مقام معظم رهبری

بیانات

بانک جامع

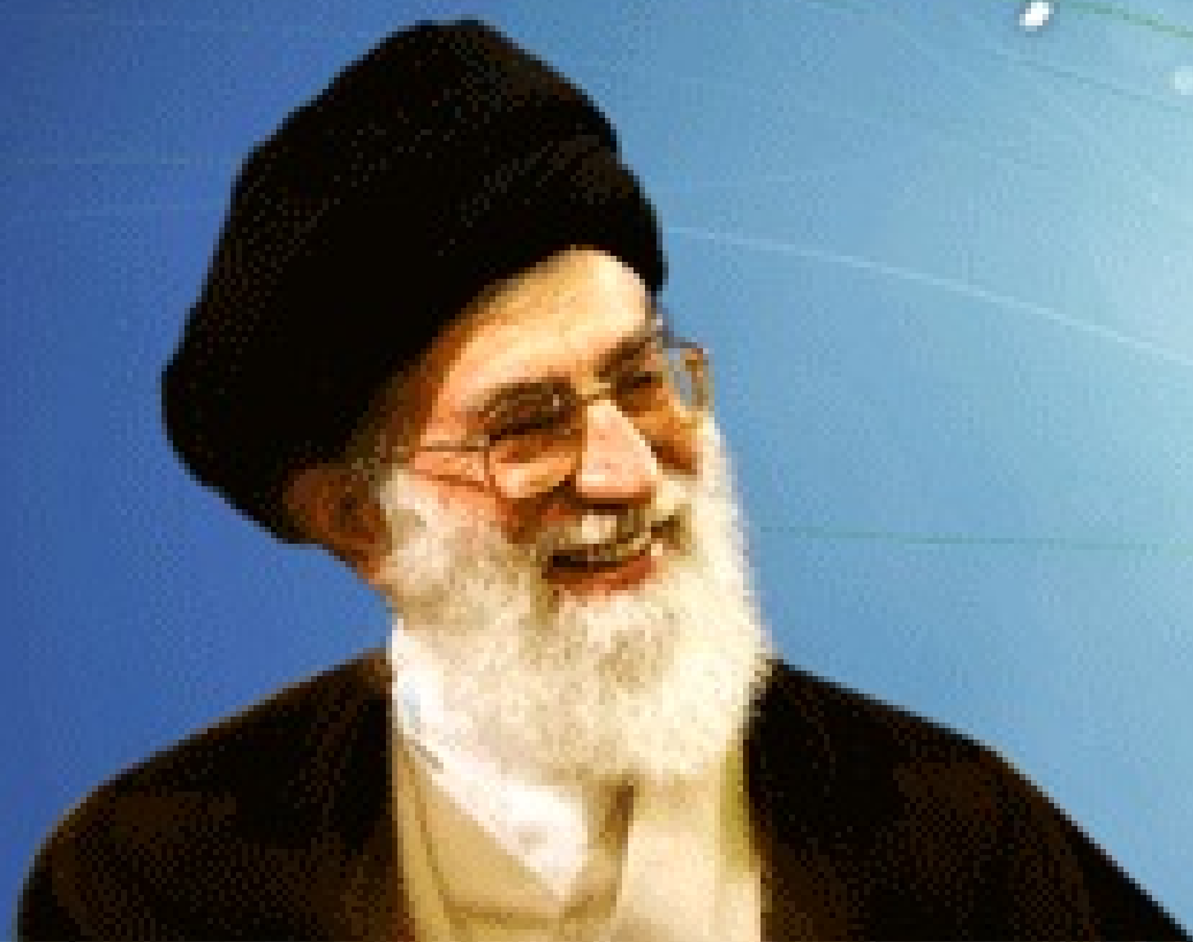

بسم الله الرحمن الرحیم

بانک جامع بیانات مقام معظم رهبری (دام ظله)

نویسنده:

آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (دام ظله)

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک جامع بیانات مقام معظم رهبری (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع بیانات مقام معظم رهبری (دام ظله)/ آیت‌اللّه العظمی سید علی خامنه‌ای (دام ظله). مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه موضوع:مجموع بیانات، خطبه‌ها و مصاحبه‌ها

بیانات در سال ۱۳۶۶

سخنرانی آیت‌اللّه خامنه‌ای در چهل‌ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک

بسم الله الرّحمن الرّحیم سال ۱۳۶۶ماه شهریور ۳۱/ ۰۶/ ۱۳۶۶ خداوندا به نام تو آغاز می‌کنم و از تو هدایت و کمک می‌طلبم. زندگی و مرگ و نیاز و نیایش من متعلق به توست؛ تو خود روشنی و گیرایی سخن حق را به گفته‌هایم ببخش، و آن را پیک حقیقت بسوی صدها میلیون گوش و دلی قرار ده که هم‌اکنون ملتهبانه آن را می‌طلبند، و بسوی صدها برابر که در آینده چنین خواهند بود. بارالها! درودی سپاسگزارانه از سوی من و ملتم به روان پیامبران بزرگ به ویژه ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلوات الله علیهم بفرست؛ که پیام رهایی و آگاهی انسان را به بهای جان و با همه‌ی توان در جهان پراکندند و ابدی ساختند. و سلامی تکریم‌آمیز به دلهای پاک و روشن که آن پیام را نیوشیدند، به ویژه آنان که بر سر آن جان باختند. آقای رئیس، آقای دبیر کلّ، حضار محترم، من رئیس‌جمهور کشوری هستم که در یکی از بلندترین و حساس‌ترین دورانهای تاریخ مهد تمدن و کانون فرهنگ بشریت بوده است، و اکنون نیز قلمرو نظامی است که بر همان پیشینه‌ی استوار بنا شده، و به پشتوانه‌ی فرهنگی بی‌نظیر آن که اکنون به برکت بیداری اسلامی غنای بیشتری یافته تکیه کرده است. من از ایران می‌آیم، که زادگاه پرآوازه‌ترین و درعین‌حال ناشناخته‌ترین انقلاب‌های دوران معاصر است. انقلابی بر پایه‌ی دین خدا و در امتداد راه پیامبران و مصلحان بزرگ الهی؛ راهی به درازای همه‌ی تاریخ بشر. ریشه‌ی استوار و اندیشه‌ی زیربنائی این انقلاب جهان‌بینی توحیدی اسلام است. تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همه‌ی علائقی که انسان را با دنیای بیرون از وجود او جهان، انسانها، اشیاء مرتبط می‌کند، و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و خلاصه همه‌ی چیزهایی که نظام ارزشی جامعه را می‌سازد، و آن را بر اداره‌ی مطلوب خود قادر می‌کند، همه و همه از این جهان‌بینی الهی ریشه و مایه می‌گیرد و منشعب می‌شود. در اندیشه‌ی الهی اسلام همه‌ی هستی آفریده‌ی خداست و جلوه‌گاه علم و قدرت او و پوینده بسوی اوست، و انسان برترین آفریده و جانشین اوست. انسان می‌تواند با استخراج گنجینه‌های استعداد که در نهاد اوست خود را و جهان را که برای او آفریده شده به زیباترین وجهی بسازد و بیاراید، و با دو بال علم و ایمان به عروج معنوی و مادی نائل آید، و می‌تواند با تضییع یا به انحراف کشاندن این استعدادها جهنمی از ظلم و فساد در جهان بیافریند. چراغ هدایت بشر ایمان او به خدا و تسلیم او در برابر امر و نهی الهی است. دنیا کشتزار آخرت است، و مرگ نه پایان زندگی که دروازه‌ی ابدیت و سرآغاز نشئه‌ای جدید. در اندیشه‌ی الهی اسلام افراد بشر، برادران و خواهران یکدیگر و همه بندگان خدایند. میان نژادها، رنگها، مردم سرزمین‌ها هیچ تفاوت نیست، و این‌ها مایه‌ی برتری کس یا ملتی نیست. انسانیت پیوسته است، و تعرض به یک انسان تجاوز به همه‌ی انسانیت است؛ بدون دخالت خصوصیات جغرافیائی و نژادی. برتری‌جوئی و انحصارطلبی برادری را به جان برادری افکند و خونی که جاری شد دیگر فرونشست، و شبیه آن ضربه و آن انگیزه، جویهای خون به راه انداخت و میان برتری‌جویان و قربانیان برتری‌جوئی دریاهای خون پدید آورد و آسایش از بشر گرفته شد.

پیغمبران مردم را به بندگی خدا که پتکی بر سر خودخواهی و برتری‌جوئی است فراخواندند، و آئینی که بهشت صفا و آرامش را حتی پیش از بهشت اخروی به بشر ارزانی می‌داشت بدو عرضه کردند، و او را به مهار کردن غریزه‌ی افزون‌خواهی و سلطه‌جویی تشویق نمودند، و از تباه شدن و هرز رفتن استعدادها و غلتیدن در لجنزار فساد اخلاقی برحذر داشتند، و سرچشمه‌های فضیلت و راستی و محبت و کار و ابتکار و دانش و آگاهی را در او جاری ساختند، و یاد خدا و عشق به او را که ضامن این همه و تعالی‌بخش روان اوست بدو تلقین کردند. آن‌ها همچنین به او آموختند که بازوی خود را برای حراست از این ارزشها نیرومند کند، و راه را بر شیطانهای شر و فساد و انحطاط‌آفرین ببندد؛ با جهل و ظلم و استعباد بستیزد، و از علم و عدل و آزادی پاسداری کند. بدو آموختند که باید نه ستم کند و نه ستم پذیرد. باید برای اجرای قسط و عدل قیام کند، و باید به راهزنان صلاح و فلاح انسان امان ندهد. تسلیم در برابر دشمنان فضیلت و عدالت و صلاح، رضا دادن به نابودی این ارزشها و قبول رذیلت و ظلم و فساد است. در اندیشه‌ی الهی اسلام دین خدا قالب و شکل زندگی بشر است، و نه تنها گوهری بر تارک آن. دین یک نظام اجتماعی به بشر ارائه می‌کند، و نه فقط یک سلسله عبادات و عادات. هرچند که عبادات و عادات نیز انباشته از روح زندگی و در جهت همان نظام است؛ و این نظام اجتماعی مبتنی بر همان جهان‌بینی و ساخته به شکل آن است. آزادی، برابری انسانها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افراد جامعه، مبارزه با کژی و زشتی، ترجیح آرمان‌های انسانی بر آرزوهای شخصی، توجه و یاد الهی، نفی سلطه‌های شیطانی و دیگر اصول اجتماعی نظام اسلامی و نیز اخلاق و رفتار شخصی و تقوای سیاسی و شغلی، همه و همه ملهم و زائیده‌ی آن جهان‌بینی و برداشت کلی از جهان و انسان است. اسلام نظامهای مبتنی بر زور و قلدری و زاینده‌ی ظلم، جهل، اختناق، استبداد، تحقیر انسان و تبعیض نژادها، ملتها، خونها و زبانها را رد می‌کند و غلط می‌شمرد، و با هرآن نظام و کس که به ستیزه‌ی نظام اسلامی کمر بندد، با شدت و مقاومت می‌ستیزد، و بجز آنان با همه‌ی انسانها چه هم کیش و چه ناهم‌کیش به محبت و مساعدت امر می‌کند. بر چنین پایه‌ها و با چنین هدفهایی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، و نظام جمهوری اسلامی را بنا نهاد. بسیاری پیدایش انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ را ریشه‌جوئی کرده، و بسیاری به خطا در فهم درست این مسئله دچار شده‌اند. ما این پدیده‌ی عظیم را از جمله ناشی از نارسائی سیستم‌های موجود جهان و پوچ در آمدن شعارهای آزادی، دموکراسی و برابری در این سیستم‌ها می‌دانیم. اسلام در این تاریکی دلهره‌آمیز توانست از لابه‌لای غبار توهم و تحریفی که پیرامونش در طی چند قرن برانگیخته بودند برق بزند. در ایران این برق به درخششی و سپس به طوفانی انجامید، و در بسیاری از نقاط دیگر جهان هنوز باید چشم به راه حوادث بود. نهضت بیداری مسلمانان در بسیاری از کشورهای اسلامی برخلاف آنچه تصور و تبلیغ می‌شود فرزند انقلاب اسلامی ایران نیست، برادر آن است. ایران در یکی از حساس‌ترین نقاط استراتژیک جهان قرار گرفته است؛ با تاریخی و پیشینه‌ی علمی و فرهنگی و نیز ذخائری کم‌نظیر، و انقلاب اسلامی ایران بر ضد رژیمی برپا شد که آن همه را در خدمت منافع قدرتهای سلطه‌گر جهانی و در بیست و پنج سال اخیر بیش از همه در خدمت رژیم ایالات متحده‌ی امریکا گذاشته بود. هیچ‌کس از خود ملت ایران به دارائی‌های مادی و معنوی آن محتاج‌تر نبود، اما این همه از او باز داشته می‌شد. ادعاهای دهان‌پرکُن آنان دروغ و فریب بود، هرچند دستگاه‌های تبلیغاتی غرب مخصوصاً آنچه به صهیونیست‌ها مربوط می‌شود به آن آب و تاب زیادی می‌دادند. انقلاب اسلامی بر ضد چنین رژیمی و با هدفهایی بزرگ و استوار پدید آمد. از آن روز نزدیک به نُه سال می‌گذرد، اما همچنان مسائل زیادی برای گفتن هست. در باره‌ی ما و انقلابمان و اصول و نقطه نظرهایمان بیش از معمول سخن مغرضانه یا جاهلانه گفته شده است. در انقلاب ما چند نقطه‌ی اختصاصی هست که می‌توان آن را استثنائی از سرگذشت معمولی انقلابها شمرد. من به آن نقطه‌ها می‌پردازم، و در پایان پیام خودمان را خواهم گفت. اول؛ این انقلاب حتی در شروع خود صددرصد مردمی بود، نه یک گروه چریکی مسلح، نه یک حزب فعال سیاسی نظامی، نه گروهی از افسران انقلابی و آزادی‌خواه و نه هیچ‌یک از دیگران انواع رائج و معمولی که تحولات انقلابی کشورها را پدید می‌آورند در انقلاب ما وجود و حضور و فعالیت نداشتند، فقط مردم بودند و مردم، آن هم کاملًا بی‌سلاح که در

تهران و همه جای دیگر چنان فضا را و خیابانها را و محیط زندگی شهری را از وجود و حضور و شعارهای انقلابی خود پر کردند که دیگر جایی برای هیئت حاکم و حکومتش باقی نماند؛ و آنان مجبور شدند یکی‌یکی و دسته جمعی از کاخها و مراکز اقتدار خود و سپس از کشور خارج شوند. شاه، نخست‌وزیر، بزرگان ارتش، وزراء و دیگر سرجنبانان هرکدام که توانستند از مردم گریختند. این پس از آن بود که در مدتی بیش از یک سال آنان با استفاده از همه‌ی توانایی خود سیاسی، نظامی، پلیسی کوشیده بودند مردم را متفرق سازند؛ و به خانه‌ها یا مراکز کارشان برگردانند، و در این مدت هزاران نفر از مردم جلو چشم دیگران در خیابان، در مسجد، در دانشگاه، در محیط کار کشته شده بودند؛ اما حضور مردم روز به روز بیشتر شده بود. در آخرین ماهها خشونت دستگاه بیشتر و متقابلًا حضور مردم هم بیشتر شد. رژیم که زیر فشار خشم مردم دست از جان شسته قادر به مقاومت نبود، مجبور شد بزرگترین امتیاز خود را بدهد. شاه رفت؛ و بعد از آن عقب‌نشینی‌هایش پی‌درپی و سریع شد. رهبر بزرگ انقلاب که کلمه به کلمه‌ی سخنانش به تک‌تک ملت روح و آگاهی و درس می‌داد به اتکای خداوند متعال که همه‌ی قدرتها در ید قدرت اوست و با اعتماد به همین اراده‌ی عظیم و خدشه‌ناپذیر مردم دولت انقلاب را تشکیل داد. دولت ستم‌شاهی خود به خود و بی‌آنکه راه دیگری داشته باشد مسند را رها کرد و گریخت. آخرین سنگرها، پادگانهای خالی از سرباز و افسر بود، آن‌ها هم گریخته بودند، و بسیاری به صف مردم پیوسته. بیانات، سال۱۳۶۶، ص: ۳ در آخرین لحظات چند پادگان اندکی مقاومت کردند، اما بیهوده. در آنجا هم مردم حضور داشتند، و معجزه‌ی این انقلاب پیروزی مردم بود. تنها پس از سقوط پادگانها بود که مردم به اسلحه دست یافتند، اما آن روز دیگر نظام پادشاهی سقوط کرده بود؛ این سلاحها برای مراقبت از نهال نورس انقلاب به کار گرفته شد. مردم جوانان و پیران، زنان و مردان تنها کسانی بودند که رژیم پهلوی را که به نظر قوی و کاملًا مسلح می‌رسید، و از پشتیبانی بزرگترین قدرتها برخوردار بود شکستند، و نظام جمهوری اسلامی را بر سر کار آوردند. سلاح آنان ایمانشان، اراده‌ی نیرومندشان و خونشان بود، و خون بر شمشیر پیروز شد. سیاست پیروزی خون بر شمشیر همان سیاست مقاومت مظلومانه است. رهبر ما پیش از پیروزی انقلاب آن را اعلام کرد، و اولین معجزه‌ی آن پیروزی بر رژیم سرتاپا مسلح شاه بود، که کاملًا حمایت امریکا و غرب را نیز با خود داشت؛ و پس از آن نیز پیروزیهایی داشت که برخی حتی از غلبه بر رژیم شاه نیز بزرگتر بوده‌اند. این تجربه‌ای بی‌نظیر لااقل در یک قرن اخیر بود و خوب است مورد تأمل و دقت قرار گیرد، هم از سوی کشورهای زیر سلطه و هم نیز از سوی قدرتهای سلطه‌گر جهانی. دوم؛ این انقلاب متکی به دین بود، به اسلام. بسیارند انقلاب‌هایی که ریشه‌های مبارزاتی آن از ایمان دینی تغذیه کرده است، هرچند در ساختار انقلاب این ایمان چندان یا هیچ به حساب نیامده است. اما انقلاب ما همه‌چیزش را، هدفها را، اصول را، و حتی روشهای مبارزاتی را و نیز شکل نظام نوین و نوع اداره‌ی آن را از اسلام گرفت. این ابعاد شگفت‌آوری به انقلاب می‌بخشد، و تعریف تازه‌ای از پیروزی آن ارائه می‌دهد. چه اسلام به خاطر دارا بودن این ظرفیت عظیم انقلابی و سازندگی اکنون حد اقل صد و پنجاه سال است که مورد تهاجم قدرتهای استعمارگر و عوامل مرتجع و زبون آنان بوده است. به علاوه اسلام در بیش از پنجاه کشور و میان یک میلیارد انسان یک ایمان مقدس، یک دین الهی است. پیروزی انقلابی که روح و محتوایش اسلام است در حقیقت پیروزی بر همه‌ی آن مهاجمان و در عرصه‌ی زندگی همه‌ی این یک میلیارد است. صدها میلیون مرد و زن مرد و زن مسلمان در دهها کشور از پیروزی انقلاب ما احساس پیروزی کردند. این خصوصیت همچنین راه عقب‌نشینی، شکست، ضعف و ترس را بر مردم و رهبر انقلاب و مدیران آن می‌بندد. در راه خدا شکست نیست، تا ضعف و ترس و عقب‌نشینی باشد. سوم؛ عدم اتکاء به شرق یا غرب، خصوصیت استثنائی دیگر این انقلاب بود و هم‌اکنون نیز سیاست قاطع نظام انقلابی ماست. این خود یکی از مظاهر اعتقاد و اتکاء به خدا در همه‌ی صحنه‌های حیات فردی و اجتماعی ماست. امروز تفکر مسلط بر دنیای سیاست در سراسر جهان این است که بدون اتکاء به یکی از قطبهای قدرت نمی‌توان در صحنه‌ی سیاست معاصر زنده ماند. اگر در شدت و ضعف این اتکاء اختلاف نظر باشد، در اصل آن حرفی نیست. حتی آنان که در اندیشه عدم اتکاء و عدم تعهد را پذیرفته‌اند، معتقدند در عمل

نمی‌توان چنین بود. انقلاب ما در چنین جوی یک فلسفه‌ی جدید را عرضه کرد، و تا امروز به آن پایبند ماند. انقلاب ما ثابت کرد که می‌توان قدرتهای سلطه‌گر را به خود راه نداد، و قلدری آنان را جدی نگرفت، و به آنان باج نداد. مشروط بر اینکه نقطه‌ی اتکائی قوی‌تر از هر قدرت مادی را باور داشت خدا را ما دانسته‌ایم که برای این عقیده و این راه بهای سنگینی نیز باید پرداخت، و خود را آماده کرده‌ایم. بگذار این تجربه ملتها را به استقلال واقعی و خدشه‌ناپذیر و در نهایت نفی کامل سلطه‌های بزرگ جهانی رهنمون شود. روند کنونی تقسیم قدرت بشریت را به آینده‌ی بازهم تلخ‌تری تهدید می‌کند. چهارم؛ یک خصوصیت استثنائی دیگر نیز در انقلاب ما بود و هست و آن خصومتها و ضربه‌های استثنائی علیه آن است. هیچ انقلابی از دشمنی نظام سلطه در جهان برکنار نمی‌ماند؛ اما تنوع، عمق، گستردگی و خشم‌آلودگی خصومتهایی که در طول نُه سال با ما شده، حکایتی استثنائی و شنیدنی است. هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود که دشمنی با آن شروع شد، و بیشتر از سوی امریکا. دست‌اندرکارانی که گذشت زمان را مجوز افشای رازهای نهان دانسته‌اند، امروز اعتراف می‌کنند که در ماههای آخر عمر رژیم ستم‌شاهی دستگاه ریاست جمهوری امریکا مشاور امنیتی رئیس‌جمهور و شخص او به شاه دلگرمی می‌داده، و او را تشویق به قاطعیت می‌کرده‌اند. مقصود از این قاطعیت همان چیزی است که بعدها بصورت مشخص‌تر در گفته‌های شخصی به نام ژنرال هایزر شنیده شد. شخصی که با مأموریت ویژه از سوی رئیس‌جمهور امریکا به تهران آمده بود. از نظر او و طبق توصیه‌هایی که به او شده بود، باید رژیم شاه و لو به بهای کشته شدن ده‌هاهزار نفر محفوظ بماند. با این استدلال موجّه که این بهتر از آن است که بعدها چند برابر این کشته شوند. به نظر رژیم ایالات متحده‌ی امریکا این فرض که با عدم مداخله‌ی امریکا در امور داخلی ایران می‌توان خون ده‌هاهزار نفر در آن روز و چند برابر آن را پس از آن بر زمین نریخت، کاملًا مردود بوده است. یقیناً ناکام ماندن مأموریت هایزر و فرار او از تهران و به دام افتادن یا فراری شدن همه‌ی کسانی که امریکا برای اجرای آن نقشه‌ی شوم به آن‌ها امید داشت، دلیلی جز کوبندگی موج انقلاب و قدرت عظیم ملتی که برای خدا قیام کرده و از هیچ‌چیز جز خدا نمی‌ترسد نداشت. این دشمنان انقلاب نبودند که کوتاه آمدند، این انقلاب بود که هر دشمنی را از میدان می‌راند. دشمن قبلًا نیز به دست شاه خائن هر فشاری را که ممکن بود وارد آورده بود. پس از پیروزی انقلاب توطئه‌های خصمانه به شکلهای دیگری آغاز شد؛ اولین کار تلاش همه‌جانبه برای نفوذ دادن ایادی دشمن در مدیریتهای انقلاب بود، و سپس با استفاده از جو باز سیاسی پس از یک دوره‌ی اختناق چند دهساله سازماندهی احزاب و گروههای مخالف انقلاب. در مورد اول این نمونه جالب است، که مهره‌ی سرسپرده ولی نه‌چندان معروفی که چند هفته پس از پیروزی انقلاب در دادگاه انقلاب خائن و مجرم شناخته شد در اولین روزهای پیروزی با برانگیختن وسائل و وسائط توانست فرمانده نیروی هوایی شود؛ و در مورد دوم کافی است گفته شود که طیفی از سلطنت‌طلب تا کمونیست و از تجزیه‌طلب تا پان‌ایرانیست را شامل می‌شد، و لازم است که فراموش نشود که برخی سفارتخانه‌های مقیم تهران از جمله سفارت امریکا، مرکزی برای هدایت و حمایت بعضی از این گروهها بودند. تروریسم خشن یکی دیگر از خصومت‌های انتقام‌آمیز با انقلاب بود. گروههای فاقد پایگاه مردمی با دزدی سلاح و مواد که آن روزها کار دشواری نبود و پس با پشتیبانی دولتهای خارجی بزرگترین شبکه‌ی تروریستی را در ایران ایجاد کردند. ترور فردی و جمعی، انفجارهای مهیب، هواپیماربائی، آدم‌ربائی، شکنجه و کشتارهای هولناک، کاری بود که به دست چندین گروه تروریستی مورد حمایت و تشویق دشمنان بزرگ انقلاب در ایران اتفاق افتاد. قربانیان این موج قساوت و خشونت را همه‌ی قشرها تشکیل می‌دادند؛ از بزرگترین مدیران انقلاب و کشور تا افراد عادی جامعه کارگران، زحمتکشان، زنان و کودکان و رهگذران بی‌خبر امروز افراد و سران همان تروریست‌ها که غالباً مسئولیت جنایات خود را نیز بر عهده گرفته‌اند در امریکا و فرانسه و برخی دیگر از کشورهای غربی مصونیت و زندگی راحت دارند، و به نام اپوزیسیون انقلاب نامیده می‌شوند؛ و آن کشورها غالباً جمهوری اسلامی را به تروریسم متهم می‌کنند. از شگفت‌ترین بازیهای سیاست این است، که مظلوم‌ترین قربانیان تروریسم کور و خشن به تروریسم متهم می‌شود، آن هم از سوی کسانی که خود در پیش راندن تروریست‌ها به سوی آن و سپس پناه دادنشان نقشی بزرگ

داشتند. من به عنوان رئیس‌جمهور و خدمتگزار کشورم و به نام کسی که خود نیز هدف یکی از این جنایتهای خشن قرار گرفته و خدا آن را ناکام گذارده، افتخار می‌کنم که ملتم در برابر این قساوتها نلرزید؛ و حوادث بی‌نظیری که فقط در یکی از آن‌ها هفتاد و دو نفر از رهبران و کارگزاران بلند پایه‌ی انقلاب شامل چند وزیر، چندین نماینده‌ی مجلس، تعدادی مسئولان بزرگ و شخصیت کم‌نظیر انقلاب شهید بهشتی و در یکی دیگر رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر باهم به شهادت رسیدند، تنها ایمان و توکل او به خدا و خشم انقلابی‌اش را افزایش داده است. کودتا تجربه‌ی خونین سنتی و معمول قدرتها با همه‌ی انقلابها نیز در ایران بارها سازماندهی شد، و در یک مورد تا مراحل بسیار نزدیک و خطرناک پیش رفت، و اگر هوشیاری مأموران و کمک مردم نمی‌بود باید همان پیش‌بینی ژنرال امریکائی اتفاق می‌افتاد. حمام خون و کشتارهای میلیونی آن هم بیش از یکبار. بزرگترین، دردناک‌ترین و فاجعه‌آمیزترین خصومت دشمنان ما به راه انداختن جنگ تحمیلی بود. تحریک حس جاه‌طلبی یک همسایه، تشویق او به حمله و دلگرم کردن او به پشتیبانی و کمک. امروز دیگر پس از گذشت هفت سال همه به روشنی می‌توانند یقین کنند که حمله‌ی ارتش عراق در ۳۱ شهریور ۵۹ یعنی ۱۹ ماه پس از تشکیل جمهوری اسلامی که با ده لشکر و صدها فروند جنگنده از زمین و هوا و دریا انجام شد، بجز توسعه‌طلبی و انضمام بخشی از ایران به عراق چیزی که بارها در کتب و مطبوعات عراقی یا غیر عراقی جیره‌خوار به آن تصریح شده، شکست انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی را هم هدف گرفته بوده است. آن‌ها بارها هر دو هدف را به صراحت گفته و خود را افشا کرده‌اند. نتایج بزرگی که عراق از این پیروزی از پیروزی این حمله می‌توانست به دست آورد، غیر از تثبیت وضع داخلی‌اش ظهور در صحنه‌ی منطقه و حتی در عرصه‌ی عربی به عنوان یک قدرت فائقه بود، و این برای بی‌سروپایان حاکم بر عراق چیز زیادی است؛ و نیز دستیابی به مرز قابل توجهی در حوزه‌ی بسیار مهم خلیج فارس. با این پیروزی که ناگزیر می‌باید شکست ایران و تجزیه‌ی آن و سقوط نظام جمهوری اسلامی را همراه داشته باشد، قدرتهای سلطه‌اندیش نیز به هدف بزرگی می‌رسیدند. حذف نظامی که با ظهور خود معادلات سیاسی اقتصادی منطقه را عوض کرده، و دست استکبار مخصوصاً امریکا را از کشور بزرگ ایران کوتاه کرده بود. برای امریکا و بعضی دیگر در صورت شکست ما آب رفته به جوی برمی‌گشت، و همان داستان همیشگی نفوذ اقتصادی و سیاسی و غیره تکرار می‌شد. ما اول غافلگیر شدیم، این را اعتراف می‌کنیم. سرگرمی به مسائل بی‌شمار انقلاب در داخل کشور و عدم تجربه‌ی کافی آن را بر ما تحمیل کرد؛ ولی ویژگیهای انقلاب به دادمان رسید. ظرف چند ماه مردم و نیروهای مسلح با حضور و تلاش معجزه‌آسای خود حماسه‌ی بزرگی آفریدند، و بخش مهمی از سرزمین‌های مغصوب آزاد شد، ولی فاجعه‌ای که در این مدت اتفاق افتاده بود حقیقتاً غیر قابل وصف است. چه شهرهای آبادی همچون خرمشهر، آبادان، هویزه، قصرشیرین که با خاک یکسان شد، و تنها شهر دزفول مورد اصابت یک‌صد و هفتاد و سه موشک زمین به زمین قرار گرفت. چه روستاهای آبادی که از آن حتی دیوار نیمه‌خرابی برجای نماند؛ چه کارخانه‌هایی که به آهن‌پاره‌ای تبدیل گشت، و چه مزارعی که در آن نشانی از آبادی نماند، و چه آثار گرانبهای فرهنگی که مورد آسیب قرار گرفت و از همه عزیزتر چه جانهای گرامی و انسانهای بی‌گناه که به قتل رسیدند. ارتکاب جنایات جنگی از حمله‌ی وحشیانه به مناطق مسکونی غیر نظامی تا کشتار بی‌رحمانه‌ی هزاران کودک و زن بی‌دفاع و به اسارت گرفتن مسافران عادی در جاده‌های اشغالی در هفته‌های اول جنگ و زیر پا گذاشتن تعهدات و مقررات بین‌المللی و به کارگیری حجم گسترده‌ای از سلاحهای شیمیائی و بمباران کشتیهای تجاری، هواپیماهای غیر نظامی و مسافربری، قطارهای مسافران عادی، از جمله‌ی کارهای همیشگی و شناخته‌شده‌ی عراق در طول این جنگ است. ملت ایران در اولین وهله‌ای که پس از تلاشهای آغازین جنگ توانست حوادث را مورد تدبّر و جمع‌بندی قرار دهد، به حقیقتی تلخ دست یافت؛ و آن اینکه بنیان امنیتی که با اعتماد بر قول و قرار عنصری متجاوز و آتش‌افروز نهاده شده باشد، بسی سست و بی‌اعتبار است؛ و اعتماد به چنین امنیتی ساده‌لوحانه و غیر منطقی است. رئیس رژیم عراق صریحاً اعلام می‌کرد که قرارداد قبلی‌اش با دولت ایران در سال ۱۹۷۵ معروف به قرارداد الجزائر، چون در هنگام ضعف عراق بوده اکنون لازم الاجرا نیست؛ قرارداد

را پاره کرد و پس از روزهای معدودی حمله را آغاز نمود. این برای ملت ما درسی تلخ و آموزنده بود. از آن لحظه ملت بیدار و انقلابی ما تصمیم خود را گرفت و هدفهای خود را مشخص کرد. این هدف تنها بازپس گرفتن زمینهای اشغالی یا گرفتن غرامت جنگی نبود هرچند که این هر دو حق مسلم ملت ایران بود و هرچند که بسی خسارتها قابل جبران نبود بلکه هدف مهم‌تر تنبیه متجاوز و برچیدن بساط تجاوز بود. با طرح مسأله‌ی تنبیه متجاوز ما نه فقط تکیه‌گاه مطمئنی برای امنیت ملی خود جستجو می‌کردیم، بلکه این برای همه‌ی منطقه متضمن امنیت و ثبات بود و هست. اگر یکبار متجاوزی به دلیل تجاوز از سوی خانواده‌ی بین‌المللی مجازات شود، می‌توان مطمئن شد که دست‌کم تا سالیانی این انگیزه که همواره در عناصر شریر و فرصت‌طلب قابل جستجو است فروخواهد نشست؛ و منطقه و یا شاید جهان مصیبتهای یک جنگ متجاوزانه و بی‌دلیل را تحمل نخواهد کرد. دادگاه نورنبرگ توانسته است بیش از چهل سال صلح و امنیت اروپای جنگ‌خیز را تضمین کند. چرا نباید از آن تجربه استفاده کرد؟ قدرتهای بزرگ حتی در هنگامی که هزاران کیلومتر مربع از خاک ما در زیر چکمه‌های اشغالگران متجاوز بود، با استفاده از ابزار فوق‌العاده نیرومند تبلیغات ما را زیر فشار قرار بدهد. این بدان معنا بود که ما بخشی از وجود خود را، بخشی از شرف خود را در زیر دست و پای دشمن رها کنیم و به امید بازگرداندن آن به دریوزگی این یا آن کمیته‌ی بین‌المللی برویم. برای یک ملت بزرگ و پرافتخار انقلابی هیچ اهانتی از این بالاتر نیست. بی‌هوش‌ترین انسانهای عالم هم برای رد چنین پیشنهاد ظالمانه‌ای سرگذشت غم‌انگیز و خونبار ملت فلسطین را به عنوان دلیلی بزرگ و زنده در پیش روی خود دارند. اگر آتش‌بس‌های تحمیلی و وعده‌های فریبنده و پوچ توانسته است ملت فلسطین را به حق واضح و مسلم خود برساند، هر ملت دیگر را هم خواهد رساند. ما امروز هم که بیشترین بخش از سرزمینهای اشغالی را با مجاهدت قهرمانانه‌ی ملت خود و با نثار هزاران جان عزیز آزاد کرده‌ایم، و البته هنوز بخشهایی از آن جمله نفت شهر در تصرف ارتش متجاوز است مهم‌ترین هدف خود را تنبیه متجاوز می‌شماریم. و امروز با نگاه به سرمایه‌ی عظیم و غیر قابل جبرانی که جنگ تحمیلی از ما گرفته، بیش از همیشه به آن اهمیت می‌دهیم؛ و هر دستاورد دیگری را بدون آن برای ملت خود خسارت می‌دانیم. ما که بار سنگین جنگ تحمیلی هفت‌ساله‌ای را بر دوش داریم از هرکسی به صلح تشنه‌تریم. اما صلح را، صلح پایدار را فقط در سایه‌ی مجازات تجاوزگری که گناه تجاوز را با گناهان فراوان دیگر در جنگ همراه کرده، قابل دسترسی می‌دانیم و بس. امروز نیز مانند سال ۱۹۷۵ عراق در موضع ضعف است، و این را همه‌ی دنیا می‌داند. صلحی که امروز از سوی آن رژیم قبول شود چند سال بعد، آنگاه که وی به خود گمان قدرت ببرد در یک‌لحظه دود خواهد شد، و منطقه را دوباره آتش جنگ فراخواهد گرفت. تنها تضمین برای آینده آن است که متجاوز مجازات شود. صلح بی‌شک کلمه‌ای زیبا و جذاب است؛ تا آن حد که آتش‌افروزان بزرگ بین‌المللی و پدیدآورندگان سلاحهای جهانسوز نیز بدان علاقه نشان می‌دهند، و ریاکارانه از آن دم می‌زنند. اما به نظر ما عدالت واژه‌ای که زورمندان و متجاوزان همواره با ترس و احتیاط بدان می‌نگرند از صلح بالاتر و مهم‌تر است. ای‌بسا مظلومانی که زندگی را و رفاه را و صلح را به خاطر رسیدن به عدالت فدا کرده‌اند، این‌ها همواره قهرمان شناخته شده‌اند. شهرهای اروپا هنوز به مقاومت خود در برابر تجاوز هیتلری افتخار می‌کنند، و لنینگراد هنوز به خودسوزی‌اش که ارتش ناپلئون را ناکام و مبهوت کرد و به مقاومت چهارساله‌اش در محاصره‌ی مهاجمین نازی به خود می‌بالد. سازمان ملل بخصوص بنا بر اولین ماده‌ی منشور خود موظف به تأمین عدالت در شکل ویژه‌اش یعنی مقابله‌ی با متجاوز است. ما همین را از دنیا و از سازمان ملل می‌طلبیم. قدرتهای بزرگ ریاکارانه این جنگ را که بر ما تحمیل شده بی‌معنا می‌نامند و این در حالی است که خود همواره از آغازگر متجاوز آن حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی کرده‌اند. شک نیست که به راه انداختن چنین جنگی همواره بی‌معناست، ولی آنان تا وقتی هنوز متجاوز از دست یافتن به هدفهای شومش مأیوس نشده بود چنین تعبیری نمی‌کردند. اما امروز این جنگ برای ملت ما دارای معنایی بسیار مهم است. کوشش مجاهدت‌آمیز و فداکارانه برای سوزاندن ریشه‌ی تجاوز و اثبات اینکه یک ملت قادر است که علی‌رغم خواست قدرتهای بزرگ از انقلاب و ثبات و شرف خود دفاع کند.

ملت ما با فداکاری و ایثار خود در حال شکستن و ابطال معادله‌ای است که همیشه مشوق تجاوز و جنگ بوده است، و آن معادله این است که تکیه بر سلاح پیشرفته و تکیه بر حمایت قدرتها تضمین‌کننده‌ی موفقیت است. ملت ایران در مدت این هفت سال پاسخ به سؤال بزرگی را جستجو کرده است. من مایلم از این تریبون آن سؤال را مطرح کنم. سؤال این است، که چرا دولتهایی که به روشنی و قاطعیت دانسته‌اند که رژیم عراق برافروزنده آتش جنگ و اقدام‌کننده‌ی به تجاوز است و کم نیستند کسانی که این حقیقت را می‌دانند چرا در مقابل این جرم بزرگ و گناه بین‌المللی سکوت کرده‌اند؟ و چرا رسانه‌های گروهی عالم مسئولیت عظیم خود در برابر وجدان بشریت و استیضاح تاریخ را در این مورد به فراموشی سپرده‌اند؟ ممکن است آشنایی به وضع رابطه‌ی سیاسی در دنیای امروز و هندسه‌ی معیوبی که سلطه‌ی قدرتهای بزرگ در روابط جهانی به وجود آورده کلید حل این معما باشد، و این از نظر ملت ما پوشیده نیست. اما سؤالی که هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن نمی‌توان یافت این است که چرا شورای امنیت سازمان ملل، ارگانی که اساساً برای مقابله با تجاوز و تأمین امنیت بین‌المللی به وجود آمده، در قبال این تجاوز به کلی وظیفه‌ی خود را از یاد برد و حتی ضد آن عمل کرد؟ خوب است همه بدانند که شورای امنیت در شروع حمله‌ی عراق که در جبهه‌ای به عرض هزار کیلومتر واقع شد هیچ عکس‌العملی نشان نداد. ارتش عراق ظرف یک هفته مرزهای بین‌المللی را درنوردید، و در برخی از نقاط تا عمق هفتاد، هشتاد و نود کیلومتر پیش رفت، و در آن مستقر شد، و چنان‌که برخی از سران عراق گفتند، با این نیت که هرگز از آن خارج نخواهد شد. تنها پس از این بود که اولین قطعنامه‌ی شورای امنیت صادر شد. ۲۸ سپتامبر، ۱۹۸۰. این قطعنامه نه به تجاوز اشاره کرد، نه به اشغال و نه بازگشت به مرزهای بین‌المللی را لازم شمرد؛ بلکه به جای این همه با کمال تعجب طرفین را به عدم توسل بیشتر به زور دعوت کرد. این عبارت در حقیقت از آنچه تا آن روز توسط قوای قهریه‌ی عراق تصرف شده بود چشم‌پوشی می‌کرد، و فقط از او می‌خواست بیش از آن پیشروی نکند، و از ایران نیز می‌خواست که از جنگ برای عقب راندن متجاوز خودداری کند. این اولین اقدام شورای امنیت بود، که در آن وظائف اصلی شورا یعنی نگاهبانی از صلح و امنیت بین‌المللی به شکل زشت و تأسف‌انگیزی به‌وسیله‌ی خود آن شورا پایمال می‌شد. پس از آن شورای امنیت را سکوتی مرگ‌بار فراگرفت، و تا آزادی خرمشهر عملیاتی که در آن ستون فقرات نیروهای اشغالگر شکست، و هزاران نفر از آنان به وضع ذلت‌باری اسیر شدند جنگ خونین و مستمری را که خبرهای آن در صدر اخبار جهان بود فراموش کرد. در این مدت قهرمانی‌های ملت ما و شکل‌گیری نیروهای رزمنده‌ی ما، سر بر آوردن یک نیروهای جوان، انقلابی و تعیین‌کننده را در منطقه خبر می‌داد، و قدرتهای جهانی را از دست یافتن به هدفهای شومی که در حمله‌ی عراق به ایران جستجو می‌کردند به کلی مأیوس ساخت. این بود که بار دیگر شورای امنیت به یاد جنگ ایران و عراق افتاد. چند هفته پس از فتح خرمشهر دومین قطعنامه‌ی شورا صادر شد؛ ۱۲ ژوئیه، ۱۹۸۲. این قطعنامه بازگشت به مرزهای بین‌المللی را درخواست می‌کرد. یعنی چیزی که بخش اعظم آن با فداکاری ملت ما و با شجاعت بی‌نظیر رزمندگان ما خود حاصل شده بود. در این قطعنامه نیز نه سخنی از تجاوز، نه نامی از متجاوز، نه یادی از خسارتها و چاره‌ای برای جبران آن و نه بالأخره تضمینی برای امنیت و ثبات حقیقی و تنبیهی برای عامل ناامنی وجود نداشت. بار دیگر ما خود را در تلاش برای احقاق حق خود تنها یافتیم. تا امروز شورای امنیت همواره در مورد جنگی که بر ما تحمیل شده با همین روش موضع گرفته است. ابتکارات مستقل دبیرکل می‌رفت تا راه‌گشا شود، و سازمان ملل را در وصول به هدفهای خود کمک کند، ولی از این امکان بهره‌ای گرفته نشد. من در اینجا لازم می‌دانم خوشنودی خودمان را از تلاشهای ایشان ابراز دارم؛ و همچنین از نخست‌وزیر فقید سوئد آقای اولاف پالمه که در سمت نمایندگی دبیرکل تلاشهای دلسوزانه‌ای کرد به نیکی یاد کنم. سفر دبیرکل به تهران و مذاکرات سودمندی که پیرامون قطعنامه‌ی ۵۹۸ انجام شد نیز گام دیگری در این راه بود. ما آن مذاکرات را چنان‌که گویا گزارش دبیرکل به شورای امنیت نیز از آن حکایت می‌کند واقع‌بینانه و راه‌گشا ارزیابی می‌کنیم. با کمال تأسف احساس می‌شود که برخی از اعضای مؤثر شورای امنیت مایلند این حقیقت را مکتوم بدارند. آن‌ها همان کسانی هستند که از آغاز تلاش خود برای تصویب

این قطعنامه را به انگیزه‌ی فشار بر جمهوری اسلامی جهت دادند. ما نقطه نظرهای صریح خود را در این باب به دبیرکل منتقل کرده‌ایم، و انتظار داریم شورای امنیت بنا به وظیفه‌ی خود از امکانی که به وی ارائه شده به درستی استفاده کند. آیا شورای امنیت برای تخلف از اولین وظیفه‌ی خود یعنی مقابله با تجاوز که در ماده‌ی اول منشور از همه‌ی هدف‌های دیگر ارجح شمرده شده استدلالی دارد؟ آیا برای مقابله با تهدید صلح و نقض صلح و توسل به زور مفاد مواد فصل هفتم چقدر عراق را تحت فشار گذارده است؟ بی‌طرفی کمترین چیزی است که جمهوری اسلامی که خود قربانی تجاوزگری خونین و خسارت‌بار قرار گرفته می‌تواند از شورای امنیت انتظار داشته باشد. زیرا وظیفه‌ی آن شورا مقابله با تجاوز و حمایت از قربانی تجاوز است، و نه بی‌طرفی میان این دو؛ اما آیا شورای امنیت می‌تواند ادعا کند که در این رابطه حتی بی‌طرف بوده است؟ احساس ما این است که شورای امنیت تحت تأثیر خواست و اراده‌ی برخی از قدرتهای بزرگ مخصوصاً امریکا در موضعی چنین ناشایسته و محکوم شونده قرار گرفته است. در این صورت باید گفت بنای امنیتی که به پشتیبانی چنین شورای امنیتی نهاده شده، کاخی پرزرق‌وبرق از مقواست. ملتها مخصوصاً ملتهای جهان سوم و به ویژه آنان که مایلند کاملًا مستقل از ابرقدرت‌ها زندگی کنند هرگز نمی‌توانند تضمین امنیت خود را از این شورای امنیت بخواهند. خودداری از محکوم کردن عراق به عنوان متجاوز آتش جنگ تحمیلی را مشتعل نگاه داشته و حتی گسترش داده است. اکنون خلیج فارس بخاطر حضور نظامی امریکا و دیگر کشورهایی که به دنبال شیطان بزرگ و بنا به اصرار و فشار او وارد منطقه شده‌اند تبدیل به انبار باروتی خطرناک شده است. من لازم می‌دانم مجمع عمومی سازمان ملل و نیز افکار عمومی ملت امریکا را به خطر بسیار بزرگ و بسیار نزدیکی که اکنون رژیم امریکا با اقدام اخیر خود در خلیج فارس همه‌ی دنیا را و نه فقط منطقه را با آن تهدید می‌کند، معطوف سازم. دیروز ناوهای امریکائی یک کشتی تجاری ایرانی به نام ایران‌اجر را مورد حمله قرار داد. پنج نفر کشته، چهار مجروح به جای نهاد؛ کشتی را تصرف و تعدادی را دستگیر کرد و به گروگان گرفت. دیروز تلوزیون امریکا این را به عنوان زدن یک قایق در حال مین‌ریزی پخش کرد، و طبق معمول به افکار عمومی دنیا دروغ گفت. اما من اینک اعلام می‌کنم که این یک کشتی تجاری و موسوم به ایران‌اجر بوده است، و نه یک قایق تندرو جنگی. این آغازی است برای حوادثی که بی‌شک عواقب تلخ آن به خلیج فارس منحصر نخواهد ماند، و مسئولیت همه‌ی پیشامدهای بعدی به عهده‌ی شروع‌کننده یعنی امریکاست. آیا ادعاهای بی‌تابانه‌ی امریکا برای صلح در خلیج فارس را باید باور کرد؟ یا این آتش‌افروزی عملی و آشکار را؟ من صریحاً اعلام می‌کنم که امریکا پاسخ این اقدام زشت را دریافت خواهد کرد. این تنها یکی از دنباله‌های شوم جنگ تحمیلی و نتیجه‌ی ناتوانی شورای امنیت در مقابله با تجاوز عراق است. اگر شورای امنیت عراق را به خاطر شروع جنگ تحمیلی و سپس شروع جنگ شهرها و آنگاه شروع جنگ کشتیها محکوم می‌کرد، امروز امریکا نمی‌توانست علی‌رغم فشار افکار عمومی جهان و حتی داخل امریکا دست به چنین تهدید آشکاری علیه صلح و امنیت جهانی بزند؛ آن هم بلافاصله و علی‌رغم قطعنامه‌ی ۵۹۸ که خود عامل اصلی برای تهیه و صدور آن بود. آیا قطعنامه‌ی ۵۹۸ فقط برای فشار بر جمهوری اسلامی تهیه شده است؟ من باید به همه‌ی جهان و مخصوصاً به ملت بزرگ امریکا اعلام کنم، که حضور نظامی تهدیدکننده‌ی امریکا در خلیج فارس تنها یکی از خصومتهای آشکار رژیم ایالات متحده با ملت ماست. تاریخ ملت ما در فصلی سیاه، تلخ و خونین آمیخته به انواع دشمنیها و کینه‌ورزیهای رژیم امریکاست. بیست و پنج سال حمایت از رژیم دیکتاتور و جلاد پهلوی، با آن همه جنایاتی که وی نسبت به ملت ما مرتکب شد. غارت اموال این ملت با همدستی شاه، مقابله‌ی جدی با انقلاب در آخرین ماه‌های عمر رژیم شاه و تشویق وی به سرکوب تظاهرات میلیونی مردم. کارشکنی نسبت به انقلاب به وسائل گوناگون در اولین سالهای پیروزی، تماس تحریک‌آمیز سفارت امریکا در تهران با عناصر ضد انقلاب، کمک به کودتاچیان، کمک مستمر به عناصر تروریست و ضد انقلاب در خارج از کشور، بلوکه کردن نقدینه‌ها و اموال ایران و عدم تحویل اجناسی که بهای آن مدتها قبل دریافت شده است، عدم تحویل اموالی که شاه از بیت‌المال برداشته و به نام خود در بانک‌های امریکا گذارده بود، تلاش برای محاصره‌ی اقتصادی و ایجاد

جبهه‌ی متحد غرب علیه ملت ما، حمایت آشکار و مؤثر از عراق در جنگ علیه ما و بالأخره لشکرکشی بی‌منطق قلدرمآبانه به خلیج فارس و در خطر قرار دادن جدی امنیت و آرامش منطقه. این‌ها بخشی از ادعانامه‌ی ملت ما علیه رژیم ایالت متحده‌ی امریکاست. ادعا نامه‌ای که می‌تواند کلیه‌ی ادعاهای صلح‌طلبی و اظهارات سران این رژیم در مورد حُسن نیّت نسبت به جمهوری اسلامی را که ظاهراً هدفی جز حل مشکلات داخلی‌شان ندارد مورد تردید جدی قرار دهد. آخرین نمونه از طومار خصومت‌های امریکا با ملتمان فاجعه‌ی خونینی است که نسبت به حجاج بی‌دفاع و مظلوم در سرزمین مقدس مکه و در حرم امن الهی آفریده شد؛ و در آن نزدیک چهارصد ایرانی و غیر ایرانی که اکثراً زنان بودند به شهادت رسیدند، و چندین برابر مجروح و مصدوم و مضروب شدند. بنا به قرائنی دست امریکا در این فاجعه‌ی بی‌نظیر تاریخی مؤثر بوده است. آیا رژیم امریکا و دست‌نشاندگان سعودی‌اش برای کشتار این تعداد زن و مرد مظلوم و بی گناه پاسخ قانع کننده‌ای می‌توانند ارائه دهند؟ بی‌شک فاجعه‌آفرینان برای توجیه عمل خود ناگزیرند بهانه‌ای بتراشند و تهمت‌هایی بزنند؛ اما طبیعت حادثه‌ای که یک طرف آن قریب به چهارصد تن مسافر کشته و بیشتر بانوان است، و یک طرف پلیس محلی مسلح به مسلسل و چماق و گاز سمّی، راه هر بهانه را می‌بندد. درست است که خون، خونی که به ناحق و از سر ظلم و قساوت ریخته شود، پیام رسائی را نه فقط برای امروز که برای همه‌ی زمانها با خود حمل می‌کند، و دست خونریز را افشاء می‌کند؛ اما حادثه‌ی مکه از این جهت که هماهنگی سیاست امریکا با ارتجاع عرب را نشان می‌دهد، و پرده از پنهان‌کاری‌های این دو در منطقه‌ی خلیج فارس برمی‌دارد، دارای ابعادی جهانی است؛ و درخور آنکه در مجامع بین‌المللی به دقت در آن نگریخته شود. من لازم می‌دانم مؤکداً بگویم، که این ادعانامه علیه سردمداران رژیم امریکاست، و نه علیه ملت امریکا؛ که خود در صورت اطلاع از آنچه دولتش با ملتی کرده پای آن ادعانامه را امضا خواهد کرد. ملت ما نشان داده است که به هدفهای خود مؤمن و در راه آن تا سرحد نثار جان ایستاده است. چنین ملتی از امریکا و از هیچ قدرتی نمی‌ترسد، و به یاری خدا نشان خواهد داد که پیروزی از آن حق و مؤمنان به حق است. آقای رئیس، آقای دبیرکل، حضار محترم، این بود سرگذشت انقلاب ما. انقلابی که اگر موج امیدی گسترده میان ملتهای رنج دیده از سلطه‌ی استکبار جهانی پدید آورد، موج مخالفتی به همان گستردگی نیز میان قطب‌های سلطه‌ی بین‌المللی ایجاد کرد. و این مخالفتها هرچند جدی، عمیق و متنوع بود، نتوانست نهالی را که ریشه در اعماق داشت و روز به روز استوارتر می‌شد، از پا بیاندازد؛ هرچند سنگ و زخم فراوان به آن زده شد. اکنون همه‌ی دنیا ببیند و می‌بیند که ما به‌رغم انف سلطه‌ها زنده‌ایم و زنده خواهیم بود. سنت‌های الهی در تاریخ این را حکم کرده و جز این نخواهد بود، و این زنده‌ترین و گویاترین پیام ماست. نظام سلطه همواره خواسته است عکس این را ثابت کند، و اداره‌ی خود را برای ملت‌ها و کشورهای جهان سوم سرنوشت‌ساز بداند؛ ما این را تخطئه کردیم. شک نیست که نظام سلطه حیات و استمرار جمهوری اسلامی را نمی‌خواست، ولی اراده‌ی ما غالب شد. پیام ما به همه‌ی ملت‌ها و دولتهایی که می‌خواهند مستقل و بی‌اعتنا به خواست و اراده‌ی سلطه‌های بزرگ جهانی بمانند، این است که از آنان نترسند، و به خود و ملت خود اعتماد کنند. انقلاب ما همچنین پیام بزرگ خود را نفی نظام سلطه در جهان می‌داند. امروز عملًا جهان میان قدرتهای بزرگ و سلطه‌گر تقسیم شده است، و آنان خود را صاحب اختیار دنیا می‌شمارند. به اعتبار دیگر جهان به دو بخش سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تقسیم شده است، و بخش اول خود را مالک سرنوشت بخش دوم می‌داند. نظام سلطه عبارت از وجود همین روابط نابرابر میان این دو بخش از جهان است. نظام سلطه به میل خود انقلابها را نفی و برای رژیمهای انقلابی مشکل‌تراشی می‌کند. نیکاراگوئه و کشورهای انقلابی جنوب آفریقا چند مثال زنده‌ی این حقیقتند. نظام سلطه علی‌رغم ملتها برای آنان تصمیم می‌گیرد. فلسطین مظلوم نمونه‌ی کامل و افغانستان نمونه‌ی دیگر این حقیقتند. نظام سلطه با مفاهیم به میل خود بازی می‌کند، و آن را برطبق مصالح خود تغییر می‌دهد؛ و همه‌ی امکانات خود را برای جا انداختن آن به کار می‌برد. تروریسم و حقوق بشر نمونه‌هایی از مفاهیم دست‌کاری شده‌اند. نظام سلطه حتی مستقیماً به کشورهای مورد غضب خود حمله می‌کند. نمونه‌های اخیر آن حمله‌ی امریکا به لیبی و گراناداست. نظام سلطه برای همه‌ی دنیا و به عوض همه‌ی ملتها تصمیم

می‌گیرد. نمونه‌ی دیروز آن هیروشیماست، و امروز هم رئیس‌جمهور امریکا به کار هولناک اسلاف خود افتخار می‌کند؛ با این استدلال که اگر ما این چند هزار را نمی‌کشتیم، بعداً ممکن بود بیشتر از آن در همه‌ی دنیا کشته شود، و بدین ترتیب دلسوزی قیّم‌مآبانه‌ی امریکا نسبت به همه‌ی دنیا را به رخ می‌کشد. نظام سلطه از رژیمهای فاشیست و نژادپرست مانند اسرائیل و آفریقای جنوبی حمایت می‌کند، و آنان را چون دست مسلح و خونریزی به جان ملتهای مظلوم می‌اندازد. لبنان مسلمان که صبورانه و مقاوم در برابر تجاوزهای خباثت‌آمیز صهیونیست‌ها می‌ایستد نمونه‌ی بارز و کشورهای خط مقدم جنوب آفریقا نمونه‌های دیگر آنند. نظام سلطه به خود حق می‌دهد که سازمانهای بین‌المللی را زیر فشار قرار دهد؛ نمونه‌ی حاضر آن فشار امریکا بر شورای امنیت و یونسکو است. نظام سلطه منافع سلطه‌گران را مطلق و موجب نادیده انگاشتن منافع دیگران می‌شمارد؛ نمونه‌ی آن حضور تشنجزا و خطرآفرین ناوهای امریکا در خلیج فارس است؛ که به استدلال حفظ منافع امریکا و بدون توجه به منافع کشورهای منطقه انجام گرفته است. و خلاصه نظام سلطه تبلیغات جهانی را در دست می‌گیرد و به کمک آن همه‌ی حقایق را واژگونه و همه‌ی این شیطنت‌ها را خدمت جلوه می‌دهد، و راه مقابله با خود از سوی افکار عمومی عالم را می‌بندد. پیام ما به همه‌ی ملت‌ها و دولت‌های جهان سوم و نیز به ملتهایی که دولتهای آنان خود بوجودآورندگان نظام سلطه‌اند این است که دنیا بیش از این نباید این وضع ناهنجار را تحمل کند. باید به قدرتها و دولتهای بزرگ از سوی همه گفته شود در خانه‌های خودتان بنشینید، و دنیا را به همه‌ی مردم دنیا بسپرید، شما قیّم آن‌ها نیستید. در سازمان ملل دو تبعیض ناروا هست؛ حق وِتُو و عضویت دائم در شورای امنیت؛ این دو تبعیض باید برداشته شود. این تنها چیزی است که می‌تواند سازمان ملل و شورای امنیت را به راستی همان کانونی کند که همه‌ی ملت‌ها به آن دل ببندند، و مسائل فی‌مابین خود را در آن حل کنند؛ و گر نه همیشه مثل امروز شورای امنیت جایی خواهد بود برای صدور احکام بی‌اعتبار و دستورهای بی‌عمل، و همیشه مثل امروز ملتها احساس خواهند کرد که جایی برای حل مسائل بین‌المللی وجود ندارد، و خشونت تنها راه پیشبرد کارهاست. پیام ما به دولتهای جهان سوم آن است که تا نظام سلطه و وضع کنونی باقی است در راه اتحاد میان خود بکوشند؛ این بهترین راه برای قوی شدن است. سلطه‌های جهانی جز قوّت و قدرت هیچ نمی‌فهمند، و در برابر زبان قدرتی که آنان به کار می‌گیرند با زبان قدرت باید سخن گفت. بیداری ملتها و آگاهی یافتن آنان از ماهیت و نقش نظام سلطه بزرگترین پشتوانه‌ی دولتهای جهان سوم و مایه‌ی قدرتی حقیقی در برابر سلطه‌گران است. رهبران این دولت‌ها هیچ بازوی قدرت‌مندی و نیز هیچ چاره‌ای جز فکر روشن و اراده‌ی نیرومند ملتهای خود ندارند. اتحادی که ما به کشورهای جهان سوم پیشنهاد می‌کنیم، اتحاد برای جنگیدن با قدرتهای بزرگ نیست؛ اتحاد برای دفاع از خود و جلوگیری از تضییع حقوق حقه‌ی خود است. قدرتهای سلطه‌گر بزرگترین عامل توجیه و نشر فسادند؛ فساد اخلاقی، فساد جنسی و فساد اعتقادی. همه و همه در انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی و جاسوسی این قدرتها پشتوانه‌ها و مروّجین عمده و اصلی خود را می‌یابند. و چنین شده است که امروز در دنیای سیاه و تلخی که این بار شامل خود ملتهای متعلق به قدرتهای بزرگ نیز می‌شود ارزشهای اخلاقی بربادرفته، بنیان خانواده سست و لرزان، دیو الکلیسم و اعتیاد به مواد مخدر از همیشه مسلطتر و جاذبه‌ی معنویت و اخلاق از همیشه کمتر است. ما باید در کشورهای خود با فساد مبارزه‌ای جدی آغاز کنیم؛ باید بنیان خانواده را محکم و نخستین و اصلی‌ترین پرورشگاه آدمی را کانون محبت، صفا، عاطفه و معنویت سازیم. باید حراست از حقوق و ارزشهای زن را مورد تأکید قرار داده، در معیارهای کنونی آن که ساخته‌ی دست و پندار همین نظام سلطه است تجدید نظر کنیم؛ و زن را جداً از وسیله‌ای برای التذاذ که فرهنگ سلطه‌ی غرب عملًا بر او تحمیل کرده رها سازیم. زن یک عالِم، یک سیاستمدار، یک مدیر، یک شخصیت برجسته و برتر از همه یک همسر و یک مادر آری، اما یک وسیله برای کامجویی و سرگرمی نه. این است آنچه خواهد توانست به نیمی از بشریت هویت و شخصیت حقیقی‌اش را اعطاء کند؛ و خانواده را بنیانی ماندگار و مقدس ببخشد. این‌ها پیامهای انقلاب ماست؛ نه فقط به آنان که گوش خود را آماده‌ی شنیدن نگه داشته‌اند، بلکه به همه‌ی آنان که می‌توانند حجاب‌های شنیدن را کنار زنند و به قضاوت عادلانه روی آورند. متشکرم.

بیانات در سال ۱۳۶۷

بیانات در آیین گشایش کنگره جهانی حافظ

بسم الله الرّحمن الرّحیم ۱۳۶۷/۰۸/۲۸ الحمد للّه و الصّلاهٔ علی رسول الله و علی آله الأطیبین به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد ترا در این سخن انکار کار ما نرسد اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاحت به یار ما نرسد به حقّ صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یک‌جهتِ حق‌گزار ما نرسد هزار نقش برآمد ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد هزار نقد به بازار کاینات آرند یکی به سکه‌ی صاحب عیار ما نرسد دریغ قافله‌ی عمر کان چنان رفتند که گردشان به هوای دیار ما نرسد بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه‌ی او به سمع پادشه کامکار ما نرسد بهترین فاتحه‌ی سخن، در بزرگداشت این عزیز همیشگی ملت ایران و درّ یگانه‌ی فرهنگ فارسی، سخنی بود از خود او، که این غزل را به عنوان ارادتی به خواجه‌ی شیراز و شاعر همه‌ی عصرها و قرنهایمان در حضور شما عزیزان برادران و خواهران و میهمانان گرامی خواندم و در حقیقت توصیفی برای خود حافظ شیرازی است. حافظ بدون شک، درخشان‌ترین ستاره‌ی فرهنگ فارسی است شعر فارسی، در طول این چندین قرن تا امروز نداریم هیچ شاعری را که به قدر حافظ، در اعماق و زوایای جامعه‌ی ما و ذهن و دل ملت ما نفوذ کرده باشد و حضور داشته باشد. شاعرِ همه‌ی قرنهاست و همه‌ی قشرهاست. از عرفای بی‌خود از خودِ مجذوبِ جلوه‌های الهی، تا ادیبان و شاعران خوش‌ذوق، تا رندان بی‌سر و پا و تا مردان و زنان معمولی جامعه‌ی ما، هرکدام در حافظ سخن دل خود را یافتند و به زبان او، شرح حال و وصف حال خود را سرودند. شاعری که دیوان او تا امروز هم، پرفروش‌ترین کتاب و پرنشرترین کتاب، بعد از قرآن است و دیوان او در همه جای این کشور و در بسیاری از خانه‌ها یا بیشتر خانه‌ها با قداست و حرمت، در کنار کتاب الهی گذاشته شده است. شاعری که لفظ و معنا را و قالب و محتوا را باهم به اوج رسانده و در هر مقوله‌ای که سخن رانده، زبده‌ترین و موجزترین و شیرینترین را گفته است. امروز بزرگداشت این شاعر است. البته در جامعه‌ی ما و در بیرون از کشور ما، در باره‌ی حافظ، سخنها گفتند و قلمها زدند و به دهها زبان دیوان او را برگرداندند و دهها کتاب در شرح حال او یا دیوان او نوشتند؛ امّا همچنان حافظ به صورت کامل، ناشناخته است. این را اعتراف می‌کنیم و بر اساس این اعتراف باید حرکت کنیم و این کنگره بزرگترین هنرش این خواهد بود إن شاء اللّه که در این راه گامی به جلو باشد. در این کنگره، اساتید بزرگ، شعرا، ادبا و صاحب فضیلتان و افراد صاحب‌نظر بحمد اللّه زیادند. باید بگویند و بسرایند و بنویسند و پس از این جلسه هم، باید این حرکت ادامه پیدا کند. ما حافظ را فقط به عنوان یک حادثه‌ی تاریخی ارج نمی‌نهیم، بلکه حافظ همچنین حامل یک پیام و یک فرهنگ است. دو خصوصیت وجود دارد که به ما حکم می‌کند که از حافظ تجلیل کنیم و یاد او را زنده کنیم. اول: زبان فاخر اوست که همچنان در قله‌ی زبان فارسی و شعر فارسی است و ما این زبان را باید ارج بنهیم و از آن معراجی بسازیم به سوی زبان پاکِ پیراسته‌ی کامل والا؛ چیزی که امروز از آن محرومیم. دوم: معارف حافظی است که خود او تکرار می‌کند که از نکات قرآنی استفاده کرده است. قرآن درس همیشگی زندگی انسان است و دیوان حافظ مستفاد از قرآن است و خود او اعتراف می‌کند که نکات قرآنی را آموخته و زبان خودش را به آنها گشوده است. پس محتوای شعر حافظ آنجا که از جنبه‌ی شعری محض خارج می‌شود و قدم در وادی بیان معارف و اخلاقیات می‌گذارد، یک گنجینه و ذخیره است برای ملت ما امروز و نسلهای آینده و همچنین برای ملتهای دیگر؛ چون معارف والای انسانی مرز نمی‌شناسد. پس بزرگداشت از حافظ، بزرگداشت از فرهنگ قرآنی و اسلامی و ایرانی است و بزرگداشت از آن اندیشه‌های نابی است که در این دیوان کوچک، گردآوری شده و به بهترین و شیواترین زبان، ادا شده است. من امروز مایل بودم بتوانم یک بحث مورد قبول خود حد اقل در این مجمع شما داشته باشم. ارادت به حافظ و احساس مسئولیت در مقابل پیام حافظ و جهان‌بینی او و نیز زبان او، من را وادار می‌کند و می‌کرد به شرکت در این اجتماع و همکاری با شما؛ امّا وقت و گرفتاریهای من به من اجازه نداده‌اند و

نمی‌دهند که آن‌چنان‌که دلخواه یک دوستدار حافظ است، در باره‌ی او حرف بزنم و بیان کنم. در استعجال، با کمک از حافظه و از حافظ، مطالبی را آماده کرده‌ام که عرض کنم. بحث را در سه قسمت عرض خواهم کرد: یک قسمت در باب شعر حافظ، قسمت دیگر در باب جهان‌بینی حافظ و قسمت سوم در باب شخصیت حافظ. آن‌چنان‌که من جمع‌بندی می‌کنم از دیوان او و از مجموعه‌ی سخن او شعر حافظ در اوج هنر فارسی است و از جهات مختلف در حد اعلاست. این بحث که بهترین شاعر فارسی کیست، تاکنون بحث بی‌جوابی مانده و شاید بعد از این هم بی‌جواب بماند؛ امّا می‌توان ادعا کرد که به اوج سخن حافظ یعنی به اوجی که در سخن حافظ هست هیچ سخن دیگری نرسیده است. نه اینکه مرتبه‌ی شعر حافظ در همه‌ی غزلیات و سروده‌ها مرتبه‌ای است والاتر از دیگران، بلکه بدین معنا که در بخشی از این مجموعه‌ی گرانبها و نفیس، اوجی وجود دارد که شبیه آن را در کلام دیگران انسان مشاهده نمی‌کند. یک تقریبی به ذهن برادران و خواهرانی که با حافظ تا حدودی آشنائی دارند عرض می‌کنم. شعر غزلی به طور طبیعی شعر عشق است هر نوع شعر غزلی، چه عارفانه و چه غیر عارفانه و شعر عشقی که متعهد بیان لطیفترین احساسات انسان را متعهد است، به طور طبیعی نمی‌تواند از شیوه‌ها و اسلوبها و کلماتی استفاده کند که به فخامت شعر خواهد انجامید؛ آنچه که در قصیده به راحتی می‌توان از آن بهره برد و حتّی در مثنوی. لذا شما می‌بینید که سعدی بزرگ که استاد سخن هست، فخامتی را که در بوستان نشان می‌دهد؛ در غزلیات خودش نمی‌تواند نشان بدهد. این، طبیعت زبان غزل است و هر شاعری ناگزیر در غزل محدودیتهایی دارد، محدودیتهایی که سخن را از استحکام و فخامت و جزالت لازم می‌اندازد. حالا اگر نگاه کنید به تشبیب‌ها و نسیبهایی که در مقدمات قصائد معمولاً شعرا داشته‌اند که در گذشته کمتر قصیده‌ای بود که از تشبیب و نسیب، یعنی از همان ابیات عاشقانه‌ای که در ابتدای قصیده شاعر می‌سرود، خالی باشد خواهید دید که هیچ‌کدام از این ابیاتی که به عنوان تشبیب در مقدمه و طلیعه‌ی قصائد، سروده شده؛ نتوانسته است کار یک غزل را در بین مردم بکند. نه هرگز با او خواننده‌ای آوازی سروده و نه به عنوان وصف‌الحال عاشقی به کار رفته است. بااینکه غزل است و شعر است در مضمون غزل؛ امّا طنطنه‌ی قصیده، مانع از این است که آن لطف و آب غزل را داشته باشد آن لطافت و نازکی غزل را دارا باشد. پس لطافت و نازکی در غزل، به طور طبیعی منافات دارد با طبیعت استحکام و محکم بودن شعر که در قصیده مشاهده می‌شود، حالا ما شعری را اگر پیدا کردیم که بااینکه غزل هست، از لحاظ استحکام الفاظ، کوچک‌ترین نقیصه‌ای ندارد؛ این شکل شعر، برترین است. اگر غزلی را ما یافتیم که علاوه بر لطف سخن و لطافت کلمات، از یک استحکام و استواری هم برخوردار است به طوری که نمی‌توان جای هیچ کلمه‌ای از کلمات آن را عوض کرد یا چیزی به آن افزود یا چیزی از آن کاست باید استنتاج کنیم که این غزل، این سخن، در حد اوج است و در دیوان حافظ، از این قبیل بسیار است. آن‌چنان استحکام سخن در غزل حافظ، چشم را به خود جلب می‌کند که کسانی که بر روی خصوصیات لفظی سخن کار می‌کنند منهای مسائل معنوی بلاشک یکی از چیزهایی که آن‌ها را مبهوت می‌کند، همین استحکام سخن حافظ است در بسیاری از ابیات او و غزلیات او. که حالا در خلال صحبت، ممکن است بعضی از این‌ها را عرض کنم. البته همان‌طور که عرض کردم نمی‌خواهیم بگوئیم که همه‌ی غزلیات حافظ این‌جوری است. به قول غنیّ کشمیری: شعر اگر اعجاز باشد بی‌بلند و پست نیست در ید بیضا همه انگشتها یکدست نیست بنابراین در شعر حافظ هم، کوتاه و بلند وجود دارد و تصادفاً شعرهای پائین حافظ، آن چیزهایی است که نشانه‌های مدح در او هست. احمد الله علی معدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلخانی این را برای مدح گفته است. این، شعر حافظ می‌توان گفت به شمار نمی‌آید. شعر حافظ را در جاهای دیگری و بخشهای دیگری بایستی جستجو کرد. برخی از خصوصیّات شعر حافظ را من عرض می‌کنم خصوصیات بیشتر لفظی شعر حافظ البته در این باره اساتید چیزهای خوبی نوشتند بنده هم از بعضی از این‌ها در گذشته غالباً استفاده کردم و فرصت مراجعه‌ی درستِ کاملی این ایام نداشتم و شما برادران و خواهرانی که اهل استفاده‌ی از این کتابها هستند، می‌توانند استفاده کنند اساتید هم که خودشان می‌دانند. امّا یک چیزهایی را من از خصوصیّات لفظی شعر حافظ عرض می‌کنم: یکی از این خصوصیّات، قدرت تصویر در شعر حافظ است؛ از

چیزهایی است که کمتر به آن پرداخته شده است. تصویر در مثنوی، چیز آسان و ممکنی است. لذا شما تصویرگری فردوسی را در شاهنامه و مخصوصاً نظامی را در کتابهای مثنویش، مشاهده می‌کنید که چه تصویرهای زیبائی از طبیعت، از وضعیت، می‌کند. در غزل این کار، کار آسانی نیست. بخصوص وقتی‌که غزلی باید دارای محتوا باشد؛ یعنی شاعر متعهد است که محتوایی در آن غزل، حتماً بیان کند و معارفی را ادا کند. تصویر، با آن زبان محکم و با لطافتهای ویژه‌ی شعر حافظ و با مفهوم، چیز نزدیک به اعجازی است. چند نمونه از تصویرهای حافظ را من می‌خوانم، چون روی این قسمت تصویرگری حافظ گمان می‌کنم کمتر کار شده، یعنی من ندیده‌ام. چون همه‌ی کتابهایی که در باب حافظ نوشته شده، من ندیده‌ام، شاید هم این بحث شده و من به آن دست نیافتم. برای اینکه بیشتر روی این قضیه در شعر حافظ کار بشود، این ابیاتی که عرض می‌شود تصویر می‌کند یک منظره‌ای را؛ شما ببینید چقدر زیبا و قوی تصویر می‌کند! در سرای مغان رُفته بود و آب‌زده نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر ولی ز ترک کُلَه چتر بر سحاب زده شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغبچگان راه آفتاب زده گرفته ساغر عشرت فرشته‌ی رحمت می‌رسد به اینجا: سلام کردم و با من به روی خندان گفت که ای خمارکش مفلس شراب زده چه کسی؟ چه‌کاره‌ای و چطور؟ سؤال می‌کند از او تا می‌رسد به اینجا: وصال دولت بیدار ترسمت ندهند که خفته‌ای تو در آغوش بخت خواب‌زده پیام شعر را ببینید چه قدر زیبا و بلند و شعر چه قدر برخوردار از استحکام لفظی است که حقیقتاً کم‌نظیر است از لحاظ استحکام لفظی و درعین‌حال این‌جور تصویرگری، درِ سرای مغان را نشان می‌دهد و پیر را نشان می‌دهد و مغبچگان را نشان می‌دهد و چهره‌هایشان را نشان می‌دهد، حال خودش را تصویر می‌کند. یک چیز عجیبی است این تصویری که انسان در این غزل مشاهده می‌کند و نظایر این در دیوان حافظ زیاد است. همین غزل معروف: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه‌نشین باده‌ی مستانه زدند یک ترسیم بسیار روشن از آن چیزی است که در یک مکاشفه یا در یک الهام ذهنی یا در یک بینش عرفانی شاعر دارد و احساس می‌کند که این را به بهترین زبان ذکر می‌کند که اگر ما قبول کنیم که قبول هم داریم که این پیام عرفانی‌ای است و بیان معرفتی از معارف عرفانی؛ شاید به بهتر از این زبان، به هیچ زبانی حقیقتاً نشود این را بیان کرد، تصویر کرد. تصویرگری حافظ، یکی از برجسته‌ترین خصوصیّات اوست. ایهام بیان حافظ را بزرگ داشتند، نویسندگانی و گویندگانی همین‌جور هم هست، در باره‌اش زیاد بحث شده من تکرار نمی‌کنم. از جمله‌ی خصوصیّات زبان حافظ، شورآفرینی است. شعر حافظ شعر پرشور و شورانگیز است. بااینکه شعر غزلی در برخی از اشکالش که شاید صبغه‌ی غالب هم داشته باشد شعر رخوت و بی‌حالی است؛ امّا شعر حافظ، شعر شورانگیز و ولوله‌آفرین است. ابیاتی را به یاد شما می‌آورم، ببینید چقدر این پرتحرک و برانگیزاننده است! سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که مَی خورند حریفان و من نظاره کنم ... در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما حاشا که من به موسم گل ترک مِی کنم من لاف عقل می‌زنم این کار کِی کنم سرتاپا شور و حرکت و هیجان است این شعرها و هیچ به یک‌سخن یک انسانِ بی‌حالِ افتاده‌ی دنیا را به ترک گفته، ندارد. همین شعر معروفی که اول دیوان حافظ هست و در فاتحه‌ی دیوانِ آن هست همین: الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها نمونه‌ی بارزی از همین شورآفرینی و ولوله‌آفرینی است و این یکی از خصوصیّات شعر حافظ است. خصوصیت دیگر این است که شعر حافظ، سرشار از مضامین است چه مضامین ابتکاری و چه مضامین شعرای گذشته که آن‌ها را با بهترین بیانی و غالباً با بهتر از بیان خودشان، ادا کرده است. چه شعرای عرب و چه شعرای پیش از خودش مثل سعدی و چه شعرای معاصر خودش مثل خواجو و سلمان ساوجی که گاهی مضمونی را از آن‌ها گرفته و به زیباتر از بیانی از بیان خود آن‌ها، آن را ادا کرده است. اینی که گفته می‌شود که در شعر حافظ مضمون نیست، این ناشی از دو علت است: یکی اینکه مضامین حافظ آن قدر بعد از او تکرار شده و تقلید شده که امروز که ما آن را می‌خوانیم، به گوشمان تازه نمی‌آید. این گناه حافظ نیست این مدح حافظ است که شعر او و

سخن او و مضمون او، آن قدر دست به دست گشته و همه او را گفتند و گرفتند و تقلید کردند که امروز یک حرف تازه به گوش نمی‌آید و دوم اینکه: زیبائی سخن و صافی سخن، آن‌چنانی که مضمون در او گم می‌شود، برخلاف بسیاری از گویندگان سبک هندی که مضامین عالی را به کیفیتی بیان می‌کنند که زبان سبک هندی این البته این، نقص آن سبک هم نیست، در آنجا هم در جای خود بحث دارد و نظر هست که آنجا یکی از کمالات سبک هندی است. به‌هرحال در آنجا برجسته است مضمون در شعر حافظ، آن‌چنان هموار و آرام بیان شده، مضمون که به چشم نمی‌آید. کم‌گوئی و گزیده‌گوئی، خصوصیت دیگر شعر اوست. یعنی حقیقتاً جزء برخی از ابیات حافظ یا بعضی از غزلیات و قصائدی که غالباً هم معلوم می‌شود که مربوط به اوضاع و احوال خاص خودش هست یا مدح این و آن هست که راجع به این مدح هم بعد اگر یادم ماند مطلبی عرض خواهم کرد؛ در بقیه‌ی دیوان، نمی‌شود جایی را پیدا کرد که انسان بگوید توی این غزل، اگر این یک بیت نبود، بهتر بود، کاری که با دیوان خیلی از شعرا این کار می‌شود. انسان دیوانهای بسیار خوب را از شعرای بزرگ می‌خواند، می‌بیند توی این قصیده‌ی به این قشنگی، تو این غزل به این شیوائی، این بیت زیادی است! اگر نبود، یکدست‌تر بود، بهتر بود. در شعر حافظ، چنین چیزی را آدم نمی‌تواند پیدا کند. روانی، صیقل‌زدگی الفاظ، ترکیبات بسیار شیرین و لحن زبان شیرین، یکی از خصوصیّات استثنائی حافظ است. بااینکه کیفیت بیان او همچنان که در شعر منسوب به او هست بسیار شبیه به خواجوست؛ یک جاهایی انسان شعر خواجو را وقتی می‌خواند می‌بیند که شبیه شعر حافظ و قابل اشتباه است. امّا شیرینی بیان حافظ، در مجموع دیوان، در هیچ دیوان دیگری از دیوانهای فارسی تا آنجایی که بنده دیدم و احساس کردم مشاهده نمی‌شود. بعضی حافظ را متهم کردند به تکرار، باید عرض کنم تکرار حافظ، تکرار مضمون نیست، تکرار ایده‌ها و مفاهیم است. یک مفهوم را به زبانهای گوناگون تکرار می‌کند. نمی‌شود این را گفت تکرار مضمون که معیوب، عیب هست در شعر. موسیقی عبارات حافظ و گوش‌نوازی این کلمات، خود یک خصوصیت دیگری است. شعر را به سبک معمولی وقتی که بخوانند، گوش‌نواز است. چیزی که در شعر فارسی، نظیرش انصافاً کم است. بعضی از غزلیات دیگر هم البته همین‌جور است. در معاصرین او، خواجو همین‌جور است. بسیاری از غزلیات سعدی همین‌جور است. بعضی از مثنویات همین‌جور است. امّا در حافظ، این یک صبغه‌ی عمومی است. کثرت ظرافتها و ریزه‌کاریهای لفظی، از قبیل جناسها و مراعات نظیرها و ایهام و تناسبها و ایهام و تضادها، إلی ما شاء اللّه است که شاید کمتر بتواند انسان پیدا کند غزلی را که در آن غزل، چند مورد از این ظرافتها و ریزه‌کاریها و ظریف‌کاری‌ها و ترصیع‌های لفظی وجود نداشته باشد. این بیتی که اینجا یادداشت کردم به مناسبت همین ظرافتها این را بخوانم: جگر چون نافهام خون گشت و کم زینم نمی‌باید جزای آنکه با زلفت سخن از چین خطا گفتم یکی از خصوصیّات شعر حافظ، روانی و رسائی است که هرکسی که با زبان فارسی آشنا باشد شعر حافظ را می‌فهمد. شما شعر حافظ را با زبان معمولی به یک آدمی که هیچ سواد هم نداشته باشد وقتی که بخوانید، برایش، راحت می‌فهمد؛ مثل حرف زدن معمولی: مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند اصلًا هیچ ابهامی و نکته‌ای که پیچ‌وخمی در او باشد، انسان مشاهده نمی‌کند. نو ماندن زبان که به گفته‌ی یکی از ادبا و نویسندگان معاصر ما که ایشان ادعا می‌کند، باید هم همین‌جور باشد می‌گوید هنوز زبان غزلی ما، مدیون حافظ است و همین هم درست است یعنی؛ امروز شیواترین غزل ما، آن غزلی است که شباهتی به حافظ می‌رساند. نمی‌گویم اگر کسی درست، نسخه‌ی حافظ تقلید کند؛ این بهترین غزل خواهد بود. نه، تطوّر زبان و تحوّل سبکها و پیشرفت شعر، یقیناً ما را به جاهای جدیدی رسانده و حقّ هم همین است. امّا در همین شعر غزلی ناب پیشرفته‌ی امروز، آن جایی که شباهتی به حافظ و زبان حافظ در او هست، انسان احساس شیوائی می‌کند. و بالأخره به کار بردن معانی رمزی و کنائی، که این هیچ شکّی درش نیست، یعنی حتّی آن کسانی که شعر حافظ را یکسره شعر عاشقانه و به قول خودشان رندانه می‌دانند و هیچ معتقد به گرایش عرفانی در حافظ نیستند که واقعاً جفای به حافظ است کسی این‌جور حرف بزند حتی آن‌ها هم در یک مواردی، نمی‌توانند ردّ کنند که سخن حافظ، سخن رمزی است. یعنی کاملًا روشن است که سخن حافظ،

اینجا عبارتی را و تعبیری را به جای معنای دیگر مورد نظر خودش گذاشته است. نقد صوفی نه همین صافی بی‌غش باشد ای‌بسا خرقه که مستوجب آتش باشد خب نقد صوفی نه همین صافی بی‌غش، صافی بی‌غش یعنی «می»، در حالی که صوفی که ادعای «می» ندارد، ادعای معنویات دارد. بنابراین صافی بی‌غش به کار رفته به معنای «می ناب»، یعنی به معنای عرفان ناب. صافی بی‌غش که به معنای می ناب است به کار رفته به معنای عرفان ناب و خالص. نقد صوفی نه همین صافی بی‌غش باشد ای‌بسا خرقه که مستوجب آتش باشد خصوصیات لفظی زیادی باز، از جمله‌ی چیزهایی که من به نظرم رسید که جا دارد روی این کار بشود، در شعر حافظ استفاده‌ی شجاعانه‌ی از لهجه‌ی محلّی است با ظرافت؛ یعنی از لهجه‌ی شیرازی در شعری با آن عظمت استفاده کرده حافظ که موارد زیادی دیده می‌شود. این استفاده کردن «به» به جای «با»: اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم که تا امروز هم در لهجه‌ی شیرازی، این موجود است. یا: در خرابات طریقت ما به هم منزل شدیم یا شویم کاین چنین رفتست از عهد ازل تقدیر ما و موارد دیگری از این قبیل هست. در این غزل معروف حافظ: «صلاح کار کجا و من خراب کجا» که کجا ردیف است و «بای» قبل از ردیف که حرف ردیف باید ساکن باشد. در حالی که در مصراع بعدی می گوید: «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا». این غلط نیست به لهجه‌ی شیرازی: «ببین تفاوت ره از کجاست تا کجا» که الآن هم شیرازیها وقتی حرف می‌زنند، همین‌جور حرف می‌زنند؛ تابْکجا. یعنی از لهجه‌ی شیرازی لهجه‌ی محلّی استفاده کرده و آن را در قافیه به کار برده. استفاده از اصطلاحات روزمرّه‌ی معمولی و از این قبیل چیزها که زیاد است. حالا من بخواهم بازهم در این زمینه حرف بزنم، بحثهای زیادی است. یک نکته‌ی دیگر هم عرض بکنم این قسمت مربوط به شعر را خاتمه بدهم و آنکه نشانه‌های سبک هندی را هم در غزل حافظ بنده مشاهده می کنم، یعنی؛ ریشه‌های سبک هندی را می‌شود فهمید و ارادت صائب و نظیری و عُرفی و کلیم این شعرای بزرگ سبک هندی به حافظ، احتمالًا به معنای انس زیادی این‌ها با زبان حافظ است و یقیناً اثر داشته که من دوتا بیت را همین‌طور دم دستی پیدا کردم و یادداشت کردم اگر بتوانم اینجا بخوانم: کردار اهل صومعه‌ام کرد مِی‌پرست این دود بین که نامه‌ی من شد سیاه از او که کاملًا بوی سبک هندی را می‌دهد. ای جرعه‌نوش مجلس جم سینه پاک دار کائینه‌ایست جام جهان بین که وای از او بنابراین در زمینه‌ی مسائل شعر حافظ، بحثها و حرفهای زیاد و خصوصیّات ممتازی هست که اساتید و نویسندگان روی این، کار کردند؛ بازهم باید کار بکنند. من همین‌جا از فرصت استفاده کنم؛ توصیه کنم برای کار روی دیوان حافظ، از جهات مختلف. بااینکه کارهای خوبی نسبتاً شده، جای برخی از کارها خالی است. مثلًا «کشف الکلمات» حافظ ما نداریم. یعنی شما اگر چنانچه یک کلمه‌ای را بخواهید در حافظ جستجو کنید دارید؟ ... آقای دکتر شهیدی می‌فرمایند داریم. خب این هم از بی‌سعادتی‌های ماست که به قول مرحوم آقای جلال همائی «تا یک ورق از کلیله در گوشم شد سیصد ورق از شفا فراموشم شد» تا یک ورق از کارهای روزمرّه‌ی سیاسی را ما دست گرفتیم به قول ایشان سیصد ورق از کتاب و درس و بحث و ... پس خوب است من نگویم، پیشنهاد نکنم. بعد خصوصی به برادران می گویم، ممکن است هرچی که به ذهن من رسیده، قبلًا انجام شده باشد. خب، یک بحث دیگر در باره‌ی جهان‌بینی حافظ است. در باب جهان‌بینی حافظ، بحثهای زیادی شده بنده هم در این زمینه نظری دارم که عرض می کنم. مطمئناً در این جلسه هم بحثهای مختلفی خواهد شد و نظرات گوناگونی ابراز خواهد شد و حالا ـ که مسئله اختلاف‌انگیز هست و مورد بحث هست؛ چه بهتر که کسانی دور از تعصّب، دور از پیش‌داوری حقیقتاً بروند وارد دیوان حافظ بشوند تا جهان‌بینی این مرد بزرگ را به صورت قطعی و مسلّم بیاورند بیرون. متأسّفانه در دوره‌ی اخیر در این چهل، پنجاه سال اخیر کتابهایی نوشته شد که در این کتابها، این بی‌نظری و بی‌غرضی رعایت نشد و مطالبی نوشته شد و گفته شد که حقاً و انصافاً بعضی از آن‌ها، جفای به حافظ است. بعضی اهانت به حافظ است. بعضی بی‌بصری در مقابل حافظ است و انسان حیرت می کند که چرا بایستی این حرفها به ذهن کسی خطور کند؟! حافظ را کافر و بی‌دین و زندیق و منکر آخرت و از این قبیل چیزها معرّفی کردند! آن کسی که زیباترین اشعارش، اشعار عرفانی است یا لااقل اشعار عرفانی، جزو زیباترین اشعار اوست: در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم

زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین غیرت شد از این آتش و بر آدم زد مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد و از این قبیل، اشعار فراوانی که در سرتاسر دیوان حافظ پراکنده است و ندای یک عرفان والای مصفّای عِلوی را می‌دهد و خبرش در وجود حافظ. این را ندیده بگیرند! بیایند بگویند این آدم به خدا و به قیامت و به دین معتقد نبود! این از این شبیه همین جفا شاید یک مرحله پائین‌تر است جفای آن کسانی است که علی‌رغم این همه شعر عرفانی و این همه شعر اخلاقی در وجود حافظ، جهان‌بینی او را جهان‌بینی شکّ و بی‌خبری و بی‌اطلاعی از غیب و معرفت جهانی و انسانی معرفی کردند و خود او را که حالا در باره‌ی خود او بعداً عرض خواهم کرد یک انسانی که معتقد به دمْ غنیمتی و دمدمی‌مزاجی و اسیر شهوات روزمرّه‌ی زندگی و نیازهای پست و حقیر مادّی! عجیب این است که این افرادی که حافظ را فاسق و فاجر و غرق در محرّمات و پستی‌های معمولی روح بشر معرّفی می‌کنند؛ همین‌ها باز حافظ را ستایش می‌کنند به اینکه این دچار سرمستی بود، دچار نمی‌دانم غرق سرمستی بود، غرق معرفت بود. من نمی‌دانم چه معرفتی است دیگر؟! سرمستی باده را با سرمستی از عرفان و معنویّت باهم مخلوط می‌کنند که متأسّفانه این را من هم در نوشته‌های معاصرین خودمان از فضلا و دانشمندان دیدم؛ هم در گذشته‌ها که مرحوم شبلی نعمانی در «شعر العجم» می‌گوید که به من نگوئید که «می» حافظ مِی ظاهری بود یا مِی معنوی، هر دو مستی می‌آورد. این شد حرف! تعجب است از این دانشمند بزرگ و فاضل ادیب که یک چنین حرفی را بزند! هر دو مستی می‌آورد! خب بله، امّا این مستی، مستی و بی‌خودی از عقل است، بیگانگی از خرد انسانی است و از شعور انسانی است؛ آن، بی‌خبری از خودِ مادّی است و غرق شدن در معرفت و درک معنوی و والای انسانی. این‌ها چه طور اصلًا قابل مقایسه با باهمند؟! جز در لفظ. بعضی این‌جوری حافظ را خواستند معرفی کنند! بنده جهان‌بینی حافظ را جهان‌بینی عرفانی می‌دانم. بلاشکّ حافظ یک عارف است. البته همین‌جا بگویم: وقتی ما می‌گوئیم یک عارف است، منظورمان این نیست که از اوّلی که رفت مکتب یا از مکتب آمد بیرون یک عارف شبیه «بایزید» بود تا آخر عمرش. نه، مردی بوده هفتاد سال، هفتاد و پنج سال عمر کرده اگر سی سال آخر عمرش هم با عرفان گذرانده باشد، خب یک عارف است. عرفای بزرگ هم، از اوّل بای بسم اللّه زندگیشان که عارف نبودند. بالأخره یک دورانی را گذراندند یا دوران عادی را یا دوران کسب و تجارت را یا دوران علم و تحصیل علم و فضل را یا دوران فسق و فجور را، یک چیزی را گذراندند. یک‌وقت هم به خاطر یک حادثه‌ای یا به خاطر معلوماتی یا به خاطر هر دلیلی، به معنویت و نور، راه پیدا کردند و عارف شدند. ما می‌گوئیم حافظ، عارف به وصال حق رسیده و از دنیا رفته. جهان‌بینی حافظ آنچه که به عنوان جهان‌بینی او می‌شود معرّفی کرد و سخن آخر حافظ هست آن جهان‌بینی عرفانی است بدون شک. همان‌طور که عرض کردم، حتّی بسیاری از کسانی که او را غرق در کامجوئی و سقوط شهوانی هم معرّفی می‌کنند؛ در بیانات ستایش‌آمیز، امّا در واقع هجوآمیز خودشان، آن‌ها هم قبول می‌کنند که حافظ نمی‌تواند محدود باشد به همین مسائل حسّی در ضمن کلماتشان این چیزها هست. ممکن است سؤال کنید که اگر ایشان عارف بوده، چرا به این زبان حرف زده؟ پاسخ این است که این زبان، زبان رائج عرفا و متذوّقین اسلام است. از زمان محیی الدین عربی تا امروز، تا زمان حافظ و از زمان حافظ تا امروز، یعنی محیی الدین عربی هم از شراب و محبوب و یار حرف زده، فخر الدین عراقی هم با همین زبان حرف زده، مولوی در دیوان شمس هم با همین زبان حرف زده، همه‌ی کسانی که در عرفان آن‌ها هیچ شکّی نیست، با همین زبان صحبت کرده‌اند. برخی قبل از زمان حافظ بودند، بعضی هم بعد از زمان حافظ. حالا اگر بگوئیم بعدیها از حافظ یاد گرفتند، در مورد قبلیها طبعاً چنین حرفی نیست. این زبان رائج عرفان بوده، در آن روزگار دلائلی هم دارد. حالا چرا با این زبان می‌گفتند؟ در این باره هم گویندگان و نویسندگان گفتند و نوشتند. حتّی در میان گویندگان عرب زبان همان‌طور که عرض کردم محیی الدین ابن فارض، شاعر عارف معروف عرب قبل از حافظ، او هم با همین زبان حرف زده. من ادعا نمی‌کنم که همه‌ی شعر حافظ در سرتاسر دیوانش، شعر عارفانه است. نه، بلکه به عکس، من این را هم یک افراط می‌دانم که ما حتّی شعرهای واضحی را که هیچ محمل عرفانی ندارد: گر آن شیرین پسر خونم بریزد دلا چون شیر

مـادر کن حلالش این را دیگر نمی‌شود به عرفـان حمـل کرد. «میـان جعفرآبـاد و مصـلّی» نمی‌شود گفت جعفرآبـاد روح انسـانی و مصلّای فیض ازلی. جعفرآباد و مصلّی در شیراز موجود است. «خوشـا شیراز و وضع بی‌مثالش» و از این قبیـل چیزهایی که وجود دارد. و در اشعار حافظ، حتّی بعضـی از اشـعاری که عرفا از آن زیاد استفاده می‌کننـد، بنـده دقت کردم. دیروز نشستم روی همین اشعار نگاه کردم؛ دیدم نه، بعضـی از همان اشعار، انصافاً اشعاری هستند که می‌تواند به معنای ظاهرِ عشقیِ مادی به حساب بیاید. یـک دوره‌ای از عمر شاعر، این‌جور حرف زده. هر دو طرف به نظر من تأویلهای اغراق‌آمیز می‌کننـد. اینی که ما بگوئیم تمام اشـعار حافظ به یک تأویلی بالأخره به دین و عرفان و قرآن مربوط می‌شود، این مبالغه است و هیچ اصراری نیست که ما بیائیم همه‌ی اشعار او را به این معنـا. من دیـدم یـک خـانم متـدیّن محترمی را در دوران کودکی که، سـحر چون خسـرو خـاور علم بر کوهساران زد به دست مرحمت یـارم در امیـدواران زد را تعبیر می‌کرد به مثلًا پیغمبر یا به امام زمان در حالی که آدم می‌توانـد خیلی راحت، واضـح کسـی که با شـعر آشناست بفهمد که این‌جوری نیست نمی‌شود. البته عرفا از تمام گفته‌های شاعر استفاده‌ی معنوی و عرفانی کردند. در حقیقت حال خودشان آن‌ها را به این اسـتفاده رسانـده. این را فراموش نبایـد بکنیم و هیـچ‌کس را هم منع نباید بکنیم از این کار. من در آخر سخن عرض خواهم کرد. مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، عارف معروف دوره‌ی قبل از ما که یکی از سوختگان و مجـذوبان زمـان خودش بوده و بزرگانی را تربیت کرده، در قنوت نماز شب می‌خوانـده: زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن این عارف، به آقای دکتر شـهیدی آن روز عرض کردم پـدربزرگ من از علمای معروف مشـهد بود، مرد زاهـدی هم بود. دیوان حافـظ او در خانه‌ی ما بود که آن را به مادر من داده بود ایشان. جزو جهیزیه‌ی مادر من آمـده بود، وارد منزل ما شده بود. من در کودکی با آن دیوان مأنوس بودم. در حاشـیه‌ی دیوان، آن مرد عالمِ فقیهِ زاهد، یادداشـتهایی نوشـته بود. از جمله‌ی یکی از یادداشـتها یکی این بود که: این غزل را در کشتی، مـا بین کجـا و کراچی در سـفر مکّه می‌خوانـدم. در راه مکّه که می‌خواسـته حالی بکنند یک عالم عابد زاهد سالک، از شـعر حافظ استفاده می‌کرده! این‌جوری است. ما راه نباید را بر کسی ببندیم. هرکس از هرچی می‌خواهـد اسـتفاده کنـد و هر جور اسـتفاده‌ای دل او می‌خواهـد بکنـد، او آزاد است. امّـا مـا حق داریم جهان‌بینی حافـظ را چهـارچوب برایش مشـخص کنیم. جهـان‌بینی حافـظ، جهـان‌بینی عرفـانی است بلاشک. آن کسـی که اشـعار عرفانی‌ای را می‌گوید که نظیر او در باب عرفان تاکنون گفته نشده او نمی‌تواند جهان‌بینی‌ای غیر از جهان‌بینی عرفانی داشـته باشد. اگرچه ممکن است در مـدتی از دوران عمرش به این جهـان‌بینی هنوز نرسـیده باشـد. در بـاره‌ی جهـان‌بینی عرفانی حافظ من چنـد جمله‌ای عرض می‌کنم: اوّلًا بارزترین مظهر این جهان‌بینی در کلام حافظ عشق است و این بـدین خاطر است که بشـر در راه طولانی‌ای که دارد در این مراحل طولانی سـلوک انسان تا برسد به لقاء للّه که از منزل یقظه شـروع می‌شود و این منازل گوناگون جز با شـهپر عشق امکان نـدارد که حرکت بکنـد. بـدون محبّت و بـدون عشق و جـذبه‌ی عاشـقانه، هیـچ سالکی نمی‌توانـد این طریق را حرکت کنـد. لذا در جهـان‌بینی عرفـا و در مکتب عارفـان، عشق و محبّت جایگـاه بسـیار برجسـته‌ای دارد و در دیوان حافـظ هم، این موج می‌زنـد: طفیل هسـتی عشـقند آدمی و پری ارادتی بنمـا تـا سـعادتی ببری بکوش خواجه و از عشق بی‌نصـیب مبـاش که بنـده را نخرد کس به عیب بی‌هنری مِی صـبوح و شـکرخواب صـبحدم تا چند به عذر نیم‌شبی کوش و گریه‌ی سـحری طریق عشق، طریقی عجب خطرناکست نعوذ باللّه اگر ره به مقصدی نبری این، نَفَس یک عارف است. امکان ندارد کسـی بدون پایه‌ی والائی از عرفان این‌جور حرف بزند. در مبـاحث عرفـان نظری، وحـدت وجود که یکی از اصـلی‌ترین مبـاحث عرفـان است، در کلمـات حافظ فراوان دیـده می‌شود. البته بـازهم نمی‌توانم خودداری کنم از اظهـار تـأسّف، از اینکه بعضـی از نویسـندگان و ادبای محقّقی که با وجود مقام والای تحقیق در ادبیـات، از عرفـان عرفـان نظری اطلاعی ندارنـد و در آن کاری نکردنـد! وحـدت وجود را که به حافظ نسبت داده شـده، به معنای همه‌خدائی که ناشـی از عدم درک درست مسئله است، تعبیر کردند و آن را جزو شَطَحیاتی دانستند که بر زبان حافظ مثل بعضی از عرفـای دیگر صـادر می‌شـده و نه یـک بینش و طرز فکر و جهـان‌بینی! مسألـه‌ی وحـدت تجلّی که از مبـاحث معروف عرفـان و میان

عرفاست. در مقابل نظریه‌ی فلاسفه‌ی اسلامی که قائل به کثرت فاعلیت حق هستند، عرفا قائلند به وحدت فاعلیت و وحدت تجلّی. عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد صوفی از خنده‌ی مِی در طمع خام افتاد یا آن غزلی که «در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد» که قبلًا خواندم. هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم یکی دیگر از مباحث عرفانی موجود در بساط عرفا، مسأله‌ی حیرت است. همان چیزی که متأسّفانه به شک تعبیر شده در کلام کسانی که معنای حیرت عارف را درک نکردند، و آن را تفسیر کردند یا تعبیر کردند به شک. شکّ یعنی تردید در ریشه‌ی قضایا، در اصلِ قضیّه تردید دارد. این غیر از حیرت عارف است که هرچه عرفان او و معرفت او بیشتر می‌شود، حیرت او هم بیشتر می‌شود که: «زدنی فیک حیرة» از دعاهایی است که نقل شده و مأثور است. «و ما عرفناك حقّ معرفتك» که از رسول اکرم نقل شد. بی‌اعتنائی به دنیا، دید عارفانه است. اینی که ما بیائیم این تعبیرات مربوط به بی‌اعتنائی را مربوط به رندی او بدانیم این درست نیست. بالأخره آن رندی که آن‌ها تصویر می‌کنند و از کلام خود او استفاده می‌کنند: «خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی»؛ پولی می‌خواسته، وظیفه‌ای می‌خواسته تا اینکه بتواند همان باده‌ی خودش را تأمین کند! آن رند مورد تصویر آن آقایان، این چه طور می‌تواند به دنیا و ما فیها بی‌اعتنا باشد؟! اگر همان شاه شجاع و حتّی همان امیر مبارز الدین منفور پیش حافظ، اگر پولی به حافظ می‌داد، آن حافظی که آن‌ها تصویر می‌کنند، مطمئناً آن پول را از او می‌گرفت و می‌رفت و صرف «می» می‌کرد و می‌خورد و می‌خوراند و می‌نوشید و می‌نوشانید. اینکه بی‌اعتنائی به دنیا تویش درنمی‌آید. بی‌اعتنائی به دنیا مال آن انسان مستغنی است. کی مستغنی است؟ آن کسی که دلش با خدا آشناست. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است الهی منعمم گردان به درویشی و خرسندی این مال یک آدم رندِ عرق خورِ پلاسِ درِ خانه‌ی عرق‌فروش نیست! آن چهره‌ی زشتی که بعضی ترسیم می‌کنند از حافظ، این مال یک عارف پاک‌باخته است استغنا، بی‌اعتنائی به دنیا. از جمله‌ی خصوصیّات عارفانه‌ی حافظ در دیوانش، سوءظنّ او به استدلال است. که این مال عرفاست که: پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود می‌گوید استدلال تمکین نمی‌کند و نمی‌تواند تو را به همه جا برساند. حافظ هم همین مضمون را در غزلهای متعددی گفته است: «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمّا را» یعنی از راه حکمت نمی‌شود فهمید. بحث سالوس‌ستیزی حافظ هم از همین قبیل بحث عرفانی است. یکی از بیت‌الغزلهای دیوان حافظ، سالوس‌ستیزی است. دشمن نفاق و دورنگی است و تزویر در هرکه باشد؛ چه در شیخ، چه در صوفی، چه در امیر. برای او فرق نمی‌کند؛ با تزویر مخالف است. این هم ناشی از همان دید عرفانی است. گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود این حرف یک عارف است. نَفَس، نَفَسِ یک عارف است. راست هم می‌گوید مسلمانی، اصلًا اسلام، یعنی تسلیم در مقابل پروردگار و محو شدن در اوامر او و لو فروتر از پایه‌ی عرفان و معرفت. این با تزویر و ریا که شرک است، نمی‌سازد. آزادگی‌ای که در حافظ مشاهده می‌شود، ناشی از همین بینش عرفانی است و البته اخلاقیات حافظ هم بخشی از جهان‌بینی حافظ است که بحث اخلاقیات در دیوان حافظ هم از جمله‌ی چیزهایی بود که من مایل بودم توصیه کنم به اینکه اگر رویش کار نشده، کار بشود. که توصیه‌های اخلاقی حافظ از دیوان او استخراج بشود و این‌ها بیان بشود و شرح بشود. این بحث را هم من پایان می‌دهم. و می‌ماند مسأله‌ی شخصیّت حافظ، به صورت جمع‌بندی شده. البته شاید از بخشی از آنچه که گفته شد، این مطلب هم ادا شده باشد. لکن مختصری عرض می‌کنم برای اینکه یک ترسیمی از شخصیت حافظ ارائه شود. حافظ به‌هیچ‌وجه آن رندِ میکده‌نشینِ اسیر می و مطرب و مَهْجبین که تصویر کردند، بعضی نیست و باز تکرار می‌کنم که منظور من از حافظ، آن شخصیتی است که از حافظ در تاریخ ماندگار است یعنی آن بخش اصلی و عمده‌ی عمر حافظ که بخش پایانی عمر اوست. نمی‌گویم در طول عمرش چنین نبوده، شاید هم بوده البته قرائنی هم بر این معنا دلالت می‌کند اما حافظ در اقلًا ثلث آخر زندگیش، یک انسان وارسته و والاست. اوّلًا یک عالم زمانه است، یعنی درس خوانده و تحصیل کرده و مدرسه رفته است. فقه و حدیث و کلام و تفسیر و ادب فارسی و ادب عربی را آموخته. حتّی آن‌چنان‌که حدس زده می‌شود از

اصطلاحاتی که در نجوم و غیره به کـار رفته، در این علوم هم دستی داشته و تحصیلی کرده، یـک عـالم است. این عـالم، بساط علم‌فروشـی و زهدفروشـی و دین‌فروشی را هرگز نگسترده، که آن روز چنین بساطهایی رواج داشته. این عالم، در بخش عمده‌ای از عمرش، راه سلوک و عرفان را هم پیموده. در اینکه وابسـته‌ی به فرقه‌ای از متصوّفه هم نیست، شایـد شکّی نباشـد. یعنی هیچ‌یک از فرق متصوّفه، نمی‌توانند ادعا کنند که حافظ جزو سلسـله‌ی آن‌هاست؛ زیرا که برای او هیچ مرشدی، شـیخی، قطبی بیان نشده و بعید هم به نظر می‌رسد که او قطبی و شـیخی داشته باشد و در این دیوانی که از افراد زیادی در او سخن رفته، از آن مرشد و معلّم سخنی نرفته باشـد. البته در اشعار او، اشاره‌ای هست به اینکه بـدون پیر نمی‌شـود رفت در راه عشق که من به خویش نمودم صـد اهتمـام و نشـد: به راه عشق منه بی‌دلیلِ راه قدم که به من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد بنابراین یک انسان وارسته‌ای است که شعر او و سخن شاعرانه‌ی او در زمان خودش، هم در شیراز و هم در سراسر ایران و خارج از ایران گسترش یافته بوده و شهرت یافته بوده که خود او در اشعارش، به این اشاره می‌کند: از بنگاله و هند و چین تا روم و مصر، آنچه که در شعر خودش هست. باید هم همین‌جور باشـد حقّاً و انصافاً. زمان او از لحاظ زمان سیاسی، یکی از بـدترین زمانهای ایران است و من واقعاً در تاریخ یادم نمی‌آیـد تتبع هم نکردم البته، اما در همان مقـداری که در حافظه دارم به یاد ندارم زمانی را و منطقه‌ای را که به قدر شـیراز در زمان حافظ دستخوش تحولات گوناگون سیاسـی، همراه با خرابیها و ویرانیها شده باشد. اگر مبدأ این دوران پادشاهیهای زمان حافظ را، زمان شاه شیخ ابو اسحاق اینجو بـدانیم که زمان شـروع سلطنت او فکر می‌کنم، هفتصد و چهل و خورده‌ای است که دوران جوانی حافظ است، چون حافظ سال ولادتش معلوم نیست؛ هفتصد و بیست، هفتصد و هیجده، هفتصد و بیست و دو، روشن نیست که کی است، لکن حدوداً می‌شـود فهمیـد کـه در همـان حول‌وحوش هفتصـد و بیست است حافـظ جـوان بیست و چنـدساله‌ای بـوده که این پادشـاه به مسـند حکومت می‌رسـد و بعـد از او حالا ـ در زمـان خود همین پادشـاه جوان و خوش‌ذوق و مورد علاـقه‌ی حافظ احتمالًا و عیّاش و زیبا و شاعر و ادیب، همین پادشاه با این خصوصیات هم جنگهای فراوانی را می‌کرده با امیر مبارز الدین در کرمان و با دیگران، یعنی خود این آدم هم نمی‌نشسته که حالا ـ در شیراز به کـار حکومت خودش بپردازد. جنگهـای متعـدّدی داشـتند تـا بالاخره منجر می‌شود به غلبه‌ی آل مظفّر مبارز الدین محمّد مظفّر بر این شـیخ ابو اسـحاق و فرار او و بالأخره قتل او و سـلطنت آل مظفّر که تا سال هفتصد و نود و پنـج که آل مظفّر تمام از صـغیر و کبیر، به دست تیمور قتل عام شدنـد این خانواده آنجا حکومت داشـتند. حـدود شایـد چهل سال یا بله شاید حدود چهل سال تقریباً چهل و چند سال خانواده‌ی آل مظفّر که من دقیقاً الآن یادم نیست؛ اما در تواریخ ثبت اسـت این‌هـا حکومت داشـتند که وفـات حافـظ هم به احتمـال زیـاد هفتصـد و نود و دو است. شایـد هم هفتصـد و نود و یک و شایـد هم هفتصـد و نود و سه، بیشتر هفتصـد و نود و دو ذکر شـده، که حالا ـ محقّقین و بزرگـان هسـتند لا ـ بـد؛ در این زمینه هم مطالبی بعـداً خواهنـد گفت. در طول این چهـل سـال، چنـدین پادشـاه از این خـانواده بر سـر کـار آمدنـد. یـک خـانواده‌ی عجیـبی که وقتی آدم می‌شنود که آمدند به تیمور گفتند که شرّ این خانواده را کم کن؛ چون این‌ها آرام که ندارند برادر با برادر، پدر با پسر، پسر با پدر، پسـرعمو با پسـرعمو، برادرزاده با عمو، این قدر از همدیگر این‌ها کشـتند و چشم میل کشیدند و زندان کردند که حدّ و حصر ندارد این‌ها اگر بماننـد، بازهم همین فسادها را خواهند کرد! آدم احساس می‌کند که حق با آن‌ها بود که یک چنین گزارشـی را به تیمور دادند. امیر مبارز الدین را پسرش شاه شجاع کور کرد، بعد کشت. شاه شجاع سالها زندگی کرد، به وسیله‌ی برادرش از شیراز اخراج شـد، مجـدّداً بعـد از یکی دو سال به حکومت شـیراز برگشت. او باز برادر را اخراج کرد. بعضـی از برادرهایش را کشت، بعضـی از پسرهای خودش را کور کرد تا بالأخره از دنیا رفت. پسر او شاه زین العابدین نامی سلطان زین العابدین به حکومت رسید. او هم باز به وسـیله‌ی پسـرعمویش شاه منصور که این شاه منصور آخرینشان بود که در همین بیابانهای شـیراز، در میان لشـکریان تیمور کشـته شـد خودش و یـارانش شـما ببینیـد در طول چهل سال، چقـدر جنگ، چقـدر خونریزی، چقـدر هم‌دیگرکشـی و خویشاوندکشـی و بیگانه‌کشـی! یک چنین وضـعیتی در شـیراز وجود داشته و دائماً مردم شیراز زیر فشار ارعاب این دیکتاتورهای زبان‌نفهم مغرور قرار

داشتند که هرکدام هم یک سلیقه‌ی مخصوصی داشتند! یکی اهل زهد بوده، یکی اهل عیّاشی بوده، یک روز اهل عیّاشی بوده، یک روز اهل زهد بوده! یک چنین وضعیت آشفته‌ای بر شیراز حکومت می‌کرده و حافظ حدود شاید چهل سال، چهل و پنج سال از عمر خودش را، در دوران این خانواده گذرانده. طبیعی است اگر چنانچه با صیت شهرت حافظ بر شعر و شاعری، این انتظار از او وجود داشته باشد که زبان به مدح بعضی از افراد این خاندان بگشاید و گشوده. نمی‌شود ما دیگر بیائیم توجیه کنیم، بگوئیم نخیر: «که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش» این، مراد شاه شجاع نیست. «بیا که رایت منصور پادشاه رسید» خب منصور پادشاه را دارد می‌گوید دیگر؛ شکی نیست این، یا «حاجی قوام ما»، خب حاجی قوام وزیر مثلًا شاه شیخ ابو اسحاق است دیگر کس دیگری که نیست. این یقیناً این مدحها، مربوط به این افراد است. امّا آنچه که من می‌خواهم بگویم این است که این مدحها، از رتبت حافظ و قدر حافظ، چیزی نمی‌کاهد. این کمترین کاری است که یک شاعری در حدّ حافظ می‌توانسته آن روز بکند. شما نگاه کنید ببینید معاصرین حافظ چه می‌کردند! «سلمان ساوجی» یک شاعر معاصر حافظ است. چقدر مدح برای ایلکانیان چه شیخ حسن و چه پسرش اویس بن حسن و چه آن احمد بن اویس و چقدر شعر گفته در باره‌ی این خانواده شاید سلمان ساوجی یا خواجوی کرمانی یا دیگر شعرائی که معاصر حافظ بودند یا قبل و بعد او بودند، آنچه که حافظ گفته، کمترین است. البته اینجا من باز یک نکته‌ی دیگری را عرض بکنم: یکی از آن جفاهای بزرگی که به وسیله‌ی بعضی از نویسندگان ما به حافظ شده، این است که می‌گویند: حافظ به زبان غزل، قصیده می‌گفت و مدح می‌سرود. به نظر من از این بزرگتر اهانتی به حافظ نیست! اینی که تو یک غزلی در پایان غزل یا یک گوشه‌ای از غزل اسم یک پادشاهی را آورده باشد، این غیر از این است که غزل را در مدح آن پادشاه سروده باشد. این کار در بین شعرا رائج است. شاعر، یک غزلی را برای دل خودش، نه برای کس دیگر، می‌گوید؛ بعد آن را موَشّح می‌کند؛ مزیّن می‌کند به نام یک دوستی، یک رفیقی، یک عزیزی، در پایان آن غزل اسم آن عزیز را هم می‌آورد. این معنایش این نیست که از اوّل تا آخر غزل هرچه گفته، خطاب به آن عزیز است یا به آن دوست است به آن رفیق است. این کار را حافظ هم کرده. در بعضی از غزلیات، غزل را برای خودش برای دل خودش و ذهن خودش و آن آرمان خودش گفته در پایان، یک بیتی، مصرعی هم به نام یکی از آن کسانی که آنجا هستند بودند در آن زمانها یکی از آن امرا مثلًا اضافه کرده؛ جز چند غزل خیلی معدود که یکی همان غزل «احمد اللّه» است که در باره‌ی سلطان احمد ایلکانی است. یکی همین «منصور پادشاه» است که در باره‌ی منصور مظفّری است و یکی دوتا هم راجع به شاه شجاع است. آن «فیروزه‌ی بواسحاقی» را هم بعد از زمان شاه شیخ ابو اسحاق گفته و همان هم بنده احتمال می‌دهم مرادش از فیروزه‌ی بواسحاقی، همان فیروزه‌ی معروف بواسحاقی است که نوشته‌اند یک نوع فیروزه‌ی خوب هست که جزو بهترین فیروزه‌هاست و به فیروزه‌ی بواسحاقی معروف است. این با این اسم بازی کرده و یک معنای عرفانی هم حتی می‌تواند مورد نظر حافظ باشد، هیچ نمی‌شود قطعاً گفت که این در مدح اوست؛ اما آن جاهایی که در مدح گفته، حد اقل را در نظر گرفته و کمترین را گفته. من در باره‌ی شخصیت حافظ، این شخصیت والا و ارجمند، خیلی حرف و سخن در ذهن دارم؛ لکن مصلحت نمی‌دانم که بیش از این، این جلسه را و شما برادران و خواهران عزیز را و مهمانان گرامی را معطّل کنم. امیدوارم که به بحثهای مفید و ممَتِّعی در این باره برسید. من همین قدر بگویم که حافظ همچنانی که تا امروز شاعر همه‌ی قشرها در کشور ما بوده، بعد از این هم شاعرِ همه خواهد ماند و امید است که هرچه بیشتر ما توفیق پیدا کنیم که معارف این شاعر بزرگ را از اشعارش بفهمیم و شخصیت او را بیشتر درک کنیم و آن را پایه‌ی خوبی قرار بدهیم برای پیشرفت معرفت جامعه‌ی خودمان و فرهنگ کشورمان. و السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۶۸

بیانات در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین حاج سیّد احمد خمینی

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای ما و همه‌ی ملت، شما یادگار عزیز امام(ره) هستید. میزان محبت و علاقه‌ی امام به جناب‌عالی را می‌دانیم و از زبان خود ایشان مکرر شنیدیم که می‌گفتند شما را عزیزترین اشخاص می‌دانند. ما هم به خاطر شخص خودتان و به خاطر احترام به روح بزرگ رهبر عزیز و عظیممان، شما را بسیار عزیز و گرامی می‌داریم و یادگار عزیز و یگانه‌ی حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) به حساب می‌آوریم و از خداوند برای شما صبر آرزو می‌کنیم. این حادثه برای همه، مخصوصاً برای شما و خانواده‌ی بزرگوارتان و خانم والده‌ی مکرمه و سایر خانمها، حقیقتاً مصیبت بزرگی است و نسبت به مصیبتهای دیگر، سنگینتر و بزرگتر است. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما صبر و اجر بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در مراسم بیعت نخست وزیر و هیأت وزیران

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عظمت شخصیت امام، مایه‌ی هویت و امید مسلمانان از بیانات جناب آقای مهندس موسوی نخست وزیر محترم تشکر می‌کنم. متقابلاً این مصیبت بزرگ و بسیار سنگین را به تک‌تک شما برادران عزیز که در دستگاه اجرایی و در خط مقدم مواجهه با مشکلات جاری کشور فعالیت و جهاد می‌کنید، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. حقیقت این است که در طول ده سال گذشته، یاد چنین مصیبتی دل ما را به لرزه می‌انداخت و باور نمی‌کردیم که بتوانیم مصیبت این حادثه را تحمل کنیم. همه‌ی ما یتیم شدیم. مسلمانهای کشورهای دیگر هم احساس یتیمی می‌کنند. امام عزیز، با عظمت شخصیت خودش، توانسته بود به اینها هویت وامید بدهد و چشم‌انداز روشنی را در مقابل آنها ترسیم کند. زمان ما، زمان بروز حوادث بزرگ، هم در سطح جهان و هم در ایران بود. انقلاب و جمهوری اسلامی، دو پدیده‌ی فوق‌العاده بزرگ عصر حاضرند. حاکمیت ارزشهای اخلاقی و معنوی در نظام ما به معجزه شبیه است؛ زیرا در همه‌ی دنیا تلاش می‌شود که این ارزشها را منزوی کنند و یا به فراموشی بسپارند. حادثه‌ی باعظمت دیگر، استحاله‌ی بزرگ ملت ایران نسبت به وضعیت گذشته است. ملتی که ضعیف و تسلیم و ستم‌پذیر بود، به ملتی مقاوم و شجاع و متعرض متحول شد و امید را در دل ملتهای دیگر ایجاد کرد. خصوصیات امام، استثنایی و ممتاز و بی‌نظیر بالاتر از همه‌ی این عظمتها و عظیمها، امام عزیزمان بود که توانست همه‌ی اینها را به وجود آورد. درست است که انقلاب ما مردمی است و سیل خروشان آنهاست که می‌تواند این‌همه راه هموار و کار بهنجار را از ناهمواریها و ناهنجاریها به وجود آورد، اما تبدیل خود این ملت به چنین حالتی، جز با دست توانای یک انسان معنوی و الهی و متصل به منبع قدرت پروردگار، امکانپذیر نبود. یقیناً خصوصیات امام، استثنایی و ممتاز و بی‌نظیر است و هرچه در ابعاد شخصیت ایشان تأمل کنیم، این استثنا و امتیاز را بهتر و بیشتر می‌یابیم. حال که این داغ بزرگ، دلهای ما را گداخته است و غم سنگینی قلبهای ما را می‌فشارد، خلأ وجود او را بیشتر احساس می‌کنیم. من طلبه‌یی کوچک و مشحون به انواع قصورها و نقصها و کاستیها هستم. به‌هرحال مسؤولیتی به من محول شده است و من با توکل به خدا، همه‌ی همت خود را به کار خواهم گرفت، تا بتوانم این مسؤولیت بسیار سنگین و این بارِ بسیار گران را تحمل کنم و بردارم و پیش ببرم و به سرمنزل برسانم. یقیناً بدون کمک آحاد عظیم‌الشّأن مردم و مدیران کشور، انجام این مسؤولیت امکانپذیر نیست. اعلام حمایت گروههای مختلف مردم و اظهار همراهی آنها در این قضیه، برای من بسیار امیدبخش است. ان‌شاءاللَّه با این اعلام حمایتهای مردمی، خواهیم توانست راه امام(ره) را دنبال کنیم. امام، مصداق ایمان و عمل صالح شخصیت امام تا حد بسیار زیادی به اهمیت و عظمت آرمانهای او مربوط می‌شد. او با همت بلندی که داشت، هدفهای بسیار عظیمی را انتخاب می‌کرد. تصور این هدفها، برای آدمهای معمولی دشوار بود و می‌پنداشتند آن هدفهای والا، دست‌نیافتنی هستند؛ لیکن همت بلند و ایمان و توکل و خستگی‌ناپذیری و استعدادهای فراوان و تواناییهای اعجاب‌انگیزی که در وجود این مرد بزرگ نهفته بود، به کار می‌افتاد و در سمت هدفهای مورد نظرش پیش می‌رفت و ناگهان همه می‌دیدند که آن هدفها محقق شده‌اند. نقطه‌ی اساسی کار او، این بود که در اراده‌ی الهی و تکلیف شرعی محو می‌شد. هیچ چیز برایش غیر از انجام تکلیف، مطرح نبود. واقعاً او مصداق ایمان و عمل صالح بود. ایمانش به

استحکام کوهها می‌مانست و عمل صالحش با خستگی‌ناپذیریِ باورنکردنی توأم بود. آن‌چنان در تداوم عمل صبور و کوشا بود که انسان را دچار حیرت می‌کرد. به همین خاطر، هدفهای بزرگ قابل وصول شد و دست یافتن به قله‌ها امکانپذیر گردید. جمهوری اسلامی در حالی به وجود آمد که هیچ‌کس در دنیا باور نمی‌کرد این نظام پابرجا بماند و بر دشمنان کینه‌ورز و قدرتمند خود، فایق آید. ما باید این راه را ادامه دهیم. آن چیزی که از امام برای ما قابل تقلید است، هدفهای او و حرکت به سمت آن هدفهاست. هیچکدام از هدفها و آرمانهایی که امام معین کردند، صرف‌نظرکردنی نیست. آن بزرگوار برای ملت ایران و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، بهترین و والاترین و اصلیترین هدفها را انتخاب کردند و به زبان آوردند و آنها را در دهها اثر از ادبیات مخصوص خود ثبت کرده و حرکت به سمت آنها را نشان دادند. هدفها و آرمانهای امام آرمانهای بزرگی که امام(ره) بیان می‌کردند، عبارت بود از: مبارزه با استکبار جهانی، حفظ اعتدال قاطع در خط «نه شرقی و نه غربی»، اصرار فراوان بر استقلال حقیقی و همه‌جانبه‌ی ملت - خودکفایی به معنای کامل - پافشاری فراوان و تمام‌نشدنی بر حفظ اصول دینی و شرع و فقه اسلامی، ایجاد وحدت و همبستگی، توجه به ملتهای مسلمان و مظلوم دنیا، عزت بخشیدن به اسلام و ملتهای اسلامی و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای جهانی، ایجاد قسط و عدل در جامعه‌ی اسلامی، حمایت بی‌دریغ و همیشگی از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و لزوم پرداختن به آنها. همه‌ی ما شاهد بودیم که امام در این خطوط، مصرانه و بدون تعلل، حرکتش را ادامه داد. ما باید راه و اعمال صالح و حرکت مداوم او را دنبال کنیم. فردای آن شبی که امام عزیز(ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تفألی به قرآن زدم؛ این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی کهف آمد: «وامّا من امن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا»(۱). دیدم واقعاً مصداق کامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست. بارها از ایشان شنیده‌اید که همه مسؤول هستند و مسؤولیت در یک‌جا متمرکز نیست. آحاد ملت و مدیران کشور و کسانی که ارشاد و هدایت جامعه را برعهده دارند، بخصوص کسانی که سررشته‌ی فکر و ذهن مردم در دستشان است، مسؤولیتهای مضاعف دارند و همه‌ی ما تقریباً مصداق این واقعیت هستیم. امیدواریم ان‌شاءاللَّه بتوانیم به وظایف خود عمل کنیم و با همکاری و همدلی و وحدت کلمه - به معنای واقعی آن - راه آن بزرگوار را ادامه دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- (۱)

کهف: ۸۸

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و وزارت سپاه

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شخصیت امام، با هیچ شخصیت دیگری قابل مقایسه نبود ما در مقابل اراده‌ی الهی و قضای حتمی پروردگار تسلیم هستیم؛ اما حقیقت این است که همه یتیم شدیم. البته این موضوع اختصاص به ملت ایران هم ندارد. خدا می‌داند که در این چند روز در سراسر جهان اسلام، تا چه اندازه روحهای امیدوار و دلهای مشتاق و چشمهای منتظر، نالیدند و خون گریستند. شخصیت عظیم رهبر کبیر و امام عزیز ما، حقاً و انصافاً پس از پیامبران خدا و اولیای معصومین، با هیچ شخصیت دیگری قابل مقایسه نبود. او ودیعه‌ی خدا در دست ما، حجت خدا بر ما، و نشانه‌ی عظمت الهی بود. وقتی انسان او را می‌دید، عظمت بزرگان دین را باور می‌کرد. ما نمی‌توانیم عظمت پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع)، سیّدالشّهداء(ع)، امام صادق(ع) و بقیه‌ی اولیا را حتّی درست تصور کنیم؛ ذهن ما کوچکتر از آن است که بتواند عظمت شخصیت آن بزرگمردان را در خود بگنجاند و تصور کند؛ اما وقتی انسان می‌دید شخصیتی با عظمت امام عزیزمان و با آن همه ابعاد گوناگون: ایمان قوی، عقل کامل، دارای حکمت، هوشمندی، صبر و حلم و متانت، صدق و صفا، زهد و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، تقوا و ورع و خداترسی و عبودیت مخلصانه برای خدا، دست‌نیافتنی است، و مشاهده می‌کرد که همین شخصیت عظیم، چگونه در برابر آن خورشیدهای فروزان آسمان ولایت، اظهار کوچکی و

تواضع و خاکساری می‌کند و خودش را در مقابل آنها ذره‌یی به حساب می‌آورد، آن‌وقت انسان می‌فهمید که پیامبران و اولیای معصومین(ع) چه‌قدر بزرگ بودند. خرسندیم که میراث امام در دست ماست به‌هرحال، این ده سال گذشت و ما دیگر این عزیز را در کنار خود نداریم. خدا می‌داند که در طول این ده سال، فکر چنین روزی، همیشه دل ما را لرزانده بود. نمی‌دانستیم دنیای بدون «خمینی» چگونه قابل تحمل است. به همین خاطر، چندین بار به ایشان عرض کردم: دعای بزرگ من در پیشگاه خدا این است که من قبل از شما بمیرم. در همان روز تلخ که حال امام مساعد نبود، من جمعی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی را دعوت کردم و به آنها گفتم که حال امام خوب نیست؛ کار بازنگری را قدری تسریع کنیم و مژده‌ی اتمام آن را به ایشان در بیمارستان بدهیم، تا دل امام شاد شود. واقعاً از تصور آن چیزی که ممکن بود پیش آید، قلب من می‌لرزید؛ صدایم شکست و نتوانستم حرفم را تمام کنم. شاید چند ساعت بعد از آن بود که اطلاع پیدا کردیم این ودیعه‌ی الهی و این گوهر ارزنده را از دست داده‌ایم. همه‌ی پیامبران و اولیا رفتند؛ چاره‌یی هم جز این نیست. حالا که مقدر بود ما زنده بمانیم، باید طاقت برخورد با این حادثه‌ی بسیار تلخ را هم در خودمان ایجاد کنیم. خداوند به پیامبرش فرمود: «انّک میّت و انّهم میّتون»(۱). گزیری از این‌گونه حوادث تلخ نیست؛ اما خرسندیم که میراث او در دست ماست و آن، «جمهوری اسلامی» توأم با ارزشهایی است که او در این جمهوری به وجود آورد؛ یا بهتر است بگوییم با ارزشهایی که او جمهوری اسلامی را با آنها ساخت. ما مس بودیم، او ما را طلا کرد. او کیمیا بود، او اکسیر بود. ما زندگی معمولی‌یی داشتیم، او خمودگیها را تبدیل به تحرک و تپش کرد و انسان ساخت. در پیامی به مناسبت یکی از فتوحات ارزنده‌ی شما در جبهه فرمودند: فتح‌الفتوح، عبارت از ساختن این‌گونه انسانها و جوانهاست. در حقیقت، فاتح این فتح‌الفتوح، خود او بود. او بود که این انسانها را ساخت. او بود که این فضا را مهیا کرد. او بود که مسیر را به وجود آورد. او بود که ارزشهای اسلامی را بعد از انزوا و خمول، دوباره احیا کرد. میراث او، همین ارزشها و همین جمهوری اسلامی است. هر کدام از ما در هر مسؤولیتی که هستیم، عشق و محبت وافرمان را به آن عزیز، باید در حفظ و تداوم ارزشها و نظام جمهوری اسلامی مجسم کنیم. سپاه پاسداران، پاسدار حقیقی انقلاب اسلامی من از احساسات صادقانه و پاک شما برادران عزیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و اظهار وفاداریتان، صمیمانه تشکر می‌کنم. از شما که در عمق وجود، به انقلاب و ارزشهای آن ایمان آوردید، جز این هم انتظاری نیست. ما سپاه را با همان چشمی نگاه می‌کنیم که امام عزیزمان نگاه می‌کرد: به عنوان بازوی قدرتمند نظام و به عنوان گام استوار در مقابله با دشمنان انقلاب اسلامی. ما شما را به معنای حقیقی کلمه، پاسدار انقلاب اسلامی می‌دانیم؛ همیشه هم این‌گونه بوده است و من هم این‌طور فکر می‌کنم. من معتقدم اگر ما امروز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را نمی‌داشتیم، باید آن را به وجود می‌آوردیم. این‌که بعضیها پس از پذیرش قطعنامه، در گوشه و کنار - داخل و بیرون از سپاه - با زبانهای مختلف، زمزمه‌هایی درست کردند که سرنوشت سپاه چه خواهد شد، به اعتقاد من این زمزمه‌ها یا ناآگاهانه و ناهوشیارانه بود، و یا بدخواهانه و مغرضانه. من به برادران عزیزمان در مسؤولیتهای بالای سپاه این تعبیر را مکرر گفته‌ام که بسیار نابخردی است که مسؤولان یک نظام، مطمئنترین بازوی قدرتمند را قدرناشناسی کنند، یا آن را از دست بدهند و یا تضعیف کنند. ما باید هم ارتش و هم سپاه را تقویت کنیم سپاه امروز با سپاه ده سال پیش، از زمین تا آسمان فرق کرده است. امروز سپاه مجموعه‌یی از تجربه‌ها و آگاهیها و دانشهای نظامی و دانشهای جنبی مثل دانش تسلیحات نظامی و نیز پیشرفتهای گوناگون را باخود همراه دارد. سپاه را باید همه‌ی مسؤولان کشور، همه‌ی آحاد مردم و همه‌ی آحاد سپاه، کاملاً جدی بگیرند. مبادا در بین برادران سپاه کسانی پیدا شوند که در مأموریتهای سپاه و یا در ضرورتهای بی‌شماری که نسبت به این نهاد انقلابی وجود دارد، اندکی شک کنند. ما باید نیروهای مسلح - هم ارتش و هم سپاه - را تقویت کنیم. این دو نیرو، دو حقیقتند. این حرفی است که همواره امام عزیزمان تا آخر عمر بر آن تکیه می‌کردند. بعضی خیال می‌کردند که اگر من می‌گویم هم سپاه باشد و هم ارتش، به خاطر این است که من خودم یک گرایش خاصی دارم! خیر، این ادعا اشتباه بود. لزومی نداشت که ما هر حرفی را صریحاً در ملأ عام بگوییم. این، حرف و خواست امام بود.

ایشان مکرر این مطلب را به من تأکید کرده بودند و هر وقت صحبت می‌شد، می‌گفتند هم سپاه و هم ارتش باید تقویت شوند؛ ارتش را حفظ کنید، سپاه را هم حفظ کنید. هر وقت هر کسی نظری غیر از این داشت، ایشان قبول نکردند. این، خط ایشان و فکر و تشخیص آن بزرگوار بود. البته تشخیص خود من هم همین بود. من با نگاه به صحنه‌ی نظامی کشور و نیازهایش و تحلیل آن، می‌فهمیدم که ما این دو نیرو را لازم داریم. هر کدام از این دو سازمان، طبیعت خاص خودشان را دارند و یک نظام حکیم و کارآمد و بخرد، آن نظامی است که از هر چیزی به قدر ظرفیت و صلاحیت او، در راه اهداف عالی استفاده کند و آن را در جای خودش به کار ببرد. ما همیشه بر این اساس حرکت کرده‌ایم. نظر من سالهاست که همین است و چنین نیست که امروز به آن رسیده باشم. سپاه، نور چشم و عضو اصلی انقلاب من سپاه را همواره به عنوان نور چشم و عضو اصلی انقلاب و نهادی که از خود این سرزمین روییده و هسته‌ی آن در سرزمین انقلاب شکل گرفته و از جای دیگر در این سرزمین غرس نشده است و ذره ذره‌ی وجودش با ذره ذره‌ی سرزمین انقلاب خویشاوندی دارد، می‌شناخته‌ام و راجع به او قضاوت کرده‌ام و نسبت به آن محبت ورزیده‌ام. خدا را شکر می‌کنیم که سپاه رشد کرد، قوی شد و رو به کمال رفت. امروز چیزهای زیادی در سپاه وجود دارد که همه‌ی آنها مثبت است. در گذشته، این موفقیتها و امکانات را سپاه نداشت. خوشبختانه بعد از آن‌که امام عزیزمان(ره) جانشینی فرماندهی کل قوا را به برادر بسیار ارزشمند و ذی‌قیمتمان - جناب آقای هاشمی رفسنجانی - دادند، حقیقتاً خیال ما از خیلی جهات راحت شد. ایشان برای این سمت، بهترین کس بودند؛ الان هم هستند و ان‌شاءاللَّه بایستی همان مسؤولیت را ادامه دهند، که البته من این موضوع را تصریحاً هم اعلام خواهم کرد. آنچه که الان می‌خواهم مطرح کنم، این است که برادران این روزها بیش از همیشه باید استعداد و آمادگی همه‌جانبه‌ی خودشان را حفظ کنند. امروز دنیا دارد به شما و ما و این کشور نگاه می‌کند. ده سال است خفاشها منتظر ماندند که خورشید غروب کند، تا بتوانند جست‌وخیز کنند و به این در و آن در بزنند. الان اینها منتظرند ببینند چه‌کار می‌توانند بکنند. ما باید نگذاریم. ما باید امید آنها را ناامید کنیم. این، هوشیاری همه‌ی ملت و شما را می‌طلبد. آمادگی، هوشیاری و توجه به عظمت بار مسؤولیت را در خودتان تقویت کنید، تا روح آن بزرگ را خشنود و راضی نگهدارید. امیدوارم که خداوند به شما توفیق بدهد و برای اسلام حفظ کند و دلهایتان را با معرفت و توکل و ایمان به ذات مقدس خودش، منور و مستحکم فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- ۱) زمر: ۳۰

سخنرانی در مراسم بیعت نماینده‌ی امام در ارتش، وزیر دفاع، فرماندهان و پرسنل منتخب نیروهای سه‌گانه

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام، امیر هوی‌ها و خواهشهای خود بود حقیقتاً برای انسان بزرگ و شخصیت بی‌نظیری مثل امام عزیز و بزرگوارمان، جا دارد که برگزیده‌ترین انسانها و هوشمندترین ذهنها و صافترین و پاکترین دلها و جانها، از احساس تعظیم و تکریم سرشار شوند. فرق است میان شخصیتی که به خاطر مقام و سمت ظاهریش مورد احترام و تجلیل واقع می‌شود، و کسی که شخصیت و عظمت و عمق وجود و آراستگیهای گوناگون او، هر انسان بزرگ و قوی و هوشمندی را به تعظیم و تجلیل و ستایش و تکریم وادار می‌کند. امام عزیز ما، از این نوع انسانها بود. امام(ره)، خصلتهای گوناگونی داشت: بسیار خردمند و عاقل و متواضع و هوشیار و زیرک و بیدار و قاطع و رئوف و خویشتندار و متقی بود. نمی‌شد حقیقتی را در چشم او واژگونه جلوه داد. دارای اراده‌یی پولادین بود و هیچ مانعی نمی‌توانست او را از حرکت باز دارد. انسانی بسیار دلرحم و رقیق بود؛ چه در هنگام مناجات با خدا که از خود بی‌خود می‌شد، و چه در هنگام برخورد با نقطه‌هایی از زندگی انسانها که به‌طور طبیعی دلها را به عطوفت و رأفت وادار می‌کند. انگیزه‌های نفسانی، جاذبه‌های مادّی، هوی‌ها و هوسها، نمی‌توانست به قله‌ی رفیع وجود باتقوای او دست‌اندازی کند. او امیر هوی‌ها و خواهشهای خود بود؛ ولی خواهشها بر او حکومت نمی‌کردند. صبور و بردبار بود و سخت‌ترین حوادث در اقیانوس عظیم وجود

او، تلاطم ایجاد نمی‌کرد. در دوران سختیها، از هر دو بلوک تحت فشار بودیم نوع دشمنیهایی که علیه نظام ما می‌شد، در تاریخ نظامهای انقلابی دنیا بی‌سابقه است. در کجا سراغ دارید که بلوک شرق و غرب متفقاً با همدیگر تصمیم بگیرند به دولتی کمک نکنند و به دشمن او کمک برسانند؟! معمولاً ـ این‌گونه است که اگر به کشوری توسط قدرتی فشار وارد شد، بلوک دیگر با کمکهای خود سعی می‌کند فشار وارد شده را خنثی کند. کشور ما در دوران سختیهای خود، از هر دو بلوک تحت فشار بود. هشت سال جنگ تحمیلی، مصداق بارز این‌گونه فشارهاست. در چنین شرایط سخت و دشواری، ما که مسؤولیت اداره‌ی کشور را برعهده داشتیم، به او پناه می‌بردیم. آن بزرگوار مثل اقیانوسی عمیق و آرام بود و هیچ تلاطمی در او تأثیر نداشت. با نگاه به او، به آرامش می‌رسیدیم و مشکلات بزرگ را کوچک می‌یافتیم. هر کدام از این خصوصیات مهم، به تنهایی کافی بود که از دارنده‌ی آن، یک انسان بزرگ بسازد. امام عزیز ما تمام این خصلتهای ارزنده را یکجا در خود داشت. من قادر نیستم خصلتهای انسانی و والای این مرد بزرگ را که مثل خورشید در تاریخ ایران درخشید، توصیف کنم. سالهای متمادی خدمت امام بودم. از سال ۳۷ با ایشان آشنا شدم و به درس او می‌رفتم. در دوره‌های مختلف زندگی و در بحرانهایی که پیش می‌آمد، رفتار حساب‌شده‌ی آن مرد را دیده بودم. این انسان استثنایی، اصلاً از نوع مردم زمان ما نبود. واقعاً نمی‌توانم خصلتها و خصوصیات این مرد بزرگ را توصیف کنم. حالا ـ که خورشید فروزان وجود او به افول گراییده و دیگر در این دنیای ظلمانی نیست، کسانی که تا دیروز به چشم انکار و عناد نگاهش می‌کردند، اکنون به ذکر فضایل و مناقب او زبان باز کرده‌اند! حرفهایی که در این چند روز توسط خبرگزاریها و شخصیتهای سیاسی جهان زده شد، واقعاً عبرت‌انگیز است. اینها تا یک هفته پیش حاضر نبودند درباره‌ی امام این حرفها را بزنند؛ اما امروز این حقایق را می‌گویند و اعتراف می‌کنند! تأثیر جهان‌بینی در تشکیل شخصیت انسان من دوران بعد از پیروزی انقلاب تاکنون را به خاطر حضور امام(ره) در این ده سال، یک دوران استثنایی می‌دانم. انقلاب و مردم و هدفها و دشمنیهایی که با ما می‌شد، نیز استثنایی است؛ ولی از همه استثنایی‌تر، امام(ره) است که متأسفانه امروز از وجود او محروم هستیم. او نعمت بسیار بزرگی بود و افسوس که از دست ما رفت؛ آن هم در حالی که دنیای اسلام هنوز به رهبریها و هدایتها و شخصیتی که او در انسانهای مظلوم و مستضعف و ملتهای تحقیرشده‌ی دنیا می‌دمید، احتیاج داشتند. امروز جمعی از رهبران نهضتهای بزرگ و معروف اسلامی دنیا برای ابراز همدردی خود، با من ملاقات داشتند. ای کاش حرفهای آنها عیناً ضبط شده بود و به گوش مردم ما می‌رسید، تا می‌دیدند که چگونه امواج ساطع‌شده از آن کانون جوشان و خروشان و آن مرکز بی‌نظیر نور و حرارت، به مسلمانان و انسانهای مظلوم و مستضعف و تحقیرشده‌ی دنیا جان و روح و قدرت داده است و توانسته‌اند در برابر سیل تهاجمها و دشمنیها ایستادگی کنند. همین چهره‌های معروف نهضتهای اسلامی لبنان، فلسطین، افغانستان و کشورهای دیگر که اسم آنها را شنیده‌اید، به من می‌گفتند: ما یتیم شدیم. حقیقتاً هم همه‌ی ما یتیم شده‌ایم و ثقل عظیمی را از دست داده‌ایم. برادران عزیز ارتشی و نظامی! شخصیت هر انسانی، غیر از عوامل و عناصری که وجود خارجی و ظاهری او را تشکیل می‌دهد - مثل جسم و ذهن و روحیات و خصلتها و خلقیات - مقوّمات دیگری نیز دارد که گاهی نسبت به آن عناصر و عوامل، جنبه‌ی زیربنایی دارد؛ مانند افکار و جهان‌بینی و دیدگاهها. همه‌ی جهان‌بینی‌ها نمی‌توانند انسانی مثل امام(ره) تربیت کنند. آن کسی که به خدا، قیامت، حضور در برابر پروردگار، زندگی پس از مرگ، شهادت و توکل معتقد است، در دنیا به گونه‌یی عمل می‌کند، و کسی که فاقد این جهان‌بینی است، طور دیگر رفتار می‌کند. پس، جهان‌بینی هر انسانی، در تشکیل شخصیت او تأثیر اساسی دارد. بخش عظیمی از شخصیت امام در اختیار ماست یکی از این مقوّمات، تعیین محدوده‌ی هدفهاست. عمل و شعاع حرکت و کشش ادامه‌ی راه، بسته به نوع هدف و محدوده‌ی آن، متفاوت است. هدفهای بزرگ، به خودی خود، حرکتها و شخصیتهای بزرگ را تولید می‌کند. هدفها و آرمانها و افکار و تأملات انسان درباره‌ی زندگی و جامعه و آینده و وظایف بشر، عناصر سازنده‌ی شخصیت انسان است. اگرچه امام(ره) عوامل و عناصر و مقوّماتی که وجود ظاهری او را به وجود می‌آورد و تشکیل می‌داد، با خود برد، اما افکار، آرمانها، جهان‌بینی، هدفها،

توصیه‌ها، راهها و ابزارها را در اختیار ما گذاشت. هم‌اکنون بخش عظیمی از شخصیت امام در اختیار ماست. آرمانهای اعلام‌شده به وسیله‌ی او، برترین و بالاترین آرمانهاست. ما باید اینها را دنبال کنیم. ملتی که این‌طور بر سر و سینه می‌زنند و اشک می‌ریزند و دل در سینه‌هاشان تاب ماندن ندارد و هرکدام اگر می‌توانستند، همه‌ی دنیا را می‌دادند، تا امام را یک لحظه‌ی دیگر به حیات برگردانند، اینها دنبال افکار امام(ره) هستند و او را به خاطر فکر و ایده و آرمان و راه و مجاهدت و مقاومتش دوست می‌دارند. ما باید آرمانهای این مردم و شما رزمندگان را نگهداریم. ما همان راهی را که امام بزرگوارمان رفت، ادامه خواهیم داد آن افسر جوانی که صاحب زن و دو بچه است و پدر و مادر آرزومندی دارد که دوست می‌داشتند بچه‌ی آنها لباس افسری بپوشد و به او نگاه کنند و لذت ببرند، همچنین وسیله‌ی آسایش و رفاه او در حد معقولی فراهم بوده است، به جبهه‌ی جنگ می‌رود و فرمانده‌ی گردان می‌شود؛ گذشتِ شب و روز و هفته و ماه را نمی‌شناسد و به گرد و غبار و گرسنگی و تشنگی و جیره‌ی جنگی فکر نمی‌کند و همه‌ی اینها را با آغوش باز می‌پذیرد. صدبار گلوله‌ی توپ جلوی پایش، پشت سرش، پشت چادرش و پشت سنگرش منفجر می‌شود، ولی از حضور در جبهه پشیمان نمی‌شود و حتّی به زندگی راحت در تهران یا شهرستان هم متمایل نمی‌گردد. بعد هم در یک عملیات که احساس می‌کند نیروهای او احتیاج به تقویت روحی دارند، بلند می‌شود و تفنگش را برمی‌دارد و راه می‌افتد و در کنار نیروهایش، علیه دشمن می‌جنگد و همان‌جا هم به شهادت می‌رسد. اگر این شخص، آن جهان‌بینی و آرمان را نداشته باشد، این کار را نمی‌کند. پدر و مادر او، به جای این‌که گریه کنند و اشک بریزند و پیش من و یا دیگران بروند و گله و شکوه کنند و نوازش بطلبند، مقاوم می‌ایستند و سینه‌ی خود را سپر می‌کنند و در شهادت پسر رشید و جوان و امید زندگیشان، شیرینی پخش می‌کنند؛ بعد هم می‌گویند اگر پسرهای دیگری هم داشته باشند، به جبهه می‌فرستند! فقط با آرمانهای امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) است که چنین افرادی با این‌گونه جهان‌بینی و عمل پیدا می‌شوند و بدون آن اصلاً امکان ندارد. امروز آرمانها و آرزوهای امام، از هر چیز دیگر زنده‌تر است؛ دنیا هم از آنها می‌ترسد. خبرگزاریهای جهان و محافل تحلیل‌گر سیاسی، ایران را زیر ذره‌بین گذاشته‌اند و لحظه‌به‌لحظه تحلیلی را منتشر می‌کنند. آنها بدروغ می‌گویند رهبر جدید چنین و چنان خواهد کرد؛ بعد که دیدند آن‌گونه نشد و راه و هدف ما، راه و هدف امام است و توصیه‌های او را به کار می‌بندیم و همواره او را معلم خود می‌دانیم، لحن گفتارشان عوض شد! آنها از شخص امام، به خاطر آن آرمانها می‌ترسند. ما همان راهی را که آن بزرگوار رفت، ادامه خواهیم داد؛ زیرا برتر و والاتر و شیرینتر و مقدستر و شایسته‌تر از آرمانهای او سراغ نداریم. امتیاز نیروهای مسلح این است که امام فرمانده‌ی آنان بود برادران ارتشی و سپاهی و بسیجی و نیروی انتظامی، با بقیه‌ی ملت ایران از یک نظر تفاوت دارند، و به تعبیر بهتر، از یک امتیاز برخوردارند. امتیازشان این است که امام(ره) با این‌که رهبر همه بود، ولی مستقیماً فرمانده‌ی آنها بود. من بارها به ارتشیها گفته‌ام که غیر از دوران پیامبران، فرمانده‌ی کل قوای عارف و حکیم و عاشق و الهی در دنیا سراغ نداریم. امروز در جهان، فرماندهان نیروهای مسلح، غالباً خشنتر و متقلبتر از دیگران هستند و بِزور و یا از طریق غصب و وراثت، در مرکز فرماندهی قرار گرفته‌اند. آن‌جا هم که رؤسای کشورها فرضاً با انتخابات و شیوه‌ی دمکراسی سر کار آمده‌اند، آدمهای معمولی‌یی هستند با همان احساسات و هوی‌ها و هوسها و ضعفهای بی‌شمار، که ما زندگی و روحیاتِ بسیاری از آنها را از نزدیک دیده‌ایم و می‌شناسیم. ما در هیچ جای دنیا - نه امروز و نه در گذشته - نیروهای نظامی‌یی را سراغ نداریم که تحت فرماندهی انسانی معنوی و الهی و عارف و دارای رقیقترین احساسات بشری و در عین حال با قاطعیت و صلابتی که هیچ فرماندهی در دنیا از آن برخوردار نیست، به حراست و دفاع از ناموس و حیات شرافتمندانه‌ی ملت در مقابل تجاوزگران بپردازد. برادران عزیز، ارتشیان و نیروهای مسلح! شما باید در راه هدفهای الهی، معنویتر و پاکتر و بی‌آلایش‌تر و مصممتر از مردم عادی باشید؛ چون تحت فرماندهی انسان والایی قرار دارید. این فرمانده‌ی بزرگ، بیشتر از هر کسی به گردن ارتش حق دارد. البته کشورهایی در دنیا وجود دارند که ارتش آنها برای مردم محبوبند، اما چنین چیزی در گذشته‌ی ایران سابقه نداشته است. امام ارتش را محبوب مردم کرد، و الان شما ارتشیها مورد محبت مردم هستید و مردم از صمیم

دل شما را دوست دارند. ارتش ما، ارتش بسیار والایی است او تا لحظه‌ی آخر از ارتش دفاع کرد. بعد از آتش‌بس تا همین اواخر، بارها بر سر قضایای مختلف و طرحهای گوناگون که از سطوح متوسط پیشنهاد می‌شد و گاهی هم جنجال‌برانگیز بود و اگر اجرا می‌شد، هویت ارتش را به خطر می‌انداخت، ایستادگی کرد و با یک سخن و حرکت قاطع، همه را نفی کرد. سعی کنیم تا آن‌جا که ممکن است، با استفاده از عناصر معنوی و بهره‌گیری از افکار و رهنمودهای او، شخصیت این بزرگمرد کم‌نظیر تاریخ را ارج نهیم و از زحماتش قدرشناسی کنیم. خوشبختانه او در زمان ما حضور داشت؛ توانستیم او را ببینیم و سخنش را بشنویم. حرکات و وجنات و نگاه پُرمعنا و چهره‌ی نورانیش را - که در تاریخ، نقلِ مانند او را شنیده بودیم - در این زمان به چشم خود دیدیم و لمس کردیم. انصافاً ارتش ما، ارتش بسیار والایی است. امتیازهای زیادی در شما وجود دارد که در دیگران نیست. شما ارتشی هستید که ده سال برای کشور و ملت خود جنگیده‌اید. کمتر ارتشی در دنیا این‌گونه است. خیلی از ارتشهای دنیا، در متن بحرانها قرار نگرفته‌اند و یا لااقل شرایط دشواری نداشته‌اند و امتحانی این‌چنین به مردمشان نداده‌اند. شما با وجود شرایط دشوار، ده سال جنگیدید. جنگ تحمیلی، هشت سال طول کشید؛ اما شما با دشمن ده سال جنگیدید؛ زیرا قبل از شروع جنگ تحمیلی، ارتش در جبهه‌ها بود. از هفته‌ی اول پیروزی انقلاب و از ماجرای پادگان مهاباد، ارتش فعالیت داشت. من از نزدیک شاهد حضور نیرومند ارتش بوده‌ام و پادگانها و خطوط و قرارگاههاتان را دیده‌ام. انسانهای وارسته‌یی وجود داشتند که هفت سال خانه‌ی آنها سنگر، و ویلایشان چادر بیابان بود. خلبانهای شجاع، کادرهای پروازی و غیرپروازی نیروی هوایی، عناصر نیروی دریایی در شرایط سخت دریا، جبهه‌های زمینی، بخشهای پشتیبانی، مثل دستگاههای صنایع و آموزشگاهها و امثال آنها، حقاً و انصافاً امتحان خوبی دادند. من این نکته را با قوّت و قدرت می‌گویم و به خاطر ملاحظه‌ی حال و دل کسی آن را مطرح نمی‌کنم. کمتر دستگاهی مثل ارتش، مورد توجه دشمن بود. رادیوهای بیگانه، شایعات گوناگون، سازمانهای پلید و خبیث و مأیوس، مزدورهای امریکا و بعضی کشورهای دیگر، ارتش را هدف گرفتند، تا در آن نفوذ و رخنه کنند و به اهداف خود برسند. بنابراین، کمتر جایی تاکنون هدف این‌همه خباثت و بدجنسی دشمن قرار گرفته است. با وجود همه‌ی اینها، شما محکم ایستادید و حرکت خود را ادامه دادید و عناصر ناباب را مثل دندان فاسد دور انداختید و پشت سرتان را هم نگاه نکردید. اینها امتحانات بسیار خوبی بوده است که شما داده‌اید. ارتش باید تا درجه‌ی عالی پیش برود ارتش، محبوب مردم و ماست. من ارتش را از صمیم قلب دوست می‌دارم؛ چون آن را تجربه کرده‌ام و تواناییهای او را دیده‌ام. آن‌جا که از او توقعی می‌رود و باید خودش را نشان دهد، فداکاری می‌کند و وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. خوشبختانه امام عزیز(ره) جانشینی فرماندهی کل قوا را برعهده‌ی انسان خوبی گذاشتند؛ من هم تأیید خواهم کرد. برادر عزیزمان جناب آقای رفسنجانی، حقیقتاً از چهره‌های مغتنم و ارزنده و ممتاز ما هستند. در آن روز که این مسؤولیت به ایشان سپرده شد، خوشحال شدم؛ امروز هم از این‌که همان مسؤولیت را داشته باشند، خوشحالم. آنچه را که امروز می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این است که تا آن‌جا که می‌توانید، آمادگیهای خود را زیاد کنید. البته منظور این نیست که در آینده جنگی رخ خواهد داد؛ خیر، وقوع این مسأله را خیلی بعید می‌دانیم و معتقدیم که دشمنان تجربه‌ی ناکام گذشته‌ی خود را تکرار نخواهند کرد. ایجاد آمادگی، همچنین به معنای آن نیست که ما آتش‌بس را متزلزل می‌بینیم. البته طرف مقابل شرارتهایی می‌کند، لیکن آتش‌بس همچنان ادامه خواهد داشت. ان‌شاءاللّه مذاکرات هم به نتایج خوبی خواهد رسید. ما تصمیم داریم که مذاکرات مربوط به قطعنامه‌ی ۵۹۸ را پیش ببریم؛ باید هم پیش برود و به نقطه‌ی درستی برسد؛ اینها همه به جای خود محفوظ است. ارتش نباید نگاه کند که مذاکره در چه وضعیتی است. مذاکره و قطعنامه هرچه باشد و طرف مقابل هر کاری می‌خواهد بکند، ارتش باید هر روز آماده‌تر از دیروز باشد. باید در همت خود تسریع کنید، تا واحدهایی که در جبهه هستند، کیفیت عالی پیدا کنند. ارتش مناسب شأن جمهوری اسلامی، باید از نظر آمادگی و انضباط و روحیه، عالی باشد و به تجهیزات در حد توان دست یابد. تجهیزات را در حد عالی نگفتم؛ چون ممکن است کشور نتواند تجهیزاتی را که شما امروز لازم دارید، برایتان فراهم کند؛ اما آمادگی و پرداختن به تعمیر و نگهداری و پشتیبانی و

اهتمام به خودکفایی و تولید و ابتکار، باید در حد عالی باشد. من به درجه‌ی خوب و بسیار خوب قانع نمی‌شوم؛ باید همت کنید و تا درجه‌ی عالی کارتان را به پیش ببرید، و اعتقاد دارم که به نتیجه هم می‌رسد. روند خودکفایی را ادامه دهید و تلاشتان را بیشتر کنید این که امام(ره) در وصیت‌نامه‌ی سیاسی، الهی خویش به خودکفایی ارتش اشاره کرده بودند و مرقوم فرموده بودند: «امروز چیزهایی را با قیمت ارزانتر می‌سازند»، در واقع همان گزارشی بود که در آن سال به ایشان دادم و گفتم در زمان طاغوت وقتی می‌خواستند قطعه‌یی از تجهیزات ارتش را تعمیر کنند، با هواپیما آن را به کشور سازنده می‌بردند و پس از تعمیر، به کشور برمی‌گرداندند؛ ولی امروز همین قطعات داخل ایران ساخته و تعمیر می‌شود. این گزارش، امام(ره) را تحت تأثیر قرار داد و ایشان این موضوع را در وصیت‌نامه‌ی سیاسی، الهی خود آوردند. گزارشی که من به امام دادم، براساس شایعات و گفته‌ها نبود؛ بلکه از روی اطلاع و براساس واقعیات ارتش بود که در جریان عمل، به آن رسیده بودم. این روند را ادامه دهید و تلاش خود را بیشتر کنید. هر کس بگوید این کار شدنی نیست، او را به کوتاهی همت متهم می‌کنم. هیچ کاری نیست که از انسان ساخته نباشد. انسان نیرومندتر از این حرفهاست و می‌تواند کارهای نشدنی را شدنی کند. تا آن‌جا که می‌توانید، باید با قوّت اراده و تصمیم، نظم و انضباط و آموزش و پشتیبانی و کیفیت تجهیزات و ابزارتان را بالا ببرید؛ مخصوصاً واحدهای مناطق مرزی که باید مسؤولان ارتش و نیروی زمینی، به صورت ویژه به آنها بپردازند و هرگونه ساییدگی را از بین ببرند و آنها را قابل عرضه کنند، تا هر کس آرایش واحد و کیفیت استقرار یگانها و افراد و ابزارها را دید، بفهمد که فرماندهی قوی و با کیفیت بالایی بر این واحد حکمفرماست. عین همین مسأله، در تجهیزات هوایی و دریایی مطرح است و البته وزارت دفاع و سازمان صنایع، خوب می‌توانند در این زمینه مؤثر باشند. نقش برادران عقیدتی، سیاسی در رساندن ارتش به نقطه‌ی مطلوب در پایان، نکته‌یی را هم به برادران عزیز عقیدتی، سیاسی متذکر شوم: نقش شما برادران در رساندن ارتش به نقطه‌ی مطلوب (حد بالای خوب بودن) نقش بسیار مؤثری است؛ زیرا ایمان قلبی و دینی، تأثیر بسیار فراوانی در حرکتهای سازنده دارد. برعکسِ آنچه که سالهای سال تبلیغات غربی و استکباری وانمود می‌کرد که دین مایه‌ی تخدیر و انزوا و دنیاگریزی افراد جامعه است، امام(ره) که متدین واقعی بود، با دنیا و سیاست و حوادث و سازندگی، برخورد برجسته و متفاوتی داشت و بطلان ادعای آنها را ثابت کرد. آنها که می‌گفتند دین، تریاك و افیون (!) ملتهاست، در حقیقت دین را نشناخته بودند؛ شاید هم سوءنیتی نداشتند؛ چون در دسترسشان، یک چیز بی‌ربط و تخدیرکننده به نام دین دیده بودند و فکر کرده بودند که دین تخدیرکننده است. خیر، دین تخدیرکننده نیست؛ دین اسلام، برانگیزاننده و احیاکننده است. این نکته را برادران عقیدتی، سیاسی خوب می‌توانند تأمین کنند. امیدوارم خداوند متعال به این برادران عزیز هم توفیق کامل بدهد، تا ان‌شاءاللَّه با سازماندهی قوی و خوب و به‌کارگیری روشهای ابتکاری و استفاده از حداکثر خلقیات و خصلتها و خصوصیات جاذبه‌آفرین و کششدار،این مقصود را عملی کنند. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. خداوند به شما کمک کند و توفیق بدهد، تا بتوانید راه امام عزیز و فقید بزرگوار را ادامه دهید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سخت‌ترین کار، سخن گفتن درباره‌ی فقدان امام عزیز است سخت‌ترین کار این است که درباره‌ی فقدان امام عزیز و جان ملت سخن بگوییم. حقیقتاً همه‌ی ما یتیم شدیم. ده سال پیش که ایشان دچار عارضه‌ی قلبی شدند، با جمعی از دوستان - که امروز بسیاری از آنها جزو شهدا هستند و در جوار رحمت الهی آرمیده‌اند - خود را در آن هوای سرد و برفی به قم رساندیم و آن وجود عزیز را که حیات انقلاب مرهون او بود، به تهران آوردیم و در بیمارستان قلب بستری کردیم. چه روزهای سختی گذشت و چه دلهره‌ها و نگرانیهای غیرقابل توصیفی را پشت سر گذاشتیم. از آن روزها تا پایان حیات ایشان، دایماً نگران این حادثه‌ی تلخ بودیم و بارها به پروردگار متعال عرض می‌کردیم که دعای شوق‌انگیز امت مؤمن و مخلص ما به درگاه تو، سلامت و بقای این

قلب تپنده است؛ با بزرگواری خود، دعای امت ما را مستجاب کن. هروقت تصور فقدان این موجود عظیم و عزیز را می‌کردیم، واقعاً دنیا برای همه‌ی ما بی‌معنی و تاریک جلوه می‌کرد. امروز ما در مقابل چنین مصیبت بزرگ و سختی قرار داریم، که حقیقتاً حادثه‌یی جانکاه و باورنکردنی است و با هیچ مصیبت دیگری قابل مقایسه نیست. توصیف اعتراف‌آمیز دشمنان از عظمت شخصیت امام شخصیت امام، حتّی برای دشمنان او نیز درخشید و همان کسانی که در طول ده سال تبلیغات زهرآگین و خباثت‌بار، همیشه سعی می‌کردند چهره‌ی منور این ولیّ خدا را دگرگونه جلوه دهند و امیدی را که در دل مسلمانان و مستضعفان عالم درخشیده بود، خاموش کنند، امروز لحن همه‌ی آنها تغییر کرده و توصیفشان از امام(ره)، توصیفی اعتراف‌آمیز نسبت به عظمت این شخصیت بزرگ است. حقیقتاً این فصل دهساله‌ی تاریخ انقلاب ما، عجیب و تکرارنشدنی است. نمی‌دانم چگونه این فصل را گذراندیم و چگونه لحظات آن را با وجودمان لمس کردیم. این ایام، درست ده سال و چند ماه - به اندازه‌ی مدت رهبری رسول خدا(ص) در مدینه - طول کشید. حوادث چه‌قدر شبیه به هم اتفاق می‌افتند. وقتی رسول خدا(ص) از مکه به مدینه تشریف آوردند، مردم یثرب که تازه مسلمان شده بودند، به استقبال پیامبر رفتند. آنها در نقطه‌یی ایستادند، گردنها را کشیدند و چشمها را تیز کردند، تا ببینند محبوبشان کی وارد شهر می‌شود. در ایران هم شبیه این حادثه اتفاق افتاد. آن روز تاریخی که امام(ره) وارد کشور شدند و سوار بر اتومبیل در خیابانها حرکت کردند، زن و مرد موانع را در می‌نوردیدند و خودشان را به اتومبیل حامل امام می‌رساندند، تا چهره‌ی رهبر عزیزشان را ببینند. روز رحلت پیامبر(ص) در مدینه غوغا بود. شبیه آن حادثه، امروز در کشور ما تکرار شده است. شاید بتوان گفت که اخلاص و علاقه و وفاداری عموم مردم ما نسبت به مردم زمان پیامبر، خیلی بیشتر است. با توجه به شرایط آن زمان و روزگار ما، مردم ایران اخلاص و علاقه‌ی بیشتری از خود نشان دادند، و در حالی که معنویت و ارزشهای اخلاقی در دنیای معاصر افول کرده بود و به مادّه و جسم بهای بیشتر داده می‌شد، امام عزیز معنویت را زنده کردند. امام را فقط با پیامبران و اولیا و معصومان می‌توان مقایسه کرد شخصیت امام(ره) با هیچکدام از رهبرهای دنیا قابل مقایسه نیست؛ او را فقط با پیامبران و اولیا و معصومان(ع) می‌توان مقایسه کرد. او شاگرد و دنباله‌روِ آنها بود و به همین خاطر نمی‌توان با رهبرهای سیاسی دنیا مقایسه‌اش کرد. ما رهبرهای سیاسی دنیا را می‌شناسیم و تاریخ مبارزه‌ی آنها و ملتها را با دقت مطالعه کرده‌ایم؛ واقعاً حیف است که به آنها رهبر بگوییم و امام را هم با همین عنوان یاد کنیم. اگر به آنها رهبر بگوییم، باید عنوان دیگری برای امام(ره) انتخاب کنیم. او اصلاً از جنس و خمیره‌ی انبیا بود. توصیف و ترسیم چهره‌ی آن عزیز خدا و عزیز بندگان صالح او، واقعاً خیلی مشکل است. داغ بزرگی بر قلب ملت، و حادثه‌ی عظیمی در تاریخ کشور ایجاد شده است. ما باید لحظه‌لحظه‌ی آن ده سال را مورد مداقه قرار دهیم و از کلمه‌کلمه‌ی سخنان امام(ره)، درس بگیریم. آن فصلی که در تاریخ ملت ما گذشت، استثنایی بود و دیگر به این آسانی و زودی تکرار نخواهد شد. ما در مقابل این واقعیت قرار گرفته‌ایم و باید بدان واقف باشیم. بعد از رحلت رسول گرامی(ص) نیز مسلمانان در هر سطحی که بودند چه در سطح امیرالمؤمنین(ع) یا فاطمه‌ی زهرا(س)، و چه در سطح مسلمانان معمولی آن روز، که طبعاً احساسات و برداشتهای مشابه یکدیگر هم نداشتند - احساس کردند که باید راه آن بزرگوار را ادامه دهند؛ همچنان که امروز شما ملت ایران احساس می‌کنید که باید راه امام(ره) را ادامه دهید. ما باید پیمان ببندیم که راه امام را ادامه دهیم اگر ما امام را دوست داریم - که واقعاً همین‌گونه است و هیچ‌کس نمی‌تواند تردید کند که ملت ایران در عشق و محبت به امام صادق نیست - باید راه و درس او را زنده نگهداریم و هدفهایش را، هدفهای حقیقی و اصلی انقلاب به حساب آوریم و به سمت آنها حرکت کنیم و هدف دیگری از خودمان درست نکنیم. هدفهای امام(ره) مشخص و روشن است و احتیاج به کار زیاد ندارد. حال که خدای متعال این‌طور مقدر کرد که بنده‌ی صالحش در نیمه‌ی این راه بار را به دیگران بسپارد و به ملکوت اعلی بپیوندد و در جوار او آرام بگیرد، ما نخواهیم گذاشت این بار روی زمین بماند. باید همه‌ی آحاد ملت - کوچک و بزرگ - مسؤولان در سطوح مختلف و هرکس که کاری در دستش است، این نکته را حدیث نفس خود کند و پیمان ببندد که راه امام را ادامه دهد و به سمت هدفهای او حرکت کند. در این صورت، عشق

و محبت و ارادت و شاگردی ما نسبت به او صادق خواهد بود؛ والّا اگر در فراق او گریه کنیم و بر سر و سینه‌ی خود بزنیم، ولی راه او را از سمت دیگر ادامه دهیم، محبت و احترام و وفاداری ما صادقانه نخواهد بود. وفاداری این است که عیناً در همان خط و هدف او حرکت کنیم و به بیراهه نرویم. ویژگیهای ممتاز امام برادران عزیز! درست است که شما مورد توجه امام(ره) و سرباز او بودید و هستید و آن عزیز از شما راضی بود، ولی باید به این نکته توجه کنید که راهی را که امام(ره) دنبال می‌کرد و کار سنگینی که او انجام می‌داد، فقط با عقل و درایت و قوّت بدنی و نیروی سیاسی پیش نمی‌رفت؛ او از خلوص و صفای باطنی و رابطه‌ی با خدا نیز برخوردار بود، تا توانست این موفقیتها را به دست آورد. هرچند خصوصیات بشری امام، در مرتبه‌یی بالاتر از افراد معمولی بود، ولی کسی خیال نکند که این انقلاب، صرفاً با حکمت و قوّت عقلانی و خصوصیات معمولی و بشری امام به پیروزی رسید و ادامه یافت. ویژگیهای بشری او، کمتر در افراد عادی پیدا می‌شود. اگر یکی از آن خصوصیات در فردی مشاهده شود، او انسان بزرگی به شمار می‌رود؛ چه رسد به آن‌که همه‌ی ویژگیهای ممتاز را یکجا در خود جمع کرده باشد. امام(ره) انسانی بسیار عاقل، دوراندیش، حکیم، آدم‌شناس، تیزبین، حلیم، متین و آینده‌نگر بود؛ که هرکدام از این صفات، کافی بود که شخصی را در مرتبه‌یی والا جای دهد و احترام همگان را جلب کند. متانت و بردباری و حلم امام به‌گونه‌یی بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می‌گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی‌دانست، حرفی نمی‌زد و سکوت می‌کرد؛ در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی کلمه‌یی گفته شود که برخلاف عقیده‌ی آنها باشد، طوفانی در روحشان به وجود می‌آید که سریعاً پاسخ بدهند. همه‌ی شما دیدید که در پایان وصیت‌نامه‌ی ایشان، به مواردی اشاره شده بود که امام قبلاً نسبت به طرح آنها سکوت کرده بودند. در زمان بنی‌صدر که من خدمت امام(ره) رسیده بودم، ایشان می‌گفتند: حرفهایی که او از قول من می‌گوید، همه‌اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد. بنابراین، هر حرفی که زده می‌شد، فوراً او را نمی‌آشفت و تحریک نمی‌کرد و در صدد پاسخ سریع برنمی‌آمد. این متانت، بردباری، حلم، تسلط بر نفس و سعه‌ی صدر، در هرکس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت. درعین‌حال اگر امام(ره) آن عوامل اصلی معنویت، ارتباط با خدا، کار برای رضای او، تقوا و انجام تکلیف را نمی‌داشت، نه انقلاب به پیروزی می‌رسید، نه شما مردم این‌گونه عاشقش می‌شدید، نه می‌توانست این طوفان را در دنیا به وجود آورد، و نه قادر بود در مقابل تهدید و ارعاب دشمن، مثل کوه بایستد. امام واقعاً عبد صالح خدا بود بارها ایشان می‌فرمود که ما کار را برای رسیدن به «نتیجه» نمی‌کنیم؛ بلکه مأمور به انجام «تکلیف» هستیم. اگر فرض کنیم بعد از برگشتن امام(ره) از پاریس، آنچه که تاکنون پیش آمد، اتفاق نمی‌افتاد، بلکه برعکس، مردم را می‌کشتند، اطرافیان امام را اعدام می‌کردند و خود امام را نیز مثل گذشته تبعید می‌کردند، در آن صورت باز هم امام(ره) احساس شکست نمی‌کرد و اعتقاد داشت که پیروز شده است. آن کس که برای انجام تکلیف کار می‌کند، پیروزیش به این نیست که به مقصود خود دست پیدا کند؛ بلکه زمانی احساس پیروزی می‌کند که موفق شود به تکلیفش عمل کند. به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل که گر مراد نجویم به قدر وسع بکوشم در حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و سپس در قضیه‌ی پانزده خرداد، عده‌یی می‌گفتند فایده‌یی ندارد، بی‌خود معطلید؛ آنها چند برابر شمایند! بعد هم که در سال ۴۳ امام(ره) را تبعید کردند، باز این طرز فکر در بعضی از این افراد راسخ شد و گفتند امام بی‌جهت زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند؛ ایشان به جایی نمی‌رسند! در حقیقت اگر کسی بخواهد با عقل و منطق معمولی محاسبه کند، همین نتیجه را می‌گیرد؛ ولی آن چیزی که امام را وادار می‌کرد که علی‌رغم همه‌ی این حرفها، امیدش را از دست ندهد و به حرکت خود ادامه دهد، انجام تکلیف الهی بود. او معتقد بود که این انقلاب را یک دست غیبی هدایت و پشتیبانی می‌کند و ما نباید به دنبال نتیجه‌ی کار خود باشیم. در همین خصوص خاطره‌یی در ذهنم مانده است که نقل می‌کنم: چند روز قبل از پایان سال ۶۵ که خدمت امام بودیم، چون یکی از روزهای فروردین ۶۶ با ولادت یکی از ائمه(ع) مصادف می‌شد، من و آقای هاشمی رفسنجانی و حاج احمد آقا اصرار کردیم که ایشان در حسینیه‌ی جماران با مردم دیداری داشته باشند. امام استنکاف کردند و قاطع گفتند: حالش را ندارم. من در ایام نوروز به مشهد رفته بودم و آقای هاشمی هم از جبهه دیدار

داشتند. در همان روزها، ناگهان قلب امام مشکلی پیدا می کند و چون حاج احمدآقا - که حق بزرگی بر گردن همه‌ی ملت دارد و امام را در این چند سال حفظ کرد - همه‌ی وسایل را برای بهبود امام(ره) مهیا کرده بود، فوراً به وضعیت جسمی ایشان رسیدگی شد و خطر برطرف گردید. وقتی در بیمارستان بر بالین ایشان حاضر شدم، عرض کردم: چه‌قدر خوب شد که آن شب اصرار ما را برای ملاقات با مردم نپذیرفتید؛ والّا اگر خبر این ملاقات اعلام می‌شد، مردم به زیارت شما می‌آمدند و آن‌وقت شما با این حال نمی‌توانستید مردم را ملاقات کنید و انعکاس آن در دنیا خوب نبود. این کار شما، خواست خداوند و کمک الهی بود و در آن زمان تصمیم بجایی گرفتید. ایشان در پاسخ من گفتند: آن‌طور که من فهمیدم، مثل این‌که از اول انقلاب تا حالا، یک دست غیبی در همه‌ی کارها دارد ما را هدایت و پشتیبانی می کند. واقعاً همین‌طور است؛ والّا محاسبات معمول سیاسی، اقتصادی و محاسباتی که براساس آن دنیا دارد اداره می‌شود، این نتایج را به دست نمی‌دهد. آن چیزی که امام را بر هدایت و اداره و رهبری ملت ایران و انقلاب عظیمش قادر می کرد، عبارت بود از ارتباط با خدا و اتصال و توجه و توکل به او. او واقعاً عبد صالح خدا بود. من هیچ تعبیری را بهتر از این برای امام(ره) پیدا نمی کنم. تأثر امام در مواجهه با فداکاریهای مردم معنویت مردم و خانواده‌ی شهدا و اخلاص رزمندگان در جبهه‌ها، امام را به هیجان می‌آورد. من چند بار گریه‌ی امام را - نه فقط به هنگام روضه و ذکر مصیبت - دیده بودم. هر دفعه که راجع به فداکاریهای مردم با امام صحبت می کردیم، ایشان به هیجان می‌آمدند و متأثر می‌شدند. مثلاً موقعی که در محل نماز جمعه‌ی تهران، قلکهای اهدایی بچه‌ها به جبهه را شکسته بودند و کوهی از پول درست شده بود، امام(ره) در بیمارستان با مشاهده‌ی این صحنه از تلویزیون متأثر شدند و به من که در خدمتشان بودم، گفتند: دیدی این بچه‌ها چه کردند؟ در آن لحظه مشاهده کردم که چشمهایشان پُر از اشک شده است و گریه می کنند. بار دیگر موقعی گریه‌ی امام را دیدم که سخن مادر شهیدی را برای ایشان بازگو کردم: در شهری سخنرانی داشتم. بعد از پایان سخنرانی، همین‌که خواستم سوار ماشین شوم، دیدم خانمی پشت سر پاسدارها خطاب به من حرف می‌زند. گفتم راه را باز کنید، تا ببینم این خانم چه‌کار دارد. جلو آمد و گفت: از قول من به امام بگویید بچه‌ام اسیر دست دشمن بود و اخیراً مطلع شدم که او را شهید کرده‌اند. به امام بگویید فدای سرتان، شما زنده باشید؛ من حاضرم بچه‌های دیگرم نیز در راه شما شهید شوند. من به تهران آمدم، خدمت امام رسیدم، ولی فراموش کردم این پیغام را به ایشان بگویم. بعد که بیرون آمدم، سفارش آن مادر شهید به ذهنم آمد. برگشتم و مجدداً خدمت امام رسیدم و آنچه را که آن خانم گفته بود، برای ایشان نقل کردم. بلافاصله دیدم آن‌چنان چهره‌ی امام درهم رفت و آن‌چنان اشک از چشم ایشان فرو ریخت، که قلب من را سخت فشرد. باید همچون امام، از خدا کمک بگیریم برادران عزیز! عامل اخلاص امام(ره) و رابطه‌ی او با خدا و نیز اخلاص مردم، تاکنون ما را به این‌جا رسانده است؛ بعد از این هم باید همین‌گونه باشد. اگر هدفها و راه ما، هدفها و راه امام است، وسایل ما هم باید وسایل امام باشد. وسیله‌ی امام(ره)، کمک گرفتن از خدا بود. بیایید از خدا کمک بگیریم. این کار، با زبانِ تنها میسر نیست؛ بلکه با خلوص و اخلاص عملی و ترک گناه و تقویت رابطه‌ی بین خود و خدا که در قلب انسان جای می گیرد، عملی است. این، درس همیشگی امام برای ماست. شما برادران عزیز، شغلتان حساس و خطیر است. همه‌ی شما - چه مقامات بالای کمیته، و چه حتّی یک پاسدار معمولی این نهاد - با زندگی و جان و مال و عرض مردم سروکار پیدا می کنید؛ به همین خاطر باید خیلی متدین باشید، با خدا بسیار رابطه داشته باشید، از او کمک بگیرید، نماز باحال بخوانید، قرآن تلاوت کنید، تقوا داشته باشید، اخلاق و ادب اسلامی را رعایت کنید و در مقابل جلوه‌های فریبنده‌ی دنیا تسلیم نشوید. من هم مثل شما هستم. من هم باید همین کارهایی را که به شما توصیه می‌کنم، به صورت مضاعف انجام دهم. همه‌ی ما باید تقوای الهی پیشه کنیم. شما جوانها، باصفا و بی‌آلایش و دارای دلهای پاک و روحهای صاف هستید. کار شما از ما راحت‌تر است و این راه را آسانتر از ما می‌پیمایید. شما نسل و نهال انقلاب هستید و نهادتان نیز انقلابی است. شما می‌توانید بندگان صالح و مؤمن و متعبد و ذاکر و پرهیزکار باشید. توصیه می‌کنم این خصوصیات را حفظ کنید. وصیت امام هم بر این نکات تأکید داشت. ایشان تا آخرین لحظات

حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. حاج احمدآقا فرزند عزیز حضرت امام می گفتند: پیش از ظهر روز آخر حیات امام(ره)، ایشان روی تخت دایماً نماز می‌خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتم: بلی. آن وقت خواندنِ نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در حالت اغما بسر می‌بردند، مرتب پشت سر هم می گفتند: «سبحان‌اللَّه والحمدللَّه ولااله‌الّااللَّه واللَّه‌اکبر، سبحان‌اللَّه والحمدللَّه ولااله‌الّااللَّه واللَّه‌اکبر». این کار برای ما درس است. ما که رهبرمان را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم. همیشه خدا را شاهد و ناظر اعمال خود بدانید استقامت و استحکامتان را حفظ کنید. دشمنها خیال می کردند که در خلأ وجود حضرت امام(ره) خواهند توانست شیطنت و شرارت کنند. الحمدللَّه حضور مردم، آنها را مأیوس کرد. نباید صرفاً به حضور مردم در شهرها که به مناسبت ایام عزاداری امام انجام می‌شود، اکتفا کرد. عامه‌ی مردم حضورشان همین است؛ ولی حضور شما در مراکز خدمتتان است. باید قوی و محکم، با سوداگران مرگ و بدخواهان و توطئه گران، در محدوده‌ی مسؤولیت و قلمرو فعالیت کمیته‌ی انقلاب اسلامی، برخورد کنید. باید نشان دهید که امت امام و فرزندانش، این نکته را از او یاد گرفته‌اند که همیشه خدا را شاهد و ناظر اعمال خود بدانند، و اگر امامشان در قید حیات نیست، خدای امامشان با آنهاست. مسؤولیتها و مأموریتها را خیلی قوی و محکم و با قاطعیتِ کامل و با حضور وسیع و همه‌جانبه انجام دهید و دشمن را مأیوس کنید. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شما را حفظ کند و موفق بدارد و دل و روح آن عزیزِ محبوبِ فقید را از شما شاد کند و دعای حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را شامل حال همه‌ی شما وامت اسلامی بکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در مراسم بیعت وزیر کشور به همراه معاونان، مشاوران و استانداران سراسر کشور

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام پشتوانه‌ی معنوی و روحی و مایه‌ی امید ما بود از برادر عزیزمان جناب آقای محتشمی و همه‌ی شما برادران عزیز و زحمتکش صمیمانه تشکر می کنم. حقیقتاً خیلی سخت است که ما وضعیت جدید را در ذهنمان تصویر کنیم و آن را جا بیندازیم. تا آن‌جا که من با احساس و عقلم و با مشاهده‌ی جلوه‌های گوناگون وجود این مرد درک کرده‌ام، ارزیابی این ضایعه‌ی بسیار بزرگ و سنگین و خطیر، حقاً و انصافاً میسور نیست و اصلاً قابل مقایسه با آنچه که در کشورهای دیگر رخ می‌دهد، نمی‌باشد. امام(ره) فقط یک رهبر سیاسی و یک مقام در سلسله مراتب تشکیلاتی کشور نبود؛ او پشتوانه‌ی معنوی و روحی و مایه‌ی امید ما بود؛ وزنه‌ی بزرگ و قله‌ی عظیمی بود که دایم می‌جوشید و هر کس را به قدر ظرفیتش سیراب و بهره‌مند می کرد. من به نوبه‌ی خود، این مصیبت بزرگ را به همه‌ی برادران عزیز تسلیت عرض می کنم و امیدوارم با توکل به خدا و استعانت از او، و نیز با تدبیر و عقل و حکمت و صفا و همکاری حقیقی و واقعی با یکدیگر، این کمبود بزرگ و خلأ عظیم پُر شود. از لحاظ تشکیلات کشور، پیکره‌ی نظام جمهوری اسلامی با انتخابات مجلس خبرگان کامل شد؛ اما قضیه به این‌جا خاتمه پیدا نمی کند و ما مسؤولیت سنگینتری به عهده داریم. امروز شما برادران عزیز استاندار و پیکره‌ی وزارت کشور، مسؤولیت سنگینی به عهده دارید و نقش بزرگی را می‌توانید ایفا کنید، که به اعتقاد من امروز این نقش را کمتر دستگاهی در جمهوری اسلامی می‌تواند ایفا کند. من نسبت به آینده‌ی انقلاب و کشور و نظام خوشبینم من حادثه‌ی جانگداز رحلت امام عظیم‌الشأن را بسیار بزرگ می‌دانم. این که شما دیدید خبرگزاریهای خارجی و تحلیل گرهای سیاسی، در روز اول فقدان امام پیش‌بینی کردند که همه چیز تمام شد، ناشی از یک کار تبلیغاتی محض نبود؛ بلکه آنها براساس معیارهای خود محاسبه کرده بودند و این نتیجه را گرفته بودند. آنها حقایق موجود در جامعه‌ی ما را نمی‌بینند و ایمان و شهادت‌طلبی و ارتباط معنوی بین مردم و مسؤولان و دشمن‌شناسی و دشمنی ملت ایران نسبت به استکبار را مشاهده نمی کنند. من هم حقیقتاً معتقدم اگر بخواهیم این فقدان را از دریچه‌ی محدود مادّی ارزیابی کنیم و از برکات الهی و معجزاتی که همیشه به ما کمک رسانده و انقلاب را به پیش برده است، چشم بپوشیم و توکل به خدا و ایمان به او را نادیده

بگیریم، بایـد همان‌گونه قضاوت کنیم. من به نقش انسان و اراده و قـدرت انسانی، ایمان زیادی دارم. این جزو اصول فکری ماسـت که در طول دوران انقلاب و در بررسـی مسایـل اسـلامی به آن رسـیده‌ایم و آن را در عمـل اجرا کرده‌ایم و آثـار و نتـایجش را هم دیـده‌ایم. ایمـان به اراده‌ی انسـانی و در کنار آن، اعتقاد و ایمان و اطمینان به کمک الهی، باعث می‌شود که بزرگترین مشـکلات به آسانی حل شونـد. با این دید، من نسـبت به آینده‌ی انقلاب و کشور و نظام خوشبینم و این خوشبینی را با قوّت تمام حفظ کرده‌ام و امروز به اندازه‌ی یک ذره، احساس بدبینی و ضعف نمی‌کنم؛ بخصوص که حرکت عظیم مردم، معجزه‌ی الهی را نشان می‌دهد و ما را با عظمت و تأثیر نقش مردم آشنا می‌کند. نقش وزارت کشور و استانداریها در حفظ روحیه‌ی مردم یکی از نکاتی که شما آقایان در وزارت کشور و اسـتانداریها می‌توانید آن را تأمین کنید، یا در تأمینش تأثیر داشته باشید، حفظ روحیه‌ی مردم است. اشاره کردند که برادران عزیز اسـتاندار – علی‌رغم میلشان – در مراسم تشـییع و وداع نیامدنـد. کار بسـیار خوبی کردید؛ زیرا همیشه خوف اصـلی این است که مأمورینی که در جای خاصـی به آنها نیاز است، آن‌جا حضور نداشـته باشـند. مراکز اسـتانها حقاً و انصافاً مهم هستند و شما کار خوبی کردید که در آن‌جا ماندید؛ حالا هم به نظر من باید زودتر برگردید و در محل مأموریت خود حضور داشـته باشـید. سعی کنید در میان مردم باشـید و دایماً با روحانیون و علما و ائمه‌ی جمعه ارتباط داشته باشید. مراسم را در حدی که متناسب با شأن اسـتاندار است، هـدایت کنیـد و در جزییات کارهایی که مردم می‌خواهنـد انجام دهنـد، دخالتی نکنیـد. این حرکت، حرکت مردمی است؛ لیکن تسـهیل کارها به دست اسـتاندار است. بایـد حضور اسـتاندار در همه‌ی جوانب بزرگداشت این حادثه که به دست مردم اجرا می‌شود، محسوس باشـد و معلوم شود که اسـتاندار در بهتر اجرا شدن مراسم، نقش و تأثیر دارد. اگر مردم امکانات می‌خواهند، در اختیارشان بگذاریـد، و اگر ضایعات دارنـد، فوراً جبران کنید. برای تسـهیل در انجام کارها و رفت‌وآمدها و پشتیبانیها و کارهای اورژانسـی و ...، دستورهای لازم به دستگاههای مختلف داده شود. استاندار باید محور کل استان باشد، تا مردم حضور او را احساس کنند. بسـیار لازم است که در مراسم عظیمی که انجام می‌گیرد، از فرصـتهای گوناگون اسـتفاده کنید و به عنوان نماینده‌ی دولت، با مردم حرف بزنیـد، به آنهـا تسلّا دهیـد، به لطف الهی امیـدوار کنیـد و روحیه‌ی توکـل به خـدا را در وجودشـان تقویت کنیـد. بارها گفته‌ام که اسـتاندار، مثل نخست وزیر و یا رئیس جمهور برای استان است. مردم باید این حضور را احساس کنند. البته دستگاهها نیز باید همواره با همفکری شـما، در شوراها و کمیسـیونهای مختلفی که در اسـتان تشـکیل می‌شود و در این روزها ضرورت تشکیلشان بیشتر است، تلاش خود را مضـاعف کننـد و گزارش آن را به شـما بدهنـد. اسـتاندار نبایـد از جریانـات کنار بمانـد؛ بایستی در متن جریانها قرار داشته باشد و در همین خصوص، وزارت کشور، هم در تهران و هم در سطح کشور، می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد. راه ایجاد وحـدت و یکپارچگی در بین مردم مسأله‌ی دیگر، مسأله‌ی وحـدت است. هیجان عظیم عمومی که این روزها جریان دارد، زمینه‌ی خوبی است تا بتوانیم به فضل پروردگار، بددلیها و گله‌مندیها و دودسـتگیهایی را که متأسـفانه در غالب اسـتانها وجود دارد، از بین ببریم. شـما اگر بـا ابتکـار و عقـل و حکمت و به انگیزه‌ی رفع مناقشـات، در صـحنه‌ی این حـادثه‌ی بزرگ حرکت کنیـد، من خیلی امیـدوار می‌شوم. البته بعضـی جاهـا مشـکل و مسأله‌ی چنـدانی ندارنـد، لیکن در بعضـی از اسـتانها واقعاً مسأله وجود دارد. در دورانی که ما وزنه‌ی عظیم حضـرت امام(ره) را نداریم، حقیقتاً بیش از همه چیز بایستی به یکپارچگی و وحدت مردم بیندیشیم؛ والّا انقلاب تهدیـد خواهـد شـد. راه ایجـاد وحـدت و یکپـارچگی، بسـته به وضـعیت سیاسـی هر اسـتان، با اسـتان دیگر متفاوت است و نمی‌توان نسخه‌ی واحدی را ارایه کرد. مثلاً در بعضـی جاها، از طریق تماس شما با امام جمعه، مسأله حل می‌شود. در جای دیگر، با میانجیگری شما بین چند نفر از علما، مشکل حل می‌شود. و در استان دیگر، با کوتاه آمدن شما در مقابل کسی که فرضاً تا حدودی از او نگرانی داریـد، مسـأله حـل می‌شود. بایـد در تمـام مـدتی که مردم این شور و هیجـان را دارنـد، برای ایجـاد قاعـده و پایه برای همـدلی بین آنهـا تلاش و کوشـش کنیـد. آن روزگاری که افراد به خاطر برخی از ملاحظات فکری و سـلیقه‌یی و عاطفی، نیروهای خودشان را استخدام می‌کردند، گذشته است. امروز، روزی است که همه بایستی از سلایق و انگیزه‌های شخصی عبور کنند و هرچه

را هم که در گذشته بوده، پشت سرشان بریزند و از آن عبور کنند و ان‌شاءاللَّه زمینه‌ی یک همکاری عمومی را فراهم سازند. چند ماه آینده، ماههای حساسی هستند؛ زیرا انتخابات ریاست جمهوری و همه‌پرسی قانون اساسی را در پیش داریم و تا دولت جدید سرکار بیاید و جا بیفتد و بخواهد حرکت کند و زمام مشکلات را به دست بگیرد، فاصله‌ی زمانی چند ماهه‌یی باید سپری شود. در این مدت بایستی مسؤولان کشور حداکثر عقل و حکمت را بخرج دهند، تا بتوانند ان‌شاءاللَّه این حرکت را به شکل آرام و صحیحی هدایت کنند. ملت ایران هوشیار و پُرانگیزه در خدمت هدفهای انقلاب من وقتی به وضع کلی کشور نگاه می‌کنم و خبرها و اظهاراتی که از خارج می‌رسد، می‌بینم و مشاهده می‌کنم، نگرانی‌یی از آینده ندارم. احساس می‌کنم که امروز ملت ایران بحمداللَّه آن رشد را دارد که بتواند حرکتی را که آغاز کرده است، براساس رهنمودهای امام عزیز(ره) آن را تداوم بخشد. همه این موضوع را پذیرفته‌اند که انقلاب اسلامی ایران به صورت یک حقیقت غیرقابل خدشه، در ذهنیت سیاسی عالم جا افتاده است. دشمنان ما امید داشتند که شاید از گوشه و کنار قضایا و یا اظهارات و موضعگیریهای داخلی چیزی را احساس کنند، تا بتوانند براساس آن بگویند انقلاب راه و جهتگیریش را عوض کرده است. بحمداللَّه از امیدی که بسته بودند، مأیوس شدند و در این روزها، اخبار خبرگزاریها و اظهارات مقامات سیاسی قدرتهای استکباری، کاملاً منعکس‌کننده‌ی این یأس است. راه ما، روشن و مستقیم است. ابزار کار برای حرکت آماده است و حقیقتاً ملت ایران هوشیار و پُرانگیزه در خدمت هدفهای انقلاب است. مشکلات جزیی و نارضاییهای ناشی از برخی مضیقه‌ها که در بعضی از قشرها بود، الان به‌طور موقت فراموش شده است. اگر تلاش کنیم و خوب حرکت کنیم و از حادثه‌ی عظیمی که امید داشتند به شکست جمهوری اسلامی منتهی شود، حسن استفاده را بکنیم، آنچه که عامل شکست تصور می‌شد، می‌تواند عامل تقدم و پیشرفت به حساب آید. همه‌ی خصوصیات امام، مشمول و منشأ سلام و برکت الهی است بزرگان همیشه همین گونه‌اند. مردان بزرگ و انسانهای والا، همه چیزشان در خدمت انقلاب و اهداف آن قرار می‌گیرد. حرکت و سکوت و سخن و مبارزات و دیگر خصوصیات امام(ره)، در خدمت اهداف انقلاب بود. فقدان او که ضایعه‌یی غیرقابل مقایسه با هر ضایعه‌ی دیگر است، با تفضلات الهی انقلاب و ملت را به پیش می‌برد. برکت بزرگی نصیب نظام ما شده است؛ «و جعلنی مبارکا این ما کنت»(۱)، «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّا»(۲). سلام بر ولادت و مرگ و حیات دوباره‌اش. واقعاً همه‌ی خصوصیات او، مشمول و منشأ سلام و برکت الهی است. این واقعیتی است که وجود دارد و اگر نتوانیم از این واقعیت استفاده کنیم، ضعف خود را نشان داده‌ایم و باید جوابش را بدهیم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه با همفکری و همکاری استانداران عزیز سراسر کشور - که شما هم به نوبه‌ی خود، مسأله را به فرماندارها منتقل می‌کنید - بتوان راه را خوب و قوی ادامه داد و از تفضلات الهی حداکثر استفاده را کرد؛ «انّه سمیع مجیب». خدای متعال یقیناً از بندگانی که در راه او حرکت می‌کنند و با اخلاص گام برمی‌دارند، حمایت خواهد کرد؛ من در این موضوع هیچ تردیدی ندارم. البته تضرع و ابتهال به پروردگار را هم نباید فراموش کنیم؛ «قل مایعبؤا بکم ربّی لولا دعاؤکم»(۳). بدون دعا و توجه و توسل به پروردگار نمی‌شود راه را پیش برد و من اعتقاد دارم که یکی از علل موفقیت امام(ره)، همین تضرع و توجه به پروردگار متعال بود. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شما را در انجام وظایفتان موفق کند، تا بتوانید روح مطهر امام عزیز را از خودتان راضی و خشنود کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------

-- ۱) مریم: ۳۱ ۲) مریم: ۱۵ ۳) فرقان: ۷۷

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از عشایر عرب خوزستان و مردم نجف آباد

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مردم ما در مقایسه با مسلمانان صدر اسلام، از آنان جلوترند «انّا للَّه و انّا الیه راجعون»(۱). در هنگام رحلت رسول اکرم(ص) تمام شهر مدینه یکپارچه ضجه و عزاداری شد و احساسات پُرشور مردم مسلمان به حدی بود که در تاریخ به عنوان یک روز نمونه باقی ماند؛ اما وقتی احساسات و هیجان ملت بزرگ ایران را در هنگام دریافت خبر رحلت امام عزیز و

بزرگوارمان مشاهده می‌کنیم، بار دیگر به این حقیقت ایمان می‌آوریم که مردم بااخلاص ما و مسلمانان امروز جهان، از لحاظ عمق ایمان و شور و احساسات، حتّی از دوره‌ی رسول گرامی اسلام(ص) و مردم آن زمان جلوترند. این واقعیت را در جلوه‌های متعدد فداکاری مردم، از اول پیروزی انقلاب تا امروز مشاهده می‌کنیم. امام عزیزمان نیز این مطلب را تصدیق می‌کردند و می‌گفتند: عمق اعتقاد و شور ایمان مردم در سطح عموم، حتّی از دوران صدر اسلام هم بالاتر است. در آن وقت، مردم به چشم خودشان پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) را می‌دیدند؛ ولی امروز مردم ما، پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام) را فقط در تاریخ دیده‌اند؛ در عین حال، ایمان و شور و احساسات و فداکاری و صدق نیت و آمادگی آنها برای مواجهه با حوادث بزرگ، از مردم آن روزگار کمتر نیست و در مواردی حتّی بیشتر است. اگر از برجستگان و بزرگانی که در صدر اسلام بوده‌اند و تا همیشه‌ی تاریخ مثل خورشید خواهند درخشید، بگذریم، در مقایسه با سطح عامه‌ی مردم، ملت ما حقاً و انصافاً از مردم آن زمان جلوترند. در ایام رحلت امام عزیزمان، یک‌بار دیگر این معنا نشان داده شد. احساسات پُرشور مردم و ابراز عشق و وفاداری آنها به امام و انقلاب، حقیقتاً نظام اسلامی را در دنیا روسفید کرد و مایه‌ی مباهات امام عزیزمان شد. این بیداری و خیزش نیز از برکات همان بزرگمرد و درس آن معلم چیره‌دست است. ملت ایران نشان داد که می‌تواند دوره‌های دشوار را طی کند ما ملتی بودیم که در طول سالیان متمادی، استعمار و استکبار با تلاش سیاسی و فرهنگی خود، هویت اسلامی و ملیمان را گرفته بود و هرگاه می‌خواستیم قیام و تحرکی بکنیم، غالباً با خطر و مشکل مواجه می‌شدیم و در بلندمدت نمی‌توانستیم ایستادگی کنیم. یعنی استکبار و ایادی داخلی آنها و بخصوص حکومتهای ستمگر، آن‌چنان فشاری بر مردم ما وارد آورده بودند که شیره‌ی حیات و جوهر انسانیت را از درون جامعه‌ی ما زدوده بودند و توان ملت بزرگ و بافرهنگ ما را – چه در ماجراهای مشروطیت، و چه در قضایای بعد از آن – گرفته بودند. ملت ایران در نهضت و انقلاب اسلامی بزرگ ما، که از سال ۴۱ و۴۲ شروع شد و در سال ۵۷ به پیروزی رسید و پس از آن هم که زندگی پُرفراز و نشیب و پُرماجرای خودش را گذراند، جلوه‌ی استثنایی کرد. حقیقتاً امروز ملت ایران در چشم مردم عالم، به عنوان یک ملت قدرتمند و بزرگ و باشخصیت و تصرف‌نشدنی جلوه کرده است. حوادث انقلاب و دوره‌ی جنگ هشت‌ساله و مقاومت در مقابل توطئه‌ها و فشارهای دشمن، این موضوع را تأیید می‌کند. نقش دو عامل امام و امت، در انقلاب ما بسیار مهم بوده است. شما مردم تأثیر فوق‌العاده‌یی در شکست توطئه‌های دشمن و روسفیدی انقلاب داشتید، و در حال حاضر که در فقدان آن عزیز تازه سفر کرده می‌سوزیم، باید راه او را با همان اقتدار و قوّت اراده ادامه دهیم، و عزاداری و ابراز احساسات مردم ما در این چند روز نشان داد که راه آن بزرگوار ادامه می‌یابد. هر ملت و انقلابی، دوران سختی دارد که باید از آن عبور کند. بعد از عبور از این مرحله، دوره‌ی پابرجایی و آسایش و خوشیهای حقیقی – که ناشی از استقلال و آزادی و اتکای به خود و خداست – فرا می‌رسد. ملت ایران در حال گذراندن این دوران است، و تا یأس کامل دشمن می‌باید در مقابل هرگونه توطئه‌یی، آگاهانه و هوشیارانه، مقاومت و ایستادگی کند. شما نشان دادید که می‌توانید دوره‌های دشوار را طی کنید. خدا را شکر می‌کنیم که توفیق داد تا بیشترین مدت سختی و دشواری جنگ هشت‌ساله‌ی تحمیلی را بگذرانید و آبدیده شوید. جلوه‌های برکات الهی، در اراده و روشن‌بینی مردم ما پدیدار شده است و امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) با رضایت از ملت ایران به لقاءاللّه شتافت. او بدون شک از شما مردم راضی و خشنود است و مطمئنم که در پیشگاه پروردگار عالم، از امت خود و مردمی که به ندای او پاسخ دادند، اظهار رضایت خواهد کرد و برای آنها دعا می‌کند. حقیقتاً امام، شما مردم را خوب می‌شناخت و در مقابل مسایلتان فوق‌العاده حساس بود و نسبت به حل آنها اهتمام داشت. باید در سایه‌ی وحدت کلمه کشورمان را بسازیم برادران عزیز! ما امروز بیش از همه چیز، به هوشیاری و وحدت کلمه احتیاج داریم. دشمن پیچیده است و در مواجهه با انقلاب و ملت ایران، مرموزانه عمل می‌کند. غالباً لباس دشمنی نمی‌پوشد؛ بلکه با چهره‌ی نفاق، دورویی، فریب، تبلیغات، شایعه‌پراکنی، ایجاد دلسردی و زنده کردن انگیزه‌های گوناگون قومی و تاریخی و فرقه‌یی، جلو می‌آید. به همین خاطر، با دشمن باید هوشیارانه برخورد کرد. اگر مردم هوشیار

نباشند، همان بلایی بر سرشان خواهد آمد که بر سر مردم مسلمان در دوره‌ی امام حسن(ع) و بعضی از دوره‌های دیگر آمد. در آن زمان، چون مردم هوشیار و آگاه نبودند، جریان حق شکست خورد. اگر آگاهی و هوشیاری باشد، وحدت کلمه هم هست. مراقب باشید که وحدت کلمه را حفظ کنید؛ موقعیتها را بدرستی درک کنید و بدانید که امروز اساسیترین کار ما، توجه به این امور است. باید در سایه‌ی وحدت کلمه، دست به دست هم دهیم و کشورمان را بسازیم و آباد کنیم. باید با امکانات فراوانی که این کشور به فضل پروردگار دارد، زمینه‌ی ایجاد زندگی مرفه را برای عامه‌ی مردم، مخصوصاً قشرهای فقیر و محروم فراهم کنیم. باید رهنمودهای امام(ره) را که در همه‌ی زمینه‌ها بیان شده است و هم‌اکنون در اختیار ماست، مورد بهره‌برداری قرار دهیم و یقیناً کمک الهی هم با ما خواهد بود. بار دیگر از همه‌ی شما عزیزان که زحمت کشیدید و از راههای دور به این‌جا تشریف آوردید، تا دشمنان را بکلی مأیوس کنید و رشد و آگاهی ملت ایران را به اثبات رسانید، صمیمانه تشکر می‌کنم. سلام من را به بقیه‌ی برادران و خواهران نجف‌آباد و خوزستان و عشایر عزیزمان برسانید. امیدواریم بتوانیم راه و خط و جهتگیری امام(ره) را، با همان قدرت و با اتکال به نیرو و مدد الهی و با تکیه بر حمایتهای مردمی ادامه دهیم و ان‌شاءاللَّه به همان هدفها نایل شویم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) بقره: ۱۵۶

سخنرانی در مراسم بیعت جهادگران جهاد سازندگی سراسر کشور

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم باید از امروز تلاشتان را مضاعف کنید جهاد سازندگی از جمله دستگاههایی است که بیش از همه، ما را به یاد امام عزیزمان می‌اندازد. چه‌قدر ایشان به این مجموعه‌ی جوان و انقلابی و بااخلاص و کارآمد اهمیت می‌دادند، و چه‌قدر لذت می‌بردند وقتی می‌شنیدند جهاد سازندگی موفقیتهایی را در جبهه‌ی جنگ و مناطق دورافتاده‌ی روستایی به دست آورده است. آن دل بزرگ، از دیدن این‌همه تلاش، پُر از امید و شادی می‌شد. تیزبینی و روشن‌نگری و تشخیص آن عزیز، درست و بجا بود و می‌دانست این مجموعه که از عناصر مؤمن و انقلابی و جوان و فعال و کارآمد و باسواد تشکیل یافته است، تا چه اندازه می‌تواند برای کشور مفید باشد. شما که عاشق امام بودید و هستید، شما که رگ جانتان به امام وصل بود، شما که ارتباط با او را هویت اصلی جهاد به حساب می‌آوردید، باید برای تعظیم روح و شادی آن پروازکرده به ملکوت اعلی که بی‌شک ناظر و نگران کارهای ماست، از امروز تلاشتان را مضاعف کنید. مصیبت، خیلی عظیم، و فقدان و ثلمه، غیرقابل تحمل است. امواج حیاتی و دایمی که از شخصیت او متصاعد می‌شد، مثل خورشید به ذرات جان می‌داد. حیات او برای ما بسیار تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بود. این‌گونه نیست که با انتخاب یک فرد دیگر به جای این عزیز که جایگاهی در نظام ما داشت، کار تمام شود. امام(ره) آسمانی بود، و بنده و امثال بنده، خاکی هستیم. فاصله‌ی میان این دو، ناپیمودنی است. ما در این ده سال، بخصوص سه، چهار سال اخیر که بیماری قلبی ایشان نگران کننده بود، خیلی دلهره داشتیم. دنیای خالی از وجود امام، تاریک است. بدون او، در خلأ زندگی می‌کنیم و جسم ما بی‌روح است. از تحقق چنین روزی، همیشه به خدا پناه می‌بردم. وقتی مردم دعا می‌کردند که تا انقلاب مهدی(عج) او را نگهدارد، با خودم می‌گفتم: پروردگارا ! آیا می‌شود این دعا مستجاب شود، تا هیچ احساس خلأیی نکنیم؟ من امروز احساس می‌کنم که چون ضایعه بزرگ، و حادثه سنگین، و خسارت بالاتر از حد تصور است، باید تلاش خود را مضاعف کنیم. وقتی خدا چشم را از انسانی گرفت، حواس سامعه و شامه و ذایقه و لامسه و تمام استعدادهای او به کمکش می‌آیند. البته گوش و دیگر حواس انسان، کار چشم را نمی‌کنند؛ اما مقداری از ضایعه را می‌کاهند. در این مواقع، دیگر حواس هنری را نشان می‌دهند که در بودن چشم، آن هنر و حساسیت را نداشتند و یا امکان بروز آن را پیدا نمی‌کردند. ما امروز در فقدان امام و چشم بینای انقلاب، باید این‌گونه عمل کنیم. اگر این نعمت را با خود نداریم، بیایید سامعه و شامه و ذایقه و لامسه و همه‌ی احساسهای مکمون و مکنون خود را بیش از گذشته

به کـار انـدازیم. امروز بایـد بیشتر کـار کنیم، بیشتر فکر کنیم و همبستگی بهتری داشـته باشـیم، تـا بتوانیم وظایفمـان را انجام دهیم. اهـداف انقلاب باید همواره در مقابل دیدگانمان باشد انقلاب به سرچشـمه‌های فیاض و جوشان استعدادهای بشری نیاز دارد؛ باید برای تـأمین این نیـاز بکوشـیم و این، عمـل به وصـیت بزرگمردی است که جـای خـالی او را با همه‌ی وجودمان لمس می‌کنیم. اگر بخواهیم انقلاب با همان سرعت و شتاب و با همان اتقان و استقامت و درست در همان خط صحیح اسلام و بدون گرایش به چپ و راست حرکت کند، باید هدفهایی که بر قله‌ی بلند آرزوهای ملت ما - بلکه ملتهای اسلامی - می‌درخشند، همواره مقابل دیدگان ما باشـد. بایـد تلاش خود را برای تحقق این هدفها مضاعف کنیم و از مشـکلات نهراسیم. بزرگترین خطر این نیست که ما از رفتن باز بمـانیم، یـا خسـته شویم؛ بزرگترین خطر این است که چشم‌انـداز ترسیم‌شده و هـدفهای تعریف‌شـده را گم کنیم و نبینیم. نگـذارید غبارهـا و ابرهـا جلوی این هـدفها و آرمانهـا را بگیرد. من بـا معرفتی که بیش از همه‌ی مردم دنیا به ضـعفها و کاستیهای خودم دارم، تصـمیم گرفتم که بیشتر کار و تلاش کنم و از سرچشـمه‌های حیاتی که در این راه ممکن است به کار آید، بیشتر اسـتفاده کنم؛ این تنها راه ماست. البته یک نکته وجود دارد که در زندگی امام هم اصلیترین نکته بود و آن، توجه به خدا و کمک خواستن از اوست. خصوصـیاتی که امام(ره) داشـتند، هر کـدامش کافی بود یک انسان معمولی را، انسانی بزرگ معرفی کند. اراده و قاطعیت و علم و شجاعت و صـدق و صـراحت و تقوا و ورع، ویژگیهای بارز امام بودنـد. اگر هرکـدام از اینها به تنهایی در یک انسان معمولی دمیده شود، او را تبدیل به یک آدم بزرگ می‌کند. نکته‌ی اصـلی در شخصـیت معنوی امام نکته‌ی اصـلی این است که اگر در مجموعه‌ی ذی‌قیمتی که شخصیت معنوی امام(ره) را تشکیل داده بود، عنصر عبودیت و اخلاص وجود نمی‌داشت، او به این موفقیتها نمی‌رسید. بنابراین، کارهای انجام شـده، خیلی عظیمتر از آن است که شخصـیتی با همه‌ی آن خصوصـیات - منهای ارتباط با خـدا - بتواند آن کارها را انجام دهـد. امام که توانست این حرکت عظیم را در دنیا به وجود آورد، به خاطر آن بود که با خدا ارتباط داشت و در این راه ملاحظه‌ی هیچ چیزی را نمی‌کرد. امروز که او در میان ما نیست، سـیل اعترافها و تعریفها سـرازیر شده است و همه‌ی دنیا به اقدام عظیم او که اقیـانوس انسانهـا را به حرکت درآورد، معترفنـد. این کـار بزرگ، تنهـا در سایه‌ی قاطعیت و اراده و هوش و شـجاعت و تیزبینی و آینده‌نگری به وجود نیامد؛ این خصـلتها قادر نبودند این طوفان عظیم را پیش آورند؛ عنصـر اصلی، ارتباط با خدا و کمک خواسـتن از او بود که نام امام(ره) و کار او را در تاریخ جاودانه کرد. اگر ما خصـلتهای دیگرِ امام را نداریم، ولی می‌توانیم خصـلت اخیر را داشـته باشـیم. شـما بیشتر از من می‌توانید با خدا مرتبط باشید؛ چون جوانید و دلهاتان صاف و پاک است و آینه‌ی وجودتان، شفـافتر و متعـالیتر از آینـه‌ی مـاست. شـما جوانهـا، نسـل انقلاب هستیـد و از آن روییده‌ایـد. شـما کسـانی هستیـد کـه ده سـال از تعیین‌کننـده‌ترین فصول زنـدگی و بهترین اوقات عمر خود را در دوران حاکمیت دین و ارزشـهای اخلاقی گذرانده‌ایـد. من و امثال من، همان ده سال را در حاکمیت طاغوت گذرانـدیم. شـما بهتر از ما هستیـد و برای جـذب انوار الهی قابلترید. حال که این زمینه‌ی خوب در اختیارتان است، سـعی کنیـد همان عنصـری را که در وجود امام(ره) قرار داشت و ضامن آن همه توفیقات برای او بود، در خودتان تقویت کنید؛ یعنی با خدا ارتباط داشته باشید، در مقابل او تعبد کنید و روح پرهیز از گناه و بدیها و لجنها و آلودگیها را در خودتان زنـده‌تر کنیـد. اگر این‌گونه بودیـد، همه‌ی کارها آسان خواهد شد و به هدفها خواهید رسـید. حیات و ممات امام برای خدا بود حیات و ممات این مرد بزرگ برای خـدا بود؛ «سـلام علیه یوم ولد ویوم یموت و یوم یبعث حیّا»(۱). قیامش، تبعیدش، آمدنش، زندگی پُربرکتش و از دنیا رفتنش، برای خدا بود. شـما نیز توسل و دعا و توجه به پروردگار را فراموش نکنید؛ رابطه‌ی خودتان را با او محکم کنیـد و با ابتکارهای بیشتر و تلاش مضاعف، کشور را بسازیـد. دعای حضـرت ولیّ‌عصـر(ارواحنافـداه) را طلب کنیـد و از روح بزرگ امـام عزیز کمک بگیریـد. من همیشه پشتیبان جهاد سازنـدگی بوده‌ام و بعـد از این هم بـدون هیـچ‌گونه تردیـد و تأملی خواهم بود. بایـد حرکت خود را با ابتکار همراه کنید و به دنبال راههای جدید و میانبُر باشـید، تا بتوانیم به پیشرفتهای جدید مادّی دست یابیم. اگر ما خودمان را به قافله‌ی توسـعه‌ی جهانی رساندیم و از لحاظ توسعه و عمران و آبادی توانستیم جلو برویم، از همه‌ی

دنیـا بهتر خواهیم بود؛ چون مـا چیزی داریم که آنهـا ندارنـد و آن، توکل و ایمان و معرفت ماست. خداونـد ان‌شاءاللَّه به شـما توفیق دهد، تا مایه و پایه و پیشقراول توسعه و حرکت اساسـی در کشور باشـید و در این راه همواره مشـمول تأییدات و تفضلات خودش قرار گیرید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --- ۱) مریم: ۱۵

بیانات در مراسم بیعت فقها و حقوقدانان شورای نگهبان

بیانات در مراسم بیعت فقها و حقوقدانان شورای نگهبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شورای نگهبان، نبض نظام اسـلامی از نصایح بلیغه‌یی که فرمودید، خیلی متشکرم. از خدای متعال صمیمانه درخواست می‌کنم که به من توفیق دهد، تا بتوانم ان‌شاءاللَّه این نصایح و امثال آنهـا را به‌کـار بنـدم؛ زیرا جز عمـل کردن به نصـایحی که متخـذ از سرچشـمه‌ی وحی و الهـام الهی است، راه نجـاتی وجـود نـدارد. همچنین از اظهار محبت و ابراز حمایتی که شما برادران عزیز اعضای محترم شورای نگهبان می‌کنید و قبلاً هم اعلام فرمودید، تشکر می‌کنم. شورای نگهبـان، عمـاد ملت و دین و مایه‌ی اطمینان و سـکینه‌ی قلب مؤمنین است و درحقیقت نبض نظام اسـلامی به شـمار می‌رود. وقتی شورای نگهبان مثل همه‌ی دوره‌های گذشته‌ی آن قوی و قاطع و دقیق باشد، موجب آرامش کسانی می‌شود که دلشان برای اسـلام می‌تپـد و آرزویشـان تحقـق اهـداف اسـلامی و شـریعت حقه‌ی نبـویه است. و اگر خـدای نکرده روزی شورای نگهبـان تضـعیف بشود - چه تضـعیف حیثیتی، و چه تضـعیف هویتی و درونی - مطمئناً ضـربه‌ی جبران‌ناپذیری به انقلاب خواهد خورد. این نقطه که نمایشـگر صحت و اتقان تصمیم‌گیری در نظام اسلامی است، تأثیر فوق‌العاده و تعیین‌کننده‌یی در حرکت نظام دارد و جز با اخلاـص و اسـتمداد از پروردگـار و طلب هـدایت از او، هیـچ کـار نمی‌شود کرد. این راه، یک راه دنیوی نیست؛ بلکه راه آرمانهای الهی و تـداوم خـط انبیاسـت. شـرط اول در این راه آن است که انسـان اهوای نفس خود و دیگران را ملاـک عمـل قرار ندهـد و در مقابل حق و دسـتورات الهی و راهی که خدای متعال معین کرده است، تسـلیم باشد. بخشی از مفهوم توحید و شرک، همین‌جا معنی می‌دهـد. خـدای متعـال تفضـل کرده و ما را از شـرک ممنوع کرده است. این تکریم انسان است که پروردگار متعال او را از عبادت غیر خود منع کرده است؛ همان‌طور که حضـرت یوسف(سـلام‌اللَّه‌علیه) به همراهان زنـدانیش فرمود: «ذلک من فضل‌اللَّه علینا و علی النّاس»(۱)؛ یعنی این فضل خـدا بر انسانهاست که شـرک را ممنوع کرده و فقط عبودیت خودش را خواسته است. ما باید این تکریم الهی را درک کنیم و از آن بهره‌مند شویم و نگذاریم که نیت و عمل ما به اندکی شرک آلوده شود؛ شرکی که ممکن است با اتباع از هوای خود و دیگران، در مراتب بالای اداره‌ی نظام جمهوری اسلامی و زعامت امت اسلامی تجلی پیدا کند. کاری که امام انجام داد، جز بـا کـار انبیا قابل مقایسه نیست رهبر کبیر عزیز و امام فقیـد بزرگوار ما، چهره‌ی درخشانی در عالم بود و حقیقتاً مثل او را نه در این زمان و نه در زمانهای گذشته نداشتیم و در میان چهره‌های معروف عالم - بعد از انبیا و اولیا(علیهم‌السّلام) - شخصیتی با این عظمت و خصوصـیات مثبت و جامع‌الابعـاد و جامع‌الاـطراف سـراغ نـداریم. من عقیـده‌ی قـاطع دارم که اگر این بزرگـوار همه‌ی آن خصوصـیات مثبت چون: علم و قـاطعیت و هوش و شـجاعت و اراده را دارا بود، ولی اخلاص و ارتباط با خـدا و تنزه از شـرک - به معنـای تجنب از اهوای خود و دیگران - را نمی‌داشت، به این توفیقـات دست نمی‌یافت. این توفیقات بزرگ در زمانی به وجود آمد که تمام نشانه‌ها حکایت از انزوای دین و کهنه شدن و فرسوده شدن آن و روآمدن تفکرات و اخلاق و شـیوه‌های مادّی و حاکمیت هوسـهای شـیطانی و بشـری در دنیا داشت. کار عظیمی که او انجام داد، این بود که در چنین دنیایی که اقیانوسی از لجن را در خود جای داده بود و افراد خجالت می‌کشـیدند نام دین و ارزشـهای الهی را بر زبان آورنـد او توانست ارزشـهای الهی را مطرح و بزرگ کند و پرچمش را در جهان به اهتزاز درآورد. کاری که او انجام داد، جز با کار انبیا قابل مقایسه نیست؛ حتّی با هیچیک از حرکاتی که مصـلحان بزرگ کرده‌انـد، قابـل مقـایسه نیست. قرن حاضـر، قرن ظهور مصـلحان بزرگ است. از نیمه‌های قرن گذشـته تاکنون،

چه‌قدر مصلحان بزرگ و انقلابیون و سیاستمداران پیدا شدند و حرکات عظیمی در دنیا و یا در بخشی از آن به راه انداختند؛ در عین حال حرکت هیچکدام از آنها قابل مقایسه با این تحرک عظیم و رنسانس معنوی جهانی که به وجود آمد، نیست. در پارلمانهای کشورهایی که دهها سال است رسماً در آن‌جا دین جرم محسوب می‌شود و ترویج آن ممنوع است و به عنوان یک پدیده‌ی قدیمی و زیادی و منسوخ و از مد افتاده و مضر تلقی می‌شود، اسم خدا بر زبانها آمد و نطقها با «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم» شروع شد. در دنیای مادّی، پرچم معنویت و اسلام بلند شده است و این موفقیت، چیز کوچکی نیست. همه‌ی این توفیقها، به دست قوی آن رهبر عظیم ایجاد شد. البته حرکت را ملت ایران کرد؛ اما ملت ایران را جز آن دست قوی و آن شخصیت عظیم - با همه‌ی خصال و صفات ویژه و استثنایی - کسی نمی‌توانست به حرکت درآورد. اخلاص و اتصال به خدا، مهمترین راز موفقیت امام به اعتقاد من، مهمترین و تعیین کننده‌ترین راز موفقیت او، همان اخلاص و توجه و اتصال به خدا بود. ایشان توانست معنای «ایّاک نستعین» را در عمل خود مجسم کند و به منبع لایزال قدرت الهی متصل شود. وقتی یک انسان کوچک و ضعیف و ظرف محدودی، خودش را به اقیانوس بی‌پایانی وصل می‌کند، دیگر هیچ عاملی وجود ندارد که بتواند بر او فایق آید. اگر هر انسانی همین کار را بکند، همان‌گونه خواهد شد. البته انسانها به آسانی نمی‌توانند این کار را بکنند؛ ولی ایشان توانست و کرد. ما باید به قدر وسع خودمان تلاش کنیم. بزرگان در قله‌ها ایستادند، ما نیز از دامنه‌ها حرکت کنیم و به آن سمت پیش برویم؛ هرچند به آن قله‌ها هم دست پیدا نکنیم؛ ولی به‌هرحال حرکت و رفتن، فریضه و وظیفه‌ی همه‌ی ماست. من از زحمات برادران عزیز شورای نگهبان - چه حضرات آقایان فقهای محترم، که همه از اساتید و بزرگان و مجتهدان و شخصیتهای بارز فقهی هستند، و چه آقایان حقوقدانان - تشکر می‌کنم. ما جز خوبی و تلاش مخلصانه و آگاهانه، از شما چیزی مشاهده نکرده‌ایم. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَّه به شما توفیق دهد و با همان استقامت و استحکامی که تاکنون برای حفظ خط درست نظام اسلامی و هدایت قوانین به سمت شرع مقدس داشته‌اید، باز هم همان راه را با قوّت و قاطعیت ادامه دهید؛ من هم همواره وظیفه‌ی خود می‌دانم که از شما حمایت کنم؛ همچنان که امام عزیزمان همیشه از شورای نگهبان حمایت می‌کرد. ایشان شورای نگهبان را بسیار بزرگ می‌دانستند و بارها در وصایا و بیاناتشان، بر اهمیت آن تأکید می‌کردند. من هم ان‌شاءاللَّه همان خط و راه را خواهم رفت. ان‌شاءاللَّه باز هم در آینده ما را از نصایح و بیاناتتان مستفیض خواهید کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) یوسف: ۳۸

سخنرانی در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و روحانیون بیست کشور جهان

سخنرانی در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و روحانیون بیست کشور جهان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حوزه‌های علمیه، قوام اصلی و ستون مهم نظام جمهوری اسلامی حقیقتاً تسلیت این حادثه‌ی بزرگ را بیش از همه باید به شما فضلا و طلاب جوان و فرزندان محبوب حضرت امام(ره) گفت. من این مصیبت جانسوز را به همه‌ی حوزه‌های علمیه و فضلا و علما و طلاب جوان و مدرّسان و بزرگان علم تسلیت عرض می‌کنم. بین شما و امام(ره) محبت متقابل وجود داشت. شما محبت خود را به امام ابراز کردید؛ امام هم به شما خیلی محبت داشت. هرگز نشد که ایشان راجع به حوزه‌ها و طلاب و فضلا و مدرّسان صحبتی بکنند و یا در حضورشان صحبتی بشود، مگر آن‌که نشانه‌های توجه و اهتمام و محبت پدرانه و دلسوزانه و آگاهانه در ایشان مشاهده می‌شد. حقیقتاً حوزه‌های علمیه، قوام اصلی و ستون مهم انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند. سالهاست که من با قشر و نسل شما قلباً و روحاً پیوند و انس دارم. شما مایه‌ی امید هستید. آینده متعلق به شما و در دستهای شماست. دل و دست و مغز و روح و زبان گویای شماست که آینده‌ی کشور و انقلاب و حتّی آینده‌ی اسلام و مسلمین را طراحی می‌کند و می‌سازد. در اول انقلاب، نسل جوانِ همسنِ امروزِ شما خیلی نقش داشت. در آن سالهای پُرماجرا، طلاب جوان و سبکبال

و کمربسته و عاشق صادق، مانند زنبورهای عسل بودند که قرآن به آن اشاره می‌کند: «و اوحی ربّك الی النّحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا و من‌الشّجر و ممّا یعرشون»(۱). آنها در گلزار مصفای حوزه‌های علمیه، برفراز معطرترین گلها و باطراوت‌ترین شاخه‌ها و جاندارترین ساقه‌ها و ریشه‌ها می‌نشستند و عسل شیرین «فیه شفاء للنّاس»(۲) علوم اسلامی را می‌مکیدند و آن را به انسانهای مستعد و مشتاق در اطراف و اکناف این کشور و در میان روستاها و شهرها و راههای دور و جنوب و شمال و حتّی به خارج از کشور می‌رساندند. و چنین شد که گردونه‌ی انقلاب به حرکت درآمد و این برکات بر آن بار شد. این نبود، مگر به خاطر آن محور و قلب و مرکز و مغز فعال حوزه‌ها؛ یعنی همان روح مقدسی که امروز ما برای او عزاداریم. خدا می‌داند که چه‌قدر برکات بر وجود او مترتب بود. قبل از قیام رهبرمان، حوزه‌های علمیه جان و روح و طراوت نداشتند. در این مراکز، درس و بحث و علم و تحقیقات اصولی و مطالعات و تأملات به چشم می‌خورد - که البته سعی اسلاف بزرگوار ما مشکور است؛ چون همه‌ی این علوم و معارف، از دست آنها به ما رسیده است - اما آن چیزی که محور بود، یعنی حرکت جهتدار به سمت حاکمیت و اقامه‌ی دین، وجود نداشت؛ همان دینی که ما برای او درس می‌خوانیم، به خاطر او تلاش می‌کنیم و برای او عمامه بر سرمان می‌گذاریم و مردم هم به خاطر پایبندی به آن، از ما حمایت می‌کنند. امام عزیز ما، حقیقتاً به کالبد حوزه‌های علمیه‌ی مقدسه، روح و جان داد و حیاتی دوباره بخشید. سه عنصر اصلی قاعده‌ی نظام جمهوری اسلامی عزیزان! طلاب جوان! فضلا! توجه کنید که حوزه‌ی علمیه - همان‌طور که امام(ره) مکرر فرمودند - قاعده‌ی نظام جمهوری اسلامی است و همه چیز روی این قاعده بنا شده و دوام خواهد یافت. این قاعده باید محکم باشد. استحکام این قاعده، با تضمین سه عنصر اصلی امکانپذیر است، و هر کدام از آنها نباشد و یا کم باشد، این قاعده متزلزل خواهد شد، و اگر قاعده متزلزل شد، طبیعتاً همه‌ی آنچه که بر او سوار است، تکان خواهد خورد. ما بحث آینده‌ی بلندمدت نظام اسلامی را می‌کنیم. شما در ذهنتان چهل سال بعد را تصویر کنید و ببینید که جمهوری اسلامی در آن سالها چگونه بر تمام دنیای ظلمانی مادّی آن روز پرتو خواهد افکند؛ «الم تر کیف ضرب‌اللّه مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی‌السّماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»(۳). دل مؤمن، به کمتر از این پیشرفت قانع نیست؛ «من ساوی یوماه فهو مغبون»(۴). امسالمان با سال گذشته نمی‌تواند مثل هم باشد؛ باید جلوتر رفته باشیم. پس شما چهل سال دیگر را در نظر بگیرید و ببینید جمهوری اسلامی چه هویت درخشانی ایجاد کرده و چه خیمه‌ی عظیمی بر فراز فکر و ذهن بنی‌آدم در سرتاسر جهان زده است. قاعده‌یی که ما از آن صحبت می‌کنیم، قاعده‌ی بنای محکم و استواری است و سه عنصر قطعی در وجود و ذات خودش لازم دارد، که البته هریك از آن سه عنصر بر اموری متوقف است و بر او نیز اموری مترتب می‌باشد: اولین عنصر، فقه است. فقاهت را به همان معنای پیچیده و ممتازی که امام(ره) برای ما معنا می‌کردند و بخصوص در بیانات دو، سه سال اخیرشان بر آن تأکید داشتند، معنا می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از متد علمی و دقیق فقاهتی و به تعبیر امام(ره): فقه جواهری. فقه صاحب جواهر، به معنای دقت و اتقان کامل در قواعد فقهی و استنتاج منظم فروع از همان قواعدی است که در فقه و اصول مشخص شده است. این فقاهت، دو رکن دارد، که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه‌ی جوانب استنباط است، و رکن دوم، تطور فقه می‌باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و فقیه می‌فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهامها و سؤالهای زمانه را بشناسد. سؤال، نصف جواب است. تا شما سؤال زمان را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید. بنابراین، فهم سؤال و ترتیب جواب مناسب برای آن، مهم است. عنصر دوم، تهذیب و اخلاق است. روزی به اتفاق جمعی از فضلای بزرگ در خدمت امام(ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه‌ی قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه‌ی ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام(ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه‌ی قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاهت است - که گمان می‌کنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله‌ی فقاهت فروننشیند - و دوم، اخلاق و تهذیب است. ما اگر مهذب باشیم،

خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مهذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد. تاریخچه‌ی حوزه‌های علمیه و سرگذشت شگفت‌انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه‌های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه‌قدر اثر می‌گذارد. نزدیکترین تجربه‌یی که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است. امام(ره) مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارایه می‌شد. خانه‌ی ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت‌وآمد به مسجد محل درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتّی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلای جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند. اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه‌ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب‌القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادّی در سطح جهان شود. براستی بنیان ارزشهای مادّی در دنیا لرزیده است. رهبر کمونیست کشوری دوردست با قدرت مادّی بالا و دارای پیشرفتهای زیاد می‌گوید: خواهش می‌کنم کتابی درباره‌ی اسلام بدهید تا مطالعه کنم(!) قبل از پیروزی انقلاب، شما نمی‌توانستید بِزور دست جوانی که باد مارکسیسم به دماغش خورده بود، یک جلد کتاب اسلامی بدهید و بگویید این کتاب را مطالعه کن! ما با زحمت زیاد و هزار کلام شیرین، تعدادی جوان را گرد هم جمع می‌کردیم، تا چند کلمه از مبانی اسلام را به صورت شفاهی و یا کتبی به گوش و دل آنها برسانیم؛ ولی باز هم نمی‌رسید. در آن روزها همه‌ی ما - حوزه‌های علمیه، علما و مدرّسان و فضلا - بودیم، ولی عملاً به نتیجه‌ی دلخواه نمی‌رسیدیم. سرانجام به برکت قیام امام(ره)، ملت ایران و دنیا تکان خوردند و دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های مردم و جوانها به وجود آمد. امروز نماینده‌ی مجلس یک کشور مادّی که هفتاد سال برمبنای ماتریالیسم دیالکتیک اداره شده است، به من می‌گوید: به برکت امام شما، در پارلمان کشورم سخنرانیها با «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم» شروع می‌شود. شخصیتهای معروف فکری دنیا نیز نسبت به آنچه که در مشت این مرد بزرگ بود و بر دنیا عرضه می‌کرد، احساس عطش می‌کنند. بنابراین، با حرکت آن رهبر عزیز، بنیاد ارزشها و قراردادها و مسلّمات مادّی تکان خورد و دگرگون شد. مسأله این نیست که ما چند شرابخانه را در مملکتمان بستیم و نگذاشتیم فلان منکر انجام بگیرد؛ اینها ظواهر کار و پدیدارهای قضیه است؛ عمق کار خیلی از اینها بیشتر است. به برکت قیام این مرد، دنیا و ایران تکان خورد. هرچند ما نقش ملت ایران را در انقلاب، نقش اول و درجه‌ی یک می‌دانیم، اما چه کسی این ملت را این‌گونه هدایت کرد؟ چه کسی این‌همه سرچشمه را در آنها به جوشش در آورد و این‌همه استعداد را زنده کرد؟ آیا غیر از آن روح بزرگ و آن انسان عظیم، کس دیگری بود؟ عظمت کار او، به ارتباطش با خدا و تهذیب نفس او برمی گردد. امام(ره) یک انسان مهذب بود. دشمنان داخلی و خارجی او نیز این ویژگی را قبول داشتند و اعتراف می‌کردند که او آدم مؤمنی است. آن گروگان امریکایی که چهارصد و چهل و چهار روز در ایران اسیر بوده و طبیعتاً همه‌ی آن ماجراها را از چشم امام می‌دیده است، مصاحبه می‌کند و می‌گوید: من از کسانی نیستم که از فوت امام خوشحال شوم. او ارزشهای اخلاقی مخصوص خودش را داشت و هیچ‌کس در حد او نبود. عنصر سوم، آگاهی سیاسی است. آگاهی سیاسی به مثابه‌ی چشمی است که اگر نداشته باشیم، آن دو عنصر دیگر در حرکت به ما کمک نخواهند کرد. باید سه عنصر اصلی قاعده را حفظ کرد. البته حوزه‌ی علمیه باید یکپارچه باشد و از برخی تشنجات که در گوشه و کنار وجود دارد، بری و برکنار بماند. حوزه‌ی علمیه، جایگاه قداست و پاکی است. کیفیت حوزه از آنچه که هست، باید بهتر شود در درجه‌ی اول، به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، و در درجه‌ی بعد، به دیگر حوزه‌های علمیه امید زیادی است. شما که حرکت می‌کنید، دنیا متوجه می‌شود عده‌یی از طلاب و فضلا از قم به تهران می‌آیند. این، نقش تعیین‌کننده و بسیار بزرگ حوزه را نشان می‌دهد. من همان ایمان گذشته را نسبت به حوزه دارم و معتقدم باید کیفیت

حوزه از آنچه که هست، بهتر شود و هرچه کیفیت آن بالا‌تر رود، باز هم جا دارد و زیاد نیست. باید ان‌شاءاللَّه در آینده بزرگان و فضلای حوزه برای ایجاد نظم و ترتیب شایسته‌ی این مکان مقدس کمک کنند، تا درسی که طلاب می‌آموزند، هدر نرود و هر صفحه کتابی که می‌خوانند، بیجا نباشد. خداوند ان‌شاءاللَّه شما را موفق بدارد و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) و امام عزیزمان را از شما راضی کند و ان‌شاءاللَّه دعای آن حضرت را شامل حال همه‌ی ما قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------ --- ۱) نحل: ۶۸ ۲) نحل: ۶۹

۳) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۴) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۳

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از دانشجویان و دانشگاهیان

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از دانشجویان و دانشگاهیان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دانشگاه، پایه‌یی برای آینده‌ی کشور در این روزهای بسیار مهم و حساس حیات سیاسی کشور که دلهای همه‌ی ملت ما، مخصوصاً شما جوانان و دانشجویان و اندیشمندان را غم سنگینی از فقدان امام عزیزمان فرا گرفته و فضای ایران در سایه‌ی همدلی مردم و مصیبت بزرگ مشترکی که همه‌ی قلبها را فشرده و تمام چشمها را اشکبار کرده، بحمداللَّه به صفا و صمیمیت آغشته است، چه بهتر که در این فضای معنوی و محیط صمیمی، از اصلیترین و ضروریترین مسایل کشور سخن به میان آید و مؤثرترین قشرهای کشور، آینده‌ی انقلاب و کشور و خط صحیح و مستقیم نظام و آرمانهای روشن و منور را با خود مرور کنند و نسبت به آنها تصمیم قاطع بگیرند و حرکت جدیدی که مرهون برکات امام عزیزمان است، آغاز شود. حقیقت آن است که این مرد بزرگ و شخصیت عظیم تاریخی، نشان داد که با حیات و وجود و تحرک و ابتکار و راهنماییهای خود که از روح بزرگ و دل روشنش برمی‌آمد، و همچنین با مرگ پُرحادثه و عروج ملکوتی خویش، به انقلاب و اسلام و مسلمین خدمت کرد. شخصیت این بزرگوار، حامل هدایتهایی است که برای سالهای متمادیِ امت اسلامی، درس و رهنمود و راهگشا خواهد بود. یکی از همین مسایل اساسی که جا دارد در فضای عمومی جامعه برای آن به‌طور جد فکر شود و تصمیم قاطعی اتخاذ گردد، مسأله‌ی دانشگاه و دانشجویان و علم و تحقیق است. ما می‌توانیم به صورت قاطع ادعا کنیم که در نظر رهبر کبیر فقید ما، مسأله‌ی دانشگاهها، جزو مسایل طراز اول برای انقلاب و کشور بوده است. یک وقتی در دیدار جمعی از مسؤولان فرهنگی کشور ایشان فرمودند: مسأله‌ی جنگ، یک امر موقت است؛ در صورتی که مسأله‌ی مهم و ماندگار و اساسی ما، دانشگاههاست. این، یک واقعیت است. دانشگاه که قوام اصلی آن به استاد و دانشجوست، حقیقتاً پایه‌یی برای آینده‌ی کشور محسوب می‌شود. در نظام جمهوری اسلامی که یک نظام صددرصد مردمی است، دانشجو باید بارزتر از دیگر دانشجویان در هر جای دیگر دنیا، نقش داشته باشد. درست است که همه‌ی ملتها و جوانها به کشور و سرنوشت و ملتشان علاقه‌مندند، اما فرق است بین نظامی که براساس انقلاب مردمی و متکی به اراده و احساس عامه‌ی مردم بنا شده و حرکت کرده و با دشمن درافتاده و موانع را برداشته باشد و یکایک آحاد مردم با آن احساس پیوند عمیقی کنند، و نظامی که این‌چنین نباشد. در این روزها، مظهر دیگری از این حقیقت آشکار شد. اگرچه در قضایای گوناگون انقلاب و در حضورهای سیاسیِ متنوع و متوالی و راهپیماییها و بسیج عمومی و در حرکت عظیم مردم به سمت جبهه‌های جنگ - قبل و بعد از آتش بس - این معنا ثابت شده بود، اما تبلیغات جهانی که سعی می‌کرد حقیقت را واژگونه جلوه دهد و نظام را جدا از مردم معرفی کند و آنها را نسبت به سرنوشت انقلاب، بی‌تفاوت وانمود کند، در این قضایا دچار بهت و حیرت و انفعال شد. امروز دنیا در مقابل حضور و هیجان عظیم مردم و پیوندی که با هزاران زبان به صورت فراموش‌نشدنی در فضای تاریخ و عالم منعکس شد، دچار انفعال است. دانشجویان باید در سازندگی و ترسیم حرکت عمومی جامعه نقش داشته باشند بارها در مجامع دانشجویی گفته‌ام که در این نظام مردمی، دانشجویان که طبقه‌ی پیشرو و پیشاهنگ و زبده و بانشاط پیکره‌ی اجتماع هستند، باید در سازندگی آینده و ترسیم حرکت عمومی جامعه،

بیش از جاهای دیگر نقش و اثر داشته باشند. این تأثیر، با دو عاملی که باید در کنار هم باشند، تحقق پیدا می‌کند: عامل اول، درس و علم و تحصیل است، تا نام دانشگاه و دانشجو و استاد و معلم معنا پیدا کند و امیدهایی که برای آینده‌ی کشور ترسیم می‌شود، پوچ و واهی و باطل نباشد. جوانها باید خوب درس بخوانند و اساتید هم باید آنها را تربیت کنند و آینده‌ی علمی و عملی کشور را تأمین و تضمین کنند. در کنار تحصیل، نقش تحقیقات، نقش فوق‌العاده مهمی است که باید مسؤولان به آن بپردازند. بنابراین، عنصر اول، عنصر درس و علم است که نمی‌شود آن را دست کم گرفت و نقشش را کوچک انگاشت و به آن بی‌اعتنایی کرد. برادران و خواهران عزیز دانشجوی من، به این نکته توجه کنند. هیچ چیز نباید موجب شود که در حرکت علمی آنها، اندک توقف و تعللی به وجود آید. دشمن این را می‌خواهد. نباید بگذارید او به اهدافش برسد. علی‌رغم خواست دشمن، باید حرکت علمی در کشور شکوفا و امیدبخش و آینده‌نگر باشد. عامل دوم، جهت فکری و سیاسی و انقلابی دانشگاه است؛ آن چیزی که به علم هم جان و روح و جهت خواهد داد. در بیانات حضرت امام(ره) و وصیت‌نامه‌ی ایشان، به این نکته‌ی اساسی بسیار توجه شده است. دانشگاه لاابالی و بیگانه از ارزشهای دینی و بی‌تفاوت و خونسرد نسبت به مفاهیم و جهتگیریهای انقلابی، دانشگاهی که در او نبض انقلاب نزند، دانشگاهی که اعضایش - چه دانشجو و چه استاد - نسبت به حرکت انقلابی ملت ایران و برای پیشاهنگی و پیشقراولی، احساس تکلیف نکند و نقش درجه‌ی یک را در کار انقلاب نداشته باشد، دانشگاهی نیست که امیدبخش و تضمین‌کننده‌ی آینده و مورد نظر امام(ره) باشد. دانشگاه جهتدار، بشدت متمایل به ارزشهای اسلامی است دانشگاه جهتدار و دیندار، بشدت متمایل به ارزشهای انقلابی و اسلامی است. البته ارزشهای انقلابی از ارزشهای اسلامی به هیچ‌وجه تفکیک‌پذیر نیست؛ اینها با هم یکی است. کسی نمی‌تواند بگوید من مسلمانم؛ اما انقلاب را قبول ندارم، و یا بگوید من انقلابی هستم؛ اما اسلام را قبول ندارم! امروز زنده‌ترین تپشهای انقلابی در این‌جاست؛ بسیج کننده‌ترین نیروهای مردمی، این انقلاب است؛ در حالی که سرتاسر دنیا، انباشته از انقلابهای گوناگون است. پس انقلابی غیراسلامی و اسلامی غیرانقلابی نداریم. ارزشهای انقلابی، همان ارزشهای اسلامی است. شما دانشجویان عزیز باید بدانید نقش دانشجو برای حرکت انقلابی و پیشبرد آن، همچنان یک نقش زنده است. خیال نکنید که انقلاب تمام شد؛ انقلاب ادامه دارد. اگر انقلاب به معنای ایجاد تحول بنیادین است و نوید نجات و سعادت و صلاح برای قشرهای عظیم محروم و مظلوم را می‌دهد و دشمنهایی در برابر جهتگیریهای آن به صف‌آرایی برمی‌خیزند، طبیعی است که این کار هنوز جریان دارد و تمام نشده است. دلیلش، دشمنیها و خصومتهایی است که در دنیا نسبت به ما می‌شود و نیز حمایتها و محبتها و صمیمیتهایی است که از طرف ملتهای مظلوم دنیا نسبت به این انقلاب و رهبر آن - که شما این روزها مظهرش را می‌بینید - ابراز می‌شود. مردم یک کشور بیگانه که نه زبان ما را می‌دانند و نه حتّی با الفبای فرهنگ ما آشنا هستند، در فقدان امام عزیز ما به سرشان می‌زنند و اشک می‌ریزند و پرچم جمهوری اسلامی را جلوی راهپیماییشان حرکت می‌دهند و به آن افتخار می‌کنند. آنها در این مصیبت بزرگ، احساس می‌کنند پدر مهربانی را از دست داده‌اند. ما برای ایستادگی روی اصولمان، هیچ‌چیز کم نداریم اگرچه امروز دشمنهای جهانی جمهوری اسلامی تودهنی سختی به وسیله‌ی شما مردم خوردند و انتظارشان از روز و لحظه‌ی در گذشت رهبرکبیر انقلاب برآورده نشد، اما مطمئناً هنوز دست از خصومت و خباثت و توطئه و کید و مکر علیه انقلاب و نظام مظلوم جمهوری اسلامی برنداشته‌اند. ما باید در صحنه باشیم. مردم باید هوشیار و بیدار باشند. دشمنی که در مقابل ماست، دشمنی است که از ارزشهای انسانی بویی نبرده است. اگر ملتی را ضعیف و تسلیم‌پذیر و توسری‌خور یافت، لحظه‌یی برای ضربه زدن و لگدمال کردن درنگ نمی‌کند. دشمنان ما - این قلدرهای معروف جهانی و در رأسشان امریکا - جز زبان زور و قلدری هیچ چیز دیگر را نمی‌دانند و درک نمی‌کنند. این‌طور نیست که ملایمت کردن در مقابل آنها و روی خوش نشان‌دادن، موجب جلب همکاری یا محبت و یا انصراف آنها از خصومتها و خباثتها شود. روح فرعونی خبیثی که در طول تاریخ، ملتها و انسانها را همواره لگدمال کرده و مورد ظلم قرارداده، امروز در کالبد همین قدرتها حلول کرده است. آنها هرگونه نرمشی را، دلیلی بر اقتدار خودشان

می گیرند. چرا ما در مقابل قدرتهای زورگو و مستبد و ظالم که از بن دندان با اسلام و ارزشهای اسلامی و حقوق و قیام ملتها مخالفند، نرمش بخرج دهیم و احساس ضعف کنیم؟ ما هیچ احساس ضعفی نمی‌کنیم و به فضل پروردگار همواره احساس قدرت کرده‌ایم. خداوند آگاه است که امروز از صمیم قلب، در مقابل همه‌ی خصوم جمهوری اسلامی، احساس قدرت و توان می‌کنیم. ما برای ایستادگی روی اصولمان و حرکت در خط همان اصول و به سمت آرمانهای اعلام‌شده‌ی همیشگی، هیچ چیز کم نداریم. دشمنان خیال نکنند که چون ملت ایران امام و رهبر کبیرشان را از دست دادند، قدرت مقاومتشان را هم از دست داده‌اند؛ اصلاً این‌طور نیست. مردم، امروز مقاومتر از گذشته هستند. همه‌ی ما احساس می‌کنیم که چون عنصر عظیمِ نیرومندِ مقتدرِ عزیزی را از دست داده‌ایم، باید جای خالی او را با احساسات و فکر و تلاش و همبستگی و کارمان پُر کنیم. ملت ایران نشان داد که باید تحلیل گرهای سیاسی دستگاههای استکبار، در تحلیلهای خود تجدیدنظر کنند. آنهایی که نسبت به مسایل ایران و آینده‌ی آن و دوران بعد از امام(ره) اظهارنظر کردند، باید بافته‌های خودشان را برگردانند و حرفهای خود را پس بگیرند. آگاهی سیاسی کسب کنید و هوشیار باشید ما قوی هستیم و به عزت پروردگار عزیزیم؛ منتها شما دانشجویان نقش خودتان را فراموش نکنید. آگاهی سیاسی کسب کنید و نسبت به آنچه که می‌گذرد، هوشیار باشید و انگیزه و تپش جوانانه‌ی انقلابیِ متناسب با قشر شما، در خدمت هدفهای نظام قرار گیرد. عده‌یی از افراد ساده‌اندیش خیال می‌کنند که اگر دانشجو بخواهد حضور انقلابی داشته باشد، راهش این است که بر سر مسؤولان خود داد بکشد؛ خیر، این‌که انقلابیگری نیست. آن‌جایی که می‌بینید دانشجو بر سر مسؤولان امر داد می‌کشد، مسؤولان با دانشجویان هم‌جهت نیستند؛ آنها مزدور امریکا هستند و این جوانان نمی‌توانند طاقت بیاورند و بالاخره فریاد اعتراض می‌کشند؛ کمااین‌که در رژیم گذشته همین‌گونه بود و دانشجو و طلبه و مردم و وجدانهای بیدار و انسانهای شجاع و روحهای سالم، بر سر مسؤولان امر داد می‌کشیدند. مبادا عده‌یی به صورت فریب‌انگیز و با ترفندهای گوناگون بیایند و به چند جوان ساده تفهیم کنند که دانشجو بایستی فریاد بکشد! بله، فریاد باید کشیده شود؛ ولی بر سر امریکا و قدرتهایی که مزاحم مسؤولان و اداره‌کنندگان نظام هستند. در هر دانشگاهی که تحصیل می‌کنید، حضور دانشجویی خود را به صورت قوی و با خط درست حفظ کنید. در محیط دانشگاه یکپارچگی خود را حفظ کنید عزیزان دانشجو و جوانهای خوب و باصفا و سالم! تا آن‌جا که در توان و قدرت شماست، در محیط دانشگاه یکپارچگی خود را حفظ بکنید و نگذارید نامهای گوناگون، به معنای جهتگیریهای گوناگون تلقی شود و نیروهایی که باید به سمت دشمن بایستند و موضع بگیرند، روبه‌روی هم قرار گیرند؛ مواظب این خطر باشید. مطلقاً نباید اسمها و عنوانها، دیوار به وجود آورند و مرز ایجاد کنند. طرح عناوینی مثل دانشجوی این وزارت و دانشجوی آن وزارت، دانشجوی این دانشگاه و دانشجوی آن دانشگاه، دانشجوی دانشگاه دولتی و دانشجوی دانشگاه غیردولتی، انجمن‌اسلامی این‌جا و انجمن اسلامی آن‌جا، خطرآفرین است. هنر بزرگ امام ما این بود که این دیوارها را از میانه‌ی اجتماعات مردم برداشت؛ دیوارهایی که فضای عظیم و وسیع و باز را به حفره‌ها و خانه‌ها و کلبه‌های کوچک تبدیل کرده بودند. او یک فضای وسیع ساخت و دلها را با هم آشنا کرد و این نیروی عظیم را به وجود آورد. روح «واعتصموا بحبل‌اللّه جمیعا»(۱) در سخن و عمل او تجلی یافته بود؛ لذا اگر علی‌رغم اختلاف بعضی از سلیقه‌ها و دیدگاهها، بیاییم و همین خط یکپارچگی و وحدت را ادامه دهیم، در حقیقت روح امام عزیز را احترام کرده‌ایم. خداوند ان‌شاءاللّه همه‌ی شما را حفظ کند. دانشجویان و استادان و مدیران و نمایندگان روحانی و معلمان و همه‌ی کسانی را که به نحوی در امور دانشگاهها دخالت دارند، مشمول رحمت و هدایت و لطف و فضل خودش قرار دهد. ان‌شاءاللّه خداوند به ما توفیق عنایت فرماید، تا در خطی که امام عزیزمان می‌خواست و آرزو می‌کرد، حرکت کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

--- ۱) آل‌عمران: ۱۰۳

سخنرانی در مراسم بیعت حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، رئیس و کلیه‌ی نمایندگان مجلس شورای اسلامی

سخنرانی در مراسم بیعت حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، رئیس و کلیه‌ی نمایندگان مجلس شورای اسلامی
بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تکلیف و راه عوض نشده است حقیقتاً این روزها، روزهای سخت و تلخی است. خلأ وجود عزیزِ بارزِ قویِ امام و رهبر کبیرمان، چیزی نیست که حتّی به آسانی بشود آن را باور کرد. خاطرات این ده سال پُرماجرای انقلابمان و جمهوری اسلامی مظلوممان، قدم‌به‌قدم سرشار از حضور قوی و فعال و تعیین کننده و خطدهنده‌ی امام عزیزمان است. واقعاً ملت و نظام ما به آسانی نخواهند توانست جبران این ضایعه‌ی سنگین را بکنند؛ لذا از خدای متعال باید استمداد کنیم. این حادثه، نه فقط برای ما که مسؤولان این نظام هستیم، و نه فقط برای ملت ایران حادثه است، بلکه ضایعه‌یی برای اسلام و مسلمین و تاریخ اسلام است. ما از خود این معلم بزرگ و از تعالیم اسلامی آموخته‌ایم که با اتکال به پروردگار و با تکیه به عنایات الهی، باید سختیها و مصیبتها و حوادث تلخ و سنگین را به نحوی جبران کرد. این حادثه، باری بر دوش همه‌ی ماست. باید آن‌قدر ارتباطاتمان را قوی کنیم و آن‌قدر تلاشمان را مضاعف، و اخلاص و ارتباط با خدا را در خودمان تقویت نماییم، تا بتوانیم مقداری از این خلأ را پُر کنیم. تکلیف و راه که عوض نشده است. اهداف که همان اهداف است. ما حرکتی را با قدرت و صلابت و با ایمان کافی به هدفهای این راه و حرکت آغاز کردیم و مثل کاروانی راه افتادیم و هنوز در اثنای راه هستیم. این ضایعه بر ما وارد شده، ولی ماندن و توقف کردن و تردید کردن، گناه و جرم است. چون راه را باید ادامه دهیم، بنابراین باید ببینیم با چه عواملی خواهیم توانست این ضایعه را جبران کنیم. روی این نکته باید فکر کنیم. نقش شما تعیین کننده‌تر، و تکلیفتان سنگینتر است من از همدلی و صفا و همکاری برادران عزیز - که با بسیاری از شما در دوران مسؤولیتهای پس از انقلاب تا امروز، همکاریهای طولانی داشتیم - صمیمانه تشکر می‌کنم. مطمئناً مجلس شورای اسلامی، آن رکن رکینی است که موضعگیری و تصمیم و حرکت صحیح و جهتدار و مدبرانه‌ی او، نقش عمده‌یی در تداوم راه انقلاب و امام خواهد داشت. هرکسی و هر دستگاهی، در این تکلیف بزرگ و عمومی نقش دارد؛ ولی نقش شما تعیین‌کننده‌تر است، و لذا تکلیف شما هم سنگینتر است. خوشبختانه مجلس شورای اسلامی امتحان خوبی داده است. من به عنوان کسی که بخشی از دوران مأموریتش را در مجلس و در سنگر استوار و مردمی حضور داشته و خدمت کرده و همواره برای این نهاد، احترام شایسته‌ی خودش را قایل بوده و به آن اعتقاد راسخ داشته است، احساس می‌کنم که مجلس در گذشته، نقش بسیار حساسی را در روند حرکت انقلاب ایفا کرده است - که ان‌شاءاللَّه در آینده هم باید این‌گونه باشد - و آزمایشهای سختی را گذرانده، و به اعتقاد من از این آزمایشها سرافراز بیرون آمده است. بر اثر همین قدرت و استقامت در راه و به خاطر حفظ جایگاه قانونی بالایی که در قانون اساسی به این دستگاه عظیم و حساس داده شده، امروز مجلس شورای اسلامی در جهان از حیثیت بالایی برخوردار است و فقط به عنوان یک دستگاه قانونگذاری در کشور ما شناخته نمی‌شود؛ بلکه دستگاهی است که در سیاستهای کشور و جهان هم سهم مؤثری دارد و این نقش بایستی به طور کامل حفظ شود. من از برادران و خواهران عزیز نماینده به خاطر نقش استواری که همواره از خود نشان داده‌اند و بخصوص به خاطر مواضع بسیار خوبی که در این روزهای حساس در نطقهای پیش از دستور و دیگر مواضع عمومی گرفته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم. رشد سیاسی مردم و مسؤولان، موجب ناامیدی دشمنان مجلس دستگاهی است که حرکت و موضعگیری و سخن او در سطح جهان و سیاستهای بین‌المللی، نشاندهنده‌ی حرکت کلی نظام است و شما امروز تأثیری را که مجلس و رئیس عزیز و محترم آن در ترسیم و تبیین سیاستهای نظام جمهوری اسلامی در سطح جهانی دارند، می‌بینید. همین حرکت دیروز مجلس شورای اسلامی و رأی بالایی که به ریاست برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی رفسنجانی داده شد، در دنیا انعکاس بسیار وسیعی داشت. این، نشاندهنده‌ی حساسیت هرگونه حرکتی است که در مجلس انجام می‌گیرد. دشمن بشدت روی جزییات وقایع کشور ما حساس است. اینها به روزهایی امید بسته بودند که خلأ وجود امام در جمهوری اسلامی آشکار شود! به شروع اختلافات میان مسؤولان و آن چیزی که آنها آن را جنگ قدرت (!) می‌نامند، امید بسته

بودند! دلخوش بودند که جمهوری اسلامی، دچار آشفتگی سیاسی شدیدی شود و مسؤولان - حتّی اگر مسأله‌ی رهبری را هم حل کرده باشند - نتوانند اوضاع کشور را جمع‌وجور کنند و کار را ادامه دهند! امید بسته بودند که مردم در صحنه حضور پیدا نکنند و فقدان امام به معنای خاموش شدن شعله‌ی انقلاب تلقی شود! امروز شما حیرت و تعجب آنها را از واقعیات باشکوهی که در کشور ما در حال اتفاق است، می‌بینید. هر روز با یک واقعه، رشد سیاسی مردم و عمق ایمان انقلابی آنها و رشد سیاسی مسؤولان و دست‌اندرکاران - که موجب ناامیدی و حیرت دشمنان است - تأیید می‌شود. سه نقطه‌ی امید دشمن من با مطالعه‌ی اخبار و تحلیلهایی که این روزها مرتباً محافل خبری و سیاسی - بخصوص محافل غربی - منتشر می‌کنند، احساس می‌کنم که غربیها در ذهن خود، سه نقطه‌ی امید را تصور کرده‌اند و فکر می‌کنند از این طریق می‌توانند سه حادثه‌ی مطلوب برای خودشان، و سه واقعه‌ی زیانبار برای جمهوری اسلامی به وجود آورند: اولین نقطه‌ی امید آنها، ایجاد تنازعها و اختلافهاست. آنها فکر می‌کردند پس از ارتحال امام(ره)، جنگ قدرت(!) به وجود خواهد آمد؛ حتّی در روزهای اول، خیلی ناشیانه پیش‌بینی می‌کردند که برخوردهای نظامی خواهد شد و حوادث خونین پدید خواهد آمد! در آن لحظات اول، دنیا این‌گونه تلقی می‌کرد و غربیها هم در گذشته بارها این پیش‌بینی غلط را کرده بودند؛ ولی بعد که دیدند این پیش‌بینی، از واقعیت خیلی دور است، گفتند کشمکش بر سر قدرت پیش خواهد آمد و تا مدتها مسأله‌ی رهبری نظام به جایی نخواهد رسید! هنگامی که این پیشگویی هم به نتیجه نرسید، مرتب تکرار می‌کردند که انتخاب مجلس خبرگان، یک کار سطحی و یک پدیده‌ی زودگذر است و به صورت بالقوه جنگ قدرت در پشت پرده وجود دارد و باید منتظر باشیم تا چند روز آینده، این کشمکش و نزاع خودش را نشان دهد! روزها گذشت. شخصیتها و افرادی که موضعگیری و اظهاراتشان تعیین کننده است - مانند نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای هیأت دولت، علمای بزرگ، مراجع، گروههای مردمی و نهادهای انقلابی - همه یکپارچگی و تمرکز خودشان را نشان دادند و پیش‌بینی آنها هم عملی نشد؛ ولی باز تحلیلها و تفسیرها سراغ نقاطی می‌رود که به آنها نوید وجود زمینه‌ی اختلافی را بدهد. من با مطالعه‌ی خبرها و اظهارها و گزارشها و تحلیلهای سیاسی، به این نتیجه می‌رسم که اینها نمی‌خواهند به این زودی از مسأله‌ی ایجاد اختلاف و کشمکش میان مسؤولان جمهوری اسلامی و گروههای مردمی و گرایشهای سیاسی ناامید شوند؛ سعی می‌کنند به هر قیمتی - حتّی با القائات - این مسأله را برای خودشان تأمین کنند. بنابراین، وحدت کلمه‌یی که امروز وجود دارد، برای آنها بسیار سنگین است؛ زیرا ایجاد اختلاف و دودستگی و تنازع و درگیری، برای آنها یک هدف است. بدون تردید در این چند سال، با القائات خبری و تحلیلی که در روح و مغز افراد بسیاری هم در دنیا اثر می‌کند، درصدد تأمین اهداف خود بوده‌اند و خوشبختانه در جمهوری اسلامی این القائات هیچ تأثیری نداشته است. دومین نقطه‌ی امید آنها، مسأله‌ی آشفتگی سیاسی در سطح کشور و القای این نکته که حرکت و حضور مردم در صحنه، بی‌بنیاد است! آنها بشدت سعی می‌کنند این حضور و حرکت را یک پدیده‌ی زودگذر، یک موج و یک هیجان وانمود کنند که به پایان خواهد رسید. به دنبال این موضوع، سومین نقطه‌ی امید آنها مشخص می‌شود و آن، واقعیتهای دشوار اقتصادی و مشکلات مردم است، که آنها سعی می‌کنند این نکته را به اثبات رسانند که بالاخره مشکلات اقتصادی گریبان دستگاه را خواهد گرفت و نظام جمهوری اسلامی را به بن‌بست خواهد رساند و مردم را دچار سردی و خمودی خواهد کرد! نقش نمایندگان در کور کردن نقاط امید دشمن ما که نسبت به آرمانهای انقلاب و خط امام و اهداف اعلام‌شده‌یی که مردم فداکار روی آنها پیمان خون بستند، همدل هستیم و اتفاق نظر داریم، باید تلاش کنیم این سه نقطه‌ی امید دشمن به هیچ قیمت تحقق پیدا نکند. کسانی که با قلب آرام و مطمئن و پُر از سکینه - همان سکینه‌یی که بر قلب مقدس اماممان نازل شده بود - نسبت به اصول و اهداف و راه انقلاب و آرزوهای امام احساس دلسوزی می‌کنند، بایستی نقاط امید دشمن را کور کنند. شما برادران و خواهران عزیز نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی می‌توانید نقش زیادی در این جهت داشته باشید. سخن شما آرامبخش، و اظهارنظر شما درس و الهام است. همان‌طور که در گذشته برای خدا و رضای روح مطهر امام(ره) کوشش کردید که جز خط روشن انقلاب

- همان چیزی که همه‌ی ما بر آن توافق داریم و مردم با آن پیمان خون بسته‌اند - هدف دیگری را مد نظر قرار ندهید، در شرایط حاضر هم باید همین روش را ادامه دهید. هر نطق پیش از دستور شما که از مجلس شورای اسلامی منعکس می‌شود و مردم گوش می‌کنند - و من خیال می‌کنم این روزها مردم بیشتر دلبسته‌ی مجلس هستند؛ چون مجلس شورای اسلامی حقیقتاً رکن اطمینان‌بخشی است - اگر پیام التیام و وحدت و محبت و توافق و همکاری و همگامی داشته باشد، دل مردم را شاد و دشمن را مأیوس خواهد کرد. این عقیده‌ی همیشگی من بوده است که مسؤولان جمهوری اسلامی، خوشبختانه هیچ‌گونه اختلافی در زمینه‌های اصولی با هم ندارند. ممکن است در برخی مواقع، اختلاف سلیقه‌هایی وجود داشته باشد، ولی امروز بحمداللَّه آنها هم به‌هیچ‌وجه خودشان را نشان نمی‌دهند. همان‌طور که مسؤولان در این خط حرکت می‌کنند، شما که نماینده‌گان مردم هستید، باید این چشمه‌ی فیاض جوشان و بابرکت را روی آحاد مردم سرازیر کنید و صفای انقلاب و امام را در آنها حفظ نمایید. همه‌ی ما تصمیم بگیریم که ان‌شاءاللَّه این‌گونه حرکت کنیم و دشمن را مأیوس سازیم. دشمن روی این نکته بشدت سرمایه‌گذاری تبلیغاتی می‌کند و سعی می‌کند به نحوی دلهای مردم را - که در بهشتی از صفا آرمیده‌اند - مشوش و آشفته کند. همه‌ی دستگاههای مسؤول باید تلاش کنند و نگذارند آن سه نقطه‌ی امید دشمن، تأثیر سوء خودش را بگذارد. شما نماینده‌گان محترم می‌توانید نقش عمده‌یی در خنثی کردن اهداف آنها در مجلس شورای اسلامی داشته باشید. سعی کنید کارها برای مردم آسان شود توصیه‌ی امام عزیزمان همیشه این بود که کاری کنید کارها برای مردم آسان شود و مشکلات مردم حل گردد. البته مشکلات اداری و اقتصادی وجود دارد، ولی اینها تأثیری در حرکت انقلابی مردم ندارد. همان‌طور که مشاهده کردید، مردم با این‌که مشکلات ناشی از جنگ و کمبودها را لمس می‌کردند، درعین‌حال ایمان و عشقشان را به امام و انقلاب و خط روشن آن حفظ کردند. ما نباید بگذاریم که مردم زیاد سختی بکشند. من برخلاف بعضی از تحلیلها، احتمال می‌دهم که دشمن برای این‌که مردم را از ادامه‌ی این راه و این حضور مأیوس و پشیمان کند، حتّی مشکلات جدید اقتصادی را بر ما تحمیل نماید. هیچ بعید نیست مشکلاتی را برای فروش نفت، تهیه‌ی مواد اولیه و کالاهای ضروری به وجود آورد، تا فشار را بر مردم زیاد کند. دولت و مجلس و مسؤولان باید دست به دست هم دهند و بهترین راهها و موفقترین شیوه‌ها را جستجو کنند، تا مشکلات اقتصادی مردم کم شود؛ نمی‌گویم بکلی از بین برود؛ چون در کوتاه‌مدت، چنین چیزی میسور نیست. نقش مؤثر تمرکز در قوّه‌ی قضاییه و مجریه من نسبت به آینده، امیدواری زیادی دارم. مسأله‌ی بازنگری قانون اساسی که این‌قدر امام(ره) روی آن تکیه کردند و آخرین کار بزرگی بود که ایشان در زمان حیاتشان انجام دادند، گرههای بزرگی را باز کرد. در این بازنگری، تمرکز در قوّه‌ی قضاییه و قوّه‌ی مجریه به وجود آمد، که هرکدام از اینها نقش بسیار مؤثری در حسن اداره‌ی کشور خواهند داشت. تمرکز در قوّه‌ی قضاییه، به مسؤولان قضایی کشور این امکان را خواهد داد که در مسأله‌ی قضاوت، قاطعانه برخورد کنند. شما مسؤولان قضایی ما را می‌شناسید. برادرانی که امروز در رأس قوّه‌ی قضاییه هستند، مؤمن و خوب و کارآمد و شناخته‌شده و چهره‌های روشن و مورد اعتماد امام می‌باشند، و در این هیچ تردیدی نیست. بخش عمده‌یی از مشکلات قضایی کشور، ناشی از همین مسأله‌ی عدم تمرکز بود؛ یعنی مدیر واحدی که بتواند این گرهها و مشکلات را با سرپنجه‌ی اراده و تدبیر خودش باز کند، وجود نداشت. عین همین قضیه، در قوّه‌ی مجریه مشاهده می‌شد. بخش عمده‌یی از مشکلات در قوّه‌ی مجریه، ناشی از تعدد مدیریت بود، که بحمداللَّه با مصوبه‌ی شورای بازنگری قانون اساسی، این مشکل برطرف شده است. البته نظرها مختلف است. ممکن است بعضیها این روش را بهترین شکل ندانند؛ اما همه‌ی نظرها در این متفقند که تمرکز و ایجاد یک دست قوی و واحد در مدیریت کشور، مشکلات به وجود آمده را آسانتر حل می‌کند. در جمهوری اسلامی، همدستی و همدلی یک اصل است من بشدت امیدوار هستم که در سایه‌ی مدیریت واحد، موفق به رفع بهتر نارساییها شویم. ان‌شاءاللَّه با تصمیم قاطع برادر عزیز و عالی‌قدرمان جناب آقای هاشمی، برای پذیرش پست مدیریت قوّه‌ی مجریه - که واقعاً مژده و شفایی برای دلهای مردم است - این آرزو محقق شود. ما منورتر و روشنتر و سابقه‌دارتر و شناخته‌شده‌تر و

دردآشـناتر و رمزآشـناتر از ایشـان بـا مسایـل انقلاـب، کس دیگری را سـراغ نـداشتیم. نمی‌شـود گفـت شـما بهـتر از مـن ایشـان را می‌شناسید؛ چون سوابق انس و ارادت و آشنایی من بـا آقای هاشـمی، خیلی طولاـنی است؛ امـا شـما درمـدت کارتان با ایشان در مجلس شورای اسلامی، از نزدیك همه‌ی این موارد را خوب احساس کرده‌ایـد. ملت ما بحمداللَّه ایشان را می‌شناسـند و این، آینده خوبی را نویـد می‌دهـد. ما بایـد به آینـده امیدوار باشـیم و این امید را در مردم ایجاد کنیم. دشـمن می‌خواهد ما با یکدیگر اختلاف داشـته باشـیم؛ ولی مـا بایـد به صورت قاطع به دشـمن تفهیم کنیم که ترفنـدهای او مؤثر نیست و در جمهوری اسـلامی، همـدستی و همـدلی، برای مسؤولاـن یـك اصـل است. این وحـدت و یکپارچگی را واقعاً یك اصل بـدانیم و برای آن سـرمایه‌گذاری کنیم و از اختلافات بگذریم. من گمان نمی‌کنم در طول ده سال گذشـته که امام عزیزمان(ره) این‌همه بیانات حکمت‌آمیز ایراد کردند، چیزی را به اندازه‌ی «وحدت» مورد تأکید قرار داده باشند. یکی از دو یا سه موضوعی که ایشان بیشترین تأکید را می‌کردند، همین مسأله‌ی وحـدت دلهـا و وحـدت زبانهـا و وحـدت راههـا و همـدستی و همگامی و همـدلی بوده است. ما این مقوله را به منظور حفظ حرمت امـام(ره) و تعظیم به روح او پـاس بـداریم و به عنوان یـك هـدف قطعی تلقی کنیم و با هر قیمتی درصـدد تأمین آن باشـیم. مجلس شورای اسلامی می‌تواند مظهر بسیار خوبی برای این تکریم باشد. دشمنان انقلاب سعی می‌کنند آینده را تاریك و نومیدکننده جلوه دهنـد. آن برادر مسـلمانی که بـا احساسات پُرشور خود بر سـر مزار منور حضـرت امام رفته و روز و شبی را گذرانـده و یا در تشییع جنـازه‌ی آن عزیز شـرکت نموده و در راهپیماییهـا پشتیبـانی خود را از نظام اعلام کرده است، وقتی به شـهر خود برگردد و خبری به گوشـش بخورد که چیزی را به ذهن او القا کند و تصور کند که فردا، فردای تاریك و دشواری است و هیچ امیدی به آینده نیست، شماببینیـد چه حالی به او دست می‌دهد و چه‌قدر برای او نشاط باقی می‌ماند؟ ما باید دقیقاً در نقطه‌ی مقابل این مسیر، حرکت کنیم و از تمام امکانات و نیروهایمان برای امید دادن و روشن کردن افق آینده در چشم مردم استفاده کنیم. با همت و تدبیر مدیران قوی، می‌توانیم آینـده را بسـازیم واللَّه من اعتقاد نـدارم که این کار، مردم‌فریبی و دروغگویی است؛ برعکس، در شـرایط حاضـر، امیـدوار کردن مردم، مبتنی بر واقعیت است. جمهوری اسـلامی می‌تواند بزرگتر از این کارها را انجام دهد. ما نظام طاغوتی را از بین بردیم و ده سـال با امریکا و شوروی و قـدرتهای شـرقی و غربی جنگیـدیم. ما می‌توانیم آینـده را بسازیم و با همت وتـدبیر مـدیران قوی این کشور، برای مردم زنـدگی منـاسبی به وجود آوریم. مـا می‌توانیم فرهنـگ نـاب و خالص اسـلامی را برجامعه‌ی خود حاکم کنیم. ما می‌توانیم همان خطی را که امام ترسیم کرده‌اند، کاملاً و دقیقاً طی کنیم. البته اگر آن دست نیرومند با ما بود، کارها آسانتر می‌شد؛ امـا چاره چیست که «افان متّ فهم الخالـدون»(۱). وقتی پیـامبراکرم(ص)، امیرالمؤمنین(ع)، انبیـا و اولیا(ع) از دار دنیا می‌رونـد، باید انتظار این‌گونه حوادث ناگوار را داشت. این، واقعیت تلخی است که بایـد آن را بپذیریم و با توجه به این واقعیت، برنامه‌ریزی کنیم. آیا می‌شود گفت که ما ملت انقلابی و خوب و قوی هستیم؛ به شـرطی که امام(ره) با همان قدرت جلوی ما حرکت کند، و اگر امام نباشـد، ما هم نیستیم؟! این کار که شـدنی نیست. ما بایـد بگوییم ملتی انقلابی و قوی و قاطع هستیم و از برکات وجود امام حـداکثر استفاده را می‌کنیم، و آن روزی هم که خداوند با اراده و تقدیر خودش، این نعمت بزرگ را از میان ما برداشت و این وزنه را از ما گرفت، سـعی می‌کنیم بـا همه‌ی امکاناتمان و با اشك چشـممان و با نفس گرممان و با ذره‌ذره‌ی وجودمان، این راه را ادامه دهیم و خلأ وجودش را پُر کنیم؛ ان‌شاءاللَّه خـدای متعال هم کمك خواهد کرد؛ «ومن یتوکل‌علی‌اللَّه فهو حسبه»(۲)، «من کان للَّه کان اللَّه له»(۳). امـام به خاطر رابطه‌اش با خـدا بود که مورد تفضـلات الهی قرار می‌گرفت. بیاییـد ما هم با همان توکل و اخلاص و تلاش و تصـمیم، راه او را ادامه دهیم. من قاطعانه معتقدم که شما برادران و همه‌ی نیروهای کارآمد و زبده‌ی این نظام، توانایی لازم را دارید و ان‌شاءاللَّه آینـده‌ی روشـنی در انتظار شـماست. خداوند به شـما برادران عزیز، خیر و توفیق و پاداش نیك بدهد؛ برکات خودش را همواره بر شـما مسـتدام بدارد؛ دلهای شما را محکم کند؛ با تفضلات الهی، دلهای ما و شما را بیش از پیش به خودش متوجه کند و دعاهای ما را مستجاب فرماید و همیشه روح امام عزیز را از ما راضی و خشنود بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------

--- ۱) انبیاء: ۳۴ ۲) طلاق: ۳

۳) بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۹

بیانات در مراسم بیعت اعضای جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم

بیانات در مراسم بیعت اعضای جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جامعه‌ی مدرّسین، مغز متفکر و چشم بینای دستگاه اداره کننده‌ی کشور از اظهار لطف آقایان و اساتید و بزرگان، که حقیقتاً ارکان‌البلاد و مایه‌ی امید مردم هستند،صمیمانه متشکرم. من جامعه‌ی مدرّسین را - همان‌طور که فرمودند - هم بخوبی می‌شناسم، و هم به اعضا و مجموعه‌ی آن ارادت دارم، و این موضوع مربوط به امروز نیست؛ بلکه همیشگی است. من جامعه‌ی مدرّسین را مغز متفکر و چشم بینا و وجدان سالم و حساسی برای دستگاه اداره کننده‌ی کشور می‌دانم و معتقدم اگر ما برای حوزه‌ی علمیه به عنوان قاعده‌ی اصلی و اساسی در انقلاب و جمهوری اسلامی، نقش و ارزش قایل هستیم - که البته قایلیم - ناگزیریم برای جامعه‌ی مدرّسین با آن سوابق و تاریخ درخشان و علم و تقوا و استعداد بالا و مایه‌های قوی فقاهتی، نقش اول را قایل شویم. من یک وقتی مطرح کردم که اگر ما جامعه‌ی مدرّسین را نمی‌داشتیم و می‌خواستیم برای حوزه‌ی قم یک دستگاهی نمادین و سمبلیک به وجود آوریم، می‌بایستی نهادی مثل جامعه‌ی مدرّسین را به وجود می‌آوردیم؛ منتها درآن صورت، جامعه‌ی مدرّسین جدید، دیگر آن تاریخ، آن سابقه و آن پرونده‌ی درخشان را نمی‌داشت. امروز همان جامعه‌ی مدرّسینِ مورد نظر که بحمداللَّه سرشار از علم و فقاهت و تقوا و آگاهیهای گوناگون است، وجود دارد؛ مضاف بر آن، مجموعه‌ی شما با سوابق تاریخی انقلاب هم آشناست. اصولاً همه‌ی کسانی که تاریخچه‌ی انقلاب را می‌دانند، باید با سوابق آن آشنا باشند. اگر این سوابق را ندانند، یقیناً قصوری در معرفت آنها پدیدار شده است. یقیناً از کمک فکری شما استفاده خواهم کرد و باید همه‌ی دستگاهها استفاده کنند. امیدوارم خدای متعال توفیق دهد، تا بتوانیم در همین خط صحیح و درستی که به اعتقاد ما همه‌ی آرمانهای انقلاب: رفع محرومیت و فقر، کمک به مستضعفان، زنده کردن و احیای ارزشهای اصیل اسلام ناب و ... با تداوم این خط تأمین می‌شود، حرکت کنیم و ان‌شاءاللَّه با تقویت و ترویج و توسعه‌ی آن، به طرف اهداف مقدسمان پیش برویم. بار دیگر از این‌که لطف فرمودید و این‌جا تشریف آوردید و این فرصت را دادید که در خدمتتان باشم، تشکر می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت گروهی از مردم شهرهای آمل، نیشابور، مهدی‌شهر، سعادت‌شهر و عده‌یی از خانواده‌های

سخنرانی در مراسم بیعت گروهی از مردم شهرهای آمل، نیشابور، مهدی‌شهر، سعادت‌شهر و عده‌یی از خانواده‌های شهدای بهار همدان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم استکبار جهانی، وارث حقیقی فرعونها و نمرودها اگرچه مصیبت درگذشت رهبر کبیر و عزیزمان، یکی از بزرگترین مصایبی است که ملت ما آن را در طول تاریخ انقلابش مشاهده کرده است، لیکن تفضلات الهی بر این ملت مؤمن و مقاوم و لطفی که خداوند در سایه‌ی ایمان و مجاهدت به ملت ما فرموده، موجب شده است که از سرتاسر کشور، سرچشمه‌های ایمان و حضورِ در صحنه و توکل به خدا، آن‌چنان بجوشد که دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین را متحیر و متعجب و سرگردان کند. نزول هر نعمتی برای این ملت، از دوران شروع مبارزه تا بعد از پیروزی انقلاب و تا امروز، به طور واضح حاکی از آن است که پروردگار عالم اراده‌ی قطعی فرموده که در دوران انحطاط ارزشهای الهی، به اسلام و مسلمین، نصرت و قدرت و عظمت عطا کند. در شرایط معمول امروز دنیای مادّی، که سرتاسر آن را کفر و استکبار و ظلم و فساد و انحطاط و تباهی فراگرفته است، شاید ملتی نتواند پرچم معنویت را این‌طور سرافراز کند و به اهتزاز درآورد؛ اما ملت ایران در این ده سالی که بر او گذشت، حقیقتاً پرچمی را به اهتزاز درآورد که همیشه انبیا آن پرچم را دردست داشتند؛ شعاری را داد که پیروان انبیا(ع) آن شعار

را می‌دادند؛ هدفهایی را دنبال کرد که عباد صالحین و بندگان شایسته‌ی خدا، آن هدفها را دنبال می‌کردند؛ کسانی هم با او خصومت ورزیدند که معمولاً ـ با پیامبران و اولیای الهی(ع) دشمنی می‌کردند. امروز استکبار جهانی، وارث حقیقی فرعونها و نمرودهاست. امروز هدفهای ابراهیم(ع) و موسی(ع) و دیگر انبیای عظام(ع) که به دنبال حاکمیت ارزشهای الهی و شکستن بتهای زر و زور بودند، هدف آحاد مردم در جمهوری اسلامی است و این، افتخار بسیار بزرگی است. باید با همه‌ی وجود، از جمهوری اسلامی حراست و حمایت کنیم ما مشاهده می‌کنیم که روح ایمان وتوکلی که در امام بزرگوار ما بود و در طول حیات دهساله‌ی مبارک ایشان پس از انقلاب، مردم ما را هدایت می‌کرد، امروز هم دارد مردم و مسؤولان را به سمت هدفهای الهی هدایت می‌کند. همان‌طور که خود امام بزرگوار(ره) به مناسبتی فرمودند که از اول انقلاب گویی یک دست و یا قدرتی دارد این مردم و این انقلاب را هدایت می‌کند، امروز هم ما احساس می‌کنیم که حقیقتاً دست قدرت غیبی الهی است که به مردم اراده و نیرو و روحیه و نشاط حضور در صحنه می‌دهد و آنها را نسبت به هدفهای انقلاب دلگرم می‌کند. توجه کنید که راه نجات، راه صلاح، راه پیروزی بر دشمنان خبیث و مکار، راه جلب رضای الهی و توفیق در رسیدن به هدفهای مقدس اسلام وانقلاب، عبارت است از همان توصیه‌یی که امام عزیزمان همیشه آحاد ملت ایران را به آن فرامی‌خواندند؛ یعنی حفظ ارتباط با خدا، توکل به او، نترسیدن از دشمنان خدا و با همه‌ی وجود حمایت و حراست از جمهوری اسلامی. این، راه ملت ایران است. باید با همه‌ی وجود، تمام آحاد ملت و مسؤولان، از جمهوری اسلامی – که ارزنده‌ترین میراث امام عزیز ماست – حراست و حمایت کنند و در مقابل دشمنان باشند. بدانند که خدا با آنهاست و دشمن با همه‌ی کید و مکری که دارد، ضعیف است. بدانند که راه سعادت ملت ایران، همین راهی است که با هدایت امام و رهبرمان آن را شناختیم و در آن قدم گذاشتیم و پیش رفتیم. بحمداللَّه ملت ایران به توفیقات زیادی نایل شده است و باز هم توفیقات بیشتری در انتظار اوست. آینده، آینده‌ی بسیار روشنی است. من امروز آینده‌ی ملت ایران و جمهوری اسلامی را، آینده‌یی بسیار روشن و امیدبخش می‌دانم. من این اطمینان و اعتماد را به لطف وتفضل الهی دارم که ملت ایران در مواجهه‌ی با همه‌ی مشکلات، یاری و پیروز خواهد شد و ان‌شاءاللَّه به عنوان یک ملت پیشرو و قدرتمند در صحنه‌ی داخلی و خارجی، خود را نشان خواهد داد. از شما خواهران و برادران عزیز که از راههای دور تشریف آوردید – بخصوص برادرانی که این راه طولانی را با پای پیاده پیمودند – صمیمانه تشکر می‌کنم. امیدوارم روح مقدس و متعالی امام عزیزمان(ره) به شما دعا کند و باران رحمت و فضل الهی بر شما ببارد. سلام و تسلیت متقابل من را بپذیرید و آن را به مردم عزیز شهرهایی که از آن‌جا حرکت کردید، برسانید. امیدوارم خداوند این زحمات و خدمات بی‌شایبه و باارزش شما را، مشمول لطف و فضل و قبول کامل خویش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت وزیر آموزش و پرورش، معلمان و جمعی از دانش آموزان استان تهران

سخنرانی در مراسم بیعت وزیر آموزش و پرورش، معلمان و جمعی از دانش آموزان استان تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم رحلت امام عزیز برای ما یک امتحان الهی بود بدون شک حادثه‌ی تلخ و ضایعه‌ی سنگین فقدان رهبر کبیر و امام بزرگوار ما، تلخترین و مصیبت‌بارترین حادثه‌یی است که در طول تاریخ انقلاب اسلامی برای ملت ایران پیش آمده، و از جمله حوادث نادری است که همه‌ی مسلمانان جهان را تحت تأثیر قرار داده است. از طرفی، این مصیبت و ضایعه، برای مردم ما و همه‌ی اقشار این ملت بزرگ و قهرمان و مقاوم، ابتلای الهی هم است. کسانی از این امتحان سربلند بیرون می‌آیند که با حسن انتخاب خود، از حوادث مصیبت‌بار و تلخ، پله‌یی در راه تعالی وتکامل خویش بسازند. اگرچه این مصیبت، سخت و تلخ است، اما کسانی که با این مصیبت روبه‌رو می‌شوند، چنانچه بتوانند با تصمیم و انتخاب و حرکت درست، کار صحیح و صواب انجام دهند، همین حادثه‌ی تلخ و مصیبت‌بار، وسیله‌ی تعالی و تکامل آنها خواهد شد. اما بعکس، اگر با امتحان و ابتلای الهی برخورد بد بشود و جامعه با عدم بصیرت و ضعف

اراده و سردرگمی و عدم استفاده از فرصتهای الهی و روآوردن به ضعفها ونقصهای بشری با حادثه مواجه شود، مصیبت وارده، آنها را نخواهد ساخت و پیش نخواهد برد؛ بلکه مصیبت مضاعفی را به بار خواهد آورد. رسول گرامی اسلام(ص) از حادثه‌یی مثل جنگ اُحد و شکستی که برای مسلمین پیش آمد، در جهت تکامل مسلمانها استفاده کرد. همین امام و پیشوای بزرگمان نیز در طول ده سال گذشته، از حوادثی که برای همه‌ی ما بسیار تلخ و سنگین و مصیبت‌بار بود، به عنوان عاملی در جهت تقویت و پیشرفت ملت استفاده کرد. آن رهبر عزیز، قبل از پیروزی انقلاب، از وقایعی مثل حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه یا قیام پانزده خرداد - با آن همه فشار و سنگینی که برای مردم داشت - به عنوان یک ابزار و وسیله در جهت اهداف انقلابی خود و ملت ایران استفاده کرد و مردم را پیش برد. همه‌ی آزمایشها و امتحانها، دوطرف دارد: یا آن شخص و ملتی که دچار آزمایش است، در امتحان موفق و پیروز می‌شود، و یا شکست می‌خورد. رحلت امام عزیزمان، برای ما یک امتحان است و بحمداللّه تا این زمان، ملت ما کاری کردند که در امتحان پیش‌آمده، موفق و سربلند شدند. در حالی که استکبار جهانی در حد اعلی تصمیم گرفته بود از این حادثه برای تضعیف اسلام و مسلمین و نظام جمهوری اسلامی استفاده کند، ملت بزرگ و بارشد و هدایت‌شده و مورد تفضل پروردگار، در همین شرایط توانست تثبیت نظام جمهوری اسلامی را برای اسلام و مسلمین به ارمغان آورد. امروز تحلیل‌گران سیاسی در سرتاسر عالم، اعتراف می‌کنند که ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، از لحاظ قدرت و قوّت و ثبات، نسبت به سالهای پیش، اگر جلوتر و قویتر نباشد، عقبتر و ضعیفتر نیست. علت این اعتراف، رشد و آگاهی و اراده و تصمیم آگاهانه‌ی ملت ایران در اثبات قوام جمهوری اسلامی است. با این حرکت و حضور مردم در مراسم عزاداری و اظهار وفاداری به امام عزیز و نظام جمهوری اسلامی، و با این وحدت و همدلی و هماهنگی و صفا که در این ایام بین تمام اقشار دیده شد، و با این شجاعتی که در برخورد با حادثه‌ی فقدان امام راحل از همه‌ی مردم مشاهده گردید، دشمن جرأت نکرد در مقابل قاطعیت و اراده‌ی ملی و اسلامی ملت ایران، دست از پا خطا کند. شما معلمان و مربیان هستید که فردا را می‌سازید من به شما فرهنگیان عزیز می‌گویم که مسأله‌ی فرهنگ و تعلیم وتربیت، مسأله‌ی اول در نظام ماست. در بلند مدت، هیچ چیز به اندازه‌ی تعلیم و تربیت اهمیت ندارد. نقش معلم و مربی در جامعه‌ی ما، نقش طراز اول است. در حقیقت، سنگر مبارزه با کفر و ظلم و استکبار جهانی و قلدری شیاطین سیاسی عالم، همین سنگر مدرسه و تعلیم و تربیت و فرهنگ است. دانش‌آموزان نونهالی که در اختیار دستگاه فرهنگی کشور قرار دارند، عزیزترین و سرشارترین سرمایه و ذخیره‌ی آینده‌ی این ملتند. قدر تعلیم و تربیت و معلمی و سنگر فرهنگی را بدانید. جوانها ونوجوانها، قدر درس وبحث و فراگیری و خودسازی را بدانند. شما معلمان و مربیان ونسل جوان هستید که فردا را می‌سازید و استکبار جهانی را مأیوس می‌کنید و نقطه‌ی امید روشن را - که امام و انقلاب اسلامی آن را به وجود آوردند - در دل مستضعفان عالم زنده نگه می‌دارید. امام عزیزمان همیشه بر این مطلب اساسی تأکید می‌کردند و ما اعتقاد داریم که این موضوع، جزو محکمات و ضروریات انقلاب و خط امام است. لزوم تلاش همه‌جانبه در جهت اقتدار نظام جمهوری اسلامی امروز استکبار جهانی وقلدرهای سیاسی عالم و امپراتوریهای زر و زور در سرتاسر جهان که در فساد و انحطاط غرقند، با اسلام و نظام اسلامی دشمن هستند؛ زیرا افشاگر و تهدیدکننده‌ی آنها، اسلام و بیداری مسلمین است. طبیعی است هر کاری که علیه اسلام و نظام اسلامی و جمهوری اسلامی از عهده‌ی آنها برآید، می‌کنند. در یک صورت، نظام جمهوری اسلامی می‌تواند خود را به‌طور کامل از خطر و آسیب دشمن مصون نگهدارد و آن، وقتی است که با اقتدار خویش آنها را مأیوس کند. روزی که جمهوری اسلامی، با اثبات اقتدار سیاسی و اقتصادی خود و با اثبات قدرت ادامه‌ی زندگی، دشمن را مأیوس کرد، می‌توان اطمینان داشت که دشمن از توطئه دست خواهد کشید؛ چون احساس می‌کند تلاش او بی‌فایده است. تلاش همه‌ی قشرها و آحاد مردم و مسؤولان رتبه‌های اول و دوم و سوم در نظام دولتی باید این باشد که بر اقتدار نظام جمهوری اسلامی اضافه کنند، و اقتدار سیاسی و اقتصادی و نظامی حاصل نمی‌شود، مگر با سازندگی. تمام کسانی که در اداره و سازندگی کشور نقش دارند، باید تلاش خود را چندبرابر کنند. در صحنه‌ی تولید، تولیدگران باید تا جایی که توان دارند،

تولیـد کشور را بالاـ ببرنـد. بخشـهای اداری ودولتی بایـد بـا حسن عمـل و جلب اعتمـاد مردم و با ارایه‌ی خـدمات مخلصانه به آنها، بر کیفیت کارشـان بیفزاینـد، و کسـانی که در زمینه‌های فرهنگی برای مردم منبع الهام و ارشاد هسـتند، تلاش خود را اضافه کننـد. ما قوی هستیم و از ثبات لازم برخورداریم اگر اسـتکبار جهانی و شـیاطین عالم احساس کنند که جمهوری اسـلامی ضعیف است، فشار را زیاد خواهند کرد. ما بحمداللَّه قوی هستیم و از ثبات لازم برخورداریم. سـرمایه‌یی که جمهوری اسلامی ایران دارد - اعتماد مردم و پشتیبـانی آنهـا از نظـام - گمان نمی‌کنم هیـچ دولتی آن را داشـته باشـد. این نعمت را بایـد مسؤولان وآحاد مردم حفظ کننـد. در کشور ما، دولت و ملتی وجود نـدارد؛ همه سـربازان انقلاب هسـتند و بایـد هم باشـند. همه بایـد روح سـربازی برای انقلاب را حفظ کننـد. در این خصوص، فرقی هم بین آحاد مردم و مسؤولان و مقامات نیست. در قبال اسـلام و نظام اسـلامی، همه وظیفه‌ی واحدی دارنـد. مجدداً به شـما برادران وخواهران عزیز فرهنگی تأکید و توصیه می‌کنم که این کار را مهم بشـمارید و به آن اهمیت دهید - همچنان که می‌دهید - و قدر آن را بدانید و با مشـکلات آن صبر کنید و بدانید که اساسـیترین و بنیادیترین کار در جامعه‌ی ما، کار شمـاست؛ زیرا آمـوزش و پرورش کامـل، آموزش عـالی کامـل را به دنبـال خواهـد داشت و این هر دو، نظـام اداری و تشـکیلاتی و حکومتی کامـل و حـد عـالی مطلوب را ایجـاد خواهـد کرد. بنـابراین، اسـاس صـلاح ملت و دولت و کشور، در این‌جـا پایه‌گـذاری می‌شود. امیـدواریم خـدای متعال به برکت روح بزرگ امام عزیزمان، این محبوب فقیـد ملت که در جوار صدیقان و صـلحا و انبیا و در پیشـگاه پروردگار متنعم است و یقیناً ناظر و نگران حال ملت می‌باشد، همواره راه درست را به ما نشان دهد و ما را بر ادامه‌ی آن راه کمک کند. خداوند ما را مورد توجهات و تفضـلات خودش قرار دهد و شما برادران و خواهران عزیز را محفوظ بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از اقشار مختلف مردم چالوس و نوشهر و استان هرمزگان

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از اقشار مختلف مردم چالوس و نوشهر و استان هرمزگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما راه خود را بر اساس راه امام ادامه خواهیم داد از شـما برادران و خواهران گرامی که با اخلاص و صمیمیت و به شوق زیارت مرقد امام عزیزمان و همچنین انجام تعهـد و ابراز وفاداری، از شـهرهای دوردست به راه افتادیـد و به تهران تشـریف آوردیـد، صـمیمانه تشکر می‌کنم. انگیزه و ایمـان و روح صـمیمیتی که در شـما وجود دارد، بسـیار در خور تقـدیر وسپاسـگزاری است. بـا همین ایمانهـا و روحیه‌هـا و انگیزه‌ها بود که انقلاب ما بحمداللَّه به پیروزی رسـید و در مقابله با مشـکلات توانست بایستد. همین حقیقت زیبا در ملت ما بود که امـام بزرگوار فقیـدمان را این‌طور نسبت به مردم علاقه‌منـد کرد. واقعـاً امـام مـا (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) باهمه‌ی وجود به مردم کشور عشق می‌ورزید و این به خاطر همین ایمان و فداکاری و اخلاص بود. من با تمام وجود از شـما تشکر می‌کنم. خواهش می‌کنم وقتی به شـهرتان برگشتید، سـلام من را به همشـهریهای گرامی خود برسانید و به همه‌ی آنها بگویید که راه ملت ایران، همان راهی اسـت که امام بزرگوارمان پا در آن راه گـذاشت و مشـکلات را تحمل کرد و در آن راه پیش رفت. هدفها، همان هدفهاست؛ دشـمنها هم همـان دشـمنها هسـتند؛ و نیت و همت و اراده هم همـان نیت و همت و اراده است. ما راه خود را بر اساس راه امام(ره) ادامه خواهیم داد. وظیفه‌ی مردم این است که همچنان مثل سابق، همیشه خودشان را سـرباز انقلاب و اسـلام بداننـد و در این راه از هیـچ‌چیز دریغ نکنند. نتیجه‌ی تلاشـها، پیروزی همه‌جانبه‌ی اسـلام بر دشـمنان است آینده، خیلی روشن و امیدبخش است؛ گویی به سمت چشمه‌ی زلاـلی در حرکت هسـتیم. طبیعی است که در بین راه، بـا مشـکلات و سـختیهایی مواجه خواهیم بود. در چنین شـرایطی که خـداوند رهبر و مراد و مرشـدمان را نیز از مـا جـدا کرده است، اگر برگردیم و یـا تعلل و توقف کنیم، به او خیانت کرده‌ایم. بایـد راه را ادامه دهیم و شک نکنیم که نتیجه‌ی سـعی و تلاش ما، رسـیدن به آن سرچشـمه‌ی شـفاف وزلال است؛ یعنی حاکمیت مطلق اسلام و دین خدا به صورت کامل و پیروزی همه‌جانبه‌ی اسـلام بر دشـمنان. هرجا که هستید و در هر شهری که زندگی می‌کنید و جزو هرقشری

که محسوب می‌شوید و هر شغلی که دارید و با هر سلیقه‌یی که کار می‌کنید، باید بدانید که راه ما یکی است و باید با ایمان و تلاش آن را ادامه دهید. دشمنها نمی‌توانند ما را بترسانند و متزلزل کنند. ماقویتر از دشمنهامان هستیم. خداوند با عزت و قوّت خود، مؤمنین را از هر جناح و صف و جبهه‌یی که شما فرض کنید، عزیزتر و قویتر قرار داده است. عزت، متعلق به خدا و رسول و مؤمنین است. ما اگر مؤمن باشیم، عزت متعلق به ماست، و ما به خداوند عرض می‌کنیم: پروردگارا ! ما به تو و راه تو و آینده‌یی که به ما وعده داده‌یی، مؤمنیم. با دلهای محکم و اراده‌های قوی، به شهرهای خودتان برگردید و روحیه‌ی کار و تلاش و وحدت و صفا و صمیمیت و حضور در صحنه و آمادگی برای خدمت و کمک به اسلام وانقلاب را در خودتان حفظ کنید و ان‌شاءاللَّه خداوند به شما توفیق خواهد داد و یقیناً روح مقدس امام عزیزمان نیز ما را یاری خواهد کرد. از خداوند مدد وهمت می‌طلبیم و امیدواریم که دعای مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه وعجّل‌اللَّه‌فرجه) در طول این راه همواره پشتیبان ما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان، نمایندگان ولیّ‌فقیه و مسؤولان عقیدتی، سیاسی ژاندارمری و شهربانی، و

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان، نمایندگان ولیّ‌فقیه و مسؤولان عقیدتی، سیاسی ژاندارمری و شهربانی، و رئیس و پرسنل سازمان پلیس قضایی کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مشخصه‌های عصر امام خمینی خداوند به برکات روح پُرفتوح امام عزیزمان و با دعای خیر آن قلب رؤوف و مهربان، که همیشه به شما اظهار علاقه می‌کرد و در دل پُر از رأفت و رحمتش، محبت خدمتگزاران خانه داشت و ان‌شاءاللَّه امروز هم دعای آن بزرگوار شامل حال ما و شماست، به همه‌ی برادران عزیز و خدمتگزار و زحمتکش خیر عنایت فرماید و شما را مشمول عنایات و رحمت خود قرار دهد. امام کبیر ما عصر جدیدی را آغاز کرد، و امروز که دلها و جانهامان لبالب از حسرت فقدان آن عزیز بی‌همتای امت اسلامی است، بزرگترین وظیفه‌ی ما این است که مشخصات عصری را که امام(ره) آغاز کردند و ملت را درفضای آن قرار دادند و به جهان اعلام فرمودند، بدانیم و این مشخصه‌ها را حفظ کنیم. عزاداری واقعی وقتی است که ما به این فریضه عمل کنیم. عصری که امام بزرگ و عظیم‌الشأن ما آغاز کردند، مشخصه‌هایی دارد که عمده‌ی آنها عبارت است از: ایجاد روح عزت و استقلال و استغنا و اعتماد به نفس برای ملتی که در طول سالیان متمادی سعی شده بود این روحیات از او گرفته شود و دیگران بر سرنوشت او تسلط پیدا کنند. این‌جا همان مملکتی است که رئیس جمهور امریکا، کمک چند ده میلیونی خود به دولت ایران را متوقف به تعیین فردی که وابسته به امریکاست، کرده بود. این‌جا همان مملکتی است که امریکا - قدرت زورگو و گردن‌کلفت جهانی - رئیس آن را رعیت خود می‌دانست و با او مثل یک رعیت رفتار می‌کرد. این‌جا همان مملکتی است که آراء و افکار و ایمان و دلبستگیها و خواست مردم، هیچ تأثیری در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی آنها نداشته است. دست قدرتمند معمار انقلاب و پدر جمهوری اسلامی، این کشور و ملت را، به کشور و ملتی تبدیل کرد که در طول این ده سال، بزرگترین وسنگینترین تحقیرها را نسبت به همان قدرتهای گردن‌کلفت و قلدر دنیا روا داشت و تاکنون هیچ ملتی مثل ملت ما، رژیم مستکبر و زورگوی امریکا را این‌گونه تحقیر نکرده است. همه‌ی دنیا هم به این موضوع اعتراف کرده‌اند. این‌جا همان کشور و سرزمین است؛ اما نسبت به گذشته، صدوهشتاد درجه تفاوت کرده است. باید این اقتدار و عزت را که میراث امام(ره) است، حفظ کرد. اگر امام را دوست داریم و اگر جای خالی او برای ما تلخ است، باید راه او را ادامه دهیم. مشخصه‌ی دیگر عصری که امام موجد آن بودند، عبارت است از گرایش و احترام به ارزشهای انسانی و عدالت و حریت و آرای مردم. همان شخصیت باعظمت که امروز مردم دنیا و دشمنان او نیز به عظمتش اعتراف می‌کنند، می‌گفت: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر است از این‌که به من رهبر بگویند. راست می‌گفت و تعارف و تظاهر نمی‌کرد. او تا آن اندازه برای مردم احترام قایل بود که خود را خدمتگزار آنها بداند. ما مثل این نمونه را در دنیا و تاریخ سراغ نداریم. احترام واقعی به انسان در سایه‌ی اسلام حرف و تعارف زیاد است، ادعای حقوق بشر زیاد مطرح می‌شود؛ اما صادقانه و واقعی نیست. امروز دولتهایی ادعای طرفداری از حقوق بشر را می‌کنند

که بزرگترین اهانتها را به بشر کرده‌اند! رژیمهایی داعیه‌ی آزادی بیان و فکر را در دنیا بلند کرده‌اند که بزرگترین اختناقها و استبدادهای عالم، از آثار وجود شوم آنهاست! چه دولتهایی از اختناق چند دهساله‌ی رژیم پهلوی در ایران حمایت می‌کردند؟ آیا غیر از امریکا و انگلیس، دولتهایی مطرح بودند؟ آن‌وقت این دو کشور ادعا می‌کنند که طرفدار حقوق بشر و آزادی بیانند! امروز آفریقای جنوبی و بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی و نیز سرزمینهای اشغالیِ مقهور سلطه‌ی غاصبان صهیونیست خبیث - که سیاهترین رژیمها را دارند - با پشتیبانی کدام کشورها حکومت خود را حفظ کرده‌اند و بزرگترین اختناقها را اعمال می‌کنند؟! اسرائیل که جنوب لبنان را بمباران می‌کند و مرکز تجمع کودکان را ویران می‌سازد و جنایتبارترین حرکت را از خود نشان می‌دهد، با پشتیبانی کدام کشور این فجایع را مرتکب می‌شود؟! قطعاً اگر پشتیبانی امریکا از اسرائیل نبود، این کشور امکان ادامه‌ی حیات نداشت. درحقیقت امریکاست که دارد جنوب لبنان را بمباران می‌کند. چه‌قدر وقیح است که امریکا و انگلیس و دولتهایی مانند آنها، ادعای طرفداری از حقوق بشر و احترام به آزادی انسان را می‌کنند! پیداست که دروغ می‌گویند. اگر احترام واقعی به انسان ملاک است، تحقق آن جز در سایه‌ی اسلام امکانپذیر نیست. شکل کامل و مظهر اعلای این احترام و ارزش، زندگی و برخورد همین بزرگمردی بود که دست قدرتمند او، همه‌ی دنیا را متوجه اسلام و انقلاب و ایران کرده است. پلیس باید پناهگاه مردم باشد من به شما برادران و خواهرانی که از سه سازمان ژاندارمری و شهربانی و پلیس قضایی در این‌جا جمع شده‌اید، می‌گویم که شما می‌توانید در این زمینه‌ها، برآورنده‌ی خواستهای امام باشید. پلیس - چه شهربانی و چه ژاندارمری - باید پناهگاه مردم باشد. وقتی مردم پلیس را می‌بینند، باید احساس محبت و آرامش کنند. البته امروز وضعیت نیروهای انتظامی ما با دوران گذشته، از زمین تا آسمان تفاوت کرده است. امروز نیروهای انتظامی، با مردم و در کنار مردم و پشت سر آنها هستند. هرچه می‌توانید، این روحیه را در خودتان تقویت کنید که شما برای مردم هستید. فلسفه‌ی وجودی نیروهای انتظامی این است که بتوانند برای آسایش مردم و آرامش محیط زندگی آنها، نظم برقرار کنند. مواظب باشید مردم دچار ناراحتی نشوند. برادران عزیز روحانی در عقیدتی، سیاسی‌های نیروهای انتظامی، نقش مهمی را می‌توانند ایفا کنند، که بحمداللّه در ایجاد روح تقوا و پرهیز از زیاده‌روی در هر امری، مشغول هستند. همچنین شما برادران عزیز پلیس قضایی که مظهر دستگاه قضایی کشور هستید، در ارتباط با مردم باید نشانه‌های عدالت را از خود بروز دهید. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: آن کسی هم که محکوم به مجازاتهای سخت است، نباید به او دشنام دهید و نسبت به او ستم روا دارید. مجازات، مجازات است. دستگاه عدالت که برای مجرمان مجازات معین می‌کند، باید به همان اندازه مجازات اعمال شود؛ نه کمتر و نه زیادتر. البته حاکم اسلامی می‌تواند به مقتضای شرایط عفو کند، که این اختیار مربوط به حاکم است. مجری باید به همان اندازه‌یی که مقرر شده، اجرای مجازات کند؛ بیشتر از آن خلاف است. نیروهای انتظامی، مظهر عطوفت و محبت و تدبیر نظام همه‌ی شما برادران عزیز به یاد داشته باشید، نیروهای انتظامی که دایماً با مردم سروکار دارند، می‌توانند هم مظهر عطوفت و محبت نظام باشند، و هم مظهر تدبیر و مدیریت آن. این دو عامل را در کنار هم رعایت کنید. حرکات و تصرفات شما، هم باید نشاندهنده‌ی عقل وتدبیر ومدیریت نظام باشد (در اسرع وقت مجرم دستگیر شود)، و هم باید مظهر عطوفت و ترحم و محبت و وداد. معلوم باشد که مأمور دولتی، با کسی نظر شخصی و عناد ندارد. خوشبختانه ژاندارمری و شهربانی جمهوری اسلامی و پلیس قضایی در طول این چند سال خدمات خوبی کردند؛ بعضی در جنگ و بعضی در پشت جبهه‌ی جنگ، به خدمت مشغول بودند. همه‌ی ما باید در خلأ شخصیتی عظیم مثل رهبر کبیر و فقیدمان، تلاش مضاعف کنیم. تمام دستگاههای کشور و همه‌ی آحاد مردم به این نکته واقف باشند که جمهوری اسلامی و ملت ایران، با ارمغانهای ارزشمند و عطیه‌های الهی که امام به آنها داده، قادر است بر تمام دشمنیها و خصومتها در سطح جهان فایق آید. بحمداللّه از آینده نگران نیستیم. راه را روشن و هدف را مشخص می‌دانیم و معتقدیم در این راه باید حداکثر تلاشمان را مبذول کنیم و از خدای متعال هم کمک بخواهیم. خداوند ان‌شاءاللّه به شما توفیق دهد و در ادامه‌ی این راه مهم و الهی، نصرت و کمک خود را به همه‌ی ما مرحمت فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و

برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم آذربایجان

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم آذربایجان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هوشیاری و ایمان مخلصانه‌ی ملت در فقدان امام از همه‌ی برادران و عزیزانی که این راه طولانی را طی کردند و از شهرهای استان آذربایجان به تهران تشریف آوردند و این شور و حماسه‌ی مخلصانه را درباره‌ی مسایل اساسی امروز، ابراز کردند، صمیمانه متشکرم. همچنین از علمای مکرّم آذربایجان و ائمه‌ی محترم جمعه که در طول این ده سال و در آزمایشهای مختلف انقلاب، پیشاپیش صفوف مردم قرار داشتند و مراحل دشواری را پشت سر گذاشتند، تشکر می‌کنم. ازعوامل رشد یک ملت این است که از حادثه‌یی که ممکن است به نظر دشمن یک عامل ضعف به حساب آید، از همان حادثه به عنوان عامل قوّت استفاده کند. از سالهای پیش، تحلیل همه‌ی دشمنان ما این بود که با رحلت امام بزرگوار - که رکن اساسی و سنگینترین وزنه‌ی انقلاب و عمود حقیقی خیمه‌ی نظام به حساب می‌آمدند - انقلاب نابود می‌شود و وحدت ملت مخدوش می‌گردد و جمهوری اسلامی دچار ضعف ویا انحلال خواهد شد! حقیقتاً اگر کسی با ابزارهای مادّی و با چشم ظاهری تحلیل می‌کرد، همین نتیجه‌ی قهری و طبیعی را به دست می‌آورد. در این تحلیل، فقدان امام(ره) عامل تمام شدن همه چیز به حساب می‌آمد. ملت ما در این امتحان بزرگ، عکس این مطلب را ثابت کرد و از آن حادثه‌یی که عامل ویرانی به حساب می‌آمد، در جهت ثبات و وحدت و پیشرفت استفاده کرد. بنابراین، با هوشیاری و ایمان مخلصانه‌ی ملت، فقدان امام(ره) به عامل قوّت در نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. امروز رشد وبینش مردم ما، حتّی از مسلمانان صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم(ص) نیز بیشتر است؛ زیرا آنها نتوانستند بعد از رحلت آن بزرگوار، وحدت و تحرک و ایمان خود را حفظ کنند؛ اما ملت ما توانست این کار را بکند. در این‌جا لازم است که به موضعگیری شما مردم غیور آذربایجان تصریح کنم. البته آنچه شما در طی این چند روزِ بعد از رحلت حضرت امام(ره) انجام دادید که باعث ناامیدی دشمن شد، برای من غیرمنتظره نبود. هرکس آذربایجان را بشناسد، این شور و حماسه را انتظار دارد. آذربایجان در طول ده سال پس از انقلاب، سخت‌ترین امتحانها را با بهترین وجه گذرانده است. هیچ استان و منطقه‌یی از مناطق کشور، با امتحانهای دشواری که آذربایجان با آن مواجه بود و به این خوبی از عهده‌ی آن برآمد، مواجه نشد. از نهضت مشروطیت تا امروز، آذربایجان همیشه در صفوف مقدم خط اسلام و تبعیت از رهبری اسلامی و مقابله با دشمنان قرار داشته است. همین نقاط قوّت، دشمن را مأیوس می‌کند. اختلاف و تفرقه، سم مهلک برای ملتها و تمدنها و انقلابها استکبار جهانی به زمینه‌های بروز اختلافات قومی و مذهبی و منطقه‌یی و سلیقه‌یی و سیاسی در میان ملت ما دل بسته بود. برای یک ملت، هیچ عاملی مضرتر از اختلاف و تفرقه نیست. سم مهلک برای ملتها و تمدنها وانقلابها، اختلاف است. اگر بهترین ملتها دچار اختلاف و دودستگی شوند، همه‌ی نیروی حیاتی خودشان نه تنها از بین می‌رود، بلکه در جهت ویرانی کشور به کار می‌افتد. تا امام بزرگوار - آن مظهر وحدت و سرچشمه‌ی جوشان الفت و محبت - در میان آحاد مردم بود، دشمن نتوانست کاری انجام دهد. تمام دلبستگی استکبار این بود که در فقدان امام، وارد صحنه شود. امروز بحمداللّه ملت ما در یک انسجام اعجاب‌انگیزی قرار دارد. ما باید در برابر این نعمت بزرگ الهی، به دستور خدا عمل کنیم. اگر کفران نعمت شد، نعمتِ اعطا شده زایل می‌گردد. این الفت و محبت میان دلهای مردم را خدا به وجود آورد. دست خدا با این ملت بود که موجب شد دلها به هم نزدیک شوند. در صدر اسلام هم خدای متعال به پیامبر خود همین نکته را فرمود: «لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الّفت بین قلوبهم ولکنّ اللّه الّف بینهم»(۱). خدا دلهای شما را به هم نزدیک کرد. او احساس محبت و صمیمیت و فشردگی صفوف برای دفاع از انقلاب را به شما داد. شکر نعمت اعطا شده آن است که ما این محبت و الفت را در دل و عمل و زبان خودمان حفظ کنیم. دشمن بی‌کار نمی‌نشیند؛ او دایماً مشغول ایجاد شر و فساد است. انقلاب ما در دلهای مسلمانها امید به وجود آورده است برادران و

خواهران! انقلاب بزرگ اسلامی ما، تمام مسلمانان دنیا را امیدوار کرده است. اگر مسلمانان در شرق وغرب عالم و در آسیا و اروپا و آفریقا، برای ارتحال امام(ره) عزادار می‌شوند و مثل ملت ایران عزاداری می‌کنند، به دلیل امیدی است که حرکت ملت ایران به رهبری امام در دلهای آنها به وجود آورده است. آنها امام بزرگوار ما را مظهر آرزوها و امیدهای خودشان به حساب می‌آوردند؛ لذا در غم آن عزیز، آن‌گونه عزاداری می‌کردند. انقلاب ما در دلهای مسلمانها امید به وجود آورده است. ما باید این امیدواری را حفظ کنیم. در صورتی این امید حفظ خواهد شد که در همان خط و راهی که امام عزیز، ملت و مسؤولان را به سمت اهداف انقلاب حرکت دادند، ادامه‌ی مسیر بدهیم و از هیچ چیز نترسیم. دشمن علی‌رغم تظاهر به قدرت، قدرتمند نیست. قدرت استکبار، قدرت مادّی است، و قدرت مادّی توان مقابله با قدرت معنوی و انسانی را ندارد. آن‌جا که دلها و دستها و زبانهای یک ملت با هم یکی باشند و همه در راه هدفهای والای اسلام و انقلاب احساس مسؤولیت کنند، استکبار جهانی و دیگر قدرتها نمی‌توانند ضربه وارد کنند و آنها را از میدان خارج سازند. ده سال است که استکبار نسبت به ملت ایران سختگیری می‌کند؛ اما ثبات ما روزبه‌روز بیشتر شده و قدرت کاری ما بالاتر رفته است. اعتقاد راسخ دارم که با انسجام و وحدتی که بحمداللَّه امروز در ملت ما وجود دارد و عزم و اراده‌یی که همه‌ی اقشار جامعه برای دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی دارند، آینده‌ی ما به مراتب از گذشته بهتر خواهد بود. باید آحاد ملت در خط اسلام و پشت سر علمای متعهد و در جهت سازندگی کشور حرکت کنند. حضور مردم در صحنه‌های انتخابات، دشمن را مأیوس می‌کند و زمینه را برای پیشرفت کشور و آینده‌ی درخشان آن آماده می‌سازد. سلام من را به همه‌ی برادران و خواهران آذربایجان شرقی و غربی برسانید. ما قدر صمیمیتهای شما را خیلی خوب می‌دانیم. شما مردم آزموده‌یی هستید که از امتحانهای مختلف سربلند و روسفید بیرون آمده‌اید. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه در آینده بتوانید آرزوهای بزرگ اسلامی امام عزیز و فقید را، بهتر وقویتر جامه‌ی عمل و تحقق بپوشانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------ --- ۱) انفال: ۶۳

سخنرانی در مراسم بیعت وزیر و کارکنان وزارت اطلاعات و گروهی از پرسنل واحد حفاظت اطلاعات نیروهای نظامی

سخنرانی در مراسم بیعت وزیر و کارکنان وزارت اطلاعات و گروهی از پرسنل واحد حفاظت اطلاعات نیروهای نظامی و انتظامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اصول تعلیماتی دستگاه اطلاعاتی کشور متقابلاً ـ این حادثه‌ی جانسوز و مصیبت‌بار را به شما برادران و خواهران زحمتکش و مؤمن و بااخلاص تسلیت عرض می‌کنم. از افتخارات دستگاه اطلاعاتی کشور و پرسنل آن، این است که امام بزرگوار(ره) از آنها راضی بود و تلاش مخلصانه‌ی شما را که از روی ایمان انجام می‌گیرد، ارج می‌گذارد. این برای شما مایه‌ی افتخار است که توانستید رضایت آن مرد الهی و ملکوتی و حکیم و بزرگ و هوشمند را جلب کنید. معمولاً ـ در دستگاههای اطلاعاتی دنیا، مجموعه‌یی از افراد وجود دارند که به خاطر تکیه بر اقتدار اطلاعاتی خود، طغیان و فساد می‌کنند. خوشبختانه در دستگاه اطلاعاتی کشور ما خصوصیتی وجود دارد که بسیار امیدبخش است. بحمداللَّه ایمان و تقوا و توجه به وظیفه و رعایت حق، جزو اصول تعلیماتی دستگاه اطلاعاتی ماست؛ حتّی از بسیاری از دیگر دستگاههای اجرایی، این روحیه قویتر است. طبیعی است که این دستگاه، کارآمدتر از مراکز اطلاعاتی دنیا باشد. اگرچه دستگاه اطلاعاتی ما جوان است و در دنیا هم تنهاست و از کمکهای معمولی و رایج - که معمولاً دستگاههای اطلاعاتی بهره‌مندند - بی‌بهره است، اما همان روح ایمان و خلوص نیت و احساس وظیفه و تعهد و اعتنا و پایبندی به ارزشهای اخلاقی، کارایی بیشتری به شما می‌بخشد و نقصهای دیگر را جبران می‌کند؛ قدر این روحیه را بدانید. عوامل موفقیت دستگاه اطلاعاتی کشور یکی از عوامل موفقیت دستگاههای اطلاعاتی ما، که از اول انقلاب تا کنون خودش را نشان داده است، احساس مسؤولیت عمومی مردم نسبت به تحرکات دشمن و آمادگی آنها برای دفاع از مرزهای انقلاب است. این حالت، امروز هم در مردم وجود دارد. نظام جمهوری اسلامی با هدفهای انسانی‌یی که دارد و با اراده‌ی قاطعی که در حفظ

استقلال و شرف انسانی و ملی از خود نشان می‌دهد، طبعاً در دنیا با دشمنهای بزرگی مواجه می‌باشد. طبیعت نظامهای قلدر این است که با هر ملتی که داعیه‌ی استقلال داشته باشد، برخورد کنند. بحث این نیست که ما به دست آنها بهانه بدهیم یا ندهیم، یا چه‌کار کنیم که دشمنان جهانخوار و غارتگر معروف ملتها، با ما مواجه بشوند یا نشوند؛ مسأله این است که وقتی در دنیا سیستم سلطه حاکم است و قدرتهایی وجود دارند که ادامه‌ی حیات آنها جز با اعمال سلطه بر کشورها و ملتها میسور نیست و بنای حکومت و اقتدارشان بر این است که به سوی ملتها دست‌اندازی و در کار آنها دخالت کنند و دولتها را در اختیار بگیرند و از منابع آنها استفاده کنند و صنایع خودشان را با بازار مصرفی آنها بگردانند، متأسفانه در این نظام، هر ملت و دولتی که به وجود آید و بخواهد مستقل زندگی کند و باج ندهد، آن قدرتها در مقابلش قرار می‌گیرند. جمهوری اسلامی ایران به هیچ قدرتی باج نخواهد داد جمهوری اسلامی ایران قصد باج دادن به قدرتهای بزرگ را ندارد و ثابت هم کرده است که به هیچ قدرتی باج نخواهد داد و مرعوب هیچ قدرتی نخواهد شد. بنابراین، هیچگاه برای جلب محبت یا همکاری قدرتهای زورگوی عالم، از مواضع بحق خودمان تنزل نخواهیم کرد. ما این اراده را در طول ده سال گذشته نشان داده‌ایم، و امام فقید عزیز بزرگ ما که مظهر تبلور نظام جمهوری اسلامی و مظهر صلابت و مقاومت در مقابل زورگوییها بود، قاطعانه در برابر باج‌خواهیهای دشمن می‌ایستاد و مرعوب آنها نمی‌شد. بعضیها معتقدند که ما نباید با قدرتهای جهانی دشمنی کنیم و خشم آنها را نسبت به خودمان برانگیزانیم! این افراد غافلند که طبیعت آن قدرتها، طبیعت سلطه‌گری است و نظام استکبار جهانی با هر ملت و نظامی که باجگزار او نباشد، درمی‌افتد. البته بلافاصله این نکته را هم اضافه کنم که اعتقاد قاطع ما این است که عناد دشمنان تا زمانی ادامه خواهد داشت که از ما مأیوس شوند. مادامی که نسبت به تعرض خود امیدوار باشند، معارضه و عناد وجود خواهد داشت. وقتی از ضربه زدن به نظام و باج‌خواهی مأیوس شدند و احساس کردند جمهوری اسلامی تثبیت شده است و هیبت آنها کسی را نمی‌ترساند، آنگاه خطر رفع و یا کم خواهد شد. ما باید قدر موضع قاطع امام را بدانیم. بدون شک این موضع، موضع شخصی او نبود؛ بلکه موضع نظام جمهوری اسلامی را منعکس می‌کرد، که مظهر و معلم و معمار و خطدهنده‌اش امام(ره) بود. موضع ما هم بدون هیچ کم و زیاد، همین است. در چنین شرایطی، تمام نیروهای دفاع کننده از مرزهای انقلاب - از جمله نیروهای اطلاعاتی - باید قوی و هوشیارانه عمل کنند. با قوّت و نیروی شما، دشمن عقب‌نشینی می‌کند. با اِعمال اقتدار نظام جمهوری اسلامی، دشمن مأیوس می‌شود. باضعف و سستی، هیچ دشمنی از تعرض دست برنمی‌دارد. ضعف دولتهای زبون و توسری‌خور که به قدرتهای جهانی میدان دادند، استکبار را بر آنها جریتر کرد. ضعف رژیم پلید گذشته در این کشور، استکبار را بر تمام امور این مردم مسلط کرد. اگر آن رژیم اندکی شرف ایرانی می‌داشت - نمی‌گویم اسلامی، که از آن بی‌خبر بودند - تا این اندازه دشمن بر امور کشور مسلط نمی‌شد. اهمیت کار اطلاعات باید بر کار خود قوی بود و اقتدار داشت. یکی از اساسیترین کارها در این خصوص، کار اطلاعات است. علت اهتمام امام عزیز به شما، همین موضوع بود که کار اطلاعات را مهم می‌دانستند و اخلاص را در شما مشاهده می‌کردند. دستگاههای اطلاعاتی باید با یکدیگر همکاری کنند. البته حفاظتها، بحث و منطقه‌ی جداگانه‌یی دارند. مجموعه‌ی دستگاههای اطلاعاتی کشور، بدون تمرکز و فرماندهی متحد و مستقل، نخواهند توانست به قدر کافی و لازم، از همه‌ی نیروهای خوب و کارآمد استفاده کنند. باید مدیریت خوب و متمرکز، با رعایت همه‌ی جوانب، حرکت عمومی نیروهای اطلاعاتی را در کشور جهت بدهد. البته باید پشتیبانی عظیم مردمی شما حفظ شود. مردم باید هوشیاری اطلاعاتی خود را حفظ کنند و در مقابل تحرک دشمن حساسیت داشته باشند. در نظام جمهوری اسلامی، حضور عظیم مردم، اقتدار الهی را نشان می‌دهد و به میزان زیادی دشمن را مأیوس می‌کند؛ اما این نکته به معنای آن نیست که تحرکات دشمن و خباثتهای او تمام شده است؛ خیر، نمی‌توان انتظار داشت که دشمن خباثتهای خود را متوقف کند. آنچه موجب می‌شود که دشمن نتواند ادامه دهد، هوشیاری مردم است. ارتباط با مردم را قوی کنید و اخلاص و تقوا و رابطه‌ی با خدا را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهید. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما توفیق بدهد، تا بتوانید کارهای اساسی و مهم و تکلیف سنگینی که بر

دوش شماست، به بهترین وجه انجام دهید؛ تا همچنان‌که امام(ره) در حیات خودشان از شما راضی بودند، ان‌شاءاللَّه درعالم ملکوت هم روح مطهر ایشان نسبت به شما سرشار از رضایت باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در مراسم بیعت دبیر و اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران

بیانات در مراسم بیعت دبیر و اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نقش شخصیتهای روحانی در انقلاب، بارز و برجسته است متقابلاً این ضایعه‌ی مصیبت‌بار و بسیار سنگین را به جناب‌عالی و دیگر آقایان، که همواره بازوهایی توانا برای امام فقید و عزیزمان بودید، تسلیت عرض می‌کنم. شکی نیست که نقش شخصیتهای روحانی از قبیل جناب‌عالی و برادران عزیز دیگری که سالهاست در این مجمع مشغول کار و تلاش هستند، در تحقق و تثبیت و پیشرفت انقلاب، یک نقش بارز و برجسته بود. البته در آینده هم ان‌شاءاللَّه همین نقش ادامه خواهد داشت و بی‌شک ملت و هواداران این انقلاب، تأثیر و نقش سازنده و تعیین‌کننده‌ی روحانیت بزرگوار را در اقطار کشور - بخصوص در تهران - که برای تبیین مبانی انقلاب و تحقق و ترویج آن و بسیج نیروهای عظیم ملت تلاش کردند، فراموش نخواهد کرد. از این‌که فرمودید به من - برادر و همکار همیشگی خودتان - در انجام این مسؤولیت سنگین کمک خواهید کرد، عمیقاً تشکر می‌کنم. انتظار هم همین است و بدون این کمک و بدون لطف الهی و دعای حضرت ولیّ‌عصر(عج) و نفس گرم اخیار و صلحا، هیچ‌کار نمی‌شود کرد. امیدوارم که خدای متعال این لطف و فضل را همواره شامل حال من قرار دهد، تا بتوانم از این نیروهای فعال و مخلص و تجربه‌شده و امتحان‌داده، حداکثر استفاده را در راه اهداف بزرگ انقلاب و رسیدن به مقاصدی که مسؤولیت من و امثال من است، بکنم. ازاظهارات و تبریکتان صمیمانه متشکرم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت امام جمعه و اقشار مختلف مردم قزوین، خواهران حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، راهپیمایان

سخنرانی در مراسم بیعت امام جمعه و اقشار مختلف مردم قزوین، خواهران حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، راهپیمایان ورامین، جمعی از رزمندگان نوشهر و دانشجویان سازمان جوانان امامیه‌ی پاکستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام با همان روحیه و روش پیامبران حرکت می‌کرد ازهمه‌ی برادران و خواهرانی که با صمیمیت و خلوص نیت، از راههای دور به این‌جا تشریف آوردند، بخصوص از برادران پاکستانی سازمان جوانان امامیه و تحریک نفاذ فقه جعفری، صمیمانه متشکرم. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی شما جزای خیر دهد و روح متعالی و ملکوتی امام فقید و عزیز و محبوبمان را از شما راضی کند. وقتی که اعلام می‌کنیم راه اماممان را قاطعانه دنبال خواهیم کرد، اولین تکلیف این است که ببینیم عناصر اصلی حرکت امام(ره) چه بود.حرکتی که امام امت از حدود بیست سال پیش شروع کردند، منجر به تأسیس نظام و حکومتی شد که اسلام را مبنای زندگی قرار داد و با توفیق الهی کار را به جایی رساندند که اسلام و مسلمین در دنیا عزیز شدند. این راه، راهی طولانی و دشوار بود. پیمودن این مسیر، شرایطی داشت، و چون امام بزرگ ما حایز آن شرایط بود، توانست این راه را طی کند. ما که می‌خواهیم آن راه را دنبال کنیم و بر این نیت هم صادقیم، باید ببینیم که آیا آن شرایط را در خودمان ایجاد کرده‌ایم یا خیر؛ این مهم است. یقیناً امام با همان روحیه و روشی حرکت می‌کرد که پیامبران الهی حرکت می‌کردند. راه و هدف او هم براساس راه و هدف پیامبران بود. آنها در پیمودن راه دشوار خود، عواملی را ملاحظه می‌کردند. «قال موسی لقومه استعینوا باللَّه واصبروا انّ الارض للَّه یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتّقین»(۱). اول، صبر و استقامت؛ و دوم، استعانت به خدا و تکیه به او. این دو عامل حتماً لازم است و اگر نباشد، راه طی نخواهد شد. نمی‌توان انتظار داشت که دشمن توطئه نکند اگر امام(ره) این دو عامل را در نظر نمی‌داشت، نمی‌توانست راه را طی کند. او بر مشکلات و سختیها و کمبودها و فشارها و طعنه‌ها و شایعه‌پراکنیها و شماتتهای دشمن، صبر واستقامت کرد. نمی‌توان انتظار داشت که دشمن توطئه و

دشمنی نکند؛ او دشمن است و توطئه و دشمنی خواهد کرد. این ما هستیم که باید در مقابل مشکلات و توطئه‌هایی که دشمن سر راه ما می‌گذارد، صبر و استقامت کنیم و نسبت به ادامه‌ی راه، خسته و کسل و ملول نشویم. از طرف دیگر، باید از خدا استعانت بجوییم و با او رابطه داشته باشیم و راه او را درست بدانیم و جز حول و قوّه‌ی الهی، به نیروی دیگری اعتقاد نداشته باشیم. مردم ما بحمداللَّه در برابر مشکلات، صبر و استقامت خود را نشان دادند و درهمه‌ی مراحل مبارزه، استعانت از خدا و تکیه به لطف وتفضل الهی را ثابت کردند و در امتحان بزرگی هم که خدا برای ملت ما به خاطر فقدان رهبر عظیم و عزیزمان پیش آورد، باز مردم نشان دادند که حقاً و انصافاً صبور و آگاه و بااستقامت و به خدا متوکل و متکی هستند. این روحیه را باید حفظ کنیم. امام منطقه‌یی و در محدوده‌ی مرزها فکر نمی‌کرد امام عظیم‌الشأن ما، امت اسلامی را یکجا می‌دید. اگر شما می‌بینید مردم پاکستان و مسلمانهای آفریقا و آسیا و حتّی اروپا، نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی این‌قدر احساس وابستگی می‌کنند و امام را پدر و رهبر خود می‌دانند، بدان خاطر است که امام(ره) منطقه‌یی و در محدوده‌ی مرزها فکر نمی‌کرد. برای او، اسلام و امت اسلامی - در هرجا که باشد و در هر گوشه‌یی از دنیا که زندگی کند - مطرح بود؛ برای ما نیز همین‌طور است. ما امت اسلامی را با همان کلیت که در سرتاسر جهان حضور دارند، معتبر و محترم می‌شماریم و معتقد به استحکام روابط برادری بین مسلمانان هستیم. شما برادران پاکستانی و همه‌ی برادران و خواهران مسلمان در سراسر عالم باید بدانید که راز عظمت مسلمانان، پیوند و اتحاد آنان با یکدیگر است، و خیانتی که استعمار به اسلام کرد، این بود که به یکپارچگی و وحدت مسلمانها ضربه زد. استعمار و حکام فاسد در دوران جدید و قدیم، مسلمانها را تکه‌تکه و خانه‌ها را از هم جدا و دلها را با هم نامهربان کردند؛ لذا رسالت و پیام و وظیفه‌ی الهی ما این است که در مقابل آنچه استعمار انجام داد، حرکت کنیم؛ یعنی دلهای مسلمین را در سطح جهان به هم نزدیک کنیم و آنهارا زیر پرچم توحید و اسلام گرد آوریم. مصالح مسلمین مشترک است مصالح مسلمین، مصالح مشترک است؛ اگرچه حکومتهای فاسد و دست‌نشانده‌های استعمار، از این مصالح بترسند و به خاطر نقشه‌های استکبار جهانی، با آن مخالفت کنند. مسلمین باید به هم کمک کنند و در شادی یکدیگر شاد، و در غم یکدیگر غمگین باشند. این پیام انقلاب ماست و حرکت امام(ره) بر همین مبنا بود؛ ما هم ان‌شاءاللَّه با کمک خداوند، بر همین مبنا حرکت خواهیم کرد. مجدداً به همه‌ی شما عزیزان، برادران و خواهران داخل و خارج از کشور، شهرها و نقاط دور و نزدیک و قشرهای مختلف مردم، مخصوصاً علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و روحانیون و طلاب عزیز و رزمندگان، این مصیبت بزرگ را صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و از خدای متعال برای همه‌ی شما صبر و اجر و هدایت الهی مسألت می‌کنم. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی ما و شما توفیق دهد، تا وظایفی را که برعهده داریم، بخوبی انجام دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) اعراف: ۱۲۸

سخنرانی در مراسم بیعت نیروهای بسیج پایگاههای شهریار، دانشجویان مدرسه‌ی عالی تربیتی و قضایی قم و خانو

سخنرانی در مراسم بیعت نیروهای بسیج پایگاههای شهریار، دانشجویان مدرسه‌ی عالی تربیتی و قضایی قم و خانواده‌های شهدای ازنای لرستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هر حرکت شما ضربه‌یی بر دشمن وارد می‌کند از همه‌ی شما برادران و خواهران که زحمت کشیدید و با کمال اخلاص و صمیمیت از راههای دور تشریف آوردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. هر کدام از این حرکتها و ابراز احساسات، ضربه‌یی بر دشمن وارد می‌کند؛ دشمنانی که ملت بزرگ ما را در حال سرگشتگی و حیرت و تفرق و جدایی می‌پسندیدند و می‌خواستند جمهوری اسلامی، ضعیف و ناتوان باشد. خدا را سپاس می‌گوییم که همیشه آنها را مأیوس، و جمهوری اسلامی را روزبه‌روز قویتر و باثبات‌تر کرده است. حرکتها و ابراز احساسات ملت ایران نسبت به امام فقید و عزیز و نسبت به ثبات و انسجام جمهوری اسلامی، دل دوستان ما و مسلمانان باوجدان و معتقد را در سرتاسر عالم شاد می‌کند؛ حتّی غیرمسلمانها و

مستضعفان بسیاری از کشورها نیز از این‌همه انسجام و تحرک و اراده و ثبات و ایستادگی خوشحالند و احساس امید می‌کنند و متقابلاً دشمنان ما خشمگین و مأیوس می‌شوند. انسجام و وحدت ملت باید همیشه باقی بماند این حرکتها و وفاداریها و این انسجام و وحدت باید همیشه باقی بماند؛ مردم در صحنه حضور داشته باشند و از انقلاب و اسلام و نظام الهی خود دفاع کنند. این کار علاوه بر امیدواری دلهای مؤمن در سرتاسر عالم، فرشتگان خدا را هم خوشحال و شیاطین را مأیوس خواهد کرد. یقیناً روح پُرفتوح امام عزیز از شما راضی است. او آرزو داشت که همیشه ملت مسلمان ایران، قدرت و اراده و ایستادگی و ثبات خود را در مقابل دشمن حفظ کند و هیچ‌وقت احساس ضعف نکند و شکسته و مأیوس نشود. مجدداً از همه‌ی شما خواهران و برادران، بخصوص خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان و اسرا و مفقودان و نیز علمای محترم و عزیز که از راههای دور تشریف آوردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. سلام من را به همشهریها و همکاران و دیگر مردم این مناطق برسانید و تشکر این‌جانب را به آنها ابلاغ کنید. از خدای متعال برای همه‌ی شما توفیق کامل و وافر مسألت می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت گروهی از رزمندگان سپاه پاسداران و روحانیون شهرهای خمین، دامغان و گناباد

سخنرانی در مراسم بیعت گروهی از رزمندگان سپاه پاسداران و روحانیون شهرهای خمین، دامغان و گناباد بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم آگاهی شما مردم جلوی دشمن را گرفته است به همه‌ی برادران و خواهران عزیز که از شهرهای مختلف کشور به این‌جا تشریف آوردند، خصوصاً برادرانی که با پای پیاده این راه را طی کردند و رنج راههای طولانی را تحمل نمودند، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و از این‌همه ابراز عشق و شوق نسبت به امام عزیز(ره) متشکرم. وقتی به چهره‌ی نورانی شما برادران سپاهی و جبهه‌رفته می‌نگرم، احساس می‌کنم که دل امام برای شما می‌تپید و همواره نسبت به شما احساس محبت و عطوفت پدرانه می‌کرد. این محبتها طرفینی است. بی‌شک روح آن بزرگوار هم متوجه‌ی شما و نیز علمای عزیز و محترم و خدمتگزار همیشگی انقلاب و اسلام که در این مجلس حضور دارند، است. این حادثه، مصیبت بزرگی بود که بر ما وارد شد و دنیا را تکان داد. عظمت مصیبت به حدی بود که در سطح عالم اثر گذاشت. ما هنوز کاملاً به عظمت این ضایعه پی نبرده‌ایم. مردم دنیا که از دور به ما نگاه می‌کنند، این واقعه را عظیمتر می‌بینند؛ درست مانند انقلاب و جمهوری اسلامی و مقاومت وپایمردی ملت ایران در جنگ، که مردم دنیا و مسلمانان جهان ابعاد عظیمش را بسیار باابهت‌تر و برجسته‌تر از خود ما مشاهده می‌کنند. ما از خدا کمک خواستیم و به او تکیه کردیم؛ زیرا بدون هدایت و کمک او، از ما کاری ساخته نبود و نمی‌توانستیم به این‌همه افتخار و سربلندی دست پیدا کنیم و دشمن جهانی را داغدار سازیم. خوشبختانه به برکت انقلاب و اسلام، ملت ما آگاه است. این نعمت بزرگی است که ملتهای دیگر کمتر از آن بهره برده‌اند. اگر آگاهی شما ملت نبود، کارها سخت می‌شد و دست دشمن بر مقدرات این مملکت باز می‌شد و فشار دشمن مانند گذشته بر ما ممکن می‌گشت؛ لیکن آگاهی شماست که جلوی دشمن را گرفته است. در کنار صبر و وفا و استقامت شما، و با کسب کمکها و امدادهای الهی، همه‌ی ما - هرجا هستیم و در هر شهر و منطقه‌یی که زندگی می‌کنیم و به هر قشر و گروه اجتماعی‌یی که وابسته هستیم - دو وظیفه‌ی سنگین را برعهده داریم که باید آنها را به بهترین وجه انجام دهیم. وظایف ما در شرایط امروز وظیفه‌ی اول این است که صلابت و ابهت و عزت انقلاب را حفظ کنیم و راه امام را با قاطعیت ادامه دهیم و تسلیم باج‌خواهیهای دشمنان اسلام و انقلاب نشویم. شرق و غرب عالم این انقلاب را شناخته‌اند و زورگوهای دنیا هم توقعشان را از جمهوری اسلامی کم کرده‌اند. ملتها و دولتهای ضعیف، با ضعف خود بزرگترین ضربه را به خودشان می‌زنند. چنین ملتها و دولتهایی، از طرف قدرتهای بزرگ مورد ترحم قرار نمی‌گیرند. قدرتهای استکباری باید بدانند که انقلاب ما مانند صخره است و نمی‌توان به او ضربه زد و چیزی از او کاست. ما باید این اقتدار و ابهت را حفظ کنیم. امید ملتهای مسلمان به انقلاب و جمهوری اسلامی، به خاطر همین صلابت است. این‌که در رحلت امامِ شما، ملتهای تحقیرشده‌ی اقصا نقاط جهان، با تمام فشاری که روی آنها وجود دارد، این‌گونه عزاداری

می کنند و بر سر و سینه‌ی خود می کوبند، به خاطر این است که عزت و عظمت خودشان را در چهره‌ی آن مرد الهی می‌دیدند؛ لذا او را دوست داشتند و به او علاقه‌مند شده بودند و به او عشق می‌ورزیدند و آن عزیز را مظهرموجودیت و هویت و عزت خودشان به حساب می‌آوردند. این افتخار برای جمهوری اسلامی باید محفوظ بماند. وظیفه‌ی دوم، توجه به سازندگی و آبادانی کشور است. اگر ما نتوانیم کشور خود را بسازیم، ملتهای مسلمان از ما مأیوس می‌شوند و دشمنان نیز نسبت به ما جری خواهند شد. بدگوها خواهند گفت اینها نتوانستند کشورشان را بسازند و آباد کنند. ما وظیفه داریم برای آبادانی کشور تلاش کنیم و سازندگی را در همه‌ی ابعاد طبیعت و شهرها و روستاها و اقتصاد و صنعت و کشاورزی و اشتغال و... محقق سازیم. همچنین وظیفه داریم فقر و محرومیت را در کشور از بین ببریم و به زندگی این قشر بیشتر رسیدگی کنیم. این، وظیفه‌ی ما و وصیت امام(ره) است. باید میراث امام را حفظ کنیم ما باید میراث امام را حفظ کنیم. او که اهل درهم و دینار نبود؛ «لم یورثوا دینارا و لا درهما»(۱). او مانند پیامبران، از خود درهم ودیناری باقی نگذاشت. زخارف مادّی دنیا کوچکتر از آن بود که به آن روح ملکوتی و بلند راه پیدا کند. درحقیقت میراث او، جمهوری اسلامی و جوانهای ساخته‌شده‌ی دست اوست، که به برکت انقلاب باید آنها را حفظ کرد. سازندگی باید در تمام ابعاد مادّی و معنوی آن صورت گیرد. هم باید چرخهای اقتصاد به حرکت درآید، و هم باید روحیه‌ی معنوی و اخلاق و رابطه‌ی با خدا در ما تقویت شود. همه‌ی ما در قبال این وظیفه‌ی بزرگ مسؤولیم. از من که به عنوان یک طلبه در نظام جمهوری اسلامی مسؤولیتی دارم، تا علما و دانشگاهیان و کارگران و کشاورزان و شهری و روستایی و کارمند و بازاری و هر کس که می‌تواند در راه این سازندگی بزرگ کوشش کند، باید نهایت تلاش خود را انجام دهیم. خوشبختانه مسؤولان کشور مشغولند. کمک و حمایت مردم هم بایستی دایماً پشتوانه‌ی کار آنها باشد. همواره باید وحدت کلمه را مورد توجه قرار دهیم اگر بخواهیم این دو وظیفه‌ی بزرگ را به نحو مطلوب انجام دهیم، باید همواره یک راز را که رمز پیروزی و توفیق در سازندگی و توفیق در حفظ انقلاب و جمهوری اسلامی بود، مورد توجه قرار دهیم و آن، «وحدت کلمه» است. باید بهانه‌ها را دور ریخت. باید این فضای صمیمیت و مهربانی را که امروز به برکت توجهات روح پُرفتوح امام(ره) در کشور به وجود آمده است، حفظ کرد. باید انگیزه‌های اختلاف را در درون خود کشت. باید طرح مسایل اختلاف‌انگیز را، ممنوع دینی و شرعی دانست. بعضیها به خاطر محدود بودن شعاع وجودشان، خیلی نمی‌توانند زمینه‌ساز اختلاف و تفرقه باشند؛ ممکن است حداکثر بین چند نفر ایجاد اختلاف کنند - هرچند همین موارد جزیی هم حرام است و اشکال دارد - اما بعضیها هستند که نقش و تأثیر و قوّت وجودیشان طوری است که کمترین اشاره‌ی آنها - هرچند غیرعمد باشد - ممکن است خدای نکرده موجب تفرقه و اختلاف شود. افرادی که حساس هستند و حرکات و حرف و اشاره و تصریح آنها در مردم اثر می‌گذارد، باید مواظب باشند که کار آنها به ایجاد اختلاف و تفرقه دامن نزند. کسانی که قلم در دستشان و تریبون در اختیارشان است، و کسانی که در میان مردم از وجهه‌یی برخوردارند، باید خیلی مراقبت کنند. باید وحدت کلمه را حفظ کرد؛ این وصیت دایمی امام بود. شاید در طول ده سال بعد از انقلاب، کمتر مسأله‌یی به اندازه‌ی «وحدت» مورد تأکید آن بزرگوار بود. اگر کمک خدا نبود، این‌همه پیشرفت به دست نمی‌آمد البته از خدا هم باید کمک گرفت. ما ضعیفیم، ما به آسانی بر احساساتمان فایق نمی‌آییم؛ مگر خدا به ما کمک کند. از لغزش، به خدای متعال پناه ببرید. از او برای اصلاح توفیق بخواهید. من اعتقاد دارم فضل پروردگار - مثل گذشته - بر این انقلاب تعلق گرفته است. اگر کمک خدا و تفضل الهی نبود، در میدانهای مختلف این‌همه پیشرفت به دست نمی‌آوردیم. امروز هم که بحمداللّه در داخل و خارج کشور حیثیت انقلاب حفظ شده است و دشمنهای آن مأیوس گردیده‌اند، فضل پروردگار شامل حال ما شده است. بار دیگر از برادران و خواهران تشکر می‌کنم. شما عزیزانی هستید که مدتها آرزو و شوق زیارت امام(ره) را داشتید. شاید در بین شما کسانی باشند که در زمان حیات امام موفق به زیارت ایشان نشده باشند؛ به همین خاطر برای ما سخت و ناگوار است که می‌بینیم مشتاقان آن بزرگوار، مرقد مطهرش را زیارت می‌کنند. به‌هرحال، از خدای متعال برای همه‌ی شما صبر و اجر و توفیق مسألت می‌کنم. شما هم دعا کنید و از

خدا بخواهید که راههای خیر و هدایت را به روی ما باز کند و کمک کند تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه این راه پُرافتخار را - که هیچ افتخاری بالاتر از پیمودن راه خدا و زندگی کردن و مردن در این راه نیست - با موفقیت بپیماییم. خداوند روح امام عزیز(ره) و قلب مقدس ولیّ‌عصر(عج) را از ما شاد و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------ -- ۱) الاصول من‌الکافی، ج ۱، ص ۳۲

سخنرانی در مراسم بیعت امام جمعه ونماینده‌ی ولیّ‌فقیه و قشرهای مختلف مردم سمنان، ائمه‌ی جمعه و قشرهای

سخنرانی در مراسم بیعت امام جمعه ونماینده‌ی ولیّ‌فقیه و قشرهای مختلف مردم سمنان، ائمه‌ی جمعه و قشرهای مختلف مردم کرج، شیروان، قوچان، کازرون و جمعی از بسیجیان نیشابور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام به شجاعت و ایمان و وفا و حضور مردم باور داشت متقابلاً این مصیبت بزرگ را به همه‌ی شما برادران و خواهران، خانواده‌های محترم شهدا و فرزندان سنگر و جبهه و جانبازان و امتحان‌داده‌های صحنه‌ی نبرد و علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه تسلیت عرض می‌کنم و از این‌که با زحمت زیاد و به خاطر ادای واجب شرعی، راههای طولانی را طی کردید و به تهران تشریف آوردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. حضور مردم در صحنه‌های انقلاب و ایمان آنها به خداوند، دشمنان نظام را مأیوس می‌کند. دست غیب الهی و قدرت لایزال او، دلها را به طرف اسلام و انقلاب و رهبر معظم و بی‌نظیر آن و نظام جمهوری اسلامی جذب کرد. امام فقید عزیز ما، قدر این توجه عمومی را می‌دانست. کمتر کسی را دیده‌ایم که به قدر امام، نسبت به مردم از عمق دل احساس محبت و اعتماد کند. او به شجاعت و ایمان و وفا و حضور مردم باور داشت، و مردم هم حقاً و انصافاً پاداش آن اعتماد مطلق را به رهبر و امام بزرگوارشان دادند. امتحان عجیبی برای امام(ره) و شما مردم به وجود آمد. آن بزرگوار به مردم باهمان چشمی نگاه می‌کرد که پیامبران نگاه کرده بودند. پیامبران دنبال آدمهای برجسته و ممتاز نبودند؛ بلکه در پی انسانهای مؤمن و توده‌ی مردم می‌گشتند؛ «خفضوا اجنحتهم للمؤمنین»(۱). امام دنبال خواص نمی‌گشت، به توده‌ی مردم دل می‌داد، با آنها حرف می‌زد و با آنها رابطه داشت؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر سفارش می‌کرد. دل دادن به توده و متن مردم و همان کسانی که سنگین‌ترین بارهای دفاع از انقلاب و کشور بر دوش آنهاست، از ویژگیهای امام(ره) بود. مردم هم به آن بزرگوار پاسخ مناسب می‌دادند و به همین‌خاطر توانستند این انقلاب را از راههای صعب‌العبور و خطرناک عبور دهند و بگذرانند. تا کنون راههای خطرناکی را طی کرده‌ایم اگر به عقب برگردیم و راههای خطرناکی را که طی کرده‌ایم، نگاه کنیم، وحشت می‌کنیم. گاهی انسان در میان پیچ‌وخمهای یک جاده‌ی کوهستانی و صعب‌العبور، با احتیاط و دقت قدم برمی‌دارد؛ بعد که به قله‌ی کوه رسید، پشت سرخود را نگاه می‌کند و با تعجب می‌بیند که از چه جاهای خطرناکی عبور کرده است. ده سال گذشته‌ی ما این وضعیت را دارد. جنگ، محاصره‌ی اقتصادی، همدستی قدرتهای بزرگ علیه جمهوری اسلامی، تبانی نیروهای نظامی اروپا و امریکا و ارتجاع علیه ما، توطئه‌های داخلی، نفوذیهای دشمن، طراحی کودتا، نفوذ لیبرالها و ملی‌گراها و بی‌اعتقادان به اسلام و مردم، مسیرهای صعب‌العبوری بوده‌اند که ما آنها را باسلامت پشت سر گذاشته‌ایم. کسب این موفقیت، در درجه‌ی اول، به خاطر لطف و فضل و دست قدرت و حمایت پروردگار، و در درجه‌ی بعد، پیوند مستحکم شما مردم با امام و رهبر بزرگ خود بوده است. لذا وقتی جای خالی آن‌شخصیت عظیم، همه‌ی دنیا را متوجه ما کرد و دوستانمان نگران و دشمنانمان خوشحال شدند، در این لحظه‌ی حساس، حضور مردمی ملت ایران و پیوندشان با آرمانهای امام(ره) انقلاب را بیمه کرد. داشتن روحیه‌ی ایمان و حساسیت و وفا نسبت به اصول انقلاب و اسلام و امام، موهبت بسیار بزرگی است که خداوند آن را بر شما مبارک کند و برایتان نگهدارد و این ایمان و احساسات را، پشتوانه‌ی محکمی برای انقلاب قرار دهد. اگر ضعف نشان دهیم، دشمن رحم نخواهد کرد از حالا به بعد هم همان وظیفه‌ی پشتیبانی و حساسیت و همت و هوشیاری و بیداری بر دوش همه است. هنوز دشمنهای ما چشم می‌گردانند تا نقاط ضعف را پیدا کنند و فشار خود را وارد آورند. اگر مردم و

قشرهای مختلف و مسؤولان در هر رده‌یی، به دشمن نقطه ضعف نشان دهند، دشمن رحم نخواهد کرد. شما که به شهرهای خود برمی‌گردید، شاهد شایعه‌پراکنی، اختلاف‌افکنی، نق زدن، کم‌کاری، بدکاری و کارشکنی خواهید بود؛ اینها همان منفذهایی است که دشمن از آن‌جا نفوذ می‌کند. دو دسته از مردم، نفوذ دشمن را تسهیل می‌کنند: دسته‌ی اول، مغرضها و کسانی که با اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و روحانیت و حاکمیت ارزشهای اسلامی مخالفند - البته اینها بسیار کم هستند ولی بی‌اثر نیستند - و دسته‌ی دوم کسانی هستند که غرض ندارند، اما غافل و ناآگاه و بازی‌خورده‌ی دست مغرضها هستند. دسته‌ی دوم را باید آگاه کرد و نسبت به دسته‌ی اول، مسؤولان بخشهای مختلف کشور تصمیم‌گیری می‌کنند. این‌طور نیست که هرکسی ما را قبول نداشته باشد، ما با او با شدت عمل برخورد کنیم. روش ما این است که با قدرت و تدبیر و بدون عصبانیت برخورد کنیم. ما باید با روش درست واداره‌ی صحیح، دشمن را - اگر باانصاف باشد - به دوست تبدیل کنیم. البته بعضیها غرض‌ورزی و توطئه و شماتت می‌کنند، که طبیعی است نظام جمهوری اسلامی با اینها برخورد قوی خواهد کرد. بنابراین، وظیفه‌ی مردم مؤمن - خصوصاً جوانان - این است که اولاً مغرضان را بشناسند و آنها را با آدم خیرخواه اشتباه نگیرند؛ ثانیاً افراد غافل را آگاه کنند و راه را به آنها نشان دهند. شما جوانها که روحیه ونشاط و توان بالایی دارید، باید مسؤولیت بیشتری را بر دوش خود احساس کنید. آگاه کردن مردم، هوشیار بودن و دشمن را در هر چهره و لباسی شناختن، اساسیترین تکلیف ماست. با تمام وجود از اسلام و انقلاب و نظام دفاع کنید باید ایمان و انگیزه و احساسات را در درون جماعت خود حفظ کنید. به اجتماعات اسلامی از قبیل نماز جمعه و... اهمیت دهید. درصدد باشید با تمام وجود، از انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی واسلام عزیز دفاع کنید. نظام جمهوری اسلامی، به برکت همین دفاع مخلصانه و باقدرت مردم، روزبه‌روز ریشه‌دارتر شده است. اگرچه امروز دشمنان ما از توطئه و کید و مکر دست برنمی‌دارند، اما احساس می‌کنند که روزبه‌روز توطئه‌های آنها کم‌رنگ‌تر و بی‌اثرتر می‌شود. در گذشته، توطئه‌ی آنها علیه جمهوری اسلامی، هم آسانتر و هم مؤثرتر بود؛ اما امروز دشمنان جهانی اسلام و مسلمین حس می‌کنند که توطئه علیه این نظام، هم مشکلتر وهم بی‌اثرتر است؛ چون این درخت تناور و شجره‌ی طیبه، تا اعماق زمین ریشه دوانده است. من به آینده بسیار امیدوارم من به آینده بسیار امیدوارم؛ زیرا اولاً لطف الهی شامل حال مؤمنین است؛ ثانیاً مسؤولان نظام روزبه‌روز مجربتر می‌شوند؛ و ثالثاً آگاهی مردم در حد بالایی است. باید احساسات و عواطف و حضور شما کمک کند، تا ان‌شاءاللَّه بهترین تلاشها در راه ساختن کشور و اداره‌ی درست آن انجام گیرد. ما هرچه جلوتر می‌رویم، قدرت اسلام بیشتر می‌شود و توطئه و مکر دشمن ضعیفتر می‌گردد. آن روز که دشمن احساس کند دیگر از دستش کاری علیه این نظام برنمی‌آید، مردم نفس راحتی خواهند کشید، و آن روز دور نیست. باید از خدای متعال کمک بخواهیم و از روح مقدس امام عزیز استمداد کنیم، تا رابطه‌ی ما با پروردگار عالم، محکمتر و عمیقتر شود. مجدداً از همه‌ی شما برادران و خواهران که از راههای دور و نزدیک تشریف آوردید، تشکر می‌کنم. سلام من را به مردم شهرهای خود برسانید و از خدای متعال توفیق همه‌ی مسؤولان را در راه انجام وظایفشان بخواهید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) نهـــج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از ائمه‌ی جمعه و روحانیون استان مازندران و اصفهان و علما و طلاب کشور

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از ائمه‌ی جمعه و روحانیون استان مازندران و اصفهان و علما و طلاب کشورهای اسلامی مقیم ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انقلاب اسلامی نمی‌تواند به مرز و ملیت خاصی محدود باشد متقابلاً به همه‌ی شما برادران عزیز که معلمان امت و پیشقراولان حرکت به سمت اهداف مقدس اسلام هستید و همیشه مورد توجه و عنایت خاص امام فقید و عزیز ما بودید، این مصیبت بزرگ و ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر را تسلیت عرض می‌کنم. حقیقتاً سرسلامتی این حادثه‌ی مصیبت‌بار را باید به

جامعه‌ی روحانیت داد؛ زیرا آنها وارثان معنوی امام(ره) هستند؛ همچنان‌که علمای امت، وارثان انبیای الهی(ع) می‌باشند و امام بزرگوار و فقید ما، خود وارث سلسله‌ی انبیا(ع) در علوم و اهداف و راهشان بود. از آن‌جا که انقلاب اسلامی ایران بر پایه‌ی شریعت اسلام ناب محمّدی(ص) استوار شده است، نمی‌تواند به مرز و ملیت و قومیت خاصی محدود باشد. مسأله این نیست که ملت ایران یا مسؤولان این کشور بخواهند با روشهای معمول دنیا، انقلاب را به جایی و برای کسی صادر کنند؛ بلکه موضوع این است که وقتی تفکر و درک اسلامی و الهی و بینش نوین برای جمعی از مسلمین مطرح می‌شود، به‌طور طبیعی همه‌ی فضای عالم اسلام بنا بر ظرفیت و موقعیت خود، از آن بینش و درک استفاده خواهند کرد. اگر عوامل تبلیغاتی استکبار علیه انقلاب اسلامی سمپاشی می‌کنند، غیر از این انتظاری نیست؛ چون مبنای تبلیغات آنها بر تزویر و خدعه و دروغ است. مسأله این است که وقتی یک فکر درست و یک تفکر آزادکننده و بیدارکننده متکی به اسلام بود، در تمام آفاق و بلاد اسلامی، طرفدار و خریدار و علاقه‌مند و دلباخته خواهد داشت. چه کسی از ایران به اقصا نقاط کشورهای اروپایی و آفریقایی و آسیایی رفته بود و از فضایل امام امت(ره) برای آنها سخن گفته بود که این حرکت عظیم در دنیا، به طرفداری از او در زمان حیات بابرکتش، و به عزاداری آن عزیز پس از رحلتش، برخاست. علی‌رغم میل استکبار، دنیای اسلام و امت اسلامی یکپارچه است. وقتی از اسلام و اصول انقلاب و اهداف انقلاب اسلامی سخن می‌گوییم، مخاطب ما همه‌ی مسلمانان عالم هستند؛ و آن هنگام که از مبارزه و مقابله با استکبار جهانی و قلدرها و غارتگرهای جهان حرف می‌زنیم، مخاطب ما تمام مستضعفان عالمند. این، طبیعت پیام ماست؛ استکبار جهانی هم این مطلب را می‌داند. دشمنی او با ما و امام(ره) و انقلاب اسلامی نیز به خاطر همین نکته است. در میان مسلمین، موارد مشترک بیشتر از موارد اختلاف است نکته‌ی دیگر این است که اگر قرار باشد ارزشهای اسلامی به صورت ارزشهای قطعی در دنیا مطرح شود و دل انسانها را جذب کند و بر مبنای آن در زندگی مسلمانها تغییری به وجود آید، باید وحدت بین آنها حفظ شود. با شعبه شعبه شدن و دشمنی کردن و جنگ فرقه‌یی راه انداختن، امکان ندارد که مسلمین به وحدت دست یابند. ما به فرقه‌های عالم اسلام نمی‌گوییم از عقاید مخصوص فرقه‌ی خود دست بکشید و عقاید فرقه‌ی دیگر را قبول کنید؛ اما به همه‌ی مسلمین می‌گوییم در میان ما موارد مشترک، بیشتر و مهمتر و اساسیتر از موارد اختلاف است. دشمنان ما روی موارد اختلاف تکیه می‌کنند؛ ما برعکس باید مواضع مشترک را تقویت کنیم و نگذاریم دشمن بهانه به دست آورد و با تفرق ما، نقطه‌ی فشار روی پیکر امت اسلامی را پیدا کند. خوشبختانه در ایران این مسایل را حل کرده‌ایم. بسیاری از برادران ما در نقاط مختلف عالم اسلام نیز این موارد را یا حل کرده‌اند و یا به حل آن نزدیک شده‌اند؛ اما دشمن از دیرگاه دست‌بردار نبوده است. از نزدیک به دویست سال پیش - هنگامی که استعمار وارد کشورهای اسلامی شد - تا امروز، روی قضیه‌ی اختلاف بین فرقه‌های مسلمین کار کردند؛ ما باید خیلی مواظب باشیم. شیعه و سنی باید خود را متعهد کنند که در راه نزدیک کردن فِرق اسلامی به یکدیگر بکوشند و از محبت و تعامل برادرانه با یکدیگر، حراست و پشتیبانی کنند. تلاش استعمار برای حذف روحانیت مطلب اصلی و آخر، راجع به روحانیت است. سعی استعمار در تمام عالم اسلام این بود که یا علمای دین را از بین ببرد و از صحنه خارج کند، و یا این‌که هویت واقعی آنها را مخدوش و بی‌خاصیت کند. در بعضی از کشورها، جامعه‌ی روحانیت، محدود به یک مرکز و دفتر کوچک شد که برخی از کارهای نه چندان مهم را انجام می‌داد و با زندگی روزمره‌ی مردم ارتباطی نداشت و فرد روحانی حتّی نمی‌توانست به تعلیم دین مبادرت ورزد. در جوامعی که نابودی روحانیت ممکن نبود، سعی می‌کردند این قشر را به قدرتها و دربارهای فاسد و حکومتهای جایر وابسته کنند. آخوندهای وابسته‌ی درباری که این همه در بیانات امام عزیز از آنها به بدی و نفرت یاد می‌شد، به اسلام ومسلمین خیلی خیانت کردند. امام سجاد(ع) به یکی از اشخاص نام‌آور زمان خود فرمود: «می‌بینم گردن خودت را برای ستمگران محور آسیاب قرار دادی، تا آنها مظالمشان را بر گرد محور گردن تو بگردانند و با تکیه به تو، به مردم ظلم کنند»(۱). آن عالمی که توجیه‌کننده‌ی ظلم دستگاههای فاسد باشد، از خود آن دستگاهها خطرناکتر است. آن روحانیتی که مبتنی بر اهداف استکبار عمل کند، زشت‌ترین و پلیدترین ایادی

او به حساب می‌آید؛ چون با ظاهر حق، باطن باطل را ترویج می‌کند. استکبار سعی کرد با پول و تطمیع و فشار، در طول نزدیک به دو قرن، این پدیده‌ی خطرناک را در کشورهای اسلامی رواج دهد. البته دراین راه کاملاً ـ هم موفق نبود؛ به خاطر این‌که در تمام دنیای اسلام - مخصوصاً ایران - جامعه‌ی روحانیت در مواضع حق و قاطع خویش ایستاد و در ایران انقلاب عظیم را به راه انداخت و نظام مرتفع جمهوری اسلامی را به وجود آورد و پرچم اسلام را در دنیا برافراشت و این دین را عزیز کرد. اگر روحانیت در کشور ما جلودار این قضیه نبود، نهضت همه‌گیر نمی‌شد و نیروها در راه اسلام به‌کار نمی‌افتاد. در دنیای اسلام هم علمایی را می‌شناسیم که در سخت‌ترین شرایط و دشوارترین فشارها، حق گفتند و دنبال آن حرکت کردند. اینها کسانی بودند که به خاطر حمایت از جمهوری اسلامی و امام(ره) و انقلاب، فشارهای سختی را در کشور خود تحمل کردند. یقیناً این افراد، جزو بندگان صالح خدا هستند و پرچمی را به اهتزاز در آوردند که آبروی روحانیت را حفظ کرد. کسانی هم هستند که نقطه‌ی مقابل اینها عمل کردند و ضرر زیادی به اسلام زدند. اینها وسیله‌ی توطئه و نفوذ و تبلیغات دشمن هستند. مردم مسلمان دنیا باید از شر آنها به خدا پناه ببرند و آنهارا «الدّالخصام» مفاهیم و ارزشهای اسلامی بدانند. تکلیف جامعه‌ی روحانیت تکلیف ما جامعه‌ی روحانیت - که بنده هم طلبه‌یی در این مجموعه‌ی عظیم روحانی هستم - این است که هرچه توان داریم، بر استحکام معنوی جامعه‌ی علمی روحانیت بیفزاییم. علمای محترم در این زمینه، عملاً و فکراً و مشیاً و زیّاً وارد شوند؛ زیرا آبروی روحانیت، آبروی اسلام و انقلاب - بخصوص آبروی امام - است. امام(ره) از روحانیت خیلی تجلیل و حمایت کردند. هر حرکتی که روحانیت انجام دهد و برای اسلام ومسلمین مثمر و بابرکت و درخشان و مفید باشد، برای امام نیز آبرو و ذخیره است. برعکس، هر حرکتی که از جامعه‌ی روحانیت و افراد معمم سر زند که خدای نکرده باعث ایجاد تردید در ذهن مردم یا ابهام در عقاید و افکار آنها و یا موجبات بدبینی مردم نسبت به روحانیت را فراهم آورد، مایه‌ی سرشکستگی اسلام و انقلاب - و بخصوص امام عزیزمان - خواهد بود، که باید با آن مقابله شود. اعتقادم این است که بزرگان علمای حوزه‌های علمیه در سراسر کشور، می‌توانند و می‌باید نهایت سعی و تلاش را در استحکام فکری و اخلاقی و علمیِ یکایک طلاب و روحانیون بکنند واز این قضیه‌ی مهم آسان نگذرند. به همین طریق، با زشتیهای داخل صنف روحانیت نیز مقابله کنند. چه‌قدر امام عزیز(ره) نسبت به این قضیه، با دقت و هوشیای برخورد می‌کردند؛ به همین‌خاطر دستور دادند دادگاه ویژه‌ی روحانیت، برای مقابله با کجیهای این جامعه به وجود آید. ایشان احکام مسؤولان آن دادگاه را نوشتند، من هم تنفیذ و تأیید کردم. باید آن دادگاه با قوّت و قاطعیت عمل کند، تا جامعه‌ی روحانیت بتواند زیبایی و درخشندگی و صفای معنوی خود را بیش از پیش نشان دهد. حقیقتاً علمای دین، اَعلام دین هستند. هر عالِمی، یک عَلَم برای اسلام و یک حجت بر دوست و دشمن است. «حجةالاسلام» به معنای واقعی کلمه، همین منظور را افاده می‌کند. روحانیت همچنان پیشتاز است زحمات شما آقایان محترم وعلما و فضلا و طلاب و گویندگان در طول این ده سال، با زحمات هیچ قشری قابل مقایسه نیست. در این مدت، تلاشها و صدق و صفا و حضور شما در صحنه‌های گوناگون، دلهای مشتاق را به تپش درآورد و آنها را آماده‌ی فداکاری کرد. چه‌قدر دشمنان اسلام در جاهای مختلف قصد خرابکاری داشتند، ولی حضور یک روحانی مانع از خرابکاری آنها شد. امروز انقلاب و جمهوری اسلامی، باز هم به همان تلاشها نیازمند است. هنوز هم باید جامعه‌ی روحانیت، بیشترین و سنگینترین بارها را بر دوش خود احساس کند و پیشقراول و پیشتاز قشرهای گوناگون مردم باشد، و همچنان که امام(ره) همواره توصیه می‌کردند، دین واخلاق و معنویت را، با عمل و زبان خود در جامعه بپراکند و همه‌ی دلها را متوجه‌ی معنویت و دین و اخلاق کند. یک بار دیگر از همه‌ی برادران گرامی و آقایان محترم و علما و فضلا و طلاب که از راههای دور و نزدیک تشریف آوردند و این اجتماع را تشکیل دادند، صمیمانه تشکر می‌کنم و توفیق و تأیید و نصرت شما را از خدای متعال مسألت می‌نمایم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --------------

-- ۱) تحف‌العقول، ص ۲۷۵

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از مردم استان همدان و شهرهای ساری و ساوه

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از مردم استان همدان و شهرهای ساری و ساوه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم عامل موفقیت حضرت امام متقابلاً این مصیبت بزرگ و حادثه‌ی غمبار را، که دلهای یکایک امت بزرگ ما را به درد آورد و جانهای مشتاق را سوزاند، به شما برادران و خواهران گرامی صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و از اظهار لطفتان متشکرم. همه‌ی ما باید به یک نقطه و یک مرکز متوجه باشیم و آن، تکلیف الهی است. آنچه ما را در طول این ده سال وچند ماه، به این قدرت و استحکام و صلابت در مقابل دشمنان جهانی رساند و از اختناق و ضعف و تفرق و ذلت گذشته بیرون آورد و به عزت اسلام منتهی کرد، توجه به خدا و اتکال به او بود. وقتی مردم به برکت راهنماییهای آن رهبر بزرگ، از گرایش و سرسپردگیهای مادّی بیرون آمدند و به سمت خدا حرکت کردند و راه او را بر راه زندگی راحت ترجیح دادند، توانستند انقلاب را به پیروزی برسانند. عامل موفقیت رهبر عظیم‌الشأن ما - آن امام استثنایی و بی‌نظیر - این بود که توانست اقیانوس عظیمی را این‌طور به حرکت درآورد و میلیونها انسان را خدایی کند و راه اسلام را، راه زندگی قرار دهد و اسلامی را که همه‌ی قدرتهای دنیا علیه او بسیج شده بودند، عزیز کند و معنویت و ارزشهای منزوی‌شده‌ی معنوی را دوباره احیا نماید. او چون مرد خدا بود و برای خود کار نمی‌کرد، خدا نیز بنده‌ی صالحش را هدایت کرد و به دل و ذهن او صفا و روشنیی بخشید، تا راه را پیدا کند. به او جرأت و شهامت داد، تا در مقابل دنیایی از دشمن بایستد؛ و با دل او انس گرفت، تا از روگردانی انسانها در روزگار غربت، وحشت نکند. یک روزی امام ما مثل نوح و ابراهیم(علیهماالسّلام)، در غربت و تنهایی و اقلیت بود؛ اما از تنهایی و تهدید نترسید و خدا را از همه‌ی خلایق بزرگتر شمرد. برادران و خواهران! شما که بندگان مؤمن خدا هستید و به خاطر او قیام و حرکت و اقدام کردید و شعار دادید و تصمیم گرفتید جبهه را پُر کنید و شهید دادید و در راه خدا انفاق کردید و تن‌های خود را به زحمت انداختید، بدانید که راز اصلی این است که باید با تکیه بر خدا، به دنبال اهداف الهی حرکت کنید. قیام للّه و قیام باللّه عامل پیروزی ما بود اگر کسی به خدا تکیه کند، اما از خود حرکتی نشان ندهد، بی‌فایده است. و اگر کسی حرکت و قیام کند، اما به خدا تکیه نکند، باز هم به مقصد نمی‌رسد. قیام للّه و قیام باللّه وتکیه‌ی به خدا، عامل پیروزی و موفقیت است. من و شما باید کوشش کنیم این عامل را در خودمان تأمین و تقویت کنیم؛ آن‌وقت وحشتها می‌ریزد، ذهنها روشن می‌شود، دلها محکم می‌گردد و کمبودها ونداشتنها، به نظر انسان کوچک می‌آید. مؤمنین صدر اسلام و خود شما در دوران سخت جنگ هشت‌ساله، این روند را آزمودید و نتیجه‌ی آن را دیدید. اگر به گذشته نگاه کنید و ایمان و فداکاری و عشق و خلوص مردم را در نظر بگیرید و خصومت و تهدید دشمنان ما را که به جایی نرسید و عملی نشد، مرور کنید، خواهید دید که چگونه به برکت رهبری آن مرد خدایی و انسان پیامبرگونه - نه پیامبر، بلکه شاگرد پیامبر و حرکت‌کننده به روش آنان؛ بهانه‌طلبها و وسوسه‌گرها به دنبال بهانه‌جویی نباشند! - راه دشوار آینده هموار شده است. در آینده باز هم دشواری خواهیم داشت؛ اما راه باز است و دشمن به خاطر ضرباتی که بر او وارد آمده است، کمتر از گذشته جرأت می‌کند به ما نزدیک شود. برای یک دولت و رژیم، خیلی سفاهت لازم است تا بخواهد همان کارهای گذشته‌ی خود با ملت ایران را در آینده تکرار کند. صلابت و قدرت مقاومت این ملت را دیده‌اند. ما باید از همان نیرویی که در گذشته به ما کمک کرد، برای پیمودن آینده نیز مدد بگیریم؛ یعنی به خدا اتکال کنیم و وحدت و یکپارچگی بین اقشار مردم را حفظ کنیم. نباید مشکلات را عمده کرد. نمی‌گویم مشکلی وجود ندارد؛ ولی باید بناچار از این مرحله عبور کنیم، تا به هدفهای بزرگ و متعالی و استقلال و آزادی و رفاه دست یابیم. بالاخره تأمین این اهداف، مشکلاتی را نیز به همراه دارد. بدون تحمل مشکلات، انسان نمی‌تواند به اهداف بزرگ نایل شود. همه باید به سمت هدفهای تعیین‌شده از سوی امام حرکت کنند ما بحمداللّه با روحیه‌ی خوب شما، عمده‌ی مشکلات کشور را پشت سر گذاشته‌ایم. همه‌ی قشرها باید به سمت هدفهای تعیین‌شده از سوی امام(ره) حرکت کنند؛ زیرا خصومت ما با دشمنانی که کینه‌توزی آنها با اسلام و جمهوری اسلامی و ملتهای مستضعف ثابت شده، عیناً همان خصومت گذشته است. روشها و وسایل، همان روشها و

وسایلی است که در گذشته آنها را آزموده‌ایم. آن آزمایشها برای ملت ما و همه‌ی کسانی که وضعیت ما را می‌دیدند، خوشحال کننده و آموزنده بود. ما باید به سمت آینده‌ی روشن حرکت کنیم. همه باید تلاش و کار کنند و امیدوار باشند. امید، شرط اصلی حرکت است. همه باید بدانند که عبور از این راه، همت و مردانگیِ یک ملت انقلابی را می‌خواهد. خداوند راههای زندگی را به روی این ملت بازتر خواهد کرد و توفیقات خودش را بر این ملت - که برای او حرکت و قیام می‌کند - نازل خواهد کرد. ما در این راه، به کمکها و امدادهای غیبی الهی و به دعای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) معتقد و متکی هستیم. ما عقیده داریم که دعای آن حضرت، دلهای ما را محکم و استوارمی‌کند و راه را بر ما می‌گشاید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه روح مطهر و مقدس امام(ره) نیز از همه‌ی ما راضی و خشنود باشد. خداوند این زحمات و تلاشها را از همه‌ی شما قبول کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت هزاران نفر از نمایندگان کارگران سراسر کشور

سخنرانی در مراسم بیعت هزاران نفر از نمایندگان کارگران سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم وضعیت اختصاصی و استثنایی کارگران نسبت به انقلاب دیدار برادران و خواهران عزیز کارگر و مشاهده‌ی احساسات پُرشور و ایمان آگاهانه‌ی شما، هر کسی را به یاد محبت و رابطه‌ی قلبی و عمیق امام عزیزمان با قشر کارگر زحمتکش - که ستون اصلی تولید در کشور هستند - می‌اندازد. یکی از ممیزات انقلاب اسلامی ایران این است که کارگران نسبت به انقلاب، وضعیت اختصاصی و استثنایی داشتند. «کارگر» در نظام جمهوری اسلامی، در دو جبهه - که مرجع هر دو یک مبنا بود - چنان حضوری از خود نشان داد که واقعاً تاریخی و به‌یادماندنی است. یکی از این دو جبهه، جبهه‌ی کار و تولید و تلاش، و دیگری جبهه‌ی دفاع از انقلاب بود. کارگر انقلابی و مسلمان ما که در طول ده سال گذشته، در جبهه و سنگر کار، اخلاص و ازخودگذشتگی و خستگی‌ناپذیری نشان داد، درست با همان انگیزه عمل می‌کرد که در جبهه‌ی جنگ یا در جبهه‌ی دفاع از انقلاب، از خود ایستادگی نشان می‌داد. وقتی به جنگ نگاه می‌کنیم، نقش کارگران را در آن بارز و روشن می‌بینیم. من بسیاری از اوقات، در میان این عزیزان بسیجی در جبهه‌های جنگ بوده‌ام. وقتی از آنها سؤال می‌کردید که شما چه کسی هستید و از کجا آمده‌اید و شغلتان چیست، می‌دیدید کارگر زحمتکشی است که از شهر و روستا و نقاط دورافتاده‌ی کشور به جبهه آمده است. در اوایل جنگ، وقتی جبهه‌ها ضعیف و خلوت بودند، حضور چندهزار نفری آنها تعیین کننده بود و امداد بزرگی را به نیروهای رزمنده می‌رساند. از قشرهای مختلف در جنگ شرکت می‌کردند؛ لیکن جبهه‌ها عمدتاً از همین طبقه‌ی زحمتکش و کارگر پُر می‌شد. گاهی کارگری با داشتن خانواده و چند سر عایله، زندگی خود را رها می‌کرد و در جبهه‌ی جنگ حضور می‌یافت. نقش این قشر زحمتکش جامعه، که با جسم و سرپنجه‌ی خود تولید را افزایش می‌دهند و نیازهای مردم را تأمین می‌کنند، در همه‌ی صحنه‌های حضور، چشمگیر و پُرتحرک است. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این واقعیت شود، مگر این‌که مطلع نباشد. گاهی در جبهه‌ی دفاع از انقلاب، کارگران ایثارهایی می‌کردند که واقعاً انسان از این‌همه اخلاص شرمنده می‌شد. مثلاً در بحبوحه‌ی جنگ باخبر می‌شدیم که کارگران کارخانه‌یی، بخشی از حقوق خود را به حساب جنگ واریز کرده‌اند! مگر حقوق یک کارگر چه‌قدر بود که خود را در هزینه‌های جنگ هم سهیم می‌دانست؟! نقش کارگران در خنثی کردن توطئه‌های دشمن جبهه‌ی کار و تولید نیز همین تحرک را داشت. در ابتدای پیروزی انقلاب، وقتی همه سرگرم کارهای حاد انقلاب بودند و مثل پروانه دور شمع وجود امام عزیز می‌گشتند، در گوشه و کنار کشور، عده‌یی ضدانقلاب و ضد اسلام، درصدد اخلال در کارخانه‌ها و تشکل منسجم کارگران برآمده‌بودند. این شبکه‌های جاسوسی، مارکسیستهای امریکایی (!) نام داشتند؛ که برای شناخت آنها، هیچ اسمی بهتر از این اصطلاح نبود. این گروه، هرچند ظاهراً چپ عمل می‌کردند، اما باطناً وابسته به استکبار امریکا بودند. تمام همت آنها این بود که نظام و انسجام انقلاب اسلامی را به‌هم زنند و از طریق سازماندهی و برنامه‌ریزی نیروهایشان، در کارخانه‌ها اخلال کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که ما در آن زمان کاملاً متوجه نقشه‌های آنان شده

بودیم. به خاطر حساسیت اوضاع، روزهای نوزدهم تا بیست‌ودوم بهمن ماه سال ۵۷ را به اتفاق افراد دیگر در منطقه‌ی کارگری غرب تهران گذراندیم؛ حتّی خبر پیروزی انقلاب را از طریق رادیو در همان‌جا شنیدیم. واقعاً نمی‌دانستیم چه اتفاقی خواهد افتاد. در آن روزها خدای متعال دستمان را گرفت و ما را در جایی که باید باشیم، برد. کارگرها در جامعه، یک قشر آگاه محسوب می‌شوند. من این قشر را جزو گروههای روشنفکر - به معنای عام آن - می‌دانم. در ابتدای پیروزی انقلاب، مارکسیستهای امریکایی(!) سرمایه‌گذاری روی این قشر را شروع کردند. قصد آنها این بود که این دست کارآمد و بازوی قوی را از انقلاب بگیرند، و اگر بتوانند، آن را علیه نظام به کار بندند؛ خیلی هم تبلیغات می‌کردند. اگر قرار بود این تبلیغات مؤثر واقع شود، می‌باید حداقل یکی دو سال اول انقلاب، در واحدهای صنعتی کشور بی‌کاری مزمن می‌داشتیم. در پاسخ به زمینه‌های تبلیغاتی آن روزها، مشت طبقه‌ی کارگر، چنان به دهان دشمنان اسلام و انقلاب خورد که آنها را مأیوس و گیج کرد و تا مدتی به سراغ این قشر نیامدند. این روحیه در دنیا کم‌نظیر است. حتّی در نظامهای کارگری که صرفاً به اسم کارگر توجه می‌شود، وفاداری به انقلاب، مثل وفاداری کارگران به جمهوری اسلامی نیست. بنابراین، نقش کارگران در کشور ایران، برجسته و ممتاز است. راز ایستادگی و اقتدار نظام ما سعی همه‌ی ما باید این باشد که خدا را از خود راضی کنیم. اصلاً برجستگی انقلاب ما به همین نکته است. نظامی که همه‌ی قدرتهای بزرگ دنیا و ناتو و مرتجعان منطقه علیه او صف‌آرایی و کارشکنی کرده بودند و قصد نابودیش را داشتند، امروز بحمداللّه قویتر و ریشه‌دارتر از گذشته، پابرجا مانده و دشمنانش را به اعتراف واداشته است. هر نظام دیگری به جای جمهوری اسلامی بود، با این‌همه دشمنی و درگیری، یا از بین رفته بود، و یا در تاریخ فراموش شده بود. ما از اصول خود دست نکشیدیم و همان حرف حق قوی را که روز اول زدیم، تا آخر زدیم و به فضل پروردگار تا قطره‌ی خونی در رگها و نفسی در کالبد داریم، آن را خواهیم گفت. راز ایستادگی و اقتدار این نظام این است که آحاد آن با خدا رابطه‌ی قلبی و اعتقادی و پیوند ولایتی دارند. مردم ایران ثابت کردند که دشمن نمی‌تواند به آنها طمع ورزد؛ علتش همین ایمان به خدا و کار برای رضای اوست. در کشورهای گوناگون دنیا، به اسم شما و انقلاب شعار می‌دهند. ما تا چه اندازه توانسته‌ایم با مسلمانهای اروپا و آفریقا و خاورمیانه و شرق آسیا و دیگر کشورهای دنیا رابطه برقرار کنیم که این‌گونه در ضایعه‌ی مصیبت‌بار امام عزیزمان با ما همدردی کردند؟ هیأت ایرانی که به یکی از کشورها رفته بود، مردم آن‌جا دست به گردنشان می‌انداختند و گریه می‌کردند. آیا ما این رابطه را به وجود آوردیم؟ خیر، این رابطه‌ی معنوی و عاطفی و پیوند قلبی را خدا به وجود آورده است. در قرآن کریم، خطاب به رسول گرامی می‌فرماید: «لوانفقت ما فی‌الارض جمیعا ماالّفت بین قلوبهم»(۱)؛ اگر همه‌ی پولهای دنیا را هم خرج می‌کردی، نمی‌توانستی این‌قدر دلها را به هم نزدیک کنی. پول نفت که چیزی نیست، در آمد ارزی کشور که به حساب نمی‌آید؛ اگر تمام پولهای دنیا را هم خرج تبلیغات و عوامل تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی و احزاب سیاسی می‌کردیم، نمی‌توانستیم این پیوند عاطفی و قلبی را که امروز از آن بهره‌مندیم، ایجاد کنیم. بنابراین، ارتباط با خداوند متعال، عامل اصلی این پیوند و همبستگی است. امام مردم را خوب شناخته بود الحمدللّه انقلاب اسلامی ده سال از دشوارترین راههای را به خاطر داشتن همین روحیه پشت سر گذاشت. من نسبت به همه‌ی مسایل جاری کشور آگاهم و می‌دانم که دشمن چه مشکلاتی را به وجود آورده و چه سختگیریها و خباثتهایی را اعمال کرده است. شاید بسیاری از چیزهایی که ما می‌دانیم، مردم آنها را ندانند و مطلع نباشند که دشمن چه کارهایی کرده و چه طرحهای عمل‌نشده‌یی داشته است. در حال حاضر که من به پشت سر نگاه می‌کنم و عملکرد این ده سال را می‌بینم، حقیقتاً حیرت می‌کنم که ما از چه راههایی عبور کرده‌ایم و با چه دره‌ها و پرتگاههای سختی مواجه بوده‌ایم. خدایا! لحظه‌به‌لحظه بر آن روح پاک، نور و رحمت ببار. چه معجزه‌یی نشان داد، و چه‌قدر دست او قوی و دلش پُرظرفیت بود. در سخت‌ترین مراحل، به مردم اطمینان فراوان داشت. در یکی از پیامهای خود به مردم فرمود: من شما را خوب می‌شناسم، شما هم من را خوب شناختید. واقعاً این‌گونه بود. امام این مردم را خوب شناخته بود و به صفا و وفا و غیرت و شجاعت و صداقتشان واقف بود؛ مردم هم حقاً و انصافاً امامشان را خوب شناخته بودند و پاسخ مناسب

به او می‌دادند. بخش سخت‌تر راه را طی کرده‌ایم ما در این ده سال و نیم تقریباً در سخت‌ترین شرایط حرکت کردیم و سخت‌ترین گذرگاهها را پشت سر گذاشتیم. نمی‌گویم همه چیز تمام شده و دشمن ما را رها کرده است؛ خیر، دشمن که از خیانت خود دست برنمی‌دارد؛ می‌خواهم بگویم که بخش سخت‌تر راه را طی کرده‌ایم و بخش آسانتر و راحت‌تر آن پیش روی ماست. یقیناً تحلیل‌گرهای دنیا برای سال دهم و یازدهم انقلاب اسلامی، چنین وضعی را - آن هم با فقدان امام(ره) - پیش‌بینی نمی‌کردند؛ بلکه برعکس، استراتژیستهای سیاسی امریکا و اروپا، برای امروز ما وضعیت سیاهی را ترسیم می‌کردند. آنها فکر نمی‌کردند در چنین روزی، تا این اندازه با هم متحد باشیم و با قضایای پیش‌آمده، برخوردی قوی کنیم. تصور نمی‌کردند که این ملت بتواند خودش را با سرعت بازیابی کند و تصمیم لازم را بگیرد و راهش را ادامه دهد. پس، وضعیت ما از آنچه که در محاسبات دشمنان و حتّی دوستانمان بود، خیلی بهتر است. کسب این موفقیت و سربلندی، پاداش الهی به مجاهدتهای شما ملت وفادار است؛ «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و انّاللّه لمع‌المحسنین»(۲): کسانی که در راه خدا مجاهدت و تلاش می‌کنند، خدا به آنها راه را نشان می‌دهد و در کنار نیکوکاران می‌ماند. ملت ما نیکوکاری کرد، خدا هم با اوست. تضمین سلامت و رشد انقلاب، با کار مخلصانه و وحدت کلمه بعد از این مرحله، وظیفه‌ی ما این است که حفاظت و سلامت انقلاب و رشد روزافزون نظام جمهوری اسلامی و ریشه دواندن هرچه بیشتر این نظام را، با کار مخلصانه و وحدت کلمه و داشتن ارتباط و پیوند قلبی با خدا و اتکای به نفس تضمین کنیم. با این روش، ما تا دهها سال دیگر به فضل پروردگار خواهیم توانست انقلاب را به پیش ببریم. ما در اصل، انقلابمان را بر پایه‌ی شکست سیطره‌ی زورگوهای دنیا پایه‌گذاری کرده‌ایم. اگر بتوانیم - که به فضل پروردگار می‌توانیم - راهمان را همان‌طور که در این ده سال طی کردیم، ادامه دهیم و قوی و هوشمند و باصفا و اخلاص حرکت کنیم، دندان همه‌ی زورگوها و قلدرهای دنیا، با مشتهای پولادین این ملت شکسته خواهد شد. وضع زندگی کارگران باید بهبود پیدا کند شما کارگرها نقش مهمی در کشور دارید. بار اصلی تولید روی دوش شماست. قطعاً یکی از وظایف عمده‌ی نظام جمهوری اسلامی این است که این قشر زحمتکش - که بزرگترین حق را در تولید و اداره‌ی اقتصاد کشور دارد - از حق مشروع انسانی و اسلامی خودش برخوردار شود. باید وضع زندگی کارگران از لحاظ مادّی و معنوی بهبود پیدا کند. با اجرای قوانین مناسب و توسعه‌ی اشتغال، نباید در جامعه‌ی ما مستمند وجود داشته باشد. کارگران که جزو قشرهای مستضعف جامعه هستند، باید در اولویت برنامه‌ریزیهای توسعه‌ی اقتصادی قرار گیرند. اگر کارگر تأمین بود و نیازهایش برآورده شد، کار بهتر انجام می‌گیرد. تکلیف الهی ما و مقتضای عدالت اسلامی این است که همه‌ی افراد جامعه - از هر قشری - برخورداریهای لازم و مناسب شأن انسانی یک مؤمن را داشته باشند و تبعیضها و بهره‌مندیهای ناحقی که در جوامع فاسد دنیا وجود دارد و در جامعه‌ی قبل از انقلاب ما نیز به بدترین شکل وجود داشت و هنوز بقایای آن بکلی از بین نرفته است، برچیده شود. کارگر بودن یک ارزش است از جنبه‌ی معنوی نیز کارگر باید احساس کند که بار سنگینی را بر دوش دارد. مسؤولان و مردم باید شأن و اهمیت نقش او را درک کنند و بدانند که کارگر شأن معنوی و انسانی بالایی در جامعه دارد. در نظام ارزشی اسلام، پولدار بودن اصلاً ارزش نیست؛ حتّی بسیاری از خصوصیات نفسانی، جزو ارزشها به حساب نمی‌آید؛ اما کارگر بودن - ولو برای خودش کار کند - یک ارزش است، و اگر کارِ انجام شده، در پیشبرد زندگی جامعه مؤثر باشد، ارزش آن مضاعف خواهد شد؛ به همین‌خاطر، رسول اکرم(ص) دست کارگر را بوسید. دست کارگر بوسیدن، امتیاز مادّی برای کارگرمحسوب نمی‌شود؛ اما برای او یک امتیاز معنوی است؛ زیرا شأن کارگر را در جامعه بالا می‌برد. شما کارگران باید توجه داشته باشید که ادامه‌ی حیات شرافتمندانه‌ی ملت عزیز ایران و حفظ و تداوم شعارها و مواضع باارزش نظام جمهوری اسلامی در مقابل قلدرهای عالم و استکبار جهانی، با کار و تلاش شما میسر است. بایستی این کار را مخلصانه و دلسوزانه و خوب انجام دهید. البته باید مسؤولان دولتی سعی کنند مواد اولیه را برای شما تأمین کنند، تا کارخانجات با همه‌ی ظرفیت و توان خود کار کنند و واحدهای تولیدی جدیدی به وجود آید و نیروهای کار جذب این مراکز شوند. کارگرها باید این میدان را پیدا کنند که کار

خودشـان را در خـدمت نظـام و رونق و حرکت اقتصـادی مردم قرار دهنـد و به بهترین وجه به تولیـد کالاهای باکیفیت بپردازنـد. از رسـول اکرم(ص) نقـل شـده است که فرمود: «رحم‌اللّه امرء عمـل عملاـ فـأتقنه»(۳)؛ یعنی رحمـت خـدا بر آن آدمی کـه کـار را با محکم‌کاری انجام دهـد. شـما بایـد کار خود را به بهترین وجه عرضه کنید. بدانید که تلاش شـما پیش خدا محفوظ است؛ حال آن کارفرمای دولتی و غیر دولتی، تلاش شـما را درک بکنـد یا نکنـد و پاداش مناسب را بدهـد یا ندهد. البته باید تلاش شـما را درک کننـد و متناسب با آن پاداش بدهنـد. نفس این محکم‌کاری، مطلوب خدای متعال است و ما باید این ارزش را در نظر داشـته باشـیم. وحدت را در سطح عموم مردم حفظ کنید توصیه‌ی آخر من این است که کوشش کنید وحدت را در سطح عموم مردم حفظ کنید. اگر اسـلام روی بعضـی از قشرها تکیه می‌کنـد و برای آنهـا احترام خاصـی قایـل است - مثـل معلمـان و عالمـان دین و کارگرهـا و کشاورزها و ... - به آن معنا نیست که اسلام قشرگرایی می‌کند؛ خیر، اسلام با طبقه‌گرایی و قشربازی مخالف است. مؤمنین در تمام خانواده‌ی بزرگ اسـلامی با هم برادرنـد و پیونـد آنها، پیونـد برادری است. همه‌ی آحاد مردم بایستی این پیوند را در سـطح بزرگ جامعه‌ی خودمان، و پس از آن در سـطح وسـیع امت اسـلامی حفظ کننـد. من آینده را بحمداللّه آینده‌ی روشـنی می‌بینم و امیدهای زیادی را مشاهده می‌کنم و دشـمن را نگران و حتّی مأیوس احساس می‌کنم. می‌بینم که دوسـتان آگاه ما در سـطح جهان، مسایل را خوب درک می‌کننـد و در داخل جامعه‌ی خودمان، افراد مطلع و آگاه، نسبت به آینده‌ی نظام جمهوری اسـلامی، بسـیار خوشبین و خوشـحال و امیـدوار هسـتند. شـرطش این است که مـا ایمـان و تقوای خود را حفظ کنیم و به تفضل الهی اعتقاد داشـته باشـیم. این، توصـیه‌ی همه‌ی پیامبران و اولیا(ع) و صـلحاست. امیـدوارم خداوند به همه‌ی ما توفیق دهد، تا رضایت امام عزیزمان را جلب کنیم و روح آن بزرگوار را از روند حرکت خودمان راضـی، و قلب مقدس ولیّ‌عصر (عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) را از آنچه که در جامعه می‌گـذرد، خشنـود و خوشـحال سـازیم و توفیقـات و هـدایت و حمایتهـای الهی را بـه طرف خـویش و ملـت عزیز ایران جلب کنیم. والسّـلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته ---

------------ ۱) انفال: ۶۳ ۲) عنکبوت: ۶۹ ۳) بحارالانوار، ج ۲۲ ، ص ۱۵۷

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از بسیجیان نمونه

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از بسـیجیان نمونه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسـیج پدر مهربانی را از دست داد من هم متقابلاً این مصـیبت بزرگ و جانسوز را به شـما برادران و خواهران عزیز بسـیجی و فرزندان امام امت، تسلیت عرض می‌کنم. این حرف درستی است که بسـیج بیست میلیـونی پُرشور و بااخلاـص کشور، پـدر مهربـانی را از دست داد. حقیقتـاً رابطه‌ی بین شـما و آن قلب منور و پُرعطوفت، رابطه‌ی پدر و فرزند بود. شاید هیچ‌وقت اتفاق نمی‌افتاد که در حضور آن بزرگوار، از بسیج و فداکاریهای جوانان مؤمن و بااخلاص میدانهای جنگ و صحنه‌های انقلاب صحبت شود، ولی آن بزرگوار از این حرکت پُرشور مردمی، با رقت و عطوفت یاد نکنند. گاهی افرادی در شـمار بسـیجیان عظیم و انبوه خدمت امام(ره) می‌رسـیدند و آن پدر عزیز، پاسخ محبت‌آمیز و پدرانه به آنها می‌دادنـد. حال ما آن وجود عظیم‌الشأن را در کنار خود نـداریم، و این یک واقعیت تلـخ است. ما که معتقـدیم روح مؤمنین، آزاد و بینا و مسلط بر امور دنیای مادّی است، شاید بشود با اطمینان گفت که هم‌اکنون روح مقدس امام، ناظر بر احوال جامعه‌ی ما و متوجه فرزنـدان خود است. این ملت فرزنـدان او بودنـد. براستی، آن بزرگوار از ما و فرزنـدانش چه توقعی دارد؟ نکته‌ی اصـلی این‌جاست. عزاداری لاـزم است؛ اصـلاً دست خود ما نیست. مگر می‌توانیم بر این مصـیبت نگرییم و احساسات جوشان خودمان را نسـبت به آن عزیز یگانه، سرپوش بگذاریم؟ اینها به جای خود محفوظ است؛ اما اصل قضیه، تداوم راه و اجرای وصیت اوست. اگر امروز او زنده بود، از ما چه می‌خواست؟ این مهم است که خواسـته‌ی او را جامه‌ی عمل بپوشانیم. بسـیج، بـدنه و زبـده‌ی ملت است بدنه و زبده‌ی ملت، همان «بسـیج» است. شـما در هر سن و از هر قشـری - نوجوان سـیزده ساله، تا پیرمرد نود ساله - و در هر نقطه‌یی از کشور که

زنـدگی می‌کنید، دایم با خودتان حدیث نفس کنید و از خودتان بپرسید که امام عزیز و محبوب از من چه می‌خواهد و آیا آنچه را که او از من توقع دارد، انجام می‌دهم یـا نه؟ این خط مستقیم، ما را هـدایت خواهـد کرد، تا هـدفها و آرمانهای امام عظیم‌الشأن را محقق کنیم. انتظاری که امام از بسیج داشت، آمادگی و حضور دایمی بود؛ زیرا بسیج، پشتوانه‌ی اصلی انقلاب است. نیروهای ما - ارتش و سپاه - بحمداللّه نیروهای خوبی هستند. هر کدام از آنها محسناتی دارند که در هیچ نیروی مسلح دیگر دنیا، این برجستگیها را نمی‌بینیم. سپاه، نیروی انقلابیِ پُرشور و آزمـایش‌داده و تجربه‌شـده‌یی است که ده سـال در میـدانهای نبرد، جمهوری اسـلامی را سربلند کرد و خود، میوه‌ی درخت انقلاب بود و هست. ارتش نیز یک نیروی منظم و کارآمدی است که علی‌رغم سرمایه‌گذاریهای دشـمن، در مسیر خدمت به انقلاب قرار گرفت و بازوی نیرومندی برای آن شد. غیر از حضور دهساله در میدان جنگ، آموزش داد و پشتیبـانی کرد و زمینه‌های باارزشـی را فراهم آورد. امروز ارتش نیروی بسیار کارآمـد و مؤمن و مخلص و ذخیره‌یی برای انقلاب است و در این باور هیچ شـکی وجود ندارد. افتخار می‌کنم که یک بسیجی باشم اما آن چیزی که انقلاب ما - با داعیه‌های بزرگش - به او تکیه می‌کند، نیروی «بسیج» است. اگر ما نیروهای بسیج و مردمی را از آن دو نیرو جدا کنیم، ارتش و سپاه نخواهند توانست انقلاب را در ابعاد جهانیش پشتیبانی کنند. محور دفاع از انقلاب، همین آحاد عظیم میلیونی بسیج هستند. بسیج در زندگی معمولی، جزیی از توده‌های میلیونی مردم است؛ اما بایـد سازمانـدهی و آموزش و بازآموزی داشـته باشـد. نبایـد به آموزشـی که طی چند ماه داده می‌شود، اکتفا کرد؛ بلکه بایستی آن را تکرار نمود. اگر یک فرد بسـیجی، در مـدرسه و دانشـگاه و حوزه‌ی علمیه و کارخانه و مزرعه و اداره مشـغول است، بدانـد که جزو ارتش عظیم مردمی و انقلابی است و باید به آن افتخار کند. در هر مجموعه‌یی که افراد آن عضو بسیج هستند، از جهت خدمت به انقلاب، نسبت به دیگران برتر و مقدمترند؛ زیرا هرگاه خطری نظام را تهدید کند، سینه‌ی بسیجی سپر انقلاب خواهـد شـد. بنابراین، هر کس وارد این عرصه شـد، باارزش‌ترین افراد جامعه است و بایـد به این توفیق، افتخار کنـد. من هم افتخـار می‌کنم که یک بسـیجی باشم. به عنوان یک بسـیجی، هرجا که انقلاب به وجود من نیاز داشـته باشـد، حاضـرم خـدمت کنم. همه بایـد به این عضویت افتخار کنیم؛ چون اساسی‌ترین کار انقلاب را بسیج انجام می‌دهـد. حفظ موجودیت انقلاب، کـار اول مـاست حفـظ موجودیت انقلاب، کار اول ماست که در اسـتمرار نظام جمهوری اسـلامی تجسم یافته است. به همین خاطر، امام(ره) مکرر می‌فرمودنـد: حفظ نظام اسـلامی، واجبترین فریضه است. انقلاب، از نظام جمهوری اسـلامی جـدا نیست. نباید کسـی خیال کند که این دو از هم جدا هستند. تجسم انقلاب، نظام جمهوری اسلامی است که همه‌ی قلدرهای دنیا دست به دست هم داده بودند، تا او را ریشه‌کن کنند. امروز هم عناد و دشـمنی استکبار امریکا، سرمایه‌دارهای بزرگ جهانی، رژیم اشغالگر قدس و ارتجاع ادامه دارد و با آن مخالفت می‌کنند. انقلاب ما که به پیروزی رسـید، نظام جمهوری اسلامی متولد شد. پس، دفاع از این نظام، اولین و مقدسترین و واجبترین فرایض ملت ایران است، و بسیجی کسـی است که سینه‌اش را سپر می‌کند و با هر وسیله‌یی که در اختیارش باشـد، دفاع از انقلاب را به عهـده می‌گیرد؛ چون درحقیقت از اسـلام و قرآن دفاع کرده است. ما جنگ‌طلب نیستیم البته کسانی که در دنیا منتظرند با هر بهانه و یا بدون بهانه علیه جمهوری اسلامی حرف بزنند، از این‌که ما مردم را به آمادگی بیشتر تشویق می‌کنیم، استنباط غلط می‌کنند که جمهوری اسلامی جنگ‌طلب است و علاقه‌یی به صلح ندارد! خیر، این‌گونه نیست. ما به دنیا ثابت کرده‌ایم که جنگ‌طلب نیستیم و نشان داده‌ایم که به وجود صلح در همه‌ی منطقه - بلکه همه‌ی عالم - از صمیم دل علاقه‌مندیم. ما معتقدیم که در صلح و آرامش می‌توان به سازنـدگیهای درونی و بیرونی پرداخت. ما جنگ‌طلب نیستیم - از اول هم نبودیم - آنها جنگ را بر مـا تحمیـل کردنـد. مـا ملتی هستیم که از خودمـان دفاع می‌کنیم؛ خوب هم دفاع می‌کنیم. ما مردمی نیستیم که عقب بنشـینیم و به دشـمن پشت کنیم؛ مـا بـا خطر مواجه می‌شویم. در ده سـال گذشـته، این حقیقت را نشـان داده‌ایم. در حال حاضـر، علی‌رغم این‌که رژیم عراق و دیگران، راجع به صـلح زیـاد حرف می‌زننـد، مـا این گفته‌هـا را قبول می‌کنیم و از مـذاکراتی که منتهی به یـک صـلح پایـدار شود، اسـتقبال می‌کنیم. این نکته را هم پوشـیده نمی‌داریم که تا وقتی نیروهای دشـمن در خاک ما هسـتند، اعتماد لازم را به

طرف مقابل پیدا نخواهیم کرد. این، چه صلح‌طلبی‌یی است که آنها ادعا می‌کنند؛ در حالی که هنوز اولین اقدام لازم را انجام ندادند؟! باید نیروهای خود را از خاک ما بیرون ببرند، بعد دم از صلح بزنند. باید همیشه آماده باشیم ما آمادگی برای دفاع از انقلاب را همیشه لازم می‌دانیم. نباید روزی بر ما بگذرد که اهمیت آمادگی عمومی، مغفولٌ‌عنه واقع شود. این چیزی است که مورد ستایش و ترحم هیچ‌کس قرار نخواهد گرفت. امیرالمؤمنین(ع) به ما درس دادند و فرمودند: «و من نام لم ینم عنه»(۱)؛ اگر تو خوابت برد، بدان دشمنت بیدار است. لذا مجموعه‌ی بسیج - خصوصاً جوانها در همه‌ی اقشار مردم - باید با قوّت و قدرت و آمادگی و نشاط و احساس ضرورت، کار و راه خودش را ادامه دهد و مثل گذشته وظیفه‌ی دفاع از انقلاب را به عهده گیرد. خواهران بسیجی ما نیز که زنهای محجب و عفیف و مقید به آداب شرعی هستند و انسان را به یاد صدر اسلام می‌اندازند، در این دفاع مقدس و بااهمیت سهیم هستند و نقش برجسته‌یی در حضور میلیونی بسیج دارند. مسؤولان محترم بسیج باید به سازماندهی خیلی اهمیت دهند؛ زیرا اصل قضیه، سازماندهی است و در چارچوب سازماندهی خوب، آموزش و پشتیبانی و تغذیه‌ی فکری خوب شکل می‌گیرد. بسیجی باید از همه جهت نمونه باشد شما بسیجیها باید به گونه‌یی رفتار کنید که احترام و محبت مردم جلب شود. شما باید نمونه‌ی اخلاق و تواضع و مهربانی و رعایت مقررات باشید. این فکر غلط باید از ذهنهای دیگران بیرون رود که بسیجی کسی است که مقررات را رعایت نمی‌کند؛ برعکس، آن کسی بسیجی‌تر است که مقررات را بیشتر رعایت می‌کند؛ به خاطر آن‌که این فرد بیشتر از همه برای نظام دل می‌سوزاند و مقررات، لوازم قطعی اداره‌ی درست نظام است. پس، در محیط کار و زندگی، حتماً اخلاق و مقررات و نظم و انضباط را رعایت کنید و بدانید که وجود شما برای انقلاب، یک ذخیره‌ی تمام‌نشدنی است. تا وقتی که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی متکی به این احساسات وایمانها و اخلاصهاست، هیچ دشمنی در هیچ سطحی قادر نیست به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ضربه وارد کند. خداوند ان‌شاءاللَّه شما را حفظ و تأیید و حمایت کند و دلهاتان را به خودش نزدیک فرماید و توفیق اطاعت و بندگی به شما عنایت کند و همیشه دست لطفش روی سرتان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲

سخنرانی در مراسم بیعت خانواده‌های شهدای هفتم تیر، اعضای شورای عالی قضایی، قضات و مسؤولان دادگستری و

سخنرانی در مراسم بیعت خانواده‌های شهدای هفتم تیر، اعضای شورای عالی قضایی، قضات و مسؤولان دادگستری و جمعی از مردم لرستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هفتم تیر، حادثه‌یی فراموش‌نشدنی در تاریخ انقلاب ما متقابلاً به همه‌ی شما برادران بزرگوار در شورای عالی‌قضایی و قضات محترم و کارمندان دستگاه قضایی کشور و خانواده‌های عزیز شهدای عالی‌قدر هفتم تیر - که یادگارهای ارزنده‌ی یکی از مقاطع مهم انقلاب هستند - و علما و ائمه‌ی جمعه‌ی محترم استان لرستان و شما اقشار مؤمن و مخلص و غیور آن استان، مصیبت جانگداز رحلت امام عزیز و بزرگوار را تسلیت عرض می‌کنم. ان‌شاءاللَّه خداوند سنگینی بار این مصیبت را که بر دوش ملت ایران است، مایه‌ی اجر و ثواب و رحمت خود قرار بدهد و به همه‌ی آنان قدرت صبر و استقامت در راه آن قائد و رهبر عظیم‌الشأن عنایت کند. مسأله‌ی هفتم تیر، حادثه‌یی فراموش‌نشدنی در تاریخ انقلاب ماست و هنوز هم در دنیای سیاست و در سطح جهان، هفتم تیر قابل طرح و احتجاج است. در ماجرای هفتم تیر، دو گروه رسوا شدند: گروه اول کسانی بودند که ادعا می‌کردند طرفدار مردم و خلق و انقلابند. آنها پرده‌ی غلیظی از ریا و دروغ و خدعه بر کار خودشان کشیده بودند. حادثه‌ی هفتم تیر، این پرده را درید و آنها را افشا کرد. گروهکها بعد از این واقعه خیلی هم تبلیغات کردند، اما ملت ایران تحت تأثیر آن حادثه و حوادث مشابه آن که بعداً اتفاق افتاد - اگرچه به آن عظمت نبود - چهره‌ی منافقین و گروهکهای مدعی را شناخت؛ معلوم شد اینها ضد همه‌ی ارزشهای انسانی هستند و از آدمکشی در ابعاد وسیع آن ابایی ندارند و به خاطر تحقق هدفها و مقاصد شوم خود،

حاضرند با انقلاب بزرگ اسلامی - که در حساسترین لحظات عمر خود، درگیر جنگ همه‌جانبه شده بود - مبارزه کنند و در چنین شرایطی دست به جنایتی بزرگ بزنند و ملت ایران را داغدار کنند. گروه دوم، قدرتهای جهانی مدعی حقوق بشر و ضدیت با تروریسم بودند. البته باز هم سردمداران سیاستهای جهانی، با وقاحت و گستاخی همین شعارها را می‌دهند و هنوز هم سردمداران رژیم امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی ادعا می‌کنند که با تروریسم مخالفند! لیکن مسأله‌ی تبلیغات و هیاهو و جنجال یک مسأله است، و واقعیتهایی که برای مردم آگاه و بصیر در سطح عالم روشن می‌شود، مسأله‌ی دیگری است. امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی مروج تروریسم هستند کاملاً- واضح است که وقتی دولتی مثل امریکا یا بعضی از کشورهای اروپایی، از گروهکهای تروریستی که دستشان به خون آحاد ملت آغشته است، حمایت می‌کنند و آنها را در کشورهای خود راه می‌دهند و پناهنده‌ی سیاسی قلمداد می‌کنند، نمی‌توانند در ادعای مبارزه با تروریسم صادق باشند. اینها مروج تروریسم هستند و تروریستها را برای تحقق مقاصد شوم خود، در دامان خویش تربیت می‌کنند. کیست که نداند بسیاری از گروهکهای داخل ایران - حتّی آنهایی که صبغه‌ی چپ داشتند - از منابع مالی دولتهای غربی و امریکا تغذیه می‌شدند و هنوز هم می‌شوند؟! ملت ایران، این ادعاهای دروغین را شناخت. دیرباورترین افراد هم فهمیدند که دولت امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی و جوامع به اصطلاح متمدن طرفدار حقوق بشر، کمترین خبری از حقوق بشر ندارند و کوچکترین دفاعی از آنها نمی‌کنند! کسانی که در حادثه‌ی هفتم تیر و دیگر حوادث انقلاب به شهادت رسیدند و خونشان ریخته شد، نفوس زکیه‌یی از افراد بشر و انسانهای ممتاز جامعه بودند. در بین اینها، علما و دانشمندان و مبارزان قدیمی و توده‌های مردم و انسانهای فداکار و کسانی که برای ملت و کشور و آرمان و انقلابشان فداکاری می‌کردند، وجود داشتند. کشتن آنها طبق کدام میزان از موازین مجاز است، و چه کسی می‌تواند کُشندگان آنها را تروریست نداند و جنایتکار نخواند و محکوم نکند؟ این، یک حقیقت روشن است. ادعاهای طرفداری از حقوق بشر، دروغ و فریب است ما به ادعاهای طرفداری از حقوق بشر، که امروز از طرف دولتها و سازمانهای وابسته به ابرقدرتها در دنیا اعلام می‌شود، کوچکترین اعتقادی نداریم. ما اینها را فریب و خدعه و دروغ می‌دانیم. ما معتقدیم تروریسم در دامان رژیم امریکا و بسیاری از حکومتهای غربی و قدرتهای زورگوی جهانی پرورش می‌یابد و رشد می‌کند. ملتی که به هیچ قدرتی از قدرتهای عالم وابسته نیست و از حقوق خود و مرزهایش دفاع می‌کند و دم از استقلال می‌زند و به اعتراف همه‌ی دنیا می‌خواهد بر سرنوشت خود مسلط باشد، با چه مجوزی یک عده از افراد خرابکار حق داشته باشند انسانهای باارزش و دانشمند و انقلابی این کشور را با چنین وضعیت خون‌آشامانه‌یی ترور کنند و به شهادت رسانند و بعد هم دولتهای غربی بدون هیچ شرم و ملاحظه‌یی، اسم اینها را به عنوان یک سازمان بیاورند و در کشورشان راه بدهند و نشریات اینها را منتشر کنند؟! اجتماعاتی مثل «پارلمان اروپا» و دیگر جاها که تغذیه‌ی پولی و سیاسی اینها را در سطح جهان برعهده دارند، خود را در تاریخ و در چشم انسانهای منصف و آگاه این روزگار محکوم کردند و لکه‌ی ننگی برای خویش باقی گذاشتند. این از برکات خون پاک شهدای عزیزی است که در فاجعه‌ی هفتم تیر به شهادت رسیدند. حقیقتاً شهادت آنها مظلومانه بود و خون پاکشان دامان جانیها و قاتلها و گروهکهای وابسته را گرفت. قوّه‌ی قضاییه، ملاک و معیار سلامت جامعه به مناسبت حضور آقایان محترم دستگاه قضایی، چند جمله‌یی را هم درباره‌ی قوّه‌ی قضاییه متذکر می‌شوم: شکی نیست که قوّه‌ی قضاییه در جمهوری اسلامی ایران، مثل دیگر ارگانها و دستگاههای این نظام، از تلاش مخلصانه و دلسوزانه و عظیم و باارزش برخوردار است. در طول این چند سال، قضات دادگاهها و دادسراها و دستگاههای عالی قضایی و دست‌اندرکاران امور اداری و همه‌ی عناصر قوّه‌ی قضاییه، با الهام از احکام اسلامی تلاش کردند و زحمت کشیدند و حقاً و انصافاً زحمت مأجوری را متقبل شدند، که همه‌ی آنها مغتنم است. در تمام دنیا، قوّه‌ی قضاییه، ملاک و معیار سلامت جامعه است. اگر قوّه‌ی قضاییه‌یی سالم و دقیق و عامل به عدل و انصاف و مقررات اسلامی وجود داشته باشد، به مرور تمام دستگاههای کشور و جامعه‌ی اسلامی اصلاح خواهند شد. ممکن نیست که کشوری به سلامت کامل اجتماعی برسد، مگر آن‌که دستگاه قضایی سالم و بی‌عیبی به وجود

آیـد. اگر دسـتگاه قضایی سالم نباشد، دسـتگاههای دیگر هم بتدریج به فساد خواهند گرایید. به همین دلیل، اسـلام نسـبت به قضا و قضاوت و قاضـی و محکمه و مقـدمات کار و ابزار کار قضایی، حـداکثر اهتمام را ورزیده است و شاید در تعالیم اسـلامی، چیزی به انـدازه‌ی عـدالت در قضـا مورد تأکیـد واقع نشـده باشـد. دسـتگاه قضـایی، ملجـأ و مأمن مردم دسـتگاه قضایی ما درحقیقت دسـتگاه جدیـدی است؛ زیرا حـاکمیت قـوانین و مقررات اسـلامی، مسایـل جدیـدی را برای این دسـتگاه پیش آورده است و همـان‌طور که چندین بار از زبان امام عزیزمان هم شـنیده شد، برادرانی که در قوّه‌ی قضاییه مشغولند، زحمات و تلاشهای فراوانی را کشیده‌اند؛ اما بایـد در نظـام اسـلامی، نسـبت به رشـد و اعتلای روزافزون دسـتگاه قضایی، همت گماشـته شود و در هیـچ حـدی قانع نبود. حقیقتاً دسـتگاه قضایی بایـد ملجأ و مأمن مردم به حساب آیـد. در جامعه، کمبود و مشـکلات و درگیری و ظلم به افراد و تعرض به اموال و جان و حیثیت اشـخاص وجود دارد؛ اما دسـتگاه قضایی بایـد به گونه‌یی باشـد که هر کس در جامعه مورد ظلم هر مقامی واقع شـد، خاطرش آسوده باشد که رسیدگی می‌شود؛ مثل فرزندی که پدر عاقل و مهربان و قوی‌یی دارد و هر کس به او اندک تعرضی کند، دلش محکم است و می‌گویـد ظلم تو را به پـدرم می‌گویم و او حق من را از تو خواهـد گرفت. بـایستی بر تمـام آحاد کشور، چنین روحیه‌یی نسـبت به دسـتگاه قضایی حکمفرما باشد. اگر به کسی ظلم شد، بداند که با مراجعه به دستگاه عدل اسلامی، قطعاً آن ظلم برطرف خواهد شد. این یک بعد از ابعاد کار دسـتگاه قضایی است که مورد انتظار اسلام و همه‌ی مردم است؛ که ان‌شاءاللَّه حرکت دستگاه قضایی، به همان طرف خواهد بود. ما شاهد هستیم که تلاشهای انجام‌شده، تلاشهای خوبی است و ان‌شاءاللَّه دستگاه قضایی را به سـمت ایجـاد عـدالت اسـلامی خواهـد برد. نبایـد در مقابـل جنجـال مخالفـان دچار انفعال شویم بُعـد دیگر، حاکمیت احکام و ارزشها و ملاکها و معیارهای اسلامی است، که قویترین و متقنترین و محکمترین ملاک و معیار برای اداره‌ی یک مجموعه‌ی قضایی است. نبایـد در مقابـل جنجـال مخالفـان و دشـمنان و کسـانی که هر نقطه‌ی مثبـتی هم در جـامعه‌ی اسـلامی باشـد، مورد انتقـاد قرار می‌دهند، دچار انفعال بشویم. فرهنگ غربی، شـیوه‌ی قضایی اسـلامی را قبول ندارد؛ ما هم شـیوه‌ی قضایی آنها را قبول نداریم؛ «ولا انتم عابـدون ما اعبد ولا انا عابد ماعبدتم»(۱). آنها حاضـر نیستند موازین قضایی مبتنی بر ارزشهای اسلامی را درک کنند و بفهمند. اصلاً فرهنگ غربی اجازه نمی‌دهد که کسی ارزش بینه و قسم و حد و تعزیر و دیگر معیارهای قضایی اسلام را درک کند و بفهمد. در اسـلام، قاضـی به جز هیبت قضـاوت، هیبت دیگری نـدارد، و مسـلمانی مثـل بقیه‌ی مسـلمانهاست؛ روی خاک می‌نشیند، با مردم برادرانه برخورد می‌کنـد و ترتیب و آداب خاصـی برای خود قایل نیست؛ اما در دنیا شـکل و آداب دیگری برای قاضـی و محکمه و کـار قضایی قایلنـد. ما در مقابل دنیا منفعل نیستیم. ما به معیارهای قضایی متقنی که در اسـلام وجود دارد، افتخار می‌کنیم و براساس همان معیارها نیز حرکت می‌کنیم و معتقـدیم عـدالت در جامعه‌ی اسـلامی از طریق قضـای اسـلامی می‌توانـد تأمین شود. قدر حیثیت اسـلامی و آبروی انقلاب خود را بدانید به همه‌ی اقشار مردم ایران توصـیه می‌کنم که قدر حیثیت اسـلامی و آبروی سـرشار انقلاب خود را بداننـد و سـعی کننـد آن را حفظ کننـد. اسـلام به ملت و کشور ما خیلی عزت و شخصـیت داده است. جا دارد که هرچه در توان داریم، از اسـلام و نظام اسـلامی دفاع کنیم. دنیا ملتی را مثل ملت ایران نمی‌شـناسد که این‌قـدر با قاطعیت و قـدرت و اعتماد به نفس، در مقابل زورگوییهای قدرتهای مسـتکبر جهانی ایستاده‌باشد و از کسی هم واهمه نداشته باشد. روحیه‌ی ایستادگی و مقاومت در شـما مردم و وفـاداری نسبت به امـام عزیز و بزرگوارمـان - که مظهر ایسـتادگی و مقـاومت انقلابـی ملت ما بود - و عزتی که از طریق همین ایسـتادگیها و مقاومتهـا در دنیـا و در چشم ملتهـا به وجود آمـده، موارد نـادری است که برای یـک ملت به آسانی پیش نمی‌آیـد. بحمداللَّه از اول انقلاب تا امروز، علی‌رغم برخورد با مشـکلات فراوان، ملت ما راه مسـتقیم را - که راه حاکمیت اسـلام و عمل به احکام اسـلامی است - طی کرده و مشـکلات زیاد و گذرگاههای سـختی را پشت سـر گذاشـته است. ما دشـمنان زیادی را نسـبت به خودمـان مأیوس کرده‌ایم و امیـد آنها را از این‌که بتواننـد در حرکت و هـدفهای ما اثری بگذارنـد، قطع کرده‌ایم. آینـده‌ی بسیار روشنی پیش روی ماست آینده‌ی بسیار روشنی پیش روی ماست، که به سمت آن در حرکتیم؛ آینده‌یی که ملت ایران خواهد

توانست به برکت اسلام و نظام اسلامی، هم عدالت اجتماعی و رفاه مادّی داشته باشد، و هم به استقلال کامل دست یابد. از روز اول پیروزی انقلاب، ما به سمت این آینده حرکت کرده‌ایم و به اعتقاد من، قسمتهای سخت‌ترش را پشت سر گذاشته‌ایم. نمی‌گویم بدون تحمل زحمت می‌شود به آن آینده رسید؛ اما می‌گویم با حفظ وحدت و ایمان و انگیزه و ادامه‌ی حرکت، می‌توان به آن دست یافت. عمده این است که ما یاد و راه و هدفهای امام(ره) را همیشه در خاطر داشته باشیم و آنها را حفظ کنیم. باید وحدت و صمیمیتی را که بحمداللَّه امروز بر سرتاسر کشور ما حاکم است، با جدیت حفظ کنیم و از مخدوش شدن آن جلوگیری کنیم و در تمام صحنه‌های انقلاب حاضر باشیم؛ همچنان که تاکنون ملت ما در همه‌ی صحنه‌های انقلاب حاضر بوده است. البته دشمن تبلیغات و دروغ‌پراکنی و شایعه‌پردازی می‌کند و سعی دارد که دلها را نسبت به آینده ناامید کند. دشمن تبلیغ می‌کند تا مردم را از ادامه‌ی حرکت باز دارد. از دشمن، جز این انتظاری نیست. آنها سعی می‌کنند وحدت را مخدوش کنند و مشکلات را عمده نمایند. وجود مشکلات برای جامعه و نظامی که جوان و تازه‌کار است، یک امر طبیعی است. جوان بودن سختیهایی دارد؛ اما امتیازات زیادی هم به همراه دارد. باید مشکلات را تحمل کنیم ما یک نظام جوان هستیم که از تجربیات گذشته برخورداریم. باید آینده را بسازیم. باید همه دست به دست یکدیگر بدهیم و مشکلات را تحمل کنیم، تا آینده خوب ساخته شود. با تحمل مشکلات است که می‌شود از این معبر عبور کرد. هرگز ارتباط و پیوند مستحکم خود با خدا را فراموش نکنیم. از خدای متعال کمک بخواهیم و تفضل او را طلب کنیم و مطمئن باشیم که خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. امیدوارم پروردگار متعال به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از راههای دور تشریف آوردید و آقایان محترم قوّه‌ی قضاییه و مسؤولان محترم این قوّه که حقیقتاً زحمات ارزشمندی برای اصلاح و تکمیل قوّه‌ی قضاییه کشیدند، مخصوصاً جناب آقای اردبیلی که شخصیت بارزی هستند و سالهای متمادی زحمات قوّه‌ی قضاییه را بردوش دارند، توفیق دهد و لطف و فضل و رحمت خودش را شامل حالتان کند و ان‌شاءاللَّه به همه‌ی ما کمک کند، تا بتوانیم با تحمل زحمات انقلاب، این بارِ باارزش را به سر منزل مقصود برسانیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) کافرون: ۳ و ۴

سخنرانی در مراسم بیعت اصناف مشهد و تعاونیهای شهری خراسان، مسؤولان بنیاد پانزده خرداد و نهضت سواد آموز

سخنرانی در مراسم بیعت اصناف مشهد و تعاونیهای شهری خراسان، مسؤولان بنیاد پانزده خرداد و نهضت سواد آموزی و تعدادی از کارکنان و مسؤولان وزارت نیرو و سازمانهای تابعه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای انجام کارهای بزرگ، باید به نصرت الهی و کمک مؤمنین تکیه کرد از همه‌ی برادران و خواهران عزیز متشکر و ممنون هستم. به همه‌ی شما که از اعماق جانتان داغدار هستید، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. حقاً امت اسلام در همه جای عالم احساس یتیمی کرد. اگر ملت ایران همچنان لباس عزا بر تن داشته باشد و دایماً از دیدگانش اشک ببارد و مرقد مطهر آن عزیز را رها نکند، حق دارد. شاید این خلأ عظیم، تا سالهای متمادی در دلها و جانها و محیط زندگی ما و دنیای اسلام پُر نشود. شما از راههای دور و نقاط مختلف کشور به این‌جا تشریف آوردید؛ اما همه احساس و انگیزه و تکلیف مشترک دارید، و این نقطه‌ی قوّت است. برای انجام کارهای عظیم، فقط باید به کمک و نصرت الهی و ایمان عامه‌ی مردم تکیه کرد. پول و سلاح مدرن و قدرت مادّی و سیاستبازی و سیاسیکاری، تکیه‌گاه مطمئنی برای انجام کارها نیستند. البته آن دو عامل، در عرض یکدیگر نیستند؛ بلکه در طول هم هستند؛ یعنی اگر تکیه‌گاه ما خدا و کمک الهی بود، دلهای مردم هم متوجه پروردگار خواهد شد. خدای متعال به رسول گرامی خود - که بزرگترین تکلیفها را متناسب با شخصیت او بر دوشش گذاشته بود و در طول تاریخ بشر، هیچ تکلیفی بدان پایه نمی‌رسید - فرمود: «هوالّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین»(۱)؛ یعنی همین دو تکیه‌گاه - نصرت الهی و کمک مؤمنین - تو را پیش برد. برای همین است که ما اعتقاد داریم وقتی قدرتهای مادّی با حق سینه‌به‌سینه شوند، پوشالی و توخالی هستند، و وقتی به قدرتهای باطل اعتنایی نشود و انسانها با اراده‌ی خود با آنها درنیفتند، هیچ

عکس‌العملی نخواهند داشت، و هرگاه نیروی پُرتوان مردم با قدرتهای باطل درگیر شود، خودبه‌خود آن قدرتها را به عقب‌نشینی وادار خواهد کرد. قدرتهای استکباری بامشاهده‌ی هجوم مردم عقب‌نشینی می‌کنند در گذشته و نیم‌قرن اخیر که قدرتهای استعماری اروپا و امریکا با ملتها سرِستیز داشتند، هرجا ملتها با این قدرتها درافتادند، آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. امریکا تا وقتی امریکا بود که ملت ویتنام با او درگیر نشده بود؛ هنگامی که درگیر شد، این کشور به ظاهر قدرتمند، به یک نیروی شکست خورده که ظرف مدت چند ماه مجبور شد پانصد هزار نیروی نظامی خود را از صحنه‌ی نبرد عقب بکشد، تبدیل شد! قدرت استعماری فرانسه و انگلیس هم خیلی قوی محسوب می‌شدند؛ اما هنگامی که مردم کشورهای زیر ستم با آنها درافتادند، گویی کوهی از پنبه و پوشال به نابودی گرایید. رژیمهای استبدادی هم این طبیعت را دارند و با مشاهده‌ی هجوم ملتها عقب‌نشینی می‌کنند؛ ولی اگر احساس کنند که مردم جرأت مقابله را ندارند، روزبه‌روز بر فشار و تهدید خود می‌افزایند. باید نیروی ملت منسجم شود و با ایمان حرکت کند و به خدا تکیه دهد و از سختیها نترسد و پا عقب نکشد، تا هیچگاه دشمن به خود اجازه‌ی نفوذ ندهد. در گذشته افرادی بودند که سطحی فکر می‌کردند و ظاهربین بودند. هرچند نمی‌شود به آنها اتهام غرض‌ورزی زد، ولی نمی‌توانستند باور کنند که توان مقابله با دشمن در ملت وجود دارد. اما آن کسی که راز حرکت تاریخ و سنتهای الهی را می‌دانست، ایستادگی می‌کرد و انسجام می‌بخشید و اراده را تقویت می‌کرد. ما افتخار می‌کنیم که یکی از گوهرهای گرانبهای خداوند در میان ما بود در کنار همه‌ی اینها، رهبری پیشاهنگ و قوی لازم بود که بحمداللّه ملت ما از آن بی‌نصیب نبود. اقبال با مردم ایران بود که خدای متعال گوهر یکدانه و ذخیره‌ی خودش را به آنها عنایت فرمود. معمولاً ـ خدای متعال گوهرهای ناب خود را برای روزهای حساس تاریخ بشر ذخیره می‌کند، و ما این افتخار را داشتیم که خداوند یکی از گوهرهای گرانبهای خود را در میان ما قرار داده بود. خیلیها امام(ره) را می‌دیدند، اما نمی‌شناختند و او را به انسانهای معمولی تشبیه می‌کردند؛ اما جوهر درخشان و فروزان او به کمک پروردگار و در سایه‌ی عبودیت خدا آشکار شد. او برای خودش عنوان و بهره‌یی قایل نبود. آن دستی که توانسته بود تمام سیاستهای دنیا را با قدرت خویش تغییر دهد و جابه‌جا کند، آن زبان گویایی که کلامش مثل بمب در دنیا منفجر می‌شد و اثر می‌گذاشت، آن اراده‌ی نیرومندی که کوههای بزرگ در مقابلش کوچك بودند، هر وقت از مردم صحبت می‌شد، خودش را کوچکتر می‌انگاشت و در مقابل احساسات و ایمان و شجاعت و عظمت و فداکاری مردم سر تعظیم فرود می‌آورد و خاضعانه می‌گفت: مردم از ما بهترند. انسانهای بزرگ همین‌گونه‌اند. آنها چیزهایی را می‌بینند که دیگران نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند رؤیت کنند. گاهی در مقابل کارهایی که به نظر مردم معمولی می‌آید، آن روح بزرگ و آن کوه ستبر تکان می‌خورد و می‌لرزید. هنگام جنگ، بچه‌های مدرسه در نماز جمعه‌ی تهران قلکهای خود را شکسته بودند و پولهایش را برای جنگ هدیه کرده بودند. فردای آن روز که خدمت امام(ره) رسیده بودم، ایشان را در حالی که چشمهای خدابینش از اشك پُر شده بود، دیدم؛ به من فرمودند: کار این بچه‌ها را دیدی؟ به قدری این کار به نظرش عظیم آمده‌بود که او را متأثر ساخته بود. او خوب می‌فهمید و درست تشخیص می‌داد. او از همه‌ی انسانهایی که ما تاکنون دیده‌ایم و وصف آنها را شنیده‌ایم - غیر از انبیا و اولیا و ائمه(ع) - یک سر و گردن بالاتر بود. افراد بزرگی که ما در تاریخ گذشته و معاصر زندگی آنها را مطالعه کرده‌ایم، هیچکدامشان به لحاظ عظمت، اصلاً قابل مقایسه با شخصیت عظیم او نبودند؛ اما همین امام در مقابل مردم می‌گفت: من در برابر شما احساس حقارت می‌کنم. همه‌ی آرزوهای انبیا و اولیا به دست شما قابل عمل است خدای متعال آن‌قدر عظمت در اجتماع یک ملت مؤمن گنجانده، که آن را با نصرت خود مقایسه کرده است؛ «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین»(۲). این روحیه را نگهدارید. تا شما ملت ایران، این اتحاد و آمادگی برای انجام کارهای بزرگ را دارید، همه‌ی آرزوهای انبیا و اولیا(ع) به دست شما قابل عمل است. آمال بزرگ آنان، استقرار عدل جهانی و نجات مستضعفان و نابودی ظلم در سطح عالم بود. البته وعده‌ی الهی حق است و استقرار عدل جهانی فقط در دوران ظهور حضرت بقیةاللّه(ارواحناالفداء) انجام خواهد گرفت؛ اما یک ملت مؤمن و مبارز می‌تواند زمینه را برای تشکیل آن حکومت فراهم کند؛

همچنان کـه ملـت ایران تـاکنون توانسـته و بر خیلی از مشـکلات فـایق آمـده است. مـا امروز در مقابـل قـدرتهای جهـانی، احسـاس کوچکـترین ضـعفی نمی‌کنیم؛ احسـاس قـدرت مـا بالاـست. مـا به قـدرتهای جهـانی می‌گـوییم، اگر شـما محبت ملت ایران و نظام جمهوری اسـلامی را می‌خواهید، باید شرایط ما را بپذیرید. اولین شرط این است که دست از زورگویی و گردن‌کلفتی و افزون‌طلبی خودتان بردارید. شرط دیگر این است که دفاع از تروریستها و مفسدان و بدکارانی را که علیه این انقلاب یا انقلابهای دیگر مشغول توطئه هسـتند، رهـا کنیـد. چرا قـدرتهای بزرگ از قبیـل امریکـا به خودشـان حق می‌دهنـد که هرجـا ملتی قیـام کرد و انقلابی به راه انـداخت و حکومتی مردمی تشـکیل داد، فوراً در اداره‌ی آن کشورهـا اخلال کننـد و به مخالفان آن حکومتها، سـلاح و تجهیزات و پول و رادیو دهنـد و به نفع آنها تبلیغات کننـد و هزاران خباثت دیگر را مرتکب شونـد، تا شایـد بتواننـد آن حکومتی را که مستقل است - هرچنـد به‌طور نسبی - از پا درآورند؟! امریکا باید به خاطر حمایت خود از ضد انقلابیون و منافقان و قاتلان مردم توبه کند. مـادامی که این توبه‌هـای سیاسـی انجـام نگیرد، دشـمنی و خشم ملت ایران نسـبت به ابرقـدرتها - خصوصـاً شـیطان بزرگ امریکا - به‌هیچ‌وجه کم نخواهد شد. ما انگیزه‌یی جز رضای خدا و پیاده کردن احکام الهی نداریم ما احساس می‌کنیم بحمداللَّه از درون قوی هستیم. قوّت ما، نه به خاطر تکیه به کسـی یا به سـیاستی یا به روشـی از سیاسـتها و روشهای معمول دنیاست؛ بلکه به خاطر این است که بـا خـدا رابطه داریم و می‌دانیم برای او کـار می‌کنیم و کمـک او شامـل حـال ماست. ما انگیزه‌یی جز رضای خـدا و پیاده کردن احکام الهی نـداریم. این، هدف ما و تمام زندگی ماست. عمرمان را در این راه گذرانده‌ایم و همه‌ی ملت ایران نیز همین احساس را دارنـد. بنابراین، هم به کمک الهی اعتماد و اطمینان داریم، و هم به آگاهی و ایمان و انگیزه‌ی قوی مردم متکی هستیم. بایـد این دو نیروی قوی را حفظ کنید. نگذارید در انگیزه‌ها و ایمانتان، کوچکترین سستی و اختلال به وجود آید. دشمن خیلی کار می‌کند، تا با بزرگ جلوه دادن مشـکلات، ایمـان و حـرارت و انگیزه‌ی مردم را کم کنـد. البته طبیعی است ملتی که ده سـال است انقلاب کرده و در طول این مدت دایماً با دشمن درگیر بوده است، مقداری از مشکلات را تحمل کند. ملتی که هشت سال درگیر جنگ بوده و در تمـام سالهای آن، با تلاش و تـدبیری که به کار بسته، خودش را در مقابل دولتهای دیگر مقروض نکرده و درعین‌حال توان رزمش هم پـایین نیامـده است، بناچـار تا حـدودی در مضـیقه و تنگنا قرار خواهـد گرفت. وقتی ما دست نیاز به سوی کشورهای دیگر دراز نکردیم و عزت و اسـتقلال خود را حفظ کردیم، طبیعی است که در داخل به ما سـخت بگذرد. اگر ملت رشـید و قدرتمند ما تلاش کند، این سـختیها و دشواریها برطرف خواهد شد. ترفند خصـمانه‌ی دشمن این است که مشکلات را بزرگ جلوه دهد و موفقیتها را کوچک بشـمارد و روی کمبودها انگشت بگذارد و آنها را مشـکلات اصـلی جامعه وانمود کند. مردم باید بر این ترفندها و تبلیغات فایق آیند. مسؤولان و مردم نگذارند زمینه‌های اختلاف به وجود آید توطئه و ترفند دیگر دشمن این است که القا کند بین مسؤولان و یا مردم، جناح‌بنـدی حاد خصـمانه وجود دارد! مردم نبایـد این تبلیغات را جدی تلقی کنند. البته از لحاظ سیاسـی، اختلاف سـلیقه وجـود دارد، که طـبیعی است و وجود آن خطری را ایجـاد نمی‌کنـد. بارهـا امـام(ره) می‌فرمودنـد: من از این بحثهـا نگران نمی‌شوم؛ نگرانی مـا زمـانی است که اینهـا را عمـده کنیم. نبایـد تصور کنیم که به خـاطر این مباحثـات، آحاد ملت از هم جـدا می‌شونـد. اگر مسؤولان و یا مردم، اختلاف سیاسـی و سـلیقه‌های مختلف داشته باشند، باز هم دوش‌به‌دوش و دست در دست یکدیگر، برای کشور و نظـام کـار می‌کننـد. اگرچه در حـال حاضـر اختلافـات سـلیقه‌یی کم‌رنـگ شـده است، ولی مسؤولـان و مردم نگذارنـد زمینه‌های اختلاف در جامعه به وجود آیـد. من از همه‌ی آحاد ملت می‌خواهم که به خاطر دوستی و علاقه‌ی به من، هیـچ‌کس را مورد تهاجم یا اهانت قرار ندهنـد؛ این کار هیـچ وجهی ندارند. معنا ندارد که یک نفر بگوید من با فلانی بیشتر دوست هسـتم، یا از لحاظ فکری به فلانی نزدیکترم و دیگران دورتر هسـتند! بایـد همه در خط اسـلام و انقلاب و دنبال هـدفهای اسـلامی باشـیم و با همان شـعارها و آرمانهـایی کـه امـام عزیزمـان مـا را پیش برد و در مقابـل دشـمنان ایسـتادگی کرد، راه گذشـته را ادامـه دهیم. خبـاثت و خصـومت دشـمنهای ما که تغییر نکرده و ماهیت آنها که عوض نشـده‌است؛ بنابراین بایـد با اتکال به خدا و پافشاری بر همان اصول، در صـف

واحد حرکت کنیم. افراد را طرد نکنید، به دیگران تهمت نزنید و به کسی اهانت نکنید. همه با یکدیگر برادرند و در خط امام(ره) هستند و تصمیم منتخبان مردم را با همه‌ی وجود تأیید می‌کنند. ما تکلیف سنگینی بر دوش داریم و بایستی این راه را با قوّت و قدرت ادامه بدهیم. من آینده را بسیار روشن می‌بینم و مشکلات را قابل رفع می‌دانم. احساس می‌کنم نیروی عظیم مردمی و انقلابی خواهد توانست کوهها را از سر راه بردارد. ما از بیشترین مشکلات عبور کرده‌ایم. البته نمی‌گویم هیچ مشکلی وجود ندارد. هیچ انسان و جامعه‌یی نیست که برای انجام کارهای بزرگ، با مشکلات مواجه نشود. آنچه در مقابل ماست، مشکلاتی است که در مقابل همت ملت ایران و اراده و قدرت درونی آنها، و بالاتر از همه لطف پروردگار، چیزی به حساب نمی‌آید. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شما را موفق و مؤید بدارد؛ توجهات و دعای حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را شامل حال ما کند و به شما توفیق دهد تا بتوانید به بهترین وجه رضای آن بزرگوار را کسب کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------ -- ۱) انفال: ۶۲ ۲) انفال: ۶۲

سخنرانی در مراسم بیعت نمایندگان عشایر سراسر کشور

سخنرانی در مراسم بیعت نمایندگان عشایر سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خصوصیات عشایر، سرمایه‌ی مهمی برای کشور از همه‌ی برادران عزیز عشایر که با علاقه و صمیمیت مخصوص این قشر مؤمن، از نقاط مختلف کشور تشریف آوردند و احساسات پُرشور و مخلصانه‌ی خودشان را ابراز کردند، صمیمانه متشکرم. امیدوارم خدای متعال به همه‌ی شما مرزداران کشور و انسانهای شجاع و صبور توفیق دهد و دستهای نیرومند شما را در انجام وظایفی که به عهده دارید، یاری کند. مسأله‌ی عشایر در کشور ما، یکی از مسایل حساس و مهم است. در سرتاسر کشور، مخصوصاً در مناطق مهم و حساس مرزی، مجموعه‌های عشایر از قدیم‌الایام سکونت دارند و با لهجه‌های مختلف و آداب و عادات متفاوت، زندگی می‌کنند. درعین‌حال، خصوصیات مشترکی هم دارند که همان خصوصیات اصیل اسلامی ملت ایران است. فرهنگ فاسد و مفسد غرب، در بعضی از مردم نقاط کشور تأثیر گذاشت و رفتار و اخلاق اسلامی خوب آنها را عوض کرد؛ اما در این مردم مؤمن و پُرشور و بااخلاص مؤثر واقع نشد و دست بیگانگان به اعماق و زوایای زندگی عشایر و طوایف کشور ما نرسید. من شخصاً با بسیاری از این عزیزان آشنایی نزدیک داشتم و زندگی اینها را در طول سالهای متمادی بتدریج و تناوب دیده‌ام. عشایر ما، مردمانی صادق و بااخلاص و راستگو و شجاع و دور از نیرنگ و خدعه هستند. این خصوصیات، سرمایه‌ی مهمی برای کشور محسوب می‌شود. در ماههای اول جنگ تحمیلی، که روزهای غربت جبهه‌ها بود، مشاهده می‌کردم که عشایر با همان تفنگهای خودشان - که خیلی هم ساده و ابتدایی بود - یا با سلاحی که به آنها داده می‌شد، می‌آمدند. بخش مهمی از جبهه‌ی جنگ را اینها پُر کردند و با شجاعتشان، به همه روحیه دادند. در مناطق مرزی، عشایر بومی ما مثل کوه در مقابل دشمن می‌ایستادند و زمین و رودخانه‌یی را که اشغالگران تصرف کرده بودند، پس می‌گرفتند، یا مانع دست‌اندازی و تصرف مجدد دشمن می‌شدند. امام عزیز که حقیقتاً قلب او در مواردی ملهم به الهامات غیبی الهی بود و گویی کلماتش متکی به وحی است، در یک جمله فرمود: عشایر ذخایر انقلابند. ذخیره، یعنی سرمایه‌یی که انقلاب در اختیار دارد، تا در وقت احتیاج آن را خرج کند. یکایک عشایر باید با همین روحیه و احساس، زندگی و کار کنند. عشایر وظیفه‌ی مرزبانی را جدی بگیرند عشایر غیوری که در مرزها هستند، باید وظیفه‌ی مرزبانی را جدی بگیرند و دشمنی را که درصدد تجاوز است، منکوب کنند. البته بسیار بعید می‌دانیم که دشمنها بار دیگر به فکر تجاوز به مرزها باشند - این کار برای آنها حماقت است - اما یک ملت باید بیدار باشد و مرزهای خود را حفظ کند، و شما عشایر باید در این بیداری و حراست، سهم زیادی را ایفا کنید. عشایر مرزنشین مؤمن و غیور و شجاع، باید همان‌گونه که از خانه و منطقه و میهن خود دفاع می‌کنند، از مرزهای جمهوری اسلامی نیز دفاع کنند. تا وقتی عشایر غیور ما به‌طور کامل روحیه‌ی مرزبانی را در خود حفظ می‌کنند، دشمن جرأت تجاوز به مرزها را پیدا نخواهد کرد.

عشایری هم که در مناطق غیر مرزی و نزدیک به مرکز کشور ساکن هستند، از نظر حفظ امنیت عمومی کشور، نقش مهمی را برعهده دارند. شما هرجا باشید، سرباز اسلام هستید. برادران شجاع عشایر ما در هر نقطه‌یی که هستند، باید بدانند امروز وظیفه‌ی انسانی تک‌تک عشایر مؤمن کشور، دفاع از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است، که باید با قوّت و قدرت انجام گیرد. باید توان تولید خود را بالا ببرید مسؤولیت دیگری که عشایر برعهده دارند، تولید و رفع نیاز بخشی از احتیاجات کشور است. عشایر از قدیم یک قشر تولیدکننده و مایه‌ی برکت برای کشور بوده‌اند. در دورانی که مسؤولان نظام جمهوری اسلامی سعی در بازسازی کشور دارند، عشایر باید این توان را حفظ کنند و بالا ببرند. البته مسؤولان موظف هستند به امور عشایر برسند و مشکلات احتمالی آنها را برطرف کنند. باید همه دست به دست هم بدهیم، تا با کمک پروردگار و با کار و تلاش خود، کشور و نظام جمهوری اسلامی را به طور کامل بیمه کنیم. ما معتقدیم و بروشنی هم می‌بینیم که کید و توطئه‌ی دشمن علیه اسلام و نظام جمهوری اسلامی، مانند گذشته هرگز به جایی نخواهد رسید. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما خیر و برکت و لطف عنایت کند و پشتیبان شما باشد و به ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف خود در قبال اسلام و نظام جمهوری اسلامی عمل کنیم. سلام گرم ما را به سایر عشایر مناطق خود برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم محلات، دلیجان و نراق، دزفول، لارستان، بندرلنگه، لامرد فارس

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم محلات، دلیجان و نراق، دزفول، لارستان، بندرلنگه، لامرد فارس، فلاورجان، قهدریجان، کلیشاد و اصناف شهری، به همراه ائمه‌ی جمعه، روحانیون و نمایندگان آنان در مجلس شورای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم همه احساس می‌کنند که یتیم و داغدار شده‌اند از همه‌ی شما برادران و خواهران گرامی که زحمت کشیدید و از نقاط مختلف کشور و راههای دور به این‌جا تشریف آوردید، صمیمانه متشکرم و متقابلاً این حادثه‌ی مصیبت‌بار و عظیم را به شما عزیزان تسلیت عرض می‌کنم. حقیقتاً در این مصیبت بزرگ، فرد و یا جمع خاصی صاحب‌عزا نیست؛ بلکه ملت ایران و امت بزرگ اسلامی در این حادثه‌ی تلخ و دردناک صاحب‌عزا هستند و باید به همه‌ی آنها تسلیت گفت. آنچه امروز برای ملت ایران اهمیت دارد، این است که مسلمانان و مستضعفان سراسر عالم نیز احساس می‌کنند یتیم شده‌اند و داغدار و عزادار گشته‌اند. امروز چشم آنها به ملت ایران است و هر حرکت و سخن و حادثه‌یی که در کشور ما پدید می‌آید، انعکاس برجسته‌تری در دنیای اسلام دارد. اگرچه در ده سال گذشته، به خاطر آن‌که ایران امّ‌القرای اسلام بوده است، همین حساسیت وجود داشته و ملتهای مسلمان - خصوصاً عناصر مؤمن و مبارز و روشنفکر و متعهد در این کشورها - منتظر بوده‌اند که از ایران چه خبری می‌رسد، اما در این روزهای حساس، ملتهای مسلمان دیگر کشورها، بیشتر تشنه‌ی شنیدن رویدادهای ایران هستند و می‌خواهند بدانند کانون مرکزی انقلاب اسلامی در چه وضعی است و مردم چه می‌گویند و چه تصمیم و اراده‌یی دارند. لذا امروز نسبت به گذشته، حرکات و موضعگیریهای شما مردم، تأثیر و اهمیت چند برابر دارد. موضع ملت ایران، دشمنان را متحیر و دوستان را امیدوار کرد بعد از وفات رهبر عظیم‌الشأن انقلاب(اعلی‌اللَّه‌مقامه)، که استکبار جهانی و دشمنان کوچک و بزرگ ما مترصد بودند تا شاید بتوانند سوءاستفاده‌یی بکنند، موضع ملت ایران همه‌ی دشمنان را متحیر کرد و امید را به دل دوستان ما - که نگران وضعیت کشور بودند - برگرداند. ضربه‌ی شدید ناشی از فقدان امام بزرگوار برای ملتهای مسلمان در سرتاسر دنیا، ضربه‌یی کاری بود و حقیقتاً آنها را دچار غلق و اضطراب کرد. بخشی از این نگرانی به خاطر آن بود که امام(ره) را از دست داده بودند، و بخشی دیگر به این دلیل بود که نسبت به سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی نگرانی داشتند. در این میان، موضع ملت ایران، امید را به دلهای مسلمانها در سرتاسر عالم برگرداند. امروز همه‌ی آنها فهمیده‌اند که انقلاب در این کشور کاملاً ریشه دوانده است و نمی‌توان آن را تهدید کرد. ایمان شما مردم، این واقعیت را اثبات کرده است. اگر در گذشته، آگاهی و ایمان و وفاداری شما نسبت به امام و انقلاب توانست

مانع تحقق پیش‌بینیهای دشمنان شود و آنها را ناامید کند، در آینده نیز باید این‌گونه باشد. دشمن در تمام روزهایی که از وقوع این حادثه‌ی مصیبت‌بار گذشته، دایماً مشغول مطالعه روی حوادث ایران بوده‌است. با تحلیلهایی که این روزها از رسانه‌های بیگانه منتشر می‌شود، می‌توان فهمید که دشمن هیچ امیدی برای خود مشاهده نمی‌کند. البته برای این‌که طرفداران و مزدورانشان مأیوس نشوند، امیدهای واهی و مبهمی را به آنها می‌دهند و می‌گویند حرارت و شور و هیجان و وفاداری مردم پایدار نیست و مدت زیادی طول نخواهد کشید که اختلاف و دو دستگی به وجود خواهد آمد! این‌گونه اظهارات دشمن هم برای ما مفید است؛ زیرا ما بخوبی احساس می‌کنیم که آنها به چه چیزهایی امید بسته‌اند. مردم باید در راه ایجاد آینده‌یی بهتر تلاش کنند مردم باید با تمام قدرت و امیدواری، در راه ایجاد آینده‌یی بهتر تلاش کنند. چرا باید ملت ایران به آینده‌ی خود و لطف الهی امیدوار نباشد؛ در حالی که تمام رویدادهای این ده سال، حاکی از لطف بی‌حد و حصر پروردگار نسبت به ما بوده است؟ امام عزیز و بزرگوار نیز همیشه همین احساس را داشتند. در یکی از تصمیمهایی که اتخاذ کرده بودند، عرض کردم تصمیمی که شما گرفتید، خیلی به نفع اسلام و جمهوری اسلامی تمام شد. ایشان فرمودند: گمان نکنید این کاری که اتفاق افتاد، قبلاً آن را پیش‌بینی کرده بودم؛ این، کار خدا و کمک او بود. بعد فرمودند: از اول انقلاب تا کنون و در مراحل مختلف، گویی دست قدرتمندی هدایت ما را برعهده دارد. حقیقتاً انسان احساس می‌کند که دست قدرت پروردگار، ملت و مسؤولان ما را هدایت و کمک می‌کند. البته دست حمایت الهی، بی‌دلیل بر سر ملتی کشیده نمی‌شود. علت این‌که خدای متعال لطف خود را شامل حال این ملت کرده و آنها را هدایت می‌کند، ایمان و عمل صالح مردم است. وقتی این دو عنصر در شخص یا ملتی به وجود آمد، خدا هم او را کمک خواهد کرد. بحمداللّه ایمان و عمل صالح در ملت ما هست و باید برای حفظ و تقویت آن تلاش کرد. وحدت عمومی تمام قشرها و طبقات نیز موجب جلب الطاف و نعمتهای الهی می‌شود و باید مثل گذشته از آن نگهداری کرد و در میان عامه‌ی مردم گسترش داد. همین یکجا قرار گرفتن عواطف و احساسات و اراده‌ی مردم در فراق امام خویش، نمونه‌یی از وحدت بین اقشار مختلف است که در سرتاسر کشور خود را نشان داده است. این یکپارچگی و وحدت، بسیار باارزش است و باید آن را حفظ کرد. حضورتان را حفظ کنید و برای دفاع از انقلاب آماده باشید بارها گفته‌ام که آینده را بسیار خوب و روشن و امیدبخش و بهتر از گذشته مشاهده می‌کنم. خدای متعال به پیامبر خود فرمود: «وللاخرة خیر لک من الاولی»(۱)؛ یعنی وضعیت آینده‌ی تو بهتر از گذشته خواهد بود. زحماتی که امام عزیزمان با پشتیبانی ملت در طول ده سال گذشته کشیدند، بذری بود که پاشیده شد و ان‌شاءاللّه در آینده ثمر خواهد داد. مسیرهای سختی که دست نیرومند امام(ره) عبور از آنها را ممکن می‌ساخت، دیگر تکرارشدنی نیست؛ لذا آینده‌ی ما بسیار خوب و روشن و امیدبخش خواهدبود. مردم باید حضورشان را در صحنه حفظ کنند و برای دفاع از انقلاب در همه‌ی میدانها آماده باشند؛ ارتباط و اتصال محبت‌آمیز میان خود و مسؤولان، و بالاتر از همه، پیوند خود با خدا را حفظ و مستحکم کنند. روحیه‌ی عبودیت الهی و تسلیم در مقابل پروردگار و کار برای رضای او را - که راز اصلی موفقیتهای ملت و امام ما بود - پاس بداریم؛ مطمئناً فضل و لطف الهی با ما خواهد بود. پیمان و پیوند ما خدایی است؛ به نام او حرکت خواهیم کرد و از او کمک خواهیم گرفت. امیدوارم همه‌ی شما در جلب رضایت پروردگار موفق باشید. سلام من را به مردم شهر و دیار خود برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---
-- ۱) ضحی ۴

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه، روحانیون، مسؤولان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اقشار مختلف مردم

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه، روحانیون، مسؤولان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اقشار مختلف مردم و خانواده‌های معظم شهدای استانهای یزد و کهکیلویه و بویراحمد بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ملت ما با حوادث آموزنده‌ی بسیاری مواجه شده است متقابلاً این مصیبت بزرگ و جانسوز را به شما برادران و خواهران عزیز، علمای گرامی، ائمه‌ی محترم جمعه و اقشار مردم حزب اللّه

و مؤمن، که از راههای دور تشریف آوردید، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. تاریخ کوتاه انقلاب ما سرشار از حوادثی است که هرکدام از آنها به تنهایی ملتی را به تفکر و تأمل وادار می‌کند. در همه‌ی این رویدادها، دو نکته‌ی روشن مشاهده می‌شود: اول، خباثت دشمن؛ و دوم، مقاومت و ایمان عمیق و کم‌نظیر ملت مسلمان و بااخلاص ما. از اول انقلاب تاکنون، در هر سال و ماه و هفته، حادثه‌یی را مشاهده می‌کنیم که معمولاً این‌گونه وقایع در سرگذشت ملتها کمتر رخ می‌دهد، و به همین جهت است که ملت ما از لحاظ معارف انقلاب غنی است؛ چون در دوران انقلاب، با حوادث آموزنده‌ی بسیاری مواجه شده است، و این هم لطف خداست. یکی از آن حوادث، شهادت مرحوم آیةاللَّه صدوقی، عالم بزرگوار و از پیشاهنگان انقلاب و یار صمیمی و دیرین امام امت و زبان گویا و پشتوانه‌ی باارزش انقلاب و شخصیت برجسته و ممتاز نظام بود. شهادت ایشان - که سومین شهید محراب در زمان ما بودند - یک درس و حادثه‌ی آموزنده بود و خباثت و دنائت دشمن را به اثبات رساند. ماهیت دشمنان ما روشنتر شد دشمنهای ما کسانی هستند که با انسانهای مرتبط با خدا و دین و پیرمردهای نورانی و باصفا و پاکباخته آن‌چنان کینه‌توزانه برخورد می‌کنند که نظیر آن جز در رفتار بدکارترین خلق خدا در طول تاریخ - مثل خوارج - مشاهده نمی‌شود. این گروه در دوران امیرالمؤمنین(ع) نیز نسبت به مردان خدا و مؤمنین و مخلصین صادق، با وحشیگری و سبعیت رفتار می‌کردند. ترورهایی که در حوادث کثیرالوقوع انقلاب ما صورت می‌گرفت، چهره‌ی واقعی دشمن را برای ملت ایران و دنیا روشنتر کرد. چه کسی گمان می‌کرد منافقین و دیگر گروهکهای تروریست، این‌قدر قسی‌القلب و خشن و کینه‌توز و خبیث باشند؟ آیا کسی فکر می‌کرد که چهره‌ی نفاق اینها این‌قدر زشت و پلید باشد و مزورانه از خدا و خلق خدا اسم بیاورند و ناجوانمردانه علیه خدا و خلقش اقدام کنند؟! بحمداللَّه والمنه آنها رسوا شدند و کسانی هم که از این گروهکها حمایت می‌کردند، آبروی خود را بر باد دادند. معلوم شد مدعیان حقوق بشر و سازمانهایی که به این نام در دنیا تلاش می‌کنند و پولهای گزافی را خرج این کار و تبلیغات آن می‌کنند، چه اهدافی را پی می‌گیرند و زیر این پوشش، چه مقاصد سویی را دنبال می‌کنند. حوادثی که پیش آمد، دل مردم را نلرزاند طرف دیگر قضیه که اهمیت آن کمتر از افشای دشمن نیست، بروز عمق ایمان و اخلاص و استقامت مردم ماست. حوادثی که پیش آمد، دل مردم را نلرزاند؛ در آنها ایجاد تردید نکرد و نسبت به صحت هدفهای خود، دچار تزلزل نشدند؛ بلکه بعکس، هر حادثه‌یی که اتفاق افتاد، ایمان مردم را روشنتر، هدفهای آنها را واضحتر، و آنها را نسبت به صحت راهی که دنبال می‌کردند، مطمئنتر کرد. قرآن کریم، همین سکینه و آرامش و اطمینان قلب را در باره‌ی مؤمنین واقعی بارها تکرار کرده‌است. وقتی مؤمنین حوادث تلخ و فشارهای دشمن را می‌بینند و چهره‌ی پلید مخالفان را می‌شناسند، ایمانشان عمیقتر و به خدا مطمئنتر می‌شوند و با خودشان می‌گویند: خدا و رسول به ما گفته بودند که بر سر این راه، مشکلات و سختی و ترور و فشار و دشمنی قرار دارد. آنچه خدا و رسول گفته بودند، واقع شد؛ «قالوا هذا ما وعدنااللَّه و رسوله»(۱). امام عزیز ما، آن قلب منور و نورانی و آن زبان گویای حقایق، از اول گفته بود که در این راه، سختی و ترور و فشار و دشمنی و تبلیغات وجود دارد. ما دیدیم که هرچه اتفاق افتاد، صحت پیش‌بینی آن حکیم الهی و منورالقلب را نشان داد. پس راه، راه درستی بود؛ زیرا ایمان مردم لحظه‌به‌لحظه عمیقتر می‌شد. حادثه‌ی دیگری که اوج رذالت و دنائت دشمن را نشان داد، سرنگون شدن هواپیمای ایرانی به وسیله‌ی مزدوران امریکایی بود. با آن‌که امریکاییها می‌دانستند هواپیمای ما مسافربری و بی‌دفاع و غیرنظامی است، ولی با کمال وقاحت آن را سرنگون کردند و به قعر آبهای دریا فرستادند. دنیا با این جنایت چگونه برخورد کرد؟ وسعت دامنه‌ی دشمنی با اسلام را این‌جا می‌شود فهمید. عظمت دشمنی آنها، نشاندهنده‌ی عظمت پیام ماست. اسلام ناب دشمنیها را برخواهد انگیخت بارها گفته‌ام که قبل از پیروزی انقلاب، دستگاه جبار برای هر کلمه‌یی که منادیان نهضت اسلامی در سرتاسر کشور بر زبان می‌آوردند، فشارهای زیادی را متوجه آنها می‌کرد؛ در حالی که خودشان علی‌الظاهر کارهای شبه اسلامی - سخنرانی مذهبی، تلاوت قرآن، روضه‌خوانی و ... - انجام می‌دادند! آنها روی کارهای مبارزان، بشدت حساس بودند. عکس‌العمل دشمن در آن زمان، نشاندهنده‌ی صحت کار ما بود. اصولاً تا وقتی دشمن تهدید نشود،

به عکس‌العمل وادار نخواهد شد. عکس‌العمل دشمن، نشاندهنده‌ی این است که کار و حرف و پیام و اقدام ما برای او خطرناک است. شما در نظر بگیرید، این‌همه جمعیت که از اطراف عالم به حج می‌روند و اعمال را انجام می‌دهند، هیچ حساسیتی را برای امریکا و اسرائیل و دولتهای مرتجع وابسته ایجاد نمی‌کنند؛ ولی هنگامی که زایر ایرانی به حج رفت و مراسم برائت از مشرکین را بجا آورد و در حج معنی‌دار خود، علیه طواغیت و بتهای زر و زور امروز فریاد زد، همه‌ی دستگاههای استکباری دنیا همدست شدند، تا صدای او را در گلو خفه کنند، و بعد هم آن فاجعه‌ی عظیم را در مکه بر سر زوار و حجاج ایرانی آوردند. بنابراین، دشمن در لحظات ترس خود، عکس‌العمل نشان می‌دهد. اسلامی که پیام پیامبر اسلام(ص) را با خود همراه داشته باشد، حتماً دشمنی ابوجهل و ابولهب را برخواهد انگیخت. اگر شما در جایی دیدید ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و بقیه‌ی صنادید کفر جهانی، در مقابل پیام اسلام بی‌تفاوتند، بدانید این اسلام، اسلام صدر اسلام و پیامبر اکرم(ص) نیست و روح و تپش حقیقی اسلام در آن مشاهده نمی‌شود. آن اسلامی که صنادید زر و زور و اقطاب قدرت جاهلی و طاغوتی را در دنیا می‌ترساند، اسلام ناب محمّدی(ص) است. کار به جایی می‌رسد که دولت امریکا با تمام ادعاهای بزرگ خود و تظاهر به رعایت قوانین بین‌المللی، جلوی چشم همه‌ی خلایق دنیا و در دید رادارها و دوربینها، از داخل ناو خود هواپیمای مسافربری ما را ساقط می‌کند؛ فقط به این خاطر که هواپیما متعلق به ایران اسلامی است! وقاحت و گستاخی و عمل مذبوحانه‌ی آنها نشاندهنده‌ی این است که اسلام پایه‌های کفر و استکبار جهانی را لرزانده است و سران این کشورها از اسلامی که پرچم آن امروز در دست جمهوری اسلامی و ملت ایران است، احساس خطر می‌کنند. بنابراین، پیام غیرمستقیم خصومتهای دشمن عبارت از قدرت جمهوری اسلامی است. نظام ما کلمه و شجره‌ی طیبه است دایماً در طول ده سال گذشته تبلیغات می‌کردند که جمهوری اسلامی متزلزل و رو به زوال است؛ اما درحقیقت، عمل آنها نشان داد که نظام ما کلمه و شجره‌ی طیبه‌یی است که «اصلها ثابت و فرعها فی السّماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»(۲). امام بزرگوار با آن قلب نورانی و ذهن روشن، مکرراً این قدرت را به دنیا اثبات کرد و یک بار دیگر در هنگام ارتحال ملکوتی آن زاده‌ی پیامبران و دنباله‌رو انبیای الهی، اصالت و استحکام آن روشن و واضح شد. به خاطر داشته باشید که اهداف مشخص ما، در اسلام خلاصه می‌شود. اسلام فقط یک اعتقاد نیست؛ اسلام زندگی طیبه‌ی انسانهاست. وقتی از حیات و نظام اسلامی صحبت می‌کنیم، منظور ما نظام و حیات طیبه‌یی است که همه‌ی خیرات مورد علاقه‌ی انسان در آن وجود دارد؛ هم رفاه مادّی و امنیت اجتماعی و روحی تأمین می‌شود، و هم صفای معنوی و دانش و بینش و تحقیق و تعبد و خلوص و توجه به خدا مشاهده می‌گردد. اسلام این مواهب را به ما می‌دهد. اسلام نشان داده است که می‌تواند از مردمی که به او اعتقاد دارند و براساس تعالیم او زندگی می‌کنند، دفاع کند. درست است که دشمنی قدرتهای عالم با ما، به خاطر اعتقادات اسلامی ماست؛ «و ما نقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»(۳)، اما حصار محکم و سنگر بزرگی که می‌توانیم در آن قرار بگیریم و از حیثیت و شخصیت و هویت خویش دفاع کنیم و برای خود حیات طیبه فراهم آوریم، همین اسلام است. هدف و راه ما مشخص و روشن است و ما برای پیمودن این راه، هیچ چیز کم نداریم. اگر ایمان و حرکت و عمل لازمه‌ی رسیدن به هدف است، خدای متعال دلهای ما را به نور ایمان خودش منور کرده و این توفیق را به ملت ایران داده است که در حرکت و عمل خود، سختیها را تحمل کنند و از موانع نهراسند. باید ایمان عمیق و اقدام قاطع خود را حفظ کنیم منطقه‌یی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، چه دشمنهای ما بپسندند یا نپسندند، یکی از حساسترین مناطق عالم است. هر ملتی در این‌جا زندگی کند، از همین امتیاز برخوردار می‌شود. خدای متعال این امتیاز را به ما داده و امکانات طبیعی فراوانی را نیز در اختیار ما نهاده است. باید دو عامل مهم ایمان عمیق و اقدام و عمل قاطع را که تاکنون ما را به پیش برده و به اهدافمان نزدیک کرده‌است، حفظ کنیم. بحمداللّه وحدت و یکپارچگی بر ملت ما حاکم است؛ باید سعی شود این گوهر گرانبها حفظ و تقویت شود. کسانی که در میان مردم زبان گویا و مؤثری دارند و می‌توانند بر ذهنها و دلها و روحهای مردم اثر بگذارند، برای تقویت ایمان و تشویق به عمل و حفظ یکپارچگی و پیوند عمومی ملت، وظیفه‌ی سنگینتری دارند. بارها به مردم عزیزمان که دلهاشان پُر از

امید و ایمان است، گفته‌ام که نسبت به آینده هیچ تردید و نگرانی‌یی ندارم. ملت ما به فضل پروردگار خواهد توانست حیات طیبه‌ی اسلامی را که دنیا و آخرت و مادّه و معنا و علم و عبادت و رفاه در آن جمع شده است، به وجود آورد. اگر توانستیم چنین جامعه و نظامی را تشکیل دهیم، آن روز شکست واقعی را برای دشمنان جهانی اسلام ایجاد کرده‌ایم. خداوند به همه‌ی شما توفیق و خیر عنایت کند، ما را در راه خودش ثابت‌قدم بدارد و قدردان هدایتها و ارشادهایی که امام عزیزمان - آن سلاله‌ی پیامبران و بقیه‌ی اولیای الهی - در میان ما گذاشته است، قرار دهد و توفیق حرکت به سمت آن هدفها را عنایت فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

احزاب: ۲۲ ۲) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۳) بروج: ۸

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین برای ملت ایران و انقلاب و آینده‌ی کشور، زمان مهمی سپری می‌شود به همه‌ی آقایان محترم و برادران عزیز خیرمقدم می‌گویم، و به خاطر این‌که روز اول این سمینار بزرگ و مجمع پُرفایده را مصروف کردید تا ما در خدمتتان باشیم، تشکر می‌کنم. امیدوارم ان‌شاءاللَّه این تجمع برای همه‌ی ما و مردم مؤمن و صالح، حاوی خیر و برکت باشد. در این برهه‌ی حساس، مسأله‌ی اصلی «رهبری» است، که سعی می‌کنم به نحو اجمال آن را تبیین کنم: برای ملت ایران و انقلاب و آینده‌ی کشور و در جهت حفظ انتظام و انسجام ملت، زمان مهمی سپری می‌شود. ما در طول ده سال گذشته، نسبت به این برهه‌ی حساس - که یقین داشتیم روزی حادثه‌ی فقد امام(ره) پیش خواهد آمد - نگرانی بسیار داشتیم و حالا ناگهان می‌بینیم که در همان فصل از زمان هستیم. با توجه به این امر، احساس می‌کنیم که همه باید در این فصل بسیار مهم و حساس و خطیر و تعیین‌کننده، حداکثر ابتکار و تلاش و اخلاصی را که از آنها برمی‌آید، ارایه کنند، تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه انقلاب را از این پیچ بسیار مهم و نقطه‌ی عطف بسیار خطیر، بسلامت عبور دهیم. مسؤولیت رهبری، حتّی در یک لحظه از زندگی گذشته‌ام متوقع و منتظر نبود آنچه که در خصوص تعیین رهبر واقع شد و بار این مسؤولیت بر دوش بنده‌ی کوچک ضعیف حقیر گذاشته شد، برای خود من حتّی یک لحظه و یک آن از آنات گذشته‌ی زندگی، متوقع و منتظر نبود. اگر کسی تصور کند که در طول دوران مبارزه و بعداً در طول دوران انقلاب و مسؤولیت ریاست قوّه‌ی اجرایی، حتّی یک لحظه در ذهن خودم خطور می‌دادم که این مسؤولیت به من متوجه خواهد شد، قطعاً اشتباه کرده است. من همیشه خودم را نه فقط از این منصب بسیار خطیر و مهم، بلکه حتّی از مناصبی که به مراتب پایینتر از این منصب بوده است - مثل ریاست جمهوری و دیگر مسؤولیتهایی که در طول انقلاب داشتم - کوچکتر می‌دانستم. یک وقتی خدمت امام(ره) این نکته را عرض کردم که گاهی نام من در ردیف بعضی از آقایان آورده می‌شود، در حالی که در ردیف آنها نیستم و من یک آدم کوچک و بسیار معمولی هستم. نه این‌که بخواهم تعارف کنم؛ الان هم همان اعتقاد را دارم. بنابراین، چنین معنایی اصلاً متصور نبود. البته در آن ساعات بسیار حساسی که سخت‌ترین ساعات عمرمان را گذراندیم و خدا می‌داند که در آن شب شنبه و صبح شنبه چه بر ما گذشت، برادرها از روی مسؤولیت و احساس وظیفه، با فشردگی تمام، فکر و تلاش می‌کردند که چگونه قضایا را جمع‌وجور کنند. مکرر از من به عنوان عضو شورای رهبری اسم می‌آوردند، که البته در ذهن خودم آن را رد می‌کردم؛ اگرچه به نحو یک احتمال برایم مطرح می‌شد که شاید واقعاً این مسؤولیت را به من متوجه کنند. در همان موقع به خدا پناه بردم و روز شنبه قبل از تشکیل مجلس خبرگان، باتضرع و توجه و التماس، به خدای متعال عرض کردم: پروردگارا! تو که مدبر و مقدر امور هستی، چون ممکن است به عنوان عضوی از مجموعه‌ی شورای رهبری، این مسؤولیت متوجه من شود، خواهش می‌کنم اگر این کار ممکن است اندکی برای دین و

آخرت من زیان داشته باشد، طوری ترتیب کار را بده که چنین وضعیتی پیش نیاید. واقعاً از ته دل می‌خواستم که این مسؤولیت متوجه من نشود. بالاخره در مجلس خبرگان بحثهایی پیش آمد و حرفهایی زده شد که نهایتاً به این انتخاب منتهی شد. در همان مجلس، کوشش و تلاش و استدلال و بحث کردم، تا این کار انجام نگیرد؛ ولی انجام گرفت و این مرحله گذشت. حالا که این بار را بر دوش من گذاشتند، با قوّت خواهم گرفت من همین الان خودم را یک طلبه‌ی معمولی و بدون برجستگی و امتیازی خاص می‌دانم؛ نه فقط برای این شغل باعظمت و مسؤولیت بزرگ، بلکه - همان‌طور که صادقانه گفتم - برای مسؤولیتهای به مراتب کوچکتر از آن، مثل ریاست جمهوری و کارهای دیگری که در طول این ده سال داشتم. اما حالا که این بار را روی دوش من گذاشتند، با قوّت خواهم گرفت؛ آن‌چنان که خدای متعال به پیامبرانش توصیه فرمود: «خذها بقوّة»(۱). برای این مسؤولیت، از خدا استمداد کردم و باز هم استمداد می‌کنم و هر لحظه و هر آن، در حال استمداد از پروردگار هستم، تا بتوانم این مسؤولیت را در حد وسع خودم - که تکلیف هم بیش از وسع نیست - با قدرت و قوّت و حفظ شأن والای این مقام، حفظ کنم و انجام بدهم. این تکلیف من است، که امیدوارم ان‌شاءاللَّه مشمول لطف و ترحم الهی و دعای ولیّ‌عصر(عج) و مؤمنین صالح باشم. حساسیت وضع را به طور کامل و دقیق مورد توجه قرار دهید برادران عزیز و آقایان محترم! شما که زمام اندیشه و ایمان و روحیه‌ی دینی مردم را به میزان زیادی در دست دارید، خوب است که اهمیت زمان و حساسیت وضع را به طور کامل و دقیق مورد توجه قرار دهید. دشمنان ما فرض کرده بودند که جامعه از هم گسسته شود و میان مردم حیرت به وجود آید و در بین مسؤولان اختلاف کلمه بروز کند و انقلاب از حمایت مردمی و حصار دفاع عمومی محروم شود. آنها به این فرض امید بسته، و برای آن لحظه سرمایه‌گذاری کرده بودند. بحمداللَّه در آن برهه دشمن نا کام شد و مردم وحدتشان را حفظ کردند و نسبت به انقلاب و امام(ره) وفاداری فوق تصوری از خود نشان دادند. مسؤولیت جای خودش را پیدا کرد و مورد تسالم خواص و عامه‌ی مردم قرار گرفت. دشمن حیرت کرد، و حتّی تحلیل‌گرهای سیاسی آنها در روزهای اول حادثه سعی کردند وانمود کنند که قضیه جدی نیست؛ گفتند قضیه موقتی و مصلحتی است! آنها می‌خواستند وانمود کنند که آنچه را که در انتظارش بودند، هنوز فوت نشده است؛ بنابراین هنوز جای این است که بین مردم اختلاف بیفتد و صفوف از هم جدا بشود و حمایت عمومی مردم نسبت به انقلاب، از بین برود! با گذشت زمان و با قاطعیتی که رهبران امت و خواص ملت و وفایی که عامه‌ی مردم نشان دادند و با آگاهی و هوشیاری عمومی، وضع عوض شد. امروز تحلیلها و برداشتهای دنیا طور دیگر است. بالاخره دشمن تودهنی را از مردم ما خورد. اگر غفلت کنیم، ضربه خواهیم خورد برادران عزیز! ما در طول این ده سال، تجربه‌های زیادی کسب کرده‌ایم. حقیقتاً به این کلام امیرالمؤمنین(ع) رسیده‌ام که: «و من نام لم ینم عنه»(۲). اگر غفلت کردیم، در همان لحظه‌ی غفلت، ضربه را خواهیم خورد. دشمن از ضربه زدن و هجمه کردن و توطئه کردن علیه این بساط دینی و اسلامی، هیچ‌وقت منصرف نخواهد شد؛ منتها آن وقتی که ما قاعده‌ی کار را محکم کرده باشیم، دشمن مأیوس خواهد شد. اگرچه در حال یأس هم بتواند، ضربه می‌زند، منتها وقتی امید دشمن از او گرفته شد، طبعاً تلاش و تحرک او هم کم خواهد شد. ما باید خودمان را به آن‌جا برسانیم، و در وضع کنونی نباید یک لحظه از کید و توطئه‌ی دشمن و طرق گوناگون آن غافل باشیم. فکرنکنیم که چون مسأله‌ی رهبری حل شد، قانون اساسی شکل مطلوب خودش را پیدا کرد و مردم حضور قوی خودشان را در صحنه نشان دادند، پس همه‌ی قضایا تمام شد، و بنابراین از دقت وسواس‌آمیز و مراقبتهایی که باید بکنیم، خدای نکرده غافل بشویم و منصرف بمانیم؛ نه، من در مسؤولیت خودم، مسؤولان گوناگون کشوری و عامه‌ی مردم در کار خودشان، و بخصوص شما آقایان محترم در مسؤولیت و وظیفه‌ی خطیری که بر دوشتان گذاشته شده و بسیار مهم و تعیین‌کننده است، نباید غافل شویم، که دشمن از طرق مختلف ممکن است وارد شود و ضربه بزند. ما با روحیه و ایمان مردم پیش می‌رویم ما در نظام جمهوری اسلامی، با روحیه و ایمان مردم پیش می‌رویم و حرکت می‌کنیم. اگرچه استعداد و امکانات و منابع ما به عنوان یک کشور و ملت، خیلی زیاد است و بحمداللَّه تجربه‌ی انقلابیِ کشورداریِ سطح عالی هم در اختیار مسؤولان کشور است، اما

آنچه که نقداً و بالفعل در اختیار ماست و قبل از آن‌که منابع استخراج بشوند و صنعت ما شکل لازم را پیدا کند و توسعه‌ی کشور به نحو صحیحی انجام گیرد، آن را در دست داریم، همین مردمی هستند که در همه‌ی آنات، رضایت و قبول و حمایتشان، پشت سر مسؤولان کشور بوده است و ضمن این‌که ایمانشان خیلی بالاست، اما در مواردی به خاطر کمبودها و کسریها و یا حتّی به خاطر بعضی از واردات ذهنی‌یی که به وسیله‌ی دشمن یا دوست در ذهن مردم جای می‌گیرد، ممکن است روحیه‌ی آنها آسیب‌پذیر هم باشد. آنچه که درحقیقت این حصار را الان نگهداشته، ایمان و روحیه‌ی مردم است. ایمان و روحیه را چه کسی برای مردم حفظ می‌کند؟ به نظر من، یکی از مهمترین عوامل حفظ ایمان و روحیه در مردم، همین نمازهای جمعه و خطبه‌های جمعه و حضور معنوی مردم در صحنه‌ی نمازجمعه است و این‌که یک نفر انسان امین، با زبان صادقی که مردم او را قبول دارند، هر جمعه از اوضاع کشور برای مردم می‌گوید و آنها را نصیحت، و جهتگیریشان را تصحیح می‌کند. به اعتقاد من، این مهم یکی از پایه‌های اساسی حفظ نظام اجتماعی ماست؛ در تاریخ هم همین‌طور بوده است. هم ائمه‌ی عدل - مثل رسول مکرم اسلام(ص) - و هم خلفای جور در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس و امرای آنها در اقطار بلاد اسلامی، از نمازجمعه برای تحکیم پایه‌های حکومت استفاده می‌کردند. اینها که نظام باطلی داشتند، بر مبنای ظلم و تبعیض و عمل فاسقانه کار می‌کردند - مثل حجاج‌بن‌یوسف‌ثقفی - و نمازجمعه‌شان حقیقی نبود و دعوت به تقوایی که می‌کردند، به خاطر عمل غیرپرهیزکارانه‌ی خودشان، اثر حقیقی را نداشت، اما درعین‌حال این حرفها تأثیر زیادی می‌گذاشت؛ چون حساسیت و اهمیت این تریبون زیاد است. نمازهای جمعه، قوام معنوی و حصار ایمانی جامعه را حفظ خواهد کرد در حال حاضر، دستگاه حقی بر مبنای امامت و ولایت حق به وجود آمده است و کسانی که امروز متصدی امر امامت جمعه‌اند، حقیقتاً انسانهای مؤمن و متقی و صادق و معنوی و روحانی و بی‌طمع هستند و قصد اقتدار و قدرتمندی ندارند و این منصب را مقام و موقعیت دنیایی نمی‌دانند. تأثیر و نقش این تریبون در چنین شرایطی، فوق‌العاده و طراز اول خواهد بود و قوام معنوی و حصار ایمانی جامعه را حفظ خواهد کرد. اگر ما این تریبون را نمی‌داشتیم، معلوم نبود وضع انقلاب و روحیه‌ی مردم چگونه بود. این، یکی از برکات انقلاب بود و امام(ره) به این نکته توجه داشتند. اوایلی که به امامت جمعه‌ی تهران منصوب شده بودم، تشکیل این سمینار را خدمت حضرت امام(ره) پیشنهاد کردم. به ایشان گفتم: ما در سرتاسر کشور، تعدادی علمای محترم داریم که امام جمعه هستند - البته در آن وقت تعدادشان به اندازه‌ی الان نبود - و درحقیقت یک شبکه‌ی سراسری برای اداره‌ی معنوی جامعه و حفظ ایمان و حصار ایمانی کشور تشکیل می‌دهند. اگر شما موافقت کنید، ما این شبکه را به هم وصل کنیم و بعداً بین این مجموعه و ائمه‌ی جمعه‌ی جهان اسلام، کنگره‌هایی تشکیل دهیم. ایشان از این پیشنهاد خیلی خرسند شدند و استقبال کردند. پس از جلب موافقت امام(ره) به قم آمدیم و آن سمینار اول را که در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه برگزار شد، تشکیل دادیم و نتیجتاً این کار پایه‌گذاری شد و بحمداللّه تا امروز هم ادامه دارد. شبکه‌بندی منصب امامت جمعه، امر فوق‌العاده مهمی است شبکه‌بندی منصب امامت جمعه و نگاه کردن به این مجموعه به عنوان حصار معنوی و ایمانی کشور و ملت، امر فوق‌العاده مهمی است که مطلقاً نبایستی مورد غفلت قرار گیرد. هنگامی این شبکه حقیقی خواهد بود و خواهد توانست به صورت یک حصار واقعی کار کند، که این اجتماعات به شکل مرتب و منظم انجام بگیرد. توصیه‌ی مؤکد من به آقایان محترم اعضای دبیرخانه این است که سمینارهای ائمه‌ی جمعه - چه سمینارهای سراسری، چه سمینارهای استانی و چه سمینارهای بین استانی که گاهی چند استان در یک منطقه سمینار دارند - مطلقاً وقفه و تعطیلی پیدا نکند؛ بلکه به صورت منظم و زمان‌بندی شده تشکیل شود. باید این کار جدی تلقی شود؛ نه این‌که مجمعی به وجود آید، تا افراد دور هم بنشینند و حرفی بزنند و قضیه تمام شود. سمینار، مجمعی است که افراد شرکت‌کننده، مسایل مربوط به آن مجموعه را به صورت تحقیقی و بنیانی بیان کنند، تا همه نسبت به این مسایل مشترک، دید واحدی پیدا کنند و راه واحدی را برگزینند و گاهی هم از تجربیات و تحقیقات یکدیگر استفاده کنند؛ یعنی مجموعه همسان بشود و سطحش بالا رود. یک سمینار حقیقی باید دو خاصیت داشته باشد: اولاً مجموعه را همسان و سطح آنها را به هم نزدیک کند،

ثانیاً سطح را در مجموع بالا ببرد. یعنی با هر سمیناری که تشکیل می‌شود، ما شاهد آن باشیم که قوام و استحکام معنوی امامت جمعه و تریبونی که در شهر شماست، از گذشته بیشتر شده است. بعد هم ان‌شاءاللّه این سمینارها را به کنگره‌ی جهانی ائمه‌ی جمعه وصل کنید که الان مدتی است چنین کنگره‌یی - که بسیار لازم و مفید می‌باشد - تشکیل نشده است. باید برادران محترم دبیرخانه همت کنند و مقدمات کار را فراهم آورند و وقت بگذارند و قبل از آن‌که به این سمینار تشریف بیاورند، روی مسایلی که فکر می‌کنند باید مطرح بشود، مطالعه و فکر و تحقیق کنند. ممکن است بعضی از آقایان اهل تتبع و تحقیق واسعی باشند؛ در این اجتماع تشریف بیاورند و مسایل را مطرح کنند، تا سطح مجموعه بالا رود. محتوای خطبه‌ها باید اعتلای روزافزون داشته باشد از سوی دیگر، باید محتوای خطبه‌ها و آنچه که ارایه می‌شود، به صورت روزافزون اعتلاء داشته باشد و سطحش بالا رود. البته به نظر من، این کار کاملاً ـ عملی و میسور است و از کارهای جنبی خیلی مهمتر می‌باشد. اگر می‌خواهیم در نمازجمعه فکر مردم را از لحاظ اسلامی به استدلالهای لازم آشنا کنیم، یا ذهنشان را از لحاظ جهتگیری سیاسی توجیه و ایمانشان را تقویت کنیم، این امر احتیاج به کار و مطالعه دارد و بدون آن ممکن نیست. من برای رفتن به نمازجمعه، شاید به طور متوسط سه ساعت مطالعه می‌کنم و همیشه هم ناراضیم؛ به خاطر این‌که واقعاً سه ساعت وقت کمی است. به دلیل اشتغالات زیادی که همیشه داشتم، قبل از روز جمعه‌یی که می‌خواهم به نماز بروم، فرصت نمی‌کنم مطالعه کنم. روز جمعه از ساعت هشت صبح تا وقتی که به نماز می‌روم، می‌نشینم مطالعه می‌کنم؛ در عین حال احساس می‌کنم وقتِ بسیار کمی است. واقعاً جا دارد که یک خطبه‌ی روز جمعه، هفت، هشت ساعت مطالعه پشت سر خودش داشته باشد. اگر ما بتوانیم این مهم را تأمین کنیم، احساس می‌شود که یک کلاس عمومی سراسری برای عامه‌ی مردم خواهیم داشت، و این چیزی است که قطعاً انقلاب را پیش خواهد برد. بنابراین، بایستی هم ارتباط و اتصال آقایان روزبه‌روز مستحکمتر بشود، و هم آنچه که به مردم داده می‌شود، روزبه‌روز سطحش بالاتر رود. مردم به نمازجمعه و امام جمعه و چیز فهمیدن و یادگیری مسایل سیاسی عالم علاقه‌مندند. هر کس قدری از اخبار و تحلیلها و حرفهای تازه‌ی دنیا و کشور را برای مردم بزند، آنها با شوق و علاقه دور او جمع می‌شوند و به حرف او گوش می‌دهند. اگر این برنامه در نمازجمعه باشد، بلاشک جاذبه پیدا خواهد کرد. باید با جاذبه‌های گوناگون، نمازجمعه را مورد توجه مردم قرار داد، تا آنها بیایند و اهمیت آن را درک کنند. آنچه که من مطرح می‌کنم، به معنای این نیست که حرف تازه‌یی می‌زنم و شما آن را نمی‌دانید؛ خیر، حرفهایی است که همه می‌دانند و بارها هم گفته شده است؛ بعضی از آنها مخصوصاً مورد تأکید امام بزرگوار و عزیزمان بود که مکرر بیان می‌کردند و ایشان عمده یا همه‌ی آنها را فرموده‌اند، که لازم نیست دیگر من تکرار کنم؛ فقط چند نکته را مورد تأکید قرار می‌دهم: لزوم برخورد پدرانه‌ی ائمه‌ی جمعه با مردم و مسؤولان نکته‌ی اول، برخورد پدرانه در شهرها ومراکز نمازجمعه است؛ این واقعاً مهم است. یکی از خطرهایی که انقلاب را تهدید می‌کند، همین است که مردم دچار دودستگی شوند و جناح‌بندی و صف‌آرایی و خط و خطوط بر آنها حاکم شود. اگر امام جمعه به زبان بگوید که من به جایی وابسته نیستم و جناحی را تقویت نمی‌کنم و حتّی این نکته را در نماز جمعه هم تأکید بکند، اما در واقع این‌گونه نباشد، مردم متوجه این دو موضع می‌شوند. این‌طور نیست که ما در تریبون نمازجمعه به مردم بگوییم به هیچ طرف وابستگی نداریم و از کاندیدایی حمایت نمی‌کنیم و پدر همه هستیم، اما در کنار این حرفها، با تعبیرات و گوشه و کنایه و بعضی از کارهای جنبی، برخلاف این گفته و ادعا عمل کنیم؛ مردم زود می‌فهمند. این اشتباه است که ما خیال کنیم مردم به زبان فریب می‌خورند و خیال می‌کنند که ما به یک طرف و جناح گرایش و تمایل خاصی نداریم؛ خیر، مردم این اختلاف را حس می‌کنند و تفاوت بین قول و عمل امام جمعه، اثر معکوس خواهد بخشید. واقعاً باید آقایان ائمه‌ی جمعه پدرانه برخورد کنند. البته امکان ندارد انسان در دل خود، با دو آدم یا دو جریانی که از لحاظ فکری و سیاسی و سلیقه‌یی در مقابل هم قرار دارند، یکسان برخورد کند. طبیعی است که بالاخره شما از این دو نظر، یکی را قبول دارید و دیگری را نمی‌پذیرید و به همان اندازه نسبت به آن‌که با شما همفکر است، گرایش قلبی بیشتری دارید - اشکالی هم ندارد - اما دقت کنید که برداشت ذهنی شما

نبایستی در عمل و اظهارات و برخوردتان اثر بگذارد. نماینده‌یی که به مجلس می‌آید، احساس رقابت با امام جمعه نکند. مسؤولی که در مسندی گمارده می‌شود - که ممکن است به جناحی هم وابسته باشد - احساس مخالفت و مقابله با امام‌جمعه نکند. امام جمعه با همه، گرم و مهربان و صمیمی برخورد کند. البته کار مشکلی است، ولی باید تمرین و تلاش کنیم که ان‌شاءاللَّه این کار انجام بگیرد. ائمه‌ی جمعه باید با مردم باشند و ساده‌زیستی را پیشه‌ی خود کنند نکته‌ی دوم، با مردم بودن و ساده‌زیستی است. البته شما این‌چنین هستید و الحمدللَّه همه‌ی آقایان از لحاظ زندگی - با عرض نسبتاً عریضی در کیفیتها - در سطح متوسط قرار دارند؛ منتها برخی از این حفاظتهای زیادی که در بعضی از شهرستانها مشاهده می‌شود، به اعتقاد ما غیرضروری است و در جاهایی اصلاً حفاظت لازم نیست. این کار، امام جمعه را از مردم دور می‌کند. نباید وانمود شود که امام جمعه فردی است که مورد تهدید و خطر است و باید برایش محافظ گذاشت. البته نمی‌خواهم بگویم اگر خطر واقعی وجود دارد، آن خطر دفع نشود. معلوم است که حفظ جان عزیز آقایان واجب است؛ اما مهم آن است که در این کار مبالغه نشود. باید واقع‌بین بود. این‌طور نباشد که اگر حقیقتاً احتمالی نیست و یا به قدر معقول و مورد اعتنایش وجود ندارد، باز ما همان ترتیب اثر را بدهیم که گویی انسان یقین دارد که خطر هست. آن مقداری که واقعاً لازم است، حفاظت انجام بگیرد و به همان اندازه‌ی ضروری «تقدّربقدرها» با قضیه برخورد شود، نه بیشتر. ائمه‌ی جمعه به جای اتکاء به مرکز، به مردم تکیه کنند در تأمین امکانات نیز اعتقاد شخصیم این است که امام جمعه باید به مردم متکی باشد و همان رابطه‌ی آخوندی سنتی با مردم حفظ شود. این بهتر از آن است که امام جمعه به مرکز متکی باشد و مرکز برای امام جمعه خانه بسازد و یا ماشین تهیه کند. یک‌وقتی احتیاج و ضرورت وجود دارد، که یقیناً بایستی این پشتیبانیها از مرکز انجام بگیرد؛ اما باید روال عمومی و طبیعی این باشد که امام جمعه مثل یک روحانیِ معمولی عمل کند. البته در بین برادران اهل سنت، وضع طور دیگر است و نوع رابطه‌ی با مردم و پشتیبانیهای مالی آنها، با ما متفاوت است. ارتباط مالی و معیشتی ما با مردم، بسیار خوب است. آن وقت که در مشهد بودم، بارها این نکته را به دوستان گفته بودم که وقتی کسی وجوهاتش را به ما - که روحانی محل هستیم - می‌دهد، درحقیقت دل و محبت خودش را هم به ما می‌دهد. وقتی مردم روحانی را پشتیبانی مالی می‌کنند، با او احساس پیوند می‌کنند. بعضی خیال کرده‌اند که اگر مردم به روحانیون پول بدهند و آنها را پشتیبانی مالی بکنند، کارخوبی نکرده‌اند؛ خیر، من عقیده‌ام بعکس است. من معتقدم این کار، یکی از بابرکت‌ترین و بهترین روشهاست که مردم خودشان روحانی را پشتیبانی مالی بکنند. درمورد ائمه‌ی جمعه نیز عقیده‌ی من همین است و طبعاً مقدار بیشتری هم تأمین می‌شود. در خصوص ارتباطات و کارهایی که ائمه‌ی جمعه با من دارند، مثل گذشته عمل کنند. البته اعضای محترم دبیرخانه‌ی مرکزی که در قم هستند، به کار خودشان ادامه می‌دهند و همان مسؤولیتها و وظایفی را که دارند، باز هم پیگیری می‌کنند. از جناب آقای رسولی هم خواهش کردم که اگرچنانچه آقایان ائمه‌ی جمعه با من کاری داشته باشند و یا بخواهند موضوعی را پیشنهاد کنند، قبول زحمت بکنند و این زمینه را فراهم آورند. حفظ وحدت را اصل قرار بدهیم نکته‌ی سوم، حفظ وحدت است. دشمن امیدوار است که از طریق ایجاد دودستگی و اختلاف، در میان ما نفوذ کند. این، کار بسیار ظریف و دقیقی است که روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند. این‌طور نیست که ما بگوییم دشمن می‌خواهد تفرقه‌افکنی کند، ما هم مشتها را گره می‌کنیم و شعار می‌دهیم و نمی‌گذاریم دشمن به اهدافش برسد؛ خیر، او روشها و مکانیسمهای بسیار حساب‌شده و دقیقی را برای این کار دارد؛ لذا ما باید هوشیار باشیم. آن‌جا که حرفی را از کسی پیش ما می‌آورند، یا شایعه‌یی را علیه کسی و مقامی و مدیری و مسؤولی درست می‌کنند، یا در ذهن کسی شکل وظیفه‌ی شرعی را مجسم می‌کنند و می‌گویند باید این حرف را بزنی یا این موضع را بگیری، در همه‌ی این موارد، اولین چیزی که باید به ذهن بیاید، این است که شاید طرح این موارد را دشمن برنامه‌ریزی کرده است، تا به وسیله‌ی آن اختلاف ایجاد کند. حفظ وحدت را اصل قرار بدهیم و اگر تکلیف شرعی‌یی هم احساس کردیم، ولی دیدیم عمل به این تکلیف ممکن است مقداری تشنج به وجود آورد و وحدت را از بین ببرد، قطعاً انجام آنچه که تصور می‌کردیم تکلیف شرعی است، حرام است و حفظ

وحدت واجب خواهد بود. پس از رحلت امام(ره)، مسؤولان خوب و ارزشمند کشور در سطوح بالا، خوشبختانه با قضایا هوشمندانه و قوی برخورد کردند. همه‌ی افراد و مراکزی که دشمن فکر می‌کرد بتواند روی آنها سرمایه‌گذاری کند، در مقابله با توطئه‌ی دشمن، قوی و صادقانه و مخلصانه برخورد کردند. از بیت شریف حضرت امام و بازماندگان ایشان و فرزند ارجمند و عزیزشان، تا مسؤولان کشور وشخصیتهای روحانی و چهره‌های طراز اول جامعه‌ی ما، خیلی خوب و قوی و قاطع و هوشمندانه و مخلصانه و مؤمنانه با قضایا برخورد کردند و حقیقتاً دشمن را دچار حیرت کردند. در ردیفهای بعدی، مدیران گوناگون کشور نیز همین‌گونه بودند. عامه‌ی مردم هم که واقعاً در صفا و اخلاصشان هیچ‌وقت شک و تردیدی نبوده و نیست، در این مقطع بسیار خوب عمل کردند. بایستی همین هوشمندی و توجه به کید و توطئه‌ی دشمن، دایماً مورد توجه باشد. وقتی که دشمن می‌خواهد اختلاف ایجاد کند، صریحاً نیت خود را بیان نمی‌کند؛ بلکه حرفی را برای اذهان اشخاص مطرح می‌کند که فکر می‌کنند واقعاً حرف منطقی است و باید عکس‌العمل نشان داد و اعتراض کرد. همین‌جاست که هوشمندی لازم است و باید با این توطئه‌ها مقابله کرد. به خدا متکی باشید و احساس ضعف نکنید بهار سال ۱۳۶۵ را - روزی که امام(ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی‌کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده‌روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا - آقازاده‌ی محترم ایشان (حفظه‌اللّه‌وسلمه‌وایده)- به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آن‌جا بیایید؛ فهمیدم که برای امام(ره) مسأله‌یی رخ داده است. آناً حرکت کردم و پس از چند ساعت طی مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ‌کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود. روزهای نگران‌کننده و سختی را گذراندیم. خدمت امام(ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، منقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلطف فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام(ره) را بازنویسی کنم. در آن لحظه‌یی که امام(ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه‌ی حساس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»(۳) باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی‌صفحه‌یی امام(ره) می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود. او واقعاً حکیم بود و مصداق کامل «صیرورت الانسان عالما عقلیّا مضاهیا للعالم العینی»(۴) محسوب می‌شد. انسان احساس می‌کرد که تمام حقایق عالم در وجود او منعکس بود. او چیزهایی را بوضوح و روشنی و باهمان نورانیت نفسانی و نگاه رحمانی و حکمت خودش - نه با استدلال و تمهید مقدمات معمولی - می‌دید و می‌فهمید که دیگران عصازنان خودشان را به آن نقطه می‌رساندند. این مرد حکیم الهی مجرب دلسوزی که چندین سال این جامعه را اداره کرده بود، مهمترین مسأله را همین چند کلمه می‌دانست، که یکی از آنها «رحماءبینهم» است. من وصیت حقیقی امام(ره) را تحقق همین نکات می‌دانم. باید بر سلایق پا گذاشت؛ آن‌جا که موجب جداشدن از دیگران است؛ چه رسد به اهواء و هوسها و انگیزه‌های مادّی که حالش معلوم است. باید از نفوذ عناصر ناباب دشمن در مراکز حساس جلوگیری کرد همچنین باید از نفوذ عناصر ناباب دشمن در مراکز حساس جلوگیری کرد، که البته این نکته را در درجه‌ی اول بایستی خود من به آن متوجه باشم. توجه به این نکته، صرفاً مخصوص من و امثال من نیست. مراکز حساس در همه‌جا هست؛ از جمله در آن‌جایی که شما تشریف دارید؛ یعنی مرکز امامت جمعه، که بایستی در انتخاب افرادی که آن‌جا هستند، خیلی توجه و ملاحظه داشت، تا خدای نکرده دشمن از آن طریق ضربه‌یی وارد نکند؛ زیرا ضربه‌ی معنوی، به مراتب سخت‌تر و بالاتر از ضربات مادّی است. مجدداً از همه‌ی آقایان که تشریف آوردید و اظهار لطف کردید و روز اول این سمینار را اختصاص به این دیدار دادید، تشکر می‌کنم؛ امیدوارم که

سمینار مفیدی برای همه باشد. ظاهراً صحبت بر این است که از همین‌جا کار کمیسیونهای سمینار شروع بشود و آقایان در این کمیسیونها جداً بحث کنند و مسایلی را که فکر می‌کنند باید به وسیله‌ی شبکه‌ی عظیم امامت جمعه در ذهنیت و فضای جامعه منتشر بشود، مشخص بکنند و اشکالات و راه علاجها و پیشنهادها را مورد بررسی قرار دهند، تا محصول محسوسی از این اجتماع بزرگ به دست آید. مجدداً تأکید می‌کنم که دبیرخانه‌ها باید فعال باشند و به سمینارهای استانی و بین‌استانی اهمیت بدهند و ان‌شاءاللَّه سمینار سراسری هم بایستی شکل منظمی بگیرد. واقعاً احساس می‌کنم که سالی یک بار برای تشکیل چنین مجمعی کم باشد. البته بستگی به این دارد که برنامه‌ریزیهای آقایان چه‌طور جواب دهد و وقتتان چگونه اقتضاکند. ما احتیاج به این داریم که اجتماع بیشتر باشد و بخصوص قبل از هر اجتماعی، روی مسایلی که می‌خواهد بحث شود، مطالعه و تدبر انجام گیرد، تا ما را به پیش ببرد. ان‌شاءاللَّه آقایان موفق و مؤید باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------------

------------------------------------ ۱) اعراف: ۱۴۵ ۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲ ۳) فتح: ۲۹ ۴) الاسفارالاربعه، ج ۱، ص ۲۰

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم استانهای ایلام و فارس و گروهی از طلاب پاکستانی

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم استانهای ایلام و فارس و گروهی از طلاب پاکستانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انقلاب ما دارای ابعاد داخلی و خارجی است متقابلاً به همه‌ی برادران و خواهران که از راههای دور تشریف آوردند، این مصیبت بزرگ و داغ سنگین را تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم روح مطهر امام و باطن نورانی آن مرد خدا، به همه‌ی ملت ایران و دیگر مسلمانان عالم مدد دهد، تا بتوانند ان‌شاءاللَّه راه پُرافتخار مورد رضای پروردگار را دنبال کنند. انقلاب ما دارای دو بُعد بود: بُعد داخلی و بُعد خارجی. در بُعد داخلی، ملت فداکار ایران زندگی دست‌ساخته‌ی فرهنگ غرب و آلوده به فساد قدرتهای استکباری را به زندگی اسلامی - که آرزوی همه‌ی مردم ایران بود - تبدیل کرد. در این بُعد، پیشرفتهای بسیار چشمگیری هم پدیدار شد. امروز روحیات و واقعیات زندگی ملت ایران، با آنچه که قبل از پیروزی انقلاب وجود داشت و دستهای استعماری روی آن کار کرده بودند، تفاوتهای بسیار زیادی دارد. البته نمی‌گوییم که امروز زندگی ما کاملاً اسلامی است؛ ولی معتقدیم در مقایسه با گذشته، به مراتب به زندگی اسلامی نزدیک شده‌ایم و باید تلاش کنیم که باز هم نزدیکتر شویم. زندگی و حیات طیبه‌ی اسلامی، یعنی سعادت دنیا و عقبی و رفاه مادّی و تعالی معنوی. انقلاب ما این حرکت را در کشور به وجود آورد و دست قدرتمند الهی رهبر و امام بزرگوار آن را به پیش برد، و از این جهت امروز بحمداللَّه در دنیا ملتی نمونه هستیم. اهمیت بُعد خارجی انقلاب، کمتر از بُعد داخلی آن نیست. در بُعد خارجی، انقلاب ما توانست ملتهای مسلمان را با هم آشنا، و نسبت به یکدیگر دلسوز و علاقه‌مند کند. سالهای متمادی استعمار در میان کشورهای اسلامی کار کرد، تا آنها را از هم جدا کند و یا در مقابل یکدیگر قرار دهد؛ فارس در مقابل عرب، هر دو در مقابل ترک، هر سه در مقابل ملت پاکستان، و همه در مقابل ملتهای دیگر مسلمان. استعمار قصد داشت با این کار، بین کشورها و دولتها، مرزهای جغرافیایی و نژادی و ملی به وجود آورد. این‌که امروز می‌بینید بعضی از سلاطین و رؤسای دست‌نشانده‌ی استعمار فریاد ملیت‌گرایی و قومیت‌گرایی را در دنیا سر می‌دهند، در اصل همان خطوط و روشهای استعماری را دنبال می‌کنند. انقلاب ما ملتها را با هم آشنا و نزدیک کرد. امروز کشورها و ملتهای اسلامی، به برکت انقلاب ایران احساس می‌کنند که روحیه‌ی مسلمانی در آنها زنده شده است. ملتهای عرب، پیش از آن‌که به عرب بودن خود افتخار کنند - اگر وجدان و ایمانشان آزاد باشد - به مسلمانی خویش افتخار می‌کنند. ملت مسلمان شبه‌قاره‌ی هند و آفریقا و سایر ملتهای مسلمان آسیا نیز به مسلمانی خود افتخار می‌کنند. اسلام به برکت انقلاب، به صورت یک ارزش درآمد و مسلمانها با احساس اسلام، به هم نزدیک شدند؛ و از سوی دیگر، دشمنان جهانی اسلام - یعنی استکبار جهانی و شرق و غرب متجاوز و امریکای تجاوزکار و غارتگر - که

از اعماق وجود با اسلام مخالفند، از وحدت اسلامی و آشنایی ملتهای مسلمان با یکدیگر، دچار وحشت شده‌اند. وظایف ما و ملتهای مسلمان در ابعاد داخلی و خارجی انقلاب ما که امروز برای امام(ره) عزادار هستیم، باید این دو بُعد را با کمال جدیت مورد توجه و نظر قرار دهیم؛ والّا اگر خدای ناخواسته راه و وصیت امام فراموش بشود - که ان‌شاءاللَّه هرگز فراموش نخواهد شد - نتایج زحمات طولانی آن بزرگوار از بین خواهد رفت. امروز هر دو بُعد انقلاب برای ما حایز اهمیت است. در بُعد داخلی، باید تمام اقشار ملت و مسؤولان و علمای اعلام و معلمان و گویندگان و نویسندگان و سازندگان و برنامه‌ریزان و سیاستگذاران تلاش کنند، تا باز هم جامعه را به سمت زندگی اسلامی جلوتر ببریم و به آرمانها نزدیکتر کنیم. و در بُعد خارجی انقلاب نیز، باید همه‌ی ملتهای مسلمان - بخصوص علما و روشنفکران و کسانی که حرفشان بر ذهن مردم اثر می‌گذارد - تلاش کنند، تا وحدت و نزدیکی و آشناییِ ایجادشده، حفظ و تقویت شود. در مراسم حج که متأسفانه دست مزدوران دست‌نشانده‌ی استکبار جهانی، ملت ما را در این دوسال از زیارت خانه‌ی خدا و مرقد مطهر رسول اکرم(ص) محروم کرده است، باید بازگشت به اسلام و نزدیک شدن آحاد امت اسلامی به یکدیگر، مورد تأکید قرار گیرد. مسلمانان کشورهای اسلامی و نیز مسلمانانی که در کشورهای غیراسلامی در اقلیت هستند، باید بدانند که ملت ما پیوند الهی و اسلامی خود با ملتهای مسلمان دیگر را هرگز فراموش نخواهد کرد و به آن اهمیت خواهد داد. این، وصیت امام بزرگوار(ره) است. دو رکن اساسی انقلاب ما من به شما برادران و خواهران عزیز که از راههای دور تشریف آوردید و همچنین به برادران محترم پاکستانی توصیه می‌کنم که هرگز احساس کار و تلاش برای ساختن جامعه‌ی اسلامی کامل در داخل، و پیوند مستحکم برادری و اسلامی در خارج را فراموش نکنید. دو رکن اساسی و دو روی صفحه‌ی انقلاب ما، همین نکته است. امیدوارم خدای متعال به همه‌ی مسلمانان عالم کمک کند، تا در راه پیروزی جهانی اسلام تلاش کنند، و مخصوصاً به ملت بزرگ ایران توفیق دهد، تا بتواند راه پُرافتخار و شرافت‌آمیزی که امام بزرگوار ما را در آن مسیر رهبری و هدایت کرد، ادامه دهد. در مراجعت به شهرهای خود، سلام من را به همه‌ی برادران و خواهران عزیز همشهری خویش ابلاغ کنید. خداوند ان‌شاءاللَّه شما را تأیید کند و روح مقدس امام(ره) را از همه‌ی ما راضی کند و دعای حضرت بقیةاللَّه(ارواحنافداه) را شامل حال ما قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم کُرد از استانهای کُردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم کُرد از استانهای کُردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ایران مسأله‌ی قومیتها و فرقه‌های اسلامی حل شده است من هم متقابلاً به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از راه دور و مناطق کُردنشین تشریف آورده‌اید، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. محبت و صمیمیت و وحدت کلمه‌یی که در همه‌ی نقاط کشور، از جمله در مناطق کردستان و شهرها و روستاها و بخشهای کُردنشین نشان داده شد، مظهر عظمت و علو اسلام است و بدون شک دشمنان جمهوری اسلامی را مأیوس خواهد کرد و از ادامه‌ی توطئه نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی، ناامید خواهد ساخت. ترکیبی که من در این‌جا از برادران عزیز کُرد و فارس و سنّی و شیعه مشاهده می‌کنم، شبیه همین اجتماعات و محبتها و صمیمیتها را قبلاً دیده‌ام. این ترکیب و یگانگی، برای دوستان زیباست، و برای دشمنان دردآور است. این نعمت را باید با همه‌ی وجودتان حفظ کنید. خیلی از مسایل وجود دارد که هنوز در دنیا حل نشده‌است؛ اما جمهوری اسلامی به برکت انقلاب و روحیه‌ی انقلابی مردم و قوّت و شخصیت و معنویت و ایمان امام بزرگوار و قائد عظیم‌الشأن، آنها را حل کرده است. یکی از آن مسایل، مسأله‌ی قومیتها و فرقه‌های اسلامی است که به برکت اسلام و انقلاب و امام در ایران حل شده است. جدایی و دشمنی، کار شیطان است همه‌ی افراد هوشمند در این زمان می‌فهمند که دشمن مایل است بین فرقه‌های اسلامی اختلاف بیندازد و بین اقوام و قشرها و گروههای ملت، جدایی ایجاد کند. جدایی و دشمنی، یک امر طبیعی نیست؛ کار شیطان است. شیطان بین برادران و دوستان و نزدیکان اختلاف

ایجاد می کند. وقتی ما شیطان استعمار و شیطان امریکا و شیطان سیاستهای توسعه‌طلبانه‌ی خارجیها را از کشور بیرون راندیم، به‌خودی‌خود این مشکلات حل شد. من از اول انقلاب تاکنون، نسبت به حالت صمیمیتی که همیشه فکر می‌شد باید بین برادران باشد، حساس و علاقه‌مند بودم. این هم از توجیهات و ارشادهای آن حکیم بزرگ و آن روح معنوی و الهی(اعلی‌اللّه‌مقامه‌واعلی‌اللّه کلمته) بود. امروز بحمداللّه احساس می کنیم که دشمن از ایجاد اختلاف میان اقوام ایرانی و برادران مسلمان در داخل کشور مأیوس شده‌است. البته طبیعت شیطان این است که هرگز از وسوسه و نفوذ و خرابکاری به‌طور کامل مأیوس نمی‌شود. شما می‌بینید حتّی «عباداللّه المخلصین» هم در معرض وسوسه‌ی شیطان قرار می گیرند؛ حتّی انبیای عظام الهی هم در معرض نفوذ و دخالت آراء و وسوسه‌های شیطانی قرار می گیرند؛ منتها شیطان زورش به آنها نمی‌رسد، ولی به هر حال اقدام خودش را می کند. شیطان نمی گوید که چون این شخص، مؤمن و صالح و عبد مخلص خداست، دیگر نمی‌توان او را گمراه کرد و نباید سراغ او رفت؛ خیر، شیطان حتّی سراغ مخلصین هم می‌رود؛ منتها مخلصین به شیطان تودهنی می‌زنند؛ «انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون»(۱). شیطان بزرگ، شیطان استکبار و شیطان سیاست هم عیناً همین گونه است؛ تودهنی را می‌خورد، اما بکلی مأیوس نمی‌شود. خیال نکنیم که چون از اول انقلاب تاکنون، به شیطان بزرگ رو و میدان ندادیم تا بین ما ایجاد اختلاف کند، پس دیگر درصدد وسوسه‌ی ما برنخواهد آمد؛ خیر، شیطان بزرگ، یعنی امریکا و نیز اذناب او - حکومتهای مرتجع - با روشهای سیاسی و ایجاد مذهبهای اختراعی و اعمال سیاستهای شیطانی خود، دایماً در این فکرند که بین دو برادر تنی را هم جدایی بیندازند؛ چه رسد بین برادران دینی و میهنی و اقوام گوناگون! ایجاد اختلاف در کشورهای اسلامی به بهانه‌ی دین و توحید مع‌الاسف در حال حاضر قلمها و زبانهایی در سطح کشورهای اسلامی فعالیت دارند و با پول و دلارهای حاصله از نفت که متعلق به مسلمانهاست، برخلاف نظر اسلام بین مسلمین تفرقه می‌اندازند و جمع کثیری از مسلمین را از دایره‌ی اسلام بیرون می کنند. بزرگترین هنرِ (!) بعضی از مذاهب دست‌ساخته‌ی استعمار این است که به بهانه‌های مختلف، انبوه جمعیت مسلمین عالم را از دایره‌ی اسلام واقعی خارج کنند، و عجیب آن است که همه‌ی این کارها را به نام دین و توحید انجام می‌دهند! امروز ابزار کار امریکا و سردمداران سیاستهای امریکایی در منطقه، عمدتاً همان آخوندهای درباری مزدور و قلم‌فروش و دین‌فروش هستند که می‌توان اثر انگشت پلیدشان را در بسیاری از نفاق‌افکنیها و توطئه‌پراکنیها مشاهده کرد. سعی زیاد می‌شود که بین مسلمین اختلاف بیندازند؛ مخصوصاً از زمانی که انقلاب اسلامی پرچم وحدت اسلامی را بلند کرد و به دوش کشید، این تلاش بیشتر شد. در داخل کشور ما هم کوشش زیادی کردند، تا در مناطقی که برادران اهل سنت و برادران شیعه سکونت دارند، عده‌یی را وادار کنند بذر اختلاف بپاشند. متأسفانه همه‌ی این اقدامات شوم هم به نام دین انجام می گرفت. البته کسانی که پرچمهای قومیت و طرفداری از خلق کُرد را در دست داشتند، به گونه‌یی دیگر مزدور شیطان بزرگ و آلت دست امریکا بودند. بحمداللّه همه‌ی اینها به وسیله‌ی ایمان و هوشیاری و توجه شما به کید دشمن خفه شدند و کارشان بی‌نتیجه ماند. اگر ملتی هوشیار باشد، بسیار باارزش است؛ «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس»(۲). خاصیت علم به زمان و آگاهی از توطئه‌های دشمنان، این است. کسانی که با انقلاب اسلامی مخالفت می کنند، با اسلام بدند در سفری که به کردستان و آذربایجان غربی کرده بودم و با مردم سنندج و مهاباد و عزیزان کُرد و روحانیون و روشنفکرهای آن مناطق دیدار داشتم، آنها نسبت به امام و انقلاب اظهار اخلاص می کردند، که حقیقتاً تودهنی محکمی به دشمنان و مدعیان و تفرقه‌افکنان بود. وقتی به تهران برگشتم، خدمت امام رسیدم و شرح آن دیدارها را برای ایشان گفتم. دیدم دل منور آن مرد روحانی شاد شد و آثار آن در چهره‌ی پاک و مطهر او آشکار گردید. نظر امام(ره) از اول همین بود که مردم با انقلاب و اسلام همراهند؛ چون مسلمان و مؤمنند. آن کسی که با انقلاب و جمهوری اسلامی موافق نیست، ضد اسلام است؛ والّا جمهوری‌یی که بر مبنای اسلام تشکیل شده است، چرا باید مورد مخالفت کسی قرار بگیرد که معتقد به اسلام است؟! کسانی که با انقلاب اسلامی مخالفت می کنند، با اسلام بدند. لعنت خدا برآنان که به خاطر خشنودی اسرائیل، با اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی

جنگیدند و مقابله کردند. امت اسلام و تاریخ اسلامی، زشت‌رویی کسانی که با امریکا و اسرائیل و دشمنان اسلام صلح کردند و صفا نشان دادند و برای آنها امنیت خاطر فراهم کردند، اما با اسلام و جمهوری اسلامی و امام امت مقابل شدند، فراموش نخواهد کرد و از آنها نخواهد گذشت. البته شما مردم از اول انقلاب تاکنون، تودهنی محکمی به آنها زدید و با وفاداری و اتحاد و یکپارچگی خود، باز هم خواهید زد. همه باید برای آبادانی کشور احساس مسؤولیت کنند آنچه مهم است، این است که همه‌ی آحاد جامعه در هر جای کشور که هستند، برای آبادانی و سازندگی کشور احساس مسؤولیت کنند؛ وظیفه‌ی اول ما همین است. ما در دوران بعد از جنگ هستیم و باید همه‌ی نیروهای خود را برای آبادانی و عمران واقعی و توسعه‌ی حقیقی کشور متمرکز کنیم؛ کاری که هیچ‌وقت کشور ما به صورت درست از آن برخوردار نبود. بعد از انقلاب که می‌خواستیم مشغول سازندگی شویم، دشمن جنگ را بر ما تحمیل کرد؛ حالا هم با کارشکنی در مسأله‌ی قطعنامه، اخلالگری می‌کنند؛ اما بالاخره بر این مشکلات فایق خواهیم آمد. باید ملت ایران و مسؤولان، کار اصلی سازندگی را به طور جدی شروع کنند. اگرچه الان هم کارهای زیادی در حال انجام است، لیکن بایستی حرکت بنیانی برای سازندگی کشور، با برنامه‌ریزیهایی که انجام شده و می‌شود، با تمام قوّت جلو رود. مسؤولان همت خود را به کار گیرند و آستینها را بالا بزنند و از مردم کمک بخواهند؛ مردم هم با دل و جان به آنها کمک کنند. ایران کشور بااستعدادی است. مناطق غرب کشور از بالا تا پایین و مناطق دیگر، هر کدام به نسبت خود استعدادهای زیادی از لحاظ کشاورزی و توسعه‌ی صنعت صحیح و عمران روستاها و توسعه‌ی دانشگاهها و سرمایه‌گذاری در علم و تحقیق دارند. ما از همه جهت امکانات فراوان داریم که باید ان‌شاءاللَّه ملت ایران از آنها برخوردار شود، و این با تدبیر صحیح مسؤولان و پشتیبانی مردم از آنها میسر است. مواظب نفوذیهای دشمن باشید باید بیش از گذشته، «وحدت» را برای اسلام و پیشرفت به سمت هدفهای اسلامی و سازندگی کشور رعایت کرد. خیلی مراقب باشید که نفوذیهای دشمن، پرچمهای اختلاف را بلند نکنند. هر پرچم اختلافی که بلند شد، شما آن را متهم کنید که نفوذی دشمن است؛ هرچند خودش نداند. گاهی مفسد نمی‌داند و توجه ندارد که فساد می‌کند؛ «قل هل نتبّئکم بالأخسرین اعمالا الّذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدّنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا»(۳). خیال می‌کنند که دارند کار خوب انجام می‌دهند؛ در حالی که فساد می‌کنند. متأسفانه کسانی هستند که با حرفهای بی‌مبنای خود و یا از طریق موضعگیریها و کارهای نامطلوب، در جامعه فساد می‌کنند. بنابراین، آن کس که دم از اختلاف زد و صحبت از یأس و ناامیدی کرد، شما او را متهم کنید که دانسته و یا ندانسته، تحت تأثیر دشمن است؛ از او تبرّی کنید و ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم کمکتان خواهد کرد. مجدداً از وفاداری صمیمانه‌ی همه‌ی شما، مخصوصاً آقایان علما و ائمه‌ی محترم جمعه و خانواده‌های معظم شهدای عزیزمان تشکر می‌کنم و امیدوارم که خداوند به همه‌ی شما توفیق دهد و لطف خودش را افاضه کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------
-- ۱) اعراف: ۲۰۱ ۲)

بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۹ ۳) کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از بازاریان، اصناف و روستاییان کشور

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از بازاریان، اصناف و روستاییان کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم همه‌ی مسلمین در مقابل اسلام بدهکار و مسؤولند از همه‌ی برادران و خواهران عزیز که از راههای دور و نزدیک تشریف آورده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم و مصیبت جانگداز رحلت عزیز قلوب مسلمین و روح پُرتپش امت اسلام را به همه‌ی شما تسلیت می‌گویم. همه‌ی شما می‌دانید که مسلمین در طول تاریخ به اسلام بدهکارند. خدا را شاکریم که با اعطای ایمان بر ما منت نهاد و دلهای ما را به نور معرفت خود و دین منور کرد. همه‌ی مسلمین در مقابل اسلام بدهکار و مسؤولند؛ «اللَّه یمنّ علیکم ان هداکم للایمان»(۱). بر پایه‌ی همین مسؤولیت است که مسلمین صدر اسلام و اصحاب سیّدالشّهداء(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و اصحاب ائمه‌ی معصومین(ع) و همه‌ی مؤمنین

و صالحین و مخلصین در طول تاریخ آن‌همه تلاش کردند، تا اسلام را حفظ کنند و پیام پیامبران(ع) را به ما برسانند. شروع مبارزات ما هم بر اساس همین مسؤولیت و مدیون بودن مؤمنین به خدا و دین بود که آحاد و اقشار مختلف مردم، انواع و اقسام تلاشها و زحمات را مبذول داشتند. امروز هم همان‌طور است. خوشا به حال آن فرد و قشری که مسؤولیت خود را در قبال اسلام و دین خدا بداند و به آن عمل کند. این، بزرگترین نعمت الهی برای انسان است که او را برای رسیدن به کمال آماده می‌کند. برهمین اساس، نکاتی را به شما دو قشر مهم و تعیین‌کننده در اجتماع متذکر می‌شوم: تقویت و آبادانی روستاها، سیاست کلی جمهوری اسلامی اگر بخواهیم کشورمان به طور نسبی به استغنا و خودکفایی و بی‌نیازی از دیگران نایل شود، باید در روستاها سرمایه گذاری کنیم و زحمت بکشیم. پایه‌ی اول خودکفایی، خودکفایی در امور تغذیه‌ی مردم است. این‌که می‌گوییم خودکفایی نسبی، به خاطر آن است که یک کشور نمی‌تواند به طور کامل از دیگر کشورهای جهان بی‌نیاز باشد. تبادل میان ملتها و کشورها، امری عادی و معمولی تلقی می‌شود. عمده این است که یک کشور بتواند روی پای خود بایستد و اساس زندگی خود را تأمین کند. این کار مستلزم آبادی روستاها و کار کشاورزان و توجه مسؤولان و صرف پول و سرمایه‌ی دولتی و مردمی در دهات و روستاهاست. شما که عضو شورای اسلامی هستید و توجه مردم روستا به شماست، این نکته را به برادران و خواهران روستایی ابلاغ کنید که روستاییان در طول سالیان بعد از پیروزی انقلاب، نقش مهمی در همه‌ی مراحل خودکفایی جبهه‌ی جنگ، بسیج عمومی و پشتیبانیها داشتند. این نقش و حضور را باید تقویت کرد. سیاست کلی در جمهوری اسلامی این است که روستاها تقویت و آباد شوند و کشاورزان کار تولید را که برای آینده‌ی این کشور و سرنوشت اسلام و مسلمین حایز اهمیت است، جدی بگیرند؛ مسؤولان نیز باید بر همین اساس برنامه‌ریزی کنند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه همه‌ی این کارها به نحو شایسته و مناسبی انجام گیرد و در کنار کارهای صنعتی، استعداد عظیمی که در کشور ما برای فعالیتهای کشاورزی نهفته است، مورد توجه قرار گیرد. ما که می‌خواهیم با ابرقدرتها و زورگوها و چپاولگرهای دنیا سینه‌به‌سینه شویم و با آنها مقابله کنیم، باید اساسیترین و اصلیترین نیاز مردم و کشور، یعنی امر تغذیه را به نقطه‌ی اطمینان‌بخشی برسانیم، و این جز با توجه به روستاها امکانپذیر نیست. مسؤولان باید این سیاست را دنبال کنند و خود روستاییان هم نسبت به این قضیه اهتمام ورزند. ان‌شاءاللَّه خداوند هم به آنها کمک خواهد کرد و به کار و تلاش مخلصانه و مؤمنانه‌ی آنها برکت بیشتری خواهد داد. اصناف مؤمن و بااخلاص همیشه مورد توجه امام بودند شما برادران اصناف و بازاریان نیز از اولین روزهای شروع نهضت، پشت سر امام عزیزمان ایستادید و اولین پاسخهای اجابت را به دعوت او و کسانی که در جهت انقلاب حرکت می‌کردند، دادید و در طول سالیان دراز مبارزه، حداکثر کمک و حمایت را نسبت به انقلاب و مقام معظم امام بزرگوارمان داشتید. شما اصناف مؤمن و متعبد و بااخلاص، همیشه مورد توجه ایشان بودید. در این مورد، بارها از زبان امام(ره) گفتار صریح و روشنی شنیدیم. واقعاً اگر در نظام تبادل شهری که نیازهای مردم در اختیار کسبه و اصناف است، امانت و امنیت حقیقی حکمفرما باشد، مردم احساس آسایش خواهند کرد؛ هرچند در کشور کمبودهایی هم وجود داشته باشد. کمبودها غالباً ناشی از فشارهایی است که دشمن از چند طرف بر ملت ما وارد کرده است. بنابراین، وجود کمبودها در دوران جنگ و حتّی در دوران بازسازی، تا حدودی قهری است. هنر ملت بزرگ ایران این بود که در مقابل این فشارها ایستادگی کرد و استحکام خودش را نشان داد و دشمن را مجبور به عقب‌نشینی کرد. اگر امانتی را که خدای متعال از کاسب و سوداگر و معامله‌گر - کسانی که دست امین مردم در دادوستد هستند و نیاز جامعه به وسیله‌ی آنها تأمین می‌شود - انتظار دارد، در فضای عمل این مجموعه تقویت شود، مردم احساس آسایش و آرامش خواهند کرد. البته من با اعتقاد و بصیرت می‌گویم که تعداد کسانی که در میان اصناف و کسبه توانستند این امانت را حفظ کنند، بسیار زیادند. آنها همان مردم مؤمنی هستند که در طول سالهای متمادی، همواره در خدمت انقلاب بوده‌اند و کمکهایشان به انقلاب و پیشروان آن، واضح و آشکار است. در کنار این افراد، کسانی هم هستند که فضای امن و امان محیط کسب را برای مردم به هم می‌زنند. من بارها در ملاقات با کسبه و اصناف و انجمنهای اسلامی اصناف و بازاریها، روی

این نکته تکیه کرده‌ام و الان هم می‌خواهم آن را تکرار کنم: شما که متعبد و متدین و انقلابی و مرید و مخلص امام(ره) هستید و اسلام برایتان یک باور حقیقی است و دلتان برای آن می‌سوزد، باید کوشش کنید و نگذارید که محیط کار صنفی، با روشهای غلط و سودجویانه‌ی عده‌یی معدود، بدنام و خراب شود. نباید در محیط بازار به حیثیت انقلاب و اسلام لطمه وارد شود بعضی از کسبه با مردم برخورد شایسته نمی‌کنند و آن امانت لازم را که برای کاسب حبیب خدا لازم است، رعایت نمی‌کنند و منتظر بهانه‌اند تا کلاً نظام کسب و معامله‌گری را زیر سؤال ببرند. در این خصوص، نظر اسلام روشن و مشخص است. اسلام نظام خرید و فروش و معامله و تجارت را امضاء و تأیید کرده است. کسانی که در این نظام افساد می‌کنند و کار خلاف انجام می‌دهند، اگرچه دستگاههای دولتی باید به کارهای خلاف آنها رسیدگی کنند، اما جو و محیط کار شما می‌تواند فشار زیادتری روی آنها وارد آورد. جوانهای مؤمن بازاری و افراد غیور و انقلابی باید مراقب باشند که در محیط کسب و کار و بازار، به حیثیت انقلاب و اسلام لطمه و صدمه نخورد. همه‌ی ما در مقابل اسلام و انقلاب و دین و قرآن، مسؤول و مدیون و بدهکاریم، که باید این بدهکاری را ادا کنیم. امروز بحمداللَّه در سطح عالم، نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مستحکم و تثبیت‌شده و کاملاً جاافتاده معرفی شده و دشمن را دچار حیرت کرده‌است. این، به برکت ایمان قوی مردم و مخصوصاً وفاداری عموم قشرهای ملت نسبت به امام و انقلاب است. آراء و اراده و حضور مردم، وسیله‌ی استحکام نظام ماست خیلی از نظامها، ظاهر مستحکم و باطن پوکی دارند؛ به تشر و قدرت ظاهری و قبض و بسط حکومتی وابسته‌اند و مردم به عنوان مبنای حقیقی قدرت، در آن نظامها مطلقاً حذف شده‌اند و حضوری ندارند. آن نظامها هرچند ظاهر باثباتی هم داشته باشند، اما باطن پوکی دارند. غالب نظامهای مرتجع و وابسته به قدرتهای جهانی - مخصوصاً امریکا - از این قبیلند. نظامی که باطن قوی و قابل اتکایی دارد، نظامی است که مبنای حقیقی قدرت - یعنی آراء و اراده و حضور مردم - در آن تأمین شده باشد. اگر به نظامهای دنیا نگاه کنید، خواهید دید که غیر از جمهوری اسلامی، هیچ کشور دیگری تا این اندازه به آراء و اراده و حضور مردم متکی نیست، و این وسیله‌ی استحکام نظام ماست. وظیفه‌ی یکایک مسؤولان و مردم این است که حضور قوی و اراده‌ی مستحکم عمومی را با تمام وجود حفظ کنند. ما باید بتوانیم خلأ وجود مبارک و مقدس امام عزیز - آن شخصیت عظیم و کفه‌ی سنگین - را با پیوند مستحکمتر میان خود و خدا، و با اخلاص و همبستگی و تلاش و حضور بیشتر و قویتر پُر کنیم و به فضل پروردگار راه او را ادامه دهیم. من از روی اعتقاد کامل تکرار می‌کنم که آینده‌ی روشنی برای ملت ما در پیش است، که ان‌شاءاللَّه نشانگر گشایش و استحکام و قدرت و رفاه بیشتر و عدالت کاملتر خواهد بود. همه‌ی اینها از برکات انفاس مقدس آن عزیز بزرگوار است که حیات و مماتش مایه‌ی برکات الهی بود. امیدواریم دعای ولیّ‌عصر(ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) و توجهات آن حضرت شامل حال شما شود. باید پیوند خود را با مراکز معنوی و الهی و غیبی هرچه بیشتر مستحکم کنیم، تا بتوانیم با کمک پروردگار اهداف الهی و اسلامی را به صورتی که خواست امام بود، در جامعه پیاده کنیم. خداوند ان‌شاءاللَّه روح آن بزرگوار را از همه‌ی شما شاد و راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --------------------------------- --- ۱) حجرات: ۱۷

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم استان کرمانشاه و شهرهای رشت، اراک، سربند، فردوس، طبس، خوانسار

سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم استان کرمانشاه و شهرهای رشت، اراک، سربند، فردوس، طبس، خوانسار، بیدخت، گناباد و جویبار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اگر ایمان مردم به اسلام نبود، انقلاب به پیروزی نمی‌رسید متقابلاً۔ این مصیبت عظیم و حادثه‌ی فراموش‌نشدنی را از صمیم قلب به همه‌ی شما برادران عزیز و مؤمن و بااخلاص و پُرشور تسلیت عرض می‌کنم و از همه‌ی برادران و خواهران که زحمت کشیدند و از نقاط مختلف کشور به این‌جا تشریف آوردند، مخصوصاً برادران عزیزی که این راه طولانی را با پای پیاده طی کردند و عاشقانه به زیارت مزار مطهر و منور آن محبوب دل مسلمین عالم، بلکه محبوب ملائکةاللَّه و

همه‌ی عباد صالحین رفتند، همچنین از آقایان علمای اعلام و ائمه‌ی جمعه‌ی محترم و خانواده‌های شهدا صمیمانه تشکر می‌کنم. دست نیرومندی که دلهای شما مردم را به انقلاب و امام و جمهوری اسلامی با استحکام متصل کرد، و نیروی عظیمی که ملت ایران را مثل اقیانوسی مواج در تمام مراحل انقلاب - از جمله بعد از رحلت امام امت(ره) - در مقابل چشم جهانیان قرار داد، عبارت از ایمان و اعتقاد شما به خدا و اسلام است؛ این عامل اصلی را نباید دست کم گرفت. اگر ایمان مردم به اسلام نبود، انقلاب به پیروزی نمی‌رسید. اگر امام عزیزمان در دلهای یکایک مردم - چه در داخل کشور و چه در اقطار عالم - نفوذ عمیق داشت و اشاره و سخن و رفتار او برای مردم مسلمان داخل و خارج از کشور درس بود، به خاطر این بود که مردم به خدا و اسلام ایمان داشتند. در تحول عظیمی که در دنیا اتفاق افتاده، نقش ایمان به اسلام، نقش درجه‌ی یک است. چون ما برای اسلام کار می‌کنیم، خدای متعال هم نصرتش را بر ما نازل می‌کند. چون ملت ایران به خدا و اسلام و قرآن مؤمنند، ملتهای دیگر عالم نسبت به مردم ما احساس احترام می‌کنند. چون قلب آن رهبر عزیز، منور به نور ایمان صادقانه و مخلصانه و روشن‌بینانه بود، این‌گونه در میان مردم جا باز کرد و بر ذهن و روح آنها تأثیر عمیق گذاشت و خدا به او قدرت و قوّتی بخشید، تا بتواند بزرگترین کارهای این روزگار را انجام دهد. ما افتخار می‌کنیم که به اصول و بنیانهای اسلامی برگشته‌ایم رازی را که ما کشف کرده‌ایم و آن را عامل اصلی پیروزی انقلاب می‌دانیم، مجموعه‌ی دشمنان ما، یعنی استکبار و قلدرهای دنیا و صاحبان زور و زر و مرتجعان وابسته و مزدور نیز آن را کشف کرده‌اند و به علت اصلی عظمت ملت ایران و پیروزی او پی برده‌اند و درست مثل صدر اسلام و دوران پیامبر اکرم(ص)، با تمام قوّت و قدرت برای کوبیدن ایمان مردم بسیج شده‌اند. بنابراین، عامل عمده‌ی دشمنیها ایمان است، و استکبار فهمیده است که این ملت به برکت ایمان متحد شد و رهبر خود را انتخاب کرد و از قدرتهای بزرگ دنیا نترسید. آنها متوجه شدند که همه‌ی موفقیتها و پیشرفتهای ما به برکت ایمان به دست آمده‌است؛ لذا با ایمان و اسلام ما دشمن شدند و با روشهای تبلیغاتی و سیاسی خود سعی کردند چهره‌ی واقعی اسلام و انقلاب را مخدوش کنند. آنها به خیال خود به ما دشنام می‌دهند و ما را بنیادگرا می‌خوانند! در حالی که این کار، تعریف از ماست. ما افتخار می‌کنیم که به اصول و بنیانهای اسلامی برگشته‌ایم؛ این راز قوّت و قدرت ماست. در این چند سال، تمام تبلیغات استکبار جهانی بر روی اهانت به ایمان اسلامی مردم ما متمرکز بوده‌است. مردم ما از کسانی که نسبت به اسلام و ایمان اسلامی آنهابه هر شکلی اهانت کنند، نخواهند گذشت. اسلام و ایمان اسلامی، مایه‌ی عزت و نصرت ماست و دنیا و آخرت ما را اصلاح خواهد کرد. با ایمان صادقانه، از عزت و راحتی و رفاه مادّی برخوردار خواهیم شد ملتی که با ایمان صادقانه و صحیح اسلامی حرکت کند، از عزت و راحتی و رفاه مادّی برخوردار خواهد شد و دیگر کسی نمی‌تواند چیزی را بر او تحمیل کند. ما به‌فضل پروردگار و در سایه‌ی ایمان عمیق ملتمان خواهیم توانست در این قطعه از عالم، جامعه‌یی آباد و آزاد و مرفه و راحت به وجود آوریم که مشاهده‌ی آن برای ملتها درس باشد و منجر به صدور فکر انقلاب شود. تاکنون فضل پروردگار شامل حال ملت ما بوده است و بعد از این هم خواهد بود. باید وحدت کلمه‌یی را که به برکت ایمان به اسلام و اعتقاد به خدا در میان اقشار مختلف مردم به وجود آمده است، صنع الهی بدانیم و از آن قدرشناسی و پاسداری کنیم. امروز ابهت ملت ایران به برکت همین ایمان است. حتّی دشمنان ملت هم این حقیقت را قبول دارند و اعتراف می‌کنند که ملت ایران، شجاع و آزاده و نیرومند و تحمیل‌ناپذیر است. سعی کنیم روزبه‌روز این ایمان را در دلهامان تقویت کنیم. علمای محترم و روحانیون و وعاظ و گویندگان و نویسندگان دینی که معلمان و مبشران بشارتهای الهی برای مردم هستند، بایستی در عمق بخشیدن به ایمان مردم تلاش کنند. همان‌طور که خدای متعال در قرآن وعده فرموده، تا وقتی ایمان عمیق اسلامی با مردم همراه است، هیچ خطری ملت و انقلاب را تهدید نمی‌کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند کمترین آسیبی به جمهوری اسلامی و انقلاب شکوهمند ایران وارد آورد. خداوند شما برادران و خواهران را مشمول رحمت و فضل خودش بکند و ان‌شاءاللَّه این زحمات را از شما قبول فرماید. یک بار دیگر از همه‌ی حضار محترم که از راههای دور و استانهای مختلف کشور به این‌جا تشریف آوردند، صمیمانه تشکر می‌کنم و این مصیبت بزرگ

را به شما تسلیت می‌گویم و سلام و اخلاص خود را به وسیله‌ی شما به همه‌ی همشهریان محترمتان ابلاغ می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از خواهران شهرهای مختلف کشور

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از خواهران شهرهای مختلف کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در همه‌ی مراحل انقلاب، حضور خواهران زنده و نیرومند بوده است از همه‌ی خواهران عزیز که از راههای دور و نزدیک تشریف آوردند، صمیمانه تشکر می‌کنم و مصیبت جانگداز ارتحال امام عزیزمان را به شما تسلیت می‌گویم. حضور خانمها در همه‌ی مراحل انقلاب، حضوری زنده و نیرومند و قوی بود و توانستند بارهای سنگین را تحمل کنند و مصیبتهای بزرگ را از سر بگذرانند. در طول تاریخ اسلام، مانند زنهای ما، نادر و کمیاب بوده است. یقیناً اگر پشتیبانی و حمایت بانوان کشورمان نمی‌بود، در دوران جنگ و پیش از آن در همه‌ی مراحل انقلاب، این پیروزیها به دست نمی‌آمد. چه‌قدر مادران و همسران و خواهران شهدا و سایر بازماندگان آنها در دوران جنگ و قبل از آن استقامت و ثبات از خود نشان دادند که گاهی موجب تعجب انسان می‌شود؛ زیرا نمونه‌ی آن را در تاریخ اسلام کم می‌بینم. در مراحل دیگر هم حضور خواهران، حضور نیرومندی بود. در بسیج و نهادهای انقلابی دیگر، خواهرانی را می‌شناسیم که وظایف سنگینی را برعهده دارند و مشغول کار هستند. زنان پشتوانه‌ی حرکت مردان زنان کشور ما در طول مدت انقلاب، پشتوانه‌ی حرکت مردها بودند. اگر احساسات و ایمان قوی زنها نبود، شاید بسیاری از مردهای ما این قدرت را پیدا نمی‌کردند که در میدانهای سخت مبارزات گوناگون حضور داشته باشند. امروز هم همان مسؤولیت بر دوش خانمهاست. شما که می‌دانید دشمنان ما درصددند به انقلاب ضربه بزنند و اطلاع دارید که وحدتِ به وجود آمده در کشور ما چه‌قدر باارزش است و حضور مردم ما در صحنه‌های انقلاب تا چه اندازه اهمیت دارد، باید این حضور را حفظ کنید و مردها و فرزندان و شوهران و برادرانتان را به حضور قوی در همه‌ی صحنه‌ها و حفظ وحدت و پشتیبانی از آرمانهای عزیز انقلاب - که امام بزرگوارمان تأمین آنها را از ما انتظار داشتند - وادار کنید. من برای همه‌ی شما خواهران دعا می‌کنم. امیدوارم خداوند لطف خودش را نازل کند و به شما توفیق دهد و ان‌شاءاللَّه این زحمات را از همه‌ی شما قبول فرماید و روح مقدس اماممان را شاد و خوشحال و راضی بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و مردم استان زنجان و اقشار مختلف مردم شهرهای نهاوند، کاشمر،

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و مردم استان زنجان و اقشار مختلف مردم شهرهای نهاوند، کاشمر، بجنورد، اسفراین، طرقبه و چناران، اقلید، بم، ملایر و دهبید فارس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تمام ابعاد شخصیت امام برای ما شناخته‌شده نیست از همه‌ی برادران و خواهران که از نقاط مختلف کشور و راههای دور به این‌جا تشریف آوردند، صمیمانه تشکر می‌کنم و این مصیبت بزرگ و جانگداز را که حقیقتاً برای جهان اسلام و همه‌ی مسلمین عالم و بخصوص برای ملت ایران سنگین بود، به شما تسلیت عرض می‌کنم. امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما ملت ایران که مریدان قدیم و اولین یاران امام‌خمینی(ره) بودیم، این است که درسهای آن امام بزرگوار را مرور کنیم. شخصیت عظیم رهبر کبیر انقلاب و جوهر درخشانی که همه‌ی دنیا را تحت تأثیر قرار داد، در درسها و بیانات و رهنمودهای او آشکار شده است. البته همه‌ی ما با شناخت کامل آن شخصیت عظیم خیلی فاصله داریم و بدون مبالغه و اغراق باید گفت که هنوز ابعاد بسیاری ازشخصیت آن روح ملکوتی و انسان بزرگ و والا برای ما شناخته‌شده نیست. ما از نزدیک قضایا را می‌دیدیم و همه‌ی کسانی که از چنین فاصله‌یی در کنار وقایع قرار می‌گیرند، به آسانی قدرت جمع‌بندی ندارند. جمع‌بندی آن شخصیت و تحلیل ابعاد گوناگون آن انسان بزرگ و والا، قدری تدبر و تأمل لازم دارد، که به این زودیها برای ما که در عصر امام و نزدیک به او بودیم، میسر نخواهد شد؛ ولی بیانات آن بزرگوار برای ما درس است، و درس چیزی است که در دسترس و

اختیار ماست. تدبر در درسهای آن بزرگوار، خواهد توانست ما را با ابعاد شخصیت آن راحل عظیم‌الشأن آشنا کند و راه را بر ما بنمایاند. این درسها را نمی‌شود در چند جمله خلاصه کرد. در هر بخشی از زمان و در هر حادثه‌یی از حوادث، یکی از آن درسها می‌تواند به عنوان رهنمود راهگشای ما باشد. با توجه به شرایطی که امروز در جهان برای کشور ما و موقعیت عظیم ملت ایران در اذهان عالم به وجود آمده است، درس بزرگ امام عزیزمان عبارت است از قدردانی از وحدت و انسجامی که به اراده‌ی الهی برای ما پیش آمد. امروز دلهای ملت ایران از غالب اوقاتِ دوران دهساله‌ی انقلاب به هم نزدیکتر است؛ این هم از برکات روح ملکوتی امام بزرگوارمان بود. وحدت کلمه، قدرت ملت را چند برابر می‌کند آن چیزی که ابرقدرتها را در مقابل ملت ایران مرعوب کرده است، در درجه‌ی اول وحدت کلمه بود. وقتی در میان ملتی وحدت کلمه باشد، قدرت آنها چند برابر می‌شود. اگر دشمن در مقابل خود ملت مقتدری را مشاهده کرد، مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد. علت عقب‌نشینیهای مکرر دشمن در طول مبارزه و بعد از پیروزی انقلاب هم همین بود. گمان نکنیم که اگر ما ضعیف باشیم، دشمن ترحم خواهدکرد. آن چیزی که مردم مادّی را که معنویات و ارزشها برایشان مطرح نیست، می‌ترساند، قدرت است. برای دولتهای گردن‌کلفت و مقتدر و زورگوی عالم، هیچ ارزش انسانی و اخلاقی مطرح نیست. آن چیزی که از آن واهمه دارند، قدرت است. قدرتهای بزرگ مادّی دنیا هم احتیاط می‌کنند. علت این‌که دولتهای استعمارگر در کشورهای ضعیف جهان سوم، بدون ملاحظه تاخت‌وتاز کردند، این بود که در آن کشورها در مقابل خودشان قدرتی مشاهده نکردند و مانعی بر سر راه خود ندیدند. هرجا که استکبار مانع نبیند، تاخت‌وتاز خواهد کرد؛ حدی هم نمی‌شناسد؛ اما اگر در مقابل خود قدرتی مشاهده کرد، مجبور به توقف خواهد شد. ملت ایران قدرتهای بزرگ را مرعوب خود کرد ملت بزرگ ما بحمداللّه در سالهای آخر عمر رژیم گذشته و در طول ده سال پس از پیروزی انقلاب، آن‌چنان قدرتی از خود نشان داد که استکبار جهانی و امریکا و قلدرهای عالم و همدستان آنها احساس کردند که نباید با ملت ایران بی‌احتیاط برخورد کرد. ملت ایران قدرتهای بزرگ را مرعوب خود کرد، و این یک واقعیت است. نباید کشور ما را با کشوری از جهان سوم که مثلاً سی و یا پنجاه میلیون جمعیت دارد، مقایسه کرد. بسیاری از کشورها هستند که شاید جمعیت آنها به اندازه‌ی جمعیت کشور ما و یا بیشتر از آن باشد؛ اما آن کشورها قدرت ملت ما را ندارند. علت این است که متأسفانه حکومتهای فاسد در بسیاری از این کشورها مردم را از صحنه خارج کرده‌اند و برای آنها شأنی قایل نیستند و قدرت به مردم متکی نیست و با آنها سروکار ندارد؛ بلکه به دولتمردان و رؤسا و مسؤولان کشور قائم است! در کشور ما قدرت جنبه‌ی عمومی دارد در کشور ما ملت در صحنه است و خودش را صاحب مملکت و مدافع ارزشهای انقلاب و کشور می‌شناسد و خود را از مسؤولان جدا نمی‌داند؛ لذا در این‌جا، قدرت متعلق به مسؤولان و دولتمردان نیست؛ بلکه قدرت جنبه‌ی عمومی دارد و متعلق به مردم است؛ مسؤولان هم به پشتیبانی مردم و - از همه مهمتر - به ایمان و توکل به خدا متکی هستند. هر فرد و جمعیتی از این عامل برخوردار باشد، در هیچ میدانی احساس شکست نخواهد کرد. ما این سرمایه‌ها را داریم، و همین سرمایه‌ها بود که ده سال ملت ما را در سخت‌ترین مراحل مبارزه نگهداشت و بر دشمن غالب کرد و پیش برد. همه باید در این برهه‌ی زمانی، دو درس را از امام به یاد داشته باشیم: اول، وحدت کلمه و حفظ انسجام و محبت به یکدیگر و دور ریختن عوامل تفرقه و اختلاف؛ دوم، حضور عمومی در صحنه؛ همچنان که امروز بحمداللّه همه‌ی ملت ایران در صحنه حاضرند. در آینده‌ی نزدیک، همه‌پرسی و انتخابات ریاست جمهوری انجام خواهد شد. حضور مردم در آن صحنه‌ها باید به گونه‌یی باشد که مشت محکمی به سینه‌ی دشمنان کوبیده شود. سازندگی کشور و حرکت به سمت آبادانی و عمران و توسعه‌ی اقتصادی، ابتکار و تلاش و همکاری با دستگاههای دولتی، شرکت در بازسازی کشور با پول و فکر، حضور مردم را در صحنه نشان خواهد داد. همین کارهاست که تاکنون انقلاب را با طراوت و با نشاط نگهداشته است و روح مقدس امام(ره) را خشنود خواهدکرد. کینه‌ی استکبار تمام‌شدنی نیست استکبار جهانی نسبت به اسلام و انقلاب، از اعماق وجود کینه دارد، و تا ملتی از اصول و دین خودش دست برندارد و تسلیم نشود، آنها راضی نخواهند شد. خداوند متعال به مسلمانها فرمود: «ولن ترضی عنک

الیهود ولاالنّصاری حتّی تتّبع ملّتهم»(۱). بنابراین، کینه‌ی استکبار به خاطر اعتقادات و استقلال‌خواهی و شعار«نه شرقی و نه غربی» و پایبندی عمیق مردم ما به اسلام است. کینه‌ی استکبار تمام‌شدنی نیست؛ اما علی‌رغم کینه‌ی عمیق او علیه ملت ما، به لطف پروردگار امیدوار و دلگرمیم که ان‌شاءاللَّه ملت ایران بتواند در همه‌ی صحنه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، به مقاصد الهی دست یابد و دشمن را وادار به عقب‌نشینی کند. امیدواریم خداوند فضل و لطف و رحمت خود را شامل همه‌ی شما برادران و خواهران کند و به ملت ایران توفیق دهد که راه امام عزیز را تداوم بخشند. مجدداً از همه‌ی شما، مخصوصاً علما و ائمه‌ی محترم جمعه و روحانیون و فضلا و خانواده‌های معظم شهدا صمیمانه تشکر می‌کنم. در مراجعت به شهرها و مراکز خودتان، سلام من را به اهالی آن دیار برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------ ۱) بقره: ۱۲۰

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از اقشار مختلف مردم جهرم و بخشهای تابعه، کاشان، فریمان، سرخس

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از اقشار مختلف مردم جهرم و بخشهای تابعه، کاشان، فریمان، سرخس، احمدآباد، نکا، بوشهر، بندر دیلم و خواهران بندر گناوه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ده سال رهبری امام برای ما مغتنم بود متقابلاً این ضایعه‌ی جانسوز و مصیبت‌بار برای جهان اسلام را به یکایک شما برادران و خواهران صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و توفیق کامل همه‌ی شما عزیزان را از خداوند متعال مسألت می‌کنم. همچنین لازم می‌دانم از همه‌ی برادران و خواهرانی که از شهرهای مختلف و اقطار گوناگون کشور و راههای دور و نزدیک تشریف آوردند، مخصوصاً علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و روحانیون معظم و خانواده‌های مکرم شهیدان و جانبازان صمیمانه تشکر کنم. در زندگی همه‌ی ملتها و بلکه در زندگی هر انسان فرصتهایی پیش می‌آید که اگر توفیق خدا به کمک آن ملت و فرد بیاید، عقل و هوش او برانگیخته می‌شود و از آن فرصتها حداکثر استفاده را می‌کند؛ اما اگر خداوند توفیق ندهد، فرصتها از دست می‌روند و غالباً هم به آسانی و بزودی تجدید نمی‌شوند. در تاریخ ملتها از این قبیل حوادث زیاد مشاهده می‌شود. نباید شک کرد که ده سال رهبری عینی و قدرتمندانه‌ی امام بزرگوار و عظیم ما، برای ملت ایران فرصت مغتنمی بود. تا آن‌جا که ما به یاد داریم، بعد از انبیا و ائمه‌ی معصومین(ع)، ملت ما هیچ شخصیت و رهبری را با این عظمت و قدرت و توفیقات هرگز به خود ندیده است. انصافاً ملت ما از این فرصت حداکثر استفاده را کرد. شما مردم باوفا و مؤمن و فداکار، در اطاعت و پیروی از این امام بزرگ و بزرگوار، هیچ کم نگذاشتید. ملت ما از مردم دوره‌ی صدر اسلام بهتر و فداکارترند وقتی ملت خودمان را با دوران مختلف تاریخ اسلام و ملتهای دیگر مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم واقعاً ملت ما خیلی بهترند و در بعضی موارد حتّی قابل مقایسه هم نیستند. با دوره‌ی صدر اسلام هم که مقایسه کنیم، باز هم در مجموع ملت ما بهتر و فداکارتر و صادقترند و ایثارشان بیشتر است. البته اگر شخصیتها و چهره‌های برجسته‌ی عهد رسول‌خدا(ص)، مثل صحابه‌ی خاص و نزدیک و حواریون ایشان و شخص امیرالمؤمنین(ع) را در نظر داشته باشیم، مسلماً آنها خیلی ممتاز و کم‌نظیرند. شکی نیست که خدای متعال به حسب عمل ملتها به آنها پاداش و جزا می‌دهد، که گاهی آثار آن را ما می‌فهمیم و گاهی هم متوجه نمی‌شویم. آیات کریمه‌ی قرآن دلالت می‌کنند که اگر ملتی عمل صالح انجام داد و مخصوصاً آن را با ایمان و تقوا همراه کرد، زندگی و دنیا و عزت و استقلال او تأمین خواهدشد؛ حتّی اگر با ایمان و تقوا هم همراه نبود، باز هم خدای متعال پاداش خواهد داد؛ «کلّا نمدّ هولاء و هولاء»(۱): هم کسانی که برای دنیا کار می‌کنند، و هم افرادی که برای آخرت تلاش می‌کنند، خدای متعال همه را جزا خواهد داد. این‌که می‌بینید بعضی از ملتها دین و تقوا هم ندارند، اما از زندگی مادّی و علی‌الظاهر مطلوبی برخوردارند، به خاطر آن است که کار دنیا را خوب انجام می‌دهند؛ منتها این‌گونه زندگی عاقبت خوشی ندارد و با فساد همراه می‌شود و آن شخص را از بین خواهد برد. تمدن مادّی امروز جهان، این روش زندگی را برگزیده است؛ لیکن ملتی که مؤمن باشد و مثل شما تلاش کند، شکی نیست که خدای متعال به

او پاداش خواهدداد. این پاداش فقط مخصوص آخرت نیست؛ بلکه در دنیا هم پاداش داده خواهدشد. پاداش دنیا این است که طبق عملی که انجام داده‌اند، خوشبخت و عزیز خواهندشد و از ذلت و زور و تحمیل بیرون خواهند آمد. مردم ما در دوران گذشته کمترین دخالتی در امور خود نداشتند امروز شاید در بین ملتهای دنیا، ملتی مانند ایران نباشد که از هیچ قدرت خارجی فرمان نبرد و ملاحظه‌ی آنها را نکند و خودش تصمیم بگیرد و راه خودش را انتخاب کند و مستقل باشد. در داخل ایران هم امور کشور در دست خود مردم است. بحمداللَّه بساط حکومتهای استبدادی و زورگو از این کشور برچیده شده است. آنها قرنهای متمادی بر کشور و ملت ما حاکمیت داشتند و مردم کمترین دخالتی در امور خودشان نداشتند. در دوران رژیم گذشته، اگر قطع رابطه و یا ایجاد ارتباط می‌شد؛ اگر معامله‌یی انجام می‌گرفت و اگر سفری برگزار می‌گردید، آن کسی که نه نظرش خواسته می‌شد و نه در جریان امور قرار می‌گرفت و نه از احترامی برخوردار بود، ملت ایران بود. مجلس شورایی هم که در آن وقت وجود داشت، درحقیقت از نمایندگان مردم تشکیل نشده بود، تا آنها ناظر و حاضر کارها باشند. مجلس از دست‌نشانده‌های خود دستگاه و خوانین و زورگوها و گردن‌کلفتهای محلی و متنفذین تشکیل می‌شد و مردم هم در کناری سرشان پایین و مشغول کار خودشان بودند و با سختی زندگی را می‌گذراندند و دستگاه نیز ثروت مملکت را برای خودش برمی‌داشت و می‌فروخت و استفاده می‌کرد و می‌خورد و می‌پاشید و حسابی هم به کسی پس نمی‌داد! انقلاب اسلامی که پیروز شد، همه چیز را عوض کرد. امروز رئیس جمهور و دولت و نمایندگان مجلس و رهبری متعلق به مردمند. مردم تصمیم می‌گیرند و امضاء می‌کنند، و درحقیقت اراده‌ی آنها برای مسؤولان مورد توجه و محور اصلی کار است. ملت ما مستقل است و خودش تصمیم می‌گیرد پاداش الهی همین است که زندگی یک ملت، زندگی خوب و مطلوب و مستقل شود؛ خودش تصمیم‌گیری کند و رئیس جمهور و نماینده‌ی مجلس را برگزیند؛ آنها را از خود بداند و مطمئن باشد به او ایمان و اعتقاد دارند، به او محبت می‌ورزند، در حقش خیانت نمی‌کنند و برای مصالح او تلاش می‌کنند. پس از تأمین این موارد، آنگاه ملت به کمک مسؤولانی که خود معین کرده است، می‌شتابد و با آنها همکاری می‌کند و به عمران و آبادانی کشور می‌پردازد. کشور ما یکی از نادرترین کشورها در زمینه‌های عمران و آبادانی است. ما اگر دو برابر امروز هم جمعیت داشته باشیم، باز هم می‌توانیم بدون کمترین نیازی به کشورهای دیگر، خود را به بهترین وجه اداره کنیم. این ظرفیت خوب، هم در خاک بابرکت ما، و هم در استعدادهای انسانی ممتاز کشور، و هم در دستورات و روش و قانون اساسی، و هم در مسؤولان ما وجود دارد. اگر جنگ هشت‌ساله را بر ما تحمیل کردند، به خاطر این بود که ما دیرتر به بازسازی کشور و زنده کردن زمینه‌های عمران بپردازیم. استعمار و استکبار می‌دانند که اگر ملت ما به کمک مسؤولان و گردانندگان و مدیران دلسوز کشور بتواند ایرانی آباد و آزاد بسازد و آحاد جامعه را کاملاً مرفه و برخوردار از عدالت اجتماعی و سایر ارزشهای اسلامی کند و در زیر چتر شریعت مقدسه‌ی اسلام نگهدارد، در آن صورت انقلاب بزرگ و شکوهمند ما به خودی خود و بدون آن‌که کسی تلاش کند، به همه‌ی کشورهای اسلامی صادر خواهد شد و الگوی دیگران قرار خواهد گرفت. ده سال فشار وارد آوردند، تا این دگرگونی پیش نیاید؛ ولی کوشش آنها بی‌فایده بود. ملت ما، ملتی زنده و لایق و بارشد است. این ملت باعث شد تا حادثه‌ی رحلت امام و رهبرش که حادثه‌ی تلخ و جانسوزی بود و همه‌ی دنیا منتظر بودند تا این حادثه موجب ضعف ملت و تشکیلات و نظام شود، موجب قوت نظام گردد. مردم ایران لیاقت خود را به اثبات رساندند ملت ما با تجمع خود و ابراز وفاداری و سرسپردگی مخلصانه نسبت به روحانیت دلسوز و علاقه‌مند، لیاقت خود را به اثبات رساند. امریکا و اذناب او هرچه تلاش کنند، نخواهند توانست این ملت را از رسیدن به قله‌یی که امام عزیزش همه را به آن سمت هدایت می‌کرد، باز بدارند. اگر تمام گردن‌کلفتها و قلدرهای دنیا هم دست در دست یکدیگر دهند، نمی‌توانند ما را از حرکت به سمت جامعه‌ی اسلامی مرفه و عادل و آباد باز بدارند. ما بحمداللَّه اراده‌ی پیمودن این راه و انجام این کار را با لطف الهی و کمک مردم داریم و چیزی هم کم نداریم. فقط مواظب باشید وحدت و شور و احساس تکلیف را در خود حفظ کنید. قرآن به مسلمانها خطاب می‌کند و می‌گوید: اگر مؤمن باشید، نه از کسی بترسید و نه

سست شوید(۲). مظهر ایمان، همین شور و نشاط و تلاش و وحدت و حضور در صحنه است؛ دشمن هم از همین می‌ترسد. تا وقتی حضور قوی و پُرشور شما مردم استمرار دارد، ان‌شاءاللّه لطف خدا هم با ما خواهد بود. امیدوارم دعای حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه) و توجهات روح ملکوتی امام عزیزمان همیشه با شما باشد و کمکتان کند، تا بتوانید راهی را که انقلاب و اسلام تعیین کرده‌اند، تا آخرین مراحل و منازل ادامه دهید. خداوند شما را حفظ کند. مجدداً از همه‌ی شما عزیزان تشکر می‌کنم. خواهش می‌کنم سلام من را به مردم عزیز شهرهای خود برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) اسراء: ۲۰ ۲) آل‌عمران: ۱۳۹

سخنرانی در مراسم بیعت معاون وزیر اطلاعات، نماینده‌ی فرمانده‌ی کل قوا در سازمان حفاظت اطلاعات ارتش

سخنرانی در مراسم بیعت معاون وزیر اطلاعات، نماینده‌ی فرمانده‌ی کل قوا در سازمان حفاظت اطلاعات ارتش به همراه رئیس این سازمان، و جمعی از مدیران کل و کارشناسان وزارت اطلاعات و سازمان حفاظت اطلاعات ارتش بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام نسبت به مسایل اطلاعات اهتمام زیادی داشتند لازم است از برادران عزیز تشکر کنم که این فرصت را فراهم کردند، تا از زحمات و تلاشهای شبانه‌روزی و مجاهدتهای خاموش و آرام و بی‌ریاشان سپاسگزاری کنم. امام عزیز(ره) علی‌رغم آن‌که سابقه‌ی ذهنی با مسایل اطلاعات نداشتند، اما چه‌قدر نسبت به این مسأله اهتمام داشتند. آن‌قدر ایشان برای وزارت اطلاعات و مسؤولان آن اهمیت قایل می‌شدند و حرف آنها را ملاک می‌دانستند که من نمونه‌ی آن را برای هیچ دستگاهی ندیدم. این، بلوغ فکری آن بزرگمرد را نشان می‌داد که همه چیز را با دید حکمت الهی نگاه می‌کرد. ایشان خیلی سنجیده فرمودند: برادران مشغول در جبهه‌ی اطلاعات، سربازان گمنامند. حقیقتاً همین‌گونه است. شما در جبهه‌یی درگیر هستید که به‌هیچ‌وجه خطر و توطئه و زحمت و مجاهدتش از جبهه‌ی نظامی کمتر نیست. شما از افتخارات و هیجانات ظاهری و تعریف و تمجیدهایی که معمولاً در کار نظامی وجود دارد، چشم پوشیده‌اید و در این سنگر زحمت می‌کشید. خداوند ان‌شاءاللّه همه‌ی شما را حفظ کند و توفیق دهد، تا ذهن و اراده‌ی شما روشن و قوی باشد و سلاح هوش و ابتکار که اصلیترین سلاح شماست، بیش از پیش برّا شود. تلاش موفق اخیر شما که به انهدام یک شبکه‌ی خطرناک اطلاعاتی و استکباری در داخل کشور منتهی شد، واقعاً کار بزرگ و قابل تحسین و باارزشی بود که مشترکاً با برادران عزیز حفاظت اطلاعات ارتش انجام گرفت و مجموعه‌ی خطرناکی را که همه گونه عضو - آخوند و ارتشی و بازاری و ... - در آن به چشم می‌خورد، منهدم کرد. خداوند ان‌شاءاللّه از شما قبول کند. تلاش دشمن، ارزیابی دقیق نقطه‌ی ضعف شماست البته دشمن دست‌بردار نیست و توطئه‌ی خودش را متوقف نخواهد کرد؛ ضربه را می‌خورد، ولی باز خودش را برای ضربه‌ی بعدی آماده و جمع‌وجور می‌کند؛ و بدون شک ضربه‌ی بعدی دشمن، با توجه به نقصهای او در ضربه‌ی اول است. یعنی دقت می‌کند ببیند شما چگونه و از چه راهی توانستید به او تودهنی بزنید، قطعاً آن روزنه را محکم خواهد گرفت. دشمن بیشترین تلاش خود را در ارزیابی دقیق نقطه‌ی ضعفش می‌کند و با دستگاههای آماده و منسجم و قوی‌یی که دارد، فوراً نقاط ضعف کار خود را پیدا می‌کند و به جبران آنها می‌پردازد. شما هم بایستی در نوبت بعد ضربه‌ی ابتکارآمیز دیگری بزنید. همیشه ابتکار عمل دست مهاجم است؛ به همین خاطر، او شیوه‌ی برخورد را انتخاب می‌کند. شما بایستی هوشمندی خود را به کار ببرید و شیوه‌یی را که او در بین صدها احتمال انتخاب کرده است، پیدا کنید و به خودش برگردانید. آن وقتی که شما به عنوان دستگاه اطلاعاتی اسلام و حق، حمله می‌کنید و به آنها ضربه وارد می‌آورید، این معادله برعکس خواهد شد؛ یعنی آنها باید ببینند شما از چه شیوه‌یی استفاده می‌کنید. باید دایماً بیدار باشید و ضربه را به دشمن برگردانید کار آنها سخت‌تر است؛ چون آنها شیوه‌های ما را نمی‌شناسند. شیوه‌های آنها، قابل حدس و استاندارد و شبه‌استاندارد است. ابزار و پول و نفوذی و شهوات جنسی و... ، روشهای شناخته‌شده‌یی هستند که معمولاً

با ابتکار هم توأم می‌شوند و ضربه‌ی خود را می‌زنند؛ اما شیوه‌های شما برای آنها ناشناخته است و به همین‌خاطر کارشان دشوارتر است. شما از ایمان و دین و تلاش و زحمتِ بیشتر استفاده می‌کنید، که نقطه‌ی قوّت کار شماست و درك همه‌ی اینها برای آنها آسان نیست. هنگامی که دشمن حمله می‌کند، ابتکار عمل در دست اوست؛ شما باید کاملاً حواستان جمع باشد و مثل جبهه‌ی جنگ آمادگی خود را حفظ کنید؛ چون ما نمی‌دانیم که دشمن از کجا حمله خواهدکرد؛ ممکن است از جبهه‌ی میانی و یا بالا و پایین حمله کند. به هرحال، باید در همه جا بیدار باشیم. باید در طول جبهه‌یی که یقیناً از لحاظ معنوی به مراتب طولانیتر از مرزهای ماست، دایماً بیدار باشید و فوراً ضربه را به خودشان برگردانید. همین الان هم آنها مشغول کارند. در حال حاضر، جاسوسهای امریکا و انگلیس و دیگر رژیمهای استکباری، میان مردم و دستگاههای مختلف و حوزه‌های علمیه هستند و قصد ضربه زدن به نظام و انقلاب را دارند. این شما هستید که باید با همت بلند خود و با اتکاء به پروردگار دنبالشان باشید و نقشه‌های آنها را خنثی کنید. کار ضداطلاعاتی شما بسیار مهم است صحنه‌یی که شما درگیر آن هستید، صحنه‌ی بسیار عجیبی است. شاید در میان سنگرهایی که جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند - مبارزه به معنای خاص آن و دست‌به‌یقه‌شدن و ضربه زدن و ضربه خوردن - هیچ سنگری بافضیلت‌تر از سنگر شما نباشد؛ چون همیشه و در همه جا، خطر از ناحیه‌ی نفوذ اطلاعاتی دشمن بیشتر است. در قضیه‌ی جنگ هم اگر ما بیشتر می‌زدیم و کمتر می‌خوردیم، به خاطر این بود که کار اطلاعاتی شایسته و ممتازی انجام می‌دادیم. با چشم بسته که نمی‌شود به جنگ رفت؛ باید با چشم باز دشمن را دید و محل پرتاب ضربه‌اش را برآورد کرد، تا متقابلاً پاسخ کوبنده‌تری به او داد. کار ضداطلاعاتی شما بسیار مهم است؛ حتّی از کارهای اطلاعاتی آفندی و کارهای نظامی هم مهمتر و بافضیلت‌تر است. سنگر عظیمی در اختیار شماست؛ مواظب باشید اخلاصتان را از دست ندهید. اگر توانستید با همین اخلاص و صفا و دلسوزی، برای مردم و انقلاب و اسلام کار کنید و احساسات و انگیزه‌ها و نیتهای خود را خالص کنید، بدانید پیروزید و هیچ عاملی نمی‌تواند به شما ضربه بزند؛ اجر الهی هم در جای خودش محفوظ است؛ «و ما عنداللّه خیر و ابقی»(۱). بزرگترین پاداش انسانی که تلاش می‌کند، موفقیت اوست؛ اما آنچه را که پیش خدا دارید، از شادیهای دنیایی باارزش‌تر و بالاتر است. این سنگر را محکم نگهدارید و مبادا برای لحظه‌یی دلسرد و خسته و مردد بشوید؛ با همدیگر همکاری کنید. خداوند ان‌شاءاللّه از شما راضی باشد و توفیقتان دهد و روح مطهر و مقدس امام عزیزمان را با اولیایش محشور کند و شما را مورد تأیید خودش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته - -- ۱) قصص: ۶۰

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تکلیف امروز شما بیشتر است من هم به همه‌ی برادران عزیز صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. در دیدارهایی که با شما برادران در طول سالهای گذشته - چه قبل از شروع جنگ و چه در دوران جنگ - داشتم، همیشه افتخارم این بود که از طرف امام(ره) و به نمایندگی او با شما حرف می‌زنم، و هیچگاه فکر نمی‌کردم که روزی امام نباشد و باز من با شما به عنوان همکار و مسؤول بخواهم صحبت کنم. به هر حال، مصیبت سنگین و بزرگی برای عالم اسلام بود و خلأ عظیمی ایجاد شد، و اگر کسانی می‌باید تلاش کنند تا این خلأ را به نحوی جبران و پُر کنند، آنهایی هستند که به امام ارادت بیشتری داشتند و نزدیکی بیشتر و رابطه‌ی مستحکمتری بین خودشان و امام احساس می‌کردند، و شکی نیست که شما برادران عزیز سپاهی، از جمله‌ی پیشقدم‌ترین و برترین افراد در این زمینه هستید. تکلیف امروز شما در مقایسه با گذشته و نسبت به دیگران، بیشتر است. خوب است که بر غمهای خود چیره شویم و از احساسمان نسبت به امام عزیز نردبانی درست کنیم، تا به قله‌ی آرمانهایی که او به ما نشان داده بود و همیشه ما را در پیمودن راه به سمت آن آرمانها تشجیع کرده بود، برسیم. او به ما تعلیم داده بود که می‌توانیم هر کاری را انجام دهیم، و از این‌که بترسیم و تردید کنیم، ما را برحذر داشته

بود. سعی کنیم ان‌شاءاللَّه همتها و دلها را یکی کنیم، راه را بپیماییم و به مقصد اعلایی که آن بزرگوار به ما نشان داده و ما را به سمت آن هدایت کرده بود، برسیم. ما حقیقتاً مرده بودیم؛ امام(ره) ما را زنده کرد. ما گمراه بودیم؛ او ما را هدایت کرد. ما از وظایف بزرگ انسان و مسلمان غافل بودیم؛ او ما را بیدار کرد و راه را به ما نشان داد و دست ما را گرفت و ما را تشجیع نمود و خودش هم جلوتر از همه حرکت کرد. خدا را شکر می‌کنیم که با همه‌ی وجودمان سخن او را باور کردیم و پشت سر او حرکت کردیم و متوقف نشدیم و در نیمه‌ی راه او را رها نکردیم. بحمداللَّه شما امتحان سخت و بزرگی را دادید. این جنگ برای شما نعمت بسیار بزرگی بود؛ شما را باصفا، و جوهرهای وجودتان را آشکار کرد. اگر جنگ اتفاق نمی‌افتاد، معلوم نبود که ما چگونه باشیم و در چه وضعیتی بسر ببریم. اگر جمهوری اسلامی با انقلاب همراه باشد، تهدیدی متوجه او نیست مایلم چند نکته‌ی کلی را در جمع شما مطرح کنم: نکته‌ی اول این است، تا مادامی که نظام جمهوری اسلامی با انقلاب همراه است، نباید لحظه‌یی تصور شود که تهدیدی متوجه او نیست. خدا نکند آن روزی بیاید که جامعه و انقلاب ما، مثل بعضی از کشورهای به اصطلاح انقلابی که صرفاً اسمشان انقلابی است، اما در میدان سیاست هیچ مسأله و مشکل انقلابی‌یی برایشان مطرح نیست و مثل کشورهای دیگر با همه رابطه و همخوانی دارند و چیزی به نام آرمان در نظر آنها مطرح نیست، باشد. خدا نکند که ما سرنوشتمان به آن‌جا برسد و جمهوری اسلامی از انقلاب جدا شود و با او نباشد. اگر فرض ما این است که جمهوری اسلامی را توأم و آمیخته با انقلاب اسلامی فهمیدیم و قبول کردیم، پس بایستی فرض ما بر این باشد که دشمنی و تهدید برای این انقلاب - که مثل روحی در کالبد این جمهوری وجود خواهد داشت - همواره متصور خواهد بود و نیرویی که از انقلاب باید دفاع کند، همیشه لازم است. البته آن نیرو، همه‌ی ملتند؛ اما همه‌ی ملت که مسلح نیستند. آن سازمان مسلحی که باید بر خود حتم کند که از انقلابی که همچون روحی در کالبد این جمهوری است، دفاع کند، کدام است؟ بنابراین، باید با چنین تصور و احساس لزوم حضور و دفاع دایمی و احساس همیشگیِ در سنگر بودن، مسایل نیروهای مسلح و سپاه و کشور را مورد بررسی قرار دهیم. هر پایه‌ی دیگری برای تحلیل، غلط و غیرواقع‌بینانه است. ما باید فرض کنیم که همواره دشمن داریم و انقلاب تهدید می‌شود. نمی‌خواهم بگویم حتماً جنگی علیه ما به راه خواهد افتاد؛ شکل خاصی از تهدید مورد نظرم نیست؛ اما آنچه که می‌توانم در قلبم به آن معتقد باشم، این است که تهدید علیه نظام جمهوری اسلامی که انقلاب را با خود دارد و از او جدا نشده است، همیشگی است. فقط یک شق دیگر وجود دارد که ما آن شقه را رد کردیم و آن، این است که جمهوری اسلامی برقرار باشد، اما دیگر انقلاب نباشد؛ در آن صورت فرض می‌شود که ما دشمنی هم نداشته باشیم! این امر اصلاً قابل تصور نیست. ما برای جمهوری اسلامی تعریفی نداریم که با نبودن انقلاب و یا جدایی از آن منطبق باشد و بسازد. باید همه‌ی تصمیم گیریها برای آینده را بر اساس این تحلیل و مبنا قرار بدهیم. تنها نیرویی که قادر است از انقلاب و نظام دفاع کند، سپاه است اعتقادم این است که اگر سپاه نباشد و یا ضعیف باشد، امکان ندارد بتوانیم در مقابل تهدیدی که وجودش را مسلّم می‌دانیم، دفاع کنیم. شما به نظرات من در مورد نیروهای مسلح آشنا هستید. شاید تاکنون با خیلی از شما در جمعهای کوچک، دوبه‌دو و سه‌به‌سه نشسته‌ام و صحبت کرده‌ام. شما نظرات من را می‌دانید. همان‌طور که حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) معتقد بودند و تا آخر هم اعتقادشان همین بود که سپاه و ارتش نبایستی به نفع دیگری هضم بشوند و از بین بروند، بلکه هر دو باید بمانند، من هم همین نظر را دارم و بارها آن را با شما در میان گذاشته‌ام. اگر من چنین نظری هم نمی‌داشتم، لازمه‌ی تبعیت از امام(ره) همین بود که مطرح کردم. ارتش هم مانند سپاه می‌ماند؛ اما عقیده‌ی من بر این است که تنها نیرویی که قادر است از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، انقلابی دفاع کند، فقط سپاه است. اگر ما سپاه را نداشته باشیم و یا ضعیفش را داشته باشیم، قادر نخواهیم بود از انقلاب دفاع کنیم. البته این عقیده‌ی جدیدی هم نیست. از اول که سپاه شکل گرفت، من این عقیده را داشتم و در طول جریانات جنگ هم این عقیده برای ما روزبه‌روز روشنتر شد. اگرچه الان علی‌الظاهر در دوران جنگ نیستیم و شرایط صلح هم فراهم نشده است، لیکن تا سالهای متمادی این دید نسبت به سپاه وجود خواهد داشت. ما برای هیچ

مسأله‌یی تا دویست سال و یا صد سال دیگر پیش‌بینی نمی‌کنیم و در مورد آن نظر نمی‌دهیم؛ اما در همان بُرد دیدی که معمولاً انسان می‌تواند مسایل را پیش‌بینی کند - یعنی لااقل تا ده، بیست، سی سال دیگر می‌گوییم وضعیت همین‌گونه است. بعد از سی سال دیگر هم هر کس بود، ما نمی‌دانیم که چه خواهد شد و چه تصمیمی خواهد گرفت. فعلاًـ در حال حاضر آنچه که ما فکر می‌کنیم و بُرد نگاه و تحلیل ما ایجاب می‌کند، همین است که با شما در میان گذاشتم. باید سپاه را تقویت کرد باید به معنای حقیقی کلمه، سپاه را تقویت کرد. این تکلیفی است که هم بر گردن شما و هم برعهده‌ی من است. به بُعد معنوی، یعنی روحیه و فکر و اعتقاد و اخلاص و همان چیزهایی که سپاه را از بقیه‌ی نیروهای مسلح متمایز می‌کند و اگر آنها را از او بگیریم، معنایش این است که سپاه را نداریم، باید توجه کرد. همچنین سازماندهی اداری و نظامی و سلسله مراتب فرماندهی و استحکام مدیریت و تواناییهای علمی و رزمی و ابزار و سایر چیزهایی را که لازم است، باید جدی گرفت. این دو بُعد را باید مبنای کار قرار دهیم. اشتباهاتی در فهم این قضیه و چگونگی تقویت سپاه و عناصر آن همواره وجود داشته است. اختلاف نظرها هم غالباً از همین‌جا ناشی می‌شده است. یک نفر تقویت را در چیزی فهمیده است، و نفر دیگر در چیز دیگر؛ یکی جامعتر فهمیده، و دیگری ناقصتر متوجه است. ما چنین اشتباهاتی را نباید بکنیم. بایستی سپاه را به عنوان نیروی مطمئن و قابل اعتماد و کارساز از همه جهت، در وسط صحنه‌ی انقلاب و کشور داشته باشیم. این، هدف ماست و بایستی هر طرحی بر مبنای این هدف شکل بگیرد. امروز در داخل سپاه آن‌قدر نیروی مؤمن وجود دارد که اگر از یکی دو نهاد انقلابی بگذریم، شاید در هیچ مجموعه‌یی از مجموعه‌های فراوان و متعدد کشور نتوان این‌همه نیروی خوب و بااخلاص را یکجا مشاهده کرد؛ نیروهایی که علم و ابتکار و تجربه و اخلاص و شوق و نشاط و امید دارند. این، سرمایه‌ی عظیمی است. اگر ما توانستیم از این سرمایه خوب استفاده کنیم، پیش خدای متعال سربلند خواهیم بود؛ والّا هیچ عذری نزد او نخواهیم داشت. کوشش کنید که در کادرهای سپاه یأس و تردید راه پیدا نکند نکته‌یی که علی‌العجاله می‌خواهم به شما بگویم، این است که کوشش کنید در کادرهای سپاه یأس و تردید راه پیدا نکند؛ با این امر بشدت مبارزه کنید. در سال گذشته که قطعنامه‌ی پایان جنگ مطرح بود، به هر نقطه‌یی از سپاه که سر می‌زدم، می‌دیدم که این تردید وجود دارد. اول در کادرهای پایین آن را دیدم و سپس در کادرهای بالاتر هم به چشم می‌خورد. این تردیدها نابودکننده است. کاری که در آن وقت می‌توانستم بکنم، این بود که به برادرها بگویم جای تردید نیست، و الان می‌توانیم عملاً نشان دهیم که این تردید بیجاست؛ منتها فرصتی لازم است که بتوانیم آن را به صورت عملی و قطعی و تردیدناپذیر در فضای کشور تحقق ببخشیم. شما کمک کنید که در این فواصل - بخصوص با حادثه‌ی تکان‌دهنده‌ی فقدان حضرت امام(ره) - این تردید در دلها جا نکند. گاهی اوقات مواردی در مراکز قانونگذاری یا امثال آن مشاهده می‌شود که ممکن است مایه‌ی تردید و نگرانی شود. نباید هیچ پدیده‌یی مایه‌ی تردید و نگرانی بشود. برای یک فرد سپاهی، قاعدتاً بیش از این چیزی که من گفتم، مطلوب نیست؛ یعنی داشتن یک سپاه قوی و مقتدر و کارآمد و با مسؤولیت عظیم. به نظر من، این بالاترین خواست یک فرد سپاهی علاقه‌مند به سپاه است. تصمیم گیری در مورد این کار با ماست. این‌طور نیست که یک قانون یا یک تصمیم‌گیری یا حتّی حرف و زمزمه‌یی در مراکز گوناگون موجب شود کسی به تردید افتد که آیا سپاه با همان قدرت مورد نظر و توانایی دوام خواهد داشت یا خیر. بایستی با این تردید در ذهنها بشدت مبارزه و مقابله شود. حضور در جبهه و خطوط دفاعی باید قوی باشد نکته‌ی دیگر - که البته به این اندازه اصولی نیست، اما مهم می‌باشد - این است که حضور در جبهه و خطوط دفاعی، باید حضور قوی‌یی باشد. آن‌طور که من شنیدم، برادران بسیجی کمتر از برادران وظیفه در آن‌جا مشغول هستند. شاید آن استحکام و اقتداری که در خطوط دفاعی متوقع است، در بعضی از نقاط به آن اندازه نباشد. بایستی استحکام خطوط دفاعی - بخصوص در این دوران - در حد اعلی باشد. خود این مسأله، در روحیه‌ی افراد سپاهی و مراودین با این نهاد منعکس خواهد شد. یعنی اگر به کسی مأموریتی می‌دهید تا در منطقه حضور پیدا کند، چنانچه در آن‌جا حالت اختلال و تزلزلی مشاهده کند، اگر این فرد امیدوار هم باشد، با مشاهده‌ی آن اختلال، امیدش دچار

تردیـد و تزلزل خواهد شد. هرکاری که ممکن است، باید برای اسـتحکام خطوط مقدم کرد. حالت عدم تفاهم بین ارتش و سپاه را از بین ببریـد نکته‌ی آخر این است که تا آن‌جا که می‌توانید، سـعی کنید حالت عدم تفاهم و روحیه‌ی تنافری که بین این دو سازمان نظامی - ارتش و سپاه - هست، از بین ببرید. شما دیدید که چه‌قدر امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) روی این مسأله تکیه می‌کردند. ایشان روی وحـدت و تفاهم و محبت - بخصوص بین سـپاه و ارتش - بسـیار تأکیـد می‌کردند، و من خیال می‌کنم که لازمه‌ی وفاداری به آن بزرگـوار این است که سـعی کنیـد این روحیه‌ی تنـافر را یکجـانبه از طرف خـود مرتفـع کنیـد و آن را به روحیه‌ی محبت تبـدیل سازید. چنانچه محبت باشد، کارایی به حد کمال خواهد رسید؛ و اگر محبت نباشد و تنافر جای آن را بگیرد، کارایی وجود نخواهد داشت. شما در سطوح بالا هستید و حرفتان در جمع کثیری از برادران سپاه نفوذ دارد. خدای متعال به شما کمک خواهد کرد؛ چون برادران خوبی هستید و حقاً و انصافاً مظهر فداکاری و صـفا و صدق برای انقلابید و این را در سـخت‌ترین جاها و مراکز نشان دادید وبه منصه‌ی ظهور درآوردیـد. حقیقتـاً میـدان امتحـانی به این عظمت، کمتر وجود داشـته‌است. نقش روحانیون در سـپاه تعیین‌کننـده است یک جمله را هم با برادران عزیز روحانی در میان می‌گـذارم. اگرچه حق این عزیزان بیش از یک جمله است، منتها چون ذهنم بکلی به این مسأله مصـروف شده است، به عنوان اظهار علاقه و ارادت به آقایان می‌گویم. برادران عزیز روحانی که در سرتاسر سپاه حضور دارنـد، بـایستی این نقش حساس و مهم را خیلی گرامی و عزیز بشـمارند؛ زیرا حقیقتاً نقش تعیین‌کننـده‌یی است و همان‌طور که گفتم، قوام و شخصیت سپاه به معنویتش است، و این معنویت از طریق شما آقایان و علمای محترم که معلمان اخلاق و معنویت و تزکیه هستیـد، قابـل تأمین است. هم برادران بایستی قـدر شـما آقایان را بداننـد، و هم شـما بایستی این صـفحه‌ی قلوب منور برادران مؤمن سپاه را برای منقش کردن بهـترین معـارف و بهترین خصوصـیات مغتنم بشـمارید. ان‌شـاءاللّه این مجموعه، مجموعه‌ی کـاملی است و امیدواریم که خدای متعال، هم به شـما برادران که به کار تعلیم و تربیت مشـغول هستید، و هم به شما که به کار سازماندهی و اداره سـرگرمید، کمک کند، تا بتوانید این نهاد عزیز را به سـطح مطلوب خود و جایگاهی که شایسـته‌ی آن است و انقلاب به آن نیـاز دارد، برسانیـد. از آقایـان محترم که این دیـدار خوب را ترتیب دادنـد، تشـکر می‌کنم و از این‌که شـما را بعـد از مـدتها مجـدداً زیارت کردم، خوشـحالم. خداونـد ان‌شاءاللّه شـما را حفظ و تأییـد کنـد. دست پروردگار همیشه یار و مـدد کارتان باشـد. والسّـلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از اقشار مختلف مردم شهرهای قم، رفسنجان و کهنوج

سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از اقشار مختلف مردم شـهرهای قم، رفسـنجان و کهنوج بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم صدور انقلاب، به معنای صدور فرهنگ انسان‌ساز اسـلام من هم متقابلاً به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز، بخصوص علمای محترم و روحانیت معظم و ائمه‌ی محترم جمعه و خانواده‌هـای عزیز شـهیدان گرامی که با صـفا و محبت و اخلاص طی طریق کردیـد و از راههای دور تشـریف آوردید، و نیز کسانی که این راه را با پای پیاده طی کردند، تسـلیت صـمیمانه و برادرانه‌ی خودم را عرض می‌کنم. شایسـته است که به مناسـبت امروز و برای درس گرفتن، اشـاره‌ی کوتـاهی به زنـدگی امـام بـاقر(علیه‌السّـلام) بشود. این بزرگوار که حـدود هجده سال دوران امامتشان طول کشـید، الگوی کامل تلاش و مبارزه و مجاهدت خستگی‌ناپذیر و پُر از مشکلات برای اشاعه‌ی دین و کلمه‌ی حق و راه انـداختن جریـان فکری درست در دنیـای آن روز بودنـد. هـدفی که امروز ملت ایران برای آن تلاش می‌کنـد - یعنی زنده کردن سخن حق در دنیای مادّی و منحط و گمراه کننده و غرق در فساد - کاری است که امام باقر(علیه‌السّلام) یک‌تنه به کمک معدودی از اصـحاب خود، در دنیای بزرگ آن روز اسلام انجام می‌داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سردمداران تبلیغات جهـانی روی اشـاعه‌ی فرهنگ انقلابی اسـلام جنجال راه انداختنـد و آن را به عنوان صـدور انقلاب - با معنای غلطی که از صـدور انقلاب می‌کردنـد - مورد تهـاجم تبلیغـاتی قرار دادنـد. همه‌ی رسانه‌هـا در سرتاسـر عـالم، روی این نکته و کلمه تکیه می‌کننـد که

جمهوری اسلامی درصـدد صـدور انقلاب است! خباثت آنها در این‌جاست که صـدور انقلاب را به معنای صـدور مواد منفجره و ایجاد درگیری در گوشه و کنار عالم و از این قبیل کارها معرفی می‌کنند! که این هم مثل بقیه‌ی خباثتهای تبلیغاتی دنیای غرب، یک ترفند رذیلانه است. صدور انقلاب، یعنی صدور فرهنگ انسان‌ساز اسلام و صدور صفا و خلوص و تکیه و اصرار بر ارزشهای انسانی. ما به این کار و انجام این وظیفه افتخار می‌کنیم. این، راه انبیاست و ما این راه را باید ادامه دهیم. دنیای غرب باید از صدور فساد و بدبختی به سراسر عالم خجالت بکشد دنیای غرب و سردمداران فرهنگ فاسد و منحط غربی، از این‌که فساد و فحشا و اعتیاد و انواع و اقسام بدبختیها و روسیاهیها را به سراسر عالم صادر می‌کنند، خجالت نمی‌کشند؟! این فرهنگ فحشایی که امروز متأسفانه سراسر دنیا و بیش از همه، دنیای فقیر جهان سوم را فرا گرفته، از کجا آمده‌است؟ این، یکی از صادرات فرهنگ غربی و تمدن استعماری و استکباری است. انواع و اقسام فسادها و انحطاطهایی که امروز بشریت را در فشار گذاشته و اعتیادهای خطرناکی که گریبان جوانها را در بسیاری از کشورهای فقیر و عقب‌افتاده گرفته، از کجاست؟ فرهنگ مصرفی غلط که بر بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی جهان سوم تحمیل شده، از کجاست؟ اگر شما وارد بازار کشورهای فقیر منطقه‌ی خودمان - نفت‌خیز و غیرنفت‌خیز - بشوید، خواهید دید پروپاگاند و تبلیغات اجناس مصرفی زاید و غیر لازم غربی، تمام فضای زندگی اینها را پُر کرده است. آیا بشر به این چیزها احتیاج داشت؟! کشورهای تولید کننده‌ی نفت، ثروت خدادادی متعلق به همه‌ی مردم را که باید صرف عمران و آبادی کشورشان بشود، می‌دهند و در مقابل وسایلی می‌گیرند که جز انحطاط و فساد در زندگی، تأثیر دیگری ندارند. همه‌ی اینها صادرات فرهنگ غربی و امریکا و اروپا به کشورهای جهان سوم است. امریکا و اروپا و کشورهای غربی، در لابلای فرآورده‌های خوب تمدن خود - مثل صنعت و علم و تحقیق، که متعلق به همه‌ی بشریت است و برای گروه خاصی نیست - انواع و اقسام بدیها و فسادها و انحطاطها را وارد کشورهای جهان سوم کردند و مردم و جوانها و دولتها و ملتها را مبتلا و ذلیل نمودند و به خاک سیاه نشاندند. آنها از کارهای خود شرم نمی‌کنند و خجالت نمی‌کشند و به صادرات پلید خودشان به کشورهای دیگر افتخار هم می‌کنند! ما از صدور فرهنگ اسلام ابایی نداریم چرا ما باید از صادر کردن توحید و اخلاق انبیا و روح فداکاری و اخلاص و تزکیه‌ی اخلاقی به کشورهای دیگر خجالت بکشیم؟! چرا باید شرم کنیم از این‌که غیرت و حمیت صحیح و ایستادگی در مقابل قدرتهای باطل را به صورت درس عملی به ملتهای دیگر ارایه و تعلیم بدهیم؟ ملتها باور نمی‌کنند که بشود با عوامل و مزدوران قدرتهای استکباری درافتاد. ما درافتادیم و پیروز هم شدیم. چرا این عمل و تجربه‌ی خودمان را در اختیار افکار عمومی ملتها نگذاریم؟ ما این انقلاب را صادر می‌کنیم. ما از این‌که بتوانیم توحید و مکتب انبیا و روشهای انسانیِ پاکیزه و طیب و طاهر و صبر و مقاومت و ایثار را به کشورهای دیگر صادر کنیم، هیچ ابایی نداریم. رسانه‌های غربی که با پول صهیونیستها و با تدبیر سیاستمداران خبیث و ظالم و فاسد اداره می‌شوند، می‌خواهند جنجال درست کنند و ما را از این حرف و عمل که فرهنگ و مفاهیم انقلاب باید صادر شود، پشیمان کنند. اگر منظور این است که ما مواد منفجره صادر می‌کنیم، این ادعا دروغ است. این کار را خود دستگاههای پلید خبیث استکباری می‌کنند. سازمان جاسوسی امریکاست که برای ساقط کردن دولتها وارد صحنه می‌شود و اسلحه و مواد منفجره و نیرو می‌برد و به ضد انقلاب در کشورهای انقلابی کمک می‌کند. ما به هیچ کشوری مواد منفجره نمی‌بریم. خرابکاری دور از شأن ماست و به‌هیچ‌وجه به ما نمی‌چسبد و هر کس بگوید، خلاف و دروغ گفته است. این تهمتهای ناشایست، باب خود همان کسانی است که اینها را به اسلام و جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند. تروریسم کار امریکاست کیست که امروز به دولت غیرقانونی مستقر در شرق بیروت و همپیمان با اسرائیل و امریکا، برای کوبیدن مسلمانها سلاح و مهمات و موشک می‌دهد؟ تروریسم کار امریکاست. دولت امریکا که هواپیمای مسافربری را با صدها سرنشین منهدم می‌کند، تروریست است. دولت سعودی که صدها زن و معلول و بیمار را در مثل چنین روزی در حریم امن الهی با آن وضعیت رقت‌بار به شهادت می‌رساند، تروریست است. از شأن انقلابی جمهوری اسلامی و اسلام و ملت ایران، کارهای تروریستی به دور است. نامهایی از قبیل تروریست، شایسته‌ی همان آدمهای

پَست است كه خودشـان بزرگترين تروريسـتهاى دنيـا هسـتند. صـدور انقلاب، به معنـاى صادر كردن ارزشـهاى انقلابى و افشاگرى دربارهى مستبدها و ظالمهاى عالم، وظيفه و تكليف الهى ماست. اگر اين كار را نكنيم، كوتاهى كردهايم. جمهورى اسـلامى و ملت ايران و آن شخصيت عظيم و عالىقدرى كه دنيا را در مقابل عظمت خودش كوچك و خاضع كرد، نشان دادند كه همهى قدرتهاى عالم براى مقابله با چنين عزم و ارادهى معظم و پولادينى - كه اسلامى است و متعلق به عموم ملت است - كوچكند. مردم، مهمترين پايهى جمهورى اسـلامى بحمداللَّه جمهورى اسـلامى به پايههاى راسخ مستحكم است، و مهمترين پايهى اين جمهورى و راسخترين عمود اين خيمه، شـما مردم هستيد. هر دولتى اسـتحكام و اراده و آگاهى و آمادگى شـما را داشته باشد، آسيبناپذير است. البته اين عامل هم آسان به دست نمىآيـد. تا نظام بر اساس عقيدهيى مسـتحكم و ايمانى صادقانه بنا نشده باشد، مردم اينگونه دلهاشان را به نظـام نمىدهنـد. جلب دلهـاى شـما مردم، از عهـدهى انسان خارج است. محبت شـما به امام(ره) را كه خودش به وجود نياورده بود؛ بلكه آن را خدا ايجاد كرده بود. اتحاد و همبسـتگى و محبت و خلوص و ايستادگى و وحدت كلمهى شما و حضور قاطعى كه نشان مىدهيـد، كـار كسـى جز خداونـد نيست. هيـچكس نمىتوانـد بگويـد من اين كار را كردم. پيامبر خـدا(صلّىاللَّهعليهوالهوسلّم) هم نمىتوانست چنين كارهايى را بكنـد. خداى متعال به پيامبرش فرمود: «لو انفقت ما فى الارض جميعا ما الّفت بين قلوبهم»(۱)؛ تو اگر همهى دنيـا را هم خرج مىكردى، نمىتوانستى اينطور دلهـا را به هم كلاـف و آنهـا را با هم متحـد و متصل كنى؛ «ولكنّ اللَّه الّف بينهم»(۲)؛ اين، كار خـداست. در دوران اوج نهضت هم كار خدا بود؛ در دوران دهسالهى درخشان حيات مبارك امام عزيزمان هم كار خـدا بود؛ امروز هم كار خداست و خدا با اين ملت است. اگر شـما مردم اخلاص و ايثار نداشتيد و فداكارى نشان نداده بوديد، خـدا اينگونه از شـما حمايت نمىكرد. اين، هنر ايمان و عمل صالـح است. هرجا ايمان و عمل صالـح باشد، لطف خدا وجود دارد؛ «من كان للَّه كان اللَّه له»(۳). اينها كه دروغ نيست؛ واقعيات عالم هستى است. وقتى ملتى خودش را در خـدمت خـدا و اهداف الهى مىگـذارد، خـدا هم تمام نيروهاى عالم طبيعت را در خـدمت آن ملت قرار مىدهد و لطف خودش را شامل حال آنها مىكند. ملت مـا عمـل صالـح انجـام داد و پـاداش خود را خواهـد گرفت جنـگ را خوب اداره كرديـد و خوب به پايـان برديـد. از امامتـان خوب پشتيبانى كرديـد، به حرف او گوش داديـد و دل او را شاد كرديـد. امام(ره) از اين ملت راضـى از دنيا رفت و به جوار الهى پيوست؛ ايـن براى يـك ملـت خيلى مهم است. مشـكلات را در دوران دهسـالهى حسـاس و مهم اول انقلاـب خـوب تحمـل كرديـد. رشـد و آگاهى و معرفت نشان داديـد و بعـد از ارتحال ملكوتى آن بزرگوار، خوب وفادارى نشان داديد؛ الان هم با مشـتهاى پولادين خود، خوب به دهان دشـمن مىزنيد. اينها كارهايى است كه عمل صالح ملت ما به حساب مىآيد و خداى متعال براى آن، پاداش خواهد داد. فقط فراموش نكنيم كه بايـد اينها را حفظ كنيم. نبايـد يادمان برود كه دسـتگاه الهى، دسـتگاه بىحساب و كتابى نيست. با خـدا باشيم، تـا پيروزى را همـواره داشـته باشـيم و ملت سـربلند و آبرومنـدى در دنيـا محسوب شويم؛ «انتم الاـعلون ان كنتم مؤمنين»(۴). بحمـداللَّه سـربلند هستيـد، و به فضـل الهى همواره چنين خواهيـد بود. وحـدت كلمه و محبت و الفت خود را حفـظ كنيـد برادران و خواهران! اين وحدت كلمه و محبت و الفت را حفظ كنيد. شما بحمداللَّه ملت بارشدى هستيد. شايد كمتر ملتى در دنيا پيدا شود كه در مجموع از لحاظ رشد سياسـى، مثل ملت ما باشد. راههاى از بين بردن وحدت و چگونگى ورود دشمن را بشناسيد و با آن مقابله كنيـد. حضور در صـحنههاى انقلاـب و حمـايت از نظـام و احساس صاحب انقلاب و كشور بودن را كه همهى ملت ما دارنـد، حفظ كنيـد؛ راز اصـلى اين است. اگر اينها حفظ شـد - كه البته به فضل الهى خواهـد شـد - تمام قـدرتهاى بزرگ و همهى توطئهگرها و حيلهگرهاى عالم، از اينكه بتواننـد به شـما ضـربه و خـدشه وارد آورند، ناتوان و كوچكند. انشاءاللَّه تمام خيرات و بركات عالم به سمت شـما و كشورتـان سـرازير خواهـد شـد؛ اين هم وعـدهى الهى است: «و لو انّ اهـل القرى امنوا و اتّقوا لفتحنـا عليهم بركات من السّماء»(۵). خداى متعال، بركات مادّى و معنويش را خواهد فرسـتاد. انصافاً ملت ايران شايستهى اين است كه بركات مادّى و معنوى را به عنوان پاداشِ با هم از پروردگار عالم بگيرد. خداوند انشاءاللَّه به شـما خير بدهد. من از همهى برادران و خواهران عزيز مجدداً

تشکر می‌کنم. ما به همه‌ی شما برادران و عزیزانی که با این اخلاص تشریف آوردید، ارادت داریم و افتخار می‌کنیم که در راه رضای خدا و در کنار شما، به سمت هدفهای عالی اسلامی عمرمان را سپری کنیم و پیش برویم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) و ۲. انفال: ۶۳ ۲) ۳) بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۹ ۴) آل‌عمران: ۱۳۹ ۵) اعراف: ۶۹

سخنرانی در مراسم بیعت مدرّسان، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، به همراه نماینده‌ی ولیّ‌فقیه در خراس

سخنرانی در مراسم بیعت مدرّسان، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، به همراه نماینده‌ی ولیّ‌فقیه در خراسان وتولیت آستان قدس رضوی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم وظیفه‌یی که امروز برعهده‌ی علماست، استثنایی و سنگین است به همه‌ی آقایان محترم و علمای اعلام و اساتید و مدرّسان محترم حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد که در حرکت عظیم اسلامی مردم حقیقتاً صادق و ثابت‌قدم بودند و سابقه‌ی درخشانی داشتند و ان‌شاءاللّه در آینده هم همین خصوصیات برجسته را حفظ خواهند کرد، خیر مقدم عرض می‌کنم و متقابلاً این مصیبت جانکاه و فقدان بزرگ برای عالم اسلام را به همه‌ی شما، مخصوصاً علمای اعلام و اساتید و بزرگان، تسلیت می‌گویم. به مناسبت اجتماع شما آقایان محترم و اقتران این روزها با سالگرد شهادت حضرت امام باقر(صلوات‌اللّه‌وسلامه‌علیه)، بجاست اشاره‌یی به مسایل خاص روحانیت و حوزه‌های علمیه بکنیم. وظیفه‌یی که امروز در نظام جمهوری اسلامی برعهده‌ی علما و روحانیون است، از چند جهت وظیفه‌ی استثنایی است: هم برای خود ما در طول تاریخ روحانیت شیعه و فقاهت اسلام استثنایی است و هرگز چنین دورانی را نداشتیم که فقها و علما وظیفه‌ی سنگینی مانند امروز داشته باشند، و هم نسبت به سایر علمای دین در سراسر جهان این وظیفه استثنایی است؛ چون در کشور و جامعه‌ی ما نظامی استقرار پیدا کرده است که بر مبنای تفکر و شریعت اسلامی شکل گرفته و اداره می‌شود و این نظام پذیرفته است که به سمت تحقق کامل شریعت و اهداف اسلامی حرکت کند. علما در بلاد اسلامی، از این جهت بار سبکتری بر دوش دارند. وظایف روحانیون در ایران با کشورهای دیگر متفاوت است اگرچه به یک معنا وظیفه‌ی دفاع از دین عمومی است و سکوت علما در مقابل سلاطین و رؤسای ظالم و ضد دین و مماشات آنها در برابر سیاستهای استکباری - چه شرقی و چه غربی - قابل قبول نیست و خدای متعال وظیفه‌ی دفاع از دین را برعهده‌ی علما و مرشدان ملت و معلمان امت گذاشته است و این امر اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و در همه‌ی اقطار اسلامی، دفاع از اسلام و قرآن و شریعت اسلامی در درجه‌ی اول برعهده‌ی علماست و در هیچ شرایطی از این کار معاف نمی‌شوند، منتها در آن کشورها کار علما آسانتر و ساده‌تر است و پیچیدگی کار در نظام اسلامی را ندارد. در آن‌جا مسؤولیت دفاع از حیثیت جهانی اسلام و تنظیم سیستم و نظامی که لزوماً تمام جوانب آن براساس اسلام شکل بگیرد، بر دوش آنها نیست. آنها وظیفه‌ی امر به معروف و نهی ازمنکر را تا حدی که در فقه مشخص شده و به اندازه‌یی که امکان اثر و یا قدرت انجام آن باشد، لازم می‌دانند؛ اما اداره‌ی نظام و مردم و ساختن و پرداختن و جمع وجور کردن مجموعه‌ی زندگی انسانها براساس اسلام، کار بسیار پیچیده و ظریف و دشواری است که در این زمان بر دوش ما و علما در جامعه‌ی اسلامی است. ممکن است آنها از لحاظ مبارزه‌ی سیاسی، بعضی از دشواریها را داشته باشند؛ اما آن سختیها به مراتب آسانتر و سبکتر از مسؤولیتهایی است که برای دفاع از حیثیت جهانی اسلام در نظام ما وجود دارد. باید باور کنیم که اگر امروز جمهوری اسلامی بد و ضعیف عمل کند، فقط به حیثیت این نظام صدمه نمی‌خورد؛ بلکه به تمام حیثیت اسلام صدمه خواهد خورد. عمل ضعیف ما، و قضاوت نادرست درباره‌ی اسلام درحقیقت از نظر ناظران جهانی، قبةالاسلام و عَلَم و مظهر جامعه‌ی نمادین اسلام این‌جاست. اگر ما ضعیف و بد عمل کنیم و نتوانیم احکام اسلامی و عدالت اجتماعی را استقرار ببخشیم و استعدادها را جوشان سازیم و ازآنها استفاده کنیم و نتوانیم اخلاق اسلامی را در جامعه رواج دهیم و روابط انسانها را به صورت مطلوب تنظیم کنیم، قضاوت دنیا این خواهد بود که اسلام نتوانست به وعده‌های خود عمل کند. می‌بینید که این

مسؤولیت فقط برعهده‌ی ماست، و علمای کشورهای دیگر که با نظامهای متفاوت زندگی می‌کنند، این احساس را در خود ندارند. داستانی را مولوی نقل کرده است که البته نمادین (سمبلیک) است؛ ولی هرگاه به یادم می‌آید، بر خودم می‌لرزم و به خدا پناه می‌برم. او می‌گوید: در شهری که هم مسلمانها و هم مسیحیها زندگی می‌کردند، مؤذن بدصدایی وارد محله‌ی مسلمانها شد و چند وعده اذان گفت. روزی یک مرد نصرانی از محله‌ی خود به محله‌ی مسلمانها آمد و سراغ مؤذن را گرفت؛ او را راهنمایی کردند، تا بالاخره مؤذن را پیدا کرد و بعد از دیدنش تشکر فراوانی از او کرد! مؤذن گفت: چرا از من تشکر می‌کنی؟ مرد نصرانی پاسخ داد: تو حق بزرگی بر گردن من داری که هیچ‌کس ندارد؛ زیرا من دختر جوانی در خانه دارم که مدتی است محبت اسلام به دلش افتاده است و تمایل به مسلمانی دارد. هر کار می‌کردم، به کلیسا نمی‌آمد و در مراسم ما شرکت نمی‌کرد و به عقاید ما بی‌اعتنا بود. ما در کار این دختر، عاجز و درمانده شده بودیم. دو، سه روز پیش که تو اذان گفتی و این دختر صدایت را شنید، گفت: این صدای کریه از کجاست؟! گفتم: اذان مسلمانهاست. از آن لحظه بود که ما راحت شدیم و بکلی محبت اسلام از دل این دختر رفت و در حال حاضر مثل زمان عادی گذشته، به زندگی خود مشغول است و در کلیسا حاضر می‌شود و مراسم را انجام می‌دهد! بنابراین، تو بودی که دختر ما را به ما برگرداندی! بارها به خود و دوستانم گفته‌ام که مبادا ما آن مؤذن بدصدا باشیم که عشق به اسلام را در دلها فرو بنشانیم و استفهام عظیمی را که در دنیا برای شناخت اسلام به وجود آمده است، با پاسخ منکر و زشتی پاسخ دهیم. ما مبارزه‌ی خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم ما مبارزه‌ی خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم و قصد قدرت‌طلبی و قبضه کردن حکومت را هم نداشتیم. چندین بار از امام عزیزمان(اعلی‌اللّه‌کلمته) پرسیده بودم که شما از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید، و آیا قبل از آن چنین تصمیمی داشتید؟ (این پرسش به خاطر آن بود که در سال ۱۳۴۷، درسهای «ولایت فقیه» ایشان در نجف شروع شده بود و ۴۸ نوار از آن درسها نیز به ایران آمده بود). ایشان گفتند: درست یادم نیست که از چه تاریخی مسأله‌ی حکومت برایمان مطرح شد؛ اما از اول به فکر بودیم ببینیم چه چیزی تکلیف ماست، به همان عمل کنیم؛ و آنچه که پیش آمد، به خواست خداوند متعال بود. امام عزیز(ره)، با ایمان و جهاد و اخلاص و عمل صالح خود، سنگ بنای حکومت اسلامی را در ایران گذاشت وخدای متعال هم نصرت خود را بر او نازل کرد. پروردگار عالم اصدق‌القائلین است که فرمود: «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(۱)، «من‌کان للّه کان اللّه له»(۲)، «و لینصرن اللّه من ینصره»(۳). این آیات و روایات، بیان حقیقت و واقعیت است. در کشور ما، جهاد و مبارزه و تلاش و اخلاص در میان مردم نمود پیدا کرد و خدای متعال هم برکت داد و پیروزی به دست آمد و اسلام حاکمیت یافت و قرآن عزیز شد و مسلمانها در دنیا اعتزاز معنوی پیدا کردند و روی‌آوری به اسلام را افتخار خود دانستند و از مسلمان بودن خویش خجالت نکشیدند. باید همچنان به تکلیف حساس و دقیق خود عمل کنیم اسلام در ایران ریشه دوانـد و مردم ده سال با مشکلات مبارزه کردند. اینها همه از نعمات و برکات الهی است. بایستی شکرگزار و قدرشناس این نعمات باشیم و همچنان به تکلیف حساس و دقیق و ظریف خود عمل کنیم. اگر ما نتوانیم قضای اسلامی به معنای واقعی را در جامعه پیاده کنیم و عدل اسلامی را در دستگاه قضاوت و حکومتمان نشان دهیم و نتوانیم زمینه‌های تداول ثروت بین اغنیا را که اسلام آن را منع کرده است، با نظام اقتصادی درست در جامعه‌ی اسلامی از بین ببریم و نتوانیم اخلاق و ارزشهای اسلامی را در جامعه مجسم و محقق کنیم، در نتیجه نظامی با پرچم و اسم اسلام، اما با حقیقت و معنای غیراسلامی - و احیاناً جاهلی - خواهیم داشت؛ که هر چیز غیراسلامی باشد، جاهلی است؛ «فماذا بعد الحقّ الّا الضّلال»(۴). اگر خدای نکرده چنین شد، ما همان مؤذن بدصدایی خواهیم بود که صدا و آهنگ ناخوش ما، به جای آن‌که به اسلام عزت و آبرو ببخشد، آن را دچار سرشکستگی خواهد کرد. دراین میان، جامعه‌ی روحانیت و حوزه‌های علمیه نقش اول را دارند و مسؤولند که اسلام را درست تبیین کنند و هرجا که احتیاج به متصدیان لایق و مؤمن و عارف و آشنا به رموز اسلامی است، آن‌جا را پُر کنند و مردم را ارشاد و حکومت را نصیحت نمایند و با قدرت معنوی خود، مسیر مشکلات را هموار سازند. مبانی تحرک و سازماندهی و نوآوری حوزه‌های علمیه حوزه‌های علمیه باید بر سه مبنا تحرک خودشان را افزایش دهند و

سازمانـدهی و نوآوری کننـد: مبنای اول، فقه سـنتی و جواهری است، که تعبیر امام بزرگوارمان بود. صاحب جواهر، مظهر یک فقیه مقیـد به مقررات فقاهت و قواعـد اصولی و فقهی است. او یک ملای اصولیِ مقیـد و دقیق و منظم بود که از موازین رایـج فقهی بین اصولیین، هیچ تخطی نکرد و در بررسـی هر مسأله، شـهرت و اجماع و ظواهر ادله و اصول و هرچه را که جزو ابزارهای معمولی کار فقاهت شمرده می‌شود، در اختیار گرفت و آنها را با همان دقتِ یک فقیه اصولی به کار می‌بست. بنابراین، فقه جواهری، یعنی همان فقه سـنتی رایج با متد فقاهت. این روش و متد، همان کیفیت رسیدگی یک مسأله در فقه است. روش رایج فقها، بدین ترتیب است: اولاً، استفاده از ظواهر و علاج مشکلات ظواهر و امارات؛ و هنگامی که فقیه دستش از امارات کوتاه شد، مراجعه به اصول، و پیدا کردن اصلی که این‌جا مجرای آن است؛ و اگر معارضه‌یی میان اصول وجود داشته باشد، علاج کردن آن معارضه و دیگر مشکلات بـاب اجرای اصـول ... و بالاـخره از آب در آوردن مسـأله‌ی فقهی. ایـن، فقـه جـواهری است. مـا دو فقه، یکی سـنتی و دیگری پـویا نـداریم. فقه پویا، همان فقه سـنتی ماست. پویاست، یعنی علاج‌کننـده‌ی مشـکلات انسان و پاسـخگوی حوادث واقعه است؛ و سـنتی است، یعنی دارای شـیوه و متـدی است که بر طبق آن «اجتهاد» انجام می‌گیرد، و این شـیوه قرنها معمول بوده و کارایی خود را نشان داده است. بایـد فقـاهت تقویت شود و درسـها و حوزه‌هـای فقاهت مورد اهتمام قرار گیرنـد. اصولاً بی‌مایه فطیر است و بـدون درس خوانـدن و زحمت کشـیدن و ملا شـدن، نمی‌توان مفید واقع شد. مبنای دوم، تزکیه‌ی اخلاقی است، که اگر در افراد حوزوی نباشد، همان مسأله‌ی دزدی است که با چراغ می‌آیـد و کار را مشـکلتر می‌کنـد. این قسـمت، مستغنی از بیان است. مبنای سوم، آگاهیهای سیاسی است. اگرشما اعلم علما هم باشید، ولی زمانتان را نشناسید، محال است بتوانید برای جامعه‌ی اسلامیِ امروز مفید واقع شوید. اگر ندانیم که اسـتکبار چه کار می‌خواهد بکند و دشـمنان ما چه کسانی هسـتند و از کجا نفوذ می‌کنند، و اگر متوجه نباشـیم که در جامعه‌ی ما چه می‌گذرد و چه مشـکلاتی وجود دارد و علاجش چیست، و اگر اطلاع نداشته باشیم که در جبهه‌بندیهای امروز جهان چه جایگاهی داریم، نمی‌توانیم نقش واقعی خود را ایفا کنیم. همیشه کتک و توسـری را کسانی می‌خورنـد که بین دو جناحِ بازیگر قرار گیرنـد و ندانننـد چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد و چه عواملی صـحنه‌ی بازی را به نفع خود تغییر می‌دهند. بصـیرت و علم به زمان و اسـتفاده از موقعیتها برای هر عاملی - چه اعلم‌العلماء باشـد، و چه کسـی که در یک محله احکام دین را به چنـد نفر تعلیم می‌دهد - ضروری است؛ منتها هرچه مقام بالاتر باشد، آگاهیهای بیشتر و وسیعتری مورد لزوم است. باید آگاهی و بصیرت را در خود تقویت کنیم مـا در طول تاریـخ تشیع، به خاطر عـدم آگاهی علما از حقایق جریانات دنیا، خیلی ضـربه خوردیم؛ بخصوص در دویست سال اخیر که دنیا شـکل جدیدی پیدا کرد و استعمار پدید آمد و سیاستها عوض شد و دولتهای اروپایی وارد میدان سیاست جهانی شدند و به کشورهای اسـلامی تعرض کردنـد. هرگاه ما عالِم دین و تقیّ و باهوش و زرنگ و دقیقی مثل میرزای شـیرازی و شـیخ انصاری داشتیم، از شـر دشـمن محفوظ می‌ماندیم و برنده بودیم؛ ولی آن‌جا که قدری غفلت و ناآگاهی در کار بوده است، ضرر می‌کردیم، که آن ضـرر، به یـک نفر و یک حوزه و یک مجموعه و یک شـهر و یک سال و چنـد سال محـدود نمی‌شـد؛ بلکه در برخی موارد اثرش تا پنجاه سال تمام، جامعه‌ی اسـلامی را تحت فشار قرار می‌داد. دیگر نباید تسلیم ناآگاهیها شویم. باید آگاهی و بصیرت را در خودمـان تقویت کنیم. بایـد برآن سه مبنـا، حوزه‌ها را بازسازی کنیم و توسـعه دهیم. حقاً و انصافاً حوزه‌ی مشـهد از اسـتعداد بالایی برخوردار است و از نظر علمی و عملی و اخلاقـی و سیاسـی، اساتیـد خوب و علمـای بزرگ وشخصـیتهای برجسته‌یی دارد و طلاب باسابقه‌ی خوب و مسـتعدی در آن‌جا مشـغول تحصـیل هستند. انشاءاللّه حوزه‌ی مشهد بتواند در این زمینه نقشی داشته باشد و اقدام مهمی بکنـد. امروز دشـمنها منتظرنـد تا به ما ضـربه زنند؛ ما باید حواسـمان جمع باشد. خوشـبختانه امروز طوری است که توطئه‌های اسـتکبار جهانی از نظر ملتها افشا شده است و این جمله‌ی منسوب به امام سـجاد(ع): «الحمدللّه الّذی جعل اعدائنا من الحمقاء»، واقعاً در مـواردی صـدق می‌کنـد. همین توطئه‌ی اخیر حکـام سـعودی برای متهم کردن ملت بزرگ ایران و مسؤولاـن آن، از همـان قـبیل توطئه‌هایی است که تاکنون افشا شـده است. همه می‌دانند و می‌فهمند که این بغضـها و حقدها از کجا سرچشـمه می‌گیرد. مجدداً به

همه‌ی آقایان خیرمقدم و تسلیت می گویم و از این‌که راهی طولانی را طی فرمودید و تشریف آوردید، تشکر می کنم. امیدوارم که لطف و فضل الهی شامل حال شما باشد و روزبه‌روز ان‌شاءاللّه وضعی بهتر از گذشته داشته باشید و قلب مقدس حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه) از ما راضی باشد و دعایش شامل حالمان گردد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) عنکبوت: ۶۹

۲) بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۹ ۳) حج: ۴۰ ۴) یونس: ۳۲

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استانهای فارس و هرمزگان و شهرهای قزوین

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استانهای فارس و هرمزگان و شهرهای قزوین، تاکستان، ابهر، شاهین‌شهر، ساری، کیاسر، فریدون کنار، بهشهر، و فرماندهان منطقه‌ی یکم دریایی و سپاه پنجم عاشورای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بزرگترین افتخار ملت ایران این است که امام از او راضی بود متقابلاً این مصیبت بزرگ و جانگداز و غم سنگین را به همه‌ی شما برادران و عزیزان که با اخلاص و صمیمیتی کم‌نظیر، از راه دور طی طریق کردید و به این‌جا تشریف آوردید، صمیمانه تسلیت عرض می کنم. بارها امام عزیزمان - آن دل حکیم و روح آگاه - درباره‌ی ملت ایران و وفا و اخلاص و صمیمیت شما مردم سخن گفته بود و شهادتهای روشن و قاطعی را بیان فرموده بود. شاید برای امتی، از این بالاتر فخری نباشد که امام و پیشوایی مانند امام بزرگوار ما، از او اظهار رضایت و خشنودی کند و زبان به ستایش و مدح او بگشاید. شما که در این هوای گرم، راههای طولانی را با پای پیاده طی کردید، عشق و صفای خودتان را نسبت به انقلاب و امام به نهایت رساندید و زبان دشمنان را کوتاه و دل دوستان را محکم کردید و امید را در دل ملتهای مسلمان سراسر عالم شکوفا نمودید. حقیقتاً آنچه ملت بزرگ ایران در این چهل روز از خود نشان داد، به عنوان یک درس همیشگی، در تاریخ ثبت خواهد شد. من لازم می‌دانم صمیمانه‌ترین و مخلصانه‌ترین تشکر خود را از شما برادران و عزیزان ابراز کنم. در میان شما، خانواده‌های عزیز شهیدان و جانبازان و اسرا و مفقودان و نیز رزمندگان و مدافعان حریم مرزهای جمهوری اسلامی و علمای اعلام و ائمه‌ی جمعه و روحانیون محترم و سایر قشرهای مختلف هستند. این مجموعه که به عشق امام(ره) و انقلاب، از نقاط مختلف کشور با پای پیاده تشریف آوردند، و دیگر کسانی که با همین روحیه این راهها را طی کردند، بی‌شک مورد لطف الهی و رضای ولیّ‌عصر(ارواحنالتراب مقدمه‌الفداء) و مایه‌ی آبروی اسلام و انقلابند. هر وقت اسلام با چهره‌ی واقعی خود ظاهر شد، در مقابلش صف‌آرایی کردند مطلب مهم این است که هر وقت اسلام در هر دوره‌یی از دوره‌ها و در طول هزاروچهارصد سال گذشته، با چهره‌ی واقعی خود در دنیا آشکار شد، دشمنیهای شدید و کینه‌های عمیق و خباثتهای عجیب و غریب در مقابل آن صف‌آرایی کردند؛ و هر وقت اسلام از چهره‌ی واقعی خود خارج شد و جلوه‌ها و درخشندگیها و برندگیها و داعیه‌های بزرگش را پنهان کرد، دشمنیها و صف‌آراییها کم شد. شما ببینید که اسلام در مکه با چه دشمنیها و خباثتهایی روبه‌رو بود. همه‌ی آدمهای بد و حیوان‌صفت و ددمنش، در مقابل پیامبراکرم(ص) و اسلام صف کشیدند. وقتی آن بزرگوار به مدینه تشریف آورد، دشمنیهای خونین و خباثت‌آمیز از سوی آدمهای شریر و پلید ادامه یافت. در قرآن سوره‌یی به نام «احزاب» است که شرح همین وقایع در آن منعکس می‌باشد. احزاب، جناحهای مختلفی بودند که در مقابل اسلام و رهبر عالی‌قدر آن صف‌آرایی کردند. در میان آنها، مشرکان قریش و سقیف و اهل کتابِ دورافتاده از کتاب و یهود و نصاری و منافقان بودند که همه برای کوبیدن اسلام، یکدل و یکدست شده بودند. در دوران حکومتهای طولانی سلاطین بنی‌امیه و بنی‌عباس، کسانی که دم از اسلام واقعی و محمّدی(ص) می‌زدند، زیر انواع فشارها و شکنجه‌ها و اختناقها بودند و با انواع توطئه‌ها مواجه می‌شدند. زندگی موسی‌بن‌جعفر(ع) و دیگر ائمه، و زندگی علما و محدثان بزرگی که در آن روزگار از دست خلفای جور چوب و تازیانه و کتک خوردند و زندان رفتند و کشته شدند، با همین مشکلات مواجه بوده است. بنابراین، هرجا که اسلام ناب و

حقیقی ظاهر شد، گروههای شر و فساد در مقابل آن صف می‌بستند و با همه‌ی توان با آن مبارزه می‌کردند؛ اما اسلامی که از شعارهای اصلی و روح خود خالی شد و با ظلم درنیفتاد و با انواع و اقسام فساد اخلاقی دمساز و دمخور شد و از اصول خود چشم‌پوشی کرد و به بعضی از شعایر اکتفا نمود، قدرتها با آن مبارزه نمی‌کنند وشریرها در مقابل آن صف نمی‌کشند. این موضوع در تاریخ فصل عریض و مشبعی دارد که شما می‌توانید در کتابها بخوانید و مانند آن را در دوران تاریک و سرشار از فساد و تباهی سلطنت رژیم گذشته و دیگر رژیمهایی که بر ایران حاکم بودند، ببینید. محبوبیت امام به خاطر اسلام بود امروز هم در دنیا اسلامی که با ظلم و زورگویی درافتد و چپاولگری و فساد را محکوم کند، وجود دارد. این اسلام باید در انتظار دشمنی ابرقدرتها و امریکا و صهیونیستها و کمپانیهای غارتگر عالم و سلاطین فاسد و رؤسای مفسد امروز دنیا باشد. روزی که ما پشت سر امام عزیز و علمدار اسلام ناب، شعارهای اسلام واقعی را مطرح می‌کردیم، می‌دانستیم که دشمنها و قدرتها و ابرقدرتها در مقابل ما صف‌آرایی می‌کنند. در صدر اسلام هم همین‌گونه بود. آن روزی که یهودیها و منافقان و کفار و مشرکان، اطراف مدینه‌ی پیامبر را محاصره کردند و جنگ احزاب و خندق را به وجود آوردند، مؤمنین واقعی گفتند: «هذا ما وعدنااللَّه و رسوله»(۱)؛ این، چیز تازه‌یی نیست. خدا و رسولش به ما گفته بودند که بدها و شریرها و فاسدها علیه شما همدست خواهند شد. بنابراین، آنها چون صدق وعده‌ی الهی را دیدند، ایمانشان قویتر شد. هرجا که اسلام واقعی آشکار شد، اگرچه قدرتهای خبیث و پلید در مقابل آن صف‌آرایی کردند، اما انسانهای پاک و دلهای مطهر و روحهای صاف و فطرتهای پاک و ناآلوده، با همه‌ی توان و وجود از آن حمایت کردند. چرا ده میلیون انسان عزادار در ایام رحلت امام(ره) گرد پیکر مطهر آن بزرگوار جمع شدند و آن‌گونه بر سر و سینه‌ی خود می‌زدند؟ چرا صدها میلیون مسلمان در سرتاسر عالم، به خاطر درگذشت یک انسان، این‌طور عزادار و داغدار شدند؟ محبوبیت امام ما به خاطر چه بود؟ جواب، یک کلمه است: به خاطر اسلام. خود آن بزرگوار این نکته را به ما یاد داد و خود او به ما فهماند و تأکید کرد که به خاطر اسلام، خدا دلها را متوجه انقلاب و رهبر و ملت ایران کرد. آن چیزی که به پاها و دلهای شما قوّت داد، تا بتوانید راههای طولانی را طی کنید و به این‌جا بیایید، اسلام ناب و مدافع مظلوم و ناسازگار با ظالم بود. این اسلام است که دلها را جذب و جمع می‌کند و نیرویی عظیم و شکست‌ناپذیر به وجود می‌آورد. راز اصلی همین نکته است، که ما باید آن را درست درک کنیم و همیشه به یاد داشته باشیم. وحدت کلمه بر محور اسلام را فراموش نکنید انقلاب اسلامی تا وقتی‌که در خط صحیح اسلام ناب - یعنی خط امام - با دقت حرکت می‌کند و شما مردم دین و اسلام را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهید و روحیه‌ی دفاع از اسلام و ارزشهای اسلامی را زنده نگه می‌دارید و شعارهای کوبنده و برخاسته از متن اسلام را مورد توجه قرار می‌دهید، نه امریکا و نه شرق و غرب و نه ارتجاع و نه هیچ قدرت دیگر، قادر نخواهند بود که شما و کشور و نظام جمهوری اسلامی را از حرکت به سمت هدفهای خود باز دارند. همه‌ی ملت ایران، این درس پُرمغز و کوتاه را از امام عزیزمان به یاد داشته باشند و وحدت کلمه بر محور اسلام را فراموش نکنند؛ «واعتصموا بحبل‌اللَّه جمیعا»(۲). به ریسمان الهی چنگ زنید و بر محور اسلام متحد شوید. این اتحاد، علاج همه‌ی دردها و کوبنده‌ی تمام دشمنان است. اکسیر اعظم برای پیروزی ملت ایران، همین یک نکته است: اتحاد کلمه براساس اسلام. البته اسلام را به چندگونه معنا نکنند. اسلام مورد نظر ما، همان اسلامی است که امام عزیز در طول زندگیش از آن دم زد و در ده سال درخشان آخر عمرش، با تمام وجودِ خود برای آن سرمایه‌گذاری کرد؛ اسلامی که او به ما آموخت و در راه آن حرکت کرد. همه باید بر گرد محور اسلام و خط امام، متحد و همدل و مهربان باشند و با یکدیگر همکاری کنند، تا هیچ مشکلی بر سر راه ما باقی نماند. باید با سرعتی حرکت کنیم که جبران هشت سال جنگ بشود ما کارهای زیادی داریم که باید انجام بدهیم. استکبار ما را هشت سال به جنگ تحمیلی مشغول کرد. قبل از آن هشت سال هم جنگ بود؛ منتها جنگِ اعلام‌نشده بود. ما باید با سرعتی حرکت کنیم که جبران آن هشت سال را بکند. باید برای رفاه کشور، تأمین عدالت اجتماعی، استقرار ارزشهای اسلامی و عمق بخشیدن به انگیزه‌های انقلابی کار کنیم و نیازهای مادّی این ملت را برآورده سازیم. اینها کارهای مهمی است. این کارهای مهم،

فقط به دست مسؤولان انجام نمی‌گیرد. مسؤولان با همکاری ملت و با اعتصام به حبل‌اللَّه و اتحاد و اتفاق بر محور اسلام و خط امام، کارها را پیش خواهند برد. مطمئن باشید که دست خدا با این ملت بوده و خواهد بود و دعای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) به این ملت کمک کرده و باز هم ان‌شاءاللَّه خواهد کرد. یک بار دیگر از همه‌ی شما که زحمت کشیدید و با پای پیاده مسیر را طی کردید و گرما و ناراحتی و عطش را تحمل نمودید، صمیمانه تشکر می‌کنم؛ اگرچه من کوچکتر از آن هستم که بتوانم از این همه صفا و صمیمیت تشکر کنم. ان‌شاءاللَّه سپاس و شکر الهی شامل حال شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) احزاب: ۲۲ ۲) آل‌عمران:

۱۰۳

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و مردم استان خوزستان، و روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و مردم استان خوزستان، و روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم گلپایگان، دشتستان، شبستر و خامنه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ارتحال امام، مصیبت جهان اسلام و ملتهای مستضعف متقابلاً این مصیبت جانسوز و جانکاه را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از راههای دور تشریف آوردید و رنج راه را بر خود هموار کردید، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. بسیاری از شما با پای پیاده طی طریق کردید و عاشقانه قدم زدید و مزار محبوب و معشوق ملت ایران و قبله‌ی دلهای مشتاقان را در آغوش گرفتید؛ خداوند از شما قبول کند. این مصیبت، مصیبت جهان اسلام است؛ بلکه مصیبتی است که از آن، قلب همه‌ی ملتهای مستضعف در رنج است. البته ملت ایران، صاحب‌عزا و داغدار اصلی است. مردم دنیا - چه مسلمانها و چه غیرمسلمانها - به ملت ایران تسلیت می‌گویند؛ حق هم همین است. این ملتِ بزرگ بود که اولین‌بار به ندای آن قائد آسمانی و راهرو راه انبیا پاسخ مثبت داد. ملت ایران بود که پشت سر او حرکت کرد و به اشاره‌ی او، جان و مال و عزیزان خود را در راه خدا قربانی کرد. حقاً در طول تاریخ اسلام، ملت ایران وفادارترین و باصفاترین امتی است که نسبت به امام و پیشوای خود، این‌گونه وفاداری کرده است. بنابراین، جا دارد که در این مصیبت، ملت بزرگ ایران از همه‌ی ملتهای دیگر و مسلمانان عالم، رنج بیشتری ببرد، و نیز جا دارد که مسلمین و مستضعفان عالم، به این ملت تسلیت بگویند. نیروی الهی مانع نفوذ دشمن به میهن اسلامی شد یک نکته‌ی اساسی وجود دارد که اگرچه همه‌ی ملت ایران آن را به رأی‌العین دیده‌اند، اما شما مردم خوزستان و شهرهای مجاور مرزها، این نکته را واضحتر مشاهده کرده‌اید. نکته این است که آن قدرت و نیرویی که توانست دشمنان را از تعرض و تجاوز به میهن اسلامی مانع شود، نیروی الهی بود. در این واقعیت نباید هیچ شکی کرد. البته نیروی الهی به وسیله‌ی انسانها و در اسباب تجلی و تحقق پیدا می‌کند؛ اما بین انسانها و لشکرها فرق است. آن مجموعه‌یی که مورد تأیید الهی است، طور دیگری عمل و حرکت می‌کند و احساس دیگری دارد. در طول هشت سال جنگ، بارها مشاهده شد که نیروی دشمن با نیروی ما نابرابر است. دشمن فقط عراق نبود؛ عراق به‌مثابه‌ی دروازه‌یی بود که استکبار جهانی و شرق و غرب از آن به ما تهاجم می‌کردند. همه فهمیدند و دنیا هم فهمید که سلاحهای فرانسوی و روسی و انگلیسی و غیره در کنار یکدیگر علیه ما تهاجم می‌کردند و از بسیاری کشورها مزدور می‌آوردند و دلارهای نفتی را به نفع دشمن ما به کار می‌انداختند. بنابراین، یک کشور و دولت در مقابل ما نبود؛ بلکه استکبار و اذناب او علیه ما وارد نبرد شده بودند. این نیرو، با همه‌ی حجم عظیم ظاهریش، در مقابل عزم ملت ایران که از لحاظ ابزار و تجهیزات با او قابل مقایسه نبود، کارایی نداشت و دیدیم که رزمندگان و بسیجیان و ارتش و سپاه و عشایر و روستاییان و شهریها و دیگر قشرهای مختلف مردم ما، چگونه با حالتی عارفانه در میدان جنگ حضور پیدا می‌کردند و عاشقانه می‌جنگیدند و ضربات خود را شبیه ضربات امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در غزوات صدر اسلام، بردشمنان وارد می‌کردند. به همین خاطر، خدای متعال هم به این حرکات و ضربات ناشی از ایمان و انگیزه و اخلاص و عرفان برکت داد و بلای عظیمی را از انقلاب و ملت ایران

دفع کرد. این مقوله‌یی است که همه‌ی ملت ایران، مخصوصاً شما مردمی که در نزدیک مرزها بودید و مسایل را دیدید و قضایا را لمس کردید، آن را تجربه کرده‌اید. درس همیشگی امام برای ملت ما جمله‌یی در وصیت‌نامه‌ی امام عزیزمان هست که هرگز نباید آن را فراموش کنیم. ایشان فرمودند: آن عاملی که انقلاب را به پیروزی رساند، همان عامل، انقلاب را تداوم خواهد داد. یعنی اتکال به خدا و ایمان مردم به اسلام و تصمیم قاطع بر انجام وظیفه‌ی الهی و اسلامی و وحدت کلمه، رمز پیروزی و تداوم انقلاب است. این، یک درس همیشگی برای همه‌ی ماست. امروز شاهدیم که بر کشور ما، وحدت و صمیمیت و صفای همگانی حاکم است. این، حادثه‌یی بسیار عظیم و از برکات روح مطهر امام بزرگوار ماست. اخلاص آن مرد بزرگ الهی، بعد از رحلت او هم در فضای این جامعه اثر گذاشت و دلها را به هم انس داد و پیوندها را محکم کرد. اتحاد کلمه و همراهی شما مردم با هم و پیوند محکمی که بین شما و مسؤولان ابراز شد، همه‌ی دنیا آن را دیدند و باعث یأس دشمنان گردید. با ورود امام به صحنه‌ی داخلی کشور در سال ۵۷، انقلاب طراوت دیگری یافت و برگ و باری پیدا کرد و ثمربخش شد. لطف خدا بر امام بود که در وجودش این برکات را قرار داد. روح مطهر او در هنگام وفات و عروج ملکوتیش نیز مشمول برکات و لطف الهی شد و موجب گردید تا انقلاب در ایام رحلت آن بزرگوار هم مثل روزهای اول پیروزی، برگ و بار تازه‌تر پیدا کند و از هیمنه و هیبت برخوردار بشود و دشمنان را مأیوس کند. به برکت امام، از موضع قدرت با دنیا حرف می‌زنیم ما امروز به برکت امام(ره) می‌توانیم از موضع قدرت و قوّت با دنیا حرف بزنیم. هیچ‌کس در دنیا نباید تصور کند که جمهوری اسلامی اندکی در خود احساس ضعف می‌کند. به فضل پروردگار، ما امور داخلی خودمان را با قوّت و اعتمادبه‌نفسِ کامل پیش خواهیم برد و ارتباطات خارجی را تا آن‌جا که با اصول ما منطبق باشد و برای اسلام و مسلمین و ملت ایران و انقلاب و جمهوری اسلامی مقرون به صلاح و صرفه باشد، با قوّت و قدرت و از موضع بالا گسترش خواهیم داد. هیچ دولتی با داشتن سرمایه‌یی که امروز جمهوری اسلامی در دست دارد، ممکن نیست احساس ضعف کند. دولتهایی که دم از قوّت و قدرت می‌زنند، غالباً - و بلکه عموماً - از سرمایه‌یی که در اختیار جمهوری اسلامی است، محروم و تهیدستند. پول و سلاح، وسیله‌ی قوّت نیست. رژیم منفور پهلوی، هم پول و هم سلاح داشت و از پشتیبانی جهانی برخوردار بود؛ ولی دیدید که چگونه در مدت کوتاهی بکلی منهدم شد و اثری از آثار او در دنیا باقی نماند. بسیاری از رژیمهایی که با پول و سلاح و پشتیبانی جهانی، علی‌الظاهر احساس قدرت می‌کنند، قدرتشان کاذب است. قدرت حقیقی، با پشتیبانی و عنایت الهی به دست می‌آید، که مظهر آن، حمایت و حضور عظیم مردم در صحنه است. امروز جمهوری اسلامی از این قدرت برخوردار است. حضور و ایمان مردم راه را هموار خواهد کرد اگر بخواهیم کشور را آباد کنیم و کشاورزی را که زمینه‌ی مستعدی در کشور ما دارد، رایج ودایر کنیم و صنعت مستقل و متکی به استعداد و علم و تجربه‌ی متخصصان داخلی را به وجود آوریم و راه بیندازیم و علم و تحقیق را در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی کشور توسعه بدهیم و ان‌شاءاللّٰه رفاه عمومی را در سطح کشور تا اعماق روستاها پیش ببریم و معنویت و اخلاق و احکام قرآنی و اسلامی را به طور کامل در تمام شؤون این کشور پیاده و محقق کنیم - که به فضل پروردگار همه‌ی این کارها باید صورت گیرد - وسیله و ابزار برای انجام همه‌ی این خواسته‌ها شما مردم هستید، و حضور و ایمان شما این راه را هموار خواهد کرد. هرکس امروز سعی کند در مردم اختلاف ایجاد کند، یا آنها را از صحنه دور سازد، درحقیقت به همه‌ی هدفهایی که اشاره شد، ضربه زده است. عوامل تبلیغاتیِ جهانی که با شایعه‌پراکنی و دروغ و فریب سعی می‌کنند ملت ما را دلسرد کنند، دشمنی حقیقی آنها با همان هدفهایی است که گفته شد؛ چون می‌دانند اگر ملت دلگرم و امیدوار و در صحنه بود، آن کارها انجام خواهد شد. بعضی از خناسان و وسوسه‌گران داخلی - که بحمداللّٰه با قدرت و ایمان مردم، نفس آنها قطع، و صداشان ضعیف، و حناشان بی‌رنگ شده است - باز هم در گوشه و کنار به فعالیت خود مشغولند. اگر می‌بینید که آنها در اصول مقدس این ملت، مثل «ولایت فقیه» که اساسی‌ترین اصل نظام جمهوری اسلامی است و در ده سال گذشته به برکت آن توانستیم این پیشرفتها را به دست آوریم، خدشه و مناقشه می‌کنند و دست به شایعه‌پراکنی می‌زنند و تلاشهای مذبوحانه انجام می‌دهند، به خاطر این است

که نمی‌خواهند هدفهای بزرگ ملت ایران، به دست جمهوری اسلامی و به وسیله‌ی مؤمنین باللَّه محقق شود. کلمات و نصایح امام، بزرگترین نعمت برای ما این جمله را که امام بزرگوارمان بارها و بارها روی آن تاکید می‌کردند، به یاد داشته باشید که: رمز همه‌ی پیروزیها، وحدت کلمه و حضور در صحنه است. اگر وحدت کلمه و حضور مردم در صحنه نباشد، ملت ایران نخواهد توانست گامی به جلو بگذارد؛ ولی اگر همه‌ی مردم این رمز را شناختند و حفظ کردند، البته خداوند به آنها کمک خواهد کرد. این وعده‌ی الهی است که: «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(۱)، «من کان للَّه کان‌اللَّه له»(۲). اینها وعده‌ی حق و صدق و قطعی الهی است. بحمداللَّه خدا با ملت ایران است و وجود بزرگوار آن رهبر عالی‌قدر و انسان والا۔و بی‌نظیر، واقعاً بزرگترین نعمتها برای ما بوده است. امروز هم کلمات و نصایح او که برای ما باقی مانده، بزرگترین نعمت برای ماست؛ چون کلمات خدا و انبیاست و باید قدرشان را بدانیم و ان‌شاءاللَّه به آنها عمل کنیم. مجدداً از همه‌ی شما برادران و خواهران صمیمانه تشکر می‌کنم؛ مخصوصاً از آقایان علمای محترم و ائمه‌ی جمعه و روحانیون عالی‌قدر و خانواده‌های معظم شهدا و رزمندگان عزیز که از خوزستان و سایر شهرها به این‌جا تشریف آورده‌اند. خداوند به همه‌ی شما اجر بدهد و ان‌شاءاللَّه توفیقات خودش را برشما مستدام بدارد و همواره لطف خود را برشما نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------------- ۱) عنکبوت: ۶۹ ۲) بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۹

سخنرانی در مراسم بیعت میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم چهلمین روز ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی،

سخنرانی در مراسم بیعت میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم چهلمین روز ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی، و جمعی از اقشار مختلف مردم مشهد و گروهی از عشایر استان خوزستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم یکی از مسایل اساسی در انقلاب ما، توجه به امت بزرگ اسلامی است اولاً به همه‌ی شما برادران و خواهران که از اقطار جهان اسلام و شهرهای مختلف کشور به قصد زیارت مزار امام عزیزمان و شرکت در مراسم اربعین آن بزرگوار به تهران تشریف آوردید، خیرمقدم می‌گویم و به مناسبت این مصیبت بزرگ، تسلیت عرض می‌کنم. یکی از مسایل اساسی در انقلاب اسلامی ایران و حرکت عظیمی که امام امت به وجود آوردند، توجه به امت بزرگ اسلامی و پیوند عمیق و مستحکم میان مسلمانان عالم - علی‌رغم وجود فاصله‌های جغرافیایی و تفاوتهای نژادی و زبانی - است. شاید در دنیای اسلام، یکی از چند مسأله‌ی معدود و درجه‌ی اول که اهتمام همه‌ی مسلمین عالم را طلب می‌کند، همین مسأله باشد. یکی از هدفهای ورود استعمار به کشورهای شرقی و اسلامی، فاصله انداختن میان مسلمانها بود. راههای گوناگونی را برای ایجاد فاصله میان برادران مسلمان در اقطار اسلامی پیمودند؛ از غلیظ کردن احساسات و انگیزه‌های ناسیونالیستی، تا ایجاد و تشدید اختلافات فرقه‌یی. مسلماً نقش حکومتهای فاسد و دست‌نشانده‌ی استعمار در ایجاد این فاصله، نقش بی‌نظیر و بسیار مؤثری بود. ما امروز در سرتاسر عالم، یک جمعیت حدوداً یک میلیارد نفری را تشکیل می‌دهیم که در نقاط استراتژیک و حساس و مناطقی که ثروتهای عمده و مورد نیاز جهان امروز در آن‌جا ذخیره شده، پراکنده شده است. در عین حال، مسلمانان عالم در غالب کشورها - چه کشورهایی که در آن به صورت اقلیت زندگی می‌کنند، و چه کشورهایی که اکثریت قاطع و عمده‌ی بدنه‌ی ملت را تشکیل می‌دهند - از لحاظ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، در وضعیت نامطلوبی بسر می‌برند. این در حالی است که اسلام و آیات کریمه‌ی قرآن، پیروان خود را به انواع کمالات بشری، مانند علم و فضایل اخلاقی و عدالت اجتماعی و عزت و قوّت و یگانگی و وحدت و تسلیم نشدن در مقابل تحمیلها سوق می‌دهند. بروشنی می‌شود فهمید که وضع کنونی مسلمین در دنیای اسلام و سراسر جهان، وضع طبیعی یا تصادفی نیست؛ بلکه این شرایط را بر مسلمانان تحمیل کرده‌اند. از اولین روزی که نهضت اسلامی در ایران به رهبری امام عظیم‌الشأن و بزرگوار ما آغاز شد، یکی از اصلیترین مواد داعیه‌های این نهضت، عبارت از وحدت مسلمین در سرتاسر عالم و کوتاه کردن دست قدرتهای ستمگر و متجاوز از سر مسلمانان بود. این پیام، همچنان پیام انقلاب ماست.

مسلمانان نباید از نام اصولگرا و بنیادگرا تحاشی کنند رسانه‌های صهیونیستی با جنجال و هوچیگری، ما را به بنیادگرایی نسبت می‌دهند؛ درحالی که اگر بنیادگرایی را به معنای بازگشت به اصول و بنیادهای اسلامی بدانیم، بزرگترین افتخار را به دست آورده‌ایم. مسلمانان در هیچ نقطه‌ی عالم نباید از نام اصولگرا و بنیادگرا تحاشی کنند. اصول مقدس اسلام، تضمین‌کننده‌ی سعادت انسانهاست. دست استعمار، اصول را در زندگی ما کمرنگ و ضعیف کرد؛ ولی اینک ما افتخار می‌کنیم که به اصول اسلامی و قرآنی برگردیم. از طرف دیگر، رسانه‌های صهیونیستی و دستگاههای استعماری عالم، جمهوری اسلامی را به صدور انقلاب منسوب می‌کند. اگر صدور انقلاب به معنای صدور مواد منفجره و ایجاد جنجال و اغتشاش در میان ملتها و کشورهای دیگر باشد، این تهمت از دامان جمهوری اسلامی بکلی دور است. صادر کردن شر و فساد، متعلق به امریکا و دستگاههای جاسوسی و مخرب نظامهای استکباری است. آنها هستند که ناراحتی و اغتشاش و ناامنی را در میان ملتها می‌برند و به ناحق در کار و زندگی و امور داخلی آنها دخالت می‌کنند. آنها هستند که به وسیله‌ی عوامل و مزدورانشان، بر ضد حکومتهای انقلابی ومردمی و نیز بی‌گناهان وارد عمل می‌شوند و ایجاد زحمت و ناراحتی می‌کنند. امروز دست سردمداران رژیم امریکا و عمال و مزدوران آنها و مرتجعان حاکم برکشورهای اسلامی، به خون بی‌گناهان و غیرنظامیان و سرنشینان هواپیمای مسافربری ایران و چهارصد نفر حاجی و زایر ایرانی و فلسطینیان مظلوم و مردم لبنان آغشته است. آنها تروریست هستند، و جمهوری اسلامی ایران از چنین تهمتهایی مبراست. وظیفه‌ی خود می‌دانیم که مفاهیم و ارزشهای اسلامی را اشاعه دهیم اگر صدور انقلاب به معنای صدور فرهنگ قرآنی و انسان‌ساز اسلام است، این درست است و به آن نیز افتخار می‌کنیم. ما وظیفه‌ی خود می‌دانیم که با صدای بلند و توان بالا، مفاهیم و ارزشها و احکام و معارف اسلامی را که مایه‌ی نجات ملتها و مستضعفان و مظلومان است، اشاعه دهیم. ما احساس می‌کنیم که اگر به این تکلیف عمل نکنیم، مقصریم. اگر ما اقدام به گسترش مفاهیم و ارزشهای اسلامی و انقلابی هم نکنیم، طبیعت این مفاهیم و معارف آن است که مثل هوای لطیف و عطر گلهای بهاری، خودبه‌خود در فضای ذهنیت جهان گسترش پیدا می‌کنند؛ چه دشمنان بخواهند و یا نخواهند. امروز مسلمانان عالم باید توجه کنند که دستگاههای استکباری با جنجال‌آفرینی می‌خواهند آنها را از بیان صحیحترین و صادقانه‌ترین احساسات و معارف باز بدارند. سالهای متمادی، فرهنگ منحط غرب بدون هیچ مانع و رادعی، به تخریب و افساد در کشورهای اسلامی مشغول بوده است. متأسفانه حکومتهای فاسد و وابسته نتوانستند سد محکمی را که از یک حکومت صالح انتظار می‌رود، درمقابل توطئه‌های فرهنگی و سیاسی دشمنان به وجود آورند؛ لذا سردمداران کشورهای غربی، در راه سلطه‌گری سیاسی و غارتگری اقتصادی خود، به گسترش فرهنگ منحط و خفت‌بار و ذلیل‌کننده‌ی خویش در کشورهای اسلامی پرداختند و هیچ‌کس هم مانع و رادع آنها نشد. امروز، روزی است که دنیای اسلام بیدار شده است و مسلمانان در سرتاسر عالم، احساس عزت و سربلندی می‌کنند. آن روز که مسلمانان در هر نقطه‌ی عالم، از ابراز مسلمانی خود خجالت می‌کشیدند، گذشت. امروز مسلمانان به مسلمانی خود افتخار می‌کنند، و این به خاطر قدرت و عظمت انقلابی است که با دست توانای رهبر بزرگ و امام عظیم‌الشأن ما و با فداکاری و ایثار اعجاب‌انگیز ملت بزرگ ایران در این نقطه‌ی حساس عالم به وقوع پیوست و دنیا را مبهوت کرد. اسلام تختهای قدرت استکبار را به لرزه درآورده است ده سال است که جمهوری اسلامی در مقابل توطئه‌های گوناگون استکبار مردانه ایستاده و از اسلام و موجودیت و ثبات خود با قدرت دفاع کرده و توانسته است ضربات دشمن را به خودش برگرداند. دولتهای استکباری تصور می‌کنند با تحمیل جنگ هشت‌ساله بر ما و محاصره‌ی اقتصادی و تبلیغاتی و شایعه‌پراکنی و تهمت در سطح عالم، خواهند توانست به ما ضربه زنند؛ غافل از آن‌که اسلام و بیداری مسلمانان، تختهای قدرت آنها را به لرزه درآورده است، و هر روز که بگذرد، امواج سهمگین بیداری اسلامی، تختهای قدرت فرعونهای عالم را بیشتر خواهد لرزاند. برادران مسلمان ما در سراسر عالم بدانند که ملت ایران با اتکال به خدا و با ذخیره‌ی ارزشمندی که از رهبریها و هدایتها و درسهای ماندگار امام عظیم‌الشأن و فقید خود در اختیار دارد و با تجربه‌ی ذی‌قیمتی که در طول ده‌سال‌ونیم بعد از پیروزی انقلاب به دست آورده است، امروز از همه‌ی

دوران بعد از پیروزی انقلاب، با نشاطتر و آماده‌تر و مجربتر و در مقابل دستگاههای استکبار و سلطه‌ی جهانی، باجرأت‌تر است. اتکال به خدا، ذخیره‌ی تمام‌نشدنی است ما به‌هیچ‌وجه در مقابل توطئه‌های استکبار، احساس ضعف نمی‌کنیم؛ برعکس، همیشه در دل و عمق جانمان، احساس قدرت می‌کنیم. قدرت واقعی متعلق به ماست؛ زیرا ما به خدا متکی و متکل هستیم و می‌دانیم که اتکال به خدا، ذخیره‌ی تمام‌نشدنی است. ما مسؤولان جمهوری اسلامی، متکی به این ملت عظیم و نیرومند و بااخلاص و فداکار هستیم؛ که این هم لطف خدا و نتیجه‌ی عنایت و فضل اوست. ملت ایران بخوبی فهمیده‌اند که اسلام همان عاملی است که دشمنان را علیه آنها بسیج کرده است؛ «و مانقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللَّه العزیز الحمید»(۱)، و می‌دانند که همین اسلام، مایه‌ی عزت و پیروزی و سربلندی آنها خواهد شد. این نکته را مردم ما با تمام وجود و اعماق جانشان معتقدند. به نظر ما آینده‌ی بسیار روشن و امیدبخشی در پیش است. راهی را که امام(ره) شروع کرد و ما را با آن آشنا نمود، ان‌شاءاللَّه تا تحقق هدفهای نهایی، آن راه را ادامه خواهیم داد. مسلمین باید همدل و همزبان و همفکر و همگام باشند مسلمانان سراسر عالم، پیوند خود را با برادرانشان در جمهوری اسلامی مستحکم کنند. دلهای آحاد امت بزرگ اسلامی باید روزبه‌روز به هم نزدیک شود. وسایل و ابزارهای تفرقه و اختلاف که به وسیله‌ی دشمن بر ملتهای مسلمان تحمیل شده است، نباید در فضای بیداری امروز مسلمانان مؤثر افتد. مسلمین علی‌رغم بُعد منطقه‌یی و جغرافیایی و اختلاف زبانی و نژادی، باید با یکدیگر همدل و همزبان و همفکر و همگام باشند و به سمت هدفهای بزرگ اسلامی حرکت کنند. بار دیگر از همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از کشورهای مختلف به جمهوری اسلامی تشریف آوردید و با ملت ایران همصدا شدید و به آنها تسلیت گفتید و در عزای امام عزیز امت اسلام، همدردی و خلوص نشان دادید، و نیز از برادران و خواهران عزیزی که از مشهد تشریف آوردند، صمیمانه تشکر می‌کنم و همه‌ی شما را به خدا می‌سپارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--- ۱) بروج: ۸

خطبه‌های نمازجمعه‌ی تهران

خطبه‌های نمازجمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین و صلّ علی ائمّة المسلمین وحماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه و نظم امرکم ما در این مصیبت به خدا پناه می‌بریم همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوای الهی و یاد خدا در همه‌ی مراحل زندگی و پناه بردن به او در همه‌ی مشکلات و امید بستن به فضل الهی در همه‌ی کارها و تلاشها و مجاهدتها، دعوت و توصیه می‌کنم. چهل روز از فقدان عظیم و مصیبت‌بار امام بزرگوارمان می‌گذرد و این اولین جمعه‌یی است که من در فقدان آن عزیز به نماز جمعه می‌آیم و با شما امت وفادار و یاران مخلص او روبه‌رو می‌شوم. باور کردن این حقیقت تلخ، بسیار سخت است. در طول سالهای گذشته، تصور دنیای بی‌روح و فضای افسرده و زندگی غم‌انگیزی که در آن، امام و رهبر و مراد و معلم و مرشد و پدر و امید ما حضور نداشته باشد، برایمان بسیار دشوار بود. پروردگارا ! ما در این مصیبت به تو پناه می‌بریم، از تو تسلا می‌جوییم، از تو کمک می‌خواهیم و به تو شکوه می‌کنیم. ای بقیّةاللَّه، ای حجةبن‌الحسن‌العسکری! تسلیت این مصیبت بزرگ را به تو عرض می‌کنیم. از خود آن معلم بزرگ و پدر مهربان آموخته‌ایم که مصیبتها را - هرچند بزرگ باشند - باید تحمل کرد. یاران و مؤمنان، مصیبت رحلت پیامبر اسلام(ص) و شهادت علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) و دیگر مصیبتهای بزرگ را تحمل کردند و از مصیبت، وسیله‌ی عروج و پلکانی به سمت هدفهای والا و بلند ساختند. ما هم ای امام بزرگ و ای خمینی عزیز! از خدای تو کمک می‌گیریم و درسهای تو را، درس زندگی خود قرار می‌دهیم، تا شاید از این مصیبت، پلکانی به سمت هدفهای والا و عزیزی که

یک عمر در راه آن مجاهدت کردی، بسازیم. امروز مایلم در خطبه‌ی اول راجع به اماممان صحبت کنم. درباره‌ی او خیلی حرف زده شد؛ اما به اعتقاد من هنوز زود است که تحلیل گرهای جهانی بتوانند امام بزرگوار را بدرستی بشناسند؛ شخصیت عظیمی که در طول تاریخ بعد از انبیا و اولیا، امثال او بسیار بندرت ظهور می کنند. آنها کارهای بزرگ انجام می‌دهند و مثل برق می‌درخشند و فضا را منور می کنند و می‌روند. کارهای بزرگ حضرت امام امام بزرگوار ما کارهای بزرگِ متناسب با بزرگی خود انجام داد و من امروز بعضی از آنها را به یاد شما می‌آورم. یقیناً اگر تحلیل گرها و متفکران کارهای بزرگ امام امت را فهرست کنند، چند برابرِ آن چیزی خواهد شد که من امروز آنها را برمی‌شمارم. اولین کار بزرگ او، احیای اسلام بود. دویست سال است که دستگاههای استعماری سعی کردند تا اسلام به دست فراموشی سپرده شود. یکی از نخست‌وزیرهای انگلیس در جمع سیاستمداران استعماری دنیا اعلام کرده بود که ما باید اسلام را در کشورهای اسلامی منزوی کنیم! قبل و بعد از آن نیز پولهای گزافی خرج شد تا اسلام در درجه‌ی اول از صحنه‌ی زندگی، و در درجه‌ی دوم از ذهن و عمل فردی انسانها خارج شود؛ چون می‌دانستند این دین، بزرگترین مانع در راه چپاول قدرتهای بزرگ و استکباری است. امام ما اسلام را دوباره زنده کرد و به ذهن و عمل انسانها و صحنه‌ی سیاسی جهان برگرداند. دومین کار بزرگ او، اعاده‌ی روح عزت به مسلمین بود. این گونه نبود که اسلام صرفاً در بحثها و تحلیلها و دانشگاهها و صحن جامعه و زندگی مردم مطرح شود؛ بلکه بر اثر نهضت امام ما، مسلمانها در همه جای عالم احساس عزت کردند. یک نفر مسلمان از کشوری بزرگ که مسلمین در آن در اقلیت قرار دارند، به من می گفت: قبل از انقلاب اسلامی، مسلمان بودن خود را هرگز اظهار نمی کردیم. طبق فرهنگ آن کشور، همه اسم محلی داشتند، و هرچند خانواده‌های مسلمان روی بچه‌های خود اسم اسلامی می گذاشتند، اما جرأت نمی کردند آن اسم را اظهار کنند و از بیان آن خجالت می کشیدند! اما بعد از انقلاب شما، مردم ما با افتخار اسم اسلامی خود را می گویند، و اگر از آنها بپرسند که شما چه کسی هستید، اول آن اسم اسلامی را با افتخار بر زبان می‌آورند. بنابراین، با کار بزرگی که امام(ره) انجام داد، مسلمانها در همه جای دنیا احساس عزت می کنند و به مسلمانی و اسلام خود می‌بالند. سومین کار بزرگ او این بود که به مسلمانها احساس درک امت اسلامی داد. قبل از این، مسلمانها در هر جای دنیا که بودند، چیزی به نام امت اسلامی برایشان مطرح نبود و یا اصلاً جدی تلقی نمی‌شد. امروز همه‌ی مسلمانها در اقصای آسیا تا قلب آفریقا و تمام خاورمیانه و در اروپا و امریکا، احساس می کنند که جزو یک جامعه‌ی جهانیِ بزرگ به نام امت اسلامی هستند. امام احساس شعور نسبت به امت اسلامی را ایجاد کرد، که بزرگترین حربه برای دفاع از جوامع اسلامی در مقابل استکبار است. چهارمین کار بزرگ او، ازاله‌ی یکی از مرتجعترین و پلیدترین و وابسته‌ترین رژیمهای منطقه و جهان بود. ازاله‌ی حکومت پادشاهی در ایران، یکی از بزرگترین کارهایی بود که کسی می‌توانست آن را تصور کند. ایران مهمترین دژ استعمار در منطقه‌ی خلیج‌فارس و خاورمیانه بود. این دژ، به دست امام ما در هم فرو ریخته شد. کار پنجم او، ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام بود؛ چیزی که به ذهن مسلمانها و غیرمسلمانها خطور نمی کرد، و خواب خوشی بود که مسلمانهای ساده‌لوح هم هرگز آن را با خود تصور نمی کردند و نمی‌دیدند. امام(ره) در حد یک معجزه، به این خیال افسانه‌آمیز لباس واقعیت پوشاند. کار ششم او، ایجاد نهضت اسلامی در عالم بود. قبل از انقلاب اسلامی، در بسیاری از کشورها و از جمله کشورهای اسلامی، گروهها و جوانها و ناراضیها و آزادی‌طلبها، با ایدئولوژیهای چپ وارد میدان می‌شدند؛ اما بعد از انقلاب اسلامی، پایه و مبنای حرکتها و نهضتهای آزادیبخش، اسلام شد. امروز در هر نقطه‌یی از دنیای وسیع اسلام که جمعیت یا گروهی به انگیزه‌ی آزادیخواهی و ضدیت با استکبار حرکت می کنند، مبنا و قاعده‌ی کار و امید و رکنشان، تفکر اسلامی است. هفتمین کار بزرگ او، نگرشی جدید در فقه شیعه بود. فقاهت ما پایه‌های بسیار مستحکمی داشته و دارد. فقاهت شیعه، یکی از محکمترین فقاهتها و متکی به قواعد و اصول و مبانی بسیار مستحکمی است. امام عزیزمان این فقه مستحکم را در گستره‌یی وسیع و با نگرشی جهانی و حکومتی مورد توجه قرار داد و ابعادی از فقه را برای ما روشن کرد که قبل از آن روشن نبود. کار هشتم او، ابطال باورهای غلط در باب اخلاق فردی حکام بود. در دنیا پذیرفته شده است

که کسانی که در رأس اجتماعات قرار می‌گیرند، اخلاق فردیِ خاصی داشته باشند! تکبر ورزیدن، برخوردار بودن از زندگی راحت و مسرفانه، تجمل‌گرایی، خودرأیی و خودخواهی و امثال اینها، چیزهایی است که مردم دنیا قبول کردند که کسانی که در رأس حکومتها قرار می‌گیرند، این اخلاق را داشته باشند. حتّی در کشورهای انقلابی، انقلابیونی که تا دیروز زیر چادرها زندگی می‌کردند و در دخمه‌ها مخفی می‌شدند، به مجرد این‌که به حکومت می‌رسند، وضع زندگیشان عوض می‌شود و اخلاق حکومتیشان تغییر می‌کند و همان وضعیتی را به خود می‌گیرند که بقیه‌ی سلاطین و رؤسای عالم داشتند! ما از نزدیک چنین چیزی را دیده‌ایم؛ برای مردم هم مایه‌ی تعجب نیست. امام ما این باور غلط را عوض کرد و نشان داد که رهبر محبوب و معشوق یک ملت و دیگر مسلمانان عالم، می‌تواند زندگی زاهدانه‌یی داشته باشد و به جای کاخهای مجلل، در یک حسینیه از دیدارکنندگان پذیرایی کند و با لباس و زبان و اخلاق انبیا با مردم برخورد کند. اگر دلهای حکام و زمامداران به نور معرفت و حقیقت روشن شده باشد، تجمل و تشریفات و اسراف و برخورداریهای زیاد و خودرأیی و تکبر و استکبار، جزو لوازم حتمی زمامداری آنها محسوب نمی‌شود. از معجزات بزرگ آن بزرگوار این بود که هم در زندگی خود و هم در آن دستگاهی که به وجود آورده بود، نور معرفت و حقیقت تجلی یافته بود. کار نهم او، احیای روحیه‌ی غرور و خودباوری در ملت ایران بود. برادران عزیز! حکومتهای استبدادی و فردی، سالهای متمادی ملت ما را به صورت ملتی ضعیف و مستضعف و توسری‌خور در آورده بودند؛ ملتی که از استعداد جوشان و خصلتهای جمعیِ فوق‌العاده ممتاز برخوردار است و در طول تاریخ بعد از اسلام، این‌همه افتخارات علمی و سیاسی دارد. قدرتهای خارجی - مدتی انگلیسیها و مدتی هم روسها و دیگر دولتهای اروپایی، و پس از آن امریکاییها - ملت ما را تحقیر کرده بودند. ملت ما هم باور کرده بود که قابلیت و لیاقت کارهای بزرگ را ندارد، سازندگی از او بر نمی‌آید، ابتکار از او ساخته نیست و دیگران باید بر او آقایی کنند و به او زور بگویند! بنابراین، روح غرور و افتخار ملی را در ملت ما کشته بودند؛ ولی امام عزیز ما، روح غرور و افتخار ملی را در ملت ایران بیدار و زنده کردند. در همان حال که ملت ما از احساسات و نخوتهای بیجای ناسیونالیستی - که استکبار عامل آن، و رژیم منحوس پهلوی مروجش بود - مبرا هستند، اما احساس عزت و قدرت می‌کنند. امروز ملت ما از دست به دست هم دادن و توطئه‌ی مشترک شرق و غرب و ارتجاع نمی‌ترسند و احساس ضعف هم نمی‌کنند. جوانهای ما احساس می‌کنند که خودشان می‌توانند کشورشان را بسازند. مردم ما احساس می‌کنند که قدرت و توان آن را دارند که در مقابل تحمیلها و زورگوییهای شرق و غرب بایستند. این روح عزت و خودباوری و غرور ملی و افتخارات حقیقی و اصیل را امام(ره) در ملت ما زنده کرد. و بالاخره دهمین کار بزرگ او، اثبات این نکته بود که «نه شرقی و نه غربی»، یک اصل عملی و ممکن است. دیگران خیال می‌کردند که یا باید به شرق متکی بود و یا به غرب، یا باید نان این قدرت را خورد و ستایشش کرد و یا آن قدرت را ! فکر نمی‌کردند که یک ملت بتواند هم به شرق و هم به غرب «نه» بگوید و بایستد و بماند و خود را روزبه‌روز ریشه‌دارتر کند؛ اما امام(ره) این نکته را ثابت کرد. من ده محور از کارهای بزرگ امام(ره) را برشمردم؛ اما اگر بنشینیم فکر کنیم، کارهای بزرگ را در پرونده‌ی منور این مرد الهی چندین برابر خواهیم یافت. در این‌جا دو نکته را یادآوری می‌کنم: کسانی که با امام درافتادند، خودشان را روسیاه کردند نکته‌ی اول: کسانی که با امام در افتادند، خودشان را روسیاه کردند. بدبخت آن کسانی هستند که به خاطر شادکردن دل صهیونیستها و خوشحال کردن امریکا و پُرکردن کیسه‌ی خود از پولهای نفت ارتجاع، حقیقت را پوشاندند و با امام ما درافتادند. روسیاه آن کسانی هستند که می‌توانستند زیر بالهای مهربان این پدر و استاد و معلم قرار بگیرند و از او منتفع شوند؛ ولی به بخت خودشان لگد زدند و به آغوش دشمنان او پناه بردند و الان در اروپا و امریکا و امریکای لاتین و عراق و بعضی کشورهای دیگر سرگردانند. این بیچاره‌ها و روسیاهها هنگامی که داخل کشور بودند، قطره‌یی در مقابل اقیانوس محسوب می‌شدند؛ اما نمی‌فهمیدند که چه‌قدر ناچیز و کوچکند. مراسم ارتحال آن بزرگوار به همه فهماند که امام(ره) چه کسی بود و ملت کجاست و چه می‌گوید و چگونه می‌اندیشد و چه می‌خواهد و همچنین مخالفان چه کسانی هستند و کجایند. خدا کند برای

خودشان هم دیگر این اشتباه باقی نمانده باشد که خیال کنند چیزی و کسی هستند. آنها حقیقتاً به خودشان جفا کردند که در مقابل امام(ره) ایستادند. آینده و افتخار متعلق به کسانی است که پشت سر امام حرکت کردند؛ یعنی قشر عظیم متن ملت و همه‌ی آحاد مردم. شما مردم نشان دادید که یاران و وفاداران و مخلصان امام هستید و بر این یاری و وفاداری و اخلاص پایدارید. توفیقات امام از اخلاص و توکل و حسن ظن او ناشی می‌شد نکته‌ی دوم این است که امام خصوصیات ممتاز فردی خیلی داشت؛ اما توفیقات او بالاتر از آن بود که به خصوصیات فردی یک انسان - هرچه هم بالا - متکی باشد. شجاعت و آگاهی و عقل و تدبیر و دوراندیشی امام بسیار ممتاز بود - در اینها هیچ شکی نیست - اما توفیقاتی که آن بزرگوار به دست آورد، خیلی بالاتر از این است که به شجاعت و عقل و تدبیر و آینده‌نگری زیاد یک انسان متکی باشد. آن توفیقها از جای دیگر نشأت می‌گرفت، که در درجه‌ی اول از اخلاص او ناشی می‌شد؛ «مخلصین له الدّین». مخلص خدا بود و کار را فقط برای او - ولاغیر - انجام می‌داد. لذا اگر همه‌ی دنیا هم در مقابل او قرار می‌گرفتند و از او چیزی می‌خواستند که مورد رضای خدا نبود، انجام نمی‌داد. در درجه‌ی دوم، توکل و حسن ظن به خدا داشت. هیچ کاری در نظر او خارج از قدرت الهی نبود. کارهای بزرگ، حرکتهای عظیم، کندن کوههای راسخ و جبال راسیات برای او میسور بود؛ چون عقیده داشت که به خدا متکی است و خدا او را کمک می‌کند؛ و چون به خدا توکل داشت، لذا با حسن ظن می‌نگریست. روزی که او نهضت را شروع کرد، کسانی که فکر کنند می‌شود نهضتی بر پا کرد، خیلی کم بودند. آن روزی که او شعار اسقاط رژیم سلطنت را داد، کسانی که فکر کنند می‌شود رژیم سلطنت در ایران ساقط شود، بسیار معدود بودند. آن روزی که سیاست «نه شرقی و نه غربی» را اعلام کرد، کسانی که فکر می‌کردند می‌شود بدون اتکای به شرق و غرب حکومتی داشت و آن را نگهداشت و اداره کرد، بسیار نادر بودند. آن روزی که گفت: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، کسانی که باورشان باشد که امریکا نسبت به امام و امتش هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، خیلی کم بودند. او تمام این کارهای بزرگ را به خاطر توکل به خدا انجام داد و می‌دانست که می‌تواند انجام دهد. البته برای او، انجام شدن کار هدف نبود. او می‌گفت: من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. پیروزی او به این بود که بتواند وظیفه‌اش را انجام دهد. در نظر امام(ره)، پیروزی این نبود که انسان بتواند آن کاری را که می‌خواهد، انجام بدهد؛ در نظر او، پیروزی این بود که انسان بر طبق تکلیف خود عمل کند. با این روحیه و احساس و انگیزه، او کار را پیش برد و ادامه داد. امام دو خصوصیت دیگر هم داشت، که این هم جز با نورانیت الهی ممکن نبود، و آن عبارت بود از: دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی. در شناخت دشمنها و دوستها اشتباه نکرد. از اول دشمنها را شناخت و آنها را اعلام کرد و تا آخر هم در مقابلشان ایستاد، و نیز از اول دوستها را شناخت و آنها را اعلام کرد و تا آخر هم از دوستی آنها منتفع شد. امام همیشه بر مردم و ملتها تکیه می‌کرد او همیشه بر مردم و ملتها تکیه می‌کرد. در سفری که می‌خواستم به خارج از کشور بروم، خدمت امام بزرگوارمان رفتم. در آن زمان جریانی وجود داشت، که به ایشان گفتم در دنیا نسبت به این جریان علیه ما خیلی حرف است. (البته می‌خواستم به ایشان گزارش بدهم؛ والّا من هم هیچ رعب و خوفی از آن جنجالهای جهانی نداشتم و بعداً هم وارد آن ماجرا شدم). ایشان تمام خبرهای دنیا را همیشه به صورت نزدیک و نقد در اختیار داشتند و غالباً خبرهای جهانی را زودتر از دیگران به دست می‌آوردند. امام(ره) در پاسخِ من با لبخند رضایتی گفتند: بلی، اطلاع دارم؛ اما همه‌ی ملتها با ما هستند. واقعاً همین‌طور بود که ایشان می‌فرمودند. در همان سفر، آن‌چنان حضور ملتها در کنار ما آشکار شد که همه را مبهوت کرد. بنابراین، او هم دوستانش را می‌شناخت، و هم دشمنانش را. از دوستانش منتفع می‌شد و به آنها اعتماد و تکیه می‌کرد. بزرگترین دوستانش شما ملت وفادار بودید، و امام چه خوب شما را شناخته بود. صِرف ستایش امام فایده‌یی ندارد ما باید با تکرار این حقیقتها، یک هدف را دنبال کنیم و آن، درس گرفتن است ولاغیر؛ والّا صِرف ستایش کردن فایده‌یی ندارد؛ بلکه گاهی هم مضر است؛ زیرا وقتی که خیال کنیم او کارها را انجام داده است، تصور می‌کنیم که دیگر کاری به عهده‌ی ما نیست. گر نماز آن بود کان مظلوم کرد دیگران را زین عمل محروم کرد ما آن بزرگوار و انسان والا و مقتدا و قائد را ستایش می‌کنیم، تا خودمان را به او نزدیک سازیم و راهش را ادامه دهیم.

تقوای خدا بر همه‌ی امور زندگی او حاکم بود؛ ما نیز باید تقوای خدا را ملاک همه‌ی امورمان بشماریم. اصل قضیه تقواست. تقوا، یعنی مراقب باشیم برخلاف اراده‌ی الهی حرکتی از ما سرنزند. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، امام عزیزمان را با برترین و محبوبترین و مقربترین بندگانت محشور بفرما و به او بهترین جزا و پاداش را عنایت کن. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی علیّ امیرالمؤمنین و صدّیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساءالعالمین و الحسن و الحسین سبطی‌الرّحمهٔ و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ‌المسلمین و حماهٔ‌المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه تشکر از خبرگان و مردم ایران در این خطبه مایلم در گفتار کوتاهی، نگاهی به آینده بیندازیم. اولاً، از خبرگان منتخب مردم به خاطر حسن‌ظنی که به این بنده‌ی حقیر ابراز داشتند و مسؤولیت بزرگ و سنگینی را بر دوش من نهادند، تشکر می‌کنم. ثانیاً، از آحاد ملت بزرگ ایران و گروههای پُرشور و وفادار که در طول این مدت به عنوان بیعت و اعلام وفاداری، با پیام و حضور و پیاده‌روی و تهیه‌ی طومار و غیره، تأیید و حمایت خودشان را اعلام داشتند، صمیمانه و با همه‌ی وجود تشکر می‌کنم و به خاطر وفاداری بی‌نظیرشان نسبت به امام و مقتدای بزرگ امت در طول چهل روز عزای عمومی، سپاسگزارم. آنچه شما ملت ایران از خود نشان دادید، یقیناً درس بزرگی خواهد بود که در طول تاریخ به ثبت خواهد رسید. از برادران عزیز کشورهای دیگر و مسلمانان سراسر عالم که در این عزای بزرگ با ملت ایران همنوایی کردند و همدردی نشان دادند و یاد امام و قائد بزرگ ما را گرامی داشتند، صمیمانه تشکر می‌کنم. به میهمانان عزیز جمهوری اسلامی نیز که جمع کثیری از آنها در نماز حضور دارند، خیر مقدم می‌گویم و از حضورشان در جمهوری اسلامی و احترامشان به امام بزرگوارمان متشکرم. ملت همیشه باید بیدار باشد و وحدت کلمه‌ی خود را حفظ کند برادران و خواهران عزیز و ملت بزرگ ایران! حضور و اجتماع و وحدت کلمه‌ی شما در این مرحله‌ی بسیار حساس، بزرگترین پیروزی را به جمهوری اسلامی داد. بارها تکرار کرده‌ایم که دشمنان ما به این مرحله - فقدان امام(ره) - چشم امید دوخته بودند. بحمداللّه با حرکت قاطع شما، طلسم دشمن شکسته شد و خواب و خیال باطل از چشمش رخت بربست. ملت ایران در این مرحله، بهترین حرکت و موضعگیری را انجام داد؛ اما باید به همه‌ی برادران و خواهران عزیز در سراسر کشور بگویم که ما برای سازندگی کشور و تداوم راه امام عزیزمان و تحقق آمال و آرزوها و آرمانها و اهداف این انقلاب الهی و بزرگ، راهی طولانی در پیش داریم. یقیناً دشمنهای کینه‌ورز و توطئه‌گر و خدعه‌گر حاضر نیستند از دشمنی خود با اسلام و جمهوری اسلامی دست بردارند. شما در طول این ده‌سال‌ونیمی که از پیروزی انقلاب گذشته، بارها به دشمن تودهنی زده‌اید و او را دچار شکستی‌خفت‌بار کرده‌اید؛ اما باز هم دشمن دست به توطئه و خدعه و خباثت خواهد زد. البته او انتظار دارد که ملت ایران دهها بار دیگر هم در مقابله با توطئه‌های خبیثانه‌اش، مشت محکم خود را به دهان و سینه‌ی او بکوبد و ان‌شاءاللّه خواهد کوبید. برای این کار، بیداری ملت ایران و وحدت کلمه‌ی شما مردم همیشه لازم است. شما از همه‌ی دشمنانتان قویترید در یک موازنه‌ی حقیقی و با توجه به معیارهای الهی و واقعی، شما از همه‌ی دشمنانتان قویترید؛ در این هیچ شکی نیست. ثروتهایی که در اختیار قدرتهای جهانی است، وسایل تبلیغاتی‌یی که آنها دارند و سلاحهای مدرنی که به آن می‌بالند، قدرت ظاهری است؛ نباید گول خورد و زرق و برقها و ظاهر کارها را ملاک قرار داد. اگر قرار بود اینها دشمن را به اقتدار حقیقی در مقابل ما برساند، ما باید حالا در دنیا وجود نمی‌داشتیم و جمهوری اسلامی باید یک افسانه می‌بود؛ می‌بینید که این‌طور نیست. قدرت واقعی، عبارت است از قدرت ملتی که اولاً آگاه باشد پیرامون او چه می‌گذرد، ثانیاً به حق و راه خود ایمان داشته باشد، ثالثاً تصمیم بگیرد که این راه را ادامه دهد. اگر ملتی این سه خصوصیت را داشت، هیچ قدرتی در دنیا از او قویتر نیست. ما از حق خودمان دفاع می‌کنیم. ما که نمی‌خواهیم به حقوق دیگران دست‌اندازی

کنیم. ما که قصد توسعه‌طلبی نداریم. ما که برای دخالت در امور دیگران، به آن سمت دنیا لشکرکشی نمی‌کنیم؛ اما دشمنان ما این کارها را می‌کنند. بنابراین، آنها محکوم به شکستند. ما داریم از حیثیت و شرف و دین و انقلاب و حقوق انسانی و استقلالمان دفاع می‌کنیم. هر ملتی که از حقوق حقیقی خود با آگاهی و ایمان و تصمیم دفاع کند، قطعاً پیروز خواهد شد. بنابراین، ما از دشمنهامان قویتریم؛ منتها توجه کنید که قویتر بودن وقتی به کار می‌آید که بیدار باشیم. یک آدم قوی و پهلوان، هرچه هم که قوی باشد، اما اگر در خواب بماند، ممکن است بچه‌یی هم به او ضربه بزند. باید بیداری را حفظ کنید. قوّت و قدرت ما هنگامی بروز می‌کند که ملتی یکپارچه باشیم. اگر بین ما اختلاف و دودستگی شد، بگومگو رخ داد، جریانهای مختلف پدید آمد و قدرت‌طلبی شد، قدرتمان را از دست خواهیم داد؛ «و تذهب ریحکم»(۱). اختلاف، اصلاحیات و آبرو و اقتدار را از هر ملتی می‌گیرد. اگر شما وحدت کلمه را حفظ کنید، این قدرت می‌ماند. باید کشورمان را بسازیم باید برای حرکت، کمرمان را محکم ببندیم. ما دیگر جنگ نظامی نداریم؛ اما جنگ با موانع سازندگی پیش روی ماست. باید کشورمان را بسازیم، و این کار بزرگی است که در راه آن موانعی وجود دارد. باید با این موانع جنگید و آنها را از سر راه برداشت. این موانع ممکن است تنبلی و بی‌برنامگی و بی‌قانونی و نداشتن نیروی لازم باشد. هرچه که هست، باید آنها را از سر راه برداریم و ایران را بسازیم. اسلام و جمهوری اسلامی باید نشان دهد که می‌تواند ایران را چنان بسازد که در طول تاریخ کشورها، با این کیفیت ساخته نشده باشد. این هنر را اسلام و ملت مسلمان ما دارند. مردم همت کنند و با وحدت کلمه و خلوص و اخلاص و حضور در صحنه، کشور را بسازند و آباد کنند. ببینید مسؤولانی که مورد اعتمادتان هستند - جا هم دارد که مورد اعتماد باشند - از شما چه می‌خواهند؛ آن را انجام دهید. با همکاری شما مردم، تمام موانع برطرف خواهد شد. این‌که ما می‌گوییم بر دشمن پیروز بشویم، یعنی کشور را بسازیم. دشمن نمی‌خواهد ما کشور خود را آن‌چنان‌که شایسته‌ی یک ملت انقلابی و بزرگ است، آباد و آزاد و آراسته و پیراسته بسازیم. ما در اداره‌ی داخلی کشور و در ارتباطات خارجی، از اصول انقلابی و اسلامی پیروی خواهیم کرد و دقیقاً همان راهی را که امام(ره) می‌پیمود، طی خواهیم کرد. با حضور شما مردم در صحنه، هر ناممکنی ممکن، و هر مشکلی آسان خواهد شد. یاد امام هرگز از دل ما نخواهد رفت در پایان لازم می‌دانم عید سعید قربان را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز نمازگزار و ملت ایران و مسلمانان جهان تبریک عرض کنم. تقدیر الهی این بود که پایان چهل روز عزاداری ملت ایران، روز عید قربان باشد. این‌هم نگاه روشنی به آینده است. البته یاد امام(ره) هرگز از دل ما نخواهد رفت و عزای او در قلب ما تمام نخواهد شد. دیروز فرزند عزیز و یادگار گرانمایه‌ی امام بزرگوارمان - حجةالاسلام آقای حاج سیّد احمد آقا - بر سر مزار پدر بزرگوارشان به شما مردم گفتند که عزاداری در چهل روز تمام شد، و خواستند که مردم لباسهای سیاه را برکنند و لباس کار و تلاش بر تن کنند. یاد امام هرگز از دل و جان ما رخت نخواهد بست. امام عزیز! مگر ممکن است ما تو را فراموش کنیم؟ یقیناً این غم بزرگ همچنان ما را تا سالهای متمادی همراهی خواهد کرد. امام عزیز! ما از امروز - که عید قربان است - باز هم به خاطر تو زندگی و تلاش را شروع می‌کنیم؛ چون تو این راه را می‌خواستی و می‌پسندیدی و می‌طلبیدی. برادران و خواهران عزیز! تقوا پیشه کنید. امام ما مظهر تقوا و پرهیزگاری و پارسایی بود. السلام علی ابناء امتنا الاسلامیهٔ فی کل مکان. اتقدّم اولا ـ بأحرّالتهانی لکل المسلمین رجالا و نساء بمناسبهٔ عید الاضحی المبارک اعادهاللّه علی المسلمین و هم یرفلون باثواب العزّهٔ والسؤدد و وفّق ابناء امتنا لاستلهام ما فی هذا العید الکبیر من دروس فی‌التضحیهٔ والفداء و تسلیم الوجه للّه الواحد الاحد القهار. و بمناسبهٔ اربعینیهٔ وفاهٔ القائد الاسلامی الکبیر و إمام الامهٔ الاسلامیهٔ والاب الرؤوف بها عبداللّه الصالح الامام‌الخمینی (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) اعزی امتنا الاسلامیهٔ سائلا اللّه سبحانه ان یحسن لها العزاء و یجزل لها الاجر فی‌المصاب و انااللّه و انا الیه راجعون. حیاهٔ الامام‌الخمینی(اعلی‌اللّه‌کلمته) کانت درسا حیّا فی جمیع ابعاد الاسلام. علّمنا اولا ان نوحّد اللّه فی کل حرکاتنا و سکناتنا و ان نبتغی وجهه وحده و ان نخشاه و لانخشی سواه. اقیمت الدولهٔ الاسلامیهٔ الکریمهٔ بفضل‌اللّه و عونه، و تصاعد الجهاد الاسلامی لاقامهٔ حاکمیهٔ اللّه فی افغانستان و انتفاض الشعب الفلسطینی لیستعید عزّته و کرامته بعد اربعین عامّا من‌الهوان و تحرّک

المسلمون علی طریق الرسالهٔ فی بقاع مختلفهٔ من ارض المسلمین. لیس من‌المیسور الحدیث عن عظمهٔ الامام الخمینی فی الصحوهٔ الاسلامیهٔ المعاصرهٔ، و لمکانته الکبیرهٔ هذه عقد اعداء الاسلام الامل علی غیابه عن الساحهٔ، ظنّوا ان هذه الانتفاضهٔ الاسلامیهٔ العالمیهٔ ستخبو بعد وفاته، لکنهم خابوا و خسئوا حینما شاهدوا انّ الامام الراحل العظیم تحول الی امهٔ عقدت العزم علی ان تواصل طریقه، و أن تحث الخطی لتحقیق الاهداف التی عاش من اجلها هذا الرجل الکبیر. لقد شهد العالم بعد وفاهٔ الامام القائد(رفع‌اللَّه‌قدره) عاصفهٔ من‌الاسی والحزن عمّت المسلمین فی کل بقاع العالم، لکنه کان اسیً و حزناً ممزوجین بالعهد الحازم علی مواصلهٔ الطریق و بالمیثاق المؤکد علی الالتزام بالمبدأ والعقیدهٔ والجهاد لاعلاء کلمهٔ‌اللَّه. کانت کلمهٔ‌الامام‌الراحل(قدّس‌سرّه) کلمهٔ‌الاسلام، و کلمهٔ‌الاسلام هی‌الکلمهٔ الطیبهٔ التی اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربها. المیسرهٔ التی بدأها الامام الخمینی(رضوان‌اللَّه‌علیه) متواصلهٔ باذن‌اللَّه حتی تحقیق الاهداف الاسلامیهٔ الکاملهٔ و باللَّه التوفیق. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه و استغفراللَّه لی و لکم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت الناس یدخلون فی دین‌اللَّه افواجا. فسبح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه ---

---------------------- ۱) انفال: ۴۶

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استان اصفهان

سخنرانی در مراسم بیعت روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استان اصفهان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شما یکی از بهترین امتحانها را در طول دوران نهضت دادید من هم متقابلاً- این مصیبت بزرگ و ثلمه‌ی غیر قابل انسداد را به شما برادران و عزیزان، خصوصاً حضرات آقایان علمای اعلام وائمه‌ی محترم جمعه و مدرّسان محترم حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و همچنین خانواده‌های عزیز شهدای عالی‌قدر و مفقودان و جانبازان و اسرا و رزمندگان، که با عشق به امام امت و احساس مسؤولیت نسبت به انقلاب، از راه دور تشریف آوردید، از صمیم قلب تسلیت عرض می‌کنم. حقاً شما عزیزان یکی از بهترین امتحانها را در طول دوران نهضت دادید. خطوط مقدم جبهه و صحنه‌های سیاسی انقلاب و همه‌ی عرصه‌هایی را که حضور ملت طلبیده می‌شد، شما پُر کردید. اگرچه من بارها در تشییع جنازه‌ی پیکرهای مطهر شهدای شما و اجتماعات بزرگ بسیج و اعزام به جبهه‌ها و مناسبتهای گوناگون دیگر حضور پیدا کردم و احساسات صادقانه‌ی خود را نسبت به شما مردم ابراز داشتم، اما این نکته را یادآور می‌شوم که آنچه که در طول سالهای مبارزه و پس از پیروزی در راه انقلاب انجام دادید، همه‌ی آنها در پرونده‌ی الهی - چه پرونده‌ی عالم غیب که به دست «کرام برره» و ملائکه‌ی الهی ثبت می‌شود، و چه در پرونده‌ی واقعیت خارجی - محفوظ است. پرونده‌ی الهی فقط نامه‌ی اعمال غیبی ما نیست که نزد ملائکهٔ‌اللَّه و مأموران الهی و در علم پروردگار محفوظ است؛ پرونده‌ی دیگر اعمال ما آن چیزی است که سرنوشت و وضع زندگی ما را می‌سازد و به وجود می‌آورد. ملت ایران قدرت دارد اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کند اگر شما ملاحظه می‌کنید که امروز جمهوری اسلامی در سطح جهان و سیاست بین‌الملل به عنوان یک نظام پابرجا و تثبیت‌شده معرفی گردیده است، و یا اگر امروز کشورهای غربی - که ملت ایران به خاطر رفتارهای سوءشان از آنها ناراضی بوده و هست - با طرق مختلف سعی می‌کنند رضایت ملت ایران را جلب کنند و سابقه‌ی نامطلوب خودشان در رفتار با ملت ایران را به دست فراموشی بسپارند، و یا اگر می‌بینید که قضاوت تحلیل‌گرها و سیاسیون و کسانی که راجع به مسایل عالم حرف می‌زنند، حاکی از این است که ملت ایران قدرت دارد اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کند، همه‌ی این واقعیتها محصول و نتیجه‌ی تلاشهای گذشته و مجاهدتهای امروز شماست. درحقیقت اینها همان فداکاریها و مجاهدتهای شماست که در عالم تکوین ثبت شده است. این، پرونده‌ی ملت ایران است. هر کس و هر گروهی که در میان این ملت تلاش بیشتری کرده است، در افتخارات و پیروزیها سهم بیشتری دارد. اگر ملتی از عزت و شرف خود دفاع نکند و از هدفهای خود دست بکشد و از گردن‌کلفتهای عالم بترسد و حرف

خود را پس بگیرد و در میدان مواجهه با دشمن عقب‌نشینی کند سرنوشتش چیز دیگری خواهد بود و نتایجی که برای او حاصل می‌شود، غیر از آن چیزی می‌باشد که امروز برای ملت ایران پدید آمده است. برادران عزیز! اگر امروز ملت ایران در دنیا عزیز است، و اگر رهبر ما با ارتحال خود دنیا را تکان داد، و اگر میهمانان خارجی و ناظران بین‌المللی با زبان ستایش راجع به شما حرف می‌زنند، ناشی از تلاش و مجاهدت شماست. آن روزی که شما در جبهه شهید می‌دادید و در صحنه‌های انقلاب حضور میلیونی پیدا می‌کردید، بعضیها کوته‌بین بودند و نمی‌دانستند فواید این تحرک انقلابی چیست. کوته‌بینی، واقعاً بلای بزرگی است. اگرانسان حال را ببیند، ولی آینده را نبیند؛ موارد نقد را مشاهده کند، ولی کارهای بلندمدت را نبیند، آفت بزرگی برای عقل و سعادت انسان خواهد بود. امروز در دنیا وضعمان خوب است امروز بحمداللّه در دنیا وضعمان خوب است. این شعار نیست؛ بلکه عین واقعیت است. وقتی می‌گوییم در دنیا وضعمان خوب است، این برای یک ملت یعنی همه چیز. وقتی یک ملت توانست در غوغای تنازع قدرتهای بزرگ ثابت کند که برای ماندن و قوی بودن به کسی احتیاج ندارد، پس ملت نیرومندی است. یک وقت است که دنیا آرام است و در منطقه صلح و صفا برقرار می‌باشد و کسی به عمل کسی کاری ندارد و درست مثل یک فضای بی‌مزاحم که هر گیاهی قابلیت رشد و نمو دارد، همه‌ی فعالیتها به آرامی انجام می‌گیرد. اما یک وقت هم است که چنین وضعیتی به چشم نمی‌خورد؛ یعنی هوا طوفانی است، گرما و سرمای کشنده وجود دارد و هر گیاهی در چنین شرایطی توان حیات ندارد و فقط آن درخت مستحکم ریشه‌دار و ستبر باقی خواهد ماند. امروز وضعیت دنیا این‌گونه است. قدرتهای بزرگ به دنبال منافع خود هستند قدرتهای بزرگ مایلند که ملتها بدون اجازه‌ی آنها نفس نکشند و ثروت و معادن و منابعشان به جای این‌که به درد خود ملتها بخورد، به کار آنها بیاید! قدرتهای بزرگ، هزاران کیلومتر دور از خاک خود و لب مرزهای کشورهای کوچک، کشتی جنگی و تانک و نیروی مسلح می‌برند و وقتی از آنها بپرسید شما این‌جا چه‌کار می‌کنید و چرا به نقاطی دوردست مثل ویتنام، کره، ایران، خلیج فارس و خاورمیانه آمده‌اید، با پُررویی و وقاحت جواب می‌دهند که ما در این‌جا منافع داریم و برای حفظ آنها تلاش می‌کنیم! و اگر به آنها گفته شود شما که برای حفظ منافع خودتان به این نقاط آمدید، منافع کشورهای این منطقه را تهدید می‌کنید، می‌گویند اصل، منافع ماست، و پایمال شدن منافع ملتها و ناامنی آن نقاط به ما مربوط نیست! وضع ابرقدرتها و سلطه‌گرهای عالم و سرگردنه‌بگیرهای بزرگ دنیا این‌گونه است. مگر می‌گذارند ملتی بدون اجازه و رضایت آنها آب بخورد؟ ابرقدرتها می‌گویند آن مقداری که ما می‌گوییم، نفت بفروشید، و به کسی که ما می‌گوییم و به قیمتی که ما تعیین می‌کنیم، عرضه کنید! به کشورهایی که منابع مس یا طلا- یا الماس یا اورانیوم دارند، می‌گویند به قدری که ما می‌گوییم، استخراج کنید، و به قیمتی که ما می‌گوییم، بفروشید! امروز در دنیا نظام سلطه حاکم است؛ این یک نظام جهانی است. تسلط نظام سلطه بر دنیا و زندگی بشر، دو طرف دارد: یک طرف، سلطه‌گرها که همان ابرقدرتهایند؛ و طرف دیگر، دولتهای سلطه‌پذیر هستند که دخالتهای وقیحانه و گستاخانه‌ی ابرقدرتها را قبول می‌کنند؛ اینها هم خودشان شریک جرمند. در این میان، ملتها بیچاره هستند که از روی ناآگاهی و ضعف و یا بی‌همتیِ خودشان پایمال می‌شوند و از بین می‌روند. ملت ایران خیلی ریشه‌دار و مقتدر است در وسط این جنگل وحش و غوغای سلطه‌گری که قدرتها با همدیگر بدند و از خودشان می‌ترسند و حساب می‌برند و آتش‌بس پنهانی را بین خود برقرار کرده‌اند تا دنیا را راحت‌تر تقسیم کنند و منابع کشورها را به غارت ببرند، ناگهان ملتی پیدا شده است که به آن قدرتها و وابستگانشان و به زورگوییها و دخالتها و قیمتگذاریشان، «نه» می‌گوید. این ملت روی پای خود ایستاده است و با شجاعت در چشم قدرتهای بزرگ نگاه می‌کند و می‌گوید من با شما و زورگوییهاتان دشمنم و مخالف سلطه‌طلبیتان هستم و تا آن‌جا که بتوانم، با شما مبارزه می‌کنم. ملتی که این‌گونه با شجاعت و بی‌اعتنا به قدرتها در مقابل آنها می‌ایستد و با اتکاء به نفس حرف می‌زند، قاعده‌اش این است که همه‌ی قدرتها با هم متحد شوند و این ملت و نظامی که مردم ایران را این‌طور ساخته است، از بین ببرند. اگر می‌بینیم ملت و نظام ما با این «نه» گفتنها و با این جرأتها و گستاخیها و با ضرباتی که علیه او وارد می‌کنند، نه فقط از بین نرفته، بلکه روزبه‌روز قویتر هم

شده است، به این دلیل می‌باشد که ملت ایران خیلی ریشه‌دار و مقتدر است. دنیا مجبور شده است جمهوری اسلامی و ملت ایران را با همین وضع تحمل کند و بپذیرد. من و شما مسؤولیم. مسؤولیت، مخصوص یک فرد و یک جمع نیست. بار بر دوش همه است؛ گاهی بیشتر و سنگینتر، و گاهی کمتر و سبکتر؛ «کلّکم راع»(۱). نظام اسلامی این گونه است. ما که مسؤولیم، باید با خودمان فکر کنیم که این ثبات و قدرت از کجا آمد و ناشی از چه عاملی بود؛ تا آن عامل را محکم نگهداریم و در آینده به کار بزنیم. ایمان و اخلاص، عامل قدرت و ثبات ما بود ایمان و اخلاص و عمل مخلصانه، عامل قدرت و ثبات ما بود. الگو برای این ارزشها، همین بزرگواری است که امروز با ارتحال خود دنیا را به لرزه درآورده است. آن عزیز که قطعاً جزو اولیاءاللَّه بود، مثل پیامبران و اولیا که به صورت طبیعی فقدان آنها دنیا را تکان می‌دهد، با ارتحال خودش دنیا را تکان داد. ایمان او به خدا و راه و هدفهایش در حد اعلی بود، و اخلاص بی‌شایبه‌یی را در خود نگهداشته بود، و فداکاری و آمادگی به کار را هم در طول سالهای متمادی - حتّی قبل از آن‌که نهضت در سال ۴۱ شروع بشود - نشان داده بود. ملت ایران هم انصافاً امت خوبی برای این امام بودند؛ او نیز چنین امتی را می‌خواست. ملت ایران با اقتدا به امام خود و با پاسخ مؤمنانه و مخلصانه‌یی که به او داد، نزد پروردگار و ملائکةاللَّه و ارواح معصومین(ع) و تاریخ سربلند است. بعد از این، راه همین است که تاکنون ترسیم شده است. با ایمان و عمل صالح و اخلاص می‌شود این راه را طی کرد و پیش رفت. ما هنوز وسط راهیم. دست نیرومند امام(ره) راه را باز کرد و موانع عمده را برطرف ساخت و برای آینده‌ی ما دستورالعملهای زیادی به جا گذاشت. وظیفه‌ی امروز ملت ایران وظیفه‌ی امروز مردم این است که اولاً وحدت و صفا و برادری را با همه‌ی وجودشان حفظ کنند و از سلیقه‌ها و انگیزه‌های گوناگون صرف‌نظر کنند - نه این‌که سلیقه‌شان را کنار بگذارند؛ بلکه سلایق مختلف را موجبی برای مخالفت و کارشکنی و بدگویی به یکدیگر ندانند - و برادروار با هم زندگی کنند؛ ثانیاً ملت ایران گوش‌به‌زنگ باشند، تا آن‌جایی که انقلاب و نظام حضور آنها را لازم می‌داند، در صحنه حاضر باشند. می‌بایست نظام و کشور را که متعلق به خودشان است، به معنای حقیقی کلمه از خودشان بدانند و از آن دفاع کنند، و از مسؤولان کشور و کسانی که بار سنگین اجرا را بردوش دارند، حمایت کنند؛ همچنان که امام(ره) در طول این مدت به مردم توصیه می‌کردند که مسؤولان را کمک و حمایت و همراهی کنند. بارها این بیانات از زبان مبارک ایشان صادر و شنیده شد؛ بعد از این هم باید همین گونه باشد. با حضور آگاهانه و مخلصانه‌ی شما، تمام مشکلات ریز و درشت این کشور و ملت برطرف خواهد شد. ما ملتی هستیم که امکانات زیادی داریم و می‌توانیم زندگی مادّی و معنوی سطح بالایی داشته باشیم؛ هم آزاد و آقا و عزیز و مرفه و برخوردار باشیم، و هم مؤمن و پرهیزگار و درستکار و پاکدامن. این، آن زندگی‌یی است که اسلام برای امت اسلامی وطرفداران خود خواسته است و ما می‌توانیم این گونه زندگی را با این ارکان در دنیا به وجود آوریم. ابزار و وسیله‌ی کار در اختیار ملت ایران است و کشور ما همان کشوری خواهد بود که برای ملتهای دیگر الگو و نمونه خواهد شد وآنها را ان‌شاءاللَّه به وادی نجات و رستگاری سوق خواهد داد و هدایت خواهد کرد. خداوند همه‌ی شما را حفظ کند و توفیق دهد و این زحمات و خدمات را قبول کند و ان‌شاءاللَّه شما را - مثل گذشته - جزو عناصر مؤثر در رسیدن به هدفهای اسلامی قراردهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از جانبازان و نیروهای جهادیِ احداث ساختمان مرقد مطهر رهبر کبیر انقلاب

سخنرانی در مراسم بیعت گروه کثیری از جانبازان و نیروهای جهادیِ احداث ساختمان مرقد مطهر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، به همراه وزیر راه و ترابری، مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، و مسؤول حرم مطهر حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شما حقیقتاً صاحب‌عزا هستید اولاً لازم می‌دانم که این مصیبت عظیم و فراموش‌نشدنی و جبران‌ناپذیر را به

شما عزیزان و نیروهای مخلص و وفادار به امام بزرگوار و انقلاب، تسلیت‌عرض کنم. هر کس که در مجموعه‌ی ملت بزرگ ما، برای انقلاب و اسلام و امام فداکاری و اخلاص بیشتری بخرج داده است و می‌دهد، در مصیبت امام(ره) صاحب‌عزاتر است. با این حساب، شما جانبازان و جهادگران و سپاهیان عزیز و نیروهای بسیجیِ دستگاههای مختلف، حقیقتاً صاحب‌عزا هستید. امام به معنای حقیقی کلمه متعلق به شما بود. ثانیاً می‌بایست از زحمات تحسین‌برانگیز و تلاش نمونه و سرمشقی که در ساختن و پرداختن و آماده‌کردن قبله‌ی دلهای همه‌ی ما - یعنی مزار منور امام عزیزمان - بخرج دادید، با همه‌ی وجود تشکر کنم. البته زبان از تشکر نسبت به اخلاصها و زحمات همه‌ی افرادی که مثل شما مخلصانه و دلسوزانه کار می‌کنند، قاصر است؛ اما به هرحال وظیفه دارم تشکر قلبی خودم را به شما ابراز کنم. زحمت کشیدید، تلاش کردید، ساعات مستمر و طولانی‌یی را بدون استراحت و بدون اندیشیدن به چیزی غیر از کار و زحمت صرف کردید؛ اما آنچه محصول مبارك این تلاشها شد، باید مایه‌ی روشنی چشم شما باشد و هست. حرکت و تلاشی که برای احترام به امام و تعظیم و تکریم نسبت به مقام والای آن بزرگمرد انجام می‌گیرد، همان صدقه‌ی جاریه‌یی است که تا دنیا هست و اسلام باقی است، اثر و نتیجه‌ی آن هرگز کهنه و مندرس نخواهد شد. زمان زیادی لازم است تا بشود عظمت شخصیت امام را حیطه‌بندی کرد درباره‌ی شخصیت حضرت امام(ره) واقعاً نمی‌شود حرف زد. وقتی بخواهیم راجع به ابعاد شخصیت این عزیز دوران و یادگار پیامبران حرف بزنیم، می‌دانیم که ناقص خواهد ماند. زمان زیادی لازم است تا زبانهای گویا بتوانند عظمت این شخصیت را حیطه‌بندی کنند؛ لذا من نمی‌خواهم در آن‌باره واقعاً صحبت کنم؛ زیرا ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم در این زمینه به بررسی ابعاد شخصیت آن بزرگوار بپردازیم. اما این نکته را می‌خواهم بگویم که اگر نظام جمهوری اسلامی و این انقلاب بزرگ و جهانی را، و رستاخیز عظیمی که در دنیا به وجود آمده، و رستاخیز عظیمتری که در درون انسانها پدید آمده، و این تحولی که مسها را طلا کرده است، کلمه‌ی طیبه و شجره‌ی طیبه بدانیم - که هست - ریشه‌ی این شجره‌ی طیبه، همین‌شخصیت عظیمی است که همه چیز از او رویید. او بود که این درخت مبارك را رویاند. او همه چیز بود، و اگر نبود، ما هیچ چیز نداشتیم. در گذشته، همین ایران و ملت و موقعیت جغرافیایی و همین فقه و قرآن و نهج‌البلاغه بود؛ اما در واقع چیزی نداشتیم و روزبه‌روز عقبتر می‌رفتیم و بیشتر بر سرمان می‌خورد وشخصیت ما هضم می‌شد. بعد که او پدید آمد و قدم در صحنه گذاشت، مثل وجودی که ماهیات را هستی و تحقق می‌بخشد، و مثل خورشیدی که می‌تابد و اشیا را آشکار می‌کند، و مانند روحی که به کالبدی دمیده می‌شود و اجزای آن را زنده می‌سازد، ما را زنده و نمایان کرد و به حرکت درآورد؛ آن‌وقت ارزش جغرافیایی و تاریخی و فرهنگ گذشته و قرآن و نهج‌البلاغه و ملت ما احیا شد و به کارمان آمد. امام ریشه‌ی شجره‌ی طیبه‌ی انقلاب بود او کلید بود. او ریشه‌ی این درخت محسوب می‌شد. این ریشه باید محفوظ بماند. اگر این نظام از ریشه‌ی خود - یعنی از امام عزیز(ره) - جدا شود، مثل درختی است که «اجتثّت من فوق الارض»(۱)؛ یعنی از روی زمین آن را اره کرده باشند و بین تنه و ریشه‌ی آن فاصله انداخته باشند. ممکن است چهار روزی هم نمود و هیکلی داشته باشد، اما سرنوشتش معلوم است: دیگر رابطه‌ی حیاتی و تغذیه‌یی بین این دو نیست. ما نباید بگذاریم نظام اسلامی از ریشه‌ی خودش - یعنی امام(ره) - جدا شود. ممکن است بگویید امام از ما جدا شد و در عالم ملکوت بسر می‌برد و ما با او مرتبط نیستیم. ولی باید بگویم شخصیت امام(ره) مثل‌شخصیت پیامبران، فقط به وجود خارجی او نبود. آن روزی که حضرت موسی(ع) از مردم خودش گرفته شد، آیا بنی‌اسرائیل و امت موسی(ع) بکلی از منبع خودشان جدا شدند؟ خیر، ارتباط و اتصال درشخصیتهای معنوی و روحی که به وجود خارجی آنها وابسته نیست. آن روزی که رسول اسلام، حضرت محمّدبن‌عبداللّه(ص) رحلت فرمود، آیا امت اسلام بی‌پیامبر شد؟ ما که در قرنها و نسلهای بعد آمدیم، آیا دیگر پیامبر نداشتیم؟ چرا، ما هم پیامبر داشتیم؛ در حالی که جسم او نزد ما نبود و در عالم ملکوت و بالاتر از آن بسر می‌برد. هویت شخصیتهای معنوی، به فکر و راه و رهنمودشان وابسته است هویت‌شخصیتهای معنوی، به جسم و حضور دنیویشان نیست؛ بلکه به فکر و راه و رهنمود و سرانگشت اشاره‌شان - که همواره باقی است - وابسته است. پیامبر و اولیا و همین امام بزرگوار ما با

انگشتشان به یک طرف اشاره می‌کردند و راه را نشان می‌دادند. البته خودشان هم جلوتر از همه حرکت می‌کردند؛ نه این‌که بایستند و بگویند شما بروید. در حال حاضر، این انگشت اشاره همچنان موجود است. اینها تعیین‌کننده‌ی هویت امام و منبع و ریشه‌ی حیاتی یک جامعه است که دایماً می‌شود از آن تغذیه کرد؛ زیرا دیگر وابسته به جسم او نیست. اگر ما بخواهیم این فکر را نگهداریم، اما شخصیت امام و یاد و خاطره‌ی او مورد اهتمام نباشد، مطمئناً دچار اشتباه خواهیم شد. لذا می‌بینید که به ما گفته‌اند هرسال برای امام حسین(ع) گریه کنید. گریه کردن، به معنای زنده بودن یک مصیبت است؛ گویی همین دیروز اتفاق افتاده است. انسانی هزاروچندصدسال قبل به شهادت رسیده است، چرا باید امروز برای او گریه کرد؟ گریه‌ی ما به خاطر این است که اگر یاد او با همه‌ی ابعادش در ذهن و زندگی و بساط هستی ما زنده نماند، بتدریج فکر و سرانگشت اشاره‌ی او کمرنگ خواهد شد؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. عمل شما صدقه‌ی جاریه است اگر ساخت گنبد و بقعه و مرقد و صحن و سرای امام(ره) مورد اهتمام شما قرار بگیرد و برای آن نیرو و پول و عمر و ابتکار خرج کنید، به معنای کار برای یک شخص نیست؛ بلکه به معنای فعالیت برای هویت فکری امام است. این کار در بقای آن فکر تأثیر دارد. عمل شما، صدقه‌ی جاریه و به معنای زنده نگهداشتن یاد امام(ره) است. ایجاد گنبد و بارگاه و بقعه و مقبره برای بزرگان، از چند قرن پیش مورد اعتراض و انتقاد عده‌یی از خشک‌مغزهای عالم اسلام قرار گرفت. بعدها دست سیاست انگلیس، اینها را به شکل حکومت و دولت و سیاست درآورد و آنها هم با این‌گونه بزرگداشت بشدت مبارزه کردند. تئوریسینهای خشک‌مغز و سیاسیون خیانت‌پیشه اصرار داشتند که مقبره‌یی ساخته نشود! دیدید که بر سر مقبره‌ی ائمه‌ی هدی ع) و اصحاب پیامبر(ص) و یاران و نزدیکان رسول خدا و شهدای اُحد چه بلایی آوردند. اگر از مسلمانها نمی‌ترسیدند، مقبره‌ی پیامبر(ص) را هم به همان روز درمی‌آورند و با خاک یکسان می‌کردند! آدمهای خشک‌مغز و جاهلِ بدبخت حرفش را زدند و مطلبش را در کتابها نوشتند؛ زیرا از حقایق اسلام بی‌خبر بودند؛ اما اینهایی که عملش را کردند، جاسوسهای صهیونیستِ استعمارزده‌ی مزدورِ بدبختی بودند که همه‌ی وجودشان با یادگارهای اسلامی دشمن بود و حاضر نبودند آنها را تحمل کنند؛ الان هم حاضر نیستند تحمل کنند، و اگر این اماکن وسیله‌ی پول و اعتبار دنیوی نبود، شاید همین الان آن نقاط را می‌زدند و با خاک یکسان می‌کردند! طبق بینش ما، یادگارهای اسلامی عزیزند. می‌شد اسلام به مردم بگوید بروید در زمین صافی بایستید و نماز بخوانید و عبادت کنید؛ در صورتی که به عمارت مسجد دستور داده است؛ «انّما یعمر مساجد اللّٰه»(۲). آباد کردن مسجد ملاک است و تجسم و تجسد خارجی این کار مورد نظر اسلام می‌باشد؛ چون تأثیر بسزایی دارد. در مورد شخصیتها هم همین‌طور است. ان‌شاءاللّٰه این مزار و بقعه‌ی مبارک، مرکز برکات و نورانیت و گسترش تفکرات و الهامات الهی و حال و روح عرفانی و توجه مردم عاشق و اهل بصیرت و محبت خواهد بود و هر کسی از شعبه‌ی خودش از این مکان استفاده خواهد کرد. بنابراین، کاری که کردید، باارزش است. جانبازان عزیز هرچه در راه خدا داده‌اند، برایشان مانده است به جانبازان عزیزی که در این محفل حضور دارند، این نکته را یادآوری می‌کنم که هرچه در راه خدا می‌دهیم، برای ما می‌ماند و درحقیقت برای «منِ» واقعی خودمان خرج کرده‌ایم. هرچه برای خودمان نگه می‌داریم، درحقیقت برای ما نمی‌ماند و مثل همه چیز دیگر دنیا از بین خواهد رفت. من در این خصوص اعتقاد راسخ دارم و هیچ نقطه‌ی غباری در ذهنم نیست. در زمان پیامبر اکرم(ص) بزغاله‌یی را خدمت ایشان آوردند و حضرت آن را ذبح کردند. فقرا و مستحقان نزد ایشان آمدند و طلب گوشت کردند. پیامبر(ص) مرتب از گوشت آن بزغاله‌یی که برای خودشان ذبح کرده بودند، می‌بریدند و به فقرا می‌دادند. نهایتاً از تمام گوشتها، فقط کتف آن باقی ماند. چون دیگر کسی نبود، آن را به خانه‌ی خود بردند، تا بپزند و بخورند. یکی از همسران حضرت عرض کرد: یا رسول‌اللّٰه! همه‌ی بزغاله‌ی ما رفت و فقط همین کتفش برایمان ماند. پیامبر(ص) فرمودند: خیر، همه‌اش ماند و همین کتفش است که از دست ما خواهد رفت؛ چون این کتف را می‌خوریم و تمام می‌شود، اما آنهایی را که انفاق کرده‌ایم، برای ما می‌ماند. بنابراین، هرچه از مال و ثروت دنیا دادید، برای شما خواهد ماند؛ و هرچه خرج کردید یا برای دیگران گذاشتید تا بعد از شما بخورند، از دست شما خواهد رفت.

جسم هم همین حالت را دارد. هرچه شما از جسمتان در راه خدا استفاده کردید و مثلاً دست و پا و چشم و سایر اعضا را در راه جبهه و سازندگی و خدمت به خلق خدا و تلاش برای دیگران و سایر کارهای خیر صرف کردید و با فکر و حرف و عمل خود خدمتی را انجام دادید، بدانید که هرمقدار بیشتر از این کارها کردید، ثوابش بیشتر است. ایثار جانبازان، آنها را به سلسله‌ی طیبه‌ی شهدا ملحق می‌کند نقطه‌ی اوج آن‌جاست که انسان عضوی را در راه خدا می‌دهد. بالاتر از این کار چیزی نیست. اگر شما صدسال دیگر هم چشم می‌داشتید و در این مدت از چشم خود هزاران استفاده را در راه خدا می‌کردید، فضیلتش به قدر حالا که این چشم را در میدان جنگ و در راه خدا از دست دادید، نیست. و اگر دست و پایی که از شما قطع شده است، تا صدسال دیگر هم با آن کار وتلاش می‌کردید و برای خدا می‌دویدید و گرههای مردم را می‌گشودید - که همه‌ی این کارها فضیلت دارد - اما به‌قدر این نیست که اعضای بدن خود را در راه خدا تقدیم کرده باشید. آنها که شهید شدند، به حد اعلی و اوفی رسیدند؛ اما شما که شهید نشدید، درحقیقت اعضای قطع‌شده و آسیب‌خورده‌ی شما شهید شده‌اند. قدر این ایثار را بدانید؛ چون شما را به سلسله‌ی طیبه‌ی شهدای فی‌سبیل‌اللّه ملحق می‌کند. یک‌وقت در مورد جانبازها فکر می‌کردم، که به نظرم رسید گاهی فضیلت آنها از شهدا هم بیشتر است. جانباز کسی است که بعد از آن‌که قسمتی از بدنش را در راه خدا داد و عضو یا اعضای شهیدی را با خودش همراه کرد و در بقیه‌ی مدت زندگی و عمرش هم متقی و شکرگزار بود و عمل صالح انجام داد، خدای متعال در مورد این‌گونه از مجروحین جنگ در قرآن می‌فرماید: «الّذین استجابوا للّه و الرّسول من بعد ما اصابهم القرح للّذین احسنوا منهم و اتّقوا اجر عظیم»(۳). کلمه‌ی «عظیم» در پایان این آیه‌ی شریفه، قابل تأمل است. یک‌وقت من و شما این کلمه را به کار می‌بریم و مثلاً می‌گوییم کوه عظیمی است، و یک‌وقت هم هست که خداوند تبارک و تعالی آن را بیان می‌فرماید؛ خدایی که تمام عظمتها ناشی از اوست و با اراده‌اش همه‌ی کون و مکان به وجود می‌آید و از بین می‌رود؛ خدایی که بزرگتر از آن است که بشود او را توصیف کرد. چنین خدایی، با این عظمت غیرقابل تصور می‌فرماید: اگر تقوا و احسان پیشه کردید، اجر عظیمی خواهید داشت. این عظمت، فوق تصور من و شماست. جانبازان عزیز قدر موقعیت خود را بدانند جانبازان عزیز باید قدر این موقعیت را - اگرچه با سختی مواجهند - بدانند. من می‌دانم که شما سختی می‌کشید. محرومیت از پا و دست و نخاع و چشم و سلامتی، برای شما که در دوران جوانی بسر می‌برید و می‌توانستید سالم باشید، سخت است. هیچ پاداش بزرگ و خوبی را بدون سختی به انسان نمی‌دهند. شما خیال نکنید که انسان بدون تحمل سختیها ممکن است به اجرهای عظیم برسد؛ خیر، چنین چیزی نیست؛ «افضل الاعمال احمزها»(۴): بافضیلت‌ترین کارها، سخت‌ترین و دشوارترین آنهاست. در مقابل این سختی‌یی که تحمل می‌کنید، آن اجر عظیم را به شما می‌دهند. شما، هم عضو شهیدی را با خود همراه دارید، و هم زنده‌اید و از تنعمات زندگی در حد زیادی برخوردار می‌شوید. وقتی انسان بین مرگ و زندگی قرار می‌گیرد، اگر به او بگویند زنده بمان، اما فلان عضو را نداشته باش و یا این‌که مرگ را انتخاب کن، می‌گوید زنده بمانم، آن عضو را هم بگیرید. زندگی شیرین است و هر انسانی آن را می‌خواهد. بنابراین، جانبازان ما، هم از نعمت زندگی برخوردارند، و هم عضو شهیدی را با خود همراه دارند، و هم - اگر تقوا و احسان را در عمل رعایت کنند - به آن اجر عظیم و باورنکردنی می‌رسند. قدر این نعمات را بدانید. فعلاً به جنبه‌ی عملی وظایف مسؤولان که چه مسؤولیتهایی را برعهده دارند، کاری ندارم؛ چون حدود آن واضح است و توصیه هم نمی‌خواهم بکنم؛ چون توصیه‌ی در سخنرانی، بر توصیه‌ی خصوصی ترجیح ندارد. بحمداللّه تشکیلاتی برای کار جانبازان وجود دارد که امیدواریم روزبه‌روز کارهایش بهتر شود. من می‌خواهم جنبه‌ی معنوی قضیه برایتان روشن باشد. شما جانبازان عزیز توجه داشته باشید که فرصت و موقعیت خوبی در اختیار دارید. ان‌شاءاللّه خداوند به شما صبر و اجر و عوض خیر بدهد و آنچه را که از شما گرفته شده است، در معنا به صورت اضعاف مضاعف برگرداند. آرزو می‌کنیم که خداوند به شما شفا عنایت کند، که شفا هم چیزی است که کاملاً مورد امید می‌باشد. امیدواریم ان‌شاءاللّه پیشرفتها و امکانات روزافزون موجب شود که همه‌ی شما عزیزان بتوانید کمبودها را جبران کنید. مجدداً از همه‌ی شما برادران عزیز تشکر می‌کنم و

روز ولادت حضرت هادی(ع) را به شما و ملت بزرگ ایران تبریک می گویم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ابراهیم: ۲۶ ۲) توبه: ۱۸ ۳) آل‌عمران: ۱۷۲ ۴) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱

سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت

سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت و جامعه‌ی وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرّم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم پشتوانه‌ی پیروزی نهضت ما، توجه به قیام امام حسین(ع) بود اولاً، بر خود لازم می‌دانم مصیبت بزرگ فقدان امام مروّجان قرآن و پیشوای مدافعان اسلام را که حقیقتاً ضایعه و ثلمه‌یی غیرقابل جبران است، به جمع معظّم علمای دین و شاگردان مروّج مکتب قرآن، تسلیت عرض کنم؛ زیرا بعد از رحلت امام عزیزمان، برای من فرصتی پیش نیامده است که به علمای اعلام و مبلّغان و سنگرداران مرزهای عقیده و معارف اسلامی - که صاحب‌عزاهای واقعی هستند - تسلیت عرض کنم. ثانیاً، لازم است از همه‌ی شما آقایان محترم و علما و متشخّصان روحانی و مبلّغان و ائمه‌ی جماعت، که این اجتماع را تشکیل دادید و این فرصت را به من دادید که درباره‌ی مسایل مربوط به مجموعه‌ی روحانیت، مطالبی را مطرح کنم، تشکر می کنم. در آستانه‌ی ماه محرّم، آنچه که به نظر می‌رسد طرح آن مفید باشد، دو مطلب است: یکی، آنچه مربوط به مسایل محرّم و عزاداری سالار شهیدان و مطالبی که در این محدوده است و دوم، مسایل عام مربوط به حوزه‌ی روحانیت و وظایف ویژه‌ی ما معممان و علمای دین و روحانیون در این برهه و شرایط خاص زمان می‌باشد. اینها مطالبی است که برای آقایان روشن و واضح است؛ لیکن در تکرار واضحات هم فوایدی وجود دارد. در مورد مسأله‌ی محرّم و عاشورا، باید بگویم که روح نهضت ما و جهتگیری کلی و پشتوانه‌ی پیروزی آن، همین توجه به حضرت ابی‌عبداللَّه(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و مسایل مربوط به عاشورا بود. شاید برای بعضیها، این مسأله قدری ثقیل به نظر برسد؛ لیکن واقعیت همین است. هیچ فکری - حتّی در صورتی که ایمان عمیقی هم با آن همراه باشد - نمی‌توانست توده‌های عظیم میلیونیِ مردم را آن‌چنان حرکت بدهد که در راه انجام آنچه احساس تکلیف می کردند، در انواع فداکاری ذره‌یی تردید نداشته باشند. محبت، به ایمان کارایی می‌بخشد اساساً مادامی که ایمان، با محبت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبت است که در مقام عمل و تحرک - آن هم در حد بالا - به ایمان کارایی می‌بخشد. بدون محبت نمی‌شد ما نهضت را به پیش ببریم. بالاترین عنوان محبت - یعنی محبت به اهل بیت - در تفکر اسلامی، در اختیار ماست. اوج این محبت، در مسأله‌ی کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گرانبهای فداکاری مردان خدا در آن روز است که برای تاریخ و فرهنگ تشیع، به یادگار گذاشته شده است. در آن روزهایی که مسایل اسلامی، با دیدهای نو مطرح می‌شد و جاذبه‌های خوبی هم داشت و برای کسانی که با دین و اسلام سر و کار زیادی نداشتند، موضوع مبارکی هم بود و گرایشهای نو در تفکر اسلامی، چیز بدی نبود - بلکه برای عالم اسلام و بخصوص قشر جوان ذخیره محسوب می‌شد - یک گرایش شبه روشنفکرانه به‌وجود آمده بود که ما بیاییم مسایل ایمانی و اعتقادی اسلام را از مسایل عاطفی و احساسی - از جمله مسایل مربوط به عاشورا و روضه‌خوانیها و گریه - جدا کنیم!! شاید بسیاری در آن روزها بودند که با توجه به این‌که در ماجرای ذکر عاشورا و روایت فداکاری اباعبداللَّه(علیه‌الصّلاةوالسّلام) چیزهایی وارد شده بود و احیاناً به شکلهای تحریف‌آمیزی بیان می‌شد، این حرف برایشان مطلوب و شیرین بود و این گرایش رشد می کرد؛ لیکن در صحنه‌ی عمل، ما بوضوح دیدیم که تا وقتی این مسأله از طرف امام بزرگوارمان، به صورت رسمی و علنی و در چارچوب قضایای عاشورا مطرح نشد، هیچ کار جدی و واقعی انجام نگرفت. نهضت ایران در دو فصل به مسأله‌ی عاشورا گره خورد در دو فصل، امام(ره) مسأله‌ی نهضت را به مسأله‌ی عاشورا گره زدند: یکی در فصل اول نهضت - یعنی روزهای محرّم سال ۴۲ - که

تریبون بیان مسایل نهضت، حسینیه‌ها و مجالس روضه‌خوانی و هیئات سینه‌زنی و روضه‌ی روضه‌خوانها و ذکر مصیبت گویندگان مذهبی شد و دیگری، فصلِ آخر نهضت - یعنی محرّم سال ۵۷ - بود که امام(ره) اعلام فرمودند: «ماه محرّم گرامی و بزرگ داشته بشود و مردم مجالس برپا کنند». ایشان، عنوان این ماه را ماه پیروزی خون بر شمشیر قرار دادند و مجدداً همان طوفان عظیم عمومی و مردمی به وجود آمد؛ یعنی ماجرای نهضت که روح و جهت حسینی داشت، با ماجرای ذکر مصیبت حسینی و یاد امام حسین(ع) گره خورد. این، در مقام عمل بود. در مقام تبلیغ و واقع و ثبوت هم که مطلب روشن است. حرکت امام حسین(ع) برای اقامه‌ی حق و عدل بود: «انّما خرجت لطلب‌الاصلاح فی امّة جدّی ارید ان امر بالمعروف وانهی عن‌المنکر ...»(۱). در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم: «و منح‌النّصح و بذل مهجته فیك لیستنقذ عبادك من‌الجهالة و حیرة‌الضّلاله»(۲). آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند: «ایهاالنّاس انّ رسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه علیه و اله و سلّم قال: من رأی سلطانا جائرا مستحلّا لحرم‌اللَّه ناکثا لعهداللَّه مخالفا لسنة رسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه علیه و اله و سلم یعمل فی عباداللَّه بالاثم والعدوان فلم یغیّر علیه بفعل و لاقول کان حقّا علی‌اللَّه ان یدخله مدخله»(۳). تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم(ص) و دیگر پیامبران بوده است که: «یا وارث ادم صفوةاللَّه یا وارث نوح نبیّ‌اللَّه ...»(۴) و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «لیقوم‌النّاس بالقسط»(۵). اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی. ما بیشتر از اسلاف خود قدر نهضت حسینی را می‌دانیم آنچه که نهضت ما را جهت می‌داد و امروز هم باید بدهد، دقیقاً همان چیزی است که حسین‌بن علی(علیه‌السّلام) در راه آن قیام کرد. ما امروز، برای شهدای خود که در جبهه‌های گوناگون و در راه این نظام و حفظ آن، به شهادت می‌رسند، با معرفت عزاداری می‌کنیم. آن شهید و جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفار به شهادت رسیده، هیچ شبهه‌یی برای مردم ما وجود ندارد که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگهداشتن و محکم کردن ستونهای همین نظام و انقلاب، به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز، با شهدای کربلا که در تنهایی و غربت کامل قیام کردند و هیچ‌کس آنها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه‌ی مردم و بزرگان وجوه اسلام، آنها را منع می‌کردند، متفاوت است. در عین حال، ایمان و عشقشان آن‌چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و مظلومانه و تنها به شهادت رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاههای تبلیغی و مشوقهای جامعه به آنها می‌گوید بروید و آنها هم می‌روند و به شهادت می‌رسند، فرق دارد. البته این شهید، شهید والامقامی است؛ اما او چیز دیگری است. ما که امروز این نظام اسلامی را لمس می‌کنیم و برکات آن را از نزدیک می‌بینیم، بیشتر از اسلاف خود، قدر نهضت حسینی(علیه‌السّلام) و معنای آن را درک می‌کنیم و باید بکنیم. آن بزرگوار، برای چنین چیزی حرکت کرد. آن بزرگوار، برای همین قیام کرد که رژیمهای فاسد و مخرّب انسان و دین و ویرانگر صلاح، در جامعه نباشند و نظام اسلامی و الهی و انسانی و مبنی بر صلاح، در جامعه استقرار پیدا کند. البته، اگر آن نظام در زمان آن بزرگوار و یا در زمان ائمه‌ی بعدی(علیهم‌السّلام) - که معصومند و به منبع وحی متصلند - تحقق پیدا می‌کرد و آنها در رأس آن نظام قرار می‌گرفتند، طبیعی است که وضعشان با ما متفاوت بود. در عین حال، هیکل و هندسه‌ی قضیه، یکی است و آنها هم برای همین‌طور نظامی، حرکت می‌کردند. حالا- این یک بحث طولانی است که نمی‌خواهم در این‌جا وارد آن بشوم که آیا ائمه(علیهم‌السّلام) برای ایجاد نظام اسلامی، عزم جدی داشتند یا کار آنها صرفاً به عنوان سرمشق بود. ائمه(ع) جداً می‌خواستند نظام اسلامی به‌وجود آورند آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه(علیهم‌السّلام) به‌دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه(علیهم‌السّلام) جداً می‌خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار - آن طور که تصور می‌شود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می‌خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می‌کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه‌گیریها در علم پروردگار، با

شرایط گوناگون اختلاف پیدا می‌کند که حالا این موضوع را بحث نمی‌کنیم. اجمالاً، در این‌که حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست. ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه‌ی آن نهضت، در جامعه‌ی خودمان این نظام را به‌وجود آورده‌ایم. اگر در جامعه‌ی ما، عشق به امام حسین(ع) و یاد او و ذکر مصایب و حوادث عاشورا معمول و رایج نبود، معلوم نبود که نهضت با این فاصله‌ی زمانی و با این کیفیتی که پیروز شد، به پیروزی می‌رسید. این، عامل فوق‌العاده مؤثری در پیروزی نهضت بود و امام بزرگوار ما، در راه همان هدفی که حسین‌بن علی(علیه‌السّلام) قیام کرده بودند، از این عامل حداکثر استفاده را کردند. امام(ره) با ظرافت، آن تصور غلط روشنفکرمآبانه‌ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه‌یی از زمان رایج بود، از بین بردند. ایشان، جهتگیری سیاسیِ مترقیِ انقلابی را با جهتگیری عاطفی در قضیه‌ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهماندند که این، یک کار زاید و تجملاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه‌ی ما نیست؛ بلکه لازم است و یاد امام حسین و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار - چه به صورت روضه‌خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون - باید به شکل رایج و معمول و گریه‌آور و عاطفه‌برانگیز و تکان‌دهنده‌ی دلها، در بین مردم ما باشد و از آنچه که هست، قویتر هم بشود. ایشان، بارها بر این مطلب تأکید می‌کردند و عملاً ـ هم خودشان وارد می‌شدند. ما نتایج محرّم را در زندگی خود می‌بینیم ما در آستانه‌ی محرّمِ انقلاب و محرّمِ امام حسین(ع) که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرّمِ دوران انقلاب، با محرّمهای قبلِ از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است. این محرّمها، محرّمهایی است که در آن، معنا و روح و جهتگیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرّم را در زندگی خود می‌بینیم. حکومت و حاکمیت و اعلای کلمه‌ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرّم است. ما در دوران خود، محرّم را با محصول آن، یکجا داریم. با این محرّم، بایستی چگونه رفتار کنیم؟ پاسخ این است که ما معممان، همه‌ی علمای دین، همه‌ی مبلّغان و همه‌ی ذاکران، باید مسأله‌ی عاشورا و مصایب حسین‌بن علی(علیه‌السّلام) را به صورت یک مسأله‌ی جدی و اصلی و به دور از شعار، مورد توجه قرار بدهیم. واقعاً اگر بخواهیم این مسأله را جدی بگیریم، راهش چیست؟ باید حادثه‌ی عاشورا را از پیرایه‌های مضر خالی کنیم اولین شرط این است که ما حادثه را از پیرایه‌های مضر خالی کنیم. چیزهایی وجود دارد که اگرچه پیرایه است، اما نه مضر و نه حتّی دروغ است. همه‌ی کسانی که بخواهند با بیان هنری، حادثه‌یی را ترسیم کنند، فقط متن حادثه را نمی‌گویند. وقتی شما می‌شنوید که در شرایط خاصی، سخنی از زبان کسی خارج شده، می‌توانید احساسات آن گوینده‌ی سخن را هم حدس بزنید. این، یک چیز قهری است. اگر در بیابانی و در مقابل لشکریانی، انسانی حرفی بر زبان جاری می‌کند، بسته به این که آن حرف چه باشد - دعوت و التماس و تهدید و ... - قاعدتاً حالاتی در روح و ذهن این گوینده وجود دارد که این برای شنونده‌ی عاقل، قابل حدس است و برای گوینده‌ی هنرمند نیز قابل بیان می‌باشد. گفتن اینها، اشکالی ندارد. ما وقتی بخواهیم حالات امام و اصحابش(علیهم‌السّلام) را در روز و شب عاشورا - آن مقداری که در کتب معتبره خواندیم و یافتیم - بیان کنیم، قهراً خصوصیات و ملابساتی دارد. فرض کنید سخنی را که امام(ع) با یارانش در شب عاشورا گفته است، می‌توانید با این خصوصیات بیان کنید: در تاریکی شب و یا در تاریکی غم‌انگیز و حزن‌آور آن شب و از این قبیل. این پیرایه‌ها، نه مضر و نه دروغ است؛ اما بعضی از پیرایه‌ها دروغند و بعضی از نقلها خلاف می‌باشند و حتّی آنچه که در بعضی از کتابها نوشته شده است، مناسب شأن و لایق مفهوم و معنای نهضت حسینی نیست. اینها را بایستی شناخت و جدا کرد. بنابراین، اولین مسأله این است که ما حادثه را خالص کنیم و آن حادثه‌ی خالص‌شده و دقیق و متقن را، به انواع بیانهای هنری - از شعر و نثر و سبک روضه‌خوانی که خودش یک سبک هنری مخصوصی است - بیامیزیم. این کار، اشکالی ندارد و مهم است. ما باید این کار را بکنیم. کسانی که در این رشته متصلّب و واردند، باید این کار را انجام بدهند. اگر ما از حادثه‌ی عاشورا، مثلًا «لیستنقذ عبادك من‌الجهالهٔ و حیرهٔالضّلالهٔ»(۶) را بیان کردیم - که امروز معنا و مفهوم آن برای ما روشن است - ولی آن معنا و مفهوم را نقض کرد و با آن مخالف و مغایر بود؛ این کار، خدمت به مرام حسینی و حادثه‌ی عاشورا نیست. ما باید حادثه را

خالص کنیم و سپس ابعاد مختلف آن را برای مردم تشریح نماییم. حادثه‌ی کربلا بایـد آبرومند و پرتپش و پرقدرت باقی بماند من نمی‌خواهم به آقایـان علما و مبلّغان و گوینـدگان و ذاکران محترم و همه‌ی جمع ما که اهـل منبر و روضه و بیـان مصایب و محامد سیّدالشّهداء(علیه‌الصّلاهٔ والسّلام) هستیم، مطلبی را در آن زمینه‌ها مطرح بکنم؛ ولی به طور کلی بایـد بگویم که این حادثه - به عنوان پشتوانه‌ی نهضت و انقلاب - بایـد آبرومنـد و پرتپش و پرقـدرت باقی بمانـد. اگر برخورد امروز ما با ایـن حادثه، مثل روضه‌خوانی باشـد که در پنجاه سال قبل برخورد می‌کرد - یعنی چیزی را در جایی می‌دیـد و مثلاً بر حسب احتمال ذهنی، آن را ترجیح می‌داد و نقل می‌کرد و مؤمنین را می‌گریاند و هم آنها و هم خود او به ثواب می‌رسیدند - ممکن است به حادثه ضرر بزنیم. امروز این حادثه، پشتوانه‌ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگوینـد ریشه‌ی این نهضتی که به وجود آورده‌ایـد، کجاست؟ ما می‌گوییم: ریشه‌اش پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسین(علیهم‌السّلام) است. امام حسین کیست؟ کسی است که این حادثه را به وجود آورده و در تاریخ از او نقـل شـده است. پس ایـن حادثه، پشتوانه‌ی ایـن نهضت است. اگر ما ندانسته و بی‌توجه و از روی سهل‌انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده‌ایم. شایـد بتوان گفت که امسال در مجالس و محافل ماه محرّم، آقایان حتّی از سالهای قبل، وظایف بیشتری دارند. ما امسال، مصیبت امام بزرگوارمان را هم که هنوز داغ آن تازه است، داریم. نبایـد دستگاه تبلیغی اسلامی کشور بگـذارد که یاد امام(ره) - حتّی اندکی - کهنه بشود؛ که البته کهنه هم نخواهد شد. امام، با شخصیت و عظمت خود و با خصوصیاتی که در او بود و بعد از معصومین(ع) در هیچ کس جز او ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم، پایه‌ی اصلی و ریشه‌ی این شجره‌ی طیبه است. این ریشه، باید همیشه محکم و زنده و تازه بماند. یاد امام را با ابعاد حقیقی شخصیت و بیان افکار و بخشهایی از وصیت‌نامه و محکمات و مسلّماتِ فرمایشها و جهتگیریهای او، زنـده کنیم و زنده بداریم. وظایف در کنار انتظارات است امسال، با توجه به این که یک دوره‌ی جدید اداره‌ی کشور را شروع می‌کنیم، انتظارات زیاد است. از همه سؤال شـد که شما از رئیس جمهوری که انتخاب خواهـد شـد، انتظار دارید که چه کاری برای شما انجام بدهد؟ در کنار این پرسش، باید این سؤال هم می‌شد و باید بشود که به رئیس جمهور و دولت جدیـد، چه کمکی می‌خواهیـد بکنیـد؟ انتظارات بجاست؛ اما وظایف هم در کنار انتظارات است. این نظام، مردمی است. نظام مردمی، به معنای تأثیر نه فقط اراده، بلکه عمل آحاد مردم در اقامه‌ی این نظام و بپاداشتن آن است. مردم بایـد کمک کننـد. البته، زمام اداره‌ی کشور، دست مسؤول اجرایی است؛ اما اگر کمک و حمایت و همکاری و محبت و صبر مردم و منطقی نگریستن به قضایا از سوی آنها وجود نداشته باشد، هیچ دست معجزه‌گری قادر به هیچ‌کاری نیست. این، نکته‌یی است که باید شما آقایان در این مجالس به مردم بگویید. سخنی که شما در جلسه، روی منبر به مردم می‌گویید، با حرفی که در رادیو به مردم گفته خواهد شد، فرق می‌کنـد؛ ولـو خـود شـما آن حرف را بزنیـد. مـن بارها این نکته را گفته‌ام که در نشستن و در چشم هم نگاه کردن و نفس و صدای همـدیگر را شنیدن و حضور و گرمای وجود یکدیگر را لمس کردن میان مستمع و گوینده، اثری است که در پیامِ از راه دور، آن اثر نیست. ما معممان، این را قدر بدانیم. بارها در جلسات اهل علم و وعاظ، این مطلب را تکرار کرده‌ام و گفته‌ام این امتیاز که در جلسات مردم، چشم به چشم و روبه‌رویشان، با آنها حرف می‌زنیم و نه فقط امواج صدای ما، بلکه وجودمان را حس می‌کنند، متعلق به ماست. این، چیز خیلی مغتنمی است و تأثیر مضاعفی دارد. بایـد در این دوره و فصل جدیـد که به حق، امیدهای زیادی هم نسبت به آن وجود دارد و می‌بایست آن امیدها و انتظارات برآورده شوند، مردم به وظایف اساسیشان تذکر و توجه داده شونـد. وحدت کلمه را حفظ کنید نکته‌ی بعدی که باید در این مجالس مورد توجه قرار بگیرد، همین مسأله‌ی وحدت کلمه‌ی آحاد مردم است. تقریباً در این دو ماهه دیدیم که اتحاد مردم و وحدت کلمه‌ی آنها، چه تأثیر معجزآسایی در سیاست جهانی و در فضای بین‌المللی به وجود می‌آورد. ما بعد از ده سال، یک بار دیگر این معجزه را لمس کردیم. وقتی مردم با صدا و نفس و اراده‌ی واحد، اقدامی می‌کنند و حرفی می‌زننـد و راهی را می‌رونـد، نفس دنیا در سینه‌اش حبس می‌شود و خیره می‌مانـد و قـدرتهای قوی‌پنجه،

زبون و کوچک می‌شوند و از کار می‌مانند. انتظار و توقع و طمع دشمن در دورانِ بعد از امام، چیز کوچکی نیست. قضیه، خیلی جدی بود. آنها، سالها منتظر این ساعت بودند. ما - بیننا و بین‌اللَّه - برای این ساعت هیچ برنامه‌ریزی‌یی نکرده بودیم؛ اما تمام دشمنان ما - هر کس به نحوی - برای آن ساعتها و آن روزها، برنامه‌ریزی کرده بودند و خودشان را آماده ساخته بودند. «انّهم یکیدون کیدا و اکید کیدا»(۷)؛ اما خدای متعال به برکت وحدت کلمه‌ی مردم، کید و مکر الهی خودش را نشان داد. البته، خودِ آن وحدت کلمه هم کار خدا بود: «ولکنّ‌اللَّه الّف بینهم»(۸). کار هیچ‌کس نبود، فقط کار او بود. حالا که خدا این نعمت را به ما داده است، باید حفظش کنیم. اولاً، در جلساتی که تشکیل می‌شود، از طرف خود گویندگان، سخن و اشاره و حرکتی که به اختلافی اشاره کند، مطلقاً نباید وجود داشته باشد. هیچ بهانه‌یی مجوّز این نمی‌شود که ما در جلسه‌یی، چیزی را که ممکن است بین دو دسته از مردم، اختلافی به وجود آورد، مطرح کنیم. در قضایای سیاسی و دینی و در مسایل مربوط به دولت و روحانیت و مرجعیت و رهبری و دیگر مسایلی که می‌تواند بین مردم، اختلاف و شکاف و دودستگی و بگومگو ایجاد کند، نباید سخنی از گویندگان مذهبی صادر شود که وحدت کلمه‌ی مردم را خدشه‌دار کند؛ بلکه به عکس، گویندگان مذهبی کوشش کنند که فضا، فضای محبت‌آمیز باقی بماند و همکاری بین مسؤولان و مردم و نیز وحدت کلمه، توصیه بشود. کید و مکر دشمن تمام شدنی نیست این نکته را هم بایستی در این مجالس و محافل تذکر داد که اگر چه ما امروز بحمداللَّه از لحاظ سیاسی، در موضع قوّتیم و دشمن - یعنی استکبار - در موضع انفعال قرار دارد؛ اما این به معنای تمام شدن کید و مکر دشمن نیست. «ولن ترضی عنک‌الیهود ولاالنّصاری حتّی تتّبع ملّتهم»(۹). البته بر مبنای: «قل انّ هدی‌اللَّه هوالهدی»(۱۰)، جناح حق به خواست دشمن تسلیم نمی‌شود؛ ولی به هر حال، طبیعت دشمن را باید شناخت. ما نباید هیچ لحظه‌یی از کید دشمن غافل باشیم. این نکته را باید به مردم گفت. ما امروز در قوّتیم و دشمن و استکبار جهانی، در انفعال است. استکبار جهانی در طول این چند وقت، همواره نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، تهدیدهایی صریح و غیرصریح و مستقیم و غیرمستقیم داشته است. ملتی در مقابل تهدیدهای دشمن، مطلقاً تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد که با خدا ارتباط دارد و خودش را وابسته‌ی به خدا می‌داند. امروز، مصداق آن به صورت سیاسی و جمعی، نظام جمهوری اسلامی و ملت مسلمان ایران است. بنابراین، ما از تهدید دشمن به هیچ وجه دچار رعب نمی‌شویم و از هیچ دشمنی نمی‌ترسیم و از هیچ قدرتی در دنیا هراس نداریم. دشمنان ما، عملاً نشان دادند که قادر نیستند به صورت جدی و قاطع به ما ضربه بزنند؛ به خاطر این‌که در این ده سال، هر کاری که می‌توانستند، کردند و ما امروز بحمداللَّه از همیشه قویتر و پابرجاتر و در بین خود، امیدوارتریم. امروز، آینده برای ما از همیشه روشنتر است. ما از دشمن نمی‌ترسیم و دشمن هم قادر به ضربه زدن به ما نیست؛ اما همه‌ی اینها مشروط به حفظ هوشیاری و حضور آحاد مردم در صحنه است. این طور نباشد که مردم احساس کنند که حالا دیگر بحمداللَّه کارها تمام شد و هر کسی سراغ کار خود برود. نه، صحنه را نباید خالی کرد. ملت، نباید حمایت از نظام و مسؤولان و مجریان و مدیران کشور را، یک لحظه فراموش کند. البته، مسؤولان و مدیران هم، در قبال این ملت وظایف زیادی دارند که بیان و ذکرش، جای خود را دارد و مسلّم است. باید ایمان مردم به روحانیت را حفظ کنیم در مورد فصل بعدی هم، فقط یک جمله‌ی کوتاه مطرح کنم: من دو سه سال پیش، به مناسبتی خدمت حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) رسیدم تا پیشنهادی را در میان بگذارم. به ایشان عرض کردم که به اعتقاد من، پیروزی این نظام، فقط به آبروی روحانیتِ زمان ما انجام نگرفت؛ بلکه آن سرمایه‌یی که ما خرج کردیم تا این انقلاب - که واقعاً معجزه بود - به پیروزی برسد، عبارت از آبروی ذخیره و نقد روحانیت شیعه، از زمان شیخ کلینی و شیخ طوسی تا زمان ما بود. امام هم در آن روزی که این مطلب را عرض کردم، مطلب را تلقی به قبول کردند، معلوم بود که نظر شریف خود ایشان هم همین می‌باشد و این واقعیتی است. ما اگر آن ریشه‌ی تاریخی را نداشتیم، مردم آن محبت و اعتماد را به ما نداشتند و به اشاره‌ی روحانیت حرکت نمی‌کردند؛ به طوری که بیایند و جان و فرزندانشان را در راهی قربانی کنند. مگر آسان است؟ آن پشتوانه و ذخیره وجود داشت و حالا هم در نظام جمهوری اسلامی تبلور پیدا کرده است. این

نظام، نظام اسلامی است و من و شما هم که معمم هستیم، مظاهر اسلامیم. اگر امروز که دین و روحانیت، قدرت پیدا کرده است، عملی انجام بدهیم که - خدای نکرده - اندک اختلال و خدشه‌یی در آن سرمایه و ذخیره‌ی قرنها به وجود بیاید، ضایعه‌یی خواهد بود که دیگر جبران آن، با یک نسل و دو نسل ممکن نخواهد بود. سرمایه‌ی یک نسل مصرف نشد تا اگر - خدای نکرده - از بین رفت، یک نسل دیگر بیایند و این سرمایه را دوباره تجدید کنند. ایمان مردم به روحانیت، ناشی از سابقه‌ی طولانی روحانیت شیعه و نفوذ و تأثیر آنها در ذهن و ایمان مردم است. ما باید این ایمان را حفظ کنیم. امروز وضع ما روحانیون استثنایی است امروز، اگر روحانیت از زیّ خود خارج بشود و قدرت‌طلبی و قدرت‌نمایی و سوء استفاده بکند و اگر عملی از او سر بزند که حاکی از ضعف تقوا و ورعی باشد که مردم در او سراغ کردند و به او اعتماد دارند، هر کدام از اینها لطمه‌اش غیرقابل جبران است. از این جهت هم، امروز وضع ما روحانیون استثنایی است؛ یعنی با دوره‌ی قبل از انقلاب فرق می‌کند. البته، در دوره‌ی قبل از انقلاب هم، اگر از یک روحانی کاری سر می‌زد، ضایعه بود و به همه‌ی روحانیت سرایت می‌کرد؛ اما امروز چون نظام، نظام اسلامی است و روحانیون مظهر اسلام هستند، ضایعه فقط متوجه جمعی از روحانیون - یا حتّی جمع روحانیت - نمی‌شود؛ بلکه ضایعه متوجه اسلام می‌شود و به این زودی هم قابل جبران نخواهد بود. در این زمینه، امام بزرگوارمان خیلی توصیه‌های آموزنده کردند. باید حفظ زیّ روحانیت و همان رابطه‌های قدیمی و معمولی با مردم و همان اعمال و حرکاتی که انتزاع تقوا و ورع و ایمان و پایبندی شدید به دین از آن می‌شد و اجتناب از هر چیزی که این اصل را مخدوش بکند، مورد تأکید و توجه قرار بگیرد. البته این خطاب، به جمع حاضر نیست؛ متعلق به همه‌ی ما روحانیون در سراسر کشور و هر جا که هستیم، می‌باشد. امروز، انتزاعی که از کار ما خواهد شد و معنایی که هر حرکت و سکون ما خواهد داشت، یک چیز تعیین‌کننده است. اگر در گوشه و کنار، از معممان کسانی پیدا بشوند که امتیاز عظیمی را که امروز نظام اسلامی به مسلمین و مؤمنین و روحانیون و علما داده است، درک نکنند و خدای نکرده در اظهاراتشان حرفی باشد که مردم را نسبت به این نظام، یا بدبین کند و یا مردّد نماید - اگر چه مردم با حرفهای خنّاسان متزلزل و مردّد نمی‌شوند، اما به هر حال در یک دایره‌ی محدودی تأثیر می‌گذارد - این افراد بلاشک عملشان، خیانت به اسلام و قرآن و مسلمین است و باید با برخورد خود جامعه‌ی روحانیت، مواجه بشود. مساجد و حسینیه‌ها و مجالس عزاداری را بایستی خوب اداره کرد. باید از سوی خود علما و مسؤولان روحانی، نظمی برای این مراکز به‌وجود آید. امیدواریم خدای متعال به برکات سیّدالشّهداء(صلوات‌اللّه‌وسلامه‌علیه) ما را هدایت کند، نهضت را پابرجا بدارد، روحانیت را - که قوام دستگاه و نظام به قوام اوست - روزبه‌روز در این جامعه عزیز کند و به همه‌ی ما روحانیون توفیق دهد که بتوانیم اسلام و دین و معارف اسلامی و قرآنی و حسینی را به بهترین شکل و وجه، برای اذهان عمومی مردم بیان کنیم. مجدداً از همه‌ی آقایان محترم، به‌خاطر تشکیل این جلسه‌ی خوب، تشکر می‌کنم. امیدوارم که محرّم آینده، یکی از بهترین محرّمها در جهت ترویج مبانی اسلامی و انقلابی برای همه‌ی ما و مؤمنین باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکـــــــاته -- ۱)

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ ۲) مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین ۳) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲ ۴) مفاتیح‌الجنان، زیارت وارث ۵) حدید: ۲۵ ۶) مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین ۷) طارق: ۱۵ و ۱۶ ۸) انفال: ۶۳ ۹) ۱۰) ۱و۲. بقره: ۱۲۰

سخنرانی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

سخنرانی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم با الهام از درسهای امام، مقطع دیگری را آغاز می‌کنیم حسینیه‌ی جماران، نقطه‌یی است که همواره سازنده‌ی تاریخ انقلاب ما در طول ده سال اخیر بوده است. در این نقطه و در زیر همین جایگاه مقدس و متبرک بوده که ما توانسته‌ایم در طول این ده سال، تجربه‌های دشوار را از سر بگذرانیم و مقاطع حساس را در زندگی انقلابی خود شروع کنیم و درسهای سازنده را از امام و معلم و مرادمان بگیریم.

خلاصه این که ملت ایران، در این نقطه حرکتها را آغاز کرده، در مشکلات به این نقطه پناه آورده و از این نقطه، مقاطع حساس را آغاز کرده است. ما امروز با فقدان رهبر و امام عزیز و معظّم و بی‌نظیرمان، بی‌شک دچار کمبود و خلأ مهمی هستیم؛ لیکن با یاد صلابت و قاطعیت و معنویت و روحانیت آن بزرگوار و با الهام از درسهای فراموش‌نشدنی ایشان، امروز مقطع و دوران دیگری را آغاز می‌کنیم. به نظر من، امروز روز مهم و شروع مقطع حساس و حایز اهمیتی است. البته، بلندگوهای تبلیغاتی استکبار جهانی و صهیونیسم، می‌خواهند هم به ملت ایران و هم به افکار عمومی عالم و شاید هم به بعضی از مسؤولان القا کنند که نظام جمهوری اسلامی، دوران جدیدی با جهتگیری جدیدی را آغاز کرده است! این حرف، مثل همه‌ی حرفهای القا شده از سوی بوقهای استکباری، هم غلط و هم بسیار ناشیانه و ابلهانه است. دوران جدید، اگر به معنای انصراف از خطوط ترسیم شده‌ی قطعی به وسیله‌ی امام عزیزمان باشد - که همان خطوط انقلاب و اسلام است و چیزی از آن فراتر نیست - هرگز در انقلاب ما پیش نخواهد آمد. تا وقتی که دلهای بیدار و مردم مسؤول و مسؤولان مؤمن و اسلام‌شناس و امام‌شناس، در این کشور هستند، امریکا و دیگر دشمنان و مستکبران عالم و بدخواهان و منافقان، باید آرزوی چنین روزی را به گور ببرند. ما برای تحکیم راه امام و انقلاب آماده‌ایم خطی که امام برای انقلاب ترسیم کردند و ده سال است که ملت ایران بر اساس آن حرکت می‌کند، خط عظمت اسلام و مسلمین و دفاع از محرومان و مستضعفان در سراسر عالم است. خط و راهی است که ملت ایران را در دنیا، به صورت یک ملت زنده و سرافراز و مستقلترین و زنده‌ترین و فعالترین ملتهای دنیا درآورده و ما را از حالت ملت عقب‌افتاده‌ی وابسته‌ی مرده، خارج ساخته است. خطی است که ایمان و محبت و عشق مردم به اسلام را برانگیخته و آنها را در این راه، به فداکاریهای اعجاب‌انگیز و بی‌نظیر واداشته است. این خط، زندگی و همه‌ی هستی و هویت ملی و انقلابی ماست و به فضل پروردگار این خط، با قاطعیت و قدرت و امید و با همان روحیه‌یی که امام در طول دوران نهضت و انقلاب، عملاً به ما تعلیم دادند، به پیش خواهد رفت. ما برای تحکیم راه امام و انقلاب و فداکاری و تلاش و کوشش شبانه‌روزی، آماده‌ایم. جانها و خونهای ما، فدای این راه و خط است. سعادت ما در این است که زندگی خود را در این راه بگذرانیم. در این، هیچ تردیدی نیست. ما امروز، فصل جدیدی را - که برای ملت ایران و مسؤولان قابل توجه است - آغاز می‌کنیم. ما آن خانواده‌ی بزرگ و فعّالی هستیم که امید و اتکاء و قوّت قلبش، به پدر این خانواده بود. با بودنش، همه‌ی تکیه‌ها - بعد از خدا - به او بود. هر مشکلی برای کشور و مسؤولان پیش می‌آمد، سرانگشت هنرمند و کارآمد او بود که گره را باز می‌کرد. در جنگ و سیاست خارجی و مسایل داخلی و مسایل اقتصادی و اجتماعی، ملت و دولت و مسؤولان، حقیقتاً پشتشان به امام بزرگوارمان گرم بود. این، واقعیتی است که ما ده سال این‌طور حرکت و سیر کردیم و این کشور را اداره نمودیم. برای رفع مشکلات، به امام پناه می‌بردیم در دوران مسؤولیت ممتدی که از روزهای اول انقلاب داشتم، بارها به یاد این جمله‌ی امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) می‌افتادم که می‌فرماید: «اذا اشتدّ بنا الحراق التجینا برسول‌اللّه»(۱). امیرالمؤمنین می‌فرمایند: وقتی در جنگها کار بر ما سخت می‌شد و احساس می‌کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می‌بردیم. وقتی این جمله‌ی امیرالمؤمنین(صلوات‌اللّه‌علیه) به یادم می‌آمد، می‌دیدم بر وضع ما نیز صادق است. مکرّر اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌یی می‌گذاشتیم و خدمت امام(ره) می‌بردیم و او بود که با نظر صایب و اراده‌ی قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن‌ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متّکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست. در چنین شرایطی، باید مثل همه‌ی خانواده‌هایی که پدر و بزرگ خود را از دست می‌دهند، عمل کنیم. در چنان وضعیتی، هر کدام از افراد خانواده، به نوبه‌ی خود احساس مسؤولیت تازه‌یی می‌کنند و گاهی یک جوان پانزده ساله که تا دیروز مشغول بازی یا درس خواندن بود و احساس مسؤولیتی نمی‌کرد، امروز در خانه، چهره‌ی یک مرد را به خود می‌گیرد و احساس می‌کند که بایستی او هم به سهم خود،

نقشی داشته باشد و مقداری از این خلأ را پر کند. برادران عزیز! این، خصوصیت دوران جدید ما مسؤولان و ملت است. باید با تلاش و همکاری مسؤولانه و محبت و پیوند مستحکم و حضور دایمی مردم در صحنه و دلسوزی کامل علمای اعلام و بزرگان اسلام و قشرهای مختلف کشور و با وحدت کلمه و حفظ حاکمیت نظام جمهوری اسلام و مرکزیت این نظام و تجمع حول این محور و تسلیم در مقابل جهتگیریهایی که برخاسته از همان رهنمودها و اصولی که بر طبق مصالح کشور است، این خلأ را پر کنیم. فقدان امام به معنای پایان یافتن راه نیست شکی نیست که فقدان امام بزرگوارمان را به هیچ‌وجه به معنای پایان یافتن راه یا تکلیف یا امید، به حساب نمی‌آوریم. پیامبر خدا(ص) از دنیا رفت و تازه فتوحات عظیمه‌ی مسلمین شروع شد. او، با ایجاد بنا و قاعده‌ی یک نظام عظیم جهانی، توانست جامعه‌یی اسلامی بسازد که قرنها پس از رحلتش، به صورت مقام و قدرتِ اولِ سیاسی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی، در دنیا خود را نشان داد. اگر فساد سردمداران در دوره‌های بعد نبود که به نام اسلام، سالها بعد از رحلت پیامبر(ص)، در میان مردم حکومت کردند، یقیناً اثر حرکت رسول خدا، تا قرنهای متمادی دیگر و شاید تا این روزها ادامه می‌داشت؛ منتها فساد سردمداران، راه را قطع کرد. ما می‌توانیم بعد از رحلت امام(ره)، راه او را ادامه دهیم. همچنان که رسول خدا، ده سال و چند ماه در میان امت خود بود، امام عزیز ما هم که شاگرد و پیرو راه انبیا و اولیا بود، حدود ده سال و چند ماه در میان ما بود. اگر ما همان اصول و خطوط و همان قاعده و مبنا را به معنای حقیقی کلمه و به‌صورت جدی و با همان اراده و امید در دست بگیریم، این راه را ادامه خواهیم داد. امیدها و تلاشها پایان نیافته است. با همت و تلاش همه جانبه‌ی شما ملت و با محبت و صمیمیتی که روح مطهر و مبارک آن عزیز فقید، بر سرتاسر این ملت پاشید و آنها را با عطر محبت و ابزارهای کارآمد مطهر و معطر کرد، ما می‌توانیم راه را خیلی خوب و سریع ادامه بدهیم. به مدیریت جدید کشور اطمینان و امید دارم من، حقیقتاً به مدیریت جدید کشور، از اعماق دل اعتقاد و اطمینان و امید دارم. من، آن روزی را می‌بینم که این مدیریت صالح و سالم و کارآمد و انقلابی، بتواند ان‌شاءاللّه به کمک مردم - که شرط اصلی است - همه‌ی این گرههایی را که وجود دارد، باز کند و راهها را هموار نماید. البته، همان‌طور که بارها گفته شده‌است و باز هم تکرار و تأکید می‌کنیم، مبادا مردم انتظار معجزه داشته باشند. این کشور، هشت سال در جنگ بود و اگر درست نگاه کنیم، ده سال جنگ می‌کرد. مسؤولان دلسوز و عزیز و خدمتگزاری که در این هشت سال، برای مردم کار کردند، با انواع مشکلات دست و پنجه نرم نمودند تا توانستند کشور را در یک شرایط قابل قبول و بالنّسبه خوب - که مبالغه هم نمی‌کنیم - نگه دارند و حفظ کنند. در عین حال، مشکلات جنگ از بین نرفته و تمام نشده است. بعضی خیال می‌کنند تا جنگ تمام شد، همه‌ی مشکلاتِ جنگ از بین خواهد رفت. نه، مشکلات جنگ، باید بعد از جنگ برطرف بشود. برطرف کردن یک مشکل، بسیار طولانی‌تر از ایجاد مشکل خواهد بود. یک بمب می‌خورد و در یک لحظه، ساختمانی را ویران می‌کند. ما اگر بخواهیم همین ساختمان را دوباره سرپا کنیم، زمان زیادی لازم است. این همه ویرانیهایی که در جنگ به وجود آمد، این همه منابعی که تعطیل ماند، این همه منابعی که ضایع و خراب شد، این همه مشکلاتی که بر مردم وارد آمد، ترمیمش زمان زیادی لازم دارد. نباید عجله بخرج داد و زیاد طلبکاری کرد. این فکر را نباید القا کرد که به مجرد آن‌که دولت تشکیل بشود، با فاصله‌ی کوتاهی همه‌ی مشکلات برطرف خواهد شد. البته مشکلات، در زمان معقول و مناسب برطرف خواهد شد. برنامه‌ریزی و تلاش و گرفتن همکاری از مردم و ابتکارات گوناگون لازم است تا ان‌شاءاللّه مشکلات برطرف بشود. سازندگی کشور در کنار تأمین روحیه‌ی انقلابی مردم این جمله را هم مطرح کنم که علاج مشکلات ما در این است که سازندگی کشور را در کنار تأمین روحیه‌ی انقلابی در مردم و حفظ همان صلابت و چهره‌ی باعظمت و هیبت انقلاب ببینیم. اگر به رفاه عمومی نیندیشیم و به سازندگی کشور فکر نکنیم، مطمئناً نظام جمهوری اسلامی نخواهد توانست الگو و تجربه‌ی مطلوب را به دنیا ارایه بدهد. اگر در مسایل رفاه زندگی عمومی و ایجاد تسهیلات و رفع مشکلات غرق شویم، به طوری که جهتگیریهای انقلابی را به دست غفلت بسپریم، به ابهت و هیبت انقلاب ضربه زده‌ایم و جاذبه‌ی آن را در دنیا مخدوش کرده‌ایم و این، مطمئناً به کارایی ما ضربه خواهد

زد. بنابراین، این دو در کنار هم مطرحند. البته، در مسایل داخلی و سازندگی، رفاه و رفع مشکلات و ایجاد سازندگی، تنها هدف نیست. در مسایل داخلی هم، تأمین عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و رعایت طبقات ضعیف و محروم، یک رکن اصلی است؛ همچنان‌که در سطح حرکت عمومی کشور، اخلاق و روحیات اسلامی و برادری و گذشت و ایثار و بقیه‌ی خلقیات حسنه‌ی اسلامی هم، باید مورد توجه قرار بگیرد. توکل ما به خداست. ان‌شاءاللَّه عزم و همت مردم و مسؤولان، کارها را روبه‌راه و راهها را هموار خواهد کرد و دعای حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه تعالی‌فرجه) ان‌شاءاللَّه ما را کمک خواهد کرد و به پیش خواهد برد و امیدواریم آن روز دور نباشد که ببینیم بسیاری از آرمانهای امام بزرگوارمان، در جامعه‌ی اسلامی و انقلابی ما تحقق پیدا کرده است. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------- ۱) نهج‌البلاغه، کلمات قصار

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسؤولیت رهبری بسیار سنگین و خطیر است در ابتدا از همه‌ی آقایان محترم به خاطر حسن ظن و نظرشان نسبت به بنده که این مسؤولیت مهم و بار سنگین را به این‌جانب موکول کردند و بنده را مسؤول قراردادند، صمیمانه تشکر می‌کنم. همچنین از حضرت آیةاللَّه مشکینی، به خاطر اظهارات و بیانات محبت‌آمیز و بزرگوارانه‌شان متشکرم. لازم نیست تأکید بکنم که این بارِ مسؤولیت، بسیار سنگین و خطیر می‌باشد و امتحان الهی هم است. البته، مسؤولیتهای بزرگ به نسبت عظمت و خطورتشان، مورد توجه و عنایت بیشتر پروردگار هم قرار می‌گیرند و باید عرض کنم که: «هذا من فضل ربّی لیبلونی أ اشکر ام اکفر»(۱). اگر خدای متعال توفیق بدهد و دعای حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) شامل حال بشود و بتوانم این وظایف بسیار خطیر و سنگینی که به من متوجه است، ان‌شاءاللَّه آنها را انجام بدهم، لطف و فضل الهی و افتخاری بزرگ برای من خواهد بود. و به خدا پناه می‌بریم از این که این توفیق را لطف نکند و در این صورت، البته مشکلات زیادی خواهد بود. من، همین‌طور که از اول تا حالا- به این قضیه نگاه می‌کنم و وضعیت تمهید مقدمات و ترتیب نتایج بر مقدمات را می‌بینم، احساس می‌کنم مثل این که اراده‌ی الهی و خواست خداست. لذا من هم در مقابل آن چیزی که به نظر می‌رسد خدای متعال اراده فرموده، کار به این شکل انجام بگیرد، تسلیم می‌شوم و آن را به‌عنوان قضا و تقدیر الهی تلقی می‌کنم و مسؤولیت را با همه‌ی سنگینی و خطورتش، بر دوش می‌گیرم. به برکت همدلی قشرهای مختلف کارها پیش رفته‌است نکته‌یی که برای من در درجه‌ی اول مهم است، همین نکته‌یی است که فرمودند؛ یعنی همکاری و کمک و همفکری از سوی همه‌ی آقایان محترم و بقیه‌ی کسانی که در سطح کشور از مسؤولیتی در چشم مردم و در نزد پروردگار برخوردارند. با این همکاریها، هیچ مشکلی نیست که قابل حل نباشد و هیچ راهی نیست که پیمودنی نباشد؛ همچنان که از اول انقلاب تاکنون هم، به برکت همدلی و همکاری و همراهی قشرهای مختلف - مخصوصاً علمای محترم و عیون ملت و اعیان امت - بوده که بحمداللَّه کارها پیش رفته و ما توانستیم در مقابل مشکلات بایستیم و آنها را در مقابل اراده‌ی عمومی این ملت خاضع کنیم. بعد از این هم، همین‌طور خواهد بود. وقتی که بزرگان قوم و علمای امت و موجّهان میان مردم و متشخصان و مسؤولان قشرهای مختلف، احساس مسؤولیت می‌کنند و عظمت بار و مسؤولیت و هدفهایی را که در مقابل داریم، به خوبی تشخیص می‌دهند و خودشان را سهیم می‌دانند و همکاری می‌کنند، در این صورت این ظرفیت را داریم که به فضل پروردگار، خود را به هدفهای عالی این انقلاب نزدیک کنیم. این مسؤولیتها از جنبه‌ی ظاهریش هیچ‌گونه کششی برای ما ندارد خدا را شکر می‌کنیم که در دل ما ذرّه‌یی دلبستگی و عشق و علاقه به امور دنیویِ مسایل مربوط به انقلاب نیست. یعنی این مسؤولیتها، از جنبه‌ی ظاهریش برای ما هیچ‌گونه کشش و انگیزه‌یی ندارد. این، لطف خداست و با جرأت آن را بیان می‌کنیم و همین‌طور هم ان‌شاءاللَّه عمل می‌نماییم. آنچه که هست، مسؤولیت - یعنی اهداف دینی - است. من،

امروز در این مسؤولیت کنونی، همـان احسـاس و روحیه‌یی را دارم که در روزهـای اختنـاق، بـا دشواریهـای فراوان، برای رسیدن به هـدفهایی که بحمداللَّه هیچ تغییر نکرده - بلکه روشـنتر هم شده است - حرکـت می کردم. می‌دانم که آقایان محترم و مسؤولانی که از اول انقلاب کارهای بزرگ انقلاب را بر دوش داشـتند، همین‌طور هسـتند. دوسـتان همکار خود را می‌شناسـیم؛ کسانی که از اول انقلاب تـا حالاـ با آنها بودیم و کار کردیم و می‌دانیم که همه همین‌طور فکر می کننـد و با همین روحیه و انگیزه حرکت می کننـد. وقـتی این گونه باشـد، به نظر می‌رسـد مشـکلی بر سـر راه نیست که قابـل حـل نباشـد. این درس را هم سـعی کردم که از امـام عزیز بزرگوار فقیـدمان به یـاد داشـته باشم که بایـد مقصود ما انجام تکلیف باشـد؛ حالا چه آن اقـدامی که ما می کنیم، به نتایـج مرسوم و مفروض خود در عرف معمول برسـد و چه نرسد. ما برای نتایج کار نمی کنیم ما برای نتایج کار نمی کنیم؛ اگر چه به آن نتایج علاقه داریم و می‌خواهیم جمهوری اسـلامی، قدرتمند و ثروتمند باشد و آسیب دشمنان جهانی به ما نرسد و از لحاظ مادّی و معنوی، ملت ما برجسـته و برخوردار باشد. اما حقیقت این است که این‌گونه نیست که اگر ما با تلاش خود و طبق وظیفه و حجت، به این مقاصـد نرسیم، احساس شکست بکنیم. این نکته را امام(ره) در طول ده سال گذشته، قولاً و عملاً به همه‌ی ما تفهیم کردند. آن چیزی را که احسـاس می کنیم تکلیف شـرعی مـاست، ان‌شاءاللَّه‌انجـام می‌دهیم. در تشـخیص تکلیف هم سـعی می کنیم نهـایت دقت و احتیاط را انجـام بـدهیم. چیزی که من برای خـود فرض می‌دانم، این است. در تشـخیص تکلیـف، ان‌شاءاللَّه‌دچـار سـهل‌انگاری و آسـان‌نگری نمی‌شویم. جوانب امر را مطالعه می کنیم تا آن چیزی که به‌عنوان تکلیف، در سـمت هدایت عمومی ملت بر دوش ماست، تشـخیص بدهیم. وقتی که تشـخیص دادیم، پا را در آن‌جا محکم می گذاریم و بدون هیچ‌گونه تردید و ترسی و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌یی از هیـچ قـدرت سیاسـی و نظامی عالم و هیـچ تهدید کننده و خطر هشدار دهنده‌یی و بدون رعایت آن چیزهایی که انسان مجاز نیسـت آنها را در راه انجام تکلیف رعایت کند، عمل می کنیم. این، ان‌شاءاللَّه شـیوه و سیره‌ی ما خواهد بود؛ یعنی تشخیص درست تکلیف و اقدام قطعی در جهت آن. البته، اگر خدای متعال به آن حرکت برکت داد و نتایج را بر این اقدام مترتب کرد، خوشـحال و مسـرور خواهیم بود و تحقق وعـده‌های الهی برای همه‌ی کسـانی که به آن وعـده‌ها اعتقـاد دارنـد، لـذت‌بخش و شـیرین خواهـد بود. اگر هم خـدای متعـال مقـدّر نفرمود که آن نتایـج بر این مقـدمات مترتب بشود، مـا خوشـحالیم که تکلیفمـان را انجام داده‌ایم و کار خود را کرده‌ایم. این، آن روش و خط اساسـی است که انجام می‌دهیم. معیار کار هم تکلیف شـرعی است؛ همان چیزی که براساس موازین مرسوم و رایـج بین متدیّنان و متشرّعان، تکلیف شـرعی محسوب می‌شود. این، مقصود و هدف ماست و ان‌شاءاللَّه در این خط پیش خواهیم رفت. البته، همـان‌طور که عرض کردم، بعـد از عنـایت و تفضـل الهی - که چشم مـا به اوست و بـدون او هیـچ کـاری از ما ساخته نیست و خودمان هیـچ نیستیم - اتکاء و امید به شـما آقایان محترم و بزرگوار و چهره‌های موجّه روحانی و اساتین امت و ملت است که کمـک و راهنمـایی و همفکری و همکـاری شـما، مطمئناً کارها را آسان و نتایـج را نزدیک خواهـد کرد. مجـدداً از شـما به‌خـاطر لطف و حسن ظنّی که به من داشتیـد و بنـده را برای تحمل و قبول این مسؤولیت شایسـته دانستیـد، تشـکر می کنم. خواهش می کنم در حق ما دعاکنید که ان‌شاءاللَّه صـعاب را آسان و مشکلات را برطرف کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------

-- ۱) نمل: ۴۰

بیانات در مراسم تودیع هیأت دولت

بیانات در مراسم تودیع هیأت دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خط خـدمت، یک خط مستمر است غرض من از این دیـدار و جلسه این بود که یک بار دیگر در جمع شـما برادران عزیز و همکار در دولت جمهوری اسـلامی ایران بنشینیم؛ هم تجدید عهدی بکنیم و یاد روزهای دشوار همکاری را گرامی بـداریم و هم ان‌شاءاللَّه خاطره‌ی خوبی را برای ایامِ بعـد از این بگـذرانیم. البته، روش معمول من این بود که غالباً بـا وزرایی که به هر دلیل از جمع دولت آقای مهنـدس موسوی جـدا می‌شدنـد، تماس می گرفتم و گاهی دعوتشان

می‌کردم و با آنها جلسه می‌گذاشتم و این خداحافظیِ جمعی را به تنهایی با آنها انجام می‌دادم. گاهی هم که وضع به گونه‌یی بود که چند نفر با هم جدا شده بودند، برادران را به صورت جمعی زیارت می‌کردیم و با آنها احوالپرسی و خداحافظی می‌کردیم و با خوبی از هم جدا می‌شدیم. البته این دفعه، من هستم که از جمع شما جدا شدم. شاید بسیاری یا بعضی از شما، در مجموعه‌ی آتی دولت حضور داشته باشید. به هر حال فرقی نمی‌کند، خطِ خدمت یک خط مستمر است و مجموعه‌ی دولت، مجموعه‌ی واحدی است و هر وقت و هر جا که برادران مشغول کار باشند و هر کدام از ما در هر جایی قرار داشته باشیم، در این مجموعه‌ی بزرگ و خانواده‌ی عظیم نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، با هم همکاریم. ممکن است نوع همکاریها فرق کند؛ ولی بلاشک اصل همکاری تغییری نخواهد کرد. این‌گونه نیست که اگر ما با هم دور یک میز ننشینیم و در یک شغل و مجموعه‌ی واحد کار نکنیم، به معنای این باشد که ما دیگر با هم همکار نیستیم. نه، واقعاً روحیه‌ی من این نیست. در جمهوری اسلامی، جدایی از مجموعه‌ی دستهای کارآمد و مغزهای هوشمند، متصور نیست؛ هر جا باشند، با همند. هر جا که باشیم، با یکدیگر همکاری می‌کنیم قبل از رحلت حضرت امام(اعلی‌اللّه‌مقامه) که ماههای آخر مسؤولیت من بود، با خودم فکر می‌کردم که به کارهای فرهنگی مشغول خواهم شد. این، گرایش اصلی ماست که دوست می‌داریم به کارهای فرهنگی بپردازیم. ذهنیت من، آقای مهندس موسوی و بعضی دیگر از دوستان، غالباً همین‌طوری است؛ یعنی کشش اصلیمان به سمت کارهای فرهنگی است، مگر این‌که مسؤولیتی بر دوشمان قرار بگیرد و بر ما واجب بشود. البته، همان‌وقت هم در جمعی گفتم که اگر بر من واجب و تکلیف بشود که در سمت ریاست عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل - که می‌دانم آن‌جا گروهانی هست و عقیدتی، سیاسی هم دارد - مشغول شوم، می‌رفتم و مشغول می‌شدم. واقعاً هر جا که انسان کار کند، احساس نمی‌کند که از مجموعه‌ی کارآمدها و مجرّبینِ کاریِ این نظام جداست. علی‌ایّ‌حال، الان هم که ما این جلسه را تشکیل دادیم و با هم صحبت می‌کنیم، به معنای خاتمه‌ی یک مقطع کاریِ یک مجموعه‌ی خاص است؛ نه به معنای جدا شدن از یکدیگر و عدم همکاری، که این برای من نسبت به برادرهای متعهد و خوب - که همه‌ی شما این‌گونه‌اید و با همین اوصافی که مطرح کردم، هستید - اصلاً متصور نیست. طبیعی است که ما هر جا باشیم، با هم همکاری داریم؛ منتها حالا این مجموعه‌ی دولت و این جمع ما چیز خاصی است که بعد از این، دیگر دور هم نخواهیم بود. مبارزه‌ی توأم با محنت در راه خدا، لذت معنوی دارد من، نسبت به این گذشته‌ها احساس خاصی دارم. درست است که هشت سال دایماً جنگ و خون دل و دلهره و نگرانی بود و روزی نبود که از خواب برخیزیم و در باب مسایل اساسی کشور - که در رأس و اهمّ آنها جنگ بود - نگرانی و غصه‌یی نداشته باشیم و درست است که جنگ، مشکلات و ناتوانیهای زیادی را بر ما تحمیل کرد که شاید جزو طبیعت ما نبود. بسیاری از کارها را خیلی مجموعه‌ها می‌توانند بکنند؛ اما وقتی عارضه‌یی می‌آید، امکان آن کار - و حتّی کاراییش - را از آنها می‌گیرد. این، واقعیتی است که وجود داشت و تلخ و سخت و همراه با زجر و ناراحتی بود؛ لیکن به مقتضای این که در راه خدمت و محبت و مطلوب و هدفی که معشوق انسان است و انسان به او عاشقانه دل بسته است، بوده، هر زحمتی به یک معنا لذتی است. وقتی من به این دوران هشت‌ساله نگاه می‌کنم و آن رنجها و تجربه‌ها و آن ساعات دشوار را به یاد می‌آورم، همان حالتی به من دست می‌دهد که وقتی به دوران مبارزه‌ی قبل از انقلاب نگاه می‌کنم، یعنی اگرچه خشنودیم که مبارزاتی که ملت ایران و عناصر مبارز کردند، بحمداللّه به نتیجه‌ی به این خوبی رسید؛ اما لذت دوران مبارزه‌ی توأم با محنت در راه خدا، چیزی است که دیگر قابل فراموش کردن و تعویض با چیز دیگر نیست. حقیقتاً در دوران مبارزه، آن سختیها و محنتها و دلهره‌ها و اضطرابها، با خودش لذت خاصی را به همراه داشت که در دوران راحت و عافیت، متصور نیست. آن لذت معنوی، ناشی از محبت و عشق و تلاش عاشقانه‌ی یک انسان به سمت هدفی است که محبوب و معشوق اوست. عین این احساس را نسبت به همین دوران هشت‌ساله‌ی جنگ داریم. سال گذشته، به دنبال آن تهاجم نامردانه‌یی که رژیم عراق بعد از پذیرش قطعنامه کرد، به منطقه‌ی جنگی رفتم و این روزها را - مثل همین ایام دهه‌ی محرّم - در آن جا بودم و اتفاقاً همین امروز قبل از آمدن به این جلسه، فکر آن

حالات و ساعات و لحظات و احساساتِ آن روزها و ساعات را می کردم و می دیدم که واقعاً قابل معاوضه با هیچ‌چیز دیگری نیست. لحظاتی که انسان برای خدا و در راه او زحمتی را متحمل می‌شود و بار سنگینی را بر دوش می گیرد و اضطراب و محنتی را بر جان خودش می‌پذیرد، واقعاً نمی‌شود آن را با چیز دیگر معاوضه کرد. خاطره‌ی هشت سال گذشته، فراموش نشدنی است این هشت سالی که ما با مجموعه‌ی شما بودیم، واقعاً دیگر قابل تجدید نیست. البته، همه‌ی شما در دوران هشت‌ساله نبودید، بعضی از اوایل و بعضی از اواسط و برخی هم از اواخرش تشریف آوردید. روزهای خاص و مقطع عجیب و فراموش نشدنی‌یی بود. روزهایی که به تعبیر آقای مهندس موسوی، واقعاً برادران تلاش می کردند و زحمت می کشیدند و همه‌ی همتها به کار می‌افتاد تا بتوانند آن چیزی را که هدف کاریشان بود، تحقق ببخشند و این در حالی بود که فضای کشور، به یک محنت عظیم ملی - نه متعلق به یک قشر و یک جمع و یک گوشه‌ی مملکت - آغشته بود. محنت جنگ بر او تحمیل شده بود و در کنار این محنت، جوشش فداکاریها و ایثارها و جلوه‌های زیبای حضور انقلابی ملت در صحنه‌های گوناگون، به چشم می‌خورد و روی همه‌ی اینها، به خیمه‌ی منوّر حضور امام و نظر فراگیر آن بزرگوار و اراده‌ی همه جا حاضر او - که واقعاً مثل کوه پشت سر ما بود - دلخوش و دلگرم بودیم. هم زحمت می کشیدیم، هم محنت عمومی را درک می کردیم، هم از احساسات و تلاشها و فداکاریهای مردم به هیجان می آمدیم و هم در یک فضای آمیخته به معنویت و عرفان و حماسه و اراده و عزمی که از وجود و حضور امام ناشی می‌شد، زندگی می کردیم. این، واقعاً چیزی است که دیگر قابل تکرار و تجدید نیست. ما این هشت سال را در زندگی و خاطره‌مان، خوب حفظ کنیم. هشت سال عجیب و پرماجرایی بود و یکی از مقاطع عظیم ملت ایران به حساب می‌آید و حالا خدای متعال این‌گونه مقدّر کرده بود که در این مدت، جمع ما با همدیگر، یکی از مهمترین و اصلیترین کارهای این مملکت را به عهده داشته باشد و با هم مشغول انجام آن کار باشیم. به گذشته با این چشم باید نگاه بکنیم؛ یعنی با چشم رضایت و نگاه از روی احساس انجام تکلیف که هر مؤمنی وقتی تکلیفی را انجام دهد، خوشحال است و این خوشحالی عیب نیست، بلکه حسن است. این خوشحالی، با تکبر و عجب و این‌طور چیزها، به هیچ‌وجه مخلوط نشود. این، یک احساس دیگر است. انسان می گوید: الحمدللّه توفیق پیدا کردم، در این مدت تکلیفم را انجام دادم. ما باید یاد زیبای آن روزها را واقعاً در ذهنمان نگهداریم و حفظ کنیم و اگر بتوانیم، بر روی کاغذ بیاوریم تا برای آینده بماند. ما می‌خواهیم اراده‌ی خود را در آینده دخیل کنیم آنچه مطرح کردیم، مربوط به گذشته است؛ اما آنچه نسبت به آینده باید گفت، این است که ما آینده را نمی‌شناسیم چگونه است و از آن خبر نداریم. همه چیز مبتنی بر حدس و تحلیل است. گذشته، عینیات و حسّیات ماست و وجود ما با همه‌ی شراشر حیاتش، آن را درک و لمس کرده است؛ ولی ما آینده را به حدس درمی‌یابیم. در عین حال، این حدس آمیخته به اراده‌ی ماست؛ یعنی ما اجازه نمی‌دهیم که آینده، جدای از اراده و خواست ما، به جهتی حرکت کند. ما می‌خواهیم اراده‌ی خود را در آینده دخیل کنیم. این هم خاصیت انسان مؤمنِ باهدف است. اگر هدفی داریم و اگر مشخص است که کجا می‌خواهیم برویم و اگر تصمیم بر رفتن داریم، پس آینده قابل حدس است و این حدس، ناشی از اراده‌ی ما می‌باشد. ما در این راه حرکت خواهیم کرد و البته، در بین راه ممکن است حوادثی پیش بیاید و عوارض و آفات و مشکلاتی عارض بشود. همینهاست که یقین را به حدس تبدیل می کند. اگر احتمال این حوادث نبود، وقتی اراده داریم و می‌خواهیم و می‌دانیم به کجا می‌رویم، در آن صورت به یقین می‌رسیدیم؛ اما چون احتمالاتی هم وجود دارد، به حدس تبدیل می‌شود. پس، در تکوین حدسی که نسبت به آینده می‌زنیم، اراده‌ی ما دخیل است. من می گویم این اراده را بایستی آن‌چنان قرار بدهیم که احساس کنیم موجب رضای خداست. طبعاً حدس ما هم، این خواهد بود. در همه‌ی صحنه‌های خدمت می‌توان حضور داشت مجموعه‌ی ما باید تصمیم بگیریم که خط انقلاب را به معنای حقیقی کلمه و بدون هیچ‌گونه کمبود و کسری و پذیرش سایید گی در گوشه‌یی از این هدفها، با قاطعیت و قدرت به سمت هدفهای انقلاب ادامه دهیم. صحنه، صحنه‌ی وسیعی است. همه‌جایش می‌شود حضور داشت و این احساس را کرد؛ چه در پست وزارت و چه در پست مدیریت اجرایی کشور - مدیریتهای بالا و یا پایین - و یا حتّی اگر

چنانچه کسی در مجموعه‌ی دستگاه و دولت هم نخواهد کار کند (که البته این، نسبت به آن شق دیگر مرجوح است)، در هر جایی از این کشور که بخواهد کار بکند، می‌تواند مفید باشد. اگر مدیریتهای بالای اجرایی و کارآمد هم نخواهند کاری به عهده بگیرند، خارج‌شدن از مجموعه‌ی دستگاه اجرایی کشور را مصلحت نمی‌دانیم. هر کسی می‌تواند مفید باشد؛ اما در این مجموعه بیشتر می‌تواند مفید باشد. همه بایستی بالاخره در این مجموعه، تا آن‌جا که ممکن و میسور باشد، انشاءاللَّه مسؤولیتهایی را بپذیرند. باید با یاد امام به سمت هدفها حرکت کنیم هر جا که باشیم، بایستی تصمیم را بر این قرار بدهیم که با هماهنگی کامل و با یاد امام، به سمت هدفها حرکت کنیم. حالا که امام را نداریم، اما یاد ایشان برای ما زنده و مشخص است. باید ببینیم که امام چه فکر می‌کردند و چگونه حرکت می‌نمودند، تا انشاءاللَّه آینده را به این شکل ترسیم کنیم. شاید اگر چند سال دیگر بگذرد و ما زنده‌باشیم، باز این مجموعه احساس بکند که دوران مهمی را پشت سر گذاشته و کارهای مهمی را در این دوران انجام داده و زمان تعیین‌کننده‌یی را از سر گذرانده است. حدس ما هم همین است که همین‌طور خواهد بود. البته، ممکن است نوع این دوره و سالهای آینده‌یی را که حدس می‌زنیم، با نوع آنچه که در گذشته بود، متفاوت باشد؛ اما شک نداریم که اهمیت دورانی که در پیش داریم، از لحاظ تعیین‌کننده بودنِ سرنوشت این کشور و انقلاب، نسبت به آنچه که در گذشته گذراندیم و پشت سر گذاشتیم، تقریباً کمتر نخواهد بود. این دوره را هم انشاءاللَّه بایستی با عزم و همت و توکل به خدا گذراند. به هر حال، لازم می‌دانم از یکایک برادران عزیزمان تشکر کنم؛ بخصوص آنهایی که دوران همکاری با آنها طولانیتر بوده و در درجه‌ی اول، خود آقای مهندس موسوی و بعد بعضی دیگر از برادران که الان آنها را می‌بینم و جلو چشمم هستند. بعضی از برادران، از همان روزهای اول تشکیل این دولت بودند و بعضی هم در بین راه ملحق و متصل شدند و با هم حرکت کردیم. حالا- بعضی باز جدا شدند؛ لیکن در ذهنمان، مجموعه را به صورت یک مجموعه می‌بینیم. از همه‌ی شما به خاطر آنچه که بین ما گذشته و بسیار خوب بوده است، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که انشاءاللَّه همواره ارتباطات ما، ارتباطات خوب و صمیمانه و مبنی بر ایمان و محبت باشد و خدای متعال توفیق بدهد تا بتوانیم با این همکاریها، وظایف اساسی خود را انجام بدهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری

سخنرانی در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم احساس رضایت از مجموعه‌ی همکاران دوران ریاست جمهوری یکی از چیزهایی که مطمئناً جزو نعم الهی محسوب می‌شود، این است که هرکسی در مقاطع مختلف زندگی خود، وقتی به محاسبه‌یی دست زد و جریان کار در آن مقطع را مشاهده کرد، با معرفتی که به حال و کار خود دارد، احساس کند که پیش وجدانش و وجدان بیدار کسانی که در جریان این عمل قرار خواهند گرفت، سرافراز است. این، حقیقتاً یک نعمت است. من احساس می‌کنم که در محاسبه‌ی همکاریِ دوران هشت‌ساله‌یی که با جمع همکاران نهاد ریاست جمهوری داشتیم، از این نعمت برخوردارم. اگر مجموعه‌ی این دستگاه نسبتاً کوچک که در جایگاه ممتازی قرار دارد و داشت، در طول این دوران - که یک مقطع طولانی از یک استمرار کاری است - مورد محاسبه‌ی منصفانه قرار بگیرد، هم خود این مجموعه و من که با او سر و کار داشتم و هم کسانی که با چشم باز و وجدان بیدار، با این مجموعه مواجه بوده‌اند یا کار آن را مورد ارزیابی قرار داده‌اند یا خواهند داد، دچار آرامش وجدان و رضایت خاطر خواهند بود. لذا من از مجموعه‌ی همکاران دوران هشت‌ساله‌ی کار در نهاد ریاست جمهوری، احساس رضایت می‌کنم. ادعا نمی‌کنیم که در این مجموعه‌ی کوچک ما، کاستی و قصور و خطا وجود نداشته است؛ زیرا از یک مجموعه‌ی بشری انتظار نمی‌رود که هیچ قصور و خطایی نداشته باشد و همچنین از یک مجموعه‌ی نوپا که از صفر شروع کرده و اول کارش است و در طول این مدت - که در عمر کارهای نهادی و سازمانی عمر کوتاهی است - هیچ‌گونه سابقه و تجربه‌یی از گذشته به او به ارث نرسیده، انتظار نمی‌رود که بتواند خودش را آن قدر کامل بکند که کاستی و کمبودی از او سر

نزنـد. کمبودهـا و بی‌تجربگیهـا و کاستیهـا، طبیعی است. خطاهـا و اشـتباهات هم - در آن حـدی که بوده - قابـل قبول است. در این مـدت، مجموعه، مجموعه‌ی خوبی بوده است. شایـد بعضـی گمـان کننـد که من از پاره‌یی نابسامانیها و نارساییها در داخل مجموعه بی‌خبرم. باید بگویم که نه، بی‌خبر نیستم؛ اما برای خوب بودن و خوب نبودن یک مجموعه، ملاک چیست؟ ما کاری به کشورها و نظامهای دیگر نداریم که در یک مجموعه در این سطح، چه کارهایی انجام می‌گیرد و چه مشکلاتی به وجود می‌آید، ربطی هم به مـا نـدارد؛ امـا اگر شـما این مجموعه‌ی کوچک را با سایر مجموعه‌هایی که در نظام جمهوری اسـلامی وجود داشـته، مقایسه کنیـد، خواهیـد دیـد که این مجموعه، بعـد از آنچه که مربوط به مقام معظّم رهبری می‌شده، بالاتر از همه‌ی مجموعه‌های دیگر بوده است. ایـن جـا، مجمـوعه‌ی ریـاست جمهـوری بـوده که همه‌ی مجموعه‌هـای دیگر، از لحـاظ سـطح اداری و اعتبـار، پـایین‌تر از این است. مهمترین و حساسترین معیارهـا در یک مجموعه دو نکته را مورد نظر قرار بـدهیم: یک نکته، استفاده‌ی غیرقابل قبول از اعتبارات و سمتها و عنوانهاست - آنچه که اصطلاحاً به آن قدرت‌نمایی می‌گویند - و دیگری، استفاده‌ی نامشروع از موارد مالی است. البته در جمهـوری اسـلامی، بحمـداللَّه همه‌ی دسـتگاهها مبنی بر صـلاحند؛ امـا در مجموعه‌هـای مبنی بر صـلاح، بالاـخره این‌طور نیست که شیطان راه پیـدا نکنـد. در عین حال، اگر مقایسه کنید، می‌بینید که بحمداللَّه این مجموعه از لحاظ این دو ملاک و معیار - که شاید مهمترین و حسـاسترین ملاکها و معیارها باشـد - سالم مانـده است. خیلی مهم و قابل توجه است که کسانی از انتصاب به دسـتگاهی در سـطح بالای جامعه و در دسـتگاههای گوناگون، اسـتفاده‌ی نامشـروع نکنند. این، برای من ملاک بالا و مهمی است. ما بحمداللَّه ایـن وضـعیت را در ایـن جـا حاصـل می‌بینیـم. معلـوم می‌شـود کـه در این قسـمت و نیز در آن مقـوله‌ی دوم، تـدین برادران و تـوجه مسؤولاـن به انـدازه‌یی بوده است که توانسته از بروز چنین مشـکلی جلوگیری کنـد. برادرانی که در این نهـاد، کارهـای محتوایی یا شکلی انجام می‌دادنـد، در دوران گوناگون و فراز و نشیبهای این هشت سال، گاهی خـدماتی می‌کردنـد و سـختیهایی را هم تحمل می‌نمودند که نخواستند به رخ دیگران بکشند. بعضی از عناصر کارآمد، در این مجموعه بوده‌اند که بی‌شک در ردیف اول کارایی و معرفت و گره‌گشـایی برای نظـام جمهـوری اسـلامی قرار می‌گرفتنـد؛ ولی این را هیـچ‌وقت در بوق نکردنـد. مسلمـاً کـار آنهـا، بر اجرشان می‌افزاید. آن عدم تبلیغات گسترده، شاید هم قدری به خلقیات من ارتباط پیدا می‌کرده است. نمی‌دانم که این خلقیات، در ارتبـاط بـا حقوق معنوی برادران، چه‌قـدر مثبت بوده است. در عین حـال، دوست نمی‌داشـتم که از بعضـی از تواناییها و کارایی‌ها و معرفتهـا و اطلاعـات، اسـتفاده‌ی تبلیغـاتی کنـم؛ اگرچـه آن‌جـایی که برای دسـتگاهها لاـزم می‌دانسـتیم، هر چه که بـوده، در اختیـار دسـتگاهها قرار می‌دادیـم؛ زیرا متعلـق بـه مملکـت و انقلاـب بـوده است. اگر کسـی علم و کـارایی و معرفت درست دارد، متعلـق به انقلاب است و باید در اختیار آن قرار بگیرد؛ اما این که حالا علم و کارایی را مطرح کنیم و در آفاق ذهنیت جامعه یا نظام سیاسی و دولتی، به جلوه درآوریم، این‌طور نبوده است. برادران، در موارد بسـیاری، خدمتشان را خاموش و بی‌سـر و صدا و بی‌توقع در این‌جا انجام دادند؛ در حالی که کارایی‌های خیلی خوبی هم وجود داشـته و زحمات خوبی هم کشـیده شده‌است. اینها، به اعتماد اجر الهی و برای مقاصـد حسـنه، کار را انجام می‌دهند که اگر مورد قبول خدا قرار بگیرد، بزرگترین پاداش برای آنهاست و کاری ندارند که مردم از فعالیت آنها مطلع بشوند یا نشوند. لازم است از همه‌ی کسانی که در دو دوره‌ی ریاست جمهوری یا در بخشی از این مدت، کارهـای فکری و خـدماتی و محتوایی و شـکلی انجـام دادنـد و خالصـانه و مخلصـانه و بی‌توقـع و بی‌سـروصدا فعـالیت کردنـد، سپاسـگزاری کنم. مطمئنـاً سپاسـگزاری پروردگـار از آنها، بسیار بالاتر و باارزشتر است. خود را برای خـدمت در هرجا و به‌هرگونه آماده کنیم نسبت به آینده، بایستی خودمان را برای خدمت در هر جا و به هر گونه آماده کنیم؛ بدون این‌که قبلًا در جایی، خدمت خود را نشان و مشـخص کرده باشـیم. از اول انقلاب، خودم این‌گونه بودم و بنایم بر این بود. هنگامی که قرار بود امام(ره) تشـریف بیاورنـد و ما در دانشـگاه تهران تحصن داشتیم، جمعی از رفقای نزدیکی که با هم کار می‌کردیم و همه‌شان در طول مـدت انقلاب، نام و نشانهایی پیدا کردند و بعضـی از آنها هم به شـهادت رسـیدند - مثل شـهید بهشتی، شـهید مطهری، شهید باهنر، برادر عزیزمان

آقای هاشمی، مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم ربانی املشی - با هم می‌نشستیم و در مورد قضایای گوناگون مشورت می‌کردیم. گفتیم که امام، دو سه روز دیگر یا مثلاً- فردا وارد تهران می‌شوند و ما آمادگی لازم را نداریم. بیاییم سازماندهی کنیم که وقتی ایشان آمدند و مراجعات زیاد شد و کارها از همه طرف به این‌جا ارجاع گردید، معطل نمانیم. صحبت دولت هم در میان نبود. ما عضو شورای انقلاب بودیم و بعضی هم در آن وقت، این موضوع را نمی‌دانستند و حتّی بعضی از رفقا - مثل مرحوم ربانی شیرازی یا مرحوم ربانی املشی - نمی‌دانستند که ما چند نفر، عضو شورای انقلاب هم هستیم. ما با هم کار می‌کردیم و صحبتِ دولت هم در میان نبود؛ صحبتِ همان بیت امام بود که وقتی ایشان وارد می‌شوند، مسؤولیتهایی پیش خواهد آمد. گفتیم بنشینیم برای این موضوع، یک سازماندهی بکنیم. ساعتی را در عصر یک روز معیّن کردیم و رفتیم در اطاقی نشستیم. صحبت از تقسیم مسؤولیتها شد و در آن‌جا گفتم که مسؤولیت من این باشد که چای بدهم! همه تعجب کردند. یعنی چه؟ چای؟ گفتم: بله، من چای درست کردن را خوب بلدم. با گفتن این پیشنهاد، جلسه حالی پیدا کرد. می‌شود آدم بگوید که مثلاً قسمت دفتر مراجعات، به عهده‌ی من باشد. تنافس و تعارض که نیست. ما می‌خواهیم این مجموعه را با همدیگر اداره کنیم؛ هر جایش هم که قرار گرفتیم، اگر توانستیم کارِ آن‌جا را انجام بدهیم، خوب است. این، روحیه‌ی من بوده است. البته، آن حرفی که در آن‌جا زدم، می‌دانستم که کسی من را برای چای ریختن معیّن نخواهد کرد و نمی‌گذارند که من در آن‌جا بنشینم و چای بریزم؛ اما واقعاً اگر کار به این‌جا می‌رسید که بگویند درست کردن چای به عهده‌ی شماست، می‌رفتم عبایم را کنار می‌گذاشتم و آستینهایم را بالا- می‌زدم و چای درست می‌کردم. این پیشنهاد، نه تنها برای این بود که چیزی گفته باشم؛ واقعاً برای این کار آماده بودم. من، با این روحیه وارد شدم و بارها به دوستانم می‌گفتم که آن کسی نیستم که اگر وارد اطاقی شدم، بگویم آن صندلی متعلق به من است و اگر خالی بود، بروم آن‌جا بنشینم و اگر خالی نبود، قهر کنم و بیرون بروم. نخیر، من هیچ صندلی خاصی در هیچ اطاقی ندارم. من وارد اطاق می‌شوم و هر جا خالی بود، همان‌جا می‌نشینم. اگر مجموعه احساس کرد که این‌جا برای من کم است و روی صندلی دیگری نشاند، می‌نشینم و اگر همان کار را نیز مناسب دانست، آن را انجام می‌دهم. گفتن این مطالب، شاید چندان آسان نباشد و ممکن است حمل بر چیزهای دیگر شود؛ اما واقعاً اعتقادم این است که برای انقلاب باید این‌طوری باشیم. از پیش معیّن نکنیم که صندلی ما آن‌جاست واگر دیدیم آن صندلی را به ما دادند، خوشحال بشویم و برویم بنشینیم و بگوییم حقمان بود و اگر دیدیم آن صندلی نشد و یا گوشه‌اش ذره‌یی ساییده بود، بگوییم به ما ظلم شد و قبول نداریم و قهر کنیم و بیرون برویم. من، از اول این روحیه را نداشتم و سعی نکردم این‌طوری باشم. در مجموعه‌ی انقلاب، تکلیف ما این است. اگر تکلیف نباشد، دنبال کارهای فرهنگی می‌روم قبل از رحلت حضرت امام که دوران ریاست جمهوری در حال اتمام بود، دست و پایم را جمع می‌کردم. مکرر مراجعه می‌کردند و بعضی از مشاغل را پیشنهاد می‌نمودند. آدمهای بی‌مسؤولیت، این مشاغل را پیش خودشان به قد و قواره‌ی من بریده و دوخته بودند! ولی من گفتم که اگر یک وقت امام به من واجب کنند و بگویند شما فلان کار را انجام دهید؛ چون دستور امام تکلیف است و برو برگرد ندارد، آن را انجام می‌دهم. اما اگر چنانچه تکلیف نباشد - و من از امام خواهش خواهم کرد که تکلیفی به من نکنند تا به کارهای فرهنگی بپردازم - دنبال کارهای فرهنگی می‌روم. نه تنها برای این مقطع، که برای همیشه خودتان را آماده نگه‌دارید تا انقلاب - به هر طریق که اقتضا می‌کند - از شما استفاده کند. این یادگاری را با هم داشته باشیم. یک وقت، بهترین استفاده از یک انسان زنده و عاقل و باشعور این است که مثل نردبان بشود و یک نفر پایش را روی دوش او بگذارد تا دستش به جایی برسد که کاری انجام بدهد. چه اشکالی دارد؟ اگر مصلحت انقلاب و کشور اقتضا می‌کند، باید چنین کاری هم کرد. انقلاب به کار آدمهای کارآمد و صادق نیاز دارد توصیه‌ام به شما برادران عزیز این است که هر جا هستید، هر کاری که احساس می‌کنید انقلاب بدان نیاز دارد، آن را انجام بدهید. انقلاب به کار آدمهای کارآمد و صادق نیاز دارد. صدق و اخلاص، شرط اول است. اگر ما در کسی صدق و اخلاص نبینیم، خیلی احتمال دارد که کار او هم به درد نخورد و یا در مواقعی مشکل درست کند. انسانی که صدق و اخلاص

ندارد، ولی کارایی دارد، مثل ماشینی می‌ماند که اگر مراقبش نبودند و یک پیچ آن اشکال پیدا کرد، گاهی می‌بینید که ضربه‌یی هم به آدم می‌زند. کارایی انسانی به این است که هر فردی، از روی اخلاص و صدق و نیت صحیح، کاری را که به عهده‌اش است، انجام دهد تا انسان تلقی شود و ماشین نباشد. مجدداً از برادران و خواهران عزیزمان که زحمات زیادی هم کشیده‌اند، تشکر می‌کنیم و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند به شما توفیق بدهد تا همیشه در خدمت انقلاب و کشور و اسلام باشید و از نیروهای شما - در هر جا که شد - برای انقلاب و اسلام و کشور، حداکثر استفاده بشود. خدا هم ان‌شاءاللَّه به ما و شما توفیق بدهد که بتوانیم همواره اخلاص و صفای نیّتمان را حفظ کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از خانواده‌های معظّم اسرا و مفقودان شهرهای تهران، کرج، ورامین، قم

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از خانواده‌های معظّم اسرا و مفقودان شهرهای تهران، کرج، ورامین، قم، کاشان، زنجان و اهواز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز اسرا و مفقودان، یکی از مناسبتهای مهم جمهوری اسلامی یقیناً یکی از مناسبتهای مهم جمهوری اسلامی - که بسیار هم دارای تناسب است - همین روز اسرا و مفقودان است که با خاطره‌ی تاریخی آن مناسبت دارد. همه می‌دانید که در روز یازدهم محرّم، یکی از عظیمترین فاجعه‌های تاریخ اسلام به وقوع پیوست. اسارتی اتفاق افتاد که نظیر آن را دیگر ملت و تاریخ اسلام ندید و به آن عظمت هم نخواهد دید. کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوّت و عزیزترین و شریفترین انسانهای تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیأت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آنها در جامعه‌ی اسلامیِ آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه‌یی نداشتند و خبیثترین و پلیدترین انسانهای زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرّم، خاندان پیامبر و علی‌بن‌ابی‌طالب(علیهم‌السّلام) به اسارت دچار شدند و این خاطره به‌عنوان یکی از تلخترین خاطره‌ها، برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند. البته، اسارتِ آن روز با اسارتِ امروز فرق داشت. اسارتِ امروز همین است که سربازی، افسری، رزمنده‌یی یا - وقتی اسیر گیرنده رژیم منحوسی مثل رژیم بعث باشد - غیرنظامی‌یی، مدتی در زندان و اسارتگاه قرار می‌گیرد و از اهل و خاندان خود دور می‌ماند. البته سخت است؛ اما با اسارتِ آن روز، از زمین تا آسمان فرق دارد. در روز یازدهم محرّم، اسارت دسته جمعیِ زنان و کودکان و مردانی که باقی مانده بودند، بود؛ اسارتی توأم با تحقیر و اهانت و گرسنگی‌دادن و سرمادادن و گرمادادن و اذیت کردن و در کوچه و بازار گرداندن و در سخت‌ترین شرایط آنها را نگهداشتن و شماتت کردن و از این قبیل. خانواده‌های اسرا و جانبازان و مفقودان، بعد از خانواده‌های شهدا نکته‌یی را که در این‌جا باید برای شما خانواده‌های اسرا و مفقودان عرض کنم، این است که شما از جمله قشرهای فداکار این انقلاب به حساب می‌آیید. بعد از خانواده‌ی شهدا، شما هستید. البته، رنج خانواده‌های مفقودان بیشتر است. مفقودی که ما داریم، یا اسیر و یا شهید است. غم این خانواده‌ها سنگینتر و رنج آنها بیشتر است؛ اما به هر حال در دلشان نور امیدی هست که عزیزشان را روزی خواهند دید و خدا کند و دعای ما این است که همین‌طور هم باشد. اما خانواده‌های اسیران عزیز ما مطمئند که - حالا قدری دیرتر و یا زودتر، ان‌شاءاللَّه عزیزشان به سلامت و عافیت و با تجربه‌های زیاد و ساخته شدن در محنتِ زندان دشمن، به آنها برخواهد گشت. شهدا و خانواده‌هایشان در رتبه‌ی مقدّمند و کسی را با آنها نباید مقایسه کرد؛ اما پشت سر خانواده‌های شهدا، همین خانواده‌های اسرا و جانبازان و مفقودان هستند که یقیناً نقش اساسی و مهمی را شما خانواده‌های اسرا و مفقودان در حفظ آبروی انقلاب دارید. به همان اندازه که صبر و شکر می‌کنید و عظمت و افتخار مجاهدت در راه خدا را درک می‌کنید، به همان اندازه شرافت و کرامت وعزت و ثواب الهی متعلق به شماست. بنابراین، شما خانواده‌ها باید افتخار کنید که جزو قشرهای خدمتگزار انقلابید و می‌توانید برای ملت و کشورتان آبرو و حیثیت درست کنید و یقیناً در صورت صبر، ثواب و اجر الهی شامل حال شما خواهد بود. این، یک افتخار بزرگ است. نام اسرا در تاریخ انقلاب و ایران جاودانه خواهد ماند و اما نکته‌یی را هم درباره‌ی اسیران

و عزیزان ما که در بندند، عرض کنم. احساسات زندانی، آن هم در شرایطی که احساس می‌کند مسؤولیتی بر دوش اوست، احساسات مخصوصی است. این را کسانی که خودشان روزی و یا دورانی در اسارت و دربند دشمنی بودند و این مسؤولیت را احساس می‌کردند، کم و بیش می‌توانند درک کنند؛ علاوه بر این که بعضی از عزیزان آزاد شده هم که آمده‌اند، چیزهایی می‌گویند که حدس به یقین تبدیل می‌شود. اسرای ما، از آن کسانی هستند که نامشان در تاریخ انقلاب و ایران جاودانه خواهد ماند؛ برای این که در بدترین شرایط، عزت اسلام و کشور و انقلاب را حفظ کردند و تسلیم دشمن و دچار شکستگی درونی نشدند. آن چیزی که یک انسان را بکلی منهدم و نابود می‌کند، شکستگی درونی است. بعضیها ظاهرشان هم خیلی خوب است، اما باطنشان شکسته است و در باطنشان امید و افتخار و احساس عزت و سربلندی نیست. بعضیها هم این گونه نیستند. این که اسلام می‌فرماید: «و للّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»(۱)، یک وجه از عزت مؤمنین همین است. مؤمن در سخت‌ترین شرایط هم احساس می‌کند عزیز است و احساس ذلت نمی‌کند و خودش را نسبت به دشمن، خوار احساس نمی‌کند؛ چون اقتدار معنوی و درونی خودش را حفظ کرده و از دست نداده است. در زندانهای رژیم طاغوت مکرر اتفاق می‌افتاد که زندانی‌یی که در سخت‌ترین شرایط سلول زندگی می‌کرد، از آن کسی که روبه‌روی او پشت میز نشسته بود و متکی به اسلحه و شلاق و پول و قدرت ظاهری بود، بیشتر احساس قوّت و استحکام و اطمینان می‌کرد. این از او متزلزلتر بود، چون باطنش خراب بود و به جایی اتکاء نداشت؛ اما او به خدا اتکاء داشت. مؤمن، این‌طوری است. عزیزان ما که در بند هستند، این اتکای به نفس و عزت نفس و قدرت درونی و داخلی را حفظ کردند. این را ما اطلاع داریم. البته، شرایط مختلف بود. بعضی از اردوگاهها شرایط معمولی داشته و بعضی هم شرایط خیلی سخت داشته‌اند؛ اما آنهایی که دلشان به نور ایمان منوّر است - که اکثریت قریب به اتفاق عزیزان دربند ما این طورینـد؛ الّا یک اقلّ قلیل نادری - توانسته‌اند در همه‌ی شرایط، آن عزت و استحکام درونی و شخصیت و هویت مسلمانی خودشان را حفظ کنند و دشمن از این که بتواند آنها را ذلیل کند و در هم بشکند و خردشان کند، ناتوان و عاجز شده است. این نکات را شاید شما که نامه‌هایشان را دریافت می‌کنید، بدانید؛ اما اینها را من می‌گویم تا ملت ایران بدانند که رزمندگان عزیز آنها، فقط در میدان جنگ نبود که مثل شیر شجاعت نشان می‌دادند، بلکه در اسارتگاه هم همان شیران شجاع و قوی باقی ماندند. نبرد رزمندگانِ در بند ما در اسارتگاهها هنوز ادامه دارد نکته‌ی دوم این است که به حسب ظاهر، جنگ ما در جبهه و در سنگرهای نظامی تمام شد و الان در دوران آتش‌بس هستیم. اگر چه لجاجت دشمن و سوء نیت سردمداران رژیم عراق، تا حالا مانع از این شده است که صلحی برقرار بشود و دو ملت نفس راحتی بکشند و مشغول کارهای معمولی خودشان بشوند و هنوز دشمن یک حالت استخوان لای زخمی را نگهداشته است؛ اما به هر حال در جبهه‌ها دیگر جنگ نیست. نکته‌ی مهم این‌جاست که هر چند نبرد ما در میدانهای جنگ و در سنگرهای نظامی تمام شد، ولی نبرد رزمندگانِ در بند ما در اسارتگاهها ادامه دارد و آنها هنوز مقاومت می‌کنند. اگر شما مادران و همسران و خواهران و پدران و برادران توجه داشته باشید، باید به این مقاومت افتخار کنید؛ که البته توجه هم دارید. چه‌کسی می‌تواند افتخار سربازی را که جانانه در راه انقلاب و دین و میهن و ملتش می‌جنگد، انکار کند؟ افتخاری از این بالاتر وجود دارد که کسی در راه هم‌میهنان و کشور و انقلاب و عقیده‌اش مبارزه کند؟ این، افتخار خیلی بزرگی است. این افتخار، در جبهه‌ها برای رزمندگان گوناگون ما به نقطه‌ی انتها رسید؛ اما نسبت به آن عزیزانِ در بند هنوز ادامه دارد و باید مقاومت بکنند. دشمن می‌خواهد با نگهداری اسرای ما، از ملت ایران امتیاز بگیرد اسیران ما آزاد خواهند شد؛ در این شکی نیست. مگر دشمن می‌تواند اسرا را برای مدت زیادی نگهدارد؟ اما من اعلام می‌کنم که دشمن به وسیله‌ی اسرای ما - که عزیزان ما هستند - نخواهد توانست به ملت ما زورگویی کند. می‌خواهند مسأله‌ی اسرا را وسیله‌یی قرار بدهند برای این که ملت ایران را به دادن امتیاز وادار کنند. مگر چنین چیزی می‌شود؟ اگر ملت ما می‌خواست امتیاز بدهد، چرا هشت سال جنگ کند؟ اگر ملت ما می‌خواست زورگویی و قلدری کسی را قبول کند، چرا انقلاب کرد؟ نظام گذشته، بزرگترین سیئه و گناهش این بود که مملکت و ملت را

دست زورگوهای عالم - امریکا و قدرتهای بزرگ - داده بود که هر کاری می‌خواهند بکنند. امروز، عراق تنها کشور همسایه‌یی نیست که با ما طرف شد و هشت سال جنگ را بر ما تحمیل کرد، بلکه همان امریکا و غرب است که شریک و حامی عراق بودند. اشتباه نکنند. اگر کسانی روابط ایران و عراقِ امروز را با قبل از انقلاب مقایسه کنند، درخواهند یافت که قبل از انقلاب در دوران رژیم پهلوی، همان کسانی که امروز نقطه‌ی مقابل ملت ایران قرار دارند، مدافع رژیم غیرقانونی و خائن پهلوی بودند. چرا؟ چون مملکت را دو دستی به آنها داده بود. امروز که ملت ایران در مقابل دشمنان جهانی و جهانخواران و غارتگران قیام کرده و خودش کشور را در دست گرفته و دست دشمنان را کوتاه کرده است، همان اربابها و چپاولگران دیروز، چون امروز سفره‌ی آنها در این‌جا جمع شده است، از طریق جلو انداختن عراق و کارهایی از این قبیل، روی ملت ایران فشار می‌آورند که تسلیم شود. مگر چنین چیزی می‌شود؟! مگر ملت بزرگ ایران قبول می‌کند که ما تسلیم زورگویی کسی بشویم؟ به فضل پروردگار، در هیچ مسأله‌یی ما تسلیم زورگویی هیچ دولت و قدرتی - حتّی امریکا و ابرقدرتها - نخواهیم شد؛ عراق که جای خود دارد. اول عقب‌نشینی، بعد مذاکره‌ی مستقیم برای این که مسأله‌ی قطعنامه و مذاکرات صلح به جایی برسد و مسایل حل بشود، ما تلاش خود را یک لحظه متوقف نمی‌کنیم. انصافاً مسؤولان با دلسوزی و تلاش کار می‌کنند؛ اما گفتیم و باز هم می‌گوییم که امتیاز نخواهیم داد. تا وقتی عراق از نقاطی که تصرف کرده و امروز داخل کشور ماست، خارج نشود، ما از بند اول قطعنامه جلوتر نمی‌رویم. آنها همین را می‌خواهند. آنها می‌خواهند بند اول کان‌لم‌یکن شود. بند اول می‌گوید: آتش‌بس و عقب‌نشینی. عقب‌نشینی هم در بند اول است. از خدا می‌خواهند که ما از بند اول عبور کنیم و به بندهای دیگر برویم تا مسأله‌ی عقب‌نشینی فراموش بشود و این استخوان لای زخم ملت ایران بماند. مگر چنین چیزی می‌شود؟ عقب‌نشینی، مقدمه‌ی هرگونه حرکت دیگری است. مرتب در تبلیغات جهانی خود می‌گویند: ایران بیاید با ما مذاکره‌ی مستقیم بکند. حرفی نداریم. عقب‌نشینی انجام بگیرد، بعد از آن حاضریم مذاکره‌ی مستقیم هم بکنیم. اگر طرف مقابل ما، از اول منطقی و معقول حرف می‌زد، این قضایا بین ما پیش نمی‌آمد. رژیم عراق، یک رژیم غیرمنطقی و غیرمعقول است. ما منطقی و معقول حرکت می‌کنیم. ما بر طبق مقررات پذیرفته شده‌ی جهانی حرکت می‌کنیم و حاضر نیستیم درباره‌ی حقوق ملتمان، یک ذره با کسی معامله کنیم. اصل، این است. بزرگترین حق یک ملت، حق حاکمیت ملّی اوست. باید بتواند در داخل مرزهای خودش حاکمیت داشته باشد. اینها می‌خواهند این حق را از ملت ایران بگیرند. آن‌وقت می‌گویند بیایید اسرا را مبادله کنیم! می‌خواهند مسأله‌ی اسرا را وسیله‌یی قرار بدهند برای این که حاکمیت ملت ایران بر سرزمین و محدوده‌ی مرزهای خودش را سلب کنند. مگر چنین چیزی می‌شود؟ اول، عقب‌نشینی است. اول، تأمین حاکمیت ملت ایران بر سرزمین خودش است؛ یعنی عقب‌نشینی دشمن تا پشت مرزهای بین‌المللی. بعد از آن، همه چیز ممکن است. این کار که انجام گرفت، ما روز بعدش مسأله‌ی اسرا را تمام می‌کنیم و در مسایل گوناگون مذاکره می‌نماییم. دنیای استکبار و همین امریکا - دولتهایی که دم از صلح می‌زنند - این‌جاست که دشمنی و خباثت خود را نسبت به انقلاب و اسلام و ملت ایران نشان می‌دهند. همه‌ی ملت ایران یادشان است که همان کسانی که دادِ قطعنامه‌ی ۵۹۸ را داشتند و در هر مذاکره و نشست و برخاستی، از قطعنامه دم می‌زدند - مثل رؤسای جمهور و سلاطین و بعضی از مرتجعان منطقه - فریادشان دیگر تمام شد! گویی که همه‌ی مشکل این بود که رژیم عراق به‌وسیله‌ی رزمندگان اسلام تهدید نشود. حالا که آتش‌بس شد و آن تهدید تمام گردید، دیگر هیچ چیز برایشان مطرح نیست! امریکا، اسرائیل را به گروگانگیری و آدم‌ربایی تشویق می‌کند در همه‌ی قضایا، امریکا همین‌طور است. الان در همین قضایای لبنان، بزرگترین خباثت را امریکا نسبت به مردم لبنان و مردم مسلمان انجام می‌دهد. اسرائیل را که دست‌نشانده‌ی خودشان است، به گروگانگیری و آدم‌ربایی تشویق می‌کنند که بلند شود با هلی‌کوپتر به یک کشور دیگر بیاید و داخل یک شهرِ مربوط به یک کشور دیگر بنشیند و صریحاً و علناً یک روحانی محترم را از داخل خانه‌اش برباید و ببرد!! دیگر از این تروریسم و گروگانگیری، زشت‌تر و واضحتر در دنیا هست؟! کدام دولتی چنین کاری را انجام می‌دهد؟ ولی دیدیم که اسرائیل کرد(۲)۷. چنین کاری، جز به تشویق امریکا و

خاطرجمعی اسرائیل از امریکا ممکن نبود. برای چه این کار را کردند؟ برای این که از مبارزان و مجاهدان و مسلمانان باج بگیرند و همه‌ی دستگاههای این کشور و دیگر دولتهایی را که فکر می‌کنند نسبت به مسایل لبنان ارتباط یا انگیزه‌یی دارند، وادار کنند تا برای آزادی گروگانهای امریکایی تلاش نمایند؛ یعنی باج‌ستانی به وسیله‌ی گروگانگیری! ما بارها گفته‌ایم که از گروگانگیری حمایت نمی‌کنیم. ما بارها گفته‌ایم اولین دولتی که در لبنان از او گروگان گرفتند، ما بودیم. کاردار ما را همین فالانژهایی که مورد حمایت امریکایند، گروگان گرفتند. ما گروگانگیرها را از قبیل فالانژها و اسرائیل و امریکا - که پشتیبان اینهاست - به شدت محکوم می‌کنیم. خود ما اهل گروگانگیری نیستیم و گروگانگیری را هم تشویق نمی‌کنیم. در مقام مقایسه میان گروگانگیریهایی که در لبنان انجام گرفته، آیا آن عده از مظلومان لبنان - که ما هم نمی‌دانیم چه کسانی هستند - جاسوس امریکایی را که به کشورشان آمده است، می‌گیرند، محکومترند یا اسرائیل که به لبنان می‌آید و از خانه‌ی کسی، صاحبِ خانه را می‌دزدد و می‌برد؟! کدامیک از این دو نوع کار، زشت‌تر و منفورتر است؟ اگر به لبنانی بگویند: چرا شما سرهنگ امریکایی یا فلان فرد دیگر را گروگان گرفتید؟ خواهد گفت: این فرد داخل خانه‌ی من آمده و جاسوسی می‌کند؛ برود تا گرفتار نشود. اما اگر به اسرائیل و امریکا بگویند: چرا شما آمدید «شیخ عبید» را از داخل خانه‌اش گرفتید بردید؟ چه جوابی دارند بدهند؟ گروگانگیریِ منفور، آن است یا این؟ آن وقت رئیس جمهور امریکا با کمال وقاحت می‌گوید: ما با گروگانگیرها صحبت نمی‌کنیم!! شما پشتیبان گروگانگیرها هستید. از همه‌ی گروگانگیرها بدتر و خبیثتر، اسرائیل است که دست نشانده و دست‌آموز شماست. این، کیفیت قضاوت آنها در مسایل بین‌المللی است که از حق و انسانیت و عدالت، فرسنگها فاصله دارد. امریکاییها این‌گونه‌اند. امریکا، منفورترین دولتها بعد از دولت غاصب صهیونیستی برای ملت ایران، چیزی از این خنده‌آورتر و مسخره‌تر نیست که امریکا بیاید مذاکره با ملت ایران را ادعا کند و برای آن شرط قرار بدهد و بگوید ما به شرطی روابطمان را با ایران برقرار می‌کنیم که چنین و چنان بشود!! شما امروز در چشم ملت ایران، منفورترین دولتها بعد از دولت غاصب صهیونیستی هستید. ملت ایران چه احتیاجی به ارتباط و مذاکره با شما دارد؟ چه کسی در نظام جمهوری اسلامی با شما مذاکره کرده است؟ مذاکره‌ی ما با امریکا همین است که در تریبونهای عمومی، به سردمداران آن کشور هشدار می‌دهیم و نهیب می‌زنیم و می‌گوییم شما با این روشها و با این تهدید و تطمیعها، نخواهید توانست ملت بزرگ و انقلابی و مسؤولان کشور ما را تحت تأثیر قرار بدهید. ما امروز هم مثل گذشته می‌گوییم: رابطه با امریکا را نمی‌خواهیم. تا وقتی که امریکا در چنین مواضعی قرار دارد، ما رابطه با او را رد می‌کنیم. تا وقتی که سیاست امریکا بر دروغ و فریب و جنایت و حمایت از دولت پلیدی مثل اسرائیل و ظلم به ملتهای مستضعف استوار است و تا وقتی که خاطره‌ی جنایتهایی که از طرف سردمداران امریکایی نسبت به ملت ایران انجام گرفته، در ذهن ملت ماست و جبران نشده - مثل خاطره‌ی سقوط هواپیما، مثل مسدود کردن داراییها و اموال ملت ایران در امریکا - امکان ندارد ما با دولت امریکا مذاکره کنیم یا با او رابطه‌یی برقرار نماییم. بحمداللّه ملت ما، ملتی بیدار و زنده و قوی است. ما برای رفاه و ساختن ملت و کشورمان، احتیاجی به دولتی مثل امریکا نداریم. ما امکانات بالفعل و بالقوّه‌ی بسیار خوبی در اختیارمان است و می‌توانیم بدون اتکای به دشمنانمان، راه سعادت و رفاه ملت ایران را بپیماییم. البته ما در ارتباطات جهانی باز برخورد می‌کنیم. ما با کسانی که نسبت به ملت ایران، این‌طور خصومت وقیحانه و آشکار نکردند، همکاری می‌کنیم. این را همیشه اعلام کرده‌ایم. در گذشته همین‌طور بوده، امروز هم همین گونه است. اما اگر کسانی در دنیا خیال کنند که مسؤولان کشورمان برای سازندگی کشور، دست - آن هم دست ذلت - به سوی امریکا دراز خواهند کرد، بدانند که سخت در اشتباهند. چنین چیزی پیش نیامده و ابداً پیش نخواهد آمد. ملت ما یکی از مستحکمترین و قویترین ملتهاست شما ملت عزیز ایران، توکلتان به خدا و استحکامتان را مثل همیشه حفظ کرده‌اید و باز هم ان‌شاءاللّه حفظ خواهید کرد. ما مشاهد می‌کنیم که ملت ما یکی از مستحکمترین و قویترین ملتهاست. این ملت، شایسته‌ی آقایی و عزت است. آن ملتی که قدر خودش را دانست و از قبول ذلت دوری کرد، عزیز خواهد شد. ملتهایی را که می‌بینید ذلیل شدند،

خودشـان تن به ذلت دادنـد. ملت ما بحمـداللّه ملتی کارآمـد و باهوش و فعال و دارای امکانات کار و تلاش و سازنـدگی است؛ آن هم با ایمان به خـدا و با وحـدت کلمه. با قوّت مـدیریت در داخل کشور و با تلاش و فعالیت همه‌جانبه‌ی مسؤولان و دولتیها و آحاد مردم، به فضل پروردگار تمام مشکلات در ظرف مناسب خود حل خواهـد شـد و از بین خواهد رفت. دشـمن نمی‌تواند به برخی از مشکلاتی که برای همه‌ی ملتها وجود دارد، چشم بدوزد و خیال کند که این مشـکلات، ملت ما را زبون و خسته خواهد کرد. چنین چیزی متصور نیست. امیدواریم ان‌شاءاللّه عزیزان ما - چه اسـرا و چه مفقودان - اولاً تا وقتی که آزاد نشده‌اند، مشمول لطف و فضل و کمـک و اعـانت الهی باشـند. ثانیـاً ان‌شـاءاللّه هر چـه زودتر وسایـل اسـتخلاص این عزیزان فراهم شـود و دل و چشم خانواده‌هـا و منتظرانشان، به دیـدار آنها روشن بشود. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّـد، صبر و اجر و لطف و فضل خودت را بر این خانواده‌های عزیز نازل کن. والسّـلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته -- ۱) منافقون: ۸ ۲) V شیخ عبدالکریم عبید (امام جمعه‌ی شهرک جبشید) در نزدیکی شهر نبطیّه، در سحرگاه جمعه ۶/۰۵/۶۸ توسط یک واحد نظامی رژیم صهیونیستی ربوده شد.

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شهدا، مسؤولان امور فرهنگی بنیاد شهید و گروهی از دانشجویان امامیه‌ی

سخنرانی در دیـدار بـا فرزنـدان ممتـاز شـهدا، مسؤولان امـور فرهنگی بنیـاد شـهید و گروهی از دانشـجویان امامیه‌ی پاکسـتان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم شـما انتسـاب افتخـارآمیزی به شـهادت داریـد اگرچه در روزهـا و شـبهای متعلق به سیّدالشّـهداء(علیه‌السّـلام)، همه‌ی اجتماعات مردم ما و دیگر شـیعیان سراسـر عالم، بوی شـهادت و عطر فـداکاری در راه خدا را دارد؛ اما اجتماعی که متعلق به خـانواده و فرزنـدان شـهدا و مسؤولان دسـتگاهی که خـادم شـهداست، طبعاً آب و رنگ دیگر و حال و هوای مخصوص به خود را دارد. شـما، انتساب افتخارآمیزی به شـهادت دارید. شهادت، یکی از مفاهیمی است که فقط در ادیان معنا می‌دهد. هرچند در همه‌ی ملتها و کشورها، اگر کسی در راه هدفهای ملی کشته شود، به او شهید می‌گویند و همه‌ی کشورهایی که امروز نام و آوازه‌یی دارند و تـاریخی پشت سـر آنهـاست، کسانی را به‌عنوان شـهید در میان خودشان می‌شناسـند و به آنها افتخار می‌کننـد و یاد آنها را گرامی می‌دارند و اینها کسانی هسـتند که در برهه‌یی از تاریخ آن کشور و ملت، در راه هدفهای ملی یا حفظ استقلال ملی، جنگ کردند و کشـته شدنـد؛ امـا در حقیقت نـام و معنـای شـهید، در جـایی صـادق می‌باشـد که دین موجود است. شـهید، یعنی انسـانی که در راه آرمانهای معنوی کشـته می‌شود و جان خود را - که سرمایه‌ی اصلی هر انسانی است - برای هدف و مقصدی الهی صرف می‌کند و خدای متعال هم در پاسخ به این ایثار و گذشت بزرگ، حضور و یاد و فکر او را در ملّتش تداوم می‌بخشد و آرمان او زنده می‌ماند. این، خاصیت کشـته شدن در راه خداست. کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، زنده‌اند. جسم آنها زنده نیست؛ اما وجود حقیقی آنهـا زنـده است. حقیقت هر انسانی، خواسته و فکر و هـدف و راه اوست حقیقتِ هر انسانی، خواسـته و فکر و هـدف و راه اوست. کسی که برای هدفهای شخصی و دنیایی کشته می‌شود، آن هدف هم با او دفن می‌شود و از بین می‌رود. هر هدفی که قایم به نفس و شـخص انسان است، متعلق به اوست و با رفتن و مردن انسان، آن هـدف هم می‌میرد و از بین می‌رود؛ اما هـدفی که الهی و قایم به غیب و خواست خـداست و انسان در راه آن فـداکاری می‌کنـد، با مردن انسان، آن هـدف نمی‌میرد. البته، همین هدفهای خدایی هم ممکن است از بین بروند؛ اما از بین رفتن آن هدفها و پایمال شدنشان در صورتی است که در راه آنها مجاهدتی صورت نگیرد. اگر کسـی در راه هدفهای والا و الهی، مجاهدت کرد و زحمت کشـید و بعد کشته شد، آن هدف زنده می‌شود و وجود این شخص هم همان هدف است و شخصیت و هویت واقعی او قایم به آن هدف می‌باشد. عکس قضیه این است که هدف، قایم به او نیست، بلکه او قایم به هـدف است؛ لـذ زنـده می‌ماند و از بین نمی‌رود. به همین جهت، انبیا و منادیان حق امروز زنده‌اند؛ زیرا فضایل و تکامل و هـدفهایی که در بشـر دنبال می‌کردنـد، با رفتن آنها نمرد و بتدریـج هـدفهاشان در واقعیت عالم و جریان تاریـخ تحقق یافت. اگرچه

همه‌ی آن اهداف هنوز برآورده نشده است؛ اما امروز می‌بینید که در دنیا، ندای عدالت و آزادی هست و روشنفکران عالم هدفهایی را به‌عنوان هدفهای عالی اسم می‌آورند که این همان هدفهای انبیاست؛ گرچه خود ندانند که از کیست. رسم شهادت، با نظام اسلامی زنده شد حقیقتی که ما باید بدان افتخار کنیم، این است که رسم شهادت و سنت الهیِ قتل فی‌سبیل‌اللَّه، با نظام اسلامی زنده شد. در گذشته، سیلی‌خوران در راه خدا کم بودند و برخی در طی عمر هفتاد ساله‌ی خود، تحمل کمترین سختی در راه خدا را هم نداشتند و حاضر نبودند در راه خدا یک اخم را تحمل کنند؛ چه برسد به این‌که جان و سرمایه‌ی وجود خود را در راه خدا بدهند. برای ملتی که به‌نام اسلام زندگی می‌کند، خیلی بد است که در راه تحقق این هدف عظیم، هیچ مشکلی را بر خود هموار نکند. پیداست که در این جامعه، اسلام روزبه‌روز ذوب و کم‌رنگ و بی‌اثر خواهد شد. در گذشته، متأسفانه در کشور ما و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر، رسم سرمایه‌گذاری برای دین و تحمل مشکلات برای خدا، منسوخ و یا بسیار کم شده بود؛ چه رسد به کشته شدن در راه خدا. یکی از بزرگترین خدمات انقلاب و امام به ملت و اسلام، احیای انگیزه‌ی فداکاری در راه خدا - چه در ایران و چه در سایر کشورهای اسلامی - بود. امروز، نفوس طیبه‌ی بسیاری، حاضر به تلاش و تحمل زحمت و قبول دردسر و بذل جان برای خدا هستند و مظهر بزرگ آن، همین شهدای عزیز ما هستند که شما بازماندگان و یادگارهای عزیز آنها هستید. شهادت، مرگ انسانهای زیرک و هوشیار مرگ برای همه هست. ما اگر در راه خدا بمیریم، به حسب موازین مادّی و ظاهری هم، چیزی از دست نداده‌ایم. مردن، سرنوشت اجتناب‌ناپذیر هر یک از ماست. این متاعی است که بالاخره از دست ما خواهد رفت؛ ولی این متاع جان به دوگونه از دست می‌رود: یکی این‌که آن را گم کنیم و دیگر این‌که آن را بفروشیم. کدام بهتر است؟ آنها که در راه خدا کشته نمی‌شوند، جانشان را گم کرده‌اند و در مقابل، چیزی در دست ندارند. و آنها که این متاع را در راه خدا می‌دهند و جانشان را در راه او مصرف می‌کنند، کسانی هستند که آن را فروخته‌اند و در عوض چیزی گرفته‌اند: «اناللَّه اشتری من‌المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنّة»(۱). شهید، جانش را فروخته و در مقابل آن، بهشت و رضای الهی را گرفته است که بالاترین دستاوردهاست. به شهادت در راه خدا، از این منظر نگاه کنیم. شهادت، مرگ انسانهای زیرک و هوشیار است که نمی‌گذارند این جان، مفت از دستشان برود و در مقابل، چیزی عایدشان نشود. این جان، سرمایه‌ی اصلی ماست. مردن و شهادت، پیری و جوانی نمی‌فهمد. بسیاری هستند که در راه خدا هم کشته نمی‌شوند؛ اما در جوانی می‌میرند. چه‌قدر جوانان هستند که می‌میرند و در حقیقت جانشان از دست رفته است. اگر در راه خدا حرکت نکنند، اگر مسیر آنها الهی نباشد و مرگشان در راه خدا و هجرت و جهاد فی‌سبیل‌اللَّه نباشد، متاع عمر - که بسیار عزیز است - از دستشان خواهد رفت و در مقابلش، چیزی عایدشان نمی‌شود. البته، اگر بازماندگان آنها صبر کنند، خدای متعال به آنها اجر خواهد داد؛ اما خود آن مرده، در مقابل جانش که از او گرفته شده است، چیزی به دست نخواهد آورد. شهادت، بالاترین مزد جهاد فی‌سبیل‌اللَّه بسیاری هم هستند که در سنین غیرجوانی یا بعد از جوانی، در راه خدا شهید شدند - مثل شهدای محراب و عزیزانی که در جبهه شهید شده‌اند - اینها هم کسانی هستند که جانشان را فروخته‌اند. شهادت برای هر انسانی چنین امتیازی است. واقعاً اگر خدای متعال این دعا را از کسی قبول کند که مرگ او را در شهادت قرار دهد، بزرگترین امتیاز را به یک انسان داده است و در مقابل سرمایه‌یی که از بین می‌رفت و هدر می‌شد، بهشت و رضایت خود را قرار داده است. چرا شهادت این قدر با عظمت و اهمیت است؟ علت این است که انسانی که جان خود را در راه خدا می‌دهد، در حقیقت در یک لحظه‌ی نیاز و در آن وقتی که دین و راه خدا به کسانی که آن‌را رونق دهند، احتیاج دارد، آن تلاش لازم را انجام داده است. کسی که در راه خدا تلاش می‌کند و از راحتی و زن و بچه و آسایش معمولی و امتیازات مادّی صرف‌نظر می‌کند،پاداش الهی را - که همان شهادت است - به‌دنبال دارد. این نشاندهنده‌ی عظمت مجاهدت اوست. لذا مکرر گفته‌ام که شهادت بالاترین پاداش و مزد جهاد فی‌سبیل‌اللَّه است. تأثیر شهادتها در تقویت نظام اسلامی در این‌جا، دو نکته گفتنی است که مطرح می‌کنم: نکته‌ی اول، تأثیر شهادتها در تقویت نظام اسلامی است. شما برادران و خواهران می‌دانید که ابهت و اقتدار معنوی امروز نظام اسلامی و ملت مسلمان

در دنیا و در چشم قدرتهای شیطانی، ناشی از همین شهادتها و کاری است که عزیزان شما کردند. فرزندان شهدا بدانند که پدران آنها موجب شدند که اسلام، در چشم شیطانها و طاغوتهای عالم، ابهت پیدا کند. روزی بود که به اسلام و جامعه‌ی مسلمین، اصلاً اعتنایی نمی‌کردند و کمترین محلی نمی‌گذاشتند و آنان را صاحب فکر نمی‌دانستند؛ اما امروز دریافته‌اند که اسلام، کاخهای اقتدار شیطانی آنان را در سراسر دنیا لرزانده است. امام بزرگواری که نام و یاد او، دل قدرتهای طاغوتی را آب می‌کرد و کاخهای آنان را تکان می‌داد، عظمت خود را از اسلام گرفت. عظمت او، به‌خاطر این بود که خود را خادم اسلام و مسلمین می‌دانست و مجاهدت او و ملتش، به اسلام عظمت بخشید. امروز، به فضل همین شهادتها و به برکت خون شهدا، ملت ما، ملت سربلند و آبرومندی است و ملتها آبرو و عزت را این‌گونه باید پیدا کنند. قدرتهای استکباری، برای ملتهای کشورهای امثال ما - کشورهای اسلامی و دیگر کشورهای مستضعف - حق حیات و حق رأی و نظر قایل نیستند؛ حتّی حق استفاده از منابع ثروت خودشان را هم قایل نیستند. با قدرتهای شیطانی، از سر ضعف و ذلت نمی‌شود وارد شد؛ چون به ضعیف رحم نمی‌کنند. باید هر ملتی خود را قوی کند و قدرت حقیقی خودش را پیدا نماید و این، جز به برکت اعتقاد و عمل در راه آن اعتقاد تا سرحد مجاهدت و شهادت، امکانپذیر نیست. این، کاری است که ملت و شهدای ما انجام دادند و دنیای استکبار و دولتهای متکبر را - نه انسانها و ملتها، چون آنها با ما همراهند - وادار به پذیرش و تحمل اسلام و جمهوری اسلامی کردند. البته، از توطئه و اعمال دشمنی و مکر غافل نیستند. شما هم غافل نباشید. امروز، مهمترین شگرد دشمنی استکبار جهانی، در کیفیت تبلیغات اوست. به اعتقاد من، امروز یکایک طراحان سیاسی و تبلیغاتی دشمن، درباره‌ی کشور و مردم و دولت و مسؤولان ما، فکر می‌کنند و چگونگی تبلیغات را نسبت به این مجموعه انتخاب می‌کنند و خبرگزاریهای وابسته به استکبار و صهیونیسم بین‌المللی نیز، در باب کشور ما با همان شیوه‌ها عمل می‌کنند. تبلیغات امروز خبرگزاریها و رادیوها درباره ملت و امام و مسؤولان و آینده‌ی کشور، همه محاسبه شده است. ما امروز، با ترفندهای تبلیغاتی مواجه هستیم. ملت باید در مقابل تبلیغات دشمن، خیلی هوشیار باشد. باید راه شهدا را دنبال کنید نکته‌ی دوم این است که بازماندگان شهدا باید به شهدا افتخار کنند؛ ولی به این کار اکتفا نکنند. باید راه شهدا را که راه دین و فداکاری برای اسلام و سربازی برای انقلاب و تقویت نظام اسلامی بود، دنبال کنید. بازماندگان شهدا، باید احترام به اسلام و استحکام بخشیدن به نظام و سربازی انقلاب را، بیشتر از بقیه‌ی مردم شعار خود قرار بدهند و در این راه حرکت کنند. بعضی خیال می‌کنند چون خانواده‌های شهدا مورد احترام و عطوفت دستگاههای دولتی و مردم هستند، دیگر وظیفه‌یی برعهده ندارند و با دادن شهید، از آنها سلب وظیفه شده است. این، اشتباه است. هر که برای این نظام بیشتر سرمایه‌گذاری کرده، بیشتر موظف به حفظ نظام است و هر که در شرکتی، سهم بیشتری داشته باشد، نسبت به منافع آن شرکت حساسیت بیشتری دارد. خانواده‌های شهدا چون با دادن عزیزشان، سرمایه‌گذاری بیشتری برای بقای نظام کرده‌اند، باید بیش از تمام مردم برای حفظ نظام اسلامی و حیثیت آن حساس باشند؛ که بحمداللّه این‌گونه هم هست و خوشبختانه بازماندگان شهدای ما به نحوی هستند که ان‌شاءاللّه کارشان موجب رضای روح مطهر شهدای ماست. ارایه‌ی خدمات معنوی و فکری به خانواده‌های شهدا مسؤولان مربوط در بنیاد شهید هم، باید در کارهای فرهنگی و فکری و خدمات معنوی، روی این خانواده‌ها سرمایه‌گذاری بیشتری بکنند. البته، خدمات مادّی به خانواده‌های عزیز شهدا لازم است؛ اما خدمات معنوی و فکری لازمتر است. اگر ما خدمات مادّی را جدای از خدمات معنوی و فکری، در اختیار این عزیزان قرار بدهیم، در حقیقت کار عبثی انجام داده‌ایم. لذا باید روی مسایل معنوی و فکری، برنامه‌ریزی و کار و سرمایه‌گذاری معقول و خوب و عمیق و کارشناسی بشود؛ آن‌هم به‌دست صمیمیترین و دلسوزترین و کارآمدترین افراد. هرچه این سرمایه‌گذاری بهتر و بیشتر باشد، ضرری در آن نخواهد بود و هر چه هست، منفعت خواهد بود. اگر فایده‌ی کار ذهنی کم باشد، باید در کیفیت برنامه‌ریزی خودمان تردید کنیم. اثر کار فرهنگی، صددرصد است و هیچ کار فرهنگیِ درست، بدون اثر نیست. راز کار فرهنگی را تبلیغاتچیهای جهانی می‌دانند. اگر این‌همه پول خرج می‌کنند و رادیو و خبرگزاری راه می‌اندازند، به این دلیل است که آثار و نتایج کار فرهنگی را

می‌دانند. تأثیر هیچ سرمایه‌گذاری‌یی مثل کار فرهنگی قطعی و نتیجه‌اش صددرصد نیست. اگر کار فرهنگی کم‌تأثیر باشد، بدانیم که ارکانش ناقص است و به میزان لازم انجام نگرفته است. باید عیب آن را یافت و اصلاح کرد. امیدوارم که خدای متعال، بر همه‌ی شما خانواده‌های عزیزان شهید ما، فضل و لطف خودش را نازل کند. همچنین خداوند به برادران عزیز و مؤمن و دلسوز و متعهد پاکستانیِ حاضر که به حکم آگاهی و روشنفکری خویش، مسؤولیت سنگینتری دارند و اسلام به این سربازان جوان و متعهّد می‌بالد و احتیاج دارد، توفیق دهد. خداوند ما را در راه خودش، موفق و ثابت‌قدم بدارد. والسّلام علیکم و رحمة‌اللّه و برکاته --- ۱) توبه: ۱۱۱

بیانات در دیدار با وزیر، معاونان و مدیران کل وزارت امور خارجه و سفرا و رؤسای نمایندگیهای سیاسی خارج

بیانات در دیدار با وزیر، معاونان و مدیران کل وزارت امور خارجه و سفرا و رؤسای نمایندگیهای سیاسی خارج از کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سالهای مبارزه‌ی سخت و ظریف دیپلماسی جمهوری اسلامی در ابتدا به آقایان عزیز و برادران خدمتگزار، خیرمقدم عرض می‌کنم و به‌خاطر زحمات و تلاشهای حساس و ظریف و مهمتان، «خسته نباشید» می‌گویم. در خصوص کار شما، دو مسأله قابل بررسی است: یکی این‌که در طول ده سال و عمدتاً هشت سال گذشته، که وزارت خارجه سروسامان و روال مرتب و منظمی داشته، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در فضای سیاست بین‌المللی چه مقدار توفیق داشته است؟ و دیگر این که بر اساس آن گذشته، آینده را چگونه و با کدام هدفها باید دنبال کنیم؟ قاعدتاً در سمیناری که شما برادران عزیز داشتید و دارید و من هم تا حدودی با روال آن آشنا هستم و مسایل کلی مربوط به نمایندگیها را در جلسات طولانی و صمیمی با شما گفتگو کرده‌ام، جمع‌بندیهای مفید و نزدیک به واقعیت در آن وجود داشته است. در یک محدوده‌ی کلیتر، این ده سال را باید سالهای مبارزه‌ی سخت و ظریف دیپلماسی جمهوری اسلامی به‌حساب آورد. این مبارزه، از داخل وزارت امورخارجه و کارهای تشکیلاتی این وزارت و تدوین کلیات و اصول سیاست خارجی شروع می‌شده و تا گزینش و پیدا کردن افراد برای فرستادن به خطوط مقدم این جبهه - که عمدتاً کشورهای خارجی است - و تغذیه‌ی آنها با تفکرات و خطوط درست و هدایت پی‌درپی نمایندگیها و سفارتخانه‌ها و موضعگیریهای ما در سراسر عالم - که حقیقتاً مبارزه‌ی دشواری است - ادامه داشته و دارد. در عالم دیپلماسی، دچار یک جنگ تحمیلی ناخواسته شده‌ایم این مبارزه، فقط یک مبارزه‌ی معمولیِ دیپلماتیک نیست. دیپلماسی، یک جنگ است. شما این را به‌خوبی می‌دانید و آن را مثل جنگهای نظامی و برخوردهای اقتصادی که تاکتیک و عقب‌نشینی و حمله و جابه‌جایی و فریب جنگی دارد، لمس کرده‌اید. همه‌ی دیپلماتهای دنیا مشغول جنگند. ارزش و تأثیر آن جنگ هم، گاهی از جنگهای نظامی کمتر نیست؛ بلکه در مواردی هم بیشتر است. البته، همیشه این‌گونه نیست. منظور من از جنگ، یک مبارزه‌ی معمولی نیست؛ که این کار همه‌ی دیپلماتهاست. ما دچار یک جنگ تحمیلیِ ناخواسته در عالم دیپلماسی شدیم و آن، تمرکز فعالیت همه‌ی قدرتهای مخالف اسلام و حتّی دین - مثل صهیونیسم سیاسی که در رأس است و امریکا و ایادی و همپیمانهای او در سراسر دنیا و نیروهای خرده‌ریزی چون عناصر ضدانقلابی ایرانی مقیم خارج و مخالف با حضور اسلام در ایران - روی دیپلماسی ما بود. دستگاه دیپلماسی ما، یک تنه رویاروی همه‌ی این تمرکز بین‌المللی بود. بخصوص در سالهای آخر این هشت سال، برخی کشورها مشکل دیپلماتیک با ما نداشتند و تا حدی مناسبات و ارتباطاتی با هم داشتیم؛ ولی بر سر مسایل مبنایی - چون اسلام - مستقیم و غیرمستقیم و در مواقع حساس، ضربه‌ی خود را وارد می‌کردند. وقتی که هر کس با هر قدرت و تشکیلاتی، به‌جهت مخالفت با اسلام و جمهوری اسلامی، توان خود را بر دیپلماسی ما متمرکز کرد، کار واقعاً مشکل و دشوار می‌شود. این دیپلماسی، دیگر یک حرکت معمولی در میدان جنگ نیست؛ بلکه همچون رزمنده‌یی است که در جنگ پایش را بسته‌اند و یا مسیر حرکتش را گِل کرده باشند. در حقیقت، جنگ دیپلماسی ما، یک جنگ مضاعف است. شما آقایانی که در کشورهای مختلف هستید، اگر یک نگاه سطحی به

برخوردهایی که از سوی رسانه‌ها و دیپلماتهای آن کشور، در مقایسه با دیپلماتهای مقیم سایر کشورها با شما شده‌است، بیندازید؛ یک مبارزه‌ی پنهانی دایمی با تلاش یک تشکیلات بین‌المللی را به نیکی درمی‌یابید. تا وقتی پایبندی اسلامی ما محفوظ است، این مبارزه وجود دارد؛ گرچه ممکن است در آینده مجبور به عقب‌نشینی شوند. این، ترسیم دوره‌ی دشوار دیپلماسی ماست که گذرانده‌ایم. نتایج فعالیت شما در عرصه‌ی دیپلماسی از کاری که شما کردید، دو نتیجه می‌توان گرفت: اول، پرورش ذهنی و سیاسی خوبی که بحمداللَّه دستگاه دیپلماسی پیدا کرده است. اگرچه به قول آقای دکترولایتی، از صفر شروع کرده‌اید؛ ولی خوشبختانه امروز نیروهای بسیار خوب و زبده با برجستگیها و درخشندگیهای خوب، در میان شما یافت می‌شوند. این را باید قدر دانست. دوم، این است که میدانداری سیاسی و موضعگیریهای وزارت خارجه در طول این چند سال، راه صحیح دیپلماسی انقلابی و اسلامی را ترسیم کرده است. به همین دلیل، همواره مورد تأیید امام و مسؤولان هم قرار می‌گرفت. یعنی اگر ما برای جامعه‌ی انقلابی و اسلامی، به دیپلماسی انقلابی و اسلامی قایل هستیم، باید در درجه‌ی اول جهتگیری اسلامی حفظ شود و گستاخی و شجاعت در مقابل تهدیدهای دشمنان و قدرتهای بزرگ و نیز حاکمیت عقل و منطق بر تصمیم‌گیریها و حرکات، مورد توجه قرار بگیرد. این، خط درست دیپلماسی است. برای خیلیها که بین انقلابیگری و برخورد منطقی منافات می‌بینند، عمل انقلابی همراه با تشکیلاتی منطقی و دقیق و حساب شده، قابل جمع نیست. ما مشاهده می‌کنیم که اینها می‌تواند با هم جمع شود. انقلابیگری به این نیست که ما آن جایی که نباید پرخاش کنیم، بی‌خودی پرخاش کنیم. انقلابیگری به آن است که ما مواضع اسلامی و انقلابی را قاطعانه و بدون رودربایستی و مرعوب شدن و خام شدن در مقابل برخی از چهره‌های امیدبخش کاذب، حفظ کنیم. وقتی توانستیم خط روشن مواضع انقلابی و اسلامی را دقیقاً حفظ کنیم و مرعوب قدرتها نشویم و با کسی رودربایستی نداشته باشیم و فریب نخوریم، در حقیقت به ممشای انقلابی و اسلامی توجه کرده‌ایم. خوشبختانه، در طول این هشت سال، این خط به مرور رو به سمت تکامل بوده و محفوظ مانده‌است. لذا امام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) - آن شخصیت حکیمِ والایِ دوراندیشِ نافذالبصیره - با رضایت از وزارت خارجه و خط کلی دیپلماسی، از ما جدا شدند و دنیا را ترک کردند. ما بارها احساس رضایت ایشان را شنیده بودیم. موفقیت امروز دیپلماسی ما، مدیون تقید و پایبندی اسلامی شماست این نکته را هم اضافه کنم که برادران عزیز! هرچه بر پایبندی به اصول اسلامی و روشهای آن بیشتر تأکید بورزید، موفقتر خواهید بود. موفقیت امروز دیپلماسی ما که دنیا، و حتّی مخالفان ما، بدان اذعان دارند، در درجه‌ی اول مدیون تقید و پایبندی شما دست‌اندرکاران است. این را حفظ کنید. بخصوص سفرای ما در نمایندگیهای خارجی، بر حفظ صددرصد تقیدات و ظواهر اسلامی نسبت به خود و خانواده‌ها و همکارانشان مراقبت کنند و این مسأله را در گزینشها رعایت نمایند. به‌هیچ وجه در این مسأله انعطاف و نرمش نشان ندهید که قوام شخصیت شما و شخصیت دیپلماسی ما، به این است. جایی که ما پایبندی و اعتقاد دینی قوی‌یی نشان دهیم، دشمن در ما چیزی از قدرت را احساس خواهد کرد که چون او را درست نمی‌شناسد، ابهت آن در دلش جای خواهد گرفت. چنین اعتقاد و اقتداری ابهت است؛ والّا این اقتدارهای معمولی و ظاهری - چون پول و ثروت و علم و تسلیحات و ... - قابل فهم و تشخیص است و خیلیها هم بیشتر از ما از آن برخوردارند. چیزی که در ما استثنایی است و توجه دنیا و احترام دیگران را جلب می‌کند، همین پایبندی ما به یک فکر و اعتقاد الهی است که آن را نشان می‌دهیم. در راه آن، هیچ‌گونه رودربایستی و گذشت و انعطاف و معامله، وجود ندارد. این اعتقاد و پایبندی را هر چه ممکن است حفظ کنید و این کار، با ظواهر و امانت اسلامی و پایبندیهای شدید اسلامی تأمین خواهد شد ولاغیر. این معنا را خیلی رعایت کنید. البته، من بحمداللَّه در موارد متعددی شاهد بوده‌ام که اینها رعایت می‌شده است. یعنی هر جا رفتیم، یا از نزدیک دیدیم و یا مشاهدات و خبر کسانی را که فرستادیم، خوب بوده است؛ لیکن هر چه بیشتر رعایت کنید و اصلاً کوتاه نیایید. سفیر ما در یک کشور، باید انسانی مستغنی و متدین و آزاد و بدون شایبه‌ی مبتلابه دیگر سفرا و همکاران شما در محل مأموریت باشد. شما رفتار سفرای همکار را در محل مأموریت به نیکی می‌دانید. باید این گونه تلقی شود که سفیر ما از جنس آنها

نیست و چیز دیگری است. البته، در برخوردهای تبلیغاتی ممکن است شما را مرتجع و عقب‌افتاده بخوانند؛ ولی قضاوت باطنی آنها چیز دیگری است و از شما در ذهن رجال سیاسی آن کشور، شخصیت انقلابی نفوذناپذیری ترسیم خواهد کرد. به‌هرحال، هر چه می‌توانید بر تقیدات اسلامی و پایبندی مذهبی، بیشتر تأکید داشته باشید. برای ایجاد ارتباط سالم و دور از تکلف و تحمیل آماده‌ایم و اما نسبت به آینده، مکرر گفته‌ام که سیاست خارجی ما نسبت به گذشته هیچ تفاوتی نکرده و نمی‌کند. ما در گذشته هم تصریح کرده‌ایم و الان هم می‌گوییم که برای ایجاد ارتباط سالم و دور از تکلف و تحمیل، آماده‌ایم با هر کشوری - به‌جز چند استثنا که دلایل خاص و واضح خودش را دارد - ارتباط داشته باشیم. دولتهای استثنا شده، مثل دولت نامشروع صهیونیستی است که در این مراوده، اصولاً در طرف مقابل کسی وجود ندارد و این‌که هست، غیرقانونی است. انسان، توپ را برای گرفتن پرتاب می‌کند و این واقعیت که بر اساس اعتباری غلط، تحقق پیدا کرده است، مثل لاواقعیت است و وجود غیرقانونی او کالعدم و نامشروع می‌باشد. آفریقای جنوبی و امریکا هم، همین وضعیت را دارند. البته، امریکا از مصادیق و مواردی است که ما ارتباط با او را قبول نداریم و رد می‌کنیم. سؤال می‌شود تا کی؟ پاسخ این پرسش را، هم امام(ره) و هم همه‌ی کسانی که دراین‌باره صحبت کرده‌اند، گفته‌اند: تا وقتی که سیاستهای مبنی بر زور و ظلم و فشار و خصومت با جمهوری اسلامی و حمایت از دشمنان جمهوری اسلامی و پشتیبانی بی‌قید و شرط از دولت صهیونیستی خاتمه پیدا کند. امام فرمودند: «تا وقتی که آدم بشود». یعنی این روشهای غلط را اصلاح بکند. البته، حقیقتاً ما در جبین آن کشتی، نور رستگاری هم نمی‌بینیم و هیاهوی رابطه و مذاکره هم، حرف مفتی است و هیچ‌کس هم نگفته است. البته، تفاسیر خارجی می‌گوید که در ایران، بین مخالفان و موافقانِ این مسأله، شکاف وجود دارد! خیر، بحمداللّه دشمنان ما در همه‌ی مسایل داخلی اشتباه می‌کنند و کج و غلط می‌فهمند. البته، این‌طور هم نیست که در همه جا غلط بفهمند. خیر، یک وقتهایی هم درست می‌فهمند که چه خبر است؛ منتها در مقام تبلیغات، مصلحت این است که روی شخصیتها و چهره‌ها و جریانها اظهاراتی بکنند که نفس آن اظهارات، برایشان مهم و مؤثر است وگرنه، اظهارات آنها حاکی از عقیده‌شان نیست. حال در این قضیه، چه از روی عقیده و چه - به قول ما طلبه‌ها - مصلحت در انشا باشد، خلاف واقع و ترفند است و ما آن را رد می‌کنیم. هیچ‌کس طرفدار و متمایل به مذاکره و ارتباط با امریکا نیست آنها، بحمداللّه هیچ چیز از مسایل داخلی ما را درست تشخیص نداده‌اند. این را هم درست تشخیص نمی‌دهند. در ایران، هیچ‌کس طرفدار و متمایل به مذاکره و ارتباط با امریکا نیست. این حرفهایی که گفته می‌شود، حرفهای دیگری است که اصلاً ربطی به رابطه و مذاکره ندارد. ما از امریکا طلبکاریم که باید آن را به ما پس بدهد. شکی نیست که اموال ما در آن‌جا مسدود است و بایستی آنها را باز کند و حق را به حقدار بدهد. طلب ما از امریکا و مسدود بودن اموالمان در آن‌جا، ربطی به ارتباط سیاسی ندارد. باید حق را به صاحبش بدهند. غیر از این استثناها، ما در ایجاد ارتباط باز عمل می‌کنیم و هیچ شرطی جز ارتباط سالمِ مبتنی بر منافع طرفین و عدم ابتنا بر زورگویی و سلطه‌گری نداریم. اصل سیاسی و زیربنای «نه شرقی، نه غربی» ما هم به هر حال محفوظ است. بر اساس این اصل، سیاست ما تابع هیچ رکنی - نه شرق و نه غرب - نخواهد شد و این جزو اصول و مبانی ماست و هیچ شکی هم در این نیست و تغییرپذیر هم نیست. این، اصلاً سیاست نیست؛ بلکه مبنا و پایه‌ی نظام است و منافاتی هم با ارتباط ندارد. آقایان در این جهت حرکت بکنید و ارتباطات را بر مبنای تفکر و اعتقاد و راه اسلامی، مستحکم نمایید. امیدواریم خداوند به شما توفیق بدهد و این راه را برایتان هموار کند. ان‌شاءاللّه برادران زحمتکش و خدمتگزار ما در وزارت‌خارجه و همه‌ی شما را که در اطراف و اکناف جهان، مشغول عملی کردن و پیشبرد این سیاستها هستید، توفیق بدهد و تأیید کند، تا بتوانید این خدمت بزرگ به اسلام و مسلمین را ادامه دهید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمعی از مبارزان شیعه‌ی لبنان، گروهی از خانواده‌های معظّم شهدا و اقشار مختلف مردم

سخنرانی در دیدار با جمعی از مبارزان شیعه‌ی لبنان، گروهی از خانواده‌های معظّم شهدا و اقشار مختلف مردم تهران

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم حفظ و تداوم نعمتهای الهی مشکلتر از به‌دست آوردن آنهاست در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف تشریف آوردید، مخصوصاً به این جوانان صالح و مؤمن که از لبنان آمده‌اند، خوش‌آمد می‌گویم. به‌طور مختصر می‌گویم که حفظ و تداوم نعمتهای الهی - چه مادّی و چه معنوی - مشکلتر از به‌دست آوردن آنهاست. یعنی بعد از آن که خداوند متعال، نعمت خودش را به انسان یا یک ملت داد، چه این نعمت مادّی باشد - مثل ثروت و رفاه و سلامتی و از این قبیل - و چه نعمت معنوی باشد - مثل عزت و استقلال و آزادی و ایمان و روحیه‌ی جهاد و مقاومت - تلاش و زحمتی برای حفظ این نعمتها لازم است. ما خیلی از ملتها را در تاریخ سراغ داریم که نعمت خدا شامل حال آنها شد؛ اما نتوانستند این نعمت را برای خودشان حفظ کنند. در قرآن، بارها به بنی‌اسرائیل خطاب شده است که ما شما را بهترین خلایق قرار دادیم: «و انّی فضّلتكم علی‌العالمین»(۱)؛ اما همین بنی‌اسرائیل، به‌خاطر ناشکری و به‌خاطر این‌که نتوانستند نعمت الهی را حفظ کنند، کارشان به جایی رسید که قرآن فرمود: «ضربت علیهم‌الذّلّة والمسكنة»(۲). تاریخِ بشر و ملتها، از تجربه‌ی کسانی یا ملتهایی یا افرادی که نعمت را به دست آوردند، اما نتوانستند آن را نگه‌دارند، پُر است. جمهوری اسلامی و حاکمیت دین و آزادی، نعمت بزرگ ملت ایران ما ملت ایران، نعمت بزرگی را به دست آوردیم که عبارت از جمهوری اسلامی و حاکمیت دین و آزادی از زورگوییِ قدرتهای بزرگ بود. یک روز بود که در این کشور، سفیر امریکا و انگلیس، با سران کشور ملاقات می‌کردند و سیاست خارجی و نفتی و اقتصادی را به آنها دیکته می‌کردند و خارج می‌شدند! در این صد سال اخیر - مخصوصاً پنجاه سال اخیر - روزی بر کشور ما گذشت که ملت ایران در سرنوشت خود و تعیین آن، کمترین قدرت و اراده‌یی نداشت. ملت ما را تحقیر کردند، استقلالش را گرفتند، دانشمندان را در این کشور از بین بردند، ریشه‌ی علم و دانش و پیشرفتهای مادّی و معنوی را ضعیف کردند؛ اما ما به برکت اسلام توانستیم آن دوران سیاه را پایان بدهیم. ملت ایران آزاد و مستقل شد، در دنیا عزت و نام نیک پیدا کرد و بر امور خود مسلط گردید. امروز، کشور متعلق به مردم و در دست آنهاست. مردم، رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند و نمایندگان قانونگذار را از قشرهای غالباً مستضعف و متوسط برمی‌گزینند. خود این ملت، توانستند با قدرت و مقاومت و مبارزه و مجاهدت و توکل به خدا و جمع شدن پشت سر یک انسان بزرگ و یک رهبر بی‌نظیر، خودشان را از آن وضعیت، به این وضعیت برسانند. این، نعمت خدا و خواست و اراده‌ی او بود. خداوند به ملت ما پاداش داد و بعد از مقاومتها و مبارزات و جانفشانیها و فداکاریهای زیاد، این عزت و استقلال و تدین و ایمان و نظام اسلامی را به آنها بخشید. ملت ما توانست این نظام را در طول ده سالِ بسیار سخت، حفظ کند و آن را از گردنه‌های خطرناک - مثل جنگ تحمیلی هشت‌ساله و توطئه‌ی امریکا و مبارزه‌ی دسته‌جمعی کشورهای عضو ناتو - عبور دهد و از آسیب نگه‌دارد و آزمایشهای بسیار دشوار را پشت سر بگذارد. ما هر روز و هر ساعت در معرض یک امتحانیم ما هر روز و هر ساعت، در معرض یک امتحانیم. ملت ما باید با همان اراده‌یی که این نظام را در طول چند سال مبارزه و مقاومت به وجود آورد و آن را حفظ کرد، در آینده هم با قدرت و مقاومت و مجاهدت و آگاهی و هوشیاری، این نعمت بزرگ الهی را حفظ کند. ملت ما، بحمداللَّه ملت هوشیاری است. شاید کمتر ملتی را در دنیا بتوان نشان داد که سطح عمومی آگاهی سیاسی در آن، به‌قدر ملت ما باشد. بچه‌ها و نوجوانها و پیرزنها و روستاییهای دوردست و همه‌ی قشرهای ملت، از مسایل سیاسی و جهانی، چیزهایی را می‌دانند و آگاهیهای خوبی دارند. البته، باید این آگاهیها تقویت هم بشود و قدرت تحلیل، روزبه‌روز بالا رود تا مردم در مقابل حوادث بتوانند خودشان را حفظ کنند. امروز، دنیا در مقابل ملت ما، با حال تعجب به اوضاع داخلی نگاه می‌کند. آنها انتظار داشتند که بعد از خلأیی که از رحلت رهبر عظیم‌الشّأن و امام فقید ما به وجود می‌آید، همه‌ی اوضاع مردم دگرگون بشود و همه چیز به هم بریزد و جنگ داخلی به‌وجود آید! آنها، این انتظارات و امیدها را تبلیغ هم می‌کردند و در رسانه‌ها و اظهاراتشان، منعکس می‌ساختند. بحمداللَّه، علی‌رغم خواست آنها، همه چیز برخلاف نظرشان پیش آمد. امروز، مردم نگاه می‌کنند و می‌بینند که بعد از گذشت دو سه ماه از رحلت حضرت امام(قدّس‌اللَّه‌نفسه‌الزّكيه) با پشتکار و مجاهدتشان، رئیس‌جمهوری انتخاب شده است. مردم در

انتظار دولتی قوی و کاردان هستند که بتواند اوضاع مملکت و مسایل و گرههای گوناگون کشور و مشکلات اقتصادی را با عقل و درایت و لیاقت و پشتکار و بهره‌گیری از کمک و همکاری مردم، از میان بردارد. رؤسای قوای ثلاثه معیّن شدند، دستگاههای کشور مشغول کار هستند، بحمداللَّه نظم بر اوضاع حاکم است و مردم با روحیه‌ی بالا، در صحنه‌ها حضور پیدا کردند و می‌کنند. دنیا در مقابل این پدیده، متعجب و حیران است. این، پاداش آگاهی شماست. حمایت از رئیس جمهور بر یکایک افراد واجب است برای این که دشمن بیشتر متحیر شود و دوستان در سرتاسر دنیا خوشحال گردند، باید همه‌ی قشرها سعی کنند هر کاری که در سازندگی و آینده‌ی کشور، از آنها خواسته می‌شود و هر کاری که از آنها ساخته است، انجام بدهند. امروز، حمایت از این رئیس جمهورِ منتخبِ مورد علاقه‌ی مردم، بر یکایک افراد واجب و لازم است. اگر دولتی مورد حمایت مردم باشد و رئیس آن، از محبوبیت بین مردم برخوردار باشد، کارها آسان خواهد شد. شما ملاحظه کردید که امام بزرگوارمان، بارها و بارها با تعبیرات گوناگون، از دولت تعریف می‌کردند و آن را تقویت و حمایت می‌نمودند. این، به‌خاطر آن بود که دولت، بدون حمایت مردم قادر نیست به وظایف خود عمل کند. بنابراین، باید حمایت مردم پشت سر هر دولتی که از آرای مردمی و از رأی نمایندگان و حمایت مجلس برخوردار است، باشد. مردم باید از این دولت حمایت بکنند. امروز، بحمداللَّه کشور ما رئیس جمهوری دارد که جزو چهره‌های شناخته شده - هم برای مردم ما و هم برای دنیا و هم در صحنه‌ی انقلاب و سازندگی و هم در صحنه‌ی سیاسی و امور دینی - می‌باشد. مردم، مسؤولان خدمتگزار خودشان را امتحان کرده‌اند. این، برای همه یک وظیفه است که از رئیس جمهور و دولتی که با او همکاری خواهد کرد و مجلس به آن رأی خواهد داد، حمایت کنند. مبادا کسانی در گوشه و کنار پیدا بشوند و از کاهی کوه بسازند و اگر دیدند کاری در بلندمدت قابل اصلاح است، ولی در مدت کوتاهی اصلاح نشد، مورد انتقاد قرار دهند. باید زبانی و عملی و مالی و با هر وسیله‌یی که می‌شود، دولت و مسؤولان را کمک و حمایت بکنند. اظهار رأی، غیر از خصومت و درگیری است جمله‌یی را هم خطاب به نمایندگان محترم مردم در مجلس شورای اسلامی مطرح می‌کنم: مجلس شورای اسلامی، بحمداللَّه یکی از بهترین مجلسهای قانونگذاری در سطح دنیاست و یک مجلس مردمی و آزاد و مستقل می‌باشد. واقعاً در تاریخ گذشته‌ی کشورمان، از اول مشروطیت تا امروز، مثل این سه دوره‌ی مجلس شورای اسلامی نداشتیم. نمایندگان مجلس، به اتکای آرای مردم و طبق وظیفه، حرفهای خودشان را می‌زنند و تصمیم می‌گیرند و قانون معیّن می‌کنند. بحمداللَّه، مجلس خوبی است. البته، امام(ره) مکرراً توصیه می‌فرمودند که در مجلس، از تنازعات اجتناب بشود. من هم این توصیه را می‌کنم. مجلس باید آزاد باشد و هر کسی نظر و رأی خود را در آن ابراز کند؛ اما اظهار رأی، غیر از خصومت و تنازع و درگیری است. بحمداللَّه، امروز این توجه تا حدود زیادی در مجلس تأمین شده است. روحیه‌ی تنازع و خصومت را از بین ببرید و آن را به روحیه‌ی محبت تبدیل کنید. اگر چنانچه محبت باشد، کارایی به حد کمال خواهد رسید و اگر محبت نباشد و تنافر باشد، کارایی شما به حد کمال نخواهد رسید. البته، خدای متعال به شما کمک خواهد کرد. شما حقاً و انصافاً برادران خوبی هستید. شما برای انقلاب مظهر فداکاری و صفا و صدق هستید و این را در سخت‌ترین جاها و مراکز نشان داده‌اید و به منصه‌ی ظهور درآورده‌اید. تاکنون حقیقتاً به این عظمت، میدان امتحان کمتری وجود داشته است. مصلحت نیست که یک وزارتخانه بدون وزیر بماند یک جمله هم به برادران عزیز روحانی عرض کنم؛ اگرچه حق این عزیزان بیش از یک جمله است: ما به نمایندگان مجلس شورای اسلامی رأی دادیم و اینها هم در تصمیم‌گیری نسبت به وزرا آزادند. وزرایی که از طرف آقای رئیس جمهور به مجلس پیشنهاد خواهند شد، نمایندگان آزادانه درباره‌ی اینها تفحص می‌کنند و رأی می‌دهند؛ اما من می‌خواهم بگویم که امروز مصلحت نیست که یک وزارتخانه بدون وزیر بماند و در این شرایط حساس، کارهایش متوقف بشود. مردمی که این قدر اخلاص و وفاداری و صفا نشان دادند و نسبت به امام بزرگوارشان، این‌طور عاشقانه وفاداری و عزاداری کردند و با آن که داغدار و غمگین بودند، در انتخابات ریاست جمهوری و همه‌پرسی قانون اساسی، با آن حجم عظیم شرکت کردند و رئیس جمهوری را انتخاب و قانون اساسی را تصویب نمودند تا کار

مملکت راه بیفتد و خلأیی در کشور به وجود نیاید، این مردمِ وفادار و فداکار، شایسته‌ی آن هستند که کارهاشان انجام بگیرد. نباید طوری بشود که در مجلس شورای اسلامی، به خاطر اختلافِ سلیقه و خدای نکرده نظرهای شخصی، به یک وزیر یا دو وزیر و یا بیشتر، رأی داده نشود و در نتیجه وزارتخانه‌یی بدون وزیر بماند. یک روز هم جایز نیست که وزارتخانه‌یی بدون وزیر بماند. در رأی دادن به وزرا، روی لیاقتها و صلاحیتها تأکید شود چه‌قدر بجا و خوب است که وقتی نماینده‌گان محترم، درباره‌ی وزرایی که پیشنهاد شده‌اند، بحث می‌کنند و می‌خواهند تصمیم‌گیری کنند، صددرصد روی لیاقتها و صلاحیتها فکر کنند و نظر بدهند و اگر دیدند که این آقایان، دارای صلاحیت و لیاقتند، به آنها رأی بدهند. مبادا خدای نکرده به خاطر مسایل گوناگون سیاسی یا خطی یا شخصی و یا هوی‌های نفسانی، به وزیری رأی داده نشود تا وزارتخانه‌ی او، بدون وزیر بماند. حقیقتاً در شرایط حاضر، یک روز هم برای این ملت مهم است. هریک از وزارتخانه‌ها، اگر یک روز یا دو روز و یا یک هفته هم رئیس و مسؤول نداشته باشند، بخش عمده‌یی از کارهای مردم بر زمین خواهد ماند و شایسته نیست که نسبت به این مردم فداکار و بزرگوار و وفادار، این‌طور برخورد شود. انتظار ما این است که مجلس در عین حفظ آزادی - که حق آنهاست تا نسبت به وزرا نظر و رأی بدهند - در اظهارنظر، صلاح کشور و ملت را رعایت کنند و مصلحت این زمان را درنظر بگیرند که نگاه امروز دنیا به این کشور و ملت و دولت جدید و مجلس شورای اسلامی، نگاه دیگری است. دنیا می‌خواهد ببیند که اینها، دوره‌ی شروع کار بعد از رحلت امام را چگونه خواهند گذراند. ما نباید به دست دشمن بهانه بدهیم و زبانش را به روی خودمان باز کنیم و دلهای امیدوارِ مردم را ناامید سازیم. اراده و ایمان انسان بر هر گونه سلاحی تفوّق دارد یک جمله هم به مناسبت حضور جوانان عزیز لبنانی در این مجلس بگویم: مسلمانان لبنان و نیروهای مؤمن در آن کشور، ثابت کردند که اراده‌ی انسان و ایمان مؤمن، بر هر گونه سلاح و تجهیزاتی تفوّق دارد. همین جوانان و مؤمنین بودند که توانستند تجاوز چند سال قبل اسرائیل را که تا نزدیک بیروت پیش آمده بود، متوقف کنند و دشمن را به عقب‌نشینی مجبور نمایند. همان جوانان مؤمن در لبنان بودند که امریکاییها و فرانسویها را که نیروی نظامی وارد لبنان کرده بودند، با حال خفت و خواری، وادار به عقب‌نشینی از لبنان کردند. این کار، نه به‌خاطر آن که اینها تجهیزات زیادی داشتند - این جوانان دستشان از مادّیات خالی است و تهی‌دستند - بلکه به‌خاطر ایمان آنهاست. این ایمان، آن‌چنان قوّت و قدرتی به انسان می‌بخشد که یک جمع مستضعف مظلوم محدود که از همه طرف - یعنی از جانب صهیونیستها و مارونیهای وابسته و دیگران - در زیر فشار دشمنان قرار گرفتند، توانستند امریکا و فرانسه و صهیونیستها را به عقب‌نشینی وادار کنند. امروز هم، همین ایمان در لبنان و در میان جوانان آن کشور وجود دارد و خوب است که قدرتهای اروپایی و امریکایی که نسبت به لبنان خط و نشان می‌کشند، وجود قدرت جوانان مؤمن در لبنان را فراموش نکنند. ما مطمئنیم که با این روح ایمان و اخلاص، دنیای اسلام خواهد توانست بار دیگر عزت از دست رفته‌ی خود را به‌دست آورد. امیدواریم که خداوند متعال، به همه‌ی مؤمنین و مبارزان فی‌سبیل‌اللَّه و مجاهدان مقاوم در همه جای جهان، توفیق دهد و آنها را حفظ کند و فضل و لطف و رحمت خودش را نیز، بر شما ملت عزیز و مؤمن نازل فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) بقره: ۴۷ ۲) بقره: ۶۱

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم استان چهارمحال و بختیاری و جمعی از خواهران بسیجی شهرهای اصفهان،

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم استان چهارمحال و بختیاری و جمعی از خواهران بسیجی شهرهای اصفهان، یزد، فومن و گروهی از طلاب پاکستانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مردم چهره‌های پلید و زشت را طرد می‌کنند در ابتدا از همه‌ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف کشور و راههای دور تشریف آوردید - چه از استان عشایری سلحشور و فداکار چهارمحال و بختیاری و چه از شهرهای اصفهان و یزد و فومن - و همچنین از برادران جوان و پرشور پاکستانی صمیمانه تشکر می‌کنم. خداوند ان‌شاءاللَّه

خیر و رحمت و فضل خود را بر همه‌ی شما نازل کند و ما را مشمول هدایت و رحمت خود قرار بدهد. این روزها به مناسبت شهادت دو نفر از چهره‌های برجسته‌ی نظام جمهوری اسلامی در هشت سال قبل، روزهای خاطره‌انگیزی است. یک مسأله، خودِ آن مصیبت و حادثه‌ی تلخ و تحلیل آن است که چه شد در هشتم شهریور سال شصت، این مصیبت بزرگ اتفاق افتاد و چه کسانی این جنایت را مرتکب شدند و چه دشمنی‌یی با این دو چهره‌ی مؤمن و فداکار داشتند؟ البته، در این هشت سال، همه در این باره حرف زده‌اند و خود شما مردم، آن دستهای جنایتکار و چهره‌های سیاه و زشت را - که لعنت مردم شامل حال آنها شد - خیلی خوب می‌شناسید. لعنت، یعنی طرد و محروم کردن از محبت و عاطفه. وقتی می‌گوییم لعنت خدا و ملائکه و مردم بر فلان کافر یا منافق، معنایش این است که آن کافر یا منافق، از درگاه و رحمت خدا و حمایت و دعای فرشتگان و محبت مردم، مطرود می‌شود. مردم، چهره‌های پلید و زشت را طرد می‌کنند و لذا دیدید که بعد از حادثه‌ی هفتم تیرماه سال شصت و حادثه‌ی هشتم شهریور همان سال، منافقین مطرود و ملعون شدند. یکایک بندگان صالح و مؤمن خدا در این سرزمین و مردم نقاط دیگر دنیا که از این قضایا بدرستی مطلع شدند، آنها را نفرین کردند و بدانها لعنت فرستادند و بکلی از حوزه‌ی محبت و احساسات خود راندند. هیچ‌وقت کینه‌ی شیطانها و شیطان‌صفتان را از دل خود بیرون نکنید البته این نکته را هم در این جا مطرح کنم که مردم نباید هیچ‌وقت کینه‌ی شیطانها و شیطان‌صفتان را از دل خود بیرون کنند. نگویید حالا گذشت و تمام شد و چه لزومی دارد که دیگر به یادمان آوریم. نه، دین ما این است: «هل الدّین الّا الحبّ والبغض»(۱). دین، عبارت از محبت و کینه است: از یک طرف، محبت به خوبان و خوبیها و مظلومان و انسانهایی که مورد جفای شیطانها قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر بغض و کینه نسبت به شیطانها و موجودات پلید و پلیدیها و کسانی که برای آنها، انسان و انسانیت و خدا، حرف مفت است. این هم جزو دین است. تولّی و تبرّی، جزو فروع دین و به قول بعضی از علما، جزو اصول دین است. زشت‌صورتی دشمنان خدا و خلق را فراموش نکنید. اگر فراموش کردید، همان دشمن، چهره‌ی خودش را عوض خواهد کرد و نزدیک می‌شود. دشمن که نزدیک شد، برای ضربه زدن نزدیک می‌شود. دشمن که برای نوازش نزدیک نمی‌شود. این‌که شما می‌بینید گاهی دشمنان ما - چه دشمنان شناخته شده، مثل مستکبران عالم و قلدرهای روزگار و چه دشمنان شناخته نشده که خطرشان بیشتر است - چهره‌ی خوب نشان می‌دهند و مثل مار خوش‌خط وخال به صورت فریبنده به طرف انسان می‌آیند، اظهار محبت می‌کنند و می‌گویند بیایید با هم دست بدهیم، بدانید این یک حمله و تهاجم خصمانه است. حواستان جمع باشد. نباید کینه‌ی دشمن از دلتان خارج شود. وقتی که دشمن می‌گوییم، منظور ما دشمنی نیست که برای یک شاهی صنار دنیا دشمنی کند - که اینها دشمنی نیست - و نه دشمنی برای اختلاف سلیقه و اختلاف نظر - که اینها خیالات است - و نه دشمنی برای امور دنیوی و مادّی - که ممنوع و مطرود است - دشمن، یعنی آن شیطان و شیطان‌صفتی که با خوبیها و فضیلتها و بندگان صالح و صلاح و خدای صلاح‌آفرین، مخالف و دشمن است. این، آن دشمن اصلی است. نباید کینه‌ی این دشمن از دلتان خارج بشود. اگر احساس کردید که نسبت به این دشمن، در دلتان بغض و کینه کم شد، این یک علامت خطر شخصی برای شماست؛ باید احساس کنید مثل این که درجه‌ی ایمان در حال تنزل است. عیناً مثل محبت بندگان خدا که باید روزبه‌روز در دل قویتر و ریشه‌دارتر بشود. اگر به شیطان کینه و دشمنی نورزید، او می‌آید و راه شما به طرف خدا را سد خواهد کرد. این چیزی است که دیگر قابل جبران نیست. بنابراین، نسبت به اصل و تحلیل حادثه و آن سیه‌روهایی که این حادثه را راه انداختند، باید آحاد مردم از کوچک و بزرگ، بغض و کینه داشته باشند و آن را به یکدیگر نیز توصیه کنند. قوّت و قدرت ایمان ملت ما در حادثه‌ی هشتم شهریور این حادثه، یک روی دیگر هم داشت. آن روی دیگر، عبارت از قوّت و قدرت ایمان ملت ما بود که عظمت حادثه، تحت‌الشعاع قوّت آنها قرار گرفت. این، چیز بسیار با اهمیتی بود و امام بزرگوار ما(قدّس‌اللّه‌نفسه‌ورضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) - آن مردی که با زبان پیامبران حرف می‌زد و از قلب پیامبران الهام می‌گرفت و حقایق را با چشم آنها می‌دید - روی این نکته تکیه کرد. معمولاً ـ اگر رئیس جمهور یا نخست وزیر یا وزیر یک کشور، مورد تهاجم موفق دشمن قرار بگیرد، یک ضربه برای آن کشور

محسوب می‌شود و او را تکان می‌دهد و یک مقدار تزلزل ایجاد می‌کند؛ ولی در کشور ما، این حادثه اتفاق افتاد و رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر، در آتش بغض و کینه‌ی پلید دشمنان سیاه‌رو با هم سوختند و نه فقط در مردم ضعف ایجاد نکرد؛ بلکه آنها را نیز قویتر و مصممتر کرد. این، آن نقطه‌ی اصلی است. چون ایمان مردم قوی بود، تکان نخوردند و چون تکان نخوردند و ضعیف نشدند، توقف نکردند و توانستند راه را ادامه بدهند و چون راه را ادامه دادند و متوقف نشدند، دشمن پشت دروازه باقی ماند. دشمن، منتظر بود که مردم دچار ضعف و فتوری بشوند و سپس او وارد بشود. وقتی که دید این‌طور نیست و مردم مبارزه و حرکت و جنگ و سازندگی را با قوّت ادامه می‌دهند، متحیر ماند و احساس شکست کرد. مبادا دشمن دلهای افراد متوسط و ضعیف را بلرزاند برادران و خواهران عزیز، جوانان غیور و سلحشور، خانواده‌های شهدا و جانبازان و اسرا و مفقودان، روحانیون محترم و صاحبان فکر و اندیشه و مسؤولیت و قشرهای مختلف! تا لحظه‌یی که این ملت، آن احساس قدرت را داشته باشد، بر همه‌ی موانع و مشکلات فایق خواهد آمد و پیروز خواهد شد. بدانید که شما قوی هستید. دشمن با وسوسه‌های خود، مبادا دلهای افراد متوسط و ضعیف را بلرزاند. دشمن ضعیف است، نه ما. دلیلش هم، همین چیزی است که مشاهده می‌کنید. اگر شما ملت، بعد از رحلت جانگداز و مصیبت‌بار امام(ره) – که حادثه‌ی خیلی عظیمی بود – قوی نبودید، زانوان شما می‌لرزید و از ادامه‌ی راه باز می‌ماندید؛ ولی دیدید که زانوان شما نلرزید. این، نشانه‌ی زنده بودن ملت ماست که از حادثه‌ی رحلت امام – که همه‌ی دنیا تصور می‌کردند مردم را ضعیف خواهد کرد – برای قویترشدن استفاده کرد. این، حیات یک ملت را نشان می‌دهد. یک ملت زنده، یعنی همین. یعنی از چیزی که همه‌ی دنیا خیال می‌کنند وسیله‌ی ضعف اوست، وسیله‌ی قوّت خود را می‌سازد. بعد از رحلت امام، قضاوت دنیا در مورد شما مردم، ستایش‌آمیزتر شد و فهمیدند که این ملت، ملت قوی‌یی است. قوّت شما به خاطر ایمان و اتحادتان است؛ چون به خدا مؤمنید و اتحاد کلمه دارید. این اتحاد کلمه را حفظ و این ایمان را روزبه‌روز در خودتان قوی کنید. این، راز حل تمام مشکلات است. اگر ایمان به خدا و خودتان و مسؤولان و نیز ایمان به موفقیت و هدف، روزبه‌روز در قلب شما قویتر شد و این وحدت کلمه‌یی را هم که بحمداللَّه دارید، حفظ کنید و نگذارید دشمن آن را به‌هم بزند؛ تمام مشکلات – چه مشکلاتی که امروز مردم ما به آنها توجه دارند (مثل کمبود و گرانی) و چه مشکلاتی که به آنها توجه ندارند یا کمتر توجه دارند (مثل مشکلات اخلاقی و فرهنگی و بی‌سوادی و ...) – برطرف خواهد شد. شیطنت دشمن مانع تشکیل دولت نشد ملاحظه کردید که بحمداللَّه با اراده‌ی شما، دولت قوی و بانشاط و کارآمدی تشکیل شد. البته، در این جا هم رادیوهای بیگانه و دستهای دشمن، خیلی شیطنت کردند تا شاید بتوانند مانع تشکیل این دولت بشوند و با تبلیغات و شیطنت خود، کاری کنند که بعضی از اعضای این دولت، از مجلس رأی نیاورند و دولت ناقص بیرون بیاید. دشمن در تبلیغات خود، شیوه‌ها و شگردهای عجیبی دارد. باید خیلی هوشیار بود تا کسی فریب این تبلیغات را نخورد. خوشبختانه، نمایندگان شما در مجلس شورای اسلامی، این هوشیاری را بخرج دادند و با رشد و هوشیاری، به صورت کامل و بدون این که بگذارند حتّی یک وزارتخانه، یک روز بدون وزیر بماند، به این دولت رأی اعتماد دادند و وزرا را دنبال مأموریتهایشان فرستادند. الان، ما یک دولت قوی و خوب، آن هم تحت ریاست یک شخصیت محبوبِ شناخته شده‌ی مورد اعتماد و اتکای امام و مورد قبول مردم داریم. بحمداللَّه انقلاب و ملت ما، سالهای متمادی است که ایشان را می‌شناسد و به او اعتماد دارد. این اعتماد را هم، ملت ما نشان دادند. اگر شما ایمان خود را در همان شکل گسترده‌یی که مطرح کردم، حفظ کنید – که البته حفظ می‌کنید – و اتحاد کلمه را نگه‌دارید – که البته نگه می‌دارید – و ان‌شاءاللَّه پشتیبانی از این مسؤولان دلسوز و کارآمد را ادامه دهید، آینده‌ی بسیار روشن و امیدبخشی پیش روی ما خواهد بود و بدانید که دشمنان – امریکا و بقیه‌ی استکبارگران و قلدران – در مقابل چنین ملت و مسؤولانی، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی شما برادران و خواهران توفیق بدهد و مشمول فضل و رحمت خود گرداند. خواهش می‌کنم وقتی ان‌شاءاللَّه به سلامتی به شهر خود برگشتید، سلام من را به همشهریها و برادران و خواهران مسلمان خوبمان در آن مناطق برسانید. امیدوارم خداوند تأیید خود را نسبت به شما ملت عزیز و

قهرمان، همواره رو به ازدیاد قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------------ ------------------------------------ ۱) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۶۳

بیانات در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین هاشمی‌رفسنجانی رئیس جمهور و هیأت وزیران، به‌همراه حجةالاسلام

بیانات در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین هاشمی‌رفسنجانی رئیس جمهور و هیأت وزیران، به‌همراه حجةالاسلام والمسلمین حاج سیّد احمد خمینی، به مناسبت آغاز فعالیت کابینه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تشکر از اعضای کابینه‌ی قبلی در ابتدا به همه‌ی شما برادران عزیزی که تشریف دارید - جناب آقای هاشمی رئیس جمهور عزیز و محترممان، جناب آقای حاج سیّداحمد آقا یادگار و فرزند ارجمند و گرامی امام بزرگوارمان و یکایک شما برادران بسیار خوب و خدوم و زحمتکش - خیرمقدم و تبریک عرض می‌کنم. لازم است که در چنین روز و مناسبتی، یاد شهدای عزیز این روزها را گرامی بداریم. شهیدان عزیزمان مرحوم آقای رجایی و مرحوم آقای باهنر، حقیقتاً دو نمونه‌ی برجسته از یاران انقلاب و امام بودند. همچنین از مرحوم شهید عراقی یاد کنیم که سالگرد شهادتشان در همین روزهاست. ایشان نیز جزو فداییان امام(ره) بودند. ان‌شاءاللَّه خداوند این عزیزان انقلاب را با اولیای خودش محشور کند و به ما هم توفیق حرکت با همه‌ی وجود در راه شهدای گرانقدرمان - که راه خدا و قرآن و امام است - بدهد. وظیفه‌ی خود می‌دانم که به‌مناسبت تشکیل کابینه‌ی جدید، از اعضای کابینه‌ی قبلی، مخصوصاً برادر خوب و عزیزمان آقای مهندس موسوی که حقیقتاً هشت سال در سخت‌ترین دوران، با همه‌ی وجود تلاش کردند، تشکر کنم. من شاهد بودم و ادای این شهادت را لازم می‌شمارم که آن برادران در آن شرایط دشوار، چه خون‌دلهایی خوردند و چه دغدغه‌ها و تلاشهای پر حجمی داشتند. آن تلاشها، بحمداللَّه نتایج خودش را هم داشت. بعضی از آن برادران، بحمداللَّه در این کابینه هم تشریف دارند و امیدواریم به همان تلاش خود ادامه دهند و بعضی هم که در این کابینه نیستند، ان‌شاءاللَّه در مجموعه‌ی عناصر خدمتگزار نظام جمهوری اسلامی هستند و خواهند بود. مجلس شورای اسلامی، واقعیات و مصالح کشور را خوب درک می‌کند من باید به مردم عزیزمان تبریک عرض کنم؛ چون رئیس جمهوری با این خصوصیات، حقیقتاً برای ملت و انقلاب و کشور ما یک موهبت الهی است. وجود جناب آقای هاشمی و مسؤولیتشان، هر دو برای مردم و بر ما نعمت است. من، قدر این نعمت را می‌دانم و مطمئنم که مردم هم قدر این نعمت را می‌دانند و این را در رأی خود و اعلام وفاداریشان نشان دادند و بعد از این هم، ان‌شاءاللَّه نشان خواهند داد. برای شما برادران هم که با این مجموعه و با ایشان کار می‌کنید، یقیناً تبریک جداگانه‌یی لازم است. تبریک دیگر به شما، به‌خاطر ابراز اعتماد مجلس شورای اسلامی است. بحث این دو سه روز مجلس، بسیار جالب و حقیقتاً استثنایی و حاکی از آزادی کامل بود که البته، یکی از امتیازات بزرگ کشور و مجلس ما همین است. کسانی که در اصول حکومت اسلامی و آزادی کامل اسلامی در کشور تردید می‌کنند، این امتیاز بزرگ مجلس ما را ببینند که نمایندگان، با کمال شجاعت و صراحت و احساس وظیفه، نظر موافق و مخالف خود را بیان می‌کنند. این، نعمت بزرگی است که ما از آن برخورداریم. در این ایام، احساس مسؤولیت بسیار خطیر مجلس نیز در دادن رأی اعتماد به همه‌ی اعضای کابینه آشکار شد و نشان داد که مجلس شورای اسلامی، حقیقتاً واقعیات و مصالح کشور را خوب درک می‌کند و خود را در مقابل حقایق موجود و مردم، مسؤول می‌داند. دلیل بزرگ آن، همین بود که این رأی اعتماد بالا را به شما اعضای کابینه‌ی جدید داد. من، از همه‌ی نمایندگان مجلس شورای اسلامی - بخصوص برادران و خواهران متدین و حزب‌اللّهی - که با رأی مثبت خود، امکان شروع به کار کابینه را در اسرع وقت فراهم کردند، تشکر می‌کنم. البته، ما در آینده با شما برادران تبادل نظر و همفکری و همکاری مستمر خواهیم داشت. مسؤولیت و تکلیف، یکجانبه نیست شما خوب می‌دانید که در اسلام، مسؤولیت و تکلیف یک جانبه نیست. وقتی کسانی به معنای اسلامیِ حکومت - نه به معنای طاغوتی و رایج بین افکار و ذهنهای جاهلی - بر مردمی حکومت می‌کنند و مدیریت کشور را برعهده می‌گیرند و بار سنگین مسؤولیت را بر دوش می‌کشند، یک وظیفه

و مسؤولیت طرفینی بین آنها و مردم به‌وجود می‌آید. از امروز، شما حقی بر مردم دارید و مردم حقی بر شما دارند. حق مردم بر شما این است که با همه‌ی وجود برای آنها کار کنید. این چیز تازه‌یی برای شما نیست. شما این امتحان را همیشه داده‌اید و برای مردم کار کرده‌اید. این تذکّر در درجه‌ی اول برای خود من و بعد هم برای شما و همه‌ی کسانی که مسؤولیتی بر دوش دارند، یک نصیحت است. ما واقعاً باید با همه‌ی وجود کار کنیم و هر چه ظرفیت و ابتکار در جسم و ذهنمان داریم، باید صرف اداره‌ی امور کشور و راه‌اندازی کار مردم به سوی یک زندگی اسلامی کنیم. زندگی اسلامی، به معنای توجه به معنویات و نه مادّیات نیست؛ همچنان که به معنای توجه به مادّیات و نه آرمانها و معنویات هم نیست. این کابینه اعلام کرده است که می‌خواهد ان‌شاءاللَّه مشکلات مردم را در حد توان حل کند. جناب آقای رئیس جمهور اعلام کردند که کابینه، کابینه‌یی کاری است و قصدش انجام کارها در شعب مختلف با قدرت و قوّت است. این، آینده‌ی خوبی را نوید می‌دهد؛ ولی برخی گمان نبرند که گشودن گرههای امور ملتی که هشت سال جنگ را پشت سر گذاشته و فشارهای جهانی را تحمل کرده، به معنای دوری از معنویات و آرمانهاست. اسلام برای دنیا و آخرت مردم برنامه و هدف دارد دشمن و بیگانگان، این‌گونه وانمود می‌کنند که اگر یک مجموعه، برای ایجاد رفاه و حل مشکلات مردم کار می‌کند، لزوماً به معنای دور افتادن از معنویات و آرمانهاست! این، غلط است. این، تصور افراد ساده لوح و تغلیط و تسویل افراد مغرض است. اسلام، برای دنیا و آخرت مردم، برنامه و هدف دارد. مسؤولان اداره‌ی کشور موظفند همان‌قدر به امور مادّی مردم برسند که به امور معنوی می‌رسند. بیگانگان، این‌گونه تبلیغ می‌کنند که اگر مجموعه‌یی می‌خواهد مشکلات مردم را حل کند و تولید را زیاد و معادن و صنایع را فعال نماید و کشاورزی را پربار کند و کارخانه‌ها را با همه‌ی ظرفیت به کار وادارد، پس لابد این کار، به معنای فراموش کردن و یا ضعیف و کم‌رنگ نمودن آرمانها و معنویات و اهداف انقلاب است. این فکر، فکر دشمن است که می‌خواهد در ذهن مردم ما آن را القا کند و خیلی مایه‌ی تأسف است که انسان مشاهده کند بعضی از افرادی که دوستند، غافلانه و ساده‌لوحانه، همان حرف دشمن را تکرار می‌کنند! دنیا و آخرت، رفاه و آرمان، با هم و در کنار هم قابل پیشرفت است. تصور این‌که جامعه‌ی آرمانگرا به حل مشکلات مادّی و رفاهی نخواهد رسید، به معنای این است که بگوییم ادیان و مقدسات و معنویات و آرمانها، به فکر دنیا و زندگی مردم نیستند! این، خلاف صریح اسلام و همه‌ی ادیان است. مطمئناً حرکت به سمت گشودن گرههای مردم و باز کردن راه به سمت یک زندگی مرفه و سالم و خوب، که مردم از فراوانی و ارزانی و دیگر امکانات استفاده کنند، یک وظیفه‌ی اسلامی است که بر دوش همه - بخصوص بر دوش شما که مسؤولان و مدیران کشور هستید - است. این کار، عملی است و قطعاً جزو آرمانهای اسلامی و امام عزیزمان می‌باشد. جامعه‌ی مؤمن و انقلابی، تعارض دنیای زودگذر و سهل‌الوصول با آرمانهای ماندگار و صعب‌الوصول را به نفع این دومین حل خواهد کرد. رسیدن به آرمانها دشوار است؛ ولی ملت ایران در برنامه‌ریزیهای جامع و بلند مدت شما، ان‌شاءاللَّه آرمانها و معنویات اسلامی خود را به‌دست خواهد آورد. ما هم عجله نمی‌کنیم و مسؤولان کشور را دچار دستپاچگی نمی‌کنیم. ان‌شاءاللَّه با صبر و حوصله و حواس جمع، در همه‌ی بخشها برنامه‌ریزی بکنید تا بخشهای اقتصادی و فرهنگی و بهداشت و درمان و خدمات و تولید و بخصوص بعضی از بخشهای ویژه - مثل کشاورزی و معدن - تکان حسابی بخورد. دین شما به مردم، حرکت با برنامه‌ریزی است. مسؤولیت مردم در قبال دولت در سوی دیگر، مسؤولیت مردم در مقابل شماست که جدای از مسؤولیت شما در مقابل آنان نیست. نمی‌شود گفت شما در مقابل مردم مسؤولید؛ اما مردم در مقابل شما مسؤولیتی ندارند، یا مردم در مقابل شما مسؤولند؛ ولی شما مسؤولیتی ندارید. هر دو در مقابل یکدیگر مسؤولید. این، کلام امیرالمؤمنین(ع) و طرز فکر اسلام است. مسؤولیت اول مردم، حمایت از شما در حد اعلی است که بدون حمایت آنان، کار بر هر دولتی دشوار و گاه محال خواهد بود. مردم باید به شما به چشم امنا و وکلای خویش نگاه کنند که به‌دنبال رفع مشکلات آنها هستید. انسان با وکیل خود بداخلاقی نمی‌کند و نسبت به او خرده نمی‌گیرد و حمایت از وکیل و نماینده را وظیفه‌ی خود می‌داند. شما وکیل مردم هستید. هم رئیس جمهور که منتخب میلیونها انسان است، شما را معرفی کرده و برگزیده

است و هم نمایندگان مجلس که وکلای مردمند، بر روی شما صحه گذاشتند و شما را برگزیدند و به شما رأی دادند. مردم باید از وکلا و امنای خود - که شما هستید - حداکثر دفاع و حمایت را بکنند. مسؤولیت دیگر مردم، توجه به مشکلات کار است. در طول جنگ دیدیم که گاه صدای غیرمسؤولانه‌یی از حنجره‌یی بر می‌خاست و مردم و امام بزرگوار را مغموم و افسرده می‌ساخت و البته، افسردگی و همّ و غم امام و مردم، به‌خاطر ارزش این صداها نبود؛ بلکه به‌خاطر کج‌اندیشی تعدادی بود که مشکلات و حقایق این نظام را به عنوان یک تهدید جهانی درک نمی‌کردند. مردم بایستی مشکلات را درک کنند امروز، قدرتهای بزرگ جهانی و قلدرها و چهره‌های ضدمردمی دنیا و در رأس همه‌ی آنها امریکا، به اسلام و جمهوری اسلامی به چشم یک تهدید و خطر می‌نگرند و طبیعی است که دل صاف و دست مساعدی نخواهند داشت و مشکلات ایجاد خواهند کرد؛ چنان‌که تاکنون کرده‌اند. شما که در دولتهای قبلی و در مجلس و یا در بخشهای دیگر بوده‌اید، می‌دانید آنها چه مشکلاتی ایجاد کرده‌اند. البته، این مشکلات و موانع، در مقابل اراده‌ی انسان و اراده‌ی یک ملت و اراده‌ی مؤمنین، چیز زیادی نیست و قابل برطرف شدن و عبور است و مردم هم این را می‌دانند؛ لیکن شکی نیست که در سرعت و سهولت کار، مشکلاتی ایجاد می‌کند. مردم بایستی این مشکلات را درک کنند و عجله و سراسیمگی بخرج ندهند تا ان‌شاءاللَّه مسؤولان کشور و شما بتوانید کار را با قوّت و قدرتِ هر چه تمامتر، انجام بدهید. البته، مردم حق دارند بعد از گذشت زمان معقولی، از مسؤولانِ هر یک از بخشها سؤال کنند که نتیجه‌ی کار شما چیست؟ باید خودتان را برای پاسخگویی آماده کنید. باید کار را به‌گونه‌یی تنظیم کنید که بتوانید محصول و نتیجه‌ی آن را به مردم نشان دهید و دلیل نقایص آن را بازگویید. مردم حسابگر و هوشیارند. رعایت عدل و انصاف در همه‌ی امور مطلبی که باید مورد توجه همه‌ی برادران کارگزار از دولت و مسؤولان قضایی و همه‌ی بخشها قرارگیرد، رعایت عدالت و انصاف در همه‌ی امور است. ما باید به سمتی برویم که برخلاف نظام طاغوت، امتیازات غلط و بی‌دلیل، حذف و ازاله شود و ان‌شاءاللَّه همان عدل حقیقیِ اسلامی برقرار شود. قشرهای مظلوم و دورافتاده از مرکز و روستاییان و عشایر و کسانی که مشکلات بیشتری دارند، قطعاً باید در اولویت برنامه‌ریزیها قرار گیرند و این اولویت، نه فقط در بخش اقتصادی که در انواع و اقسام خدمات فرهنگی نیز باید باشد. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما خیر بدهد و کمک کند. من تشکیل این کابینه و چنین مجموعه‌ی بسیار کارآمد و عزیز را، به خودم و به ملت و به همه‌ی مؤمنینی که در دنیا، به دین و مصالح این ملت علاقه‌مند هستند، تبریک می‌گویم. وجود شما را مغتنم می‌شماریم و این مسؤولیت بسیار گران و عظیم را، به خود شما هم تبریک عرض می‌کنم. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما توفیق بدهد و تأییدتان کند تا همه‌ی ما بتوانیم با هم وظایفمان را انجام بدهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مجموعه‌ی در رأس قوّه‌ی قضاییه، مجموعه‌یی کامل در ابتدا لازم می‌دانم مراتب سپاسگزاری خودم را از خداوند به مناسبت این که بحمداللَّه مجموعه‌یی با این کیفیت وجود دارد، ابراز کنم. هم خودم نسبت به بخش اعظم این مجموعه شناخت دارم و هم شهادت جناب آقای یزدی - آن طور که بیان کردند - برای هر کسی کافی است. ایشان، امروز بر امر قوّه‌ی قضاییه‌ی با این اهمیت تسلط دارند. در رأس این قوّه، شخصی مثل جناب آقای یزدی قرار دارند که فضایلشان از قدیم الایام - نه فقط جدیداً - برای من روشن بوده و ما از سالهای پیش، به ایشان ارادت داشتیم. بحمداللَّه ایشان، علماً و عملاً برای این امر مهم صالح و کافی هستند. خداوند هم توفیق داده که بتوانند از افراد و عناصری مؤمن و متعهد و آگاه به کار و مسؤولیت و دارای وجدان کار، برای این امر مهم استفاده کنند. البته این ابراز سپاس، به معنای نفی مسؤولان گذشته نیست. ما همیشه نسبت به آن برادران محترم هم قلباً اطمینان و امید و علاقه داشتیم. حقاً هم خیلی زحمت کشیدند؛ چه آن کسانی که از اول شروع کار قوّه‌ی قضاییه و تشکیل قوّه‌ی قضاییه‌ی جدید وارد امر و کار شدند و چه برادرانی که بعداً به آنها

پيوستند. ليكن اين مجموعه‌يى كه فعلاً در برابر ماست و در رأس قوّه‌ى قضاييه قرار دارد، بحمداللَّه مجموعه‌يى است كه مى‌شود آن را كامل دانست؛ زيرا در آن از علما و فضلا و افراد غير روحانىِ صالح و شايسته و وارد به كار و با سابقه در امور مختلف قضايى و غيرقضايى حضور دارند و من خدا را شاكرم كه بحمداللَّه چنين وضعى پيش آمده است و متضرعانه و مبتهلانه از خداى متعال درخواست مى‌كنم كه به شما توفيق بدهد و كمكتان بكند؛ زيرا بدون هدايت و كمك الهى، نمى‌شود هيچ كارى را انجام داد و به عاقبت هيچ كارى اميد بست. بايد بخواهيم كه خداوند ما را در گفتار و عمل، از لغزشها مصون و محفوظ بدارد. تكليف اصلى قوّه‌ى قضاييه، اقامه‌ى قسط و عدل به اعتقاد من، مسأله‌ى قوّه‌ى قضاييه از مسايل بسيار مهم است. در همين خصوص نكاتى را مطرح مى‌كنم: نكته‌ى اول اين است كه تكليف اصلى قوّه‌ى قضاييه، عبارت از اقامه‌ى قسط و عدل است. اين، در حركت و دعوت انبيا، شايد اصليترين امر مربوط به زندگى مردم باشد. حالا آن مسايل معنوى و تعالى روحى و امثال اينها، به جاى خود محفوظ است. در عين حال، آنچه كه مربوط به اداره‌ى زندگى مردم مى‌شود، هيچ چيزى به قدر عدل و قسط - نه در قرآن و نه در حديث - مورد توجه قرار نگرفته است. البته، رفاه زندگى مردم و تأمين امنيت كه يكى از لوازم زندگى آنهاست، وجود دارد؛ اما تكيه‌يى كه روى عدل شده - كه قيام همه‌ى امور بر قيام عدل مى‌باشد - روى هيچ چيز ديگر نشده است. البته، عدل فقط به وسيله‌ى قوّه‌ى قضاييه اجرا نمى‌شود؛ بلكه همه‌ى دست‌اندركاران حكومت اسلامى به سهم خود در اقامه‌ى عدل موظف هستند؛ منتها ضامنش قوّه‌ى قضاييه است. اگر شما كه قوّه‌ى قضاييه هستيد، عادل باشيد و در هر شرايط و نسبت به هر كسى - از شخص من تا آحاد مردم و مابين همه‌ى مسؤولان حكومتى - عدالت را هدف اصلى و غيرقابل اغماض بدانيد، امكان ندارد كه بتوانند از عدالت منحرف بشوند؛ زيرا دست قوى قاضى كه هم به دنبال عدل است و هم به موارد اجراى عدالت - يعنى به مفهوم عدالت و آن چنان كه بايد عدالت را اجرا كند - بصير است و هم به موارد تخلفش - يعنى خارجيات و موضوعات خارجى - آگاه مى‌باشد، سراغ آن متخلف مى‌آيد و گريبان او را مى‌گيرد و نمى‌گذارد كه از عدل تخلف بشود. پس، سلامت همه‌ى عالم به سلامت شما و دستگاهتان وابسته است. اگر اين دستگاه سالم شد، همه‌ى دستگاهها - چه بخواهند و چه نخواهند ولو قصراً و جبراً - به سمت سلامت سوق داده خواهند شد. اگر خداى نكرده اين دستگاه سالم نبود، همه‌ى دستگاهها هم سالم بنا بشوند، يقيناً به طرف عدم سلامت سوق داده خواهند شد؛ به خاطر اين كه طبيعت انسان، طبيعت آسيب‌پذيرى است و اگر دست قوىِ تضمين‌كننده بالاى سرش نباشد، به سمت عدم سلامت سوق داده خواهد شد. پس، اگر اين دستگاه سالم شد، مى‌توان اين‌گونه نتيجه گرفت كه همه سالم خواهند شد و اگر اين دستگاه سالم نبود، همه ناسالم خواهند شد؛ ولو در اول ناسالم نبودند. اين، اهميت دستگاه قضايى را مى‌رساند. بنابراين، اولين هدفى كه بايد در اين‌جا مورد نظر باشد، اقامه‌ى قسط است. هركسى كه وارد دستگاه قضايى مى‌شود، بايد در درجه‌ى اول تكليف خود را اين بداند كه در جامعه قسط و عدل اقامه بشود. حالا اين قسط و عدل چگونه در جامعه اقامه خواهد شد - يعنى ملاك قسط و عدل چيست - آن بحث ديگرى است. حكومت و قوانين ما اسلامى است و طبيعتاً قسط و عدل، جز با انطباق به قوانين اسلامى تحقق پيدا نمى‌كند. هرچه خلاف اسلام بود، عدل و قسط نيست؛ بلكه ظلم است. اين، بحثى جداگانه است. به هر حال، آنچه كه بالاخره عدل و قسط از آب در خواهد آمد، بايستى هدف اول قوّه‌ى قضاييه باشد. در تمام مراحل، مسؤولان بخشهاى مختلف و قضاتى كه خودشان مباشرتاً امر قضاوت را اجرا مى‌كنند و دستگاههاى دادسراها و مقدمات قضاوت و دادستانها و بازپرسها و ضبّاط قضايى و كسانى كه مى‌خواهند حكم قاضى را اجرا كنند و كسانى كه ازمقدمات تا زندان و يا بازداشت موقت مدخليت دارند و مجازاتهاى گوناگون را اجرا مى‌كنند و نيز كسانى كه در اين مجموعه كار راه مى‌اندازند، اعم از پشتيبانها و دفتردارها و غيره، بايد مقصودشان اين باشد كه عدل اقامه بشود. اين فرهنگ بايد در قوّه‌ى قضاييه به‌وجود آيد. البته، اين از بالا و قله مى‌جوشد و به دامنه سرازير مى‌شود. يعنى اگر ما در بالا، گوشه‌يى از امر قسط و قسط خواهى و عدالت خواهى و دلسوختگى براى عدالت را كم ببينيم، لامحاله در دامنه نقايص زيادى به وجود خواهد آمد. در حقيقت، اين شما هستيد كه «ينحدر منكم السّيل». شما هستيد كه عدالت را

به دامنه می‌ریزید تا همه این انگیزه را داشته باشند. در قوّه‌ی قضاییه افراد باید اصلاح شوند نکته‌ی دوم، مسأله‌ی اشخاص در قوّه‌ی قضاییه است. من تصور می‌کنم که بهترین قوانین - بخصوص در قوّه‌ی قضاییه - چنانچه در دست آدمهای ناسالم عملی (آدمهای فاسد) یا ناسالم فکری (افراد جاهل و بی‌سواد و نادان و بی‌عقل) قرار گیرد، به یک چیز بی‌خاصیت و احیاناً مضر تبدیل خواهد شد. پس، قانونِ خوب کافی نیست. یک وقتهایی گفته می‌شد که قوّه‌ی قضاییه برای فلان کار قانون ندارد، ولی حالا- این قانون وجوددارد؛ با این قانون چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ مسأله این است که در قوّه‌ی قضاییه، افراد باید اصلاح بشوند و ملاکهایی در نظر گرفته بشود. حالا من نمی‌گویم که این افراد و ملاکها، خیلی هم ایده‌آل باشند و دنبال افرادی بگردیم که شاید کم پیدا بشوند؛ اما در آن حد معقول، ملاکاتی را در نظر بگیرید که دیگر کمتر از آن نمی‌شود کسی داشته باشد. در قوّه‌ی قضاییه‌ی جمهوری اسلامی، هر کسی که از این ملاک کم آورد، بی محابا او را از قوّه‌ی قضاییه خارج کنید. یعنی قوّه‌ی قضاییه‌ی جمهوری اسلامی، انسانی را که از ملاکاتِ حداقّلِ لازم، چیزی کم داشته باشد، بر نمی‌تابد. کسی که احیاناً فاسد و بدخواه و کج دست باشد، نمی‌تواند در این قوّه بماند. یادم می‌آید که در اوایل دوران ریاست جمهوری، جمع آقایان شورای عالی قضایی، پیش من تشریف آوردند. در آن جلسه، صحبت از قاضی‌یی شد که در شهری تخلفی کرده بود. من نظر خودم را درباره‌ی او مطرح کردم و گفتم سلیقه‌ام این است، شما آن را ارزیابی کنید و ببینید که آن را قبول دارید یا نه؟ گفتم: آن قاضی را در همان شهری که این تخلف را کرده، محاکمه کنید. اگر شلاق یا زندان و یا هرچیز دیگر است، در همان‌جا حکم را بر او اجرا کنید و بعد هم در همان شهر، او را دوباره بر مسند قضاوت بگذارید. گفتند: این کار، تشکیلات قضایی را تضعیف می‌کند. گفتم: به نظر من تقویت است؛ زیرا آن دادستان و یا حاکم شرعی که به خاطر تخلف، آن‌جا کتک را می‌خورد، بعد که پشت آن مسند قضا نشست، خواهد گفت ببینید، مسأله‌ی قوّه‌ی قضاییه این است؛ من حتّی فاسد شدم، با من این کار را کردند. بنابراین، خودش دیگر اشتباه نخواهد کرد. این، انتقام و نقمت الهی است. او دیگر جرأت نمی‌کند علی‌الظاهر تخلف نماید؛ مگر آدمهای واقعاً مریض که تخلف می‌کنند. با اعمال این قاطعیت، دیگران هم خواهند گفت که ببینید، قوّه‌ی قضاییه این است و چنین متخلفانی را خودش مجازات می‌کند. البته، اگر بر اساس موازین قضا، مثلاً دست قاضی‌یی قطع شده باشد، این دیگر مانع از قضاوت کردن است. من چنین مواردی را نمی‌گویم. آن جایی مورد نظرم است که ایرادی ندارد، مثلاً لازم بوده باشد قاضیِ متخلف را تعزیر بکنند و بعداً بگوید من قاضیم؛ اما قاضی تعزیر شده. سینه‌اش را هم سپر می‌گیرد و سرش را هم بالا نگه می‌دارد و می‌گوید قضاوت اسلامی یعنی این؛ من خودم تعزیر شدم، شما دیگر چه می‌گویید؟! ...۷ نباید رحم کرد. ترحم در این‌جا، واقعاً به معنای جفاکاری بر این امت اسلامی است. به نظر من، روی قضات فاسد باید بیش از اندازه‌ی مردم معمولی فشار آورد. جرم این افراد، به ملاک گناه در شب جمعه یا به ملاک گناه سادات یا به ملاک گناه شیعیان است که فرمودند: هر کدام از شما که گناه کنید، گناهتان دوبرابر دیگران است؛ چون «شَین» برای ماست. باید از این قاضی انتقام گرفت. البته، انتقام الهی مورد نظر است، نه انتقام شخصی. اگر چنین فردی تخلف کرد، اگر توصیه قبول نمود، اگر کاری که از معیارها خارج است، انجام داد، در هر شرایطی که هست، باید به مجازات برسد. به نظر من، اگر این کار نشود، دستگاه قضایی درست نخواهد شد. قاضی در اجرای حکم نباید منتظر دستور یا منتهی از نهی کسی شود نکته‌ی سوم، استقلال است. راجع به استقلال قوّه‌ی قضاییه، خیلی حرف زده شده است. استقلالهایی هم اعمال شده که به نظر من بعضی از این استقلالها، آن استقلال واقعی قوّه‌ی قضاییه نبوده است. من نمی‌دانم حقوقدانها در باب مفهوم استقلال قوّه‌ی قضاییه چه می‌گویند. لابد حرفهای زیادی هم هست که بعداً آقایان حقوقدانها روی آن بحث خواهند کرد؛ اما آنچه که من می‌فهمم، این است که قاضی در اجرای حکم الهی، منتظر دستور کسی و منتهی از نهی کسی نشود؛ چون حکم الهی است. البته، مسأله‌ی اهم و مهم، حرف درستی است. اهم و مهم در همه‌ی احکام الهی است. در باب تزاحم، جاهایی وجود دارد که چیزی اهم از دیگری است؛ اما موارد استثناهای بسیار کوچک و کم را که در اجرای عدالت به وسیله‌ی پیامبر وامیرالمؤمنین(علیهماالسّلام) مشاهده می‌شود، کاری ندارم.

روال کلی بایستی بر این باشد که استقلال قوّه‌ی قضاییه به معنای حقیقی کلمه حفظ شود. اگر این استقلال انجام شد، یعنی معلوم گردید که نفوذ و وجهه و دست داشتن در دستگاهها، هیچ‌گونه تأثیری بر حکم کسی نمی‌گذارد، مردم خوشحال و امیدوار می‌شوندو مثل بچه‌یی که به دامن مادرش پناه می‌برد، به دامان قوّه‌ی قضاییه پناه می‌برند. من می‌گویم ما باید کار را به این‌جا برسانیم که اگر کسی در خیابان، کمترین تعرضی به حق کس دیگری کرد، او بگوید که من حالا سراغ قوّه‌ی قضاییه می‌روم. یعنی واقعاً این حرف را با اطمینان بگوید و خودش را به اندک عکس‌العملی محتاج نداند. بنابراین، قوّه‌ی قضاییه باید به معنای واقعی، مرجع و ملجأ و پناهگاه همه‌ی مردم باشد. ...۷ این هم نمی‌شود جز به همان استقلال. استقلال به این معناست که وقتی قاضی می‌خواهد حکم بکند، نگاه نکند که این حکم موجب خوشایند یا عدم خوشایند چه کسانی می‌شود. در دنیا معمول است که چشم آن قاضی را که در دستش ترازوست، می‌بندند. یعنی برای صدور حکم، چشمش بسته است. این چشم بستن، یک چیز سمبلیکِ بسیار درستی است. من کاری ندارم که چه کسی این‌جا نشسته است و در خطاب کردن افراد، یکی را با اسم و دیگری را با کنیه نمی‌آورم. من، به دو آدم فارغ و خالی از همه‌ی عناوین و اعتبارات کار دارم و درباره‌ی این دو نفر انسان می‌خواهم حل و فصل خصومت بکنم. آن جایی هم که خصومت نیست، همین‌طور حکم الهی را جاری بکنیم. قانونگرایی در قوّه‌ی قضاییه، اهم امور نکته‌ی چهارم، قانون‌گرایی در قوّه‌ی قضاییه است. در مورد قسط مطرح کردیم که ملاکش اجرای احکام الهی است. در همین‌جا مایلم قدری راجع به قانون صحبت کنم. به نظر من، قانون‌گرایی در قوّه‌ی قضاییه، اهم امور است. اصلاً ملاک عدل و اقامه‌ی آن، قانون است. اگر چیزی بر طبق قانون تحقق پیدا کرد، عدالت است و خلاف عدالت آن است که برخلاف قانون انجام بشود. اصلاً ما که می‌گوییم باید در قوّه‌ی قضاییه‌ی جامعه‌ی اسلامی و یا در هر جامعه‌ی دیگر عدل اجرا بشود، یعنی ما یک سری قوانین را معتبر می‌دانیم و آن را در وسط می‌گذاریم و همه چیز را با آن می‌سنجیم و هرچه که بر قانون منطبق شد، عدل است و هرچه که منطبق نشد، عدل نیست. در حال حاضر، ما قوانین متناقض و خلاف شرع و مبهم داریم. آنچه که خلاف شرع است، اعتبار ندارد. ملاک قانون، شرع است. اگر واقعاً در قوانین نقصی داریم، از این بُعد نقص را برطرف کنیم. همین چند روز پیش شنیدم که یک نفر برای کارش به جایی مراجعه کرده بود و آن طرف هم برای انجام کار این فرد، رشوه می‌خواسته است. مراجعه‌کننده رشوه نداده و آن طرف هم گفته من می‌دانم که تو حزب‌اللّهی هستی و حتماً به یک ارگان و جایی ارتباط داری که این‌طور قرص و محکم حرف می‌زنی؛ اما آیا این پول را می‌دهی یا نمی‌دهی؟ اگر بدهی، طبق این بخشنامه عمل می‌کنم و کارت انجام می‌شود و اگر ندهی، طبق بخشنامه‌ی دیگر عمل می‌کنم که کارت انجام نشود! یعنی دو بخشنامه وجود دارد و راه برای من باز است! اینها قوانین مبهمی است که از متن آن می‌شود دو بخشنامه‌ی متناقض درآورد، یعنی اگر پول داد، این مأمور دولتی «له‌الخیار» می‌تواند بر طبق این بخشنامه عمل کند و اگر نداد، می‌تواند بر طبق آن بخشنامه عمل نماید. من نگاه می‌کنم که تو چه کسی هستی؛ اگر آدم خوب و خوش‌اخلاق و پول بده‌یی هستی، بر طبق این بخشنامه عمل می‌کنم و اگر آدم بداخلاق و سختگیری هستی، بر طبق آن بخشنامه عمل می‌نمایم! باید ابهام قوانین مبهم و تناقض قوانین متناقض برطرف بشود. باید ضد اسلامها، اسلامی بشود. یعنی اگر ما می‌خواهیم برگردیم و المام به قوانین و اصلاح آنها را انجام بدهیم، از این بُعد نگاه بکنیم، نه این که حالا ما قانون کم داریم، بیاییم قانون بگذاریم. نه، الحمدللّه قانون فراوان است. انتخاب راه میان‌بُر در مواقع خاص حضرت امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) مطلبی را در نظر داشتند که من هم در آن‌وقت عیناً همان نظر ایشان را قبول داشتم و الان هم قبول دارم و آن این است که در مواردی، چون وضع ما وضع بدی است و از آن خط منطقی و درست خیلی عقبیم و تا بخواهیم خودمان را به آن خط - که خط قانونی است - برسانیم، احتیاج به راه میان‌بُر داریم و اگر بخواهیم از راه میان‌بُر حرکت نکنیم، ممکن است تا آن‌جا می‌رسیم، کار از کار گذشته باشد، این‌جاست که حاکم شرع و «من‌له الخیار» در این امر، یک راه میان‌بُر را اختیار می‌کند. این، در اختیار همه نمی‌باشد و این‌طور نیست که هر کس و هر قاضی و هر دادستان و هر مسؤولی در گوشه‌یی بخواهد چیزی را برخلاف قانون بگوید و مطرح

کنـد که این قـانون، قانون دست و پاگیری است و ما جلویش را می‌بنـدیم. نه، این‌طور نیست. این اختیارات، موارد کاملاً محـدودی دارد که خود آن، یـک قـانون است و «من له الخیـار» در جـامعه‌ی اسـلامی وجود دارد که با اجازه و رأی و اذن او، می‌شود راههای میان بُری را برای رسـیدن به آن حـداقل مشـی کرد که از آن‌جا انسان شـروع کنـد و بر اساس قانون حرکت نماید و برود. این، فقط مستثناست و لاغیر. در مورد اداره‌ی قوّه‌ی قضاییه، الحمدللّه من از مجموعه‌یی که الان وجود دارد، واقعاً احساس خیر می‌کنم. از این که بحمـداللّه با کمک هدایت الهی، جناب آقای یزدی برای تصدی این کار مطرح شدند و خود ایشان هم این بار بسـیار سـنگین را قبول کردند، خیلی خوشـحالم. الحمدللّه این کار شـروع شد وایشان هم واقعاً همکاران خوب و شایسـته و صالحی را انتخاب کردند. همـدلی و همفکری و همکاری، شـرط پیشـرفت کار نکته‌ی پنجم در همین ارتباط است. من می‌خواهم بگویم که برحسب تجربه‌یی که در کـار اجرایی دارم و هشت سـال مباشـرتاً کـار اجرایی داشـتم و قبـل از آن هم از اول انقلاب در امور اجرایی داخل بودم، اگر بخواهیم از لحـاظ تشـکیلاتی این کار سامان بگیرد و کار اجرایی دسته جمعی انجام شود، جز با همـدلی و همکاری در سـطوح بالا امکان ندارد. یعنی اگر دونفر آدم صالح که به خودی خود، «من حیث هو هو» صالحند، اما «هما معا» آنها اشـکال پیدا کند و نتوانند با همدیگر همکاری و معیت داشـته باشـند، اینها هر چند هم صالح باشند، نمی‌توانند کار راه ببرند. در حال حاضر، خوشبختانه زمینه هم آماده است. در شـکل گذشـته، پنج نفر در رأس قرار داشتند که دونفر از آنها را امام(ره) معیّن می‌کردند و ممکن بود که ایشان در معیارهـای خـود، امکـان همکـاری این دونفر را در نظر می‌گرفتنـد و ممکن هم بـود که در نظر نمی‌گرفتنـد و ممکن هم بود که مصـلحت اهمی به نظرشـان بیایـد که آن را ملاـک قرار می‌دادنـد. از آن دونفر که می‌گـذشتیم، سه نفر دیگر بودنـد که با انتخابات روی کار می‌آمدنـد. هیـچ تضـمینی در انتخابات نیست که در آن همـدلی و همفکری وجود داشـته باشد. بنابراین، مبنای کار بر این نبود که حتماً بایـد تفاهمی بین آن پنـج نفر باشد؛ اما الان این‌طور نیست. الان رئیس قوّه‌ی قضاییه، با بصیـرت و معرفت و مشورت و رعایت جوانب گوناگون، افرادی را انتخاب می‌کنـد؛ همچنان که جناب آقای یزدی بحمداللّه حالا هم انتخاب کرده‌اند. قهراً در این جهت همدلی و همفکری، امکان همکاری می‌تواند ملحوظ بشود که در گذشـته نمی‌توانست بشود. این مسأله‌ی همدلی و همکاری و اطمینان کردن به آن کسی که انسان مسؤولیت می‌دهد و مسؤولیت خواستن و اطمینان کردن به اختیارات و به قدر مسؤولیت به او سپردن و کـار را به او محول کردن و مشورت مسـتمر در یـک مجموعه‌ی کاملاً اطمینان‌بخش، به نظر من خیلی مهم است که بتواند کار قوّه‌ی قضاییه را به جریان بیندازد و به شکل درستی تقسیم وظایف کند. قوّه‌ی قضاییه باید جاذبه پیدا کند نکته‌ی ششم، مسأله‌ی جـذب در قوّه‌ی قضـاییه است که به نظرم خیلی مهم می‌آیـد. قوّه‌ی قضـاییه بایـد جـاذبه پیـدا کنـد؛ یعنی واقعاً بایـد علما و فضـلا و حقوقدانها و افراد خوشفکر و صاحب‌نظر در مسایل، احساس کنند که برای همکاری با قوّه‌ی قضاییه هیچ حالت منتظره‌یی ندارند. از اینها درخواست شود تا بلافاصله بیایند، حتّی خودشان داوطلب شوند. باید روی این موضوع خیلی کار کرد تا ان‌شاءاللّه چنین حالتی به وجود آید و دست شـما پُر باشد و اگر در جایی خواستید شاخه‌یی را بزنید، دسـتتان نلرزد و احساس نکنید که کمبود پیدا خواهد شـد. بنابراین، برای جذب واقعاً باید برنامه‌ریزی بشود. در همین زمینه، نکته‌ی دیگری به ذهن من می‌آید و آن این است که در باب تحقیق قضایی و کشف جرم، چیزهایی وجود دارد که شـرعاً ممنوع می‌باشد. بعضـی از این تجسسـها و تفحصـهای زیادی و رفتن در بطون بعضـی از مسایل، واقعاً ممنوع است. واقعاً نباید مجرم‌تراشـی کرد. نباید بِزور بگردیم یکی را پیدا کنیم و با اعتراف و اقرار و یا مثلاً با شـهادت زورکی، او را مجرم از آب در بیاوریم و احکام الهی را بر او جاری بکنیم. اصـلاً بنای کار بر این نیست؛ بلکه شـرعاً ممنوع است. برای جرم‌یابی، واقعاً می‌شود متـدلوژی آن را دنبال کرد. این، از جمله‌ی کارهای ماست. ما که می‌خواهیم قاضـی را به معرفتی برسانیم و می‌خواهیم واقعاً حقیقت را کشف کنیم، جا دارد که بر اساس همان مبانی اسلامی بگردیم ببینیم چه‌طوری می‌شود از طریق شـهادت و قسم و...، حقیقتـاً این جرایم را آشـکار کرد که هم عـده‌ی کمتری از بی‌گناههـا دچـار نقمت دسـتگاه قضـایی و عوامل و ایادیش بشونـد و هم تعـداد بیشتری از مجرمان گرفتار گردنـد. این معنا، کاری تحقیقاتی است که به نظرم می‌آید می‌تواند

انجام بشود. تعیین اهم و مهم در دنبال گیری مشکلات جامعه نکته‌ی هفتم این است که در دنبال گیری مشکلاتی که در جامعه وجود دارد، واقعاً اهم و مهمی درست کنیم. یعنی هیأت رئیسه و سیاستگذاران دستگاه قضایی - هر مجموعه‌یی که هستند - بنشینند موارد را «الاهم فی‌الاهم» کنند و مهمترین آنها را دنبال نمایند؛ چون واقعاً امروز در جامعه موارد بدی وجود دارد که همه را باید دستگاه قضایی دنبال کند. ببینیم واقعاً کدامها را بایستی در درجه‌ی اول قرار داد. الان مثلاً در جامعه فساد و ارتشاء و جرایم ضد انقلابی و براندازی و خدعه و تزویر و جعل و امثال اینها وجود دارد. در میان این موارد، کدام از همه مهمتر است؟ من خیال می‌کنم اگر بخواهیم دنبال اهم بگردیم، همین مسأله‌ی فسادهای مالی و اخلاقی و ارتشاء و تزویر و امثال اینها، چیزهایی است که بخصوص از مردم سلب امنیت می‌کند و واقعاً در رتبه‌های بالا قرار می‌گیرند. ...۷ حالت ناامنی واقعاً در جامعه چیز بدی است، باید با آن مبارزه کرد. خدای متعال بر مردم قریش منت می‌گذارد و می‌فرماید: «الّذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف»(۱). حضرت ابراهیم به پروردگار عرض می‌کند: «رب اجعل هذا بلدا امنا»(۲). امنیت این قدر مهم است. ما که حکومت اسلامی هستیم، باید در جامعه‌مان امنیت وجود داشته باشد و مردم باید خاطرشان جمع باشد. با مردم حرف بزنید و کارهای مثبت و اقدامات و تصمیمات خوبی را که انجام می‌گیرد، با آنها در میان بگذارید. مثلاً بگویید برای افراد فلان دستگاه، فلان کارت را صادر کرده‌ایم که بعد از این، وقتی به عنوان مأمور دولت و یا دادستانی به سراغ مردم می‌آیند، این شبهه وجود نداشته باشد که از جای دیگر آمده‌اند. مردم باید توجیه بشوند، باید آموزش قضایی عمومی به آنها داده بشود و باید عدالتخواهی و اطمینان به انس با عدالت در جامعه مطرح شود. مردم به قوّه‌ی قضاییه امیدوارند آن مسأله‌یی هم که جناب آقای یزدی راجع به اجازات امور مالی فرمودند، من حرفی ندارم. البته، آن چیزی را که اول گفتم، شامل اجازات حضرت امام در موارد خاص می‌شد. دلیلش هم این است که دایماً افراد مختلفی به ما مراجعه کردند و مواردی را که حضرت امام(رضوان‌اللَّه علیه) اجازه فرموده بودند، از من خواستند که اجازه بدهم. من هم مواردی را مطلقاً و یا مشروطاً اجازه دادم. غالباً این گونه بود. جایی را که اجازه نداده باشم، شاید نبود و یا خیلی نادر بود. حرفی نیست. شما واقعاً به این که بشود کاری کرد، احق و اولی هستید. در مورد قضیه‌ی اموال مجهول المالک و امثال اینها، حضرت امام طریقه‌ی دیگری برای آن درست کردند. در ابتدا اجمالی فرموده بودند که کارهایی انجام بشود، بعد خود ایشان خطاب به جناب آقای اردبیلی، راه و ممشای دیگری برای آن درست کردند که ما هم همان را تثبیت کردیم و گفتیم که همان ممشا عمل بشود و الان بناست ان‌شاءاللَّه همان‌طور عمل بشود. طبعاً همین آقایان قوّه‌ی قضاییه مجریان آن کارها هستند، لیکن شرطش این است که بدانید کار چیست. من هیچ دریغی ندارم، من می‌دانم که دستگاه قضایی، حقاً و انصافاً به پشتیبانیهای فراوان مالی احتیاج دارد و نمی‌شود انتظار داشت که بدون کمک مالی، کاری انجام بگیرد. بودجه‌ی دولتی هم کم است. اگر بشود از راهی درست کرد، آماده هستیم که ان‌شاءاللَّه هر کمکی که از ما بر می‌آید، انجام بدهیم. به هر حال، از خدای متعال برای جناب‌عالی و آقایان توفیق می‌خواهیم. مردم به هر حال، به قوّه‌ی قضاییه امیدوارند. بایستی همه‌ی نیروها و تلاشها یک کاسه بشود که خدای نکرده امید و انتظارات مردم خدشه‌دار نشود. مردم الان خیلی خوشحال و امیدوار شده‌اند. شاید هم مقداری ناشی از سوءظنهایی بوده که در گذشته داشتند. البته، این سوءظنها بی‌خود بوده و واقعاً وجهی نداشته است. آن آقایان هم واقعاً خیلی زحمت کشیدند، از حق نباید گذشت. کارهای خیلی خوبی هم انجام گرفت. اگر چه درکنارش نابسامانیهای زیادی هم وجود داشت؛ اما حالا خدای متعال در دلهای مردم امید و اطمینان و نور به وجود آورده است. طوری نشود که خدای نکرده نور امید در دل مردم خاموش بشود. آن وقت دیگر دوباره مردم را امیدوار کردن، خیلی سخت خواهد بود.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --------------------

-- ۱) قریش: ۴ ۲) بقره: ۱۲۶ ۳) ۷ از آن جا که این سخنرانی، در جمع محدودی ایراد شده و بعضی از قسمتهای آن، طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر، این بخشها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم آباده، شال و تاکستان، هرسین و صحنه، بویین‌زهرا، سلماس، کنگان

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم آباده، شال و تاکستان، هرسین و صحنه، بویین‌زهرا، سلماس، کنگان، چالوس، گرمسار، بیدگل و آران کاشان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم دفاع از انقلاب و تشخیص مصلحت آن سهل و ممتنع است در ابتدا از همه‌ی برادران و خواهران، مخصوصاً علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و خانواده‌های عزیز شهدا و جانبازان و اسرا و مفقودان و جوانان رزمنده‌ی ارجمند و عزیز که از شهرهای مختلف کشور و نقاط دوردست، برای اظهار و اثبات وفاداری نسبت به انقلاب و اسلام تشریف آورده‌اند، صمیمانه و قلباً تشکر می‌کنم. مطلبی که همه‌ی ما باید به آن توجه کنیم، این است که دفاع از انقلاب و تشخیص مصلحت آن، کاری است که هم آسان و هم مشکل (سهل و ممتنع) می‌باشد. آسان است؛ چون فطرتهای پاک عامه‌ی مردم آن را تشخیص می‌دهد. اگر شما به جمعیت عظیم مردم ایران نگاه کنید، خواهید دید که در همه‌ی مسایل از اول انقلاب تا امروز، تقریباً عامه‌ی مردم درست فکر کرده‌اند، درست تشخیص داده‌اند و راه را خوب شناخته‌اند و اصولاً شبهه و وسوسه و خدشه‌یی در راه مستقیم آنها به‌وجود نیامده و یا زود گذر بوده‌است. لذا مثلاً در جنگ، عموم مردم از شهرها و روستاها و قشرهای مختلف و زنها و خانواده‌ها عشایر و کارگران - مخصوصاً قشرهای مستضعف و محروم - هر چه در وسع و توانشان بود، برای جنگ انجام دادند. پس، این بدان معناست که عامه‌ی مردم و متن جامعه، مصلحت انقلاب را تشخیص داده و درک می‌کنند. اما از طرف دیگر، به نظر می‌رسد تشخیص مصلحت انقلاب و دفاع از آن مشکل است؛ چون بعضی از خواص و بعضی از کسانی که ادعا می‌کنند مسایل کشور یا مسایل سیاسی را می‌شناسند، گاهی اشتباه می‌کنند و غلط می‌فهمند و کج تشخیص می‌دهند و بد عمل می‌کنند. کسانی که ادعا می‌کردند مسایل سیاسی ایران را مثلاً از چهل سال پیش آگاهند، گاهی در مسایلِ واضحِ امروز، درمی‌مانند. چیزی را که مردم بروشنی می‌فهمند، بعضی از این افرادِ به اصطلاح صاحب‌نظر و فهیم، تشخیص نمی‌دهند! معلوم می‌شود چنین فهمی مشکلاتی دارد و خیلی هم آسان نیست. مردم در قضیه‌ی جنگ وظیفه‌ی خود را فهمیدند به عنوان مثال، در قضیه‌ی جنگ مردم خوب فهمیدند چه کار می‌کنند. هرکس به صحنه نگاه می‌کرد، متوجه قضایا می‌شد. دشمنان اسلام، جنگی را بر انقلاب ما تحمیل کردند، به مرزهای ما هجوم آوردند، آتش زدند، مردم غیرنظامی را از میان بیابانها اسیر گرفتند، برخی از شهرها و روستاهای ما را ویران کردند و فجایع زیادی آفریدند. هر کس با ذهن سالم به این وقایع نگاه کند، خواهد فهمید که در این جا وظیفه عبارت از دفاع کردن و دشمن را بر سر جای خود نشاندن است. چه کسی بود که با ذهن صحیح و سالم و بی‌غرض و مرض، به قضیه نگاه کند و این حقیقت را نفهمد؟ معلوم است که اگر ملتی از خودش دفاع نکند، لایق زندگی کردن و مستقل ماندن و حتّی ترحم نیست. مردم خوب فهمیدند که باید بدون اعتماد و اتکای به تلاشهای به‌اصطلاح سیاسی‌یی که در سطح بین‌المللی انجام می‌گرفت و هیچ کدام به نفع ملت ایران نبود، خودشان آستینها را مردانه بالا بزنند و از لذات کوچک زندگی بگذرند تا بتوانند سرنوشت خویش را از دست دشمنان خارج کنند. شما ملت عزیز، جوانان و میانسالان و پیرمردان و زنان و حتّی نوجوانان به میدان جنگ رفتید، پشتیبانی کردید، پول دادید، دعا کردید، شعار دادید، تظاهرات سیاسی به نفع رزمندگان راه انداختید، از رهبر بزرگوار و عالی‌قدر حمایت کردید و کاری کردید که نه فقط دشمن مجبور شد عقب بنشیند و از تجاوز دست بردارد، بلکه به دشمن هم درس سختی داده شد تا همه دنیا بفهمند که ایران اسلامی، لقمه‌یی نیست که بشود آن را به راحتی فرو داد و درباره‌ی او طبق میل جباران عالم عمل کرد. در همان موقع که مردم این مسأله را خوب می‌فهمیدند، تعدادی علیه جنگ و دفاع و عزیمت به جبهه اعتراض می‌کردند و فریاد می‌کشیدند و شب‌نامه پخش می‌کردند! رادیوهای خارجی نیز حرف اینها را بزرگ می‌کردند و در دنیا پخش می‌نمودند تا شاید ملت ما آنها را بشنود و عزمش سست گردد. به یمن بیداری ملت، نتوانستند این کار را بکنند. مردم شعار «مرگ بر امریکا» را هرگز از زبان نینداخته‌اند مثال دیگر در این خصوص، مسأله‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و موضع محکم و ضداستکباری نظام و

مسؤولان سیاست خارجی در مقابل زورگوییهای امریکاست. مردم، شعار «مرگ بر امریکا» را هرگز از زبان نینداخته‌اند؛ ولی در طول این چند سال، یک عده به اصطلاح عقلا و مصلحت‌اندیشها، همیشه مصلحت‌اندیشانه و به اصطلاح عاقلانه، مردم و مسؤولان نظام و رهبر عظیم‌الشّأن فقیدمان را نصیحت می‌کردند که شما چرا بی‌خود با امریکا - که در دنیا قدرتی است - رزم‌آوری و مبارزه می‌کنید؟! چرا خود را با غول وحشتناکی به جنگ می‌اندازید؟! این هم از همان جاهایی است که مردم ماهیت آن را فهمیده‌اند؛ اما بعضی از خواص نفهمیدند! آنها خیال می‌کردند که جمهوری اسلامی بدون هیچ علت و دلیلی، اقدام به ایجاد دشمنی با غول پر قدرتی در سطح جهان کرده است؛ در حالی که قضیه این نبود. ما که ملت ایران باشیم، ابتدائاً با هیچ کس دشمنی نکرده‌ایم. کشورهای زیادی در دنیا هستند که در مرز و ایدئولوژی و افکار و منطقه‌ی جغرافیایی، با ما اشتراک ندارند؛ ولی ما با آنها رفت و آمد و معامله و روابط دوجانبه و بین‌المللی داریم. پس، مسأله این نیست. توجه به دو نکته‌ی اساسی در رابطه‌ی ما با امریکا در رابطه‌ی ما با امریکا، دو نکته‌ی اساسی وجود دارد که بدون توجه به آن، هر کس اشتباه خواهد کرد: نکته‌ی اول این که ملت ایران، دولت و سیاست امریکا را به عنوان یک غاصب و زورگو و استثمارگر و متعرض، از کشور خود بیرون کرده‌است. این، حکایت صاحبخانه‌یی است که در زمان غفلت و نادانی کودکی، خانه و مستغلاتش غصب شده و حالا که به سن رشد و جوانی رسیده، به واسطه‌ی عقل و نیرومندی، مصالح خود را تشخیص می‌دهد و غاصب را از ملک خویش بیرون می‌راند. هیچ غاصبی، به زبان خوش بیرون‌بُرو نیست و باید او را راند. در غیر این‌صورت، از آغاز غصب نمی‌کرد. غاصب را باید بیرون انداخت. ملت ایران، غاصب - یعنی سیاست و راه امریکا و مستشاران و مزدوران امریکایی - را بِزور و با قدرت، از داخل خانه‌ی خود بیرون انداخت. معلوم است که این غاصب، کینه‌ی این ملت و انقلاب و دولت را همیشه در دل نگه خواهد داشت. اگر باز هم آمد و گفت: اجازه بدهید ما با هم آشتی کنیم و دوست باشیم، بدانید که قصد او باز هم دشمنی و سوء استفاده و استثمار است. امریکا از حضور در ایران، استفاده‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی می‌برده‌است. او در مرزهای ما حضور داشت تا رقیب جهانی خود را زیر نظر داشته باشد. او از منابع ما برای فربه‌تر کردن امکانات مالی و کمپانیهای عظیم خود استفاده می‌کرد. او از دولت ایران به عنوان یک نوچه و آلت دست، در تمام قضایای جهانی و دشمنی با اعراب در اوپک و ایجاد حلقه‌ی امنیتی دور اسرائیل، استفاده می‌کرد. این، معنای آلت دست است که امریکا امروز دیگر در اختیار ندارد و به همین خاطر، زخم خورده است. نکته‌ی دیگر این است که جمهوری اسلامی، به اخراج امریکا از کشور اکتفا نکرده و کاری بزرگتر از اقدام اول صورت داده است و آن این‌که نور امیدی در دل یک میلیارد مسلمان در سطح جهان به وجود آورده و امریکا را در این سطح تهدید کرده است. امروز، امریکا به آسانیِ گذشته نمی‌تواند در کشورهای مسلمان اعمال نفوذ کند؛ چون مسلمانهای کشورهای دیگر هم بیدار شده‌اند. شما تظاهرات مسلمانان یکی از کشورها را در دو سه سال پیش هنگام پهلوگیری یک ناوگان امریکایی در بندر آن کشور شنیده‌اید. هر چند این‌گونه دیدارها، علی‌الظاهر یک سیاحت و مسافرت معمولی وانمود می‌شود؛ ولی خدا می‌داند که باطنش چیست. در عین حال، مسلمانان آن کشور فریاد زدند که نباید کشتی امریکایی در بندر کشورشان پهلو بگیرد. این، مشکلات امروز امریکا در همه‌ی دنیای اسلام است. این، تأثیر اسلام است؛ گرچه راهکار امریکا، زدن تهمت به ایران در هر جایی است که مسلمانی سربلند می‌کند، تا بگوید از ایران حقوق می‌گیرد و ایران عامل تحریک است! ما به این اتهامها بی‌توجهیم و به شیوه‌ی اسلام، زندگی خود را می‌کنیم. امروز، مسلمانها با حیات اسلام بیدار و زنده و امیدوار شده‌اند و هویت اسلامی خویش را بتدریج می‌یابند و این برای امریکا دردسر عظیمی است. پس، انتقام‌طلبیِ امریکا به دنبال این حادثه‌ی تلخ است و این تلخی، ناشی از طبع تجاوزطلب و توسعه‌طلب دولت متجاوز و قلدری مثل امریکاست. البته، بدانید که اگر دولت امریکامتجاوز و توسعه‌طلب نباشد، این دو نکته برایش تلخ نخواهد آمد. امریکاییها، توسعه طلب و بی‌توجه به منافع ملتها شما که کشور و دولت ثروتمند و پیشرفته‌یی هستید، سر جای خود بنشینید و در چارچوب کشورتان زندگی کنید.به آفریقا چه‌کار دارید؟ به آسیا چه کار دارید؟ به خاورمیانه و اقیانوس هند چه‌کار دارید؟ به امریکای لاتین

چه کـار داریـد؟ به دولتهای مترقی چه‌کار داریـد؟ اگر به حق خود قانع باشـید، مثل بقیه‌ی کشورهای دیگر، با همه‌ی منابع طبیعی و نفـت و کشـاورزی و معـدن و کارخـانه و علـم و پیشـرفت و صـنعتی کـه داریـد، مشـغول کـار خـود می‌شویـد؛ ولی امریکـا به دلیل توسـعه‌طلبی، مایل به حضور و دخالت و اسـتثمار منافع ملتها در همه جای دنیاست؛ هر چنـد که خود کشور بزرگی است. امریکاییها توسـعه طلبند و می‌خواهند در همه جای دنیا دستی داشته باشند و حضوری پیدا کنند و استثمار نمایند. منافع ملتها هر چه باشد، برای آنهـا مهم نیست! منـافع آنهـا نبایـد به خطر بیفتـد؛ ولو بـا از بین رفتن منافع ملتهای دیگر! وقتی این‌گونه است، معلوم می‌شود حرکت اسـلامی برایشـان مضـر است و درصـدد برمی‌آینـد انتقـام بگیرنـد. انتقـام امریکا همین سـختگیریهای سیاسـی و نظامی و محاصـره‌ی اقتصادی است که در چنته دارد. انتقام امریکا همین است که یک دولت بی عقل و آدم خامی را پیدا نماید و او را وادار به جنگ با ما کنـد. البته، این موضوع براثر فداکاریهای شـما، دیگر تکرار نخواهد شد و هیچ‌کس آن‌قدر بی‌عقل نیست که خودش را در چنین چاهی بینـدازد؛ گرچه همیشه بایـد بیـدار بود و هیـچ‌گاه خطر را بکلی منتفی ندانست. بیداری و آمادگی ملت، دسـتور اسـلام است. دشـمن، علیه مـا بیـدار است و اگر مـا خواب بودیم، صـدمه خواهیم خورد. ایسـتادگی و مقـاومت، تنهـا راه دفاع از اسـلام و انقلاب امروز، عراق یکی از مقروضترین کشورهـای دنیـاست و در ردیفهای اول قرار می‌گیرد. کشوری که پشـتوانه‌ی ارزی فراوانی داشت، امروز حدود هشـتاد میلیارد دلار قرض دارد! و این ضـربه‌ی بزرگ و خسارت عظیمی است که بر او وارد شده است. کشور ایران که هشت سـال درگیر یـک جنـگ تحمیلی بـود و از کمکهـایی که به عراق می‌شـد، برخوردار نبود، به هیـچ وجه مقروض نشـد. چنین امتیـازی به خـاطر آن است که ملت مـا، زنـده و بیـدار و مسـلمان و فـداکار و ایثـارگر و در صـحنه و متحـد و به حـق خـود واقف و علاقه‌منـد است. تنها راه ما برای دفاع از اسـلام و انقلاب، ایسـتادگی و مقاومت است. ایسـتادگی، برای حال و آینده‌ی ملت، برکات زیادی دارد. همین مقاومت و ایسـتادگی شـما، ان‌شاءاللَّه مشـکلات را یکی پس از دیگری برطرف خواهد کرد. اثر ایسـتادگی شما، بحمـداللَّه تثبیت ارکـان جمهوری اسـلامی بعـد از ضـایعه‌ی عظیم رحلت حضـرت امـام است. دولت، رئیس جمهور، مجلس، قوه‌ی قضاییه و دسـتگاههای مختلف، امروز براثر ایستادگی و آگاهی شما، در جای خود قرار گرفته و به دنبال حل مشکلات هستند و البته بایـد این تلاش به همت مسؤولان مضاعف شود. من می‌بینم و می‌دانم که مسؤولان، حقیقتاً به دنبال حل مشـکلاتند و هیـچ مشـکلی نیست که بـا تلاش جمعی کارآمـد و دلسوز و فعال حل نشود. حال، برخی زودتر و برخی دیرتر حل خواهـد شـد. بالاخره به فضـل الهی و تأییـد پروردگار و با توجهات و عنایات خاص حضـرت ولیّ عصـر(ارواحنافـداه‌وعجّل‌اللَّه‌فرجه) و با پشتیبانی مردم، ان‌شاءاللَّه همه‌ی مشـکلات حل خواهد شد. جهتگیری برنامه‌ها باید خدمت به قشرهای محروم باشد این تلاشـها، تلاشـهای خوبی است. البته، جهت تلاشـها بایـد در جهت خـدمت به قشـرهای محروم ملت باشـد که هم اسـتحقاق بیشـتری دارنـد و هم در طول این چنـد سـال، وفاداری عمده‌یی نشان داده‌اند. قشـرهای ضـعیف، شهرهای دورافتاده، مردم روستایی، عشایر، قشرهای متوسط شهری، اینها در طول این چنـد سـال، سـربازان وفـادار واقعی انقلاب بودنـد که امـام به «پابرهنه‌هـا» تعبیر می‌کردنـد؛ کسـانی که از رفـاه و زنـدگی عالی برخوردار نیسـتند و اکثریت مردم مـا را تشـکیل می‌دهنـد. بایـد جهتگیری برنامه‌ها، در خـدمت اینها باشـد که من احساس می‌کنم و می‌بینم که همین‌طور است. امیدواریم خداوند متعال، به همه‌ی شـما توفیق بدهد و محفوظتان بدارد و شرّ دشـمن را از سـر اسـلام و مسـلمین و مخصوصاً جمهوری اسـلامی کوتاه کنـد. بایـد از خدای متعال اسـتمداد کنید تا این آگاهی و وحدت کلمه و فداکاری و تشـخیص مصالـح انقلاب و راه دفاع از آن را - که بحمداللَّه در شـما مردم هست - همیشه برای خود نگهدارید. خدای متعال هم به فضـل و رحمت خود، سـایه‌ی لطفش را تا حالا بر سر شـما گسترده و بعـد از این هم ان‌شاءاللَّه خواهـد گسترانـد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم نایین و ابرده‌ی خراسان و جمعی از خانواده‌های شهدای تهران، گرگان

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم نایین و ابرده‌ی خراسان و جمعی از خانواده‌های شهدای تهران، گرگان و چهاردونگه، اعضای جمعیت هلال احمر، مسؤولان واحدهای فرهنگی بنیاد شهید و خواهران دانشجوی دانشگاه اصفهان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در اربعین، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودان شد در ابتدا از همه‌ی شما برادران و خواهران، بخصوص علمای اعلام و خانواده‌های عزیز شهدا و اسرا و مفقودان و جانبازان و همچنین خدمتگزاران به این عزیزان، که از نقاط مختلف کشور و از سازمانها و دستگاههای گوناگون تشریف آورده‌اید، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم این سازمانهای امدادگر - مانند هلال‌احمر و بنیاد شهید - خدمات ارزنده‌ی خود را نسبت به کسانی که در حقیقت گُلهای سر سبد جامعه‌ی ما هستند، به بهترین وجه ادامه بدهند و خاطره‌ی شهدای گرانقدر را، در فعالیتهای فرهنگی و هنری و تبلیغی حفظ کنند. امروز، به‌مناسبت نزدیک شدن به شب اربعین حضرت سیّدالشّهداء (علیه‌الصّلاةوالسّلام) که ارتباط تام و تمامی با همین تلاش با ارزشی که در روزگار ما برای احیای یاد و نام شهیدان انجام می‌گیرد، دارد، مطالبی را مطرح می‌کنم. اساساً اهمیت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان پیامبر(ص)، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه‌گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث گوناگون - از قبیل شهادت حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) در عاشورا - به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده‌ی زیادی نخواهند برد. درست است که خدای متعال، شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه می‌دارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است؛ اما ابزار طبیعی‌یی که خدای متعال برای این کار - مثل همه‌ی کارها - قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده‌ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا، می‌توانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه‌ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگهداریم. رمز زنده‌ماندن واقعه‌ی عاشورا اگر زینب‌کبری سلام‌اللَّه‌علیها) و امام سجّاد(صلوات‌اللَّه‌علیه) در طول آن روزهای اسارت - چه در همان عصر عاشورا در کربلا و چه در روزهای بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام وبعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند - مجاهدات و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه‌ی عاشورا و هدف حسین‌بن‌علی و ظلم دشمن را بیان نمی‌کردند، واقعه‌ی عاشورا تا امروز، جوشان و زنده و مشتعل باقی نمی‌ماند. چرا امام صادق(علیه‌الصّلاةوالسّلام) - طبق روایت - فرمودند که هر کس یک بیت شعر درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟(۱) چون تمام دستگاههای تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگهداشتن مسأله‌ی عاشورا و کلاً مسأله‌ی اهل‌بیت، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این‌گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت‌آمیز می‌کردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه‌ی عاشورا - که با این عظمت در بیابانی در گوشه‌یی از دنیای اسلام اتفاق افتاده - با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین می‌رفت. آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب (علیهاالسّلام) و مجاهدت امام سجّاد(علیه‌السّلام) و بقیه‌ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه آنها، صحنه‌ی نظامی نبود؛ بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته‌ها باید توجه کنیم. درسی که اربعین به ما می‌دهد درسی که اربعین به ما می‌دهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگهداشت. شما ببینید از اول انقلاب تا امروز، تبلیغات علیه انقلاب و امام و اسلام و این ملت، چه قدر پرحجم بوده است. چه تبلیغات و طوفانی که علیه جنگ به راه نیفتاد جنگی که دفاع و حراست از اسلام و میهن و حیثیت و شرف مردم بود. ببینید دشمنان علیه شهدای عزیزی که جانشان - یعنی بزرگترین سرمایه‌شان - را برداشتند و رفتند در راه خدا نثار نمودند، چه کردند و مستقیم و غیرمستقیم، با رادیوها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابهایی که منتشر می‌کردند، در ذهن آدمهای ساده‌لوح در همه جای دنیا، چه تلقینی توانستند بکنند. حتّی افراد معدودی از آدمهای ساده‌دل و جاهل و نیز انسانهای موجّه

و غیر موجّهی در کشور خودمان هم، در آن فضای ملتهب جنگ، گاهی حرفهایی می‌زدند که ناشی از ندانستن و عدم احاطه به حقایق بود. همین چیزها بود که امام عزیز را برمی‌آشفت و وادار می‌کرد که با آن فریاد ملکوتی، حقایق را با صراحت بیان کند. اگر در مقابل این تبلیغات، تبلیغات حق نبود و نباشد و اگر آگاهی ملت ایران و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان، در خدمت حقیقتی که در این کشور وجود دارد، قرار نگیرد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است. البته، اکثریت قاطع ملت و آحاد مردم ما، به برکت آگاهیِ ناشی از انقلاب، در مقابل تبلیغات دشمن بیمه هستند و مصونیت پیدا کرده‌اند. از بس دشمن دروغ گفت و چیزهایی را که در مقابل چشم مردم بود، به عکس و واژگون نشان داد و منعکس کرد، اطمینان مردم ما نسبت به گفته‌ها و بافته‌ها و یاوه گوییهای تبلیغات جهانی، بکلی سلب شده است. دستگاه ظالم جبار یزیدی با تبلیغات خود، حسین‌بن‌علی(ع) را محکوم می‌ساخت و وانمود می‌کرد که حسین‌بن‌علی(ع) کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است!! بعضی هم، این تبلیغات دروغ را باور می‌کردند. بعد هم که حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام)، با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله‌ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود می‌کردند! اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته‌ها را عوض کرد. حق، این گونه است. حقانیت ما موجب می‌شود که حرفهای ما در دلهای سالم اثر کند درست است که ما بلندگوهای قوی جهانی را که در اختیار استکبار و رسانه‌های صهیونیستی است، با آن عظمت و وسعت در اختیار نداریم و شبکه‌های تبلیغاتی آنها، بسیار وسیعتر از ماست و ما نسبت به آنها محدود هستیم؛ اما حقانیت ما موجب می‌شود که وقتی حرفی از زبان مسؤولان جمهوری اسلامی و ملت ایران صادر بشود، در دلهای سالم و در سطح جهان، اثر می‌کند. این همه سعی کردند با تبلیغاتی که استکبار جهانی آن را هدایت و برنامه‌ریزی می‌کرد، وانمود کنند که ملت ایران در مواجهه با کید جهانیِ استکبار شکست خورده است. این بی‌عقلهای همسایه‌ی ما در عراق هم باورشان آمد که واقعاً این گونه است! به همین خاطر، در تبلیغات خودشان همواره تکرار کردند و گفتند که ما پیروز شدیم! سعی کردند چهره‌ی فاتح به خودشان بدهند؛ ولی همه‌ی آدمهای منصف و سالم دنیا، حقیقت را فهمیدند و دریافتند آن کسی که در این جنگ پیروز شد، ملت ایران بود و آن کسی که شکست خورد، رژیم عراق بود. همه‌ی عقلای عالم، قضاوت و تشخیصشان در مورد رژیمی که با های و هوی، جمعیتی را برای گرفتن نقطه‌یی و تصرف منطقه‌یی تجهیز می‌کند، واضح است. فرضاً شما خانه‌یی دارید و دزد یا گردن‌کلفتی، جمعیتی را برمی‌دارد و با های و هوی می‌آید تا این خانه را از دست شما خارج کند. به آن جا می‌آید و مدتی عربده‌کشی می‌کند و مدتی متوقف می‌شود و بعد هم افرادش را از دست می‌دهد و خسارات زیادی بر او وارد می‌آید و زخم می‌خورد و بعد از گذشت مدتی، ناکام برمی‌گردد و می‌رود. قضاوت مردم دنیا و عقلاء نسبت به چنین آدمی چیست؟ بزرگترین پیروزی این است که بدون تکیه به دیگران، دشمن دفع شود شکستی بالاتر از این نیست که رژیم عراق به قصد تجزیه‌ی ایران - که صریحاً هم آن را گفت - و به قصد ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی - که این را در اول کارِ تبلیغاتی خود بیان کرد - و به قصد ضربه‌زدن به نیروهای مسلح و نابود کردن آنها راه افتاد و تقریباً از تمام دنیا - شرق و غرب و اروپا و امریکا و بعضی از کشورهای جهان سوم و ارتجاع عرب - کمک مالی و انسانی و فکری و تجهیزاتی گرفت و تا نزدیک مرزهای جمهوری اسلامی آمد. مدتی معطل شد، های و هوی کرد، عربده کشید، کارهای خلاف کرد، خودش را بدنام نمود، حیثیت سیاسی و اجتماعیش را در دنیا لکه‌دار کرد و آخرش هم دست از پا درازتر برگشت!! می‌خواستند جمهوری اسلامی را از بین ببرند؛ اما نظام ما روزبه‌روز قویتر شد. می‌خواستند کشور را تجزیه کنند؛ ولی بحمداللّه یکپارچگی کشور در حد اعلی قرار گرفت. می‌خواستند نیروهای مسلح ما را از بین ببرند؛ لیکن امروز نیروهای مسلح ما سازمان یافته و کارآزموده و مجرّب و قوی و آماده‌ی دفاعند. می‌خواستند ملت ایران را نسبت به انقلاب و اسلام بدبین کنند؛ امّا همه‌ی دنیا شاهدند و می‌بینند که روزبه‌روز ایمان و اخلاص و آمادگی و حضور و رشد و آگاهی این ملت و پایبندیشان نسبت به اسلام و انقلاب، بیشتر شده است. این، شکست بزرگی برای

دشـمن بود و ملت ایران که با اتکال به خـدا و با ایثار و فـداکاری ایسـتاد و مانع از این شـد که دشـمن به هـدفهای شوم خود برسد، پیروز است. پیروزی یعنی همین. این، بزرگترین پیروزی است که انسان بتوانـد بـدون تکیه به دیگران بایسـتد و دشـمن را دفع کنـد. بحمـداللَّه، این پیروزی برای ملت ایران پیش آمـد. رژیم عراق در اجرای قطعنامه تعلل می‌کند ما در آسـتانه‌ی هفته‌ی جنگ تحمیلی قرار داریم. روزهـایی که در پیش است، به یـاد سالهـای جنـگ و آن همه امتحـان و ابتلای ملت ایران، برپا می‌شود و بایـد دایماً این فکر را برای ملت ایران تجدیـد کند که در جنگ تحمیلی، پیروزی و موفقیت ملت ما، به برکت اتحاد و یکپارچگی و اتکای به خدا و عـدم اتکای به دیگران و آمادگی برای فـداکاری، پیش آمد. ملت ایران، باید این خصوصـیات را برای خودشان حفظ کنند تا اگر فکر تجاوز در ذهن کسـی و یا متجاوزی هم وجود دارد، آن فکر از ذهنهای دشمنان و متجاوزان بکلی رفع بشود. البته، ما بعد از آن که قطعنامه‌ی ۵۹۸ را قبول کردیم، پایبندی ما نسبت به مواد این قطعنامه، تاکنون باقی است و باقی خواهد بود. دشمن و رژیم عراق، در اجرای قطعنامه تعلل می‌کنند و متأسـفانه فشار لازم از سوی سازمان ملل و دیگر محافل بین‌المللی، بر عراق وارد نیامده است. باید فشار وارد می‌آوردنـد، بایـد همان کسانی که این قطعنامه را تصویب کردند و برای اجرایش، آن همه حرف زدند و تبلیغات کردند، عراق را به اجرای آن قطعنامه وادار می‌کردنـد. رژیم عراق تعلل کرد و تاکنون اولین بند قطعنامه اجرا نشده است. ما مصـرّاً روی این مطلب تکیه و تأکید داریم که باید مواد قطعنامه، یکی پس از دیگری اجرا بشود. این که شـعار گفتگو و مذاکره‌ی مسـتقیم را مطرح می‌کننـد، اگر به معنـای تعطیـل مانـدن مواد قطعنامه است، به هیـچ وجه مورد قبول نیست. گفتگو و مـذاکره‌ی مسـتقیم خوب است؛ لیکن مواد قطعنـامه که تضـمین کننـده‌ی حقوق هر دو کشور است و حق را به حقـدار می‌دهـد، بایـد اجرا بشود و ما روی این مسأله تأکیـد داریم. قدرت ملت ما، پشـتوانه‌ی این قضـیه است و با جنجال و هیاهو و تبلیغات هم نخواهند توانست ما را از چیزی که بر آن تأکید و پافشاری کردیم، منصـرف کنند. باید مواد قطعنامه اجرا شود باید مواد قطعنامه اجرا بشود و اولین قدم، عقب‌نشـینی دشمن از مرزهـایی است که اشـغال کرده است. کم یـا زیاد آن، مطرح نیست؛ مهم این است که همان مقـداری که دشـمن اشـغال کرده، باید پس دهد. عدم عقب‌نشـینی دشـمن به مرزهای بین‌المللی، تهدید صلح در منطقه است. این، همان خوی تجاوزگری است که ما چند سـال آن را به رژیم عراق نسبت دادیم؛ ولی عـده‌یی بـاور نمی‌کردنـد؛ لیکن حالا ثابت می‌شود. وقتی که آتش‌بس انجام شـد، باید نیروهابه مرزهای بین‌المللی عقب‌نشـینی کنند. آن‌که عقب‌نشـینی نمی‌کند، او متجاوز است. این، اولین قدم است که حتماً باید انجام بگیرد و انجام خواهـد گرفت؛ زیرا همه‌ی دنیا می‌دانند که یک ملت انقلابی، تحمل نخواهد کرد که یک وجب از خاک او، دست دشـمن باشـد. امیـدواریم که خداونـد به همه‌ی شـما برادران و خواهران، مخصوصاً کسانی که خدمتگزار خانواده‌های عزیز شـهدا و اسـرا و جانبازان و مفقودان هسـتند، توفیق بدهـد. همان طور که امام و رهبر عظیم‌الشّأن فقیدمان بارها می‌فرمودند، اینها ولی‌نعمتهای حقیقی ملتند و کسانی هسـتند که قدرت و صـلابتِ امروزِ ملت و دولت ایران در دنیا، به برکت فداکاری و ایثار آنهاست. امیدواریم خداونـد ملت عزیز و بزرگ مـا را به عالیترین آرمانها و آرزوهایش - که پیروزی کامل اسـلام و مسـلمین است - برسانـد. والسّـلام علیکم و رحمـةاللَّه و برکاته ---

-------- ۱) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲

سخنرانی در دیدار با جمعی از بسیجیان و روحانیون تهران، مدرّسان و طلاب اهل سنت استان خراسان، اقشار مختلف

سخنرانی در دیدار با جمعی از بسـیجیان و روحانیون تهران، مدرّسان و طلاب اهل سنت استان خراسان، اقشار مختلف مردم اردستان و مسؤولاـن و کارکنـان گمرک کشـور و گروهی از اعضـای حزب‌اللَّه لبنـان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دفـاع از جـامعه‌ی انقلابـی، یک واجب اهم و ضـروری از همه‌ی برادران و خواهران که از راههای دور و نقاط مختلف، برای تجلیل از روزهایی که یادآور خاطره‌ی با شـکوه دفاع ملت ماست، تشـریف آورده‌انـد، مخصوصاً از علمای اعلام و خانواده‌های معظّم شـهدا و رزمنـدگان و دلاوران عزیز،

صمیمانه تشکر می‌کنم. باید به این سؤال پاسخ گفت که بعد از آن که جنگ تحمیلی، با گذشت قریب هشت سال به پایان رسید، نیروهای بسیجی و رزمندگان جوان و پرشور، چه موقعیت و جایگاهی در جامعه‌ی ما دارند؟ شاید این هم یکی از شگردهای دشمن باشد که وانمود کند بعد از پایان جنگ، رزمندگان - چه آنهایی که در میدان جنگ امتحان دادند و توفیق یافتند که مجاهدت و فداکاری کنند و چه جوانان پرشوری که قدرت و روح دفاع را در خود می‌یابند، ولی از این که در میدانهای جنگ حضور زیادی داشته باشند، ناامیدند - نسبت به نقش دفاع از انقلاب، دلسرد و نومید شده‌اند. ما می‌گوییم که دفاع از جامعه‌ی انقلابی، همیشه یک واجب اهم و ضروری است؛ چون تهدید علیه جامعه‌ی انقلابی، موضوعی تقریباً دایمی است. نمی‌گوییم جنگ دایمی است. تهدید وجود دارد؛ اما بسته به این است که ملت ما چگونه در مقابل تهدید، خود را نشان بدهد و آمادگی خود را در چه حدّی حفظ کند. اگر ملت انقلابی، همیشه آمادگی خود را حفظ کرد، یعنی جوانها عضویت در بسیج و کار در میدان تمرین و آموزش را همیشه برای خودشان نگه داشتند و اگر مردم، روحیه‌ی دفاع را برای خودشان حفظ کردند و اگر چهره و قیافه‌ی جامعه طوری بود که هرکس به آن نگاه کرد، احساس کند ملت آماده و مستعد دفاع از کشور است، در این‌صورت تهدیدها عملی نخواهد شد و نیّت دشمن به تحقق نخواهد پیوست. علت ایستادگی و مقاومت ملت ایران در مقابل تهاجم دشمن از رفتار یک جامعه می‌شود فهمید که آیا این جامعه، قادر به دفاع از هویت و حیثیت خود هست یا نه. جامعه‌یی که مردم آن به مسایل شخصی بیشتر اهمیت بدهند تا مسایل کشور و مسایل جمعی، جامعه‌یی که در آن جوانان رو به فساد روند، جامعه‌یی که افراد مؤثرِ آن نسبت به مصالح انقلاب و کشور بی‌تفاوت و بی‌اعتنا شوند، جامعه‌یی که در آن اختلافهای سیاسی و مذهبی و گروهی و صنفی و قومی اوج بگیرد و رشد کند، جامعه‌یی که زن و مرد آن به عشرت و زندگی مرفه و توأم با فساد گرایش پیدا کنند، بدانید که این جامعه قادر به دفاع از خود نیست. چنین جامعه‌یی از مصالح و شرف و حیثیت خود نمی‌تواند دفاع کند. این که شما مشاهده کردید و افراد مسن خودشان دیدند و افراد جوان خبرش را شنیدند که در صد و پنجاه سال اخیر، استعمار روی فرهنگ کشور و جوانان و آموزش و پرورش ما اعمال نفوذ کرد و مردم را به بیکارگی و فساد و تباهی و اختلاف سوق داد، بدین علت بود که می‌خواستند ملت ما از منافع و شخصیت و مصلحت و آینده‌ی خود نتواند دفاع کند. اگر دشمن به این نتیجه رسید که جامعه دیگر نمی‌تواند از خودش دفاع کند، بدانید که تهدید جدی است و نیت دشمن عملی خواهد شد و ضربه‌اش را وارد خواهد کرد. علت این که ما ملت ایران، در ده سال بعد از انقلاب توانستیم در مقابل تهاجم گوناگون دشمن - با همه‌ی مشکلات آن - بایستیم و مقاومت کنیم و ضرر بیشتری متوجه آنان بکنیم، این است که به برکت دین و ایمان و انقلاب و اسلام و آموزش قرآنی و اسلامیِ شخصیت عظیم‌الشّأنی که بیان و سخن و کلامش، مفاد و مضمون قرآن و اسلام بود، در میان مردم ما روحیه‌ی انقلابی و پارسایی انقلابی و وحدت کلمه‌ی بیشتر حکم‌فرما بود. دشمنان ما - عراق و امریکا و شرق و غرب - از اتحاد خود و حمله و فشار به نظام جمهوری اسلامی، طرفی نبستند. علت موفقیت ما این بود که شما جوانان در صحنه بودید، ملت آماده بود و روحیه‌ی انقلابی بر جریانهای غیرانقلابی و ضد انقلابی غلبه داشت. تا وقتی این‌گونه باشد، تهدیدهای دشمن عملی نخواهد شد. تهدید و سوء نیت دشمن و خطر وجود دارد؛ اما تا شما در صحنه هستید، این خطر تحقق پیدا نخواهد کرد. نقش بسیج و جوانان بسیجی در آمادگی عمومی نقش جوانان بسیجی و بسیج، در این آمادگی عمومی کاملاً روشن است. من در جواب آن سؤال آغازین که جایگاه بسیج در کشور ما بعد از دوران جنگ کجاست؟ می‌گویم که بسیج باید با همان روحیه و شور و قدرتِ دوران جنگ باقی بماند و جوانان آموزش ببینند و سازماندهی شوند و آمادگی و حضور پیدا کنند. بسیج، یکی از نیروهای مسلح نیست. بسیج، متن ملتی است که در مراکز نظامی و صنعتی و اجتماعی و دینی و آموزشی حضور دارد. این‌طور نیست که ما ارتش و سپاه داریم و یک نیروی مسلح دیگر هم به نام بسیج داریم. خیر، بسیج متن ملتی است که در سایه‌ی آموزش، سلاح به دست گرفته و در وقت نیاز کشور، همراه نیروهای مسلح، بیشترین و سنگینترین بار را به دوش می‌گیرد؛ چنان‌که در جنگ دیده شد. البته، سازماندهی و نظم و ترتیب و ادب و برخورد اسلامی، اساس

قضیه است. من، به برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سفارش مؤکد کرده‌ام که مسأله‌ی بسیج را جدی بگیرند. اداره و ترتیب بسیج، در حدود نیمی از مأموریت و مسؤولیت سپاه پاسداران است. در کنار این موضوع، باید بگویم که رفتار و ادب و نظم و انضباط افراد بسیج باید از دیگران به رفتار اسلامی نزدیکتر باشد و روحیه‌ی آمادگی بسیجی در تمام دستگاهها و سازمانهای کشور، باید ان‌شاءاللَّه حکمفرما شود. لزوم حاکمیت روحیه‌ی بسیجی در سازمانهای اقتصادی و اجتماعی به‌مناسبت حضور جمعی از برادران گمرک در این مجلس، تأکید می‌کنم که روحیه‌ی بسیجی و انقلابی توأم با آمادگی کامل برای کار و تلاش، به نحو صحیح و صادقانه، در سازمانهای مالی و اقتصادی و اجتماعی حکمفرما شود. گمرک، از جمله مراکز انحصاری بیگانگان در زمان سلطه‌ی آنان بر ایران بود که از طریق آن، علیه مصالح ملت کار می‌کردند. دروازه‌های ورودی و خروجی کشور، در اختیار بیگانگان و افراد و مؤسسات و دولتهای وابسته به آنان بود؛ بیگانگانی که هیچ علاقه‌یی به مصالح کشور نداشتند و این جز ذلّت و رقت نبود. بعدها هم که از دست بیگانه‌ها گرفته بودند، فساد دستگاههای مالی - از جمله گمرک - در دوران رژیم گذشته آن‌چنان بود که باز برای ملت ضرر و زحمت به همراه داشت. البته، عناصر خوب و امین همه جا بودند - آن جا هم بودند - لیکن گاهی یک آدم فاسد، دستگاهی را به فساد می‌کشاند. البته در دوران انقلاب، بحمداللَّه مدیران خوب و مسؤولان دلسوز، بر این مجموعه‌ها مدیریت کرده‌اند و تلاش فراوانی شده است، ولی همچنان کارهای زیادی باقی است. گمرک جمهوری اسلامی، اولین منزل و دروازه‌ی ورودی برای خارجیهاست و در همین منزل اول، ادب و امانت و میهمان‌نوازی و حدود مسلمانیِ ما را می‌سنجند و امیدوارم تلاش شود تا کار، با مقررات آسان و در کمال سلامت و سهولت و اتقان و استحکام و بدون هیچ‌گونه فشار غیرقانونی و ناشی از سلیقه‌ی شخصی انجام بگیرد؛ به‌طوری‌که منافع ملت از این طریق مورد خطر و تهدید قرار نگیرد. گرچه امروز، تلاش و زحمت زیادی جهت گره‌گشایی مشکلات توسط دستگاههای دولتی صورت می‌گیرد؛ ولی در شرایط فراغت از جنگ، باید گمرک ان‌شاءاللَّه به بهترین شکلِ مطلوب ظاهر شود. امروز بیشتر از همیشه باید به وحدت کلمه‌ی مسلمین اهمیت داد من، اشاره‌یی نیز به مناسبت حضور جمعی از برادران اهل سنّتِ ایرانی و خارجی در این محفل بکنم؛ برادرانی که به برکت اسلام و بدون در نظر گرفتن مرزها، برادر یکدیگرند و چنان‌که در روایت آمده است: «المؤمن اخ المؤمن لابیه و امّه»(۱): مؤمن، برادر پدر و مادریِ مؤمن است. امروز، بیشتر از همیشه باید به وحدت کلمه‌ی مسلمین اهمیت داد؛ چون اختلاف، راه همیشگی نفوذ دشمنان در جوامع اسلامی است. راههای بلند مدت اختلاف و شکاف که صد یا دویست و یا پانصد سال به طول می‌انجامیده، آیینی استعماری به‌وجود می‌آورده تا زخمی در پیکر و مجموعه‌ی عالم اسلامی ایجاد کند که درمانش به سادگی میسر نباشد؛ مثل وهابیت و برخی مذاهب و ادیان ساختگی که با هدف ایجاد شکاف در دنیای اسلام پدید آمده است. اگر بنا باشد که تاریخچه‌ی استفاده‌هایی که استعمار از این شکاف و زخم کرده است، بیان شود، یک کتاب خواهد شد. من، نمونه‌های مفصلی را از این سوء استفاده‌های گوناگون در همه جای دنیای اسلام - از صد سال قبل به این طرف - سراغ دارم که با حربه و یا تهمت وهابیت، ایجاد اختلاف و شکاف کرده‌اند. دشمن، با همه‌ی راههای مختلفی که برای ایجاد شکاف در جامعه‌ی اسلامی آزموده است، امروز با پدیده‌یی بدون سابقه که مرکز وحدت همه‌ی مسلمین شده است، روبه‌روست و آن «جمهوری اسلامی» است. این پرچم بلند و صدای رسا، پدیده‌یی نوظهور است که قانون اساسی و شعار و عمل آن، مطابق اسلام است و به‌طور طبیعی دلهای مسلمانان در اقطار عالم، برای آن می‌تپد. امروز، جای دیگری با این قاطعیت و جدیّت، دنبال احکام اسلامی نیست. منظور، ملتها نیستند؛ چرا که ملتهای مسلمان، همه جا عاشق اسلام و آماده برای عمل به اسلامند. منظور، سیاستها و نظامها و دولتهاست که اگر به‌نام اسلام هم شروع کردند، وقتی با امواج شدید تهاجمهای جهانی مواجه شدند، عقب نشستند. ایران، امّ‌القری و وطن اصلی و مرکز حقیقی اسلام همان‌طور که دیدید، در این ده‌سال به‌خاطر اسلام به ما همه چیز گفتند: کهنه‌پرست، مرتجع، بی‌تمدن، فناتیک! در سفری که من به پاکستان می‌رفتم، امام امت(رضوان‌اللَّه‌علیه) فرمودند که شما به علمای پاکستان بگویید: فشارهای وارده بر ما از سوی امریکا و ارتجاع و

شرق و غرب، نه به‌خاطر ایرانی بودن ماست؛ بلکه به‌خاطر اسلام است. آن روزی که دنیا احساس کند - العیاذبالله - ما نسبت به اسلام جدّی نیستیم، آن روزی که دنیای مستکبر احساس کند ما حاضریم روی اسلام معامله کنیم و بی‌تفاوت شده‌ایم، این فشارها تمام خواهد شد. من، عین بیان حضرت امام را به علمای پاکستان - که جمع کثیری از علمای مسلمین بودند و از همه‌ی اقطار پاکستان آمده بودند - گفتم. برای ما محسوس و ملموس است که علت فشار، اسلام است. مسلمانهای عالم این نکته را می‌فهمند و احساس می‌کنند که این‌جا امّ‌القرای اسلام و وطن اصلی و مرکز حقیقی اسلام است. لذاست که دلهاشان برای ایران و نظام جمهوری اسلامی می‌تپد و به این عاملِ وحدت شوق پیدا می‌کنند. امروز، استعمار با توجه به وجود عامل وحدت، سعی می‌کند شکافها و اختلافها را از طرق مختلفِ قومی و مذهبی، میان شیعه و سنّی به‌وجود آورد. در بین اهل تسنن، به‌نام مکتب فلان مدرسه، اهل حدیث و...؛ و در بین شیعه، به‌نامهای دیگر. اتحاد مسلمین و صفای دل آنان، شرط اصلی اعلای کلمه‌ی اسلام ما که مسلمان هستیم، باید حواسمان جمع باشد. ما باید بفهمیم که پول نفت فلان کشوری که به نوکری امریکا و غرب، در میان ملتهای مسلمان شناخته شده و روسیاه است و به استکبار وابستگی دارد، اگر صرف انتشار کتابی در رد تشیع شد، محض رضای خدا و علاقه‌ی به تسنّن نیست و غرض خبیثی را دنبال می‌کند. عکس قضیه هم صادق است. اگر دیدیم عواملی در جامعه‌ی شیعی، مشغول تحریک و برانگیختن حساسیت نسبت به برادران اهل سنّت یا مقدّسات آنها هستند، اگر حمل بر کج‌سلیقگی و بد فهمی نکنیم، باید بدانیم که قطعاً دست دشمن است. دشمن، از کجی سلیقه نیز بیشترین استفاده را می‌کند. لذا امروز، اتحاد مسلمین و صفای دل برادران مسلمان با یکدیگر، شرط اصلی اعلای کلمه‌ی اسلام است. اگر کسی اعلای کلمه‌ی اسلام را نمی‌خواهد، شما در برابر او تعهدی نداشته باشید؛ اما اگر طرفداران قرآن و اسلام - از هر فرقه و مذهبی - راست می‌گویند و واقعاً دل می‌سوزانند و می‌خواهند که قرآن عزیز و عظیم بماند، باید بدانند که این فریادها و این قلمهای مزدور و این پولهای پلید و خبیث که در بعضی از کشورها برای ایجاد اختلاف خرج می‌شود، مانع از سربلندی اسلام است و این، کار دشمن است. لذا توصیه می‌کنم هفته‌ی وحدت را - که نزدیک هم است - هم دستگاهها و هم مردم و بخصوص علمای شیعه و سنی در داخل و خارج از کشور، با جدّیت برگزار کنند و نشانه‌ی وحدت و برادری قرار دهند. اگر ما متحد و برادر باشیم و بر اختلافات خویش فایق بیاییم، حربه‌ی دشمن کُند و از ضربه‌پذیری دنیای اسلام کاسته خواهد شد. مجدداً از همه‌ی شما برادران و خواهران و قشرهای مختلفِ داخل و خارج کشور که تشریف آوردید، تشکر می‌کنم و امیدوارم که خدای متعال به شما توفیق بدهد و همه‌ی ما را در راه خود ثابت قدم نگهدارد و روح مقدّس امام عزیزمان را از همه‌ی ما شاد بفرماید و قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از ما خشنود بگرداند و دعای آن بزرگوار را ان‌شاءالله شامل حال ما بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته --

------------------------ ۱) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۶

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به فرماندهان سپاه و ارتش در عملیات ظفرمندانه‌ی بیت‌المقدس

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به فرماندهان سپاه و ارتش در عملیات ظفرمندانه‌ی بیت‌المقدس بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قدر کار شما بیش از این نشانهاست در ابتدا، به برادران عزیزی که اولین نشان افتخار و نشان حضور فداکارانه در جنگ را در جمهوری اسلامی دریافت کرده‌اند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. به نیروهای مسلح هم تبریک می‌گویم که بالاخره این رسم و سنتِ مطلوبِ قدردانیِ مشخص و معیّن را از کسانی که فداکاری نمودند، شروع کردند و با این نشانها، آن را همیشگی ساختند. این نشان، اولاً نشان سپاسگزاری و قدردانی جمهوری اسلامی از شما عزیزانی است که خدمتی بزرگ و ارزنده را در جنگ تحمیلی، از خودتان نشان دادید. ثانیاً، یک یادگار ماندنی است تا در آینده همه بدانند که در یک فصل بسیار خطرناک و دشواری از زندگی و تاریخ جمهوری اسلامی، صاحبان این نشانها، چه فداکاری‌یی نشان دادند و چه عظمت انسانی‌یی از خودشان بروز دادند. این

نشان، یک کار سمبلیک است، والّا قدر کار شما بیش از اینهاست و امیدواریم که همه‌ی ملت و کشور و مسؤولان، قدر شما و مجاهداتتان را بدانند و ان‌شاءاللَّه همیشه از شما قدردانی کنند. عمل خیر هیچ‌وقت از بین نمی‌رود نکته‌ی دیگر این است که گرچه ما به چند ده نفر از برادران «نشان» دادیم و عملاً و رسماً از آنها قدردانی شد؛ اما کسانی که در خور این نشانها هستند، فقط جمعِ امروز نیستند. همان طور که برادران بیان کردند، عملیات بزرگ دیگری در جبهه بوده و رشادتهای بزرگی در آن عملیاتها نشان داده شده است و چهره‌های گمنام و بی‌ادعا و کم‌ادعا و متواضع و گوشه‌گیر - چه ارتشی و چه سپاهی و چه از آحاد نیروهای بسیجی - بودند و هستند که شایسته و درخورِ این نشانها می‌باشند و باید مورد احترام و قدردانی قرار بگیرند. ان‌شاءاللَّه در آینده باید این کار انجام بشود و یکی از برنامه‌هایی را که ستاد کل تعقیب خواهد کرد - چه مباشرتاً و مستقیماً و چه به‌وسیله‌ی دستگاههای دیگر - باید همین باشد که افرادی که در طول این سالیان فداکاری کردند - چه امروز در خدمت باشند یا نباشند - شناخته و برآورده و برکشیده شوند و مورد احترام قرار گیرند و از آنها قدردانی به عمل آید؛ زیرا عمل خیر هیچ‌وقت از بین نمی‌رود. اثر کار شما در جنگ، محفوظ است آن شبی که شما تا صبح بیدار ماندید، آن ساعات متوالی که شما در قرارگاهتان نشستید و این طرحها را ریختید، آن حضور شجاعانه‌یی که شما در صحنه‌ی جنگ انجام دادید، آن قدرت روحی که شما از خودتان نشان دادید و موجب شد تا نیروهای شما جلو بروند و نیروی دشمن سرکوب گردد، حتّی آن گلوله‌یی که شما شلیک کردید و یا دستور دادید شلیک بشود، همه و هر یک از اینها، حادثه‌یی نبود که یک روز واقع شد و بعد هم تمام گشت. نه، عین آن حادثه، الان موجود است و در دو جای دیگر محفوظ می‌باشد و اگر خواستید بگویید سه جای دیگر، جای سوم را به قدر آن دو، نباید خیلی اهمیت داد؛ زیرا گاهی هست و گاهی نیست. اما آن دو جای اصلی که وجود دارد، اول در میزان و علم و دفتر محاسبه‌ی الهی است که «لایغادر صغیرة ولاکبیرة الّا احصاها»(۱): هیچ کار کوچک و بزرگی از شما سرنزده، مگر این که در آن صحیفه‌ی الهی نوشته شده و موجود است و تمام نخواهد شد و در روز قیامت، به شکل چیزی شیرین و مطلوب و دلنشین و آرامبخش و نجاتبخش مجسم خواهد شد. بنابراین، کاری را که شما در ساعتی و لحظه‌یی و زمانی انجام دادید، آن کار در آن جا باقی است. دومین جایی که کار شما باقی می‌ماند، عبارت از همین وضع موجود شماست. مگر شما نمی‌گویید که جمهوری اسلامی، یک نظام مستقر و نیرومندی است و مجموعه و محصولی است که در ذات و خلال او، کار آن روز شما موجود است و اگر آن کار نبود، امروز این مجموعه نبود؛ پس تلاش شما در وضع موجود ما مستقر است و اگر تا قیامت این وضعیت باشد، آن تلاش هم خواهد بود. مثل آن دانه‌یی که شما در زمین می‌نشانید و یک درخت سیب می‌شود. میوه‌هایی که از این درخت سیب به‌عمل می‌آید، آن دانه به نحوی در همه‌ی اینها وجود دارد. اگر آن دانه نبود، هیچ‌یک از این میوه‌ها هم نبودند. اگر شما نظام مستقر و حرکت بهنگام و بسامانی را می‌بینید و مشاهده می‌کنید که آینده روشن و امیدبخش است، اگر می‌بینید ابهت جهانی یافته‌ایم، اگر می‌بینید دارای کشوری هستیم که در جهت آبادی و عمران و استقلال و سیادتِ روزافزون حرکت می‌کند، فشرده و متراکم شده‌ی همان هزاران کاری است که شما در طول زمان انجام دادید و محصول یا مجموعه‌ی آن، این شده است. اگر هر کدام از آنها نبود، این ثمرات نیز نبود. اگر تلاش آن شب شما که تا صبح زحمت کشیدید تا نیروها را در سنگرها مستقر کنید، یا از آب عبور بدهید، یا دشمن را دور بزنید، یا در مراکزِ کمین مستقر بشوید، یا آمادگیها و یا نقشه را به‌وجود آورید، اگر آن تلاشها نبود، امروز این نتیجه نبود. پس، آن تلاش شما در این وضع موجود ما مستقر است و تا قیامت وجود خواهد داشت. سومین جا، حافظه‌ی ملتها و خاطره‌ی تاریخ است که گاهی هست و گاهی نیست و همان‌طور که گفتیم، خیلی هم به قدر آن دو مهم نیست؛ اما خالی از اهمیت هم نمی‌باشد. تاریخ و آینده‌ی ما و گزارش گزارشگران و یاد یادآوران، کارها و تلاشهای شما را همواره در خود حفظ خواهد کرد. بنابراین، آن کارها موجود است. نیروهای مسلح باید قوی بشوند و قدرت دفاعی خود را بالا ببرند از نیروهای سپاه و ارتش، افراد زیادی بوده و هستند که بعضی شهید شدند و بعضی هم بحمداللَّه زنده و سرپا هستند و تلاشهای زیادی کرده‌اند

و ان‌شاءاللَّه بایستی شناسایی بشوند و نامشان مشخص گردد و ان‌شاءاللَّه با اعطای نشان، از آنها قدردانیِ مشخص و مجسم و متبلور انجام بگیرد. البته، لیستها محفوظ و گزارشها مشخص است، خیلی هم زحمت ندارد؛ اما این شروع کار بوده و ان‌شاءاللَّه در ادامه‌ی کار، حقوق همه‌ی کسانی که در این زمینه ذی‌حق هستند، باید حفظ و رعایت بشود. آنچه که صحبت شد، مربوط به گذشته بود؛ ولی آنچه که مربوط به آینده می‌باشد، این است که برادران نیروهای مسلح جمهوری اسلامی باید قوی بشوند و قدرت دفاعی خود را بالاـ ببرند. این، دو کلمه حرف است؛ اما پشت سر این حرف، هزاران تلاش قرار دارد. اگر تلاش نکردیم، آن دو محقق نخواهد شد و اگر نشد، ملت و کشور و انقلاب و نظام جمهوری اسلامیمان، تهدید خواهد شد. آن گونه که من استنباط کرده‌ام، باید بر طبق فهم خودم عمل بکنم و این تکلیف شرعی من است و در نیروهای مسلح، هر کس موظف است که بر طبق همین روال عمل بکند. ما باید ارتش و سپاه را به عنوان دو سازمان و دو بازوی مسلح و دو تشکیلاتی که امام تا آخرین روزها اصرار داشتند این دو سازمان بمانند و قوی بشوند، نگهداریم و تقویت کنیم و هر کدام تشکیلات خودشان را به بهترین وجه ممکن اداره کنند و ستاد کل هم با وظایف مشخص و معیّنی که وجود دارد و بر اساس آنها تشکیل شد، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری خواهد کرد. ارتش و سپاه دو سازمان موازی نیستند برنامه‌ریزیهای کلی و سیاستگذاریهای عمومیِ نیروهای مسلح مثبت است و درخشندگیها و نیز کمبودها و کاستیها و ضعفهایی دارند. هم باید کاستیها برطرف بشود و ضعفها به قوّت تبدیل گردد و هم باید درخشندگیهای هر یک از این دو سازمان، برای دیگری درس و آموزش و الگو بشود. هر کدام امتیازاتی دارند که آن امتیاز، مطلوب و یادگرفتنی و پیروی کردنی است و هرکس ندارد، یاد می‌گیرد و پیروی کند. هر کدام هم ضعفها و نقصهایی دارند که باید برطرف بشود. این که گفته بشود ما می‌خواهیم به نفع ارتش، سپاه را ضعیف کنیم یا به نفع سپاه، ارتش را ضعیف سازیم، به طور قاطع وجود نخواهد داشت و ندارد. البته، در گذشته هم تا آن‌جا که من از سیاستها و تدابیر حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و کاری که بر اساس تدابیر ایشان از سوی مسؤولان و جانشین محترمشان انجام می‌گرفت، باخبرم؛ چنین چیزی وجود نداشته است. البته، شایعه و سوءظن و روح وسوسه و نگرانی دایمی و قلق و این که چه خواهد شد و این کار به چه نیّتی انجام گرفت و از این قبیل چیزها همیشه بوده؛ اما اکنون نیست و حالاـ ما بحث امروز را می‌کنیم. محققاً ارتش و سپاه، دو سازمانی هستند که موازی هم نمی‌باشند. علی‌الاصول مأموریت ارتش بامأموریت سپاه متفاوت است و دو گونه مأموریت می‌باشد. هر دو هم نیروی مسلح و نظامیند و هر کسی بگوید نیروی سپاه، یک نیروی انتظامی است، برخلاف آن چیزی که نظر ما بوده و دنبالش هستیم، حرف بی‌خود زده است. همچنین هر کس بگوید که سپاه یک نیروی ویژه به معنای کوچک کردن و کوچک گرفتن است، بی‌خود گفته است. خیر، سپاه هم یک سازمان رزمی و نظامی است و مأموریت مشخصی هم دارد. ما این مأموریتها را به طور رسمی به هر سازمانی ابلاغ خواهیم کرد. باید هر دو سازمان بنشینند و حدود و مرزهای دقیق این مأموریتها را طبق تدبیری که داده می‌شود، معیّن بکنند و بر طبق آن، هر سازمانی خودش را منطبق نماید. بنابراین، ارتش و سپاه به عنوان دو سازمان باقی می‌مانند؛ اما باید هر چه ممکن است، از جهاتی که لازم می‌باشد، به هم شباهت پیدا کنند. البته، چون مأموریتها جداگانه است، اقتضائات خاصی دارد که هر دو مأموریت، اقتضائات خودش را دنبال خواهد کرد و طبیعتاً ممکن است هر مأموریتی، اقتضای خاصی هم در شیوه‌ی سازماندهی یا بقیه‌ی چیزها داشته باشد؛ اما در برخی موارد، این‌طور نیست. ارتش و سپاه دو بازو هستند لازم نیست در مأموریتشان به هم شباهت پیدا کنند؛ اما در آن چیزهایی که دو سازمان رزمی باید به هم شباهت پیدا کنند، بایستی روزبه‌روز به همدیگر نزدیکتر و شبیه‌تر و از حالِ هم آگاهتر و به هم مهربانتر و نسبت به سرنوشت یکدیگر علاقه‌مندتر باشند. حقیقتش هم همین است. یعنی اگر ارتش توجه بکند، خواهد دید که حضور سپاه پاسداران در کنار او، به وی کمک خواهد کرد. سپاه هم اگر درست دقت بکند، خواهد دید که حضور ارتش جمهوری اسلامی ایران در کنار وی، به کمک او خواهد آمد. این دو سازمان، دو بازو هستند و دو بازو از یک بازو بهتراست. این تعبیرِ دو بازو، عیناً همان تعبیری است که امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) به خود من گفتند. راجع به همین مسأله‌ی سپاه و ارتش صحبت

بود که ایشان دو بازوی مبارکشان را بلند کردند و گفتند: «هر دو، دو بازوی جمهوری اسلامی هستند و باید باشند». حقیقتش هم همین است. من هم بدون این که در این نظر شکی داشته باشم، از اول اعتقادم همین بوده است که این دو سازمان وجود دارند و هر دو لازم و مکمل یکدیگرند. تدبیر این است که هر دو سازمان، با این دید به مسایل خود و سازمانشان و مسایل سازمان دیگر نگاه کنند؛ نه این که با دید حدسی، ارزیابی نمایند. ارتش فکر نکند که چون سپاه پاسداران برادران خوبی هستند و جنگ هم که تمام شد، پس از این دیگر فقط سازمان او مطرح است. نمی‌گویم شما برادران ارتشی این فکر را می‌کنید. من شاهد همکاریها و علاقه‌مندیهای شما بوده‌ام و در جبهه‌ی جنگ و بیرون از جنگ هم بوده‌ام؛ اما نباید از این که در گوشه و کنار، کسانی این فکر را ترویج کنند و دشمن هم به آنها کمک کند، غافل بود. از طرف دیگر، سپاه هم نباید فکر کند که چون این همه عملیات موفق و پیروز انجام داده است، دیگر هیچ چیز کم و کسر ندارد و لزومی هم ندارد که حتماً ارتش در کنارش باشد. خیر، ارتش یک سرمایه و ذخیره و اندوخته برای این ملت است. هیچ کس به دست خودش، اندوخته‌ی خویش را از بین نمی‌برد. هر دوی اینها - همان طور که امام(ره) فرمودند و من هر چه فکر می‌کنم، بهتر از این تعبیر پیدا نمی‌کنم - دو بازو هستند و هیچ آدم عاقلی، یکی از دو بازوی خودش را قطع و یا ضعیف نخواهد کرد. این دو بازو، جز به سود شخص حرکت نخواهند کرد و هماهنگی نخواهند داشت. اگر شما هم بخواهید این دستتان با آن دستتان هماهنگی نکند، نمی‌توانید. به طور طبیعی، این دو دست با همدیگر حرکت و هماهنگی می‌کنند؛ مگر آن که خدای ناکرده یکی فلج باشد یا شما تمرین کرده باشید و بِزور بخواهید چنین چیزی را به یک دستتان تحمیل کنید. برای این کشور، تهدید وجود دارد. نمی‌گویم جنگ وجود خواهد داشت - ممکن‌است وجود داشته باشد و یا نداشته باشد - اما تهدید قطعی است. این تهدید، چه زمانی عملی می‌شود؟ آن وقتی که شما ضعیف باشید و دچار اختلاف شوید و خدای نکرده در صحنه حضور نداشته باشید و کارایی و آموزش و تجهیزات و نیروی انسانی و انضباط نداشته باشید؛ والّا دشمن در مرحله‌ی تدبیر خواهد ماند و امیدواریم که بماند و هرگز این توان را پیدا نکند که به جمهوری اسلامی چشم زخمی وارد کند. البته، من صریح بگویم که تا شما باشید و با هم خوب کار کنید و آماده به‌خدمت و پا به‌رکاب و دامن همت به کمر زده و کاردان و با چشم باز در صحنه باشید، چشم زخمی زده نخواهد شد و دشمن، این قدرت را پیدا نخواهد کرد. از حق فرماندهی به نحو شایسته استفاده خواهم کرد من، به نیروهای مسلح رسیدگی خواهم کرد. وجود ستاد مشترک ارتش و ستاد مرکزی سپاه پاسداران و ستاد کل نیروهای مسلح، به معنای عدم حضور و عدم رسیدگیِ من نیست. آن جا که لازم باشد، من به همه‌ی امور رسیدگی خواهم کرد و این حق برای من محفوظ است که تا پایین‌ترین رده‌ها وارد بشوم و چیزی را سؤال و استفسار و تصرف کنم. البته، سلسله مراتب آن‌چنانی که مقرر است، به جای خود محفوظ می‌باشد؛ اما سلسله مراتب، مانع از حق فرمانده برای رسیدگی در حیطه‌ی فرماندهی - به هر شیوه‌یی که مصلحت بداند - نیست و از این حق برای خدا و تجهیز نیروهای مسلح و برای این که در این روزگار بتوانیم نیروهای مسلحمان را نیرومند کنیم، به نحو شایسته استفاده خواهم کرد. این بازوها باید قدرتمند شده و این مشتها باید گره شوند. ما کسی را تهدید نمی‌کنیم، از اول هم تهدید نکردیم، دنیا هم این را می‌داند. نگویند که جمهوری اسلامی ایران، ما را تهدید کرده و خودش را آماده می‌کند. بلی، ما ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز خودمان را بیشتر آماده خواهیم کرد و باید هم بکنیم، وظیفه‌ی مردم هم این است که پشتیبانی کنند. ما تهدید نمی‌کنیم؛ بلکه در مقابل تهدیدهای دشمنان که ثابت شده به هیچ اصلی از اصول انسانی پایبند نیستند، ایستادگی خواهیم کرد. سپاه و ارتش صمیمانه با هم کار کنند ان‌شاءاللَّه دیدارهای دیگری هم به مناسبتهای کاری، با شما برادران سپاهی و ارتشی خواهم داشت و توصیه‌های لازم را خواهم کرد؛ اما امروز که یک تجمع خوبی در این جا ایجاد شده است، مایلم نکاتی را به شما توصیه بکنم: اولاً - همان طور که قبلاً گفتم - این دو سازمان، صمیمانه با هم کار کنند. اگر صمیمیت نباشد، طرف مقابل آن را زود می‌فهمد. نباید به زبان بگوییم بله، این گونه است؛ اما در باطن صمیمیت نباشد. باید بدانیم خدای متعال چنین قرار داده است که بی صمیمیتی زود فهمیده شود. آدمهای بی‌واقعیت و بی‌صداقت خیال می‌کنند زرنگند، نمی‌دانند که افراد

زیادی هستند که با همدیگر می‌نشینند و دیگران را به بی‌صداقتی و بی‌صمیمیتی متهم می‌کنند و می‌گویند فلان‌کس آدم بی‌صداقتی است و صمیمیت ندارد؛ در حالی که خودش خیال می‌کند هیچ کس عدم صداقت او را نفهمیده است. او اصرار ورزیده که صمیمی جلوه کند؛ اما بالاخره حقیقت آشکار شده است و در جمع افراد، این معنا واضحتر هم خواهد شد. اگر یک مجموعه نسبت به مجموعه‌ی همجوار خود، صمیمیت نداشته باشد، زود آشکار خواهد شد و در عمل، تناقضها و درگیریها و اصطکاکها پدیدار خواهند گردید. دو سازمان باید نسبت به هم صمیمیت و برادری داشته باشند و به هم کمک کنند و هدف را بالاتر از اهداف سازمانی قرار بدهند. الان اگر به یکی از لشکرها - چه لشکرِ ارتش و چه لشکرِ سپاه - بگویند شما ده بیست تانک یا یک مقدار وسایل و تجهیزات و آشپزخانه و... را به لشکر دیگر بدهید تا اصلاً متعلق به خودشان باشد، خواهید دید که از همه‌ی امکانات برای ندادن آن وسایل استفاده می‌کنند؛ در حالی که بناست آن لشکر هم بجنگد. گاهی هم آن لشکر، وسایل و تجهیزات ندارد و به آنها احتیاج دارد و آن دیگری زیادی هم دارد؛ اما نخواهد داد. البته، در دستگاههای غیرنظامی هم همین گونه است و این چیزی نیست که مخصوصِ شما باشد. بنابراین، می‌بینید که در برخی موارد، متأسفانه هدفهای سازمانی و حتّی کوچکتر از سازمانی، از اهداف اصلی بالاتر قرار می‌گیرند. باید با این روحیه مبارزه کرد. چه کسی باید مبارزه کند؟ طبیعی است که اول خودمان باید این کار را بکنیم و حقیقتاً گشاده‌دستانه با آن دیگری برخورد کنیم تا برادریِ بیشتری بین ارتش و سپاه برقرار شود. مأموریتهای دفاعی مرزی را خیلی جدی بگیرید نکته‌ی دیگر این است که مأموریتهای دفاعی مرزی را خیلی جدی بگیرید. من، قبلاً هم به شما گفته‌ام و اکنون نیز تکرار می‌کنم: این خطوط مرزی را، هم سپاه و هم ارتش مستحکم کنند. حقیقتاً هیچ بهانه‌یی برای توجیه عدم استحکام و عدم اطمینان و گسیختگی خطوط مرزی ما قابل قبول نیست. هم سپاه و هم ارتش، در منطقه‌یی که مأمور حفاظت هستند، باید با کمال دقت و مراقبت حضور داشته باشند و از هرگونه سستی و بی‌مبالاتی و سهل‌انگاری و ولنگاری از طرف افراد و مأموران پایین دست، به شدت جلوگیری کنند. نظم، شاخصه‌ی یک مجموعه‌ی نظامی نکته‌ی بعدی این است که اساس کار نظام و نیروهای نظامی، نظم و انضباط است. اگر نظم داشتید، هم نیروی انسانی و هم سلاح و هم امکانات شما، به دردتان خواهد خورد؛ ولی اگر نظم نداشتید، چنانچه نیروی انسانی و سلاح و تجهیزات و امکانات و پول هم داشته باشید، به دردتان نخواهد خورد. آن چیزی که یک توده‌ی انبوه آدم را از یک لشکر و یگان نظامی ممتاز می‌کند، در درجه‌ی اول نظم او است. بنابراین، شاخصه‌ی یک مجموعه‌ی نظامی، نظم است. هر چه ممکن است، به نحو صحیح بر نظم و انضباط خود بیفزایید. ممکن است بعضی تصور کنند که فقط سپاه مخاطب است. خیر، هم سپاه و هم ارتش مخاطب است. متأسفانه، گاهی در برخی از قسمتها و یگانهای ارتش هم، نشانه‌های بی‌نظمی مشاهده می‌شود که باید تکرار نشود. امروز، یکی از برنامه‌های ما، معرفی آقایانی است که اخیراً منصوب شده‌اند و چون بنا را بر این گذاشتیم که مراسم ما از معنویت و حقیقت و صمیمیت سرشار باشد، چنانچه برخی از تشریفات هم در آن نباشد، به آن خللی وارد نمی‌کند. البته، من با تشریفات نظامی مخالف نیستم؛ ولی با مطلق تشریفات و وجود تشریفات در زندگی شخصی خودم و دیگران، صددرصد مخالفم. در عین حال، در تشریفات رسمی که گاهی شعار است و یک معنا و مفهومی در آن وجود دارد، حایز اهمیت است. من، به این‌گونه تشریفات علاقه‌مند هستم؛ اما اگر یک وقت به خاطر جهت دیگری، این تشریفات عملی نشد، از نظر من ایرادی ندارد و طبعاً امروز به‌خاطر وضعیت مکانی ما، نمی‌توانست آن تشریفات مفصل انجام بگیرد. وضعیت ما طلبگی است و فعلاً ـ با همین وضعیت، این کار را انجام می‌دهیم. هویت و معنویت و معنای کار مهم است؛ اگر چه از لحاظ ظاهر، آن گونه که می‌خواهیم، نباشد و به همین جهت است که تشریفاتِ آن چنانی نداریم. وظایف ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح من، به ستاد فرماندهی کل، آقای دکتر فیروزآبادی - که برادر بسیجیِ سابقه‌دار و مورد اعتماد ما هستند - گفتم که سیاستگذاری و هدایت کلّی و همسان‌سازی و هماهنگ‌سازیِ دو سازمان، برعهده‌ی این ستاد است و ستاد سپاه پاسداران و ستاد مشترک ارتش، برای کارهای خود، از طریق ستاد فرماندهی کل اقدام خواهند کرد. البته، به هر نحو و هر جا که لازم باشد، من با

فرماندهان ارتش و سپاه، دیدار و ملاقات و نظرخواهی خواهم داشت؛ لیکن روال جاری کار، آن گونه خواهد بود که از طریق ستاد فرماندهی کل کارها انجام می‌گیرد. ستاد کل هم در کارهای ستادی آن دو ستاد و سازمان، دخالتی نخواهد کرد. من، برای ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی، آقای سرتیپ شهبازی را منصوب کردم که ایشان هم از برادران بسیار خوب و شناخته شده در صحنه‌ی جنگ بوده است. خود من شاهد بودم که ایشان در صحنه‌ی انقلاب، خدمت بزرگی به ارتش و نیروهای مسلح کرد و در اوایل پیروزی انقلاب، ایشان و جمعی دیگر، همیشه جزو همکارهای خوب ما بود و امروز برادر شناخته شده‌یی است. نیروهای سه‌گانه‌ی ارتش، باید ستاد مشترک را به عنوان مادر خودشان به حساب آورند و بدانند که اگر ستاد مشترک تضعیف شد، نیروها تضعیف خواهند گردید. نیروها خیال نکنند که اگر ستاد مشترک را دور زدند، به نفعشان است؛ بلکه به ضررشان خواهد بود. من، این نکته را به عنوان روش و خط مشی به شما گفتم و البته شما در عمل هم همین را تجربه خواهید کرد و خواهید دید که اگر نیروهای سه‌گانه‌ی ارتش، ستاد مشترک را جدی نگیرند، کارشان پیش نخواهد رفت و بلکه عقب خواهند افتاد. ستاد مشترک، حالت مادر و مرکز را برای ارتش دارد و بر سه نیرو مشرف است و در حقیقت، ستاد فرماندهی کل ارتش می‌باشد. بنابراین، مسایل تدابیر فرمانده‌ی کل، از طریق ستاد مشترک به نیروها و به قسمتها و ادارات و سازمانها ابلاغ خواهد شد. برای ستاد سپاه پاسداران، برادر بسیار خوبمان آقای ذوالقدر، به پیشنهاد فرماندهی کل سپاه پاسداران انتخاب شد که البته خود من هم شناخت خوبی از ایشان داشتم و این امید را دارم که ان‌شاءاللَّه ستاد کل سپاه پاسداران بتواند قدمهای اساسی‌یی در طریق منتظم کردن مجموعه‌ی سپاه بردارد. این ستاد، باید از پشتیبانی فرماندهی کل برخوردار باشد و همین طور سازمانها و نیروها و قسمتهای مختلف سپاه پاسداران هم توجه بکنند که از طریق ستاد کل سپاه، کارهای خود را انجام بدهند. البته، این سؤال وجود دارد که شورای عالی سپاه - که شورای قانونی این سازمان است - رابطه و جایگاهش با فرماندهی و ستاد کل، چگونه خواهد بود؟ این مسأله، جزو آن نکاتی است که من ان‌شاءاللَّه در آینده، برای آن که کار برادران به‌خوبی انجام بگیرد، پاسخ روشنی به سپاه خواهم داد. به هر حال، ما امید زیادی به ستاد کل سپاه بسته‌ایم که ان‌شاءاللَّه بتواند با تدبیر و نظم و برآورد و بررسی و تجزیه و تحلیل منطقی از مسایل، کارها را هر چه بیشتر رو به انتظام ببرد. برادر عزیزمان، آقای رحیم صفوی نیز به عنوان جانشین فرمانده‌ی کل معرفی شده‌اند. در حقیقت، این برادر، هم شهید و هم جانباز است و فقط بحمداللَّه مفقود و اسیر نیست؛ حی و قایم کامل! ایشان از اول جنگ، در کردستان بودند که من خود در مراحلی، واقعاً شاهد فداکاریهای مخلصانه‌ی این برادر بسیار خوب بودم. چهره‌یی برجسته و با اخلاص و صمیمی و خوب که فرماندهی کل سپاه - جناب آقای رضایی - ایشان را معرفی و پیشنهاد کردند و من هم منصوب کردم که بجا هم هست. برای فرماندهی نیروی زمینی سپاه، برادر عزیزمان آقای مصطفی ایزدی را در نظر گرفتیم که از آن برادرهای بسیار خوب می‌باشند. من خودم نیز ایشان را از سابق از دور و نزدیک می‌شناختم. از آن وقتی که ایشان در کردستان بودند و بعد به سپاه و فرماندهی وارد شدند و کارها و تلاشهای مخلصانه‌یی در منطقه‌ی کردستان و بعداً مدتی هم در منطقه‌ی جنوب انجام دادند، حقاً و انصافاً جزو برادرهای بسیار ارزنده و محبوبی هستند که جا دارد افرادی از قبیل ایشان، در مسؤولیتهای بالا باشند. برادر عزیزمان آقای محتاج هم به عنوان جانشین فرمانده‌ی نیروی زمینی معرفی شدند و بنده هم تأیید کردم و حکم دادم. گرچه با ایشان خیلی همکاری نداشتم؛ اما سوابق شناخته شده‌ی خوبی از آقای محتاج دارم. این مجموعه، برادران عزیزی هستند که امروز بنا بود در این‌جا معرفی بشوند و وظایف و شرح کارشان مشخص است. من، به همه‌ی برادران عزیز توصیه می‌کنم که کمک کنند تا ان‌شاءاللَّه این برادران بتوانند به مأموریتها و وظایف مهم خودشان عمل کنند. لازم است از برادرانی که در طول مدت جنگ، تلاشهای زیادی کردند و مسؤولیتهای مهم و بالایی داشتند و هنوز نام آنها مطرح نشده است تا از آنها تجلیل شود، به صورت کلی تجلیل کنم. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه همه‌ی آنها مشمول رحمت و فضل الهی باشند. همچنین یاد شهدای عزیزمان: سرداران و رزمندگان و بسیجیان و نیروهای خدماتی - چه نیروهای درمانی، چه جهاد سازندگی و چه دیگران - را گرامی می‌داریم و امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَّه به خانواده‌های آنها

صبر و اجر بدهد و برکات خودش را بر آنها نازل کند و شـهدای آنها را با شهدای ابرارِ صدر اسلام، محشور فرماید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته ---

--- ۱) کهف: ۴۹

بیانات در دیدار با رئیس جمهور موقت افغانستان و رهبران مجاهدان افغانی

بیانات در دیـدار با رئیس جمهور موقت افغانسـتان و رهبران مجاهدان افغانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسأله‌ی افغانسـتان، یک مسأله‌ی اسـلامی به همه‌ی آقایان محترم و برادران عزیز که میهمانان ارجمنـد جمهوری اسـلامی و مجاهدان فی‌سبیل‌اللَّه هسـتند، خیر مقدم و خوش‌آمد عرض می‌کنم و از خداوند متعال مسألت می‌نمایم که این اجتماعات و گفتگوها و تلاشـهایی را که شـما به آن مشغولید، مشـمول فضل و رحمت خود قرار بدهـد و برکت ببخشد؛ چون نه فقط یک ملت، بلکه دنیای اسـلام چشم انتظار کارهای شـماست. امروز، اگرچه در محافل سیاسی و در گفتگوهای سیاسیون عالم، مسأله‌ی افغانستان یک مسأله‌ی صرفاً سیاسی و بین‌الدّولی است؛ اما از نظر ملتهای مسلمان، یک مسأله‌ی اسلامی است که به سرنوشت دنیای اسلام و آینده‌ی بین‌الملل اسلامی ارتباط تام و تمامی دارد. آنچه بحمداللَّه، هم برای همه‌ی مسـلمینی که از مسایل جاری این منطقه و افغانسـتان مطلع و آگاه هسـتند و هم بخصوص برای ملت افغانستان و ایران مایه‌ی خشنودی و خوشحالی است، این است که مبارزات شما پس از سالها رنج و زحمت، به یک نتیجه‌ی مقطعی و مرحله‌یی نایل آمـد و ثابت شد که یک ملت، هر چند هم تنها و مستقل و علی‌الظاهر بی‌پناه باشد، اگر جهاد کرد، خدای متعال به او کمک می‌کند و با اراده‌اش معادلات جهانی را به هم خواهد زد - که به هم زد. هنوز ملت افغانسـتان قدم آخر را برنداشـته اسـت کسـی باور نمی‌کرد که ملت افغانسـتان خواهـد توانست نیروهایی را که با کمیّت زیاد و با اراده و تصـمیم قاطع وارد افغانسـتان شده بودند، از این کشور بیرون کند. جز ملت افغانستان، هیچ‌کس دیگر نبود که بتواند این کار را بکند. اگر کسی، دولتی، سیاستی، ادعا کنـد که او در چنین کـاری مؤثر بوده است، حتماً گزافه است. فقط اراده‌ی ملت افغانسـتان و جهاد بزرگ و بسـیار مرارتبار این ملت مؤثر بوده است. اگر شما جهاد نمی‌کردید و اگر آن جبهه‌های سخت و محروم از اوّلیات زندگی، با آن فداکاری تلاش نمی‌کردند، ممکن نبود دشـمن از خاک افغانسـتان بیرون برود. البته، تغییر سیاستها در داخل شوروی هم مؤثر بود، اما آن چیزی که زمینه‌ی تغییر سیـاست را فراهم می‌کرد، جهاد ملت افغانسـتان بود؛ والّا ملتی که مثل بره، رام و مطیع دشـمنان و اشـغالگران باشـد، هیـچ‌کس اراده نخواهد کرد که او را رها کند. این اراده و جهاد شـما بود که بحمداللَّه موفق شدید. یادم می‌آید که در آن دوران سخت، حتّی خود عناصـر مؤثر مجاهـدِ افغانسـتان هم وقتی اوضاع را بررسـی می‌کردنـد، افق روشـنی را نمی‌دیدنـد. هر چند با اعتقاد به حکم و قضای الهی، اجمالاً ـ هر مؤمنی معتقـد است که خـدای متعال پیروزی را به مؤمنین خواهـد داد، اما در مورد افغانسـتان، هیـچ فرمول ظاهری برای این کار وجود نـداشت؛ ولی شـما دیدیـد که پیروزی واقع شـد. امروز هم شـما به سـمت پیروزی نهایی حرکت می‌کنید و باید حرکت کنیـد. آنچه مهم است، این است که همان عواملی که در آن روز به شـما کمک کرد تا بتوانیـد مجاهـدت کنیـد، امروز هم لازم است تا کمک کند که بهترین راه را انتخاب کنید و قویترین تصـمیم را بگیرید و قدم آخر را بردارید. هنوز ملت افغانستان قدم آخر را برنداشـته است و حیف است که انسان بعد از رسیدن به دروازه‌های پیروزی، متوقف شود و نتواند خود را به پیروزی برساند. اگر انسان ببیند شـناگری نیرومند و چیره‌دست، با شنا از دریا عبور کرده تا خودش را به ساحل برساند، اما در یک کیلومتری ساحل، خدای نکرده برایش عارضه‌یی پیش بیاید، خیلی تأسف می‌خورد. مشکل امروز شما مسأله‌ی اختلافات داخلی است من امروز مسایل شمـا را می‌دانم و از طرق سیاسـی و معمولی و مـذاکرات فراوانی که بـا اغلب شـما آقایـان محترم - که از دوسـتان خیلی نزدیـک و قدیمی من هستید - داشـته‌ام، در جریان آن هسـتم. امروز مشـکل شـما، مسأله‌ی اختلافات داخلی است که باید آن را برطرف کنید. دشـمن مایـل است که اختلافـات روزبه‌روز بیشتر مشـتعل شود و در همه جـا بهانه هم زیاد دارد؛ بخصوص در افغانسـتان که بیش از

بعضی جاهای دیگر، بهانه برای اختلاف وجود دارد. اگرچه به نظر ما، اختلاف شیعه و سنی در حقیقت اختلاف نیست؛ زیرا در اصول اصلی اسلام - که اگر کسی آنها را نداشت، مسلمان نیست - مشترکند؛ یعنی هر دو مذهب، به قبله‌ی واحد، خدای واحد، پیامبر واحد، قرآن واحد و احکام و ارکان واحد اسلامی معتقدند؛ اما شما ببینید که استعمار در طول زمان از طرح مسأله‌ی شیعه و سنی در مقابل یکدیگر، چه وسیله‌ی اختلافی - بخصوص در محافل پایین‌تر و نسبت به اوساط پایین مردم که از معرفت و توجه، قدری دورتر هستند - درست کرده است. قبل از انقلاب، ما در ایران تلاش زیادی داشتیم که این اختلافها برطرف شود، منتها تلاشها فردی بود؛ ولی بعد از انقلاب، سیاست جمهوری اسلامی این بود که بین برادران، وحدت و تفاهم ایجاد کند تا به هر دو طرفی که اختلافات خودشان را آن‌قدر عمیق و غیرقابل التیام می‌بینند، ثابت شود که در اشتباهند. بحمداللّٰه علی‌رغم آن‌همه فشاری که دشمن وارد کرد، در داخل کشور موفق شدیم. شما غالباً جزییات را نمی‌دانید؛ ولی اگر زمانی اینها نوشته بشود، آن‌وقت منصفان عالم خواهند فهمید که در این ده سال، ما برای ایجاد وحدت، از جانب توطئه‌های استعمار چه کشیدیم و متوجه خواهند شد که آنها با چه طرقی وارد شدند تا برادران مسلمان را در مقابل هم نگهدارند. ما همیشه به علمای فریقین گفته‌ایم، شما که می‌دانید وحدت و اتحاد حق است، بنابراین باید این نکته را به مردم خودتان و به عوام تفهیم کنید. البته، مخلصان قبول کردند و به همان اندازه هم تأثیر گذاشته‌اند. دشمن بهانه‌ی زیادی برای ایجاد اختلاف دارد چون من قبلاً در خراسان بوده‌ام و این استان با افغانستان هم‌مرز است، قبل از انقلاب دایماً رفت و آمد و ارتباط داشتم. به‌علاوه از طریق طلّاب افغانیِ مقیم مشهد، در جریان مصایب افغانستان بوده‌ام. بنابراین من می‌دانم - و شما هم خوب می‌دانید - که تعصبهای قومی و مذهبی و گرایشهای سیاسی، بهانه‌یی برای ایجاد اختلاف در افغانستان است. به هر حال، دشمن بهانه‌ی زیادی برای ایجاد اختلاف دارد. باید بر این بهانه‌ها فایق آمد و این کار، یک عزم توحیدی و الهی و پیامبرمآب لازم دارد؛ همان طوری که پیروان و انصار انبیای الهی، واقعاً با عزم راسخ وارد میدانها شدند. سختی این میادین، کمتر از سختی میدان جهاد با تفنگ و مسلسل و ضدهوایی نیست. میدان خیلی دشواری است که بایستی بر آن فایق آمد. شما، رهبران و بزرگان و مرشدان مردم هستید. باید روی این مسأله کار کنید و علاوه بر ایجادوحدت در میان مردمِ گوناگون از اقوام و تیره‌های مختلف افغانی با مذاهب مختلف و دادن پیام آرامبخش وحدت به آنها، تلاش کنید که پیام آرامبخش وحدت در خود دستگاه سیاسی و میان تلاشگران سیاسی به‌وجود آید. اگر یک طرف هم احساس کرد که حق او تضییع می‌شود، اغماض و تسامح و علاقه به وحدت را بر آنچه که او حقِ خودش می‌داند، غلبه دهد. هدف عمومی و اصلی باید ایجاد وحدت باشد همه باید تلاش کنند تا وحدت ایجاد شود. البته در طول این چند سال گذشته - بخصوص در یک سال اخیر - مکرراً به برادران مستقر در پاکستان و ایران گفته‌ایم که افغانستان جز با وحدت گروهها و نیروها، نخواهد توانست به مقصود خودش دست یابد. اگر کسی خیال کند که با حذف این گروه یا آن دسته، خواهد توانست کار را به پیش ببرد، اشتباه کرده است. امروز مشکل اصلی، مشکل اختلاف است. باید هدف عمومی و اصلی، ایجاد وحدت باشد. همه هم باید کمک بکنند. آنهایی که بزرگترند، بیشتر باید تلاش کنند و آنهایی هم که کوچکترند، باید تلاش کنند تا این وحدت ان‌شاءاللّٰه انجام بگیرد. افغانستان، یک کشور و ملت مسلمانِ خالص با سوابق دیرین در فرهنگ اسلامی است. ملت افغانستان، حق زیادی در اشاعه‌ی فرهنگ اسلامی دارد. کتب حدیث و تفسیر و فقه و تاریخ و امثال اینها، که در طول قرون متمادی از افغانیها صادر شده، چند برابر آن مقداری است که کشورهای مغرب اسلامی توانستند به‌وجود آورند. یعنی تولید اسلامی ملت افغانستان، یکی از تولیدهای درجه‌ی یک محسوب می‌شود که بسیار باارزش است. بنابراین، ملت افغانستان در فرهنگ و مواریث اسلامی، دارای حق است. ملتی با این خصوصیات که کشورش کشور اسلامی است، قاعدتاً حکومتش هم باید اسلامی باشد. امروز که روز شروع کارتان است، باید ببینید که وحدت را از چه راهی می‌توانید تأمین بکنید. امروز وحدت برای شما، هم تاکتیک و هم استراتژی و هم یک اصل اسلامی است و همیشه برای شما لازم است. امروز اگر بخواهید به قضایا خیلی سیاسی نگاه کنید، وحدت برای شما لازم است. البته

نبایـد به وحـدت به چشم تاکتیـک نگـاه کرد؛ وحـدت یـک اصل اسـلامی است: « واعتصـموا بحبل‌اللَّه جمیعا»(۱). یعنی اعتصـام به حبل‌اللَّه، جمیعاً و مجتمعاً لازم است. اعتصام به حبل‌اللَّه، به صورت تک تک ممکن نمی‌شود: «ولاتفرّقوا»(۲). ما همیشه در کنار شما بودیم و هستیم امیـدواریم که خدای متعال به شـما برادران عزیز افغانی کمک کند، تا ان‌شاءاللَّه آن سعه‌ی صدر و سـماحت لازم و وسـعت نظری را که به ایجاد وحدت کمک خواهد کرد، به دست آورید. ما در کنار شـما بودیم و هنوز هم هستیم. یکی از اهداف بلندگوهای اسـتعمار این است که بین ملتهای برادر، جدایی بیندازند. اختلاف، صـرفاً بین اعضای یک ملت که ایجاد نمی‌شود، بلکه طرح اختلاف میان ملتها، بخصوص دو ملت مانند افغانسـتان و ایران که مسایلشان به‌طور کامل به‌یکدیگر مرتبط است و هر حادثه‌یی که در این‌جـا اثر بگـذارد، در آن‌جا هم اثر خواهـد گـذاشت و بعکس، می‌توانـد آثار سویی دربر داشـته باشـد. بلنـدگوهایی سـعی داشـتند و دارند که روزبه‌روز بین این دو ملت جدایی بیندازند؛ اما ما در سخت‌ترین شرایط نیز، هیچ مصلحتی را بر مصلحت دفاع از افغانسـتان غلبه ندادیم. همه‌ی شما می‌دانید که تهران زیر موشک بود و هر شبانه‌روز، ده تا پانزده موشک - بلکه بیشتر - وارد تهران می‌شد و منفجر می‌گردید و دهها انسان را از بین می‌برد و خانه‌هایی را خراب می‌کرد. آن روز، علاج کار این بود که به یک طرف لبخنـد بزنیم؛ ولی در جهت رضـای الهی نزدیم و آن شـرایط سـخت را تحمـل کردیم. قبـل و بعـد از آن نیز در طول جنگ تحمیلی هشت‌ساله، بخش عمـده از زحماتی که متحمل شـدیم، به‌خاطر موضع قاطع و صـریحی بود که در امر افغانسـتان داشتیم. آن موضع، امروز هـم وجـود دارد و هیـچ فرقی نکرده اسـت. امروز هـم مـا در کنـار ملت و جهـاد و وحـدت افغانسـتان و نیز حکـومت اسـلامی آینده‌اش قرار داریم. اگر کسـی بخواهد این وحدت را بشکند و در داخل ایجاد فتنه کند، با او احساس برادری نخواهیم کرد و او را دست شـیطان به حسـاب خواهیم آورد. کسـانی که خودشـان و زبـان و عملشان تفرقه‌انگیز است، به اعتقاد ما ایادی شـیطان هسـتند. برادری و مسـلمانی، این‌گونه نمی‌شود. امیدواریم خدای متعال به ما و شـما توفیق دهد تا ببینیم که قضیه‌ی افغانستان، در همان شکل مطلوب اسـلامی خودش قرار گرفته است و این جهاد پاکیزه و مخلصانه و مظلومانه‌ی شـما، به آخرین نتایج خودش نایل آمده است. مجـدداً از شـما آقایان که لطف کردید و به این‌جا - که خانه‌ی شـماست - تشـریف آوردید، تشـکر می‌کنم. مردم هم برادران شـما هسـتند، ما هم در خدمت شما هستیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) ۲) ۱و۲. آل‌عمران: ۱۰۳

بیانات در دیدار با جمعی از مسؤولان و کارکنان نهادها و سازمانهای خدماتی و حمایت‌کننده از مستضعفان

بیانـات در دیــدار بـا جمعی از مسؤولاـن و کارکنـان نهادهـا و سازمانهـای خـدماتی و حمایت‌کننــده از مستضــعفان و محرومـان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تشـخیص حـق از باطـل، نقطه‌ی دشـوار زنـدگی انسانهـا از همه‌ی شـما برادران و خواهران، مخصوصـاً آقایـان علمای اعلام و خانواده‌های مکرّم شـهدا و جانبازان عزیز و خدمتگزاران به قشرهای محروم، به خاطر این اجتماع پرشور با محبتی که تشـکیل دادید، صـمیمانه متشـکرم. مسأله‌ی تشـخیص حق از باطل، یکی از آن مسایلی است که در طول تاریخ بشـر و تاریخ نبوتها، نقطه‌ی دشوار زنـدگی انسانهـا به حسـاب می‌آمـده است. همه مایلنـد حق را تعقیب کننـد و به آن عمل نماینـد. همه مایلنـد از باطل اجتناب کنند. البته، غیر از انسانهایی که وجودشان به آتش قهر الهی تبدیل شده است و مظهر شیطانند، عموم مردم و انسانهای دارای عقـل و انصاف و صـفات انسانی، می‌خواهنـد از باطل اجتناب بکننـد و به حق گرایش پیـدا نماینـد؛ اما تشـخیص اینها، همیشه آسان نیست. امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّـلام) در یکی از خطبه‌هـایی که دردمنـدی آن بزرگوار، در کلمات و جملات آن آشـکار است، همین مطلب را بیـان می‌کننـد. می‌فرماینـد: اگر حق صـریح و خـالص بود، کسـی به شـبهه نمی‌افتـاد و اگر باطل لخت و عریان ظاهر می‌شـد، کسـی از آن تعقیب نمی‌کرد. «ولکـن یوخـذ مـن هـذا ضـغث و مـن هـذا ضـغث فیمزجـان فهنالـک یسـتولی الشّـیطان علی اولیائه»(۱). یعنی دسـتهای کج‌انـدیش و ترفنـدکار، قسـمتی از حق را با باطل مخلوط می‌کننـد و لعابی از حق روی باطل می‌دهنـد تا

باطل قابل عرضه شود و برای مردم ساده‌لوح ، قابل قبول باشد. این‌جاست که شیطان بر دوستانش مستولی شده و حق مشتبه می‌شود. ما چوب اشتباه حق و باطل را در طول تاریخ انبیا و در طول تاریخ اسلام بارها خورده‌ایم. شاید یکی از علل این که دوران اختناق در این کشور طولانی شد و اقلاً دو قرن استعمار در این کشور حضور موذیانه‌یی داشت و ما مردم نتوانستیم آن‌چنان به دهان استعمار بکوبیم که برود و نیاید، همین بود که حق و باطل مشتبه می‌شد و صریح نبود و صراط روشن برای مردم وجود نداشت. لذا چه در مشروطه و چه در قضایای قبل و بعد آن، ما ملت ایران چوب اشتباه حق و باطل را خوردیم. البته، نهضت عظیم روحانیت و ملت به رهبری امام عظیم‌الشّأن بزرگوار ما، شعارهایی را مطرح کرد که نگذاشت حق و باطل با یکدیگر ممزوج بشود. وقتی مردم در طول پانزده سال، بتدریج حق را شناختند و آن را از باطل جدا کردند، مسأله فیصله پیدا کرد. انقلاب پیروز شد و بعد از انقلاب هم، امام(رضوان‌اللّه‌تعالی علیه‌واعلی‌اللّه‌کلمته‌ومقامه) با آن دم عیسوی نگذاشتند حق با باطل ممزوج بشود. معیارهای شناخت حق و باطل اگر حق و باطل قابل امتزاج و اشتباهند، معیاری برای تشخیص لازم است؛ چون ممکن نیست که خداوند مردم را بدون معالم و نشانه‌ها رها کند. این معیار شناخت حق و باطل چیست؟ آن را باید از قرآن و حدیث و کلمات اولیا و بزرگان با دقت جستجو کرد. باید معیار حق و باطل را شناخت. البته، در مواردی معیار کتاب و سنت مطرح می‌شود. هر چه را دیدید که بر طبق شرع است، حق می‌باشد و هر چه بر خلاف شرع بود، باطل است. البته، در همه جا این معیار برای همه‌ی مردم قابل استفاده نیست؛ چون تشخیص شرع و خلاف شرع هم کار آسانی نیست. در سیاستهای کلی و امور عمومی جامعه، معیار دیگری هم هست و آن، خواست ومنافع و جهتگیری مصلحت مردم است. یعنی هر کار و حرکتی که در جهت مصلحت و خواست مردم مسلمان و آگاه بود، حق است. در سیاستهای جهانی، این یک معیار است. امروز مسأله‌ی لبنان، یک مسأله‌ی اساسی و اسلامی است. علت این هم که می‌بینید منادیان و سخنگویان، به نام اسلام درباره‌ی مسایلی مثل مسأله‌ی لبنان یا افغانستان و امثال آن حرف می‌زنند و اقدام می‌کنند و دل می‌سوزانند، همین است که مسأله در چارچوب مرزهای یک ملت محدود نمی‌شود. مسأله‌ی لبنان، محدود به همان چند هزار کیلومتر زمین نیست؛ بلکه متعلق به همه‌ی دنیای اسلام است. فشار روی لبنان، ناشی از اصرار استکبار بر حفظ دولت صهیونیستی است. آنها می‌خواهند دولت صهیونیستی را از خشم روزافزون مسلمانان مبارز حفظ کنند. به همین خاطر، روی لبنان فشار می‌آورند تا این کشور را پشتوانه‌ی اسرائیل غاصب قرار بدهند. بنابراین، مسأله یک مسأله‌ی بین‌الملل اسلامی است که به همه‌ی مسلمانان مربوط است. شما می‌بینید همه‌ی قدرتمندان عالم، همان کسانی که در دنیا به دخالتِ در کشورها و اقدام علیه مصالح آنها شناخته شده‌اند و استعمار را به وجود آوردند و جنگهای خونین را به راه انداختند و ملتها را ذلیل کردند و سرمایه‌های مردم را نابود و ضایع کردند، در تلاشند تا به قول خودشان برای مسأله‌ی لبنان راه حلی پیدا کنند. این راه حل چیست؟ آیا راه حلِ مشکل مردم است یا راه حلِ مشکل استکبار؟! چون در لبنان فقط مردم نیستند که مشکل دارند؛ امریکا و دولتهای مرتجع هم در لبنان به‌خاطر بیداری مردم و شیوع و رواج تفکر اسلام ناب محمدی(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌و سلّم) و اعتقاد مردم به مجاهدت و مبارزه و عدم سکوت و عدم ذلت، مشکل پیدا کرده‌اند. این راه حلی که می‌خواهند پیدا کنند، راه حلِ کیست؟ آیا راه حلِ مشکل استکبار را می‌خواهند جستجو کنند یا راه حلِ مشکل مردم را؟ این‌جاست که حق و باطل، ملاک و معیار و علامت پیدا می‌کند. اگر تلاشهایی که انجام می‌گیرد، برای حفظ سیادت ملی مردم لبنان و بیرون کردن اسرائیل و دور کردن دست امریکا و دیگر طمع‌ورزان در آن کشور می‌باشد، خوب و حق است. اگر به عکس، تلاشی که می‌شود و راه حلی که جستجو می‌گردد،برای تثبیت و تحکیم نظام طایفی و فرقه‌گرایانه و مرتجعانه‌ی لبنان می‌باشد، باطل است. مرتجع‌ترین نظامها در دنیا، نظامی است که بر مبنای تبعیض - چه تبعیض نژادی، چه تبعیض قومی و چه تبعیض مذهبی - باشد. لبنان، یکی از همینهاست. کشوری که ادعا می‌کردند قلب تمدن کشورهای عربی است، سیستم حکومتی‌یی دارد که با سیستم حکومتی آفریقای جنوبی، خیلی تفاوت ندارد. در آن جا یک اقلیت - به ناحق - بر اکثریت حکومت می‌کند، در لبنان هم یک اقلیت مارونی - به ناحق - بر اکثریتی که یا سه برابر و یا دو برابر و نیم آنهایند - یعنی مسلمانان -

حکومت می‌کند؛ آن هم حکومتی بر مبنای خیانت به وحدت و تمامیت و استقلال لبنان و در خدمت هدفهای صهیونیسم و حکومت صهیونیستی. بنابراین، خیر و صلاح و تمایل و مصلحت اکثریت مردم، ملاک شد. البته مصلحت اکثریت، درست مصلحت همه است. در بلند مدت این گونه است. در کوتاه مدت، اگر ما مصلحت اکثریت را رعایت کردیم، هر چند خلاف مصلحت اقلیت است؛ اما رعایت مصلحت اکثریت در یک کشور، در بلند مدت مصلحت همه - حتّی مصلحت آن اقلیت - است. اگر دقت کنید، این معنا آشکار خواهد شد. پس، می‌بینید که در سیاستها و حکومتها ونظامها، میل و صلاح و خواست و شوق مردم، یکی از ملاکات حقانیت است. نظام جمهوری اسلامی ایران، حکومتی است که این کشور را اداره می‌کند. قبل از آن، دهها حکومت این کشور را اداره کردند. ما که می‌گوییم این حکومت حق است و آن حکومتها باطل بودند، غیر از جنبه‌ی اسلامی و پایبندی و تقید مبنایی به اسلام در این حکومت، مسأله‌ی مصالح و خواست مردم مطرح است. مردم نسبت به حکومتهای گذشته احساس علقه و رابطه نداشتند شما به حکومتهایی که در طول این چند صد سال در ایران بوده‌اند، از حکومت منحوس و وابسته و فاسد پهلوی تا حکومت ضعیفِ وابسته‌ی بی‌عرضه‌ی بی‌لیاقت قاجاری تا حکومتهای قبل از قاجار که بعضی نام و نشان و عنوان فاتح هم دارند، نگاه کنید، ببینید در کدامیک از این حکومتها، آحاد ملت ایران نسبت به اولیای حکومت، احساس علقه و رابطه می‌کردند. خواهید دید که در هیچ کدام چنین وضعی وجود نداشته است. مردم جدا بودند، آنها هم جدا بودند. آنها سیاست خارجی را تنظیم می‌کردند و مردم هم خبر و علاقه‌یی به آن نداشتند. کارها بر طبق مصالح مردم هم نبود. حتّی کارهایی که به وسیله‌ی حکومتها به‌عنوان خدمت در این کشور انجام می‌شد، غالباً - مگر در موارد خیلی معدودی - به نفع و صلاح بیگانگان و یا همان اولیای حکومت فاسد بود. همین راه‌آهن سرتاسری که در زمان رضاخان کشیده شد، تحقیقاتِ هم بیگانگان و هم خودیها نشان می‌دهد که مسیر این راه‌آهن، صرفاً به مصلحت انگلیسیها و بر ضد مصلحت ملت ایران انتخاب شد. از این قبیل کارها زیاد بود. آنچه مطرح نبود، میل و اراده و مصلحت و عواطف و علایق مردم بود. در حقیقت آنچه مطرح و ملاک بود، منفعت بیگانگان یا سردمداران فاسد قدرتمدار بود. لذا مردم هم نسبت به آنها رابطه و محبتی نداشتند و هر کدام از این سلاطین یا سلسله‌های سابق که از بین رفتند، رفتن آنها با خوشحالی مردم مواجه شد. کسانی که یادشان است، می‌دانند که وقتی رضاخان رفته بود، مردم خوشحالی می‌کردند. ما هم از بزرگترهای خود، چنین چیزی را شنیده‌ایم. وقتی این سلسله‌ی منحوس در ایران منقرض شد، شما دیدید که مردم چه جشن عظیمی به راه انداختند که آن جشن و خوشحالی، غیر از خوشحالیِ پیروزی انقلاب بود. این، یک چیز دیگر بود و آن، یک چیز دیگر. آن واقعه، مستقلاً برای مردم شادی‌آور بود؛ چون مردم از اینها بیگانه بودند و بدشان می‌آمد. این، ملاک بطلان است. باطل بودن، یعنی این. رژیمی که وقتی هست، مردم ناراحتند و وقتی می‌رود، مردم خوشحالند؛ وقتی قدرت پیدا می‌کند، مردم در فشار می‌افتند و وقتی ضعیف می‌شود، علیه او مشت گره می‌کنند؛ این رژیم، رژیم باطلی است. جمهوری اسلامی ایران، نظام حق نظامی که آحاد مردم، خودشان دست به دست هم می‌دهند و آن را به‌وجود می‌آورند و بعد با همه‌ی وجود، به ایجاد کننده‌ی آن نظام عشق می‌ورزند نظام حقی است. اگر این ابراز عشق مردم را در زمان حضرت امام (رضوان‌اللّه‌علیه) می‌گفتیم، در آن وقت یاوه‌گویانی بودند که بگویند: نخیر، این طور نیست، مردم به امام عشق نمی‌ورزند!! لیکن رحلت این بزرگوار و آن حوادث عظیم، واقعیتها را نشان داد. ده سال و چند ماه، امام در میان ما مردم زندگی کرد و در تمام این لحظات، آحاد مردم به آن مرد بزرگ عشق ورزیدند و هر چه گفت، آن را دین خودشان دانستند و فریضه‌ی الهی فرض کردند. چنین نظامی، حق است و مردم او را می‌خواهند؛ چون برای مردم است، نه بر مردم و چون آنها را به راه حق و هدایت می‌کشاند؛ در حالی که شما می‌دانید در این ده سال، سخت‌ترین حوادث بر این ملت وارد آمد. در همین ده سال، جنگ هشت‌ساله‌یی بر مردم وارد آمد و تحمیل شد. چه قدر مردم شهید دادند، چه قدر جوانان معلول و از سلامتی محروم شدند، چه قدر بر اثر فشار و محاصره‌ی اقتصادیِ دشمنان جهانی، از لحاظ وضع معیشت بر ضعفا و مردم سخت گذشت. در عین حال، عاشقترین عشاقِ امام و انقلاب،

همان ضعفا بودند. چرا؟ چون می‌دانستند که راه درست است و فشارها هم ناشی از درستی راه می‌باشد. یک وقت در جریانی، امام بزرگوار(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) می‌فرمودند که وقتی دشمن از انسان تعریف کند و دشمنی نکند، انسان در خودش شک می کند. وقتی بدگویی می کند و فشار می‌آورد، انسان خوشحال می‌شود و اطمینان پیدا می کند که راه درست است. این که دشمن فشار می‌آورد و الان هم با کمال شدت فشار می‌آورد، به‌خاطر درستی راه است. این حکومت - که راهش درست است و برای مصلحت مردم و در خدمت آنهاست - حکومت حق است. ملاک حق و باطل، در این‌جا معلوم می‌شود. حمایت و کمک به مسؤولان کشور، یک واجب شرعی لذا امام در تمام مدت دهساله، اصرار داشتند که مردم باید از دولت و مسؤولان دولتی و قوّه‌ی مجریه و قوّه‌ی قضاییه حمایت کنند. این، به معنای آن نبود که قوّه‌ی قضاییه یا قوّه‌ی مجریه یا مسؤولان دولتیِ آن روز، هیچ خطا و یا اشتباهی نداشتند. خیر، هیچ انسانی خالی از خطا نیست. این، به معنای آن بود که وقتی خط و راه درست است و حکومت در جهت صحیح حرکت می کند، دشمن فشار می‌آورد و بنابراین، آحاد مردم به حمایت و پشتیبانی از کسانی که این کاروان عظیم را پیش می‌برند و هدایت و پشتیبانی می کنند، موظفند. امروز هم، همان‌گونه است. من، به تبعیت از امام بزرگوارمان(رضوان‌اللّه‌تعالی علیه) اعلام می‌کنم که امروز حمایت و کمک به مسؤولان کشور، یک واجب و فریضه‌ی شرعی است. همه‌ی مسؤولان کشور - کسانی که این بار سنگین را بر دوش گرفتند - شایسته‌ی این هستند که مردم از آنها حمایت کنند. واجب است که از رئیس جمهور و دولت و قوّه‌ی قضاییه حمایت شود. حمایت کنید تا تقویت شوند و بتوانند توقعاتی را که از آنها می‌رود، برآورده کنند. یک وقت، چند سال قبل از این - سال ۶۱ و شاید ۶۲ - در مجلس شورای اسلامی شرکت کردم. در آن زمان، انتقاداتی از دولت در مجلس می‌شد. من در آن‌جا گفتم که یک گردنه و شیب بسیار تندی وجود دارد و این ماشین هم با کمال فشار و ناله‌کنان از این‌جا بالا می‌رود. حالا شما توقع دارید که مثلاً سرعتش به صد برسد، ولی سرعت این ماشین چهل است. علاجش چیست؟ آیا علاجش این است که یک سنگ بردارید و به ماشین بزنید و بگویید چرا سرعتت کم است؟! طبیعی است که سرعتش کمتر خواهد شد. علاج این است که اگر دیدید سرعتش کم است، پشت ماشین دست بگذارید و شما هم هُل بدهید تا به آن سرعت مورد نظر شما نزدیک شود. عاقلانه و منصفانه‌اش این است. آن وقت، این توصیه را به نماینده‌گان مجلس شورای اسلامی می‌کردم و امروز هم به همه‌ی آحاد مردم و کسانی که نسبت به مسایل جامعه دلسوز و ذی‌علاقه‌اند و حقیقتاً مصلحت جامعه را دنبال می کنند - که اگر کسی دلسوز نباشد، حرف ما در او اثر هم نخواهد کرد - می‌گویم که پشتیبانی و حمایت از قوّه‌ی مجریه و قوّه‌ی قضاییه و مسؤولان بالای کشور لازم است و تضعیف آنها حرام می‌باشد. همه باید این را رعایت کنند. صندوقهای قرض‌الحسنه، نهادی اسلامی و اصیل همه‌ی شما برادران و خواهرانی که در این‌جا تشریف دارید، تقریباً از جمله دستگاههایی هستید که در خدمت متن مردمید و من باید از یکایک شما تشکر کنم. هم سازمان بهزیستی که یکی از سنگینترین و سخت‌ترین کارها را بر دوش دارد و هم کمیته‌ی امداد امام که یکی از مبارکترین نهادهای انقلاب بعد از پیروزی انقلاب بوده‌است و حقاً و انصافاً آثار بسیار خوبی را بی‌سروصدا داشته و بحمداللّه همیشه هم مورد تأیید امام بزرگوار و فقیدمان(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) بوده است. باید باز هم ان‌شاءاللّه آن خدمات را دنبال کنند. صندوقهای قرض‌الحسنه، یکی از نهادهای اسلامی اصیل هستند و من لازم می‌دانم روی این نکته تکیه کنم. قبلاً هم در سال گذشته به مناسبتی در جمعی، درباره‌ی صندوقهای قرض‌الحسنه صحبت کردم و الان هم لازم است این نکته را بگویم که صندوق قرض‌الحسنه، یک عمل اسلامی و یک حسنه است و اگر کسی به انجام این کار اقدام کند و نیت خیر داشته باشد، در صورتی که سودجویی نخواهد بکند و از روشهای غلط استفاده نکند (که شنیدم در گوشه و کنار، بعضی از صندوقها این کارها را می کنند و صندوقهای قرض‌الحسنه را بدنام می کنند)، یکی از حسنات و انفاقهای بزرگی است که کسی انجام می‌دهد. این کار را دنبال کنید. قبل از پیروزی انقلاب، کسانی که تفکرات چپ و التقاطی داشتند، از این که کسی به فقرا و مستمندان کمک و احسان کند، ناراحت و ناراضی بودند. به ما می‌گفتند: چرا وقتی که زمستان می‌شود، می‌آیند به شما ذغال می‌دهند که به فقرا بدهید و شما هم

قبول می کنید و به آنها می‌دهید؟! آن وقت در مشهد معمول بود که آدمهای اهل خیر می‌آمدند و حواله‌های ذغال را به امثال ما می‌دادند و ما هم به فقرا می‌دادیم که بروند بگیرند و استفاده کنند. می گفتند: چرا این کار را می کنید؟! بگذارید اینها سرما بخورند تا در سایه‌ی سرما خوردن، از دستگاه عصبانی بشوند و انقلاب جلو بیفتد! یک تحلیل ابلهانه‌ی غلط و متکی به تفکرات مادّی، و درست دور از واقعیات و حقایق اسلامی. آنها با احسان و همین کارهای قرض‌الحسنه و امثال اینها هم مخالف بودند. همان وقت در روزهای اختناق، بعضی از همین برادرانی که امروز هم می‌بینم بحمداللّه در کارهای این صندوقها هستند، در ابتدا چند صندوق و بعد بیشتر تشکیل دادند و این کار در آن وقت، چه کمکهایی می کرد. ما که در جریان بودیم، می‌فهمیدیم که این پولها به چه کسانی قرض‌الحسنه داده می‌شد و چه گرههایی را باز می کرد. هیچ مشکل اقتصادی بر تشکیل صندوقهای قرض‌الحسنه مترتب نیست تشکیل صندوق قرض‌الحسنه، کار بسیار خوبی است. البته، بعضیها موافق نیستند؛ ولی ما موافقیم و وجود این صندوقها را مفید می‌دانیم. هیچ مشکل اقتصادی هم بر تشکیل صندوقهای قرض‌الحسنه مترتب نیست که بعضیها می‌آمدند و می گفتند فعالیت این صندوقها تورم‌زاست و از این قبیل. نه تورم‌زاست و نه مشکل اقتصادی ایجاد می کند؛ بلکه چیز بسیار خوبی است. تورم را بانکها - که در صورت نیاز و احتیاج، مجبورند نشر اسکناس بکنند - به طور ناگزیر ایجاد می کنند، نه صندوقهای قرض‌الحسنه که پول انبوه و انباشته‌یی را از دست صاحبش می کشند و در این‌جا می گذارند و به صد نفر آدم محتاج می‌دهند. او هم اگر دستش بود، از این پول استفاده می کرد و آن را به گردش می‌انداخت، این بیچاره هم از آن پول استفاده می کند و مریضش را می‌برد و درمان می کند، یا برای زمستانش آذوقه‌یی می‌خرد، یا لباس شب عید بچه‌هایش را تأمین می کند. از لحاظ موازین و معیارهای اقتصادی، هیچ اشکالی ندارد و اصلاً مشکلی ایجاد نمی کند؛ بلکه علاوه بر سد فقرِ فقرا و مستمندان در محدوده‌ی خود، در جامعه خیر هم ایجاد می کند. من، جداً از مسؤولان ذی‌ربط - چه در وزارت اقتصاد و دارایی و چه در وزارت کشور و چه در جاهایی که با این صندوقهای قرض‌الحسنه ارتباطی دارند - می‌خواهم که به توسعه و جریان صحیح این صندوقها کمک کنند تا مردم استفاده نمایند. البته، آدمهای بدخواهی هستند که از همه‌ی نامهای نیک و لباسهای مقدس و شعارهای خوب و نیز از این صندوقهای قرض‌الحسنه سوء استفاده می کنند. اینها را به دستگاه معرفی کنید و نگذارید ناشناخته بمانند و به سوءاستفاده‌ی خود ادامه بدهند. مواظب باشید کار را دقیق و صحیح و طبق مقرارت - آن چنان که حقیقتاً موجب فایده و صلاح مردم باشد - انجام بدهید. خداوند ان‌شاءاللّه به شما توفیق بدهد. من، همچنین از برادران دیگری که از سایر بخشها تشریف آوردند و نامشان در ذهن من نیست و مخصوصاً از مردمی که از نقاط دوردست تشریف آوردند، تشکر می کنم. خداوند ان‌شاءاللّه به همه‌ی شما توفیق و خیر بدهد و همه‌ی ما را در راه انجام مسؤولیتهای الهی و شرعی، با تأییدات خود مؤیّد بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------

-- ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۰

سخنرانی در مراسم اعطای جوایز، دانشنامه، تقدیرنامه و سردوشی به فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ی فرماندهی

سخنرانی در مراسم اعطای جوایز، دانشنامه، تقدیرنامه و سردوشی به فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد و دانشجویان دانشگاه علوم نظامی نیروی زمینی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ارتش ما یک ارتش آبرومند و پرافتخار و کم توقع نخست به همه‌ی شما عزیزان، چه فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد و چه فارغ‌التحصیلان این دوره‌ی دانشکده‌ی علوم نظامی و چه شما عزیزانی که امروز سردوشی گرفتید و همین‌طور به معلمان و اساتید و مدیران این مراکز علمی و نظامی و مسؤولان ارتش جمهوری اسلامی ایران، تبریک عرض می کنم. در حقیقت، این‌جا خاستگاه ارتش و نقطه‌ی آغاز برای پیکره‌ی عظیم و کارآمدی است که دفاع از این کشور و ملت و انقلاب را بر عهده دارد و حفظ مرزها بر دوش و عهده‌ی اوست. این قاعده باید محکم باشد. در مراسم این دانشکده، مکرراً گفته‌ایم که این‌جا باید از لحاظ تأمین همه‌ی عناصری که ما در یک سرباز واقعی و لایق اسلام و نظام اسلامی

توقع داریم، بـا دقت مورد توجه قرار بگیرد. ارتش جمهوری اسـلامی ایران، یک ارتش آبرومنـد و پُرافتخار و کم‌توقعی است. شاید در بین ارتشـهایی که ما در دنیا سراغ داریم، با این خصوصیات، خیلی کم باشند و شاید هم نباشند. ارتش را باید متناسب با هدفهای یک ملت سازمانـدهی کرد دشـمنان، هشت سال جنگ رسـمی و پیش از آن، نزدیک به دو سال جنگ واقعی و عملی را بر ملت ما تحمیـل کردنـد. از روز اول، ارتش در میـدان بود و من از نزدیـک شاهـد تلاشـها و مجاهـدتها و دلسوزیهـا و کاراییهـا در عناصـر بسـیاری از این مجمـوعه‌ی کارآمـد بودم. ارتش را بایـد متنـاسب بـا هـدفهای یـک ملت، سازمانـدهی کرد و سـاخت. هـدفهای مـا، هدفهای بلند و شایسته است. ما نسبت به ملتها و کشورها و دولتها، همواره به چشم همراهی و دوستی و محبت و علقه‌ی فی‌مابین و به نحو متناسب نگریسته‌ایم. در دنیایی که سلطه‌های جهانی و گردن‌کلفتهای عالم، منافع اقتصادی و سیاسی و استراتژیک خودشان را بر همـه‌ی آرزوهـای ملی ملتهـا ترجیـح می‌دهنـد؛ در دنیـایی که رژیمی برای حفـظ منـافع خـود، در چنـد هزار کیلومـتر دورتر از مرزهایش، ناوگان و پایگاه و عنصـر نظامی نگهـداری می‌کند؛ در دنیایی که ابرقدرتها برای حفظ امنیتی که ادعای آن را می‌کنند و حاضرند امنیت ملی تمام کشورها و مرزها را به هم بریزند و متأسفانه بسیاری از ملتها و دولتها و کشورها، این وضع را تحمل کرده و این وضعیت ناهنجار و غیرانسانی و غیرمعقول را قبول کرده‌اند؛ در دنیایی که رابطه‌ی سلطه در آن حکم‌فرماست و ملتها و دولتها، به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تقسیم شده‌اند - الّا استثناهای بسیار معدود - در چنین دنیایی و با این معادله‌ی غلط، نظام اسلامی و ملت رشید و انقلاب ما سـربلند کرده است و می‌گوید: من سـلطه و سلطه‌گر را رد می‌کنم و تن زیر بار سلطه نمی‌دهم و ملتها را هم تا بتوانم، با فریـاد مخلصـانه‌ی خود بیـدار خواهم کرد. شـما فکر می‌کنیـد آن قـدرتهای سـرگردنه‌بگیر دنیـا، نسبت به چنین ملتی چه احساساتی خواهنـد داشت؟ طبیعی است که این احساسـات، دوسـتانه نبوده و خصـمانه و متعرضانه خواهـد بود. ملت ایران، با این هـدفها و خط مشـیهای روشن و انسانی و معقول بپاخاست و این نظام را به‌وجود آورد. یعنی با این ایـده‌ها، به رهبری آن رهبر عالی‌قدر و بزرگوار و آن انسان حقیقتاً بزرگ، سـر بلنـد کرد و یک رژیم وابسـته‌ی فاسـد را مثل دندان فاسدی برکند و دور انداخت و به جای آن، این نظـام اسـلامی را بر مبنـای اسـتقلال و آزادی ملی و ترجیـح آرزوهـای ملی بر آرزوهای بیگانگان و اطماع متجاوزان بنا کرد. طبیعی است که قـدرتهای سـلطه‌گر و دزدان غـارتگر عـالم، بـا این ملت و نظام دشـمنی خواهنـد کرد. ما وقتی رد نظام سـلطه و سـلطه‌گر و سلطه‌پذیر را در دنیا اعلام می‌کنیم، ملتها به هیجان می‌آیند. من، در مجامع جهانی مکرر حضور پیدا کرده‌ام. وقتی این فکر را مطرح کردم، دیـدم حتّی رؤسای دولتها به هیجان می‌آینـد؛ منتها دست و ذهنشان بسـته است و بعضـی هم همتشان کوتاه است؛ اما دوسـت می‌دارند ملتی را ببینند که شـجاعانه در وسط میدان، از چنین فکری دفاع می‌کند و می‌ایسـتد و از هیچ کس هم نمی‌ترسد. آن ملت بـا این آرمان، ملت ماست که بایـد نیروی دفاعیش متناسب با این آرمان بلنـد و شایسته، سازمانـدهی و تقویت بشود. ارتش تجارب خیلی خوبی دارد شـما جوانهـا که امروز سردوشـی و درجه گرفتیـد و فارغ‌التحصـیل شدیـد، قاعـده‌ی مسـتحکم و متین چنین نیروی مسـلحی را پایه‌گذاری می‌کنید. خوشبختانه ارتش جمهوری اسلامی ایران، تجارب خیلی خوبی هم دارد که باید از این تجارب، در کلاسها و کتابهای درسی استفاده بشود. این دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، مرکزی است که اگر خوب اداره بشود و در آن تحقیقات انجام بگیرد، شایسته است که کلیه‌ی طرحهای بزرگ ملی، از لحاظ ارتباط با وضعیت دفاعی کشور، در آن مورد توجه قرار بگیرد. اگر ما می‌خواهیم جاده و پل و سد و بندرگاه و فرودگاه بین‌المللی درست کنیم، باید بررسی شود که این کار از نقطه‌نظر دفاعی در چه وضـعیتی قرار می‌گیرد؟ شایسـته است که کارشناسان و زبدگان و صاحب‌نظران نظامی در دستگاه علمی دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، چنین پروژه‌هایی را بررسـی بکنند. باید در این سطح از لحاظ علمی قرار بگیرد. در کنار دانش، به دین و تقوا اهمیت می‌دهیم در ارتش جمهوری اسـلامی ایران، در کنـار دانش، به دین و تقوا اهمیت می‌دهیم. من، مخصوصاً به شـما جوانان می‌گویم: ملتی که بر اساس اسـلام و دین و قرآن حرکت کرده است، ارتشـش باید متدین باشد. شما، جوان و پاک و خالص هستید. سعی کنید هر چه می‌توانید، روح و خلوص دینی و تقوا را در کار و عمل خودتان تقویت کنید و آن را با خود به داخل یگانها یا قسمتها و اداراتی که

به آن‌جا مأمور خواهید شد، ببرید. بحمداللَّه امروز ارتش ما، مجموعاً ارتش متدینی است و با گذشته بسیار فرقها کرده است؛ اما باز هم بایـد بیشتر به سـمت روحیه‌ی تـدین و خلوص و اخلاص حرکت کند. نقش ارتش قوی برای یک کشور، حیاتی است. کشور را همیشه سیاستمداران اداره کرده‌اند؛ اما در سخت‌ترین شرایط، سرداران آن را نجات داده‌اند. اگر دهها سیاستمدار خوب در کشوری مشغول کار باشـند، بسازند و بنا کنند و پیش ببرند و آبرو ببخشند، اما سرداران بزرگ و شجاعی نداشته باشند، در شرایط حساسی، کشور نابود خواهد شد. ارتش و سپاه، دو برادر تنی هستند نمی‌شود گفت ما با سیاست خوب، کاری می‌کنیم که کسی به ما حمله نکند؛ خیر، این متعلق به دنیای صلح است که اگر شما خوب باشید، کسی به شما حمله نخواهد کرد. در دنیای سلطه، اگر خیلی هم خوب باشید، شیاطینی هستند که شـما را تهدیـد کننـد. بنـابراین، در کنـار سیاسـتمداران خوب، سـرداران خوب بایـد باشـند. البته، سیاسـتمدار به کار خود برسد، سـردار هم به‌کار خویش مشغول شود و در کار هم دخالت نکنند. در غیر این‌صورت، فساد به وجود خواهـد آمـد؛ همچنـان که در بعضـی از کشورهـا که در کـار هم دخـالت کرده‌انـد، می‌بینیم که فسـاد به وجود آمـده است. نکته‌ی دیگری که باید تذکر بدهم، این است که ارتش و سپاه، دو برادر تنی هستند که هر دو فرزندان انقلاب و این آب و خاک و کشور و ملت می‌باشـند. مبادا دشـمن بتوانـد از جهالتها اسـتفاده کنـد و بین دو برادر نقار بیندازد. بحمداللَّه امروز، ارتباط بین ارتش و سپاه خوب است و من با امید فراوان به شـما نگاه می‌کنم. ان‌شاءاللَّه همین‌گونه باشـید و با همین روحیه همیشه عمل کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از اقشار مختلف مردم شهرهای شاهرود، خلخال، بیرجند، قیدار، خمسه

سخنرانی در دیـدار بـا جمع کـثیری از اقشـار مختلـف مردم شــهرهای شـاهرود، خلخـال، بیرجنـد، قیـدار، خمسـه، تیران و چـالوس، روحانیون و معاونان دفاتر عقیدتی، سیاسی نیروی زمینی ارتش و جمعی از شیعیان استان سرحدّ پاکستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نقاط اشتراک شیعه و سـنی، بیش از نقـاط افتراق آنهـاست در ابتـدا از همه‌ی شـما آقایان و خواهران محترم که از نقاط مختلف تشـریف آوردیـد، مخصوصـاً از آقایـان علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و خانواده‌های معظّم شـهیدان و جانبازان و اسـرا، صـمیمانه تشـکر می‌کنم و توفیق همه‌ی شـما برادران و خواهران را از خداوند مسألت می‌نمایم. مسأله‌یی که لازم است در آستانه‌ی هفته‌ی وحدت به همه‌ی ملت ایران و همچنین به مسـلمانان عـالم عرض کنم، اهمیت وحـدت بین مسـلمین و ارتبـاط برادرانه میان برادران مسـلمان در همه جـا و در همه‌ی شـرایط است. در ابتـدا بایـد معلوم کنیم که مقصود مـا از وحـدت مسـلمانان چیست؟ آیـا مقصود این است که مسـلمانان از مـذهب خود دست بردارنـد و به مـذهب دیگری اعتقـاد پیـدا کننـد و عمـل نماینـد؟ نه، مقصود این نیست. مـا وقـتی به وحـدت دعوت می‌کنیم، مقصود مـا این نیست که فِرَق مسـلمین - اعم از شـیعه و سـنی - یـا فِرَقی که داخـل تشـیع و تسـنن هسـتند، موظف و مجبورنـد که از عقیده‌ی خود دست بردارند و به عقیده‌ی سومی یا به عقیده‌ی طرف مقابل، گرایش پیدا کنند. این، چیزی است که به تحقیق و تفحص و مطالعه‌ی هر کسـی وابسـته است و بینه و بین‌اللَّه تکلیف اوست. بحث ما این نیست. بحث ما این است که می‌خواهیم به همه‌ی مسـلمانان - از شـیعه و سـنی - بگوییم و تـذکر بـدهیم که شـما یـک نقاط مشترک و یک نقاط اختلاف و افتراق دارید. در بعضـی چیزها، با هم شـریکید و یک طور فکر و عمل می‌کنید و در بعضی چیزها، هر فرقه روش خود را دارد. نکته این است که اولاً، آن نقاط اشتراک بیشتر از نقاط افتراق است. یعنی همه‌ی مسـلمین، به خـدای واحد و قبله‌ی واحد و پیامبر واحد و احکام و نماز و روزه و زکات و حج اعتقاد دارند. شما دو نفر مسلمان را پیدا نمی‌کنید که وقتی صبح می‌شود، برای نماز بلند نشود؛ مگر این که بخواهـد به تکلیفش عمل نکنـد، والّا همه‌ی مسـلمین عالم معتقدنـد که صـبح و ظهر و عصـر و شب، بایـد نماز خواند و مستحب است که در نیمه‌ی شب، نماز شب بجا آورد. همه‌ی مسلمین عالم معتقدند که نماز را باید به طرف کعبه و به زبان قرآن و از آیـات قرآن خوانـد. همه‌ی مسـلمین عالم، ماه رمضان که فرا می‌رسـد، آن وقتی که فهمیدنـد روز اول ماه است، روزه می‌گیرنـد؛

مگر کسی که نخواهد به تکلیفش عمل کند و بخواهد فسق کند، والّا همه‌ی مسلمین عالم به این امور اعتقاد دارند. حساسترین مناطق عالم دست مسلمانان است هم اکنون بیش از یک میلیارد نفر مسلمان در نقاط مختلف عالم زندگی می‌کنند که نقطه‌ی تراکم آنها، همین منطقه‌ی بین شرق و غرب است که از لحاظ استراتژیکی و موقعیت جغرافیایی و وضعیت اقلیمی و آب و هوایی، حساسترین مناطق عالم دست اینهاست. قدیمیترین تمدنها و عمیقترین فرهنگها، در همین منطقه‌یی بوده که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند. آن وقتی که دیگر مردم در وحشیگری بودند، همین مردم مسلمان بودند که دنیا را با علم و معرفتشان اداره می‌کردند. مسلمانان، جمعیتی متشکل و منسجم هستند، کشورهایشان نزدیک به هم است، ملتها از لحاظ فرهنگ به هم متقاربند و در تمام نقاط دنیا کسانی را از خود دارند که همه‌ی آنها مسلمانند. ما می‌گوییم: ای مسلمانان عالم! در هر جای دنیا که هستید، اگر با هم دشمنی نکنید، علیه هم مبارزه و جنگ نکنید و دشمنان و دوستانتان را بشناسید، وضع زندگی شما با آنچه که امروز است، تفاوت خواهد کرد. امروز، دچار تشتت و ضعف و عقب‌ماندگی هستید. کشورهای اسلامی - غالباً یا عموماً - فقیر و وابسته و اسیرند. دشمنان اسلام می‌خواهند اسلام را از میان کشورهای اسلامی بِزور بیرون برانند. قلب آحاد مردم مسلمان، با اسلام و خداست. آنها به اسلام علاقه‌مندند. سیاستها و قدرتهای بزرگ جهانی سعی می‌کنند به‌وسیله‌ی دولتهای دست‌نشانده، مردم را از اسلام دور نمایند. اگر شما با هم باشید و با هم دعوا نکنید و نیروی خود را - که عنصر عظیمی است و برای بهتر کردن دین و دنیاتان، می‌شود از آن استفاده کنید - علیه یکدیگر مصرف نکنید، اهداف پلید دشمن محقق نخواهد شد. مسلمانان با هم متحد شوند و به یکدیگر دشمنی نکنند ما نمی‌گوییم که سنیهای عالَم بیایند شیعه بشوند، یا شیعه‌های عالَم دست از عقیده‌شان بردارند. البته، اگر یک سنی یا هر کسی تحقیق و تفحص کرد، عقیده‌اش هر چه شد، باید بر طبق عقیده و تحقیق خودش عمل کند. تکلیف او با خدایش است. حرف ما در هفته‌ی وحدت و به عنوان پیام وحدت این است که مسلمانان بیایند با هم متحد بشوند و با یکدیگر دشمنی نکنند. محور هم کتاب خدا و سنت نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و شریعت اسلامی باشد. این حرف، حرف بدی نیست. این حرف، حرفی است که هر عاقل بی‌غرض و منصفی، آن را قبول خواهد کرد. از سالها قبل از انقلاب که این حرف به صورت رقیقی گفته می‌شد، دستگاههای وابسته به استکبار جهانی، با آن مخالفت کردند. از وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد، مستکبران عالم فهمیدند که اگر این حرف - یعنی اتحاد مسلمین - پا بگیرد، مسلمانان به پایگاه و مرکز و کانون و امّ‌القرای اسلام - یعنی ایران اسلامی - متوجه خواهند شد. لذا از اول پیروزی انقلاب، پولهای زیادی از طرف دولتهای مرتجع و وابستگان به استکبار، برای ایجاد اختلاف خرج می‌شود. در کشورهای مختلف، اعم از کشورهای عربی یا اردوزبان و یا حتّی در خود کشور اسلامی، به طرق نامرئی و با دستهای پنهان، می‌خواهند نگذارند این وحدتی که پیام انقلاب و اسلام است، پا بگیرد. ما می‌گوییم این وحدت را باید مهم شمرد. حرف ما این است. بعضی در بیان وحدت اسلامی اشتباه می‌کنند البته، بعضی در بیان مطلب اشتباه می‌کنند. وقتی که آنها این حرفها را می‌زنند، شاید خیلی هم ساده نباشد. وقتی می‌خواهند وحدت اسلامی را بیان کنند، می‌گویند که در صدر اسلام، نه شیعه و نه سنی بود؛ پس شیعه و سنی غلط است! نه، این حرفِ نادرست و سستی است. بحث سر این نیست که در صدر اسلام، آیا شیعه و سنی وجود داشت یا نه. بالاخره بعد از پیامبر، آرای مسلمین متفاوت شد. یک عده در مسأله‌ی امامت نظری داشتند و عده‌یی نظر متفاوت دیگری داشتند. بعضی منبع احکام الهی را یک چیز و بعضی چیز دیگری دانستند. بنابراین، در اصول و فروع، از همان اول اختلافاتی بین مسلمانان به وجود آمد. این که ما بگوییم در صدر اسلام، نه شیعه و نه سنی بود، حرف غلطی است. امروز این حرف، در حقیقت به معنای نفی کردن و از بین بردن معارف و فقه و محصول فرهنگی همه‌ی فِرَق مسلمین است. روی هر چه دست بگذارند، می‌گویند در صدر اسلام نبوده، پس این غلط است! این، خودش حرفی شبیه توطئه است. اوایل انقلاب، در ایران هم بعضی آدمهای کج‌سلیقه یا واقعاً سوء نیت‌دار بودند که از این حرفها می‌زدند. حالا هم در دنیا، بعضی آدمهایی که اصلاً چیزی از اسلام سرشان نمی‌شود، از این حرفها می‌زنند. ما آن مطالب را نمی‌گوییم؛ ما می‌گوییم بالاخره این دو جریان عمده - یعنی تسنن و

تشیع - وجود دارد که جریان عمل به فقه اسلام از طریق اهل بیت، تشیع است و جریان عمل به شریعت اسلام از غیر طریق اهل بیت، برادران اهل تسنن پیرو آن هستند.البته، آنها هم اهل بیت را قبول دارند، منتها مثل ما انتهای سلسله را اهل بیت نمی‌دانند؛ بلکه آنها را به عنوان راوی‌یی که ممکن است سخنی را از پیامبر نقل بکند، ملاک قرار می‌دهند. ما این‌طور معتقد نیستیم. ما هر چه را که اهل بیت رسول‌اکرم فرمودند، آن را حکم خدا و مثل بیان پیامبر(ص) می‌دانیم. ما آنها را معصوم می‌دانیم. حالا هر کسی مبنایی دارد. ما می‌گوییم این دو جریان که از اوایل اسلام و بعد از رحلت پیامبر(ص) بودند و تا حالا هم هستند، هر کدام زندگی خود را بکنند و با هم دشمنی نکنند. وحدت مسلمین، یکی از پیامهای عمده‌ی انقلاب ما امروز، پولهای نفت برای نوشتن کتاب ضد شیعه مصرف می‌شود. دلارهای امریکایی برای رد تشیع به کار می‌رود و به زبان عربی و اردو کتاب نوشته و ترجمه می‌شود. اینها، دستهای شیطانند. اینها، انسانهای سالمی نیستند که این چیزها را می‌نویسند. هر جا باشند، همین‌طورند. ما می‌گوییم امروز نباید آتش‌افروزی کرد. هر کسی عقیده‌ی خود را داشته باشد و آن را اثبات هم بکند. ما نمی‌گوییم وقتی گویندگانِ مذاهب مختلف اسلامی، بر منابر خود قرار می‌گیرند، استدلال نکنند و عقیده‌ی خود را اثبات ننمایند. نه، استدلال و اثبات بکنند، اما اثبات عقیده بحثی است و دشمنی کردن با طرف مقابل و همصدا شدن با استکبار جهانی و نیروها را صرف جنگ داخلی بین مسلمین کردن، بحث دیگری است. لذا یکی از پیامهای عمده‌ی انقلاب ما، وحدت مسلمین است. ما در همه‌جای دنیای اسلام، این حرف را می‌زنیم و به کسانی که در کشورهای مختلف، همه‌ی همتشان را برای مقابله با انقلاب اسلامی و وارد آوردن تهمت و بستن دروغ به آن یا به رهبر فقید عظیم‌الشّأن انقلاب یا نقد آرای ملت مسلمانی که در این‌جا با همه‌ی وجودشان، در راه خدا و اسلام مخلصانه مبارزه می‌کنند، گذاشتند؛ نصیحت می‌کنیم. در همان روزهای جنگ تحمیلی که ملت ما با همه‌ی وجود، فشار امریکا و استکبار را حس می‌کرد و آن را تحمل می‌نمود و زیربار تحمیل امریکا نمی‌رفت، یک عده قلمها و دستها و حنجره‌های مزدور در دنیا پیدا شدند و شروع به مناقشه و خدشه و اهانت به آراء و عقاید این ملت شجاع و مبارز و قهرمان و ایثارگر و فداییِ راه خدا و اسلام کردند. ما می‌گوییم این حنجره‌های ناسالمی که امروز در دنیا علیه انقلاب اسلامی و ملت ایران و مذهب و راه آنها کار می‌کنند و شعار می‌دهند و حرف می‌زنند، مزدورند. به همه می‌گوییم که احترام یکدیگر را حفظ کنند البته، ما یکجانبه حرف نمی‌زنیم. ما به همه‌ی مسلمین عالم - هم سنی و هم شیعه - این سفارش را می‌کنیم. داخل کشور خودمان، برادران شیعه و سنی را در کنار هم در نماز جماعت و صحنه‌ی خونین جنگ و عرصه‌ی مبارزات سیاسی و حضور در صحنه‌های گوناگون انقلاب و در انتخابات و در مجلس شورای اسلامی و در همه جا، با یکدیگر دیدیم و می‌بینیم و هستند. آنها با هم مهربانند و مشکلی هم ندارند . ما به همه می‌گوییم که احترام یکدیگر را حفظ بکنند و به عقاید و مقدسات هم اهانت نکنند. اگر کسی به بهانه‌ی عقیده‌یی بخواهد به مقدسات دیگران اهانت بکند، از نظر ما به هیچ وجه قابل دفاع نیست. محبت، طرفینی است. بایستی همه با هم کمک کنند تا محبت به وجود آید و دشمن نتواند سوء استفاده بکند؛ دشمنی که نه با شیعه رابطه‌ی خوبی دارد و نه با سنی، بلکه با اصل اسلام مخالف است و نسبت به آن کینه می‌ورزد. همان اسلامی که سنی یا شیعه دارد، مبغوض امریکا و مرتجعان است. اختلافات داخلی را برای آن زمانی بگذاریم که از طرف هیچ دشمن جهانی تهدید نشویم. اگر چنین روزی پیش آمد، آن وقت مقابل هم بنشینند و سنگهایشان را با هم حک کنند. امروز، وقتِ این حرفها نیست. لذا من توصیه می‌کنم هفته‌ی وحدت را - که به مناسبت میلاد نبیّ اکرم(صلّی‌اللّه علیه‌واله‌وسلّم) از روز دوازدهم تا هفدهم ربیع‌الاول ادامه دارد - همه‌ی آحاد مردم، مخصوصاً علما و فضلا و گویندگان و دانشمندان و افراد صاحب نفوذ گرامی بدارند و این مسأله را به عنوان یک شعار جمهوری اسلامی همیشه نگه دارند. کشورهای مرتجع منطقه شعارهای تفرقه افکن می‌دهند امروز، این کشورهای مرتجع منطقه، بدطوری به شعارهای تفرقه‌افکن و اختلاف‌انگیز چسبیده‌اند. اگر ملت ما در مراسم حج، علیه امریکا و اسرائیل شعار بدهد، آنها اعتراض می‌کنند و می‌گویند چرا شما در بین مسلمین حرف جدیدی آورده‌اید؟! این را تفرقه تلقی می‌کنند؛ در حالی که ایجاد تفرقه نیست، بلکه انجام وظیفه است. مسلمانان

دیگر هم باید شعار دادن علیه امریکا و اسرائیل را از ملت ایران یاد بگیرند. پولها، قلمها، امکانات، بلندگوها و عناصر مزدورِ پست کشورهای مرتجع، مرتب علیه انقلاب و ایران اسلامی و ملت فداکار عمل می‌کنند. این، تفرقه و ایجاد شکاف و اختلاف است. لعنت خدا بر آن دستهایی که به این ترتیب بین مسلمین ایجاد شکاف و اختلاف می‌کنند. ما به همه‌ی مسلمانان و متن ملتها این توصیه را داریم و به ملت برادرمان پاکستان هم مؤکداً این سفارش را می‌کنیم که نگذارند بعضی از روحانی‌نماها و وعاظ وابسته به دربارها و استکبار جهانی، با طرح شعارهای تفرقه‌انگیز که بعضاً مشاهده می‌شود، بین برادران اختلاف بیندازند. جامعه‌ی تشیع در پاکستان، جامعه‌ی مظلوم و بسیار نجیبی است. آنها در جهت تفرقه حرکت نمی‌کنند. رهبرانشان، آنها را به برادری اسلامی توصیه می‌کنند. خداوند شهید بزرگوار مرحوم سیّد عارف حسین را رحمت کند که در طول مدت مجاهدت و فداکاریش، همیشه مردم را به وحدت و متحد شدن در مقابل استکبار جهانی دعوت می‌کرد و سرانجام، استکبار با ایادی مرموز و پنهانش او را به شهادت رساند. ما از حرکتی که برای محاکمه‌ی متهمان به قتل آن شهید عزیز انجام می‌گیرد، قویاً حمایت می‌کنیم. باید مسأله دنبال بشود و معلوم گردد که چه دستهای مرموز و مزدوری، این سیّد بزرگوار را به شهادت رساندند. این، حق مردم پاکستان است. هفته‌ی وحدت را یک هفته‌ی پُرمحتوا قرار دهید وحدت را مهم بشمارید و هفته‌ی وحدت را یک هفته‌ی حقیقتاً پر محتوا و پر مغز قرار بدهید. در امور دیگر هم، ما این مسأله‌ی وحدت را مورد تأیید و به‌عنوان یک اصل اسلامی و انقلابی، مورد تأکید قرار می‌دهیم. وقتی می‌گوییم بین برادران شیعه و سنی و مذاهب مختلف اسلامی، برای هدفهای اسلامی اتحاد باشد، پس به طریق اولی، قشرهای مختلف مردم فداکار و مبارز ایران، اهل هر شهر و استانی، متکلمان با هر زبان و لهجه‌یی هستند، موظفند وحدت را حفظ کنند. مبادا دستهای تفرقه‌افکن و مغرض و یا نادان - که گاهی ضرر آدمهای نادان از آدمهای مغرض کمتر نیست - با حرف و شعار و نطقی، ایجاد اختلاف کنند. مغرض و جاهل، در نتیجه‌ی عمل یکسانند. همه - مخصوصاً کسانی که زبان و حنجره‌شان برای گفتن و حرف زدن باز است - مراقب باشند با هیچ حرکت و اشاره‌یی، موجب اختلاف بین مردم نشوند. همه باید وحدت را بر محور اصول انقلاب و جریان صحیح نظام اسلامی و ولایت فقیه حفظ کنند. این، اساس قضیه است. اگر وحدتِ با انسجام و استحکامی که تا کنون بوده است، محفوظ بماند، مطمئناً این ملت و کشور به هدفهای انقلاب خواهد رسید. ایمان به خدا، وجه تمایز ارتش اسلامی یک مطلب را هم برای برادران محترم عقیدتی، سیاسی ارتش - چه برادران روحانی و علمایی که در عقیدتی، سیاسی هستند و چه غیر معممان نظامی و غیر نظامی‌یی که با آنها همکاری می‌کنند - مطرح می‌کنم و آن این است که نیروهای مسلح، اگر چه برای استحکام خود، به اسلحه وتجهیزات و آموزش ونیروی انسانی و امثال اینها احتیاج دارند، اما آن چیزی که ارتش اسلامی را از همه‌ی ارتشهای دیگر متمایز می‌کند، عبارت است از ایمان به خدا و تعبد در مقابل فرمان الهی و احساس این که جنگشان جهاد فی‌سبیل‌اللّه است. این، آن عامل اصلی است که اگر آن را جدا کنیم، لشکر اسلامی هم مثل بقیه‌ی ملتها و لشکرهای کشورهای دیگر، چیزی در عداد آنها خواهد شد. یعنی اگر اسلحه و تجهیزات و نفرات ونیرو و استعداد بالا داشت، ممکن است بتواند مقاومت کند؛ و الّا اگر تعداد طرف مقابل، یک خرده بیشتر و یا تجهیزاتشان پیشرفته‌تر بود، مجالی برای تحرک اینها نخواهد داد. شما می‌دانید که امروز دشمنان اسلام از لحاظ عِدّه و عُدّه و امور مادّی، از کسانی که در خدمت اسلام و پشتیبان اسلامند، قویترند. این در صورتی است که ما آن ایمان را حذف کنیم؛ اما اگر عامل ایمان مورد ملاحظه قرار بگیرد و ارتش و نیروی مسلح اسلامی - اعم از ارتش و سپاه - به ایمان مجهز بشود و با اتکای به خدا و برای جهاد فی‌سبیل‌اللّه و انجام تکلیف عمل بکند، هیچ قدرتی در دنیا، با هر تجهیزاتی که داشته باشد، نخواهد توانست در مقابل او مقاومت کند. این باور را باید در میان نیروهای مسلح به وجود آورد؛ و الّا تجهیزات چیزی نیست که در میدان آن بتوانیم با قدرتهای بزرگ جهانی رقابت کنیم؛ زیرا آنها از لحاظ تجهیزات و نیروی انسانی، سالها از ما جلوترند. عامل ایمان در اختیار ماست؛ باید آن را به نیروی رزمنده تزریق کرد. هر جا که ما پیش رفتیم، با این نیرو پیش رفتیم و هر جا که شکست خوردیم، این نیرو در ما ضعیف شده بود. اگر بروید عملیات را تحلیل کنید، به همین نقطه خواهید رسید.

آن جایی که دلها به شعله‌ی ایمان مشتعل بوده است، ما از همه‌ی سدها و مانعها گذشتیم و جلو رفتیم و آن جایی که گرایش به مادّیات و ظواهر و بی‌رغبتی به صواب الهی و بی‌توجهی به تکلیف شرعی، نیتهای ما را مختصری مشوب و مخدوش کرده است، همان جا ضربه خوردیم و شکست را پذیرفتیم. باید با عمل و زبان تبلیغ کرد این جنگ تحمیلی هشت‌ساله، صفحه‌ی عجیبی برای تجربه‌ی این واقعیت است. این را باید تقویت کرد. این، در ارتش جمهوری اسلامی، به وسیله‌ی همین واحدهای عقیدتی، سیاسی قابل تأمین است. البته، آقایان توجه بفرمایید که با عمل و زبان - هر دو - باید تبلیغ کرد و اخلاص را باید مشعل راه قرار داد و به وسیله‌ی رفتار، دلها را به صدق گفتار معتقد کرد؛ و الّا اگر رفتارِ خوب در کنارِ گفتار خوب نباشد، صدق گفتارِ خوب برای مخاطب ثابت نخواهد شد و آن تأثیری که ما به آن نیاز داریم، به وقوع نخواهد پیوست. امیدوارم که خداوند متعال به همه‌ی شما برادران و خواهران محترم، در هر قسمتی که هستید و به هر وظیفه‌یی که اشتغال دارید و در هر نقطه‌یی از نقاط کشور که زندگی می‌کنید، لطف و فضل و توفیق خود را عنایت کند و قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود نماید و ان‌شاءاللَّه ما را به انجام تکلیف و وظیفه‌ی الهی خود موفق بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروهی از روحانیون و مردم رفسنجان

سخنرانی در دیدار با گروهی از روحانیون و مردم رفسنجان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خاطرات بسیار خوبی از مردم رفسنجان در ذهن دارم بسیار خوشحالم که یک بار دیگر، جمعی از مردم مؤمن و مبارز و انقلابی شهر رفسنجان را به اتفاق علمای محترم این شهر ملاقات می‌کنم. من در طول سالهای گذشته، مخصوصاً سالهای پیش از پیروزی انقلاب که دوران اختناق و ترس و شدت بود، خاطرات بسیار خوبی از مردم رفسنجان در ذهن دارم. من در رفسنجانِ شما، با مردم و علمای مبارز آن شهر، ملاقاتها و دیدارها و همکاریها داشتم. حقیقتاً مردم رفسنجان جزو کسانی هستند که باید آنها را در شمار سابقین در امر مبارزه و انقلاب دانست. از اوایل شروع نهضت، در این شهر مقلدان امام(ره) بودند، زیاد هم بودند، کانونهای مبارزه در آن شهر بود و این، یکی از افتخارات شهر شماست. من، هرگز آن روزها و آن سخنرانیها و آن جلسات گرم و آن چهره‌های مصمم و با اخلاص و مؤمن را از یاد نخواهم برد. بحمداللَّه بعد از پیروزی انقلاب هم مردم رفسنجان راه را ادامه دادند. در جبهه‌های نبرد، در انفاقات مالی و در کارهای گوناگون انقلابی، همیشه حضور داشتند و افتخارات گذشته‌ی خود را تثبیت و تحکیم کردند و درست هم همین است. اگر یک جمعیت و ملتی، در خط انقلاب و راه صحیح الهی و اسلامی که تشخیص داده، با اخلاص و صدق نیت استقامت کند، برکات و رحمت الهی بر آن جمعیت نازل خواهد شد. من امیدوارم که شما مردم رفسنجان و همه‌ی آحاد آن شهر، مثل گذشته و در کنار بقیه‌ی اقشار مردم و جمعیت شهرها و قسمتهای دیگر این کشور الهی و اسلامی، از همه‌ی کوشش خود در راه خدا و اسلام استفاده کنید. بدانید که دشمن بیدار است و استکبار جهانی تصمیم خود را برای ضربه زدن به این انقلاب حفظ کرده است. دشمن در مقابل ملت ما ضعیف است اگر می‌بینید که بحمداللَّه جمهوری اسلامی و نظام و دولت اسلامی، قریب یازده سال با قوّت و قدرت ایستادگی کرد و عقب‌نشینی نکرد و راه را ادامه داد، نه به‌خاطر این است که دشمنان نخواستند به ما ضربه بزنند؛ آنها سعی کردند ضربه بزنند، منتها کید شیطان ضعیف است. دشمن، در مقابل یک ملت مؤمن و متحد و یکپارچه و مطیع امر خدا، کوچک است. هر چه ظاهر دشمن پر زرق و برق باشد، باطن او ضعیف است. امریکا بر حسب ظاهر، قوی و قدرتمند است. قدرت او، قدرت مادّی است و در مقابل مردم مادّی، کارساز است. قدرت مادّی در کار خود پیش می‌رود، اما وقتی طرف مقابل او مردم مادّی باشند؛ نه مردمی خدایی و خداجو و مؤمن. اگر در مقابل قدرتهای بزرگ مادّی، یک ملتِ خداجو و مؤمن قرار بگیرد، او هر چه هم قوی باشد، کاری از پیش نخواهد برد. همان‌طور که می‌بینید، دشمن نتوانست در مقابل ملت ایران کاری از پیش ببرد. بعد از این هم نخواهد توانست، در آینده هم او ضعیف و ملت ایران قوی است؛ به شرط این که ایمان و وحدت کلمه و هوشیاری خود را حفظ کنیم. هیچ

قـدرتی قادر نیست در مقابل ملت ایران و علیه انقلاب و دین او، کار عمـده‌یی بکنـد. چرا هدفها را عقب می‌اندازند و ایجاد زحمت می‌کنند؟ آنها نمی‌توانند ملت ما را شکست بدهند؛ چون ملت، قوی و نیرومند است. در همان خط اسلام و انقلاب و ولایت حرکت کنید توصیـه‌ی من به شـما مردم رفسنجان - چه کسانی که این‌جا هستید و چه خیل عظیم مردم در آن شهر - این است که در همان خط درست اسـلام و انقلاب و ولایت حرکت کنیـد. اولین شـرط برای یک ملت مؤمن این است که اولیای امور خود را در حوزه‌ی کارشـان صـاحب اختیـار بدانـد. وقـتی مصـلحت می‌داننـد که مأمور و مسؤولی را جـا به جـا کننـد، وقـتی مردم آن مسؤولِ بالاـ را می‌شناسـند، باید تسـلیم باشـند. این، یک دسـتور همیشگی است؛ مخصوص رفسنجان هم نیست، متعلق به همه جاست. مانعی نیست که مردم حرفشـان را به گوش مسؤولاـن برساننـد؛ امـا هر چه مسؤولاـن تصـمیم گرفتنـد، آن را قبول کنیـد و روی چشم بگذاریـد و اطـاعت کنیـد. این، راه صـلاح و نجـات و پیروزی بر دشـمن است. مسؤولاـن قوّه‌ی مجریه و قوّه‌ی قضـاییه و قوّه‌ی مقننه و نیروهـای نظامی و انتظامی و مسؤولان بالای کشور، دسـتچین‌شده هستند. افرادی که از دور مسایل را می‌بینند و قضاوت می‌کنند، خیال نکنند که خواهنـد توانست کسـانی مثـل این مسؤولاـن بزرگوار و دلسوز و مؤمنی که مـا داریم و امور مهم را به آنهـا واگـذار کرده‌ایم، به آسانی پیـدا کننـد. این، افتخار شـما رفسـنجانیهاست که امروز رئیس جمهور مقتـدر و قوی و کاردان و متدین و متقی این کشور، از میان شـماست. گمان نکنید در بین شخصـیتهای سیاسـی - در این‌جا و در سـطح جهان - شخصـیتی را مثل رئیس جمهور عزیز مردم ایران می‌شود پیدا کرد. اینها، دستچین شده‌اند. مسؤولان دیگر هم همین‌طورند، رئیس قوّه‌ی قضاییه هم همین گونه است. خدشه دار کردن تصـمیمات مسؤولاـن، دشـمن را شـاد می‌کنـد یکی از چیزهـایی کـه دشـمن را شـاد می‌کنـد، همیـن اسـت که در هر شـهر و گوشه‌یی، شـروع به خـدشه‌دار کردن تصـمیمات مسؤولاـن قضـایی، مسؤولان شـهری و مسؤولان اسـتانی کننـد. این کار، دشـمن را خوشحال می‌کند. بگذارید مسؤولان کشور با دستِ باز آنچه را که مصلحت می‌بینند، در این دوران انجام بدهند. جابه‌جایی ایرادی نـدارد، جابه‌جایی دلیل بر بدی نیست. شـما برخاسـته‌اید و به تهران آمده‌اید، حرفتان را بگوییـد - ایرادی هم نیست - اما مبادا شـما و علما و دیگران، به بعضی از افراد در آن جا میدان بدهید تا با طرح شعاری، جلوی کار مسؤولان را بگیرند. باید مانع این کار بشوید. من، قطعاً از حجةالاسـلام آقای هاشـمیان خواهم خواست که به رفسـنجان برگردنـد و اقامه‌ی نماز جمعه کننـد. ایشان باید برگردند. نماز جمعه را گرم بگیریـد و اجتماع نماز جمعه را مغتنم بشـمارید. نماز جمعه و امامت جمعه، سـمت مهمی است و در هـدایت فکر مردم بسیار مـؤثر اسـت. هر چه تریبـون نمـاز جمعه قویـتر و بهـتر و صـادقتر و مسـتقیمتر باشـد، مردم صـادقتر و مسـتقیمتر و قویـتر و مقاومترنـد و در مقابل فشار دشـمن، هوشیارتر خواهنـد بود. ایشان بایـد برگردنـد و نماز جمعه را خوب و قوی اداره کنند. در مورد قوّه‌ی قضـاییه هم همان کاری که رئیس محترم قوّه‌ی قضاییه کردنـد، همان درست است. هیـچ شـبهه و خـدشه‌یی نکنیـد. ما به طور کلی به همه‌ی مسؤولان کشور توصـیه کرده‌ایم که در گزینشها رعایت کنند و انتخابها را صحیح و با چشم باز انجام بدهند. آنها هم همین کـار را می‌کننـد و هر چه که آنهـا انتخـاب کردنـد، مردم همکـاری کننـد و با آنها راه برونـد و به آنها کمک کننـد، که نظام جمهوری اسـلامی بـدون حمایت و کمک مردم قادر نخواهد بود از اسـلام و قرآن و حقوق مسـلمین - آن‌چنان که شایسـته است - دفاع کند. از کید دشـمن غافل نباشـید من امیدوار هستم که خداوند متعال به همه‌ی مردم عزیز رفسنجان توفیق دهد و همه‌ی علمای محترم رفسـنجان را - چه آقایانی که این‌جا تشریف دارند و چه کسانی که در این‌جا نیستند - محفوظ نگهدارد و لطف و رحمت و فضل خودش را شامل حال آنها بکنـد. ان‌شاءاللّه به همه‌ی ما توفیق بدهـد که بر طبق رضای ولیّ‌عصـر (ارواحنافداه) حرکت و عمل کنیم و بـدانیم که یـک لحظه غفلت مـا، دشـمن را که در فکر ضـربه زدن به اسـلام و انقلاب و نظام جمهوری اسـلامی است، جری خواهـد کرد. مـن مجـدداً تأکیـد می‌کنم که از کیـد دشـمن غافـل نباشـید. درست است که مـا علی‌الظاهر در جبهه‌ی نظـامی جنگ نـداریم؛ امـا در جبهه‌هـای اقتصادی، سیاسـی، تبلیغاتی، فرهنگی و همچنین در جبهه‌ی پنهان نظامی، دشـمن در مقابل ما صف‌آرایی کرده است. مسؤولاـن کشور بایـد با خیال راحت و حواس جمع و با قـدرت، کیـد دشـمن را خنثی کننـد و به مقابله با آن بپردازنـد.

مردم بایـد کمک کننـد که ذهن مسؤولان آرام باشد تا بتوانند ان‌شاءاللَّه با جرأت و قدرت، کار خود را ادامه بدهند و مطمئناً خدای متعـال هـم بـه مـا لطـف خواهـد کرد. من در این شـک نـدارم که اگر ملت ایران، همین ایسـتادگی و وفـاداری و اظهـار حمـایت از مسؤولاـن و وحـدت کلمـه و همیـن رویـه را که تـا امروز در پیش گرفته‌انـد، ادامه دهنـد، نه امریکـا و نه اسـتکبار جهـانی بـا همه‌ی شاخه‌هایش و نه دولتهای دیگر و نه ارتجاع و نه عوامل نفوذی و نه نفاق و کفر در عالم، نخواهند توانست کوچکترین ضربتی به این انقلاب و نظام مقـدس وارد کننـد. خداونـد ان‌شاءاللَّه به شـما خیر بدهـد و مورد لطف و رحمت و هدایت و فیض خود قرار دهد. به رفسنجان برگردید و سلام من را هم به مردم عزیز آن سامان برسانید و به آنها بگویید که ان‌شاءاللَّه آقای هاشمیان برای نماز خواهند آمـد و نمـاز جمعه را اقـامه خواهنـد کرد. کوشـش کنیـد که نماز جمعه را هر چه با شـکوهتر انجام دهیـد و وحـدت خود را هم در رفسـنجان حفظ کنیـد. مواظب باشـید به هیچ عنوانی و با هیچ نام و بهانه‌یی، در میان صـفوف محکم شـما ملت فاصـله ایجاد نشود و بخصوص شـما آقایان علمای اسـلام که بایـد بیش از همیشه و قویتر از همیشه با هم وحـدت داشـته باشـید و سـعی کنیـد با وحـدت کلمه‌ی خودتان، عملاً وحدت را به مردم بیاموزانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی، روحانیون و مسؤولان و ائمه‌ی جمعه

سخنرانی در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسـلامی، روحانیون و مسؤولان و ائمه‌ی جمعه و برادران اهل تسنن و تشیع استانهای کردسـتان و کرمانشاه و جمعی از اقشـار مختلـف مردم قزویـن، مبـارکه، سـرخه و خـواف بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم وجـود پیـامبر(ص) بزرگترین مایه‌ی وحدت در همه‌ی ادوار اسـلامی متقابلاً میلاد مبارک نبیّ اکرم و رسول اعظم، حضـرت محمّدبن عبداللَّه(صلّی‌اللَّه علیـه والـه و سـلّم) و همچنیـن ولاـدت بـا سـعادت سـبط بزرگـوار ایشـان و مروّج و مبلّـغ مکتـب آن بزرگـوار - امـام جعفر صـادق(علیه‌الصّلاةوالسّلام) - را به همه‌ی شـما برادران و خواهران، مخصوصـاً میهمانـان گرامی، تبریـک عرض می‌کنم. وجود نبیّ مکرّم اسـلام(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسـلّم)، بزرگترین مایه‌ی وحـدت در همه‌ی ادوار اسـلامی بوده است و امروز هم می‌تواند باشد؛ چون اعتقـاد آحـاد مسلمانان به آن وجود اقـدسِ بزرگوار، با عاطفه و عشق توأم است و لـذا آن بزرگوار، مرکز و محور عواطف و عقاید همه‌ی مسـلمانهاست و همین محوریت، یکی از موجبات انس دلهای مسـلمین و نزدیکی فِرَق اسـلامی با یکدیگر به حساب می‌آید. ابعاد شخصـیت نبیّ اکرم را هیـچ انسانی قادر نیست به نحو کامل بیان کند و تصویر نزدیک به واقعی از شخصـیت آن بزرگوار ارایه نمایـد. آنچه ما از برگزیـده‌ی پروردگار عالم و سـرور پیامبرانِ سراسـر تاریخ شـناخته و دانسـته‌ایم، سایه و شـبحی از وجود معنوی و بـاطنی و حقیقی آن بزرگوار است؛ امـا همین مقـدار معرفت هم برای مسـلمانان کـافی است تـا اولاً، حرکت آنها را به سـمت کمال تضـمین کند و قله‌ی انسانیت و اوج تکامل بشـری را در مقابل چشم آنان قرار بدهد و ثانیاً، آنها را به وحدت اسـلامی و تجمع حول آن محور تشویق کنـد. بنـابراین، توصـیه‌ی ما به همه‌ی مسـلمانان عالم این است که روی ابعاد شخصـیت پیامبر و زنـدگی و سـیره و اخلاـق آن حضـرت و تعـالیمی که از آن بزرگـوار مـأثور و منصـوص است، کـار زیـادی بشـود. بایـد روی معرفی شخصـیت رسول اکرم(ص) کار کنیم بعـد از دوران قرون وسـطی که در دنیای مغرب زمین و مسـیحیت، تهاجم تبلیغاتی وسـیعی نسبت به شخصـیت رسول اکرم(ص) انجام گرفت و دشـمنانِ سوگنـدخورده‌ی اسـلام فهمیدند که یکی از راههای مبارزه با اسـلام این است که چهره‌ی نبیّ مکرّم اسـلام(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسـلّم) را مخـدوش بکننـد و کارهای زیادی هم در این زمینه انجام گرفت، تا امروز که دشـمن به نحو مستمر و بـا شـیوه‌های مختلف، روی امحـای شخصـیت پیـامبر از ذهنهـای آزادگان عالم کار کرده است، مردم بسـیاری در دنیا هسـتند که اگر پیامبر اسـلام را به همان اندازه‌یی که مسـلمانها می‌شناسـند یا حتّی کمتر از آن بشناسـند - یعنی حقیقتاً فقط شبحی از آن چهره‌ی منوّر بر دلهای آنان آشـکار بشود - عقیده و گرایش آنها نسـبت به اسـلام و معنویت اسلامی تضمین خواهد شد. ما باید روی این مسأله کار کنیم. بزرگترین تبلیغ برای اسـلام، شایـد همین باشـد که ما چهره‌ی پیامبر اسـلام را برای بیننـدگان و جوینـدگان

عالم روشن کنیم و بسیار بجاست قبل از آن که دشمنان و مخالفان، با روشهای و شیوه‌های فرهنگی و هنری پیچیده‌ی خود، چهره‌ی آن بزرگوار را در اذهان مردمِ بی‌خبرِ عالم مخدوش کنند، مسلمانانِ هنرمند و مطلع و وارد به شیوه‌های گوناگون در عالم، با بیان و تبلیغ و تبیین راجع به آن شخصیت معظّم و مکرّم، کار علمی و فرهنگی و هنری و تبلیغی بکنند. اینها کارهای لازمی است. شما در همین اواخر ملاحظه کردید که وقتی استکبار جهانی به برکت انقلاب اسلامی، با رشد معنوی اسلام مواجه شد و در جبهه‌ی نظامی و سیاسی نتوانستند انقلاب و جمهوری اسلامی را - که امروز مظهر و نمودار اسلام عملی است - بکوبند و شکست بدهند و خواستند به تهاجم فرهنگی دست بزنند، مزدور خودشان را وادار کردند تا به شخصیت رسول اکرم و نبیّ معظّم اهانت بکند و شیطان صفتی، به دستور شیاطین زر و زور عالم، آن کتاب شیطانی را بنویسد که البته با پاسخ و عکس‌العمل قاطع مسلمین عالم و در مقدّم آنان، امام بزرگوار و رهبر عظیم‌الشّأن و فقید ما مواجه شدند که به هدر بودن خون آن شیطان صفت و اعدام او حکم کردند. پس، یک مطلب این است که باید روی معرفی شخصیت رسول اکرم کار کنیم، و نه فقط شخصیت آن بزرگوار به معنای زندگی آن حضرت، بلکه ابعاد گوناگون وجود آن بزرگوار مثل: اخلاقیات و روش حکومت و مردمداری و عبادت و سیاست و جهاد و تعلیمات خاص را مورد توجه قرار دهیم. نه فقط هم کتاب بنویسیم، بلکه باید کار هنری و تبلیغی را با شیوه‌های جدید و با استفاده از تکنیکهای موجود شروع کنیم و نه فقط در جمهوری اسلامی، بلکه در همه‌ی انحای جهان اسلام، آن را انجام دهیم. امروز توطئه‌ی دشمن علیه وحدت، از همیشه بیشتر است و اما راجع به مسأله‌ی وحدت مسلمین و هفته‌ی وحدت باید بگوییم که اگر وحدت و نزدیکی فِرَق اسلامی چیزی است که در خدمت اسلام می‌باشد و اگر قبول داریم که اتحاد مسلمین به حال مسلمین مفید است و در جهت عظمت اسلام می‌باشد، یقیناً بایدمعتقد باشیم که از سوی دشمنان اسلام، سخت‌ترین تلاشها و پیچیده‌ترین توطئه‌ها، علیه این وحدت و اتحاد در جریان است. این‌دو از هم غیرقابل انفکاک است. امروز، هر چیزی که برای اسلام نافعتر است، از نظر دشمنان اسلام مبغوضتر می‌باشد. امروز، هر چیزی که بیشتر در جهت عظمت اسلام باشد، بیشتر هم مورد تهاجم دشمنان اسلام است. این، یک معادله‌ی قطعی است. شما ببینید که امروز فشار دشمنان اسلام، روی کدام نقطه از دنیای اسلام بیشتر است؟ همان قدرتها و دشمنانی که به بعضی از سلاطین و رؤسای کشورهای مسلمان، دست دوستی و صمیمیت داده‌اند و با همه‌ی وجود از آنها دفاع می‌کنند و پول و سلاح و تجهیزات و تبلیغات را در خدمت آنها قرار داده‌اند، امروز با تمام وجود خود، علیه جمهوری اسلامی و نظام و ایران اسلامی، در حال تلاش و کوششند. چرا؟ چون فهمیده‌اند که در جمهوری اسلامی و نظام ما، عظمت اسلام تضمین و تعقیب خواهد شد. هرکاری که امروز در خدمت اسلام است، مورد نقمت دشمنان اسلام می‌باشد. وحدت میان مسلمین، یکی از مصادیق این قاعده‌ی کلی است. اگر حقیقتاً لازم است که مسلمین عالم با یکدیگر اتحاد پیدا بکنند و اگر این اتحاد به حال اسلام و مسلمین مفید است - که ظاهراً در نظر عقلا و مصلحان عالم اسلام، جای شکی در این حرف نیست - پس باید مطمئن بود که امروز توطئه‌ی دشمن علیه این وحدت، از همیشه بیشتر است. من، به همه‌ی برادران مسلمانی که در سراسر عالم هستند، توجه و تذکر می‌دهم که تبلیغات استکبار جهانی علیه جمهوری اسلامی را که از طریق خبرگزاریها و مطبوعات و رادیوها و اظهارات رسمی سیاسیون منتشر می‌شود، با این منطق و قاعده‌ی کلی بسنجند و معنا کنند که تمام دستگاههای تبلیغاتی استکبار و در رأس آنها امریکا، امروز بسیج شده‌اند تا جمهوری اسلامی و ایران و ملت اسلام را برخلاف آنچه که هست، در چشم مردم عالم معرفی کنند و نشان بدهند. این، مسأله‌ی بسیار مهمی است. دلهای مسلمین امروز به امّ‌القرای اسلام متوجه است امروز، پولهای دستگاه استکبار و ایادی آنها، در دنیا و بیشتر از همه در دنیای اسلام، برای ایجاد تفرقه بین مسلمین خرج می‌شود تا اگر بتوانند - که نخواهند توانست - بین ایران اسلامی و مسلمانان عالم، اختلاف ایجاد کنند و فاصله بیندازند. جنگِ دشمن‌ساخته‌ی شیعه و سنی، به برکت انقلاب اسلامی بحمداللَّه رو به خمود و خاموشی رفت و برادران شیعه و سنی در میدانهای مختلف در کنار هم قرار گرفتند و به یکدیگر کمک کردند و برادروار با هم حرکت کردند - که حق هم همین بود - ولی امروز تبلیغات جهانی سعی می‌کند باز هم این شعله را

مشتعلتر و این آتش را برافروخته‌تر کنـد و این اختلاف را که رو به از بین رفتن است، دوباره زنـده نمایـد. چرا؟ چون می‌داننـد که امروز وحدت اسلامی - یعنی تجمع مسلمین - حول محور ایران اسلامی است. می‌دانند که دلهای مسلمین، امروز به امّ‌القرای اسلام - یعنی ایران اسلامی - متوجه است. می‌دانند که امروز در دنیای اسلام و در سراسر عالم، آن جایی که قرآن رسماً و عملاً حاکمیت دارد، ایران اسلامی است. ایران، مثل بسیاری از کشورهـای مسلمان نام نیست که علی‌الظّاهر یک کشور اسلامی باشـد و سران و رهبران آن دم از اسلام بزننـد، امـا عمـل خود آن سـران، بیشتر از همه‌ی آحـاد مردم یـا اکثر آنهـا، از اسـلام دور و بیگانه باشـد. در این‌جـا، کسانی که در رأس امور هستند، شـرط قبول و تحمـل مسؤولیت برای آنهـا، ایمـان و تقواست. این‌جا، مثل بعضـی از دیگر کشورهای اسـلامی نیست که مسؤولان و رهبران، فسق و فجور کنند و محرّمات کبیره را - که قرآن ناطق به حرمت آنهاست - عملاً انجام بدهنـد و شـرب خمر و تجاوز و تعـدی از حـدود الهی بکننـد و نوکری دشـمنان خدا و دشـمنی با بندگان صالح او بکنند و بر مؤمنین و متقین و علما فشار وارد آورنـد و در عین حال، نام خودشان را مسـلمان بگذارند. تنها نقطه‌یی در عالم اسلام که مسؤولان کشور و اداره‌کننـدگان و مدیران، باید از نظر مردم به تقوا و ایمان و تعبد شـناخته شده باشـند، ایران اسـلامی است. این را مردم دنیا می‌بیننـد و حس می‌کننـد که بقیه‌ی کشورها، ادعای اسـلام می‌کننـد و زمامـدارانشان فسّاق و فجّاری در رأس امور قرار می‌دهنـد و مردم مسـلمان هم مشاهده و تحمل می‌کنند و چاره‌یی هم ندارند . علمای اسلام باید مواظب باشند شما بعضی از کشورهای اسلامیِ مـدعیِ اسـلامیت و ترویج اسـلام را ببینید؛ بعضـیها آن قدر پُررو و وقیح هسـتند که خودشان را بانی و صاحب و مروّج اسـلام هم به حساب می‌آورنـد و معرفی می‌کننـد در عین حـال که کپسول فساد و انحطاط و منشأ محرّمات و گناهان کبیره هسـتند!! این را مردم دنیا می‌بیننـد. مسـلمانانی که بصـیرند، اینها را می‌فهمنـد و می‌داننـد که در این صورت، اگر پرچم وحـدت اسـلامی بلند شد، دلهای مسـلمانان به طور قهری به آن‌جایی متوجه خواهد شد که حقیقتاً اسـلام حاکم است وملاکها و معیارها از اسلام گرفته شده و ملاک حاکمیت و مدیریت و مسؤولیت، مسلمان بودن است و این آیه‌ی شریفه که: «الّذین ان مکّنّاهم فی‌الارض اقاموا الصّلوهٔ و اتوا الزّکوهٔ و امروا بـالمعروف و نهـوا عن المنکر»(۱) صادق است. مردم دنیا، این را می‌بیننـد و دلهاشان متوجه ایران اسـلامی خواهـد شـد. لـذا امروز، تمام تشـکیلات تبلیغاتی وابسـته به استعمار و استکبار و ایادی آنها در همین منطقه‌ی اسلامی، دست به دست هم داده‌اند تا با تبلیغات مضر، وحدتی را که مورد نظر اسلام است و نظام اسلامی کمربسته‌ی آن می‌باشد، بشکنند. علمای اسلام باید مواظب باشند. مراقب این مـذاهب اختراعی و جعلی - که نقض وحـدت است - باشـید. مـواظب این دلارهـای نفـتی که برای ایجـاد تفرقه به‌کـار می‌رود، باشـید. مواظب این دسـتهای پلیـد و مزدور که سـعی می‌کننـد «عروهٔ‌الوثقی»ی وحدت بین مسـلمین را بگسـلند و پاره کنند، باشـید. با اینها برخورد کنیـد. این، لازمه‌ی علاقه به وحـدت و پیمودن راه وحـدت اسـلامی است. بـدون این، ممکن نیست. اتحاد به معنای انصـراف از عقاید نیست ما در مسأله‌ی وحدت، جدی هستیم. ما اتحاد مسـلمین را هم معنا کرده‌ایم. اتحاد مسـلمین، به معنای انصـراف مسـلمین و فِرَق گوناگون از عقایـد خاص کلامی و فقهی خودشان نیست؛ بلکه اتحاد مسـلمین به دو معنای دیگر است که هر دوی آن باید تأمین بشود: اول این که فِرَق گوناگون اسلامی (فِرَق سنی و فِرَق شیعه) - که هر کدام فِرَق مختلف کلامی و فقهی دارنـد - حقیقتاً در مقابله با دشـمنان اسـلام، همـدلی و همـدستی و همکاری و همفکری کننـد. دوم این که فِرَق گوناگون مسـلمین سعی کننـد خودشـان را به یکـدیگر نزدیـک کننـد و تفاهم ایجاد نماینـد و مـذاهب فقهی را باهم مقایسه و منطبق کننـد. بسـیاری از فتـاوای فقهـا و علمـا هست که اگر مـورد بحث فقهیِ عالمـانه قرار بگیرد، ممکن است بـا مختصـر تغییری، فتـاوای دو مـذهب به هم نزدیک شود. لذا ما جداً علاقه‌مند هستیم که «دارالتّقریب بین‌المذاهب الاسـلامیّه» را ایجاد کنیم. ما مایلیم این کار انجام بگیرد. البته، در گذشـته این کار شـروع شـده و تلاشـهای مخلصانه‌یی هم داشـته؛ اما اکنون مـدت مدیدی است که ما حرکت حقیقی‌یی مشاهده نمی‌کنیـم. احسـاس می‌کنیم که این کـار بایـد انجـام بگیریـد و مردم مخلص و مـؤمن و شخصـیتهای عـالمی از همه‌ی دنیـای اسـلام همکـاری کننـد. مـا آمـاده هستیم و مایلیم که میزبان این مجموعه باشـیم و زحمات و خـدمتهای این کار را برعهـده بگیریم. علمای

اسلامی بایـد کوشـش کنند. فقها و متکلمین و فلاسـفه‌ی اسـلامی بنشـینند آراء را با یکدیگر تطبیق کنند و آنها را در مجموعه‌هایی جمع نماینـد تا نظرات فِرَق مختلف اسلامی در مجموعه‌ی واحـد و با نگاه مساعد به یکدیگر، در اختیار همه‌ی مسلمین قرار بگیرد. این، از جمله کارهای بسیار لازم و ضروری است و امیدواریم که همتِ صاحب همتان، این کار را به انجام برساند. مجدداً این میلاد مبـارک را به همه‌ی شـما برادران و خواهران تبریـک عرض می‌کنم و امیـدوارم که خـدای متعـال تفضل و کمک کنـد تا همه‌ی ما بتوانیم این راه مهم و این اهداف بلند را تعقیب کنیم و بپیماییم و به تأیید الهی – ان‌شاءاللَّه – بر دشـمنان اسـلام پیروز شویم. والسّلام علیکم و رحمـهٔاللَّه و برکاته ---

-------- ۱) حج: ۴۱

سخنرانی در دیدار با جمعی از علما، ائمه‌ی جمعه و جماعات، مسؤولان دستگاههای اداری و نهادهای انقلابی

سخنرانی در دیدار با جمعی از علما، ائمه‌ی جمعه و جماعات، مسؤولان دسـتگاههای اداری و نهادهای انقلابی و تشـکیلات قضایی، جمع کثیری از نمایندگان مجلس شورای اسـلامی و فرماندهان نیروهای مسلح، به‌مناسبت میلاد با سعادت حضرت رسول‌اکرم(ص) و ولادت امـام جعفرصـادق(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم لازم است در دل و جـان خود هم تحول و انقلابی به‌وجود آوریم این میلاد مسـعود را کـه هـم انتسـابی بـه نـبیّ مکرّم اسـلام، حضـرت محمدبن‌عبـداللَّه (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسـلّم) و هـم نسـبتی بـه امـام صـادق(علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) دارد، بـه همـه‌ی شـما آقایـان و ملـت ایران تبریـک عرض می‌کنـم. مهـم ایـن اسـت کـه مـا بـه عنـوان ادامه‌دهندگان راه آن بزرگواران – که لااقل ادعای ما این است و مردم دنیا ما را به این ادعا شـناخته‌اند – سعی کنیم ابعاد گوناگون آن شخصـیتهای عظیم و الهی را در وجـود شـخص خودمـان – ولـو به نحو ضـعیف – به وجود آوریم و احیـا کنیم. کـافی نیست که مجاهدان فی‌سبیل‌اللَّه و مبارزان راه حاکمیت اسـلام، صـرفاً در فکر ساختن جامعه و نظام اسـلامی باشـند – اگر چه این یک وظیفه‌ی اعلی و یک واجب بزرگ و شاید اصـلیترین واجبات یک مؤمن و مسلم است – اما در کنار مجاهدتی که برای ایجاد نظام اسلامی و تکمیـل و پیروزی آن می‌کنیم، مجاهـدت دیگر و شایـد سـخت‌تری لازم است تا در وجود و دل و جان خود هم تحول و انقلابی به وجـود آوریـم. اگر دربـاره‌ی شخصـیت اولیـای دیـن – چـه نـبیّ مکرم و چـه ائمـه‌ی معصـومین و چـه فـاطمه‌ی زهرا و زینب کـبری سلام‌اللَّه‌علیهم‌اجمعین) – حرف می‌زنیم، غالبـاً نـاظر به همین قسـمت دوم است. حقیقتاً امروز جمهوری اسـلامی احتیاج دارد که در درجه‌ی اول مـا مسؤولاـن و سـپس آحـاد مردم، به صـورت دقیق و منظم و مرتب سـعی کنیم در وجود و دل خود، تحولی در جهت هـدفهای اخلاقی اسـلام به‌وجـود آوریم. البته، این درست است که اگر تحـول در دلهـا و جانهـا پدیـد نمی‌آمـد، انقلاب پیروز هم نمی‌شـد. نفس پیروزی انقلاـب، بـه معنی آن است کـه در مجمـوع، دگرگـونی و تحـولی در دلهـا انجـام گرفت. بـدون این دگرگونی،انقلاب پیروز نمی‌شد؛ اما برای تداوم انقلاب و پیروزیها و استقامت این خط و عدم انحراف – که این از همه مهمتر است – همه‌ی ما احتیاج داریم که در وجود و اخلاق و روحیات خود، تغییرات بدهیم. بخش مهمی از پیروزیهای ما ناشی از روحیات امام بـود مکرراً در طـول این چنـد سـال فکر می‌کردم وبه ذهنم می‌رسـید که بخش مهمی از پیروزیهـای مـا، ناشـی از روحیـات شـخص امـام(ره) است. یعنی آن بزرگوار، علاـوه بر این که حقـاً و انصافاً یک ذات ممتاز و تربیت شـده و ریاضت کشـیده و روی خود کار کرده بـود – همه‌ی کسـانی که از قـدیم ایشـان را می‌شـناختند، این نکته را تصـدیق می‌کننـد – امـا احسـاس می‌کردیم که در همین دوران انقلاب هم، ایشان در درون خود متوقف نبودند و مثل اولیای خدا و وجود مقدس پیامبر و ائمه – که دایماً در حال پیشرفت و تحول و تکامل بودند – سیر پیشـرفت و تکامل را طی می‌کردند. لحظه‌ی بعثت رسول‌اکرم(ص)، مثل لحظه‌ی رحلتشان نبود. در این بیست‌وسه سـال، ایشـان خیلی پیشـرفتها و ترقیـات داشـتند که برای ما افراد عادی، دهشت‌انگیز است. مؤمن این‌گونه است و لحظه به لحظه در حال پیشـرفت می‌باشد. امام(ره) نیز عیناً همین‌طور بودند و ما آن را – مخصوصاً در مواقع خاص – احساس می‌کردیم. مثلاً

در ماه رمضان، ایشان معمولاً هیچ ملاقاتی نداشتند و بیشتر به خودشان می‌پرداختند. بعد از ماه رمضان که انسان با ایشان ملاقات می‌کرد، محسوس بود که نورانیتر و معنویتر شده‌اند. یقیناً بسیاری از موفقیتهای انقلاب و این ملت، ناشی از همان کانون جوشان منوّر بود. البته، بخش عظیم دیگری هم به همین اخلاصها و صفاها و فداکاریها و نورانیتهایی که در آحاد مردم ماست، مربوط می‌شود؛ بخصوص این جوانها و جبهه‌بروها؛ کسانی که برای خدا از عیش و لذت زندگی در دوران جوانی صرف‌نظر می‌کردند و به سمت جبهه‌ها می‌رفتند. الان هم هستند و الان هم همان فداکاریها را در صحنه‌های مختلف می‌کنند. مهمترینش جنگ بود، ولی فقط جنگ نبود. ما به این روحیات و فداکاریها احتیاج داریم. هر کدام ما باید تلاش کنیم در درون خود، صفا و نورانیتی به وجود آوریم. این، درس ولادت پیامبر(ص) است و بدون آن، این بارِ سنگین قابل حمل نیست. راز پیشرفت انقلاب اسلامی بار سنگین انقلاب اسلامی، با هیچ بار و تکلیفی قابل مقایسه نیست. حقیقتاً انقلاب را سالم نگه‌داشتن و سالم جلو بردن، کار سنگینی است و این ملت بحمداللَّه در این سالهای دشوار و در آزمایشهای گوناگون، این بار را خوب تحمل کرده و پیش‌برده است. انقلاب و حکومت ما، مثل انقلابها و حکومتهای دیگر نیست. خدای متعال به رسول‌اکرم(ص) خطاب فرمود: «یا ایّهاالمزّمّل. قم‌اللّیل الّا قلیلا. نصفه او انقص منه قلیلا. اوزد علیه ورتّل القران ترتیلا. انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا»(۱). این سخن و بار سنگین، حتّی بر دوش پیامبر آن‌چنان سنگین است که او را محتاج به تربیت معنوی و نفسانی و تزکیه‌ی روحی و تمرین مداوم می‌کند و ما افراد ضعیف در مقابل آن چشمه‌های جوشانِ قدرت و نیروی الهی، جای خود داریم. راز این که تاکنون انقلاب پیش‌رفته، نیز همین است. سیاستها و قدرتهای جهانی اشتباه کردند که خیال نمودند با جمهوری اسلامی هم مثل بقیه‌ی کشورها و دولتهایی که در همین حدود، قدرت مادّی و سعه‌ی ظاهری دارند، می‌شود برخورد کرد و با تهدید و تطمیع و فشار، می‌توانند کشور ما را از میدان خارج کنند. نه، اشتباه بزرگشان همین بود که این معنویت و روح توجه به خدا و معنا را در مردم و انقلاب ما درک نکرده بودند. اگر این روح تقوا و توجه به خدا باشد، بگومگوها هم نخواهد بود. به نظر من، این اختلافهای کوچک و کم عمق - و البته غیرمهم - کم اهمیت‌تر از آن است که بدان خیلی توجه بشود. هرچه یکپارچگی و وحدت از همه جهات بیشتر باشد، زیباتر و باشکوهتر خواهد بود و برای دشمن شکننده‌تر و برای دوست امیدوارکننده‌تر است. امیدوارم که خدای متعال، به برکت این روز مقدس و این دو مولود مبارک، به همه‌ی ملت عزیز و آحاد مردم فداکار ما، توفیق و فضل و رحمت خود را نازل کند و به مسؤولان هم توانایی روحی و قوّت اراده و عزم و همچنین توانایی در عمل را ببخشد تا بتوانند آن چنان که برای این ملت شایسته است، تلاش کنند. خدا را شکر می‌کنیم که امروز، مدیران کشور و دستگاههای مسؤول در مقابل مردم و خدا، با صدق و صفا مشغول تلاشند. بحمداللَّه همیشه همین‌طور بوده است و همه در جمهوری اسلامی، همین‌طور با صدق و صفا کار کرده‌اند. بحمداللَّه وضعِ خوب و منسجمی است و ملت، با روحیه‌های خوب در صحنه و آماده‌اند. ما هم بایستی از خدای متعال قوّت و مدد بخواهیم و تلاشمان را بکنیم و این بار سنگین را به سر منزل مقصود برسانیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------------- ۱) مزّمّل: ۱ تا ۵

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نستهدیه و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. قال‌اللَّه‌الحکیم فی کتابه: لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم(۱) پیامبر فضای زندگی را با ارزشهای اسلامی آغشته می‌کرد همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار عزیز را به رعایت تقوا و پرهیزگاری

دعوت و توصیه می‌کنم. همه‌ی جوانان را به قدردانی از فرصت بی‌نظیر جوانی و حفظ پاکدامنی و عفت و تلاش و کار در این دوران بی‌نظیر و درخشان عمر آدمی توصیه می‌نمایم. همه‌ی مردان و زنان را به امانت و راستگویی توصیه و دعوت می‌کنم که رسول خدا(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) نشانه‌ی حقیقی مؤمن را حفظ امانتها و صدق لهجه و راستگویی معیّن فرمود. همه‌ی گویندگان و نویسندگان را به رعایت تقوا و مصالح الهی و اسلامی و حفظ حقوق مردم در هنگام گفتن و نوشتن توصیه می‌کنم. خود و همه‌ی شما را به تجنّب و دوری گزیدن از هوی‌های نفسانی و انتخاب راه خدا در دوراهیهای زندگی توصیه می‌نمایم. امیدوارم خداوند متعال به برکت رسول مکرّم و نبیّ اعظم - که این روزها مقارن با ولادت آن بزرگوار است - به همه‌ی ما توفیق بدهد تا بتوانیم راه و سیره و هدفهای او را دنبال کنیم. بحثی را که امروز در خطبه‌ی اول مطرح خواهم کرد، نگاهی اجمالی و کلی به سیره‌ی رسول خداست. در ابتدا لازم است ولادت باسعادت آن بزرگوار و سبط معظّم او - امام صادق(علیه‌الصّلاةوالسّلام) - را به همه‌ی شما و ملت ایران و همه‌ی ملتهای مسلمان تبریک عرض کنم. نکته‌یی که امروز در بحث زندگی رسول اکرم(ص) مورد نظر من می‌باشد، عبارت از این مطلب است که پیامبر اسلام برای آن که ارزشها و اخلاق اسلامی کاملاً در جامعه جابیفتد و با روح و عقاید و زندگی مردم مخلوط و ممزوج بشود، فضای زندگی را با ارزشهای اسلامی آغشته می‌کرد. یک وقت کسی دستور می‌دهد یا توصیه می‌کند که مثلاً مردم حسن خلق و گذشت و صبر و استقامت در راه خدا داشته باشند و ظلم نکنند و دنبال اقامه‌ی عدل و داد باشند؛ یعنی توصیه و دستور دادن و تعلیم دادن مطرح است - که البته کار لازمی است و پیامبر اسلام هم تعلیم می‌داد یعلّمهم و درس معرفت و زندگی به مردم می‌آموخت - اما یک وقت مطلب از یاد دادن بالاتر است؛ یعنی معلم کاری می‌کند و رفتاری در پیش می‌گیرد که این اخلاق و وظیفه‌ی اسلامی، در جامعه به شکل رنگ ثابت درمی‌آید، با عقاید غلط مردم به مقابله برمی‌خیزد، با احساسات جاهلی و ته‌مانده‌های رسوب کرده‌ی اخلاق غیراسلامی مبارزه می‌کند و مقابل می‌شود، به جامعه و مردم شوک وارد می‌کند و در مقاطع مناسب و با روشهای مناسب، کاری می‌کند که فضای جامعه و محیط زندگی مردم، با این صفت و اخلاق و روش خوب کاملاً ممزوج می‌شود. اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به‌وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه‌ی قرآن که «یزکّیهم» پس از «یعلّمهم» یا قبل از آن بیان شده است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن، بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم(ص)، چنین وضعیت و روشی را در طول بیست‌وسه سال نبوّت دنبال می‌کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می‌کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود. در جامعه‌ی اسلامی باید با خوشبینی با افراد برخورد کرد من، چند مثال و نمونه را آماده کرده‌ام تا مطرح بکنم. این، برای امروز ما در نظام اسلامی خیلی مهم است؛ هم برای آحاد مردم و هم بخصوص برای مسؤولان و کسانی که با جمعی سر و کار دارند و مجموعه‌یی از مردم به دهان آنها نگاه می‌کنند و به حرف آنها گوش می‌دهند. ما باید توجه کنیم که اگر بخواهیم آن ته‌مانده‌ها و پس‌مانده‌های اخلاق دوران طاغوت را - که برای رشد و تعالی ما بسیار هم مضر است - از خودمان دور کنیم و بزداییم، چاره‌یی نیست جز این‌که در زندگی خود، همین روشهای رسول اکرم را با شجاعت و قاطعیت عمل کنیم. یک مثال، به ایجاد فضای سالم و دور از تعصبهای جاهلانه در محیط زندگی مردم مربوط است. می‌دانید که همه‌ی ملتها همین‌طور هستند و جز افرادی که از لحاظ معرفت، به سطح خیلی بالایی رسیده باشند، وضعشان این‌گونه است که در موارد زیادی تعصبات و غرضها و مرضها و حقدها و امثال آن، بر زندگی آنها حکومت می‌کند و مردم را از رفتار عادلانه و حق بازمی‌دارد و فضا را فضای ناسالم می‌کند. باید این فضا را سالم کرد. برای ایجاد فضای سالم و ایجاد خوشبینی میان مردم، رسول اکرم(ص) غیر از توصیه‌هایی که داشتند، روشهایی را هم اعمال می‌کردند. بخصوص در آن دوران که این مسأله بسیار مهم بود؛ چون اعراب جاهلی بین خودشان و نسبت به هم، حقدها و

سوءظنهای زیاد و تعصبات قبیله‌یی و فامیلی بسیاری داشتند و پیامبر اکرم(ص) باید اینها را از دلهای مؤمنین بیرون می‌کشید و دلهای آنها را نسبت به یکدیگر پاک و صاف و روشن می‌کرد. روایتی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: «لایبلغنی احد منکم عن احد من اصحابی شیئا فانّی احبّ ان اخرج الیکم و انا سلیم‌الصّدر»(۲). پیش پیامبر می‌آمدند و از یکدیگر بدگویی می‌کردند و چیزهایی را درباره‌ی یکدیگر می‌گفتند؛ گاهی راست و گاهی هم خلاف واقع. پیامبر اکرم(ص) به مردم فرمودند: هیچ‌کس درباره‌ی اصحابم به من چیزی نگوید. دایماً نزد من نیایید و از همدیگر بدگویی کنید. من مایلم وقتی که میان مردم ظاهر می‌شوم و به میان اصحاب خود می‌روم، «سلیم‌الصّدر» باشم؛ یعنی با سینه‌ی صاف و پاک و بدون هیچ‌گونه سابقه و بدبینی به میان مسلمانها بروم. این، سخنی از پیامبر و دستوری درباره‌ی مسلمانها نسبت به شخص آن حضرت است. ببینید چه‌قدر این رفتار رسول اکرم(ص) کمک می‌کند به این‌که مسلمانها احساس کنند که در جامعه و محیط اسلامی، باید بدون سوءظن و با خوشبینی با افراد برخورد کرد. در روایات داریم که وقتی حاکمیت با شر و فساد است، به هر چیزی سوءظن داشته باشید؛ اما وقتی حاکمیت با خیر و صلاح در جامعه است، سوءظنها را رها کنید، به یکدیگر حسن‌ظن داشته باشید، حرفهای هم را با چشم قبول بنگرید و گوش کنید، بدیهای یکدیگر را نبینید و خوبیهای هم را مشاهده کنید. بین مسلمانها رسم بود که نزد پیامبر می‌آمدند و دَرِ گوش آن حضرت حرفهایی می‌زدند و به صورت نجوا، حدیث مخفی و محرمانه‌یی را می‌گفتند که آیه‌ی شریفه نازل شد و مردم را از نجوا و دَرِگوشی با پیامبر نهی کرد؛ چون در دیگر مسلمانها ایجاد سوءظن می‌کرد. » ماجرای «افک»، حادثه ی عظیم تاریخ اسلام در این ردیف، آن خاطره و حادثه‌یی که خیلی مهم است و من بارها آن را در ذهن خود مرور کردم و به آیات این حادثه در قرآن مراجعه کردم، حادثه‌ی «افک» است. در سوره‌ی مبارکه‌ی نور، چند آیه مربوط به همین حادثه می‌شود. حادثه‌ی «افک» به طور خلاصه این است که یکی از همسران پیامبر، در یکی از جنگها از قافله عقب افتاده بود. پیامبر، آن همسرشان را به میدان جنگ برده بودند، وقتی که برمی‌گشتند و می‌آمدند، او را ندیدند. حالا به هر جهتی، یا آن مخدره خواب مانده بود و یا به دنبال حاجتی رفته بود. مسلمانها آمدند، یک وقت دیدند که همسر پیامبر در میان آنها نیست. مردی از مسلمانها پیدا شد و همسر پیامبر را به مدینه آورد. حالا آن زن، کدامیک از همسران پیامبر بوده، بین اهل سنت و شیعه اختلاف است. شیعه در روایاتشان می‌گویند «ماریه‌ی قبطیه» بوده و اهل سنت می‌گویند «عایشه» بوده‌است. این، تعیین بحث انحرافی در روزگار ماست که بگوییم کدامیک از زنان پیامبر بوده است. اصلاً قضیه این نیست که ما بخواهیم ببینیم کدام زن پیامبر بوده که این آیات درباره‌ی تهمت به او نازل شده است. مسأله، مسأله‌ی دیگری است؛ یک دستور اخلاقیِ اجتماعی بسیار مهم است. بعد از آن که این مخدره به مدینه برگشت، بعضی از افراد هرزه‌گو و یاوه‌گو، زمزمه‌یی را میان مردم انداختند که این خانم کجا بود و چرا عقب‌ماند و این شخصی که او را آورد، چه کسی بود؟! بدون این که تصریح کنند و تهمت مشخصی را متوجه بکنند، زمزمه و شایعه‌یی را در میان مردم پخش کردند. مسأله این نیست که آن مخدره، زن پیامبر است و باید او را احترام کرد؛ در آیات قرآن، مسأله چیز دیگری است. آیات سوره‌ی نور درباره‌ی «افک» - یعنی همین سخن دروغی که منافقان و بدخواهان و افراد ناسالم در جامعه پخش و شایع می‌کردند - به شدت حساسیت نشان می‌دهد و چند آیه‌ی پی‌درپی، با لحن بسیار تندی خطاب به مسلمانها ذکر می‌شود که چرا وقتی شما این شایعه را شنیدید، نسبت به گوینده‌ی آن شدت عمل بخرج ندادید - مستفاد از آیات این است - و چرا این شایعه را قاطعاً رد نکردید. در این آیه، دو جا جمله با «لولا» شروع می‌شود. اهل ادبیات عرب توجه دارند که «لولا»ی تحذیریه وقتی به‌کار می‌رود که انسان می‌خواهد با کمال شدت و توبیخ کامل، به مخاطب خود بگوید: چرا این کار را نکردید؟ «لولا اذ سمعتموه ظنّ‌المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و قالوا هذا افک مبین»(۳): چرا وقتی که شما مسلمانها (مؤمنین و مؤمنات) این شایعه را شنیدید، به یکدیگر حسن‌ظن نشان ندادید و به طور قاطع نگفتید که این دروغ است؟ یک‌جای دیگر می‌فرماید: «و لولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلّم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم»(۴): چرا وقتی که این شایعه را شنیدید، نگفتید که ما حق نداریم این شایعه را تکرار کنیم؟ این، یک بهتان بزرگ است. بعد در آخر این آیات هم

می‌فرماید: «یعظکم‌اللَّه ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین»(۵). یعنی خدا به شما موعظه و نصیحت می‌کند که هرگز دیگر گِرد چنین شایعه‌هایی نگردید و دیگر چنین حادثه‌یی میان جامعه‌ی اسلامی به وجود نیاید؛ اگر مؤمن هستید. یعنی شرط ایمان این است. همان‌طور که اشاره کردم، مسأله این نیست که این شخص، همسر پیامبر بود. اگر همسر پیامبر هم نبود، همین عتاب و خطاب و همین تکلیف برای مؤمنین وجود داشت. لذا در اسلام این‌گونه است که اگر کسی، کس دیگری را به بعضی از تهمتهای خاص متهم کند، اگر نتواند آن را با چهار شاهدِ عادل ثابت کند، خود تهمت زننده محکوم است که بر او حد جاری بشود. این‌طور نیست که شما حرفی را همین‌طور وسط فضا بیندازید و ذهنها را مشوب و دلها را نگران و ناراحت کنید و اگر توانستید ثابت کنید که ثابت کرده‌اید و اگر هم نتوانستید، سرتان را بگیرید و به راه خود بروید! نه، اگر نتوانستید برخی از تهمتهایی را که بر طبق آنها حد به مجرم زده می‌شود، ثابت کنید، خود شما بایستی به خاطر زدن این تهمت، حد بخورید و مجازات بشوید. به نظر من، این حادثه‌ی عظیمی در تاریخ اسلام و زمان پیامبر است که به این وسیله در محیط اسلامی، ریشه‌ی شایعه‌پراکنی در مسایل شخصی افراد - که موجب سوءظن و بدبینی نسبت به یکدیگر می‌شود و محیط و فضا را ناسالم می‌کند - کنده شد. اسلام، این‌گونه است. پس، یکی از کارهای رسول اکرم(ص) این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همه‌ی مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشم حسن ظن و خوشبینی به یکدیگر نگاه کنند. امروز هم تکلیف ما همین است. مسلمانان باید از حالت بی‌تفاوتی نسبت به یکدیگر خارج شوند یک مورد و نمونه‌ی دیگر از همین تلاشِ فضاسازی پیامبر این بود که دشمنیها و کینه‌ها را از دلهای مردم بزداید. در مورد قبلی، ایجاد حسن‌ظن و فضای سالم بود؛ ولی در این مورد، مسأله بالاتر از این است. یعنی باید مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی، از حالت بی‌تفاوتی نسبت به یکدیگر خارج بشوند. این‌که مسلمانها با هم کاری نداشته باشند و هر کسی برای خود، دنیای جداگانه‌یی باشد و کاری به کار مسلمانهای دیگر نداشته باشد، در اسلام پسندیده نیست و یکی از فصول زندگی رسول اکرم این بود که این فضای بی‌تفاوتی را، به فضای محبت و همکاری و برادری و ایجاد یک مجموعه‌ی همکار با یکدیگر تبدیل کند. این، همان چیزی است که امروز هم در نظام خود، به او احتیاج داریم. مسلمانها نسبت به یکدیگر، باید با علاقه و دلسوزی و بدون ذره‌یی بی‌تفاوتی، سروکار داشته باشند. این‌طور نیست که اگر شما دیدید مسلمانی مورد ابتلا به حادثه‌یی قرار گرفته است، از کنار او بی‌تفاوت بگذرید. نه، همکاری و همدردی و دلسوزی و محبت متقابل بین مسلمانها، یکی از کارهای بزرگ رسول اکرم(ص) بود. آن بزرگوار، تا آن جا که حضور داشت و در سعه‌ی وجودش بود، نمی‌گذاشت که در جامعه‌ی اسلامی، مسلمانها - حتّی در یک مورد - نسبت به کسی بغض و کینه و عداوت داشته باشند. یعنی پیامبر با حکمت و حلم خود، حقیقتاً یک محیط شیرین و سالم و فضای آغشته به محبت را به وجود می‌آورد. نقل کرده‌اند که عرب بیابانگردی - که از تمدن و شهرنشینی و آداب معاشرت و اخلاق معمولی زندگی چیزی نمی‌دانست - با همان خشونت صحراگردی خود، به مدینه آمد و خدمت پیامبر رسید. آن حضرت، در میان اصحاب خود - حالا یا در مسجد و یا در گذرگاهی - بودند. او، از ایشان چیزی خواست که پیامبر هم به او کمکی کردند و مثلاً پول و غذا و لباسی به او دادند. بعد که این را به او بخشیدند، به او گفتند: حالا خوب شد؟ من به تو نیکی کردم؟ راضی هستی؟ آن مرد، به‌خاطر همان خشونت صحراگردی خود و صراحت و بی‌تعارفی‌یی هم که این‌گونه افراد دارند، به‌خاطر آن که ظاهراً این محبتها کمش بوده است، گفت: نه، هیچ کاری انجام ندادی و هیچ محبتی نکردی و اصلاً این چیزی نبود که تو به من دادی! طبعاً این‌گونه برخورد خشن نسبت به پیامبر، در دل اصحاب یک چیز ناخوشایند سنگینی بود. همه عصبانی شدند. چند نفری که اطراف پیامبر بودند، خواستند با عصبانیت و خشم، به این عرب چیزی بگویند و عکس‌العملی نشان بدهند؛ اما پیامبر فرمود: نه، شما به او کاری نداشته باشید، من با او مسأله را حل خواهم کرد. از جمع خارج شدند و این اعرابی را هم با خودشان به منزل بردند. معلوم می‌شود که پیامبر در آن جا چیزی نداشتند که به او بدهند؛ والّا بیشتر هم به او می‌دادند. او را به منزل بردند و باز چیزهای اضافه‌یی - مثلاً غذا یا لباس یا پول - به او دادند. بعد به او گفتند: حالا راضی

شـدی؟ گفت: بله. مرد، در مقابل احسان و حلم پیامبر شـرمنده شـد و اظهار رضایت کرد. پیامبر(ص) به او فرمودند: تو چند لحظه‌ی پیش، در مقابـل اصـحاب من حرفهـایی زدی که آنها دلشان نسبت به تو چرکین شـد. دوست داری برویم همین حرفهایی که به من گفتی و اظهـار رضـایت کردی، در مقابـل آنهـا بگویی؟ گفت: بله، حاضـرم. بعـد پیامبر(ص) شبِ همان روز یا فردای آن روز، این عرب را برداشـتند و در میان اصـحابشان آوردند و گفتند: این برادر اعرابیمان خیال می‌کند که از ما راضی است؛ اگر راضی هستی، بگو. او هم بنا به سـتایش پیامبر(ص) کرد و گفت: بله، من خوشـحال و راضیم و – مثلاً – از رسول اکرم خیلی متشکرم؛ چون ایشان به من محبت کردنـد. این سـخنان را گفت و رفت. بعـد که او رفت، رسول اکرم(ص) رو به اصـحابشان کردنـد و فرمودنـد: مَثَل این اعرابی، مَثَل آن ناقه‌یی است که از گله‌یی که چوپانی آن را می‌چراند، رمیده و جدا شده باشد و سر گذاشته، به بیابان می‌دود. شما دوستان من، برای این که این شتر را بگیرید و او را به من برگردانید، حمله می‌کنید و از اطراف، دنبال او می‌دوید. این حرکت شما، رمیدگی او را بیشتر و وحشـتش را زیادتر می‌کند و دستیابی به او را دشوارتر خواهد کرد. من نگذاشـتم شـما او را بیشتر از آنچه که رمیـده بود، از جمع مـا برمانیـد. با محبت و نوازش، دنبال او رفتم و به گله و جمع خودمان برگردانـدم. این، روش پیامبر(ص) است. مسـلمانان نسبت به یکـدیگر حق برادری دارنـد رسول اکرم، به هیچ عنوان نمی‌خواهد که در فضای زندگی جامعه‌ی اسـلامی و در میان مسـلمانها، اندکی کینه و حقد و دشـمنی باشد. او، در ایجاد محبت و صمیمیت بین مردم سعی داشت. حتّی آن‌وقتی که دایره‌ی اسـلام وسـیعتر شد و رسول اکرم مکه را هم گرفتند، مردم آن شهر را عفو کردند. مردم مکه همان کسانی بودند که پیامبر را از شهر خود بیرون کرده بودند. پیامبر، از همان اهالی مکه، سیزده سال ناراحتی تحمل کرده بود و زجر کشیده بود. بعد هم چندین جنگ با ایشان کرده بودنـد و چه‌قـدر از مسـلمانها را کشـته بودنـد و متقابلاً مسـلمانها هم از آنها کشـته بودنـد. اگر قرار بود که اینها با همان وضـعیت، میزبان لشکر فاتح رسول خدا می‌شدند، تا سالهای متمادی امکان این‌که بین اینها آشتی برقرار بشود، وجود نداشت. لذا به مجرد این‌که پیـامبر وارد مکه شـد، اعلاـم عمومی کرد که: «انتم‌الطّلقـاء»؛ یعنی من همه‌ی شـما را آزاد و عفوتان کردم. او، قریش را عفو کرد و تمـام شـد. یکی از کارهـایی که پیـامبر شایـد در همـان ماههـای اول ورودِ به مـدینه انجام دادنـد، ایجاد عقـد اخوّت بین مسـلمانها بود؛ یعنی مسـلمانها را با هم برادر کردنـد. این‌که می‌گوییم با هم برادر هستیم، در اسـلام یک تعارف نیست؛ یعنی حقیقتاً مسـلمین نسـبت به یکدیگر، دارای حق برادری هسـتند و نسبت به هم طلبکارند؛ همچنان که برادران نسـبت به هم، مدیون یکدیگر هستند و باید نسبت به هم، حقوق متقابلی را عمل کنند. پیامبر، این را عملی کرد. او، مسلمانها را دو به دو با هم برادر کرد و طبقات و خانواده‌های اینها و اشـرفیگریِ اشـراف مـدینه و قریش را رعایت نکرد. غلام سیاهی را با یک شـخص بزرگ و آزادشـده‌یی را با یـک آقازاده‌ی معروف بنی‌هاشم یا قریش برادر کرد. به‌هرحال این برادری ابعاد مختلفی داشت که یکی از مهمترین ابعاد آن، همین بود که مسلمانها نسبت به هم احساس برادری بکنند. روح وفاداری و حق‌شناسی، در سلامت جامعه بسیار مؤثر است یک مثال دیگر می‌زنم تـا نشـان بـدهم که پیـامبر(ص) چگونه فضای جامعه را با ارزشـهای اسـلامی می‌آغشت. در اسـلام – منهای عقایـد و سـلایق سیاسی و خط و ربط و بقیه‌ی امور – این روح وفاداری و حق‌شناسی و پاسِ زحمات و خدمات افراد را داشتن است که مهم می‌باشد و در سـلامت جـامعه بسـیار مؤثر است و پیـامبر عملاـ روی آن زیاد تکیه می‌فرمودنـد. ایشان، صـرفاً به زبان اکتفا نمی‌کردنـد و مثلاً بفرماینـد پاس عهـد و پیمان و حق‌شناسـی نسـبت به یکـدیگر را داشـته باشـید؛ بلکه در عمل هم این فضا را به وجود می‌آوردند. در حـدیثی دیـدم که هیأتی از سوی نجاشـی – پادشاه حبشه – نزد رسول اکرم در مـدینه آمدنـد که لابد پیامی بیاورند؛ همچنان‌که بین دولتهـا معمـول و متـداول است. نجاشـی در کشـور حبشه پادشـاه بود و هم مثـل خیلی دیگر از سـلاطین و امرایی که در آن روز در اطراف دنیا بودند، مسـیحی و غیرمسـلمان بود؛ اما وقتی که هیأت حبشـی آمدند، دیدند خود پیامبر(ص) از جا بلند شدند و برای این هیأت مشـغول پـذیرایی شدنـد. اصـحاب گفتنـد: یـا رسول‌اللَّه! ما که هستیم، اجازه بدهیـد ما پـذیرایی کنیم. فرمود: نه، آن‌وقتی که مسـلمانها بـه حبشه هجرت کردنـد، پادشـاه اینهـا نسـبت به مسـلمانها احـترام و تکریم زیـادی کرد؛ من می‌خـواهم جبران کنم. این،

حق‌شناسی است. لذا شما می‌بینید که پیامبر اکرم در زمان حیات خود، هر چند با کفار قریش جنگهای زیادی داشتند و چند جنگ هم علیه امپراتور روم شرقی - که منطقه‌ی شامات و فلسطین در آن دوران متعلق به او بود - به راه انداختند و در جنگهای یرموک و موته و تبوک شرکت کردند و تا آن نقاط مشغول جهاد و فتوحات و کشورگشایی بودند؛ اما هیچ لشکرکشی‌یی به طرف حبشه نکردند و به آن‌طرف نرفتند. این‌طور نبود که هر پادشاهی که ایمان اسلامی را قبول نمی‌کرد، پیامبر با او جنگ داشته باشد. نه، عهدشناسی و حق‌شناسی و پاس محبتهای نجاشی، تا دوران حکومت اسلامی و آن وقتی که پیامبر رئیس نظام اسلامی هم می‌شود، همچنان باقی است. از این قبیل، در زندگی رسول اکرم(ص) زیاد است که اگر بخواهیم هر کدام از این موارد را ذکر کنیم، طولانی می‌شود. یک مورد دیگر را هم مطرح کنم: در دوران حکومت اسلامی، زنی در مدینه به دیدن پیامبر آمد. اصحاب دیدند که رسول اکرم(ص) نسبت به این زن خیلی اظهار محبت کرد و احوال خود و خانواده‌اش را پرسید و با کمال صمیمیت و محبت با او رفتار کرد. بعد که آن زن رفت، پیامبر برای رفع تعجب اصحاب فرمودند که این زن در زمان خدیجه (دوران اختناق و شدت در مکه) به منزل ما رفت و آمد می‌کرد. لابد در زمانی که همه، یاران پیامبر را محاصره کرده بودند و خدمت حضرت خدیجه (سلام‌اللَّه‌علیها) - همسر مکرم پیامبر - نمی‌آمدند، این خانم آن‌وقت با خدیجه رفت و آمد می‌کرده است. در این روایت هم ندارد که این زن، مسلمان شده بود. نه، احتمالاً این زن هنوز هم مسلمان نبود، اما به صرف این‌که در گذشته چنین خصوصیتی داشته و چنان صمیمیت و محبتی را ابراز می‌کرده است، پیامبر اکرم سالها بعد از آن، این حق‌شناسی را رعایت می‌کردند. پیامبر روحیه‌ی کار و تلاش را در مردم زنده می‌کرد یک نمونه‌ی دیگر هم، همین مسأله‌ی ایجاد فضای کار و تلاش در جامعه است که پیامبر اکرم به این‌که دستور بدهند مردم باید کار و تلاش کنند، اکتفا نمی‌کردند. ایشان، با روشهای مختلف، روحیه‌ی کار و تلاش را در مردم زنده می‌کردند و گاهی اگر جوانی را مشاهده می‌کردند که بی‌کار است، می‌فرمودند: «انّاللَّه لایحبّ الشّابّ الفارغ»(۶): خدا از جوانی که عمر خود را تلف می‌کند و به بی‌کاری می‌گذراند، خشنود نیست. در روایتی دارد که رسول اکرم(ص) وقتی جوانی را می‌دیدند که «کان یعجبه» و از اندام و سلامت و جوانی او خوششان می‌آمد، از او دو سؤال می‌کردند و می‌پرسیدند: ازدواج کردی و آیا شغلی داری یا نه؟ اگر آن جوان می‌گفت ازدواج نکردم و شغلی ندارم، پیامبر می‌فرمود: «سقط من عینی»: این جوان از چشمم افتاد. او، با این‌طور روشها و برخوردها، مردم را به اهمیت کار و تلاش متوجه می‌کرد. یک وقت، چند نفر خدمت رسول اکرم آمدند و از شخصی تعریف کردند و گفتند: یا رسول‌اللَّه! ما با این مرد همسفر بودیم و او مرد بسیار خوب و پاک و باخدایی بود، دایماً عبادت می‌کرد، در هر منزلی که فرود می‌آمدیم، از لحظه‌ی فرود تا وقتی که مجدداً سوار می‌شدیم، او مشغول نماز و ذکر و قرآن و اینها می‌شد. وقتی که این تعریفها را کردند، پیامبر(ص) با تعجب از آنها سؤال کردند: پس چه کسی کارهایش را می‌کرد؟ کسی که وقتی از مرکب پیاده می‌شود، دایم مشغول نماز و قرآن است، چه کسی غذای او را می‌پخت؟ چه کسی وسایل او را فرود می‌آورد و سوار می‌کرد؟ چه کسی کارهایش را انجام می‌داد؟ اینها در جواب گفتند: یا رسول‌اللَّه! ما با کمال میل، همه‌ی کارهای او را انجام می‌دادیم. پیامبر فرمود: «کلّکم خیر منه»: همه‌ی شما از او بهترید. این‌که او کار خودش را انجام نمی‌داد و به دوش شما می‌انداخت و خود مشغول عبادت می‌شد، موجب نمی‌شود که او مرد خوبی باشد. مردِ خوب، شما هستید که کار و تلاش می‌کنید و حتّی کار دیگری را هم شما به عهده می‌گیرید. مردم باید نسبت به سرنوشت کشور و بازسازی آن احساس وظیفه کنند با این گونه روشها، فضای زندگی در جامعه‌ی اسلامی، از علاقه‌ی به کار و تلاش زندگی پُرمی‌شود. همه‌ی این مواردی که مطرح کردم، امروز مورد ابتلا و احتیاج ماست. همه‌ی مردم مسلمان در ایران و جامعه‌ی اسلامی، باید نسبت به سرنوشت کشور و بازسازی آن، احساس وظیفه کنند. هیچ کس نباید در کاری که انجام می‌دهد، هدف سازندگی جامعه‌ی اسلامی را فراموش کند؛ ولو کاری که شما می‌کنید، برای زندگی خودتان باشد. همه‌ی مردم حق دارند برای اعاش و زندگی و تأمین آتیه‌ی شخصی و خانوادگی خود کار کنند؛ اما در این تلاش و کاری که انجام می‌دهید، مسأله‌ی سازندگی کشور هم باید مورد نظر باشد. یعنی اگر کاری که شما انجام

می‌دهید، برای خود شما خوب است، اما برای ایران مضر و برای سازندگی کشور بد و مزاحم است، این کارِ شما نامطلوب است و درست نمی‌باشد. همه باید احساس کنند که نسبت به سرنوشت جامعه تکلیف دارند؛ آن تکلیف را جستجو و پیدا کنند. در کار شخصی خود - چه کار فرهنگی، چه کار اداری، چه کار تجاری، چه کار فنی، چه کارهای بزرگ و چه کارهای کوچک - باید احساس همه‌ی مردم این باشد که این خانه، بایستی به دست صاحبان خانه - یعنی آحاد مردم - ساخته بشود و دولت هم مدیر و سرپرست این خانه است که باید برنامه‌ریزی بکند و کار هر کس و وظیفه‌ی هر مجموعه و قشری را معلوم بکند تا مردم بدانند تکلیفشان چیست و انجام بدهند. سعی کنید همه را دوست بدارید همه‌ی آحاد مردم وظیفه دارند که فضا را فضای سالم قرار بدهند؛ فضایی که در آن، محبت بر خصومت فایق و غالب باشد. این، در اسلام بسیار مهم است. انسان، ترکیبی از دوست داشتن و دشمن داشتن است. هم احساس محبت و هم احساس بغض و عداوت، در وجودتان هست. این، طبیعیِ هر انسان است که یک روحِ دوست داشتن و یک روحِ دشمن داشتن و کینه ورزیدن، در او وجود دارد. اسلام، تکلیف اینها را معیّن کرده و گفته‌است روح خصومت و دشمنیِ شما، مخصوص به دشمنان خدا و نظام اسلامی و مردم است. ببینید آن کسانی که با خدا و رسولش و جامعه‌ی اسلامی و ملت مسلمان دشمنند، چه کسانی هستند؛ دشمنی را متوجه آنها کنید تا مابقی وجود شما، دوستی و محبت نسبت به آحاد جامعه باشد. سعی کنید همه را دوست بدارید. این، یک تکلیف و یک تعلیم اسلامی است. این، چیز بدی نیست. برای دشمن داشتن، نباید بهانه پیدا کرد و انسان هر کسی را به بهانه‌یی، از مجموعه و لیست محبت خود خارج کند و دور بیندازد. نه، فضای جامعه‌ی اسلامی، فضای صمیمیت است؛ ولو کسی را که نمی‌شناسید. همین‌طور، باید روح سوءظن و بدبینی نسبت به افراد را در نظام اسلامی از بین‌برد. سوءظن، متعلق به نظام غیراسلامی است. وقتی شر و ظلم، غالب و حاکم است؛ وقتی در جامعه، غیرخدا زمام امور را به دست دارد؛ روایت داریم که حسن ظن، ساده‌لوحی است و به هر پدیده‌یی، باید با چشم تردید و سوءظن نگاه کرد. اما آن‌وقتی که غلبه با حق است، حکومت متعلق به خدا و بندگان اوست و راه، راه صراط مستقیم دین است، در این‌جا باید سوءظنها را کنار گذاشت و حسن‌ظن داشت؛ مگر آن که برای انسان چیزی ثابت بشود. این، آن تکلیف اسلامی است. فضای اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، باید از این خصوصیات پُر باشد و این، آن کاری است که نبیّ مکرّم اسلام(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، با روشها و تعلیمات و حضور خود در میان قشرهای مردم و ابتکارهای جالبی در هر مورد - همچنان‌که نمونه‌های مختصری مطرح شد - انجام می‌داد. امیدوارم خداوند توفیق بدهد و ما بتوانیم این راه را دنبال کنیم. در همین مورد، چند دعا می‌کنم تا ان‌شاءاللّه مورد توجه و لطف الهی قرار بگیرد: پروردگارا! راه ما را راه نبیّ مکرّم خود قرار بده. دلهای ما را به یکدیگر مهربان کن. ما را در مقابل دشمنان خود، «اشدّاء» قرار بده. در میان بندگان خود، «رحماء» قرار بده. پروردگارا! توفیق پیاده کردن اسلام و استقرار عدل اسلامی و نبوی و علوی را به همه‌ی ما عنایت بفرما. پروردگارا! از این اجتماع بزرگ ما و از حسناتی که از مردم مسلمان سر می‌زند، هدیه‌یی به روح مطهر امام بزرگوار و فقیدمان برسان. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ‌الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات وتواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اهل بیته‌الاطیبین الاطهرین سیّما علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقةالطّاهرة سیّدة نساءالعالمین والحسن والحسین سبطی‌الرّحمة و امامی‌الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن علیّ و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علیّ‌بن موسی و محمّدبن علی و علیّ‌بن محمّد والحسن‌بن علیّ والخلف‌القائم‌المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة‌المسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. اللّهمّ اغفرللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم و الاموات افکار عمومی دنیا در مقابل ظلمهای آشکار ساکت است در خطبه‌ی دوم، مایلم به مناسبت حوادث جهانی و جریانهای استکباری عالم که همچنان مانند ده، یازده سال گذشته، علیه جهت انقلاب و اسلام و مسلمین در جریان است، بحث کوتاهی را مطرح کنم. البته، حوادثی وجود دارد که امروز یادآور آن خاطرات و حوادث است و من نمی‌خواهم به این جزییات بپردازم. اجمالاً، شما به دنیا نگاه کنید و روش استکبار جهانی

و امریکـا را در برخورد بـا ملتهـای مسـلمان و بخصوص ملتهای خاورمیانه، مسایل جاری لبنان و توطئه‌یی که علیه این مردم مظلوم و مسـلمان جریـان دارد، مشاهـده کنیـد. در این چنـد هفته‌ی گذشـته دیدیـد که چگـونه قـدرتهای بزرگ دنیـا، دست به هم دادنـد تا سرنوشت لبنان را - درست بر خلاف مصالـح مردم و اکثریت مسـلمان مظلوم و مستضـعف آن کشور - ببندند و رقم بزنند. همچنین برخورد با مسأله‌ی فلسطین و خیانتی را که برخی از سران و بزرگان عرب و قدرتمندان کشورهای عربی، با همدستی بعضی از سران منتسب به فلسطین انجام دادند، در نظر بگیرید که این هم در همین چارچوب قابل بررسی است. داخل سرزمینهای اشغالی، مسلمانان مظلوم فلسـطینی، شامـل جوانهـا و زنهـا و مردهـا، با تن و جان خودشان مبارزه می‌کننـد و قدرتمنـدان، نسبت به این جامعه‌ی مظلوم فلسطینی، ذره‌یی احساس وجدان انسانی نمی‌کنند. وضع دنیا را تا آن جایی که به ما مسلمانان مربوط است، مشاهده می‌کنید، خبرها را می‌شـنوید، فشـار روی گروههـای مسـلمان در دنیـا را می‌بینیـد، وابسـتگی دولتهـای مرتجع و مزدور را کـه بر خلاـف مصالح کشورهایشان کار می‌کننـد، مشاهـده می‌نماییـد و می‌بینید که چگونه افکار عمومی دنیا در مقابل این ظلمهای آشـکار ساکتند. این، چیز سـخت و غیرقابل تحمل یا صـعب‌التحملی است. وقتی امریکا اعلام می‌کند که برای خودش این حق را قایل است تا مجرمانی را که در دادگاههای آن کشور محکوم شـده باشـند، در هر جای دنیا تحت تعقیب قرار بدهـد - یعنی یک کاپیتولاسـیون عمومی برای همه‌ی کشورهـای دنیا - افکار عمومی عالم تحرک لازم را پیـدا نمی‌کنـد؛ در حالی که وقتی این حرف اعلام می‌شـد، بایـد ملتهای کشورهای اروپا و آسـیا و آفریقا، در مقابل این تصـمیم قلدرمآبانه، موضـعگیری می‌کردند؛ ولی نمی‌کنند و نکردند. می‌بینید که در مقابـل اظهارات غیرانسانی و غلط آن رئیس کشوری که حمایت از مردم مظلوم آفریقای جنوبی را یک عمل غیرمسؤولانه به حساب می‌آورد، عکس‌العملی در دنیا نشان داده نمی‌شود. یعنی قدرت قدرتمندان و مستکبران، دنیا را یک دنیای آمیخته به نامردمی و ظلم قرار داده‌است. البته، ملتهـا دلخوننـد؛ در این شـکی نیست. ملتهـا در سـطح عالم، آماده‌ی مقابله با این زورگوییها هسـتند - نه این‌که نباشـند - اما به امید و راهنمایی و رهبری یک نمونه احتیاج دارند تا ببینند که می‌شود در مقابل اسـتکبار جهانی ایستادگی کرد. تنها کشوری که در مقابل زورگوییها و قلدریها ایسـتاده، ایران است امروز، این نمونه، ایران اسـلامی است. در هر جای دنیا که شما نگاه کنیـد، آن دولتی که در مقابـل زورگوییها و قلـدریها - که از طرف قدرتمنـدان به ظهور می‌رسـد - شـجاعانه و قاطع ایسـتاده است، جمهوری اسـلامی است. غیر از جمهوری اسـلامی و ملت ایران، ملتی را سـراغ نـداریم که در مقابـل زورگوییهـای قلـدرهای عـالم، یکپـارچه ایسـتاده باشـد. البته، این به برکت اسـلام است؛ اسـلام نـابی که مردم ما، آن را با همه‌ی وجودشان لمس کرده‌انـد و بـدان ایمان آورده‌اند و بحمداللّه تا حدود زیادی به آن عمل کرده‌اند. اسلام، این قدرت و شجاعت و جرأت را به شما مردم و مسؤولانتان داده که در مقابـل زورگوییهـا بایستیـد. امروز، وقتی حـادثه‌یی در دنیـا اتفـاق می‌افتـد - از قبیـل حوادث منطقه‌ی خاورمیانه، لبنان و فلسطین - و ملت و شخصی مظلوم واقع می‌شود و ظلمی در یک‌جا اتفاق می‌افتد و از دهان کسی، حرف غلط و قلدرمآبانه‌یی خارج می‌شود، اگر بخواهیم اعتراض کنیم و موضـعگیری نماییم و آن کار را لازم و تکلیف خود بدانیم، هیچ ملاحظه‌ی سیاسی و ترس از هیچ قدرتی، ما را از موضـعگیری باز نمی‌دارد. بعضـی از کشورهای دیگر تعجب می‌کنند که چه‌طور ممکن است دولت و کشوری باشـد که از قـدرتهای مسـلط عالم نترسـد و ملاحظه نکند؟ امروز، بحمداللّه این نمونه در دنیا وجود دارد. آن روزی هم که شـرق و غرب بـا یکـدیگر، علیه مـا دست‌به‌دست هم داده بودنـد و در دوران جنـگ و قبل از آن، علیه ما متفق عمل می‌کردنـد و همه‌ی دنیا تقریباً در یـک صف نظامی مقابل ما ایسـتاده بودنـد، آن روز هم ما به دنیا نشان دادیم که از هیـچ‌کس باکی نـداریم و قوی هستیم. این، متعلق به جمهوری اسـلامی و مخصوص کشور مـاست. ملتهای دیگر دنیا هم این را می‌فهمنـد. امروز ایران برای سایر مسـلمانان الگوست امروز، مسـلمانان در کشورهای عربی و اسـلامی و آفریقا و اروپا، بحمداللّه شجاعت پیدا کرده‌اند و احساس هویت اسلامی خود را به بقیه‌ی مردم نشان می‌دهنـد. شـما مردم، در چشم این ملتها و این مسـلمانهای پراکنـده در اقطار عالم، یک نمونه هستید. تا حالا خیال نمی‌کردند که بشود در مقابل این قدرتها با شـعار اسـلامی ایستاد؛ ولی حالا دیدند که این ملت ایستادگی کرد و توانست

و پیش برد؛ لذا آنها هم تشجیع شدند. این، سرّ بزرگی است که استکبار جهانی سعی دارد یا به نحوی ملت ایران را شکست بدهد تا به ملتهای دیگر بفهماند که ملت مقاومی مثل ایران هم شکست خورد و این تجربه‌ی تلخ را برای ملتها به وجود آورد و یا این که ملت ایران را به سازش بکشاند تا باز به ملتهای عالم بگوید که ملت مقاومِ پرشورِ پرحماسه‌یی مثل ملت ایران هم، آخرش مجبور شد تا با ما کنار و کوتاه بیاید. بحمداللّه تا امروز چنین چیزی اتفاق نیفتاده، بعد از این هم اتفاق نخواهد افتاد. تا ما هستیم، تا این ملت هست، تا روح و نفس گرم امام فقید عزیزمان در خاطره‌های ما و در این فضای انقلابی زنده است، چنین چیزی پیش نمی‌آید. به طور خلاصه باید گفت که امروز دولت و ملت ایران و کشور اسلامی ما در نقطه‌یی واقع شده است که فشارها و تهدیدها و زورگوییها، تاکنون روی این نقطه اثری نگذاشته و ملتهای دنیا هم، چون این ایستادگی و مقاومت را دیدند و فهمیدند، امیدشان به این‌جاست. امروز، تکلیف بزرگی بر گردن ماست. امروز، موظفیم این تکلیف بزرگ الهی - یعنی امید دادن به مردم عالم - را انجام دهیم: «لتکونوا شهداء علی‌النّاس»(۷). شما، آن نمونه‌های شاهدی هستید که ملتهای دیگر و مردم دنیا، به شما نگاه می‌کنند. تکلیف بزرگی را که امروز به گردن ماست، باید درست بشناسیم. کار عمده‌ی ما این است که این نقطه‌ی امید را در دلهای ملتهای مسلمان حفظ کنیم. همچنان‌که در طول این ده، یازده سال، ملت ایران توانسته است همیشه در جایگاهی قرار داشته باشد که چشم و دل ملتها به او روشن و امیدوار باشد، از حالا به بعد هم باید روش و کیفیت عمل و حرفها و اظهارات ما به نحوی باشد که این امید در دلهای مستضعفان و بیم در دلهای دشمنان باقی بماند. باید نقطه‌ی مقابل آنچه که دشمن می‌خواهد، عمل کنید دشمنان ملت ایران، سعی کرده‌اند ملت را نسبت به آینده بدبین و ناامید کنند. شما در طول این چند سال شنیدید که هر حادثه‌یی اتفاق افتاده است، رادیوهای خارجی شروع به سخن‌پراکنی کردند. بعضی گفتند: کار ایران دیگر تمام شد! بعضی گفتند: تا سه ماه یا شش ماه دیگر، اثری از جمهوری اسلامی باقی نخواهد ماند! بعضی گفتند: این تجربه هم شکست خورد! در هر مناسبتی، رادیوهای خارجی سعی کردند این‌طور تفهیم کنند که ملت ایران نسبت به آینده‌ی خود ناامید و بدبین است. سعی کردند این‌گونه وانمود کنند که مسؤولان جمهوری اسلامی نتوانستند کارها را سامان بدهند و مملکت را بسازند. چند سال است که این تبلیغات وجود دارد. این تبلیغات برای چیست؟ انتظار از آحاد مردم، مخصوصاً افرادی که از زبدگان هستند و حرف و روش آنها، بر ذهن و عمل مردم تأثیر می‌گذارد، این است که درست نقطه‌ی مقابل آنچه که دشمن می‌خواهد، عمل کنند. دشمن می‌خواهد مردم را نسبت به آینده‌ی خود بدبین و ناامید کند. دشمن می‌خواهد وانمود کند که مسؤولان جمهوری اسلامی و مدیران این کشور، نمی‌توانند با اراده و تدبیر خود، بنا و بازسازی این کشور را انجام بدهند. دشمن می‌خواهد بگوید نظام اسلامی قادر نیست از عهده‌ی نیازهای مردم برآید. دشمن می‌خواهد بگوید مردم ایران نسبت به مسؤولان خود خوشبین نیستند و به آنها اعتماد ندارند. دشمن می‌خواهد بگوید میان مردم و مسؤولان فاصله به‌وجود آمده است و این فاصله، روزبه‌روز بیشتر می‌شود. دشمن، این چیزها را تفهیم و سمپاشی می‌کند. دشمن می‌خواهد از طریق تبلیغات، رادیوها، نوشتجات، مقالات، مجلات و اظهارات آدمهای بی‌خبر و ناآگاه - که تحت‌تأثیر تبلیغات جهانی قرار می‌گیرند و حرف می‌زنند - در جامعه بذر تردید و شك و بی‌اعتمادی و بدبینی بپاشد. ملت ما واقعیات را لمس می‌کنند و می‌بینند که واقعیتها، درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که دشمن می‌خواهد به مردم تفهیم کند و بباوراند. مردم می‌بینند که مسؤولان، در دل مردم جا دارند و به آنها محبت می‌ورزند. در زمان حیات حضرت امام(ره) هم، تبلیغات بر این نقطه متمرکز بود که بگویند مردم از امام جدا شدند! البته، مردم ما به باطن و قلب خود که مراجعه می‌کردند، می‌دیدند که پُر از محبت امام است. دشمن سعی می‌کند حس اعتماد را از مردم بگیرد این حس اعتمادی که مردم نسبت به مسؤولان دارند، چیز بسیار باارزشی است. تبلیغات دشمن سعی می‌کند این حس اعتماد را از مردم بگیرد؛ در حالی که این حس اعتماد، در طول دوران بعد از انقلاب و حتّی پیش از پیروزی آن، برای ملت و انقلاب ما کارساز بود. با همین روح اعتماد بود که مردم حرکت کردند، تجاوز دشمن را دفع نمودند و مملکت را نجات دادند. وقتی به آنها گفته شد که دشمن قصد دارد با تهاجم نظامی، نظام جمهوری

اسلامی را منهدم کند و از بین ببرد، مردم قبول کردند و به میدان جنگ رفتند و از موجودیت جمهوری اسلامی و تمامیت کشور دفاع کردند. با گذشت زمان، روشن شد که قضیه چه بوده است. همه فهمیدند که قصد دشمن از سازماندهیِ این حمله و تهاجم نظامی، همین بود که نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرد. مسأله، یک مسأله‌ی مرزی و اختلاف دو همسایه نبود. این اعتماد، کشور را نجات داده است. این اعتماد، در طول دوران حیات بابرکت امام عزیزمان، به مسؤولان شجاعت و جرأتِ کار داده است. در دوران امام بزرگوار، شما می‌دیدید که ایشان چه‌قدر بر حمایت مردم از مسؤولان تکیه می‌کردند. این‌طور نبود که امام ضعفهایی را که در دستگاهها وجود دارد، ندانند و نبینند. امام(ره) ضعفها را شاید از بسیاری افراد هم دقیقتر و بهتر مشاهده می‌کردند. ضعفهایی که در دستگاههای دولتی و قوّه‌ی قضاییه و بخشهای مختلف دستگاه وسیع اداره‌ی کشور بود، بر امام پوشیده نبود؛ اما با وجود این، تأکید امام این بود که مردم باید با مسؤولان همکاری کنند و پشت سر مدیران کشور قرار بگیرند، تا آن مدیران بتوانند این ضعفها را برطرف کنند. روح خوشبینی و امید به آینده را از دست ندهید امروز هم همان‌گونه است. امروز هم سه نکته وجود دارد که من به شما برادران و خواهران و همه‌ی ملت ایران توصیه می‌کنم: یکی این‌که روح خوشبینی و امیدتان نسبت به آینده را از دست ندهید. بدانید که این خوشبینی و امید بجاست. شما آن شجره‌ی طیبه‌یی هستید که فرمود: «اصلها ثابت و فرعها فی‌السّماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»(۸). چرا به آینده خوشبین نباشیم؟ یک ملتِ باشجاعتِ باشهامتِ نیرومند، متحد، اهل کار، خوشفکر و بااستعداد، ساکن بر سرزمینی سرشار از برکات الهی، چرا به آینده امیدوار و خوشبین نباشد؟ در حالی‌که روزهای سختی را پشت سر گذاشتیم و گذراندیم. اگر بنا بود کسی بدبین و ناامید باشد، آن روزها باید بدبین و ناامید می‌بود. به برکت هدایت امام و رهبر عظیم‌الشّأنمان، از گذرگاههای بسیار خطرناکی گذشتیم. با قوّت و قدرت، راه را ادامه می‌دهیم و کشور را می‌سازیم و قدرتمان را از لحاظ اقتصادی و نظامی و سیاسی و توانایی عظیم فرهنگی اضافه می‌کنیم و روزبه‌روز در جامعه پیشرفت خواهیم کرد. ما مسلمانیم، قرآن در دست ماست و دلهای ما به اسلام و قرآن وابسته است. قرآن فرموده است: «کنتم خیر امّةٍ اخرجت للنّاس»(۹). باید بهترین باشیم. باید پیش برویم و خواهیم رفت. شبهای تاریک و ظلمانی را گذرانده‌ایم، باز هم پاره‌های ابر فتنه را در هر زمانی با تمسک به خداوند و قرآن، از سر خواهیم گذراند. چرا امیدوار نباشیم؟ تک تک آحاد مردم باید امید به آینده و خوشبینی نسبت به آن را - علی‌رغم میل دشمن - در دلهایشان نگهدارند؛ چون دشمن می‌خواهد امید را در دلها بمیراند. می‌داند که بزرگترین دشمن او، امیدواری شماست. شما اگر ناامید شدید، دشمن نفس راحتی خواهد کشید و کار او آسان خواهد شد؛ لذا می‌خواهد ناامیدی را بر مردم چیره کند. نسبت به کارگزاران کشور حس اعتماد داشته باشید نکته‌ی دومی که به تک تک آحاد مردم توصیه می‌کنم، این است که حس اعتمادتان را نسبت به کارگزاران کشور از دست ندهید. ما امروز، بهترینها را در رأس امور مشاهده می‌کنیم. کسی خیال نکند که اگر اینها نبودند و دیگری بود، چه می‌شد. به هیچ‌وجه این‌طور نیست. همه‌ی گروهها و مجموعه‌ها و تیپهای اجتماعی، در این یازده سال به صحنه‌ی امتحان آمدند. امروز، کسانی که مسؤولیتها را - که خیلی هم سنگین است - بر دوش گرفته‌اند، انسانهای شایسته و صالحی هستند که می‌توان به آنها اعتماد کرد. همه تکلیف دارند این روح اعتماد را در دلها راسخ کنند. کسی مجاز نیست که این روح اعتماد را از مردم بگیرد و دلهای آنان را متزلزل کند. این که بعضی این‌جا و آن‌جا بنشینند و بدون این‌که احساس مسؤولیت بکنند، اعتماد مردم نسبت به مسؤولان را متزلزل نمایند، یک عمل غلط و غیرانقلابی و غیراسلامی انجام داده‌اند. مردم باید به راننده‌یی که این قطار یا این اتوبوس را می‌راند و جلو می‌برد، اطمینان داشته باشند تا به او امکان بدهند و کمک کنند که این قافله را به منزل برساند. اگر روح بی‌اعتمادی حاکم شد، او هم نمی‌تواند کار کند، اینها هم نمی‌توانند کمک کنند. همان‌طور که در خطبه‌ی قبل هم مطرح کردم، فضای جامعه‌ی اسلامی در عهد صدر اول، به برکت تعالیم پیامبر(ص)، یک فضای اعتماد و اطمینان متقابل بود. امروز هم همین‌گونه است؛ بخصوص کسانی که در تریبونهای گوناگون قرار می‌گیرند و سخنرانی می‌کنند و حرف می‌زنند و می‌نویسند. آنها بیش از دیگران باید سعی کنند که این روح اعتماد را در دلها قوی

کننـد. مبادا آن را تضـعیف و متزلزل نمایند. نگذارید احساس غیرت انقلابی در دلهای شـما ضـعیف شود نکته‌ی سومی که به آحاد مردم توصـیه می‌کنم، این است که نگذاریـد احساس غیرت انقلابی و تکلیف در مقابل انقلاب، در دلهای شـما ضـعیف بشود و فرو بنشـیند. مثل کسـی که از خانواده و حرم و ناموس خود دفاع می‌کند، از انقلاب و ارزشـها و دستاوردهای آن، همین‌طور دفاع کنید. زن و مرد و پیر و جـوان، در هر شـغلی از شـغلها که هستیـد و در هر گـوشه‌یی از این کشور که زنـدگی می‌کنیـد - فرق نمی‌کنـد - بدانیـد که این انقلاب آسان به‌دست نیامـده‌است. خون دلها خوردنـد، خونها ریخته شـد و کمکها و فیوضات عظیم الهی شامل حال این مردم شـد تـا این دسـتاوردِ عظیم به‌دست آمـد. این طور نیست که مردم و مـا بنشـینیم نگاه کنیم که کسانی ارزشـهای انقلاب را تاراج کنند و یا به آنها اهانت نمایند و آنها را سـبک بشـمارند. نه، ارزشهای انقلابی و دستاوردهای انقلاب و فضای اسلامی جامعه، نـاموس همه‌ی آحـاد مردم مـاست و از آن، غیرتمنـدانه و با کمال قـدرت دفاع می‌کنیم و بایـد بکنیم. دشـمن نبایـد بتوانـد با ترویج فرهنـگ فسـاد - هر نوع فسادی، چه فسادهای مربوط به شـهوات جنسـی و چه فسادهای مالی و چه انواع و اقسام فسادهای اخلاقی و عملی دیگر - این انقلاب را از درون بپوسانـد. یکایک شـما زن و مرد، بایـد مثل آن جوان شـجاع و غیرتمنـدی که در برابر خانه و حریم و خـانواده و موجودی خود سـینه سپر می‌کنـد و از آن دفـاع می‌کنـد، از انقلاب و اسـلام و مسؤولاـن و دسـتاوردها و ایمـان اسـلامیتان دفاع کنیـد و در مقابل کسانی که به آن هجوم می‌ورزنـد، بایستیـد. یقیناً کمک و فضل الهی هم با ما خواهـد بود و روح مطهر امام عزیزمان و ارواح مقدسه و قدسیه‌ی ائمه‌ی هداهٔ مهدیّین و نبیّ مکرّم اسلام و ادعیه‌ی زاکیه‌ی وجود مقدس ولیّ‌اللَّه‌الاعظم امـام زمـان(عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف‌واروا‌حنافداه) در این راه به ملت مـا کمک خواهـد کرد. السـلام علی کل المسـلمین فی کل انحاء العالم. تصادف هذه الایام ذکری ولادهٔ النبیّ‌الاعظم و رسول الاسـلام الاکرم (صـلی‌اللَّه علیه‌واله وسـلم) و کذلک ذکری ولادهٔ ولده الامام جعفربن محمد الصادق (علیه‌وعلی‌ابائه السـلام) حامل لواء رسالته والعامل فی سبیله، و من هنا فانی ابارک لکل المسلمین فی العالم و أرجو لهم من اللَّه تعالی توفیق التأسـی بالرسول الاکرم والتحرک باتجاه اهدافه السامیهٔ. فلقد کان (صلی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسـلم) مظهراً للاسلام و لذا کانت معرفته و حبّه و اکرام ذکراه مؤدّیهٔ لعظمهٔ الاسلام، و من هنا رأینا اعداء الاسلام سواء منهم من کان القرون الوسـطی، قرون الکتّاب الصـلیبین العاملین علی تشویهٔ صورهٔ النبی الاسـلام او من کان فی زماننا هذا یقود الهجوم الثقافی ضد الاسلام موجهاً الاهانهٔ بشـکل علنی بشخصیهٔ رسول اللَّه و کذلک ما نراه فی کتابات المستشرقین و دراساتهم شبه العلمیهٔ فی القرن التاسع عشر والقرن العشـرین. رأینـا هؤلاء جمیعا یعملون علی تشویـهٔ الصورهٔ الحقیقیـهٔ لنبیّ الاسـلام (صـلی‌اللَّه‌علیه واله‌وسـلم) فی هـدف ضـرب الاسـلام نفسه. هـذا و من جههٔ أخری فان علینا نحن المسـلمین لکی نعرف الاسـلام معرفهٔ حقیقیهٔ أن نعرف الرسول معرفهٔ حقیقیهٔ. اننا نری هذه الفریضهٔ واجباً مؤکداً حتی فی زماننا هذا حیث تتسع المعارف الاسـلامیهٔ و نحسّ بالفراغ الکبیر فی مجالها، و ها انا اشیر الی بعض الامثله فی هـذا الصـدد: اولا: اننا نلاحظ و منـذ زمن بعیـد و بالخصوص عند دخول الاسـتعمار الی الاقطار الاسـلامیهٔ ان الاموال الضـخمهٔ تبذل والجهود الکثیرهٔ تصـرف لکی تثبت للمسـلمین فکرهٔ فصل الدین عن السیاسهٔ، حتی عادت فکرهٔ مسلمهٔ لدی الکثیر من المجتمعات الاسـلامیهٔ و عنـد مجموعات کبری من الافراد و حتی لـدی بعض علماء الـدین، فی حین ان التدبّر فی حیاهٔ النبی الاکرم و معرفته یوضّح انه (صـلّی‌اللَّه‌علیه‌واله) کان یسـعی فی کل مراحل‌النبوهٔ و بکل جدّ لایجاد النظام الاسـلامی و صـیانته و انه قضی نصف عمر هـذه النبوّهٔ رئیساً و مـدیراً لشؤون الدولـهٔ الاسـلامیهٔ مما یثبت بوضوح بطلان فکرهٔ فصل الـدین عن السیاسهٔ بعـد ان کان السـعی السیاسـی فی حیاته یشـکّل الخط المستمر والمحور الاصـیل لکل أنماط السـعی و من خلال معرفـهٔ هـذه الحقیقهٔ ینفتح باب واسع من المعرفـهٔ الاسـلامیهٔ امام الجمیع. ثانیا: من الملاحظ و منـذ زمان بعید ایضا ان الکثیر من ذوی القدرهٔ والنفوذ فی المجتمعات الاسـلامیهٔ انمـا یلحظون فی علاقاتهم السیاسـیهٔ مصالحهم الضـیّقهٔ تماماً کما یفعل باقی اهل السـیاسهٔ فی العالم دون ان یـدخل فی حساباتهم نوع المواقف العدائیـهٔ التی تتخـذها اطراف العلاقـهٔ تجـاه الاسـلام، و من هنـا نجـد الیوم الکثیر من الحکومـات فی‌الاقطـار الاسـلامیهٔ تقیم علاقات ودّیهٔ مع امریکا و اسرائیل و باقی الدول المشهورهٔ بتآمرهم ضد الاسلام. فلا تحدد علاقتها بها سوی المصالح السیاسیهٔ الضیّقهٔ.

هـذا فی حین کـان الرسول الاـکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسـلم) خلاـل مـدهٔ حکومته فی‌المدینـهٔ یعمـل علی العکس من ذلک تماماً. فهو یتعامل بشدهٔ و عداء مع المجموعات والقوی المعادیهٔ. للاسلام کما یتعامل برفق مع تلک القوی غیر الاسلامیهٔ و غیر المعادیهٔ. انه کان یحـارب قریش الکـافرهٔ و یعمـل للقضـاء المبرم علی‌الیهود، و یشـدّد الخناق علی‌المنافقین و هم قواعـد العـدو الخارجی، و یقود حملهٔ متوجهٔ الی اراضـی الرومان الذین کانوا ینوون التدخل فی شؤون المسـلمین، و فی قبال ذلک یکرم رسل ملک الحبشهٔ غیر المسلمین و یـذکر ذلـک الملک ذکرا حسـنا و ایضا لایجهز حملـهٔ ضـد الدولـهٔ الکافرهٔ فی شـرق البلاد الاسـلامیهٔ، لانّه لم تکن تقصـد مهاجمهٔ الدولهٔ الاسـلامیهٔ. انّ هذا السلوک النبویّ هو بکل دقهٔ ما امره القران الکریم حیث قال «لاینهاکم اللّه عن الّذین لم یقاتلوکم فی الدّین و لـم یخرجـوکم من دیـارکم ان تـبرّوهم و تقسطوا الیهم انّ اللّه یحبّ المقسـطین. انّمـا ینهـاکم اللّه عن الّـذین قـاتلوکم فی‌الـدّین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولّوهم و من یتولهم فاولئک هم الظّالمون»(۱۰). ثالثا: ثم اننا نلاحظ خط الرؤساء، نلاحظ الرؤساء و الزعماء فی‌الاقطار الاسـلامیهٔ لایکترثون بالشؤون الدینیهٔ و اذا شاءت لهم مصالحهم احیاناً ان یأمروا شـعوبهم بالتدین فانّمـاهم یکتفون ببعض المظـاهر والادّعـاءات، و مـا اکثرالملوک والرؤسـاء فی الاقطار الاسـلامیهٔ الیوم الـذین یعیشون حیاهٔ المنکرات الکبیرهٔ کشـرب الخمر و اکل السحت والربا و القمار و امثالها بشکل علنی دون ان یخافوا لومهٔ لائم بعد ان افهموا شعوبهم باستمرار انّه لیس من الضروری ان یعمل الزعماء بالشریعهٔ، ولم نسمع من فقهاء البلاد و وعاظ السلاطین رغم علمهم بارتکاب هؤلاء الموبقات من اعـترض علیهـم و منعهم من ارتکابهـا. الاـمر الـذی یـؤدّی بشـکل طـبیعی لشـیوع المفاسـد الاخلاقیـهٔ، هـذا فی حین کـان رسـول اللّه (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسـلم) اعبـد الناس و ازهـدهم و اکثرهم عملا بالشـریعهٔ. لقد کان و هو الحاکم یری نفسه ملزماً برعایهٔ موازین الحق اکثر من باقی المسـلمین و هـذا هو منطق الاسـلام الـذین یضاعف وجوب ذلک علی رؤساءالمسـلمین و زعماءهم. نعم انّ معرفهٔ حیاهٔ النبی من هـذه الجههٔ تودّی لمعرفهٔ اکبر للاسـلام و تفضح واقع المدعین له، و خلاصهٔ الامر ان المسـلمین الیوم محتاجون اکثر من ذی قبل لمعرفهٔ حیاهٔ النبی الاکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسـلم) لکی تتمزق حجب التحریف التی نسـجها الجهل والاهداف التآمریهٔ للسـیاسات المعادیـهٔ للاسـلام. یجب ان یکون الرسول الاـکرم مقیاساً یقیس الیه الفرد مسـلم نفسه و غیره و ان یکون المجتمع الـذی جاهـد لبناءه الرسول مقیاساً للمجتمع الاسـلامی بشکل دائم. لقد سعی رسول الاقامهٔ العدل فی ظلّ نظام اسلامی کهدف أعلی فیجب اذن أن یسعی العالم الاسلامی لتحقیق الکمال والعروج الانسانی. و هذا المعنی انما یتجلّی لنا اذا طالعنا سیرهٔ الرسول الاکرم و اکتشفنا الواجبات التی یلقیهـا علینـا هـذا الهـدف السـامی مـن خلاـل معرفـهٔ اعمـال الرسـول العظیـم و اقـواله. لاـیکفی ان یحـبّ المسـلمون رسـول اللّه (صلی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسـلم) و یؤمنون برسالته فحسب بل انّ علیهم ان یتبعوه و یسـیروا بسـیرته تماماً نحوالهـدف الذی اسـتهدفه فهو الذی یفتـح سبیل الجهاد أمام هـذه الامـهٔ و یوضّـح لها مسؤولیاتها و هنا نقول ان الامهٔ یجب ان لا تتبع الّا من انسـجم مع هذا الهدف، اما من عـدا ذلـک و لم ینسـجم معه فهو اما فی زمرهٔ الغافلین او فی حضـیض الشـیاطین. ارجو ان ینتبه المسـلمون فی العالم تماماً و یسـتعیدوا قوّتهم و توکّلهم و یعملوا علی انقاذ مجتمعهم الاسـلامی من هـذه الورطـهٔ والحرمان الـذی یهـدد دنیاهم و اخرتهم و اسـتغفراللّه لی و لکم. بسم اللّه الرحمن الرحیم قل هواللّه احـد. اللّه‌الصـمد. لم یلـد و لم یولـد. و لم یکن له کفوا احـد. والسّـلام علیکم و رحمـهٔ‌اللّه و برکـاته -- ۱) توبه: ۱۲۸ ۲) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱ ۳) نور: ۱۲ ۴) نور: ۱۶ ۵) نور: ۱۷ ۶) شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۶ ۷) بقره: ۱۴۳ ۸) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۹) آل‌عمران: ۱۱۰ ۱۰) ممتحنهٔ: ۸ و ۹

بیانات در دیدار با اعضای بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

بیانات در دیدار با اعضای بنیاد دائرةالمعارف اسـلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مقالات در حد اعلای توان علمی و تحقیقی باشد خیلی خـوش آمدیـد. از ایـن دیـدار بسـیار خرسـندم. بـا همه‌ی پیشـنهادهایی که شـما می‌فرماییـد، مـوافقم. مثلاًـ محلی را برای یـک مرکز

تحقیقات علوم اسلامی بسازیم و به جای آن که اردنیها و سعودیها و امثال اینها - که واقعاً مایه‌های علمی کافی ندارند - این کار را بکنند، ما انجام بدهیم. با توجه به عمق فرهنگ اسلامی در ایران و علمای اسلامی قوی‌یی که همیشه در این‌جا بوده‌اند و حالا نیز هستند؛ خیلی روشن است که مثلاً اردن، کوچکتر از آن می‌باشد که بتواند مانند ایران، در تحقیقات و مسایل علمی،اسلامی فعالیت کند. البته، ممکن است آدم برجسته‌یی هم در آن‌جا پیدا بشود و یا در بعضی از کشورها تحقیقاتی هم صورت گیرد و در زمینه‌های مختلف، دائرةالمعارفهایی هم نوشته شود؛ ولی یقیناً در مجموع، ما اولی هستیم. در خصوص کار شما، دو نکته مورد تأکید وسواس‌آمیز من است: نکته‌ی اول این است که سعی شود مقالاتی که در این دایرةالمعارف تهیه و تدوین می‌شود، در حد اعلای توان علمی و تحقیقی باشد و به آن اتقان و متانت بدهیم؛ چون ایران با مایه‌ی علمی و عمق فرهنگ اسلامی و دارای این همه سوابق و کتاب و دانشمند، به عنوان مرکز و پایگاه اسلام شناخته می‌شود. آن چیزی که به‌عنوان دائرةالمعارف اسلامی یا دانشنامه‌ی جهان اسلام در این‌جا فراهم می‌شود، باید واقعاً در حد ممکن مقالاتش از لحاظ اتقان و متانت در ردیف بالا باشد. لذا برای پرداخت نهایی، باید از ویرایشگران مجرب بهره گرفت. این واقعاً خیلی مهم است که ببینیم در نهایت، این مقالات کجا و توسط چه کسانی پرداخت نهایی می‌شود و عرضه می‌گردد. در تمام بخشهای مربوط به علوم انسانی و مسایل فلسفی و تاریخی و جغرافیایی و دیگر علوم، باید مجمع کوچکی از آدمهایی که دیگر هیچ شک و تردیدی در تصلّب و تسلط آنها نباشد، تشکیل شود تا پرداخت نهایی را روی متنها انجام دهند. گاهی اوقات که دست خودم کار کوچکی است، از این که یک ذره اشکال و غلط در آن باشد، تنم می‌لرزد. این روحیه، قدری کار آدم را کُند خواهد کرد؛ اما به نظر من شایسته و لایق به حالِ دایرةالمعارفی که می‌خواهد از ایران بیرون بیاید، این است. اصلاً نباید هیچ جنبه‌ی بازاری و رقابتی و امثال اینها، در این کار راه پیدا کند. باید با خیال راحت کار انجام شود و محکم به پیش بروید. این، نکته‌یی است که من واقعاً قدری نگرانم. ما نمی‌توانیم راجع به معارف اسلامی، بدون دلبستگی حرف بزنیم نکته‌ی دوم - که شاید مقداری از نکته‌ی اول ظریفتر باشد - این است که کارهای تحقیقاتیِ نوع جدید درباره‌ی اسلام - از جمله دائرةالمعارف نویسی - را غربیها و اروپاییها (غیر مسلمین) نوشته‌اند. طبیعی است که وقتی آنها راجع به اسلام بحث می‌کنند، به عنوان چیزی که در خارج واقع است و بدون این که هیچ گونه دلبستگی خاصی به آن داشته باشند، درباره‌اش حرف می‌زنند. خوفم این است که این دائرةالمعارف ما بر اثر رنگ‌پذیری قهری از سبک کار اروپاییها، همین روند را دنبال کند. مثلاً همین مقاله‌ی جدیدی که تدوین شده، طوری راجع به شیعه حرف می‌زند که آدم احساس می‌کند که آن شخص نسبت به این تفکر هیچ دلبستگی‌یی ندارد. البته، ممکن است از یک نظر این کار ممدوح به حساب بیاید که مثلاً ما می‌خواهیم با دید علمی و بی‌طرفانه به قضیه نگاه کنیم؛ ولی من گمان نمی‌کنم این فکر، فکر درستی باشد. آن کسانی که نسبت به اسلام بی‌تفاوت مطلب نوشتند، آنها واقعاً غیر مسلمان بودند؛ امّا ما مسلمان و شیعه هستیم و راجع به عقاید و معارف اسلامی نمی‌توانیم بدون دلبستگی و عواطف حرف بزنیم. تحقیقاً کیفیت ادا و ارایه‌ی این دائرةالمعارف، با دیگر دائرةالمعارفها تفاوت می‌کند و این دلبستگی از اتقانش نمی‌کاهد. این اشتباه است که ما خیال کنیم اگر دائرةالمعارف جانبدارانه نوشته شد، از اتقان مطلب کاسته خواهد شد. نه، این طور نیست. مطلب را کاملاً متقن و با یک نوع ابراز دلبستگی در تعبیرات بنویسید؛ به‌طوری که هیچ صاحب چشم علمی خشک نتواند در آن خدشه‌یی وارد کند. چه اشکال دارد که وقتی راجع به پیامبر اسلام(ص) می‌نویسیم، طوری بنویسیم که شیفتگی ما به آن حضرت در مقاله‌مان محسوس باشد. ما شیفته هستیم و می‌خواهیم شیفتگیمان هم مشخص بشود. عین همین قضیه، راجع به بقیه‌ی معارف اسلامی است؛ مگر آن که چیزی را قبول نداشته باشیم. اگر انسان چیزی را قبول ندارد و می‌خواهد بیان بکند، طبعاً شیفتگی در او محسوس نخواهد بود. من از این خائفم که آن روح خشکِ بی‌تفاوت اروپاییها - که شروع کننده‌ی این کار هستند - در دائرةالمعارف ما که برای اول بار در جامعه‌ی متدین اسلامی ارایه می‌شود، منعکس گردد. البته، در مصر دائرةالمعارف نوشتند، اما محیط آن جا متدین به اسلام نبوده و فقط می‌خواسته‌اند یک کار اسلامی بکنند؛ همچنان که ممکن است یک مسیحی، یک کار

اسلامی – و در حقیقت علمی – بکند؛ در حالی که ما الان در یک جامعه‌ی متدین هستیم و نظام ما یک نظام متدین و دلبسته‌ی به دین است. همین احساس پیمودن راه جدید، احساس خیلی خوبی است؛ یعنی واقعاً ما احساس کنیم که در عالم دائرةالمعارف نویسی، یک کار جدید می‌کنیم. به عبارت دیگر، چون تا کنون دائرةالمعارف اسلامی به قلم جمعی از مسلمانان متدین و شیفته‌ی اسلام نوشته نشده است، ما حالا- می‌خواهیم آن کار را بکنیم. این احساس خوب است و من کاملاً موافق با آن هستم. بعضی از روایات نباید با همه‌ی تفصیلاتش بیاید معمولاً در این‌طور کارها، چند درصد اشتباه هم دیده می‌شود. چه کار کنیم که همان درصد کوچک اشتباه هم در کتاب نماند؟ هر چه بتوانیم اشتباه نکنیم، بهتر است. اصلاً کار جمعی هم می‌تواند بی‌اشتباه در بیاید. آنچه نمی‌تواند بی‌اشتباه در بیاید، کاری است که یک نفر انجام می‌دهد؛ و الّا کاری که جمعی می‌کنند، واقعاً چه اشکالی دارد که کاری کنیم اصلاً بی‌اشتباه در بیاید؟ بعضی از روایات نباید با همه‌ی تفصیلاتش در دائرةالمعارف بیاید، مثلاً «باب‌اللّٰه الّذی منه یعطی». در مورد این گونه روایات، چنانچه دیدیم موردی است که اگر در دنیا مطرح بشود، موجب طرح سؤالهای فراوانی می‌گردد که جوابی هم ندارد یا ما مجال نداریم جوابش را بدهیم، باید اشاره‌یی بکنیم و عبور نماییم. اما اگر جزو اعتقادات و معارف لازم‌المعرفه و لازم الاعتقاد بود، باید به آسانی از آن نگذریم. از جمله جاهایی که خیلی راحت می‌شود حق مطلب را ادا کرد و هیچ مشکلی وجود ندارد و بدون آن که از اصول کار هم خارج بشویم و از آن چیزهایی هم که خودمان قبول داریم، بیرون برویم، همین دائرةالمعارف است. مثلاً راجع به کلمه‌ی «سقیفه» که در حرف «سین» خواهد آمد، ما «سقیفه» را درست شرح می‌دهیم و نظرات اهل سنت و شیعه را نیز در کنار هم بیان می‌کنیم. عقیده‌ام این است که می‌شود نوشت و خوب هم می‌شود نوشت که بشود در همه‌ی دنیا هم چاپ و منتشر کرد. باید از محصول تفحص و تحقیق دیگران استفاده کنیم این حرف بسیار درستی است که فرمودید ما باید از محصول تفحص و تحقیق دیگران استفاده کنیم. مثلاً- فرض کنید در جغرافیا و یا تاریخ، یک مورخ و محقق اروپایی مطلبی نوشته است که ما استفاده می‌کنیم و همان را می‌آوریم. در این‌جا هیچ ابایی نیست، ولی باید سعی شود که در کنار آن، حرف ما هم زده بشود. اخیراً کویتیها اطلس تاریخ اسلام را درست کرده‌اند که از محتوایش اطلاعی ندارم؛ ولی از لحاظ طبع، کتاب خیلی بزرگی است. پارسال، امیر کویت دو نسخه از آن را برای من فرستاد که من یک نسخه‌اش را به کتابخانه‌ی نهاد ریاست جمهوری دادم و نسخه‌ی دیگر را در کتابخانه‌ی خودم نگه داشتم. اطلس تاریخ اسلام توسط کویتیها درست شده که تقریباً بدون استثنا مورد استفاده‌ی همه‌ی مسلمانهاست. این که می‌گویم تقریباً، به این دلیل است که «خلیج فارس» را «خلیج عربی» نوشته است که اگر الان به ما پول دستی هم بدهند، حاضر نیستیم این کتاب را در کتابخانه‌های خودمان ترویج و یا به فارسی ترجمه کنیم؛ چون «خلیج عربی» دروغ است. اگر یک وقت خواستیم این را برگردانیم، حتماً «خلیج فارس» خواهیم نوشت. البته، یک جا هم از دستشان در رفته و تصویر یکی از نقشه‌های قدیمی را چاپ کرده‌اند و «الخلیج الفارسی» را به‌کار برده‌اند. با این که همه جا و در همان نقشه‌های قدیمی، این اصطلاح را عوض کرده‌اند، ولی یک جا تصادفاً برای اتمام حجّت، در این کتاب به این بزرگی و با این همه خرج چاپ، اصطلاح «الخلیج الفارسی» را نوشته‌اند. غرضم این بود که گاهی اوقات تاریخ و جغرافیا را می‌نویسند، اما نکته‌یی در آن هست که ما نسبت به آن حساسیم. حالا این از جهت ملّیش بود که البته الان خلیج فارسی و عربی برای ما فقط ملی هم نیست؛ سیاسی و اعتقادی هم است. گنجینه‌ی عظیمی از معارف اسلامی در اختیار ماست مطلبی را که آقای دکتر محقق می‌گویند، من کاملاً- تأیید می‌کنم. این حرف بسیار درستی است. حتّی در این باب، می‌شود قدری خلاصه‌گویی هم کرد. مثلاً ما قواعد فقهی داریم که در باب آن کتابهای متعددی نوشته‌اند و شاید نشود تک تک این قواعد را به صورت یک مدخل آورد یا فقط بعضی از آنها را بشود آورد؛ اما می‌توان در ذیل کلمه‌ی «قاعده» مثلاً- گفت که چیزی به نام قاعده‌ی فقهی در فقه ما وجود دارد و این هم نمونه‌هایش است، یا مثلاً لیستی از قواعد فقهی را در آن‌جا آورد. در قواعد فقهی هم تألیفاتی وجود دارد. هم مرحوم بجنوردی و هم آقای مکارم نوشته‌اند و از گذشته‌ها هم علمای قدیم تألیفاتی در این خصوص داشته‌اند، مثل قواعد شهید. غرض، این کارهایی

است که می‌شود کرد و من به آن معتقدم. ما الان در کتابها ونوشته‌ها و تحقیقات - چه فقهی و اصولی و چه فلسفی و تاریخی - گنجینه‌ی عظیمی از معارف اسلامی در اختیار داریم. نباید هم خودمان را خیلی دست کم بگیریم. دیگران تازه وارد میدان شده‌اند. ما می‌توانیم اینها را در خلال معارف اسلامی عرضه کنیم. مثلاً «حکومت» و «ورود» یک اصطلاح فقهی و اصولی است. به نظر من می‌شود اینها را آورد؛ چون چیزهای بسیار جالبی است. من تصور می‌کنم برای این‌طور چیزها می‌توان از فضلای حوزه‌ها هم استفاده کرد. درست است که آن آقایان به سبک تحقیقات رایج روز مطلبی نمی‌نویسند، لیکن می‌توان آن مواد را به این سبک هم درآورد. انشاءاللَّه شما آقایان موفق باشید. از زیارتتان خیلی خوشحال شدم و همان طور که عرض کردم، آماده و مشتاق هستم که گاهی اوقات به شکلی خدمت آقایان برسم و زیارتتان بکنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه، علما، مسؤولان و اقشار مختلف مردم نیشابور، قصرشیرین، سرپل‌ذهاب

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه، علما، مسؤولان و اقشار مختلف مردم نیشابور، قصرشیرین، سرپل‌ذهاب، گیلان‌غرب، نفت‌شهر، سومار، رشت، خدابنده و قیدار و جمعی از روشندلان و گروهی از زایران پاکستانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم راه ترقی علمی و عملی برای همه باز است امیدوارم که خدای متعال همه‌ی شما برادران و خواهران را که از نقاط مختلف کشور تشریف آوردید، مشمول لطف و رحمت و فضل خود قرار بدهد. از همه‌ی شما، مخصوصاً آقایان علمای اعلام و خانواده‌های محترم شهدا و رزمندگان عزیز، تشکر می‌کنم و امیدوارم که توفیقات الهی، شامل حال همه‌ی شما باشد. در ابتدا، جمله‌ی کوتاهی به این نابینایان عزیزمان - مخصوصاً جوانانشان - عرض کنم و آن این است که قدر قوای جسمی خود را بدانند و با وجود این‌که از بینایی برخوردار نیستند، توجه کنند که راه ترقی به روی آنها باز است. مبادا کسانی که به‌خاطر ضایعه‌یی و یا این که خلقتاً این گونه بوده‌اند و یکی از حواس یا یکی از اعضا را در بدن خود کم دارند، خیال کنند که راه ترقی علمی و عملی برای آنها بسته است. همه‌ی افرادی که از یکی از اعضای بدن - چه چشم، چه گوش، چه دیگر اعضا - محرومند، بقیه‌ی نعم الهی و بخصوص هوش و ذهن خویش را به کار اندازند و خود را به صورت انسانهای مفید و بخصوص عالمی درآورند و برای کشور و مردم و خودشان مفید بشوند. از بُعد جهانیِ انقلاب نباید لحظه‌یی غفلت شود اما مسأله‌ی اصلی این است که در انقلاب ما، یک بُعد جهانی و بین‌المللی وجود دارد که یکی از مهمترین ابعاد انقلاب ماست. از این بُعد، نباید لحظه‌یی غفلت بشود. بُعد جهانی و بین‌المللی - یعنی حرف ملت ایران و راه و هدفهای او - برای بقیه‌ی ملتها و حداقل برای بعضی از ملتهای عالم، مورد قبول و مورد علاقه است. این‌طور نیست که ملت ایران انقلابی کرده‌اند و بقیه‌ی ملتها تماشا کنند و بگویند: این، برای خودشان و مربوط به اوضاع و احوالشان بود و به ما ارتباطی یا فایده‌یی ندارد. خیلی از کشورها را انسان می‌تواند ببیند که در آنها حادثه و تحولی هم به‌وجود آمد، اما این حادثه و تحول، یا در مرزهای خود آنها محدود شد و یا بُرد خیلی کمی داشت. انقلاب اسلامی ایران، بُرد زیادی داشت و هنوز دارد و در آینده هم خواهد داشت. دلیل اصلی این قضیه این است که انقلاب ما برای اسلام بود. نمی‌گوییم که مردم از اوضاع کشور در دوران حکومت طاغوت، ناراضی نبودند و تغییر آن را نمی‌خواستند. مردم، از همه چیز دوران طاغوت ناراضی بودند. مردمی که وقتی در دوران سلطنت طاغوت - چه در رژیم وابسته‌ی پهلوی و چه در غالب حکومتهای قبل از آن - چشم خود را باز می‌کردند و حقایق را می‌دیدند، سختی و بدی و ذلت و نابودی شخصیت خود را احساس می‌کردند. طبیعی بود که بخواهند در زندگی و معیشتشان این سختیها تغییر پیدا کند؛ اما اساس همه‌ی آن سختیها یک چیز بود و آن این بود که هیچ‌کس برای مردم و عقیده و فکر و ایمان آنها ارزشی قایل نبود. مردم، اسلام و رسوم اسلامی را می‌خواستند؛ ولی دستهای قدرت و حکومت، ضد اسلام را تبلیغ می‌کردند. دست قدرتهای زمان، فساد اخلاقی و برهنگی و دوری از رسم و سنت اسلامی را ترویج و بر مردم تحمیل می‌کرد. در مقابل چشم مردم، همه‌ی چیزهای محبوب آنها مورد اهانت قرار می‌گرفت. این، راز اصلی قضیه بود. ایمان اسلامی ملت ما، یکی از عمیقترین

ایمانهاست. کسانی که ملتهای دیگر را از نزدیک دیده‌اند، شهادت می‌دهند که ملت ایران نسبت به اسلام و عقاید و احکام اسلامی، یکی از مؤمنترین ملتهای مسلمان است. برای مردم روشن شد که در سایه‌ی اسلام می‌توانند زندگی آزاد و برخوردار از نعم معنوی و مادّی داشته باشند. اسلام، ایمان و محبت مردم بود. مردم قیام کردند و این انقلاب عظیم انجام گرفت و به دست آنها، حکومتی بر پایه‌ی اسلام به وجود آمد. هر جا در دنیا مسلمانی هست، به این حرکت احساس علاقه می‌کند؛ چون این حرکت در چارچوبهای میهنی و ملی - که مخصوص ملتی و دون ملت دیگری باشد - محدود نبود؛ بلکه حرکتی برای اسلام بود که اسلام میان ملتهای بسیاری مشترک است. پس، ملتهای مسلمان، به این انقلاب و نظام علاقه‌مندند. همه‌ی ملتهای زیر فشار، به انقلاب ما علاقه‌مندند در یک نگاه دیگر، چون این انقلاب ضد قدرتهای قلدر عالم بود، یعنی ابرقدرتها را یکجا و با هم نفی می‌کرد و می‌کند و ملت ایران به همه‌ی قدرتهای مستکبر عالم، «نه» گفت، پس هر جا ملتی زیر فشار یکی از این قدرتها قرار داشت و قرار داشته باشد، به این انقلاب علاقه‌مند است؛ چون حرف دل اوست. خیلی ملتها هستند که از حضور امریکا و نفوذ استکبار و ایجاد پایگاههای نظامی و دخالتهای اقتصادی و ترویج فرهنگ بیگانه در کشورشان، دلهایشان پُر است و ناراحت و ناراضیند؛ اما جرأتِ نفس کشیدن و قدرتِ اقدام کردن ندارند، رهبری برای حرکت در میان آنها نیست و اختناق به نحوی است که اجازه‌ی تکان خوردن به آنها نمی‌دهد. کشورهای مرتجعی که به امریکا وابسته‌اند، غالباً از این قبیل هستند. این ملتها، وقتی می‌بینند ملتی آزادانه و با قدرت و بدون ترس، در مقابل نفوذ امریکا و فرهنگ غرب و دخالت استکبار و حضور نظامی و اقتصادی و فرهنگی بیگانه، شعار می‌دهد و عمل می‌کند و محکم می‌ایستد، قهری است که در دلشان نسبت به این ملت و انقلاب، احساس علاقه می‌کنند. بُعد جهانی، یعنی همین که ملت و انقلاب ما، برای ملتهای دیگر پیامی دارد و آن پیام این است که اگر ملت بخواهد و اگر گرد یک رهبر و محور توانایی مجتمع بشود، خواهد توانست کارهای نشدنی را انجام بدهد. برای همه‌ی مسلمانان پیامی دارد و آن این است که با وجود آن که سالهای متمادی است دستهای ضداسلام تلاش می‌کنند تا اسلام را از بین ببرند، اگر مسلمانها اراده کنند و بخواهند، می‌توانند اسلام را به جامعه برگردانند و حاکمیت بدهند. این، پیامهای ملت و انقلاب ماست. پشتیبانی ملتها از ایران، دست دشمنان را در فشار به ملت ما بسته‌است گمان نکنید که ملتهای دیگر، این پیامها را درک نمی‌کنند و نمی‌شنوند. این که شما مشاهده می‌کردید در مراسم حج در کنار شما و همصدای با شما، از آفریقا و آسیا و خاورمیانه و عرب و ترک و بقیه‌ی ملیتها می‌ایستند و شعار می‌دهند و راهپیمایی می‌کنند، در حقیقت پاسخی است که آنها به پیامهای شما می‌دهند. این که مشاهده می‌کنید امروز تبلیغات استکباری این‌همه علیه ایران تبلیغات دروغ می‌کنند، به‌خاطر این است که می‌خواهند نظر آن ملتها را از شما برگردانند. این‌همه تبلیغات خلاف واقع و دروغِ واضح می‌کنند که اگر کسی این خبرهای جهانی را بخواند و به چگونگی کار تبلیغاتچیها آشنا نباشد، حقیقتاً تعجب خواهد کرد و از خود خواهد پرسید اینها از کجا حرف می‌زنند؟ راجع به کدام ملت و کدام کشور سخن می‌گویند؟! این تبلیغاتِ ضد ایران و ضد جمهوری اسلامی و ضد ملت قهرمان و بزرگ ما، برای همین است که ملتهای دیگر را دلسرد و ناامید کنند و نظر آنها را از این‌جا برگردانند. شما ملتی هستید که بر اثر تجربه‌ی بزرگ انقلابتان و بخصوص بر اثر آزمایش عظیمی که در جنگ از خود نشان دادید و محبت عاشقانه‌یی که نسبت به امام بزرگوارتان - در حیات و مماتش - ابراز کردید و شجاعتی که در مقابل قدرتها از خود نشان دادید، در چشم ملتهای دیگر، یک ملت بزرگ و قهرمان به حساب می‌آیید و حق هم همین است. آیا این توجه و علاقه‌ی جهانی، به درد ملت ایران می‌خورد یا نه؟ بله، خیلی هم به درد می‌خورد. پشتیبانی ملتها از شما، دست دشمنان و قدرتها را در فشار به ملت ایران بسته و محدود کرده است. یعنی هر گونه فشاری از سوی دشمن و هر مظلومیتی از طرف ملت ما، ملتهای دیگر را به حقانیت پیام ملت ایران بیشتر معتقد خواهد کرد و این، برای استکبار خطرناک است. امروز، در خیلی از کشورهای جهان، همین حرفها و اعتقادات و راه و شعارها و حتّی رسوم و عادات انقلابیِ ملت ایران، نزد بسیاری از ملتها به عنوان سرمشق به حساب می‌آید و آنها همین شعارها را می‌دهند و همین رسوم را عمل

می کننـد. من، در چنـد سال قبل از این، در یکی از کشورهای دوردست که فاصلـه‌ی زیادی با کشور ما دارد، دیدم که زنهای جوانِ علی‌الظاهر دانشگاهی، پوشـش خود را شبیه پوشـش زنهای انقلابی ایران قرار داده بودنـد. این، بر اثر چیست؟ ما کسانی را به آن‌جا نفرسـتادیم که بروند بگویند شـما پوشـش زنها را این گونه قرار بدهید و به این شکل لباس بپوشید. این، گسترش طبیعی پیام انقلاب است. امروز، همین حرفها و شـعارها و عقاید و هدفها، در بسـیاری از کشورهای جهان - بخصوص کشورهای اسلامی - وجود دارد و مطرح است و مردم پرشور - و مخصوصاً جوانهـا - را به خود جـذب و جلب می کنـد. این، همـان چیزی است که اسـتکبار از آن می‌ترسد. اسـتکبار سـعی می کند رابطه‌ی معنوی ما با ملتها را قطع کند از این صـحبت کوتاه، دو نکته را استنتاج می کنم: اول این که چون رابطه‌ی معنوی ملت و انقلاب ما با ملتهای دیگر، برای اسـتکبار چیز خطرناکی است، اسـتکبار سـعی می کنـد این رابطه را قطع کند. به چند طریق می‌تواند این کار را بکند: یکی این که به‌وسیله‌ی دولتهای وابسته و مزدورشان، روی آن ملتها فشار آورند که البته این راه، راه موفقی نیست؛ زیرا هرچه فشـار را روی آنهـا بیشتر کننـد، علاقه آن مردم به انقلاب و نظـام اسـلامی بیشتر می‌شود. راه دیگر این است که در تبلیغـات جهـانی طوری حرف بزننـد که دل ملتهـا از ایران سـرد بشود. البته، این کـار را از اول انقلاب تاکنون انجام داده‌اند. این که می‌بینید نسبتِ مرتجع و بنیادگرا می‌دهند و مرتب آمار شکنجه و اعدام را از کشور ما پخش می کنند، برای این است که ملتهای دیگر در کشورهای مسـلمان و غیرمسلمان، نسبت به ملت ایران و حکومت اسلامی دلسرد شوند. وقتی که قاچاقچیِ دشـمنِ جان جوانها و انسانها به مجازات می‌رسـد، در تبلیغات اسـتکباری گفته می‌شود: مخالفان سیاسـی دولت کشـته شدند! عفو به اصـطلاح بین‌الملل - که یک سازمان وابسـته به محافل قدرتمنـد دنیاست - هر چنـد وقت یک بار، برای تفنن هم که شده، از تعداد اعـدامها و شـکنجه‌ها و کشـتارها و بگیروببنـدهای ادعـایی خود در ایران لیستی تهیه می کنـد و آمـاری را که دشـمنان مـا ساختنـد و پرداختنـد و دست آنهـا دادنـد، منتشـر می‌سـازد. این، برای همین است که وقتی ملتهای دیگر این تبلیغات را شـنیدند، نسـبت به ملت ایران و حکومت اسـلامی دلسـرد بشونـد. این هم راهی است که از اول انقلاب تاکنون انجام می‌دهنـد. یک راه دیگر هم که از همه بـدتر و خطرناکتر می‌باشـد، این است که فکر رابطه با ملتها را از ذهن خود ما ملت ایران ببرند. یعنی از طرف ما رابطه را قطع کنند و به ملت ایران تلقین نماینـد که شـما به فکر خودتان باشـید، به ملتهای دیگر و به دنیا چه‌کار داریـد؟! خودتان را دریابیـد و بسازیـد و مشـکلات خودتـان را برطرف کنیـد. ممکن است این فکر در بعضـی از افراد ساده‌لوح اثر هم بکنـد، غافل از این که مشـکلات یک ملت انقلابی، با کارهای گوناگون و متنوعی برطرف می‌شود که یکی از آنها، همین حمایتهای جهانی است. بسـیاری از مشـکلات، مشـکلاتی است که دشـمن بر مـا تحمیـل کرده و بـا دست او در کشور مشـکل به وجود آمـده است. این‌طور نیست که ما به خودی خود، مشـکل داشـته باشـیم. دشـمنان خارج از این مرزها - نه دشـمنان حقیری که احیاناً در داخل هسـتند - با محاصره‌ی اقتصادی و فشـار و تحمیل جنگ و با بسـیاری از کارهای دیگر، مشـکلات را سازمانـدهی می کننـد. اگر ملت ایران بخواهـد مشـکلات خود را برطرف بکند، کافی نیست که در داخل مرزها دور خودش بچرخد و به تک تک مشکلات و گرهها فکر کند و بیندیشد که چگونه بایـد آنها را باز کنـد. می‌باید توطئه‌ی دشـمن را در بیرون هم خنثی کند. در جبهه‌ی جهانی هم باید در مقابل دشـمن قرار بگیرید و بهترین شـیوه و طریق آن، عبـارت از افکـار عمومی ملتهاست. پس، ما نبایـد این رابطه را از این طرف قطع کنیم. البته، دشـمن از این گونه تبلیغات دارد. ملت ما باید شخصـیت و منش و چهره‌ی انقلابی خود را حفظ کند نکته‌ی دومی که می‌خواهم مطرح بکنم، این است که اگر ملت ایران بخواهـد همیشه محبـوب و مورد قبول و علاقه‌ی ملتهـای دیگر بمانـد، بایـد در داخـل، شخصـیت و منش و چهره‌ی انقلابی خود را حفظ کند. آن چیزهایی که شما را در چشم ملتها بزرگ کرد، عبارت از: اولاً، وحدت شما بود. این وحدت را حفظ کنید این، عنصـر بسیار باارزشـی است. یک ملت یکپارچه، برای ملتهای دیگر اسوه است. ثانیاً، شـجاعت شما و نترسیدن از دشـمنان بود. این عنصـر را در جنـگ و انقلاب و صـحنه‌های گونـاگون ثـابت کردیـد. این را نیز بـایستی حفـظ کنیـد؛ همچنان که بحمـدالله تاکنون حفظ کرده‌ایـد. ثالثاً، پیوند و وابسـتگی و یکپارچگی کامل و شدید میان ملت و مسؤولان بود. این، برای دنیا یک

چیز تماشایی است. در کشورهای دیگر کمتر اتفاق می‌افتد که سران و مسؤولان کشورها در میان مردم خود، این قدر محبوبیت داشته باشند. در کدام کشور سراغ دارید که رئیس یک کشور از خیابانی عبور کند و مردم بریزند و ماشین او را ببوسند و نسبت به او اظهار علاقه و احترام کنند؟ در شهرهای مختلف کشور انقلابی ما، این مناظر مشاهده شده است و می‌شود. این علاقه‌ی ملت به مسؤولان، بخصوص آن پیوند عاشقانه‌یی که ملت ایران با امام بزرگوار(ره) داشتند، از آن چیزهای نمونه‌یی است که ملتهای دنیا را به این ملت جذب می‌کند. و بالاخره، خصوصیت چهارمی که ملت ایران را در چشم ملتها بزرگ و چهره‌ی او را درخشان می‌کرد، این بود که ملت ما در طول دوران جنگ و انقلاب، مسایل کشور و انقلاب را بر مسایل شخصی ترجیح داد. این فداکاریها و ایثارها، بسیار مهم است. من، امروز هم به آحاد ملت عزیزمان می‌گویم که مسایل کشور و انقلاب را بر مسایل و نیازهای شخصی خود ترجیح بدهند. برای انقلاب و ایران و عظمت و پیشرفت و آبادی کشور کار کنید که در این صورت، منافع همه‌ی قشرها و آحاد کشور هم تأمین خواهد شد. البته، همیشه اقلیتی بودند و هستند که منافع خود را بر منافع کشور و ملت ترجیح می‌دادند و می‌دهند. اینها، کار و رَوِشان مردود است. مردم خود را برای باز سازی و آبادانی و تقویت دولت متعهد بدانند برای بازسازی و آبادانی و عمران سرتاسر کشور، برای تقویت دولت و برای پیشرفت هدفها و برنامه‌های اقتصادی‌یی که مسؤولان طرح می‌کنند، همه‌ی مردم خودشان را متعهد بدانند. این، به آبادی کشور خواهد انجامید و همان چیزی است که همیشه چهره‌ی انقلابی ملت ما را در مقابل ملتهای دیگر، چهره‌ی باصلابت و قدرتمندی نشان خواهد داد و این رابطه‌ی معنوی حفظ خواهد شد. البته، تأییدات الهی شرط اول است. باید رابطه‌ی قلبی با خدا را قویاً حفظ کرد. باید حالت تقوا و پرهیزگاری و معنویتی را که در انقلاب ما بوده و هست و باید باشد، قویاً حفظ کنید. در این کار، مخصوصاً جوانها باید پیشقدم باشند؛ زیرا محبوبترین انسانهای جامعه در نزد پروردگار، جوانهای پارسا و پرهیزگار و مؤمن هستند. این، برکات الهی را جلب می‌کند و روح نشاط اسلامی را در جامعه زنده نگه می‌دارد. این رابطه‌ی قلبی و ارتباط معنوی با خدا را حفظ کنید. خدای متعال هم، الطاف و فضل و فیض و کمک خود را بر شما نازل خواهد کرد. امیدواریم که خداوند به همه توفیق عنایت فرماید و شما برادران و خواهران عزیز را مشمول برکات خود قرار بدهد و برادران پاکستانی که در جلسه‌ی ما هستند و همه‌ی ملت مؤمن و مسلمان پاکستان و سایر ملتهای مسلمان را مشمول لطف و فضل و فیوضات خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در مراسم معارفه‌ی دریادار علی شمخانی، فرمانده‌ی نیروی دریایی‌ارتش‌جمهوری‌اسلامی‌ایران

بیانات در مراسم معارفه‌ی دریادار علی شمخانی، فرمانده‌ی نیروی دریایی‌ارتش‌جمهوری‌اسلامی‌ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم یک قدم مؤثر در جهت پیوستگی هرچه بیشتر بین سپاه و ارتش خدا را سپاسگزاریم که این توفیق را به ما عنایت کرد تا یک قدم مؤثر و بزرگ در جهت ایجاد پیوستگی و ارتباطِ هرچه بیشتر بین دو سازمان بزرگِ رزمیِ جمهوری اسلامی ایران برقرار کنیم و یکی از برادران برجسته و سرداران نام‌آور در صحنه‌ی جهاد مقدس را، از سازمان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سازمان ارتش جمهوری اسلامی ایران منتقل کنیم و رابطه‌یی را که ملت ایران و - پیشاپیش همه - امامِ فقیدِ عزیزِ بزرگوارمان(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) می‌خواستند میان این دو سازمان برقرار شود، در برترین شکل آن ایجاد کنیم. البته، چنین کاری بی سابقه نیست؛ اگرچه بسیار کم‌سابقه است. چهره‌ی درخشان دیگری را نیز سراغ داریم که داوطلبانه از ارتش جمهوری اسلامی ایران به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منتقل شد و در رتبه‌های بالا و ممتاز این سازمان قرار گرفت و خدمات بسیار با ارزشی انجام داد و سرانجام هم به افتخار شهادت در راه خدا نایل شد. «شهید کلاهدوز» را می‌گویم؛ همان افسر ارتشی که سپاه او را پذیرا شد و بدیهی است که حضور یک ارتشیِ مطلع - همچون آن عزیز بزرگوار - در رده‌های بالای سپاه پاسداران در آن زمان، چه آثار و برکاتی را دربرداشت. نیروی دریایی از لحاظ تجهیزات و نیروی انسانی، پُرذخیره است در این‌جا چند نکته را یادآوری می‌کنم: نکته‌ی اول این است که

اگر ما برادر عزیزمان تیمسار شمخانی را به فرماندهی نیروی دریایی منصوب کردیم، به معنای بی‌محبتی یا نارضایتی از برادر زحمتکشِ خدومِمان - تیمسار ملک زادگان - نبوده و نیست. ایشان، در دوران فرماندهی نیروی دریایی، فرمانده‌ی برجسته و ممتازی بودند و از همه‌ی فرماندهان پیش از خودشان، بهتر و صادقانه‌تر و مؤمنانه‌تر جهاد کردند و برای نیروی دریایی منشأ برکات زیادی بودند. ایشان، یکی از افسران وامرای لایقِ خوشنامِ ارتش جمهوری اسلامی بوده و هستند و ان‌شاءاللَّه همواره خواهند بود. آقای ملک زادگان را از دفتر خودم به نیروی دریایی فرستاده بودم. ایشان، عضو گروه کار نظامی ما بودند که در اوایل دوران ریاست جمهوری، مورد مشورت من قرار می‌گرفتند. امروز هم بعد از چند سال خدمت صادقانه در نیروی دریایی، مجدداً ایشان را به جمع مشاوران خود برمی‌گردانیم. نکته‌ی دوم این است که برادر عزیزمان آقای شمخانی، یک عنصر نظامیِ کارآمد و لایق و شایسته‌ی اعتماد از سوی مسؤولان نظام و نظامیان دلسوز و متعهد کشورند و من امیدوار هستم ایشان در سمت فرماندهی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بتوانند منشأ برکات و خدماتی باشند که تأثیر مثبت آن نه فقط در حیطه‌ی نیروهای نظامی ما، بلکه حتّی در محدوده‌ی مسایل سیاست خارجی کشور هم مشهود باشد. همان‌طور که می‌دانیم، امروز حساستر از همه‌ی مناطق مرزی کشور، منطقه‌ی مرزی جنوب و کرانه‌های طولانی و ممتد دریایی کشور عزیزمان در آن منطقه است که از لحاظ حساسیت بین‌المللی و موقعیت سوق‌الجیشی و از نظر اقتصادی و سیاسی و دیگر جنبه‌ها، برای سرنوشت کشور کمال اهمیت را داراست. نیروی دریاییِ کارآمد و زنده و فعال و میداندار ما، ان‌شاءاللَّه خواهد توانست تأثیرات مثبتی بر سیاستهای کلی کشور بگذارد. خوشبختانه این نیرو - همان‌طور که در حکم ایشان نیز ذکر کردم - هم از لحاظ تجهیزات و هم از لحاظ نیروی انسانی، پُربار و پُرذخیره است و انسانهای کارآمد و متخصصان آگاه و پرسنل آماده، در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشغول خدمت هستند. دو وظیفه‌ی فرمانده‌ی نیروی دریایی وظیفه‌ی اول ایشان این است که از داخل و یا خارج از نیروی دریایی، تا هر جا که نیاز داشته باشند، عناصری را که زبدگان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی خواهند بود، در رده‌های مؤثر و بالای این نیرو بگمارند و آماده‌ی کار کنند. وظیفه‌ی دوم این است که کوشش شود در داخل نیروی دریایی، عنصر تعهد و ایمان و تدیّن و علاقه‌مندیِ بی‌قیدوشرط و بی‌دریغ نسبت به سرنوشت کشور و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، جزو خصال و خصوصیات بارز و برجسته‌ی نیروی دریایی ما شود؛ زیرا شاید بتوان گفت که امروز و احتمالاً در سالهای آینده، نیروی دریایی متعهد است که حساسترین نقاط آسیب‌پذیر و یا مورد حدس و گمان و تهدید کشور را نگهداری کند. البته، بدیهی است که هر کسی در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران حضور داشته و مشغول کار باشد، ارتشی و عضو نیروی دریایی خواهد بود. این طور نباید باشد و نخواهد بود که غیر ارتشی، در نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران حضور و مسؤولیت داشته باشد. به‌هرحال، باید عناصر زبده را به کارهای اساسی و مهم در آن نیرو بگمارند و میدان را برای رشد و ترقی انسانهای مستعد باز نگه دارند تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه همواره اعتماد کامل را به آن منطقه و مرزها داشته باشیم. لازم است مجدداً از زحمات دریادار ملک زادگان تشکر کنم. من شاهد بوده‌ام که ایشان چه قدر در نیروی دریایی زحمت کشیدند و تلاش کردند. نیرویی که ایشان تحویل گرفتند، با نیرویی که امروز به نفر بعد تحویل می‌دهند، بسیار تفاوت دارد. این روند ترقی و تعالیِ نیرو، بایستی همچنان ادامه پیدا کند. باید مشکل ناهماهنگی و تعدّد مسؤولیت را حل کنیم ما باید ان‌شاءاللَّه در منطقه‌ی مرزی دریایی و در این نیرو، مشکل ناهماهنگی و تعدّد مسؤولیت را به ترتیب صحیحی حل کنیم. خوشبختانه، نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در موازات نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه مکمل آن به حساب می‌آید. نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چیزهایی را داراست که ما باید در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران - اگر آن را نمی‌داشتیم - به وجود می‌آوردیم. بنابراین، هماهنگی میان آنها و درکنارهم چیدن این دو نیرو، کار ممکن و سهل و آسانی است که شیوه‌ی آن را ان‌شاءاللَّه به شکل روشن و واضحی، در هنگام خودش به مسؤولان ابلاغ خواهیم کرد. طرق گوناگونی مطرح است که یقیناً میان آنها بهترینی وجود دارد و همان بهترین را انتخاب خواهیم

کرد تا به آن ترتیب عمل شود و آن منطقه‌ی حساس، دچار تعـددِ جهتگیری و فرماندهی نباشد. جوانان باید بیش از همه مورد توجه قرار گیرند شاید توصیه‌ی این نکته به برادر عزیزمان آقای شمخانی زاید باشد که در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، آنچه که بایـد بیش از همه مورد توجه قراربگیرد؛ جوانهـایی هسـتند که وارد این نیرو می‌شونـد. نوشـهر که مرکز آموزشـی مجهز و کارآمـدی است، مرکز بسیار مهمی می‌باشـد. بایـد روزبه‌روز بر ایمان جوانهای مؤمنی که در دسـتگاههای نظامی به ما می‌پیوندند، بیفزاییم و آنهـا را به همـان شـیوه‌یی که انقلاب می‌پسـندد، پیش ببریم و این امر بسـیار مهمی است. به برادران عزیز ارتشـی و سـتاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران و برادر عزیزمان تیمسار شـهبازی و به ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح و نیز پرسنل نیروی دریـایی، برای همکـاری و پشتیبـانیِ همه جهت، مؤکـداً توصـیه می‌کنم. آنچه که انجـام می‌گیرد، اگر چه از نظر من یک امر کاملاً طبیعی و برجسته است، اما ممکن است بعضی از اذهان دچار ابهام و تردید شوند که باید به بهترین شکل و روشنترین روش، ابهامها را از ذهنها بزدایند و مسأله را - آن‌چنان‌که هست - روشن و صحیح و کامل ارایه کنند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این نیرو با استفاده و استمداد از کمکهـا و تأییـدات الهی، بتوانـد آن‌چنـان‌که در منطقـه‌ی حسـاس از آن انتظـار می‌رود، باشـد و روزبـه‌روز قویـتر شـود. امیدوارم خداوند توفیقات فراوان خود را به همه‌ی شما برادران عزیز عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان، به‌مناسبت سیزدهم آبان ماه

سخنرانی در دیـدار بـا گروه کـثیری از دانشـجویان و دانش‌آمـوزان، به‌مناسـبت سـیزدهم آبـان مـاه (روز ملی مبـارزه بـا اسـتکبار) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم همه باید به سمتگیری انقلاب و خط مستقیم آن توجه کنند خاطرات دوران نهضت و انقلاب، غالباً حوادث پر معنا و خط دهنده‌یی هسـتند که جهت مسیر و حرکت نهضت و انقلاب را به ما و آینـدگان نشان می‌دهند. علت این که شما ملاحظه می‌کنیـد برخی از خـاطرات دوران نهضت و انقلاب، در ذهنها مانـدگارتر و در چشـمها پررنگتر و جذابترنـد، این است که از جهت ارایه‌ی خط کلیِ نهضت و انقلابِ پیروزِ اسلامی گویاتر و رساترند. خاطره‌ی مربوط به سیزده‌ی آبان، از این قبیل خاطره‌هاست. من مایلم که در این خصوص قـدری به عمق تفکر اسلامی و قرآنی توجه کنیم و شـعار را با مبنای فکری آن تطبیق بـدهیم و با توجه به عمق این مبنا، قدر شعار را بیشتر بدانیم و به وسیله‌ی آن، سـمت حرکت در انقلاب را با دقت مراقبت کنیم؛ چون یکی از چیزهایی که همه - مخصوصاً شـما جوانها - باید به آن توجه داشـته باشید، همین سمتگیری انقلاب و خط مستقیم آن است. این را باید حفظ کرد و با دقت و مراقبت، به آن توجه کرد که اگر این مراقبت بود، هیـچ خطری ما و انقلاب را تهدیـد نخواهـد کرد. فشار بر مؤمنین استقامتشان را زیـادتر می‌کنـد در سیزدهم آبـان - همـان‌طور کـه همـه می‌دانیـد - سه خـاطره است که هر سه‌ی آنهـا در ارتبـاط با امریکـاست. دو خـاطره مربـوط به ضـربه‌یی است که امریکـا به مـا زد و یـک خـاطره مربوط به سیلی‌یی است که ملت مـا به امریکا نواخت. خـاطره‌ی تبعیـد حضـرت امـام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) اولین خاطره‌ی مربوط به آن روز است؛ چون قضـیه‌ی کاپیتولاسـیون - یعنی حاکمیت قضایی دولت امریکا - در سایه‌ی حکومت دست‌نشانده‌اش در کشور ایران، در حال استقرار بود. اصلاً معنا و لازمه‌ی اسـتکبار همین‌طور چیزهـاست و مشـخصه‌ی مسـتکبر نیز تحمیـل چنین حـاکمیتی است. امام(ره) در مقابل این حادثه، موضع سـختی گرفتنـد. بیانات ایشان در سرتاسـر کشور پخش شـد و دسـتگاه وابسـته‌ی به امریکا، احساس خطر کرد و با همان تشـخیص غلطی که معمولاً اصـحاب شـیاطین دارنـد، اولاً خیال می‌کردنـد فشار روی شـخص، مقاومتها را کم می‌کنـد؛ غافل از این‌که فشار بر مؤمنین، استقامتشان را زیادتر می‌کند. ثانیاً تصور می‌کردند که شخص را باید از میان بردارند؛ غافل از این که جریان، جریان الهی بود. آنها امـام را تبعیـد کردنـد و همـان تبعیـد تـا هنگـام بازگشتِ آن بزرگوار در دوازدهم بهمن نیز ادامه پیـدا کرد. دومین خاطره، خاطره‌ی دانش‌آموزان شهیدی است که در ادامه‌ی همان نهضتی به وجود آمد که حدود پانزده سال قبل از آن، طاغوتیان خیال کرده بودند با تبعیـد امـام از بین خواهـد رفت؛ ولی برخلاف میل آنان روزبه‌روز قویتر شـده و آفاق جامعه را فراگرفته و مرد و زن و پیر و جوان و

نوجوان را به صحنه کشانده بود. دانش‌آموزان ما به خیابانها آمدند و مزدوران امریکایی - که ما یقیناً جنایات شاه و دستگاهش را به‌حساب آنها می‌گذاریم - این عزیزان را شهید کردند. این هم ضربه‌ی دومی بود که در این روز امریکاییها به ما ملت ایران زدند. حمله‌ی انقلاب به امریکا، طبیعیترین حادثه حادثه‌ی سوم، باز نتیجه‌ی طبیعی همین جریان است. نهضت اول آن قدر غریب است که می‌توانند رهبر آن را از داخل خانه بربایند و تبعید کنند. با گذشت حدود پانزده سال، نهضت اول آن قدر پر حجم و پر کیفیت می‌شود که جوانان و نوجوانان دانش‌آموز را هم به خیابانها می‌کشد و بلافاصله بعد از آن، پیروزی نهضت و انقلاب و تشکیل نظامی بر مبنای اسلام را مشاهده می‌کنیم. از این جا به بعد، نوبت تهاجم ابتدایی سربازان و فرزندان کتک خورده‌ی همین انقلاب است که این یک امر طبیعی است و اشتباه را آن کسانی کردند که حمله‌ی انقلاب به امریکا و بغض فرزندان انقلاب نسبت به او را یک چیز عجیب دانستند! این، طبیعیترین حادثه‌یی بود که باید در کشور ما انجام می‌گرفت. عکس‌العمل انقلابیون نسبت به امریکایی که ضامن همه‌ی فجایعِ دوسه دهه‌ی اخیر قبل از انقلاب بوده است، همین است که وقتی ملت انقلابی توانست و قدرت پیدا کرد، هر طور که می‌تواند، نفرت خودش را نسبت به مستکبران و زورگوها و قلدرها و متجاوزان نشان بدهد. حادثه‌ی سوم، در همین روز اتفاق افتاد. این‌جا دیگر مسأله بر عکس شد. یعنی جوانان ما و دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام - همان اسمی که خودشان آن را انتخاب کرده‌بودند و گویا بود و جهت را روشن می‌کرد - به سفارت امریکا حمله کردند و آن حادثه‌ی عجیبِ تاریخی اتفاق افتاد. مسأله، مسأله‌ی سفارت و اعضای آن و این قبیل مسایل نبود؛ مسأله این بود که امپراتوری عظیم زر و زور و تزویر با این عرض و طول در دنیای معاصر که تمام ملتها و رهبرانشان را در مواجهه با قدرت استکباری خود تحقیر می‌کند و دولتهای برخاسته از ملتها را به چیزی نمی‌انگارد و هر وقت اراده کند، آنها را بر می‌دارد و یا به آنها تهاجم می‌کند، یکجا تحقیر بشود و به دنیا نشان داده شود که زورِ زورگویان، یک چیز مطلق نیست و اراده‌ی مستکبران، امر غالب بر فطرت جهان نیست. آنها خواستند این باور غلط در ذهن مردم واقع بشود؛ در حالی که این باور واقعیت ندارد. امریکاییها، در آن حادثه تحقیر شدند که هنوز هم غبار ملالتش از چهره‌ی سردمداران مستکبر امریکا زدوده نشده است و در آینده هم زدوده نخواهد شد. هر کدام از این سه حادثه، پرمعنا و کاملاً روشن است. انقلابی با جوهر فکری اسلام، از تعرض امریکا برکنار نیست در این‌جا مایلم دو مطلب را مطرح کنم: اول این است که از اوایل پیروزی انقلاب، برای جمعی که از صحنه‌های اصلی انقلاب جدا بودند و روح حقیقی انقلاب را درک نکرده بودند، عادت شده است که تکرار کنند و بگویند و بنویسند که اگر ما از اول انقلاب با امریکا مواجهه نمی‌کردیم، در طول این چند سال، این همه خطر و زحمت از طرف امریکا برای انقلاب و ملت ما پیش نمی‌آمد!! ممکن است پشت سر این گویندگان، دستهای تبلیغاتچیهای خود امریکاییها و غربیها قرار داشته باشند، من به این قسمت و به این بُعد قضیه کاری ندارم. اصلاً خود حرف، حرفی غلط و ساده‌لوحانه است - البته اگر مغرضانه نباشد. مسأله این نیست که ملت ایران آیا حق داشت به امریکا تعرض بکند یا نه؟ و اگر حق داشت یا حق نداشت، آیا مقتضای عقل و حکمت این بود که به امریکا تعرض بکند یا نه؟ اصلاً قضیه این نیست؛ بلکه مسأله این است که انقلابی با جوهر فکریِ اسلام، ممکن نیست از تعرض امریکا و امثال آن، خود را بر کنار بداند. استکبار جهانی، بر تخت فرعونی امپراتوری زر و زورش که ننشسته تا صرفاً تماشا کند و بی‌تفاوت بماند و مشاهده کند که در میان ملتها، فکرها و اندیشه‌هایی رشد می‌کند که پایه‌ی این اندیشه‌ها، واژگون کردن تخت استکباری است. معلوم است که بی تفاوت نمی‌ماند. معلوم است که با دستگاههای اطلاعاتی و ایدئولوگهای مخصوصِ خود، کاملاً تشخیص می‌دهد که کجا و کدام فکر و کدام ملت و کدام شخص، برای او تهدید محسوب می‌شود و سعی می‌کند با تمام قوا، این تهدید را از خودش رفع کند و در این خصوص، حتّی شخصیتها را ترور کند و قبل از آن که نهضتِ ملتها به ثمر برسد، آنها را زیرفشارهای وحشیانه قرار دهد. آیا فکر می‌کنید آن‌جایی که استکبار احساس خطر می‌کند، نسبت به انقلابی که علی‌رغم میل او، رشد کرده و پیروز شده و دولت و ملتی تشکیل داده و شعاری در دنیا مطرح کرده و همه‌ی ارکانش تهدیدی نسبت به عرش قدرت استکبار است، آرام و نجیب و بی

تفاوت خواهد بود و در گوشه‌یی خواهد نشست؟! استکبار، با همه‌ی وجود به مقابله با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی کمر بست. اگر انقلاب اسلامی - به فرض محال - متعرّض امریکا هم نمی‌شد، آن‌قدر فشار و حیله و خدعه از طرف استکبار و امریکا، علیه این انقلاب و نظام انجام می‌گرفت، تا یا منحرفش کنند و یا بکلی نابودش نمایند. این، روش امریکا و استکبار در مقابل انقلاب اسلامی است و انقلاب اسلامی با جوهر و طبیعت و ماهیت اسلامی خود، چنین خصومت و دشمنی‌یی را از طرف استکبار اقتضا دارد. مفهوم استکبار، مقابله‌ی با او را اقتضا می‌کند نکته‌ی دومی که جوانها باید به آن توجه کنند، این است که ما چرا با فلان دولت یا فلان رژیم مخالفیم؟ آیا این درست است که کسی تصور کند موضعگیری ما در مقابل قدرتهای استکباری عالم، یک موضعگیری موسمی یا مصلحتی یا تاکتیکی است، یا نه؟! البته که این تصور غلطی است. معنا و مفهوم استکبار، یک مفهوم قرآنی است و چیزی نیست که بی‌خود و بی‌دلیل، در فرهنگ انقلاب ما به‌وجود آمده باشد. مفهوم استکبار، مقابله با استکبار را از سوی مسلمین و مؤمنین و نظام و انقلاب اسلامی اقتضا می‌کند؛ آن هم نه به صورت مصلحتی و موسمی و تاکتیکی؛ بلکه به صورت همیشگی این مقابله وجود دارد. ذات انقلاب این است و تا انقلاب هست، چنین چیزی هم خواهد بود. اصلاً مفهوم استکبار در قرآن همین است که عنصری یا شخصی یا جمعی یا جناحی، خود را بالاتر از حق به‌حساب آورد و زیر بار حق نرود و خود و قدرتش را ملاک حق قرار بدهد! اولین مستکبر در تاریخی که قرآن برای ما ترسیم می‌کند، ابلیس است: «ابی واستکبر»(۱). او، اولین مستکبر است. ممکن نیست فرض کنیم که یک مسلمان یا مؤمن یا موحّد، حتّی یک روز یا یک لحظه، از دشمنی با ابلیس و شیطان منصرف بشود. اصلاً خط اسلام، یعنی خط ضد ابلیس و شیطان. در طول دعوت انبیا، مستکبران کسانی بودند که دعوت الهی و توحید را قبول نکردند و با آن به مقابله برخاستند و زور گفتند: «قال الملأ الّذین استکبروا من قومه لنخرجنّک یا شعیب»(۲). وقتی پیامبر سخن حق می‌گوید و مردم را به حق دعوت می‌کند، مستکبران می‌گویند: اگر زیاد حرف بزنی، تو را اخراج می‌کنیم! این لحن زورگویانه، در مقابل داعی به حق است. این، معنا و تصویری روشن از استکبار است که در دنیای امروز، همان نظام سلطه می‌باشد و در محیط سیاسی دنیا، همان روح ابرقدرتی و هرآن چیزی است که به سمت ابرقدرتی کشش داشته باشد و تمایل پیدا بکند. قدرتهایی که هنوز ابرقدرت نیستند، اما خودشان را نیمه‌ابرقدرت(!) می‌دانند، آنها هم در برخوردشان همین‌طورند. محیط زندگی بشر، سرشار از تصرفات استکبار امروز، متأسفانه محیط زندگی بشر از تصرفات و عملکرد گروههای استکباری در سرتاسر دنیا سرشار است. البته، در رأسشان امریکاست. این‌که دولتی در آن سر دنیا به‌خود حق می‌دهد علی‌رغم منافع ملتهای منطقه، منافع خودش را تأمین بکند، این همان روح استکبار است و چیز دیگری نیست. این‌که دولتی به‌خود حق می‌دهد که اگر دولتی مخالف او بود، صریحاً و علناً و بدون هیچ خجالتی بگوید: من او را برمی‌اندازم، این روح استکبار است؛ همین چیزی که امروز از امریکا نسبت به بسیاری از دولتهای امریکای لاتین و بعضی جاهای دیگرِ دنیا سر می‌زند. استکبار، چون جوابی ندارد و منافعش در خطر است و منفعتش با سقوط آن دولت، بیشتر تأمین می‌شود، این موضع را می‌گیرد. اگر شما امروز به صحنه‌ی سیاسی دنیا نگاه کنید، از این قبیل چیزها زیاد مشاهده می‌کنید. این‌که قدرتها بیایند کشوری را قرق کنند و ملتی را از خانه‌ی خودش بیرون نمایند و بِزور، دولت دیگری را در آن جا تشکیل دهند و جای آنها بنشانند، این همان حرکت استکباری است. در حادثه‌ی فلسطین، قدرتهای زورگوی دنیا دست به‌دست هم دادند و یک ملت را از خانه‌ی خودش بکلی آواره کردند. این، چیز خیلی بزرگ و عجیبی است. امروز، دنیا به این رویه عادت کرده است که ملتی را از داخل کشورش اخراج کنند و سپس بِزور، آدمهایی را از جاهای مختلف دنیا بیاورند و در آن‌جا بنشانند و یک ملتِ دروغین و مصنوعی به‌وجود بیاورند و دولتی را هم در رأسش بگذارند تا منافع قدرتهای بزرگ در آن منطقه‌ی عربیِ حساس تأمین بشود!! این، همان استکبار است. این‌که امروز مشاهده می‌کنید امریکاییها با خونسردیِ تمام، از کشتار هزاران انسان حرف می‌زنند و انفجار بمب در هیروشیما و کشتار هزاران انسان را عادی تلقی می‌کنند و می‌گویند: آن اقدام به مصلحت بود و ما چنین کاری را لازم دانستیم!!، همان روح استکبار است. اگر هواپیمایی را با سرنشینانش ساقط می‌کنند و مورد اعتراض قرار

می گیرند، می گویند: قضیه‌یی بود که تمام شد، صحبتش را نکنید!! به‌طور طبیعی، برای آنها آدمکشی و جنایت، یک امر معمولی است؛ اما آن‌جایی که پای منافع خودشان در میان باشد و یا فرضاً یک شهروند آنها در گوشه‌یی از دنیا غلطی کرده باشد و چند نفر از فشارِ رنج و ناراحتی، بلایی سر او بیاورند، در این هنگام، دنیا را از جنجال پُر می کنند؛ چون برای خودشان حقی در زندگی و حیات قایلند که برای هیچ‌یک از افراد بشر، این حق را قایل نیستند. این، همان روح استکبار است که در نظام سلطه‌ی کنونی دنیا وجود دارد. هیچ دولتی وقیحتر از امریکا، سلطه و استکبار را آشکار نمی کند ما در دنیا اعلام کرده‌ایم که انقلاب اسلامی، با نظام سلطه مخالف است. نظام سلطه، یعنی این که دولتها و قدرتهایی زور بگویند و ملتها و گروهها و کشورها و دولتهایی، آن زور را قبول کنند. طرفین، طرفین نظام سلطه‌اند و ما نظام سلطه را ردکردیم و رد می کنیم و با آن به مبارزه بر می‌خیزیم. ما در نظام سلطه، طرفین را مقصر می‌دانیم؛ هم سلطه‌گر و هم سلطه‌پذیر را. استکبار، به معنای همین نظام سلطه است. امروز که شما به کل نظام غربی نگاه می کنید، از این خصوصیت استکبار و سلطه، نشانه‌هایی را می‌بینید. البته، در دنیا هیچ دولتی پُرروتر و وقیحتر از رژیم امریکا، سلطه و استکبار را آشکار نمی کند؛ اما این خصوصیت، مخصوص امریکا هم نیست. در کل نظامهای غربی و کسانی که تابع آنها هستند - مثل دولتهای ارتجاعی و وابسته و نظامهایی که برای خودشان قدرتی هستند - خصوصیات سلطه خودش را نشان می‌دهد؛ اگر چه دنیا آنها را به‌عنوان ابرقدرت نپذیرد. همین جنجالِ مربوط به حجاب در اروپا را مشاهده کنید. علی‌رغم شعارهای آزادی‌یی که می‌دهند، ولی یک گرایش کوچک و یک مظهر محدود از تفکرِ غیر و ضد خودشان را به هیچ وجه تحمل نمی کنند. این، همان روح استکبار است، همان «لنخرجنّك یا شعیب»(۳) است که چون بر خلاف نظر ما حرف می‌زنی، اصلاً تحملت نمی کنیم. فشاری که روی ملت لبنان برای تحمیل نظام فرقه‌یی و تحمیل اقلیت بر اکثریت وارد آورده می‌شود، برخلاف همه‌ی ادعاهای دمکراسی است؛ اما مشاهده می کنیم که چنین تحمیلی از سوی کسانی وارد می‌شود که مدعی دمکراسی در دنیا هستند!! این، یکی از نشانه‌های سلطه در دنیاست و از خصوصیات استکبار می‌باشد. این که مشاهده می کنید در سرتاسر دنیا، تبلیغات علیه گروههای مبارز و مسلمان و مخلص، غالباً تبلیغات طرفدار استکبار است و انسانهای فداکاری را که برای نجات خودشان از شرایط بد زندگی، دست از جان شسته‌اند، تروریست معرفی می کنند، همه‌ی اینها از همان خصوصیات استکبار است. یکی از کسانی که در قرآن، راجع به او کلمه‌ی استکبار و مستکبر به کار رفته، شخص فرعون است. او، درباره‌ی موسی چنین حرفهایی می‌زد. بنابراین، مسأله‌ی استکبار یک مسأله‌ی قرآنی است. ما با همه‌ی این جلوه‌هایی که بیان شد، مخالفیم. مبارزه‌ی ملت ایران، یک مبارزه‌ی شعاری و احساساتی و موسمی و تاکتیکی نیست؛ بلکه یک مبارزه‌ی قرآنی و عمیق و دارای ریشه‌ی مکتبی است. ما با همه‌ی مظاهر استکبار در دنیا برخورد می کنیم ما با همه‌ی مظاهر استکبار در دنیا برخورد می کنیم. با امریکا بیشتر از دیگر دولتها و مستکبران عالم برخورد می‌کنیم؛ چون بیشتر از همه مستکبر است؛ چون جاهلانه‌تر و غرورآمیزتر از همه، نسبت به ملتهایی که با او روبه‌رو هستند - و بیش از همه نسبت به ملت ما - استکبار را به کار می‌برد. تحلیل مبارزه‌ی مردم ایران، این گونه است. البته، تحلیل گرانِ غالباً وابسته به محافل سیاسیِ جهت‌دار، قضایای ایران را صادقانه تحلیل نمی کنند؛ بلکه مسایل را مغرضانه تحلیل می کنند. آنها می گویند: در ایران دو جناح وجود دارد. یک جناح این گونه می گوید و جناح دیگر آن گونه! یا مثلاً می گویند: تمهیدات و مقدمات را فراهم می کنند تا با فلان و بهمان شخصیت کنار بیایند! اینها، تحلیلهای دشمنان ماست. اینها، تحلیلهای بیگانه از واقعیت است. در ایران، هر کسی که به انقلاب اسلامی و به اسلام و به پایه‌های اسلامیِ این انقلاب اعتقاد دارد، لاجرم به مبارزه‌ی همیشگی با پرچمداران قدرت استکباری دنیا - که امروز در رأس آنها امریکاست - نیز اعتقاد دارد. البته، بوق تبلیغات دست دشمنان ماست. آنها، روشهای تبلیغاتی را هم خیلی خوب می‌دانند. پولهای زیادی را خرج یادگرفتن تبلیغات کردند و خیلی خوب می‌توانند ملتی را به خشونت و وحشیگری و آداب ندانی و ماجراجویی متهم کنند؛ فقط به دلیل این که نسبت به حق انسانی خود پافشاری کرده و نسبت به متعرضان و متجاوزان به حقوق انسانی تعرض کرده است؛ کما این که در این چند سال، از این کارها نسبت به ملت ما کردند؛ ولی

ما که این‌جا نشسته‌ایم، نباید تحت تأثیر آن تبلیغات قرار بگیریم. چرا باید در داخل کشور انقلابی و ایران اسلامی، کسی تصور کند که فریاد و خروش علیه امریکا، یک عمل خشونت‌آمیز و ماجراجویانه است؟! این، تبلیغ آنهاست. ماجراجویی را آن دزدی می‌کند که وارد حریم خانه‌ی شما می‌شود؛ نه شما که او را از خانه بیرون می‌کنید یا علیه او شکوه می‌کنید یا سرِ او داد می‌کشید یا مظلومیت خودتان را این‌جا و آن‌جا نقل می‌کنید. خشونت را آن کسی می‌کند که جان صدها و هزارها انسان انقلابی از هر کشوری - از جمله کشور و ملت ما - برایش هیچ ارزشی ندارد؛ نه ما که نسبت به روش خشونت و وحشیگری دشمنان و این‌گونه قدرتها فریاد می‌کشیم و نه آن بیچاره‌هایی که در لبنان و امثال آن، زیر فشار نیروهای امریکایی و مزدوران سیاسی و نظامی آنان، به عمل انتحاری دست می‌زنند تا وجود و حضور و بغض خودشان را نشان بدهند. بله، تبلیغات جهانی، این حرکت را به عنوان خشونت و ماجراجویی و از آداب به دور بودن و امثال آن وانمود می‌کند؛ اما رفتار خودشان را نمی‌بینند!! در حرکت عظیم ملت ایران، نسل جوان باید پیشرو باشد شما دانشجویان و دانش‌آموزان و جوانان، برای نسل آینده و دوره‌ی بعد، پایه‌های اصلیِ انقلابید. امروز هم شما در انقلاب تأثیر زیادی دارید؛ چون جوانید. امروز هم شما در جبهه‌ی سیاسی و نظامی و سازندگی و هر جای دیگر که بتوانید حضور داشته باشید، عنصر فعال انقلابید؛ امّا فردا شما پایه‌های انقلاب هستید. امروز، عناصر مؤثرید؛ ولی فردا ستونهای انقلاب هستید. توجه کنید انقلاب را با ریشه‌ها و مبانی فکری و منطقیش، بدرستی بشناسید. امروز که یازده سال از آن روزهای خونین می‌گذرد، نسل جوان ملت ایران حق‌ندارد آن روزهای سیاهِ قبل از آن را از یاد ببرد. در حرکت عظیم ملت ایران، نسل جوان باید پیشرو باشد. برای نسل جوان - بخصوص نسل جوان دانشجو - بی تفاوتی و خونسردی جایز نیست. آن جوانی که به سرنوشت کشور نیندیشد و حوادث و خصومتهایی را که نسبت به کشورش در دنیا سازماندهی می‌شود، نبیند و نسبت به آنها نجوشد و نخروشد، آن جوان لایق این نیست که نام جوانِ شهروندِ یک ملت انقلابی را روی خودش بگذارد. روح جوان، آن روح پر تپشی است که در سختیها، بهداد کشورو ملت رسید و آنها را نجات داد. جوان نسل امروز، از این جهت که در دورانی مثل دوران سیاه خفقان و اختناق رضاخانی و محمدرضاشاهی نبوده، شانس آورده است. سختیهایی که جوانانِ آن روزگار تحمل کردند، هیچ وقت نباید از یاد جوانانِ امروز برود. البته، این فداکاری مخصوص ملت ما هم نبود؛ جوانها و نوجوانهای ملتهای دیگر هم، در دوران اشغال کشورشان و یا در دوران اختناق حاکم بر ملتشان، فداکاریها کردند. امروز، شما جوانان وظیفه دارید انقلاب را با همه‌ی وجود، تا اعماق جانتان نفوذ و رسوخ بدهید و مفهوم انقلاب و مبانی فکری آن را از بن دندان درک کنید و برای هنگامی که این ملت بدان احتیاج دارد و در دو صحنه مبارزه می‌کند، آن را در خود ذخیره کنید. صحنه‌ی اول، صحنه‌یی است که انقلاب را از لحاظ اقتصادی یا نظامی و یا سیاسی تهدید می‌کند که باید آن ذخیره را برای دفاع از انقلاب و کشورتان - به هرگونه که زمان و موقعیّت اقتضا می‌کند - به‌کار بندید. صحنه‌ی دوم، صحنه‌ی سازندگی است. بهترین سازندگان، سازندگان انقلابیند. بهترین پدیدآورندگان دنیای آباد باغ انقلاب، کسانی هستند که از انقلاب جوشیده‌اند و انقلاب در جان آنها رسوخ کرده است. شما جوانان باید برای این دو صحنه، خودتان را هر لحظه آماده داشته‌باشید. دشمن روی جوانان سرمایه‌گذاریهای زیادی می‌کند من به‌عنوان فردی که جریانها را می‌شناسد و از جریانهای جهانی و پشت پرده و توطئه‌های دشمن آگاه است و از اول انقلاب با آنها سروکار داشته است، می‌گویم که جوانان عزیز! دشمن روی شما سرمایه‌گذاریهای زیادی می‌کند؛ حواستان جمع باشد. عده‌یی را به بی‌تفاوتی می‌کشاند و عده‌یی را دلسرد و مأیوس می‌کند. یأس، بزرگترین آفت جوان است. جوانها بدانند که متأسفانه یأس به روح جوان زودتر راه پیدا می‌کند؛ همچنان که امید این‌گونه است. در مقابل یأسی که دشمن می‌خواهد به جوانها تلقین و تزریق کند، خودتان را مصونیت بدهید. جوانی که مظهر طهارت و صفا و پاکی است، دشمن می‌خواهد او را به فساد و بی‌صفایی و ناپاکی - در انواع مختلفش - بکشاند. همچنین عده‌یی را با تزریق تأملات و تفکرات غلط سیاسی، از راه صحیح منحرف کند. اوایل انقلاب، عده‌یی جوان در این کشور پیدا شدند و اسلحه به دست گرفتند و با دولتی انقلابی - که شرق و غرب با آن مبارزه می‌کرد -

جنگیدنـد! دشـمن، در مغز این بیچاره‌هـا و طفلکهـا، فکر غلط سیاسـی تزریق کرده بود. در همین دانشگاه تهران، در سال ۵۸ و ۵۹، دانشجو سنگرسازی کرد و اسلحه به‌دست گرفت و به سمت دولت و ملت انقلابی تیراندازی کرد. این کار، با کدام مقیاس قابل فهم و باور است؟! دانشـجویی که بایـد در برابر دشـمنان انقلاب سـینه سپر کنـد و سپر بلای این انقلاب بشود، خودش بلایی به جان این انقلاب شـد! این، اصـلاً قابل باور نیست؛ اما اتفاق افتاد. البته، انقلاب موج خروشانی است که هر چیزی بخواهد با او مقابله کند، آن را تحمل نمی‌کند. انقلاب، آنها و بزرگتر از آنها را با خودش برد. بعضـی توانستند با جریان انقلاب همسو شوند و بالاخره خودشان را به نحوی بـا انقلاب همراه کننـد و نجـات پیـدا کننـد؛ امّا عـده‌یی دیگر هم در این اقیانوس موّاج غرق و نابود شدنـد و صـد البته، نـابودی معنـوی از نـابودی جسـمی خطرنـاکتر است. امروز، هر انـدیشه‌یی که جـوان را دچـار این احسـاس بکنـد که از مسؤولاـن و پیشـروان انقلاب و مدیران کشور جداست، این اندیشه و تفکر، از نوع همان تفکرات سیاسیِ غلطِ تزریق شده است. امروز باید ملت و دولت، پشت‌به‌پشت و دست‌به‌دست هم و در کنـار یکـدیگر، بـا تمـام توان تلاـش کننـد تـا همه‌ی طلسـمهای اسـتکبار و سـلطه را بشـکنند و از بین ببرند. این، صـحنه‌ی بسـیار مهم و حساسی است. تفکری که شما را هدایت خواهد کرد و باید بکند، تفکر اسلامی است. بایـد در دانشـگاهها به تفکرات اسـلامی و کار اسـلامی، خیلی اهمیت بدهیـد. امیـدوارم خداونـد متعال به شـما توفیق دهـد و تأییـدتان بکنـد. از همه‌ی شـما برادران و خواهران، مخصوصـاً خانواده‌هـای شـهدای عزیز دانشـجوی مسـلمان پیرو خـط امام، تشـکر می‌کنم. یقیناً این پاداش مجاهدتها و صدق و صـفای آنهاست. خداوند به همه‌ی شـما توفیق بدهد و همه‌ی ما را در راه تحکیم نظام اسلامی و گسترش تفکر اسلامی در سراسر دنیا، کمک کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------

-- ۱) بقره: ۳۴ ۲) اعراف: ۸۸ ۳) اعراف: ۸۸

بیانات در دیدار با شعرا، قصه‌نویسان، فیلمسازان، آهنگسازان، عکاسان و هنرمندان رشته‌های تجسمی

بیانات در دیدار با شعرا، قصه‌نویسان، فیلمسازان، آهنگسازان، عکاسان و هنرمندان رشته‌های تجسمی حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسـلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هنرمند می‌تواند هدایت بیافریند و لذت روحی ببخشد از حضور شما در این‌جا خیلی تشکر می‌کنم و از زیـارت دسـته‌جمعی شـما برادران و خـواهران خوشـحالم. اگرچـه ایـن دیـدار دسـته‌جمعی مـوجب می‌شـود به‌جـای این‌که من از اظهارات شـما محظوظ بشوم، باز طبق معمولِ چنین اجتماعاتی، ما صـحبت کنیم و شـما مستمع باشید؛ در حالی‌که مایل بودم کیفیّت دیـدار به‌گونه‌یی باشـد که حـداقل به آن انـدازه‌یی که من صـحبت خواهم کرد، شـما هم افاده و صـحبت کنید. آقای زم گفتند که برادران و خواهران قلباً محبت و اشتیاق دارنـد که ما دیدار داشـته باشـیم. باید بگـویم که من هم این اشتیاق را همواره داشـته‌ام که با جمع هنرمنـدان انقلاب، در دیدارهایی خوب - چه کاری و چه تبادل نظری و چه اُنسـی - ملاقات داشـته باشم. پارسال هم به ایشان گفتم که آماده هستم یک وقت با اعضای حوزه‌ی هنری ملاقات کنم. حالا هم خیلی خوشحالم که لطف کردید و تشریف آوردید. جمع بزرگ شـما به خاطر تراکمش، برای افرادی از قبیل ما که مستمع هنر هستیم، کمتر قابل استفاده می‌شود؛ چون هر کدام از شما در هر جا که باشـید، جمع کثیری را مسـتفیض خواهیـد کرد. وقتی همه با هم هستید، تراکم و تجمع این همه اسـتعداد و فعلیت، طبعاً موجب می‌شود که نتوانیم فی‌المجلس از شـما اسـتفاده کنیم و حقیقتاً وقتی یک مجموعه‌ی خوش‌استعداد و خوش فعلیت - مثل شما - یک جا جمع بشونـد، سـرمایه‌ی خیلی بزرگی است و هر هنرمندی می‌تواند کشور و بلکه دنیایی را با هنر خودش پوشـش بدهد و ذهنیتهایی را بسازد و هـدایتهایی را برای افراد بیافریند و یا لذتهای روحی و معنوی را به کسانی که اهل‌التذاذ هنری هسـتند، ببخشد. از کسانی که نمی‌خواهنـد هنر اسـلامی را بفهمنـد، متأثر نشوید نکته‌یی را در خصوص اظهاراتی که بیان شد و در حقیقت اظهارات این جمع بود، یـادآور می‌شوم و آن این است که به نظر من، شـما از کسـانی که نمی‌خواهنـد هنر اسـلامی را بفهمنـد یـا به آن اقرار کنند، نباید خیلی متأثر بشوید. این‌که امکانات در اختیار یک مجموعه نگذارند، چیزی است که انسان باید تلاش کند تا این مشـکل

را برطرف نمایـد. امکانات را بایـد در اختیار مجموعه‌یی بگذارنـد که کارِ خوب می‌کند. اشـکالی ندارد که به دنبال جلب امکانات باشیم و بگوییم که چرا به ما امکانات نمی‌دهید تا ما این کارها را بکنیم یا این توسعه را در کارمان بدهیم - این کار ایرادی ندارد و ما باید تلاش خود را بکنیم - لیکن اگر کسانی حاضـر نیسـتند هنر ما و ما را که هنرمندیم، قبول کنند، از زبان شما می‌گویم که این اصـلاً چیز مهمی نیست، چیز بدی هم نیست. مگر می‌شود همه با یک هنرِ برخاسـته از یک اندیشه و تفکر خاصی موافق باشند؟ لابد عـده‌یی مخالفنـد؛ اشـکالی نـدارد، مخالف باشـند. لابـد عـده‌یی با محتوا و جهتگیری مخالفت خواهند کرد. آدم که نباید این مسأله برایش خیلی بزرگ بیایـد. یک چیز است که کسـی با آن نمی‌تواند مخالفت کند و آن خود هنر و مایه‌ی هنری شـماست. اگر شـما یـک نوشـته و شـعر و آهنـگ و نقاشـی و یـا محصـول خـوب هنر را کـه سـرشار و برخـوردار از مـایه‌ی هنری است، عرضه کرديـد، هیـچ‌کس نمی‌توانـد بگویـد که این بـد است. هیـچ‌کس نمی‌تواند با آن مخالفت کند؛ زیرا مثل همان دشـمنی با خورشـید می‌شود: مادح خورشـید مداح خود است که دو چشـمم روشن و نامُرمد است اگر من هنر شـما را ستایش کردم، در حقیقت از خودم ستایش کردم. کسـی که از هنر شـما تعریف کند، بر سـر شـما منّتی ندارد. اگر کسـی به هنر شـما تهاجم کرد، در حقیقت خودش را خراب نموده و به خودش حمله کرده است. وقتی صحبت از ستایش هنر می‌شود، یک اثر هنریِ برجسته به معنی آثار استثنایی تاریخ، مورد نظر نیست؛ بلکه برخـورداری از مـایه‌ی کـافی هنر مـورد نظر است. مگر می‌شـود کسـی این واقعیت را انکـار کنـد؟ کسـانی که اهل انصافنـد، این آدم را تخطئه خواهند کرد. به افزایش مایه‌ی هنری خود بپردازید من می‌خواهم از این نکته چنین نتیجه بگیرم که شـما - چه به عنوان شـخص هنرمنـد و چه به عنوان مجموعه‌ی حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات - بایـد به افزایش مایه‌ی هنری بپردازیـد، تا مایه‌ی هنریِ شـما بیننـده را خاضع کنـد و کسـی را که مدعی و مستفسـر حالات و منتظر ره‌آورد شـماست، قانع نماید که در این‌جا، مایه‌ی هنری موجود است. شـکی نیست کسانی که تفکرات یا انگیزه‌ها یا اهوای غلط دارند، از هنر اسـتفاده خواهند کرد. هنر چیزی است که همه‌ی ذی‌شـعورهای عالم - عامل و مسـتمع - با به‌کار بردن و با التذاد به آن، می‌خواهند استفاده کنند. اصلاً در دنیا کسی وجود دارد که صاحب عقل باشـد، ولی نخواهـد از هنر اسـتفاده کند؟ طبیعی است که همه می‌خواهند از هنر اسـتفاده کنند. یکی از انواع اسـتفاده هم این است که یک‌نفر، انـدیشه‌ی ناپاکی را با یک وسـیله‌ی هنری در ذهنها بریزد. بنابراین، آن فرد هم می‌خواهد از هنر اسـتفاده کنـد - اصـلاً جای ملامت نیست - مثل پول و سـلاح که از آن اسـتفاده می‌کننـد. جلوی صاحبان اندیشه‌ها و روشـهای ناپاک را نمی‌شود گرفت. کاری که می‌شود کرد، این است که بیاییم آن چیزی را که صاحب انـدیشه‌ی ناپاک می‌خواهـد اسـتفاده بکنـد یا کرده است، در اختیار سـرپنجه‌ی مقتـدر انـدیشه‌ی مقـدس و پاک و والا قرار بدهیم؛ والّا اگر آن اندیشه‌ی پاک و مقدس و والا نتوانست از این مایه اسـتفاده کند، شکی نداریم که عقب خواهد ماند. کسی که می‌خواهد فسادی را در نقطه‌یی از دنیا به‌وجود آورد، از وسـیله‌های تنـدرو - مثل هواپیما و اتومبیل - اسـتفاده خواهـد کرد. او پول دارد، وسـیله کرایه می‌کند و در آن می‌نشـیند و می‌رود مثلاً دزدی‌یی را در آن نقطه سازماندهی کند و یا قتلی راه بیندازد. شـما هم که می‌خواهید مانع او شوید و به آن‌جا بروید تا احیـای نفـوس بکنیـد، بایـد سوار همین هواپیمـا بشویـد و راه بیفتیـد. اگر شـما خیلی آدم خوب و قوی‌یی هستیـد و دلتـان هم خیلی می‌خواهد، کار خوب انجام بگیرد و احیای نفوس بشود، باید زودتر یا لااقل هماهنگ با او و بلافاصـله بعد از او به آن‌جا برسـید؛ اما اگر خودتان را با این هواپیمای تنـدرو، پای کار نمی‌رسانیـد، قهری است که عقب می‌مانیـد. همه‌ی صـحبت من بدین معنا و در این جهـت است کـه شـما - چـه بـه عنـوان مجمـوعه‌ی حـوزه کـه بحمـداللّه همه نـوع هنری در این مجمـوعه می‌گنجـد و چه به‌عنـوان غیرمجمـوعه‌ی حـوزه - وقـتی‌که هنری را در خـود یافتیـد و آن را دنبـال کردیـد و ریشه و چشـمه‌ی هنر را در خودتـان به جوشـش درآوردید، باید کوشـش کنید مایه‌ی هنری را غلیظ نمایید تا بتوانید این اندیشه‌ی مقدس و این روح پاک امروز دنیا - یعنی انقلاب اسـلامی - را که مثل روح و انـدیشه‌ی معصومی، در دنیای ناپاک افکار غلط و در روزگار سیاه ما، بالاخره جای خودش را در دنیا باز می‌کند، تقویت نمایید و گسترش دهید. سنت الهی اقتضا می‌کرد که تفکر اسلامی رو بیاید ما در این مورد، خیلی صاحب مسأله

نیستیم. صاحب مسأله خود خداست که این فکر را پیش می‌برد. این سنتهای الهی است، ما هم یکی از آن کسان و مجموعه‌هایی هستیم که این سنت را عمل کردیم. نه این‌که حالا خیال کنیم و این شبهه یکباره برای ما به وجود آید که ما بودیم اسلام را در دنیا به این ابهت رساندیم و اکنون که در آفریقا و اروپا و در همه جا، مسأله‌ی اسلام برای استکبار جهانی، یک مسأله‌ی خطرناک شده و از آن احساس خطر می‌کند، پس ما هستیم که به‌عنوان خودمان استکبار جهانی را می‌ترسانیم و می‌لرزانیم و اسلام چنین کاری را نکرده است!! سنت الهی در تاریخ اقتضا می‌کرد که تفکر اسلامی و اندیشه‌ی پاک الهی، در یک نوبت روبیاید، و آن نوبت اکنون آغاز شده است و معلوم می‌شود که یکی از نشانه‌هایش ماییم. یکی از نشانه‌هایش، لبنان و آفریقا و کشورهای گوناگون اسلامی است. یکی از نشانه‌هایش، احساس ضعف دنیا در مقابل تفکر الهی و توحیدی است که وجود دارد و در حال به‌وجود آمدن است. در این مجموعه و در این حرکت عظیم، این فکر پاک و مقدسی که در دنیا به‌وجود آمده است - فکر انقلابی و توحیدی و الهی - در صف‌آرایی با فکر شیطانی و اهریمنی قرار گرفته است. ما که اهل هنریم - شما را می‌گویم و از زبان شما حرف می‌زنم - باید این مایه‌ی هنر را به‌کار ببریم و غلیظ کنیم و شاعر و نویسنده و هر گونه هنرمند دیگری، در خدمت این تفکر مقدس قرار بگیرند و از هنر و مایه‌ی هنر و ابزار هنر، حداکثر استفاده را بکنند. البته، حالا- این بحثها را که آیا هنر ابزار است یا خیر و اصولاً تعبیر ابزار برای هنر درست است یا نه، برای کسانی که اهل این مباحثند، بگذاریم. معلوم است که مقصود من چیست. خواهش می‌کنم خواهران و برادرانی که در مجموعه‌ی حوزه‌ی هنری کار می‌کنند، این را مهم بشمارند. هنر حقیقی خواهد توانست تفکر انقلاب را عمق ببخشد پیشرفت شما خیلی خوب بوده است. البته، هرچند شما برادران و خواهران را غالباً از نزدیک نمی‌شناسم و نمی‌توانم بگویم پیشرفت شما و پیشرفت هنر متعهد و انقلابی، خوب بوده است. انسان که کارهای شما را می‌بیند، این پیشرفت را احساس می‌کند. مطمئنم که اگر تلاش بکنید و امکانات هم - همان‌طور که گفتند - فراهم بشود، هنر حقیقی و پرجوشش در کشور ما که پایگاههای خیلی زیادی هم دارد، واقعاً خواهد توانست در آینده‌ی نزدیکی، فکر صحیح و تفکر انقلاب و تفکر توحیدی را بر جو این جامعه مسلط کند و آن اندیشه را عمق ببخشد. دو سه سال قبل از این، یکی از این نشریات شما را می‌خواندم که یکی از نوشته‌های خوب و با قوّت آن، به‌قدری من را تحت تأثیر قرار داد که به گریه افتادم. گفتم: پروردگارا! واقعاً این جوانهای ما چه‌قدر به‌خاطر تو و به برکت ایمان به تو پیش رفته‌اند و با چه قدرت و جرأتی این مطالب را می‌نویسند. در همان جا نقدی نوشته شده بود که به نظرم خیلی جالب آمد. از این‌که هنر و ادبیات انقلاب این‌گونه رشد می‌کند، واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتم. آن چیزهایی که ما به عنوان یک مستمع می‌توانیم برداشتی داشته باشیم، الحمدللّه روزبه‌روز بهتر شده است و شاید در بعضی از بخشها، خیلی هم بهتر شده باشد که ما خیلی توفیق استفاده و درک آن را نداشته باشیم. جهتگیری هنر باید خیلی دقیق و روشن و درست باشد چیزی که خیلی مهم می‌باشد، این است که به‌کار بردن هنر باید مثل همه‌ی ابزارهای دیگر که حامل یک فکر هستند، جهتگیریش خیلی دقیق و روشن و درست بوده باشد و دچار اشتباه در جهتگیری نباشد. پیامبر اسلام(ص) از همه‌ی ابزارها، حتّی ابزار هنر، برای حمل همین فکر - که حالا شما دنبالش هستید - استفاده کرده است؛ آن هم در راقیترین و فاخرترین حلّه و پوشش خودش، یعنی قرآن. واقعاً قرآن مایه‌ی هنری خیلی عجیبی دارد که اصلاً برای ما قابل تصویر نیست. اگر از اول تا آخر قرآن و همین‌طور بیانات رسول اکرم(ص) را ملاحظه کنید، خواهید دید توحید و دشمنی با شرک و بت و شیطان - که مظهر شر و بدی و پلیدی است - وجود دارد و موج می‌زند. همچنین تصمیم بر تلاش و کار و خسته نشدن و محبت به مردم و تکریم انسان و انسانیت موج می‌زند. به عبارت دیگر، اصول اسلامی و چیزهایی که پایه‌های انقلاب هستند، در تمام قرآن و از اول تا آخر ادبیات صدر اسلام و ادبیات درست اسلامی - یعنی همین روایاتی که از ائمه(ع) رسیده و نیز نهج‌البلاغه - موج می‌زند. هنرمند حقیقت را بهتر و زودتر می‌فهمد در این منابع، حرکت زیگزاگی وجود ندارد که مثلاً- یک‌روز جهتگیریمان طوری باشد که به طرف چپ برویم و روز دیگر به طرف راست بپیچیم! این، غلط است. نمی‌شود به مجوز هنرمند بودن، این حالت تذبذب را برای خودمان روا بدانیم و بگوییم چون

فلانی هنرمند است، نسبت به اصول با دیگران متفاوت است؛ یعنی کأنّه بعضی از اصول زندگی هست که برای همه‌ی مردم اصل است، ولی اینها برای هنرمند اصل نیست و هنرمند به خاطر لطافت و رقت روحش و به خاطر ظرافت اندیشه و برداشتش، از اصول معمول زندگی مستثناست! نه، اصلاً چنین چیزی نیست. هنرمند به خاطر آن ظرافت و لطافت و حساسیت، حقیقت را بهتر و زودتر می‌فهمد و بهتر بیان می‌کند و نسبت به آن پایبندتر می‌ماند؛ نه این‌که حالا- چون حقیقت را زودتر از دیگران به‌دست آورده، یا لطیفتر و ظریفترش را به‌دست آورده است، آسانتر از دست می‌دهد. مگر چنین چیزی ممکن است؟! اصلاً این اهانت به هنر است که ما تذبذبهایی را که در ذات خودمان است و یا ناشی از احساسات غلطی است که در خودمان وجود دارد، به پای هنر ببندیم؛ کمااین‌که در گذشته، این هنرمندها غالباً اعتیادهای بدی داشتند و به انواع و اقسام آلودگیها معتاد بودند. در آن وقت، من بعضی از آنها را می‌شناختم و بعضی را هم از دور می‌شناختم و می‌دانستم که در چه وضعیتی هستند. یک وقت به یک‌نفر گفتم که چرا همه‌ی آنها این‌گونه‌اند و هر کس را که ما شنیدیم و فهمیدیم و دیدیم، معلوم شد که یک طور گرفتار است. گفت: هنرمند است دیگر!! واقعاً به نظر من هیچ اهانتی به هنر بالاتر از این مطلب نیست. او به عنوان اهانت، این اظهارنظر را نمی‌کرد؛ بلکه او به عنوان عذرخواهی می‌گفت! می‌خواست بگوید بالاخره هنرمند آدم لطیفی است و دچار چنین چیزهایی می‌شود؛ در حالی که این اصلاً مجوز نمی‌شود. من می‌گویم حالا- که در دورانی زندگی می‌کنیم که آن آلودگیها و گرفتاریها کم‌شده و یا در معیارهای موجود زندگی ساقط شده است و در معیارهای دوران بعد از انقلاب، این حرفها بیش از گذشته عیب است، نباید چیزهای دیگری را به حجت و مجوز هنرمند بودن، جایگزین همان گرفتاریها بکنیم. به اعتقاد من، غرض این است که آن خط اصیل اسلامی و ناب و قرآنی که همان خط انقلاب اصیل و خط امام ماست، حفظ شود. امام برای همه‌ی ما الگوست هویت هنری امام، بعد از رحلتشان برای همه آشکار شد. شاید خیلیها اصلاً نمی‌دانستند که امام اهل شعر یا شاعر است؛ آن‌هم شعر با این مایه از لطافت عرفانی وآن سوخته حالیِ مخصوص یک انسان عارف دلباخته. این بزرگوار، با آن روح عرفانی، همان کسی است که صدایش قویترین صداها علیه استکبار جهانی بود. یعنی لطافت روحی با قوّت اراده‌ی آن‌چنانی همراه می‌شود و بزرگترین کارهای روزگار ما را انجام می‌دهد. واقعاً تشکیل جمهوری اسلامی، فقط تشکیل یک حکومت جدید و از بین بردن یک حکومت قدیم نبود؛ کار خیلی مشکلتر از این بود. در دنیایی که همه چیز در جهت مادّیت است و شاید حدود دویست سال است که به‌طور برنامه‌ریزی شده، علیه ادیان و بخصوص علیه اسلام کار می‌شود، تأسیس حکومت اسلامی در یکی از حساسترین نقاط دنیا، واقعاً کار معجزه‌آسایی بود. آن بزرگوار، با قوّت اراده‌ی خودش توانست همه‌ی نیروهای عظیم مردمی را به‌کار گیرد و این معجزه را به کمک پروردگار تحقق ببخشد. خیلی مهم است که آن روح لطیف، در طول سالهای متمادی مبارزه - که مشکلات فراوانی به همراه داشت - با قوّت اراده و استقامت در راه، یک سر مو به چپ و راست نرفت. به‌نظر من، ایشان برای همه‌ی ما و شما به‌عنوان هنرمندان متعهد و مؤمن و برای هر قشری به عناوین مختلف، الگو هستند و بایستی از ایشان تعلیم گرفت. دستگاههای مختلف بایستی به شما کمک کنند شخصاً به شما به‌خاطر ارزشهای زیادی که در وجودتان است و من برخی از آنها را احساس و ادراک می‌کنم و به خاطر سرمایه‌یی که در وجود شماست و برای ملت و مردم و کشور و انقلاب و تاریخ ما، یک چیز فوق‌العاده ضروری و لازم است، محبت و علاقه‌ی زیادی دارم. خواهش می‌کنم که این سرمایه را در خودتان تقویت کنید و آن را هرچه بیشتر در خدمت هدفهای پاک و مقدس قرار بدهید. دستگاههای مختلف بایستی به شما کمک کنند و موانع را از سر راهتان بردارند، تا ان‌شاءاللَّه بتوانید پایه و هسته‌ی مرکزی هنر صحیح و اصیل اسلامی را هرچه قویتر و ریشه‌دارتر پایه‌گذاری کنید و شکل بدهید. دیگران هم که هنرمندند، اما فکر و روحیه‌ی آنان چیز دیگر و طور دیگری است، باید بدانند که حقیقتاً دریغ و حیف است که آن سرمایه و هنر، در راه چیزی غیر از راه خدا و معنویت و انقلاب و نجات انسانها و کمک به محرومان و مستضعفان به‌کار برود و نیز حیف است که در مصارف و راههای خیلی کم ارزشی که متأسفانه آن مبتذلات به‌کار می‌روند، به‌کار رود. یک‌بار دیگر، از این‌که این توفیق را به من دادید که

زیارتتان کنم، تشکر می‌کنم. البته، مقصودم از این دیدار این نبود که مثل همیشه برای شما صحبت بکنم؛ مقصود این بود که بیشتر از شما بشنویم و استفاده کنیم که آن‌هم طبعاً در چنین جمعی میسور نیست و ان‌شاءاللَّه بایستی آقای زم برای این کار برنامه‌ریزی خوبی بکنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از جانبازان، خانواده‌های معظّم شهدا، اسرا، مفقودان و مسؤولان بنیاد شهی

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از جانبازان، خانواده‌های معظّم شهدا، اسرا، مفقودان و مسؤولان بنیاد شهید، جمعی از روحانیون و ائمه‌ی جمعه و مسؤولان شهرهای مشهد، رودسر، فیروزکوه، خمینی‌شهر، سوادکوه، بابل، امیرکلا، اصفهان، رهنان، شهرضا و دهاقان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در زمان ما مجاهدت و فداکاری ارزش مضاعف دارد من هم متقابلًا ارادت و اخلاص صمیمانه‌ی خود را نسبت به شما خانواده‌های معزّز شهیدان که حقیقتاً از جمله فداکارترین مردم کشور ما و انقلاب هستید، تقدیم می‌دارم و از همه‌ی شما، مخصوصاً آقایان علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه که از راههای طولانی و نقاط مختلف کشور تشریف آوردید و این توفیق را به من ارزانی داشتید، تشکر می‌کنم. در زمان ما، ارزش شهادت و فداکاری در راه خدا، از بسیاری زمانهای تاریخ اسلام بیشتر است. شهادت، همیشه با ارزش است و فداکاری در راه خدا، همیشه کاری عظیم و ارجمند است؛ اما همین کار خوب و بزرگ، در برخی از شرایط و در بعضی از زمانها، بزرگتر و مهمتر و باارزشتر است. مثلًا در صدر اسلام، فداکاری واقعاً ارزش مضاعف داشت. علت هم این بود که در آن دوران، اسلام مثل نهالی بود و اگر فداکاریها نمی‌بود، شاید دشمنان اسلام این نهال را می‌کندند. در زمان سیّدالشّهداء(علیه‌الصّلاةوالسّلام) آن فداکاری و شهادت بزرگ، ارزش مضاعف داشت؛ چون حقیقتاً در آن روزها محصول زحمات پیامبر(ص) در حال از بین رفتن بود و فداکاری حسین‌بن‌علی(ع) و یاران آن بزرگوار، مانع از چنین کاری شد. بعضی از زمانها این گونه است که مجاهدت در راه خدا و شهادت در راه او، ارزش مضاعف دارد و دو برابر و چند برابر است. مثلاً- یک ظرف آب گوارا که در حالت طبیعی هم با ارزش است، اما در یک تابستان گرم، آن هم برای انسانی که مدتی تشنگی کشیده، بخصوص اگر آن انسان بیمار هم بوده و در جایی باشد که آب در آن‌جا کم است، این یک ظرف آب گوارا چند برابر ارزش پیدا می‌کند. بنابراین، همه جا قیمتها یکسان نیست، بلکه شرایط متفاوت است. به دلیلی، در زمان ما مجاهدت و فداکاری ارزش مضاعف دارد. این زمان از همان زمانهایی است که اگر کسی در راه خدا جهاد کند و شهید بدهد، با بسیاری از زمانهای دیگر تفاوت دارد. اگر بخواهیم آن علت و دلیل را به‌طور خلاصه مطرح کنیم، باید بگوییم علت این است که امروز دشمنان اسلام، از همیشه‌ی تاریخ مجهزترند. تجهیزاتی که امروز در اختیار دشمنان اسلام است، هیچ وقت در طول تاریخ در اختیار دشمنان اسلام قرار نداشته است. مثلًا در دوره‌یی از صدر اسلام، خلفای ظالم و غاصب می‌خواستند نسبت به امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) سمپاشی کرده و در متن جامعه‌ی اسلامی، علیه امیرالمؤمنین و علیه اسلام ناب و علیه تفسیر صحیح قرآن تبلیغات کنند تا مردم را به راهی که خودشان مایلند، بکشانند. این کار را چگونه انجام می‌دادند؟ در چه مدتی و با چه وسایلی باید کسانی را به سرتاسر عالم می‌فرستادند؟ این که در عالم اسلام هر کسی برود جمعیتی را پیدا کند، خطبه‌یی بخواند، حرفی بزند و مطلبی را که حکام جور می‌خواهند، در اختیار مردم و اذهان آنان قرار بدهد، کاری مشکل بود. البته، کارِ مشکل را می‌کردند؛ اما طبیعتاً توفیقات آنها زیاد نبود. امروز تجهیزات دشمنان اسلام بیشتر از گذشته است امروز، در این دوران و در این نیم قرن اخیر که تجهیزات تبلیغاتی عالم به‌صورت عجیبی پیشرفت کرده است، اگر بخواهند علیه اسلام تبلیغاتی بکنند - که می‌خواهند و می‌کنند - برای قدرتمندان ضد اسلام زحمتی ندارد. برای آنها در این کار، این همه سختی نیست. کاری را که در گذشته در طول چند سال باید انجام می‌دادند - آن‌هم در یک منطقه‌ی محدود - امروز همان کار را در طول چند ساعت انجام می‌دهند. در سطح وسیعی از عالم، بر ضد اسلام فیلم می‌سازند و در تلویزیونهای بین‌المللی منتشر کرده و پخش می‌کنند. هر کسی این فیلم را تماشا کند، اگر خبر از اسلام نداشته

باشد، نسبت به اسلام بدبین خواهد شد. رادیوها، خبرنامه‌ها، خبرگزاریها و خبرهای آنان، دایماً در سطح عالم علیه اسلام و علیه ارزشهای اسلامی کار می‌کنند. این، یک نمونه از پیشرفت تجهیزات دشمنان اسلام است. امروز، در هر نقطه‌یی از عالم که سیاستها بخواهند بر مسلمانها فشار وارد کنند، به آسانی انجام می‌دهند. برای قدرتها آسان است که بر توده‌های ضعیف و بی‌سلاح و بی‌دفاع، فشار وارد کنند. مثلاً می‌بینید که هزاران مسلمان در هند زیر فشار قرار می‌گیرند. دولت آن‌جا هم اگر نگوییم به دشمنان اسلام و مسلمین کمک می‌کند - که احتمال دارد کمک هم بکند - حداقل این است که آرام نشسته و تماشا می‌کند که اکثریتی، جمع مسلمانان را - با این که خیلی زیادند، اما در آن کشور اقلیتند - زیر فشار قرار بدهند، کشتار کنند، اهانت نمایند، کتک بزنند و آواره کنند. این، یک نمونه در کشورهای اسلامی است. گروههای مسلمانی که برای دفاع از اسلام قیام می‌کنند، به‌وسیله‌ی سردمداران آن کشورها به راحتی زیر فشار و شکنجه و زندان قرار می‌گیرند و قدرتهای جهانی هم از اینها - یعنی از دولتها - حمایت می‌کنند. مصر، امروز این گونه است. بسیاری از کشورهای دیگر در دنیا همین گونه‌اند. یک ملت مسلمان مانند ملت فلسطین را از شهر و خانه و کشورشان بیرون می‌کنند و قدرتهای بزرگ جهانی هم به این کار کمک می‌نمایند و بلکه خودشان آن را انجام می‌دهند. پس، می‌بینید که امروز تجهیزات و قدرت و امکانات دشمنان اسلام برای فشار آوردن روی مسلمانها و طرفداران اسلام، با گذشته خیلی تفاوت کرده است. حالا در این شرایط، اگر ملتی برای دفاع از اسلام و برای عظمت دادن به آن قیام کند و در راه اعتلای اسلام مجاهدت نماید و از کسی و چیزی نترسد و در راه این مجاهدت به شهادت برسد، این قیام و مجاهدت و شهادت، از همیشه‌ی تاریخ باارزشتر است و ملت ایران، بخصوص خانواده‌های شهدا و عناصر شهید ما، امروز این امتیاز را داشته و دارند که برای اسلامی قیام کردند و خون و شهید دادند که دشمنان این اسلام در سطح عالم، به انواع سلاحها مجهزند. ایستادگی در مقابل دشمنان مقتدرِ مسلطِ زورگوی ظالمِ پرروی گستاخ، کار بسیار بزرگ و با عظمتی است. این، همان کاری است که مردم ما کردند و عظمت ملت ما به‌خاطر همین شهادت جوانان شما و شجاعت فرزندانتان بود. اسلام امروز بیش از همیشه مورد بغض قدرتهای شیطانی است به دو نکته‌ی در کنار هم که من در خلال عرایضم مطرح کردم، توجه کنید: نکته‌ی اول این است که امروز اسلام بیش از همیشه در دنیا مورد بغض و عداوت سردمداران قدرتهای شیطانی است. سابق هم با اسلام بد بودند و هیچ وقت گردن کلفتها و زورگوهای عالم، از اسلام خوششان نمی‌آمد و با اسلام دل صافی نداشتند؛ اما امروز این دشمنی چند برابر است. امروز، قدرتهای شیطانی مزه‌ی ضربتهایی را که اسلامِ زنده بر آنها وارد می‌کند، چشیده‌اند. امروز، قدرتهای شیطانی غربی - امریکا و ایادی و اذنابش - فهمیده‌اند که وقتی یک ملت مسلمان بود و به نام خدا قیام کرد، چه معنایی دارد. لذا از اسلام بیشتر می‌ترسند و نسبت به اسلام بیشتر بغض و عداوت می‌ورزند. نکته‌ی دوم این است که شما مسلمانان مؤمن و مقاوم توانسته‌اید در مقابل این نفرت و خشم و عداوتِ دیوانه‌وار قدرتها ایستادگی بکنید. ارزش این ایستادگی و مسلمانی و مسلمان ماندن، بیشتر از مسلمانیِ صد سال و پنجاه سال پیش است. این مسلمانی، مثل مسلمانیِ دوران صدر اسلام است؛ هم فضیلت و هم دردسرش بیشتر است. آن اسلامی که انسان، پنجاه سال یا شصت سال یا هفتاد سال در دنیا زندگی می‌کرد و در تمام این مدّت، یک بار با دشمنان خدا مواجه نمی‌شد و به روی دشمنان خدا اخم نمی‌کرد و حتّی از طرف دشمنان خدا تلنگری نمی‌خورد، اسمش اسلام بود. این مسلمانی، با مسلمانیِ جوان نورسیده‌ی ما که بیست سال یا بیست و پنج سال سن دارد و از ابتدای بلوغ که به شرف تکلیف مشرّف شده، در میدان جهاد با دشمنان خدا قرار گرفته و در میدان جنگ مقاومت و مجاهدت کرده، یا به شهادت رسیده و یا جانباز و اسیر شده است، از زمین تا آسمان فرق دارد. مسلمانیِ جوانان امروز ما که در راه خدا مقاومت و مجاهدت و ایستادگی می‌کنند، مثل مسلمانیِ جوانیهای ابی‌ذرغفاری و حنظله‌ی غسیل‌الملائکه و مصعب‌بن‌عمیر است. مثل مسلمانیِ گذشتگان ما نیست که عمری مسلمانِ خوب هم بودند - که خدای متعال یقیناً اجرشان را هم خواهد داد - نمازی می‌خواندند، عبادتی می‌کردند، کاسبی‌یی می‌کردند و دنبال کار خودشان بودند؛ نه امر به معروف و نهی از منکری بود، نه جهادی بود و نه مواجهه با دشمنان خدا. این کجا و

آن کجا؟ این دو حالت با یکدیگر خیلی فرق دارد. قدر مسلمانیِ دوران جهاد را باید دانست قدر مسلمانیِ دوران جهاد را باید دانست. البته، مقداری هم سختی دارد، اما این سختی اول کار است. شما از دوران دهساله‌ی زندگی پر برکت رسول گرامی اسلام(ص) که در مدینه و در میان مسلمانها زندگی کردند، آگاهید و می‌دانید که از اول تا آخر آن، جنگ و سختی و کمبود بود؛ اما اگر در جغرافیای دنیا بنگرید، خواهیددید که همان مجاهدات دهساله‌ی پیامبر بود که پنجاه سال بعد از آن جنگها، حکومت پیامبر نصف بیشتر دنیای آباد آن‌روز را فرا گرفت. این، همان ده سال بود که به‌خاطر همان مجاهدتها این‌گونه شد. البته، بعدها آن‌طور که دوران پیامبر بود و انتظار می‌رفت، ادامه نیافت و بعد از گذشت مدتی، وضعِ خوب، بد هم شد؛ اما در عین حال همان زحمات و مجاهدتها و سختی کشیدنها و گرسنگی‌خوردنهای دهساله‌ی رسول اکرم(ص) و یارانش، باعث شد که نیم قرن بعد از رحلت آن حضرت، بیشتر از نیمی از دنیا در اختیار مسلمانان باشد. سختیهای زیادی در زمان پیامبر تحمل شد. سرگذشت اصحاب صُفّه را که می‌دانید. لباس قرض دادن به یکدیگر را که شنیده‌اید. آنها در آن زمان، با یک خرما در میدان جنگ مقاومت می‌کردند. نفر اول خرما را می‌مکید تا از شیرینی آن مقداری جان بگیرد، بعد از دهانش بیرون می‌آورد و به نفر دوم می‌داد و او هم می‌مکید و قدری او هم جان می‌گرفت و سپس خرمای دوبار مکیده را به نفر سومی می‌داد که او فرو بدهد. این گونه زندگی می‌کردند، این‌طور سختی می‌کشیدند و این‌طور کمبود داشتند. در ابتدای کار، فشار روی آنها از همه طرف زیاد بود. اول کار، همان پنج، شش ماه و یک سال اول نیست؛ پنج، شش ماه در عمر یک مسافرت، اول کار محسوب می‌شود، نه در عمر یک ملت و نه در عمر یک تاریخ نو. در عمر یک ملت، ده سال و بیست سال، چند روز محسوب می‌شود. در دوران پیامبر(ص)، مردم سختیها را تحمل کردند؛ اما بعد از آن که پایه محکم شد، آن مجاهدتها و فداکاریها و اخلاصها و تربیتها، موجب شد که این حرکت آن‌چنان سریع ادامه پیدا کند که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر، بیشتر از نیم دنیا در اختیار مسلمانها باشد. در آن زمان چنین بود و امروز هم همان گونه است. در زمان ما، مجاهدت ارزش مضاعف دارد. منافقان و کسانی‌که در دلهایشان مرض است، در زمان پیامبر نق می‌زدند؛ امروز هم نق می‌زنند و در زمان امام عزیز ما هم نق می‌زدند. آنها در آن روزگار، سختیها و کمبودها و شدتها را بزرگ می‌کردند؛ امروز هم بزرگ می‌کنند. به حرف آنها نباید اعتنا کرد که بحمداللّه مردم اعتماد نمی‌کنند. سرانجام شما اسلام را در دنیا عزیز خواهید کرد مسأله این است که امروز شما در مقابل دنیایی که قدرتمندانش تصمیم گرفته‌اند با اسلام مبارزه بکنند – چون از اسلام می‌ترسند و از او ضربت خورده‌اند – می‌خواهید اسلام را عزیز و زنده کنید. کار خیلی مهمی است. من به شما می‌گویم که بالاخره کارتان را پیش خواهید برد و سرانجام شما هستید که به کوری چشم کسانی که نمی‌توانند ببینند، اسلام را عزیز خواهید کرد. قدرتمندان دنیا و امپراتورهای زر و زور خیال نکنند که خواهند توانست با سختگیریهایی از قبیل آنچه که در اروپا و کشورهای اسلامی و جاهای دیگر علیه مسلمانها انجام می‌گیرد، اسلام را از صحنه خارج کنند. روز طلوع اسلام فرا رسیده و اسلام در صحنه ماندنی است. آن وقتی که می‌توانستند اسلام را منزوی کنند، گذشت. سالهای متمادی اسلام را منزوی کردند و این انزوا به‌قدری بود که دیگر از آن نمی‌ترسیدند؛ چون خطری برایشان نداشت. اسلام فراری، اسلام مخفی شده، اسلامی که مسلمانهایش ننگشان می‌آید بگویند ما مسلمانیم و ننگشان می‌آمد در اول سخنرانیهایشان «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بگویند، هیچ خطری برای استکبار ندارد. نمایندگان جمهوری اسلامی، مردانه و قدرتمندانه، نام خدا را در تمام تریبونهای بزرگ دنیا عظمت بخشیدند و به آن افتخار کردند. آن وقت دیگران دیدند که از قافله عقب مانده‌اند و لذا حالاـ بعضی از سران مسلمان وقتی می‌خواهند در جایی نطق کنند، اول کار «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» می‌گویند! خجالت می‌کشیدند «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بگویند. اصلاً اسم خدا را نمی‌آوردند و ننگشان می‌آمد. اسلام این گونه در غربت بود. بنابراین، از چنین اسلامی نمی‌ترسیدند؛ همچنان‌که از اسلام زراندوزانی مثل سعودی و امثال او نمی‌ترسند. امریکا، از اسلامِ نوکرمآبهایی مثل بعضی از دولتهای دیگر نمی‌ترسد – آن اسلام ترس ندارد – از آن اسلامی می‌ترسد که اسلام ناب است، اسلام قرآنی است، اسلام جهاد و مبارزه و اسلام توکل به

خداست؛ یعنی همان اسلامی که در دست مردم انقلابی ما و در دست شماست و دست جوانهایتان بود که رفتند و جنگیدند و شهید شدند. از این اسلام می‌ترسند. خانواده‌های اسرا به جوانان آزاده‌ی خود افتخار کنند هر نفر از جوانان ما در جبهه، برای استکبار یک خطر محسوب می‌شد. هر نفر از اسرای ما که امروز در زندانهای دولت بعثی است، برای استکبار به عنوان یک خطر بالقوّه و بالفعل به‌حساب می‌آید. این واقعیت را خانواده‌های اسرا بدانند و بدان افتخار کنند. همچنان که خانواده‌های شهدا به شهدای خود افتخار کردند، خانواده‌های اسرا هم باید به این آزادمردان و جوانان آزاده افتخار کنند. ما می‌دانیم اینها چه‌قدر مردانگی و قدرت نفس از خود نشان دادند و دشمن نتوانسته آنان را هضم کند. البته، روی اسرای عزیزمان در طول این چند سال سختگیریها و فشارهایی هم داشتند؛ ولی آنها مردند و مؤمنند و آن همه سختی را تحمل کردند و به خاطر اسلام ایستادگی نمودند. همان رژیمی که آن‌قدر نسبت به اسرا سختگیری کرده است، حالا برای مصلحت خود و برای فریب افکار عمومی مردم دنیا می‌گوید که مسأله‌ی اسرا، یک مسأله‌ی انسانی است و بیایید قبل از عقب‌نشینی، اسرا را مبادله کنیم!! کدام اسرا را مبادله کنید؟! اسرایی که ثبت نام نشده‌اند؟ چندین هزار از اسرای ما در زندانها و اردوگاههای رژیم بعثی هستند که هنوز ثبت نام نشده‌اند و صلیب سرخ این قدر شجاعت و بی‌طرفی نداشته که برود آنان را ثبت نام بکند. تعدادی از اسرای ما در آن‌جا ثبت نام شده‌اند. آنها می‌گویند بیایید همه‌ی اسرای عراقی در ایران را به ما بدهید و تعدادی از اسرای خود را بگیرید! با این پیشنهاد، بعداً ما باید دنبال عراق راه بیفتیم و چند سال التماس کنیم که ما چند هزار نفر دیگر آن‌جا اسیر داریم! آنها دلشان این گونه می‌خواهد. مسأله‌ی اسرا را به‌عنوان یک مسأله‌ی انسانی مطرح می‌کنند، در حالی که از اوّلیترین و ابتداییترین خدماتی که باید نسبت به اسرا انجام بشود، خودداری کردند. حتّی اجازه ندادند که اسمهای آنان روی کاغذ بیاید و در لیستهای صلیب سرخ درج شود تا مشخص گردد اینها اسیرند. تعداد زیادی از مفقودان ما جزو اسرایند که رژیم عراق هیچ نام و نشانی از آنها نداده است. ما بیش از دیگران به سرنوشت اسرا علاقه‌مندیم دستگاههای استکبار جهانی - همانهایی که در دوران جنگ دایماً از عراق حمایت کردند - امروز هم مسأله‌ی اسرا را عَلَم کرده‌اند. ما به سرنوشت اسرا بیش از آنها علاقه‌مندیم. ما بیش از آنها مایلیم فرزندان و عزیزان ما که در اردوگاههای عراق هستند، برگردند. هیچ‌کس به‌قدر ما برای این کار دل نمی‌سوزاند و علاقه ندارد؛ اما ما نمی‌خواهیم فریب دشمن را بخوریم و دستخوش بازیچه‌ی سیاسی سیاستمداران خبیثی بشویم که در تمام هشت سال جنگ، پشت سر عراق بودند و به او کمک کردند و حالا در این موقعیت هم می‌خواهند به او کمک کنند. بله، مسأله‌ی اسرا مسأله‌ی انسانی است؛ اما قدم اول برای حل این مسأله‌ی انسانی آن است که عراق صادقانه بگوید چه تعداد اسیر ایرانی در دست دارد. صلیب سرخ که باید یک مؤسسه‌ی بی‌طرف باشد، تاکنون این کار را انجام نداده است. البته، این‌هم به‌خاطر مسلمان بودن ماست. ما در راه خدا و برای مسلمان بودن، از این چیزها زیاد تحمل کرده‌ایم و باز هم تحمل می‌کنیم و سرانجام به فضل پروردگار، با استقامت خودمان دشمن را به زانو در خواهیم آورد. هم خانواده‌های شهدای عزیزمان و هم خانواده‌های اسرای عزیزمان و هم جانبازان عزیزمان و خانواده‌های گرامیشان، قدر خودشان‌را بدانند و مطمئن باشند که عمل آنها امروز خیلی ارزش داشته و دارد و تأثیر زیادی برای عظمت اسلام داشته و خواهد داشت. البته، همه‌ی مردم باید قدر این عزیزان را بدانند و دستگاههای دولتی و مردم معمولی باید آگاه باشند که شهید و خانواده‌اش و جانباز و خانواده‌اش و اسیر و خانواده‌اش، جزو برجسته‌ترین انسانها و شریفترین و عزیزترین آنها هستند و باید همان گونه هم با آنها معامله شود. البته، معامله‌ی خدا و آنچه خدا با شما خواهد کرد، از همه بالاتر و باارزشتر و ماندگارتر است. امیدواریم که خداوند به شما اجر بدهد و دلهای شما را شاد کند و رحمت و فضل خود را به‌خاطر جبران این فداکاری بزرگ، بر شما ارزانی بدارد و ان‌شاءاللّه پیروزی کامل اسلام و مسلمین را به همه‌ی شما نشان بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه، روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم شهرهای کبودرآهنگ و بهار همدان،

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه، روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم شهرهای کبودرآهنگ و بهار همدان، هشتپر طوالش، سبزوار و مرند، اعضای ستاد نماز جمعه‌ی تهران، فرهنگیان و دانش‌آموزان گلپایگان و دست‌اندرکاران احداث حسینیه‌ی امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اسلام در اجتماعات بشری، در حال نفوذ و رشد است از همه‌ی برادران و خواهران که از نقاط دوردست تشریف آوردند، مخصوصاً علمای اسلام و خانواده‌های معظم شهیدان، صمیمانه تشکر می‌کنم. امیدوارم خداوند متعال رحمت و فضل و برکات خود را بر همه‌ی شما مردم مؤمن و شریف و علاقه‌مند و فداییِ انقلاب نازل کند. امروز، در سرتاسر عالم حقیقت روشنی محسوس است که اگر کسی از مسایل جهان مطلع باشد، این حقیقت را خواهد دید و نخواهد توانست انکار کند و آن این است که اسلام در اجتماعات بشری در حال نفوذ و رشد است؛ چه اجتماعاتی که از ظلم و ستم قدرتهای شیطانی و نظامهای طاغوتی بجان آمده‌اند و به دنبال فکر و راه جدیدی هستند - مثل جوامع کشورهای آفریقایی و آسیایی و امثال اینها - و چه حتّی جوامع کشورهای اروپایی. البته، کدام اسلام؟ این، قابل بحث است؛ چون دو نوع اسلام وجود دارد که شاید بعضی از ظواهر این‌دو، با هم شبیه باشند، اما روح و جهتگیری آنها یکسان نیست: یکی اسلام حقیقی و قرآنی و ناب محمّدی(ص) است؛ یعنی همان اسلامی که پیروان خود را به وضع جدیدی از زندگی دعوت می‌کند و در خدمت صاحبان قدرت و رؤسای شرق و غرب قرار نمی‌گیرد. دیگری هم همان اسلامی است که ظواهر و اسم اسلام را دارد؛ امّا به آسانی در خدمت امریکا و غرب و شرق قرار می‌گیرد - مثل اسلامِ همین قلدرهایی که بر بعضی از کشورهای اسلامی مسلطند. آنها هم از اسلام دم می‌زنند؛ اما اسلام برای آنها یک دکان و وسیله‌ی حیات و قدرت است؛ والّا اسلام اگر همان اسلامِ قرآن باشد، تسلط امریکا بر مخازن نفتی و سرنوشت مسلمین را صریحاً رد می‌کند. آنچه امروز در دلها نفوذ می‌کند، اسلام ناب محمّدی است چه‌طور ممکن است که کسی هم مسلمان باشد و هم مطیع و منقاد امریکا؟! هم مسلمان باشد و هم اهل فساد و انحطاط و عیش و طرب و انواع و اقسام گرفتاریهای اخلاقی؟! هم مسلمان باشد و هم به مردم ظلم کند و در رأس قدرت ظالمانه‌یی قرار داشته باشد و به میل دشمنان اسلام بر مسلمانها فشار وارد کند. پس، همان تعبیر «اسلام امریکایی» - که امام فقید و بزرگوارمان مکرّر بیان می‌کردند - تعبیر درستی برای اسلام آن‌چنان افراد و مدعیانی است. آنچه امروز در دلها و جوامع بشری نفوذ می‌کند، اسلام حقیقی و ناب و سازش ناپذیر است. لذا شما می‌بینید در کشورهایی که مردمِ آن مسلمان هستند - مثل بعضی از کشورهای عربی و آفریقایی که توده‌ی مردم مسلمانند - مساجد معمور است؛ اما جمعی به‌عنوان طرفداری از اسلام قیام می‌کنند و حکومتهای وابسته، این جمع را زیر فشار قرار می‌دهند و آنها را با انواع شکنجه‌ها، شکنجه می‌کنند و نهایتاً هم آنها را خرابکار می‌نامند!! این، به چه معناست؟ معنایش این است که آنچه در آن کشورها رایج است، چون از لُب و حقیقت اسلام فاصله دارد، لذا افراد مؤمن و دارای وجدانِ آگاه و آزاد در صدد برمی‌آیند که اسلام واقعی و سازش‌ناپذیر را حاکم کنند و به همین خاطر اصطکاک پیش می‌آید. این، یک حقیقت است که امروز اسلام در حال پیشروی است و این، یکی از معجزات اسلام و قرآن است؛ زیرا آن قدری که علیه اسلام - بخصوص در طول ده سال اخیر - تبلیغ و اقدام شده و پول خرج شده است، شاید علیه هیچ فکر و عقیده‌ی دیگری در مدت مشابه، این همه تبلیغ و ضدیت و خصومت انجام نگرفته باشد. مبارزه با جمهوری اسلامی، به‌خاطر اسلام است وقتی که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، مردم مؤمن و متعهد ما بر اساس اسلام عمل کردند؛ یعنی اسلام در کشور ما فقط لقلقه‌ی لسان نبوده و نیست، بلکه ملت ما به همان جهتگیریهایی که قرآن برای مسلمانها خواسته است، عمل کردند؛ لذا با شیطانها و قدرتهای ظالم مبارزه کردند و در راه خدا از همه چیز گذشتند و همان فداکاریهایی که اسلام خواسته است، انجام دادند. ملت ما، عزت خود را در مقابل قدرتهای جهانی حفظ کرد؛ یعنی همان چیزی که قرآن برای مسلمانها خواسته است: «و للَّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»(۱). عزت، متعلق به مؤمن است؛ چون مؤمن تنها کسی است که با همه‌ی وجود، در مقابل هر چیزی که بوی شیطنت و ظلم و فساد می‌دهد، مبارزه و مقاومت می‌کند و فقط بنده‌ی خداست و غیر او را بندگی نمی‌کند. از وقتی که ملت ایران با پیروزی انقلاب توانست دین خدا و اسلام را در قالب یک نظام اجتماعی مجسم

و متبلور کند، ترس از اسلام در دل مستکبران به وجود آمد و لذا علیه اسلام، تلاش و مبارزه و تبلیغ نمودند و پول خرج کردند. مبارزه با جمهوری اسلامی، به‌خاطر اسلام است. آن وقتی که جمهوری اسلامی اثبات کرد که به معتقدات خود و به اصول اسلام پایبند است، به‌عنوان یک خطر بزرگ تلقی شد و تمام دستگاههای استکبار علیه او به‌کار افتادند؛ والّا در آن اوایلِ کار که هنوز نمی‌دانستند جمهوری اسلامی چیست و تا چه حد به مبانی خود پایبند است، آن‌قدر حساسیتی نشان نمی‌دادند. دو جریان در مقابل هم بنابراین، دو جریان در مقابل هم قرار دارند و این برای ما مردم ایران، مطلبی مهم و سرشار از عبرت و درس است: از یک طرف، در هر جای دنیا که نشانه‌یی از اسلام دیده شود، فشارهای استکبار و قدرتهای مادّی علیه آن روزافزون است - که شما خبرهایش را می‌شنوید - حتّی مظهر کوچکی از اسلام در یک کشور اروپایی، مایه‌ی جنجال می‌شود و دولتمردان و سیاستمداران با آن مبارزه می‌کنند. از طرف دیگر، علی‌رغم فشاری که امروز علیه مسلمانها و اسلام در دنیا وجود دارد، دلهای مردم دنیا - بخصوص جوانها و روشنفکران و انسانهای آگاه - متمایل و مجذوب اسلام است و این همان چیزی است که گسترش اسلام حقیقی را تدوین خواهد کرد. اسلامی که متکی به فطرت انسانها و مبارز با همه‌ی دستگاههای ظلم و ستم باشد، خواهد توانست بماند و در دنیا حکومت کند و انسانها را به سمت خود جذب نماید. عبرت این مطلب برای ما و ملت ایران این است که در جامعه‌ی خودمان، قدر اسلام را بیش از پیش بدانیم. آن چیزی که ملت ما را از همه‌ی بندها و اسارتها آزاد خواهد کرد، نظام و احکام اسلامی است. امروز، شما در دنیا ملتی را نمی‌توانید پیدا کنید که به‌نحوی زیر فشار و اعمال نفوذ قدرتهای بزرگ نباشد. حتّی ملتهای بزرگ به‌نحوی زیر نفوذ چند قدرتند. در سرتاسر دنیا، چند قدرت بزرگ هستند که مثل قلدرهای یک محله و گردن کلفتهای یک آبادی عمل می‌کنند و بقیه مجبورند به آنها باج بدهند و از آنها اطاعت کنند و آنها را ملاحظه نمایند! امروز، چند قدرت در دنیا هستند که حکم همان قلدرها و گردن کلفتها را دارند و بقیه‌ی ملتها به نحوی از انحاء زیر نفوذ آنهایند. خودِ ملتها این وضعیت را نمی‌خواهند؛ اما دولتهای فاسد و حکومتهای غیر مردمی و بی‌اعتقاد به مردم، آنها را زیر نفوذ قدرتهای بزرگ برده‌اند و به آنها باج داده‌اند و باز هم می‌دهند. در شرایطی که دنیا میان زورگو و زورشنو و ستمگر و ستم‌پذیر تقسیم شده است، یک ملت اعلام کرده و ثابت نموده که از نفوذ همه‌ی قدرتها و گردن کلفتها آزاد است و آن، ملت ماست. این، مبالغه نیست؛ بلکه یک حقیقت است. هیچ کدام از قدرتهای بزرگی که امروز به‌نحوی بر دنیا اعمال نفوذ می‌کنند، قادر به اعمال نفوذ بر نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران نیستند. این، به‌خاطر آزادگی ملت ایران و همین آزادی سیاسی بسیار با ارزشی است که داریم. این ویژگی ممتاز، باید روزبه‌روز قویتر بشود و توسعه پیدا کند. باید بتدریج به سمت استقلال کامل اقتصادی برویم ما باید از لحاظ اقتصادی هم خودمان را به‌طور کامل از زیر نفوذ قدرتها خارج کنیم. یعنی ملت ما باید بتواند بنابر تشخیص و مصلحت خود، آن صنعت و کالا و متاعی را که احتیاج دارد، در داخل کشور و با استفاده از منابع و امکاناتِ موجود تولید کند. البته، امروز ما هنوز برای این کار مشکلاتی داریم و ملت به آن حد نرسیده است که بتواند تمام نیازهای خود را در داخل برآورده کند؛ زیرا در گذشته همه چیز این ملت به گونه‌یی بنا شده بود که به همان قدرتها وابسته باشد. صنعت دقیق ما که جای خود دارد، حتّی کشاورزی ما را وابسته کردند و بیگانگان و قدرتهای حاکم و رژیم منحط پهلوی و قبلیها، کاری کردند که کشاورزی ما با پیشرفتهای علمی دنیا ناآشنا باشد. باید این ملت بتدریج، با ابتکار و تلاش خود و با قوّت مدیریتی که بر آن اعمال می‌شود و نیز با وحدتی که همه‌ی مردم در جهت آزادی و استقلال دارند و همچنین با آشنایی آنها به توطئه و ترفندهای تبلیغاتی دشمن، به‌طرف آزادی و استقلال کامل اقتصادی برود. البته، مقدمه‌ی این استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی است. کشورهایی که از لحاظ سیاسی وابسته هستند، قادر نخواهند بود و اصلاً انگیزه ندارند که آزادی و استقلال اقتصادی را به دست آورند. بحمداللّه در مملکت ما، استقلال و آزادی سیاسی وجود دارد که دنباله‌ی آن، استقلال اقتصادی و بالاتر از همه استقلال فرهنگی است؛ آن هم فرهنگ مستقل با طرد نشانه‌های فرهنگ منحط و فاسد غربی از جامعه. در این باره، حرفها و بحثهای زیادی است که فعلاً می‌گذریم. ملت ایران هنوز در نیمه‌ی راه است آنچه می‌خواهم در این موقعیت

مطرح كنم، اين است كه ملت ايران هنوز در نيمه‌ى راه است و هنوز تحقق اهداف بزرگ و حقيقيش، به‌نحوى كه مورد علاقه‌ى او و منطبق بر اصول اسلامى باشد، تلاش بيشترى مى‌طلبد. تمام سعى و تلاش دشمن - يعنى استكبار جهانى و در رأس آن امريكا - بر اين بوده است كه نگذارد ملت ما به اين هدفها برسد و هر دولت و تشكيلاتى كه سعى كند ملت و كشور را به اين استقلال و غناى لازم برساند، منفور قدرتها و استكبار جهانى است. امروز، دولت فعلى ايران همت گماشته است تا كشور را از لحاظ امكانات ذاتى، به تلاش همه جانبه‌يى وادار بكند و سازندگى و بازسازى بعد از جنگ را در كشور به‌راه بيندازد. براى اين كار، برنامه‌ريزى مى‌كنند و زحمت مى‌كشند تا مشكلات را از سر راه مردم بردارند و آن چيزى را كه شايسته‌ى انقلاب و جمهورى اسلامى است، تحقق ببخشند. دولتى كه امروز بر سازندگى حقيقى كشور همت گماشته است، از نظر استكبار جهانى و قدرتهاى بزرگ دنيا، به معناى واقعى كلمه مبغوض است. آنها بدشان مى‌آيد كه يك ملت انقلابى و زنده و بيدار، به فكر سازندگى و بازسازى بيفتد و براى آن تلاش و برنامه‌ريزى كند و با مديريتى قوى، سازندگى را به پيش ببرد. آنها مى‌خواهند كه مشكلات ملت، هميشه باقى بماند و به دنيا چنين القا كنند كه اسلام نمى‌تواند كشور را اداره كند. آنها مى‌خواهند كشور اداره نشود. آنها مى‌خواهند به ديگر مسلمانان دنيا اين‌گونه وانمود كنند كه اگر انقلاب كرديد و به سمت اسلام رفتيد، مشكلات شما زياد و زندگيتان سخت خواهد شد!! آنها نمى‌خواهند ملت مسلمان ايران - كه اولين انقلاب اسلامى بزرگ و پيروز را به‌راه انداخته است - زندگى خوب و شيرين و توأم با گشايشى داشته باشد؛ چون مى‌دانند كه اگر ملت ما اين توانايى را پيدا كرد، براى ملتهاى ديگر سرمشق و الگو خواهد شد. لذا استكبار با هر دستگاه و دولت و شخصيتى كه براى بازسازى و ساختن واقعى كشور تصميم گرفته باشد، مخالف است. ترديد نسبت به آينده، ترفند تبليغاتى دشمن يكى از ترفندهاى تبليغاتى دشمن اين است كه به نحوى ذهنها را نسبت به آينده دچار ترديد بكند. متأسفانه، بعضى از افراد ساده دل - كه شايد آدمهاى مغرضى هم دنبال قضايا باشند - وقتى مى‌بينند كشور به سمت سازندگى و آبادى پيش مى‌رود، به‌جاى كمك و همكارى و تسهيل امور و روشن كردن افق ديد مردم، بر همه چيز هاله‌يى از ابهام و شك مى‌گسترانند؛ به گمان اين كه مردم را دچار ترديد كنند. تلاش مديريت قوى بايد با پيشرفتها همراه باشد. چرا ما در پيشرفتهاى يك ملت شك كنيم؟ كسانى كه حرفى مى‌زنند و اظهار نظرى مى‌كنند، مواظب باشند مبادا برطبق خواست دشمن و استكبار حرف بزنند. دشمن، همين را مى‌خواهد و مايل است كه مردم در تلاش و سازندگى خودشان، دچار شك و ترديد بشوند. همان‌طور كه بارها گفته‌ام، وقتى يكپارچگى ملت و اين ايمان سرشار و اخلاص اين مردم را مشاهده مى‌كنيم، وقتى اين برنامه را مى‌بينيم و وقتى كه به لطف و كمك الهى توجه پيدا مى‌كنيم؛ دلهاى ما از اميد به آينده لبريز مى‌شود. مطمئناً براى اين ملت مبارز و شجاع و مؤمن و پايبند به اسلام و آماده براى مقابله با دشمنان اسلام، آينده روشن و شيرين است. اسلام به فضل پروردگار خواهد توانست دشمن را كه هنوز اعمال نفوذ و قدرتش، مشكلاتى را بر ملّت ما تحميل مى‌كند، بكلى از منطقه‌ى زندگى مردم دور كند. من، به همه‌ى برادران و خواهرانى كه شما از ميان آنها تشريف آورده‌ايد، ابلاغ سلام و دعا مى‌كنم. اميدوارم كه خداوند متعال با لطف و فضل و رحمت خود، همه‌ى كارها را براى ملت ما آسان كند و اين وحدت و هماهنگى ميان آحاد مردم و دولت را روزبه‌روز انشاءاللَّه قويتر و مستحكمتر كند. والسّلام عليكم و رحمةاللَّه و بركاته --

-- ۱) منافقون: ۸

بيانات در ديدار با مسؤولان بنياد مستضعفان و جانبازان

بيانات در ديدار با مسؤولان بنياد مستضعفان و جانبازان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم بنياد مى‌تواند گرههايى را باز كند كه دولت قادر به گشودن آنها نيست الحمدللَّه در مجموعه‌ى شما، چهره‌هاى آشنا زيادند. برادرانى كه در دورانى از عمر جمهورى اسلامى، هر كدام در گوشه‌يى و بخشى بزرگ يا كوچك، خدمت صادقانه‌يى را انجام داده‌اند و ياد و خاطره‌ى زحمات و خدماتشان در ذهن من

هست. شاید اغلب آقایان - جز چند نفر معدودی - این‌گونه‌اند و این جای خوشوقتی است که آدم احساس کند الحمدللّه روحیه‌ها و نشاطها و کاراییها و تعهدها، در طول زمان و با همان شادابیِ روزهای اول انقلاب باقی است و حالا هم دور یکدیگر جمع شده‌اید و شما هم این رشته‌ی تسبیح را انداخته‌اید و آقایان را به یک کار دسته‌جمعیِ خوبی مشغول کرده‌اید. ان‌شاءاللّه همه‌ی شما موفق باشید. راجع به بنیاد مستضعفان و جانبازان، عقیده‌ام از آغاز این بود که اگر این بنیاد درست کار کند و امورش دلسوزانه پیگیری شود، این ثروت عظیم مردم در برخی جاها گرههایی را می‌توانند باز کند که دولت قادر به گشودن آن نیست. این، از باب مقایسه با دولت نیست که بنیاد مجموعه‌یی کوچک در مقابل مجموعه‌ی بزرگ دولت است؛ ولی فی‌نفسه به‌دلیل وجود ثروت عظیم در این بخش، مجموعه‌یی بزرگ است که اگر خارج از تشریفات معمول دولتی، به‌دنبال پُرکردن خلأهای موجود باشد، این احساس به انسان دست خواهد داد که گرههای زیادی از کار دولت و کشور گشوده خواهد شد. اطلاع مسؤولان بنیاد از داراییهای این نهاد، دقیق و جامع نیست در مورد بنیاد مستضعفان، نکته‌هایی همیشه در ذهن من بوده است که گرچه جدید نیست، ولی تذکر آن لازم است: نقص اول در این مجموعه، عدم علم و اطلاع دقیق و حیطه‌بندی مشخص توسط مسؤولان بنیاد بر مجموعه‌ی موجودی و دارایی این نهاد است. نه این که مسؤولان بنیاد در این خصوص چیزی ندانند. خیر، اطلاع دارند؛ ولی دقیق و جامع نیست. مسؤولان بنیاد باید مثل صاحب و مدیر یک شرکت، از دارایی خود مطلع باشند و بدانند در دستگاهشان چه می‌گذرد؛ ولی هیچ‌وقت این‌گونه نبوده‌اند و نمی‌دانستند در دستگاهشان چه داراییهایی وجود دارد. برای همین است که گاهی بعضیها - که مسؤولیتی هم نداشتند و فقط عضو خانواده‌ی جمهوری اسلامی بودند - می‌آمدند اشک می‌ریختند و می‌گفتند که فلان ملک و یا فلان کارخانه و یا فلان باغ، ضایع می‌شود. وقتی این حرف به مسؤولان این تشکیلات عظیم منتقل می‌شد، آنها گریه نمی‌کردند! فرق است بین کسی که نمی‌داند چه دارایی‌یی دارد و فقط از تخریب و نابودی آن با خبر می‌شود، با کسی که خودش را صاحب و مالک دارایی‌می‌داند. بنابراین، اشکال اول این است که توجه و یا حتّی اعتنا به داراییهای این مجموعه نمی‌شود و بررسی نمی‌گردد که در میان سفره‌یی که جمهوری اسلامی برای مستضعفان باز کرده است، چه می‌گذرد. فقط دلخوش باشیم که ما را رئیس یا مدیر آن‌جا گذاشته‌اند! صرف و خرج اموال، در موارد مغایر با فلسفه‌ی کار بنیاد نقص دوم، ضعف مدیریتها بود؛ البته اگر معلوم می‌شد. بعضی قسمتها، انصافاً مدیریتهای ضعیفی داشت. نقص سوم، صرف و خرج اموال بنیاد در موارد مغایر با فلسفه‌ی کار آن است. مثال بخش فرهنگی بنیاد را مطرح می‌کنم که قبلاً هم به آقای رفیقدوست گفته‌ام. وظیفه‌ی این بخش در نگاه اولِ یک آدم ناآشنا - بینه و بین‌اللّه - تأسیس مدارس برای مستضعفان، تقسیم امکانات آموزشی، اعطای بورس تحصیلی و رفع مشکلات فرهنگی و آموزشی این قشر است. حالا اگر همین بخش به جای انجام این رسالت، به چاپ کتابی پرداخت که ضرورتی در انتشارش نبود، معنایش چیست؟ به‌عنوان مثال، کتابی در هشتصد سال پیش تألیف شده و بعد از انقلاب اسلامی به سه چاپ رسیده است، ولی بنیاد مستضعفان دوباره آن را با زیرنویس و تحقیق فلان محقق به چاپ رسانده است. این، وظیفه‌ی یک مؤسسه مطبوعاتی است؛ آن هم تحقیقهایی که من به جهت آشنایی با اهل قلم، معنای آن را می‌دانم. این، معنای بخش فرهنگی بنیاد مستضعفان نیست و هر کس در کار مطبوعات وارد باشد، معنای آن را زود می‌فهمد. یا مثلاً فیلمی را که بنیاد در یکی دو سال قبل از تلویزیون پخش کرد، به‌خاطر دارید. ماجرای این فیلم، درباره‌ی فرار یک ساواکی از تهران به یک روستا بود که از دست مردمِ حزب‌اللّهی گریخته‌بود. خلاصه و سرانجام فیلم این است که آن فرد ساواکی، دچار خیال و احساس شده و در کابوس می‌میرد! این فیلم، پس از هشت سال از انقلاب در سیما به نمایش در می‌آید و انسان آتش می‌گیرد و ناراحت می‌شود که موضوع فیلم، موضوع بکری نیست و پس از گذشت هشت سال از انقلاب، فرار ساواکی معنی ندارد. این، همان تیر به غیر هدف مطلوب نشاندن است. من، قصد انتقاد ندارم و برای جلوگیری از تکرار این مسایل، عرض می‌کنم. کمک به جانبازان باارزش است بنیاد در بُعد اقتصادی هم مثالهای فراوانی دارد. اگر خداوند تفضلی فرموده و نعمتی را برای خدمت به جانبازان در اختیار ما قرار داده است، از این نباید غفلت کرد و این مهم را نباید

از دست داد. نه این که کمکها در اختیار افراد نامناسبی - نمی‌گویم ناشایسته - که اصلاً از مستضعفان نبوده‌اند، قرار داده شود. نمی‌دانم نیتها چه بوده و چه‌قدر به این نکته توجه داشته‌اند. این جریان باید در خدمت جانبازان قرار بگیرد و بدانید که یک قلم کمک به جانبازان، با ارزش است و ان‌شاءاللَّه برکاتی هم خواهد داشت. خوشبختانه جناب آقای رفیقدوست، اصلاً و طبعاً و روحاً با این کار تناسب دارند. از همان اوایل هم که صحبت از بنیاد جانبازان بود، یکی از کسانی که به ذهنم می‌گذشت، ایشان بودند که غالباً هم پیشنهاد همین بود. حالا هم الحمدللَّه «وقع الحقّ علی مداره». تشکیلات را استحصال کنید و قانونمندی مجموعه را از دست ندهید کار اول این است که تشکیلات را استحصال کنید تا از نابودی حفظ شود. مبنا را بر حفظ اساس تشکیلات بگذارید و از مسایل جزیی بپرهیزید تا بنیاد به عنوان سرچشمه‌یی جوشان همراه با شفافیت، برای مستضعفان - اعم از جانباز و غیر جانباز - باقی بماند تا ان‌شاءاللَّه به مصرف صحیح و درست و به دور از هرگونه کارِ بی‌بندوبارانه‌یی برسد. نکته‌ی دیگری که الحمدللَّه همه به آن توجه دارید، مراقبت بر قانونمندی بنیاد است. قانونمندیِ مجموعه را به هیچ قیمتی از دست ندهید. در این تشکیلات غیردولتی، اگر بند قانونمندی پاره شد، آشفتگی ظهور می‌کند و همه چیز به هم می‌ریزد. جوهر این قانونمندی، در بنیاد موجود است و باید موجود باشد و شما آن را بدون امساک یا زیاده‌روی حفظ کنید تا ان‌شاءاللَّه ثمره‌ی کارِ با قاعده در جامعه‌ی مستضعفان ما قابل مشاهده باشد و بتوان بر آن اساس ادعا کرد که فلان تعداد افراد، از استضعاف در آمده‌اند. بنیاد، در قالب برنامه‌های سه یا پنجساله می‌تواند عهده‌دار تأمین بخشی از کمبودهای - مثلاً - هزار روستا باشد و آب و مدرسه و بهداشت و کارگاههای کوچک اشتغال آن را از جهت زندگی داخلی تأمین و خودکفا کند تا بتواند ادعا کند که بنیاد مستضعفان بوده و به نفع مستضعفان کار کرده است. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروهی از رزمندگان بسیجی نمونه‌ی سراسر کشور

سخنرانی در دیدار با گروهی از رزمندگان بسیجی نمونه‌ی سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روزهایی که شما در جبهه بودید، سازنده‌ی تاریخ یک ملت است هر کدام از این صدها و هزارها روزی که شما در جبهه بودید، سازنده‌ی یک عمر تاریخ ملتی است و اگر کسانی مثل شما در آن سنگرها نبودند، امروز از اسلام و نظام اسلامی و اسم و یاد امام، هیچ خبری در این مملکت نبود. هیچ‌کس خیال نکند که این ساعتها و این روزها هدر رفته و تمام شده و فراموش گردیده است. خیر، هر ساعتی که آن روزها را به وجود آوردند، الان در علم الهی و منشور کرام‌الکاتبین و حافظه‌ی تاریخ این ملت موجودند. این عمری که شما در جبهه صرف کردید و این سالها و ماهها و روزهای زرینی که در آن جا حضور داشتید، هر کدام حقیقتاً برکت و نعمتی از طرف پروردگار برای این ملت است. خیلی خوب و بجا وظیفه‌ی بزرگی را انجام دادید و انجام این وظیفه، نعمت بزرگی از سوی خدا بر شما بود. خوشا به حال شما که موفق شدید وظیفه‌تان را انجام بدهید و بدا به حال کسانی که این وظیفه را نشناختند و از آن سر باز زدند و آن را به بازیچه گرفتند. بدانید که این وظیفه تمام هم نشده است. همه‌ی ما موظف به دفاع از ارزشهای الهی - که امروز در این نظام اسلامی مجسم است - هستیم. دفاع از استقلال این کشور اسلامی، دفاع از تمامیت ارضی آن است. دفاع از انقلابی که این همه برکات و خیرات برای همه‌ی دنیا داشته و هر حرکتی که شما کردید و هر تیری که زدید و هر گلوله‌یی که به سمت دشمن پرتاب کردید و هر شبی را که به صبح رساندید، ان شاءاللَّه در حفاظت این نظام و به ثمر رسیدن نتایج آن، تأثیر گذاشته است. خیال نکنید که انقلاب تمام شده‌است بعضی آدمهای یاوه‌گو و سطحی، خیال می‌کنند که کاری انجام نشده است. آنها می‌گویند: رفتن به جبهه چه فایده‌یی داشته است؟! یا بعضی دیگر می‌گویند: رفتیم، زحمت هم کشیدیم، کار هم کردیم؛ ولی نتایج انقلاب کجاست؟! اینها، خیلی ظاهربین و سطحی‌نگرند. اینها، نمی‌فهمند چه حادثه‌یی در شرف اتفاق افتادن در این کشور است و الان هم دایم در حال اتفاق افتادن می‌باشد. خیال نکنید که انقلاب تمام شده است. خیر، انقلاب مثل آتشفشانی است که تمام شدن ندارد و مثل جویباری

است که اگر آن‌جا نجوشد، این جا خشک خواهد شد. می‌بینید که اسلام و قرآن در جریان است و می‌جوشد و همچنان دشمن را می‌لرزاند و می‌ترساند و دوستها را شاداب می‌کند و قوّت می‌دهد. از خدا کمک و هدایت بخواهید تا ان شاءاللَّه بتوانید همیشه در سنگرهای مهم دفاع از انقلاب و کشور، حضور داشته باشید. در هر مسؤولیت و مأموریتی که هستید، بازوان خوبی برای سپاه باشید تا بتوانید ان‌شاءاللَّه کارِ سازماندهی و بسیج ارتش بیست میلیونی را انجام بدهید؛ بخصوص که امروز، بسیج مسؤولیت بسیار مهمی دارد و شما، بسیجیهای کارآمد و کار آزموده هستید. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی شما توفیق و خیر بدهد و زحماتتان مشکور و مأجور باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مجمع نمایندگان طلّاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سخنرانی در دیدار با مجمع نمایندگان طلّاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسأله‌ی حوزه، یکی از اهمّ مسایل و احبّ موضوعات برای ماست در ابتدا از زحمتی که شما برادران عزیز و آقایان محترم کشیدید و از قم تشریف آوردید تا درباره‌ی مسأله‌یی که به نظر همه‌ی ما، یکی از اهم مسایل امروز دنیای اسلام و احبّ موضوعات برای ماست - یعنی مسأله‌ی حوزه - با یکدیگر صحبت و تبادل نظر کنیم، خیلی متشکرم و امیدوارم که این ملاقات، منشأ خیر باشد و برای من و شما آقایان، پیش خدای متعال حسنه‌یی به حساب آید. نفس عنوان «مجمع نمایندگان طلّاب قم» یک عنوان شیرین و امیدبخش و بیدارکننده‌ی آرزوهای دیرین در باب حوزه‌ی علمیه است. این که طلّاب قم به این عزم راسخ برسند که باید تشکّل و حضور و تلاشی برای بهسازی حوزه داشته باشند و این عزم در مقام عمل به آن‌جا برسد که انتخاباتی صورت بگیرد و نمایندگانی برگزیده بشوند، مژده‌ی بسیار بزرگی است. اصلاح حوزه از سالها پیش در قم مطرح بوده است مسأله‌ی اصلاح حوزه، چیزی نیست که در این زمان مطرح شده باشد؛ از سالها پیش در قم، این مسأله مطرح بوده است. در آن سالهای اولی که وارد قم شدم (سال ۳۷)، فضلای جوانی را یافتم که دور هم می‌نشستند و این آرزوها را به زبان می‌آوردند و تکرار می‌کردند و برای تحقق آن، تلاش می‌نمودند. بعد در آن وقت برای ما معلوم شد که در دوره‌ی قبل از ما - یعنی قبل از ورود مرحوم آیةاللَّه‌العظمی بروجردی(رضوان‌اللَّه‌علیه) به قم - نیز همین افکار مطرح بوده است و فضلای برجسته و خوشفکر و خوشنام، دنبال آن بوده‌اند. بعد که قدری بیشتر با مسایل مربوط به حوزه‌ها آشنا شدیم، فهمیدیم که حتّی ریشه‌ی این قضایا قبل از اینهاست و در نجف زمان مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی(رضوان‌اللَّه‌علیه) این حرفها بین طلّاب جوان و روشنفکرِ آن روز مطرح بوده است. دو نفر برای من مشروحاً و مفصلاً جریانی را که ده دوازده نفر از فضلای آن روز نجف - مثل مرحوم آقای میلانی، مرحوم آقا سیّدعلی‌مددقاینی و عده‌یی دیگر - پیش مرحوم آقا سیّد ابوالحسن رفتند و درخواست خود را با ایشان در میان گذاشته بودند، نقل کرده‌اند: یکی مرحوم علامه‌ی امینی - صاحب‌الغدیر - بود و دیگری مرحوم آقا سیّد حسن تهامی(رضوان‌اللَّه‌علیه) که از مجتهدان و علمای برجسته‌ی کشور ما محسوب می‌شد و سالهای متمادی در بیرجند منزوی شده بود و قدرش ناشناخته ماند تا وفات کرد. ایشان هم قبل از مرحوم امینی، در سال ۴۱ یا ۴۲ که من برای منبر به بیرجند رفته بودم، عین همان صحبتِ مرحوم آقای امینی را نقل کرد و جزییات قضیه را به من گفت که حالا نمی‌خواهم با تفصیل آن را مطرح کنم. چرا اندیشه‌ی اصلاح حوزه، جامه‌ی تحقق نپوشیده است؟ سؤالی که پیش می‌آید، این است که چرا تفکر و اندیشه‌یی که بیش از نیم قرن در حوزه‌های علمیه سابقه دارد، جامه‌ی تحقق نپوشیده است. مرحوم آقاسیّدابوالحسن، در سال ۱۳۲۵ وفات کردند. این افکار ممکن است مثلاً پنج یا ده سال قبل از وفات ایشان مطرح بوده باشد. از سال ۱۳۲۰ تا آن سالهایی که ما به قم رفتیم - یعنی تا سال ۳۶ یا ۳۷ - و بعد از آن تا زمان فعلی، چرا آن آرزوها و چیزهایی که همیشه زبدگان و روشنفکران و فضلا و دلسوزان و دردمندانِ حوزه‌ها دنبالش بودند، تحقق پیدا نکرده است؟ خواهش می‌کنم یکی از کارهایی که شما آقایان مجمع نمایندگان طلّاب در دستور کار قرار می‌دهید، تحقیق در مورد همین مسأله باشد. آیا ما خیلی تنبل بودیم؟ آیا انگیزه‌ها کم بوده

است؟ آیا ابزار کار در اختیار نبوده است؟ آیا مانعی به صورت شناخته وجود داشته یا موانع و روادعی به صورت مبهم و مرموز ایجاد می‌شده است؟ همه‌ی اینها قابل بررسی است و علت هرکدام باشد، امروز حجت بر ما تمام است که آنچه را که در طول سالهای متمادی انجام نشده، انجام بدهیم. امروز همه باید برای ساختن و اصلاح حوزه بکوشند امروز، انقلاب اسلامیِ پیروزمندی بر محور حوزه‌ی علمیه به پیروزی رسیده و نظامی به وجود آمده است. حوزه، در این نظام که بیگانه نیست؛ بلکه از لحاظ حرمت و تأثیر واقعی و آینده‌نگری، محور و هسته‌ی مرکزی است - در این که بحثی نیست. امروز، بهانه‌ها منقطع است و همه باید برای ساختن و اصلاح حوزه - و اگر این تعبیر به گوشها سنگین نیاید، بگوییم برای مدرنیزه کردن حوزه - منطبق با نیازها بکوشند. همه مسؤولیت دارند و تمام کسانی که دستشان می‌رسد کاری انجام بدهند - از طلّاب تا فضلای جوان تا مدرّسان و مراجع عظام(اعلی‌اللّه‌کلمتهم) تا مسؤولان کشور و مؤمنان و علما و دین‌باوران و مخلصان دانشگاهی که در سطح کشور هستند - هر کدام می‌توانند سهمی در این کار داشته باشند. البته در این مورد، من برای خودم احساس مسؤولیت می‌کنم و در حیطه‌ی خاصی، آنچه را هم که احساس کنم تکلیف من است، ان‌شاءاللّه آن را انجام خواهم داد و منتظر نمی‌مانم که شرایط خاصی پیش بیاید. اگر واقعاً در این زمینه تکلیف شرعی فعلی منجّزی را احساس کنم، در آن حدی که به من مربوط خواهد شد، به فضل پروردگار معطل نخواهم ماند؛ لیکن تکالیف عمده‌یی بر دوش شما آقایان فضلای حوزه و مدرّسان و عامه‌ی طلّاب و حضرات مراجع عظام است. باید مشخص شود که در حوزه چه‌کاری می‌خواهیم بکنیم اما چند مطلب را می‌خواهم مطرح کنم که طرح یکی از آنها را جلو می‌اندازم و آن، راجع به نفس تشکل شماست. این تشکل، چیز بسیار خوبی است. آنچه که اتفاق افتاده - یعنی انتخاباتی که انجام گرفته و اساسنامه‌یی که در دستور کار شماست - کار مبارکی است که باید محکم آن را حفظ کنید و نگذارید به هیچ وجه با ایراد شبهه، کار لنگ بماند. کارِ مهمی انجام گرفته است. خداوند، نور و رحمت و فضل خودش را بر روان پاك امام عظیم‌الشّأن ما - آن انسان استثناییِ دوران معاصر - فرو ببارد که در آخرین قدمهای زندگیِ سرشار از برکت خود، چنین برکتی را به وجود آوردند. «من سنّ سنّهٔ حسنهٔ فله اجرها و اجر من عمل بها»(۱). هر کاری بکنید، دنباله‌ی آن سنت حسنه‌یی است که ایشان با پیام پُرطنین و پُرمحتوا و سرشار از روح و تپش خود، بنیانگذاری کردند. این را دنبال کنید و سعی نمایید در همان چارچوبی که امام در آن پیام آوردند، کار را محتوا بدهید و پیش ببرید؛ یعنی نگذارید اندکی توقف در کار به وجود آید. اگر تشکیلاتی به وجود آمد، اما هدف روشنی نداشت، یا هدف داشت و لیکن برنامه‌ریزی برای رفتن به سمت آن هدف انجام نگرفت و تشکیلات بی‌کار ماند، به‌خودی خود، تشکیلات از هم خواهد پاشید و اگر هم بماند، صورت بی جانی خواهد بود. خاصیت تشکل انسانی این است. هدف را محدّد کنید و مشخص نمایید که می‌خواهید چه کار کنید. هدف را از پیام امام(ره) بگیرید. امام در این پیام، پیشنهاد و طرح خاصی را ارایه نفرمودند؛ اما اول تا آخر پیام، سرشار از جهتها و اَعلام لازم و تابلوهای سر راه است که انسان را هدایت می‌کند. باید هدف این پیام مبارك - که من دیدم آقایان روی آن کار خوبی کردند و نکات پیام را استخراج نمودند و روی آن تأمل و دقت کردند - روشن بشود و حیطه‌بندی گردد. باید مشخص بشود که می‌خواهیم در حوزه چه کار بکنیم. بعد بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی کنید و بر پایه‌ی آن برنامه‌ریزی، هر دستگاهی مشغول کار خودش بشود. اگر بتوانید کاری بکنید که هر طلبه‌ی احساس مسؤولیت‌داری در قم، صبح که بلند می‌شود، همچنان که به فکر برنامه‌ی درس و بحث روزانه‌اش است، بداند که برای آن هدف چه‌کار باید بکند. این، شکل ایده‌آل کار است و حداعلی می‌باشد. لیکن اگر این کار هم نشود، همین اندازه معلوم باشد که شما می‌خواهید ده سال دیگر چه اتفاقی در قم بیفتد و حوزه در ده سال دیگر چه فرق و تفاوتی با امروز داشته باشد. این، تعقیب همان هدف است. این را مشخصش کنید و بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی نمایید. رابطه‌ی مجموعه‌ی شما با هدفهای عمومی حوزه چیست؟ سؤالی پیش می‌آید و آن این است که رابطه‌ی این مجموعه با هدفهای عمومی حوزه، چه رابطه‌یی است؟ آیا حوزه‌ی علمیه باید به دست طلّاب و با اراده و فکر آنها متحول و متغیر بشود یا شکل دیگری وجود دارد؟ طبیعی است که در حوزه، مراجع معظم حضور دارند که

آنها طلبه‌ها و فضلا و مدرّسان سابق و مراجع امروزند. یعنی راهی را که شما امروز طی می‌کنید، آنها مثلاً چهل یا پنجاه سال پیش، با سلامت طی کرده‌اند و امروز مرجع تقلید شده‌اند. پس، نقش آنها در آینده‌ی حوزه، نقش بسیار بارزی است؛ کمااین که در همین پیام هم، امام(ره) به نقش مراجع در آینده تصریح می‌کنند. این فکر برای ما پیدا نشود که طلبه‌ها باید مثل نیروهای انقلاب که در جاهایی از پایین به بالا انقلاب شروع شد و بالاییها را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، عمل کنند. طلّاب تصور نکنند که می‌توانند انقلابی را از پایین شروع کنند و حوزه را به‌صورتی که می‌خواهند، در بیاورند و بعد به مراجع و بزرگان بگویند: بسم‌اللّه، این حوزه را اداره کنید! این کار، نه شدنی است و نه جایز می‌باشد؛ زیرا در این‌جا، مسأله‌ی تقابل قشر پایین و بالا - مثل کارگر و سرمایه‌دار و کشاورز و مالک - نیست؛ بلکه همه سر و ته یک مجموعه هستند. آن مثال اعلی و رب‌النوعش وجود دارد، بقیه هم بالقوه‌هایی هستند که به آن‌جا منتهی خواهند شد. بنابراین، جهت حرکت، همان جهت است البته، همه نمی‌کوبند که مرجع بشوند و صحیح و جایز و مفید هم نیست؛ اما جهت، جهتِ فقاهت و دین‌شناسی و همان چیزی است که امروز مراجع ما در سطح بالای آن قرار دارند. بنابراین، مراجع که حسابشان مشخص است و در آینده‌ی حوزه، نقش وافری هم دارند و بدون نظر و موافقت و کمک و اراده و اقدام آنها، نه جایز و نه ممکن است کاری انجام بگیرد. مراجع ما با اصلاح حوزه موافقند خوشبختانه، مراجع ما موافقند. امروز، مراجع ما مثل مراجع دوران مرحوم آقاسیّدابوالحسن اصفهانی نیستند که فقط به تدریس فقه و اصول راضی باشند. خاطره‌یی را مرحوم آقای تهامی(رضوان‌اللّه‌علیه) می‌گفتند که همین نکته را ثابت می‌کند. ایشان می‌گفتند که جلسه‌یی با مرحوم آقاسیّدابوالحسن‌اصفهانی برگزارکردیم و در آن جلسه مطرح شد که طلّاب برنامه و نظام پیدا کنند و بعضی از علوم جدیده را بخوانند و زبان خارجی یاد بگیرند. ایشان هم اجمالاً موافقت کردند و بناشد طرحی فراهم بکنیم. جلسه‌ی دوم که خدمت ایشان رفتیم، در اتاق بیرونی به‌انتظار نشستیم. ایشان از اتاق شخصی خود تشریف آوردند و در چارچوبِ در ظاهر شدند. ما بلند شدیم و احترام کردیم. ایشان در حالی که قبای دگمه نبسته بر تن داشتند، گفتند که من نمی‌خواهم بیایم بنشینم؛ فقط خواستم نکته‌یی را به آقایان بگویم و آن این است که این پول و شهریه‌یی که من به طلّاب می‌دهم، ملک شخصی من است. به این صورت که آن را قرض می‌کنم، بعد که وجوهات آمد، قرض خودم را ادا می‌کنم. بنابراین، شهریه‌یی که من می‌دهم، ملک من است و من راضی نیستم که کسی این سهم امام و شهریه را مصرف کند؛ در حالی که غیر از فقه و اصول چیز دیگری را در حوزه بخواند. ایشان، این مطلب را گفتند و در را بستند و رفتند. آقای تهامی می‌گفتند: ما همین‌طور متحیر ماندیم چه کنیم. ما آمده بودیم با ایشان ترتیبات دروس جنبی و کلام و تفسیر و اخلاق و زبان انگلیسی و امثال اینها را بدهیم و ایشان هم همین‌طور سَرِپا جوابمان را دادند و تشریف بردند! البته، آقاسیّدابوالحسن اصفهانی، مرجع بزرگوار عالم شیعه است و حق فراوانی هم به گردن اسلام و تشیع و روحانیت و فقاهت دارد. ما به ایشان اعتراضی نداریم. تشخیص ایشان این بوده؛ لیکن امروز مراجع این‌گونه نیستند. امروز، مراجع به ضرورتهایی که حوزه با آنها مواجه است، آشنا هستند و برای آن که حوزه را - آن‌چنان که نیاز زمان است - سازماندهی بکنند، آماده‌اند. من، این نکته را از روی قراینِ تقریباً علمیه و از روی سوابق گذشته عرض می‌کنم. ما که آن وقتها در قم بودیم و افکار آقایان را از نزدیک می‌شناختیم، می‌دانیم که الان خوشبختانه وضعیتِ گذشته وجود ندارد و مراجع ما الان با این برنامه‌ریزی و آینده‌نگری موافقند و در این زمینه‌ها همکاری و تدبیر و ابتکارِ عمل و پشتیبانی و عزم و تصویب و تأیید را خواهند داشت. مجموعه‌ی مدرّسان را در رتبه‌یی بالاتر از خود مشاهده کنید بعد سراغ مدرّسان - و به طور خاص جامعه‌ی مدرّسین - می‌آییم. امام(ره) در پیام خود، به جامعه‌ی مدرسین اشاره کردند و خطاب به طلّاب فرمودند که شما جذب جامعه‌ی مدرّسین بشوید. مسأله، جذب شدن است. جذب شدن به چه معناست؟ همه می‌توانند این نکته را بفهمند. امام در پیام خود، جهت را مشخص کردند. در آن وقتها، حرف و فکری در حوزه رایج بود و به آن دامن هم زده می‌شد که جامعه‌ی مدرّسین را از همه‌ی امور حوزه و انقلاب، بکلی مسلوب الاعتبار و الاختیار بکنند. امام با پیام خود خواستند با این فکر معارضه کنند و صریحاً نیز مبارزه کردند. توصیه‌ی امام به فضلا و مدرّسان این

بود که به نظر طلّابِ جوانِ انقلابیِ مؤمن توجه شود و با آنها گرم بگیرند و به همان طلّاب انقلابی هم گفتند که شما جذب جامعه‌ی مدرّسین بشوید. پس نمی‌شود ما یک حرکت طلبگی و حوزه‌یی عمومی داشته باشیم؛ در حالی که این طرف از آن طرف جدا باشد. این دو طرف، یک جریان هستند که باید با هم باشند و همچنان که در اساسنامه‌ی شما آمده است، مجموعه‌ی طلّاب، مجموعه‌ی مدرّسان را در رتبه و رده‌یی بالاتر از خودشان مشاهده کنند. شورای مدیریت هم همین‌طور است. البته، شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرّسین، هر دو عناویند. اگر چه اشخاص محترم و بزرگوار فراوانی در این مجموعه‌ها هستند که ما باید به حضور چنین عناصری در مجموعه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی خود افتخار کنیم؛ اما آنچه که مورد نظر امام بزرگوار و عزیزمان بود، عنوان شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرّسین است. بالاخره افراد در این شورا و آن جامعه می‌آیند و می‌روند؛ همچنان که در مجموعه‌ی شما مجمع نمایندگان، افراد می‌آیند و می‌روند. بنابراین، قوام عنوان به افراد نیست. عنوان، عنوان است و محل ورود مدح و ذم و داشتن اعتبار و امثال اینهاست. البته، افراد در ذیل این عنوان قرار می‌گیرند و مصداق آن می‌شوند؛ ولی بعضی از افراد به عناوین - بیش از آنچه که دارد - اعتبار می‌بخشند. یک کار چند بعدی باید انجام بگیرد پس، ملاحظه می‌کنید آنچه که در حوزه‌ی علمیه باید انجام بگیرد، یک حرکت سازنده و یک کار ذوجوانب است؛ یعنی فکر و اراده و تشخیص طلّاب - بخصوص نیرویشان - در آن نقش دارد. همچنین مدرّسان و جامعه‌ی مدرّسین و فضلا و شورای مدیریت و مراجع محترم و معظم در او نقش دارند. یک کار چند بعدی باید انجام بگیرد. در این جمع و در این صفحه‌ی مشترکٌ‌فیه، سهم طلّاب چیست؟ آن را جستجو و دنبال کنید. این چیزی است که باید در بحثهای شما مورد توجه و تأمل قرار بگیرد و پس از آن، با برنامه‌ریزی و بدون اندکی وقفه، پیش بروید. بنابراین، حرکت مبارکی است که باید دنبال بشود. خصوصیاتی هم که مطرح کردم، در این حرکت وجود دارد. ما واقعاً می‌خواهیم حوزه را چگونه بسازیم؟ وقتی که بحث سازندگی و تشکیلات و نوسازی حوزه می‌شود، نباید فوراً ذهنها به این طرف برود که حالا می‌خواهیم تمام پایه‌های حوزه را به‌هم بریزیم. نه، اصلاً چنین چیزی نیست. باید از موجودی ارزشمند حوزه‌ی علمیه‌ی قم استفاده بشود و سازماندهی و جهت‌دهی بشود و از دوباره کاریها پرهیز گردد. این کار برای چیست و می‌خواهیم چه چیزی در حوزه تحقق پیدا بکند؟ اصل قضیه این است. دوسه نکته را در این مورد مطرح می‌کنم تا معلوم بشود که توقع ما از حوزه چیست. چه مرجعی باید الگوی زندگی اسلامی را ارایه بدهد؟ مطلب اول این است که نظامی بر اساس اسلام تحقق پیدا کرده است و موفقیت و عدم موفقیت آن در دنیا و تاریخ، به حساب اسلام گذاشته خواهد شد؛ چه من و شما بخواهیم و چه نخواهیم. این نظام، بر محور تفکرات اسلامی بنا شده و بایستی برمحور مقررات و بینشهای اسلامی اداره بشود. این تفکرات و بینشها و مقررات، در کجا بایستی تحقیق و تنقیح بشود؟ این استفهامها، در کجا باید پاسخ داده بشود؟ اگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم که امروز در کشور ما و بلکه در عالم تشیع، مادر و محور حوزه‌های علمیه است و در درجه‌ی بعد بقیه‌ی حوزه‌ها، تنقیح و تبیین مقررات و احکام و معارف اسلامی را - که نظام با آنها حرکت خواهد کرد - به عهده نگیرند، چه کسی باید به عهده بگیرد؟ حوزه‌ها بایستی این مسؤولیت را احساس بکنند. حوزه، تاکنون این مسؤولیت را به صورت مستقیم برعهده نگرفته است. من، این نکته را به صورت صریح عرض می‌کنم. غیرمستقیم به عهده گرفته است؛ ولی مستقیم نه. در حوزه‌ها کسانی هستند که کار و تلاش می‌کنند و از لحاظ فکری، مشکلات و گرههای نظام را با مباحث خود باز می‌کنند. کسانی از حوزه‌ها متخرج شده‌اند و به سراسر کشور یا در داخل تشکیلات گوناگون نظام رفته‌اند و کار می‌کنند؛ اما حوزه - به ماهی حوزه - هنوز تنظیم و تدوین مقررات اسلامی و نظام ارزشی اسلام و اخلاق عمومی‌یی را که ما می‌خواهیم ملت داشته باشند و متکی به مدارک قطعی شرع باشد و دیگر جای بحث و لَیت و لعلّ ولِمَ و بِمَ نداشته باشد، متکفل نشده و الگوی زندگی اسلامی را ارایه نداده است. هی به ما می‌گویند: الگوی زندگی اسلامی را بدهید. چه کسی باید این کار را بکند؟ طبیعی است که حوزه باید در این جهت گام بردارد. حوزه باید مراکز متعدد تحقیقاتی داشته باشد حوزه باید مراکز متعدد تحقیقاتی داشته باشد تا در تمام این زمینه‌ها، مثل یک مجموعه‌ی تولیدی مرتب و مدرن کار کند و محصول بدهد. اگر چنانچه

دستگاه در مسأله‌یی دچار سؤال شد - مثل مسأله‌ی زمین و موسیقی و در یک چارچوب وسیعتر، سیستم اقتصادی و روابط خارجی و ارتباط با ملتها و مسایل پولی و ارزشهای کارگزارانِ حکومت و صدها مسأله از این قبیل که هر دستگاهی همواره با این سؤالات از لحاظ مبنایی مواجه است که ما بر چه اساسی قانون بگذرانیم و بر چه اساسی مقررات اداری بگذاریم و بر چه اساسی عمل بکنیم - بداند که مرکزی این گونه سؤالها را جواب می‌دهد. حوزه‌های علمیه - مخصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در تصویر مطلوب و ایده‌آلی، یک کارگاه ایدئولوژی و مرکز ایدئولوگهاست. البته - همان طور که مطرح کردم - تاکنون حوزه این نقش را مستقیماً به عهده نگرفته است. اگر چه برکات نازل بر این کشور، از شخص شخیص امام بزرگوارمان - که ریشه‌ی همه چیز و مایه‌ی اصلی همه‌ی این برکات بود - ناشی می‌شد و دیگران همه متخرجان حوزه‌اند؛ اما این غیرمستقیم است. حوزه باید مستقیماً در این مسایل دخالت کند. پنج مسؤولیت مهم حوزه‌ی علمیه مطلب دوم در باب کارهای اصلی‌یی است که باید از حوزه توقع داشته باشیم. ما وقتی به تصویر دنیای اسلامی کشورمان نگاه می‌کنیم، پنج کار اصلی را می‌بینیم که باید انجام آن را از حوزه توقع داشته باشیم. از آن پنج کار، سه کار است که خود حوزه برای بقای خودش، تقریباً به آنها احتیاج دارد و دو کار دیگر را بیرون حوزه بدان احتیاج دارند. البته، این تعریف و تقسیم‌بندی‌یی که ما می‌کنیم، جامع و مانع نیست. کار اول، عبارت از مرجعیت و افتاست. مردم همیشه محتاج مرجع و مفتی هستند و حوزه متکفل تربیت و تولید مرجع و مفتی است. کار دوم، تربیت مدرّس است. حوزه، طبعاً مدرّسانی لازم دارد که باید در خود حوزه تربیت بشوند. کار سوم، تحقیق و تألیف در مسایل علمی است؛ چه کارهایی که از بیرون به حوزه عرضه می‌شود و چه کارهایی که متعلق به خود حوزه است و به محققان و مؤلفانی که کتابهایی بنویسند، احتیاج دارد و چه کتابهایی که برای بیرون حوزه لازم است و چه کتابهایی که حاوی تحقیقات جدید در مسایل فقهی است و شیوه‌ی نوین استنباط را بیان می‌کند - که امام در همین پیام و یکی از پیامهای قبلیشان به آن اشاره کردند - و چه کتابهای درسی. این سه کار، بیشتر به درون حوزه توجه دارند؛ ولی دو کار دیگر به بیرون حوزه نگاه می‌کنند. کار چهارم، مسأله‌ی قضاست. سیستم قضایی اسلامی، فقیه و مجتهد و عادل را می‌طلبد. قضای اسلامی این است. آن وقتی که ما مجتهد و مفتی و صاحب‌نظر نداریم، به قاضی مأذون مِن قِبَل‌المجتهد اکتفا می‌کنیم. این از باب ضرورت است که «الضّرورات تبیح المحذورات». آن وقتی که قاضی عادل قطعی نداریم، به آن که مورد اعتماد باشد، اکتفا می‌کنیم؛ والّا باید فقیه و مجتهد عادل، منصب قضا را به عهده بگیرد. پس، این هم کار دیگر حوزه‌های علمیه است که بایستی دایماً یک رشته از رشته‌های پنجگانه‌ی آن، برای این مهم کار کند. کار پنجم، تبلیغ در سطح وسیع و به شیوه‌ی مطلوب و مدرن است که در مطلب سوم، شأن تبلیغ و ابعاد گوناگون تبلیغی را که امروز از ما متوقع است، توضیح خواهم داد. این پنج مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه باید انجام بدهد. آیا بدون نظم و تقسیم‌بندی و تقسیم کار و کوتاه کردن راهها و زدن از زواید و پرداختن به بعضی از کارهای لازمی که امروز به آنها پرداخته نمی‌شود، ممکن است این پنج وظیفه را از حوزه متوقع باشیم و حوزه آنها را برآورده کند؟ ما باید حساب کنیم فرضاً در سی سال آینده، این کشور اسلامی چند نفر قاضی مجتهد عادل لازم دارد. حوزه بایستی این طور خیز بردارد که بتواند تا سی سال آینده، این تعداد را تربیت کند. همچنان که برای تربیت پزشک، به دانشگاهها می‌گوییم مثلاً- برای بیست سال آینده، این تعداد پزشک لازم داریم. دانشگاههای پزشکی هم طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که این نیاز تأمین بشود. حالا اگر پزشک نداشتیم، از کشورهای دیگر می‌آوریم؛ ولی اگر ملا نداشتیم، از کجا بیاوریم؟ این توقع نیز جز با سازماندهیِ درست انجام نمی‌گیرد. در جهت ارایه‌ی مبانی فکری انقلاب کم کار شده است مطلب سوم در باب حوزه و انتظاراتی است که از حوزه می‌رود. آقایان! ما ملت ایران، انقلاب بسیار بزرگی کردیم. عظمت این انقلاب، خیلی زیاد است و من محکم به شما عرض می‌کنم که اغلب ما خیلی از چیزها را می‌دانیم؛ ولی هنوز نمی‌دانیم چه کار عظیمی انجام گرفته است. این انقلاب، حادثه‌ی فوق‌العاده و عجیبی است. همه‌ی دنیای استکبار و طغیان و جاهلیت یک‌طرف و این انقلاب طرف دیگر. واقعه‌ی خیلی مهمی اتفاق افتاده است و در خودش این کفایت را می‌بیند که به مصاف تمام طغیان و کفر جهانی برود. ما در

این انقلاب قرار گرفته‌ایم و نمی‌فهمیم چه قدر بزرگ و مهم است. این انقلاب، با این عظمت و ابعاد و آثار عملی، از لحاظ ارایه‌ی مبانی فکری خودش، یکی از ضعیفترین و کم کارترین انقلابها و بلکه تحولات دنیاست. مثلاً وقتی بازار مشترک به وجود می‌آید، دهها کتاب و جزوه و تحقیق و فیلم، در باب مبانی فکریِ این کار، در سطوح مختلف منتشر می‌شود و برای اقتصاددانها و سیاستمدارها و عامه‌ی مردم و جهانِ مصرف‌کننده و تولیدکننده ارسال می‌شود. مگر بازار مشترك چیست؟ آیا غیر از این است که چند کشور دور هم نشسته‌اند و مثل چند تاجر با هم تجارت می‌کنند و مبادلات بازرگانی دارند؟ بازار مشترك، مثال کوچکی در دنیاست؛ ولی اگر شما انقلابهای بزرگ دنیا را هم در نظر بگیرید، باز هم مشخص می‌شود که ما کم کار کرده‌ایم. وقتی انقلاب اکتبر تحقق پیدا می‌کند، در طول ده پانزده سال، آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته می‌شود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آنها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند از کتابهای آنها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پُرشده است که روشنفکرهای خود کشورها می‌نشینند راجع به مبانی ارزشی و فکری آنها کتاب می‌نویسند! در سه چهار دهه‌ی گذشته، چه قدر ایرانیها درباره‌ی مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند. یعنی آنها این‌قدر نوشتند که همه‌ی روشنفکرهایی که به نحوی از لحاظ فکری با آنها ارتباط پیدا می‌کردند، از لحاظ فکری اشباع می‌شدند و بعد یك آدم مثلاً دست به قلم و با فکر و روشنفکری، خودش می‌جوشید و مطالبی - غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آنها می‌شد - می‌نوشت. بیشترین مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه دارد ما چه کار کردیم؟ کاری که ما در این زمینه کردیم، واقعاً خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر؛ چون واقعاً کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند. اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یك ذره بیشتر از صفر و خیلی خیلی کم کار شده است. البته، این کم کاری دلایلی دارد: بعضی از روشنفکران و متفکران اصلی را در اول کار از ما گرفتند و بعضی از آنها نیز مشغول کارهای گوناگون اجرایی شدند؛ اما اساس قضیه این است که ما تولید نکردیم. یازده سال از انقلاب می‌گذرد؛ خوب بود که صدها نویسنده‌ی اسلامی، مبانی اسلام را بنویسند - چون انقلاب ما اسلامی است - و منتشر بکنند. می‌بایست تربیت می‌کردیم که نکردیم. این، یکی از کارهای حوزه است. نمی‌خواهم بگویم کسانی که بیرونِ حوزه‌ها نشسته‌اند، مسؤولیتی ندارند؛ اما بیشترین مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه - و بیش از همه قم - دارد. قم بایستی محصول وافری در این زمینه می‌داد. اگر به مسؤولان رادیو می‌گوییم: چرا شما برای مسایل اسلامی منتشر شونده در رادیو، این‌قدر ضعیفید؟ خواهند گفت: بنویسید تا ما بخوانیم. حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف است. مثلاً شما می‌بینید که در رادیو در باب زندگی ائمه و یا این قطعه‌های دینی‌یی که می‌خوانند و صحبت می‌کنند و بحثهای دینی‌یی که در آن رسانه می‌شود و از لحاظ حجم هم زیاد است - لیکن کم‌اثر می‌باشد - واقعاً شاید بشود گفت که این مطالب، یك نفر را مسلمان و هوشمند و دارای بینش در باب مسایل اسلامی نمی‌کند. مطلبی که ارایه می‌شود، یا خیلی ضعیف است و یا نحوه‌ی ارایه‌اش خیلی ضعیف می‌باشد؛ به خاطر این که بدون هنر و زبان خوب و قدرت القا بیان می‌شود. یعنی یا آدمهای معمولیِ متوسط، آن مطالب را بیان می‌کنند و یا این که افراد کج سلیقه‌یی می‌آیند و یك سری مطالب عجیب و غریب - صورتاً عرفانی و باطناً پوچ - را مطرح می‌کنند. اوایلی که شعر نو رایج شده بود، یك عده از این جوانها می‌آمدند و همین‌طور چیزی می‌گفتند. در آن زمان شایع بود که وسطهای یك شعر را پاك می‌کنند و خیال می‌کردند شعر نو می‌سرایند! البته، این شایعه واقعیت هم داشت و در مواردی به نحو موجبه‌ی جزییه اتفاق هم افتاده بود. بعضی از مطالب عرفانی که در رادیو مطرح می‌شود، همین حالت را تداعی می‌کند و بعضی خیال می‌کنند عرفان همین است که آدم چیزی ببافد! دیده‌اند که اگر کسی مطالب عرفانی می‌گوید، آدم نمی‌فهمد. به‌همین خاطر خیال کردند هر مطلبی که آدم نفهمید، عرفان است! یك‌چیزی می‌سازند و با یك زبان بی‌ربطِ چرندی، در رسانه‌های ما پخش می‌کنند و هر چه آدم فکر می‌کند، می‌بیند هیچ چیز در آن پیدا نمی‌شود و هیچ معنایی ندارد. به مسؤولان رادیو اعتراض می‌کردم که چرا این‌طوری است؟ در دلم به خودم جواب دادم که اینها چه کار کنند و به چه

کسی مراجعه کنند و از چه کسی بخواهند؟ تا من بگویم: چرا این گونه است؟ می گوید: بنویسید تا من بخوانم. من چه جوابی باید به او بدهم؟ وضع تبلیغ ما این است و حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف می‌باشد. در حوزه‌های علمیه، استعدادهای فوق‌العاده وجود دارد. واقعاً فهمیدن بعضی از مطالبِ اصولی و فلسفی و بعضی از ریزه کاریهای فقهی، مشکلتر از فهمیدن بسیاری از فرمولهای علمی دنیاست و طلبه‌ها با آن دقت فکری خودشان، این مطالب را می‌فهمند. مگر می‌شود آدم مغزی مثل مغز صاحب «قوانین» به آسانی پیدا کند؟ در حوزه‌های علمیه، از این قبیل متفکران که مرتب فکر و دقت و ریزبینی می کنند، زیاد است. اگر این استعدادها و خلاقیتها و ذوقهایی که گاهی مشاهده می‌شود، به شکل صحیحی به سمت یک تبلیغ درست هدایت شود، ما دیگر محتاج چیزی نیستیم. باید پاسخ اتهامات را داد خارجیها کتاب می‌نویسند و ما باید پاسخ آنها را بدهیم. یکی از وعاظ‌السلاطین مصری - که واقعاً حیف است وعاظ السلاطین بنامیم؛ بلکه باید آنها را خدام‌السلاطین نامید؛ چون وعاظ السلاطین بعضی وقتها سلطان را وعظ می کردند - کتابی به نام «الشیعة والمهدی والدّروز» نوشته و به اصطلاح، تحقیقی در باب شیعه و حضرت مهدی و دروز کرده است. حالا چه ارتباطی بین شیعه و دروز وجود دارد، خودش بحثی است! این خدام السلاطین، از بس پول و ثروت فهد و صدام و شاه‌حسن را در شکمهای خود ریخته‌اند که دیگر چاشته‌خور شده‌اند و گرفتن این همه شیرینی و لذت از آنها سخت است. آنها واقعاً ضایع شده‌اند و اگر علم و دین هم می‌داشتند، حالا دیگر به دردشان نمی‌خورد. از این نوع کتابها زیاد می‌نویسند. ما باید در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و در مراکز علمی خود، صد جواب رد در مشتمان داشته باشیم و به آنها پاسخ بدهیم. هنوز که هنوز است، در دنیای اسلام به ما می‌گویند: شما قایل به تحریف قرآنید! چرا که یک روز فصل‌الخطابی نوشته شد و ما هنوز نتوانسته‌ایم آن قدر فضای فرهنگی دنیای اسلام را از حرف حق خودمان و این که قایل به تحریف قرآن نیستیم، اشباع کنیم تا اگر بی‌دین لامذهبی خواست بنویسد که شیعه قایل به تحریف قرآن است، بداند که فردا شاگرد سر کلاسش در الازهر، یقه‌اش را خواهد گرفت که این کتاب شیعه پاسخ شما را داده است. هرچه مرحوم «سیّد شرف‌الدین» و مرحوم «امینی» نوشته، همان است دیگر. البته، هر کدام از آن کتابها برای جاهایی به درد می‌خورد؛ اما نکته این است که ما به صورت مدرن و طبق نیازهای امروز، از حق خود و تشیّع و اعتقاد و انقلاب و اسلام و حتّی امامان دفاع نکردیم. امام را متهم کردند که می‌گوید: پیامبران ناموفق بودند(!) ما چند جلد کتاب در جواب این اتهام نوشتیم و به دنیا ارایه دادیم و پخش کردیم؟ پس، ببینید اینها کارهای حوزه است. ما باید اینها را باور کنیم. تا کی باید به انتظار دیگران بود؟ آقایان! ما تا کی به سازمان تبلیغات و وزارت ارشاد فشار بیاوریم که بنویسید و بدهید؟ آنها می گویند: نمی‌توانیم. راست هم می گویند، کار آنها نیست؛ کار حوزه و طلبه است. این گونه کارها باید در آن‌جاها انجام بگیرد. من از آقایان سؤال می کنم که آیا می‌دانید امروز در درجه‌ی اول، چند عنوان کتاب برای دنیای اسلام لازم است؟ گمان نمی کنم کسی از شما بداند. من شاید از بعضی از شما یک ذره بیشتر بدانم؛ اما به طور دقیق نمی‌دانم. حوزه هم نمی‌داند. اگر من ندانم، عیب نیست؛ ولی اگر حوزه نداند، عیب است. حوزه‌ی علمیه باید بداند که مثلاً ـ امروز پنجاه عنوان کتاب وجود دارد. در درجه‌ی اول، ما باید در پنجاه موضوع و در درجه‌ی دوم، در صدوبیست موضوع کتاب نوشته باشیم یا بنویسیم. باید به تناسب تهمتهایی که به ما می‌زنند و به تناسب فحشهایی که به ما می‌دهند و به تناسب کتابهایی که علیه ما می‌نویسند، نیازها را بدانیم. مرکز و بانک اطلاعات حوزه کجاست که اینها را نگاه کند و درباره‌ی آن موضوعات تحقیق نماید و بنویسد؟ یکی از کارهایی که حوزه باید انجام بدهد، همین است. یعنی مرکزی داشته باشد و کتابهایی را که در دنیا راجع به انقلاب نوشته‌اند، جمع کند؛ چه آنهایی که مستقیماً درباره‌ی انقلاب است و چه آنهایی که به خاطر انقلاب، به شیعه و یا اسلام فحش داده‌اند و چه کتابهایی که از ما تعریف کرده‌اند و نقاط قوّت ما را - که بعضاً خودمان هم از آنها غافل بوده‌ایم - یادآور شده‌اند. در این مرکز، محققان حوزه باید مشابه این کتابها را نیز در داخل کشور جمع آوری کنند و مورد بررسی قرار دهند. وقتی که محقق می گوییم، فوراً ذهن به سمت پیرمردهای از کار افتاده نرود. محققان جوان - مثل خود شما - بنشینند اینها را تقسیم‌بندی کنند و تفکر و ذهنیت انقلاب و به تعبیر اروپایی آن، ایدئولوژی

انقلاب را - که متأسفانه هنوز معادل فارسی آن را پیدا نکرده‌ایم - تدوین کنند و آن را - نه در یک جلد کتاب و نه با یک بیان - بیرون بدهند؛ که اگر از ما پرسیدند: انقلابتان چیست؟ بگوییم این است. اگر شما چنین کاری نکردید، دیگرانی که غالباً صلاحیت ندارند، خواهند کرد. امروز تهاجم فرهنگی عظیمی علیه اسلام هست مطلب چهارم این است که امروز تهاجم فرهنگی عظیمی علیه اسلام هست که ارتباط مستقیمی با انقلاب ندارد. این تهاجم، وسیعتر از انقلاب و علیه اسلام است. چیز عجیب و فوق‌العاده‌یی است که با تمام ابعاد فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، علیه اسلام - و حتّی اسلامی که در توده‌ی مردم الجزایر نفوذ دارد - وارد کارزار شده است. فقط یک استثنا دارد و آن اسلامِ وابسته به دستگاههای استعماری و فهدگونه است؛ والّا حتّی اسلامهای به معنای اعتقاد عوامانه‌ی مردم هم مورد تهاجم است؛ چه برسد به اسلام ناب و انقلابی - و به تعبیر آنها اسلام ایران - که دیگر وضعش روشن است. تهاجم عجیبی وجود دارد. چیزهایی که شما می‌شنوید - مثل حجاب در فرانسه و مبارزه با دختران محجبه در این کشور - اینها جرقه‌هایی است که نشان از آتشهای زیر خاکستر می‌باشد و از کار عظیمی در پشت پرده خبر می‌دهد. قضیه فقط این نیست که یک دولتِ مثلاً لاییکی بگوید که ما نمی‌خواهیم محجبه‌یی باشد؛ نه، اینها اصلاً از اسلام به شدت احساس خطر کرده‌اند. البته، این موضوع تازگی هم ندارد؛ از سابق نیز این‌طور بوده است. من در کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» این نکته را یادآور شده‌ام که یکی از نایب‌السلطنه‌های هند قبل از استقلال این کشور در سال ۱۹۴۷ گفته بود که اوایلی که انگلیسیها وارد هند شده بودند - یعنی بعد از دوران کمپانی هند شرقی - و می‌خواستند حکومت هند را به دست بگیرند، گفته بودند که مسأله‌ی ما در هند، مسلمانها هستند و بزرگترین هدف ما بایستی قلع و قمع و سرکوب آنها باشد! سخن معروف «گلادستون» را هم که حتماً شنیده‌اید که گفته بود: این قرآن را باید برداشت. استعمارگران، از قدیم نسبت به اسلام همین احساس را می‌کردند که آن هم ناشی از چیزهایی بود که از اسلام دیده بودند. مدتی از قضیه‌ی تنباکو و قضایای مختلفی که در همان هند و افغانستان و ایران و مصر و سایر کشورها اتفاق افتاده بود، گذشته بود و استکبار و استعمار جهانی، از قدرت اسلام غافل شده بودند و دیگر آن حساسیت را نسبت به اسلام خیلی نشان نمی‌دادند. علتش هم این بود که از این طرف، اسلام چیزی از خودش نشان نداده بود و آنها قدری دچار غفلت شده بودند. چند دهه‌یی که گذشت، انقلاب ما پیروز شد و تمام معلومات و معارف استعماری آنها - که در طول سالهای متمادی اندوخته بودند - به‌هم ریخت و ناگهان احساس کردند که همان اسلام قدیمی - که از او می‌ترسیدند - با قدرت فراوان به میدان آمده است. استکبار برای مسایل بلند مدت، فکر و طراحی می‌کند اینها، راجع به اسلام کارشناس و متفکر دارند که می‌نشینند بررسی می‌کنند و درباره‌ی ملتها و اندیشه‌ها و روحیات و مذاهب گوناگون، پرونده‌هایی درست می‌کنند و در مراکز تحقیقاتی و فرهنگی و جاسوسی و سیاسی خود، تمام آن پرونده‌های آرشیو شده را دو مرتبه مطرح می‌کنند و کارهای تحقیقاتی جدید انجام می‌دهند. این که می‌شنویم در اسرائیل، سمیناری تحت عنوان «شناخت اسلام و تشیع در ایران» برگزار می‌شود، به همین معنا و در همین جهت است. در بسیاری از جاهای دنیا، سمینارها و جلساتِ تحقیقاتی‌یی توسط دنیای غرب و سرمایه‌داری و استکبار تشکیل می‌شود و تزهای گوناگونی برای بازنگری به اسلام مطرح می‌گردد. استکبار، همه‌ی وجودش را اندیشمندانه در جهت اداره‌ی مطلوب خودش به کار می‌گیرد و کاملاً با فکر حرکت می‌کند و جریانات جهانی را هدایت می‌نماید تا محفوظ بماند؛ چون می‌داند که اگر فکر و پیش‌بینی و آینده‌نگری نکرد و اگر آمار نداشت، ضربه خواهد خورد. عالیترین و ممتازترین دستگاههای فکری، در اختیار استکبار است. اینها، از پانزده یا بیست سال پیش، برای مسایل بلند مدت سرمایه‌داری، فکر و طراحی می‌کنند و نقشه می‌ریزند تا در آینده از آن جواب بگیرند. مقایسه بین انقلاب ایران و کودتای عراق من، مقایسه‌یی بین انقلاب ایران و کودتای عراق می‌کنم تا شما ببینید که انقلاب اسلامی ایران، چه ضربه‌یی بر استعمار وارد کرد. وقتی که در سال ۳۷ در عراق کودتا شد و «فیصل» را سرنگون کردند و «نوری سعید» را به جای او نشاندند، «ایدن» - نخست وزیر انگلیس - در خاطراتش نوشت: من در جزیره‌یی مشغول تفریحِ آخر هفته بودم که خبر کودتای عراق به من رسید و بزرگترین ضربه به مغز من وارد شد و ناگهان احساس کردم که

دنیا تکان خورده است. (تعبیرات دقیق او الان یادم نیست.) برای انگلیس و دستگاه استعمار، آن قدر کودتای عراق مهم بود که حد نداشت. این نگرانی، در تمام نوشته‌ها و خاطراتی که بعد از کودتا منتشر شد، منعکس شده بود و عظمت ضربه، خودش را نشان می‌داد. این کودتا، در کشوری انجام گرفت که بعدها معلوم شد بعضی از دستگاههای استعماری، در آن نقش داشته‌اند و بعضی هم بعداً از آن استفاده کرده‌اند و در مشت خود گرفته‌اند. حالا هم شما دنباله‌های آن کودتا را می‌بینید که بعد از گذشت حدود سی سال، تحفه‌های امروز عراق، دنباله‌ی همان کودتا - و به قول خودشان انقلاب(!) - هستند. ملاحظه کنید، یک کودتای معمولی در یک کشور اتفاق افتاد و فقط به این جهت که عراق مستعمره‌ی انگلیس بود و انگلیس از قِبَل حاکمیت بر عراق، از آن کشور استفاده می‌کرد، این قدر برایشان سنگین بود. حالا- شما آن کودتا را با انقلاب اسلامی مقایسه کنید؛ اصلاً قابل مقایسه نیست. انقلاب اسلامی، ناگهان تمام موجودیت و نظام ارزشی دستگاه استعماری غرب و دنیای سرمایه‌داری را زیر سؤال برد. یعنی آینده‌شان را کلاً تهدید کرد و ابهامی به آینده‌ی آنها داد؛ چون این انقلاب بر مبنای اسلام بود و نتیجتاً هرجا مسلمانی باشد، ممکن است این انقلاب بالقوه در آن‌جا تحقق پیدا کند. بعد هم مرتب نمونه‌های آن را از افغانستان گرفته تا اندونزی و مالزی و مصر و تونس و حتّی در کشورهایی که سیستمهای به اصطلاح انقلابی دارند - مثل الجزایر یا لیبی - دیدند و مشاهده کردند که همین اسلام در آن جاها سر بلند کرده است و هل من مبارز می‌گوید و آینده را ترسیم می‌کند. اینها، احساس وحشت کردند و تمام دنیای سرمایه‌داری و استکباری دست به‌هم‌دادند، برای این که در مقابل اسلام بایستند. البته، دنیای سوسیالیسم به گونه‌ی دیگر مقابله می‌کرد؛ منتها مثل غربیها ابزار لازمِ اندیشمندی و آینده‌نگری و توجه را در اختیار نداشت. این، رشته‌یی از تمدن صنعتی و مسأله‌ی آمار و آرشیوها و آینده‌ها و حدسیات است که شرقیها به همان نسبت که در کار صنعتی عقبند، در این قضیه هم از غربیها عقبند. علاوه بر این، آنها اشتراک منافعی نیز با این انقلاب حس می‌کردند؛ چون می‌دیدند غرب صدمه می‌خورد. آنها، خیال می‌کردند که برایشان خوب است؛ ولی حالا- دیگر همه چیز یک کاسه شده و بلوک غرب و شرق معنا ندارد و آرزوها و ایده‌آلهای مارکسیستی و سوسیالیستی تمام شده است و چند کشورِ منزویِ بخت‌برگشته - مثل آلبانی و رومانی و ... - باقی مانده‌اند که اینها هم چیزی بارشان نیست. ما رومانی را از نزدیک دیده‌ایم و می‌دانیم که آن‌جا چه خبر است. اصلاً چیزی نیستند و واقعاً نمی‌شود گفت که اینها هستند، پس دنیای سوسیالیسم وجود دارد! امثال کوبا و کشورهای ضعیفِ عقب‌مانده هم که دیگر اصلاً قابل ذکر نیستند. تنفس آنها هم با اجازه‌ی روسها و اربابهای شرقی بود. امروز، همان تفکر ضد اسلام ناب، یا اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم، ضد مذهب ناب - که دایره‌اش از انقلاب وسیعتر است - به کلیت اسلام و به یک معنا به هر مذهبی که احساس می‌کنند در آن اصالتی وجود دارد، متوجه است. امروز، کاردینالهای مسیحی امریکای لاتین، به همان اندازه مغضوبند که علمای انقلابی مصر یا تونس مورد غضب واقع شده‌اند. الان تمام دنیا متوجه این است؛ منتها همه می‌دانند و متوجهند که ایران، کانون اصلی است. تفکر مقابله با تهاجم فرهنگی باید در حوزه تولید شود در حال حاضر، یک جبهه‌بندی عظیم فرهنگی که با سیاست و صنعت و پول و انواع و اقسام پشتوانه‌ها همراه است، مثل سیلی راه افتاده تا با ما بجنگد. جنگ هم جنگ نظامی نیست. بسیج عمومی هم در آن‌جا هیچ تأثیری ندارد. آثارش هم به‌گونه‌یی است که تا به خود بیاییم، گرفتار شده‌ایم. مثل یک بمب شیمیایی نامحسوس و بدون سروصدا عمل می‌کند. فرض کنید در محوطه‌یی یک بمب شیمیایی بیفتد که احدی نفهمد که این بمب در آن‌جا افتاد؛ ولی پس از هفت، هشت ساعت ببینند صورتها و دستهای همه تاول زده است. الان در مدرسه‌ها و داخل خیابانها و جبهه‌ها و حوزه‌های علمیه و دانشگاههای ما، ناگهان نشانه‌های این تهاجم تبلیغی و فرهنگی را خواهید دید. الان مقداری هم آن را می‌بینید و بعداً هم بیشتر خواهد شد. یک کتاب چاپ می‌شود، یک فیلم تولید می‌شود و به صورت ویدئو داخل کشور می‌آید و زمینه‌ی چنین تهاجمی را فراهم می‌کند. دیشب یکی از آقایان می‌گفت: وسایل کوچکی اختراع شده که در آن، بیست فیلم ویدئویی به صورت میکروفیلم ضبط می‌شود و هر فردی می‌تواند آن را لای دکمه‌اش مخفی کند و به داخل کشور بیاورد و بین جوانها توزیع کند! هدف این

تهاجم با چنین ابعادی، اسلام و انقلاب و ما هستیم. البته، شکی نیست که مقابله با این تهاجم، پول و بودجه و امکانات و پشتیبانیهای سیاسی دولت را می‌خواهد؛ اما دولت پول بدهد و پشتیبانی بکند که چه بشود؟ طبیعی است که فکری پخش بشود. آن فکر کجا تولید خواهد شد؟ آیا آن هم در دولت است یا در حوزه؟ اینها انتظاراتی است که از حوزه می‌رود. حوزه‌ی ما با وضع کنونی نمی‌تواند انتظارات را پاسخ دهد من، چهار انتظار را مطرح کردم که حوزه‌ی علمیه پاسخگو باشد. حالا شما بفرمایید که حوزه با شکل و سازماندهی کنونی، می‌تواند پاسخگو باشد؟ پاسخ من منفی است. شما هم همین جواب را می‌دهید. من، خودم طلبه هستم و از حوزه منسلخ نیستم و حوزه را خوب می‌شناسم و در آن بودم و زندگی کردم و درس خواندم و بعد هم بی ارتباط با حوزه نبودم. حوزه‌های ما با وضع کنونی نمی‌تواند آن انتظارات را پاسخ دهد؛ مگر در آن برنامه‌ریزی شود و طرح نوینی افکنده و دنبال گردد. شما به عنوان نمایندگان طلّاب، در این مجموعه سهمی دارید؛ آن سهم را پیدا کنید، ببینید کجاست و آن را با کمال جدّیت انجام بدهید. همان طور که عرض کردم، در کنار مراجع و جامعه‌ی مدرّسین و هر کسی که در این قضیه ذی‌سهم است، سهم شما سهم وافری است. این، آن مطلب اصلی است که می‌خواستم مطرح بکنم. نقش سیاسی حوزه در اداره‌ی جامعه البته، یک چیز دیگر هم در این‌جا وجود دارد و آن نقش حوزه - غیر از جنبه‌های فرهنگی - در اداره‌ی جامعه است. ما نباید از نقش سیاسی حوزه و شخصیتهای حوزوی در اداره‌ی جامعه غافل شویم. این، چیز مهمی است. شما باید رهبران آینده‌ی انقلاب و کشور را در حوزه بسازید و بپرورانید و فراهم کنید؛ شخصیتهایی که بتوانند رئیس جمهور و وزیر و نماینده و نظریه‌پرداز سیاسی باشند. کما این که شما ملاحظه می‌کنید، بعد از پیروزی انقلاب، منهای شخص شخیص امام بزرگوار - که «لایعادله احد» - سهم و نقش معممان و متخرجان حوزه در اداره‌ی انقلاب و مسؤولیت‌پذیری در مسایل آن - چه در قانون‌گذاریش، چه در قضایش، چه در قوه‌ی مجریه‌اش و چه در زمینه‌های سیاسیش - اگر نگوییم بیشتر است، اقلاً- نقشی برابر با غیرحوزویها داشته‌اند. اینها، متخرجان قبل از انقلابند. به قول آن باغبان قدیمی: کاشتند و خوردیم، کاریم و خورند. حوزه، در این مورد چه کرده و چه خواهد کرد؟ البته، در این زمینه حوزه تلاشهای خوبی داشته است و نمی‌شود آن را منکر شد؛ اما مطمئناً کمتر از آن چیزی است که لازم می‌باشد. طلّاب جوان خیلی مهمند من، توجه به این طلبه‌های جوان را به شما آقایان محترم که بحمدالله از فضلا و برجستگان هستید، توصیه می‌کنم. این طلّاب جوان، خیلی مهمند. طلّاب، محور اداره‌ی حوزه نیستند؛ اما در حقیقت محور امیدها و انرژیهای بالفعل و بالقوه‌ی حوزه‌اند. اگر طلبه ناامید شد، شما چیزی در دست نخواهید داشت؛ مراجع هم چیزی نخواهند داشت. این، نکته‌ی مهمی است. سعی بشود که طلّاب، مأیوس و مسأله‌دار نشوند. البته، این نکته را نیز سفارش و خواهش بکنم که نگذارید مجموعه‌ی شما، از حالت یک مجموعه‌ی طلبگی و کاری خارج شود و به یک مجموعه‌ی سیاسی و خطی تبدیل گردد. به شدت مراقبت کنید که این طور نشود؛ چون واقعاً چیز بدی است. حوزه، به وحدت احتیاج دارد. شما حتّی در درون خودتان، اختلافات داخل حوزه و اختلافات خطی و جریانی را حل کنید. کوشش کنید حسن ظن داشته باشید همان‌طور که در پیام چند روز پیش مطرح کردم و به عموم مردم توصیه نمودم، بخصوص به شما آقایان نیز توصیه می‌کنم که کوشش کنید حسن ظن داشته باشید. مضمون روایت هم همین است که وقتی خیر حاکم و غالب بر زمان است، آدم باید حسن ظن داشته باشد و وقتی شر غالب است، انسان باید سوء ظن داشته باشد. امروز، دیگر اسلام و خیر غالب و حاکم است و حکومت و رهبری و دولت، اسلامی است. اگر چه در جامعه شر هم وجود دارد؛ اما غلبه و حاکمیت با خیر است. امروز، روز حسن ظن است. من خواهش می‌کنم که گرایشهای سوءظن‌گونه را رشد ندهید. به‌عنوان مثال، آن موردی را که شاید مقداری هم به من بی‌ارتباط نیست، عرض می‌کنم: راضی نیستم که به عنوان حمایت و اظهار لطف و محبت نسبت به من، بعضی از برادران به‌این مجموعه اعتراض کنند. هیچ کس نباید به‌عنوان حمایت و طرفداری از من، هیچ‌گونه موضعگیری‌یی علیه کسی بکند. اگر کسی به من محبت و لطف دارد و واقعاً می‌خواهد از من جانبداری بکند، راهش این نیست که بایستد و بگوید که مثلاً چرا مراجع چنین کردند یا چرا جامعه‌ی مدرّسین چنان کرد یا چرا مجمع طلّاب چنین کرد. بحمدالله میانه‌ی

ما با مراجع بسیار خوب است. همیشه به مراجع ارادت داشته‌ایم؛ حالا- هم همین‌طور است و ارتباطاتمان بسیار خوب می‌باشد. با جامعه‌ی مدرّسین و قشرهای گوناگون طلّاب و جهتگیریها و جناحهای مختلف سیاسی هم ارتباطاتمان بسیار مستحکم و خوب است؛ یعنی من با هیچ کس مسأله‌یی ندارم. بنابراین، تصور نشود که حالا اگر مثلاً فلان حرفی در جایی گفته شد یا فلان اظهاری – قولاً یا کتباً – از کسی صادر گردید، تعریض به من است و کسی به عنوان محبت به من، اعتراض و پرخاش کند و کسی را متهم نماید. مطلقاً نگذارید که در مجموعه‌تان و بلکه داخل حوزه، این حرفها باب شود. نسبت به مسایل حوزه، خود را غیر مسؤول نمی‌دانم البته – همان طور که در ابتدا هم اشاره کردم – نسبت به مسایل مربوط به حوزه، به‌هیچ‌وجه خودم را غیر مسؤول نمی‌دانم. یعنی وجدان طلبگی و وجدان مسؤولیت کنونی من، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که مسأله‌ی اهم اسلامی جامعه و کشورمان، یک مسأله‌ی درجه‌ی دو باشد. نخیر، این مسأله‌ی مهم و درجه‌ی یکی است. من خودم را نسبت به این قضایا و نسبت به قم و آینده و ترتیباتش و هرکاری که شرعاً بر عهده‌ی من باشد، مسؤول می‌دانم و اگر تشخیص بدهم، ان‌شاءاللَّه انجام خواهم داد. به هر حال، غرض این است که مطلقاً نگذارید به بهانه‌های گوناگون، در حوزه و داخل مجموعه‌تان، این مشاجرات و حرفها راه پیدا کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--- ۱) التهذیب، ج ۶، ص ۱۲۴

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و جمعی از پزشکان، پرستاران و کارکنان مراکز آموزش‌عالی و درمانی

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و جمعی از پزشکان، پرستاران و کارکنان مراکز آموزش‌عالی و درمانی کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در دوران جنگ، ارزش افراد و دستگاهها مشخص می‌شود متقابلاً- ولادت زینب کبری س)، بانوی بزرگ تاریخ اسلام را به همه‌ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف و دستگاههای گوناگونِ خدمتگزار به این‌جا تشریف آورده‌اید، تبریک و تهنیت عرض می‌کنم و به همه‌ی شما خوش‌آمد می‌گویم. جمع پرستاران و پزشکان و مددکاران و مجموعه‌ی خدمتگزاران به قشرهای ناتوان و بیمار، شایسته‌ی احترام و تجلیل از طرف مردم و مسؤولان هستند. ما دوران دشوار جنگ را گذرانده‌ایم. در این دوران است که ارزش افراد و دستگاههای گوناگون مشخص می‌شود. امروز، بعد از گذراندن دوره‌یی سرشار از ابتلا- و سختی و امتحان، می‌توانیم درباره‌ی مردم خودمان – به طور عموم – و همچنین درباره‌ی برخی از قشرهایی که مسؤولیت برجسته و ویژه‌یی داشته‌اند، قضاوت کنیم. پرستاران ما از این قبیلند؛ چون آنها با بیمار مواجهند و آنچه از آنها سر می‌زند، خدمت و محبت است و آنچه آنها با آن مواجهند، سختی و رنج است و این، یکی از امتحانهای بزرگ بنی‌آدم است که با سختی و رنج و درد مواجه شود و از خود صبر و متانت و محبت و خدمت نشان دهد. به‌مناسبت روز ولادت زینب‌کبری سلام‌اللَّه‌علیها) که در اوج قله‌ی شرف انسانی و ارزش یک فرد آدمی قرار گرفته است، جا دارد که ما روز پرستار را گرامی بداریم و به پرستاران – چه زن و چه مرد – به‌خاطر شغلشان و به‌خاطر امتحان سختی که در این شغل با آن مواجهند و به‌خاطر خدماتی که در طول دوران جنگ و پیش از آن و بعد از آن و در آینده نیز داشته‌اند و خواهند داشت، مورد ستایش قرار بدهیم و به آنها تهنیت بگوییم. لحظه‌ها و ساعتهای دشوار، تمرین تکامل انسانی است پزشکان نیز که از قشرهای حساس جامعه هستند و می‌توانند خدمتگزاران بزرگی باشند، جان انسانها و سلامتشان به دست آنهاست. در دوران جنگ، آزمایشهای خوبی دادند و برخی از پزشکان، شخصیت و کرامتی را در میدان جنگ به نمایش گذاشتند که نمونه است و بعضی دیگر هم خدمات فراوانی انجام داده‌اند. اشخاصِ خاطی و متخلف از روش صحیح در هر شغلی، نباید پایه‌ی قضاوت قرار گیرند. قضاوت باید بر مبنای کار کسانی که به سلامت و درستکاریِ مقتضای شغل وفادارند، انجام شود. پرستاران و مددکاران سازمان بهزیستی که با معلولان و سالخوردگان و عقب‌افتادگان و بیماران دشواری روبه‌رو هستند؛ نیز در حال مجاهدت و ابتلا و امتحان و تمرین تکامل انسانی هستند. لحظه‌هایی که بر انسان می‌گذرد و در آن برای

هدفهای بلند انسانی و الهی تلاش می‌شود، لحظه‌های مبارکی است. همه بدانند که آن لحظه‌ها و ساعتهای دشوار، تمرین تکامل انسانی است و از دست نمی‌رود. این لحظات، باعث ایجاد رشد و توانـدهی و نزدیکی به خـدای بزرگ می‌شود و برکت‌خیز است. این ارزش انسانی و فرهنگ پیشرفته‌ی جامعه است که محور کلام امروز من خواهد بود. در همین جا، بایـد یاد شـهدای گرانقدر و عزیز سرتاسر کشور و شهرها و بخشـهایی را که شـما برادران و خواهران از آن‌جا تشریف آورده‌اید، گرامی بداریم. این تلاشها و خدمات باارزش و حضور بی‌قیدوشرط شما در صحنه‌های نبرد و پشت جبهه و انقلاب بود که توانست انقلاب شکوهمند اسلامی را ریشه‌دار کنـد و مستحکم سازد و امروز علی‌رغم همه‌ی ظلمـات تبلیغـاتی و فضـای غبـارآلوده‌یی که اطراف این انقلاب به‌وجـود آورده‌انـد، تلألوی انقلاب اسلامی در دنیا چشـمها را خیره کرده است. استقلال یک ملت جز با استقلال فرهنگی تأمین نمی‌شود مطلبی را که لازم می‌دانم مطرح کنم، این است که همه‌ی مردم کشور و مخصوصاً قشرهای با فرهنگ و برخوردار از سواد و علم و معرفت بداننـد که استقلال یک ملت جز با استقلال فرهنگی تأمین نمی‌شود. اگر یک ملت، از لحاظ سیاسی تحت تأثیر قدرتهای بزرگ نباشد و از لحـاظ اقتصادی هم به خودکفایی کامل برسـد، اما فرهنگ و اخلاق و عقایـد و باورهای دشـمنان و بیگانگان در میان این ملت رواج داشته باشد و رشد بکند، این ملت نمی‌تواند ادعای استقلال کند. در دنیا، سررشته‌ی فرهنگ دست عده‌یی است که آنها چگونگی لباس و پوشش و کیفیت زندگی و نشست و برخاست و اخلاق و معرفت را برای انسانهای بی‌گناه و بی‌خبر در سرتاسر عـالم رقم می‌زننـد و تعیین سـرمشق می‌کننـد. اگر ملتی بتوانـد خود را از سـرایت موج مسموم فرهنگیِ ساخته و پرداخته‌ی بیگانگـان حفـظ کنـد، این ملت مستقل خواهـد بود؛ امـا اگر نتوانـد و تحت تـأثیر غلبه‌ی فرهنـگ بیگانه قرار بگیرد، این ملت، ملتی وابسته و اسیر است؛ ملتی است که تلاشهای استقلال‌طلبانه‌ی سیاسی و اقتصادی او نیز تحت تأثیر کسانی خواهد بود که سررشته‌ی فرهنگ را در دست و اختیار دارنـد. امروز، صـدها ایستگاه رادیو و صـدها روزنامه و مجله در سرتاسر عالم، برای گسترش فرهنگ مطلوب قدرتمنـدان بزرگ و گسترش فرهنـگ استکبار جهانی در سطح ملتها، روزانه و هفتگی منتشر می‌شود و اگر کسی با این فرهنـگ مخالفت کرد، دشـمنیِ آنها بـا او نسبت به کسی که تصـمیمهای سیاسی آنان را نقض کنـد، به مراتب بیشتر است؛ چون می‌دانند که تأثیر فرهنگ، تأثیر عمیقتر و تعیین کننده‌تری است. چرا باید از فرهنگ غرب گریخت؟ ممکن است شما سؤال کنید که چرا باید از فرهنگ غرب و اروپا و امریکا گریخت و چرا باید ذهن خود را به روی آن بست؟ این سؤال بجایی است که مردم بعد از انقلاب، تا حدودی پاسخ آن را دریافته‌اند؛ لیکن در این مورد جمله‌ی کوتاهی را مطرح می‌کنم: فرهنگ غرب، فرهنگ برنامه‌ریزی برای فساد انسان است، فرهنگ دشـمنی و بغض با ارزشـها و درخشـندگیها و فضیلتهای انسانی است، فرهنگی است که همچون ابزار در اختیـار خداونـدان زور و زر و امپراتوران قـدرت اسـت. بـا ایـن فرهنـگ، درصددنـد نسـل بنی‌آدم را از همـه‌ی فضایـل انسـانی تهی‌دست کننـد و انسانها را به موجودات فاسـد و مطیع و تسلیم و غافل از یاد خـدا و معنویت تبـدیل کننـد. منافع آنها، جز از طریق گسترش این فرهنـگ تـأمین نمی‌شود. این فرهنـگ، برهنگی و اختلاط و امتزاج بی‌قیـد و شـرط زن و مرد بـا هم است که یکی از پایه‌هـای اصـلی فرهنگ غربی می‌باشـد و از روز اول، برای فساد انسانها و خروج انسانیت از دایره‌ی فضایل انسانی بنیانگـذاری شـد. آنهـا که دلشـان برای انسـانیت نسوخته است. بزرگـترین ایستگاههای تلویزیونی و رادیویی، از آنِ صاحبـان بزرگترین کارخانه‌هـا و معـادن و منـابع و عظیمترین ثروتهـاست. تشـکیلات صـهیونیستی، برای فسـاد نسل بشـر، از حـدود صـد و پنجاه سال پیش، شروع به برنامه‌ریزی و اشاعه‌ی فساد و فحشا کرده‌اند. آنها زنها را از عفت بشری خارج ساختند؛ به طوری که حتّی زنهای اروپا و امریکا هم، به شـدتِ پنجـاه سـال اخیر دچـار فحشـا و فساد و دوری از فضایل انسانی نبوده‌انـد! زنان کشورهای اسـلامی و دیگر کشورهای دور دست که جای خود دارد. همچنین مردها را به فساد و راحت‌طلبی و تنبلی و عشـرت‌جویی و مصرف‌گرایی کشاندند و به قبول وضع زنـدگی حیوانی وا داشـتند. برای این‌که از طرف مردهـا و زنهـایی که در کشورهای مختلف عالم، زیر فشار اسـتبداد و استعمارِ این قـدرتها قرار می‌گیرند، تهدید نشوند، مغزها را فاسد کردند. امروز، وضع فساد اخلاقی مردم کشورهای استعمارزده‌ی دنیا در آفریقا

و امریکای لاتین، در نهایت درجه است. آنها به خودی خود، این گونه فاسد نشدند؛ بلکه استعمار و استکبار برای افساد اینها برنامه‌ریزی کردند تا از شر و تعرض و مقابله به مثل و بیداری آنها جلوگیری کنند و امپراتوری قدرت شیطانی و اهریمنی دستگاههای استعماری و استکباری خود را حفظ نمایند. مردم امریکا و اروپا از سست بودن بنیان خانواده رنج می‌برند با ملت ما هم قبل از سلطنت خاندان منفور پهلوی این کار را شروع کرده بودند؛ ولی در جریان سلطنت آن رژیم منحوس، این روند را شدت بخشیدند. استعمار و استکبار در دوران سلطنت این خانواده‌ی مزدور و دست‌نشانده، در اشاعه‌ی فرهنگ غربی در جامعه زیاد کوشیدند و متأسفانه موفق هم شدند. امروز، اگر تمایلات برخی خانواده‌های ایرانیِ داخل کشور را به انجام آن آداب و اطوار و لباس و معاشرت می‌بینید، نتیجه‌ی تعلیمات همان معلمان رذل و خائن غربی است که در طول دهها سال در این کشور نفوذ و رشد یافته است. با این‌که انقلاب آمد و تحول عظیمی در فرهنگ و ذهنیت مردم به‌وجود آورد، با این حال، بسیاری از افرادی که هنوز دلشان در هوای کیفیت زندگی غربی است، متأسفانه از مفاسد زندگی غربی که لجن آلوده و فاسد است و در آن، هیچ یک از بنیانهای اصیل بشری - همچون خانواده و شخصیت انسانی زن و مرد - سالم نمی‌ماند، اطلاعی ندارند. امروز، ببینید که در امریکا و انگلیس، همجنس‌بازی رسمی و قانونی شده است و خجالت هم نمی‌کشند! کاری را انجام دادند که ما از نقل و حکایت آن شرم داریم و حیا می‌کنیم. مردم ما بدانند، آیا وقتی در کشوری ازدواجِ دو همجنس با هم قانونی می‌شود، بنیان خانواده در این جامعه باقی خواهد ماند؟! امروز، توده‌ی معمولی مردم امریکا و اروپا - نه قدرتمندها و تبلیغاتچیهایشان - از سست بودن بنیان خانواده رنج می‌برند. زنها و مردها، در یک حد از متلاشی شدن خانواده‌ها رنج می‌برند و ناراحتند و این، روزبه‌روز تشدید می‌شود و البته آخرین ضربه است. خانواده، محل آسایش انسان است. هیچ انسانی، بدون داشتن یک خانواده‌ی آسوده و آرام و راحت، مزه‌ی زندگی و طعم واقعی حیات انسانی را نخواهد چشید. اینها، این بنیان اصیل را متلاشی و منهدم می‌کنند و از بین می‌برند. این، فرهنگ غربی است. نتیجه‌ی این آزادی و بی‌بندوباری و فرهنگ برهنگی و اختلاط زن و مرد، همین مسایل است. ما برای زن ارزش واقعی انسانی قایلیم آنان، ما را متهم به جلوگیری از رشد علمی و فرهنگی زنان می‌کنند!! خودشان هم می‌دانند این اتهام دروغ است؛ ولی تکرار می‌کنند. ما برای زن، ارزش واقعی انسانی قایلیم. ما میان زن و مرد تفاوتی قایل نیستیم. معتقدیم زن و مرد هر دو انسانند و میدان تکامل، پیش رویشان باز است. هر چه تلاش کنند، هر چه زحمت بکشند و هر چه به سمت خدا پیش روند، به همان اندازه رشد و تکامل پیدا خواهند کرد. راه علم و حضور سیاسی هم، جلوی هر دوی آنها باز است. ما در جنگ و انقلاب مشاهده کردیم که نقش خانمها اگر از مردها بیشتر نبود، کمتر نبود. اگر زنها حماسه‌ی جنگ را نمی‌سرودند و جنگ را در میان خانه‌ها به‌عنوان یک ارزش تلقی نمی‌کردند، مردها اراده و انگیزه‌ی رفتن به میدان جنگ را پیدا نمی‌کردند. دهها عامل دست به دست هم می‌دهد تا خیل عظیم بسیجی را به سمت جبهه روانه می‌کند. یکی از مهمترینِ این عاملها، روحیه‌ی مادرها و همسرها و زنهاست. من، شاید بتوانم ادعا کنم که در ملاقات با خانواده‌های معظم شهدا، روحیه‌ی مادری را شکسته ندیده‌ام. گرچه همه یکی نیستند، برخی قویتر و برخی ضعیفترند، بعضی مطلب را به آن روشنی درک نکرده‌اند و برخی آن را در اوج وضوح حقیقت دریافته‌اند، ولی در بیشتر خانواده‌ها، روحیه‌ی زن را از مرد بهتر یافتم. این، وضع زن در جامعه‌ی ماست؛ اما غربیها نه فقط زن، بلکه هر دو جنس را به لجنزار فساد سوق می‌دهند. مردم ما باید چشم و گوش خود را باز کنند. برگشت به سمت فرهنگ فاسد و منحط غربی، در جامعه‌ی انقلابی و اسلامی ما محال و ممنوع است. ملت و مسؤولان انقلاب ما، ممکن نیست اجازه دهند تا مجدداً رفتار و زندگی مردم به سمتی رود که فرهنگ فاسد غرب تزریق کرده‌بود و آن را بزور به این ملت تحمیل نموده‌بود. کسانی‌که تاریخچه‌ی ورود بی‌حجابی و عریانی زنان در جامعه‌ی ما را که به‌وسیله‌ی خاندان شوم پهلوی انجام گرفت، خوانده‌اند و یا کسانی‌که سنشان اقتضا می‌کند و آن‌روزها را دیده‌اند، می‌دانند که چگونه بی‌حجابی و بی‌حدومرزی و اختلاط زن و مرد را به داخل کشور وارد کردند و آن را به ملت تحمیل نمودند. ملت ما به آسانی این پدیده را نپذیرفت؛ ولی متأسفانه به‌دلیل گذشت دو سه نسل در زیر

سایه‌ی سنگین و شوم خاندان پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی، عده‌یی با این فرهنگ به‌دنیا آمدند و قبح آن را نفهمیدند و سلامت و صفای محیط ناب اسلامی را در نیافتند. دستگاههای تبلیغاتی ما هم، توان شناسایی عیوب فرهنگ غربی را به آنان نداشتند. صدا و سیما، یک دستگاه آموزنده این‌جا، وظیفه‌ی صدا و سیما در تفهیم درخشندگیهای فرهنگ اسلامی در همه‌ی زمینه‌ها، بخصوص در زمینه‌ی روابط زن و مرد و شأن زن در اجتماع آشکار می‌شود. صدا و سیما، مسؤولیت زیادی دارد. رادیو و تلویزیون، یک دستگاه سرگرم‌کننده نیست؛ یک دستگاه آموزنده است. امروز، دنیا با فکر و تدبیر از رادیو و تلویزیون برای آموزش - در همه‌ی شکلهای آن - استفاده می‌کند. همین صهیونیستها، با پولهای گزاف و با میلیاردها دلار در سال، از طریق رادیو و تلویزیون به آموزش فساد می‌پردازند. رادیو تلویزیون در کشورهای وابسته که حکام فاسد استعماری در رأس آنها قرار دارند، در حال آموزش غفلت و بی‌خیالی و شهوترانی و عیاشی و میگساری به مردم است. اگر اینها را به مردمشان آموزش ندهند و مردم با همان فرهنگ بومی و اسلامی و دینی خود - هر دینی - رشد کنند، قدرتها و استعمارگران و حکام مستبد، به آسانی نمی‌توانند بر آنها حکومت بکنند. شما اگر برنامه‌ی هر یک از رادیوهای بیگانه را برای مخاطبان بومیشان بشنوید، چیزی جز فساد و غفلت و ناهوشیاری و بی‌توجهی به امور زندگی و جامعه نیست. البته در کنار آن، گاه دو کلمه از یک مقوله‌ی علمی هم یاد می‌دهند؛ ولی اصل قضیه این نیست. وظیفه‌ی یک رسانه، آموزش و تحلیل و سوق دادن قلب و ذهن و روح و مغز افراد به سمتی است که گردانندگان آن رسانه در نظر دارند. در کشور ما نیز غیر از این نیست. صدا و سیما در جمهوری اسلامی، باید وسیله‌یی برای سوق دادن مردم به فرهنگ اسلامی و ابزاری برای معرفت و آشنایی مردم با درخشندگیهای اسلامی و انسانی باشد. جز این، وظیفه‌یی ندارد و اگر مواردی بود که برخلاف این هدف وارد صدا و سیما شد، نباید پخش کنند. هنرمندان و نویسندگان و گویندگان و مجریان و کارگردانان و هنرپیشگان و همه و همه، باید دست به دست هم بدهند تا این مفاهیم اسلامیِ ارزشمند و درخشنده را در صورت برنامه‌های هنری بسازند تا مردم از آنها تعلیم بگیرند. مراد ما از تعلیم در صدا و سیما، سخنرانی و میزگرد و تدریس صرف نیست. صدا و سیما باید انواع و اقسام روشهای هنری را در برنامه‌های هنری و فیلمها و نمایشها برای تفهیم و توضیح مفاهیم و ارزشهای اسلامی به‌کار گیرد و اگر غیر از این باشد، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، صدا و سیمای اسلامی نیست. شما خواهران و برادرانی که بحمداللّه از معرفت و دانش برخوردارید و درس خوانده‌اید و دوره‌های علمی را دیده‌اید و کار کرده‌اید و با کتابها و احیاناً با معارف بیگانگان آشنا هستید، مسؤولیت سنگینتری دارید. اهداف و برنامه‌های نظام اسلامی نظام اسلامی، نظامی است که قصد اجرای تمام احکام و موازین اسلامی را به‌صورت کامل دارد. این نظام، مایه‌ی سعادت انسان و سربلندی ملت و کشور و مایه‌ی آبادی روی زمین و کشور و منطقه‌ی زیست و مایه‌ی شادی محیط زندگی و نیز استحکام خانواده و اصلاح روابط اجتماعی میان مردم و خلاصه مایه‌ی خوشبختی زندگی مادّی و معنوی انسانهاست. شما موظف هستید با این برنامه‌ها آشنا شوید و باید در حدی که برایتان میسور است، در پیاده کردن این برنامه‌ها مؤثر باشید. در درجه‌ی اول، مسؤولیت متوجه افراد عالم و آگاه و دانا و علمای دین است و سپس همه‌ی کسانی که آگاهی و معرفتی دارند و می‌توانند مردم را آگاه و روشن کنند. رفتار شما بیش از گفتارتان بایستی مردم را در این خط صحیح پیش ببرد و این همان شعار جمهوری اسلامی و حاکمیت اسلام و پیاده شدن آن است که امام بزرگوارمان در بیانات متعدد و از اول پیروزی انقلاب تا آخرین روزهای زندگی پُربرکتش، به ما می‌فرمود. امیدواریم که خداوند متعال توفیق و فضل خود را شامل حال همه‌ی شما برادران و خواهران کند و به همه‌ی ما این توان را ببخشد که ان‌شاءاللّه در راه تحقق احکام اسلامی تلاش کنیم تا بِزودی ملت و جامعه‌ی ما، پیاده شدن کامل اسلام را در جامعه‌ی خود مشاهده کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم شورای عالی انقلاب فرهنگی، توانایی زیاد برای

پیشبرد فرهنگ کشور در ابتدا بایـد به همه‌ی آقایان محترم و برادران عزیز، به‌خاطر این دیداری که چند سال برای من مأنوس بود و حالا فاصله‌یی افتاده است، خوش‌آمد بگویم. از این‌که امروز آقایان را زیارت می‌کنم، خوشحالم. همین‌طور باید قدردانی و تکریم خود را نسبت به این نهاد مهم، یعنی شورای عالی انقلاب فرهنگی که حضرت امام فقیدمان(رضوان‌اللَّه‌علیه) آن را پایه‌گذاری کردند - هم در شکل ستاد انقلاب فرهنگی و هم به شکل تکامل یافته‌اش در صورت شورای عالی انقلاب فرهنگی که بحمداللَّه الان هست - ابراز کنم. معتقد بوده‌ام و همچنان هستم که این شورای عالی می‌تواند کارایی‌های زیادی برای پیشبرد فرهنگ کشور داشته باشد و به وزارتخانه‌هایی که متصدی و مباشر اجرایی کار فرهنگی هستند، کمک بزرگی بکند. بحمداللَّه همه هم در این مجموعه عضو و شریکند و از این ترکیب و این وضع هم خیلی خوشحال و خشنودم. جناب آقای هاشمی فرمودند که شورا افت کرده است؛ من به این هیچ اعتقادی ندارم. من معتقدم که شورا بحمداللَّه الان با حضور شما آقایانی که تشریف دارید - بخصوص با توجه به حضور مستمر خود جناب آقای هاشمی - وضعش خیلی بهتر می‌باشد و فعالتر شده است. آن وقت هم عقیده‌ام همین بود. جلساتی که ایشان شرکت می‌کردند، جلسات کارآمد و بُرش‌داری بود و در آن، پیشرفت محسوس می‌شد. البته الحمدللَّه حالا ایشان بی‌دردسر و بی‌دغدغه، همه‌ی جلسات را شرکت می‌کنند؛ ولی گاهی به یاد آن وقتی می‌افتم که بخصوص به خاطر اشتغالات ایشان در امر جنگ، کمتر موفق می‌شدیم که ایشان را در این شورا زیارت کنیم. خوشحالم که الحمدللَّه ایشان هستند و ترکیب هم ترکیب خیلی خوب و مجموعه نیز مجموعه‌ی کاملی است. فرهنگ اسلامی را به فرهنگ آموزشی و تحصیلی منحصر نکنیم نکته‌یی که به نظر من خیلی مهم می‌باشد، این است که ما فرهنگ اسلامی و فرهنگ کشور را - که شورای عالی انقلاب فرهنگی هدفهایی را برای آن تعقیب می‌کند - به فرهنگ آموزشی و تحصیلی و کلاسی و مَدرسی منحصر نکنیم؛ بلکه بخشی از این فرهنگ، فرهنگ عمومی است که نفس حضور وزارت ارشاد در این مجموعه و آشناییها و آگاهیهایی که اعضای این جلسه به اختلاف در مسایل گوناگون فرهنگی دارند، خود شاهد بر این است که به این بدنه و این قسمت هم اهتمام زیادی شده است. ما و همه‌ی دست‌اندرکاران فرهنگ در کشور باید باور کنیم که امروز آماج تهاجمات فرهنگی دشمنانمان هستیم؛ هم به صورت آمیختن فرهنگ انقلابی ما با چیزهایی که آن را از خلوص و کارایی می‌اندازد و هم به صورت مانع تراشیدن بر سر تربیت انسانهای کارآمد و متخصص که بتوانند همه‌ی امور کشور را اداره کنند. شکی نیست که دشمن نسبت به همه‌ی اینها، به صورت جذب و ربودن و دزدیدن مغزها و استعدادهای درخشان از میان ما، برنامه‌ریزی کرده است. این را هم می‌دانیم که این برنامه‌ریزی، نسبت به همه‌ی کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما شده است. آنها با توجه به انقلاب اسلامی و خطراتی که برای استکبار دارد، نسبت به کشور ما به‌طور ویژه برنامه‌ریزی کردند تا نگذارند در این‌جا مغزهای کارآمد و درخشان و استعدادهای برجسته رشد کنند یا بمانند. آنها برنامه‌ریزی دارند و پول خرج می‌کنند و اصلاً دستگاههایی برای شناسایی استعدادهای درخشان کشورهای مختلف دارند تا آنها را - چه در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی و چه در دوران به ثمررسیدگی و کارایی - بربایند. توجه به فرهنگ عمومی، یکی از کارهای مهم شورای عالی انقلاب فرهنگی پس، ما از همه طرف، با دشمنی و خصومت دشمنان اساسی و فرهنگیمان در عالم مواجه هستیم که نگذارند چه در زمینه‌ی فرهنگ عمومی و ذهنیتها و عمل فرهنگی مردم و چه در زمینه‌ی کار مَدرسی و تربیت نیروی انسانی، به مقاصد خودمان برسیم. ما باید متناسب با دشمنی و خصومت دشمن، برنامه‌ریزی کنیم. در مسأله‌ی فرهنگ عمومی، همین که مشاهده می‌کنیم در جامعه‌ی ما - مثلاً در پیچ و خم ادارات و دستگاههای دولتی و بخصوص در بعضی از ارگانها که شکایت زیادی از آنها می‌شود - کارهای مردم روان انجام نمی‌گیرد و امروز و فردا می‌شود و دردمندانه و دلسوزانه با کار مردم برخورد نمی‌گردد، به‌خاطر یک نقص و بیماری فرهنگی است. یا اگر مشاهده می‌کنیم که افراد کارآمدِ فکری ما در دانشگاهها و کارگاهها و مراکز تحقیق، به نوآوریهایی که برای یک محقق، نان و آب و شهرتی ندارد، اما زحمت زیادی دارد، کمتر تن می‌دهند و به کارهای آسانتر و سهلتر تسلیم می‌شوند، یک بیماری فرهنگی است. این تحقیقات عظیمی که

در دنیای علم شده، به‌وسیله‌ی چه کسانی انجام شده است؟ غالباً به وسیله‌ی کسانی که در دوره‌ی تحقیق، مردمان نام‌آوری نبودند و روی عشق به تحقیق و علم و محصول کار تحقیقی خود، کاری را با زحمت شروع کردند و رنج آن را بر خود هموار ساختند، انجام شده است. نتیجه‌ی این کار، چیز عظیمی برای یک ملت شده است. البته، سیاستها هم از محصول علمی و تحقیق آنها، بدخواهانه سوءاستفاده کرده‌اند که ما نمی‌توانیم سوءاستفاده‌ی سیاستها را به حساب نفس تحقیق و انگیزه‌ی آن بگذاریم. اگر اینها را کم داریم، ناشی از یک بیماری فرهنگی در ماست. ما باید این را علاج کنیم. این، ربطی به کار مدرسه و دانشگاه و امثال اینها ندارد؛ بلکه نگرش و فعالیت و تلاش فرهنگی سازمان یافته‌ی دیگری را می‌طلبد و ما باید آن را انجام بدهیم. حقیقتاً یکی از کارهای مهم شورای عالی انقلاب فرهنگی، نگرش به فرهنگ عمومی و پیدا کردن و شناختن بیماریهای فرهنگیِ امروز کشور ما و یافتن علاج این بیماریها با دید متخصصانه و البته دردمندانه و انقلابی و توصیه‌ی آنها به دستگاههای گوناگون است. این، یک بخش مهم کار می‌باشد و خوب است که شورای عالی انقلاب فرهنگی، به این قضیه برسد. در حقیقت، بخش عمده و بدنه‌ی فوتیتر و فوریتر، همین بخش مربوط به فرهنگ کلاسی و آموزشی و تخصصی و انسان‌سازی - به معنای تربیت آدمهای کارآمد و نیروی انسانی - است. تولید نیروی انسانی کارآمد برای اداره‌ی انقلاب، از دبستانها و حتّی تا حدودی ماقبل دبستانها شروع می‌شود و به دانشگاهها و مراکز تحقیق و مراکز عالی می‌رسد. شما آقایان، تأمین و اداره و بهسازی این قضیه را متکفل هستید. مراکز آموزشی ما مشکلات و نواقصی دارند من تا حدودی نقایصی را که وجود دارد، می‌دانم. شما آقایان هم بهتر از من می‌دانید. دبستانها و دبیرستانهای ما، مشکلات و نقایصی دارند. دانشگاههای ما از لحاظ ضعف کیفیت، مشکلاتی دارند. اگرچه در این سالهای اخیر، مقداری به کمیت توجه شده - شاید هم چاره‌یی نبوده است - لیکن پایین بودن کیفیت در دانشگاهها، چیزی است که مورد قبول و آگاهی همه‌ی دست‌اندرکاران می‌باشد. مشکلات مراکز تحقیقاتی و افسردگی محققان ما که آن نشاط لازم را برای کار تحقیقی ندارند، یکی از معضلاتی است که الان وجود دارد. معلمان و اساتید - چه در دانشگاهها و چه در مدارس - دچار مشکلات فراوان هستند. آن شوق و انگیزه‌یی که یک نفر آدم را بسراغ تعلیم بکشاند، به چیزهای گوناگونی وابسته است که انصافاً بعضی از آنها لنگ است. مسایل مادّی و نیز احترامات معنوی تأثیر دارد. حرمت گذاشتن برای استاد - همین چیزی که در اسلام این‌قدر به آن اهمیت داده شده که شاگرد باید استاد را احترام بکند - تا چه اندازه وجود دارد؟ همه‌ی اینها نقایصی را به‌وجود آورده است؛ علاوه بر این که از نظر کمیّت هم، ما استاد کم داریم و آن تعدادی که داریم، شاید مثلاً از نیمِ آن میزانی که احتیاج داریم، مقداری بیشتر باشد. طبق آماری که من دیده‌ام، شاید در دانشگاهها چهل‌درصد استاد کم داشته باشیم. وضع فضای آموزشی مدارس و دانشگاهها هم از همین قبیل است. این نقایص وجود دارد. البته نمی‌توان نقایص را به اشخاص یا مدیران و تدبیرکنندگان نسبت داد. بسیاری از اینها، ناشی از وضعیت ماست؛ این را همه می‌دانند. ما در این چند سال گذشته، گرفتار جنگ و کمبودها و محاصره و فشارهای گوناگون اقتصادی دشمن و امثال اینها بودیم. طبیعی است که عمده‌ی این نواقص، ناشی از اینهاست؛ لیکن چیزی که امروز می‌توان آن را مورد نظر قرار داد، این است که دستگاه فرهنگی کشور همت بگمارد که این نواقص را یکی پس از دیگری برطرف بکند. برای یک کشور، نیروی انسانی همه چیز است در کار فرهنگی نباید مسأله‌ی پول و بودجه، یک مشکل عمده به حساب آید. به این معنا که مشکلات و نقایص فرهنگی را در ردیف نیازهای بودجه‌یی و در آخرهای لیست قرار ندهیم؛ بلکه در اولهای لیست - اگر نگوییم در ردیف اول - قرار بدهیم. اگر درست فکر بکنیم، این به صرفه‌ی اقتصادی مملکت هم است. یعنی از این‌که بودجه و امکانات بیشتر را به کارهای فرهنگی - بخصوص فرهنگ آموزشی - متوجه کنیم، کشور زیان نخواهد کرد؛ زیرا که خود این، برای آینده‌ی کشور تولید امکانات می‌کند. برای یک کشور، نیروی انسانی همه چیز است. ما اگر نیروی انسانی نداشته باشیم، هیچ چیزی نداریم. چند سال قبل از این، روی بعضی از کشورهایی که سالها پیش از ما انقلاب کردند و توفیقهایی هم در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی و فنی و امثال اینها به دست آوردند، مطالعه‌یی می‌کردم. دیدم اینها در اوایل انقلاب، بیشترین تکیه و برنامه‌ریزی

را روی تربیت نیروی انسانی گذاشته‌اند؛ به طوری که بعضی از این کشورها، همین الان نیروی انسانی کارآمد و ماهر صادر می‌کنند. یعنی نه این‌که کشور خودشان از وجود چنین نیروی انسانی‌یی سرریز شده و بی‌نیاز گردیده است؛ نه، کشور آنها از جهات دیگر آماده‌ی قبول این همه متخصص نیست و وضع اقتصادیشان طوری نیست که بتواند این همه متخصص را مصرف کند؛ این است که به کشورها صادر می‌کنند. همین نیروی انسانی است که آنها را علی‌رغم نداشتن درآمدهای کلانی مثل نفت و مانند آن - که بحمداللّه ما از آن برخوردار هستیم - به سطوح خوب رسانده است. این قسمت را از این جهت مطرح کردم که اگر ما امروز بودجه‌ی ارزی و یا ریالی را به کار فرهنگی متوجه می‌کنیم، باید توجه نماییم که اگرچه ممکن است در کوتاه مدت، این بودجه به درد کارهای اقتصادی و گردش امور اقتصادی کشور ما نخورد، اما در اندکی بعد از کوتاه مدت - نه این‌که در بلند مدت زیاد - عایدیش فوراً به خود ما برمی‌گردد؛ مثل همین مسأله‌ی انتشارات و کاغذ، که ما باید بتوانیم کتاب و نشریه‌ی علمی و امثال اینها را در اختیار داشته باشیم. باید کاغذ را در اختیار دستگاههای فرهنگی گذاشت تا بتوانند این کار مهم را انجام بدهند. این، یک مسأله است که در نگرش به عرصه‌ی فرهنگی کشور، ما باید به تربیت نیروی انسانی توجه کنیم. باید به ذهنیت دانشجویان و جوانان خیلی توجه شود مسأله‌ی دیگر به دانشگاهها برمی‌گردد. البته مدارس هم هستند؛ اما بخصوص دانشگاهها مهمترند. باید به ذهنیت دانشجویان و جوانان و اعتقادات و روحیه‌ی اسلامی و انقلابی آنها، خیلی توجه بشود. حقیقتاً جوانان موتور و راه‌اندازنده‌ی حرکتهای بزرگ - هم مثبت و هم منفی - در جامعه هستند. اگر ما بتوانیم این مجموعه‌ی جوان بافرهنگ را که در نقطه‌یی به نام دانشگاه جمع شده‌اند، به سمت روحیه‌ی انقلابی و اسلامی جهت بدهیم، به نظرم می‌رسد که کشور و انقلاب، بزرگترین سود را از این بابت خواهد برد. در گذشته، دانشگاه نقطه‌یی بود که در آن، بی‌فرهنگی اسلامی بیش از جاهای دیگر و یا در ردیف بدترین جاها بود. این، کاری بود که رژیم و دستگاههای فرهنگیِ گذشته دنبال می‌کردند و توجه داشتند که این کار در دانشگاهها انجام بگیرد. مقاصد سیاسی پشت سر این قضیه بود. به نظر من، امروز باید طوری باشد که ورود در دانشگاه، مثل ورود در حوزه‌ی علمیه باشد. همچنان که در حوزه‌ی علمیه، انسان معرفت و دین و تعبد می‌آموزد، کسی هم که به دانشگاه وارد شد، حتّی اگر از مبانی اسلامی و انقلابی فاصله هم دارد، دانشگاه در طی این مدت، او را با مبانی اسلامی و انقلابی آشنا کند و متعبد سازد. به همین خاطر است که بایستی به تربیت دینی و گرایشها و روحیه‌ی پُرشور انقلابی جوانان در دانشگاه اهمیت داد. فقط با زبان هم نمی‌شود. این کار، مقدماتی لازم دارد. عناصری که در دانشگاهها به کار گرفته می‌شوند، آنهایی که مؤثرند، آنهایی که در مراکز حساس واقع می‌شوند، واقعاً باید از کسانی باشند که این انقلاب را از بن دندان قبول داشته باشند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که هر استاد و یا متخصصی که در دانشگاهها تحقیق و یا تدریس می‌کنند، بایستی یک انقلابی طراز اول باشد. نه، ممکن است این فرد کاملاً قابل قبول باشد و دانش وافری داشته باشد و انقلاب از دانش او استفاده کند. ما بیش از دانش او، چیزی از او نمی‌خواهیم. منتها در همین مورد هم نباید انگیزه‌ی ضدیت با انقلاب در او وجود داشته باشد؛ چون اگر این انگیزه وجود داشت، دانش او در اختیار انقلاب قرار نخواهد گرفت. در مراکز حساس دانشگاهی، از عناصر انقلابی استفاده شود پس، در مراکز حساس و سربندهای اداره‌ی امور دانشگاهی - چه اداره به معنی رسمی آن و چه اداره‌ی امور فکری و تدریس و امثال اینها - کسانی که مسؤول می‌شوند و کارهای مهم دست آنهاست، واقعاً باید از عناصر انقلابی باشند. دیگران هم انگیزه‌ی ضدیت با انقلاب در آنها نباشد. اگر واقعاً کسی انگیزه‌ی مخالفت با انقلاب در وجودش باشد، حضور او در دانشگاه - در هر سطحی که باشد - مضر است؛ برای تحصیل هم مضر می‌باشد. من این واقعیت را در بعضی از رشته‌هایی که می‌توانستم درباره‌ی آنها قضاوت کنم، مشاهده کرده‌ام. استادی که توانایی تربیت شاگرد در آن رشته را دارد، ولی بر اثر بی‌اعتنایی یا مخالفت با انقلاب، حتّی وقت نمی‌گذارد که دانشجو را در آن رشته تربیت کند، در حقیقت برای او، تربیت دانشجوی انقلابی و دانشگاه انقلاب، یک انگیزه نیست؛ بلکه نسبت به این قضیه ضد انگیزه دارد. البته، دانشجویان عناصر آینده‌ساز این کشور هستند و بایستی از همه جهت - چه از جهات فکری و چه از جهات علمی و

درسی و به تبع آن از لحاظ مادّی و رفاهی - روی آنها سرمایه‌گذاریهایی بشود که اطلاع دارم بحمداللَّه دولت مشغول است و برنامه‌های خوبی برای این قضیه دارد. امیدواریم ان‌شاءاللَّه این برنامه‌ها به نتیجه برسد. خوشحالم که شورای عالی انقلاب فرهنگی را در صحنه‌ی سازندگی فرهنگی کشور، فعال و بانشاط و حاضر مشاهده می‌کنم. امیدوارم خداوند ان‌شاءاللَّه به آقایان توفیق بدهد و به جناب آقای هاشمی و دستگاههای دولتی ما هم کمک کند که بتوانند این اهداف بلند و سازنده و حقیقتاً مقدسی را که امروز از طرف دستگاههای اجرایی کشور - که در خدمت انقلاب و در جهت اسلام هستند - مطرح می‌شود، تا سر منزل نهایی آن برسانند و انقلاب را در دنیا سرافراز و روسفید کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با هیأت نظارت، بازرسان و ناظران شورای نگهبان و هیأت اجرایی انتخابات میان‌دوره‌یی مجلس

سخنرانی در دیدار با هیأت نظارت، بازرسان و ناظران شورای نگهبان و هیأت اجرایی انتخابات میان‌دوره‌یی مجلس و خانواده‌های شهدا، اسرا، مفقودان و جانبازان استانهای فارس و همدان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم باید از زندگی فاطمه‌ی زهرا(س) درس بگیریم این ایام، به سیّده‌ی زنان عالم و بانوی بزرگ تاریخ جهان - فاطمه‌ی زهرا(علیهاالسّلام) - متعلق است؛ آن زن نمونه‌یی که حیاتش با همه‌ی کوتاهی و عمر او در عین جوانی، الگویی برای همه‌ی مردان و زنان غیور و مؤمن و مسلمانان و حتّی مردم غیر مسلمانی که با مقام آن بزرگوار آشنا باشند، است و ما باید از زندگی آن بزرگوار درس بگیریم. قبلاً لازم می‌دانم ضمن تسلیت این یادبود بزرگ غم‌انگیز و حزن‌آلود به همه‌ی شما برادران و خواهران، به خاطر حضورتان و زحماتی که متحمل شدید و از نقاط مختلف کشور تشریف آوردید و در این‌جا گرد آمدید، تشکر کنم. در زندگی زهرای اطهر(سلام‌اللَّه‌علیها) یک نکته هست که باید به آن توجه کرد. البته، ما در تعریف مقامات معنوی آن بزرگوار وارد نمی‌شویم و قادر هم نیستیم که مقامات معنوی فاطمه‌ی اطهر(علیهاسلام‌اللَّه) را بفهمیم و درک کنیم. حقیقتاً در اوج قله‌ی معنویت انسانی و تکامل بشری، فقط خداوند است که چنین بندگانی را - و کسانی که همطراز آنها باشند - می‌شناسد و مقام آنها را می‌بیند. لذا فاطمه‌ی زهرا را امیرالمؤمنین و پدر بزرگوار و اولاد معصومینش می‌شناختند. مردم آن زمان و زمانهای بعد و ما نیز در این روزگار نمی‌توانیم آن درخشندگی و تلألوی معنویت را در آن بزرگوار تشخیص بدهیم. نورِ درخشان معنوی، به چشم همه کس نمی‌آید و چشمهای نزدیک‌بین و ضعیف ما قادر نیست که آن جلوه‌ی درخشان انسانیت را در وجود این بزرگواران ببیند. بنابراین، در صحنه‌ی تعریف معنوی فاطمه‌ی زهرا(علیهاالسّلام) وارد نمی‌شویم؛ لیکن در زندگی معمولی این بزرگوار، یک نکته‌ی مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد غیور خستگی‌ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم بعد از رحلت رسول‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) که به مسجد می‌آید و سخنرانی و موضعگیری و دفاع می‌کند و حرف می‌زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی‌ناپذیر و محنت‌پذیر و سختی‌تحمل‌کن است، از طرف دیگر. همچنین از جهت سوم، یک عبادتگر و بپادارنده‌ی نماز در شبهای تار و قیام‌کننده‌ی للّه و خاضع و خاشع برای پروردگار است و در محراب عبادت، این زن جوان مانند اولیای کهن الهی، با خدا راز و نیاز و عبادت می‌کند. نقطه‌ی درخشان زندگی فاطمه‌ی زهرا(س) این سه بُعد را با هم جمع کردن، نقطه‌ی درخشان زندگی فاطمه‌ی زهرا (علیهاالسّلام) است. آن حضرت، این سه جهت را از هم جدا نکرد. بعضی خیال می‌کنند انسانی که مشغول عبادت می‌باشد، یک عابد و متضرّع و اهل دعا و ذکر است و نمی‌تواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می‌کنند کسی که اهل سیاست است - چه زن و چه مرد - و در میدان جهاد فی‌سبیل‌اللَّه حضور فعال دارد، اگر زن است، نمی‌تواند یک زن خانه با وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است، نمی‌تواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد. خیال می‌کنند اینها باهم منافات دارد؛ در حالی که از نظر اسلام، این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد؛ در شخصیت انسان کامل، کمک کننده هم است. شما باید در محیط کار و زندگی، با همسر و فرزندان و همسایه و

دوستانتان، به وظایف شخصی خود عمل کنید و پیوندهای معمولی اجتماعی را به صورت سالم برقرار نمایید. در عین حال، باید در میدان سیاست و صحنه‌ی انقلاب و کارهایی که نظام اجتماعی از شما می‌طلبد و انتخابات و میدان جنگ و عرضه کردن خواست انقلابی و ملی خود در سطح کشور و جهان و بیان اراده‌ی سیاسی خود در میدانهای سیاست و انقلاب، حضور داشته باشید. شما باید در راهپیمایی و سازندگی و میدان جنگ و انتخابات و بیان عقیده‌ی سیاسی خود - آن جایی که اظهار عقیده واجب است - حضورتان را حفظ کنید و در تعیین سرنوشت کشور وانقلاب مؤثر باشید. در عین حال، رابطه‌ی معنوی و قلبی خودتان با خدا را از طریق عبادت و توجه و ذکر و حضور و معنویت و استمداد از خدا و توکل به او و انجام نوافل و فرایض خوب کنید. این سه بعد، انسان مسلمان را می‌سازد. اسلام، این را از ما خواسته است و اگر بپرسند: چگونه میسر است؟ پاسخ می‌دهیم که ما الگوهایی از جمله فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) داریم. بشر امروز زندگی یک بعدی دارد بشر امروز، در چارچوب تمدنهای مادّی دنیا و تحت تربیت مکتبهای حاکم بر جهان، انسانی یک بعدی است. اگر سرگرم زندگی می‌شود، غالباً از معنویت غافل می‌گردد. دنیا را ببینید، لابد خوانده‌اید و شنیده‌اید که در کشورهای دور از معنویت - مثل بسیاری از جوامع اروپایی و غیر آنها که البته بین این کشورها هم کم و بیش افراد اهل معنا هستند - نظام، نظام غیرمعنوی و مادّی است. در آن جا، مردم سرگرم زندگی و مادّیت و تأمین شکم و رفاهند و اصلاً از معنویت و ارتباط قلبی با خدا و توجه و ذکر و دعا و تضرع و گریه و نافله، یادشان نمی‌آید و در غفلت کامل - که بزرگترین بلا و آفت برای انسان است و او را از همه‌ی خیراتِ موجود محروم می‌کند - بسر می‌برند. وقتی مشغول شکم و اداره‌ی زندگی شخصی می‌شوند، حتّی در میدان سیاست هم غافلند. بیشتر مردمی که در کشورهای پیشرفته هستند، درک و تحلیل از مسایل سیاسی ندارند و دولتها با تعصبهای گروهی و حزبی و احیاناً قوم‌گرایی و ناسیونالیستی، آنها را به این طرف و آن طرف می‌کشانند و در میدانهای سیاست، از آنها استفاده می‌کنند واصولاً توده و عامه‌ی مردم، تحلیل سیاسی ندارند. مردم در جامعه‌ی اسلامی ما تحلیل سیاسی دارند اما در اسلام این‌گونه نیست. همین حالا در جامعه‌ی اسلامی ما، مردم تحلیل سیاسی دارند. همین قشرهای محروم کشور، همین عشایر سلحشور غیور، همین عزیزانی که در استان فارس در چادرها یا کوره‌دهها و راههای دور زندگی می‌کنند - که جمعی از آنها هم در این محفل حضور دارند - تحلیل سیاسی دارند. در سایر مناطق کشور هم که من در میان قشرهای مردم رفتم و با آنها صحبت و نشست و برخاست کردم و در مناطق و خانه‌ها و چادرهای خود، زیارتشان کردم، تحلیل سیاسی دارند و سیاست را می‌فهمند و نسبت به مسایل کشور، دارای عقیده و انگیزه و مقصود هستند و می‌فهمند که ما امروز در دنیا با چه کسی طرفیم و توطئه‌ی استکبار جهانی و امریکا یعنی چه. می‌فهمند که چرا دشمن جنگ را بر ما تحمیل کرده بود و متوجهند که دنیای استکباری و قدرتهای مسلح عالم، در جنگی که بر ما تحمیل شد، چرا دایماً از دشمن ما حمایت می‌کردند و هنوز هم بسیاری از آنها می‌کنند. این، تحلیل سیاسی و یک بُعد زندگی انسان مسلمان است. لذا در طول مدت ده سال و چند ماهی که امام فقید بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌تعالی علیه) در میان ما بودند و رهبری امت ما و مسلمانان عالم را بر عهده داشتند، در بیانات ایشان می‌بینید که بر حضور مردم در صحنه‌های سیاسی تأکید می‌کردند. مردم باید کشور ایران را متعلق به خودشان بدانند. سرنوشت این ملت و کشور، دست یکایک شماست. عظمت و عزت دادن به این کشور، ممکن می‌شود؛ وقتی‌که شما بخواهید. استقلال این کشور، حتمی و ریشه‌دار می‌شود؛ وقتی‌که مردم بخواهند و در صحنه‌های سیاسی حضور داشته باشند و از انقلاب کناره نگیرند و بدانند که چه‌می‌کنند و چرا می‌کنند و به چه عزم و نیتی انجام می‌دهند. امروز امور کشور به همه‌ی مردم مربوط است حضور مردم، زنده‌کننده‌ی فضای زندگی در یک کشور است. وقتی مردم در سیاست دخالت نکنند و نسبت به اوضاع سیاسی اظهارنظر و دلسوزی ننمایند و ندانند که چه‌کسی آمد و رفت و چه کسی مسؤولیت پیدا کرد و ندانند که با چه کسی مبارزه می‌کنیم و به کدام سمت می‌رویم، کشور پیش نخواهد رفت. همه باید به مسؤولان کشور کمک کنند. گذشت آن روزی که کشور متعلق به یک‌عده و خانواده‌ی خاصی بود و مردم هم آن را باور کرده بودند. گذشت آن وقتی که مردم از امور کشور بیگانه باشند و به آنها ارتباطی

نداشته باشد. امروز، همه‌ی امور کشور، به همه‌ی مردم در شهرهای دور دست و روستاهای دورافتاده و عشایر و چادرنشینها و مردم شهرهای بزرگ مربوط است. اقتصاد کشور هم به‌وسیله‌ی مردم و با پشتیبانی آنها باید زنده و فعال بشود. سیاست و استقلال و حضور در صحنه‌ی بین‌المللی و مبارزه با استکبار جهانی هم باید به وسیله‌ی مردم و با علم و آگاهیِ آنها انجام بشود و به همین خاطر است که گویندگان و صداوسیما و ارتباطات عمومی و رسانه‌های جمعی و روزنامه‌ها و همه‌ی کسانی که با مردم سر و کار دارند، موظفند مردم را نسبت به مسایل مهم کشور و انقلاب و آنچه که بر انقلاب و مسیر آن می‌گذرد و دشمنیهایی که می‌شود و نفوذیهای داخلی آن دشمنها، آگاه و روشن کنند. باید مردم همه‌ی مسایل مهم کشور را بدانند. دو توصیه به مردم برای شرکت در انتخابات این روزها، انتخابات میان دوره‌یی را در پیش داریم. من، دو توصیه به مردمی که انتخابات به آنها ارتباط پیدا می‌کند، می‌کنم: توصیه‌ی اول این است که در انتخابات شرکت کنند و نگویند که میان دوره‌یی است و اهمیتی ندارد. نه، حضور مردم در صحنه‌ی انتخابات و رأی دادن، خود یک کار سیاسی است که مردم باید انجام بدهند. توصیه‌ی دوم این است کسی را انتخاب کنند که تشخیص می‌دهند به صلاح است او به مجلس برود یا افراد مورد اطمینانشان، به آنها معرفی می‌کنند. مجلس شورای اسلامی، یک مرکز اساسی و تعیین‌کننده برای انقلاب است. همه‌ی سر رشته‌های امور، به مجلس شورای اسلامی بر می‌گردد. مجلس، مظهر حضور و اراده‌ی مردم در صحنه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی است. اگر مردم چیزی را در زمینه‌های اقتصادی یا سیاسی بخواهند که بشود یا نشود و چیزهایی را بخواهند که به سرنوشت کشور ارتباطی پیدا می‌کند، باید اراده‌ی خویش را از حنجره و زبان نماینده‌ی خود بیرون بدهند و به صورت قانون درآورند و این قانون در سطح کشور عمل بشود. این، تأثیر مردم در قانونگذاری است. بنابراین، مجلس بسیار مهم است و قشرهای مختلف مردم کوشش کنند که امر انتخابات و مجلس را همیشه مهم بشمارند. انقلاب ما برای همه‌ی مردم دنیا حجت است امام بزرگوارمان در این برهه از زمان، این انقلاب را برای همه‌ی مردم دنیا حجت قرار داد تا بدانند که ملتها می‌توانند کار کنند و ببینند که اراده‌ی ابرقدرتها در سرنوشت کشورها و ملتها تعیین‌کننده نیست. امروز، ملتها می‌بینند که مردم ایران، با اتکال و اعتماد به خدا توانست حرف خود را به کرسی بنشاند. ما به برکت انقلابمان و به برکت اسلامی که این انقلاب را به وجود آورد و به برکت تبعیت از امام و رهبر عظیم‌الشّأن فقیدمان، توانستیم راهی را برویم که برای مردم دنیا ناشناخته بود. امروز، انقلابهایی که وابسته بوده‌اند، خودشان را به یک طرف نشان می‌دهند. آن تحولهایی که در کشورها به وقوع پیوست، اما از متن احساسات و عقاید مردم نجوشیده بود و به یک طرف و یک قطب مرتبط و متصل بود، آخر کار معلوم شد چیزی که اصیل نباشد، سرنوشتش چگونه است. انقلاب اصیل، این انقلاب است که مبتنی بر دین - آن هم اسلام - می‌باشد و با فکر و خط روشن و جهان‌بینی واضح، پیش روی مردم قرار دارد. ما این راه را ادامه دادیم و باز هم ان‌شاءاللَّه به فضل پروردگار و با تمسک به اسلام و عمل به قرآن - در تمام جوانب و اطرافش - آن را ادامه خواهیم داد. امیدوارم که خداوند به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز، لطف و فضل خودش را نازل کند. لازم می‌دانم از برادران و خواهرانی که در کار انتخابات زحمت کشیدند و حضور داشتند و تلاش و نظارت و اجرا کردند تا نظم انتخابات تأمین شود، صمیمانه تشکر کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلّاب حوزه‌های علمیه

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلّاب حوزه‌های علمیه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حوزه و دانشگاه و وحدت، از مسایل اصلی انقلاب و کشور در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران، چه کسانی که از راههای دور و شهرهای دیگر تشریف آوردید و چه برادران و خواهرانی که از سازمانها و دستگاههای مختلف حضور به هم رساندید، خوش آمد عرض می‌کنم و یاد شهید گرامی و عزیزمان - مرحوم آیةاللَّه دکتر مفتح - را که این ایام با نام ایشان ارتباط و پیوند پیدا کرده است، گرامی می‌داریم و

از ایشـان تجلیل می‌کنیم. مسأله‌ی این روزها، حول و حوش دانشـگاه و حوزه‌ی علمیه و وحـدت دور می‌زنـد. این سه واژه و مفهوم، در انقلاب بسیار مهم است. عنوان وحدت حوزه و دانشگاه - که امام بزرگوارمان این تعبیر و مفهوم را از قلب حکیمِ عارف و ملهم از ارشـادات الهی صـادر کردنـد - بر سه پایه‌ی اساسـی متکی است و این سه پایه - یعنی حوزه و دانشـگاه و وحـدت - جزو مسایل اصـلی این انقلاب و کشور است. بنای توحیـد - که مبنای فکری و اعتقادی و اجتماعی و عملی ماست - در وحـدت است. تفکرات شرک‌آلود، انسانها را هم تقسـیم می‌کرد. جامعه‌یی که بر مبنای شـرک بنا شـده باشـد، طبقات انسان هم جـدا و بیگانه‌ی از یکدیگر است. وقتی در یـک جـامعه‌ی شـرک‌آلود، ربـط انسانهـا به مبـدأ هستی و نیروی قاهر و مسـلط عالم مطرح می‌شود، به طور طبیعی و قهری، در این جامعه انسانها از هم جـدا می‌افتنـد؛ یکی به یک خـدا، دیگری به خدایی دیگر و سومی هم به خدایی دیگر. جامعه‌یی که برمبنـای شـرک باشـد، میـان آحـاد و طوایف انسـان، یـک دیوار غیر قابل نفوذ و یک دره‌ی جـداییِ غیر قابل وصل وجود دارد. درست بعکس آن در جـامعه‌ی توحیـدی، که وقتی مبـدأ و صـاحب هستی و سـلطان عـالِم وجود و حیّ و قیومی و قاهری که همه‌ی حرکات و پدیده‌های عالم، مرهون اراده و قدرت او می‌باشد، یکی است، انسانها - چه سیاه و چه سفید و چه دارای خونهای مختلف و نژادهای گوناگون و وضعیت اجتماعی مختلف - با یکدیگر خویشاوندند؛ چون به آن خدا وصلند، به یک‌جا متصلند و از یک جا مدد و کمک می‌گیرند. این، نتیجه‌ی قهری اعتقاد به توحید است. در این دیدگاه، نه فقط انسانها به یکدیگر مرتبطند، بلکه با نگاه و نگرش توحیدی، اشـیا و اجزای عالم و حیوانات و جمادات و آسمان و زمین و همه چیز، به یکدیگر متصل و مرتبطند و همه با انسان خویشاوندنـد. بنابراین، همه‌ی آنچه که انسان می‌بینـد و احساس و درک می‌کنـد، یک افق و یک عالم و یک مجموعه است که در یک دنیای سالم و یک محیط امن قرار می‌گیرد. جامعه‌ی اسـلامی در درون خود، متحـد و مؤتلف است این که در قرآن می‌فرماید: «یهدی به اللّه من اتّبع رضوانه سبل‌السّلام»(۱)، کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت می‌کند و به راههای سِلم و همزیستی سوق می‌دهـد، به خـاطر مبنـای توحیـدی جـامعه‌ی اسـلامی است. ولایت هم معنایش همین است. ولایت، یعنی پیونـد و ارتبـاط تنگاتنـگ و مسـتحکم و غیرقابـل انفصـال و انفکـاک. جـامعه‌ی اسـلامی کـه دارای ولایـت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکـدیگر و به آن محور و مرکز این جـامعه - یعنی ولیّ - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسـلامی در درونِ خود یکی است و متحـد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعـد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشـمن باشـند، به شـدت دفع می‌کنـد و با آن معارضه می‌نمایـد. یعنی «اشـدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»(۲)، لازمه‌ی ولایت و توحیـد جـامعه‌ی اسـلامی است. این مبنـای توحیـد و اعتقـاد به وحـدانیت حضـرت حق (جلّ‌وعلا)، در تمام شؤون فردی و اجتماعیِ جامعه‌ی اسـلامی تأثیر می‌گـذارد و جامعه را به صورت یک جامعه‌ی هماهنگ و مرتبط به یکـدیگر و متصل و برخوردار از وحدت (وحدت جهت و وحدت حرکت و وحدت هدف) می‌سازد. این جوامع، نقطه‌ی مقابل تأثیر شـرک و مشرکان و آلهه‌ی شرک‌آفرین هسـتند. لـذا هر جا در میان مؤمنین و بنـدگان صالـح خـدا وحـدت هست، آن جا توحیـد و خـدا هم هست. هر جا بین مؤمنین و بین بندگان صالح خدا اختلاف هست، آن جا قطعاً شـیطان و دشـمنِ خدا حاضـر است. هرجا شـما اختلاف دیدید، جسـتجو کنید، بدون دشواری شـیطان را در آن‌جـا خواهیـد یـافت، یـا شـیطانی را که در درون نفوس خود مـاست و نفس امـاره نـام دارد و خطرنـاکترین شیطانها هم است، پیدا خواهید کرد. بنابراین، پشت سر همه‌ی اختلافات، یا خودخواهیها و جاه‌طلبیها و منیّتهای ماست و یا شیطانهای خارجی، یعنی دسـتهای دشـمن و اسـتکبار و قـدرتهای ظالم و سـتمگر. هزار سال علم و دین در کنار یکـدیگر بوده‌اند در کشور ما، هزار سـال علم و دین در کنـار یکـدیگر بودنـد. علمـا و پزشـکان ومنجمان و ریاضـیدانهای بزرگ تاریـخ ما - آن کسانی که امروز نامشان و اکتشافاتشان هنوز در دنیا مطرح است - جزو علمای باللّه و صاحبان دین و متفکران دینی بودند. ابن سینایی که هنوز کتاب طب او در دنیا به عنوان یک کتاب زنـده‌ی علمی مطرح است و در شؤون مختلف به عنوان یک چهره‌ی برجسـته‌ی تاریـخ بشـر، در همه‌ی صـحنه‌های علمی دنیـا در این هزار سـال مطرح بوده و هنوز هم مطرح است و بعضـی کارها در تاریخچه‌ی علم به نام او ثبت

شـده، یک عالم دینی هم بوده است. محمّدبن زکریای رازی و ابوریحان‌بیرونی و دیگر علما و دانشـمندان و متفکران و مکتشـفان و مخترعان دنیای اسلام نیز همین‌طور بوده‌انـد. این، وضع کشور ما و دنیای اسلام بود. تا وقتی‌که دین حاکم بود و صـحنه‌ی زنـدگی مردم، از دین و نفوذ معنوی آن بکلی خالی نشده بود، وضع این‌گونه بود. از وقتی که اروپاییها و غربیها و سیاسـتمداران صهیونیست و متفکرانی که برای نـابودی دنیـای اسـلام نقشه می‌کشیـدند، دانش را همراه بـا سیاست وارد کشور ما کردنـد، علم را از دین جـدا نمودنـد و نتیجتاً رشـته‌ی دین، یک رشـته‌ی خالی از علم شد و رشـته‌ی علم، یک رشـته‌ی خالی از دین گشت. در حوزه‌های علمی، دروس علم با پیشـرفتهای جدیـد راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشـته، فراگرفتن دانشـهای غیردینی - همین علوم رایـج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم می‌شـد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و ورّاث و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشـته بودنـد، آنها را طرد کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط می‌شد به این که غربیها متصـدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالَم شده بودند. این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله‌ی دشمنان دین و کفار می‌خواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد می‌کردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضـر نبودند علم را که در اختیار آنها بود، به داخل حوزه‌های علمیه - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاسـتهای ضد دین یک ابزار بود. قرن نوزدهم، قرن طرد دین از صحنه‌ی زندگی قرن نوزدهم که اوج تحقیقات علمی در عالم غرب می‌باشـد، عبارت از قرن جـدایی از دین و طرد دین از صـحنه‌ی زنـدگی است. این تفکر، در کشور ما هم اثر گـذاشت و پایه‌ی اصـلی دانشـگاه ما بر مبنای غیر دینی گذاشـته شد. علما از دانشـگاه روگردان شدند و دانشـگاه هم از علما و حوزه‌های علمیه روگردانیدنـد. ایـن پدیـده‌ی مرارتبـار، هـم در حـوزه‌ی علمیه و هم در دانشـگاهها سـوء اثر گـذاشت. در حوزه‌هـای علمیه سـوء اثر گـذاشت؛ زیرا علمـای دین را صـرفاً به مسایـل ذهنی دینی - ولاـغیر - محـدود و محصور کرد و آنها را از تحولات دنیای خارج بی خبر نگهداشت. پیشرفتهای علم از نظر آنها پوشیده ماند و روح تحول‌گرایی و ضرورت تحول در فقه اسلام و استنباط احکام دینی - که همواره در تحولات عظیم جهانی، چنین تحولی در اسـتنباط دین و فقه اسلام وجود داشته است و فقه برای رفع نیاز جامعه، مستند به قرآن و سـنت است - در حوزه‌هـا از بین رفت. حوزه‌هـا از واقعیت زنـدگی و حوادث دنیای خارج و تحولات عظیمی که به وقوع می‌پیوست، بی‌خبر ماندنـد و به یـک سلسـله مسایـل فقهی و غالبـاً فرعی محـدود شدنـد. مسایـل اصـلی فقه - مثـل جهـاد و تشـکیل حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی - منزوی و متروک و «نسیاً منسیّا» شد و به مسایل فرعی و فرع الفرع و غالبا دور از حوادث و مسایل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید. این، ضـربه‌یی بود که به حوزه‌های علمیه وارد آمد و دست سیاستها هم از این اسـتفاده کرد و با تبلیغات و روشهای شیطنت‌آمیز، هر چه توانستند حوزه‌ها را از تحولات زندگی دورتر کردند. دانشگاه ما در دست کسـانی بـود که از دین بهره‌یی نداشـتند و امـا دانشـگاه - که خشت اولش از حوزه‌ی علمیه و دین جـدا نهـاده شـده بود - در مشت کسانی افتاد که نه از دین و نه از اخلاق اسـلامی و نه از اخلاق سیاسی و نه از احساس وجدان یک شهروند نسبت به کشور و ملتشان بهره‌یی نداشـتند. در طول هفتاد سال اخیر، به جز عـده‌ی معـدودی از قبیل امیرکبیر و بعـدها هم چنـد نفری که بسـیار معدود بودند، بیشتر کسانی که زمام امور تحصیلات عالیه در این کشور به‌دست آنها بوده است و مسایل آموزش عالی به اراده و تدبیر آنها ارتباط پیـدا می‌کرده، بقیه کسانی بوده‌انـد که منافع ملت ایران در مقابل منافع بیگانگان، برای آنها از هیچ رجحانی برخوردار نبود و بیشتر به فکر چیزهـای دیگری بودنـد تـا آینـده‌ی این ملت و این کشور! این تصـادفی نیست که ملت ایران، بـا آن سـابقه‌ی تـاریخی علمی و بـا این اسـتعداد درخشانی که دارد (همه‌ی کسانی که روی مسایل ملتها کار کرده‌انـد و ما اطلاع داریم، درباره‌ی ملت ایران گفته‌انـد که این ملت، دارای اسـتعدادی بالاـتر از متوسط اسـتعدادهای بشـری است) و با آن فرهنگ غنی عمیق اسـلامی و با داشـتن دانشـمندان بسـیار بزرگ در طول قرنهای متوالی و با وجود شوق و علاقه‌ی طبیعی به آموختن و دانستن، در این دویست سال یا صد

و پنجاه سالی که دنیا چهار نعل به سمت معلومات و دانش و قله‌های علم حرکت کرده، ایران و ملت ایران، جزو گروهها و ملتهای عقب‌افتاده قرار گرفته است. اگر این ملت را به حال خود هم وا می‌گذاشتند، در علوم جلو می‌افتاد و در بیشتر دانشهایی که در ابتدا از قلب و درون خودِ جوامع جوشیده و سر کشیده و شکفته است، پیشرفت می‌کرد و پابه‌پای دنیا پیش می‌رفت و این قدر عقب نمی‌ماند. قرون وسطی دوران تاریکی اروپاییان و درخشش اسلام بعد از آن که راه معلومات و علوم روز غربی در ایران باز شد، دستهای خیانتکار و غافل، کاری کردند که این ملت عقب بماند و پیشرفت نکند. سالها و بلکه قرنهای متمادی، ملت ما در اوج قله‌ی علم بود و در هیچ جای دنیا در آن دوران، این قدر علوم درخشش نداشت. شما شنیده‌اید که قرون وسطی قرون تاریکی و ظلمات است. امروز هم اروپاییها وقتی می‌خواهند مردمی را تخطئه کنند، می‌گویند اینها قرون وسطایی هستند! قرون وسطی یعنی قرنهای جهالت و ظلمات ملتهای اروپایی. درست همزمان با این قرون، قرون درخشش دانش در ایران و کشورهای اسلامی است. ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و محمّدبن زکریای رازی و عمرخیام - منجم و ریاضیدان بزرگ - و بزرگترین ادبا و بزرگترین علمای ما در علوم طبیعی و بزرگترین ریاضیدانها و منجمان و پزشکهای ما که امروز آثار علمی آنها در دنیا مطرح است، همزمان با قرون وسطی زندگی می‌کرده‌اند. بله، قرون وسطی قرون ظلمات و تاریکی برای اروپاییهاست و قرون درخشش دانش برای ما مسلمانها می‌باشد. اروپاییها، این حقیقت را کتمان می‌کنند و مورخان غربی، آن را به زبان نمی‌آورند و ما هم عادت و باور کرده‌ایم! جدایی دین از علم، علت عمده‌ی تنزل ما ملتی با این سابقه‌ی درخشان تاریخی، در دوران ستم فراگیر حکومت پادشاهی در این کشور - و بدتر از همه در این دویست یا صد و پنجاه سال اخیر، یعنی اواخر قاجاریه و همه‌ی دوران پهلوی - از لحاظ پیشرفت علمی، در این حد از تنزل قرار گرفت. این، کاری است که انجام دادند و علت عمده‌ی این مسأله، جدایی دین از علم در کشور ما بود. علما و دانشمندان و محققان علوم طبیعی در کشور ما، از دین جدا ماندند و در نتیجه به درد مردم و کشور و ملتشان نخوردند. خوبترها و بهترینهایشان رفتند و برای بیگانگان مفید واقع شدند. عده‌یی هم در همین‌جا بودند و برای بیگانه‌ها کار کردند. روشنفکرانی که در همین دانشگاهها درس خواندند، همانها بودند که در طول حکومت پهلوی، اداره‌ی این کشور را به خائنانه‌ترین وجهی برعهده داشتند و به این ملت خیانت کردند. اینها، متخرجان همین دانشگاهها بودند و خدا رحم کرد که انقلاب اسلامی پدید آمد. آن نسلی که بتدریج از روشنفکران متأخر این جامعه فارغ‌التحصیل شده بودند و به سمت کارهای سیاسی می‌رفتند، به قدری نسل بی‌ریشه و بی‌اعتقاد و بی‌پیوندی بودند که خدا می‌داند اگر آنها بر سر کار می‌آمدند، با این ملت و این کشور چه می‌کردند. هست و نیست و بود و نبود این ملت را می‌سوزاندند و از بین می‌بردند! خدا را شکر که آنها مهلت پیدا نکردند و انقلاب اسلامی آمد و آن سلسله و طومار را درهم درید. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی حرکت پابه‌پای علم و دین در نظام اسلامی، علم و دین پابه‌پا باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه، معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصصهای حوزه‌یی در دانشگاه و تخصصهای دانشگاهی در حوزه دنبال بشود. نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوشبین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه‌ی علم و دین هستند. مؤسسه‌ی علم و دین، یک مؤسسه است و علم و دین باهمند. این مؤسسه، دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه‌های علمیه و شعبه‌ی دیگر، دانشگاهها هستند؛ اما باید با هم مرتبط و خوشبین باشند، با هم کار کنند، از هم جدا نشوند و از یکدیگر استفاده کنند. علومی را که امروز حوزه‌های علمیه می‌خواهند فرا بگیرند، دانشگاهیها به آنها تعلیم بدهند. دین و معرفت دینی را هم که دانشگاهیها احتیاج دارند، علمای حوزه به آنها تعلیم بدهند. سرّ حضور نمایندگان روحانی در دانشگاهها، همین است. چه قدر خوب است که این ارتباطها، برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. این، یکی از بهترین و طبیعیترین وحدتهاست. می‌دانید که در دوران اختناق و در آن هنگامی که دستگاه جبار برای جدا کردن روحانیون از تحصیلکرده‌ها، از تمام وسایل استفاده می‌کرد، یک عده روحانیِ آگاه و عالم و عاقل و مصلحت بین و مصلحت شناس داشتیم که ارتباطشان را با دانشگاهها مستحکم کردند. بهترین جلسات سخنرانیهای علمایی مثل مرحوم آیةاللّه

مطهری و امثال ایشان، در دانشگاهها بود و مرحوم دکتر مفتح (رضوان‌اللّه‌علیه) یکی از پُرکارترین و فعالترین این‌گونه روحانیون بود. طلّاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه‌ی علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارایه بدهند و نشان دهند که هردو نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری می‌کنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار، باید برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. انقلاب اسلامی محصول کار دشمنان را از بین برد خوشبختانه انقلاب اسلامی همه‌ی آنچه را که دشمنان اسلام، بلکه دشمنان اصل دین در عالم، در طول سالهای متمادی رشته بودند، پنبه کرد و محصول کار آنها را از بین برد. آنچه امروز در ایران اتفاق می‌افتد و می‌گذرد، چیزهایی است که میلیاردها خرج شده است تا این کارها اتفاق نیفتد. این که امروز شما در ایران مشاهده می‌کنید زنها به سمت حجاب و عفت، و جوانها به سمت دین حرکت می‌کنند و نظام، نظامی است که بر اساس قرآن پیش می‌رود، این که می‌بینید از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، علمایی در جبهه‌های جنگ حضور فعال رزمی را متقبل می‌شوند و حوزه‌ی علمیه‌ی قم واحد نظامیِ رزمی، تبلیغی درست می‌کند و امروز جمعی از همین برادران در این مجمع حضور دارند، این که مشاهده می‌کنید در دانشگاه ما، نام دین و خدا و معارف اسلامی تدریس می‌شود و رؤسا و اساتید دانشگاهها و وزرای مربوط به علوم عالیه، با دین سروکار دارند، همه‌ی اینها آن چیزهایی است که از سالها پیش، دشمنان ما برنامه‌ریزی کرده بودند که این کارها در ایران اتفاق نیفتد؛ ولی به برکت انقلاب و اسلام اتفاق افتاد. این را قدر بدانید و حفظ کنید. استکبار نمی‌خواهد کشورهای انقلابی پیشرفت علمی بکنند امروز، یکی از حساسیتهای استعمار و استکبار و امریکا و صهیونیستهای طراحِ فساد در عالم عبارت است از این که نگذارند کشورهای برخوردار از نظام انقلابی، از لحاظ علمی پیشرفت کنند. این حساسیت، نسبت به کشور ما مضاعف است؛ چون حساسیتی که آنها نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی دارند، نسبت به هیچ انقلاب دیگری نداشته و ندارند و نخواهند داشت. البته اگر در آینده، انقلاب غیر اسلامی‌یی تحقق پیدا کند، این حساسیت را نخواهند داشت. امروز، کسانی که می‌توانند دانش را در این کشور رشد بدهند، باید احساس وظیفه‌ی مضاعف کنند؛ چون دشمن نمی‌خواهد بگذارد ما روی پای خودمان بایستیم. روی پای خود ایستادن، آن وقتی تحقق پیدا خواهد کرد که علم از درون خود ما بجوشد و ما دست گدایی به سمت دشمنانمان دراز نکنیم. استعدادهای خوب و برجسته، دانش‌آموزان تیزهوش و کسانی که می‌توانند برای آینده‌ی کشور مفید باشند، بایستی خیلی احساس وظیفه و مسؤولیت کنند. البته خیلی هم باید خوشحال باشند که علی‌رغم میل دشمنان، می‌توانند برای کشور و ملتشان مفید و مؤثر باشند. استکبار جهانی، پنجه‌ی خونین خودش را بر دنیا گسترده است. هر جای دنیا که شما نگاه کنید، نشانه‌های تسلط بی‌رحمانه‌ی استکبار را در آن جا مشاهده خواهید کرد. البته بعضی جاها بیشتر و واضحتر است و بعضی جاها به آن وضوح نیست؛ اما بالاخره هست. امریکا و ایادی و شرکای قدرتش در دنیا، روزبه‌روز این دام شیطانی سلطه را گسترده‌تر می‌کنند. البته اعتقاد ما این است و واقعیتهای خارجی هم همین را نشان می‌دهند که این امپراتوریِ پوسیده‌ی استکبار، دیری نخواهد پایید و ان‌شاءاللّه به همت مردان مؤمن عالم و مسلمانان غیور کشورهای اسلامی و وجدانهای بیدار کشورهای غیراسلامی، این سلطه‌ی اهریمنی و شیطانی، جابه‌جا دچار اختلاف و ضعف خواهد شد و در نهایت گسسته خواهد گردید. از مسلمانان مظلوم فلسطینی حمایت و دفاع می‌کنیم این را هم بگویم که آن جایی که شما احساس می‌کنید دشمن سختگیری می‌کند، درست همان جایی است که دشمن آسیب می‌بیند. فشاری که این روزها به‌وسیله‌ی صهیونیستها بر مسلمانان مظلوم فلسطینی وارد می‌شود، به معنای آن است که استکبار در سرزمینهای اشغالی فلسطین مقدس، به طور جدی تهدید می‌شود. اگر تهدید جدی نبود، این قدر فشار زیاد نمی‌شد. این روزها دولت غاصب صهیونیست، به طور روزمره در سرزمین اشغالی به مردم حمله می‌کند و حتّی شنیدم به زنها حمله کرده، تعدادی از آنها را مضروب و مجروح نموده و تعداد کثیری از مردم را به‌وسیله‌ی مزدوران نظامی و پلیس خود مجروح کرده است. چه قدر از افراد را می‌گیرند

و در زندانهای خود بازداشت و شکنجه می‌کنند و در نهایتِ فشار نگه می‌دارند؛ اما شعله‌ی مقدس، روزبه‌روز در سرزمینهای اشغالی مشتعلتر می‌شود. یک جوان مسلمان فلسطینی می‌گفت: امروز در زندانهای سرزمین اشغالی، زندانیها به عشق امام و به یاد رهبر عظیم‌الشّأن انقلاب اسلامی، شعر می‌خوانند. یاد انقلاب و امام و یاد مجاهدتهای ملت ایران، در اعماق همان سلولها هم هست. دشمن از همین می‌ترسد. پس، فشار روی آن مردم اثری نداشته است. الان در فلسطین اشغالی، دو سال و اندی است که مردم با دست خالی مبارزه می‌کنند و دشمن نتوانسته است این مبارزه را سرکوب کند؛ همچنان که نتوانسته‌اند مبارزه‌ی مسلمانانی را که در کشورهای اسلامی علیه ایادی استکبار مبارزه می‌کنند، سرکوب کنند. این، به معنای آن است که موج اسلامخواهی و فرهنگ اسلام، روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود. کید دشمن و شیطان، کید ضعیفی است و هر جا که فشار استکبار بیشتر است، آسیب‌پذیری او هم بیشتر است. ما به عنوان انقلاب اسلامی و به عنوان اولین ملتی که با این انقلاب توانسته است بینی استکبار را به خاک بمالد و با قدرت و شجاعت، قلعه‌ی مستحکم استکبار را در این کشور ویران کند و استکبار و امریکا را بیرون نماید، اعلام می‌کنیم که از مردم و مسلمانان مظلوم فلسطینی حمایت و دفاع می‌کنیم و معتقدیم که مبارزه‌ی آنها ان‌شاءاللَّه به نتایج خوبی خواهد رسید. خداوند ان‌شاءاللَّه توفیقات خود را به همه‌ی شما آقایان و خواهران محترم عنایت کند. مجدداً به همه‌ی حضار محترم، مخصوصاً دانشگاهیان و روحانیون و جوانان تیزهوش توصیه می‌کنم که رشته‌ی علم - چه حوزه و چه دانشگاه - و اتحاد بین این دو منبع را همچنان مستحکم نگه‌دارند و برادران رزمنده - چه رزمنده‌های دانشگاه و چه رزمنده‌های حوزه‌ی علمیه - بدانند که پیشرفت این انقلاب و ادامه و استمرار این مبارزه، علیه دشمنان و شیاطین است. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) مائده: ۱۶ ۲) فتح: ۲۹

سخنرانی در دیدار با گروهی از روحانیون، ائمه‌ی جمعه و اساتید حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت استانهای سیستان

سخنرانی در دیدار با گروهی از روحانیون، ائمه‌ی جمعه و اساتید حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت استانهای سیستان و بلوچستان، خراسان و مازندران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نطفه‌ی اصلی هفته‌ی وحدت، قبل از انقلاب شکل گرفت در ابتدا به آقایان محترم و برادران عزیز خیر مقدم و خوش‌آمد عرض می‌کنم و خیلی خوشحالم که بعد از چندی، باز آقایان عزیز را زیارت می‌کنم. ما با بعضی از شما سوابق دوستی زیادی هم داریم و از سالهای قبل، با هم نشستیم و برخاستیم و درباره‌ی مسایل دنیای اسلام بحث کردیم. بد نیست این نکته را در این‌جا بگویم که نطفه‌ی اصلی هفته‌ی وحدت - که حالا بحمداللَّه سالهاست تشکیل می‌شود - قبل از پیروزی انقلاب شکل گرفت. ما در سال ۵۷ قبل از پیروزی انقلاب، با این آقای مولوی قمرالدین در ایرانشهر مذاکره کردیم که بیاییم یک عید دوطرفه داشته باشیم و از دوازدهم تا هفدهم ربیع را جشن بگیریم. مذاکره‌اش در آن وقت انجام شد که اتفاقاً همان روزها هم بود که در ایرانشهر سیل آمد و جشن و همه چیز ما را برد. البته، آن سیل هم یکی از الطاف خفیّه‌ی الهی بود و ما را با وضع زندگی مردم بیشتر آشنا کرد. داخل کپرها و خانه‌ها رفتیم و وضع زندگی مردم را از نزدیک دیدیم. قبل از آن، چند ماه در ایرانشهر بودیم؛ اما ظاهر قضیه را می‌دیدیم. مردم، ما را نمی‌شناختند و ما هم مردم را نمی‌شناختیم. بعد که سیل آمد، هم ما مردم را شناختیم و هم مردم قدری با ما آشنا شدند. امروز دنیا به‌سمت بلوک بندی و اتحاد پیش می‌رود این مسأله‌ی وحدت که در این دیدار صمیمی و دوستانه می‌خواهم بیشتر از همه روی آن تأکید کنم، یک مسأله‌ی حیاتی است. نه این که بگوییم برای جمهوری اسلامی حیاتی است - البته اهمیتش برای جمهوری اسلامی جای شک نیست - اما حقیقتاً برای اسلام و دنیای اسلام حیاتی است. شما ملاحظه کنید، امروز دنیا به سمت بلوک‌بندی می‌رود؛ یعنی هر چند کشور در گوشه‌یی، به ادنی مناسبتی با هم اتحاد و اتفاق پیدا می‌کنند. مثلاً کشورهای عضو پیمان آ.سه.آن در شرق آسیا، جامعه‌ی مشترک اروپا، اتحاد ورشو (تا وقتی که اروپای شرقی قبل از حوادث اخیر هویتی داشت)، اتحاد کشورهای حول و حوش خلیج مکزیک، سازمان ملل، غیرمتعهدها و تمام این واحدهای

پراکنـده در همه‌ی دنیا، به واحـدهای پیوسـته تبـدیل می‌شوند. علت هم این است که در این دنیا می‌فهمند که هر واحدی، به تنهایی قادر بر تأمین نیازهای خودش - از جمله نیاز دفاع از خود - نیست و بایـد با هم دست به یکی کننـد. تلاش اسـتکبار در جهت ایجاد اختلاف بین مسـلمانان به‌کار می‌رود در عین این که دولتها و قـدرتها و اداره‌کننـدگان جهان، برای مصالـح دولتها و مسایل سیاسـی خود، به سـمت وحدت پیش می‌روند، تمام تلاشـهای اسـتکبار در جهت تضـعیف ملتها و بخصوص ملت اسلام و ایجاد اختلاف بین اینها به‌کار می‌رود. شـیعه و سنی که مسأله‌ی امروز نیست؛ قرنهاست که در اسلام، شیعه و سنی‌یی وجود دارد. در خود مذهب سنی، اشعری و معتزلی و مـذاهب مختلـف وجود دارد. در شیعه، شـش امـامی و دوازده امـامی و اخبـاری و اصـولی وجـود دارد. همـان دسـته‌بندیهایی که در تسـنن هست، همانها در تشیع هم وجود دارد. انواع و اقسام دسته‌بندیها و فرقه‌بندیها، یا بر اثر سوء سیاست و یا بر اثر سوء فهم و یا با دست مغرض و یا بر اثر جهالت به وجود آمـده است. اینها که جدیـد نیست؛ اما شـما ببینید که امروز در دنیای اسـلام، علیه وحدت مسلمین چه قدر تلاش می‌شود. همین الان من در کتابخانه‌ی خودم، یک قفسه از کتابهایی که با چاپهای اعلا و با اسـمهای محترمِ مثلاً استاد فلان دانشـگاه، در پنج شـش سال اخیر در نهایت تلاش و لجاجت علیه شـیعه نوشـته شده است، دارم. نقطه‌ی مقابلش هم از این طرف شـده است. شاید بعضـی از آقایانی که با من سوابق نشـست و برخاست دارند، می‌دانند که من هیچ بنـا نـدارم که در قضایـا، یک طرفه قضاوت کنم. اینها علیه آنها و آنها علیه اینها می‌نویسـند که هیـچ کـدامش هم سالم نیست. وقتی بعضـی از پدیده‌های داخل شیعه را که چیزهایی در آن بود و گزنده می‌نمود، تعقیب می‌کنیم، به جاهای مشکوک می‌رسیم و کاملاً روشن است که به نقاط مشـکوک ارتباط پیدا می‌کند. در سـنی هم همین طور است. در همین علمای بلوچسـتان، زیدی یک مقدار کارهایی می‌کرد که وقتی بعـداً تحقیق کردیم، به یک جاهای مشـکوک و وابسـته رسـید. بنابراین، می‌بینیـد که دسـتهای اسـتکبار و اسـتعمار و سیاسـتهای جهـانی تلاـش می‌کننـد که در بین جامعه‌ی مسـلمین اختلاف بینداز‌نـد. دشـمنان سـعی می‌کننـد انقلاب ما را انقلاـب شـیعی وانمود کننـد البته بعـد از پیروزی انقلاـب، اختلاف افکنی شـدت پیـدا کرده است؛ چون از انقلاب اسـلامی و حیات مجدد اسـلام می‌ترسـند. اسـلام قوی است. قوّت و معنویت اسـلام آن‌چنان است که اگر به شـرایطش عمل بشود و واقعاً اسـلام پیاده گردد، قـدرتهای دنیا و تختها را می‌لرزانـد. آنها از این می‌ترسـند و به همین خاطر نمی‌خواهند بگذارند قوّت و معنویت اسـلام زنده بشود. می‌بیننـد که در این کشور، اسـلام حیـات پیـدا کرده است و ما مجدداً به مبانی و احکام اسـلامی برگشـته‌ایم و زنـدگیمان را اسـلامی می‌کنیم. آنها از این می‌ترسـند و می‌خواهند که نباشد. یکی از طرق مبارزه با این پدیده‌یی که برای آنها به شدت ترسناک می‌باشـد، همین است که این‌جا را از بقیه‌ی مسـلمانان غیر شـیعی دنیا ایزوله کنند و انقلاب ما را به عنوان یک انقلاب شـیعی وانمود نماینـد و دعوای بین شـیعه و سـنی را هم تقویت کننـد تا نتیجه این بشود که مسـلمانان دنیا که امروز به نام ما شـعار می‌دهنـد، آن را متوقف کننـد. آقای مولوی مـدنی، در بعضـی از کشورهایی که ما رفتیم، تشـریف داشـتند و می‌داننـد که وقتی مسـلمانِ فلان کشور می‌بینـد رئیس یـک کشور اسـلامی آمـده است، اصـلاً یـادش نیست که این شـخص شـیعه یـا سـنی است. فقـط یادش است که این شخص، مسـلمان است. به همین خاطر، احساس عزت می‌کنـد و شـعار می‌دهـد. می‌خواهنـد این را که مسـلمانان دنیا به نام اسـلام و انقلاب اسـلامی و جمهوری اسـلامی شـعار می‌دهند، متوقف کنند و یا از بین ببرند. چه چیزی بهتر از این که بگویند شما از انقلاب اسـلامی ایران جـدا هستیـد. او یک چیز دیگر است و شـما یک چیز دیگر هستیـد! او که با اصل اسـلام دشـمن است، در خصومت، برایش شـیعه و سنی فرقی نمی‌کند. دیدیم که استکبار چگونه روی انقلابیون سنی در فلسطین و مصر فشار می‌آورد. اینها که شیعه‌ی دوازده امامی نیستند. همه‌ی اینها برادران اهل سـنت ما هسـتند. می‌بینیـد که چه فشاری روی اینها می‌آورند. برای اسـتکبار که فرقی نمی‌کنـد. امـا او که با اسـلام و شـعب اسـلام و ملت اسـلام - از هر شـکلش - مخالف است، حالا در موضع یکی از این فرقه‌ها قرار می‌گیرد و علیه یـک فرقه‌ی دیگر تلاش می‌نمایـد و پول خرج می‌کنـد. مـا بایـد هوشـیار باشـیم. امروز علمای اهل سـنت مسؤولیت سنگینی دارند برادران! از دشـمن، انتظار دوستی نیست. دشمن، دشمن است. دوست است که باید چشمش را باز کند و آگاه باشد.

به نظر من، شما علمای اهل سنت، امروز مسؤولیت سنگین و زیادی دارید. آن مسؤولیت این است که در حیطه‌ی زندگی و در آن بلدی که شما زندگی می‌کنید، خدای متعال مقرر کرده است که حاکمی به سبک اسلام در آن‌جا باشد. قبلاً این‌طور نبوده که حاکمی بر مبنای دین انتخاب شود؛ ولی الان در کشور ما این گونه است. آن چیزی را که انتخاب می‌کنند، بر مبنای دین انتخاب می‌کنند؛ نه بر مبنای امور دیگر. کشور ما کشوری است که در آن، احکام برمبنای قرآن انتخاب می‌شود. آقایان نمایندگانی که در مجلس تشریف دارند، این موارد را می‌بینند. اگر چنانچه حکمی در آن‌جا بیاید که بر خلاف احکام اسلام باشد، رد می‌شود؛ بروبرگرد هم ندارد. هر چه بر خلاف فقه باشد، «فاطرحوه علی الجدار» می‌شود؛ ولو تصویب هم شده باشد. شما در کشوری زندگی می‌کنید که اراده‌اش بر این است که به شؤون صدر اسلام و به همان صفا و بساطت و عدالت و قاطعیت در راه دین و به همان خصوصیات «اذلّة علی‌المؤمنین اعزّة علی‌الکافرین یجاهدون فی سبیل اللَّه»(۱) و از این قبیل مشخصات و ممیزات برگردد. کشوری که می‌تواند ان‌شاءاللَّه قاعده‌یی برای تجدید حیات اسلام بشود. چنین فضایی، خیلی مهم است و زندگی در این محیط و فضا، خیلی مسؤولیت دارد. مردم را با احکام دین آشنا کنید به نظر من، دو امر را شما آقایان اهمیت بدهید: امراول، عبارت از تقویت و تبیین و تشریح هر چه بیشتر اسلام برای مردم خودتان است؛ همان که از شما حرف می‌شنود و استفسار می‌کند. مردم را با احکام دین آشنا کنید و دین هم از سیاست جدا نیست. یکی از احکام دین، احکام اداره‌ی امور کشور و احکام سلطانیه است. در فقه، بابی است که ابواب احکام سلطانیه است. پس، احکام سلطانیه هم از دین است. کسانی که اینها را از هم جدا می‌کنند، دشمن دین و غارتگر میدان سیاستند. توجه کنید که به امور تکراری و سطحی و برای مردم عادی شده، اکتفا نکنید. خیر، از توحید و نبوّت و حکومت و اعتقادات و جهاد اسلام، از تعلیم و تربیت در اسلام، از رشد استعدادها در مسلمین، از سابقه‌ی اسلام که چه حکومتی در دنیا داشت، برای مردم بگویید و آنها را نسبت به اسلام حالت اعتزاز ببخشید تا هر کسی - بخصوص جوان - احساس اعتزاز کند که مسلمان است. یک وقت بود که تفکر کمونیستی شایع بود؛ ولی حالا که دیگر به خودی خود این تفکر بر افتاده است و کذب و غلطش ثابت شده و بحمداللَّه آن «کفی اللَّه المؤمنین القتال»(۲) در مقابله با کمونیزم، برتری خود را به اثبات رسانده است. البته، راه شکوک بر ذهنها بسته نیست؛ بایستی شکوک را از ذهنها زدود. باید خودمان را از افکار گذشته جدا کنیم امر دوم، تأکید روز افزون بر مسأله‌ی وحدت است. سالها پیش از انقلاب که با بعضی از برادران اهل سنت صحبت می‌کردم، به آنها می‌گفتم که اگر ما بخواهیم وحدت اسلامی تحقق پیدا بکند، باید خودمان را از گذشته جدا و قیچی کنیم. البته، وحدت یعنی همین که پیروان این دو مذهب با هم برادر باشند و احساس برادری کنند؛ نه این که شیعه، سنی و سنی، شیعه بشود. نه، مراد از وحدت این نیست؛ بلکه وحدت به معنای احساس برادری است و همین که هر طرفی احساس کند که دیگری هم مسلمان است و حق اسلامی او را بر گردن خود احساس کند و متقابلاً- او هم به همین ترتیب عمل نماید. من می‌گفتم که اگر بخواهیم این کار را بکنیم، باید خودمان را از گذشته جدا کنیم. اگر به گذشته برگردیم، دعواست. این قدر بحث و تکذیب و تغلیط و درگیری و خونریزی و این طور چیزها اتفاق افتاده که اگر نگاهی به گذشته بکنیم، باز دعوا خواهد شد. اگر کسی مخلصاًللَّه احساس می‌کند که باید امروز بین برادران، برادری واقعی و عملی باشد، باید کوشش کند که گذشته را به یادها نیاورد؛ والّا او می‌رود کتاب «احقاق الحق» را می‌آورد و به رخ این می‌کشد و این هم می‌رود کتاب «تحفه‌اثنی عشریه» را می‌آورد و به رخ آن می‌کشد! هر دو هم به قدر کافی کتابِ پُر از طعن و دفع علیه همدیگر نوشته‌اند! اگر ما بخواهیم گذشته را مطرح کنیم، نمی‌شود به وحدت رسید. باید نگاه کنیم، بگوییم: گذشته، گذشته است. «رحم‌اللَّه معشرالماضین». ما کاری به کار آنها نداریم. اگر آنها هر کاری کرده‌اند، ما امروز می‌خواهیم تکلیف خودمان را - بیننا و بین‌اللَّه - نگاه کنیم. بینناوبین‌اللَّه، امروز ما باید با همدیگر توحید کلمه و رفاقت و برادری داشته باشیم. اگر بخواهیم این را عمل بکنیم، باید از گذشته صرف نظر کنیم. خودمان بایستی دارالتّقریب به‌وجود آوریم این دارالتّقریبی هم که ما مطرح کردیم، برای این است. دارالتّقریبی که در مصر بود، از نظر ما عزیز و بسیار محترم بود؛ الان هم محترم است. متأسفانه

نمی‌گذارند و نگذاشتند کار کند. فقط در یک برهه از زمان که مجلات «رسالةالاسلام» منتشر می‌شد و مرحوم «شلتوت» و «شیخ‌سلیم» و رؤسای شریف ازهر حیات داشتند، دارالتّقریب خوب حرکت می‌کرد. مرحوم «آیةاللَّه بروجردی» که مرجع تقلید ما بود، پشتیبان دارالتّقریب مصر بود. رئیس ازهر، اول «شیخ‌سلیم» بود که پایه‌گذار و در حقیقت زمینه‌ساز دارالتّقریب بود و بعد مرحوم «شیخ محمود شلتوت» رئیس ازهر شد که مفتی دیار مصریه بود. او هم خودش رئیس این دارالتّقریب بود.اینها پشتیبان تقریب بودند. اینها که از طرفین رفتند، نه در تشیع و نه در تسنن، دیگر آن عالمی که روی این مسأله خیلی پافشاری کند، دیده نشد. البته، بعد از مرحوم «آیةاللَّه بروجردی» آقایان علمایی بودند. نه این که قبول نداشته باشند؛ همه معتقد بودند، لیکن آن انگیزه‌یی را که مرحوم «آیةاللَّه بروجردی» روی مسأله‌ی تقریب داشت، آنها نداشتند. در بین تسنن هم همین طور بود. بعضی از آنها به مشهد آمده بودند و من بعضی از آقایان بعد از مرحوم «شلتوت» را دیده بودم. علمای ازهر به ایران می‌آمدند و با علمای شیعه هم تماس می‌گرفتند؛ لیکن آن انگیزه‌ی فعال و جوشانی را که دنبال این قضیه بروند، نداشتند؛ لذا «دارالتّقریب»، اسم بی مسمایی شده بود. ما که نمی‌توانیم منتظر بنشینیم که در قاهره یا در فلان شهر دیگر دنیای اسلام، یک وقت یک نفر به فکر تقریب بیفتد. خودمان بایستی این دارالتّقریب را به‌وجود آوریم؛ البته بر مبنای هماهنگی و همکاری فکری و فقهی با هر مرکزی که در دنیا برای تقریب وجود داشته باشد. یعنی در این‌جا، بایستی کسانی از علمای ایران - چه اهل سنت و چه شیعه - پایه‌های اصلی این دارالتّقریب را تشکیل بدهند. ما بحمداللَّه در این‌جا علمای خوبی از برادران اهل سنت - چه علمای حنفیه و چه علمای شافعی - داریم که فاضل و عالم و فقیهند. ما با اینها صحبت کرده‌ایم. اینها با مسایل اسلامی و قرآنی آشنا هستند و می‌دانیم که وارد و مطلعند. ما هم اینها و هم علمای شیعه را - که بزرگانشان در این‌جا هستند - قاعده‌ی کار قرار می‌دهیم و بنا داریم که از علمای دنیای اسلام - اعم از شیعه و سنی - دعوت کنیم که هر کس خواست، همکاری کند. الان هم برادران ما در این‌جا، برای این کار تمهید مقدّمات می‌کنند. هر کس هم در این زمینه پیشنهادی داشته باشد، آن را به آقایانی که در این‌جا هستند، بدهد تا ان‌شاءاللَّه در تنظیم و ترتیب این کار، کاملاً جدیت و کوشایی بخرج داده شود و نظرات آقایان دخالت داده شود. امریکا وهابیت را علیه وحدت مسلمین تجهیز کرده است مردم را به دستهایی که امروز وحدت را می‌شکنند، توجه بدهید. با مردم هم صریح حرف بزنید. امروز، آن دستی که امریکا علیه وحدت تجهیز کرده، عبارت از همین دست پلید وهابیت است. این را صریح به مردم بیان کنید؛ پرده‌پوشی نکنید. از اول، وهابیت را برای ضربه زدن به وحدت اسلام و ایجاد پایگاهی - مثل اسرائیل - در بین جامعه‌ی مسلمانها به وجود آوردند. همچنان که اسرائیل را برای این‌که پایگاهی علیه اسلام درست کنند، به وجود آوردند، حکومت وهابیت و این رؤسای نجد را به‌وجود آوردند تا داخل جامعه‌ی اسلامی، مرکز امنی داشته باشند که به خودشان وابسته باشد و می‌بینید هم که وابسته‌اند. الان این سلاطینی که در بقعةالاسلام وهابی هستند، از این که به وابستگی و رفاقت و طرفداری خودشان از سیاستهای دشمنان اسلام - یعنی امریکا - تصریح کنند، ابایی ندارند و آن را پوشیده نمی‌دارند. اگر کسی بگوید شما با امریکا مخالفید، بدشان می‌آید! اگر کسی بگوید شما با امریکا موافق و همدستید، بدشان نمی‌آید! این، درست یک میزان و ملاک و معیار است. شما باید مسلمان و حاکم اسلامیِ واقعی را هم از این‌جا بشناسید. آن که با دشمنان اسلام دشمن است، او در خط اسلام است و آن که با دشمنان اسلام دوست می‌باشد و مباهی به این دوستی است، او در خط کفر است. دوستیِ او به معنای همپیمانی و وابستگی و به معنای این که منافع او را در حد «اشدّرعایة» رعایت کند، است. وقتی که در کشور و شهر او بگویند: «مرگ بر امریکا»، او بدش بیاید! یک وقت، مردم خودش می‌گویند: «مرگ بر امریکا»، که ممکن است امریکاییها بگویند چرا مردم خودت این شعار را می‌دهند؟ اما یک وقت، میهمانان یا مسافرانی از جای دیگر به این‌جا آمده‌اند و می‌گویند: «مرگ بر امریکا»؛ تو چرا سینه سپر می‌کنی؟! این نیست، مگر همکاری و همراهی شدید با دشمن خدا و اسلام. این، همان ریشه‌ی وهابیت است که امروز ثمره‌ی پلید و خبیثه‌ی خودش را نشان می‌دهد. علمای حنابله‌ی غیر وهابی در عربستان مطرود حکومتند وهابیت، بر مبنای ایجاد اختلاف بین مسلمین به وجود آمده است. همین

الان ما اطلاع داریم و می‌شناسیم که علمای حنابله‌ی غیر وهابی در عربستان سعودی، دلشان از این وهابیها خون است. اینها حنابله‌یی هستند که وهابی نشدند. فقه، همان فقه و مبنای فقهی، همان مبنای فقه حنبلی است؛ اما موازین و اصول وهابیت را قبول نکردند. اینها غالباً هم مطرودند؛ یعنی عموماً این افراد، داخل در حکومت هم نیستند. نه اِفتایی، نه امامتی و نه هیچ منصب دیگر هم در اختیارشان قرار نمی‌گیرد. تعداد این افراد هم زیاد است. اینها در ولادت رسول اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) مولودیه می‌خوانند. در نظر سعودیها، خواندن مولودیه و امثال آن حرام است! نباید به پیامبر(ص) «سیّدنا رسول‌اللّه» گفت! نباید قبر پیامبر(ص) را بوسید؛ چون حرام است! چرا اینها در شبهای میلاد پیامبر(ص) در خانه‌های خود - حتّی در مکه و بعضی جاهای دیگر - مخفیانه مولودیه می‌خوانند؟ طبیعی است که این حکومت، دشمن اسلام است. الان هم در هر جای دنیای اسلام که نگاه کنید، با پول بی حسابی که در اختیارشان است، مسجدسازی و مدرسه‌سازی و کتابخانه‌سازی و کارهای فریبنده‌ی دیگر می‌کنند. پول هم که چشم افراد را می‌گیرد. آنها با این کارها وارد می‌شوند و در طریق اهداف سیاسی خود استفاده می‌کنند که البته این، خیانتِ قطعی است و اگر کسی چنین حرکتی بکند، قطعاً خیانت کرده است و حتماً بایستی با او به‌عنوان یک خائن برخورد کرد. مردم را نسبت به این قضیه آشنا و متوجه کنید. امیدواریم که خدای متعال به شما خیر و توفیق بدهد و ان‌شاءاللّه روزبه‌روز، دلهای ما را به هم نزدیک کند و با گذشتگان ما - کسانی که ما با آنها دوست بودیم و در همین جمع ما و شما بودند و حالا نیستند و به رحمت الهی رفته‌اند - با رحمت و مغفرت خودش برخورد کند. خداوند ان‌شاءاللّه با ما هم با رحمت و مغفرت و هدایت خودش معامله نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------- ۱) مائده: ۵۴ ۲) احزاب: ۲۵

سخنرانی در دیدار با روحانیون، مسؤولان و گروهی از اقشار مختلف مردم شهرهای دامغان، رفسنجان، بندرگز

سخنرانی در دیدار با روحانیون، مسؤولان و گروهی از اقشار مختلف مردم شهرهای دامغان، رفسنجان، بندرگز، شهریار و زاهدان، مسؤولان و کارکنان هواپیمایی جمهوری اسلامی، مسؤولان و کارکنان سازمان حفاظت اطلاعات ارتش و مسؤولان و مربیان نهضت سوادآموزی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قدر خدمات و اشتغال در جمهوری اسلامی را بدانید از همه‌ی برادران و خواهران، مخصوصاً خانواده‌های معظم شهدا و علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و جماعت که از مناطق مختلف کشور و مراکز گوناگون تشریف آوردند و در بخشهای خدمتی گوناگون، مشغول خدمت به ملت و کشور و اسلام و انقلاب هستند، قلباً و عمیقاً تشکر می‌کنم. برادران و خواهرانی که در نهضت سوادآموزی مشغول تلاش و خدمت ارزنده‌ی خود هستند، حقیقتاً کار بسیار بزرگ و فریضه‌ی فوتی و فوری و کاملاً حایز اهمیتی انجام می‌دهند. امیدواریم که ان‌شاءاللّه موفق باشند. همین طور برادران مربوط به وزارت راه و کادرهای پروازی و نیز برادران حفاظت اطلاعات ارتش و همچنین برادران زحمتکشی که در بنیان و ساختمان مرقد حضرت امام(رضوان‌اللّه تعالی‌علیه) مشغول تلاشند و همه‌ی برادران و خواهرانی که از شهرهای دور دست تشریف آوردند و در بخشهای مختلف به خدمت مشغول هستند و تلاش فراوانی را انجام می‌دهند. از تک تک همه‌ی شما صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم تأییدات و هدایت الهی و سپاس بی دریغ این مردم عزیز و زحمتکش و خدوم، شامل حال همه‌ی شما باشد. قدر این خدمات و اشتغال در جمهوری اسلامی را بدانید. هر کس با همه‌ی زحمت و رنجی که در راه خدمت متحمل می‌شود، باید توجه داشته باشد که امروز در سلک خدمت به این مردم درآمدن و در مجموعه‌ی نظام جمهوری اسلامی و دستگاهِ کاری آن قرار گرفتن، یک نعمت الهی است. این نعمت را باید شکرگزار بود. فروپاشی اروپای شرقی و حمله‌ی امریکا به پاناما، دو حادثه‌ی مهم و اما مطلبی که امروز مایلم با شما در میان بگذارم، این حوادثی است که در دنیا اتفاق می‌افتد و جزو حوادث نادر و بسیار تعیین کننده در وضع عالم و تاریخ است و برای ما مایه‌ی تأمل و تدبر و از جهتی مایه‌ی خوشحالی و برای ملتهای دنیا و دولتها، مایه‌ی

عبرت است. دو حادثه‌ی مهم، در همین ایام نزدیک اتفاق افتاده است: یکی حوادث مربوط به اروپای شرقی و دیگری حادثه‌ی حمله‌ی مسلحانه‌ی امریکا به یک کشور کوچک در همسایگی خود. هر کدام از این دو حادثه، شایسته‌ی این است که مورد تأمل و توجه دقیق قرار بگیرد. اما حوادث اروپای شرقی - که آخرینش همین حادثه‌ی رومانی می‌باشد - دو سه ماه است که شروع شده و نظامها و رژیمهای مارکسیستی کشورهای کمونیستی اروپای شرقی، یکی پس از دیگری در هم فرو می‌ریزد. حزب کمونیست در این کشورها کنار گذاشته می‌شود و دولتهایی که به نام سوسیالیسم و کمونیسم بر مردم حکومت می‌کردند، یا با خونریزی و یا با تظاهرات خیابانی و خلاصه به دست مردم، بر کنار می‌شوند و بنایی که در طول دهها سال به وجود آمده بود و چه قدر پول و اسلحه و سیاست برای بنیانگذاری و ترمیم و رنگ و روغن‌زدن به آن خرج شده بود، ظرف چند هفته فرو می‌ریزد و به تبع آن، در جاهای دیگر دنیا نیز این فروپاشی ادامه دارد. این، مسأله‌ی بسیار حایز اهمیتی است. هر نظامی که بر پایه‌ی مردم بنیانگذاری نشده باشد، ماندنی نیست ما در انقلابمان، از اول چند اصل را فهمیدیم. اسلام به ما این اصول را تعلیم داد و امام حکیم عظیم فقیه بزرگوارمان، بارها این اصول را به زبانهای مختلف تکرار کرد. یکی از این اصول این بود که هر نظامی که بر پایه‌ی مردم بنیانگذاری نشده باشد، ماندنی نیست. مردم هستند که می‌توانند نظامی را به وجود آورند و وقتی به‌وجود آوردند، حفظ کنند؛ ولو تمام قدرتها با آنها مخالفت کنند. اگر نظامی بر دوش مردم و بر پایه‌ی اعتقادات و احساسات و خواست و اراده‌ی آنها نبود، این بنا ماندنی نیست. این، یکی از اصول ما بود و دایماً این مطلب تکرار شد. اصل دیگر این بود که تحمیل یک فکر و عقیده و نظم اجتماعی بر مردم، کار موفقی نیست. مخصوصاً آن وقتی که این فکر و عقیده، با دین و عقیده‌ی دینی مردم منافات و مخالفت داشته باشد. این، جزو اصول فکری و اسلامی ماست. آنچه که بالاخره باقی می‌ماند، اعتقاد قلبی و دینی مردم است. امروز این حقایق، خود را در صحنه‌ی واقعیت اثبات می‌کند. نظامهای مارکسیستی بر خلاف میل مردم، با پول و زور و تانک و دخالت قدرت خارجی، بر مردم اروپای شرقی - اعم از لهستان و چک‌اسلواکی و مجارستان و بقیه‌ی این کشورها - تحمیل شد. چهل سال، پنجاه سال، این نظام را با منتهای دقت و قدرت ظاهری، در این کشورها نگهداشتند؛ اما چون پایه‌ی سست و نامطمئنی داشت، نتوانست بماند و وقتی خشت ازخَرَند کشیده شد و وقتی یک ضربه‌ی اساسی به آنها خورد، این نظامها یکی پس از دیگری، شروع به فرو ریختن و از بین رفتن کردند. اگر هم سرانی پیدا شدند که لجاجت و مقاومت کردند - مثل سرنوشت همین شخصی که در این دو سه روز در رومانی مشاهده کردید و دیدید که با شدت با مردم رفتار می‌کرد - وقتی هنگامش فرا رسید، مردم عقب‌نشینی نکردند و در مقابل غلظتها و شدتها ایستادند و در نتیجه، آنهایی که تحمیل بودند، مجبور شدند عقب‌نشینی کنند. مستبدان عالم چشمهای خود را باز کنند و عبرت بگیرند مردم اصلند. هر نظامی که بر پایه‌ی میل و اعتقاد مردم نباشد، همین سرنوشت را دارد. مستبدان عالم، دیکتاتورها و کسانی که با زور شمشیر و تازیانه بر ملتها حکومت می‌کنند، باید چشمهایشان را باز کنند و عبرت بگیرند. آن کسانی که علی‌رغم میل مردم، نظامها را بر پایه‌ی سرنیزه و اختناق سر پا نگه می‌دارند، سرنوشت اروپای شرقی را ببینند. نظم آهنین در کشورهای کمونیستی آن‌چنان بود که خودشان هم تصور نمی‌کردند ممکن باشد که یک روز در هم فرو بریزد؛ ولی ریخت. البته ما نمونه‌های دیگرش را هم دیده‌ایم. یک نمونه از نوع دیگر، رژیم پهلوی و ستمشاهی گذشته‌ی همین کشور بود که با چشم خودمان دیدیم و ملت با دست خود، آن رژیم را متلاشی کرد و از بین رفت. در این کشورها، با دین مخالفت شد. اهل دین - چه مسلمان و چه مسیحی - زیر فشار قرار گرفتند. اعتقاد دینی مردم در طول دهها سال سرکوب شد؛ اما دیدیم و دیدند که مبارزه‌ی با دین و اعتقاد دینی مردم، به جایی نمی‌رسد و اعتقاد و ایمان دینی، بالاخره از زیر آوارها سر می‌کشد و خود را بر مخالفانش تحمیل می‌کند و کرد. پس، مستبدان عالم و کسانی که بِزور بر ملتها حکومت می‌کنند و ملتها را به هیچ نمی‌گیرند و کسانی که با دین مبارزه می‌کنند و با ایمان دینی مردم در هر جای دنیا پنجه در پنجه می‌اندازند، عبرت بگیرند. اینها، درس عبرت است و اسلام و قرآن، به همه‌ی ما دستور می‌دهد که باید عبرت بگیریم. و اما حادثه‌ی دوم، تهاجم نظامی امریکا به یک کشور کوچک می‌باشد

که در نقطه‌ی حساسی قرار گرفته است و قدرت استکباری امریکا در آن کشور منافعی دارد! آنها، تانکها و هواپیماها و نظامیهای خود را برداشتند و به کشوری دیگر وارد کردند و در آن جا دخالت نمودند. این حادثه، حادثه‌ی عجیب و حیرت‌آوری است. البته، این اولین بار نیست که دولت امریکا چنین کاری را انجام می‌دهد. امروز بر دنیا نظام سلطه حاکم است من می‌خواهم چند نکته را در این خصوص یادآور شوم: ما می‌گوییم اسلام با استکبار مخالف است. معنای استکبار این است که دولت و قدرت و شخصی، با تکیه به زوری که دارد، راه را برای اعمال زور در هر جایی که بخواهد، باز ببیند و به هر کسی و هر ملتی که اراده کرد، فشار و ضربت وارد کند و مال هر ملتی را که اراده کرد، از او بگیرد و در امور هر ملت و جمعیت و شخصی که مایل بود و اراده کرد، دخالت کند و خجالت هم نکشد. زشت‌ترین کارها را انجام بدهد و نام زیباترین کارها را روی زشت‌ترین کاری که انجام داده، بگذارد و از کسی خجالت نکشد و واهمه نکند. استکبار، یعنی گردن کلفتی و قلدری و آدمکشی و شرم نکردن و ابا نکردن و تجاوزِ توأم با وقاحت و سر را بالا گرفتن و سینه را سپر کردن. نظامی که امروز قدرتهای مقتدر عالم دارند، نظام استکباری است. امریکا وارد یک کشور دیگر می‌شود و با مردم آن کشور می‌جنگد. مردم با امریکا جنگیدند؛ بحث بر سر زید و عمرو نیست. مردم مایل نبودند که امریکا وارد کشورشان بشود و آنها را بکشد و خانه‌هایشان را خراب کند و در خیابانها و جلوی مغازه‌ها و مدرسه‌ها و خانه‌هایشان، تانک و نفربر زرهی و سرباز بیگانه بیاورد و از آن طرف هم، دولت انگلیس و فلان و بهمان دولت از او حمایت کنند و عده‌ی دیگری هم در دنیا بنشینند و تماشا و سکوت کنند. نظام جهانی و سلطه‌ی استکبار، یعنی این. چند سال پیش که ما در کنفرانس عدم تعهد و در سازمان ملل شرکت کرده بودیم، همین نکته را به مردم دنیا گفتیم. گفتیم: مردم دنیا! رهبران دنیا! امروز بر دنیا نظام سلطه حاکم است. نظام سلطه، یعنی این‌که کسی در دنیا به اتکای سر نیزه و زور، قلدری بکند و شرم نکند و دیگران هم قلدری او را تحمل کنند. امروز، شما نمونه‌اش را مشاهده می‌کنید و رئیس جمهور فعلی امریکا، علی‌رغم چهره‌ی ملایمی که در اول کار به خود گرفته بود و تظاهر می‌کرد که با سیاستهای ریگان مخالف است، نشان داد که این هم برادر اوست و با هم فرقی ندارند و سیاست، یک سیاست و استکبار، یک طبیعت است و نمی‌توانند طور دیگر باشند. او هم در دو سه سال اولِ ریاست جمهوریش، به گرانادا حمله کرد و حکومتی را ساقط نمود. این هم مثل او. ملت ما در مقابل استکبار، قدرتمندانه ایستاده است اینها با همین روحیه، تقریباً بیست و پنج سال حکومت شاه را در ایران سر پا نگهداشتند. در سال ۳۲، در این‌جا کودتا کردند و حکومتی را سرنگون نمودند و شاه را سر کار آوردند و بیست و پنج سال از او حمایت کردند. همینها هستند که امروز علیه مردم کشورها، از نظامهای مرتجع و دیکتاتور دنیا حمایت می‌کنند. همینها هستند که صهیونیستها را در فلسطین آوردند و کاشتند و یک کشور را از دست ملتش گرفتند و غاصبی را در آن جا گذاشتند و دایم در طول چهل سال گذشته، از دولت اسرائیل حمایت کردند. این، نظام سلطه است. بزرگترین بلاهای عالم برای ملتهای دنیا، همین نظام سلطه است. اگر ملتها در کشور و خانه‌ی خودشان، اختیار نداشته باشند، از وبا و طاعون و بدترین مرضها خطرناکتر است. با کمال تأسف باید بگوییم دولتهایی که در کشورهای مختلف دنیا مشغول حکومتند و بعضی از آنها تا حدودی جنبه‌ی مردمی هم دارند و یا وابستگی ندارند و یا به آن غلظت ندارند، همه و همه در مقابل چنین جنایت بزرگ و آفت عظیمی سکوت می‌کنند. البته، ملتها در گوشه و کنار تظاهراتی راه می‌اندازند و راهپیمایی‌یی می‌کنند - که در این چند روز ملاحظه کردید علیه اقدام امریکا تظاهراتی شد - لیکن معدود است و در گوشه و کنار می‌باشد و آن حرکتی که باید انجام بگیرد، انجام نمی‌گیرد. ما بایستی از این حادثه به‌عنوان یک درس در خط هدفهای انقلابمان استفاده کنیم و بیاموزیم. این استکبار است که شما ملت ایران علیه او قیام کرده‌اید. یازده سال است که ملت ایران بعد از پیروزی انقلاب، با این استکبار مبارزه می‌کند. ملت ما در مقابل این روح استکباری ایستاد؛ قدرتمندانه هم ایستاد. امریکا با این روح استکباری، تمام تلاش خود را کرد که ملت ایران را به زانو درآورد و به عقب‌نشینی وادار کند؛ اما علی‌رغم خواست و میل او، ملت و دولت و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ما، روزبه‌روز قویتر و ثابت‌قدم‌تر شد و در این مصاف و در مقابل این انقلاب مردمی و اسلامی، استکبار جهانی

شکست خورد. قلدری امریکا شکسته خواهد شد من می‌خواهم بگویم که اولاً ـ ملت ما بدانند - که بحمداللَّه می‌دانند - ما راه درستی را انتخاب کرده‌ایم که با شیطان استکبار، یک لحظه کنار نیامدیم و نساختیم. این است طبیعت دشمنی که ما شعار مرگ بر او را بر زبان مردممان داریم. او زورگو و وقیح و متجاوز است و هر جا که دستش برسد، از تعرض و تجاوز ابایی ندارد. رویش هم اسم خوب می‌گذارند: دفاع از دمکراسی، دفاع از حقوق بشر و از این حرفهایی که امروز دیگر ابله‌ترین مردم هم نباید باور کنند و نمی‌کنند. بنابراین، ملت ما راه درستی را انتخاب کرده است. ما این راه را ادامه خواهیم داد. ما به فضل الهی و با توکل به خدا و با استحکام همبستگی ملتمان و با همبستگی ملتهای دیگر با انقلابمان، در آینده هم مثل گذشته، یک لحظه با امریکا و زورگوییهایش کنار نخواهیم آمد. ثانیاً، آن چیزی که به نتیجه و پیروزی خواهد رسید، راه ماست؛ نه راه امریکا. قلدری امریکا شکسته خواهد شد. شاخ و دندان این حیوان وحشی و بی‌ملاحظه که هیچ چیز را در مقابل خود به حساب نمی‌آورد، در هم خواهدشکست. ملتهای دنیا، امروز اروپای شرقی را در مقابل خودشان می‌بینند. همین ملت چک‌اسلواکی را در هفته‌ی گذشته ملاحظه کردید که چگونه در خیابانها راه افتادند و بلندپایگان حاکم بر خودشان را کنار گذاشتند و کسانی را که خودشان می‌خواستند، در رأس حکومت آوردند یا مطرح کردند. این همان ملتی است که حدود بیست سال قبل، تانکها و نفربرهای شوروی و همپیمانانش، از اطراف وارد پایتخت کشورش شدند و یک نفر را که در رأس حکومت بود، کنار گذاشتند، عده‌یی را هم که از او دفاع کردند، کشتند و جنگ خونینی راه انداختند و سرکوب خونینی نسبت به مردم کردند و از چک‌اسلواکی خارج شدند. عین همین کاری که امروز امریکا در پاناما انجام می‌دهد، آنها در آن زمان انجام دادند. اینها، کارهای جدیدی نیست. مستکبران عالم، همیشه از این کارها می‌کردند و تا وقتی هم قدرت داشته باشند، می‌کنند. شوروی در دوران حکومتهای مستبد خود، روی کشورهای اروپای شرقی (لهستان، مجارستان، چک‌اسلواکی) همین کارها را تجربه کرد. اگر ملتها اراده کنند، ظالم را سرنگون خواهند کرد امروز، همان کشورهایی که با تانک وارد خیابانهای چک‌اسلواکی شدند، از این ملت عذرخواهی می‌کنند و پیغام می‌دهند: ببخشید که ما بیست سال قبل آمدیم، اشتباه کردیم که آمدیم، ما را ببخشید و عفو کنید! آیا سردمداران امروز امریکا می‌توانند ادعا کنند که بیست سال دیگر، ملت امریکا مجبور نخواهد شد از ملتهای پاناما و گرانادا و ایران و فلسطین و دهها ملتی که زخم امریکا را خورده‌اند، عذرخواهی کند؟ آیا آن کسانی که امروز سیاست امریکا را در چنگ دارند و با تکیه به قدرت، احمقانه کار دزدان سر گردنه بگیر و گردن کلفتهای قدیمی محله‌ها را انجام می‌دهند - که با نیش چاقو حرفشان را به کرسی می‌نشاندند و هر کاری می‌خواستند، انجام می‌دادند - مطمئنند که چند سال بعد، ملتشان بر خود آنها یا بر نام آنها یا بر گور آنها، لعنت نخواهد فرستاد و لگد نخواهد زد؟! مطمئن نباشند. آنچه بالاخره پیش خواهد رفت، اراده‌ی ملتهاست. آنچه که در صورت اراده و شجاعت ملتها، بینیش به خاک مالیده خواهد شد، قدرت ظالم و زورگوست. اگر ملتها اراده کنند، ظالم را سرنگون خواهند کرد. ملت عزیز ما توجه داشته باشند، صحنه‌یی که در آن حضور دارند و در خطوط مقدم در برابر استکبار جهانی صف‌آرایی کرده‌اند، صحنه‌ی بسیار مبارکی است. شما پیشگام و پیشوای ملتهای دنیا خواهید بود. ملتها از شما درس خواهند گرفت و گرفته‌اند. همین حالا، آن نسخه‌یی که ما در دنیا مشاهده می‌کنیم، همان نسخه‌یی است که در ایران انجام گرفت. این آمدنِ به خیابانها و با ایمان و با تن در مقابل قدرتهای حاکم ایستادن، نسخه‌ی انقلاب ایران است. چنین کاری در دنیا معمول نبود و سابقه نداشت. این درس را شما دادید و باز هم ملتها از شما درس خواهند گرفت. وحدت کلمه و تلاش برای ساختن کشور، دو نکته‌ی مهم البته، امروز ملت ما باید به دو نکته توجه کنند: یکی وحدت کلمه و دیگری تلاش برای ساختن کشور. این دو را فراموش نکنید. اگر خدای نکرده این دو از شما گرفته شد، آقایی و سیادت و قدرت هم گرفته خواهد شد. باید وحدت را حفظ کنید. مبادا در گوشه و کنار، کسانی یادشان برود که امروز دنیا در چه شرایطی قرار دارد و ملت ما کیست و کجاست و باز همان حرفها و شکلکهای تفرقه‌آفرین را که در چند سال قبل معمول بود - و بحمداللَّه در این اواخر از بین رفته است - دوباره به صحنه بیاورند. دولت و ملت باید تلاش کنند. هر کدام از دستگاههای

گوناگون دولتی بایـد تلاش مناسب خودشان را بکننـد و بحمداللّه می‌کنند. من شاهدم که دسـتگاههای دولتی تلاش خوبی را انجام می‌دهنـد. امروز، مـا به تلاـش در صـحنه‌ی داخلی و خـارجی احتیـاج داریم. در صـحنه‌ی داخلی، تلاش برای بازسازی کشور و رفع مشـکلات مردم و زنـده کردن ثروت خفته و خـاموش این ملت و به میـدان آوردن اسـتعداد عجیبی که در این کشـور وجـود دارد، ضروری می‌باشد. در صـحنه‌ی خارجی، مقابله‌ی هوشـمندانه با سیاسـتها و تبلیغات زهرآگین دشـمن اجتناب‌ناپذیر است که مأموران سیاست خارجی و وزارت خارجه، مأمور این کارنـد. این کار، کار بسـیار ظریف و حساسـی است که بحمداللّه این کار را هم خوب انجام می‌دهنـد. اگر چه در گوشه و کنار، بعضـی به بهانه‌یی و به اندک حادثه‌یی، شروع به جنجال و ایراد گرفتن می‌کنند؛ اما ایراد گرفتن کار آسانی است و عمل کردن کار دشواری می‌باشـد. آن کسـی که عمل می‌کند، در میدان است و باید تأیید بشود تا بتواند درست عمل کند و اگر اشتباه و نقصی هست، برطرف نماید. با تضعیف دستگاههای حساس کشور به شدت مخالفم من به تبعیت از امام بزرگوارمان، با تضـعیف دسـتگاههایی که کارهای حساسـی را بر دوش دارند - از جمله دستگاه امور خارجه‌ی ما و کسانی که در جبهه‌ی مقـدم برخورد با سیاسـتهای خارجی قرار دارنـد - به شدت مخالفم. این، چه عادت زشتی است که بعضـی نقاط مثبت را اصـلاً نمی‌بیننـد و تا یک نقطه‌ی منفی مشاهده می‌کنند، از هر طرف صدایی سیاسـی و مطبوعاتی و... بلند می‌کنند! مگر می‌شود در دورانی که بـا همه‌ی سیاسـتهای اسـتکباری و متجاوز در صـحنه‌ی دیپلماسـی رو به رو هستیم، اجازه بـدهیم که مسؤولان دیپلماسـی کشور، مورد تهاجم افراد بی مسؤولیت قرار بگیرنـد؟ مگر ما می‌گذاریم؟ می‌بینید که در دنیا سیاسـتهای خارجی چگونه‌اند. می‌بینید که در شـورای امنیت، قطعنـامه‌ی محکـومیت امریکـا در ورود به پانامـا وتـو می‌شود. امروز، سیاسـتهای جهـانی این است. جمهوری اسـلامی بایـد در مقابله با این سیاسـتها، قـدرت را با ظرافت و هوشیاری همراه کنـد. ما چند نفر را در این خط مقدم دیپلماسـی جلو فرسـتادیم و گفتیم شـما به وزارت خـارجه برویـد و در آن‌جـا وزیر خـارجه و یـا مسؤول باشـید و کـار کنیـد. اینهـا هم تلاشـشان را می‌کنند؛ خوب و قوی هم تلاش می‌کنند و در بسـیاری از میدانها هم پیروز می‌شوند و فتح می‌کنند. البته، در یک‌جا هم به مقتضای طبیعت بشـر، نقصـی پیـدا می‌شود. آدمهای بی مسؤولیت، تا این نقص را دیدند، از چند طرف صدا بلند می‌کنند؛ غافل از این که ما در حال جنگیم. نبایـد سـرباز خط مقدم را مورد تهاجم قرار داد. چرا عده‌یی این حرف را نمی‌فهمند؟! امروز پرچم اسـلام در دسـت شما ملت و دولت است همه‌ی دسـتگاهها بایـد خوب کار کننـد و همه‌ی مردم باید دسـتگاهها را کمک نمایند. امروز، پرچم اسـلام دست شـما ملت و دولت است. باید این پرچم را حفظ کنید. با تنازع و کشـمکش، این پرچم حفظ نخواهد شد. مسؤولیت، بر دوش همه است. همه بایـد اتحاد و همـدلی و همکاری و حسن ظن خود را حفظ کنند؛ وظیفه است. با این کیفیت قوی و ایمان و قاطعیتی که امروز به فضل پروردگار شـما سـربازان انقلاب و اقشار مختلف ملت پیش می‌رویـد، تردیـد نـدارم که هیـچ کوه قـدرتی، قدرت ایسـتادگی در مقابـل شـما را نـدارد. امیـدواریم که پروردگـار عالم به همه‌ی ما توفیق بدهـد و همه‌ی ما را هـدایت و کمک کنـد و دلهای ما را از روح اطاعت و محبت ذات مقدس خود و اولیایش پُرنماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی اسلامی فرهنگیان

سخنرانی در دیـدار بـا اعضای جامعه‌ی اسـلامی فرهنگیان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار فرهنگی در کشور، متناسب با پیشـرفت انقلاب نیست از زیارت شـما برادران و خواهران که کار مهمی را برعهـده گرفته‌ایـد، خیلی خوشـحالم. بحمـداللّه چهره‌های شـناخته‌شده‌یی هستیـد و سوابق انقلابـی و اسـلامی قابـل توجهی در جمع شـما هست که بسیار هم بـاارزش است. چون کـار شـما مربوط به مسایل فرهنگی و جامعه‌ی فرهنگی کشور است، کار بسیار مهمی است. البته، یکی از کارهای جامعه‌ی فرهنگیان، رسیدنِ به امور فرهنگیان است؛ آن اموری که به هر حـال به شـما ارتبـاط پیـدا می‌کنـد، نه آن اموری که به مسؤولاـنش ربط پیـدا می‌کنـد، مثل همین مسایل فرهنگی یـا طرح بعضـی از مشـکلات و نیازهـا و پیشـنهادها بـا وزارت ذی‌ربط کـه اشـاره کردیـد. ایـن، یکی از کارهـای جـامعه‌ی

فرهنگیان است. یکی دیگر از کارها، رسیدگی به مسایل فرهنگی است. واقعاً امروز مسایل فرهنگی کشور زمین افتاده است. همه خودشان را فرهنگی می‌دانند، همه نسبت به مسایل فرهنگی اظهار شوق و علاقه می‌کنند و آن را در بیانات و اظهاراتشان مهم نشان می‌دهند؛ اما حقیقتاً کار فرهنگی در کشور، متناسب با پیشرفت و ریشه دواندن انقلاب در جامعه نیست. ما امروز خیلی کارهای فرهنگی باید می‌کردیم که نکردیم، خیلی برنامه‌ها باید می‌ریختیم که نریختیم و حقیقتاً دستمان از خیلی کارها - چه در داخل و چه در خارج کشور - خالی است. لذاست که مسایل فرهنگی حقیقتاً در خور این است که به آن، باسعه‌ی صدر و اهتمام و دلسوزی عمیق و همراه با خبرگی و کارشناسی رسیدگی بشود. همه‌ی کارها را خبره‌ها انجام می‌دهند؛ چرا کار فرهنگی را خبره‌ها نباید انجام بدهند و هر کسی وارد میدان کار فرهنگی بشود و چیزی بگوید و نظری بدهد و اقدامی بکند؟ متأسفانه خیلی از کسانی که می‌توانند کار فرهنگی بکنند، به کارهای اجرایی و یا سیاسی مشغولند، یا حتّی اگر با نام فرهنگی هم حضور دارند، باطن کار، با کار سیاسی است. بیش از کار سیاسی، باید کار فرهنگی برای شما اهمیت داشته باشد یک وقت در یکی دو سال قبل، یکی از این مجموعه‌هایی که در کشور با نیّات خوبی تشکیل می‌شود، برای کاری پیش من آمدند. در آن وقت، به آنها گفتم که به شما توصیه می‌کنم به کار سیاسی نپردازید. کار سیاسی، الان این همه متصدی و مباشر - وارد و ناوارد - دارد و الحمدللّه چون کار آسانی است، همه هم وارد می‌شوند و بعد از یکی‌دوروز و چند صباحی، سیاسی می‌شوند! به آنها گفتم که این خیلی طرفدار و مشتری و مرتکب و مغترف دارد؛ شما بروید در آن حیطه‌یی که دارید، به کار فرهنگی بپردازید. معنای این توصیه این نیست که در رشد سیاسی ذهن مردم تلاش نکنید. خیر، این هم وظیفه‌ی همه است، این هم خودش یک کار فرهنگی است که انسان تلاش کند مردم رشد سیاسی و قدرت تحلیل و بینش درست پیدا کنند، یا بینش را پیدا کنند. حالا وقتی کسی بینش سیاسی پیدا کرد، درست و نادرستش را خودش بعداً تعیین خواهد کرد. باید قدرتِ دید حقایق سیاسی در مردم به وجود آید تا در برخورد با جریانها و حوادث سیاسی گیج نباشند. اگر مردم قدرت تحلیل داشته باشند، این مملکت و انقلاب را بیمه و تضمین می‌کنند. هر حادثه‌یی که در جایی به وجود می‌آید، مردم باید بتوانند دور و بر حادثه را یک خرده نگاه کنند و بفهمند قضیه چیست. این، واقعاً خیلی مهم است. ما الان متأسفانه این را نداریم و یا کم داریم. هرچه خود انقلاب و سنگلاخهای آن، مردم را به پیچ‌وتاب انداخته و پیش برده، به‌جای خود محفوظ است؛ اما ما و مجموعه‌های ما کمتر تلاش کرده‌اند. بله، اوایل انقلاب در این مورد تا چند سالی کارهایی می‌شد و بعضی از مجموعه‌ها تلاش می‌کردند تا مردم را از لحاظ بینش سیاسی جلو ببرند؛ اما حالا نیست. این، خودش یک کار فرهنگی است. توصیه‌ام به آن مجموعه این بود که شما در کارهای باندی و اجراییِ سیاسی وارد نشوید و به کار فرهنگی بپردازید که متأسفانه غریب است. حالا هم من به آقایان عرض می‌کنم که واقعاً کار فرهنگی مهم است. بیش از کار سیاسی، باید برای شما کار فرهنگی اهمیت داشته باشد. مجموعه‌ی خود را به معنای معارضه با مجموعه‌ی دیگر تلقی نکنید ممکن است این نکته به ذهن بیاید که حالا یک مجموعه‌ی فرهنگی در مقابل یک مجموعه‌ی دیگری که هست و آنها هم برادران مسلمانِ مؤمنی هستند و مشغول کار فرهنگی یا کار سیاسیند، به چه معناست. اعتقادم این است اگر مرکزی که به نامی تشکیل می‌شود، توانست فراگیری خودش را حفظ کند و فراگیر باشد، همین‌طور می‌ماند و فراگیر خواهد بود؛ ولی اگر به یک جریان و یک بخش اختصاص پیدا کرد، باید منتظر باشد که آن طرف، یک مجموعه‌ی مشابه درست بشود که هر دو بپوشانند. من حالا هم به شما برادران و خواهران می‌گویم که شما هستید، انجمن اسلامی معلمان هم هست که یک کار تقریباً شبیه به همی است؛ یعنی مضمون واحدی است که برایش دو مجموعه وجود دارد. من می‌خواهم از شما برادران و خواهران خواهش کنم که به هیچ وجه وجود این مجموعه را به معنای معارضه با آن مجموعه تلقی نکنید؛ آنها هم به معنای معارضه تلقی نکنند. گروهی هستند که زیر پوشش آنهایند، گروههایی هم هستند که زیر پوشش آنها نیستند؛ شما به آنها پوشش بدهید. اگر در یک جامعه، دو مجموعه‌یی که با مضمون واحد یا با هدف واحد یا با شعار واحدی کار می‌کنند، هر کدام بخشی از کار را - که خیلی هم عظیم است - یا بخشی از مجموعه‌ی مورد نظر را زیر بال و در

اختیار بگیرند، من خیال می‌کنم که اگر با یکدیگر سینه به سینه نشوند، تعارضی به وجود نخواهد آمد. ما نباید نگاه کنیم که دیگری چه می‌کند؛ ببینیم که ما چه کار باید بکنیم. از اول انقلاب هم ما همیشه همین طور فکر می‌کردیم. ما می‌گفتیم که دستور کار خود را از دیگری که به اعتقاد ما خوب عمل نمی‌کند، نمی‌گیریم. ما دستور کارمان را از عقیده و تشخیص خودمان می‌گیریم. ما باید خوب و ملایم و دینی و تقوایی عمل کنیم. واقعاً «أسّس علی التّقوی»(۱) باشد. مبنا و ملاکِ کار تقوا باشد. اگر ما فرضاً یک وقت دیدیم که در جامعه، نفر دیگری بر مبنای تقوا عمل نمی‌کند، نگوییم که پس او چرا عمل نمی‌کند. حالا او عمل نکند. عمل نکردن او بر تقوا، موجب این نمی‌شود که ما هم بر تقوا عمل نکنیم. ما باید بر اساس تقوا عمل کنیم. خداوند ان‌شاءاللَّه کمک کند که همه‌ی ما - اولش خود من و بعد هم بقیه‌ی برادران و خواهران - حقایق را درست بفهمیم و به آن عمل کنیم. به هر حال، کار فرهنگی، کار بسیار بسیار مهمی است و امروز جامعه‌ی فرهنگیان کشور - منظورم این جامعه‌ی شما نیست - وظیفه‌ی مهمی بر عهده دارد. مجموعه‌ی فرهنگیان کشور، یک مجموعه‌ی محروم و قدرناشناخته مجموعه‌ی فرهنگیان کشور، یک مجموعه‌ی محروم و قدرناشناخته‌یی هستند که احترامی فراخور خودشان نشده‌اند. در این مجموعه‌ی فرهنگی، چه قدر تلاش و ابتکار و حس دلسوزی و حس خدمت و عزیزترین احساسهای انسان - یعنی عشق به نسل نو و آینده - موج می‌زند که این را مردم ما نمی‌دانند. اصلاً معلم برای آنها، آدمی مثل خودشان است. یعنی من که پدر چند بچه هستم، به معلم این بچه مثل بقیه‌ی آدمها نگاه می‌کنم؛ در حالی که حقیقت قضیه این نیست. او، خزانه‌دار ماست و جز موردی که حالا معلمی ممکن است دلسوز نباشد، غالب معلمان یا خیلی از آنها، به این کار عشق می‌ورزند؛ والّا اگر عشق نورزند، نمی‌توانند اصلاً وارد این کار بشوند. کاری نیست که بدون عشق ورزیدن بشود آن را ادامه داد. این کار، از روی عشق و اخلاص و علاقه‌مندی و دلسوزی است. این را مردم غالباً نمی‌دانند. مجموعه‌یی که در آن، این همه صفا و ارزش و معنویت هست و این معنویتها مورد شناسایی مردم هم نیست، به نظر من باید از اینها حمایت و دفاع کرد. اگر چه خیلی از شما شأناً یا فعلاً ـ معلم هستید و این معنا شامل خود شما هم می‌شود، لیکن حالا شما به حیث جامعه‌ی اسلامی فرهنگیان - نه به‌عنوان فردی از مجموعه‌ی فرهنگی کشور - حقیقتاً باید با این مجموعه دلسوزانه برخورد کنید. ببینید واقعاً برای معلمان کشور چه چیزی لازم است و برای تقویت معنویات یا کمکهای اصلاح امور زندگیشان، چه کاری باید کرد. در این جهت، واقعاً هر کاری لازم است، بکنید. از عهده‌ی شما بر می‌آید، دریغ نکنید؛ چون جامعه‌ی فرهنگی کشور، جامعه‌ی بسیار عزیزی است و از نظر مردم ناشناخته است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند به همه‌ی شما توفیق بدهد و تأیید کند و برادرانی که زحمت کشیدند این بنا را پایه‌گذاری کردند - که حالا از آقای بادامچیان اسم آوردید - خداوند ان‌شاءاللَّه به ایشان و به آنها هم توفیق بدهد و تأیید کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------- ۱) توبه: ۱۰۸

سخنرانی در دیدار با مسؤولان بنیاد شهید، خانواده‌های معظم شهدا و مفقودان و اسرا و جانبازان شهرهای رود

سخنرانی در دیدار با مسؤولان بنیاد شهید، خانواده‌های معظم شهدا و مفقودان و اسرا و جانبازان شهرهای رودبار، منجیل، ساوه، اراک، محمودآباد آمل و فریدن و خانواده‌های معظم شهدای وزارت اطلاعات بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم رشحه‌یی از زندگی معصومین، در زندگی ملت ایران از خداوند متعال برای همه‌ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف و راههای دور تشریف آوردید، لطف و فضل و توجهات خاص الهی را طلب می‌کنم و امیدوارم مشمول عنایات مخصوص پروردگار و دعای حضرت ولیّ‌عصر (عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) باشید و شخصاً هم از همه‌ی شما متشکرم. جلسه‌ی معظم امروز ما، مخصوصاً عطر و رایحه‌ی دل‌انگیز شهادت را هم با حضور خانواده‌های معظم شهیدان و هم با حضور جانبازان عزیز - که ارزنده‌ترین یادگاریهای دوران حماسه‌ی دفاع مقدس هستند - دارد. میان رفتار امروز مردم ما و آنچه از زندگی معصومین(علیهم‌السّلام) برای ما روایت شده است،

یک رابطه وجود دارد. هر چه که در زندگی کوتاه معصومین (علیهم‌السّلام) - چه نبیّ اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و چه فاطمه‌ی زهرای اطهر (سلام‌اللَّه‌علیها) و چه ائمه‌ی دوازده‌گانه(سلام‌اللَّه‌علیهم‌اجمعین) - به صورت درخشان و خیره کننده مشاهده می‌شود، امروز رشحه‌یی از آن را در زندگی عمومی ملت بزرگمان به صورت واضحتر و در زمانهای گذشته هم به صورت ضعیفتر مشاهده می‌کنیم. حالا- این روزها، روزهای شهادت فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) است. آن بزرگوار از یک طرف، مظهر تعبد و تسلیم در مقابل تکلیف الهی و مظهر مجاهدت و شهادت مظلومانه است و از طرف دیگر، مظهر عظمت و شکوه و تنویر افکار عامه‌ی ملت اسلام در طول قرنهاست. شاید می‌دانید که نام فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) در طول قرنهای بعد از اسلام تا امروز، همواره برای ملتها و آحاد مسلمان، یک نام بسیار با عظمت و توأم با تجلیل و تعظیم بوده است؛ در حالی که این بزرگوار، یک بانوی جوان و یا در عنفوان جوانی بود. زندگی امروز ما، انعکاسی از زندگی سران الهی ما در صدر اسلام است؛ یعنی همان تعبد و فداکاری و دلسوزی برای دین و همان اعتقاد و اخلاص به ارزشهای دینی. البته، آنها اصل و سرچشمه‌اند و آنچه در جامعه‌ی ما هست، رشحه‌یی از آن چیزی است که در آن بزرگواران بود. همین‌طور، آن عظمتی که در آنها بود، در جامعه‌ی ما هم هست. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، از حقارت ملتها کاسته شد امروز، آحاد مردم ما در وجود خودشان دارای عظمتند. هیچ کس در جامعه‌ی اسلامی - اگر مؤمن به اسلام و انقلاب باشد - در درون خود احساس حقارت نمی‌کند. این، پدیده‌ی بسیار با عظمتی است. یک جامعه‌ی اسلامی، باید همین طور باشد. دشمنان خواسته‌اند مسلمانان را از درون خودشان، دچار ضعف و احساس حقارت کنند. بعد از آن که انقلاب اسلامی به وجود آمد و دنیا را متوجه خود کرد، به میزان زیادی از حقارت ملتها کاسته شد. ملتهای عقب افتاده و زیر ستم که احساس حقارت می‌کردند، با انقلاب اسلامی قدری سرحال آمدند و احساس وجود کردند؛ چون دیدند که این انقلاب و این ملت، چگونه توانست قویترین قدرتهای دنیا را به هیچ بگیرد و قدرت او را خنثی کند و در میدانهای مصاف و مقابله، بر او پیروز بشود و فایق بیاید. این را، هم ملتهای بزرگ عالم و هم ملتهای عقب‌افتاده و هم جهان سومیها دیدند و در آنها شوری به وجود آورد. این که شما ملاحظه می‌کنید از ده سال پیش به این طرف، ملتها با نامهای مختلف، زنجیرها را می‌گسلند و با مبارزه و تعرض و شیوه‌های آرام و شیوه‌های مخفی و شیوه‌های قدرتمندانه، همه کار انجام می‌دهند، به برکت انقلاب اسلامی است. حالا دیگر نویسندگان مزدور قلم به مزد صهیونیست هم در دنیا مجبورند اعتراف کنند که روزگار، روزگار ملتهاست؛ نه روزگار تصمیم‌گیری خودسرانه‌ی قدرتها. این، به برکت انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی که پیروز شد، ملتها زنده شدند و نشاط و امید پیدا کردند. البته در گوشه و کنار، خیلی هم سرکوب شدند و همه جا با موفقیت همراه نبود؛ اما مهم این است که این شعله‌ی امید در دلها برافروخته شد. شقاوت استکبار، عکس‌العمل بیداری و شجاعت ملتها شقاوتی که قدرتهای استکباری در این سالهای اخیر در نقاط مختلف عالم از خودشان نشان دادند، عکس‌العمل بیداری و شجاعت ملتهاست. وقتی ملتهای تحقیرشده، غبار تحقیر را از لباس خود می‌تکانند و احساس تحقیر را کناری می‌اندازند و سرپا بلند می‌شوند، قدرتهای تحقیرکننده مجبورند هوای خودشان را داشته باشند. ضربه بر آنها وارد خواهد آمد و وارد آمد و بیشتر از این هم می‌آید. در جوامع اسلامی، موج گرایش به اسلام انقلابی، یک موج زنده است؛ هیچ کارش هم نمی‌توانند بکنند. البته، سرکوب و سختگیری می‌کنند، تهمت می‌زنند، رویشان اسم تروریست می‌گذارند، ولو هیچ ارتباطی هم با جمهوری اسلامی نداشته باشند؛ ولی برای این که دو طرف را بکوبانند، این ارتباط را ادعا می‌کنند. این کارها را دشمن می‌کند؛ اما آن کاری را که نمی‌تواند بکند، از بین بردن این موج گرایش به اسلام انقلابی در میان ملتهاست. این کار را نمی‌توانند بکنند، نتوانستند و بعد از این هم نخواهند توانست انجام بدهند. مردم دنیا باید از روشهای قدرتهای استکباری مطلع باشند یکی از چیزهایی که در این باره قابل توجه می‌باشد، این است که روشهایی که دولتها و قدرتهای به اصطلاح متمدن، در مقابل امواج اراده‌ی انسانها بخرج می‌دهند و شقاوتها و سنگدلیهایی که اعمال می‌کنند - که انسان حقیقتاً شرمنده است اسم تمدن را روی این روش قدرتهای مسلط و ظالمِ امروز دنیا بگذارد - خود همین، ملتها را بیدار می‌کند. باید اینها

را به گوش همه‌ی جهانیان رساند. مردم دنیا باید بدانند که امروز قدرتهای بزرگ و قدرت استکباری امریکا، از چه روشهایی برای پیشبرد کارشان استفاده می‌کنند. سردمداران امریکا، خیلی خونسرد آدم می‌کشند، قتل‌عام می‌کنند و به یک کشور دیگر تجاوز می‌نمایند. آن کاری را که امریکا در قدیم به‌وسیله‌ی دستگاه اطلاعاتی خودش - سازمان سیا - مخفیانه انجام می‌داد و کودتا درست می‌کرد و دولتها را سرنگون می‌نمود، امروز کارش به جایی رسیده که ناچار شده است همین رفتار را علناً و صریحاً انجام بدهد؛ یعنی وارد کشورها بشود و دولتی را سرنگون کند!! ما کاری به کار آن دولتها نداریم. ما نه بطون کار آن اشخاص و دولتها را درست می‌شناسیم و نه روش خیلی از این دولتها را می‌پسندیم. مسأله، مسأله‌ی ملتهاست. مسأله‌ی یک کشور و یک ملت است که امریکا راحت و خونسرد به حقوق آنها تجاوز می‌کند. این، معنای قدرت استکباری است. ملت ایران، با نشاطترین و قویترین ملتهای دنیا امروز بحمداللَّه و به توفیق الهی، با نشاطترین و سرزنده‌ترین و قویترین و شجاعترین ملتهای دنیا، شما ملت ایران هستید و این را ملتهای بزرگ دنیا قبول دارند و فهمیده و پذیرفته‌اند. این را برای خودتان حفظ کنید. شهدای شما امروز در صدر لوحه‌ی افتخار در میان ملتهایی هستند که انقلاب ایران را می‌شناسند و کم و بیش آگاهی دارند. امروز، جانبازان شما نمونه‌های بزرگ افتخار و شجاعت و فداکاری و یادگارهای دوران حماسه‌اند. امروز، خانواده‌های عزیز و عظیم‌الشّأن شهدای شما کسانی هستند که همه‌ی منصفان عالم - کسانی که قضایای ایران و انقلاب ایران را می‌شناسند - آنها را با عظمت و بزرگوار و صبور و نیرومند به حساب می‌آورند. این را باید شما حفظ کنید. این، به برکت اسلام و رهبری امام عظیم‌الشّأن و به برکت وحدت کلمه‌ی شماست. اینها را برای خودتان نگه دارید. شیطانها باید از نفوذ در افکار ملت ایران مأیوس شوند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه همیشه مشمول لطف و فضل و کمک و اعانت الهی باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از اقشار مختلف مردم قم، به‌مناسبت فرا رسیدن ۱۹ دی ماه (سالروز قیام مرد

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از اقشار مختلف مردم قم، به‌مناسبت فرا رسیدن ۱۹ دی ماه (سالروز قیام مردم قم) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قم، یک ذخیره‌ی الهی برای اسلام در ابتدا، به شما برادران عزیز و شجاع و آگاه قم که همواره در صفوف نخستین مبارزات ملت ایران قرار داشتید، خوش‌آمد عرض می‌کنم و از همین‌جا، به همه‌ی مردم قم و قشرهای مختلف آن قبّةالاسلام، اخلاص و سلام خود را می‌فرستم. برای ساختن یک بنا، اول باید پایه‌های محکم آن را کار گذاشت. هرچه بنا بزرگتر و سنگینتر و ماندگارتر باشد، پایه‌های آن محکمتر و قویتر و شکست‌ناپذیرتر خواهد بود. اگر ما مبارزه‌ی ملت ایران را که به طور عمومی و تعیین‌کننده، از سال پنجاه و شش آغاز شد و به پیروزی رسید و حالا هم قریب یازده سال است که این مبارزه ادامه دارد، به یک بنای رفیع و مستحکم تشبیه کنیم، پایه‌های قوی و شکست‌ناپذیر و ماندگار این بنای مستحکم، در قم نشانده و کار گذاشته شد و شما کسانی بودید که پیام خون و قیام را در درجه‌ی اول به سرتاسر کشور و سپس به آفاق عالم پراکندید. قم، یک ذخیره‌ی الهی برای اسلام بود. تقریباً هفتاد سال قبل، حوزه‌ی علمیه‌ی قم به دست مردی بزرگ و برگزیده‌یی از برگزیدگان خدا - مرحوم آیةاللَّه‌العظمی حائری - کار گذاشته شد و این حوزه به عنوان یک مرکز، برای همه‌ی طالبان به وجود آمد. تقریباً چهل سال بعد از این تاریخ بود که نهضت اسلامی از قم زبانه کشید و یکی از شاگردان مکتب آن مرد بزرگ - یعنی همان بزرگمرد استثنایی تاریخ ما و رهبر و مقتدا و امام فقیدمان، حضرت امام خمینی(قدّس‌اللَّه‌نفسه‌الزّکیه‌واعلی‌اللَّه‌کلمته) - پرچم مبارزه‌ی اسلامی را در قم برافراشت. حوزه‌ی قم ثمره‌ی بسیار زودرس و پُربرکتی داشت اگر به چشم تاریخی نگاه کنید، به نظر می‌رسد که حوزه‌ی قم، ثمره‌ی بسیار زودرس و پُربرکتی داشت. یعنی از وقتی که پایه‌ی حوزه را گذاشتند، تا وقتی که حوزه عملاً و کمربسته وارد میدان شد، چهل سالی طول کشید؛ که در عمر یک ملت، زمان کوتاهی است. از بعد از شروع این نهضت تا امروز - که قریب سی سال می‌گذرد - شما ببینید که در دنیا، اسلام و قرآن و ارزشهای اسلامی در چه وضعی است. آن مجموعه‌یی که این حوزه را پذیرایی

کردند و به آن کمک نمودند و آن را در خانه‌ی خود پذیرفتند و طلاب را مانند فرزندان و برادران خویش، در میان خود گرفتند و وقتی نهضت شروع شد، به سربازان اولیه‌ی این نهضت - یعنی طلاب قم - پناه دادند و هنگامی که بنا شد نهضت اوج بگیرد، اولین قربانیها را در این راه فدا کردند، مردم قم بودند. این را در تاریخ کشور و انقلابمان نباید و نمی‌توان فراموش کرد. این، نه برای آن است که چون با قُمیها طرفیم و با آنها حرف می‌زنیم، می‌گوییم. این، حقیقتِ با ارزش و مقدسی است که باید به عنوان یک خط روشن، در انقلاب بماند و در تاریخ انقلاب تدوین شود. باید همواره روح پاسداری از ارزشها را در خود حفظ کنید و اما درسی که از این حقیقت باید بگیریم، این است که مردم قم همچنان که از روز اول، این شجره‌ی طیّبه را در خود پذیرفتند و به آن کمک کردند و از آن حراست و دفاع نمودند و وقتی لازم شد و نوبت آن پیش آمد، اولین قدم را در راه جهاد بزرگ اسلامی برداشتند و همچنان که بعد از پیروزی انقلاب - چه در جنگ و چه در میدان سیاسی و چه در تمام جریانات دیگر - همواره در صفوف مقدم قرار داشتند، در آینده هم همین موقعیت را برای خود حفظ کنند. قم، همیشه باید آن دریای خروشانی بماند که هر جریان مخالفی در آن حل شود. باید همواره آن رود پُربرکتی باشد که آثار و برکات اسلامی خود را به سرتاسر میهن اسلامی و بیرون آن صادر کند. قم، مرکز انقلاب و اسلام است؛ چون مرکز حوزه‌ی علمیه و علمای بزرگ و پرورشگاه انسانهایی است که می‌تواند انقلاب و کشور و ملت را در سطوح مختلف هدایت کند. شما مردم و جوانان و زن و مرد قم و شما حزب‌اللّهی‌های این شهر، همواره باید روح پاسداری از این ارزشها را با همان شور و خلوص و اخلاصی که همیشه داشتید، در خودتان حفظ کنید. هدف مردم ایران، تحقق حیات طیبه‌ی اسلامی یک نکته در باب وظایف عمومی ملت باید مورد توجه قرار بگیرد و آن این است که هدف ما ملت مسلمان ایران که پشت سر امام بزرگوارمان حرکت و انقلاب کردیم و مردم جان و خون دادند و متحمل رنجها و مصایب شدند، چه بود؟ هدف از همه‌ی این جریانات عظیم که به هدایت الهی، از روز اول تا امروز پیش رفته است، عبارت بود از این‌که در این کشور و در این خانه‌ی اسلام، حیات طیبه‌ی اسلامی تحقق پیدا کند. ما خواسته‌ایم که در میان ظلمات جاهلیت قرن بیستم، خورشید فروزان اسلام را به درخشش درآوریم. ما خواسته‌ایم در هنگامی که نسلهای بشر، از مکتبهای گوناگون - از سرمایه‌داری پلید غرب تا کمونیسم ملحد شرق - دلزده شدند، بتوانیم مکتب حیاتبخش و راه زندگی سالم و مطلوب و شیرین را به بشر نشان بدهیم و آن، حیات طیبه‌ی اسلامی است. تقریباً در طول این یازده سال، هرچه و در هر قسمتی که ما در راه اسلام پیش رفتیم، در همان قسمت زندگی شیرین شده است و در هر بخشی که توفیق پیدا نکردیم در جهت اسلام حرکت بکنیم، در آن بخش زندگی سخت و تنگ و تلخ باقی مانده است. حیات اسلامی، حیات طیبه است. حیات طیبه، یعنی زندگی‌یی که کام انسان را شیرین کند و انسان با آن زندگی، احساس آرامش و آسایش نماید. ما در تشکیل نظام اسلامی و دولت و حاکمیت اسلامی، به اسلام نزدیک شده‌ایم و ارزشها را - تا آن حدی که برای ما مقدور بود - در حکام و زمامداران رعایت کرده‌ایم. در این بخش، به همین اندازه زندگی شیرین شد. به‌همان اندازه که به اسلام نزدیک شدیم، مردم احساس آرامش می‌کنند در گذشته و امروز، در همه جای دنیا، حکامْ متکبر و مستکبر و از مردم جدایند و برای خود کار می‌کنند و دنبال منافع شخصی خویش هستند. ما در دوران رژیم سابق، این واقعیت را در کشورمان دیده بودیم. امروز هم در بسیاری از جاهای دنیا - اگر نگوییم در همه جا - این واقعیت را می‌بینیم. امروز، این پدیده در ایران نیست. امروز، زمامداران و مسؤولان امور کشور ما - آنهایی که دستشان مسؤولیتهای عمده است - پاک و از مردم و با مردم و پارسا و باتقوایند. در همین قسمت، به همان اندازه که ما به اسلام نزدیک شدیم، مردم احساس آرامش و آسایش می‌کنند. ما در زمینه‌ی دور کردن مردم از فحشا و فساد، اندکی به اسلام نزدیک شده‌ایم. جوانان ما، به سلامت و عافیت معنوی و روحی نایل شده‌اند و از پوچی و فساد اخلاقی و تردیدها و دلزدگیهای زندگی، آسوده و رها گردیده‌اند. ما در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، در آن بخشهایی که سیاستهای اسلامی عمل شد، به اسلام نزدیک شده‌ایم و در همان بخشها مردم احساس آرامش و آسایش می‌کنند. در هر جا هم که وارد مرحله‌ی اسلام و مقوله‌ی اسلامی نشدیم، مردم در آن‌جا همان زندگی دشوار و وضعیت

ناخوشایند را دارند. کسانی که اهل تحلیل و استدلال و بحث هستند، بردارند فهرست کنند تا برای مردم روشن بشود. امر به معروف و نهی از منکر، یادآوری یک واجب فراموش شده ما باید خود را به سرچشمه‌ی اسلام برسانیم تا زندگی به تمامی شیرین شود. قرآن کریم می‌فرماید: «الّذین ان مکّناهم فی الارض اقاموا الصّلوة و اتوا الزّکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن‌المنکر»(۱). من می‌خواهم این واجب فراموش شده‌ی اسلام را به یاد شما و ملت ایران بیاورم: امر به معروف و نهی از منکر. همه‌ی آحاد مردم باید وظیفه‌ی امر کردن به کار خوب و نهی کردن از کار بد را برای خود قایل باشند. این، تضمین‌کننده‌ی حیات طیبه در نظام اسلامی خواهد بود. عمل کنیم تا آثارش را ببینیم. امر به معروف، یک مرحله‌ی گفتن و یک مرحله‌ی عمل دارد. مرحله‌ی عمل، یعنی اقدام با دست و با زور. این مرحله، امروز به عهده‌ی حکومت است و باید با اجازه‌ی حکومت انجام بگیرد ولاغیر. اما گفتن با زبان، بر همه واجب است و همه باید آن را بدون ملاحظه انجام بدهند. روزی بود که اگر کسی کار خلافی مرتکب می‌شد و دیگری به او اعتراض می‌کرد، نظام حاکم آن اعتراض را می‌کوبید. ما دیده بودیم که اگر گناهی انجام می‌گرفت، گناهکار تشویق می‌گردید؛ اما معترضِ به گناه کوبیده می‌شد! امروز، به عکس است. امروز، نه این‌که گناه در جامعه نیست؛ هست. زمان حکومت امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) هم در جامعه گناه بود؛ اما مهم این است که نظام و تشکیلات حاکم بر جامعه - آن کسانی که اداره و مدیریت کشور را بر عهده دارند - میل به طرف صلاح دارند و با گناه و تخلف مخالفند. گفتن گناه به گناهکار با زبان خوش و با لحن مناسب و در جایی هم با زبان تند - در مواردی که مفسده‌یی به وجود نیاید - گناه را در جامعه کم خواهد کرد و به ضعف و انزوا خواهد انداخت. چرا ما از این موضوع غافلیم؟ همه‌ی آحاد مردم، در محیط کسب و خانه و جمع دوستان و در محیط درس و دانشگاه و کلاً در هر جایی که هستند، اگر خلافی را دیدند، به خلافکار بگویند: این، از نظر اسلام خلاف است؛ چرا انجام می‌دهی؟ گفتن همین یک کلمه مؤثر است. اگر زبانهای گوناگون و نفَسهای مختلف گناه را تذکر بدهند، گناهکار به طور غالب از گناه و تخلف دست خواهد کشید؛ چه این تخلف، تخلف شرعی و چه تخلف از قوانین باشد. اگر ملتها اعتراض می‌کردند، استکبار از شقاوت خود می‌کاست در سطح جهانی هم همین‌طور است. حتّی همین شقاوتمندهایی که امروز بر سیاستهای بزرگ جهانی حاکم هستند، اگر ملتها به آنها می‌گفتند و اعتراض می‌کردند، قدری از شقاوت خود می‌کاستند. امروز شما ببینید که سیاستهای قدرتمند عالم چه می‌کنند؟ ببینید قدرت امپراتوری مجهز به زر و زور امریکا، با ملتها و دولتها و ارزشها و ثروتهای مردم در سراسر دنیا چه می‌کند؟ البته من معتقدم که این، اوج فساد و نتیجتاً آخر آن است. من معتقدم این مقداری که امروز قلدری قدرتمندان و در رأس آنها امریکا در دنیا بیداد می‌کند، نشاندهنده‌ی آن است که اینها آخر کارشان است. این، نشاندهنده‌ی آن است که اینها رو به زوال می‌روند. در این، هیچ تردیدی ندارم که اینها روزهای اوج قدرت - یعنی اواخر قدرت - را می‌گذرانند و بالاخره دنیا و ملتها تحمل نخواهند کرد. رژیم امروزی امریکا، با پشتکار و ابتکار و نشاط مردمی در سالهای قبل به وجود آمد و به قدرت رسید و با حماقت و جلافت و سبکسری امروز سردمدارانش، رو به ضعف می‌رود و سرش به سنگ خواهد خورد. اگر مردم دنیا و دولتها، در مقابل این سبکسریها و جلافتها و تعدّیها می‌ایستادند و حرف می‌زدند، جلویشان گرفته می‌شد. ما وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهیم البته، ما ملت ایران ساکت نخواهیم نشست. ما به ملتها و دولتهای دیگر تأسی نمی‌کنیم و از آنها تقلید نخواهیم کرد. ما وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهیم. ما تا همین امروز هم توانسته‌ایم با قدرت اسلامی و توکل به خدا و انسجام و وحدت عمومیِ ملتمان و با روشنی راهی که در پیش داریم و هیچ ابهامی در راه خود نداریم، جلوی خیلی از تجاوزها را در دنیا بگیریم. ما باز هم به وظیفه‌ی خود عمل خواهیم کرد و معتقدیم ملتها یکی پس از دیگری و روزبه‌روز آگاه و آشنا خواهند شد. نشانه‌های این آگاهی و آشنایی را در دنیا می‌بینیم. مهم این است که ملت ایران، روح و نشاط انقلابی را در خود حفظ کند. شما باید شجاعتتان را حفظ کنید. این ملت و انقلاب و کشور، در درجه‌ی اول با شجاعت آن رهبر بزرگ - که شجاعتی شبیه پیامبران و اولیای بزرگ خدا در او بود - و سپس با شجاعت یکایک آحاد این مردم توانست تا این‌جا بیاید. قدرت و شجاعت، نترسیدن از غیر خدا و حفظ نشاط

انقلابی خواهـد توانست به توفیق و اعانت الهی، ما را به تمام هدفهایمان برساند. من از شـما برادران و خواهران عزیز و مردم مؤمن و حزب‌اللّهی قم، مخصوصـاً علمـای اعلام و محترم و خانواده‌های مکرّم شـهدا و رزمنـدگان عزیز که زحمت کشـیدید و در این هوای سرد و برفی تشـریف آوردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. توصیه و پیام من این است که مردم قم و همه‌ی آحاد ملت، آن شأن و شور و رویّه و شـجاعت انقلابی را در تمام لحظات برای خودشان حفظ کننـد و به خـدا توکل نمایند و بدانند به فضل پروردگار پیروزی از آن این ملت است. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته -- ۱) حج: ۴۱

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از زنان شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، کرمان، قم، قزوین، یزد، کرج و استا

سخنرانی در دیـدار بـا جمع کثیری از زنان شـهرهای تهران، تبریز، اصـفهان، کرمان، قم، قزوین، یزد، کرج و اسـتانهای چهارمحال و بختیاری و مازندران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شخصـیت فاطمه‌ی زهرا، ممتاز و برجسـته متقابلاً این روز فرخنده و مبارک و این میلاد با عظمت را - که هم ولادت با سـعادت بانوی بزرگ عالم خلقت در طول تاریـخ، فاطمه‌ی اطهر و صدّیقه‌ی طاهره (سـلام‌اللَّه‌علیها) و هم روز مولود مسـعود فرزنـد شایسته و عظیم‌الشّأن آن بزرگوار، امام امّت و رهبر انقلاب اسـلامی است - به همه‌ی شـما خواهران و زنان مؤمن، مخصوصاً به خانواده‌های شـهدا، مادران و همسران و خواهران شهیدان عزیزمان تبریک عرض می‌کنم. شخصیت زهرای اطهر، در ابعاد سیاسـی و اجتماعی و جهادی، شخصـیت ممتاز و برجسته‌یی است؛ به طوری که همه‌ی زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسیِ عالم می‌تواننـد از زنـدگی کوتاه و پُرمغز او درس بگیرنـد. زنی که در بیت انقلاب متولّد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پـدری گذرانـد که در حـال یـک مبـارزه‌ی عظیم جهانیِ فراموش نشـدنی بود. آن خانمی که در دوران کودکی، سـختیهای مبارزه‌ی دوران مکه را چشید، به شعب ابی‌طالب برده شد، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و اقسام شدتهای دوران مبارزه‌ی مکه را لمس نمود و بعد هم که به مدینه هجرت کرد، همسر مردی شد که تمام زندگیش جهاد فی‌سبیل‌اللَّه بود و در تمام قریب به یازده سال زنـدگی مشترک فاطمه‌ی زهرا و امیرالمؤمنین(علیهماالسّلام)، هیـچ سالی، بلکه هیـچ نیم سالی نگـذشت که این شوهر، کمر به جهاد فی‌سبیل‌اللَّه نبسـته و به میدان جنگ نرفته باشد و این زن بزرگ و فداکار، همسـریِ شایسـته‌ی یک مرد مجاهد و یک سرباز و سردار دایمی میـدان جنـگ را نکرده باشـد. پس، زنـدگی فـاطمه‌ی‌زهرا(س)، اگر چه کوتـاه بـود و حـدود بیست سـال بیشتـر طـول نکشـید؛ امـا این زنـدگی، از جهت جهاد و مبارزه و تلاش و کار انقلابی و صبر انقلابی و درس و فراگیری و آموزش به این و آن و سخنرانی و دفـاع از نبوّت و امـامت و نظـام اسـلامی، دریـای پهنـاوری از تلاش و مبارزه و کار و در نهایت هم شـهادت است. این، زندگی جهادی فاطمه‌ی‌زهراست که بسیار عظیم و فوق‌العاده و حقیقتاً بی‌نظیر است و یقیناً در ذهن بشـر - چه امروز و چه در آینده - یک نقطه‌ی درخشان و اسـتثنایی است. مقام معنوی زهرای اطهر، بالاتر از مقام جهادی و اجتماعی او و امّا مقام معنوی این بزرگوار، نسـبت به مقـام جهادی و انقلابی و اجتماعی او، باز به مراتب بالاتر است. فاطمه‌ی‌زهرا(س) به صورت، یک بشـر و یک زن، آن هم زنی جوان است؛ اما در معنا، یک حقیقت عظیم و یک نور درخشان الهی و یک بنـده‌ی صالـح و یک انسان ممتاز و برگزیده است. کسـی است که رسول اکرم به امیرالمؤمنین (علیهماالسّلام) فرمود: «یا علی ... انت قائـد المؤمنین الی الجنّهٔ ... و فاطمهٔ قد اقبلت یوم القیامهٔ ... تقود مؤمنات امّتی الی الجنّهٔ»(۱). یعنی در روز قیامت، امیرالمؤمنین(ع) مردان مؤمن را و فاطمه‌ی‌زهرا(س) زنان مؤمن را به بهشت الهی راهنمایی می‌کننـد. او، عِدل و همپایه و همسـنگ امیرالمؤمنین است. آن کسـی که وقتی در محراب عبادت می‌ایسـتاد، هزاران فرشـته‌ی مقرّب خدا، به او خطاب و سلام می‌کردند و تهنیت می‌گفتند و همان سخنی را بیان می‌کردند که فرشتگان، قبلاً به مریم اطهر گفته بودند؛ عرض می‌کردند: «یا فاطمهٔ انّ اللَّه اصـطفاک و طهّرک و اصطفاک علی نساء العالمین»(۲). این، مقام معنوی فاطمه‌ی زهراست. زنی، آن هم در سنین جوانی، از لحاظ مقام معنوی به جایی می‌رسد که بنابر آنچه که در بعضی از روایات است،

فرشتگان با او سخن می‌گویند و حقایق را به او ارایه می‌دهند. محدّثه است؛ یعنی کسی است که فرشتگان با او حدیث می‌کنند و حرف می‌زنند. این مقام معنوی و میدان وسیع و قلّه‌ی رفیع، در مقابل همه‌ی زنهای آفرینش و عالم است. فاطمه‌ی‌زهرا(س) در قلّه‌ی این بلندای عظیم ایستاده و به همه‌ی زنان عالم خطاب می‌کند و آنها را به پیمودن این راه دعوت می‌نماید. فاطمه(س)، نمونه و اسوه‌ی زنان آنهایی که در طول تاریخ - چه در جاهلیت قدیم و چه در جاهلیت قرن بیستم - سعی کرده‌اند که زن را تحقیر و کوچک کنند و او را دلبسته به همین زخارف و زینتهای ظاهری معرفی نمایند و پایبند مُد و لباس و آرایش و طلا و زیور آلات کنند و وسیله و دست مایه‌یی برای خوشگذرانیهای زندگی وانمود نمایند و عملاً در این راه قدم بردارند، منطق آنها منطقی است که مثل برف و یخ، در مقابل گرمای خورشیدِ مقام معنوی فاطمه‌ی‌زهرا(علیهاالسّلام) ذوب می‌شود و از بین می‌رود. اسلام، فاطمه - آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی - را به عنوان نمونه و اسوه‌ی زن معرفی می‌کند. آن، زندگی ظاهری و جهاد و مبارزه و دانش و سخنوری و فداکاری و شوهرداری و مادری و همسری و مهاجرت و حضور در همه‌ی میدانهای سیاسی و نظامی و انقلابی و برجستگی همه جانبه‌ی او که مردهای بزرگ را در مقابلش به خضوع وادار می‌کرد، این هم مقام معنوی و رکوع و سجود و محراب عبادت و دعا و صحیفه و تضرّع و ذات ملکوتی و درخشندگی عنصر معنوی و همپایه و هموزن و همسنگ امیرالمؤمنین و پیامبر بودن اوست. زن، این است. الگوی زنی که اسلام می‌خواهد بسازد، این است. همه باید حقگزار و قدردان رسالت امام(ره) باشیم همه‌ی ما، بخصوص زنهای این جامعه، باید حقگزار و قدردان رسالت و پیام آن رهبر و پیشوای فقید عظیم‌الشّأنی - یعنی امام بزرگوار(ره) - باشیم که با قیام و حرکت خود و با مطرح کردن ارزشها و عظمتهای اسلامی و درخشندگیهای شخصیتهای صدر اسلام - از جمله فاطمه‌ی‌زهرا(علیهاالسّلام) - ما و بیش از همه زنهای ما را زنده کرد. زن، در جامعه‌ی خود باخته‌ی نظام پلید پادشاهی، حقیقتاً و از همه‌ی جوانب مظلوم بود. اگر زن می‌خواست وارد مقوله‌ی علم بشود، باید قید دین و تقوا و عفاف را می‌زد. مگر یک خانم مسلمان، در دانشگاهها و محیطهای آموزشی و مراکز علمی و فرهنگی می‌توانست به آسانی حجاب و متانت و وقار خود را حفظ کند؟ مگر ممکن بود؟ مگر می‌شد یک زن مسلمان، در خیابانهای تهران و بعضی از شهرهای دیگر، با متانت و وقار اسلامی یا حتّی با حجاب نیمه کاره، راحت راه برود و از گزند زبان و حرکت هرزگان و دلباختگانِ به فساد و فحشای سوغات غرب، مصون بماند؟ کاری کرده بودند که در این مملکت، کسب علم برای زنها غالباً ممکن نمی‌شد. موارد استثنایی را کاری ندارم. به طور غالب، رفتن زنان به وادی علم میسر نمی‌شد؛ مگر با برداشتن حجاب و منصرف شدن از تقوا و وقار اسلامی! در میدان سیاست و در زمینه‌ی فعالیتهای اجتماعی هم همین طور بود. اگر زنی می‌خواست منصبی از مناصب اجتماعی و سیاسی را در ایرانِ دوران پادشاهی دارا باشد، باید قید حجاب و عفاف و وقار و متانت زن اسلامی را می‌زد. البته، بسته به این بود که خود این زن، جوهر و استعدادش چگونه باشد. اگر خیلی سست عنصر بود، باید تا آن اعماق می‌لغزید. اگر خوددار و خویشتندار بود، تا حدودی خود را حفظ می‌کرد؛ اما دایماً با فشارهای روزافزون از سوی محیط اجتماعی روبه‌رو بود. جامعه‌ی ما، این گونه بود. اسلام و انقلاب و امام آمد و در این کشور، زن را در مرکز فعالیتهای سیاسی قرار دادند و پرچم انقلاب را به دست زنان سپرد؛ در حالی که زن در همان حال توانست حجاب و وقار و متانت اسلامی و عفاف و دین و تقوای خود را حفظ کند. کسی حقی از این بزرگتر بر گردن زن ایرانی و مسلمان ندارد. دنیای غرب زن را به ابتذال کشاند خواهران من! دنیای غرب، زن را به ابتذال کشاند. تا شصت،هفتاد سال قبل از این، در تمام اروپا و کشورهای غربی، زن فقط در سیطره‌ی مرد - یا مردِ خود و یا یک مرد دیگر مثل صاحب کارخانه و مزرعه - می‌توانست باشد و هیچ حقی از حقوق اصلیِ یک انسان در یک جامعه‌ی متمدن را نداشت. حق رأی و حق مالکیت و حق معامله نداشت. بعد آمدند زن را به میدان کار و زندگی و فعالیت اجتماعی کشاندند؛ اما در همان حال، تمام وسایل را برای لغزش زن فراهم کردند و او را در متن جامعه، رها و بی‌پناه گذاشتند. سرمایه‌داران بزرگ، سیاستمداران خبیث و پلید و گردانندگان دستگاههای مخفی، فکر کردند که می‌توانند برای کارهای سیاسی و اقتصادی، از این وضعیت بهتر استفاده کنند و

زن را به ابتذال بکشانند. بله، در آن‌جاها، علم و سیاست هم هست و زنها در میدان علم و سیاست هم جلو می‌روند؛ اما به چه قیمتی؟ همین حالا هم توده وعامه‌ی زنها - نه چهار نفر خانم دکتر یا متخصص یا نویسنده و برجستگان و زبدگان - در کشورهای اروپایی و امریکایی که از تمدن غربی حظّ زیادی دارند، در وضعیت سخت و بی‌رحمانه‌یی زندگی می‌کنند و ستم همسران وستم کاری که بر آنان تحمیل می‌شود و کارهای سخت و سنگینی که بر دوش آنان می‌گذارند، تحمل می‌کنند. با این کار، وانمود می‌کنند که زن را وارد میدان اجتماع کرده‌اند؛ در حالی که فرصت اندیشیدن و فکر کردن و تصمیم گرفتن هم برای آنان وجود ندارد. به برکت انقلاب، زن ایرانی در راه بسیار خوبی افتاد به برکت انقلاب، زن ایرانی در راه بسیار خوبی افتاد. امروز، زن ایرانی می‌تواند در میدان علم وارد بشود و مدارج علمی را طی کند؛ در حالی که دین و عفاف و تقوا و وقار و متانت و شخصیت و حرمت زن مسلمان را هم حفظ کرده باشد. الان در بین همین جمع شما، چه قدر دانشجویان و اساتید و دانشمندان زن وجود دارند؟ همچنین زن می‌تواند در میدان علوم و آگاهیهای دینی وارد بشود؛ بدون این که هیچ مانعی بر سر راهش باشد. الان در بین همین جمع شما، عده‌ی کثیری از طلاب و دانشجویان و مدرّسان و اساتید علوم دینی هستند که در میدان فقه اسلامی و بینش دینی تحصیل می‌کنند. امام بزرگوارمان هم به این مسأله بسیار اهمیت می‌دادند و به همین خاطر دستور دادند که این مؤسسه‌ی قم تأسیس شود. امروز، زن در کشور ما می‌تواند در میدان سیاست و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و جهادی و کمک به مردم و انقلاب و حضور در میدانهای گوناگون، شخصیت خودش را با حفظ متانت و وقار و حجاب اسلامی نشان بدهد. امروز دنیای غرب تدریجاً به حجاب اسلامی متمایل می‌شود تمام دنیای غرب و مطبوعات آنها و این نویسندگان قلم‌به‌مزد و عامل سرمایه‌داران و صهیونیستهای بزرگ جهانی، دست به دست هم داده‌اند تا جمهوری اسلامی را هو کنند. مسأله‌ی حجاب را مورد تهاجم تبلیغاتی قرار دادند تا شاید ما را از میدان خارج کنند. علی‌رغم تبلیغات آنها، ایران اسلامی و زن مسلمان، پایبندی خود را به مسأله‌ی حجاب و حیثیت اسلامیِ زن مسلمان و آموزش اسلام در مورد زن، با قدرت و قاطعیت و روح اعتماد و اطمینان به خود حفظ کرد و امروز دنیای غرب است که تدریجاً به سمت حجاب اسلامی متمایل می‌شود. می‌بینید که زنان و مسلمانان در کشورهای گوناگون - چه کشورهای اسلامی که در آنها خبری از حجاب نبود و در تعلیمات غربی غرق شده بودند و چه حتّی کشورهای اروپایی - به سمت حجاب رو می‌کنند. البته، اولْ مسلمانان گرایش خود را نشان دادند و ما بعد از پیروزی انقلاب دیدیم که کشورهای دوردستی که تحت تأثیر و مجذوب فرهنگ غربی و اروپایی بودند، حجاب به سبک حجابِ شما زنان ایران را در بین خود آزمایش می‌کردند و به آن رو آورده بودند و آوردند. این، پیشرفت شماست. زنهای مؤمن قدر زن ایرانیِ مسلمان را بدانند زنهای مؤمن در جامعه‌ی ما سعی کنند قدر زن ایرانیِ مسلمان را بدانند. ارزش زن اسلامی و مسلمان را بدانید. زنی که در اختلاط و معاشرت، با مرد قاطی نمی‌شود و خود را وسیله‌یی برای جلب چشم مرد نمی‌داند و خود را بالاتر از این می‌داند؛ زنی که شأنش را عزیزتر از این می‌شمارد که خود را عریان کند و با صورت و موی و بدن خود، چشم روندگان را به سمت خویش جلب کند و هوس آنها را اشباع نماید؛ زنی که خود را در دامنه‌ی قله‌یی می‌داند که در اوج آن، فاطمه‌ی‌زهرا(س) - بزرگترین زن تاریخ بشر - قرار دارد؛ آن زن، زن مسلمان ایرانی است. این زن باید دیگر از این بازیچه‌های فراهم آمده‌ی تمدن غربی و روشهای توطئه‌آمیز آن، رو بگرداند و به آن بی‌اعتنایی کند. در رژیم گذشته، با این که جمع کثیری از زنها، هم بی‌سواد بودند و هم از مسایل اجتماعی چیزی سرشان نمی‌شد - یعنی نمی‌گذاشتند چیزی سرشان بشود - و هم به سرنوشت کشور بی‌علاقه بودند و اصلاً نمی‌دانستند که زن می‌تواند در سرنوشت کشور دخالت داشته باشد، با وجود اینها از لحاظ ظاهر، شبه اروپایی و گاهی هم روی دست زنهای غربی و اروپایی زده بودند و وقتی کسی نگاهشان می‌کرد، خیال می‌کرد که این زن الان از یک کشور اروپایی و از یک محیط غربی وارد ایران شده است؛ اما اگر با او دو کلمه صحبت می‌کردی، می‌دیدی که یک خانم بی‌سواد و یا کم سوادی است! زن را وادار می‌کردند که به وسیله‌ی جلوه‌گری و جلب چشمها به سمت خود، برای خویش یک شخصیت کاذب درست کند. این، برای زن انحطاط بود و پیشرفت نبود.

آیـا جنـایتی بزرگتر از این نسـبت به زن وجود دارد که بیاینـد سـر او را بـا آرایش و مُـد و جلوه‌گری و لباس و طلا و زیورآلات بند کنند و از او به عنوان یک ابزار و وسیله، در راه مقاصد گوناگون اسـتفاده کنند و نگذارند در میدان سیاست و اخلاق و تربیت وارد بشود؟ این، آن کـاری است که در رژیم گذشـته، دقیقـاً و بـا برنـامه انجـام می‌گرفت. زنهـا مواظب باشـند راه مبارک انقلاب را گم نکنند انقلاب آمد و رفتار خانمها و جهت حرکت زنهای کشور ما را صد و هشـتاد درجه عوض کرد؛ یعنی پشت به آن سـمت و رو به سـمت نور و رشد و فهم علمی و اخلاقی و سیاسـی و حضور در میدانها و رشد شخصیتهای بشری و فایده بخشیدن برای جامعه به معنای واقعی. مواظب باشـید از این راه برنگردید. زنها مواظب باشند این راهِ مبارک انقلاب را گم نکنند. امروز، سرگرم شدن به زر و زیور، برای زن مسلمان ایرانیِ انقلابی عیب است. امروز، پُر کردن سر و سینه و دست از زیورآلات و بت قرار دادن زیور و آرایش و مُد و لباس، برای زن انقلابیِ مسـلمانِ ایرانی ننگ است. آن کسـی که در پی این گونه چیزهاست، ارزشش پایین است. طلا، برای زن ارزش آفریـن نیسـت؛ بی‌اعتنـایی بـه طلاـ ارزش آفریـن اسـت. مُـد، برای زن ارزش آفرین نیست؛ بی‌اعتنـایی نسـبت به مُـدهای دام‌گونه‌ی ساخته و پرداخته‌ی دشـمنان، برای زن ارزش است. زن مسـلمان، شخصـیت خودش را پیدا کرده است. مواظب باشید این شخصـیت را گم نکند. ازدواجها در دوران انقلاب و به برکت آن آسان شد؛ چون تشـریفات و سختگیریها کم شد. نگذارید دوباره به خانه‌ی اول برگردیم. پـدران و مادران، نسـبت به مقـدّمات غیر لازمِ ازدواج سـختگیری نکننـد؛ جوانان که سـختگیری‌یی ندارنـد. بگذارنـد ازدواج اسـلامی انجـام بگیرد. بگذارنـد ازدواج برای دختر مسـلمان و زن جوانی که در محیـط اسـلامی است، مثل ازدواج فـاطمه‌ی زهرا(س) باشـد؛ ازدواجی با پیونـد عشـقی معنوی و الهی و جوششـی بی‌نظیر میان زن و مرد مؤمن و مسـلمان و همکاری و همسـری به معنای واقعی بین دو عنصـر الهی و شـریف، اما بیگانه از همه‌ی تشریفات و زر و زیورهای پوچ و بی‌محتوای ظاهری. این است ازدواج درست زن مسـلمان و تربیت فرزند و اداره‌ی محیط خانه و البته اندیشـیدن و پرداختن به همه چیز جامعه و دین و دانش و فعالیت اجتماعی و سیاسـی. اسـلام، این است. امروز دنیا به سمت اسلام حرکت می‌کند خواهران من بدانند که امروز دنیا به سمت اسـلام حرکت می‌کنـد. اینهـا شـعار نیست. این، واقعیت است. امروز می‌بینیـد که برادران مـا در همین منطقه‌ی آذربایجان مربوط به شوروی، چه علاقه‌ی اسـلامی‌یی از خود نشان می‌دهنـد. اگر کسـی تصور کنـد یا قلمـداد نماید که انگیزه‌ی این حرکتها، احساسات قومی و ملی است، به شـدت اشـتباه کرده است. احساسات، احساسات اسـلامی است و رهبران کشور شوروی هم بایـد با واقع‌بینی به این مطلب توجه کننـد که این احساسات، احساسات اسـلامی است و لـذا برای یک میلیارد مسـلمان جاذبه دارد. مبادا برخورد با این احساسات، برخورد غلط و ناشیانه‌یی باشد. رهبری شوروی، با تجدید نظر در روشـهای قدیمی، شـجاعت قابل تحسینی از خود نشان داد و ملتها امروز می‌توانند عقاید و ایمان و بطون روحی و قلبی و ایمانی خود را بروز بدهند. ما احساسات اسـلامی برادران مسلمانی که بیش از هفتاد سال، به زور از اسـلام دور مانده بودند و دوباره به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند و احساسات خود را نشان می‌دهند، قـدر می‌شناسـیم و ارج می‌گـذاریم. مبادا رهبران شوروی، با تحلیل غلط نسـبت به این احساسات اسـلامی، برخورد خشن و نادرستی بکنند. این، اسـلام است. اسـلام، خاموش شدنی که نیست. اسـلام، متجاوز و ظالم هم نیست. اسـلام، امر به عدل و انصاف می‌کند و جامعه‌ی اسـلامی در سراسـر دنیا، عاشق عـدل و انصاف است. راه برخورد با مسـلمانان در همه جای دنیا، عـدل و انصاف می‌باشد و این، هـدف بزرگ اسـلامی است. امروز بحمـداللَّه اسـلام و همه‌ی افکـار اسـلامی - از جمله آنچه که مربـوط به زن است - در دنیا درخشـنده است. امیـدواریم که خدای متعال به ما توفیق بدهد تا بتوانیم این اسـلام را درست بشناسـیم. من به شـما بانوان مسـلمان و انقلابی سـفارش می‌کنـم کـه هر چـه می‌توانیـد و در هر کجـا که هستیـد، ایمـان و معرفت اسـلامی خـود را رشـد و عمـق بدهیـد و روزبه‌روز آگـاهی خودتـان را بیشتر کنیـد. این، ان‌شـاءاللَّه پشـتوانه‌یی برای بقـای عزت دایمی اسـلام خواهـد بود. والسّـلام علیکم و رحمـهْ‌اللَّه و برکاته ---

-- ۱) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴ ۲) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴

سخنرانی در دیدار با گروهی از زنان پزشک سراسر کشور

سخنرانی در دیـدار بـا گروهی از زنان پزشک سراسـر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما به‌وجود خانمهایی مثل شـما افتخار می‌کنیم از شما خانمها خیلی متشـکرم که از نقاط مختلف - چه از شـهرها و چه از دانشـگاههای مختلف - تشریف آوردید و در این‌جا اجتماع کردید تا مجموعه‌ی خانمهای عالم و متخصـص را که بحمداللَّه حظّ وافری از اعتقاد و عمل و ایمان دینی دارند، به‌عنوان یک مظهر از مظاهر سازنـدگی اسـلامی، به هر کسـی که می‌بیند و مطلع می‌شود، نشان بدهید. همین طور، از اظهارات و بیاناتتان هم متشـکرم. تحلیلتـان نسبت بـه مسایـل دنیـای امروز، تحلیـل درسـتی است و هر آنچه که بر چنین بینش و تحلیلی مـترتب بشـود، نویـد برکت و پیشرفت را با خود خواهد داشت. در یک جمله باید بگویم که ما - کسانی که امروز به نام اسلام سخن می‌گوییم و رسالت اسلام را رسـالت برتر می‌دانیم - به وجود خانمهـایی مثـل شـما افتخـار می‌کنیم و این از آن جـاست که هر تبلیغ و ادعایی، هرگاه به مرحله‌ی عمل و تحقق نزدیک شد، ارزش واقعی خود را خواهد یافت. ما در مورد مسأله‌ی زن از یک سو و مسأله دانش و تخصـص از سوی دیگر و مسـأله‌ی خـدمت به افراد بشـر هم از جـانب دیگر، به نـام اسـلام ادعاهـایی داریم. ادعاهای ما، در چارچوب اسـلام است. ما معتقـدیم زنان در هر جامعه‌ی سالم بشـری قادرند و می‌باید فرصت پیدا کنند که در حد سـهم خود، تلاش و مسابقه‌ی خویش را در پیشـرفتهای علمی و اجتمـاعی و سازنـدگی و اداره‌ی این جهـان به عهـده بگیرنـد. از این جهت، میـان زن و مرد هیـچ تفاوتی نیست. هدف از آفرینش هر فرد انسان، عبارت از همان هدف آفرینش بشـریت است؛ یعنی رسـیدن به کمال بشـری و بهره بردن از بیشترین فضـایلی کـه یـک انسـان می‌توانـد بـه آن فضایـل آراسـته بشـود. فرقی هـم بیـن زن و مرد نیسـت. نشـانه‌اش در درجـه‌ی اول، فـاطمه‌ی‌زهرا(سـلام‌اللَّه‌علیها) و در درجـه‌ی بعـد، دیگر زنـان بزرگ تاریـخ اسـت. فـاطمه‌ی‌زهرا(س) در قلـه‌ی بشـریت قرار دارد فـاطمه‌ی‌زهرا(س) در قله‌ی بشـریت قرار دارد و کسـی از او بالاتر نیست و می‌بینیم که آن بزرگوار به‌عنوان یک بانوی مسـلمان، این فرصـت و قـدرت را یـافت که خـودش را به این اوج برسانـد. پس، فرقی بین زن و مرد نیست و بخصـوص شایـد از همین جهت هم است که خـدای متعال در قرآن کریم، آن وقتی که راجع به نمونه‌ی انسانهای خوب و نمونه‌ی انسانهای بـد مثال می‌زنـد، مثال را در هر دو مورد از زن انتخاب می‌کند. یک مورد زن فرعون و در مورد دیگر، همسر نوح و لوط را مثال می‌زند: «و ضرب‌اللَّه مثلا للّذین امنوا امرات فرعون»(۱). در مقابـل هم در مورد انسان بـد و نگونسار و کـج‌رفتار و انسانی که در جهت غلط حرکت می‌کنـد، به زن نوح و لوط مثـال می‌زنـد. این‌جـا، جـای سؤال است که مرد هم بود، حالا- یکی را از مرد و یکی را از زن مثـال می‌زد. نه، در همه‌ی قرآن، وقتی که می‌گویـد: «ضـرب‌اللَّه للّـذین امنوا» یا «ضـرب‌اللَّه للّـذین کفروا»، در هر دو مورد از زن مثال می‌زند. آیا این به معنای آن نیست که ما بایـد از دیـدگاه اسـلام، به برداشت غلط و متأسـفانه مستمر در تاریخ بشـریت نسبت به جایگاه زن پاسـخی بدهیم؟ اسـلام می‌خواهد بایستد و این برداشت و روش و فهم غلط از مسأله‌ی زن را - که در طول تاریخ هم وجود داشته است - تصـحیح کنـد. من تعجب می‌کنم - جز استثناها - چرا این گونه بوده است؟ چرا بشـریت همواره درباره‌ی مسأله‌ی زن و مرد، کـج فکر کرده است و می‌خواهد در مقابل این بایستد. شما از تعلیمات انبیا که بگذرید، در همه‌ی برداشتها و تحلیلها و تفکرات بشری، جایگاه زن و مرد، جایگاه غلطی است و نسبت زن و مرد، نسـبت غلطی می‌باشد. حتّی در تمدنهای خیلی بلند پایه‌ی دنیای باسـتان - مثل تمدن روم یـا ایران - برداشت از زن، یـک برداشت غلـط است که من دیگر نمی‌خـواهم جزییـات و تفاصیـل را بیـان کنم و لابـد خودتـان می‌دانیـد و می‌توانیـد هم مراجعه کنیـد. مفـاهیم انسـانی زن، تحت‌الشـعاع مسایـل تبلیغاتی و سیاسـی امروز هم وضع دنیا همین گونه است. امروز هم علی‌رغم همه‌ی این جنجالها و هیاهوها و ادعاهایی که در حمایت از زن و موضع انسانی او می‌شود، متأسـفانه همین برداشت غلط وجود دارد و اروپاییها چون دیرتر از کشورهای اسـلامی و کشورهای غیر اروپایی وارد میدان شدند، نسبت به مسأله‌ی زن دیرتر تنبه پیـدا کردنـد. می‌دانید که تا دهه‌های دوم این قرن، هیچ زنی در هیچ جای اروپا، حق رأی نداشت. آن جاهایی هم که

دمکراسی بود، زن حق صرف کردن مال خودش را نداشت. از دهه‌ی دوم – یعنی از سالهای هزار و نهصد و شانزده یا هیجده به بعد – آرام آرام در کشورهای اروپایی، تصمیم گرفتند که به زن حق اعمال نظر و تصرف در سرمایه‌ی خود و حقوق اجتماعیِ متساوی با مرد بدهند. بنابراین، اروپا خیلی دیر از خواب بیدار شد و خیلی دیر مسأله را فهمید. مثل این که می‌خواهد با جنجالهای دروغین، از لحاظ زمان جبران این عقب‌افتادگی را بکند. البته در تاریخ اروپا، خانمهایی که ملکه می‌شدند و یا اشرافی بودند، وجود داشت؛ اما حکم یک زن و زنان یک فامیل یا یک تیره یا یک طبقه، غیر از مسأله‌ی زن است. این تبعیضها همیشه بوده است. خانمهایی هم بوده‌اند که در سطوح بالا قرار می‌گرفتند و مثلاً ملکه‌ی کشوری می‌شدند و این امتیاز، از طریق خانواده و میراث به آنها داده می‌شده است؛ اما «زن» این طور نبوده و بر خلاف دیدگاههای ادیان – که سالم و دست نخورده‌اش اسلام است و دیگر ادیان هم یقیناً همین دیدگاه را دارند – به هیچ وجه در جامعه از حقوقی برخوردار نبوده است. پس، می‌بینید امروز هم که دنیای تمدن غرب می‌خواهد آن عقب‌افتادگیِ بسیار ملامت‌انگیز خود در مورد مسأله‌ی زن را جبران کند، طور دیگری جبران می‌کند. تصور من این است که آنها جانب مفاهیم انسانی در مورد زن را تحت‌الشعاع مسایل تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی قرار می‌دهند؛ کما این که از اول هم در اروپا همین‌طور بوده است و از همان هنگام که به زنان حقوقی داده شد، غالباً بر همین مبانی غلط استوار بوده است. حجاب به معنی منزوی کردن زن نیست وقتی که به صحنه‌ی تفکرات عالم نگاه می‌کنم و بینش اسلام را مشاهده می‌نمایم، بروشنی درمی‌یابم که جامعه‌ی بشری هنگامی خواهد توانست نسبت به مسأله‌ی زن و رابطه‌ی زن و مرد، سلامت و کمال مطلوب خود را پیدا بکند که دیدگاههای اسلام را بدون کم و زیاد و بدون افراط و تفریط درک کند و کوشش نماید آنها را ارایه کند. این، ادعای ما نسبت به مسأله‌ی زن در عالم است. ما آن چیزی را که در تمدنهای مادّیِ امروز نسبت به زن عمل می‌شود و وجود دارد، به هیچ وجه قبول نداریم و آن را به صرفه و صلاح زن و کل جامعه نمی‌شماریم. اسلام می‌خواهد که رشد فکری و علمی و اجتماعی و سیاسی و – بالاتر از همه – فضیلتی و معنوی زنان، به حد اعلی برسد و وجودشان برای جامعه و خانواده‌ی بشری – به‌عنوان یک عضو – حد اعلای فایده و ثمره را داشته باشد. همه‌ی تعالیم اسلام از جمله مسأله‌ی حجاب، بر این اساس است. مسأله‌ی حجاب، به معنای منزوی کردن زن نیست. اگر کسی چنین برداشتی از حجاب داشته باشد، برداشتش کاملاً غلط و انحرافی است. مسأله‌ی حجاب، به معنای جلوگیری از اختلاط و آمیزش بی‌قیدوشرط زن و مرد در جامعه است. این اختلاط، به ضرر جامعه و به‌ضرر زن و مرد – بخصوص به ضرر زن – است. حجاب، به هیچ وجه مزاحم و مانع فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و علمی نیست؛ دلیل عینیش هم شما هستید. شاید عده‌یی تعجب می‌کردند و هنوز هم تعجب کنند که خانمی در سطح بالای علمی در هر رشته‌یی وجود داشته باشد که خودش را با تعالیم اسلامی و از جمله با مسأله‌ی حجاب منطبق کند. این، برای بعضی باورنکردنی بود و نمی‌توانستند تصورش را بکنند. زنان، سربازان خط مقدم انقلاب از برخوردهای لوده و هرزه‌ی کسانی هم که در دوران رژیم طاغوت، حجاب را مسخره می‌کردند، می‌گذریم. در آن دوران، افراد معدودی از خانمها و دختر خانمها در دانشگاهها حجاب داشتند که مورد تمسخر و استهزا بودند. آن برخورد، یک برخورد غیر انسانیِ جلف و غلطی بود که انسان چیزی را که خودش قبول ندارد، آن را به لجن بکشاند و به باد استهزا بگیرد؛ کاری که امروز رسانه‌های غربی عیناً انجام می‌دهند. در آن دوران، این گونه افراد کار اجلاف را انجام می‌دادند که اصلاً محل بحث نیست؛ اما کسانی هم که اهل این جلافتها نبودند، بلکه اهل فکر و منطق و به میزان گفتن و به میزان اندیشیدن بودند، باور نمی‌کردند که ممکن باشد خانمی مقید به مسایل اسلامی – از جمله مسأله‌ی حجاب – باشد و بتواند مدارج علمی را طی کند و عالم بشود؛ همچنان که باور نمی‌کردند چنین کسی بتواند در زمینه‌ی مسایل سیاسی و اجتماعی کسی بشود؛ کما این که فکر نمی‌کردند بتواند یک عنصر فعال انقلابی باشد. انقلاب ما، همه‌ی این تصورات باطل را تخطئه کرد و دیدیم که خانمها، سربازان خط مقدم انقلاب بودند و این به معنای واقعی کلمه است و من به عنوان یک مبالغه نمی‌گویم. ما در جریان انقلاب شاهد بودیم که زن در کشور ما، سرباز خط مقدم انقلاب شد. اگر زنها با انقلاب سازگار نبودند و

این انقلاب را نمی‌پذیرفتند و به آن باور نداشتند، مطمئناً این انقلاب واقع نمی‌شد. من به این معنا اعتقاد دارم. اولاً، اگر آنها نبودند، نیمی از گروه انقلابیون مستقیماً در میدان نبودند. ثانیاً، به طور غیرمستقیم روی فرزندان و شوهران و برادران و محیط خانه - که زن در محیط خانه دارای تأثیر فرهنگی زیادی است - اثر می‌گذاشتند. این حضور آنها بود که توانست ستون فقرات دشمن را بشکند و مبارزه را به معنای واقعی کلمه پیش ببرد. در میدانهای سیاسی نیز، ما خانمهایی را دیده‌ایم و می‌بینیم که دارای قدرت تحلیل و سخنوری هستند و برای پذیرش مسؤولیت در نظام اسلامی آماده‌اند. البته این کار باز هم رو به گسترش است و باید پیش برود. در زمینه‌های علمی هم که خود شما مصداق و نمونه‌اش هستید و از قبیل شما در رشته‌های مختلف وجود دارند. خانمها موظفند همه‌ی رشته‌های تخصصی پزشکی را دنبال کنند البته، من این نکته را در همین جا بگویم که رشته‌ی پزشکی - نه فقط زنان - برای خانمها از اولویت برخوردار است؛ زیرا ما که به وجود یک فاصله‌ی ارتباطی و آمیزشیِ اجتماعی بین زن و مرد معتقدیم و تأکید داریم که نباید اختلاط بی‌قیدوشرط بین زن و مرد باشد و معتقد به حجاب - به معنای کامل و واقعی کلمه - هستیم، نمی‌توانیم در مسأله‌ی پزشکی بی‌تفاوت باشیم. یعنی به همان تعداد که پزشک مرد داریم، به همان تعداد هم پزشک زن لازم داریم. بگذاریم زنها برای مراجعات پزشکی خود، به طبیب زن مراجعه کنند و هیچ لزومی ندارد که ما این فاصله را برنداریم. بایستی کاری بکنیم که زنها بتوانند بدون هیچ گونه مشکلی، به طبیب مراجعه کنند و آن طبیب هم طبیب زن باشد. بعضی از خانمها خیال می‌کردند که اگر زن در رشته‌ی زنان درس می‌خواند، بایستی فقط در زمینه‌ی بیماریهای ویژه‌ی زنان و مسأله‌ی زایمان درس بخواند؛ درحالی که این طور نیست و خانمها موظفند که انواع و اقسام رشته‌های تخصصی پزشکی - مثل قلب و داخلی و اعصاب و... - را دنبال کنند. این، فریضه است. امروز این تکلیف برای زنها، بیشتر از مردهاست؛ اگر چه در جامعه‌ی ما، آموزش رشته‌های مختلف علوم که برای ساختن این جامعه لازم می‌باشد، برای همه فریضه است. آن کسانی که بتوانند، حقیقتاً امروز از آن روزهایی است که کسب علم فریضه‌ی شرعی است؛ علاوه بر این که فریضه‌ی اجتماعی هم است. کسب علم فقط یک امتیاز نیست که کسی بخواهد به جایی برسد و شغل پُردرآمدی داشته باشد؛ مسأله این است که کسانی که می‌توانند درس بخوانند، واجب است که درس بخوانند و تخصصها را پیدا کنند. کسب علم و تخصص در رشته‌ی پزشکی - مثل بقیه‌ی رشته‌ها - برای مردها واجب است؛ اما برای زنها واجبتر می‌باشد؛ چون زمینه‌ی کار در میان خانمها کمتر است. به نسبت تعداد زنان در جامعه، ما پزشک زن کمتر داریم. بنابراین از نظر اسلام، این مسأله یک مسأله‌ی حل‌شده است و جامعه‌ی ما باید پیش برود. پیام عملی خود را دقیق و مسجل به دنیا بدهید من می‌خواهم بگویم که شما خانمها برای دنیا پیامی دارید. این پیام را دقیق و مسجل کنید و به دنیا بدهید. پیام هم فقط پیام زبانی و شفاهی و کتبی نیست؛ بلکه بیشتر پیام عملی است. زنهای ایران، بخصوص کسانی که در رشته‌های گوناگونِ دانش و در چارچوب اسلام و احکام اسلامی و مهمتر از همه مسأله‌ی حجاب توانسته‌اند حرکت بکنند، بایستی به زنان و دختران و دانشجویان زن دنیا عملاً تفهیم کنند که علم به معنای بی‌بندوباری نیست و لازمه‌ی تحصیل علم، بی‌قیدی نسبت به موازین اخلاقی در مورد معاشرت زن و مرد نیست؛ بلکه می‌توان با رعایت کامل این موازین، علم را هم تحصیل کرد و به جاهای بالایی رسید و وجود شما می‌تواند به عنوان یک نمونه از پیام جهانی اسلام نشان داده بشود. بله، من هم این را قبول دارم که گفتید امروز دنیا تشنه است تا ببیند پیام ادیان چیست. در میان ادیان عالم، آن دینی که ادعا می‌کند می‌تواند جامعه را به صورت همه جانبه بسازد، اسلام است. مسیحیتِ امروز و بقیه‌ی ادیان به طریق اولی، این ادعا را ندارند؛ لیکن اسلام ادعا می‌کند که ارکان بنای یک نظام اجتماعی را در اختیار دارد و می‌تواند این پایه‌ها و رکنها را بنشاند و بر اساس این پایه‌ها، یک نظام اجتماعی و یک جامعه‌ی سالم و پیشرفته بنا کند. ما بایستی در همه‌ی بخشها، از جمله در مسأله‌ی کسب دانش و همچنین در پیوند با این مسأله، مسأله‌ی زن و دانش، نشان بدهیم که این امکان در اختیار اسلام است. مردم به خدمات و تعهد شما نیازمندند شما هر چه بتوانید، بخصوص دانشجویان دختر را تشویق و تربیت کنید و در رشته‌ی علوم پیش ببرید. این کار، انقلاب و کشور را به اهداف خودش نزدیکتر خواهد کرد. مردم به خدمات شما

نیازمندند؛ همچنان که به روش و منش و تعهد و پایبندی شما به دین هم نیازمندند. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه خداوند به شما توفیق بدهد و همچنان که گفتید، فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) را الگوی خودتان بدانید و قرار بدهید و مشکلات کار تحصیلی هم از سر راه زنان مسلمان، بیشتر از پیش برطرف بشود. بعضی از مشکلات هنوز در بعضی از مراکز آموزشی شدیداً وجود دارد. ان‌شاءاللَّه این مشکلات بر طرف بشود و دخترها و زنهای مسلمان ما بتوانند این جاده‌ی تحصیل علم را هر چه بیشتر و قویتر بپیمایند و ما به‌وجود خانمهایی که با حفظ موازین اسلامی، به عالیترین قله‌های استعداد بشری - چه از لحاظ علمی و چه از لحاظ اخلاقی و سیاسی و اجتماعی - رسیده‌اند، افتخار کنیم. مجدداً از خانمها تشکر می‌کنم و امیدوارم که ان‌شاءاللَّه خداوند شما را مشمول توفیقات خودش قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---
------------------------------ ۱) تحریم: ۱۱

سخنرانی در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلّاب

سخنرانی در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلّاب بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مردم توقع دارند که روحانیون عاملترین افراد باشند خداوند ان‌شاءاللَّه شروع مرحله‌ی جدید زندگی شما را مبارک کند. هر چند که ورود در رشته‌ی تحصیل علوم دینی و طلبه شدن، یک مرحله‌ی سرنوشت‌ساز و مهمی محسوب می‌شود و طلبه‌ی با عمامه و بی‌عمامه، هر دو گونه‌اش را داریم؛ لیکن نفس تلبّس به لباس روحانیت و اهل علم دینی و گذاشتن عمامه هم خودش مرحله‌یی است و بسیار حایز اهمیت می‌باشد. تا شما عمامه سرتان نیست، مردم یک‌طور از شما توقع دارند؛ اما وقتی عمامه بر سر گذاشتید، این توقع طور دیگری خواهد شد. این لباس، هزار سال است که لباس علم می‌باشد. نمی‌گوییم که فقط علما این لباس را داشتند؛ نه، هزار سال است که زیّ اهل علم در روحانیت شیعه، از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی تا حالا، محور و مرکز امید مردم برای امور بوده است. یکی از آنها عبارت از تبیین مسایل دینی است. یعنی مردم در طول این هزار سال، همواره از علمای دین توقع داشتند که برایشان مسایل اسلامی را تبیین کنند. یکی دیگر از چیزهایی که مردم امید و انتظار داشتند، این بوده که اینها خودشان به آن چیزهایی که می‌دانند و به مردم یاد می‌دهند، عاملترین باشند؛ یعنی چیزی را که ما به مردم می‌گوییم، بایستی خود عمل کرده باشیم. این، انتظار مردم است. حالا آن چیزهایی را که در واقع تکالیف الهی است و انتظارات اصل دین از ماست، بیان نمی‌کنم. انتظار مردم این است. ما فقط به مردم نمی‌گوییم که نماز بخوانید و روزه بگیرید؛ ما به مردم می‌گوییم که تقوا و ورع و زهد داشته باشید، دلبستگی به مال دنیا و مقام نداشته باشید، هدفتان در همه‌ی امور خدا باشد. ما این را به مردم می‌گوییم. پیام دین که به وسیله‌ی شما و همه‌ی روحانیون به مردم داده می‌شود، اینهاست دیگر. بنابراین، خود ما بایستی عاملترین باشیم. انتظار این است که حرّ و آزاد باشیم انتظار دیگری که مردم همواره در طول تاریخ از ما داشتند، این بوده که ما حرّ و آزاد باشیم؛ یعنی قدرتها و رودربایستیها و تحمیلها و امثال اینها، ما را اسیر خودشان نکنند. این در روحانیت شیعه، یک اصل است. البته، روحانیت دیگر برادران مسلمان ما هم از جهت آن دو انتظارِ اول با ما شریکند؛ لیکن در آنها این انتظار نبوده است و مردمشان آنها را تابعی از قدرت و حکومت - هر کس می‌خواهد باشد - می‌دانستند. اما در شیعه این‌طور نیست و همیشه مردم از علمای دین انتظار داشتند که آنها زیر چتر و شعاع نفوذ قدرتهای مادّی و دنیایی و نابه‌حق قرار نگیرند و از طبقه‌ی مظلوم و مستضعفان و طبقات پایین جامعه حمایت بکنند. غالباً هم علمای دین از همین طبقات بوده‌اند؛ مثل خود شما، الّا ما شذّ و ندر. غالباً کسانی که در کسوت علم هستند، منشأ خانوادگیشان، یک منشأ اعیانی و اشرافی و خانی نیست. البته، موارد خیلی کمی هم بوده است که آن موارد کم هم، شخصیتهای بزرگ و برجسته و خوبی بوده‌اند نه این که بخواهیم قدحی در آنها بکنیم - لیکن اغلب این گونه بوده و لذا توقع مردم هم از ما همیشه این بوده است. علمای دین در طول تاریخ، غالباً به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌اند و هر جا که بوده‌اند، تابع ظلم و قدرتها نشدند؛ از یک دِه و کدخدای فرضاً ظالم آن بگیرید تا سطح کشور و

جهان. امروز برای ما، مسأله، مسأله‌ی جهان است؛ مسأله‌ی کشور دیگر نیست. بحمداللَّه کشور با یک حکومت مردمی و الهی اداره می‌شود؛ یعنی آنهایی که کشور را اداره می‌کنند، مثل خود شمایند، روستایی‌زاده و از مردمان مستضعف و طبقات پایین هستند. ثقل معنوی عمامه خیلی زیاد است شما آقایانی که این عمامه را سرتان گذاشتید، از لحاظ مادّی و فیزیکی، چند سیر بیشتر جِرم و ثقل ندارد. البته بعضی از عمامه‌ها الان که من دست می‌زدم، خیلی سفت و وزن‌دار بود؛ اما بعضی از آنها این‌طور نبود. خود عمامه، یک چند متر پارچه است که اگر در ترازو بگذاریم، چند سیری بیشتر نمی‌شود؛ اما ثقل معنوی این عمامه خیلی زیاد است. حقیقتاً یک گردنِ کلفت و قوی معنوی لازم دارد که بتواند زیر این تاب بیاورد. بعضی از گردنها زیر بار عمامه می‌شکنند، بعضی هم اصلاً آن قدر تخدیر می‌شوند که آن بار را احساس نمی‌کنند. اینها درست نیست. بایستی ما واقعاً از لحاظ معنوی خودمان را قوی کنیم. بنیه‌ی معنوی قوی لازم دارد. ان‌شاءاللَّه که شما آقایان موفق باشید. درستان را خوب بخوانید تا عالم بشوید و بتوانید جواب نیازهای مردم را بدهید. در کنار درس، از اوضاع عالم و کشور و مسایل سیاسی مطلع باشید که اگر بی‌اطلاع باشید، به درد پاسخگویی به نیازهای مردم نخواهید خورد؛ این را صریحاً به شما می‌گویم. باید بدانید که در مملکت و در دنیا چه می‌گذرد و نیازهای مردم چیست. عالم هم باشید، تا آن وقت مفید باشید؛ والّا مفید نخواهید بود. بعد هم «من نصب نفسه للنّاس اماما فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»(۱). خودمان، خودمان را بایستی تک‌تک تأدیب و تربیت کنیم تا ان‌شاءاللَّه مفید باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

بحارالانوار، ج ۲ ، ص ۵۶

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از ذاکران و مداحان اهل بیت(علیهم‌السّلام) در خجسته سالروز ولادت صدیقه

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از ذاکران و مداحان اهل بیت(علیهم‌السّلام) در خجسته سالروز ولادت صدیقه‌ی کبری حضرت زهرا(س) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم زبان معصومین نسبت به فاطمه‌ی زهرا، زبان ستایش و خضوع و خشوع خدا را شاکر و سپاسگزاریم که یک بار دیگر به ما توفیق و عمر داد تا این روز شریف و خاطره‌ی عظیم را در خدمت شما برادران عزیز و سخنوران و خوانندگان مذهبی و مداحان اهل بیت(علیهم‌السّلام) باشیم و از نفس گرم و اشعار شما استفاده کنیم. مقام فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) در خور آن است که عقول برجسته‌ی انسانهای بزرگ، در اصلی‌ترین رشته‌های تفکرشان بیندیشند و زبانهای فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین گویندگان و شعرا و سرایندگان، آن اندیشه‌ها را در قالب کلمات بیاورند و سرشارترین ذوقها و جوشانترین طبعهای فیاض و سیال هنرمندان و شاعران، آنها را به صورت شعر و سخن منظوم، با بهترین گویشها و حنجره‌ها بیان کنند. اگر این طور بشود، شاید ذهن بشرِ متوسط امروز و ما که از معارف حقیقی الهی دوریم و کشش نداریم که در ذهن و دل و روحمان، حقایق والا و متعالی را درک بکنیم، بتوانیم گوشه‌یی از فضایل و مدایح و مناقب و محامد این بزرگوار را بفهمیم و درک کنیم. وقتی انسان به روایاتی که مربوط به فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) می‌باشد و از ائمه(علیهم‌السّلام) صادر شده است، مراجعه می‌کند، می‌بیند زبان معصومین (علیهم‌السّلام) نسبت به این بزرگوار، آن چنان زبان ستایش و خضوع و خشوع است که برای کسی که مقام والای فاطمه‌ی‌زهرا(علیهاالسّلام) را ندانسته باشد، ممکن است مایه‌ی تعجب بشود. از خود پیامبر اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) که پدر و مربی این مخدره‌ی بزرگوار بود، تا امیرالمؤمنین که همسر او بود و تا فرزندان او - ائمه(علیهم‌السّلام) - هر کدام راجع به زهرای اطهر، جمله‌یی سخن گفته‌اند و آن را با زبان تعظیم و ستایش بیان کرده‌اند. این، نشاندهنده‌ی آن مقام والا و توصیف‌ناشدنی است که حقیقتاً برای ذهن قاصر ما، آن علوّ درجه‌ی معنوی و ملکوتیِ امّ‌الائمةالنّجباء(علیهاسلام‌اللَّه) قابل درک نیست و ما به قدر فهم خود، ممکن است رشحه‌یی از رشحات را درک کنیم. مداحی، ادامه‌ی راه ستایشگران برجسته‌ی اهل بیت اگر کسی، شاعری، گوینده‌یی و یا خواننده‌یی بخواهد درباره‌ی این بزرگوار حرفی بزند،

شعری بگوید، سرودی انشاد کند، شرایط این کار چیست؟ آن چیزی که امروز برای ما مهم می‌باشد، این است. چند سال است که در مثل چنین روزی، با شما برادران می‌نشینیم و راجع به مداحی و شعرخوانی و سخنوری و توصیف اهل بیت(علیهم‌السّلام) حرف می‌زنیم و چیزهایی می‌گوییم که شما برادران می‌شنوید و تلقی به قبول می‌کنید. نمی‌خواهیم آنچه را که گفتیم، دوباره و سه‌باره تکرار کنیم. البته امسال جلسه‌ی ما، به حضور برادرانی از سایر شهرها - مخصوصاً برادران مشهدی که در این راه و کار و خدمت، سابقه‌ی زیادی دارند و همچنین برادران قم و دیگر شهرها - مزین است. برادرانی که در این رشته هستند، توجه کنند که مسأله‌ی مداحی، مسأله‌ی مهمی است. مداحی - همچنان که قبلاً هم در همین جلسه به شما عرض کردم - ادامه‌ی راه ستایشگران برجسته‌ی اهل بیت در دوران اختناق اموی و عباسی است. قضیه، فقط قضیه‌ی شعرخوانی نیست؛ بلکه مسأله، مسأله‌ی پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که برای همه‌ی شنوندگان، قابل فهم و درک و در دل آنها دارای تأثیر است. لذا شما اطراف کشور اسلامیِ آن روز - از اقصای خراسان و سیستان تا یمن و مصر و کشورهای مغرب اسلامی - را ببینید، شیعیانی بودند که راجع به امیرالمؤمنین و سایر ائمه(علیهم‌السّلام) و نیز راجع به فاطمه‌ی‌زهرا(س) حرف می‌زدند و سخن می‌گفتند و برای این و آن، حقایقی را بیان می‌کردند. شعرای مداح، مورد توجه و تجلیل و تکریم ائمه شما در بین کلمات ائمه(علیهم‌السّلام) یا سیره‌ی آن بزرگواران، کسی را که دارای چنین خصوصیتی است و این‌گونه مورد توجه ویژه قرار داده باشند،کمتر می‌بینید ؛ مگر آن افراد بسیار برجسته - مثل «هشام‌بن حکم» یا «مؤمن‌الطاق» - که اینها در بین رجال شیعه، بی‌نظیر و یا بسیار کم نظیر بودند. ائمه(علیهم‌السّلام)، امثال «هشام» و «مؤمن‌الطاق» را ستایش می‌کردند و مورد توجه و علاقه قرار می‌دادند؛ اما آن کسانی که همین مدح و بیان فضایل را به زبان شعر بیان می‌کردند - ولو آنچه که می‌گفتند، در حد اوج سخن «هشام‌بن‌حکم» هم نبود - مورد توجه و نوازش و احترام و تجلیل و تکریم قرار می‌دادند. علت این کار چیست؟ شما ببینید امام باقر و یا امام سجاد(علیهماالصّلاةوالسّلام) نسبت به «فرزدق» چه محبتی انجام دادند؛ در حالی که «فرزدق» جزو شعرای اهل بیت نیست. او یک شاعر درباری وابسته‌ی به دستگاههای قدرت و یک آدم معمولی بود که یک دیوان پُر از شعر، راجع به همین حرفها و مبتذلاتی که شعرای آن روز بر زبانشان جاری می‌کردند، داشت؛ لیکن چون یک‌بار وجدان او بیدار شد و در مقابل قدرت، حق را بیان کرد - آن هم به زبان شعر - شما ببینید که امام سجاد(علیه‌الصّلاةوالسّلام) چه محبتی نسبت به او انجام می‌دهد. یا بقیه‌ی شعرایی که مربوط به اهل بیت بودند - مثل «کمیت» و «دعبل» و «سیّد حِمْیَری» - و بقیه‌ی کسانی که جزو شعرای اهل بیت محسوب می‌شدند و به آنها علاقه‌مند بودند، همین وضعیت را داشتند. خیلی از اینها، شعرایی هستند که اگر چه نسبت به اهل بیت علاقه هم دارند، اما همه‌ی شعرشان درباره‌ی اهل بیت نیست. شما دیوان «دعبل خزاعی» را که نگاه کنید، این‌طور نیست که او از اول تا آخر، مدح اهل بیت را گفته باشد. خیر، او یک شاعر است؛ ولی شعر او شعر سیاسی و در جهت افکار و عقاید و محبت اهل بیت (علیهم‌السّلام) و جزو پیوستگان به این خاندان است. ولایت، یعنی پیوستن و وصل‌شدن و جزو پیوستگان و موالیان اهل بیت(علیهم‌السّلام) قرار گرفتن. ببینید این «دعبل» - و همین‌طور «کمیت» و دیگران - چه قدر در دنیای تشیع و در زمان ائمه(علیهم‌السّلام)، مورد احترام و تجلیل بوده‌اند. علتش چیست؟ آن چیزی که جناب «دعبل خزاعی» در قصیده‌ی «مدارس آیات» بیان کرده، یا آن چیزی که «کمیت بن زیداسدی» در قصاید «سبعه‌ی هاشمیات» بیان نموده، یا آن حرفهایی که سیّد حِمیری(رضوان‌اللّه‌علیه) در اشعار خود ذکر کرده است، بیش از حرفهایی که بقیه‌ی شیعه می‌گفتند و برای هم بیان می‌کردند، نیست؛ اما چرا در نظر ائمه (علیهم‌السّلام)، این سخنان ارزش بیشتری پیدا می‌کند؟ چون شعر است. آقایان، به این نکته توجه کنند. مگر شعر چه خصوصیتی دارد؟ چون تأثیر شعر در ذهن مخاطب بیشتر است. گاهی یک شاعر، یک بیت شعر می‌گوید که از چند ساعت حرف زدن یک سخنورِ توانا گویاتر است. یک بیت یا یک مصرع شعر، در ذهنها می‌ماند و مردم آن را می‌فهمند و تکرار می‌کنند و نتیجتاً ماندگار می‌شود. تأثیر خاص اشعار محتشم گاهی می‌بینید که برای حفظ یک بنای اعتقادی یا عاطفی، آن قدر که یک شعر اهمیت دارد، چندین کتاب اهمیت ندارد. همین دوازده بند معروف «محتشم» که

جزو اشعار قدیمی مرثیه و مصیبت است، با این که مطالبی که در این کتاب و در این دوازده بند هست، چیزی نیست که امثال او، شبیه این مطالب را در کتابهای خود نیاورده باشند؛ در عین حال، اشعار او تأثیر خاصی دارد. غالباً هم چیزهای ذوقی است. گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا آن چنان حادثه‌ی کربلا را برای مخاطب تصویر می‌کند که این مفاهیم با همه‌ی بار اعتقادی و عاطفی و انسانی و سیاسی و فکری، در اعماق جان مستمع نفوذ می‌کند. اهمیت این اشعار، چنین است. باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ببینید اصلاً با یک هنر و ذوق و ارایه‌ی سخن و به شکل خاصی، دل را متوجه می‌کند. اهمیت شعر، این است. خلفای جور برای پیشرفت کار خود محتاج شعر بودند رفتار ائمه(علیهم‌السّلام) این گونه بود که دعوت شعری را تقویت می‌کردند. فقط ائمه هم نبودند که این کار را می‌کردند؛ نقطه‌ی مقابلشان هم همین طور بودند. یعنی همین خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، برای پیشرفت کار خود، محتاج شعر بودند و به شعرا پولهای گزاف می‌دادند تا برای آنها شعر بگویند. شعرا هم می‌گفتند؛ چون پول و رشوه در میان بود. حتّی گاهی اوقات، بعضی از شعرای متمایل به اهل بیت، برای آنها هم شعری می‌گفتند؛ برای این که پولی بگیرند! امام باقر(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در مجلسی نشسته بودند. «کُثَیِّر عَزَّه» که یکی از شعرای معروف عرب است و متمایل به اهل بیت بود، او هم در جلسه حضور داشت. حضرت به او رو کردند و گفتند: «امتدحت عبدالملک؟»، تو مدح عبدالملک را گفتی؟ ملامتش کردند. در صدد عذرآوردن بر آمد. گفت: من چیزی در ستایش عبدالملک نگفتم. نگفتم که تو امام‌الهدی هستی. حضرت تبسمی کردند و چیزی نگفتند. در این بین، «کمیت» از آن طرف مجلس بلند شد و بنا به خواندن آن قصیده‌ی معروف خودش - که در مدح اهل بیت(علیهم‌السّلام) بود - کرد: من لقلب متیم مستهام غیر ما صبوۀ و لا احلام آنها هم دنبال شعر بودند. خلفا به شاعران پول می‌دادند، برای این که مثلاً در مدح بنی‌امیه یا بنی‌عباس و در باب این که اینها برحقند، شعر بگویند. امروز هم پول می‌دهند و می‌گویند به ابتذال بکشید و اسلام را قدح کنید و اهل بیت را مورد مذمت قرار بدهید و شیعه را خراب کنید. الان در دنیا دهها نویسنده‌ی مزدور قلم‌به‌مزد وجود دارند که صاحب ذوق و هنر هم هستند و از این پولهای بی‌حسابِ دلارهای نفتی می‌گیرند و کتاب می‌نویسند. من - به قول مشهدیها - بُری کتاب از همین مواردی که اینها علیه اسلام و تشیع و امام(ره) و جمهوری اسلامی و ماها نوشته‌اند، دارم. تبلیغات است دیگر؛ تبلیغات با شیوه‌های خوب، اما با محتواهای بد. ببینید چه قدر قضیه اهمیت دارد. شرط اول این است که شعر خوب باشد حالا اگر مداحی بتواند یک شعر خوب را که دارای مضمون و محتوای خوبی باشد، با صدای خوبی بخواند، شما ببینید که چه قدر خدمت بزرگی است. بسم‌اللّه، این گوی و این میدان. منتها شرط اولش این است که شعر خوب باشد. اگر شعر خوب نبود، همه‌ی این فضایلی که ذکر کردم، هیچ کدام نخواهد بود. این نکته را بدانید. کسانی که این خصوصیات را داشته باشند، اگر یک قصیده را در مکان مناسب و با زبان و قالب و محتوای بایسته و حنجره‌یی مساعد بخوانند، شما ببینید که چه تأثیری خواهد گذاشت. البته این حنجره، مسأله‌ی مستحبی و نافله‌ی شعر است؛ فریضه‌اش همان شعر می‌باشد. یعنی چنانچه شعر با صدای خوش همراه شد، تأثیرش مضاعف می‌شود؛ اما در استخوان‌بندی این کار، صدای خوش دخالتی ندارد. اگر صدای خوش بود و این شعر را با آن محتوای خوب و با آن الفاظ زیبا و با آن مضمونی که مورد نیاز است، همراهی کرد، ارزش آن دو برابر می‌شود. یقیناً قصیده‌یی را که کسی این گونه بخواند، ارزش آن از یک سخنرانی یکساعته‌ی یک آدم دانشمند بیشتر است. این‌که ما مرتب در این دیدارها به برادران عرض کردیم که بروید اشعار قوی فارسی را در کتابهای گوناگون پیدا کنید و آنهایی را که برای تفهیم مفاهیم و عقاید و اخلاق اسلامی و یا بینش سیاسی و یا هر آنچه که امروز جامعه‌ی اسلامی به آن نیاز دارد و مناسب است، برگزینید و بیاورید در محافل بخوانید، برای همین تأثیر است. آن وقت، شما یک «کمیت» و یک «دعبل» خواهید بود. توجه به مفاهیم بلند اسلامی در سرایش اشعار همان طور که مطرح کردم، یکی از چیزهایی که باید در این اشعار باشد، عبارت از مفاهیم بلند اسلامی - مثلاً در باب توحید یا نبوت - است. بهترین اشعار قدما در باب توحید و نبوت، همین مدایحی است که شعرای بزرگ ما در مقدمه‌ی دیوانها و مثنویهایشان ذکر

کرده‌اند و گفته‌اند. این اشعار شعرای برجسته، مضامینی قوی و حقیقتاً روشنگر دارد که انسان می‌تواند پیامبر(ص) یا امام(ع) یا فاطمه‌ی‌زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) را با مضمون این اشعار بشناسد. نمی‌گویم درست بشناسد، چون ما که نمی‌توانیم آن بزرگواران را درست بشناسیم؛ اما در همان حدی که ممکن است، باید تلاش کنیم. مثلاً وقتی راجع به امیرالمؤمنین شعری خوانده می‌شود، باید هم مقام معنوی علی(ع) - که ما از او خبر کمی داریم و از ذهن و فکر و دلِ ما آدمهای پایین و متوسط پنهان است - و هم عبادت و مظلومیت و حکومت و عدل و ضعیف پروری و دشمن ستیزی و جهاد امیرالمؤمنین(ع) را بشناسیم. حدود بیست سال پیش، این حرفها را می‌زدیم و خیلی، آنها را می‌شنیدند؛ ولی نمی‌فهمیدند که ما چه می‌گوییم. می‌گفتیم فقط درباره‌ی خال و خط خیالی چهره‌ی ائمه(علیهم‌السّلام) شعر نسرایید. شعر گفتن درباره‌ی زلف و ابروی و چشم و عارض امام که تعریف نیست. حالا ابروی امیرالمؤمنین(صلوات‌اللَّه‌علیه) کمانی باشد یا نباشد، مگر در شخصیت او چه‌قدر اثر می‌گذارد؟! زلف او افشان باشد یا نباشد، مگر چه‌قدر اثر می‌گذارد که حالا بیاییم در قصیده‌یی که می‌خواهیم راجع به امیرالمؤمنین بسراییم، از زلف امیرالمؤمنین بگوییم! البته، حالا به نظرم کم شده است.ان‌شاءاللَّه که الان این چیزها نباشد. وقتی می‌گفتیم چرا اینها را می‌گویید، تعجب می‌کردند و می‌گفتند: پس چه بگوییم؟ می‌گفتیم از مسایل زندگی و برجستگیهای عملی علی(ع) بگویید. در آن روز، این مسایل برایشان روشن نبود؛ اما امروز چگونه است؟ امروز، برای همه روشن است. پیوند عاطفی مردم با ائمه را حفظ کنید زندگی امیرالمؤمنین را بیان کنیم تا بین او و خصومش در تاریخ و امروز مقایسه شود. این چیز کمی نیست که یک نفر حاکم باشد و تمام ازمّه‌ی قدرت - بیت‌المال و شمشیر و نفوذ کلمه - در کف اقتدار او باشد، اما زندگی شخصی او آن چنان باشد که به یاران نزدیکش بگوید: شما نمی‌توانید این قدر سخت زندگی کنید: «الا و انّکم لا تقدرون علی ذلک»(۱). غذای او طوری باشد که راوی از اصحاب امیرالمؤمنین به قنبر - خادم آن حضرت - بگوید: چرا این نان جوینِ سختِ خشک را به این پیرمرد می‌دهی؟ و قنبر در جواب بگوید: من این کار را نمی‌کنم، خود او می‌کند. اوست که این نان و یا آرد جو را در داخل کیسه‌یی می‌گذارد و در آن را می‌بندد و گاهی هم مهر می‌کند که کسی باز نکند و آن را با شکر یا روغن یا قاتقی مخلوط نکند. «الا و انّ امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه»(۲). این، زندگی اوست. این را بیان کنید. کسانی که امروز در دنیا، داعیه‌ی حمایت از مظلومان و مستضعفان و ملتها و آزادی و حقوق بشر دارند، چگونه زندگی می‌کنند؟ آیا درجوامع آنها فقیر و مستمند نیست؟ آیا سر گرسنه بر بالین نهاده نیست؟ اینها را بگویید، اینها را بیان کنید. امروز شما خوب می‌توانید اینها راتصویر کنید. اول برای خود و بعد برای دیگران تصویر کنید. جهاد امیرالمؤمنین، چیز مهمی است. از دوران کودکی - مثلاً از سن یازده یا سیزده سالگی - که او به عنوان یک انسان خودش را درک کرد، تا آخر عمر با دشمنان خدا مشغول مبارزه بود و بالاخره در این راه هم جان داد. یک شاعر، چه قدر خوب می‌تواند این را بیان کند. یک گوینده، چه‌قدر خوب می‌تواند این را در ذهنها و تا آن اعماق دل مردم نفوذ بدهد. شما پیوند عاطفی مردم با ائمه(علیهم‌السّلام) را حفظ کنید که یک بخش آن هم مسایل اخلاقی است. یک بار به مناسبت، در این‌جا گفتم که بعضی از این غزلیات - مثلاً غزلیات صائب - درباره‌ی مسایل اخلاقی است که به نظرم نمونه‌هایش را هم، در آن وقت برایتان خواندم. این، اهمیت و ارزش کار را نشان می‌دهد. شاعری که بگوید و مداح و خواننده‌یی که آن را بخواند، تأثیر خوبی خواهد گذاشت. ان‌شاءاللَّه برادران در این خصوص همت کنند. نسبت به شعر سختگیری کنید بحمداللَّه امروز ما خوانندگان خوب داریم. خدا را شکر که صاحب فکر و صاحب نظر سیاسی و صاحب انگیزه زیاد است و در اشعار و خواندنهای شما که در بعضی از مناسبتها آنها را می‌شنویم و مشاهده می‌کنیم، واقعاً چیزهای خوبی پیدا می‌شود؛ اما توجه کنید که نسبت به شعر سختگیری کنید. این جلسه، جلسه مناسبی برای این‌که من بنشینم و بگویم کدام بیت، اگر این‌طور بود، بهتر بود یا چه اشکالی داشت، نیست؛ اما این کار باید در مجامع ادبی انجام بشود. یعنی همین شعری که خودتان سروده‌اید و ممکن است خوب هم باشد - قضاوت کلی نمی‌کنم - آن را در یک مجمع ادبی، وسط بگذارید و به هر کسی که آن شعر را نقد کند و اشکال بجایی بر این شعر وارد نماید، جایزه بدهید تا قوی

بشود. یا از اشعار خوبی که دیگران دارند و یا از اشعار خوب خودتان استفاده کنید. سعی کنید این گونه سطح شعرها را بالا بیاورید. سِمت مداحی باید حدود و ثغوری پیدا کند امروز بحمداللَّه برادران اشعاری را خواندند که بعضی از آنها، انصافاً و واقعاً اشعار بسیار خوبی بود و این چیز بسیار با ارزشی است. البته باید بتدریج طوری بشود که این سِمت مدّاحی - که واقعاً یک منصب است - حدود و ثغوری هم پیدا کند. مداحی اهل بیت، خیلی بالاست. هم مقام بالا و هم تأثیر زیادی در جامعه و ذهن مردم دارد. باید بدانید که چه کسی مداح است، مقدّمات کار مداحی او چیست، چه قدر شعر می‌داند، چه قدر حفظ است و چه قدر می‌تواند بخواند؟ این خصوصیات را باید مرکزی عهده‌دار شود. حالا نمی‌دانم این مراکز مرسوم باید این کار را بکنند یا خود شما به کیفیتی فکرش را می‌کنید. این چیزی است که دنیا و نیازهای جامعه‌ی امروز، غیر از آن را بر نمی‌تابد و قبول نمی‌کند. باید این طور باشد. کسانی که رسماً این منصب را به عهده می‌گیرند و لباس مقدس ستایش اهل بیت(علیهم‌السّلام) را بر تن می‌کنند و مردم، آنها را به این عنوان می‌شناسند، بایستی خصوصیاتی داشته باشند و مرکزی باشد که آنها را با این خصوصیات تشخیص بدهد و صحه بگذارد. امیدواریم که خدای متعال به شما توفیق بدهد. حساسیت فوق‌العاده‌ی امام نسبت به مدح ائمه امام عزیزمان - آن انسان بزرگ زمان ما - نسبت به مدح ائمه(علیهم‌السّلام) حساسیت فوق‌العاده‌یی داشت. ما شرح حال آدمهای بزرگ را در کتابها خوانده‌ایم و بعضاً هم از نزدیک دیده‌ایم؛ اما این انسان، انسان دیگری بود و با همه‌ی انسانهای بزرگی که ما شناخته‌ایم، فاصله‌ی زیادی داشت و حدش به همان حدود اولیاءاللَّه می‌خورد. آن سبْک انسان بود؛ نه مثل این انسانهای بزرگی که در دنیای امروز و گذشته وجود داشتند و به عنوان انسانهای بزرگ شناخته می‌شدند. رهبر بزرگ ما، با آنها تفاوت زیادی داشت. انصافاً شخصیت عظیمی بود. ایشان، در ارتباط با خواندن و مدح و زندگی ائمه(علیهم‌السّلام) و پیوند عاطفی و محبت و تقویت این رشته، حساسیت فوق‌العاده‌یی داشت. کسی در این حد از مقام، این قدر به این مسأله اهتمام بورزد، نشاندهنده‌ی عظمت این مسأله است. عاطفه‌ی مردم ما و پیوندشان با ائمه(علیهم‌السّلام) و عشقشان که در شادی آنها حقیقتاً شاد می‌شوند و در عزای آنها حقیقتاً محزون و غمگین می‌شوند، چیز بسیار مهمی است. حفظ و تقویت و پالودن و پیراستن و جهت دادن و هدایت این، برعهده‌ی کسانی از برگزیدگان - از جمله همین سلسله‌ی محترم مداحان که دارای این منصب عالی هستند - می‌باشد. ان‌شاءاللَّه خداوند به همه‌ی شما و ما و ملت ایران توفیق بدهد که این راه را تا آخر بپیماییم و ان‌شاءاللَّه شما را مشمول الطاف و مورد نظر ائمه‌ی هداهٔ مهديين (علیهم‌السّلام) قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ---

-------- ۱) ۱و۲. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ ۲)

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت کشور و استانداران

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت کشور و استانداران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هیچ دستگاه اداری دولتی به جامعیت وزارت کشور نیست آقایان! خیلی خوش آمدید. ان‌شاءاللَّه همیشه مورد حمایت و کمک الهی باشید. من هم، همین فرمایشهای جناب آقای نوری را تصدیق می‌کنم که استانداری کار سختی است و انتظارات از استاندار زیاد است. چون خودم به غالب استانها سفر کرده‌ام و بعضی از شما برادران را در محل کارتان زیارت کرده‌ام و کارتان را از نزدیک مشاهده نموده‌ام. بعضی هم که تازه تشریف آوردید و مشغول کار شدید، غالباً محل مأموریتتان را از نزدیک دیده‌ام. با مسایل کشور آشنا هستم و می‌دانم که چه‌قدر این کار، کار سخت و ظریفی است و به عقل و دین و سلیقه احتیاج دارد. استاندار خوب - که شما باشید - کسی است که عاقل و متدین و خوش سلیقه و دارای ظرافت در کار مدیریت باشد. استانداری، از آن مدیریتهای یک بعدی نیست. شما فرضاً می‌توانستید مدیر کل وزارت اقتصاد یا وزارت کار یا وزارت صنایع در یک استان و یا سایر وزارتخانه‌ها باشید. همه‌ی آنها، کارهای یک بعدی است. اگر چه الان هر کار اجتماعی، ذوابعاد است؛ اما نسبت به کار شما، یک جانبه می‌باشد. کار شما در درجه‌ی اول، یک کار انسانی و

سیاسی است و این چیزی است که حقاً و انصافاً، ظرافت فراوان و عقل وافر و دین خالصی را می‌طلبد. البته، توقعمان از وزارت کشور این است که این شرایط در او وافر باشد و تصور من این است که بحمداللّه این چنین می‌باشد. یعنی واقعاً وقتی من الان به مجموعه‌یی که تا حالا شناخته‌ایم و جلوی چشم هستند و خود جناب آقای نوری و بعضی از برادران دیگر را که می‌شناسیم، نگاه می‌کنیم، انصافاً خیلی خوب کار کرده‌اند و اصلاً جای ایراد و اعتراضی نیست. در عین حال، وزارت کشور، وزارت مادر است و ما هیچ دستگاه اداری دولتی دیگری به جامعیت وزارت کشور نداریم. استاندار، مظهر نظام در استان شما که در آن استان تشریف دارید، رئیس جمهور و وزیر و مظهر نظامید. اگر نظام همگانی است، شما نیز باید همگانی باشید. اگر نظام، نظام مستضعفان است، بایستی این موضوع، خودش را در عمل و بیان و رفتار شما نشان بدهد. اگر نظام، نظام پرهیزگر از تجملات و زیادیهاست، باید این ویژگی در زندگی شما مشخص شده باشد. شما آن نمای نظام در استان هستید؛ بسته به این است که استان از لحاظ وسعت و کمیت آدمها و رفت‌وآمدکننده‌ها و کیفیت انسانهای آن‌جا، چگونه استانی باشد. بحمداللّه همه‌ی استانهای کشور ما، از لحاظ معنوی و کیفی در سطح بالا قرار دارند و دارای سطح مماسی با آن اوج هستند؛ ولو در همه‌ی استان این گونه نباشد. کیفیت در کشور ما، این طوری توزیع شده است. به دورترین نقاط کشور هم که نگاه کنید، بحمداللّه انسانهای با کیفیتی پیدا می‌شوند. نمی‌شود گفت که همه‌ی کیفیت‌دارها، در یک استان خاص و یا در تهران و یا در شهرهای بزرگ متمرکز شده است. بنابراین، مسأله‌ی اول این است که استاندار باید آن ذهنیتی را که از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و اسلام، در ذهن مردم و ذهن خود من و شما - که مسؤولان نظام هستیم - وجود دارد، در عمل و رفتار و کردار و محل معیشت و نوع معیشت و برخورد و جانبداریها و موضعگیریهای خودش نشان بدهد. قطعاً اگر استاندار نتواند در شهری، دل عامه و متن مردم را به دست آورد، نظام در آن استان نمی‌تواند حضور پیدا کند. البته، ممکن است بعضی بگویند: اگر استاندار نتواند چنین کند، مردم با این استاندار بد می‌شوند؛ ولی از نظام بر نمی‌گردند یا مقامات بالا را دوست دارند. بله، در کوتاه مدت همین است؛ اما در بلند مدت اصلاً این طور نیست. آن جایی که پای تجزیه و تحلیل به میان آید و فرصت تجزیه و تحلیل برای استاندار باشد، دیگر استاندار مظهر نظام است و کیفیت کار او، ارایه کننده‌ی کیفیت کار نظام می‌باشد. استاندار در یک استان نقش پدر را دارد نکته‌ی دیگری که من همیشه خدمت آقایان و استاندارهایی که طی هشت سال گذشته پیش من می‌آمدند تا به مرکز مأموریت خود بروند و یا در خلال کارها با هم ملاقاتی داشتیم و به آنها تذکر داده‌ام و حالا هم برای شما مطرح می‌کنم - هر چند در بین شما کسانی هستند که حق را ادا کنند - این است که استاندار در یک استان، نقش پدر را دارد. البته، بعضی از شما خیلی جوانید و به ظاهرتان نمی‌آید که مثلاً پدر فلان پیرمرد عالم باشید؛ اما واقع قضیه این است که شما پدرید. استاندار بایستی پدرانه رفتار کند و بخصوص با جناحها و قشرهای مختلف، با یک نگاه برخورد نماید. یقیناً همه با شما یکسان برخورد نخواهند کرد. این مسلّم است که روی سوابق ذهنی و مثلاً- جهالتها و سختگیریهایی که بعضیها دارند، در موافقت و یا مخالفت تندی کنند؛ اما از طرف شما قضیه بایستی این گونه باشد؛ همچنان که پدری با فرزندان خود این‌طور رفتار می‌کند. در هر کاری تکلیف را در نظر داشته باشید یک وقت درباره‌ی قضیه‌یی، خدمت امام(ره) مطلبی را عرض کردم - حالا تفصیل آن قضیه طولانی است - به ایشان عرض کردم که این تصمیمی که شما گرفته‌اید، واقعاً یک لطف الهی و کار خدا بود که شما به این فکر بیفتید. بعد از آن، حادثه‌یی اتفاق افتاده بود که اگر ایشان آن تصمیم را نمی‌گرفتند، برای ما خیلی مشکلات و دردسر درست می‌کرد. ایشان در پاسخ به من، مطلبی را فرمودند که در دفترم یادداشت کردم. ایشان گفتند: از اول انقلاب تا کنون، گویا در همه‌ی قضایا، دستی پشت سر این انقلاب، آن را یاری داده است. امام(ره) این گونه قضاوت می‌کردند. نوع کمک الهی مختلف است. یک وقت است که آدم می‌گوید خدا پشت سر ماست و به ما کمک می‌کند؛ اما این گونه و با این صراحت، ذهن بالای این مرد حکیم و هوشمند، همه‌ی دقایق ارتباطات را می‌دید. این گونه نبود که امام(ره) چیزی را حمل بر تصادف بکند و بگوید حالا- این طوری پیش آمد. نه، آدمِ دقیق و ظریفی بود که همه‌ی جزییات این

ارتباطات و مسایل را می‌دید و بالاتر از این که مشاهده کند، پیش‌بینی می‌کرد. حقیقت مطلب این است که من هم در طول این ده سال، در حد ادراک و دخالت خودم در قضایا و نیز در طول این چند ماه بعد از رحلت حضرت امام(ره)، این معنا را بیشتر احساس کرده‌ام. این، تا وقتی است که رابطه‌ی خودمان با خدا و نحوه‌ی ایمان و عمل خویش را حساب شده و دقیق تنظیم کنیم و در درجه‌ی اول، برایمان انجام تکلیف مهم باشد. شما آقایان، هر اقدامی که می‌خواهید انجام بدهید و هر حرفی که می‌خواهید بزنید و هر انتصابی که می‌خواهید بکنید، تکلیف را در نظر داشته باشید. همه‌ی جناح‌بندیها، سیاسی نیست در شهرها،جناح بندیهای فراوانی است که همه‌اش هم سیاسی نیست. من یک‌وقت به یکی از استانها رفته بودم، بعد که به تهران برگشتم، آنچه را که در آن استان دیده بودم، برای دوستان جلسه‌ی رؤسای سه قوّه توضیح دادم. گفتم: در آن‌جا، خط و جناح بندیهای سیاسی، اصلاً بکلی عوض شده و یک طور دیگر است. اگر ما در تهران خط سیاسی می‌بینیم و هر خط از این دو سه خطی که هستند، مشخصه و علامتی دارد و اگر این خصوصیت، متعلق به آن خط است و آن خصوصیت، متعلق به این خط می‌باشد و این آدم، وابسته به آن خط است و آن آدم، وابسته به این خط می‌باشد؛ به آن استان که رفتیم، دیدیم همه‌ی این حسابها به هم ریخته است و هر کسی که دارای فلان خصوصیت است و قاعدتاً باید متعلق به این خط باشد، بعد می‌دیدیم که متعلق به آن خط دیگر است. معلوم شد که در آن‌جا همه‌ی مسأله، مسأله‌ی گرایش سیاسی و فکری و اقتصادی و امثال اینها نیست؛ بلکه مسایل محلی و آخوندی و کسبی و عشیره‌یی هم دخالت دارد. همه‌ی اینها دخالت می‌کند و یک جناح‌بندی درست می‌نماید. در آن‌جا، خطوط سیاسی هم قویند و جنجال و سر و صدا دارند و وارد میدان می‌شود و هر خطی، چیزی را زیر چتر خودش نگه می‌دارد و می‌برد؛ در حالی که در واقع، ماهیت قضیه خیلی سیاسی نیست. کوشش کنید فاصله‌ها و اختلافها را کم کنید و از بین ببرید من می‌خواهم بگویم که هر چه می‌توانید، کوشش کنید این فاصله‌ها و اختلافها را کم کنید و از بین ببرید. به نظر من، استاندارِ عاقل متدین خوش سلیقه، کار زیادی هم می‌تواند بکند. این موارد را برطرف بکنید. بعضی از شما آقایان، بحمداللّه طلبه هستید و بعضی هم از بس در کارهای روحانیون و علما و ارتباطات بودید، مثل طلبه‌ها شده‌اید و آن شمّ روحانی و طلبگی را پیدا کرده‌اید. گاهی ممکن است حتّی بین بعضی از آقایان اهل علم، اختلاف نظرهایی باشد. کوشش کنید که اینها را به هم نزدیک کنید. در بعضی جاها، جریانهای موازی وجود دارد. ما در بعضی از شهرها، این جریانها را دیدیم. مثلاً فرض کنید که در اصناف و روحانیون و دانشگاهیها، دو جریان است. هر چه می‌توانید اینها را وادار کنید که به هم نزدیک شوند. جلسه‌ی مشترک بگذارید و به هم اُنسشان بدهید. غرض، همه‌ی ما و شما و جناب آقای نوری و دولت، برای وصل و تلاش و کار آمده‌ایم. خداوند ان‌شاءاللّه کمک کند تا بتوانیم وظایف خود را انجام بدهیم. نسبت به مشکلات مردم آشنا بشوید و آنها را لمس کنید ضمناً در این شهرها، گرفتاریهای مردم خیلی زیاد است. در این نقاط دور دست – مخصوصاً بعضی از استانها مثل سیستان و بلوچستان و هرمزگان و سایر استانهای مشابه – واقعاً مشکلات غیر قابل تصور است. من به بعضی از استانها که می‌رفتم، برخی از آقایان می‌گفتند که مثلاً آب و آذوقه و اشتغال در استان ما، حتّی از سیستان و بلوچستان هم بدتر است. این قضاوت ناشی از آن است که این برادر، آن استان بد را ندیده است و اطلاع درستی از آن ندارد. آدمی که همه‌ی این استانها را دیده باشد، اذعان خواهد کرد که انصافاً وضع بعضی از استانها، خیلی بدتر و سخت‌تر و توأم با فشار بیشتری است. با حرکت در سطح استان، با نزدیک شدن به مردم، با نشستن در محیط زندگی خصوصی و خانه و کپر و چادرشان، نسبت به مشکلات مردم آشنا بشوید و آنها را لمس کنید. هر کس که این مشکلات را لمس بکند، برای کار و تلاش، انگیزه‌یی تمام نشدنی پیدا خواهد کرد. خداوند ان‌شاءاللّه شما را موفق بدارد. ما هم دعا می‌کنیم که همه‌ی برادران عزیزی که در دولت خدمت می‌کنند – از جمله شما برادران وابسته به وزارت کشور و بقیه‌ی برادرانی که در این زمینه هستند – ان‌شاءاللّه مشمول توفیقات و کمک الهی باشند. ان‌شاءاللّه همه با هم بتوانیم جامعه و کشوری بسازیم که حقیقتاً الگو باشد و در آن، مشکلات مردم بر طرف بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اساتید، مسؤولان، فضلا و طلّاب بنیاد فرهنگی باقرالعلوم(ع)

سخنرانی در دیدار با اساتید، مسؤولان، فضلا و طلّاب بنیاد فرهنگی باقرالعلوم(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز نیاز به معارف اسلامی در دنیا با گذشته خیلی تفاوت دارد من هم از زیارت آقایان محترم خیلی خوشوقتم و از این که بحمداللَّه یکی از آرزوهای دیرین دلسوزان به حوزه‌ی علمیه و آینده‌ی فکری دنیای اسلام، به شکل مؤسسه‌ی شما تحقق پیدا کرده است، خوشحالم و خدا را شکرگزاریم که بحمداللَّه مردان بزرگ و شخصیتهای برجسته و صاحب‌نظر و با ابتکار و دلسوزی را برگزید تا چنین تشکیلات و بنایی را پایه‌گذاری کنند. از خدای بزرگ برای این عزیزانِ مغتنم و بزرگوار، آرزوی توفیق می‌کنیم و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این رشته کارها و این جریان مبارک، همچنان ادامه داشته باشد. شما آقایان می‌دانید که امروز، نیاز به معارف اسلامی در دنیا، با آنچه که در گذشته وجود داشته است، تفاوتهای خیلی زیاد و فاصله‌های عجیب و ژرفی دارد. در گذشته، ارتباطات این قدر نبود. تهاجم افکار غلط و انحرافی، این همه نبود. تأثیرش بر افکار مردم، این قدر نبود. طلب و خواهش و آمادگی فکر درست و دینی و اسلامی، این همه نبود. امکان گسترش فکر توحیدی، این همه نبود؛ ولی امروز اوضاع طور دیگر است. امروز، در داخل کشور و مرزهای خود ما، ملت بزرگی زندگی می‌کنند که برای آنها، اسلام دیگر یک امر زاید و تشریفاتی و خارج از بنا و موازین و رفتار زندگی نیست؛ بلکه اسلام همه چیز زندگی و مبنای نظام اجتماعی است. امروز، توحید در زندگی عمومی و اجتماعی ملت و کشور ما، قاعده‌ی زندگی است. مبنای حکومت و اداره‌ی کشور و مدیریت امور و مبنای زندگی همه جانبه‌ی مردم، توحید و معارف اسلامی است. مردم، به فرا گرفتن دین و اطلاع از حقایق آن شایقند. اصلاً امروز امکان تبلیغ دین وجود دارد؛ ولی در گذشته این امکان نبود. در گذشته، اگر روحانی خیلی زرنگ و آماده‌ی کار بود، یک مسجد و مَدرس و گوشه‌یی از زندگی را می‌توانست تصرف کند و در آنها خیمه‌ی تفکرات اسلامی و تعالی خودش را بزند. در محیطهای اصلی زندگی و محیط کار و ادارات و اداره‌ی کشور و در محیط قانونگذاری، اصلاً جایی برای دین نبود. آن جایی هم که به‌عنوان مبلّغ دین می‌رفتید، شما کار خودتان را می‌کردید و نظام اجتماعی هم کار خودش را می‌کرد. فرضاً اگر به کارخانه‌یی می‌رفتید که تعلیم دین بدهید، شما حرف خودتان را می‌زدید و قوانین کار هم کار خودش را می‌کرد و غالباً کارِ او بر کار شما فایق بود. امروز، طور دیگری است. امروز، امکان کار و تعلیم و قضاوت و حاکمیت احکام اسلامی هست. در داخل کشور، جوانان و دانشگاهیها و صاحب‌نظران ما مشتاقند و می‌خواهند بدانند و از معارف اسلامی مطلع بشوند و سر دربیاورند. می‌خواهند پایه‌ی فکری و اعتقادی آن چیزی را که امروز نظام اجتماعی در جامعه فرض کرده و به وجود آورده، به دست آورند و از احکام فراوان و قوانین و مقررات زیادی که نظام در انتظار املاء کردن آن از ناحیه‌ی دین است، آگاه شوند. در سطح جهان هم، چه آن چیزی که مستقیماً از حدوث یک انقلاب دینی و اسلامی و تشکیل یک نظام سیاسی و اجتماعی بر مبنای دین ناشی می‌شد - که خود این، حادثه‌ی عظیمی بود و دنیا را متوجه دین و بازنگری به مسایل دینی (اسلام و غیر اسلام) می‌کرد - و چه آنچه که بعدها به صورت غیرمستقیم، اثر انقلاب ما بود که پیش آمد، همین‌گونه بود. یعنی در هم شکستن پایه‌های تفکر منتظم مادّی؛ آن تفکری که مادّیگری و بی‌خدایی را به صورت یک مکتب و فکر و نظم اجتماعی درآورده و یک آرایش پولادگونه به آن داده بود و با دهان پُر و ادعای زیاد، به همه‌ی دنیا ارایه کرده بود و این‌که چنین تفکری است که زندگی مردم را اداره می‌کند! تفکر مادّی، دهها سال در برابر هر پدیده‌ی معنوی سینه سپر کرده‌بود این تفکر و مکتب، دهها سال در مقابل هر پدیده‌ی معنوی - چه فکر، چه عمل و چه اخلاق - سینه سپر کرده بود. شاید بعضی از شما برادران عزیز، با کسانی که به‌صورت دگم و قاطع و این است و جز این نیست، گوشه‌هایی از تفکر خود را مطرح می‌کردند، برخورد کرده بودید. از نظر آنها، هر چیزی که بود، محکوم به فنا بود. این تفکر، یکباره مثل عمارتی از یخ آب شد و مثل آن ساختمانی که «منصور عباسی» از سنگهای نمک درست کرد و ظاهرش سنگ نمک بود و وقتی که بر آن آب انداختند، ذوب شد و از بین رفت؛

«کالملح فی الماء» فرو ریخت. پس از فرو نشستن آن طوفان پُر سر و صدا، معنویت خودش را نشان می‌دهد. معلوم شد که در این گرد و غبارها، حتّی رشد معنویت و اسلام و تفکرات دینی - و بخصوص اسلامی - متوقف نشده بود. آنها می‌خواستند معنویت را ریشه‌کن کنند تا حتّی اثری از آثار آن نماند؛ ولی معلوم شد که اصلاً در این مدت رشد می‌کرده است؛ منتها طوفانها و گرد و غبارها و جنجالها و هیاهوها، نمی‌گذاشته است که واقعیت روشن بشود. حالا که آن جنجال دیوانه‌وار فرو نشست و خوابید، حقایق خودش را نشان می‌دهد. اگر از نقطه‌نظر سوم به موضوع نگاه کنیم، باز هم تفکر اسلامی در دنیا جایگاه ویژه‌یی دارد. در جهان، تنازعهایی سیاسی وجود داشته است که البته حالا بلوک‌بندی دنیا و تقسیم‌بندی قدرت در عالم، به شکل دیگری شده و هنوز آن شکل واقعیش پیدا نشده است و ترسیم واقعی تعارض قدرت در دنیا، هنوز روشن نیست و بتدریج روشن خواهد شد و شاید چند سال هم طول بکشد تا این که معلوم بشود بالاخره اقطاب قدرت در دنیا، کجاها و چگونه هستند. به هر شکلی که باشد، شکی نیست که نظام و حکومت اسلامی و تفکری که پشتوانه و پایه‌ی این حکومت است، در دنیا جایگاه و نقش مسؤولیتی دارد و کاری برعهده‌ی اوست. البته، دیدگاههای دیگری هم هست که حالا به تفصیل نمی‌شود صحبت کرد و نمی‌خواهیم وقت را بگذرانیم. در مقابل این همه استفهام در داخل و خارج کشور چه پاسخی داریم؟ سؤالم این است که در مقابل این همه نیاز و استفهام در داخل و خارج و برحسب اوضاع جدید اعتقادی و سیاسی عالم، جمهوری اسلامی به‌عنوان پایگاه دین اسلام و نقطه‌یی که ادعا می‌کند اسلام در این‌جا تحقق پیدا کرده است، برای عرضه کردن، چه چیزی را در آستین خود آماده دارد و برای این همه دهانهای باز، کدام غذا را آماده کرده است؟ ما چه چیزی داریم؟ چه می‌خواهیم عرضه کنیم؟ البته برای عرضه کردن، ما خیلی چیزها داریم. اگر همین مواد خامی که در اختیارمان است - مثل عنصر از معدن درآمده‌ی طلا، یعنی همین آیات قرآن و احادیث - در سطح دنیا منتشر کنیم، خودش خیلی چیز است. بنابراین، ما کم نداریم. اما نکته این است که اگر سؤال شود با این منبع عظیم اسلامی و با این متد هزار ساله‌ی تجربه شده و تحقیقِ حقیقتاً شگفت‌آور - که گاهی تحقیقات این فقها، از نظر ظرافت و دقت و ژرف‌نگری، واقعاً شگفت‌آور است - و بخصوص آن فقه پیچیده‌یی که در شیعه است (فقه برادران اهل سنت نسبت به فقهی که در بین علمای شیعه است، آن پیچیدگی و فنی‌گری را ندارد. این، خیلی فنیتر و پیچیده‌تر و عمیقتر است. البته، فقهای ما کار عظیمی در این باب کردند که به هر حال، همه‌اش متعلق به اسلام است)، پاسخ ذرّه ذرّه و دانه دانه‌ی مسایل زندگی چیست؟ شما و همه‌ی ما در جواب خواهیم ماند. یعنی ما امروز به فراخور نیاز و استفهامی که وجود دارد، پاسخ حاضر نداریم. غالباً هم معادن عظیم و غنی از جنسهای فاخر در اختیارمان است؛ اما پولی را که بشود در بازار دست این و آن داد و خرجش کرد، نداریم. چه کسی می‌خواهد این کارها را بکند؟ این، حرف من نیست؛ حرفی است که سالها در حوزه مطرح بوده است. این که کسی مثل جناب آقای مصباح(ادام‌اللَّه‌بقائه‌وبرکات‌وجوده) به این فکر بیفتند و بیایند روال کار شما را به وجود آورند، ناشی از این سؤال چند دهساله در حوزه است. روال جاری حوزه‌های علمیه برای پاسخگویی به استفهامها کافی نیست مسأله این است که آیا روال جاری و موجود حوزه‌های علمیه، برای پاسخ دادن به این نیازها کافی است؟ جواب این است که نه، کافی نیست. باید از چارچوبهای مستحکم و استخوان‌بندی قوی حوزه‌ی علمیه و از امکانات فراوان فکری و معنوی‌یی که در این مراکز است، وسایلی برای فراهم کردن پاسخهای این استفهامهای فراوان و ساختن انسانهایی که بتوانند مثل چشمه‌های جوشانی از معارف و احکام بجوشند و نیازها و خلأها را پُر کنند، ساخت. مؤسسه‌ی شما، مثال و مصداق و نمونه‌یی از آن کاری است که باید بشود. یعنی یقیناً «مؤسسه‌ی باقرالعلوم (علیه‌الصّلاةوالسّلام)» که به اسم مطهّر این بزرگوار است و همچنین «مؤسسه‌ی در راه حق»، تا آن جایی که من دانستم و شناختم، جزو مراکز بسیار با برکت و مفید و خوش‌عاقبت و تقلید کردنی و قابل قدردانی است. ما دعا می‌کنیم که امثال این مؤسسات زیاد بشود. دعا می‌کنیم که ان‌شاءاللَّه برنامه‌ریزی عمومی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و حوزه‌های علمیه‌ی دیگر، به آن شکلی بشود که بتواند پاسخ نیازهای فراوان را بدهد و به حسب زمان و نیاز، تطوّر لازم را پیدا کند و همان چیزی بشود که بتواند نگرانی را از کسانی که برای آینده‌ی دنیا

نگرانند، تا حدود زیادی برطرف کند. دعا می‌کنیم که خداوند ان‌شاءاللَّه به شما هم توفیق بدهد تا این راه را ادامه بدهید و وجود شریف جناب آقای مصباح و دیگر برادران مسؤول و دست‌اندرکار این مؤسسه و اساتید و خدمتگزاران و محصلان و مشتغلان و فضلایی را که در آن‌جا مشغول هستند، حفظ کند و مشمول توفیقات خود قرار بدهد. ان‌شاءاللَّه مشمول ادعیه‌ی ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌فرجه‌وصلوات‌اللَّه‌علیه) باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمعی از علما، مسؤولان و مردم شهرهای لاهیجان و رباط کریم، جمعی از دانش‌آموزان

سخنرانی در دیدار با جمعی از علما، مسؤولان و مردم شهرهای لاهیجان و رباط کریم، جمعی از دانش‌آموزان و فرهنگیان استانهای تهران و کرمان و مازندران، گروهی از قاریان قرآن کریم، مسؤولان ستادهای دهه‌ی فجر انقلاب اسلامی، رئیس و مدیران کل سازمان زندانها، رئیس و مسؤولان سازمان ثبت احوال، مسؤولان بسیج ادارات و جمعی از مسؤولان و مدیران سازمان مسکن سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مهم این است که کار بزرگ امام را بشناسیم و قدر بدانیم در آغاز از همه‌ی شما برادران و خواهران، مخصوصاً خانواده‌های معظم شهدای عالی‌قدرمان و علمای اعلام و مجاهدان فی‌سبیل‌اللَّه که از راههای دور و نقاط مختلف و در هوایی سرد تشریف آوردید، تشکر می‌کنم. خدا را شکرگزاریم که یک‌بار دیگر ملت بزرگ ما، با احساس قدرت و عافیت و عزت، در آستانه‌ی دهه‌ی فجر و روزهای نورانی و پُرخاطره‌ی پیروزی انقلاب قرار گرفت. اگرچه ما امسال در حالی یادبود ورود امام بزرگوارمان به کشور و ایجاد تحول عظیم انقلاب به دست آن بزرگمرد را گرامی می‌داریم که او در میان ما نیست و این فقدان برای همه‌ی ما غمی جانگداز و سنگین است، اما اگر امام نیست، خدای او و راه و رهنمودها و انگشت اشاره‌ی نورانی او که همیشه ما را به راه راست هدایت می‌کرد، هست. مهم این است که ما کار بزرگ امام را بشناسیم و قدر بدانیم. کشور ما دایماً به تسلط مستبدان مبتلا بود از قرنهای سلطه‌ی مستبدان بر این کشور بگذریم که کشور ما جز در برهه‌هایی بسیار اندک و ناچیز در طول تاریخ، دایماً مبتلا به تسلط مستبدان و حکام خودخواه و خونخوار بود. همچنین از آنچه در دوران طولانی استبداد بر ملت ما گذشت و دایماً ملت ایران به وسیله‌ی مستبدان خودکامه تحقیر شد، فعلاً حرفی نمی‌زنیم؛ اما در مدت دویست سال تا هنگام ظهور و اوج نهضت اسلامی، ملت ایران توسط تحمیلهای ظالمانه‌ی دشمنان مسلط خارجی، دایماً تحقیر شد و زیر فشار قرار گرفت. از روزی که پای خارجیها به عنوان قدرتهای مسلط آن روز عالم، به این کشور باز شد، دخالت سیاستهای خارجی در کشور ما شروع گردید. اول انگلیسیها آمدند، بعد به رقابت با آنها، روسهای تزاری دخالت کردند. سالهای متمادی در کشور ما، بین این دو بر سر اعمال نفوذ بیشتر رقابت بود تا این که با روی کار آمدن سلسله‌ی منحوس پهلوی، حاکمیت انگلیسیها به طور کامل در ایران تحکیم شد و بعد هم با گذشت دو سه دهه، امریکاییها وارد میدان شدند و قدرت شیطانی و اهریمنی و عیّارانه و دزدانه و خباثت‌آمیز خودشان را سالها بر کشور و ملت ما ادامه دادند. در طول این دویست سال، ملت ایران از خود رأیی نداشت. بر ثروت خویش مسلط نبود و از پیشرفت علم و صنعت در دنیا بی‌بهره بود و امید درستی هم به آینده نداشت. اگر در گذشته - قبل از دوران استعمار و دخالت خارجیها در کشور ما - حکام ایرانی و داخلی بر مردم جفا و ستم می‌کردند و زور می‌گفتند، در طول دوران ورود قدرتهای استعماری به ایران، هم سلطه‌ی مستبدان بود، هم اعدامهای بی محاکمه رواج داشت، هم زورگوییهای بی‌حدوحصر و فشارهای فراوان و اختناقهای بی‌اندازه بر ملت ما روا داشته می‌شد و هم مستبدان به‌وسیله‌ی قدرتهای بیگانه حمایت می‌شدند و قدرتِ آنها مضاعف می‌گردید و ثروت کشور ما هم به‌وسیله‌ی هر دو - هم حکام داخلی مستبد و هم خارجیهای زورگو - به باد غارت می‌رفت. بر ملت ایران در طول قریب دو قرن چه گذشت؟ وقتی کتابهای مستشرقانی را می‌خوانیم که در این مدت به ایران آمدند تا از خوان گسترده‌یی که به وسیله‌ی حکام به یغما می‌رفت، استفاده کنند، هر انسان غیوری در وجود خود احساس تنگدلی و فشار می‌کند و خجالت می‌کشد که این گونه بیگانه‌ها را بر زندگی و مال و جان و سرنوشت سیاسی مردم مسلط کردند و این‌طور ملتی

بزرگ و با استعداد و نیرومند - مثل ملت ایران - را به زنجیر کشیدند و زیر فشار قرار دادند. انقلاب، زندگی و نشاط و ایمان را به مردم باز گرداند درست است که استعمار به صورت صریح و آشکار به کشور ما وارد نشد و مثل هند و الجزایر حکومت تشکیل نداد، اما حکامی که استعمار به وسیله‌ی آنها در ایران اعمال نفوذ می‌کرد، مثل عوامل و ایادی خود آنها برای استعمار عمل می‌کردند. از درون، ملت را خوردند و نابود کردند و عقده‌های این دویست سال - بخصوص در چند سال اخیر که فرهنگ اسلامی و استعداد و آرزوهای سیاسی مردم از سوی استعمارگران و قدرتهای دخالتگر، بکلی به باد استهزا گرفته شده بود - در مردم ما انباشته گردید. ملت ما برای این که حرکتی انجام بدهند، آماده بودند. رهبر بزرگ و تفکر صحیحی لازم بود که آنها را هدایت بکند. این تفکر صحیح، همان تفکر اسلامی بود که در اعماق جان مردم، ریشه‌ی ایمانی و اعتقادی داشت و آن رهبر و انسان بزرگ هم، همان بزرگمردی بود که خدا او را برای نجات این ملت، بلکه نجات همه‌ی مستضعفان - بخصوص مسلمانها در زمان و قرن ما - برگزید و این انقلاب عظیم انجام گرفت. قلمهای مزدورِ موذیِ دست‌نشانده‌ی صهیونیستها و امریکاییها و دیگر دشمنان اسلام در دنیا، قریب یازده سال است که می‌نویسند: تا کنون دستاورد این انقلاب در ایران چه بوده است؟! آنها کمبودها را بزرگ می‌کنند و به چشم و رخ مردم می‌کشند. آنها نمی‌دانند که وقتی حرکتی در کشوری انجام گرفت و ملت را وارد صحنه کرد و به ملت شخصیت داد و حکومت و دولت و مدیریت کشور را از درون خود ملت بالا آورد و عقاید و ایمان مردم را بر زندگی آنها حاکم قرار داد و این ملت زنده شد و احساس شخصیت کرد، دیگر در جلوی این ملت، راه باز است. مشکل اساسی ما این بود که به وسیله‌ی استعمار، با دهها زنجیر بسته شده بودیم. این زنجیرها، زنجیر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و استبداد یک حکومت دست‌نشانده و بی‌اعتقادی این ملت به خود بود. استعمار، اعتقاد و ایمان ملت به خودش را از او گرفته بود؛ اما انقلاب، زندگی و نشاط و ایمان مردم را به آنها برگرداند. ما امروز یک ملت زنده هستیم ما امروز، یک ملت زنده هستیم و به همین دلیل است که در طول این یازده سال، در کشور ما به قدری کار و تلاش و خدمت مفید انجام گرفته است که در دوران آن حکومتهای جایر، امکان نداشت چنین کارهایی در چند برابر این زمان انجام بگیرد؛ چون خودِ مردم در صحنه‌اند و ثروتشان در دست امنای خودشان است و مسؤولان کشور به سرنوشت ملت علاقه‌مندند و از میان خودِ مردمند و بر رفتار مدیران کشور، ایمان و تعهدات اسلامی حاکم است. قبل از این انقلاب، اینها کجا بود؟ همه‌ی اینها به برکت اسلام و انقلاب و آن انسان بزرگ و آن امام به حق و حقیقتاً وارث پیامبران و شخصیت برجسته‌ی دوران ماست. عظمت و شخصیت امام و قیام ملت نیز به برکت اسلام بود. من، می‌خواهم به ملت عزیزمان بگویم که دهه‌ی فجر و بیست و دوم بهمن را قدر بدانید. این خاطره، بزرگترین خاطره‌ی ملت ما بعد از ورود اسلام به سرزمین و مرزهای ماست. البته، دشمنان اسلام و انقلاب، با یاد دوران پیروزی انقلاب دشمنند؛ اما علی‌رغم میل آنها، خاطره‌ی انقلاب را بزرگ بشمارید. در طول این ده سال، همیشه دشمنان ما خواسته‌اند به این انقلاب خدشه وارد کنند و سیمای منوّر امام را مخدوش نمایند. شما با گرامیداشت دهه‌ی فجر، تمایل دشمن را خنثی کنید. دستاورد بزرگ انقلابتان را قدر بدانید کسانی که دم از طرفداری از حقوق بشر می‌زنند و در یک چشم به هم زدن، حقوق ملتی را پامال می‌کنند؛ امریکاییهایی که ادعای طرفداری از حقوق بشر می‌کنند و با رژیمهایی که اولین پایه‌های دمکراسی و آزادی و حقوق انسان در کشورشان وجود ندارد، صمیمیترین دوستیها را دارند و به آنها انتقاد نمی‌کنند؛ کشورهایی که حتّی پارلمان ندارند و در کشورشان از حضور سیاسی مردم خبری نیست و چنین پدیده‌یی از نظر سردمداران امریکا عیب محسوب نمی‌شود؛ با اسلام مخالف هستند و در حقیقت، آنچه که آنها با او روبه‌رو می‌باشند، اسلام است. آنها، دایماً می‌خواهند از اسلام عیبجویی کنند و ایراد بگیرند. ملت ما به هر کیفیتی که زندگی بکند و به هر پیشرفتی که نایل بشود، در همه‌ی جریانهای زندگی، دشمن از بدگویی نسبت به انقلاب و کشور و نظام اسلامی، باز نخواهد نشست. کاری که دشمن می‌تواند بکند، تبلیغ علیه اسلام و انقلاب است. علی‌رغم این عمل دشمن، شما دستاورد بزرگ انقلابتان را قدر بدانید و اسلام و نظام اسلامی و انقلابی و راهی را که امام در مقابل ملت ما ترسیم کردند، حفظ کنید. امام، راه آزاد زیستن،

کامل شدن، ساختن زندگی به شکلی که مورد رضای خدا و دستور اسلام است، سازندگی حقیقی زندگی و عدم سازش با قدرتهای ضداسلامی را به ما نشان داد. اینها، برای ما درسهای بیست و دوم بهمن است. بیست و دوم بهمن، عید حقیقی ملت ما بیست و دوم بهمن، عید حقیقی برای ملت ماست. بیست و دوم بهمن، برای ملت ما در حکم عید فطری است که ملت در آن، از یک دوران روزه‌ی سخت خارج شد؛ دورانی که محرومیت از تغذیه‌ی معنوی و مادّی را بر ملت ما تحمیل کرده بودند. بیست و دوم بهمن، در حکم عید قربان است؛ زیرا در آن روز و به آن مناسبت بود که ملت ما اسماعیلهای خودش را قربانی کرد. بیست و دوم بهمن، در حکم عید غدیر است؛ زیرا در آن روز بود که نعمت ولایت، اتمام نعمت و تکمیل نعمت الهی، برای ملت ایران صورت عملی و تحقق خارجی گرفت. مسؤولان برگزار کننده‌ی دهه‌ی فجر، باید تا آن جا که در وسعشان است، با برنامه‌های خوب و متنوع و پُرمغز و پُرمعنا، مردم را با حقیقت این دهه آشنا کنند. همچنین برادران مسؤول زندانها - که امیدواریم ان‌شاءاللَّه رفتار آنها با زندانیان، درست طبق همان رفتار اسلامی باشد - کسانی را که می‌توانند مشمول عفو بشوند، مشخص کنند. هیأت عفوی هم که از طرف حضرت امام(ره) مأمور شده بودند، ان‌شاءاللَّه با همان علاقه‌مندی و پشتکار، مسؤولیت بزرگ خودشان را تعقیب کنند و بتوانند کسانی را که مستحق رحمت اسلامی هستند، مشخص نمایند. ان‌شاءاللَّه خداوند بر همه‌ی آحاد ملت ما، باران فضل و رحمت خود را نازل کند و آنها را مشمول برکات مادّی و معنوی خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سخنرانی در دیدار با مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم وظایف عادی و ویژه‌ی دفاتر نمایندگی از زیارت آقایان عزیز خیلی خوشحالم. این دیدار، همیشه برای من مایه‌ی مسرّت بوده است. آقایان مسؤول دفاتر نمایندگی حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) هرگاه در آن زمان تشریف می‌آوردند و ما آنها را زیارت می‌کردیم، از مشاهده‌ی این هیاکل علم و عمل و انسانهایی که صرفاً به پیمودن راه علم و دین اکتفا نکردند، بلکه در طریق عمل، آن هم عملی بسیار حساس و مهم و تعیین کننده قدم برداشتند و بحمداللَّه تا حدود زیادی هم موفق بودند، همیشه احساس خوشوقتی و مسرّت می‌کردیم. الان هم همان طور است. لازم است که من از همه‌ی آقایان مسؤول در این کارِ عظیم و از کسانی که با شما کار می‌کنند، تشکر کنم. مسأله برای دفتر و حوزه‌ی نمایندگی در سپاه، دو بخش دارد که باید با هم مخلوط نشود: یک بخش، وظایف عادی و معمولی این تشکیلات است؛ یعنی به‌طور طبیعی دفترها یا حوزه‌ی نمایندگی، چه شرح وظایفی دارد که این امر مهمی است. بخش دیگر این است که چون نمایندگی رهبری در نیروهای مسلح، نمایندگی فرماندهی است و در حقیقت چون رهبر، فرمانده هم است و جریان ویژه‌یی میان نیروهای مسلح و فرماندهی کل آن نیروها برقرار می‌باشد، بنابراین می‌تواند به حیث ارتباط با فرماندهی، مأموریتهایی را به حسب اقتضای شرایط - غیر از آن مأموریت اصلی - داشته باشد. مثلاً در مواردی ممکن است فرماندهی کل مصلحت بداند ارتباط حفاظتها یا مواردی از این قبیل را - که مربوط به فرماندهی کل است - به دفتر و حوزه‌ی نمایندگی بدهد؛ لیکن اینها وظایف طبیعی و عادی نیست، بلکه وظایف فوق‌العاده و ویژه است که در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد. آنچه که در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، مسؤولیت اوّلی است که همان مأموریت عادی این حوزه‌ی نمایندگی را تشکیل می‌دهد. ارتباط نزدیک بقا و سلامت سپاه با نظام به عنوان مقدمه، مطلبی را که برای آقایان واضح است، مجدداً تکرار می‌کنم و آن این است که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یک نیروی نظامی است که بقا و سلامت او، با بقا و سلامت نظام ارتباط نزدیکی دارد. یعنی اگر این نیرو سالم و قوی باقی بماند - به حسب موازین عادی - نگرانی‌یی در مورد انقلاب و سلامت و بقای آن باقی نخواهد ماند؛ زیرا وقتی چنین نیروی نظامیِ مؤمن و مخلص و فداکار و کاملاً با دید انقلابی و دارای نیروی عظیمی - مانند بسیج - در کشور وجود دارد، دیگر تهدیدی از نوع تهدیدهای نظامی، حقیقتاً برای انقلاب نگران کننده نیست. تهدیدهای اخلاقی و معنوی،

بحث دیگری دارد که بایستی دستگاههای دیگر، متصدی و متکفل مقابله با آن شوند. اگر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، عارف و عامل به وظیفه‌ی اسلامی باشد، این خصوصیات را داراست و اگر عارف و عامل به وظیفه‌ی اسلامی نبود، این شأن و خصوصیات را نخواهد داشت. آنچه که در سپاه مهم است، این است که دارای معرفت دینی باشد تا اشتباه نکند و فریب نخورد. کافی هم نیست که فقط فرماندهان معرفت دینی داشته باشند. چون اصولاً ـ بافت ارتش اسلامی این طور است و از آن جا که سپاه، یک ارتش اسلامی است که از خود اسلام و انقلاب جوشیده، باید چنین ویژگی را دارا باشد. این طور نیست که بگوییم فرمانده، خوب و مورد اعتماد باشد، بدنه‌ی سپاه هر چه بود، بود. نباید وضعیت مثل خوانین و حکام سابق باشد که به کشور یا استان یا شهری می‌رفتند و بعد همه‌ی امور آن شهر یا منطقه را به آنها محول می‌کردند و دیگر کاری به کار بدنه‌ی مردم نداشتند. وضعیت در افواج نظامی نیز همین طور بود. یک فوج یا واحد نظامی را به دست یک نفر می‌سپردند و دیگر کاری به کار او نداشتند و نمی‌پرسیدند که این فوج، چه چیزهایی نیاز دارد یا چگونه عمل می‌کند یا چگونه اداره و تغذیه می‌شود! خیر و شر این گونه واحدهای نظامی، با یک نفر بود و از او مسؤولیت می‌خواستند. در ارتش اسلامی، اصلاً بحث این گونه نیست. هر چند فرمانده مسؤولیتهای خیلی بالا-یی دارد، اما یکایک بدنه، برای مسؤولان نظام و کسانی که در کل بار سنگین مسؤولیت را بر دوش دارند، دارای مسؤولیتند. بنابراین، همه‌ی بدنه بایستی دارای معرفت دینی باشد. حوزه‌ی کار فرمانده‌ی سپاه و دفاتر نمایندگی متفاوت است مطلب دوم درباره‌ی تقواست. یکایک برادران سپاه باید تدیّن و تقوا - یعنی همان طهارت و عمل به موازین دینی - را دارا باشند. این، همان مسؤولیت اصلی - یعنی علم و عمل و معرفت و آگاهی دینی - است. البته، معرفت و آگاهی دینی، شامل مسایل سیاسی هم می‌شود و منظور فقط نماز و روزه و امثال اینها نیست. دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی و جریان‌شناسی و قدرت تحلیل مسایل سیاسی، جزو همان بخش معرفت دینی و عمل است. این، وظیفه‌ی اصلی نمایندگی است و از بالا تا پایین سپاه، باید در این جریان حضور داشته باشند. البته، این جریان زیر امر فرماندهی هم نیست و اصولاً ـ فرمانده‌ی سپاه و حوزه‌ی نمایندگی، موازی نیستند؛ اگر چه موظف و مأمور به همکاری و کمک و تأیید او می‌باشد. دستگاه نمایندگی، به هیچ وجه نباید به‌عنوان یک جریان معارض یا مزاحم و اخلال کننده در امر فرماندهی به شمار آید. این، واقعاً یک ملاک است. اگر در واحد نظامی، فرماندهی اختلال پیدا کرد و دچار تزلزل شد، هیچ امیدی به آن مجموعه‌ی نظامی نیست. اصولاً ـ یگان نظامی، غیر از یک عده افراد است. لشکر به معنای عامش - یعنی یک مجموعه‌ی نظامی - معنایی غیر از معنای صد نفر، پانصد نفر یا دو هزار نفر دارد؛ زیرا ممکن است دو هزار نفر باشند، اما یک لشکر نباشند؛ چون ماهیت لشکر به چند چیز دیگر - غیر از افراد - نیز قوام دارد که اهمّ آنها سازماندهی و مدیریت واحد نظامی است که اساساً از لحاظ محتوا، با مدیریتهای غیرنظامی متفاوت است. بنابراین، لشکر اگر سازماندهی نداشت، لشکر نیست و اگر ده برابرِ آن هم آدم باشند، ارزش نظامی ندارد؛ زیرا مثل این است که مسلح نباشند. یا مثل این است که اصلاً کسی نباشد. اگر سازماندهی بود، اما در آن بالا فرماندهی قرار نداشت، باز هم فایده‌یی ندارد. معنای نبودن فرمانده، این نیست که جسم فرمانده نباشد. فرمانده اگر خودش بود، اما اختیارات فرماندهی نداشت یا قدرت و عرضه‌ی فرماندهی نداشت، دیگر فرمانده نیست. پس، یکی از معیارهای اصولی ما این است که اختلالی از ناحیه‌ی حوزه‌ی نمایندگی در کار فرماندهی به‌وجود نیاید. از طرفی، چون کار علم و عمل و حفظ جهت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یک امر عنصری و در واقع دمیدن روح در کالبد است و انجام این کار مهم را حوزه‌های نمایندگی عهده دارند، لذا از طرف فرماندهی نیز نباید خللی در این امر صورت بگیرد. بنابراین، حوزه‌ی کار این دو، با یکدیگر متفاوت است؛ ولی باید دقت کرد که از بالا-تا پایین‌ترین رده‌های سپاه - چه رده‌های عملیاتی و چه اداری - حضور نمایندگی رهبری کاملاً محسوس باشد و تمام یگانها و خطوط جبهه و پشت جبهه و قرارگاهها، آن را احساس کنند. این موضوع، حتّی ممکن است از طریق حضور اشخاص و یا صدور دستورالعملها محقّق شود. وجود حوزه‌ی نمایندگی باید حس شود وجود حوزه‌ی نمایندگی باید حس شود؛ زیرا به نظر من مسأله‌ی حوزه‌ی نمایندگی، مسأله‌ی بسیار مهمی است. به یاد دارم که سه، چهار

سال قبل از این، وقتی برادران دفاتر نمایندگی را در جمع مسؤولان بالا زیارت می‌کردیم، من همواره در مقابل اعتراض به بعضی از نابسامانیهایی که در گوشه و کنار وجود داشت، توصیه می‌کردم که اصلِ قضیه، دفاتر نمایندگی امام است که با حضور یک عده روحانی آشنا به مسؤولیت و دارای معرفت و روحیه‌ی انقلابی و خستگی‌ناپذیر و پُرامید در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکّل یافته است. اگر در مجموعه‌ی سپاه، این مهم تأمین شد، به‌نظر ما هیچ مشکل دیگری، مشکل اصلی نیست و قابل حل شدن است. بنابراین، مسؤولیت فوق‌العاده مهمی بر عهده دارید. امروز هم شما خوب می‌دانید که ما باید آماده باشیم. واقعاً نیروهای نظامی ما نمی‌توانند نسبت به مسایل جبهه‌ها بی‌تفاوت بمانند. باید آمادگی کامل باشد. حضور ارتش و سپاه باید قوی باشد. ان‌شاءاللَّه با کمک شما آقایان وتدابیری که می‌اندیشید، این مهم تأمین شود و آمادگیها از همه جهت وجود داشته باشد. نباید هیچ اُفت روحی و معنوی در سپاه مشاهده شود ما باید این نکته را در نظر بگیریم که هر کسی وارد سپاه شد، در زیر شعاع تربیت و اراده‌ی معنوی شما، روزبه‌روز کمالات معنویش بیشتر شود و پیشرفت کند. نباید هیچ افت روحی و معنوی در سپاه مشاهده شود. برادران! با قرآن و حدیث و مفاهیم اسلامی آشنا بشوید و قدرت درک ذهنی خود را بالا ببرید و از لحاظ عملی، واقعاً مراقب و مواظب و اهل عبادات و فرایض و نوافل و صفا باشید. همان‌گونه که در ذهنیت عمومی خود ما و مردم از سپاه، این موارد وجود داشته، الان هم تا حدود زیادی همین نکات وجود دارد. در نظر خیلی از مردم، سپاه واقعاً یک عنصر مقدس تلقی می‌شود. این برداشت را واقعاً باید ما تحقق ببخشیم و عمومیت بدهیم و از آنچه که تاکنون وجود داشته، ان‌شاءاللَّه بیشترش کنیم. ما آقایان را دعا می‌کنیم و وظیفه‌ی خود می‌دانیم که هر جا لازم باشد، بدون دریغ حمایت و تأیید هم بکنیم؛ چون کار را حقیقتاً کار مهمی می‌دانیم. ان‌شاءاللَّه خداوند آقایان را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین‌سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین‌سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: قل انّما اعظکم بواحدة ان تقوموا للَّه(۱) جمهوری اسلامی، عزیزترین میراث بعد از پیامبر جلسه‌ی بسیار جامع و صمیمی و کارآمدی است. از مدتها پیش مایل بودم که اجتماعی با همه‌ی کارگزاران عمده‌ی کشور - دولت محترم و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و قوّه‌ی مقننه و مسؤولان عالی‌رتبه‌ی قوّه‌ی قضاییه و شورای محترم نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و دستگاههای عمده‌ی اداره‌کننده‌ی نظام - داشته باشم. مقصود من هم این نبوده و نیست که در این جلسه و جمع بزرگ، مسأله‌ی خاصی را مطرح کنم تا در مورد آن تصمیم‌گیری شود؛ بلکه نفسِ اجتماع شما برادران عزیز و نشستنتان در کنار یکدیگر و به وجود آمدن این فرصت برای همه که یکدیگر را ببینیم و بشناسیم و تا حدودی از حالِ هم مطلع بشویم و اگر سؤالی داریم، از هم بکنیم و اگر توصیه‌یی داریم، به یکدیگر بکنیم و اگر درخواستی از هم داریم، مطرح نماییم و اگر حتّی گله‌یی از هم داریم، روبه رو به هم بگوییم، مورد نظر بوده‌است. اعتقاد من بر این است که جمهوری اسلامیِ عظیم و قوی، عزیزترین میراثی است که بعد از میراث اسلامی رسول اکرم(ص)، شخص عظیمی برای امت و قوم خود باقی گذاشته است. در این نظام و مجموعه و در این کشور و پایگاه و در هر حرکت و نقطه‌ی عزیمتی، یکایکِ ما مسؤولیم و نسبت به این راه تعهد و تکلیف داریم. امروز، ما به این نشستها و مذاکره‌ها و این‌گونه صمیمیتها و همکاریها و از هم خواستن و به هم گفتن و از هم گله کردن و با یکدیگر همدلی کردن، احتیاج داریم. همه‌ی ما مسؤولیم مسأله‌ی ما، مسأله‌ی یک شخص یا یک دولت و چند نفر آدم نیست؛ بلکه مسأله‌ی اسلام است. آن چیزی که مانع ما می‌شود تا نسبت به حوادثی که در مقابلمان می‌گذرد، بی‌تفاوت بمانیم، تکلیف اسلامی است. آن چیزی که مانع می‌شود تا آنچه را لازم می‌دانیم، قولاً و عملاً اتیان نکنیم، تکلیف

اسلامی است؛ چون مسأله‌ی ما نیست، بلکه مسأله‌ی اسلام است. ما عامل و بنده و مکلفیم. برای همین است که موظفیم راهمان را دقیق انتخاب بکنیم. بین افراد فرقی هم نمی‌کند. همه‌ی ما، از بالاترین مسؤول در این نظام تا کوچکترین کارگزار درسلسله مراتب اجرایی و قضایی و غیره، مسؤولیم. این خطاب رسول اکرم(ص) به همه‌ی مسلمین است که: «کلّکم راع»(۲). امروز هم خطاب به همه‌ی مسلمین می‌باشد. این خطاب، نسبت به من و شما زنده‌تر از همیشه است. امروز، همه باید برای بهترین وضعیت و بهترین کار تلاش کنند: «للّتی هی احسن». پس، جلسه‌ی امروز به قصد این تشکیل شده که ما قدری با هم باشیم. برنامه‌ی سخنرانی هم به معنای رایج آن نیست. جناب آقای هاشمی قصد داشتند یک ربع تا بیست دقیقه صحبت بکنند؛ ولی من از ایشان درخواست کردم که قدری مفصلتر صحبت کنند. واقعاً قصد این نیست که در این‌جا سخنرانی ایراد بکنیم. همه جا می‌توان سخنرانی کرد؛ ولی قصد چیز دیگری است. قصد این است که ما به عنوان یک عده رفیق و همکار و دوست و کسانی که در طول سالیان متمادی با هم بوده‌اید و با هم بوده‌ایم و این راه طولانی و پیچ‌وخمها و گردنه‌ها را پشت سر آن راهبرِ واردِ قویِ بیدار و حقیقتاً استثنایی طی کرده‌ایم و شبها و روزها در سختیها و شادیها و فتحها و شکستها با هم بوده‌ایم، حالا هم که همین مجموعه کشور را اداره می‌کند، این جمع با هم باشند. باید این مجموعه با هم کار کنند و با هم صادق باشند. ما می‌خواهیم این نکته را توصیه و تأکید کنیم و به تحقق آن کمک نماییم. من به تنهایی هم در این قضیه مسؤول نیستم؛ یکایک شما مسؤولید. چنین اجتماعی از مسؤولان نظام، در این جهت خیلی می‌تواند کارساز و کارآمد باشد. هر کاری که امام انجام می‌داد، با قصد قیامِللّه بود و اما آن نکاتی که به ذهنم رسید مطرح کنم، از این قرار است: اول، مضمون آیه‌یی است که تلاوت کردم و خوب می‌فهمیم که این آیه، مد نظر امام فقیدِ عزیزمان در طول زندگیش بود: «قل انّما اعظکم بواحدة ان تقوموا للّه»(۳). سالها پیش، نوشته‌ی ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌یی گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌یی از خانه‌اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و نوشته‌ی امام را که در سالهای دهه‌ی بیست نوشته بودند «قیامِللّه»،به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته‌ی ایشان، قیامِللّه بود. آن ذهن جوّالِ وسیع و دید حکیمانه‌ی ایشان، این قیامِللّه را در آن دوران - که تازه از اختناق رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریفشان می‌شد انجام بدهند و باید افراد انجام می‌دادند و احساس مسؤولیت می‌کردند، منطبق ساخت. یکی دو صفحه نوشته بودند. آن نوشته، حاکی از یک حرکت ارتجالی نبود و معلوم می‌شود در ذهن شریف ایشان و در تمام مراحل زندگی، «ان تقوموا للّه مثنی و فرادی»(۴) سابقه داشته است. بحمداللّه دیگر برای همه‌ی ما و ملت ایران، در کلیات زندگی امامان چیز پوشیده‌یی باقی نماند. همه دیدند که حرکت و گفتن و سکوتش برای خداست و هر کاری که انجام می‌داد، با قصد قیامِللّه بود. تنها همین یک چیز هم بود که موجب شد به دست آن بزرگوار - که قطعاً مرتبه‌ی تالی پیامبران و ائمه(ع) بود - یک معجزه اتفاق بیفتد. این چیزی که اتفاق افتاده و تحول عظیم جهانی که به دنبال انقلاب اسلامی پدید آمده، واقعاً یک معجزه است. این معجزه، به دست امام(ره) اتفاق افتاد و امام هم با تکیه به «ان تقوموا للّه»(۵) توانست این کار را بکند. حذف دین از صفحه‌ی عالم، تمایل قدرتمندان در ارزیابی کاری که به دست امام و با تکیه به قیامِللّه اتفاق افتاده و بهتر این است که من وارد بحث نشوم؛ چون حقیقتاً آن قدر قضیه عظیم و حرف زیاد است که مشکل بتوان حق سخن را ادا کرد. من همین‌قدر به شما برادران که کتاب و تاریخ خوانده‌اید، بگویم که سالهای متمادی است روال حرکت عالم به سمت دوری از معنویت و دین است. چند قرن است که دنیا این گونه حرکت می‌کند و البته این دلایلی دارد و چیز ناشناخته و مجهول‌العلّه‌یی هم نیست. در دویست سال اخیر - یعنی قرن نوزدهم و بیستم که اصطلاحاً قرن روشنفکری و انسانگرایی و اوج پیشرفتهای صنعتی و علمی است - حرکت با سرعت به سمت بی‌دینی و جدا شدن از معنویت بوده است. مقداری از این سیر طبیعی است؛ زیرا لازمه‌ی آن چیزهایی که پیش آمد، همین بود. یک مقدار هم حرکت ارادی و از روی برنامه‌ریزی بوده است. تمام دستگاههای قدرتمند عالم به این نتیجه رسیده‌اند که باید دین را از صفحه‌ی عالم بزدایند. نه این‌که بکلی اسم دین را از بین ببرند؛ بلکه معنای دین

حقیقی و خالص را - اگر چه به ظواهرش هم احتفاظ بشود - از بین ببرند. ایمان واقعی دینی باید از بین می‌رفت و چه قدر پول صرف شد و چه قدر آدمها از روی عقیده - و نه خیانت گونه - حذف ایمان دینی را برای بشریت لازم دانستند. آنها کتاب نوشتند، کار هنری کردند، تبلیغات کردند، زور بخرج دادند، پول خرج کردند تا معنویت را در دنیا - از جمله در جهان اسلام - از بین ببرند. تحول عظیم دنیا، ناشی از اسلام و انقلاب اسلامی آن وقت در چنین دنیایی که این همه تلاش ضد معنوی صورت گرفته است، در یک نقطه‌ی حساس، حکومت و نظامی بر اساس معنویت و اسلام به وجود می‌آید. این، همه‌ی معجزه نیست؛ بلکه آغاز معجزه و به وجود آمدن این حکومت و استقرار دهساله‌ی آن است که ما در این مدت لحظه به لحظه پیش رفتیم. اگر کسی تصور کند که ما در این ده سال، یک لحظه متوقف بوده‌ایم، اشتباه کرده است. در این ده سال، ما لحظه به لحظه پیشروی و حرکت تکاملی داشته‌ایم. استقرار و حرکت تکاملی این نظام دینی در طول این ده سال، تمام این زمامها و بندها و بستهایی که از طرق مختلف نظام جهانی را حفظ کرده بود، باز کرده و تمام این اوضاع را به هم ریخته است. بدانید که اگر انقلاب اسلامی پیروز نشده بود و ایران جمهوری اسلامی نمی‌شد، نظامهای کمونیستی به این زودی متلاشی نمی‌شدند. البته درست است که یک روز مارکسیسم و نظامهای مارکسیستی شکست می‌خوردند، اما آن روز حالا نبود. آن روز، ممکن بود سی یا چهل و یا شصت سال دیگر باشد. تحول عظیمی که در دنیا به وجود آمد، ناشی از اسلام و انقلاب اسلامی و روآمدن معنویت بود. این، ادعا نیست؛ این تحلیل است و من به آن اعتقاد دارم. تمام مسایلی که در دنیای اروپای شرقی و کلاً بلوک شرق به‌وجود آمد، ریشه‌اش به معجزه‌ی انقلاب اسلامی بر می‌گردد. شروع این تحرک در لهستان بود و هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب ما نگذشته بود که در آن‌جا اتحادیه‌ی همبستگی، فعالیتهای خود را به شکل زیرزمینی و مخفی آغاز کرد. دعوای آنها با دولت لهستان به خاطر این بود که می‌خواستند مراسم مذهبی خود را انجام بدهند، ولی دولت کمونیست نمی‌گذاشت. آن وقت در شورای انقلاب، با دوستان همین قضیه را مطرح کردیم و گفتیم عجیب است که در یک کشور کمونیستی و در یک نظام محکم ضد دینی، چنین خواسته‌یی مطرح شود. واقعاً چه کسی خیال می‌کرد که درون اینها این‌قدر خالی است؟ کشورهایی که حاکمیت قدرت فکری و تشکیلات حزبی، قویترین حاکمیتها بر نظام آنهاست، ناگهان از درونشان چنین حرکتهایی پدید می‌آید. در کشور لهستان، شاید مثلاً سی و اندی سال نظام بی‌دینی حاکم بوده؛ ولی در کشورهای دیگر، پنجاه یا شصت و یا هفتاد سال علیه دین حرف زده شده بود و موزه‌ی آتئیسم درست کرده بودند و تمام چیزهایی که نشانه‌ی ضدیت با خدا داشت و به معنای نفی خدا بود، یک جا جمع کرده بودند تا جلوی چشم مردم باشد و مردم آنها را نگاه کنند!! در کشور لهستان، ناگهان یک حرکت کارگری به نام اتحادیه‌ی همبستگی به وجود می‌آید و شعارش این است که می‌خواهیم به کلیسا برویم؛ چرا دولت نمی‌گذارد؟! اتحادیه‌ی همبستگی در لهستان، چند سال برای این منظور مبارزه کرد. معجزه‌ی انقلاب اسلامی و امام(ره) حالا همین رشته را شما بگیرید و ببینید که این خشت از کجای خَرَند بیرون آمده بود. ما مشهدیها، از این کار به «خشت از خَرَند بیرون آمدن» تعبیر می‌کنیم. می‌دانید مجموعه‌ی خشتی که محکم کنار هم چیده‌اند، خیلی سفت است. گاهی ممکن است استحکام آن بتواند بنایی را روی خودش نگهدارد، اما این استحکام تا جایی است که این خشتها همین‌طور ردیفِ هم ایستاده باشند. اگر شما یکی دو عدد را که از این خَرَند بکنید و بیرون بیاورید، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و استحکامش از بین می‌رود. قضیه این است. من می‌گویم آنچه که امروز ما در دنیا می‌بینیم (به هم ریختن نظم بلوک‌بندی دنیا) این، معجزه‌ی انقلاب اسلامی و امام(ره) و معجزه‌ی «ان تقوموا للّه» است. آیا آن روزی که امثال ما و شما، در سیاه‌چالها و سلولها و خانه‌های مخفی و محیط غربت می‌رفتیم و می‌دویدیم، چنین معجزه‌یی را که امروز به وقوع پیوسته است، باور می‌کردیم؟ آن روزها فشار زیادی روی ما و امثال ما بود و خود من از دو طرف مورد تهدید دستگاه بودم و به خاطر دو جریان و دو پرونده دنبالم بودند. جایی را سراغ کرده بودم که چند روزی آن جا باشم. از یک محل به آن محل می‌رفتم. در خیابان که راه می‌رفتم، وضع خودم را به آن آدمی که روی زمین یخی صاف - مثل شیشه - حرکت می‌کند و باید با کمال دقت راه برود و

مطمئن نیست که لحظه‌ی بعد محکم به زمین نخواهد خورد و استخوانهایش نخواهد شکست، تشبیه می‌کردم. ما و همه‌ی برادرانی که در دستگاهها بودند، سالها این‌طور زندگی کردیم. آیا فکر می‌کردیم روزی ایران که قلعه‌ی مستحکم استکبار جهانی است، به قلعه‌ی مستحکم مبارزه در مقابل آن تبدیل بشود؟ ولی دیدید که شد. امام، قیامِ للّه را به ما یاد داد آنچه که ما امروز در مقابل خود داریم، یک ایران آباد و کامل و از همه جهت مورد غبطه‌ی دوست و دشمن است. آنها به کشور و صنعت و کشاورزی و حکومت و عدالت اجتماعیِ ما، با دید تحسین‌آمیزی نگاه می‌کنند. به نظر شما، آیا رسیدن ما از این جا به آن نقطه، مشکلتر از رسیدن ما از آن نقطه به این جاست؟ نه، به نظر من خیلی آسانتر است. از آن جا به این جا رسیدن، یعنی تبدیل شدن قلعه‌ی امن استکبار جهانی به سنگر مستحکم ضد آن - که امروز بحمداللّه ایران، آن گونه است و خواهد بود - به مراتب طولانیتر و دشوارتر و طی نشدنی‌تر از آن راهی است که ما امروز می‌خواهیم به آن نقطه‌ی مطلوب - یعنی یک کشور آبادِ آزادِ عادلانه‌ی مرتبِ خوبِ اسلامیِ پُرتپشِ پُرحرکتِ آبرومند و عزیز - برسیم. این راه، خیلی نزدیکتر و رفتنیتر و شدنیتر و ابزارش در اختیارتر از آن راه است. ما می‌توانیم این راه را برویم؛ اما شرطش «ان تقوموا للّه»(۶) است. ما هم بلد نبودیم. ما مردم چیزی نمی‌دانستیم. باید اعتراف کنیم که آن مرد الهی به ما قیامِ‌للّه را یاد داد و آن جا که لازم بود برای خدا قیام کنیم، دست ما را گرفت و بلندمان کرد. خدا به او این قدرت را داده بود. سخن من این است که از حالا به بعد هم باید قیام‌للّه باشد و باید برای خدا کار کنیم و برای او حرف بزنیم و اقدام و انتقاد و تعریف و دشمنی و دوستی و سکوت کنیم و برای خدا بنویسیم. واقعاً آن چیزهایی را که در انگیزه‌ی خدایی داخل می‌شود، کنار بگذارید؛ چون ما را فریب می‌دهد. امروز، روزی نیست که ما دیگر در مقابل نفس خودمان فریب بخوریم. اگر این قیام للّه نشد، حداکثر این است که به سمت یک وضعیت معمولی در دنیا کشیده خواهیم شد که این برای ما هیچ جاذبه‌یی ندارد. شما فرض کنید ما مثل کشور ژاپن شویم - دیگر از آن بالاتر که نمی‌شود - یا مثل یک درجه پایین‌تر از آن شویم؛ با این همه، وقتی قیام‌للّه نباشد، این مجموعه جاذبه‌یی ندارد. وقتی معنویت نباشد، وقتی کار برای خدا نباشد، وقتی تشکیل جامعه‌ی نمونه‌ی انسانی هدف نباشد، اصولاً تلاش و زحمت وجهی ندارد. باید برای خدا حرکت کرد و در چارچوب اهداف الهی تلاش نمود. «وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون»(۷). آدم بایستی تلاش کند، زحمت بکشد، کار بکند؛ والّا وجود او بی‌فایده است. این همه کشور در دنیا هست، بعضی آباد، بعضی ویران؛ اما آنچه که ما دنبالش هستیم، تحقق ارزشها و اهداف الهی است. ارزشهای عمده‌یی برای ما وجود دارد که باید دنبال آنها باشیم. باید آرمانها و اهداف انقلاب را با قیامِ‌للّه تأمین کنیم. مکتب و مردم، دو پایه‌ی ارزشهای انقلاب ارزشهایی که ما در انقلاب برای آنها می‌خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آنهاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصوّر نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آنها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلامِ تحریف شده است. این، همان چیزی است که امام(ره) از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدمهای خوب و عالِم، حرفِ امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجّران و نادانها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هر چیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم این که آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیئ محققاً اشتباهی وجود دارد. پس، پایه‌ی ارزشهای اسلامی و انقلاب ما، بر دوپایه‌ی مکتبی و مردمی است. بدون تأمین عدالت اجتماعی، جامعه‌ی ما اسلامی نخواهد بود من در این‌جا چند ارزش را که جزو ارزشهای اصلی ما هستند، مطرح می‌کنم که باید تمام تلاشمان بر اساس اینها باشد: در محیط سیاست داخلی، یکی از چیزهایی که لازم است، «عدالت اجتماعی» است. بدون تأمین عدالت اجتماعی، جامعه‌ی ما اسلامی نخواهد بود. اگر کسی تصور کند که ممکن است دین الهی و واقعی - نه فقط دین اسلام - تحقق پیدا کند، ولی در آن عدل اجتماعی به معنای صحیح و وسیع آن تحقق پیدا نکرده باشد، باید بداند که اشتباه می‌کند. هدف پیامبران، اقامه‌ی قسط است: «لیقوم النّاس بالقسط»(۸). اصلاً

پيـامبران آمدنـد تـا اقـامه‌ى قسـط كننـد. البته، اقامه‌ى قسط يك منزل در راه است و هـدف نهايى نيست؛ ليكن آنها كه آمدنـد، كار اولشـان اين است كه اقـامه‌ى قسـط كننـد و مردم را از شـر ظلم و جـور طاغيـان و ظالمـان نجـات دهنـد. هـدف حكـومت ولىّ‌عصـر (عجّل‌اللّه‌تعالى‌فرجه‌الشّـريف) در آخر زمان هم باز همين عدل است. وقتى شما روايات مربوط به امام زمان(عج) و همچنين دعاها و زيارتهـاى مربوط به ايشان را مى‌خوانيـد، مى‌بينيـد كه روى چه چيزى تكيه مى‌شود: «وانت الّـذى تملأ الارض قسـطا و عـدلا بعـد ما ملئت ظلما و جورا». كلمه‌ى «بعد» در يكى دو دعا بيشتر نيست. من يك وقت در نماز جمعه گفتم كه «تملأ الارض قسطا و عدلا بعد مـا ملئت ظلمـا و جورا» را در جـايى پيـدا نكردم. گفتم: به جز دو جـا، در روايـات «كما ملئت ظلما و جورا» آمـده است. يكى از آن دوجا زيارت غيرمعتبرى است و ديگرى كه زيارت نسـبتاً خوبى است، سـند درستى نـدارد. «سـلام‌اللّه‌الكامل‌التّام»، آن‌جا هم «بعـد ما ملئت ظلما و جورا» است. در همه‌ى اين روايات و دعاها، مسأله‌ى آمـدن امام زمان(عج) معلل به اين شده كه آن بزرگوار بيايد و در دنيا قسط و عدل بياورد. اصـلاً مشـكل دنيا در اين است كه قسط و عدل نيست. مشـكل دنيا روزبه‌روز هم زيادتر مى‌شود. شـعله‌هاى ظلم نظـام اسـتكبار روزبه‌روز مشـتعلتر مى‌شود هم‌اكنون تحولاتى در اوضاع جهان به چشم مى‌خورد كه البته نمى‌دانيم در آينـده چه خواهد شد. هنوز تكليف دنيا و قطب‌بنديهاى آن معلوم نيست. اقتدار شـرق و غربى كه با همديگر موازنه و رقابت و مسابقه داشـتند، شكسـته شـد و ديگر مثل گذشـته، شـرق در مقابل غرب نيست. وقتى شـرق نيست، غرب هم ديگر به آن معنا وجود ندارد. الان هيچ معلوم نيست كه دنيا دست چه كسـى است. البته امريكاييها رو به تقويت هرچه بيشتر خودشان هستند و اروپا هم براى خودش فكرى مى‌كنـد؛ اگر چه امروز براى اروپا، فكر كردن سـخت‌تر از پارسال است. پارسال مثل همين روزها، اروپا در فكر اروپاى متحد ۱۹۹۲ بود؛ ولى امروز ديگر اين حرف خيلى معنـا نـدارد. تمـام اين تحولات عظيم، در كمتر از يـك سال اتفاق افتاد. مقـدارى از قوام اين اروپـاى متحـد، به وجود آن‌چنان بلوك شـرقى و آن‌چنان امريكايى بود. امروز ديگر آن قوام هم نيست و دنيا، دنيايى است كه هنوز از لحاظ قطب‌بندى و مرجع سياسـى وضع روشـنى ندارد؛ ليكن در بين همه‌ى اين جنجالها، ما شعله‌هاى ظلم و جور و نظام ظالمانه و اسـتكبار را مشاهـده مى‌كنيم كه روزبه‌روز مشـتعلتر مى‌شود: «كمـا ملئت ظلمـا و جورا». الان دنيا از ظلم و جور پُرشـده و واقعاً ملتها پناهى ندارند. اگر ما خودمان را در سايه‌ى اسـلام حفظ كنيم، مى‌توانيم پناه ملتها باشيم. بنابراين، هدف بزرگ پيامبران و هدف قيام ولىّ‌عصـر(عجّل‌اللّه‌تعـالى فرجه‌الشّـريف) تـأمين عـدالت اجتمـاعى است. اولين ارزش در نظام ما از لحاظ عملى، بايـد تأمين عـدالت اجتمـاعى باشـد. اين مهم بايـد در تمـام برنامه‌ريزيها و عملها و امثال آن، مورد توجه قرار گيرد. صـحنه‌ى جامعه را از فقر و ناامنى و بى‌سوادى پـاك كنيم كـار ديگرى كه بايـد انجـام دهيم، اين است كه صـحنه‌ى جـامعه را از سه دشـمن بزرگ، يعنى فقر و ناامنى و بى‌سوادى پاك كنيم. هر جامعه‌ى عقب افتاده‌يى، سه دشـمن اساسـى دارد كه بايـد آن را از جامعه، ما برطرف كنيم. بايـد براى رفع آن، برنـامه‌ريزى و كـار و تلاش بشود. نـاامنى در يك كشور - چه ناامنى قضايى و چه ناامنى شـغلى و مـدنى - برخلاف توصيه‌ى اسـلام است و يـك ضـد ارزش مى‌باشـد. بايـد براى تـأمين آن كـار شود. بى‌سوادى و فقر هم همين‌گونه است. مبارزه با فقر، غير از تأمين عدالت اجتماعى است. نبايد اين دو را يكسان تلقى كرد. عدالت اجتماعى، يعنى استقرار عدل در جامعه و از بين رفتن هرگونه تبعيض، يـك ارزش بالاـتر و يـك مسأله‌ى ديگر اسـت. البتـه ايـن را هم بگـويم كه از بين بردن آن سه دشـمن و يـا تـأمين عـدالت اجتماعى، همه در محور تعاليم اسـلام است. خيليها در دنيا خواسـتند فقر را ريشه‌كن بكننـد اما از چه طريقى اسـتفاده كردند؟ همه‌ى حرف سـر اين طريقهاست. مثلاً از همين روش سوسـياليسم استفاده كردند، ولى ديديد كه اين روش غلط از آب درآمد. آنهايى كه از اول روش سوسياليسم را اختراع كردند، شايد - و يا حتماً - قصد سويى نداشتند؛ بلكه فكر مى‌كردند كار و راه آنها درست است. گفتنـد بياييم همه‌ى سـرمايه‌ها را از مردم بگيريم و به دست دولتى كه منابع را عادلانه تقسـيم مى‌كند، بدهيم تا سـرمايه‌دارى برافتد. آنها غافل بودند كه دولت هم متشـكل از يك عده انسان است كه آنها هم مثل همان سرمايه‌دارها، همان احساسات را دارند. بعد از مدتى، حتّى به چيزى پُرضررتر و بيكاره‌تر از آن سرمايه‌دارها تبديل شدند. ملاحظه كرديد كه اين وضعيتِ كشورهاى اروپاى شرقى

است. آن رهبر کشور سوسیالیستی که شعارهای داغ می‌داد، دخترش برای وزن کردن غذای سگش، از ترازوی طلایی استفاده می‌کرده است!! به میزان راست و دروغش کاری نداریم. به هر حال، این حرفها و اظهارات، نشان از واقعیت دارد. کدام سرمایه‌داری در دنیا، از این بدتر و لجنتر کار می‌کند؟! سوسیالیسم، این‌گونه است. ما فقط از راه تعالیم اسلام می‌توانیم فقر را برطرف کنیم، عدالت اجتماعی را مستقر کنیم، امنیت را ایجاد کنیم و بی‌سوادی را ریشه‌کن نماییم. بدون اسلام نمی‌توانیم به این اهداف برسیم و مقاصدمان برآورده نخواهد شد. رعایت سه اصل عزت و حکمت و تقیه در سیاست خارجی یکی دیگر از ارزشها این است که سیاست خارجی ما به سه اصل عزت و حکمت و رعایت تقیه - در آن مواردی که باید تقیه کرد - متکی باشد. معنای عزت این است که جامعه و نظام اسلامی، در هیچ‌یک از برخوردهای بین‌المللی خود، نباید طوری حرکت کند که منتهی به ذلیل شدن اسلام و مسلمین شود. البته، ذلیل شدن غیر از ضعیف بودن است. ممکن است کسی ضعیف باشد، اما ذلیل نباشد. بین این دو تفاوت است. کارآمدان این کارها، می‌توانند خوب بفهمند. حکمت، یعنی نظام اسلامی حکیمانه کار کند و از روی احساسات و بی‌توجه به منافع و شرایط لازم و بهره‌هایی که ما باید از رابطه با دنیا بگیریم، حرکت نکند. دید باید کاملاً حکیمانه و پخته باشد. ای بسا ما با یک دشمن که در نهایت هم برخورد داریم، الان بایستی بنشینیم با او طرح دوستی بریزیم. این، حکمت است. خیال نکنید اینها از اسلام نیست؛ نخیر، آن جایی که جایش باشد، از اسلام است؛ کما این که رسول‌اکرم(ص) با خیلیها - از جمله با یهود اطراف مدینه - مذاکره کرد. از آن سه طایفه، با یک طایفه جنگید و دو طایفه‌ی دیگر را نفی بلد کرد: «هوالّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاوّل‌الحشر ماظننتم ان یخرجوا و ظنّوا انّهم مانعتهم حصونهم من اللَّه فاتاهم اللَّه من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرّعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار»(۹). خود شما مسلمانها هم خیال نمی‌کردید که بناست اینها روزی از این‌جا بروند؛ اما رفتند. بنا شد که خدای متعال اینها را اخراج کند و دیدید که اخراج کرد. پیامبر اکرم(ص) در حدیبیه با کفار قریش قرارداد بستند. حتّی با بعضی از کفار، قرارهای بلند مدت داشتند. یعنی هیچ انگیزه‌ی دعوایی در کار نبود. این موضوع، در خود قرآن هم مشخص است: «لاینهاکم اللَّه عن الّذین لم یقاتلوکم فی‌الدّین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّوهم و تقسطوا الیهم»(۱۰). آن کفاری که با شما مسأله و دعوا و سابقه‌ی سویی ندارند و به شما ظلم نکردند و اخراجتان نکردند، شما می‌توانید با آنها ارتباطات حسنه داشته باشید. بنابراین، وقتی از حکمت صحبت می‌کنیم، یعنی رعایت مصلحت جمهوری اسلامی و ملاحظه‌ی تمام استفاده‌هایی که این نظام می‌تواند از ارتباط با آن دولتها ببرد. باید بر این اساس حرکت کنیم. وقتی از تقیه صحبت می‌کنیم، ممکن است بگویید تقیه متعلق به آن زمانی بود که دولت مسلطی بر سرکار بود و ما هم مخفی بودیم و از ترس او چیزی نمی‌گفتیم. نه، همان‌وقت هم تقیه مسأله‌ی ترس نبود. «التّقیّة ترس المؤمن»(۱۱): تقیه سپر مؤمن است. سپر را کجا به کار می‌برند؟ سپر در میدان جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد و به هنگام درگیری به کار می‌آید. پس، تقیه در زمینه‌ی درگیری است؛ چون تُرس و حرز و سنگر و سپر است. همان وقت هم این‌گونه بود. وقتی تقیه می‌کردیم، معنایش این بود که ضربه‌ی شمشیر را بر پیکر نحس دشمن وارد می‌کردیم؛ اما طوری که او نه شمشیر و نه دستی که شمشیر را گرفته و نه بلند کردن و نه فرود آمدن آنرا ببیند و بفهمد، بلکه فقط دردش را احساس کند. تقیه، این بود. آنهایی که در آن روز تقیه می‌کردند، همین‌طور تقیه می‌کردند. آنها مخفیانه و دور از چشم دشمن، در خانه‌های پنهان، با هزار ملاحظه و مراقبت، مثلاً اعلامیه تنظیم می‌کردند که وقتی پخش می‌شد، بکلی آبروی نظام را می‌برد. این کار، مثل ضربه‌ی شمشیر بود که وقتی بلند می‌شد، بر کمر و فرق دشمن می‌خورد. بنابراین، تقیه می‌کردیم؛ یعنی نمی‌گذاشتیم که دشمن بفهمد چه‌کاری انجام می‌گیرد. تقیه سپر بود و تقیه‌کننده پشت سپر مخفی می‌شد. معنای تقیه این‌است. الان هم همین معنا را می‌دهد. مراقب باشید بهانه به دست دشمن ندهید در حال حاضر، استکبار جهانی دارای قدرتی است و شما هم مقاصدی دارید و می‌خواهید کارهایی انجام دهید. هیچ لزومی ندارد که هرکسی دایم از تریبونها اعلام کند و مسابقه بگذارد که فلان کار را می‌خواهیم بکنیم و بعد هم نکند! یکی از رهبران مسلمانِ

پخته‌ی واردی که من در طول مدت کارهای سیاسی دیدم، «سکوتره» بود. او آدم بسیار وارد و پخته و مطلعی بود. در چند سفری که به تهران آمده بود و ملاقاتهای متعددی که با او داشتم، خیلی شیفته‌ی انقلاب بود. او گرچه ضعیف بود و نتوانسته بود راه خودش را برود و «گینه کوناکری» را آن‌طور که ایده‌اش بود و دوست می‌داشت، درست کند و بسازد و گرچه استکبار کَت بند و از طرق مختلف محاصره‌اش کرده بود، ولی انسان موفق و سالمی بود و درست می‌فهمید. او این انقلاب را خیلی دوست می‌داشت و حقیقتاً از ته دل به امام ارادت داشت. در ملاقاتهایی که با او داشتم، حرفهایی از او شنیدم که خیلی درست بود. البته ما از خیلیها حرف شنیدیم، ولی این با آنها متفاوت بود. این گونه تصور نشود که او برای خوش‌آمد ما حرفی گفته و ما هم باورمان آمده‌است. نه، من در این دهساله با افراد زیادی نشستم و برخاستم و حرف زدم و شنیدم. بعضیها حرف می‌زنند، ولی از زبانشان تجاوز نمی‌کند؛ اما بعضیها این‌طور نیستند. این حقیقت قابل تشخیص است. بنابراین، او راست می‌گفت. یک وقت به من گفت: «فقط شما یک عیب دارید و آن این است که دایماً همه‌ی کارها را می‌گویید و مطرح می‌کنید. همه‌ی کارها که گفتن ندارد. چرا می‌گویید؟ می‌گویید که چه بشود؟». شاید من در سال اول ریاست جمهوری که این حرف را از او شنیدم، اصلاً از ته دل قبول نکردم. با خودم می‌گفتم که این دنیا، دنیایی نیست که او خیال کند ما اگر چیزی را گفتیم، دنیا می‌فهمد و اگر نگفتیم، نمی‌فهمد و گفتنِ ما مشکلی به‌وجود آورد. بعداً تجربه‌ها به من نشان داد که او پخته بوده و می‌فهمیده است. من حالا عقیده‌ام همین است. بعضی از برادران، در جاهایی خیال می‌کنند فقط خودشان هستند و به همین خاطر، مطالب و اهداف و آرزوهایی را به زبان می‌آورند و می‌گویند که دشمن از آن سوء استفاده می‌کند. ما از این‌گونه حرفها داشتیم. شما باید مراقب باشید که بهانه به دست دشمن ندهید. الان دنیا، دنیای مهمی است. در این خصوص، وزارت خارجه و کسانی که با سیاست خارجی سروکار دارند و مجلس و بقیه‌ی اجزای دولت و بعضی از ائمه‌ی جمعه، در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارند. پس، مسأله‌ی «تقیه» بسیار مهم است که باید در کار سیاست خارجی به آن توجه کنیم. یکی دیگر از آن آرمانها، استقلال همه جانبه است. ما باید به ملتها نشان بدهیم و بگوییم که می‌توانیم در راه استقلال حرکت کنیم و استقلال همه جانبه داشته باشیم. این، یکی از کارهای واجب و لازم است. ما باید صالح باشیم تا صلاح را در همه جا گسترش دهیم نکته‌ی بعدی، حکومت صالحان است. برادران عزیز! اگر ما شخصاً خودمان صالح باشیم و حکومت نیز صالح باشد، می‌توانیم صلاح را در همه جای دنیا و پیش از همه در کشور خودمان گسترش بدهیم؛ ولی اگر ما صالح نبودیم، هیچ اتفاق مثبتی در جهت اهداف به وقوع نخواهد پیوست. هرکس هم که تلاش کند، بی‌خود تلاش کرده است. بنابراین، باید من و شما خوب باشیم. خوب بودن هم یک معنای پیچیده‌یی ندارد. یعنی باید متدین و با تقوا باشیم و دروغ نگوییم و غیبت نکنیم و به مال دنیا حرص نزنیم و اهل تجمل و تشریفات و اسراف و بدخواهی نباشیم و ادعاهای دروغ نکنیم. شخص امام(ره) انسان خوبی بود. خوبیِ او توانست تمام قلمرو حضور او را خوب و متلألی بکند. وقتی کسی خوب است، حول و حوش او هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد و خانه و دوستان و کشور و دنیای خودش را خوب می‌کند. امام(ره) مثل چراغی بود که همه جا را منوّر می‌کرد؛ چون خودش منوّر بود. حتّی دشمنان امام، شخص او را از لحاظ زهد و پارسایی و بی‌طمعی و بی‌اعتنایی به دنیا و راستگو بودن در ادعاها، قبول داشتند. شاید درست باشد که ما خطاب امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) به عثمان بن حنیف را - که یک وقت هم امام(ره) به آن اشاره کردند - به خودمان بگوییم. «الا وانّکم لاتقدرون علی ذلک»(۱۲): شما نمی‌توانید آن‌گونه خوب باشید، ما هم نمی‌توانیم آن‌طور خوب باشیم. بعد می‌فرماید: «ولکن اعینونی بورع و اجتهاد»(۱۳). ورع داشته باشید، از لغزشگاهها بپرهیزید و تلاش و اجتهاد کنید. این اجتهاد، با کمک خدا همراه خواهد شد. برادران! بدون اجتهاد و تلاش، آدم خوب نمی‌شود. ای کاش می‌توانستیم این حرفها را از امام(ره) بشنویم. حالا من باید این حرفها را بگویم که خودم از همه ناقصترم و به شنیدن این تذکرات از همه محتاجترم؛ اما چه کنم که وظیفه‌ی من این است این مطالب را به برادران بگویم. اگر تقوا نباشد، ما به دشمن خود و نظام تبدیل می‌شویم ما باید عفت داشته باشیم، عفیف باشیم و به لجن بودن طبیعت بشری خودمان واقف باشیم.

برادران! این طبیعت خیلی خطرناک است. بشر این‌طوری است، بشر لغزش دارد. برای این که آدم خودش را از لغزش نگهدارد، راه این است که لب پرتگاه نرود. شما که سرگیجه‌داری، چرا لب پشت‌بام می‌روی؟ شما که لرزش زانوداری، چرا آن جا می‌روی که انسان ممکن است با مغز به زمین بخورد و نابود شود؟ به لغزشگاههای مالی و قدرتی و دیگر لغزشگاههای گوناگون نزدیک نشوید. نمی‌خواهم در این‌جا لغزشگاههای متعدد را یکی‌یکی اسم بیاورم. انواع و اقسام لغزشگاهها و لجنگاهها هست. حواستان را جمع کنید و مواظب باشید. ما باید صالح بشویم. حکومت، دست من و شما و همه است. همه، بخشی از حکومتند. اگر صالح شدیم، آن وقت سرنوشتی که خدا برای صالحان معین کرده است، متعلق به ما خواهد بود. «ولکن اعینونی بورع و اجتهاد وعفةٔ و سداد»(۱۴). مواظب خودتان باشید و ورع پیشه کنید. برادران! اگر این مصونیت نباشد، ما خود به دشمن خویش و دشمن نظام تبدیل می‌شویم. در حال حاضر که ما به دنبال دشمنهای داخلی و خارجی نظام - از امریکای خونخوار و جنایتکار گرفته تا گروهکها و منافقین - می‌گردیم تا با آنها مقابله کنیم، مواظب باشیم همان جایی که من و شما ایستاده‌ایم، دشمن نظام در آن‌جا نایستاده باشد. من و شما که عمری را سپری کردیم تا در راه خدا کار کنیم و امید و آرزو داشتیم در راه او کشته بشویم و از بین برویم، ممکن است خدای نکرده به دشمن این راه تبدیل شویم. اگر ما مواظب خودمان نشدیم، این احتمال حتمی خواهد شد. تخلف از برنامه‌ی توسعه باید ضد ارزش محسوب شود نکته‌ی بعدی درباره‌ی جزییات برنامه‌ی اول توسعه است که جناب آقای رئیس جمهور محترم و عزیزمان مطالبی را گفتند و باز هم ان‌شاءاللَّه خواهند گفت و دیگران هم گفته‌اند و خود شما کاملاً به آن واردید. من فقط می‌خواهم بگویم که طراحی و اتقان و سرعت دادن به برنامه و پیروی از آن، باید ارزش بشود. اگر روزی کسی خود را مأمور می‌دانست که به اجتهاد خودش عمل کند، این دیگر بایستی تمام بشود و از بین برود. اجتهاد و تشخیص و فهم شخصی، باید در چارچوب برنامه - و نه بیرون از برنامه - باشد. این کار باید یک ارزش تلقی بشود و تخلف از برنامه، ضد ارزش محسوب گردد. اگر برنامه نقص دارد، کاملش کنید؛ اما وقتی برنامه وجود دارد، باید همه به عنوان چارچوبِ کار بپذیرند. تمام دستگاههای دولتی و مجلس و قضایی و نظامی، باید این کار برایشان ارزش باشد و مسابقه برای این‌که بخشهای گوناگون برنامه، حتّی زودتر از زمان پیش‌بینی شده تحقق پیدا کند، راه بیفتد. یکی از خصوصیات برنامه، «زمان» است که باید در وقت یا زودتر از وقت، تحقق پیدا کند. البته حرفها زیاد است و به قول شاعر: گر بگویم شرح این معنا تمام یک قیامت بگذرد وین ناتمام امیدواریم هر کداممان در هرجایی که قرار داریم، ان‌شاءاللَّه بتوانیم وظیفه‌ی خودمان را بفهمیم. الان هم در آستانه‌ی دهه‌ی فجریم که همین مناسبت و میمنت، برای جلسه‌ی ما کافی است. ان‌شاءاللَّه این دهه را هرچه بهتر برگزار کنیم و آقایان هرجا که تشریف دارند وهرجا که می‌روند، مردم را به حضور در مراسم دهه‌ی فجر - بخصوص روز ۲۲ بهمن که روز اجتماع و راهپیمایی عمومی است - تشویق کنند؛ چون امسال دشمن ما را نگاه می‌کند و خیلی از کارها و گفتار ما زیر چشم اوست. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) سبأ: ۴۶ ۲) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸ ۳) سبأ: ۴۶ ۴) او۲. سبأ: ۴۶ ۵) ۶) سبأ: ۴۶ ۷) مطففین: ۲۶ ۸) حدید: ۲۵ ۹) حشر: ۲ ۱۰) ممتحنه: ۸ ۱۱) الاصول‌من‌الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱ ۱۲) او۲. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ ۱۳) ۱۴) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵

سخنرانی در دیدار با گروههای مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در مراسم دهه‌ی فجر

سخنرانی در دیدار با گروههای مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در مراسم دهه‌ی فجر و کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هدف از مبارزه، تشکیل حیات طیبه‌ی اسلامی اگر چه زندگی و وجود ما از یاد امام راحل عظیم و رهبر الهی و فراموش نشدنی سرشار است، اما در چنین ایامی که خاطره‌ی حیات مجدد ملت ایران و تجدید حیات طیبه‌ی اسلامی، با همت و اراده‌ی نیرومند آن شخصیت عظیم و بزرگ توأم می‌باشد، یاد آن بزرگوار زنده‌تر و برجسته‌تر از همیشه است. هدف از همه‌ی

مبارزاتی که ملت ایران به رهبری امام بزرگوار انجام داد تا انقلاب به پیروزی رسید و همه‌ی تلاشهایی که بعد از پیروزی انقلاب در این کشور انجام شد، تشکیل حیات طیبه‌ی اسلامی بود. اسلام برای انسان، روش زندگی مناسب و لایقی قایل است. اگر تنها این شرایط محقق شد، انسان می‌تواند به سعادت و کمال برسد. تلاش همه‌ی دلسوزان بشر و راهنمایان بزرگ انسان و انبیای عظام و اولیا و مجاهدان فی‌سبیل‌اللَّه در طول تاریخ، این بوده است که این حیات طیبه را برای بشر به وجود آورند. از طرف دیگر، سعی همه‌ی دشمنان انسان و شیاطین و طواغیت آن بوده است که بشر را از این حیات طیبه دور کنند. لذا عنصر ایمان و دشمنی با شیطانها و طاغوتها، از اجزای اصلی دعوت همه‌ی پیامبران بوده و عمل پیامبر اسلام(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) هم بر این نکته قرار داشته است. بیشترین همت دشمنان، خاموش کردن صدای اسلام شما در تاریخ، داعیه‌ی حقی را هرگز نخواهید توانست پیدا کنید که با شیاطین و طواغیت مبارزه نکرده باشد و طواغیت و شیاطین و زورگوها هم با او خصمانه و با بغض و کینه مواجه نشده باشند. امروز، تمام تلاشهای استکبار جهانی بر این متمرکز است که هر صدایی علیه نظام حاکم جهانی بلند شود، این صدا را خاموش و خفه کند. از وقتی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، صدای اسلام قویترین و مطمئنترین فریادی بود که علیه نظم ظالمانه‌ی حاکمیت استکبار جهانی بلند شده است. به همین جهت، امروز بیشترین همت دشمنان و طواغیت، خاموش کردن صدای اسلام است. در این یازده سالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، آن قدری که دستگاههای استکبار و متولیان نظم حاکم جهانی - چه دستگاههای تبلیغاتی و فرهنگی و چه دستگاههای سیاسی و نظامی و اقتصادی - علیه دعوت اسلامی و بخصوص مرکز دعوتِ انقلابیِ اسلام - یعنی ایران اسلامی - تلاش و فعالیت کرده‌اند، علیه هیچ حادثه و پدیده‌ی دیگری این قدر تلاش نشده است. ما به‌خاطر اسلام با استکبار مواجهیم خوب است که ما امروز در سالگرد پیروزی انقلاب و ورود امام(ره)، در یک جمله‌ی کوتاه روشن کنیم که هدف ما چیست و مواجهه‌ی دشمن با ما، از قِبَل چه مسأله‌یی است و همین‌طور روشن کنیم که این عرصه‌ی مبارزه و این صحنه‌ی درگیری، تا کجا امتداد دارد و به کجا خواهد رسید؟ من می‌گویم در مواجهه‌ی قدرتهای مسلط عالم با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، مسأله، اسلام خالص و پیراسته از تحریفهای ایادی استکبار جهانی است. برای ما و دشمنانمان، مسأله، اسلام است. ما به‌خاطر اسلام با استکبار مواجهیم. استکبار جهانی، که در رأس آن امریکا و در ذیلش همه‌ی دستگاههای شیطانی مسلط عالم یا حتّی دستگاههای غیرمسلط - که برای منافع استکبار کار می‌کنند - قرار دارد، هدفش از مواجهه‌ی با ایران اسلامی، فقط اسلام است و بس. هیچ مسأله‌ی دیگری در میان نیست. ما به‌خاطر تحقق حیات طیبه‌ی اسلامی، نه فقط برای خودمان، بلکه برای بشریت مبارزه می‌کنیم. معنای این حرف، این نیست که ما می‌خواهیم لشکرکشی کنیم تا ببینیم ایادی استکبار در کجا حیات طیبه‌ی بشری را نقض کرده‌اند و با آنها بجنگیم! این جنگ، از این مقوله نیست. سعی ما در پایگاه اسلام این است که ثابت کنیم بشریت در زیر سایه‌ی سنگین و خبیث حاکمیت کنونی استکبار بر عالم، رنج می‌کشد و روزبه‌روز به بدبختی نزدیکتر می‌شود و اسلام می‌تواند بشر را نجات بدهد. ما ثابت کرده‌ایم و ثابت خواهیم کرد که اسلام می‌تواند با قدرتهای بزرگ عالم مواجه شود و نظم ظالمانه‌ی دنیا را به‌هم بزند. استکبار هم روی همین نکته حساسیت دارد. هر ملت و دعوت و نظامی که فرهنگ سلطه‌ی جهانی را قبول کند، استکبار با او می‌تواند بسازد و با او بحثی ندارد. هر فرهنگ و ملت و نظامی که فرهنگ سلطه - یعنی حاکمیت خداوندان زر و زور و امپراتورهای قدرت جهانی - را رد بکند، او در نظر و چشم آنها مبغوض است. امروز، اسلام و ما این نظام سلطه را در دنیا رد می‌کنیم و او را محکوم می‌سازیم و مسؤول بدبختی ملتها و انسانها در سراسر عالم می‌شماریم. ما از تهمتهایی که دستگاههای تبلیغاتی وابسته‌ی به غرب، متوجه انقلاب و کشور و ملت ما می‌کنند، سراسیمه نشده‌ایم و نخواهیم شد. از اول پیروزی انقلاب، مرتجعترینِ مرتجعان عالم، ملت و انقلاب ما را - که مترقیترین حرکت پیشرو زمان خودش را انجام داده بود - به مرتجع بودن متهم کردند!! که باید بگویم این اتهام، ما را سراسیمه و دستپاچه نمی‌کند. در زمینه‌ی سیاسی نیز انواع و اقسام تهمتهایی را که می‌دانند برای ملت و نظام اسلامی در ایران نامطلوب و زشت است، متوجه انقلاب و ملت و دولت و کشور ما کردند. خود آنها هم می‌دانند

که این تهمتها خلاف واقع است؛ اما برای این که حیثیت این انقلاب را در منظر میلیونها مسلمان و حتّی غیرمسلمان - که در دنیا به این انقلاب چشم دوخته‌اند و به آن امیدوار شده‌اند - ساقط کنند، این اتهامات را شایع می‌کنند و در رسانه‌های گروهی مطرح می‌سازند. در مصاف میان اسلام و قدرتهای شیطانی، اسلام پیروز است مسأله‌ی اصلی این‌جاست که در مصاف میان اسلام و دستگاههای قدرت شیطانی، آن‌که پیروز است، اسلام است و ما این را امروز مشاهده می‌کنیم. علی‌رغم این‌که با انواع تبلیغات دروغ، سعی کردند دعوت اسلامی در ایران را زشت جلوه بدهند و آن‌را به مسایل فرقه‌یی و طایفه‌یی و نژادی مربوط بکنند و بین مسلمانان اختلاف بیندازند و جامعه‌ی ایران اسلامی را از لحاظ عاطفی از مسلمانان دیگر جدا کنند، اما شما امروز مشاهده می‌کنید که در اطراف عالم، ندا و دعوت اسلام و شوق به این دین، دنیا را پُرکرده است. این، پیشرفت اسلام است. استکبار جهانی نمی‌تواند ادعا کند که در مقابل اسلام قادر به اعمال قدرت می‌باشد. این، نمونه‌ی آن است. جنگ تحمیلی را که به راه انداختند، نه فقط نتوانستند جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی در ایران را شکست بدهند و با محاصره‌ی اقتصادی و تبلیغاتی و فرهنگی، نه فقط نتوانستند به این انقلاب و نظام ضربه بزنند، بلکه حتّی نتوانستند جلوی ساطع شدن نور حقیقت این انقلاب را در سراسر عالم بگیرند. ببینید امروز در اروپا و در قلب مدنیت و فرهنگ غربی که اسلام را خصم خود می‌داند و با اسلام مبارزه می‌کند، دعوت اسلامی چه شورونشاطی به وجود آورده است. حقیقت همین است و آینده نیز محکومِ همان حقیقتی می‌باشد که انبیای عظام خبر داده‌اند و اسلام به ما وعده داده است. معجزه‌ی الهی تحقق پیدا کرد اسلام بر تمام مکاید دشمنانش پیروز خواهد شد. اگر یک روز در سراسر جهان به ما و یا به دیگر انسانهای معمولی می‌گفتند که در قلب اروپا کسانی به شوق اسلام‌خواهی تشکل پیدا خواهند کرد، باورش مشکل بود. اگر می‌گفتند که امپراتوریِ بنا شده بر اساس مادّیگری وضدیت با خدا، متلاشی خواهد شد، باورش مشکل بود. اگر می‌گفتند در کشورهای ارتجاعی و علی‌الظاهر اسلامی و علی‌الباطن محکومِ قدرتهای وابسته‌ی به غرب و دستگاههای ضد اسلامی، حرکتهای اسلامیِ مترقی به‌وجود خواهد آمد، باورش مشکل بود. اگر می‌گفتند در اقصا نقاط کشورهای اسلامی، مردم مسلمان با انگیزه‌های ایمانی خودشان حرکت و قیام و فداکاری خواهند کرد تا کلمه‌ی اسلام را بلند کنند، باورش مشکل بود؛ چون دستگاه حاکمیت استکبار جهانی و سلطه‌ی شیطانی، تمام ترتیبات را به گونه‌یی ردیف کرده بود که معنویت و دین - و بخصوص اسلام - بکلی از صحنه خارج بشود. اما معجزه‌ی الهی تحقق پیدا کرد، اسلام به صحنه آمد و مخالفان خود را از صحنه خارج کرد و کماکان خارج می‌کند. دایره‌ی گسترش و نفوذ اسلام در آینده پیشتر خواهد رفت امروز، از دوقطب سیاسی و اقتصادی عالم - قطب شرق و قطب غرب - قطب شرق تقریباً متلاشی شده است و چیزی به نام بلوک شرق، امروز دیگر در دنیا مطرح نیست. کسی این را باور نمی‌کرد. من می‌گویم دایره‌ی گسترش و نفوذ اسلام، از این خیلی پیشتر خواهد رفت و بشریت در آینده‌ی نه چندان دور، شاهد خواهد بود که حاکمیت غرب و فرهنگ سلطه و ضد ارزشهای حاکم بر بشر متلاشی خواهد شد و آن چیزی که امروز به نام بلوک غرب بر دنیا ظلم و جفا می‌کند، از بین خواهد رفت و این از برکات اسلام است. در آینده‌یی که خیلی دور نخواهد بود، بشریت شاهد خواهد بود که حکومت غاصب صهیونیستها، مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد و ملت مظلوم فلسطین، به حقوق خود خواهند رسید. این، طبیعت زمان و روند کنونی حقایق در عالم است و مسلمانها باید خودشان را آماده کنند. مسلمانهای مؤمن و معتقد باید بدانند که امروز، روز اسلام و روز نقش و دور اصلی این دین است. اسلام پیشرفت خواهد کرد و ان‌شاءاللّه در صحنه‌ی ذهن بشر و بر واقعیتهای زندگی حاکم خواهد شد. ما در نظام جمهوری اسلامی، به تبعیت از امام فقید بزرگوارمان - آن شخصیت نمونه‌ی امروز عالم و کسی که از نوع اولیای خدا و جزو سلسله‌ی برگزیدگان الهی بود - راه پای‌فشردن بر مواضع اسلام و مقابله با طواغیت را با قدرت و قاطعیت تعقیب خواهیم کرد و معتقدیم که آینده در اختیار اسلام و متعلق به این دین است. من به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از نقاط مختلف تشریف آورده‌اید، مخصوصاً میهمانان دهه‌ی فجر که از کشورهای دیگر تشریف آورده‌اند، خیرمقدم و خوش‌آمد عرض می‌کنم و توفیقات همه‌ی شما را از خداوند متعال خواستارم. والسّلام علیکم و

رحمۀاللّٰه و برکاته

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به فرماندهان و نیروهای نظامی ارتش و سپاه در عملیات کربلای ۵ و ۷

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به فرماندهان و نیروهای نظامی ارتش و سپاه در عملیات کربلای ۵ و ۷ بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم قدر رزمندگان جنگ، محفوظ و مضبوط است این مراسم موجب شد که علاوه بر خاطره‌ی فتح تاریخی ملت ایران و فجر عظیم تاریخ اسلام که این روزها در گوشه و کنار جامعه و ذهن و دل ملت ما مشهود و برجسته است، خاطره‌ی دوفتح بزرگ و دو جهاد پیروز - که در حقیقت هر جهادی مجموعه‌یی از پیروزیها و مجاهدتها و عظمتهاست - در ذهن ما زنده بشود. اگر چه جمع معتنابهی از فرماندهان و برجستگان عملیات کربلای ۵ و ۷ امروز مورد تقدیر و تشکر قرار گرفتند، ولی بی‌شک فقط شما نبودید. بسیاری از کسانی که در این عملیات تلاش کردند و زحمت کشیدند و جان و زندگی و همت و نیرویشان را در دستان خود گرفتند و آماده‌ی نثار به پای این انقلاب و ملت و کشور شدند، به شهادت رسیدند و بسیاری هم امروز هستند و ممکن است بعضی از آن عناصر عزیز را ما تا آخر هم نشناسیم. چه قدر از بسیجیان و سربازان و پاسداران و جهادگران و دیگر نیروها وجود دارند که به نحوی در جبهه حضور داشتند و در این دو عملیات و در بقیه‌ی روزهای دشوار و پُرافتخار جنگ تحمیلی تلاش و فداکاری کردند و ما حتّی نام آنها را هم نمی‌دانیم؛ ولی قدر آنها در نزد کرام‌الکاتبین و قدیسین و کروبین ملأ‌اعلی محفوظ و مضبوط است. عضویت در نیروهای مسلح افتخار است مسأله این است که شما برادران ارتشی و سپاهی و بسیجی و دیگر کسانی که به‌نحوی با نیروها و دفاع مسلح سروکار دارید، باید به این نکته توجه داشته باشید که عضویت در نیروهای مسلح افتخار است و هیچ افتخاری هم برای یک ملت، معادل این گونه افتخارات نیست. اگر ملتی مثل ملت ایران دارای هدفهای بلندتری است، نیروهای مسلح جسم و جان خودشان را برای فداکاری در راه ملت و کشورشان آماده نگه می‌دارند و هیچ افتخاری برایشان بالاتر از این نیست. هرکس عضو نیروهای مسلح است، باید احساس سربلندی کند و همه‌ی کسانی که در چارچوب این ملت و کشور زندگی می‌کنند، باید برای اعضای نیروهای مسلح، این افتخار و ارزش را قایل باشند و بشناسند و بدان اعتراف کنند. البته، افتخار به فداکاری است و امکان فداکاری به آمادگی جسمی و روحی است و نیروهای مسلح بایستی روحاً و جسماً خودشان را آماده نگه دارند. در صورتی که ما قوی باشیم، خواهیم توانست تهدیدها را از کشور و ملتمان دور کنیم. کسانی که در وجود شیطانیشان، وسوسه‌ی تعرض و تجاوز و بدخواهی و آتش‌افروزی است، اگر بدانند که این ملت قادر است از خود دفاع کند و آماده‌ی این دفاع است، این وسوسه‌ها در وجود آنها سرکوب خواهد شد. آن روزی که دشمن از مرزهایمان به ما حمله‌ور شد، فکر نمی‌کرد ملت ما بتواند از خودش دفاع کند. ملت را ضعیف پنداشته بود که به ما حمله کرد. دنیای استکبار هم که رژیم عراق و شخص صدام حسین را در حمله به مرزهای ما تحریک کرد، ملت ما را ضعیف انگاشته بود. اگر هر متعرض و متجاوزی احساس کند که ملت و نیروهای مسلح ما توانایی دفاع ندارند، آنگاه خطر جدی و حتمی خواهد شد. باید نیرومند بودن این ملت، در نیروهای مسلح تجلی کامل پیدا کند. البته ملت ما، ملتی بسیار نیرومند و دارای قدرتِ تمام نشدنی برای دفاع از خود است - در این هیچ شکی نیست - این قدرت و این توانایی باید در نیروهای مسلح جلوه‌ی کامل خود را پیدا کند. ارتش و سپاه باید در حد شایسته‌ی ظرفیت ملت باشند ارتش و سپاه، باید از لحاظ سازماندهی و روحیه و دانش رزمی و تجهیزات و از همه‌ی جهاتی که در امکان دفاع تأثیر دارند، در حدی باشند که شایسته‌ی ظرفیت این ملت است. آن روزی که دشمن در سال ۵۹ به ما حمله کرد، او از یک نظر درست فهمیده بود. او نیروهای مسلح را دیده بود، اما ملت را ندیده بود. در آن زمان، نیروهای مسلح ما دچار ناتوانی و ضعف بودند و دشمن نمی‌توانست قوّت ملی ما را درک کند و این طبیعی است که رژیمها و اشخاصی که با ملتها و آحاد مردم سروکار و ربطی ندارند، نمی‌توانند نیروی این ملت و قدرت ایمانی ناشی از آن را درک کنند. ملت ما، این نیرو و قدرت را در خلال عمل نشان داد. این بسیجهای عظیمی که مردم ما شدند و نیروی

تمام نشدنی‌یی که این ملت تا لحظه‌ی آخر از درون خود جوشاند، نیروهای مسلح را هم قوی و مستحکم کرد و به آنها روحیه و توان حقیقی داد. نیروهای مسلح ما، تشکیلاتی متشکل از خود این ملت هستند؛ بنابراین همان نیرو در آنها هم هست. سازماندهی نیروهای رزمیمان، بایستی حاکی از قدرت ملت باشد و قدرت مردم را نشان بدهد. امروز، ما این را از شما می‌خواهیم. مسؤولان ارتش و سپاه بدانند که این، مسؤولیتِ غیرقابل تخلف آنهاست. امروز، ارتش و سپاه باید هرچه می‌توانند - یعنی بی‌نهایت - خودشان را قوی کنند. شما می‌توانید خودتان را بی‌نهایت قوی کنید. نگویند ما را پشتیبانی لجستیک و حمایت مالی و پولی و غیره بکنید تا ما قوی شویم. نه، طبیعی است که مسؤولان یک کشور، در درجه‌ی اول همه‌ی امکاناتشان متعلق به نیروهای نظامی است و هرچه که در بنیه‌ی کشور امکان داشته باشد، نیروهای مسلح پشتیبانی خواهند شد که این نکته، در جنگ هم نمایان بود. شما دیدید که چند سال همه‌ی امکانات کشور را تا آن جایی که میسور بود، تقریباً در اختیار نیروهای مسلح گذاشتیم. الان هم همان‌گونه است و همان‌طور هم خواهد بود. نباید هیچ‌گونه تحرکی از طرف شما - که سپاه و ارتش هستید - متوقف به این بماند که از شما پشتیبانی مورد نظرتان را بکنند. آن مقداری که ممکن و لازم است، پشتیبانی می‌شود؛ لیکن شما تلاش خودتان را بکنید. وجود سپاه و ارتش برای حفظ کشور و انقلاب لازم است امروز، وسوسه‌ها در مورد ارتش و سپاه تمام شده است. نمی‌گویم بکلی تمام شده؛ اما وسوسه‌یی که گیرا باشد، دیگر وجود ندارد؛ چون از طرف مسؤولان، حرف کامل و قاطع زده شده و حتّی خطوط ریز آن تقریباً معین شده است. ما کمیته و هیأتی را مأمور کردیم که نشستند و تقریباً خطوط ریز را بین ارتش و سپاه بحث کردند و مورد تبادل‌نظر قرار دادند و ما تقریباً و بتدریج به نقاط نهایی نزدیک شده‌ایم و می‌شویم. از نظر من، تقریباً اصول و کلیات روشن است؛ ولی در مورد جزییات گفتم آقایان بنشینند و جزییات را بحث و بررسی کنند و راه حل پیدا نمایند. در این زمینه‌ها، هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد و نباید وسوسه‌یی باشد. اگر از کسانی که در ارتش و سپاه هستند - بخصوص کسانی که در رده‌های نسبتاً بالای این دو نیرو هستند - چیزی شنیده شود، قطعاً قابل قبول و پذیرش نیست. اگر کسی بگوید من امنیت شغلی ندارم، باید اشکال را در خودش جستجو کند. باید دید در درونش چیست که احساس امنیت نمی‌کند. اگر کسی بگوید من آینده‌ی سازمان خودم را نمی‌دانم، باید دید ایراد در ذات او چیست، او را باید پیدا کرد؛ والّا آینده کاملاً واضح و روشن است. وجود این دو سازمان رزمی، برای حفظ این کشور و انقلاب لازم است و باید همه با هم در محدوده‌هایی که مشخص شده است، همکاری کنند. من، در مورد تمام این جزییات و خصوصیات، احساس مسؤولیت می‌کنم. من، نمی‌توانم قبول بکنم که کسی آن جا بنشیند و بدون هیچ گونه احساس مسؤولیتی، دهانش را باز کند و راجع به هریک از این دوسازمان چیزی بگوید. این، امانتی است که دست من سپرده شده و من باید آن را حفظ کنم. من امانتدار مردم نسبت به نیروهای مسلح هستم در نظام جمهوری اسلامی، فرماندهی نیروهای مسلح چیزی نیست که کسی با قهر و غلبه به دست آورده باشد تا دیگری بگوید این غاصب است؛ بلکه چیزی است که با استحقاق از طرف مردم به مقامی داده شده و امانتی در اختیار اوست. من، امانتدار مردم نسبت به نیروهای مسلح و ارتش و سپاه هستم. شما ارتش و سپاه، دو سازمانی هستید که امانت مردم در دست من می‌باشید. من، این امانت را حفظ کرده و از آن دفاع خواهم کرد. در این زمینه، هیچ گونه سستی از هیچ کس پذیرفته نیست؛ چه رسد به این که حرفها یا اظهاراتی صادر شود که موجب سستی در یک جمع گردد. هر کدام از شما آقایان که مسؤولیتی دارید، حیطه‌ی زیر دستتان نزد شما امانت است؛ امانتی از جانب خداوند و ملت و نظام جمهوری اسلامی. فرماندهان عمده و آنها که مقامشان بالاتر است، امانتشان سنگینتر و مسؤولیتشان بزرگتر می‌باشد. هرکدام از شما - ولو فرمانده‌ی یک گروهان و یا یک قسمت کوچک باشید - امانتی دست شما سپرده است و حق ندارید این امانت را همین‌طور بیندازید و به امید تقدیر رها کنید و به کار و فکر دیگری بپردازید. خیر، اگر بعضی از فرماندهان در آن نقطه‌یی که مأموریت آنهاست، حضور پیدا نکنند یا مرتب حضور پیدا نکنند، خیانت کرده‌اند. اگر در جایی که به دست شما سپرده شده است، نمی‌توانید حضور پیدا کنید، مشخص کنید و بگویید تا نتوانستنِ شما را علاج کنند. باید به طور دایم و با دقت و مراقبت، آن جایی که هستید

و در آن حیطه‌یی که دست شماست، حضور داشته باشید. اگر غیر از این باشد، در امانت خیانت شده است. خیال نکنید که خیانت چیز عجیب غریبی است. خیانت در امانت که شاخ و دم ندارد. هر نوع کوتاهی کردن در حراست از آن چیزی که در اختیار شماست، خیانت است و خیانت در امانت از هیچ‌کس پسندیده و پذیرفته و مقبول نیست. اگر فرمانده‌ی یک قرارگاه یا یگان عمده یا رئیس یک اداره‌ی مهم و یا رئیس یک قسمت کوچک هستید، فرقی نمی‌کند. هرچه هستید، آن حیطه‌ی زیر امر شما که در اختیارتان است، در دست شما امانت است و باید آن را با کمال قدرت و دقت و وسواس و بدون اندکی سستی و قصور، حفظ کنید. اگر چنین کاری نکردید، به این کشور و ملت، ضرری وارد شده است. صفحه‌ی جنگ و هشت سال تجربه در پیش روی ماست ما در طول این هشت سالی که گذشت، باید تجربه‌های زیادی آموخته باشیم. باید چیزهایی که نداشتیم، فراهم کنیم و آن چیزهایی که داشتیم و خوب نگه‌نداشتیم، طرز نگهداری آنها را یاد بگیریم. باید یاد بگیریم که از آن چیزهایی که داشتیم و خوب از آنها استفاده نکردیم، خوب استفاده کنیم. آن چیزهایی که نفهمیدیم وجودش در هنگام ضرورت لازم است و خسارتی که از این ناحیه بر ما وارد شد، باید جلوی این کار و خسارتهای مشابه را بگیریم. صفحه‌ی جنگ و صفحه‌ی هشت سال تجربه، در پیش روی ما گشوده شده است. این صفحه را ببینید و یک بازنگری بکنید: «ثم ارجع البصر کرّتین»(۱): دوباره نگاه کنید، ببینید چه خبر است. میدان جنگ چه خبر بود؟ چگونه می‌توانست باشد و چرا آن‌طور نشد؟ به خودمان برگردیم و درس بگیریم. باید از آنچه که گذشته و پشت سر ماست، درس بگیریم و می‌توانیم درس بگیریم. روزهای باشکوه و عزیز و شبهای فراموش‌نشدنی‌یی در این هشت سال گذشت. شبهایی که - به تعبیر بعضی از رؤسای کشورها - تا صبح دوستان و دشمنان ما در سراسر دنیا نخوابیدند. چه شبهایی بر شما رزمندگان گذشت. آنهایی که شهید شدند، آنهایی که در منطقه‌ها حضور داشتند، آنهایی که فداکاری کردند، می‌دانند و بدانند شما ساعات و شبهایی را گذراندید که در سرتاسر دنیا، دشمنان شما از وحشت و دغدغه و دوستان شما از شادی و هیجان نخوابیدند. چیزهای عجیبی گذشت و در مدت هشت سال، در این خط و نوار مرز کارهای عجیبی انجام گرفت. مرد جنگ بیدار است دشمن، به هر حال دشمن است و من هم نمی‌توانم از غیب بگویم آن دشمن بیدار یا خواب است، یا قصد جنگ دارد یا ندارد، یا خواهد جنگید و یا نخواهد جنگید؛ ولی می‌گویم که دشمن، دشمن است و مادامی که از خودش انصاف نشان‌نداده است و پشیمانی از تجاوز و تعرض در او مشهود نیست، بایستی از او برحذر بود. دشمن، چنین است؛ مگر این که نشان بدهد دشمن نیست. رژیم عراق با تهاجم به مرزهای کشورمان در یکی از سخت‌ترین شرایط تاریخی زندگی ما، نشان داد که با ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی و سلامت و صلح منطقه دشمن است. این را نشان داد و ثابت کرد و جای تردید نیست. امروز و در طول آن هشت سال، کدام آدم عاقل و مطلعی در دنیا باور کرده است که تهاجم صدام حسین و لشکریانش به مرزهای جمهوری اسلامی، عکس‌العمل چیزی یا یک حرکتی بوده‌است؟! از این حرفها گفته و می‌گویند؛ اما کدام آدم عاقل و مطلعی ممکن است چنین چیزی را باور کند؟! به هر حال، اگر از روی شیطنت و شرارت و حماقت و تحریک‌پذیری از دشمنان اسلام و تحریک شدن حس جاه‌طلبی او و به وسیله‌ی بعضی از مرتجعان موذی منطقه بود، ضربه را خوردند و این ضربه، ضربه‌یی فراموش نشدنی برای خودشان و دیگران است. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «انّ أخا الحرب‌الارق»(۲): مرد جنگ بیدار است. بیدار باشید. این بیداری، در عمل شما نشان داده خواهد شد. این، چیزی است که ملت ایران از شما می‌خواهد و من به عنوان فرمانده‌ی شما از شما می‌خواهم. باید این بیداری را در عملتان نشان دهید. عذری برای آماده نبودن پذیرفته نیست. برای پیگیری این آمادگی، من دستورات لازم را هم به ستاد فرماندهی کل قوا و هم به ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران داده‌ام. ستاد کل سپاه پاسداران هم در جریان آنچه که ما به ستاد فرماندهی کل قوا دستور داده‌ایم، است. باید همه‌ی نیروهای مسلح و همه‌ی عناصر فعال در این نیروها، هرکدام از جهتی سهم خودشان را در حفظ آمادگی و افزایش قدرت ایفا کنند. امیدواریم که خدای متعال به شما کمک کند و ان‌شاءاللّه این توفیق را هم به ما بدهد که بتوانیم یاد رزمندگان عزیز و شجاعتهای بزرگ آنها را همیشه زنده بداریم. این، یک وظیفه‌ی قطعی بر عهده‌ی

ماست و اهدا و تقدیم این نشان به شما نیز به‌همین معناست. این اقدام، بزرگداشت شجاعت و فداکاری‌یی است که در آن برهه از شما صادر شد و این چیز کوچکی در مقایسه با آنهاست. آنچه مهمتر و بزرگتر است، سپاس الهی و پاداشِ معنویِ تمام نشدنی است. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --

---------------- ۱) ملک: ۴ ۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲

سخنرانی در دیدار با فرمانده و جمع کثیری از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی در دیدار با فرمانده و جمع کثیری از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم پیوستن ارتش به مردم، پیروزی انقلاب را آسان کرد شاید در طول این یازده سال اتفاق نیفتاده باشد که من مثل امروز - یعنی نوزدهم بهمن - را با جمعی از برادران نیروی هوایی نبوده باشم و در احساس شکوهمند خاطره‌ی بی‌نظیر آنها شرکت نداشته باشم. سال ۵۷، آن روزی که نیروی هوایی سد پولادینی را شکست و برای اولین بار فرماندهی امام را در ارتش انقلاب اعلام کرد و بعد از آن، در سالهای دیگری که این خاطره را گرامی داشت، من هر سال مثل امروز را با شما بوده‌ام و حالا که به پشت سر و این ده، یازده سال نگاه می‌کنم و سالهای پُرحادثه و پُرماجرا و حقیقتاً سرنوشت‌ساز را در ذهن خود بازنگری می‌کنم، می‌بینم که حقاً راه پُرپیچ و خم و پُرفراز و نشیبی - آن هم با سربلندی - برای شما پرسنل نیروی هوایی طی شده است. در سال ۵۷ که نیروی هوایی وارد گود انقلاب شد، کاری را انجام داد که اگر در هر کشور وانقلابی، هر عنصری از عناصر مسلح آن کار را انجام بدهد، برای او یک افتخار دایمی به حساب خواهد آمد؛ چون همه می‌دانند که رژیم گذشته روی ارتش سرمایه‌گذاریهای گوناگونی کرده بود و به آن امید زیادی داشت. البته، امید نابجایی بود. علت هم این بود که در حقیقت آن‌جایی که او سرمایه‌گذاری کرده بود و آن بخشی که او همه چیز را رایگان در اختیارش گذاشته بود، کارایی نداشت و کاری از او بر نمی‌آمد. رؤسا و فرماندهان بالا و عناصر ویژه در ارتش، متعلق به دستگاه سلطنت و رژیم بودند؛ اما آن عناصر ویژه، در روزِ روز و جایِ جا، کارایی نداشتند. البته، همیشه بدنه کارایی دارد. بدنه‌ی ارتش که جزو آحاد مردم بود، نه مشمول خیرات و برکات آن دستگاه بود و نه قاعدتاً آن دستگاه می‌توانست به او امیدی داشته باشد. لذا وقتی که برای بدنه‌ی ارتش، معرفت و آگاهی به مسایل جاری کشور پیدا شد، همه‌ی بساطی که آنها چیده بودند، واژگون شد. اول نیروی هوایی سد را شکست و وارد میدان شد، بعد هم نیروی زمینی به آن ملحق گردید. نیروی زمینی به انقلاب پیوست و وارد صفوف انقلاب شد و همین به پیروزی سریع انقلاب کمک کرد. شاید امروز کسانی در مقام تحلیل برایشان دشوار باشد که قبول کنند پیوستن ارتش به انقلابیون و مردم، کار پیروزی را آسان کرد و جلو انداخت. شاید خیال کنند که این حرف، از نقش مردم و مردمی بودن انقلاب خواهد کاست؛ در حالی که این اشتباه است. هنر یک انقلاب همین است که می‌تواند عناصر نیروهای مسلح دشمن را هم متوجه به خود کند و به حقانیت خویش معتقد و جزیی از خود نماید و کرد. این حقانیت انقلاب و مردم بود که توانستند نیروهای مسلح و ارتش را از خود کنند و در جناح خود قرار بدهند و همین موجب شد که پیروزی آسان شود و زود به دست آید. بدون این هم شاید پیروزی به دست می‌آمد، اما با زحمات زیاد و شاید با یک فاصله‌ی طولانی‌تر. نیروی هوایی ارتش، معتمد و مؤتمن ملت ایران این نکته را هم مطرح بکنم که سران ارتش رژیم پادشاهی - آن کسانی که رتبه‌های بالایی داشتند و وابسته‌ی به آن نظام بودند - بالاخره به اسلام و انقلاب ایمان نیاوردند و به مردم متصل و ملحق نشدند و انقلاب هم به آنها ایمان نیاورد. البته، آنها بر طبق طبیعت خود، شروع به برخورد موذیانه با انقلاب و ستیزه‌گری کردند، لیکن انقلاب هوشیار و بیناست و فوراً توطئه‌هایشان را درک کرد و آنها را از دور خارج نمود. همان ماههای اول پیروزی انقلاب، یکی از عناصر سطح بالای نیروی هوایی، در وزارت دفاع پیش من آمد و گفت: این ارتش و صندوق عمومی مردم، یک میلیارد تومان خرج من کرده است. من این دوره‌ها را دیده‌ام و این تخصصها و آگاهیها را دارم. من آسان به این‌جا نرسیده‌ام. شما از این سرمایه

بهره‌برداری کنید. تعدادی از این قبیل بودند. ما حرفی نداشتیم که اگر سرمایه‌یی متعلق به ملت است، آن را بگیریم و استفاده کنیم؛ چون متعلق به ملت بود. انسانها هم متعلق به جمعند. من و شما هم متعلق به جمعیم و برای خودمان نیستیم. انسان در یک حیثیت شخصی، متعلق به خودش است؛ اما در یک حیثیت جمعی و در یک دید عمومی - به یک معنا - متعلق به خود نیست، بلکه متعلق به آن مجموعه‌یی است که در آن قرار دارد. لذا حق ندارد خودش را از بین ببرد و یا دچار آفات و مشکلات بکند؛ چون به سرمایه‌ی جمع ضربه وارد می‌آید و صدمه می‌خورد. ما حرفی نداشتیم که اگر انسانی در خدمت جمع قرار می‌گرفت، آن را به عنوان ذخیره و سرمایه‌یی نگهداریم؛ لیکن دروغ می‌گفتند و دروغشان آشکار شد و البته گریختند و آنهایی که به عنوان جرمی، در دادگاههای انقلاب گرفتار نشدند، رفتند و بالاخره هم در خدمت انقلاب و مردم قرار نگرفتند. این، آن قشرها بودند؛ نه قشرهایی که زهر تبلیغات مسموم دشمنان اسلام در اعماق جان آنها فرو نرفته باشد و به عنوان مُهره‌یی در دست دشمنان ملت به کار گرفته نشده باشند. آنها حقیقتاً با همه‌ی وجود در اختیار اسلام و انقلاب و ملت قرار گرفتند. وقتی تاریخ یازده سال گذشته را می‌بینم، حقیقتاً مشاهده می‌کنم که در طول این یازده سال، نقاط درخشان نیروهای مسلح و ارتش جمهوری اسلامی ایران - بخصوص نیروی هوایی - بسیار زیادتر از گنجایش یازده سال عمر معمولی یک انسان و یک مجموعه است. حقیقتاً در این یازده سال، خیلی خدمت انجام گرفته است. البته، حق هم همین است. نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان تنها تشکیلاتی که مأمور حفاظت از آسمان کشور و مأمور پشتیبانی از یگانهای رزمی سطحی است، باید هم به عنوان یک معتمد و مؤتمن برای این ملت، در دشوارترین جبهه‌ها و خطوط حضور داشته باشد. این، وظیفه‌ی همه‌ی ماست. هر ملتی که دم از استقلال بزند، دشمن استکبار به حساب می‌آید ملت ما با داعیه‌ی استقلال و سرپیچی از نظم استکباری عالم، برای خودش در دنیا دشمن درست کرده است. بعضیها می‌گویند: کاش کاری می‌کردید که این همه قدرتها دشمن شما نمی‌شدند(!) آنها نمی‌فهمند که چه سخنی بر زبانشان جاری می‌شود. مسأله این است که نظام سلطه و قدرت مطلقه و رأس هرم استکبار جهانی که امروز در دنیا حاکم است و نیز قدرتهای نسبیِ وابسته به آن رأس، هر ملت و دولت و انسانی که دم از استقلال بزند، دشمن خود به حساب می‌آورند. امروز در دنیا می‌بینید که بعضی از قدرتهای جهانی، به برکت علم و صنعت پیشرفته‌یی که در اختیار دارند و با سوء استفاده از آن، تمام مهارهای عالم و زمامهای قدرت - چه مهارهای اقتصادی و چه مهارهای سیاسی و چه تولید و تبلیغات و فرهنگ عمومی ملتها - در سرتاسر جهان را به دست خود گرفته‌اند و یا خواسته‌اند بگیرند؛ در حالی که این علم متعلق به آنها نیست و متعلق به بشر است. علم را کسانی به وجود آوردند که متعلق به این قدرتها نبودند؛ بلکه متعلق به جامعه‌ی بشری بودند و این ابتکارها و اختراعها و پیشرفتهای علمی را برای بشر فراهم و تقدیم کردند. البته، این سوء استفاده از علم و صنعت، متعلق به امروز هم نیست؛ در گذشته هم همین طور بوده است. دولت انگلیس یا پرتغال و یا اسپانیا، هرکدام بر بخشی از دنیا و مستعمرات حاکم بودند و یا کشور فرانسه که در برهه‌های مختلف دویست، سیصد سال اخیر، در برخی کشورها حضور استعماری داشته است. هر کدام از این کشورهای اروپایی، در برهه‌یی از زمان، خداوندگار بخشی از دنیا بودند. همین اسپانیا که حالا یک دولت معمولی است، روزی خداوند بخش عظیمی از این عالم بوده و در آفریقا و امریکای لاتین حضور داشته است. پرتغال و فرانسه هم همین‌طور در آسیا حضور داشتند. آن روز هم کسانی که قدرت را در اختیار داشتند، می‌خواستند زمام همه‌ی امور کشورهایی را که تحت سلطه‌شان بود، به دست گیرند و بر فرهنگ و آموزش و زبان و تاریخ و آداب و عادات و دین و از جمله اقتصاد و امور نظامی و سیاسی آنها تسلط یابند؛ مثل انگلیسیها در هند و فرانسویها در الجزایر و بقیه‌ی استعمارگران در جاهای مختلف. البته در آن روز، ارتباطات در دنیا ضعیف بود و قدرتِ رساندن پیام استکبار و استعمار به همه جای دنیای زیر نفوذشان، آن چنان نبود که امروز است. استکبار خودش را صاحب حق می‌داند که در امور ملتها دخالت کند امروز که دولت امریکا در رأس هرم قدرت جهانی قرار گرفته است و در حاشیه و زیر دست او، دولتها و قدرتهای دیگر - هر کدام به حسب اقتدار و امکانات و پول و علم و بقیه‌ی عناصر مؤثر در قدرتشان - یک مقدار بر امور عالم

تسلط دارند، این مجموعه‌یی که امروز با هم کار می‌کنند، حاضر نیستند ببینند و بپذیرند یا بشنوند که دولت و ملتی وجود دارد که می‌خواهد از کمند قدرت آنها رها زندگی کند. برای آنها، استقلال یک ملت مثل یک دشنام می‌ماند؛ به همین خاطر حاضر نیستند تحمل کنند. اگر ملتی گفت شما در کار ما دخالت نکنید، مثل این است که به آنها دشنام داده‌اند! آنها خودشان را صاحب حق می‌دانند که در همه‌ی کارهای ملتهای عالم دخالت کنند. یک جا دخالت می‌کنند و می‌گویند: می‌خواهیم دمکراسی را به آن‌جا ببریم! یک‌جا دخالت می‌کنند و می‌گویند: می‌خواهیم از نفوذ موج چپ یا تفکر چپ در آن‌جا جلوگیری کنیم! یک جا دخالت می‌کنند و می‌گویند: می‌خواهیم امنیت آن‌جا را حفظ کنیم! یک جا دخالت می‌کنند و می‌گویند: منافع ما در آن‌جا به خطر افتاده است! آنها خودشان را صاحب دنیا می‌دانند؛ کأنّه تأمین دمکراسی ملتها و دولتها هم به عهده‌ی آنهاست! امروز، چنین تصور مغرورانه‌ی متکبرانه‌ی احمقانه‌یی، گریبانگیر دولت امریکا و حواشی اوست. در چنین بحبوحه‌یی و در چنین دنیایی که همه‌ی عوامل را به سمت تحقق قدرت انفرادیِ مستبدانه‌ی مطلقه‌ی قدرتهای بزرگ سوق می‌دهند، ناگهان ملتی با اتکاء به قدرت ایمان و تکیه به فرهنگ اصیل و نیروی ذاتی خود و بدون کمک گرفتن از هیچ دولت و قدرتی و با اعتقاد به شخصیت ملی و انسانی خویش پیدا می‌شود که خود را از کمند محکم تسلط و تصرف این قدرتها و امریکا خلاص می‌کند؛ آن هم در منطقه‌یی از دنیا که صددرصد در اختیار آنها بوده است. می‌خواهید با چنین ملتی دشمن نشوند؟ می‌خواهید با شعارهایی که ملت ما را این‌طور بیدار کرده و در مقابل نظام سلطه قرار داده است، دشمن نشوند؟ می‌خواهید با آن شخصی که توانسته وجدان خودی و روح اتکاء به خود را در این ملت بیدار کند و به آنها شخصیت و شجاعت بدهد و بگوید شما می‌توانید انجام بدهید، دشمن نشوند و علیه او - که چنین کار بزرگی را کرده است - موج تبلیغات به راه نیندازند؟ معلوم است که دشمنیِ سردمداران قدرت - و بیش از همه امریکا - با چنین ملت و دولت و رهبری و با چنین شعارهایی، یک دشمنیِ تمام نشدنی است. این دشمنیها، از روز اول علیه انقلاب و اسلام و کشور و امام وجود داشته و در طول این یازده سال هم ادامه پیدا کرده است و همین، یکی از صحنه‌های عبرت و معرفت برای کسانی است که دارای دیده‌ی بصیرتند. ابرقدرتها بیشتر با هیبتشان حکومت می‌کنند خصوصیت ابرقدرت این است که به مردم دنیا تفهیم بکند که هیچ کس در مقابل او تاب ایستادگی و مقاومت ندارد. یک وقت چند سال پیش از این گفتم که ابرقدرتها، بیش از آنچه که با پول و سلاحشان زندگی بکنند و قدرت نشان بدهند و حکومت بکنند، با هیبتشان زندگی می‌کنند و فرمان می‌رانند و حکومت می‌کنند. حقیقتاً هیبت ابرقدرتها و امریکا و تا چندی پیش شوروی، ملتها و دولتها و رجال و سیاستمدارها را در بسیاری از نقاط دنیا - و شاید بتوانم بگویم در همه جای دنیا - می‌لرزاند. این خاطره را بارها نقل کرده‌ام که در یکی از مجامع بین‌المللی که نطق خیلی پُرشوری در آن‌جا علیه تسلط قدرتها و نظام سلطه در دنیا ایراد کردم و امریکا و شوروی را در حضور بیش از صد هیأت نمایندگی و رؤسای دولتها، به نام کوبیدم و محکوم کردم، بعد از آن نطق، عده‌ی زیادی آمدند تحسین و تصدیق کردند و گفتند: همین سخن شما درست است. یکی از سران کشورها که یک جوان انقلابی بود - و البته بعد هم او را کشتند - نزد من آمد و گفت: همه‌ی حرفهای شما درست است، منتها من به شما بگویم که به خودتان نگاه نکنید که از امریکا نمی‌ترسید؛ همه‌ی اینهایی که در این جا نشسته‌اند، از امریکا می‌ترسند! بعد سرش را نزدیک من آورد و گفت: من هم از امریکا می‌ترسم!! هیبت ابرقدرتیِ ابرقدرتها، همیشه بیشترین مشکلات آنها را در دنیا حل می‌کرده و می‌کند. در حقیقت، قدرت و سلاح و پول و سیاست و عقلشان، به مراتب کمتر از هیبتشان است. این هیبت آنهاست که همه را می‌ترساند و جرأت نمی‌کنند در مقابل آنها بایستند. حالا این ابرقدرت، با هیبتی قلدرانه که خیلی هم واضح وارد کشورها می‌شود و اوضاع را به نفع خود حل و فصل می‌کند، یازده سال است با ملت ایران کلنجار می‌رود و با انقلاب می‌جنگد؛ برای این که بتواند این انقلاب را از بین ببرد و این نظام را نابود نماید، ولی نتوانسته است. ماجرای امروز عالم، عبرت آموزترین ماجراها این، آن صحنه‌ی عبرت می‌باشد. این است که حتّی اگر شما به اعماق دل ملتهای دنیا نگاه کنید، بسیاری از سران آزادیخواه دولتها - آنهایی که رگه‌ی آزاده‌خواهی دارند - به نام ملت و جمهوری اسلامی ایران شعار

می‌دهنـد و به هیجان می‌آینـد؛ چون ایران انقلابی، مظهر میان تهی بودن طبل قدرت امریکاست. ملت ایران نشان دادند که ابرقدرت نمی‌تواند آنها را به زانو درآورد. این به برکت انقلاب و فکر و ایمان و اسلام است که می‌تواند دلها را محکم و از ترس خالی کند و قـدرت انسانیشان را به آنها تفهیم نماید. باید قدر این را بدانید. ما امروز نشانه‌های رشد معنویت و افول مادیّت را در دنیا می‌بینیم. اروپای شـرقی را دیدیـد، بسیاری از نقاط دیگر دنیا را مشاهـده کردید و بسیاری دیگر را بعداً مشاهده خواهید کرد. ماجرای امروز عالم، یکی از آن عبرت‌آموزترین ماجراهاست. حوادثی در دنیا اتفاق می‌افتد که اگر شبیه این حوادث در تاریخ اتفاق افتاده، حقیقتاً امروز برای مـا شـکل افسانه دارد و تصور و باور کردنش سـخت است. وانگهی اگر اتفاق افتاده، در طول چنـد ماه و مـدت کوتاهی اتفاق نیفتاده است. حوادثی که امروز در دنیا در ظرف مـدت شـش ماه و هفت ماه و هشت ماه و یک سال اتفاق می‌افتـد، گاهی در طول تاریـخ در طی سالها اتفاق افتاده است. حوادث تکان دهنـده و عجیبی می‌باشـد و همه در جهت آن چیزی است که شـما به آن ایمـان داریـد؛ یعنی در جهت قـدرت معنویت و قـدرت ملتهـا و حـاکمیت نظامهـای متکی به آحـاد مردم و محبوب آنها و در جهت عکسِ زورگویی و سـلطه از هر نوعش - چه نوع ارتجاعی و استبدادی و سلطنتی و چه نوع مدرن و امریکایی آن. مگر نه این است که آنچه امروز ساقـط شـده، فقـط یک دولت و حکومت در یک جای دنیا نیست؛ بلکه ابرقـدرت ساقط شـده است. مسأله، مسأله‌ی سقوط ابرقـدرتهاست. قبلاً امپراتوریهایی از قبیل پرتغال و اسپانیا و انگلیس و امثال اینها را دیده بودیم که یک روز امپراتوری بودند و یک روز هم به یک دولت خیلی معمولی تبدیل شدند. کسـی باور نمی‌کرد که ابرقدرتهای اواخر قرن بیستم هم ممکن است یک روز به یـک دولت معمولی تبـدیل شونـد؛ ولی امروز این واقعیت را می‌بینیم. نظـام اسـلامی را بـا شوق و امیـد بیشـتری تقویت کنیم برادران! همه‌ی اینها به من و شـما می‌آموزد که نظام اسـلامی را با شوق و امید بیشتری تقویت کنیم و در راه هدفهایش پیش برویم. هر کسی هر جا ایستاده، آن جا را محکم و با امانت و دقت حفظ کند. شما که در نیروی هوایی و یا در هر بخشی از بخشهای ارتش جمهوری اسـلامی و یا نیروهای مسلـح هستید، موظفید آن مسؤولیت را با دقتِ همراه با ابتکار و هوشیاری کامل و امید فراوان حفظ کنیـد و آن را به انجام برسانید و از طریق آن، به سـمت هدفهای متعالی اسـلام و نظام اسـلامی حرکت کنید. نیروی هوایی آزمایش خوبی داد و شهدای بزرگی تقدیم کرد. از آغاز، عناصر مؤمنی داشت و بعد هم پیدا کرد. البته، دشمن در نیروی هوایی خیلی تلاش و کار کرد. در گوشه و کنار، ناخنش به جاهایی هم بنـد شد و توانست کارهایی بکند؛ لیکن توفیق دشـمن خیلی کم بود. دشـمنانی که روی ارتش کار و تبلیغات می‌کننـد و می‌خواهنـد همان امیـد مرده‌ی تمام شـده‌ی افسـرده‌ی قدیمی را زنده کنند - که کاملاً هم بیهوده و ابلهانه است - بداننـد که این تبلیغات، بسیار بسیار کم کارگر افتاده‌است. بایـد هم همین‌طور می‌بود و کم کارگر می‌افتاد. آنچه ما از نیروی هوایی دیـدیم، شـجاعت و فـداکاری و شـرف و بزرگواری و پیشـرفت در هـدفها و آرمانها و حضور در میـدانهای خطر بـود کـه همـه‌ی اینهـا بـا ارزش اسـت. این ارزشـها را حفـظ کنیـد و بر آنهـا بیفزاییـد و در درجه‌ی اول برای خودتـان و ارتش جمهوری اسـلامی ایران و برای نظام جمهوری اسـلامی، سربلندی و افتخار را روزافزون کنیـد. بدانید که خدا با شـماست و به شـما کمک می‌کند و رحمت و تفضّل الهی هم شامل حال شما خواهد بود. من هم مجدداً این روز مبارک را که روز نیروی هوایی است و با ولادت با سعادت امیر مؤمنان علی(علیه‌السّلام) پیشوای آزادگان عالم و سرور مؤمنان همه‌ی تاریخ اقتران دارد، به همه‌ی شما - مخصوصاً به خانواده‌های شـهدای عزیز نیروی هوایی و جانبازان عزیز و اسـرا و مفقودان این نیرو - تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم که خدای متعال تفضّلش را بر همه‌ی شما نازل کند و بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با شیخ راغب مصطفی غلوش و شیخ محمّد بسیونی

بیانات در دیدار با شیخ راغب مصطفی غلوش و شیخ محمّد بسیونی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما برای قرّای قرآن احترام زیادی قایلیم از ملاقـات آقایان خیلی خوشـحالیم؛ مخصوصاً شـیخ راغب مصـطفی که سالهاست من با صـدا و تلاوت ایشان آشـنا هسـتم. از ملاقات

آقای شیخ بسیونی هم خیلی خوشحالیم. شرف شما به قرآن است و تلاوت قرآن بزرگترین شرف است؛ همچنان که پیامبر(ص) فرمود: «اشراف امّتی حملهٔالقران»(۱). انتم حملهٔالقران، والحمدللَّه. ما برای قرّای قرآن احترام زیادی قایلیم و معتقد هستیم که قرّای قرآن هم رسالت سنگین و مسؤولیت بزرگی بر دوش دارند. در حقیقت، در هرجایی که صوت تلاوتتان می‌رود، شما حضور دارید و با این حضور همه جایی، می‌توانید خیلی مؤثر باشید. یعنی واقعاً گاهی ملتی را با یک تلاوت می‌شود منقلب کرد. در واقع به برکت آن محبتی که مردم به‌خاطر صوت قرآن و به برکت آن به شما پیدا می‌کنند، می‌توانید تحولی ایجاد کنید. ما امیدواریم در این مدتی که در جمهوری اسلامی هستید، مردم از صوت و تلاوت شما استفاده کنند. در این‌جا مردم عشق به قرآن دارند. در رژیم گذشته، به قرّاء فرصت نمی‌دادند؛ لیکن از وقتی که جمهوری اسلامی ایجاد شد، الحمدللَّه جوانها و بچه‌های ما شوق پیدا کردند و به سمت تلاوت رفتند. الان شاید دهها هزار جوان در سنین کم هستند که بدون آن که درس و کلاس مشخصی هم داشته باشند، تلاوت قرآن می‌کنند. همین نوارهای اساتید را گوش کردند و به تدریج رشد نمودند و الان به برکت همین کار، یک قشر و طبقه‌ی خوبی به وجود آمدند که خودشان هم استادند؛ یعنی بدون آن که کلاس و دوره‌یی دیده باشند، بتدریج با استماع و دقت و مطالعه‌ی کتابهای قرائت استاد شدند. اگر ملتی بخواهد به قرآن عمل کند، قدم اولش آشنایی با همین الفاظ و ظواهر قرآن است. عامّه‌ی مردم باید با قرآن انس بگیرند. این انس، حرکت به سمت مفاهیم قرآن را تضمین می‌کند. یک خاطره از شیخ راغب مصطفی من از این شیخ راغب مصطفی خاطره‌یی دارم که بد نیست آن را برای شما بگویم. ما حدود سالهای ۴۶ یا ۴۷ - یعنی تقریباً بیست و یکی دو سال قبل از این - در مشهد دنبال خواندن شیخ مصطفی اسماعیل در رادیوهای کشورهای عربی - مخصوصاً رادیو مصر - به دقت می‌گشتیم تا بلکه خواندن او را پیدا کنیم. البته نوارهایش هم در بازار نبود و در ایران هم رادیو قرآن وجود نداشت و ما مجبور بودیم از رادیوهای خارجی گوش کنیم. ما عاشق تلاوت شیخ مصطفی اسماعیل بودیم. تلاوتهای او را پیدا می‌کردیم و گوش می‌کردیم. در آن زمان رفیقی داشتم - مرحوم آقا جعفر - که آقایان او را می‌شناسند. آن هم با من همین‌طور پای رادیو می‌نشست و گوش می‌کرد. یک روز من را دید و گفت: امروز در رادیوی مصر، صدای پسر شیخ مصطفی اسماعیل را پیدا کردیم! گفتم: چه طور، از کجا فهمیدی پسرش است؟ گفت: نام او راغب مصطفی است که پسر شیخ مصطفی اسماعیل می‌باشد! (او را به نام غلوش نمی‌شناخت). رفیق من، صدای فرزند مصطفی اسماعیل را ضبط کرده بود. من که گوش کردم، گفتم که قاعدتاً باید همان پسر شیخ مصطفی اسماعیل باشد؛ چون صدایش شبیه شیخ مصطفی اسماعیل است! تلاوت هم، تلاوت همان آیات معروف بود: «واستمع یوم يناد المناد من مكان قريب»(۲). --- ۱) من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹ ۲) ق: ۴۱

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستغفره و نتوكّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سیّما بقیّهٔاللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه‌الحکیم فی کتابه: قال موسی لقومه استعینوا باللَّه واصبروا انّ‌الارض للَّه یورثها من یشاء من عباده والعاقبهٔ للمتّقین(۱) انقلاب اسلامی در ایران، یک انقلاب استثنایی همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار عزیز را به رعایت تقوا و پرهیزگاری و توجه به اهمیت نقش تقوا در حیات طیبه‌ی انسانی، توصیه و دعوت می‌کنم. همچنین به همه‌ی قشرها و آحاد مردم و هر کس در هر شغل و مسؤولیتی که قرار دارد، توصیه می‌کنم که به تناسب شغل و مسؤولیت خود، تقوا و پرهیزگاری را مراعات کنند. یعنی توجه نمایند که وظیفه‌ی الهی آنها در این شغل و موقعیت چیست و دقیقاً آن وظیفه و مسؤولیت را عمل کنند. امروز، به مناسبت میلاد باسعادت مولی‌الکونین و امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاهٔ والسّلام) که با

روزهای جشن عمومی انقلاب ما مصادف شده است، تبریک صمیمانه‌ی خود را به شما نمازگزاران و همه‌ی ملت ایران و مسلمانان عالم و بلکه به همه‌ی ملتهای مستضعف و تشنه‌ی عدالت عرض می‌کنم و امیدوارم خداوند به برکت امیر مؤمنان، فضل و رحمت خود را بر جامعه‌ی اسلامی و مردم مسلمان - بخصوص در ایران اسلامی - نازل کند. مطلبی که در خطبه‌ی اول مطرح خواهم کرد، مطلب کوتاهی در باب انقلاب عظیم اسلامیمان می‌باشد و آن این است که اگرچه در دوران کنونی و در این قرن - یعنی در قرن بیستم میلادی - در سرتاسر عالم انقلابهای گوناگونی به وجود آمد، اما انقلاب اسلامی در ایران، یک انقلاب استثنایی بود. تاکنون، همه چیز این انقلاب استثنایی بوده است و از این جهات، با انقلابهای دیگر قابل مقایسه نیست. البته، بحث بر سر انقلابهاست. تحولاتی که با کودتاهای نظامی در دنیا انجام گرفته، اگرچه در بعضی از کشورها، اسم همان تحولات را هم انقلاب می‌گذارند، اما آنها قابل این نیستند که وقتی درباره‌ی انقلاب بحث می‌کنیم، از آنها هم صحبت کنیم. وجود آنها، حساب دیگر و مسأله‌ی دیگری است. بحث بر سر انقلابهاست؛ یعنی آن تحولاتی که به وسیله‌ی مردم انجام گرفت و ناظر به اصول و مبانی اعتقادی و اجتماعی جامعه بود. اگرچه این‌گونه انقلابها، در چند ده سال اخیر در دنیا زیاد اتفاق افتاده است، اما هیچ کدام مثل انقلاب اسلامی ما نبود و به همین خاطر است که این انقلاب با گذشت یازده سال، همچنان درخشندگی خود را در سطح جهان حفظ کرده‌است. مبنای انقلاب ما ارزشهای دینی و اخلاقی و معنوی بود دو خصوصیت از خصوصیات استثنایی این انقلاب را مطرح می‌کنم که همین دو خصوصیت، بیشترین تأثیر را در وجهه‌ی این انقلاب در دنیا داشت؛ همچنان‌که بیشترین تأثیر را در پیروزی و ماندگاری انقلاب در کشور اسلامی داشت. همین دو خصوصیت بود که با گذشت چندین سال، هنوز موجب شده است که در گوشه و کنار عالم، به پیروی از این انقلاب و در پرتو آن، از سوی کسانی حداقل حرکات و تحولات و تلاشهایی انجام بگیرد. یکی از این دو خصوصیت، عبارت بود از این که مبنای این انقلاب، ارزشهای دینی و اخلاقی و معنوی بود و خصوصیت دیگر این بود که انقلاب بر پایه‌ی اراده و خواست مردم در تشکیل و اداره‌ی حکومت باقی ماند. یعنی پس از پیروزی انقلاب، اهمیت نقش مردم از آنها سلب نشد و به عنوان یک عنصر برای انقلاب باقی ماند. این دو خصوصیت، در انقلاب ما وجود دارد. انقلابهای دیگر، غالباً بر مبنای تفکرات مادّی انجام گرفته است. ممکن است این تفکرات، افکار مادّی مکتبی و مسلکی - یعنی تفکرات مارکسیستی و کمونیستی - باشد و یا این که اعتقادی هم به یک مکتب مادّی نداشته باشند؛ بلکه بر مبنای مادّی‌نگری - مثل گروههای میهن‌دوست و میهن‌پرستی که در بعضی از کشورها اقداماتی را انجام می‌دهند و بینش دینی ندارند - عمل کنند. همه‌ی انقلابها این‌گونه‌اند. حتّی انقلابهایی که مقدّمات آنها مذهبی یا اسلامی بوده است، در انتها از حالت اسلامی بودن خارج شدند؛ مثل بعضی از کشورها که در اول، انقلابشان در مساجد شکل گرفت و نهضت از مساجد یا مدارس دینی شروع شد - هم در آسیا و هم در آفریقا - لیکن بعد که حرکات رشد پیدا کرد، چون در میان مذهبیون، قوّت رهبری کافی وجود نداشته، دیگران آمدند و امور را قبضه کردند و خط را از حالت مذهبی، به سمت لامذهبی بردند. تقریباً هیچ نقطه‌یی از دنیا را که در آن انقلاب شده باشد، سراغ ندارم که از این قاعده‌ی کلی خارج باشد؛ ولی در کشور ما این‌طور نشد. انقلاب از خانه‌ی مذهب - یعنی مسجد و مدرسه‌ی دینی - آغاز شد و جهتگیری مذهبی در انقلاب روزبه‌روز افزایش پیدا کرد و نقش مذهب و ارزشهای معنوی، آن‌قدر قوی شد که کسانی را به میدان انقلاب کشاند که معمولاً در هیچ انقلابی، این‌گونه آدمها به میدان نمی‌آیند. حتّی افراد مسن و بی‌خبر از مسایل سیاسی و آدمهایی را که در شهرها و روستاهای دورافتاده زندگی می‌کنند، به میدان انقلاب و مبارزه کشاند. علاوه‌ی بر این، روحیه‌ی مذهبی در این انقلاب کاری کرد که در دوران انقلاب، کمترین ضایعه به وجود آید. این، نکته‌ی مهمی است که اگر کسانی در انقلابهای مادّی دنیا - مخصوصاً انقلاب اکتبر کشور روسیه - مطالعه کرده باشند، معنای این مطلب را خیلی خوب می‌فهمند. آن جاهایی که انقلابی بر اساس لامذهبی به وجود آمده، در هنگام شکوفایی انقلاب و اوج نهضت انقلابی، ضایعات فراوانی ایجاد شده است؛ چون مردمی که تحت هیچ قانون و قاعده و ضابطه‌یی نیستند و نظامی را از بین بردند و هنوز هم چیزی

جایگزینش نشـده، قاعدتاً در معاملات اجتماعی و برخوردها و انتقام‌گیریشان، خیلی بی‌محابا عمل می‌کنند. در آن انقلابی که اشاره شـد، از این قبیـل قضایـا زیـاد اتفـاق افتـاده است. کسـانی که قضایای آن انقلاب و امثال آن را خوانـده باشـند، این نکته را تصـدیق می‌کنند. انتقام‌کشـیها، سوءاسـتفاده‌ها، آدمهای ناباب، مدتی بخشی از کشور را برای خودشان قرق می‌کنند و چه‌قدر اموال را از بین می‌برنـد و چه‌قـدر نفوس بی‌گنـاه را نابود می‌کننـد و از این قبیل. این مسایل، در انقلاب ما اتفاق نیفتاد. در این‌جا، وقتی مردم تهران دکانها را بسـتند و زندگی را تعطیل کردند و همه وارد میدان مبارزه شدند، از شـهرها و روسـتاهای اطراف، برای مردم نان آوردند؛ یعنی همـدردی کامـل کردنـد. در این‌جا، مسأله‌ی خشم مردم به خاطر یک قضـیه‌ی مادّی نبود؛ بلکه مسأله‌ی دین و معنویت و خـدا بود و این به سـبک دیگری در زنـدگی مردم اثر می‌گـذارد و به فعالیتهـای آنهـا شـکل می‌دهـد. بعـد هم وقـتی انقلاـب پیروز شـد، حکومتی که به‌وجود آمـد، بر اسـاس انقلاـب، یـک حکومت اسـلامی بود؛ یعنی جمهوری اسـلامی. این حکومت، به سـمت چپ و راست حرکت نکرد؛ بلکه در خط مستقیم دین باقی مانـد. وقتی جمهوری اسـلامی هم تشـکیل شد، با گذشت زمان راه دین را رها نکرد؛ بلکه درست در قانونگـذاری و انتخـاب مسؤولاـن و مجریـان و کـارگزاران اصـلی نظام - مثل نماینـدگان مجلس و دیگران - مردم با معیارهای اسـلامی وارد میـدان شدنـد. دین، خصوصـیت انقلاب بود و ماند. این‌طور نبود که روزی دین خصوصـیت انقلاب باشـد و پس از چنـدی، این خصوصـیت از انقلاب گرفته بشود و به چیز دیگری تبـدیل بشود. این یک خصوصـیت، در هیـچ‌یک از انقلابهـا نبود وهمین، یکی از مهمترین عوامـل بود تـا هر جای دنیا قلبی برای دین و اسـلام می‌تپـد، به جمهوری اسـلامی - که برای اسـلام حرکت می‌کند و به اعلای کلمه‌ی اسلام فکر می‌کند - علاقه‌مند باشد. انقلاب اسلامی در ایران، انقلابی مردمی خصوصیت دوم، مردمی بودن است. انقلابهای دیگر - آنها که حقیقتاً انقلاب بودند - پس از پیروزی خود، اغلب نسبت به مردم بی‌اعتنا شدند. کودتاها و حرکات نظامی و امثال اینها را کاری نـداریم. انقلابها، همیشه در همه جای دنیا به دست مردم به وجود آمـده؛ اما بعـد از آن کـه بـه پیروزی رسـیده یـا در آسـتانه‌ی پیروزی قرار گرفتـه، احزاب یـا حزب جـای انقلاـب و مردم را گرفتـه است و مردم کنـار رفته‌انـد. مثـل کشورهـای کمونیستی و سوسـیالیستی دنیا که نظامهای خیلی از آنها، با یک انقلاب به‌وجود آمـده بود و مردم در آن نقش داشـتند و به گروه انقلاـبی و مبـارز مردم کمـک کرده بودنـد؛ امـا در همه‌ی این کشورهـا، به مجرد این‌که انقلاـب به پیروزی نزدیـک شـد یـا به پیروزی رسـید، مردم دیگر هیچکـاره شدنـد و حزب همه‌کـاره شـد. حزب کمونیست یا هر اسم دیگری که برای حزبِ حاکم داشـتند، هر کاری که خواست بکند، به نام مردم کرد، اما مردم در هیچ کار نقش نداشتند؛ همان مردمی که به خیابانها آمـده بودنـد، یا به نحوی از انحا مبارزه کرده بودنـد، یا مثلاً از گروه مبارز پشتیبانی کرده بودند. مردم، حتّی این حق را نداشـتند که یـک نماینـده به مجلس قانونگـذاری بفرسـتند. در هیچ‌کـدام از این کشورها که به اصـطلاح کنگره‌های ملی دارنـد و همان مجالس قانونگـذاری آنهاست، نماینـدگان مردم حضور ندارند! اصـلاً مردم هیچ نقشـی نداشـتند. این، چیز خیلی عجیبی است. اما همین چیز عجیب، همه جای دنیا بود. در یکی از سـفرهایی که یکی دو سال قبل به یکی از همین کشورهای سوسـیالیستی رفته بودیم، یکی از همراهان ما که از نمایندگان محترم مجلس شورای اسـلامی بود، با مقامات مجلس ملی آن کشور راجع به مجلس صـحبتهایی کرده بود. اطلاعـاتی از مجلس ما به آنها داده بود و اطلاعاتی هم از مجلس آنها گرفته بود. ما نشسـته بودیم و راجع به موضوعی صـحبت می‌کردیم. ایشـان، بـا یـک قیـافه‌ی خیلی جـدی پیش مـا آمـد و گفت: ما چیزهای مهمی از این آقایان - که میهمانشان بودیم - یاد گرفتیم. او گفت: وقتی که راجع به مجلس با اینها صحبت کردیم، از اینها پرسیدیم که مجلسِ شما چگونه است و چند عضو دارد و چـه مـواقعی تشـکیل می‌شـود و رئیسـش چگـونه انتخـاب می‌گردد؟ معلـوم شـد کـه مجلس ملی اینهـا، متشـکل از افرادی اسـت که به‌وسیله‌ی دستگاهها و سازمانهای حزبیِ وابسته به خودِ حکومت تشکیل می‌شود. یعنی مثلاً پانصد، ششصد نفر آدم به عنوان اعضا و نماینـدگان کنگره، به وسـیله‌ی همان دسـتگاههای حزبی انتخاب می‌شوند. بعد این افراد که نام تجمعشان کنگره‌ی ملی است، سالی دو مرتبه جلسه تشـکیل می‌دهنـد!! شـما ببینیـد در این کشور که فقط سالی دومرتبه مجلس قانونگذاریشان تشـکیل می‌شود، قانون را

چه کسی وضع می‌کند؟ اختیار قانونگذاری دست کیست؟ دست همانهایی است که در رأس تشکیلات حکومت قرار دارند. اگر بپرسید اسم حکومت شما چیست؟ می‌گویند: حکومت دموکراتیک سوسیالیستی؛ یعنی حکومت مردمی. اسمش مردمی است، در حالی که در هیچ امری از امور آن کشور، مردم دخالت ندارند و این، همان مردمی هستند که انقلاب را به پیروزی رساندند. اسم این کشورها هم کشور انقلابی است. همه‌ی انقلابهایی که ما در دنیا دیدیم و کشورهایی که بر اساس یک انقلاب، نظامی را به وجود آوردند، تقریباً به همین شکلی بودند که مطرح کردم. انقلاب همه‌ی نقشها را به مردم داده‌است در کشور ما، انقلاب از روز اول، همه‌ی نقشها در همه‌ی امور را به مردم داده‌است. یعنی مجلس را - که محل قانونگذاری است - مردم تشکیل می‌دهند و نمایندگان مردم به آن جا می‌روند و هیچ‌کس هم حق ندارد نماینده‌یی را به مردم تحمیل کند. یک نفر نماینده هم از این دویست و هفتاد نفر، بدون آرای مردم به مجلس نمی‌آید. رئیس جمهور را - که مجری امور و مدیر و رئیس اداره‌ی کشور است - مردم با آرای خودشان انتخاب می‌کنند. هر کسی را که دلشان خواست، انتخاب می‌کنند. اختیار با مردم است. این وضعی که انتخابات ریاست جمهوری در ایران دارد، حتّی در کشورهای دموکراتیک غرب هم این وضعیت نیست؛ چون در آن کشورها، احزاب در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند و هر حزبی، اسم کسی را به عنوان کاندیدا ذکر می‌کند. مردمی که به آن کس رأی می‌دهند، در حقیقت به آن حزب رأی می‌دهند و خیلیها آن کس را اصلاً نمی‌شناسند. به هر جهتی طرفدار این حزبند و انگیزه‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی و غیرسیاسی موجب می‌شود که طرفدار فلان حزب باشند و به خاطر طرفداری آن حزب، به کاندیدای آن تشکیلات رأی می‌دهند و خود آن کاندیدا را هم اصلاً نمی‌شناسند. در ایران، این‌گونه نیست. در ایران، یکایک کسانی که کاغذ رأی را در صندوق می‌اندازند، آن شخص را می‌شناسند و به عنوان رئیس جمهور به او رأی می‌دهند. این دوره، همین‌طور بود. دو دوره‌ی قبل هم که من رئیس جمهور بودم، همین گونه بود. دوره‌ی قبلش هم به همین شکل بود. در همه‌ی این ادوار - که تا حالا پنج انتخاب رئیس جمهوری داشته‌ایم - مردم به کسی که رأی دادند، خودشان او را شناختند و رأی دادند. پس، در انتخاب دستگاه قانونگذاری، مردم مباشرتاً و مستقیماً دخالت می‌کنند. در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوّه‌ی مجریه، مردم خودشان دخالت می‌کنند. حتّی در انتخاب رهبر - با این که رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاکهای الهی و معنوی و واقعی است - باز مردم نقش دارند؛ کما این که مشاهده کردید مجلس خبرگان که نمایندگان مردمند، می‌نشینند کسی را معین و انتخاب می‌کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم نباشد، باز رهبری او جا نخواهد افتاد. پس، آحاد و عامه‌ی مردم، علاوه بر این‌که به صورت غیرمستقیم - از طریق مجلس خبرگان - رهبر را معین می‌کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده‌ی آنهاست که در حقیقت یک رهبر را رهبر می‌کند و به او امکان تصرف و قدرت امر و نهی و قبض و بسط می‌دهد. البته، نحوه‌ی انتخاب امام(ره) به این شکلی که مطرح کردم، نبود. در حقیقت، عشق مردم به امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) و اطاعت و تبعیت از ایشان، بیش از انتخاب آنها بود. در این جا، پشتیبانی و حضور مردم در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی و حرکت نظامی وجود دارد. اگر امروز، دولت یا یکی از مسؤولان بخواهد حرکتی را انجام بدهد که مردم آن را نپسندند، می‌توانند جلویش را بگیرند. همه جا مردم حضور دارند. این، خصوصیت انقلاب ماست. هیچ انقلابی در دنیا، این گونه نیست. این نکته را از روی بصیرت و اطلاع از نزدیک می‌گویم و این استثنایی است. نتیجه این است که نظام، نظام مستحکمی است؛ زیرا که مردمی می‌باشد. آن‌چیزی که به‌وسیله‌ی ابرقدرتها قابل از بین رفتن است، عبارت از حکومتی است که به مردم متکی نیست. آن چیزی که به وسیله‌ی عوامل سازمان جاسوسی امریکا، در یک کشور قابل برداشتن و گذاشتن است، حکومت یا دولتی است که با مردم رابطه‌یی نداشته باشد و پشتوانه‌ی عظیم قویِ مردمی، پشت سرش نباشد. حکومتی که دشمن خارجی می‌تواند چهار نفر را علیه آن به کودتا وادار و تحریک بکند، حکومتی است که روی تخت حکومت نشسته، اما مردم به او وصل نیستند. مردم برای خودشان می‌روند و او برای خودش حرکت می‌کند. نظامی که در آن حاکم - چه رهبر، چه ریاست جمهوری، چه ریاست

قوّه‌ی قضاییه، چه مجلس شورای اسلامی - متکی و متصل به مردم و مورد علاقه و پشتیبانی و حمایت آنهاست، نظام جمهوری اسلامی است که نه امریکا و متحدانش و نه شرق و غرب - آن روزی که دو قدرت بزرگ در دنیا وجود داشت - و نه هیچ قدرتی قادر نیست این نظام و حکومت را متلاشی و بلکه متزلزل کند. استقلال و آزادی به بهترین وجه در کشور ما وجود دارد امروز در جمهوری اسلامی، دو خصوصیتی که آرزوی همه‌ی ملتهاست، به بهترین وجهی وجود دارد: یکی استقلال و دیگری آزادی. استقلال جمهوری اسلامی در دنیا کم‌نظیر است؛ اگر نگوییم بی‌نظیر. ما کشورهای قوی و بزرگی را می‌شناسیم که صنعتی و پُرادعا و دارای پیشرفتهای گوناگونند که با تمام این خصوصیات، با کشوری معامله‌یی کرده و چند قلم جنس به یک کشور فروخته و پولش را هم گرفته است؛ اما وقتی می‌خواهد جنس را تحویل بدهد، امریکاییها از آن طرف دنیا اشاره می‌کنند که تحویل ندهد، این دولت هم دیگر جرأت نمی‌کند جنس را تحویل بدهد! این کشور، اروپایی و صنعتی و پیشرفته هم است و اگر به او بگویید شما مستقل نیستی، رگهای گردنش بیرون می‌زند! ما استقلال را درست معنا می‌کنیم. استقلال، یعنی جمهوری اسلامی و وضعیتی که ما امروز داریم. هیچ ابرقدرت و قدرتی در طول این یازده سال، در هیچ یک از امور و شؤون، نتوانسته کوچکترین چیزی را بر ما تحمیل کند. این، مفهوم استقلال است. هیچ کشوری این استقلال را ندارد. من می‌خواهم بگویم حتّی کشورهایی مثل امریکا هم این استقلال را ندارند. لابد بعضی تعجب خواهند کرد. نه، تعجب ندارد. دولت امریکا هم به سرمایه‌دارهای صهیونیست بین‌المللی وابسته است. اگرچه ممکن است از لحاظ ملیت، خود آن سرمایه‌دارها هم امریکایی باشند، اما دولت وابسته است. اگر یک رئیس جمهور در امریکا، آن‌جایی که منافع سرمایه‌دارها ایجاب نمی‌کند، یک قدم کج بردارد - مثل کندی و امثال او - پایش را از دایره بیرون می‌کنند و پدرش را درمی‌آورند. استقلال، یعنی آنچه که امروز در جمهوری اسلامی وجود دارد. هیچ قدرت و دولت و تشکیلاتی در دنیا نتوانست این نظام را وادار کند که بر خلاف آنچه که تشخیص می‌دهد مصلحتش است - همانی که مسؤولان تشخیص می‌دهند - قدمی بردارد. آزادی‌یی هم که امروز در نظام جمهوری اسلامی وجود دارد، در هیچ جا نیست. مردم آزادند و حرفشان را می‌زنند و آرای خود را اظهار می‌کنند. این توده‌ی مردمند که در نماز جمعه‌ها و راهپیماییها و در جنگ و مراسم گوناگون و در همه‌ی آن چیزهایی که مربوط به مسایل سیاسی و عمومی است، حضور داشتند و دارند. حرف مردم، همان حرفی است که ما از زبانشان می‌زنیم. حرف آنها، همان چیزی است که مسؤولان مورد اعتماد مردم، از زبان مردم می‌گویند. خود آنها هم، همینها را تکرار می‌کنند. عده‌یی می‌گویند ما آزادی نداریم! در جمهوری اسلامی، یک عده از اول انقلاب تا حالا بودند و باز هم هستند که در گوشه و کنار نق می‌زنند و می‌گویند: ما آزادی نداریم! این نق را کجا می‌زنند؟ آیا در یک اتاق دربسته می‌گویند؟ در نظامی که اختناق وجود دارد و آزادی نیست، کسی که آزادی ندارد، نمی‌تواند حرفش را بزند. اگر بخواهد بگوید من آزادی ندارم، مجبور است همین حرف را هم در یک پستو و اتاق و یک جمع خصوصی - همان‌طوری که ما در زمان رژیم گذشته بودیم - بیان کند؛ اما این آقایان، در روزنامه‌ی کثیرالانتشار و مجله‌یی که ممکن است چند هزار نسخه چاپ بشود، حتّی در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی حرف می‌زنند و می‌گویند: ما آزادی نداریم!! خدا آنها را به دست خودشان رسوا کرد. همین که در یک روزنامه، یک نفر می‌نویسد و چاپ می‌شود و می‌گوید ما آزادی نداریم، دلیل این است که او دروغ می‌گوید. اگر آزادی نداشت، نباید این حرف چاپ می‌شد و یا در بلندگوی عمومی کشور پخش می‌گردید. پیداست که او خلاف می‌گوید و خودش نمی‌فهمد که آبروی خودش را می‌برد. می‌گویند: اینهایی که به نمازجمعه می‌آیند، همه‌ی ملت نیستند!! می‌گوییم: بسیار خوب، اینهایی که در راهپیمایی میلیونی ۲۲ بهمن حاضر می‌شوند، چه‌طور؟ آنهایی که تشیع جنازه‌ی امام آمدند و ده، یازده میلیون انسان در تهران جمع شدند، چه‌طور؟ آیا آن جمعیت، همه‌ی ملت است یا نه؟ ملت، اسلام را می‌خواست، جمهوری اسلامی را می‌خواهد، دنبال سر رهبری است، پشت سر نظام جمهوری اسلامی است و هر کس که در راه اسلام حرکت می‌کند و صدق و امانت او برای مردم آشکار شده، مورد اعتماد مردم است و مردم پشت سر او هستند. اساس مسأله برای یک ملت، استقلال و آزادی

است برادران و خواهران عزیز! آنچه که نتیجه می گیریم، این است که یـازده سالِ گذشـته، تجربه‌ی موفق جمهوری اسـلامی را به ما نشـان می‌دهـد. اسـاس مسأله برای یک ملت، در درجه‌ی اول عبارت از همین اسـتقلال و آزادی است. البته، بهای کسب اسـتقلال و آزادی سـنگین است، زحمت و مشـکلات دارد و تا مـدتی هم سـختی زنـدگی دارد. تصور من این است که یا همه‌ی این مدت و یا بخش عمده‌ی این مدت را گذرانده‌ایم و ان‌شاءاللَّه به سمت زندگیِ بهتر می‌رویم. شرطش این است که مردمی که در صحنه بودند و این انقلاب را به وجود آوردند و حفظ کردند، همچنان در صحنه بمانند و شما مردم می‌مانید. این، برای من مثل روز روشن است و تجربه‌ی یـازده سـاله، این را نشـان داد. من به نوبه‌ی خود، به‌عنوان یـک طلبه و خـدمتگزار کوچک شـما و شاگرد کوچک امام و سربـاز کوچـک انقلاـب و اسـلام عرض می کنم که مـا در راه اسـلام و زنـدگی و حیات طیبه‌ی اسـلامی برای شـما مردم و جامعه‌ی اسـلامی در دنیا، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنیم و هیچ عاملی هم به فضل پروردگار نخواهد توانست ما را از این صراط مستقیم و خط روشن منحرف کند. مهم این است که تمسک به اسـلام را حفظ کنیم و از دشـمنان خدا و اسـلام واهمه نکنیم و نترسـیم. این درس را از امیرالمؤمنین علی(علیه‌السّـلام) و از شـاگرد و فرزنـد شایسـته‌ی او - امـام عزیزمـان - گرفته‌ایم و آنهـا این خط را برای ما ترسـیم کردنـد و ان‌شاءاللَّه پیش خواهیم رفت. وحدت و تقوا و خداترسـی و یاد خدا و رعایت دسـتور الهی در همه‌ی امور را در هر جا که هستید، حفظ کنید و «اللَّه‌اکبر»تان را نگه دارید. دشـمنی با دشمنان خدا را در دلتان حفظ کنید و انگیزه‌ی خدمت برای اسلام و مسـلمین در سراسـر عالم و کار و تلاش برای ساختن این کشورِ اسـلام و ولیّ‌عصـر(ارواحنافـداه) را حفظ نماییـد. بدانید که با این خصوصـیات، هیچ قدرتی نخواهد توانست کاری بکند. آن روزی که دو ابرقدرت در دنیا بود و می‌توانستند با هم همدست بشوند و مکرر هم با یکدیگر همدست شدند، نتوانستند این ملت را از راهش ذره‌یی منحرف کنند و صدمه‌ی واقعی به او بزنند. امروز هم که در حقیقت، یکی از دو ابرقـدرت از ابرقـدرتی افتـاده و آن دیگری هم گیـج گیـج می‌خورد و نمی‌دانـد که چه وضـعیتی در دنیا در جریان است و ملّتها به سـمت هوشـیاریِ بیشتر پیش می‌روند، به فضل پروردگار، شیطانهای عالم هیچ غلطی نخواهند توانست بکنند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم والعصـر. انّ‌الانسـان لفی خسـر. الّاالّـذین امنـوا و عملـوا الصّالحـات وتواصـوا بـالحقّ و تواصـوا بـالصّبر. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم الحمـدللَّه ربّ‌العـالمین والصّـ لاة والسّـ لام علی سـیّدنا و نبیّنـا ابی‌القاسم‌محمّـ د و علی علیّ‌امیرالمـؤمنین والصّدّیقـةالطّاهرة والحسن والحسین سیّدی شباب اهل‌الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّـدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسـی و محمّـدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّـد والحسن‌بن‌علیّ والخلف‌القائم‌المهـدی حججک علی عبادک و امناءک فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه و نظم امرکم رژیم عراق به دنبال آتش بس بود تا خود را نجات بدهد فقط دو جمله‌ی کوتاه مطرح کنم: یکی درباره‌ی وضـعیت قطعنامه‌ی ۵۹۸ که باید همه‌ی دنیا بدانند رژیم عراق بر خلاـف ادعاهـای صـلح‌طلبی، فقط به دنبال یک آتش‌بس بود تا خودش را بتوانـد نجات بدهـد. این حرفی بود که در طول چنـد سـال گذشـته، بارهـا در همین جایگـاه مقـدس نمـاز جمعه گفـتیم. آن وقـتی که او می گفت: مـا صـلح می‌خـواهیم، دنیـا به ما می گفت: شما چرا قبول نمی کنید؟ ما می گفتیم: اینها صلح نمی‌خواهند، اینها دنبال آتش‌بسند؛ برای این‌که بتوانند خودشان را نجات بدهند. این موضوع، حالا ثابت شد. طبیعی است که آنها هم برای این‌که خودشان را مقبول و موجه کنند، بگویند جمهوری اسلامی قبول نمی کنـد؛ لیکن واقعیات روشن است. افرادی که عاقلند، بدون حتّی اندک تأملی می‌توانند بفهمند قضیه چیست. صدام حسین سوءنیت دارد و حسن‌نیت نشـان نمی‌دهـد. وضـعیتی که او به وجود آورده است، اعتمـاد به اسـتقرار صـلح در منطقه را کم می کنـد. البته، ما بعید می‌دانیم که آنها این‌قدر ابله باشند که بخواهند مجدداً آتش جنگ را شعله‌ور کنند؛ چون بیشتر به ضرر خودشان است. اما اگر جنگ هم شـروع نشود، صـلح در منطقه اسـتقرار پیدا نکرده و آرامش نیست. این، وضعیتی است که آنها به وجود آورده‌اند، راهش هـم عمـل کردن بـه قطعنـامه است. قطعنـامه، وحی منزل نیست؛ امـا چیزی است که مـورد اتفـاق واقـع شـده است. کسـی که می‌خواهـد زیرش بزنـد، در حقیقت قصـد اخلالگری و خرابکاری دارد. بهانه‌هایی هم که عنوان می کننـد، همه از این قبیل و در این

راه است. مسأله‌ی اسرا را مطرح می‌کنند. ما می‌گوییم: اگر شما قطعنامه را عمل کرده بودید، حالا اسرا در خانه‌هایشان بودند. در حقیقت، شما هستید که اسرا را نگه داشتید؛ برای خاطر این‌که در انجام قطعنامه اخلال می‌کنید. چرا به جمهوری اسلامی اتهام می‌زنند؟ مطلب دوم این است که در طول یازده سال گذشته، هر وقت دستگاههای جهانی، از نفوذ کلمه‌ی جمهوری اسلامی در میان ملتها خیلی ترسیدند، چند تهمت به جمهوری اسلامی زدند. حساب کار آنها دست ماست. هر وقت می‌بینیم این چند تهمت در دنیا خیلی رواج پیدا می‌کند، می‌فهمیم که دستگاههای استکبار، از نفوذ کلمه‌ی جمهوری اسلامی خیلی می‌ترسند. ممکن است حوادثی در گوشه و کنار باشد که ما خبر نداریم، ولی آنها اطلاع دارند و می‌ترسند و این چند تهمت را ردیف می‌کنند: یکی تهمت ارتباط با اسرائیل است؛ چون می‌دانند ملتهای مسلمان روی اسرائیلِ غاصب حساسند و نیز می‌دانند آن دولتی که به معنای واقعی کلمه و صادقانه، با ملتهای مسلمان همصداست، در درجه‌ی اول جمهوری اسلامی است. می‌دانند که امام فقید بزرگوار ما، از اوایل شروع نهضت، مبارزه‌ی با اسرائیل را یک رکن اساسی نهضت قرار داده بود. به همین خاطر، برای این‌که نفوذ جمهوری اسلامی در میان ملتها کم بشود، یک خبر و شایعه و زمزمه و معامله‌یی درست می‌کنند و می‌گویند در جایی، کسی از کسی چیزی خریده و چیزی فروخته است؛ یکی از طرف جمهوری اسلامی و یکی هم از طرف اسرائیل! این، یکی از این تهمتهایی است که همیشه می‌گفتند و عجیب و طُرفه این‌که همان کسانی این تهمتها را به صورت جنجال مطرح می‌کنند که خودشان علناً و یا در خفا، با اسرائیل رابطه دارند! بعضی از همین دولتهای مرتجع منطقه که با اسرائیل ارتباطات پنهانی و مخفی دارند، در رادیوهایشان به شکلی این قضیه را به صورت جنجالی مطرح می‌کنند. ما اعلان می‌کنیم که حتّی یک روز و یک ساعت، با دولت غاصبِ غیرقانونیِ خبیث اسرائیل، دوستی و محبت و کوچکترین و ضعیفترین نوع رابطه را هم نداشتیم و نخواهیم داشت. ما از بیداری اسلامی در سراسر دنیا حمایت می‌کنیم نکته‌ی سوم و آخر این است که ما از بیداری اسلامی در سراسر دنیا حمایت می‌کنیم و مسلمانهایی را که در نقاط مختلف عالم می‌خواهند به زندگی و فرهنگ اسلامی خود برگردند، تأیید می‌کنیم؛ چون حقِ آنهاست. آنچه که امروز در دنیا شنیده می‌شود، همه یک‌طور نیست. شعارها، همه به یک حقیقت اشاره نمی‌کنند. قضاوت درباره‌ی مسایل مسلمانها در عالم، قضاوت یکسانی نسبت به همه نیست؛ اما آنچه برای ما محترم است، همان بازگشت به اسلام از سوی مسلمانهاست. امروز، مسلمانان عالم حق دارند اسلام و قرآن را گرامی و عزیز بدارند و گرامی و عزیز هم خواهند داشت و به زندگی اسلامی هم برخواهند گشت و تلاشها و سرکوبها هم هیچ فایده‌یی نخواهد داشت. دستهای مزدور سعی می‌کنند با توطئه‌ی فرهنگی و تبلیغاتی - از قبیل توطئه‌ی نوشتن کتاب آیات شیطانی به وسیله‌ی آن مزدور قلم به مُزد - ارزش اسلام را از چشمها بزدایند و اسلام را سبک و خفیف کنند؛ ولی اشتباه می‌کنند، خودشان ضرر می‌کنند. آن کسی هم که این کتاب را نوشت - که البته این یک نمونه است - و امام بزرگوارمان حکم و فتوای قتل او را صادر کردند، این حکم امام، همچنان به قوّت خودش باقی است و باید اجرا بشود. احیّی کل الشعوب المستضعفهٔ و کل أبناء امتنا الاسلامیهٔ رجالا و نساءاً بتحیهٔ الاسلام. السلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته أبارک لکم ذکری مولد امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) داعیهٔ التوحید والعدالهٔ، والمجاهد فی‌سبیل‌اللّه حق جهاده، و ولید الکعبهٔ، و شهید المحراب، و أهنئکم بالذکری الحادیهٔ عشرهٔ للثورهٔ الاسلامیهٔ مشعل تحریر الشعوب المظلومهٔ و لواء مقارعهٔ النظام السلطوی العالمی و صوت التوحید و الکرامهٔ الانسانیهٔ. الثورهٔالاسلامیهٔ التی یحتفل شعبنا بذکراها الحادیهٔعشرهٔ حادثهٔ فذهٔ عظیمهٔ، وقعت رغم کل مادبّره جبابرهٔ العالم من مخططات وقائیهٔ، و واصلت مسیرتها رغم کل ما أحیط بها من حقد دفین و عداء شدید. بل ازدادت بفضل اللّه منعهٔ و صلابهٔ علی مرّالایام، رغم کل التحلیلات و التوقعات. لم تکن هذه الثورهٔ الاسلامیهٔ تغییرا لنظام سیاسی و اجتماعی لبلد فحسب و لم تکن إطاحهٔ بنظام و إبداله بنظام آخر فقط. کانت منعطفا فی مسیرهٔ التاریخ المعاصر. هذه المسیرهٔ التی کانت تتجه نحوالمادیهٔ و مصادرهٔ القیم المعنویهٔ والاخلاقیهٔ و نحو إبعاد الدین و تثبیت تسلط القوی المادیهٔ الجامحهٔ، و نحو ترکیز الهیمنهٔ بید طواغیت النظام السلطوی العالمی. هذه المسیرهٔ غیّرت اتجاهها صوب تفتّح براعم المعنویات و الارتباط بالدین و

تبلور الحكومات الجماهيرية و تزلزل أركان هيمنة طغاة العالم و انهيار صرح النظام الاستبدادى و الالحادى و اللا إنسانى. من هنا فان هذه الثورة المباركة - و إن لم تقف فى‌مواجهة نظام اجتماعى و سياسى لبلد من البلدان - الّا أنها فى مواجهة صارمة مع النظام السلطوى العالمى. فهى لم تقارع النظام المستبد الفاسد الحاكم فى ايران فحسب بل قارعت الكيان الفاسد للقوى المستبدة المعادية للشعوب، و من البديهى انّ هذا لا-يعنى إعلان الحرب على الحكومات و الانظمة الفاسدة و الظالمة، بل يعنى انتشار صحوة على الصعيد العالمى و تفتّح الامل فى نفوس الشعوب و لذلك فانّ القوى المستكبرة المستندة الى البطش والثروة، والعاملة على نشر ما يعمله الاستكبار العالمى من قيم مادية و على رأسها امريكا اعلنت حربا شعواء فى جميع الابعاد على هذه الثورة و على اساسها العقائدى المتمثل بالاسلام المحمدى الاصيل(صلى‌اللّه‌عليه‌وآله‌وسلم) و على قائدها الامام الخمينى (رضوان‌اللّه‌عليه) و على حملة اعباءها من الشعب الايرانى، و لاتزال هذه الحرب متواصلة و أنا أعلن بثقة و عزم انّ الاستكبار العالمى مُنِىَ بهزيمة فى هذه الحرب و لا ادلّ على ذلك من بقاء و استحكام هذه الثورة و نظام الجمهورية الاسلامية و انتشار المبادىء الفكرية لهذه الثورة فى جميع ارجاء العالم. الاعوام الاحد عشر الماضية - و ان كانت قصيرة فى عمر الزمن - فهى كبيرة جدّا بالنسبة لنا نحن أبناء الشعب الايرانى بما ما رسمناه و تعلّمناه من نضال و صبر و عبرة، و استلهمناه من دروس قرآنية، و بما لمسناه من قدرة اللّه و ارادته سبحانه فى هذا الكون. نحن اليوم عازمون على مواصلة طريق الثورة بثقة فى المستقبل تزيد على ما كنّا عليه فى بداية المسير، لانها تنطلق من تجارب السنين الاحدى عشرة، و باستعداد يزيد أيضا على استعدادنا فى‌البداية لانه يقوم أيضا على تلك التجارب. بعد رحلة إمامنا العظيم - التى كانت للشعب الايرانى خسارة عظيمة عظم شخصيته الكبرى - خامر ذهن العدو امل فى ابتعاد طريق الدولة فى ايران عن طريق الثورة، و حين شاهد على الصعيد العملى ما يخيب ظنّه راح يشيع فى اعلامه حدوث مثل هذا الابتعاد، آملاً أن يبث اليأس فى قلوب الشعوب من الثورة و من النظام الاسلامى الكريم. و نحن نعلن هنا أن هذه الآمال ستبقى حسرة فى قلوبهم بحول‌اللّه و قوّته ثم يغلبون. و من اجل تبديد الآمال المعقودة على هذه الثورة و نظام الجمهورية الاسلامية راح العدو يكيل للثورة تهمة الاستسلام مقابل اعداء الاسلام و تهمة اقامة العلاقات مع امريكا و اسرائيل، و نحن نعلن أن النضال ضد حكومة العدو الصهيونى والدفاع عن كفاح الشعب الفلسطينى المظلوم و عن الارض الفلسطينية المغتصبة جزء لايتجزأ من معتقدات الثورة الاسلامية. بناء بلدنا على اساس اقتصاد اسلامى يقوم على العدل والرفاه العام و تفجير طاقات العمل والابتكار والانتاج و فتح مقاليد كنوز الارض و استئصال الفقر فريضة عاجلة نسخّر لها كل طاقاتنا، غير اننا الى جانب ذلك مهتمون بصيانة سائر المبادىء و المحاور الاسلامية للثورة بحذر تام و دقة متناهية. نحن نعتبر الدفاع عن كل المسلمين فى العالم و الدفاع عن حريم الاسلام المقدس فى كلّ ارجاء الارض من مهامّ رسالتنا الكبرى و لذلك فان كل الذين يكيدون للقيم الاسلامية و يطعنون بحرمة الاسلام عن طريق التآمر الثقافى والفنّى يندرجون ضمن قائمة الاعداء. و هنا اعلن أن حكم الامام(رضوان‌اللّه‌تعالى‌عليه) بشأن كاتب الآيات الشيطانية الذى هو ذاته عميل الشيطان الاكبر و شياطين السياسة العالمية لايزال ذلك الحكم نافذ المفعول و يتحمّل مهمة تنفيذه كل المسلمين. مرة أخرى أحيّى كل الاخوة والاخوات من ابناء العالم الاسلامى و من أبناء الشعوب المستضعفة فى كل ارجاء الارض و أذكى فى قلوبهم الامل بتذكيرهم بقول اللّه سبحانه: «بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحيم. وعداللّه الّذين امنوا منكم و عملوا الصّالحات ليستخلفنّهم فى‌الارض كما استخلف الّذين من قبلهم و ليمكّننّ لهم دينهم الّذى ارتضى لهم و ليبدّلنّهم من بعد خوفهم أمنا يعبدوننى لايشركون بى شيئا»(۲). بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحيم قل هواللّه احد. اللّه الصمد. لم يلد و لم يولد. و ولم يكن له كفوا احد. ---

-------- ۱) اعراف: ۱۲۸ ۲) نور: ۵۵

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از علما، مدرّسان، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مدارس علمیه‌ی تهران

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از علما، مدرّسان، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مدارس علمیه‌ی تهران

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مجموعه‌یی از خاطرات پُراهمیت پیش روی ماست امروز، مجموعه‌یی از خاطرات پُراهمیت دوران انقلاب و همچنین پیش از آن، خاطرات پُرشکوه صدر اسلام پیش روی ماست. از طرفی، روز شهادت حضرت ابی‌الحسن موسی‌بن جعفر(علیه‌الصّلاةوالسّلام) نیز است که یک خاطره‌ی فراموش نشدنی است. پس از سی‌وپنج سال مبارزه‌ی سخت - که واقعاً برای من و شما درس است - آن بزرگوار در تلخترین شرایط در سال ۱۳۸ به شهادت رسیدند. یک نگاه به زندگی این بزرگواران نشان می‌دهد که ما یک تاریخ نورانی و بسیار آموزنده از این بزرگواران معصوم در اختیار داریم که در درجه‌ی اول برای روحانیت شیعه و علمای دین و در درجه‌ی بعد برای عموم مردم، تا قرنهای متمادی درس و ذخیره‌ی معنوی و آموزشی است. این بزرگوار، در میان ائمه(علیهم‌السّلام) وضع خاصی دارند که فعلاً بنا و مجال نیست درباره‌ی زندگی این بزرگوار و مجاهدتشان مطالبی مطرح بشود؛ ولی همه - مخصوصاً جوانها - بدانند و تعقیب کنند که هر روز از این زندگی که ثبت شده باشد، یک درس است. همچنین ایام شهادت چند تن از علما و شخصیتها و مسؤولان کشور در دوران جنگ است که هواپیمای این عزیزان، به‌وسیله‌ی متجاوزان عراقی سقوط کرد و مرحوم شهید محلاتی و دیگران به شهادت رسیدند. این‌هم از خاطراتی است که هرگز نباید آن را فراموش کرد. همین‌طور برای جامعه‌ی روحانی و طلاب و مدرّسان و علما در سراسر کشور، این ایام با سالگرد صدور پیام کم نظیر امام بزرگوار و فقید درباره‌ی مسایل روحانیت و جامعه‌ی علمی شیعه مصادف است. این پیام، هرگز نباید کهنه شود و کاری را که در حوزه‌ی مبارکه‌ی قم و دیگر مراکز روحانی، بر اساس این پیام شروع کردند، بزرگ بشمارند و نگذارند این کار، اندک توقفی پیدا بکند. همین‌طور، این روزها با سالگرد حادثه‌ی آخر بهمن تبریز در سال ۵۶ مصادف است که یکی از قدمهای بزرگ ملت ما در جهت پیروزی انقلاب بود و یاد و نام آن مردم مبارز و مجاهد و شجاع و ربط و وصل مستحکم و مستمر آنها با روحانیت اسلام و با امام و انقلاب را برای همیشه مسجل کرد. این هم یک خاطره است و ما در مجموعه‌ی این مناسبتها، دور هم جمع شده‌ایم و شما آقایان محترم و علما و فضلا و مدرّسان و طلّاب عزیز، از مراکز دیگر به این‌جا تشریف آوردید تا قدری درباره‌ی مسایل حوزه صحبت کنیم. حضور روحانیت، یکی از مهمترین عوامل پیروزی و سیر انقلاب مسأله این است که اگر این انقلاب، انقلابی اسلامی نبود و پرچم آن به دست علمای دین نبود، قطعاً به پیروزی نایل نمی‌شد و به تشکیل یک دولت مستقل و سرافراز و نیرومند منتهی نمی‌گردید. این، تحلیل ما نیست؛ بلکه تحلیل همه‌ی کسانی است که مسایل این انقلاب را از پیش از پیروزی تا امروز تعقیب کرده‌اند. در سال ۵۶ و ۵۷ هم جبهه‌ی مقابل - یعنی زمامداران ظالم و فاسد و روبه زوال و کسانی که با تفکر دینی و شخصیت روحانی مخالف بودند - تحلیلشان همین بود و براساس این تحلیل، تلاش می‌کردند که روحانیون را از صحنه کنار بزنند یا بین آنها اختلاف ایجاد کنند و یا بین آنها و مردم فاصله به وجود بیاورند؛ ولی نتوانستند این کار را بکنند - نه این که نخواستند یا تلاش نکردند. «چرا نتوانستند» هم یک پاسخ مفصل دارد. واقعاً اگر کسی بخواهد این انقلاب را تحلیل کند و شکفتن این گل و روییدن این نهال و جوشیدن این چشمه را در سنگلاخ و کویرِ زمان کنونیِ فرهنگ جهان درست ترسیم بکند، به این آسانیها نخواهد توانست پاسخ روشنی برای این سؤال پیدا کند. یکی از علایم و نشانه‌های قدرت و اراده‌ی خدا برای پیروزی انقلاب این بود که آن رهبر بی‌نظیر را برانگیخت. من، به‌این نتیجه و اعتقاد خیلی نزدیک شده‌ام که خداوند متعال در طول دهها سال قبل از به ثمر رسیدن این انقلاب، زمینه‌ی این پیروزی را - که پیروزی دین و اسلام در دنیاست - با تشکیل حوزه‌ی قم و تربیت شخصیتهایی و در میان آنها برجسته کردن آن شخصیت کم‌نظیر و قرار دادن آن گل آتش در میان خرمن انبوهی از زغال و تبدیل همه‌ی اینها به یک آتش گداخته و گیرا، فراهم فرمود. اگر کسی با چشم معمولی هم قضایا را نگاه کند و ترتیب طبیعی علل و عوامل را مورد بررسی قرار دهد، می‌بیند که حضور و پیشگامی و هوشیاری و وظیفه‌شناسی و برخی از خصوصیات ممتاز روحانیت، یکی از مهمترین عوامل و شاید یک عامل تعیین‌کننده در بروز و پیروزی و سیر این انقلاب و نیز تشکیل دولت و حکومت و نظام جمهوری اسلامی و ادامه‌ی آن تا امروز بوده است. دشمن هم این را می‌داند. لذا فشاری که در گذشته و الان، از طرف دنیای استکباری روی این

انقلاب وارد می‌شد و می‌شود، در درجه‌ی اول به دین و روحانیت متوجه است. اگر روحانیون کشور ما در میدان نبودند و پرچم انقلاب به دوش آنها نبود، این پیروزی به‌دست نمی‌آمد. این را دشمن می‌داند؛ لذا حقد عظیم او در درجه‌ی اول متوجه اسلام و روحانیت است. روحانیت و توجه به دو نکته‌ی اساسی روحانیت باید دوگونه به مسأله نگاه کند و می‌کند: یکی این که توجه داشته باشد و دارد - و مردم هم متوجه باشند - که برای تداوم انقلاب نیز حضور روحانیون ضروری است و فعال بودن روحانیون، شرط لاینفک بقای انقلاب و استقلال کشور و نظام جمهوری اسلامی است. بنابراین، روحانیون باید باشند؛ آن هم با فعالیت و دلسوزی و از خود دانستن انقلاب و جانانه دفاع کردن؛ همچنان که در این چند سال نشان دادند و در صحنه‌ی نظامی و جبهه حضور پیدا کردند و جوانهای تفنگ به‌دست و آر.پی.جی به دوش و لباس بسیج پوشیده را آماده ساختند و شهدای به‌خون غلطیده‌یی را تقدیم اسلام کردند. همچنین در صحنه‌های سیاسی و تبلیغاتی و تربیت نیرو در حوزه‌های علمیه و بخصوص در حوزه‌ی مبارکه‌ی قم فعال بودند و در آینده هم باید با حجم بیشتر و کیفیت بالاتر و دلسوزی چند برابر، فعال باشند. یک نگاه دیگر این است که روحانیون و بخصوص بیدارترها و بصیرترها و دلسوزترها - که در قشرهای مختلف روحانی، بحمداللّه این خصوصیات به وفور پیدا می‌شود - ببینند شرایط تأثیر کامل حضور روحانیت برای انقلاب و پیشرفت هدفهای آن چیست؛ آن شرایط را تأمین کنند. آفات چیست؛ از آن آفات پیشگیری کنند و اگر هست، آن را رفع نمایند. این نکته، جدی است و شعار نیست. این، حرکتی است که اگر شد، پیروزی تداوم پیدا خواهد کرد و روزبه‌روز بر اوج اسلام و قدرت جمهوری اسلامی و سعه‌ی میدان این ندای ملکوتی در عالم افزوده خواهد شد. اگر این حرکت انجام نشد، مشکلات و موانع و - خدای ناخواسته - ناکامی پیش خواهد آمد؛ آن هم برای اسلام و مسلمین در سطح جهان. این‌قدر مسأله حساس است. باید دید روحانیت چه کرد و چگونه شد که توانست یک نهضت به این عظمت را از راهی به این دشواری عبور بدهد و به نقطه‌یی بدین سرافرازی برساند. همه‌ی رهبرها نمی‌توانند این کارها را بکنند. نهضت مشروطیت، یک تجربه‌ی تاریخی مکرر عرض کرده‌ایم که در خیلی از مناطق دنیا، انقلابها با نَفَس دین شروع شد؛ اما به خاطر ضعف رهبری، از دین فاصله گرفت و گاهی هم ضد دین شد. در تاریخ خودمان در نهضت مشروطیت دیدیم که روحانیون آمدند یک حادثه‌ی بزرگ (نظام مشروطیت) را در کشور ایجاد کردند و پایان دوره‌ی استبداد را تدارک دیدند، بعد همین مشروطیت، پایگاهی برای ضدیت با دین و روحانیت شد و هنوز ابتدای کار بود که روزنامه‌های صدر مشروطیت، به نام آزادی شروع به کوبیدن دین کردند، تا جایی که یکی از شخصیتهای روحانی آن زمان - مرحوم آقاشیخ فضل‌اللّه نوری - که جزو پیشروان مشروطیت بود، در مقابل آن مجلس و مشروطیت ایستاد و سرانجام هم به شهادت رسید. اگر روحانیون، به آینده به چشم یک میدان کار ننگرند و برای آن برنامه‌ریزی نکنند و آفات مسیر را از سر راه بر ندارند، دنبال این غفلت، ضربه است. در این هیچ شکی نیست. اگر روحانیون، آینده را با چشم باز و بصیر نگاه کنند و خود را برای ادامه‌ی حمل این بار آماده نمایند و وظایفشان را پیش‌بینی و خودشان را آماده‌ی عمل به آن بکنند، اسلام در سطح جهان روزبه‌روز قوّت خواهد گرفت. در این هم هیچ تردیدی نیست. حوادث دنیا به انقلاب اسلامی ما مربوط است همین حرکتی که امام بزرگوارمان کرد، امروز دنیا را در یک کوره‌ی عظیم التهاب انداخته و شرق و غرب را دور خودشان می‌چرخاند. این حوادث دنیا - بعضی مستقیم و بعضی غیرمستقیم - به انقلاب اسلامی ما مربوط است. این که امروز در دنیای شکل گرفته‌ی دوقطبی، یک قطب از صحنه‌ی سیاسی عالم برداشته شد و دیگر چیزی به نام بلوک شرق و سوسیالیسم وجود ندارد، این که معادلات جهانی در روابط قدرتها و دولتها و کشورهای کوچک و ملتها و رژیمهای گوناگون، کاملاً به‌هم ریخته، مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی و دین در ایران و مربوط به بیداری مسلمانها و آگاه شدن حس دینی در وجدانهاست. البته، عوامل دیگری هم وجود دارد که آن عوامل، زمینه‌ها هستند. هر حادثه‌یی در دنیا، متکی بر یک سلسله زمینه‌هاست. بعد عاملی وارد میدان می‌شود و حادثه‌یی را در این زمینه‌ها به وجود می‌آورد. این عامل، در دنیای جدید «انقلاب اسلامی» و پیروزی آن و تشکیل یک نظام بر مبنای دین و ارزشهای معنوی بود. حرکت ما در قدم اول، این طور در دنیا

حادثه‌آفرینی کرده است. اگر نظام جمهوری اسلامی، قوی و صادق باشد - صادق یعنی آنچه را که گفته عمل کند و از راه خودش بر نگردد و این دامنه را مستقیم به سمت همان قله و هدفهایی که ترسیم کرده، بپیماید - بدانید هر قدمی که این ملت و علمای ما بردارند و نظام جمهوری اسلامی به پیش برود، در اوضاع دنیا یک حرکت و تغییر به وجود خواهد آورد و همه‌ی این پیشرفتها و حوادث، در جهت اعلای کلمه‌ی اسلام و ارزشهای معنوی و دینی خواهد بود. این‌که شما می‌بینید دولتهای غربی و سرمایه‌دارهای بزرگ جهانی، این گونه از ما عصبانیند، به همین علت است. هرکار هم بکنند، همین خواهد بود. من، در یک جمله بگویم: استکبار و دشمن، نسبت به ما هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد که ما شکست بخوریم و او پیروز و کامیاب بشود. او نمی‌تواند ما را شکست بدهد؛ ولی خود ما می‌توانیم. ما می‌توانیم کاری بکنیم که خدای نکرده دشمن خوشحال شود و مشکل از سر راه او برداشته بشود و اسلام خجل و سرافکنده گردد و این راه بریده بشود. ما اگر ایستاده باشیم، دشمن نمی‌تواند کاری بکند. الان، وضعیت این گونه شده است. قبل از پیروزی، شاید می‌توانستند خیلی کارها بکنند؛ ولی حالا دیگر نمی‌توانند. اگر من بخواهم این مطلب را باز کنم، حرفهای زیادی وجود دارد که نمی‌خواهم وارد آنها بشوم. روحانیت نقاط مثبت را تقویت و جهات منفی را بر طرف کند علمای دین و جوامع روحانی وظایفی را برعهده دارند تا آینده به شکل صحیح و خداپسند و مطلوبی شکل بگیرد. همه‌ی فکرمان را باید روی این موضوع متمرکز کنیم. راه هم این است. کلید رمز را باید این‌گونه پیدا کرد. باید دید جهات مثبت روحانیت که به او امکان داد این حرکت عظیم را بکند و دنیا را در آستانه‌ی یک تحول قرار بدهد، چیست. باید آن جهات مثبت را در خودمان تقویت کنیم و اگر جهات منفی‌یی درگذشته وجود داشته، از آن بترسیم و راهش را سد کنیم و نگذاریم نقاط منفی جدیدی هم پیدا بشود. نقاط مثبت در جامعه‌ی روحانیت - که جامعه‌ی علمی شیعه است - روشن می‌باشد. علم و زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و شجاعت و ایستادگی در برابر قدرتها و زورگوها و اتصال به توده‌ی مردم، نقاط مثبت روحانیت ماست. مردمی بودن و درد آنها را احساس کردن و برای آنها دل سوزاندن و کار کردن و به دشمنانشان نزدیک نشدن، خصوصیتی است که هیچ فرقه‌یی از فِرَق روحانی در عالم، آن را نداشته است و الان هم ندارد. اگر این خصوصیت نبود، اطمینان مردم به روحانیت جلب نمی‌شد که به خیابانها بیایند و آن طور جان خود را در راه آرمانهای این انقلاب در معرض خطر قرار بدهند. این، خصوصیات مثبت روحانیت است؛ اینها را به شدت حفظ کنیم. حوزه‌های علمی، باید کانون علم بمانند. ما باید هرچه در توان داریم، علم را خالصتر و صافتر و از زواید پیراسته‌تر کنیم. این حرکت به سمت ترتیب برنامه‌های علمی حوزه‌های علمیه، یک حرکت واجب است. اگر این نباشد، علم پیشرفت نخواهد کرد. علم، مثل درختی است که یکی از موجبات رشد آن، هرس کردن و چیدن زواید آن و اجازه ندادن به رشد شاخه‌های زیادی و بوته‌های مزاحم است. روحانیت و لزوم بی‌اعتنایی به زخارف دنیا مسأله‌ی دیگر که به همین اندازه اهمیت دارد و بارها امام بزرگوارمان تکرار می‌کردند و در جاهای دیگر هم مکرراً گفته شده، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و جلوه‌های آن است. در این راه، از لذتهای مادّی زیادی باید گذشت و خدا را شکر می‌کنیم که روحانیت معظم ما، این خصوصیت را حفظ کرده است؛ اگر چه میدان بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی به دنیا گسترده است و می‌توان در این میدان خیلی پیش رفت. شخصیتها و چهره‌هایی را می‌شناسیم و می‌بینیم که در این چند سال، وجود و حرف و منششان مؤثر بوده است و به زخارف دنیا بی‌رغبت بوده‌اند و نخواسته‌اند به نفس و شهوات خود پاسخ بدهند و در مقابلشان ایستادند و آنها را کوچک شمردند. درمقابل اهداف بلند، ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین علی(علیه‌السّلام) عمل کنیم - خود آن بزرگوار هم همین را فرمود - لیکن می‌توانیم ورع و تقوا و بی‌اعتنایی و بی‌طمعی را در خودمان حفظ و تقویت کنیم. این کار، امروز برای روحانیون یک وظیفه‌ی مبرم است و طلّاب و فضلا و مسؤولیت‌دارهای روحانی و شاغلان به این جهت، باید خیلی توجه کنند؛ چون این راه، راه پیامبران الهی و نیز کسانی چون امیرالمؤمنین(علیهم‌الصّلاةوالسّلام) است که کمترین اعتنایی به این دنیا نکردند. این راه را باید این گونه رفت و در مقابل زورمندان، شجاعت و شهامت داشت و به مردم تکیه کرد. انسان در مقابل عظمت این ملت سر تعظیم فرود می‌آورد حقیقتاً مردم ما، آن‌چنان

برجستگی‌یی در راه آرمانهای اسلام و انقلاب از خود نشان دادند که انسان در مقابل عظمت این ملت، سر تعظیم فرود می‌آورد و در خود احساس حقارت می‌کند. ببینید در این یازده سال، چه مراحلی را گذراندند و چگونه به خاطر خدا در این راه دشوار پای فشردند. همه‌ی چشمها در دنیا منتظر بود که ببینند ملت ایران بعد از امام چه خواهد کرد. هر تجربه‌یی که بعد از رحلت حضرت امام(ره) در این چند ماهِ تاریک و سخت و غم‌انگیز پیش آمد، این ملت با اخلاص و شجاعت و هوشیاری خود، آن چنان جلوه‌هایی نشان دادند که فضا را منوّر کردند. همین راهپیمایی عظیم ۲۲ بهمن امسال، حقیقتاً یکی از مواردی بود که در تاریخ این ملت، به عنوان سند افتخار و نقطه‌ی روشن و منوّر خواهد ماند. من نمی‌خواهم به خاطر این حرکت عظیم، از مردم تشکر بکنم؛ مسأله مربوط به خود آنهاست. من چه کسی هستم که از آنها تشکر کنم؟ اما می‌خواهم از آنها تجلیل و نسبت به آنها تعظیم نمایم. حقیقتاً حرکت مردم، حرکت مخلصانه و شجاعانه و فداکارانه و هوشیارانه و کاملی بود. همه‌ی حرکات آنها در طول این یازده سال، همین‌گونه بوده و دشمن را منکوب کرده است. می‌بینید که هر وقتی حادثه‌یی مثل ۲۲ بهمن و نشانه‌یی از حضور مردم داریم، بلافاصله تبلیغات و شایعه‌پراکنیهای دشمن، از غیظ و ناراحتی چند برابر می‌شود. حالا هم همین‌طور است. الان می‌بینید که جوّ شایعه است و رادیوهای خارجی و دشمنان بی‌آبرو، دایماً تبلیغات سوء می‌کنند. خدا را شکر می‌کنیم که دشمنان جمهوری اسلامی، پیش این ملت ذره‌یی آبرو و اعتبار ندارند. وظیفه‌ی روحانیت خیلی سنگین است این مردم با اخلاص، در جهت هدفهای انقلاب، زمینه و قهرمان میدان فعالیت و یکه‌تاز در این دنیای آشفته‌اند. من و شما باید جایگاه و سهممان را پیدا کنیم و نقش خود را ایفا نماییم. امروز، وظیفه‌ی روحانیت خیلی سنگین است. البته، به این نکته هم اشاره کنم که در طول هزار و اندی از تاریخ روحانیت شیعه، هیچ وقت به خوبی و کارایی و مفید بودن امروز نبوده است. امروز، روحانیت شیعه از همه‌ی دوران طولانی عمر پُربرکت خود، مفیدتر و پُربرکت‌تر و بیشتر در خدمت اسلام و مسلمین است - در این، هیچ تردیدی نیست - اما زمان و زمینه‌ی کار و وضعیت این ملت بزرگ، از ما تلاش بیشتری را می‌طلبد. باید خیلی کار و تلاش کنیم. طلاب عزیز و فضلای جوان، نباید حتّی برای یک لحظه، حضور در میدانهای گوناگون را فراموش کنند. این حضور، با درس خواندن منافات ندارد؛ بلکه مؤیّد درس خواندن است. همان طور که امام بزرگوار در پیام فراموش نشدنی خود فرمودند، فضلا و جوانهایی که تفقّه را در میدانهای خودش فرا گرفتند و مُنذر قوم خود شدند و میدان جنگ را میدان آزمایش نفس و تکامل معنوی خویش قرار دادند و پیش رفتند، این میدانها را رها نکنند. امروز هم خطوط و میدانها و صحنه‌های نظامی و غیرنظامی و فرهنگی، محتاج حضور فعال شماست. مدرّسان معظم و محترم و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و سایر حوزه‌ها، طلاب را به سمت هدفهای انقلابی و اسلامی سوق بدهند. درست است که امروز روحانیت و اسلام، راه و جایگاه خود را کاملاً پیدا کرده‌اند؛ اما این طور هم نیست که افکار انحرافی، بکلی از بین رفته و ریشه‌کن شده باشد. کسانی که هنوز نتوانسته‌اند جلوه‌ی انقلابی اسلام را درک کنند، باز هم در حوزه‌ها و در کسوت روحانیت هستند. هنوز کسانی که به جای کینه‌ی امریکا و دشمنان، قلبهای آنها جایگاه کینه‌ی مجاهدان فی‌سبیل‌اللّه و جوانان مؤمن و پرچمداران حقیقت است، در حوزه‌ها و بیرون از حوزه‌ها نیز پیدا می‌شوند. همان متحجّرانی که امام مکرر اشاره کردند - یعنی دوستداران و شیفتگان اسلام امریکایی؛ اسلامی که روحانیت و دین و معنویت را از مسیر خود و از مردم و خدا دور می‌کند و مایه‌ی شادی و آسایش دل دشمنان خدا می‌شود - هنوز هستند. در همه‌ی جبهه‌ها، حضور جوانهای مؤمن و فعال و فضلای جوان در سمت هدفهای انقلاب، یک ضرورت است. روحانیت هنوز در آغاز کار است برادران! ما هنوز در اول کاریم. هیچ کس تصور نکند که روحانیت تلاش خود را کرد و به نتیجه رسید، پس برویم بنشینیم فقط مشغول کارهای شخصی یا درس‌خواندن خودمان باشیم. البته، درس خواندن یکی از کارهای اساسی است؛ اما همه‌ی کار نیست. روحانیت، در آغاز کار است. انقلاب، در عمر یازده ساله‌ی خود، در اوایل دوران جوانی است. در عمر یک انقلاب و یک ملت و در مقیاسهای این‌طوری، این یازده سال چند روز بیش نیست. هنوز اول کار است، باید تلاش کنیم. طلّاب جوان، خودشان را بسازند. فضلا و مدرّسان و اساتید و علمای بزرگ، جهت

حوزه‌ها را در جهت ساختن انسانها و علمایی منطبق با معیارهای اسلامی قرار بدهند و عناصر فولادین و هوشیار و خسته‌نشو و مؤمن تربیت کنند و نسخه‌های کامل امام بزرگوارمان را در حوزه‌ها به‌وجود آورند. اسلام، به این نیروها و عناصر احتیاج دارد. اگر چه یک شخصیت آن‌چنانی می‌تواند ملتی را نجات دهد، اما ملتهای مسلمان و جهان و حرکت انقلاب و آینده‌ی تاریخ خودمان نیز احتیاج زیادی به این گونه عناصر دارد. لزوم برنامه ریزی برای کامل کردن فعالیت حوزه‌ها حوزه‌ها خیلی کار و مسؤولیت دارند. مسؤولیت، بر دوش همه است و فقط بردوش مراجع و مدرّسان یا طلاب و فضلای جوان نیست؛ بلکه هر کسی نسبت به توان و امکانات خود در حوزه‌های علمیه، مسؤولیتهایی دارد. مهم این است که به حرف و تحسین بیان امام اکتفا نشود. حقیقتاً راه به سمت کامل کردن و آینده‌نگری در کار حوزه‌ها، باید برنامه‌ریزی بشود و کسانی که می‌توانند، با استمداد از پروردگار، این راه را طی کنند. بدانید که مردم از هر حرکت به سمت رشدِ صحیح جامعه‌ی روحانیت، خشنود و خوشحال می‌شوند؛ همچنان که اگر خدای نکرده، روحانیون را سرگرم مسایل شخصی و دنیایی و یا بی‌رغبتی و عدم توجه به مسایل انقلابی و یا غرق شدن در دسته‌بندیهای سیاسی و غیره ببینند، نگران می‌شوند. وظیفه‌ی علمای دین و روحانیون عزیز این است که رضای الهی و مصلحت مردم را بر هر چیز دیگری مقدم بدارند. از جمع شما آقایان محترم و عزیزان و علما و مدرّسان و فضلا و طلّاب که از نقاط مختلف تشریف آوردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. از خدای متعال برای شما و خودم هدایت و کمک و اعانت مسألت می‌کنم و امیدوارم ان‌شاءاللّه روزبه‌روز بر رونق و شکوفایی اسلام و هدفها و انقلاب مقدس اسلامی و تقویت نظام مقدس جمهوری اسلامی افزوده بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با جمعی از ائمه‌ی جمعه‌ی کشورهای نامیبیا، موزامبیک، آفریقای جنوبی و لسوتو

بیانات در دیدار با جمعی از ائمه‌ی جمعه‌ی کشورهای نامیبیا، موزامبیک، آفریقای جنوبی و لسوتو بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اسلام، نیروی عظیمی در دنیا خیلی خوش آمدید. این‌جا خانه‌ی شماست و شما برادران عزیز ما هستید. ما در تمام این یازده سال بعد از انقلاب، نگران مسایل جنوب آفریقا بودیم و از رنجی که مردم آفریقای جنوبی و نامیبیا در طول این سالیان می‌بردند، متأثر و غمگین بودیم. من، یک سفر برای اعلام حمایت از مردم مظلوم در جنوب آفریقا، به آن منطقه آمدم. خوشحالیم که امروز بحمداللّه مردم توانستند صدای خود را به دنیا برسانند. مسلمانها، نقش مهمی در آفریقای جنوبی و در کل جنوب آفریقا دارند. شاید واقعاً این روحیه‌ی مبارزه‌یی که امروز در مردم آفریقای جنوبی مشاهده می‌شود، به میزان قابل توجهی ناشی از حماسه‌ی مسلمانها در آن‌جا باشد. الان در آفریقای جنوبی، ظلم بزرگی حاکم است. یک گروه ظالم و اقلیت زورگویی بر مردمِ آن‌جا حاکمند و مبارزه‌ی با آنها، یک عمل اسلامی است. مسلمانها، نقش قابل توجهی در این مبارزه داشتند. ما معتقدیم که اسلام نیروی عظیمی در دنیاست. ما بیش از یک میلیارد مسلمان هستیم. اگر این میلیارد، حتّی فقط با هم ارتباط دوستانه - نمی‌گویم اتحاد - داشته باشند، مطمئناً قادر خواهند بود که در همه‌ی مسایل جهانی، نقش بزرگی ایفا کنند. شعار ما، وحدت مسلمین دستهایی بین این جامعه‌ی عظیم تفرقه ایجاد می‌کند. این، مسأله‌ی مهمی است. همه باید چشمشان را باز کنند، این دستها را بشناسند. اینها، دستهایی است که در حقیقت علیه قدرت نیروی اسلامی مجهز شده است. شعار ما، وحدت مسلمین است. معتقدیم که این، قدم اول می‌باشد. بعد از وحدت مسلمین، عظمت آنها در عالم است و ما در جمهوری اسلامی، مقابله با قدرتها را امتحان کرده‌ایم. ما بر قدرتهای بزرگ غالب شدیم؛ با این که آنها بیش از ما مسلح بودند و بیش از ما پول داشتند. این، به برکت ایمان به خدا بود. ایمان به خدا، به یک انسان و یک ملت قوّت می‌بخشد و همه‌ی مشکلات را در مقابل آنها آسان می‌کند. در صدر اسلام، رسول مکرّم اسلام(ص) و صحابه و نیز جانشینان بزرگوار ایشان توانستند با اتکای به خدا، یک تمدن عظیم تاریخی را پایه‌گذاری کنند. آنها هم در برابر قدرتهای بزرگ زمان خود، علی‌الظاهر کوچک بودند؛ اما ایمان به آنها قدرت بخشید و توانستند برای چندین قرن، عظمتی را در

تاریخ ایجاد کنند. ما چرا نتوانیم؟ «ولا تهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»(۱). شرطش ایمان است. ان‌شاءاللَّه که موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ---------------- ۱) آل‌عمران: ۱۳۹

سخنرانی در دیدار با قاریان چهل کشور جهان و جمعی از روشن‌ضمیران، در سالروز بعثت رسول‌اکرم(ص)

سخنرانی در دیدار با قاریان چهل کشور جهان و جمعی از روشن‌ضمیران، در سالروز بعثت رسول‌اکرم(ص) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بعثت، مهمترین حادثه در طول عمر بشر در ابتدا، این عید عظیم و بعثت بی‌نظیر الهی را که امروز شما مؤمنین به اسلام و ارادتمندان به نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) یاد و خاطره‌ی آن را جشن گرفتید، به همه‌ی مسلمین جهان و مردم انقلابی کشورمان و به شما برادران و خواهران، تبریک عرض می‌کنم. مسأله‌ی بعثت و پدید آمدن این حادثه‌ی الهی، مهمترین مسأله‌یی است که در طول عمر طولانی بشریت، برای او اتفاق افتاده است. در سرنوشت انسان و تاریخ بشر، هیچ حادثه‌یی به قدر این حادثه مؤثر نبوده و هیچ لطفی از طرف پروردگار عالم، به عظمت این لطف و فضل برای انسانها، وجود نداشته است. ما افتخار داریم که با همه‌ی وجود، این بعثت عظیم را قبول کردیم و به آن ایمان آوردیم و این راه سعادت را شناختیم. این، خود یک نعمت عظیم الهی است و هر انسان مسلمانی وظیفه دارد که بعثت نبوی را در زندگی شخصی و دنیای خود تحقق ببخشد و با ایمان و عمل و حرکت به سمت هدفهایی که در بعثت نبیّ اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) وجود داشته است، خود را به بهشت سعادت الهی و معنوی واصل و نایل بکند. البته، ما نمی‌توانیم در معنای بعثت و حقیقت آن، سخنی بگوییم. این حقیقت، والاتر از ذهن و بیرون از دسترس عقول قاصر ماست. مفتخریم که شعار دین و عمل به قرآن را در زندگی خود پیاده کرده‌ایم آنچه که امروز در مسأله‌ی بعثت، برای مسلمانان عالم مطرح می‌باشد، دو مطلب است: اول این که این بعثت و سرچشمه، زنده و جوشان است و این فضل و برکت الهی، برای انسانها در طول تاریخ است و همان‌طور که خدای متعال مکرر در قرآن کریم وعده فرموده است، ظهور این حقیقت برای آن است که بر زندگی بشر غالب بشود و زندگی را به رنگ و شکل خود در بیاورد. این حقیقت، محقق خواهد شد: «لیظهره علی‌الدّین کلّه». مسأله‌ی بعثت، یک حقیقتِ طبیعیِ این عالم و یک حالت قطعی و حتمی برای بشریت است. آن عدل و حقی که با بعثت خاتم‌الانبیاء(ص) در عالم مطرح شد، برای این نبود که جمعی از مردم در برهه‌یی از زمان، آن را قبول بکنند و بخش عظیمی از تاریخ بشر و انسانها، آن را نپذیرند؛ بلکه مطرح شد تا عالم و انسان را طبق پیشنهاد خود بسازد و بشریت و همه‌ی وجود را - به تبع بشر - از این راه به کمال برساند و این خواهد شد؛ اگر نشود، نقض غرض خواهد بود. البته، حرکت به سمت این مقصود، حرکتی است که با شرایط و علل و عوامل متناسب با خود، انجام می‌گیرد و ما به سمت این حقیقت می‌رویم و هر قدمی که بشر بر می‌دارد - چه خود او بخواهد، چه نخواهد؛ حتّی چه بداند و چه نداند - به حقیقتِ بعثت نزدیکتر می‌شود. امروز، آنچه که از شعارها در دنیا مطرح است، همان بعثت الهی است؛ اگر چه غالباً عملی تحت آن شعارها نیست؛ مثل شعار عدالت اجتماعی، آزادگی و آزادی، علم و دانش و ترقی‌خواهی، تعالی سطح زندگی و دیگر شعارهایی که دولتها و ملتها و صاحبان افکار و مکاتب، آنها را می‌دهند. نفس این شعارها در دنیا، به برکت بعثتها و بعثت آخرین (بعثت خاتم) مطرح شده است که البته به شکل ناقصش، در دست مردم وجود دارد و بعضی به سمت آن حرکت می‌کنند. امروز، ما و همه‌ی بشریت، به سمت تدین به مفاهیم و ارزشهای این بعثت حرکت می‌کنیم و ما در جمهوری اسلامی مفتخریم که جزو انسانها و ملتهایی هستیم که شعار دین و عمل به قرآن را در زندگی خود محقق و پیاده کرده‌ایم و به سمت کمالِ تحقق آن پیش می‌رویم. ما مفتخریم که این حقیقت را شناخته‌ایم، آن را دیده‌ایم، به آن عشق ورزیده‌ایم، حرکت به سمت آن را شروع کرده‌ایم و به میزان زیادی پیش رفته‌ایم. همه‌ی دنیا و همه‌ی بشریت، باید همین راه را طی کنند و طی خواهند کرد. پیامبر(ص) محور اصلی تجمع مسلمانان مطلب دوم، در مورد شخص نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم)

است. نام و یاد و محبت و حرمت و تکریم این بزرگوار، محور اصلی برای تجمع همه‌ی آحاد مسلمان در همه‌ی دوره‌های اسلامی است. هیچ نقطه‌ی دیگری در مجموعه‌ی دین وجود ندارد که این طور از همه‌ی جهات - هم جهات عقلی، هم جهات عاطفی، هم جهات روحی و معنوی و اخلاقی - مورد قبول و توافق و تفاهم همه‌ی فِرَق و آحاد مسلمین باشد. این، آن نقطه‌ی مرکزی و محوری است. قرآن و کعبه و فرایض و عقاید، همه مشترکند؛ اما هر کدام از اینها، یک بُعد از شخصیت انسان - مثل اعتقاد، محبت، گرایش روحی، حالت تقلید و تشبّه و تخلق عملی - را به خود متوجه می‌کند. وانگهی در میان مسلمانها، غالب این چیزهایی که گفته شد، با تفسیرها و دیدگاههای مختلف مورد توجه است؛ اما آنچه که همه‌ی مسلمانها از لحاظ فکر و اعتقاد و - مهمتر از عاطفه و احساس - وحدت و تفاهم، روی او اشتراک دارند، وجود مقدس پیامبر خاتم و نبیّ‌اکرم حضرت محمّدبن عبداللَّه(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) است. این نقطه را باید بزرگ شمرد. این محبت را باید روزبه‌روز بیشتر کرد و این گرایش معنوی و روحی به آن وجود مقدس را باید در ذهن مسلمین و در دل آحاد مردم تشدید کرد. شما می‌بینید که در توطئه و تهاجم فرهنگی به اسلام، یکی از قسمتهایی که مورد توطئه‌ی خباثت‌آمیز دشمن قرار می‌گیرد، همین وجود مقدس و بزرگوار است که در آن کتاب شیطانی مورد تهاجم قرار گرفت و نشان داد که توطئه‌ی دشمن در مجموعه‌ی عقاید و عواطف ملت مسلمان، به کجاها ناظر است. بعد از پیروزی انقلاب، توجه به قرآن روز افزون بوده است نکته‌ی آخری که مطرح می‌کنم، توجه به قرآن است که بحمداللَّه بعد از پیروزی انقلاب، در میان ملت ما روزافزون بوده است و من باید از برادران عزیزی که این مراسم و تشکیلات و دعوت و مسابقات و تشویق عمومی را برای ملتمان فراهم کردند و نیز از برادران عزیزمان در حج و اوقاف که به این مسأله اهتمام ورزیدند، صمیمانه تشکر کنم. این اهتمام، جای تقدیر و شکرگزاری دارد؛ اما حتّی از این هم بیشتر و وسیعتر، باید نسبت به امر قرآن اهتمام ورزید؛ زیرا قرآن همه چیز ماست. ما باید قبول کنیم که ملت ما در نیم قرن پیش از پیروزی انقلاب - که واقعاً مدت کمی نیست - روزبه‌روز از قرآن فاصله گرفته و دور شده است. تا قبل از این نیم قرن، مردم ما - حتّی آنهایی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند - غالباً می‌توانستند قرآن را از رو بخوانند. به همین جهت، این مکتبخانه‌ها نعمت بزرگی بود. چه قدر کسانی از افراد مسنِ نسل قبل را ما می‌شناختیم که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، نمی‌توانستند فارسی بخوانند و با آن که زبانشان فارسی بود، نمی‌توانستند زبان خودشان را به صورت مکتوب بنویسند و بخوانند؛ اما می‌توانستند کتاب خدا را بخوانند و قرآن را بفهمند. آن سیاستی که رژیم وابسته‌ی فاسد خبیث دشمن را در این کشور بر سر کار آورد و بیش از پنجاه سال مسلط نگهداشت، یکی از بزرگترین ضربه‌هایی که زد و ضررهایی که وارد کرد، همین بود که قرآن را بتدریج کنار گذاشت؛ تا آن‌جا که از میان جامعه‌ی ما، قرآن بیرون رفت. لذا در مدارس ما، درس موسیقی می‌دادند؛ اما از آموزش قرآن خبری نبود! هر بچه‌یی که به دبستان و دبیرستان می‌رفت، نُت موسیقی را یاد می‌گرفت؛ اما متن قرآن کریم را نمی‌آموخت! بنابراین، ما را جدا کردند و از قرآن دور نگهداشتند. من پیش از انقلاب، وقتی به وضع قرآن در جامعه‌ی خودمان نگاه می‌کردم و جوانهایی را که با این استعداد و شوق و علاقه، از قرآن دور می‌ماندند، می‌دیدم، چه خون دلی می‌خوردم. خدا را شکر می‌کنیم - هرچند از ادای این شکر عاجزیم - که با پیروزی انقلاب، ما را به قرآن برگرداند و با قرآن آشنا کرد و راه قرآن را به روی ما باز کرد. ما باید عقب‌ماندگیها را جبران کنیم. ما با کسانی که زبان مادریشان عربی است، فرق داریم. آنها با اندکی سواد، می‌توانند قرآن را بفهمند. البته، متن قرآن متنی نیست که هر عرب بی‌سوادی بتواند آن را درست بفهمد. مقداری معلومات و معارف لازم است؛ اما بالاخره می‌توانند بفهمند؛ در صورتی که فارسی‌زبانها این‌طور نیستند. ما باید علاوه بر خواندن متن قرآن، ترجمه‌ی آن را هم یاد بگیریم. امروز، بحمداللَّه جوانهای ما قرآن خوان هستند و خوب هم می‌خوانند. در سرتاسر کشور، ما قرّای با ارزش و ممتازی داریم که وقتی در مسابقات جهانی شرکت می‌کنند، گوی سبقت را از بقیه‌ی کشورها می‌ربایند و بحمداللَّه از این گونه قرّاء کم هم نداریم. هم خواندن متن قرآن و هم ترجمه‌ی آن را بیاموزیم غیر از آنچه که تاکنون انجام گرفته، دو کار دیگر باید انجام بگیرد: اول این‌که بایستی روخوانیِ قرآن، تمام ملت ما را شامل بشود. نباید یک نفر در میان

ملت ما بمانـد که قادر نباشـد قرآن را باز کند و به صورت صـحیح بخواند. زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، باید بتوانند قرآن را بخواننـد. البته، بایـد برای این کـار برنـامه‌ریزی بشود. سازمـان اوقاف، سازمان تبلیغات اسـلامی، وزارت آموزش و پرورش، سازمانهای گوناگون و مؤسـسات دیگری که به عشق قرآن به وجود آمده‌انـد، بایـد این کار را در ردیف اول وظایف خودشان قرار بدهنـد. این کار باید انجام بگیرد. نمی‌شود در کشوری که بر مبنای اسـلام اداره می‌شود، قرآن را به دست یک نفر بدهیم و بگوییم بخوانـد، اما نتواند این کتاب عزیز را باز کند و بخواند. بنابراین، همه باید بتوانند قرآن را بخوانند. البته، این قدم اول است. کار دوم، رفتن به سـمت فهم قرآن است. قرآن بایـد ترجمه بشود. مـا تـا امروز، ترجمه‌ی خوب کم داشـته‌ایم و از این جهت فقیریم. بعضـی از ترجمه‌هایی که در دسترس می‌باشـد، بهتر است که اصـلاً نباشد؛ زیرا مورد اعتماد نیست! البته، بعضـی بهتر است و بعضـی هم نسبتاً خوب می‌باشد که اخیراً در دسترس قرار گرفته است. باید قرآن با ترجمه‌های متعدد منتشر شود. تعدد و تکرار، هیچ ایرادی ندارد و زیـادی نیست. اگر ما ده ترجمه‌ی خوبِ قرآن هم داشـته باشـیم، زیاد نیست؛ زیرا هرکسـی با مـذاق و سـبک فکر و سـطح معلومات خود، از یکی از آنها خواهـد توانست اسـتفاده کند. بنابراین، تعدد و تکرار اشـکالی ندارد؛ منتها ترجمه باید صـحیح باشد و اهل فن آن را ببیننـد. مردم، این ترجمه‌ی صـحیح را بـا متن قرآن بخواننـد و بخصوص شـما که قرآن را تلاوت می‌کنیـد، آن قسـمتی را که می‌خوانیـد، حتماً ترجمه‌اش را بفهمید و بدانید که بدون دانسـتن ترجمه‌ی قرآن، قادر به تلاوت خوب نخواهید بود. من، به برادرانی که اهل تلاوت قرآننـد، مکرر یادآور شـده‌ام که شـما نمی‌توانیـد خوب تلاوت بکنیـد؛ در حالی که نمی‌دانید کجا باید وصل کنید، کجا بایـد وقف کنیـد و کجا را مناسب است با چه لحنی بخوانیـد. در حرف زدن معمولی هم، شـما صـدایتان را بالا می‌بریـد، پایین می‌آورید و بر تأثیرگذاریِ سخن می‌افزایید. اینها، لازمه‌ی کلام است. وقتی قرآن را تلاوت می‌کنید، باید بتوانید این کارها را بکنید و بـدون اطلاع نمی‌شود این کارها را انجام داد. حفظ قرآن، قـدم بعدی است که هرکس توفیق پیدا بکند، یقیناً خیر کثیری به‌دست آورده است. امیـدواریم که خداونـد همه‌ی ما را در دنیا و آخرت با قرآن محشور کند. ان‌شاءاللَّه زندگی ما قرآنی باشد و به سـمت اهـداف این کتـاب شـریف حرکت کنیم و ممـات مـا هم با معرفت قرآن و در خـدمت آن قرار گیرد. والسّـلام علیکم و رحمـهٔ‌اللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با فرماندهان یگانهای عمده‌ی عملیاتی نیروی زمینی و هوانیروز

سخنرانی در دیـدار بـا فرمانـدهان یگانهـای عمـده‌ی عملیـاتی نیروی زمینی و هـوانیروز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم تلاـش مـا برای تحقق آرمانهاست از دیدار شـما برادران و فرماندهان و مسؤولان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسـلامی ایران خوشحالم. بعضی از شما، ده سال یا هشت سال و یا کمتر و بیشتر، در میدانهای نبرد و یا در صـحنه‌های مربوط به نبرد حضور داشتید. من، بعضـی را در جمع شما می‌شـناسم که سالهـای متمـادی در صـحنه‌های جنـگ و تهدیـد دایمی مرگ بودنـد و همه‌ی جسم و جـان خود و راحـتی عزیزان و آسایش و امنیت خانواده‌شان را در طَبَق اخلاص گذاشـتند و تقـدیم کردنـد. بعضـی از شـما بودند که به شـهادت رسـیدند و بعضـی دیگر هم مثل شـما و دیگران هسـتند که بحمداللَّه برحسب تصادف زنده ماندند. همان جایی که شـهدای ما حضور داشتند، شما هم حضور داشتیـد؛ فرقی ندارد. جایگاهتان آن‌گونه نبود که شـما به جایی نرفتید و شـهید نشدید. نه، آن جایی که شـما حضور داشتید، همان‌جایی بود که آدم آن‌جا شـهید می‌شود. به‌دلیل این‌که رفیق و همرزم و دوسـتتان در آن‌جا شـهید شد، ولی شما بحمداللَّه امروز زنده هستید. در این‌جا مناسب است که مختصـراً یک بحث عرفانی و معنوی مطرح کنم. ما کمتر به حقایق این بحثها توجه می‌کنیم؛ هر چند بیشتر حقایق هم همان‌جاست. بحث این است که اصـلاً ما این حیات و زندگی را برای چه می‌خواهیم؟ وقتی شـما اتومبیلتان را بنزین می‌زنید و در آن روغن می‌ریزید و مرتب می‌کنید، برای این است که سوار آن بشوید و به جایی برسـید. اگر چنانچه کسـی این باک را از بنزین پُرکنـد و سوار شود و روشن کنـد و به سـمت پمپ بنزین بعـدی برود و در آن جا مجـدداً باک را پُرکنـد و باز

ماشین را روشن کند و به طرف پمپ بنزین سومی برود و همین کار را تکرار کند و ادامه دهد، چه هدفی را دنبال کرده و چه فایده‌یی را تأمین نموده است؟! این که زندگی نشد. اگر هدف از پُر کردن باک و مرتب کردن ماشین این باشد که حرکت کنیم تا به جایی برسیم که مجدداً همین کار را بکنیم، هیچ هدف مشخصی را دنبال نکرده‌ایم. شما این موتوری که اسمش جسم و وجود شماست، برای چه مرتب می‌کنید؟ آیا ما غذا می‌خوریم تا جان بگیریم و راه بیفتیم و حرکت و تلاش کنیم و نانی گیربیاوریم و دوباره بخوریم؟! اگر دوباره این نان را هم گیرآوردیم و در جسممان ریختیم، با خوردن نان دوم، باز جان و حرارت و حرکت و توانی پیدا می‌کنیم. واقعاً با این توان، باید چه کار کنیم؟ آیا باز دوباره به سمت نان حرکت کنیم؟! این که زندگی نشد. این، چیز پوچی است. آیا انسان در همه‌ی سالهای متمادی بخورد تا بتواند کار کند و بعد با کار خود، وسیله‌ی خوردن پیدا کند؟! این که یک دورِ دایمیِ خیلی بی‌ربطی شد. این‌گونه زندگی که فایده‌یی ندارد. من در ماشینم بنزین می‌ریزم که با آن بتوانم خودم را به نقطه‌ی محبوب و معشوق و آن جایی که کار دارم، برسانم. البته، وقتی می‌خواهم به آن جا برسم، طوری راه را انتخاب می‌کنم که پمپ بنزینی هم وسط راه باشد. اما هدف، آن پمپ بنزین نیست، هدف آن جاست. ما باید غذا بخوریم تا برای رسیدن به مقصودی، توان و حیات پیدا کنیم. آن مقصود چیست؟ آن را باید پیدا کرد. آن معشوق چیست؟ دنبال او باید رفت. او، آرمانها و آرزوهای فراتر از چارچوب جسم من و شماست. تلاش ما برای آن آرزوست. البته، آن آرزوها در همه‌ی انسانها یکسان نیست. یک نفر آرزویش حراست از میهن است. این آرزو، مقدس و خوب است و هیچ قبحی در آن نیست. آنهایی که برای میهنشان جانفشانی می‌کنند، در حقیقت برای راحتی مردم میهنشان تلاش می‌کنند. آنها، کار مقدسی را انجام می‌دهند؛ اما از این بالاتر و مقدستر هم هست. آن مدّ نگاه که به انسانیت و کمال و صفات نیکوی انسانی می‌رسد، از این بالاتر است. بعضی از انسانها از مرزهای ظلم و طغیان دفاع می‌کنند گاهی هم انسان از مرزهایی دفاع می‌کند که آن مرزها، مرزهای ظلم و طغیان است. فرض کنیم در نظام و کشوری، سیستم و تشکیلاتش به‌گونه‌یی باشد که برای فساد تلاش می‌کند. تعجب نکنید، این‌طور چیزی در دنیا وجود دارد. مثلاً می‌بینید سران کشور، یک مشت قاچاقچیند؛ حالا یا قاچاقچی مواد مخدر و یا قاچاقچی سلاح هستند. آنها پول می‌گیرند تا معامله را شروع کنند و راه بیندازند. الان در این دنیای بزرگ و در این جنگل گسترده‌یی که قدرتها این‌چنین به جان هم افتاده‌اند، از این قبیل کشورها داریم. البته، به شایعات کاری ندارم که مثلاً امریکاییها «نوریگا» را به قاچاقچیگریِ مواد مخدر متهم کردند و چون امریکاییها گفتند، پس حجّیت ندارد. امریکاییها خودشان صد پله از «نوریگا» بدتر و خبیثترند! اگر او آدم بدی است، اینهایی که امروز در امریکا سرکارند، از او بدترند. او، لااقل این‌قدر همت و حمیّت داشت که در مقابل زورگویی، چند صباحی بایستد؛ اگر چه ماهیت کار چندان معلوم نبود. ما اصلاً مایل نیستیم درباره‌ی کارهای کسانی از این قبیل، قضاوت کنیم. بنابراین، ظواهر کار را می‌گوییم. برخی از سران کشورها، حتّی این‌را هم ندارند. آنها صددرصد تسلیم سیاستهایی هستند که از طرف سرمایه‌دارها و کمپانی‌دارهای بزرگ و قارونهای زمان تدوین می‌شوند. به ظاهرِ رؤسای جمهور امریکا و داد و فریادهای توخالی آنها نگاه نکنید. اینها، در مقابل سیاستهای القا شده از طرف همین کارتل‌دارهای عظیم جهانی - که عده‌یی از آنها امریکایی و عده‌یی دیگر صهیونیستند - از خودشان هیچ اراده‌یی ندارند و اگر یکی را دو کردند، سرشان را زیر آب می‌کنند - مانند مواردی که شما در عمر خود دیده‌اید. به همین اندازه که من و شما یادمان است، از رؤسای جمهور امریکا، یکی کشته شد و دیگری با افتضاحی کنار رفت. اینها عادی نیست. همه‌اش دست کسانی است که در پشت پرده کار را اداره می‌کنند. ما راجع به این سران که تفکر قاچاقچیگری دارند، بحثی نداریم و نمی‌خواهیم صحبتی بکنیم. هدف نهایی، جلب رضای الهی و ادای تکلیف است همان‌طورکه اشاره کردم، دفاع از مرزهای کشور، یک هدف است؛ امّا تلاش برای نجات این کشور از آن‌چنان سیستمی، هدف بالاتر و با ارزشتری است. اگر نظام و کشوری - مثل کشور ما - به سمت تعالی و فضیلت اخلاقی و معنوی و رستگاری و نجات انسان از ناراحتیها و رنجها سوق پیدا کند، درآن‌صورت، هدف حراست و حفاظت از این نظام خواهد بود. ارزش دفاع از چنین نظامی، بالاتر

و والاتر از دفاع صِرف از مرزهاست. اینها هدفهای زندگی است و انسان باید برای آنها و کسب رضای خدا تلاش کند و وظیفه و تکلیف دینی خودش را - که بالاخره پس از این زندگی کوتاه مادّی، همان برایش می‌ماند - انجام بدهد. به همین خاطر، در کلمات امام بزرگوارمان - که مرد حکیمی بود و صرفاً یک روحانی متخصص در امر فقه و اصول و حکمت و فلسفه نبود و شخصاً و روحاً یک انسان بزرگ‌اندیش و بلنداندیشی بود - ادای تکلیف خیلی مهم شمرده می‌شد. ما آدمهای بزرگ زیاد دیده‌ایم و شرح حال بعضی از آنان را در کتابها خوانده‌ایم و با انواع و اقسام شخصیتهای روحانی و علمای دینی و اساتید، زیاد برخورد کرده‌ایم؛ ولی امام(ره) یک انسان نمونه و فوق‌العاده بود و از نوع سایر کسانی که در همان کسوت و با آن هدفها بودند، نبود. انصافاً او انسان والایی بود. ایشان مکرر می‌گفتند که ما برای ادای تکلیف حرکت می‌کنیم، حتّی برای پیروزی هم تلاش نمی‌کنیم. البته، پیروزی را دوست می‌داریم، هیچ کس نیست که از پیروزی بدش بیاید، هیچ‌کس نیست که برای پیروزی کار نکند؛ اما هدف نهایی چیزی است که حتّی از پیروزی هم بالاتر می‌باشد و آن جلب رضای خدا و ادای تکلیف است. اگر من پیروز شدم، اما از خدا دور گشتم، مغلوب شده‌ام. اگر من - خدای نکرده - به هدفم دست نیافتم، اما تکلیفم را انجام دادم، این پیروزی و پیشرفت است. ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم. هرکدام از شما، آن وقتی که احساس می‌کنید نسبت به وظیفه‌ی دولتی و ارتشی خود بی علاقه‌اید و نسبت به آن کار، دلسوزی ندارید، آن‌وقت جای نگرانی است؛ چون از خدا دور می‌شوید. جا دارد انسان نگران بشود؛ ولو ظاهر قضیه هم معلوم نباشد و مافوق و فرمانده و زیردست نفهمند. فکر نکنید که اگر ظواهر کار درست باشد و شما دلسوزی‌یی نکنید، مسأله تمام شده‌است. باطن قضیه را که خدا می‌داند و مطلع است که شما فاصله می‌گیرید. آن‌وقتی که شما نسبت به کارتان با علاقه و دلسوزی تلاش می‌کنید و می‌دانید که خدا عالم و راضی است، درآن‌صورت شما خوشحال باشید که کارتان تمام شده است و به هدف رسیده‌اید. این، صلاح و نجاح و فوز است؛ یعنی رسیدن و دست یافتن به هدف. اگر این حالت استمرار پیدا کرد، خشنود باشید؛ زیرا صلاح دایمی و ابدی شماست و ما دنبال این هستیم. این، جنبه‌ی عرفانی و معنوی و اخلاقی قضیه است که ما نبایستی از آن فارغ باشیم و همان‌طور که گفتم، ذهنهای امثال من قادر نیست که عمق و مغز این معنویات و رقیقه‌ها را درست لمس کند. هرچه انسان معنویتر و روحانیتر باشد، بیشتر می‌فهمد. (البته، روحانی نه به معنای این لباس ما، بلکه به معنای روحانیت معنوی و حقیقی و قلبی). عمده‌ی ارتش، نیروی زمینی است آقایان! از لحاظ وضع تکلیف، نیروی زمینی عمده‌ی ارتش است. اصل قضیه شمایید. نیروی هوایی، شما را پشتیبانی می‌کند و اگر چه ما مرزها و تهدیدهای دریایی قابل توجهی داریم، اما نیروی دریایی، درجه‌ی دوم شماست. یعنی حتّی آن‌جایی که تهدید از جانب دریا باشد، مدافع واقعی در زمین، شما هستید و باید دفاع کنید. بنابراین، اصل قضیه نیروی زمینی است. امروز، نیروی زمینی مثل نیروی زمینی دوران رژیم گذشته نیست که همه‌ی تلاش و تحرکش، عبارت از انجام مانوری در بیابانی با یک دشمن فرضی و یا یک هدف دروغینی و چیزهایی که ظاهراً هیچ خطری ندارند، باشد. امروز، نیروی زمینی دارای هدف است و تهدید جدی و منطقه‌ی حفاظت حقیقی دارد که باید حفاظت کند. فرق وضع امروز شما با رژیم گذشته، مثل تفاوت تفنگ حقیقی با مشق و گلوله‌ی واقعی با گلوله‌ی مشقی است. امروز، شما به معنای واقعی کلمه، با تهدید مواجهید و باید دفاع کنید و خودتان را به هدفها برسانید. هدفهای واقعی و مشخص شده، با گذشته فرق می‌کند؛ پس باید آمادگی صددرصد و واقعی باشد. این که ما در جایی، صورت یگانی داشته باشیم و بگوییم این مقدار از مرز دست ماست و این قدر گسترش داریم و هر وقت هم کسی به آن‌جا برود، ببیند که بالاخره یگانی وجود دارد و ظاهر قضیه حفظ شده است، کافی نیست. نیروی زمینی باید آمادگی حقیقی داشته باشد. این، خلاصه‌ی قضیه است. من مکرر به آقایان مسؤول - هم به تیمسار رئیس ستاد مشترک و هم به تیمسار فرمانده‌ی نیروی زمینی - گفته‌ام که یگانها بایستی در چارچوب امکانات، در حد اعلای آمادگی باشند. البته، مشکلاتی را که آقای سرتیپ حسنی سعدی اشاره کردند، من بیشتر از ایشان آنها را می‌دانم؛ چون در سطوح تصمیم‌گیری ارتش، سابقه‌ام بیش از ایشان است. یازده سال است که من با ارتش در سطوح تصمیم‌گیری سروکار دارم و نقصها و مشکلات و

نیازها و کمبودهای آن را می‌دانم و به مشکلات بودجه‌ی دولت هم واقفم. البته، همه‌ی این مشکلات و کمبودها باید در زمان خودش حل شود و به شکل مطلوب درآید؛ اما مطلبی که من به شما می‌گویم، با غفلت از آن واقعیتها نیست. من می‌گویم در چارچوب امکانات و موجودی و ممکناتمان، بایستی در حد اعلی باشیم و تا جایی که ممکن است، باید تلاش کنیم. نباید کمبودها موجب و یا - به تعبیر دیگری - بهانه برای نقصها و نارساییها بشود. باید ابزار را آماده نگه‌داریم. من، چند سال قبل از این، برای همین قضیه جهاد خودکفایی را تشکیل دادم. الان هم جهاد خودکفایی در همه‌ی نیروها - از جمله در نیروی زمینی - باید در حد اعلی کار و تلاش بکند تا بتواند مقصود از این تشکیلات را که خودکفایی درونی است، تا حد ممکن تأمین کند. البته، شما فعلاً نمی‌توانید تانك بسازید - اگرچه انشاءاللَّه در آینده این کارها خواهد شد - اما سلاحها و وسایل مهندسی و تانکها و نفربرها و تانك‌برهایی را که الان داریم و مربوط به جهادخودکفایی می‌باشد، عملیاتی و آماده به کار نگه‌داریم. ما بولدوزر و لودر و این‌گونه امکانات کم نداریم. اینها باید آماده باشند و مورد استفاده قرار گیرند. آموزش و انضباط و سازماندهی و حضور در یگانها را جدی بگیرید آموزش را جدی کنید. مراکز آموزشی مثل دانشکده‌ی علوم نظامی و همچنین بقیه‌ی مراکز آموزشی را حقیقتاً مرکز آموزش قرار بدهید. انضباط در داخل نیروها، انضباط واقعی و عمیق باشد؛ نه انضباط صوری محض. البته، انضباط صوری هم لازم است. انضباط، یعنی هر فرمانبری خودش را ملزم اخلاقی و وجدانی بداند که فرمان فرمانده را عمل بکند. این کار، نه فقط در مدّ نگاه او، بلکه همان جایی که چشم او هم نمی‌بیند، فرمان او باید عمل بشود. انضباط به معنای واقعی، همین است. سازماندهی به شکل دقیق و عمیق آن، بحمداللَّه در ارتش خوب بوده و الان هم به‌خوبی وجود دارد. سازماندهی در ارتش ایرادی ندارد؛ اما برای حفظ این سازماندهی، باید کمربند انضباط را دور یگانهای عمده و غیرعمده بیندازید و آنها را محکم نگه‌دارید؛ زیرا یك ذره بی‌انضباطی و بی‌نظمی در خطوط، فاجعه‌آفرین است. حضور شما در یگانهایتان، خیلی واجب است. فرمانده‌ی لشکر باید تا سطح گردان جلو برود. گروهان باید مرتب سرکشی و بازرسی شود و نگاه و نفس شما به او بخورد. این، خودش تأثیر زیادی خواهد داشت. همه‌ی کار این نیست که به افراد یگان پول بدهید. شما خیال می‌کنید که پول، همه‌ی مسایل و مشکلات را حل می‌کند، یا همه‌ی اشکالات از کم پولی ناشی می‌شود؟ نه، این‌طور نیست. نیرو، در مرز و در چهارقدمی دشمن نشسته و احیاناً یك رادیوی یك موج هم دم دستش است و اصلاً نمی‌داند دنیا چیست و کیست و اصلاً شما وجود خارجی دارید یا خیر. او، اصلاً نمی‌داند فرمانده‌ی لشکر به فکر اوست یا نه؛ چه رسد به فرمانده‌ی نیرو! بعضی اوقات، سربازهای جلو خطوط مقدم، حتّی درجه‌دارها و افسرهایشان، خیال می‌کنند فرمانده‌ی آن‌جا به یاد آنها نیست. این موضوع، آنها را خُرد می‌کند. حالا اگر شما رفتید و مقداری پول به او دادید، این کار معجزی درست نمی‌کند و اصلاً کمبودش مشکلی به وجود نمی‌آورد. او باید بداند که شما به فکرش هستید و ناراحتی و رنج او را حس می‌کنید. اگر چنین قضیه‌یی را فهمید، روحیه پیدا می‌کند و می‌جنگد و مقاومت نشان می‌دهد و سنگر را حفظ می‌کند. خطوط مقدم باید نفوذ ناپذیر باشند مشکل ما، همان خطوط مقدم است. چرا عراق توانست ناگهان وارد خاك ما بشود و هشتاد، نود و یا صد کیلومتر جلو بیاید و بعد شما و سایر نیروهای مسلح، برای بیرون انداختنش هشت سال زحمت بکشید و تازه به‌طور کامل نتوانید او را بیرون کنید؟ به‌خاطر این‌که خطوط مقدم درست نبود. خطوط مقدم باید درست باشد. سنگرهای مقدم بایست نفوذناپذیر باشند. الان، دشمنِ روبه‌روی ما، همین‌گونه است. شما به ذهنتان هم خطور نمی‌دهید که بتوانید نیروهایتان را بردارید و مثلاً پنجاه کیلومتر در عمق خاك او پیش بروید؛ چون می‌دانید که خطوطش محکم است. شما چرا نتوانید؟ ما از داخل کشور او خبر داریم و می‌دانیم که مشکلاتش خیلی بیشتر از شماست. در عین حال، این استحکام را دارد. خطوطی که دست شماست، باید محکم باشد. البته در آینده - که خود من وقتش را معین خواهم کرد - کلاً خطوط دفاعی در دست ارتش خواهد بود؛ اما الان این‌چنین نیست. الان، چند صد کیلومتری دست شماست و قدری کمتر از آن هم دست سپاه می‌باشد. ژاندارمری هم مقداری در اختیار دارد. نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بایستی مثل سد فولادین غیرقابل نفوذ باشد. این‌گونه هستید یا

نه؟ اگر نباشید، قابل قبول نیست. باید ببینید اشکالتان چیست. در همه‌ی سطوح: فرمانده‌ی نیرو، فرماندهان یگانها و لشکرها و دژبانهای عمده و بقیه‌ی عناصر بروند ببینند اشکالشان چیست و چرا آن‌طورکه مطرح کردم، نیست و چرا نمی‌توانید؟ البته، بحمداللَّه قدرت ارتش خوب است و نیروی زمینی قوی و تواناست. بروید از این خطوط مقدم خاطرجمع بشوید. این، حرف ماست. از خدا کمک بخواهید و قدر وضع کنونی ارتش و قدر این‌گونه نشستن و معاشرت را بدانید. این، چیز با ارزشی است و اگر کسی بفهمد، کار قیمتداری است. شما، این‌جا روی موکت دور همدیگر نشسته‌اید که چیز با ارزشی است. البته، فرماندهی به جای خود، اما برخورد و منش انسانی برادرانه مهم است که بحمداللَّه شما امروز آن را دارید و در گذشته هیچ وقت نداشتید. امروز ارتش نزد مسؤولان و مردم عزیز است در گذشته، ارتش ایران هیچ وقت از عزت واقعی برخوردار نبوده است. زرق و برق و ترسیدن آدمها را کاری ندارم. اصولاً ارتش، از عزت واقعی برخوردار نبود؛ به‌خاطر این‌که همیشه از طرف مافوق روی او فشار بود و تحقیر می‌شد. از طرف مردم نیز همیشه طرد می‌شد و اگر نگوییم همیشه، گاهی یا خیلی از اوقات، مورد نفرت بوده است. این، تاریخ گذشته‌ی ماست. اگر کسی تاریخ هشتاد یا هفتاد سال اخیر را نگاه کند، می‌بینند که جز این نبوده است. چه آن وقتی که ما ارتش منظمی نداشتیم و چه از اوایل قرن اخیر هجری شمسی که ارتش منظم پیدا کردیم و مستشارهای خارجی زمام ارتش را به‌عهده گرفتند؛ این‌گونه بوده‌است. یک وقت در یکی از ملاقاتهای ارتشیها، شرح دادم که چه کسانی به کشور ما آمدند و عهده‌دار ارتش ما شدند. در این سالهای متمادی، پرتغالیها و فرانسویها و انگلیسیها و روسها و همین‌طور هلندیها، آموزش ارتش ما را به عهده داشتند و در آخر هم امریکاییها بودند که در ارتش نفوذ کردند و چه تحقیر و تحمیلی که نکردند. قدرتمندان هم از طرف آنها همین‌گونه رفتار می‌کردند. مردم نیز در ترس و ارعاب بودند. یک افسر، مخصوصاً تا وقتی که جوان بود و هنوز نشاط و غرور جوانی و زرق و برقی داشت، در خیابان می‌رفت و می‌آمد؛ اما این که ملاک نیست. ملاک، عزت واقعی است. امروز، ارتش به معنای واقعی کلمه عزیز است. مسؤولان کشور، شما را دوست دارند و قدرتان را می‌دانند. سال گذشته دیدید که یکی از آخرین صادرات ذهن شریف امام(ره)، همان پیامی بود که به ارتش دادند که چه پیام محبت‌آمیز و احترام‌آمیزی بود. من، همیشه با ایشان راجع به ارتش و نیروهای مسلح زیاد صحبت می‌کردم و می‌دیدم که قلباً برای ارتش احترام قایلند. این، عزت است. مردم هم شما را واقعاً عزیز می‌شمارند و مدافع خود می‌دانند و مهاجم به خودشان و بی‌تفاوت و سربار نمی‌انگارند. هشت سال جنگ، به مردم ما کاملاً آموخت که این اونیفورم و نیروهای مسلح، کلاً چه‌قدر برایشان ارزشمندند. این، عزت واقعی است. قدر آن را بدانید و برای حفظ و ازدیادش تلاش کنید. از خدا هم کمک بخواهید، تا ان‌شاءاللَّه کمکتان کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم یاد سیّدالشّهداء روح بزرگ امام را به اهتزاز می‌آورد در مثل چنین روزی (سوم ماه شعبان) بیش از همه چیز، انسان به یاد امام بزرگوار و عظیم‌الشأنِ فقیدمان - آن خورشید درخشان زندگی و آن برق لامع تاریخ پُرفراز و نشیب ما - می‌افتد که در چنین روزی، مثل بعضی از مناسبتهای دیگر، در هیجان و حال مخصوص و خصوصیات روحی عجیبی قرار می‌گرفتند. یاد پاسداران و این جوانان عاشق مؤمن مخلص فداکاری که نظیرشان را در طول تاریخ کم می‌شود پیدا کرد؛ ایشان را به هیجان می‌آورد. یاد سیّدالشّهداء - حسین بن علی(علیه‌الصّلاة والسّلام) - روح بزرگ آن بزرگوار را به اهتزاز می‌آورد و در معنویت همه جانبه‌ی وجود مقدس سیّدالشّهداء، غرق می‌شد. همچنین، یاد ماه شعبان و مناجات شعبانیه و معنویات این ماه و استقبال ماه مبارک رمضان، به ایشان حال و معنویت خاصی می‌داد. بارها در این مناسبت و مناسبتهای دیگر، ایشان را با همین خصوصیات و جلوه‌های معنا زیارت کرده بودیم. امیدواریم که تصویر نورانی چهره‌ی آن عزیز فقید و آن راحل عظیم، همواره در این مناسبت و دیگر مناسبتها، مقابل چشم

همه‌ی ما باشد که این، راه روشن ماست. من هم این روز مبارک را به شما پاسداران عزیز - چه سپاه و چه کمیته - و به همه‌ی ملت ایران و همه‌ی مؤمنین و مسلمین و مستضعفان و ظلم ستیزان عالم، تبریک عرض می‌کنم که حقیقتاً روز ولادت آن حضرت، عید جهانی است. شهادت، بدون حرکت به سمت انقطاع به‌وجود نمی‌آید وجود مقدس سیّدالشّهداء(علیه‌السّلام)، اگر چه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلِص و مخلَص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌یی از همین اخلاصها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی‌اللّه» حاصل نمی‌شود. در این مناجات شعبانیه‌ی عالیةالمضامین می‌فرماید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»(۱). این کمال انقطاع به سوی خدا و از همه چیز گسستن و همه‌ی قیود و دنباله‌ها را در جهت حرکت به سمت محبوبِ واقعی بریدن و به آن سمت پرواز کردن، چگونه برای انسان حاصل می‌شود؟ شهادت که قله‌ی فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «انقطاع الی اللّه»، برای انسان به وجود نمی‌آید. هرگاه انسان تلاشی انجام داد و قدمِ اول را با همت و عزم و اراده برداشت، آن وقت خدای متعال راه را باز می‌کند و قدمها یکی پس از دیگری، به سمت نورانی شدن دل و پُرنورشدن وجود انسان برداشته می‌شود. شما همت می‌کنید، راه را می‌پیمایید و خدای متعال هم در ادامه‌ی راه، به شما کمک می‌کند و کار را آسان می‌سازد و - همان‌طور که این بزرگوار در مناجات شعبانیه درخواست کردند - کمال انقطاع الی‌اللّه را ارزانیِ شما می‌کند. تدبر و توجه به این مضامین و الفاظ و انس با آنها، برای یک‌یک کسانی که می‌خواهند به وظایف بزرگ خود عمل بکنند، واجب و لازم و ضروری است. موفقیتهای امام مرهون ارتباط با خدا اعتقادم این است که اگر امامِ بزرگوارِ بی‌نظیرِ ما - که واقعاً در میان مردم این زمان، نظیری برای ایشان نمی‌شناسیم و بعد از ائمه‌ی هدی و اولیاءاللّه(علیهم‌السّلام) نظیر ایشان را بسیار کم سراغ داریم - با این مفاهیم مأنوس نبود و با مناجات و دعا سروکار نداشت و اهل تضرع و استغفار و استغاثه و گریه و توسل نبود، بسیار بعید بود که خدای متعال این همه توفیق را به ایشان ارزانی بدارد. موفقیتهای این بزرگوار، به‌میزان زیادی مرهون همین ارتباط با خدا و باز بودن راه دلِ او با درگاه الهی و استغاثه و مناجات و دعا بود. انسان، پیشرفت لحظه به لحظه‌ی این مرد معنوی و الهی را در طی سالهای اخیر احساس می‌کرد. هر ماه رمضانی که بر این بزرگوار می‌گذشت، انسان می‌دید که نورانیتر شده و خدای متعال او را هدایت می‌کرده‌است. راهی را که ما در طول این یازده سال پشت سر امام طی کردیم، راهی نبود که به طور طبیعی و بدون هدایت و حمایت و کمک الهی بتوانیم آن را طی کنیم. از پیچ و خمهای عجیبی عبور کردیم و به برکت رهبری امام(ره)، فراز و نشیبهای عجیبی را پشت سرگذاشتیم و این نبود مگر آن که هدایت الهی ما را کمک می‌کرد. عقیده‌ی خود ایشان هم همین بود و من از ایشان این حرف را شنیده بودم که می‌گفتند: «من از اول انقلاب، احساس می‌کنم دست هدایتی ما را کمک می‌کند و پیش می‌برد و راهها را در مقابل ما باز می‌کند». حقیقت هم همین بود و خدای متعال این هدایت را در مقابل مجاهدت و خلوص و صفا و نورانیّت، ارزانی می‌دارد. هدایت الهی، به انسانهای غافل نمی‌رسد. این که در همین مناجات شعبانیه می‌فرماید: «و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک»(۲)، این نورانی کردن چشم دل و روشن کردن حقایق برای دل بیدار و چشم بصیر مؤمن، رایگان به دست نمی‌آید و بدون مجاهدت و تلاش و ارتباط با خدا، امکان ندارد تحقق پیدا کند. مردم بایستی ارتباط با خدا را در خود تقویت کنند امروز در سطح کشور، توصیه‌ی ما به عموم مردم - بخصوص کسانی که عشق و علاقه‌ی بیشتری به این انقلاب و محصول آن دارند - همین است و علاج و ضرورت قطعی را در این می‌دانیم که بایستی آحاد مردم، ارتباطات و انس فردی و صحبت و مناجات با خدا را در خود تقویت کنند. این، راه امام است و هدایت الهی به دنبال این ارتباط و تماس با خدا میسر می‌شود؛ همچنان که در این ده سال هم همین‌طور بوده‌است و شما جوانهای با اخلاص و پاکدل، این روحیه را در جبهه‌های گوناگون از خودتان نشان دادید و نتایجش را هم دیدید و همچنان که درس امام ما نیز این بود. یک بار از ایشان سؤال کردم که در میان دعاهای معروف، به کدامیک از آنها بیشتر اُنس یا اعتقاد دارید؟ ایشان بعد از تأملی فرمودند: «دعای کمیل و مناجات شعبانیه». وقتی که شما به این دو

دعا مراجعه می‌کنید، با این که دعاهای دیگر هم - مثل ابوحمزه‌ی ثمالی و یا دعای امام حسین در روز عرفه و دعاهای فراوان دیگر - برقراری رابطه با خداست؛ اما در این دو دعا و مناجات، حالت استغفار و انابه و استغاثه و تضرع به پروردگار را به‌شکل عاشقانه‌ی آن مشاهده می‌کنید. دعای کمیل هم مناجاتی با خدای متعال است و رابطه‌ی محبت و عشق میان بنده و معبود را ترسیم می‌کند و این همان چیزی بود که امام بزرگوار ما، روح و دل خود را از آن روشن و منوّر می‌داشت. این ماه، ماه شعبان و آستانه‌ی ماه مبارک رمضان است و این دعاها و راه و صفا و توصیه‌ی امام امت، پیش دید ماست. ملت ما امروز و همیشه، به عزم پولادین و قدم استوار در این راه پُرفراز و نشیب و راه مجد امت اسلامی و اعلای کلمه‌ی اسلام و مسلمین و احیای ارزشهای اسلامی و مجسم کردن واقعی عدالت اجتماعی و حمایت از مظلوم و ضعیف - چیزی که در دنیا شعارش را دادند، اما عمل نشد - احتیاج دارد. میلیاردها انسانِ زیر فشار ظلم، یک الگو می‌خواهند امروز در سرتاسر دنیا، میلیاردها انسان زیرفشار سنگین ظلم و بی‌عدالتیِ قدرتهای بزرگ دست و پا می‌زنند. آنها یک نمونه احتیاج دارند و یک الگو می‌خواهند و شما می‌خواهید آن الگو را نشان بدهید. بارِ بسیار سنگین و کار بزرگی است. البته، راهِ عملی وجود دارد. این راه، پیمودنی است و ما تا امروز پیموده‌ایم و به فضل الهی و به کوری چشم دشمنان، این راه را تا آخرین مرحله، با موفقیت خواهیم رفت و به ملتها و مستضعفان و جویندگان حق، راه و سرمنزل را نشان خواهیم داد. در عین حال، کارِ سنگین و بزرگی است و آمادگی و توکل و ارتباط و اتکای به ذات مقدس باری‌تعالی و عشق به ارزشهای الهی و رابطه‌ی معنوی و عرفانی لازم دارد. امروز، شما می‌بینید که در رأس دشمنان بشریت، یعنی همین دستگاه استکبار و قدرت شیطانی و اهریمنی امریکا و در ذیل، همه‌ی قدرتهای شیطانی و اهریمنی، با ارزشهای انسانی چه می‌کنند و چه طور بشریت را به ابتذال می‌کشانند و همه‌ی جلوه‌های معنویت را به مسخره و استهزا می‌گیرند. اینها دشمنی است. می‌بینید که امروز، چون نظام جمهوری اسلامی پرچم معنویت را بلند کرده است و راه اسلام را می‌پیماید و برای اسلام و ارزشهای اسلامی تلاش می‌کند، چه‌قدر مورد بغض و عداوت اینهاست. گاهی انسان تعجب می‌کند اینها چه قدر با اسلام و معنویت دشمنند. می‌بینید چه می‌کنند و چه‌قدر پول خرج می‌کنند تا با تبلیغات زهرآگین و دروغ و تهمت‌آلود خود، جمهوری اسلامی را در چشم خلایق اطراف دنیا بد و زشت جلوه دهند. چرا این‌قدر پول خرج می‌کنند؟ چرا این‌قدر به تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، احساس احتیاج می‌کنند؟ چون نظام جمهوری اسلامی، بدون تبلیغات شوم آنها، برای ملتها پُرجاذبه است و من می‌گویم که حتّی با همین تبلیغات هم، جاذبه‌ی جمهوری اسلامی در چشم ملتها زیاد است. علت عصبانیت دستگاه استکبار عصبانیت دستگاه استکبار و بخصوص امریکا از این است که می‌بینند در سرتاسر جهان اسلام، بیداری اسلامی روزبه‌روز بیشتر می‌شود. اینها امیدوار بودند که با گذشت زمان، شعارهای جمهوری اسلامی در دنیا کهنه و بی‌اثر بشود؛ ولی دیدند که نشد. اینها دل بسته بودند که با رحلت و فقدان امام - که شمع جمع مشتاقان در سرتاسر دنیا بود - شعارهای اسلامی بی‌اثر و فراموش بشود؛ ولی دیدند که نشد. امروز امام نیست؛ اما یاد و خط و شعارها و هدفهای امام، روزبه‌روز در دنیا پُرنورتر و پُرجلوه‌تر می‌شود. ملتها، با یاد امام و سخنانش به هیجان می‌آیند و کار را بر مستکبران و حکومتهای ارتجاعی، روزبه‌روز تنگتر می‌کنند. همان‌طور که بارها گفتیم، این نهال طیّب اسلامی، به وسیله‌ی آن دست ملکوتی و معنوی در سرزمین فطرت انسان غرس شد و امام(ره) ده سال از او محافظت کرد. این، دیگر تمام شدنی نیست. «الم ترکیف ضرب اللّه مثلا کلمهٔ طیّبهٔ کشجرهٔ طیّبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی‌السّماء تؤتی اکلها کلّ حین بأذن ربّها»(۳). امروز، این‌گونه شده است و همین نکته، دشمنان را عصبانی می‌کند. آنها امیدوار بودند که در داخل جمهوری اسلامی، این چراغ بتدریج کم نور و خاموش بشود؛ چه رسد به این که در دنیا روزبه‌روز مشتعلتر بشود. امروز، می‌بینند که در داخل و خارج کشور، چراغ فضایل اسلامی و جهاد با شیطانها و شیطان بزرگ و حرکت به سمت ارزشهای الهی و اسلامی، روزبه‌روز فروزانتر می‌شود. حرکت هوشیارانه‌ی مردم موجب غیظ دشمن این حرکت عظیم و پُرافتخارِ بیست‌ودوی بهمن امسال، دشمنان را سوزاند. به ملت بزرگ ما مژده باد که با حرکت هوشیارانه‌ی خودشان توانستند دشمن را دچار درد و غیظ کنند. «قل موتوا بغیظکم»(۴). این غیظ، با حرکت

انقلابی ملت ما، در دل دشمنان به‌وجود آمد. این ملت، ملت آگاهی است. حرکتی که بر دوش چنین ملتی باشد، تمام شدنی نیست. بعد از بیست‌ودوم بهمن، دستگاههای استکبار مرتب در کار هستند تا شاید بتوانند به گونه‌یی، اثر این حرکت عظیم را از بین ببرند که البته نمی‌توانند و نخواهند توانست. امروز، تبلیغات رادیوهای بیگانه در بالاترین حجم خود، علیه جمهوری اسلامی تلاش می‌کند. این، بعد از بیست‌ودوی بهمن است. البته، در طول یازده سال گذشته، در چند برهه تهاجم همه جانبه و پُر از غیظ و حقد و کینه‌ی رادیوهای بیگانه و خبرگزاریهای خارجی را یادمان است که پیداست این خبرگزاریها و رادیوها، غالباً به مراکز واحدی منتهی می‌شوند و ابزاری در دست سرمایه‌داران و صهیونیستها و گردانندگان دنیای استکبار و استثمارِ امروز هستند. جنگ تبلیغاتی عظیمی را در هربرهه‌یی که لازم دانستند، علیه جمهوری اسلامی به راه انداختند و در یکی دو هفته‌ی اخیر بعد از بیست‌ودوی بهمن، پس از آن‌که گیجی و عدم قدرت تحلیل آنها برطرف شد، حجم عظیمی از تبلیغات را علیه جمهوری اسلامی شروع کردند و هرکاری که توانستند، انجام دادند. ملت ایران باید توجه داشته باشند که دشمن دست به هر کاری می‌زند: از شایعه‌پراکنی و دروغ‌آفرینی تا تحریک و بزرگ کردن ضعفها و ایجاد فضای غبارآلود و نومیدکننده از آینده؛ درست همان چیزهایی که برای دشمن آرامبخش است. هر چیزی را که امیدوار بودند داخل جامعه‌ی ما باشد، ولی نیست، سعی کردند با تبلیغات وانمود کنند که هست! می‌خواهند اختلاف باشد؛ ولی بحمداللّه اختلاف عمیق و بنیانی در جامعه‌ی ما نیست؛ آنچه که هست، سطحی می‌باشد و حایز اهمیت نیست و در این حدها مضر نمی‌باشد؛ امّا آنها این‌طور وانمود می‌کنند که اختلافات بین مسؤولان جمهوری اسلامی عمیق است و جنگ قدرت وجود دارد! همان چیزی که در دنیای استکبار، بین خودشان وجود دارد و آن را بدروغ و خلاف واقع، به ما نسبت می‌دهند. مردم به آینده امیدوارند و احساس قدرت می‌کنند در میان مردم ما، امید به آینده وجود دارد. دلها، آینده را روشن می‌بینند. ما که یازده‌سال، سخت‌ترین بخشِ این راه را طی کرده‌ایم، چرا به آینده امیدوار نباشیم؟ لذا مردم ما به دولت و برنامه‌ها و مجلس و قوّه‌ی قضاییه و نیروهای نظامی و انتظامی امیدوارند و احساس قدرت می‌کنند و می‌دانند که در آینده، قویتر هم خواهند بود. این، احساس مردم ماست و احساس بجایی هم هست و باید هم مردم امیدوارباشند. راهی که ما در آن حرکت می‌کنیم، راه امید است؛ زیرا که راه خدا و قوانین الهی طبیعت است. ما بر طبق قوانین الهی و طبیعی حرکت می‌کنیم. این قوانین الهی و طبیعی، همان قوانینی است که علی‌رغم حدود دو قرن تلاش دشمنان اسلام و دین برای خارج کردن دین از صحنه، آن تلاشها را خنثی کرد و امروز دین در دنیا مطرح است. حکومت دینی، در این نقطه‌ی حساس عالم به وجود آمد و امروز دین در دنیا یک امرِ مطرح شده است و کشورهایی که هفتاد، هشتاد سال از دین دور نگه داشته شدند، بازسازی دینی می‌کنند. این، همان قوانین طبیعی و الهی است. آیا صهیونیستها، این تحول را می‌خواستند؟ آیا گردانندگان جریانها و سیاستهای مادّی - که دنیا را به سمت هرزگی کشاندند و معنویت را بکلی در زندگی مردم به‌فراموشی سپردند - این دگرگونی را می‌خواستند و مایل بودند که دوباره دین و شعایر دینی - و بخصوص اسلامی - زنده بشود؟ می‌بینید که شد. این، همان قوانین الهی است که علی‌رغم خواست دشمنان خدا و اسلام و دین و معنویت، کار خود را می‌کند و راه خویش را باز می‌نماید. ما که طبق این قوانین حرکت می‌کنیم، چرا امیدوار نباشیم؟ ما طبق همان قوانینی حرکت می‌کنیم که رسول‌اکرم(ص) در سخت‌ترین دوران زندگی، به اتکای آن قوانین احساس امیدواری می‌کرد. همان روزی که تمام قومش در مکه او را محاصره کرده بودند و حتّی جانش در خطر بود و نمی‌گذاشتند در خانه‌اش زندگی بکند و مجبور بود یک روز به طایف و یک روز به شعب ابی‌طالب برود، در آن روز می‌گفت: «ان انا الّا نذیر مبین»(۵). می‌فرمود: من انذار دهنده و بیان کننده‌ی حقایق هستم. او، به اتکای چه‌چیزی این سخنان را می‌گفت؟ به اتکای خدا و قوانین الهی و مجاهدتی که تصمیم داشت بکند. ما هم که به اتکای همین قوانین حرکت می‌کنیم، چرا امیدوار نباشم؟ او توانست و ما هم خواهیم توانست. او توانست تاریخ را عوض کند و صدها سال دنیا را تحت تأثیر احکام و نظام خود قرار بدهد؛ ما هم دنباله‌ی همان راهیم و خواهیم توانست. چرا ملت ایران امیدوار نباشند؟ دشمن که می‌خواهد ملت ایران امیدوار نباشند، در

تبلیغات و شایعه‌پراکنیها و دروغ‌سازیهای خود، این نومیدی را منعکس می کند. خدا می‌داند که در این روزها، چه قدر شایعه‌ی دروغ به دست دشمن در میان جامعه‌ی ما منتشر کردند. من، دایماً در جریان این شایعات قرار می گیرم و می‌دانم که مخصوصاً چه شایعاتی را - حتّی در بعضی از شهرها - به وسیله‌ی همین رادیوها و معدود عناصر خود فروخته‌ی خائنِ پشت به خدا و خلق کرده، منتشر می کند. راه اسلامی ما بسیار مطمئن و امید بخش و روشن است بحمداللَّه راه ما، راه روشن و اسلامی است که امام(ره) به ما معرفی کرد. راه ما، راه آن اسلامی است که دشمنان خدا از آن می‌ترسند و مستضعفان و مظلومان از آن خوشحال و امیدوار می‌شوند؛ نه چیزی که اسمش اسلام است و از اول تا آخر، در خدمت دشمنان اسلام می‌باشد. ما این را به عنوان اسلام قبول نداریم. این، همان اسلام امریکایی است؛ تعبیر درستی که بارها امام فقید حکیممان، آن را تکرار می کردند. اسلام ناب، اسلامی است که باید ابوجهلها از آن بترسند. اگر اسلامی بود که ابوجهلها و ابوسفیانها از آن نترسیدند و با آن دشمن نبودند، باید در اسلام بودنش شک کنیم. آن اسلامی هم که طبقات مستضعف و محروم به آن امیدوار نشوند و دل ندهند، اسلام نیست. اسلامی که نتواند آرزوهای خفته و فروکشته‌ی قشرهای مظلوم را در سطح دنیا - نه فقط در سطح کشور خودمان - زنده و احیا کند، شک کنید در این که این دین، اسلام باشد. همه‌ی بشریت متدین، منتظر مصلح است و همه‌ی مسلمین، منتظر مهدی موعودند و خصوصیت مهدی موعود(عجّل اللَّه تعالی فرجه‌واروا‌حنافداه) در نظر مسلمانان این است که: «یملأاللَّه به‌الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»(۶). عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح زمین، خصوصیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و مبارزه با ظلم نباشد، چه طور می‌تواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کند؟ بشر به سمت آن چیزی حرکت می کند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی(علیه‌الصّلاةوالسّلام‌و عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پُر می کند و ظلم را ریشه‌کن می‌سازد. راه ما این است؛ راه اسلامی که امام(ره) ترسیم کرد و ده سال درباره‌ی آن - غیر از آنچه که در دوران مبارزات و قبل از آن گفته بود - صحبت کرد. در این ده سال، به‌مناسبتهای گوناگون و در جریان زندگی و در برخورد با حوادث، اسلام را برای ما روشن کرد. امروز، برای هیچ کس نقطه‌ی مبهمی باقی نیست. راه ما این راه است که بسیار مطمئن و امیدبخش و روشن می‌باشد. در این راه، امید هست؛ اما مجاهدت هم لازم دارد و این مجاهدت، جز با ارتباط با خدا و خالص کردن خود و دور شدن از رذایل اخلاقی، امکانپذیر نیست. پیمودن این راه، با اختلاف کلمه و تشتت هم ممکن نیست. وحدت کلمه‌یی را که دارید، باید حفظ کنید. باید از اختلاف کلمه - به هر شکل - بپرهیزید. هیچ کس نباید هیچ حرکتی را که موجب اختلاف می‌شود، انجام بدهد و اگر کسی انجام داد، دیگری نباید آن را تشدید کند. این، وظیفه‌ی عمومی است. این، تکلیفی مثل نماز و جهاد است. این، خودِ جهاد فی‌سبیل‌اللَّه می‌باشد. امروز، جهاد این است. حفظ آمادگی نیروهای مسلح برای دفاع نظامی از دستاوردهای انقلاب البته، همه‌ی نیروهای مسلح - چه نظامی و چه انتظامی، چه ارتش و چه سپاه، چه کمیته و چه شهربانی و ژاندارمری - و پشت سر همه‌ی اینها، بسیج عظیم مردمی، باید آمادگی خود را نیز برای دفاع نظامی از دستاوردهای انقلاب حفظ کنند. ما مکرر این توصیه را کرده‌ایم، باز هم می کنیم. این، توصیه‌ی خشک و خالی هم نیست؛ این، دستور است و همه‌ی مسؤولان و نیز مسؤولان نیروهای مسلح، باید این را به عنوان یک وظیفه بشنوند و به طور جدی دنبالِ آن باشند. آمادگی، شامل آمادگی رزمی و آموزشی و سازماندهی و انضباط و اخلاق و پشتیبانیها و انواع دیگر آن است و بخصوص در مورد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، این آمادگی باید بیشتر باشد. ضمن این که نیروهای سه گانه‌ی سپاه موظفند کارهایشان را انجام بدهند، نیروی زمینی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بخصوص نقش ویژه‌یی دارد. امروز، اهمیت نیروی زمینی مضاعف است و وظایف آن، بسیار مهم و روشن می‌باشد و همان طور که برای سپاه و ارتش ترسیم کردند، خطوط کار این سازمانها مشخص است. نیروی زمینی سپاه، بایستی ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز از لحاظ سازماندهی و آموزش و حضور - بخصوص در مناطقی که حضور آنها لازم است - خود را آماده‌تر بکند. با این تلاشهایی که می کنید و خواهید کرد، خداوند هم

کمـک و فضـل و لطـف خود را بر شـما نـازل خواهـد نمود. امیـدواریم که خداونـد متعـال، همه‌ی شـما و همه‌ی ملت ایران و تمـام مسلمین مجاهـد و مبـارز عالم را، مشـمول دعای حضـرت بقیـةاللّه (ارواحنافـداه) قرار بدهـد و دعای روح مطهر امام عزیزمان را هم شامل حال همه‌ی ما بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --
------------------------------- ۱) مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه ۲) مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه ۳) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۴) آل‌عمران: ۱۱۹ ۵) شعراء: ۱۱۵ ۶) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۲

بیانات در جلسه‌ی تودیع با شیخ راغب مصطفی غلوش و شیخ محمّد بسیونی

بیانات در جلسه‌ی تودیع با شـیخ راغب مصـطفی غلوش و شـیخ محمّـد بسـیونی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم شـما در توجه دادن مسـتمعان خود به مضامین قرآن نقش زیادی داریـد شـما به ایران مسافرت کردیـد و بحمداللّه با فضای اسـلامی کشور و با مردم ما تا حدودی آشـنا شدیـد و عشق مردم به قرآن را در این‌جا مشاهـده کردید. الحمدللّه در این‌جا فضای معنوی خوبی است. ما هم خوشـحالیم که شمـا را از نزدیـک دیـدیم و صـدایتان را شـنیدیم. الحمـدللّه از جهت انس بـا قرآن و تلاـوت این کتـاب، توفیقـات خـدا شامل حال شماست. امیدواریم ان‌شاءاللّه باز هم سفرهای دیگری را به تهران بیایید. در این‌جا، الحمدللّه استعداد جوانان برای قرآن خیلی خوب است و در این یازده سال بعـد از انقلاب، به نسبت، خیلی پیش رفته است. آقایان اوقاف و سازمان تبلیغات تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشـند. آن چیزی کـه مـن همیشـه وقـتی بـه یـاد شـما قرّاء می‌افتم، برایم اهمیت پیـدا می‌کنـد، این است که شـما در تـوجه دادن مستمعان خود به مضامین قرآن، نقش زیادی دارید. واقعاً آن چیزی را که مردم احتیاج دارند از قرآن بفهمند، شما می‌توانید به آنها القا کنیـد. چه‌قـدر خوب است که برخی از آیات کریمه‌ی قرآن که مناسب حالِ امروز مسـلمین است، در تلاوتهای شـما کثیرالتردد باشد. البته همه‌ی آیات قرآن را مردم محتاجند؛ لیکن بعضی از اینها امروز واقعاً بایستی مورد توجه شدید و دایمی مردم باشد: توکل به خدا، نترسیـدن از دشـمنان خدا، مجاهدت در راه او و امید به فضل و کمک و اعانت الهی و بخصوص وحدت مسلمین. بحمداللّه آیـات کریمه‌ی قرآن، مضامین فراوانی دارد. اگر شـما اینها را در تلاوتها و اجتماعاتتان بخوانیـد و مردم قـدری به این مضامین توجه پیدا کنند، خدمت خیلی بزرگی کرده‌اید. یک آیه را که شما خوب می‌خوانید، گاهی از یک ساعت سخنرانیِ یک نفر که درباره‌ی آن آیه بکنـد، بیشتر ارزش دارد؛ یعنی این تلاـوت، واقعاً انقلاـبی در روح ایجـاد می‌کنـد. شـکر هر نعمتی، عبـارت است از این که انسـان آن نعمت را در جـای خودش مصـرف کنـد و شـکر این صـدای خوب و این نَفَس قوی و این آشـنایی با رموز تلاوت، همین است که من گفتم. دعاهـایی که از اهـل بیت روایت شـده، واقعاً عالیـةالمضامین است نکته‌یی که در ذهنم بود به آقایان بگویم، این است که دعاهای خیلی خوبی از طرق شـیعه و از اهل بیت روایت شـده که واقعاً عالیةالمضامین است و خیلی فوق‌العاده می‌باشد. من واقعاً به این دعاهایی که در صـحاح و در کتب مختلف، روایت شده، نگاه کرده‌ام؛ هیچ وقت به این علوّ مضمون در هیچ جا ندیدم، مثل همین مناجات شـعبانیه‌یی که الان در این ایام مستحب است خوانده بشود، یا مثل همین دعای شجرةالنّبوة: «اللّهم صلّ‌علی محمّد و ال محمّد شـجرة النّبوة و موضع الرّسالة...». دعاهای خیلی عجیبی است. دلم می‌خواست که در این سفر فرصت می‌شد و این دعاها را می‌خواندید. من یادم رفت به آقایان این سـفارش را بکنم، نمی‌دانم چنین کاری کردند یا نه. البته، دعای کمیل خیلی‌خوب است؛ لیکن اگر یک وقت حالِ دعاهای این طوری را داشـتند و خواندند، به نظرم می‌رسد که چیز خیلی‌خوبی خواهد شد و همه‌ی مؤمنین اسـتفاده خواهنـد کرد و حالِ توجه و توسل زیادی را عایـد خواهـد نمود. البته، الان چاپ شده‌ی این دعاها در مجموعه‌ها هست؛ اما من می‌گویم که هم مناجات شـعبانیه و هم دعای شـجرةالنّبوة و هم مناجات خمس عشـرة را - که خیلی عجیب است - به خط نسـخ خوبی بنویسـند و برای آقایان بفرسـتند که اگر یک وقت مایل بودند، بخوانند. صـحیفه‌ی سجادیه هم واقعاً کتاب بسیار فوق‌العاده‌یی اسـت. ایـن کتـاب، در بیـن قـدما به زبـور آل‌محمّـد معروف است. دعاهـای این بزرگـوار، ضـمن این که در حـد اعلی اسـتغاثه‌ی به

خداست، از معارف اسلامی هم پُراست. یعنی صرفاً دعا نیست؛ بلکه در لباس دعا، همه‌ی معارف اسلامی - توحید، نبوت و ... - تعلیم داده شده است. امشب هم شب ولادت آن حضرت است و ما در این‌جا یک جلد کلام‌اللّه و یک جلد صحیفه‌ی سجادیه به آقایان هدیه می‌کنیم. از آشنایی با آقایان، خیلی‌خوشحال شدیم. از انتشار صدایشان در فضای اسلامی کشور خودمان خوشحالیم و از سلامت و قوّت شما نیز خرسندیم. ان‌شاءاللّه که سی، چهل سال دیگر هم برای این مردم بخوانید. امیدواریم که در ایران به شما خوش گذشته باشد. دلم می‌خواست که آقایان در مشهد بیشتر از این - یعنی یک هفته - بمانند. (قضیت اکثر عمری فی تلک البلدة). حالا عیبی ندارد که چند آیه‌یی هم تلاوت کنند که ما با تلاوت آقایان وداع کنیم.

بیانات در دیدار با مدیران ستاد فرماندهی کلّ قوا

بیانات در دیدار با مدیران ستاد فرماندهی کلّ قوا بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ارتش و سپاه، دو مأموریت جداگانه در ابتدا از همه‌ی برادران و در رأس از جناب آقای فیروزآبادی که در ستاد فرماندهی کل قوا مشغول خدمات با ارزش خود هستند، به‌خاطر تلاشها و اخلاص و صمیمیتشان تشکر می‌کنم. امروز، عمدتاً به دو منظور برنامه‌ی بازدید از ستاد فرماندهی کل قوا و پرسنل این ستاد را در محل کارشان قرار دادیم: اولاً، به خاطر همین تشکر که من روبه رو از زحمتهای شما تشکر کنم. ثانیاً، مأموریت اساسی ستاد فرماندهی کل قوا به کل نیروهای مسلح را تفهیم نمایم. ما می‌خواهیم همه‌ی آحاد و سازمانهای نیروهای مسلح، بخصوص و به طور عمده سازمان ارتش و سپاه، مأموریتهای این ستاد را به درستی درک کنند و خودشان را با آن چیزی که ما به عنوان خط مشی این ستاد ترسیم کرده‌ایم، تطبیق بدهند. ما در کشورمان دو سازمان عمده‌ی رزمی به نام ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داریم. شاید در بعضی از کشورهای دیگر هم چیزی شبیه این باشد. چنین نیست که شبیه وضع کنونی ما در هیچ جای دنیا نباشد؛ بلکه چیزهایی تقریباً همانند آنچه که در کشور ما هست، در کشورهای دیگر وجود دارد. به هر حال، ما خودمان را مشاهده می‌کنیم و برای خود برنامه‌ریزی می‌کنیم و کاری به دیگران نداریم. این دو سازمان، هر کدام مأموریتی غیر از مأموریت دیگری دارند. پس، از این‌جا می‌توان فهمید که وجود هر دو سازمان ضروری است؛ زیرا اگر نباشند، مأموریتشان بر زمین خواهد ماند و آن سازمان دیگر هم نمی‌تواند مأموریت این سازمان را انجام بدهد. این مأموریتها چیست؟ من به طور اجمال و در خطوط کلّی، آن را ذکر کرده‌ام و در شکل ریز و تفصیلی، همین‌جا در ستاد فرماندهی کل قوا مورد مباحثه‌ی طولانی قرار گرفته است و تدوین شده‌ی آن به تصویب خواهد رسید و ابلاغ خواهد شد. اهداف عمده‌ی ستاد فرماندهی کل قوا وقتی ما دو سازمان عمده‌ی رزمی داریم، ناچار مرکزی برای هماهنگی و رفع تعارضات و حفظ حقوق هریک از آنها با لحاظ حقوق دیگری و چیزهایی از این قبیل لازم داریم. همچنان که هر سازمانی برای هماهنگی بخشهای مختلف خود مرکزی دارد؛ ارتش، ستاد مشترک و سپاه، ستادکل یا ستاد مرکزی را داراست. مرکزی که در آن، بین دو سازمان اصلیِ رزمیِ نظامیِ جمهوری اسلامی هماهنگی ایجاد می‌شود، همین ستاد فرماندهی کل قواست. این، یکی از مقاصد عمده‌ی این ستاد است که ابلاغ شده و بر اساس آن، این ستاد کارهای زیادی انجام داده و می‌دهد. هدف دوم، هدایت عمومی نیروهای مسلح است. این، کاری است که در گذشته هم هرگز در ستادها انجام نمی‌گرفته و در جای دیگری مثل اداره‌ی سوم و پنجم انجام می‌گرفته است که هر کدام مأموریتهایی دارند که تا حدی می‌تواند متناسب با این هدایت عمومی باشد. روند نیروهای مسلح، هیچ کدام این کار را نمی‌کردند؛ بلکه مرکز بالاتری - که حالا نمی‌خواهم به خصوصیات و نامهایش تصریح کنم - این کارها را انجام می‌داد. ایران، با خصوصیاتی بسیار برجسته ما کشوری با خصوصیات بسیار برجسته داریم. این خصوصیات عبارتند از: کشوری بر انگیخته، مردمی شجاع، سرزمینی آماده برای عمران و آبادی و منافع و برکات، موقعیتی مؤثر در ثبات یک منطقه‌ی عظیم - بلکه به یک معنا در ثبات کل عالم - و نظامی که مبتنی بر یک تفکر مدرن مذهبی و کاملاً نو می‌باشد. تفکری که ما امروز به دنیا عرضه می‌کنیم، بسیار نو و مبتنی بر مذهب است. دنیا و

تحلیلها و نگرشـهای مادّی عادت کرده بودنـد که مدرنیسم را از تفکرات الهی و معنوی جدا کنند و اینها را نقطه‌ی مقابل هم بدانند. هر چیز مذهبی و معنوی - چه اسـلامی و چه غیر اسـلامی - متعلق به گذشته و ارتجاعی به حساب می‌آمد. هرچیزی را که می گفتند نو و مدرن است، معنایش این بود که حتماً ضد مذهبی و غیرمعنوی است. این، برداشت غلطی از مذاهب بود. امروز بعکس، عدالت اجتمـاعی‌یی که مـا مطرح می‌کنیم و حقوق بشـر به سـبکی که اسـلام مطرح می‌کنـد، به مراتب راقیتر از آنچه که دنیـای دمکراسـی مطرح می‌کنـد، است. عـدالت اجتمـاعی ما، از دنیای به اصـطلاح سوسـیالیسم، پیشـرفته‌تر است. حقوق بشـر و آزادیهای فردی ما، از آنچه که در دنیـای به اصـطلاح دمکراسـی مطرح می‌شود، پیشـرفته‌تر است و این را دنیـا هم قبول دارد. به این تبلیغـات و رادیوهـا و مجلاـتی که پول می‌گیرنـد و چیزی می‌گوینـد و می‌نویسـند و دایماً واژه‌ی ارتجاع را تکرار می‌کننـد، نگاه نکنیـد؛ اینها قابل ذکر و توجه نیسـتند. مرتجعترین نظامهای دنیا، نظامهایی هسـتند که حتّی یک پارلمان صوری هم ندارنـد تا نماینـدگان مردم در آن‌جا دور هم جمع بشونـد و بعضـیها نظر بدهنـد؛ چون نظامشان پوسـیده است و طاقت این کار را ندارنـد و چنین کاری را بر نمی‌تابنـد. همین نظامهای بدون پارلمان و مرتجع، گاهی جمهوری اسـلامی را مرتجع و نظام ما را نظام ملاهای مرتجع می‌نامند!! اصـلاً آشـکار اسـت که این صحبتها، یک شکل دیکته شده می‌باشد و فرمی است که همه‌ی دنیا بر اساس یک تفکر و پایه‌ی تبلیغاتی، سیاستی را تدوین کرده‌اند تا به جمهوری اسـلامی تهمت واپسگرایی و مرتجع بودن بزنند. بسیار خوب، بگویند؛ محل بحث نیست. ما واقعیات را نگاه می‌کنیم. مـا چیزی را که خود آنهـا به آن اعتقاد دارنـد و به آن رسـیده‌اند، مورد نظر قرار می‌دهیم. در خلال بعضـی از اظهارنظرها، کاملاً آشکار می‌شود که متفکران امروز و سیاستمداران برجسته‌ی دنیا، نسبت به جمهوری اسلامی چه نظری دارند؟ نظرها، نظرهای کاملاً مثبتی است. سـتاد فرماندهی کل قوا و طراحی بلند مدت رفتار نیروهای مسـلح چنین نظامی با چنین کشور و مردمی و با وجود احتمالاـتی برای دفـاع و تهدیـدها، لاـزم است که با دیـد بلنـد مـدت، همه‌ی مسایل را ملاحظه کنـد و رفتار کلی نیروهای مسـلح را طراحی نمایـد و در نظر بگیرد. در این‌جـا، همین سـتاد فرمانـدهی کـل قوا - و نه دسـتگاههای دیگر - است که بایـد چنین کاری را بکنـد. این سـتاد را بایـد برای این مقصود که حتّی از مقصود اوّلی هم مهمتر است، آمـاده کنیم. این، هـدایت عمومی و کلی است. سازمانهـای مسـلح - مثل بقیه‌ی سازمانها - غالباً در جهت اهـداف سازمانی خود و اهـداف نزدیک، فکر و حرکت و عمل می‌کننـد. این شـما هستیـد که بایستی حتّی دیـدهای آنها را هم دوربُرد کنید و خودتان به بلند مدت نگاه کنید و طراحی نمایید و اینها را مرتباً هـدایت کنیـد تـا به آن سـمتی که درآموزش و سازمانـدهی و طراحیهای عملی و در همه چیز دیگر برنامه‌ریزی شـده است، حرکت کنند. طبعاً برای رسـیدن به این دو هدف عمده، دسـتگاهی هم باید داشـته باشید تا ببینید آیا این مصوبات در نیروهای مسلح درست اجرا می‌شود یا خیر. این هم هدف سومی به حساب می‌آید و باید سـتاد را برای این معنا آماده کنید. بسیج، یک سازمان سوم نظامی در قبال سـپاه و ارتش نیست سـتاد فرماندهی کل، یک چیز تکراری و موازیِ ستاد مشترک ارتش و ستاد سپاه پاسداران - چه قبل از آنها و چه بعد از آنها - نیست. همان‌طور که گفته شد، چیزی است که از لحاظ سلسله مراتب، برتر و فراتر از آن دو ستاد می‌باشد و از لحـاظ مأموریت، دارای مأموریتی کاملاً متفاوت با آنهاست. البته آن دو سـتاد هر کـدام برای سازمان خودشان، با طبیعت خاصـی که سـتاد مشترک ارتش و سـتاد سـپاه دارند، موازی هسـتند. با این ترتیب، برادران باید ان‌شاءاللّه کار را برنامه‌ریزی کنند. همان‌طور که آقـای دکتر فیروزآبـادی اشـاره کردنـد، من به طور مرتب و منظم در جریان کارهای این سـتاد قرار دارم و همان‌طور که اول هم اعلام کردم، همه‌ی عناصری که در این ستاد حضور دارند، عناصر نظامی هستند. ما به یک معنا باید بگوییم غیرنظامی نداریم؛ یعنی افراد یا ارتشـی یا سـپاهی و یا بسـیجی هسـتند. این که من اصـرار ورزیدم فرم و لباس مشترک خاصـی برای بسیجیها تنظیم بشود، به معنـای این نیست که مـا می‌خواهیم یـک سازمـان سومی درست کنیم. خیر، اشـتباه نشود. بسـیج، یـک سازمـان سوم نظـامی در قبال سازمان سـپاه و ارتش نیست. بسـیج، بسیج است؛ بدین معنی که آحاد مردم، به وسیله‌ی فرمانده‌ی کل نیروهای مسلح در هر عهدی، برای کـار نظامی بسیج می‌شونـد. ما می‌خواهیم به این موضوع ارج بنهیم که یک غیرنظامی، کار معین شـده‌یی را برای یک نظامی

انجام می‌دهد؛ در حالی که او، نه ارتشی و نه سپاهی است. این را می‌خواهیم مورد توجه خاص قرار بدهیم؛ لذا گفتیم که یک لباس مشترک برای بسیجیها معین بشود. البته این لباس، لباسی نیست که هرکس بسیجی است، باید حتماً این لباس را بپوشد؛ به خاطر این که مردم از کاسب و اداری و دانش‌آموز و دانشجو و حتّی زن خانه‌دار، عضو بسیجند. لزومی ندارد که همه‌ی اینها در همه‌ی حالات از این لباس استفاده بکنند. مقصود این است که در موارد خاصی که طبق آیین‌نامه معین خواهد شد، این لباس پوشیده بشود و شخص بسیجی را - چه در مراسم و چه در بعضی از مراکز دیگر - مشخص بکند. امیدواریم که خداوند به همه‌ی شما آقایان توفیق بدهد و کمک و هدایت کند تا بتوانید ان‌شاءاللَّه نیروهای مسلح را به بهترین وجهی هدایت کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار مسؤولین و گروه کثیری از امت حزب الله در سالروز ولادت حضرت امام زمان (عج)

دیدار مسؤولین و گروه کثیری از امت حزب الله در سالروز ولادت حضرت امام زمان (عج) بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم رابطه‌ی بین شیعیان و مهدی موعود، یک رابطه‌ی دایمی متقابلاً- عید بزرگ و میلاد تاریخی و فرخنده‌ی حضرت ولیّ‌عصر(عج) را به شما برادران و خواهران و به همه‌ی ملت بزرگ ایران و مسلمین جهان، بلکه به تمامی مستضعفان سراسر عالم تبریک عرض می‌کنم. ارتباط قلبی یکایک مردم مؤمن با مقام ولایت عظمی و ولیّ‌اللَّه اعظم، یکی از برکاتی است که از مشخص بودن مهدی موعود(عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) در عقیده‌ی مردم ما ناشی می‌شود. ما علاوه بر اعتقاد به اصل وجود مهدی و این‌که کسی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پُر خواهدکرد، شخص مهدی را هم می‌شناسیم و نام و کنیه و پدر و مادر و تاریخ ولادت و کیفیات غیبت و اصحاب نزدیک و حتّی بعضی از کیفیات هنگام ظهور او را نیز می‌دانیم. اگرچه آن شخصیت درخشان و خورشید تابان را در بیرون و محیط زندگی خود نمی‌بینیم و او را تطبیق نمی‌کنیم، اما معرفت به حال او داریم. رابطه‌ی بین شیعیانی که این اعتقاد را دارند، با مقام ولایت و مهدی موعود، یک رابطه‌ی دایمی است و چه‌قدر خوب و بلکه لازم است که یکایک ما، قلباً هم این رابطه را با توجه و توسل و حرف زدن با آن حضرت حفظ کنیم. طبق همین زیاراتی که وارد شده و بعضاً مأثور است و به احتمال زیاد به خود معصوم(ع) مستند می‌باشد، این رابطه‌ی قلبی و معنوی بین آحاد مردم و امام زمان(عج) یک امر مستحسن، بلکه لازم و دارای آثاری است؛ زیرا امید و انتظار را به طور دایم در دل انسان زنده نگه می‌دارد. اعتماد و امیدواری به آینده، یکی از ابعاد انتظار انتظار، یکی از پُربرکت‌ترین حالات انسان است؛ آن هم در انتظار دنیایی روشن از نور عدل و داد. «یملأ اللَّه به الارض قسطا و عدلا».(۱) خدای متعال به دست او، سرزمین بشری و همه‌ی روی زمین را از عدالت و دادگستری پُرخواهدکرد. انتظار چنین روزی را باید داشت. نباید اجازه داد که تصرف شیطانها و ظلم و عدوان طواغیت عالم، شعله‌ی امید را در دل خاموش کند. باید انتظار کشید. انتظار، چیز عجیبی است و دارای ابعاد گوناگونی می‌باشد. یکی از ابعاد انتظار، اعتماد و امیدواری به آینده و مأیوس نبودن است. همین روح انتظار است که به انسان تعلیم می‌دهد تا در راه خیر و صلاح مبارزه کند. اگر انتظار و امید نباشد، مبارزه معنی ندارد و اگر اطمینان به آینده هم نباشد، انتظار معنی ندارد. انتظار واقعی، با اطمینان و اعتماد ملازم است. کسی که شما می‌دانید خواهد آمد، انتظارش را می‌کشید و انتظار کسی که به آمدنش اعتماد و اطمینان ندارید، انتظاری حقیقی نیست. اعتماد، لازمه‌ی انتظار است و این هر دو، ملازم با امید است و امروز این امید، امری لازم برای همه‌ی ملتها و مردم دنیا می‌باشد. روزگار کنونی، یکی از تاریکترین و تلخترین ادوار زندگی بشر دنیا در طول تاریخ طولانی بشر، ادوار سیاه و تاریکی به خود دیده است؛ اما بدون شک، یکی از تاریکترین ادوار زندگی بشر و تلخترین روزگارهای عمومی مردم عالم، همین روزگار کنونی است که در آن هیچ تردیدی نباید کرد و این به‌خاطر تسلط روزافزون قدرتهای شیطانی و بزرگ عالم بر زندگی انسانهاست. اگر شما به وضع دنیا نگاه کنید، قضیه روشن می‌شود. در دنیا، قدرتها عالم را بین خودشان تقسیم کرده بودند و روزبه‌روز تسلط و تصرف قدرتهای

بزرگ نسبت به مناطق گوناگون عالم، سخت‌تر و سنگین‌تر شده است. مثلاً- امروز دخالت قدرت شیطانی و طاغوتی امریکا در زندگی ملتها، از همیشه بیشتر است. در همه‌ی شؤون عمده و اساسیِ ملتها دخالت می‌کنند و این دخالت، منحصر به مسایل اقتصادی ملتها نیست؛ بلکه در فرهنگ و سیاست و اداره‌ی امور و تعیین مدیران امور کشورها نیز دخالت می‌کنند. اگر کسانی در جوامع گوناگون اوضاع را نفهمند و ندانند، راحت زندگی می‌کنند؛ اما صاحبان فکر و افراد هوشمند و روشنفکر و کسانی که می‌فهمند قدرتهای طاغوتی با زندگی و سرنوشت آنها چه می‌کنند، حقیقتاً دنیا برای آنها تیره و تار است و زندانی بیش نیست. «ضاقت علیهم‌الارض بما رحبت».(۲) حقیقتاً انسانهای هوشمند در بسیاری از مناطق دنیا، این‌گونه زندگی می‌کنند. اگر در دلها امید به روزگار روشن باشد، مبارزه ممکن است و اگر امید بمیرد، مبارزه و حرکت به سمت صلاح هم خواهد مرد. پیروزی انقلاب اسلامی، مهمترین امید ملتها واقعیت دیگر آن است که امروز ما در دنیا شاهد بیداری ملتها هم هستیم. درست است که با پیشرفت وسایل جدید و تلویزیون و رادیو و تبلیغات و پول و امکانات صنعتی و غیره، تسلط قدرتهای استکباری بر ملتها و بر شؤون آنها روزبه‌روز بیشتر شده است؛ اما سنت الهی بر این قرار گرفته که ملتها هم بیدار بشوند و ما امروز می‌بینیم که ملتها هم روزبه‌روز بیدار می‌شوند و این به خاطر امیدی است که آنها به آینده پیدا کرده‌اند. امید، در حال بیدار کردن ملتهاست. بدون شک، مهمترین وسیله‌ی امید برای ملتها در ده سال اخیر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تشکیل حکومت مردم، تأسیس حکومت «نه شرقی و نه غربی» و پیشرفت سیاست مقاومت در مقابل قدرتهای استکباری بود. این وقایع، به مردم دنیا - خصوصاً مسلمانان - امید بخشید و آنها را بیدار کرد. این، صنع الهی و قدرت خدا بود. چه‌قدر تبلیغات جهانی این جمله‌ی امام عزیز و فقیدمان را کوبیدند که فرموده بودند: «ما انقلابمان را به همه‌ی عالم صادر خواهیم کرد». صدور انقلاب به معنای این نبود که ما برمی‌خیزیم و با قوّت و قدرت به این طرف و آن طرف می‌رویم و جنگ راه می‌اندازیم و مردم را به شورش و انقلاب وادار می‌کنیم؛ مقصود امام به هیچ‌وجه این نبود. این کار جزو سیاستها و اصول ما نیست؛ بلکه مردود است. آنها این جمله را این‌گونه معنا کردند و آن را کوبیدند. معنای صدور انقلاب معنای صدور انقلاب این است که ملتهای دنیا ببینند یک ملت، با قدرت خود و با اتکاء به اراده و عزم خویش و با توکل به خدا می‌تواند ایستادگی کند و تسلیم نشود. اگر ملتها این پایداری را دیدند، باور خواهند کرد و تشویق خواهند شد که خودشان را از زیر بار ظلم نجات بدهند. امروز شما واضحترین حرکات مسلمین را در جاهایی می‌بینید که سالهای متمادی مسلمانهای آن‌جا زیر فشار بودند؛ مثل کشمیر و سایر کشورهایی که امروز مسلمانها سر بلندکرده‌اند. البته، بر اینها فشار خواهند آورد و فشار آوردند و ظلم کردند؛ اما فشار به معنای از بین بردن نتیجه‌ی کار نیست. فشار قادر نیست که یک حرکت مستمر و متوکل بر خدا را متوقف بکند؛ بلکه گاهی فشار، آن حرکت را وسیعتر هم خواهد کرد. شما اگر امروز به مردم فلسطین در داخل سرزمینهای اشغالی نگاه کنید، می‌بینید که حقیقتاً مردم با فشار مبارزه کردند. این مبارزه در شرایط سختی در فلسطین انجام می‌گیرد؛ اما مردم این مبارزه را ادامه دادند. همین ملت افغانستان که با سختیهای بسیار مواجه شدند و در سرتاسر دنیا هیچ‌کس نبود که حتّی یک روز به داد اینها برسد و به آنها کمک کند، تنها و مظلومانه جنگیدند و ایستادند و ادامه دادند. بقیه‌ی ملتها هم همین‌گونه‌اند و این از الگوی اسلام و جمهوری اسلامی در ایران ناشی می‌شود. انقلاب، این‌طور صادر می‌شود و درس و تعلیم و سرمشق برای ملتها به وجود می‌آورد. هدف استکبار، مخدوش کردن چهره‌ی مقاومت ملت ایران آنچه که امروز دستگاه استعماری امریکا و اذناب او و سایر دشمنان اسلام و انقلاب به دنبال آن هستند، این است که چهره‌ی مقاومت ملت ایران را در سطح جهان مخدوش کنند. مردم دنیا از مقاومت شما امیدوار شدند؛ چون دیدند شما ایستادگی کردید و در مقابل فشار زانو نزدید. اگر دشمن بخواهد امید را از مردم دنیا بگیرد، چه‌کار باید کند؟ باید به مردم دنیا وانمود کند که ملت ایران نتوانستند پایداری کنند و مقاومتشان تمام شد. اگر - العیاذ باللّه - امریکا و تبلیغات غرب و استکبار بتوانند این حرف را در دنیا به کرسی بنشانند که ملت ایران هم با این همه ادعا و هیاهو، بالاخره نتوانست طاقت بیاورد و به زانو درآمد، در این صورت به مقصود خود رسیده‌اند و در

نتیجه همان امیدی که در دلهای مسلمانها و ملتها و مستضعفان به‌وجود آمده بود، به یأس مبدّل خواهد شد. اگر به تبلیغات استکباری و امریکایی و غربی و صهیونیستی نگاه کنید، خواهید دید که تمام کارهای آنها، روی همین یک نقطه متمرکز است. به عبارت دیگر، هر چیزی که نشاندهنده‌ی امید و مقاومت ملت ایران است، آن را منعکس نمی‌کنند. آنها وحدت و شور و حماسه‌ی مردم و حضور گسترده‌ی ملت ما را در راهپیماییهای عظیم ۲۲ بهمن و سایر مناسبتها، عمداً منعکس نمی‌کنند و خبر فعالیتها و پیشرفتها و تلاشهای دولت جمهوری اسلامی را منتشر نمی‌سازند و از وفاداری بی‌نظیر ملت ما نسبت به دستگاههای مسؤول حرفی نمی‌زنند و حتّی خبر پیروزی ایران در مقابل کسانی که ادعاهای حقوق بشری داشتند و پس از سفر نماینده‌ی سازمان ملل به ایران، ادعاهای دشمنان انقلاب و منافقان را تأیید نکردند و آنها را در گزارش خود رسوا ساختند، در رسانه‌های استکباری درست منعکس نشد. آنها کمال خباثت را در انعکاس حقایق روشن ملت ایران اعمال می‌کنند؛ چون اگر مردم دنیا بفهمند که در بیست و دوم بهمنِ بعد از رحلت امام، چنین حرکت عظیمی انجام گرفت، امیدشان بیشتر خواهد شد. آنها نشانه‌ی مقاومت ملت ایران را منعکس نمی‌کنند. در دوران جنگ هم پیروزیهای ملت ما را منعکس نمی‌کردند. آن روزی که رزمندگان سلحشور ما خرمشهر را پس گرفته بودند، خبر آن‌را منعکس نکردند. رسانه‌های استکباری؛ بزرگ‌نمایی نقاط ضعف و کوچک نمایی نقاط قوّت به طور کلی، هر چیزی که نشاندهنده‌ی مقاومت و امید و ایستادگی ملت ایران در مقابل قدرتهاست و به ملتهای دیگر امید می‌دهد، آن را مکتوم نگه می‌دارند و پخش نمی‌کنند؛ اما بعکس، اگر چیزی موجب ناامیدی می‌شود، آن را منتشر می‌کنند! فرض کنید ناطقی در یک جا حرفی بزند و آماری به راست یا دروغ بدهد که حکایت از یک نارسایی و نابسامانی کند، می‌بینید تمام رادیوهای بیگانه آن‌را پخش می‌کنند! اگر کسی ادعا کند که اختلاف و تفرقه هست، یا حرفی بزند که بوی اختلاف و تفرقه در آن باشد، این حرف و ادعا را با صدها زبان منعکس می‌کنند تا نشان دهند که در ایران اختلاف و تفرقه وجود دارد! با وجود ابتکار و پیشرفت در کارهای شما و ورودتان در زمینه‌های جدید علمی و عملی، رادیوهای بیگانه درصدد این نیستند که پیشرفتهای جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف را به جهانیان منعکس نمایند؛ بلکه اگر نقاط ضعفی پیدا کنند، آن را ده برابر جلوه می‌دهند؛ چون وضعیت شما مردم برای قدرتها دردسر خواهد داشت و در روحیه‌ی ملتهای دیگر اثر می‌گذارد و قدرتهای استکباری نمی‌خواهند مقاومت و ادامه‌ی حیات قدرتمندانه‌ی شما، به دیگران امید بدهد. البته، خدای متعال با ماست. در تمام مراحل این دوران یازده سال، خداوند به ما کمک کرده و باز هم کمک او شامل حال ملت ایران خواهد بود - در این تردیدی نیست - شرطش این است که در کارهای خودمان، خدا را در نظر داشته باشیم؛ خصوصاً ما مسؤولان و کسانی که کاری در اختیار آنهاست، سعی کنند کار را برای خدا و صلاح ملت، خوب انجام بدهند. در بنای یک جامعه، عدالت از همه چیز مهمتر است ما که منتظر امام زمان هستیم، باید در جهتی که حکومت امام زمان(علیه‌الاف التحیهٔوالثناءوعجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه) تشکیل خواهد شد، زندگی امروز را در همان جهت بسازیم و بنا کنیم. البته، ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم آن گونه بنایی را که اولیای الهی ساختند یا خواهند ساخت، بنا کنیم؛ اما باید در آن جهت تلاش و کار کنیم. مظهر عدل پروردگار، امام زمان(عج) است و می‌دانیم که بزرگترین خصوصیت امام زمان(علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) - که در دعاها و زیارات و روایات آمده است - عدالت می‌باشد: «یملأ اللّه به الارض قسطا و عدلا». ما باید امروز جامعه را جامعه‌ی عدالت بکنیم. در بنای یک جامعه، عدالت از همه چیز مهمتر است. عدالت، به معنای عدم تبعیض در حقوق و حدود و احکام است. عدالت، یعنی کمک به مردم محروم و ضعیف. عدالت، یعنی این که برنامه‌ها و حرکت کلی کشور، در جهت تأمین زندگی مستضعفان باشد. عدالت، به معنای این است که کسانی که در زیر سایه‌ی سنگین نظام طاغوتی، از حقوق خود محروم ماندند، به حقوقشان برسند. عدالت، یعنی این‌که عده‌ی خاصی برای خودشان حق ویژه‌یی قایل نباشند. عدالت، یعنی این‌که حقوق انسانی و اجتماعی و عمومی و حدود الهی، یکسان بر مردم اجرا شود. اگر جلوی کسانی که با تکیه بر فریب و زور و یا بر اساس کارهای ناصحیح و مبتنی بر عقلهای مادّی و منحرف از معنویت، توانستند به چیزهایی که حق آنها نبوده است، دست

پیدا کنند، گرفته شود تا فرصتی برای ادامه‌ی کار خود پیدا نکنند، عدالت تحقق پیدا کرده است. البته، کمک به مظلومان و محرومان، شامل کمکهای فردی هم می‌شود، اما قضیه بالاتر از اینهاست؛ زیرا تحقق زندگی عادلانه به این است که کمک نظام و تشکیلات و حرکت آن، در جهت کمک به مستضعفان باشد. ما اگر در این جهت، زندگی خود را پیش بردیم و حرکت کردیم، مطمئناً خدای متعال کمک خواهد کرد و قدرتهای مادّی نخواهند توانست با این ترفندها و فریبها، ملت ما را از راه پُرافتخار خود منصرف کنند و مقاومتش را بگیرند. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز مقاومت مردم بیشتر خواهد شد. امیدواریم به برکت دعای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) و با لطف و توجهات الهی، ملت ایران این راه را با سلامت به آخرین گامهای خود برسانند و دلهای خانواده‌های محترم شهدا و جانبازان عزیزمان و بقیه‌ی کسانی که در راه این انقلاب آسیبهایی را متحمل شده‌اند؛ شاد بشود و ان‌شاءاللَّه چشمهای همه به زیارت ولیّ‌عصر (ارواحنا فداه) روشن گردد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------------
--- ۱) بحارالانوار، ج ۳۶ ، ص ۳۱۵ ۲)

توبه: ۱۱۸

بیانات در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلاب

بیانات در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلاب بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نقش عمامه‌ها و ذوالعمامه‌ها خیلی بیشتر از سابق است ان‌شاءاللَّه این تلبّس به لباس دعوت و تبلیغ و علم دین، بر شما برادران عزیز مبارک باشد. تقارن این حادثه با ولادت با سعادت حضرت ولیّ‌امر و امام زمان (صلوات‌اللَّه‌وسلامه‌علیه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) که روز عید بزرگی است و غیر از این برکت بزرگ، برکات عظیم دیگری هم دارد، یقیناً برای شما حادثه‌یی مهم و شیرین و مایه‌ی فال نیک در زندگی است. ان‌شاءاللَّه همیشه در خط آن بزرگوار و در این جهت حرکت کنید. ما غالباً به این دوستانی که عمامه سرشان می‌گذارند، می‌گوییم که عمامه‌ی شما وزن کمی دارد و بیش از چند سیر نیست؛ اما در معنا اگر انسان بخواهد متحمل این بار - به معنای واقعی کلمه - بشود، بسیار بسیار سنگین است. امروز که قوام حرکت دینی و اسلامی در دنیا به جمهوری اسلامی است و قوام جمهوری اسلامی هم به علمای دین و پرچمداران فقه دینی و اسلامی است، نقش این عمامه‌ها و ذوالعمامه‌ها، خیلی بیشتر از سابق می‌باشد. من قاطعاً می‌گویم که علمای دینی و جامعه‌ی روحانی ما در طول این هزاروصد سالی که ما به عنوان علمای دین آنها را می‌شناسیم، هیچ وقت نقششان به اهمیت امروز نبوده و هیچ وقت در یک عصر و دوره، به‌قدر امروز خدمت نکرده و به اندازه‌ی امروز در وضع دنیا و جامعه‌ی خودش مؤثر نبوده است. روحانیت شیعه، الان این‌گونه می‌باشد. هم در ایران چنین است و هم در دنیایی که حرکت اسلامی در آن آشکار شده، همین‌گونه می‌باشد و اگر این‌طور باشد، حرکتها به نتیجه خواهد رسید و اگر نباشد، به نتیجه نخواهد رسید. لذا در افغانستان و لبنان و آذربایجان و کشمیر و در بسیاری از مناطق دیگر که مسلمین حرکتی را شروع کرده‌اند، عماد و قوام این حرکت، علمای دین هستند. اگر علمای دین باشند، در آن حرکت امید پیروزی وجود دارد؛ والّا یا پیروز نمی‌شود و یا منحرف می‌گردد. این، نقش روحانیت است. درس را باید خیلی خوب خواند آقایان! شما با چنین اهمیتی، وارد این صحنه و عرصه شده‌اید؛ به آن توجه داشته باشید. درس را باید خیلی خوب خواند. بی مایه فطیر است و فایده‌یی ندارد. کسی که خیال کند حالا درس نخوانیم، اما خدمت کنیم، برای دین نتیجه‌یی ندارد. بدون درس خواندن، نمی‌شود این خدمت را انجام داد. حالا ممکن است خدمات دیگری کرد؛ ولی این خدمت، متوقف به علم است. باید خوب درس خواند و از درس مهمتر، آن معنویت و روحانیتی است که درون خود ما باید باشد تا ان‌شاءاللَّه «من نصب نفسه للنّاس اماما فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»(۱). ان‌شاءاللَّه این معنا تحقق پیدا بکند و این اقدام بر شما مبارک باشد و ان‌شاءاللَّه خداوند توفیقتان بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------------------
--- ۱) بحارالانوار، ج ۲ ، ص ۵۶

بیانات در دیدار با مدرّسان و مسؤولان دبیرستان علوم و معارف اسلامی شهید مطهری

بیانات در دیدار با مدرّسان و مسؤولان دبیرستان علوم و معارف اسلامی شهید مطهری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تأسیس مدرسه‌ی شهید مطهری، ابتکاری بسیار خوب و مفید از زیارت آقایان که لطف فرمودند و به این‌جا تشریف آوردند، خیلی خوشوقتم. به نظر من، تأسیس این مدرسه بحمداللَّه یکی از ابتکارات بسیار خوب و خیلی مفید و راهگشا بود و ان‌شاءاللَّه که ادامه پیدا کند. هر چند تفصیلاً برنامه‌های درسی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری را نمی‌دانم، اما اجمالاً مطّلعم که برنامه‌های درسی حوزه‌یی، با نظم و نسق و کلاس‌بندی خاصی در آن‌جا ارایه می‌شود. واقعاً برای ورود در آن درسها، وجود چنین مدرسه‌یی لازم است؛ کمااین‌که در دنیا هم وجود مدارس مقدماتی دانشگاهها به‌عنوان مدارس و دبیرستانهای پیش‌دانشگاهی معمول است. در این‌جا هم باید با همان روال و در همان جهت حوزه، دانش‌آموزان را بارآورند. اگر برای من میسور بود، همه‌ی فرزندان خودم و کسانی را که به آنها دسترسی داشتم یا با من مشورت می‌کردند، توصیه می‌کردم در چنین مدرسه‌هایی تحصیل کنند. دروسی را که می‌خوانند، به همین ترتیبی که اشاره کردید، خوب است؛ ضمن این که دروس مرسوم دولتی و فرهنگ را نیز می‌خوانند. این مقدار پیشرفت قابل توجه است. اگر ممکن باشد، در این سنین قدری بیشتر بر قرآن در مدرسه تأکید شود، شاید دستاورد بزرگی را فراهم بکند. مثلاً حفظ قرآن اگر به شکل امتیاز مطرح شود و فرضاً کسی که بخشی از قرآن را حفظ کرد، امتیازی را در قالب نمره و یا موارد مشابه آن بگیرد، با چنین روشی شاید بتوانیم در این‌گونه مدارس، این گروه از جوانهای تازه‌سالمان را رشد بدهیم. البته حفظ قرآن نه به‌صورت برنامه‌یی مدوّن، چون شما در حقیقت بیش از برنامه درس دارید و چه بسا در حال حاضر حفظ قرآن به شکل یک برنامه، مشکلاتی را ایجاد کند. نپرداختن به حفظ قرآن، نقیصه‌یی برای حوزه‌های علمیه نپرداختن به حفظ قرآن در حال حاضر، واقعاً نقیصه‌یی در حوزه‌های ما به شمار می‌آید. در بعضی از حوزه‌های اهل سنت - همان‌طور که مسبوق است - از بدو ورود حفظ قرآن جزو شرایط است. در دیگر حوزه‌ها نیز اگر شرط، حفظ قرآن نباشد، ولی بدان تشویق می‌شوند. غالب عالمان اهل سنت با قرآن انس زیادتری دارند؛ در حالی که ما در حوزه‌های خودمان، شاهد طلبه‌هایی هستیم که مقداری هم درس خوانده‌اند، لیکن هنوز بر همین قرائت رایج قرآن که ما با آن انس داریم، تسلط ندارند. یعنی هنوز در تلاوتشان اشکالاتی وجود دارد، چه رسد به این که قرائت دیگری را نیز بدانند. علتش عدم آموزش قرائت قرآن در حوزه است. در گذشته، قرآن‌خوانی در مکتبخانه‌ها تأمین می‌شد لذا هرکسی وارد میدان علم می‌شد، قرآن را یاد گرفته بود. بعد که مکتبخانه‌ها برچیده شد، در مدارس جدید هم قرآن خوانی به آن شکل شروع نشد و این خلأ همچنان باقی مانده است. حالا اگر کسی شانس داشته باشد و پدر یا مادری عاشق و مأنوس به قرآن کنار دستش بودند، دوره‌ی قرآنی را یاد می‌گرفته، در غیراین‌صورت اگر کسی این موقعیت را نداشته باشد و وارد حوزه شود، حوزه به او قرآن نخواهد داد و ظواهر و متن و آموزشهای ابتدایی قرآن را فرانخواهد گرفت. هر چند معارف و فقهی را که می‌خواند، بالاخره فقه قرآن و محصول قرآن است؛ اما متن قرآن و خواندن آن در برنامه‌ها نیست. حالا اگر در همین مدارسی که شما شروع کردید، این بنای مبارک پایه‌گذاری شود و از هم اکنون کار شروع گردد، چه‌بسا همین جوانها با قرآن انس پیدا کنند و به حفظ قرآن بپردازند. اگر بتوانید این امر مهم را در این‌جا تأمین کنید، کار خیلی مهمی صورت خواهد گرفت. باید در قالب بحثهای اعتقادی به شبهات پاسخ داد در کنار این برنامه‌ها، نوجوانان قدری هم باید به عقاید مجهز شوند. چون خودم یک دانش‌آموز در دستگاه شما دارم، مقداری از کیفیت امور را می‌دانم. یعنی با همین وقت کمی که هست، نسبت به وضع فرزندانم در درون منزل بی‌نظارت نیستم و مقداری به امورشان می‌رسم و نگاه می‌کنم چه مطالبی را مطالعه می‌کنند و چه کار می‌کنند. گاهی روی مسأله‌ی اعتقادی مطالعه می‌کنند، گاهی کنفرانس می‌دهند؛ اما بیش از این امور، آن چیزی که لازم است، یک دوره عقاید متین و کاملاً ساده و دور از آن استدلالات فلسفی و عرفانی می‌باشد؛ آن‌هم به اندازه‌یی که ذهن این جوان آن‌را بپذیرد. الان باید این دوره عقاید را حاضر داشته

باشیم تا قسمتهایی از آن را در طول این چهارسالی که این‌جا هستند، به آنها ارایه داد. در دنیا هم اکنون در بُعد اعتقادی، دیگر آن شبهات توحید و خداشناسی و اصل دین که زمانی رایج بود، خیلی مطرح نیست؛ لیکن شبهات گوناگون دیگری مطرح است؛ شبهاتی مربوط به امام زمان(عج)، شبهاتی از ناحیه‌ی وهابیها نسبت به عقاید شیعی، شبهاتی مربوط به رکن اساسی نظام ما - یعنی ولایت فقیه که یک امر اعتقادی و استدلالی است - شبهاتی مربوط به این‌که آیا دین اسلام برای اداره‌ی زندگی جامعیت دارد و اصولاً ـ آیا اسلام دین سیاست و زندگی هم است یا نه و یا صرفاً دینی به معنای اعتقاد و عمل شخصی است؟ الان مجموعه‌ی این شبهات مطرح است. یک وقت از روی جهالت دنبال این فکر می‌رفتند، اما امروز دستگاههایی این فکرها را تزریق می‌کنند و ما شاهد آن هستیم. بنابراین، واقعاً این نکات باید جستجو و سنجیده شود که کدام شبهه امروز برای ریختن جلوی ذهن جوانان، آماده و تراشیده و جدا می‌شود. وقتی‌که این شبهات شناخته شد، باید به یکایک آنها در قالب بحثهای اعتقادی پاسخ داده شود. شاید هر چندسال یک بار هم این پرسشها و پاسخها فرق کنند. این هم نکته‌یی بود که اگر در متن جریان کار این مدرسه قرار گیرد، به‌نظرم کار مدرسه را کاملتر خواهد کرد. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند به شما اجر و توفیق بدهد. قطعاً یکی از برکات جمهوری اسلامی، ایجاد چنین رشته‌های کار فرهنگی و دینی است. ما این را مبارک می‌دانیم و خدا را شاکر هستیم و برای شما آرزوی توفیق می‌کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۶۹

سخنرانی در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری در نخستین روز از سال نو و در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان

سخنرانی در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری در نخستین روز از سال نو و در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم آنچه مهم است، عمل و نیت ماست متقابلاً این عید سعید را به آقایان محترم و به همه‌ی ملت ایران و به ایرانیان مستقر در همه‌جای عالم و به سایر مسلمین، مخصوصاً به مسلمانان بیدارشده‌ی آذربایجان شوروی - که آنها هم امسال عید نوروز را جشن گرفتند - تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم که این عید و این بهار، سرآغازی برای پیشرفتها و نیکروزیها و خوشبختیهای بیشتر و دیگری برای ملت مسلمانمان باشد که حقاً این ملت، با این همه فداکاری و اخلاص و گذشت، شایسته‌ی برکات روزافزون الهی است. آنچه مهم است، عمل و نیت ماست. نوروز، به‌معنای روز نو و حالت نو بوده و هست. از لحاظ طبیعت، روز اول حَمَل - که اول بهار حساب شده است - روزی نو محسوب می‌شود؛ لیکن روز نو، منحصر به تجدید وضعیتی در طبیعت نیست؛ همچنان‌که در بعضی از روایاتِ وارد شده‌ی در باب نوروز از ائمه‌ی هدی علیهم السّلام)، انسان خوب احساس می‌کند که آن بزرگواران هم، بنا به رسم اسلام - که همه‌جا رسوم و سنتها و واژه‌ها را گرفت و محتوای آنها را عوض کرد - در مورد کلمه‌ی نوروز و روز نوروز، درصدد چنین کاری بودند. وقتی از امام(علیه‌السّلام) سؤال می‌کنند که «ما النّیروز؟»، حضرت - طبق بعضی از تعبیرات - می‌فرمایند: «ا تدری ما النّیروز؟»: می‌دانی که نوروز چیست؟ نمی‌گویند، می‌دانی نوروز چه وقتی است؛ می‌فرمایند، می‌دانی نوروز چیست؟ نوروز، یعنی روز و حالتی نو در تاریخ و زندگی بشر آن‌وقت در معنای نوروز و این‌که نوروز چیست، در روایات مختلف، تعبیرات مختلفی هست. مثلاً آن روزی که رسول اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، امیرالمؤمنین را به خلافت منصوب کرد، آن روز، نوروز بود. یا در روایت دیگر، آن روزی که دجّال در آخرالزمان، به‌دست حضرت مهدی(ارواحنافداه) به قتل برسد، آن روز، نوروز است. یا حتّی در بعضی از روایات آمده، آن روزی که آدم هبوط کرد، آن روز، نوروز بود. نوروز، یعنی روزی نو در تاریخ بشر و حالتی نو در زندگی انسانها. علی‌الظاهر در این روایات، امام نمی‌خواهند بفرمایند که آن روزی که این وقایع در آن اتفاق افتاده است، یا خواهد افتاد، با روز اول حَمَل، مصادف بوده یا خواهد بود. نه، خیلی مستبعد است که مراد این باشد؛ مراد این است که معنای نوروز را بفهمیم.

نوروز، یعنی روزی که شما با عمل خودتان، با حادثه‌یی که اتفاق می‌افتد، آن را نو می‌کنید. روز بیست‌ودوم بهمن که ملت ایران، حادثه‌ی عظیمی را به کمک خدا تحقق بخشید، روز نویی (نوروز) است. آن روزی که امام امت، قاطعاً به دهانِ مستکبرِ قلدرِ گردن‌کلفت دنیا - یعنی امریکا - مشت کوبید، آن روز، روز نو و راه نویی (نوروز) بود؛ حادثه‌ی نویی بود که اتفاق می‌افتاد و افتاد. ما باید نوروز را، نو روز کنیم. نوروز به حسب طبیعت، نوروز است؛ جنبه‌ی انسانی قضیه هم به دست ماست که آن را نوروز کنیم. رمضان، بهار خودسازی انسان و انس با خدا امسال اتفاقاً بهار طبیعت، با بهار دعا و قرآن، همزمان شده است. چند روز دیگر، ماه مبارک رمضان شروع خواهد شد که بهار نوسازی و خودسازی انسان و بهار انس با خداست. مگر می‌شود از این جنبه‌ی کار، غافل ماند؟ همه‌ی خطاها و اشتباهات، ناشی از نپرداختن به این جنبه‌ی کار است. آن‌که خطایش کمتر بود، آن‌که دلش به نور معرفت و هدایت خدا منوّر بود، آن‌که اشاره‌اش برای این ملت و برای ما و برای عشاق اسلام در عالم، راهگشا و راهنما بود - یعنی امام راحل عظیم ما - به این جهت این‌طور بود که رابطه‌ی او با خدا، تأمین شده بود. در دنیا، انقلابها، حکومتها، اداره‌ها و ریاستها از آن‌جا عیب پیدا می‌کند و منحرف می‌شود که از این جنبه - یعنی جنبه‌ی معنویت، جنبه‌ی رابطه‌ی با خدا، جنبه‌ی ارتباط و اتصال قلب به خدا - غافل ماندند و غافل می‌مانند. ما هم اگر دقت کنیم، آن‌جایی که پیش رفتیم، موفق شدیم، خوب عمل کردیم و راضی هستیم، آن‌جایی است که این جنبه را تأمین کردیم. هرجا هم ضربه خوردیم، به‌خاطر ضعف در این جنبه‌ی کار است. ارتباط با خدا را نباید دست‌کم گرفت. همه چیز ما، در گروی این رابطه است. این رابطه است که دل ما را قرص می‌کند، تا از دشمنیها هراس نکنیم. این رابطه‌ی با خداست که دلهای ما را از محبت به مؤمنین و پویندگان راه خدا پُرمی‌کند، تا اختلاف‌نظرها و اختلاف سلیقه‌ها را نبینیم. این رابطه‌ی با خدا و اتصال به خداست که موجب می‌شود، ما برای اهوای خودمان، حقیقت را زیر پا نگذاریم و مصلحت را فدای غرض شخصی نکنیم. این رابطه‌ی با خداست که موجب می‌شود، ما از راه خدا منحرف نشویم و از پیمودن این راه، پشیمان و خسته و ملول نگردیم. این رابطه‌ی با خدا، همیشه ممکن است و هیچ‌وقت دیر و محال نیست. راه خدا، مسافت بسیار نزدیک زندگی انسان، دایماً روی دو جاده‌ی موازی است. یک جاده آن است که روندگانِ روی آن، دایم به سمت بالا می‌روند. جاده‌ی دیگر، آن راهی است که روندگان آن، به طرف سِفل، به طرف پایین، به طرف دره و به طرف جهنم حرکت می‌کنند. این دو جاده، در کنار هم و موازی با یکدیگرند. خط سیر این دو جاده، کاملاً مثل هم است. آنهایی که به طرف سقوط و نزول و سِفل حرکت می‌کنند، از همان‌جایی دور می‌شوند که پویندگانِ آن جاده‌ی دیگر، به آن‌جا نزدیک می‌شوند. آنها، از خدا دور می‌شوند و به شیطان و دوزخ، نزدیک می‌گردند. آن کسانی که به طرف عِلو، به طرف بالا، به طرف تعالی، به سمت نور، به سمت خدا، به سمت توحید و نزاهت اخلاقی و طهارت جان حرکت می‌کنند، از همان جایی دور می‌شوند و فاصله می‌گیرند که آن گروه دیگر، به سمت آن سقوط می‌کنند. این دو جاده، در طول مسیر با یکدیگر همسایه‌اند و حرکت از یکی به آن دیگری، در کمال آسانی است. راه، راه نزدیکی است. اگر ما که خدای نکرده، در جاده‌ی دوم حرکت می‌کنیم و از لحاظ اخلاق نفسانی و شخصی، به سمت پایین می‌رویم، اراده کنیم که وارد آن جاده‌ی دیگر بشویم و به سمت بالا و تعالی حرکت کنیم، در هر آنی، این کار میسور است. «و انّ راحل الیک قریب‌المسافهٔ»(۱). کسی که به‌سمت خدا حرکت می‌کند، راه او نزدیک است. اگر بخواهیم وارد راه خدا بشویم، مسافت بسیار نزدیکی است. اگر یک قدم بردارید، از این جاده‌یی که اهل آن، به‌سمت سقوط و به سمت پایین می‌روند، وارد آن جاده‌یی می‌شوید که اهل آن، به‌سمت سعادت ابدی، به سمت نور، به سمت جایگاه صدیقین و ملأ اعلی شتاب می‌کنند. کنترل اهوای نفسانی در رمضان، آسانتر از همیشه از آن طرف هم، همین‌طور است. آن لحظه‌یی که ما به خواهش نفسمان گوش می‌دهیم و عملی که انسان را از خدای متعال دور می‌کند - العیاذ باللّه - انجام می‌دهیم، در آن لحظه، پا را از آن جاده به این جاده‌یی که ما را به طرف پایین می‌برد، گذاشته‌ایم. در آن لحظه‌یی که ما تصمیم می‌گیریم برخلاف اهوای نفسانی خود حرکت کنیم و با این خودخواهی و غرور و تبعیت از شیطان نفس مخالفت کنیم - که امام بزرگوار ما، دایماً در طول این ده سال و اندی، ما

را از آن برحذر می‌داشتند و در همه‌ی قضایا، به همه‌ی ما و به همه‌ی ملت ایران، از جمله به ما مسؤولان می گفتند: مواظب باشید، اسیر آن نشوید - همان لحظه، از این مسافت قریب که «انّ راحل الیک قریب‌المسافة»(۲)، پا را در آن جاده گذاشته‌ایم و به سمت بالا می‌رویم. و این، در ماه رمضان امکان‌پذیر است. کنترل اهوای نفسانی، در ماه رمضان آسانتر از همیشه است. پس، امسال نوروز ما، حقیقتاً می‌تواند نوروز باشد؛ نه فقط نوروز در طبیعت، بلکه نوروز در ذات و وجود و حرکت خود ما. و امروز، این بسیار مهم است. ملت ما به دنیا شجاعت داد امروز چشم جهانی، نگران من و توست. دنیایی متوجه این ملت است. میلیونها دل، در هوای این ملت و هدفهای او، می‌تپند. شما الگو شدید. شما «شهداء علی‌النّاس»(۳) شدید. شما پرچمدار آزادی و ایستادگی در مقابل تحمیلِ قدرتهای ظالم و مستکبر جهانی شدید. امروز، ملتها جرأت می کنند اظهار کنند که می‌خواهند زیر بار قدرتهای بزرگ نباشند. روزی بود که این جرأت، از ملتها گرفته شده بود و به آنها اجازه داده نمی‌شد. شما این راه را باز کردید. این ملت، به دنیا شجاعت داد. رفتار این ملت بود که همراه با قاطعیت و هدایت قویِ آن امام ملکوتی و رهبر بی‌نظیر، راه را باز کرد؛ ملتها را تشجیع نمود؛ استکبار را کوچک کرد؛ به او احساس حقارت داد و معلوم شد که انسانها و ملتها، دارای قدرتند. قدرت ذاتی ملتها را انکار می کردند و آنها را به دست قدرتهای پوشالی کشورها - که عروسکهایی در دست قدرتهای جهانی بودند - سپرده بودند. امروز، آن‌طور نیست که ملتها قدرت ذاتی خودشان را نفهمند. امروز، ملتها بیدار شده‌اند. البته به‌حسب قدرت ظاهری، امروز استکبار در میدان سیاست و اقتصاد، خیلی قوی و درشت شده؛ اما به همین نسبت، آسیب‌پذیرتر، توخالی‌تر و در واقع، از قدرت ملتها ترسانتر است. این، وضع ملت ماست که دنیا را این گونه به وظایف و حقوقشان آشنا کرده است. بار این مسؤولیت، بر دوش شما، بخصوص مسؤولان است. باید احساس کنیم که چه مسؤولیت سنگینی بر دوش ماست. باید مسؤولیت به سرانجام رساندن این بارِ سنگین را درک کنیم. ما باید لحظه‌یی غفلت و کوتاهی نکنیم؛ لحظه‌یی سردی و یأس و افسردگی را در هیچ‌کس - حتّی در خودمان - تحمل نکنیم. ما باید با امید پیش برویم ما باید با امید پیش برویم؛ همچنان‌که افق هم نورباران از امید است. همه چیز، نشان‌دهنده‌ی امید است و امروز وضعیت ما، با امکاناتی که در اختیارمان است، وضعیت بسیار خوبی است. بحمداللَّه دولتی قوی، زمام امور را در دست دارد. این هم از نعم الهی است که در رأس دولت، یک عالم، یک فقیه، یک مبارز سابقه‌دار، یک چهره‌ی شناخته شده و محبوب و امتحان‌داده و مورد تأئید و محبت دایمی امام، با همکارانی خوب، با برنامه‌یی محکم و امیدبخش و با حمایتی عمومی از سوی مردم، قرار دارد. بحمداللَّه مجلس هم بیدار، آگاه، مسؤولیت‌شناس، بکلی فارغ و مبرا از تأثیر توطئه‌های جهانی و مستقل، در کنار دولت قرار گرفته است. این، وضعیتِ فوق‌العاده ارزنده‌یی است که در اختیار ملت ماست. کافی است که ما با نیت پاک و نیک، عمل کنیم و برای خدا اقدام نماییم. ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم این درس را هم امام(ره) به ما آموختند که عمل و اقدام، برای نتیجه نیست. نتیجه، در آن نیت خالصی است که شما در حین اقدام دارید. نتیجه با خداست؛ ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم. خوشبختانه، این انجام تکلیف در طول این یازده سال، همراه با نتایج بوده است. ما امروز، ملتی آگاهتر، هوشیارتر، کارآمدتر و مجربتر داریم و می‌توانیم پیش برویم. دشمن هم باید بداند که این ملت، آن روزی که اولِ کارش بود، استکبار را درست آزمایش نکرده بود، ممکن بود تهدید و ارعاب و تطمیع دشمنانِ جسیم و علی‌الظاهر بزرگ خود را در دنیا جدی بگیرد و فریب بخورد، آن روز از تهدید و تحبیب و تطمیع دشمنان، فریب نخورد. امروز که مجرب شده، راهی طولانی پشت سر گذاشته، آگاهیهای مضاعفی پیدا کرده، دوستان و دشمنان را در صحنه‌ی بین‌المللی، بیش از همیشه شناخته؛ به طریق اولی گول تهدید و تطمیع دشمنان بزرگ را نخواهد خورد. امیدواریم که خداوند توفیقاتش را شامل حال همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز بفرماید و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از ما راضی کند و روح مطهر امام عزیز را هم از ما خشنود بگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -

-- ۱) ۲) ۱ و ۲.

مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی ۳) بقره : ۱۴۳

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(ع)

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین خداوند درباره‌ی این انقلاب، حجت را بر همه تمام کرده است خدا را شکرگزارم که این توفیق را نصیب فرمود، تا در این ایام شروع سال جدید هجری شمسی، در سایه‌ی مرقد منوّر حضرت ثامن‌الحجج(علیه‌الاف‌التّحیّةوالثّناء) و در کنار شما مردم مؤمن و مبارز و پیشگام و انقلابی شهر مشهد باشم و در زمره‌ی زوار مشتاق این بزرگوار قرار گیرم. از خداوند متعال خواستارم که ما را همواره در سایه‌ی ولایت و رهبری و محبت این بزرگوار قرار بدهد و کشور ایران عزیز را - که کشور حضرت صاحب‌الزّمان(عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) و متعلق به این خاندان عزیز خدا و محبوب نبیّ‌اکرم می‌باشد - همواره از برکات این بزرگواران مستفیض بفرماید. من مناسب می‌دانم که در جمع شما مردم مشهد و زوار مشتاق و بااخلاص این بارگاه مقدس عرض بکنم که امام فقید عظیممان، مانند همه‌ی آحاد محب اهل‌بیت در دنیای اسلام، این اشتیاق را داشتند که در زمره‌ی زوار امام هشتم(علیه‌الصّلاة والسّلام) قرار بگیرند. امیدوارم که خداوند، آن امام عظیم و مجاهد بزرگ دنیای اسلام و رهبر بی‌نظیر را با ائمه‌ی هدی و انوار مقدسه‌ی اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) محشور بفرماید و روزبه‌روز بر درجات آن بزرگوار بیفزاید. من امروز یک نکته را عرض می‌کنم و آن، این است که خداوند متعال درباره‌ی انقلاب اسلامی شما ملت ایران، حجت را بر همه‌ی مردم دنیا و کسانی که مشتاق حقیقتند، تمام کرده است. شاید بسیاری از انسانهای پاک و مخلص در عالم باشند که در مقابل یک حادثه، دچار تردید باشند و نتوانند آن حادثه را تحلیل کنند و یا درباره‌ی آن قضاوت نمایند. برای خود ما هم گاهی اتفاق می‌افتد که حادثه‌یی در دنیا پیش می‌آید، ولی نمی‌توانیم به طور قاطع درباره‌ی آن حادثه اظهار نظر کنیم. فرضاً حکومتی در یک کشور بر سر کار می‌آید، یا در جایی از دنیا، نزاعی بین دو جناح درگیر می‌شود که گاهی دلایل کافی و شواهد روشنگر در دسترس قرار نمی‌گیرد؛ لذا انسان نمی‌تواند درباره‌ی آن قضیه قضاوت کند. من عرض می‌کنم که هیچ‌کس در دنیا نیست که نتواند درباره‌ی انقلاب اسلامی ملت ایران درست قضاوت کند و دچار تردید بماند. خدا درباره‌ی این انقلاب، حجت را بر همه تمام کرد. آن‌قدر دلایل روشن برای شناسایی این انقلاب وجود دارد که اگر کسی در دنیا واقعاً بخواهد حق را پیدا کند و بشناسد، یقیناً دچار تردید نخواهد ماند. به آنهایی که از روی غرض حرف می‌زنند، کاری نداریم. به آنهایی که منافعشان بر اثر این انقلاب تهدید شده، یا از بین رفته است، کاری نداریم. به آن حکمرانان مستبد و ظالم که از بیداری مردم و ملت خودشان می‌ترسند و به این جهت با این انقلاب دشمنند و درباره‌ی آن بد قضاوت می‌کنند، کاری نداریم. صحبت بر سر انسانهای بی‌غرض و بی‌مرض و حقجو و کسانی است که واقعاً دنبال حقیقت می‌گردند، تا حقیقت را بشناسند. این گونه آدمها در هرجای دنیا که باشند، اگر نامی از این انقلاب و خبری از آن شنیده باشند، درباره‌اش دچار تردید نیستند و قضاوتشان نسبت به آن، قضاوت واضح و روشنی است. دشمنی اشرار عالم با انقلاب ما، یک شاخص برای انسانهای حقجو من دو دلیل از دلایلی را که خدا برای راهنمایی انسانهای جویای حق در دنیا مجسم کرده و در معرض دید همه گذاشته است، می‌گویم؛ دلایل بیش از اینهاست. یک دلیل، عبارت از دشمنی اشرار عالم با این انقلاب است. این، یک شاخص است. شما هرجا در دنیا، کسی یا دستگاهی را پیداکنید که شریر و شرآفرین باشد، مجسمه‌ی شیطان و منشأ بدی و فساد باشد - چه شرق، چه غرب، چه در میان کشورهای پیشرفته، چه در میان کشورهای عقب افتاده، چه در میان سیاستمداران، چه در میان فرهنگیان و قلم‌به‌دستان و از این قبیل افراد - نسبت به این انقلاب، دشمنیِ آشتی‌ناپذیر دارند. من هیچ انقلاب دیگری را در دنیا و در طول تاریخ انقلابها - یعنی از حدود هفتاد سال پیش به این طرف - از این قبیل و به این شکل سراغ ندارم. ابرقدرتها با انقلاب ما مخالفند. آنها مجسمه‌ی شر و فسادند. شریر واقعی و درجه‌ی اول، ابرقدرتها هستند؛ یعنی حکومتها و سردمدارانی که بخشی از دنیا در قبضه‌ی قدرت آنهاست و

در امور ملتها هم - غیر از ملت خودشان - دخالت می‌کنند. البته یک روز در دنیا دو ابرقدرت وجود داشت؛ ابرقدرت غرب که امریکا بود، و ابرقدرت شرق که شوروی بود. امروز این تقسیم‌بندی وجود ندارد و ترکیب و تشکیل سیاسی عالم، به شکل دیگری است. اما امروز هم مثل همیشه، سران قدرتهای بزرگ شیطانی، که وجود آنها مجسمه‌ی شر و فساد است، از بن دندان با این انقلاب مخالفند. چه کسی در این شک می‌کند که دولتی مثل دولت امریکا، مظهر شر و فساد است؟ چه عمل شرارتباری را در دنیا سراغ دارید که اینها انجام نداده باشند؟ دیدید که در طول این سالهای متمادی، در آفریقا، در آسیا، در امریکای لاتین، در خاور میانه، در دریا و صحرا، هرجا که امریکاییها احساس کردند منافعی در آن‌جا دارند و آن منافع، متوقف بر این است که عده‌یی انسان کشته بشوند، دریغ نکردند! با این‌حال، شعار طرفداری از حقوق بشر را هم می‌دهند! شیطانهای عالم، همیشه همین‌طور بوده‌اند. طرح قضیه‌ی حقوق بشر، یک وسیله برای استفاده‌ی بیشتر این‌که کسی ادعا کند ما طرفدار حقوق بشریم، قضیه را تمام نمی‌کند. طرح قضیه‌ی حقوق بشر از طرف سردمداران امریکا، چه حالا و چه در روزهای قبل، یک دکان و یک وسیله برای استفاده‌ی بیشتر است. اینها به حقوق بشر اعتقاد ندارند. اینها کسانی هستند که در مقابل چشمشان، حکومت صهیونیستی در کشور فلسطین، مردم فلسطین را به بدترین وجهی زیر فشار و کشتار و اختناق و شکنجه قرار می‌دهد و آنها حاضر نیستند حتّی به زبان، عمل او را محکوم کنند. فلسطینی‌ها انسان نیستند؟! حقوق بشر شامل فلسطینی‌ها نمی‌شود؟! اینها کسانی هستند که مرتجعترین و مستبدترین حکومتهای دنیا متکی به آنهایند، از آنها مدد و کمک می‌گیرند و انسانها را نابود می‌کنند. شما در دنیا نگاه کنید، ببینید کشورهایی که حتّی یک مجلس شورا - ولو به صورت شکلی و اسمی - ندارند، کدامند؟ الان کشورهایی هستند - احتیاجی به اسم آوردن نیست؛ همه‌ی شما این کشورها را می‌شناسید - که اداره‌ی امور آنها، بدون کوچکترین دخالت و آرای مردم انجام می‌گیرد. حکومتهای آنها، فردیِ مطلق است. پارلمان و انتخابات ندارند و در نتیجه مردم نماینده‌ی قانونگذار و رئیس جمهوری هم که انتخابش بکنند، ندارند. یک نفر یا یک خانواده، بر مردم و ثروت و نفت این کشورها حکومت مطلق می‌کند و هر کاری دلشان بخواهد، از کشتار و اختناق و حبس و زجر و بقیه‌ی توهینها و اهانتها، با مردم این کشورها انجام می‌دهند. این دولتهای این‌قدر مختنق و مرتجع، این‌قدر دور از پیشرفتهای سیاسی عالم و بی‌اعتنا به حقوق انسان، نورچشمیهای امریکایند و امریکا بزرگترین مدافع این کشورهاست! امریکا طرفدار حقوق بشر است؟ اگر این‌طور است، چرا به این دولتهای زوریِ اختناقیِ فاسدِ بی‌اعتنای به دمکراسی و حقوق بشر، یک یادداشت کوچک اعتراض نمی‌فرستد که حقوق بشر در کشور شما مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است؟! آفریقای جنوبی، نمونه‌یی از تضییع حقوق بشر یکی از حساسترین مناطق عالم، همین منطقه‌ی استراتژیک کشور آفریقای جنوبی است که سر دماغه‌ی «امیدنیک» در منتهی‌الیه جنوب آفریقا واقع شده است؛ محلی که امروز از لحاظ سوق‌الجیشی و در دوره‌های گذشته از لحاظ سیاسی و اقتصادی، اهمیت بسیار زیادی داشته است. مدتها قبل یک عده سفیدپوست به آن‌جا رفتند و حاکم شدند؛ از جهالت مردم بومی سوء استفاده کردند و حکومت و اداره‌ی آن کشور را به دست گرفتند؛ معادن قیمتی الماس و طلا و بقیه‌ی چیزها را مالک شدند و سیاه‌پوستان را در شرایط حیوانی نگهداشتند. درعین‌حال، امریکا و انگلیس و بسیاری از کشورهای غربی مدعی حقوق بشر، هیچ حرکت جدی علیه آفریقای جنوبی نکردند! من نمونه‌یی از کیفیت حکومت آفریقای جنوبی را در کشور دیگری که در همسایگی این کشور است، از نزدیک دیده‌ام. البته آن کشور توانسته به استقلال دست پیدا کند و سفیدپوستان طرفدار تبعیض نژادی را بیرون کند. من دیدم که سفیدپوستان در دوران حاکمیت، با مردم بومی و مالک آن سرزمین، به جرم سیاه‌پوست بودن، چگونه رفتار می‌کردند؛ به آنها چه‌قدر اهانت و تحقیر و فشار و شکنجه تحمیل می‌شد. شما گاهی در تلویزیون مناظری را می‌بینید که مردم سیاه‌پوست آفریقای جنوبی، به‌وسیله‌ی پلیس سفیدپوست حاکم بر آن‌جا، کتک می‌خورند. این، چه‌طور حقوق بشری است؟! حقوق بشر، یک حقه است. امریکا و بسیاری از قدرتهای بزرگ، اصلاً به حقوق بشر اعتقاد ندارند؛ دروغ می‌گویند. طرح مسأله‌ی حقوق بشر، برای فریب و وسیله‌ی فشار است؛ برای این است که اگر خواستند دولتی را زیر فشار افکار عمومی قرار بدهند، با تهمت نقض حقوق بشر

زیر فشار قرار بدهند وخودشان را متولی حقوق بشر در دنیا معرفی کنند؛ آن‌جایی هم که لازم می‌دانند، به‌عنوان طرفداری از حقوق بشر، حتّی قوای نظامی وارد یک کشور بکننـد و حکومت آن کشور را تغییر بدهنـد! کـدامیک از جنایتهای عمـده را حکام امریکا انجـام ندادهانـد؟! کـدامیک از جنایتهـای عمـده است که حکـام امریکا انجام نـداده باشـند؟ آنها چه‌قـدر حکومت ملی را سـرنگون کردند؟ دسـتگاه جاسوسی امریکا - سیا - چه‌قدر در آفریقا، در امریکای لاتین، در قاره‌ی امریکا، در خاورمیانه و در آسیا، آن‌جایی که لازم دانسـته است، وارد شده و حکومتی را که با آن موافق نبوده، توطئه و دسیسه‌چینی کرده، تا آن را سرنگون کند؟ از این قبیل فراوان است. همین رئیس جمهوری فعلی امریکا - آقای بوش - که یک وقت در رأس دستگاه امنیتی و جاسوسی امریکا بوده است، خود او می‌دانـد که در این دسـتگاه چه کارهـا کرده‌انـد. شایـد خود ایشـان، بسـیاری از این کارهـا را انجام داده است؛ غارت ملتها، حمله‌ی به ملتها، دروغ‌پراکنی، توسعه‌ی فساد در عالم، تحمیق بسـیاری از قشرهای مردم، حتّی در کشور امریکا. اینها کارهایی است که سـردمداران امریکـا و بقیه‌ی قدرتمنـدان ظـالم و سـتمگر عالم انجام داده‌انـد. این‌گونه دسـتگاههای شـیطانی، دشـمنان جمهوری اسـلامی هسـتند. این خودش، حجتی در دنیـاست. هرکسـی که در دنیا با نگاه بصـیرت و دقیق نگاه بکنـد، از مخالفت همین عناصـر شریر و فاسد، می‌تواند حقانیت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را تشخیص بدهد. خیلی خوب می‌شود فهمید که آن حکومت و انقلاب و نظامی که دسـتگاههای شیطان‌صفت عالم این‌قدر با آن دشمنند، لابد نظام حق است. لابد این کشور و این انقلاب، دشمن خلافکاریهای آنهاست که این‌قـدر با آن بدنـد. این، امر واضـحی است. هر انسان ضـد شـیطان بایـد از این نظام دفاع کنـد البته ملت شریفِ هوشـمندِ فـداکارِ مـا بداننـد، کسانی هسـتند که متأسـفانه اسـمشان هم ایرانی است، متعلق‌به همین آب و خاکنـد، ادعای فهم سیاسـی و روشـنفکری هم می‌کننـد، امـا نمی‌تواننـد این حجت واضـح و روشن را ببیننـد. بـا جمهـوری اسـلامی مخـالفت می‌کننـد؛ درحالی‌که می‌بینیـد شـیاطین و شـریرها و قلـدرها و دسـتگاههای منفور عالم، با جمهوری اسـلامی بدنـد. باید می‌فهمیدند که وقتی نظامی مثل جمهوری اسـلامی هست و شیطانها در مقابل آن صف کشیده‌اند، هر انسانی که ضد شیطانها و شیطان‌صفتهاست، بایستی پشـت سـر ایـن نظـام قرار بگیرد و از آن دفـاع کنـد. مـن تعجـب می‌کنم از کسـانی‌که ادعـا می‌کننـد شـم سیاسـی دارنـد، یـا ادعـای روشـنفکری می‌کننـد و دشـمنیِ دشـمنان بشـریت را با جمهوری اسـلامی می‌بیننـد، درعین‌حال از این‌که با جمهوری اسـلامی اظهار مخالفت کنند، خجالت نمی‌کشـند. اینها وجدانشان مرده و چشم دلشان کور شده است؛ اگرچه ممکن است دارای فهم سیاسـی و به اصـطلاح جزو قشـرهای روشـنفکر هم باشـند. من معتقـدم، این حجت خـداست که به نفع جمهوری اسـلامی تمام کرده است. هرجا جنـاح خـبیث و پلیـد و منفـوری هسـت، بـا جمهـوری اسـلامی بـد و مخـالف و دشـمن اسـت؛ درسـت مثـل زمـان رسـول اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) که اشـراف فاسـد و زورگوهـا و دشـمنان طبقـات مظلوم و محروم و کسانی که خودشان به این طبقات ظلم می‌کردنـد و منافقـان که در دلشـان مرض بود، بـا دعوت پیـامبر مخـالفت کردنـد. امروز عینـاً همـان جناحهـا در برابر جمهوری اسـلامی ایسـتاده‌اند؛ چون جمهوری اسـلامی راه پیـامبران را طی می‌کنـد. انقلاـب و ملت ایران، بر تمام دشـمنان خود فایق آمـده‌اند مطلب دوم که آن هم بسـیار حـایز اهمیت است، این است که با وجود این‌همه مخالفتها از اول پیروزی انقلاب و قبل از آن تا امروز، انقلاب و جمهوری اسـلامی و ملت ایران، بر تمام دشـمنان گوناگون و رنگارنگ خود فایق آمده‌اند و آنها را شکست داده‌اند. خود این، یـک حجت الهی است. حکومت و نظـام و ملتی که همه‌ی قدرتمنـدان رذل و پلیـد و خبیث دنیـا بـا آن مخالفنـد، زور و پول و سلاح هم دارند، تبلیغات و رادیو و روزنامه هم دارند، نوکر و مزدور و دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی هم دارند، توطئه هم می‌کنند، مقـدمات کودتا هم راه می‌اندازنـد، دشـمنان را هم تقویت می‌کنند، درعین‌حال نمی‌توانند این ملت و این انقلاب و این جمهوری را متزلزل کننـد. این خود، از آیات الهی و نشانه‌ی حقانیت شـما ملت انقلابی و مسـلمان است. آنها روز اول فکر نمی‌کردند که نتوانند ما را شـکست بدهنـد؛ اما نتوانسـتند. مرتب وعـده دادنـد و گفتند شـش ماه دیگر جمهوری اسـلامی سـقوط خواهد کرد؛ اما بعد که دیدنـد نمی‌شود، زمان را زیاد کردنـد و گفتنـد یک سال دیگر؛ اما باز وقتی که دیدند امکان ندارد، تمدید کردند و گفتند دو سال

دیگر، پنج سال دیگر! قدرت ملت ایران، دشمنان را وادار کرد که از حرفهایشان عدول کنند. آن را به امری که زمانش معلوم نیست، موکول نمایند. گفتند بعد از رحلت امام، جمهوری اسلامی شکست خواهد خورد. امام بزرگوار ما رحلت کردند و به جوار رحمت الهی رفتند؛ اما همچنان‌که هر ثانیه و هر آنی از آنات عمر آن وجود مقدس در دوران انقلاب، مایه‌ی تقویت انقلاب بود، بر اثر آن معنویت عظیم و آن محبوبیت بزرگ، ارتحال آن بزرگوار هم اسلام و انقلاب را بیشتر تقویت کرد. آن اخلاص و محبتی که مردم به امام راحلشان نشان دادند، آن تشییع جنازه، آن پیروی از وصیت، آن احترام به رهنمود و خط امام، آبروی انقلاب و ملت ایران را در دنیا چند برابر کرد؛ همچنان‌که آبروی امام بزرگ را هم در دنیا مضاعف نمود. بحمداللّه روزبه‌روز انقلاب راسختر، جمهوری اسلامی مستحکمتر، و ملت ایران مقاومتر شده‌اند و باز هم خواهند شد. دولت و نظام جمهوری اسلامی، مردمیترین دولت و نظام من می‌خواهم به شما ملت بزرگ و شجاع عرض کنم که بدانید، دشمن قادر بر شکست دادن این انقلاب و این ملت نیست؛ که البته شما می‌دانید و رفتارتان نشان داده است که به این حقیقت واقفید. مادامی‌که ملت در صحنه است و احساس مسؤولیت می‌کند – همچنان‌که امروز همه‌ی قشرهای ملت ما در صحنه‌اند و احساس مسؤولیت می‌کنند – مادامی‌که ملت متمسک به اسلام و قرآن است – که تمسک به اسلام و قرآن، در میان ملت ما روزافزون است – مادامی‌که وحدت کلمه در میان ملت ما حکمفرماست – که بحمداللّه وحدت کلمه در میان ملت ما چشمگیر است – دشمن هیچ چاره و سرانجامی جز ناکامی و یأس ندارد. شما دشمن را مأیوس کرده‌اید. امروز در دنیا، دولت و نظام جمهوری اسلامی، مردمیترین دولت و نظام است. آرای حقیقی مردم، محبت و عواطف، احساسات و قلبهای مردم، پشت سر این نظام و مسؤولان آن است. دشمنان می‌خواهند وانمود و منعکس کنند که مردم از اسلام فاصله گرفته‌اند. مردم از اسلام فاصله نمی‌گیرند؛ بلکه روزبه‌روز به اسلام نزدیکتر می‌شوند. مردم دنیا، آنهایی که هفتاد سال از اسلام دور بودند و فاصله داشتند، به برکت قیام و حرکت اسلامی شما مردم، به اسلام نزدیک می‌شوند. امروز مسلمانان دنیا، از اسلام خودشان احساس عزت می‌کنند؛ درحالی‌که در گذشته احساس حقارت و سرشکستگی می‌کردند. بحمداللّه امروز مسؤولان کشور، به فکر رفع نیازهای مردم و کمبودها هستند و امکان هم در اختیار مسؤولان است و نشانه‌هایش را شما می‌بینید. به فضل الهی، من با اطمینان کامل می‌گویم که پیشرفت جمهوری اسلامی در مسایل مادّی و معنوی، روزبه‌روز دشمنان را عصبانیتر و مأیوستر خواهد کرد. ما هر چه داریم، به برکت اسلام ناب و انقلابی است البته مردم نباید فراموش بکنند که ما هرچه داریم، به برکت اسلام ناب و اسلام انقلابی است؛ اسلامی‌که به فکر طبقات مستضعف و محروم است، نه اسلامی که در خدمت قدرتمندان و اغنیاست. بله، در دنیا کسان دیگری هستند که ادعای اسلام می‌کنند؛ اما اسلام آنها اسلام محمّد نیست؛ اسلام ابوجهل و ابولهب است؛ اسلام امریکاست. کسانی هستند که ادعای اسلام و اسم اسلام را وسیله‌یی برای چاپیدن و سوء استفاده و تحمیق بیشتر قرار داده‌اند. آن اسلام، اسلامی است که به نفع سرمایه‌داران و زراندوزان و صاحبان میلیاردها دلار در بانکهای خارجی است. ما آن اسلام را قبول نداریم. اسلامی که رسول اکرم و اولیای الهی برای آن جان دادند و حسین‌بن‌علی(ع) خون خود و عزیزانش را در راه آن نثار کرد، اسلامی که امام بزرگوار ما عمرش را در دعوت به آن گذراند، اسلام ضعفا و طبقات پابرهنه، اسلامی که به پایین‌دستهای جامعه، قدرت و عزت و آقایی می‌دهد و آنها را از ذلت و مسکنت خارج می‌کند، اسلامی که زورگویان و قلدران و قدرتمندان ظالم را از سریر قدرت به زیر می‌کشد – که در دنیا می‌بینید و دیدید که محمّدرضا و خاندان منحوس پهلوی را به زیر کشید – آن اسلام مورد نظر ماست. هرچه دارید، از اسلام است. هرچه دارید، از توجه و اتکال به خدا و ارتباط با اوست. ارتباط و اتصال با خدا را فراموش نکنید. ماه رمضان، بهار خودسازی و عبادت، بهار قرآن، بهار توجه و ذکر و استغفار و استغاثه‌ی به خدا، در پیش است؛ آن را قدر بدانید. همه‌ی قشرهای مردم – مخصوصاً جوانان – ماه رمضان را مغتنم بشمارند، به خدا پناه ببرند، هدایت و عنایت او را طلب کنند، به او اتکال نمایند و از دشمنانش ذره‌یی واهمه نکنند. ان‌شاءاللّه فضل و رحمت الهی و هدایت و کمک پروردگار، شامل حال شما ملت عزیز و بزرگ خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در جمع فضلا و طلاب و روحانیون مشهد

سخنرانی در جمع فضلا و طلاب و روحانیون مشهد بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم وضع روحانیت شیعه در دوران حاضر خدای بزرگ را سپاسگزارم که مجدداً این توفیق را یافتم که در جمع شما عزیزان، علمای عظام و مدرّسان بزرگوار و فضلا و طلاب پُرشور و انقلابیِ این حوزه‌ی عریق و خوش‌سابقه باشم و توفیق دیدار شما را داشته باشم.اولاً ـ سال نو و ثانیاً به صورت اهم، اقتراب ایام مبارک ماه رمضان را تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم برکات الهی بر این حوزه – که دوران بسیار عبرت‌انگیزی را در طول دهها سال اخیر گذرانده است – شامل بشود و رکنی از ارکان گسترش و حیات نوین اسلام در عالم باشد. در ابتدا، وضع روحانیت در دوران حاضر را در چند جمله بازنگری کنیم. حرف جدیدی نیست، اما مهم است. هیچ‌وقت جامعه‌ی علمی شیعه در طول تاریخ، به قدر امروز، از لحاظ کمیت بزرگ نبوده است. هیچ‌وقت از لحاظ قدرت، به قدر امروز، کارآمد و صاحب قدرت سیاسی و اجتماعی نبوده است. هیچ‌وقت به قدر امروز، تمکن مالی و سایر امکانات مرغوب جامعه – مثل رسانه‌ها و منبرها و مطبوعات و امثال اینها – نداشته است. هیچ‌وقت به قدر امروز، در دنیا معروف نبوده است. هیچ‌وقت به‌قدر امروز، مورد احترام و تجلیل آحاد انسانها – اعم از مسلمان و غیرمسلمان – و مسلمین – شیعه و غیرشیعه – نبوده است. هیچ‌وقت به قدر امروز، دشمن نداشته است؛ چه کمیت دشمنان، چه کیفیت و قدرت و مکانت سیاسی و اجتماعی و نظامی قدرتها. و بالاخره هیچ‌وقت به قدر امروز، مسؤولیت بر دوش خود نداشته است. اگر امروز قدرت و معروفیتمان از همیشه بیشتر است، رسانه و وسیله‌ی گفتگوی با مخاطبان و مستمعان، بیشتر در اختیارمان است، دوستان بیشتری داریم، پول و قدرت مالی بیشتری داریم و بقیه‌ی اموری که امروز بیشتر داریم – مثل جمعیتمان، آحاد روحانیون از بزرگ و کوچک و از این قبیل – به همین نسبت، مسؤولیتمان هم بیشتر است. در همه‌ی شؤون روحانیت، اصلاح نفس لازم است در بینش اسلامی، هیچ‌وقت امکانات از مسؤولیت جدا نیست. اینهایی که عرض شد، واقعیاتی است. تاریخ گذشته هم که مشخص است؛ یعنی از زمانی که چیزی به عنوان طبقه‌ی دینیِ علمی، در میان شیعه به وجود آمده است – که معمولاً تاریخ تشکیل حوزه‌ها را به زمان شیخ‌الطایفه، شیخ طوسی (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) می‌رسانند و شاید قبل از آن هم بشود این تاریخچه را پیش برد – تا امروز چنین پیشرفتی در امور حوزه‌ها نبوده است. پس، ما امروز این خصوصیات را داریم. این مسؤولیت چیست؟ در این باره هم مختصری عرض می‌کنم. مهمتر از همه، مسؤولیت شخص خود ماست. یعنی «من نصب نفسه فی‌النّاس اماما فلیبداء بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»(۱). اول، تأدیب نفس است که بدون این، برداشتن بار مسؤولیت، ممکن نخواهد شد و یک‌جا خراب خواهد شد و بار بر زمین خواهد ماند و مدعیِ خود و غیر خود را بدنام خواهد کرد. اگر بخواهیم که بار، سالم به مقصد برسد، باید همه خودمان را اصلاح کنیم. من خودم را بیش از همه و پیش از همه، مستحق اصلاح می‌دانم. در همه‌ی شؤون روحانیت و وظایفی که علمای دین و روحانیون و ملبسان به این لباس دارند، این اصلاح نفس لازم است و ما باید این مسؤولیت را حس کنیم. قدم اول این است که ما احساس بکنیم مسؤولیت اصلاح نفس را داریم؛ اصلاح از لحاظ اخلاقی و روحی و تدارک کردن اخلاص و قصد قربت و اجتناب از گناه؛ همان‌که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) فرمود: «و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفّهٔ و سداد»(۲)؛ یعنی تلاش دایم برای درست حرکت کردن و منحرف نشدن و عفت و سداد. این احساس را باید بکنیم و به اصلاح فکر و اصلاح بینش و اصلاح سلیقه‌ی معوج – اگر خدای نکرده در ما هست – و اصلاح مذاق و مشرب دینی و فقهی و کلامی و سیاسی و غیره توجه کنیم. جا دارد که طلاب علم و روّاد طریق هدایت مردم، به امام اقتدا کنند امام فقید عظیم‌الشأن(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) که حقاً از همه جهت اسوه بودند – این کلمه‌ی «همه جهت» را من باتوجه عرض می‌کنم – واقعاً ازهربعدی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند جا دارد که انسانها وطلاب علم و روّاد طریق هدایت مردم، به‌ایشان اقتدا کنند. آن بزرگوار در قم، اولین روزی که برای درس روی منبر نشستند، من در درسشان حاضر بودم. ایشان قبلاً روی زمین می‌نشستند و درس می‌گفتند و بعد از چندی که جمعیت زیاد شد و طلاب می‌خواستند

چهره‌ی ایشان را زیارت کنند و صدایشان را درست بشنوند، اصرار کردند که روی منبر بنشینند. گمان می‌کنم ایشان بعد از رحلت مرحوم آیةاللَّه‌العظمی بروجردی(رضوان‌اللَّه‌علیه) این را قبول کردند. تا آن بزرگوار حیات داشتند، ایشان منبر ننشستند. این بزرگوار، آن روز را تماماً به نصحیت گذراندند. اولین مطلبی که بعد از «بسم‌اللَّه» فرمودند، این بود که مرحوم آقای نائینی(رحمةاللَّه‌علیه)، روز اولی که برای درس روی منبر نشست، گریه کرد و گفت: این همان منبری است که شیخ انصاری(ره) روی آن نشسته، حالا من باید روی آن بنشینم. ایشان از همین‌جا، شروع به نصیحت کردن طلاب کردند که بفهمید چه کاری می‌کنید و چه‌قدر این مسؤولیت سنگین است. البته جزییات فرمایشهای آن روز، الان در ذهنم نیست. ایشان در آن روز که این صحبتها را می‌کردند، در حد یک مدرّس بزرگ و یک فقیه عالی‌مقام مهیای مرجعیت بودند. احساس مسؤولیت، این‌قدر مهم است. از آن‌جا بگیرید، تا معممان و روحانیونی که در طبقات پایینتر هستند، تا برسد به یک مرثیه‌خوان و یک روضه‌خوان معمولی، که او هم در آن کاری که برعهده گرفته، باید احساس مسؤولیت بکند. اگرچه رتبه‌ی وجودی شغل در مورد چنین کسی، به مراتب ضعیفتر از رتبه‌ی وجودی شغل در مورد یک مدرّس عالی‌مقام است، لیکن این فرد هم باید احساس مسؤولیت بکند. یک‌وقت در جمع آقایان گفتم، شاید هم خودتان دیده باشید که محدّث عالی‌مقام، مرحوم آقا میرزا حسین نوری(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه)، کتابی به نام «لؤلؤ و مرجان» دارند. دنباله‌ی اسم لؤلؤ و مرجان، این است: در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان. ایشان یک کتاب نوشته است که نگویند حالا ما که ادعای علم و اجتهاد و ارشاد مردم را نداریم؛ فقط روضه‌خوانیم! سابق که این منبرهای چند پله بود، همه نمی‌رفتند که آن بالای منبر بنشینند. وعاظ درجه‌ی اول این کار را می‌کردند، لیکن متوسطان و پایینها، همین پله‌ی اول می‌نشستند و این حرمت را نگه می‌داشتند. کار خوبی هم بود، حالا- هم خوب است که همین مراعاتها بشود و هر کسی حد خودش را رعایت بکند. تا همین زمانهای ما هم بود. مثلاً- یک نفر که فقط مسأله می‌گفت، آن بالا- نمی‌رفت. همین فرد، اگر می‌خواست از روی کتاب مسأله‌یی بگوید، یا اگر یک نفر می‌خواست روضه بخواند، پله‌ی اول و دوم می‌نشست. همین هم شرایطی دارد. پس، ببینید که احساس مسؤولیت باید باشد. امروز مسؤولیت روحانیت بسیار خطیر است چرا ما باید این احساس مسؤولیت را بکنیم؟ به خاطر همان خطورت مسؤولیتی که در ما هست. روی این «هیچ‌وقت» هایی که در اول صحبتم عرض کردم، دقت کنید. هرکدام از این تحدیدها، لازمه‌یی دارد. یک روز بود که حداکثر شعاع وجودی یک روحانی، عبارت از این بود که رساله‌یی بنویسد که در آن، فقط احکام عملیِ فردی - و نه اجتماعی - مندرج است؛ یا تعدادی از این رساله‌ها را بین مقلدانش منتشر کند، که بخش کوچکی از زندگی مقلدان، برطبق این رساله‌ها عمل می‌شد. آنها هر کاری که می‌کردند، بر اساس اقتضای روز و سیاستها و نظام اجتماعی و حکومت بود. تمام امور اقتصادیشان، زندگیشان، اخلاقشان، رفتارشان، در چارچوب آن سیاستها و اقتضائات رقم می‌خورد. در رساله‌های عملیه‌ی ما، مسأله‌ی حکومت و نظام اقتصادی اسلام مطرح نبود. آن خمس و زکاتی که ما مسأله‌اش را به صورت ریز و مسألهً مسألهً می‌گوییم، به‌هیچ‌وجه به معنای اداره‌ی نظام اقتصادی که نبود. اداره‌ی نظام اقتصادی، دست وزارت دارایی و برنامه‌ریزان بود. قرض بگیرند، قرض بدهند، برنامه‌ریزی کنند، بودجه ببندند، پولی که درآمد مملکت است، بین بخشهای مختلف تقسیم کنند، کشاورزی یک‌طور، صنعت یک‌طور، وابستگی یک‌طور، خودشان را به غرب یا به شرق نزدیک کنند. این بود دیگر. نظام اقتصادی، اینها بود. الان ما چند وزارتخانه داریم که با هزاران نفر کارمند و میلیاردها تومان پولی که خرج می‌کنند، نظام اقتصادی را برنامه‌ریزی و هدایت می‌کنند. وزارت دارایی، برنامه و بودجه، وزارت صنایع سنگین، وزارت معادن و فلزات، وزارت کشاورزی و وزارت بازرگانی، این کارها را برعهده دارند. معمولاً- رؤسای دولتها در این ده، یازده سال اخیر هم، خودشان بشخصه دخالت می‌کردند. این، اداره‌ی امور اقتصادی کشور می‌شود. تاجری که همه‌ی زندگیش محکوم برنامه‌ریزی دستگاه حاکم است، حالا یک‌پنجم درآمدش را هم که به یک عالم بدهد - اگر بدهد - این‌که سیستم اقتصادی اسلام نیست. این، یک گوشه‌ی کوچک است. بله، هم خمس، هم زکات، هم کتاب تجارت، هم بقیه‌ی کتب معاملات، مزارعه و مساقات و رهن و سایر عقود، می‌تواند

فراهم کننده‌ی نظام اقتصادی کشور باشد؛ کمااین‌که در حال حاضر در بانکهای ما جریان دارد. ما الان بانکهای خود را با نظام مضاربه اداره می‌کنیم. مضاربه در سابق، غیر از حالا- بود. در رساله‌ی عملیه، مضاربه فقط این بود که یک نفر پیش یک نفر دیگر برود و بگوید من این پول را می‌دهم، تا شما با آن تجارت بکنی، بعد حاصلش را هم با یکدیگر تقسیم کنیم. این کجا، و این‌که مضاربه مبنا و پایه‌یی برای اداره‌ی یک بخش عظیم از امور مالی کشور - یعنی بانکها - بشود، کجا؟ اصلاً این دو با هم، یکی است؟ از اعلی‌مرتبه‌ی نفوذ یک روحانی در گذشته، این بود که امور فردیِ محض را - که تازه همه هم عمل نمی‌کردند و دلبخواهی بود - روی کاغذ بنویسد و پخش کند و آنهایی که دلشان می‌خواست بگویند ما مقلد آن آقا هستیم، به همه و یا به بخشی از آن عمل کنند. این کجا، آن‌که امروز هست، کجا؟ امروز، روحانیت است که بر تمام دستگاههای اقتصادی کشور مشرف است. امروز، اگر آن شخص روحانی که سیاستهای کشور را او باید بگذارد - یعنی مقام رهبری - بگوید که مثلاً شما در بخش صنعت با فلان خصوصیات، حق ندارید یک ریال سرمایه‌گذاری کنید، دولت در آن بخش، یک ریال سرمایه‌گذاری نخواهد کرد. امروز، سیاستگذاری روحانی می‌تواند مملکت را به سمت کشاورزی بکشاند، به سمت صنعتی بکشاند، خدای نکرده به سمت وابستگی بکشاند، یا به سمت خودکفایی و استقلال و شکوفایی اقتصادی سوق دهد، یا به سمت رکود اقتصادی بکشاند. این کجا، آن کجا؟ اصلاً قابل مقایسه است؟ سعه‌ی کار شما و حوزه‌های علمیه، این‌قدر تفاوت کرده است. استکبار می‌خواهد جامعه‌ی علمای اسلام را از سر راه بردارد وقتی که ما می‌گوییم روحانیت این عظمت و قدرت و امکان را پیدا کرده، معنایش این نیست که حالا تک‌تک روحانیون، دارای این اختیارند. نه، این اختیار در میان جامعه‌ی روحانیت است. این، مسأله‌ی بسیار مهمی است. امروز مثلاً از شما سؤال می‌کنند که آیا حیل ربای به آن شکل جایز است، یا جایز نیست؟ شما با یک نیش قلم - که البته متکی به استنباط و فتوا و بررسی جوانب فقهی مسأله است - می‌توانید بخش عظیمی از چیزهایی که به عنوان حیل ربا به کار می‌رود، تعطیل کنید، یا راه بیندازید. از شما می‌پرسند که حکم زمینهای بایر یا دایر یا مثلاً انواع و اقسام زمینهایی که امروز در کشور ما هست؛ آنهایی که در اختیار طاغوتیها بوده و امروز در اختیار افرادی به عنوان کشت موقت قرار گرفته؛ آنهایی که در اختیار هیأت هفت نفره است، چیست؟ اینها چه کار باید بشود؟ به افرادتملیک بشود؟ با چه شرایطی؟ این کار، کار روحانیت است؛ یعنی بینش فقهی اسلام است که امروزاین مسایل را تعیین می‌کند. اینها مسؤولیت است. به همین جهت است که عرض کردیم، هیچ‌وقت در طول تاریخ روحانیت، این قشر به قدر امروز، دوست و دشمن نداشته است. چه موقع سردمداران عالم، از علمای دین در ایران یا جاهای دیگر، یادشان بود؟ بله، آن وقتی که علمای دین وارد میدان مبارزه می‌شدند؛ مثل مشروطیت در ایران، مثل نهضت آزادیخواهی در شبه قاره‌ی هند - که تقریباً در صدوپنجاه سال قبل شروع شد - مثل حرکت علما و مراجع نجف در مقابل نفوذ انگلیسیها در سال ۱۹۲۰، اسمشان سر زبانها می‌افتاد. یک نفر، دو نفر را نشان می‌کردند و با او مقابله می‌نمودند؛ والّا چه کسی به فکر علما بود که حالا یک عده از آنها در این‌جا زندگی می‌کنند؟ ولی امروز چگونه است؟ امروز بسیاری از همت و پول و ابتکار و طراحی و برنامه‌ریزی استکبار جهانی، مصروف این می‌شود که ببیند چگونه می‌تواند همین شما طلاب و فضلا و علما را از راه راست انقلاب منحرف کند. برای این کار، پول خرج می‌کنند؛ چون می‌دانند اگر علما، همچنان‌که تا امروز پیشگام این انقلاب بوده‌اند و در صفوف مقدم، در جنگ، در صحنه‌های انقلابی و در صحنه‌ی سیاست حضور داشته‌اند، باز هم حضور داشته باشند، به‌هیچ‌وجه استکبار نمی‌تواند با این انقلاب روبه‌رو بشود. می‌خواهند این مانع - یعنی شما جامعه‌ی علمای اسلام - را از سر راه بردارند. برای این کار، برنامه‌ریزی می‌کنند. امروز هم مانند گذشته، با علمای خوب بدند هر کسی که به خط انقلاب و اسلام ناب محمّدی (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) نزدیکتر است، به ضربات و حملات و تهمتها و هوچیگریها و سوءقصدها و بدجنسیها و موذیگریهای جناح استکبار هم نزدیکتر است. با هر آخوندی بد نیستند؛ با بعضی از آخوندها خیلی هم خوبند؛ همچنان‌که در دستگاه سلطنت هم همین‌طور بود. آن دستگاهی که می‌خواست ریشه‌ی روحانیت را بکند، خاطر بعضی از آخوندها را هم می‌خواست! به آخوندهای درباری پول می‌داد

و به آنها سفارش می‌کرد که عمامه‌تان را یک مقدار بزرگتر و ریشتان را هم یک مقدار بلندتر کنید! اینها را دیده بودیم، ما از اینها خبر داریم. رژیم طاغوت، خاطر این‌گونه روحانیون را هم می‌خواست و با آنها ملاقات هم می‌کرد. البته چون ذات آن دستگاه، ذات متکبر و خبیث و رذلی بود، محبت و نوکریِ آن علما را، آن‌چنان‌که باید و شاید هم قدردانی نمی‌کرد. همانهایی که نوکر آن دستگاه بودند، به مردم و به بقیه‌ی روحانیون، زبانشان دراز بود و زور می‌گفتند؛ اما به خود دستگاه نه! خود آن رأس طغیان و نوکران رده‌ی بالایش، تحقیر و بی‌محلی و بی‌احترامیشان هم می‌کردند. می‌دیدند که اینها چه‌قدر پَستند! این را هم ما اطلاع داشتیم. امروز هم همین‌طور است. امروز هم با علمای خوب بدند. امروز هم با امام بزرگوار(ره) که یک لحظه در راه خدا درنگ نکرد؛ یک ذره از نیروهای خودش را در پیمودن این راه، بی‌استفاده نگذاشت؛ با تمام وجود و در تمام آنات زندگی، به سمت آن هدف عالی و مقدس رفت و خدا هم او را کمک کرد، بد بودند. با فلان آخوندِ ضد انقلابِ مرتجعِ نوکرصفت، خوب هم بودند. تلبس به لباس روحانیت، یکی از عوامل مشدده در مجازاتها هر کسی را که دستگاه قضایی اسلام، دیروز و امروز، به خاطر جرم و فسادی محکوم کند، فوراً دستگاههای خارجی طرفدار او می‌شوند! ما افتخار می‌کنیم که دستگاه قضایی ما - که بحمداللّه عمدتاً متشکل از علما و روحانیون و فضلا و مدرّسان است - نسبت به خاطی‌یی که در لباس روحانیت هم باشد، اغماض نمی‌کند. این، از افتخارات ماست. هیچ‌کس نمی‌تواند این تهمت را به روحانیت بزند که اینها هم‌لباسهای خودشان را رعایت می‌کنند. نخیر، ابداً؛ می‌بینید دیگر. ملبس به لباس روحانیت، خطایش دیده می‌شود، سنجیده می‌شود، محاکمه می‌شود و به حسب عِظَم یا صِغَر جرم، مجازات معین می‌گردد. البته در مواردی، چون معمم است، مجازات هم سنگینتر از غیرمعمم است؛ این را هم داریم. گاهی بعضی از محترمان و آقایان صاحب صدق نیت که غرض سویی ندارند، به ما مراجعه می‌کنند و می‌گویند: اگر این جرم را غیرروحانیون داشته باشند، همین‌طور با همین شدت با او رفتار می‌کنند؟ ما می‌گوییم: آن‌جایی که مجازاتِ مشخصی است، کیفر نسبت به همه یکسان است؛ اما آن‌جایی که قاضی در سعه است و در مجازات می‌تواند خفیف و یا ثقیل و شدید بگیرد، یکی از عوامل مشدده در مجازاتها، تلبس به این لباس است. این - به قول قضات - از علل مخففه نیست؛ از علل مشدده است و همین‌طور عمل می‌کنند. تا یک نفر به خاطر توطئه، کودتا، زمینه‌چینی کودتا، مخالفت با نظام اسلامی، قیام علیه انقلاب و نظام، دچار شدن به فساد و لغزش اخلاقی، تهمت و اهانت به رزمندگان و فداکاران و توطئه و خباثت علیه این جوانان پاک و مقدس - که در این دوران به اسلام آبرو دادند - مورد محاکمه قرار گرفت و مجازات شد، فوراً می‌بینید که دستگاههای خارجی، عاشق این روحانیِ فاسد و مجازات‌شده می‌شوند، برایش تبلیغ می‌کنند، مظلومش می‌شمارند و دستگاه را زیر سؤال می‌برند که چرا این فرد را کشتید؟! اگر مسن باشد، یک‌طور؛ اگر مقام بالا باشد، یک‌طور؛ اگر مقام پایین باشد، یک‌طور. پس، با هر روحانی‌یی بد نیستند؛ با روحانیِ راه خدا بدند. این، وضع امروز شماست. به خاطر چه؟ به خاطر همان اهمیت حضور و مسؤولیت شما. اولین مسؤولیت شما، پاسداری از اسلام و نظام اسلامی در این زمینه، بحث طولانی شد. البته بحث طولانی هم است، ولی من نمی‌خواهم در این زمینه، بیش از این صحبت بکنم. پس، ما این را بدانیم که امروز مسؤولیت روحانیت، بسیار سنگین است. اولین مسؤولیت شما، عبارت از پاسداری از اسلام و نظام اسلامی است. آن کسانی که با نظام اسلامیِ با این عظمت، که اسلام را عزت بخشید، مسلمین را سربلند کرد، اسلام را در دنیا مطرح نمود، ملتهای مسلمانِ تحقیرشده و فراموش‌شده را به یاد اسلام انداخت - که می‌بینید چه‌طور ملتها یکی پس از دیگری، به سمت اسلام گرایش پیدا می‌کنند - بلکه در سطح جهان، آزادی ملتها را به دنبال آورد، مخالفت کنند، مورد عفو و اغماض قرار نخواهند گرفت. ما برخورد می‌کنیم؛ هر کس که می‌خواهد باشد، در هر حدی که می‌خواهد باشد. این برای ما، از آن مناطقی که جای اغماض باشد، نیست. البته یک مرحله پایینتر، آن بی‌تفاوتها هستند. واقعاً کسانی هستند که نسبت به انقلاب بی‌تفاوتند. این هم به نظر ما پسندیده نیست. بعضی امروز، همان‌طور صحبت می‌کنند، همان‌طور می‌نویسند، همان‌طور منبر می‌روند، همان‌طور تبلیغ می‌کنند که قبل از انقلاب می‌کردند! انگارنه‌انگار که در این مملکت، انقلابی به وجود آمده، اسلام زنده و مطرح

شده، قرآن احیا شده و شریعت اسلامی مبنای نظام اداره‌ی کشور قرار گرفته است. انگار که این چیزها اتفاق نیفتاده است! نسبت به نظام بی‌تفاوتند؛ ولی نسبت به بعضی از اشکالات و نارساییها، خیلی تیز و دقیقند! ما کسانی را می‌شناسیم که در تمام دوران تسلط طاغوت، در مقابل آن همه مفاسد، یک کلمه حرف به عنوان نهی از منکر بر زبانشان جاری نشد؛ ولی حالا در نظام اسلامی که جلّ و عمده‌ی امور، در جهت صلاح و رشد و تقوا و حاکمیت دین است، اینها حساس شده‌اند و تا اشکالی در گوشه‌یی به وجود بیاید، فوراً زبان به اعتراض بلند می‌کنند! البته ما از اعتراض نمی‌ترسیم - اعتراض بکنند - اما ارزش این افراد پایین است. اینهایی که نسبت به نظام اسلامی، آن حساسیت دفاع را ندارند، پایینند. نظام اسلامی، شمشیر و تازیانه هم دارد شما ببینید ما در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، دو گونه از صحابه و بزرگان اسلام داریم. بعضیها کسانی بودند که تا دیدند امیرالمؤمنین سر کار آمد، حق را شناختند و آمدند با تمام وجود در خدمت قرار گرفتند. البته بعضی به آن شدت نبود، اما باز هم بودند. عده‌یی هم بودند که در این‌جا شک کردند. از رحلت پیامبر(ص) بیست وسه سال گذشته، در طول این مدت، در هیچ‌چیز شک نکردند؛ حالا که امیرالمؤمنین(ع) سر کار آمد، اینها شک کردند! بعضیها گفتند: «انّا قد شککنا فی هذا القتال»(۳). امیرالمؤمنین با اینها برخورد قاطع کرد. در مسجد مدینه، بعد از بیعت با امیرالمؤمنین، ایشان گفتند که متخلفان از بیعت را یکی‌یکی آوردند. فرمود: شما چرا بیعت نکردید؟ گفت: آقا من منتظرم بقیه بیعت کنند، بعد من بیعت می‌کنم! فرمود: خیلی‌خوب، برو. دیگری و دیگری هم همین‌طور. در بین این بزرگوارانی که بیعت نکرده بودند، «عبداللّه‌بن عمر» بود. ایشان را به مسجد آوردند. امیرالمؤمنین(ع) پرسید: چرا شما بیعت نکردی؟ او دستی به هم مالید، تأملی کرد و - مثلاً - گفت: حالا- بله، خوب! «مالک‌اشتر» که آن‌جا ایستاده بود، گفت: یا امیرالمؤمنین! شما اجازه بدهید، من سر این یکی را - که پسر خلیفه‌ی اسبق هم است - از تن جدا کنم، تا دیگران حساب کار خودشان را بکنند و بفهمند که مسأله، مسأله‌ی قاطعیت است. امیرالمؤمنین(ع) خندیدند و فرمودند: نه، این فرد در جوانیهایش خوش‌اخلاق نبود، حالا- هم که پیر شده، اخلاقش خراب است؛ ولش کنید برود. در آن روز، «مالک‌اشتر» آن جمله را به امیرالمؤمنین(ع) عرض کرد. او گفت: یا امیرالمؤمنین! اینها نمی‌دانند که تو هم شمشیر و تازیانه داری. خیال می‌کنند که تو شمشیر و تازیانه نداری. بگذار من این را مجازات کنم، تا بفهمند تو هم شمشیر و تازیانه داری. این اشتباه است که کسی خیال کند نظام اسلامی، شمشیر و تازیانه ندارد و برخورد نمی‌کند. نخیر، بی‌ملاحظه‌تر برخورد می‌کند؛ چون برای خداست. کاری که برای خداست، در آن ملاحظه نیست. آن کسانی که این‌طور مقابله می‌کنند، آن کسانی که مقابله نمی‌کنند، اما در خدمت هم نیستند؛ اینها هم انصافاً باید تجدید نظر کنند و قدر این نظام اسلامی را بدانند. در طول این قرون متمادی، چه موقع اسلام مثل امروز، مبنای حاکمیت قرار گرفته و این‌قدر در دنیا عزت پیدا کرده است؟ باید مغتنم بشمارند. توجه به نیاز مردم و رعایت اعتدال و اقتضای حال در منبرها من به شما برادران عزیز و آقایان محترم عرض می‌کنم که ماه رمضان در پیش است. این ماه رمضان و ماه رمضانها و ایام معدّ برای تبلیغ را خیلی باید قدر بدانیم. در این ایام، مردم آماده‌اند. البته رسانه‌ها، رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها در خدمت تبلیغ اسلام هستند و تبلیغ می‌کنند؛ اما سنت منبر ما - یعنی نشستن جلوی مستمع و چهره‌به‌چهره با او حرف زدن - یک چیز استثنایی است؛ این را از دست ندهید. این، چیز خیلی با عظمت و با ارزش و مهمی است. در اظهاراتی که در منبرها می‌شود، رعایت چند چیز را بکنید: اول، نیاز مردم است. امروز مردم چه چیزی را بیشتر احتیاج دارند؟ آن را پیدا کنید. امروز مردم به اخلاق و عمق تفکر انقلابی احتیاج دارند. این انقلابی که به وجود آمد، بر پایه‌ی چه مبانی‌یی استوار است؟ این را مردم احتیاج دارند. باید روی این، فکر کنید. بهترین مرجع هم، کلمات و فرمایشهای امام(رضوان‌اللّه تعالی‌علیه) و بعضی از نوشته‌ها و گفته‌های قیمی است که در طول این یازده سال، بحمداللّه ما بزرگانی داشته‌ایم که آنها بیان کرده‌اند. البته برای اهل تحقیق، مراجعه‌ی به قرآن و حدیث در باب حاکمیت و جامعیت اسلام و این‌که اسلام دین زندگی است، پس به آن نیاز است، ضروری می‌باشد. دوم، اعتدال را رعایت کنید. اعتدال، یعنی در هیچ جهت دچار افراط نشوید. بعضی در منبرها دچار افراط می‌شوند؛ حالا یا در طرف جهات اخلاقی، یا در طرف

جهات سیاسی؛ فرق نمی‌کند. علی‌ایّ‌حال، افراط مذموم است؛ مستحسن نیست. البته مردم به اخلاقیات خیلی احتیاج دارند. ما احتیاج به یک انقلاب اخلاقی داریم؛ برای این‌که در خودمان و در آحاد مردممان، صفات رذیله را ریشه‌کن کنیم و اخلاق مُسلِم حقیقی را با همان خصوصیاتی که در روایات و آیات کریمه‌ی قرآن هست، در مردم رشد بدهیم. اخلاق، خیلی لازم است؛ اما این‌طور نباشد که ما وقتی اخلاق می‌گوییم، یا برای مردم حدیث می‌خوانیم، بکلی از مسایل روز، مسایل انقلاب، مسایل جهان، مسایل زندگی و تاریخچه‌ی این یازده سالِ پُر از حادثه بر کنار باشیم. همان‌طور که عرض کردم، بعضی که منبر می‌روند، وقتی انسان پای منبرشان می‌نشیند، گویی در این کشور انقلابی رخ نداده، گویی رهبری مثل امام راحل (رضوان‌اللَّه‌علیه) ظهور نکرده، گویی این جنگ اتفاق نیفتاده است! این‌طور حرف می‌زنند و بکلی از اوضاع برکنارند! این، از آن طرف افراط است. در جهت سیاسی هم افراط خطاست. بعضی در منبر و سخنرانی خود، همه‌ی مطلب را - من البدو الی الختم - مصروف به امور سیاسی می‌کنند و یک کلمه اخلاق و نصیحت و تهذیب و احکام، در گفتارشان نیست! حتّی مثلاً- می‌بینید که آقا در فلان ده منبر رفته و درباره‌ی انقلاب نیکاراگوئه بحث می‌کند و این‌که چه‌طور شد ساندنیستها در نیکاراگوئه شکست خوردند! یا مثلاً درباره‌ی علل پیدایش کشور نامیبیا و این‌که سابقه‌اش چه بوده است، بحث می‌کند! حالا این بحثها چه اهمیتی دارد، او دیگر فکر نمی‌کند و توجه ندارد که این مباحث، در رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها مطرح می‌شود و همه آن را می‌گویند. این هم از این طرف افراط است. افراط، از هیچ طرف مناسب نیست. در ماه رمضان، منبر را بین احکام دینی - همین احکام عملی، فردی و جمعی - نصایح و اخلاقیات متخذه از آیات کریمه‌ی قرآن و احادیث شریفه و تکیه‌ی روی اینها و استفاده‌ی صحیح از آنها، و نیز بیان مسایل روز و تکالیف مردم در جنب انقلاب و کشور و شناساندن دوست و دشمن تقسیم کنید. پس، اعتدال و عدم افراط هم، یکی از آن شرایط است. چیز دیگری که باید رعایت کنید، اقتضای حال است. گاهی مطلبی صحیح است، اما گفتن آن در بعضی از تریبونها مستحسن نیست و باور مستمع را جلب نخواهد کرد. ما حرفِ گفتنی خیلی داریم. بعضی از نقلهای ضعیف، بعضی از روایات یا حکایات ضعیف و بعضی از استنتاجهای ضعیف را مطرح نکنید. هرجا منبر می‌روید، منبر باید قوی باشد؛ ولو در سطح پایین. من همیشه مثال می‌زنم، می‌گویم: کتابی که برای کلاس اول یا دوم دبستان در باب یک مسأله‌ی ریاضی می‌نویسند، همان مطلبی را می‌گوید که کتابی در باب ریاضیاتِ استدلالیِ درجاتِ بالای این علم بیان می‌کند؛ مطلبش یکی است. این‌جا هم می‌گویند اگر دو عدد سیب را با دو عدد سیب دیگر جمع کردی، چهار عدد می‌شود. تا ده سال، بیست سال بعد هم که این کودک رشد می‌کند و درس می‌خواند، باز هم همین است، عوض نمی‌شود؛ ولو در این‌جا سطحی و با زبان ساده صحبت شده و در آن‌جا با سطح و زبان دیگری بیان شده باشد. باید این‌طور باشد. ساده بگویید،اما غلط ابداً. البته این جلسات منبری که در سابق معمول بود، خیلی خوب است که امروز هم باشد؛ برای این‌که از لحاظ قالب و محتوا اصلاح بشود. برای مواجه‌شدن با مسایل پیچیده‌ی دنیا، برنامه‌ی جدیدی لازم است در باب تحصیل در حوزه و برنامه‌های حوزه‌ی مقدسه‌ی علمیه - چه مشهد، چه قم و چه سایر حوزه‌ها - حرفهای زیادی هست که مجال و وقت طرح آن نیست. همین‌قدر عرض کنم که برای مواجه شدن با مسایل بی‌شمار و پیچیده‌ی دنیایی که در پیش ماست، برنامه و ترتیبی غیر از آنچه که امروز در دست‌وبال ماست، لازم است. این برنامه، برای این نیازها طراحی نشده است. شاید هم اصلاً طراحی نشده و به صورت خودرو به این شکل در آمده است. اگرچه بحمداللَّه علمای بزرگی با همین برنامه در طول زمان تربیت شده‌اند، اما برنامه‌ریزی و تنظیم مواد و شکل برنامه و تقسیم علوم و فنون اسلامی در حوزه‌های علمیه به حسب نیازها و شعبه شعبه کردن و زمان معین کردن و دقت در فراگیری و بقیه‌ی موارد، چیزهای ضروری و لازمی است که باید هرچه زودتر این کارها انجام بگیرد. در قم بحمداللَّه کارهایی در حال انجام است. در این‌جا هم همان‌طور که حضرت آقای طبسی (ادام‌اللَّه بقائه و حفظه‌اللَّه) - که وجود مغتنم و نازنینی هستند - بیان کردند، کارهایی انجام می‌گیرد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این کارها سرعت پیدا کند و هرچه زودتر به مرحله‌ی عمل برسد. امیدواریم که خداوند متعال ان‌شاءاللَّه به شماها توفیق بدهد و شما و حوزه‌ها و همه‌ی ما را مشمول

نظر لطف حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۶ ۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ ۳) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۶

بیانات در دیدار با شعرای مشهد

بیانات در دیدار با شعرای مشهد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما شعرهای نیمایی را با ضرورتی قبول کرده‌ایم هر شعری، پیامی دارد. هنوز ذهنیت جامعه‌ی ما، تحلیل درستی از شعر سپید و شعر آزاد ندارد. البته برای من خیلی روشن نیست که این کار چه‌قدر ضرورت دارد. می‌دانید که شعر نو و همین شعرهای نیمایی را ما با ضرورتی قبول کرده‌ایم؛ والّا بی‌خودی که نمی‌آییم یک قالب مطلوب را بشکنیم. قالب شعر کلاسیک، قالب مطلوبی است. اگر کسی بگوید نامطلوب است، حرف درستی نزده است. این وزن و قافیه، چیز خوب و مثبتی است؛ یک چیز منفی که نیست. اگر آدم بیاید به خاطر سنت‌شکنی، چیز مثبتی را بشکند و چیز دیگری دربیاورد، برای این کار علتی لازم دارد. اصلاً نفس سنت‌شکنی، هیچ ایده‌ی مطلوبی نیست. سنت‌شکنی، حرفی است که هیچ پشتوانه‌ی منطقی ندارد؛ مگر این‌که سنت غلط باشد، یا چیز بهتری در پیش باشد؛ آن‌وقت آدم سنت را می‌شکند. حالا که می‌خواهیم این وزن و قافیه را بشکنیم، آن چیز بهتر چیست؟ یا ضرورت کدام است؟ شعر نیمایی، آن ضرورت را بیان می‌کرد و می‌گفت من می‌خواهم مطالب و مفاهیمی را که جدید است، بیان کنم؛ ولی اینها در آن قالبها نمی‌گنجد. بنابراین، من مجبورم که این افاعیل را کم یا زیاد کنم. یعنی به کمک کم و زیاد کردن افاعیل، هم مقصود خودم را بیان کنم و هم اصلاً دستم باز باشد و یک وقت وزن و قافیه، من را محدود نکند. بنابراین، آن درست است؛ اما این شعر سپید - که البته ما اسم آن را شعر آزاد می‌گذاریم، زیرا شعر سپید وزن دارد؛ یعنی همان شعر نیمایی - چه ضرورتی را ایجاب می‌کند که ما بکلی وزن را بشکنیم؟ شما می‌توانید همین مضمون را در یک چیز موزون بیاورید. این مسأله، برای بنده‌ی حقیر که با شما صحبت می‌کنم، حل نشده است. البته سالهاست که این فکر وجود دارد و متعلق به حالا هم نیست. حدود سال ۴۰ در این فکر بودیم و روی آن، بحث و مطالعه و صحبت کردیم؛ ولی به نتیجه‌یی دست پیدا نکردیم. درعین‌حال، چون شعر و عروض نیمایی وزن دارد، آن را قبول داریم. به هنگام تخیل، مفاهیم را سبک و سنگین کنید نکته‌ی دیگری که عرض می‌کنم و مخصوصاً برادران جوان توجه کنند، مربوط به محتواست؛ دیگر مربوط به قالب نیست. آن نکته این است که قوام و خمیرمایه‌ی شعر، همین خیالی است که شما آن را پرواز می‌دهید. شما چیزهایی را می‌بینید که چشم معمولی آنها را نمی‌بیند. آن رقت خیالتان، خیلی چیزها را به شما نشان می‌دهد که ما در چشم معمولی، آنها را نمی‌بینیم. اصلاً شعر، یعنی این. اگر این نباشد، شعر وجود ندارد. وقتی که خیال را به سراغ مفاهیمی می‌فرستید که می‌خواهید آنها را بیاورید، این مفاهیم را سبک و سنگین کنید. خیال، جسور و بی‌منطق است؛ طبیعتش این است. خیال در جایی می‌رود می‌نشیند، که جای نشستن نیست. شما وقتی می‌خواهید آن را به داخل ذهن خودتان بیاورید، برایش لفظ درست می‌کنید؛ ولی حتماً سبک و سنگینش کنید؛ زیرا هریک کلمه شعر شما، اگر بناست در جایی اثر بگذارد، شما با آن همراهید. ببینید چه می‌خواهید بگویید؛ آن چیز درست را بگویید. مثلاً فرض کنید در همین شعری که الان خوانده شد، شما به فرودستان می‌گویید که خون فرادستان را بریزند؛ در حالی که به این کلیت، اصلاً درست نیست. ما اسلامی فکر می‌کنیم؛ آنارشیستی که فکر نمی‌کنیم. این، تفکر آنارشیسم است؛ حتّی تفکرات چپ و افراطی و مارکسیستی و امثال اینها هم نیست؛ آنها هم این‌طوری نمی‌گویند. من یقین دارم و برایم روشن است که شما هم این را نمی‌خواهید بگویید. جوان انقلاب، نمی‌تواند این فکر را داشته باشد؛ اما حرف شما این را می‌گوید. می‌گوید شما برو دست را تا مرفق به خون فرادست خضاب کن! فرودست و فرادست، حدی که ندارد. یعنی در این سلسله مراتب اجتماعی و اقتصادی، هر کسی در هرجایی که ایستاده، هم فرودست و هم فرادست است. وانگهی، ما کدام فرادست رامی‌زنیم؟ ما آن کس را که ظالم و

کافر و طاغی و متعرض به دیگران است، می‌زنیم. ملاک، اینهاست. اگر نباشد، فرودست یا فرادست باشد، فرقی نمی‌کند. شما الان این کمند خیال را پرتاب کرده‌اید و مفاهیم را صید می‌کنید. خیال به هرجا که می‌خواهد، می‌رود و شما گاهی نمی‌خواهید؛ اما او می‌رود. لیکن هرجا که او رفت، ملاک نیست و به هرجا که خیال رسید، آدم آن را نمی‌کِشد. ممکن است شما تور را به دریا بیندازید و عوض ماهی، لنگ کفش بیرون بیاید. در این صورت، شما آن را بالا نمی‌کشید و رهایش می‌کنید. غرضم این است که مخصوصاً شما جوانان به این نکات توجه بکنید؛ چون قاعده‌ی یک دنیای جدید هستید. آدم خودش را درست ارزیابی نمی‌کند. من تا حدی شاید بتوانم شماها را ارزیابی کنم؛ ولی شماها بیش از این هستید که حتّی من ارزیابی بکنم. یعنی الان گوشت نویی بالا می‌آید و شما آن گوشت نویید. آن گوشت نو، بعداً همه‌کاره‌ی این دست است. تمام خطوط را او معین می‌کند، علامت انگشت را او معین می‌کند، اوست که به آب و آتش می‌خورد، و اوست که حس می‌کند. بنابراین در آینده، همه کار دست اوست. مواظب این گوشت نو باشید. شما که پایه‌ی این قاعده‌ی اصلی هستید، به آن کاری که انجام می‌دهید، توجه بکنید. کار نقادی و تصحیح شعر را جدی بگیرید جمع کردن جوانان و طلاب شاعر، کار بسیار خوبی است. بایستی به قدر همه‌ی استعداد و تا جایی که امکان دارد، این ذهن کشانده بشود. به نظر من، بی‌نهایت هم است و خیلی می‌شود کار کرد؛ منتهای مراتب، کار صرافی و نقادی شعر را جدی بگیرید. انقلاب، خصوصیاتی دارد. یکی از آنها این است که هر کسی احساس آزادی می‌کند. طبع انقلاب این است که زنجیرها را می‌گسلد و هر کسی احساس آزادی می‌کند. البته زنجیرهایی از قانون را می‌بندد؛ اما آن زنجیرهایی که به مروز زمان به وجود آمده، انقلاب که اینها را نمی‌بندد، اینها هم که خودش به وجود نمی‌آید. بنابراین، همه احساس آزادی می‌کنند و این چیز خوبی است؛ منتها من و شما باید توجه داشته باشیم که این آزادی‌یی که احساس می‌شود، یک‌جا - مثلاً در شعر - خرابکاری نکند. در سابق، اگر کسی در محیطهای ادبی، شعری می‌خواند که به‌هرحال مورد تأیید نبود، به‌طور طبیعی آن را طرد می‌کردند. البته نمی‌خواهم بگویم که در سابق هرچه شعر بود، خوب بود. نه، در سابق هم شعر چرند و شاعر بی‌ربط زیاد داشتیم؛ کم هم نبودند، فراوان بودند و خیلی از آنها هم در حال حاضر هستند. این، هیچ به معنای آن نیست که بخواهم بگویم در آن‌وقت از جهتی بهتر بود؛ اما این بود که در آن‌وقت شعرای جوان، با اساتید خودشان همسو بودند. الان بسیاری از شعرای جوان، با اساتید شعر همسو نیستند؛ پس، راه استفاده‌ی از آنها بسته است. مثلاً همین اخوان (امید)، درست است که شعر کلاسیکش واقعاً شعر بسیار متوسطی است - هرچند خودش خیال می‌کند که شعر کلاسیکش خیلی خوب است - اما شعر نوی او خوب است و وی جزو اکابر این فن می‌باشد. با این حال، شماها نمی‌توانید از او استفاده کنید؛ نمی‌توانید بروید با او بنشینید؛ چون او اصلاً شماها را نفی می‌کند؛ شماها هم او را بکلی از رگ و ریشه نفی می‌کنید. می‌بینید که این راه بسته است. این است که الان چون آن راه وجود ندارد، شما در میان خودتان باید مسأله‌ی نقادی و صرافی و تصحیح شعر را جدی بگیرید و نگذارید که خدای نکرده کسی با تصور شعر گفتن، همین‌طور مدتی رشد کند و گروهی هم با او رشد نمایند. این را خیلی دقت کنید. ان‌شاءاللّه که خداوند توفیقتان بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداةالمهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. قال‌اللّه الحکیم فی‌کتابه: یا ایّهاالّذین امنوا کتب علیکم الصّیام کما کتب علی‌الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون(۱) ماه رمضان، عید بزرگی برای مسلمانان شروع ماه مبارک رمضان، در حقیقت عید بزرگی برای مسلمانان است و جا دارد که مؤمنین، ورود این ماه را به هم تبریک بگویند و یکدیگر را به استفاده‌ی هرچه بیشتر از این ماه توصیه کنند. چون ماه ضیافت

الهی است، در این ماه فقط مؤمنین و کسانی که اهل ورود در این ضیافتند، بر سر سفره‌ی پروردگار منان و کریم می‌نشینند. این، غیر از سفره‌ی عام کرم الهی است که همه‌ی انسانها، بلکه همه‌ی موجودات عالم از آن بهره‌مندند؛ این، سفره‌ی خواص و ضیافت خاصان پروردگار است. بخشی از مسایل مهم مربوط به این ماه، در ذیل این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی بقره و آیات بعد از آن ذکر شده است، که من گوشه‌ی کوچکی از آن را در این خطبه عرض می‌کنم. اولاً می‌فرماید: «کتب علیکم الصّیام کما کتب علی الّذین من قبلکم»(۲). ما می‌دانیم که نماز و زکات، مخصوص امت اسلام نبوده است؛ بلکه پیامبران قبل از رسول اکرم اسلام(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) در صدر احکام خود، نماز و زکات را داشته‌اند. «و اوصانی بالصّلوة و الزّکوة ما دمت حیّا»(۳) از قول حضرت عیسی(ع) است که به مخاطبان خود می‌فرماید: خدا من را به نماز و زکات وصیت کرده است. از آیات دیگر قرآن هم این معنا استفاده می‌شود. آیه‌ی اولی که تلاوت کردم، می‌فرماید: روزه هم مثل نماز و زکات، در شمار احکامی است که مخصوص امت اسلام نیست؛ بلکه امم سابق و پیامبران گذشته هم مأمور به روزه بوده‌اند. این، نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که در بنای زندگی معنوی انسانها در هر زمان، همچنان‌که نماز لازم است و این نماز، رابطه‌ی معنوی میان انسان و خداست، و همچنان که زکات لازم است و این نکات، تزکیه‌ی مالی انسان می‌باشد، روزه هم واجب و ضروری است و این یکی از پایه‌های اصلی تکامل انسان و تعالی معنوی اوست؛ والّا در طول زمان و با تغییر ادیان مختلف، این خط، ثابت و مستمر نمی‌ماند. البته روزه، در ادیان مختلف و زمانهای گوناگون و به شکلهای دیگر وجود دارد؛ اما گرسنگی کشیدن و اندرون را از طعام خالی داشتن و لب و زبان و دهان را در ساعات معینی بر روی تمتعات جسمانی بستن، خصوصیتی است که در روزه‌ی ادیان مختلف وجود دارد. پس، روزه یک رکن اساسی در تعالی معنوی و تکامل روحی و هدایت و تربیت انسانی است. روزه، پلکانی به سمت تقوا بعد می‌فرماید: «لعلّکم تتّقون»(۴). یعنی این روزه، پلکانی به سمت تقوا و وسیله‌یی برای تأمین آن در وجود و دل و جان شماست. تقوا این است که انسان در همه‌ی اعمال و رفتار خود مراقب باشد که آیا این کار مطابق رضای خدا و امر الهی است، یا نه. این حالت مراقبت و پرهیز و برحذر بودن دایمی، اسمش تقواست. نقطه‌ی مقابل تقوا، غفلت و بی‌توجهی و حرکت بدون بصیرت است. خدا، ناهوشیاری مؤمن را در امور زندگی نمی‌پسندد. مؤمن باید در همه‌ی امور زندگی، چشم باز و دل بیدار داشته باشد. این چشم باز و دل بیدار و هوشیار در همه‌ی امور زندگی، برای انسان مؤمن این اثر و فایده را دارد که متوجه باشد، کاری که می‌کند، برخلاف خواست خدا و طریقه و ممشای دین نباشد. وقتی این مراقبت در انسان به وجود آمد که گفتار و عمل و سکوت و قیام و قعود و هر اقدام و تصرف او، برطبق خط مشی‌یی است که خدای متعال معین کرده، اسم این حالت هوشیاری و توجه و تنبه در انسان تقواست، که در فارسی به پرهیزگاری ترجمه شده، و مقصود از پرهیزگاری این است که حالت پرهیز و برحذر بودن، همیشه در انسان زنده باشد. فایده‌ی روزه این است. اگر ملتی یا فردی دارای تقوا بود، تمام خیرات دنیا و آخرت برای او جلب خواهد شد. فایده‌ی تقوا، فقط برای کسب رضای پروردگار و نیل به بهشت الهی در قیامت نیست؛ فایده تقوا را انسان باتقوا در دنیا هم می‌بیند. جامعه‌یی که باتقواست، جامعه‌یی که راه خدا را با دقت انتخاب می‌کند و با دقت نیز در آن راه حرکت می‌کند، از نعم الهی در دنیا هم برخوردار می‌شود، عزت دنیوی هم به دست می‌آورد و خدا علم و معرفت در امور دنیا هم به او می‌دهد. جامعه‌یی که در راه تقوا حرکت می‌کند، فضای زندگی آن جامعه، فضای سالم و محبت‌آمیز و همراه با تعاون و همکاری بین آحاد جامعه است. تقوا، وصیت اول و آخر پیامبران تقوا، کلید خوشبختی دنیوی و اخروی است. بشریت گمراه که از انواع سختیها و رنجهای شخصی و اجتماعی می‌نالد، چوب بی‌تقوایی و غفلت و بی‌توجهی و غرق شدن در منجلابی که شهواتش برای او فراهم کرده است، می‌خورد. جوامعی که عقب افتاده‌اند، حالشان معلوم است. جوامع پیشرفته‌ی عالم هم، اگرچه از بعضی جهات خوشبختیهایی دارند - که همان هم ناشی از هوشیاری و بیداری در بعضی از امور زندگی است - اما دچار خلأها و کمبودهای مرگباری هستند که نویسندگان و گویندگان و هنرمندان آنها، امروز با صد زبان آن را بیان می‌کنند. تقوا، وصیت اول و آخر پیامبران است. در سوره‌های مختلف قرآن می‌خوانید،

اولین سخنی که انبیای الهی به مردم گفته‌اند، توصیه به تقوا بوده است. اگر تقوا باشد، هدایت الهی هم هست؛ و اگر تقوا نباشد، هدایت الهی هم به صورت کامل نصیب فرد و جامعه نمی‌شود. این روزه، مقدمه‌ی تقواست. خداوند در یک آیه‌ی دیگر از سوره حدید می‌فرماید: «یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللَّه و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به»(۵). تقوا موجب می‌شود که خدای متعال نوری را در قلب و زندگی و راه شما قرار بدهد، تا بتوانید در پرتو آن نور حرکت کنید و راه زندگی را پیدا نمایید. بشر نمی‌تواند با سردرگمی حرکت کند. بدون شناختن مقصد و هدف، حرکت انسانی میسور نیست. این نوری که می‌تواند هدف و سرمنزل و راه را به ما نشان بدهد، ناشی از تقوا و پرهیزگاری است. توصیه همه‌ی انبیا و اولیا به تقواست. من به شما برادران و خواهران نمازگزار توصیه می‌کنم که در همه‌ی امور و آنات زندگیتان، تقوای الهی را بر خود فرض و لازم بشمارید؛ مخصوصاً کسانی که در جامعه مسؤولیت بیشتری دارند. اگرچه در جامعه‌ی اسلامی همه مسؤولند، اما هرچه مسؤولیت بیشتر و بار سنگینتر باشد، زاد و توشه‌ی تقوا بیشتر مورد نیاز است. آن کسانی که در جامعه مسؤولند، باید بر مایه‌ی تقوای خود بیفزایند؛ بدانند که چه می‌کنند و بفهمند که آیا رضای الهی در این حرفی که می‌زنند، در این اقدامی که انجام می‌دهند و در این عملی که می‌کنند، هست یا نه؟ این، معیار و ملاک است. اگر ما تقوا را پیشه‌ی خودمان بکنیم، واللَّه قویترین قدرتهای مادّی هم نخواهند توانست سر سوزنی در این راه مستقیمی که ما طی می‌کنیم، انحراف به وجود بیاورند. به برکت دعا، جامعه بانشاط و اهل حرکت می‌شود ماه رمضان را مغتنم بشمارید. این روزها را با روزه‌داری، و این شبها را با ذکر و دعا به سر ببرید. فصل دعا هم، همین ماه مبارک است. اگرچه همیشه انسان باید با رشته‌ی دعا به خدا متصل باشد، اما آیه‌ی «و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب اجیب دعوهٔ الدّاع اذا دعان»(۶) در سوره‌ی بقره، در خلال همین آیات مبارکه‌ی مربوط به روزه و ماه رمضان است. در وسط آیات روزه و ماه رمضان، این آیه‌ی «و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب»(۷) آمده، که همه‌ی انسانها و همه‌ی بندگان را به دعا و توجه سوق می‌دهد و دعوت می‌کند. رابطه‌ی دعا، رابطه‌ی قلبی شما با خداست. دعا، یعنی خواستن و خدا را خواندن. خواستن، یعنی امیدواری. تا امید نداشته باشید، از خدا چیزی را درخواست نمی‌کنید. انسان ناامید که چیزی طلب نمی‌کند. پس، دعا یعنی امید، که ملازمِ با امید به اجابت است. این امید به اجابت، دلها را مُشعل می‌کند و منوّر نگه می‌دارد. به برکت دعا، جامعه بانشاط و اهل حرکت می‌شود. انس با قرآن، معرفت اسلامی را در ذهن ما عمیقتر می‌کند این ماه، همچنین بهار قرآن است. انس با قرآن، معرفت اسلامی را در ذهن ما قویتر و عمیقتر می‌کند. بدبختی جوامع اسلامی، به خاطر دوری از قرآن و حقایق و معارف آن است. آن کسانی از مسلمانان که معانی قرآن را نمی‌فهمند و با آن انس ندارند، وضعشان معلوم است. حتّی کسانی هم که زبان قرآن، زبان آنهاست و آن را می‌فهمند، به خاطر عدم تدبر در آیات قرآن، با حقایق قرآنی آشنا نمی‌شوند و انس نمی‌گیرند. می‌بینید که آیه‌ی «لن یجعل اللَّه للکافرین علی المؤمنین سبیلا»(۸) - یعنی خداوند مؤمنین را زیردست و زبون کفار قرار نداده است - در کشورهای عربی و به وسیله‌ی مردم عرب زبان در دنیا خوانده می‌شود، اما به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجه و تنبه و تدبر نیست؛ لذا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند. انس با قرآن، یعنی قرآن را خواندن و باز خواندن و باز خواندن و در مفاهیم قرآنی تدبر کردن و آنها را فهمیدن. فارسی‌زبانها می‌توانند از ترجمه‌ی قرآن استفاده کنند و کلمات قرآنی را به طور تقریب بفهمند و مضامین آیات قرآن را دریابند و در آنها فکر و تأمل کنند. اگر در آیات قرآن تأمل بکنیم، اراده و استقامت ما قویتر و بیشتر از این خواهد شد. همین آیات قرآنی است که توانست در روزگاری، انسانهایی را تربیت کند که با دنیای کفر و ظلمات بستیزند. همین معارف است که ملت بزرگ ما را وادار کرد و مجهز نمود که با دنیای مدرن مظلَم جاهلیت - جاهلیت مدرن و جاهلیت قرن بیستم - مقابله کند. امیدواریم که ملت ما روزبه‌روز به قرآن و حقایق قرآنی نزدیکتر بشوند. پروردگارا ! تو را به حق اولیایت سوگند می‌دهیم که همه‌ی ملت ما را مشمول برکات این ماه مبارک قرار بده. پروردگارا ! ما را جزو آن کسانی قرار بده که در این روزها و شبهای متبرک، حداکثر استفاده را از این آیات مبارکات کرده باشیم. پروردگارا ! ما را متقی و پرهیزگار قرار بده. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه

احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقة الطّاهره فاطمة سیّدة نساءالعالمین والحسن و الحسین سیّدی شباب اهل‌الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة‌المسلمین و حماة‌المستضعفین و هداة‌المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی‌اللّه مردم، اسلام و حکومت اسلامی را می‌خواهند مطلبی که در خطبه‌ی دوم عرض خواهم کرد، مطلب کوتاهی به مناسبت نزدیکی دوازدهم فروردین - روز جمهوری اسلامی - است که دنیا حکومتی به این نام و با این خصوصیات را مشاهده کرد. جمهوری اسلامی، از لحاظ معنای تحت‌اللفظی، بر دو پایه استوار است: یکی جمهور مردم؛ یعنی آحاد مردم و جمعیت کشور. اینها هستند که امر اداره‌ی کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین می‌کنند. و دیگری اسلامی؛ یعنی این حرکت مردم، بر پایه‌ی تفکر اسلام و شریعت اسلامی است. این، یک امر طبیعی است. در کشوری که اکثریت قریب به تمام آن مسلمان هستند، آن هم مسلمان مؤمن و معتقد و عامل، که در طول زمان، ایمان عمیق خودشان را به اسلام ثابت کرده‌اند و نشان داده‌اند، در چنین کشوری، اگر حکومتی مردمی است، پس اسلامی هم است. مردم اسلام را می‌خواهند. این از روز اول گفته شد و در طول سالهای متمادی نیز تجربه گردید. امروز هم واضحترین حقیقت در نظام ما این است که آحاد و توده‌ی مردم، از نظام حاکم بر کشور می‌خواهند که مسلمان باشد و مسلمانی عمل کند و اسلام را در جامعه تحقق ببخشد. این حکومت و این نظام، با این نام در دنیا اعلام شد و تشکیل گردید؛ مردم هم رأی دادند. رأی را هم - همان‌طور که عرض کردم - در حقیقت مردم به اسلام دادند و نام جمهوری اسلامی را حاکی از اسلام دانستند؛ لذا آرایشان را به نام جمهوری اسلامی در صندوق ریختند. جمهوری اسلامی در ایران، یک اسم بی‌مسما نیست دنیا چنین نظامی را نمی‌شناخت و تا آن وقت سابقه نداشت. البته به نام جمهوری اسلامی، قبل از ما باز هم در دنیا کشورهایی بودند. هم در آسیا و هم در آفریقا، کشورهایی وجود دارد که عنوان رسمی آن، جمهوری اسلامی است. شاید کسانی در دنیا و حتّی کسانی در داخل کشور هم بودند که در اول کار تصور می‌کردند که این جمهوری اسلامی هم مثل آن دو جمهوری اسلامی است که قبلاً تشکیل شده بود و اسمش اسلامی است و در عمل هیچ‌گونه فرقی با کشورهای غیراسلامی ندارد؛ نه مجلس و دستگاه قانونگذاری آن موظف است که قوانین را بر اساس شریعت اسلام وضع کند؛ نه رؤسای این کشورها موظفند که اسلام را ترویج بکنند و نه مردم از این دولتها توقع اجرای احکام اسلامی دارند. تا آن‌جایی که ما می‌دانیم، آن جمهوریهای اسلامی که در دو کشور دیگر سابقه داشت، عملاً تفاوتی با کشورهای غیراسلامی و حتّی ضداسلامی نداشت؛ فقط اسمش جمهوری اسلامی بود. شاید عده‌یی خیال می‌کردند که جمهوری اسلامی در ایران هم مانند آنها خواهد بود - یعنی یک نام بی‌محتوا و اسم بی‌مسما - اما با گذشت مدت کوتاهی و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی به وسیله‌ی اسلام‌شناسان و کسانی که سالها برای اسلام مبارزه کرده بودند و بعضاً جزو فقهای اسلام و متفکران اسلامی بودند، مشخص شد که این جمهوری اسلامی، حقیقتاً اسلامی است و بناست که جامعه را بر مبنای فکر اسلامی راه ببرد و اداره کند. این‌جا بود که صف‌بندیها شروع شد. شاید کسانی که قضایا را با دقت تعقیب کرده‌اند، یادشان باشد که در اواسط مجلس خبرگان اول - که قانون اساسی را تدوین می‌کرد - بتدریج زمزمه‌های خشونت‌آمیز و مقابله‌آمیز با مسایل اسلامی بلند شد. تا آن‌وقت، کسی روی کلمه‌ی اسلام و اسلامی بودن و جمهوری اسلامی، حساسیتی نشان نمی‌داد؛ اما از آن‌جا بود که بتدریج گروههایی در داخل و شاید بلندگوهایی در خارج، به مقابله‌ی تبلیغاتی با تفکر اسلامی پرداختند؛ چون اسلامی بودن جمهوری معلوم شد. دمکراسیهای غربی و حکومتهای کمونیستی، شیوه‌های حکومت قبل از انقلاب تا قبل از آن، دنیا دو نوع حکومت را در طول سالهای متمادی تجربه کرده و پذیرفته بود؛ یکی دمکراسیهای غربی، و دیگری حکومتهای کمونیستی. در دوران قدیم، سلاطینی بودند که با استبداد رأی حکومت می‌کردند؛ بدون این‌که قانونی برایشان وجود داشته باشد؛ قانون را هم خودشان وضع

می‌کردنـد و اراده‌ی آنهـا، کـارگزار و حاکم مطلق در بین مردم بود. این، یک روش مرتجعانه و باسـتانی در حکومت است؛ اگرچه همین امروز هم کشورهایی هستند که با همین روش، اما با شکلها و نامهای مختلف اداره می‌شوند و قبل از انقلاب، کشور خود ما با همین روش اداره می‌شد. بعد از آن‌که کشورهای مترقی عالم توانسته بودند از این‌گونه استبدادها خودشان را خلاص بکنند، دو نوع حکومت را تجربه کرده بودنـد و می‌شـناختند: یکی دمکراسـیهای غربی، که در کشورهـای غربی و اقمـار آنهـا رایـج بود؛ یکی هم حکومتهای کمونیستی، که خودشان اسـمش را حکومتهای کارگری گذاشـته بودند؛ اگرچه در رأس این حکومتها، اعیان و اشـراف بودنـد، نه کارگران، و در بالای هرم آن قـدرتها، کسانی که قدرترانی و حکمرانی می‌کردند، با همان سـلاطین و رؤسای غیرسـبک خودشان تفاوتی نداشتند! کشاندن مردم به غفلت و شهوات، ویژگی مشترک حکومتهای غربی و کمونیستی این دو اردوگاه غرب و شرق، با یکـدیگر هم بشدت مقابله داشـتند و همدیگر را نفی می‌کردند؛ اما وقتی جمهوری اسـلامی - این سـبک جدید حکومت - پدیـد آمـد، هر دو اردوگاه با حیرت و سپس با وحشت، در مقابل نظام جمهوری اسـلامی قرار گرفتند! علت چه بود؟ علت این بود که جمهـوری اسـلامی، دارای خصوصـیاتی بـود که هر دو سـبک حکومت رایـج در آن دو اردوگـاه را نفی می‌کرد و آنهـا را برای زندگی بشر، غلط و مضر می‌دانست و آن را اعلام می‌کرد. به عبارت دیگر، آن دو سبک حکومت که در شرق و غرب رایج بودند، مشترکـاتی داشـتند و فرهنگ عمومی در این کشورها یکسان بود. آن فرهنگ، عبارت از کشانـدن آحاد مردم به غفلت و رها کردن زمام شـهوات و هواهای نفسانی بود. این، چیزی بود که در هر دو سـبک حکومت وجود داشت و وجود دارد. این، فرهنگ مشترک شرق و غرب است. هـدف جمهوری اسـلامی، تضـمین اسـتقلال کامل ملت با این خصوصـیات مشترک، اسـلام مخالف بود و اعلام مخـالفت کرد و گفت که حکـومت جمهـوری اسـلامی، اسـتقلال کامـل ملت تحت تـابعیت خـود را تضـمین و تـأمین می‌کنـد. این اسـتقلال کامل، شامل استقلال سیاسی و اقتصادی و بالاتر از همه، استقلال فرهنگی است. یعنی جمهوری اسلامی، به این اکتفا نکرد که حکومتی را مسـتقل از قـدرتها به وجود بیاورد؛ این قـدم اول است. کشورهایی که به اسـتقلال می‌رسـند، قـدم اول اسـتقلال آنها همین است که نظام سیاسی خودشان را مستقل کنند؛ یعنی حکومتی مستقل از نفوذ قدرتهای بیگانه به وجود آورند. به این هم اکتفا نکرد که در جهت اسـتقلال اقتصادی حرکت بکنـد. اسـتقلال اقتصادی، از اسـتقلال سیاسـی مشـکلتر و دیریابتر است. می‌بینید که به آسـانی نمی‌شود رشـته‌های نفوذ و سـلطه‌ی اقتصادی قـدرتها و دولتهای بیگانه را قطع کرد. اگر کشوری بخواهـد به سـمت اسـتقلال اقتصـادی برود، احتیـاج بـه نیروی انسـانی کارآمــد، منـابع درآمـدزا، امکانـات فراوان، دانش، تخصــص، همکاریهـای علمی و فنی بین‌المللی و بسیاری از چیزهـای دیگر دارد. کشورهـای انقلابـی و کشورهـایی که تازه به اسـتقلال می‌رسـند، برای به دست آوردن همه‌ی این مقدمات و ابزار استقلال اقتصادی، دچار زحمت و دردسرند. کشور ما از ساعت اول، در جهت استقلال اقتصادی حرکت کرد. درست است که قبـل از انقلاب، تسـلط حکومتهای وابسـته، یک اقتصاد کاملاً وابسـته‌ی به غرب و بخصوص امریکا را در این کشور رشد داده بود و بریدن این رشته‌ها کار بسیار دشواری بود؛ اما این رشته‌ها بریده شد و ما توانستیم در جهت استقلال اقتصادی حرکت کنیم. تـا رسـیدن به یک اسـتقلال اقتصادی کامل، هنوز فاصـله داریم البته تا رسـیدن به یک اسـتقلال اقتصادی کامل، هنوز فاصـله داریم و مردم باید کار کنند، جوانان باید درس بخوانند، متخصـصان باید تلاش نمایند و کسانی که می‌توانند در این مقصود مهم ملی کمک کننـد - هر گونه کمکی - آن را باید انجام دهند. برای یک کشور، اسـتقلال اقتصادی یک ضـرورت حیاتی است. وقتی رشـته‌های اقتصـاد یـک کشور به بیگانگـان وصـل باشـد، معنایش این است که رگ حیات و تغـذیه‌ی این پیکر به جایی دیگر وصل است؛ پس اختیار در دست دیگری خواهد بود. بیشتر کشورهای انقلابی در قرن معاصـر، متمایل به شرق بودند. اینها از دولتها و قـدرتهای شـرقی اسـتفاده می‌کردنـد. مثلاً ـ وقتی که چین انقلاب کرد، تا ده سال بلکه بیشتر، کشور شوروی - که برادر بزرگ او محسوب می‌شـد و در انقلاب سوسـیالیستی پیشـگام بود - به چین کمـک اقتصـادی و فنی می‌کرد و متخصـص و کارشـناس به آن کشور می‌فرسـتاد. سایر کشورهای کمونیستی هم همین‌گونه بودنـد. اما جمهوری اسـلامی، برای بریدن رشـته‌های پیوند و وابسـتگی

اقتصادی خود، فقط به اراده‌ی نیرومند ملت خویش و استعداد درخشان ایرانیان متکی بود و هست. پس، در راه استقلال اقتصادی، ملت ما پیش رفت و باز هم پیش می‌رود و بحمداللَّه برنامه‌ریزیها در همین جهت حرکت می‌کند و باید هم بکند. استقلال فرهنگی، مهمتر از استقلال سیاسی و اقتصادی اما از همه‌ی اینها مهمتر، استقلال فرهنگی بود. جمهوری اسلامی، از اول نشان داد که زیر بار فرهنگ مبتذل و فاسد غربی نخواهد رفت. این نکته را من عرض کنم که سلطه‌ی واقعی قدرتها، سلطه‌ی فرهنگی است. یعنی اگر ملتی بتواند فرهنگ و باورها و اعتقادات و رسوم و آداب و عادات خود را، و در مرحله‌ی بالاتر، زبان و خط خویش را در ملت دیگری نفوذ بدهد، بر آن ملت مسلط است و سلطه‌ی او، یک سلطه‌ی حقیقی است؛ کاری که در دوره‌یی از این دویست سال گذشته فرانسویها با کشورهای دیگر کردند، و در یک دوره‌ی دیگر انگلیسیها کردند، و در این اواخر امریکاییها انجام دادند؛ یعنی زبان و خط و فرهنگ و روشهای زندگی خودشان را به هر کشوری که توانستند، صادر کردند. اگر کشوری از لحاظ اقتصادی هم مستقل باشد و وابسته‌ی به قدرتها نباشد، اما چنانچه قدرتهای بیگانه بتوانند فرهنگ خودشان را در این کشور نفوذ بدهند، بر آن مسلطند. فرهنگ، مثل آب و هواست. فرهنگ، یعنی همین رسوم و آدابی که بر زندگی من و شما حاکم است. فرهنگ، یعنی باورها و اعتقادات ما و چیزهایی که زندگی شخصی و اجتماعی و داخل خانه و محیط کسب یک جامعه با آنها روبه‌روست. جمهوری اسلامی، فرهنگ غربی را رد کرد و گفت ما فرهنگ مستقل اسلامی داریم. اسلام، تکلیف مسلمانان را در معاشرت، در کیفیت زندگی فردی، در خورد و خوراک، در لباس پوشیدن، در درس خواندن، در روابط با حکومت، در روابط با یکدیگر و در معاملاتشان معین کرده است. ما نمی‌خواهیم اینها را از غربیها یاد بگیریم و از آنها تقلید کنیم. جمهوری اسلامی، از اول این را نشان داد. جمهوری اسلامی، در مقابل مفاسد غرب می‌ایستد در غرب، ارتباط بی‌بندوبار زن و مرد، یک کار رایج است و عدم حجاب و واسطه و فاصله‌یی بین زن و مرد در معاشرتها، یک کار معمولی است. نمی‌گوییم که در کشورهای غربی، همه‌ی مردان یا زنان فاسدند. نه، چنین ادعایی نمی‌کنیم، چنین تهمتی نمی‌زنیم؛ واقعیت هم ندارد. در میان آنان، یقیناً مردان و زنان خوب و نجیب هم هستند؛ اما آزادی جنسی در جوامع غربی حاکم است. این، در آن‌جا یک فرهنگ است. در فرهنگ غربی، آزادی شهوات جنسی، یک امر مباح و مجاز و بی‌قیدوشرط است. بعضی از کشورهای غربی، در این قسمتها خیلی هم پیش رفته‌اند و زندگی خودشان را به شکلهای شرم‌آوری درآورده‌اند و البته پشیمانند. این چیزی است که متفکران و سیاستمداران و برنامه‌ریزان و مدیران کشورهای غربی در آن گیر کرده‌اند و واقعاً برایشان مشکل درست کرده است. غرب، این فرهنگ و این خصلت و خو و عادت را به تمام کشورهای دیگر هم صادر کرد. در کشورهای دیگر، چنین فسادی نبود. در کشورهای اسلامی و حتّی کشورهای غیراسلامی شرق هم، چنین چیزی وجود نداشت؛ این را غربیها وارد کردند. جمهوری اسلامی، در مقابل این مفاسد ایستاد و از اول اعلام کرد که به روابط بی‌بندوبار زن و مرد معتقد نیست؛ معتقد به وجود حجاب و روابط اسلامی میان زن و مرد است، و بر این مسأله هم پافشاری کرد. به نظر بعضیها، این یک مسأله‌ی فرعی و جزیی است؛ در حالی که اشتباه می‌کنند، این مسأله‌ی بسیار مهمی است. مخالفت ما با فرهنگ غرب، علت دشمنی دولتهای غربی در همین‌جا من عرض بکنم که یکی از مهمترین علل مخالفت شدید و خصمانه‌ی دولتهای غربی با جمهوری اسلامی، همین مسأله است. آنها روی این مسأله بسیار حساسند. اگر جمهوری اسلامی، در همین یک مسأله مقداری کوتاه می‌آمد و اجازه می‌داد که فرهنگ بی‌بندوبار غربی در زمینه‌ی روابط ناسالم زن و مرد در جامعه تحقق پیدا بکند، بسیاری از مخالفتهایی که مجامع سیاستمداری و غیرسیاسی غرب با جمهوری اسلامی دارند، کم می‌شد، یا بعضاً از بین می‌رفت. شما می‌بینید که در همین کشور ما، یک روز بی‌حجابی را اجباری کردند؛ اما احدی در دنیا اعتراض نکرد که چرا بی‌حجابی را اجباری می‌کنید! در کشور همسایه‌ی ما ترکیه، بی‌حجابی را اجباری کردند و تا همین اواخر هم حتّی بعضی از دولتهای ترکیه، همین اجبار و الزام را ادامه می‌دادند - که نمونه‌هایی در همین سالهای اخیر دیده شد - اما هیچ‌کس در دنیا اعتراض نکرد و اعتراض نمی‌کند! بالاتر از این، در کشورهای اروپایی که خودشان را پیشرفته می‌دانند و در ادعا و تبلیغات، مسایل حقوق

بشر و آرای انسانها برایشان حایز اهمیت است - یعنی فرانسه و انگلیس - اجازه ندادند که چند نفر زن یا دختر مسلمان، با حجاب اسلامی رفت و آمد کنند و به مدارس بروند! این‌جا اجبار و الزام را جایز می‌شمارند و در آن ایراد و عیبی نمی‌بینند؛ اما جمهوری اسلامی به خاطر این‌که حجاب را در جامعه الزامی می‌داند، همه‌ی این محافل، آن را مورد اعتراض قرار می‌دهند! اگر الزام زنان به شکلی از لباس و زیّ ایراد دارد، ایراد آن بیشتر از الزام به حجاب است؛ زیرا این به سلامت نزدیکتر است. حداقل این است که این‌دو، با یک نظر دیده بشود؛ اما غرب این‌طوری عمل نمی‌کند. غرب، جمهوری اسلامی را به عنوان کشوری که در آن، لباس زنان شکل الزامی دارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ اما آن دولتهایی که برهنگی و نبودن حجاب میان زن و مرد را الزامی می‌کنند، آنها را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد! این برای چیست؟ برای همین است که این برخلاف فرهنگ پذیرفته شده‌ی غرب است. اینها روی این مسأله بشدت حساسند. غرب، روی رواج مشروبات الکلی حساس است و آن را به عنوان یک نکته‌ی مثبت در ملتها و در عادات و آداب آنها می‌شمارد. اگر در یک کشور، مشروبات الکلی ممنوع بود و مصرف کردن آن مجازات داشت، غربیها حساسیت نشان می‌دهند و این را ارتجاع به حساب می‌آورند؛ اما اگر در کشوری مشروبات الکلی آزاد و مجاز و رایج باشد و حکومت نسبت به آن حساسیتی نشان ندهد، بلکه ترویج بکند، این را مستحسن می‌شمارند! غرب با دولتهایی که فاقد ابتداییترین روشهای دمکراسیند، رابطه‌ی حسنه دارد! الزام و اجبار مردم به روشهای گوناگون زندگی، تا آن‌جایی که با فرهنگ غربی منافات نداشته باشد، برای غربیها مجاز است و هیچ ایرادی ندارد. بارها عرض کرده‌ایم، غرب با کشورها و دولتهایی رابطه‌ی حسنه دارد که این دولتها و کشورها، از ابتداییترین روشهای دمکراسی هم محروم و دورند! الان اگر شما به همین منطقه‌ی خلیج فارس نگاه کنید، کشورهایی را می‌بینید که انتخابات ندارند، مجلس قانونگذاری ندارند، رئیس کشور را مردم انتخاب نمی‌کنند - ارثی انتخاب می‌شود؛ مثل روشهای عهد دقیانوس! - قوانین کشور را پارلمان و نمایندگان مردم وضع نمی‌کنند، بلکه امیر و سلطان وضع می‌کنند؛ اما نه دولتهای غربی و نه مجامع به اصطلاح حقوقی که برای دفاع از آزادیها و حقوق بشر تشکیل شده‌اند و کار می‌کنند، نسبت به اینها هیچ حساسیتی نشان نمی‌دهند! این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران، مستقلترین و قویترین پارلمان و مجلس شورا را دارد. در کمتر کشوری، و شاید بتوانم بگویم که در هیچ کشوری در دنیا، شما پارلمانی به قوّت و استقلال مجلس شورای اسلامی ما پیدا نمی‌کنید. پارلمانهایی که به وسیله‌ی احزاب اداره می‌شوند، فرد وکیل و نماینده، تابع نظر حزب است؛ اما در این‌جا حزبی هم در کار نیست، بلکه جناحهای سیاسی هستند؛ اما هیچکدام از جناحها، بر رأی آن نماینده‌ی مجلس سلطه ندارند؛ او خودش به صورت آزاد و مستقل انتخاب می‌کند. ما در دنیا، کجا چنین مجلسی را داریم؟ جمهوری اسلامی؛ آزادانه‌ترین انتخابات، مستقلترین مجلس، مردمیترین حکومت انتخابات آزاد برای تعیین رئیس‌جمهور کشور، در دنیا کم‌نظیر است. آحاد مردم پای صندوقهای رأی می‌روند؛ بدون این‌که تبلیغات حزبی در ذهن آنها اثر داشته باشد. یک نفر را که شناختند، فهمیدند و تجربه کردند، برای مدتی به ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند. در کجای دنیا چنین چیزی هست؟ در بعضی از کشورها که انتخابات ریاست جمهوری به وسیله‌ی احزاب وجود دارد، مردم حتّی آن کاندیدای ریاست جمهوری را نمی‌شناسند! حزب کاندیدایی را معرفی کرده، مردم هم چون به این حزب عقیده دارند، یا دوست دارند، یا قبول دارند، یا انگیزه‌های دیگری دارند، این کاندیدا را به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب می‌کنند؛ اما در این‌جا این‌طور نیست. پس، آزادانه‌ترین انتخابات، مستقلترین مجلس، مردمیترین حکومت، در جمهوری اسلامی است. در این‌جا، آحاد مسؤولان کشور، با مردم در رابطه‌ی نزدیک و صمیمانه هستند، خودشان را خدمتگزار مردم می‌دانند، مردم هم به آنها علاقه دارند. زندگی مسؤولان کشور، یک زندگی مردمی و متوسط است؛ زندگی اشرافی و مثل بقیه‌ی مسؤولان کشورها در دنیا نیست. یک چنین کشور مردمی، یک چنین حکومت مردمی، یک چنین کشور دارای انتخابات آزاد، چون از لحاظ فرهنگ با غرب مخالف است، حتّی غربِ معتقد به دمکراسی، حاضر نیست این نقاط ضعف(!) را در جمهوری اسلامی ببیند! این همه برای آن است که جمهوری اسلامی از اول اعلام کرد که فرهنگ بیگانه و فرهنگ غربی را قبول نخواهد کرد. کمک غرب و

شرق به رژیم عراق، به خاطر دشـمنی با اسلام بود جمهوری اسلامی با این خصوصیات، در روز دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ اعلام وجود کرد و امروز یازده سال است که مشغول ادامه‌ی حیات و رشـد و تکامل است. تمام قـدرتهای ضـد اسـلامی، با این جمهوری اسـلامی مخالفت کرده‌اند. همیشه ما در این چند سال گفته‌ایم که کمک غرب و شـرق در جنگ تحمیلی به رژیم و ارتش عراق، به خاطر ترس از اسـلام و دشـمنی با اسـلام بود. سالها ما این حرف را در همین تریبون نمازجمعه و جاهای دیگر تکرار کرده‌ایم. شاید بعضـیها برایشـان سـخت بود که این حرف را قبول کننـد؛ اما امروز تبلیغات جهانی به این قضـیه تصـریح می‌کنـد. امروز روزنامه‌ها و مطبوعـات و خبرگزاریهـا، ایـن نکتـه را صـریحاً می‌نویسـند. در همیـن خبرهـای یکی، دو هفتـه‌ی اخیر، بارهـا روزنامه‌نگـاران و مطبوعاتچیها و خبرگزاریها گفتنـد که غرب به خاطر دشـمنی با اسـلام و ترس از اسـلام مبارز، به عراق کمک کرد، تا نگـذارد که جمهوری اسـلامی در جنگ به پیروزی قاطع نظامی دست پیدا کند و عراق را از صـحنه خارج نماید. به این موضوع، اقرار و اعتراف می‌کنند. جمهوری اسـلامی، در مقابل این همه خصومت و دشـمنی، با قدرت و اسـتحکام ایسـتاد، ضعیف نشد، بلکه قویتر شد و در خـارج از وجود خود، مسلمانان را هم بیـدار کرد و مـا امروز شاهـد بیـداری مسـلمین هستیم. همیشه عرض کرده‌ایم، بـاز هم تـأکید می‌کنیم که این دوران، دوران پیشـرفت و بیداری و پیروزی اسـلام و مسلمین است، و این به برکـت جمهوری اسلامی است. عواملی موفقیت ملت ایران و جمهوری اسـلامی عواملی که در این یـازده سال، ملت ایران و جمهوری اسـلامی را موفق کرد، چنـد چیز بوده است. پایبنـدی به اسلام، رهـبری بی‌نظیر امـام راحـل عظیم بزرگوارمـان (رضوان‌اللَّه‌تعـالی‌علیه)، مجاهـدت و فـداکاری شـما مردم، ناآشـنایی دشـمن با رموز اعتقادات اسـلامی، از جمله‌ی این عوامل است. این ناآشـنایی دشـمن هنوز هم هست، این ایمان بحمـداللَّه هنوز هم وجود دارد، این فداکاری هنوز هم مشاهده می‌شود. با وحدت کلمه، این راه را ادامه بدهید؛ دنیا در انتظار شماست. ما باید کشور را به شـکل نمونه‌ی اسلامی بسازیم من درباره‌ی بعضی از افراد و خطوط مخالف جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور، می‌خواستم مطالبی عرض بکنم، که چون وقت گذشته است، آن را به یک فرصت دیگر موکول می‌کنم؛ اما بار دیگر این نکته را به شمـا آحـاد ملت و مردم مبارز و مؤمن کشورمان عرض می‌کنم که با اتحاد و شـجاعت و ایمان شـما مردم به اسـلام و نترسـیدنتان از دشـمن، این مشعل نوری که در دست گرفته‌اید - یعنی اسلام - روزبه‌روز پُرنورتر و منورتر خواهد شد و چشم ملتها را بیشتر به شما جلب خواهـد کرد. این، نقـاط قوّت جمهوری اسـلامی است که بحمـداللَّه ملت ایران آنهـا را در این مـدت حفظ کرده‌انـد و باز هم حفظ خواهند کرد. شـما با اتکا و اتکال به خدا، این راه را ادامه خواهید داد. البته ما باید کشور را به شـکل نمونه‌ی اسلامی بسازیم. این چیزی است که دشـمن از آن می‌ترسـد. همه‌ی دلسوزان اسـلام و جمهوری اسـلامی بداننـد که ما از حالا به بعـد، باید بتوانیم به صورت عینی و ملموس به دنیا نشان بـدهیم که این مجاهـدت و فـداکاری ما، در واقعِ زندگی و در متن زندگی چه تأثیری گذاشـته است. البته هشت سال جنگ، دارای تأثیراتی بیش از هشت سال است. ویرانیها و ضررها و خسارتهای جنگ، طول می‌کشد تا جبران بشود. این‌طور نیست که تا جنگ تمام شد، همه‌ی مشـکلات جنگ هم تمام بشود. بعلاوه، هنوز قدرتمندان مسـتکبر عالم درصددند که به جمهوری اسـلامی لطمه و ضربه وارد کنند؛ ما باید هوشیار باشیم. اما با همه‌ی اینها، از آن‌جا که ملت ما یک ملت زنده است، از آن‌جـا که نعمتها و برکات الهی بر کشور و ملت ما بسـیار بزرگ و عظیم است و امکاناتمان زیاد می‌باشـد، از آن‌جا که بحمـداللَّه جوانان و مردم ما بسـیار بااسـتعداد و هوشـمند و دارای کارایی زیاد هسـتند - که این، در گذشته و حال در تاریخ ثابت شده است - لذا ما امیدوار هستیم که این ملت، به پیشـگامی مدیران و مسؤولان کشور بتواند از جهات مادّی و معنوی، بنای جمهوری اسـلامی را آنچنان بسازد که موجب تشویق و ترغیب و دلگرمی ملتها به اسـلام گردد. این، بایـد بشود. همه باید در این دوران سازندگی کشور - که یک مبارزه‌ی عظیم است - با وحدت کلمه و فداکاری، پشت سـر مسؤولان کشور حرکت بکنند. جامعه‌ی اسـلامی، ان‌شاءاللَّه بایـد پرچمـدار علـم و صـنعت و پیشـرفت و آزادی و معنـویت و عبـودیت الهی و دیـن و باورهـای دینی در همـه‌ی دنیـا باشـد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. --------

--- ۱) بقره: ۱۸۳ ۲) ۱ و ۳.

بقره: ۱۸۳ ۳) مریم: ۳۱ ۴) ۵) حدید: ۲۸ ۶) ۱ و ۲. بقره: ۱۸۶ ۷) ۸) نساء: ۱۴۱

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز یازدهم ماه مبارک رمضان)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز یازدهم ماه مبارک رمضان) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین در همه‌ی شؤون روزه، باید دقت کرد اول و دوم از مبطلات روزه، خوردن و آشامیدن است؛ اگر عمداً انجام بگیرد. حالا اگر آب دهان جمع بشود، آیا فرو دادنِ آن اشکالی دارد و آشامیدن یا خوردن - که مبطل روزه است - محسوب می‌شود؟ جواب این است که نه؛ ولو آب دهان، به‌خاطر یادآوری غذا در دهان جمع شده باشد. اگر اخلاط سینه یا غیر سینه، داخل آن محوطه‌یی که به آن دهان گفته می‌شود، وارد گردد، فرو دادنِ آن اشکال دارد و مبطل روزه است. اگر خرده‌ها و ذره‌های غذا، در لابلای دندان مانده باشد، بعد اینها روی زبان شما بیاید و عمداً فرو بدهید، مبطل روزه است و در حکم خوردن می‌باشد. حتّی اگر کسی مثل خیاط که نخ خیاطی را داخل دهان کرده و آن را با آب دهان آغشته نموده، بیرون بیاورد و طبق عادت، دوباره همان را داخل دهان ببرد، اشکال دارد. البته این درصورتی است که رطوبتی که به آن نخ خیاطی متصل می‌شود، رطوبت قابل توجهی باشد که نتوانیم بگوییم در داخل رطوبت دهان، گم شد و احساس نشد. غرض این است که در روز ماه رمضان - که قرار است شما نخورید و نیاشامید - باید کمال دقت و مراقبت بشود، تا این نخوردن و نیاشامیدن، به وجه درست و با دقت انجام بگیرد. در همه‌ی شؤون روزه، همین دقت لازم است و نسبت به بقیه‌ی مبطلات روزه هم، فروعی هست که ان‌شاءاللّه آقایان در روزهای آینده، آنها را خواهند گفت. امسال، جلسه‌ی ما دیر شروع شد. هرسال از روز اول ماه، ما این جلسه را داشتیم و امسال، ده روز عقبیم. خدا کند که در فهم معنای ماه مبارک رمضان و استفاده از ضیافت الهی در این ماه، عقب نباشیم و عقب نمانیم. ماه رمضان، فرصت عروج و اعتلای روح انسان مسأله‌ی اساسی در باب ماه رمضان، این است که بشر - که در میان انواع عوامل و موجبات غفلت از خدا و از راه او محاصره شده و انگیزه‌های گوناگون، او را به‌سمت پایین و تنزل و سقوط می‌کشاند - فرصتی پیدا کند که در آن بتواند روح را - که روح انسان و باطن بشر، به عروج و اعتلا تمایل دارد - به سمت عروج و اعتلا سوق دهد و به خدا تقرب جوید و به اخلاق الهی، تخلق پیدا کند. ماه رمضان، چنین فرصتی است. البته غیر از ماه رمضان، فرصتهای دیگری هم هست. مثلاً ـ همین نمازهای پنجگانه، فرصتهایی است که ما می‌توانیم با استفاده‌ی از آنها، عروج کنیم؛ خودمان را اصلاح نماییم و زنگارها و پوسیدگیها و غفلتها و بیماریهای معنوی را از خودمان دور کنیم. نماز، فرصت بسیار خوبی است. شما اگر امتحان نکرده‌اید - که قاعدتاً امتحان کرده‌اید و ان‌شاءاللّه عمل دایمی شما، همین‌طور باشد - امتحان کنید. توجه بکنید که در حال نماز، اگر متوجه خودتان و کاری که از شما سر می‌زند، باشید، قطعاً بعد از نمازِ شما، با قبل از نمازِ شما متفاوت خواهد بود. شرطش همین است که توجه کنید در حال نماز، مشغول چه کاری هستید. بهترش این است که اذکار نماز را بفهمید؛ کارِ بسیار آسانی است. نباید بگوییم که ما فارسی‌زبانیم و نمی‌توانیم عبارات عربی را بفهمیم. مجموع عباراتی که در نماز خوانده می‌شود - از اول تا به آخر - یاد گرفتن آن برای آدمهای متوسط، یک ساعت هم کار ندارد؛ خیلی آسان است. کتابهایی هم نوشته شده که اینها را ترجمه کرده‌اند. اگر به معانی توجه کنید و بفهمید که مضمون این کلمات چیست و در آنها تدبر کنید، البته بهتر است. اگر این مقدار هم ممکن نشد، حداقل وقتی در حال سجده‌اید، بدانید که با خدا حرف می‌زنید؛ وقتی در حال رکوعید، بدانید که پروردگار عالم را تعظیم می‌کنید؛ وقتی در حال قرائت و ذکر هستید، بدانید که با چه کسی حرف می‌زنید. نفس همین توجه، مهم است. اگر این توجه حاصل بشود و یاد خدا در نماز تأمین گردد - که «و لذکراللّه اکبر»(۱) - این نماز برای شما «معراج‌المؤمن» خواهد بود و شما را عروج خواهد داد. عروج، همین است که شما در باطن

خودتـان، صـفا و لطـافت و نـورانیت بیشـتری را بعـد از نمـاز احسـاس می‌کنیـد. عبـادات مـالی هم، همین‌طـور است. انواع عبـادات، فرصـتهایی برای مـا هسـتند؛ لیکن مـاه رمضـان، یـک فرصت اسـتثنایی در دوران سـال است. دعاهـای ماه رمضان، به انسان نورانیت مضـاعفی می‌بخشـد در این سـی روز یـا بیست و نه روز به‌طـور مـداوم، غیر از نمازهـای موظف پنجگـانه و نوافلی که همیشه انسـان می‌توانـد آنها را بخوانـد، دعاهایی هست که توجه به آن دعاها و خوانـدنشان، انسان را نورانیت مضاعفی می‌بخشد. این دعاها را در اختیـار مـا گذاشـته‌اند. کیفیت حرف زدن و مناجات کردن با خـدا را به ما یاد داده‌انـد. معین کرده‌انـد که چه حرفهایی را می‌شود با خـدا زد. بعضـی از این جملاتِ ادعیه‌ی مـأثوره از ائمه(علیهم‌السّلام) هست که اگر اینهـا نبـود، آدم نمی‌توانست خودش تشـخیص بدهـد که می‌شود بـا خـدا بـا این زبـان حرف زد و این‌طور از خـدا خواست و التماس کرد. علاوه‌ی بر اینها، همین نفس روزه‌ی ماه رمضـان است که یـک زمینه‌ی روحـانیت و نورانیت، برای روزه‌دار می‌باشـد و او را برای کسب فیوضات الهی، آماده می‌کنـد. این، مجموعه‌ی ماه رمضان، با نماز و با وظایف مقرره‌ی همیشگی و با روزه و با دعاهایش است که اگر شما به اینها توجه کنید و تلاوت قرآن را هم به آن اضـافه نماییـد - که گفته‌انـد مـاه رمضـان، بهـار قرآن است - یـک دوره‌ی بازسـازی و بازیـابی و نجـات خـود از پوسـیدگیها و فسادها و امثال اینها خواهد بود؛ دوره‌ی خیلی مغتنمی است. اصل قضیه این است که ما بتوانیم در ماه رمضان، این سیرِ الی‌اللَّه را بکنیم و می‌شود. عرض کردم، گـاهی که پس از پایـان مـاه رمضـان، خـدمت امام(رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه) می‌رسـیدم، برایم محسوس بود که ایشان نورانیتر شده‌اند و حرف زدن و نگاه و اشاره و حرکت دست و اظهارنظرشان، با قبل از ماه رمضان فرق کرده است. دوره‌ی مـاه رمضـان، برای یـک انسـان مؤمن و والاـ این‌طوری است. آن‌قـدر به او و به‌قلب و بـاطنش، نورانیت می‌بخشـد که انسان این را در مشاهـده‌ی حضوری او حس می‌کنـد و از حرف‌زدنش می‌فهمد که نورانیتر شده است. بندگان خدا همین‌طورند. ما بایـد از این فرصت، خیلی اسـتفاده کنیم. کوشـش کنیم از گناه فاصـله بگیریم یک نکته را در زندگی عملی خودمان عرض می‌کنم که شاید ان‌شاءاللَّه برای خود من و برای همه‌ی شما برادران و خواهران، وسیله‌یی برای تحرک بهتر و بیشتر باشد. آن نکته، این است که برای نزدیکی به خدا، اصل قضـیه، ترک گناهان است. انجام مسـتحبات و نوافل و توسـلات و دعا و بقیه‌ی امور، فرع است. اصل قضـیه، این است که انسان از صـدور گناه و خلاف از خود، مانع بشود. این، همان تقوا را می‌طلبد. تقوا و پرهیزگاری، مهمترین - یا بگوییم اوّلیترین - مظهری است که وجود انسـان بایـد داشـته باشـد. همین است که مـانع از گناه انسان می‌شود. گناه نمی‌گـذارد که انسـان، حتّی خود را به لبه‌ی دریای عظیم مغفرت الهی برسانـد و از آن اسـتفاده کنـد. گناه نمی‌گـذارد که ما حال دعا و توجه پیـدا کنیم. گناه نمی‌گذارد که ما به فکر بازنگری و بازسازی خودمان بیفتیم. کوشـش بکنیم از گناه فاصـله بگیریم. این، شرط اول قضیه اسـت. البتـه گناهـان مختلفنـد؛ گناههـای گونـاگونِ فردی و اجتمـاعی، گناههـایی کـه به‌وسـیله‌ی دست یـا چشم یـا زبـان و از طرق گوناگون حاصل می‌شود. برای افراد مسـلمان، شاید گناهان، مخفی نباشد و می‌دانند که چه چیزی گناه است. آن کسـی که دعا هم می‌خواند، مستحبات را هم انجام می‌دهد، وظایف شرعیش را هم انجام می‌دهد؛ اما در کنار آنها، از گناه هم اجتناب ندارد، مثل آن کسـی است که در حـال سـرماخوردگی و تب، هم داروهایی را که ضـد سـرماخوردگی است و شـفابخش است، می‌خورد و هم از غذاهایی که برای سـرماخوردگی مضـر است، استفاده می‌کند. معلوم است که آن داروها، اثر نخواهد کرد. معلوم است که اگر آدم بیمـار، آن غـذایی که برای او مضـر است، آن عملی که برای او زیـان‌آور است، به آنهـا ارتکاب بکنـد، برای او، دارو اثری نخواهد کرد. بایـد زمینه‌ی اسـتفاده از رحمت و مغفرت و افاضـات معنوی الهی را آمـاده کرد و آن، بـا ترک گناه است. لـذا شـما در دعای کمیل می‌بینیـد که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاهٔ والسّلام) می‌فرمایـد: «اللّهم اغفر لی الـذّنوب الّتی تحبس الدّعاء»(۲). یعنی خـدایا ! آن گناهـانی که دعـای مرا حبس خواهـد کرد، آنهـا را بیامرز. گناهان، مانع از اجابت دعا می‌شود. در همین شـبها و سـحرها، در دعای شریف ابوحمزه می‌خوانید: «فرّق بینی و بین ذنبی المانع لی من لزوم طاعتک»(۳): خدایا ! میان من و گناهم فاصله بینداز؛ آن گناهی که مـانع از انجـام وظـایفم می‌شود و باعث می‌گردد که نتوانم خودم را به تو نزدیک کنم. اصل قضـیه، مسألهی ترک گناه است. در

نظام اسلامی، فضا گناه‌آلود نیست مهمترین حُسن یک نظام و حکومت اسلامی در این است که فضا را، فضای گناه‌آلود نمی‌کند. در نظامهای طاغوتی، فضا گناه‌آلود است. اگر انسان هم بخواهد گناه نکند، گویی برای او میسور نیست و همه چیز، انسان را به طرف گناه سوق می‌دهد. در نظام اسلامی، این‌طور نیست. در نظام اسلامی، فضا گناه‌آلود نیست. گناهکار هست، در سطوح مختلف و در مشاغل متعدد هم هست، با اختیارات گوناگون هم هست - نه این‌که نیست - اما گناه، ممکن است فقط جاذبه‌ی شخصی داشته باشد؛ یعنی هوی و هوس انسان، او را به طرف گناه بکشاند. این نظام، غیر از نظام طاغوتی و شیطانی است که گناه، معیار پیشرفت اجتماعی هم است! در نظام اسلامی، گناه نه فقط معیار پیشرفت نیست، بلکه ضد پیشرفت و ضد ارزش و معیار تنزل است. گناه، از هر کسی که صادر بشود، نباید گفت چون این شخص انجام می‌دهد، پس اشکالی ندارد، یا لابد اشکالی ندارد. نه، گناه را بایستی شناخت و گناهکار را به‌وسیله‌ی گناه باید شناخت. هر کسی گناه را انجام داد، گناهکار است؛ هر که می‌خواهد باشد. این تصور غلط است که ما بگوییم چون فلانی این کار را می‌کند، لابد اشکالی ندارد که می‌کند؛ اگر اشکال داشت، که نمی‌کرد. البته حمل بر صحت، ایرادی ندارد؛ بلکه خوب و مستحسن است. در کار همه‌ی مؤمنین، انسان باید حمل بر صحت بکند. تا آن‌جایی که ممکن است، نباید حمل بر فساد کرد؛ اما وقتی یک عملِ خلافِ بیّن و واضح از کسی سر زد، هیچ تفاوت نمی‌کند که این کس، چه کسی باشد. هر کسی باشد، گناه، گناه است؛ بلکه وقتی افراد ممتاز گناه را انجام بدهند، جرم گناه در آن افراد، بیشتر هم خواهد بود. بنابراین، اصل قضیه، اجتناب از گناه است که باید سعی کنیم در این ماه رمضان، ان‌شاءاللَّه با تمرین و حدیث نفس و ریاضت، گناه را از خودمان دور کنیم. اگر گناه از ما دور شد، آن‌وقت راه برای عروج و پرواز در ملکوت آسمانها ممکن خواهد شد و انسان خواهد توانست، آن سیرِ معنوی و الهی و آن طیرانِ معین‌شده برای انسان را انجام بدهد؛ اما با سنگینی بار گناه، چنین چیزی ممکن نیست. این ماه رمضان، فرصت خوبی برای دور شدن از گناه است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند، هم به شما برادران و خواهرانی که در این‌جا حضور دارید و هم به همه‌ی مسلمین و مؤمنین در سرتاسر کشور و همه جای عالم، این توفیق را عنایت کند که از این ماه رمضان بتوانند استفاده کنند و خودشان را متخلق به اخلاق الهی کنند. لااقل این سیر را شروع کنند که با پیشرفت انسان در این سیر، همه‌ی مشکلات بشریت هم کاسته خواهد شد و از بین خواهد رفت. من بیش از این، دیگر صحبت را طول ندهم. برنامه‌ی امسالمان هم مثل سالهای گذشته، نماز و سخنرانی است و گویندگانی هم که ان‌شاءاللَّه خواهند آمد، همه را موظف و مقید کرده‌ایم که زمان صحبتشان طولانی نشود، تا همه بتوانیم استفاده کنیم. برادران و خواهرانی که حضور پیدا می‌کنند و حضور دارند، کوشش کنند که از سخن گویندگان - که حدود نیم ساعت ادامه خواهد داشت - لبّ کلام را استفاده کنند و گوش کردن حرف منبری را، فقط به‌عنوان این‌که یک مشغولیت است، به حساب نیاورند؛ بلکه در ماه رمضان، این را یک وظیفه و یک فریضه بدانند. یکی از فرایض، همین فریضه‌ی تعلیم و تعلم است که ان‌شاءاللَّه در این ماه هم انجام بگیرد. نسئلك اللّهم و ندعوك باسمك العظیم الاعظم الاعزّ الاجلّ الاکرم یااللَّه یااللَّه یااللَّه. اللّهم یا حمید بحقّ محمّد و یا عالی بحقّ علی و یا فاطر بحقّ فاطمه و یا محسن بحقّ الحسن و یا قدیم‌الاحسان بحقّ الحسین. اللّهم بحقّ حجّتك المهدی صلّ علی محمّد و ال محمّد پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد تو را سوگند می‌دهیم، روزبه‌روز ما را به‌خودت نزدیکتر و به کمالات انسانی و معنوی، نزدیکتر بفرما. پروردگارا! توفیق خودسازی، به‌طور کامل به ما عنایت کن؛ توفیق انجام وظیفه‌ی دیگرسازی را هم به ما عنایت فرما. پروردگارا! توفیق فهم معارف اسلامی را به ما مرحمت کن؛ توفیق اجتناب از گناهان را به ما عنایت کن؛ توفیق انجام واجبات و مستحبات را - مخصوصاً در این ماه مبارك - به ما عنایت کن. پروردگارا! ما را به قرآن نزدیك کن. پروردگارا! جامعه‌ی ما را جامعه‌ی اسلامیِ به معنای کامل کلمه قرار بده. پروردگارا! روزبه‌روز بر عزت و شوکت جمهوری اسلامی بیفزا. پروردگارا! دشمنان این انقلاب و این نظام مقدس را مورد خشم و سخط خود قرار بده. پروردگارا! به‌حق محمّد و آل‌محمّد، امام عزیز و راحل و رهبر فقید ما را - که حق حیات بر گردن این نظام و این کشور و آحاد مسلمانِ باوجدان عالم دارد - در دریاهای رحمت و فیض خود، غریق بفرما.

پروردگارا ! به حق محمّد و آل‌محمّد، انوار لطف و فیض و رحمت خود را بر روح آن بزرگوار نازل بگردان. پروردگارا ! روح مطهر او را از ما راضی کن. پروردگارا ! آنچه گفتیم و شنیدیم و انجام دادیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ به فضل و کرمت آن را از ما قبول بفرما. پروردگارا ! زندگی ما را زندگی طیبه‌یی قرار بده؛ مرگ ما را مرگ طیبه‌یی قرار بده. و عجّل فی فرج مولانا صاحب‌الزّمان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) عنکبوت: ۴۵ ۲) مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل ۳) مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی

سخنرانی در پایان مراسم قرائت قاریان قرآن

سخنرانی در پایان مراسم قرائت قاریان قرآن بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انقلاب، ما را وارد وادی آشنایی با قرآن کرد خدا را سپاسگزاریم که یک ماه رمضان دیگر مهلت و فرصت داد، تا روزی از روزهای مبارکمان را - مثل سالهای قبل - در جمع شما قرّای قرآن و حَمَله‌ی کلام الهی بگذرانیم. همچنین خدا را سپاسگزاریم که شما امسال، هم کمّاً و هم کیفاً، از پارسال بهتر هستید. انسان، هم چهره‌های جدیدی در عرصه‌ی تلاوت قرآن می‌بیند، هم آن کسانی که چند سال است ما آنها را می‌شناسیم و تلاوتشان را شنیدیم و مبلغ آشنایی آنها را با کلام‌اللَّه عزیزِ حمید دانستیم، می‌بینیم که بحمداللَّه پیشتر رفته‌اند و پخته‌تر و کاملتر شده‌اند. اینها همه از برکات انقلاب است. انقلاب، ما را وارد وادیِ آشنایی با قرآن کرد. ما تازه وارد این وادی شده‌ایم. وقتی در کشوری، مثلاً بیست یا بیست و پنج میلیون جوان از زن و مرد هست، جا دارد که در میان اینها، اقلاً یک دو، سه میلیون تالی قرآن، با آداب و شرایطش باشد؛ اقلاً یک میلیون از این جوانان، حافظ کلام خدا باشند؛ تعداد معتدٌبهی از جوانان، عارف به معانی قرآن و قادر به فهم الفاظ و ظواهر قرآن باشند؛ تعداد معتدٌبهی، عالم به قرائات مختلف و نوافل قرائت و زینتهای تلاوت قرآن باشند و بدون استثنا، همه‌ی مردم در این کشور، قادر به روخوانی قرآن باشند. این، قاعده است. نمی‌شود قبول کرد، در کشوری که مردمش معتقد به اسلام هستند، احدی از آحاد مردم - غیر از اطفال بسیار کوچک - باشند که نتوانند قرآن را بخوانند؛ چه رسد به این‌که در نظامی، مردم بر پایه‌ی اسلام زندگی کنند. همه‌ی مردم باید قرآن را یاد بگیرند این دوری ما از قرآن را رژیم کافر ملحد معاند پهلوی به وجود آورد. لذا وقتی‌که من می‌گویم اگر ما پنجاه میلیون نفر هستیم - غیر از چند میلیون بچه‌های کوچکِ زیر پنج سال - بقیه باید بتوانند قرآن را از رو تلاوت کنند، شما تعجب می‌کنید؛ در حالی که تعجب ندارد. مگر این‌طوری نبود؟ قبل از دوران رژیم گذشته، تقریباً این‌گونه بود. بی‌سوادها اکثریت قاطع بودند؛ اما غالب آنها قرآن را بلد بودند. شما جوانان ندیده‌اید؛ ولی من و کسانی که در سنین من هستند، به تکرار و تکرار، کسانی را دیده‌ایم که سواد روخوانی نداشتند و حروف فارسی را نمی‌شناختند؛ لیکن می‌توانستند قرآن را از رو بخوانند. مکتبهای قرآن، بچه‌های چهارساله و پنجساله را قرآن درس می‌داد. من خودم در سن پنجسالگی به مکتب رفتم و قرآن یاد گرفتم. امثال من، در همان مکتبی که ما می‌رفتیم، زیاد بودند و اصلاً مکتبخانه‌ها همین‌طور بود. این مکتبخانه‌هایی که رژیم منحوس پهلوی، شجاعت و شهامت بخرج داد! و رعد و برق کرد و آنها را برچید، خانه‌هایی برای تعلیم قرآن بودند. یک زن یا مردی می‌نشست، بچه‌های مردم را قرآن یاد می‌داد، بعد این بچه‌ها در جامعه‌یی می‌افتادند که در آن، سواد و علم و فرهنگ، متعلق به عده‌ی خاصی بود؛ اما قرآن را بلد بودند. جامعه‌ی اسلامی، این‌طوری است. جایی که مسلمانان هستند، این‌گونه‌اند. باید همه قرآن را بلد باشند. امروز، فردی دارای تحصیلات عالیه و احیاناً قادر به نطق به چند زبان بیگانه، بلد نیست یک سطر قرآن را بخواند! شما را به خدا، این در جامعه‌ی ما طبیعی است، یا تصنعی و تحمیلی؟! طبیعی نیست. مگر این می‌شود؟ انسان می‌بیند که کاسب، تاجر، کارگر، دانشجو، حتّی طلبه، در صحیح‌خوانی قرآن کمبود دارند. این، نقص بزرگی است؛ این را باید برطرف کنیم. قبل از انقلاب، کسی از ما توقع نداشت. همان‌قدر که می‌توانستیم، در یک گوشه یا در یک مسجد، چهارنفر

بچه‌ی کوچک یا جوان را دور هم جمع می‌کردیم که اینها قرآن یاد بگیرند؛ اما امروز چه؟ همت را بر این مسأله بگمارید که تمام مردم بتوانند قرآن را یاد بگیرند. شما آقایانی که قرآن را بحمداللَّه می‌خوانید و انصافاً خوب هم می‌خوانید و دیگر راحت می‌شود به بعضی از شما برادران، استاد قرآن گفت - یعنی هیچ بحثی در آن نیست - موظف و مسؤولید. شما باید این کار را بکنید. سازمانها - سازمان تبلیغات و اوقاف و بقیه‌ی مراکز - هم باید این کار را انجام دهند. این، مقدمه برای فهم قرآن است. آن‌وقتی که انس عمومی با قرآن باشد، فهم قرآن ممکن و آسان است. در جامعه‌ی ما، نعمت زیاد است البته در هر جامعه‌یی، اگر ما بخواهیم رسمی را رواج بدهیم (کسانی که در فلسفه‌ی این خواندنها و این تشویقها تردید دارند، این نکته را توجه کنند) باید از آن رسم، نقطه‌های اوجی در این جامعه داشته باشیم؛ والّا این رسم رواج پیدا نخواهد کرد. ممکن نیست شما در جامعه‌یی بگویید که مثلاً همه‌ی مردم باید روزی ده دقیقه نرمش و ورزش کنند؛ اما رسم پهلوانی را در این جامعه بکلی براندازید. این‌طور نمی‌شود. مردم ورزش نخواهند کرد. حرکت عمومی، فقط با استدلال و بیان و اثبات عقلانی که نیست؛ چیزهای دیگری هم در کنارش لازم است. احساسات و تشویقها و ایجاد شوق به قله‌ها لازم است. لذا ما باید قله‌هایی را داشته باشیم، تا همه‌ی مردم به دامنه‌ها برسند. پس، اگر می‌خواهیم همه‌ی مردم در قرآن اوج پیدا کنند، باید قله داشته باشیم. قله، یعنی همین شماهایی که امروز در این‌جا بحمداللَّه بعضی تلاوت کردید و اکثراً تلاوت نکردید. من شما آقایان را که در این‌جا تشریف دارید و تلاوت هم نکردید، می‌شناسم و غالباً با تلاوتها و صدای شما آشنا هستم. بحمداللَّه در جامعه‌ی ما، نعمت زیاد است. قطع و وصلهایتان، بمیزان نیست حالا که شما در این رشته پیشرفت کردید، بعدش چه؟ طریقه‌ها را که یاد گرفتید، حروف را که خوب از مخرج ادا می‌کنید، زیر و بمهای صدا را که بلد شدید، نفستان هم که الحمدللَّه روی دست بعضی از نفسدارها و پیشکسوتهای شما زده است، حالا بعدش چه؟ آیا در همین‌جا متوقف می‌مانید؟ نه، شما هنوز اول راهید. همین شما خوبها - که می‌دانید هم من چه‌قدر به شماها علاقه و ارادت دارم - یکی، دو نقص عمده در تلاوتهای شماست که باید آنها را برطرف کنید. من به مناسبت این مسابقاتی که بود و تلاوتهایی که در این چند ماه اخیر شنیدم، لازم دانستم که این نکات را متذکر شوم. البته قبلاً هم به این نتیجه رسیده بودم و در همین جلسه هم بارها اینها گفته شده است؛ لیکن حالا ـ بر این معنا مصممتر هستم. یکی این است که قطع و وصلهایتان، همیشه بمیزان نیست. من در این‌جا، همین مواردی را که شما خواندید، یادداشت کرده‌ام که البته وقت نیست همه‌ی آنها را مطرح کنم. اگر وقت بود، به شما می‌گفتم که کجا را اشتباه وصل کردید، یا اشتباه قطع کردید. گاهی این اشتباه دیده می‌شود و معنا خراب می‌گردد؛ گاهی هم معنا خراب و ضایع نمی‌شود، اما آن زیبایی را دیگر ندارد. وقتی شما می‌گویید: «و قالوا اتّخذ اللَّه ولدا سبحانه»(۱)، از این عبارت، ما یک‌طور چیزی می‌فهمیم؛ اما وقتی می‌گویید: «و قالوا اتّخذاللَّه ولدا سبحانه» - با یک فاصله‌ی کم، نفس را می‌کشید - طور دیگری می‌فهمیم. این دومی درست است. وقتی شما به شکل اول می‌گویید، می‌توان این معنا را استنباط کرد که «سبحانه» هم مقول قول همان کسانی است که گفتند: «اتّخذ اللَّه ولدا». البته اگر وصل کردید، غلط نیست؛ زیرا که آن استنباط، استنباط خیلی واضحی نیست. لذا قاعدتاً در قرآن (م) یا (قف) نگذاشته‌اند. شما که به این قشنگی می‌خوانید، شما که این‌قدر خودتان را زحمت می‌دهید، برای این‌که خوب بخوانید، چه‌طور می‌خواهید چیز به این واضحی را رعایت نکنید؟ این، به میزان زیادی از زیبایی تلاوت شما خواهد کاست. اگر در جمع کسانی که قرآن را می‌فهمند، بخوانید، حتّی نه فقط قطع و وصل، بلکه لحن شما مورد دقت قرار می‌گیرد. این قرّای خوبی که در دنیا هستند و معاریفی که خواص، اینها را می‌پسندند و دوست می‌دارند، همه‌اش به خاطر این نیست که صدایشان خوب است؛ مقدار زیادی مربوط به این چیزهاست. باید معنای قرآن را بدانید مثلاً فرض کنید، وقتی که از قول فرعون نقل می‌کند: «فقال انا ربّکم الاعلی»(۲) - که الان یکی از برادران می‌خواندند - باید شما طوری این «انا ربّکم الاعلی» را ادا کنید که آن‌چنان نباشد که وقتی خدای متعال می‌گوید: «لمن الملك الیوم للَّه الواحد القهار»(۳)، آن‌طوری ادا بشود. یعنی «انا ربّکم الاعلی» را باید طوری ادا کنید که کسی که می‌شنود، بفهمد این حرف، حرف دروغی است و آن کسی که گفته - یعنی فرعون -

دروغ گفته است. این، ممکن است. این، چیزی است که در نوارهای «شیخ مصطفی اسماعیل» شنیده می‌شد. اصلاً اهمیت کار شیخ مصطفی اسماعیل، در همین است. او، این‌طوری می‌خواند. باید این‌طوری بخوانید. و این نمی‌شود، مگر این‌که معنای قرآن را بدانید. الان یکی از آقایان، سوره‌ی شریفه‌ی مزّمّل را می‌خواندند که انصافاً خیلی هم خوب بود. «قم اللّیل الّا قلیلا. نصفه او انقص منه قلیلا. او زد علیه و رتّل القران ترتیلا. انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا»(۴). این «انّا سنلقی»، به قبلیها ارتباط پیدا می‌کند. آماده شو؛ «انّا سنلقی». نمی‌شود شما «و رتّل القران ترتیلا» را بگویید و یک نفس بکشید و یک خرده استراحت بکنید، بعد بگویید: «انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا». نه، در این‌جا قطع بکنید، اما آیه‌ی بعد را زود شروع کنید و فاصله نیندازید. یا فرض بفرمایید، آیات شریفه‌ی آخر سوره‌ی بقره را که آقای محمّدی خواندند و خیلی هم قشنگ خواندند، بعد از این‌که می‌گویید: «و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربّنا و الیک المصیر»(۵)، درست است که شما قطع کردید، اما البته در این‌جا نوشته شده است که اگر وصل بکنید، بهتر است؛ «الوصل اولی». اما حالا گاهی قطع هم ایرادی ندارد؛ مثل این‌جا که مانعی ندارد. این چیزهایی که نوشتند، بعضی از موارد اشتباهاتی دارد؛ لیکن یک‌وقت شما می‌گویید: «اطعنا غفرانک ربّنا»، این غلط است و معنا درست نیست؛ یک‌وقت هم می‌گویید: «و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربّنا، و الیک المصیر». ببینید چه‌قدر لحن تفاوت می‌کند. نمی‌توانید این‌طوری بخوانید، مگر این‌که معنا را بدانید. خداوند ان‌شاءاللّه موفقتان بدارد. راجع به این تواشیح و همخوانیها هم - که انصافاً برادران خیلی خیلی خوب خواندند - من نظراتی دارم که دیگر وقت گذشت؛ ولی اگر لازم شد، بعد به برادران پیغام می‌دهم که ان‌شاءاللّه مورد توجه قرار بدهند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه -- ۱)

بقره: ۱۱۶ ۲) نازعات: ۲۴ ۳) غافر: ۱۶ ۴) مزّمّل: آیات ۲ تا ۵ ۵) بقره: ۲۸۵

بیانات در دیدار با اعضای حزب وحدت اسلامی افغانستان

بیانات در دیدار با اعضای حزب وحدت اسلامی افغانستان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اتفاق دو امر عجیب و غیرقابل پیش‌بینی در کار افغانستان در ابتدا، خدا را سپاسگزاری می‌کنیم که توفیق عنایت کرد، یک بار دیگر شما برادران عزیز را با هم در یک مجلس و بحمداللّه با نظرات واحد یا متقارب در امر وحدت و اتحاد، زیارت کنیم. بخصوص که در این جمع ما، عده‌یی از برادرانی هستند که بخش مهمی از وقت و عمرشان را در جبهه‌های جهاد نظامی گذرانده‌اند و حامل حقایق داخل میهن اسلامی افغانستانند. به همه‌ی شما برادران خوش‌آمد عرض می‌کنیم و دعا می‌کنیم که شما و ما را در راه خود ثابت‌قدم بدارد و ان‌شاءاللّه ما را بر تسویلات شیطانی و هواهای نفسانیمان غالب کند. به نظر من، یکی از حوادث مهم عالم در این دوران، قضیه‌ی افغانستان است. دو امر عجیب، پی‌درپی در کار افغانستان اتفاق افتاد که هیچ‌کدام از این دو امر، پیش‌بینی نمی‌شد و به ما نشان داد که چه‌قدر تقدیر الهی، گاهی دور از محاسبات عادی ما و صددرصد بر طبق سنن الهی حرکت می‌کند و از معتاد تفکرات ما خارج است. در این دو حادثه‌یی که اتفاق افتاد، این مطلب ثابت شد. یکی از دو حادثه، عبارت از پیروزی شما بر سیاست اشغالگر مقتدر عالم بود. یعنی شما بودید که اشغالگر را وادار کردید برود. این، واقعاً یک حادثه‌ی عجیب بود. یک قدرت جهانی با آن عظمت، نیامده بود که برود. روسها مگر آمده بودند وارد افغانستان بشوند که این‌همه کشته و خسارت بدهند، بعد هم بروند؟! اینها آمده بودند که بمانند. چه عاملی آنها را وادار کرد که بروند؟ جهاد. اگر کسی غیر از این تصور کند، قطعاً اشتباه کرده است. خیلی عوامل از لحاظ سیاسی و بین‌المللی و اجتماعی قابل تحلیلند؛ لیکن آنچه که آن عوامل را به وجود آورد، چیزی نبود، مگر جهاد شما؛ والّا اگر شما جهاد نمی‌کردید، جای دشمن گرم بود و در آن‌جا می‌ماند؛ چرا برود؟ ما باید اعتراف بکنیم که وقتی می‌خواستیم با عقلمان مسایل را ببینیم، این را نمی‌دیدیم. البته با ایمان و اعتقاد قاطعمان به حاکمیت و سلطه‌ی سنن الهی و تاریخی، این را حدس می‌زدیم؛ اما وقتی می‌خواستیم با عقلِ سیاسی قضایا را تحلیل کنیم، نه. خروج روسها از افغانستان، قابل پیش‌بینی نبود. این حادثه، حادثه‌ی بسیار

عجیبی بود. حادثه‌ی دوم که آن هم از لحاظ عجیب بودن، کمتر از اولی نیست، این است که بعد از آن‌که روسها رفتند و دولت صوری افغانستان تنها ماند، تحلیل همه این بود که با یک حمله‌ی مجاهدان، قضایا تمام خواهد شد و مجاهدان پیروز خواهند گردید. حادثه‌ی دوم این بود که مجاهدان شکست خوردند و پیروز نشدند. این عدم پیروزی، شکست بود؛ ما که نمی‌توانیم خودمان را فریب بدهیم. این مورد هم قابل پیش‌بینی نبود. این هم جز با اطلاع از سنن الهی، ممکن نبود کسی پیش‌بینی کند. سنن الهی این است که اگر در خط او و برای او و با تمسک به اراده‌ی او حرکت کردید، پیش می‌روید؛ والّا نمی‌روید. من این آیه‌ی شریفه را مکرر در باب قضایای افغانستان و ایران خوانده‌ام. درباره‌ی قضایای افغانستان هم این آیه صادق است: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. و لقد صدقکم اللّه وعده اذ تحسّونهم باذنه»(۱). اول شما دشمن را بیچاره کردید، «حتّی اذا فشلتم و تنازعتم فی‌الامر و عصیتم من بعد ما أراکم ما تحبّون منکم من یرید الدّنیا و منکم من یرید الاخرة ثمّ صرفکم عنهم لیبتلیکم»(۲). خوشبختانه دنباله‌ی آیه می‌فرماید: «و لقد عفا عنکم»(۳)؛ این است دیگر. مسأله‌ی وحدت بین شما، یک امر ضروری باید با همان نواخت اول، حرکت ادامه پیدا می‌کرد. وقتی که مجاهدان، در لحظه‌یی که باید بیش از همه، مخلصانه وارد عمل بشوند، با دیدِ سیاسیِ مصلحت‌اندیشانه و سودجویانه به قضایا نگاه کردند؛ این گروه خواست آن گروه را پس بزند؛ آن گروه خواست فلان قِمّه را تصرف کند، کار خراب شد. حالا هم راه همان چیزی است که در این ده، یازده سال، بلکه اگر یک مقدار از جلوتر ببینیم، در این پانزده، شانزده سالی که مبارزات شما برادران افغانی با دولتهای جائر حاکم بر افغانستان شروع شده؛ همان‌طور که حرکت می‌کردید، همان‌طور حرکت کنید؛ یعنی با نیت خالص برای خدا و عملی که در آن، هیچ اثر و نشانه‌یی از اهوای نفسانی نباشد. این، راه پیشرفت است. مسأله‌ی وحدت بین شما برادران شیعه، یک امر ضروری است؛ همچنان‌که بین همه‌ی مسلمین و بین همه‌ی مجاهدان در افغانستان ضروری است؛ منتها «ما لا یدرک کلّه لایترک کلّه». اگر در راهِ یک هماهنگیِ کاملاً مخلصانه بین همه‌ی نیروهای جهادی در افغانستان، موانعی وجود دارد، لااقل بین شما برادران شیعه بایستی موانع برداشته بشود و این، قدمی برای همکاری در چارچوب وسیعتری باشد. لذا وحدت چیز ضروری‌یی است؛ نمی‌شود گفت چیز مستحسنی است؛ فوق مستحسن است. نباید هم خودمان برای این وحدت، این‌قدر شرطوشروط قایل بشویم که تحقق پیدا نکند. وحدت، وحدت است دیگر. همکاری، یعنی همکاری؛ والّا اگر همین موضوعی که حسنش این است که متفقٌ‌علیه همه است، برایش شرطوشروط و موانع قایل شدیم و هر کسی از یک طرف سر درآورد و گفت نه، فلان جهت را هم باید رعایت کنید؛ آن یکی هم گفت، فلان جهت هست؛ این‌که دیگر وحدت نشد! باید بر مباحثات فایق بیایید. منظور از وحدت، هماهنگی و یکنوایی و همصدایی است شورای ائتلاف را هم که ما تلاش کردیم آن روز تشکیل بشود، به همین نیت بود که همکاری و وحدت باشد. آن روز هم بعضی از برادران، اشکال ایجاد می‌کردند. خیلی از شماها در آن جلسه حضور داشتید و خاطرتان است که من با بعضیها اوقات‌تلخی کردم؛ برای خاطر این‌که دیگر وقتی قرار است کاری بر وتیره‌ی صحیحی انجام بگیرد، بایستی بر مباحثات فایق آمد. کار را باید انجام بدهید. با طول بحث و جدل و بگومگو، مصلحت کار تفریط نشود. حالا- هم که من احساس می‌کنم شما آقایان، چه آن کسانی که از داخل آمده‌اند، چه کسانی که در این‌جا بوده‌اند، متفق هستید که شورای ائتلاف را به یک وحدت سازمانی و تشکیلاتی تبدیل کنید – حزب وحدت، معنایش این است دیگر – من موافقم، کار خوبی است؛ مشروط بر این‌که گروه‌گراییها دیگر دخالت نکند. البته این کار، یک مقدار به نصیحت حل می‌شود، یک مقدار هم به نصیحت حل نمی‌شود و بایستی جمعی را به عنوان داور بی‌طرف بگذارید که اگر در جایی گروه‌گرایی مشاهده شد، با آن مقابله کند. من این کار را تأیید می‌کنم و ارتباط آن با خودم را قبول می‌نمایم. جناب آقای ابراهیمی را که مورد اعتماد من هستند و با قضایای افغانستان هم کاملاً آشنا شده‌اند، کمافی‌السابق به عنوان رابط می‌گذارم. آن جمع شش نفری، اصلش را من قبول می‌کنم. اگر افراد با انتخابات و به شکل معقول و قابل دفاعی انتخاب شده باشند، حق است و ما موافقیم. یعنی شش نفر باشند که در همه‌ی امور سیاسی و شرعی، قِمّه‌ی تشکیلات باشند و کارها به آنها مراجعه بشود. آنها هم با

نماینده‌ی ما ارتباط مستمر و تنگاتنگی داشته باشند. البته ارتباط با بدنه هم باید محفوظ باشد. هم وزارت خارجه، هم سپاه، هم جناب آقای ابراهیمی، باید ارتباط با بدنه را برقرار داشته باشند که نباید غافل از بدنه شد. ممکن است در آن‌جا حرفی، نظری و یا بحثی باشد؛ اما به نظر ما، آن جمع بالاـ چیز مثبتی است. ما به‌طور قاطع نمی گوییم این کار را بکنید، اما اگر شما آقایان قبول و تصدیق کردید و آن را خواستید، ما تأیید می کنیم؛ کار خوبی است. آنچه که من همیشه در جلسات متعدد روی آن تأکید کرده‌ام و الان هم تأکید می کنم، اصل قضیه - یعنی وحدت - است. اگر بخواهید جهاد کنید، وحدت می‌خواهید. منظور ما از وحدت، هماهنگی و یکنوایی و همصدایی است، تا برادران دیگر در مقابل هم قرار نگیرند و لوله‌های تفنگ، از دشمن به دوست منصرف نشود. اگر ان‌شاءاللَّه این هماهنگی باشد، خدا هم کمک خواهد کرد. «من کان للَّه کان اللَّه له»(۴). این را صادق مصدَّق گفته است و ما نمی‌توانیم در آن شکی داشته باشیم. برای خدا باشیم، تا خدا هم برای ما باشد. «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(۵). این حرفها، معلوم و واضح است و مطالبی بوده که همیشه ماها می گفتیم؛ حالا در عمل باید تجربه بکنیم و به آن عمل نماییم. گفتن، دیگر کافی است. بدون کار جهادی، کار سیاسی هیچ فایده‌یی ندارد علی‌ایّ‌حال، ما دعا می کنیم و امیدواریم که خداوند شما را تأیید کند. بدون جهاد، هیچ دشمنی از صحنه عقب‌نشینی نخواهد کرد، و جهاد هم جز با اتحاد و وحدت و هماهنگی، امکان‌پذیر نیست. جهاد، عبارت از جهاد نظامی، جهاد سیاسی و جهاد فرهنگی است. این هر سه، جهاد است. هیچ‌کدام را شما مغفولٌ‌عنه نگذارید. مبادا کسانی که در جبهه هستند و به جهاد نظامی مشغولند، کار سیاسی و تعارف بین‌المللی را دست کم بگیرند. سرتان کلاه خواهد رفت؛ این را بدانید. اگر این را دست کم بگیرید و نادیده بینگارید، مطمئناً ضرر خواهید کرد. فعالیت سیاسی، به تنهایی و بدون پشتوانه‌ی نظامی، هیچ کاری از آن بر نخواهد آمد. اگر کارِ نظامی نباشد، بهترین کار سیاسی هم به نتیجه‌یی نخواهد رسید. کار نظامی باید پشتوانه باشد؛ البته برای کسانی که اهل حقند. کسانی که اهل باطل و سازشند، اصلاً به کار جهادی احتیاج ندارند. بروند سازش کنند و مشکلاتشان را - اگر حل شد - حل کنند. کسانی که اهل حقند، این‌طور نیستند. بدون کار جهادی، کار سیاسی و تحرک، هیچ فایده‌یی ندارد. کار سیاسی، باید پشتوانه‌ی جهاد نظامی داشته باشد و هر دوی اینها، بدون کار فرهنگی بی‌ثمر خواهد بود. کار فرهنگی، مردم را با شما نگه خواهد داشت. اکثرتان یا جمع کثیری از شما، بحمداللَّه عالم، فاضل، درس‌خوانده، زحمت‌کشیده و واردِ به مفاهیم اسلامی و قرآنی هستید. کار فرهنگی را ان‌شاءاللَّه دنبال کنید. ان‌شاءاللَّه که خداوند همه‌ی شماها را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ۱ و ۲. آل‌عمران: ۱۵۲ ۲) ۱۵۲ ۳) آل‌عمران: ۱۵۲ ۴) بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷ ۵) عنکبوت: ۱۱۶

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم(روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی (ع)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم(روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی ع») بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللَّه فی الارضین حکم خوردن و آشامیدن و مسافرت در ماه رمضان اگر کسی در روز ماه رمضان، عمداً بخورد و بیاشامد، هم روزه‌ی او باطل است و باید قضای آن را بعد از ماه رمضان بجا آورد و هم باید کفاره بدهد. کفاره، عبارت از شصت روز روزه است که سی‌ویک روز آن باید پی‌درپی باشد. اگر نتواند این مقدار روزه بگیرد، شصت مسکین - یعنی بشدت فقیر، یا فقیر از کار افتاده - را باید اطعام بکند. این، در صورتی است که عمداً بخورد و بیاشامد؛ اما اگر فراموش کرد که روزه است و از روی نسیان چیزی خورد، روزه‌ی او باطل نیست و چیزی هم به گردن او نمی‌باشد. در روز ماه رمضان، اگر پیش از ظهر از وطن یا محل اقامت سفر کردید، روزه‌ی آن روز شما باطل خواهد شد. اگر پیش از ظهر سفر کردید، اما همان پیش از ظهر هم به وطن یا به محل اقامت

برگشتید، چنانچه در حال سفر چیزی نخورده باشید، بعد از برگشتن می‌توانید نیت روزه کنید و آن روز را روزه باشید. مثل این‌که شما فرضاً پیش از ظهر، از تهران حرکت کنید و به کرج بروید و بعد به تهران برگردید؛ درحالی‌که هنوز پیش از ظهر است. اگر چیزی در این خلال نخورده و نیاشامیده باشید و دیگر مفطرات را انجام نداده باشید، بعد از برگشتن به تهران، چنانچه نیت روزه کردید، روزه‌تان درست است. البته در حال سفر، نیت روزه نمی‌شود کرد. در حالی که می‌روید و برمی‌گردید، شما روزه نیستید. روزه در سفر، حرام است. اگر چیزی هم خواستید بخورید، می‌توانید؛ در سفر اشکالی هم ندارد. لیکن اگر برگشتید و چیزی نخورده بودید، می‌توانید روزه‌تان را تا شب بگیرید. کسانی که روز ماه رمضان، به خاطر بیماری یا سفر و یا هر دلیل دیگر، روزه نیستند، مناسب و مقتضی و شاید مستحب است که سیر غذا نخورند و شکمشان را از غذا پُر نکنند؛ مگر این‌که از لحاظ بیماری، احتیاج به این معنا باشد. بهتر این است که روز ماه رمضان، حتّی کسانی هم که روزه نیستند، به قدر ضرورت بخورند و بیاشامند و نه بیشتر، تا حیثیت ماه رمضان، از این جهت هم حفظ بشود. صلح امام حسن، حادثه‌یی سرنوشت‌ساز و بی‌نظیر امروز، روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و روز ولادت امام مجتبی علیه‌الصّلاهٔ والسّلام) است. در مجلس ما، هر سال عادت بر این جاری شده که مثل امروزی، من راجع به امام مجتبی علیه‌السّلام) و غالباً راجع به مسأله‌ی صلح، صحبت کنم. من هم مکرر درباره‌ی این مسأله، از جمله در همین جلسات، صحبت کرده‌ام و از ابعاد گوناگونی، این حادثه‌ی عجیب و عظیم را مورد بررسی قرار داده‌ام. اگر ما بخواهیم امسال حرفهای گذشته را تکرار نکنیم، خوب است که به قدر گنجایش وقت، بُعد جدیدی از این مسأله را بررسی کنیم. دوران امام مجتبی علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) و حادثه‌ی صلح آن بزرگوار با معاویه، یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد، حادثه‌ی سرنوشت‌ساز و بی‌نظیری در کل روند انقلاب اسلامیِ صدر اول بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم. توضیح کوتاهی راجع به این جمله عرض کنم و بعد وارد اصل مطلب بشوم. انقلاب اسلام، یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد، در دوره‌ی اول، یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی، خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام، در مقابل آن صف‌آرایی نمودند؛ برای این‌که نگذارند این فکر پیش برود. پیامبر، با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن، این نهضت را سازماندهی کرد و یک مبارزه‌ی بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه، سیزده سال طول کشید. این، دوره‌ی اول بود. بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی‌یی که کرد، با فداکاری‌یی که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا(ص) به مدینه تشریف آوردند و آن‌جا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آن‌جا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره‌ی دوم بود. این روند، در ده سالی که نبیّ‌اکرم(ص) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) و خلافت آن بزرگوار - که تقریباً شش ماه طول کشید - ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد. اوج قدرت یک جریان مخالف در زمان امام حسن(ع) در دوران امام حسن(ع)، جریان مخالفی آن‌چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. البته این جریان مخالف، در زمان امام مجتبی ع) به وجود نیامده بود؛ سالها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند، شاید بتواند ادعا کند که این جریان، حتّی در دوران اسلام به وجود نیامده بود؛ بلکه ادامه‌یی بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر - یعنی دوران مکه - وجود داشت. بعد از آن‌که خلافت در زمان عثمان - که از بنی‌امیه بود - به دست این قوم رسید، ابوسفیان - که در

آن‌وقت، نابینا هم شده بود - با دوستانش دور هم نشسته بودند. پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم بیگانه‌یی در جلسه نیست، به آنها خطاب کرد و گفت: «تلقّفنّها تلقّف الکرة»(۱). یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود! این قضیه را تواریخ سنی و شیعه نقل کرده‌اند. اینها مسایل اعتقادی نیست و ما اصلاً از دیدگاه اعتقادی بحث نمی‌کنیم؛ یعنی من خوش ندارم که مسایل را از آن دیدگاه بررسی کنم؛ بلکه فقط جنبه‌ی تاریخی آن را مطرح می‌کنم. البته ابوسفیان در آن‌وقت، مسلمان بود و اسلام آورده بود؛ منتها اسلامِ بعد از فتح یا مشرف به فتح. اسلامِ دوران غربت و ضعف نبود، اسلامِ بعد از قدرتِ اسلام بود. این جریان، در زمان امام حسن مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام) به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویةبن‌ابی‌سفیان، در مقابل امام حسن مجتبی ع) ظاهر شد. این جریان، معارضه را شروع کرد؛ راه را بر حکومت اسلامی - یعنی اسلام به شکل حکومت - برید و قطع کرد و مشکلاتی فراهم نمود؛ تا آن‌جایی که عملاً مانع از پیشروی آن جریان حکومت اسلامی شد. صلح امام حسن، صددرصد منطبق بر استدلال منطقی در باب صلح امام حسن(علیه‌السّلام)، این مسأله را بارها گفته‌ایم و در کتابها نوشته‌اند که هر کس - حتّی خود امیرالمؤمنین(ع) - هم اگر به جای امام حسن مجتبی ع) بود و در آن شرایط قرار می‌گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که امام حسن، فلان گوشه‌ی کارش سؤال‌برانگیز است. نه، کار آن بزرگوار، صددرصد بر استدلال منطقیِ غیر قابل تخلف منطبق بود. در بین آل رسول خدا(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت‌آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن، برای حفظ دین چه کسی بوده است؟ حسین‌بن علی(علیه‌السّلام) بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن(ع) شریک بودند. صلح را تنها امام حسن نکرد؛ امام حسن و امام حسین این کار را کردند؛ منتها امام حسن(ع) جلو بود و امام حسین(ع) پشت سر او بود. امام حسین(علیه‌السّلام)، جزو مدافعان ایده‌ی صلح امام حسن(ع) بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک - از این پُرشورها و پُرحماسه‌ها - به امام مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام) اعتراضی کرد، امام حسین با او برخورد کردند: «فغمز الحسین فی وجه حجر»(۲). هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که اگر امام حسین به جای امام حسن بود، این صلح انجام نمی‌گرفت. نخیر، امام حسین با امام حسن بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن(علیه‌السّلام) هم نبود و امام حسین(علیه‌السّلام) تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام می‌گرفت و صلح می‌شد. صلح، عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گزیری از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. مرحوم «شیخ راضی آل یاسین»(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه)، در این کتاب «صلح الحسن» - که من بیست سال پیش، آن را ترجمه کردم و چاپ شده است - ثابت می‌کند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست؛ کشته شدنِ با شرایطی، شهادت است. آن شرایط، در آن‌جا نبود و اگر امام حسن(علیه السّلام)، در آن روز کشته می‌شدند، شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط، حرکت مصلحت‌آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار نکرده باشد. در زمان امام مجتبی تفکر انقلابیِ اسلامی، دوباره به شکل نهضت درآمد راجع به صلح، از ابعاد مختلف صحبت کرده‌ایم؛ اما حالا مسأله این است که بعد از صلح امام حسن مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام)، کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده‌یی که به نام خلافت - و در معنا سلطنت - به وجود آمده بود، نشود. این، هنر امام حسن مجتبی علیه‌السّلام) بود. امام حسن مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام - که از مکه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و به زمان امیرالمؤمنین و زمان خود او رسیده بود - در مجرای دیگری، جریان پیدا بکند؛ منتها اگر نه به شکل حکومت - زیرا ممکن نبود - لااقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این، دوره‌ی سوم اسلام است. اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام ظلم‌ستیز، اسلام سازش‌ناپذیر، اسلام دور از تحریف و مبرّا از این‌که بازیچه‌ی دست هواها و هوسها بشود، باقی ماند؛ اما در شکل نهضت باقی ماند. یعنی در زمان امام حسن(علیه الصّلاةوالسّلام)، تفکر انقلابیِ اسلامی - که

دوره‌یی را طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود - دوباره برگشت و یک نهضت شد. البته در این دوره، کار این نهضت، به مراتب مشکلتر از دوره‌ی خود پیامبر بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند؛ درحالی‌که از مذهب نبودند. مشکلِ کار ائمه‌ی هدی علیهم‌السّلام)، این‌جا بود. البته من از مجموعه‌ی روایات و زندگی ائمه(علیهم‌السّلام) این‌طور استنباط کرده‌ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام) تا اواخر، دایماً درصدد بوده‌اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم. البته ممکن است بعضی دیگر، این نکته را این‌طور نبینند و طور دیگری ملاحظه بکنند؛ اما تشخیص من این است. ائمه می‌خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگیهای هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار، کار مشکلی است. نیاز جوامع اسلامی، شناسایی اصالتهای اسلام از لابلای حرفهای گوناگون در دوران دوم نهضت - یعنی دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی - مهمترین چیزی که مردم احتیاج داشتند، این بود که اصالتهای اسلام و جرقه‌های اسلام اصیل و قرآنی را در لابلای حرفهای گوناگون و پراکنده ببینند و بشناسند و اشتباه نکنند. بی‌خود نیست که ادیان، این‌همه روی تعقل و تدبر تکیه کرده‌اند. بی‌خود نیست که در قرآن کریم، این‌همه روی تفکر و تعقل و تدبر انسانها تکیه شده است؛ آن هم درباره‌ی اصلیترین موضوعات دین، یعنی توحید. توحید، فقط این نیست که بگوییم خدایی هست، آن هم یکی است و دو نیست. این، صورت توحید است. باطن توحید، اقیانوس بیکرانه‌یی است که اولیای خدا در آن غرق می‌شوند. توحید، وادی بسیار با عظمتی است؛ اما در چنین وادی با عظمتی، باز از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته‌اند که با تکیه به تفکر و تدبر و تعقل، پیش بروند. واقعاً هم عقل و تفکر می‌تواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف، عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزشهای اولیای خدا، تجهیز و تغذیه می‌شود؛ لیکن بالاخره آنچه که پیش می‌رود، عقل است. بدون عقل، نمی‌شود هیچ جا رفت. ملت اسلامی، در تمام دوران چندصدساله‌یی که چیزی به نام خلافت، بر او حکومت می‌کرد، یعنی تا قرن هفتم که خلافت عباسی ادامه داشت (البته بعد از انقراض خلافت عباسی، باز در گوشه و کنار، چیزهایی به نام خلافت وجود داشت؛ مثل زمان ممالیک در مصر و تا مدتها بعد هم در بلاد عثمانی و جاهای دیگر) آن چیزی که مردم احتیاج داشتند بفهمند، این بوده که عقل را قاضی کنند، تا بدانند آیا نظر اسلام و قرآن و کتاب الهی و احادیث مسلّمه راجع به اولیای امور، با واقعیت موجود تطبیق می‌کند، یا نه. این، چیز خیلی مهمی است. به نظر من، امروز هم مسلمانان همین را کم دارند. امروز، جوامع اسلامی و کسانی که گمان می‌کنند در نظامهایی که امروز در دنیا به نام اسلام وجود دارد، تعهدی دارند؛ مثل بسیاری از علما و متدینان، بسیاری از توده‌های مردم، مقدسان و غیرمقدسان - به آنهایی که لاابالیند و به فکر حاکمیت دین نیستند و تعهدی برای خودشان قایل نمی‌باشند، کاری نداریم و فعلاً در این بحث، وارد نیستند - اگر اینها فقط فکر کنند ببینند، آیا آن نظامی که اسلام خواسته، آن مدیریتی که اسلام برای نظام اسلامی خواسته - که این دومی آسانتر است - با آنچه که آنها با آن روبه‌رو هستند، تطبیق می‌کند یا نه، برایشان مسأله روشن خواهد شد. مردم عادت داده می‌شدند که هیچ‌چیزی برخلاف میل خلیفه بر زبان نیاورند دوران خلافت مروانی و سفیانی و عباسی، دورانی بود که ارزشهای اسلامی از محتوای واقعی خودشان خالی شدند. صورتهایی باقی ماند؛ ولی محتواها، به محتواهای جاهلی و شیطانی تبدیل شد. آن دستگاهی که می‌خواست انسانها را عاقل، متعبد، مؤمن، آزاد، دور از آلایشها، خاضعِ عنداللّه و متکبر در مقابل متکبران تربیت کند و بسازد - که بهترینش، همان دستگاه مدیریت اسلامی در زمان پیامبر(ص) بود - به دستگاهی تبدیل شد که انسانها را با تدابیر گوناگون، اهل دنیا و هوی و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسانهای بی‌شخصیت و فاسق و فاسدی می‌ساخت و رشد می‌داد. متأسفانه، در تمام دوران خلافت اموی و عباسی، این‌طور بود. در کتابهای تاریخ، چیزهایی نوشتند که اگر بخواهیم آنها را بگوییم، خیلی طول می‌کشد. از زمان خود معاویه هم شروع شد. معاویه را معروفش کردند؛ یعنی مورخان نوشتند که او آدمی حلیم و باظرفیت بوده و به مخالفانش اجازه می‌داده که

در مقابلش حرف بزنند و هرچه می‌خواهند، بگویند. البته در برهه‌یی از زمان و در اوایل کارش، شاید همین‌طور هم بوده است؛ لیکن در کنار این بُعد، ابعاد دیگر شخصیت او را کمتر نوشته‌اند: این‌که او چه‌طور اشخاص و رؤسا و وجوه و رجال را وادار می‌کرد که از عقاید و ایمان خودشان دست بکشند و حتّی در راه مقابله‌ی با حق، تجهیز بشوند. اینها را خیلیها ننوشته‌اند. البته باز هم در تاریخ ثبت است و همینهایی را هم که ما الان می‌دانیم، باز یک عده نوشته‌اند. مردمانی که در آن دستگاهها پرورش پیدا می‌کردند، عادت داده می‌شدند که هیچ‌چیزی را برخلاف میل و هوای خلیفه، بر زبان نیاورند. این، چه جامعه‌یی است؟! این، چه‌طور انسانی است؟! این، چه‌طور اراده‌ی الهی و اسلامی در انسانهاست که بخواهند مفاسد را اصلاح کنند و از بین ببرند و جامعه را جامعه‌ی الهی درست کنند؟ آیا چنین چیزی، ممکن است؟ «جاحظ» و یا شاید «ابوالفرج اصفهانی» نقل می‌کند که معاویه در دوران خلافتش، با اسب به مکه می‌رفت. یکی از رجالِ آن روز هم در کنار او بود. معاویه سرگرم صحبت با آن شخص بود. پشت سر اینها هم عده‌یی می‌آمدند. معاویه مفاخر اموی جاهلی خودش را نقل می‌کرد که در جاهلیت، این‌جا این‌طوری بود، آن‌طوری بود، پدر من - ابوسفیان - چنین کرد، چنان کرد. بچه‌ها هم در مسیر، بازی می‌کردند و ظاهراً سنگ می‌انداختند. در این بین، سنگی به پیشانی کسی که کنار معاویه اسب می‌راند و حرکت می‌کرد، خورد و خون جاری شد. او چیزی نگفت و حرف معاویه را قطع نکرد و تحمل کرد. خون، روی صورت و محاسنش ریخت. معاویه همین‌طور که سرگرم صحبت بود، ناگهان به طرف این مرد برگشت و دید خون روی صورت اوست. گفت: از پیشانی تو خون می‌ریزد. آن فرد، در جواب معاویه گفت: خون؟! از صورت من؟! کو؟ کجا؟ وانمود کرد که از بس مجذوب معاویه بوده، خوردن این سنگ و مجروح شدن پیشانی و ریختن خون را نفهمیده است! معاویه گفت: عجب، سنگ به پیشانیت خورده، ولی تو نفهمیدی؟! گفت: نه، من نفهمیدم. دست زد و گفت: عجب، خون؟! بعد به جان معاویه و یا به مقدسات قسم خورد که تا وقتی تو نگفتی، شیرینیِ کلام تو نگذاشت که بفهمم خون جاری شده است! معاویه پرسید: سهم عطیه‌ات در بیت‌المال، چه‌قدر است؟ مثلاً گفت: فلان قدر. معاویه گفت: به تو ظلم کرده‌اند، این را باید سه برابر کنند! این، فرهنگ حاکم بر دستگاه حکومت معاویه بود. کارها در دست متملقان خلفا بود کسانی که در این دوران، تملق رؤسا و خلفا را می‌گفتند، کارها در دست آنها بود. کارها بر اساس صلاحیت و شایستگیشان واگذار نمی‌شد. اصولاً عرب، به اصل و نسب خیلی اهمیت می‌دهد. فلان کس، از کدام خانواده است؟ پدرانش، چه کسانی بودند؟ اینها حتّی رعایت اصل و نسب را هم نمی‌کردند. «خالدبن عبداللّه قصری» که در زمان عبدالملک، مدتی حاکم عراق و کوفه بود و خیلی هم ظلم و سوء استفاده کرد، در کتابها نوشته‌اند که آدمِ بی‌سروپایی بود و کسی نبود که او را به خاطر اصل و نسبش به این کار گماشته باشند؛ اما صرفاً چون نزدیک بود، به این سمت رسیده بود. درباره‌ی «خالدبن عبداللّه قصری» نوشته‌اند که کسی بود که می‌گفت، خلافت از نبوت بالاتر است: «کان یفضل الخلافهٔ علی النّبوّهٔ»! استدلال هم می‌کرد و می‌گفت: وقتی شما به مسافرت بروید، کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خودتان می‌گمارید که به کارهای خانه و دکانتان رسیدگی کند؛ این خلیفه است. بعد که به مسافرت رفتید، مثلاً کاغذی هم می‌فرستید و پیغامی هم به یک نفر می‌دهید که می‌آورد؛ آن رسول است. حالا کدام بالاتر است؟! کدام به شما نزدیکتر است؟! آن کس که شما در رأس خانواده‌تان گذاشتید، یا آن کس که یک کاغذ دادید، تا برای شما بیاورد؟! با این استدلال عوامانه‌ی ابلهانه، می‌خواست ثابت بکند که خلیفه از پیامبر بالاتر است! به چنین آدمی که چنین ایده‌یی را تبلیغ می‌کرد، پاداش می‌داد. در زمان عبدالملک و بعضی پسرهای او، یک نفر به نام «یوسف‌بن عمر ثقفی» را مدتهای مدید بر عراق گماشتند. او سالها حاکم و والی عراق بود. این شخص، آدم عقده‌یِ بدبختی بود که از عقده‌یی بودنش، چیزهایی نقل کرده‌اند. مرد کوچک‌جثه و کوچک اندامی بود که عقده‌ی کوچکیِ جثه‌ی خودش را داشت. وقتی که پارچه‌یی به خیاط می‌داد تا بدوزد، از خیاط سؤال می‌کرد که آیا این پارچه به اندازه‌ی تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه می‌کرد و اگر مثلاً می‌گفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می‌آید، فوراً پارچه را از این خیاط می‌گرفت و دستور می‌داد که او را مجازات هم بکنند! خیاطها این قضیه را فهمیده

بودنـد. به همین خاطر، وقتی پارچه‌یی را به خیاط عرضه می‌کرد و می‌گفت برای من بس است یا نه، خیاط نگاه می‌کرد و می‌گفت نه، این پـارچه ظاهراً برای هیکل و جثه‌ی شما کم بیایـد و بایـد خیلی زحمت بکشیم، تا آن را مناسب تن شما در بیاوریم! او هم با این‌کـه می‌دانسـت خیـاط دروغ می‌گویـد، ولی خوشـش می‌آمـد؛ این‌قـدر احمـق بـود! او همـان کسـی اسـت که زیـدبن‌علی(علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) را در کوفه به شـهادت رسانـد. چنین کسـی، سالهـا بر جان و مال و عِرض مردم مسلط بود. نه یک اصل و نسب درستی، نه یک سواد درستی، نه یک فهم درستی داشت؛ ولی چون به رأس قدرت وابسته بود، به این سـمت گماشـته شـده بود. اینهـا آفت است. اینها برای یک نظام، بزرگترین آفتهاست. حق عظیم امام مجتبی ع) بر بقای اسـلام این جریان، همین‌طور ادامه پیدا کرد. در کنار این،جریان مسلمانیِ اصیل، جریان اسلام ارزشی، جریان اسلام قرآنی - که هیچ‌وقت با آن جریان حاکم، اما ضد ارزشـها کنار نمی‌آمد - نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن، ائمه‌ی هدی علیهم‌الصّلاهٔو السّلام) و بسیاری از مسلمانانِ همراه آنـان بودنـد. به برکت امـام حسن مجتبی علیه الصّلاهٔوالسّـلام)، این جریـان ارزشـی نهضت اسـلامی، اسـلام را حـفظ کرد. اگر امام مجتبی این صـلح را انجام نمی‌داد، آن اسـلام ارزشـیِ نهضتی باقی نمی‌ماند و از بین می‌رفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا می‌کرد. وضـعیت، وضـعیتی نبود که امکان داشـته باشـد امام حسن مجتبی علیه‌السّـلام) غلبه پیدا کند. همه‌ی عوامل، در جهت عکس غلبه‌ی امام مجتبی علیه‌السّـلام) بود. معاویه غلبه پیدا می‌کرد؛ چون دسـتگاه تبلیغات در اختیار او بود. چهره‌ی او در اسلام، چهره‌یی نبود که نتواننـد موجه کننـد و نشان بدهنـد. اگر امام حسن(ع) صـلح نمی‌کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر(ص) را از بین می‌بردند و کسـی را باقی نمی‌گذاشـتند که حافظ نظام ارزشـی اصیل اسلام باشد. همه چیز بکلی از بین می‌رفت و ذکر اسلام برمی‌افتاد و نوبت به جریان عـاشورا هم نمی‌رسـید. اگر بنا بود امام مجتبی علیه‌السّـلام)، جنگ با معاویه را ادامه بدهـد و به شـهادت خانـدان پیامبر منتهی بشود، امام حسـین(ع) هم بایـد در همین ماجرا کشـته می‌شـد، اصحاب برجسـته هم بایـد کشـته می‌شدند، «حجربن‌عدی»ها هم باید کشـته می‌شدند، همه باید از بین می‌رفتند و کسـی که بماند و بتواند از فرصـتها اسـتفاده بکند و اسـلام را در شـکل ارزشیِ خودش باز هم حـفظ کنـد، دیگر بـاقی نمی‌مانـد. این، حق عظیمی است که امـام مجتبی علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) بر بقای اسـلام دارد. این هم یک بُعد دیگر از زندگی امام مجتبی علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) و صلح آن بزرگوار است که امیدواریم خداوند به همه‌ی ما بصیرتی عنایت کند، تا بتوانیم این بزرگوار را بشناسـیم و نگذاریم پرده‌ی جهالت و غبار بدشـناختی‌یی که تا مدتها بر چهره‌ی آن بزرگوار بوده، باقی بماند. یعنی حقیقـت را بایـد همـه بفهمنـد و بداننـد که صـلح امـام مجتبـی علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام)، همان‌قـدر ارزش داشت که شـهادت برادر بزرگوارش، امام حسـین(علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) ارزش داشت. و همان‌قدر که آن شهادت به اسلام خدمت کرد، آن صلح هم همان‌قدر یا بیشتر به اسـلام خـدمت کرد. نسـئلک اللّهم و ندعوک باسـمک العظیم الاعظم الاعزّ الاجلّ الاکرم یااللَّه یااللَّه یااللَّه پروردگارا ! به محمّـد و آل محمّد، ما را در زمره‌ی تابعان و پیروان این خاندان قرار بده. ما را قدردان اسـلام و قرآن قرار بده. پروردگارا ! مروّجان و حامیـان اسـلام و قرآن، در هر نقطه‌یی از نقـاط عـالم که هسـتند، آنهـا را پیروز و موفق بـدار. پروردگـارا ! این نظام مقـدس را که نظامی قرآنی و اسـلامی است و آرزوی برآورده شـده‌ی اولیای خدا در این زمان است، به ظهور ولیّ و حجتت(عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) متصل بفرما. پروردگارا ! روح مطهر بنیانگذار این نظام و این دسـتگاه را با ارواح مطهره‌ی انبیا و اولیا محشور بفرما. پروردگارا ! این ملت را که سـخت‌ترین امتحانها را در راه تو و برای حفظ دین تو داده‌انـد، همواره مؤیـد و منصور بدار. فضل و رحمت خودت را بر ایـن مردم نـازل کـن. دشـمنان آنـان را سـرکوب و منکـوب بگردان. پروردگـارا ! مشـکلات آنهـا را یکی‌پس‌ازدیگری حـل بفرمـا. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، دلهای ما را با یکدیگر متصلتر و وابسته‌تر بگردان. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، دستها و سـر انگشتهای دشمن را از میان ما قطع کن. پروردگارا ! ما را در راه خودت، ثابت‌قدم بدار. قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از مـا راضـی و خشـنود بگردان. پروردگـارا ! آنچه که گفتیم و شـنیدم و کردیم و انجام خواهیم داد، در راه خودت، برای خودت و مقبول درگاهت قرار بده. والسّـلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ---

------------------------------ ۱) شـــرح نهـــج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدیـد، ج ۹ ، ص ۵۳ ۲) شـرح نهـج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶ ، ص ۱۵

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنفرانس جهانی اهل‌بیت(ع)

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنفرانس جهانی اهل‌بیت(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هدف این است که مسلمانان اختلافات مـذهبی و طـایفه‌یی را کـم کننـد اولاًـ از آقایـان که زحمت کشیدند و بـا این که مـاه رمضـان است، این جلسه را تشکیل دادنـد - مخصوصـاً از جنـاب آقـای مسعودی که قاعـدتاً از قم تشـریف آورده‌انـد - خیلی متشکرم؛ همچنـان‌که به خاطر قبول مسؤولیت در بخشـهای مختلف این کارِ دسـته‌جمعی تشـکر می‌کنم. ثانیاً هـدف از این حرکت بایـد همیشه به‌طور دقیق در مقابل چشم باشـد؛ والّا ممکـن است خـدای نکرده تصـمیمی بگیریم، چیزی را اضـافه یـا کم کنیم که اصـل هـدف را خراب کنـد. البته این فکر را دوسـتان متعـددی در طول زمان با من مطرح کردنـد؛ بخصوص بعضـی از آنان روی این قضیه خیلی هم تأکید می‌کردند. از مدتها پیش این معنـا در ذهنـم آمـده بـود و قصـد داشـتم کـه آن وقتهـا خـدمت امـام هـم مطرح کنم و می‌دانسـتم که ایشـان هم این‌طـور کارهـا را می‌پسـندند. هدف از این کار آن است که با شعار وحدت مسلمین، که شعار درست و ضروری‌یی هم است و من از قدیم این اعتقاد و تفکر را داشـتم و دارم و آن را یـک مسـأله‌ی استراتژیـک می‌دانـم - یک مسأله‌ی تاکتیکی و مصـلحتی هم نیست که حالا بگوییم مصلحت ما ایجاب می‌کند که با مسـلمین غیر شـیعه ارتباطات داشـته باشـیم - مسلمانان، بتدریج این اختلافات مذهبی و طایفه‌یی را کم کنند و از بین ببرند؛ چون در خدمت دشـمنان است. ما با این انگیزه‌ی صحیح، مسأله‌ی وحدت مسلمین را در جمهوری اسلامی، یک مسأله‌ی اساسـی قرار داده‌ایم. امام بارها فرمودنـد، ارگانهای مختلف جمهوری اسـلامی نیز بر این اساس برنامه‌ریزی و طراحی و تلاش کردند و ماها هم سـخنرانی کردیم. وقتی که شـعار وحدت اسلامی می‌دهیم، چرا شعار وحدت شیعی ندهیم؟ این کار درست و دسته‌جمعی موجب شد که ما از یک چیز واضح غفلت کنیم و آن، این است که شیعه را - که در دنیا جمعیت عظیمی هستند و در امور سیاسـی و اجتماعی مناطقی از عالم تأثیر دارند و خودشان را به جمهوری اسـلامی و به ایران شـیعی متصل می‌دانند - بتدریج با خودمـان بیگانه کنیم. یعنی کسانی در دنیا پیـدا می‌شونـد که به نام شـیعه و به‌عنوان داعیه و مرکزیت شـیعه حرف بزننـد و کسانی از ضعاف هم به آنها توجه کنند؛ این خسارت است. مرکز شیعه این‌جاست. علم شیعه، فقه شیعه، معارف شیعه، علمای شیعه، و حالا که بحمـداللَّه حکـومت شـیعه و ایـن سـیاست بـه ایـن عظمـت و ایـن قـدرت هـم در این‌جـاست - یعنی اغلبیت قطعی شـیعه - آن‌وقت درعین‌حال افراد و یا احیاناً سازمانهای کوچکی در گوشه و کنار عالم پیدا بشوند و به نام شیعه حرف بزنند و قبض و بسط کنند و به خیـال خودشان از حقوق ضایع‌شـده‌یی که آنها ادعا می‌کننـد، دفاع کننـد و تصور برود که در منظر و مرئای جمهوری اسـلامی، این حقوق ضـایع می‌شود. اگر چنین تصور و توهمی بشود، اصـلاً خسـارت بزرگی است. مـا وظیفه داریم در کنـار آن شـعار و عمـل به وحدت - که یک برنامه و یک عمل قطعی است - شـیعه را در همه جای عالم، به‌عنوان یک مجموعه‌ی متصل و ملحق به جمهوری اسـلامی جمع کنیم. وقتی که ما شـعار وحدت اسـلامی می‌دهیم، چرا شعار وحدت شیعی ندهیم و در داخل شیعه، به فکر ایجاد یک وحدت نباشـیم؟ البته شـیعه در نگاه وسـیعتر، شـیعه‌ی اثنی‌عشری، شیعه‌ی زیدی و شیعه‌ی اسماعیلی را شامل می‌شود که اینها در دنیا هسـتند و مشترکات زیاد و تأثیرات سیاسـی هم دارنـد؛ ولی متفرقند. البته در بین آنان، آدمهای ناباب و بد نیز هسـتند؛ کمااین‌که در داخل جمهوری اسـلامی هم که افراد شـیعه‌ی دوازده امامی خاص و خالصـی زنـدگی می‌کنند، آدمهای بدی هم وجود دارند که با انقلاب و نظام و سیاست بدند؛ اما با دشـمن اسلام خوبند! چنین کسانی، هرجا و هرطور باشند، از ما نیستند. آن بحث دیگری است؛ لیکن شـیعه در دنیا بایـد مرکزیت خودش را پیـدا کند. الان در هند و پاکسـتان و کشورهای عربی، میلیونها شـیعه وجود دارد و غالباً اقلیتهایی هسـتند که به آنان فشار می‌آید؛ چه آن‌جاهایی که مسلمین در فشارند، چه آن‌جاهایی که حتّی مسلمین در فشار نیستند، اما

آنان در فشارند. بنابراین، جایی لازم است که از آنها حمایت بکنند و آن، این‌جاست. ما اگر بخواهیم این مرکزیت را تثبیت و تحکیم بکنیم، باید با شیعه‌ی دنیا تعارف داشته باشیم، آنان را بشناسیم، بیایند، بروند و بدانند که با جایی ارتباط دارند. ما از اوایل انقلاب، حتماً از این کار غفلت داشتیم. این کاری که الان انجام می‌گیرد، کاری است که خیلی دیر دارد انجام می‌گیرد. عمیقترین معارف اسلامی در ایران است پس، ما هدف جمع و اجتماع و جذب داریم؛ اما هدف دفع و پراکندنِ بیش از آنچه که هست، نداریم. هر برنامه‌یی که انجام می‌گیرد، بایستی به‌طور کامل، یا نزدیک به کامل و به شکل متکامل، این اهداف را تضمین کند. یعنی اگر ما اجتماعی درست می‌کنیم، بایستی این اجتماع موجب بشود که جذب گردند؛ نه این‌که گروههایی از شیعه دفع بشوند، تبعیضی بشود، بی‌اعتنایی و تحقیری صورت گیرد و خدای نکرده تفکر و حرف ضعیفی مطرح بشود و احساس کنند که در این‌جا عمق نیست؛ درحالی‌که عمیقترین معارف اسلامی - نه فقط معارف شیعی - در ایران است. شاید برادران به این نکته توجه داشته باشند، آنچه که الان متفکران ایرانی در باب مسایل اسلامی بحث کرده‌اند - معارف کلی اسلامی، مثل تفکرات مرحوم شهید مطهری - به مراتب عمیقتر و قویتر است از آنچه که متفکران روشنفکر معروف دنیا، از اخوان‌المسلمین، سیّد قطب، رشید رضا، عبده و دیگران مطرح کرده‌اند. تفکرات مرحوم طباطبایی و مرحوم مطهری - این متفکران شیعه - در زمینه‌های اجتماعی و مباحث عمومی اسلام، عمیقتر از همه است؛ مباحث تخصصی، مثل فقه و عرفان و فلسفه و اینها که جای خود دارد. نباید این‌گونه باشد که ما در باب مسایل شیعه، ناگهان بحثی را ارایه کنیم که بحث سبک و کم‌مایه و رقیقی باشد؛ بحث خیلی عمیقی نباشد. این کار ممکن است به جای جذب، موجب دفع بشود. پس، نکته‌ی اول این است که هدف از این اجتماع بایستی دایماً مورد نظر باشد. ما می‌خواهیم شیعه را برای وحدت آماده‌تر کنیم نکته‌ی دوم این است که هر کار مثبت، آن جنبه‌ی اثباتیش مورد نظر است؛ جنبه‌ی نفی‌یی آن - یعنی نفی افراد و چیزهای دیگر - اصلاً باید در آن نیاید. مثلاً در برگزاری همین کنفرانس، هیچ نبایستی مسأله‌ی وحدت اسلامی که این‌همه روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌ایم و واقعاً هم امر بسیار مهمی است و در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، نقض بشود. به این معنا توجه بکنید که در سمینار، در مباحث، در شعارها، در سخنرانیهایی که انجام خواهد گرفت و در قطعنامه‌ی سمینار، مرتب باید بر روی وحدت اسلامی تکیه بشود. شاید بتوان این را یکی از اهداف سمینار قرار داد و در جمع اعلامش کرد. ما باید بگوییم که می‌خواهیم در این تجمع، شیعه را که یکی از اطراف قضیه‌ی وحدت است، برای وحدت آماده‌تر کنیم. ما در خانواده‌ی اسلامی، یک عضو حجیم هستیم. تأثیر ما شیعیان در ایجاد وحدت، تأثیر زیادی است. ما می‌توانیم تأثیر زیادی در همه‌جای دنیا بگذاریم. این مجموعه دور هم جمع شده‌اند که درباره‌ی وحدت - از جمله، وحدت اسلامی - تصمیم خودشان را بگیرند. در سخنرانیهای این سمینار، مرتب باید خطرات تفرقه و اطماع استکباری دشمن را از ایجاد تفرقه و تقویت گرایشهای طایفه‌یی تذکر بدهیم. مرتب می‌خواهند گرایشهای منفی را رواج بدهند. ما هم گرایشهای مثبت داریم، هم گرایشهای منفی. گرایش مثبت این است که من خودم را وابسته‌ی به مجموعه‌یی می‌دانم. گرایش منفی یا نافی این است که وابستگی خودم را به معنای لگد زدن به دیگران بدانم؛ مثل ناسیونالیسم منفی یا نافی. ما ناسیونالیسم را به معنای مثبتش قبول داریم. هر کس باید به میهن خودش علاقه داشته باشد. مگر می‌شود کسی از میهن خودش دور باشد؟ ناسیونالیسم به این معنا چیز خوبی است؛ اما به این معنا که چون من اهل این‌جا هستم، پس بایستی علیه همه‌ی ملتهای دیگر توطئه کنم و بدخواه آنان باشم و علیه آنان کید و مکر داشته باشم، این بد است؛ یعنی اثبات وابستگی من به این‌جا، جزییت من از خانواده‌ی عمومی و جهانی را نفی کند. معمولاً این ناسیونالیستها، وقتی که گرایش ناسیونالیستی در یک‌جا خیلی قوی می‌شود، این‌طوری هستند. علی‌ایّ‌حال، توجه بکنید که این، آن را نقض نکند؛ یعنی در برنامه‌ها مورد توجه باشد. ...(۱) سعی کنید مایه‌ی علمی سمینار را بالا ببرید نکته‌ی آخر این است که اگر سمینار مایه داشت، یعنی حرف حسابی در آن وجود داشت، اینهایی را که آمده‌اند، بیش از هدیه و پول و پذیرایی و هتل و از این قبیل، خوشحال خواهد کرد؛ والّا اگر برای آنان هتل خیلی عالی گرفتید و آمدند و بعد هم وقت رفتن، مقداری هدایا و کیف یادگاری و

تجملات و خودکار و امثال آن به آنان دادید، می‌روند و می‌گویند که هدایای زیادی دادند؛ اما سمینار، سمینار پوچی بود. آدمهای حسابی آنها، این‌گونه خواهند گفت. مثل این‌که گاهی شماها خودتان به یک‌جای دنیا می‌روید و می‌گویید حرفی نداشتند؛ حرفِ مفت بود. این، آبروریزی است. اما اگر یک چیز پُرمغز و درست و حسابی بود، و لو کیف یادگاری و نظیر آن هم به آنها ندادید، مثلاً می‌گویند علمشان زیاد است، اخلاقشان خوب است، ولی گدا هستند، یا به‌قول ایشان یک خرده کنسکند! البته من نمی‌خواهم که به اسلام و به جمهوری اسلامی کنسک هم بگویند؛ این هم مصلحت نیست. کنسک نبودن یک چیز است، ولخرج بی‌عقل بودن هم یک چیز دیگر است. به این نکته هم باید توجه بکنید که این‌طور نشود که بگویند پول دستشان است، اما نمی‌فهمند چه‌کار بکنند. همه کار بمیزان باشد؛ منتها در کنار این‌کار، بایستی کارهای درست و حسابی دربیاید. در کنار این کنفرانس، ما به یک مجمع تحقیقات دروس فقهی احتیاج داریم من از قبل هم این صحبت را با آقایان کرده‌ام که ما بعداً به یک مجمع دروس فقهی احتیاج داریم که بایستی ان‌شاءاللَّه در کنار این کنفرانس ایجاد بشود. این کنفرانس باید هر چند وقت یک بار تشکیل بشود؛ اما در کنار آن، باید یک مجمع تحقیقات دروس فقهی به وجود بیاید. این کارهایی که بعضی از کشورهای دیگر می‌کنند، کارهایی است که اصلاً کار ماست؛ یعنی آنها ظرفیتش را ندارند. این مباحث فقهی که در دنیا مطرح است و باید حل فقهی بشود، اگر بتوانند از لحاظ علمی در جایی در دنیا حل بشود، آن‌جا ایران است. جاهای دیگر واقعاً حل نمی‌شود؛ آقایان این را بدانند. از لحاظ علمی، یعنی از لحاظ فن فقاهت و توانایی قدرت استنباط از کتاب و سنت، رب‌النوع آن این‌جا پیش ماست؛ انبارش ایران است. اگر یک وقت هم در گوشه و کنار، آدم بااستعدادی در فلان دانشگاه دینی یا علمی فلان کشور باشد، یک مورد نمونه است؛ قدرت حل علمی مسایل را ندارند. واقعاً اگر یک فقیه خوب ما به مجمع آنها برود، از همه‌ی آنها سر است. این، یک چیز واقعی است که شاید بعضی از آقایان ندانند؛ لیکن بدانید که این‌طور است. در این‌جا علما و فقهای ما، خیلی بالاتر از فقهای خوب آنها هستند. آنهایی که سواد ندارند که هیچ؛ از با سوادهای آنها هم خیلی بالاتر و بهترند. فرض کنید که شما بخواهید یکی از فضلای قم را با مفتی دیار مصر مقایسه کنید. قطعاً فضلای دست‌به‌کار فعلی قم ما، به مراتب بهتر از آن آقا هستند. نه این‌که یک ذره بهترند؛ خیلی بهترند؛ درس‌خوانده و فاضل و خوشفکر و قوی و اهل استنباطند. خلاصه، این‌کارهای فقهی باید در این‌جا انجام بگیرد؛ جایش تهران و قم و ایران ماست. اگر آنها مجامعی تشکیل داده‌اند و توانسته‌اند چنین کارهایی بکنند، چون زمینه خالی بوده و کسی نبوده است؛ ولی باید ما این‌کارها را انجام بدهیم. بایستی ان‌شاءاللَّه زمینه‌ی این کار هم در این‌جا فراهم بشود، و این نمی‌شود، مگر این‌که این سمینار از لحاظ علمی، سمینار موفقِ پُراستخوانِ پُرمغزی باشد. ما همیشه اصرار هم داریم که هرچه می‌توانید، این چیزها را کم‌خرجتر دربیاورید. این، بهتر و با مصلحت واقعی مغتنمتر است. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و بر کاته ---------------------
--- ۱) ۷ از آن‌جا که این سخنرانی در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین احکام سفر در ماه مبارک رمضان طی مسافتی به قدر هشت فرسنگ، موجب می‌شود که نماز انسان در حال سفر، قصر بشود و روزه هم برداشته شود. البته، چه به صورت مستقیم این سفر هشت فرسنگ طی بشود - یعنی در حدود ۴۴ یا ۴۵ کیلومتر - و چه به صورت رفت‌وبرگشت هشت فرسنگ بشود؛ یعنی چهار فرسنگ بروید و همان راه، یا به قدر آن راه را برگردید. این را همه می‌دانند که اگر در ماه مبارک

رمضان، کسی سفر کرد - با شرایطی که دارد - و این مقدار فراسخ را رفت، روزه از او برداشته است؛ یعنی طبق نظر شیعه، روزه‌ی در حال سفر حرام است. البته اهل سنت هم در سفر روزه را واجب نمی‌دانند؛ اما حرام هم نمی‌دانند و می گویند، می‌شود انسان در سفر روزه بگیرد. علمای شیعه معتقدند که نه، در حال سفر روزه جایز نیست. حالا اگر این سفر بخواهد تحقق پیدا کند، شرایطی دارد که در رساله‌ها آن را مفصلاً ذکر کرده‌اند. یکی از شرایطی که من امروز خواستم عرض بکنم، این است که انسان باید از حد ترخص خارج گردد، تا احکام سفر مترتب بشود. فرض کنید شما از شهری که در آن ساکن هستید، یا قصد اقامه‌ی ده روز کرده‌اید، می‌خواهید روز ماه رمضان به مسافرت بروید. مادامی که از حد ترخص خارج نشده‌اید، اگر نماز خواندید، حق ندارید شکسته بخوانید و حق ندارید روزه‌تان را بشکنید. وقتی از حد ترخص عبور کردید و گذشتید، آن‌وقت احکام سفر، بار خواهد شد. حد ترخص هم این است که شما به جایی برسید که دیوارهای شهر را دیگر نبینید و شبح شهر در آن‌جا دیده نشود. بعضیها وقتی می‌خواهند در روز ماه رمضان مسافرت کنند، مثلاً ساعت ۸ صبح قصد دارند سفر بروند، چون می‌دانند که بعد از سفر، روزه‌ی آنها شکسته خواهد شد، از صبح که هنوز سفر نرفتند، احکام روزه را دیگر بر خودشان مترتب نمی کنند. صبح می‌نشینند صبحانه می‌خورند و هنوز سفر شروع نشده، یا از حد ترخص خارج نشده، آثار سفر را بار می کنند! این، درست نیست. آن روزی که شما قصد دارید مسافرت کنید، هنوز روزه هستید. بعد از آن‌که اذان صبح گفته شد، شما صائم هستید و تا وقتی که سفر شروع نشده است و از حد ترخص خارج نشده‌اید، حق ندارید هیچیک از مبطلات را انجام بدهید. تکبر، مانع راه کمال انسانی یکی از صفاتی که مانع راه کمال انسانی است و در قرآن، به عبارات گوناگون و در جاهای فراوان و همچنین در روایات و فرمایشهای ائمه (علیهم‌السلام)، نسبت به آن صفت پرهیز داده شده‌ایم و بر حذر داشته شده‌ایم، صفت تکبر و خودبزرگ‌بینی است. این صفت، برای پیشرفت انسان در مدارج معنوی، چیز بسیار خطرناکی است. هدف نهایی از این‌همه جنجالهایی که از اول تاریخ بوده است - یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دوصف شدن حق و باطل، جنگها، نبردها، درگیریها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتّی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی - تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمه‌ی این است؛ ولی تکبر حالتی است که اگر در کسی وجود داشت، او دچار خودشگفتی می‌شود و وقتی خودش، کارش، معلوماتش و خصوصیاتِ فردیش را مورد توجه قرار می‌دهد، حس اعجاب به او دست می‌دهد و به نظرش بزرگ و زیبا و مطلوب می‌آید. شاید بشود گفت که بزرگترین مانع و بدترین درد و بیماری در راه تکامل بشری، عبارت از خود را بزرگ دیدن، خود را پاک و بی‌غش دیدن، خود را قدرتمند و توانا دیدن و خود را برتر از دیگران مشاهده کردن است. انسان عابد هم ممکن است تکبر بورزد یکی از خصوصیات تکبر، این است که انسان خودش را از دیگران بزرگتر ببیند. معنای تکبر این نیست؛ این یکی از خصوصیات تکبر است. این، چیز خیلی خطرناک و عجیبی است. انسان وقتی آیات قرآن را ملاحظه می کند، می‌بیند روی این صفت - که با اسمهای گوناگونی هم از آن یاد شده: استعلا، علوّ، استکبار، تکبر - خیلی تکیه شده و انسان مؤمن که در راه خدا حرکت می کند، از این خصوصیت خیلی برحذر داشته شده است. برای کسی که خود را مقتدر ببیند، تکبر فرق نمی کند. این، نوعی از تکبر است. انسان خود را دارای قدرت و غنا و بی‌نیازی احساس کند، یا خود را دارای علم و دانش احساس کند و هر چیزی که به او عرضه می‌شود، چون به علم و دانش خود خیلی معتقد است، همه چیز را با دانش خود تطبیق بکند؛ هرچه در دایره‌ی علم او گنجید، آن درست است؛ هر چیزی در دایره‌ی علم او نگنجید، آن را رد خواهد کرد! این هم شعبه‌یی از تکبر و یکی از انواع خطرناک آن است. حتّی برای کسانی هم که اهل عبادت و زهد و توجه به خدا و تلاش معنوی هستند، تکبر در کار و رشته‌ی خودشان وجود دارد. همان عُجبی که انسانِ عابد و زاهد، به عبادت خود پیدا می کند، یکی از شعب تکبر است؛ خود را بزرگ دیدن، خود را پاک دیدن، خود را برتر از دیگران دیدن. شب قدر را کسی به دعا و مناجات و گریه و توجه به خدا و نماز و استغفار و امثال اینها بگذراند، بعد فردای آن روز، وقتی که در بین جمع می‌آید و مردم را در خیابانها مشغول کار خودشان می‌بیند، در دل خود بگوید: ای بیچاره‌ها!

شما دیشب در چه حالی بودید، ما چه حالی داشتیم؛ شما غافل بودید! یعنی خود را از دیگران بالاتر حساب کند و این چنین بپندارد. هرکدام از اینها باشد، برای پیشرفت تکاملی انسان، سم قاتل است. امثال ما افراد معمولی، دچار تکبرهای عامیانه هستیم. آن کسانی که در درجات معنوی سیر می‌کنند و مقامات بالاتری را می‌بینند، آنها هم در هر رتبه و شأنی که باشند، ممکن است دچار تکبر و اعجاب به نفس و خودبزرگ‌بینی بشوند، که برای آنها خطر عظیمی است. این، برای هر کسی در هر مرتبه‌یی، خطر است. قدم اول، شکستن خویشتن و خود را فقیر مطلق دیدن است قدم اول در راه خدا، شکستن خویشتن و خود را فقیر و تهیدستِ مطلق دیدن است. یعنی انسان در عین قدرت و ثروت و علم و برخورداری از مزایا و محاسن و خصوصیات مثبت و در اوج دارایی و توانایی، واقعاً - نه به صورت تعارف - خود را در مقابل خدا، نیازمند و تهیدست و محتاج و کوچک و حقیر ببیند. این، آن روحیه‌ی کمال انسانی است که البته باید با تمرین به این‌جاها رسید. شنیدم مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف - که از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحبدلِ زمان خودش بوده است - اوایلی که برای تحصیل وارد نجف شد، با این‌که طلبه بود، ولی به شیوه‌ی اعیان و اشراف حرکت می‌کرد. نوکری دنبال سرش بود و پوستینی قیمتی روی دوشش می‌انداخت و لباسهای فاخری می‌پوشید؛ چون از خانواده‌ی اعیان و اشراف بود و پدرش در تبریز ملک‌التجار بوده یا از خانواده‌ی ملک‌التجار بودند. ایشان، طلبه و اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از آن‌که توفیق شامل حال این جوان صالح و مؤمن شد، به درِ خانه‌ی عارف معروف آن روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی - که در زمان خودش در نجف، مرجع و ملجأ و قبله‌ی اهل معنا و اهل دل بوده است و حتّی بزرگان می‌رفتند در محضر ایشان می‌نشستند و استفاده می‌کردند - راهنمایی شد. روز اولی که مرحوم حاج میرزا جوادآقا، با آن هیأتِ یک طلبه‌ی اعیان و اشراف متعین، به درس آخوند ملاحسینقلی همدانی می‌رود، وقتی‌که می‌خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاحسینقلی همدانی، از آن‌جا صدا می‌زند که همان‌جا - یعنی همان دمِ در، روی کفشها - بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان‌جا می‌نشیند. البته به او برمی‌خورد و احساس اهانت می‌کند؛ اما خودِ این و تحمل این تربیت و ریاضت الهی، او را پیش می‌برد. جلسات درس را ادامه می‌دهد. استاد را - آن‌چنان‌که حق آن استاد بوده - گرامی می‌دارد و به مجلس درس او می‌رود. یک روز در مجلس درس، او که در اواخر مجلس هم نشسته بود، بعد که درس تمام می‌شود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی، به حاج میرزا جوادآقا رو می‌کند و می‌گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور! بلند می‌شود، قلیان را بیرون می‌برد؛ اما چه‌طور چنین کاری بکند؟! اعیان، اعیان‌زاده، جلوی جمعیت، با آن لباسهای فاخر! ببینید، انسانهای صالح و بزرگ را این‌طور تربیت می‌کردند. قلیان را می‌برد، به نوکرش که بیرون در ایستاده بود، می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جوادآقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این هم که قلیان را به‌دست بگیرد و داخل مجلس بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاحسینقلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه این‌که بدهی نوکرت درست کند. این، شکستن آن منِ متعرضِ فضولِ موجب شرکِ انسانی در وجود انسان است. این، آن منیت و خودبزرگ‌بینی و خودشگفتی و برای خود ارزش و مقامی در مقابل حق قایل شدن را از بین می‌برد و او را وارد جاده‌یی می‌کند و به مدارج کمالی می‌رساند که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به آن مقامات رسید. او در زمان حیات خود، قبله‌ی اهل معنا بود و امروز قبر آن بزرگوار، محل توجه اهل باطن و اهل معناست. بنابراین، قدم اول، شکستن منِ درونی هر انسانی است که اگر انسان، دایم او را با توجه و تذکر و موعظه و ریاضت - همین‌طور ریاضتها - پَست و زبون و حقیر نکند، در وجود او رشد خواهد کرد و فرعونی خواهد شد. همه‌ی مفاسد عالم، زیر سر منیتهای افراد بشر است همه‌ی مفاسد عالم، زیر سر منیتهای افراد بشر است. همه‌ی ظلمها، همه‌ی تبعیضها، همه‌ی جنگها و خونریزیها، همه‌ی قتلهای نابه‌حقی که در دنیا اتفاق می‌افتد، همه‌ی کارهایی که زندگی را بر بشر تلخ می‌کند و انسان را از سعادت خود دور می‌نماید، زیر سر این منیت و فرعون درونی‌یی است که در باطن من و شماست. اگر او را مهار نکنیم و این اسب سرکش را که در وجود ماست، دهنه نزنیم، بسیار

خطرناك خواهد بود. نه فقط برای خود انسان خطرناك است، بلكه به قدر شأن و تأثیر و شعاع وجودی هر كسی، برای دنیای خارج از وجود و باطن خود او، خطرناك است. این منیت كه خود انسان را به خاك سیاه می‌نشاند، به هر اندازه‌یی كه یك انسان قدرت دارد در دنیای خارج و واقعی تأثیر بگذارد، به همان اندازه فساد ایجاد خواهد كرد. به همین خاطر است كه در قرآن می‌فرماید: «أ لیس فی جهنّم مثوی للمتكبّرین»(۱): جهنم جایگاه متكبران است. گناهها، فسادها و بدبختیها، از تكبر ناشی می‌شود. كبرِ انسانهاست كه دنیایی را در باطن خود آنها و همچنین در فضای محیطِ به آنها به وجود می‌آورد كه در آن دنیا، شیطان مسلط و همه‌كاره است. داستان سلیمان، ماجرایی خیلی عجیب در این سوره‌ی مباركه‌ی نمل، من تأمل می‌كردم. ماجرای سلیمان پیامبر(علی نبیّناوعلیه‌السّلام) كه در این سوره، مقداری از آن ذكر شده، خیلی عجیب است. تقریباً همه‌ی قضایا، دور همین محور دور می‌زند. سوره، با ماجرای موسی شروع می‌شود و به فرعون - كه علوّ و استكبار فرعونی را ذكر می‌كند - منتهی می‌شود. یعنی این‌كه یك انسان، به قدرت و عزت ظاهری خود، آن‌قدر ببالد كه دنیایی از او به‌وجود بیاید كه از فرعون به‌وجود آمد. بلافاصله وارد قضایای سلیمان و داود می‌شود: «و لقد اتینا داود و سلیمان علما»(۲). خدای متعال، علم و مُلك و قدرت را به اینها داد؛ تا جایی كه سلیمان به مردمی كه در اطرافش بودند، خطاب كرد و گفت: «و اوتینا من كلّ شیء»(۳). همه‌ی امكاناتی كه برای یك قدرت یگانه لازم است، خدای متعال به سلیمان عطا كرده بود. مُلك سلیمانی، حكومت سلیمانی، محصول تلاش چندصد ساله‌ی بنی‌اسرائیل است؛ یعنی حق، همان حقی كه موسی آن را بر فرعون عرضه كرد. آن كلمه‌ی توحیدی كه در بنی‌اسرائیل، سالیان درازی تعقیب شد، مظهر حكومت این حق و كلمه‌ی توحید، حكومت داود است و بعد از او، حكومت سلیمانِ پیامبر كه حكومت عجیبی است. سلیمان با آن قدرت، در مقابل خدا خاضع بود تمام داستان سلیمان، از اول تا آخر - تقریباً آن مقداری كه خدای متعال در این سوره ذكر می‌كند - پیرامون این نكته است كه این انسان مقتدرِ عظیم‌الشأنی كه نه فقط كلیدهای قدرت مادّی و معمولی و عادی، بلكه كلیدهای قدرت معنوی و همچنین كلیدهای قدرت غیرمعتاد و غیرمعمولی، در اختیار او بوده و یك قدرت بی‌نظیر داشته كه هیچ‌كسی قبل از سلیمان و بعد از سلیمان، به چنین حكومت و قدرتی نرسیده؛ در اوج این قدرت، این انسان در مقابل پروردگار عالم، خاضع و خاشع است: «نعم العبد انّه اوّاب»(۴). در آیات متعددی از قرآن - چه در سوره‌ی نمل، چه در سوره‌ی سبا، چه در سوره‌ی صاد، چه در سوره‌ی بقره - پروردگار عالم، از سلیمان اسم آورده و او را به عنوان «اوّاب» و بنده‌یی كه برای خدا تواضع می‌كند و به خدا برمی‌گردد و همه‌ی امور خود را به خدا محول می‌نماید، توصیف می‌كند. در این بخش از داستان سلیمان هم كه در سوره‌ی نمل آمده، همین‌طور است. اول، از داستان مورچه‌ها شروع می‌كند: «حتّی اذا اتوا علی واد النّمل قالت نملة یا ایّها النّمل ادخلوا مساكنكم لایحطمنّكم سلیمان و جنوده»(۵). سخن مورچه‌یی به مورچه‌هاست كه می‌گوید: «و هم لا یشعرون»(۶). یعنی سپاهیان سلیمان، در حالی كه آنها نمی‌دانند و نمی‌فهمند و توجه ندارند، شما را لگد نكنند. سلیمان پیامبر، این سخنان را می‌فهمد. این، قدرت الهی است. حالا این پیامبر، چگونه امواجی را كه از مورچه‌ها ساطع می‌شود و وسیله‌ی ارتباط یك مورچه با مورچه‌های دیگر است و برای انسان، غیرقابل فهم و درك است، درك می‌كند؟ این، جزو قدرتهای الهی است كه «علّمنا منطق الطّیر»(۷). سلیمان پیامبر، سخن گفتن پرندگان را می‌فهمد و خصوصیات سخنان پرندگان را درك می‌كند. اینها چیزهایی است كه هرچه علم پیشتر می‌رود و خصوصیاتی از پرندگان و جانوران و گیاهان را برای ما روشن می‌كند، بیشتر قابل فهم و قابل قبول می‌شود. یك روز بود كه هركدام از این حرفها مطرح می‌شد، ذهن مادّی مردم و حتّی علما، آن را رد می‌كرد. تقریباً در حدود صد سال پیش، مفسران و روشنفكرانی با تفكرات صددرصد مادّی و نفی معنویت، در هند و مصر بودند كه با افكار قرن نوزدهمی اروپا، مأنوس و آشنا بودند. اینها هر چیزی از این قبیل را دیدند، به معنای دیگری حمل كردند؛ درحالی‌كه هیچ احتیاجی به این نیست. پیشرفت دانش برای ما، چیزهای زیادی از این قبیل را ثابت كرده كه می‌شود فهمید. ادعا كرده‌اند كه آنها را هم فهمیده‌اند و قابل درك است! علی‌ایّ‌حال، قرآنِ ناطقِ صریح، جای شبهه‌یی ندارد و ما آن را قبول داریم و این معنا، برای ما قابل فهم است. بعد از آن‌كه آن

قدرت عظیم، سخن مورچه را می‌شنود، «فتبسّم ضاحکا من قولها»(۸): از سخن مورچه تبسم می‌کند! این، یک چیز خیلی شیرین و سمبلیک است. مورچه، مظهر ضعف و خُردی و حقارت است و سلیمان، مظهر قدرت انسانی و مظهر عظمت است. از این عظمت، بیشتر نمی‌شود. در مقابل سخن طعن‌آمیزِ حقیرترین موجودات، خشمناک نمی‌شود و درصدد مقابله و انتقام برنمی‌آید. این، روحیه‌ی خیلی عجیبی است. البته در پیامبر، چنین روحیه‌هایی قابل تصور است؛ اما برای انسانهای معمولی، این مقدار حلم و ظرفیت روحی میسور نیست. نکته‌یی در همین داستانهای مربوط به سلیمانِ پیامبر هست که در قرآن کریم، روی آن تکیه شده و قابل توجه است. آن نکته هم در همین روال می‌باشد. عرض کردم که این بخش مربوط به سلیمان در این سوره، کأنّه همه‌اش در اطراف همین قضیه است؛ یعنی نشان دادن این‌که انسانهای قدرتمند، چگونه ممکن است در مقابل خدای متعال خاضع و خاشع بشوند، خودشان را نبینند، حیثیت و منیت خود را به حساب نیاورند، در مقابل خدا هیچ باشند و چگونه این، مایه‌ی کمال انسانی است. سعی شده، این نشان داده بشود. عظمت سلیمانی، غرور بلقیس را شکست وقتی سلیمان اطلاع پیدا کرد که حکومت ملکه‌ی سبا - بلقیس - وجود دارد، پیغام فرستاد که «الّا تعلوا علی و اتونی مسلمین»(۹). یعنی این قدرت فایقه‌ی الهی، همه‌ی قدرتهای فرعونی و شخصی و شیطانی را از بین می‌برد و همه را در مقابل خدای متعال تسلیم می‌کند. شهر سبا، حدوداً محلی در یمن یا نزدیک شمال آفریقا بوده که البته محل دقیق آن، مورد اختلاف است. سلیمان به بلقیس پیغام می‌دهد که بایستی در مقابل قدرت سلیمانی تسلیم بشوید. بلقیس، هدیه‌یی به خدمت سلیمان می‌فرستد؛ ولی سلیمان هدیه‌ی آنها را رد می‌کند. نشان می‌دهد که مسأله، مسأله‌ی مبادلات مالی و معامله نیست؛ مسأله‌ی ایمان و تسلیم در مقابل خداست. وقتی بلقیس وارد منطقه‌ی قدرت سلیمان و مشرف به قصر او می‌شود، سلیمان دستور می‌دهد که یک قصر و ایوان و محل مُعْظمی از جنس شیشه درست کنند؛ چون قدرت مافوق عادت در اختیار سلیمان بود: «یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثیل»(۱۰). قصر یا ایوان با عظمتی از جنس شیشه درست کردند. وقتی که بلقیس خواست وارد آن محوطه بشود، از شفافیت این شیشه‌ها، خیال کرد اینها آب است. و چون ناچار بود که وارد بشود - گفته بودند باید وارد بشوی - لباسش را بلند کرد که به آب تر نشود. وقتی لباسش را بلند کرد، سلیمان به او فرمود: «انّه صرح ممرّد من قواریر»(۱۱): اینها آب نیست، شیشه است. برو، نمی‌خواهد لباست را بلند کنی! در این‌جا، این عظمت سلیمانی - که علم و قدرت و عزت و ثروت و همه چیز را جمع کرده بود و در اختیارش قرار داده بود - ناگهان غرور بلقیس را شکست و آن مانع اصلی برای اسلام و مسلمان شدن و ایمان آوردنِ او را از سر راه برداشت. به‌هرحال، او هم پادشاه و فرد قدرتمندی بود. وقتی قدرتمندان در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، بیشتر تکبر می‌ورزند و روح کبرآلود و آن نفس سرکش خودشان را بیشتر میدان و پرورش می‌دهند؛ معارضه است دیگر. در مقام معارضه، خصوصیت فرعونی انسان، بیشتر ظاهر می‌شود. با این وضعیت، ممکن نبود که بلقیس ایمان بیاورد. اگر ایمان هم می‌آورد، ایمان ظاهری و ایمان از روی ترس بود. چرا؟ چون حالت سلطنت و قدرت و جبروت، در باطنش اجازه نمی‌داد که او ایمان بیاورد. وقتی در مقابل این عظمت قرار گرفت - عظمتی که در کمال قدرت و پیچیدگی، در یک انسان جمع شده است؛ اما در عین حال، این انسان خودش را بنده‌ی خدا می‌داند - ناگهان آن شیشه‌ی عجب و غرور درون بلقیس شکسته شد؛ «قالت ربّ انّی ظلمت نفسی»(۱۲). بعد از آن‌که این آیت عظیم را دید، این‌جا بود که بلقیس، زبان به مناجات پروردگار باز کرد و گفت: پروردگارا ! من به خودم ظلم کردم. «واسلمت مع سلیمان»(۱۳). از روی دل، اسلام آورد؛ یعنی آن مانع برطرف شد. غنا و بی‌نیازی، مایه‌ی طغیان انسان در این‌جا هم خدای متعال نشان می‌دهد که یک انسان، مادامی که اسیر طلسم کبر و کبریایی و جبروت درونی خودش است، ممکن نیست ایمان بیاورد. وقتی این طلسم شکست، ایمان آوردنِ او هم آسان می‌شود. این، آن درس بزرگ قرآنی و اسلامی است. تمام مشکلاتی که در دنیا پیدا شده، به خاطر همین کبریاییها پیدا شده است. افرادی که امروز در دنیا دارای قدرت هستند - قدرتهای بزرگ پوشالی، قدرتهایی که هیچ‌چیز نیست - امروز قدرتمندند؛ اما فردا به خاک سیاه نشسته‌اند. امروز یک سلطان است؛ اما دو روز بعد، یک هفته‌ی بعد، موجود عاجز و ناتوانی است که قدرت دفاع از جان خودش را هم ندارد!

چه‌قدر تاریخ از این قضایا پُر است. این، چه قدرتی است؟ این، چه جبروتی است که انسان به آن بنازد و ببالد؟ غنیهایی که به غنای خودشان متکی هستند، غافل از آنند که این، غنا و بی‌نیازی نیست. این، همان حالتی است که در سوره‌ی شریفه‌ی «علق» می‌فرماید: «انّ الانسان لیطغی. ان راه استغنی»(۱۴). وقتی انسان طغیان می‌کند که خود را غنی ببیند، غنی بیابد و بی‌نیاز احساس کند. مایه‌ی طغیان، این است. ای بسا کسانی که پول زیاد و ثروت و امکاناتی دارند، اما خودشان را بی‌نیاز احساس نمی‌کنند و تکیه‌یی به این ثروت ندارند و خودشان را وابسته‌ی به خدا می‌دانند. این آدم، طغیان نخواهد کرد. سلیمانِ پیامبر - که همه‌ی ثروت دنیا در اختیار او بود - مظهر کامل چنین چیزی است. حکومتهای الهی در طول تاریخ و هرکدام از پیامبران و اولیا که به حکومت رسیدند، همین‌طور بوده‌اند. ثروتها و امکانات جامعه در اختیار آنها بوده، ولی خود را از آن جدا می‌کرده‌اند؛ مثل امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) که ثروت شخصی هم داشت و دایماً تحصیل می‌کرد و صدقه می‌داد. ثروتهای جامعه و بیت‌المال هم در اختیار او بود، هرچه که می‌خواست، می‌توانست مصرف بکند؛ اما از این غنا و ثروت، خودش را جدا می‌کرد. آن چیزی که برای انسان خطرناک است، همین احساس استغنا و بی‌نیازی و قدرت و اتکا به دانایی خویشتن است. قرآن کریم، داستان قارون را نقل می‌کند و می‌گوید، وقتی که به او نصیحت می‌کردند، او در جواب می‌گفت: «انّما اوتیته علی علم»(۱۵): من از روی علم و دانش، این ثروت را به دست آوردم و متعلق به خودم است. این غرور، فخر، تکبر، تکیه به آنچه که در انسان هست و چیز کم و ناچیزی است و انسان آن را چیزی می‌انگارد و خیال می‌کند زیاد است، بزرگترین بلیه‌هاست. همه سعی کنند تواضع را در خودشان به‌وجود آورند در جمهوری اسلامی، همه‌ی قشرها، چه کسانی که مسؤولیتی در نظام جمهوری اسلامی دارند - که البته نسبت به اینها، تکلیف سنگین‌تر و فوریتر و واجبتر است - چه مردم معمولی جامعه که سمت و منصب و شغل و اعتباری ظاهری را یدک نمی‌کشند، اگر سعی کنند همین یک خصوصیت را - تواضع، زدودن روح تکبر و استعلا و علو، که موجب طغیان است - در خودشان به وجود آورند، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد و جامعه، جامعه‌ی حقیقتاً اسلامی خواهد شد. باید این کارها را بکنیم؛ منتظر چه هستیم؟ آن احساس و وسوسه‌یی که درون من و شما وجود داشته باشد، دایم به ما بگوید که ما از دیگران بالاتریم، حرف ما از حرف دیگران قابل قبولتر است، شأن ما از شأن دیگران بیشتر است؛ این، موجب فساد و اختلاف و گسستن همه چیز در نظام اسلامی است؛ این را باید از بین برد. اگر ما این صفت شیطانی را در وجود خودمان و در صحن جامعه از بین بردیم، برادری و همکاری به وجود خواهد آمد و روزبه‌روز، وحدت بهتر و بیشتری ایجاد خواهد شد و جامعه، التیام الهی و اسلامی خودش را به دست خواهد آورد. امیرالمؤمنین(صلواةاللّه‌وسلامه‌علیه) در کتاب شریف نهج‌البلاغه، درباره‌ی صفت تکبر و در مقام علاج و زدودن آن، مطالب عجیبی بیان فرمودند و کلمات دُرّرباری از آن بزرگوار نقل شده و زندگی آن حضرت هم، مظهر همین عبودیت برای خدا و در راه خدا بود. شاید بشود نقطه‌ی مقابل آن کبر و علوّ و استعلا در وجود انسان را، عبودیت و بندگی و خضوع محض در مقابل خدا دانست، که پذیرفتن احکام الهی و تسلیم در مقابل خدا را به همراه دارد. این، خصوصیت اولیای الهی است و وجود مقدس امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) بیشتر از همه کس، به این خصوصیت آراسته بود. وجود آن بزرگوار، از اول زندگی و از اول مبارزاتِ در راه اسلام، تا زمانی که پیامبر خدا(ص) در جامعه حضور داشتند و همچنین بعد از رحلت پیامبر، تا وقتی که حکومت و خلافت در اختیار آن بزرگوار قرار گرفت و همچنین در دوران خلافت و حکومت آن بزرگوار، در عین مبارزه‌ی با طاغوتها و متکبران و مستکبران صحنه‌ی سیاست، با آن روحیه‌ی استکباری که در درون انسانها هست، نیز مبارزه می‌کرد. عمل شخصی او، این‌طور بود. در وجود خود آن بزرگوار، خضوع و خشوع و تواضع در مقابل پروردگار، یک چیز عجیب و استثنایی بود و در دیگران هم این حالت را ایجاد می‌کرد. امیدواریم که خدای متعال، به برکت آیات کریمه‌ی قرآن و کلمات مولای متقیان (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در این روزهایی که متعلق به آن بزرگوار است، همه‌ی ما را توفیق بدهد که بتوانیم در راه عبودیت الهی قدم برداریم و خودمان را بندگان شایسته‌ی خدا کنیم. نسئلك اللّهم و ندعوك باسمك العظیم الاعظم الاعزّ الاجلّ الاکرم یا اللّه یا اللّه یا

اللّهم یا حمید بحقّ محمّد و یا عالی بحقّ علی و یا فاطر بحقّ فاطمه و یا محسن بحقّ الحسن و یا قدیم الاحسان بحقّ الحسین پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، توفیق تربیت شدن برای عبودیت خودت را به همه‌ی ما عنایت کن. پروردگارا ! بت درونی ما را بشکن. پروردگارا ! نفس سرکش ما را حقیقتاً بنده‌ی خود قرار بده؛ فضل و رحمت خودت را بر ما نازل کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، ما را پیروان واقعی محمّد و آل محمّد قرار بده. پروردگارا ! صفات رذیله و ناپسندی که ما را از تو دور می‌کند و ما را محجوب می‌کند و راه کمال را به روی ما می‌بندد، در ما ریشه‌کن بفرما. پروردگارا ! ما را عامل به آنچه می‌گوییم و آنچه می‌دانیم، قرار بده. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، فضل و رحمت خاص خودت را در این ایام متبرك و در این ماه مبارك رمضان، بر ملت مسلمانِ مخلص ما نازل بفرما؛ آنها را بر دشمنانشان پیروز کن؛ دشمنان آنها را مخذول و منکوب بفرما. پروردگارا ! به حقّ محمّد و آل محمّد، روح مطهر امام عزیز و بزرگوار ما را با ارواح طیبه‌ی محمّد و آل محمّد محشور بفرما. پروردگار ! مقامات او را در نزد خود، روزبه‌روز بالاتر و بهتر بگردان. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، از این ملت، از این اجتماعات، از طرف یکایک ما، فضل و رحمت و هدیه‌یی به روح آن بزرگوار نازل بفرما. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، شهدای گرانقدر ما را با شهدای صدر اسلام محشور کن؛ خانواده‌های شهدا را مشمول رحمت و برکات و فضل خود قرار بده. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، خیرات و برکات خودت را بر جامعه‌ی ما نازل کن؛ مشکلات را برطرف کن؛ دستهای آشکار و پنهان دشمن را قطع نما؛ ما را با یکدیگر مهربانتر و نزدیکتر بگردان و به‌طور کامل، عامل به احکام خود قرار بده. پروردگارا ! قرآن کریم و عزیز را در جامعه‌ی ما به‌طور کامل تحقق ببخش؛ اخلاق ما را اخلاق قرآنی قرار بده. پروردگارا ! اموات ما را بیامرز؛ پدر و مادر ما را بیامرز. پروردگارا ! ما را بیامرز؛ ما را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار بده. پروردگارا ! اگر در ایام گذشته‌ی این ماه، ما را مشمول مغفرت و آمرزش خود نکرده‌یی، در باقیمانده‌ی این ماه، ما را مشمول مغفرت و آمرزش خود بفرما. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود بگردان؛ ما را مشمول دعا و رضای آن بزرگوار بفرما؛ ما را از یاران آن بزرگوار - در حضور و در غیبتش - قرار بده. پروردگارا ! توفیق شهادت در راه خودت را به ما عنایت کن. رحم‌اللّه من قرأ الفاتحة --

------------------------------ ۱) زمر: ۶۰ ۲) نمل: ۱۵ ۳) نمل: ۱۶ ۴) ص: ۳۰ ۵) ۲ و ۳نمل: ۱۸ ۶) ۷) نمل: ۱۶ ۸) نمل: ۱۹ ۹) نمل: ۳۱ ۱۰) سبأ: ۱۳ ۱۱) نمل: ۴۴ ۱۲) ۱ و ۲. نمل: ۴۴ ۱۳) ۱۴) علق: ۶ و ۷ ۱۵) قصص: ۷۸

بیانات در دیدار با شعرای سازمان تبلیغات اسلامی

بیانات در دیدار با شعرای سازمان تبلیغات اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هنوز مشخصه‌ی شعر انقلاب به دست نیامده است خیلی لطف فرمودید که تشریف آوردید. مدتها بود که آقایان را زیارت نکرده بودیم. از این‌که این قرار را با آقایان داریم، واقعاً ممنون هستیم؛ مخصوصاً از جناب آقای اوستا که کسالت هم داشتند، ولی تشریف آوردند. ایشان سالهای متمادی است که به ما لطف دارند و همواره از اشعارشان بهره‌مند می‌شویم؛ بقیه‌ی آقایان هم همین‌طورند. شعرهایی که در این محفل خوانده می‌شود، چنانچه اظهار محبتی به بنده باشد، من را در محذور می‌گذارد؛ از این جهت که می‌خواهم به زیبایی شعر عکس‌العمل نشان بدهم، منتها نمی‌توانم. شعری باشد که آدم بتواند احسنت و آفرینی بگوید.(۱) من به مناسبت شعر آقای عزیزی، این جمله را عرض می‌کنم که در جمع شعرای امروز - چه آقایانی که این‌جا تشریف دارند، چه بعضی دیگر که نیستند - جوهرهای خیلی ممتازی مشاهده می‌شود. آقایان اساتید و قدیمیها که به جای خود، اما این جوانان شاعر هم انصافاً جوهر ممتازی دارند. این برهه‌ی از زمان، هنوز شعر خودش را ارایه نکرده است و هنوز ما حقیقتاً شعر این دوره را نمی‌شناسیم و قادر نیستم که حد و مرزی برای آن تعیین کنیم؛ در حالی‌که می‌شود دوره‌های مختلف - فرضاً دوره‌ی صفویه تا انقلاب اسلامی - را در نظر گرفت و مشخصات هر دوره را تعیین

کرد. همین‌طور هم که جلوتر بروید، تکه‌تکه می‌شود و می‌توان مشخصات و ممیزات شعر هر دوره را واقعاً مشخص کرد. همین الان که آدم بنشیند، می‌تواند بگوید که مشخصه‌های این شعر چیست. به نظر من، هنوز مشخصه‌ی شعر انقلاب به دست نیامده است. شاید عللی هم دارد که تحلیل آن نیز به عهده‌ی شما آقایان است. یعنی افرادی که اهل تحقیق و مطالعه‌ی در شعرند، بایستی این را روشن کنند. باید ببینید که امروز چه چیزی از شما توقع می‌رود آنچه که امروز مشاهده می‌شود، استعدادهای خوب و گاهی یک پروازهای بلند است. انسان می‌بیند که این شعرها، مضامین بسیار ممتازی دارند؛ چه مضامین انقلابی و اجتماعی، و چه مضامین دینی و اسلامی و عرفانی؛ مثل مضمونی که در شعر آقای عزیزی بود. آن چیزی که من الان به صورت یک انتظار احساس می‌کنم که واقعاً برای شعردوستها و شاعردوستهای این روزگار وجود دارد، این است. من، هم شعر را دوست دارم، هم شعرا را. یعنی هرکسی که شعر خوب می‌گوید و شاعر است، واقعاً من بی‌اختیار احساس محبت قلبی نسبت به او می‌کنم. می‌خواهم عرض بکنم که من قدر این نعمت را در وجود شماها می‌دانم. طبیعتاً به همین نسبت هم انتظاراتی دارم. یکی این‌که الان ما باید ببینیم، این دوره‌ی از زندگی ملت و تاریخ ما، چه چیزی را می‌طلبد. این، یک مسأله است. نمی‌شود هم به شاعر گفت که شما فقط همین را بگو. نه، شاعر تابع احساسات و عواطف و درک عقلانی خود و تابع مسایلی است که در سر راه زندگی او پیش می‌آید؛ اما در کنار آنها می‌شود به شاعر گفت که این را هم محاسبه کن. ببینید که واقعاً امروز چه چیزی از شما توقع می‌رود. این چیز بدی نیست که آدم ببیند چه چیزی از او توقع می‌رود؛ چون توقع، توقع یک ملت است. شاعر که نمی‌تواند بگوید من از ملتم جدایم، یا به ملتم اعتنا نمی‌کنم. اگر کسی بگوید من با ملت نیستم، آن‌قدر ارزش ندارد؛ یعنی واقعاً در مقیاس و معیار تاریخ، یک چیز بی‌ارزش است. کسی که به مردم خود و به آن انتظار درست زمانه پشت کند، ولو چند روزی هم جلوه‌یی داشته باشد، اما جرقه‌یی بیش نیست. واقعاً این نکته‌ی مهمی است که آدم ببیند الان حیات اجتماعی این ملت از او چه می‌طلبد؛ دنبال آن برود. من گاهی که آثار مخالفان انقلاب و اسلام را - از هر گروهی که هستند - مطالعه می‌کنم، می‌بینم که اینها روی چند مسأله متمرکز شده‌اند. آقایان باید این چند مسأله را پیدا کنند. شاعرِ امروز، باید این چند مسأله را پیدا کند و روی آنها متمرکز بشود و حق زمان عمومی را نسبت به این چند مسأله ادا کند. به نظر من، این یکی از آن خلأهاست که وجود دارد. البته چیزهای بسیار خوبی وجود دارد که آدم می‌شنود. در همین جلسه هم چیزهای خیلی خوبی خوانده شد؛ لیکن به نظر من، توجه جدیتری را می‌طلبد. کسانی که تعهد شعر دارند، باید به تعهد خود عمل کنند یک وقت شاید به بعضی از آقایان این قضیه را دوستانه گفته باشم که در سالهای اول انقلاب که شور و هیجان و جوشش عجیبی وجود داشت، با یکی از این شعرای سابق صحبت می‌کردم. او حقاً آدم بی‌ارزشی بود و ثابت کرد که از لحاظ ارزشهای انسانی و اجتماعی و معنوی و تاریخی، واقعاً بی‌ارزش است. افرادی همچون او، نه پس از پیروزی انقلاب، که در دوران مبارزات مردم هم نشان دادند که خیلی سبک و کم‌وزن هستند؛ هرچند طبع شعرشان بعضاً خوب بود. من به او گفتم: الان واقعاً انتظار مردم و انقلاب و کشور از شما، این است. او به من گفت: ما فکر می‌کنیم که شاعر بایستی بر سلطه باشد، نه با سلطه! این، معیاری شده بود که باید بر سلطه بود، نه با سلطه. یعنی اگر پیامبر(ص) یا امیرالمؤمنین(ع) هم در رأس کار بودند، آدم باید به آنها بد بگوید؛ چون باید بر سلطه بود، نه با سلطه! خود این معیار، نشان‌دهنده‌ی بیماری و عدم سلامت شخص است. من به او گفتم: اشکالی ندارد، شما بر سلطه باش. امروز ملت ایران، مجموعه‌ی مستضعفی هستند که با سلطه‌های ظالم جهانی دارند می‌جنگند. سالها به ما زور گفتند، قرنها به ما ستم کردند. بعد از قرنها، این ملت سری بلند کرده‌اند و با فداکاری و با خطر کردن، راهی را انتخاب کرده‌اند و دارند می‌روند؛ اما نمی‌گذارند، اذیت می‌کنند، روی مردم فشار وارد می‌آورند، واقعاً نامردمی می‌کنند و قوانین انسانی را زیر پا می‌گذارند. به او گفتم: این سلطه است؛ با این سلطه بجنگ. البته معلوم بود که آماده نیستند و نمی‌خواهند چنین کاری را بکنند؛ به خاطر این‌که هیچ‌وقت با مردم همدلی نداشتند. این آقایانی که در آن دوران اختناق، داعیه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی داشتند، غالباً اهل مبارزه نبودند. ادعایشان یک دروغ و یک فریب بود، وسایل فریب هم آن روز در این‌جا فراهم بود، بعد

هم همین‌طور ادامه پیدا کرد. من عرض می‌کنم که آن کسانی که تعهد شعر دارند، واقعاً بایستی به تعهد خود عمل کنند. توصیف امام در این شعرهایی که گفته شد، خیلی خوب بود؛ اما آن نکات برجسته‌ی زندگی امام - مثل تزکیه‌ی آن بزرگوار - باید روشن بشود و این‌قدر تکرار گردد که به صورت حرف آخر، عمیقاً در ذهنیت جامعه رسوخ کند. بایستی به اصول و قواعد شعر پایبند بود مطلب دوم این است که برادرانی هستند که استعدادهای خیلی خوب دارند و اصلاً از آنها شعر می‌جوشد. در همین یکی، دو ماه اخیر، اثر چند نفر از اینها - مثل آقای میرشکاک و آقای احمد عزیزی - را خواندم و به این‌که اینها واقعاً شاعرند و دارای سلیقه‌ی فیاض و جوشانی هستند، اذعان قلبی پیدا کردم. البته شاید من کتابهای آقایان دیگر را نخوانده باشم و اثر این چند نفر را تصادفاً دیده باشم. آقایانی که این خصوصیات را دارند، به نظر من نباید اکتفا کنند که شاعر خوبی در حد کنونی هستند؛ بلکه همتشان را بگذارند که در حد حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی بشوند. عقیده‌ام این است که می‌شود؛ منتها شروطی دارد که باید عمل بشود. اگر کسی بگوید که ما کجا و حافظ کجا، ما که حافظ نمی‌شویم، باید گفت که اگر حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی نمی‌توانید بشوید، سلمان ساوجی و صائب تبریزی که می‌توانید بشوید؛ اگر چه من صائب را کمتر از آن اولیها نمی‌دانم. به نظر من، مایه‌های استعدادی در این حد هست که در رده‌های جوان، یک شاعر ماندگار تاریخ داشته باشیم. البته این شرایطی دارد. بایستی به اصول شعر پایبند بود. من به شعر نو و کهنه کاری ندارم. من شعر نو را هم اگر واقعاً شعر باشد، قبول دارم. اشکال خیلی از شعرای شعر نو در این است که اصلاً شعرشان، شعر نیست. آنها چون نمی‌توانند شعر کلاسیک بگویند، به چیزی می‌پردازند که وزن و قافیه نخواهد؛ خودشان را راحت می‌کنند! شعر نو، اگر واقعاً شعر باشد، گاهی از شعرهای کلاسیک هم خیلی بهتر است. همین شعرای معروف سبک نوی نیمایی که در این بیست، سی سال اخیر معروف بودند، چهار، پنج نفرشان حقیقتاً شعرای بزرگی هستند که شعرشان هم همه‌ی خصوصیات یک شعر خوب را دارد. بنابراین، فرقی نمی‌کند؛ لیکن قواعد شعر باید محفوظ بماند. اگر قواعد شعر محفوظ نماند، فایده‌یی ندارد و اصلاً شعر خوب نیست. منظور از قواعد، قواعد لفظی به معنای وزن و قافیه نیست که در سبکهای مختلف یکسان نمی‌باشد؛ بلکه یک چیزهای دیگر است. شعر بایستی انسجام طولی داشته باشد؛ یعنی از اول تا آخر شعر را که شما خواندید - جز غزل، که البته غزل هم حتّی به یک معنا آن ارتباط را دارد؛ اگرچه معروف شده که ندارد - آن انسجام و ارتباط را بیابید. یک قصیده، انسجام می‌خواهد. یک مثنوی، به طریق اولی انسجام می‌خواهد. نمی‌شود که ما دو بیت را پشت سر هم بخوانیم؛ ولی ربط بیت دوم به بیت اول معلوم نباشد، یا آسان نباشد و نشود آن را خواند. این، اصلاً خروج از قواعد شعر است. شعر باید گویای مراد شاعر باشد شما باید روشن کنید که چه می‌خواهید بگویید. الان مثنویهای دشواری مثل «گلشن راز» داریم که ملاحظه می‌کنید، چه‌قدر برای آن شرح نوشته‌اند. کسی مثل لاهیجی - که فیلسوف است - نشسته برای «گلشن راز» شرح نوشته است. اگر کسی مطلبی را بلد باشد، شعر را که نگاه کرد، بالاخره خواهد فهمید که این شعر، گویای آن مطلب است. طوری نباشد که شعر، گویای مراد شاعر نباشد. یعنی اگر ذهن من گنجایش دارد که آن مطلب را بفهمد، باید از گفته‌ی شما آن را بفهمم. اگر گفته‌ی شما آن را نرساند، این خروج از قواعد است. ما یک وقت با آقای معلم راجع به این بیت «بیدل»: حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌یی است طاووس جلوه‌زار تو آیینه‌ی خانه‌یی است صحبت می‌کردیم. قرار شد که ایشان شرح خود را بنویسند و برای ما بفرستند؛ ولی بالاخره به وعده‌شان هم وفا نکردند! این بیت یقیناً در دیوان «بیدل» معنا دارد؛ کمااین‌که معلوم شد که در شعر آقای عزیزی، حیرت و آیینه و امثال آن هم با دیوان «بیدل» مرتبط است. اینها واژه‌هایی است که «بیدل» به کار می‌برد؛ لیکن الان در دنیای زبان فارسی، غیر از برادران افغانی - که در افغانستان، به «بیدل» ارادت صوفیگرانه دارند و من نمی‌دانم که همانها هم چه‌قدر می‌فهمند - در هیچ جای دیگری از جهان زبان فارسی، شعر «بیدل» رواج ندارد. اگرچه بالاخره عده‌یی به این اشعار نگاه می‌کنند؛ مثلاً- برادر شاعری می‌خواند و در آن غرق می‌شود و چیزی می‌فهمد؛ اما این‌که ملاک شعر قابل فهم نیست. هنرمند باید قادر بر ارتباطگیری با مخاطبش باشد شما که شعر می‌خوانید، باید من بفهمم. الان شما شعر می‌خوانید؛ ولی من نمی‌فهمم که چه می‌گویید.

این، یک ایراد است. یا فارسی من بایـد ضـعیف باشـد که نفهمم، یا باید مطلبی فراتر از گنجایش ذهن من باشد، یا من باید به زبان شعر آشنا نباشم. اما اگر من فارسی بلدم، به زبان شـعر آشـنایم، فنون گوناگون ترصیع و مصنوعات شعر را هم کم و بیش می‌دانم، این مطلب هم مطلب خیلی غیرقابـل فهمی نیست و درعین‌حـال شـما می‌خوانیـد و من نمی‌فهمم، این یک عیب است. مخاطب شـما، فارسـی زبـان است. بالاـخره شـما بایـد بـا مخاطبتـان ارتباط بگیریـد. هنرمنـد بایـد قادر بر ارتباطگیری با مخاطب خودش باشـد؛ والّا هنرمندی که نتواند مخاطبش را به خودش وصل کند، این چه هنرمندی است؟ شـما که نمی‌خواهید با یک قشر خاص، یا با چند نفر معدود حرف بزنید؛ شـما می‌خواهید با یک ملت حرف بزنید؛ زیرا مایلید شـعرتان ماندگار بماند. به نظر من، اینها جزو قواعد حتمی شعر و جلوتر از قواعـد عروض و قـافیه است؛ چون قاعـده‌ی عروض و قـافیه را شکسـتند، امـا این قابـل شکسـتن نیست؛ اینهـا قواعد محـاوره است. شـما بایـد مایه‌های عرفانی را پخته‌تر کنیـد در خصوص شـعر آقای عزیزی، یک نکته‌ی دیگر را مطرح می‌کنم؛ چون من شـعر ایشان را خیلی می‌پسـندم. شـعری هم که امشب خواندند، انصافاً شعر خیلی زیبایی بود. این دیوان مثنوی هم که اخیراً چاپ کرده‌اند، خیلی از آن را خوانده‌ام. چون به شـعر ایشان علاقه دارم، از این جهت این نکته را تذکر می‌دهم. شما باید مایه‌های عرفانی را پخته‌تر کنیـد. می‌دانیـد که در وحـدت وجود، شـش، هفت قول وجود دارد. این وحدت وجودی که شـما بیان کردید، هر شـش، هفت قول در آن بود. چیزهـایی هم در آن بود که جزو هیچیک از این اقوال در وحـدت وجود نیست. شـما بایـد اینها را یک کاری بکنید. مرحوم آقای داماد(رضوان‌اللّه‌علیه)، از مدرّسان بزرگ قم و یک ملای حسابی بود. فضلای درجه‌ی یک قم، شاگردان ایشان بودنـد. یکی از شـاگردان برجسـته‌ی ایشـان می‌گفت که ادبیـات عرب مرحوم آقای داماد، خیلی ضـعیف بود و غالباً کلمات را غلط می‌خوانـد. وی در مقـام شوخی مبـالغه‌آمیزی نسبت به ایشـان گفته بود که اگر کلمه‌یی مثلاًـ چهار، پنـج وجه داشـته باشـد - فرضـاً کلمه‌ی زیـد را می‌شود زِیـد و زُید و زَیَد و زَید و زُیُد خواند - آنچه که آقای داماد خواهد گفت، وجه ششـمی است! شـما بالاخره بایـد بگوییـد که وحـدت وجود چیست و به کدامیک از این سـلایق و طرق وحدت وجود معتقدید؛ همان را انتخاب کنید و در این قالب شـعر زیبایی که شـما دارید و قشـنگ هم می‌خوانید - این هم یک حسن دیگر است - بریزید. شعر آقای عزیزی خوب است و اگر در جلسه هم بخوانند، بدون تردید به‌به خواهند شـنید؛ اما بدانید که این شـعر، آن شعری نیست که دویست سال بعد در کاغذی بنویسـند و بگوینـد عزیزی چنین گوید. این هنر است که حرف انسان در آینده هم مخاطب داشـته باشد یک مسأله‌ی دیگر، مسأله‌ی زبان است. واقعاً این یک هنر است که انسان، هم درست حرف بزند، هم بعد از هفتصد سال وقتی که غزل و گلسـتان و بوستانش را می‌خوانی، آن را بفهمی و هیـچ مشـکلی نداشـته باشـی؛ خیلی عجیب است. زبان امروز، همان زبانی است که حافظ و سـعدی با آن حرف می‌زدنـد. زبان امروز، زبان فردوسـی نیست؛ ولی در خراسان این مسـتثناست و در آن‌جاها رایـج است. البته این‌طور نیست که بخواهم مدح خراسانیها را بگویم. نه، خیلی از کلماتی که فردوسـی در شاهنامه استعمال کرده، در مشهد ما جزو کلمات رایج است؛ یعنی استعمال می‌شود و در همین گویش معمولی وجود دارد. غرضـم این است که این واقعاً هنر است که آدم طوری حرف بزند که یقیناً در آینده هم مخاطب داشـته باشد. این اشـعار را نه‌فقط افراد فارسی‌زبان می‌شناسند، بلکه در همه‌جای دنیای اسلام شناخته شده است. آن‌وقتها ظاهراً دمشق و بغداد و سایر نقاط جهان اسلام را زیر پر گرفته بود؛ امروز هم وقتی که شما آن کتابها را باز می‌کنید و می‌خوانید، در فهمیدنش اصـلاً مشـکلی ندارید؛ به شـرطی که فارسـی را بلد باشـید. چنانچه کسـی فارسـی بلد نباشد، بحث دیگری است. البته ما زبان سعدی و حافظ را توصیه نمی‌کنیم؛ زبان فصیح امروز را توصیه می‌کنیم. ترکیب‌پذیری، یکی از خصوصیات زبان فارسـی به نظر من، گـاهی اوقـات ترکیبهـای زیادی درست می‌شود، که بایـد قـدری جلویش گرفته شود. ترکیب‌سازی هم شـرایطی دارد. درست است که زبـان مـا، زبـان ترکیبی است؛ امـا بالاـخره این ترکیب را چه کسـی بایـد بسـازد؟ زبان فارسـی، خصوصـیتش ترکیب‌پـذیری است و می‌توانـد بی‌نهـایت مفهوم را در خودش جای بدهـد. گمان می‌کنم که هیـچ زبانی مثل زبان فارسـی نیست - حالاـ زبانهـایی که ما تا حـدودی بلـد هستیم؛ مثل عربی و ترکی - که بشود راحت دو یا سه کلمه را با هم ترکیب کرد و مثلاً چیزی

مثل «شترگاو پلنگ» درآورد. واقعاً شترگاو پلنگ یک حیوان است؛ اما موجودی که هم شتر، هم گاو و هم پلنگ باشد، در عالم خارج وجود ندارد؛ درعین‌حال شما قشنگ می‌توانید شترگاو پلنگ را در ذهنتان ترسیم کنید. گاهی اوقات مثلاً می‌بینیم که یک شاعر فصیح، در آخر دیوان خود - که واقعاً اشعارش بسیار خوب است - چند کلمه نثر می‌نویسد که بعضی از عبارات آن، اشتباه واضح است. فرضاً از تعبیر «لازم به ذکر است» استفاده می‌کند که غلط است. بایستی همپای شعر، در زمینه‌ی نگارش نثر درست هم تلاش نمایید. ان‌شاءاللَّه که آقایان موفق و مؤید باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) V پس از سخنان مقدماتی مقام معظم رهبری، چند تن از شاعران، شعرهای خود را قرائت کردند.

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز سی‌ام ماه مبارک رمضان)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز سی‌ام ماه مبارک رمضان) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین السّلام علیك یا شهراللَّه الاکبر و یا عید اولیائه چگونگی پرداخت فطریه اول، تذکر کوتاهی درباره‌ی مسایل مربوط به عید فطر مطرح می‌کنم. یک مسأله، مسأله‌ی فطریه است که مکرر گفته شده، واجب است که هر کس برای خود و هر کدام از عایله‌اش، تقریباً به قدر سه کیلو از قوت غالب ادا کند. قوت غالب، یعنی آن چیزی که مردم غالباً از آن برای تغذیه استفاده می‌کنند؛ مثلاً گندم. در باب این‌که آیا غیر از غلات اربع، جنس دیگری را می‌شود داد یا نه، یا کدام ترجیح دارد، نظرات مختلفی هست. چون در وضع کنونی مردم ایران، تقریباً این مسایل تفاوتی ایجاد نمی‌کند، لذا اگر برای هر فطریه، به قدر سه کیلو گندم، یا قیمت آن را درنظر بگیرید، قطعاً مجزی است. این واجب، از غروب روز آخر ماه - یعنی شب عید فطر - به عهده‌ی مکلف می‌آید و احتیاط این است که آن را قبل از ادای نماز عید فطر - برای کسی که در نماز عید فطر شرکت خواهد کرد و آن را بجا خواهد آورد - تأدیه کند. بنابراین، اگر شما امشب حساب کنید که چه‌قدر به عهده‌ی شماست و پولش را کنار بگذارید و فردا صبح قبل از آن‌که به نماز عید بروید، آن را ادا کنید، بهترین وجه است. البته اگر در آن موقع ادا نکردید، بعد از نماز عید فطر هم ادا کنید، ایرادی ندارد. احتیاط این است که اهل هر شهر، زکات فطر خودشان را به فقرای همان شهر بدهند. دستگاههایی مثل کمیته‌ی امداد، که این پولها از مردم می‌گیرند و در موارد خودش مصرف می‌کنند - که کار مثبت و خوبی است - بهتر آن است که این جهت را رعایت کنند؛ یعنی موافق احتیاط است. استهلال، یک کار مثبت و لازم مسأله‌ی دیگر در مورد هلال ماه شوال است. حساسترین هلالهای دوازده ماه، همین هلال ماه شوال است. البته این را برادران وخواهران بدانند که در جستجوی هلال برآمدن و اول ماه را معلوم کردن، در همه‌ی ماهها و در همه‌ی شرایط، یک کار مثبت، بلکه لازم است؛ چون همه‌ی محاسبات شرعی و اسلامی ما، بر اساس همین محاسبه‌ی ماههای قمری است.فرض بفرمایید، اگر شما بخواهید فضیلت ایام متبرک اول رجب، سیزدهم رجب، بیست‌وهفتم رجب و نیمه‌ی شعبان را - که هر کدام اعمال مستحبه‌یی دارد - درک کنید، باید آن روز را بشناسید؛ آن هم نمی‌شود، مگر با دانستن هلال آن ماه. از طرف دیگر، اعمال واجبی مثل همین روزه‌ی ماه رمضان، ایام حج، روز عرفه، روز قربان و واجبات متعدد دیگری وجود دارد که متوقف بر این است که شما ماه را بشناسید. اما مسأله‌ی ماه شوال، از این جهت بیش از ماههای دیگر اهمیت دارد که امر دایر بین وجوب و حرمت است؛ یعنی اگر شما دیشب هلال را دیده بودید، روزه‌ی امروز حرام بود؛ حالا که ندیده‌اید، روزه‌ی امروز واجب است. پس، دوران امر در روز عید فطر، بین وجوب و حرمت است. بنابراین، استهلال - یعنی در جستجوی هلال برآمدن و تلاش کردن برای دیدن ماه شب اول - واجب است؛ مگر این‌که شما بدانید دیگرانی هستند که می‌بینند. در حال حاضر، متأسفانه خیلی کم معمول است که استهلال کنند؛ سابق بیشتر بود. بخصوص من در مشهد می‌دیدم که استهلال خیلی رایج بود. معمول بود که در شب

مظنون به اول شوال، مردم دسته دسته در گذرها، در خیابانها، سر بازارها، روی پشت بامها، مخصوصاً پشت بام مساجد جمع می‌شدند، تا ماه را ببینند. پس، یادتان باشد که باید این عادت را در خودمان به وجود بیاوریم که همه‌ی ماهها، بخصوص این ماههای حساس - مثل ماه شوال، ماه رمضان و ماه ذیحجه - را مواظب باشیم و اول ماه را به دست بیاوریم. البته من پارسال این نکته را گفتم و امسال هم بحمداللّه تاحدود زیادی عمل شد؛ لیکن کافی نیست. ما دستگاهی لازم داریم، برای این‌که در همه‌ی ماهها، آدمهای متخصص، با دستگاههای فنی و چشمهای مسلح، در مظان پیدا کردن هلال بروند جستجو کنند و پیدا نمایند و به ما بگویند؛ ما هم به مردم بگوییم که اول ماه، کدام روز است. تکلیف شرعی، بر اساس ماههای قمری است. یعنی دختر، وقتی که نه سال قمریش تمام شد، مکلف است. پسر هم وقتی که پانزده سال قمریش تمام شد، مکلف است. بعضیها سن شرعی فرزندان خود را به حساب ماههای شمسی حساب می‌کنند. شهریور به دنیا آمده، محاسبه می‌کنند که تا شهریورِ نه سال یا پانزده سال بعد، فرزندشان به سن تکلیف می‌رسد. نه، باید ببینید که در کدام روز از کدام ماه قمری به دنیا آمده است؛ آن را مبدأ قرار بدهید و حساب کنید، تا معلوم بشود. راههای اثبات اول ماه غرض، استهلال چیز مهمی است. اول ماه، برای انسان چگونه ثابت می‌شود؟ در این خصوص، چند راه ذکر کرده‌اند: یکی رؤیت است. البته به شرط این‌که جای ماه را بدانید و وارد باشید؛ یک مقدار آشنایی لازم دارد. یکی از علمای تهران - که خداوند رحمتش کند - می‌گفت: روی پشت بام مدرسه‌ی بزرگ آخوند در نجف، روز آخر ماه رمضان طلبه‌ها استهلال می‌کردند. مرد مسنی هم نشسته بود و بساط افطارش را پهن کرده بود؛ ولی او استهلال نمی‌کرد. طلبه‌های جوان یک طرف ایستاده بودند و به گوشه‌یی نگاه می‌کردند؛ بعد هم ماه را دیدند و به همدیگر نشان دادند. وقتی که خواستند از پشت بام پایین بروند، از کنار آن مرد مسن عبور کردند. یکی گفت که - مثلاً - آشیخ محمّد! تو نیامدی استهلال بکنی؟ گفت: شما ماه را دیدید؟ گفتند: بله. گفت: کجا بود؟ گفتند: آن‌جا. پیرمرد سری تکان داد و گفت: حالا آن طرف را نگاه کنید. وقتی که طلبه‌ها نگاه کردند، دیدند که ماه آن‌جاست! جالب است که همه نیم ساعت خودشان را سرگرم کرده بودند، چیزی هم دیده بودند، به همدیگر هم نشان داده بودند و باورشان هم آمده بود که ماهِ خیلی بلند و خوب و روشن و بی‌غباری را دیده‌اند! غرض، یکی رؤیت خود انسان است که ماه را ببیند و یقین کند که ماه را دیده است. حتّی اگر حکم حاکم هم برخلاف این بود، انسان بایستی به علم خودش عمل کند؛ یعنی همان چیزی که خودش دیده، ملاک است. دوم این است که تواتر یا شیاعی باشد که برای انسان یقین بیاورد؛ یعنی معروف شده باشد که امشب اول ماه است. همه می‌گویند، افراد زیادی دیده‌اند، همه نقل می‌کنند، انسان اینها را از هر کسی می‌شنود، تا این‌که اطمینان و یقین پیدا می‌کند. سوم این‌که دو نفر شاهد عادل شهادت دهند. مورد وثوق کافی نیست؛ باید عادل باشد. دیشب که ما از نقاط مختلف کشور تفحص می‌کردیم، بعضی جاها می‌گفتند که یک نفر پیش آقایی آمده و گفته است که من دیده‌ام. دو، سه جا چنین چیزی گفته شد؛ لیکن از لحاظ شرعی، هیچکدام معتبر نیست؛ زیرا که خبر دهندگان، متصف به عدالت نبودند و کسی نمی‌دانست که اینها عادلند. این، امر کوچکی نیست؛ روز عید مسلمین است. وقتی که انسان بخواهد طبق آن عمل بکند، یا حاکم بخواهد حکم بدهد، نمی‌شود پا را جایی بگذارد که لغزان و لرزان است و اطمینانی نیست. نه، باید عادل باشد؛ آن هم نه یک نفر، بلکه دو نفر انسان عادل و البته بااطلاع که به هیچ‌وجه دروغ و خلاف نمی‌گویند. باید آدمهایی باشند که ماه را بشناسند و از حرفهایشان بشود فهمید که اینها درست فهمیده‌اند. گاهی افراد روی پشت بام می‌روند و ماه را می‌بینند؛ ولی اشتباه می‌کنند. من سابق دیده بودم که آدمهای خبره، شهود می‌خواستند و از افراد می‌پرسیدند، ماه را که دیدی، چگونه بود؟ مثلاً می‌گفت، ماه این گونه بود؛ یعنی دو طرف ماه، طرف پایین بود. معلوم بود که او ماه را ندیده است. ماه شب اول که این‌طوری نیست. در شب اول، دو طرف ماه، به طرف بالاست. پس، اگر کسی عادل هم است، اما آمد و گفت که من ماه را دیده‌ام، این‌طوری بود - دو طرف هلال را به سمت پایین نشان داد - روشن است که دروغ نمی‌گوید؛ اما اشتباه کرده است؛ این هم مورد قبول نیست. باید دو شاهد عادلی باشند که اشتباه نمی‌کنند. راه دیگر، حکم حاکم است. وقتی حاکم اسلامی حکم

کرد که امروز اول ماه است، همه‌ی کسانی که قضیه برایشان روشن نشده است، ملزمند که به حکم او عمل کنند؛ مگر کسی که خودش دیده باشد، یا کسی بداند که حاکم در این حکم، به شهادت فلان کس استناد می‌کند که او عادل یا خبره نیست و اشتباه کرده است. اگر کسی این را بداند، واجب نیست به حکم حاکم عمل بکند؛ اما همه‌ی مردمی که در کوچه و بازار راه می‌روند و دنبال هلال نرفته‌اند، یا اطلاعی پیدا نکرده‌اند و نمی‌دانند که اوضاع واحوال چگونه است، یا تفحص هم کرده‌اند، ولی چیزی برای آنان ثابت نشده است، به مجرد این‌که حاکم حکم کرد که امشب یا امروز شب یا روز عید فطر است و یا اول ماه می‌باشد، بر همه‌ی آنها واجب است که اطاعت کنند؛ فرق هم نمی‌کند که مجتهد یا مقلد، عامی یا عالم یا جاهل باشند؛ همه موظفند که طبق حکم حاکم عمل کنند. البته یک بحث دیگر هم، بحث نماز عید فطر است، که نماز بسیار بافضیلت و باحالی است. در این نماز، دعا، تضرع، گریه و توجه به خدا هست. نماز عید فطر، خوب نمازی است. البته نظرات مختلفی وجود دارد که آیا در مثل این زمان، نماز عید فطر واجب است، یا مستحب است، و به جماعت چگونه است؟ به‌هرحال، اگر شما به قصد رجا در نماز عید فطر شرکت کنید و به جماعت بخوانید، قطعاً ثواب خواهید برد. تمام عبادات برای این است که تربیت بشویم و پیش برویم پس از ذکر این چند مسأله، بحث اصلی خودم را مطرح می‌کنم. جسم انسان بدون ورزش، ضعیف و لاغر و بی‌قدرت خواهد بود. هرکسی باشید، هرچه بنیه‌ی قوی و نیرومند داشته باشید، اگر ورزش نکردید و خوردید و خوابیدید، بدن ضعیف می‌ماند؛ شکی در این نیست. همچنانی که اگر ورزش نکنید، بدن شما آن رشد لازم را نمی‌کند، زیباییهایی هم دارد که ورزش آنها را آشکار خواهد کرد؛ بدون ورزش نمی‌شود. روح شما هم عیناً همین‌طور است. بدون ورزش، بدون تمرین و ریاضت، ممکن نیست شما قوی بشوید. ای بسا انسانهایی هستند با جسمهای نیرومند و زیبا، ولی با روحهایی لاغر، زشت، ناتوان و ضعیف؛ این به درد نمی‌خورد. تمام عبادات برای این است که ما ورزش کنیم، تربیت بشویم و پیش برویم. البته باید عبادات را شناخت. عبادات هم جسم و روحی دارند. جسم عبادات، به تنهایی کافی نیست. نماز را که انسان بخواند، ولی در حال نماز، توجه به خود ذکر نداشته باشد، ملتفت نباشد که چه می‌گوید و با چه کسی حرف می‌زند، مضامین نماز را بکلی از روی غفلت ادا بکند، این نماز، نماز بی‌فایده‌یی است. البته کسانی که عربی نخوانده‌اند و معنای این جملات را نمی‌دانند، اگر در حال نماز، همین اندازه توجه پیدا کنند که با خدا حرف می‌زنند و به یاد خدا باشند، این هم بهره‌ی خوبی است؛ ولی سعی کنید که معنای نماز را بدانید. یاد گرفتن معنای نماز، کار خیلی آسانی است؛ خیلی زود می‌توانید ترجمه‌ی این چند جمله را یاد بگیرید. نماز را با توجه به معنای آن بخوانید. این نماز است که «قربان کلّ تقیّ»(۱) خواهد بود. نماز، نزدیک کننده‌ی انسان به خداست؛ اما نزدیک کننده‌ی انسان باتقوا. روزه‌ی باتوجه، به وجودآورنده‌ی تقواست روزه، موجب تقوا و به وجود آورنده‌ی تقواست؛ اما روزه‌ی باتوجه. در جلسات اول این مجلس، من به روایات روزه اشاره کردم؛ بعضی از آقایان دیگر هم که به این‌جا آمدند و افاضه کردند، اشاره نمودند. روزه فقط این نیست که انسان نخورد و نیاشامد؛ روزه یک نوع پرورش روح شماست. شما می‌توانید اندامهای روحتان را با روزه پرورش بدهید و تصفیه و پاکیزه بشوید و طهارت پیدا کنید. این زکات و انفاقی هم که یک عبادت بزرگ محسوب می‌شود، دارای جسم و روحی است. «و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون»(۲). این زکات، باید آن حرص و بخل درونی ما را بشکند و آن دلبستگی ما به مال و به زخارف دنیوی را ازبین ببرد. این زکات، زکات خوبی است. امسال بحمداللّه روزه‌ی ماه رمضان، سی روز شد. چند سال بود که ماه رمضان، بیست‌ونه روز بود و سی روز نمی‌شد؛ ولی امسال یک روز زیادتر شد. شما سی روز روزه گرفتید و نماز باتوجه خواندید و دعا کردید. این، قطعاً در وجود شما دارای محصولی است. همت ما باید این باشد که این محصول را حفظ کنیم. این، محصول باارزشی هم است. اگر نماز و روزه‌ی باتوجه و ذکرِ آگاه‌گر و هشیارگر انسان، برای ما وجود داشته باشد، آن وقت مسلمانی خواهیم بود که روزبه‌روز به سمت هدفهای اسلام پیش می‌رویم. اگر می‌بینید که در جوامعی مسلمانانی بودند یا هستند که به هدفهای اسلام نزدیک نشده‌اند و دور شده‌اند، یکی از عیوب کارشان این‌جاست. شاید عیبهای متعددی باشد، که این، یکی از آنهاست. عدم توجه به روح عبادت، تحجر

را پدید می‌آورد اگر در حال عبادت، توجه نبود و روح عبادت - که همان عبودیت و انس به خدا و تسلیم در مقابل اوست - مورد توجه قرار نگرفت، آن وقت خطرهای گوناگونی در سر راه انسان قرار می‌گیرد، که تحجر یکی از آنهاست. بعضی از همین خوارجی که در این ایام اسمشان را زیاد شنیدید، آن‌چنان عبادت می‌کردند و آیات قرآن و نماز را باحال می‌خواندند، که حتّی اصحاب امیرالمؤمنین(ع) را تحت تأثیر قرار می‌دادند! در همان ایام جنگ جمل، یکی از یاران امیرالمؤمنین عبور می‌کرد، دید که یکی از آنها عبادت می‌کند و نصف شب، این آیات را با صدای خوشی می‌خواند: «امّن هو قانت اناء اللّیل»(۳). منقلب شد و پیش امیرالمؤمنین آمد. حتّی انسانهای هوشمند و زیرک و آگاه - که اصحاب نزدیک امیرالمؤمنین(ع) غالباً این‌طور بودند - نیز اشتباه می‌کردند. بی‌مورد نیست که امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) فرمود: هیچ‌کس نمی‌توانست این کاری را که من کردم، بکند و این فتنه را بخواباند. این کار، واقعاً شمشیر و آگاهی و آن ایمان علی به خودش و راه خودش را می‌خواست. حتّی گاهی خواص متزلزل می‌شدند. امیرالمؤمنین(ع) به آن صحابه‌ی خود فرمود - طبق این نقلی که شده است - فردا به تو خواهم گفت. فردا وقتی که جنگ تمام شد و کمتر از ده نفر از مجموعه‌ی خوارج زنده ماندند و بقیه در جنگ کشته شدند، حضرت به عنوان وسیله‌یی برای عبرت و موعظه‌ی یاران و اصحاب خودش، در بین کشته‌ها راه افتاد و با بعضی از آنان به مناسبتی حرف زد. به یکی از این کشته‌ها که به پشت افتاده بود، رسیدند. حضرت گفت، این را برگردانید؛ برگرداندند. شاید فرمود، او را بنشانید؛ نشاندند. بعد به همین کسی که از یاران نزدیکش بود، فرمود: او را می‌شناسی؟ گفت: نه، یا امیرالمؤمنین. فرمود: او همان کسی است که دیشب آن آیات را می‌خواند و دل تو را ربوده بود! این، چه قرآن خواندنی است؟! این، چه نوع عبادت کردنی است؟! این، دوری از روح عبادت است. اگر انسان با روح عبادت و نماز و قرآن آشنا باشد، می‌فهمد که وقتی موجودیت و حقیقت و لبّ اسلام - که در علی‌بن‌ابی‌طالب مجسم است - در یک طرف قرار گرفته است، همه‌ی شبهه‌ها را از خودش دور می‌کند و به او می‌پیوندد. این دوری از قرآن و دوری از دین است که کسی نتواند این موضوع را تشخیص بدهد و نتیجتاً به روی علی(ع) شمشیر بلند کند. پس، یک طرف قضیه، همین تحجرها و نیندیشیدنها و اشتباههای عمده و بزرگ است که ما در طول دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس، آن را مشاهده می‌کنیم. بعضیها آدمهای مقدس‌مآب و متدین و اهل عبادت و اهل زهد بودند و در کتابها اسمشان در شمار عبّاد و زهّاد و اخلاقیون و آدمهای حسابی ثبت شده است؛ اما اشتباه می‌کردند؛ اشتباهی به عظمت اشتباه جبهه‌ی حق با باطل. بزرگترین اشتباهها این است. اشتباههای کوچک، قابل بخشش است. آن اشتباهی که قابل بخشش نیست، این است که کسی جبهه‌ی حق را با جبهه‌ی باطل اشتباه کند و نتواند آن را بشناسد. اصحاب خاص امیرالمؤمنین، در هیچ شرایطی دچار اشتباه نشدند عظمت امثال عمار یاسر، به همین است. عظمت آن اصحاب خاص امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در همین است که در هیچ شرایطی دچار اشتباه نشدند و جبهه را گم نکردند. من در موارد متعدد در جنگ صفین، این عظمت را دیده‌ام؛ البته مخصوص جنگ صفین هم نیست. در بسیاری از آن‌جاهایی که برای جمعی از مؤمنین، نکته‌یی مورد اشتباه قرار می‌گرفت، آن کسی که می‌آمد و با بصیرت نافذ و با بیان روشنگر خود، شبهه را از ذهن آنها برطرف می‌کرد، عمار یاسر بود. انسان در قضایای متعدد امیرالمؤمنین - از جمله در صفین - نشان وجود این مردِ روشنگرِ عظیم‌القدر را می‌بیند. جنگ صفین ماهها طول کشید؛ جنگ عجیبی هم بود. مردم افراد مقابل خود را می‌دیدند که نماز می‌خوانند، عبادت می‌کنند، نماز جماعت و قرآن می‌خوانند؛ حتّی قرآن سرنیزه می‌برند! خیلی دل و جرأت می‌خواست که کسی روی این افرادی که نماز می‌خوانند، شمشیر بکشد. در روایتی از امام صادق(علیه‌الصّلاةوالسّلام) نقل شده است که اگر امیرالمؤمنین(ع) با اهل قبله نمی‌جنگید، تکلیف اهل قبله‌ی بد و طغیانگر تا آخر معلوم نمی‌شد. این علی‌بن‌ابی‌طالب بود که این راه را باز نمود و به همه نشان داد که چه‌کار باید کرد. بچه‌های ما، وقتی که به بعضی از سنگرهای جبهه‌ی مهاجم وارد می‌شدند و آنها را اسیر می‌گرفتند، در سنگرهایشان مهر و تسبیح پیدا می‌کردند! بله، درست مثل همان کسانی که مقابل امیرالمؤمنین(ع) قرار داشتند و نماز هم می‌خواندند و نتیجتاً یک عده هم به شبهه می‌افتادند. آن کسی که سراغ اینها می‌رفت، عمار یاسر بود. این، هوشیاری و

آگاهی است و کسی مثل عمار یاسر لازم است. اگر روح اعمال و عبادات - که عبارت از همان توجه به خدا و عبودیت اوست - برای انسان حل و روشن نشود و انسان سعی نکند که در هریک از این واجبات، خودش را به عبودیت خدا نزدیک کند، کارش سطحی است. کار و ایمان سطحی، همیشه مورد خطر است و این چیزی است که ما در تاریخ اسلام دیده‌ایم. ناآگاهی افراد، موجب تقویت جبهه‌ی باطل می‌شود قبلاً ـ اشاره کردم، کسانی از متدینان، مقدسان، عبّاد و زهّاد، می‌رفتند در کنار خلیفه‌ی ظالمِ غاصبِ فاجرِ خبیثِ دروغگوی ده‌رو و ده‌رنگ می‌نشستند و او را چهار کلمه نصیحت می‌کردند؛ او هم یا از روی تقلب و ریا، یا شاید هم در گوشه‌ی قلبش چیزی تکان می‌خورد و اشکی می‌ریخت. بعضیها هم که مست بودند و در حال مستی، هیجان و احساسات پیدا می‌کردند، یک نفر را می‌آوردند که برایشان یک خرده حرف بزند؛ با حرفهای او گریه می‌کردند! آن‌گاه این آدمهای ساده‌لوح نادان - ولو عالم به ظواهر دین - مرید این خلیفه می‌شدند! در تاریخ اسلام، انسان چیزهای عجیبی از این قبیل می‌بیند. همین «عمروبن‌عبید» عابدِ زاهدِ معروف، کسی است که خلیفه‌ی عباسی درباره‌ی او اظهار ارادت می‌کرد و می‌گفت: «کلّکم یمشی روید کلّکم یطلب صید غیر عمروبن‌عبید»؛ یعنی حساب «عمروبن‌عبید»، از دیگر مدعیان تقوا و زهد جداست! شما اگر همین «عمروبن‌عبید» و «محمّدبن‌شهاب‌زهری» و امثال آنها را نگاه کنید، می‌بینید که آنها در زمان خودشان، از جمله‌ی دردسرهای بزرگ جریان حق بودند. می‌رفتند با حضور خودشان، جبهه‌ی باطل را تقویت می‌کردند و جناح حق - یعنی جناح اهل‌بیت پیامبر - را تنها و مظلوم می‌گذاشتند و بر اثر همین ندانستن، دست دشمن را روی اینها دراز می‌کردند. سعی کنیم روح بندگی را در خودمان زنده نماییم غرض، این‌که روح عبادت، بندگی خداست. برادران و خواهران! ما باید سعی کنیم که روح بندگی را در خودمان زنده نماییم. بندگی، یعنی تسلیم در مقابل خدا، یعنی شکستن آن بتی که در درون ماست. آن بت درونی ما - یعنی من - در خیلی جاها خودش را نشان می‌دهد. وقتی که منفعتت به خطر بیفتد، کسی حرفت را قبول نکند، چیزی مطابق میل تو - ولو خلاف شرع - ظاهر بشود، یا سر دو راهی قرار بگیری - یک طرف منافع شخصی، یک طرف وظیفه و تکلیف - در چنین تنگناها و بزنگاههایی، آن منِ درونی انسان سر بلند می‌کند و خودش را نشان می‌دهد. اگر ما بتوانیم این من درونی، این هوای نفس، این فرعون باطنی، این شیطانی را که در درون ماست، مهار کنیم، یا اقلاً قدری مهار کنیم، همه‌ی امور اصلاح خواهد شد. قبل از هر چیز، خود ما آدم خواهیم شد و به فلاح خواهیم رسید. ماه رمضان، مقدمه‌ی این است. روزه، نماز باتوجه، انفاقات، حتّی جهاد فی‌سبیل‌اللّه، برای رسیدن به چنین دنیایی است که مردم بنده‌ی خدا باشند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ما را بنده‌ی خودت قرار بده. امروز ماه رمضان تمام می‌شود. برادران و خواهران! سعی کنید این دستاوردی که در این ماه به دست آورده‌اید، حفظ کنید. حفظش هم به این است که از گناهان اجتناب کنید و یاد خدا را در دل خودتان زنده بدارید. هرچه می‌توانید در حالات گوناگون - در هنگام کار، در برخورد با مردم، در برخورد با منافع مادّی، در برخورد با شهوات و غیره - سعی کنید که یاد خدا را در خودتان زنده بدارید. نسئلک اللّهم و ندعوک باسمک العظیم الاعظم یا اللّه یا اللّه یا اللّه. اللّهم یا حمید بحقّ محمّد و یا عالی بحقّ علی و یا فاطر بحقّ فاطمه و یا محسن بحقّ الحسن و یا قدیم الاحسان بحقّ الحسین پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد و به کرم و لطفت، از همه‌ی ما قبول کن. پروردگارا ! این اعمال ناقابل و حقیر و ناقص ما را، به فضل و لطف خودت، مقبول درگاهت قرار بده. پروردگارا ! ما را موفق به شکستن نفس شیطان‌صفت و کافرکیش بفرما. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ما را به محمّد و آل محمّد مأنوس و نزدیک بگردان؛ زندگی و مرگ ما را همسان زندگی و مرگ آنها قرار بده. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی کن. پروردگارا ! روح مقدس امام عزیزمان را محفوف به برکات و الطاف و تفضلات خودت قرار بده. پروردگارا ! او را با اولیایش محشور بفرما و از ما راضی کن. پروردگارا ! آنچه گفتیم و شنیدیم و آنچه در این ماه انجام دادیم، همه را برای خودت و در راه خودت قرار بده و همه را قبول کن. پروردگارا ! این ماه رمضان را، ماه رمضان آخر عمر ما قرار مده. پروردگارا ! توفیقات خودت را از ما سلب نفرما. پروردگارا ! مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرار مده. و عجّل فی فرج

مولانا صاحب‌الزمان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---
------------------------------ ۱) نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۳۶ ۲) حشر: ۹ ۳) زمر: ۹

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، به مناسبت عید سعید فطر

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، به مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ماه رمضان، یک فرصت استثنایی متقابلاً این عید بزرگ و سعید را به شما برادران عزیز، مسؤولان لایق و خدمتگزار و عموم ملت ایران و همه‌ی ملتهای مسلمان تبریک عرض می‌کنم. یقیناً اگر آن‌چنان‌که تکلیف اسلامی است، ما در ماه مبارک رمضان و در همه‌ی این فرصتهای مغتنم ایام‌اللَّه، نعمت ذکر و توجه و دعایی که به ما داده شده، مغتنم بشماریم و خودمان را با منبع قدرت و عزت و عظمت - یعنی ذات مقدس باریتعالی - مرتبط کنیم، بدون شک آن تحول اساسی و مطلوب، هم در ارواح و دلها و هویت اصلی انسانی ما و هم به تبع آن، در محیط زندگی و کار و تلاش و مبارزه‌ی ما، پدید خواهد آمد و به مقاصد اسلام نزدیک خواهیم شد. این، یک تفاوت اصلی بین اسلام و بقیه‌ی روشها و برنامه‌هایی است که یک تحول و آرمانگرایی را به بشر پیشنهاد می‌کنند. ما معتقدیم - و این جزو بدیهیات اسلام، بلکه بدیهیات همه‌ی ادیان است - که انسان، فقط در سایه‌ی ارتباط و اتصال با حق تعالی است که می‌تواند به تکامل و تعالی دست پیدا کند. البته فرصت ماه رمضان، یک فرصت استثنایی است. این، چیز کمی نیست که خدای متعال در قرآن بفرماید: «لیلةالقدر خیر من الف شهر»(۱). یک شب از هزار ماه بهتر و بافضیلت‌تر و در پیشرفت انسان مؤثرتر، در ماه رمضان است. این، چیز کمی نیست که رسول اکرم(ص) این ماه را ماه ضیافت الهی به حساب بیاورند. مگر ممکن است که انسان وارد سفره‌ی کریم بشود و از آن‌جا، محروم خارج بشود؟ مگر وارد نشوی. آن کسانی که وارد سفره‌ی غفران و رضوان و ضیافت الهی در این ماه نشوند، البته بی‌بهره خواهند ماند و واقعاً این محرومیت به معنای حقیقی است. «انّ الشّقیّ من حرم غفران‌اللَّه فی هذا الشّهر العظیم»(۲). محروم واقعی، آن کسی است که نتواند در ماه رمضان، غفران الهی را به دست بیاورد. عبودیت، شرط اصلی تکامل مکرر عرض کرده‌ایم که سرّ مسأله در این است که انسان بتواند خودش را به عبودیت الهی متصف کند. عبد، یعنی تسلیم اراده و حکم خدا و شریعت الهی. لبّ تمام دستورات و احکام و فرامین الهی و شرایع انبیا، همین یک کلمه است و شاید پیامبران خدا، قبل از آن‌که مقام نبوت برای آنها انتخاب بشود و خدای متعال آنها را به نبوت سرافراز کند، به عبودیت سرافراز کرده باشد؛ همچنان‌که حتماً همین‌طور است. در یک روایت است که «انّ اللَّه اتّخذ محمدا عبدا قبل ان یتّخذه رسولا»(۳). اول، خدای متعال او را خلعت عبودیت پوشانید و بعد، به مرحله و رتبه‌ی نبوت فایز کرد. کأنّه این، در هر تعالی‌یی مقدمه‌ی لازم و شرط اصلی است. در هر اندازه تکاملی، عبودیت، شرط اصلی است. البته، عبودیت هم مراحلی دارد. آن مرحله‌ی پایین عبودیت، آن‌چنانی که امثال ماها بتوانیم در آن طمع بورزیم، همین است. خودمان را آماده‌ی اطاعت کنیم؛ همه چیز را از او بدانیم؛ نعمتهای الهی را، حقیقتاً نعمتها و موهبتهای الهی بدانیم؛ آنها را فرآورده‌ی قدرت و علم و توانایی خودمان ندانیم؛ بدانیم که ما هم وسیله‌ایم. ذهن ما، دست ما، عمل ما، سرپنجه‌ی ما و تلاش ما، وسیله‌یی برای تحقق اراده‌ی الهی است. حقیقتاً بندگان شایسته‌ی خدا - مثل امام بزرگوار ما(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) - قدر ماه رمضان و قدر آن ساعات و ایام را می‌دانستند و از آن، کمال استفاده را می‌بردند. ما ائمه‌ی معصومین(علیهم‌السّلام) را که زیارت نکرده‌ایم؛ اما انسان می‌توانست رشحه‌یی از رشحات همان عبادات و توجه‌ها را در وجود مقدس امام عظیم‌الشأن بزرگوار راحلمان مشاهده کند. در نظام اسلامی، محور حرکت و قدرت، یک امر الهی است اصل قضیه این است که ملت ایران - که برای خدا قیام کرده و در راه او قدم برداشته - باید خدایی بشود و به خدا اتکا کند، تا بتواند ان‌شاءاللَّه این راه را با کمک الهی، به آخرین نقطه و نهایی‌ترین مرحله‌ی آن برساند. دنیای مادّی، دنیایی که رایحه و عطر معنویت را استشمام نکرده - که البته منظور قدرتهای حاکم بر این دنیا هستند؛ والّا در میان آحاد مردم و توده‌های ملتها، انسانهای سالم، صالح و خالص،

کم نیستند - برایش قابل تصور نیست که نظامی بر مبنای معنویت به وجود آید و همه‌ی رابطه‌های معمول قدرتهای مادّی را نفی کند. مهمترین علتی که نظام جمهوری اسلامی، مورد بغض قدرتها و گردن‌کلفتهای عالم و سردمداران حکومتهای جهان می‌باشد، همین است که این نظام با وجود و حضور خود، نفی کننده‌ی نظامهای مادّیِ حاکم بر بسیاری از روابط بین‌المللی و روابط میان قدرتها و ملتهاست. در نظام اسلامی، محور حرکت و قدرت، یک امر الهی است. در نظام اسلامی، برخلاف نظامهای مادّی، آن کسانی مورد قبول مردم قرار می‌گیرند که از نظر آنها، با معیارهای الهی و خدایی منطبق باشند. در نظامهای مادّی، معیارهای دیگری، نوع گزینش دیگری و نوع حرکت دیگری وجود دارد. در نظام اسلامی، مردم به معنای حقیقی کلمه، دارای ارزش و قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری هستند؛ نه به صورت ریاکارانه، نه به شکل دمکراسیهای غیرواقعی و اسمی و شعاری و صورت‌سازیها و تظاهراتی که حاکی از واقعیت نیست. در نظام اسلامی، ملت تصمیم‌گیرنده است. مردم، حقیقتاً مالک و مسلط بر سرنوشت و امور خودشان هستند. این، یک امر واقعی است. انتخاب در نظام اسلامی، برای مردم که نمایندگانی را جهت قانونگذاری، یا برای مدیریت و اداره‌ی امور جاری کشور و برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاسی، یا برای هر امر دیگری انتخاب می‌کنند، یک انتخاب حقیقی است؛ آن هم به اتکای یک اعتقاد واقعی. این کجا، آن چیزی که امروز در دنیا وجود دارد، کجا؛ بازی احزاب، رأی دادن مردم حتّی بدون شناختن آن کسی که به او رأی می‌دهند. مثلاً فقط دو حزب در این جامعه وجود دارد و شعارها و تبلیغاتی دارند؛ آن‌هم آن‌طور تبلیغات، با آن عواملی که در تبلیغات غربی امروز وجود دارد که حقیقتاً اگر جزییاتش برای مردم ما تشریح بشود، تعجب خواهند کرد. در اسلام، این‌طوری نیست. عصر ملتها، با اراده و قدرت ملی مردم ما آغاز شد امروز، معروف شده که دوران ملتها آغاز شده است. در دنیا، این‌طور در تعبیرات و اصطلاحات گفته می‌شود. علت هم این است که در نقاط گوناگونی از دنیا، ملتهایی علیه نظامهای مسلط زورگو و تحمیل‌کننده، شوریده‌اند و آنها را یا بکلی وادار به کناره‌گیری و یا تعدیل در روشها و در ممشا کرده‌اند. من عرض می‌کنم که عصر ملتها، امروز شروع نشده است؛ بلکه تصمیم ملتها و اراده و قدرت حقیقی ملتها، آن روزی آغاز شد و آن روزی بروز کرد که ملت عظیم‌الشأن و بزرگوار و شجاع و قابل ستایش ما توانستند، نه فقط علیه یک رژیم، بلکه علیه یک تفاهم شرقی و غربیِ بین‌المللیِ متفقٌ‌علیه بین قدرتها و ابرقدرتها، قیام کنند و نظام اسلامی را به وجود بیاورند و علی‌رغم میل قدرتها و ابرقدرتها، این نظام را حفظ کنند. معنای اراده و قدرت ملی، این است. دیگران هم، این را از ملت ایران یاد گرفتند. حقیقتاً بسیاری از سیاستمداران، از این‌که ملتها بتوانند بدون اتکای به سلاح، فقط با حضور خودشان، با جسم خودشان، با فریاد خودشان و با اظهار وجود خودشان، یک واقعیت سیاسی را دگرگون کنند و یک حادثه‌ی سیاسی به‌وجود بیاورند، مأیوس بودند. چند سال قبل از این - شاید پنج یا شش سال پیش - در سفری که من به آفریقا - کشورهای خط مقدم مبارزه‌ی با نژادپرستی در آفریقای جنوبی - داشتم، با چند نفر از سران و سیاستمداران و چهره‌های معروف سیاسی و مردمی آن منطقه، گفتگو کردم. با یکی از برجسته‌ترین سیاستمداران آفریقا و چهره‌های مردمی، این مطلب را در میان گذاشتم و گفتم، راه علاج این منطقه و نابودی این رژیم ظالم زورگوی آفریقای جنوبی - که وضعش در آن روز، از امروز خیلی سخت‌تر بود؛ به خاطر آن شخصی که آن روز در آن کشور برسر کار بود - این است که اکثریت مردم، همان تجربه‌یی را که ملت ایران عمل کردند، اعمال کنند. اکثریت قاطع مردم آن‌جا، بومیان سیاه‌پوستند. حکام معتقد به نژادپرستی و حاکمیت سفیدپوستان، یک اقلیت کوچکند. حتّی سفیدپوستانی در آن‌جا هستند که با سیاه‌پوستان همفکر و همعقیده‌اند؛ اما آن حکومت جائر، همچنان می‌تاخت و می‌راند که هنوز هم تقریباً همان‌طور است. من گفتم این مردم، برای این مبارزه‌ی اساسی، سلاح نمی‌خواهند؛ فقط حضور آنها در خیابانها لازم است که بیرون بیایند. ملت - به معنای ملت - نشان بدهد که با آن نظامِ ظالمِ تبعیضگرِ ضد همه‌ی حقایق بشری و حقوق بین‌المللی مخالف است. گفتم در ایران، این حادثه اتفاق افتاد و فقط ملت به خیابانها آمدند. البته مردم مقاومت کردند، کشته شدند، عزیزانشان را از دست دادند، جانشان را فدا کردند؛ اما خسته نشدند. این، خصوصیت حضور عظیم مردمی است که هر مقصودی با آن برآورده می‌شود. البته دیر و زود

دارد، هدفها فرق می‌کند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر قابل تحقق است، بعضی با مشکلات بیشتر همراه است؛ بسته به این است که این ملت، خسته نشوند. آن سیاستمدار انقلابیِ مردمیِ بزرگ - که کسانی که آن چهره را می‌شناسند، همه او را قبول دارند و مرد مجربی هم هست - تصدیق کرد و گفت: درست است، این تجربه کاملاً عملی است؛ منتها ما در این‌جا، آن عامل برانگیزاننده و متحدکننده‌ی ملت شما - یعنی اعتقاد عمیق دینی و آن رهبری عظیم - را کم داریم؛ راست هم می‌گفت. ایستادگی و مقاومت و حضور و وحدت، شرط پیروزی هرجا ملتها دست به دست هم بدهند، حضور داشته باشند، این حضور را ادامه بدهند و با سختیهایش بسازند، ممکن نیست قدرتهای بین‌المللی - امریکا و امثال امریکا - بتوانند آن کاری را که می‌خواهند، در مقابل اینها انجام بدهند. ملتها پیروزند. این، یک واقعیت است. ایستادگی، مقاومت، حضور و وحدت، از شرایطش است. امروز، شما در دنیا می‌بینید که بتدریج در مناطقی از عالم، همین تجربه‌ی ایران تکرار می‌شود و برای همین است که امام بزرگوار ما، به‌طور قاطع می‌گفت که دشمن قادر نیست این ملت را تا وقتی ایستاده و متحد است، شکست بدهد و فرمودند: «امریکا در مقابل ملت ایران، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». ما هم همان حرف را تکرار می‌کنیم. این، اعتقاد ملت ایران و مسؤولان و دست‌اندرکاران نظام جمهوری اسلامی است. راز قضیه، همین حضور و اراده و وحدت مردم است و این، ملت ایران را تا امروز بر دشمنانش پیروز و غالب کرده است. خدا را شکر می‌کنیم که ما در طول این مدت، حتّی در یک صحنه شکست نخوردیم و دشمنان ما شکست خوردند. آنان از هر راهی که وارد شدند، شکست خوردند. از راه جنگ نظامی وارد شدند، شکست خوردند و نتوانستند ملت ایران و این نظام را وادار به عقب‌نشینی کنند. این، شکست نیست؟ تمام قدرتها دست به دست هم بدهند، نتوانند یک ملت را از آن‌جایی که هست، یک قدم عقب بنشانند، شکستِ آنهاست. در زمینه‌ی سیاسی شکست خوردند، در زمینه‌ی اقتصادی هم شکست خوردند و بیشتر هم خواهند خورد. مردم پشت سر دولت حرکت می‌کنند و همکاری خود را ادامه می‌دهند مردم، پشت سر دولت و مسؤولان و مدیران لایق این کشور - که حقیقتاً نعمت خدایند - حرکت می‌کنند و همکاری خود را ادامه می‌دهند. بارها به دوستان، این نکته را گفته‌ام که من هر وقت یادم می‌آید که چنین رئیس‌جمهوری و چنین مسؤولانی داریم، از اعماق دل و با همه‌ی وجود، خدا را شکر می‌کنم. مردم قدر بدانند، که می‌دانند؛ پشت سر مسؤولانشان همکاری کنند، که می‌کنند؛ محکم بایستند. بدون شک، محاصره‌ی اقتصادی و خباثتهای گوناگون امریکا و اذنابش هم، نخواهد توانست کاری بکند. تمام این مشکلاتی که وجود دارد، با سرانگشت لیاقت و کفایت مسؤولان مؤمنی که مردم را پشت سر خودشان دارند، حل می‌شود؛ هیچ تردیدی در این نیست. برای همین هم است که دشمنان ما در خارج، این حقایق - یعنی صلابت ملت ایران - را می‌دانند و می‌بینند. آنهایی هم که بی‌هوش و گیج و دیرفهم باشند و در روال معمولی شما ملت، قدرتتان را نفهمند، در مثل روز قدسی که پیش می‌آید، می‌فهمند. این تفاله‌ها و زباله‌های سیاسی، این فرارکرده‌ها، این پس‌مانده‌های سیاسیِ این ملت - که بیخ ریش اربابهایشان در این گوشه و آن گوشه‌ی دنیا هستند - سر می‌کشند و از هم می‌پرسند: از ایران چه خبر؟ خبر، خبرِ روز قدس در ایران است؛ خبر، خبرِ روز بیست و دوم بهمن در ایران است؛ خبر، خبرِ اتحاد مردم و ایستادگیشان در مقابل هرگونه توطئه‌ی دشمنان است. دل خودشان را به وجود اختلافات و جناح‌بندیها در مسؤولان کشور، خوش نکنند. از اول انقلاب، از این حرفهای متناقض و غلط و مسخره‌آمیز داشتند. اگر کسی از اول انقلاب تا حالا، تحلیلهای محافل سیاسی - همینهایی که رادیوها را می‌گردانند و دولتها را خط می‌دهند - نسبت به اشخاص در جمهوری اسلامی را پهلوی هم بگذارد، یقین خواهد کرد که اینها یا خیلی ابلهند، یا تعمّداً خودشان را به بلاهت می‌زنند و یا خدازده‌اند. هر روزی، نسبت به شخصیتها، قضاوتی کرده‌اند. شخص واحدی، یک روز تندروست، یک روز معتدل است؛ یک روز سازشکار است، یک روز متعصب است؛ یک روز محبوب میان مردم است، یک روز مغضوب مردم است! از نظر آنان، دو نفر یک روز با هم دوستند، یک روز ضد یکدیگرند! رابطه‌های معنوی و الهیِ یک نظام اسلامی را نمی‌فهمند؛ خدا را شکر که نمی‌فهمند، خدا را شکر که «ذهب اللّه بنورهم»(۴). خدا از دلهای اینها نور، و از مغزهایشان تشخیص را گرفته است. چه اختلافی، چه

جناح‌بندی‌یی؟! دنیا به شما و موضعگیریتان نیازمند است البته، در یک جامعه‌ی زنده که مردم آزادند، همه حق اظهارنظر دارند. مردم، به مسؤولان نزدیکند. بالاترین رده‌ی مسؤولان کشور، با معمولیترین انسانها، امکان ارتباط و برخورد معمولی و روزمره دارند. در چنین جامعه‌یی، طبیعی و قهری است که نظرات مختلف سیاسی و اقتصادی وجود دارد. اما نظرات مختلف، یک حرف است؛ آنچه که شما می‌خواهید و آرزو می‌کنید و تبلیغ می‌نمایید - یعنی جناح‌بندیهای مزاحم و معارض یکدیگر - یک حرف دیگر است. این دومی، بحمداللَّه نیست و نخواهد بود و جامعه‌ی اسلامی نمی‌تواند در میان خود و در میان کسانی که به این اهداف مؤمن و معتقدند، دو جناح داشته باشد که اینها بخواهند ریشه‌ی هم را بزنند و زیر پای یکدیگر را خالی کنند. چنین چیزی امکان ندارد؛ مگر کسی که به این راه معتقد نباشد. ملت ما باید ان‌شاءاللَّه همین وحدت کلمه، همین راه و همین تلاش را ادامه بدهند. دنیا به شما و موضعگیریتان نیازمند است. همین مسأله‌ی عظیم فلسطین، همین مسایل گوناگون مسلمانان مظلوم در نقاط مختلف دنیا که در خانه‌ی خودشان غریبند، همین حرکت و جنبش عظیم اسلامی که امروز تقریباً در همه جای دنیای اسلام و نقاط مسلمان‌نشین - از آسیا تا اروپا و آفریقا - محسوس است و مشاهده می‌شود و مسلمانان احساس هویت اسلامی می‌کنند و حرکت می‌کنند و حرف خودشان را می‌زنند و وحدت خودشان را نشان می‌دهند و دشمن خودشان را می‌ترسانند، همه‌ی اینها به ایستادگی و مقاومت و وحدت و اراده‌ی نیرومند شما نیازمند است. امیدواریم که خدای متعال، ملت عزیز ایران را همواره مؤید و موفق کند و در این راه مستدام بدارد و روح عزیز امام بزرگوارمان را از حرکت ملت و مسؤولان شاد نماید و قلب مقدس ولیّ‌عصر را از همه‌ی ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) قدر: ۳ ۲) عیون اخبارالرّضا، ج ۱، ص ۲۳۰ ۳) بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۱۱ ۴) بقره: ۱۷

خطبه‌های نماز عید فطر

خطبه‌های نماز عید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه الّذی خلق السّموات والارض و جعل الظّلمات والنّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نحمده و نؤمن به و نستهدی بهداه و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: و امّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی(۱) اگر در ماه رمضان دستاوردی پیدا کرده‌اید، آن را حفظ کنید عید سعید بزرگ اسلامی فطر را به همه‌ی مسلمین عالم، مخصوصاً آن مسلمانانی که در راه حاکمیت اسلام و معنا بخشیدن به این روزها مجاهدت می‌کنند، علی‌الخصوص به شما ملت بزرگ ایران و جمعیت عظیم نمازگزاران فطر، تبریک عرض می‌کنم. روز عید فطر، همان روز بزرگ و عظیمی است که شما در نماز این عید، خدا را به آن روز قسم می‌دهید؛ «اسئلک بحقّ هذا الیوم»(۲). این روز برای مسلمانان عید است و برای پیامبر «ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا»(۳). در طول تاریخ، این روز ذخیره‌ی پیامبر خدا و مایه‌ی شرف و کرامت و افزایش نام و گسترش دعوت او بوده است. در روز عید، مسلمانان باید به خود بنگرند و ببینند که از ضیافت الهی در ماه مبارک رمضان، چه استفاده و بهره‌یی برده‌اند. ماه رمضان، ماه خودسازی و تقواست. آیا با روزه و با عبادات در آن ماه شریف، توانسته‌ایم بر خودمان چیزی اضافه کنیم و خویش را بسازیم، یا نه؟ امروز به این حساب رسیدگی کنید، و اگر دیدید که در ماه رمضان دستاوردی پیدا کرده‌اید، سعی کنید آن را در طول سال حفظ کنید. ما باید به خدا اتکا و اتکال کنیم عظمت اسلام در طول تاریخ، به مسلمانان ساخته و پرداخته و حقیقتاً آماده‌ی برای بندگی خداست. اگر ملت ایران آماده‌ی بندگی خدا نبود، نمی‌توانست این حرکت عظیم را انجام بدهد و امروز به عنوان الگو و نمونه‌ی جامعه‌ی اسلامی در میان مسلمانان سرتاسر عالم، بلکه نمونه‌ی مجاهدت و فداکاری و بیداری و آگاهی در میان همه‌ی ملتهای مستضعف، معرفی بشود. اگر امروز هم ملت ایران بخواهد این بار سنگین امانت را بر دوش خود حمل کند و به سرمقصد مطلوب برساند، جز خودسازی هیچ راهی ندارد. ما باید به خدا اتکا

و اتکال کنیم و این، جز بندگی و تسلیم در مقابل خدا چیزی نیست. اتکای به خدا و اعتماد به وعده‌ی الهی، از هر کسی برنمی‌آید. تنها کسانی می‌توانند به خدا اتکا کنند، که خدا در دل و یاد آنها باشد. اگر خدا در یاد انسان نباشد و فضای جان او را پُر نکند، به خدا هم اعتماد نخواهد کرد و در میدانهای خطر، نخواهد توانست با اعتماد به خدا حضور پیدا کند. قرآن راه را به ما نشان داده است. خوف از خدا و داشتن تقوای الهی و بندگی و تسلیم و خضوع در مقابل پروردگار، راه فلاح و رستگاری در دنیا و عقباست. امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ی نماز عید فطر، خطاب به مردم مسلمان می‌فرمود: «افلا تائب من خطیئته قبل یوم منیّته»(۴). یعنی آیا کسی نیست که قبل از مرگ و فرا رسیدن میعاد ناگزیر همه‌ی انسانها، از خطاها و گناهان خود در نزد پروردگار توبه کند؟ «الا عامل لنفسه قبل یوم بؤسه و فقره»(۵): آیا کسی نیست که قبل از فرا رسیدن روز تنگدستی - آن روزی که انسان هیچ وسیله‌یی جز رحمت خدا و اعمالی که از پیش فرستاده باشد، ندارد - عمل بکند؟ یعنی امیرالمؤمنین(ع) در روز عید و شادمانی، مردم را به توبه و انابه و تصمیم به عمل و ارتباط با خدا گره می‌زند. برای طلب مغفرت، هیچ لحظه‌یی را نباید از دست بدهیم برادران و خواهران! ما باید از همه‌ی خطاهای خود توبه کنیم. آن‌جایی که امام سجاد و امیرالمؤمنین(علیهماالصّلاةوالسّلام) و سایر بزرگوارانی که در میان آحاد بشر نورانیت بی‌نظیری داشتند، با زبانهای گوناگون و با نفسهای سوزان استغفار و توبه می‌کردند، من و امثال من، برای بازگشت به خدا و طلب مغفرت و انابه‌ی به پروردگار، هیچ لحظه‌یی را نباید از دست بدهیم. در تمام اعمال شبانه‌روز، تقوا را پیشه‌ی خود بکنید؛ یعنی مراقب گفتار و کردار و عمل و تصمیم و اقدام خودتان باشید و نگذارید که هواهای نفسانی، شما را از راه خدا و از تکلیف الهی منحرف بکند. شیطان به اتکای نفس اماره و هواهای نفسانی و خودخواهیها و منیتها و هوسهای ما، ما را از صراطالمستقیم الهی منحرف می‌کند. باید مانند آن کسی که در پیچ‌وخمهای یک راه کوهستانی خطرناک، مراقب هر حرکت و هر قدم پیشرفت خود است، مواظب باشیم. این تقواست؛ یعنی مراقب بودن، خدا را در همه‌ی کارها شاهد و ناظر دانستن، از خطاها و اشتباهاتی که سر می‌زند، زود توبه کردن، به خدا اتکا کردن، از خدا کمک خواستن، به خدا التجا بردن. امروز چشم جهانی، به سوی شما ملت ایران است. امروز ملتها حرکت عظیم خود را با یاد حرکت شما شروع کرده‌اند و به ایمان شما اقتدا می‌کنند. اگر شما بخواهید ملتها این راه را - که راه خدا و اسلام است - ادامه بدهند، باید این راه را با استحکام ادامه بدهید، و این جز با تقوا ممکن نیست. لذا امروز تقوا بزرگترین وظیفه و مسؤولیت ماست. پروردگارا ! همه‌ی ما را متقی و پرهیزگار بگردان. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نشکره و نستغفره و نتوب الیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقة الطّاهره سیّدة نساءالعالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین اوصیکم عباد اللّه بتقوی اللّه از نظر غاصبان فلسطین، مسأله‌ی قدس، یک مسأله‌ی تمام‌نشده است در خطبه‌ی دوم، مایلم تنها یک مطلب را به شما برادران و خواهران نمازگزار عرض کنم و آن، تقدیر و تشکر از حرکت عظیم ملت ایران در روز قدس است. از نظر غاصبان سرزمین فلسطین، مسأله‌ی قدس، یک مسأله‌ی تمام‌نشده است. هیچ‌کس نباید خیال کند که صهیونیستهای غاصب و حامیان بین‌المللی آنها، می‌خواستند فلسطین را بگیرند و حکومت تشکیل بدهند؛ گرفتند و حکومت تشکیل دادند و مسأله تمام شد. قضیه این‌طور نیست. هدفهایی که در تشکیل دولت غاصب صهیونیستی در سرزمین فلسطین وجود داشته است، با این اسرائیل کنونی کاملاً تأمین نمی‌شود. هدف، بالاتر از اینهاست. هدف، ایجاد کشوری است در سرزمینی بزرگتر و پُرجمعیت‌تر از آنچه که امروز غصب کرده‌اند. دیدید به مجرد این‌که آمارهای دولتی اسرائیل به آنها نشان داد که رشد جمعیت مسلمانان در فلسطین اشغالی، از رشد جمعیت مهاجران صهیونیست به آن کشور بیشتر است، به کمک قدرتها و دولتهای پشتیبانشان، باز نقشه‌های قدیمی خود در زمینه‌ی مهاجرت را شدت و شتاب

بخشیدند. بنابراین، مسأله‌ی اسرائیل از اینها بالاتر است. تصور می‌شد که دولتهای عربیِ اسلامیِ مجاورِ سرزمین غصب شده، خواهند توانست، یا لااقل اراده خواهند کرد که از گسترش این غده‌ی سرطانی در قلب عالم اسلام و در آن‌جایی که سه قاره‌ی آسیا و آفریقا و اروپا به یکدیگر متصل می‌شود، مانع بشوند. در اوایل، این تصور را فلسطینیها و شاید بعضی دیگر می‌کردند؛ اما امروز ثابت شده است که جز حرکت ملتها و اراده‌ی مردم مسلمان در سرتاسر آفاق اسلامی، هیچ راه دیگری وجود ندارد. مشتهای گره کرده و شعارهای شما، از هر سلاح دیگری کوبنده‌تر است آن کسانی که در داخل سرزمینهای اشغالی، مظلومانه مبارزه می‌کنند و رنج می‌برند و کتکش را می‌خورند - که تنها امید برای آزادی فلسطین و محو دولت غاصب نیز همان مبارزان داخلی هستند - باید احساس کنند و بدانند که در سرتاسر دنیای اسلام، ملتها به یاد آنها هستند و از آنها پشتیبانی می‌کنند. اگر بخواهیم در آن مبارزان مظلومی که در خانه‌ی خودشان غریب هستند، این احساس پیدا بشود، باید همین‌گونه تظاهرات مردمی در دنیای اسلام به وجود بیاید. این ابتکار روز قدس از سوی امام بزرگ و رهبر عظیم‌القدر ما(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه)، با توجه به همین معنا بود؛ والّا معلوم است مردمی که در خیابانهای تهران راه می‌روند، از این‌جا به وسیله‌ی اسلحه با اسرائیل نمی‌جنگند. امروز برای اسرائیل و حامیانش و بخصوص امریکا، اسلحه‌ی مشت شما که گره می‌شود و شعاری که می‌دهید، از هر سلاح دیگری کوبنده‌تر است. آنان برای مقابله‌ی با سلاحهای دیگر، وسیله دارند. دیدیم که کشورهای عربی در طی چند جنگ، این قدرت را پیدا نکردند که با سلاح با اسرائیل بجنگند و او را شکست بدهند. هر دفعه، یا او کاملاً غالب شد، یا بالاخره پیش برد؛ ولو در وهله‌ی اول جنگ هم غالب نشده باشد. کشورهای عربی اطراف اسرائیل، برای آن‌که این کشور در بُرد تیر آنها قرار بگیرد، هرچه سلاح داشته باشند، باز قدرتهایی که این غده را در دل دنیای اسلام کاشتند، او را دو یا چند برابر مسلح خواهند کرد؛ بنایشان بر این است. آن چیزی که جواب ندارد و آن سلاحی که امریکا و شوروی و دیگر حامیان اسرائیل نمی‌توانند در مقابل آن، سلاح برابر و مشابهی به میدان بیاورند، سلاح اراده و خواست ملتهاست. حامیان اسرائیل سعی کردند روز قدس را از یادها ببرند سیاستمداران عالم باید بدانند که دنیای اسلام اجازه نداده است و نمی‌دهد. باید بدانند که ما حضور دشمن غاصب را در خانه‌ی خودمان فراموش نکرده‌ایم. این‌طور نیست که صهیونیستها دایماً بتوانند دنیای اسلام را در مقابل عمل انجام‌شده قرار بدهند. نخیر، ملتها بیدارند. مبارزه‌یی که از طرف حامیان رسمی اسرائیل و همپیمانان آنها - که حامیان غیررسمی اسرائیلند - با روز قدس شد، یک مبارزه‌ی تماشایی است. برای روز قدس رقیب درست کردند و سعی نمودند که این روز را از یادها ببرند. ما در هیچ جای دنیای اسلام ندیده‌ایم که قدرتهای جهانی اجازه بدهند، دولتهای محلی مردم را به این حرکت و راهپیمایی وادار کنند. متأسفانه سیاست قدرتهای گردن‌کلفت دنیا، در بسیاری از کشورهای اسلامی، دارای نفوذ است. این از بدبختیهای مسلمین و دنیای اسلام است. چرا نباید در روز قدس، دولتهای کشورهای اسلامی، مردم را به راهپیمایی در خیابانها تشویق کنند؟ مگر چه چیزی از آنها کم می‌شود؟ اگر با آرمان فلسطین همراه و موافقند، چرا اجازه نمی‌دهند؟ ملت ما در حساسترین مسایل، حضور خود را نشان داده است شما ملت ایران، حقاً و انصافاً عظمت را مجسم کردید؛ اراده‌ی ملی را به معنای واقعی کلمه نشان دادید و به دنیا فهماندید که حضور ملت در صحنه‌ی سیاست یعنی چه، اعلام نظر یعنی چه، اعلام اراده‌ی ملی یعنی چه. با حوادثی که کم‌وبیش در این یک سال در عالم اتفاق افتاد، دنیا تازه معنای قدرت ملتها و حاکمیت آنها را بر نظامهای گوناگون می‌فهمد. ملت ما در تمام مراحل زندگی این یازده سال اخیر، این حضور و این قدرت و این اراده‌ی مسلط را نشان داده؛ آن هم نه فقط در مسایل کشور خودش، بلکه در حساسترین مسایل جهانی و بین‌المللی، که یکی همین مسأله‌ی قدس است. انقلاب اسلامی، به برکت همین حضور شما مردم به پیروزی رسید و من امیدوارم و اطمینان دارم که به برکت همین حضور و بیداری شما، خواهد توانست به تمام آرمانها و آرزوهایش برسد. خداوند ان‌شاءاللّه شما ملت رشید و نیرومند و بااراده و یکپارچه و قوی را، همواره موفق و بیدار و مسلط برخواستها و آرمانهای خود و انقلابتان بدارد و از این اجتماع عظیم شما و از اعماق دل آحاد این ملت، سلامها و درودهای محبت‌آمیز و ستایش‌آمیز را به روح مطهر و منور امام عزیزمان برساند و همه‌ی

آرزوهای آن بزرگوار را در نزدیکترین زمان ممکن، برآورده کند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) نازعات: ۴۰ و ۴۱ ۲) مفاتیح الجنان، ذکر نماز عید فطر ۳) مفاتیح الجنان، ذکر نماز عید فطر ۴) ۱ و ۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۸ ۵)

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از معلمان و مسؤولان امور فرهنگی کشور و جمعی از کارگران، به مناسبت روز

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از معلمان و مسؤولان امور فرهنگی کشور و جمعی از کارگران، به مناسبت روز معلم و روز جهانی کارگر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جریان فکری شهید مطهری، یک جریان ممتاز هم مناسبتهای امروز، مناسبتهای مهم و قابل تأمل و توجهی برای ملت ماست؛ هم شما حضار عزیزی که تشریف دارید، همه جزو گروهها و قشرهای مؤثر در جامعه‌ی اسلامی و در سازندگی انقلابی کشور اسلامی هستید. لازم است تشکر و ارادت خودم را به برادران و خواهران معلم - این قشر زحمتکش و صدیق - و همچنین به برادران و خواهران کارگر - این قشر زحمتکش و خدوم - و همچنین به برادرانی که در عقیدتی، سیاسی نهاد مقدس سپاه پاسداران، به وظایف مهم خودشان مشغول هستند و نیز به دانشجویان و دانش‌آموزان و مسؤولان حاضر در جلسه، مخصوصاً آنها که با نام و یاد برجسته‌ی امروز، یعنی شهید بزرگوار و فراموش‌نشدنی انقلاب (شهید مطهری) رابطه‌ی ویژه‌یی دارند - یعنی محصلان و طلاب مدرسه‌ی عالی و مدارس شهید مطهری - عرض کنم. در ابتدا، یک جمله در باب این شهید بزرگوار بگویم؛ چون مسأله‌ی عالم متفکر فیلسوف یگانه‌ی ما - مرحوم آیةاللَّه مطهری (رضوان‌اللَّه تعالی علیه) - مسأله‌ی یک یاد خشک و خالی نیست که کسی زحمتی می‌کشد و از دنیا می‌رود، یا زحمتی می‌کشد و شهید می‌شود و ما لازم است که از او یاد کنیم و شکرانه‌ی زحمات او را بداریم؛ بلکه مسأله، مسأله‌ی یک جریان فکری در جامعه‌ی ماست که هرچه می‌گذرد، برجستگی بیشتری پیدا می‌کند. در زمان حیات آن شهید، کسانی که او را می‌شناختند، زیاد نبودند و کسانی که به عمق برجستگی و نورانیت فکری او آشنا بودند، باز هم کمتر بودند؛ اما امروز در محیط ذهنی انقلاب، جریان فکری شهید مطهری، جریان ممتازی است. این کتابها و مباحث و گفتارهایی که آن عالم دلسوز و مؤید من عنداللَّه، به آنها پرداخته است - چه مباحث اجتماعی، چه مباحث فکری، چه مباحث عمومی و چه مباحث فلسفی خاص - یکایک آنها، برای جامعه لازم و حیاتی است. البته از این کتابها، همه نمی‌توانند استفاده کنند - سطح خاصی دارد - اما می‌شود کاری کرد که از این مطالب، همه‌ی جامعه و جوانان ما استفاده کنند. باید روی افکار شهید مطهری، کار فکری بشود. یعنی جمعی اهل تحقیق و علاقه‌مند به کار علمی، بنشینند و نظرات و تفکرات شهید مطهری را در ابواب مختلف استخراج کنند. مثلاً از مجموع آثار ایشان، نظر آن شهید را در باب وجود، در باب انسان، در باب اختیار، در باب عدالت، در باب تاریخ، در باب قضا و قدر، در باب عرفان و درباره‌ی موضوعات بی‌شمار و متنوعی که ایشان در مباحثشان مطرح کرده‌اند، استخراج کنند. اگر نظرات مختلفی در طول زمان داشته‌اند، مثلاً در یک دوره در مسأله‌یی، این نظر را داشته و سپس در چند سال بعد، نظر ایشان تغییر کرده، آن را در این کتاب مشخص کنند و روی آن کار نمایند. این، راه گسترش و پیشرفت و شکوفایی فکری جامعه بر مبنای آثار شهید مطهری است که امیدواریم این کار انجام بگیرد و در وضع کنونی، همه‌ی قشرها مسؤولیت خودشان را در قبال این حرکت عظیمی که جامعه‌ی ما به آن سرگرم است، پیدا کنند و آن را بخوبی انجام دهند. تهاجم فرهنگی، بیشترین همت دشمن به مناسبت حضور معلمان و فرهنگیان عزیز، عرض می‌کنم که عناصر فرهنگی جامعه - هرکه هستند، هرچه هستند، چه وابستگان به دانشگاهها، چه وابستگان به حوزه‌های علمیه و چه دیگران - باید بدانند که امروز دشمن، بیشترین همت خود را روی تهاجم فرهنگی گذاشته است. من به‌عنوان یک آدم فرهنگی، این را عرض می‌کنم، نه به‌عنوان یک آدم سیاسی. وقتی به صحنه‌ی نبرد نگاه می‌کنم، صحنه‌یی را می‌بینم که یک طرف آن، شما ملت ایران که طرفدار اسلام و نجات

مستضعفان و دشمن نظام استکباری دنیا هستید، قرار دارید و طرف دیگر آن، دشمنان شما، یعنی سردمداران جبهه‌ی استکبار و ضد اسلام، دنباله‌روهایشان و اراذلی که در این بین، به‌خاطر منافع شخصی و هواهای نفسانی، دنبال بوق استکبار و خر دجال او راه افتاده‌اند، قرار دارند. الان، کارزاری برپاست؛ شوخی نیست. جنگ نظامی، تمام شد. تازه اگر دشمن - یعنی استکبار جهانی - بتواند، حرفی ندارد که باز هم جنگ نظامی را راه بیندازد؛ منتها برایش آسان نیست. الان، یک کارزار فکری و فرهنگی و سیاسی در جریان است. هر کس بتواند بر این صحنه‌ی کارزار و نبرد تسلط پیدا کند، خبرها را بفهمد، احاطه‌ی ذهنی داشته باشد و یک نگاه به صحنه بیندازد، برایش مسلّم خواهد شد که الان دشمن از طرق فرهنگی، بیشترین فشار خود را وارد می‌آورد. کم هم نیستند قلم‌به‌مزدها و فرهنگیهای دین و دل و وجدان باخته و نشسته‌ی پای بساط فساد استکبار - چه غالباً و اکثراً در خارج کشور و چه تک‌وتوکی در داخل کشور - که برای مقاصد استکباری، قلم هم بردارند، شعر هم بگویند، کار هم بکنند و دارند می‌کنند. پاسخ هجوم فرهنگی، تفنگ نیست نبرد فرهنگی را با مقابله‌ی به‌مثل می‌شود پاسخ داد. کار فرهنگی و هجوم فرهنگی را با تفنگ نمی‌شود جواب داد. تفنگ او، قلم است. این را می‌گوییم، تا مسؤولان فرهنگ کشور و کارگزاران امور فرهنگی در هر سطحی و شما فرهنگیان عزیز - اعم از معلم و دانشجو و روحانی و طلبه و مدرّستان، تا دانش‌آموزتان و تا کسانی که در بیرونِ این نظام آموزشی کشور مشغول کارند - احساس کنید که امروز، سربازِ این قضیه شمایید و بدانید که چگونه دفاع خواهید کرد و چه کاری انجام خواهید داد. مثل جنگ نظامی، چشمها را باید باز کرد و صحنه را شناخت. در جنگ نظامی هم، هر طرفی که بدون شناسایی و دیده‌بانی و بدون دانستن وضعیت دشمن، چشمش را ببندد، سرش را پایین بیندازد و جلو برود، شکست خواهد خورد. در جنگ فرهنگی هم، همین‌طور است. اگر ندانید که دشمن کار می‌کند، یا از آن‌که می‌داند، فرمان نبرید، از فرمانده‌ی فرهنگی دستور نگیرید، یا او از نیروی شما استفاده نکند و مانور و سازماندهی را درست انجام ندهد، پشت سرش شکست است. رادیو، تلویزیون، مدارس، وزارت ارشاد، روزنامه‌ها، مجلات و کلاً مجموعه‌ی بنای فرهنگی کشور، مسؤولیت دارند. شما معلمان، مشخص است که سنگرتان کجاست. مسؤولیتتان هم، مسؤولیت بسیار بزرگی است. مردم قدر کارگزاران تعلیم و تربیت را بدانند نسلی که رژیم فاسد و مفسد و ظالم و بشدت پلید گذشته را ندیده، نسلی که مقدمات انقلاب را ندیده، نسلی که کتک خوردنها را در دوران غربت ندیده، نسلی که محنت جنگ را با گوشت و پوست خودش لمس نکرده، نوبه‌نو زیر دست شما معلمان می‌آید. شما می‌خواهید از این نسل، انسانهایی بسازید که انقلاب را حفظ کنند؛ کار سخت و بزرگی است. به این کار بزرگ، اهمیت بدهید و قدر آن را بدانید. مردم هم، قدر معلمان و کارگزاران تعلیم و تربیت را بدانند. مسؤولان مدارس هم بفهمند که چه چیزی در چنته دارند و چه کار می‌کنند. مردم، هم از لحاظ مادّی و هم از لحاظ معنوی، به آموزش و پرورش، به مدرسه‌سازی، به تعلیم و تربیت کمک کنند، تا بشود این صحنه‌ی نبرد و کارزار را پیش برد. شما ملت ایران، شما ستونهای انقلاب اسلامی جهانی، شما ملت شاهد - «لتکونوا شهدا علی النّاس»(۱) - که بر جامعه‌ی بشری، شهدا و گواهان هستید، با این امانت سنگینی که بر دوش شماست، باید بتوانید این امانت را حفظ کنید، این بار را نگهدارید، چشم و دل مستضعفان تمام دنیا و کسانی را که به نحوی زخمدیده‌ی نظام پلید استکباری هستند، به خودتان جلب کنید و آنها را امیدوار نگهدارید. سیاستهای جهانی، برای انقلاب اسلامی خواب خطرناکی دیده بودند کارگران هم همین‌طور. در طول تاریخ یک جامعه، زمان و لحظه‌یی وجود دارد که نیاز به فردی یا قشری، خیلی مهم و مؤثر می‌شود. آن زمان و آن لحظه، گاهی شناختش سخت است. من عرض می‌کنم، کمتر دوره‌یی از دوره‌های زندگی این ملت وجود داشته که احتیاجش به نیروی کار صادق و سالم و مؤمن، به قدر دوران انقلاب - بخصوص در این دوران فعلی - بوده باشد. بحمداللّه کارگران در کشور و جامعه‌ی ما، همان‌طوری که از آنها انتظار می‌رفت، عمل کردند. من از روزهای هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم بهمن سال پنجاه‌وهفت، خاطرات عجیبی دارم که حالا ـ وقت نقلش نیست. اجمالاً ـ باید بگویم، آن روز ما فهمیدیم که سیاستهای جهانی، برای انقلاب اسلامی چه خواب خطرناکی دیده‌اند. این خواب شوم را می‌خواستند به وسیله‌ی

کارگران تعبیر کنند و کارگران مسلمان ما، آن‌چنان با پشت دست به دهان اینها زدند که رفتند دیگر برگردند. این را من از نزدیک، به چشم خودم مشاهده کردم؛ روایت نیست. آن روزی که هنوز پرچم رنگ‌ورورفته و پوسیده‌ی تفکرات الحادی مارکسیستی - که بحمداللّه امروز دنیا، از شر افسون این تفکرات شیطانی خلاص شده است - کاملاً مثل امروز سقوط نکرده و نیفتاده بود، گروههای چپ و وابسته، تلاش زیادی می‌کردند، تا از کارگران استفاده کنند. از یک‌طرف، اینها به شکل بسیار موذیانه‌یی عمل می‌کردند، و از یک‌طرف هم عناصر بازمانده و ته‌مانده‌ی بساط طاغوت، کم و بیش وجود داشتند. دو کار مهم کارگران در ابتدای انقلاب کارگران ما، دو کار انجام دادند که در تاریخمان ماندنی است. یکی این‌که نگذاشتند گردش چرخ کارگاه بخوابد؛ همان مقداری که ممکن بود. حالا آن‌جایی که مسؤولان مربوطه، نتوانستند امکانات و مواد اولیه فراهم کنند، بحثی نیست؛ اما تا آن‌جایی که مواد اولیه و ماشین و افزار و کارگر بود، کارگر نگذاشت کار لنگ بشود. ما در طول این یازده سال، یک روز مسأله‌ی کارگری - به معنایی که دشمن می‌خواست - نداشتیم. این، به‌خاطر ایمان و عشق کارگران به اسلام و انقلاب و به‌خاطر ارادت صادقانه‌شان به امام عظیم‌الشأن بود که کارگران و دیگر قشرها، واقعاً از اعماق جان، به آن مرد ملکوتی و الهی، عشق می‌ورزیدند و نمی‌خواستند خاطر او آزرده بشود. این عشق و ایمان، موجب شد که این حرکت انجام بگیرد. کار دوم، حضور در صحنه‌ی جنگ بود. سخت‌ترین دفاع را کارگران - چه کارگران شهری، چه کارگران روستایی - کردند. در این بسیج عظیم مردم برای جبهه‌ها، اغلب همین طبقات پایین و محرومان جامعه و از جمله، طبقات کارگر که اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دادند، بودند. یعنی غیر از نبرد اقتصادی، به نبرد نظامی هم می‌پرداختند. این، خیلی ارزش دارد؛ این را حفظ کنید. جمله‌یی را مکرر حضرت امام(ره) می‌فرمودند که در این یازده سال، آن جمله مکرر تجربه شد. امام، این مضمون را همواره تکرار می‌کردند که این انقلاب و این نظام، مدیون پابرهنگان است و نیرویی که آن را حفظ خواهد کرد، همین پابرهنگان و طبقات محروم جامعه هستند. در دوران رژیم فاسد و مفسد پهلوی، فساد را طبقات مرفه بی‌درد، سرمایه‌داران فاسد، آن کسانی که به پولی که از راههای نامشروع و بندوبستهای سیاسی و فساد در عمل به دست آمده بود، متکی بودند، در جامعه رایج می‌کردند. همانها موجب شدند که آن رژیم ساقط شد؛ چون رژیم منحوس پهلوی، متکی به آنها بود. این نظام را قشرهای محروم و متوسط - که غالب مؤمنین را اینها تشکیل می‌دهند - به‌وجود آوردند و از آن حمایت و دفاع کردند. اینها وفادارند و پشتیبان این نظام هم اینهایند. لذا این نظام، به پشتیبانی این توده‌ی عظیم مردم مؤمن، ماندنی و پایدار و بادوام است. کار برای توسعه‌ی کشور عبادت است من به کارگران سفارش می‌کنم که در هر بخشی و در هرجایی مشغول کار هستند - کارگاههای بزرگ، کارگاههای کوچک، کارهای دستی، کارهای ماشینی عظیم، کارهای کشاورزی و روستایی - این روزها را روز کار بدانند، این دوران را دوران کار جدی تلقی کنند و کار را هم عبادت بدانند. این کاری که شما برای توسعه و پیشرفت کشور می‌کنید، یک عبادت قطعی است. به مسؤولان هم سفارش می‌کنم که پاس طبقات کارگر و محروم و مستضعف و این مردم مؤمن را بدارند؛ آنها را در قوانین، در مراجعات اداری و در سایر مراجعات گوناگونی که با دستگاههای دولتی دارند، مورد توجه قرار بدهند. سیاست اداره‌ی کشور، باید در جهت سود طبقات محروم و رفع محرومیت از آنها باشد؛ کمااین‌که همین‌طور هم هست. بحمداللّه این سیاستهای اقتصادی که امروز دولت تعقیب می‌کند و من این سیاستها را می‌شناسم و می‌دانم چه کار می‌کنند، در جهت خدمت به محرومان است. از طرف قشرهای مختلف، بایستی ان‌شاءاللّه همکاری بشود، تا کشور بتواند نیازهای محرومان را برآورده کند. قوام سپاه، به روحیه‌ی انقلابی و ایمان جوانان آن است یک جمله‌ی کوتاه هم راجع به برادران عقیدتی، سیاسی عرض کنم. آن جمله، این است که برادران عقیدتی، سیاسی که در سپاه پاسداران مشغول خدمت هستند، این کار را بایستی خیلی مهم بشمارند؛ زیرا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، رکن رکین و پایه‌ی محکم دفاع از انقلاب و به تعبیر امام عزیزمان(ره)، یکی از دو بازوی نیرومند مسلح جمهوری اسلامی است. ایشان، دو بازویشان را این‌طور بلند کردند و به من فرمودند: یک بازو، ارتش است؛ یک بازو، سپاه. قوام سپاه، به روحیه‌ی انقلابی و ایمان این جوانان

پُرشور و مؤمن است. این ایمان، بایستی هم حفظ بشود، هم تقویت گردد و هم از جهات اعتقادی و فکری، با روشن‌بینی و عمق فکری، همراه بشود. این کار را که عقیدتی، سیاسی می‌کند، وظیفه‌یی بسیار مهم است. مسؤولان سپاه باید همکاری بکنند، تا این برادران بتوانند این وظیفه را بخوبی انجام بدهند و ان‌شاءاللَّه خیر و صلاح این کار، به انقلاب و کشور برمی‌گردد. استکبار، نان هیبت و تشر خود را می‌خورد و اما مسأله‌یی که این روزها در سطح جمعی از اهل فکر و اهل نظر در جریان است، مذاکره کردن و مذاکره نکردن است. (۲) بعضی حرفی می‌زنند، بعضی حرف دیگری می‌زنند. اینها چیزی می‌نویسند، آنها چیز دیگری می‌نویسند. راجع به این موضوع، من باید جمله‌ی کوتاهی را خیرخواهانه و دلسوزانه عرض بکنم. قبلاً به این نکته هم اشاره بکنم که من از اظهار نظر کسی که نظر سیاسی خودش را بیان بکند، نگرانی ندارم. مادامی که در اظهار نظری، دروغ و تهمت و فتنه و فریب نباشد، مانعی ندارد. بله، اگر دروغ و افترا و فریب بود، ما به‌عنوان مسؤول، نباید اجازه بدهیم یک نفر بیاید مردم را فریب بدهد، یا به آنها دروغ بگوید. اما آن‌جایی که دروغ و تهمت و فریب و اهانت به کسی نیست، چه مانعی دارد هر کسی نظرش را بگوید. من می‌خواهم به نویسندگان و صاحب‌نظران و قلم‌به‌دستان و تریبونداران سفارش کنم که از حرف مخالف آشفته نشوند. چرا ما آشفته بشویم؟ ما منطق و استدلال داریم. حرف ما، نه فقط برای ملت خودمان، بلکه برای صدها میلیون مسلمان و غیرمسلمان در دنیا، قابل قبول است. چرا ما وقتی حرف منطقی داریم، از این‌که کسی حرفی بزند، آشفتگی و اضطراب نشان بدهیم؟ بله، هر حرفی را نباید بی‌جواب گذاشت. اگر خلاف هست، باید جواب داد؛ منتها از جاده‌ی ادب نباید خارج شد. و اما مذاکره. من معتقدم، آن کسانی که فکر می‌کنند ما باید با رأس استکبار - یعنی امریکا - مذاکره کنیم، یا دچار ساده‌لوحی هستند، یا مرعوبند. من بارها این نکته را عرض کرده‌ام که استکبار، بیش از این‌که نان قدرت و توانایی خودش را بخورد، نان هیبت و تشر خودش را می‌خورد. اصلاً استکبار، با تشر و ابهت و شکلک درآوردن و ترساندن این و آن، زنده است. دولتهای انقلابی، مانع تأمین منافع امریکا الان امریکا طوری با ملتهای جهان سوم - حتّی این اواخر، با ملتهای ثروتمند و قوی - حرف می‌زند که انگار اگر او نخواهد، اینها نمی‌توانند نفس بکشند! اصلاً امروز امریکا، با شوروی و اروپا هم این‌گونه حرف می‌زند؛ با کشورهای جهان سوم در آفریقا و آسیا که به‌جای خود. سردمداران این کشورها هم متأسفانه باور می‌کنند؛ در حالی که اگر ده کشور از کشورهای فقیر دنیا - نمی‌گویم همه‌ی کشورها، یا کشورهای پولدار - بیایند با هم متحد بشوند و تصمیم بگیرند که از امریکا نترسند، با او کاری نداشته باشند، به امریکا باج هم ندهند، اجازه ندهند که او از آنها استفاده‌ی سوق‌الجیشی و نظامی و اقتصادی بکند؛ نه فقط امریکا، بلکه جناح مستکبر دنیا را می‌توانند وادار به عقب‌نشینی کنند. دلیل واضح این امر، آن است که هرجا در کشورهای فقیر، انقلابی پدیدار شد و دولتی سر کار آمد که نخواست به امریکا باج بدهد، امریکا تمام نیرویش را برای این‌که آن دولت را شکست بدهد و از بین ببرد و یک دولت طرفدار خودش بیاورد، متمرکز کرد. چرا؟ چون می‌ترسند و می‌دانند که با یک دولت انقلابی - ولو در امریکای لاتین و یا در انتهای افریقا - نمی‌توانند منافعشان را تأمین کنند و آن کاری را که می‌خواهند، انجام بدهند. در نیکاراگوئه، دولتی سر کار آمده بود. این کشور، با آن‌که کشور بسیار فقیر و کوچک و دارای جمعیت کم و منابع مالی خیلی ضعیفی است، در عین حال، امریکا آن‌قدر پول به ضد انقلابیون آنها داد و از اطراف و اکناف فشار آورد که مجبورشان کرد از صحنه‌ی حکومت کنار بروند. آن بیچاره‌ها هم، پایه‌های مردمی و ایمانیشان آن‌قدر محکم نبود، قدرت فشار هم نداشتند، از اول هم خودشان را متکی به جای دیگری بار آورده بودند. بنابراین، نتوانستند و کنار رفتند. اگر امریکا از دولتهای انقلابی واهمه ندارد و مقاومت آنها برای او، یک مقاومت غیرقابل نفوذ نیست، چرا می‌خواهد آنها را واژگون کند؟! اگر احتیاج ندارد، چنانچه فلان جا، یک حکومت انقلابی سر کار می‌آید، امریکا بگوید ما با تو قطع رابطه می‌کنیم و به تو کمک هم نمی‌کنیم. چرا برای این‌که او را از بین ببرند، توطئه می‌کنند؟ برای خاطر این‌که می‌دانند اگر او سر کار باشد، اینها دیگر نمی‌توانند منافعشان را تأمین کنند و در آن‌جا زور بگویند. پس، حتّی یک دولت انقلابی هم می‌تواند به اندازه‌ی شعاع خودش، امریکا را عقب بزند، یا متوقف کند. اینها، آن‌طور که وانمود

می کنند، غیرقابل شکست نیستند. دولت امریکا به‌فکر قوانین بین‌المللی نیست دلیل واضح دیگر بر این‌که امریکا، آن‌طوری که ادعا می کند، قدرت ندارد و هیبت او - هیبتی که آدمهای ضعیف را می‌ترساند - خیلی بیش از قدرت واقعی است، این است که خیلی جاها می‌خواهند اعمال قدرت و زور کنند، اما قادر نیستند. به چه دلیل؟ به دلیل این‌که آن‌جایی که می‌توانستند، کردند و آن، پاناماست. اگر امریکا می‌توانست آن کاری را که در پاناما کرد، (۳)در کشورهای انقلابی دیگر، در همان کوبایی که آن‌قدر از آن ناراحت و شکار است، بکند، انجام می‌داد؛ پس نمی‌تواند. اگر می‌توانست این کار را در کشورهای دیگری که در آن منطقه و یا در مناطق دیگر هستند و با سیاست امریکا مخالفند، انجام بدهد، انجام می‌داد؛ به دلیل این‌که در پاناما انجام داد. اینها که به فکر مسایل انسانی نیستند. دولت امریکا که به فکر قوانین بین‌المللی نیست. اینها که به حقوق ملتها احترام نمی‌گذارند. یک وقت بتوانند، وارد کشوری می‌شوند و بدون اعتنا به حقوق آن ملت، حکومت و دولتش را از بین می‌برند. آن فرد را هم برداشتند بردند و در کشور خودشان، زندانی کردند. هرجا بتوانند، همین کار را می‌کنند. آن‌جایی که نمی‌کنند، نمی‌توانند. این، واقعیت قدرتشان است. نمونه‌ی واضحش، خود کشور انقلابی ماست. خواستند حمله‌ی نظامی کنند، ولی نتوانستند. قضیه‌ی طبس یادتان است؟ پس آمدند، اما نتوانستند. اگر می‌توانستند، ده بار دیگر هم می‌آمدند؛ نتوانستند که نیامدند، قدرتش را نداشتند، می‌دانستند که شکست می‌خورند. آن وقتی که خیال می‌کردند می‌توانند، ملاحظه نکردند که این، خلاف حقوق ملت ایران و برخلاف قراردادها و عرف بین‌المللی است که انسان از آن طرف دنیا، به این طرف بیاید و هلیکوپتر و هواپیما وارد مرزهای کشوری بکند. آن نادان اسبق، (۴)خیال می‌کرد که می‌تواند؛ به همین‌خاطر آمد، بعد دید نمی‌تواند و شکست خورد. اگر می‌توانست، باز هم می‌آمد؛ ولی نتوانست. شکی نیست که در این یازده سال، امریکا اگر می‌توانست نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرد، می‌برد؛ ولی نتوانست. این، معنای آن حرفی است که امام فرمودند و با همان تعبیرِ امام درست است که: «امریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». مرعوب شدن از تواناییهای امریکا، چیز بسیار غلطی است این، از آن طرف قضیه. از طرف مثبت هم، مرعوب شدن از تواناییها و اقتدارات امریکا، چیز بسیار غلطی است. خیلی از کشورها هستند که وابسته‌ی به امریکا و مراود با او هستند؛ سران آنها، دوستان امریکا هستند و در آن کشورها، اجازه‌ی کمترین اهانتی به امریکا داده نمی‌شود. امریکا، برای آن کشورها چه کار کرد؟ کدام مشکلِ آنها را برطرف کرد؟ کدام نقطه‌ی کور زندگی آنها را باز نمود؟ کدام ثروت را روی سرشان ریخت؟ کدام خیر را به طرف آنها سرازیر کرد؟ چرا نسبت به اقتدارات امریکا مرعوب می‌شوید؟ به‌عکس، آن کشورهایی که درِ خانه را به روی این دزد خائن باز گذاشتند، وارد شد و هرچه بود، برد. اگر اعتباری داد، برای این داد که با آن اعتبار، به بازارهای خود او بروند و دولاّ پهنا قیمت را حساب کنند، جنس بخرند، تا کارخانه‌هایش بچرخد. اگر وام داد، برای این داد که با آن وام بروند محصولات خودش یا همپیمانانش را بخرند. اگر سلاح داد، برای این داد که از دشمنان او - نه دشمنان خودشان - با این سلاح دفاع کنند. نمونه‌اش، رژیم گذشته‌ی ماست. این‌طور نیست که اگر امریکا با کشوری بد بود، آن کشور دیگر نتواند در دنیا نفس بکشد، و اگر خوب بود، آن کشور دیگر خیالش آسوده باشد. خود امریکاییها، این گونه تبلیغ و وانمود می‌کنند که اگر کشوری با آنها بد باشد، تمام راهها به روی او بسته خواهد بود. نه، این‌طور نیست. یازده سال است که شعار «مرگ بر امریکا» از دهان مردممان نیفتاده، راهها هم روی ما بسته نبوده است. اگر ما تلاش و همت کردیم، توانستیم راه خودمان را باز کنیم. مگر دنیا متعلق به امریکاست؟! این زورگویان قلدرِ متکبرِ فاسد که ادعای مالکیت دنیا را می‌کنند، چه کسانی هستند؟ غلط می‌کنند. اگر اینها با کسی دوست بودند، خیرات و برکات بر سر آن ملت نازل نخواهد شد. اینها با مردمی که دوست هستند، مایه‌ی بدبختی و روسیاهی آن ملت می‌شوند. ناراحتی امریکا به‌خاطر پایبند بودن مردم به اسلام ناب محمّدی است این، توضیح مسأله‌ی مرعوب شدن بود، و اما مسأله‌ی ساده‌لوحی و مذاکره. مذاکره، یعنی چه؟ صرف این‌که شما بروید با امریکا بنشینید حرف بزنید و مذاکره کنید، مشکلات حل می‌شود؟ این‌طوری که نیست. مذاکره در عرف سیاسی، یعنی معامله. مذاکره با امریکا، یعنی معامله با امریکا. معامله، یعنی داد و ستد؛ یعنی چیزی بگیر،

چیزی بـده. تو از انقلاب اسلامی، به امریکـا چه می‌خواهی بـدهی، تا چیزی از او بگیری؟ آن چیزی که شـما می‌خواهیـد به امریکا بدهیـد، تـا در مقابل از او چیزی بگیریـد، چیست؟ ما چه می‌توانیم به امریکا بـدهیم؟ او از ما چه می‌خواهـد؟ آیا می‌دانیـد که او چه می‌خواهد؟ «و ما نقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»(۵). واللّه که امریکا از هیچ‌چیز ملت ایران، به قدر مسلمان بودن و پایبند بودن به اسلام ناب محمّدی، ناراحت نیست. او می‌خواهد شما از این پایبندیتان دست بردارید. او می‌خواهد شما این گردنِ برافراشته و سرافراز را نداشته باشید؛ حاضرید؟ من بـا مـذاکره‌ی بـا امریکـا مخـالفم می‌گوینـد بیاییـد بـا گروگانها معامله کنیـد.(۶)این هم ساده‌لوحی است. مـا البته از اول اعلام کردیم که مایلیم به قـدری که قـدرت داریم، کمک کنیم که گروگانها آزاد بشونـد. ما که مالک گروگانگیران نیستیم. آنها مردمان مستضعف مظلومی هستند که روی انگیزه‌های گوناگونی، گروگانها را در اختیار دارند. تا آن‌جایی که از لحاظ اصول ما، اشکالی نداشته باشد و حرف ما بُرندگی داشته باشد، حرفی نداریم کمک کنیم؛ اما نه برای خاطر امریکـا، بلکه برای خـاطر تکلیف، برای خـاطر انسـانیت و برای خـاطر اصول. این، اصول مـاست؛ امریکـا کیست؟ آیـا ما برای خاطر امریکا این کار را می‌کنیم؟ حالا فرض کنیم که یک نفر آمد، برای خاطر امریکا این کار را کرد؛ امریکا چه پاسخی خواهد داد؟ در تلکسهای همین دیروز و پریروز خواندیم که از آن طرف، بوش از سوریه، به‌خاطر کمکش به آزادی گروگانها تشکر کرده است، و از آن طرف هم دولت امریکا به سوریه اخطار کرده، یا به تعبیر آنها هشـدار داده که شـما خیال نکنید صـرف آزادی این گروگانها، برای عادی شدن روابط شـما با امریکا کافی است؛ باید در سیاسـتهایتان تجدید نظر کنید! آن‌وقت اسم برده که در سیاستهای مربوط به جنگ اعراب و اسرائیل تجدیدنظر کنید؛ یعنی وارد پیمان کمپ دیوید بشوید! خاک بر سـر آن ملت و دولتی که زیر بار این‌طور تحمیلهای امریکا برود. توقعات امریکا نسبت به کسانی که در آنها اندکی ضـعف احساس می‌کند، این‌گونه است. صریحاً می‌گوید که باید در سیاستهایتان - سیاستهای جنگ اعراب و اسرائیل - تجدید نظر کنید! چه ساده‌لوحی است که کسانی بگویند برویم پشت میز مـذاکره بـا یـک دسـتگاه متکبر و بی‌اعتقـاد به اصول انسـانی و حقوق بین‌الملل بنشـینیم. امریکاییها، به اصول و حقوق بین‌الملل، اعتقادی ندارنـد. دولت امریکا، همان دولتی است که افسـر جنایتکارش دسـتور تیر داد، موشک شـلیک کردند، هواپیمای مسافربریِ چنـد صـد نفره را در دریا ساقط نمودند و مرد و زن و کوچک و بزرگ را نابود کردند و دولت امریکا این افسـر را محاکمه نکرد و شنیـدم که رئیس‌جمهور فعلی امریکا، (۷) به آن افسـر مدال لیاقت داده است! اینها، این‌طور هسـتند. شما چه می‌گویید؟ مگر اینها به حقوق بین‌الملل معتقدنـد؟ مگر اینها به حقوق انسانها معتقدنـد؟ نخیر. من با مـذاکره‌ی با امریکا مخالفم و دولت جمهوری اسـلامی، بـدون اجـازه‌ی من امکـان نـدارد چنین کـاری را بکنـد و خودشـان هم قاعـدتاً با چنین کاری موافق نیسـتند. در دیپلماسـی، نبایـد از منطقه‌ی ممنوعه تجـاوز کرد بعضـی می‌گوینـد، دیپلماسـی فعـال. بله، مـا معتقـد به دیپلماسـی فعـال هسـتیم. مـا معتقـدیم که وزارت خارجه‌ی ما باید در سطح جهان - منهای همین چند موردی که اسـتثنا کردیم - مشغول فعالیت باشد. البته بارها گفته‌ایم که عزت و حکمت و مصـلحت را رعایت کنند. بروند با همه‌ی دولتها، سیسـتمهای مختلف، عقاید مختلف، روشهای گوناگون، ارتباطات داشته باشـند؛ مـانعی نـدارد، لیکـن منطقـه‌ی ممنـوعه‌یی وجـود دارد کـه از آن نبایـد تجـاوز کننـد. اروپـا، یـک نمـونه اسـت. حضـرت امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه)، اجازه فرموده بودنـد که با دولتهای اروپایی، ارتباط برقرار باشد و وزارت خارجه‌ی ما فعالیت فراوانی هم داشت. حالا من سؤال می‌کنم، واقعاً با وجود این‌که ما با بسیاری از دولتهای اروپای غربی، روابط دوستانه و داد و ستد داشتیم و در وضـعیت قطع رابطه نبودیم، آیا آنها همان‌طوری که توقع می‌رفت با جمهوری اسـلامی برخورد کننـد، برخورد کردند؟ نه، تازه آنها از امریکـا ضـعیفترند. این واقعیت را در قضایای مختلف دیـدیم. آنها، آن باطن مخالف خودشان با جمهوری اسـلامی و با اسـلام را نشان دادند. مسأله، مسأله‌ی اسـلام است. بیشترین تکیه‌ی دشـمن، روی اختلافات و مسایل اقتصادی است برای این‌که دنیا روی شـما حسـاب کنـد، شـما بایـد خودتان را قوی کنیـد. برای این‌که دنیا مجبور بشود عزت و کرامت شـما ملت ایران را نگه بـدارد، بایـد به خودتان متکی بشوید و نیروهای ذاتی خودتان - نیروی علم، نیروی اقتصادی، نیروی کار و قدرت دفاع نظامی - را شکوفا کنید. اگر

ملتی قوی و یکپارچه شد، اگر ملتی به خدا متکی بود و از شیطانها نترسید، آن ملت، حتّی دشمنانش را وادار خواهد کرد که برای او احترام قایل بشوند؛ همچنان‌که امروز بحمداللَّه، علی‌رغم همه‌ی چرندهایی که گاهی رسانه‌های وابسته به استکبار، درباره‌ی ملت ایران و نظام اسلامی می‌گویند، همه‌ی ملتهایی که ایران و ملت ما را می‌شناسند، برای شما ملت ایران احترام قایلند. این را ما از نزدیک دیده‌ایم. ملت ایران، به‌خاطر اتکای به نفس، حتّی در مقابل چشم دشمنانش عظمتی دارد. اتکای به نفستان را حفظ کنید، از دشمن نترسید، مرعوب هیاهوی مجنونانه‌ی امریکا نشوید، وحدت خودتان را حفظ کنید - بخصوص روی حفظ این وحدت، تأکید می‌کنم - و پشت سر دولتتان باشید. اگر کسی تبلیغات دشمنان را گوش کرده باشد، خواهد دید که امروز بیشترین تکیه‌ی آنها، روی همین دو نکته است: اختلاف و مسایل اقتصادی. دایماً می‌گویند اختلاف هست، که اگر کسی گوش کرد، ولو اختلافی هم نمی‌بیند، بگوید لابد چیزی هست که اینها می‌گویند! از آن طرف هم، مرتب القا می‌کنند که وضع مالی ایران، عقب‌مانده و چنین و چنان است؛ در حالی که این، خلاف واقع است. البته ما الان مشکلاتی داریم که در حال پیشرفت به سمت حل آنها هستیم. هشت سال جنگ، مگر شوخی است؟ امروز ما مشکلات گذشته را نداریم من چند سال قبل از این، به مناسبتی در یک صحبت تلویزیونی گفتم که بعد از دوران جنگ (در سالهای ۱۳۲۰) - که من خیلی کوچک بودم، اما اجمالاً یادم می‌آید - با این‌که آن‌وقت در ایران جنگ نبود، بلکه در دنیا جنگ بود و به ایران ربطی نداشت، اما باد جنگ که به ایران خورده بود، تا مدتها نان گندم پیدا نمی‌شد! ما در خانه‌ی خودمان، نان جو می‌خوردیم؛ نان گندم پیدا نمی‌شد که مردم بخورند. مردم، در شدیدترین وضع زندگی می‌کردند. قند و شکر پیدا نمی‌شد که مردم بتوانند چایی خود را با آن بخورند. امروز، بحمداللَّه ما هشت سال جنگ را تحمل کردیم و آن‌طور مشکلاتی را نداریم. این، به‌خاطر آن است که ملت پشت سر دولت است؛ به خاطر آن است که ملت بیدار است؛ به‌خاطر آن است که مسؤولان کشور، دلسوز و علاقه‌مندند. با همین طریق، پیش بروید. به فضل پروردگار و به اتکای نیروی مخلصان این جامعه، مشکلات برطرف خواهد شد و چشم دشمنان، کور خواهد گردید. ما هیچ احتیاجی نداریم که دشمنان سوگندخورده‌ی ما - مثل امریکا - برای ما دل بسوزانند و ما هیچ به دنبال مذاکره و رابطه‌ی با آنها نیستیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) بقره: ۱۴۳ ۲) V اشاره به بازتابها و پیامدهای مقاله‌ی آقای عطاءاللَّه مهاجرانی تحت عنوان «مذاکره‌ی مستقیم» در روزنامه‌ی اطلاعات (۶/۰۲/۱۳۶۹). ۳) V اشاره به حمله‌ی نظامی امریکا به پاناما در سال ۱۳۶۷ است که در این یورش، تفنگداران امریکایی با اشغال پاناما و یورش به محل استقرار ژنرال «آنتونیو نوریگا» رئیس ستاد نیروهای مسلح، وی را دستگیر و به امریکا بردند. ۴) V جیمی کارتر ۵) بروج: ۸ ۶) V اشاره به قضیه‌ی گروگانگیری اتباع غربی در لبنان طی سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱. ۷) V جورج بوش

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران امروز حضرت‌عالی از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران بازدید فرمودید. ارزیابی جناب‌عالی از این نمایشگاه چیست، وضعیت کتاب و کتابخوانی را چگونه می‌بینید و چه رهنمودی برای ترغیب و تشویق بیشتر مردم به کتابخوانی می‌فرمایید؟ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. نمایشگاه خوب و دیدار آموزنده‌یی بود. کتابهایی را در این‌جا دیدم که از نشر و یا تألیف بعضی از آنها اطلاع نداشتم. به اغلب غرفه‌های ایرانی سر زدم و به آنها خداقوتی گفتم. مسأله‌ی کتاب، مسأله‌ی خیلی مهمی است. من علاوه بر این‌که خودم به کتاب و کتابخانه شایق هستم و این یکی از انگیزه‌هایی بود که من را به این‌جا آورد، علت عمده‌یی که به این نمایشگاه آمدم، این بود که از این‌جا به همه‌ی مردم پیام بدهم که کتابخوانی را جدی بگیرند و کتاب بخوانند. متأسفانه کتابخوانی، جز در بین یک عده از اهل علم و اهل تحصیل و کسانی که به طور قهری با کتاب سر و کار دارند، یک کار رایج و روزمره به حساب نمی‌آید؛ در حالی که کتابخوانی باید مثل خوردن و

خوابیدن و سایر کارهای روزانه، در زندگی مردم وارد بشود. چرا ما وقتی که یک کتاب خوب را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که مثلاً ده هزار نسخه از آن چاپ شده است؛ بعد اگر خیلی استقبال شده باشد، به چاپ دوم و سوم می‌رسد و مجموعاً چهل، پنجاه هزار نسخه در ظرف چند سال چاپ می‌شود؟ در حالی که کشور ما با بیش از پنجاه میلیون نفوس - که اگر بچه‌ها و بی‌سوادان را از اینها خارج کنیم - شاید بیش از بیست میلیون نفر هستند که می‌توانند از کتاب استفاده کنند. چرا باید پنج هزار، ده هزار و حداکثر پنجاه هزار نسخه کتاب چاپ بشود؟ اصلاً یعنی چه؟ معلوم می‌شود که در بین مردم ما، کتابخوانی رایج نیست. این، خیلی تأسف‌آور است. من می‌گویم بایستی جوانان، پیران، مردان، زنان، شهریها، روستاییها و هر کسی که با کتاب می‌تواند ارتباط برقرار کند، باید کتاب را در جیبش داشته باشد و تا یک‌جا بی‌کار نشست - مثل اتوبوس، تاکسی، مطب پزشک، اداره، درِ دکان وقتی که مشتری نیست، در خانه به هنگام اوقات فراغت - کتاب را دربیاورد و بخواند. البته سؤالی در این‌جا مطرح می‌شود: آیا کتاب برای همه‌ی قشرهای سنی و تحصیلی و علمی داریم، یا نه؟ ممکن است پاسخ به این سؤال سخت باشد. لذا من از دستگاههای موظف برای این کارها - مثل سازمان تبلیغات، وزارت ارشاد، دانشگاهها - خواهش می‌کنم که گروههای متخصص و افراد صاحب‌نظری را بگمارند، تا برای همه‌ی قشرهای سنی و درجات تحصیلی و علمی و سوادِ مختلف، کتاب معین و معرفی کنند و یا تهیه نمایند. این، جزو کارهای ماست. علی‌ایّ‌حال، مسأله‌ی کتاب، مسأله‌ی خیلی مهمی است. این نمایشگاه هم خیلی خوب و وسیع است؛ هرچند آنچه را که من تا حالا دیده‌ام، شاید نصف نمایشگاه نبوده است و نمی‌توانم بقیه را هم ببینم. ما باید از آقایان در وزارت ارشاد متشکر باشیم؛ زیرا واقعاً زحمت کشیدند. فراهم کردن و در اختیار گذاشتن چنین دستگاه عظیمی، کار خیلی سختی است. مردم استقبال کنند و بیایند کتاب بخرند. شاید بشود قوانینی هم به وجود بیاید که از حقوق ناشر و مؤلف و مترجم و ویراستار و بقیه‌ی کسانی که دست‌اندرکار کتاب هستند، دفاع کند، تا ان‌شاءاللَّه کتاب و کتابخوانی رونقی بگیرد. سفارشی هم به ناشران می‌کنم. اگرچه خوب است که کتاب را در کاغذها و جلدهای اعلا- چاپ کنند، اما بعضی از کتابهایی که مشتری زیادی دارد، چاپ عمومی و مردمی هم برایش داشته باشند؛ یعنی با کاغذ کاهی و البته با چاپ خوانا منتشر کنند. چاپ باید خوب باشد؛ اما روی کاغذ کاهی بزنند و به میزان زیادی توزیع کنند، تا ارزانتر تمام بشود و افراد متعدد و زیادتری بتوانند از آنها استفاده کنند. موفق باشید

سخنرانی در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاه نیروی دریایی نوشهر

سخنرانی در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاه نیروی دریایی نوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم باید روزبه‌روز قویتر و کارآمدتر بشوید در ابتدا به فارغ‌التحصیلانی که امروز درجه‌ی افسری گرفتند، و همچنین دوره‌دیده‌هایی که سردوشی دریافت کردند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم؛ زیرا وارد شدن در این سلک، افتخار بزرگی است. به مسؤولان و دست‌اندرکاران این مجتمع دانشگاهی علوم دریایی و به فرماندهان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران هم به خاطر برنامه‌ریزیها و موفقیتها تبریک می‌گویم. من در این مراسم حاضر شدم، تا اهمیت نیروی دریایی و این مسؤولیت بزرگ - که پاسداری از دریا و حقوق دریایی ملت ایران است - و نیز احترام به این رزمندگان را یک بار دیگر مورد تأکید قرار بدهم. ما بحمداللَّه مرزهای دریایی طولانی و امکانات برای دفاع از این مرزها را در اختیار داریم و تا امروز هم با سربلندی از این مرزها دفاع کرده‌ایم. کسانی هم که در مسایل این منطقه واردند، این قضیه را شاهدند. شهدای عزیزی هم - چه در اوایل جنگ تحمیلی و چه در این برهه‌ی آخر که امریکا عملاً در خلیج فارس وارد میدان نبرد شد - تقدیم کرده‌ایم. جوانان صالحی هم امروز بحمداللَّه آماده هستند، تا این وظیفه‌ی بزرگ را بر دوش بگیرند. شما رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی ایران، در این امر مسؤولیت عمده را به عهده دارید. بنابراین، باید روزبه‌روز قویتر و کارآمدتر بشوید. این، آن حرف اصلی است. انقلاب ما، به همه‌ی قدرتهای ظالم و متعرض «نه» گفته است تا وقتی ندای

عدالت هست و از حلقوم نیرومند ملت ایران به عنوان سخن اصلی انقلاب خارج می‌شود، باید بدانیم که دشمنان عدالت درکمینند. تا وقتی اعتراض به تعدیها و تجاوزهای قدرتهای حاکم در سطح بین‌المللی وجود دارد، باید بدانیم قدرتهایی که از وضع جهانی امروز منتفع هستند، ناراحتند و مترصدند که ضربه بزنند. این انقلاب، به همه‌ی بدیها در سطح ارتباطات جهانی و روابط میان ملتها، پیشانی گره کرده و روی ترش نشان داده و به همه‌ی قدرتهای ظالم و متعرض، «نه» گفته است. این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، به بی‌عدالتیهایی که امروز در سطح جهان رایج است و به نظامی که این بی‌عدالتیها را در خود دارد، اعتراض کرده و معترض خواهد ماند. برای همین است که در هر نقطه‌یی از دنیا، آحاد مردمی که از این انقلاب اطلاعی دارند، وقتی از نام انقلاب و رهبر کبیر آن و پاسداران جان‌برکف انقلاب - یعنی ملت بزرگ ما - سخنی به میان می‌آید، با احترام و تجلیل آنها روبه‌رو می‌شویم. ما این را شاهد بوده‌ایم و می‌دانیم. این، به خاطر آن است که انقلاب اسلامی ایران و این نظام مقدس الهی، از حقوق مظلومان دفاع کرده است. ما باید قوی باشیم، تا امید در دل ملتها باقی بماند. مسؤولیت و وظیفه‌ی شما، یکی از خطیرترین و برترین وظیفه‌ها شما برادران، شما فرماندهان نیروی دریایی، شما جوانانی که تازه وارد این راه می‌شوید، باید بدانید مسؤولیت و وظیفه‌ی پُرافتخاری که شما بر دوش دارید، یکی از خطیرترین و برترین این وظیفه‌هاست. برادران نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم در کنار شما هستند. مسؤولیت اصلی در حفظ دریا، برعهده‌ی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و نیروی دریایی سپاه پاسداران است. هرکدام، بخشی از مأموریت را به عهده دارند و مکمل یکدیگرند. نیروی دریایی سپاه، کارها و قسمتهایی از مأموریت را برعهده دارد که اگر آن نیرو نمی‌بود، ما باید برای ادای آن مأموریتها، بخشی را ایجاد می‌کردیم. امروز بحمداللَّه آن بخش هست و در اختیار ماست. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، با تجهیزات متنوع و سنگین، کارهای محوری را برعهده دارد و باید با گردآوری همه‌ی امکانات و حفظ آنچه که هست و نیز تلاش روزافزون، قدرت مقابله‌ی خودش را بالا ببرد. ما باید برای اسلام حرکت کنیم ارزش اساسی یک ارتش به این است که در راه ملت و هدفهای بزرگ ملی حرکت کند. ملت ما در راه حاکمیت اسلام قیام کرد و برای اسلام جان داد. این همه شهدای ارجمند و عزیز در سطح کشور، که از آحاد مردم بودند و در نیروهای مسلح هم عضویت نداشتند و فقط به عنوان بسیجی به جبهه‌ها آمدند و خانواده‌ها و پدران و مادرانشان آنها را همراهی کردند، به عشق اسلام تن به آن همه فداکاری دادند و بالاخره هم شهید شدند. چند برابر آنها، عناصری بودند که خود یا فرزندانشان را در معرض خطر گذاشتند و بحمداللَّه پس از جنگ یا در اثنای جنگ، با سلامت به خانه‌هایشان برگشتند. آنها هم به عشق اسلام وارد این میدان شدند. محور، اسلام است. ما باید برای اسلام حرکت کنیم. امروز ایران، مرکز اساسی اسلام است. ایران، ایران اسلامی است. مسلمانان دنیا از هر ملیت و قومیت، امروز چشم به ایران دارند. ناسیونالیستها یکدیگر را دفع می‌کنند؛ ولی در ایران ما و در این سرزمین پاک و مقدس، این چیست که ملتهای دیگر را به خودش جذب می‌کند؟ این، ایمان و اسلام و مبارزه‌ی در راه هدفهای بزرگ اسلامی است که بزرگترین آن، ستیزه‌گری با ظلم و ستم و تلاش در راه آزادی و عدالت است؛ هیچ چیز دیگری نیست. ملتها مجذوب این چیزهایند. در کنار مایه‌های علمی و رزمی، خود را از لحاظ معنوی و دینی تقویت کنید سرباز این مرزوبوم، باید به اسلام پایبند باشد و از بن دندان و از اعماق دل، به آن معتقد و عامل باشد. ارتش جمهوری اسلامی ایران، این‌طوری است. شما جوانان عزیز، در این مجتمع علوم دانشگاهی و در این مرکز علمی و نظامی، باید مراقب باشید که خودتان را از لحاظ معنوی و دینی، پابه‌پای مایه‌های علمی و رزمی بسازید و تقویت کنید. شما باید الگو و نمونه‌ی یک مسلمان پاک، خالص، مؤمن، نیک‌اندیش، نیک‌عمل، خوش‌رفتار و دارای معرفت و خلوص باشید و در این دانشکده، همه‌ی اساتید، فرماندهان، مربیان و دانشجویان موظفند که به این مسأله توجه کنند. آن کسی که از اعماق دل، به رسالت دینی کشور و ملت و سازمان رزمی خود معتقد نباشد، قادر نخواهد بود انتظار ملت از خودش را برآورده کند. ما می‌بینیم که بحمداللَّه امروز ارتش ما، یک ارتش متدین است. البته نه این‌که آدم کم‌تعبد و بی‌قید در آن نباشد؛ اما علی‌رغم آنچه که دشمنان در باب ارتش سربلند ایران می‌خواستند، ما

امروز مشاهـده می‌کنیم که این ارتش، یک ارتش اسـلامی است و روزبه‌روز هم بایـد اسـلامیتر بشود. امیـدوارم که مورد تأیید الهی باشـید. مراسم امروز هم مراسم خوب و نشان‌دهنده‌ی عمق کار بر روی این دانشـکده بود. من هم از دیدار با شما خوشحالم و منتظر خواهم بود تـا ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز پیشـرفتهای بهتر و بیشتر و نشانه‌های اقتـدار رزمی و ایمان معنوی و الهی را در شـما مشاهـده کنم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با روحانیون و ائمه‌ی جمعه و جماعات استان مازندران

سخنرانی در دیـدار بـا روحـانیون و ائمه‌ی جمعه و جماعـات اسـتان مازنـدران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ‌العالمین والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّـد و علی اله الطّیبین الطّاهرین المعصومین سیّما بقیّـهٔ اللَّه فی الارضـین مازنـدران، یکی از مراکز اصلی امداد و کمک به انقلاب در ابتدا باید از همه‌ی شما آقایان، ائمه‌ی محترم جمعه و علمای محترم شهرهای این استان که قبول زحمت فرمودیـد و تشـریف آوردید، تا جلسه‌یی دوسـتانه و محفلی طلبگی باهم داشـته باشـیم، سپاسـگزاری نمایم و خوشوقتی خودم را از حضور در این جلسه عرض کنم. مازنـدران، یکی از مراکز اصـلی امـداد و کمک به انقلاب - حدوثاً و بقائاً - بوده و باز هم ان‌شاءاللَّه خواهـد بود. مکرر این مطلب را عرض کرده‌ام که برای ارزیابی مردم هر منطقه، از جمله بایـد به سـرمایه‌گذاری‌یی که دشـمن روی آن مردم کرده، توجه کنیم و ببینیم با وجود آن سـرمایه‌گذاریها، این مردم در چه وضـعی هستند. پیداست که بعضی از اسـتانها و شـهرها در زمـان سـلطه‌ی طواغیت، بیشتر مورد توجه و مرکز سـرمایه‌گذاری فکری و عملی آنهـا بوده است و مازنـدران و بخصوص بعضـی از شـهرهای آن، از آن جمله است. در عین حال، از اوانی که گلبانگ انقلاب اسـلامی بر سرتاسر این کشور طنین می‌انـدازد، یکی از جاهایی که زود و خوب و قاطع و همگانی اجابت می‌کنـد، این‌جاست. بعـد ما مشاهـده می‌کنیم که هم دسـتگاه ارتجاعی طاغوت و رژیم منحوس فاسد مفسد پهلوی و هم جریانها و سازمانهای چپ، به امید بهره‌گیری از این اسـتان، تلاشـهایی را از شرق تا غرب استان شروع می‌کنند که همه‌ی شما شاهد و حاضر و ناظر بودید، یا از نزدیک شنیدید. مشت محکم مردم مؤمن در این اسـتان، به صورت آن کسـانی نواخته می‌شود که خیـال می‌کننـد می‌تواننـد ایمان این مردم را دست‌کم بگیرنـد. این، چیز مهمی است. این نکته را از آن جهت عرض کردم که اولاً علاقه و ارادت خودم را به مردم مازندران، به وسـیله‌ی شما آقایان محترم به آنها ابلاـغ کنم. ثانیـاً برای حضـرات آقایان محترم در این اسـتان، جهت توجه و التفات به این مردم و قـدردانی از آنها و حفظ آرزوهای معنوی و روحانی آنها و تقویت این آرزوها و مقابله‌ی با هر حرکتی که در جهت خلاف درخواست معنوی و روحی این مردم مؤمن و خالص و سالم و عزیز محسوب بشود، مزید تذکری باشد. ما در زمان بسیار حساس و عجیبی قرار گرفته‌ایم و امّا مطلب مورد نظرم که فکر کردم در این‌جـا عرض کنم، این است که مـا در زمـان بسـیار حساسـی قرار گرفته‌ایم. زمانهـا یکسان نیسـتند. زمان ما، زمان عجیبی است. حداقل از دو قرن پیش، جریانی به نام جریان تمدن صـنعتی در دنیا شـروع شد. این کلمه، حاوی معانی بسیار زیادی از فرهنـگ و معرفت و علم و اوج و حضـیض و همه چیز است. جریـانی با این نام و سـمات و خصوصـیات که حـداقل از دو قرن پیش شروع شد - اگرچه مقدمات آن، از خیلی جلوتر در دنیا آغاز گردید - چند خصوصیت داشت: یکی گرایش به صنعت و علم، یکی گرایش به روشـهای جدیـد در زنـدگی، و یکی - که از مهمترین آنهاست - گرایش به فلسفه‌هایی با قاعده و مبنای مادّی. یعنی در طول این دو قرن، بیشـترین پرچمهـای فکر و فلسـفه که برافراشـته شـده، در جهت مقابـلِ تفکر معنـوی و دینی بـوده است. فلسـفه‌ی مارکسـیسم، یکی از آنهاست که سروصدای بیشتری پیدا کرد. بقیه‌ی مکتبهای فلسفی،اجتماعی رایج و سربرداشته‌ی در قرن نوزدهم و بیسـتم، جهت و گرایش خـالص و یـا غـالب مادّی و غیرمـذهبی و ضـد مـذهبی دارنـد. این گرایش غیرمعنوی و ضـد معنوی، مثل جریـانی که از کم شـروع می‌شود و لحظه‌به‌لحظه اوج می‌گیرد و فراگیری پیـدا می‌کنـد، در زنـدگی و افکـار و خـانواده و ارتباطات درون اجتمـاعی مردم وارد شـد. در کنـار این جریـان فکری، سیاسـتها حرکتی را مسـتقلاً به سـمت ضـدیت با دین و معنویت شـروع

کردند. بعضی از این سیاستها، علی‌الظاهر به این فلسفه‌ها هم کاری نداشتند. البته کسانی هستند - نمی‌خواهم حالا این فکر را مطرح کنم، اما بدانید و شاید هم می‌دانید - که معتقدند اصلاً تفکرات مادّی - ولو چپ‌ترینش - مخلوق و محصول فکر سیاستمدارهاست، نه فلاسفه. می‌گویند: اصلاً همه‌ی این بساطها و جنجالها، یک کار سیاسی به معنای حقیقی بود؛ یک کار اقتصادی در جهت پیشرفت ثروتها و سرمایه‌ها و بساط سرمایه‌داری در دنیا بود که روزبه‌روز اوج می‌گرفت. علی‌ایّ‌حال، سیاستها هم در جهت ضدیت با معنویت افتادند و روزبه‌روز این تضاد بیشتر شد. تفکرات اسلامی در همه جای دنیا مورد تهاجم قرار گرفته است البته هر نقطه‌یی که معنویت آن بیشتر بود، بیشتر مورد تهاجم قرار گرفت؛ مثل اسلام. تفکرات اسلامی در همه جای دنیا مورد تهاجم قرار گرفت. در شرق دنیای اسلام - یعنی هند - تا غرب دنیای اسلام - یعنی الجزایر - این تهاجم صورت گرفت. در الجزایر، فرانسویها وارد شدند و با اسلام مبارزه کردند. در هند هم انگلیسیها وارد شدند و با اسلام مبارزه کردند. با این‌که در صحنه‌ی استعمار، انگلیس و فرانسه، دو کشور رقیب بودند، امّا حریفها و طرفها و نقاط بمباردمانشان یکی بود. روزبه‌روز جریان مذهب و معنویت را در دنیا ضعیفتر کردند و زندگی انسانها را از اخلاق معنوی خالیتر نمودند. دنیای مسیحیت این‌طور بود و دنیای اسلام هم همین‌طور بود. ایمانها را در لابلای چرخ و پَر گردونه‌ی سنگین مادّیت، خُرد یا رقیق کردند. این، جریان زندگی دنیا در طول حداقل دو قرن است. این، چیز کمی نیست. این سیر جریان مادّه، همین‌طور با جست و به شکل تند و خشن، حرکت به طرف اوج را شروع کرده و در طی دو قرن، روزبه‌روز فراگیرتر شده است. همراه با این اوج تفکر و سیاست و رفتار مادّی در زندگی انسانها، ثروت و علم و اختراع و پیشرفتهای نوبه‌نوی آن مراکزی که این سیاستها را دنبال می‌کردند هم روزبه‌روز بیشتر شده است. یعنی از لحاظ علمی، امریکای امروز با امریکای پنجاه سال پیش قابل مقایسه نیست. اروپا هم همین‌گونه است. اینها همان کسانی هستند که با پول و علم و اختراع و با استفاده از تواناییهای گوناگونشان، این جریان مادّیت را تقویت کردند. وقتی که این جریان اوج‌گیرنده، به نقطه‌ی اوجِ غیرقابل تصوری رسید، قدم بعد جز این چیزی نبود که بنای دین و معنویت و اخلاق، بکلی از میان جوامع برچیده شود؛ حتّی دیگر هیچ خاطره‌یی هم نماند. این، حرف من نیست. یکی از کارهایی که در این نوشتارهای رایج ادبیات دنیا و در رمانهای علمی،تخیلی معمول است، پیش‌بینی دنیای آینده است. مثلاً پنجاه سال دیگر، دنیا به چه شکلی خواهد بود. آنچه نوشته‌اند، همه آن دنیایی را نشان می‌دهد که در آن، دیگر حتّی هیچ احساس معنوی نیست. من بعضی از این رمانها را خودم دیده‌ام و خوانده‌ام. آن دنیایی که تصویر می‌شود، قدم بعدِ دنیای قرن اتم و الکترونیک و کامپیوتر و پیشرفتهای شگفت‌انگیز فضایی است. قدم بعد چیست؟ بکلی تهی‌شدن عالم از تفکرات و یا - به قول آنها - اوهام معنوی و مذهبی است. اصلاً قدم بعد، جز این چیز دیگری تصور نمی‌شود. نهضت اسلامی ایران، انفجاری در عصر مادّیگرایی در همین مقطع که همه‌ی محاسبات مادّی نشان می‌داد که آینده‌ی بشریت آن است، ناگهان حادثه‌یی اتفاق افتاد. این حادثه، در اول توجه دنیا را خیلی هم به خودش جلب نکرد؛ امّا برخلاف انتظار تفسیرکنندگان و بینندگان، روزبه‌روز حجم و معنا و محیط تسلط و تصرف او وسیعتر شد و ناگهان به یک انفجار در یک نقطه‌ی عالم منتهی گردید. آن‌وقت، صاحبان قدرت جهانی احساس کردند که تا حالا ـ در ارزیابی این پدیده اشتباه می‌کردند. به فکر علاج افتادند، ولی دیگر نتوانستند. آن حادثه چیست؟ حادثه‌ی نهضت روحانیت و نهضت دین در ایران در سال ۱۳۴۱. آن روزی که این حادثه اتفاق افتاد، کسی در دنیا برای آن اهمیتی قایل نشد. حتّی آن وقتی که پانزده‌ی خردادی به وجود آمد و آن کشتار و آن مسایل اتفاق افتاد، در دنیا آن‌قدر انعکاسی پیدا نکرد. نه کسی را خیلی امیدوار کرد، نه کسی را خیلی ترساند. شعله‌یی بود، بعد هم دیدند مثل این‌که فروکش کرد. مانند آن‌که شعله‌ی تراشه و پوشال و ترکه و کارتن و مقوا، یک‌مرتبه می‌گیرد و بعد از چند لحظه هم فرو می‌نشیند و همه خیال می‌کنند تمام شد؛ غافل از این‌که آن هیزمها و کُنده‌های بسیار قطور و آتشدار، زیر این شعله‌ها بود. آنها گرفته، کسی هم درست ملتفت نیست و لحظه‌به‌لحظه هم آتشِ ماندگار و دیرپا تولید می‌کند. این آتشها تولید شد، تا به بیست‌ودوم بهمن و تشکیل جمهوری اسلامی رسید و ناگهان کشوری بر اساس دین و معنویت ایجاد شد که

دیگر وقت گذشته بود. یعنی به مجردی که این نظام به وجود آمد، برای دشمنان دین و معنویت، کار از کار گذشت و هرچه ضربت زدند و مظلومش کردند، نفوذ معنویش و توجه دلهای مسلمین در دنیا به آن بیشتر شد. آتشهایی در این‌جا و آن‌جا گرفت و شاید بعضی هم خودشان درست ندانند که از کجا سرچشمه گرفت. در خبرها دیدید و شنیدید که در آفریقا و منطقه‌ی فرانسوی زبان شمال آن - که متأسفانه اروپاییها از لحاظ فرهنگ هم در آن‌جا خیلی سرمایه‌گذاری و نفوذ کرده‌اند - چه وقایعی رخ داد. (۱)من از نزدیک، وضع مردم و مسلمانیِ مردم را - تا آن‌جایی که به آنها تحمیل شده - دیده‌ام که چگونه است. در شرق دنیای اسلام (هند و کشمیر و ترکستان شرقی) هم احساسات مسلمین را می‌بینید. دیگر کار از کار گذشته است؛ یعنی آن جریانی که اوج پیدا می‌کرد، قطع شد. من و شما در لحظه‌ی این قطع قرار گرفتیم. «ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض»(۲). من و شما همان کسانی هستیم که اگر درست حرکت کنیم، عمل و تصمیم و قاطعیت و اراده‌مان خواهد توانست این راه را ترسیم کند و ماندگاری و سلامت آن را تضمین نماید. معنویت، حق خود را از اقتدار جهانی در دنیا به دست خواهد آورد این را بدانید که وضع دنیا عوض خواهد شد و معنویت، حق خود را از اقتدار جهانی در دنیا به دست خواهد آورد. هیچ تردیدی در این نیست. این دیگر امکان ندارد که قدرتهای بزرگ مثل امریکا و غیره، فرض کنند که این حرکت شتابنده‌ی معنویت را در دنیا از بین خواهند برد. هر کاری با نظام جمهوری اسلامی بکنند، بازتاب مظلومیت این نظام و ایستادگی و مقاومتش، تأثیرِ برانگیزاننده‌تر و زنده‌کننده‌تری در سطح دنیای اسلام خواهد داشت و کسانی را برخواهد انگیخت؛ کما این‌که تا امروز هر حادثه‌یی همین‌گونه بوده است. جنگ را بر ما تحمیل کردند. ما از جنگ ضربات مادّی و معنوی زیادی دیدیم، اما خسارت نکردیم؛ زیرا با وجود این ضربات، اسلام عزیز شد و همه در دنیا فهمیدند که اگر ملتی مؤمن شد و به خدا و قرآن و روز جزا معتقد گردید و جوانانش در میدان جنگ، این‌گونه با مظلومیت جنگیدند، تا حدی که دشمن را ناکام کردند، سربلند و پیروز است. همه‌ی قدرتهای دنیا دستشان را روی هم گذاشتند، تا بتوانند به قصد ساقط کردن نظام اسلامی، بخشی از این کشور را جدا کنند و تمامیت ارضی ایران را از بین ببرند؛ ولی نتوانستند. این، شکست قدرتهای بزرگ نیست؟ این، غلبه و عزت و توانایی ملت ما نیست؟ اسلام در جنگ تحمیلی عزیز شد امروز، هم اروپاییها و هم امریکاییها و هم روسها و هم خیلی از کشورهای دیگر - که می‌دانستیم به عراق کمک می‌کنند و خیلی از کشورها را هم که نمی‌دانستیم - خودشان اعتراف می‌کنند که در طول جنگ، چه‌قدر به عراق کمک کرده‌اند. یعنی ناتو، امریکا و ورشو - سه محور اصلی قدرت نظامی - دست روی دست هم گذاشتند و به یک طرف کمک کردند، تا آن طرف دیگر را شکست بدهد و او را به عقب بنشاند و حکومتش را ساقط و سرزمینش را تجزیه کند؛ ولی نتوانستند. این، واقعاً خیلی عظمتی است؛ عظمت اسلام. پس، اسلام در این جنگ عزیز شد و مسلمانان فهمیدند که اسلام با یک ملت چه می‌کند. ما همان ملت شهریور بیستیم. باد جنگ به این کشور خورد و همه چیز را از ما گرفت. دوساعت نتوانستیم مقاومت کنیم! شمال و شرق و جنوب کشور، به وسیله‌ی دشمن تصرف شد. ما کدام شهید را از آن روز به یادگار داریم؟ آن روز، کدام مجموعه‌یی از ملت می‌توانند بگویند ما بودیم که دفاع کردیم؟ امروز - یعنی در دوران اسلام - چگونه است؟ در این کشور، چه جایی است که افتخار دفاع جانانه و ستایش‌برانگیز را نداشته باشد؟ در هریک از دهات همین مازندران شما که آدم وارد بشود، عکس چند شهید در آن‌جاست. همه جای کشور، این‌طور است. پس، با این حرکت ما اسلام عزیز شد. نکته‌یی که می‌خواهم عرض بکنم، این است که هرجا اسلام باشد، رد ارکان نظام سلطه‌ی جهانی هم در آن‌جا هست. هرجا اسلام تشکیل بشود، ضدیت با ظلم و تجاوز و استعمار و استثمار و تحقیر مردم و ضدیت با بقیه‌ی ملامح و نشانه‌های نظام سلطه‌ی امروز دنیا نیز در آن‌جا هست. به همین خاطر است که جمهوری اسلامی، با نظام کنونی تسلط و اقتدار در دنیا مخالف است. ما عرفهای معمولی ملتهای گوناگون دنیا را قبول داریم ما با تشریفات موجود دنیا مخالفتی نداریم. طبیعی است که هرجا عرف مراوداتی دارد. ما عرفهای معمولی ملتهای گوناگون دنیا را قبول داریم؛ اما این‌که در میدان زندگی و سیاست، چند کشوربزرگ و ثروتمند حق دارند سرنوشت کشورهای دیگر را به دست بگیرند، این را قبول نداریم. این‌که فرهنگ

فساد و ابتذال، باید از جوامع اروپایی و امریکایی به سمت جوامع دیگر که هرکدام فرهنگی دارند، سرازیر بشود، این را قبول نداریم. این‌که هرچه اروپایی آن را خوب می‌داند، باید به نظر همه‌ی ملتها خوب باشد، ولو در نظر فرهنگ این ملتها خوب نباشد، و یا هرچه اروپایی بد می‌داند، باید به نظر همه‌ی ملتها بد باشد، ولو در نظر فرهنگ این کشورها بد نباشد - وضعی که امروز در دنیا هست - ما این را قبول نداریم. امروز در دنیا، روی چیزهای خاصی حساسیت هست. امروز در دنیا، روی کتک خوردن زن به وسیله‌ی شوهر، حساسیتی نیست. مردان در اروپا و امریکا - نه همه‌ی آنان - خیلی راحت زنانشان را کتک می‌زنند. روی ظلم کردن مرد به زن در خانواده، خیلی حساسیتی در دنیا نیست. آمارهایی که ارایه می‌کنند، نشان‌دهنده‌ی این است که پدران و شوهران در خانواده‌های امریکایی و اروپایی، خیلی راحت به فرزندان و همسرانشان ظلم می‌کنند. در دنیا روی این مسأله، خیلی هم جنجال نیست؛ امّا روی پوشش زن حساسیت هست! اگر کسی، شخصیتی، فیلسوفی، نظامی، سیاستی، با عریان بودن زن مخالفت کند، این را در دنیا هو می‌کنند! روی بسیاری از فسادها و روشها و عادات، حساسیتی نیست. اگر کشوری به عنوان یک سیاست، با مشروبات الکلی مخالفت بکند، این را در دنیا هو می‌کنند، لبخند تمسخر می‌زنند، او را مرتجع می‌نامند! این، فرهنگِ کجاست؟ این عریانی زن به عنوان یک سنت، این رواج مسکرات به عنوان یک رسم رایج، متعلق به کجاست؟ این، متعلق به اروپاست و از فرهنگ قدیمی این کشورها ناشی شده است. حالا این رسمها در جاهای دیگر دنیا هم حجیت پیدا کرده است و اگر کسی با آن مخالفت کرد، کأنّه مرتکب گناه کبیره‌یی شده است! کشورهایی هستند که به‌هیچ‌وجه در آنها آزادی سیاسی و دمکراسی نیست؛ حتّی مجلس قانونگذاری وجود ندارد - نمی‌خواهیم حالا۔ تصریح به اسم بکنیم، حساسیتی روی اینها نیست - اما اگر کشوری نگذارد مردم مست کنند، الواتی کنند، عربده‌کشی کنند، جلویشان را بگیرد، حساسیت هست و می‌گویند شما جلوی آزادی مردم را گرفتید! روی آن منع آزادی حساسیتی نیست؛ روی این قضیه هست! البته مقداری از این حساسیت، به خاطر خصومت با جمهوری اسلامی است؛ اما مقدار زیادی هم به خاطر این است که فرهنگ حاکم و مسلط و غالب از نظر اروپاییها، فرهنگ آنهاست. آن فرهنگ بایستی مورد قبول قرار بگیرد و هرچه آنها مستحسن می‌شمارند، مردم دنیا باید مستحسن بشمارند. ما با این ادعا مبارزه کردیم و مبارزه می‌کنیم و هرجا اسلام باشد، با این ادعا مبارزه می‌کند. این، سلطه‌گری است؛ لذا با اسلام مخالفند. برای دفاع از اسلام، هر گروهی سهم و وظیفه‌یی دارند آقایان علما ! ما اگر امروز بخواهیم از اسلامی که با این اقتدار در صحنه‌ی سیاست دنیا ظاهر شده است، دفاع بکنیم، هر گروهی سهم و وظیفه‌یی دارند. آنچه که وظیفه‌ی ما معممان است و آنچه که لازم است، این است که ما باید این جامعه و یا این حرکتی را که به سمت معنویت می‌رود، با معنویت منطقی و مستدل و صادقانه‌یی که از خود ما بروز می‌کند، تضمین کنیم. وظیفه‌ی امروز ما این است. در عَلَمداران دین نباید چیزی مشاهده بشود که رایحه‌ی دوری از معنویت از آن استشمام گردد؛ والّا حرکتی که به سمت معنویت است، ضربه خواهد خورد. چیزی که از آن، بوی علاقه‌مندی به دنیا و زخارف آن و خودپرستی و منیت و تنازع برای امور دنیوی استشمام بشود، هم از جهت عملی و علمی و هم از جهت عمق بخشیدن به فکر دینی و اسلامی در مردم، ضربه وارد خواهد آورد. اروپا هم به سمت معنویت و دین حرکت می‌کند؛ می‌بینید دیگر. کلیساها، کشیشها، آداب و آیینهای مذهبی در کشورهایی که خبری از اینها نبود، بعد از سی یا چهل و یا پنجاه سال ظاهر می‌شوند و مردم به اینها گرایش پیدا می‌کنند. اما آنچه متوقع است که منطقی بتواند خواست معنوی را تأمین بکند، همین تفکر اسلامی است. در این جهت بایستی ان‌شاءاللّه هرچه بیشتر تلاش بکنیم. هر دوگانگی و اختلافی، به معنای دعوا نیست البته اتحاد ویگانگی و وحدت کلمه، شرط اصلی است؛ چه از لحاظ ملیتی - یعنی برداشتن این ناسیونالیسمها و ملت‌گراییها، عرب و عجم و ترک و فارس و بقیه‌ی این قومیتها و ملیتها در سطح جهان اسلام - چه از لحاظ مذهبی، که شیعه و سنی و فرق گوناگون اهل تسنن و شیعه، باید اختلافات را کنار بگذارند و با هماهنگی و با تکیه بر نقاط مشترک، آن خواست معنوی را تأمین کنند. البته اشکالی ندارد که نقاط مختلفٌ‌فیه هم باشد. هر دوگانگی و اختلافی، به معنای دعوا که نیست. یکی از یک فقه و دیگری از فقه دیگر، یکی از یک مذاق کلامی و

دیگری از یک مذاق دیگر تبعیت می‌کند. امروز که دیگر روزی نیست که مذاقهای کلامی، مثل جنگهای اشاعره و معتزله در دوران خلافت بنی‌عباس یا بقیه‌ی جنگهای فرقه‌یی و مسلکی در اسلام، یا شیعه و سنی و یا مذاقهای کلامی گوناگون، باز به جان هم بیفتند. باید هم در محدوده‌های بزرگ و هم در محدوده‌های کوچکتر - داخل کشور، داخل استانها، داخل شهرها - با هم یکی باشند. وحدت کلمه، چیز بسیار مهمی است که بحمداللَّه امروز هم به کوری چشم دشمن هست. هروقت هم که ما به وحدت کلمه توصیه می‌کنیم، فوراً این تبلیغاتچیهای خارجی می‌گویند باز دعوا و اختلافی وجود دارد و به همین خاطر فلانی به وحدت کلمه توصیه کرده است! اصلاً نمی‌توانند درک کنند و بفهمند که وضع ما چه‌طوری است؛ اختلافاتی که هست، چه‌طور اختلافاتی است. بر همان چیزی که بین خود اهل دنیا وجود دارد - یعنی اختلافات و جنگ قدرتها و کشمکشهایی که با همدیگر دارند - حمل می‌کنند. نمی‌دانند که در این‌جا بحمداللَّه آن خبرها نیست. هماهنگی و مهربانی و تفاهم، باید هرچه بیشتر بشود. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَّه این توفیق را به همه‌ی ما عنایت کند. امروز هم روز خوبی برای ما بود که آقایان محترم را مجتمعاً در این‌جا زیارت کردیم. من مجدداً به وسیله‌ی آقایان، مخصوصاً آقایان ائمه‌ی محترم جمعه و علمای بلاد، به مردم خوب و صمیمی و مؤمن مازندران ابلاغ سلام می‌کنم و امیدوارم که ان‌شاءاللَّه بین شما و مردمتان، همین صمیمیت و ارتباط مستحکم و موثقی که هست، همیشه باشد. از آقایانی که ترتیب این جلسه را دادند - چه آقایان ارتشی که این‌جا را مرتب کردند، چه آقایان علمای این شهر و آقای امام جمعه‌ی محترم و بقیه‌ی آقایان که ترتیب این دیدار و این اجتماع را دارند - صمیمانه متشکرم و از خداوند متعال برای همه‌ی شما، فضل و رحمت و لطف عمیم او را مسألت می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ۷ اشاره به رشد اسلامخواهی و اصولگرایی در کشورهای شمال آفریقاست که منجر به گردهمایی رؤسای کشورهای اتحادیه‌ی مغرب عربی در پایتخت تونس برای یافتن راه‌حلی جهت ریشه‌کن کردن این اصولگرایی شد. ۲) یونس: ۱۴

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم فقدان امام(ره)، غم بی‌تسلا در ابتدا، از همه‌ی برادران عزیزی که در این کار بزرگ - که برای ما، هم جنبه‌ی عاطفی، هم جنبه‌ی اعتقادی و ایمانی، هم جنبه‌ی انقلابی و هم جنبه‌ی ملی دارد، - شرکت داشتند و زحمت کشیدند و خدماتی را عرضه کردند، مخصوصاً از برادر عزیزمان جناب آقای انصاری که عمده‌ی زحمات بر دوش ایشان است، صمیمانه تشکر می‌کنم. ان‌شاءاللَّه که حرکات شما، مورد رضای آن روح مطهر و مجرد قرار بگیرد و مورد توجه ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) باشد. هرچه شما در این کار زحمت بکشید، حقاً و انصافاً زیادی نیست. سالگرد و یادبود امام، چیز عجیبی است. آدم نمی‌داند سالگرد امام را چگونه هضم کند. با این‌که یک سال از قضایا می‌گذرد، واقعاً برای من همچنان یک چیز غیرقابل هضم و یک واقعیت غیرقابل قبول به‌حساب می‌آید. فقدان امام، حقاً غم بی‌تسلّایی است که هیچ تسلّایی در مقابل این غم نیست. وقتی فرزند انسان شهید بشود، با این‌که این‌طور مسایل، با مصیبت امام قابل مقایسه نیست، ولی انسان تسلّایی دارد. ما حقیقتاً در مقابل از دست دادن امام، هیچ‌چیزی که برای انسان تسلّایی باشد و بگوییم لااقل این را در مقابل این حادثه داریم، نداریم. البته شوکت و عظمت اسلام در قضایای رحلت ایشان، چیز بزرگ و دستاوردی بود؛ اما آن دستاورد در زمان حیات ایشان، هر روز برای اسلام و مسلمین واقعاً وجود داشت. آن مرد، نفس که می‌کشید، دنیایی را گرم می‌کرد و جهت می‌داد. واقعاً امام(ره) انسان عجیبی بود. اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست؛ جز این‌که بگوییم تفضل الهی بود. خدای متعال، برای این‌که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله‌ی عظیم بشری به وجود بیاورد، دستی باید از غیب ظاهر می‌شد؛ این دست را ظاهر کرد. اگر کسی در ابعاد شخصیت و وجود امام(ره) درست دقت کند، حقیقتاً جز

این، هیچ توجیهی نـدارد. خـدای متعـال سالگرد امام را اداره می‌کنـد برگزاری سالگرد، بایستی از ابعاد ممکن - آنهایی که ممکن نیست، هیـچ - نمایشگری از شخصـیت و عظمت امام باشـد و ظاهراً همین‌طور هم خواهد بود. تلاش شـما، انجام وظیفه‌یی است که می‌کنیـد، بایـد هم بکنیـد؛ هرچه هم بکنید، واقعاً کم است؛ اما اعتقادم این است که خدای متعال، خودش سالگرد را اداره می‌کند و اداره خواهد کرد. این کارهای مربوط به امام، دست خود خداست. با ذهن بشـر، اصلاً نمی‌شود آنها را محاسبه کرد. من که در تمام دوران زندگی ایشان و بعد هم در این حوادث بعد از فوتشان، این‌طور فهمیدم. قطعاً شما با این تدارکات عظیمی که فراهم کردید - کـه من می‌بینم همه‌ی ارگانهـای کشـور هسـتند؛ از آقـای میرزاده (۱) و ریـاست جمهوری گرفته، تـا همه‌ی دسـتگاههای گونـاگون کشور، در این‌جا حضور دارنـد - خیلی کمتر از آن چیزی است که تحقق خواهـد یافت. یعنی هشـتصد هزار و هفتصـد هزار و امثال اینها، اصلاً مقیاسهای امام نیست. واقعاً خدا خودش اداره خواهد کرد و ان‌شاءاللَّه به شما هم کمک خواهد نمود. شما در اداره‌ی این تشـکیلات کمک می‌کنیـد ان‌شاءاللَّه خداونـد به شـما اجر بدهـد. مراسم سالگرد بایـد لمحه و تصویری از امام باشد من این نکته را یک بار دیگر عرض بکنم که باید کوشش بشود جامع‌الاطرافی این مراسم، ان‌شاءاللَّه لمحه و برق و تصویری از امام باشد؛ چون امام واقعاً ابعاد خیلی گوناگونی داشت و جامع‌الاطراف و جامع‌الجهات بود. در این یک سال هم، ما واقعاً همیشه امام را در بین خودمان داشتیم. من در طول این یک سال، یک روز را سـراغ نـدارم که امام در جامعه‌ی ما، حاضـر نبوده باشد. من امیدوارم که صدها سال در کشور ما، همین‌طور باشـد. سـعی همه‌ی ما بایـد این باشد، حالا که جسم امام نیست - «اعیانهم مفقودهٔ»(۲) - امـا هویت و فکر و راه و حرف دل امام که با صد زبان، آن را گفته و فقط با فریاد سیاسـی آن را نگفته است؛ بلکه در آن، فریاد سیاسی و شعر عرفانی و لبخنـد و اخم و گریه برای یک حادثه‌ی کوچک هست، در جامعه بماند. مادر اسـیری - نمی‌دانم در تبریز بود، یا در جای دیگر - به من گفت که بچه‌ام اسیر بود، امروز خبر آمد که شـهید شده است. شـما برو به امام بگو که فدای سـرتان، من ناراحت نیستم. این زن، وضـع خیلی عجیـبی داشـت. دیـدم جمعیـت را می‌شـکافد و می‌آیـد. نمی‌گذاشـتند بیایـد؛ مـن گفتم بگذاریـد بیایـد، ببینم چه می‌گویـد. آمـد ایـن حرف را زد. از این حرف، من خیلی تحت تـأثیر قرار گرفتم. وقـتی که خـدمت امـام آمـدم، یـادم هم رفت اول بگویم؛ بعد که بیرون آمدم، یادم آمد. به یکی از آقایانی که در آن‌جا بود، گفتم به امام عرض بکنید، یک جمله ماند. ایشان، پشت درِ حیاط اندرونی آمدند، من هم به آن‌جا رفتم. وقتی حرف آن زن را گفتم، امام آن‌چنان چهره‌یی نشان دادند و آن‌چنان رقتی پیدا کردند و گریه‌شان گرفت که من از گفتنش پشـیمان شدم. این، واقعاً خیلی عجیب است. ما این‌همه شهید دادیم، مگر شوخی است؟ هفتادودو تن از یلان انقلاب قربانی شدند، ولی او مثل کوه ایستاد و اصلاً انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است؛ حالا در مقابل این‌که یـک اسیر را کشـتند، چهره‌اش گریـان می‌شـود. اینهـا چیسـت؟ مـن نمی‌فهمم. آدم اصـلاً نمی‌توانـد این شخصـیت و این هـویت را توصـیف کنـد. غرض، کار شـما باید همه‌ی این جوانب را نشان بدهد. باید حالت جمعی امام مورد توجه قرار بگیرد حرف دل امام، آن چیزی بود که بـا همین صـد زبـان بیـان شـده؛ با این یک زبان بیان نشـده است. غلط است اگر کسـی خیال کنـد که می‌توان در رؤیت سیاسـی امـام، هویت و حرف و مرام امـام را دیـد؛ خیلی عمیقـتر از این حرفهـاست. یکی دیگر هم برود به شـعر عرفـانی امـام بچسبد و خیـال کنـد که آن‌جـا امام را می‌شود پیـدا کرد. نخیر، مجموعه‌ی اینها امام است. اگر هرکـدام از ما بخواهیم در هر کار و نوشـته و گفته و سـخنرانی‌یی و از جمله در این مراسم و در آینـده‌ی نظـام کوشـش کنیم، بایـد بتوانیم مجموعه را کامل کنیم؛ چون هرکـدام از مـا در این مجموعه، یـک قطره و یـک جزء به حسـاب می‌آییم. مجموعه‌ی مـا، شـکل هندسـی پیچیـده‌یی با هزاران خط موازی و عمود بر هم و متمایـل بـا هم را تشـکیل می‌دهـد. هرکـدام از مـا، یکی از این خطوطیم. من یـک خطم، شـما یـک خطیـد، دیگران یک خطند. مجموع ما باید بتواند آن شکل هندسی را به‌طور کامل حفظ کند؛ عمده این است. در تمام این جهات، باید آن کمـال و تمـام امـام و آن حـالت جمعی او، مورد توجه قرار بگیرد. ان‌شـاءاللَّه که موفق و مأجور باشـید و روح مبارک امام از شـماها راضـی باشد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --

-------------------------- ۱) 7 معاون اجرایی رئیس جمهور وقت ۲) نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۴۷

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان شهرهای خوی، بندرگناوه و استانهای مازندران و آذر

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان شهرهای خوی، بندرگناوه و استانهای مازندران و آذربایجان غربی، گروههایی از دانشجویان، جمعی از مهاجران جنگ تحمیلی، کشاورزان و مسؤولان هیأتهای هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شناخت لحظه‌ها، یکی از علامتهای بیداری یک ملت در ابتدا، به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز، خانواده‌های معظم و عالی‌قدر شهیدانمان که از نقاط مختلف کشور تشریف آورده‌اید، دانشجویان عزیز و امیدهای آینده‌ی کشور و ذخیره‌های حیاتی انقلاب و بقیه‌ی برادران و خواهرانی که در این جمع تشریف دارند، سلام و اخلاص خودم را عرض می‌کنم. این روزها از چند جهت، روزهای مهمی است. یکی از علامتهای بیداری یک ملت این است که لحظه‌ها را بشناسد و بفهمد که حالا چه موقعی است و اهمیت این لحظه چه‌قدر است. ما در دوران طاغوت، لحظه‌هایی را پی‌درپی می‌گذراندیم؛ بدون این‌که بفهمیم چه شد، چه اتفاق افتاد، چه بر سر ما آمد و چه وظیفه‌یی به ما متوجه شد. شاید خیلی زمان گذشت و ما این‌طور بودیم. یکی از برکات این نهضت و از خصوصیات آن رهبر استثنایی بی‌نظیر، همین بود. او لحظه‌ها را به حساب آورد و سرانگشت ذهن ما را حساس کرد. سرانگشتهای حساس، کوچکترین ذره‌یی که با آنها تماس پیدا کند، آن را حس می‌کنند. برخلاف آن، سرانگشتی که بی‌حس و کَرَخ شده باشد، هیچ‌چیز را حس نمی‌کند. ما آن‌طوری بودیم و امام ما را حساس کرد، تا بفهمیم که در زمانه چه می‌گذرد. عظمت امام، همان عظمت ملت ایران سالگرد امام نزدیک است. این، یکی از موجبات اهمیت این روزهاست و من قاصر و عاجزم از این‌که در باب اهمیت این سالگرد، از ابعاد مختلف حرف بزنم. برای همان روزها می‌گذاریم که بخصوص درباره‌ی این مسأله صحبت بشود. همچنین این روزها، به خاطر توجه استفهام‌آمیز بسیار دقیق دنیا نسبت به ما، حساس است. نه این‌که این حساسیت، همین روزها به وجود آمده باشد؛ خیر، بعد از رحلت امام، این توجه و استفهام بوده و قطع نشده است و ما دایم زیر دوربین قوی جستجوگر و استفهامگر دستگاههای مختلف و جهات گوناگون بوده‌ایم. از یک‌طرف، قدرتهای عالم - گرگها - نگاه می‌کردند ببینند، آیا این، شکاری خواهد شد؟ آیا می‌شود باز امیدی به این ملت و این کشور بست؟ از یک‌طرف هم مظلومان عالم به ما توجه داشتند. مظلومان هم که عرض می‌کنیم، فقط ملتها را نمی‌گوییم؛ بلکه گاهی بعضی از دولتهای عالم هم نگاه می‌کنند که ما چه می‌کنیم و چه موضعی می‌گیریم. خودشان جرأت نمی‌کنند؛ اما از جرأت دیگری لذت می‌برند. دولتهایی هستند که شیفته‌ی شجاعتند. شیفتگی آنها نسبت به امام، به همین جهت بود. شما خیال نکنید کسانی که در سطح جهان شیفته‌ی امام بودند، همه دوستان ایشان بودند. نه، حتّی دشمنان او هم شیفته‌اش بودند. دشمنان که می‌گویم، نه دشمنان عاطفی؛ بلکه حتّی خیلی از دشمنان خطی و سیاسی و دشمنانِ در صحنه‌ی زورآزمایی جهانی هم، شیفته‌ی آن شجاعت و قدرت و عظمت بودند. عظمت امام، همان عظمت شما ملت است. عظمت شما، به میزان زیادی در امام منعکس می‌شد؛ همچنان‌که عظمت امام، موجب شجاعت و عظمت ملت می‌شد. اینها روی هم اثر می‌گذاشتند. پس، این توجه چشمهای جستجوگر در سطح عالم روی ما بود و روزبه‌روز بیشتر شده و حالا ـ هم به دلایل گوناگون، این توجه روی ما زیاد است و شاید بشود گفت که بیش از همیشه است. ما احساس می‌کنیم که فشار روی مسلمانان عالم زیاد شده است ما باید حرفمان را بگوییم. یعنی ملت ایران و انقلاب، باید آن حرف قاطع خودش را بگوید؛ چه‌کاره است، کدام طرفی است و کجا می‌خواهد برود. این، مسأله‌ی بسیار مهمی است. البته ملت حرفشان را گفته‌اند و ما در این زمینه، هیچ‌چیز کم نداریم. من چندی پیش گفتم که اگر کسی می‌خواهد بداند در ایران چه خبر است، به راهپیمایی روز قدس و بیست‌ودوم بهمن و مراسم سالگرد امام نگاه کند، تا بفهمد در ایران چه خبر است. ملت ایران حرف خودش را به‌طور قاطع گفته، لیکن این‌طور نیست که در مسایل جهانی، یک نفر یک‌بار چیزی را بگوید و تمام بشود. نه، باید این استمرار

حفظ بشود. نسبت به مسلمانان عالم و احساسات اسلامی، حساسیتها روزبه‌روز بیشتر شده است. این هم یکی دیگر از ابعاد حرکت عظیم اسلامی ملت ایران است. وقتی ما می‌شنویم که در فلسطین اشغالی، مردم را به رگبار می‌بندند، مسأله، مسأله‌ی باطوم و چوب و این حرفها نیست؛ مسأله‌ی کشتار است. معنای این حرف، آن است که فشار بر دشمن صهیونیست در داخل سرزمینهای اشغالی، از همیشه بیشتر شده است. ما احساس می‌کنیم که فشار روی مسلمانان در سرتاسر عالم زیاد شده است. امروز در کشورهای مارکسیستی که عمر و نسلی را با دوری از مذهب و بیگانگی از خدا گذرانده‌اند، بازگشت به مذهب احساس می‌شود. در همان کشورها و در کشورهای دیگر، نسبت به مسلمانان حساسیتی وجود دارد. حرف خیلی عجیبی است. کلیساها در کشورهایی رونق پیدا کردند که پنجاه سال - بیشتر یا کمتر - در این کشورها یا لااقل در بعضی از نقاط آنها، زنگ کلیساها به صدا در نیامده بود؛ یعنی گرایش به مذهب پدیدار شد. اما در همین کشورها و در قلب اروپا و در کشورهای مدعی آزادی و دمکراسی و در هند و در نقاط دیگر عالم، بخصوص روی مسلمانان فشار فوق‌العاده‌یی هست. علت چیست؟ این مسأله را تحلیل کنید. آیا علت این نیست که دستگاههای جبار قدرت در همه جای دنیا، احساس حیات نوینی نسبت به اسلام می‌کنند؟ آیا به خاطر این نیست که می‌بینند هویت اسلامی، بار دیگر در میان جوامع مسلمان، نیرو و جان گرفته است؟ اگر در فلسطین اشغالی، روی مسلمانان رگبار گلوله را می‌گشایند، آیا بدین علت نیست که امروز در سرزمینهای اشغالی، وجود اسلامی جدی شده است؟ آیا به خاطر این نیست که در کشورهای عرب - چه آنها که همسایه‌ی فلسطین اشغالی هستند و چه غیر آنها - احساسات و حرکت و بینش اسلامی ریشه‌دار شده، طرفدار پیدا کرده و صاحبان اندیشه و احساس و فطرتهای پاک، به اسلامِ مبارزه گرویده‌اند؟ شکی نمی‌شود کرد که قضیه این است. حقوق بشر معتبر است، مگر در مورد مسلمانان! اگر می‌بینیم که دستگاههای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر، در مقابل چشم خودشان مشاهده می‌کنند که در کشمیر، دهها مسلمان مورد کشتار بی‌رحمانه قرار می‌گیرند و دم نمی‌زنند، به خاطر این است که مردمِ آن‌جا مسلمانند. حقوق بشر معتبر است، مگر در مورد مسلمانان! سازمان ملل و کمیته‌ی حقوق بشر و سازمانهای مختلفِ گوشه و کنار عالم منتظرند ببینند امریکا با چه کسی بد است، تا به بهانه‌ی حقوق بشر، روی او فشار بیاورند! اینها در مقابل حوادث کشمیر و فلسطین، لب از لب باز نمی‌کنند؛ انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است! یک گله گوسفند که حرکت می‌کند، اگر یک نفر با گلوله بزند و سی، چهل رأس گوسفند را بیندازد، از انسانهایی که می‌بینند و می‌فهمند، آه و افسوس بلند می‌شود که این حیوانها چه کرده بودند؟! از مسلمانان کشمیر در یک تظاهرات، دهها نفر انسان را می‌زنند و می‌کشند؛ ولی تمام داعیه‌های طرفداری از حقوق بشر در دنیا فراموش می‌شود و انگار چنین چیزی اتفاق نیفتاده است! این سگهای دست‌آموز امریکا، این اسرائیلیهای بدتر از حیوان، آن همه فاجعه‌ی فضاحتبار را در فلسطین اشغالی انجام می‌دهند، ولی در دنیا هیچ انعکاسی پیدا نمی‌کند؛ چون طرفها مسلمانند. این، همان دنیایی است که سی یا چهل سال بعد از سقوط آلمان هیتلری، تعقیب کسانی را شروع کرد که گفته شده بود تعدادی یهودی را کشته یا شکنجه کرده‌اند! شاید حتّی آنچه که واقع شده بود، خیلی کمتر از آن چیزی بود که گفته هم می‌شد. حرکت اسلامی، بزرگترین خطر برای قدرتهای استکباری از مجموع اینها، یک حقیقتِ واضح آشکار می‌شود. من تعجب می‌کنم، اگر کسی این حقیقت را امروز درک نکند. برای من، این حقیقت مثل روز روشن است که قدرتهای استکباری عالم و در رأس قله‌ی فساد، امریکا، و طرفین امریکا - قدرتهایی که در غارت ملتهای ضعیف و فشار به انسانها در سرتاسر دنیا، با او همدست و همکارند - و نیز همه‌ی دولتهایی که در میان توده‌های مردمشان پایگاهی ندارند و برای ماندن، محتاجند که به یک قدرت - و امروز به امریکا - متکی باشند (مثل همین دولتهای ارتجاعی که متأسفانه در منطقه‌ی ما از آنها هست)، احساس می‌کنند که این حرکت اسلامی - آن چیزی که امروز در دنیای اسلام، محسوس و مشهود است - بزرگترین خطرها برای آنهاست. این را استشمام و حس کرده‌اند. می‌فهمند که این مسأله دیگر از قبیل رواج تفکر مارکسیسم و سوسیالیسم و امثال اینها نیست. ما در زندگی خودمان، تفکر مارکسیستی و داعیان و مبلّغان آن را دیده بودیم. در همه جا هم مشاهده می‌شد که با زحمت و اصرار و استدلال مجبور بودند

یک‌یک انسانها را به چیزی که سعی می‌کردند رنگ و لعاب ایمان به آن بدهند، معتقد کنند. مذهب که این‌طور نیست. مذهب در دلها به صورت عمیق و راسخ هست؛ کافی است که به آن جهت بدهند، غبار را از روی آن بردارند و اشتباه در برداشتها نسبت به آن را توجه و تذکر بدهند. لذا از این می‌ترسند و می‌دانند که این چیزی است که به زندگیِ فساد و قدرت مطلقه و تسلط طاغوتی - که امروز امریکا و اذناب و ایادی و پیروانش به آن مبتلا هستند - آسیب سختی خواهد زد. فهمیده‌اند و احساس کرده‌اند که کانون این اشعاع و حرکت، ایران اسلامی است. همه، مخصوصاً شما جوانان عزیز و دانشجویان بدانید که آنها تمام قدرت خودشان را امروز به کار می‌برند، تا جمهوری اسلامی را شکست بدهند. هیچ کاری نیست که اینها بتوانند بکنند و نکنند. کسانی که صحنه را می‌شناسند، وقتی نگاه می‌کنند، از آشفتگی و سردرگمی امریکا - که محور حرکت هم امریکاست - برای پیدا کردن راههای ضربه زدن به ایران، تعجب می‌کنند. این آشفتگی و سردرگمی، گاهی برای کسانی که صحنه را درست مشاهده می‌کنند، موجب تفریح می‌شود؛ ولی دستشان به جایی نمی‌رسد. برای استکبار جهانی و زشت‌ترین فصل آن - یعنی حکومت ظالم امریکا - مسأله فقط این نیست که بازارش را در ایران از دست داده، یا دیگر به منابع کشور ما دسترسی ندارد. البته این هم هست؛ زیرا برای دستگاههای سرمایه‌داری عالم، پول و سرمایه و استفاده‌ی مادّی، همه چیز است؛ اما مسأله این نیست، این بخشی از مسأله است. مسأله این است که دستگاه استکباری می‌بیند، آینده‌نگری دارد، می‌فهمد و می‌داند که اگر این حرکت - یعنی حرکت اسلامیِ استوار و مؤمن و متکی به ایمانها و عواطف مردم - به همین ترتیب پیش برود، ادامه‌ی قدرت استکباری امریکا و دستیاران و دست‌نشاندگانش مشکل، بلکه محال خواهد شد. حق هم با آنهاست، ما هم این را پوشیده نمی‌داریم. ما نسبت به حرکت اسلامی، وظیفه‌ی سنگینی داریم البته ما در شکل‌دهی و راه‌اندازی حرکت اسلامی در جهان، هیچ نقش مستقیم و غیرمستقیمی که از روی برنامه‌ریزی و طراحی ما باشد، نداریم؛ از اول هم نداشتیم. نقش، از آنِ اسلام است؛ یعنی همین که ملت ایران توانسته‌اند پرچم اسلام زندگی و زندگی‌ساز و اسلام مبارز، نه اسلام تسلیم در مقابل دشمنان خدا، نه اسلام طاغوت و نه اسلام امریکایی - همان‌طوری که امام عزیزمان تعبیر کردند - بلکه اسلام ناب محمّدی(ص) را بلند کنند، در دست محکم نگهدارند و متزلزل نشوند. نفس همین، برای ملتهای مسلمان دنیا امیدبخش است. ما در این‌جا وظیفه‌ی سنگینی پیدا می‌کنیم. آنچه تا حالا عرض کردم، وضعیت دنیا و حساسیت زمانه است؛ اما با شناختن این حساسیت، وظیفه‌ی ما و بیش از همه وظیفه‌ی شما جوانان، مضاعف می‌شود. ما باید ایران اسلامی را آن‌چنان آراسته کنیم و بسازیم که برای اسلام موجب آبرو بشود. یک ایرانِ بی‌سواد و بی‌بهداشت و بی‌رشد؛ ایرانی که آحاد مردم در آن، اتحاد و اتفاقی نداشته باشند، برای اسلام و انقلاب و نهضت اسلامی، هیچ افتخاری درست نمی‌کند؛ بلکه به‌عکس، موجب سرشکستگی هم خواهد شد. می‌خواهند مردم دنیا را نسبت به ایران دچار یأس کنند این‌جا در حاشیه، این مطلب را هم عرض کنم که انسان گاهی در رادیوها یا در اطلاعیه‌هایی که مخالفان انقلاب می‌نویسند، چیزهایی می‌شنود و یا می‌خواند که تعجب می‌کند اینها را از کجا می‌آورند. علت این‌که تبلیغات جهانی سعی می‌کنند مشکلاتی را که در ایران نیست، به ایران نسبت بدهند؛ آنچه را که کوچک است، ده برابر و صدبرابر بزرگتر کنند، این است که می‌خواهند مردم دنیا را نسبت به مسایل ایران، دچار یأس و ناامیدی کنند. می‌خواهند بگویند که اسلام و انقلاب این است و انقلاب و اسلام نمی‌توانند یک کشور و ملت را اداره کنند و سعادتمند نمایند. عزت و بیداری و شجاعت و تسلیم‌ناپذیری ملت ایران، بانشاط شدن این نسل انقلابی، ابتکار و فعالیت و حرکت به سمت خودکفایی در ایران را ندیده می‌گیرند؛ اما فرضاً اگر سیب زمینی یک‌چندروزی کم است، تمام رادیوهای دنیا می‌گویند که در ایران مسأله‌ی سیب زمینی وجود دارد! نه برای خاطر این‌که سیب زمینی مهم است؛ بلکه به این دلیل که نشان دادن حتّی یک نقطه ضعف کوچک در ایران اسلامی، برای آنها خیلی مهم است. اگر یک نقطه ضعف کوچک پیدا کردند، برای آنها فوزی است و خوشحال می‌شوند. شما باید سعی کنید ایران را آن‌چنان بسازید که برای اسلام و مسلمین، مایه‌ی افتخار باشد. حفظ آثار و شعایر اسلامی در کشور مهم است دو چیز بایستی در کنار هم، روزبه‌روز قویتر در کشور تحقق پیدا کند: اول، حفظ آثار و شعایر و ظواهر

و نمای اسلامی جامعه است. این، خیلی مهم است. دشمنان سعی می‌کنند که این حرفها را بمباردمان تبلیغاتی کنند؛ لیکن گوش به حرف دشمن ندهید. دشمن، دشمن است. ظواهر اسلامی جامعه باید حفظ بشود. این جامعه، جامعه‌ی اسلامی نمونه است. زنان باید مواظب باشند. مردان باید مواظب باشند. کسانی که مأموریت دارند، بیشتر باید مواظب باشند. کسانی که در لباس انقلابند - مثل روحانیون و دیگر کسانی که لباسهای وابسته به انقلاب را دارند - بیشتر از دیگران باید مواظب باشند. همه‌ی آحاد جامعه باید سعی کنند که صورت جامعه را یک صورت اسلامی قرار بدهند. من همین‌جا، خلأـ اذان در جامعه‌مان را یادآور بشوم. در این تهران، صدای اذان به گوش انسان نمی‌رسد. چرا؟ اذان، یک شعار اسلامی است. ما با این‌که پشت بلندگو، تا دیر وقتی از شب، شعر یا قرآن یا نوحه بخوانند و مزاحم همسایه‌ها بشوند، مخالفیم. با چنین چیزی، مقابله هم می‌کنیم؛ اما با این‌که صدای اذان، اول ظهر و مغرب و صبح، بخصوص از حنجره‌ها خارج بشود، صددرصد موافقیم. اذان، چیز خیلی خوبی است؛ «حیّ علی الصّلوة»، «حیّ علی الفلاح»، «اللّٰه‌اکبر». چرا در جامعه اذان نیست؟ اذانِ با توجه، به دلها امید می‌دهد. بانگ اذان، دلهای افسرده را روشن می‌کند. البته در سحرها، برای اذان صبح، از بلندگو استفاده نکنند؛ با حنجره اشکالی ندارد. هرچند وقتِ بیداری است، اما بلندگو ممکن است اسباب زحمت بشود. همه‌ی ظواهر جامعه، این‌طور باشد. مسجدها در وقت نماز، سرشار و مالامالِ از انسانهای ذاکر و ساجد و راکع باشد. چشمها، ظواهر را می‌بینند و پشت چشمها، دلها قرار دارند. خیال نکنید چشمها، شیشه‌یی هستند که در این‌جا گذاشته‌اند. نخیر، پشت چشم، دل و جان و ذهن انسانی است. این چشمها و نیز دلهایی که پشت آنهاست، باید از نشانه‌های اسلام پُر بشوند. باید محتواهای اسلامی جدی گرفته شود دوم، این است که به موازات آن باید محتواهای اسلامی - یعنی علم - جدی گرفته شود. شما که دانشجو هستید و دیگر کسانی که مشغول تحصیلند، به درس خواندن در محیط دانشگاه، کار علمی و تحقیقی و شکوفا کردن و رشد دادن استعدادها اهمیت بدهید. هرجا که کار و تلاش و اشتغال و بخصوص سازندگی هست - اعم از کارخانه، مزرعه، اداره، بازار و سایر جاهای دیگر - پایه‌ها و بنیه‌ها محکم می‌شود. این، از لحاظ حرکت مردم در جهت روشن کردن چراغ اسلام در این مُلک. شما اگر بتوانید این چراغ را هرچه روشنتر و پُرفروغتر بکنید - البته بحمداللّٰه روشن هست، نورش هم دنیا را گرفته، اما پُرفروغترش باید بکنیم - این حرکت عظیم اسلامی در دنیا بیشتر خواهد شد. البته نارضایی شیطانها و طاغوتها هم از شما بیشتر خواهد شد؛ بهتر. هرچه از ما ناراضی‌تر باشند، خدا از ما راضی‌تر است. هرچه شیطانها از ما دورتر بشوند، فرشتگان به ما نزدیکتر می‌شوند. هرچه خدا با انسان بیشتر باشد و از انسان راضی‌تر باشد، موفقیت در کارش بیشتر خواهد شد. شما خیال می‌کنید آن ساده‌لوحهای کم‌عقل و پُرمدعایی که اول انقلاب، با نام اسلام، با نام این‌که بیاییم به‌وسیله‌ی امریکاییها خودمان را قوی کنیم، می‌خواستند انقلاب ما را دودستی و با احترام، تحویل امریکا بدهند، اگر - العیاذباللّٰه - موفق شده بودند و مستشار نظامی امریکایی را در پادگانهای ما حفظ کرده بودند - که داشتند می‌کردند و اگر ماها نرسیده بودیم، خیلی از این کارها می‌شد - اگر ارتباط با امریکا را برقرار کرده بودند و ایران را با کمال تواضع و فروتنی، در خدمت امریکا قرار داده بودند، آیا ممکن بود که امروز کشور و انقلاب ما، این‌همه موفقیت را کسب کند؟ حاشا و کلاّـ واللّٰه، هرجایی که نشان پای ابرقدرتها و قدرتها باشد، آن‌جا نشان سیه‌روزی و بدبختی آن ملت است. شرف ملی و پیشرفت ما و این حرکت عظیم و این نشاط مردمی و این توفیقهای بی‌شماری که ملت ایران و دولتهای ما بحمداللّٰه تا امروز داشته‌اند، بر اثر جدایی و بی‌اعتنایی و اعراض از قدرتهای شیطانی و نزدیک شدن به خداست و همین، کلید حل مشکلات ماست. همه باید در راه کسب رضای الهی تلاش کنیم خدا را باید از خودمان راضی کنیم. همه‌مان هم باید این کار را بکنیم. هیچ‌کس نگوید که اول، فلان کسان خدا را از خودشان راضی کنند! اول و دوم ندارد؛ همه باید در راه کسب و تحصیل رضای الهی تلاش کنیم. رضای خدا، با تقوای من و شماست. علایم ایمان، گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرسخت بودن، از اختلافهای کوچک برادران راحت صرف‌نظر کردن، و با دشمنان ذره‌ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «اذلّة علی المؤمنین»(۱). این، با

شاخ‌وشانه‌کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود. تقوا، اینهاست. تقوا در مسایل مالی، تقوا در مسایل ناموسی، تقوا در مسایل شخصی، تقوا در مسایل سیاسی، بخصوص تقوا در مسایل کاری را مهم بینگارید. بدانید که در حرکت تقوایی این کشور و این ملت، آن‌چنان اوج و رونقی به حرکت این ملت داده خواهد شد که چشم دنیا را خیره خواهد کرد. هرجایی که ما نمایشی از تقوا دیدیم، همین اثر را هم دیدیم. فتوحات میدان جنگ، همین‌طور بود. خرمشهر، با تقوا به دست آمد. به وسیله‌ی تقوا و اتکال به خدا بود که دشمن در جنگ هشت‌ساله شکست خورد. هیچ شکستی، فضاحتبارتر از شکستی که دشمن در جنگ هشت‌ساله خورد، نیست. اینها، مبالغه نیست. بارها این نکته را عرض کرده‌ایم که اگر شرق و غرب، اروپا و ناتو و ورشو، ارتجاع منطقه و همه و همه، پول و سلاح و تبلیغات بریزند، برای این‌که یک قسمت از کشور را جدا کنند، یا دولت را ساقط نمایند، یا جمهوری اسلامی را از بین ببرند و بعد از هشت سال نتوانند، این بزرگترین شکست آنهاست. ما با تقوا توانستیم این پیروزی را به دست بیاوریم؛ بعد از این هم همین‌طور است. امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی علیه)، برای ما آیت تقوا بود. هرچه موفقیت در کار این انقلاب بود، در درجه‌ی اول، ناشی از تقوای قلبی آن رهبر و پیشوا و مجسمه‌ی تقوا بود. امیدواریم که خدای متعال، روح عزیز آن بزرگوار را از ما خشنود کند. قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌فرجه) را نسبت به ما نرم کند و مورد توجه آن حضرت قرار بگیریم. ان‌شاءاللَّه توفیق پیدا کنیم، راهی را که خدا از ما خواسته است، بپیماییم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) مائده: ۵۴

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به تعدادی از فرماندهان عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس، به مناسبت آزاد

بیانات در مراسم اعطای نشان فتح به تعدادی از فرماندهان عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس، به مناسبت آزادی خرمشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلیها تلاش کردند پیروزی انقلاب اسلامی را جدی نگیرند ان‌شاءاللَّه خاطره‌ی این روز تاریخی و فراموش‌نشدنی، همواره بر شما برادران عزیز و دلاوران صحنه‌ی نبرد، گرامی باد. وقتی انقلاب اسلامیِ عزیز پیروز شد، خیلیها در دنیا تلاش کردند آن را جدی نگیرند و باور نکنند. یک دستگاه سیاسی و یک حکومت، آن وقتی حقیقی و جدی است، که بر دوش مردم خود و به نیروی ملت خویش متکی باشد و این نیرو بتواند در لحظه‌ی نیاز، کارایی خودش را نشان بدهد. وقتی نیروهای متجاوز، مرزهای ما را شکستند و وارد شدند و ما هزاران کیلومتر مربع از میهن عزیزمان را زیر پای بیگانگان دیدیم، دشمنان ما شاد شدند. این نظریه که انقلاب و تشکیلات مردمیِ عظیمی که در برابر نظم سلطه‌ی جهانی ایستاده، جدی و عمیق نیست، در ذهن دشمنان این انقلاب نیرو گرفت و آنها را امیدوار کرد و باز ما این امید را در حرفها و قیافه‌گرفتنها و اظهارات و مکاتبات و رفت‌وآمدهایشان دیدیم؛ اما وقتی «فتح المبین» اتفاق افتاد و در چند روز، یک پیروزی بزرگ در آن صحنه‌ی به آن عظمت، به دست نیروهای همین ملت، به دست نیروهای مسلح همین کشور، به دست وفاداران صمیمی انقلاب - یعنی شماها - پدید آمد، ارکان تفکر استکباری دنیا متزلزل شد. و وقتی در فاصله‌ی تقریباً بیست روز، عملیات «بیت المقدس» با آن وسعت و با آن عظمت و با آن ضربه‌ی قاطع بر دشمن آغاز شد و بالاخره خرمشهر به میهن اسلامی برگشت و هزاران نفر از متجاوزان به اسارت گرفتار شدند و جبهه‌ی دشمن متزلزل و درهم کوبیده شد، در حقیقت این پندار باطلی که دشمنان اسلام و انقلاب و ایران سعی می‌کردند آن را گسترش بدهند، بکلی منهدم شد و از بین رفت. پس، این یک مقطع برای انقلاب بود. ما در هیچ مسأله‌یی از مسایل جهانی کوتاه نیامدیم من به شما و همه‌ی نیروهای مسلح عرض می‌کنم، بدانید سربلندی ملت و پیروزی اسلام و اثبات قدرت درونی و ذاتی این کشور، جز با آمادگی و انسجام هرچه بیشتر و کارایی روزافزون شما، امکان‌پذیر نیست. ما انگیزه‌ی تهاجم به کسی نداریم؛ امّا انقلاب اسلامی و ملت عظیم‌الشأن ایران نشان دادند که با نظام سلطه و تبعیض و ستم و ناهنجاری کنونی وضع سلطه‌های عالم، سرِ سازگاری ندارند. انقلاب ما به صراحت گفته که زورگویی را از هیچ‌کس قبول نمی‌کند. ملت ایران فریاد کشیدند که ستمگران و

دستگاههای فاسد قدرت جهانی را که می‌خواهند به ملت ما و ملتهای مظلوم زورگویی کنند، به رسمیت نمی‌شناسند و زیر بار قدرت آنها نمی‌روند. آن روزی که دنیا دو قطب بود و این دو قطب، دست به دست هم دادند و با استفاده از نیروی سلاح و پول و تبلیغاتشان، حتّی نیروهای انسانی و اطلاعاتی و ماهواره‌هاشان و غیره، همه بر ضد ملت ایران و علیه جهت‌گیری این ملت بزرگ و مسلمان هماهنگ شدند و این هماهنگی را در جبهه‌ی جنگ عراق علیه ایران متمرکز کردند، ناکام ماندند. آن روز ملت ایران، در کشمکش جنگ و در زیر فشارهای گوناگون، عقب‌نشینی نکردند. ما در هیچ مسأله‌یی از مسایل جهانی، در طول هشت سال جنگ، به خاطر جلب نظر و رضای امریکا و شوروی، کوتاه نیامدیم. همه هم از همه طرف به ما تفهیم می‌کردند که راه مهربان شدن و ملایم شدن امریکا و شوروی با شما، این است که از مواضع با صلابت و سرسخت خودتان کوتاه بیایید و عقب‌نشینی کنید! اما رهبری عظیم‌الشأن ملت ایران و این ملت بزرگوار و شجاع، یک‌قدم عقب‌نشینی نکرد. انقلاب اسلامی و مردم ایران، برای ملتها الگو شده‌اند امروز ما به عقب‌نشینی نکردن اولی هستیم. امروز ما توطئه‌ی هشت‌ساله‌ی دشمن را خنثی کرده‌ایم. امروز ما نیروهای ذاتی و درونی کشور خودمان را شناسایی کرده‌ایم. امروز ما برای سازندگی و پیشرفت روزافزون کشور، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. امروز ما به اتکای خدا و با تکیه به اراده‌ی این ملت بزرگ، احساس قدرت می‌کنیم. چه‌طور ممکن است قدرتهای بزرگ بتوانند حرف خودشان را نسبت به ملت ایران، به کرسی بنشانند؟ انقلاب اسلامی و ملت ایران، علی‌رغم میل قدرتهای جهانخوار، برای ملتها الگو شده‌اند؛ الگویی زنده و آموزنده. این‌که شما می‌بینید در کشورهایی که دهها سال در قفس تنگ توهمات حزبی و ستم قومی گرفتار بودند، ملتها - مخصوصاً ملتهای مسلمان و همچنین ملتهای مظلوم بسیاری از کشورهای دیگر - احساس هویت و شخصیت می‌کنند و حرفشان را می‌زنند و حقشان را مطالبه می‌کنند، این به برکت استقامت ملت ایران است. از روزی که ما شروع کردیم، تا روزی که ملتهای دنیا الگو و نسخه‌ی ما را تکرار کردند، ده سال و بیشتر طول کشیده است. آنچه که در دنیا مشاهده می‌شود، الگوی مقاومت ملت ایران است. البته هر کشوری، هر سرزمینی، هر منطقه‌ی جغرافیایی‌یی خصوصیاتی دارد، اما جوهر واقعی همه‌ی این حرکتهایی که امروز شما در اروپا و آسیا و کشورهای اسلامیِ آفریقا و در بسیاری از نقاط جهان می‌بینید، عبارت از این است که یک ملت، به خود اعتماد پیدا کند و جرأت و گستاخیِ حرف زدن را بیابد. و این، همان نسخه‌ی ملت ایران است. این، آن چیزی است که ملت ایران، آن را شروع کرد و به کرسی نشاند و یازده سال همه‌ی سختیها را تحمل کرد؛ اما این جوهر حقیقی و معنوی و الهی را از دست نداد. امروز ما بحمداللَّه از همیشه آماده‌تر، بانشاطتر و قدرتمندتریم. یک توصیه‌ی مستمر و مؤکد به ارتش و سپاه من به شما برادران ارتش و سپاه، یک توصیه به صورت مستمر و مؤکد دارم و آن، این است که سعی کنید سهم نیروهای مسلح را در این مجموعه‌ی عظیم ملت ایران، به بهترین وجهی ایفا کنید. ملت ما، ملت شجاعی است؛ نیروهای مسلح ما به شجاعت اولی هستند. ملت ما، ملت با استقامتی است؛ نیروهای مسلح ما به استقامت اولی هستند. نیروهای مسلح باید کیفیت، استواری، سازماندهی مستحکم، آموزش در حد اعلی و آمادگی روزافزون داشته باشند. در مورد سلاح و تجهیزات هم، هرچه که امکانات کشور ایجاب بکند و اجازه بدهد، اقدام خواهد شد. آن چیزی که شما می‌توانید منتظر هیچ عامل دیگری در آن نمانید، استحکام سازماندهی، آمادگی رزمی دایمی، آموزش کامل، حفظ حدود و ضوابط و انضباط کامل نظامی است. اینها چیزهایی نیست که برای ما بخواهند تولید کنند، یا بخواهند از خارج بیاورند، یا محتاج به سرمایه‌گذاری مادّی فوق‌العاده‌یی باشد. این، مربوط به قوّت و اراده‌ی فرماندهی و تلاش پیگیر و کار مخلصانه و دلسوزانه مسؤولان است. این را باید تأمین کنید. همکاری دو سازمان ارتش و سپاه، فوق‌العاده مهم فرقی بین سپاه و ارتش نیست. سپاه و ارتش، هر دو عزیزند، هر دو مسؤولند، هر دو لازمند و هر دو دارای وظایف مشخص خودشان هستند. البته حدود وظایف هریک، با حدود وظایف دیگری متفاوت است. مجموعه‌ی شما باید برای اثبات قدرت و توان جمهوری اسلامی، بر دفاع جانانه در هر زمان و در هر کجا، آمادگی داشته باشد؛ «ترهبون به عدوّاللَّه و عدوّکم»(۱). آمادگی شما، بازدارنده‌ی دشمن است. آن روزی که دشمن حمله کرد، در ما احساس ناآمادگی نمود. آن روز هم

اگر نیروهـای مسلحمان آمـاده و منضبط بودنـد و فرمانـدهیِ درسـت و حسـابی در رأسـشان بـود، به احتمـال زیـاد این حمله انجـام نمی‌گرفت و دشـمن ملاحظه می‌کرد. دشـمن در آن روز به طمع افتاد؛ امّا ملت ما کاری کرده که امریکا نمی‌توانـد در او طمع کند. نیروهای مسلح ما بایـد کاری کننـد که هیـچ دشـمنی نتوانـد در اسـتقلال و اسـتحکام و یکپارچگی و تمامیت ارضـی ما طمع کنـد. همکـاری دو سازمـان سـپاه و ارتش، فوق‌العـاده مهم است. پشتیبـانی نیروی عظیم مردمی - یعنی نیروی بسـیج - بسـیار حایز اهمیت است. در کنـار نیروهـای نظـامی، نیروهـای انتظـامی بـا همـان شأن و حیثیت و مکـانت نیروی انتظامی انقلاب، حضور قوی و دایمی خودشان را دارنـد و بایـد داشـته باشـند. این مجموعه‌ی نیروهای مسلح، نوک پیکان قدرت عظیم این ملت است و وسـیله‌ی دفاع از کیان و شـرف و شخصـیت کشور اسـلامی ماست. امیدوارم خدای متعال، به همه‌ی شما توفیق بدهد و روح مطهر امام بزرگوارمان - که همواره توجه خاصی به نیروهای مسلح داشتند - از شما راضی باشد و توجهات ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) پشتیبان همه‌ی شما باشد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --
-------------- ۱) انفال: ۶۰

سخنرانی در دیدار با میهمانان و شرکت‌کنندگان کنفرانس جهانی اهل‌بیت(علیهم‌السّلام)

سخنرانی در دیـدار بـا میهمانـان و شـرکت‌کنندگان کنفرانس جهـانی اهـل‌بیت(علیهم‌السّـلام) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم الحمـدللَّه ربّ العـالمین والصّـلاهٔ والسّـلام علی سـیّدنا و نبیّنـا ابی‌القاسم محمّـد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهـداهٔ المهـدیّین المعصومین المکرّمین سـیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الارضین السّلام علیکم یا اهل‌بیت النّبوّهٔ و موضع‌الرّسالهٔ و مختلف‌الملائکهٔ و مهبطالوحی و معدن‌الرّحمهٔ و خزّان‌العلـم و منتهی‌الحلـم و اصـول‌الکرم و قادهٔ‌الامـم و اولیـاءالنّعم و عناصـرالابرار و دعائم‌الاخیـار و ساسـهٔ‌العباد و ارکان‌البلاـد و ابواب‌الایمان و امناءالرّحمن و سلالهٔ‌النّبیّین و صفوهٔ‌المرسلین و عترهٔ خیرهٔ ربّ‌العالمین و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ... بابی انتم و امّی و نفسی کیف اصف حسن ثنـائکم و احصـی جمیـل بلاـئکم و بکم اخرجنا اللَّه من الـذّلّ و فرّج عنّا غمرات الکروب و انقـذنا من شـفا جرف الهلکات و من النّار ... و بموالاتکم تمّت الکلمـهٔ و عظمت النّعمـهٔ وائتلفت الفرقهٔ(۱) مسألهی اهل‌بیت، یکی از مهمترین و بزرگترین مسایـل اسـلام در ابتـدا به همه‌ی میهمانان عزیز، چه آن کسانی که از خارج از ایران اسـلامی تشـریف آورده‌انـد و چه کسانی که از اکناف میهن اسـلامی مجتمع شده‌انـد، خوش‌آمـد می‌گویم و تشـکر می‌کنم که این همت را کردند و این قدم را برداشـتند. مسأله‌ی اهـل‌بیت(علیهم‌الصّلاهٔ‌والسّـلام)، یکی از مهمترین و بزرگترین مسایل اسـلام و در ردیف مسایل درجه‌ی اول این دین مقـدس است. محبت اهـل‌بیت، فریضه‌یی است که مسـلمانان عـالم از هر فرقه و وابسـته به هر جریـان و گروهی، آن را پذیرفته‌انـد و به آن مباهات می‌کننـد. مـا که مفتخر به پیروی از فقه اهـل‌بیت مکرّم هستیم و دین را - اصولاًـ و فروعاً - از آنها آموخته‌ایم، نبایـد گمان کنیم که محبت اهـل‌بیت، مخصوص ماست و نبایـد اشـتباه کنیم و فکر کنیم که اهل‌بیت، فقط متعلق به ما هسـتند. اهل‌بیت متعلق به اسـلامند؛ همچنـان که جـدشان نبی‌اکرم، متعلق به اسـلام بود. اهل‌بیت متعلق به جهان و تاریخنـد؛ همچنان که جـدشان نبیّ‌اکرم(صـلّی‌اللَّه‌علیه والهوسلّم)، متعلق به بشـریت و تاریـخ بود. اتحاد دنیای اسـلام بر محور دو نقطه‌ی مربوط به اهل‌بیت مهم این است که دنیای اسـلام می‌توانـد بر محور دو نقطه‌ی مربوط به اهل‌بیت، اتفاق و اتحاد داشـته باشـد: یکی محبت است که یک امر عاطفی و عقیدتی است و مسـلمین بـه محبـت اهـل‌بیت(علیهم‌السّـلام) امر شده‌انـد و همـه آن را قبـول کرده‌انـد. ایـن نقطه می‌توانـد نقطه‌ی تمرکز عواطـف و احساسـات همه‌ی مسـلمین باشـد. نقطه‌ی دوم، آموزش دین و تعلم معارف و احکام الهی به مثابه‌ی عِـدل قرآن و به موجب حـدیث ثقلین است، که بـاز این حـدیث را شـیعه و سـنی و فرق مختلـف اسـلامی روایت کرده‌انـد. این چیز مهمی است که برافراشـتن پرچم اهل‌بیت(علیهم‌السّـلام) در دنیای اسلام، حقیقتاً می‌تواند دنیای اسلام و مسلمین را از این دو نقطه‌نظر گرد هم مجتمع کند. امروز این فرصت عظیم در اختیـار همه‌ی مسـلمین است؛ مخصوصـاً آنهایی که مکتب اهل‌بیت را در عمل تحقق بخشـیده‌اند و ایماناً و عملاً به

آن متصل شده‌اند. امروز در ایران اسلامی - که حاکمیت اسلام و قرآن در آن، امیدی به همه‌ی مسلمین عالم داده است - بحمداللَّه پرچم اهل‌بیت در اهتزاز است و ما می‌بینیم که همه‌ی مسلمین گوشه و کنار عالم، به این نظام و به این جمهوری و به این پرچم و به پرچم متعالی اسلام که در این‌جا در اهتزاز است، احترام می‌گذارند و از آن احساس عزت می‌کنند. «بموالاتکم تمّت الکلمهٔ و عظمت النّعمهٔ و ائتلفت الفرقهٔ»(۲). پیروان مکتب اهل‌بیت، دو کار را وجهه‌ی همت خود قرار دهند امروز لازم است که پیروان مکتب اهل‌بیت، دو کار اساسی را وجهه‌ی همت خود قرار بدهند: در مرتبه‌ی اول، با هم آشنا بشوند، همکاری و همفکری بکنند، معضلات را حل کنند، گرهها را باز کنند، احساس خویشاوندی نمایند و در هر نقطه‌یی از دنیا که هستند، بدانند که تعارف آنها با هم و تشکلشان به شکل صحیح، قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) را شاد می‌کند. این بزرگواران، از تفرقه و تشتت و جدایی و بَغضا متنفر بودند؛ اهل وحدت و عامل جمع و شمع انجمن بودند. امروز هم پیروان و علاقه‌مندان آنها، باید این را تأمین کنند. دوم این‌که مجموعه‌ی پیروان مکتب اهل‌بیت(علیهم‌السّلام)، در هرجای دنیا که هستند، با همه‌ی وجود باور کنند که جزیی از عایله‌ی بزرگ مسلمینند؛ نه به زبان، بلکه با همه‌ی احساس. اگر غیر از این باشد، دشمنان اسلام و اهل‌بیت، حداکثر خشنودی و خوشحالی را پیدا خواهند کرد. از مدتها پیش، دشمنان اسلام، علاج کار خود و منویات خبیثشان را در منطقه‌ی اسلامی در این دیدند که مسلمین را متفرق و شعبه شعبه کنند، مشترکاتشان را تضعیف و یا کمرنگ کنند و به چیزهایی که آنها را از هم جدا می‌کند، تکیه نمایند. بحمداللَّه انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی نگذاشت، یا بسیاری از خواسته‌ها و اهداف آنها را خنثی کرد. امروز در سرتاسر جهان، مذاهب مختلف و پیروان فرق گوناگون اسلامی، به نام جمهوری اسلامی شعار می‌دهند. امام بزرگوار ما (قدّس‌اللَّه‌نفسه‌الزّکیّه) در اعماق دل توده‌های مسلمان در شرق و غرب عالم جا داشت و آنها بدون توجه به این‌که اهل کدام مذهب و کدام فرقه‌ی اسلامی هستند، او را دوست می‌داشتند و به او عشق می‌ورزیدند. همین قضیه موجب شد که دشمنان اسلام تلاش کنند، شاید بتوانند ایران اسلامی را از بقیه‌ی مسلمین جدا کنند. امروز در دنیا میلیونها دلار صرف تبلیغات می‌شود، تا بتوانند عرق و عصبیت فرقه‌یی را در کسانی بیدار کنند و آنها را از جمهوری اسلامی و از مشی انقلاب جدا نمایند. شما باید این را خنثی کنید. ما به عنوان عایله‌ی تشیع، باید با همه‌ی وجود احساس و اعلام کنیم که معتقد به وحدت جهان اسلام و وحدت پیروان «لااله‌الااللَّه و محمّد رسول‌اللَّه» هستیم. ما امروز در دنیا باید مایه‌ی وحدت بشویم؛ همچنان که همه‌ی ائمه‌ی بزرگوار ما(سلام‌اللَّه‌علیهم) همیشه عامل جمع و وحدت بوده‌اند. همه چیز آن بزرگواران الگوست. مبارزه‌ی آنان با قدرتهای ظالم هم الگوست. همه‌ی ائمه‌ی ما بدون استثنا، در راه ایجاد حکومت علوی و حکومت حق الهی مبارزه کردند. سیره‌ی این بزرگواران، در مقابل چشم ماست. ما امروز خوب می‌فهمیم که آنان چه می‌کردند. همه‌ی آنان تقیه کردند، و به همین جهت همه‌ی آن بزرگواران بدون استثنا به شهادت رسیدند. تقیه مربوط به میدان مبارزه است؛ «التّقیّهٔ تُرس المؤمن»(۳). تُرس (سپر) مربوط به میدان مبارزه است و شهادت نتیجه‌ی آن می‌باشد. معرفت، عبادت، ایمان، عمل، اخلاص، عرفان، حلم، علم و همه چیز آنان - که حقیقتاً گل سرسبد عالم آفرینشند - برای ما وسیله‌ی تبعیت و پیروی است. برادران عزیز ما از پیروان مکتب اهل‌بیت(علیهم‌السّلام)! در هرجای دنیا که هستید، این دو نکته را هرگز فراموش نکنید: اول، تعارف و ارتباط و وصل و خبرگیری از هم و اطلاع از نظرات هم و کمک به یکدیگر. من اطلاع یافتم که شما خواسته‌اید و ایجاد یک مجمع جهانی را تصویب کرده‌اید. ان‌شاءاللَّه به همت برادران، این را اقدام خواهیم کرد و امیدواریم که در خدمت اسلام و قرآن و وحدت مسلمین و پیشرفت جهان اسلام و به سمت معارف صحیح اسلامی - که متراوش از مکتب اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) است - این کار واقع بشود. آن نکته‌ی دوم، همین ایجاد وحدت و مهربانی با فرق دیگر اسلامی است. نگذارید دشمن سوء استفاده کند. نگذارید دشمن به دست برادران، آنها را ضعیف کند و از بین ببرد؛ «و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»(۴). در دنیای اسلام، همه را برادر بدانید. امروز مجموعه‌ی اسلام، از سوی دشمنان مورد تهدید است. امروز از سوی قدرتهای استکبار جهانی، اصل دین مورد فشار و تهدید است. امروز همه‌ی قدرتهای مستکبر، با اسلام و ایران

اسلامی مخالفند امریکا و اذنابش خوب فهمیده‌اند که با حاکمیت و شیوع دین و معرفت دینی، نخواهند توانست نظام سلطه‌ی عالمی و جهانی را حفظ کننـد. راه موفقیت امریکا و دیگر قدرتها و مرتجعان و حکام ظالم و حلقه‌های زنجیره‌ی سـلطه‌ی جهانی این اسـت که مردم از دین و معرفت و ایمان دینی عاری بشوند؛ بی‌بندوبار، بی‌ایمان، بی‌عقیده، بی‌تعصب و بی‌غیرت دینی بشوند. مردم و ملتها را این‌طور می‌پسـندند. لذا وقتی می‌بینند از کانونی مثل ایران اسـلامی، ایمان و عمل و جهاد تراوش می‌شود و به همه‌جا پر می‌کشد، بشدت با آن مبارزه می‌کنند. امروز همه‌ی قدرتهای مسـتکبر و ظالم و شـیطانی، با اسـلام و ایران اسـلامی – به عنوان کانون اسلام – مخالفند. ما در چنین وضـعیتی، باید با همه‌ی وجود و امکانات، دودستی و محکم به اسـلام و وحدت اسلامی بچسبیم و آن را حفظ کنیم. در دنیای اسـلام، بحمـداللَّه بیـداری اسـلامی به وجود آمده است. صهیونیسـتهای غاصب، تقریباً بعد از چهل سال آسایش، که جز گـاهی چنـد روزی مختصـر حمله‌یی از طرف دولتها شـده بود و بعـد هم خساراتشان به اضـعاف مضاعف از طرف امریکا جبران شده بود، امروز در داخل سـرزمینهای فلسطین، از سوی اسلام تهدید می‌شوند. این اسلام است که آنها را تهدید می‌کند. سازمانهای فلسـطینی، آنهـا که از دین فـارغ و نسبت به آن بیگانه بودنـد، ناتوانی خودشان را نشان دادنـد. امروز کار به جایی رسـیده است که سردمدارانِ به اصـطلاح سازمانهای فلسـطینی، به فلسطینیهای داخل سرزمینهای اشغالی و بعضی مناطق دیگر پیغام می‌دهند که کار را سخت نکنید، ایجاد مشـکل نکنید. آنها برای خودشان، مبارزه‌ی حقیقی را مشکل به حساب می‌آورند! سرنوشت حرکتی که از دین جـدا باشـد، بهتر از این نیست. اما دین، فلسـطین را نجات خواهد داد. اسـلام، فلسـطین را از دست متجاوزان پس خواهد گرفت. اگر مسـلمین بخواهند از اسـلام دفاع کنند، باید خودشان قوی بشوند شـما ببینید، در هر گوشه‌ی عالم که مجموعه‌ی مسـلمانی هست، از یک طرف احساس هویت اسـلامی می‌کند، و از طرف دیگر سـختگیری نسبت به آنها، بیش از دیگران است. نمونه‌ی دیروزی آن، منـاطق آذربایجـان شوروی و بعضـی مناطق دیگر، و نمونه‌ی امروزی آن، کشـمیر است. مسـلمانان در آن‌جا، حرف حق خودشان را می‌زننـد. آن کسـی که از قضایا و سـرگذشت کشـمیر مطّلع باشد، می‌داند که آنچه مسـلمانان بیچاره‌ی کشـمیر می‌گویند، یک سـر سوزن از حق دور نیست. کسـانی که آنها را خاموش می‌کننـد، ناحق می‌گوینـد. کسانی که به آنها حمله می‌کننـد، عمل ناحق انجام می‌دهنـد. متأسـفانه دنیا هم به این قضایا، با خونسـردی نگاه می‌کنـد. اگر مسـلمین بخواهنـد از اسـلام دفاع کنند، باید خودشان قوی بشوند. ما در ایران اسـلامی و در نظام مقدسی که بر پایه‌ی دین و به دست فرزند پیامبر و سلاله‌ی عترت – امام امت(رضوان‌اللَّه‌علیه) – پدید آمد، بنا داریم که با همه‌ی توان و با همه‌ی نیروی ملی و ذاتی و ایمانی مردم خودمان، به سمت اقتدار واقعی و حقیقی اسلام پیش برویم و مطمئنیم که خداونـد به مـا کمـک خواهـد کرد. از این‌که برادران عزیز را در این‌جـا زیـارت کردم، خیلی خوشـحالم. مجدداً به شـما خوش‌آمد می‌گویم. ان‌شاءاللَّه این شـروعِ یک حرکت مسـتمر باشد و در آینده‌ی این حرکـت، با تمسک به خواسـت اهل‌بیت عترت و طهارت(سـلام‌اللَّه‌علیهم اجمعین)، همه‌ی ما بتوانیم آن خواسـتها را تأمین بکنیم و در جهت اهداف آنها پیش برویم و روزبه‌روز قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از خودمان خشنود کنیم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ------------- -- ۱) مفاتیـــح‌الجنان، قســـمتهایی از زیارت جامعه‌ی کبیره ۲) مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره ۳) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۴ ۴) انفال: ۴۶

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسـر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّـلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سـیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الارضـین اهمیت نمازجمعه در حراست از انقلاب و تأثیرش در اداره‌ی کشور به همه‌ی آقایان محترم ائمه‌ی جمعه، مخصوصاً شخصـیتهای برجسـته‌ی علمی که تشریف دارند و علمای عالی‌مقام حـوزه‌ی علمیه‌ی قم و همچنین علمـای اعلاـم شـهرهای مختلـف کشور، به خـاطر شـرکت در این مجلس و مجمع مهم و خودمـانی،

خیرمقدم و خوش‌آمد عرض می‌کنم. همچنین از برادران عزیز دبیرخانه که زحمت کشیدند و مقدمات این اجتماع بسیار مهم را فراهم کردند، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که در طول ساعات و ایامی که شما آقایان در این‌جا اجتماع فرموده‌اید، مسایل مهمی مطرح بشود و تصمیمهای خوبی اتخاذ گردد و معارف لازمی تبادل بشود و ان‌شاءاللّه این اجتماع، به خیر اسلام و مسلمین باشد. من که از طرف آقایان مکلف شدم بیایم در این جلسه شرکت کنم - و البته استقبال کردم و از این دیدار و این شرکت خوشحالم - در درجه‌ی اول مایلم یک مطلب اساسی را عرض کنم؛ مطلبی که تازه نیست، بارها گفته شده است، همه هم گفته‌ایم؛ اما اولاً- باید در ذهنهای خودمان و در ذهنهای مسؤولان کشور و مردم، درست جا بیفتد؛ ثانیاً ما ائمه‌ی جمعه، به لوازم آن ملتزم باشیم. آن مطلب مهم و غیرجدید، عبارت از اهمیت حیاتی نماز جمعه در حراست از این انقلاب و تأثیر در اداره و پیشرفت امور جاری کشور است. این مطلب را بارها همه‌ی ما در نماز جمعه گفته‌ایم و امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) قولاً و عملاً، بارها و مکرراً آن را بیان فرمودند. اما گفتن یک مطلب و به زبان آوردن آن، بلکه در ذهن به آن قانع شدن، یک مطلب است؛ آن را به صورت یک باور در ذهن و دل و قلب و - به تبع آنها - در عمل وارد کردن، مطلب دیگری است. انقلاب اسلامی ایران، واقعه‌یی بی‌نظیر در دنیا ملاحظه کنید، انقلاب اسلامی در کشور ایران کاری کرد که در هیچ جای دنیا نظیر آن کار انجام نشده است. من که این نکته را عرض می‌کنم، شاید بتوانم بگویم که سرگذشت همه‌ی انقلابهای دوران انقلابات - یعنی قرن بیستم - را خوانده‌ام و یادم نمی‌آید که ماجرای یکی از انقلابهای این کشورها را نخوانده و ندانسته باشم. از انقلاب کشور روسیه و شوروی گرفته، تا آنچه که در هند و مصر و کشورهای امریکای لاتین و دیگر کشورهای آفریقایی و آسیایی پیش آمد. در هیچ‌کدام از این کشورها، آن حادثه‌یی که در ایران اتفاق افتاد، اتفاق نیفتاد. اسم همه‌ی اینها، انقلاب بود. یعنی مثلاً انقلاب در ایران و انقلاب در شوروی، واقعاً مشترک لفظی است، ولی اصلاً یک کار انجام نشده؛ دو کار انجام شده است. آنچه که در ایران اتفاق افتاد، با آنچه که در کشور شوروی در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد و منجر به انقلاب مارکسیستی و کمونیستی شد، بکلی متفاوت است. البته اینها مشترکات و وجوه تشابهی با هم دارند؛ اما حقیقتشان یک چیز نیست. حالا اگر من بخواهم وارد این بحث بشوم و فرقهایش را بگویم، می‌ترسم از اصل مطلب دور بمانم. اگر بخواهیم اجمالاً مطرح کنیم، باید بگوییم در آن انقلابی که در کشور شوروی اتفاق افتاد، محور و عامل قضیه، عبارت از حزب یا تشکیلاتی بود که با ایدئولوژی و تفکر خاصی، در رأس و رهبری کشور قرار داشت. آنها سالها کار کردند، بعد هم آمدند وارد میدان شدند و درحقیقت روی یک حرکت مردمی اثر گذاشتند و بعد هم از آن حرکت مردمی، بُل گرفتند. بنابراین، استفاده‌ی واقعی را آنها بردند که در رأس کار آمدند و حکومت کردند. آنها در مقابل مردم هم هیچ تعهدی نداشتند. اصلاً از اول، به مردم اجازه‌ی نفس‌کشیدن ندادند. در ایدئولوژیشان هم این هست؛ دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی آن قوّه‌ی - به قول و ادعای آنها - کارگری که در رأس کار قرار می‌گیرد، اصلاً دیکتاتوری می‌کند و به کسی اجازه‌ی نفس کشیدن نمی‌دهد. آن‌که فعال مایشاء است، همان رأس قدرت و هیأت حاکمه می‌باشد که عبارت از یک حزب است. انقلاب روسیه به خاطر کمبود نان بود! واقعاً مردم در انقلاب روسیه و در کنار حزب، چه‌کاره بودند؟ قضیه این بود که قبل از حکومت کمونیستها، حکومت معروف تزارها در رأس کار قرار داشت که زیاد فساد و ظلم می‌کرد، ولی درعین‌حال مردم زندگی می‌کردند؛ یعنی هیچ نشانه‌یی از این‌که بناست این اوضاع تغییر کند، وجود نداشت. حادثه‌یی پیش‌آمد کرد که عبارت از کمبود نان بود. حالا تشکیلات دولتی، یا خیانت کردند و یا بی‌عرضگی نشان دادند. البته در بحبوبه‌ی جنگ بین‌المللی اول بود و حکومت روسیه با آلمان و اتریش و آن گروه جنگ بین‌المللیِ اول می‌جنگید. ناگهان، این طرف، کمبود نان پیدا شد و در شهر مسکو نان کم آمد و مردم به خاطر گرسنگی، از خانه‌ها بیرون آمدند. این، واقعیت و متن تاریخ است و ادعا نیست. آن حزب هم از بلبشوی اوضاع جنگ استفاده کرده بود و کسانی را به داخل کشور فرستاده بود. تا دیدند که قضیه این‌طوری است، به مسأله رنگ سیاسی دادند و جنجالی درست کردند. بعد هم با طرح شعارها و هدایت حزبی، مردمی را که برای نان - نان به معنای واقعی، یعنی قرص نان - شورش کرده بودند، علیه حکومت تحریک

کردنـد. به عبارت دیگر، اگر در آن‌جا نان پیـدا می‌شـد و به مردم می‌دادند می‌خوردند، شورش تمام شده بود! این، حادثه‌ی روسـیه بود. چه‌قـدر خطا می‌کننـد کسـانی که وقتی می‌خواهنـد انقلاـب اسـلامی را تحلیـل کننـد، می‌رونـد از سوابق و انـدوخته‌های ذهنی خودشان نسبت به انقلابهای دیگر اسـتفاده می‌کننـد، تا این انقلاب را تحلیل کنند؛ درحالی‌که اصـلاً این انقلاب، با آن ابزارها قابل تحلیل نیست. در انقلاب روسـیه، قضـیه‌ی نان بود؛ بعد هم آن گروه آمدند مردم را تحریک کردند. پیداست که یک گروه متشکلِ سیاسـیِ ایـدئولوژی‌دارِ زرنگِ کهنه‌کار و سابقه‌دار در مبارزه، وقتی بخواهنـد یک عـده مردم را آنتریک کنند، راه بیندازند، به آنان شعـار یـاد بدهنـد و سیاسـیشان بکننـد، راحت می‌تواننـد. زمینه‌ی مردم آمـاده بود، اینها هم نانها را در تنور گرم چسـباندند، بعـد هم خودشان کندنـد و اسـتفاده بردنـد. این، انقلاب شد! غالب انقلابهایی که در دنیا اتفاق افتاده، یا چیزی شبیه این است - حتّی با نقش کمتری برای مردم - یـا یـک کودتاست. در اکثر انقلابها، مردم نقش و حضور ندارنـد من به کشورهای انقلابی جنوب آفریقا - که پنج، شش کشورند - رفته‌ام و با رهبران انقلابی اینها دیدار کرده‌ام و خانه‌ها و قصرها و زندگی و ذهنشان را دیده‌ام و ساعتها با آنها حرف زده‌ام و درست تجربه‌شان کرده‌ام. دیـدم همان‌گونه که ما انتظار داریم - که بیش از آن، اصـلاً نمی‌شود انتظار داشت - یک گروه با تفکر چپ، یک کودتای نظامی کرده‌انـد و یک حرکت نظامی چریکی یا منظم انجام داده‌انـد، بعـد هم قدرت را در دسـت گرفته‌انـد و جای قدرتمندانِ قبل از خودشان نشسـته‌اند. قصـری که قبلاً حاکم پرتغالیِ در کشور موزامبیک در آن اسـتقرار داشت و حکومت می‌کرد، همان قصری بود که «ساموراِ ماشل»، رهبر انقلابی موزامبیک - که بعد هم کشته شد - در آن‌جا زندگی می‌کرد. او از من هم در همان قصـر پذیرایی کرد و من دیدم که وضع با گذشـته فرق نکرده است. در آن‌جا فرشـی بود که من مشـغول نگاه کردن به آن شدم. گفت: این، از آن فرشهایی است که از زمان پرتغالیها مانده است. دیدم نه فقط در همان قصر و در همان زندگی و در همـان تشـریفات زنـدگی می‌کردنـد، بلکه به همـان روش هم زنـدگی می‌کردنـد! انگارنه‌انگـار که اینهـا یک گروه انقلابی و مردمیند؛ که واقعاً مردمی هم نبودند و اصلاً در آن‌جا از مردم خبری نبود. ما وقتی می‌خواستیم وارد سالن میهمانی بشویم، دیدیم در کنار درِ بزرگی که این سالن را به سالن پذیرایی وصل می‌کرد، دو نفر ایسـتاده‌اند؛ درست مثل غلامهای افسانه‌یی در دربار سلاطین که در آن، حاکم پرتغالی هم همان‌طور زندگی می‌کرده است. واقعاً دو نفر غلام سـیاه بودند. حالا این دو نفر، سیاه بودند؛ اما دیگر غلام نبودند؛ چون خود حاکم هم از همان گروه بود. این دو نفر مأمور با لباسهای مشخصی، غلامگونه دو طرف در ایستاده بودند و باید طوری عمل می‌کردند که وقتی سلطان - یعنی همین رهبر انقلابی - با میهمانش که من بودم، در مقابل این در می‌رسیدیم، این دو لتِ در به‌طور برابر و طاقبـاز، بـاز شـده باشـد و اینهـا در حـال تعظیم باشـند و همین کار را هم کردنـد! من لبخنـد می‌زدم و نگاه می‌کردم؛ بعـد هم بـا او - که خودش را مثـل همـان حـاکم پرتغالی، با همان ژسـتها گرفته بود - وارد سالن میهمانی شـدیم. همه جا همین‌طـور بـود. مسافرتهـایی که من به خـارج از کشور می‌کردم، غالبـاً به همین کشورهـایی بوده است که به اصـطلاح در آن‌جـاها انقلاـبی اتفـاق افتاده است. مثلاً لیبی، الجزایر، موزامبیک، زیمبابوه، چین و کره‌ی شـمالی، غالباً از این قبیل بوده است. ما زنـدگی و تفکر و رابطه‌ی رجال و رهبران انقلابی با مردم را از نزدیک دیده‌ایم و لمس کرده‌ایم. هیچ‌کدام از اینها، مصداقی برای آن مفهومی که از یک انقلاب و حکومت مردمی در ذهنمان هست، نیست. لذا وقتی هم می‌میرند، تشییع جنازه‌شان، همان تشیع جنازه‌یی است که برای سـلاطین انجـام می‌گیرد، و نه چیزی بیشتر. از مردم خبری نیست. مردم در هیـچ قضـیه‌یی از قضایـای این کشورهـا، نقش و حضور ندارنـد؛ چون در انقلابشـان، مردم نقش و حضور نداشـتند. کودتایی شـده، حزبی سـر کار آمـده، قـدرت را به دست گرفته، رقبایش را از بین برده و گاهی سالها با هم رقابت کرده‌انـد و جنگ قـدرت به راه انداخته‌اند. در ایران، متن مردم انقلاب را به دوش کشـیدند ایـن جنـگ قـدرتی هـم کـه در تلکس خبرگزاریهـا منعکس می‌شـود و می‌بینیـد کـه دایمـاً امریکـا و بی.بی.سـی و سـایر خبرگزاریهـا و رادیوهـا آن را مطرح می‌کننـد، به خـاطر آن است که این بی‌عقلهـا، آن را در دنیـا دیده‌انـد و نسـخه‌اش را در این‌جا جسـتجو می‌کنند! اصـلاً در این‌جا، رابطه چگونه است؟ در ایران هم بعضـی از افراد، با یکدیگر مخالفند. بعضی با هم خوبند، بعضی

بدند، بعضی خیلی بدند؛ اما نوع خوب بودنها، بد بودنها، دشمنی کردنها و رقابت کردنها، اصلاً آن نوع نیست؛ یک چیز دیگر است و قابل مقایسه با هم نیست. این را تحلیل گران نمی‌فهمند. آنچه که در ایران اتفاق افتاد، اینها نبود. در ایران، حقیقتاً متن مردم انقلاب را به دوش کشیدند و آن را به پیروزی رساندند. نسخه این است و همین نسخه الان در دنیا عمل می‌شود. این‌که من گاهی در بعضی از صحبتها گفته‌ام که آنچه در اروپای شرقی و در بعضی از جاهای دنیا پیش آمد، متأثر از انقلاب ماست، یک حرف خطابی نبوده؛ این واقعیت است. مثلاً ـ آنچه که در کشور رومانی، یا بعضی از کشورهای دیگر اروپای شرقی پیش آمد، عبارت از حضور مردم بود که در مقابل سلاح گرم، با جسم و جان خودشان به خیابانها آمده بودند. کاربرد سلاح گرم از طرف گروه حاکم، این خاصیت را دارد که اگر با جسم انسانها مواجه شد، جسم انسانها در صورت مقاومت، بر آن فایق خواهد آمد و پیروز خواهد شد. هیچ جای دنیا هم، عکس این امکان ندارد. در خفقان‌آمیزترین کشورها هم، اگر گروههای مردم - که با جسم خودشان، به مقابله‌ی با تفنگها آمده‌اند - فقط نوبتی چند مقاومت کنند و از میدان در نروند و از کشته شدن نترسند، پیروز خواهند شد؛ کمااین‌که در جاهای دیگر دنیا دیدیم همین‌طور پیروز شدند. آن‌جاهایی که پیروزی پیش نمی‌آید، به دلیل این است که مردم نمی‌آیند. مردم باید بیایند. آمدن گروهی از مردم، فایده‌یی ندارد؛ باید آحاد مردم راه بیفتند؛ همانی‌که شما در ایران دیدید. آنهایی که متخلف شدند، گروه و نبذی از مردم بودند. نمی‌شود گفت گروهی از مردم آمدند؛ نه، متن مردم آمدند. سایر کشورها هم از ایران یاد گرفتند. تجربه‌ی انقلاب ما، یک تجربه‌ی استثنایی سال ۶۴ یا ۶۵ که از این حرفها هیچ خبری در دنیا نبود، به یکی از این سیاستمدارهای آفریقا، همین مطلب را گفتم. شخص خیلی عاقل و واردی به نام «موگابه» در آفریقا هست که از سیاستمداران خیلی پخته است و با ایران و انقلاب هم روابطش خیلی خوب است. خودش و کشورش زیمبابوه، همیشه با انقلاب ما همراه بوده‌اند. شخص او و افرادش، آدمهای خیلی عاقلی هستند و با دیگر کشورها - تا آن‌جا که ما دیده‌ایم - خیلی فرق دارند. من با او صحبت می‌کردم و همین مطلب را گفتم. آن‌وقت، ما راجع به کشور آفریقای جنوبی صحبت می‌کردیم. مطرح کردم که تجربه‌ی ما یک تجربه‌ی استثنایی است و به اعتقاد من، آفریقای جنوبی هم جز این راهی ندارد که مردم به خیابانها بریزند و نترسند و فضا را بر گروه حاکم تنگ کنند، تا بر آنها فشار قهری وارد بیاید. یعنی وقتی که همه‌ی محکومٌ‌علیهم، در مقابل عده‌ی کمِ حکام آمدند و برخلاف میل آنها قرار گرفتند؛ یعنی نه به اداره‌شان رفتند، نه درِ دکانشان رفتند، نه به محل کار و کارگاهشان رفتند و به خیابانها آمدند، آن حاکم، دیگر هیچ کاری نمی‌تواند بکند؛ یا باید فرار کند و برود، یا خودکشی کند، یا تسلیم بشود و یا توبه نماید. البته بحث ما، مثل این بحثهای عادی سیاسی که هرچه این‌طرف می‌گوید، آن‌طرف هم بگوید بله درست است و باز حرف خودش را بزند، نبود. ما در یک مذاکره‌ی دوستانه‌ی دونفره‌ی غیردیپلماتیک صحبت می‌کردیم. او کاملاً تصدیق کرد و گفت: من این حرف را صددرصد قبول دارم و تجربه‌ی انقلاب شما، تجربه‌ی موفقی است؛ منتها آفریقای جنوبی نمی‌تواند این‌طوری عمل کند. علتش این است که شما مذهب و ایمان به دین داشتید، یک رهبر مذهبی هم پیدا شد که با شجاعت و قدرت، از این عامل ایمان مردم استفاده کرد و انقلاب را به پیروزی رساند؛ ولی در آفریقای جنوبی، جای این عامل خالی است؛ که حرف بسیار درستی هم بود. گفت: در آن‌جا، مردم اعتقاد آن‌چنانی ندارند و عامل ایمان در وجودشان نیست و رهبری هم مثل رهبر شما پیدا نمی‌کنند. وضعیت استثنایی ما، قابل فهم برای زبده‌ترین افراد دنیا می‌خواهم عرض بکنم که این استثنایی بودن وضعیت، برای زبده‌ترین آدمهای دنیا قابل فهم است. متفکران و نویسندگان و شعرا و سیاسیون برجسته را هم که در دنیا می‌بینید راجع به انقلاب و امام، این‌طور با همه‌ی وجود شعر گفتند، حرف زدند، مقاله نوشتند، تمجید کردند، تحسین کردند، به همین خاطر است. اگر این حرفهایی که خارجیهای حسابی، راجع به امام و انقلاب گفتند، جمع بشود، چندین جلد کتاب می‌شود؛ منتها رسانه‌ها - این رادیوی بی.بی.سی و رادیوی امریکا - در دست صهیونیستها و یک عده از دشمنان سرسخت و صددرصدِ ماست و معلوم است که آنها این چیزها را منتشر نمی‌کنند، مگر به قدر ضرورت و این‌که یک‌وقت مجبور بشوند منتشر کنند. آنچه که در دنیا نسبت به انقلاب وجود دارد، ستایش

فوق‌العاده است. این، به‌خاطر همین است. انگیزه‌ی آنها، این بود. گاهی ماها تعجب می‌کردیم که یک شاعر درجه‌ی یک عرب شمال آفریقا - که خودش هم یک شخصیت سیاسی است - چه‌طور آمده یک قصیده درباره‌ی امام، یا در مدح تهران گفته است. این، چه ذوق و هنر و انگیزه‌یی است که یک انسان حسابی و یک آدم دارای معرفت و علم و مکانت و وزانت را وادار می‌کند این‌طور شعر بگوید؟ همه‌ی اینها، ناشی از خصوصیات انقلاب ماست. رابطه‌ی جمهوری اسلامی با مردم، متفاوت با کشورهای دیگر انقلاب ما بر دوش مردم - به معنای واقعی کلمه - قرار دارد. همه‌ی ماها شاهد این واقعیت بوده‌ایم و هیچ‌کس بین ما خبر بیشتری از نفر دیگر ندارد. جمهوری اسلامی هم، همین‌طور پیش آمد. رابطه‌ی جمهوری اسلامی با مردم، با رابطه‌ی کشورها و حکومتهای دیگر، بکلی متفاوت است. مسؤولان درجه‌ی یک کشور، رئیس‌جمهور، وزرا و دیگران و دیگران، مظهر مردمی‌بودنشان این نیست که در کوچه و بازار راه بروند و مثلاً خودشان گوشت و نانشان را بخرند. این طبیعی است که علاقه و مراجعات و احتیاج و عشق مردم نمی‌گذارد. کسی که اشتغال و کار دارد، باید هر دقیقه‌ی وقتش، صرف کارهای مهم بشود. معنا ندارد که بگویند شما چرا مثلاً ساعتهای متمادی نمی‌روید در مسجدی بنشینید، تا مردم بیایند به شما مراجعه کنند! این، عملی نیست. مظهر رابطه‌ی مردم با مسؤولان، اینها نیست. دیدم بعضی از این بدخواهان و بددلان - اینهایی که از اول انقلاب تا حالا، از هر فرصتی خواستند استفاده کنند و نقیصه‌یی برای مسؤولان جمهوری اسلامی بتراشند - چند وقت پیش از این مطرح کرده بودند که پادشاه سوئد، خودش با دوچرخه می‌رود سبزی می‌خرد. ای نادان! پادشاهی که مسؤولیت نداشته باشد، می‌تواند ساعتها مثلاً در بازی فوتبال، یا در تماشای فلان نمایش، یا در سایر کارهای تفریحی، صرف وقت کند. من به کشوری رفته بودم که رئیس‌جمهور آن تشریفاتی و نخست‌وزیرش همه‌کاره - یعنی رئیس دولت و کشور - بود. از لحاظ تشریفاتی، رئیس‌جمهور در مراسم استقبال ما شرکت کرده بود، بعد هم چند دقیقه‌یی با ما بود و سپس رفت و دیگر نیامد و ما با نخست‌وزیر آن کشور، مشغول صحبت و مبادله‌ی نظر و مذاکره و قرارداد شدیم. رئیس‌جمهور، اتفاقاً کشیش بود. در آن چند لحظه‌یی که با او بودم، از او پرسیدم که شما چون کشیش هستید، آیا کلیسا هم می‌روید و در حال ریاست جمهوری، مراسم مذهبی را انجام می‌دهید؟ گفت: نه، من اصلاً وقت نمی‌کنم به کلیسا بروم! هفته‌یی مثلاً- یک بار و یا گاهی چند هفته یک بار - حالا یادم نیست، او زمان دوری را معین کرد - به کلیسا می‌روم! بعد صحبت شد، گفت: من ورزش هم می‌کنم و فوتبالیستم (تیم فوتبال داشت). گفتم: شما فرصت می‌کنید؟ گفت: بله، من هر روز فوتبال بازی می‌کنم! یعنی با آن‌که کشیش بود، اما وقتِ کلیسا رفتن نمی‌کرد؛ ولی هر روز ورزش می‌کرد! رئیس‌جمهوری که در مملکت کاره‌یی نیست، می‌تواند ساعتها وقت خودش را برای فوتبال بازی کردن و شرکت در بالماسکه و شرکت در ماهیگیری پای فلان رودخانه صرف کند. این، مظهر مردمی بودن نیست. مردم بین خود و مسؤولان کشور، فاصله‌یی احساس نمی‌کنند مظهر مردمی بودن ما این است که امروز مردم بین خودشان و مسؤولان کشور، فاصله‌ی حقیقی احساس نمی‌کنند. این، نعمت بزرگی است. امروز اگر هریک از آحاد این مردم، با رئیس‌جمهور این کشور ملاقاتی داشته باشد، احساس نمی‌کند که با او فرق دارد. آن حالت اشرافیگری و اوج کاذب طبقاتی که شاید بتوانم بگویم در همه‌ی حکومتها - تا آن‌جا که ما می‌دانیم - وجود دارد، در جمهوری اسلامی نیست. وزرا، جزو همین مردم معمولیِ کوچه و بازارند. آنها از یک خانواده‌ی اشرافی جدا نشده‌اند به مسند وزارت بیایند. به خاطر مسؤولیت و تخصص و آگاهی‌یی، آنها را از داخل دانشگاه، یا از فلان شغل آورده‌اند و در رأس وزارت گذاشته‌اند. وقتی هم که از کار منفصل می‌شوند، باز سراغ همان شغل قبلیشان می‌روند. یک‌وقت چندی پیش - دو سال قبل از این - یکی از وزرای زمان ما، از وزارت کنار رفت. همان هفته‌ی بعدش، عیالش را روی موتور گازی نشاند و با خودش به نماز جمعه آورد! یعنی شأن اجتماعی او، این است که حتّی یک پیکان ندارد که زنش را در آن بنشاند و به نماز جمعه بیاورد. این، چیز خیلی مهمی است. در دستگاههای دیگر دنیا، یک وزیر، یا وزیر است، یا مطرود و معدوم. یک وزیر، از یک خاندان اشرافی جدا می‌گردد و می‌آید وزیر می‌شود. در گذشته، در ایران هم همین‌طور بود. وزرا و رجال دوران پهلوی، غالباً بازماندگان دوره‌ی قاجار

بودنـد. رژیم عوض شـده بود، اما اینها فرزنـدان همانها بودنـد. یعنی بازماندگان همان خاندانهای دوران قاجار، در دوران پهلوی باز امـور در دسـتشان بود. در جمهوری اسـلامی، مردم از ریزترین کارهـا مطلع می‌شونـد جمهوری اسـلامی، انقلاـب و نظـام و کـارش مردمی اسـت و مردم از ریزتریـن کارهـا مطلع می‌شونـد؛ مگر آن چیزهـایی کـه گفتنش مفسـده‌یی بـار بیـاورد. در دوران جنـگ، چیزهـایی بـود که گفتنش مفسـده داشت؛ لیکن در غیر این امـور، هر چیزی که اتفـاق بیفتـد، اول بـایستی مردم در جریـان قرار داده بشونـد. در زمـان امام (رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه) همین‌طور بود. هر وقت بنا بود کاری انجام بگیرد، با ایشان مشورت می‌شـد. از مطالبی که ایشـان مکرراً می‌فرمودنـد، این بود که کـاری که می‌کنیـد، طوری باشـد که بتوانیـد به مردم بگوییـد؛ یعنی قابل طرح برای مردم باشد. معیارها، فهم و درک مردم از انقلاب است. نظام ما، نظام مردمی است؛ نه نظام حزبی که ریسـمانهایش به نقطه‌یی وصل است و در آن نقطه، یک حزب نشسته و هر کاری که می‌خواهـد، انجام می‌دهـد. نخیر، این‌جا اجزای اصلی نظام، در تمام کشور - حتّی در روسـتاها و شـهرهای دورافتاده و در بخشـها - پراکنده‌اند. این مردمی که در هر شـهری هستند، اجزای اصـلی نظام و تعیین‌کننده می‌باشـند. اگر خـدای نکرده جنگی بشود، اینها هستند که باید بیایند دفاع کنند. اگر سازندگی باشد، اینها هسـتند که در سازندگی باید شـرکت کنند. اگر حمایت از حرکتی باشد، به وسیله‌ی اینها باید انجام بگیرد. اگر خنثی کردن توطئه‌ی دشمن باشد، به وسیله‌ی اینها بایـد انجام بگیرد. دشـمن هم که می‌خواهـد کاری انجام بدهـد، چون از کودتای نظامی و تهاجم خارجی مأیوس است، به فکر کار کردن روی ذهن همین مردم می‌افتـد. می‌بیند که این رادیوهای خارجی، چه تلاشـی می‌کنند، چه زحمتی می‌کشـند و چه پولی خرج می‌کننـد. خـدا می‌دانـد این دههـا رادیویی که ساعتهـای متمـادی، علیه مـا در دنیـا حرف می‌زننـد، هزینه‌شان چه‌قـدر می‌شود. هریک ساعت تولید یک برنامه‌ی رادیویی، چه‌قدر خرجش است؟ این پول زیاد را برای چه خرج می‌کنند؟ برای چه به زبان فارسی برنـامه پخش می‌کننـد؟ برای این‌که روی همین مردمی که عناصـر اصـلی انقلابنـد، اثر بگذارنـد. آنهـا هم با همه‌ی بی‌اطلاعیشان از مسایل ایران، این نکته را فهمیده‌انـد که در ایران، همه‌کاره مردمنـد. اگر بخواهیـد کاری بشود، بایـد نظر مردم را برگردانید. پس در این نظـام، مردم همه‌کاره‌انـد. نمازهـای جمعه، بخشـی از کـار دسـتگاه رهبری را انجـام می‌دهنـد در این نظـام، مجموعه و صـحنه‌ی عظیمی پُر از مردم را تصور کنیـد. اگر در وسـط این تشـکیلات، مرکز هـدایت عمومی - یعنی دسـتگاه رهبری - را فرض کنیم، آن پایگاهها و مراکز نزدیک به ذهن و گوش و جسم مردم در سرتاسر کشور، نمازهای جمعه است. یعنی نمازهای جمعه در هرجایی از نقـاط کشور، بَهر و بخشـی از کـار دسـتگاه رهبری این کشور را انجـام می‌دهنـد، مردم را توجیه می‌کننـد، به اسـتقامت در راه وادار می‌نماینـد، از اشـتباهات دور نگه می‌دارنـد، ذهن مردم را بـا معارفِ لازم آشـنا می‌کننـد، دشـمنان را نسـبت به نفوذ در اذهان مردم مأیوس می‌کننـد، از این‌که دشـمن بتواند روی مردم اثر سوء بگذارد، مانع می‌شوند و مردم را به حرکت و تلاش در مجموعه‌ی کلی نظـام وادار می‌کننـد. وقتی نظـام مردمی است، همه‌ی مردم بایـد حرکت کننـد، تـا نظـام راه بیفتـد؛ والّا اگر عـده‌یی از مردم حرکت نکردنـد، حرکت نظام، کُنـد خواهد شد. چه کسانی در همه‌ی کشور، مردم را به حرکت دایمی وامی‌دارند؟ ائمه‌ی جمعه. مسؤولان انقلاب در سرتاسـر کشور، ائمه‌ی جمعه‌انـد. پایگاههای هـدایت و رهبری مردم در سرتاسـر کشور، ائمه‌ی جمعه‌اند. سـنگرهای دفاع معنـوی در مقابـل دشـمنان در سـطح جـامعه، ائمـه‌ی جمعه‌انـد. ایـن، اهمیـت ائمه‌ی جمعه است. اگر امـامت جمعه و این دسـتگاه و نمازهـای جمعـه، از انقلاـب گرفتـه بشـود، یقینـاً لطمـه‌یی سـخت بـه انقلاـب خواهـد خـورد. یکی از بزرگـترین کارهـای امـام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه)، همین ایجاد و تأسیس نمازهای جمعه بود. نماز جمعه را ایشان به این ملت دادند. سالهای متمادی بود که ما از نماز جمعه محروم بودیم، یا آن را نـداشتیم. در جاهایی هم که خیلی بنـدرت پیـدا می‌شد، آن تأثیری را که نماز جمعه می‌توانست در حکومت اسـلامی داشـته باشـد، قهراً نـداشت. در جاهـایی هم اصـلاً افراد نـاجوری بودنـد که محل بحث نیست. این، مسـأله‌ی نمـاز جمعه است. امـام جمعه بایـد بدانـد که به چه سـمتی منصوب شـده است آیـا امام جمعه در قبال این امر عظیم و مهم، مسؤولیتی دارد یا نـدارد؟ اگر فرض کنیم این پایگاهها و سـنگرهایی که در سرتاسـر کشور، برای حفظ و هدایت درست انقلاب، به

آنها چشم امید دوخته شده است، درست کار نکرد و لنگی و اشکالات سیاسی و - خدای نکرده - اشکالات اخلاقی داشت، چه چیزی حاصل خواهد شد؟ چه کار باید کرد؟ همه‌ی معنویت انقلاب را تقریباً به دستگاه امامت جمعه و نمازهای جمعه وصل بدانید؛ آن‌وقت ببینید که چه‌قدر مسؤولیت ائمه‌ی جمعه زیاد می‌شود و بالا می‌رود. پس، امامت جمعه فقط این نیست که ما نمازی می‌خوانیم و منبری هم می‌رویم. منصب امامت جمعه، مثل پیشنمازی در مسجدها و منبر رفتن - که امری رایج و بسیار مستحسن و خوب است و این‌قدر هم مسؤولیت ندارد - نیست. کسی که در شهری به امامت جمعه منصوب می‌شود، باید بداند که به چه سمتی منصوب شده است. به اداره‌ی پایگاهی منصوب شده است که باید در آن‌جا، مجمع دلها و ذهنها و عواطف و ارواح مردم باشد. باید این کار را انجام بدهد و از عهده‌ی این کار برآید. اگر امام جمعه طوری عمل بکند، یا طوری حرف بزند، یا نرسیدن به کار را به‌گونه‌یی از خودش نشان بدهد که در این‌جایی که باید محور و مرکز باشد، مردمِ کمی اجتماع بکنند، او مورد سؤال است که چرا مردم، این‌جا نیستند؟ امام جمعه نباید بیاید شکایت کند که مردم نمی‌آیند. امام جمعه باید جواب بدهد که اگر مردم نمی‌آیند، چرا نمی‌آیند؟ البته خیلی راحت است که ما تقصیر را به گردن امری خارج از محدوده‌ی کار خودمان بیندازیم و بگوییم: چون مردم کمبود دارند، گوشت نیست، تخم‌مرغ نیست، به نماز جمعه نمی‌آیند. این، کار خیلی راحت و جواب آسانی است؛ اما جواب غیرصحیحی است و هیچ مستدل نیست. مردم در موارد خاصی که همین تخم‌مرغ هم کم است، سبزی خوردن هم گران است، می‌بینید که با انگیزه می‌آیند. در همان‌جا، اگر شما یک منبریِ معروفِ جذابی را دعوت کردید، می‌بینید همان مردمی که به‌خاطر کمبود تخم‌مرغ و سایر کالاها، به نماز ما نمی‌آمدند، حالا برای این منبری آمده‌اند. چه شد؟ این آقا، با خودش تخم‌مرغ یا سبزی ارزان آورده بود؟! پس مسأله، جای دیگر است. وظیفه‌ی جمع کردن مردم، به عهده‌ی منِ امام جمعه است. باید ببینم چه‌طوری می‌شود مردم را در این‌جا جمع کرد. البته نه جمع‌کردن با تهدید و تطمیع - که در کار ائمه‌ی جمعه بحمدالله وجود ندارد - بلکه جمع کردن از روی جذب، انجذاب، با مطلب خوب، با عمل خوب و با نفس گرمی که از معنویت و تقوا برمی‌خیزد. امر به تقوا، یکی از مشکلترین کارهای ائمه‌ی جمعه به نظر من، یکی از مشکلترین کارهایی که به عهده‌ی ما ائمه‌ی جمعه گذاشته شده، امر به تقواست. این کار، برای کسی که خودش در آن حد از تقوا نباشد که بخواهد مردم را به تقوا امر کند، و آدمی که وقتی می‌خواهد امر به تقوا کند، ناگهان احساس کند که مصداق آیه‌ی شریفه‌ی: «أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم»(۱) قرار گرفته، خیلی سخت است. آیا ما می‌خواهیم که این دین، کلمه‌ی «لا اله الا اللّه» و نظام اسلامی، در دنیا مایه‌ی غبطه‌ی انسانها باشد یا نه؟ اگر نمی‌خواهیم، پس چرا مبلّغیم؟ برویم مشغول بقالی و کاسبی بشویم! ما که لباس تبلیغ را به تنمان کرده‌ایم، هدفمان «کلمة اللّه هی العلیا»(۲) است؛ یعنی می‌خواهیم کلمه‌ی خدا را برترین و بالاترین قرار بدهیم. در طول زندگیمان، این کار را از راه منبر و گفتن بلد بودیم و انجام دادیم. حالا هم امام جمعه هستیم و در نظام و حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم که خود این به تنهایی، به‌قدر میلیونها بار گفتن و صدها سال تبلیغ در سطح بالا قیمت دارد؛ چون جمهوری اسلامی، عمل و تحقق خارجی است و تأثیرش قابل مقایسه با گفتن نیست. این، می‌تواند مبلّغ اسلام باشد. اگر می‌خواهیم که حکومت و نظام و جامعه‌ی اسلامی، برای ملتهای مستضعف عالم، مایه‌ی غبطه و «لتکونوا شهداء»(۳) و وسیله‌ی رغبت و تشویق و جذب باشد، باید مشکل را علاج کنیم و آن مقداری که در سطح ما و به عهده‌ی ماست، آن را انجام بدهیم. حالا به مسؤولیتهای دیگر و آن کس که دو یا سه مسؤولیت دارد، کاری ندارم؛ فعلاً امام جمعه - من حیث هو امام جمعه - را عرض می‌کنم. در مورد امام جمعه، این کار در صورتی تحقق پیدا می‌کند که او خود را برای آن، علماً و عملاً با کفایت کند و آگاهیهای لازم را برای ایجاد و انتقال معرفت به مردم کسب کند و تقوا و ورع را رعایت نماید و به آنچه که می‌گوید، عمل کند. به همین خاطر است که کار آقایان، کار بسیار مهمی است. با برادران دبیرخانه هم این موضوع صحبت شده است که آقایان ائمه‌ی جمعه در همان محل امامت جمعه‌شان، واقعاً برای همان کار مصروف بشوند؛ چون این کار، کار خیلی مهمی است. ائمه‌ی جمعه، خودشان را قدری برای نماز و برای آن خطبه‌ها و برای تعلیم مردم

آماده کنند؛ در شهر حضور روحانی داشته باشند؛ در اجتماعات دینی مردم شرکت کنند و هدایت مردم را به عهده بگیرند. خلاصه، به این نماز جمعه برسند، تا این‌که نماز جمعه بتواند - آن‌چنان‌که از آن انتظار هست - مفید واقع بشود. مافوق همه‌ی جریانها، اصولی هست که باید مورد نظر باشد ما قدری بیش از آن مقداری که می‌خواستیم صحبت بکنیم، صحبت کردیم. البته جلسه‌ی آقایان، برای من خیلی شیرین و پُرجاذبه است. خیلی حرفها هم هست که گفتنش لازم است و ان‌شاءاللَّه آقایان گوینده‌گان خواهند فرمود. خود شما هم که بحمداللَّه واقفید. من دیگر عرایضم را تمام می‌کنم. فقط این جمله را هم اضافه بکنم که از لحاظ سیاسی، آن وقتی می‌توانید مفید باشید که مجتمع باشید و متفرق نگردید. یعنی مجموعه‌ی ائمه‌ی جمعه، یک جهت و یک حرکت داشته باشند. آن جهت هم باید فارغ از این خط و خطبازی و گروه‌بندی و جناح‌بندیهای موجود جامعه باشد. اینها اصلاً باید فوق این حرفها باشد. اصلاً نباید اسیر این چیزها بشوید. آن‌وقت ما می‌توانیم مجموعه‌ی ائمه‌ی جمعه را یک جریان سیاسیِ بدون اختلاف بدانیم که وقتی چنین جمعی تشکیل شد، نگوییم ببینیم فلان کسان مثلاً جریانشان آن‌طوری است؛ فلان کسان جریانشان این‌طوری است. نه، همه یک جریان و یک حرکت داشته باشند. نباید گفت که آن آقا متعلق به فلان جریان است، این آقا هم متعلق به جریان دیگر است. به نظر من، این‌طور درست نیست. اصلاً مافوق جریانها، اصولی هست که باید مورد نظر باشد و رعایت گردد. در بقیه‌ی امور هم هرچه اختلاف نظر باشد، اشکال ندارد. اصل انقلاب و اسلام و حمایت از دولت و جهت‌گیریهای اصولی، بایستی مشترک باشد. همه باید روی این، نظر بدهند. در بقیه‌ی امور هم هر کس که سلیقه و نظری دارد، نظر خودش را داشته باشد؛ ولی نباید موجب اختلاف بشود. همان‌طور که امام(ره) مکرر می‌فرمودند، مثل اختلافات طلبگی باید عمل کرد. یعنی دو نفر طلبه و هم‌مباحثه، سر مسأله‌یی جنجال و بحث دارند؛ ولی درحقیقت با هم دوستند و مشکلی با یکدیگر ندارند. دو نفر رفیق، از دوران طلبگی تا دوران اجتهادشان، سر مسأله‌یی بحث می‌کنند. این، در فلان مسأله‌ی اصولی، عقیده‌یی پیدا می‌کند؛ او هم عقیده‌ی دیگری پیدا می‌کند. فرض کنید در بحث ترتب، با هم مباحثه می‌کنند. این آقا، نظر «آخوند» را قبول کرده؛ آن یکی، نظر فلان شخص را قبول می‌کند. بزرگ هم که می‌شوند، هردونفر نظراتشان را دارند و با یکدیگر رفیق هم هستند. اختلاف نظرهای سیاسی، باید همین‌طور باشد. آن چیزهایی که مشترک است، مسایل اصلی و حیاتی روز است که بخصوص به مسأله‌ی حمایت و پشتیبانی از دولت اشاره کردم. اصلاً به سرانجام رسیدن انقلاب، به این متوقف است. در مورد همه‌ی دولتها، این نکته صادق است و در مورد این دولت - که در رأسش، شخصیتی مثل آقای هاشمی رفسنجانی قرار گرفته است - نیز صادق است. انصافاً وضع ایشان، اظهرمن‌الشّمس است و فایده‌ی ایشان برای انقلاب و اسلام، برای همه واضح و روشن می‌باشد. حمایت از این دولت، مضاعفاً واجب و لازم است. مبادا خدای نکرده ائمه‌ی جمعه تحت تأثیر حرف این و آنی قرار بگیرند که گاهی چرندی، اتهام بی‌ربطی و یا مطلب واهی و بی‌اساسی را مطرح می‌کنند. حالا اگر یک نفر در یک جلسه‌ی خصوصی حرفی را می‌زند، بحث دیگری است؛ اما امام جمعه نباید این حرفها را قبول بکند، تا در حرفها و اعمال و منش او واضح بشود. این‌طور چیزها را رعایت بکنید. این، همان وحدت طریق و راه و جهت است. بقیه‌ی امور هم اختلاف بود، باشد؛ «اختلاف امّتی رحمة»(۴). ما از این‌که سر بعضی از جزییات، بین آقایان اختلاف هم باشد، هیچ نگرانی نداریم. ان‌شاءاللَّه که موفق و مؤید باشید. ما در طول مدت اقامت آقایان در تهران، ان‌شاءاللَّه باز در خدمت شما خواهیم بود و زیارتتان خواهیم کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -----------------------------------

----------------------------------- ۱) بقره: ۴۴ ۲) توبه : ۴۰ ۳) بقره: ۱۴۳ ۴) بحارالانوار، ج ۱ ، ص ۲۲۷

سخنرانی در دیدار با مردم عزادار رفسنجان، در سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

سخنرانی در دیدار با مردم عزادار رفسنجان، در سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما باید در یادبود فقدان امام، به او تشبه کنیم «عظّم‌اللَّه اجورکم ان‌شاءاللَّه». امیدواریم که روح مطهر و منور آن عبد صالح و آن انسانی که حقیقتاً بندگی خدا را

می‌کرد، کمک بکنـد، تا همه‌ی ما هرجا هستیم و هرکاری می‌کنیم، در این یادبود مصیبت بزرگ فقدان او، به او تشبه کنیم؛ یعنی همچنان‌که او خودش را ساخته بود، خودمان را تربیت کنیم و بسازیم. اصل قضیه این است. شما برادران مخلص و بامعرفت، با این احساسات پاک و انگیزه‌ی الهی، برای اظهار ارادت به آن مردِ دارای معنویت، این همه راه را از رفسنجان آمده‌اید. اگر معنویت امام نبود، این کشور تکان نمی‌خورد، این حرکت به وجود نمی‌آمد، انقلاب هم نمی‌شد، این حصار پولادین در مقابل قدرتها و ابرقدرتها هم به وجود نمی‌آمد، در رحلت او هم این‌طور طوفان برپا نمی‌شد. چه شد که با درگذشت یک نفر، میلیونها نفر منقلب شدند، میلیونها دل شکست، میلیونها چشم گریه کرد، میلیونها انسان در همه جای دنیا عزادار شدند؟ علت این بود که آن بنده‌ی صالح، در زندگیش به خدا متصل شد، بنده‌ی خدا بود، او را اطاعت کرد و خود را از هواهای نفسانی دور نگهداشت. خدا هم او را بالا برد و تالی‌تلو انبیا و اولیا کرد و در نَفَس و بیان او، آن اثر را داد که دنیا را با زبان بیان و ارشاد و عمل خود تکان داد و هنوز که هنوز است، دنیا در پرتو رهنمودهای امام حرکت می‌کند و ان‌شاءاللّه بعد از این هم همین خواهد بود. خداوند ان‌شاءاللّه به همه‌ی ما و شما برادران عزیزی که از رفسنجان تشریف آورده‌اید، مخصوصاً آقایان علمای محترم و خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان و اسرا و مفقودان و دیگر قشرها توفیق بدهد و این زحمت را از شماها قبول کند و روح مقدس امام را از شماها راضی و خشنود بدارد و به همه توفیق حرکت در آن راه و جهت‌گیری در جهت آن هدفها را عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در مراسم اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)

سخنرانی در مراسم اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام(ره)، مجسمه‌یی از ارزشهای انقلاب در مثل امروزی، آن عبد صالح خداوند از دست ملت ایران رفت. حقیقتاً باید هم صبر و متانت یک ملت را آن‌طور از او بگیرد و او را بی‌تاب کند. من قلبم راضی نمی‌شود که قبل از شروع عرایض خودم، حالا که در کنار شما انبوه عظیم مردم، در برابر مرقد پاک امامان ایستاده‌ام، با شما همصدا نشوم و سلام خودم را بر آن روح پاک نرسانم: السّلام علیک ایّها العبد الصّالح المطیع‌للّه و لرسوله و لامیرالمؤمنین اشهد انّک قد اقمت الصّلوة و اتیت الزّکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی‌اللّه حقّ جهاده حتّی اتاک الیقین فرحمک اللّه حیّا و میّتا امام بزرگوار ما، مجسمه‌یی از ارزشهای انقلاب ما بود. از یکی از همسران پیامبر اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) خواستند که آن بزرگوار را توصیف کند. در جواب گفت: «کان خلقه القران»(۱). یعنی قرآن مجسم بود. ما امروز درباره‌ی امام بزرگوارمان باید عرض کنیم که او اسلام انقلابی مجسم، اسلام ناب مجسم در زندگی و اخلاق و احساسات و تصمیم‌گیریها و نیز فانی برای خدا بود. خدای متعال هم به او پاداش داد. کاری که به دست این بزرگوار در این دوران انجام گرفت، کاری بی‌نظیر بود. بعد از کار پیامبران اولوالعزم، کسی چنین حرکت عظیمی انجام نداده بود. انقلاب اسلامی، شروع عصر جدید در جهان من امروز مایلم یک نکته را درباب انقلابمان و درباب تأثیر عمل این عبد صالح خدا، به ملت ایران و به ملتهای مسلمان عالم و به همه‌ی کسانی که در سطح جهان، نامی از انقلاب ما و از امام خمینیِ بزرگ ما شنیده‌اند، بگویم. این، مبنا و قاعده‌ی حرکت ماست. بر اساس همین بینش، ما زندگی و مبارزه و حرکت می‌کنیم. آن جمله این است که با انقلاب اسلامی در ایران و با تشکیل نظام اسلامی در این نقطه‌ی از عالم و با مبارزات طولانی‌یی که ملت ما پشت سر رهبر عظیم‌الشأنش، برای حفاظت از انقلاب و اسلام انجام داد، عصر جدیدی با خصوصیاتی متمایز با دوران قبل، در عالم به‌وجود آمد. قدرتهای مادّی دنیا، چه بخواهند و چه نخواهند؛ امریکا چه بخواهد و چه نخواهد، این دوران در دنیا آغاز شده و پیش هم رفته است و تأثیرات این عصر جدید، روی ملتها و دولتهای ضعیف و نیز روی دولتهای قوی و ابرقدرتها محسوس است. وقتی عصر جدیدی در تاریخ بشر آغاز می‌شود، هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از تأثیرات آن عصر برکنار بدارد. دوران گذشته‌ی تاریخ بشر هم همین‌طور بوده است. هیچ‌کس ممکن نیست خودش را از تأثیرات دورانی که با پایه‌های محکم الهی و انسانی در جهان شروع شده، دور بدارد. ما

می‌خواهیم این را اعلام بکنیم. اگرچه بسیاری از ملتها و دولتهای سطح زمین، تحت تأثیر این عصر جدید قرار گرفتند، حتّی نقشه‌ی سیاسی دنیا عوض شده است، اما توقع نداریم که تحلیل گران و قضاوت کنندگانِ قدرتمند و سیاسی عالم اقرار کنند که این عصر آغاز شده است. آنها اعتراف نمی‌کنند که دوران جدیدی آغاز شده است؛ اما تحت تأثیر این دوران قرار گرفته‌اند و آن را احساس می‌کنند. این عصر و این دوران جدید را باید «دوران امام خمینی» نامید. خصوصیت اول عصر جدید، گسترش باورهای مذهبی چند خصوصیت در این دوران هست که از آن تفکیک‌ناپذیر است: یکی از این خصوصیتها، گسترش اعتقاد و باورهای مذهبی است. بعد از آن‌که سیاست قدرت و نظام سلطه‌ی جهانی این بود که دین و معنویت را بکلی از زندگی مردم حذف کند و جامعه‌ی بشری را یک جامعه‌ی بی‌دین و بی‌ایمان و بی‌اعتقاد به ارزشهای الهی تربیت نماید، این دوران جدید، درست به‌عکس آن سیاستها عمل کرده است. نه فقط در ایران یا در کشورهای اسلامی، مردم به باورهای دینی برگشتند، بلکه در سطح جهان و در میان جوامعی که دهها سال ضد مذهب زندگی کرده بودند، اعتقاد مذهبی و گرایش معنوی رشد کرده است. البته آینده‌ی این حرکت، به این ترتیب خواهد بود که هرجا معنویتی عمیقتر و خالصتر و سالمتر و منطبقتر با فطرت بشر باشد، جاذبه‌ی بیشتری برای ملتها خواهد داشت. آن روزی که دین و معنویت، ضد ارزش به حساب می‌آمد و مورد استهزا قرار داده می‌شد، گذشت. امروز، بی‌دینی و بی‌ایمانی و تهی بودن از اعتقاد معنوی، یک ضد ارزش است. در بسیاری از نقاط عالم، این کار انجام گرفته و در بسیاری دیگر هم انجام خواهد گرفت. این، یکی از ویژگیهای عصر جدیدی است که این مرد بزرگ، پرچم آن را در دنیا برافراشت و درحالی‌که کسی باور نمی‌کرد، داعیه‌ی آن را سر داد و دلها را به آن متوجه کرد. خصوصیت دوم عصر جدید، معنابخشیدن به ارزش انسانها خصوصیت دیگر این عصر جدید، معنا بخشیدن به ارزش انسانها و حضور مؤثر توده‌های میلیونی مردم است. در دوران جدیدی که به‌وسیله‌ی امام ما آغاز شده است و دایره‌ی آن محدود به ایران هم نیست، توده‌های مردم، اصل و تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده‌اند و آنها هستند که جریانها را هدایت می‌کنند. در گذشته، ما انقلابهای زیادی را سراغ داریم که با احساسات مردم به پیش رفته است؛ اما امروز وضع فرق می‌کند. امروز، در دنیایی که دهها سال بعد از جنگ دوم بین‌المللی، قدرتهای مسلط بر عالم، همه‌ی مردم دنیا را عادت داده بودند که تسلیم خواسته‌های آنها باشند و در مقابل اراده‌ی قدرتهای جهانی حرفی نزنند و اراده‌یی از خودشان بروز ندهند، ناگهان شما می‌بینید که در کشورهای اروپای شرقی، توده‌های میلیونی مردم، با همان سبکی حرکت می‌کنند و به میدان می‌آیند که ملت مسلمان ما، در مقابله و معارضه‌ی با رژیم ستمشاهی وارد میدان شدند. به تعبیر دیگر، مشخصه‌ی انسانیِ این دوران و عصر جدید، عبارت از پیروزی خون بر شمشیر است؛ یعنی در این دوران جدید – همچنان‌که در ایران اتفاق افتاد – آحاد مردم بدون تجهیزات و سلاح، فقط با جسم و جان خودشان به میدان آمدند و فضا را بر حکومت غاصب و ظالم تنگ کردند. این روش، امروز در دنیا روش شناخته‌شده‌یی است. قدرت حضور توده‌های مردم، ولو بدون سلاح، امروز در دنیا معلوم شده است. قدرتها باید بدانند که بعد از این، در هیچ جای دنیا، علی‌رغم خواست توده‌های میلیونی مردم، نمی‌شود حکومت را ادامه داد. هرچه این موج در دنیا گسترش پیدا بکند، کار بر سلطه‌های غیر قانونی و ظالمانه و غیر بشری، سخت‌تر خواهد شد. این، آن حرکتی بود که امام بزرگوار ما، به برکت آگاهی و ایمان این ملت، در کشور ایران انجام داد و الگویی برای دنیا شد. لذا شما می‌بینید که بعد از سالها، داخل سرزمینهای اشغالی، ملت مظلوم فلسطین قیام می‌کنند و علی‌رغم شدت و سطوت دولت غاصب و ظالم صهیونیستی، کار را پیش می‌برند. خصوصیت سوم عصر جدید، آزادی از سلطه‌ی قدرتها از جمله خصوصیات دیگر عصر جدیدی که امام بزرگوار و انقلاب ما در سطح جهان به وجود آوردند، عبارت از اصل آزادی از سلطه و تصرف و نفوذ قدرتهای بزرگ است؛ یعنی همان چیزی که در انقلاب ما، به عنوان اصل «نه شرقی و نه غربی» شناخته شد. تقریباً در همه‌ی انقلابهای بزرگی که در قرن بیستم در دنیا اتفاق افتاد، وقتی ملتها یا گروههای مبارز، کار خودشان را آغاز می‌کردند و مبارزه را علیه یک سلطه و یک قدرت، مختصری پیش می‌بردند، خودشان را به یک قدرت دیگر وصل می‌کردند. این‌که یک ملت، با اتکای به خود و با توکل به خدا، در مقابله با یک

قـدرت ظالم، به هیچ‌کس و هیچ قدرت اعتماد و اتکا نکند، راهی بود که ملت ایران به رهبری امام بزرگوار آغاز کردند و امروز در دنیا، این راه بتدریـج رهروان زیادی پیـدا می‌کنـد. این دوران جدید که امام ما آن را با قیام و ایستادگی و اتکال به خدا و تکریم و تعظیم نسبت به ارزشـهای معنوی و با اعتمادش به آحاد مردم آغاز کرد، ان‌شاءاللَّه ملتها را از شرّ سلطه‌های جهانی نجات خواهد داد و دوران زوال قـدرتهای بزرگ مـادّی جهـانی را نزدیـک خواهـد کرد. این، از برکـات آن بزرگوار است. ملت مـا، پشت سـر رهـبر باعظمت و اسـتثنایی خود، اولین ملتی بود که قـدم در این دوران جدیـد گذاشت و پایه‌های آن را مسـتحکم کرد و با مقاومت خود، برای ملتهای دنیا، شاهـدی بر صـدق این ادعاها شـد. انقلاب بزرگ ما، خصوصـیاتی مخصوص به خود داشت. این خصوصـیات که بارهـا هـم در تحلیلهـای ملـت مـا و آشـنایان بـا انقلاـب تکرار شـده، اولین بـار در یـک انقلاـب مشاهـده می‌شـد: تکیه‌ی به اسـلام، هدف‌گیری ایجاد حکومت اسلامی، تجدید نظر در مفاهیم سیاسی عالم - مثل آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی و چیزهای دیگر - و حرکت به سـمت دنیا و جامعه‌یی که بر پایه‌ی ارزشـهای اسـلامی بنا شـده باشـد. وظیفه‌ی پیروان امام(ره) در عصـر جدیـد و اما امروز وظیفه‌ی مـا پیروان این بزرگوار و آحاد مردم که شاگردان این اسـتاد بزرگ و عالی‌مقام بوده‌انـد، چیست؟ ما بایـد بـدانیم که امروز چشم دنیا به ملت ایران است؛ همچنان‌که سال گذشـته در مثل امروزی، تمام چشـمها و دلهای حساس عالم، متوجه تهران بود. وقتی خبر در دنیا پخش شد، حقیقتاً دوستان و دشمنان، در حال بهت و حیرت و انتظار قرار گرفتند؛ دوستان با یک انگیزه و دشمنان با انگیزه‌ی دیگر. ما نبایـد تصور کنیم که با گـذشت یک سال، اهمیت و حساسـیت و سـنگینیِ وظیفه‌ی ما کم شـده است. نه، هرچه می‌گذرد، سنگینی بار مسؤولیت بر دوش آن کسانی که خود را پیروان این بزرگوار و هدایت‌شدگان به‌وسیله‌ی او می‌دانند، سنگینتر می‌شود. دنیـا امروز متوجه ملت ایران است. مـا ملت ایران بایـد بتوانیم در پرتو تعالیم اسـلام، با تمسک به اسـلام و قرآن و در جهت رهنمودهای امام بزرگوار راحلمان، به‌سـمت هـدفهای متعالی این انقلاب، حرکتمان را با شـتاب هرچه بیشتر ادامه بدهیم. یک لحظه توقف جایز نیست. ما باید بدانیم دشـمنان زخم خورده - آنهایی که امیدوار بودند اسلام از دنیا محو بشود و علی‌رغم خواست آنان، اسـلام روزبه‌روز در دنیا عالمگیرتر شـده است - همچنان در کمینند تا ما یک لحظه غفلت کنیم. لذا غفلت برای ما حرام است. ملت ایران، با قدرت و اسـتقامت و توکل به خدا و اتحاد کامل و شـرکت در سازندگی عمومی کشور و با آگاهی و هوشیاری خود، باید دشـمنان - یعنی امریکـا و ارتجـاع و زخم‌خوردگـان - را از دست‌انـدازی به این انقلاـب و به کشور عزیزمان مأیوس کنـد. اسـتکبار جهانی از ملت ایران می‌ترسد؛ مثل همه‌ی بدکاران و راهزنانی که از انسانهای شـجاع و آگاه می‌ترسـند. عصـر جدید، برای اسـتکبار قابل تحمل نیست اگر می‌بینید که دولت سعودی و حکام حجاز، راه خانه‌ی خدا را روی این ملت می‌بندند و حق این ملت را از حج غصب می‌کنند، به‌خاطر آن است که امریکا از این ملت می‌ترسد. نباید ساده‌لوحان گمان کنند که شعار «مرگ بر امریکا» در مراسم حج، مگر چیست؛ این شـعار و فریادی که از حنجره‌ها خارج می‌شود، مگر بر پایه‌های سـلطه‌ی غاصبانه‌ی امریکا و اسرائیل چه اثری می‌گـذارد. اگر تأثیر شـکننده‌ی این شـعارها نبود، اگر تأثیر تعیین کننـده‌ی فریاد بحق ملت ما علیه سـلطه‌های جهانی نبود، با ملت ما این‌قـدر دشـمنی نمی‌شـد. فریضه‌ی حج، خانه‌ی خدا، قبر مقدس پیامبر(ص)، چیزهایی است که قلب ملت ما مشتـاق آن است و حق ملت ماست. خانه‌ی خـدا متعلق به بندگان خداست. «سواء العاکف فیه و الباد»(۲): نسبت به خانه‌ی خدا، مردمانی که در مکه ساکن هستند، هیـچ فرقی با مسـلمانانی که از اقطار عالم به آن‌جا می‌رونـد، ندارنـد. خانه‌ی خـدا، ملجأ بنـدگان خداست؛ چرا مانع ملت ما می‌شونـد؟ این، به خـاطر شـعار «مرگ بر امریکـا» و «مرگ بر اسـرائیل» است. این، یعنی همین تـأثیر حضـور مردم و پیروزی خون بر شمشیر. این حرکت امریکا و حکام سعودی - که متأسفانه موبه‌مو سیاستهای امریکا را اجرا می‌کنند و نفع آنها را در نظر می‌گیرند و نـه وظیفـه‌ی اسلامی و نفع ملت مسـلمان را - به‌خـاطر این است که شـعار «مرگ بر امریکـا» و «مرگ بر اسـرائیل» و شـعار وحـدت مسـلمین - که یکی از خصوصـیات همین دوران جدیدی است که امام(ره) آغاز کردند - برای استکبار و سلطه‌های جهانی شکننده است و برایشان قابل تحمل نیست. ملت ما در دوران حیات و ممات امام امتحان خوبی داد ملت شجاع و بزرگ ایران! شما در دوران

حیات امام بزرگوار و عالی‌قدرتان، امتحان خوبی دادید. شما کسانی بودید که توانستید پشت سر امام و پابه‌پای ایشان حرکت کنید و به جلو بروید. شما خسته نشدید. سختیهایی که دشمنان بر شما ملت ایران تحمیل کردند و قصدشان این بود که شما را خسته کنند، نتوانست شما را خسته کند. از اول پیروزی انقلاب، سیاست قطعی امریکا و همپیمانانش این بود و هنوز هم هست که کاری کنند، تا شاید بتوانند ملت ایران را خسته کنند؛ اما شما از محاصره‌ی اقتصادی و جنگ تحمیلی و دشنامهایی که از دهان یاوه‌گوی سخنگویان استکبار جهانی بیرون می‌آمد، خسته نشدید و نشان دادید که آگاه و مؤمن و صادق و ملت شایسته‌اید. خدای متعال که شما ملت ایران را برای اولین پایگاه اشتعال انوار معنویت و اسلام در دوران سلطه‌ی مادّیگری انتخاب کرد، به‌خاطر همین خصوصیاتتان بود. بعد از رحلت امام هم، شما ملت بزرگ و رشید و آگاه، امتحان بسیار خوبی دادید. در سطح عالم، چشمها از شجاعت و آگاهی شما مبهوت ماند. همه یا اکثر دشمنان ما در دنیا منتظر بودند که با رحلت امام، انقلاب از هم بپاشد؛ جمهوری اسلامی دچار اختلاف داخلی بشود و حمایت مردم را از دست بدهد؛ ولی شما نگذاشتید و به دهن این دشمنان یاوه‌گو زدید. مرحبا بر شما! روح امام از شما راضی است؛ گوارایتان باد! شما نشان دادید که از بسیاری مدعیانِ در طول تاریخ، ایمانتان قویتر و قدمتان راسختر است. من به شما عرض می‌کنم، خدای متعال پاداشتان را داد، این صبر شما را مثمر ثمر کرد و نگذاشت بی نتیجه بماند. «اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمهٔ»(۳). نتیجه‌ی پایداری و استقامت شما بعد از رحلت حضرت امام، این شده است که تحلیلهای دنیا عوض گردید. آنها که منتظر نشسته بودند تا جمهوری اسلامی از بین برود، فهمیدند که فایده‌یی ندارد. آنهایی که خیال می‌کردند می‌شود ملت ایران را ترساند یا خسته کرد، فهمیدند فایده‌یی ندارد. لذا امروز ما شاهد آن هستیم که غیر از رأس فتنه و فساد - یعنی رژیم جبار امریکا - و کسانی که به صورت شدیدی وابسته و متصل و هم جهت با او هستند و با ملت ایران دشمنیِ بسیار عمیقی دارند و به هیچ‌وجه انقلاب با آنها کنار نمی‌آید و آنها هم با انقلاب کنار نمی‌آیند، بقیه‌ی کسانی که در دنیا شاهد و ناظر وضع ملت ما بودند، در مقابل این ملت سر تعظیم فرود آوردند و به طرفش دست دوستی دراز کردند. ملت ایران نشان دادند که با قدرت و استقامت می‌توان احترام ملتها، بلکه دولتها را در سطح جهان جلب کرد. دشمنان ما، از اعمال فشار روی ملتمان مأیوس شدند. این، دستاورد بسیار بزرگی است. خدشه در وحدت و سازندگی، دو نقطه‌ی امید دشمن فقط دو نقطه هست که دشمنان جهانی اسلام، به آن چشم دوخته و امید بسته‌اند. ملت ایران باید متوجه آن دو نقطه باشد: یک نقطه، مسأله‌ی وحدت و یکپارچگی است. دشمنانی که هنوز درصددند نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، نیات خصمانه و شومشان را اعمال بکنند، چشم امید به اختلافات بسته‌اند. آنها از وحدت و یکپارچگیِ شما مردم می‌ترسند؛ این را متوجه باشید. ملت ایران، به هیچ قیمت نباید وحدت و یکپارچگی خودش را از دست بدهد. مسؤولان باید متوجه باشند که با این یکپارچگی عظیم، چگونه باید رفتار کرد. نویسندگان، گویندگان و کسانی که پشت تریبونها قرار می‌گیرند - چه تریبونهای عمومی، مثل مجلس شورای اسلامی و رادیو و تلویزیون، و چه تریبونهای محدودتر، مثل مساجد و حسینیه‌ها - هرجا با مردم روبه‌رو هستند، باید زبان و عملشان در خدمت وحدت و یکپارچگی باشد. هیچ‌کس به هیچ عنوانی نباید حرکتی بکند که مردم یا عده‌یی از مردم را در مقابله‌ی با یکدیگر برانگیخته کند. هیچ‌بهانه‌یی نباید پذیرفته باشد. اختلاف سلیقه، اختلاف خط، اختلاف مذاق، نباید موجب اختلاف و شکاف میان مردم بشود. این وحدت و یکپارچگی را که شما مردم، در جنگ و اول انقلاب و در حمایت از امام - به هنگام حیات و ممات ایشان - و در تمام قضایا در طول این یازده سال نشان دادید، قویترین حربه‌ی شما و مایه‌ی مأیوس کردن دشمنان شماست. دومین نقطه‌یی که دشمن به آن چشم دوخته، این است که ایران اسلامی نتواند به‌طور شایسته، سازندگی کشور را انجام بدهد. این هم مایه‌ی امید دشمنان است. آنها مایلند که دولت جمهوری اسلامی نتواند در داخل کشور سازندگی را پیش ببرد، وضع زندگی مردم را سروسامان بدهد، تولید داخلی را افزایش بدهد، اتکای به خارج از کشور را کم کند و مردمان پابرهنه و مستضعف و فقیر را به سروسامان زندگیِ لازم اسلامی برساند. آنها می‌خواهند دولت اسلامی، توفیق این وظایف بزرگ را به دست نیاورد و نتواند این

کارها را انجام بدهد. به این آرزو، چشم دوخته‌اند. اگر کشور اسلامی، با همت شما مردم و با پیوند مستحکمی که بحمداللَّه بین شما و دولت هست، به وضع درخشانی نایل بیاید، استعمار، امریکا، دشمنان دلباخته‌ی ساده‌لوحی که چشم به دهان آنها دوخته‌اند و بعضی از گروهکها و جریانهای داخلی، خلع سلاح خواهند شد. همه‌ی آحاد مردم وظیفه دارند، تا حدی که می‌توانند و برای آنها وظیفه معین می‌شود، در کار سازندگی کشور شرکت کنند. علاقه‌ی به امام، یعنی این. همه باید از دولت حمایت کنند و پشت سر دولت، خرابیهای جنگ و ویرانیهای ناشی از دوران سلطه‌ی طاغوت را ترمیم کنند. رژیم ستمشاهی، دهها سال این کشور را از لحاظ اقتصاد و تولید و فرهنگ و اخلاق و تحقیق و علم، به سمت خرابی و ویرانی برده و آن را وابسته‌ی به بیگانگان کرده است. امروز دورانی است که ملت ایران، آن ویرانیها را ترمیم کنند و این، جز با سازماندهی و پیشاهنگی و برنامه‌ریزی دولت، امکان‌پذیر نیست. اگر ملت ایران به توفیق الهی بتوانند با وحدت کلمه، با حفظ شعارهای انقلاب، با حفظ خصومت و دشمنیِ خود نسبت به ابرقدرتها و دشمنان بنیانی این ملت، سازندگی را پیش ببرند، روح مقدس امام از آنها شاد خواهد شد و دعای حضرت بقیّةاللَّه الاعظم، به آنها کمک خواهد کرد. ملت ما بر دشمنان کوچک و بزرگ خود پیروز خواهد شد برادران و خواهران عزیز در سرتاسر کشور! ای کسانی که امروز به یاد امام و معلم و مرشد بزرگوارتان، در همه جای کشور گرد آمدید؛ مخصوصاً این اجتماع عظیم مردمی بر گرد مرقد این بزرگوار! بدانید که بر امریکا، بر اسرائیل و دشمنان کوچک و بزرگ خودتان پیروز خواهید شد. بدانید که قدرتهای استکباری، قادر نخواهند بود این شجره‌ی طیبه را قلع و قمع کنند. این درخت مبارک نظام اسلامی، ریشه دوانده و مستحکم شده است. ایمان و تلاش و توکل شما مردم، آن را به برگ‌وبار آورده است و معنویت این بزرگوار، از اولِ کار تا امروز و تا همیشه، پشتیبان این حرکت عظیم خواهد بود. ما باید به امید خدا و با توکل به او، این راه را ادامه بدهیم. ما از دشمن اسلام و انقلاب نمی‌ترسیم. ما در راه خدا، ان‌شاءاللَّه احساس خستگی و ضعف نمی‌کنیم. ابهت قدرتهای پوشالی مادّی، نخواهد توانست ما را در این راه و به سمت این هدف، متزلزل کند. ما آن روزی را در مقابل چشم داریم که اسلام توانسته باشد به همه‌ی مسلمانان عالم عزت بدهد، به آنها زندگی شرافتمندانه عطا کند و شرّ غده‌ی سرطانی اسرائیل را از پیکر اسلامی و میهن اسلامی بکند. ما چشم به روزی داریم که امت مسلمان، یکپارچه و متحد، از همه‌ی کشورهای اسلامی، پرچم اسلام را به‌دست گیرند و اسلام ناب محمّدی(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله) را در مقابل چشمهای مردم جهان عرضه کنند و شوق و محبت انسانها در همه جای عالم را به سمت آن جلب نمایند. هدف ما اینهاست. راه ما همان راهی است که امام بزرگوارمان ترسیم کردند. همسفر ملت ایران در این راه طولانی، دلهای مشتاق ملتهای مسلمان دیگر است. در این راه باید اتحادمان را حفظ کنیم و یک آن، هدفهای متعالی را از چشم دور نداریم. در پایان عرایضم، یک‌بار دیگر این مصیبت بزرگ و این روز عظیم را به شما ملت ایران و دیگر ملتها - ملتهای مسلمان و همه‌ی مستضعفان - و به میهمانانی که در این ایام به ایران وارد شده‌اند، تسلیت عرض می‌کنم و با همه‌ی وجود و عشق و ایمان، مجدداً سلام شما و سلام خودم را به صاحب این قبر مطهر عرض می‌کنم: السّلام علیک ایّها العبد الصّالح المطیع للَّه و لرسوله و لامیرالمؤمنین اشهد انّک جاهدت فی‌اللَّه حقّ جهاده و عملت بکتابه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۶۰ ۲) حج : ۲۵ ۳) بقره: ۱۵۷

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از علما، روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استان خراسان، در سالروز

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از علما، روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم استان خراسان، در سالروز ولادت امام رضا(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هدف دشمنان، جلوگیری از تقویت روحیه‌ی مسلمانان در دنیا وظیفه‌ی من است که از جمع مؤمن و مخلص و صمیمی شما برادران و خواهران و کاروانی که عطر بارگاه مقدس ثامن‌الائمه(علیه‌الاف‌التّحیّةوالثّناء) را می‌شود از آن استشمام کرد،

مخصوصاً خانواده‌های معظم شـهیدان و جانبازان عزیز و علمای اعلام و چهره‌های شاخص و برجسته‌ی خراسان، صمیمانه تشکر کنم و خیرمقـدم بگویم و دیدار و حضورتان را که پیام‌آور برکات آن بارگاه مقدس است، شـکرگزاری کنم. این روزها، نگاه دوباره‌یی از سـوی آدمهـای تیزبینِ عـالم، به این انقلاب پُرسـروصدا و پُرحـادثه انـداخته شـد. از روز اول پیروزی انقلاب، در کنـار هـدفهای موذیانه‌یی که دشـمنان نسبت به انقلاب و ملت ایران و رهبر عظیم‌الشأنش داشتند، برای آنها یک هدف در اولویت قرار داشت و آن هـدف این بـود که نگذارنـد این انقلاب، روحیه‌ی مسـلمانان را در دنیـا تقـویت کنـد. این، چیز خیلی مهمی است و برای امریکـا و ارتجاع و سـردمداران سیاسـتهای خبیث اسـتعماری، خطر بسـیار بزرگی می‌باشد. یک ملت و یک جمعیت، آن وقتی از میدان خارج می‌شود و شـکست می‌خورد، که روحیه‌ی خود را ببازد. رزمنـدگانی که در میـدان جنگ بودنـد، این مطلب را خوب تجربه کردند. تأثیر روحیه در پیروزی و شـکست، از بقیه‌ی عوامل بیشتر است. یکپارچگی و نشاط مسـلمانان، برای ابرقـدرتها سـنگین تمام خواهد شد ملت اسلام، بیش از یک میلیارد نفوس در دنیا دارد. کشورهایی در آسیا، در خاورمیانه، در آفریقا، با عنوان اسلامی وجود دارد. شخصـیتهای برجسـته، دانشـمندان، متفکران و فیلسوفان در میان مسلمانانِ همه جای دنیا هستند. این جمعیتِ بیش از یک میلیاردی - که بیش از یک‌پنجم نفوس دنیا را دارنـد - اگر بخواهند به قدر نفوس خودشان، در حوادث دنیا اثر بگذارند، معنایش این است که یـک‌پنجم همه‌ی حوادث عـالم، بـا اراده‌ی مسـلمین انجـام بگیرد. چیز خیلی مهم و عظیمی است. دین اسـلام هم برخلاف بعضـی از ادیـان دیگر، مردم را به تصـمیم‌گیری، حضـور در صـحنه، کـار داشـتن به کـار سـیاست و ملکـداری و اداره و این‌طـور امـور تشویق می‌کنـد. ایـن دیـن، دین زنـدگی و حکـومت و سـیاست است. مثـل ادیـان دیگر نیست که دوری از سـیاست و صـحنه‌ی زنـدگی و فعالیتهـای گوناگون و امثال اینها را، جزو اصول خودشان بداننـد. درست توجه کنیـد. جمعیتی با این عظمت و با این اعتقاد دینی که بایـد در امور دنیا و امور زندگی دخالت بکنند، اگر یکپارچه و بانشاط باشـند، اگر برای خودشان حق قایل باشـند، اگر وارد صـحنه باشـند، چه‌قـدر برای ابرقـدرتها سـنگین تمـام خواهـد شـد؛ چه‌قـدر برای نیروهـای اسـتعماری که در کشور همین مسـلمانان، نفت و ثروتهـای طبیعی و پول و بـازار و هرچه را که بوده و نبوده، غـارت کرده‌انـد، خسارتبار تمام خواهـد شـد. درست است؟ برای این‌که چنین روزی پیش نیایـد و مسـلمانان یـک روز به عنوان مزاحمی برای غارتگران عالم به حساب نیاینـد، حـداقل صـدوپنجاه سال - و شایـد بیشتر - است که اسـتعمار کار می‌کنـد و نقشه می‌کشـد و پول خرج می‌کنـد و کار نظامی و سیاسـی و فرهنگی می‌کنـد، تا از حـادثه‌ی حضور عظیم مسـلمین درصـحنه‌ی عالم جلوگیری کنـد. مأموریت سـلاطین فاسـد، ممانعت از اتحاد مسـلمانان این‌که شـما می‌بینیـد در ایران مظلوم ما، سـلاطین فاسـد و نوکران حلقه‌به‌گوش انگلیس و امریکا، از طرف قدرتها تأیید شدند و سالیان درازی بر این مملکت حکومت کردنـد، علت همین است. چون کسـی مثـل رضاخـان، راحت حاضـر بود که به سـهم خودش، همین هـدف و برنامه را در ایران اجرا کنـد. این‌که می‌بینیـد اسـتعمار - یعنی انگلیس و فرانسه - بعـد از جنگ بین‌الملل اول، به جان این کشورهای عربی افتادنـد و مرتب ذرع و پیمـانه کردنـد و بریدنـد و تقسیم نمودنـد و گفتنـد: این برای تـو، این برای او، و در هرجـا هم مهره‌ی دست‌نشانده‌ی تسـلیمی را از طرف خودشان سر کار گذاشتند و اختیار ملتهای این کشورها را به دست آدمهای فاسد و مفسد دادند، علت همین است. آنها دنبال این هدف بودند. وظیفه‌ی بزرگ امثال رضاخان در ایران، و ابن‌السـعود در عربسـتان، و فاروق در مصر، و دیگران در جاهای دیگر، این بود که نگذارنـد مسـلمانان با هم متحـد بشونـد و به صورت یک نیروی فعال دربیاینـد و روحیه پیدا کنند و به وسط میدان سـیاست عالم بیایند. نقشه‌ی اسـتعمار بر این اساس بود. حالا شما فکر کنید ببینید، عظمت را از این‌جا می‌شود فهمید. فکر کنید که امپراتوری انگلیس دهها سال، در کنار او دولتهای استعماری دیگر، آخر همه امریکا، با پول و اسلحه‌ی فراوان و بـا ابزار علم و دانشـی که در اختیـار داشـتند، همه بـا وجود اختلافاتی که با هم داشـتند، با یکـدیگر همکاری کردنـد، تا این مقصود عملی بشود! کدام مقصود؟ مانع شدن از حضور دسـته‌جمعی مسلمین در صحنه‌ی سیاست عالم و این‌که مسلمانان احساس کنند آنها هم حق دارنـد، آنها هم قدرت دارند، آنها هم می‌توانند حرف بزنند. در جنگ بین‌الملل، اسم ایران را «چهارراه خاورمیانه» گذاشـته

بودند؛ چون در برهه‌یی طولانی از زمان، تنها راه ارتباطی بین شرق آسیا و اروپا بود. مزیت دیگر این کشور آن است که در کنار خلیج فارس، لب دریای عمان و در حساسترین مناطق قرار دارد. در بحبوحه‌ی تلاشهای استعمار - امریکا و غیر امریکا - و در اوج پیروزی استکبار، ناگهان در یک نقطه‌ی بسیار حساس، یک انقلاب عظیم همراه با رهبری فوق‌العاده و بی‌نظیر، در میان احساسات و عواطف و آگاهیها و نیروهای مخلصانه و صادقانه‌ی یک ملت قهرمان - که اسلام بکلی آنها را منقلب کرده و ترس را از وجودشان ریخته - سر می‌کشد. تمام نقشه‌هایشان به هم ریخت. اول باور نکردند و نتوانستند بفهمند چه شد. شما مشهدیها، خودتان می‌توانید دقیقاً مشخص کنید که اوج و سرفرازی انقلاب و تغییر درونی مردم مشهد و یا مردم خراسان، از چه لحظه و زمانی بود؟ هیچ‌کس نمی‌تواند معین کند. ناگهان نظر لطفِ «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند»، عنایت الهی، توجهات غیبی، فیوضات ولیّ‌امر و بقیةاللّه الاعظم(ارواحنا لتراب‌مقدمه‌الفداء) ملت را منقلب کرد. انقلاب پشت سر آن رهبری که بزرگترین عطیه‌ی الهی برای مسلمین بود، با سرعت به حرکت درآمد و هر قدمی که این ملت پیش رفت، به قدر ده قدم رشد کرد. آیا ما مردم، همان مردمِ پانزده سال قبلیم؟ پانزده سال قبل، در ایران چه خبر بود؟ در مشهدِ ما و شما چه خبر بود؟ جوانان چه‌طوری بودند؟ دانشگاه چه‌طوری بود؟ حوزه‌ی علمیه چه‌طوری بود؟ حالا چگونه است؟ آیا این تغییر، تغییر قابل تحقق در ظرف پانزده سال است؟ این، غیر از معجزه‌ی الهی و توجه معنوی و برقی که از عالم غیب زده شد، چیز دیگری است؟ روحیه‌ی پولادین شما، مسلمانان دنیا را زنده کرد این انقلاب سر کشید و رشد کرد. اولین اثری که این انقلاب گذاشت، این بود که بنای صدوپنجاه‌ساله‌ی استعمار در سطح عالم را با خاک یکسان کرد. کدام بنا را؟ استعمار صدوپنجاه سال زحمت کشیده بود، تا روحیه‌ی مسلمانان را خُرد کند. مسلمان در دنیا، از قِبَل مسلمان بودن خودش، احساس شخصیتی نمی‌کرد. کدامیک از شماها دیدید یا شنیدید که در دوران طاغوت، کسی در نقطه‌یی از عالم - در اروپا، در امریکا، در نقاط دوردست - گردنش را بالا بگیرد و با افتخار بگوید: «من مسلمانم»؟ آن روز هم مسلمانی افتخار بود، اما کسی این را احساس نمی‌کرد. روحیه‌ها را خُرد کرده بودند. انقلاب آمد، این واقعیت را دگرگون کرد. مسلمانان در همه جای دنیا، احساس هویت اسلامی کردند و روحیه گرفتند. برای همین است که ما می‌گوییم این حرکت انقلابی، ضربه‌ی خودش را به ابرقدرتها زده است و کاری از آنها بر نمی‌آید. ابرقدرتها، چه کار می‌خواهند بکنند؟ این‌که امریکا و همدستانش هر گاهی یک بار، با یک تهدید حقیقتاً مضحک و خنده‌آور سعی می‌کنند که این کوه استوار - یعنی ملت ایران - را از میدان خارج کنند، چرا اثر نمی‌کند؟ برای خاطر این‌که هر تهدیدی نسبت به جمهوری اسلامی و مسؤولان آن، برای استکبار دیگر فایده‌یی نخواهد داشت. چه‌طور می‌توانند روحیه‌ی مسلمانان را که با انقلاب ما به آنها برگشته، دوباره از آنها بگیرند؟ صدوپنجاه سال دیگر کار لازم دارند. مسلمانان انگلیس، چه موقع به خودشان قدرت و جرأت می‌دادند که هزار هزار به خیابانها بیایند و سخن حق خودشان را با صدای بلند بیان کنند؟ یک دختربچه‌ی مسلمان، چه موقع جرأت می‌کرد که در قلب دنیای کفر و فساد، داعیه‌ی مسلمانی و حجاب مسلمانی داشته باشد؟ اینها روحیه است که شما و انقلاب شما و امام شما و این جنگ پُربرکت شما، به همه‌ی مسلمانان عالم داد. مقاومت و قیام و روحیه‌ی پولادین و سخن حق و مشت گره‌کرده‌ی شما، مسلمانان دنیا را زنده کرد. استکبار نمی‌تواند این را علاج کند. ما ضربه و شکست را بر امریکا و استکبار وارد کردیم. امام(ره) این بذر را پاشید. چه کار می‌توانند بکنند؟ برای همین است که استکبار، در مقابل ملت ایران، دستپاچه است. ماجرای سلمان رشدی، به منظور تضعیف روحیه‌ی مسلمانان عَلَم شد آن روزی که استکبار، ماجرای سلمان رشدی را علم کرد، برای همین بود که شاید بتواند از راه آن موجود حقیر سیه‌روز و سیه‌رو و کتاب شیطانی او، به روحیه‌ی مسلمانان - لااقل در بخشی از دنیا - لطمه بزند. با دشنام و بدگویی در این کتاب، شاید بتوانند قدری مسلمانان را تضعیف کنند. همین عمل، وبال جانشان شد. عکس‌العمل امام در مقابل این توطئه، آن‌چنان قاطع و کوبنده بود که همه‌ی آنها را غافلگیر کرد. آنان خواستند با نشر و بزرگ کردن آن کتاب، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند. شاید شماها ندانید، ولی من دیده بودم؛ چون مجلات را برای من می‌آورند. یکی، دو ماه بود که این کتاب در مطبوعات دنیای

غرب - مخصوصاً مجلات امریکایی - آن چنان تبلیغ می‌شد که هر کسی نگاه می‌کرد، می‌فهمید این یک توطئه است. لزومی ندارد که یک کتاب را - هرچند هم که خوب باشد - این‌قدر بزرگ کنند، در مجلات بنویسند، راجع به آن رپرتاژ بدهند، از فروشش بگویند، از ناشرش بگویند، از مطالبش بگویند، خلاصه کنند و عکس و فیلم بگیرند، این‌جا و آن‌جا پخش کنند و همه به مسلمانان بخندند! هر کسی می‌فهمید که این کار، عادی نیست. با جنجال، این کتاب را وسط انداختند، شاید بتوانند با آن، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند و بشکنند. عکس‌العمل و ضربه‌ی متقابل امام، آن‌قدر قوی بود که بکلی ورق را دگرگون کرد. حکم اعدام سلمان رشدی که با اقبال و تصدیق و شوق وافر ملتهای اسلامی در همه جا مواجه شد، کار را دگرگون کرد. حالا روحیه‌ی آنها بود که تضعیف می‌شد. حالا طرفداران آنها باید در طول این مدت از خودشان دفاع می‌کردند. لذا از آن روز تا حالا، سردمداران غرب و استکبار، در مقابله‌هایی که با جمهوری اسلامی کردند، از اولین کلماتشان این است که بیایید این قضیه‌ی سلمان رشدی را یک‌طور حلش کنید! هرجا یکی از این مهره‌های زنجیره‌ی استکبار جهانی، کسی را پیدا کرد که فهمید ممکن است حرف او را به گوش مسؤولان جمهوری اسلامی برساند، اولین حرفی که زد - یا جزو اولین حرفها - این بود که کاری بکنید این قضیه حل بشود! فشار آوردند، هو و جنجال کردند، متهم نمودند، بالا رفتند، پایین آمدند، نوشتند، گفتند، محکوم کردند، نویسندگان و هنرمندانِ آلت دست را جمع کردند، طومار امضاکردند، تا شاید بتوانند در این حکم استوار الهی، اندکی خدشه وارد کنند؛ ولی نتوانستند، بعد از این هم نمی‌توانند؛ چون حکم اعدام سلمان رشدی، متکی به آیات‌الهی است ومثل آیات‌الهی، مستحکم و غیرقابل خدشه است. می‌گویند: راه حلش چیست؟ راه حلش خیلی ساده است. مجرمی است که جرمی مرتکب شده و باید مثل بقیه‌ی مجرمان عالم، حکم الهی درباره‌ی او جاری بشود. به دست همان مسلمانان انگلیس بدهند - نمی‌گوییم به دست ما بدهند - تا حکم الهی را درباره‌ی او جاری کنند. با چنین اقدامی، این قضیه حل خواهد شد و دیگر تمام می‌شود. گرهی نیست که باز نشود. این، همان گره است. این، همان نحوه‌ی باز شدن این گره است. باید حکم الهی درباره‌ی این موجودی که بر حسب آیات الهی و احکام قطعی اسلامی، به مجازاتی محکوم شده، اجرا بشود. بزرگترین وظیفه‌ی ملت ایران، جلوگیری از تضعیف روحیه‌ی مسلمانان حالا وظیفه‌ی ما چیست؟ دلهای غیور و مؤمن و سرشار از اخلاص، به این نکته توجه کنند. شما نباید بگذارید این روحیه‌ی قوی‌یی که مسلمانان عالم، به خاطر انقلاب شما به دست آورده‌اند، حتّی سر سوزنی تضعیف بشود. این، بزرگترین وظیفه‌ی ملت ایران است. امام ما به کمک شما مردم، توطئه‌ی تضعیف روحیه‌ی مسلمین عالم را - که گفتیم صدوپنجاه سال یا بیشتر برایش کار کرده بودند - شکست داد و روحیه‌ی مسلمین عالم را بالا برد. من و شما که امروز در ادامه‌ی آن راه حرکت می‌کنیم، باید مواظب باشیم، کاری نکنیم که آن روحیه‌یی که با انقلاب ما بالا رفته بود، خدای نکرده با عمل و اشتباه ما تنزل کند و ساقط بشود. دشمن تبلیغ می‌کند که با رفتن امام، دوران امام تمام شد! دشمن غلط می‌کند. ما هم گفتیم، اعلامیه دادیم، حرف زدیم، همه‌ی مردم هم اثبات کردند که نخیر، دوران امام، با رفتن جسمانی و ظاهری ایشان تمام نشد و نخواهد شد. این ثابت شد؛ اما این دشمن است که می‌گوید. مبادا یک عده دوست نادان در داخل کشور، به عنوان دلسوزی، به عقل ناقص خودشان چیزی را در گوشه‌یی نشان کنند که خیال نمایند این با خط امام و انقلاب نمی‌سازد و شیون سر بدهند که دوران امام تمام شد. اگر چنین سخنی - ولو با اشاره - از زبان کسی صادر بشود، دشمن شاد خواهد شد؛ مواظب باشید. امام نهایت اعتماد و اطمینان را به رئیس‌جمهور ما داشتند امروز بحمداللّٰه در رأس دستگاههای اجرایی کشور، کسی است که امام در تمام طول دوران انقلاب و قبل از آن و بیشتر از همه بعد از انقلاب تا لحظه‌ی وفاتشان، نهایت اعتماد و اطمینان را به او داشتند؛ رئیس‌جمهور ما. ایشان کسی است که این‌قدر مورد اعتماد امام بود، این‌قدر به امام نزدیک بود، حرفهای امام را بیشتر از آنها شنیده، درد دلهای امام را بیشتر از دیگران شنیده و خبر دارد. حالا عده‌یی همین‌طور حرف می‌زنند و اصلاً نمی‌دانند که حرف دل امام چه بود! مؤذن بانگ بی‌هنگام برداشت نمی‌داند که چند از شب گذشته است چنین آدمی حالا- در رأس امور ماست. من هم به امور واقفم و می‌بینم که در مملکت چه کار می‌شود. من آدم بی‌خبری نیستم.

همه‌ی این اوضاع اجرایی کشور را از نزدیک، هشت سال تجربه و لمس کرده‌ام. قبل از آن هم، از اول انقلاب در شورای انقلاب و دیگر جاها بوده‌ام. مگر ممکن است امروز کسی حتّی به خاطرش بگذرد - چه برسد به عمل - که از آن جهت‌گیری و چارچوبِ ترسیم‌شده‌ی انقلاب تخطی کند، که حالا یک عده دایه‌های مهربانتر از مادر، مرتب در این‌جا و آن‌جا می‌نشینند و ذهن مردم را خراب می‌کنند؟! وحدت و سازندگی، دو عنصر مهم دیروز در کنار قبر مطهر امام گفتم، حالا هم می‌گویم که امروز بیشتر از هر چیز، دو عنصر است که مهمتر می‌باشد: اول، وحدت است. هرجا هستید، اگر دیدید که گوینده‌یی، سخنرانی، روزنامه‌یی و مقاله‌نویسی، با حرفهای خود، با گوشه‌وکنایه‌های خود و با تصریحات خود، می‌خواهد مردم را نگران کند و وحدت مردم را به هم بزند، بدانید که اشتباه می‌کند و خطا می‌رود. همین‌قدر بدانید، کافی است؛ لازم نیست کاری انجام بدهید. بدانید کسانی که آن‌طور عمل می‌کنند، اشتباه می‌کنند و راه خطا می‌روند. دوم، پشت سر این دولت، اصل مهم سازندگی را دنبال کنید. مسؤولان ادارات، کارکنان دولت، کشاورزان، کارکنان، کارگران، کسانی که برای انجام کارهای مربوط به سازندگی و خدمات عمرانی کشور، قدرت و تمکن مالی دارند، هر کسی هر کار می‌تواند بکند، پشت سر دولت، با رعایت مرکزیت این دولت، به سازندگی کشور کمک کند. دیدید امام نسبت به دولتها، چه‌قدر مراقبت و دلسوزی و پشتیبانی و حمایت می‌کردند؟ من به جرأت عرض می‌کنم که از اول انقلاب تا حالا، ما هیچ رئیس دولتی، مثل رئیس دولت امروز نداشتیم. البته رؤسا و اعضای دولتهای گذشته، عناصر برجسته و مخلص و ممتاز و خوب و بالا بودند؛ اما حالا از گذشته هم خوبتر و ممتازتر و بالاتر است. این حرکت و تلاش و قدرت و استقامت و یکپارچگی و پایبندی به اصول انقلاب، روح مقدس امام را شاد می‌کند. مواظب باشید که راه امام درست پیموده شود از همان چیزهایی که آن روز ایشان در زندگی دنیوی رنج می‌بردند، امروز هم قاعدتاً روح مطهر ایشان از آن چیزها آزرده می‌شود؛ ببینید ایشان از چه چیزهایی رنج می‌بردند. امام طرفدار وحدت و طرفدار فقرا و ضعفا و عدالت اجتماعی و مقابله و مبارزه با گردن‌کلفتهای استکبار جهانی و وابستگانشان بود، طرفدار فعالیت روزافزون و با کیفیت هرچه بیشتر روحانیت و علمای متعهد و آگاه و وظیفه‌شناس و عالم و فاضل بود، طرفدار جوانان با اخلاص و پُرشور بود، طرفدار مسؤولان علاقه‌مند بود. امروز هم همان حرفهاست. امروز هم همان خط، همان حدود و مرزها، همان هدفها و همان راههاست. مواظب باشید که این راه، درست پیموده بشود. امروز، روز پانزدهم خرداد است؛ این روز را در خاطره‌ی ملت نگهدارید. روز پانزده‌ی خرداد، روز عظیمی در تاریخ ما بود و اولین پایه‌ی مقاومت مردمی ما در سطح وسیع، به خاطر عشق به امام، آن روز گذاشته شد. امروز، روز ولادت با سعادت سرور دین، ثامن‌الائمهٔ النّجباء(علیه‌الاف‌التّحیّهٔ والثّناء) است. امیدوارم که خداوند متعال، برکات و رحمت خودش را در این روز و در همه‌ی ایام و لیالی، بر شما مردم مخلص و مؤمن و انقلابی مشهد و همه‌ی ملت عظیم‌القدر ایران و همه‌ی مسلمانان عالم تفضل کند و بیفشاند و ان‌شاءاللّه ما را در راه اولیای خودش قرار بدهد و مرگ ما را در راه خودش و با شهادتِ در راه خودش قرار بدهد و قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با میهمانان خارجی مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

سخنرانی در دیدار با میهمانان خارجی مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امام همه‌ی کارهای خود را برای خدا انجام می‌داد به همه‌ی برادران و خواهرانی که از نقاط دور و نزدیک میهن بزرگ اسلامی تشریف آورده‌اند، تا با ملت ایران، در سالگرد بزرگترین مصیبتی که بر او وارد شد، همدردی کنند، خیر مقدم عرض می‌کنم و از آنها - مخصوصاً خانواده‌های معظّم شهیدان و شخصیتهای علمی - صمیمانه تشکر می‌کنم. امیدوارم که خداوند متعال، به همه‌ی ما این توفیق را عطا کند که ان‌شاءاللّه بتوانیم راه سعادت امت اسلامی را که امام بزرگوارمان آن را گشود و با قوّت و قاطعیت طی کرد و در زندگی و ممات خود، به رهروان آن راه، هدایت و کمک الهی را ارزانی داشت، بپیماییم. آنچه در سیره‌ی امام بزرگوار ما برجسته است، یکی، دو

مورد نیست. حقیقتاً این انسان والا و برجسته، ابعادی از زندگی خود را در معرض آموزش و تعلیم امت اسلامی قرار داد؛ ولی دو، سه نکته‌ی اساسی در زندگی آن بزرگوار وجود دارد که هرگز نباید از دید ما مؤمنین به رسالت امروزِ اسلام، پوشیده بماند. اولین مسأله این است که آن بزرگوار، همه‌ی کارهای خود را برای خدا انجام می‌داد و شاید فتح دلهای آحاد امت اسلامی در سراسر عالم - با اختلاف سلایق و مسلکها و تربیتها و مؤثرات - که بدون هیچ تفاوتی، در مقابل عظمت و راه و پیام او، طوع و تسلیم بودند و همراهی نشان دادند، ناشی از اخلاص آن بزرگوار بود. او برای خدا حرف می‌زد، برای خدا اقدام می‌کرد، برای خدا قهر می‌کرد، برای خدا حمایت می‌کرد و حاضر بود نپسندیدن آحاد مردمی را برای خدا تحمل کند و تنها بماند و حرکت نماید. اخلاص او، نقطه‌ی اساسی حیاتش بود. راه آن بزرگوار هم، فقط با اخلاص طی‌شدنی است. توده‌های مردم، بحمداللَّه این اخلاص را دارند و نشان داده‌اند. بزرگان و پیشروان و رهبران و علما و اندیشمندان و روشنفکران هم، هرجا که این اخلاص را به کار بگیرند و با اخلاص عمل کنند و برای خدا حرف بزنند و کار کنند، توفیق حتمی است. توفیق، به معنای تأثیر سخن در دلهاست. یعنی سخنی که صادقانه و برای خدا باشد، تأثیر خود را در دلهای مستعد می‌گذارد و خدا این تأثیر را به او می‌دهد. آن بزرگوار، این‌گونه بود. به همین خاطر است که دشمنان، از اشاره و یک کلمه‌ی سخن او، واهمه می‌کردند و دوستان دلگرم می‌شدند. در حوادث دشوار، سخن امام توانست دلهای افسرده را - نه فقط در محدوده‌ی ایران، بلکه در سرتاسر آفاق اسلامی - گرمی ببخشد و حرکت را تضمین کند. به هیچ‌وجه نباید این خصوصیت را دست کم بگیریم؛ مخصوصاً ما و کسانی که برای خود، مسؤولیت و وظیفه‌ی خطیری قایل هستیم. امام اعتقادی راسخ به اتحاد مسلمین داشت نکته‌ی دیگر این است که او نظر وسیعی به دنیای اسلام داشت و به دنبال همین دیدگاه وسیع، اعتقاد راسخ او به لزوم اتحاد مسلمین بود. این، آن نکته‌ی اساسی است. مسأله این نیست که مذاهب یا فرق اسلامی و طوایف گوناگون سیاسی و اعتقادی و مسلکی و غیره، چه تعداد جمعیت یا چه‌قدر قدرت سیاسی و اجتماعی دارند یا ندارند؛ مسأله این است که اگر ما برای مشکلات جهان اسلام، به دنبال چاره‌یی هستیم، یا به تعبیر درست‌تر، اگر ما برای سربلندی و عظمت و عزت اسلام و قرآن مجاهده می‌کنیم، این با اختلاف و درگیری بین مسلمین سازگار نیست. امام(ره)، از قبل از پیروزی انقلاب، این هدف را دنبال می‌کردند و به آن توصیه می‌نمودند. بعد از پیروزی انقلاب هم، به طریق اولی این کار را کردند. اگرچه استعمار از دیرباز، ایجاد تفرقه را جزو هدفهای خود قرار داده بود؛ اما بعد از پیروزی انقلاب و بعد از آن‌که این کانون وحدت اسلامی به وجود آمد، تلاش امریکا و دستیاران آن، برای ایجاد تفرقه بین مسلمانان شدیدتر شد و برادرکشی را بین مسلمانان به وجود آوردند. امروز در سرتاسر آفاق اسلامی، قلمهای مزدوری که با دلارهای نفتی و پول کیسه‌ی مرتجعانِ همپیمان امریکا تغذیه می‌شود، هدف و وظیفه‌شان این است که بین مسلمین اختلاف بیندازند. می‌دانستند که چون انقلاب اسلامی جاذبه دارد و کانون این انقلاب، مسلمین را در همه‌ی نقاط عالم به خود جلب خواهد کرد، این خطر برای امریکا و استکبار وجود دارد که سرمایه‌گذاریهای آنها برای ایجاد تفرقه بین مسلمین هدر برود، لذا تلاششان را زیادتر کردند. امروز در دنیا، برای ساختن مسجد ضرار، پول خرج می‌شود. برای ساختن دستگاهها و ایجاد پایگاههایی به مقصود و منظور ضربه زدن به وحدت اسلامی و ایجاد درگیری و اختلاف بین فرق اسلامی، پول خرج می‌شود. اشخاصی مثل شیطان هستند که همان‌گونه که او به پروردگار عالم عرض کرد: «لاغوینّهم اجمعین»(۱) و وجود خود را وقف اغوا و اضلال بندگان خدا کرد، اینها هم وجود خود را برای ایجاد اختلاف، وقف کرده‌اند. متأسفانه در همه و یا اغلب کشورهای اسلامی، کسانی با تکیه به سیاستهای امریکا، همین کار را می‌کنند. اسلام وحدت مسلمین را یکی از فرایض قرار داده است ما معتقدیم که اسلام، وحدت مسلمین و اتحاد نیروهای مؤمن به خدا و موحد را یکی از فرایض قرار داده است. ما معتقدیم که یکی از بزرگترین اهداف حج خانه‌ی خدا این است که مسلمانان را به هم نزدیک کند. این‌که خدا فرموده است: «واذّن فی النّاس بالحجّ یأتوک رجالا و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فجّ عمیق»(۲) و همه‌ی مردم مسلمان عالم را در روزهای معین و در عرصه‌های محدودی مانند عرفات و مشعر و منا و مسجدالحرام جمع می‌کند؛ چرا اینها

این‌قدر از آشنایی مسلمین با هم می‌ترسند؟! مسأله این است که وحدت اسلامی و وحدت بینش و نظر و سخن مسلمین، برای استکبار و در رأس آن، امریکای غدّار و ابزارهای او در دستگاه حاکمیت سلطه در عالم، خطرناک است. این، حقیقتی است که امام بزرگوار ما بارها آن را بیان کرد. جمعی از برادران مسلمان، از نقاط مختلف عالم، در این‌جا جمع هستید. این دو نکته را از امام خمینی(ره) به یاد داشته باشید: اول، اخلاص که مایه و روح همه چیز است و دوم، هدف بزرگ وحدت اسلامی. البته امام بزرگوار ما این بذر را پاشیده و امریکا چه بخواهد و چه نخواهد، نهال اسلام و انقلاب اسلامی در حال رشد است. مرتجعان و وابستگان به امریکا، چه بخواهند و چه نخواهند، این حرکت رو به ادامه و استمرار است. از ناحیه‌ی دشمنان، ضربه‌یی به این حرکت وارد نخواهد شد؛ مگر این‌که خدای ناکرده خود مؤمنین، با سوء عمل و عدم پایبندی به وظایف، به خودشان ضربه بزنند؛ والّا راه، یک راه هموار و پیمودنی و هدف، بسیار روشن است و دشمن نخواهد توانست این راه را قطع کند. خداوند ان‌شاءاللَّه همه رهروان این راه را کمک و تأیید کند و شهدای عزیز این راه را با اولیای خودش محشور بفرماید و روح مقدس امام بزرگوار ما را با ارواح طیبه‌ی پیامبران و ائمه‌ی هدی علیهم‌السّلام) محشور بفرماید و ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود کند و روح مقدس امام بزرگوارمان را هم از ما راضی بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------

-- ۱) حجر: ۳۹ ۲) حج: ۲۷

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تروریزم در خدمت نابود کردن شخصیتهای برجسته و معتبر این حادثه، جزو آن حوادثی نبود که بشود اجازه داد و فکر کرد که فراموش بشود. یک حادثه‌ی مجرد از عوامل گوناگون در محیط انقلاب - چه از عوامل درونی انقلاب و چه از عوامل بیرونی متضاد با جهت‌گیری انقلاب - نبود. ما وقتی حادثه‌ی هفتم تیر را در ذهن خود مجسم می‌کنیم، چند بُعد را بوضوح می‌بینیم: بُعد اول این است که این جمهوری و این انقلاب، چه دشمنان بدکینه‌ی به دور از انسانیتِ جسورِ بی‌رحمی داشته، که حاضر بودند ناگهان در یک حادثه، هفتاد، هشتاد و یا صد نفر را دفن کنند، که در بین این شهدا، شخصیتهایی مثل شهید بهشتی حضور دارند. حالا این آقایان هم بحمداللَّه نجات پیدا کردند، والّا هفتاد و دو نفر نمی‌شد؛ بیش از این تعداد می‌شد. این، واقعاً چیز خیلی عجیبی است. یعنی دشمنی که این‌طور حَقود باشد، خیلی تماشایی است. چه کسی باور می‌کند که معارض سیاسی در یک کشور، تا آن‌جا حاضر باشد پیش برود که تروریزم را در خدمت نابود کردن شخصیتهای برجسته و معتبر - آن هم با این حرکت کلان - قرار بدهد؟! نباید یادمان برود و مردم هم نباید یادشان برود که این، چه عقبه‌ی حقیقتاً دشواری بود که انقلاب از آن گذشت. این، یک بُعد قضیه است که در حادثه‌ی هفتم تیر، فوراً به ذهن می‌آید. هفتم تیر، اثبات آسیب‌ناپذیری و حقانیت انقلاب بُعد دوم، آسیب‌ناپذیری انقلاب است. یعنی وقتی این حادثه اتفاق افتاد، به جای این‌که شعله‌ی انقلاب را خاموش و یا کم کند، مثل روغنی که روی این شعله ریخته بشود، باعث شد که حماسه‌ی مردم، از همان ساعت اول اوج بگیرد. به‌طور کلی، قضیه به‌عکس آن چیزی بود که دشمن می‌خواست. دشمن، حادثه‌ی هفتم تیر را انجام نداد تا مردم نسبت به حفظ انقلاب مصممتر و صفوفشان متحدتر بشود؛ این حادثه را انجام داد که منفذی در این حصن به‌وجود آورد. نه فقط منفذی نشد، بلکه منافذ دیگر هم بسته شد. آسیب‌ناپذیری انقلاب، واقعاً چه چیز عظیمی بود. این دو مسأله و آن حضور مردم و آن گریه‌ها و تشییع‌جنازه‌ها - که من البته خودم آنها را ندیدم، ولی شنیدم و عکسها و فیلمها و تلویزیون را مشاهده کردم - چه هنگامه‌یی بوده است و مردم در آن حادثه، چه کردند. این شهادتها، صداقت و حقانیت انقلاب و طرفدارانش را نشان می‌دهد بُعد سومی که باز در این حادثه هست و به نظر من مهم می‌باشد، این است که شهادت شخصیتهایی مثل شهید بهشتی، صداقت و حقانیت انقلاب و طرفدارانش را نشان می‌دهد. البته در آن روز، بنا نبود که فقط شهید بهشتی به شهادت برسد؛ بلکه بنا بود همه

کشته بشوند. یعنی آنها طرح را فقط برای شهید بهشتی که نریختند. آقای هاشمی و من و آقای باهنر و دیگران هم قرار بود در آن حادثه کشته بشویم. در انقلاب، تمام این چهره‌های معروف و همه‌کاره‌ی انقلاب، در معرض شهادت قرار داشتند و از این قضیه، روگردانی نداشتند. بعد از شهادت شهید مطهری، معلوم شد که این پا در انقلاب هست و عافیت نیست. همه فهمیدند که خطر مرگ، خیلی جدی و روبه‌رو، این مسؤولان را تهدید می‌کند. در عین حال، اینها این‌طور قرص و محکم ایستادند. وقتی انسان کسی را مثل آقای بهشتی و یا آن وزرا را - که مسؤولان کشور بودند - می‌دهد، احساس سرافرازی می‌کند. این شهادتها، صداقت و حقانیت انقلاب و طرفدارانش را نشان می‌دهد. پس، این حادثه باید زنده بماند. شما آقایان هم که به این قضیه همت گماشتید، «شکّراللّه مساعیکم». ان‌شاءاللّه که خداوند به شما کمک کند، تا بتوانید این کار را هرچه بهتر انجام بدهید. حادثه‌ی هفتم تیر باید واقعاً احیا شود و اما نکته‌یی که به نظر من باید به آن توجه کرد، این است که سعی شود هفتم تیر واقعاً احیا شود. حالا مسایل مالی و غیر مالی و امثال اینها که حل می‌شود؛ اینها که چیزی نیست. بالاخره پولی پیدا کردید، لابد هم پیدا می‌کنید؛ کمااین‌که هنوز هم خدای متعال، بالاخره کسانی را برمی‌انگیزد که نگذارند این بار به زمین بماند و کار را انجام می‌دهید؛ منتها مطلب این است که چه کار می‌خواهید بکنید؟ پوستر و امثال اینها، خوب است. من هم از آن آدمهایی که ضد پوستر باشند، نیستم. حالا بعضیها هستند که از آن‌طرف افتاده‌اند و ضد پوسترند. تا صحبتِ پوستر و سیلک و امثال اینها بشود، فوری یک حالی می‌شوند. من که آن‌طوری نیستم؛ اما شما از پوستر و سیلک، چه مقصودی را تعقیب می‌کنید و اینها چه‌قدر آن مقصود را تأمین خواهند کرد؟ این، واقعاً یک سؤال است. پنج هزار پرده‌ی سیلک در این تهران بزرگ - حالا ایران را کار نداریم - کجا دیده می‌شود؟ این تعداد، یک خیابان را پُر خواهد کرد. ما وقتی سمیناری در یک خیابان داریم، اگر بخواهیم دو طرف این محل را سیلک بزنیم که همه بدانند این خیابان جای این کار است، تقریباً به این تعداد سیلک نیاز داریم. یا مثلاً ممکن است چهارصدهزار پوستر شهید بهشتی توزیع شود. شهید بهشتی، این همه عکس دارد؛ حالا در زیر عکس نوشته خواهد شد: نهمین سالگرد شهادت. من این سؤال را دارم که از این کار، چه چیزی در می‌آید؟ البته ممکن است شما اطراف قضیه را فکر کرده باشید و کارهای حسابی به ذهنتان رسیده باشد و بخواهید عمل هم بکنید - که من نمی‌دانم - اما عرضم این است که این کار باید احیا بشود. احیایش چه‌طوری است؟ من عرض می‌کنم، بیشترین سرمایه‌گذاری را روی این قسمتِ قضیه بکنید. برای آقای مطهری - شهیدی با این عظمت - سه، چهار سال سالگرد می‌گرفتند و رادیو چیزی می‌گفت و بعد یواش یواش به این فکر افتادند که کاری بکنند تا این سالگردها، برای این خطی که مطهری نماینده‌ی آن است، اثری داشته باشد. این کار را کردند و خوب هم هست. در هر سال، کاری می‌کنند. مثلاً بحثی می‌شود و مسأله‌ی جدیدی در فضای فکری عالم اسلام تولید می‌گردد یا پرداخته می‌شود. بالاخره چنین کارهایی باید کرد. چگونه می‌شود هفتم تیر را بزرگ داشت؟ به نظر من، مسأله این است. بحمداللّه کفایت برای این کار، در جمع شما هست. من نگاه که می‌کنم، آقایان علما و فرهنگیان باسابقه‌یی را می‌بینم که در این جمع تشریف دارند. برادرانی هم که در کار انقلاب بودند، در این‌جا حضور دارند. بنابراین، چنین مجموعه‌یی، برای این‌که فکری بکند، کفایت دارد. اما حالا این فکر شده یا نشده، من نمی‌دانم. اگر نشده، باید بشود. خداوند ان‌شاءاللّه کمک کند، راه را هموار نماید، این تلاشها را به کرم خودش مأجور و مقبول بدارد، که همینها برای انسان می‌ماند. ان‌شاءاللّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم باید روی تواناییها و کاراییهای قشر قضات سرمایه‌گذاری کرد اولاً من هم متقابلاً این حادثه‌ی مصیبت‌بار را به همه‌ی آحاد ملت شجاع و آبدیده و بلا کشیده‌مان، تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم که ان‌شاءاللّه در این امتحان هم، مثل همه‌ی امتحانهای گذشته، این ملت سربلند بیرون بیاید. ثانیاً، اخلاص فراوان خودم را

باید به قضات مؤمن و شجاع و خدوم و کارآمد عرض کنم. واقعاً آن قشری که جا دارد روی تواناییها و کاراییها و تلاش موفق او، هرچه می‌توانیم سرمایه‌گذاری مادّی و معنوی بکنیم، قشر قضاتند. علت هم معلوم است، بارها هم گفته شده، همه هم گفته‌اند. علت این است که اگر دستگاه قضایی از شرایط لازم برخوردار باشد و کارِ درست بکند، بزودی در کشور، فساد و تباهی و ظلم و تبعیض و فسق و بقیه‌ی چیزهایی که یک جامعه را فاسد و زمینگیر می‌کند، ریشه‌کن خواهد شد. اگر خدای نکرده، دستگاه قضایی سالم نبود، یا پُرکار نبود، آن‌وقت همه‌ی این جرایم، رشد می‌کنند و این میکربها، جرأت حیات و زیاد شدن و فعال شدن پیدا می‌کنند. به همین خاطر است که دستگاه قضایی، واقعاً برای ما، همه چیز است. فرق هم نمی‌کند، چه در دوران سازندگی که امروز است، چه در دوران جنگ که دیروز بود، و چه در حوادث گوناگونی که یک ملت انقلابی و یک کشور بزرگ، همواره با عافیت و بلا مواجه است. در همه‌ی شرایط، آن چیزی که یک آن، به رکود و جمود و بیکاری و کم‌کاری و - خدای نکرده - به فساد او نمی‌توان تن داد، دستگاه قضایی است. هرجای دیگر خراب شد، می‌گوییم ان‌شاءاللَّه دستگاه قضایی می‌رود، آن‌جا را اصلاح خواهد کرد؛ اما خود دستگاه قضایی، بایستی در حد نصاب اصلاح و صلاح باشد. ما خدای متعال را شکرگزاریم که منت گذاشته و بحمداللَّه چهره‌یی موجه، شایسته و صالح از همه جهت را برای این کار برگزیده است. حقیقتاً جناب آقای یزدی(ادام‌اللَّه‌بقائه)، برای قوّه‌ی قضاییه نعمتی هستند. همه‌ی چیزهایی که انسان فکر می‌کند برای یک مدیر، در این دستگاه عظیم لازم است، وقتی ملاحظه می‌کند، می‌بیند که در ایشان هست؛ یعنی همان دین و تقوا، علم و معرفت، دلسوزی و خلوص و پیگیری مسؤولیت و وظیفه. اینها، آن ارکان اصلی است. همه‌ی آن لوازم و شرایط یک مدیریت خوب، با بودن اینها حاصل خواهد شد. با نبودن اینها، اگر مدیر هم خوب باشد، ضایع خواهد شد. دستگاه امیرالمؤمنین(ع) را الگو قرار دهید حقیقتش، ما به این حد قوّه‌ی قضاییه، راضی نیستیم. قدر شما آقایان را می‌دانیم و پیشرفت قوّه‌ی قضاییه را هم مثل همه‌ی اولی‌الابصار مشاهده می‌کنیم. تحرک و تلاش قوّه‌ی قضاییه، بحمداللَّه خوب و محسوس است؛ اما شما الگو را دستگاه امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) قرار بدهید. خودمان را با او بسنجیم، نگوییم هم نمی‌شود. بله، آن‌طور نخواهد شد؛ لیکن نزدیک و شبیه به او، ممکن است. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که سالیان متمادی، وضع قضایی نابسامانی داشته است. لذا ما اوّلیات انسانی را در امر قضا، بتدریج فراموش کرده بودیم. البته بعد از انقلاب، شهید مظلوم آیةاللَّه بهشتی(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و بقیه‌ی آقایان عزیز و محترمی که در کار قضایی، با ایشان همکاری داشتند، خیلی زحمت کشیدند و چه‌قدر بجاست که به مناسبت این ایام، یاد آن شهید بزرگوار را که با ابتکار و همت و مدیریت قوی خود، خیلی کارها را شروع کرد و راه انداخت، گرامی بداریم. بقیه‌ی آقایانی هم که با ایشان بودند، ما از نزدیک شاهد بودیم که خیلی کار و تلاش کردند؛ لیکن جبران آن گذشته‌ی طولانیِ خراب، حقیقتاً دشوار است. هر مظلومی باید احساس کند که پناهگاهی وجود دارد در جامعه‌ی ایرانی، به ذهن همه‌ی آحاد این مردم، خیلی آسان و آشناست که حق یک نفر را بخورند، چند سال هم دوندگی کند، به جایی هم نرسد. کدامِ شما و کدامیک از آحاد این ملت، چنین صورت مسأله‌یی را نشنیده، یا مکرر نشنیده است؟ این، باید نباشد. در جامعه‌ی اسلامی، باید هر مظلومی احساس بکند که پناهگاهی در آن‌جا هست؛ مثل کسی که مثلاً در طوفان و کولاک خیلی سختی، یا در جاده‌ی خطرناکی در شب حرکت می‌کند، پناهگاهی هم در نقطه‌یی قرار دارد، خودش را سینه‌خیز هم که شده، به آن‌جا خواهد رساند و مطمئن است آن‌جا که رسید، دیگر خیالش بایستی آسوده باشد. آن پناهگاه، قوّه‌ی قضاییه است. فرق هم نمی‌کند؛ همه‌ی قشرها باید این احساس را داشته باشند. این غلط است که ما بگوییم فلان کسان، نزدیک دادگستری نیایند که نمی‌رسیم. نه، به همه می‌رسیم. البته در کشور ما، مثل خیلی جاهای دیگر، قشر محروم و فقیر و پابرهنگان و روستاییان و طبقات مستضعف، بیشتر مظلوم واقع شدند. در حق آنها، احتمال مظلومیت قویتر است، تا فلان آدم پولدارِ چیزدارِ زمیندارِ وسیع الامکان. به درد و تظلم همه باید رسید؛ اما به آن کس که در او، احتمال مظلومیت بیشتر است - قشرهای مظلوم و پایین جامعه - دلسوزانه‌تر باید رسید. بخصوص در کشور ما، این جوانانی که امتحان سختی را در جبهه و دوران جنگ دادند؛ همین

بسیج و سپاه و آحاد نیروهای رزمنده و اینهایی که در میدان جنگ در مقابل دشمن، مثل شیر می‌غریدند، گاهی در یک قضیه‌ی کوچک شخصی، به خاطر بلد نبودن قانون یا بلندنظری طبیعی یک مؤمن یا یک انقلابی، سرشان کلاه می‌رود و خسارت می‌بینند. شما بایستی مو را از ماست بکشید. نباید بگذارید به هیچ‌کس، مخصوصاً به طبقات مظلوم و روستاییان و جوانان فداکار و بسیجیان و رزمندگان، ظلم بشود. در دستگاه قضایی، روحانیون باید از خیلی از خوشیهای دنیا صرف‌نظر کنند دستگاه قضایی، دستگاهی است که روحانیت در آن، بیش از همه جای این کشور، حضور داشته و سرمایه‌گذاری کرده است. اگر خدای نکرده، خللی در این دستگاه به‌وجود بیاید، ضایعه‌اش فقط به خود دستگاه نمی‌رسد؛ بلکه به روحانیت هم می‌رسد. لذا در این‌جا، باید خیلی همت و بلندنظری بخرج داد. واقعاً آقایانی که در این دستگاه هستند، از قضات و دادستانها و مأموران گوناگون، باید برای خاطر خدا و حفظ حیثیت انقلاب - که این دستگاه قضاییش است - و حفظ حیثیت روحانیت - که بدنه‌ی دستگاه قضایی را تقریباً پُرکرده است - دندان خیلی از خوشیهای دنیا را بکَنند. الان در جمع شما هم مشخص است که روحانیون و معممان، بیش از غیر معممان هستند. در همه جای کشور هم، همین‌طور است؛ یعنی روحانیون در دستگاه قضا، زیاد حضور دارند. خیلی از چیزهایی که یک انسان معمولی به دنبال آن است، بعضیش حلال و طیّب هم است؛ اما برای آدم عادی، نه برای کسی که مسؤولیت دارد، مخصوصاً مسؤولیت قضا که ممکن است تبعات و سمعه‌ی بدی داشته باشد. از اینها باید صرف‌نظر کرد. باید آقایان صرف‌نظر کنند. شوخی نیست؛ مسأله، مسأله‌ی ایجاد یک راه جدید در زندگی بشر است. این انقلاب، چنین است. می‌بینید که در دنیا چه خبر است. این انقلاب، یک راه تازه در زندگی انسان باز کرده است. باید بتواند تیزی و برندگی خودش را حفظ کند، تا این راه همچنان گشاده و باز بماند، تا ملتها امید پیدا کنند، تا دشمنان نتوانند مستمسکی برای کوبیدن این انقلاب پیدا نمایند، اصلاً تا انقلاب از درون فرو نریزد. باید عناصر اصلی انقلاب، و بیش از همه دستگاه قضایی، این جهات را ملاحظه بکنند. وابستگی به یک جریان سیاسی، دون شأن قوّه‌ی قضاییه حق همه‌ی مردم این است که در جریانهای سیاسی وارد بشوند، اظهار نظر کنند و جزو گروههای سیاسی باشند. در دستگاه قضایی، این، حالت خاصی دارد. داشتن عقیده‌ی سیاسی، یک چیز قهری و طبیعی است. شاید مقدار کمی از آن هم، به مقتضای گرایش سیاسی در برخوردها، اجتناب‌ناپذیر باشد؛ اما مسؤولان دستگاه قضا و کسانی که سرنوشت قضایای مشکل مردم در دست آنهاست، باید از تضلّع در امور سیاسی و از دخالت دادن گرایش سیاسی در آن کار مهمی که بر دوششان است - یعنی قضا - بشدت پرهیز کنند. چیز خیلی مهمی است. فرق هم نمی‌کند که گرایش سیاسی، به کدام سمت و چگونه باشد. علی‌ایّ‌حال، وابسته شدن، متضلّع شدن به یک جریان سیاسی، به‌طوری که در عمل مشهود و محسوس باشد و در برخوردهای گوناگون، خودش را نشان بدهد، دون شأن قوّه‌ی قضایی است و مناسب نیست؛ اگرچه برای مردم عادی و شاید برای خیلی از مأموران دستگاه غیرقضایی، این‌طور نیست. سرعت و اتقان، دو عنصر مهم در دستگاه قضایی دو چیز، در دستگاه قضایی اهمیت دارد و برای یک قاضی هم می‌تواند حقیقتاً هدف کارش باشد: یکی سرعت، و دیگری اتقان است. اگر کار سریع انجام نگیرد، همان عیب بزرگی می‌شود که سابقاً در دستگاههای قضایی دوران طاغوت بود و آثار و نشانه‌هایش هم در بعضی گوشه‌وکنارهای بعد از انقلاب، هنوز وجود داشت. فلان دستگاه، در فلان بخش از بخشهای قضایی، چند هزار پرونده در قفسه‌های متراکم و کهنه داشت. واقعاً چیز خیلی بدی است. از این مسأله، باید پرهیز بشود. هر کاری که سرعت را تأمین و تضمین می‌کند، مطلوب است. مردم اگر ببینند رسیدگی سریع انجام گرفت، احساس آرامش و تشفی خاطر می‌کنند که عدالت اجرا می‌شود. چرا تأخیر حدود الهی، شرعاً حرام و ممنوع است و هیچ‌کس حق ندارد حد الهی را از زمان خودش تأخیر کند و حکم که شد، باید حد اجرا بشود؟ برای خاطر این‌که با تأخیر، آن اثری که بر اجرای حد مترتب است، تقریباً از بین می‌رود، یا خیلی کم می‌شود. حالا یک نفر می‌آید شکایتی بکند، این پرونده را شش ماه، یک سال، دو سال، ده سال نگهدارند؛ بخصوص در بعضی از قضایایی که کسانی هم به خاطر این، در زندانند و از تصرف در اموالشان، محروم و ممنوعند. با این تأخیر، همین‌طور همه چیز، بین زمین و آسمان معلق است، تا یک وقت این

پرونـده در بیایـد. ایـن، چیز خیلی بـدی است. دومی، اتقـان است. اگر مـا بسـرعت پرونـده‌ها را ببینیم و تمـام کنیم، ببنـدیم و کنـار بگذاریم؛ اما غیر متقن، خیلی خوب است؟ رسیدگی‌یی که با توجه به جوانب قضیه و شواهد و دلایل، متقن نباشد، می‌خواهد سریع و یـا بطیء باشـد - حالا ـ فرض کردیم بطیء - چه سودی دارد؟ این‌طور رسیدگی، اصلاً نشود، بهتر از این است که بشود. وقتی بنا شد خطا و اشتباه و خلاف واقع در آن وجود داشته باشد، در این صورت، سرعت چه حُسنی محسوب می‌شود؟ پس این دو مورد - اتقان و سـرعت - باید با هم رعایت بشود. مسأله‌ی اول، کار است، نه شغل اگر در جایی احساس کردید که مسؤولیت شـما موجب این است که کارها راکد بشود، حتماً مسؤولیت را واگذار کنید. بعضی از برادران، این‌طور هستند که باید ان‌شاءاللَّه مسؤولان محترم قوّه‌ی قضـاییه، یـک فکر درست و حسـابی برایشـان بکننـد. آقـایی است که اشـتغالات خیلی زیـادی دارد. حالا ـ در این‌جا هم مثلاً دادگاهی، محکمه‌یی و یا دادسرایی به او سپرده شده است. این، به کارها نمی‌رسد و همین‌طور در آن‌جا مانده است. این شغل را به یک نفر دیگر واگذار کنند که بیاید، سریع این کار را انجام بدهد. یعنی این‌طور نباشد که برای ما، شغل مسأله‌ی اول باشد. مسأله‌ی اول، کار است. غرض، این قضاوت، خیلی مهم است. حالا من نمی‌خواهم آن روایات و آیاتی را بخوانم که خود شـماها می‌دانیـد و بعضـی هم به خاطر همان روایات و آیات، نزدیک دسـتگاه قضایی نمی‌شونـد. بعضـیها نگوینـد، حالا که این‌قدر سـخت است، پس خـداحافظ شـما ! نه، کـارِ با فضـیلت، یعنی این. این انقلاب، در گرو کار شـماست. من عرض بکنم، در کنار این برنامه‌ی پنجساله‌ی رئیس‌جمهور محترم و تلاشـهایی که این دولت انجـام می‌دهـد - که آن‌طور که من ارزیـابی می‌کنم، واقعاً تلاشـهای فوق‌العـاده‌یی است و این سیاسـتهایی که اینهـا دارنـد، ان‌شـاءاللَّه سیاستهای مفلـح و مصیـب و خـوب و لازمی برای این مملکت است - اگر یک دسـتگاه قضـاییِ خوب و یک تلاش قضاییِ موفق نباشـد، مطمئن باشـید که این، به نفع کشور و انقلاب نخواهـد بود. شـرط اصلی، این‌جاست. آنها همه شکل است، این روح است؛ چون عدالت، با دستگاه قضایی تأمین خواهد شد و مجری عدالت، دستگاه قضایی است. بزرگـان و فضـلای توانمنـد، به کـار مهم قضـا بشـتابند البته بایـد بزرگـان و فضـلا و کسـانی که در خود، توانـایی این کـار را می‌بیننـد، به این کار مهم بشـتابند. اگر امروز هم علما و روحانیون بزرگوار و فضـلای ما، به سـمت دسـتگاه قضایی نیایند و این کار عظیم و این بار سـنگین را بر دوش نگیرنـد، کی این کار خواهـد شد؟ امروز، روزی است که مؤمنان و صـلحا، هرچه سـرمایه دارند، بایـد در خـدمت این انقلاب و به پای این نهال بریزنـد و این نهال را رشـد بدهنـد. برای اسـلام و قرآن، همین نهال مقـدس است که سودمنـد خواهـد بود. ماورای این، هیـچ‌چیز نیست. همین است که ما را به حکومت عـدل الهی خواهـد رسانـد و جامعه‌ی مطلوب و مورد آرزو را در اختیار مسلمانان قرار خواهد داد. هرچه هست، ما در پای این بریزیم. همه سربازیم و همه موظفیم. همه‌ی ما وظیفه داریم که هر کـاری برعهـده‌مان است، انجـام بـدهیم. البته من پیشـرفتهایی را که انجـام گرفته و حقـاً و انصافاً خیلی بـا ارزش است، مشاهده می‌کنم. این سـرعتی که در بعضـی از شـهرهای مختلف نشان داده شد، مردم را خوشـحال و امیدوار کرد. مردم فهمیدند که دسـتگاه قضـایی، برای احقـاق حق عازم و مصـمم است. این، خیلی با ارزش است. بایـد مثل همان اولیای الهی، در برخورد با حق و باطـل، آن‌جـایی که حق است، بـا همه‌ی وجود، از آن دفـاع کرد و آن‌جایی که باطل است، با همه‌ی وجود، با آن مقابله نمود. برای احقاق حق و ابطال باطل، هیـچ بهانه و هیـچ شـرطی وجود ندارد. بایستی انسان، احقاق حق و ابطال باطل را ان‌شاءاللَّه در حد منتهای توان و قدرتش، انجام بدهد. دعا می‌کنیم که خدای متعال، به آقایان محترم توفیق کامل عنایت کند. ان‌شاءاللَّه این بار سـنگین را که بر دوش گرفته‌ایـد، برداریـد و این حرکت مبـارکی که آغـاز شـده، ان‌شـاءاللَّه روزبه‌روز بهـتر، بیشتر، قویتر و شـاملتر، گوشه و کنـار جـامعه‌ی مـا را بپوشانـد و بگیرد و آن احکام عادلانه‌یی که شـما در باب قضا خواهیـد داد، ان‌شاءاللَّه موجب جلب رحمت و تفضـل الهی بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر و مکه‌ی مکرمه، اقشار مختلف مردم همدان، گناباد، رامیان

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر و مکه‌ی مکرمه، اقشار مختلف مردم همدان، گناباد، رامیان و شرق تهران، مسؤولان و کارکنان قوّه‌ی قضاییه و سازمان تبلیغات اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّاللَّه و انّاالیه راجعون روزهای مصیبتهای بزرگ برای ملت ایران این روزها برای ملت ایران، روزهای مصیبتهای بزرگ است. چه مصیبتهایی که در سالهای گذشته، بر این ملت شجاع و ایثارگر و مظلوم واقع شد، مانند مصیبت فقدان شهدای عالی‌قدر هفتم تیر؛ آن عزیزانی که هرکدام در انقلاب، شخصیت ممتازی بودند و شخصیتی مثل شهید مظلوم، مرحوم آیةاللَّه بهشتی (رضوان‌اللَّه تعالی علیه) در میان آنها بود که حقاً سیّد شهدای انقلاب اسلامی است و چشم و چراغ این انقلاب و این ملت بود، و چه شهدای مظلوم و کبوتران خونین‌بال حریم امن الهی در مکه که باز این روزها، یادآور مظلومیت و مصیبت آنهاست. اینها یادهای گذشته است که البته فراموش‌نشدنی است. این روزها هم مصیبت بزرگ زلزله - این امتحان دشوار الهی - برای ملت ایران پیش آمد که حقیقتاً داغ کودکان و زنان و مردان و نفوس طیبه‌یی که در این حادثه از بین رفتند، خانمانهایی که ویران شد و آرزوهایی که بر باد رفت، از یاد این ملت زدوده نخواهد شد. مصیبت زلزله، حقیقتاً مصیبت بزرگی است. در یک لحظه، دهها هزار انسان کشته شدند و دهها هزار خانواده داغدار گردیدند و انسانهای بی‌شماری، بی‌خانمان شدند. چه‌قدر افرادی بودند که در این مصیبت، از خانواده‌ی خود، برادرانی، خواهرانی، پدر و مادری، فرزندانی و عزیزانی را از دست دادند. اینها مصیبتهای الهی است. اینها حوادث تلخ زندگی است. اینها، حوادثی است که عواطف انسانی را متأثر می‌کند، دلها را می‌سوزاند، برای انسانها غم به‌وجود می‌آورد و احساسات را جریحه‌دار می‌کند. انسانها از لحاظ فهم حوادث متفاوتند تقریباً همه‌ی انسانها، در این جهت مثل هم هستند که این‌طور حوادث، دلها و عواطف آنها را جریحه‌دار می‌کند و تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما انسانها از لحاظ فهم این حوادث، با هم متفاوتند. زلزله را همه می‌بینند، تلخی آن را حس می‌کنند، مصیبت را با وجود خودشان لمس می‌نمایند؛ اما خیلیها حادثه را درست نمی‌فهمند، درس نمی‌گیرند، از حادثه منتفع نمی‌شوند و استفاده نمی‌کنند؛ ولی بعضیها از حادثه استفاده می‌کنند و از آن درس می‌گیرند. تلخی، برای آنها هم هست؛ اما این تلخی، با آن تلخی متفاوت است. این‌طور حوادث، برای بعضی زهر و سم است؛ ولی برای بعضی داروی تلخ است. در هر دو مورد، تلخی هست؛ اما بعضیها حادثه را طوری می‌فهمند و به گونه‌یی با آن برخورد می‌کنند که برای آنها سم قاتل می‌شود. بعضیها هم این حادثه را طوری می‌فهمند و طوری با آن برخورد می‌کنند که برای آنها دوای درمانبخش می‌شود؛ اگرچه باز هم تلخ است. اسلام به ما تعلیم می‌دهد که این حوادث چیست. یا بهتر بگوییم، اسلام به ما تعلیم می‌دهد که با حوادثی از این قبیل، چگونه باید رفتار کرد و چه‌طور باید با آنها روبه‌رو شد. فرق نمی‌کند، هم حوادث تلخ طبیعی - مثل زلزله، سیل و از این قبیل - و هم حوادث تلخی که به وسیله‌ی انسانها به‌وجود می‌آید - مثل جنگها، قتل‌عامها، کشتارها - حوادث است. اسلام، همه‌ی این حوادث را با یک دید نگاه می‌کند. «و ما ارسلنا فی قریة من نبیّ الّا اخذنا اهلها بالباساء والضّرّاء»(۱): ما همه‌ی کسانی را که به رسالت الهی مخاطب شدند و بار مسؤولیت بر دوششان قرار گرفت، با این‌گونه حوادث مواجه می‌کنیم. هم با حوادثی از قبیل جنگ - حوادثی که به دست انسانها به‌وجود می‌آید - و هم با حوادث طبیعی، مثل گرسنگیها، مرگ و میرها و از این قبیل مواجه می‌کنیم. چرا؟ «لعلّهم یضّرّعون»(۲). این حوادث، باید انسان را به خدا نزدیک و آشنا کند و دل او را به خدا متوجه نماید. در آیه‌ی سوره‌ی انعام هم همین‌طور خداوند متعال خطاب به نبی‌اکرم می‌فرماید که قبل از تو، همه‌ی این امتها و جمعیتهایی که دین بر آنها نازل شد و مسؤولیت بر دوش آنها قرار گرفت، با این‌گونه حوادث مواجه شدند. امتحان، عبور از یک مرحله و مواجه شدن با یک بار سنگین این حوادث، امتحان و ابتلاست. امتحان، بدین معنا نیست که یک آزمایش است تا خدا ما را بشناسد؛ یا یک آزمایش است که ما خودمان، خودمان را بشناسیم - هیچ‌کدام از اینها نیست - بلکه امتحان، عبور از یک مرحله و مواجه شدن با یک بار سنگین است. امتحان، یک گردنه در یک مسیر است. یا شما از این گردنه عبور خواهید کرد، یا پشت گردنه خواهید ماند؛ از این دو حال، خارج نیست. مصایب دنیا، در حکم بارهای سنگینی است که بر دوش شما قرار می‌گیرد. یا این بار را بلند خواهید کرد - این بار، کمر شما را نخواهد شکست

- یا زیر این بار، درمی‌مانید و عاجز می‌شوید. از این دو حال، خارج نیست. خدای متعال، امتحانها را بر سر راه افراد و ملتها قرار می‌دهد، تا این ملتها این بارها را بردارند، از این گردنه‌ها عبور کنند و به این وسیله، به مقامات عالی برسند و در جایگاه شایسته و مناسب خود قرار بگیرند. به حوادث، با این دید نگاه کنید. وقتی حادثه‌ی زلزله برای کشور و ملتی پیش می‌آید، این ملت با این حادثه چگونه برخورد خواهد کرد؟ یا همه‌ی آحاد ملت، از این گردنه‌ی سخت عبور می‌کنند و این داروی تلخ را می‌نوشند، یا پشت این گردنه می‌مانند. این، سرنوشت‌ساز است. اگر از این گردنه، بسلامتی عبور کردید، برنده هستید و به سرمنزل خواهید رسید. اگر شما که مصیبت‌زده‌ی حادثه هستید، توانستید صبر کنید؛ دل را به خدا متوجه نمایید؛ از خدا پاداش بخواهید؛ با ذکر و یاد الهی، مصیبت را بر جان و قلب خود گوارا کنید؛ شما که خانه و کاشانه‌تان، در این حادثه ویران شده است، اگر توانستید همت کنید، تا با عزت و کرامت، این خانه را دوباره بسازید؛ زندگی را به راه بیندازید؛ از این حادثه، درس عبرت بگیرید؛ به قدر لازم، محکم‌کاری بکنید؛ از این گردنه، بسلامت عبور کرده‌اید. اگر شما ملت - که این حادثه در میانتان اتفاق افتاده است - توانستید تعاون و همکاری کنید، مهربانی و دلسوزی کنید، از مال و نیروی بازویتان استفاده کنید، با نظم و انضباط و سرعت و چابکی و فداکاری، به یاری همنوعانتان بشتابید و مصیبت را بر مصیبت‌زدگان هموار کنید، از این گردنه بسلامتی عبور کرده‌اید. اگر این حادثه موجب بشود که از آن درس بگیریم، خودمان را مجهز کنیم، روشهای مقابله‌ی با حوادث طبیعی را یاد بگیریم و به کار ببندیم؛ از این گردنه بسلامتی عبور کرده‌ایم، از آن درس گرفته‌ایم و سود برده‌ایم. اما اگر خدای نکرده، حادثه‌یی مثل زلزله، موجب بشود که ما مأیوس بشویم، از کار وامانده بشویم، به یاری همنوعانمان نرویم، از حادثه درس نگیریم، چشم به کمک دیگران بدوزیم، بنشینیم تا دیگران برای ما کار بکنند - چه دیگرانی از میهن خودمان، چه دیگرانی از سایر نقاط عالم - اگر این حادثه، به ما و به مصیبت‌زده، تنبلی و بددلی و عدم تحرک لازم ببخشد، از این حادثه ضرر کرده‌ایم و این حادثه به ضرر ما تمام شده است. بعضی از ملتها، از حوادث تلخ، نردبانی برای صعود و عروج می‌سازند. بعضی از ملتها، در حوادث شیرین هم، گاه لغزش پیدا می‌کنند و سقوط می‌کنند. اینها همه درس است. این درسی است که اسلام به ما می‌دهد. ملت ما نشان داد که در مقابل حادثه، ذلیل نشده است حوادثی هم که به وسیله‌ی انسانها تحمیل می‌شود، همین‌طور است. اگر ملت ما، در مقابل حادثه‌یی مثل حادثه‌ی هفتم تیر، یا حادثه‌ی فاجعه‌آمیز مکه، دل خود را از دست می‌دادند، خود را می‌باختند، مأیوس و پشیمان و مرعوب می‌شدند، یقیناً باخته بودند و آن حادثه، سم مهلک می‌شد. اما وقتی ملتی، در مقابل حادثه‌ی هفتم تیر، از خود جرأت و آگاهی و شجاعت نشان داد؛ زبان گویای او، دشمن را رسوا کرد؛ بازوی توانای او، دشمن را به زانو درآورد؛ استحکام پایه‌ی نظام را بیشتر کرد و انسجام در میان ملت پیش آمد، این ملت برنده است. و ملت ما، در همه‌ی این حوادث نشان داده که از آن نوعی است که خدا اراده کرده و خواسته است. آفرین بر این ملت! در آن حوادث تلخ - در حادثه‌ی جنگ، در حادثه‌ی هفتم تیر، در حادثه مکه و جمعه‌ی خونین - و در حوادث گوناگون دیگر، ملت ما نشان داد که در مقابل حادثه، ذلیل نشده است؛ بلکه بر حادثه سوار شد، از حادثه به عنوان یک درس استفاده کرد، دشمنش را شناخت و فهمید که استکبار جهانی و نفاق خبیث، تا کجا با اسلام و قرآن و حاکمیت اسلامی، معارض و مخالف است. ملت ما، در حوادث گوناگونِ این یازده سال، بدون استثنا ایستادگی و مردانگی کرد، آگاهی نشان داد و حادثه را به سود خود تغییر داد. این حادثه‌ی زلزله هم، همین‌طور است. الان مردم ما نشان می‌دهند و ثابت می‌کنند که این حادثه، نمی‌تواند آنها را خاضع و ذلیل کند؛ آنها حادثه را ذلیل کرده‌اند. درست است که در این حادثه، داغهای زیادی بر دل ما نشست؛ درست است که عزیزانی از دست رفتند و خانواده‌های بی‌شماری داغدار شدند؛ اما حرکت ملت ایران، حضور قوی و قاطع نیروهای ملت در صفوف همکاری و کمک به مصیبت زدگان، برای ملتهای دیگر یک درس است و نشان دهنده‌ی عظمت ملت ما می‌باشد. همان نیروهایی که در میدان جنگ بسیج می‌شدند - همان خانواده‌ها، همان جوانان، همان مردان و زنان - امروز هم بسیج شده‌اند. امروز هم در این سطح وسیع زلزله و منطقه‌ی آسیب‌دیده، اینها هستند که به یاری همنوعانشان شتافته‌اند. من از یکایک آحاد ملتمان

تشکر می‌کنم. از یکایک کسانی که در این حادثه، به یاری مصیبت‌زدگان شتافتند، عمیقاً و صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. دشمنان در دل، به عظمت شما اعتراف دارند البته این حادثه، آن‌قدر بزرگ بود که دنیا را به خود متوجه کرد. امروز، موج عظیمی از عواطف انسانی در سراسر دنیا، در میان آحاد مردم، انجمنهای انسانی و سازمانهای مردمی، به‌وجود آمده است. مردم کشورهای مسلمان در آسیا و سایر نقاط، به صورت خودجوش احساس مسؤولیت کردند، تا در این حادثه، به یاری برادران مسلمان عزیزشان بشتابند. دولتهای بسیاری - چه اروپایی و چه آسیایی - در این حادثه به کمک ملت ایران شتافتند و احساس عظمتی را که از ملت ایران، در دلهای مردم و دولتها و دولتمردان وجود دارد، مجسم کردند. شما ملت ایران در این یازده سال، از خودتان احترام زیادی در دلهای همه‌ی مردم دنیا به‌وجود آوردید. ملتی با این عظمت، با این شجاعت و با این استقلال زندگی بکند، شوخی نیست. واللّه که دشمنان شما هم در دل، به عظمت شما اعتراف دارند. وقتی این ملت بزرگ و شجاع و قهرمان، با حادثه‌ی تلخ بزرگی، این‌طور روبه‌رو می‌شود، دنیا تکان می‌خورد و دولتها و ملتها، در صحنه‌ی مددکاری حاضر می‌شوند، که ما از همه‌ی آنها تشکر می‌کنیم. البته کمکهایی که از اطراف دنیا به ملت ایران می‌شود، در مقابل آن چیزی که خود ملت و دولت ما انجام داده‌اند و خواهند داد، جزء کوچکی است. خود شما هستید که باید این ویرانی را به آبادانی تبدیل کنید. خود شما هستید که باید زندگی را بار دیگر به شکل پُرتپش‌تری، در این مناطق به وجود بیاورید و به زخمهای مصیبت‌دیدگان، مرهم بگذارید. کمکهای انسانی دیگران هم، در حقیقت حرکت رمزی و یک اظهار ارادت به ملت ایران است. امیدواریم که خداوند متعال، این ملت بزرگ را در مقابل این حوادث، آبدیده‌تر از گذشته بکند. شما ملت عزیز، در حوادث یازده ساله، حقیقتاً آبدیده شدید. لذا در همین حادثه، چگونگی حضور نیروهای ما، این سازماندهی منظم، این حرکت سریع، این امداد و تعاون - که باز هم باید ادامه پیدا بکند - برای بینندگان خارجی، اعجاب‌آور است. کمک به مناطق زلزله‌زده، نباید قطع بشود. البته نوع کمک، متفاوت است. در روزهای اول، نجات جانها، پُرکردن شکمها و رفع حوایج ضروری مطرح است. هرچه می‌گذرد، حوایج و نیازهای آن مردم، شکلهای دیگر و متنوعتر و انسانیتر و پیچیده‌تری می‌گیرد و دولت و ملت باید به این کمکها ادامه بدهند. من از دولت محترم جمهوری اسلامی، به خاطر سرعت عملش در این حادثه، از هلال احمر جمهوری اسلامی، از نیروهای مسلح، از دستگاههای مختلف - که خوب حرکت کردند و به وقت، خودشان را خوب رساندند - و از آحاد مردم باید صمیمانه تشکر کنم. حقیقتاً آنچه که امروز مشاهده می‌شود، یادآور حضور عظیم و بسیج عمومی مردم در روزهای جنگ تحمیلی است. پرچمی که شما به اهتزاز درآوردید، دنیا را بیدار کرده است این انقلاب، چون با نام خداست، همیشه با شیطانها مواجه است. چون معتقد به طرفداری از مستضعفان و مظلومان است، همیشه با قلدران و زورگویان و مستکبران، دست‌به‌گریبان است. چون برای ارزشهای انسانی حرکت می‌کنید، همیشه کسانی که با ارزشهای انسانی مخالفند، از شما ناراضیند. باید شما آبدیده باشید. باید شما روحاً و قلباً مجهز باشید. این ملت، پرچم عظیمی را در دست دارد. این پرچمی که شما به اهتزاز درآوردید، دنیا را بیدار کرده است. ببینید امروز در فلسطین، چه خبر است. ببینید در شمال آفریقا، چه خبر است. ببینید چگونه اسلام در جوامع اسلامی، حق خود را باز می‌یابد و به دست می‌آورد. این کارها را شما کردید. در مقابل فرهنگ کفر و استکبار، مسلمین را ضعیف بار آورده بودند که احساس ضعف می‌کردند. در جاهایی که امروز میلیونها مسلمان توانسته‌اند سهم و حقی در حکومتها به دست بیاورند، تا قبل از انقلاب اسلامی، کسی جرأت نمی‌کرد دم از اسلام بزند. در این کشورهای اسلامی که امروز ائمه‌ی جمعه و جماعاتشان، تشکیلات به وجود می‌آورند و مسجدها رونق پیدا می‌کنند و کانون تحرک می‌شوند، تا دیروز مسجدها متعلق به یک مشت پیرمرد از کار افتاده بود. امروز آن مسجدها، جای جوانان و کانون جنبشهاست. این را شما کردید. این را حرکت شما و قائد عظیم‌الشأنتان - آن مرد الهی - بود که انجام داد. برای همین است که دشمنان اسلام، از شما عصبانیند. «ولن ترضی عنك الیهود و لاالنّصاری حتّی تتّبع ملّتهم»(۳). تا از اسلام دست برندارید، دشمنان اسلام با شما مخالفند. منتها نکته‌یی که در این‌جاست، این است که دشمن می‌خواهد بگوید اگر من با کسی مخالف بودم، او باید

از بین برود! این را به ملتهای ضعیف باورانده بودند. حالا ـ عکسش ثابت می‌شود و معلوم می‌گردد که هر کس با اسلام مخالف است، باید برود. اسلام جای خود را در عالم باز کرده است و بازتر هم خواهد کرد. قبل از انقلابِ شما، در بعضی از کشورهایی که امروز مردم آن، پرچم اسلام را بلند کرده‌اند، در ملأ عام کسی جرأت نمی‌کرد بگوید من مسلمانم، یا اعمال مسلمانی را بجا بیاورد و نماز بخواند؛ اما امروز صدای تکبیرشان، فضای آن کشورها را انباشته است. اسلام از نو بیدار شده و در وسط صحنه بپاخاسته است استکبار، چه بخواهد و چه نخواهد؛ امریکا، چه بخواهد و چه نخواهد؛ صهیونیسم، چه بخواهد و چه نخواهد، اسلام از نو بیدار شده و این قهرمان عظیم قرنها، دوباره در وسط صحنه بپاخاسته است. هیچ کاری هم از دست دشمنان اسلام ساخته نیست. اکثرِ کاری که می‌توانند بکنند، این است که از حقد و بغضشان، مسلمانان را در حریم امن الهی، به خاك و خون بکشند. بیشتر از این، چه کار می‌توانند بکنند؟ حداکثر کاری که می‌توانند بکنند، این است که ملتی را که امروز عاشقترین ملتهای مسلمان به یاد و نام خداست، از زیارت خانه‌ی خدا مصدود و ممنوع کنند؛ کمااین‌که کردند. بله، دلهای ما به خاطر محرومیت از زیارت خانه‌ی خدا، پُر است. قلبهای ما شکسته و بغض، گلوی ما را گرفته است. اما همین عمل دشمنان اسلام و ایادی و مزدورانشان، باز به عظمت اسلام خواهد انجامید و مظلومیت ملت ایران، آشکارتر خواهد شد و همین مظلومیت است که حقانیت ما را ثابت می‌کند. جای ایرانیان، در خانه‌ی خدا و در ایام حج خالی است؛ اما یاد آنها در مناسك حج، غایب نیست. آنهایی که چند سال قبل، شعار «اللَّه‌اکبر» و برائت از مشرکان و وحدت امت اسلامی را از شما یاد گرفتند، امروز همان شعارها را تکرار می‌کنند. این، نقش ملت ایران است. این ملت باید روزبه‌روز، خودش و روحیه و قلب و اراده‌اش را قویتر بکند. این حوادث زلزله و امثال آن، می‌تواند وسیله‌ی تقویت اراده‌ی شما ملت بزرگ باشد. من یك‌بار دیگر، به مصیبت‌دیدگان این حادثه‌ی عظیم زلزله، تسلیت عرض می‌کنم و از آنها می‌خواهم که صبر کنند، به خدا توکل کنند و پای خدا حساب نمایند. اگر صبر کردند، خدا به آنها پاداش و اجر بزرگ خواهد داد. شما مردم هم این کمکها را به شکل اَتَم و اکمل ادامه بدهید و دولت جمهوری اسلامی، همچنان‌که بحمداللَّه تا امروز، در برنامه‌ریزی و امداد و سرعت عمل و سازماندهی، به شکل عالی عمل کرده است، بعد از این هم ان‌شاءاللَّه به همین ترتیب عمل کند. مواظب باشید، شیطانهایی در این بین، در مناطق آسیب‌دیده وجود نداشته باشند که به انحای مختلف شیطنت کنند و در میان مردم، با رهزنی و دزدی و ایذا و شماتت و تضعیف روحیه و امثال اینها، انواع مختلف خباثتِ خودشان را نشان بدهند. قوّه‌ی محترم قضاییه آماده باشد، کسانی را که ممکن است در این مناطق، از مصیبت دیگران، برای خود طرفی ببندند، مجازات و تأدیب کند و نگذارد دست به چنین اقداماتی بزنند. من از همه‌ی شما برادران و خواهرانی که در این‌جا تشریف دارید؛ بازماندگان شهدای عالی‌قدر هفتم تیر، بازماندگان شهدا و اسرا و مفقودان و جانبازان شهرهای مختلف، برادرانی که برای بزرگداشت یاد شهدای مکه و جمعه‌ی خونین گرد هم آمده‌اید، برادران سازمان تبلیغات، برادران مسجد ابی‌ذر، برادران عزیز قوّه‌ی قضاییه و بقیه‌ی جمعیتها و گروهها، تشکر می‌کنم. امیدوارم که خدای متعال، همه‌ی شما را مشمول رحمت و تفضل و توفیقات خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) اعراف: ۹۴ ۲) اعراف: ۹۴ ۳) بقره: ۱۲۰

سخنرانی در بازدید از مناطق زلزله‌زده‌ی شمال کشور و در جمع مردم شهر منجیل

سخنرانی در بازدید از مناطق زلزله‌زده‌ی شمال کشور و در جمع مردم شهر منجیل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ولنبلونّکم بشیء من‌الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثّمرات و بشّرالصّابرین. الّذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا للَّه و انّا الیه راجعون(۱) صبر در مقابل حوادث تلخ، اجر بزرگی دارد یك‌بار دیگر از اعماق دل، به شما برادران و خواهران عزیز، همچنین به همه‌ی مردم گیلان و زنجان، تسلیت عرض می‌کنم. حقیقتاً حادثه‌ی تلخ و پُرخسارتی بود؛ خیلی از عزیزان را از ما گرفت و خیلی از خاندانهای این مناطق

را داغدار کرد. البته خدای متعال، برای کسانی که در مقابل همه‌ی حوادث تلخ زندگی صبر کنند، بی‌تابی نشان ندهند و ناشکری نکنند، اجر بزرگی را آماده کرده است؛ این را مطمئن باشید. مادران، پدران، برادران، خواهران و کسانی که عزیزانی را از دست داده‌اند، بدانند که خدای متعال در مقابل این مصیبت و این سوز غم، برای آنها اجر بزرگی را در نظر گرفته است. البته شرطش همین است که صبر کنید و ناشکری نکنید. بالاخره حادثه‌ی تلخ مرگ نزدیکان، همیشه هست و برای همه وجود دارد. وقتی این حوادث، متراکم می‌شود و با هم اتفاق می‌افتد، تلختر می‌شود. در این صورت، اجرالهی و معنوی آن هم بیشتر است. در سازندگی همت کنید و نقش اول را به‌عهده بگیرید اما آن مطلبی که من به شما مردم عزیز منجیل و همچنین همه‌ی مردم گیلان و زنجان، شهری و روستایی، می‌خواهم عرض بکنم، این است که اگر شما همت کنید و با این مجاهدتی که امروز اعضای دولت و مردم ایران، برای امداد به شما عزیزان شروع کرده‌اند، همکاری کنید و غبار مصیبت را از خودتان بتکانید و وارد میدان بشوید و بر مصیبتها و دردها فایق بیایید، خدای متعال در مقابل این بلا و مصیبت، نعمت و اجر دنیوی هم به شما خواهد داد. بایستی نه فقط خرابیها ترمیم بشود، بلکه باید گیلان، این شهر منجیل، آن رودبار، آن روستاها و شهرها و بخشها، همه بهتر از اول ان‌شاءاللَّه ساخته بشود. استبعاد نکنید، این خواهد شد. امروز بحمداللَّه دستگاه دولت، خودش را خدمتگزار شما به حساب می‌آورد و هست. واقعاً دولت و مسؤولان، افتخارشان این است که به شما عزیزان و برادران و خواهران خدمت کنند. امکانات را هم از هرجا که کم بگذارند، مطمئناً برای مناطق زلزله‌زده، امکانات لازم را فراهم خواهند کرد. منتها شما، مخصوصاً مردان و جوانان، بلکه همه‌ی قشرها، باید در این سازندگی همت کنید و نقش اول را به عهده بگیرید. شما باید اولین بیل را برای سازندگی به دست بگیرید. همه‌ی مناطق زلزله‌زده و سیل‌زده‌یی که من سالهای قبل دیدم و به قصد امداد، به آن‌جا رفتم و امداد کردم و مثل همین قضایای شما را در آن‌جا به چشم خودم دیدم، این‌طور بوده است که هرجا مردم همت کردند و کمکها را جذب نمودند تا خودشان زندگیشان را بسازند، وضع مردم از اول هم بهتر شد. اما اگر خدای نکرده، مردم بنشینند که دیگران بیایند کمک کنند و کارها را راه بیندازند - که شماها این‌طور نیستید و من می‌دانم که مردم گیلان و زنجان، اهل کار و همت و تلاشند - بدانید که آن مردم، عقب خواهند ماند. برای آن‌طور مردمی، زلزله واقعاً بلاست. برای مردمی که به حرکت در بیایند و تلاش کنند و سینه سپر نمایند و با مصیبت و بلا دست و پنجه نرم کنند، این بلا برمی‌گردد و نعمت می‌شود. ان‌شاءاللَّه شما همین‌طور باشید. مسأله‌ی مسکن، مهمتر از همه‌ی مسایل البته مسأله‌ی مسکن را همه گفته‌اند. آقایان مسؤولان محترم، رئیس‌جمهور محترم، آحاد مردم، همه روی مسأله‌ی مسکن تکیه می‌کنند. واقعش هم این است که مسأله‌ی مسکن، از همه‌ی مسایل مهمتر است. البته فعلاً باید به فکر مسکن موقت بود که مردم بتوانند در زمستانی که در پیش است، سرپناهی داشته باشند، تا ان‌شاءاللَّه با ترتیب و نظم درستی، مسکن دایمی بعداً فراهم بشود. من به شما عرض کنم که برادران و خواهران! این مسکن موقت را هم دولت باید کمک کند، تا مردم خودشان بسازند. باید مصالح و پول و امکانات و نقشه بدهند، تا شما بتوانید در محلی که بوده‌اید، یک اتاق برای خودتان بسازید. این، با همت و مردانگی و قدرت و اتکا به نفس و عزت شما مناسبتر است. این کار باید ان‌شاءاللَّه انجام بگیرد. خداوند هم به شما صبر و قوّت خواهد داد. این روزهای تلخ، خواهد گذشت. ان‌شاءاللَّه روزهای شیرین و مطلوب که دلهای شما از شادی پُر بشود، به دنبال خواهد رسید. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند هرچه زودتر، آن‌چنان روزها و وضعیتی را برای شما مردم عزیز داغدیده و مصیبت‌دیده نزدیک کند. خداوند ان‌شاءاللَّه به شماها صبر و قوّت بدهد. خداوند ان‌شاءاللَّه امید را در دلهای شما بیش از پیش بکند. خداوند ان‌شاءاللَّه آن قوّت را به شما عطا کند که خودتان در صف مقدّم سازندگی قرار بگیرید. من خواستم عرضِ سلامی خدمت شما بکنم. از جناب حجةالاسلام والمسلمین آقای احسانبخش و همچنین جناب آقای تابش خواهش می‌کنم که سلام من را به همه‌ی مردم عزیز گیلان، مخصوصاً زلزله‌زدگان برسانند. همچنین حضرت آقای موسوی، امام جمعه‌ی محترم زنجان، و جناب آقای باریک‌بین، امام جمعه‌ی محترم قزوین، و استاندار محترم استان زنجان، سلام من را به مردم مصیبت‌دیده و داغدیده‌ی زنجان هم

برسانند. ما هم با شما همدردیم و من شما را دایماً دعا می‌کنم و غیر از دعا هم ان‌شاءاللَّه هر کاری بتوانیم، برای شما می‌کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته&#١۶٠; &#١۶٠; ---; &------------------------ ١۶٠; ١) بقره: ١۵۵ و ١۵۶&#١۶٠;

سخنرانی در جمع مردم روستای نیارک، به هنگام بازدید از مناطق زلزله‌زده‌ی شمال کشور

سخنرانی در جمع مردم روستای نیارک، به هنگام بازدید از مناطق زلزله‌زده‌ی شمال کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم افراد بشر، با حوادث طبیعی امتحان می‌شوند این حادثه‌ی زلزله را که امتحان الهی و حادثه‌ی مصیبت‌بار و تلخی بود و عزیزانی را از ما گرفت، به شما برادران و خواهران عزیز اهل نیارک و دیگر مناطق استان گیلان، تسلیت عرض می‌کنم. فقط چند جمله درباه‌ی این زلزله عرض کنم؛ چون شما در آفتاب نشسته‌اید و هوا گرم است و قصد ما هم فقط سلام و احوالپرسی از شما برادران و خواهران بود و بس. آن چند جمله این است که خدای متعال، افراد بشر را با حوادث طبیعی امتحان می‌کند. درحقیقت، همه‌ی این حوادث طبیعی، امتحان خداست و مسلمان صحیح و سالم، آن کسی است که وقتی حادثه به وجود آمد، با تلاش و نیرو و فعالیت، آن حادثه را جبران کند. هر کسی در حادثه‌ی زلزله زحمت بکشد و تلاش کند تا حادثه را جبران نماید، او از عهده‌ی امتحان برآمده؛ و هر کسی که در مقابل این حوادث تلخ و خسارتبار، دست روی دست بگذارد و تلاش نکند، او در امتحان مردود شده است. بحمداللَّه ملت سخاوتمند و بزرگوار ما، در این قضیه‌ی مهم، با زلزله‌زدگان همدردی کردند. خدا را شکر می‌کنیم که ملت ایران از این امتحان سربلند بیرون آمد. ما باید همت کنیم و کشور را به طور کامل بسازیم البته کارها تمام نشده است. وقایع بعد از زلزله، تازه شروع شده است. خانه‌سازی، جبران خسارات و ضایعات و تشکیل خانمانها، کارهایی است که ان‌شاءاللَّه باید انجام بگیرد. دولت هم با کمال احساس مسؤولیت مشغول است. مسؤولان دولتی، پیشاپیش حرکت و تلاش می‌کنند و دلسوزی خودشان را نسبت به این ملت ثابت می‌نمایید. چه نعمت بزرگی است که مسؤولان نسبت به ملت، دلسوز و علاقه‌مندند. بحمداللَّه امروز این‌گونه است. مردم هم از سرتاسر کشور تلاش کردند. شنیدم که جمعی از مردم خیّر و علمای اصفهان به این‌جا تشریف آورده‌اند و مشغول خدمت شده‌اند. شما هم که در این روستا هستید، همکاری و تلاش کنید، تا ان‌شاءاللَّه ضایعات جبران بشود. ما باید به اتکای لطف الهی و حمایت خداوند، با کمک مردم ایران همت کنیم و این کشور را به طور کامل بسازیم؛ نه آن‌طوری که در طول سالهای گذشته بوده است. این، وظیفه‌ی همه است؛ هم وظیفه‌ی مردم، هم وظیفه‌ی مسؤولان. این جاده‌های خراب را درست کنیم، این ارتباطات ناقص را تأمین کنیم. این مشکلاتی را که در زندگی مردم هست، برطرف نماییم. شاید این زلزله هم وسیله‌یی باشد، تا ان‌شاءاللَّه همتها و نیروها بسیج بشوند و اوضاع مردم حتّی بهتر از قبل از زلزله بشود. خداوند ان‌شاءاللَّه شماها را تأیید فرماید، خیر و برکت عطا کند و جبران خسارتهای زلزله را در حق شما بنماید. بحمداللَّه ضایعات انسانی در این‌جا کم بوده؛ اما در بعضی جاها خیلی زیاد بوده است. امیدواریم که خداوند درگذشتگان را با اولیا و صلحا محشور کند و بازماندگانشان را ان‌شاءاللَّه صبر و اجر عطا فرماید و شماها را حفظ نماید و مورد لطف و امداد خودش قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید غدیر، یکی از عظیمترین اعیاد اسلامی متقابلاً این عید سعید را به همه‌ی ملت عظیم‌الشأن ایران و به سایر مسلمین در سرتاسر عالم و به شما برادران و خواهران، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. امسال، به خاطر آغاز پانزدهمین قرن اعلام ولایت در غدیرخم، خصوصیتی دارد. بزرگداشت عید مبارک غدیر در تمام سالهای بعد از انقلاب، معنای روشنتر و مفهوم زیباتر و شیرینتری را برای

ملت ما داشته است و دارد. عید غدیر، حقیقتاً یکی از عظیمترین اعیاد اسلامی است و بنا بر بعضی از روایات، بزرگتر از اعیاد دیگر است و در این باب که فضیلت عیدغدیر نسبت به دیگر اعیاد، چه‌قدر افزونتر است، روایات معتبری هم داریم. علت اهمیت عیدغدیر، مسأله‌ی ولایت است. در این ماه - ذی حجةالحرام - هم عیدغدیر را داریم و هم روز مباهله را که آن هم اشاره‌ی روشنی به مسأله‌ی ولایت است. به خاطر این دو خاطره - که هر دو مربوط به ولایت است - بعضی از بزرگان، این ماه را «شهرالولایة» و افضل ماهها دانسته‌اند. وقتی برای یک ملت، قضیه‌ی ولایت و حکومت حل شود، آن هم به شکلی که در غدیرخم حل شد، حقیقتاً آن روز برای آن ملت، عید است. چون اگر ما بگوییم که مهمترین و حساسترین مسأله‌ی هر ملتی، همین مسأله‌ی حکومت و ولایت و مدیریت و حاکمیتِ والای بر آن جامعه است، این تعیین‌کننده‌ترین مسأله برای آن ملت است. ملتها هرکدام به نحوی، این قضیه را حل کرده‌اند؛ ولی غالباً نارسا و ناتمام و حتّی زیانبخش. پس، اگر ملتی توانسته باشد این مسأله‌ی اساسی را به نحوی حل کند که در آن، همه چیز آن ملت - کرامت او، معنویت او، توجه او به خدا، حفظ سعادت دنیایی او و بقیه‌ی چیزهایی که برای یک ملت مهم است - رعایت شده باشد، واقعاً آن روز و آن لحظه، برای آن ملت عید است. در اسلام، این قضیه اتفاق افتاد. روز عید غدیر، ولایت اسلامی - یعنی رشحه و پرتوی از ولایت خدا در میان مردم - تجسم پیدا کرد و این‌چنین بود که دین کامل شد. بدون تعیین و تبیین این مسأله، دین واقعاً ناقص می‌ماند و به همین خاطر بود که نعمت اسلام بر مردم تمام شد. مسأله‌ی ولایت در اسلام، این‌طور مسأله‌یی است. سرپرستی جامعه، متعلق به خدای متعال ولایت، یعنی حاکمیت و سرپرستی در جامعه‌ی اسلامی، طبیعتاً چیزی جدا از ولایت و سرپرستی و حکومت در جوامع دیگر است. در اسلام، سرپرستی جامعه، متعلق به خدای متعال است. هیچ انسانی این حق را ندارد که اداره‌ی امور انسانهای دیگر را به‌عهده بگیرد. این حق، مخصوص خدای متعال است که خالق و منشئ و عالم به مصالح و مالک امور انسانها، بلکه مالک امور همه‌ی ذرات عالم وجود است. خود این احساس در جامعه‌ی اسلامی، چیز کم‌نظیری است. هیچ قدرتی، هیچ شمشیر برایی، هیچ ثروتی، حتّی هیچ قدرت علم و تدبیری، به کسی این حق را نمی‌دهد که مالک و تصمیم‌گیرنده درباره‌ی سرنوشت انسانهای دیگر باشد. اینها ارزش هستند. حق تولیت امور و زمامداری مردم را به کسی اعطا نمی‌کند. این حق، متعلق به خداست. خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند. یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولیّ امور مسلمین، چه بر اساس تعیین شخص - آن‌چنان‌که طبق عقیده‌ی ما، در مورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم‌السّلام) تحقق پیدا کرد - و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. آن انسان - هرکه و هرچه باشد - منهای ولایت الهی و قدرت پروردگار، هیچ‌گونه حقی نسبت به انسانها و مردمِ دیگر ندارد. خود این، یک نکته‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه‌ی اسلامی است. عهده‌دار ولایت، باید پرتویی از ولایت الهی را در جامعه تحقق ببخشد و اما آن کسی که این ولایت را ازطرف خداوند عهده‌دار می‌شود، باید نمونه‌ی ضعیف و پرتو و سایه‌یی از آن ولایت الهی را تحقق ببخشد و نشان بدهد، یا بگوییم در او باشد. خصوصیات ولایت الهی، قدرت و حکمت و عدالت و رحمت و امثال اینهاست. آن شخص یا آن دستگاهی که اداره‌ی امور مردم را به عهده می‌گیرد، باید مظهر قدرت و عدالت و رحمت و حکمت الهی باشد. این خصوصیت، فارق بین جامعه‌ی اسلامی و همه‌ی جوامع دیگری است که به شکلهای دیگر اداره می‌شوند. جهالتها، شهوات نفسانی، هوی و هوس و سلایق شخصیِ متکیِ به نفع و سود شخصی یا گروهی، این حق را ندارند که زندگی و مسیر امور مردم را دستخوش خود قرار بدهند. لذا در جامعه و نظام اسلامی، عدالت و علم و دین و رحمت باید حاکم باشد؛ خودخواهی نباید حاکم بشود، هوی و هوس - از هر کس و در رفتار و گفتار هر شخص و شخصیتی - نباید حکومت کند. سرّ عصمت امام در شکل غایی و اصلی و مطلوب در اسلام هم همین است که هیچ‌گونه امکان تخطی و تخلفی وجود نداشته باشد. آن‌جایی هم که عصمت وجود ندارد و میسر نیست، دین و تقوا و عدالت باید بر مردم حکومت کند که نمونه‌یی از ولایت الهی

محسوب می‌شود. پس، روز عید غدیر، روز ولایت و روز تعیین‌کننده‌یی در سرنوشت جامعه‌ی اسلامی است. مسأله‌ی ولایت و حکومت در اسلام، مسأله‌یی اساسی و مهم اهمیتی که به این روز داده‌اند، چه خود نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) که بنا به وحی الهی، یک موقعیت استثنایی و روزگرم و جایگاه سختی را انتخاب کرد، تا اهمیت قضیه را نشان بدهد، و چه روایات ما و ائمه‌ی اطهار(علیهم‌السّلام) که به این روز، این‌قدر اهمیت دادند، به خاطر این است که مسأله‌ی ولایت و حکومت در اسلام، مسأله‌ی اساسی و مهم است. اگر اسلام - که دین خداست و می‌خواهد زندگی مردم را بر اساس ارزشهای الهی اداره بکند - در امر حکومت، دچار یک وضعیت دنیایی شد؛ دچار همان چیزی شد که جوامع دیگر به آن مبتلا هستند، مصالحِ مترتب بر نظام اسلامی، بکلی از آن سلب خواهد شد. در دستگاه اداره‌کننده و مدیریت و حاکمیت، باید یک نظام معنوی و الهی باشد. این‌که علمای اسلام و ملت انقلابی ما و دلسوزان جامعه، این‌قدر روی مسأله‌ی ولایت فقیه عادل تکیه می‌کنند و امام بزرگوار ما(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه)، آن را آن‌قدر مهم می‌شمردند، به خاطر همین بود که اگر این مسأله‌ی معنوی را از جامعه‌ی اسلامیمان سلب بکنیم - همچنان‌که آن کسانی که دلسپرده به روشهای غربی بودند و ارزشهای غربی برای آنها اصل بود، در باب حکومت در جامعه‌ی اسلامی، می‌خواستند در سالهای اول، به همان شیوه‌های غربی عمل بکنند - و اگر ما این اشتباه را می‌کردیم و بکنیم که در مسأله‌ی حکومت و مدیریت جامعه، ملاک و معیار اسلامی را فراموش بکنیم و به سمت همان فرمهای رایج دنیایی برویم، معنای جامعه‌ی اسلامی ما از بین خواهد رفت. این نقطه، تعیین‌کننده است. شاید این حدیث را ماها بارها گفته‌ایم و شنیده‌ایم و نقل کرده‌ایم که «لاعذّبنّ کلّ رعیّة فی‌الاسلام اطاعت اماما جائرا لیس من اللَّه عزّ و جل و ان کانت الرّعیّة فی اعمالها برّة تقیّة ولاعفونّ عن کلّ رعیّة فی‌الاسلام اطاعت اماما هادیا من اللَّه عزّ و جل و ان کانت الرّعیّة فی اعمالها ظالمة مسیئة»(۱). حاصل، این‌که اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابل اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به‌وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد، ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنه‌ی مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزل مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعه‌ی مدیریت و دستگاه اداره کننده در یک جامعه، این‌قدر فوق‌العاده است. این است که ما روی مسأله‌ی غدیر، این‌قدر تکیه می‌کنیم. گرفتاری عمده‌ی ملتها، ناشی از مدیران جامعه است مسأله‌ی غدیر، یعنی گزینش علم و تقوا و جهاد و ورع و فداکاری در راه خدا و سبقت در ایمان و اسلام و تکیه روی اینها در تشخیص و تعیین مدیریت جامعه. این قضیه، یک قضیه‌ی ارزشی است. به این معنا، غدیر نه برای شیعیان، بلکه برای همه‌ی مسلمانان، آموزنده و حاوی درس است و می‌تواند مورد تجلیل و تکریم قرار بگیرد که حالا نمی‌خواهیم در این زمینه‌ها، وارد بحثهای فرقه‌یی و طایفه‌یی بشویم و نباید بشویم. عید غدیر، حقیقتاً برای مردم عید است؛ چون به یادآورنده‌ی یک امر حساس و مهم است. امروز گرفتاریهای عمده‌ی ملتها در دنیا، گرفتاری ناشی از مدیران و دستهای گرداننده‌ی جامعه است. آنها فاسدند که فساد در ملتها، ریشه‌ی همه‌ی ارزشها و اصالتها را می‌کند و از بین می‌برد. آنها فاسدند که ملتها، ذلیل و برده و نوکرصفت بار می‌آیند. آنها فاسدند که قدرتهای شیطانی، بر ملتهایشان تسلط پیدا می‌کنند. آنها فاسد و بی‌بندوبارند که در متن جوامعشان، ایمان بکلی رخت برمی‌بندد. امروز، این بلای عمومیِ جوامع غربی است؛ بلای بی‌ایمانی و سردرگمی و عدم تکیه‌ی روحی به یک نقطه‌ی مطمئن و بقیه‌ی انواع فسادهایی که در دنیا هست. چیز خیلی خطرناک و بلای بزرگی است و همین نقطه، جوامعی را که به آن دچار هستند، به باد فنا خواهد داد. این ظواهر، تعیین‌کننده نیست. این مهم است که آحاد یک ملت، بر گرد یک محور ایمانی جمع نشده باشند. مجموعه‌ی دستگاه مدیریت کشور باید علوی باشد البته آقایان و بخصوص مسؤولان، این نکته را توجه داشته باشند که اگر ما بر نقش مدیریت و سرپرستی در جامعه‌ی اسلامی تکیه می‌کنیم و آن را تعیین‌کننده معرفی می‌نماییم، با یک گزینش، قضیه تمام نمی‌شود. این‌طور نیست که یک شخص، در رأس برگزیده بشود و شرایط لازم را داشته باشد، بعد دیگر همه چیز به خودی خود، حل خواهد شد. تأثیر مدیران بالا در سرنوشت جامعه هم تا حدود زیادی از این جهت

است که مدیر برتر و بالاتر، این قدرت را دارد که دستها و ایادی چرخاننده‌ی چرخهای کشور را سالم انتخاب بکند. یعنی سلامت آنها، جزو سلامت دستگاه حکومت است. وقتی امیرالمؤمنین علیّ‌بن‌ابی‌طالب (علیه الصّلاة والسّلام) در رأس حکومت قرار می‌گیرد، تمام شاخه‌های مدیریت در جامعه، به طرف صلاح حرکت می‌کند؛ به‌طوری که اگر یک گوشه از مجموعه‌ی این دستگاه مدیریت، ناسالم و ناپاک و غیرمنطبق با معیارها باشد، برای قطع و قلع و قمع آن، امیرالمؤمنین(ع) جنگِ چندین ماهه را بر خودش هموار می‌کند. یعنی مجموعه‌ی دستگاه مدیریت کشور، باید علوی باشد. در جامعه‌ی اسلامی، ارتباط بین ولیّ و مردم، غیرقابل انفکاک است آن دستگاهی که حکومتش به شکل ولایت است، ارتباط بین ولیّ و مردم، غیرقابل انفکاک می‌باشد. ولایت، یعنی سرپرستی، پیوند، ارتباط، اتصال، به‌هم‌پیچیده‌شدن دوچیز، به‌هم‌جوشیدگی و به‌هم‌پیوستگی کسانی که با یکدیگر ولایت دارند. معنا و شکل و مفهوم ولایت در جامعه و نظام اسلامی، این است. از این‌جهت، در جامعه‌ی اسلامی، کلمه‌ی ولایت به حکومت اطلاق می‌شود و رابطه‌ی بین ولیّ و مردم، یک رابطه‌ی ولایتی است و ارتباط و اتصال آنها، غیرقابل انفکاک می‌باشد و تمام اجزای این جامعه، با یکدیگر متصلند و از هم جدا نیستند. قضیه، مثل دستگاههای سلطنت، دستگاههای قدرت و کودتاچیهایی که بر یک جامعه مسلط می‌شوند، نیست. در جامعه‌ی اسلامی، دستگاه مدیریت و حاکمیت جامعه، همه و همه، متکی به مردم، جزو مردم، همراه با مردم، متصل به مردم - به تمام معنای اتصال - هستند و جدا نیستند. آن‌جایی که دستگاههای حکومت، به راهی می‌روند و مصالح مردم، به راه دیگری، به خاطر همین احساس جدایی است. مصالح دستگاه حاکم، یک چیز است؛ مصالح مردم، یک چیز دیگر. مصالح دستگاه حاکم، پیوند با امریکا و قدرتهای مسلط و استعمارگران و غارتگران منابع نفتی و این چیزهاست - همچنان‌که در دوران رژیم منحوس پهلوی، در کشور ما بود و امروز در خیلی از کشورهای دیگر هست - مصالح مردم، یک چیز دیگر است. مصالح مردم در این است که آن دستگاه حاکم و آن نوکران و پیوستگان بیگانه را از سر راه کمال خودشان بردارند. مصالح این دو، بکلی در دوجهت قرار دارد. لیکن در نظام اسلامی، این‌طور نیست. در نظام اسلامی، حاکم، ولیّ و دوست و سرپرست و برادر و مرتبط و برای مردم است. مسأله‌ی حکومت و ولایت، در جامعه‌ی ما تحقق بخشیده شد این، یکی از افتخارات جمهوری اسلامی است که توانسته ولایت اسلامی را پیاده کند. ما هنوز نتوانسته‌ایم خیلی از احکام اسلامی را به‌طور کامل تحقق ببخشیم. یک جامعه، تا به‌طور کامل اسلامی بشود، زمانِ زیادی لازم است؛ لیکن بحمداللّه مسأله‌ی حکومت و ولایت، در جامعه‌ی اسلامی ما تحقق بخشیده شد. شکل اسلامی، علی‌رغم طرد و نفی و بغض و عناد قدرتهای جهانی، در جامعه‌ی ما پیاده شد. دشمنان اسلام، مخالفت هم کردند؛ اما بحمداللّه روزبه‌روز در جامعه‌ی ما، ثابت‌تر و درخشانتر و ماندگارتر شده است. ما مسؤولان وظیفه داریم که ولایت الهی و اسلامی را در جامعه‌ی خودمان، در شکل پرجاذبه‌ی آن، برای انسانهای مشتاق و محروم، هرچه بیشتر تحقق ببخشیم. قدم اول این است که از راه مردم جدا نشویم و فراموش نکنیم که همین مردم، پابرهنگان، طبقات ضعیف، این کسانی که در معیارهای مادّی جوامع، چیزی به‌حساب نمی‌آیند، صاحبان اصلی کشورند و پیروزیهای این انقلاب و این کشور و عزت ایران، به خاطر فداکاریهای آنان به‌دست آمده است. فراموش نکنیم که این مردم بودند که اسلام را برای این کشور الهی و اسلامی خواستند و اراده کردند و آن را تحقق بخشیدند. از مردم جدا نشوید. این، افتخار نظام و جامعه‌ی اسلامی است که قریب دوازده سال از پیروزی این انقلاب می‌گذرد و با وجود این‌همه تبلیغات و کارشکنیهای دشمنان، مردم روزبه‌روز به آرمانهای این انقلاب و این نظام اسلامی، علاقه‌مندتر و دلبسته‌تر شده‌اند و دشمن حقیقتاً در مقابل خواست و اراده‌ی این مردم، عاجز مانده است. دنیای اسلام، به جامعه‌ی اسلامی ما متوجه است امروز دنیای اسلام، به جامعه‌ی اسلامی ما متوجه است. هرچه در این‌جا اسلام، بهتر و قویتر و واقعیتر پیاده بشود، مسلمانان در کشورهای اسلامی و در سرتاسر عالم، امیدوارتر می‌شوند. این جوانان و گروههای اسلامی که با مظلومیت، در فلسطین و در بسیاری از کشورهای اسلامی، با کفر و استکبار و ایادی آنها مبارزه می‌کنند، پشتگرمی و دلگرمیشان، به جمهوری اسلامی است. ایستادگی این ملت است که آنها را شاداب نگهداشته و سختیها را بر آنها هموار کرده است. امروز در دنیای اسلام،

حکامی وجود دارند که برای مسلمانانی که تحت حکومت آنها هستند و برای ملتهای مظلومشان، از سمّ مهلك خطرناکترند. این حکومتهایی که آلت دست استکبار جهانی هستند، برای منافع و اهداف استکبار دل می‌سوزانند؛ اما برای ملتها و منافعشان، نه. این حادثه‌ی اخیری که در منی اتفاق افتاد، حادثه‌ی واقعاً تلخ و مصیبت‌باری بود. (۲) البته حادثه، مشکوك هم هست. درباره‌ی علت حادثه، آن چیزی که حکام سعودی گفتند و ادعا کردند، به آسانی نمی‌پذیریم. حادثه، حادثه‌ی مشکوکی است. تعداد کثیری از مردم مسلمان و حاجی، جانشان را در این حادثه از دست دادند و مظلومانه مُردند یا کشته شدند. باید تحقیق بشود. باید مسلمانان تحقیق کنند و سران کشورهای اسلامی، این قضیه را دنبال نمایند. چنین حادثه‌ی تلخ و مصیبت‌باری، در اظهارات و گفته‌های حکام سعودی، آن‌چنان بازگو می‌شود که نشانه‌ی بی‌اعتنایی آنها به نفوس مسلمین و حیات آنهاست؛ آن هم با کشته شدن صدها و شاید هزاران مسلمان؛ در حالی که در اسلام، جان یك مسلمان هم محترم است. اگر در این حادثه، دست عمد و خیانت مؤثر بوده باشد - آن‌چنان‌که گفته شده و حدس زده شده و خلافش هم هنوز ثابت نشده - جنایت عظیمی اتفاق افتاده است. جنایت، لزوماً این نیست که هزار و چند صدنفر یا بیشتر مسلمان کشته شوند؛ حتّی اگر یك نفر هم به آن شکل و مظلومانه و بدون جرم کشته بشود، جنایت عظیمی رخ داده است. البته حرفی که چند نفر آخوند درباری از کشورهای اسلامی بزنند و تعریف و ستایش کنند که این‌قدر خدمت کردید و چگونه خدمت کردید، مسؤولیت حکام سعودی را هم از بین نمی‌برد. این، قضیه‌ی اول هم که نیست؛ تا حالا این‌گونه قضایا مکرر اتفاق افتاده است. کشتار فاجعه‌آمیز حجاج ایرانی، زشت‌ترین و نمونه‌ی وحشیانه‌ترین آن بود. غیر از آن هم، قضایای متعددی در گذشته اتفاق افتاده است. این حادثه‌ی اخیر هم که خودش قضیه‌ی بسیار مهمی است. مسایل ما، مسایل دنیای اسلام و ملتهاست امروز، آن ملت و مرکزی که مسلمانان با توجه به آن، در میان این‌همه گرفتاری، دلشان امید پیدا می‌کند، مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی است. این مسلمانان مظلوم فلسطینی و لبنانی که به‌طور روزمره مورد تهاجم جنایت‌آمیز اسرائیل قرار دارند و همین روزها هم آمدند بمباران کردند و این جنایاتها ادامه دارد، امیدشان به هیچ‌کدام از این قدرتها و مدعیانی که ادعا می‌کنند، نیست. اگر امیدی داشته باشند - که دارند - به انقلاب اسلامی و به حرکت پُربرکت ملت مسلمان ماست. شما، مایه‌ی امید مسلمانان هستید. امروز، به خاطر همین خصوصیات در جمهوری اسلامی، هر کسی که برای عزت و پیشرفت این جمهوری، برای اصلاح امور مردم در این جمهوری و برای موفقیتهای روزافزون این نظام مقدس تلاش بکند، برای کل جهان اسلام مجاهدت و تلاش کرده و در حقیقت، اسلام را پشتیبانی کرده است. امروز، مسأله، مسأله‌ی یك ملت نیست. مسایل ما، مسایل دنیای اسلام و مسایل ملتهاست. مسأله‌ی ما، مسأله‌ی اصل اسلام و پرچم و عَلَم اسلام می‌باشد که در جهان به اهتزاز درآمده است. هر کسی که امروز در جهت تضعیف نظام جمهوری اسلامی، حرکتی انجام بدهد، حرفی بزند و اقدامی بکند، دامنه‌ی کار خلاف او، به همه‌ی ملتهای مسلمان، گسترش پیدا می‌کند. یعنی باید بداند که این کار، فقط خیانت به این ملت نیست؛ خیانت به اسلام و به ملتهای متعدد و به تاریخ اسلام است. دشمن به ایجاد اختلاف در میان مردم ما چشم دوخته است امروز دشمن، به ایجاد اختلاف و شکاف در میان مردم ما، چشم دوخته است. امروز تنها امید دشمن، این است. با حمله‌ی نظامی - حتّی با بمب اتم - نمی‌شود این انقلاب و این نظام را از بین برد. با دست‌به‌دست‌هم دادن و از جوانب مختلف حمله کردن هم نمی‌شود. استکبار نمی‌تواند با کار نظامی، مسأله‌ی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را برای خودش حل کند؛ با فشار اقتصادی هم نمی‌شود. در این یازده سال، آگاهیِ مردم ما را تجربه کردند. مردم، اوضاع را خوب می‌دانند. مردم، چه‌قدر سختی گذراندند و چه کمبودهایی را تحمل کردند. همه‌ی اینها، ناشی از آگاهی مردم است. مردم می‌دانند که استکبار جهانی، به چه امیدی روی نظام جمهوری اسلامی فشار می‌آورد و چه می‌خواهد. مردم ما می‌دانند که استکبار جهانی فشار می‌آورد، برای این‌که راه برگشت استعمارگران را به این کشور باز کند. مردم ما می‌دانند که بسیاری از نابسامانیها و کمبودها و مشکلات، به خاطر دشمنی و دخالت و خباثت دشمنان جهانی ماست. و این را هم می‌دانند که با تکیه به نیروی خودشان، با مقاومت و پشتکار و یگانگی و همکاری و صمیمیتشان با دولت و مسؤولان اجرایی کشور،

خواهنـد تـوانست این مشـکلات را حـل کننـد؛ همچنـان‌که خیلی از این مشـکلات را حـل کردنـد. پس، می‌داننـد که از این راه هم نمی‌توانند به این انقلاب و این نظام جمهوری اسـلامی، صدمه بزنند. امیدشان، به دو، سه نقطه‌ی داخلی است و از همه مهمتر، ایجاد اختلاـف و شـکاف بین مسؤولاـن، بین دولت و ملت، بین آحـاد مردم، بین دسـتگاههای گوناگون و بین شخصـیتهای مختلف است. این، تنهـا امیـد آنهاست. اگر توانسـتند اختلاف ایجاد کننـد، ایجاد می‌کننـد؛ اگر هم نتوانسـتند، وانمود می‌کننـد که اختلاف هست. تقریباً تمام دسـتگاههای تبلیغی دنیا - آنهایی که نسـبت به مسایل ایران اهتمام دارنـد - امروز همتشان را در این متمرکز کرده‌اند که ثابت کنند در دسـتگاههای اصلی نظام جمهوری اسلامی، اختلاف عمیق هست! برای این‌که هم چهره‌ی این نظام را در دنیا مغشوش جلوه بدهنـد و بگوینـد نظامی مبتلا به مشـکلات خودش و درگیرِ اختلافات و جنگ قـدرت است - از این تعبیراتی که می‌کنند - و هم اگر صـدایشان به گوش ملت ما و هر کس دیگر رسـید، او را مأیوس و ناامید کنند. این نکته را برای آن عرض می‌کنم، تا توجه بکنید که مسأله‌ی اختلاف، چه‌قدر برای دشمن مهم است. کسانی که زبان و قلمشان در جامعه کار می‌کند و ذهنها و دلها و نفوسی متوجه آنها می‌شود، مواظب باشند که دشمن از اظهارات آنها سوء استفاده نکند. امروز، هر حرکتی که نمایش دودستگی و اختلاف عمیق و توأمِ با تضاد باشـد و هر حرکتی که مسؤولان نظام و مجریان کشور و مـدیران زحمتکش و دلسوز و خـدمتگزار را تضـعیف بکنـد، حرکتی برخلاف مصالـح این ملت و بر ضـد خواسـته‌های اسـلام و امام بزرگوارمان است. در جامعه‌ی ما، دلها به هم نزدیک است بحمـداللَّه در جـامعه‌ی ما، دلها به هم نزدیک است. از آن انگیزه‌های خودخواهانه و قـدرت‌طلبانه‌یی که نظایرش در دنیا دیـده می‌شود، در جـامعه‌ی مـا بنـدرت دیـده می‌شود. نمی‌گویم وجود نـدارد - شـیطان همه جـا هست - امـا آن‌طوری که در دنیا معمول است، در جـامعه‌ی مـا نیست. به آن شـدتی که همه جا هست، بحمـداللَّه این‌جا نیست. این‌جا، معنویت و وظیفه‌ی دینی حاکم است. کوشـش کنیـد که این جـامعه و این نظـام اسـلامی و این کشور اسـلامی را بـا وحـدت کلمه، یکپارچگی، مـدیریتِ توأمِ با محبت و عواطف و همراهی مردم، آن‌چنان بسازیـد و پیش ببرید که امید ملتها، با دیدن شـما روزافزون بشود. این، آن چیزی است که اسـلام از ما می‌خواهـد. غـدیرخم، برای کسانی که اهل معنا و معنویت و درک حقایقنـد، درسـهای فراوان و بی‌نهایت و فوق‌العاده‌یی دارد. برای ما نیز، درس صـفا و معنویت و تقوا در مـدیریت کشور و همه‌ی بازوهای گرداننده و اجرایی دارد. ما باید این درس را از غدیر بگیریـم و مطمئناً در ایـن راه، دسـت قـدرت الهی، کمـک و پشتیبـان مـاست. اراده‌ی الهی بر ایـن اسـت کـه در ایـن برهه از زمـان، ان‌شـاءاللَّه کلمه‌ی حق پیروز بشود و اسـلام جایگـاه برجسـته‌ی خودش را در دنیـا پیـدا بکنـد و این تلاشـهای دشـمنان هم، به جـایی نخواهد رسید. ان‌شاءاللَّه خدای متعال، به همه‌ی شما توفیق بدهد و ما را هدایت و کمک کند که راه را بشناسیم و آن را ان‌شاءاللَّه با قوّت و اسـتقامت طی کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

------------------------------- ۱) بحارالـنوار، ج ۲۵ ، ص ۱۱۰ ۲) V در مراسم حـج سال ۱۳۶۹ ، صـبح دوشنبه یـازدهم تیرمـاه، بر اثر نشـت گـاز در داخـل تونـل «المعصم» منی بیش از هزاروچهارصـد نفر از حجـاج بیت‌اللَّه‌الحرام دچـار خفگی شدند.

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان

بیانات در دیـدار با اعضای مجلس خبرگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حوادث بسـیار مهمی در دنیا جریان دارد در ابتـدا لازم می‌دانم که به همه‌ی آقایان محترم، به خاطر تشـریف‌فرمایی به این محل و تشکیل این اجتماع، خیرمقـدم عرض بکنم و از این‌که این فرصت را امروز به من دادیـد، تا مختصـری در خدمتتان باشم و تجدید دیداری بشود، تشـکر کنم؛ اگرچه محرومیت از زیارت آقایان - که در اجلاـس گذشـته، از آن برخوردار بودم - بـا این مختصـر، جبران نخواهـد شـد. همچنین از بیانات حضـرت آیـةاللَّه مشـکینی(ادام‌اللَّه بقائه‌الشّـریف) و بخصوص اظهـار لطفی که نسبت به من فرمودنـد، تشـکر می‌کنم. البته من خودم را کوچکتر از آن می‌دانم که این

حسن ظن بزرگوارانه، با این الفاظ بلیغ، متوجه به من بشود. اجلاس این نوبتِ آقایان، در حالی انجام گرفت که حوادث بسیار مهمی در دنیا جریان دارد. (۱) حوادث هم حوادثی است که ایران اسلامی و ملت ما و فکر و هدفی که ما در این انقلاب و در این نظام جمهوری تعقیب می‌کنیم، نمی‌تواند از آن بیگانه باشد و شاید بعضی از حوادث کنونی عالم، منبعث و یا متوجه به وضع ماست. این، به هر حرکتی و هر اظهارنظری و انجام هر کاری در نظام جمهوری اسلامی، حتّی کارهای علی‌الظاهر کوچک، اهمیت می‌دهد؛ چه رسد به کاری بزرگ، مثل کار شما آقایان محترم و مسؤولیت خطیر و بزرگی که برعهده گرفته‌اید. اجتماع خبرگان رهبری در نظام جمهوری اسلامی، تعیین‌کننده‌ترین و مهمترین رکن از ارکان این نظام است. هیچ‌کدام از ارکان نظام جمهوری اسلامی - چه آنچه به تقنین و چه آنچه به اجرا و غیر آنها ارتباط پیدا می‌کند - از لحاظ تعیین‌کننده بودن و آثار ماندگاری باقی گذاشتن، به اهمیت این اجتماع نیست. این معنا موجب می‌شود که مسؤولیت این جمع و آحاد تشکیل‌دهنده‌ی آن، عظمت پیدا کند. وظیفه‌ی الهی را تشخیص بدهیم و برطبق آن عمل کنیم در نظام جمهوری اسلامی، همه مسؤولند؛ اما میان سطح مسؤولیتها تفاوت هست. این مسؤولیت، بالاترین است و قاعدتاً در نظام جمهوری اسلامی، اگر کسی که مسؤولیتی بردوش گرفته، اخلاص و قصد قربت و نیت برای خدا نداشته باشد، تحقیقاً مغبون شده است. اگر اخلاص و عمل للّه و تلاشِ منهای انگیزه‌های غیر الهی بود، هر مسؤولیتی گوارا، هر کار سنگینی تحمل کردنی، و هر باری برداشتنی است. بالاخره این کار، یا به نتایج مطلوب خواهد رسید، یا نه. علی ایّ حال، وقتی که با نیت صحیح همراه بود، انسان مأجور است و هرچه بار سنگینتر، اجر هم بیشتر خواهد بود. اما اگر در تحمل مسؤولیتها، اغراض و دواعی و انگیزه‌های دیگر دخالت بکند، کار بسیار مشکل خواهد شد؛ چون در نظام اسلامی - که بحمداللّه ما از آن برخورداریم - طبق معمولِ همه جای عالم، در مقابل مسؤولیتها، مابازای دنیوی نیست. همان‌طور که امام راحل(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) در یکی از پیامهایشان - شاید به همین مجلس و یا مجلس شورای اسلامی - فرموده بودند، این مسؤولیتهای سطح بالا در نظام جمهوری اسلامی، به معنای کار بیشتر، اشتغال بیشتر، دغدغه‌ی بیشتر و لزوم تلاش بیشتر است، و نه چیز دیگر. اگر نیت خالص و هدف صحیح، با توجه به آنچه که وضع و اقتضای زمان می‌طلبد، باشد، من و شما آقایان و دیگر مسؤولان، ان‌شاءاللّه سربلند و روسفید خواهیم بود. و اگر خدای نکرده، در این خللی باشد، مشکلات زیادی به وجود خواهد آمد. البته من قصد ندارم که در مجمع شما بزرگان و اَعلام و معلمان اخلاق و اخلاص، نصیحت اخلاقی بکنم. جمع شما بی‌نیاز از این حرفهاست؛ لیکن مذاکره‌ی حقایق و دَوَران حرف بین گوینده و شنونده، فواید زیادی دارد. این، مطلب اول است که هرکدام از ما در هر بخشی از این مسؤولیت عظیمی که قرار داریم و امروز متوجه به ملت ایران، بالخصوص موظفان و مسؤولان و متصدیان امور است، باید همه‌ی همتمان را در این متمرکز بکنیم که وظیفه‌ی الهی را تشخیص بدهیم و بر طبق آن عمل کنیم. وضعیت امروز دنیا در گذشته سابقه نداشته است و اما مسأله‌یی که مترتب بر این مسأله است، وضع ما در دنیای کنونی است. امروز دنیای مادّی و نقشه‌ی سیاسی عالم، به شکلی شده که در طول دهها سال گذشته، این وضعیت هرگز سابقه نداشته است. تمام این خطکشیها و مرزبندیهایی که در طول دهها سال، بخصوص بعد از جنگ بین‌الملل دوم، بتدریج بر اساس ضرورتها و تلاشها و اوضاع عالم پدید آمده بود - جنگِ بین قدرتهای بزرگ، تشکیل بلوکهای قدرت، تقسیم دنیا به مناطق سه‌گانه و امثال اینها - همه‌ی این حسابها و معادلات و معاملات، به هم ریخته است. چه پیش خواهد آمد؟ نقشه‌ی سیاسی دنیا چه خواهد شد؟ چه کسی در این بین، گوی موفقیت را از میدان سیاست و اقتصاد خواهد ربود؟ دراین‌باره نمی‌شود حرفی به قطع و یقین زد؛ اما چیزهایی در این بین روشن و معلوم است. بر اساس این معلومات، باید همه‌ی کسانی که به فکر سعادت خود و محیط قدرت و شعاع نفوذ خود هستند، باید برنامه‌ریزی و فکر کنند. یکی از چیزهایی که در این بین معلوم شده، این است که کشورهای جهان سوم - ملتهای فقیر و دولتهای ضعیف - اگر تاکنون می‌توانستند بین ابرقدرتها مانور کنند و اگر به یکی اتصال و وابستگی دارند، در مقابل آن دیگری، لااقل عَلَم استقلال بلند کنند و ملتها این احساس را داشته باشند که سخن از آزادی می‌زنند و ابراز قدرت می‌کنند و اقتدارات ملی را نشان

می‌دهند - که در طول این سی، چهل سال اخیر، چنین وضعی تقریباً وجود داشت - این وضعیت، دیگر بعد از این نیست. دستگاه سلطه، به سمت یکپارچه شدن هرچه بیشتر پیش می‌رود هر ملتی، اگر تسلیم سلطه‌ی قدرتهای بزرگ عالم شد، از دست رفته است. هر ملتی، اگر حاضر شد از شرف ملی، اقتدار ملی و اراده‌ی ملی چشم بپوشد، در ورطه‌ی ضعف بی‌پایان و وادی‌یی که آخر آن معلوم نیست، لغزید. هر دولتی که حاضر شد در مقابل خواست دستگاه یکپارچه‌ی سلطه‌ی جهانی تسلیم شود، بیش از گذشته محکوم به ضعف و ذلت و تحت سلطه قرار گرفتن و هضم شدنِ شخصیت شد. این، یکی از چیزهایی است که وضع فعلی جهان، آن را نشان می‌دهد. دستگاه سلطه، به سمت یکپارچه شدنِ هرچه بیشتر پیش می‌رود. دو قطب قدرتی که در مقابل هم قرار داشتند، به یک مرکز قدرت تبدیل شدند، یا تبدیل می‌شوند. البته همان‌طوری که عرض کردم، نمی‌شود پیش‌بینی قطعی کرد؛ اما ظواهر امر - آن‌طوری که ما امروز نگاه می‌کنیم - این است. حتّی دولتهای ضعیفی که متکی به ملتهای خودشان نیستند و دم از آزادی می‌زنند و شعارهای آزادیخواهانه می‌دهند، مجبور می‌شوند که تسلیم بشوند و بسیاری از تحمیلات را قبول کنند. این، یکی از واقعیتهایی است که وجود دارد و فعلاً- این‌طوری است. حالا- تا در آینده، چه‌طور به صورت قطعی بشود، البته احتمالا-تی هست. درعین‌حال، متأسفانه الان وضع این گونه است. سلطه‌ی غرب و بخصوص امریکا، در میان کشورهای آسیایی، آفریقایی، امریکای لا-تین، حتّی اروپای شرقی، رو به افزایش است و امریکا امروز بر حسب موازین ظاهری و محاسبات معمولی قدرت، حقیقتاً یک ابرقدرت است. این، یک طرف قضیه است. نهضت اسلامی در دنیا، یک امر جدی است یکی دیگر از معلوماتی که در شرایط کنونی وجود دارد، این است که در لابلای این منجلاب ضعف و ذلتی که در میان ملتها و بلکه دولتها مشاهده می‌شود و تقریباً همه در آن غرقند، یا به آن آلوده هستند، افق روشن و تابانی روزبه‌روز بیشتر طلوع می‌کند و خودش را بیشتر نشان می‌دهد و آن، افق اسلام و ملتهای اسلامی است. این از شگفتیهای تاریخ است که درست در همان زمانی که قدرتهای ضداسلامی نیرو می‌گیرند و ملتهای ضعیف، ضعیفتر می‌شوند، برخلاف قواعد ظاهری، ملتهای مسلمان - که غالباً یا عموماً در جناح ملتهای ضعیف عالم قرار دارند - روزبه‌روز احساس شخصیت و هویت بیشتری می‌کنند. نهضت اسلامی در دنیا، یک امر جدی است. احساس هویت اسلامی در میان ملتهای مسلمان، بلکه در میان جمعیتهای مسلمان - یعنی آن‌جایی که مسلمین، یک ملت محسوب نمی‌شوند، بلکه یک جمعیت در اقلیت هستند - یک امر واضح و غیرقابل انکاری است. گویی تمام عوامل دست به دست هم داده است، تا ایمان اسلامی و احساس مسلمانی را در باطن مسلمین عالم قوی کند و آن را به عمل و منش و تحرک بیرونی و ظاهری تبدیل بنماید. آنچه که ما امروز در مسلمانان مناطق مختلف عالم، بخصوص در آن‌جاهایی که از رشد و فرهنگ بیشتری برخوردارند - مثل شمال آفریقا، مثل کشورهای اروپایی و بعضی از کشورهای آسیایی - مشاهده می‌کنیم، در طول تاریخ گذشته‌ی نهضتهای اسلامی، یا بی‌نظیر است و یا کم‌نظیر. در گذشته، حرکتهای اسلامی بوده؛ اما با وضعیت دگرگونه‌یی وجود داشته است. حرکت خونین مردم الجزایر، در زیر چکمه‌ی ظلم و استعمار فرانسویها بود که رشد کرد و آن انقلاب عظیم را به راه انداخت. آن حرکت، حاکی از آگاهی و رشد و بینش روشن سیاسی و هویت اسلامی نبود؛ آن‌چنان که حرکت امروز همان مردم در شرایط امروزی کشورشان می‌تواند باشد. دیگر ملتهای مسلمان و دیگر اقلیتهای مسلمان در کشورهای غیراسلامی، همین‌طورند. این، یک واقعیت است. کار به‌جایی رسیده که سردمداران نظام غربی، امروز بی‌ملاحظه تصریح می‌کنند که تقابل آینده‌ی عالم، بین جناح استکبار و سلطه و بین اسلام است. ما این را به حدس درمی‌یافتیم. حوادث اروپای شرقی، قابل پیش‌بینی بود اوایلی که این قضایای اروپای شرقی پیش آمد (۲) - بروز همه‌ی این حوادث، در یک سال گذشته است و این از عجایب می‌باشد - ما به حدس می‌گفتیم که چنین وضعی پیش خواهد آمد. امروز تصریح بعضی از سردمداران همین دستگاه سلطه‌ی استکباری غرب، به این معناست. آنها چنین چیزی را اظهار کرده‌اند و اظهار می‌کنند. پس، نتیجه می‌گیریم که اگر اقتدار سلطه‌ی ظاهری در یک‌جا متمرکز می‌شود، یا به یک جانب و به یک صف برمی‌گردد، اقتدار معنوی اسلام - قدرت جدید و عظیم امروز دنیا - هم خودش را نشان می‌دهد و آشکار می‌کند. این

چیزی که عرض کردم، نه یک حدس و نه یک امر خطابی گونه است. این، بیان واقعیتی است که برای ما حتمی و محسوس است. آنچه که ما باید به آن توجه کنیم، این است که: اولاً ـ این حرکت، ناشی از حرکت عظیم ملت ایران و رهبری بی‌نظیر استثنایی پُرجاذبه‌ی امام راحل(رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه‌وقدّس‌اللَّه‌نفسه‌الشّریف) است. قطعاً اگر آن رهبر و این ملت و آن حرکت و آن اخلاص نمی‌بودند، این وضعیت در عالم پیش نمی‌آمد. علی‌الظاهر هیچ عامل دیگری وجود ندارد که در دنیایی که همه‌ی دستگاهها و قدرتهای استکباری، روی معنویت و اسلام فشار وارد می‌آوردند، ناگهان در همه جای عالم، این‌طور اسلام سر بلند کند و قدرت و اقتدار اسلامی خودش را نشان بدهد. وضع پنج سال و شش سال و هفت سالِ قبل، وضع شوروی برژنف، وضعیت دنیا در مقابله‌ی با اسلام، شدت و اعمال فشاری که علیه ایران اسلامی می‌کردند، محو معنویت از سطح عالم در پیش از انقلاب و کارهایی که در طول این چند سال نسبت به اسلام انجام دادند و هنوز هم انجام می‌دهند، فراموش نکنیم. در میان این‌همه شرایط نامساعد، امروز وضعیت این است که عرض کردم. ادامه‌ی حرکت اسلامی، به کیفیت حرکت ما در آینده منوط است ثانیاً - و این نکته مهم است و حرف اصلی من می‌باشد - ادامه‌ی این حرکت اسلامی و توفیق اسلام در مقابله‌ی با کفر و استکبار جهانی، به میزان زیادی - عرض نمی‌کنم صددرصد، لیکن نزدیک به صددرصد - به کیفیت حرکت ما در آینده منوط و مربوط است. ایران اسلامی باید در خط اسلام پافشاری کند و بااستقامت باقی بماند و پرچمدار معنویت اسلام باشد؛ نه فقط این‌که ما انقلابی کردیم، نظامی بر اساس یک مکتب تشکیل دادیم، دولتی مثل دولتهای دیگر عالم شدیم و دل خوش کنیم که تفکرات مختلف و نظامهای گوناگونی بر دنیا حاکمند، یک مملکت پنجاه میلیونی هم در اختیار ما اسلامیان است. این، خیلی کم و کوچک است. باید معنویت اسلام - که بیشترین جاذبه‌ی اسلام، مربوط به همین معنویت است - حفظ شود. باید در این دنیای تاریک مادّی، قداست اسلام، با همان درخشندگی‌یی که از اول انقلاب تا حالا در عمل ملت و رهبر عظیم‌الشأن فقید(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) نشان داده شده، باز هم نشان داده بشود. باید همان احساس و ابراز اقتداری که ناشی از اتکال به خداست و به ملتها امید داد و آنها را از حالت انفعال خارج کرد، باز هم از ایران اسلامی مشاهده بشود. باید همان پیوند مستحکم بین آحاد این ملت و توده‌های عظیم و میان رهبران اسلامی و علمای دین - که حاکی از ایمان مردم به اسلام بود - باز هم مشاهده بشود و محسوس باشد. باید همان رابطه‌ی مستحکم بین مردم و مسؤولان - که پرچمداران این نظام هستند و تاکنون رمز وحدت و یکپارچگی این ملت، همین مطلب بوده است - باز هم مشهود و محسوس باشد. معلوم است که نقش علمای اعلام و بخصوص امثال شما آقایان - که بحمداللَّه از آبرو و اعتبار و حیثیت والایی در میان مردم برخوردار هستید - در ایجاد و حفظ و تقویت و ادامه‌ی چنین چیزهایی، غیرقابل انکار است. امروز بحمداللَّه نظام جمهوری اسلامی، همه‌ی ارکان یک نظام مقتدر را با خود دارد. ما می‌توانیم آن نظامی باشیم که ملتها به ما نگاه کنند و نیرو و امید بگیرند و احساس قدرت بکنند؛ همچنان‌که تاکنون بوده‌ایم. ما می‌توانیم آن ملتی باشیم که زندگی و جریان امور داخل کشور و وضع اقتصادی و قضایی و عدالت و حاکمیت عدل و انصاف در جامعه‌ی ما به نحوی باشد که ملتهای دیگر را تشویق کند و آنها را به پیمودن این راه ترغیب و امیدوار نماید. نیروی انسانی، زمینه‌ی بسیار کم‌نظیری در کشور ما دارد خدای متعال را سپاسگزاریم که برای اداره‌ی این کشور، مجریانی را برگزید که برای نظام جمهوری اسلامی، بهتر از آنها متصور نیست. در شرایط فعلی، دولتِ امروز و رئیس‌جمهور محترم و عزیز و باشخصیت و ارجمند، کسانی هستند که می‌توانند این کشور و این ملت و این نظام را در اهداف عالیه‌ی خودش راهنمایی کنند و پیش ببرند و امور را آن‌چنان جریان ببخشند که مایه‌ی آبرو و اعتبار روزافزون اسلام در چشم ملتها بشود. این چیزی است که ما امروز بحمداللَّه داریم. ما ملتی مؤمن، فداکار، باتجربه، پخته، آبدیده، بااستعداد و هوشمند داریم که مصایب گوناگون را با شجاعت از سر گذرانیده و آماده‌ی پیمودن و ادامه‌ی این راه پُرافتخار است. ما برای اداره‌ی این کشور، بیش از همه چیز، به نیروی انسانی احتیاج داریم و نیروی انسانی زمینه‌ی بسیار کم‌نظیری در کشور ما دارد. برای کسانی که روی ملتها مطالعه می‌کنند، کمتر ملتی به استعداد و هوشیاری ملت ما شناخته شده است. انگیزه‌ی حرکت ما باید الهی باشد بحمداللَّه

در تاریخ ایران، هیچ روزی مثل این دوران و این عهد نبوده است که اسلام در حاکمیت باشد؛ پرچم قرآن برافراشته باشد؛ عمل به اسلام، ارزش به حساب بیاید و قوانین، متخذ از اسلام و قرآن باشد. ما چه می‌خواهیم؟ ما بیش از این و بزرگتر از این نعمت، از خدا چه می‌خواهیم؟ تمام تلاشمان را بایستی مبذول کنیم که این نعمت ارزشمند و بی‌نظیر و بی‌سابقه را برای این ملت حفظ کنیم. این، با تلاش مخلصانه ممکن است. باید انگیزه‌ی حرکت ما - در هر سطحی که هستیم - انگیزه‌ی الهی باشد. علاج همه‌ی دردهای ما، اخلاص است. اگر اخلاص باشد، همه‌ی چیزهایی که فعلاً نظام و جامعه‌ی ما از آنها متأذّی است، برطرف خواهد شد. اخلاص در عمل، موجب خواهد شد یکپارچگیها تحکیم بشود. بحمداللَّه ملت ما یکپارچه و متفقند. تبلیغات و وساوس دشمن نتوانسته است یکپارچگی ما را به هم بزند و اختلاف ایجاد کند؛ باید این را تحکیم کرد. این یکپارچگی و اتحاد، به مسؤولان و متصدیان امور امکان خواهد داد که وظایف و بارهای سنگینی که بر دوششان است، با جرأت و قدرتِ بیشتر حمل کنند و گره مشکلاتی که ما از گذشته‌های دور و از سالهای طولانی غلبه و سلطه‌ی طاغوت بر این کشور وارث آنها هستیم، باز نمایند. مسؤولیت مجلس خبرگان، سنگینتر از همه‌ی ارکان جمهوری اسلامی به‌هرحال، امروز مسؤولیت بسیار سنگین است. البته مسؤولیت مجلس خبرگان، به خاطر اهمیت موقع و جایگاه آن، از جهاتی سنگینتر از همه‌ی ارکان جمهوری اسلامی است. این مجموعه انشاءاللَّه می‌تواند فعالیتها و تلاشهای خودش را حتّی از این هم که امروز هست، بیشتر و بلکه مضاعف کند. من از چندی پیش به این طرف، با خودم فکر می‌کردم که تصمیمی که در دو،سه سال قبل از این در مجلس خبرگان گرفته شد و کمیته‌یی به عنوان کمک به رهبری تشکیل گردید - که بعضی از برادران در آن کمیته عضو بودند - جزو مهمترین وظایف مجلس خبرگان است و چه خوب و شایسته است که آن کمیته و کمیته‌های دیگری که منشعب و منبعث از وظایف مجلس خبرگان است، فعال بشود. مسایل زیادی هست که باید به آنها رسیدگی بشود. این مجموعه بایستی همیشه آماده و حاضر و به عنوان نقطه‌ی امیدی برای این ملت، مشغول کار باشد و اعضای آن در جایگاه مسؤولیت خودشان باشند. البته راجع به انتخابات خبرگان و وظیفه‌ی مردم در این مورد، مطالبی هست که در هنگام خودش عرض خواهم کرد و نکاتی را که لازم است به ملت عزیزمان تذکر بدهم، تذکر خواهم داد. امیدوارم که خداوند متعال، آقایان محترم را مشمول الطاف و تفضلات خاص خود قرار بدهد و رحمت و فضل خودش را بر شما نازل کند و توفیقاتش را بر شما ارزانی بدارد. از این‌که سخن طولانی شد، معذرت می‌خواهم. با آن ملاکی که حضرت آقای مشکینی فرمودند، بایستی صحبت را مختصر می‌کردم و قصدم هم همین بود که مختصر کنم؛ اما متأسفانه صحبت طولانی شد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) V این حوادث عبارتند از: -مذاکرات صلح ایران و عراق -ائتلاف کشورهای عضو ناتو با شوروی سابق -کشته شدن حجاج بیت‌اللَّه‌الحرام در منی -ظهور و گسترش نهضتهای اسلامی در دنیا -یکپارچه شدن نظامهای سلطه‌گر جهانی ۲) V این حوادث عبارتند از: -اضمحلال ساختارهای کهن بلوک شرق، همچون پیمان ورشو -خروج ارتش سرخ از اروپای شرقی -فروپاشی احزاب کمونیست در اروپای شرقی -فراهم شدن مقدمات مربوط به تجزیه‌ی برخی از کشورهای اروپای شرقی -تولد «سوسیالیسم دمکراتیک» در اروپای شرقی

بیانات در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری‌اسلامی‌ایران

بیانات در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری‌اسلامی‌ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار وزارت خارجه، انصافاً خیلی مهم است به برادران عزیز خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم که این سمینار، با الهام از خط انقلابی ترسیم شده به وسیله‌ی امام راحل بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و با مددگیری از روح شهدای بزرگوار این انقلاب و با تکیه به ایمان و خلوصی که همواره در شما سراغ داشتیم و داریم و بحمداللَّه وزارت خارجه و دستگاههای آن، از روح اخلاص و ارادت به مبانی

اسلامی برخوردار بوده، در کار خود موفق باشد و با اتکای به این روحیه، عملکرد و حرکات و تلاش شما همواره مبارک باشد و خدای متعال و خاطر خطیر حضرت بقیهٔ‌اللَّه(ارواحنافداه) را راضی و خشنود کند. جمع گرامی شما برادران، برای من جمع آشنایی است. همیشه جلسات طولانی زیادی با شما داشتیم و درباره‌ی مسایل مختلف سیاست خارجی و انقلاب، چه بحثها با هم کردیم و چه حرفها شما گفتید و ما گفتیم و چه تبادل نظرها کردیم. من در زمان حیات مبارک حضرت امام (رضوان‌اللَّه تعالی علیه)، با هیچ دستگاهی از دستگاههای دولتی، این همکاری و انسی را که با شماها داشتم، نداشتم. علت هم - که بارها به وسیله‌ی خود من به شما عرض شده - اهمیت کار سیاست خارجی و مسأله‌ی دیپلماسی جمهوری اسلامی است. من بارها گفته‌ام که اداره‌ی کشور، به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش داخل کشور و بخش خارج کشور. این تقسیم‌بندی، خیلی منطقی است. البته بخش داخل کشور، خصوصیات و پیچیدگیهایی دارد؛ بخش خارج کشور هم خصوصیات و پیچیدگیهای ویژه‌ی خود را دارد. این بخش دوم، در دستان فعال مأموران وزارت خارجه است و بخش اول، دست بقیه‌ی دستگاهها می‌باشد. می‌بینید که انصافاً کار وزارت خارجه، خیلی مهم است. تحولات دنیا به ما مرتبط است امروز هم حرفهایی که بخواهم به شما عرض بکنم، همان حرفهایی است که همیشه عرض کرده‌ام. جز عده‌ی معدودی از شما برادران که تازه مأموریتهای سفارت را گرفته‌اید، بقیه بارها در جلسات خصوصی دو نفره یا جلسات عمومی مذکور، عرایضی را در باب مسأله‌ی تلاش دیپلماسی ما در خارج، از من شنیده‌اید. الان هم حرفها همان حرفهاست وچیز جدیدی نداریم. فقط یکی، دو نکته هست که آنها را عرض می‌کنم: نکته اول این است که این تحولاتی که در دنیا وجود دارد و آقای دکتر ولایتی به آنها اشاره کردند، اگرچه در مناطق دیگری انجام می‌گیرد، لیکن به ما مرتبط است. این تحولات از اروپا شروع شد و امروز هم شاید بارزترین صحنه‌ی این تحولات، اروپاست. البته از اروپای شرقی شروع شد، لیکن امروز صحنه‌ی اروپا، کلًا به آثار و تبعات و نتایج این تحولات آغشته است. مسأله‌ی وحدت دو آلمان، مسأله‌ی اروپای متحد و ابعادی که با این وضع پیدا می‌کند، مسایل مربوط به کشور شوروی، مسایل عظیمی است. بعد هم سرریزشده‌ی این مسایل از اروپا به کشورهای سوسیالیستی دنیا - در درجه‌ی اول - و به کشورهای آسیایی و دیگر کشورها - در درجه‌ی بعد - که در هرجایی به نحوی آثار خودش را نشان می‌دهد. مهمترین مسأله این است که ما بفهمیم درکجای این تحولات قرار داریم. جواب این سؤال، یک کلمه نیست، ساده هم نیست. یک وقت است که در دنیا جنگی مثل جنگ بین‌الملل دوم پیش می‌آید که ایران در آن روز مطمئناً نمی‌توانست از این جنگ و آثار و تبعاتش برکنار باشد. حق بود که مسؤولان کشور بنشینند و بگویند حالا جنگی درگرفته است، ببینیم ما در نقشه‌ی جغرافیایی عالم، کجا قرار می‌گیریم و بر اساس موضعی که داریم، تکلیفمان چیست. آن، یک‌طور بود و این، یک‌طور دیگر است.این، از آن قبیل نیست. این احتمال وجود دارد که ما نه به عنوان یک عنصر بیرون از این تحولات و بیگانه‌ی از آن - که خانواده‌ی جهانی قهراً تحت تأثیر حوادث قرار می‌گیرند - بلکه به عنوان عنصری که در ایجاد این تحولات نقش داشته است و امروز هم نتایج این تحولات، با توجه به او دسته‌بندی و برنامه‌ریزی می‌شود و به وجود می‌آید، در دنیا مطرح باشیم. در اروپای شرقی، حوادث از یک خاستگاه مذهبی آغاز شد خیلی ساده‌لوحی است، اگر ما تغییر وضع شوروی از «شوروی برژنف» به «شوروی گورباچف» را فقط نتیجه‌ی مشکلات اقتصادی بدانیم. مشکلات اقتصادی شوروی که مربوط به این یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال نیست. این مشکلات، قبل از آن‌که برژنف بیاید در رأس حکومت قرار بگیرد، گریبانگیر شوروی بوده است. حکومت چندساله‌ی مطلقه‌ی برژنف با آن خصوصیات، در همین شرایط اقتصادی تحقق پیدا کرد. حکومت جانشینانش هم همین‌طور بود. در این دهه، چه عاملی است که از جمع‌بندی آن حقایق اقتصادی و اجتماعی، به این نتیجه می‌رسد؟ این عامل را احتمالاً می‌شود در جای دیگری - غیر از خود شوروی - جستجو کرد. مطرح شدن حضور مردمی و قوّت اراده‌ی ملتها به حد ایجاد یک قطب جدید در معادلات جهانی - کاری که ایران اسلامی کرد - از کجا معلوم که در آن تصمیم‌گیریها مؤثر نبوده است؟ چه کسی می‌تواند این را به آسانی نفی کند؟ در اروپای شرقی، حوادث از یک خاستگاه مذهبی آغاز شد. اصلاً شعار جنبش همبستگی

در لهستان – که مادر همه‌ی قضایای اروپای شرقی است – عبارت از درخواست انجام عملیات دینی و تشریفات مذهبی در کلیسا بود. در سال دوم انقلاب ما – یعنی همان سال ۵۸ – خبرهایش برای ما می‌آمد که برایمان خیلی جالب بود. آن روز، ما در شورای انقلاب بودیم. تحلیل ما در آن روز، این بود که گرایش به مذهب در این نقطه‌ی از دنیا، با روی‌کارآمدن یک حکومت مذهبی بر اساس یک انقلاب مذهبی – که دنیا را تکان داد و متوجه به خودش کرد – بی‌ارتباط نیست. اینها رانباید دست کم گرفت. من اینها را به عنوان نظر نمی‌گویم؛ به عنوان یک احتمال که در خور پیگیری است، مطرح می‌کنم. ما باید ببینیم در کجا قرار گرفته‌ایم امروز، ایران اسلامی نمی‌تواند تحولات را با این دید نگاه کند که در دنیا تحولاتی هست، بالاخره خانواده‌ی جهانی از مجموعه‌ی تحولات این خانواده متأثر است، ما هم ایرانی هستیم و یک عضو از این مجموعه‌ایم و بالاخره ما هم متأثر می‌شویم، بنابراین فکر خودمان را برداریم. قضیه این نیست؛ قضیه بالاتر از این می‌باشد. ای بسا قضیه این است که ما ببینیم در آینده، آماج کدامیک از استنتاجها و تبعات این حوادث و این تحولات قرار خواهیم گرفت. یعنی اروپا و غرب و مجموعه‌ی کشورهای متنفع و متضرر از این وضع، نسبت به ایران اسلامی و اسلام، چه فکری دارند و چه تصمیمی خواهند گرفت. این، واقعیتی است که امروز تحلیل‌گران بزرگ غربی و مسؤولان درجه‌ی یک کشورهای اروپایی تصریح می‌کنند. وزیر خارجه‌ی یکی از همین کشورهایی که من نمی‌خواهم اسم بیاورم، مصاحبه کرده بود و البته در مطبوعات ما منتشر نشد و آن مصاحبه را از جایی دیگر برای من آوردند. وی گفته بود: امروز مسأله، دیگر مسأله‌ی شرق و غرب نیست؛ امروز اقتصاد غربی، تنها با یک نقطه مواجه و روبه‌روست و آن، دنیای اسلام است. آیا دنیای اسلام، یعنی عربستان سعودی؟! کشوری که زایده‌یی از همان اقتصادهاست و کاریکاتور اقتصاد غرب را پیاده کرده است. مراد از عالم اسلام، چنین کشوری نیست. معلوم است که عالم اسلام، یعنی چه و در کجا قرار دارد. این‌طور دنیا روی ما که اسلامیم، فکر می‌کند. ما باید ببینیم در کجا قرار داریم. این، یک نکته است که مخصوص این روزهاست. یعنی همه‌ی این حوادث، در این یک سال اخیر اتفاق افتاده است. من اگر پارسال در همین روزها با شما می‌نشستم صحبت بکنم، این مسأله وجود نداشت و ما به این تحولات توجه نداشتیم و هنوز این تحولات پیش نیامده بود. یک سال نمی‌گذرد که دنیا شروع به این تحولات کرده است. خیلی چیز عظیمی است. استکبار وانمود می‌کند که ایران از شعارهای خود دست کشیده است نکته‌ی دوم – که ما از زمان حضرت امام(ره) هم آن را فهمیده بودیم و امروز واضحتر می‌فهمیم – این است که یکی از مقاصد و اهداف استکبار جهانی در مقابله با جمهوری اسلامی و حکومت انقلابیِ قرآنی ما، عبارت از این است که در سطح ملتهای عالم، بخصوص ملتهای مسلمان، وانمود کند که ایران اسلامی، از شعارهای خودش دست کشیده است! حتّی من بسیاری از تقربها و علی‌الظاهر منت‌کشیهای غرب و بعضی از اقطاب آنها از خودمان را با این دید تحلیل می‌کنم. ممکن است این تحلیل، صددرصد مورد قبول همه قرار نگیرد، اما به‌هرحال مسأله‌یی است. بنابراین، این‌طور هم نیست که در بعضی از موارد فرض کنیم فلان کشور غربی یا فلان قطب غربی، دیگر تشنه و مرده‌ی رابطه‌ی با جمهوری اسلامی است و احتیاج مبرمی به آن دارد؛ برای این‌که اگر نباشد، آسمانش به زمین خواهد آمد! معلوم نیست همه جا این‌طوری باشد. در موارد متعدی، این تقربها و این نزدیک‌شدنها به جمهوری اسلامی و آنچه که در این روال از تبلیغاتشان مشاهده می‌شود، برای این است که این طرف قضیه را خراب کنند؛ یعنی به دنیا وانمود بشود که جمهوری اسلامی، دیگر آن جمهوری اسلامیِ انقلابیِ پرخاشگرِ ده سال قبل نیست و همه چیز تمام شد. استکبار جهانی و جناح دشمن ما در دنیا، از این قضیه منتفع است. دلیلش هم خیلی واضح است. دلیلش این است که اگر معلوم شد این‌جا – که پایگاه و مادر حرکتهای مردمی بر اساس اسلام در سراسر دنیا بوده – دچار تجدیدنظر در منش و روش انقلابی خود شده، آن حرکتها به خودی خود خشک خواهد شد و از بین خواهد رفت. لذا اینها این موضوع را تبلیغ می‌کنند. آنچه را که به اصطلاح آنها و در تعبیراتشان «تندروی» نام دارد، به صورت جریانی منعزل و جدا از روال کلی جامعه در جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند و سعیشان این است آن جریانی را که آنها می‌خواهند بگویند بازمانده‌ی دوران امام است، یک جریان کوچک و محدود وانمود کنند. اینها ترفندهای عجیبی است و تعجب

این است که در جمهوری اسلامی هم، بعضی باورشان می‌آید. وقتی که رادیوهای استکباری، در اظهاراتشان می‌گویند و اسم می‌آورند که میراث و راه امام در ایران، روی دوش چند نفر قرار دارد و دستگاه و روش کلی از این جدا شده است، خود آن چند نفر - اگر چند نفر فرضی نباشند و واقعیتی در جمهوری اسلامی داشته باشند - باورشان می‌آید و خیال می‌کنند که این‌طوری است. این، خیلی ساده‌لوحی است. از هیچیک از آرمانهای امام چشم‌پوشی نخواهیم کرد آنچه که امروز متن جامعه‌ی ماست، همان خط و راه امام است. آنچه که ما آن را به صلاح دین و دنیای خودمان می‌دانیم، همان چیزی است که با انگشت اشاره‌ی امام در مقابل ما باز شده و قدم در آن گذاشتیم و یازده سال باقدرت در آن حرکت کردیم و باز هم تا جان در بدن داریم، آن راه را ادامه خواهیم داد. از هیچیک از آرمانهایی که به وسیله‌ی امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) ترسیم شده، چشم پوشی نخواهیم کرد؛ چه در زمینه‌ی مسایل داخلی، چه در زمینه‌ی عدالت اجتماعی، چه در زمینه‌ی ترجیح پابرهنگان در نظام اسلامی و در کشور ما و نیز ترجیح منافع و خواستها و انگیزه‌ها و احساسات آنها بر مرفهان - و به تعبیر امام، مرفهان بی‌درد - چه در زمینه‌ی حمایت مردم از مسؤولان و آن را فریضه دانستن، چه در زمینه‌ی تکیه‌ی مردم بر نیروهای خودشان و حرکت به سمت جوشاندن سرچشمه‌های استعداد در درون کشور و خودکفایی، چه در زمینه‌ی مسایل خارجی، یعنی مقابله با استکبار، خط جدایی از ابرقدرتها و قدرتهای دخالت‌کننده؛ آن چیزی که با عنوان افتخارآمیز «نه شرقی، نه غربی» - در آن روزی که دنیا واقعاً بلوک‌بندی شرق و غرب داشت - معرفی می‌شد، مبارزه‌ی با قدرتهای ظالم و ستمگر عالم، مقابله و معارضه‌ی حتمی با هر نشانه‌یی از سلطه‌گری که در دنیا مشهود باشد - در هرجای دنیا فرقی نمی‌کند، از نظر ما تسلط چنگالهای نظام سلطه نسبت به هر ملت و هر کشوری و در هرجایی مردود است - و نیز در زمینه‌ی بزرگ واصلی شمردن مسأله‌ی فلسطین و بقیه‌ی خطوط روشنی که امام ترسیم کردند. پس، خط جمهوری اسلامی این است. غیر از این، ما راهی نداریم. غیر از این، ما راه نجاتی نمی‌شناسیم. غیر از این، هیچ تکلیف شرعی‌یی بر دوش خودمان احساس نمی‌کنیم. تکلیف شرعی ما این است. استکبار و تبلیغات و رادیوها و مغزهای فعالش، در درست کردن شکلها و جمله‌های تبلیغاتی تلاش می‌کنند، تا عکس این را در دنیا معرفی کنند. می‌گویند دو جریان وجود دارد: یک جریانِ اصلیِ وسیعِ معتقد به تجدیدنظر در مفاهیم زمان حضرت امام، و یک جریان کوچکِ بی‌خودی در گوشه‌یی و متکی به مثلاً چند نفر که به اصول حضرت امام اعتقاد دارد!! چنین چیزی وجود ندارد. اسارت جمهوری اسلامی در این است که با امریکا بسازد عرض ما این است که شما در دنیا باید این ترفند را باطل کنید. نباید بگذارید چهره‌ی انقلابی جمهوری اسلامی، در آن کشوری که شما هستید، اندکی مخدوش بشود. انقلاب، یک ارزش است. آن کسانی که تلاش می‌کنند انقلاب و انقلابگری را ضد ارزش کنند، همان کسانی هستند که بیشترین ضربه را از انقلاب خورده‌اند. تردید در مفاهیم انقلابی، ضد ارزش است. تردید در مبارزه‌ی با قدرتهای ستمگر و سلطه‌گر و ظالم، ضد ارزش است. راه نجات ملتها، در استقلال آنها از قدرتهای ستمگر است. همیشه سعی قدرتهای ستمگر این بوده که به ملتها ثابت کنند بی‌خود تکان می‌خورند و اشتباه می‌کنند. راه نجاتشان این است که زیر بال ما بیایند و پلکان دیگری از پلکان عروج در امور مادّی و سلطه‌ی نابحق بشوند! این را تفهیم می‌کنند. ما باور نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم بگذاریم ملتهای دیگر هم باور کنند. اگر کسانی خیال می‌کنند راه نجات این کشور و این ملت در این است که ما بالاخره جلوی این قدرتهای گردن کلفت عالم، دم از عدم تعرض و پشیمانی از بعضی از کارهایی که آنها اسمش را تندروی گذاشتند، بزنیم، دروغ می‌گویند. نخیر، این راه ذلت و اسارت ماست. اسارت جمهوری اسلامی در این است که با امریکا بسازد. اسارت جمهوری اسلامی و ملت ایران در این است که غرب احساس تسلیم و طوع در جمهوری اسلامی بکند. محال است که جمهوری اسلامی در مقابل دشمنان خدا، چنین حالت طوع و تسلیمی پیدا کند؛ آن‌گاه دیگر جمهوری‌اسلامی نخواهد بود. آن نظامی که به نام اسلام و به نام قرآن است، ولی در مقابل دشمنان خدا تسلیم می‌شود، دیگر جمهوری اسلامی نیست؛ جمهوری اسلامیِ امریکایی است، مکتب قرآن و راه انبیا نیست. آن چیزی که در راهش، جوانیها از بین رفت، جانهای طیب و طاهر از تن‌ها خارج گردید، خونها ریخته شد، برایش زحمتها کشیده شد، این دیگر

آن نخواهد بود. چهره‌ی جمهوری‌اسلامی نسبت به دشمنان خدا و متعرضان به حریم ملتها و شرف انسانیت و استقلال ملتها، چهره‌ی متعرض و عدم تسلیم است. ما بی‌اعتماد و مخالف و معارض بودیم و هستیم و خواهیم بود. سیاست جمهوری اسلامی و دیپلماسی ما، بر این پایه است. ارتباط با کشورها، مستلزم برگشتن از شعارهای انقلاب نیست بارها در جمعی که شماها با من داشتید، نشستیم صحبت کردیم. سؤال شده که آیا دفاع از ملتها و نهضتها، با روابط با دولتها منافاتی ندارد؟ جوابش هم داده شده که نخیر، منافاتی ندارد. دیپلماسیِ پخته‌ی به‌بلوغ‌رسیده‌یی وجود دارد که شعارهای انقلابیش را در همه جای دنیا سر دست خود می‌گیرد و از موضع عزت، با همه‌ی کشورها هم روابط صحیح و سالمی برقرار می‌کند. نمونه‌اش را هم مشاهده کردید. بحمداللَّه دیپلماسی ما در طول این چند سال اخیر، همین‌طور بوده است؛ هرچند آن اوایل، ثبات خیلی درستی نداشت. چرا نمی‌شود روابط برقرار کرد؟ خیلی هم خوب می‌شود. البته دشمنان می‌خواهند بگویند نمی‌شود، غرب می‌خواهد بگوید نمی‌شود، اگر می‌خواهید ارتباطات سالم و همکاری اقتصادی برقرار کنید، باید از شعارهای انقلابی بگذرید. ما هم در چشمشان نگاه می‌کنیم و می‌گوییم که اگر نمی‌شود، ما آن را ترجیح می‌دهیم. ما شعارها و منش و راه انقلاب را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهیم؛ اما عقیده‌ی ما این است که در این دنیای مادّی، از این بالاترش را هم می‌شود. در این دنیای مادّی، آن کسی که فکر و ایده‌یی دارد، او برنده است. ما کشور و ملت بزرگی هستیم. ما در نقطه‌ی مهمی از دنیا قرار داریم. ما روی ملتهای جهان تأثیر داریم. ما ملت کنارافتاده‌یی - مثل بعضی از ملتها که سرنوشت و خیر و شرشان به خودشان وابسته است و بس - نیستیم. نخیر، امروز، بودنمان و حرف و راه و شعارمان و پرچمی که به دست می‌گیریم، روی بخش عظیمی در خارج از محدوده‌ی مرزهای خودمان اثر می‌گذارد. ما این‌طوری هستیم. خیلیها دلشان می‌خواهد با چنین کشوری ارتباط داشته باشند. خیلیها به مصلحتشان است که با چنین کشوری خوب باشند. ارتباط داشتن با برخی یا بسیاری از کشورها، هیچ هم مستلزم این نیست که از شعارهای انقلابمان برگردیم. محیط سفارت باید محیط تدین باشد آقایان سفرا ! توجه داشته باشید، در کشورهایی که تشریف دارید، چهره‌ی شما، چهره‌یی انقلابی و یادآور امام - با همان خصوصیاتی که دنیا از امام می‌شناسد - باشد. البته توصیه‌ی برادرانه زیاد است. شما هم در طول این روزهای سمینار، قاعدتاً زیاد گفتید و شنیدید و من هم بارها در جمعهای شما آقایان تکرار کرده‌ام و شاید دیگر تکرارش لازم نباشد. محیط سفارت، باید محیط تدین باشد. این تعبیرات غیر متدین را کنار بگذارید که بچه‌ها، بچه‌های متعهد و خوبی هستند. متعهد، انقلابی، مبارز، در جای خود محفوظ؛ اما متدین باید باشند. متدین، یعنی آن کسی که سعیش بر این است که گناه نکند؛ سعیش بر این است که وظایف شرعیش را با دقت و موبه‌مو انجام بدهد؛ زن یک‌طور، مرد یک‌طور. این، متدین است؛ یعنی ملاحظه‌کننده‌ی جمیع وظایف شرعیِ رساله‌یی. باید در محیط سفارت رعایت کنید؛ یعنی سفارت باید یک محیط کاملاً اسلامی، مثل محیط داخل ایران و محیطهای تدین باشد که هر کس به آن‌جا وارد می‌شود، باید آن‌قدر از نماز و نیاز و دعا و ذکر و صدق و خوش‌اخلاقی و محبت و احترام و همکاری و کارراه‌اندازی و خوب کار کردن و پُر کار کردن و صمیمانه کار کردن و با چهره‌ی بشاش کار کردن و با مردم و مراجعان - بخصوص با محتاجان از مراجعان - منصفانه برخورد کردن و عادلانه برخورد کردن و مسایل شخصی را مطرح نکردن و دچار هیچ نوع - خدای نکرده - طمع مادّی و پولی نشدن ببیند، که باور کند شما مسلمانید. جاذبه‌ی تدین، بزرگترین جاذبه‌هاست. شما در هر کشوری که هستید، همین‌قدر که متدین باشید، اهل آن کشور، ایرانیان ساکن آن کشور، مراجعان به شما، اینهایی که از این‌جا می‌آیند، آنهایی که از آن‌جا می‌خواهند بیایند، دولتیها، مردم، هرکدام به شما مراجعه کردند، در دلشان می‌گویند: به‌به! آدم حظ می‌کند. وقتی در محیط سفارت وارد بشویم، باید این‌گونه باشید. مردتان باید این‌طوری باشد، زنتان باید این‌طوری باشد، کارمندتان باید این‌طوری باشد، آشپزتان باید این‌طوری باشد، معاونتان باید این‌طوری باشد. محیط، باید محیط اسلامی باشد. چیزهای غیراسلامی را از غیر مسلمین یاد نگیریم. چیزهایی که اسلام با آنها مخالف است، یادگرفتنی نیست. شما بالاتر از این هستید و باید باشید که خدای نکرده تحت تأثیر این چیزها قرار بگیرید. دیپلماسی ما در دنیا روزبه‌روز بهتر شده است یک خداقوّتِ

درست و حسابی هم بایـد به شـما عرض کنیم. واقعاً وزارت خارجه و شـما سـفرا و برادرانی که در این‌جا هستیـد و خود آقای دکتر ولایـتی و کسـانی که بـا ایشـان کار می‌کننـد، حقاً و انصافاً خـداقوّتی - نه از طرف ما - از طرف سـکان ملأ اعلی و ملائکه و ارواح طیبه‌ی اولیا لازم داریـد. خیلی کار می‌کنیـد. در این دنیای متلاطم، بعضـی از سـردمداران دنیا هسـتند که بـداخلاق و مادّی و پسـت هسـتند و آن طرفِ خط انسانیت قرار دارند. البته در بعضـی از آنها، چیزکی از معنویت و انسانیت هست؛ اما اغلبشان واقعاً آن طرفِ خط قرمز انسانیت و آدمیتنـد؛ مادّی، اهل بخور، خوروخواب، لـذت، شـهوت. اصـلاً برایشان زندگی این است. مسؤولیتش را هم که انجام می‌دهد، باز هدف غایی - به قول ما طلبه‌ها، داعی بر داعیش - آن است که لذت ببرد و خوش بگذراند؛ بی‌هدفها، بی‌غرضها، بی‌مقصودهـای معنوی! شـما در رابطه‌ی بـا اینهـا، واقعـاً خیلی آقـایی و شـجاعت و قـدرت بخرج می‌دهیـد که صبر می‌کنیـد و کـار می‌کنیـد. حقاً و انصافاً، بحمـداللّه روزبه‌روز دیپلماسـی ما در دنیا بهتر شـده است. الان از این ده سالی که گـذشت، اگر هر سالی را نسبت به سـال قبلش نگـاه کنیـد، می‌بینیـد که قـدمهای زیـادی پیش رفته‌ایم و کارهای خوبی انجام گرفته است. خداونـد ان‌شاءاللّه توفیقتان بدهد. ما هم وظیفه داریم که شـماها را دعا کنیم و کمک به شـما و توفیقتان را از خداوند مسألت نماییم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

بیانات در دیدار با مسؤولان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

بیانـات در دیـدار بـا مسؤولاـن صـدا و سـیمای جمهـوری اسـلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیـم رسانه‌هـای جمعی در دنیـا، یکی از حساسترین مراکز به نظر می‌رسد آنچه را که ان‌شاءاللّه به پیشـرفت کار صدا و سیما و رسیدن به همان نقطه‌یی که برادر عزیزمان (۱) مکرر در صـحبتشان اشاره کردنـد، کمک خواهد کرد، در میان بگذاریم و بگوییم. البته این را بدانید که میل و شوق من به این بود که بتوانیم قدری از شـما بشـنویم. درست است که رادیو و تلویزیون که کار شماست، دایم می‌گوید؛ اما مناسب است که قدری هم نظر و دیدتان را نسبت به مسایل مختلف و نسبت به پیشرفت این کار مهم، از خودتان بشنویم، که متأسفانه چنین کاری دست نداده اسـت. حالاـ دیگر در ایـن جلسـه نمی‌شـود؛ مگر بـاز جلسه‌ی محـدودتری باشـد که برادران بتواننـد درآن چیزی بگوینـد و قضـیه به صـورت یـک سـخنرانی مـن برای مسؤولاـن، تمـام نشـود. رسانه‌هـای جمعی در همـه جـای دنیـا، یکی از حسـاسترین مراکز اسـت؛ مخصوص ایران نیست. دلیـل آن هم واضـح است؛ زیرا همه چیز یـک دسـتگاه تبلیغاتی و یک وسـیله‌ی عمومی مثل صـدا وسـیما - خوبی و بـدی آن، کاری که در آن انجام گرفته باشد و تلاشـی که شـما انجام می‌دهید - هر لحظه جلوی چشم مردم است. این‌طور نیست که شـما امروز کاری را در صـدا و سیما انجام بدهیـد و اثرش مشـهود نباشـد. نه، هر کاری که در صدا و سـیما انجام بگیرد، آثـارش خیلی زود مشاهـده می‌شود. البته برنامه‌هـای بلندمـدت هم هست؛ مثل همین تربیت عناصـر کارآمـد که نتایـج آن را بعـدها انسـان می‌بینـد؛ لیکـن آن خـارج از اداره‌ی روزمره‌ی ایـن تشـکیلات اسـت. طـبیعت اداره‌ی روزمره‌ی ایـن تشـکیلات آن اسـت که انعکاسش و تلقی و فهم مردم از آن، تقریباً بلافاصله است. شما امروز برنامه می‌سازید و این برنامه را حداکثر یک هفته، دو هفته، یا یک ماه دیگر اجرا خواهید کرد؛ یعنی خیلی زود دیده می‌شود. دستگاهی که اثرش این‌طور سریع و عمومی است، انتظارات مختلفی در قبال آن هست. این‌جا انصافاً جای خیلی حساسی است؛ گیرم که نظامی پشت سر این رسانه نباشد که مکتب و خط مشی و راهی دارد. اگراین گونه باشـد - که هست - طبعاً حساسیت این تشـکیلات خیلی بیشتر خواهد شد. لذا در زندگی مردم، این تشـکیلات، تشـکیلات فوق‌العاده حساس، مهم و تعیین‌کننـده‌یی است. کار خوب و بـد و خدمت و خدای نکرده سوءعمل در این تشـکیلات، با جاهای دیگر فرق می‌کند؛ چون تأثیرش عمومی و سـریع است و سـطح کارش خیلی وسیع و محسوس و مشهود می‌باشد. لذا من این را واقعـاً از صـمیم قلـب می‌گـویم. شـما کـار خیلی مهـم و پُردغـدغه‌یی را انتخـاب کرده‌ایـد اولیـن حرفی که بایـد به مسؤولاـن این تشـکیلات زد، خـداقوّتی و تشـکر اسـت. این واقعیت است که شـما کـار خیلی مهم و کوبنـده‌ی اعصـاب و پُردغـدغه‌یی را انتخـاب

کرده‌اید. هر نمونه‌ی خوب و هر اثر مطلوبی که در کار شما مشاهده گردد، واقعاً جای آن دارد که عمیقاً و صمیمانه از شما تشکر بشود. من هم این تشکر را از شما دارم و امیدوارم که خداوند به شماها کمک کند، تا بتوانید این کار را خوب و کامل و متکامل ادامه بدهید. باید به این فکر باشید که کار را متکامل کنید؛ یعنی باید روزبه‌روز بهتر بشود. درست است، من هم این معنا را تصدیق می‌کنم که بین صدا و سیمای کنونی جمهوری اسلامی، و آنچه که مورد توقع است، فاصله است. این فاصله را چه کسی باید پُر کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند پُر کند، مگر شما مسؤولان و دست‌اندرکاران. بدون اطلاع و آشنایی با مشکلات، از بیرون نمی‌شود این کار را کرد.این کار از درون، با مدیران دلسوز، با کارگزاران علاقه‌مند، با ابتکارهایی که در کارها اعمال خواهد شد و با شدت احساس مسؤولیت عملی است، و مابایـد این کار را بکنیم. صدا و سیما را باید در جهت یک دانشگاه پیش ببریم نکته‌ی خوبی در صحبت برادر عزیزمان، جناب آقای هاشمی بود. ایشان گفتند بعضی جاها به ما می‌گویند که شما با رادیو چه کار می‌کنید، تا ما هم آن کار را بکنیم. این، نکته‌ی خیلی مهمی است. لزوماً به این معنا هم نیست که همه‌ی آنها آمده‌اند و رادیوی ما را دیده‌اند و چون ملاحظه کرده‌اند که خیلی سطح بالاست، گفته‌اند که شما چه‌کار می‌کنید. نه، آنها غالباً رادیو و تلویزیون ما را ندیده‌اند. این به معنی انتظارات آنهاست. یعنی الان در کشورهای اسلامی و انقلابی و نیز در بسیاری از کشورهایی که نه اسلامیند و نه انقلابی، و می‌خواهند کشورشان را خوب اداره کنند، این فکر وجود دارد که نظام جمهوری اسلامی، با این‌که اعلام می‌کند صدا و سیمایش دانشگاه است، چه‌کار می‌کند. می‌خواهند از تجربیات ما سر دربیاورند و استفاده کنند. من خوف این را دارم که اگر آنچه را در اختیار است، به آنان بدهیم، توقع آنها برآورده نشود. به‌هرحال، این توقع و انتظار از ما وجود دارد؛ ما باید این را بدانیم. صدا و سیما را واقعاً باید در جهت یک دانشگاه پیش ببریم. البته این‌جا حرفهای زیادی هست و می‌دانید که من هم اهل حرف و بحثم. در این زمینه‌های فرهنگی، خیلی حرفِ گفتنی و شنیدنی وجود دارد. من نمی‌خواهم وارد آن مقولات بشوم که کسی مثلاً بگوید صدا و سیما یک کانال است و اگر فقط یک فکر و ایده‌ی خاص را به مردم بدهند، آیا منافی با اصول دمکراسی است یا نه. به نظر ما، این حرفها، حرفهای تمام‌شده و حل‌شده‌یی است. دنیای امروز، دنیای سرشار از فساد و ظلم به انسانها یک نظام، با یک انقلاب و با یک مکتب مترقی و پیشرفته و با یک حالت بسیار ممتاز سیاسی در دنیا اداره می‌شود و سخن گفتنی دارد و می‌خواهد آن را به مخاطبان خودش - چه در داخل و چه در خارج - بگوید. این سخن، باید از رسانه‌ها گفته بشود و نه چیز دیگر. از سابق هم در میان بعضی از هنرمندان، بحث وقت پُرکن باب اوقات بی‌کاری، هنر موظف، هنر غیرموظف، هنر فرمایشی، این‌که آیا به هنرمند می‌شود گفت این کار را بکن، یا نمی‌شود گفت، مطرح بوده است که به نظر من اینها حرفهای خیلی کهنه‌یی است. دنیای امروز، یک دنیای سرشار از فساد و غرقه‌ی در فساد است؛ این‌که اصلاً منکر ندارد. لازم نیست که آدم آخوند و مقدس‌مآب باشد، تا بگوید این دنیا، دنیای فاسدی است. دنیا، دنیایی است که در آن، سیاست در خدمت دوشیدن و داغ کردن انسانهاست؛ دنیایی است که در آن، پول برای قشر عظیمی - که قدرت هم در دست آنهاست - معبود و مطلوب نهایی است و هیچکدام از ایده‌آلهای بشری برای آنها مطرح نیست. این کمپانیداران و این اداره‌کنندگان سیاست و اقتصاد دنیا را نگاه کنید؛ اینها چه کسانی هستند؟ آیا برای اینها، آرمانهای بشری یک ذره مطرح است؟ دنیایی که در آن، سیاست و روابط بین‌المللی و حتّی روابط دولتها و مردم، بر مبنای دروغ و فریب و ریاکاری استواراست؛ دنیایی که یک دولت خجالت نمی‌کشد که به کشتار عظیم هزاران انسانی که با او هیچ دشمنی ندارند و نداشتند، اعتراف کند! اعتراف که نه، به حادثه‌ی هیروشیما افتخار کند! همین دو سال قبل از این، امریکا اعلام کرد که ما از حادثه‌ی هیروشیما احساس خجلت نمی‌کنیم! این، انحطاط دنیاست. در چنین دنیایی، یک کشور و یک ملت، بعد از چند قرن قربانی سیاستهای مداخله‌گر وسودجو شدن، حالا به خود آمده، احساس شخصیت و قدرت کرده، حرفی داشته، ایمانی داشته، ایمانش را در یک چارچوب قابل ارایه در دنیا ارایه کرده، انقلابی به وجود آورده، نظام وابسته‌ی فاسد بدبختی را بیرون کرده، خودش نظامی را ایجاد نموده و با معارضه‌طلبیها و شاخ و شانه کشیدنهای قدرتهای دنیا هم دارد مقابله می‌کند. چنین نظامی حرف

دارد. اسلام امروز زیباترین پیامها را برای انسان دارد اسلام امروز چیز کمی نیست. اسلام امروز زیباترین و پُرمعناترین و پُرفایده‌ترین پیامها را برای انسان دارد. این، یک واقعیت است. حالا در این شرایط و موقعیت که اسلامی آمده، حکومتی تشکیل داده، نظام و انقلابی را با این عظمت راه انداخته و همه‌ی گرگهای دنیا هم در مقابل این نظام دندان تیز کرده‌اند، ما بیاییم و در داخل رادیو و تلویزیون و یا خارج آن بحث کنیم که آیا حتماً رادیو و تلویزیون بایستی مفاهیم پذیرفته شده‌ی دولت یا نظام را به عنوان نظرات اصلی مطرح کند؛ یا نه، آن هم یک نظر مثل نظرات دیگر است! این، اصلاً قابل بحث و قابل طرح نیست. من از این قضیه گذشتم، نمی‌خواستم آن را مطرح بکنم؛ ولی پیش آمد. بنابراین، صدا و سیما را دانشگاهی برای تدریس اصول اسلام انقلابی‌بدانید. برداشت ما از صدا و سیما این است. امام که فرمودند «دانشگاه»، در دانشگاه چیزی تدریس می‌شود؛ در این دانشگاه چه چیزی می‌خواهد تدریس بشود؟ آنچه که در این دانشگاه تدریس می‌شود، عبارت از پیامها، پایه‌ها، مفاهیم و درسهای اسلام ناب و اسلام انقلابی و اسلام واقعی است. این، آن چیزی است که در صدا و سیما ایده‌آل است. ما می‌خواهیم به این نقطه برسیم؛ ولی فاصله داریم. شما بیش از من هم این را می‌دانید. من عیوب صدا و سیما را خیلی می‌دانم؛ اما مطمئناً هر کدام از شما در بخش خودتان، بیش از من معایب را می‌دانید. البته بیش از من هم تلاشها و اخلاصهایی را که در آن‌جا خرج شده و می‌شود، می‌دانید؛ در این هم بحثی نیست. صدا و سیما باید گرایشهای اصولی نظام را ارایه کند من وقتی که برای این دیدار فکر می‌کردم، هیچ به فکراین نبودم که این دیدار به صورت یک دیدار تبلیغاتی مطرح بشود؛ فقط می‌خواستم با شما برادران کارگزار صحبت بکنم. البته خوشبختانه ما از این‌گونه صحبتها با مسؤولان صدا و سیما داریم؛ با آقای هاشمی مکرر و تقریباً مرتب، با بعضی از مسؤولان دیگر هم کم و بیش تبادل نظر هست؛ اما در مجموع می‌خواهم اینها را با شما صحبت کنم. رادیو و تلویزیون ما باید گرایشهای اصولی نظام را با تمام قوّت و قدرت و هنرش از آب در بیاورد و ارایه کند. در همه‌ی بحثها و تمام آنچه که شما از این رسانه و از این قوطی خارج می‌کنید و به گوش و قلب مستمعتان می‌رسانید، باید این نکته رعایت بشود. گرایشهای اصولی نظام را پیدا کنید و آنها را منعکس نمایید. البته قبل از این جلسه، با آقایان راجع به مسایل اسلامی و گروه معارف صحبت داشتیم و خاطره‌یی را برای آنان نقل کردم. این‌طور نباشد که به نام اسلام چیزی را بگوییم که سست باشد، یا چیزی را ببافیم که فقط شکل، شکل اسلامی باشد؛ مثل این نماهای تلویزیونی - عکس گنبد و بارگاه و مانند آن - که شماها برای فیلمها درست می‌کنید و چیزی را از دور نشان می‌دهید. ارایه‌ی چنین چیزهایی از اسلام، یک چیز پوکِ پوچِ کم‌مایه است که فقط یک زر و زیور دروغی، آن هم ظاهری و سطحی را نشان می‌دهد. حقیقتاً بایستی مفاهیم و معارف اسلامی پخش و منعکس بشود. علاوه‌ی بر این، صدا و سیما کوشش کند که مردم متدین بشوند. یکی از وظایفی که واقعاً باید آقایان به آن توجه کنند، متدین‌سازی است. کاری کنید که مستمعتان بر اثر صحبت شما، حقیقتاً به صورت عمیق متدین بشود. یکی دیگر از این گرایشهای اصولی، ضدیت با سلطه‌های استکباری است. امروز دیگر شاید نشود مثل سابق، خیلی «شرق و غرب» گفت. شرق وغربی به این معنا و تقسیم‌بندی‌یی به این شکل، خیلی معنا ندارد؛ اما ضدیت با دشمنان نظام جمهوری اسلامی و مقابله با دخالت این سلطه‌هایی که هستند، باید در تمام برنامه‌های صدا و سیما محسوس باشد. در نظام جمهوری اسلامی، تکریم شأن انسان - که یکی از ویژگیهای اسلام است - ارزش دادن به انسان، رشد دادن انسان، انسان را در کار شایسته‌ی خودش به کار گرفتن و نیروهای او را در خدمت اهداف متعالی جوشاندن، یکی دیگر از گرایشهای اصولی است. طرفداری سیاسی از دولت، یک گرایش اصولی طرفداری سیاسی از دولتی که امروز بر سر کار است، یک گرایش اصولی است. باید این در تمام برنامه‌های شما محسوس باشد؛ از خبرتان گرفته، تا برنامه‌های اقتصادی و سیاسی. ملاحظه کنید، در طول این ده سالی که حیات بابرکت امام ادامه داشت، هر دولتی سر کار بود، امام مقید به دفاع از آن بودند. با این‌که شما می‌دانید، دولتهایی سر کار بودند که بعضی از آنها وقتی کنار رفتند، مغضوب امام و امت بودند؛ اما تا وقتی که سر کار بودند، امام از آنها حمایت می‌کرد. حمایتهایی که ایشان از بعضی از رؤسای جمهور و نخست‌وزیران در اوایل انقلاب کردند، هنوز یادمان است. چرا؟

چون دولتی سرکار بود که مسؤول بود. این صدا و سیمایی که متعلق به این ملت است - دولت هم که متعلق به ملت و با پول جیب این ملت اداره می‌شود - نمی‌تواند بزرگترین مصلحت ملت را ندیده بگیرد و فدا کند. مثلاً در برنامه‌های معمولی، قصاید غرایی در مدح دولت و رئیس دولت بخوانند؛ اما در یک برنامه‌ی طنز، یا در یک برنامه‌ی سیاسی و اقتصادی، زیرآب همه چیز را بزنند! متأسفانه گاهی این چیزها دیده می‌شود. همین اواخر، برنامه‌یی بود که متأسفانه به شکلی ظالمانه یکی از سیاستهای دولت را با صورت حق‌به‌جانبی کوبید؛ آن هم رسانه‌ی متعلق به دولت و نظام! این، هیچ به مصلحت نیست. واقعاً یکی از گرایشهای اصولی ما این است. بد نیست من این را به شما بگویم که گاهی بعضیها ایراد می‌گیرند، و آن وقت هم به حضرت امام(رضوان‌اللّه‌علیه) ایراد می‌گرفتند که چرا شما این‌قدر با مراقبت و دقت و وسواس، از دولت پشتیبانی می‌کنید. من واقعاً از این حرف تعجب می‌کنم. من گاهی برای بعضی از نزدیکان و دوستان مثال زده‌ام و گفته‌ام که اتومبیلی است که تمام دار و ندار من - فرزندان، عزیزان، ثروت و موجودیم - در آن است و راننده‌ی ماهری هم پیدا کرده‌ام که از راه بسیار خطرناکی این اتومبیل را می‌برد. من همه چیزم به این اتومبیل بسته است. اگر یک وقت چیزی هم ببینم که به نظرم ناخوشایند بیاید، کلمه‌یی که یک ذره حواس آن راننده را پرت کند و او را مشغول نماید و نتواند این راه پُرپیچ‌وخم و خطرناک را به سلامت طی کند و با عافیت به سرمنزل برساند، من مطلقاً آن کلمه را نخواهم گفت، تا خدشه‌یی به این اتومبیل وارد نشود. حالا شما می‌گویید که مثلاً چرا ما یک دفعه از این طرف، وزنه‌یی را محکم به این ماشین نمی‌کوبیم و نمی‌گوییم که آقای راننده! این چه نوع رانندگی است؟ یا چرا در فلان نقطه آن‌طور شد؟ یعنی به‌دست خودمان، همه چیز نظام را در خطر بیندازیم؟! این خیانت است. آن کسی که از پشت گردنه، یک‌دفعه جلوی اتومبیل می‌پرد و یک فریاد بی‌خود می‌کشد، دارد خیانت می‌کند؛ خیال می‌کند که خدمت می‌کند. حالا در این وضع حساس بعد از انقلاب، وقتش نیست. دوازده سال است که در نهایت حساسیت حرکت می‌کنیم واقعا دوازده سال است که ما در نهایت حساسیت حرکت می‌کنیم. من کمتر ملتی را می‌شناسم - حتّی ملتهای انقلابی - که بعد از دوران انقلاب، وضعشان مثل ما حساس بوده باشد. شما به این انقلابهایی که در زمان ما اتفاق افتاده و ما از آنها خبر داریم، و نیز به آنهایی هم که قبلاً اتفاق افتاده و خوانده‌اید، نگاه کنید. مثلاً ده سال اول بعد از انقلاب این کشور همسایه‌ی ما - شوروی - را با ده سال اول انقلاب ما مقایسه کنید. یا مثلاً ده سال اول این همه انقلابهایی که در آفریقا و امریکای لاتین، در طول این چند ده ساله اتفاق افتاده است، مقایسه کنید، خواهید دید که اوضاع هیچکدامشان - هر کدام به دلیلی: اوضاع جهانی، سرگرمی قدرتها و مسایل گوناگون داخلی و خارجی - به حساسیت و خطورت و اهمیت وضع ما نبوده است. در چنین وضع حساسی، ما چه‌طور می‌توانیم رها کنیم و اجازه بدهیم که کسانی همین‌طور بی‌مسؤولیت نقطه‌یی را بگیرند - که به نظر آنها نقطه‌ی ضعف است - و به دولت و مسؤولان حمله کنند؟ غرض، در این شرایط، من هرگونه تضعیفی که نسبت به مسؤولان نظام، بخصوص نسبت به دولت انجام بگیرد، خیانت می‌دانم. شما باید در مقابل تبلیغات دشمن نسبت به انقلاب، سینه سپر کنید من می‌گویم که صدا و سیما باید در مقابل تبلیغات دشمن نسبت به انقلاب، سینه سپر کند. الان رسانه‌های زیادی در دنیا هستند که با تبلیغات خود، کار براندازی را به شکل سنتی انجام می‌دهند! این کار، خیلی هم عملی است. یعنی اگر واقعاً نظامی روی پای خود محکم نباشد، راحت می‌شود آن را با یک رادیوی برون مرزی از صحنه خارج نمود و نابود کرد؛ همین کاری که الان ابرقدرتها نسبت به انقلابهای گوناگون و بیش از همه نسبت به ما می‌کنند. منتها آنها کور خوانده‌اند؛ چون نظام ما پایه‌ی محکمی دارد و روی دوش مردم و در دل آنهاست. شما باید در مقابل این حرکت موذیانه‌ی رسانه‌ها، واقعاً سینه سپر کنید. هرجا رسانه‌ها روی نقطه‌یی تکیه می‌کنند، شما اگر قبلاً پادزهرش را نداده‌اید، بعداً بدهید. تبلیغات دروغی که آنها الان می‌کنند، رسانه‌های ما باید در مقابلش خیلی قوی بایستند. شما بایستی ابتکار هم بکنید. این ابتکار برنامه‌ی «بررسی رادیوهای بیگانه» که صبحهای جمعه پخش می‌شود، یک زمان خیلی خوب حرکت می‌کرد؛ اما حالا قدری یکنواخت و دور از انتظار شده است و به آن شکل سابق نیست؛ که باید در آن باز هم ابتکار انجام بگیرد. یعنی باید به‌طور همه جانبه، آن سخن درست و آن

نکته‌ی بجا را ببینند و مطالعه کنند و در مقابل، آنچه را که دشمن می‌گوید، بیرون بیاورند و نقاط زیبای نظام را به چشم مردم بکشانند. صدا و سیما باید نقاط زیبای نظام را نشان بدهد گاهی چیزهایی مشاهده می‌شود که انصافاً سزاوار نیست. مدتی پیش، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب، تلویزیون را نگاه می‌کردم. برنامه‌یی بود که از پیشرفتهای انقلاب تعریف می‌کرد. دیدم فیلمی که نشان داده می‌شود، به هیچ‌وجه پیشرفت و سازندگی را ترسیم نمی‌کند. مثل این است که فرض کنید سرپرست بچه‌ی یتیمی، در مقابل کسانی که اعتراض می‌کنند، بگوید من واقعاً به این بچه خیلی کمک می‌کنم؛ اما در همان حالی که این حرفها را می‌زند، گوش این بچه را هم همین‌طور بپیچاند! به او متذکر می‌شوید، درست است که می‌گویید من حمایت و کمک می‌کنم، اما عملت خلاف گفته‌ی تو را ثابت می‌کند؛ یعنی آنچه که در واقع وجود دارد و چشم می‌بیند، با زبان تطبیق نمی‌کند. من دیدم که این تلویزیون، همین کار را کرده است؛ یعنی از چیزهای بی‌ربطی فیلمبرداری کرده، آنها را نشان می‌دهد، و درعین‌حال از پیشرفتهای انقلاب هم می‌گوید! آیا واقعاً پیشرفتهای انقلاب همین موارد است؟ این همه کار در طول دوران انقلاب شده است. این نکته‌یی که ایشان گفتند، خیلی مهم است. ایشان می‌گویند سرمایه گذاریهایی که ما بعد از انقلاب کرده‌ایم، دو برابر همه‌ی سرمایه‌گذاریهایی است که در گذشته شده است. این، یک قلم است؛ در حالی که ما در آموزش و پرورش، در کارهای جاده‌سازی، در مدرسه‌سازی، در عمران روستاها و در شهرهای مختلف، الی‌ماشاءاللّه از این قبیل داریم؛ اینها را نشان بدهند. به نظر من، آن‌طور کارها موذیانه است. باید نقاط زیبای نظام را، چه در رادیو و چه در تلویزیون، روشن کنند و نشان بدهند. آنچه در مورد این رسانه‌ی مهم، مطلوب و ایده‌آل است، عبارت از این است که دانشگاهی باشد که در آن، عالیترین و زیباترین مفاهیم انقلاب، به شکل هنرمندانه ارایه بشود و جاذبه داشته باشد؛ نه این‌که فقط چیزی را بگویند، بدون این‌که فکر جاذبه و تأثیر آن باشند. از هنر استفاده بشود و حرکت‌بخش باشد و تکلیف مردم و قشرهای مختلف را معلوم کند. یعنی زن انقلابی و مسلمان، جوان انقلابی و مسلمان، روستایی و شهری، باسواد و کم‌سواد، متخصص و معمولی، هر کدام وقتی پای رادیو یا تلویزیون می‌نشینند، در برنامه‌هایی که شما به اینها می‌دهید، تکلیف خودشان را بفهمند که باید چه‌کار بکنند؛ راهشان روشن بشود. برنامه‌های بی‌فایده و بی‌محتوا را مطلقاً پخش نکنید فیلم خنثای بی‌اثرِ بی‌محتوای بدون پیام، مطلقاً پخش نکنید. برنامه‌ی بی‌فایده‌ی بی‌محتوایی که فقط یک وقت و یک فاصله‌ی زمانی را پُر می‌کند، مطلقاً پخش نکنید. بعضی از برنامه‌ها این‌گونه است. چند سال قبل از این، من یک برنامه‌ی مذهبی را از رادیو گوش می‌کردم. الفاظ علی‌الظاهر مذهبی و باطناً پوک، سجعها بی‌خودی، و عبارتها قدیمی بودند. یک نثر زیبای قدیمی نبود؛ بلکه عبارت من‌درآوردیِ ساختنیِ چرندی را به شکل عبارات مذهبی درآورده بودند و گوینده هم همین‌طور پشت سرهم می‌گفت. من که آخوند و اهل دین و اهل این فنّم، هرچه گوش کردم که ببینم در این بحث نیم ساعتی که مرتب هم حرف می‌زد، چه می‌خواهد بگوید - می‌خواهد توحید را ثابت کند؟ می‌خواهد نبوت یا قیامت را ثابت و یا رد کند؟ - دیدم که اصلاً هیچ مفهومی ندارد. این، یک بحث خنثی است. من می‌گویم اگر شما این برنامه را برای این آوردید که این‌جا خالی است، از شنوندگان عذرخواهی کنید و بگویید: شنوندگان! متأسفانه به قدر این یک ساعت، برنامه‌ی مناسب شما پیدا نکرده‌ایم؛ این یک ساعت تعطیل. این، خیلی بهتر و پُرجاذبه‌تر و منصفانه‌تر است. بعضی از فیلمها ساخته و نشان داده می‌شود که بی‌محتواست. البته من چون اهل فن نیستم، متأسفانه نمی‌توانم در باب ساخت و پرداخت و کارهای هنری آن نظری بدهم - ای کاش می‌توانستم در آن زمینه‌ها هم نظر بدهم - اما به عنوان بیننده‌یی که پای تلویزیون می‌نشیند و خیلی هم از معارف زمان بیگانه نیست، می‌توانم نظر بدهم: انصافاً بی‌جاذبه و بی‌محتوا بود. می‌ترسم به آن فیلمی که مورد نظر است، اشاره کنم و کارگردان و هنرمندش بی‌خود مورد طعن قرار بگیرند؛ اما واقعاً الان مواردی که بتوانم اشاره کنم و اسم فیلمها را بگویم جلوی چشم من است. اینها را پخش نکنید؛ حتّی تولید نکنید. در صدا و سیما، از تولید باید مراقبت شود من همین‌جا استفاده کنم و نکته‌یی را بگویم. از تولید - بخصوص در سیما - باید مراقبت بشود. آقایانی که مسؤول این کار هستند، به این اکتفا نکنند که به یک تهیه‌کننده بگویند مثلاً فیلم بیست دقیقه‌یی، یک‌ساعتی، یا ده‌ساعتی در

این موضوع تهیه کن. نه، باید در تمام طول مدت کار، ابزارها و چشمها و بینشهای سرشار از بصیرتی مراقبت داشته باشند، ببینند چه چیزی از آب درمی‌آید. اگر خدای نکرده یک تهیه‌کننده، مسؤولیتش یک ذره ضعیف باشد، کار خراب خواهد شد. اگر شما مراقبت نکردید، ممکن است در فیلمنامه چیزی گنجانده بشود که آن کارگردان و آن بازی‌کن بیچاره هم همان را اجرا بکند. چیز بدی از آب درمی‌آید؛ کمااین‌که گاهی چنین چیزی هم مشاهده می‌شود. اینهایی که مطرح می‌کنم، از بَر نیست؛ از روست؛ یعنی چیزهایی است که دیده و مشاهده شده است و می‌شود نمونه‌هایی را ذکر کرد. فرض بفرمایید نسبت به یک داستان تاریخی فیلمی بسازیم که نتیجه و مفهوم آن، چیزی خلاف واقعیت و دروغ باشد. آیا این، درست است؟ باید شما بالای‌سر فیلمنامه‌نویس باشید و مراقبت کنید. حالا اگر فیلمنامه خوب از آب درآمد، آن کارگردان، یا حتّی یک نفر از هنرمندان، چنانچه بخواهند یک‌جا حرکتی انجام بدهند، یا کلمه‌یی را اضافه بکنند - که به‌طور معمول این کار انجام می‌گیرد - می‌توانند این کار را بکنند. در غیر این صورت، شما باید بیایید و بگویید حالا که فیلم ساخته شده است، آن را چه‌کار کنیم؟ یا باید آن را پخش کنید، یا فیلمی که این همه پول برایش خرج شده است، پاره کنید و دور بریزید. مراقبت، چیز خیلی مهمی است. مدیران بخشهای مختلف، باید به مراقبت نسبت به محوطه‌ی کارخودشان و تشویق و تنبیه، خیلی اهمیت بدهند. منظورمان از تنبیه، تنبیه قضایی و نوع کار قضایی نیست؛ بالاخره ترتیب اثر داده بشود. اگر کسی خوب و صحیح و مطابق برنامه کار می‌کند، باید تشویق شود. کسی هم که تخطی می‌کند، کار بد انجام می‌دهد، رعایت مصلحت نظام و مفاهیم مطلوب برای نظام را نمی‌کند و برخلاف اسلام و مفاهیم انقلاب چیزی را می‌گنجاند، باید با او برخورد شود. من برای همین برنامه‌های اول فروردین امسال، چند تذکر داده‌ام؛ ولی هنوز فرصت نکرده‌ام از آقای هاشمی بپرسم که چه شد؟ رسیدگی شد، یا نشد؟ نمی‌شود که یک ملت منتظر بنشینند، بعد یک نفر برخلاف میل آنها و علی‌رغم خواست یک انقلاب، بیاید و برنامه‌یی را بین برنامه‌ها بپیچد و آن‌جا بگذارد؛ این‌که نمی‌شود. مراقب زبان فارسی در صدا و سیما باشید نکته‌ی خیلی مهم دیگر، راجع به زبان فارسی است. یک بار دیگر هم چند سال قبل از این، در همان محل خودتان که آمده بودم، این بحث را کردم. از غلطگویی، واقعاً انسان خیلی جوش می‌خورد. وقتی که غلطی گفته می‌شود - بخصوص در بخشهای پُرشنونده، مثل خبر و امثال آن - واقعاً مثل این است که کسی یک سیلی به من می‌زند! غلطهایی که گفته می‌شود، ممکن است غلط عبارتی، غلط ناشی از بی‌توجهی، یا ناشی از این‌که از کتاب درست منتقل نشده است، باشد. فرض کنید در برنامه‌ی خوبی که رادیو پیش از ساعت ۲ بعد از ظهر دارد و چیز پُرجاذبه‌یی هم است، یک‌دفعه یک غلط گفته شود. من یک روز بعدازظهر می‌خواستم این برنامه را گوش کنم و بعد هم اخبار را بشنوم و قدری بخوابم. گوینده چیزی را غلط خواند - غلط ادبی و عبارتی - و من هم در آن روز واقعاً چند ساعت خواب از سرم رفت! این‌که می‌گویم مثل آن است که یک سیلی می‌زنند، مبالغه نیست. تازه این کم است؛ گاهی بعضی از غلطها، مثل یک سیلی ویک مشت است! بعضی از غلطها هم مثل یک سیلی و یک مشت و یک لگد است! اتفاقاً یادم است که او می‌خواست راجع به «جاحظ» صحبت کند. اسم جاحظ، «عمرو بن‌بحربن محبوب» است؛ ولی او «عُمر بن بحرین محبوب» خواند! وقتی آدم جاحظ به این معروفی را این‌طوری بشنود، واقعاً خیلی جوش می‌خورد. ای کاش آن وقتی که غلطی گفته می‌شود، کسی غیر از من شنونده نباشد. ممکن است شنونده‌تان، یک ادیب، یک فاضل، یک منتقد نظام، یا یک دشمن شما باشد. من خوفم از دشمنان شماست که نگویند ببینید اینها با زبان فارسی چه می‌کنند. بنابراین، زبان فارسی واقعاً خیلی مهم است. باید مراقبت و دقت گردد و برای کسانی که خوبند، جایزه گذاشته بشود. یکی از مشکلات، مسأله‌ی موسیقی است مسأله‌ی موسیقی هم یک مسأله‌ی دیگر است. آقای هاشمی راست می‌گویند، واقعاً یکی از مشکلات، این مسأله‌ی موسیقی است. خیلی سخت است که ما بتوانیم خطی بکشیم و بگوییم این‌جا مرز است؛ اما من می‌خواهم بگویم که مصداقهای واضح دارد. بین آن ساز و آواز حلال و طیب و طاهر، با آن ساز و آوازی که مکروه و یا حرام است، خط دقیقی نکشیده‌ایم که مثلاً بگوییم این یکی، این مقدارش که بالا رفت، یا این ساز که اضافه شد، خراب گردید. به این دقت نمی‌توانیم؛ اما بالاخره در این طیف وسیع، دو نقطه

وجود دارد که یکی قطعاً حلال و یکی قطعاً حرام است. قطعاً حرامی وجود دارد که آن را نباید مصرف کنیم. اگر موسیقی‌یی - حالا ـ اسمش را موسیقی سنتی بگذارید، یا موسیقی غیرسنتی - که یکی از دستگاههای معمولی موسیقی خودمان را هم با ساز ساده‌یی می‌زنند، اما شعر، یک شعر برانگیزاننده‌ی مهیج شهوت باشد، حرام است؛ خواننده هر کس می‌خواهد باشد. آن صدای خوش و سازی که با هم به کار بیفتد، تا جوانی را فرضاً به عمل حرام شرعی تحریک کند، کار حرامی است. سعدی و حافظ هم شعر عشقی محض دارند. این‌طور نیست که همه‌ی اشعار آنها عرفانی باشد. بعضیها به مسایل دینی و عرفانی، از خود ما واردتر شده‌اند! ما می‌گوییم که این شعر اشکال دارد؛ ولی آنها می‌گویند نه، این مفاهیم عرفانی دارد! این مفاهیم عرفانی که من نفهمم، چه مفاهیم عرفانی است؟! مفاهیم عرفانی، آن وقتی مفاهیم عرفانی است و قابل استناد و قابل تکیه می‌باشد، که فهمیده بشود عرفانی است. آن‌که هیچ فهمیده نمی‌شود عرفانی است، چه‌کسی می‌گوید عرفانی است؟! اگر مهیج شهوت و گناهان جنسی و بی‌بندوباری بود، اشکال دارد. موسیقیهای تند و محرک خارجی، اشکال دارد. البته موسیقیهایی هم هست که اشکال ندارد؛ ولی حالا ـ من نمی‌توانم نمونه‌های آنها را مشخصاً ذکر بکنم. اگر بخواهید و بنایش باشد، می‌شود قدری هم محدودتر و محصورترش کرد؛ اما من آن موارد اشکالدار را عرض می‌کنم. توسعه‌ی فنی مناسبی را برای صدا و سیما فراهم کنید توسعه‌ی فنی صدا و سیما هم مهم است. متأسفانه ما از لحاظ فنی هم تا آن حد مطلوب فاصله داریم. من با آقای رئیس‌جمهور صحبت کردم، دیدم که دولت برای توسعه‌ی فنی صدا و سیما کاملاً ـ آمادگی دارد. من واقعاً در این قضیه استدلال دارم، که حالا جای بحث آن نیست. معتقدم که اگر ما تا حدی از هر جای کشور بزنیم و از لحاظ مالی به صدا و سیما بپردازیم، جا دارد و سرمان کلاه نرفته است. البته معتقد به بلندپروازیهای غیرعاقلانه هم نیستیم. آن استدلال را برای آقای رئیس‌جمهور و برادران عزیزمان در دولت گفتم، که برای آنان کاملاً ـ قابل قبول بود. گفتند اگر شما بگویید، ما حرفی نداریم که برای صدا و سیما مصرف کنیم. من حالا هم به آقای محمّد هاشمی می‌گویم، واقعاً بنشینید و توسعه‌ی فنی مناسبی را، نه چندان بلندپروازانه، بلکه به قدر نیاز، یا لااقل بخش قابل توجهی از نیاز و منطبق با امکانات دولت، فراهم بکنید. اگر ما بخواهیم افرادی کمک کنند، تا بخش فنی را توسعه بدهید، بحمداللّه لابد افراد خوبی هستند؛ من که نمی‌شناسم. باید افراد لایق، قابل، متدین و متعهد، در بخش فنی به کار گماشته شوند و مشغول گردند. حوزه‌ی فعالیت صدا و سیما انصافاً محدود است حوزه‌ی فعالیت صدا و سیما انصافاً محدود است. من یک وقت در ایام فروردین، با ماشین به قسمتی از کوههای شمال می‌رفتم. چون من عادت دارم که هر وقت در ماشین می‌نشینم، باید رادیو را روشن کنند، تا بشنوم، گفتم که رادیو را روشن کنید. شاید ده ایستگاه بیگانه در این رادیوی ما آمد - این جعبه‌ی نابفرمانِ سر به هوا - ولی رادیوی تهران نیامد! من پیش آن راننده و بعضی از برادران محافظ که با ما بودند، واقعاً خجالت کشیدم که آخر چرا؟! اتفاقاً صدای بعضی از رادیوهای ضد انقلاب که به ایرانیها پیام تبریک می‌دادند، مرتب چندبار آمد؛ ولی صدای رادیوی تهران نیامد! البته الان خیلی فرق کرده است. آن روزها را که می‌گویم، شاید مربوط به سه سال قبل از این است. الان بحمداللّه بهتر است؛ لیکن درعین‌حال باز هم شهرها و استانهایی هستند که شکایت دارند. من در دوره‌ی ریاست جمهوری که به استانها زیاد سفر می‌کردم، غالب جاهایی که می‌رفتم، شکایت رادیو داشتند. ما به ایلام رفتیم، تلویزیون را که روشن کردیم، دیدیم تلویزیون عراق را بهتر از تلویزیون ما می‌گیرد! تلویزیون را که باز کردند، دیدیم بله، تلویزیون عراق است؛ منتها چون بد و فاسد بود، آن را بستیم. تلویزیون خودمان که خوب و صالح بود و می‌خواستیم آن را تماشا کنیم، به زحمت و با مشکلات توانستیم تصویرش را ببینیم. این، واقعاً چیز خیلی مهمی است. شما حرف حسابی دارید و می‌خواهید به دنیا بگویید؛ اما چه‌طور می‌شود با بلندگوی ضعیف این حرفها را گفت؟ باید بلندگویتان قوی باشد. از تذکری که به شما می‌دهند، بی‌توقعیتان نشود موارد دیگری را هم یادداشت کرده بودم، تا در این‌جا مطرح کنم؛ ولی وقت گذشته است. درعین‌حال قبل از پایان صحبتم، لازم می‌دانم که به نکته‌یی اشاره کنم. من یک وقت با آقای هاشمی، راجع به بعضی از همین اشکالات صحبت می‌کردم. در ضمن صحبتهایشان متوجه شدم که فلان مدیر در فلان بخش

صدا و سیما، شنیده است که فلانی به کارش معترض بوده است؛ لذا دیگر روحیه‌ی کار کردن ندارد و معترض و ناراحت است. برادران! من این را به شما بگویم که از تذکر، بی‌توقعیتان نشود. آن وقتی کار بااهمیت شما آن ارزش والا را خواهد داشت، که از عیوب اساسی خالی باشد. چنانچه کسی عیوب اساسی را یادآوری کرد، شما باید از او تشکر کنید. آن دستگاهی که در دستان هنرمند و باقدرت شماست و زیر نظر مسؤول و صاحبتان قرار دارد - یعنی دستگاه صدا و سیما - دستگاه بسیار حساسی است؛ شوخی نیست. این چیزی نیست که اگر مثلاً آدم مشاهده کرد که فلان گوشه‌ی آن هم اشکالی دارد، بگوید این اشکال به خوبیهایش دَر. نه، فقط خوبیها باید گسترش پیدا کنند و زیاد بشوند. اعتقادم این است که شما مسؤولان مؤمن و علاقه‌مند و کارآمد می‌توانید؛ ما ابزارش را داریم. به اندازه‌یی که بتوانیم همین حرفها را به‌قدر کافی با مایه‌های هنر بیامیزیم و هنرمندانه ارایه بدهیم، ابزار خوب داریم. هنرمند زیاد داریم؛ منتها باید به حیطه‌بندیهای نظام توجه کنید و هیچ‌گونه تخطی و تخلفی را از اصول اساسی نظام و انقلاب اسلامی تحمل و اغماض نکنید. وقتی اغماض نکردید، وقتی رسیدگی کردید، همه چیز درست خواهد شد. این تذکرات، دوستانه و برادرانه و از روی دلسوزی و علاقه‌ی به شما و نیز علاقه‌ی به ملتی است که بایستی پای این تلویزیون و رادیو بنشینند و آن را داشته باشند. اگر خدای نکرده به گونه‌یی باشد که عده‌یی به یک دلیل، و عده‌یی به دلیل دیگر پای تلویزیون شما ننشینند، خسارت خیلی بزرگی است. اگر خرج کنید، ولی مستمع نداشته باشید، فایده‌یی ندارد. چنانچه یک عده از مؤمنین به یک دلیل ننشینند، یک عده آدمهای باذوق و بامعرفت و سطح اندیشه‌ی بالا هم به یک دلیل ننشینند، یک عده عناصر انقلابی دلسوز هم به یک دلیل ننشینند، آن وقت چه کسی پای این دستگاه می‌نشیند؟! آن‌گاه این همه خرج، این همه نیروی انسانی، این همه تلاش مخلصانه - که من بخشی از آن را در بازدیدی که چند سال پیش داشتم، از نزدیک شاهد بودم - هدر خواهد رفت؛ حیف است. این تذکرات، از این جهت است. کارتان را یک مجاهدت فی‌سبیل‌اللّه بدانید و اما سخن آخر این است که این کار را یک مجاهدت فی‌سبیل‌اللّه، و این‌جا را یک سنگر اساسی بدانید. من از اوضاع کشور در طول این ده سال، هیچ‌وقت بی‌خبر نبوده‌ام. من به شما عرض می‌کنم، مواردی اتفاق افتاد که سهم شما - یعنی رادیو و تلویزیون - در یک پیروزی نظامی، حتّی بیش از سهم عملیات جنگی بود که در خود منطقه انجام می‌گرفت. یعنی کسی عملیات جنگی را طراحی می‌کرد، کسی تاکتیک را تعیین می‌کرد، کسی فرماندهی و اداره می‌کرد، اما عامل دیگری پیروزی را به‌دست می‌آورد؛ شما آن عامل را داده بودید. در دوران جنگ، واقعاً صدا و سیما مؤثر بود. من به جنگ نظامی مثال زدم؛ اما در میدانهای سیاسی و تبلیغاتی، این معنا خیلی واضحتر و قابل فهم است و به خودی خود، روشن و واضح می‌شود. شما واقعاً سرباز مجاهد فی‌سبیل‌اللّه هستید. کارتان مهم و تعیین‌کننده و - همان‌طور که گفتند - خیلی بی‌نام و نشان است. واقعاً لازم است که یک روز، روز رادیو و تلویزیون معرفی بشود؛ اگرچه در گوشه و کنار کشور، حضورتان ملموس و همیشگی است. گفت: پری‌رو تاب مستوری ندارد چو در بندی سر از روزن برآرد مردم صدا و سیما و عاملان آن را دوست می‌دارند؛ طبیعت کار این است. ما می‌خواهیم که این دوست داشتن، روزبه‌روز بیشتر بشود. لذا واقعاً عیبی ندارد که به فکر باشید روز مناسبی را، روز صدا و سیما بگذارید، تا در آن روز همه‌ی مردم به شماها اظهار محبت کنند و مثلاً کادو بدهند و شما هم خودتان را معرفی کنید. ان‌شاءاللّه موفق و مؤید باشید. جلسه، جلسه‌ی خوبی بود؛ لیکن جای آن جلسه‌یی را که من اشاره کردم، پُر نمی‌کند. من خیلی دوست می‌دارم که مقداری حرف و سخن از شماها صادر بشود و ما بعضی از مطالب را از شما بشنویم. ان‌شاءاللّه اگر در آینده فرصتی شد، آن را هم قرار بگذاریم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------
-- ۱) ۷ آقـــای محمّد

هاشمی، رئیس وقت سازمان صدا و سیما

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و رؤسای دانشگاههای سراسر کشور

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و رؤسای دانشگاههای سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم فرهنگیان اصلی کشور شمایید از زیارت آقایان علما و اهل معرفت و فرهنگ و دانش و دانشگاه، خیلی خوشحالیم. نسبت به خیلی از آقایان، از نزدیک ارادت و سابقه‌ی اخلاص داریم؛ بخصوص بعضی از دوستان که با آنها معاشرتهای طولانی و ممتد داشتیم، از جمله برادر عزیزمان آقای دکتر معین که تقریباً چند سال به‌طور مستمر - اقلاً هفته‌یی یک‌بار - ایشان را زیارت می‌کردیم. از این‌که ایشان این مسؤولیت مهم را عهده‌دارند، خوشحالیم؛ هم به خاطر معنویت و شخصیت انقلابی و اسلامی و حقیقتاً دلسوزی که از ایشان سراغ داریم، و هم به خاطر قدرشناسی مسایل دانشگاهها و علم کشور، که شاهد بودیم چه‌قدر ایشان نسبت به این مسایل اهمیت می‌دهند. جلسه‌ی شما برادران عزیز برای من، جلسه‌ی خیلی دلنشینی است. اگر فرصت می‌شد که می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم، خیلی بهتر بود؛ ولی متأسفانه من وقتش را ندارم، والّا آمادگی و بلکه شوقش را دارم. حالا به مصداق «ما لایدرک کلّه لایترک کلّه»، به همان اندازه‌یی که میسور است، مطالبی را عرض می‌کنم. عمده‌ی مطالب، تقریباً همان چیزهایی است که در بیانات آقای دکتر معین ذکر شده بود: رشد علم، رشد تحقیق، رشد کمّی، گسترشِ در نقاط محروم، اهمیت دادن به بعضی از چیزهایی که در دانشگاهها حقیقتاً اهمیت دارد، تکلیف نهادهای انقلابی را به‌طور قاطع مشخص کردن، آنها را به شکل معقول و درستی تقویت کردن، مدیریت و مسایل مدیریت و تقویت آن. اینها حرفهایی است که در این چند ساله، واقعاً مسایل حاد و اساسی دانشگاهها بوده است و من هم درباره‌ی این مسایل، مکرر مطالبی را عرض کرده‌ام و حقیقتاً چیز جدیدی نیست. البته در شنیدن، اثری است که در دانستن نیست. ای بسا انسان چیزهایی را هم می‌داند، لیکن گفتگوی آنها و شنیدن و بازشنیدنشان تأثیراتی دارد و در انسان انگیزه ایجاد می‌کند. شاید خوب بود که ما در جمع شما، به مسایل فرهنگ عمومی کشور می‌پرداختیم. فرهنگیان اصلی کشور، شمایید. فرهنگ جامعه، رشد معرفت و بینش و خصلتها و فرهنگ انقلابی، کجا باید بحث بشود و رویش فکر و تصمیم‌گیری بشود؟ جز در جمع دانشوران و فرهنگیان انقلابی و متعهد؟ برای من و شاید برای هر کسی که حقایق فرهنگی جامعه و حقایق موجود در دستگاههایی را که متصدی و متکفل علاج آنها هستند - اعم از هنری و ادبی و علمی و تبلیغی و دینی و غیردینی - بداند، واقعاً عقده‌یی است. تصمیم‌گیری شد، روی کاغذ نوشته شد که فرهنگ عمومی کشور، کجا و چگونه باید بررسی بشود؛ لیکن بین آنچه که هست و آنچه که باید تحقق پیدا کند و به مرحله‌ی شدن برسد، خیلی فاصله است. ای کاش مسایل دانشگاهها جلوی چشم را نمی‌گرفت، آدم به این مسایل می‌پرداخت و قدری با شماها صحبتی می‌شد؛ ولی به اعتقاد من، الان مسایل دانشگاهها هم مسایل حادتری است. دانشگاه باید کسانی را تربیت کند که تکیه‌ی نظام به آنها باشد با وجود همه‌ی این مطالب درستی که آقای دکتر معین فرمودند و آنچه شده و بناست بشود، درعین‌حال، انصافاً وقتی یک عنصر مؤمن به این انقلاب و مؤمن به این تحول عظیمی که با این ریشه‌ی عمیق و با این اهمیت، در کشور ما ایجاد شده، به دانشگاه کشور نگاه می‌کند، می‌بیند که این، آن بال پروازدهنده، آن چرخ پیش‌برنده و آن موتور حرکت‌دهنده - به هرچه می‌خواهید، تشبیه کنید که باب چنین حقیقت عظیمی باشد - نیست. دانشگاههای ما، عیب و ایراد دارد؛ باید ایرادش برطرف بشود. البته توقع معجزه نیست. آنچه که من عرض می‌کنم، حرف یک آدم ایده‌آل‌گرای بی‌توجه به واقعیتها نیست. شما می‌دانید که من چند سال مسؤول اجرایی این کشور بوده‌ام و حقایق را می‌دانم. وانگهی، همین‌طور که ایشان اشاره کردند، با مسایل دانشگاهها و بودجه‌ی آن آشنا هستم. در عین حال، اینها را عرض می‌کنم. من می‌خواهم بگویم، شما که این بار را بر دوش گرفتید، با این دید کلان - به قول مصطلح جاری شماها - یا با این دید کلی از بالا - طبق تعبیرات ماها - به مسأله نگاه کنید. یک ذره از این آب و گلِ جزییات خلاص بشویم و ببینیم چه باید کرد، تا این چرخها را از گل بیرون کشید. ما همین‌طور دور خودمان نچرخیم؛ بلکه عقب نرویم. دانشگاه نظام جمهوری اسلامی، باید کسانی را تربیت بکند که تکیه‌ی این نظام، به آنها باشد. یعنی این نظام، از لحاظ علمی و عملی و مدیریت و گشودن گرههای ریز و درشت بر سر راه زندگی این ملت، به آنها تکیه کند. مگر غیر از این است؟ دانشگاه برای چیست؟ مگر بی‌علم، می‌شود زندگی

کرد؟ می‌شود پیش رفت؟ می‌شود به حقوق ملی خود واقف شـد، یـا آن حقوق را به دست آورد، یا در راه آنها به مبارزاتِ درست دست زد؟ ملتی که علم ندارد، محکوم به عقب ماندگی و ذلت و بارکشی و بداخلاقی و دون و فرودستی در معادلات جهانی است. بـدون علـم، در دنیـا نمی‌شـود اثر گـذاشت علـم، امروز نقش خیلی زیـادی در دنیـا ایفـا می‌کنـد. این کسـانی که امروز بر دولتهـا و دسـتگاههای سیاسـی دنیـا در کشورهـای بزرگ مسلطند، انسانهـای معمـولی هسـتند و از متوسطِ برجسـتگان، پایینترنـد. کارهـا و حرفهایشـان، این را نشان می‌دهـد. آنها یا از لحاظ فکری و یا از لحاظ انسانی و اخلاقی پایینترنـد. ببینیـد دیگر، این امریکا و این هم غرب است. اینها درعین‌حال، بر دنیا حکومت می‌کنند. چرا؟ به خاطر علم. تا کی باید ملتهای مسلمان، از آن چیزی که در تحرک و شخصیت یک نظام، در وصول به حقوق یک ملت، در تأثیر برای سازندگی دنیا، مایه‌ی اصلی است، تهیدست بمانند؟ بدون علم که در دنیا هم نمی‌شود اثر گذاشت. شـما بهترین آدمهای دنیا باشـید، ما بهترین و شـریفترین و عزیزترین ملتها باشیم؛ وقتی نتوانیم روی بشـریت اثر بگـذاریم، وقتی نتوانیم این گرداب مهلک را مهار بکنیم، چه فایده‌یی دارد؟ رسالت یک انسان که یک رسالت فردی و خانوادگی و یک رسالت ملی به معنای محـدود نیست؛ بلکه یک رسالت انسانی است. انسان، اصـلاً در محـدوده‌ی انسانیت زندگی می‌کنـد. مگر می‌شود این‌همه کارهـای بزرگ را بـدون علم انجام داد؟ این علمِ ما کجاست؟ خـدا سـلاطین قاجار و پهلوی را لعنت کنـد و از این رجـال پلیـد و خبیثی که بخصوص از زمـان ناصـرالدین شـاه تـا زمان محمّـدرضا، امور این کشور را به دست داشـتند، نگـذرد که بـا این ملت بـا اسـتعداد و این جواهرِ قیمـتی اسـتعدادی که در این کشور هست، چه کردنـد. می‌دانیـد که در این کشور، اسـتعداد ایرانی، از متوسطِ اسـتعداد کشورهای دنیا بالاتر است. این نکته را من از آدمهای مطلع و وارد و با اتکا به آمار نقل می‌کنم. سابقه‌ی ما هم، همین را نشان می‌دهـد. این ملت را در دورانی که می‌شـد خودش را لااقل به این گردونه‌ی اسبی که داشـته می‌رفته، برساند، در خواب عمیقی فرو بردند. یک وقتی بیدار شده که آن گردونه به موتور رسیده، آن موتور به جت رسیده، آن جت هم به مـوارد پیشـرفته‌تری رسیـده و جز غبـاری از حرکـت کـاروان علـم بشـریت، چیزی در دسـت مـا نیسـت. بایـد برای علـم و تحقیقـات کـاربردی، حرکتی انجـام داد انقلاب، یعنی این‌که تحولی در همه چیز به وجود بیایـد. یکی از آن تحولات هم، در مقوله‌ی علم در این کشور است. نگوییـد ما پول و بودجه نداریم. بله، خیلی کارها با پول انجام می‌گیرد؛ لیکن به نظرم می‌رسد که کل دسـتگاه علم و دانش کشور، بایـد با یک دیـد انقلابی به مسأله نگاه کنـد؛ مثل آن کسـی که فرزندش درون آب افتاده و دارد غرق می‌شود؛ مثل روحیه‌ی همان مبارزی که در دوران پیش از پیروزی انقلاب، هیـچ‌چیز - نه زن، نه بچه، نه زنـدگی، نه خانه، نه راحتی - نمی‌فهمید و همه‌ی زندگیش مصـروف این می‌شد که کاری انجام بدهد. دسـتگاه علمی کشور، باید این‌طور جلو برود و هر چیزی که مانع سر این راه است، حقیقتاً برطرف بشود. بنـابراین، در دانشـگاهها بایـد برای علم و تحقیق و تحقیقهـای کـاربردی، کـاری کرد و حرکتی انجـام داد. امروز بحمـداللَّه دسـتگاه وزارت و دسـتگاه دانشـگاهها، یـک تشـکیلات حزب‌اللهی است. من خیلی از شـما آقایان را از نزدیـک می‌شـناسم و بـه کـار و انگیزه و ایمانتـان واقفـم. انتظـار می‌رود که به این مسـأله - یعنی توسـعه‌ی علم و دانش - بپردازیـد. مسأله‌ی دین در دانشگاهها مهم است نکته‌ی دیگری که من مکرر در سخنرانیها و در همین مراسم مختلف دانشگاهی عرض کرده‌ام و شایـد این حرف تکراری باشـد، لیکن مهم است و باید بگویم، مسأله‌ی دین در دانشـگاههاست. دین، به همین معنای تدین، مورد نظر است. آن تفسـیر غلـط روشـنفکری از دین و همـان تصوراتی که بعضـیها داشـتند و کجرویها و کـج‌فهمیهایی که در مسایل دین بـوده، آن را نمی‌گـویم. تجربـه نشـان داد که آن تصـورات، یـک پـول سـیاه هم ارزش نـدارد. من عمرم را در همین چیزهـا صـرف کرده‌ام؛ از دور حرف نمی‌زنم. دین به معنای تـدین، یعنی پایبنـدی به احکام اسـلامی، قبول، اذعان و تسـلیم. روایت هم دارد، قرآن هم همین است: «انّ الدّین عنداللَّه الاسلام»(۱). اسلام یعنی چه؟ «من اسلم وجهه للَّه»(۲) یعنی چه؟ یعنی صورتت را تسلیم خدا کن. این، دین است. مظهرش در مورد احکـام شـرعی، همین است دیگر. آیـا دانشـگاههای مـا این‌گونه‌انـد؟ علتش این است که کسـانی دانشـگاه را بنیانگذاری کردند که اساس دین را، نه که قبول نداشـتند - بالاتر از این بود - می‌خواستند اصلاً دین را ریشه کن کنند.

می‌بینید دیگر. مگر غیر از این است؟ این، تاریخچه‌ی دانشگاه است. این، تاریخچه‌ی فرهنگ اروپایی در کشور ماست. کسانی که آن فرهنگ را آوردند، اعتقادشان این بود که اینها حرفهای مفتی است! روشنفکری جدید، اصلاً این‌طوری متولد شد؛ ضد دین و مخالف با دین و عازم بر قلع و قمع دین. دانشگاه هم که طبعاً زایشگاه و پرورشگاه همین روشنفکری جدید اروپایی بود. بنابراین، فضا، فضای غیردینی شد. این فضا، متعلق به دانشگاه وابسته‌ی به غرب، پرداخته‌ی صنعای غرب و ساخته شده‌های آن دیار بود؛ اما دانشگاه اسلامی چه؟ همه‌ی آن مطالبی که راجع به علم و این حرفها گفتیم، آن وقتی معنا پیدا می‌کند که این عالمی که شما درست می‌کنید، متدین باشد؛ والّا اگر عالم بی‌تدین بخواهید، هست. به امریکا و انگلیس و فرانسه بروید، این‌قدر علمای بزرگ و دانشمندان عالی‌مقام - که حالاحالاها مانده شماها به آنها برسید - هستند؛ اما بی‌دین، ضد دین، ضد آرمانها و اهداف ما. مگر ما می‌خواهیم آن‌طوری عالم درست کنیم؟ مگر جمهوری اسلامی می‌خواهد عالم بی‌دین درست کند؟ برای ایجاد محیط دینی در دانشگاه، از کلمه‌ی تعصب نترسید هر کسی در دانشگاه - فرقی نمی‌کند که این تشکیلات شما، یک تشکیلات پزشکی باشد یا غیر آن - فکرش این باشد که این حرفها را رها کنید و حالا بگذارید درسشان را بخوانند، این فکر، غلط و مردود است. باید درسشان را با تدین بخوانند. تدین، چیزی نیست که برایش زمانی بگذاریم و بگوییم حالا این مدت را درس بخواند، بعد شروع به تدین کند! تدین که این نیست. تدین، جزو وجود و ذهن انسان است، با انسان رشد می‌کند، شکوفایی پیدا می‌کند و در تمام حرکات انسان اثر می‌گذارد. دین که بیگانه‌ی از زندگی نیست. دین، در یک کلمه حرف زدن، در یک اشاره، در یک موضعگیری، تأثیر می‌گذارد. انسانی که معتقد به دین است، مگر می‌تواند مدتی بی‌دین زندگی کند؟ محیط دانشگاه، باید محیط دینی باشد. باید این را تأمین کنیم. و این نمی‌شود، مگر این‌که شما که رؤسا و مسؤولان دستگاههای دانشگاهی کشور هستید - بیش از همه، آقای وزیر و معاونان ایشان و بعد هم رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها - صددرصد با تعصب دینی و انقلابی و پایبندی شدید و اصرار بر این‌که باید دین حاکمیت پیدا کند و چتری بر زندگی محیط دانشگاه بزند، این هدف را تعقیب کنید. از کلمه‌ی تعصب نترسید. تعصب جاهلی بد است. عصبیتی که از روی جهالت نباشد، خیلی هم خوب است. عصبیت، معنایش جهالت نیست. مواظب باشید که استادی در دانشگاه بی‌دینی صادر نکند البته از یک استاد، چنین انتظاری نمی‌رود. یک استاد، ممکن است مسیحی باشد. او اصلاً این را قبول ندارد. هیچ اشکالی ندارد که از او دعوت کنید، به این‌جا بیاید. استادی که نماز نمی‌خواند و بی‌دین است، مانعی ندارد که از او دعوت کنید، به این‌جا بیاید؛ منتها مواظب باشید که این استاد از وجود خودش، نخواهد بی‌دینی صادر کند. به حریم این شیء مقدس، مساس و اصطکاکی نداشته باشد، اشکالی ندارد که بیاید. اگر اصطکاک داشت، نیاید. این، حرف همیشه‌ی من است. همیشه اعتقادم این بوده و هست. آن استادی که بناست بیاید علمی را بیاموزاند و اعتقادی را که روح آن علم است، بگیرد و از بین ببرد، نباید بیاید. این، دزد و مضر است. یک وقت کسی می‌گوید، تندیهایی می‌کنند و بی‌رویه عمل می‌نمایند، که طبیعی است هرجا تندیِ بی‌رویه‌یی باشد، غلط است؛ این‌که محل بحث نیست. بحث، سرشماست که چگونه می‌خواهید تصمیم بگیرید: عاقلانه، خونسردانه، با تسلط بر جوانب امر؟ آن استاد یا آن مسؤولی که در رابطه‌ی خودش با دانشجو، می‌خواهد پایه‌های ایمان دینی آنها را - که همان ایمان انقلابی است - سست بکند، چه مسؤول و چه دلسوزی است؟ چه ارزشی برای پیشرفت علم کشور دارد؟ او چه کمکی به استقلال این ملت می‌تواند بکند؟ این، همان دانشگاه گذشته می‌شود که حقیقتاً برای این مملکت سودمند نبود؛ شما نباید بگذارید. هزاران دکتری که آمدند، بچه‌هایی را نجات دادند، مریضهایی را شفا دادند؛ هزاران مهندسی که دهها هزار ساختمان ساختند، اینها را می‌دانیم. مسأله و مشکل یک ملت، اینها که نیست. دانشگاه وابسته‌ی به غرب، دانشگاه متکی به اراده و فرهنگ دیگران، نمی‌تواند برای یک فرهنگ مفید باشد. این، دو عنصر اصلی است. از همه‌ی عناصرِ مؤمنِ خوب استفاده کنید از همه‌ی عناصرِ مؤمنِ خوب استفاده کنید. برای خاطر خدا، دور این مسایل خط و خطبازی را هم در محیط دانشگاه قلم بگیرید و نگذارید گسترش پیدا کند. شما که رؤسا هستید، جلویش را بگیرید. این مسایل اختلافات و نزاع سیاسی و خطبازیها، واقعاً ضرر زده است.

در دانشگاه، در این سالهایی که من اطلاع دارم، اکثریتی دانشجوی بی‌مبالات و بی‌تقید نسبت به دین و مسایل دینی - نمی‌گویم بی‌اعتقاد - مشغول کار خودشانند و اقلیتی معتقد به دین، به دو، سه گروه تقسیم شده‌اند و به سروکله‌ی هم می‌زنند! این، بلاهت است. یک عده تندرو، یک عده کندرو؛ یک عده راست، یک عده چپ! اگر راست می‌گویند، بنشینند با همدیگر تفاهم بکنند و آن کارِ اصلی را انجام بدهند. حالا این‌که متعلق به محیطهای دانشجویی و دانشجویان است که باید متوجه باشند، چه کار می‌کنند؛ شما که رؤسا و مسؤولان هستید، مواظب باشید که در این دعوای مضر، مبادا یک ذره به اشتعال کمک کنید. یعنی یک تراشه‌ی چوب هم که بریزید، شما مقصرید. یک طرف را تقویت کنید، یک طرف را تضعیف کنید؛ این مسایل را کنار بگذارید. اعتقاد به دین، درجاتی دارد اعتقاد به دین، درجاتی دارد. گیرم آدمهایی هم باشند که آن اعتقادِ روشنِ سالم و آن تفکر انقلابیِ زیبا را - که آدم حتّی از تصورش حظ می‌کند - نداشته باشند و یک درجه پایینتر باشند؛ باشد، بهتر از آن کسی است که هیچ‌چیز از آن را نداشته باشند. بالاخره نمی‌شود گفت که یا صددرصد، یا هیچ. صددرصد هم خوب است، نوددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است، هشتاددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است، هفتاددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است. هفتاددرصد کجا، پنج‌درصد کجا؛ هفتاد درصد کجا، صفرکجا ! آخر چرا این محاسباتِ این‌قدر واضح، در رفتار و اعمال ماها مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد؟ وبعدالتیا والتی، آقای دکتر معین فرمودند که ما را حمایت کنید. من هر کاری بتوانم، حاضرم انجام دهم. البته آن چیزی که نقدتر از همه است، دعاست که می‌توانم آن را بی‌دردسر برایتان انجام بدهم - که البته انجام می‌دهم - و غیر از دعا و بعد از دعا هم هر کاری واقعاً بتوانم و برای من میسور باشد، دوست می‌دارم که انجام بدهم و ان‌شاءاللّه انجام خواهم داد. شماها را حقیقتاً یکی از آن سنگین‌بارترین مأموران الهی می‌دانم که بار سنگینی را بردوش گرفته‌اید. هم به خاطر این جرأت و فداکاری، تحسینتان می‌کنم و هم برایتان واقعاً از خدای متعال کمک می‌خواهم. هرکاری هم که ممکن باشد، ان‌شاءاللّه حاضرم انجام بدهم. اجمالاً، آقایان این جهت‌گیریها را فراموش نکنند و همچنان جدی و مصرانه، آن را دنبال کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ----- -- ۱) آل‌عمران: ۱۹ ۲)

بقره: ۱۱۲

سخنرانی در دیدار با مسؤولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان دانشگاهها و اقشار مختلف مردم

سخنرانی در دیدار با مسؤولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان دانشگاهها و اقشار مختلف مردم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نقطه‌ی اصلی و محوری برای اصلاح عالم، اصلاح نفس انسانی است در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران، بخصوص خانواده‌های معظم شهیدان و جانبازان عزیزمان و همچنین رزمندگان و اندیشمندان و علما و راهنمایان جامعه، خوش‌آمد عرض می‌کنم. این مجلس ما از لحاظ کیفیت، مجلس مهمی است؛ چون قشرهای ممتاز در جامعه‌ی اسلامی و برجستگان نظام اسلامی، در این‌جا حضور دارند و برخلاف نظامهای مادّی، پولداران و خوانین و زورگویان و گردن‌کلفتان، حضوری ندارند. در نظام اسلامی، کسانی از لحاظ معنوی برجسته‌تر و ممتازترند که فداکاری بیشتر، ایمان بیشتر، عمل صالح و صدق رفتار و گفتار را نشان داده باشند و آنها هم این قشرهای فداکار - شهید داده‌ها، جانبازان، جوانان پُرشور و مؤمن و مبارز، خدمتگزاران جامعه، یا کسانی که خودشان را برای خدمت آماده می‌کنند - هستند. من در این جمع پُرشور و صمیمی و مؤمن، مطلبی را عرض می‌کنم که از امهات مسایل فکری ماست. در اسلام، نقطه‌ی اصلی و محوری برای اصلاح عالم، اصلاح نفس انسانی است. همه چیز از این‌جا شروع می‌شود. قرآن به آن نسلی که می‌خواست با دست قدرتمند خود، تاریخ را ورق بزند، فرمود: «قوا انفسکم»(۱)، «علیکم انفسکم»(۲). خودتان را مراقبت کنید، به خودتان بپردازید و نفس خودتان را اصلاح و تزکیه کنید؛ «قد افلح من زکّیها»(۳). اگر جامعه‌ی اسلامی صدر اول اسلام، از تزکیه‌ی انسانها شروع نشده بود و در آن به اندازه‌ی لازم، آدمهای مصفا و خالص و بی‌غش وجود نداشتند، اسلام پا

نمی‌گرفت، گسترش پیدا نمی‌کرد، بر مذاهب مشرکانه‌ی عالم پیروز نمی‌شد و تاریخ در خط اسلام به حرکت نمی‌افتاد. اگر انسانهای مزکا و مصفا نباشند، جهاد نیست. انقلاب ما که پیروز شد، به برکت صفا و خلوص و اخلاص و کار برای خدا و بلند شدن از سر منافع مادّی و شخصی بود. مقاومت در جنگ تحمیلی هم همین‌طور بود. این شهدای عزیز ما، یا این جانبازان، در اوج صفا و اخلاص، به استقبال شهادت رفتند و شهید شدند و همین شهادتها و مقاومتها و به استقبال خطر رفتنها بود که انقلاب را حفظ کرد، اسلام را عزیز کرد، مسلمین را قوی کرد و دشمنان اسلام و امریکا را خوار نمود. ما اول باید خودمان را اصلاح کنیم در درون وجود ما، بزرگترین دشمن ما کمین گرفته و آن، نفس امّاره و شهوات و خودخواهی و خودپرستیهای ماست. هر لحظه‌یی که بتوانیم، این مار گزنده و این دشمن کشنده را سر جای خود بنشانیم - ولو به‌طور موقت - در آن لحظه، ما موفق و سعادتمند و قادر بر عمل و مقاومت و ایستادگی و جهاد فی‌سبیل‌اللّه هستیم. هر وقتی که این دشمن، سر بلند کند و عقل و نیروی معنوی و نفس رحمانی در وجود ما را سرکوب کند و تحت تأثیر خود قرار بدهد، در آن لحظه، ما در حال سکون و رکود و یا عقبگردیم. سکون، یعنی عقبگرد. این دو، یکی است. ما به عنوان کسانی که بار سنگین هدایت بشر و نجات انسان را بر دوش گرفته‌ایم، باید به خودمان بپردازیم، باید نفسهای خودمان را اصلاح کنیم، باید قدرت معنوی انسانی را - که خدا در ما به حد اعلی به ودیعه گذاشته است - از گل و لای شهوات و اهوا و هوسها و خودخواهیها و خودپرستیها نجات بدهیم و آن را قوی کنیم. شما جوانان، شما خانواده‌های شهدا، شما جانبازان، شما مبلّغان دلسوز و علاقه‌مند در سپاه پاسداران یا در هر نقطه‌ی دیگر، به این مبارزه‌ی درونی اولی هستید. ما اول باید خودمان را اصلاح کنیم. هر کسی که به اسلام و انقلاب دلبسته‌تر است، باید برای اصلاح نفس خود، عازمتر و جدیتر باشد. هر کسی که از وضع دنیا، از این زورگوییها و خباثتها و رذالتهایی که قدرتها و عربده‌کشها و قداره‌بندهای جهان انجام می‌دهند، بیشتر ناراحت است، باید بیشتر به خود بپردازد و خود را اصلاح کند. این وضعی که امروز در دنیاست، ناشی از این لنگی است. مشکل ملتها، مشکل تسلط و حاکمیت انسان‌نماهاست مشکل ملتها، مشکل تسلط و حاکمیت کسانی است که اگرچه لباس انسانی پوشیده‌اند، اما در باطن، یک حیوان درنده‌ی وحشی بی‌ملاحظه‌اند. آن کسی که برایش کشتن هزاران انسان، شیمیایی کردن خانواده‌ها و بچه‌های کوچک، اهمیتی ندارد و به راحتی جنایت می‌کند، او در ظاهر انسان است، ولی در باطن گرگ است. صورت معنوی و حقیقی او، صورتی که در قیامت با آن محشور خواهد شد، صورت یک حیوان وحشی است. ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران این‌گونه افراد، آن روزی که مرگ گریبان آنها را بگیرد و از خواب گرانِ هذیان‌آمیز زندگی ننگبار خودشان بیدار بشوند، به خودشان که نگاه می‌کنند، خود را گرگ خواهند دید. آن کسانی هم که این وضعیت بد را در دنیا تحمل می‌کنند، نسبت به این‌همه فاجعه و این‌همه جنایت در دنیا بی‌تفاوت و خونسرد می‌مانند و احساس تکلیف نمی‌کنند، آنها هم از یک ناحیه‌ی دیگر اشکال دارند؛ آنها هم تربیت نفسانی ندارند؛ آنها هم عشق به زندگی و ترس از مرگ، گریبانشان را گرفته است؛ صورت معنوی آنها هم، اگر گرگ نیست، موش است؛ اگر درنده نیست، حیوان قابل دریده شدن و خورده شدن است؛ بره است؛ تعبیر احترام‌آمیزترش این است. روح انسانی، نه اجازه می‌دهد کسی آن‌طور جنایت و ستمگری بکند، نه اجازه می‌دهد انسانی این‌همه ظلم و ستم را تحمل نماید. امریکا، حامی دیروز و مخالف امروز صدام به دنیا نگاه کنید، ببینید چه خبر است. ببینید در این منطقه‌ی ما چه خبر است. این روزها، همه‌ی دنیا متوجه قضایای خلیج فارس (۴) و تجاوز عراق به کویت و لشکرکشی و حَشَرکشی امریکا به منطقه و جنجال قدرتها و دولتها و همانهایی است که تا دیروز پشت سر صدام ایستاده بودند؛ کسانی که به نفع او تحلیل می‌کردند، مقاله می‌نوشتند، بازی سیاسی می‌کردند و قطعنامه می‌دادند؛ چون او در مقابل اسلام ایستاده بود. حالا چهره‌ی صدام در مجلات و روزنامه‌های اینها، یکشبه به یک غول وحشتناک تبدیل شده است! حالا فهمیده‌اند که صدام، حلبچه را بمباران شیمیایی کرده است! حالا فهمیده‌اند که صدام در جنگ ایران، شروع کننده و متجاوز بوده است! حالا فهمیده‌اند که صدام، غیر قابل اعتماد است و در اظهاراتش صادق نیست! حالا فهمیده‌اند که صدام نسبت به ملت خودش، با اختناق

ظلم می‌کند! کأنّه تا آن روزی که منافع خودشان در کویت و عربستان تهدید نشده بود، اصلاً اینها را نمی‌دانستند! یعنی نه رئیس‌جمهور امریکا و نه سایر دولتها می‌دانستند و نه روزنامه‌نگارهای مزدور و قلم‌به‌مزد! حالا همه چیز معلوم شد. این طرف قضیه هم، صدام یکشبه ضد امریکا و ضد استعمار و ضد سعودی شده است! همان رفیقهای دیروز، همان کسانی که با هم می‌نشستند و آشکارا و علنی، علیه اسلام و مسلمین و علیه انقلاب و پایگاه ضد استکبار - یعنی ایران - توطئه می‌کردند، حالا صدام آنها را متهم می‌کند که شما به امریکا وابسته هستید و ضد اسلامید! آیا تا دیروز اینها به امریکا وابسته نبودند؟! آیا تا دیروز اینها قارون نبودند؟! آیا تا دیروز که برای حمله به دژ مقاومت علیه استعمار و استکبار، کمک صدام بودند، مزدور امریکا نبودند؛ امروز شده‌اند؟! آیا کسی یکشبه ضد امریکایی می‌شود؟! آیا کسی از یک عنصر مهاجم به اسلام و مسلمین و دشمن عنود انقلاب اسلامی و ملت مسلمان، یکشبه تبدیل به یک مدافع اسلام می‌شود؟! حالا صدام سخنرانی می‌کند، به ملتهای مسلمان خطاب می‌کند و می‌گوید اسلام را حفظ کنید و آن را از دست فهد و مبارک نجات دهید! تا دیروز که اینها حامیان و محافظان اسلام بودند، ولی حالا یکشبه به ضد اسلام تبدیل شده‌اند و تو هم طرفدار اسلام شده‌یی؟! وای بر این اسلام که کسی مثل صدام حسین، طرفدار و مدافع آن شود. اینها نکاتی است که شما باید به آن توجه بکنید. تحلیل قضایای جاری، کار پیچیده‌یی نیست تحلیل قضایای جاری، کار پیچیده‌یی نیست. هر کسی به این صحنه و منظره نگاه کند، می‌تواند قضایا را تحلیل کند. تحلیل، مشکل نیست. آنچه مشکل است، چیز دیگری است. هر کسی به این منظره نگاه کند، تکالب بر حطام دنیا را می‌بیند - همینی که در روایات ما هست - جنگ کرکسها بر سر جیفه را مشاهده می‌کند. یک کرکس، صدام‌حسین است؛ یک کرکس، آقای بوش. صدام که ادعا می‌کند می‌خواهد از ملت خود یا ملتهای عرب دفاع کند، حرفش چرند و دروغ و مسخره است؛ از قدرت خودش دفاع می‌کند. او کسی است که اگر هزاران نفر، بلکه صدها هزار نفر از ملت خودش در مقابلش بایستند و لازم بداند آنها را از بین ببرد، یک ثانیه تأمل نمی‌کند و آنها را از بین می‌برد! او برای خود و قدرت و اطماع خویش و برای نفس سیری ناپذیر بشری کار می‌کند؛ همانی که امام به مخاطب خودشان فرمودند، اگر همه‌ی دنیا را هم به شما بدهند، باز کمتان است؛ حکومت این کشور که هیچ. فعالیت او، برای جیفه‌ی دنیا، برای قدرت و برای دو روز بیشتر بر اریکه‌ی قدرت سوار بودن است. خاک بر سر انسان غافل که فلسفه‌ی وجود خودش را نفهمد و سعادت خود را تشخیص ندهد. تجاوز صدام به کویت، همان ماهیت تجاوز امریکا به پاناما و گرانادا را دارد آن طرف قضیه هم که به عنوان دفاع از منافع دنیای آزاد و مقابله‌ی با دیکتاتوری صدام وارد میدان جنگ شده - یعنی امریکا - او هم از دروغگو، دروغگوتر است؛ او هم متجاوز است و برای منافع خود، کار و تلاش می‌کند. کاری که صدام حسین در کویت کرد، عیناً همان کاری است که امریکا در حدود یک سال قبل از این در پاناما(۵) کرد و چند سال قبل از این در گرانادا (۶)انجام داد؛ نوع عربی آن است! آن، نوع امریکاییش بود که یک مقدار با زرق و برق بیشتری همراه بود و جنایتی در زرورق پیچیده و بسته‌بندی شده، بر مردم آن کشورها فرود آمد؛ ولی کار این شخص، نوع عربی و نوع عراقی و نوع صدامیش است! یعنی حقیقت قضیه همان است؛ هیچ فرقی ندارد. قدرتها مثل کرکسهایی که به جیفه چشم دوخته‌اند و به هم نوک و چنگال می‌زنند، به جان هم افتاده‌اند. این، تفسیر و تحلیل قضیه است. مدتهاست که امریکا در فکر آن بوده که در خلیج فارس، جای پای مستحکمترو حضور نظامی قویتری داشته باشد. البته در خلیج فارس و در بعضی از کشورهای کوچک و حقیر پایگاه دارد، ولی کمش است! این چیزی هم که حالا پیدا کند، باز کمش است! هرچه پیدا کنند، کمشان است! آن کسی هم که کویت را تصرف کرد، به فکر این است که ساحل و منبع نفتی و قدرت ظاهری و قلدری و زورگویی خودش را توسعه بدهد و بعد از گذشت ده، دوازده سال از گوربه‌گور شدن محمّدرضا پهلوی، جای او را بگیرد. او هم همین‌طور بود. تفسیر و تحلیل قضیه، واضح است و پیچیدگی ندارد. البته موضعگیری هر دولتی، بر حسب منافع خودش است. یکی بدبخت‌تر و درمانده‌تر است؛ مثل آن حسین بیچاره‌ی اردنی که یک عمر به کمک و به اتکای غرب و امریکا و انگلیس زندگی کرده، حالا ـ هم احساس می‌کند که زیر پایش خالی می‌شود. یکی هنوز به امریکا متکی

است، یکی هم فکرهای دیگری می‌کند. در شناخت مسأله، هیچ دشواری‌یی نیست. راه نجات کشورهای اسلامی، بازگشت به اسلام آنچه که مشکل است، مسأله‌ی بعدی است؛ آن هم نه فهم آن - فهمش آسان است - بلکه عملش مشکل است. مسأله‌ی بعدی این است که بالاخره ملتها تا کی باید وسیله‌یی برای هوسرانی اشخاص و انسانهای قدرتمند باشند؟ این نظام جهنمیِ سلطه‌یی که بر دنیا حاکم است، تا کی باید حاکم باشد؟ امروز بازی صدام با کویت است که وارد این کشور بشود و ملت عراق و ملت کویت، زیر فشار قرار بگیرند؛ فردا طور دیگری خواهد بود. دولتهای وابسته به استکبار جهانی و امریکا و غرب، تا کی باید بدون در نظر گرفتن مصالح ملتها، هر کاری که می‌خواهند، با ملتهای خودشان بکنند؟ راه نجات چیست؟ آیا راه نجاتی نیست؟ راه نجات وجود دارد. راه نجات در کشورهای اسلامی، بازگشت به اسلام است. راه نجات، بصیرت نسبت به دشمن واقعی است. ملتهای مسلمان باید دشمن واقعی را بشناسند و ترفند و خدعه‌ی استکبار را درک کنند. امروز، آن روزی است که اگر برای کسانی در دنیا، قضایای این یازده سال اخیر و صف‌بندی دنیای استکباری در مقابل جمهوری اسلامی، مبهم بوده و سر درنمی‌آورده‌اند، دیگر بفهمند و بدانند که چرا شرق و غرب و امریکا و شوروی و اروپا و ارتجاع و ایادیشان در همه‌ی دنیا، دست به دست هم داده‌اند و بالاترین فشارهایی را که می‌توانستند، در این یازده سال بر جمهوری اسلامی وارد کردند. بفهمند این‌که استکبار از اسلام می‌ترسد، به خاطر آن است که اسلام جلوی همین تجاوزها - تجاوز به حدود و حقوق ملتها و انسانها - را سد می‌کند و می‌گیرد. دولتها هم امروز به خود بیایند و حقایقی را کشف کنند. ببینید این کشورهای حول‌وحوش قضیه، کشورهای عربی، حتّی کشورهایی که قدری فاصله هم دارند، چه‌طور به خودشان می‌لرزند و مجبور می‌شوند از امریکا کمک بخواهند و نامه‌ی فدایت شوم به دشمن بنویسند و بگویند داخل خانه‌ی ما بیا و از ما دفاع کن! امریکا دشمن است دیگر. چرا این دولتها در چنین وضعی قرار می‌گیرند؟ چرا خودشان نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند؟! چون ریشه ندارند، چون متکی به مردم نیستند، چون با مردمشان قهرند، چون به مردمشان بد کرده‌اند، چون روح اسلام و ایمان اسلامی را در مردم خودشان کشته‌اند و نفهمیده‌اند که ریشه‌ی کشور و ملتشان را می‌زنند. حضور امریکا، برای ملتهای منطقه ارزان تمام نمی‌شود حضور امریکا - یک نیروی قلدر و پولدار - در یک کشور، که به اصطلاح برای دفاع هم آمده، مگر برای آن کشور و آن مردم ارزان تمام می‌شود؟ در رژیم گذشته، آن چند سالی که مستشاران نظامی امریکا در کشور ما بودند، با این‌که مزدور و کارمند و حقوق‌بگیر دولت ایران بودند، درعین‌حال در موارد زیادی، بر تمام ارکان نظامی و حتّی غیر نظامی دولت حاکمیت داشتند و آقایی و فساد می‌کردند و جان و مال و ناموس مردمِ آن‌جاهایی که اینها حضور داشتند، در اختیارشان بود. یک درجه‌دار پَست، یا یک افسر جزء امریکایی، در نقطه‌یی که مأموریت داشت، ریاست هم داشت و هر کاری دلش می‌خواست، می‌کرد و هیچ‌چیز مانعش نبود. وقتی که همین نیرو، به عنوان دفاع از یک دولت یا یک کشور، وارد آن سرزمین بشود، مگر مردم و نوامیس آن کشور دیگر حرمتی دارند؟ این نیروها، با مسلمانان ساکن حجاز و عربستان، چه خواهند کرد؟ وقتی در نقطه‌یی برای خودشان پایگاه درست کردند و بر کل منطقه اشراف پیدا نمودند، روزبه‌روز قدرت خودشان را توسعه می‌دهند و قلدریشان را بیش از پیش می‌کنند. حضور امریکاییها، برای آن ملت بیچاره و ملتهای منطقه، مگر ارزان تمام می‌شود؟ ولی خودشان را مجبور می‌دانند. دولت عربستان احساس می‌کند که مجبور است. کویتیها هم اگر فکر می‌کردند که چنین چیزی پیش می‌آید، به امریکا و دیگران پول می‌دادند، تا بیایند از آنها دفاع کنند! چرا؟ چون در آن‌جا، چیزی به نام اراده و رأی و خواست ملت نیست. حکومت در آن‌جا، بر دوش مردم - نه زیر پای مردم - است. در یک نظام درست، حکومت مثل سکویی برای مردم است که روی آن سکو پا می‌گذارند، تا اعتلا پیدا کنند. یک حکومت خوب و شجاع، یک دولت دلسوز، مایه‌ی عزت مردم خودش است. ملت ایران به خاطر عظمت امام بزرگوارمان، در دنیا عظمت پیدا کرد. مسؤولان و رهبران و دولت خوب، این است. اما دولت بد، آن دولتی است که بر دوش مردمِ خود سوار می‌شود، به سر آنها می‌زند، باری بر گردن آنهاست و وزر و وبالی برای آنها می‌باشد. متأسفانه وقتی اسلام در کشوری زنده نبود و حاکمیت نداشت، آن‌طور می‌شود. اینها برای ما عبرت است. هم تجاوز

صدام و هم تجاوز امریکا را بشدت محکوم می‌کنیم مواضع ما، مواضع ثابتی است. ما مثل کشورها و دولتهای دیگر، مواضع متغیر نداریم. شنیدید که دولتمردان عزیز و مسؤولان دلسوز و انقلابی و فداکار ما، مواضع جمهوری اسلامی را قاطع بیان کردند. ما تجاوز را، هم از صدام و هم از امریکا، بشدت محکوم می‌کنیم. ما این ادعاهایی را هم که امروز صدام و امثال او می‌کنند که ضد امریکا هستند، حرفها و شوخیهای بی‌مزه و بی‌تأثیری می‌دانیم. ما می‌گوییم اگر شما راست می‌گویید و ضد امریکایی هستید، بیایید این نظامیهای خودتان را از خاک کشوری که پایگاه مبارزه با امریکا بوده، بیرون ببرید. چرا تاکنون عقب‌نشینی نکرده‌اید؟ ما می‌دانیم و اعتقاد ما این است که هنوز، هم امریکا و هم طرفش صدام، اگر بتوانند علیه اسلام و مسلمین با هم توافق کنند و منافع خودشان را تأمین نمایند، این کار را خواهند کرد. هر دو، ضد مسلمین و ضد انقلاب اسلامیند. این، مواضع ماست. امریکاییها حق ندارند خودشان را کلانتر دنیا بدانند و در هرجایی که حادثه‌یی هست، فوراً خودشان را به آن‌جا برسانند؛ یعنی ما صاحب قضیه‌ایم و باید دخالت بکنیم. به شما چه؟! وقتی ملتها زنده باشند و آن روزی که دولتها با اراده‌ی ملتها انتخاب بشوند، برای این فضولیهای امریکا، به دهن امریکا و امثال او می‌زنند. ملت ایران، قدر اسلام و انقلاب و رهنمودهای امام عزیز و راحلشان را بدانند. اسلام و انقلاب، ما ملت ایران را زنده کرد. نفس گرم ملکوتی آن بزرگمرد، که مثل زمزمه‌ی فرشتگان، بر گوش جان ملت ایران فرو خوانده شد، ما را عزیز کرد. در جنگ تحمیلی، اهداف دشمنان تحقق پیدا نکرد همین کسی که به کویت تجاوز کرد و دنیا را به هیجان آورد - دنیای بی‌انصافی که در مقابل تجاوز هشت‌ساله به ایران، آن‌طور نامردانه سکوت کرد، بلکه به او کمک نمود - همین آدم، با نیروهایش به ایران حمله کرد و هشت سال زور زد و از همه‌ی دنیا هم کمک گرفت - نه مثل حالا که همه‌ی دنیا به اصطلاح با او قهرند - همه‌ی دنیا هم پشت سرش بودند؛ از امریکا گرفته، تا شوروی و فرانسه و خیلی از کشورهای اروپای شرقی، تا خیلی از ارتجاع منطقه - که حالا خودشان هم می‌گویند پول و همه چیز به او داده‌اند - برای این‌که بتوانند نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند؛ ولی نتوانستند. همه‌ی تلاششان را کردند، تا بتوانند ایران را تجزیه کنند؛ ولی نتوانستند. قصدشان این چیزها بود دیگر. آنها که نجنگیده بودند، تا هشت سال در خوزستان بمانند و بعد هم بروند سر جای اولشان بایستند. آنها جنگیده بودند، برای این‌که نظام را ساقط کنند، انقلاب را از بین ببرند، ملت ایران را ذلیل کنند، خوزستان را جدا کنند و ایران را تجزیه نمایند. با این قصدها وارد جنگ شده بودند؛ اما یک مورد، بلکه عُشری از اعشار یکی از اهدافشان تحقق پیدا نکرد. چرا؟ چون ملت در صحنه بود، چون شما مردم بودید، چون شما اراده کردید، چون شما به خدا تکیه کردید، چون شما به نصرت الهی امیدوار بودید، چون شما ایستادید و بالاخره چون شما به دهن متجاوز زدید و او ناکام ماند. این روحیه و این حالت و این حضور و این اراده و این وحدت کلمه و این استقلال و اتکال به نفس و اتکا به خدا را حفظ کنید؛ شما عزیزید. چنین مسأله‌یی، برای هر کشوری که پیش بیاید، آن کشور شکست خواهد خورد. یک نفر را جلو بیندازند، همه‌ی دنیا هم پشت سرش بایستند، تجهیزات بدهند، سلاح شیمیایی بدهند، تکنولوژی بدهند، پول بدهند، متخصص بدهند، حتّی نقشه و تاکتیک جنگی روی کاغذ بنویسند و به او بدهند، ماهواره‌ها را در خدمتش قرار بدهند. چنین حمله و تهاجمی، به هرکدام از این کشورهایی که هستند، بشود، قطعاً به زانو درمی‌آید؛ اما ایران به زانو در نیامد و نخواهد آمد و به برکت ایمان مردمی و وحدت کلمه، در مقابل قدرتها همیشه پایدار خواهد ماند. وحدت کلمه را حفظ کنید وحدت کلمه را حفظ کنید. مبادا کسانی یا زبانهایی، بدون قصد و غرض سویی، فقط به علت اشتباه و به خاطر این‌که مصلحت را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که چه بگویند، چیزهایی بگویند که مردم را دلسرد بکنند. متأسفانه گاهی در گوشه و کنار دیده می‌شود که بعضیها مصلحت خود و مصلحت انقلاب و ملت را نمی‌فهمند. می‌خواهند با زید بدی کنند، با نظام بدی می‌کنند. می‌خواهند مسؤولی را زیر سؤال ببرند، انقلاب را زیر سؤال می‌برند. نمی‌فهمند که این کار، زیر سؤال بردن انقلاب است. می‌خواهند یک جبهه‌بندی درست کنند، ولی نمی‌فهمند که این جبهه‌بندی، به وحدت ضربه خواهد زد. البته خوشبختانه مردم ما، از اول این جبهه‌بندیها - یعنی از هفت، هشت سال قبل از این تا حالا - وحدت خود را حفظ کرده‌اند. امام(ره) دایم به گروهها و

جناحها می‌فرمودند که این‌طور با هم در نیفتید، این‌طور در مجلس با هم سروکله نزنید و این گونه علیه یکدیگر حرف نزنید. در تمام این قضایا، مردم وحدت خودشان را حفظ کردند؛ باز هم حفظ کنید. اگر چهار نفر با هم مخالفند و علیه یکدیگر حرف می‌زنند، بگذارید هرچه می‌خواهند، بگویند و این‌قدر بگویند که خسته بشوند. شما جوانان و رزمندگان و دانشجویان، شما خانواده‌های شهدا، شما روحانیون عزیز، شما قشرهای مختلف مردم، فقط به پرچم انقلاب و اسلام نگاه کنید، پشت سر این پرچم حرکت کنید و با مسؤولانتان باشید. امروز نظام جمهوری اسلامی ارکان خوبی دارد امروز بحمداللّه نظام جمهوری اسلامی، ارکان خوبی دارد: دولت خوب، مجلس خوب، قوّه‌ی قضاییه‌ی خوب، نیروهای مسلح مؤمن، آن سپاه، آن ارتش، آن نیروهای انتظامی. پایه‌ها، پایه‌های محکم و خوبی است. وقتی پایه محکم بود، بنا استوار است. حالا ـ در یک گوشه‌اش هم مثلاً ـ ممکن است تار عنکبوتی تنیده باشد، یا گرد و غباری نشسته باشد، یا احیاناً گوشه‌ی آجری پوسیده باشد. اشکالی ندارد، آجر پوسیده را بیرون می‌کشیم و یک آجر سالم سر جایش می‌گذاریم؛ اما بنا محکم است. امروز بحمداللّه اسلام بر دلها حاکم است. من می‌بینم و احساس می‌کنم که مسؤولان حقیقتاً با دلسوزی کار می‌کنند. پشتیبانیتان را از مسؤولان حفظ و مضاعف کنید. امروز وقتی انسان به صحنه‌ی سیاسی کشور نگاه می‌کند، بحمداللّه خوشحال می‌شود. رئیس‌جمهور، یک چهره‌ی برجسته و ممتاز و مورد محبت امام؛ خیلی از مسؤولان دستگاه اجرایی، جزو سابقه‌دارهای خدمت به انقلاب و اسلام؛ مجلس شورای اسلامی، متشکل از نمایندگان مردمی و بسیاری دلسوز و علاقه‌مند؛ قوّه‌ی قضاییه، بحمداللّه انسانهای عالم و صالح و شجاع؛ و ملت عزیز ما – که پشتوانه‌ی همه‌ی این حرکتهاست – در سطح منطقه، بلکه در سطح جهان، در اوج اقتدار ملی است. همه این‌طور احساس می‌کنند. ما آمادگیهای خود را برای مقابله با استکبار، همیشه حفظ می‌کنیم؛ همین حالا هم آماده هستیم. ما قصد تجاوز به هیچ‌کس را نداشتیم، باز هم نداریم؛ اما آماده‌ایم که برای مقابله با تجاوز – هر کس که باشد – اقدام کنیم. صدام هم که تجاوز کند، تودهنی خواهد خورد. امریکا هم که تجاوز کند، تودهنی خواهد خورد. جوانان دانشجو در محیطهای دانشگاه، به درس و علم و روحیه‌ی انقلابی و اسلامی، حداکثر اهمیت را بدهند. جوانان ببینند که امروز و آینده، چه‌قدر به وجود آنها احتیاج است؛ خودشان را برای آینده بسازند. امروز هم جوان دانشجو باید مثل همیشه، پیشتاز و پیشگام حرکت انقلابی باشد و خودش را شایسته و صالح برای این مسؤولیتهای بزرگ قرار بدهد. امیدواریم که خداوند، برکات و فضل و لطف خودش را بر ملت عزیز ما و همه‌ی ملتهای مسلمان نازل کند و مظلومان را مدد برساند و کید دشمنان را به خود آنها برگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) تحریم: ۶ ۲) مائده: ۱۰۵ ۳) شمس: ۹ ۴) ۷ در ساعت ۲ بامداد روز ۱۱/۰۵/۱۳۶۹ با حمله‌ی نظامی عراق به کویت و فرار امیر این کشور و پناهنده شدن وی به عربستان سعودی، کشور کویت به اشغال نیروهای عراقی درآمد. با تصویب قطعنامه‌ی ۶۶۰ شورای امنیت سازمان ملل و متجاوز شناخته شدن عراق، دولت امریکا شروع به تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک به‌منظور همسویی کشورهای غربی و همپیمانانش برای حمله به کویت کرد، که سر انجام با تصویب قطعنامه‌ی ۶۷۸ شورای امنیت، مبنی بر این‌که «اگر عراق تا ساعت ۸/۳۰ صبح چهارشنبه ۶/۱۰/۱۳۶۹ از کویت خارج نشود، اقدام نظامی علیه آن کشور صورت پذیرد»، در تاریخ مورد اشاره، نیروهای چندملیتی به سرکردگی امریکا، حملات هوایی خود را با رمز «طوفان صحرا» آغاز نمودند. ساعاتی پس از شروع عملیات نیروهای چندملیتی، عراق اقدام به حمله‌ی موشکی به اسرائیل و عربستان نمود. با ادامه یافتن حملات هوایی نیروهای چندملیتی و حاضر نشدن عراق برای حل مسالمت آمیز بحران – علی‌رغم تلاشهای گسترده‌ی جمهوری اسلامی ایران – در تاریخ ۴/۱۲/۱۳۶۹ حملات زمینی علیه عراق آغاز شد و در روز ۱۲/۱۲/۱۳۶۹ با پذیرفتن شرایط نیروهای چندملیتی توسط عراق، آتش‌بس برقرار گردید. همزمان با اجرای آتش‌بس، انقلابیون مسلمان عراق، شهرهای بصره، کربلا، نجف و ... را در شمال و جنوب عراق تصرف کردند، که با بالا گرفتن این نبردها و فجایعی که با کشتار مسلمانان به وقوع پیوست و هتک حرمتی که نسبت به اماکن مقدسه و عتبات عالیه توسط رژیم بعثی انجام شد، روز

۲۷/۱۲/۱۳۶۹ از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی، عزای عمومی اعلام گردید. ۵) V در سال ۱۳۶۷ ، تفنگداران امریکایی با اشغال پاناما و حمله به محل استقرار ژنرال «آنتونیو نوریگا» رئیس ستاد نیروهای مسلح، وی را دستگیر و به امریکا بردند. ۶) VV در سال ۱۳۶۲ ، بـه دسـتور «رونالـد ریگـان» رئیس جمهـور وقت امریکـا، این جزیره‌ی پانصـدهزار نفری در دریـای کـارائیب، مـورد تجـاوز نیروهای امریکایی قرار گرفت و به اشغال آنان در آمد. ریگان، هدف حمله‌ی خود را تثبیت دمکراسی(!) اعلام کرد، که به زعم او از سوی چپگرایان مورد پشتیبانی کوبا تهدید شده بود.

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، به همراه حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور

سخنرانی در دیـدار بـا گروه کـثیری از آزادگـان، بـه همراه حجةالاسـلام والمسـلمین هاشـمی رفسـنجانی رئیس‌جمهـور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این روزهـا حقیقتـاً جـای امام خالی است این چنـد روزه، حقیقتاً یکی از شیرینترین ایامِ دوران بعـد از انقلاب برای ملت ما بود. تنها چیزی که در این ایام عید و شادی، دلها را آزرده می‌کرد و می‌کند و من در این چند روز، غالباً در همین فکر بودم، این است که بسیاری از شماها آرزو داشتید که بعد از برگشتن، امام را زیارت کنید. همه‌ی رزمندگان ما، این آرزو را داشتند. بسیاری از شـهدای ما در وصـیت‌نامه‌هایشان، به این آرزو و عشق بزرگ اشاره کرده‌اند. ما می‌دانیم که شـما در طول دوران اسارت در زندانها، در اردوگاههای دشوار و در زیر آن فشارها، یکی از چیزهایی که دلهایتان را زنده و پرامید نگاه می‌داشت، یاد آن چهره و روحیه‌ی پُرصـلابت امام عزیزمان بود. آن بزرگوار هم خیلی به یاد اسـرا بودند. حالِ پدری را که فرزندانش با این شکل از او دور شـده باشـند، راحت می‌شود فهمیـد. خود آن بزرگوار، در نامه‌یی که برای یکی از اسـرا نوشـته بودنـد، این حالت را تشـریح کردند. نشـان دادنـد که واقعـاً داغـدارِ فقـدان این عزیزان هسـتند. حقیقتـاً این روزهـا، جـای امـام خالی است. البته روحِ بزرگوارِ پُرفتوحِ آن جلیل‌القدر، به ما متوجه است. شادی و موفقیتهای ملت ما و پیروزیهای اسلام و مسلمین، روح امام را مانند ارواح طیبه‌ی همه‌ی اولیا، شادمان و مسرور می‌کند. شما ذخیره‌ی بزرگ الهی و یک ثروت عظیم انسانی هستید خدا را شکر می‌کنیم که ثابت کرد، آن دست قدرتمندی که از روز اول، پشت سر این انقلاب و این کشور بود، همچنان پشت سـر این انقلاب و این کشور است. خدای متعال از اوان نشانه‌های پیروزی این انقلاب، در همه‌ی گذرگاههای سـخت، با قدرت کامله‌ی خود، مسؤولان و ملت را هدایت کرده است و این نکته‌یی بود که امام بزرگوارمان عمیقاً به آن معتقـد بودنـد که دست قدرتمندی، این انقلاب و این ملت را هدایت می‌کند. حالا هم همان‌طور شد و بحمداللَّه با پیروزی ملت ایران و شـما فداکاران و مبارزان راه حق و راه اسـلام و با پیروزی و سـربلندی اسـلام و مسـلمین، همه چیز به نحـو مطلوب پیش می‌رود و پیش رفت. اگر بنـا بود که افکـار و ابتکـارات بشـری، در این مورد بخواهنـد فکر کننـد، بهتر از آنچه که شـد، ممکن نبـود راه و خط روشـنی را بیابنـد. خـدای متعـال، خودش همه را هـدایت کرد. شـما بحمـداللَّه برگشتیـد. دوران سـختی بر شـما گـذشت. بر خانواده‌های شـما هم خیلی سـخت گـذشت. بر ملت ایران نیز به خاطر نداشـتن جوانان فداکار و مردان مؤمن و رزمندگان مخلصـی مثل شماها و بقیه‌ی اسرای آزاده‌ی عزیز ما، سخت گذشت؛ اما صبر و مقاومت و توکل به خدا، همه چیز را در جهت مصـلحت ملت ایران و مصلحت صابران پیش برد. این هم تجربه‌یی شد. خدای متعال فرموده است: «انّ مع العسر یسرا»(۱): هر سـختی - اگر صـبر کنیـد - یـک آسـانی به دنبـال خود دارد. مـا ملت، این را در این ده، دوازده سـال، مکرر تجربـه کرده‌ایـم. ایـن هم تجربه‌ی دیگری شـد. خـدا را به این خـاطر، شـکر می‌کنیم. امیـدواریم که ان‌شـاءاللَّه بقیه‌ی اسـرای عزیز و آزادمردان و آزادگان نور چشم ما و نور چشم ملت ایران، زودتر بیایند. شـما ذخیره‌ی بزرگ الهی و یک ثروت عظیم انسانی هستید که در دست دشـمن، غصب شـده بودیـد. خـدای متعـال، شـما را به ملت و به این کشـور اسـلامی برگردانـد. ان‌شـاءاللَّه همه بتوانیم وظایفمان را انجام بدهیم. ما در میانه‌ی یک راه بسـیار پرافتخار هستیم برادران! ما در میانه‌ی یک راه بسیار پُرافتخار هستیم. این نکته را نباید هرگز از یاد ببریم. این انقلاب، آرزوی همه‌ی ملتهای مسلمان بود. اگر بگوییم همه‌ی مصلحان و متفکران و آزادمردان طول

تاریخ اسلام، آرزوی چنین روزهایی را برای اسلام و مسلمین داشته‌اند، مبالغه نکرده‌ایم. دشمنان اسلام برای از بین بردن کامل اسلام و قرآن و ارزشهای اسلامی، نقشه‌های عجیبی طرح کرده بودند. در طول دهها سال، چه‌قدر ثروت خرج شد، چه‌قدر فکر شد، چه‌قدر جنایت انجام شد، چه‌قدر تبلیغات دروغ شد، برای این‌که اسلام بکلی از صحنه‌ی زندگی بشر خارج بشود. انقلاب ما، همه چیز را به‌عکس آنچه که دشمنان اسلام و شیطانها می‌خواستند، کرد. امروز، ملتهای اسلام بیدار شده‌اند. امروز، نهضت اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی دنیا، اوج گرفته است. امروز، اسلام و انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی، یک ارزش بزرگ ملی و اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود. امروز، کار به جایی رسیده است که حتّی کسانی که با اسلام هیچ میانه‌یی ندارند، برای مصلحت زمانه، دم از اسلام می‌زنند! امروز، اسلام عزیز شده است. این عزت را چه چیزی به اسلام داد؟ خون شهیدان ما، زحمات و صبرها و مقاومتهای شما، تلاشها و محنت‌پذیریها و صبرها و استقامتهای خانواده‌های شما - این مادران، این پدران، این همسران، این فرزندان - تلاش مخلصانه‌ی کسانی که همه‌ی آرزوهای جوانی و مادّی را کنار گذاشتند و در خط اسلام، مبارزه و مجاهده کردند. اینها اثر کرد. امروز، اسلام در دنیا عزت پیدا کرده است. بحمداللَّه پایگاه اسلام عزیز و انقلابی هم، ایران اسلامی است و ملت ایران محور همه‌ی این افتخارات هستند. حقیقتاً ملت ایران، ملت بزرگ و عالی‌قدر و پُرشور و بااستعدادی است. خدا این ملت را می‌شناخت و خصوصیات این ملت را می‌دانست که عظیمترین بارها و مسؤولیتها را - که مسؤولیت احیای دوباره‌ی اسلام و زنده کردن قرآن و ارزشهای اسلامی است - بر دوش این ملت گذاشت و بحمداللَّه این ملت هم موفق شده است؛ لیکن ما در میانه‌ی راه هستیم و همه موظفیم که تلاش و مجاهدت کنیم. ملت ایران نشان داد که در مقابل حوادث، مقاوم است دشمنان اسلام بیدارند و از ضربه زدن به اسلام، مأیوس نشده‌اند. امروز، سیاستهای بزرگ جهانی به فکر هستند، تا صحنه را از اسلام و شعارهای اسلامی - که برای ملتها پُرجاذبه است - خالی کنند. شیطانها و شیطان بزرگ - یعنی امریکا - به فکر ضربه زدن به اسلام و مسلمینند. هرجایی که حضور دشمنان اسلام باشد، برای اسلام احساس خطر می‌شود و مجاهدان راه اسلام و مسلمانان مخلص و واقعی را، به دفاع و احساس مسؤولیت و دلسوزی و تلاش و کار و مجاهدت دعوت می‌کند. در این ده سالی که شما نبودید، خیلی قضایا در این کشور اتفاق افتاد و ملت ایران، امتحانهای خیلی عظیم و پُرافتخاری دادند. در این امتحانها، بحمداللَّه ملت سربلند از آب درآمد. ملت ایران نشان داد که در مقابل حوادث، مقاوم و با استقامت و پابرجاست. دشمنان اسلام، خیلی سعی کردند که بین ملت ما شکاف بیندازند، ولی نتوانستند؛ خیلی سعی کردند مردم را از اسلام دور کنند، ولی نتوانستند. تبلیغات و پولها و سیاستهای دشمنان، خیلی سعی و تلاش کرد، تا شاید ملت را از آرزوها و آرمانها و هدفهایش دور کند؛ ولی نتوانست. ملت، پشت سر امام و مسؤولان دلسوز، در این دهساله ایستادند و موفق شدند. امروز هم بحمداللَّه ملت ما در نهایت شادابی، استقامت، قدرت و قاطعیت، پشت سر مسؤولان ایستاده است. ملت باید از لحاظ نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قوی باشد ملت ایران باید به مدد اسلام و اتحاد و اتفاقشان، خود را قوی کنند. اگر ملت ما از لحاظ نظامی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، در حد اعلای قدرت بود، می‌تواند زندگی خود و ملتهای مسلمان را نجات بدهد. اگر قوی و مقتدر بود، اگر وضعی داشت که امید قدرتهای بزرگ و متجاوز را قطع کرد و به یأس مبدل نمود، برای جوامع اسلامی، الگو خواهد بود. اگر خدای ناکرده این ملت، اقتدار لازم و شایسته‌ی اسلامی را نداشته باشد، دشمنان طمع خواهند کرد، در زندگی او دست خواهند برد، تسلط پیدا خواهند کرد و همان بساط ننگین دوران گذشته را - العیاذ باللَّه - تجدید خواهند کرد. ملت باید از لحاظ نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قوی باشد. تهدیدهای جهانی را مشاهده کنید، ببینید که قدرتهای بزرگ در چه فکرهایی هستند. امروز، در همین منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه، استکبار جهانی و امریکا، در فکر توسعه‌ی قدرت و در فکر طرحهای توسعه‌طلبانه‌ی خودشان هستند. اینها به فکر رفع تجاوز نیستند. خود اینها متجاوزند و تجاوزشان را در بسیاری از نقاط عالم، نشان داده‌اند. وجود اینها، برای ملتهای اسلامی خطر است. اینها نمی‌توانند ایجاد امنیت بکنند. ملت مسلمان ما، باید به فکر باشد. امروز، وظیفه‌ی همه‌ی آحاد ملت، مخصوصاً آن کسانی که در میدانهای خطر، تلاش کرده‌اند و از

جـان و عمر و جوانی و عزیزان خود، مـایه گذاشـته‌اند - مثـل شـما عزیزان و همه‌ی قشـرهای مؤمن، خانواده‌هـای شـهدا، جانبازان و کسـانی که بیش از همه برای انقلاـب دل سوزانده‌انـد و سـرمایه‌گذاری کرده‌انـد - این است که بایـد تلاش کننـد؛ تلاش پشت سـر مسؤولان، برای سازندگی کشور به صورت یک کشور قدرتمند. ملت ما می‌تواند برای مسـلمین در سرتاسر دنیا الگو باشد هیچوقت مثل امروز، مسؤولان کشور، رئیس‌جمهور و دولت، شخصـیتهای برجسـته و ممتازی نبودند. امروز بحمداللَّه رئیس‌جمهوری در رأس قوّه‌ی اجرایی ماست که مایه‌ی امید و مورد علاقه و اعتماد امام در همه‌ی امور سیاسی و نظامی در کشور بود. این را ما شاهد بودیم. این، یک امتیاز بزرگ است که امروز بحمداللَّه ملت ما دارد. مسؤولان اجرایی، قضایی، نمایندگان مردم در مجلس شورای اسـلامی و مسؤولان نیروهای نظامی، انسانهای مؤمن، مخلص، دلسوز، علاقه‌منـد، به فکر مستضـعفان، به فکر کشور و پیشـرفت کارها، به فکر انجام وظیفه و واقعاً در حال خـدمت هسـتند؛ کسانی که در هیچیک از کشورها - تا آن‌جایی که ما شـناختیم و فهمیدیم - نظیر آنها را سـراغ نـداریم. این، امتیـاز خیلی بزرگی است. این مسؤولاـن، و این هم ملت. مـا هیـچ‌چیز کم نـداریم. بـا این کشور بـا عظمت و بزرگ، با این تاریخ پُربار، ما می‌توانیم یک ملت قوی و نیرومند، و برای اسـلام مایه‌ی افتخار باشیم. این ملت می‌تواند برای مسلمین در سرتاسـر دنیـا الگو باشـد؛ اینهـا ممکن است. تا الان هم بحمـداللَّه همین‌طور بوده است. هیـچ چیز ما را نمی‌ترسانـد و از راه خـدا منحرف نمی‌کنـد اگرچه امـام امروز در میان ما نیسـتند، اما رهنمودها و راه و خط و پرتو اشاره و شاگردان امام هسـتند و این ملت - مریدان و فرزندان امام - در صـحنه‌اند. این صـحنه را حفظ کنید. الحمدللَّه که خدا دشـمنانتان را شکست داد، شما را پیروزمندانه به میهن اسلامی برگرداند، خانواده‌هایتان را شاد کرد و قطعاً خدای متعال با این پیروزیها دل مقدس و مبارک ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را شـاد نمود. این پیروزیهـا، در سایه‌ی اسـتقامت و مقاومت و توکل به خـدا و حرکت در راه او و اخلاص و دلسوزی بود. هروقت و تا هر زمـان که دلسوزانه در راه خـدا حرکت کنیم، همین پیروزیهـا هست. هیـچ‌چیز، ما را نمی‌ترسانـد و از راه خـدا منحرف نمی‌کنـد. هیـچ‌چیز، دلهـای ما را در پیمودن این راه، مردد نمی‌سازد. خـدا هم لطفش را از ما دریغ نکرده است و نخواهـد کرد. امیـدواریم که خدای متعال، به شماها توفیق بدهد. ان‌شاءاللَّه هرچه زودتر برگردید، به خانه‌هایتان بروید، پدران و مادران و همسران و فرزندانتان را ببینیـد، دلهـای آنهـا را بیشتر شاد کنیـد و ان‌شاءاللَّه بقیه‌ی عزیزان ما هم بیاینـد. دل ملت ما شاد شـده است و ان‌شاءاللَّه شادتر بشود و خداوند با گرههایی که باز خواهد کرد، ان‌شاءاللَّه همه‌ی ملت ما را شاد کند. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------ -- ۱) شرح: ۶

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان

سخنرانی در دیـدار با گروه کثیری از آزادگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این چند روزه، نعم الهی برای ملت ما متوالی بود من همین‌طور که به این چهره‌هـای نورانی نگـاه می‌کنم، مکرر فکر می‌کنم که جای امام چه‌قـدر خالی است. اگر آن باغبان چیره‌دست و آن پـدر مهربان بود، چه لـذتی می‌برد که ببیند نهالهای برومند و فرزندان دلاورش، بعد از سالهای متمادی اسارت در دست دشـمنان، چگونه بالنده و سـربلند و عازم و پُرشور برگشته‌اند و دست تطاول روزگار نتوانسته است کمترین تأثیر منفی را بر روحیه و روحها و جانهای منور آنهـا بگـذارد. ایـن چنـد روزه، نعم الهی برای ملت مـا متـوالی بـود. نعمت پیروزی، نعمت بزرگی بـود. نعمت بـازگشت شـما فرزنـدان ملت و نور چشـمهای عزیز ما، نعمت بزرگی بود؛ اما دو نعمت دیگر بزرگتر از اینهاست: نعمت اول این‌که شـماها آن‌چنان برگشـته‌اید که دل هر عـاشق اسـلام را شـاد می‌کنیـد، دل هر انسان دلسوز و دردمنـد را امیـدوار می‌کنیـد و مایه‌ی افتخار دوسـتان و موجب یأس دشـمنید. این نعمت، اگر از اصل نعمت برگشـتن شـماها بزرگتر نباشد، کوچکتر نیست. نعمت دوم - که آن را کشـف می‌کنیم - این است که احساس می‌کنیم دست قدرتمند خدا همچنان پشت سر این ملت و این کشور و این نظام و این انقلاب است. هیـچ صـاحب قـدرت طـاغوتی‌یی در دنیـا، به حـاکمیت اسـلام راضـی نبود و نیست. امروز بعـد از گـذشت قریب به دوازده سـال از

پیروزی و حاکمیت اسلام در این کشور، دشمنان ما تا حدود زیادی مأیوس شده‌اند و در مقابل اسلام احساس ناتوانی کرده‌اند؛ اما از دشمنی آنها یک سر سوزن کم نشده است و ممکن نیست از دشمنی شیاطین با راه و دین خدا کم بشود. شیطان با بندگان خدا خصم است و نسبت به آنها کمر دشمنی بسته است. تا ما بنده‌ی خدا هستیم، دشمنی شیطانها با ما کم نخواهد شد. صبر و استقامت شما به اسلام آبرو بخشید البته امروز با هشت سال و ده سال و دوازده سال پیش یک فرق عمده دارد و آن، این است که در آن روزها دشمنان اسلام و مسلمین امیدوار و عازم بودند که بتوانند این نهال را از بیخ و بن قلع و قمع کنند. امروز این نهال ریشه دوانده، درخت تناوری شده، خون شهدا آن را آبیاری کرده و مراقبت مادران و پدران و زجر دیدگان و مجاهدان فی‌سبیل‌اللّه و نیز صبر و استقامت فرزندان اسلام و دلاوران راه اسلام، آن را مستحکم کرده است. امروز دشمنان باز هم دشمنند؛ اما دیگر امید ندارند که بتوانند این درخت تناور و تنومند را قلع و قمع کنند. شماها ده سال، هشت سال - کمتر یا بیشتر - سخت‌ترین دوران را گذراندید؛ جوانی و زندگی باطراوت دوران شباب را در راه خدا دادید؛ اما ضرر نکردید؛ چون با خدا معامله کردید. صبر و استقامت شما، به اسلام آبرو بخشید. خانواده‌های شما - پدران، مادران، همسران و فرزندان - با صبر خود اسلام را رو سفید کردند و به نظام و جمهوری اسلامی آبرو دادند. در این مدت هشت سال و ده سال و دوران تلخ اسارت شما در دست دشمن، ملت ایران با سربلندی از گذرگاههای بسیار سختی عبور کرد. این ملت در جاده‌ی آسفالته حرکت نکرد؛ گردنه‌ها را طی کرد و با خطرها مواجه شد. یک روز تقریباً تمام قدرتهای دنیا و تحقیقاً همه‌ی قدرتهای بزرگ، در مقابل این ملت مظلوم دست به دست هم دادند؛ اما این ملت با امید و توکل به خدا، پشت سر آن انسان استثنایی زمان ما، آن سلاله‌ی پیامبران، آن یادگار حقیقی پیامبر و علی و حسین‌بن‌علی(علیهم السّلام) ایستاد. امروز اگر دشمنان جمهوری اسلامی هم به زبان نیاورند، در دلشان به ارزش والای امام و ملتِ پشت سر امام معترفند. شماها جزو بهترین و عزیزترین نمونه‌ها هستید. ما به شما و به خانواده‌های شما و به مجاهدت شما افتخار می‌کنیم. دشمنان اسلام باید امید اندک خود را از منحرف کردن این ملت و این کشور و این نظام از اسلام به گور ببرند. ما نمی‌توانیم نسبت به سرنوشت مسلمانان بی‌تفاوت باشیم ملتهای مسلمان، به این ملت چشم دوخته‌اند. جنگ تحمیلی هشت‌ساله، ملت ما را عزیزتر کرد. اگرچه طراحان این توطئه می‌خواستند به جمهوری اسلامی ضربه بزنند؛ اما ملت بزرگ ما با ایستادگی و مقاومت خود در راه خدا، این توطئه را به وسیله و نردبانی به سمت قله‌ی آرزوها و ارزشهای اسلامی و وسیله‌یی برای پیشرفت تبدیل کرد. امروز هم همین‌طور است. تهدید قدرتهای بزرگ و شیطانها و در رأس آنها امریکا - که شیطان بزرگ است - ملت ما را یک سر سوزن منحرف نخواهد کرد. ما نسبت به ملتهای مسلمان دیگر هم احساس مسؤولیت می‌کنیم. هرجا که مسلمانی هست، ما در آن‌جا وظیفه داریم. ما نمی‌توانیم نسبت به سرنوشت مسلمانان بی‌تفاوت باشیم. امروز در منطقه‌ی خلیج فارس، آرزومندان و تشنگان قدرتِ روزافزون - و پیشقراول همه امریکا - راه افتاده‌اند و می‌خواهند در این‌جا برای خودشان جای پا درست کنند. این‌جا منطقه‌ی اسلامی است و برای امریکا و اذناب امریکا جایی نیست. این‌جا پایگاه اسلام است. این خلیج فارس، یک مرکز اسلامی است و ثروتهای آن متعلق به ملتهای اسلامی می‌باشد. ملتهای مسلمان باید هوشیار باشند مگر قدرتهایی مثل امریکا می‌توانند دفع کننده‌ی تجاوز باشند؟! خود آنها متجاوزند. ما تجاوز را از هر کسی که باشد، رد می‌کنیم؛ اما قبول هم نداریم که رژیمی مثل رژیم امریکا، ضد تجاوز باشد. چه کسی حمله‌ی به ایران را تشویق کرد؟ به کسانی که نیروهای متجاوز را در کشور ما داخل کرده بودند، چه‌کسی کمک کرد؟ چه‌کسی پشتیبانی کرد؟ آیا اینها می‌توانند ادعا کنند که ضد تجاوزند؟! اینها به فکر منافع خودشان هستند. اگر تجاوز در خدمت منافع آنها باشد، طرفدار آن هستند و به آن کمک می‌کنند! ملتهای مسلمان باید هوشیار باشند. کشورهای اسلامی باید آگاه باشند و بدانند که ادعای این‌گونه قدرتها در مخالفت با تجاوز و حفاظت از حقوق ملتها، ادعای پوچ و دروغی است. بحمداللّه نظام جمهوری اسلامی، نظامی مستحکم است و این استحکام، به برکت اسلام و پیروی از قرآن است. این استحکام بایستی روزبه‌روز بیشتر بشود؛ یعنی باید پایبندی ما به اسلام بیشتر گردد. سازندگی زندان و اسارت، سازندگی مخصوصی است؛

آن را در جای دیگر نمی‌شود پیدا کرد. شما جوانانی که سالهای متمادی طعم زندان را چشیده‌اید، این شانس را داشته‌اید که علاوه بر سازندگی در میدان جهاد و جنگ، توفیق سازندگی در آن میدان را هم پیدا کنید. شما خیلی وظیفه دارید. هرجا که هستید، باید محیط اطراف خودتان را روشن کنید. شما باید نورافشانی کنید. ملت قدر شما را می‌داند. امیدواریم که خداوند متعال، هرچه زودتر چشمهای خانواده‌های شما را به دیدار شما روشن کند و وجودتان را که ذخیره‌ی اسلام و مسلمین است، حفظ کند و ان‌شاءاللّه وجود شما پشتوانه‌ی پیشرفت جمهوری اسلامی به سمت هدفهای خود باشد. از این‌که به این‌جا تشریف آورده‌اید، خیلی متشکرم. ما همیشه مشتاق دیدار شما عزیزان بودیم و باز هم هستیم. خداوند ان‌شاءاللّه شما را روزبه‌روز بیشتر مورد تأیید و توفیق خودش قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با رئیس‌جمهور واعضای هیأت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت

بیانات در دیدار با رئیس‌جمهور واعضای هیأت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم رجایی و باهنر، دو عنصر برگزیده و برجسته‌ی کشور و نظام من هم متقابلاً- گذشتِ یک سال موفقیت‌آمیز از مأموریت و مسؤولیت عظیمی که بر دوش گرفته‌اید و نیز اقتران این مقطع با پیروزیهای بزرگ و سرور همگانی ملت عزیز و مظلوم و شایسته‌ی ایران را تبریک عرض می‌کنم و یاد شهدای گرانقدر و عزیزمان، مرحوم شهید بزرگوار دکتر باهنر و شهید عالی‌قدر رجایی را گرامی می‌داریم. این دو بزرگوار، حقاً و انصافاً از عناصر برگزیده و برجسته‌ی این کشور و این نظام بودند؛ امتحان‌داده و دلسوز و مردمی بودند؛ وجودشان با آرمانهای انقلاب آمیخته بود؛ طعم سختیها را چشیده بودند؛ دوران مجاهدت و مبارزه‌ی برای پیروزی اسلام را با توفیقات و سربلندی پشت سر گذاشته بودند. همه‌ی اینها ارزشهایی بود که در این عزیزان وجود داشت؛ بخصوص شهید رجایی که دوران مسؤولیت طولا-نیتری در نخست وزیری و بعد در ریاست جمهوری داشتند، که مسؤولیت سخت و دوران دشواری هم بود. واقعاً خوب عمل کردند و نشان دادند که به اسلام و انقلاب وفادارند. شایسته است که ما همیشه یاد این عزیزان را گرامی بداریم. دو محور اساسی در حرکت دولت در رأس این دولت، جناب آقای هاشمی رفسنجانی قرار دارند که خودشان از شخصیتهایی هستند که از دوران نشو و نمای این نهضت، در وسط میدان و در صفوف مقدم حضور داشتند و همان سختیها و رنجها و شکنجه‌ها را چشیده‌اند. از روز اول پیروزی انقلاب، هم ایشان و هم شماها، واقعاً زحمات زیادی کشیدید و بهتر از خیلیها می‌دانید و به این نکته توجه دارید که در حرکت دولت، باید دو محور و دو رکن اساسی مورد نظر باشد: محور اول، حرکت و تلاش است. خستگی و افسرده شدن، واقعاً در این راه هیچ معنا ندارد. شاید کسانی که اهل دنیا هستند، اگر راه دشواری پیش پایشان قرار بگیرد، سختیهای آن راه، کم‌کم انگیزه‌ی آنها را کم کند. راه خدا این‌طور نیست. هرچه سخت‌تر باشد، انسانهای مؤمن، علاقه‌مندتر و پُرانگیزه‌تر می‌شوند؛ چون می‌فهمند که اهمیت این حرکت، بیشتر است. وقتی که انسان در راه خدا حرکت می‌کند و برای او کار می‌کند، هنگامی که سختیها را مشاهده کرد، می‌فهمد که وظیفه فوریتر است؛ زمانی که خطر را دید، می‌فهمد که دفاع واجبتر است؛ پس شادابتر و پُرانگیزه‌تر می‌شود. واقعاً در راه خدا، سختی و مانع و مشکلات و انواع چیزهایی که آدمهای معمولی را مأیوس می‌کند و قدرنشناسی - که بحمداللّه در مورد شماها نیست و ملت واقعاً قدرشناس مسؤولانند - انسان را از پا نمی‌اندازد و او را مأیوس نمی‌سازد و انگیزه را کم نمی‌کند. این را توجه داشته باشید که حرکت و تلاش، بایستی لحظه‌یی وقفه پیدا نکند. هیچ ساعتی از ساعات مفید زندگی من و شما، بایستی بدون کار مفیدی برای این مردم نگذرد. این مردم، حقیقتاً شایسته‌ی خدمتند. ماها اگر بتوانیم خدمتگزار این مردم باشیم و ثابت کنیم که واقعاً به مردم خدمت می‌کنیم، بزرگترین افتخار است. محور دوم، جهت حرکت و آرمانها و اصول است؛ همان چیزی که جناب آقای هاشمی اشاره کردند و خیلی مهم است. خیلی فرق است بین آن مجموعه مدیرانی که به نیت و با ایمانی، تلاشی را شروع کردند، و آن کسانی که این‌طور نیستند و بالاخره مأموریتی به عهده‌شان گذاشته شده و می‌خواهند کار را

انجام بدهند. بین دولت ایران و دولتهای دیگر، واقعاً تفاوت است. در این‌جا مسأله این است که وقتی ما از اول این حرکت را شروع کردیم، آن کسانی که قدمهای اول را در این حرکت برداشتند، به قصد احیای اسلام و دفاع از مسلمین و احیای ارزشهای اسلامی و رفع ظلم و استقرار عدل در جامعه و کمک به مردمی که به خاطر حکومتهای جائر، سایه‌ی عدل را بر سرشان ندیده بودند، شروع به این کار کردند. وقتی به نتیجه‌ی ابتدایی رسیدیم، یعنی توانستیم قدرت را از چنگ شیطانها خارج کنیم و شروع به کار کردیم، باید جهت حرکت را دقیقاً به سمت همین هدفهایی که از اول، اصل حرکت برای آنها بود، تعیین و تنظیم کنیم و حرکت را ادامه بدهیم. مراقب باشیم که هیچ تخطی‌یی از این اصول پیدا نشود. این، برای آن است که کلیه‌ی کسانی که در دستگاههای دولتی کار می‌کنند، در عمل شخصی خودشان، این نکته را توجه کنند؛ والّا مسؤولان بالای کشور، یا خودشان جزو بانیان این حرکت و مبیّنان این اصول هستند - که احتیاج نیست به آنها تذکری داده بشود - یا جزو کسانی هستند که در این راه، قدم صدقی نشان داده‌اند. بنابراین، در مجموعه‌ی دستگاه دولت - دولت به معنای عام؛ یعنی مجموعه‌ی دستگاه حکومت، اعم از قوّه‌ی مجریه، قوّه‌ی قضاییه و دستگاههایی که هرکدام به نحوی در کار اداره‌ی کشور دخالت دارند - باید این احساسِ وجدانیِ درونیِ جهت‌گیری به سمت آرمانهای اسلامی، همواره زنده باشد. باید در جهت کمک به محرومان جامعه حرکت کنیم ما باید در جهت کمک به محرومان جامعه حرکت کنیم. درست است که در جامعه‌ی اسلامی، عدل برای همه است؛ یعنی اگر شما ببینید که دزدی از دیوار کسی که فرضاً تمکنی هم دارد، بالا می‌رود، جلوی دزد را خواهید گرفت؛ نمی‌گویید که اشکالی ندارد، برود از خانه‌ی این شخص دزدی کند. یا اگر دیده شود که یک فرد متوسط و معمولی جامعه، مورد ستم قرار می‌گیرد، باید جلویش گرفته شود؛ منتها ببینیم در وضع جامعه و نظام اجتماعی و تاریخ ما، کدام اقشار و کدام طبقات، بیشتر مورد ظلم و ستم و بی‌عدالتی قرار داشتند و عقبند؛ باید به اینها کمک بشود. روشن است که قشرهای پابرهنه‌ی کشور، این‌گونه‌اند. محرومان کشور، کسانی هستند که علی‌رغم حق برابرشان با دیگر اعضای این خانواده، به آنها در طول سالیان دراز ظلم شده است. در این کشور، فامیلها، قشرهای بالاـ و مقتدر، خوانین و کمپانیداران حکومت می‌کردند و قدرت و قانون به نفع آنها بوده است. همه چیز بایستی در جهت عکسِ آن روند حرکت کند؛ یعنی ثروت و همت و مدیریت و امکانات مادّی و معنوی کشور، در جهت از خاک بر کشیدن آن قشرهای محروم و مظلوم برود. در تمام برنامه‌های دولت، بایستی این معنا مورد توجه قرار بگیرد. البته در برنامه‌ها، همین‌طور هم است. یعنی واقعاً در این برنامه‌هایی که شماها دارید و من از اغلب یا همه‌ی آنها مطلعم، این جهات رعایت شده است؛ لیکن در عملِ اعضای دولت و اجزای مجموعه‌ی کارکنان کشور، بایستی این معنا مورد توجه دایمی قرار بگیرد. کاری کنیم که ارزشهای اسلامی، ارزشهای مطلق به حساب آیند ملت ایران، امروز به نام اسلام، کار و تلاش می‌کند و برای اسلام، جهاد و مجاهدت می‌نماید. و این همان معجزه‌یی است که در دوران ما اتفاق افتاد که یک نظام اجتماعی بر اساس دین خدا و مفاهیم و ارزشهای الهی شکل بگیرد. با محاسبات مادّی، چنین چیزی اصلاً تصور نمی‌شد. ملتهای مسلمان، حقیقتاً مجذوب این حرکت هستند. این مبالغه نیست؛ واقعیتی است که وجود دارد. علی‌رغم این‌همه تبلیغاتی که علیه جمهوری اسلامی شده، ما می‌بینیم که باز ملتهای اسلامی، نسبت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی خوشبینند و در جهت همین روند، حرکت می‌کنند. امروز در دنیا، کمتر ملت اسلامی‌یی است که تحت تأثیر این حرکت قرار نگرفته باشد. در صورتی این شوق و این امید در ملتها باقی می‌ماند که ما از ایمان بی‌قیدوشرط و پایبندی کامل به دین خدا، یک سرسوزن تنزل و تنازل نکنیم. در معامله‌ی با قدرتهای جهانی، همین‌طور است. در برخورد با مسایل جهانی، همین‌طور است. در تنظیم سیاست خارجی، همین‌طور است. در اداره‌ی داخلی کشور، همین‌طور است. باید آن راز سعادت جامعه را - که گردآمدن بر محور ایمان به خداست - در زندگی و نظام اجتماعی خودمان، هر لحظه قویتر و برجسته‌تر کنیم؛ ملت را به سمت تربیت اسلامیِ بیشتر و عمیقتر سوق بدهیم؛ عناصر جوان جامعه را به تربیت اسلامی تربیت بکنیم؛ دانشگاههای ما، وظیفه‌ی تربیت جوان مسلمان و متخصص و عالم مسلمان - نه صرفاً عالم - را بر دوش خودشان احساس کنند؛ مدارس ابتدایی هم همین‌طور. کاری

کنیم که در جامعه، ارزشهای اسلامی، ارزشهای مطلق به حساب بیاید و همه‌ی ارزشهای دیگر، در مقابل آنها کم‌رنگ باشد. صدا و سیما در این جهت، حرکت و تلاش و برنامه‌ریزی بکند. خلاصه، آن‌چنان‌که ملتهای عالم، ملت ما و نظام جمهوری اسلامی را شناخته‌اند که سرباز و فدایی اسلام است و در راه اسلام حرکت می‌کند، همین‌طور عمل کنیم و این معنا را اثبات نماییم. این، البته همان تصمیمی است که ملت و دولت و مسؤولان داشتند و بر طبق آن، این‌همه تلاش و مجاهدت هم شده است و در آینده هم باید همین‌طور باشد. ملت فداکار ایران، سرمایه‌ی عظیم ما ما سرمایه‌ی عظیمی داریم. این سرمایه، ملت فداکار ماست. من واقعاً هیچ نظامی را نمی‌شناسم که مردمش با این کیفیت، حامی تصمیمهای مدیران کشور باشند. البته در دنیا خیلی از کشورها هستند که بالاخره آن احساسات ناسیونالیستی و علایق ملی، مردم را دنبال مدیران راه می‌اندازد؛ اما بین احساس ناسیونالیستی و ایمان عمیق مذهبی، فرق است. ایمان عمیق مذهبی، همین است که شما مشاهده می‌کنید. برگشتن آزادگان ما، باز منظر جدیدی را روی همه‌ی دنیا باز کرد. ببینید مردم چه می‌کنند؛ چه شور و شوقی، چه اظهار ارادتی، چه اظهار اخلاصی دارند. چرا؟ چون اینها در راه خدا مجاهدت کردند و برای خاطر خدا، در دوران اسارت صبر کردند. خود این آزادگان را ببینید؛ جوانان خالص، مؤمن، بعضیشان ده سال، بعضیشان هشت سال از بهترین و دست‌نیافتنی‌ترین ساعات و سنوات عمرشان را در این محنت گذراندند و شاداب برگشتند. گویی که روی اینها هیچ تبلیغی انجام نگرفته، گویی که به اینها هیچ شکنجه‌یی نشده، گویی که اینها طعم مرارت و محنت مجاهدت در راه خدا را نچشیده‌اند. اینها این‌طور برگشتند. این، به خاطر ایمان است. این را با هیچ سرمایه‌یی نمی‌شود خرید؛ جز سرمایه‌ی ایمان که بحمداللَّه ملت ما داشتند. ما این سرمایه‌ی عظیم را داریم. این را باید خیلی مغتنم بشماریم و حفظ کنیم. برای نگهداری و حراست از آن، باید خیلی سرمایه‌گذاری کنیم. باید به وجدان کار خیلی اهمیت بدهید و آن را احیا کنید بحمداللَّه برادران عزیز به نکات اساسی مدیریت توجه دارند؛ اما من می‌خواهم یک نکته را که واقعاً در کشور ما باید رویش قدری کار بشود، عرض بکنم و آن، وجدان کاری است که باید در کارکنان ما خیلی زیاد تزریق و تلقین بشود. در طول سالهای سلطه‌ی دشمنانِ این ملت در کشور ما، خیلی از ذخایر معنویمان دست خورده شده که از جمله، همین موضوع است. آقایان! یکی ازکارهایی که در وزارتخانه‌ها و در مراکز مدیریت خودتان، به آن توجه کامل می‌کنید، این نکته است. باید به وجدان کار، وجدان آن وظیفه و مسؤولیتی که بر دوش هریک از افراد شماست، خیلی اهمیت بدهید و آن را احیا کنید. امروز کار در کشور ما، بایستی پُرتلاش انجام بگیرد. بدون آن وجدان کار هم نمی‌شود. در پایان صحبت امروز، مایلم به نکته‌یی اشاره کنم و آن، این است که یکی از چیزهایی که ما همیشه به عنوان فضایل برجسته‌ی جناب آقای هاشمی در ذهن داشتیم و مشاهده می‌کردیم، حضور فداکارانه و مدبرانه‌ی ایشان در صحنه‌های جنگ تحمیلی بود و حقیقتاً زبان قاصر است از این‌که آن زحمات و آن فداکاریها را سپاسگزاری کند. من آن شبهای دشوار، آن لحظات پُرهم‌وغم و پُرمسؤولیتی را که ایشان در مقابل چشم همه‌ی ما گذراندند - که همیشه مورد تشکر امام بزرگوارمان (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) هم بود - فراموش نمی‌کنم. ما حالا می‌خواهیم این تشکر را به صورت یک حرکت سمبلیک مجسم کنیم و این نشان فتح را به سینه‌ی جناب آقای هاشمی الصاق نماییم. امیدوارم که خداوند متعال به شماها کمک کند و توفیق بدهد و در این راه دشواری که در پیش دارید و مسؤولیت عظیمی که برعهده گرفته‌اید، تأییدتان کند، تا بتوانید وظایفتان را انجام بدهید. خداوند بر شما منت گذاشته و شما را در عداد خدمتگزاران صدیق اسلام قرار داده است. این، نعمت بزرگی است. شکرش، هرچه بیشتر و مشتاقانه‌تر و عاشقانه‌تر کار کردن است که ان‌شاءاللَّه خدای متعال، توفیق این شکر را به همه‌ی ما عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هر روزی که بر ما می‌گذرد، جای خالی امام را بیشتر احساس

می‌کنیم در این ایـامی که ملت ایران، به پاداش صبر و مقاومت و مجاهـدت خود، روزهای شـیرین تاریـخ خویش را جشن می‌گیرد، هر روزی که بر ما می‌گذرد، بیشتر احساس می‌کنیم که حقیقتاً جای امام عزیزمان خالی است. حوادث و قضایا، چهره‌ی ملکوتی آن بزرگوار را بیشتر درخشـنده می‌کند. آن مرد عظیمی که مثل پیامبران و منادیان آسـمان، بشـریت را مخاطب می‌کرد، حقایقی را بیان می‌نمـود که ذهن اغلب مردم، از فهم آن حـوادث نـاتوان بود. حقـایقی را می‌گفت که پس از گـذشت سالهـا، ملتهـا و مردم دنیـا و انسانهای معمولی، قادر بودنـد آن حقایق را بفهمنـد و ببیننـد. یقیناً شـما عزیزان هم بعـد از دوران طولانی اسارت، جای خالی امام را بخوبی حس می‌کنید. شـما خوب حس می‌کنید که پدر بزرگوار این امت، آن طبیب درد آشنا، اگر می‌بود، چه‌قدر امروز برای ملت ما و برای آن بزرگوار شـیرین بود. البته این نکته را هم بایـد همه توجه کنیم که امام راحل ما، در ملکوت اعلی با فرشـتگان و اولیا و ارواح طیبه محشور است و بر حوادث عالم مسلط، و به حال من و شما بصیر است و راه و درس آن بزرگوار و خط انقلاب هم پیش روی مـاست. اسـلامِ متکی به اراده و مبارزه‌ی ملت، پیروز است آن مسأله‌ی اساسـی که شـما عزیزان و همه‌ی ملت ایران بایـد به آن توجه داشته باشید و داشته باشند، این است که اسلام مبارز، اسلامی که متکی به اراده و نیرو و مبارزه‌ی ملت است، پیروز است. این، دیگر شـعار نیست؛ یـک حقیقت متکی به واقعیت است. مـا در طول این ده سـال، کـدام درس را گویاتر از درسـهایی که گرفته‌ایم، می‌خواهیم؟ قـدرتهای بزرگ عالم، پشت‌به‌پشت و دست‌به‌دست هم دادنـد، شایـد بتوانند این ملت را به زانو در بیاورند. یک روز و دو روز هم نبود؛ هشت سـال جنـگ تحمیلی، این‌طور گـذشت. البته تعـداد بسیار معـدود و بی‌اثر یـا کم‌اثری از دولتها و دولتمردانِ بعضـی از کشورها، نسبت به انقلاب ما، حمایتهای زبانی داشتند که در حکم هیچ بود. یک‌طرف، ملت و ایران اسلامی پشت سر آن رهبری، یـک طرف هم تمام قـدرتهای دنیا - امریکا، شوروی، ناتو - ارتجاع و خرده‌ریزهای گوشه و کنار عالم، پشت در پشت هم، در مقابل ایران اسـلامی ایسـتاده بودند. قصد آنها این بود که بتوانند ایران اسـلامی را از اسـلام پشیمان کنند. قصد ایران اسلامی هم این بود که به آنها نشان بدهـد، ملتی متکی به نام و یاد خـدا، از هیـچ‌چیز نمی‌ترسـد و در مقابل هیچ تهدیدی عقب نمی‌نشـیند. این کشـمکش، هشت سـال به صورت جنـگ ادامه پیـدا کرد. قبـل از این هشت سال و بعـد از آن، کشـمکش بود؛ اما در میـدان جنگ نظامی نبود. اگر درست نگاه کنیم، درگیری بین ملت مسلمانِ مقاومِ پُرشورِ ما با آن دشمنان کذایی، دوازده سال - از اول انقلاب تا حالا - طول کشیـد. بعـد از این مـدت طولانی و بعـد از هشت سال جنگ، نتیجه چه شـد؟ چه کسـی پیروز شد؟ کدام طرف، حرف خود را به کرسـی نشاند؟ جبهه‌ی ضد اسـلام، مجبور شد عقب‌نشینی کند و عقب‌نشینی کرد. یک نمونه از این عقب‌نشینی آن است که امروز اسـرای عزیز ما بر می‌گردند. یک نمونه از این عقب‌نشـینی آن است که امروز در گوشه و کنار عالم، نام انقلاب اسـلامی، همه جا به عظمت یاد می‌شود. این طرف، ملت ایران را نگاه کنید؛ مصمم، پُرشور، خسته‌نشو، آماده و ایستاده برای دفاع از مقدسات اسـلامی. در اسـتقبال از خودتـان، نمـونه‌اش را دیدیـد. در تمـام مراسـم ایـن ده سـال - روز قـدس، روزهـای سـالگرد جنـگ، روز بیست‌ودوم بهمن - و در هرجـایی که انقلاـب و نظـام جمهوری اسـلامی، از مردم توقع کرد که اظهـار نظر بکننـد، این ملت مؤمن و پُرشور، مثل کوه، اسـتوار و سـربلند ایستادند. شما هم پاره‌ی تن این ملت هستید که در اردوگاههای عراق، مقاومت کردید. شما هم فرزند خلف این ملت بزرگ هستید که شـکنجه و تحقیر و فشار دشـمن، نتوانست شـما را وادار به تسـلیم بکند. امروز، همان‌طور که رفتیـد، برگشتیـد. مسـلمان و پُرشور و مجاهـد فی‌سبیل‌اللّٰه رفتیـد، مسـلمان و پُرشور و مجاهـد فی‌سبیل‌اللّٰه برگشتیـد. مگر این شوخی است؟ شـما هم فرزنـد همین ملتیـد. این ملت هم در این ده، دوازده سـال، همین‌طور عمل کرده است. مردم ما توانسـتند پابه‌پای امام حرکت کننـد امـام ما از میان این مردم رفت، در حالی که از این مردم راضـی بود. ما که نزدیک بودیم، ما که می‌شـنیدیم، می‌دانیم که امام از این مردم راضی بود و راضی رفت. بیانات عمومی امام هم، از این مطلب پُر است. این مردم توانستند پابه‌پای امام، حرکت کنند. امامِ اسـتثنایی، امتِ اسـتثنایی. برادران عزیز، آزادگان، جوانان، همه‌ی ملت عزیز ایران! این راه را باید با سربلندی ادامه بدهید. دشـمن اسـلام - هر کس باشد - ضـعیف است. به قدرتهای ظاهری و سـروصدایشان نگاه نکنید. آنها در مقابل مثلِ خودشان قویند؛

در مقابل اسلام و معنویت و نیروی ایمان و اتکای به خدا، ضعیفند. تجربه‌ی ده، دوازده ساله، این را به ما نشان داده است. ما در راه حاکمیت بخشیدن به دین خدا و عزت بخشیدن به مسلمانان، فروگذار نکرده‌ایم و ملت ما باز هم فروگذار نخواهندکرد. اگر می‌بینید کسانی با نام اسلام، در مقابل دشمنان اسلام کوتاه می‌آیند، به خاطر این است که آنان اسمشان، اسم اسلام است، ولی باطنشان از اسلام خبری ندارد. بعضی از این مرتجعان منطقه - این مسلمان‌نامها، این مدعیان مسلمانی - با نیرنگهای گوناگون، برای فریب دادن اذهان ملتها، اسم اسلام و ادعای آن را بر زبان جاری می‌کنند، ولی از اسلام خبری ندارند! معلوم است که این‌گونه کسان، در مقابل قدرت کفر، متزلزل و مرعوب می‌شوند؛ اما اسلام واقعی و ناب، در مقابل هیچ‌چیزی مرعوب نمی‌شود و هیچ‌چیز نمی‌تواند او را شکست بدهد. طبقات محروم جامعه باید احساس کنند که اسلام نجاتبخش آنان است ما باید مملکت خودمان - این سرزمین اسلامی - را از جهت مادّی و معنوی، آن‌چنان بسازیم و آباد کنیم که همه‌ی ملتهای دنیا تصدیق کنند که اسلام، قادر به سازندگیِ یک ملت و یک کشور به بهترین وجه است. باید عدالت اجتماعی در این کشور، به همان شکل اسلامی کامل، استقرار پیدا کند. امروز هم خیلی پیش رفتیم و خیلی از دستهای ظالم کوتاه شده؛ لیکن باز هم راههایی در مقابلمان داریم. باید طبقات محروم و پابرهنه‌ی جامعه احساس کنند که اسلام، پشتیبان و نجاتبخش آنان است. باید از همه‌ی جهات مادّی و معنوی و صنعتی و کشاورزی و فرهنگی، این کشور در حد شایسته‌ی مسلمانی رشد کند. بحمداللَّه مسؤولان، دلسوزند و با جانفشانی، مشغول کار و خدمتند. ملت هم با کمال صمیمیت، در این راه تلاش می‌کنند. شما عزیزانی که این تجربه‌ی مرارتبار را در مدتی طولانی گذراندید، در هرجا که ان‌شاءاللَّه خواهید بود، می‌توانید سهم وافری ایفا کنید. امیدواریم که خداوند چشمها و دلهای شما را همیشه روشن بدارد. امیدواریم که خداوند دلهای همه‌ی منتظران را در سرتاسر کشور - که در انتظار عزیزان اسیر و دربندشان و یا مفقودان بی‌خبرشان هستند - شاد کند. خداوند به همه‌ی ما توفیق ادای وظایفمان در مقابل اسلام را عنایت کند. خداوند قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنا فداه) را از همه‌ی ما خوشحال کند. خداوند روح مقدس امام عزیزمان را از ما شاد نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آنچه در روزگار ما پیش آمد، یکسره افتخارآمیز بود هر جمعی از شما عزیزان، وقتی به این‌جا تشریف می‌آورند و ما را به دیدار خودشان خوشحال می‌کنند، اولین چیزی که به ذهن ما خطور می‌کند، این است که برای شما عزیزان، جای خالی امام چه‌قدر رنج‌آور و دشوار است. آن روزی که این امت، امام خود را از دست داد و ایران کربلاـ و محشری شد، یکی از چیزهایی که به ذهن خیلیها می‌رسید، این بود که حالاـ فرزندان عزیز ما در اردوگاههای اسارت، این خبر را چه‌طور تحمل خواهند کرد. برای شما، حادثه‌ی سختی بود و برای این امت، فقدان عظیمی بود. جای امام خالی است؛ اما یاد او همه‌جا را فراگرفته است. باید سعی کنیم که این یاد را روزبه‌روز برجسته‌تر کنیم. و اما مطلبی که لازم می‌دانم عرض بکنم، این است که هر ملتی لحظاتی در زندگی خود دارد که در آن، همه‌ی مردم امتحان می‌شوند. همان‌طور که یک فرد در سختیها و لحظات حساس دچار امتحان است، یک ملت هم همین‌طور است. اگر ملتی از امتحانها سربلند بیرون آمد، می‌تواند به خود، به قدرت و تواناییهای خود و به آینده‌اش اعتماد کند. ما ملتی هستیم که به برکت اسلام عزیز و ایمان اسلامی، از خیلی از این گذرگاههای امتحان، با سربلندی عبور کرده‌ایم. کمتر ملتی را این‌طور سراغ داریم. گذشته‌ی تاریخی را کاری ندارم. در دوره‌های قبل تاریخ، فرازونشیبها زیاد بوده؛ لیکن آنچه که در روزگار ما و به برکت اسلام پیش آمد، یکسره افتخارآمیز بود. یکی از آنها، همین مسأله‌ی اسارت فرزندان ماست که شما عزیزان باشید. شما آبرومند و سربلند و پیروز برگشتید ملت ما خوب امتحانی دادند. اسرا هم حقیقتاً آزادمردی نشان دادند. این‌که ما به اسرایمان «آزادگان» می‌گوییم، بی‌وجه نیست. شما که برگشتید،

آبرومند و سربلند برگشتید؛ دین و اعتقاد و دلبستگیتان به امام و اسلام و انقلاب را حفظ کردید؛ پیش دشمن، آبروی ملت را حفظ نمودید و ملت را سرشکسته نکردید. اینها خیلی ارزش دارد. امروز هم که برگشته‌اید، بحمداللّٰه پیروز برگشته‌اید. ما نامه‌هایی از بعضی از آزادگان در طول این دو سالِ بعد از آتش‌بس تا امروز داشته‌ایم که به خانواده‌هایشان می‌نوشتند. وقتی خانواده‌ها می‌فهمیدند که ما مخاطب هستیم، نامه‌ها را می‌آوردند و به ما می‌دادند. من هم برای خیلی از این نامه‌ها جواب می‌نوشتم. می‌نوشتند که شما برای آزادی ما، به دشمن باج ندهید. این را اسیر می‌نوشت. این، برای یک ملت، خیلی مهم است که اسیرش در دست دشمن، به‌جای این‌که مثل انسانهای بی‌ایمان، مرتب التماس کند که بیایید من را آزاد کنید، نامه بنویسد که من می‌خواهم با سربلندی آزاد بشوم؛ نمی‌خواهد به خاطر آزادی من، پیش دشمن کوچک بشوید. اینها را ما داشتیم. اینها جزو اسناد شرف ملی ماست و تا ابد محفوظ خواهد بود. از طرف خانواده‌ها و ملت هم همین‌طور بود. با این‌که پدران، مادران، همسران و فرزندان سخت می‌گذراندند، اما هرگز مشکلی برای مسؤولان درست نکردند و فشار نیاوردند. می‌فهمیدند که مسؤولان تلاش می‌کنند، تا اسرایشان با سربلندی و افتخار آزاد بشوند؛ همین کاری که خدای متعال پیش آورد، کمک کرد و شد. این هم کار خدا بود. هرچه ما پیشرفت داریم، کار خدا و تدبیر و اراده‌ی الهی است. ماها هیچکاره‌ایم. البته برادران عزیز ما در دولت، خیلی زحمت کشیدند و تلاش کردند؛ اما لطف خدا، اشاره و اراده‌ی الهی، همه‌ی کارها را روبه‌راه کرد و جاده‌ها را هموار نمود. کار خدا بود، بعد از این هم همین‌طور است. شما آزادگان و ملت ایران، حجت را بر مسؤولان تمام کردید شما آزادگان و عزیزان زندانی و دربند ما و نیز ملت ایران، حجت را بر مسؤولان و ما تمام کردید. ما همواره یقین و اعتماد کامل داشته‌ایم که ملت ما در مقابل توطئه‌های دشمنان، یک ملت مقاوم و تواناست. این قضیه هم دلیل دیگری شد. هیچ‌کس در نظام جمهوری اسلامی، با داشتن چنین ذخیره‌های ارزشمندی مثل شماها و مثل بقیه‌ی آحاد ملت - که دارای استقامت و قدرتند - در مقابل دشمنان، یک لحظه احساس ضعف نخواهد کرد. ملتی مقاوم، راهی روشن، ابزار حرکتی خدایی و الهی، در مجموع یک آینده‌ی قطعی را در مقابل این ملت قرار می‌دهد؛ آن آینده هم پیروزی است. شما عزیزان، مثل گذشته به خدا توکل کنید؛ با خدا ارتباطتان را حفظ کنید؛ دستاورد دوران اسارت را - که انس با خدا و قرآن و صبر در مصیبتها و مشکلات است - مثل ذخیره‌ی ارزشمندی، برای خودتان نگهدارید. بحمداللّٰه آزادگان ما که برگشتند، از اردوگاهها برای من خبر آوردند که عزیزان ما اهل دعا و نماز و تهجد و رازونیاز و رابطه‌ی با خدا هستند. اینها را حفظ کنید. اینها خیلی ارزشمند است. مایه‌ی پیروزی ما اینهاست. بیچاره آن کسانی که در کشاکش مصیبتهای دنیا، با خدا رابطه‌یی ندارند. به آنها خیلی سخت می‌گذرد. خوشا به حال آنهایی که در دل، با خدا ارتباط دارند. خوشا به حال آنهایی که به خدا اعتماد و اتکا می‌کنند و خدا را پناه و ملجأ خودشان می‌دانند. این روحیات را حفظ کنید. امیدواریم که خداوند راههای آینده‌ی این ملت را هموار کند. خداوند ان‌شاءاللّٰه به شماها توفیق بدهد و کمک کند. دلهای خانواده‌هایتان را شاد نماید و شاد نگهدارد. امیدواریم که بقیه‌ی عزیزان ما هم هرچه زودتر بیایند و همه‌ی عزیزان دربند و اسیر ما ان‌شاءاللّٰه بزودی در آغوش ملت بزرگوار ما قرار بگیرند. ما ایستاده‌ایم. دشمنان نمی‌توانند نظام جمهوری اسلامی را دچار رعب و ضعف کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم شما پیروز برگشتید و اسلام سربلند و مفتخر شد هر جمعی از شما عزیزان را که انسان زیارت می‌کند، بیش از پیش، این فکر در انسان زنده می‌شود که حقیقتاً جای امام - آن پدر مهربان، آن استاد و مرشد حمیم، آن معلم دلسوز و عالی‌قدر - خالی است. اگر شما فرزندان دلاور را که امروز بحمداللّٰه با سربلندی به آغوش ملت و کشور برگشته‌اید، می‌دید، یقیناً وعده‌های الهی در این مورد را هم مجسم ملاحظه می‌کرد. خدا را شکر می‌کنیم که شماها

پیروز برگشتید و اسلام سربلند و مفتخر شد. در این دوازده سال، همه‌ی حوادث همین‌طور بود. هر حادثه‌یی که به‌وجود آوردند، تا اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی را سرشکسته کنند، به‌عکس شد و اسلام و انقلاب و امت اسلامی، سربلند گردید. برگشتن شما هم، از این قبیل بود. تا این‌جا، همه‌ی ما یک تجربه‌ی بسیار گرانبها داریم. شما سختیهای زیادی را تحمل کردید. ما می‌توانیم حدس بزنیم که شماها در زندان و اسارت، آن‌هم دست آن‌چنان مردمی و آن‌چنان دلهای خبیث و سیاه و دوراز انسانیتی، چه‌قدر سختی کشیدید. بعلاوه، شما در دورانی در اسارت بودید که ملتتان در انواع و اقسام سختیها قرار داشت. این چند سالی که شماها نبودید؛ چه دوران جنگ تحمیلی، چه این دوسالی که بعد از جنگ تحمیلی برماگذشت و چه درخلال قضایای گوناگون جنگ - پیروزیها، پیشرویها، عقبگردها، شکستها - ملت ایران، امتحانهای خیلی عجیبی را از سرگذراند. یقیناً شماها از دور، نگران این حوادث بوده‌اید و این هم سختی دیگری بود. ولی حالا که بحمداللّه شما آزاد شدید و برگشتید، هم شما خشنود و خوشحالید که تسلیم دشمن نشدید و با سربلندی آمدید، و هم ملت خوشحال است که به دشمن باج نداد، کوتاه نیامد، ضعف نشان نداد و نگفت که من چندهزار اسیر دارم، پس در فلان قضیه، یک خرده کوتاه بیایم. نه، ملت و مسؤولان هم مرد و مردانه - همان‌طوری که یک مسلمان باید باشد - در تمام این ده سال، گردنشان را بالا گرفتند، به خدا توکل کردند و در مقابل هیچ حادثه‌یی کوتاه نیامدند. ملت هم خوشحال است که کوتاه نیامد، ضعف نشان نداد، عقب‌نشینی نکرد و در سایه‌ی این صبر و استقامت، امروز با عزت، عزیزانش را پس می‌گیرد. بین این‌که انسان، آن چیزی را که می‌خواهد، با ذلت به دست بیاورد، یا با عزت، فرق است. ملت ما عزتش را حفظ کرد و شماها را پس گرفت؛ شما هم عزت و آبروی اسلام و کشورتان را حفظ کردید و به آغوش میهن برگشتید. ما به شماها افتخار می‌کنیم. شماها فرزندان خوب و شجاع و سربلند این کشور و اسلام هستید. از حالا ـ به بعد، در میدانهای دیگر باید از تجربه‌های گذشته استفاده کنیم. شما که آمدید، قدرت این ملت ظاهرتر شد ما حالا نسبت به قبل، به فضل پروردگار قویتریم. امروز در دنیا، هیچ تحلیل‌گر مادّی و دشمن و دوست و چپ و راست و غیره نیست که ملت ایران را قدرتمند، و نظام جمهوری اسلامی را نظامی مستحکم و ریشه‌دار و باثبات نداند؛ همه اعتراف دارند. این، بر اثر هدایت امام بزرگوارمان است. او راهی را مشخص کرد که این ملت بزرگ، امروز در همان راه، با سکینه و اطمینان و استحکام قلب حرکت می‌کند و ذره‌یی از آن راه عدول نکرده است. مسؤولان، جزو بهترینها؛ ملت، بهترین ملتهاست و در این راه، با قدرت پیش می‌روند. شماها که آمدید، قدرت این ملت ظاهرتر شد. امروز، دشمن از دست‌اندازی به انقلاب مأیوس است؛ اما از دشمنی پشیمان نیست. ملت ما باید بهوش باشد. اولین وظیفه‌ی ما این است که کشورمان را از همه جهت قدرتمند کنیم.امروز، همه‌ی برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی، در خط قدرت بخشیدن به ایران اسلامی است. اسلام هم پشتوانه‌ی ماست. شما به عنوان عناصر ورزیده، امتحان‌داده، زجرکشیده و آبدیده، که از میدانهای خطر عبور کرده‌اید، جزو درخشنده‌ترین نگینهای این مجموعه می‌توانید باشید. همه‌ی ما به انقلاب بدهکاریم تلاش را دنبال کنید. هیچ‌کس نگوید وظیفه‌ام را انجام داده‌ام، پس کار من تمام شد. در اسلام، این‌طوری نیست. آن امام بزرگوار ما بود که نزدیک به نود سال، عمر خود را با تلاش گذراند و در آخرین روزهای زندگیش هم، کار و تلاش می‌کرد و هیچ‌وقت خودش را از ملت و از خدا و از دنیا، طلبکار ندانست و همیشه خودش را بدهکار می‌دانست؛ با این‌که هیچ‌کس در دنیا نیست که نقش آن دست قدرتمند را در پیشبرد این انقلاب نداند. همه‌ی ما به انقلاب بدهکاریم. همه باید تلاش کنند. و شما امروز صالحترین، یا جزو صالحترین عناصری هستید که می‌توانید برای پیشبرد این انقلاب و قدرتمند کردن این کشور، تلاش کنید؛ میدان هم باز است. امیدواریم که خداوند توفیقات خودش را در حد اعلی بر شما نازل کند. امیدواریم که خداوند دلهای شما و خانواده‌هایتان را همیشه شاد بدارد. امیدواریم که خداوند دلهای منتظر آن خانواده‌هایی که هنوز عزیزانشان نیامده‌اند، هرچه زودتر با شادی از انتظار خارج کند. امیدواریم که خداوند آن شهیدان عزیز و غریبی که در دوران اسارت به شهادت رسیدند، با عزیزترین اولیایش محشور کند.

والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان، معاونان پرورشی و مسؤول

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان، معاونان پرورشی و مسؤولان امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش و جمعی از کارمندان شبکه‌ی بانکی کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تنها تکیه‌گاه یک ملت، یاد خدا و توکل و اعتماد به اوست حضور عزیزان ازبندرسته و آزادگان سربلند و افتخارآفرینمان در این جمع انبوه و در کنار خانواده‌های معظم شهدای عالی‌قدر و جانبازان و مفقودان و کارگزاران مختلف کشور، به همه‌ی ما و همه‌ی قشرهای مختلف ملتمان، این حقیقت را به‌طور روشن می‌فهماند که صبر و مقاومت و ایثار و جانبازی و فداکاری در راه خدا - که در درجه‌ی اول، شهدای عالی‌قدر ما و در درجه‌ی بعد، اسرا و جانبازان و خانواده‌های این عزیزان وخانواده‌هایی که عزیزانشان مفقودالاثر هستند، به آن مفتخرند - ثمرات شیرینی دارد که یکی از آنها همین است که ما در یک مجمع، این عزیزانمان و این یوسفهای ملت ایران را که سالیان درازی از ما دور بودند، با احساس پیروزی و افتخار و با رضایت از لطف خداوندی، در کنار قشرهای دیگر می‌بینیم. این نکته را همه‌ی ما - چه مسؤولان و چه آحاد مردم - باید به یاد داشته باشیم که تنها تکیه‌گاه یک ملت بزرگ و مبارز و موحد، یاد خدا و توکل به خدا و اعتماد به خداست. این، ما را پیش برد، پیروز کرد و به این‌جا رساند. اگر ملت دیگری به جای ما بود و همه‌ی شرایط ما را می‌داشت؛ با این‌همه دشمن، با آن محاصره، با تحمیل جنگی هشت‌ساله، با ایجاد گرفتاریهایی مختلف از داخل و خارج، با تهاجم تبلیغاتی، تهاجم فرهنگی، تهاجم مالی، تهاجم پولی، تهاجم نظامی و با سابقه‌ی فساد چندده‌ساله، بلکه چندصدساله‌یی که بر او تحمیل کرده بودند، منتها منهای ایمان و منهای خدا، یقیناً آن ملت طاقت نمی‌آورد و به این‌جا نمی‌رسید و در نیمه‌ی راه به زانو درمی‌آمد و نمی‌توانست پرچم پیروزی را مثل ما که امروز بر بام عالم برافراشته‌ایم و افتخار می‌کنیم، بیفرازد. این‌که دشمنان خدا - امریکا و استکبار و در برهه‌یی شرق و غرب با هم و ارتجاع و دیگران - این‌طور دست‌به‌یکی کردند و به ما حمله کردند، به خاطر همین بود که محاسباتشان، از عنصر توکل و ایمان به خدا خالی بود و آن را در زندگی ما به حساب نیاورده بودند. با این حساب، باید بگوییم که آنها از یک جهت درست فهمیده بودند. واقعاً اگر ملت ما ایمان به خدا، و اتصال به مبدأ ربوبی و غیب را نداشت، همانی که آنها خواسته بودند، می‌شد؛ یعنی انقلاب شکست می‌خورد، ملت عقب‌نشینی می‌کرد، پرچمداران مبارزه، سرکوب و شرمنده و سرافکنده می‌شدند و همه‌ی مبارزان سرتاسر عالم، عقب‌نشینی می‌کردند. اگر خدا در بین نبود، قضیه غیر از این نبود. این جای قضیه را استکبار اشتباه کرد و باز هم می‌کند. ملتی که به خدا متکی و معتقد باشد و حقیقتاً اعتماد به خدا در قلب او باشد، شکست‌ناپذیر است و هیچ‌چیز نمی‌تواند او را به عقب‌نشینی وادار کند. تکلیف همه‌ی ما، حفظ ارتباط و پیوند با خداست از شعار و حماسه و خشنودی از آنچه که گذشت، یک لحظه خارج بشویم، ببینیم تکلیف ما چیست. تکلیف یک‌یک ما این است که این ارتباط و پیوند با خدا را حفظ کنیم و هرگز آن را قطع نکنیم. ارتباط یک‌یک ما با خدا به این است که عمل و قلب و اخلاق و رفتار خود را طبق پسند و رضای الهی قرار بدهیم، از خودخواهی و دروغ و تهمت و فریب و حاکم کردن نفس و خواهشهای نفسانی بر زندگی خود پرهیز کنیم، یاد و ذکر خدا و توجه و اتصال حقیقی به او و مبارزه‌ی با نفس و عبادت واقعی را روزبه‌روز در عمل شخصی و فردی خودمان تقویت کنیم. این، وظیفه‌ی یکایک ماست. وظیفه‌ی جمعی ما به عنوان یک جامعه و یک نظام و یک دولت و یک حکومت، این است که احکام الهی - قانون بر اساس دین خدا - را در سطح جامعه، معیار و ملاک عمل عمومی قرار بدهیم؛ همچنان‌که مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان ما، بحمداللَّه این مسؤولیت را داشته‌اند و همیشه هم رعایت شده است. دولت، در خط دین خداست. همه‌ی کارگزاران دولتی، در سایه‌ی دین و دستورات الهی هستند. همین برادران امور تربیتی که در این‌جا هستند، تربیت بر اساس دین و معیارهای آن را برنامه‌ی خودشان قرار بدهند و کوچکترین کوتاهی و سستی در این راه را روا ندارند. برادرانی که در دستگاه بانکی کشور مشغول کار و خدمت هستند، تکلیفشان را بر اساس

تفکر اسلامی و دینی دنبال کنند و انجام بدهند. مسؤولان و کارگزاران دستگاههای مختلف دولتی، در برخورد و مواجهه‌ی با مردم، با اخلاق اسلامی برخورد کننـد. بانکـداری اسـلامی، بزرگترین سـنگر اقتصادی امروز دنیا بانکداری اسـلامی - پول را در جامعه به شکـل اسـلامی مطرح کردن و داد و سـتد کردن - مسـأله‌ی بسیار مهمی است. اگر بتـوانیم این حقیقت را به معنـای جـامع کلمه در جـامعه به وجود بیـاوریم، فتـح عظیمی در دنیـا خواهـد بود. فتـح، فقط فتـح قلعه‌ها و سـنگرها نیست. اگر کارگزاران دسـتگاه بانکی بتواننـد این را به معنـای جـامع و کامـل مسأله اجرا و پیـاده کننـد، بزرگترین سـنگر اقتصادی امروز دنیاست. خصوصـیت بانکـداری اسـلامی و از لوازم آن، دادوستد پول بر اساس غیر ربـا، تنظیم مبادلاـت پولی بر اساس قوانین اسـلامی و معاملات اسـلامیِ صـحیح است، که در آنهـا ظلم و اسـتثمار و کنز و تبعیض و اختلاـف طبقـاتی و امثـال اینها به وجود نمی‌آیـد. انقلاب اسـلامی، ارایه‌ی یک الگوی جدیـد برای زنـدگی بشـر دانشـمندانی هم که اهل تحقیق هسـتند و جمعی از آنها به مناسبتی در این مجلس تشـریف دارند، تحقیق علمی را به معنـای واقعی کلمه، برای رسـیدن به حقـایقِ نـامکشوف دنبال کننـد. تحقیق، یعنی کاویـدن، کاوش، تلاش کردن برای رسـیدن به چیزی که تا به حال به آن دسترسـی پیدا نشده است. این محقق، در مسایل طبیعی و علمی و فلسفی و مسایل مربوط به جهان خارجی و واقعی یا مسایل مربوط به انسان و تاریـخ و غیره تحقیق می‌کنـد. این محقق، در مقابل چه چیزی تحقیق می‌کنـد؟ چه می‌گیرد و تحقیق می‌کنـد؟ جواب این است که محقق تحقیق می‌کنـد، تا به حقیقت برسد. پاداش او، این است. پول، مال و حتّی تشویق، پـاداش محقق نیست؛ در مقابـل تحقیقِ او کوچـک است. البته بایـد اینها نثار بشود، پولها بایـد خرج بشود، کارها بایـد انجام گیرد، تسـهیلات باید فراهم بشود، تا تحقیق انجام بگیرد؛ اما اینها هیچ‌کدام پاداش تحقیق نیست. پاداش تحقیق، رسیدن به حق است. اینها احکام اسلامی است. اینها از لحاظ جمعی، عبارةالاخرای ارتباط جامعه با خداست. برادران! اگر این کارها را کردید، جمهوری اسـلامی اسوه و الگو باقی خواهد ماند و کید دشـمنان و شـیاطین برای پایین آوردن جمهوری اسلامی از این مرتبه، به جایی نخواهد رسید. انقلاب اسلامی، ارایه‌ی یک الگوی جدید برای زندگی اجتماعات بشری و کشورها بود و هست و هنوز هم جدید است. اگر خوب عمـل کنیم، این الگو برای جوامع بشـری، شایـد تـا قرنهـا الگوی یگانه خواهـد بود. دشـمن و اسـتکبار و کمپانیهای نفتخوار و سرمایه‌داران اسـتثمارگر عالم، از همین می‌ترسـند. اگر چیزی به نام اسـلام باشد که به گاو و گوسفند و منافع آنها صدمه‌یی نزند، با آن هیـچ مخالفتی ندارنـد. با اسـلامی که نفی قـدرتهای شـیطانی و ظلم و تبعیض در آن نباشـد، کسـی مخالف نیست. آنها با اسـلامِ «لااله‌الااللّه» مخالفند، با اسـلامِ حمایت از انسانها مخالفند، با اسلامِ مبارزه با ظلم و ستم و زورگویی و قلدری مخالفند، با اسلامی که وقتی قدرت پیدا می‌کند، دست سـرمایه‌داران و زورگویان و مسـتشاران و مفتخوران و کرکسـهایی که در این مملکت، بر سـر مردار سفره‌ی شاهنشاهی نشسته بودنـد، قطع می‌کند، مخالفند. وقتی در جمهوری اسـلامی، منافعشان تهدید و قطع می‌شود، شـرق و غرب دست به دست هم می‌دهنـد و متجـاوز به ایران را مورد حمایت قرار می‌دهنـد. حضور امریکا، برای کشورهای منطقه‌ی خلیـج فارس نامیمون است امروز به خلیج فارس لشـکر کشیده‌اند که چرا عراق به کویت تجاوز کرده‌است.(۱) البته تجاوز، کار بسیار بدی است. آنها هم بی‌خود کردنـد تجاوز کردنـد. مجبور هم خواهنـد شد که از این تجاوز، عملاً اظهار پشـیمانی کنند و عقب بکشـند؛ در این شکی نیست. امـا آیـا آن کسـانی که به عنـوان مقـابله‌ی بـا تجـاوز و برهم‌زدن نقشه‌ی جغرافیـایی منطقه، وارد منطقه شدنـد، راسـت می‌گویند و مقابل تجاوز می‌ایسـتند، یا برای منافع خودشان سـینه می‌زنند؟! شـما که امریکا هستید، شـما که سرمایه‌داران بزرگ دنیا هستیـد و برای منـافع خودتان تلاش می‌کنیـد، چه لزومی کرده که این ملتهای منطقه، زجر و شـکنجه‌ی حضور شـما در این منطقه را بکشـند؟ حضور امریکا، برای کشورهای منطقه‌ی خلیـج‌فارس و هرجایی که اینها حضور پیـدا کنند، نامیمون و میشوم است. اینها در جایی امنیت نمی‌آورند، اینها اهل مقابله‌ی با تجاوز نیسـتند؛ خودشان متجاوزند. مگر تجاوز به کویت، با تجاوز به گرانادا و پاناما(۲) و بقیه‌ی جاها فرق دارد؟ اگر اینها با تجاوز مخالفند، چرا اعضای دایمی شورای امنیت، در مقابل آنها این‌طور موضعگیری نکردند؟! چه‌طور تجاوز را امریکا بکنـد، خوب است؛ دیگری بکنـد، بـد است؟! تجاوز را هر کس بکند، بد است. ما با تجاوز مخالفیم. ما آن

روزی که متجاوزان عراقی داخل خاک ما بودند، سالهای متمادی گفتیم اینها متجاوزند و متجاوز باید تنبیه بشود. گفتیم اگر امروز متجاوز تنبیه نشود، در منطقه‌ی حساس خلیج فارس، تجاوز باقی خواهد ماند. آن روز چون همه‌شان علیه اسلام همدست شده بودند، کسی از ما این حرف را گوش نکرد؛ امروز به شرش گیر کرده‌اند. امروز هم من می‌گویم که دشمنِ اصلی اینها با اسلام است. همه‌ی اینها حاضر و آماده‌اند، در صورتی که منافعشان ایجاب بکند، باز علیه اسلام همدست بشوند. آنچه برای اینها اهمیت دارد، بیداری و آگاهی و ایستادگی ملتهاست که اسلام آن را می‌دهد. آنهایی که یکشبه ضد امریکا شده‌اند، مایه‌ی مسخره‌ی هوشمندان عالمند آنهایی هم که حالا یکشبه ضد امریکایی شده‌اند،(۳) این‌طرف و آن‌طرف راه افتاده‌اند و دم از ضدیت با امریکا می‌زنند، آنها هم مایه‌ی مسخره‌ی هوشمندان عالمند. عمری را سر سفره‌ی امریکا نشستند و برخاستند و خوردند و چریدند و با پول و تفنگ امریکا توانستند چهار صباح حکومت بکنند، حالا ناگهان دو روزه ضد امریکایی شده‌اند و می‌نشینند و پامی‌شوند و این‌طرف آن‌طرف، دم از ضدیت با امریکا می‌زنند! نخیر، ضدیت با امریکا و استکبار و قلدران را آن کسی می‌تواند ادعا بکند که با مواضع ثابت و روشن، با تجاوز و قلدری مخالف باشد. هیچ قلدری نمی‌تواند بگوید من ضد امریکا هستم. بله، قلدران همه با هم بدند. گرگهای بیابان وقتی گرسنه می‌شوند، همه با هم بدند. این، افتخاری نیست. شوروی و امریکا، سالهای متمادی مثل دو گرگ گرسنه در مقابل هم ایستاده بودند، به جان هم می‌افتادند و ملتهای بیچاره را پامال می‌کردند. مگر برای شوروی که ضد امریکا بود، یا برای امریکا که ضد شوروی بود، افتخاری بود؟ افتخار، برای آن ملت و نظام و دستگاهی است که به خاطر حقیقت و صداقت و نجات انسانها و مقابله و مبارزه‌ی با ظلم و ظالم، در مقابل امریکا یا هر قدرت دیگری بایستد و آن، جمهوری اسلامی و بندگان صالح خدا و مسلمانانند و لاغیر. ملت ما، نظام جمهوری اسلامی و دولتمردان عزیز زحمتکش مؤمن ما، این مواضع را حفظ می‌کنند. کارگزاران نظام، یاران و مریدان و رهروان راه امامند خدا را شکر می‌کنیم که امروز دولت، رئیس‌جمهور، مسؤولان، نمایندگان مجلس، کارگزاران قوّه‌ی قضاییه و نیروهای مسلح ما، انسانهای پاک و سالم و صالحی هستند. اینها یاران و مریدان و رهروان راه امامند. آن امامی که چهره‌ی باصلابتش، به یکایک انسانهایی که دربند بودند، امید بخشید؛ حتّی حالا هم که مدتهاست جسم او در میان ما نیست، اما روح و یاد او الهامبخش است و هنوز در گوشه‌وکنار کشورهای اسلامی، وجدانهای بیدار و آگاه، به یاد امام به هیجان می‌آیند، شعرا شعر می‌گویند، ملتها شعار می‌دهند، روشنفکران می‌نویسند و می‌گویند و پشت سر امامِ این ملت حرکت می‌کنند. من وقتی به منظره‌ی آزادی اسرای عزیز و عالی‌قدرمان نگاه می‌کنم، می‌بینم که اینها مثل فولاد و کوه، استوار برگشتند و ملت که اینها را استقبال می‌کند، همان روحیه‌یی را نشان می‌دهد که در طول این ده، دوازده سال، در حساسترین مواقع نشان داده است. جوانان و رزمندگان عزیز! شماها وقتی به جبهه رفتید، این ملت همین‌طور با شور و شوق و شعار، شماها را بدرقه کرد. حالا هم که برگشته‌اید، باز با همان شور و شوق و شعار، از شما استقبال می‌کند. این ملت، ملت فوق‌العاده و بی‌نظیری است. در آگاهی و شجاعت و پایداری هم بی‌نظیر است. مواضع این ملت، مواضع مستحکمی است. خدا را سپاسگزاریم که مسؤولان این ملت هم از خود همین ملتند و مثل آنها فکر می‌کنند، حرف می‌زنند، عمل می‌کنند و زندگی می‌نمایند. ما نگرانی نداریم و از کسی نمی‌ترسیم. ما از چه کسی بترسیم؟ «فلا تخشوهم واخشون»(۴). خدای متعال می‌فرماید: از هیچ قدرتی نهراسید. ملت ما از هیچ قدرتی نهراسیده است، باز هم نمی‌هراسد و هیچ قدرتی نسبت به این انقلاب و این کشور، هیچ غلطی نمی‌تواند انجام بدهد. به حرف اول بر می‌گردم. اگر می‌خواهید همان امتی باشید که «کنتم خیر امّهٔ اخرجت للنّاس»(۵)، ارتباطتان را با خدا حفظ کنید. این دلها را از یاد خدا پُر کنید و به محبت خدا جلا بدهید و به ذکر الهی منوّر نمایید. این، آن کیمیا و آن کبریت احمری است که همه چیز در مقابل آن کوچک است. امیدواریم که خداوند متعال، ملت عزیز ما را همیشه دلشاد و سربلند بدارد. ان‌شاءاللّه خداوند بقیه‌ی آزادگان عزیز ما را هم هرچه زودتر به آغوش ملت و میهن برگرداند. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند خبرهای خوشی به خانواده‌های مفقودان عزیزمان برساند. امیدواریم که خداوند روح مطهر شهدای گرانقدر ما را - که هرچه داریم، به برکت خون

مظلومانه‌ی شـهدایمان داریم - با اولیایشان محشور کنـد. خداوند ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولیّ‌عصـر را از ما خشـنود کند و روح مطهر امام عزیز را از ما شاد نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) V ر.ک: پاورقی صـفحه‌ی ۸۷ ۲) V ر.ک: پاورقی صـفحه‌ی ۸۹ ۳) V اشاره به مواضـع صـدام حسـین و عوامـل رژیم بعث عراق است که در زمـان جنـگ تحمیلی و قبـل از حمله به کـویت، مورد حمـایت امریکا بودند؛ ولی پس از تهاجم به کویت، تغییر موضع داده و شعارهای ضد امریکایی ابراز می‌کردند! ۴) بقره: ۱۵۰ ۵) آل‌عمران: ۱۱۰

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی جهاد دانشگاهی، به مناسبت سالگرد تأسیس این نهاد

بیانـات در دیـدار بـا اعضای شورای مرکزی جهاد دانشـگاهی، به مناسـبت سالگرد تأسیس این نهاد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسؤولیت جهاد دانشـگاهی، بالاتر از وظیفه‌ی آن در ابتـدا، به برادران عزیز خوش‌آمـد عرض می‌کنم و از این‌که شـما برادران در این مجموعه هستیـد، احسـاس اطمینان و خوشوقتی می‌کنم. همان‌طور که برادر عزیزمان آقای رحمتی (۱) گفتنـد، واقعاً همین‌طور بود. همیشه در این چنـد سـالی که مـا با ایشان و آقای واعظزاده، (۲) اُنس کـاری داشـتیم، از این دو برادر بسـیار عزیز، جز فکر مسـتقیم و انگیزه‌ی دردمنـدانه و هوشـمندی در شـناخت مسایل و تشـخیص آنها و ارایه‌ی راه حل، چیزی ندیدیم. این، به معنای تأیید نوع نظرات در هر مسأله‌یی نیست؛ طبیعی است که ممکن است کسـی در مسأله‌یی، نظری داشـته باشد و دیگری، نظر دیگری داشته باشد؛ بلکه ناظر به کلیـت سـبک فکر و طرز بینش این برادران نسبت به مسایـل دانشـگاه و دانشـجویان است. هم آقـای واعظزاده که از طرف شـورای عـالی، مـأموریت پیـدا کرده بودنـد و رئیس شورای جهـاد بودنـد، هم حالا که آقای رحمتی هسـتند، حقیقتاً من احساس خوشـحالی می‌کردم و الان هم خوشـحالم. خدا را شـکر می‌کنیم که آقای رحمتی، به این مسؤولیت مشغول هستند. کارِ خوب و مسؤول خوبی است. برادران دیگر هم که الحمدللَّه سوابق کاری و فرهنگیشان، مشـخص و روشن است. اما خود جهاد دانشـگاهی. من می‌خواسـتم نکتـه‌یی را بیـان بکنـم. ایـن نکتـه، در ذهنـم بـود کـه الحمـدللَّه آقـای رحمـتی، درسـت روی همـان نکته تکیه کردنـد. من همین را می‌خواهم بگویم. می‌خواهم عرض بکنم که مسؤولیت جهـاد دانشـگاهی، بالاـتر از آن چیزی است که حتّی به عنوان وظیفه‌ی جهاد دانشـگاهی - یعنی تحقیقـات و کار فرهنگی - معین شـده است. جهاد دانشـگاهی می‌توانـد آن دسـتگاهی باشـد که این موجِ جوانِ تحصیل‌کُنِ دانشجوی کشور را در داخل دانشگاهها هدایت کند و اینها را به پختگی و کمال لازم برساند. دستگاه رسمی دولتی و یا وزارت، هرچـه هـم که از لحـاظ مـدیران و مسؤولاـن، مـورد پسـند و قبـول باشـد، بـاز جهـاد دانشـگاهی، یـک حـالت خودمـانیتر و صمیمیتری نسـبت به این قضـیه دارد و ترکیبش، ترکیب جوانتری است و اساساً گویـا بنا شـده، برای همین که با دانشـجویان ارتباط داشـته باشد، از دانشجویان باشد، به آنها بپردازد، از زبان آنها حرف بزند و به آنها توصیه بکند. مسأله‌اش، مسأله‌ی دانشجویان است و این کار، از عهـده‌ی جهاد دانشـگاهی، بیشتر و بهتر برمی‌آیـد. دانشـجویان را در خط صـحیح فکری و عملی هدایت کنید حقیقت این است که مـا در دانشـگاههایمان، ابزار و وسایل لازم برای هـدایت فکری این نسل جوان دانشـجو، به قـدر وافر و کافی نـداریم و تفکر انقلابی، عمق و پختگی لازم را در دانشـگاه پیـدا نمی‌کنـد. این ، واضـح است. به این معنا که اگر فرض کنیم کسـی نسـبت به انقلاب، هیـچ معرفت یا اعتقادی نداشـته باشد و وارد دانشگاه بشود، این‌طور نیست که ما مطمئن باشـیم که این شـخص، فردا که از دانشـگاه بیرون می‌آیـد، فرد انقلابیِ مؤمنی بیرون آمـده است؛ درست است؟ عکسـش، مصـادیقی دارد؛ مصـادیق کمی هم نـدارد. کسانی هسـتند که در محیطهای خانوادگی یا محیط شـهری خودشان، به انقلاب و اسلام و مبانی انقلابی معتقدند؛ اما به دانشگاه که می‌آیند، کمرنگ می‌شود، یا بی‌تفاوت می‌شوند، یا - همان‌طور که اشاره کردند - جذب یک جاذبه‌های علی‌القاعده منافی با تفکر و حرکت انقلابی می‌شوند؛ اما آن طرف قضیه که متوقع است، وجود ندارد. ما باید کاری بکنیم که در دانشگاه، وقتی دانشجو وارد شد، این‌جا به عنوان مرحله‌یی باشد تا همچنان‌که بر علم خود می‌افزاید، بر تفکر و بینش صـحیح و خط درست و هدایت خودش هم

بیفزاید. به نظر من، جهاد دانشگاهی می‌تواند در این کار، به نحو وافری سهیم باشد. البته انجمنهای اسلامی، اگرخوب عمل بکنند؛ دفاتر نمایندگی، اگر پخته و کامل عمل بکنند، می‌توانند سهم زیادی داشته باشند. اما آن سهمی که جهاد دانشگاهی، با توجه به امکانات و برنامه‌ریزیهای دقیق و نیز ثباتی که دارد، می‌تواند به عهده بگیرد، هیچیک از آنها آن سهم را نمی‌توانند به عهده بگیرند. این کار را باید شما جزو برنامه‌هایتان قرار بدهید؛ یعنی کار فرهنگی و هنریتان، در این جهت باشد؛ حتّی کار تحقیقیتان هم در این جهت باشد که جوانان دانشجو را در خط صحیح فکری و عملی هدایت بکند. بنابراین، من الان هم معتقدم که جهاد دانشگاهی را باید برای این منظور تقویت کرد. این منظور، منظور کاملاً عقلایی و متینی است. جهاد دانشگاهی، این‌طور نیست که ما رودربایستی کنیم، بگوییم چون یک عده جوان و علاقه‌مند هستند، باید تقویت بشوند. نه، باید برای منظورصحیحی تقویت بشود. آن منظور صحیح، همین نجات دانشجویان و هدایت این جریان جوانی است که وارد دانشگاه می‌شوند، یا بعد از دانشگاه بیرون می‌آیند و همه چیز ما به آنها نگاه می‌کند. اصلاً ما امید بسته‌ایم که مملکت را اینها اداره کنند. هدایت اینها در جهت صحیح فکری و عملی، کار بسیار مهمی است و جهاد می‌تواند سهم قابل توجه و عمده‌یی از این کار را برعهده بگیرد. باید حساسیتهای غلط سیاسی را کنار گذاشت البته اگر می‌خواهید جهاد خوب کار کند و نیروهای انسانی را جذب نماید، شرطش این است که برادران در سطوح بالا، باید حساسیتهای غلط سیاسی را کنار بگذارند؛ والّا در بدنه، خیلی هم انتظاری نیست. شما می‌دانید که من در این چندساله، در این گونه موارد حساس بودم و به جزییات کار هم آگاهی داشتم. فرض کنید در جهاد دانشگاهی اهواز، چند جوان دانشجوی پُرشور هستند - که به نظر من باید همان شورشان را هم حفظ کرد؛ آن هیجان و شور و شوق انقلابیشان را هم به هر قیمتی هست، باید نگهداشت - حالا یک وقت چیزی هم می‌گوید، آن قابل اغماض است، تعمیم هم نباید داد، من هم اعتقادم این نیست که باید تعمیم داد، من هم تعمیم نمی‌دهم. البته این سؤال برای من پیش می‌آید که یک تشکیلات اداری وابسته‌ی به یک دستگاه، رئیس و مسؤولی دارد. این رئیس، باید کنترلی، مراقبتی و سؤالی بکند. من در شورای عالی انقلاب فرهنگی، از آقای واعظزاده - در آن اوقاتی که ایشان مسؤول بودند - چند بار همین سؤال را می‌کردم. حالا هم همین‌طور، جناب‌عالی قهراً مخاطب به این خطاب هستید. انتظار زیادی از آن جوانان نیست؛ بیشتر انتظار از این سطوح بالاست. گرایشهای سیاسی شماها واقعاً مشخص است؛ یکسان هم نیست؛ هرکدام هم، آن گرایش خاص سیاسیش معلوم است که چیست. هیچ اشکالی هم ندارد که این گرایشها، یک‌جا با همدیگر بنشینند و کاری را که می‌خواهند انجام بدهند، برای «کار» انجام بدهند؛ نه برای آن‌که در خدمت آن گرایشهای سیاسی باشند. یعنی واقعاً این گرایشهایی که شماها دارید - که هیچکدامش هم چیزهایی نیست که از مجموع خطوط سیاسی کشور خارج بشود؛ بلکه شناخته شده و معلوم است - بدون این‌که بخواهیم آنها را تخطئه یا نفی کنیم؛ اما آن‌قدر نیست که برای آن، کارِ با عظمت جهاد دانشگاهی بخواهد قربانی بشود. این گرایشهای سیاسی و خطی و سلیقه‌یی - حالا هرچه اسمش را می‌گذارید - خودش فی‌نفسه، کوچکتر از کار جهاد دانشگاهی و خود جهاد دانشگاهی است. این جهاد دانشگاهی، اصلاً نمی‌تواند در کانال این گرایشها وارد بشود؛ عظیمتر از آنهاست، آن گنجایش را ندارد. کمااین‌که شما برای کارهای تحقیقاتی و فرهنگیتان، به عناصر فرهنگی و تحقیقاتی احتیاج دارید و هرجا دیدید، باید پیدا کنید. شرط اسلام و انقلاب را فقط شرط بدانید و لاغیر. در گزینشها هم همین‌طور عمل کنید. البته من می‌دانم که شما این‌طورید. یعنی من واقعاً این را در برادران یافتم که به آن هدف، بیشتر می‌پردازند، تا به این مسایل ابتدایی جزیی. حدود حقوقی افراد باید مشخص و حفظ شود جهاد باید خودش را از برخی از این گونه چیزها، بالاتر بگیرد. چندی پیش - یادم نیست کِی بود و قضیه هم الان درست یادم نیست - نامه‌یی برای من آوردند که انجمن اسلامی، پایش امضاء کرده، مهرزده؛ آقای دکتر رحیمیان - رئیس دانشگاه تهران - پایش امضاء کرده، مهرزده؛ جهاد دانشگاهی هم مهر زده بود. گفتم: این، چه مناسبتی دارد؟! انجمن اسلامی کجا، آقای دکتر رحیمیان کجا، جهاد دانشگاهی کجا؟! بله، وقتی به آقای دکتر رحیمیان هم، منهای مثلاً ریاست ایشان نگاه کنیم، جوان انقلابی پُرشوری است، قدمش روی چشم، ما قبول داریم؛ اما حدود باید

مشخص و حفظ بشود. جهاد دانشگاهی نیز، همین‌طور. وقتی جهاد دانشگاهی را تجزیه بکنید، از همین جوانان انقلابی و پُرشور تشکیل می‌شود که شما هم هستید، خیلی هم خوب است، آدم دوست هم می‌دارد که اصلاً این شور و هیجان باشد؛ اما این شیئ از چه حیثی؟ در محیط طلبگی ما، به مسأله‌ی حیثیت خیلی توجه می‌شود. این، چیز خیلی مهمی است. گاهی یک چیز واحد، از دو حیثیت متفاوت، دو چیز است. این شخص، از این حیث مطرح است، یا از آن حیث؟ اینها خیلی مهم است. به این حیثیات، باید توجه بشود. شما از حیث ریاست دانشگاه، چه وظایفی به‌عهده دارید؟ حالا منظورم این نیست که از آقای دکتر رحیمیان بپرسم. نه، ایشان را که ما می‌شناسیم و من واقعاً هم به ایشان علاقه دارم. این آقای دکتر رحیمیان را قبل از این‌که ببینم، از دور می‌شناختم و ایشان را دوست می‌داشتم و به تدین و تفکر انقلابی قبول داشتم. آقای رحمتی عزیزمان هم که به جای خود. اما می‌خواهم بگویم که این، اصلاً وجهی ندارد. این، شما را به عنوان جهاد دانشگاهی – حالا فعلاً جهاد دانشگاهی را بگوییم – از جایگاه خودتان تنزل می‌دهد. آن‌وقت، شما دیگر آن تواناییهای لازم را برای آن کاری که به عهده‌تان است، نخواهید داشت. به نظر من، به این نکات باید توجه بشود. غرض، جهاد دانشگاهی را حفظ و تقویت کنید. این انتظاری هم که از من هست – انتظار حمایت سیاسی یا مادّی – تا آن حدی که برای من میسور و مقدور است، بجاست. ان‌شاءاللَّه که من هم به این انتظار، پاسخ بدهم و خواهم داد. این جریان جهاد دانشگاهی، یک جریان اصلی است که باید در دانشگاهها بماند و آن وظیفه‌ی عمده و بزرگ را ان‌شاءاللَّه برعهده بگیرد. به‌هرحال، برای هرطور کمکی که از من میسور و مقدور باشد و بشود ان‌شاءاللَّه انجام داد، آماده هستم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--- ۱) ۷ رئیس شورای مرکزی جهاد دانشگاهی ۲) ۷۷ عضو شورای مرکزی جهاد دانشگاهی

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی مدرّسین دانشگاهها، به همراه مهندس میرحسین موسوی

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی مدرّسین دانشگاهها، به همراه مهندس میرحسین موسوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بایستی تکیه روی آموزش در داخل باشد از برادران عزیز خیلی ممنونیم؛ شما را زیارت کردیم. ان‌شاءاللَّه که همیشه در این جهت‌گیریها و فکرهای درستی که در ذهنتان هست، موفق باشید و خیلی دقیق و مستقیم و مخلصانه، همین راه را ان‌شاءاللَّه طی کنید. راجع به این سه،چهار موضوعی که فرمودید، (۱) من اجمالاً ـ عرایضم را مطرح می‌کنم. راجع به مسأله‌ی اول، عقیده‌ی ما هم همین است که تکیه بایستی روی آموزش در داخل باشد؛ لذا ما خارج را نمی‌پذیریم. در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم دو،سه سال پیش بحث شد و نظر برادرانی هم که دست‌اندرکار بودند – همین برادران خوب حزب‌اللّهی مخلص دانشگاهی – همین بود که در مواردی لازم است عناصر خودمان را بفرستیم، تا بروند از علم استفاده کنند. اگر علم بیرون بود، هیچ امتیاز و ترجیح و لزومی ندارد؛ ما هم نمی‌پذیریم. اعزام دانشجو به خارج، نبایستی به آن صورتی باشد که در گذشته بوده است؛ نبایستی به آن صورتی باشد که رعایت ضوابط نشود؛ نبایستی به آن صورتی باشد که در داخل، روح و توان تعلیم و تربیت، در معلمان و اساتید بمیرد. لیکن باید توصیه انجام بشود؛ ما هم قبول داریم و توصیه هم کرده‌ایم و ان‌شاءاللَّه هر موقعیتی هم پیش بیاید، این امر را توصیه می‌کنیم. ما از تخصصها استفاده می‌کنیم، اما غیر متعهد را ترجیح نمی‌دهیم در مورد این‌که نیروهای حزب‌اللهی را کنار می‌گذارند، من البته مطالبی شنیده‌ام و از بعضی افراد دیگر هم که گاهی از مجلس و غیرمجلس به ما مراجعه کرده‌اند و در مورد بعضی از دستگاهها گفته‌اند، مواردی را مطلع شده‌ام. من هم به آن دستگاهها سفارش کرده‌ام که مراقب باشند؛ اگرچه موارد خاصی را ارایه نکرده‌اند و می‌دانم که گاهی اوقات، بین آن کسی که معترض است و آن کسی که آن تغییر به دست او انجام گرفته، اختلاف سلیقه است. الان تقریباً دوازده سال از اول انقلاب و ده سال از آن موقعی که بحث تعهد و تخصص مطرح بود، می‌گذرد. این، از حرفهای تمام‌شده است. چه‌قدر ما در نماز جمعه گفتیم و بحث کردیم و در طول دوران هشت‌ساله در دولت و

بیرون دولت، چه‌قدر به این موضوع پرداختیم. بحثی که این‌قدر پیش می‌رود، دیگر باید آن ایده‌ی حکومت و انقلاب، به صورت شکل گرفته و قالب گرفته روشن بشود. معلوم است که ما از تخصصها استفاده می‌کنیم؛ اما هیچ‌گاه در هیچ موردی، در دَوَران امر بین متعهد و غیرمتعهد، غیرمتعهد را ترجیح نمی‌دهیم - البته در صورتی که آن کار از او بربیاید - والّا اگر غیرمتخصص بود، اصلاً سراغ او نمی‌رویم. وقتی که بچه‌یی مریض است، ما دنبال دکتر می‌گردیم. اگر گفتند دکتر سرِ این کوچه ارمنی است، نمی‌گوییم چون ارمنی است، پس پیش او نمی‌رویم و بچه‌ی ما جلوی‌مان دست و پا بزند و بمیرد. نه، عقل و شرع، به این حکم نمی‌کند. اما طبیعی است که وقتی آدم می‌خواهد در خانه‌ی خودش پزشکی را بیاورد، آن کس را که مؤمن و انقلابی و خودی است و به او اعتماد دارد، انتخاب می‌کند. در خانواده‌ی بزرگ کشور هم همین‌طور است. بخصوص در کارهای حساس همین‌طور است. در آن‌جاهایی که به آینده‌ی کشور، به افکار جوانان و به ذهنیتها ارتباط دارد، نیز همین‌گونه است. این نکته را هم - که برای من واقعاً یک نگرانی است - بارها به برادران دانشگاهی که می‌آیند و می‌روند، گفته‌ام که حتّی در بعضی از مشاغل و مسؤولیتها، جاهایی هست که خالی بودن آن مسؤولیت، بهتر از این است که بعضی از افراد بیایند. البته همه جا این‌طور نیست؛ بعضی از جاها این‌طور است که ما نمی‌گوییم اگر متعهد و غیرمتعهد مساوی بودند، ما متعهد را می‌آوریم؛ نه، حتّی اگر نامساوی هم باشند، غیرمتعهد را نمی‌آوریم. البته بعضی از مشاغل این‌طور است؛ در کل کشور زیاد نیست. در بحثهای دانشگاهی، شاید قدری بیشتر باشد. بنابراین، همین‌طور است که شما می‌گویید و عقیده‌ی ما هم همین است. به دستگاههای فرهنگی کشور سفارش هم می‌کنیم که اگر در مواردی تخلفی بشود، باید افرادی که متوجهند، مورد را ببینند و اگر لازم باشد مثلاً کسی نظر بدهد و تصمیمی بگیرد، به او منتقل بکنند که مبادا خدای ناکرده کاری انجام بگیرد که برخلاف مصلحت باشد. ...(۲)۷ مواظب باشید که فضای دانشگاه را آشفته نکنند شما برادرانی که در دانشگاهها تدریس می‌کنید، مواظب باشید که فضای دانشگاه را آشفته نکنند. خود شما تا پریروز در آن‌جا دانشجو بودید و می‌دانید که دانشگاه یعنی چه. دانشگاه، یک محیط آشفتگی‌پذیر است؛ طبیعتش این است. یعنی مادامی که دانشگاه جای جوانانی است که فاصله‌ی سنی تقریباً مشخصِ هفت، هشت، ده ساله دارند و مادامی که در دانشگاه، دانش و به تبع آن روشنفکری، در این سن به این نسل منتقل می‌شود، همواره باید از دانشگاه انتظار برانگیختگی داشت. برانگیختگی بد نیست - چیز خوبی است - اما در شرایطی هم ممکن است بر این برانگیختگی، آثار بدی مترتب شود. در چنین محیطی که برانگیختگی آسانترین چیز است، هر کسی باید سعی کند که این، در آن‌جا انفجار ایجاد نکند و برانگیختگیِ بد را زمینه‌سازی ننماید. الان این دانشگاه می‌تواند به وسیله‌یی بسیار فعال برای حرکت و امید مردم، برای پشتیبانی از دستگاه و حکومت و دولت، و به عنوان وسیله‌یی برای روشنگری ذهنی مردم به کار برود. همچنین می‌تواند وسیله‌یی برای اغتشاش و ایجاد آشوب و ناامیدی و سرخوردگی باشد. این، بدان معنا نیست که همه‌ی دانشجویان، این کارها را می‌کنند. نه، ممکن است در دانشگاه دو نفر اراده کنند و دویست نفر کاری را انجام بدهند. طبیعت یک محیط جوان و فعال و بسیار برانگیخته و آماده، این است. نگذارید که در محیطهای دانشگاه، چیزی از بیرون تزریق کنند. این خط و خطوط سیاسیِ بیرون دانشگاه را مطلقاً وارد دانشگاه نکنید. خود دانشگاه مقداری مسأله‌ی سیاسی دارد. در آن حد، خوب هم است و ایرادی ندارد. دانشجویان چیزی را می‌بینند، اعتراض می‌کنند؛ خبری به گوششان می‌رسد، آن را نقد می‌کنند؛ از چیزی پشتیبانی می‌کنند و با چیزی مقابله می‌نمایند. همین، خوب و بس است. بشدت مراقبت کنید که دیگر این دعواهای بیرون دانشگاهی، داخل دانشگاه نیاید. این، به ضرر دانشگاه و انقلاب است. من خیال می‌کنم که مقداری از این رعایتها انجام نمی‌شود. ...۷۷ اگر شخصی با دکتر شریعتی مخالف است، آیا امروز این یک مسأله است؟ آیا واقعاً الان در کشور ما جای این هست که بحث بشود چه کسی با شریعتی موافق و چه کسی مخالف است؟ آیا دیگر همه‌ی بحثها و همه‌ی دودستگیها و اختلافات حل شده و تمام گردیده و حالا نوبت این مسأله رسیده است؟ یعنی واقعاً یک چیز جدید و بسیار آماده‌ساز ذهنها برای برخورد و استفاده، به وجود آمده است؟ طرح این مسایل، چه لزومی دارد؟ صدام، ضد امریکا نیست راجع به مسایل

خلیج فارس(۳) هم نکته‌یی را عرض می‌کنم. مسایل، واقعاً ابعاد خیلی متعددی دارد. شاید جناب آقای مهندس موسوی، بیش از سایر برادران، از آن جوانب و ابعاد قضیه اطلاعاتی داشته باشند. آن روزی که انقلاب اسلامی، محور حرکت ضد امریکایی مردم دنیا شد، نیتش این نبود که محور بشود؛ وظیفه‌ی شرعیش را انجام داد و خدای متعال هم برکت داد و محور شد. اگر صدام تا ده سال دیگر هم ضد امریکاییگری بکند، اصلاً امکان ندارد که این حرکت در دنیا بگیرد؛ «چراغ کذب را نبود فروغی». ممکن است دو نفر در فلان کشور، چند صباحی اشتباهی بکنند - که بسیار بسیار هم نادرند - اما خودش خراب خواهد کرد؛ چون ضد امریکایی نیست. امریکا موجودی نیست که آدم بتواند برای مدت طولانی، با او دودوزه‌بازی کند. یک حقیقت و واقعیت حجیمی در دنیا و در زندگی کشورها و ملتهاست. یا انسان با آن مقابل است و یا با آن مقابل نیست. این، خیلی زود آشکار خواهد شد و چیزی نیست که بشود برای بلند مدت در این مورد دودوزه بازی کرد؛ لذا صدام خودش، خودش را رسوا خواهد کرد. امروز، شاه حسین و علی عبداللَّه صالح و زین‌العابدین‌بن‌علی - رؤسای کشورهای اردن و یمن و تونس - هم دم از ضد امریکاییگری می‌زنند! مگر نیست؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟! اما این‌که شما خیال کنید چون صدام چیزی گفته، ما بخواهیم چیزی داغتر از آن را بگوییم، من این کار را نخواهم کرد و آن را جرم می‌دانم. ما کار خودمان را می‌کنیم. ما ضد امریکایی بودیم، هستیم و خواهیم بود. هر وقت آن چیزی را هم که مناسب است در این زمینه گفته بشود، می‌گوییم. اما این‌که چون او فلان حرف داغ را زده، ما باید از او داغترش را بگوییم، ابداً چنین چیزی نیست. غلطترین کار عالم این است که آدم خودش را - به قول مشهدیها - شیوه بدهد؛ آن هم به بازی صدام! نه، این‌که به نظر من جزو ناشیانه‌ترین کارهاست. تکلیف ما هرچه باشد، به آن عمل خواهیم کرد امریکاییها در این منطقه، مسایلی خواهند داشت. آن‌طوری که اینها آمدند، بخصوص با این اظهارات اخیر، (۴)محققاً با ملتهای مسلمان در این منطقه، اصطکاکهایی پیدا خواهند کرد. طبیعی است، خیلی از مسایلی را که دیگران تحمل می‌کنند، ما تحمل نمی‌کنیم و برخورد می‌نماییم. ما این‌گونه مسایل را رد و محکوم می‌کنیم؛ کمااین‌که تا حالا هم همین‌طور بوده و به همان اندازه‌یی که لازم بوده، اقدام شده است. اما این‌که حالا ما به مسأله نگاه کنیم، ببینیم صدام چه کار کرد و سعی کنیم از او عقب نمانیم، این را اصلاً یک معیار و ملاک ندانید، که بسیار چیز نادرست و گمراه‌کننده‌یی است. مطمئناً اینها وقتی وارد این منطقه شدند، مثل آن آدمهایی بودند که به بازوی خودشان نگاه می‌کنند و می‌بینند مثل این‌که زورمندند! بخصوص یکی، دو مشتی هم که رد و بدل بشود، احساس قدرت می‌کنند! اینها خیلی حرفها خواهند زد، خیلی نقشه‌ها طرح خواهند کرد، یا از حالا طرح کرده‌اند؛ آن‌وقت حقیقت آشکار خواهد شد. تکلیف ما هرچه و در هر وقت باشد، امیدواریم که ان‌شاءاللَّه به آن تکلیف عمل بکنیم. خدای متعال هم هدایت و ارشاد و کمک کند، تا تکلیف را در هر برهه‌یی بفهمیم و به آن عمل کنیم. این جمعیتهای مثل شما، باید ان‌شاءاللَّه تأثیر لازمی را در وضع آموزش عالی و پیشرفت علم و تحقیق بگذارد. خداوند ان‌شاءاللَّه به آقایان توفیق بدهد. (۵) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- -- ۱) ۷ پیش از

بیانات مقام معظم رهبری، دکتر نجفقلی حبیبی گزارشی را به استحضار رساند. ۲) ۷ ۳) ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۷ . ۴) ۷ فرمانده‌ی نیروهای غربی در منطقه‌ی خلیج فارس اعلام کرده بود که حضور دایمی این نیروها در منطقه، برای حفظ امنیت خلیج فارس ضروری است و کشورهای منطقه، از طریق عقد قراردادهای کلان امنیتی و نظامی و تسلیحاتی، از این حضور دایمی استقبال خواهند کرد. رئیس جمهور وقت امریکا - جورج بوش - نیز گفته بود که امریکا این وظیفه را در هر دورانی دنبال خواهد نمود. ۵) ۷۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتهایی از آن طبقه بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمتها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آنها خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شاهد، جانبازان شهرهای مشهد و تهران و استان کردستان

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شاهد، جانبازان شهرهای مشهد و تهران و استان کردستان، جمعی از دانش‌آموزان مدارس تهران و مدرّسان مراکز تربیت معلم، و گروهی از ورزشکاران و مسؤولان سازمان تربیت بدنی کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نجات مردم از جهالت و گمراهی، فلسفه‌ی فداکاری امام حسین از همه‌ی برادران و خواهران تشکر می‌کنم و به همه‌ی شما، مخصوصاً به خانواده‌های معظم شهدا و جوانان و نوجوانانی که یادگار عزیزترین و فداکارترین عناصر جامعه و کشور ما هستند، و همچنین به جانبازان عزیز و خانواده‌های آنها و به همه‌ی قشرهایی که در قبال مسایل کشور و انقلاب احساس مسؤولیت می‌کنند، خوش‌آمد می‌گویم. در این جلسه، تقریباً همه یا اغلب شما، جوانان پُرشور و امیدهای امروز و آینده‌ی کشور و انقلاب هستید؛ دارای احساسات و صاحب نقش و سهمی در آینده و حال کشورید و در میانتان کسانی هستند که می‌توانند برای کشور و ملت خود، چهره‌ی آبرومند و مایه‌ی آبرویی باشند. خوب است که در این جلسه، از پرتو نهضت حسینی و فداکاری حضرت ابی‌عبداللَّه(علیه‌الصّلاةوالسّلام) سخنی مطرح شود و ما این درس را از آن حضرت بگیریم؛ مخصوصاً که این ایام، ایام آخر ماه صفر است و این دو ماهی که ماجرای عاشورا در آن تکرار می‌شود، رو به پایان است. در زیارتی از زیارتهای امام حسین(علیه‌السّلام) که در روز اربعین خوانده می‌شود، جمله‌یی بسیار پُرمعنا وجود دارد و آن، این است: «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من‌الجهالة»(۱). فلسفه‌ی فداکاری حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) در این جمله گنجانده شده است. زایر به خدای متعال عرض می‌کند که این بنده‌ی تو - این حسین تو - خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «وحیرةالضّلالة»(۲)؛ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. ببینید، این جمله چه‌قدر پُرمغز و دارای چه مفهوم مترقی و پیشرفته‌یی است. بشریت همیشه دستخوش شیطنت شیطانهاست مسأله این است که بشریت همیشه دستخوش شیطنت شیطانهاست. همیشه شیطانهای بزرگ و کوچک، برای تأمین هدفهای خود، انسانها و توده‌های مردم و ملتها را قربانی می‌کنند. در تاریخ گذشته هم این را خوانده‌اید و شرح حال سلاطین جابر و ستمگر و رفتار آنها با ملتها و وضع امروز دنیا و روش قدرتهای بزرگ را دیده‌اید. بشر دستخوش اغوا و خدعه‌ی شیطانها قرار می‌گیرد. باید به بشر کمک کرد، باید به بندگان خدا مدد رساند، تا بتوانند خود را از جهالت نجات بدهند و از سرگردانی و گمراهی خلاص بشوند. چه کسی می‌تواند این دست نجات را به سوی بشریت دراز کند؟ آن کسانی که چسبیده‌ی به مطامع و هوسها و شهوات باشند، نمی‌توانند؛ چون خودشان گمراهند. آن کسانی که اسیر خودخواهیها و منیتها باشند، نمی‌توانند بشر را نجات بدهند؛ باید کسی پیدا بشود و خودشان را نجات بدهد؛ یا لطف خدا به سراغ آنها بیاید، تا اراده‌ی آنها قوی بشود و بتوانند خودشان را رها کنند. آن کسی می‌تواند بشر را نجات بدهد، که دارای گذشت باشد؛ بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد؛ از منیت و خودپرستی و خودخواهی و حرص و هوی و حسد و بخل و بقیه‌ی گرفتاریهایی که معمولاً ـ انسان دارد، بیرون بیاید، تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند. اسلام به ملتهای طرفدار خود، این توان را می‌بخشد که بتوانند بشر را هدایت کنند. ملت ما به برکت اسلام بود که توانست پرچمی را بلند کند، تا ملتهای مظلوم دنیا به آن پرچم، به چشم پرچم نجات نگاه کنند. از تبلیغات بلندگوها و بوقهای تبلیغاتی استکباری و صهیونیستی - که همیشه همه‌ی حقایق را وارونه جلوه می‌دهند - بگذرید، خواهید دید که جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی، چهره‌ی امام و شخصیت ملت ما، در میان ملتهای عالم مایه‌ی امید بوده و به آنها نشاط و حرکت داده است. این، به برکت اسلام بود. هر حرکت صادقانه‌ی اسلامی، مسلمانان را به خود جلب خواهد کرد دشمنان اسلام خیلی سعی کردند که ملت طرفدار اسلام و ملت مبارز و فداکار ایران را در چشم مردم دنیا، یک ملت کهنه‌پرست، خرافی، ارتجاعی، ضد ترقی، ضد عدالت، ضد آرزوها و آرمانهای بشری معرفی کنند. اگر بدانید چه‌قدر پول خرج کردند، برای این‌که چهره‌ی ملت ایران را در دنیا خراب کنند؛ ولی حقیقت به عکس خواسته‌ی آنها عمل کرد. علی‌رغم همه‌ی تبلیغات آنها، امروز اگر شما به آن‌جاهایی بروید که ملتها زیر ستمند؛ آن‌جاهایی که ملتها و دولتها در مسایل زندگی خودشان در رابطه‌ی با قدرتها و ابرقدرتها، دچار مشکل هستند - کشورهای جهان سوم، کشورهای اسلامی و غیراسلامی - خواهید دید که ملتها نسبت به ایران و جمهوری اسلامی و امام

بزرگوار این امت و مبارزات و مجاهدات شما، دارای دل خوش‌بین و علاقه‌مند و روح صمیمی هستند. این، از کجا ناشی می‌شود؟ تبلیغات ما که از تبلیغات دشمنان خیلی ناقصتر و محدودتر بوده‌است. این، به خاطر همین است که ملت ایران فداکاری و ایستادگی کرد. امروز که به خاطر وضع عراق در دنیا، دولتها و سازمانهای جهانی و قدرتها و همه و همه در مقابل عراق قرار گرفته‌اند، حقایق را افشا می‌کنند! بسیاری از دولتهایی که در طول ده سال گذشته به عراق کمک کرده بودند، امروز اعتراف می‌کنند که این کمک، علیه ایران و برای کوبیدن اسلام و انقلاب اسلامی ایران بوده است! امروز اعتراف می‌کنند که با حرکت اسلامی ملت ایران، دشمنی و خصومت داشتند. این خصومت از طرف کیست؟ از طرف قدرتها؛ کسانی که می‌خواستند دنیا و ملتها را بچاپند؛ ولی اسلام و بیداری اسلامی و حرکت اسلامی را مزاحم خودشان به حساب می‌آوردند؛ حقیقت هم همین است. اسلام و بیداری اسلامی، در مقابل هرگونه سلطه‌گری ایستاده است و خواهد ایستاد. هر حرکت اسلامی که صادقانه باشد، مسلمانان دنیا را که جمعیت کثیری هستند، به خود جلب خواهد کرد و این برای قدرتهای بزرگ، یک خطر است. برای همین است که استکبار جهانی، از انقلابهای دیگر در سایر نقاط عالم، به قدر انقلابِ متکی به اسلام واهمه نداشته است. بخش عظیمی از حساسترین نقاط دنیا، در اختیار مسلمانان است امروز بخش عظیمی از حساسترین نقاط دنیا به لحاظ اقتصادی، منابع، سوق‌الجیشی و وضعیت اجتماعی، در اختیار مسلمانان است. نقاط التقای سه قاره‌ی بزرگ و مهم عالم - یعنی آسیا و آفریقا و اروپا - در اختیار مسلمانان است. مهمترین منابع نفت و بسیاری از منابع دیگر عالم، در اختیار مسلمانان است. امروز دنیای استکباری و امپراتوریهای زر و زور می‌دانند که اگر اسلام در دل مسلمانان و جوامع اسلامی حیات دوباره پیدا بکند، منافع آنها - منافع متکی به سلطه و زورگویی و دو قطبی بودن عالم - به خطر خواهد افتاد. کشورهای استکباری می‌خواهند همیشه زور بگویند، بچاپند، ثروت و قدرت عالم در اختیار آنها باشد؛ ملتهایی هم باشند که کار کنند، زحمت بکشند و منابعشان غارت برود. هر حرکتی که در مقابل آنها بایستد، با آن دشمن می‌شوند؛ و اسلام در مقابل آنها می‌ایستد. علت این که استکبار با ایران مخالف است، این است. علت دشمنی عمیق امریکا با انقلاب اسلامی و با اسلام، این است. این دشمنی، تمام‌شدنی نیست. در این‌جا، آن عامل تعیین کننده که می‌تواند صحنه را به سود یک طرف سنگین کند و تغییر بدهد و می‌تواند معین نماید که کدامیک از دو طرف پیروز خواهند شد، عبارت از حقیقت، مفید بودن برای انسانیت، دلهای مؤمن و قدمهای استوار است، و اینها در طرف ما و پیش ماست. ما با حضور امریکا در منطقه‌ی خلیج فارس بشدت مخالفیم امروز قضایای خلیج فارس، (۳) دنیا را از خبرهای گوناگون پُر کرده است. در مورد موضع ایران و سخن دل جمهوری اسلامی هم، تعبیرهای مختلفی در این‌جا و آن‌جا گفته می‌شود. هر کس به میل خود، حرفی در دنیا می‌زند و از اوضاع منطقه و وضع ایران در قبال این حوادث، تفسیری ارایه می‌کند. لازم است به اطلاع همه‌ی ملتهای مسلمان منطقه برسانیم که ما با حضور امریکا در این منطقه، با طمع‌ورزی امریکا - که در حرفهای اخیرشان، خودش را بیشتر نشان می‌دهد و ما هم از اول این حدس را می‌زدیم - با روحیه‌ی طلبگار و زورگو و وقیح سیاست امریکایی، بشدت مخالفیم. آنها به چه مناسبت می‌گویند که ما باید امنیت منطقه را تأمین کنیم و امنیت پایدار این منطقه ایجاب می‌کند که ما در این‌جا باشیم؟! امنیت این منطقه، به شما چه ربطی دارد؟! امنیت این منطقه، در درجه‌ی اول، متعلق به ملتهای این منطقه است. شما مشتری نفت این ملتها هستید؛ بیرونِ در بایستید و در کار اینها دخالت نکنید؛ بگذارید خودشان امنیت این منطقه را تأمین بکنند. اینها نفت خودشان را صادر خواهند کرد و به هرکس که مصلحت دانستند، خواهند فروخت. آیا این حرف منطقی است که دولتی فقط به اتکای زورمند بودن و قلدری، از آن طرف دنیا به این‌جا بیاید و بگوید که چون من مشتری این منطقه هستم، باید امنیت این‌جا را تأمین کنم؛ ولو این تأمین امنیت - به قول او - ضد امنیت و ضد مصالح ملتهای این منطقه باشد! کدام منطق عقلانی بشری، این را قبول می‌کند؟ غیر از شما امریکاییهای زورگو و دیگر قلدرها و زورگوهای عالم، چه کسی چنین حرفی را می‌گوید و پای آن می‌ایستد؟! حضور امریکا در خلیج فارس، مایه‌ی ناامنی است می‌گویند چون ما به نفت این منطقه احتیاج داریم، بایستی به این‌جا بیاییم، نیروی نظامی بیاوریم و سیستم دفاعی و امنیتی درست

کنیم! اگر شما در این‌جا سیستم دفاعی و امنیتی درست کردید، برخلاف امنیت ملتهای این منطقه خواهد بود. شما می‌خواهید در خانه‌ی دیگران، ولو به قیمت ناراحتی صاحبان خانه، برای خودتان جای پا درست کنید! این، با کدام منطق قابل قبول است؟ آن‌چنان هم قرص و با وقاحت این حرفها را می‌زنند که انسان از وقاحت آنها حیرت می‌کند! اگر می‌بینید که امروز با حمله‌ی عراق به کویت، در این منطقه ناامنی ایجاد شده است، موجب آن خود شما بوده‌اید. شما بودید که عراق را تجهیز کردید و کاری نمودید که او در خودش احساس قدرت بکند و به کویت حمله نماید. باز هم شما مایه‌ی ناامنی بودید. شما به خاطر حقد و بغضایی که با اسلام و جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی دارید، وارد میدان شدید و تا آن‌جا که توانستید، پشت عراق را محکم کردید و به او کمك نمودید. اگر پشتیبانی نمی‌کردید و وارد نمی‌شدید، منطقه روی ناامنی را نمی‌دید. سالهاست که ما اعلام کرده‌ایم، آماده هستیم با کشورهای منطقه دور هم بنشینیم و به کمك همدیگر خلیج فارس را امن کنیم؛ دست متجاوزان را در این منطقه کوتاه نماییم و نگذاریم کسی به حقوق دیگری تجاوز کند. این، وظیفه‌ی ما ملتهای منطقه است؛ به شما چه؟! می‌گویند ما باید در این‌جا سیستم امنیتی درست کنیم! خاك بر سر ملتها و دولتهایی که اجازه بدهند امریکای متجاوز بیاید، طبق منافع خودش نقشه بکشد و در منطقه‌ی خلیج‌فارس، سیستم امنیتی درست کند! (۴)مسلمانان نخواهند گذاشت، ملتهای اسلامی اجازه نخواهند داد. هر کس در مقابل تجاوز و طمعکاری و نقشه‌ها و سیاستهای امریکا برای دست‌اندازی به منطقه‌ی خلیج فارس بایستد و مبارزه کند، جهاد فی‌سبیل‌اللَّه کرده، و هر کس در این راه کشته بشود، شهید است. ما نخواهیم گذاشت که امریکاییها در منطقه جای پا درست کنند در منطقه‌یی که ما حضور و نفوذ داریم و در هر جا که سخن ما - که سخن اسلام است - به گوش مسلمانی می‌رسد، نخواهیم گذاشت که امریکاییها جای پا درست کنند و آن‌جا را به منطقه‌ی اقتدار خودشان تبدیل نمایند؛ و تدبیر امور مسلمانان، بخصوص تدبیر مناطق مقدس در نظر مسلمانان و حرمین شریفین را به عهده بگیرند. مگر مسلمانان مُرده‌اند؟! مگر جوانان مسلمان و هسته‌های حزب‌اللَّه در سرتاسر عالم مُرده‌اند؟! تعجب است که امریکاییها از قضایای گذشته هم عبرت نمی‌گیرند. دیدند که حضور آنها چه‌قدر آسیب‌پذیر است. دیدند که در لبنان، یك مشت جوان مؤمن و معتقد به اسلام، چه‌طور توانستند جُل و پلاس آنها را جمع کنند و از لبنان اخراج نمایند. چه‌طور فراموش کرده‌اند؟ این قدرتها آسیب‌پذیرند. آنچه که آسیب‌پذیر نیست، انسان و قدرت انسانیِ متکی به ایمان است که بالاخره پیروز خواهد شد؛ همچنان که امروز مشاهده می‌کنید، ملت ایران بعد از تحمل و ایستادگی و صبرِ بر مشقات، پیروز شده است. امروز همه‌ی دنیا شهادت می‌دهند که ایران پیروز شده است. هر دو ابرقدرت در مقابل ما ایستادند. پشت سر آنها، همه‌ی اروپا و ناتو و ورشو و ارتجاع عرب، در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند، عراق را تجهیز کردند، جنگ را علیه ما داغ نمودند، ما را محاصره کردند؛ ولی ما ایستادگی کردیم، پیش هیچ‌کس دست نیاز دراز نکردیم و فقط به خدا اتکا نمودیم. ملت ما با همه‌ی وجود و با توکل کامل به خدا ایستاد، نترسید و مرعوب نشد. شما وضع امروز را با وضع پنج، شش سال پیش مقایسه کنید. امروز ملت ایران سربلند است، به همه‌ی خواسته‌های خود رسیده است، آزادگانش برمی‌گردند و حیثیت سیاسیش در دنیا، یك حیثیت بالاست. همه‌ی حرفهای ما راست درآمد. آن روز ما گفتیم که متجاوز را تنبیه کنید؛ اگر تنبیه نکنید، به شرش گیر خواهید کرد. می‌بینند که راست درآمد. آن روز به خیلی از دولتها گفتیم که به ملتهای خود تکیه کنید، امریکا به درد شما نمی‌خورد؛ امروز بالعیان آن را می‌بینند. امریکاییها را دعوت کردند، آوردند و منتظر نشستند، تا ببینند آنها چه زمانی و چگونه تصمیم خواهند گرفت. آیا این خوب است؟ آیا این برای یك دولت به اصطلاح مسلمان، مایه‌ی سربلندی است، یا مایه‌ی سرشکستگی؟ اگر به ملتهای خود تکیه می‌کردند، این‌طور نمی‌شد؛ زیرا ملتها با خون و شرف و اراده‌ی خود می‌ایستادند و آبرو و حیثیت و شرف ملی خویش را حفظ می‌کردند. آن نیرویی که برای دفاع از یك کشور، وارد آن بشود، خودش را صاحبِ خانه خیال خواهد کرد؛ به صاحبان خانه زور خواهد گفت؛ از آنها توقعات خواهد داشت و آنها را تحقیر خواهد کرد. این دولتهایی که می‌خواهند به وسیله‌ی بیگانگان از خودشان دفاع کنند، ملت خود را تحقیر کرده‌اند و لکه‌ی این تحقیر، تا سالهای طولانی پاك

نخواهد شد. آیا این خوب است؟ اینها درسهای عجیبی است. شما ملت عزیز، بخصوص شما جوانان، این درسها را مورد تدبر قرار بدهید. راه آینده‌ی خود را بروشنی در مقابلتان می‌بینید؛ آن را انتخاب کنید. هر ملتی که به خدا متکی بود، به خود ایمان آورد، شخصیت خود را باور کرد، قدرت خود را قبول نمود و فهمید که خود او باید از خودش دفاع کند، در صحنه‌های جهانی پیروز و سربلند، و در نظر ملتهای عالم عزیز خواهد شد. رابطه‌ی خود را با خدا محکم کنید. مجلس خبرگان، پایگاه و جایگاه بسیار رفیع و باعظمتی دارد لازم است نکته‌یی را هم درباره‌ی انتخابات مجلس خبرگان بگویم. اولاً ـ ملت عزیز توجه داشته باشند که مجلس خبرگان، پایگاه و جایگاه بسیار رفیع و باعظمتی دارد. در حساسترین و خطرناکترین لحظات زندگی ملت و نظام ما، این مجلس است که باید به داد ملت برسد؛ این منتخبان ملتند که باید در آن لحظه‌ی خطیر، دین خودشان را به ملت ایفا کنند. انتخاب رهبر - کار مهم و اساسی و بسیار تعیین کننده‌یی که برعهده‌ی مجلس خبرگان است - چیز کمی نیست. این مجلس، جایگاه خیلی مهمی دارد. مردم باید این انتخابات را دست کم نگیرند. همه باید شرکت کنند و در فرستادن افراد صالح به این مجلس، احساس وظیفه نمایند. البته مردم نشان دادند که آماده‌اند. مردم در طول این یازده، دوازده سال نشان دادند که در حساسترین لحظات، تکلیف خودشان را خوب انجام می‌دهند. ما باید تکلیفمان را در مقابل مردم انجام بدهیم. مردم خوبند، در صحنه‌اند، آماده‌اند، باهوشند، وقت‌شناس و تکلیف‌شناسند. متأسفانه در حاشیه‌ی مجلس خبرگان حرفهایی زده شد که من گوش کردم، دیدم بسیاری از آنچه که درباره‌ی مجلس خبرگان گفته شد، حرفهای خلافی بود که از روی احساس مسؤولیت ادا نشده بود. چرا باید کسی حرفی بزند که مصوبات متین و محکم مجلس خبرگان را زیر سؤال ببرد! آنهایی که امروز در مجلس خبرگان جمعند، هفتاد، هشتاد نفر از برگزیدگان ملتند که در میان آنها شاید سی، چهل نفر از علمای بزرگ و مجتهدان عالی‌مقام وجود دارند. بسیاری از آنها، دارای سوابق درخشان انقلابی هستند. بسیاری از آنها، بارها مورد تمجید امام قرار گرفتند. بسیاری از آنها، مسؤولیتهای بزرگی را در انقلاب برعهده داشته‌اند. وقتی اینها تصمیم می‌گیرند و چیزی را به عنوان آیین‌نامه و مقررات خودشان تصویب می‌کنند، چرا ما باید درباره‌ی آن شک بکنیم؟! اگر کسی درباره‌ی مصوبات چنین شخصیتهایی تردید بکند، پس مردم درباره‌ی مصوبات کدام جمع دیگر می‌توانند مطمئن و خاطرجمع باشند؟ کسانی که حرفی بر زبان جاری می‌کنند، تبعات و لوازم آن حرف را متوجه باشند و بفهمند از آن حرفی که بر زبان جاری می‌کنند، دشمن چه استفاده‌هایی خواهد کرد. چرا انسان باید حرفی بزند که دشمنان را شاد، دوستان را افسرده و ملت را ملول کند؟ البته ملت ما بحمداللَّه هرگز ملول نشده‌اند و نخواهند شد؛ بسیار بانشاط و هوشمندند. همه‌ی مصوبات و آیین‌نامه‌هایی که خبرگان داشته‌اند و مقرراتی که وضع کرده‌اند، از لحاظ شکلی درست است. چیزی را مصلحت دانسته‌اند و تصویب کرده‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد و کسی هم نباید اعتراض بکند. البته در مجلسی که می‌خواهند تصمیم بگیرند، هر کس اعتراض و حرف و استدلالی دارد، باید بگوید؛ اما وقتی چیزی را تصویب کردند و تمام شد، حتّی مخالفان هم بایستی از مصوبه دفاع کنند. طبیعی است، این قوانینی که تصویب می‌شود، یک عده موافق و یک عده مخالف آنند؛ اما همه باید بر طبق آن قوانین رفتار کنند و در عمل، از آن دفاع نمایند. ملت در انتخاب خبرگان باید با بصیرت عمل کند نکته‌یی که مهم است، این است که ملت در انتخاب خبرگان، باید با بصیرت عمل کند. چشمهایتان را باز کنید، از خدا مدد بخواهید و ببینید که چه کسانی را انتخاب می‌کنید. افراد صالح، مؤمن، لایق، افرادی که می‌توانند مصلحت دین و دنیای مردم را تشخیص بدهند، افرادی که دارای تقوای کافی هستند و آنها را از لغزش باز می‌دارد، افراد عالم، انقلابی و کسانی را که تجربه‌ی سالهای گذشته نشان داده است که در خط درست حرکت کرده‌اند و راه درست را شناخته‌اند، انتخاب کنید. این، چیز خیلی مهمی است. ملت عزیز ما باید توجه کنند. سعی خود را بکنید، مشورتتان را بکنید، آنچه را که تشخیص دادید، بر طبق آن عمل کنید. هنوز هم وقت باقی است و تا زمانی که مردم بخواهند به صندوقهای رأی نزدیک بشوند، دو، سه هفته‌ی دیگر فرصت هست. کسانی هم که می‌خواهند در این صحنه مطرح بشوند، یا کسانی را مطرح بکنند، مواظب موازین شرعی باشند. اگر شما خواستید کسی را معرفی کنید، او را معرفی کنید، ولی

دیگری را نفی نکنید. هیچ‌کس، هیچ دسته و هیچ جمعی، نباید به خودشان اجازه بدهند که به کسانی که قبولشان ندارند، اهانت بکنند. شما یک دسته را قبول دارید، آنها را معرفی می‌کنید؛ دیگری هم دسته‌ی دیگر را قبول دارد، آنها را معرفی می‌کند. اثبات کنید؛ ولی نفی نکنید. نگذارید که جو جامعه، از این حالت صفا و یکرنگی و وحدت و یکپارچگی خارج بشود. دشمن می‌خواهد مردم را به مسایل داخلی و در مقابل هم مشغول کند و آنها را به صف‌آرایی وادار نماید. عقلای جامعه، هوشمندان، آحاد مردم، کسانی که واقعاً احساس مسؤولیت می‌کنند، باید بشدت مواظب باشند که در جهت خواسته‌ی دشمن قدمی برندارند. امیدواریم که خداوند متعال به همه‌ی شماها توفیق بدهد. شما جوانان عزیز، خانواده‌های شهدا، جانبازان، محصلان، ورزشکاران و بقیه‌ی قشرهایی که در این‌جا تشریف دارید، ان‌شاءاللَّه همه در راه انجام خدمات خود موفق باشید و توفیق الهی شامل حالتان باشد. ان‌شاءاللَّه دلهای شما همواره پُرامید و متکی به قدرت الهی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------ -- ۱) ۱ و ۲. مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین ۲) ۳) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۷ . ۴) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴۵ .

بیانات در دیدار با حجةالاسلام ابوترابی، پس از آزادی از اسارت

بیانات در دیدار با حجةالاسلام ابوترابی، پس از آزادی از اسارت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را شکر می‌کنیم که امتحان خیلی خوبی دادید واقعاً دایماً خدا را شکر می‌کنیم. دیروز وقتی این خبر بسیار بسیار خوشحال‌کننده را دادند که شما آمده‌اید، واقعاً برای من یک مژده بود. خیلی وقت است که شما را ندیده‌ایم؛ حدوداً ده سال می‌شود. از آن سالها تاکنون، محاسنتان سفید شده است. ما همیشه شما را دوست داشته‌ایم و خاطرات با شما را فراموش نمی‌کنیم؛ چه قبل از انقلاب در مشهد، و چه بعد در تهران و سپس در همین اهواز در آن تشکیلاتی که مرحوم شهید چمران به وجود آورده بود. ایشان با عده‌یی به آن‌جا آمده بودند و گویی همین دیروز بود که بیرون ساختمان پای پله‌ها با قبا نشسته بودند و در میان بر و بچه‌ها حضور داشتند و سپس به کوههای اللَّه‌اکبر رفتند. من همان‌وقت در دلم گفتم که واقعاً خوش به حال این جوان؛ همیشه در راه جهاد و شهادت است. ایشان که رفتند، چند هفته‌یی هم بیشتر نشد که خبر شهادتشان آمد. گفته شد که آقای ابوترابی با آن جمع خودشان، دایماً در حال جلو رفتن هستند؛ سپس دشمن حمله کرده و همه‌ی آنها را تارومار نموده است. با شنیدن این خبر، غصه خوردیم. الحمدللَّه آنچه که شما گذراندید، فضیلتش کمتر از شهادت نیست. خدا را شکر می‌کنیم که امتحان خیلی خوبی دادید. به نظر من، کسی مثل شما که این همه توفیق الهی شامل حالش شده، حقیقتاً خیلی باید خدا را شاکر باشد. شما در همه‌ی مراحل سختی صبر کردید، خدا را در نظر داشتید، راهتان را خوب شناختید و درست حرکت کردید. شما در دوران اسارت، ملجأ جوانان بودید من می‌دانم در این دوران ده‌ساله‌ی اسارت، که شما ملجأ این جوانان بودید و به شما مراجعه می‌کردند، به شما چه گذشته است. واقعاً در زندان این‌گونه است. البته محیط اسارت، با محیط زندان خیلی فرق دارد؛ قاعدتاً بدتر از زندان است. زندانبانان کسانی هستند که مردن زندانی برایشان اصلاً اهمیتی ندارد. آن‌وقتها ما که در زندان بودیم، این زندانبان مأمور بود که نگذارد ما بمیریم. اگر هم می‌خواستیم بمیریم، او نمی‌گذاشت! این، برایشان وظیفه بود. اما در محیط اسارت، این‌طور نیست. چنانچه واقعه‌ی مختصری اتفاق بیفتد، ممکن است با تیر بزنند و بکشند. آن‌وقت در چنین محیطی، این جوانان در سطوح مختلف فکری و روحیه‌یی، دایم جایی می‌خواهند که به آن پناه ببرند. آقای ابوترابی، همان کسی بوده که همه به او پناه می‌بردند. واقعاً از درون به انسان خیلی سخت می‌گذرد و خیلی کاهیده می‌شود؛ چون کسی که همه به او پناه می‌برند، دلش می‌خواهد که او هم به جایی پناه ببرد. البته آن کسی که اهل تقوا و توجه به خدا باشد، به خدا پناه می‌برد و خدا را پیدا می‌کند؛ لیکن خیلی سخت است. من در همین چند روزه، خیلی به ایشان فکر می‌کردم و بخصوص این نکته برایم مطرح بود که ایشان واقعاً در این مدت چه می‌کرده است. آدم وقتی این جوانان را می‌بیند که با چه بی‌تابی این مدت

را گذراندند و به ایشان مراجعه کردند و ایشان هم نرم و ملایم و دلنشین برخورد کرده و هر کسی را به فراخور حال خودش جواب داده و همه را به جای خود نشانده و ملاحظه‌شان را کرده است، متوجه می‌شود که به چنین انسان مسؤولی چه گذشته است. اگر بخواهیم تشبیه ناقصی بکنیم، باید بگوییم که بلاتشبیه مثل حضرت زینب(سلام‌اللَّه‌علیها) رفتار کرده است. در دوران اسارت، آن بزرگوار واقعاً همین‌طور بوده است؛ یعنی رکنی بوده که همه به او پناه می‌بردند؛ خیلی سخت بوده است. الحمدللَّه شما این سختیها را تحمل کردید و خدا را شکر که پروردگار متعال تفضل کرد و با جسم و روح و فکر سالم برگشتید، تا ان‌شاءاللَّه در بقیه‌ی مدت عمرتان - که امیدواریم خیلی هم بابرکت و طولانی باشد - در خدمت اسلام و کشورتان باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رؤسای دفاتر نمایندگی ولیّ فقیه

سخنرانی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رؤسای دفاتر نمایندگی ولیّ فقیه در این نهاد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جمع شما، مجموعه‌ی مجمل همه‌ی حوادث بزرگ و دشوار سالهای گذشته برای کسی که در ورای این چهره‌ها و این نگاهها، تاریخچه‌ی استثنایی و افتخارآمیزی را که حداقل در این ده سال، بر این کشور و بر این مجموعه‌ی عزیز و شریف گذشته است، ببیند و بشناسد، جلسه‌ی بسیار لذتبخشی است. جمع شما برادران عزیز در این‌جا، مجموعه‌ی مجمل همه‌ی حوادث بزرگ و دشوار و تعیین‌کننده‌ی سالهای گذشته است. خدا را شکر می‌کنیم که شما و جوانان خالص و مخلص را به این انقلاب و به این کشور بخشید و شما را حفظ کرد و این ذخیره‌ی انسانیِ ارزشمند را نگهداشت. در این مدت، شهدای عزیزی هم در میدانهای خطر و شرف و جهاد و ایثار، با شما بودند و به آن غایت اعلی و اسنای بشر - یعنی لقاءاللَّه و کسب رضای الهی، که هیچ‌چیز از این بالاتر نیست و همه چیز در مقابل آن خُرد و حقیر است - رسیدند. خداوند آن عزیزان را با اولیایشان محشور کند و ما را قدردان خون و پیرو راه آنها قرار بدهد. ایمان به غیب، حد فاصل مؤمنین عالم با سایر انسانها در این جمع صمیمی و دیدار صمیمانه، مقدمتاً مطلبی را عرض می‌کنم و آن، این است که حد فاصل ادیان الهی و خیل عظیم مؤمنین عالم با بقیه‌ی مردم و انسانها، از زمان حضرت آدم تا امروز - که هریک اینها عالمی بودند - عبارت است از ایمان به غیب، یعنی ماورای دنیای احساسات ما و معادلات و محاسبات بشریِ مبتنی بر این حواس. حد فاصل و نقطه‌ی اصلی، این‌جاست. آیه‌ی «الّذین یؤمنون بالغیب»(۱) در اول سوره‌ی بقره، به همین نکته اشاره می‌کند. ایمان به غیب، به معنای بی‌اعتنایی به دنیای شهادت - یعنی همین دنیای ارتباطاتِ مشهود و مفهوم همه - نیست؛ به اینها که نباید بی‌اعتنایی کرد. چشم می‌بیند، حواس احساس می‌کنند و عقل ادراک می‌کند. باید برطبق اینها عمل کرد. ایمان به غیب، معنایش این است که ماورای آنچه که در محدوده‌ی حواس ظاهری و ادراک مادّی انسان هست، عالم دیگری، آن هم نه یک عالم بلبشویِ هرکس هرکسیِ تصادفیِ بخت و اقبالی، بلکه عالمِ منظمِ علت و معلولیِ دقیقی وجود دارد. یعنی ماورای این عالم مُلک، ملکوت و عالم معنایی هست. این عالم معنا، متعلق به قیامت و برزخ و بعد از مرگ نیست؛ متعلق به همین الانِ من و شماست و باید به آن معتقد بود. البته نقطه‌ی اصلی، بلکه کل معنای حقیقی همه‌ی عوالم، ذات مقدس باریتعالی است که او منشأ حیات و وجود و فعل و انفعالات و حرکت و همه چیز است؛ لیکن در این عالم غیب، خیلی چیزهای دیگر هم می‌گنجد که باید به آنها معتقد بود. بدبختی بشر آن وقتی است که همه‌ی حقیقت را در مشاهدات و محسوسات خودش محدود و محصور کند؛ مثل مادّیین و بسیاری از غیرمادّیینِ غافل. این فرد غافل، مادّی هم نیست، معتقد به خداست؛ اما با این‌که به خدا اعتقاد دارد، ولی شعور ندارد که این اعتقاد، با اعتقاد به اصل غیب و فعل و انفعالات و علل و معالیل غیبی ملازم است. اگر ما معتقد به غیب نباشیم، یا درک درستی از آن نداشته باشیم، نتیجه این می‌شود که محاسبات مادّی می‌کنیم، به معادلات و مبادلات مخلوق انسان، صددرصد دل می‌بندیم و اتکا می‌کنیم؛ همینهایی که می‌بینید صدی هشتاد یا صدی پنجاهش، غلط در می‌آید. آن کس که همه‌ی جوانب را ملاحظه می‌کند، بعد مثلاً به طبس و یا به مرزهای غربی و جنوبی ماحمله می‌کند، کجای کارش اشکال دارد؟ آیا در محاسبات مادّیش،

یک نقطه‌ی غلط هست؟ نه، محاسبات مادّی، تا آن‌جا که درک فعل و انفعالات مادّی به انسان می‌دهد، درست است. روی پول و آدم و ابزار و سیاست و تبلیغ و حمایتها حساب کردن، اجزای یک محاسبه‌ی مادّی است. همه نوع محاسبه را کردند، ولی آخر سر می‌بینید که در مشتشان هیچ‌چیز نیست. این، حاکی از آن است که یک سلسله محاسبات و علل و عوامل و فعل و انفعالات هست که حواس انسان و در اغلب موارد، عقل مادّی انسان را به آنها راه نیست؛ آنها را دیدِ دیگری می‌تواند ببیند. حکمت، بینشی است که حقایق را ماورای غشای مادّی آن می‌بیند من تصور می‌کنم، آن چشمی که می‌تواند آن فعل و انفعالات را ببیند، اسمش در اصطلاح اسلامی و قرآنی، عبارت از حکمت است. «و اتیناه الحکمة و فصل الخطاب»(۲). تا آن‌جایی که من فهمیدم، حکمت، آن بینشی است که می‌تواند حقایق را ماورای غشای مادّی آن ببیند. با این‌که من قبل از انقلاب هم سالهای متمادی خدمت امام بزرگوار و عظیم‌الشأنمان، ارادت و اخلاص داشتم و ایشان را از نزدیک می‌شناختم، اما این نکته را بعد از انقلاب متنبه شدم که امام ما یک مرد حکیم است. در این‌جا، حکیم به معنای مصطلح آن - یعنی فیلسوف - مورد نظر نیست؛ بلکه حکمت به همان معنای واقعی و قرآنی آن - که خدای متعال می‌فرماید ما آن را به پیامبران دادیم - موردنظر است. این کتابهای فهرستی - مثل المعجم المفهرس - را نگاه کنید، با این چیزها انس بگیرید؛ خیلی خوب است. در معجم، کلمه‌ی حکمت را پیدا کنید. بعد به همه‌ی آیاتی که در آن، کلمه‌ی حکمت هست، نگاه کنید. اگر معنای آیات را هم متوجه نمی‌شوید، به ترجمه مراجعه کنید و ببینید که در قرآن، حکمت چیست. من تصورم این است که امام یک حکیم بود؛ یعنی همان فعل و انفعالات معنویِ باطنیِ پشت پرده را - مثل جریانهای زیرزمینی آب که علم خاصی دارد - می‌دید. هر کس اگر چشم هم نداشته باشد، دست که بزند، جریان آبِ رو را می‌فهمد و با گوشش، صدای شرشر آن را هم می‌شنود؛ اما جریان آبهای زیرزمینی را نه. این، معنای حکمت است. من می‌دیدم، آن انسان استثنایی زمان ما - که هیچ‌کس با او قابل مقایسه نیست - مثل این‌که جریانهای زیرزمینیِ حوادث و پشت پرده را می‌بیند. نمی‌خواهیم بگوییم که امام، غیب می‌دانست. خیر، هیچ‌کس جز کسی که خدای متعال به او اذن داده باشد، از غیب خبری ندارد. امام هم نه ادعا داشت و نه ما در مورد آن بزرگوار، این ادعاها را داریم. دیدِ حکمت، غیر از این است؛ یعنی چیزهایی را با یک احساس معنوی درک می‌کند. همه‌ی این حوادثی که شما در انقلاب دیدید و امام درباره‌ی آن چیزی گفتند و شد، از این قبیل بود. نه این‌که تصور کنید ایشان محاسبه‌ی مادّی و سیاسی می‌کردند. نه، آن بزرگوار اهل این محاسبات نبودند. البته فکر سیاسیِ خیلی پخته‌یی داشتند و حقایق را می‌فهمیدند؛ اما این‌طور نبود که همان محاسباتی را که معمولاً می‌کنند، انجام بدهند. این، همان غیب و ملکوت عالم و ملکوت وجود شماست که باید به آن ایمان و اعتقاد داشت. راه رسیدن به آن هم تقواست. این‌که ملت ایران و رهبری مثل امام، در مقابل تجمع وسیع تمام احزاب کفر و نفاق، از شرقیش تا غربیش، از مسلمان امریکایی مذاقش تا مسلمان سوسیالیست مزاجش، از منافق و مرتجعش تا شهوترانش (عده‌یی فقط به خاطر شهوترانی، با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردند و برای آن کارها دلشان لک زده بود! لذا از این دستگاه بدشان می‌آمد و با آن مبارزه می‌کردند) بایستند و مطمئن به پیروزی باشند، ناشی از تقوایی است که به آنها حکمت و بصیرت را می‌بخشد. تقوای عمومی، غیر از تقوای خصوصی یکایک افراد است البته تقوای عمومی - تقوای ملت - غیر از تقوای خصوصی یکایک افراد است. تقوای عمومی، یعنی همین که وقتی امام اشاره می‌کردند، ناگهان همه‌ی جامعه به حرکت درمی‌آمد. این ملت را باتقوا می‌گوییم. معنایش این نیست که حالا اگر یکایک افراد را در میزان پرهیزگاری و تقوا بگذاریم، آنها را یک پرهیزگار کامل ببینیم. نه، اکثراً سرخالی و کسری دارند. مجموعه، یک مجموعه‌ی مؤمن و متقی است - که البته برای یک ملت، خیلی هم افتخار است - اما یکایک ما باید به فکر خودمان باشیم. این نکته را در همین‌جا عرض بکنم که اگر گفته می‌شود ملت، ملت باتقوا و مؤمن و مخلصی است، هیچیک از آحاد ملت حق ندارد این را به حساب خودش بگذارد و بگوید من که جزو این ملتم، این ملت هم که ملت باتقوا و بااخلاصی است، پس من باتقوا و بااخلاصم! نخیر، «علیکم انفسکم»(۳)؛ خودت را باش. خودتان را به تنهایی در میزان بگذارید. همه هم می‌توانند و هیچ‌کس نیست که نتواند

اجمالاً وزن خودش را بفهمد. البته آدم خودش نمی‌تواند دقتهایش را بکند و یک بزرگتر و استاد و مربی لازم است، تا تشخیص بدهد. اگر انسان شرع را امام خود قرار دهد، به پیروزی خواهد رسید پس، ورای این محاسبات معمولی، دستگاه معقول قانونمندی وجود دارد که غیب است و باید به آن معتقد بود. آن محاسبه را از کجا پیدا کنیم؟ از راه شرع و عمل به تکلیف. این عنوانهایی که ما در خلال صحبت به آن می‌رسیم، دقیقاً همان عنوانهایی است که امام ما مکرر روی آن تکیه کردند. ما وقتی سلسله‌ی بحث را ترسیم می‌کنیم، می‌بینیم که درست سر بند، همین عنوانهاست. امام می‌گفتند: ما به تکلیف عمل می‌کنیم، ما برای پیروزی نمی‌جنگیم، ما برای جواب دادن به خدا می‌جنگیم، خدای متعال تکلیف کرده، ما عمل می‌کنیم؛ پیروزی داد، منت پذیرش هستیم؛ پیروزی هم نداد، باز هم از این‌که توفیق داد به تکلیفمان عمل بکنیم، منت‌پذیر هستیم. راز پیروزیها همین است. اگر انسان، شرع را امام خود قرار بدهد؛ یعنی طبق آنچه که تکلیف اسلامی و شرعی است، قدم به قدم حرکت بکند، یقیناً به پیروزی خواهد رسید. ما هیچ‌چیز کم نخواهیم داشت؛ چون آن محاسبه‌ی غیبی، محاسبه‌ی بسیار دقیقی است و محاسبه‌گرش خداست و دستگاه حساب کننده‌اش، علم الهی است که: «لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی السّموات ولا فی الارض»(۴). در آن محاسبه، هیچ عاملی مخفی نیست. وقتی به ما گفتند شما جهاد و امر به معروف و اقامه‌ی صلات و ایتای زکات کنید، صداقت در قول و عمل داشته باشید، از خلقیات رذیله اجتناب کنید، اخلاص و گذشت داشته باشید و از این قبیل احکام الهی که یک مؤمن کامل، آراسته‌ی به آنهاست، معنایش این است که باید در مقابل این دستورات متعبد باشیم. اگر در یک میدان مین، که از هیچ‌چیز آن خبر ندارید، یک کاغذ به شما دادند و گفتند دو متر جلو برو، بعد سی سانت به سمت راست حرکت کن، بعد مجدداً به طرف مقابل برو و بعد از یک متر و نیم، به سمت چپ حرکت کن، همین‌طور شما باید به دقت نگاه کنید و در این میدان حرکت نمایید. عارف به نقشه‌ی آرایش مینهای زیرِ زمین، این را نوشته و به شما داده است و می‌گوید این‌طوری حرکت کنید. تعبد، یعنی این. میدان، میدان تعبد است و هیچ عامل دیگری در آن‌جا کارایی ندارد این‌که یک عده با درک ناقص از مسایل روشنفکری - که من قبول ندارم اینها روشنفکری است - روی تعبد اسلامی تأمل بکنند که تعبد یعنی چه، پس عقل ما چه می‌شود، ناشی از نفهمیدن حقیقت مسأله در زندگی و راه زندگی است. آن‌جایی که به دست شما نقشه می‌دهند و می‌گویند این‌طوری عمل کنید، باید این‌گونه عمل کنید. آن‌جایی که در نقشه نوشته باید فکر کنید، واقعاً باید فکر کنید و به مقتضای فکرتان عمل نمایید؛ این هم جزو نقشه است. آن‌جایی که گفتند بی‌خود فکر نکنید، فکرتان به جایی نمی‌رسد، تعبد به شما می‌گوید که جز این، راهی ندارید. در همه‌ی امور زندگی باید فکر کرد و با هدایت عقل حرکت نمود؛ مگر در آن‌جایی که شارع مقدس به شما می‌گوید این کار را بکن، باید کرد. میدان، میدان تعبد است و هیچ عامل دیگری - از جمله عقل انسانی - در آن‌جا کارایی ندارد. اگر ما این نکته را متوجه باشیم و تقوا و پرهیزگاری و حرکت بر طبق رضای الهی را هدف قرار بدهیم، تمام مقاصد برآورده خواهد شد. یک مؤمن انقلابی، چه می‌خواهد؟ می‌خواهد که در دنیا، اثری از ظلم و جور نباشد؛ می‌خواهد که گردنکشان عالم، میدان گردنکشی پیدا نکنند؛ می‌خواهد که زندگی انسانها، زندگی شیرین و سعادتمندانه‌یی باشد؛ می‌خواهد که عزت و شرف توحید و دین الهی و پایبندی به آن، مثل پرچم افتخاری، بر سر همه‌ی مسلمانان به اهتزاز در بیاید. اگر اینها را می‌خواهیم، راهش این است و هیچ راه دیگری ندارد. ایمان و تعبد، وجه تمایز شما با ارتشهای دیگر جهان شما که اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستید، شما که فرماندهان و مسؤولان و مؤثرترینِ در این نظام هستید، باید توجه کنید، آن چیزی که شما را از یک ارتشِ مجهزِ مدرنِ مجرّبِ از همه جهت کامل، لیکن بی‌ایمان ممتاز می‌کند، ایمان و تعبد است؛ یعنی اعتقاد به غیب و تأثیر فعل و انفعالات غیبی، که در اختیار من و شما نیست و راه رسیدن به آن و کلید رمزش، عبارت از تقواست؛ یعنی عمل کردن به تکلیف شرعی. این، تنها وسیله‌یی است که می‌تواند شما را از سایر نیروهای انقلابی و نظامی عالم ممتاز کند؛ والّا نیروی نظامیِ مجرّبِ کارکشته‌ی زرنگِ باهوشِ درس‌خوانده‌ی شجاع و حتّی فداکار، در دنیا کم نداریم. فداکاری، فقط ناشی از دین نیست. فداکاری، ناشی از یک احساس معنوی است. آن احساس معنوی، می‌تواند دین باشد و

یک‌جا هم می‌تواند ناسیونالیسم باشد. مگر نیست؟ شما چه‌قدر لشکرهایی را در دنیا سراغ دارید که برای دفاع از میهنشان، یا برای اقتدار بخشیدن به کشورشان، رفتند خودشان را به آب و آتش زدند و حتّی به کشتن هم دادند. این چیست؟ آیا ایمان مذهبی است؟ نه. در این جنگهای فراوان طول تاریخ، این‌طور نبوده که فقط ایمان مذهبی حاکم باشد. در اغلبش ایمان مذهبی نبوده؛ اما یک عامل معنوی منفی - مثل جاه‌طلبیها - یا یک عامل مادّی رقیق در کار بوده است. عامل مادّی رقیق، جنبه‌ی معنویتی دارد؛ منتها جنبه‌ی معنویت بد، نه جنبه‌ی معنویت خوب. اصولاً هر چیز معنوی و روحی، مستحسن نیست. گاهی یک چیز، مادّی هم نیست؛ اما جهت‌گیری غلط مادّی در آن هست. پس، ارتشهایی هستند که حتّی فداکاری هم دارند. علاوه بر آن خصوصیات، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرقش با آنها چیست؟ فرقش همین است که در شما، آن عامل تقوا و ورع و توجه به خدا و اخلاص و عمل برای اهداف پیامبران - که امروز در دنیا غریب مانده است - وجود دارد. این، آن چیزی است که شما را امتیاز می‌دهد. امروز جمهوری اسلامی در دنیا، یک مجموعه‌ی پیروز به حساب می‌آید این، مقدمه‌ی سخن بود. حالا به واقعیت نگاه می‌کنیم. واقعیت هم مؤید این معناست. یعنی امروز جمهوری اسلامی در دنیا، از لحاظ موقعیت انقلابی و سیاسی و نظامی و حیثیتی، یک مجموعه‌ی پیروز به حساب می‌آید. به تعبیر عناصر سیاسی دنیا، دشمن شما آمده در مقابلتان زانو زده است. شما به آن هدفها رسیده‌اید. از کجا به آن هدفها رسیده‌اید؟ از ایمان و تقوا و پایبندی. البته بیش از آنچه که بخواهیم بر این معنا استدلال کنیم، بر وجود آن فعل و انفعالات غیبی استدلال می‌کنیم. یعنی عواملی وجود دارند که خارج از محاسبه‌ی انسانند. اگر انسان به خدا توکل کرد، آن محاسبات در خدمت او قرار خواهد گرفت و خدای متعال به او کمک خواهد کرد. خدا به ملت ایران کمک کرد. «و من یتّق‌اللَّه یجعل له مخرجا. و یرزقه من حیث لا‌یحتسب و من یتوکّل علی‌اللَّه فهو حسبه»(۵). برادران عزیز! من می‌خواهم بگویم که شما در این قریب دوازده سال، این‌طوری حرکت کردید؛ از حالا- به بعد هم باید همین‌گونه حرکت کنید. ملا‌ک را تقوا قرار بدهید. هر کدام از آحاد فرماندهان سپاه، تربیت نفسانی را برای خودش یک وظیفه بداند. شما بنا را بر این بگذارید که خودتان را با تربیت دینی و ریاضت دینی، ریاضت بدهید و تربیت کنید. کارمان هنوز تمام نشده است. البته علی‌الظاهر جنگ تمام شد و ما دیگر درگیر جنگ نیستیم؛ اما آن‌طوری که من اوضاع دنیا را مشاهده می‌کنم، طمعهای ابرقدرتها را نگاه می‌کنم، وضع ملتها را می‌بینم، وضع ملتهای اسلامی را مشاهده می‌کنم، انگیزشها و توجه‌ها و گرایشهای ملتها و نیروهای انقلابی به مقابله‌ی با استکبار و در رأس استکبار، امریکا را نگاه می‌کنم - که این در دنیا بی‌سابقه است - می‌بینم که در آینده خیلی باید تلاش کنیم. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مبدأ تحول ملتها در گذشته، آن وقتی یک ملت علیه یک دولت قلدر، احیاناً - آن هم نه همیشه - به پا می‌خواست که آن قلدر وارد کشورش شده باشد. مثلاً- الجزایریها با نیروی اشغالگر فرانسه، و ویتنامیها با امریکا مبارزه می‌کردند. دیده نشده بود که ملتها در کشور خودشان، علیه نیرویی که الان بالفعل با آنها روبه‌رو نیست، ولی تنها شاخصه‌اش این است که علیه ملتها و مستضعفان و مظلومان و ضعفا قلدری می‌کند، مبارزه بکنند. شما این را در کجای تاریخ بیداری ملتها سراغ دارید؟ در گذشته که این حرفها اصلاً نبوده است. در این دویست سال، یا صدوپنجاه سال و یا صدوبیست سال اخیر که تاریخ بیداری ملتهاست و در هند و مصر و خاورمیانه و بتدریج در آفریقا و جاهای دیگر، سر بلند کردند و علیه قدرتها جنگیدند، اگر کشوری، انگلیس در آن بود، با انگلیس می‌جنگیدند؛ اگر فرانسه در آن بود، با فرانسه می‌جنگیدند؛ اگر اسپانیا یا پرتغال در آن بود، با آن دو کشور می‌جنگیدند؛ اگر امریکا در آن حضور داشت، با او می‌جنگیدند. شما کجا سراغ دارید که ملتها به آن حد از رشد رسیده باشند که در خانه‌ی خودشان، بدون این‌که دشمن حتّی گلوله‌یی به آنها شلیک کرده باشد، مشت گره کنند و علیه یک قدرت بزرگ و مستکبر جهانی شعار بدهند؟ چنین چیزی سابقه ندارد. مبدأ این تحول، از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. شما الان می‌بینید که در آفریقا و در شرق آسیا و حتّی در اروپا، ملتها و عمدتاً مسلمانان - که غیرمسلمانان در این جهت خیلی در اقلیتند - در شهرها و کشورهای خودشان ایستاده‌اند و علیه امریکا شعار می‌دهند. مگر امریکا، در الجزایر یا سودان و یا در بقیه‌ی جاها حضور دارد؟ نه، مسأله این

است که انقلاب اسلامی، به مسلمانان در درجه‌ی اول تفهیم کرد که در هر شرایطی، باید با ظلم و پرچم ظلم و قطب ظلم و ستم در عالم مقابله کرد؛ ولو فعلاً ـ از او شلاق نخورند. اگر با چشم دقیق و ریزبین نگاه کنیم، همین حالا هم همان ملتها، شلاق امریکا را می‌خورند. البته توده‌های مردم، معمولاً این تحلیل را ندارند؛ اما درعین‌حال می‌ایستند و شعار می‌دهند. اسلام این را به ما می‌گوید که در مقابله و مبارزه‌ی ظالم و مظلوم، مرزی نیست. هر جای دنیا، همین که مستکبری هست، شما باید با او مبارزه بکنید. باید علیه او باشید، نه با او. آیا چشمها و ذهنهای تحلیل‌گران استکبار، این را نمی‌بیند، نمی‌فهمد، روی آن حساب نمی‌کند و برایش چاره‌جویی نمی‌نماید؟ حقیقتاً روی این مسأله فکر کنید. این کنفرانسهایی که در دنیا راجع به اسلام و بلکه راجع به تشیع می‌گذارند و مطالعه می‌کنند، برای چیست؟ می‌خواهند اسلام‌شناسی یاد بگیرند؟! این بررسیها و تحلیلهایی که مرتب در رادیوها پخش می‌شود، ناشی از چیست؟ درست است که جنبه‌ی تبلیغاتی دارد، اما از یک اصل و بنیان منشأ می‌گیرد. این‌که در جنگ عراق علیه ایران، ناگهان تمام غرب و شرق آستینها را بالا می‌زنند و به کمک عراق می‌شتابند؛ در حالی که از شکل صدام هم بیزار بودند، برای چیست؟ اینها نشان‌دهنده‌ی آن است که ما هنوز بار سنگینی بر دوش داریم و دوران تقوا و پرهیزگاریِ سختگیرانه‌ی مؤمن نسبت به خودش، هنوز سپری نشده است. صدر اسلام، برای ما یک تجربه است. قبل از صدر اسلام - تاریخ یهود - برای ما یک تجربه است. سوره‌ی جمعه، بیان یک حقیقت به شکل بسیار هنرمندانه و ظریف سوره‌ی جمعه، هر هفته در نماز جمعه تکرار می‌شود. آدم در این‌جاها می‌فهمد که چرا سوره‌ی جمعه باید هر هفته تکرار بشود و مردم اینها را بشنوند. ببینید چه‌طور این حقیقت، به شکل بسیار هنرمندانه و ظریفی بیان شده است. اول، گستره‌ی دعوت الهی را بیان می‌کند: «هوالّذی بعث فی الامّیّین رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. و اخرین منهم لمّا یلحقوا بهم»(۶). یعنی خدا این پیامبر را فقط برای همین عده‌یی که هستند، نفرستاده است؛ بلکه برای دیگرانی هم که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند - یعنی شماها، یعنی نسلهای آینده - فرستاده است. آیا پرتاب این دعوت الهی و کشش آن، به نسلهای بعد هم خواهد رسید؟ در مقابل دعوت نبوی، این‌همه موانع وجود دارد. پیامبر در زمان خودش، این‌همه متحمل زحمت شد، تا توانست چهار نفر را مسلمان بکند. آیا در آینده، کسان دیگری مسلمان خواهند شد؟ این‌که خیلی سخت است. آخر آیه، جواب این پرسش است: «و هو العزیز الحکیم»(۷). او عزیز است. عزیز، یعنی غالب و آن کسی که در نهایت، حرف او تحقق پیدا می‌کند. «الغالب الّذی لا ـ یغلب»(۸). عزیز، خود دارای حکمت است؛ یعنی کارهایش محکم است. قطعاً کشش این دعوت و رسالت، به نسلهای طولانی خواهد رسید - که می‌بینید رسیده - و الحمدللّه روزبه‌روز هم زیادتر می‌شود. مضمون «انّا اعطیناک الکوثر»(۹)، همین است. کوثر، یعنی افزاینده؛ روزبه‌روز زیادتر می‌شود. آیه‌ی بعد می‌فرماید: «ذلک فضل‌اللّه یؤتیه من یشاء واللّه ذوالفضل العظیم»(۱۰). این، فضل خداست. درست است که دعوت عام است؛ اما این‌چنین هم نیست که هر انسانی اگر در مقابل این دعوت قرار گرفت، آن لیاقت را پیدا نماید که از آن تأثر پیدا کند و آن را بپذیرد. نه، این متعلق به همه نیست. البته از طرف خدا راه باز است؛ ولی انسانها اسیر شهوات می‌شوند و نمی‌کنند. نسل کنونی در معرض یک آفت همه‌ی اینها نوید آینده است و این‌که این دین پیشرفت خواهد کرد؛ لیکن هشداری در این‌جا هست. این، آن نکته‌یی است که می‌خواهم شما در سوره‌ی جمعه به آن توجه کنید. کشش دعوت برای آینده، هیچ محل بحث نیست - قطعی است - اما مواظب باشید که حال حاضر را از دست ندهید. نسلهای آینده سرفراز خواهند شد؛ اما نسل مباشر فعلی دوره‌ی کنونی - که حالا سرافراز شده - خودش در معرض یک آفت است. اسلام می‌خواهد این نکته را به مسلمانان در هر زمان تفهیم بکند. هر زمان هر نسلی که احساس مسلمانی کرد، باید از این هشدار الهی بترسد؛ منتها این نکته را مستقیم نمی‌گوید. قرآن در این جا، با شکل بسیار ظریف و با یک تمثیل، آن را بیان می‌کند؛ تمثیل به بنی‌اسرائیل: «مثل الّذین حمّلوا التّوریهٔ ثمّ لم یحملوها»(۱۱). تورات را بر ذهن و دل و ایمان آنها سوار کردیم؛ اما بعد از گذشت زمانی، این بار معنوی و این هدایت الهی را پرتاب کردند و خودشان را از آن محروم نمودند. آن وقت نتیجه این می‌شود که ظاهر، ظاهر هدایت است؛ اما باطن، باطن بی‌خبر از

هدایت. نام، نام موحد؛ باطن، باطن مشرک. نام، نام مسلمان؛ باطن، باطن کافر. «کمثل الحمار یحمل اسفارا»(۱۲). مانند چهارپایی که رویش کتاب گذاشته باشند؛ اما از مضمون آن هیچ اطلاعی ندارند. این، همان هشدار به نسلهای ایمان‌آورده‌ی مسلمان است. از این بایستی ترسید. علاوه بر آمادگی نظمی، آمادگیهای معنوی و ایمانیتان را حفظ کنید جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌یی که اسلام را با یک انقلاب و با یک حرکت خونین و با یک جهاد ده، دوازده ساله به دست آورده و حفظ کرده است، نباید احساس کند که دیگر کارش تمام شد. نه، کار تمام نشده است. من نمی‌خواهم طبق معمول، فقط این نکته را به شما - که عضو سپاه هستید - بگویم که آمادگیهای نظامیتان را حفظ کنید. البته این را هم می‌خواهم بگویم؛ اما فقط این نیست. من بیش از آن به شما می‌گویم که آمادگیهای معنوی و ذخایر روحی و ایمانیتان را حفظ کنید. آن مایه‌ی امتیاز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - یعنی توجه و فداکاری و برای خدا بودن و در راه خدا بودن - را که ما می‌خواهیم همه‌ی نیروهای مسلحمان آن‌طوری باشند، حفظ و بلکه تقویت کنید. ممکن است تهاجمات دنیا در آینده، این‌طور صریح و روباز و سهل‌الدفع نباشد؛ ممکن است پیچیده‌تر باشد؛ پیچیدگی و ایمان قوی لازم است. دفاع از اسلام در دوران نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، آسانتر از دفاع از اسلام در دوران امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) بود. در آن زمان، قضیه پیچیده‌تر بود. امروز هم استکبار جهانی پیچیده است و ابزارهای گوناگون در اختیارش می‌باشد. شما چه می‌دانید که چه پیش خواهد آمد. بنیه‌ی معنوی سپاه باید تقویت شود. یک‌یک آحاد سپاه، باید از لحاظ ذخیره‌ی معنوی و ایمانی، به آن حدی برسد که اگر خود او به تنهایی ماند و هیچ‌چیز دیگر با او نماند، قدرت و طاقت و دل و زَهره‌ی ایستادگی در مقابل همه‌ی دنیا را داشته باشد. این لازم است. آن کسانی که پیامبر خدا(ص) با دست خود، ساخته و پرداخته و تراشیده بود و همه‌ی ظرافتکاریها را به کار برده بود و به قول ما، الماس‌تراش کرده بود، همین‌طور ماندند، که نسلهای آخریشان را شما در صحرای کربلا می‌بینید. حبیب‌بن‌مظاهرها و مسلم‌بن‌عوسجه‌ها و جابربن‌عبداللّه انصاری‌ها، کسانی بودند که توانستند از امتحان درست خارج بشوند. هریک از افراد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با این مأموریت سنگینی که بر دوش دارد، از لحاظ بنیه‌ی معنوی باید این‌طوری باشد. البته این هم بر دو پایه استوار است: یکی معرفت، و یکی هم ایمان. معرفت، با ایمان فرق دارد. بعضیها معرفت هم دارند؛ اما ایمانِ درست‌وحسابی ندارند. ایمان بدون معرفت هم برای شما کافی نیست. ممکن است برای یک آدمِ خیلی عامیِ دورافتاده کافی باشد و او را به بهشت هم برساند؛ اما برای شما نه. الان فرصت برای خودسازی از همه جهت فراهم است شما در جای حساسی هستید. با قرآن باید آشنا بشوید. با الهامات و اشاره‌های قرآن هم باید آشنا بشوید. با معارف پیچیده‌ی اسلامی - نه در حد یک فیلسوف و یک متخصص - در حد یک انسان عارفِ واقفِ آگاه، باید آشنا بشوید. البته اینها معرفت است. آن ایمان و اخلاص، ناشی از این دانستنها نیست؛ ناشی از چیزهای دیگری است. ذکر و دعا را باید فراموش نکنید. آن نماز شب‌هایی را که در جبهه می‌خواندید، باید نگهدارید. آن نوافل را باید توجه کنید. آن نماز با حالی که در شب حمله و عملیات بجا می‌آوردید و خیال می‌کردید که شب آخر عمرتان است، باید آن را نگهدارید. اینها را باید تقویت کنید. نگوییم چون از ما توقع دارند، ما باید این‌طوری باشیم. نه، این چیز خیلی ضعیفی است. بگویید چون بار سنگینی بر دوش ماست و استخوان مستحکمی لازم دارد، این اعمال را انجام می‌دهیم. خداوند خطاب به نبی اکرم - که این روزها به خاطر رحلت آن حضرت، همه به یاد آن بزرگوارند - دستور می‌دهد: «قم اللّیل الّا قلیلا. نصفه اوانقص منه قلیلا. او زد علیه و رتّل القران ترتیلا»(۱۳). شب را بیداری بکش؛ فقط نصف شب یا ثلث آن را استراحت کن. و بعد دنبالش می‌فرماید: «انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا»(۱۴). ما سخن سنگینی را بر تو القا خواهیم کرد؛ باید خودت را آماده کنی. حالا ما در حد پیامبر که هیچ؛ در حد کمترین شاگردانشان هم قابل این نیستیم که اصلاً فکرش را بکنیم. در حد امام هم خودمان را قابل نمی‌دانیم که فکرش را بکنیم؛ اما با یک آدم معمولی و مادّی و اهل تلاشهای رایج دنیوی نیز - که ممکن است مؤمن هم باشد؛ چون این تلاشها، با ایمان و با هیچ‌چیزی هم منافات ندارد - نباید خودتان را مقایسه کنید. سپاه، این‌طوری شکل گرفت و سپاه شد؛ لذا همین‌طور برخلاف محاسبات مادّی و بر اساس ایمان به غیب

پیش رفت. اصلاً سپاه تا حالا فرصتی پیدا نکرده؛ این اولین فرصت سپاه است. من یادم می‌آید، در اواخر سال ۵۸ و یا اوایل سال ۵۹ – قبل از شروع جنگ – که حوادث کردستان بود، از تهران نیرو می‌خواستند. در آن وقت، من در سپاه بودم. با هزار زحمت و تلفن به پادگان ولیّ‌عصر، بالاخره خبر آوردند که الحمدللّه دو دستگاه مینی‌بوس از پادگان ولیّ‌عصر راه افتاد! دو شب و دو روز، ما یک نفر را در آن‌جا مأمور کردیم که بایستد و نیروها را بیاورند و سوار کنند. سپاه، این‌گونه شروع به جنگ کرده است. در آن زمان فرصتی نبود، در طول جنگ هم همین‌طور بود؛ اما الان فرصت برای خودسازی از همه جهت – هم از جهت معنوی و هم از جهات ظاهری – فراهم است. این، مربوط به یکایک شماست. ملتِ خوبی است، مجموعه‌ی خوبی است، همه خوبند – شکی نیست – اما وقتی خدای متعال، منِ تنها را به پای حساب می‌طلبد، من به تنهایی باید بتوانم موجودی خودم را ارایه بدهم. نمی‌توانم بگویم ملت ما ملت خوبی بود، همه به جهاد رفتند و من هم در میانشان بودم. نه، شما چه کار کردید؟ همان‌طور که گفتم، «علیکم انفسکم»(۱۵). خودتان را بپایید. هر کسی باید مواظب خودش باشد. سپاه باید در حداکثر نظم و ترتیب قرار گیرد از جهت ترتیبات ظاهری هم، سپاه باید در حداکثر نظم و ترتیب قرار بگیرد. بعضی خیال می‌کردند که نظم نظامی، طاغوتی است! سالها پیش – احتمالاً ـ سال ۶۱ یا ۶۲ بود – برای بازدید، به یکی از پادگانهای سپاه رفتم. دیدم که بچه‌ها مرتب و منظم صف کشیده‌اند و فرمانده‌ی میدان، خبرداری – چیزی نشانه‌ی نظم – داد. من از شدت شوق، گریه‌ام گرفت. یادم آمد که در سالهای ۵۸ و ۵۹ در سپاه، برای سر وقت آمدن و هر کسی کار خودش را انجام دادن و به کار دیگری دست دراز نکردن و وقتی فرمانده چیزی گفت، زیردستها حرف او را گوش کنند، ما با این و آن بحث داشتیم. عده‌یی می‌گفتند که اینها طاغوتی است! من نمی‌دانم که این فکرها از کجا در سپاه القا شده بود. باورم هم نمی‌آید که اینها خیلی طبیعی باشد. طبیعی، نظم است. در روایت دارد که در هر سفری که پیامبر اکرم(ص) سه نفر را می‌فرستادند، یکی را بر آن دو نفر دیگر امیر می‌کردند؛ «فلیؤمّروا احدهم»(۱۶). امیر قرار می‌داد، یعنی چه؟ یعنی هرچه او گفت، امرش برای اینها واجب‌الاطاعه است. فرق اسلام با غیراسلام این است که در غیراسلام – در بساط طاغوت – آن کسی که امیر شد، اگر وقت غذا رسید، می‌گوید چربترش را جلوی من بگذارید! وقت غذا پختن هم که می‌شود، می‌گوید من امیرم، پس شما چه‌کاره‌اید، بروید ظرفها را بشویید، غذا را هم خودتان درست کنید! در اسلام، این‌طور نیست. امیر و غیر امیر، غذا را با هم می‌خورند؛ گرسنگی هم باشد، با هم می‌کشند؛ کار هم باشد، با هم تقسیم می‌کنند؛ اما هرچه او گفت، باید آنها عمل کنند. اطاعت از دستور فرمانده، واجب است؛ حکم عقل و شرع و تجربه است. من یک وقت به برادران گفتم، این‌که شما می‌بینید در ارتش، اگر دگمه‌ی پیراهن کسی باز باشد، چهل‌وهشت ساعت به او بازداشت می‌دهند، این اصلاً هنر امرای ارتش طاغوتی نیست – آنها کمتر از این بودند که بتوانند این‌طور چیزها را بفهمند – این، نتیجه‌ی تجربه‌ی چند هزار سال نظامیگری در تاریخ بشر است. بشر بتدریج و آهسته آهسته آمده و به این‌جا رسیده که فرد نظامی باید در همه‌ی منشهایش، حتّی در لباس پوشیدنش، منظم و مرتب باشد. بستن دگمه‌ی پیراهن، یک ادب معمولی است. ممکن است یک وقت هم باز بودنش ادب بشود. آن وقت اگر بست، باید چهل‌وهشت ساعت بازداشتش کرد. آن چیزی که ادب معمولی است و ابلاغ شده است، این آدمی که این‌قدر بی‌حال و بی‌توجه و لاابالی است که این ادب معمولی را رعایت نمی‌کند، در میدان جنگ هم نمی‌شود به او اطمینان کرد و جانها را به دستش سپرد؛ حتّی جان خودش را هم نمی‌شود به دست خودش سپرد و حتماً دسته گل را به آب خواهد داد! ما در همین هشت سال جنگ، این را دیدیم و تجربه کردیم. ما کتک لاابالیگری در انضباط و نظم را خیلی خورده‌ایم اگرچه من در اکثر این مدت هشت‌ساله، در جنگ نبودم و مسؤولیتی هم حتّی در جنگ نداشتم؛ لیکن تمام جزییات را از دور متوجه بودم. نه این‌که خیال کنید من نمی‌دانستم چه چیزی در کجا اتفاق می‌افتد. نه، تمام جزییات را از دور مشاهده می‌کردم و می‌فهمیدم که چه چیزی اتفاق می‌افتد و نظراتم را هم به برادرانی که مسؤول بودند و یا خدمت امام(ره) می‌گفتم. ما در طول این چند سال، کتک لاابالیگری در انضباط و نظم را خیلی خورده‌ایم. این، غیر از لاابالیگری در دین است؛ آن، یک چیز دیگر است. نظم و ترتیب و

انضباط، باید رعایت شود و به آن برسیم. فرمانده‌ی کل سپاه پاسداران - برادر عزیزمان آقای رضایی - حقیقتاً یک مجاهد فی‌سبیل‌اللّه است. الحمدللّه ایشان قبل از جنگ و از روز اول و ازل جنگ، در جبهه و میدان جنگ و در همه‌ی میدانها، فعال و خوب بوده و حقیقتاً هم انسان شایسته‌یی است. اگر ایشان بخواهد با یک فرد سپاهی مسافرت کند، به او نمی‌گوید که چمدان من را بردار. اگر او ضعیف باشد، ممکن است ایشان - که ماشاءاللّه استخوان‌بندیش درشت و خوب است و لُر هم هست - چمدان او را هم بردارد. این، اسلامی و انقلابی است. انقلاب، این است. انقلاب، این نیست که ما بگوییم اگر فرمانده گفته، برای خودش کرده که گفته است! نخیر، این، ضد انقلابی است. وقتی فرمانده گفت، باید موبه‌مو اجرا بشود. البته فرض بر این است که در نظام اسلامی، فرمانده برخلاف حق و تقوا چیزی هم نمی‌گوید. اگر خلاف این ثابت شد، کار از جایی دیگر باید درست بشود. «و فوق کلّ ذی علم علیم»(۱۷). در نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌کس نباید از جاده‌ی تقوای مناسب با شأن خودش، خارج بشود. تقوایی که برای مسؤولیت فعلی من لازم است - که من واقعاً باید به خاطر ضعفها و روسیاهیهای فراوان خودم، به خدا پناه ببرم - با تقوای فلان برادری که فرمانده‌ی یک گردان سپاه است، فرق می‌کند. او در همان حد تقوای خودش باید رعایت بکند. اگر رعایت نکرد، زیردستش می‌تواند مطمئن باشد که فرماندهی او، ادامه پیدا نخواهد کرد. و به همین ترتیب، تا به بالا و به خود این‌جایی که من نشسته‌ام، برسد. اگر تخلفی انجام بگیرد، بدون این‌که کسی بخواهد دخالتی بکند، خودبه‌خود آن تواناییهایی که خدای متعال داده، مثل برف، زیر خورشید ذوب می‌شود. قوام مسؤولیت در این‌جا، به وجود آن شرایط است. اگر در آن شرایط اختلال شد، اصلاً خودبه‌خود همه چیز تمام می‌شود. پس، فرض بر این است. در نظام فرماندهی اسلامی، باید سلسله مراتب، دقیق و با خاطرجمعی به این‌که از ناحیه‌ی فرمانده، کاری برخلاف حق انجام نمی‌گیرد و با ترجیح تشخیص او بر تشخیص خود و بیشتر احتمال خطا دادن در خود تا در او، باشد. توجه به بسیج، مهمترین مأموریت بلند مدت سپاه الان فرصتی پیش آمده است، تا سپاه را بسازید. من دیروز هم در آن پیام به شما عرض کردم و قبلاً هم گفته‌ام و الان هم می‌گویم که به نیروی زمینی، خیلی باید اهتمام بشود. شاید بتوانم بگویم که از لحاظ بلند مدت، توجه به بسیج، از تمام مأموریتهای سپاه بالاتر است. ملت را آماده کردن، مأموریت بسیار بالا و مهمی است. به این مأموریتها باید به حد اعلی و اکثر برسید. هر کس در این روند کلی، همان کاری را که انجام می‌دهد و به او محول شده است، باید خوب و صحیح و دقیق انجام بدهد. «رحم‌اللّه امراء عمل عملا فاتقنه»(۱۸). روایت است، خدا رحمت کند آن کسی را که اگر کاری انجام می‌دهد - چه کارهای یدی و چه کارهای فکری - محکم و متقن انجام بدهد. مثلاً فرض کنید، چون فلان کارگر ایران خودرو، لازم ندانسته که فلان پیچ را یک نیم پیچ دیگر بچرخاند - که برای او، کار خیلی کوچکی است - تأثیرش این است که یک چند کیلومتر که ماشین راه رفت، ناگهان می‌بینند لق‌لق می‌کند؛ چون او «اتقنه» را آن‌جا انجام نداده است. این بیچاره صاحب ماشین، هزاران دردسر را متحمل می‌شود، برای خاطر این‌که فلان کارگر می‌بایست فقط یک ثانیه حرکتی را انجام می‌داد و نداد. اتقان، این است. روایت دارد که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در بازار راه می‌رفت؛ به خیاطها که می‌رسید، می‌گفت: خیاطها ! از خدا بترسید، درزها را نزدیک هم بزنید، کوکها را کوچک بزنید و نخها را محکم انتخاب بکنید. حالا خیاطی مگر چه‌قدر اهمیت دارد؟ گیرم که درز این لباس، مثلاً بعد از چند ماه باز شد؛ دوباره چرخ می‌کنیم. این، یک نمونه است. از این‌جا شروع کنید و تا خیاطت لباس انقلاب بر پیکر این ملت بروید. این کار، چه‌قدر دقت و تقوا لازم دارد و چه‌قدر امام، بزرگ و با تقوا بود. خود را از سیاستبازی و گروه‌گرایی دور نگهدارید یک چیز دیگر هم که امام روی آن مکرر تکیه می‌کردند و لازم است شما به آن توجه کنید، مسأله‌ی سیاست و سیاستبازی و گروه‌گرایی و این چیزهاست. این، از آن حرفهای بسیار مهم است. البته تفسیرهای مغرضانه خیلی شد. عرض کردم، نمی‌شد که این مسایل جاری کشور را، بخصوص آن چیزی که مربوط به سپاه است، من نبینم و ندانم. حرفهایی که گفتند، مطالبی که نوشتند، چیزهایی که سخنرانی کردند، درِگوشیهایی که انجام دادند و خیلی از جزییات فراوان دیگر را من دیده‌ام و شنیده‌ام. خیلی از افراد، فرمایش امام را بد تفسیر کردند. امام نمی‌خواست بگوید فقط شما باید جزو

فلان حزب نباشید. نه، این چیز کوچکی بود. الان در جامعه‌ی ما، جناح‌بندی و گروه گرایی و باندبازی، نه در سطوح مردم - که خوشبختانه در سطوح مردم، یا نیست و یا خیلی ضعیف است - بلکه در سطوح مسؤولان و متشخصان وجود دارد. خلاصه‌ی فرمایش امام این بود که شما در این باندها هم نباید باشید. در باند نباشید، یعنی چه؟ انسان بینشی دارد؛ از یکی بدش می‌آید، از یکی خوشش می‌آید؛ به یکی ارادت می‌ورزد، به یکی ارادت نمی‌ورزد؛ دولتی را قبول دارد، دولتی را قبول ندارد؛ کاری را می‌پسندد، کاری را نمی‌پسندد؛ بالاخره چه کار کند؟ یعنی اصلاً روی ذهن خودش دستمال ببندد که نبیند؟ نه، تشخیصتان را داشته باشید؛ چه اشکالی دارد؟ گروهها و باندها و تیمها و جریانها و خطوط، بر اساس این بینشها فعالیت می‌کنند، عزل و نصب می‌کنند، حرف می‌زنند، در انتخابات دخالت می‌کنند، در گزینشهای گوناگون دخالت می‌کنند. اینها باید در شما نباشد. نمی‌شود به خاطر فلان بینش که شما با یک نفر خوبید، بی‌خودی با کسی و یا با جناحی بد بشوید؛ یکی را بی‌خودی بکوبید و با یک گروه فعال سیاسی همکاری کنید. ...(۱۹) من خودم سیاسیم و از سالهای متمادی در این خط بوده‌ام. هم در دوران مبارزه و حتّی قبل از مبارزه و هم بعد از آن، کار سیاسی می‌کرده‌ام. من هیچ‌کس را از فکر سیاسی و تفکر سیاسی و گرایشهای سیاسی منع نمی‌کنم؛ اما آن کسی را که در این مجموعه است، منع می‌کنم. این، خیلی حساستر است و ارزش یک ساعت سپاهیگری درست، به مراتب بیش از ساعتها گپ زدن سیاسی بیهوده‌یی است که سیاسیون خیال می‌کنند با این گپ زدنهایشان، دنیا را زیر و رو می‌کنند! سیاسیون که می‌گوییم، نه شاغلان سیاسی - آنها هم خدمتگزار و سربازند - بلکه سیاستبازان و سیاسیکاران را عرض می‌کنیم که همه جا هم هستند و در بخشهای مختلف - در حوزه و دانشگاه و بازار و اداره و سایر جاها - می‌نشینند و راجع به سیاست با هم گپ می‌زنند؛ یکی را بالا می‌برند، یکی را پایین می‌آورند؛ چند ساعت غیبت کرده، سنگین بار شده، دل تاریک شده، و وقتی بلند می‌شوند، از خدا دور شده‌اند. خیال می‌کنند که با این حرفهایشان، دیگر انقلاب را بیمه کرده‌اند؛ در حالی که از دهان خودشان آن طرف‌تر، تجاوز نکرده‌اند؛ گویی «لم یکن شیئا مذکورا». این، چه ارزشی دارد؟ می‌روند می‌نشینند، ساعتها می‌نویسند، ساعتها مقابله می‌کنند، برای این‌که حرفی در جایی گفته یا پخش بشود، تا جناحی از او بچزند! خیال می‌کنند که حالا دیگر اسلام را به عرش رسانده‌اند! نخیر، اگر - العیاذ باللّه - گناه و وزر و وبال و صفحه‌ی سیاه در پرونده‌ی انسان نباشد، حداقل از آن ساعاتی است که در قیامت باید حسرتش را خورد. «انذرهم یوم الحسرة اذا قضی الامر»(۲۰). یکی از آن آیاتی که آدم را تکان می‌دهد، این آیه است. ای پیامبر! آنها را از روز حسرت بترسان؛ آن وقتی که کار از کار گذشته است - «اذا قضی الامر» - و هیچ کارش هم نمی‌شود کرد. ارزش سپاهیگری شما بالاتر از گرایشهای سیاسی است انسان به ساعات دنیایش - آن ساعاتی که اشتغال بیهوده در آن ساعات هست و مایه‌ی حسرت آدم است - نگاه می‌کند، می‌بیند که در آن ساعات، یک نفر دیگر امر خیر کوچکی انجام داده و حالا درجه‌اش را می‌برد. آن شبی که فرضاً شما در عملیات بودید و من رفتم یک شام سیرِ حسابی خوردم و بعد هم دراز کشیدم، راحت تا صبح خوابیدم و خیال کردم چیزی به دست آورده‌ام؛ حالا ـ که روز عمل رسیده، می‌بینیم که ای داد بی‌داد! آن راحتی، به وزر و وبال تبدیل شد؛ ولی آن بیدارخوابی و آن غصه و آن دلهره‌ی شب عملیات و آن نگرانی شما که بچه‌ها را چه کار کنیم و مهمات از کجا بیاوریم، به یک درجه‌ی اعلی تبدیل گردید. آن‌جاست که آدم می‌گوید: «رب ارجعون. لعلّی اعمل صالحا»(۲۱). خدایا ! من را برگردان، تا عمل صالح انجام دهم. جواب خدا این است که «کلّا»؛ تمام شد دیگر. حداقل، آن ساعاتی که آدم می‌نشیند این حرفها را می‌زند، از آن ساعاتی است که وقتی انسان به آنها نگاه می‌کند، می‌گوید ای داد بی‌داد! چون آنها را می‌بیند و همه چیز زنده می‌شود. این دنیا اصلاً زنده است و جان دارد؛ این لحظات هم جان دارند و همه‌ی آنها در آن روز برمی‌گردند و مقابل شما قرار می‌گیرند. برای ارزیابی کار بعضیها، گاهی جدولهایی را پُرمی‌کنند. آدم خیال می‌کند که چه‌قدر کار کرده است؛ در حالی که وقتی جدول آدم را به دستش می‌دهند، می‌بیند که همه‌اش سفید است. حساب که می‌کند، می‌بیند اگر روز قیامت این‌طور باشد، واویلاست. به‌هرحال، سپاهیگری شما و در خدمت خدا و در خدمت مردم و انقلاب بودنتان، ارزشش بیش از این حرفهاست که

یکی بخواهد فکر سیاسی، یا بافندگی سیاسی خودش را به حساب انقلاب بگذارد. سپاه در آینده‌ی کشور نقش مؤثرتری خواهد داشت به نظر من، آن چیزی که برای سپاه معیّن شده و با برادران - چه در ستاد فرماندهی کل قوا، چه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - در میان گذاشته شده، مأموریت بسیار مهمی است. با این مأموریت، حقیقتاً سپاه پشتوانه‌ی انقلاب و حفظ کشور است. به این مأموریت توجه کنید. مسایل مربوط به یگانهای مختلف نیروی زمینی و مسایل مربوط به بسیج، در درجه‌ی اول است. البته نیروی هوایی سپاه، با آن مأموریتی که برایش در نظر گرفته شده و ان‌شاءاللَّه در آینده‌ی نزدیکی ابلاغ می‌شود، نقش بسیار مهمی دارد؛ لیکن پشت سر نیروی زمینی و تبع آن است. نیروی دریایی سپاه هم همین‌طور؛ چون در کنار نیروی دریایی ارتش، مأموریت مکملی با همدیگر دارند که این هم مشخص و معین شده است. اجمالاً آن چیزی که من فکر می‌کنم، این است که سپاه در آینده‌ی کشور، نقش مؤثرتری خواهد داشت. البته امیدواریم که این آینده، صلح‌آمیز باشد و هیچ دشمنی، با ملاحظه‌ی قوّت انقلابی ملت ما و تجربه‌های گذشته، دیگر به فکر این نیفتد که تهاجم کند. باید همواره به فکر این بود که دشمن ممکن است یک لحظه‌ی بعد به ما حمله کند. بنابراین، همیشه باید بیدار بود. با توجه به این نکته، بایستی این سازندگی را در همین دورانی که ان‌شاءاللَّه دوران صلح است، به شکل دقیقی انجام بدهیم. یعنی سپاه همیشه باید به صورت یک نیروی حاضرِ آماده‌ی قویِ انقلابیِ هوشیار، در اختیار این ملت بزرگ و این انقلاب باشد. هیچ افتخار و شغلی را بر کار خود ترجیح ندهید این، توفیق و افتخار بزرگی برای شما برادران است. هیچ افتخار و هیچ شغلی را بر این ترجیح ندهید. اگر هم سختی داشته باشد، با سختیش بسازید؛ بسیار بسیار شغل پُرافتخاری است. ما امروز به رزمندگان صدر اسلام - کسانی که در رکاب رسول اکرم و در رکاب امیرالمؤمنین(علیهماالصّلاةوالسّلام) مبارزه کردند و آماده بودند - با چه چشمی نگاه می‌کنیم؟ البته سبک سپاهیگری آن روز نسبت به حالا، تفاوتهای خیلی زیادی دارد؛ الّا این‌که روحِ عمل همان است و همان افتخارات برای شما هم وجود دارد و آن، این افتخاری است که هیچ‌چیزی معادلش نیست. امیدواریم که خداوند به شماها توفیق بدهد. پروردگارا ! تو را به حق اولیایت سوگند می‌دهیم، قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی کن؛ ما را در راه و در خدمت آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا ! روح مطهر عبد صالح و بنده‌ی برگزیده‌ات - امام عزیزمان - را از ما راضی کن. پروردگارا ! در قیامت، این عمر ما را مایه‌ی حسرت ما قرار مده؛ توفیق توبه و انابه و ذکر و توجه و توسل، به همه‌ی ما عنایت کن؛ آگاهی فهم تکلیف و اراده‌ی عمل به آن، به همه‌ی ما عنایت بفرما.(۲۲) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) بقره: ۲ ۳) ص: ۲۰ ۳) مائده: ۱۰۵ ۴) سبأ: ۳ ۵) طلاق: ۲ و ۳ ۶) جمعه: ۲ و ۳ ۷) جمعه: ۳ ۸) بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۱ ۹) کوثر: ۱ ۱۰) جمعه: ۴ ۱۱) ۱ و ۲. جمعه: ۵ ۱۲) ۱۳) مزّمّل: ۲ و ۳ و ۴ ۱۴) مزّمّل: ۵ ۱۵) مائده: ۱۰۵ ۱۶) کنزالعمال، حدیث ۱۷ ، ص ۵۴۹ ۱۷) یوسف: ۷۶ ۱۸) بحارالانوار، ج ۲۲ ، ص ۱۵۷ ۱۹) ۲۰) مریم: ۳۹ ۲۱) مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰ ۲۲) ۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با مسؤولان دفاتر نهضت سوادآموزی، رئیس و جمعی از مسؤولان ادارات شهربانی

سخنرانی در دیدار با مسؤولان دفاتر نهضت سوادآموزی، رئیس و جمعی از مسؤولان ادارات شهربانی، جمعی از ناظران و اعضای هیأت نظارت شورای نگهبان و هیأت اجرایی در انتخابات مجلس خبرگان و مسؤولان وزارت کشور، به همراه گروهی از مردم استان لرستان و شهرهای آبادان، لاهیجان و شوشتر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران نهضت سوادآموزی در حال جهادند در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیزی که از شهرها و دستگاههای مختلف در این‌جا اجتماع فرموده‌اید، مخصوصاً به مردم صبور و مقاوم شهر آبادان و مردم شجاع و دلاور لرستان و مردم مؤمن و مبارز لاهیجان و بقیه‌ی عزیزانی که از راههای دور تشریف

آورده‌اند، خوش‌آمد عرض می‌کنم. چند مطلب کوتاه راجع به وظایفی که این دستگاههای مختلف برعهده دارند و عناصرشان در این‌جا اجتماع کرده‌اند، تذکراً عرض می‌کنم و بعد مطلب کوتاهی - که مطلب اصلی است - به عرض می‌رسانم. برادران و خواهران نهضت سوادآموزی بدانند که در حال جهادند. به شهرها و روستاهای دورافتاده رفتن و درِ خانه‌ها را زدن و در مساجد کلاس تشکیل دادن و بدون چشمداشتِ احسنت و تشکری، علم و سواد را - که ارزنده‌ترین هدیه‌هاست - به مردم دادن، یک جهاد است. بی‌سوادی، برای همه‌ی جوامع انسانی یک لکه‌ی ننگ است؛ اما برای یک جامعه‌ی مسلمان انقلابی، در این دوران و عصر پُرزحمت که قدرتهای بزرگ از بی‌سوادی و ناآگاهی مردم استفاده می‌کنند، بیشتر مایه‌ی ننگ است. نمی‌خواهم به بی‌سوادان اهانت بکنم؛ اما بی‌سوادی واقعاً لکه‌ی ننگی است. خود بی‌سوادان و در کنار آنان باسوادان، تلاش کنند که این لکه‌ی ننگ را بشویند. این حرکتی که در تابستان امسال شروع شد و شما عزیزان نهضت سوادآموزی، با پیشگامی دولت و رئیس‌جمهور محترممان، این کار را انجام دادید و پیشرفتهایی کردید، خیلی باارزش بود؛ اما نگذارید نیمه‌کاره بماند. وسط راه نمانید؛ تا آخر بروید. آن وقتی که در دنیا خبری از علم و سواد و درس و مشق و نشانه‌های تعلیم و تعلم وجود نداشت، اسلام و قرآن ما با «اقرأ» شروع کرد و به قلم و نوشته سوگند خورد و اسیر جنگی را در مقابل یاد دادن چند کلمه آزاد کرد. این، متعلق به چهارده قرن پیش است. همان کارهای اسلام و نبیّ‌مکرم ما(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) موجب شد که جامعه‌ی امّیِ عرب (امّی، یعنی بی‌سواد؛ «هوالّذی بعث فی‌الامّیّین»(۱)) در زمانی که اروپای امروز هیچ خبری از علم و دانش نداشتند، دارنده‌ی بزرگترین دانشگاهها و بزرگترین دانشمندان و فارابی‌ها و ابن‌سیناها و محمّدبن زکریاها و ابوریحان‌ها و دیگران و دیگران شود. یعنی در صدر اسلام، مبارزه‌ی با بی‌سوادی و تحریص و تحریض به علم و دانش، جامعه‌ی اسلامی را حدود هفت، هشت قرن از همه‌ی دنیای متمدنِ آن روز جلوتر برد. البته بعد ما رجعت کردیم، مسلمانان تنبلی کردند و کار ما به این‌جا رسید؛ ولی حالا می‌توانیم دوباره شروع کنیم. دوباره انقلاب شد، دوباره اسلام سر کار آمد و حالا دیگر بی‌سوادی معنی ندارد. پلیس جمهوری اسلامی، یعنی دستگاه امین مردم یک جمله هم راجع به پلیس عرض بکنم. مردم باید قدر پلیس را بدانند. پلیس جمهوری اسلامی، یعنی دستگاه امین مردم. امروز همان محتسب اسلامی که شما در قضایای گوناگون شنیده‌اید که چه کارهای برجسته‌یی می‌کردند، تقریباً بر همین پلیس منطبق می‌شود. پلیس، آن کسی است که مردم در حوایج و حوادث روزمره‌شان، به او پناهنده می‌شوند و از او کمک می‌خواهند. باید قدر این پلیس را دانست. خود پلیس هم باید قدر این اسم و این جایگاه را بداند. بله، من قبول دارم که در دوران رضاخان و محمّدرضا، پلیس را مثل بقیه‌ی نهادهای این ملت ضایع کرده بودند. پلیسی که رئیسش مجری تمام نظرات شوم رضاخانی و حکومت کودتای خبیث در دوره‌ی اول و دوره‌ی دوم باشد، معلوم است که میدانی برای فضیلتها نخواهد یافت. آن روز آن‌طور بود، ولی گذشت و تمام شد. پلیس و شهربانی امروز، بحمداللّه متحول شده و نسبت به گذشته، همه چیزش - نه فقط ظواهرش - خیلی تفاوت کرده است؛ لیکن یکایک افسران و درجه‌داران و پاسبانها و عناصر پلیس از بالا تا پایین، باید به کمک آقایان محترم عقیدتی، سیاسی، این مجاهدت را بکنند که پلیس را به سطح پلیس اسلامیِ کامل برسانند - یعنی همان مأمن مردم - تا اگر کسی به کسی دستی دراز کرد و زبانی باز کرد و چشم‌غره‌یی کرد، بگوید می‌روم به پلیس می‌گویم. یعنی مردم احساس کنند، مرکزی که پلیس در آن‌جا نشسته، مأمن آنهاست. وقتی هم که به آن‌جا رفتند، آسوده‌خاطر برگردند و احساس کنند که کارشان راه افتاده است. این، معنای پلیس است. در انتخابات مجلس خبرگان، از معیار قانونی تخطی نکنید یک جمله هم به برادرانی که از شورای نگهبان یا وزارت کشور، مسؤول برگزاری انتخابات خبرگان هستند، عرض می‌کنم. همه‌ی انتخابات مهم است؛ اما این انتخابات اهم است. من راجع به این انتخابات مطالبی را عرض کرده‌ام و اگر لازم شد و تا روز انتخابات، مناسبت و احتیاجی بود، باز هم خواهم گفت. الان به شما برادران مسؤول، اعم از نظّار و هیأت اجرایی عرض می‌کنم که مواظب باشید، کارتان سر سوزنی از معیار قانونی تخطی نکند. نظرات و سلایق شخصی را کنار بگذارید. این‌که کسی به خاطر تشخیصی که از دین و انقلاب و اسلام و رهبری و ملت و

دولت دارد، یک نفر را تقویت کند، یک نفر را رد کند، یک نفر را تضعیف کند، یکی را یک‌خرده جلو بکشد، یکی را یک‌خرده عقب بزند، خلاف ضابطه است. غیر از قانونی که تصویب شده و به دست شما داده‌اند، تا طبق آن عمل کنید، هر چیزی را که شما معیار دانستید، بدانید معیار و ضابطه نیست. ضابطه، همین است که در دست شماست. طبق همین ضابطه، دقیق، بدون رعایت حب و بغض، بدون رعایت خط و خطوط و بدون رعایت جهات سیاسی، عمل کنید. من بارها عرض کرده‌ام که دین و اسلام و انقلاب، همان چیزی است که امروز در قالب قوانین مجلس شورای اسلامی تصویب شده است و از تأیید بزرگان و فقهای محترم شورای نگهبان، یا بعضی از مراکز مثل مجمع تشخیص مصلحت و غیره گذشته باشد. انقلاب، یعنی قوانینی که از این‌جاها خارج شده باشد. اگر انقلاب در خلال مادّه و قانون و آیین‌نامه و مقررات مجسم و متجسد نباشد، یک چیز خیالی و بی‌ضابطه خواهد شد که هر کسی هرطور دلش خواست، آن را تفسیر خواهد کرد. این‌طور نیست. دین و شرع و اسلام، همان چیزی است که مبادی اسلامی آن را قانون کرده‌اند و به شما داده‌اند. البته این حرف مربوط به عامه‌ی مردم است؛ ولی مواردی هم هست که مثلاً قانونی برای یک قاضی مطرح می‌شود که خلاف شرع است و از سابق مانده و دستکاری هم نشده است. این قاضی هم، عالم و فقیه است و می‌بیند که این قانون خلاف شرع است. در این‌جا باید برخلاف آن قانون عمل بکند. چنین مواردی، استثنایی است. آن چیزی که در اختیار عموم و حتّی خواص مردم است و در مسایل عمومی و مشترک و جامع، ملاک عمل می‌باشد، همان چیزی است که تصویب شده است. شما بر طبق این باید عمل کنید. بگذارید دشمنان و بدخواهان نتوانند درباره‌ی انتخاباتی به این اهمیت و عظمت، کمترین حرفی بگویند. حدیث است که «رحم‌اللّٰه امرء عمل عملا فاحکمه»(۲): خدا آن انسانی را رحمت کند که کاری محکم و سنجیده و کامل و درست انجام بدهد. درستیِ کار برای یک خیاط و یک کفاش و یک آهنگر و یک صنعتگر، طوری است؛ برای یک عمل‌کننده‌ی به قانون و ضابطه‌ی اداری، طور دیگری است. به‌هرحال، هر دو محکم‌کاری است. شکسته شدن حصر آبادان، حادثه‌ی عجیبی بود و اما آن مطلب اصلی. این روزها، روزهای شکسته شدن حصر آبادان است. حادثه‌ی عجیبی بود. آن روزهایی که دشمن از کارون عبور می‌کرد و مقدمات حصر آبادان را فراهم می‌نمود، روزهای عجیبی بود. آن وقت من غالباً در اهواز بودم. فضای غم‌آلودی بود؛ فراوانی مشکلات، فرماندهی غلط و ناقص، بی‌پناهی نیروهای مؤمن و مخلص، تجهیزات در حداقل لازم، نه مهماتی، نه سلاحی. دشمن هم از این وضع استفاده کرد. از آن طرف که هرچه فشار آوردند، نتوانستند آبادان را تصرف کنند و دیدند که قابل تصرف هم نیست؛ مجبور شدند دور بزنند، از این طرف بیایند، از کارون عبور کنند و با فاصله‌ی زیادی آبادان را محاصره نمایند. در این دوران چندماهه‌یی که آبادان، اول از دو جهت، بعد از سه جهت، بعد تقریباً از چهار جهت محصور بود و هیچ راه زمینی به سمت آبادان وجود نداشت و باید از درون آب می‌رفتند و با فاصله‌یی خودشان را می‌رساندند، قضایایی اتفاق افتاد. این‌قدر جوان مؤمن، رزمنده‌ی مخلص و آدم فداکار جان خود را به خطر انداخت یا نثار کرد، تا دشمن را یک وجب عقب بنشاند، یا از جلو آمدن او مانع بشود، که واقعاً ضبط و حصر آنها کار آسانی نبود. من نمی‌دانم آیا این چیزها در نوشته‌ها و دفترها و لااقل در سینه‌ها ضبط است، تا روزی در اختیار تاریخ قرار بگیرد، یا نه؟ و ای کاش باشد و قرار بگیرد. امام (ره) فرمودند: حصر آبادان باید شکسته بشود. به دنبال این فرمان، برای شکستن حصر آبادان تلاش شد. حصر آبادان، در خلال یک فداکاری بزرگ شکسته شد و حرف امام تحقق پیدا کرد. کسانی در دنیا بودند که از دور فکر می‌کردند که قضیه‌ی جنگ با از دست رفتن آبادان حل خواهد شد و قضیه‌ی جمهوری اسلامی هم حل خواهد گردید! جمهوری اسلامی که نتواند آبادان خود - یعنی شهر صنعتی و چشم و چراغ آن منطقه از کشور - را نگه بدارد، دیگر چه‌طور حکومت و دولتی است؟! معلوم بود که اگر آبادان می‌رفت، روحیه‌ها هم با این شهر می‌رفت و دیگر اهواز هم قابل دفاع نبود. آن روز دشمن در ده، دوازده کیلومتری اهواز بود و خمپاره‌های ۶۰ او در این شهر به زمین می‌خورد. یعنی دشمن جلو می‌آمد، تا حدی که اهواز در بُرد خمپاره‌های ۶۰ او قرار می‌گرفت و می‌زد و هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند. امام(ره) آن نقطه‌ی اصلی را پیدا کردند و گفتند که حصر آبادان باید شکسته بشود، و شکسته شد. این

روزها، سالگرد آن روزهای افتخارآمیز است. توکل به خدا و فداکاری و وحدت کلمه، عوامل شکسته شدن حصر آبادان حصر آبادان چه‌طور شکسته شد؟ حرف من این است. ملت ایران، رزمندگان، آزادگان، خانواده‌های عزیز شهیدان، جانبازان عزیزمان - که جگرگوشه‌های ما هستند - و خود کسانی که در آن حادثه شرکت داشتند، به خودشان برگردند و مراجعه کنند و از خودشان سؤال نمایند، چه شد که حصر آبادان شکست؟ ما نتوانسته بودیم جلوی دشمن را بگیریم که روی رودخانه پل نزند و بیاید. برای یک نیروی نظامی، پل زدن روی رودخانه، کار خیلی مشکلی است. جلوگیری از آن، به مراتب آسانتر از شکستن آن محاصره‌ی سنگین بود. چه‌طور شد که ما توانستیم این کار بزرگ را انجام بدهیم؟ این عامل، عامل اصلی است. این عامل، همان عاملی است که تمام مشکلات جمهوری اسلامی را رفع خواهد کرد. این عامل، همان عاملی است که تا امروز هم در تمام جبهه‌های مبارزات گوناگون نظام مظلوم ما، به داد مردم رسیده است. این عامل چیست؟ این عامل، چیزی مرکب از دو، سه عنصر است: اول، توکل به خدا و دل به دریا زدن به امید او. دوم، فداکاری و جان و راحتی و منافع خود را به حساب نیاوردن. من الان در میان رزمندگان برجسته‌ی نام و نشاندارمان - که بحمداللَّه زندگی بابرکتشان باقی ماند - کسانی را می‌بینم که در آن روز با چه شرایطی به مقابله‌ی با دشمن رفتند. من آن ساعات و آن لحظات را فراموش نمی‌کنم که اینها برای گرفتن یک چیز مختصر و یک سلاح کوچک، به هر کسی که فکر می‌کردند ممکن است به آنها کمک کند، با التماس متوسل می‌شدند، تا این سلاح را به دست آورند. روزها و هفته‌ها و ماهها به میدان جنگ می‌رفتند و در این شکافها و این سوراخها و این سنگرها، آن هوای گرم و آن سرما را تحمل می‌کردند، برای این‌که بتوانند به دشمن یک ضربه بزنند. البته معلوم بود، اول چیزی که در خطر بود، جان خودشان بود. آن جا، جایی نبود که انسان بتواند فکر جانش را بکند؛ برایشان مهم نبود. روزی که آن جنگ خونین، در حول‌وحوش جزیره‌ی آبادان واقع شد و جوانان رزمنده‌ی ما، از ارتشی و سپاهی و بسیجی، همین‌طور مثل ستاره‌های فروزانی که ساقط بشوند، در بهمنشیر می‌افتادند و شهید می‌شدند، اما برنمی‌گشتند و می‌رفتند، تا دشمن را نابود کردند و سرش را به سنگ کوبیدند و جزیره‌ی آبادان را فتح کردند و محاصره را شکستند و دشمن را عقب راندند، چیزی که برای این جوانان و این رزمندگان و این بسیجیها و این افسران و درجه‌داران و سپاهیها مطرح نبود، جانشان بود. امروز شما ملت ایران آزادید و خودتان تصمیم می‌گیرید این‌طوری می‌شود به هدفهای بزرگ رسید. این‌طوری می‌شود شر استکبار را کم کرد. این‌طوری یک ملت، زندگی راحت و شرافتمندانه را برای خود فراهم می‌کند. ممکن است زندگی راحت و خوبی باشد، اما با زندگی راحت ملتهای اسیر، قابل مقایسه نیست. آیا راحتی در زندان و سلول و یک فضا، که در را روی شما ببندند، ظهر هم غذایتان را بیاورند، شب هم شامتان را تهیه کنند و مثل خیلی از زندانها بیگاری بدهند، با آن راحتی‌یی که شما در خانه‌ی خودتان، یک مقدار زحمت بیشتر هم داشته باشید، یکی است؟ بعضی از کشورها، برای استکبار جهانی و گردن‌کلفتها و قلدرهای جهانی، مثل یک زندان است. شما ملت ایران، امروز آزادید و هیچ سیاستی از سیاستهای بیگانه و دشمن در دنیا بر شما حاکم نیست و خودتان تصمیم می‌گیرید . کسانی از میان خود شما انتخاب می‌شوند و در مجلس تصمیم می‌گیرند. این مجلس شورای اسلامی شما با چنین نمایندگان و چنین ترکیبی، حقیقتاً برای هر کشور و ملتی، مایه‌ی افتخار است. این مسؤولان دولتی، این رئیس‌جمهور، این سایر مسؤولانی که هستند، همه متعلق به مردم، همه از مردم، همه دردکشیده و دردشناس و همه آزاد و مستقل و سرافرازند. هیچ فکری جز فکر ملت، برایشان مطرح نیست. مگر این، چیز آسانی است که به دست آمده است؟ زندگی راحت و مرفه، رفع مشکلات، رسیدن به خودکفایی، مشتعل شدن صنعت و کشاورزی و کار و ابتکار و خلاقیت در سرتاسر کشور، زنده شدن زمینهای مرده، زنده شدن استعدادهای مرده، زنده شدن منابع و معادن مرده و خرج شدن آنها در راه توسعه و زندگی خوب برای مردم، در گرو همان ایستادگی و همان فداکاری است. این، همان عنصر دوم است. هیچ قدرتی از قدرتهای مادّی نمی‌تواند با ملت ایران دربیفتد عنصر دیگری که وجود داشت، عبارت از وحدت کلمه‌ی مردم بود. آن روز در جبهه‌ی آبادان، هیچ‌کس از کسی نمی‌پرسید که شما طرفدار چه کسی هستید، مخالف چه کسی هستید، کدام

خطید، کدام ربطید. الحمدللَّه در آن دوران، خط و ربط و این معارضه‌های بی‌خودی سیاسی که گاهی از گوشه و کنار مشاهده می‌شود و غالباً ناشی از بیکاری است، نبود. آن کسانی که موجب انشعاب مردم بودند، بیرون رفته بودند و دیگر در میان مردم نبودند. ملت و رزمندگان و نیروهای نظامی و در رأس و پیشرو آنها، رهبر عظیم‌الشأن و امام بزرگوارمان بودند که با کمال علاقه کار را تمام کردند. حالا هم مسأله همین است. در تمام مشکلات، همان توکل به خدا و وحدت کلمه و فداکاری و مقدّم دانستن منافع کشور و ملت و انقلاب بر منافع خود و شخص و گروه و باند و نیز طرد رفیق‌بازی، عامل گشوده شدن همه‌ی گرههاست. این راه را امام به ما یاد داد. این راه را رزمندگان با عمل به توصیه‌ی امام عظیم‌الشأن رفتند و موفق شدند. ما هم حالا باید همان راه را برویم. بدانید که اگر ملت ایران، توکلشان به خدا، احترامشان برای ارزشهای اسلامی، تبعیتشان از مسؤولان امر و وحدت کلمه‌ی خودشان را حفظ کنند، هیچ قدرتی از قدرتهای مادّی را من نمی‌شناسم که بتواند با ملت ایران با این خصوصیات دربیفتد و پیروز بشود؛ بلکه ملت ایران بر تمام آنها پیروز خواهد شد. امیدواریم که خدای متعال به همه‌ی شما توفیق عنایت کند، راه را به ما نشان دهد، ما را در پیمودن آن راه کمک کند، ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز را از ما خشنود کند، روح مقدس امام عزیزمان را از ما راضی نماید و ما را مشمول رضای ولیّ‌اللَّه‌الاعظم، امام زمان (عجّل‌اللَّه فرجه‌الشّریف) قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) جمعـــه: ۲ ۲)

بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۴۹

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولیّ فقیه در دانشگاههای کشور و مسؤولان دفاتر نمایندگی

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولیّ فقیه در دانشگاههای کشور و مسؤولان دفاتر نمایندگی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار شما، بسیار مهم و حساس از اظهار لطف شما آقایان که قبول زحمت فرمودید و این بار سنگین را بردوش گرفتید، خیلی متشکرم. من هم فرمایش حضرت آقای گیلانی را تأیید می‌کنم. ان‌شاءاللَّه شهاب ثاقب بیان و فکر و علم و عمل و اخلاق شما در دانشگاهها، بایستی شیاطین را دنبال کند و حوزه‌ی شیطنت آنها را محدود و یا از بین ببرد. همین‌طور هم بوده و خواهد بود و ان‌شاءاللَّه بیشتر و بهتر خواهد شد. آن نامه‌یی را که اشاره فرمودند، من دریافت می‌کنم و ان‌شاءاللَّه و با دقت مطالعه خواهم کرد و هر چیزی از آن‌که برای من ممکن باشد و از لحاظ مصلحت‌دار بودن، طبق تشخیص من هم مورد تأیید باشد، حتماً انجام می‌دهم. البته جاهایی که تشخیصها مختلف باشد، ممکن است بماند. دیگر آن برعهده‌ی آقایان عزیز و محترم است که اگر لازم است در تشخیص ما تصحیحی انجام بگیرد، یا تذکری داده بشود، آن تذکر را بدهند. راجع به مسایل دانشگاهها، قبلاً هم در اوقات ریاست جمهوری، با همین جمع - با اندکی تفاوت - صحبت کرده‌ام و آقایان غالباً نظرات من را مسبوقند. در مورد دانشگاهها، اعتقاد من این است که این کار، کار خیلی مهم و بسیار حساسی است و حساسیتش به خاطر آن محدوده‌ی کار است. فرق می‌کند که ما محدوده‌ی کار را چه بدانیم. آن چیزی که من تصور می‌کنم و اجمالاً و تکراراً هم عرض می‌کنم، اگر باشد، خیلی مهم است. روحانی باید محیط دانشگاه و مسایل دانشجو را بشناسد روحانی‌یی که در دانشگاه، فعال و غیرمنفعل حضور پیدا می‌کند و برای کاری به دانشگاه می‌رود و می‌خواهد تأثیر بگذارد، چند خصوصیت را - غیر از آن شرایط عامه - باید داشته باشد. بالاخره کسی که به دانشگاه می‌رود، باید عالم و برخوردار از تقوا و احتیاط در عمل و امثال اینها باشد. غیر از این چیزهایی که واضح است، دو، سه شرط دیگر هم حتماً لازم است، تا مفید باشد. شرط اول این است که محیط دانشگاه و مسایل دانشجو را بشناسد. اگر این خصوصیت نباشد، مفید نخواهد بود، یا خیلی کم‌فایده خواهد بود. فرض کنیم، روحانی‌یی می‌خواهد به دانشگاه برود. اگر او به تفاوت محیط ذهنی و روحی و عملی و فکری دانشگاه با - مثلاً - بازار یا مسجد توجه نداشته باشد و همان‌طور که به بازار یا مسجد می‌رود، با همان روحیه و با همان خصوصیات و با همان مطالب، به دانشگاه برود، به گمان قوی، در برخورد اشتباه

خواهد کرد. باید دانشگاه را کماهو بشناسد و مسایل دانشجویان را بداند و بفهمد که مشکل و مسأله‌ی دانشجو چیست، که من به بعضی از آن مسایل اشاره خواهم کرد. بنابراین، اولین نکته، شناخت محیط و مخاطب است. روحانی باید به دانشجو علاقه و اعتقاد داشته باشد شرط دوم، علاقه و اعتقاد به دانشجوست. اگر کسی از شکل دانشجو و این جوانان این‌طوری بیزار است، پایش را به دانشگاه نگذارد. اگر کسی علوم رایج در دانشگاه را جهل می‌داند، اینها را اصلاً علم نمی‌داند، به دانشگاه نرود. باید به رسالت دانشجو و رسالت و درس این محیط، اعتقاد داشته باشد؛ دانشجو را مورد محبت خود قرار بدهد و بداند که او هم مثل همین جوانی است که پسر ماست. در آن‌جا، همین بچه‌های ما هستند. بچه‌ی ما هم گاهی بداخلاقی می‌کند؛ او هم بداخلاقی می‌کند. بچه‌ی ما هم گاهی تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد؛ او هم قرار می‌گیرد. بنابراین، باید به چشم فرزندان و نزدیکان خودش نگاه کند. نمی‌گویم به قدر بچه‌ی خودش محبت داشته باشد - این‌که غالباً معقول و عملی نیست - لیکن محبت داشته باشد، این قشر را به چشم تعطف و علاقه و محبت نگاه کند و به این علم و این درس و این محیط، علاقه داشته باشد. سابقها، بعضی از علمای خوب بودند که با مسایل علوم جدید آشنا نبودند و اصلاً اینها را علم نمی‌دانستند! چنین قضیه‌یی را واقعاً من دیده بودم؛ این تصور نیست. من عالم متقی مؤمن فاضلی را دیده بودم که اصلاً اینها را علم نمی‌دانست؛ بلکه حتّی هرچه را که در یک کتاب غیرعربی نوشته بشود، علم نمی‌دانست! اصلاً کتاب فارسی را جهل می‌دانست و می‌گفت اینها چیست! ببینید، این یک طرز فکر است. البته، امروز این فکرها نیست. آن اعتقادات، شقوق دیگری هم دارد که اگر بگویم، بیشتر تعجب خواهید کرد. هرچند آن اعتقادات متعلق به دوره‌ی قدیم است، اما من خودم چنین کسی را درک کرده‌ام. فردی بود که کتاب چاپ حروفی را قابل خواندن نمی‌دانست! می‌گفت این کتابها بی‌ربط است و باید روی ورقه‌های بزرگ، با خط عبدالرحیم یا شخص دیگری نوشته شده باشد و چاپ سنگی شود! این را از باب یک نمونه‌ی بارز گفتم. معلوم است که در بین علمای حاضر و بخصوص بین علمایی که با محیطهای جدید انقلابی سروکار دارند، مخصوصاً آنهایی که به دانشگاه می‌روند، این افکار نیست؛ اما می‌خواهم بگویم که اگر مایلید در محیط دانشگاه، کمترین نشانه‌یی از بینونت شما با آن دانشجو وجود نداشته باشد - بینونتی که پنجاه سال، هشتاد سال، با دشمنی دشمنان و با همین طرز فکرهایی که به آن اشاره کردم، به وجود آمده - رابطه‌ی خود را با دانشجو، بر اساس محبت و علاقه قرار دهید و به رسالت او و درس و محیط تحصیلش، اعتقاد داشته باشید. این طرز فکری که من نقل کردم، آیا بین محیطهای فکری جدید و قدیم، بینونت به وجود نمی‌آورد؟ دشمن هم که کمک کرد. اگر می‌خواهید آثار این بینونت از بین برود و این زخم ملتئم بشود، لااقل در رابطه‌ی با شخص شما در دانشگاه، باید محبت و اعتقاد را در حد نصاب داشته باشید. این جوانان نازنین و پاک و به‌دردبخور و مورد کمال ترحم در مقابله‌ی با بعضی از جریانات فاسد فکری و غیره را، باید با علاقه و محبت نگهداشت و حفظشان کرد و مثل مرغی که از جوجه‌های خودش محافظت می‌کند، نباید رهایشان کرد. باید با این روحیه به دانشگاه بروید. نحوه‌ی رابطه‌ی روحانی با دانشجو، تأثیر زیادی در امور مهم دارد شرط سوم - که خیلی هم مهم است - این است که این کسی که به دانشگاه می‌رود، بداند که نحوه‌ی رابطه‌ی او با این محیط و این مخاطب، اثباتاً و نفیاً، تأثیر بسیار بزرگی در امور مهم دارد. نگویید مثل این است که آدم منبر می‌رود. ما برای منبر، به این‌جا و آن‌جا، مسافرت می‌کردیم و در بعضی جاها می‌فهمیدیم که منبر خراب شد. آدم روی منبر خودش می‌فهمد که خراب کرده است. در آن زمان می‌گفتیم، حالا خراب شد که خراب شد، مشکلی نیست؛ حداکثرش این است که دهه‌ی بعد دعوت نمی‌کنند؛ یا اگر می‌خواستند پاکت سنگینتری بدهند، پاکت سبکتری خواهند داد؛ یا خواهند گفت که این آخوند، تازه‌کار است و در نتیجه، یک منبری دیگر را به جای من دعوت می‌کنند. بنابراین، تأثیر بدگفتن و خراب کردن من، همین‌قدر است. یک وقت این‌طور نیست و انسان می‌فهمد که اگر این‌جا خراب کرد، اثرش تعیین کننده است. فرض کنید که فرزند شما، از لحاظ فکر سیاسی یا اعتقادی، اول بار به دام یک عده طرار فکر افتاده است و اینها او را به چیزهایی متوجه کرده‌اند که البته شیطانی و غلط، اما پُرجاذبه است و شما اصلاً نمی‌گذاشتید که جوانتان به شعاع این چیزها نزدیک بشود. برای این فرزند شبهه به

وجود آمده و سراغ شما - که پدر روحانی و عالم و مورد اعتقاد این پسر هستید - آمده و می گوید: پدر! فلان قضیه چه‌طوری است؟ در این‌جا، شما چه احساسی دارید؟ احساس می کنید که اگر من در پاسخ به این بچه یک ذره اشتباه کردم، بچه‌ام را از دست داده‌ام. این، اولِ لغزشگاه است. در این‌جا، دیگر کوتاهی نمی‌کنید، با عصبانیت اقدام نمی‌کنید، زمام اراده‌ی فکر را به سخن سبک یا سست و یا حتّی تعبیر سست رها نمی‌کنید. اگر دیدید از عهده برنمی‌آیید که جواب این جوان را بدهید، می گویید اشکال ندارد، پیش فلانی می‌رویم. شما فرد مسلطتری را پیدا می کنید، تا او بتواند پاسخ آن طراری دشمن را بدهد. با این احساس باید با دانشجو روبه‌رو بشوید. دانشجو هم که یک نفر نیست؛ یک خیل عظیمند. به دانشجو، به چشم بی‌اهمیت نگاه نکنید این کسی که امروز در دانشگاه هست، مثل ماها نیست که فعلیتش با قوّه‌اش، هفتاد سال فاصله داشته باشد. قوّه و فعل این دانشجو، پانزده سال یا ده سال فاصله دارد و در آینده‌ی نزدیکی - نه آینده‌ی دوری - قوّه‌اش به فعل می‌رسد؛ یعنی دو سال دیگر لیسانس می‌شود، پنج سال یا شش سال دیگر دکتر می‌شود، یک رشته‌ی تخصصی هم می گیرد، دو سال هم علافی می کشد و بعد از این ده سال، آدم متخصصی است که همه‌ی دستگاهها پول گزاف به او می‌دهند و او را با همه‌ی وجود می‌خواهند. او در آن زمان، یک کارشناس سازمان برنامه و بودجه، یا یک مهندس عالی‌رتبه‌ی وزارت مسکن، یا مدیر فلان اداره‌ی سیاسی می‌شود و یا فلان بخش عمرانی و کشاورزی و غیره را راه‌اندازی می کند؛ یعنی کار مملکت به دست این فرد می‌آید. به این دانشجو، به چشم بی‌اهمیت نگاه نکنید. اگر شما توانستید این دانشجو را متدین و مؤمن و دلسوز و مخلص بار بیاورید - بعداً عرض خواهم کرد که ما از دانشجو چه توقعی باید داشته باشیم و او را چگونه بار بیاوریم - او مثمرثمر خواهد شد و نسبت به روحانیت، قضاوت خوبی خواهد داشت. اما اگر خدای نکرده، شما از عهده‌ی این کار برنیامدید و طوری شد که از لحاظ فکری، یا از لحاظ عملی و یا از لحاظ عاطفی، بین او و شما به هم خورد، بعید است که او بین شما و روحانیت، تفکیک قائل بشود. مثلاً اگر من و شما سوار ماشین هستیم و در جاده‌یی می‌رویم، یک افسر ژاندارمری به آن‌جا برسد و چهار تا بدوبیراه بگوید، شما هر افسر ژاندارمری را که فردا در خیابان ببینید، به طور ناخودآگاه و بدون این‌که خودتان بخواهید، این حکم ظالمانه را در ته قلبتان می کنید و از او بدتان می‌آید؛ قهری است. این حکم ظالمانه است؛ اما وجود دارد. یک ملبس فعال، به عنوان مظهر و نماینده‌ی روحانیت - این، غیر از آن ملبسی است که مثلاً در خیابان راه می‌رود و غلطی هم کرده است؛ همه که مثل او نیستند - خدای نکرده اشکالی در کارش وجود داشته باشد، بعید است که آن جوان، این قضاوت ظالمانه را نکند و بقیه‌ی روحانیت را با منی که در دانشگاه هستم، مقایسه نکند. یعنی تأثیر کار، این‌قدر زیاد است. روحانی در دانشگاه، این تأثیر را هم باید بداند. بنابراین، شرط سوم، عبارت از آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق نقش مثبت یا منفی روحانی در دانشگاه است. کسی که وارد دانشگاه می‌شود، باید این سه شرط را بداند. مشکل اول دانشجو، ابتذال و بی‌تفاوتی و نفوذپذیری در مقابل فرهنگ بیگانه البته من روانشناسی دانشجو را نمی‌توانم بیان کنم. علتش این است که خود من، اطلاعات و آگاهیهای زیادی ندارم. البته با دانشجویان خیلی ارتباطات داشته‌ام؛ اما این‌طور که بتوانم مثلاً تحلیل‌گرانه خصوصیات دانشجو را بگویم، نمی‌توانم عرض بکنم. درعین‌حال، ما برخی از خصوصیات را در دانشجویان می‌بینیم که اینها مشکلات درونی یا بیرونی دانشجویان است و مسأله‌ساز می‌باشد. یک مشکل، مشکل دچار شدن به ابتذال و بی‌تفاوتی و نفوذپذیری در مقابل فرهنگهای بیگانه و مضر است. دانشجو در معرض این فرهنگها قرار می گیرد و این مشکل دانشگاههاست. من کراراً در این اجتماعات دانشجویی و دانشگاهی گفته‌ام که چرا وقتی کسی وارد حوزه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج می گردد؛ اما وقتی داخل دانشگاه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج نمی گردد؟! چرا باید این‌طوری باشد؟ واقعاً هم توقع درستی است و باید در نهایت این باشد؛ اما واقعیت قضیه غیر از این است. واقعیت قضیه این است که دانشگاه محیطی است که به خاطر کثرت جوان در سنین خاص و وجود زن و مرد، در معرض انواع و اقسام انگیزه‌ها و گرایشهای اخلاقی و فرهنگیِ ناسالم قرار گرفته است. دانشجو، غیر از آن جوانِ در بازار است که نه از مجله‌ی خارجی، نه از کتاب خارجی و نه از معارف بیرون این مرز اصلاً مطلع نیست. دانشجو، قاعدتاً اطلاع پیدا

می‌کند و آگاه و هوشیار است و معارف دنیا برایش مطرح می‌شود. پس این فرد، در معرض نفوذ آسیبهای فرهنگی و بی‌مبالاتی در مقابل دین و بی‌تفاوتی در مقابل ارزشهای دینی و انقلابی است. این، یکی از مشکلات محیط دانشجویی و دانشجوست. مشکل دوم دانشجو، آسیب‌پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری یکی از مشکلات دیگر - که نزدیک به مشکل قبلی است - آسیب‌پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری است. در گذشته که مارکسیزم خیلی فعال و پُرنشاط بود، هر کسی که با دانشگاه ارتباط داشت، واقعاً این را به روشنی می‌یافت. اصلاً در دانشگاه، حتّی آن دانشجوی مسلمانی که سوهان تفکرات مارکسیزم به مغزش نخورده بود، خیلی بندرت می‌شد پیدا کرد. بعضی از این عناصر روشنفکرِ نام و نشانداری که جزو مسلمانان هستند - زنده و مرده - و شما امروز به افکارشان اعتراض می‌کنید - که اعتراضهای بجایی هم است - نقطه‌ی اشکال فکری اینها، همان چیزی است که خاصیت دوران دانشجویی و دانشگاهی آنها بود. تفکر مارکسیستی وارد می‌شد، زید می‌دید که می‌خواهد مارکسیزم را رد بکند؛ برای رد آن، از معارف مارکسیزم استفاده می‌کرد؛ یعنی «یؤتی من حیث یفرّ منه»! این، در تفکرات و بیانات کسانی که در دو دهه‌ی قبل از انقلاب، بدون اطلاع و آگاهیهای کامل اسلامی، در میدان مارکسیزم وارد می‌شدند، زیاد دیده می‌شد. اصلاً تفکرات مارکسیستی در آنها نفوذ کرده بود و در همه‌ی مغز و ذهنشان اشراب شده بود. در آن زمان، چنین چیزی محسوس بود؛ اما امروز نیست و یا لااقل به شکل مکتبیش وجود ندارد؛ اگرچه ته‌مانده‌هایش باز هم هستند و هنوز زایل نشده‌اند. در درعین‌حال، امروز انحرافات جدیدی وجود دارد. دنیا که تنها با انحراف مارکسیزم، منحرف نشده است؛ قبل از مارکسیزم هم تفکرات غلط و انحرافی و ضد اسلام بوده، بعد از مارکسیزم هم وجود دارد و الان هم هست. همین تفکراتی که امروز به وسیله‌ی بعضی از فیلسوفان یا فیلسوف‌نمایان اروپایی در دنیا پخش می‌شود - که البته نمی‌خواهم اسم بیاورم، تا حرف کلی ما به جایی نزدیک نشود - حمّالة الحطب دمکراسی به نوع سوسیال‌دمکراسیهای غربی است. الان در دنیا تفکراتی هست که جاده‌صاف‌کنِ تسلط استعماری نوع جدید امریکا و اروپا بر همه‌ی دنیاست؛ یعنی ایجاد جوامع دمکراتیک به سبک غربی و همین چیزی که شما می‌بینید دنیا رویش حساس است. اگر در جهت ایجاد حجاب، یک ذره نسبت به لباس افراد این جوامع تعرض بشود، همه‌ی دنیا را غوغا برمی‌دارد؛ ولی اگر در جهت کشف حجاب، به لباس کسی تعرض بشود، یک‌صدم آن در دنیا غوغا نمی‌شود! این واقعیتی است. امروز یکی از نشانه‌های تمدن و نظام جدیدی که دنیای استکبار می‌خواهد بی‌سروصدا بر همه‌ی عالم حاکم بکند، همین است. البته زیاد پیش رفتند، متعلق به امروز هم نیست؛ اما امروز به صورت یک تفکر و مکتب و ایده و مسلک درمی‌آید. طرح «جامعه‌ی باز» (۱)، از همین نمونه‌هاست. اصلاً جامعه‌ی باز یعنی چه؟ چه چیزی جامعه را باز می‌کند و چه چیزی اگر نباشد، جامعه دیگر جامعه‌ی باز نیست و فایده‌یی ندارد؛ ولو هزار نشانه‌ی دمکراسی هم وجود داشته باشد؟ اینها تفکرات انحرافی و غلطی است که امروز در دنیا وجود دارد. من فعلاً نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم که ما باید در مقابل اینها چه کار کنیم. اجمالاً، جوان دانشجو، در معرض هجوم این تفکرات - از انواع و اقسامش - است. مشکل سوم دانشجو، مدرک‌گرایی و توجه وافر به زندگی مادّی مشکل سوم، همین مشکل مدرک‌گرایی و توجه وافر به زندگی مادّی و اضغاث و احلام جوانی است. در حوزه‌ها، به شکل سنتی چنین چیزی نیست - اگرچه گاهی به شکل عارضی هست - اما جوان دانشجو که کارش تحصیل علم است، به این سمت کشانده و رانده شده که به فکر آینده و دکان آینده و کار آینده و پول و این‌که کدام رشته، پُردرآمدتر است و کدام رشته تواناییهای بیشتری به آدم می‌دهد، باشد. این هم مشکل بزرگی است که بایستی به فکرش بود؛ چون به علم لطمه می‌خورد. مشکل چهارم دانشجو، آلت دست جریانات سیاسی شدن مشکل دیگر، مشکل آلت دست جریانات سیاسی شدن و سیاسیکاری در دانشگاه است. گاهی اوقات، دانشجو خودش هیچ ایده و انگیزه‌ی سیاسی خاصی ندارد؛ اما آلت دست یک جریان و یک گروه سیاسیکار قرار می‌گیرد که آنها از او، چماق می‌کنند و به سر هر کسی که می‌خواهند، می‌زنند. این هم یک مشکل بسیار بزرگ و حساس است. مشکل پنجم دانشجو، ابهام در جریانات و عملکردها مشکل دیگر، مشکل ابهام در جریانات و عملکردهاست. دانشجو، به طور طبیعی روشنفکر است؛ یعنی جزو گروههای روشنفکر قهری است

و نسبت به اوضاع جاری کشور، صاحب نظر و صاحب فکر و صاحب عقیده است و می‌خواهد اظهارنظر بکند. دانشجو، به این قانع نیست که بگویند ما این‌طور تشخیص داده‌ایم و می‌خواهیم عمل بکنیم. دانستن و اظهارنظر او، با تعبد هم منافات ندارد. تعبد هم می‌کند، اما دلش می‌خواهد وجه این کاری را که به آن تعبد کرده است، بداند. اگر ندانست، تدریجاً دچار شبهه و ابهام می‌شود. این ابهام، او را حتّی در نفس تعبد هم تضعیف می‌کند و تعبدش رفته‌رفته ضعیف می‌شود. پس، یکی از مشکلات دانشجو، این است. دانشجویان، چون غالباً از جریانات هم بی‌خبرند و از بطون کارها اطلاع ندارند، چنانچه خبری در رادیو یا در روزنامه پخش می‌شود، ذهنشان شروع به کار می‌کند. این در صورتی است که مؤثر خارجی هم نباشد؛ اگر باشد، که دیگر واویلاست! مشکل ششم دانشجو، بی‌هویتی و عدم درک رسالت واقعی خود و بالاخره، آن مشکلی که به نظر بعضیها، شاید مهمترین مشکل است، مشکل بی‌هویتی و عدم درک رسالت واقعی در قبال جامعه، در قبال خودش و در قبال تاریخ و آینده است. دانشجو، حقیقتاً نمی‌داند که چه‌کاره است. او نمی‌داند که الان چه‌کاره است و در آینده چه نقشی خواهد داشت؛ مثل کاسبی که به دنبال نان و نام می‌دود و زندگی می‌کند. به عبارت دیگر، رسالت حقیقی دانشجو، برای خود او درست روشن نیست. اینها مشکلات دانشجوست. بخشی از این مشکلات را گفتیم؛ اما یقیناً بیش از اینهاست و مسایل و مشکلات دیگر و ریزه کاریهای فراوانی نیز وجود دارد: ارتباطات گوناگون استاد و دانشجو، مدیر و دانشجو، گروههای گوناگون دانشجویی، تعارض بین دانشجوی بی‌دین و دانشجوی بادین، حتّی تعارض بین خود دیندارها و انواع و اقسام مشکلات دیگری که وجود دارد. روحانی در دانشگاه، نقطه‌ی امید و پناه و تسلای دانشجو عالم روحانی، وارد دانشگاه شده است. در این دانشگاه، چه‌کار باید بکند؟ این، واقعاً مسأله‌ی مهمی است. این وظایفی که آقایان تدوین کرده‌اند، وظایف بسیار خوبی است و انصافاً جامع و خوب و قوی و برآورنده‌ی بسیاری از خواسته‌ها در دانشگاه است و من هیچ نظر منفی‌یی ندارم؛ لیکن آن چیزی که به اعتقاد من اساس قضیه در دانشگاه است، این است که روحانی در محیط دانشگاه، آن قطبی بشود که دانشجو در این مشکلاتی که گفتیم و غیر از این مشکلات، به او پناه بیاورد، به او امید ببندد، از او علاج بجوید، و اگر هم نمی‌تواند علاج کند، لااقل دانشجو بتواند تسلا بجوید. اگر ما در دانشگاه جلسات فراوانی هم گذاشتیم، سخنرانی هم کردیم، مسجد هم رفتیم، در گزینش هم دخالت و شرکت کردیم، در تعیین استاد معارف هم حاضر و ناظر بودیم و وظایفی را هم که عرض کردم، انجام دادیم - که همه‌ی آنها هم خوب و لازم و مهم است - اما از سوی دانشجو، به ما اعتماد و اطمینان و امید و تکیه نشد، نمی‌توانیم بگوییم توفیق پیدا کرده‌ایم. البته متأسفانه از همان چند سال قبل که مسأله‌ی نمایندگان روحانی در دانشگاهها مطرح شد، شاید بعضی از جریانات هم بودند - احتمالاً مسأله‌ی فردی هم نبود - که به نظرشان رسید، یا باید این عنصر روحانی را در اختیار بگیرند، یا باید حذفش کنند! دربعضی از دانشگاهها، این مسأله مشاهده شد. البته همه‌ی دانشگاهها را نمی‌گویم؛ لیکن شاید در بسیاری از دانشگاهها، یک مجادله و زورآزمایی به این شکل به وجود آمد. این‌طور چیزها، انصافاً مانع خیلی بزرگی بر سر راه انجام تکلیف روحانی و عالم محترمی است که در دانشگاه سکونت و اقامت می‌کند و او را به کارهای ناخواسته می‌کشاند؛ لیکن به اعتقاد من، تا آن‌جایی که ممکن است، بایستی از ورود در میدانهای ناخواسته اجتناب کرد؛ ولو کسانی نخواهند بگذارند و طوری برخورد بکنند که گویا آدم را ناگزیر می‌کنند. درعین‌حال، آن‌جایی که باید باشیم، بایستی حضور داشته باشیم. عمده‌ی تلاشتان این باشد که متعلق به همه‌ی دانشجویان باشید آقایان در دانشگاهها، عمده‌ی تلاششان باید این باشد که متعلق به همه‌ی دانشجویان باشند؛ حتّی آن دانشجویی که از لحاظ خط و ربط، مورد پسند شما نیست. البته کار سختی است، شاید در بعضی از جاها هم ناممکن بشود؛ لیکن همه‌جا این‌طور نیست. به نظر من، در بسیاری از جاها و شاید بتوانیم بگوییم در اغلب جاها، این ممکن است که روحانی طوری مشی کند و طوری عمل نماید که حتّی آن دانشجویی که از لحاظ مشی و فکر سیاسی و - به قول معروف - خط و ربط، این روحانی را قبول ندارد، بگوید انصافاً آقای خوبی است. اگر جایی درد دلی، یا مشکل روانی‌یی، یا عقده‌یی در ذهن و فکرش داشته باشد، باز می‌بیند که این آقا ملجأ است. چنانچه یک‌وقت بخواهد نماز درستی

بخواند، پشت سر این روحانی برود و در مسجد نماز بخواند. در دانشگاهها باید در این جهت سیر بشود؛ نه این‌که دفتر نمایندگی در مقابل بعضیها، یک طرف قضیه باشد. این، مصلحت نیست. البته - همان‌طور که عرض کردم - گاهی شما را می‌کشانند. من از این معنا غافل نیستم. بعضی از شما آقایانی که در این‌جا تشریف دارید، می‌دانید که من از چند سال قبل از این، از قضایای ریز دانشگاههایی که در آن مسؤول هستید، با اطلاعم و می‌دانم که اذیت می‌کنند، نمی‌گذارند، مشکل درست می‌کنند و گاهی روحانی را به ماجراهایی می‌کشانند؛ لیکن تا آن‌جایی که می‌شود، باید مقاومت کرد؛ یعنی باید از بالای سر این تعارضات وارد شد و همه‌ی گروهها را نگهداشت. انجمنهای اسلامی باید بازوانی برای روحانی باشند انجمنهای اسلامی، واقعاً جایگاه خوبی برای تجمع نیروهای مسلمان است و باید بازوانی برای روحانی‌یی که در دانشگاه حضور دارد، باشد. اگر واقعاً انجمن اسلامی، با روحانی‌یی که در دانشگاه هست، همراهی داشته باشد، نسبت به او اطاعت داشته باشد، حرف و راهنمایی او را پدرانه ببیند و آن را بپذیرد و کاری بکند که روحانی پشت و پناه او باشد، من خیال می‌کنم که در محیط دانشگاه، خیلی خوب می‌شود تفکر دینی را گسترش داد. الان در مواردی اطلاع پیدا می‌کنیم که این‌طوری نیست؛ یعنی انجمن اسلامی در مقابل روحانی قرار می‌گیرد، یا این‌که تعارضی ایجاد می‌کند. طبیعی است که نیروها تقسیم می‌شوند و گاهی حتّی اصطکاک پیدا می‌کنند و همدیگر را از بین می‌برند. من گمان می‌کنم، ما باید کاری بکنیم که در جامعه‌ی خودمان، دانشجو جزو قشرهای برگزیده‌ی دینی باشد. یعنی هدف ما باید این باشد که در دانشگاه، دانشجویان را هم از لحاظ آگاهی و معرفت و هم از لحاظ استحکام ایمان، به عناصر زبده‌ی برگزیده‌ی دینی تبدیل کنیم. طبیعی است که اینها در آینده، خدمت برای جمهوری اسلامی را هم تضمین خواهند کرد. ان‌شاءاللَّه بایستی در این جهت پیش برویم. من به سنت پیشنمازی خیلی معتقدم البته به مساجد باید خیلی اهتمام بشود. من به این سنت پیشنمازی، خیلی معتقدم. شاید بعضیها هم واقعاً قبول نداشته باشند؛ اما خود من چون مدتها پیشنماز بوده‌ام و پیشنمازی کرده‌ام، می‌دانم که پیشنمازی، چه‌قدر کار خوب و مؤثر و پُرفعالیت و پُرتلاشی است. غالباً کسانی که پیشنمازی نکرده‌اند، نمی‌دانند پیشنمازی یعنی چه. بعضیها هم که در مسجد نمازی خواندند و فوری بیرون دویدند و دنبال کار دیگری رفتند، آنها هم طعم پیشنمازی را نمی‌فهمند. پیشنمازی، یعنی آدم مسجد را واقعاً محل کار خودش بداند؛ قبل از وقت، حتّی قبل از دیگران، به آن‌جا برود؛ اوضاع مسجد را ببیند؛ اگر اشکالاتی در وضع ظاهری مسجد هست، برطرف کند؛ سجاده‌اش را پهن نماید؛ منتظر مردم بماند که بیایند؛ با یک‌یکِ افرادی که می‌آیند، تا آن‌جایی که می‌تواند، تماس بگیرد؛ به آنها محبت بکند؛ از آنها احوالپرسی نماید؛ اگر مشکلی دارند، در آن حدی که برایش میسور است، برطرف کند، نه این‌که پادوی کارهای خدماتی مردم بشود - در بعضی از مساجد، چنین چیزهایی وجود دارد که قطعاً غلط است - در آن‌جا بنشیند، مردم به او مراجعه بکنند، درددل بکنند، خودش را بر مردم عرضه کند، در معرض مراجعات مردم قرار بدهد؛ نماز را که تمام کرد، برای مردم مسأله و تفسیری بگوید، حرفی بزند و بلند شود، بیرون برود؛ یعنی این‌طور، ساعتی از وقت خودش را در این‌جا صرف بکند. به نظر من، این‌طور پیشنمازی، یک فرد خیلی مفید و مؤثر و بابرکت و جلب‌کننده‌ی عواطف است. در سایه‌ی چنین پیشنمازی‌یی است که وقتی او به آن کسانی که با مسجدش سروکار و رفت‌وآمد دارند؛ حتّی کسانی که وقت هم نمی‌کنند به مسجد بروند، اما دورادور می‌دانند و از دیگران شنیده‌اند که این آقا، چه آقای خوبی است، اشاره کند که فلان کار باید انجام بگیرد، نه بودجه می‌خواهد، نه قدرت قانونی می‌خواهد و نه بخشنامه لازم دارد؛ آن کار طبق نظر و گفته‌ی او انجام خواهد گرفت. در مسجد دانشگاه، اگر این روحانی صاحب این مسجد بشود و به آن‌جا برود و بنشیند بحث کند، حتماً دانشجویان جذب می‌شوند. البته ممکن است مدتی نیایند و عده‌یی بدجنسی کنند؛ لیکن اصلاً دانشجو، به یک نفر که مثل پدر با او برخورد کند و مشکلاتش را مرتفع سازد، احتیاج دارد. اگر چنین روحانی‌یی در آن‌جا باشد، اصلاً امکان ندارد که دانشجویان مراجعه نکنند. این دانشجو قهراً مراجعه می‌کند؛ چون عقده‌ی روحی دارد. روحانی باید صاحب نفوذ معنوی در دانشگاه بشود جوانی، چیز عجیبی است. همه‌ی آقایان دوره‌ی جوانی را گذرانده‌اند و می‌دانند که آن احساسات

دوران جوانی، اصلاً یک تکیه‌گاه روحی را می‌طلبد. این آقا در آن‌جا نشسته، با عقل و معرفت و منطق و متانت و بلندنظری و سعه‌ی صدر، حرف را بشنود و جواب بدهد؛ مشتری اول و دوم و سوم و ... «مشتری بر وی بجوشد». آن وقت است که این آقا، صاحب نفوذ معنوی در دانشگاه خواهد شد. حالا- رئیس دانشگاه، یا رئیس فلان ارگان انقلابی، یا رئیس فلان انجمن، گیرم که حرف دیگری بزنند؛ آن چیزی که این شخص می‌گوید، آن خواهد شد. وقتی که گفته شد، اگر پای درس آن آقا بروید، من بر دین شما می‌ترسم، دانشجو دیگر پای درس آن آقا نمی‌رود. وقتی که گفته شد، این رئیس به درد این دانشگاه نمی‌خورد، بچه‌ها دیگر او را به ریاست قبولش نمی‌کنند. تأثیر نفوذ کلمه، این‌طوری خواهد شد. البته طبیعی است که در جمهوری اسلامی، یک روحانی خوب، کاری هم نمی‌کند که اسباب زحمت دستگاه دولتی و اداره کننده‌ی کشور بشود و برای رئیس دانشگاه، مشکلی پیش بیاید. من نمی‌خواهم که خدای نکرده در ذهنها این‌طور جای بگیرد؛ لیکن از این جهت عرض می‌کنم که یک روحانیِ آن‌طوری، مالک قلوب دانشگاهیان، یا جمع کثیری از آنان و بخصوص جوانان خواهد شد. این، خوب است. بیشتر میل من، به این طرف متوجه است. من این را بیشتر مهم می‌دانم. اگرچه عرض کردم، آن وظایفی که ذکر شده و من هم از آن مطلع شده‌ام، وظایف مهم و لازم و کارهای خوبی است؛ لیکن امید شما بیشتر به این باشد که عرض کردم. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه آقایان را موفق و مؤید بدارد و به خاطر زحماتی که متحمل می‌شوید، اجر بدهد. من می‌دانم که کارتان سخت است. گاهی باندی برخورد می‌کنند و آدم را خسته و کسل می‌کنند؛ اما این هم وجود دارد که هرچه زحمت بیشتر باشد، قهراً اجر هم بیشتر خواهد بود. از حضرات آقایان، جناب آقای محمّدی، جناب آقای محفوظی و جناب آقای جنتی هم حقیقتاً صمیمانه تشکر می‌کنم؛ بزرگوارانی که این‌همه اشتغال و مسؤولیتهای گوناگون به آنها متوجه می‌شود، اما اهمیت کار به این مهمی را مورد توجه قرار داده‌اند و این مسؤولیت را قبول فرموده‌اند. خداوند ان‌شاءاللّه وجود شریف آقایان را محفوظ نگهدارد، برکاتتان را مستدام بدارد و ان‌شاءاللّه همه‌ی ما را نسبت به وظایفمان بیشتر آگاه کند و توفیق عمل بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -----------
-- ۱) V جامعه‌ی باز، یکی از دهها ره‌آورد مکتب فکری لیبرالیسم به‌شمار می‌آید. لیبرالیسم، با دعاوی فکری متعددی شکل گرفت و از جمله، دیدگاههای زیر بود: - حقیقت، نسبت ویژه‌یی با انسانهای خاص ندارد؛ بلکه نسبتی یکسان با همه‌ی انسانها دارد. از این‌رو، هیچ گروه یا مجموعه یا طبقه‌یی نمی‌تواند دعوی انتساب نزدیکتر به حقیقت را داشته باشد. -نفی قداست از معارف و یا اشیا و اشخاصی که مقدس شمرده شده‌اند و مخالفت با هرگونه تجلیل، و ادعای مجاز بودن تحلیل در همه چیز. -و ... این‌گونه دعاوی در حوزه‌ی جامعه و مدیریت اجتماعی، به تئوری «جامعه‌ی باز» انجامید. در این دیدگاه، جامعه‌ی باز - جامعه‌ی مطلوب لیبرالیسم - جامعه‌یی است که از حوزه‌ی ولایت یک اندیشه‌ی مقدس‌شناخته‌شده (حتّی دین) و نیز یک جریان و طبقه هر چند انبیا یا حکیمان و ...) به دور باشد؛ والّا در دام جامعه‌ی بسته فرو خواهد غلتید. نقد و تحلیل مکتب لیبرالیسم و نیز تئوری «جامعه‌ی باز»، مجال و فرصت بیشتری می‌طلبد.

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان و اقشار مختلف مردم، در اولین روز از هفته‌ی وحدت

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان و اقشار مختلف مردم، در اولین روز از هفته‌ی وحدت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم شما آزادگان در جبین پاکتان، نور اسلام و انقلاب و ایمان دارید در ابتدا لازم می‌دانم از همه‌ی شما برادران و خواهران که از راههای دور و شهرهای مختلف تشریف آورده‌اید و شروع هفته‌ی وحدت و ایام مبارک ولادت را برای ما حقیقتاً مبارک کرده‌اید، تشکر کنم. جلسه، جلسه‌ی عجیبی است. شما برادران و خواهرانی که در این‌جا هستید، هر کدامتان به نحوی، بوی جهاد و شهادت و فداکاری و ایثار و بوی پیامبر و یارانش را می‌دهید. به برکت وجود شما، عطر فداکاری و نور ایثار در فضا پراکنده است. من حقیقتاً وقتی شما عزیزان - چه آزادگان عزیز، چه جانبازان عزیز، چه خانواده‌های عزیز شهدا - را این‌طور پُرشور و مصمم مشاهده می‌کنم،

این امیـد را در قلب و جـان خود عمیقتر می‌یـابم که دعای امام عزیز ما مسـتجاب شـد و دعوت نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه علیه‌واله‌وسلّم) به وسیله‌ی شـما عزیزان، در دنیای مادّیِ امروز قابل گسترش است. شـماها در جبین پاک خودتان، نور اسـلام و انقلاب و ایمان دارید. حقیقتاً جای امام خالی است که فرزندان صالح خود، این دلهای آماده، این قدمهای اسـتوار و این عزمهای محکم و مستحکم را ببیند که هیچ عاملی نتوانسته آنها را تحت‌تأثیر قرار بدهد. نقشه‌ی استکبار، ایجاد اختلاف بین مسلمانان امروز یک مطلب راجع به این ایام - که هفته‌ی وحـدت و ایام میلاد مبارک و معظّم پیامبر و امام صادق(علیهماالصّلاةوالسّـلام) است - و مطلبی هم بعـداً راجع به یک مسأله‌ی مهم و اساسـی کشورمان عرض خواهم کرد. باید بدانید که اسـتعمار و استکبار، دهها سال - بلکه بیشتر - پول خرج کردند، تا بین مسلمین اختلاف ایجاد کنند. برای ایجاد اختلاف، کتاب و مجله نوشتند، شایعه منتشر کردند، عصبیتها را تحریک کردند و در اعماق دل مسـلمین، نسبت به یکدیگر حقد و کینه‌های فراوانی به وجود آوردند. البته در طول زمانهای گذشته هم این دشمنیها بود؛ اما در دوران اسـتعمار، شـکل جدیـدی پیدا کرد. هر کس با سـیاست جدید دنیای اسـلام در طول صد یا صدوپنجاه سال اخیر آشـنا باشـد، توجه می‌کنـد که اشاره به چه چیزهـایی می‌کنم. انقلاب اسـلامی آمـد و پرچمی بلنـد کرد که مسـلمانان از هر مـذهب و هر کشـوری، وقتـی بـه خـود مراجعه کردنـد، دیدنـد این پرچم را دوست می‌دارنـد و احسـاس کردنـد این پرچم، پرچم اسـلام و پرچم نبیّ‌مکرم اسلام(صلّی‌اللّه‌علیه والهوسلّم) است. لذا بسیاری از نقشه‌های دشمنان، نقش بر آب شد. استکبار ساکت نمی‌نشیند. دشمنان خونخوار اسـلام و مسـلمین، آرام نمی‌گیرند. تا دیدند که انقلاب و جمهوری اسلامی، در داخل و خارج از کشور، بین شیعه و سنی وحدت ایجاد کرد، اینها را به هم نزدیک نمود و عصبیتهایشان را نسبت به یکدیگر کم کرد، از بیرون شروع به سمپاشی کردند. بله، وقتی که نماز جمعه‌ی تهران تشکیل می‌شود و پشت سر امام جماعت انقلابیِ شیعی در تهران، رؤسای نهضتها و کشورهای اسلامی و موجهـان ملتهـای مسـلمان در چنـد صف می‌ایسـتند و بـا خلوصِ تمام نماز می‌خواننـد - که در طول این چنـد سال، ما دایماً چنین چیزهـایی داشـته‌ایم - دشـمنان اسـلام، از حقـد و غضـب پُر می‌شونـد. این، درست ضـد آن چیزی است که آنـان برایش پـول خرج کرده‌اند. انقلاب اسـلامی آمد و همه‌ی نقشه‌های آنان را بر هم زد؛ طبیعی است که درصدد مقابله برمی‌آیند. باید به وحدت جهانی اسلام توجه بیشتری شود یک عده قلم‌به‌مزد و مزدور و عالم بی‌دین و ریزه‌خوار سفره‌ی سلاطین و مُلکداران بی‌دین عالم را - که از هر کسـی خطرناکترنـد - اجیر کرده‌انـد، تا در برابر ندای وحدت انقلاب اسـلامی، فریاد اختلاف و تفرقه سـر دهند. واقعاً عالمی که وجدان بیدار و تقوا نداشـته باشد، اضـرّ از هر دشمنی بر جامعه‌ی اسلامی است. در روایت دارد که چنین عالمی بر مسلمانان، اضرّ از گرگ بر گله‌ی گوسفند است. شما ببینید، یک گرگ در یک گله‌ی گوسفند، چه کار می‌کند؟ این، ضررش از آن بیشتر است. در طول این هشت سال جنگ، بلکه در طول ده، یازده سال انقلاب، دیدیم که این‌طور علما چه کردند؛ اما به برکت نام و پرچم اسـلام و نـام پیامبر اکرم و به برکت هفته‌ی وحـدت - که امروز، روز اول آن است - انقلاب بر توطئه‌های آنان فایق آمـده است. جمهوری اسـلامی به مسـلمانان عالم گفت، بیاییـد از دوازدهم تا هفـدهم ربیع‌الاول، وحـدت را آزمایش کنیم. به یک روایت - که غالباً اهل سنت این روایت را تأییـد کرده‌انـد و بعضـی از شـیعه هم آن را قبول دارند - روز دوازدهم ربیع‌الاول، روز ولادت پیامبر(ص) است. یک روایت هم مربوط به هفدهم ربیع‌الاول است که غالباً شـیعه و بعضی از اهل سنت، آن را تأیید کرده‌اند. به‌هرحال، بین دوازدهم تا هفدهم که ایام ولادت نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) است، باید به وحدت جهانی اسلام توجه بیشتری شود؛ آن حصن و حصار مسـتحکمی که اگر تشـکیل بشود، هیـچ قـدرتی نمی‌تواند به حریم کشورها و ملتهای اسـلامی دست‌درازی کند. به وضع کشورهای مسـلمان دنیـا نگـاه کنیـد، گرسـنگی و فقر و ضـعف سیاسـی و ناآگـاهی و عقب‌افتادگی و دنباله‌روی سیاسـی و اقتصادی را در این کشورها ببینید. چرا؟ چه کم داشـتند؟ منابع طبیعیشان کم بود؟ نه. نیروی انسانیشان کم بود؟ نه. از لحاظ موقعیت جغرافیایی مشـکلی داشـتند؟ نه. چرا در این وضع اسـفبار قرار گرفتند؟ زیرا دشـمنان در طول صد یا دویست سال، از غفلت مردم و خیانت سران استفاده کردنـد و در کنـار حملـه‌ی اقتصـادی و نظامی، حمله‌ی معنوی و فرهنگی کردنـد و بتدریـج کشورهای اسـلامی را به این وضـعی که

می‌بینید، درآوردند. این، وضع طبیعی عالم اسلام نیست. از دورترین نقاط غرب دنیای اسلام در وضع کنونی - یعنی از غرب آفریقا - تا اقصای شرق عالم - یعنی تا شرق آسیا - عالم اسلام و منطقه‌ی مسلمان‌نشین است. حساسترین مناطق عالم، در اختیار مسلمانان است. یک قسمتش همین خلیج فارسی است که همه‌ی دنیا در صفند، برای این‌که بتوانند کوله‌بار خودشان را از ذخایر این منطقه پُر کنند و برگردند و بروند. همه‌ی دنیا، محتاج نفت این منطقه‌اند. اگر مسلمین با هم متحد باشند، دنیای اسلام خیلی سود خواهد برد. شیعه و سنی نباید بگذارند دشمن از اختلافاتشان سوءاستفاده کند کسانی که شعار اتحاد و وحدت و برادری مسلمین را می‌دهند، اینها دشمن مسلمانان نیستند؛ دوست مسلمانانند، خیر مسلمانان را می‌خواهند و مایلند همه‌ی مسلمین عالم عزیز باشند. چه فایده‌یی دارد که در داخل جامعه‌ی اسلامی، مسلمانان از مذاهب مختلف، روبه‌روی هم بایستند و به همدیگر ضربه بزنند؛ از آن طرف هم دشمن بیاید، هر دوی اینها را محاصره کند، سرشان را به هم بکوبد و خودش بنشیند، تماشا و استفاده بکند؟ این، خوب است؟ اگر ما می‌گوییم که شیعه و سنی در کنار هم قرار بگیرند، یعنی شیعه، شیعه بماند؛ سنی هم سنی بماند. ما چه موقع به عالم تسنن گفته‌ایم که منظورمان از وحدت این است که شما شیعه بشوید؟! ما چنین چیزی نگفته‌ایم. هر کس خواست شیعه بشود، از طریق علمی و از راه مباحثات عالمانه شیعه بشود. آنها هم آزادند که بروند کار خودشان را بکنند. ما نمی‌گوییم شما مذهبت را عوض کن؛ ما می‌گوییم شیعه و سنی باید همیشه سر عقل باشند؛ همچنان که بحمداللّه در دوران انقلاب اسلامی، در کشور ما مشاهده شد. نگذارند دشمن از اختلافات اینها سوءاستفاده کند. برگزاری هفته‌ی وحدت، برای این است. ای قلم‌به‌دستی که نشسته‌ای چیزی می‌نویسی و احساساتت - ولو احساسات پاک - و عقاید و ایمانت به تو حکم می‌کند که فلان کلمه را در ضدیت با آن فرقه‌ی مخالف و مقابل خودت بنویسی! بدان که با نوشتن این کلمه چه اتفاقی می‌افتد؛ بدان که با ایجاد عصبیتها و دشمنیها و مخالفتها، چه کسی استفاده می‌کند. با اتحاد مسلمین، دنیای اسلام سربلند خواهد شد یک میلیارد انسان در دنیا هستند که درباره‌ی خدا و پیامبر و نماز و حج و کعبه و قرآن و بسیاری از احکام دینی، با هم یک عقیده دارند؛ یک چند مورد اختلاف هم دارند. اینها بیایند همان چند اختلاف را بگیرند، با هم بجنگند، تا آن کسی که با اصل خدا و پیامبر و دین و همه چیز مخالف است، کار خودش را انجام بدهد. آیا این عاقلانه است؟! یازده، دوازده سال است که جمهوری اسلامی، این مطلب را فریاد می‌کند و این ملت هوشیار و آگاه، آن را دنبال می‌کنند. ملتهای دیگر هم باید توجه کنند. ما گفتیم یک عده از علما و متفکران دور هم بنشینند و در سطح علمی و فرهنگی، برای تقریب و نزدیک کردن، «مؤسّسةالتّقریب بین‌المذاهب‌الاسلامیّة» را به وجود آورند. چهار مذهب فقهی در اهل سنت هست، مذهب امامیه هست، مذهب زیدیه هست، مذاهب دیگر اسلامی هستند. اینها بنشینند ببینند، در مسایل علمی و دینی، چه‌قدر می‌توانند با یکدیگر همکاری و کار کنند. ما این مرکز را تشکیل دادیم. ان‌شاءاللّه برادرانی که مسؤول این کار هستند و معیّن شده‌اند، آن را با قوّت دنبال می‌کنند. این کار، کاری است که خدای متعال از آن راضی است و سرنوشت اسلام به این‌طور کارهاست. اگر مسلمین دست در دست هم بگذارند و با هم صمیمی باشند، ولو عقایدشان مخالف با یکدیگر باشد، اما آلت دست دشمن نشوند، دنیای اسلام سربلند خواهد شد. آن وقت، مگر امریکا و غیرامریکا جرأت می‌کنند که به دنیای اسلام بیایند و یک‌جا را پایگاه قرار بدهند و منافع کشورهای اسلامی و ملتهای مسلمان را تهدید کنند؟ دشمنان از عزت جمهوری اسلامی ناراحتند مطلب دوم، مسأله‌ی انتخابات مجلس خبرگان است. هر کسی در این ایام، اظهارات مخالفان ما را در دنیا گوش کرده یا خوانده باشد، می‌فهمد که دشمنان نظام ما، چه‌طور از عزت امروز جمهوری اسلامی، از ته دل ناراحتند. پیروزی ملت ایران، به کام اینها تلخ آمد. خدای متعال، همه‌ی کارها را با حساب انجام می‌دهد. یک روز بنده‌ی صالح خدا، آن انسان بزرگ و مخلص که هیچ‌چیز را برای خودش نمی‌خواست و همه‌ی کارها را برای خدا می‌کرد و همه چیز را برای او می‌خواست، در قضیه‌ی قطعنامه گفت: کاسه‌ی زهر را نوشیدم. این تلخی را او تحمل کرد؛ ولی خدای متعال به آن بنده‌ی صالح عوض داد و هنوز دو سال‌واندی نگذشته کاسه‌ی شهد و شیرینی پیروزی را به ملتش چشاند و کامشان را شیرین کرد. آن فداکاری، این ثمره را داشت. «اللّهم ما بنا من نعمة فمنک لا اله

الّا انت»(۱). همه چیز متعلق به او و به اراده‌ی اوست. آزادگان ما برگشتند، خانواده‌های ما خوشحال شدند، شرایط جمهوری اسلامی پذیرفته شد و دولت و دولتمردان جمهوری اسلامی، ثمره‌ی زحمات خودشان را مشاهده کردند. انصافاً آنچه که پیش آمد، برای ملت ایران و دوستانش و دوستداران انقلاب شیرین بود؛ اما برای دشمنان تلخ بود. دشمنان، چه کسانی هستند؟ صهیونیستها؛ همینهایی که خبرگزاریها و بسیاری از رادیوهای دنیا در اختیارشان است. اینها دنبال چیزی هستند که این پیروزی را خراب کنند، قوّت و قدرت ملت ایران را به ضعف تبدیل کنند و به دنیا وانمود نمایند، آن‌طوری هم که خیال می‌کنید، عزم ملت ایران راسخ نیست و در راهش استوار نمی‌باشد. ما کار خودمان را می‌کنیم. این ملت بزرگ، دنبال کار و راه خودش حرکت می‌کند؛ اما دشمن در بیرون آن‌طور حرف می‌زند و دنبال شاهد و بهانه‌یی می‌گردد. شرکت در انتخابات مجلس خبرگان را واجب بشمرید تمام چشمها را روی انتخابات مجلس خبرگان - که چند روز دیگر انجام خواهد شد - متمرکز کرده‌اند. از حالا زمزمه‌هایی را شروع کرده‌اند که اگر این انتخابات مورد استقبال مردم قرار نگیرد، بتوانند بر اساس این تحلیل تبلیغات بکنند و بگویند ملت در نظرات و آرمانهایش، مردد شده است. آنها می‌خواهند با تبلیغات خودشان در شکلهای مختلف، صلابت انقلابی و قدرت ناشی از انقلاب را بشکنند. یک نفر در جایی، حرفی را از روی عصبانیت و جهالت و یا از روی هر عاملی می‌زند؛ آن‌گاه می‌بینید که در تمام دنیا این حرف را بزرگ و منتشر می‌کنند و دهان به دهان می‌گردانند و فریاد می‌زنند که در ایران اختلاف پیدا شد و فلان افراد، علیه فلان افراد کار کردند! اصلاً بنا دارند که در دنیا چهره‌ی جمهوری اسلامی را از این چهره‌ی پیروزمندانه و قدرتمندانه ساقط کنند. من عرض می‌کنم، ملت ایران در این انتخاباتی که روز دوشنبه برگزار می‌شود، باید مشت محکمی به دهان تمام بدخواهان خودش در سراسر دنیا بزند و می‌زند. کاری کنید که دشمن مثل همیشه مأیوس بشود. شرکت در انتخابات مجلس خبرگان را مثل یک واجب شرعی، واجب و لازم بشمرید و تمام آحاد ملت که مشمول این شرایط هستند، در انتخابات شرکت کنند، تا دشمن بداند که جمهوری اسلامی، به برکت این جوانان و این ملت و به برکت پیروزیهایی که خدای متعال به او داده، همچنان باصلابت و قدرتمند ایستاده است. این را در عمل باید ثابت کرد و این، عمل است. شورای نگهبان، وسیله‌ی تضمین حقانیت نظام دو، سه نکته‌ی کوتاه درباره‌ی این انتخابات عرض بکنم. دشمنان انقلاب و کسانی که از روی ساده‌لوحی و بی‌خبری آلت دست آنها می‌شوند، شایعه‌پراکنی نکنند. حقایق، حقایق روشنی است. مجلس خبرگان مصوبه گذراند و شورای نگهبان را مسؤول کرد و شورای نگهبان هم به تکلیف خودش عمل نمود. در این قضایا، هیچ ایراد و اشکالی بر شورای محترم نگهبان وارد نیست. شورای نگهبان دستگاهی است که قانون اساسی ما، آن را وسیله‌ی تضمین حقانیت این نظام قرار داده است. اگر شورای نگهبان نمی‌بود و نباشد، یا تضعیف بشود، یا کار خودش را انجام ندهد، حرکت اسلامی این نظام زیر سؤال خواهد رفت؛ زیرا که حرکت نظام، بر اساس قوانین است. اگر قوانین اسلامی بود، نظام ما اسلامی است. چه مرجعی می‌گوید که قوانین اسلامی است، یا اسلامی نیست؟ شورای نگهبان. این آقایانی هم که امروز عضو فقهای شورای نگهبانند، شخصیتهای برجسته و مورد قبولیند که منصوبان امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) هستند و ایشان اینها را معیّن کردند. دوره‌شان که تمام شد، دوباره اینها را تأیید کردند؛ ما هم اینها را تأیید کردیم. اهانت به شورای نگهبان را تحمل نخواهم کرد این را به شما بگویم و خود آن آقایان هم بدانند، این‌که بعضی بایستند، این‌جا و آن‌جا به شورای نگهبان بد بگویند، کار خلافی کرده‌اند. ما نمی‌توانیم بنشینیم تماشا کنیم که رسمیترین و اطمینان‌بخش‌ترین و مورد اعتمادترین دستگاههای نظام جمهوری اسلامی، به خاطر این‌که یک نفر عصبانی است - به‌حق یا به‌ناحق - مورد اهانت قرار بگیرد. آن چیزی که در این دو، سه روز از بعضیها سر زد، که ایستادند و در تریبونهایی به شورای نگهبان بد گفتند، اگر این‌طور چیزها تکرار بشود، من بر اساس مسؤولیت خودم، آن را تحمل نخواهم کرد. اگر قرار بشود هرکدام از ارگانهای قانونی این کشور، از طرف عده‌یی مورد تهاجم قرار بگیرد، من وظیفه دارم که از آن ارگانِ قانونی دفاع کنم. می‌توان گفت که شورای نگهبان، ارگان تقریباً مقدسی است؛ زیرا بر اساس تقوا بنا شده است. کسی را که آن‌جا می‌گذارند، باید مجتهد و عادل باشد. آیا شهادت امام بر اجتهاد و عدالت

یک نفر، کافی نیست؟ امام وقتی کسـی را در آن‌جا گذاشتند، یعنی این شخص مجتهد و عادل است. شورای نگهبان کار خودش را انجام داد، درست هم انجام داد، یعنی طبق وظیفه‌ی خودش عمل کرد؛ منتها نکات کوچکی است که بایـد همه به آن توجه کننـد. امتحان نـدادن، دلیـل مجتهـد نبودن نیست چون شـرط کاندیـدایی در این انتخابات، مجتهـد بودن است، به بعضـی از علمای محترم گفتنـد، مـا نمی‌دانیم که شـما مجتهدیـد یـا نه. برای مشـخص شـدن این مسأله، بیاییـد امتحـان بدهیـد. آن آقا هم که از علما و مرد محترمی است و ای بسا با آقایان شورای نگهبان همـدوره بوده است، می‌گویـد: نه، من نمی‌آیم امتحان بدهم. او هم حق دارد و اگر نیامـد امتحان بدهـد، نمی‌شود گفت شـما چرا نرفتیـد امتحان بدهیـد؛ نمی‌خواهـد امتحان بدهد. هیچ‌کس حق ندارد بگوید که شـما چون امتحان ندادیـد، پس آدم بـدی هستیـد! نه، امتحان دادن، اجباری که نیست. می‌گوید من امتحان نمی‌دهم، کاندیدا هم نیستم. این، اشکالی نـدارد. مبـادا در گوشه و کنـار کشور، خـدای نکرده آدم جاهـل یا مغرضـی پیـدا بشود و به بعضـی از علمای محترم و بـاارزش و خـدمتگزار که عمرشـان را در راه این انقلاب صـرف کردهانـد و فقط نیامدهانـد امتحان بدهنـد، بگویـد که شـما امتحان ندادید، پس چنین و چنان. نه، امتحان ندادن، دلیل مجتهد نبودن نیست. امتحان ندادند، ارزششان هم در جای خودش محفوظ است. بعضـی از این کسانی که در امتحانات شـرکت نکردند، کسانی هسـتند که من وظیفه‌ی خود می‌دانم، برای سـلامت و بقای عمر آنها دعا کنم که خدای متعال برکاتشان را حفظ کند. البته اگر عضو مجلس خبرگان هم نباشـند، طوری نمی‌شود و اشـکالی هم ندارد و ارج و شخصـیت خود را هم دارنـد و کسـی هم حق تعرض به آنهـا را نـدارد. بعضـی هم امتحان دادنـد و ممتحنان شورای نگهبان - فضلای محترم و مجتهدان عالی‌مقام قم - که از اینها امتحان کردند، گفتند شما مجتهد نیستید. مجتهد نبودن، چیزی نیست که کسی آن را برای تضـعیف یک نفر مسـتمسک قرار بدهد. بسیاری از کارهای بزرگ در این کشور هست که ارزشش اگر از عضویت در مجلس خبرگـان بیشتر نباشـد، قطعـاً کمتر نیست؛ شـرطش هم اجتهـاد نیست. در این مملکت، مشاغل اساسـی و بزرگی مثل تصـدی کارهـای اجرایی، تصـدی وزارت، تصـدی ریـاست دسـتگاههای گونـاگون هست که شـرطش هم اجتهـاد نیست؛ امـا برای این کار بخصوص - یعنی عضویت در مجلس خبرگان - آقایان تصویب کردند که کاندیدا باید مجتهد باشد؛ حق هم داشـتند. اما اگر کسی مجتهـد نبود، نقیصه‌یی نیست که کسـی بخواهـد به آن ایراد بگیرد و بعضـی جنجـال کننـد که معلوم شـد فلانی مجتهـد نبوده است. نباشـد، از ارزش انقلابی و ایمـانی و شأن او در انقلاب و در مسؤولیتهای بالا، چیزی کاسـته نمی‌شود. مشاغل مهمی وجود دارد که شرطش اجتهـاد نیست در این کشـور، بسـیاری از مشاغـل درجه‌ی یـک و مهم وجـود دارد که شـرطش اجتهـاد نیست و مردم سؤال نمی‌کنند و به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که این کسی که متصدی این مقام است، آیا مجتهد است یا نه. امروز رئیس جمهور ما، از نظر من که سالیـان متمادی است ایشان را می‌شـناسم، یک مجتهـد قطعی است. این هم از برکات خـدا بر ماست. ما رئیس جمهوری داریم که از لحاظ درسهای حوزه‌یی، یک مجتهد و از لحاظ تفکرات اسلامی، یک متفکر سطح بالا با سوابق فراوان است. وقتی که ایشان می‌خواست رئیس جمهور بشود، چه کسـی پرسید یا فکر کرد که آیا شما مجتهد هستید یا نه؟ اصلاً به یاد مردم بود که ایشان مجتهدند یا نه؟ ریاست جمهوری، شأن بالایی است که اداره‌ی امور و زمام اجراییات کشور، همه در دست یک نفر - که مجتهد هم است - قرار دارد؛ اما هیـچ‌کس به یادش نیست که این آقا مجتهـد است، یا مجتهد نیست. مجتهد نبودن، عیب و نقص نیست. ما قبلاً رؤسای جمهوری داشتیم که مثل مرحوم شـهید رجایی(رضوان‌اللّه‌علیه)، مجتهـد هم نبودنـد. بعـد از دولت موقت، به اسـتثنای شـهید باهنر و آقای مهدوی کنی - که هر دو هم مجتهد بودند - نخست‌وزیران خوب و خدوم و کاری و زحمتکش و مخلصـی داشتیم که اهل اجتهاد نبودند. بنابراین، مجتهد بودن یا نبودن، در مجلس خبرگان شرط است؛ ولی در انقلابی بودن و مسؤول بودن و شخصیت برجسته بودن، شـرط نیست. گیرم کسـی در امتحان شورای نگهبان شـرکت کرد و به او گفتند شما مجتهد نیستید؛ اشکالی ندارد. با این قضـیه، شخصـیت و عظمت و ارزش و به‌دردخـوردن او برای مردم، زیر سؤال نمی‌رود. مبـادا کسـی خیـال کنـد که چون فلانـی مجتهد نیست، پس از حیثیت روحانی ساقط بشود؛ ابداً. متفکر و روحانیِ بافکر و خدوم و زحمتکش و انقلابی و مبارزی است، ولی

مجتهد نیست؛ اشکالی ندارد. پس، هم کسانی که مجتهدند و به امتحان نرفتند، شأنشان محفوظ است؛ هم کسانی که امتحان دادند و مجتهد نبودند، شأنشان محفوظ است؛ هم شورای نگهبان که طبق مقررات عمل کرده و وظیفه‌ی خودش را انجام داده و باید انجام بدهد، شأنش محفوظ است. مشکلی در این‌جا وجود ندارد. امام(ره) مقید به قانون بودند بعضی هم در گوشه و کنار اظهارنظر می‌کنند که اگر امام تشریف داشتند، در فلان قضیه اعمال نظر می‌کردند! من دوست ندارم که نسبت به این‌طور چیزها وارد صحبت بشوم؛ لیکن تذکراً عرض می‌کنم که اگر امام امروز تشریف داشتند، مطمئن باشید که به نقض قانون - آن هم به این شکل و در این سطح وسیع - راضی نمی‌شدند. امام بزرگوار ما، در اواخر عمر شریفشان نامه‌یی نوشتند که جزو اسناد باقیمانده از آن بزرگوار است و در ذهن بسیاری از افراد هست و در همه جا هم پخش شد. امام(ره) حتّی در ارگانهای غیر قانونی‌یی که به دستور خود ایشان و به خاطر مصالح زمان تشکیل شده بود - از قبیل تشخیص مصلحت و غیره - تردید کردند و گفتند، آنها متعلق به زمان جنگ بود و ما مجبور بودیم یک اقدام غیرقانونی بکنیم. امام(ره) مقید به قانون بودند. یکی از خصوصیات آن بزرگوار، تقید به قانون بود که کاری برخلاف آن انجام نگیرد. ما هم آنچه که در جهت پایبندی به قانون تکلیفمان است، آن را انجام می‌دهیم. چرا بعضی بی‌خودی اعتراض می‌کنند که شما می‌خواستید به شورای نگهبان سفارش کنید که فلانی و فلانی و فلانی را برخلاف قانون قبول کنند؟ این، چه کاری است؟ قطعاً اگر امام عزیزمان بودند، این کار را نمی‌کردند. ما با این موافق نیستیم که هر کسی بیاید حرفی را به امام نسبت بدهد؛ در حالی که نمی‌داند روش و ممشای امام(ره) چه بود. ممشای امام را اهل بصیرت و اهل خبره و کسانی که معاشر و محشور با ایشان بودند، می‌دانند؛ نه این‌که هر کس بیاید حرف بزند که اگر امام(ره) بود، چنین می‌کرد و چنان می‌فرمود. انتخاب، انتخاب اصلح است؛ نه رقابت انتخاباتی من همه را توصیه می‌کنم که این خط صحیح را دنبال کنند. مواظب باشید، در حالی که ما دنیای اسلام را به وحدت دعوت می‌کنیم، دشمن نتواند در میان صفوف خود جمهوری اسلامی، اختلاف و تفرقه ایجاد کند. شرط پیروزیها این است که جناحهای مختلف در جمهوری اسلامی، احترام هم را حفظ کنند و با هم باشند. در جمهوری اسلامی، انتخاب، انتخاب اصلح است؛ نه رقابت انتخاباتی. این دعواها و رقابتها، متعلق به دمکراسیهای غربی است که از خدا و دین، هیچ‌چیزی به مشامشان نرسیده است. کارهایی که بعضیها انجام می‌دهند، باب جمهوری اسلامی نیست. در این‌جا ممشا، ممشای اسلامی است و انتخاب، انتخاب اصلح. مردم باید با چشم باز و با بصیرت وارد بشوند و آدمهایی را که اطمینان پیدا می‌کنند، انتخاب کنند. گیرم حالا زید و عمرو در این جمع نباشند؛ این نباید موجب تعارض بشود. به‌هرحال، همه‌ی برادران و خواهران عزیز از خدای متعال کمک بخواهند، برای این‌که راه صحیح و بصیرت در این راه را ان‌شاءاللّٰه به همه‌ی ما تلقین کند و همه‌ی ما را هدایت نماید. امروز، حفظ حیثیت و آبروی انقلاب و نظام اسلامی و حفظ وحدت، بر همه واجب است و اگر کسی تخلف و تخطی بکند، بداند که از انقلاب تخطی کرده و مطمئناً برای مردم و این جوانان پُرشور و کسانی که احساس مسؤولیت می‌کنند، قابل تحمل نخواهد بود. خداوند همه‌ی دلها را به راه راست هدایت کند و ان‌شاءاللّٰه انجام این وظایف را برای همه‌ی آحاد میسور بفرماید و دشمنان اسلام و مسلمین را ذلیل بکند و مسلمانان را در همه جای عالم پیروز بفرماید و ملت عزیز و شریف ایران را به تمام آرزوها و اهدافشان برساند و قلب مقدس ولیّ عصر را از ما خشنود و راضی بگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته -- ۱) بحارالانوار، ج

۸۳، ص ۷۳

سخنرانی در جمع دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه علوم نظامی

سخنرانی در جمع دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه علوم نظامی بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم مراسم امروز، مژده و نوید و امید به آینده است مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده‌ی افسری ارتش جمهوری اسلامی در امروز، مژده و نوید و امید به آینده است. امسال این

خصوصیت هم وجود دارد که ارتش جمهوری اسلامی ایران، فارغ‌التحصیلی جوانان برومند خود را پس از جنگی که بحمداللَّه به پیروزی منتهی شد، جشن می‌گیرد. بجاست که یاد همه‌ی شهدای گرانقدر جنگ تحمیلی، مخصوصاً شهدای دانشکده‌ی افسری را گرامی بداریم؛ آن جوانانی که بسیاری از همین تمرینها را در میدانهای نبرد و در مقابله‌ی با دشمن انجام دادند و به شهادت رسیدند. همچنین از فرمانده‌ی شهید این دانشگاه - مرحوم شهید نامجو - که زحمت کشید و پایه‌ی مستحکمی را بنا نهاد، و نیز از فرمانده‌ی قبلی این دانشکده - مرحوم تیمسار سرتیپ‌دوم مکی - یاد کنیم. ایشان هم افسر لایق و مدیر و مدبری بود و خدمات او در این دانشکده، خدمات باارزشی بود؛ یاد آنان را گرامی می‌داریم. فرصت و تجربه‌ی کم‌نظیری در اختیار نیروهای مسلح ماست خوشبختانه ملت ایران و شما افسران و جوانان و دانشجویان، این تجربه را به چشم خودتان دیدید که وقتی یک ملت و یک سازمان نظامی مبارزه و ایستادگی می‌کند، چه افتخاری نصیب او می‌شود. میان این‌گونه تجربه کردن و در کتابها خواندن، فرق است. بدون شک، این پیروزی مرهون ایستادگیها بود. حوادثی که در منطقه اتفاق افتاد و آنچه که به مسایل بین‌المللی مربوط می‌شد، آن‌وقتی می‌توانست به پیروزی ملت ایران منتهی بشود که نیروهای مسلح، قدرت و توانایی لازم را از خودشان نشان داده باشند؛ که نشان دادید و پیروزی را نصیب خود و ملت قهرمان و شجاع خود کردید. ملتی که نمی‌تواند از خود دفاع بکند، در هیچیک از حوادث عالم و معادلات جهانی، چیزی نصیبش نخواهد شد. ملتی که چشم به دست بیگانگان و دل به امید کمک آنها دارد، در هنگام خطر نمی‌تواند از خود دفاع کند. آن ملتی در خور احترام است که بتواند جوانانی را در سلک نیروهای مسلح خود منتظم کند و به آنها آن قدرت و آن ایمان و آن باور و امید را ببخشد که در روز خطر بتوانند از او دفاع کنند. ملت ما این عظمت را داشت و نیروهای مسلح ما این تجربه‌ی دشوار، اما شیرین را از سر گذراندند. اگر کسی خیال کند که جایز است بعد از پیروزی، در کار تدبیر نیروهای مسلح و نظم و نسق و افزایش کیفی آنها اندکی کوتاهی بکنیم، اشتباه کرده است. ده سال، یازده سال است که نیروهای مسلح ما - چه ارتش و چه سپاه - این فرصت را پیدا نکرده‌اند که به‌طور صددرصد، به سازماندهی و افزایش کیفی و نظم و نسق دادنِ به گوشه و کنارهای سازمانشان بپردازند. جنگ، میدان تجربه و میدانی برای قویتر شدن بود؛ اما همه‌ی فرصتها و اراده‌ها و نیروها را به خود جذب می‌کرد. امروز این فرصت در اختیار نیروهای مسلح ماست. آن دوران هشت‌ساله‌ی جنگ و دو سال حالت نه جنگ و نه صلح در زندگی ملت ما، تجربه‌های بسیار کم‌نظیر و کمیاب و آموزنده‌یی هستند؛ از آنها باید درس گرفت و نباید آنها را فراموش کرد. روزبه‌روز و ساعت‌به‌ساعتِ آن سالیان دشوار، برای ما درس است؛ اما در عین استفاده از آن تجربه‌ها، امروز همه‌ی ابتکار و تلاش و مدیریت مدیران نیروهای مسلح - چه ارتش و چه سپاه - باید در ایجاد یک نظم و ترتیب و کیفیت بخشیدن و آماده سازی کامل نیروهای مسلح صرف بشود، تا همواره قدرت دفاعی ملت در چشم دشمنان و همچنین در چشم دوستان - که از قدرت جمهوری اسلامی احساس قدرت می‌کنند - در اوج قدرت باقی بماند. اسلام به نیروهای نظامی و ملت ما عزت و قدرت داد چه‌قدر خوب است که ضمن تدوین درسها از روی عملیات نظامی - عملیاتی که خود نیروهای مسلح و همین مدرّسان و بسیاری از گذرانندگان دوره‌های بالای نظامی از نزدیک تجربه و لمس کرده‌اند - و ارایه‌ی آنها به صورت درس در مراکز علمی نظامی، دانشجویان در موارد مناسب، به مراکز آن عملیات برده شوند. این نامهایی که شما می‌شنوید، این عملیاتهای افتخارآفرینی که امروز برای یکایک آحاد نیروهای مسلح مایه‌ی افتخار است و برای کسانی که بودند، بسیار خاطره‌برانگیز است، اتفاقهایی است که افتاده‌اند و سرزمینی شاهد آنها بوده است. بسیار خوب است که جوانان ما، دانشجویان دانشگاه علوم نظامی، یا دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، بروند و از نزدیک آن مناطق را ببینند و عملیات را از روی زمین بشناسند. بگذارید آن چیزهایی که مایه‌ی افتخار ملت ما شده است، در سینه‌ی تاریخ پُرشکوه ما بماند. اسلام به نیروهای نظامی و به ملت ما عزت و قدرت داد. اسلام سایه‌ی مطبوع خود را بر سر این ملت گسترانید و امن و امان حقیقی را - که خروج از سلطه‌ی قدرتهای بزرگ جهانی است - به ملت ما بخشید. امروز بسیاری از ملتهای دنیا خودشان را اسیر در چنبر قدرت قدرتهایی می‌بینند که بر دنیا یا بخشی از آن مسلطند، یا می‌روند که

مسلط بشونـد. ملت ما به برکت اسـلام آزاد است. از این فـداکاری و قدرتمندی ملت‌ما، پرچم اسـلام هم برافراشـته شد و لذا امروز ملتها به نام قهرمانیهای شما به هیجان می‌آیند. این، افتخار بزرگی است. همه‌ی ملت باید این را حفظ کنند و در سازمانهای نظامی - مخصوصاً مراکز آموزش - باید با دقت مورد توجه و رعایت قرار بگیرد. ارتش جمهوری اسـلامی، پُر از انسانهای شجاع و فداکار و متعهـد و صادق خوشـبختانه امروز جوانان بسـیاری در ارتش جمهوری اسـلامی ایران حضور دارنـد که از آغاز خـدمت، در دوره‌ی حـاکمیت اسـلام و به عشق اسـلام و برای امتثـال فرمان امام امت(رضوان‌اللّه‌علیه) وارد ارتش شده‌انـد. بسـیاری دیگر نیز در نیروهای مسلـح هسـتند که عمر خدمت حقیقی و تلاش آنها در میدانهای نبرد، در دوران حاکمیت اسـلام گذشـته است. اینها به اسـلام عشق می‌ورزند. خوشـبختانه ارتش جمهوری اسلامی، از انسانهای شجاع و نیرومند و فداکار و متعهد و صادق پُر است که می‌توانند آن را به عنوان یـک ارتش نمونه در دنیـا معرفی کننـد. این عزت، این نشان جاودانه و این فـداکاری و اخلاص را هرچه بیشتر و بهتر حفظ کنید و در تمام تشـکیلات ارتش - بخشها و قسمتها و یگانها، از بالاترین تا دورترین و کوچکترین - تقید و تعبد و پایبندی به اسلام و نشـان دادن نشانه‌هـای اسـلام را، یک فریضه و یک پشـتوانه و نیز تضـمین‌کننده‌ی عزت و قـدرت خودتان بدانیـد. ملت ما شـما را دوست دارد و بایـد هم دوست داشـته باشـد.امروز محبت ملت مـا به یـک افسر، یک نظامی و یک ارتشـی و سـپاهی، فقط به خاطر زرق‌وبرقهـای ظـاهری نیسـت؛ بلکـه در ایـن احـترام و تکریـم، بیش از آن و پیش از آن، احـترام معنـوی و تعظیـم و تجلیـل برای فـداکاریهای آنهـا دخالت دارد. بار دیگر، پایان این دوره را به شـما تبریک عرض می‌کنم. از مسؤولان دانشـگاه علوم نظامی و سایر بخشـهایی که امروز یـا فارغ‌التحصیل داشـتند، یـا به نحوی در این‌جـا شـرکت داشـتند، تشـکر می‌کنم. وضـع جدیـد دانشـکده‌های فرماندهی و سـتاد هم باید به پیشرفت هرچه بیشتر این مرکز بالا و عالیِ دانش در ارتش جمهوری اسلامی، کمک کند. امیدوارم که مسؤولان ارتش جمهوری اسلامی، در ادامه‌ی این راه پُرافتخار همواره موفق و مؤید باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت‌اسلامی

سخنرانی در دیدار با مسؤولان کشوری و لشـکری و میهمانان شـرکت کننده در کنفرانس وحدت‌اسـلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نام مقـدس پیـامبر(ص)، یکی از پُرجـاذبه‌ترین پدیـده‌های اسـلامی مـن هـم میلاـد بـا سـعادت نـبی معظـم اسـلام، حضـرت محمّد مصـطفی(صلّی‌اللّه علیه‌واله‌وسلّم) و همچنین ولادت سلاله‌ی مطهر ایشان، حضرت صادق (علیه‌الصّلاة والسّلام) را به همه‌ی مسلمانان عـالم و به ملت بزرگوار و عزیز ایران و به شـما عزیزان حاضـر در این مجلس، تبریک عرض می‌کنم. نام مقـدس پیامبر(ص) یکی از پُرجاذبه‌ترین پدیده‌های اسـلامی برای کلیه‌ی مسلمانان عالم است؛ چون مسأله، مسأله‌ی عاطفه و ایمان با هم است. لذا قوّت عملکرد این یاد و این نام برای صـحنه‌های مربوط به مسـلمین، از بسیاری از پدیده‌های دیگر اسلامی که فقط بر ایمان متکی است و عواطف در آن نقشـی نـدارد، بیشتر است. به همین خـاطر، بعضـی از متفکران بزرگ عـالم اسـلام، در دوره‌ی قبـل از مـا گفته‌انـد که محور وحـدتِ مسـلمین و اتحاد عملی آنها، می‌توانـد نام مقدس این بزرگوار و ایمان به آن حضـرت و یاد آن نبی معظم باشد. این، حرف درستی است. خوشـبختانه امسال این مراسم، با اعلام رسـمی تشـکیل «مجمع‌التّقریب بین‌المـذاهب الاسـلامیّة» - که برادران ما همت کردنـد و این کـار شـروع شـد و بایـد ان‌شـاءاللّه در جهت اهـداف عـالیه‌ی اسـلام حرکت کنـد - همراه است. رفـع اختلافهـا، اولین جهت‌گیری اساسـی در مسأله‌ی وحـدت در مسأله‌ی وحـدت، دو نقطه یا دو جهت‌گیری اساسـی وجود دارد که هر کدام به تنهایی، حایزاهمیتند. وقتی ما شـعار وحدت را می‌دهیم، این دو نکته‌ی اساسـی باید مورد توجه ما باشد و همینهاست که برای زندگی عملی مسـلمین، کارساز است: یکی از این دو نکته، عبارت از رفع اختلافات و تناقضـها و درگیریها و تضادها و کارشکنیهاست که از قرنها پیش تا امروز، میان طوایف و فِرَق مسلمین وجود داشته است و همیشه هم این تناقضها به ضرر مسلمین تمام شده است. اگر به تاریخ اسـلام برگردیم، خواهیم دید که زمام و مبدأ همه و یا قسمت اعظم این تعارضها و تناقضها، به دستگاههای قدرت مادّی برمی‌گردد.

تاریخ اسلام را ملاحظه کنید، خواهید دید که از اختلافات اولیه - یعنی مسأله‌ی خلق قرآن و امثال آن - تا بقیه‌ی اختلافهایی که در طول زمان، بین فِرَق اسلامی - مخصوصاً در زمانهای بیشتری بین شیعه و سنی - اتفاق افتاده است، تقریباً سر نخ این اختلافات در تمام بلاد اسلامی، دست قدرتهاست. البته جهالتهای عمومی و تعصبهای غیرمتکی به منطق و تحریک احساسات یکدیگر اثر دارد، اما اینها زمینه است و هیچکدام، آن حوادث خونین بزرگی را که ما در تاریخ مشاهده می‌کنیم، به وجود نمی‌آورد. آن حوادث بزرگ، به دستگاه ارباب قدرت برمی‌گردد که از این اختلاف، دنبال فایده‌یی می‌گشتند. استعمار که وارد کشورهای اسلامی شد - بعضی مستقیم و بعضی غیرمستقیم - واضح شد که او هم دنبال همین قضیه است. رفتار بعضی از شخصیتهای معروف اروپایی - چه سیاسی و چه فرهنگی - خیلی عبرت‌انگیز است. به مصر که می‌رفتند، یک‌طور صحبت می‌کردند؛ به باب عالی کشور عثمانی که می‌رفتند، یک‌طور صحبت می‌کردند؛ به ایران شیعی که می‌آمدند، طور دیگر صحبت می‌کردند. هدفشان هم به‌هم‌ریختن نظام وحدت بود که استعمار اروپا و سردمداران تمدن صنعتی، از آن می‌ترسیدند؛ حق هم داشتند که بترسند. کار خودشان را هم کردند و بین مسلمین، اختلاف عمیق و عجیبی را به وجود آوردند. وحدتی که ما اعلام می‌کنیم و شعار می‌دهیم و به آن دلبسته هستیم و دنبال آن، حرکت و کار می‌کنیم، اولین نقطه‌اش باید ناظر به رفع این تعارضها و تناقضها و اختلافها و درگیریها باشد، که خدای متعال به این راضی است و مؤمنان و مخلصان و اولیا و عقلاء از آن خشنودند. باید مقدمات و زمینه‌های این کار فراهم بشود. اختلاف عقیدتی دارند، داشته باشند؛ اختلاف قومی دارند، داشته باشند؛ تغایر نژادی دارند، داشته باشند. اینها، مستلزم و مستوجب تنافس و تعارض و درگیری و جدال بین مسلمین نشود. باید همه مخلصانه کار کنند. علمای بزرگ، متفکران، روشنفکران، نویسندگان، شعرا، هنرمندان، واقعاً این را واجب الهی بدانند. این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن: «واعتصموا بحبل‌اللّه جمیعا»(۱) و آیات دیگر، خطاب به ما و همه‌ی مسلمین در مقابل دشمنان اسلام است. به این آیات عمل کنیم. حاکمیت اسلام، دومین جهت‌گیری اساسی در مسأله‌ی وحدت نکته‌ی دوم این است که این وحدت باید در خدمت و در جهت حاکمیت اسلام باشد؛ والّا پوچ و بی‌معنی خواهد بود. اگر علمای اسلام قبول می‌کنند که قرآن فرموده است: «و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن‌اللّه»(۲)، پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا مورد اطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسانها را به سمت اهداف زندگیِ درست پیش ببرد. اگر علمای اسلام قبول دارند که قرآن کریم می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم النّاس بالقسط»(۳)، اقامه‌ی قسط و عدل و رفع ظلم و ایجاد زندگی صحیح برای بشر، هدف ادیان است، پس باید حرکت به سمت حاکمیت اسلام باشد و حاکمیت اسلام در کشورها و جوامع اسلامی، امری ممکن است. پانزده سال قبل، تردید بود که آیا اصلاً حاکمیت اسلام، ممکن است یا نه؟ انقلاب اسلامی، تشکیل نظام اسلامی در ایران، حرکت حیاتبخش و عظیم امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه)، قدرتی که آن مرد الهی و ملکوتی، در مقابل قدرتهای مادّی از خود نشان داد و ثابت کرد که قدرت دین و معنویت، از قدرت مادّیت و پول و سلاح بیشتر است، باید تردید را از ذهنها زدوده باشد. بله، تشکیل نظام اسلامی در اقطار عالم اسلامی، امری ممکن است. جامعه و حکومت اسلامی، ناگزیر دردسرهایی دارد البته جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی، دردسرهایی دارد. زندگی، دردسر دارد. زندگیِ بی‌دردسر در دنیا که ممکن نیست. این دردسر، بهای چیست؟ اگر بهای آزادی و استقلال و عزت و قرب به خدا و عمل به احکام و تعالیم اسلامی است، باشد. نظام جمهوری اسلامی، این دوازده سال را با عزت و عظمت و قدرت ایستاد، مبارزه کرد و طبیعتاً مشکلاتی هم داشت. کشورهایی هم بودند که در ظل سنگین و نامیمون حکومت و نفوذ قدرتهای خارجی زندگی کردند. مگر مردم آنها، کمتر از ملت ایران مشکل و دردسر داشتند؟ اگر بیشتر نداشتند، کمتر نداشتند. تازه در مقابل چه چیزی مشکلات داشتند؟ در مقابل این‌که امروز را به شب برسانند، شب را به صبح برسانند و زندگی روزمره و بی‌هدف و بی‌عزت و بی‌نور خود را سپری کنند. دردسرهای جمهوری اسلامی، همان دردسرهایی است که نبی مکرّم اسلام (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) در طول حکومت مبارک خود تحمل کرد.

تبلیغات و محاصره و تهاجم دشمن بود، ولی از اینها پیروز بیرون آمد؛ ما هم پیروز بیرون آمدیم. البته دشمنان نمی‌خواهند دست بردارند و به همین خاطر، این سنگ‌پرانی را می‌کنند. این حرکتی است که کاروان اسلام می‌کند و از پشت سر، سنگی هم پرتاب می‌کنند که ساق پایی را هم مجروح خواهد کرد؛ ولی جلوی راه را نمی‌توانند بگیرند. در طول این دوازده سال، دشمنان علیه ما تبلیغ کردند؛ سعی نمودند که چهره‌ی زشتی از اسلام و نظام جمهوری اسلامی نشان دهند؛ تلاش کردند که چیزهایی را قلب کنند و مجعولاتی را در بین مردم دنیا منتشر نمایند؛ ولی واقعیتها غیر از اینهاست. واقعیت، عبارت از یک کشور قویِ مصممِ بزرگِ آبادِ رو به آبادی هرچه بیشتر و در زیر سایه‌ی اسلام و به سمت عدل اسلامی و عزت و قدرت ناشی از اعلای کلمه‌ی اسلام و مورد توجه و تعطف عامه‌ی مسلمین در اکناف عالم است. حالا دشمن تبلیغی هم بکند، حرف بی‌ربطی هم بزند، تعرضی هم بکند، یک‌جا یک نیش اقتصادی یا سیاسی هم بزند، چه تأثیری می‌کند؟ دایم از این کارها کردند، باز هم می‌کنند. اختلاف نظر و مجادله، برای پیدا کردن حق است دو نفر برادر در جمهوری اسلامی، سر قضیه‌یی با هم مجادله‌ی لفظی می‌کنند که خیلی چیز عادی است و نبودنش عجیب و مایه‌ی بهت و سوءظن است و ناشی از خمودگی خواهد بود. سر قضیه‌ی خبرگان، سر قضیه‌ی امور سیاسی، سر قضیه‌ی امور اقتصادی، برادران در مجلس و در جای دیگر می‌ایستند، یکی این می‌گوید، یکی آن می‌گوید. اختلاف نظر و مجادله، برای پیدا کردن حق است. گفتگو، برای روشن شدن راه است. هر کدام، نظر خودشان را بیان می‌کنند. هیچ‌چیزی هم نیست، برادر هم هستند. هر کس هم که می‌خواهد امتحان کند، امتحان کند. اندک تعرضی به نظام جمهوری اسلامی بشود، همین برادرانی که سر قضیه‌یی با هم مجادله می‌کنند، دست در دست هم، مشتها گره کرده، به استقبال خطر خواهند رفت، تا از اسلام و نظام اسلامی دفاع کنند. همین مجادله و مناقشه‌ی برادرانه را ببینید، رادیوها جنجالی درست می‌کنند که حادثه‌ی مهمی درجریان است!! نخیر، آن حادثه‌یی که در ایران در جریان است، عبارت از تصمیم قاطع ملت ایران به تعقیب اهداف نظام اسلامی است؛ آن‌چنانی که امام عزیز ما ترسیم کرده‌اند. آن حادثه‌یی که در ایران در حال انجام است، ان‌شاءاللَّه حرکت سریعتر و دقیقتر به سمت هدفهای اسلامی است. آن حوادثی که آنها و دلهای کین‌ورز و مریض می‌خواهند، از محیط اسلامی ما بحمداللَّه دور بوده و دور خواهد ماند. اینها دردسرهای نظام اسلامی است؛ اینها چیزی نیست. شرط موفقیت و عدم موفقیت حرکت وحدت اگر در جوامع و کشورهای اسلامی، علما و روشنفکران و متفکران و بزرگان و پیشگامان وحدت، جهت حرکتشان به سمت حاکمیت اسلام باشد، این حرکت، حرکت موفقی است؛ والّا اگر این‌طور نباشد و در مقابل حاکمیت طواغیت و کفار و حکومتهای سرسپرده و بی‌عُرضه، تابع و تسلیم باشند، معلوم است که وحدت تضمینی نخواهد داشت. شما از این طرف، شعار وحدت بدهید، جوش بزنید، غصه بخورید؛ از آن طرف، پولهای به ناحق بذل‌وخرج‌شده و یک عده آدم سست‌عنصرِ قلم‌به‌مزدِ نوکرصفت هم پیدا می‌شوند و اندوخته‌های شما را به باد خواهند داد و رشته‌ها را پنبه خواهند کرد. این «مجمع‌التّقریب بین‌المذاهب الاسلامیّة» که ما این‌جا درصدد هستیم و برادران ما همت کردند - و من از کسانی که همکاری کردند و خواهند کرد، صمیمانه متشکرم - باید زمینه‌های تقریب را در جنبه‌های اعتقادی، کلامی، فکری، فقهی، اصولی و علمی فراهم بکنند؛ لیکن آن هدف اساسی باید به یاد متفکران اسلام باشد. دشمنان اسلام، این را نمی‌خواهند؛ اما آنچه که خدا می‌خواهد، آن خواهد شد. «واللَّه غالب علی امره»(۴). امیدواریم که خداوند متعال آقایان را مشمول توفیق و رحمت و فضل خود قرار بدهد. ما را در راه اسلام و خدمت به اهداف اسلامی، توفیق ادامه‌ی راه بدهد. روح مقدس امام بزرگوارمان را از آنچه می‌گذرد، شاد و خشنود بفرماید و ما را مشمول دعا و رضای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) آل‌عمران: ۱۰۳ ۲) نساء: ۶۴ ۳) حدید: ۲۵ ۴) یوسف: ۲۱

بیانات در دیدار با مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار اقتصادی باید تمیز و نظیف و سالم باشد چند نکته را به آقایان عرض بکنم: نکته‌ی اول این است که اگرچه کار اقتصادی در این تشکیلات عظیم، واقعاً یک کار اساسی است - در این، هیچ شکی نباید کرد (گفت: تا ریشه در آب است امید ثمری هست) و اگر درآمد اقتصادی نباشد، نمی‌شود به فقرا و محرومان و مستضعفان و از اینها بالاتر به جانبازان کمک کرد، پس بایستی کار اقتصادیِ قوی و با همان دید اقتصادیِ صحیح انجام بگیرد؛ منتها چند نکته را در کار اقتصادی باید توجه کرد: یکی، سلامت است؛ یعنی کار اقتصادی باید تمیز و نظیف و سالم باشد. فرق کار شما با کار پولداری که مثلاً یک‌دهم سرمایه‌ی شما را دارد، در کجاست؟ به‌هرحال، او یک سرمایه‌دار است و به قصد افزایش سرمایه کار می‌کند. یک‌دهم سرمایه‌ی شما، چیز عظیمی است و هرکسی آن را ندارد. واقعاً تفاوت شما با او در کجاست؟ تفاوت دارید یا ندارید؟ نمی‌شود نداشته باشید؛ قطعاً تفاوت دارید. تفاوت در همین است. یک سرمایه‌دار، حداکثر رعایتی که بکند، ضوابط و قانون را رعایت خواهد کرد؛ چیز دیگری فراتر از قانون را وظیفه‌ی خودش نمی‌داند رعایت کند. اخلاق را وظیفه‌ی خودش نمی‌داند، بعضی از گذشتها را برای این‌که کار صحیح انجام بگیرد، وظیفه‌ی خودش نمی‌داند؛ درحالی‌که در کار اقتصادی شما این‌گونه نیست؛ چون شما برای خودتان نمی‌کنید، بلکه برای خدا انجام می‌دهید. کار باید تمیز و نظیف و دور از هرگونه آلودگی انجام بگیرد. خوب بودن شما کافی نیست؛ مجموعه باید خوب باشد البته شماها خوبید و در آقایان هیچ شکی نیست. وقتی که آقای رفیقدوست در رأس است، یعنی وقتی آدم ایشان را مسؤول مجموعه‌یی می‌بیند، واقعاً ضریب اطمینان خیلی بالا می‌رود. علاوه بر این‌که حالا ایشان هست، تک تک شما آقایان هم خوبید. بعضی را که ما از نزدیک یا دور می‌شناسیم؛ بعضی را هم که توفیق آشنایی زیادی نداشتیم، بالاخره اعتماد و تأیید دوستان جبران می‌کند. شماها خوبید؛ منتها یک تشکیلات اقتصادی که تا آن ذره‌ی آخرش مثل نبض می‌زند - یعنی فعال است - خوب بودن شما کافی نیست؛ باید مجموعه خوب باشد. فرضاً معاونت صنایع، معاونت کشاورزی، معاونت عمران، معاونت سیاحتی و ...، هرکدام باید آن اجزای کارشان، همه از امانت و تقوا و صداقت و بلندنظری و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا - از جمله، همین پولی که در اختیارشان است - کامل باشد. اگر هر گوشه‌اش اشکالی پیدا بشود، به مجموعه ضربه می‌زند و در خدمت مستضعفان هم قرار نمی‌گیرد. اگر کسی گفت که بنیاد را کفلر مثلاً به وضعیت چهار نفر فقیر رسیدگی می‌کند، باور نکنید؛ اصلاً چنین چیزی ممکن نیست. آن پولی که از آن طریقها به دست می‌آید و محصول شیوه‌های کثیف سرمایه‌داری موجود دنیاست، اصلاً نمی‌تواند در خدمت اهداف انسانی قرار بگیرد. اگر فرضاً به فقیری هم کمک بکنند - می‌کنند، آخر این بنیادها این‌طور چیزهایی دارند - چنانچه به عمقش بروید، می‌بینید که خراب مصرف می‌شود؛ مثل آبی است که در چاه فاضلاب می‌ریزد! لذا پول باید صحیح و نظیف باشد، تا به درد پُرکردن خلأیی که در جامعه‌ی اسلامی وجود دارد، بخورد. مسأله‌ی ما این است. در کار اقتصادی، جنبه‌ی ارزشی مسأله را در نظر داشته باشید قبل از انقلاب، قضیه این‌گونه نبود. کسانی که پولی داشتند، گوشه‌یی یا خلأیی را پُرمی‌کردند و کاری به خیر و شر جامعه نداشتند و مقصود این بود که مثلاً این فقیر سیر بشود، یا بچه‌های این مدرسه و یا آن دارالایتام لباس تنشان کنند؛ ولی الان قضیه‌ی ما فقط این نیست. قضیه‌ی ما، راه بردن یک نظام اسلامی است که هزاروچهارصد سال به مردم وعده داده است و حالا ما می‌خواهیم آن وعده‌ها را عمل بکنیم. بعضی خیال می‌کنند وعده‌ی ما، همان وعده‌هایی است که دولت به مردم می‌دهد. نه، دولت وعده بدهد یا ندهد، ما وعده داده‌ایم. ما هزاروچهارصد سال سلف فروخته‌ایم. اهل دین، به متدینان سلف فروخته‌اند. جامعه‌ی اسلامی و آن بهشت برین کجاست؟ باید این را درست کنیم. دولت یک بخش است؛ یعنی متصدی و متکفل می‌باشد. با امکاناتی که بنیاد دارد، شما هم بخش عمده‌یی را در دست دارید. اصلاً باید هدف این باشد. پس، به این نکته توجه بفرمایید که کار اقتصادی، با همان قوّت اقتصادی انجام بگیرد؛ زیرکانه، پُرتلاش، عاقلانه و تاجرانه - به معنای خوبش، یعنی حساب سود و زیان را بکنید و کم نگذارید. اما از آن طرف قضیه، جنبه‌ی ارزشی مسأله را صددرصد مورد نظر داشته باشید. یعنی در بنیاد مستضعفان، ارزش فقط این نیست که پول زیادی به دست

آیـد و طوری هم خرج بشود. نه، صـحیح بایـد به دست بیایـد؛ همان‌طور که خود شـماها معتقدیـد و قاعـدتاً در زنـدگی خصوصـی خودتان عاملیـد. هیـچ‌گونه آلودگی‌یی نبایـد در مجموعه‌ی بنیاد وجود داشـته باشـد. حالا یک وقت هم کسـی خطایی کرد، تا بنیاد اطلاع پیـدا نمود، برخورد بکنـد؛ والّا همه که فرشـته نیسـتند. هرجا تا اطلاع پیـدا شـد که فلان نقطه حالت گندیدگی دارد، برخورد وجود داشـته باشـد. معمولاً این کارهای فساد، بوی گنـدی هم دارد. یک شامه‌ی تیز می‌توانـد این را بفهمد. شـماها خوب می‌توانید این را بفهمیـد. به مجرد این‌که چنین چیزی احساس شـد، فوراً برخورد کنیـد. شـما بایـد بتوانیـد ده‌هزار روسـتا را بتدریـج آباد کنید نکته‌ی دوم این است که کارهـایی که در گزارش خود اشاره کردیـد، همه‌اش خیلی باارزش است و واقعاً نمی‌شود از حق گـذشت؛ از جمله همین سـهامدار کردن جانبـازان که آقـای زارع گفتنـد و درحال انجام است و خیلی هم خوب است که انجام بگیرد. از این بهتر چیست؟ البته بایـد به شـکل معقولی انجـام گیرد که سـهام حیف و میـل نشود، خراب و ضـایع نشود، کارخـانه ضایع نشود. باید جوانبش را در نظر بگیرید، که به نظرم می‌رسد همین‌طور که شـما می‌گویید، بهترین شـکل است. اینها کارهای بسیار مفید و لازمی است؛ منتها علاوه بر این، من یک وقت آن اوایل به شما عرض کردم که ما الان روستاهایی در این کشور داریم که واقعاً اگر بیست میلیـون تومـان خرجش بشـود، آبـاد می‌گردد. البته صـد روسـتا برای شـما خیلی کم است. من بـا پول دیگری که نسبت به این پول هیچ‌چیز نیست، صد روسـتا را در ذهنم در نظر گرفتم؛ شـما باید ده‌هزار روسـتا را در این کشور بتدریج آباد کنید. باید به این سمت بروید. واقعاً دهاتی هست که هیچ‌چیز جز یک راه، کم ندارد و کسـی هم نیست که بسازد؛ یک وقت شـما بی‌سروصدا اعلان بکنید که ما دویست و یا پانصد ده را آباد کردیم. نگویید می‌کنیم؛ بگوییـد کردیم و اسـمهایش را اعلام کنید. اگر این‌طور بشود، آن‌وقت بنیاد مستضـعفان و جانبازان خواهد شد و همان اسـمی که دارید، با مسـما خواهد بود. کار اقتصادی جسـمی است که روح آن، کار فرهنگی اسـت نکتـه‌ی سـوم هـم تکرار آن حرفهـایی است که به آقـای رفیقـدوست زدم؛ یعنی نکته‌ی فرهنگی. فرامـوش نکنیـد که مسـأله‌ی فرهنگی، مسـأله‌ی خیلی مهمی است. همه‌ی این کارها یک‌طرف، فرهنگ هم یک‌طرف. اگر ما به یک نفر کمکی بکنیم، امـا همان‌طور که به او کمک می‌کنیم، بگوییم: بگیر زهرمارت کن! آیا او با ما دوست می‌شود یا دشـمن؟ ممکن است اول بگویـد: آقا خیلی ممنون، نوکرت هم هسـتم؛ اما در دلش می‌گوید: مرده‌شوی شـکلت را ببرند، خودت زهرمار کن! یک وقت هم هست که می‌روید می‌گویید قربانت بروم، من که نتوانسـتم به تو خدمتی بکنم، شـرمنده‌ی تو هسـتم، چه کار کنم؟ ان‌شاءاللَّه خدا به هر دومان کمک کنـد. آیا او با شـما دوست می‌شود یا دشـمن؟ من نمی‌گویم شـما زبانی کار کنیـد. نه، باید عملی کار کنید. بنیاد باید عملی کار بکنـد؛ اما کار فرهنگی را این‌طوری تشبیه کنید. مثلاً فرض کنید اگر در کردسـتان، آن‌قدری که الان کار عمرانی و کار نظامی شده است، در کنار این کارها، یک‌ثلث آن، کار فرهنگی کرده بودید، نتیجه‌ی بهتری به دست می‌آمد. خیلی از شـما سپاهی هستید و این حرفهـا را می‌دانیـد. آن کـار اقتصـادی و مادّی ما، جسـمی است که روح و جان آن، کار فرهنگی است. اگر آن را غلط انجام دادیم، مثل این است که جسـمی داریم با روح بد. اگر انسانی را به وجود آوردیم و بزرگ کردیم، منتها با روح و مغز شـیطانی، چه فایده‌یی دارد؟ البته جانبازان خودشان خیلی خوبند. آنها کسانی هسـتند که زودتر از ما به میدان جنگ رفتند - یکیش خود شما - و خودشـان را و جسم و سـلامتشان را در راه اسـلام دادنـد. این است که بهتر از ما هسـتند - در این‌که شـکی نیست - اما نبایـد از این غافـل بود که در بین اینهـا کسـانی هسـتند که بتدریـج ساقط می‌شونـد. می‌دانیـد هر کسـی که شارژ نشود، بتدریـج خالی می‌گردد. ان‌شاءاللَّه که خداوند به همه‌ی ما توفیق بدهد و موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با اعضای دبیرخانه‌ی مجمع جهانی اهل‌بیت(ع)

بیانـات در دیـدار بـا اعضـای دبیرخـانه‌ی مجمـع جهـانی اهـل‌بیت(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تشـکیل مجمع جهـانی اهـل‌بیت، کـاری خوش‌عاقبت بایستی از همه‌ی برادران عزیز که در دبیرخانه‌ی موقت اجتماع کردند و این اساسنامه را تنظیم فرمودند، صمیمانه تشکر

کنم. من اساسنامه را دیدم؛ الحمدللَّه بی‌عیب و بی‌نقص و خیلی خوب بود. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه آقایان در آینده هم، تلاش و زحمات خودشان را در خدمت این هدفِ بزرگ مبذول بفرمایند و کار را پیش ببرند. همچنین از تلاش جناب آقای تسخیری که واقعاً در جریان تشکیل کنفرانس، خیلی زحمت کشیدند، و نیز از تلاش دیگر برادرانی که در جریان اداره‌ی آن کنفرانس - چه جلسات مقدماتیش، چه خودآن کنفرانس و چه دنباله‌هایش - با ایشان همکاری کردند، باید تشکر کنم. خداوند ان‌شاءاللَّه قبول کند و این را یک گام در راه پیشرفت و به سمت تعریف راه و مکتب اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) و کاری که امروز مطابق رضای آنهاست، محسوب کند. این کار، پیش خواهد رفت. همان روزها، گمان می‌کنم که نظری روی اعضای شورای عالی دادم و از برادرانی که برای آن مجموعه آمادگی داشتند، طبق پیشنهادهایی که شده بود و با توجه به نظرات مختلف، جمعی به نظرم مناسب رسیدند که مشغول کار خواهند شد. مسأله‌ی دبیرکلی و بقیه‌ی تشکیلات هم، همین‌طور است. وقتی کار شروع شد، ان‌شاءاللَّه با نقشه و ترتیب وسازماندهی قبلی و امثال اینها، پیش خواهد رفت. برای دبیرکلی هم، من بعد از فحص و دقت بلیغی که در این مسأله کردم و با بعضی از برادران صحبت نمودم، به ذهنم رسید که اگر جناب آقای تسخیری قبول بکنند و وقت بگذارند، خود ایشان برای این کار، مناسبترین کس هستند. البته افراد متعددی غیر از ایشان هم پیشنهاد شده بودند که دارای شأن و رتبه‌ی علمی و عملی و وجهه‌ی سیاسی بودند؛ منتها با ملاحظه‌ی جمیع جوانب - حضور در صحنه‌های گوناگونِ جلسات مربوط به خارج از کشور و وظایف مختلفی که این کار دارد و نیز صلاحیتهای مختلف - جناب آقای تسخیری را برای این کار، خیلی مناسب یافتم؛ بخصوص با توجه به این‌که آن کسانی که پیشنهاد شده بودند، غالباً افرادی هستند که به این قضیه نمی‌رسند و این قضیه، ضایع خواهد شد. ما باید از ایشان هم خواهش کنیم، یا به تعبیری شرط کنیم که قویتر و قاطعتر باشد و به این کار واقعاً برسند و وقت بگذارند و مقداری از کارهای متفرقه بزنند و به این کار اضافه کنند. علی‌ایّ‌حال، با این ترتیب و تفصیل، من خیال می‌کنم که این کار، کارِ خوش‌عاقبتی خواهد بود و پیش خواهد رفت؛ منتها نکته‌یی در این‌جا وجود دارد و آن، این است که وقتی کار پیش رفت و به جریان افتاد، از جمله‌ی کارهایی است که رُند است و علاقه‌مند زیاد دارد و - همان‌طور که فرمودید - تعریف کننده زیاد دارد و هر کسی که در دنیا شیعه است - لولا یک مانعی - از این کار خوشش می‌آید. پس، این کار و این سبک، از کارهای شدنی است؛ منتها حقیقتاً و واقعاً، این کاری که خواهد شد، دوگونه ممکن است بشود. آن دو گونه هم خیلی ساده است: با فایده و بی‌فایده. یعنی می‌توان برای همین کارها، مجمع داشت و جلسه درست کرد و سروصدا و هیاهو نمود و مسافرت رفت و آمد؛ اما بی‌فایده. می‌توان هم همه‌ی این کارها را انجام داد؛ اما بافایده. ما باید آن لِم کار را به دست بیاوریم، ببینیم چه کار کنیم که با فایده باشد. اگر مثل خیلی از این مراکز جهانی که به نام اسلام در کشورهای مختلف ساخته شده، به ظواهر و شؤون و کارهای براق و خوش‌ظاهر اکتفا بشود، آن کار خواهد بود؛ اما بی‌فایده است. ما باید ببینیم هدف از کاری که می‌کنیم، چیست همین الان، چه‌قدر مجمع اسلامی و مجمع دینی و امثال اینها در سرتاسر دنیا از طرف مسلمین مختلف هست که هر کدامی هم دلشان را به یک مشت کار خوش کرده‌اند و خودشان هم قبول ندارند که کارشان بی‌فایده است؛ اما دلشان را خوش کرده‌اند که مثلاً فلان پوستر را چاپ کرده‌ایم، فلان جلسه را برگزار کرده‌ایم، فلان اعلامیه را داده‌ایم؛ اما واقعاً بی‌فایده بوده و هیچ اثری نداشته است. اگر بگوییم مثلاً یک ذره شیعه را - حالا آنهایی که برای شیعه کار می‌کنند - یا مسلمانان را راقیتر و فعالتر کرده باشد، پیشتر برده باشد، اختلافشان را کمتر کرده باشد، در واقعِ ...... زندگیشان اثری گذاشته باشد، فقرشان را کم کرده باشد، واقعاً یک ذره اثر نداشته‌اند. نمی‌خواهیم آن مصداقهایی که در ذهنمان است، خیلی باز کنیم، آنها را نشان بدهیم و معرفی کنیم. می‌توانند هم بافایده باشد. ما باید اول ببینیم هدف از این کار چیست. من که این معنا را دنبال می‌کردم، اهدافی در ذهنم بود که همه‌ی اینها را، هم در سخنرانیهای عمومی، هم در جمع برادرانی که کار می‌کردند، مکرر گفته‌ام و همه‌اش هم نوشته و ثبت شده است و حالا- تکرار نمی‌کنم. در خلال صحبتهایی هم که این‌جا شد، حرفهای تازه‌یی هم درآمد. یعنی کسانی چیزهایی گفتند که اگر آدم منصفی

بنشیند فکر کند، می‌بیند این هم یک هدف است و با آنچه که ما اول گفتیم، منافاتی ندارد. ما نباید متعصبانه بگوییم نه، همان چهار کلمه حرفی که ما گفتیم، همان باید باشد و چیزی بر آن اضافه نشود. نه، در سخنرانیِ یک متفکر و آدم عالم، ناگهان می‌بینید که مطلبی درمی‌آید. اهداف خوب را تدوین کنیم اهداف خوب، گفته شده است. پس، این اهداف را تدوین کنیم. هدف، تجمع شیعه، ایجاد رابطه بین خانواده‌ی شیعی، راقی کردن فکر اینها، رونق دادن به حوزه‌های علمیه‌ی اینها، حل کردن مشکلات اینها با بقیه‌ی گروههای مسلمان در افق جهان اسلام - که همان وحدت و تقریب هم به این‌جا ربط پیدا می‌کند - و استفاده از امکانات اینهاست. بعضی تاجر بزرگ، بعضی سیاستمدار بزرگ، بعضی آدم مؤلف خوب و عالم بزرگ و از این قبیل هستند. از اینها و امکاناتشان استفاده بشود. ما این اهداف را مشخص کنیم و بنویسیم. بعد با کار عمیق و علمی و نوشتن کتاب، خودمان را - به معنای واقعی کلمه - به این اهداف نزدیک کنیم. اگر فرض کنیم حادثه‌یی پیش آمد که پنج سال دیگر، این کنفرانس از بین رفت - ممکن است دیگر - مثلاً فرض کنیم پنج سال دیگر، مسؤولان کشور به این نتیجه برسند که دیگر نمی‌خواهیم این کنفرانس باشد و تعطیلش کردیم، در ظرف این پنج سال، ذخیره‌ی قابل توجهی را به یادگار بگذارد. بعضی از تشکیلاتها هست که به مجرد خاموش شدن چراغش، اصلاً بکلی دیگر خاموش می‌شود؛ این‌طور نباشد. بعد از آن‌که کار ما تمام شد، فرض کنیم که پنج سال دیگر خواستیم اصلاً درِ این دکان را ببندیم؛ کلی محصول، کار علمی، پیشرفت علمی و آثار باارزش ارایه کرده باشیم، جاپاهای ما معلوم باشد، کتاب نوشته باشیم، در واقعیت زندگی و دنیا اثر گذاشته باشیم و ... . این کار، در این صورت بافایده خواهد بود. و البته این هم، استفاده از نیروهای خوب و عالم و به‌دردبخوری را می‌طلبد. در هرجا چنین نیروهایی بود، باید از اینها استفاده بکنیم. باید تلاش بشود که کار رها نگردد و هرکسی سراغ کار خودش نرود و این کار هم وسط بیفتد و هر گاهی یک بار هم، چندنفری دور هم جمع بشوند. نه، واقعاً برنامه‌ریزی گردد و طبق برنامه‌ریزی، کار بشود. بر اساس اهداف تدوین‌شده، برنامه‌ریزی کنیم به نظر من، اساسیترین کار این مجموعه، این است که بر اساس آن هدفها و سیاستهایی که گفته شده، برنامه ریخته بشود و معلوم گردد که ما از اول تا آخر امسال، چه کارهایی را باید بکنیم و تا کجا باید پیش برویم. بعد آخر سال بسنجیم، ببینیم شد یا نشد. برنامه‌های پنجساله و دهساله ریخته بشود. ما باید عن‌بصیرةٍ پیش برویم و البته به نظر من، روح همه‌ی این تلاشها، گسترش این انقلابی است که امروز در کشور ما، حیات جدیدی نه فقط به ما، بلکه به مسلمین داده است. این، روح همه‌ی قضایاست. ما برای چه می‌خواهیم خانواده‌ی شیعه را به هم نزدیک کنیم؟ اصلاً تقارب بر چه اساسی است؟ بر اساس لشکر بیشتری برای انقلاب درست کردن و در حقیقت تقویت انقلاب؛ والّا اگر نزدیک بشوند و از انقلاب دور گردند، این‌که ضد ارزش است. ما اگر می‌خواهیم با جاهایی که شیعه هستند، یا حتّی شیعیان بی‌اصل و نسب - مثل علویها که در خیلی جاها هستند - رابطه برقرار کنیم، برای چیست؟ برای این‌که اینها را به تفکر انقلابیِ رایج در ایران و موجود در جامعه‌ی خودمان - یعنی محور انقلاب - نزدیک کنیم. همین تفکر انقلابی و خط امام (رضوان‌اللّه‌تعالی علیه) باید جهت را تعیین بکند. یعنی هیچ این وسوسه به ذهنمان نیاید که این تشکیلات سیاسی نباشد، تا بتوانیم کاری بکنیم. من حتّی در آن صحبت مربوط به «دارالتّقریب» که آن روز آقایان این‌جا بودند، مخصوصاً تقید داشتم این معنا را بگویم که آن دارالتّقریب مصر، اصلش بر این بود که نباید سیاسی باشد و به سیاست، کاری نداشته باشد؛ همان تفکر غلطی که متأسفانه مدتی در ذهن خیلی از آخوندهای شیعه و سنی بود. جهت تقریب، باید به‌سمت حاکمیت اسلام باشد آن روز من به آقای واعظزاده گفتم، امروز هم به شما عرض می‌کنم که نمی‌گوییم حالا بیایید سیاست را در سرلوحه‌ی کار قرار بدهیم که یک عده بترسند و اصلاً نزدیک نیایند. نه، اما جهت این تقریب چه باید باشد؟ اصلاً تقریب برای چیست؟ شیعه و سنی، برای چه به هم نزدیک بشوند؟ نزدیک بشوند که لشکر امریکا را قویتر کنند؟! نه، اگر بناست آن‌طور در خدمت امریکا باشند، صد سال به هم نزدیک نشوند!! نزدیک بشوند، یعنی به سمت حاکمیت اسلام، حکومت اسلامی و در حقیقت، جمهوری اسلامی پیش بروند. این‌جا هم همین است. ما اگرچه ممکن است تصریح نکنیم، این را روی یک تابلو ننویسیم؛ اما نباید این اشتباه را بکنیم که خیال

نمایيم نبايد سياست را داخل اين تشكيلات بكنيم، تا بتواند كارى بكند! نه، سياست را داخلش بكنيد، تا فايده‌دار بشود. حتماً بايستى آن روح و زمينه و جهتش، همان سياستى باشد كه حاكم بر انقلاب و نظام جمهورى اسلامى است. منتها اگر نخواستيد همه جا اسم بياوريد، نياوريد؛ نخواستيد تصريح به اين معنا بكنيد، نكنيد؛ ببينيد چه چيزى مصلحت است. واقع قضيه، اين است. اگر فرض مى‌كرديم كه مثلاً بنا بود اين تشكيلات، دست حكومتى مثل حكومت محمّدرضا پهلوى باشد و مى‌ديديم كه آنها مى‌خواهند استفاده كنند، قطعاً جهاد ما اين بود كه آن را متلاشى بكنيم. بلاشك بايد كارى مى‌كرديم كه از بين برود. اگر امروز مى‌خواهيم اين تشكيلات باشد، براى آن است كه مى‌خواهيم در خدمت اين فكر و اين انقلاب باشد. قدمهاى بعدى را هرچه سريعتر برداريد شما آقايان، ان‌شاءاللَّه در ادامه‌ى كار بايد قدمهاى بعدى را هرچه سريعتر برداريد؛ يعنى ان‌شاءاللَّه شوراى عالى هرچه سريعتر بايد تشكيل بشود و بعد مجمع عمومى و تركيب و نسبت اعضاى آن تعيين گردد. آقايان بنشينند فكر كنند، ببينند چه‌طورى مصلحت است اين كار انجام بگيرد. تركيبها هم بايد به گونه‌يى انتخاب بشوند كه همين جهت‌گيرى انقلابى كه عرض كردم، تضمين بشود. يعنى بعد از مدتى، ناگهان چشم باز نكنيم و ببينيم كه ما از اين طرفى مى‌خواستيم برويم و الان از آن طرف مى‌رويم. نبايد بگذاريد كه خداى نكرده، بوى گرايش ضد وحدتى در اين تشكيلات بيايد. ان‌شاءاللَّه كه خداوند آقايان را توفيق بدهد و كمك كند. به‌هرحال، من اين كار را كار خيلى مهمى مى‌بينم. يعنى كارى است كه واقعاً اگر ما از خدا كمك بگيريم و پيش برويم، ان‌شاءاللَّه آثارى بر آن مترتب خواهد بود. من كه متأسفانه بايد بنشينم تماشا كنم و خودم نمى‌توانم در صحنه‌ى كار باشم؛ ديگر شما هستيد و ان‌شاءاللَّه همت و ابتكار و تلاشتان. من كه از همكارى محرومم. خيلى دلم مى‌خواست و خيلى شوق داشتم كه در اين‌گونه قضايای به اين اهميت، بالمباشره خود من باشم و كارهايى انجام بدهم و وظايفى را در كنار ديگران بپذيرم، كه متأسفانه آن توفيق حالا از ما مسلوب است. خيلى لطف فرموديد كه تشريف آورديد. والسّلام عليكم و رحمةاللَّه و بركاته

بيانات در ديدار با وزير بهداشت، درمان و آموزش پزشكى و رؤساى دانشگاههاى علوم پزشكى سراسر كشور

بيانات در ديدار با وزير بهداشت، درمان و آموزش پزشكى و رؤساى دانشگاههاى علوم پزشكى سراسر كشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم فرصتها، انصافاً فرصتهاى ارزشمندى است در ابتدا بايستى به برادران عزيز خوش‌آمد عرض بكنم و به خاطر اين اجتماع و ديدارى كه امروز ترتيب داده‌ايد، از شما تشكر كنم. شماها كه اهل علم و معرفت و جزو زبدگان فعلى كشور هستيد، وقتى جمع مى‌شويد، ديدارتان به انسان نشاط مى‌بخشد. البته در صورتى كه همه‌ى بحث، به آن جنبه‌هاى مادّى دانشگاهها كشانده نشود. نه اين‌كه گفته نشود - آن هم بايد گفته بشود، من اعتراضى ندارم - ليكن قدرى به آن روح مسأله در دانشگاهها كه شماها متكفلش هستيد، بپردازيم و ان‌شاءاللَّه به جلسه رنگ‌وبوى علم و علمجويى و دانشجويى بدهيم. ان‌شاءاللَّه موفق باشيد. مسؤوليت سنگينى برعهده گرفته‌ايد و خدا بايد به شما كمك كند و ان‌شاءاللَّه كمك هم خواهد كرد. فرصتها، انصافاً فرصتهاى ارزشمندى است. امروز در نظام جمهورى اسلامى، شما كه رئيس يك دانشگاه هستيد، مى‌توانيد از بن دندان و با اعتقاد راسخ احساس كنيد و باور نماييد كه براى مردمتان، به پيشرفت علمى كشورتان كمك مى‌كنيد. اين خصوصيت، متأسفانه جز در دوره‌هاى بسيار معدودى، در محيط علمى كشور ما وجود نداشته است. آن وقتى كه بر كل حيات سياسى و اجتماعى يك كشور، حاكميت بيگانه مسلط باشد، فكر مى‌كنيد دانش در آن كشور چه نقشى ايفا خواهد كرد؟ آن هم دانش پزشكى كه قهراً كارى به مسايل سياسى نخواهد داشت. فردى كه پزشك خواهد شد و خدمات ارايه خواهد كرد، غير از آن است كه يك نفر برود فرضاً روزنامه‌نگار بشود، كه ممكن است بگويد مى‌روم تا مبارزه كنم. اما پزشك، طبيب و دردشناس و درمان‌شناس و عطوف و حنينِ نسبت به انسانهاست. او درد انسانها را مى‌جويد، تا درمان كند. او خدمات ارايه خواهد داد. آن‌وقت در جامعه‌يى كه كل جريان سياست كشور در اختيار كانونهايى است كه به نفع ملت فكر و كار نمى‌كنند، هر دانشجويى كه درس مى‌خواند، نمى‌تواند مطمئن باشد به نفع مردم كار

خواهد کرد. نه این‌که هیچ‌کس به نفع مردم کار نمی‌کند - اشتباه نشود - خیر، کسانی با مجاهدت درمی‌آیند و به نفع مردم هم کار می‌کنند؛ اما روال کلی این نیست. روال کلی، نفی سلامت زندگی در یک جامعه است. کمبودها و کسریها، مشکلات واقعی و اساسی و ساختاری نیست بعد از همان چند صباح دوران امیرکبیر که بساط کوچکی را شروع به درست کردن نمود و با ایده و انگیزه‌ی خوبی این کار انجام گرفت، متأسفانه بعدها در محیط تحصیلات عالیه‌ی جدید کشورما، این فرصت به‌طور مستمر پیش نیامده است. آن نکته‌یی که من می‌توانم قاطع بگویم، این است. این‌که می‌گویم به‌طور مستمر پیش نیامده، به این خاطر است که گاهی رجال علمیِ مسلطِ بر کار دانش در کشور، افرادی بودند که خواستند کاری بکنند، حرکت و تلاشی هم کردند، ولی فوراً مثل یک جرقه خاموش شده و اجازه داده نشده که ادامه بدهند. امروز، این‌طور نیست. امروز ممکن است شما بودجه کم داشته باشید. بله، آقای دکتر فاضل اشاره کردند و همین‌طور است که ایشان می‌گویند. من می‌دانم کمبودها و کسریها زیاد است: دانشجو زیاد گرفتید - که مملکت احتیاج هم دارد - ولی دانشگاه نداریم؛ استاد جذب کردید و آوردید، ولی نمی‌توانید او را پشتیبانی بکنید که دلش خوش باشد که می‌آید برای شما در دانشگاههایتان درس می‌دهد؛ رتبه‌ی علمی را بالا- می‌برید، اما آزمایشگاه مناسب ندارید؛ کتاب - همان‌طور که اشاره کردند - لازم است، ولی ندارید؛ نشریه‌ی علمی روزبه‌روز لازم دارید که از مسایل علمی دنیا مطلع بشوید، ولی ندارید. همه‌اش هم به پول برمی‌گردد؛ وگرنه در این قضیه، هیچ‌چیز دیگر کم ندارید. واقعاً اگر پول داشته باشید، همه‌ی این چیزها حل خواهد شد. این کمبودها هست. اینها هم حل می‌شود و همچنان‌که ما امروز مجموعاً وضع مالی دولت را بهتر از مثلاً- دو یا سه سال قبل می‌بینیم، مطمئناً دو یا سه سال دیگر، از امروز بهتر خواهد بود. روال کار کشور این را نشان می‌دهد و بهتر هم خواهد شد و این مشکلات برطرف می‌گردد. در محیط دانش کشور، آن هم دانشی به این حساسیت که شماها دنبالش هستید - یعنی پزشکی و بعد منشعبات و توابعش - اینها مشکل واقعی و اساسی و ساختاری نیست. مشکل اساسی این است که در یک محیط دانشگاهی، ایمان به آن کار وجود نداشته باشد، مسؤولان برای کشور نسوزند، احساس درد نکنند، آقایی را بیاورند در رأس دانشگاهی یا دانشگاه تهران بگذارند و او هم به فکر شغل و موقعیت و منش سیاسی و نزدیکی به دربارِ آن روز و پُرکردن کیسه‌ی خودش باشد و چیزی که برایش در درجه‌ی اول نباشد، عبارت از محیط زیرکلید و نگین او باشد. دیدید که چه کسانی در دانشگاه تهران رئیس بودند. غالباً مسأله‌ی سیاسی بود. دانشگاههای دیگر، بخصوص دانشگاههای بزرگ و مهم، کم و بیش همین‌طور بود. اشکال اساسی و ساختاری این است که بحمداللّه امروز نیست. در گذشته، وزارتها را چه‌طوری تقسیم می‌کردند؟ چه کسانی وزیر می‌شدند؟ به چه اعتباری وزیر می‌شدند؟ چه‌قدر صلاحیتهای واقعی در نظر گرفته می‌شد؟ در انتخاب و گزینش افراد، چه‌قدر دلسوزی به حال مردم، به حال کشور، به حال آینده‌ی این ملت رعایت می‌شد؟ آنهایی که سرکار بودند، چه‌قدر برای کارشان می‌جوشیدند؟ امروز بنیان کار، بنیان مستحکم و طیب و طاهری است شما اگر امروز را با آن روز مقایسه کنید، خواهید دید که امروز بنیان کار، بنیان مستحکم و طیب و طاهر و پاکیزه‌یی است. وقتی انسان واقعاً نگاه می‌کند، می‌بیند که این آقای دکتر فاضل، حقاً یک عنصر شایسته و برجسته است. من حقیقتاً این را اعتقاد دارم و از این‌که ایشان این مسؤولیت را دارند، خوشحالم. در آزمایشهای گوناگونِ این کشور، ایشان امتحان خوبی داده‌اند. اینها خیلی مهم است. «فی تقلّب الاحوال علم جواهر الرّجال»(۱). آن روزی که با یک تلفن یک مرکز، ایشان بلند می‌شود با یک کیف به هشت کیلومتری خط تماس در جبهه‌ی جنگ می‌رود و در آن‌جا اتاق عمل راه می‌اندازد و مدتها در آن‌جا می‌ماند و مرتباً عمل می‌کند، نه منتظر یک بارک‌اللّه از کسی است، نه منتظر دانستن این و آن است، نه منتظر این است که اسمش در عِداد کسانی که برای انقلاب و جبهه خدمتی کرده‌اند، بیاید و این و آن بگویند، هیچ‌کس هم نمی‌گوید، هیچ‌کس هم نمی‌داند، هیچ‌کس هم نمی‌فهمد، اینها مهم است و خیلی ارزش دارد. کسی که قدر انقلاب را می‌داند، از انقلاب استقبال می‌کند؛ یعنی مثل یک ماهی که در آب بیاید. این، ارزش دارد. این، غیر از غریبه‌ها و بیگانه‌ها و کسانی است که از روی مصلحت، با دستگاهی کار می‌کنند. با این رتبه‌ی علمی هم که بحمداللّه ایشان

برخوردار هستند و دوست و دشمن در این جهت اختلافی ندارند و متفقند و با آن سوابق انقلابی - که واقعاً سابقه‌ی انقلابی یعنی همین - و بدون یک ذره انگیزه‌ی مادّی، خدمت خود را انجام می‌دهند. اگر واقعاً مسأله‌ی انگیزه‌ی مادّی باشد، جراح و طبیب برجسته‌یی مثل ایشان و خیلی از شماها، مثلاً چند درصدِ آن درآمدهایی که ممکن است در شغل معمولی به دست آورید، در شغل دولتی گیرتان می‌آید؟ این کجا، و آن کسانی که برای وزارت کیسه می‌دوزند و می‌روند و در کار دولتی می‌افتند، کجا؟ حالا وزارت که در آن زمانها بالاتر از این حرفها بود که بشود این‌طوری حرفش را زد. نخیر، مدیرکل جایی که بودند، دیگر یک فامیل - که بچاپند و بدزدند و ببرند و خودشان را از خاک سیاه، به عرش اعلای مادّی برسانند - تأمین شده بود. محیط دانشگاه را محیطی بکنید که حزب‌اللهی در آن رشد کند امروز این بنیان، همان بنیان صحیحی است که وجود دارد. چیزی که می‌خواهم به شما برادران عزیزی که چه در وزارتخانه با آقای دکتر فاضل هستید و چه در دانشگاهها مشغول می‌باشید، بگویم، این است: شماها باید قدر این بنیان صحیح اسلامی را بیش از همه کس بدانید. این هم از اسلام است. باید در محیط دانشگاهی خودتان، اسلام را به حد اعلی پاس بدارید. کاری کنید غریبه‌ها - آنهایی که از انقلاب و اسلام غریبه‌اند - احساس نکنند که کار زیر نگین آنهاست؛ حرف من، این است. البته با آقای دکتر فاضل مکرر خصوصی صحبت کرده‌ایم. این نکته را من به ایشان گفتم، حالا هم به همه‌ی شماها عرض می‌کنم. محیط را محیطی بکنید که حزب‌اللهی در آن محیط رشد کند. دشمنان ما در تبلیغات دنیایی، سعی می‌کنند حزب‌اللهی را چهره‌ی بدی نشان بدهند. حزب‌اللهی را عبارهٔاخرایِ یک آدم بی‌همه‌چیز و یک لات تصوّر می‌کنند! نخیر، خود این آقای دکتر فاضل، یک حزب‌اللهی است. حزب‌اللهی، یعنی این. حزب‌اللهی، یعنی آن‌که در خدمت خداست و هیچ وابستگی تشکیلاتیِ سیاسی، جز وابستگی به انقلاب و اساس انقلاب - که اراده‌ی الهی است - ندارد. اوایل هم آن لیبرالها خیلی تلاش می‌کردند این عنوان را خراب کنند. من یادم می‌آید همان وقت هم اتفاقاً یک پزشک در هیأت دولت، اول کسی بود که من دیدم با افتخار گفت: این‌قدر می‌گویند حزب‌اللهی، من خودم یک حزب‌اللهی‌ام. آن هم یک پزشک بود که در یک رتبه‌ی بالای دولتی بود. باید کوشش بکنید که جناح حزب‌اللهی کشور، دانشگاه، مدیریت، یعنی آن‌که خودش را متعلق به این انقلاب می‌داند، برای انقلاب و این ملت دل می‌سوزاند، هیچ وظیفه‌یی هم برای خودش، جز خدمتِ به این کشور و این انقلاب قایل نیست، احساس کند که در این‌جا خودی است. متأسفانه، یا به یک معنا شاید بشود گفت خوشبختانه، غریبه‌ها چهره‌ی خودشان را در طول این امتحانهای گوناگون نشان دادند. سر همین قضایای سه، چهار سال قبل از این، چند نفر کارگردانی کردند و یک مشت پزشک را تحت عنوان آن نظام پزشکی و غیره، در مقابل نظام ایستاندند. این‌که یادمان نرفته است. من که با خیلی از جزییاتش، خوب یادم است. همان وقت هم دکترهای مؤمن و حزب‌اللهی، همان وزیر حزب‌اللهیِ آن روز که از برادران خیلی خوبمان است - آقای دکتر مرندی - و امثال اینها بودند که در مقابل آن موج باطل ایستادند. البته حق با اینها بود، امکانات هم با اینها بود و خوشبختانه جامعه‌ی پزشکی هم با اینها بود؛ منتها آنها با ادعا و سخنان دهن پُرکن و این‌که ما چنین و چنان هستیم، می‌خواستند امور را قبضه کنند. عالم بودن مهم نیست؛ شرف علم را نگهداشتن مهم است ما کسانی از مدعیان علم را در این دوران انقلاب یافتیم که شرف علم را نگه نداشتند. من خیلی از کسانی را که مدعی علم بودند و شرف علم را نگه نداشتند، در طول زندگیم دیده‌ام. عالم بودن مهم نیست؛ شرف علم و عالم بودن را نگهداشتن مهم است. من در دوران اختناق، استادِ معروفِ عالی‌مقامی را می‌شناختم که روی کفش شاه آن‌وقت - محمّدرضا - افتاد! اساتید در صفی ایستاده بودند و محمّدرضا از برابر آنها عبور می‌کرد و این شخص روی پای او افتاد! از این کارها می‌کردند، اما چه کسانی؟ تیمسارها. اما یک عالم، یک دانشمند، یک محقق - که واقعاً هم این آدم محقق است. در رشته‌ی شما نیست، در رشته‌یی است که به ما بیشتر می‌خورد - فاضل، نام‌آور، نامدار، چه‌قدر تحقیقات، چه‌قدر کتاب، روی پای او افتاد! شاگردهایش ملامت کردند: استاد شما؟! آخر آن شخص که بی‌سواد است. عالِم‌جماعت کسی را قبول ندارد، سیاست برایش مسأله‌یی نیست، نگاه می‌کند ببیند چه کسی عالم است. اصلاً برای عالم، جاذبه و ارزشی بالاتر از علم نیست.

بدترین فحش در محیط اهل علم، لقب «بی‌سوادی» است. هیچ فحشی از این بالاتر نیست. در همه‌ی محیطهای علمی همین‌گونه است. آن‌وقت، آن عالم روی پای یک جاهل و قلدر افتاد! شاگردان و رفقایش ملامت کردند و این هم جوابی نداشت. گفت: هیبت سلطانی من را گرفت(!) این عبارت، همان وقتها در محیطهای دانشگاه که دوستان ما می‌رفتند و می‌آمدند، معروف شد و علما و دانشمندان آن‌وقت، به کسانی که هیبت سلطانی آنها را می‌گیرد و کسانی که جز هیبت علم چیزی آنها را نمی‌گیرد، تقسیم می‌شدند! البته همان وقت هم دانشمندانی مثل همان آدم داشتیم که حتّی با فقر می‌ساختند، برای این‌که به سمت آنها نگاه نکنند، نه این‌که روی پایشان نیفتند، یا دستشان را نبوسند، یا تواضعشان نکنند؛ نه، اصلاً خودشان را بالاتر از این می‌دانستند که به فکر آن دستگاههای جاهل و دور از معرفت بیفتند. زندگی پولی و مادّی را اصلاً کم ارزش‌تر از این می‌دانستند که خودشان را به آن آلوده کنند. کسانی که این‌طور زندگیشان را در ذلتِ در مقابل قدرتها گذراندند، حالا که نوبت جمهوری اسلامی می‌رسد، گردنکشی می‌کنند! این گردن، ارزش ندارد. این، گردن‌فرازی نیست. برافراشتن آن گردنی خوب است و افتخار دارد که نشان داده باشد گردن افراز است. کسانی که حتّی عزت علم را نگه نداشتند، حالا وقتی نوبت به یک نظام مردمی رسید که هیچ ادعایی ندارد جز این‌که از مردم و برای مردم و در خدمت مردم است و با هدایت دین عمل می‌کند و نوکر بیگانگان و امریکا و دیگران نیست، یک‌مرتبه نوبت سرفرازی و گردن‌فرازی اینها رسید و در مقابل این نظام ایستادند. باید توی سر اینها زد. این بی‌احترامی به علم است که ما اینها را در عداد علما راه و جایشان بدهیم. آن کسی که احترام نظامی را که مبتنی بر معرفت و علم است، نگه نمی‌دارد؛ احترام ملتی را که در این نظام، مندمج و مندرج است، نگه نمی‌دارد، اینها را واقعاً بشناسید. ریاست دانشگاهها باید ریاست علمی باشد من یک وقت در چند سال قبل از این حرفی زدم که بعضیها هم جنجال کردند. گفتم که ریاست دانشگاهها باید ریاست علمی باشد - الان هم اعتقادم همین است - یعنی آن کسی که در رأس دانشگاههاست، باید از لحاظ علمی هم طوری باشد که کسانی که آن‌جا هستند، این فرد را به عنوان رئیس قبول داشته باشند؛ اما علم با عمل، علم با اعتقاد. طوری نباشد که آدم بی‌اعتقادی که می‌خواهد سربه تن این نظام نباشد، اصلاً اعتقادی به اسلام ندارد، یا اسلام را مسخره می‌کند، یا حزب‌اللّهی‌ها را مسخره می‌کند، یا دانشجوی مؤمن را مسخره می‌کند، این شخص در رأس کارها بیاید. نه، دستش را بگیرید، کنار بگذارید. می‌خواهد بیاید سر کلاسهای ما درس بدهد، حرفی نداریم. هر معلمی بیاید درس بدهد، ما قبول داریم. ما از علم همه کس استفاده می‌کنیم؛ ولو کسی که ما را قبول نداشته باشد. علمش را بگوید، ما با کمال تواضع می‌نشینیم و از علم او استفاده می‌کنیم، نظام از علم او استفاده می‌کند؛ اما آن‌جایی که بناست در اداره‌ی امور دانشگاه تعیین‌کننده باشد، ابداً. اگر کسی به یک دختر چادری یا باحجاب، با نظر تحقیر نگاه می‌کند، تحقیرش کنید؛ ملاحظه نکنید. اگر کسی به جوان حزب‌اللهی که ریش دارد، با نظر تحقیر نگاه می‌کند و دورش می‌کند (حالا اگر این گزارشهایی که گاهی از گوشه و کنار به ما رسیده، راست باشد. اگر راست نیست، که هیچ) این را تحقیرش کنید. ارزش، در اطاعت از خدا و دلسوزی برای کشور است ارزش، در اطاعت از خدا و ایمان و دلسوزی برای کشور و جامعه است. ارزش، در شیک‌وپیک بودن و آن وضعیت نیست. کسی که از لذات شهوانی و خوردوخوراکش نگذشته و اصلاً به تکلیف سنگین نگاه نکرده، چه حق دارد که بگوید من در این نظام کاره‌یی هستم؟ علمش هم در خدمت شکم و زندگی شخصی خودش است. علمش هم برای خاطر مردم نیست. علمش هم ارزش ندارد. آن‌که با جهت‌گیری انقلابی در وزارتخانه و محیط دانشگاه شما حرکت نمی‌کند، علمش هم ارزش ندارد. بله، اگر بیاید علمش را در کلاس به دانشجویان ما بگوید و دانشجویان ما از او استفاده کنند، حرفی نداریم؛ به شرطی که بگوید. من شنیده‌ام بعضیها حتّی از علمشان هم دریغ می‌کنند! من نمی‌دانم، حالا این به عهده‌ی شماهاست که ببینید واقعاً همین‌طور است یا نه. یعنی سرکلاس، چیزی هم یاد نمی‌دهند و یا دانشجو را پرورش نمی‌دهند. چنین شخصی اصلاً هیچ به درد نمی‌خورد؛ اما آن کسی که حاضر است علمش را ارایه بدهد، بروند علمش را بگیرند؛ حرفی نیست. سرکلاس درس بدهد؛ لیکن تا مادامی که اعتقادی به این نظام و این جریان و این حرکت اسلامی و این انقلاب

نداشته باشد، نبایست به او خیلی میدان بدهیم. اگر آن استاد، یا آن مسؤولی که با این معیارها تطبیق می‌کند، می‌گذارید، این را باید دیگر همه احترامش کنند و واقعاً روی چشم بگذارند. دانشجو هم باید او را احترام کند. علم و دین، چندین قرن با هم توأم بودند بعد از فوت مرحوم آیةاللَّه بروجردی(رضوان‌اللَّه‌علیه) که همه جا تا سطح کشور به هم خورد و چند هزار طلبه‌ی قم زارزار گریه می‌کردند، مسأله‌ی استادیِ در حوزه‌ها و استادیِ در دانشگاهها، در محیطهای دانشگاهی مطرح شد. من آن‌وقت به مناسبت همین قضیه، یک سخنرانی از مرحوم «جلال همایی» که در همین دارالفنون در خیابان ناصرخسرو ایراد کرد، شنیدم. دوستانی داشتیم که در آن‌جا از این حرفها زیاد می‌گفتند. ما در آن‌وقت، طلبه‌ی خیلی جوانی بودیم و همان محیط روحانی را دیده بودیم و درست نمی‌دانستیم که تفاوت این محیطهای روحانی،علمی ما و دیگران چگونه است. من در آن وقتها از آن حرفها خیلی نکات فهمیدم. یکی از حرفهایی که در آن وقتها گفته می‌شد، این بود که علم و دین چندین قرن با هم توأم بودند؛ یعنی علما غالباً کسانی بودند که اهل دین بودند و علم دین و علم غیر علوم دینی، با هم مخلوط بود و دست یکدسته از افراد بود. محمّدبن‌زکریای رازی یا ابن سینا، یک فقیه هم بودند، ضمن این‌که مثلاً یک دانشمند بزرگ هم بودند. دیگران هم همین‌طور. در آداب المتعلمین - یعنی آداب احترام شاگرد به استاد - کتابها نوشته شد. شهید ثانی، کتابی تحت عنوان «منیةالمرید فی اداب المفید والمستفید» دارد؛ یعنی استاد و مستفید (شاگرد) آدابشان در مقابل هم چیست. شاگرد بایستی مثل نوکرِ استاد باشد. واقعاً هم ماها در حوزه‌های علمیه همین‌گونه بودیم. حقیقتاً اگر استادی اجازه می‌داد که شاگرد دنبال سرش تا خانه او را بدرقه کند، این شاگرد خوشحال بود. اصلاً شاگرد، استاد را انتخاب می‌کند. حوزه، برای انتخاب استاد، اجباری نیست. هنوز هم همین‌طور است. طلبه، این درس و آن درس می‌رود و بالاخره یکی را انتخاب می‌کند. بعد سر درس اشکال می‌کند و هیچ حرفی را از استاد تعبدی قبول نمی‌کند. الان هم همین‌طور است. الان هم هرکس باشد، فرقی نمی‌کند. من وقتی در این‌جا درس می‌دهم، طلبه‌ها می‌آیند اشکال می‌کنند و تا وقتی که باور و قبول نکنند، ساکت هم نمی‌شوند. اگر هم ساکت بشوند، می‌گویند اشتباه کردیم. یعنی در محیطهای علمی ما، نسبت به حرف استاد هیچ تعبدی نیست و شاگرد این‌طور با استاد جری برخورد می‌کند. اما همین شاگرد با آن استادی که این‌گونه جری برخورد می‌کند، مثل نوکر اوست. حالا البته به آن شدت سابق نیست. تا زمانهای ما واقعاً بود، ولی هنوز هم با محیط دانشگاه خیلی فرق دارد. یعنی شاگردی رد بشود و به استادش احترام نکند، اصلاً چنین چیزی معقول نیست؛ چه رسد به این‌که به استادش اهانت کند. اگر اهانت کند، می‌گویند چرا اهانت می‌کنی، به درسش نیا، چه اجباری داری؟ غرضم حرف آن آقاست که می‌گفت: چندین قرن - مثلاً دوازده یا سیزده قرن - علم و دین همراه بود. شاگرد در تاریکی باید جلوتر از استاد برود که اگر چاله‌یی هست، او بیفتد، استادش نیفتد. باید مثل نوکرِ استادش باشد. آن روز می‌گفتند که پنجاه سال است علم و دین از هم جدا شده است. ...(۲) احترام به اساتید، یکی از بزرگترین مظاهر دانشگاه اسلامی اگر دانشگاه ما دانشگاه اسلامی است، یکی از بزرگترین مظاهرش بایستی احترام بیش از حد معمول دنیا به اساتید باشد؛ مخصوصاً از طرف شاگردان. شاگرد باید به استاد، بی‌قید و شرط احترام کند. اگر آن استاد بد هم است، باید او را احترام کنند. فرض کنید استاد کافری را آوردند و در یک کلاس پُرحزب‌اللهی گذاشتند. آیا این حزب‌اللهی‌ها باید به این کافر احترام کنند، یا باید اهانت نمایند؟ نخیر، باید احترامش کنند، از او تجلیل نمایند، او را بر خودشان مقدّم بدارند؛ چون استاد آنهاست، هیچ دلیل دیگر نمی‌خواهد. این درحالی است که گفتیم این شخص اصلاً معتقد به اعتقاد اینها نیست؛ چه رسد که استادی مؤمن و مسلمان باشد. به‌هرحال، احترام استاد در محیط دانشجویی و دانشگاهی بایستی خیلی محفوظ باشد. این مشکلاتی هم که ذکر شد، باید برطرف بشود. من که معتقدم برطرف خواهد شد. حالا اگر شما خیلی هم این را قبول نداشته باشید و به این قضیه خوش‌بین هم نباشید، حرفی نداریم، می‌گوییم باید تلاش کنید، تا ان‌شاءاللَّه برطرف بشود. ما هم حاضریم که تلاش کنیم، شما هم ان‌شاءاللَّه همکاری می‌کنید. نظرات کارشناسیتان را بفرمایید، ما هم به مسؤولان و غیرمسؤولان - یعنی دولتی و غیردولتی - هر وقت لازم باشد، سفارش می‌کنیم، تا ان‌شاءاللَّه هر کاری که باید بشود، انجام بگیرد. البته صرفه‌جویی

هم یکی از مهمترین کارهـاست. هرچه ممکن بشود، در غیر کارهـای لازم صـرفه‌جویی خوب است، تا در وقتی که امکانات و پول کم است، ان‌شاءاللّه به کارهای اساسـی و واجب بیشتر کمک بشود. خداونـد ان‌شاءاللّه شـماها را حفظ کند. آقای دکتر فاضل، وزیر محترم و برادر عزیزمـان را خداونـد محفوظ بـدارد و کمـک کنـد، تـا ان‌شـاءاللّه بتوانیـد این بار سـنگین را به بهترین وجهی به منزل برسانید.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۲۱۷ ۲) ۳) ۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با گروهی از آزادگان، جمعی از خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان، مسؤولان اجرایی و نما

سخنرانی در دیـدار بـا گروهی از آزادگـان، جمعی از خانواده‌هـای معظم شـهدا و جانبـازان، مسؤولان اجرایی و نماینـدگان مجلس شـورای اسـلامی و ائمـه‌ی جمعه‌ی اسـتانهای کرمانشـاه، یزد و چهارمحـال و بختیـاری، و گروهی از مردم شـهرهای گرگـان، گنبـد، محلات، کتوند، شوشتر، سپیدان، تهران، شیراز و جهرم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هر ساعتی که شما گذراندید، پیش خدا محفوظ است در ابتـدا لازم است به برادران عزیزی که از شـهرهای مختلف تشـریف آورده‌انـد، مخصوصـاً آزادگان عزیز که قـدمشان برای ملت ایران مبـارک است و ان‌شـاءاللّه مبـارک خواهـد بود، و همچنین خانواده‌هـای معظم شـهدا و جانبـازان عزیز، خیرمقـدم عرض کنم و تشـکر نمـایم. عطر جهاد و شـهادت، در این فضا پراکنـده است. آزادگان، کسانی هسـتند که افتخار سالهای پُربرکت و پُراجر دوران زنـدگی جوانی خودشان را همراه دارنـد و یاد روزها و ساعتها و لحظه‌های دشوار و پُرخاطره‌یی را برای ما زنـده می‌کنند. هر ساعتی که شـما گذراندید، پیش خدا محفوظ است. آن شـبهای طولانی و پُررنج، آن روزهای پُرهراس و دشوار، آن سـختیها و فشارها، آن مرعوبیتها، آن گرسـنگی و سـرما و گرما، آن دوری و غربت و جفا کشیدنِ از نااهلان و ایستادگی در مقابل خواست دشمنان خدا و همه‌ی این ساعتهـا و لحظه‌هـا و رنجهـا، در دیوان الهی محفوظ است. خیـال نکنیـد که اینهـا از بین رفت. همه‌ی اینها، مثل یک نوار صوت و تصویر مانـده است. یـک لحظه‌ی از این لحظات، از بین نرفته و پیش خـدا موجود است. شـما جانبازان عزیز هم همین‌طور؛ شبهای سـختیتان، رنج میدان جنگتان، سـختی بیمارسـتان و بسترتان، دردهایتان، رنجهای ناشـناخته‌تان. و شـما خانواده‌های شـهیدان، صبرتان، داغ سوزنده و درعین‌حال شـیرینتان، فراق عزیزانتان، فقدان میوه‌ی دلتان، چون برای خداست، همه و همه محفوظ است. در کارهایمان، نیت خیر و قصد خالص داشـته باشـیم در نظام و حیات طیبه‌ی اسلامی، هر حرکتی که مؤمن انجام می‌دهد، باید با همین فکر باشد که این حرکت و این گفتار، پیش خدا محفوظ است و به سراغ ما خواهد آمد. هیچ‌کدام از این گفته‌ها و کرده‌ها و حرفها و سـکوتها و حرکتهـا و سـکونها و رفتن و نرفتنهـا و فـداکاری کردن و فـداکاری نکردنهـا و هوای نفس را زیر پـا گذاشـتن و زیر پا نگذاشـتنها، فانی و زایل نشده، بلکه همه موجود است. روز قیامت، وقتی این صفحه‌ی اعمال را باز می‌کنند و انسان نوار را در مقابل خود می‌بیند و مشاهده می‌کند که همه چیز در او هست، آن‌وقت کسـی که در دنیا این حقیقت را نفهمیده، به آن ایمان نیاورده و از آن غفلت ورزیـده است، تعجب می‌کنـد و می‌گویـد: «مـا لهـذا الکتاب لایغادر صـغیرة و لا کبیرة الّا احصـیها»(۱). عجب پرونده‌یی است! عجب نوار زنـده‌یی است! کوچک و بزرگی را فرو نگذاشـته، مگر این‌که آن را احصا کرده است. ما بایـد در تمام حرکات و اعمال خود، این حقیقت و این درس بزرگ اسـلام و درس بزرگ معلم عزیز ما در این دوران - یعنی امام بزرگوار که خود عامل به اسـلام بود و اسـلام فقـط در زبـان و حنجره‌ی او نبود، بلکه از اعمـاق وجود او می‌تراویـد - در یادمان باشـد که در کارهایمان، نیت خیر، نیت الهی و قصـد خالص داشـته باشـیم. اگر خود او این نیت خالص را نمی‌داشت، انقلاب به این‌جا نمی‌رسـید. و اگر این امت مسـلمان و مؤمن و خداجوی و امام‌دوست و مرید آن رهبر عظیم‌الشأن و عالی‌مقام و شایسـته، در کارهایشان قصد خدا نمی‌داشتند و نیتهـای دنیاطلبـانه و هواهـای نفسـانی و اغراض فردی و گروهی و غیره، بر اعمـال و رفتارشـان حـاکم می‌بـود، این انقلاب به این‌جا

نمی‌رسید. آنچه انقلاب را به این‌جا رساند، همان ایمانهای پاک و خالص و نیتهای صادق و روحهای سرشار از اخلاص و صفا بود. از حالا ـ به بعد هم همین‌طور است. ما خیلی پیش رفتیم، اما هنوز کارهای زیادی در مقابلمان است ما از روز اول انقلاب تا حالا، مراحل بسیاری از این راه دشوار را پیموده‌ایم. اگر کسی انکار کند، یا چشم ندارد و یا وجدان. اگر کسی تصور کند که انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، در اهداف خود توفیق پیدا نکرده، یا از لحاظ آگاهی کور است، یا از لحاظ قلب و وجدان و انصاف. ما خیلی پیش رفتیم. امروز در زیر این آسمان، هیچ دولت و ملتی را شما نمی‌توانید پیدا کنید که از لحاظ ارزش بخشیدن به ارزشهای انسانی - آن چیزی که برای انسانها در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد - یعنی آزادگی، سربلندی، استقلال، اسیر نبودن، ذلیل نبودن، توسری‌خورِ قدرتها و دولتها نبودن، به اشاره‌ی این و آن حرکت نکردن، طبق مصلحت و اراده‌ی خود راه رفتن، احساس مسؤولیت داشتن و حرکت و آگاهی و قدرت داشتن آحاد آن، مثل ملت و دولت ایران و جمهوری اسلامی باشد. این، یک چشمه از پیروزیهای جمهوری اسلامی است و البته باز هم پیروزیهای زیادی وجود دارد. آن‌قدری که در ده، دوازده سال گذشته در این کشور، خدمت به محرومان و قشرهای مظلوم انجام گرفته، به روستاها، به روستاییها، به بخشهای دوردست کشور، به کارهای بی‌زرق و برق اما پُرفایده، با وجود جنگ، با وجود محاصره‌ی اقتصادی، چند برابر آن حجم و تعدادی است که در طول سالهای متمادیِ حکومتِ گذشتگان انجام گرفته است. ما خیلی پیش رفتیم؛ اما بدانید که هنوز کارهای زیادی در پیش داریم و مسایل زیادی پیش رویمان است. این ملت، برای به دست آوردن پیروزیهای بعدی، باید همان عواملی را که تا این‌جا او را پیروز کرده و پیش آورده، با کمال قدرت حفظ کند. هنوز ما خیلی کار داریم. از بیت‌المقدس و فلسطین مظلوم نمی‌توانیم غافل بشویم یک مطلب را امروز در نظر گرفته‌ام که به شما عرض کنم. این مطلب، جزو مسایل ملت و نظام جمهوری اسلامی است و آن، مسأله‌ی بیت‌المقدس شریف و ملت مظلوم فلسطین است. مگر ما می‌توانیم از این مسأله غافل بشویم، یا آن را به دست فراموشی بسپاریم؟ خصوصیت نظام اسلامی همین است که تصمیم‌گیری آن، بر اساس عقیده و تکلیف الهی است. هیچ‌کدام از فقهای اسلام، تردید و اختلافی ندارند که آن وقتی که دشمن بر سرزمین مسلمانان مسلط شد و کیان اسلامی را در کشوری تهدید کرد، وظیفه‌ی همه‌ی آحاد مسلمین است که در یک جهاد بزرگ و همه‌گیر، با آن دشمن مبارزه کنند، او را از آن سرزمین اسلامی اخراج کنند و مجازات و تنبیه نمایند. آیا صهیونیسم خبیثِ خطرناکِ جنایتکار و دشمن اسلام و مسلمین، متجاوز است یا نیست؟ آیا سرزمین فلسطین، خانه و قبله‌ی مسلمین است یا نیست؟ امروز، چهل‌واندی سال است که خبیثترین دشمنان اسلام و انسانیت - یعنی همین صهیونیستهای غدار و مکار - بر بخشی از وجود ما، بر بخشی از خانه و سرزمین ما تسلط پیدا کرده‌اند. وظیفه‌ی ما چیست؟ وظیفه‌ی مسلمانان چیست؟ وظیفه‌ی ملتهای دیگر اسلامی در قبال فلسطین چیست؟ آیا وظیفه سکوت است؟! اُف برآن سران کشورهای وابسته و خائن که برای خاطر دو روز بیشتر حکومت کردن و جلب محبت امریکا و قدرتهای بزرگ، از وظیفه‌یی با این عظمت، صرف نظر می‌کنند. ملت اسلام باید بیدار باشد و این وظیفه را فراموش نکند. ملتها باید سر بلند کنند و بیدار شوند دشمن خدا، از غفلت مسلمین سوء استفاده کرد؛ والّا چندصدهزار صهیونیست در اول کار، بعد هم تا امروز یکی، دو میلیون با همه‌ی آن حواشی‌یی که از اطراف دنیا فراهم کردند، مگر چه‌قدر قدرت دارند؟ اگر سران کشورهای اسلامی بهوش بودند، اگر ملتهای اسلامی بیدار بودند، مگر کمکهای امریکا در آن صورت می‌توانست اسرائیل را نجات بدهد؟ ابداً. مسلمانان غافل می‌مانند که دشمن می‌تواند اظهار وجود بکند. دشمن چندان قوی نیست؛ ما از قوّت خودمان غافلیم. شما نگاه کنید، به مجرد این‌که در این منطقه، برای افکار عمومی، یک سرگرمی درست شد - حمله‌ی عراق به کویت و لشکرکشی امریکا و دیگران به منطقه‌ی خلیج فارس(۲)- و در این‌جاها دری به تخته خورد، فوراً آن مار هفت سر و خطرناک و سرطان پلید، پنجه‌های خودش را باز کرده و با مسلمانانی که خانه‌ی آنها به وسیله‌ی صهیونیستها غصب شده، این‌طور معامله می‌کند. چرا دنیا عکس‌العمل نشان نمی‌دهد؟ چرا ملتهای اسلامی در مقابل این‌همه فاجعه و جنایت، سکوت می‌کنند؟ مگر اسرائیل و دشمن صهیونیستی، به کجا متکی است؟ مگر امریکا چه‌قدر قوّت و

قـدرت دارد که مسؤولان و سیاسـتمداران کشورهای اسـلامی، باید این‌قدر مرعوب باشـند؟! ملتها باید سـر بلند کنند و بیدار بشوند. می‌بیننـد که امروز محافل به اصـطلاح حقوق بشـر و خیرخواه و انسانـدوست - به حسب تیتر و عنوان و تابلو - هیـچ غلطی نکردند و همه‌ی ادعاهایشان دروغ از آب درآمد. این را نمی‌بینند؟ صهیونیستها جز زبان زور، هیچ‌چیز نمی‌فهمند یک دولت غاصب و غدار و زورگو، یـک عـده انسانهـای بی‌دفـاع و جوانـان و نوجوانـان و کودکـان خردسال را داخل خانه‌هایشان و در خیابانهایی که متعلق به آنهاست، به خاك و خون می‌کشـد؛ ولی از دنیا هیچ صدایی در نمی‌آید. آن‌وقت یک جوان فلسـطینی، وقتی که عکس‌العمل نشان می‌دهـد و دو، سه نفر را به درك واصـل می‌کنـد، یکی از این طرف دنیـا، یکی از آن طرف دنیـا، سـربلند می‌کننـد و اظهار تأسـف می‌کنند! چه تأسّفی؟! خیلی خوب کرد، دستش درد نکند. آن ملتی که نتواند از حق خودش دفاع کند، باید توسری بخورد. آن روز اول، فلسـطینیها خواب و غفلت نشان دادند، دشـمن این‌گونه بر آنها مسلط شد. امروز فلسطین بیدار شده است. مسلمانان در فلسطین بیدار شده‌اند. این صهیونیسـتها، جز زبان زور، هیچ‌چیز نمی‌فهمند. چهل سال است که هرچه سازمان ملل نسبت به مسأله‌ی فلسطین، علیه صهیونیسـتها قطعنامه صادر کرده است، اینها رد کرده‌انـد. اینها لوس شده‌اند! سـکوت و اغماض را هم که از قدرتهای بزرگ و از ملتها و دولتها دیدنـد، جری شدنـد. آنها از قطعنامه نمی‌ترسـند. مگر اسـرائیل را با قطعنامه می‌شود عقب نشانـد؟ اسـرائیل با زور و سلاح و مشت، عقب خواهد نشسـت. من بعید نمی‌دانم که اگر همین فشار داخلی از طرف جوانان فلسـطینی، علیه دولت صهیونیست نبود، این سـردمداران خبیث صـهیونیست، از این جنجال دنیا در خلیج فارس استفاده می‌کردند و تا حالا نصف لبنان را گرفته بودند. اول هم شـروع کردند، منتها فشار داخلی - همین حمله‌ی دست خالی و مظلومانه‌ی این جوانان مؤمن و شـجاع - آنها را سـر جایشان نگهداشت. یک روی دیگر قضـیه، همین مسأله است؛ یعنی عصبانیت صهیونیستها به خاطر اوج حرکت اسلامی در داخل سرزمینهای اشـغالی. مسـلمانان بایـد نسبت به قضـیه‌ی فلسـطین احسـاس مسؤولیت کننـد این، وظیفه‌ی مـاست. این، وظیفه‌ی همه‌ی کشورهـای اسـلامی است. مسـأله‌ی فلسـطین، فقـط متعلق به عربهـا و همسایه‌های فلسـطین نیست؛ تمام مسـلمین عالم در هرجای دنیا که هسـتند، نسـبت به قضـیه‌ی فلسـطین بایـد احسـاس مسؤولیت کننـد. کسـانی که در داخل و یا از خارج، واقعاً با حکومت غاصب صـهیونیستی می‌جنگنـد - نه مدعیان آزادیخواهی که دسـتشان در دست امریکا و دشـمنان اسـلام است - باید از طرف ملت و دولت ما و ملتها و دولتهـای مسـلمان دیگر، بـا پول و سـلاح و تبلیغـات کمـک بشونـد. هرطوری که امروز ممکن است، بایـد کمـک بشونـد. مـا چون خودمـان بـا فلسـطین همسـایه نیستیم، تـا مبـارزه‌ی رویـارویی بـا اشـغالگران بکنیم، و دیگرانی که یـا همسایه نیسـتند، یا به هر دلیلی تواناییش را ندارنـد، باید مبارزان را تجهیز کنند. این، یک وظیفه‌ی شـرعی و حتمی برای همه‌ی مسـلمانان است. تا این وظیفه انجام نگیرد، مسأله‌ی فلسـطین حل نخواهد شد. و اگر انجام بگیرد، قطعاً صهیونیسـتهاو پشتیبانانشان شکست خواهند خورد. مجلس شورای اسـلامی، سـنگری در مقابـل دشـمنان مطلب خیلی مختصـری هم راجع به مسایل داخلی عرض بکنم و آن، این است که دو جناح از نماینـدگان مجلس شورای اسـلامی، در طول این یکی، دو هفته، دو نامه به من نوشـتند که البته یکی از آن دو رسید و دیگری را هم ما از رسانه‌ها شنیدیم.(۳) به‌هرحال، آنها نامه را تنظیم کردند و از ما جواب خواستند. من در وقت خودش - حالا نه - جواب خواهم داد و در هنگـام خـودش، راجـع بـه برخی از مسایـل لازم، آن وقـتی که احسـاس کنـم بایـد برای ملت عزیزمـان، مطـالب روشـنتر و مشـروحتر بیـان بشود، مطـالبی خواهم گفت. حالاـ فقط یک جمله عرض می‌کنم و آن، این است که مجلس شورای اسـلامی، جایی است که امید ملت ما به آن نقطه است. این مجلس برای ملت سـنگر است؛ اما سنگری در مقابل دشمنان، در مقابل امریکا، در مقابل ضـد انقلاب. آن کسـی که مردم او را به این سـنگر می‌فرسـتند، می‌فرسـتند تا در این سـنگر، از انقلاب دفاع کنـد. در این چند وقتِ گذشـته، بعضـی حرفها از بعضی از نماینـدگان مجلس شنیده شد که حرف خودیها نبود؛ حرف غریبه‌ها بود! ما شبیه آن حرفها را در این چنـد سـاله، جز از رادیوی اسـرائیل و رادیوی امریکـا و رادیوی منـافق نشـنیده بودیم و در مجلس، کسـی از این حرفها نزده بود! نرونـد بگوینـد ما در مجلس آزاد نیستیم. خیر، نماینـده در مجلس آزاد است. کسـی نباید بیاید آزادی را به ماها، یا به این مسؤولان

امروز کشور یاد بدهد که عمرشان را برای آزادی به مجاهدت گذراندند. آزادی، حق نماینده و حق ملت است؛ اما آزادی در چه؟ آزادی در این‌که علیه ملت و برعکس خواسته‌ی ملت در آن‌جا بایستند و مثل سخنگوی رادیو اسرائیل حرف بزنند؟! نه، این آزادی نیست. در جامعه‌ی اسلامی، این آزادی برای هیچ‌کس نیست. انقلاب این مردم، عزیزتر و قیمتی‌تر از آن است که این ملت بخواهند اجازه بدهند که یک نفر به خاطر یک غرض شخصی، یا یک غرض گروهی و باندی، در سنگری بایستد که جای دفاع از انقلاب است، و علیه انقلاب و علیه مردم و به زیان نظام جمهوری اسلامی، همه چیز را زیر سؤال ببرد و برای رادیوها خوراک درست کند و بلکه حرفی بزند که رادیوهای دیگر، حول‌وحوش آن حرف، هیچ تفسیری لازم نداشته باشند! این ملت، قطعاً چنین چیزی را اجازه نخواهد داد. نماینده‌گان ما در بین نماینده‌گان مجالس ملی دنیا نمونه‌اند من به هر دو جناح - حالا خودشان دو جناح می‌گویند، من که بین نماینده‌گان مؤمن و مخلص و انقلابی، خیلی دوئیتی نمی‌بینم - عرض می‌کنم، طوری عمل کنید که یک وقت نشود نگاه کنید ببینید، شما از یک راه می‌روید و ملت از راه دیگری برای خودش می‌رود و موکلینتان پشت سر شما نیستند. اگر مجلس شورای اسلامی، جایی برای این شد که بعضیها با هم تسویه حساب کنند، یواش‌یواش همین‌طور خواهد شد. حق نماینده‌گان علاقه‌مند به وظیفه و کارشان هم، ضایع خواهد شد. البته امروز اکثر کسانی که در این مجلس محترم مشغول خدمت هستند، قطعاً احساس وظیفه می‌کنند؛ در این شکی نیست. نماینده‌گان ما، در بین نماینده‌گان مجالس ملی دنیا نمونه‌اند. بدانید هیچ جا، نه در کشورهای غربی و نه در کشورهای شرقی - که همه‌اش دیگر حالاـ مثل هم است - نه در کشورهای اسلامی و نه غیر اسلامی، نماینده‌گان مجلسها، به صفا و پاکی و مردمی بودن و مسؤولیت‌شناسی و خلوص نماینده‌گان ما در این مجلس عظیم‌الشّأن شورای اسلامی نیستند. هیچ‌کس مثل اینها نیست. اینها خیلی خوب هستند، منتها باید خودشان این را پیش از دیگران حفظ کنند. نکند چهار نفر آدم جاهل، عصبانی و بی‌توجه به مسؤولیت، حرکتی بکنند و مجموعه‌ی پاک و مطهری را زیر سؤال ببرند. البته مردم باید احترام مجلس شورای اسلامی را حفظ کنند. این تذکر من، تذکری است که وظیفه دارم آن را بگویم. این، موجب نشود که حالا خدای نکرده از طرف کسی، نسبت به مجلس شورای اسلامی بی‌احترامی‌یی رخ بدهد. مجلس، والاترین و رفیع‌ترین بخش از مجموعه‌ی قانونی این نظام است و جایگاه ملت می‌باشد. باید مجلس را با همین احترام و عظمت حفظ کنند و هیچ‌کس، نه در داخل مجلس و نه خارج از آن، کاری که موجب تضعیف مجلس بشود، نباید انجام بدهد. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شماها را توفیق بدهد و همه‌ی ما را به آنچه که مرضات او در آن است، هدایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------ -- ۱) کهف: ۴۹ ۲) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۷ . ۳) V دو نامه، مربوط به واکنش بعضی از نمایندگان نسبت به انتخابات دومین دوره‌ی مجلس خبرگان بوده است.

سخنرانی در دیدار با روحانیون و طلاب آزاده

سخنرانی در دیدار با روحانیون و طلاب آزاده بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حضور طلاب در جنگ و تحمل اسارت، پدیده‌یی بی‌سابقه جلسه‌ی بسیار جالب و شیرین و تاریخی‌یی است. اگر آن کسانی که بیش از هفتاد، هشتاد سال با پول بی‌حساب، مبارزه‌ی همه‌جانبه‌یی را با روحانیت شیعه شروع کردند، می‌دانستند یا حدس می‌زدند که در میان روحانیت، علی‌رغم خواست آنها، عناصری پیدا خواهند شد که علم را با عمل، آن‌هم عملی به این دشواری، همراه خواهند کرد، قطعاً در برنامه‌های ناموفق خودشان، تجدیدنظر اساسی به عمل می‌آوردند. جمعی طلاب جوان، از حوزه‌های علمیه به میدان نبرد بروند و پس از آزمایش دوران سخت جنگ، آزمایش اسارت را هم باموفقیت از سر بگذرانند و با عشق و امید به روحانیت، به خاستگاه رفیع‌المنزله‌ی خودشان برگردند، این حادثه‌ی بسیار عجیب و تاریخی و عظیمی است و من عرض کنم که در طول عمر بابرکت رشته‌ی علمیِ فقهیِ تشیع و دانش دین و علمای دین - که نزدیک به هزار سال یا شاید بیشتر، از آن می‌گذرد - چنین پدیده‌یی بی‌سابقه است؛ به همین خاطر است

که من این را به فال نیک می‌گیرم. این اجتماع را اجتماع بسیار مهمی می‌شمارم و امیدوارم که دنیای اسلام و ملت مسلمان در آینده، برکات این تجمع شما را با همه‌ی وجودشان احساس کنند. اسلام و قرآن و احکام آسمانی، عامل نجات بشر نکته‌ی اصلی‌یی که من می‌خواهم عرض کنم، این است که آن عاملی که می‌تواند بشر را نجات بدهد، آن دست قدرتمند و معجزه‌گر، جز اسلام ناب و قرآن کریم و احکام مقدس آسمانی نیست. بشر حقیقتاً در سختی و بدبختی است. اکثریت انسانها مورد ظلمند. بخش اعظم طیبات روی زمین، به انسانهای خبیث اختصاص پیدا می‌کند. عدل در دنیا نیست. علاوه بر این‌که عدل نیست، شعور به فقدان عدل هم نیست و مهمتر این‌که نجاتبخش را هم - که اسلام و قرآن و احکام الهی است - کسی در دنیا درست نمی‌شناسد. با استنباط از بینش قرآنی، بر حسب تکلیف و تحلیل تاریخی، اسلام باید ملتها را نجات بدهد. اگر روزی این حرفها، گنده‌گویی و مبالغه و دور از ذهن به نظر می‌رسید، امروز دیگر با پیروزی انقلاب اسلامی و با بیداری مسلمین در همه جا و با آشکار شدن ضعف ذاتی استکبار و قدرتهای جهانی، این حرف، حرف شگفت‌آوری نیست. ممکن است که طول بکشد، اما خواهد شد و ملتهای مسلمان و جوامع اسلامی، زودتر از همه نجات خواهند یافت. پایگاه این حرکت آزادیبخش و نجاتبخش جهانی هم، همین قبۀالاسلام و مرکز حرکت الهی انقلاب اسلامی - یعنی ایران - است؛ لیکن بدون کمربستگان روحانی، این کار ممکن نیست. اگر کسی خیال کند که به غیر از جامعه‌ی علمی روحانیت و جامعه‌ی علمی تشیع، کسی خواهد توانست قرآن و اسلام را عَلَم کند و تبیین و تفهیم نماید و در دلها ایمان و اعتقاد به وجود آورد، یا همین انقلابِ به‌ثمررسیده را در این‌جا حفظ کند، اشتباه کرده است. این تصور، غلط است. روحانیت به عنوان خادم، نه به عنوان صاحب، لازم است. ما چه کسی هستیم که صاحب این معارف باشیم. ما می‌توانیم برای جوامع بشری، خادم و حامل فقه و واسطۀالعقد ذهن و واقعیت باشیم. کدام روحانیت؟ این، آن نکته‌ی اصلی است. هرچه قشر روحانی، مقاومتر، فداکارتر، مبارزتر، تن‌به‌سختی‌بده‌تر و آماده‌تر باشد، این کار عملیتر است. شما آقایان که در دوره‌ی انقلاب - چه در دوره‌ی پیروزی انقلاب و چه در دوران پانزده سال مبارزات دشوار پیش از پیروزی - در صحنه بودید، دیدید که روحانیِ مقاومِ مبارزِ آگاهِ آگاهیبخش، برای این حرکت، نورافکن و مشعلی بود؛ و روحانیِ بی‌اعتنای به این مسایل، یا نومید، یا ناآگاه، یا خدای نکرده دلبسته‌ی به زخارف دنیا، یا حداکثر وابسته‌ی به دستگاههای ظالم، مانع بزرگی بود. بعضی از روحانیون، اذیت می‌کردند. من به مجموعه‌ی شما با چشمی امیدوار نگاه می‌کنم من می‌خواهم این را به شما عرض بکنم که اگر بخواهیم به وظایف درست عمل کنیم، پیمودن راه از حالا ـ به بعد، یقیناً آسانتر از راه گذشته‌ی ما نیست؛ راه دشواری است. از حالا ـ به بعد، مسأله، مسأله‌ی حفظ ارزشهاست؛ جا انداختن اینها در ذهنیت ملل دنیاست؛ حراست از آنها در داخل جامعه‌ی اسلامی است. این، با زبان ممکن نیست؛ با عمل و تلاش و فداکاری و امید و آمادگی و علم و تقوا ممکن است. اگر در این مرحله‌ی از حالا به بعد، روحانیونی که متصدی و کمربسته‌ی گسترش این تفکر الهی در سطح ذهنیت عالم هستند، دارای این خصوصیات باشند، این فکر پیش خواهد رفت. اگر خدای نکرده روحانیون، خسته و ملول و نومید و دلبسته شدند، از راحتی و آسودگی خشنود شدند، به آن عادت کردند، از خطر و سختی گریزان شدند، بار بر زمین خواهد ماند و این فکر پیش نخواهد رفت. البته چنین نخواهد شد. بحمداللّه روحانیون عالی‌مقام، بزرگان، قدردانانِ انقلاب و پیشقراولان در همه‌ی قشرها زیادند؛ اما تصورم این است که در بین این مجموعه، شما طلاب و اهل علمِ زجرکشیده‌ی دوران اسارت - که امتحان این دوران و دوران مجاهدت را داده‌اید - می‌توانید نقش بسیار بزرگی داشته باشید. همچنین همه‌ی طلاب رزمنده، همه‌ی اهل علمی که میدان جنگ را با گوشت و پوست خودشان لمس کردند - نه این‌که انسان در تلویزیون و یا در شهر، خبر جنگ را بشنود؛ بلکه در میدان جنگ، با وجود خودش آن را حس کند - می‌توانند نقش بزرگی داشته باشند. لذا من به این مجموعه‌ی شما، با چشمی امیدوار نگاه می‌کنم. شرایط استفاده‌ی طلاب آزاده از ذخیره‌ی ارزشمند خود هریک از شما عزیزان باید همتتان این باشد که از ذخیره‌ی ارزشمندی که در این دو میدان به دست آورده‌اید، در راه پیشبرد انقلاب به سمت اهداف عالی و گسترش این فکر در سطح عالم و تعمیق آن در داخل جامعه، استفاده کنید. البته این کار، مقدماتی

دارد: شرط اول، درس خواندن و خوب خواندن است. من از قبل از پیروزی انقلاب، به رفقای طلابمان می گفتم: بی‌مایه فطیر است. باید مایه داشته باشید، باید درس بخوانید. آن عالم مبارزی که ذخیره‌ی قابل توجهی به دست آورده است، می‌تواند مفید باشد. امام بزرگوار ما که توانست با آن دست قدرتمند خود، دنیایی را متحول کند، این حرکت عظیم را به برکت علم انجام داد. اگر امام(ره) عالم نبود، نمی‌شد. کار امام که شوخی نبود. بعد از صدر اسلام، اصلاً با هیچ حرکت دیگری قابل مقایسه نیست. چه کسی دیگر چنین حرکت عظیمی را انجام داده است؟ اگر این ابعاد را بخواهیم بیان کنیم، خودش یک ساعت طول می کشد. امام، این حرکت عظیم را به برکت علم انجام داد. شرط دوم که بلافاصله مطرح می‌شود، تقوا، ورع، خودسازی، درون‌سازی، مجاهدت نفس، غلبه‌ی بر شیطان درونی و باطنی است که در وجود ما هست و شما خوب می‌توانید با آن مبارزه کنید. شما تجربه کردید، شما با این شیطان کُشتیها گرفتید، پشت او را بارها به زمین رساندید؛ این را نگهدارید و حفظ کنید. مبادا آنچه در دوران سختی به دست آمده، در دوران رفاه آسان از کف برود؛ خیلی مواظب باشید. اگر این تقوا و غلبه‌ی بر نفس نباشد، آن علمی هم که گفتیم، سودمند نخواهد افتاد، بلکه مضر خواهد شد؛ مثل سلاحی در دست آدم ناباب. و باز در این‌جا من باید به امام عزیزمان(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) مثل بزنم. او واقعاً مثال اعلای تقوا و بدون یک ذره اغماض، مراقب و مواظب از خود، از نفس خود و از حرکات خود بود. این، تقواست. شرط سوم، کسب آگاهیهای لازم است. انسان از ناآگاهی خیلی ضربه می‌خورد. گاهی انسان، عالم و متقی هم است، اما ناآگاه است و سرش کلاه می‌رود. آگاهیهای لازم را به دست آورید و روزبه‌روز خود را با این سه عنصر اصلی بسازید، تا هریک از شما بتوانید برای آینده‌ی این انقلاب و این حرکت عظیم، مشعلی باشید. اسارت و مجاهدت شما در میدان جنگ، خیلی ارزش دارد این حرفهایی که عرض کردم، می‌شود در خطاب به همه‌ی اهل علم و طلاب گفت و می گوییم؛ اما شما یک امتیاز دارید. وقتی مسأله‌ی حرکت از یک راه دشوار و صعود به یک کوه مطرح است، انسان به همه می گوید که این‌طوری بروید، تا به آن بالا برسید و اگر رسیدید، چه فضایلی دارد. اما آن کسی که مدتها دوندگی کرده، کوهنوردی کرده، بدنسازی کرده، به او امید بیشتری است. او، شمایید. این اسارت و این مجاهدت و مبارزه در میدان جنگ، خیلی ارزش دارد. از این ذخیره باید استفاده کنید. مواظب باشید زرق و برقها - که همیشه در زندگی انسان هست - خود را زیادی جلوه ندهند. به آن باطن قضیه که مسؤولیت و وظیفه‌ی بزرگ و تکلیف نهایی است، بیشتر توجه بکنید. البته انسان نمی‌تواند به فکر زندگی نباشد - همه هم هستند، باید هم به شکل معتدل و سالمی بود - اما این باید مسأله‌ی اساسی در زندگی نباشد. مسأله‌ی اساسی، باید آن باشد. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه این برکات را بر وجود شما مترتب بفرماید و توفیقات خود را شامل حال شما بکند و زحمات فراوان شما در دوران اسارت را به فضل و کرم خود، به بهترین وجهی قبول بفرماید و ان‌شاءاللّه توفیق خود را بر شما ارزانی بدارد که بتوانید در راه دشوار و طولانی به سمت هدفهای والای اسلامی، نقشی مؤثر و تعیین کننده ایفا بفرمایید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با مسؤولان دادگاه و دادسرای ویژه‌ی روحانیت

بیانات در دیدار با مسؤولان دادگاه و دادسرای ویژه‌ی روحانیت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم فساد عالِم دین، خیلی فراگیر است از همه‌ی شما برادران عزیز و مسؤولان محترم این تشکیلات، بخصوص جناب آقای ری‌شهری، جناب آقای رازینی و بقیه‌ی برادرانی که این کار سنگین و مهم و بسیار مفید را برعهده گرفته‌اید و بحمداللّه با قوّت و قدرت آن را انجام می‌دهید، خیلی متشکریم. من می‌خواهم دو مطلب کوتاه عرض بکنم: یکی در اهمیت این قضیه، یکی هم در رعایتها و مواظبتهایی که باید باشد. در اهمیتش همین بس که «اذا فسدالعالِم فسد العالَم». واقعاً این‌طور است. البته شاید عالِم در این‌جا، فقط عالِم دین نباشد؛ دکتر هم فاسد بشود، تأثیرش زیاد است. هر دانشمندی، هرکسی که با دانش خودش تأثیری در وضع جامعه دارد، فسادش از فساد بقیه، اعمق و اوسع است؛ اما آن عالِمی که فسادش خیلی فراگیر است، همین عالِم دین است. علت هم واضح است. چون مردم از درون و از دل، به

عالِم دین اطمینان و اذعان می‌کنند و تسلیم می‌شوند. ما با یک لاقبا، مثلاً چه چیزی داشتیم که موجب بشود مردم با حرف روحانیت و حرف امام، آن‌طور حرکت کنند، پانزده سال مبارزه نمایند و بعد با فداکاری، آن را به پیروزی برسانند و سپس ده سال در دوران مبارک حضرت امام، در مقابل این همه توطئه ایستادگی کنند و بعدش هم همین‌طور؟ آیا جز معنویت و جز این اعتقاد در دل مردم که روحانیت برای خودش کار نمی‌کند، بلکه برای خدا و خیر مردم است و امر خدا را اجرا می‌کند، چیز دیگری بوده است؟ برای همین هم است که وقتی نهضتها به غیر جنبه‌ی معنوی و ایمان قلبی متکی باشند، به جایی نمی‌رسند. این، در جاهای دیگر امتحان شده و در کشور ما هم امتحان شده است. نهضتی به جایی می‌رسد، که یک رگه‌ی معنوی و ایمانی و اعتقادی و خدایی در آن حاکم است. مردم، روحانیت و این لباس و من و شما را مظهر این چیزها می‌دانند و مؤمن به حساب می‌آورند. گاهی خودشان اشتباه و خطا می‌کنند و دچار شهوت و غضب و پول‌پرستی و تجمل‌پرستی و کارهایی که بالاخره بشر در طبیعتش هست، می‌شوند و نقص خودشان را به پای کمالی می‌گذارند که در روحانیت به حساب می‌آورند. می‌گویند اگر ما ناقصیم، او کامل است؛ اگر ما نمی‌فهمیم، او حکم خدا را می‌فهمد؛ اگر رابطه‌ی ما با خدا ضعیف است، او رابطه‌اش قوی است؛ پس هرچه او می‌گوید، ما «متقرّبا الی‌اللّٰه» عمل می‌کنیم. برای همین است که هرجا روحانیت جلو بوده، اگر انقلاب بوده، پیروز شده؛ اصلاح بوده، انجام شده؛ خدمات بوده، تحقق پیدا کرده است؛ غیر از این‌که نیست. حالا ـ اگر کاری شد که ایمان مردم به این لباس و به این دستگاه زایل شد، ببینید چه پشتوانه‌یی از مردم گرفته می‌شود، چه اعتماد قلبی‌یی از انسان یا از مردم زایل می‌شود. اثر این زوال اعتقاد و ایمان در بیرون چیست؟ انقلاب ما، به پشتوانه‌ی نفوذ معنوی روحانیت شیعه پیروز شد من یادم است - شاید این نکته را مکرر به بعضی از برادران عرض کرده‌ام - چند سال پیش که مقدمات تشکیل این دادگاه بود، خدمت امام(ره) رفتم و به ایشان عرض کردم که این انقلاب، به پشتوانه‌ی هزار سال نفوذ معنوی روحانیت شیعه به پیروزی رسید. یعنی این‌که شخصی مثل امام - یک مرجع تقلید - توانست این اقیانوس را این‌طور به تلاطم در بیاورد - که هیچ عاملی نمی‌توانست آن را به تلاطم در بیاورد - کار خود او نبود. مردم در اول کار، امام را از کجا می‌شناختند؟ اگر هزار سال اعتقاد شیعه به علما و روحانیون و مراجعش نبود - که مرجع و عالم دین، برایشان از قداستی برخوردار بود - چه موقع مردم پشت سر امام، به عنوان این‌که یک مرجع و یک عالم دین است، راه می‌افتادند؟ امام، این را تلقی به قبول کردند. بعد به ایشان عرض کردم، الان با عمل بعضی از ماها، این ذخیره‌ی هزار ساله ضایع می‌شود و از بین می‌رود. ما پول و سرمایه‌یی را برداشتیم خرج کردیم و بساطی را درست کردیم؛ حالا ـ خود این سرمایه، با کار بعضی از ماها دود می‌شود و به هوا می‌رود. گفتم به نظر من، راهش همین دادگاه روحانیون است. ...(۱)V یکی از برنامه‌های رضاخان، بدنام کردن روحانیون بود یکی از برنامه‌های رضاخان در این مملکت - که یقیناً هدایت‌شده از سوی انگلیسیها و قدرتهای پشت سر رضاخان بود؛ چون عقل خودش و تشکیلاتش به این چیزها نمی‌رسید - همین بود که روحانیون را بدنام کند. او به برداشتن عمامه‌ها اکتفا نکرد؛ به بدنام کردن روحانیون مشغول شد و کار را به جایی رساند که در کوچه و خیابان، بچه‌های مردم اگر آخوندی می‌دیدند، مسخره می‌کردند. این کار، عرف رایج شده بود! این قضیه، مربوط به سالهای ۲۹ و ۳۰ است؛ یعنی من در آن زمان، یازده یا دوازده سالم بود. این جوّ، تا حدود ده سال بعد از رفتن رضاخان و کم و بیش تا قُبیل انقلاب - که من طلبه‌یی شده بودم - ادامه داشت. ما در مشهد، تشکیلات و جلسات مهمی داشتیم. در جلسات من، چه‌قدر دانشجو و دکتر می‌آمدند و من برای آنها تفسیر می‌گفتم. با جوانی از دوستان خودم - که فارغ‌التحصیل و آدم باسوادی بود - می‌خواستم به تهران بیایم. در ایستگاه راه‌آهن، با هم قدم می‌زدیم که وقتِ قطار بشود. در همین موقع، چند جوان که معلوم نبود اصلاً سوادی هم دارند یا ندارند - تیپهای اروپایی آن روز که لباس جین می‌پوشیدند و تازه در ایران معمول شده بود - به شکلی من را مسخره کردند که رفیقم خجالت کشید. این مسخره کردنها رایج شده بود و دیگر مخصوص بچه‌ها و یا یک طبقه‌ی خاص نبود. این کارها برای آن بود که روحانیت را از چشمها زایل کنند. برای آن بود که آنها نقش روحانیت و ایمان به روحانیت را خوب فهمیده بودند. در قضیه‌ی مدرّس و

مرحوم کاشانی، و قبل از آن در قضیه‌ی مشروطیت و میرزای شیرازی، این نقش را فهمیده بودند و می‌دانستند که باید این گروه و این طایفه را از چشم مردم انداخت. برای این کار، مثل ریگ پول خرج می‌کردند و از هر وسیله‌یی هم استفاده می‌کردند. دادگاه ویژه‌ی روحانیت، بر مبنای محکمی استوار است آن وقت، روحانیت با دوچیز، یکی با علم و یکی با زهدش توانست علی‌رغم خواست آنها، در دستگاههای مختلف و در دانشگاه - که جایی برای ماها نبود و مظهر و مرکز تبلیغات ضدآخوندی بود - نفوذ کند. در همین دانشگاه، بچه‌ها کلاس درس را تعطیل می‌کردند، تا پای درس فلان آخوند - که نه پول و نه قدرت داشت و حتّی رفتنِ پیش او، گاهی دردسر هم داشت - بروند. با وجود این قضیه، حالا به جای انگلیس و رضاخان و محمّدرضا، آقایی با ریش و عمامه و هیکل و عنوان پیدا بشود و کار خلافی مرتکب گردد و این‌همه زحمات را بر باد بدهد. کاری که این‌گونه افراد انجام می‌دهند، از آن همه کارهایی که آنها کردند، خیلی موفقتر است! پس، اگر ما فرض کنیم، یک دست سیاسی وجود دارد که آخوندجماعت را به فساد و به رشوه‌خواری و به این چیزها بکشد، فرض خیلی دوری نکرده‌ایم. دستگاهی لازم است که کنترل کند. آن دستگاه، همین دادسرا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت است. البته عده‌یی هستند که فساد ندارند؛ ولی مشکلشان، مشکل سیاسی است. آنها هم طور دیگر ضربه می‌زنند. آنها هم از این وجهه‌یی که به برکت قیام امام و فداکاری این بزرگوار و روحانیون خوب، به وجود آمده و به بقیه‌ی روحانیون سرایت کرده است، علیه مذاق امام و راه امام و خط انقلاب، سوء استفاده می‌کنند. باید با اینها برخورد بشود. این دادگاه، برای این است. اگر کسی در مبنای این دادگاه شبهه بکند، چنانچه آدم خیرخواه بی‌غرضی باشد، یقیناً قضیه را نمی‌داند و به آن توجه ندارد. این دادگاه، بر مبنای محکمی استوار است و فلسفه‌اش، قویترینِ فلسفه‌هاست. اگر دستگاه قضایی برای کشور لازم است، این دادگاه هم برای کشور لازم است. شاید لزوم این دادگاه، از لزوم دستگاه قضایی کمتر نباشد؛ اگر نگوییم به جهاتی بیشتر است. بغضها را دخالت ندهید و بر مبنای شرع و قانون عمل کنید مطلب دوم، در مورد تذکرات است. جناب آقای ری‌شهری، همان دو کلمه‌یی که گفتند، دیگر کافی است: بغضها را دخالت ندادن و دقیقاً بر مبنای شرع و قانون عمل کردن. ما هم همین را توقع داریم و بیش از این توقعی نداریم. منتها توجه کنید که گاهی انسان خیال نمی‌کند که کار خلاف شرع انجام می‌دهد؛ اما خلاف شرع است. گاهی اوقات، به خاطر این‌که در جاهایی اهداف بزرگ وجود دارد، اهداف دیگر تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. مثلاً حفظ نظام ایجاب می‌کند که در جهاد، اگر کفار متترس به مسلمین شدند - یعنی اسرا یا شهروندان مسلمان را جلوی خودشان گذاشتند، تا ما نتوانیم به آنها حمله کنیم - گمان می‌کنم بین علما خلافی نباشد، لااقل خیلیها از شیعه و سنی گفته‌اند که کشتن این مسلمانان ایرادی ندارد و دیه هم پرداخت نمی‌شود؛ با این‌که قتل نفس حرام است. ...(۲)V نباید از حد الهی تعدی کرد. حد، یعنی چه؟ حد، یعنی همان خط و مرزی که کشیده شده است. چگونه می‌شود کسی را مورد تعذیب قرار داد؟ «و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین»(۳). صریح هم است. بایستی عذاب و شکنجه‌یی که به او می‌دهیم، همه‌ی مردم ببینند. این، حدی دارد. اگر از این حد، یک سر مو تخطی کردید، تجاوز از حدود الهی است. ...(۴) ثواب بزرگ کار شما، به خاطر ظرافتش است ممکن است شما بگویید، اگر این‌طور است، پس بهتر این است که ما اصلاً این کار پُردردسر را نکنیم؛ ببوسیم و کنار برویم. بله، اهمیت این کار و ثواب بزرگی که دارد، به خاطر همین ظرافتش است. همه‌ی کارهای مهم، همین‌قدر ظریف است. نگوییم که ما فلان مسؤولیت را انجام نمی‌دهیم، چون کار ظریفی است. نه، اصلاً صراط، این است. صورت مُلکیِ مادّیِ جسمانیِ صراطی که در قیامت هست، همین است. ببینید از این صراط می‌توانید رد بشوید، یا نه؟ باید از این صراط عبور کنید. این کارِ ظریف نشد، یک کار ظریف دیگر وجود دارد؛ فرقی نمی‌کند. زندگی، ظریف است. این‌که ما هر روز پنج نوبت نماز می‌خوانیم و در هر نمازی هم اقلاً در دو رکعتش می‌گوییم: «اهدنا الصّراط المستقیم»(۵)، برای همین است. انسان یک‌بار دعا می‌کند و برای مغفرت می‌گوید: «اهدنا الصّراط المستقیم»(۶). مگر ما در شبانه روز، برای مغفرت چه‌قدر باید دعا کنیم و در نماز چندین بار آن را تکرار نماییم؟ اما برای هدایت، شما هفده رکعت نماز واجب می‌خوانید. از این هفده رکعت، باید در ده رکعتش، «اهدنا الصّراط المستقیم»(۷)

بگوییـد. این هـدایت، چه هـدایتی است؟ این برای آن است که مـا در هر لحظه، به همین هـدایت احتیاج داریم. اگر الان هـدایتمان کرد، یـک دقیقه‌ی دیگر، بـاز همین هـدایت را می‌خواهیم. اگر یـک دقیقه‌ی دیگر هـدایتمان کرد، باز یک دقیقه‌ی دیگرش، همین هـدایت را می‌خواهیم. مـا دایم در سـر دوراهی هسـتیم. در راه زنـدگی که می‌رویم، دایم در سـر دوراهیِ گفتن یـا نگفتن، تصـمیم گرفتن یـا نگرفتن، این‌طوری گفتن یـا آن‌طوری گفتن قرار داریم. پس، دایم به هـدایت الهی احتیـاج داریم. تقـوا، یعنی همین که مراقب باشـیم، این راه مسـتقیم، این همه منشعبات دارد. مبادا یک‌جا اشتباه کنیم و از یکی از منشعبات، راه بیفتیم و برویم. این، نباید موجب بشود که آدم بگویـد کـاری که این‌قـدر دردسر دارد، بهتر نیست که آن را ببوسـیم و کنـار بگـذاریم و دیگری بیایـد انجـام بدهـد؟ نه، وظیفه‌ی شـماست و بایـد انجام بدهیـد. کار مهم و واجب، اهمیتش هم به همان انـدازه است؛ ثواب الهی‌اش هم به همان اندازه است. خود قضاوت مگر چه‌طوری است؟ «رجل قضـی بالحقّ و هو لایعلم فهو فی‌النّار»(۸). شما بگویید پس بهتر این است که اصلاً قضاوت را ببوسیم و کنار بگذاریم و برویم؛ قضاوتی که آدم اگر به حق هم قضاوت بکند، ولی نداند، «فی‌النّار» است. این، چه اقدامی است؟ اگر همه این فکر را بکنند، پس قضاوت باید در دنیای اسلام بربیفتد. نخیر، قضاوتی که ثواب دارد، فریضه‌ی کفایی است و شایـد در شـرایط فعلی چـون «مـن بـه الکفـایه» هـم نیسـت و کم است، این خطـاب متـوجه به همه است. این، از همین قـبیل کارهاست. این ظرافت را هم بایـد رعایت کنیـد، این کار را هم بایـد بکنید. ...(۹)۷ خداوند ان‌شاءاللَّه به شـما کمک کند، توفیقتان بدهـد و تأییـدتان نمایـد. خداوند همه‌ی ماها را هدایت کند، تا بتوانیم راه صـحیح را بشناسـیم و از آن راه برویم. ان‌شاءاللَّه اعمال و رفتارمان طوری باشد که اگر زینی برای اسلام نیستیم، شِین هم نباشیم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ----------------

-- ۱) ۲) ۳) نور: ۲ ۴) ۵) ۱ و ۲ و ۳. حمد: ۶ ۶) ۷) ۸) الاصول من الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷ ۹) ۷۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و بعضی از قسمتهای آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این بخشها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

بیانات در دیدار با پاسداران حفاظت بیت رهبری

بیانـات در دیـدار بـا پاسـداران حفـاظت بیت رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مهم این است که کار را خوب انجام بـدهیم و برای خـدا باشـد از شـما برادران خیلی متشـکریم که زحمت می‌کشـید و روزهـا و شـبها و سـرما و گرما را در این‌جا تحمل می‌کنیـد؛ علاوه بر این‌که از خانه و زنـدگی و شـهر و محیط مأنوس خودتان هم دور هستید. ما وظیفه داریم که از شـما تشـکر کنیم. هر کسـی بالاخره مسؤولیتی دارد. همه‌ی ما - من، شـما، دیگران و همینهایی که مشغول کارنـد - با یکدیگر همکاریم و درحقیقت یک کار را دنبال می‌کنیم؛ منتهـا یـک گوشه‌اش دست یـک نفر است، یـک گوشه‌اش هم دست یـک نفر دیگر. مهم این است که کاری را که انجام می‌دهیم، خوب انجام بـدهیم، از نیرویمان کم نگذاریم، برای خدا انجام بدهیم، با اخلاص باشد و سـعی کنیم که محیط کار را یک محیـط سـالم و از همه جهت انقلابـی بسـازیم. البته در مورد نیروهـای نظامی - که شـماها باشـید - و انتظامی، مسأله‌ی مهم انضـباط است؛ این را بدانید. انضباط را دست کم نگیرید. انضباط برای شماها واجب است. کار را همان‌طوری که به شماها دستور می‌دهند، انجام بدهید. آن دسـتوردهنده هم باید حواسـش جمع باشد که چه دسـتوری می‌دهد. باید درست و دقیق دسـتور بدهند. در همه‌جا، تعـدی و تجـاوز و تخطی از حـدود بـد است؛ در لبـاس نظـامی و انتظامی بـدتر است. شـما که لباس پاسـداران را به تن داریـد - چه وظیفه‌هـا و چه برادران پاسـدار رسـمی - بایـد بیش از دیگران این چیزهـا را رعایت کنیـد. غرض، ما از زحمات شـما برادران خیلی ممنونیم. ان‌شاءاللَّه که خداوند، هم از ما و هم از شـما قبول کند. خداوند به شـما و ما قوّت بدهد، تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه در پیشـگاهش روسـفید باشیم. مهم این است که انسان کاری بکند که بتواند نزد خدا جواب آن کار را بدهد و بگوید که چرا این کار را کرده، به چـه دلیـل کرده و برای چـه هـدفی انجـام داده اسـت. خداونـد ان‌شـاءاللَّه از شــما راضـی باشـد و الطـاف و برکـات تـوجه حضـرت

ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) شامل حالتان گردد. من ان‌شاءاللَّه شما را دعا خواهم کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم فارغ‌التحصیلی و اخذ سردوشی در دانشگاه هوایی

سخنرانی در مراسم فارغ‌التحصیلی و اخذ سردوشی در دانشگاه هوایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز برای من و ملت ایران، عید بزرگی است برای من، امروز که مشاهده می‌کنم جوانان مؤمن و سرافراز کشورمان در میهن عزیز، برترین مراحل دانش پرواز و دانشهای مربوط به آن را با موفقیت می‌گذرانند و ما از بیگانگان بی‌نیاز هستیم، عید بزرگی است. برای ملت ایران،امروز و روزهایی از این قبیل، درحقیقت جشن و عید است. روزی بود که ایرانی با همه‌ی خصلتهای برجسته و ممتاز ملی خود، با همه‌ی ذخیره‌های فرهنگی انباشته‌ی بی‌نظیر خود، برای گذراندن این دوره‌ها باید به خانه‌ی دشمنان این ملت و به نیاز به سمت دیگران کشیده می‌شد؛ آن‌هم کسانی که خیر ایران و ایرانی، برای آنها مطرح نبود. امروز خلبانان ما، افسران برجسته‌ی فنی ما، دانشوران ممتاز ما، در رشته‌های گوناگون مورد نیاز ارتش جمهوری اسلامی ایران، محتاج آن نیستند که برای گذراندن این دوره‌ها، به امریکا و اروپا و حتّی به کشورهایی که ازلحاظ دانش، چندان امتیازی هم ندارند و در گذشته می‌رفتند، بروند. این، یک پیروزی است. این پیروزی هم مثل دیگر پیروزیها، ناشی از انقلاب بزرگ ملت ایران و اعتماد به نفسی است که این ملت، در سایه‌ی این انقلاب و در سایه‌ی قدرت‌نماییِ ایمان عمیق خود، به دست آورد. امروز ملت ایران به معنای حقیقی کلمه، به خود مؤمن و متکی است. ملت ایران فهمیده است که می‌تواند گرهها را باز کند، راهها را بگشاید، مانعها را بردارد، سدهای ممانعت کننده‌ی راه تکامل را ویران کند، از حیثیت و دین و ارزشهای انقلابی و اسلامی و شرف دیرین تاریخی و علمی خود دفاع کند. این را ملت ایران آسان به دست نیاورد. نیروهای مسلح در طول سالهای جنگ تحمیلی و پیش از آن و تا امروز، در این راه تلاش زیادی کردند. نیروهای مردم هم همیشه پشت سر نیروهای مسلح و در بسیاری از موارد در کنار آنان، در مقدمترین صفوف خطر حضور داشتند. یعنی ملت ما یکپارچه از خود و از شرف و حیثیت و آینده و از موجودیت خود دفاع کرد. امروز شما جوانان عزیز، در حالی در این مرکز دانش و مرکز آموختن و اندوختنِ دانش برای دفاع از کشور، مشغول تحصیل هستید، یا فارغ‌التحصیل می‌شوید که تجربه‌ی ملت ایران برای دنیا و برای بسیاری از ملتهای ضعیف، درس‌آموز بوده است. این، یک نمونه است که شما علی‌رغم دشمنان که می‌خواستند بگویند شما خودتان نمی‌توانید، باید ما برایتان انجام بدهیم، ثابت کردید و اساتید و مدیران و مسؤولان ثابت کردند که می‌توانند برای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، انسانهای کارآمد تربیت کنند. روزبه‌روز باید بهتر بشویم و پیشتر برویم. نمونه‌های فراوان دیگر، در مقیاسهای بزرگ و در گستره‌ی عظیم زندگی این مردم، موجود است. امریکا نشان داد که از درون تهی است امروز ملتهای جهان، از ملت سرافراز و بزرگ ایران آموخته‌اند که در مقابل تهدید و ارعاب قدرتهای بزرگ، مرعوب نشوند. اول ملت ایران بود که فریاد زد، استکبار جهانی در درون خود تهی است و جز رعد و برق، جز تشر، جز اظهار قدرت دروغین، چیزی در چنته‌ی او نیست. این را اول ملت ما فریاد زد و امام بزرگمان، به ما و به ملتهای دیگر آموخت. امروز ملتها این را به تجربه می‌بینند. امروز قدرت مستکبر امریکا نشان داد که از درون تهی است. قبل از آن‌که ملت ما بگوید و انقلاب ما فریاد بزند، مردم دنیا خیال می‌کردند که اگر قدرت امریکا و دیگر قدرتهای بزرگ اشاره کنند، ملتها و کشورها و نیروهای نظامی نقاط مختلف عالم،با اشاره‌ی آنها مضمحل و نابود خواهند شد! امروز حوادث خلیج فارس (۱) نشان داد که ابرقدرتها برای ارعاب ملتها، این دروغ را ساخته‌اند. امریکا، چه حمله‌ی نظامی به کویت بکند یا نکند؛ چه این حمله، طولانی یا کوتاه مدت بشود، از همین حالا شکست خورده است. ابرقدرتی که همه‌ی دنیا را متعلق به خود می‌داند، خلیج فارس را هم تیول قدرت خود می‌پندارد و چهار ماه است که در شنزارهای داغ عربستان سرگردان است، (۲) از همین حالاـ شکست خورده است. هر حادثه‌یی که پیش بیاید، این شکست را جبران نخواهد کرد. برای این‌که ثابت شود امریکا در حوادث خلیج فارس شکست خورده، لازم نیست کسی منتظر درگیری نظامی بشود. این

حقیقتی است که انقلاب ما، با قدرت و اعتماد و ایمان و اتکا به تجربه‌های تخلف‌ناپذیر تاریخ و سنتهای قطعی الهی و اتکا به تجربه‌ی خود، آن را گفت و ثابت شد. باید نیروهای مسلح خودمان را هر چه بیشتر تقویت کنیم مطلب دیگر این است که حوادث خلیج فارس، برای دیرباورترین افراد ملت ما - اگر چنین افرادی در میان ما باشند - ثابت کرد که ما باید نیروهای مسلح خودمان را هرچه بیشتر و با کیفیت‌تر و عمیقتر تقویت کنیم و این کار را خواهیم کرد. ابرقدرتها - و امروز به‌طور مشخص امریکا - به این اکتفا نمی‌کنند که حول‌وحوش خانه‌ی خود، در گرانادا و پاناما و امثال آن دخالت کنند؛ دخالت را به مناطق دوردستی مثل خلیج‌فارس هم کشاندند؛ اگرچه این اولین بارشان نبود. اولین باری که دخالت نظامی در این مناطق انجام گرفت، سال ۱۳۵۹ بود که نیروهای امریکا به فرمان رئیس‌جمهور دمکرات، به قصد این‌که خود را به تهران برسانند، به طبس حمله‌ی نظامی کردند. البته از همان نیمه‌ی راه، جسدهای سیاه‌شده و جزغاله شده‌شان برگشت! عجیب است! کشور عزیز و ملت بزرگ و منطقه‌ی تاریخی ما، آزمایشگاه چه تجربه‌های بزرگی است. اتفاقاً اولین باری هم که امریکاییها، دخالت مستقیمی در اجرای یک کودتای نظامی در یک کشور کردند، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که آن کودتای ننگین را مستقیماً با پول و عوامل و نقشه و نیروهای نظامی و شبه نظامیشان در تهران به راه انداختند. متأسفانه در آن روز، غفلتها موجب شد که توطئه‌ی امریکاییها به نتیجه برسد. اما تمام شد و انقلاب اسلامی، درِ همه‌ی این تجاوزها و پُررویيها و خباثتهای نسبت به ایران را روی دشمنان بسته است و شجاعت و کاراییهای شما و حضور ملت، باید برای همیشه این در را بسته بدارد. اینها آمدند، خلیج فارس را هم مشمول تجاوزها و دخالتها و کارهای غلط و ناشایست خودشان کردند. تعهد و تعبد اسلامیتان را روزبه‌روز بیشتر کنید ما با این تجربه و تجربه‌های دیگر، لازم است نیروهای مسلح را تقویت کنیم؛ تقویت با ابزار مدرن و پیشرفته، تقویت با نگهداری و خودکفایی، تقویت با سازندگیها در درون نیروهای نظامی و سازمان صنایع دفاع، تقویت با دانش - کاری که شما در این‌جا می‌کنید - تقویت با تجربه و آزمایش و تمرین دایمی و مستمر، تقویت با ایمان که پشتوانه‌ی همه‌ی آنهاست. ایمانتان را حفظ و تقویت کنید. تعهد و تعبد اسلامیتان را روزبه‌روز بیشتر کنید. این، شما را پیروز خواهد کرد. این، برای شما وسیله‌یی خواهد شد که بر دشمن فایق خواهید بود. ابزار پیشرفته‌ی شما، از دشمنتان پیشرفته‌تر نیست؛ اما این ایمان شما موجب خواهد شد که بر پیشرفته‌ترین ابزارها فایق بیایید. این را در خودتان تقویت کنید. من به فارغ‌التحصیلان و جوانان عزیزی که امروز رسماً سردوشی گرفتند و عضو نظامی این دانشگاه شدند و در آینده افسران ارزشمند ما خواهند بود، تبریک می‌گویم. از فرمانده و مسؤولان و کارگزاران عزیز، صمیمانه تشکر می‌کنم. من به عنوان قطره‌یی از اقیانوس عظیم انقلاب و ملت بزرگ و نیز به عنوان یک مسؤول، از شماها که کار را خوب پیش بردید، صمیمانه تشکر می‌کنم. یاد شهدای عزیزمان را، مخصوصاً برادر عزیزمان شهید سرلشکر بابایی - آن جوان غیور، مؤمن، شجاع، کارآمد و مخلص - و شهید سرتیپ خضرایی عزیز و دیگر عزیزانی که اسمهایشان یادم نیست، گرامی می‌دارم. امیدوارم که همه‌ی آنها با ارواح مقدسه‌ی اولیا و با روح مطهر امام عزیزمان محشور باشند و از نعم الهی برخوردار گردند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------------------------

--- ۱) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۷ . ۲) VV اشاره به تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک و از سر ضعف دولت امریکا در سطح جهان، برای همسویی کشورهای غربی و همپیمانانش جهت حمله به کویت.

بیانات در دیدار با رهبران گروههای جهادی افغانستان، به همراه صبغةاللَّه مجددی (رئیس جمهور موقت افغانس

بیانات در دیدار با رهبران گروههای جهادی افغانستان، به همراه صبغةاللَّه مجددی (رئیس جمهور موقت افغانستان) و حجةالاسلام والمسلمین ابراهیمی (نماینده‌ی رهبری در امور افغانستان) و جمعی از مسؤولان وزارت امور خارجه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تمسک به اسلام، راه نجات ملتهای مسلمان من هم به عنوان یک برادر مسلمان، از شما برادران عزیز، به خاطر تلاشها و مجاهدتهایی که

کرده‌اید و زحماتی که متقبل شده‌اید و به خاطر این گردهماییها و بحثهای مخلصانه‌یی که داشته‌اید و به دنبال راههای علاجی برای سرنوشت جهاد عظیم ملت مسلمان افغانستان هستید، صمیمانه تشکر می‌کنم و از زیارتتان خیلی خوشحالم. هر کس که در جهاد اسلامی یک ملت، به نحوی از انحاء شرکت داشته باشد، برای او یک ارزش است. امروز بحمداللّه شماها این جهاد را انجام می‌دهید. ان‌شاءاللّه که خداوند همه‌ی شما را تأیید کند و توفیق بدهد. من فقط یک جمله در باب این جهاد بزرگ شما عرض بکنم و آن، این است که اگر بخواهیم راز اصلی پیروزی را برای ملتهای اسلامی جستجو و پیدا کنیم، بعد از همه‌ی مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی، به این‌جا می‌رسیم که ملتهای مسلمان برای نجات خودشان، هیچ راهی جز تمسک به اسلام ندارند. امکان ندارد که هیچ ملت مسلمانی، بدون تمسک به اسلام بتواند، در این جنگل عظیم مشکلاتی که استکبار درست کرده است، راه خودش را پیدا کند و به سلامت عبور نماید. ایران هم، همین‌طور شد و تمسک به اسلام نجاتش داد. الان هم ما ایرانیها اگر بخواهیم این راه را - که راه خیلی دشواری هم است - ان‌شاءاللّه تا قدم آخر با پیروزی پیش برویم، باید این تمسک به اسلاممان را دودستی بچسبیم و حفظ کنیم. افغانستان هم راهی جز تمسک به اسلام ندارد. تمسک به اسلام، در شرق عالم اسلام بیشتر است ملت افغانستان، ملت مسلمانی است؛ شیعه و سنیش فرقی نمی‌کند. شیعه‌اش هم مسلمان است، سنیش هم مسلمان است؛ مسلمانانِ متعصب و پایبندی هم هستند. یعنی همیشه تمسک شرق عالم اسلام نسبت به اسلام، از غرب عالم اسلام بیشتر بود. شما این تمسکی را که به اسلام، در نقاطی از آسیا - ایران و افغانستان و ترکستان - می‌بینید، هرگز در آفریقا - آن مناطق غربی عالم اسلام - مشاهده نمی‌کنید. دنیای اسلام، چنین چیزی را هیچ‌وقت تجربه نکرده است. البته این هم یک علل تاریخی دارد. شما نگاه کنید، شصت، هفتاد درصد محدثان و علمای اسلام، از صدر اول تا حالا، متعلق به همین منطقه‌ی شرقند. این، چیز کوچکی نیست. بعضی از قسمتهای این منطقه، الان هزاروصد سال، بعضی هزارودویست سال و بعضی هزاروسیصد سال است که با اسلام انس گرفته‌اند و اسلام جزو فرهنگ اینهاست. دو روز کمند حکومت مارکسیستی در منطقه‌ی ترکستان ضعیف شد، شما ببینید در این چند جمهوری شمال خراسان و افغانستان، چه خبر است. هفتاد، هشتاد سال کمند این نظام دیکتاتوری و استبداد مارکسیستی بالای سر آن مردم بود؛ یک ذره شل شد، شما ببینید که ازبکستانش چه‌طور است، قرقیزستانش چگونه است و... . شما به توجه و کمک آحاد مردم احتیاج دارید مردم شما هم از اعماق وجود مسلمانند. مسایل سیاسی و امثال اینها، در درجه‌ی دوم است. اگر بخواهید به پیروزی برسید، باید این مردم دنبال سر شما باشند. اگر بخواهید این مردم دنبال سر شما باشند، راهش این است که مردم در رهبران، احساس ایمان و صدق و صفا بکنند. بحمداللّه این ویژگیها در شما هست. شماها اهل دین و ایمانید. بعضی از شما جزو علما و بعضی از غیرعلما و به‌هرحال جزو کسانی هستید که در راه اسلام حرکت کرده‌اید. باید این احساس ایمان در رهبران به وسیله‌ی مردم در حد اعلی باشد، تا شایبه‌یی به وجود نیاید. شایبه‌ی سیاسیکاری باید وجود نداشته باشد. اگر مردم این را ببینند، دنبال شما هستند. تکیه‌تان هم فقط به نیروهای مسلحتان نخواهد بود؛ آحاد مردم دنبال شما حرکت می‌کنند. شما به این توجه و کمک آحاد مردم، احتیاج دارید. نیروهای مسلح شما، وقتی می‌توانند در شهرها کار کنند، که مردم با آنها باشند. در روستاها هم همین‌طور است. فردا که ان‌شاءاللّه شما پیروز شدید و حکومت تشکیل دادید، اولِ دردسر شماست. آن وقت، در حالی می‌توانید با دشمنیهای دشمنانتان مقابله کنید، که مردم با شما باشند. مردم شما هم جز به ایمان، به چیز دیگر و به جای دیگری دل نخواهند داد. اصل قضیه، این است. باید آن اسلام همه‌جانبه، آن ایمان خالص و آن اخلاص للّه را، در کسانی که با شما همکاری و همفکری و کمک می‌کنند، تقویت بکنید. باید رفتارها، گفتارها و اظهارها، با خط اسلامی منطبق باشد. در این صورت، البته مردم با شما هستند. اختلافات را در هم هضم کنید و به نقاط مشترک بچسبید یکی از اصول اسلام، وحدت مسلمین و اخوت اسلامی است. «واعتصموا بحبل‌اللّه»(۱). نقاط مشترک را هم باید چسبید. در افغانستان، اتفاقاً اختلافات مذهبی و فرقه‌یی و قومی هم هست. اقوام افغانستان، در طول این تاریخ دویست‌وپنجاه‌ساله‌یی که ما می‌دانیم، غالباً با هم درگیری داشته‌اند. از لحاظ قومی هم، شیعه و سنی با یکدیگر اختلافات داشته‌اند.

باید همه‌ی اینها را در هم هضم کنیم و فقط اسلام را در همه‌ی این گروهها و دسته‌جات مختلف حاکم نماییم. در رأسش هم شما آقایان - اعم از شیعه یا سنی - که هر کدام بحمدالله جمعیتی را دنبال سر خودتان دارید، باید در جهت ایجاد حکومت اسلامی وحاکمیت اسلام در افغانستان تلاش کنید و به کمتر از این هم بایستی قانع و راضی نشوید. یک حکومت لاییک، یا یک حکومت بی‌طرف نسبت به مذهب، مردم افغانستان را راضی نخواهد کرد. چند روزی می‌گذرد، ولی مشکل بزرگتری به وجود می‌آید. حکومتی که دولتها و قدرتها و سیاستهای بزرگ بخواهند آن را درست کنند، به درد نمی‌خورد. حکومت تشکیل می‌شود، اما حکومت پایداری که برایش دوازده سال مبارزه و جهاد و کشته شدن لازم باشد - مثل مبارزه‌ی ملت افغانستان که واقعاً کم نظیر است - نیست. مگر ویتنام با امریکا چند سال مبارزه کرد؟ مگر الجزایر با فرانسه چند سال مبارزه کرد؟ شما از اینها بیشتر مبارزه کرده‌اید. طول مدت مبارزه‌ی ملت افغانستان بیشتر بوده است. به همین خاطر، آنچه که در نهایت به دست می‌آید، بایستی متناسب با دوران مبارزه باشد. پیروزی مسلمین در افغانستان حتمی است نکته‌ی دیگر این است که اوضاع جهانی به سمتی می‌رود که پیروزی مسلمین در افغانستان، حتمی و قطعی است. دوسال پیش، ما نمی‌توانستیم این‌طور حرف بزنیم. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، من با آقایانِ افغانیهای مبارز، دوست بودم. وقتی که «تَرَکی» کودتا کرد، من در ایرانشهر تبعید بودم. ماجرا را شنیدیم، ولی نمی‌دانستیم که چه خبر است؛ چون خبری به ما نرسید. ما فقط فهمیدیم که در افغانستان، حادثه‌یی اتفاق افتاده است. علاقه‌مند شده بودیم که ببینیم در آن‌جا چه خبر است. یعنی ارتباطات ما با افغانستان، به این شدت بود. البته بعد فهمیدیم که اینها کمونیستند؛ ولی اول روشن نبود. بنابراین، پیوندهای قلبی و عاطفی من با افغانستان و با برادران افغانی، خیلی زیاد است. از قدیم که در مشهد بودم، این ارتباطات را با برادران داشتم. من هر وقت به یاد مسأله‌ی افغانستان می‌افتادم، دلم بر مظلومیت مردم افغانستان می‌سوخت و می‌گفتم، اینها چه راهی برای پیروزی دارند؟ چون همه‌ی راهها به حسب ظاهر بسته بود و هرچه نگاه می‌کردیم، بن‌بست بود. آن قدرت اهریمنی مارکسیستی، با آن همه نیرو و با اهداف بلندمدت، تنها به افغانستان قانع نبود. مسأله‌ی او، مسأله‌ی استراتژیک بود؛ رسیدن به آبهای جنوب. دویست سال، روسیه‌ی تزاری و شوروی، مجموعاً دنبال این هدف بودند. حالا از افغانستان قدم جلو گذاشتند و روزبه‌روز هم دارند تقویت می‌کنند. تمام این راهها، به حسب ظاهر بسته بود. به عراق هم که فکر می‌کردیم، می‌دیدیم که از افغانستان آسانتر است. به کشورهای دیگر هم که فکر می‌کردیم، می‌دیدیم آسانتر است. من همیشه هر وقت به یاد افغانستان می‌افتادم، قلبم برای این ملت واقعاً می‌سوخت و می‌گفتم: پروردگارا! به این مردم که این‌طور مبارزه می‌کنند، ترحمی بکن. هیچ‌کس به قصد قدرت حرکت نکند با لطف الهی و بر اثر مجاهدتها و ایمان و اخلاص مردم، تمام محاسبات جهانی به هم خورد. کار خدا این است. این را چه کسی کرد؟ شما کردید؟ آیا کسی می‌تواند بگوید این کار را من کردم؟ اصلاً امکان ندارد. این را حرکت مخلصانه و مجاهدانه‌ی عموم کرد. کمااین‌که پیروزی انقلاب اسلامی را هیچ‌کس به خودش نسبت نمی‌دهد. امام با آن عظمت، که شخصیت و رهبریش، قابل قیاس با هیچیک از رهبریهای امروز و دیروز دنیا نبود و واقعاً حق حیات بر ما داشت، هیچوقت پیروزی را به خودش نسبت نمی‌داد. اگر تحلیل کنیم، حق هم همین بود. در حقیقت، ایشان برای مردم یک وسیله‌ی الهی بود. آن حرکت عظیم مردم و این اخلاص و فداکاری، پیروزی را در این‌جا هم به وجود آورد. خود ایشان، در افغانستان هم راهها را باز کرده است؛ منتها شما هنوز یک قدم به آخر راهید؛ این یک قدم هم باید همان‌طور برداشته بشود. اگر در این یک قدم، سیاسیکاری و دخالتهای گوناگون آمد، همین یک قدم برداشته نمی‌شود. خدایی که صدها قدم دشوار را توانست با طرفةالعینی طی کند، همین یک قدم را می‌تواند ده سال نگهدارد. قدرت الهی است دیگر. این هم، راهش اخلاص است. این یک قدم را هم باید با اخلاص و گذشت و وحدت و برادری طی کنید. هیچ‌کس به قصد قدرت حرکت نکند. همه برای خدا حرکت کنند. هرکاری می‌خواهند بکنند، نیت الهی بکنند. اگر چنین شود، خدای متعال همین یک قدم را با بهترین وجهی طی خواهد کرد. امیدواریم که خداوند توفیق بدهد. من تا حدودی در جریان این نشستها و دیدارها و مذاکرات همه‌ی شما آقایان قرار گرفته‌ام. هم جناب آقای ابراهیمی برای ما

گزارش دادند و هم از جاهای مختلفی خبرها به گوشم رسیده و اطلاع دارم. آنچه را که فکر کردید و حرکت نمودید، ان‌شاءاللَّه مبارک است و امیدوارم که رو به خیر و صلاح باشد. خداوند کمک کند و ما و شما را یک آن به خودمان وانگذارد و از هدایت و کمک خودش محروم نکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) آل‌عمران: ۱۰۳

سخنرانی در دیدار با فرماندهان نیروی مقاومت بسیج

سخنرانی در دیدار با فرماندهان نیروی مقاومت بسیج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیج همچنان باید جدی گرفته شود برادران عزیز! خیلی خوش آمدید. ان‌شاءاللَّه که با این تلاشهای ارزشمند، خسته نباشید. من از یکایک برادران مسؤول در سطوح مختلف نیروی مقاومت بسیج، صمیمانه تشکر می‌کنم. مسأله‌ی بسیج، مسأله‌ی بسیار مهمی است. البته این مسأله، در نظام جمهوری اسلامی همیشه جدی گرفته شده است. شخص حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و بقیه‌ی مسؤولان و مردم، بسیج را جدی گرفتند و از این پس هم باید کوشش کنیم که مسأله‌ی بسیج، همچنان جدی گرفته بشود و یک حالت روانی اهتمام به بسیج، در سطوح مختلف مسؤولان و در گستره‌ی زندگی مردم، باقی بماند. البته همه‌ی این برنامه‌هایی که برادر عزیزمان جناب آقای افشار اشاره کردند، خوب است و فقط در سایه‌ی وجود بسیج، جدی بودن بسیج و رو به رشد بودن بسیج تحقق پیدا خواهد کرد. پس، اصل قضیه این است که بسیج - به معنای حقیقی کلمه - یک پدیده‌ی انقلابی است و باید این کشور و این ملت و این انقلاب، این پدیده را همیشه جدی بگیرد و قدر بداند. بسیج، نیروی خاصی در قبال نیروهای دیگر نیست دو نکته را می‌خواهم عرض کنم: نکته‌ی اول این است که بسیج، نیروی خاصی در قبال نیروهای دیگر نیست.یعنی این‌طور نیست که ما بگوییم یک نیروی زمینی داریم، یک نیروی هوایی داریم، یک سپاه داریم، یک ارتش داریم، یک بسیج هم داریم. اگر این‌طور بگوییم، بسیج را کوچک کرده‌ایم. درست است که ما در سپاه، اسم این نیرو را نیروی مقاومت گذاشتیم، اما معنایش این نیست که این نیرو، عِدل نیروهای دیگر است. این، در شکل سازمانی است. حقیقت قضیه‌ی بسیج، بیش از اینهاست. بسیج، یعنی مردم. غیر از این است؟ شما مردم را به چند قشر تقسیم کنید. در میان اینها، آدمهای از کار افتاده هست، آنها هیچ؛ آدمهای لاابالی هست، آنها هیچ؛ آدمهای کم انگیزه هست، آنها هیچ؛ بچه‌های کوچکِ نرسیده به حد انگیزه هستند، آنها هیچ؛ سر و ته قضیه را که زدید، آن لُبّ مطلب، بسیج است. یعنی همه‌ی نیروهای مؤمنِ پرانگیزه‌ی باشورِ با توان در جامعه‌ی اسلامی - اعم از زن و مرد - عضو بسیجند. توقع شما از بسیج، کمتر از این است؟ پس، بسیج یعنی متن مردم؛ آن مردمی که می‌توان امید دفاع از انقلاب را از آنها داشت. این مردم، کجا هستند؟ این مردم، در اداره و مدرسه و دانشگاه و حوزه و دکان و ... هستند؛ یعنی یک زندگیِ دو زیستی. تا وقتی هنوز مسأله‌ی دفاع نظامی، به مرور به صورت یک فرهنگ درنیامده، مردم بر اساس وظیفه‌شان حرکت می‌کنند. این، در جامعه‌ی اسلامی، بتدریج به شکل یک فرهنگ در خواهد آمد. این که امام فرمودند: «مملکت اسلامی، همه‌اش نظامی است»، همان فرهنگ صدر اسلام است. این، همان فرهنگ اسلامی است. در جامعه‌ی ما، هنوز چنین حالتی نیست. شما می‌بینید، یکی می‌گوید من سه ماه در جبهه بودم. چرا سه ماه؟ مگر ما سه ماه جنگ داشتیم؟ ما هشت سال جنگ داشتیم. همه باید ببینند از آن هشت سال، چه‌قدر سرش خالی است؛ علت آن را از خودشان بپرسند. شما می‌خواهید تا آن روزی که حقیقت بسیج، درجامعه‌ی ما به شکل یک فرهنگ در بیاید، کاری کنید که این دو زیستی بودن مردم - زیست نظامی و زیست معمولی زندگی - جا بیفتد. این، کار بسیار ظریفی است. نکته‌ی اول من، همین ظرافت کار شماست. همه‌ی آحاد مستعد کشور باید بسیجی شوند تشکیلات بسیج، یعنی هیأت رئیسه و مدیران و مسؤولان بسیج، باید آن‌چنان ظریف عمل کنند که بتدریج بتوانند همه‌ی آحاد مستعد کشور را - مستعد به همان معنا که اول گفتم - داخل در خیمه‌ی بسیج کنند، تا او ضمن این که احساس می‌کند زن خانه‌دار است، احساس کند یک نظامی است؛ ضمن این که احساس

می کند یک دانشجو است، احساس کند یک نظامی است. این کار، با تبلیغات و سازماندهی خوب و توجه به این که از هر قشری چه انتظاری هست و ذهن آن قشر را چگونه می‌شود با حقیقت مسأله‌ی بسیج، سیراب و اشباع کرد، میسر است. این کار، کار بسیار ظریف و مستمری است. یعنی می‌خواهم بگویم که در بررسیهای شما، یک سطح بالا لازم است. بایستی مسأله را به چشم یک امر خیلی ظریف و دقیق نگاه کنید. این‌طوری نیست که حالا ـ تصور کنید جمعیتی هست، ما هم تور را وسط می‌اندازیم و عده‌یی بالاخره می‌آیند، آنها را به پادگانی می‌آوریم و آموزش می‌دهیم، بعد هم حداکثر یک کُد رویشان می‌گذاریم و می گوییم شما متعلق به فلان لشکرید، فلان گردان با فلان فرمانده، فلان گروهان هم با فلان فرمانده است! اگر سازماندهی دقیق هم انجام شود - دیگر بالاتر از این که نیست - در این‌جا قضیه تمام نمی‌شود. غیر از قضیه‌ی سازماندهی، همین ظرافتهایی که گفتم، وجود دارد. ما اگر دیدیم اقبال مردم به سمت پایگاههای مقاومت - که میدان عمل بسیج است - در داخل شهر و به سمت دفاتر شما - که مرکز اداری است - کُند شد، باید بدانیم که ما در این ظریفکاری، یک مقدار لنگیم. وقتی از مردم می گوییم، منظور صاحبان فکر و اندیشه‌ی انقلابی هستند؛ بخصوص آنهایی که جنگ را به عنوان یک امکان دایمی برای کشور ما تلقی کرده‌اند، نه آدم بافکری که بنشیند ببافد و از انقلاب هم چیزی نفهمد. اگر کسی خیال کند که جنگ تمام شد، به نظر من، دقیق نگاه نکرده است. جنگ، یک امکان دایمی است. ما یک نظام انقلابی هستیم. استکبار، با ما بد است. استکبار زنده است، پس خطر زنده است. ممکن است این خطر به شکل نظامی باشد، ممکن است به شکل غیر نظامی باشد؛ اما امکان نظامی همواره وجود دارد. نمی‌خواهیم حالا میان مردم بیفتیم و بگوییم جنگ، جنگ. نه، داعی نداریم؛ اما ما به عنوان مسؤولان، باید همواره این امکان را جدی، فعلی و قابل تحقق در آینده - حتّی آینده‌ی نزدیک - بدانیم؛ والّا غافلگیر خواهیم شد. جبهه و هسته‌های مقاومت شهری، دو میدان اصلی تحرک بسیج نکته‌ی دوم این است که شما برای تحرک بسیج، دو میدان اصلی دارید. البته این سوادآموزی و قرآن‌آموزی و امثال اینها، چیزهایی است که در حاشیه‌ی کار و یا بعضی به عنوان روح کار لازم است؛ اما آنچه که میدان کار عملی شماست، یکی جبهه و دیگری هسته‌های مقاومت شهری است. ما می‌خواهیم کاری کنیم که این مجموعه‌یی که شما تا حالا توانسته‌اید در این دو میدان گرد بیاورید، به بیست میلیون نفر گسترش پیدا کند. البته بعضی از برادران، بیست و پنج یا سی‌میلیون را گفته‌اند، که من در سال گذشته دراجتماع برادران گفتم: نه، ما حالا ـ همان بیست میلیونی را که امام فرمودند، تأمین کنیم. اگر بخواهیم این چهل، پنجاه میلیونی را که در کشورمان جمعیت داریم، استحصال کنیم، شاید ته آن، بیشتر از بیست میلیون زبده هم درنیاید. اگرچه - مثلاً فرض کنید - آن ده، دوازده، سیزده میلیون دیگر هم، باز جزو عزیزان قابل التعلیم در حمل سلاح هستند و باید به فکرشان باشیم،اما بیست میلیون خوب است. ما می‌خواهیم این را به بیست‌میلیون برسانیم. شما چگونه می‌خواهید این بیست میلیون را تأمین کنید؟ همه‌ی دستگاههای نظامی ما می‌توانند این فرض را بکنند که کارشان در یک حد که رسید، دیگر گسترش پیدا نمی کنند. مثلاً سپاه می گوید این‌قدر نیروهای قراردادی دارم، این‌قدر استخدامی دارم. می گوییم خیلی خوب، شما این تعداد را تا این سطح پایین بیاورید، یا تا آن سطح بالا ببرید، بعد ببندید. برای بسیج نمی‌توانیم سقف ببندیم. سقف،بیست میلیون است. تا آن جا، خیلی فاصله داریم. ممکن است شما بگویید، دو یا سه و یا چهار میلیون نفر را آموزش داده‌ایم. خیلی خوب، اولاً هرچه آموزش داده‌اید، عضو شما که نیست. یکی آمده، پانزده روز آموزش دیده و رفته، بعد هم شما هرگز از او خبری ندارید. وانگهی، سه میلیونِ دوران جنگ و اول کار، با این هفده میلیونی که باید در دوران علی‌الظاهر غیر جنگ به بسیج بپیوندند، خیلی فرق دارد. شما چگونه می‌خواهید این هفده میلیون را جذب کنید؟ می‌خواهید جذب کنید یا نه؟ باید جذب کنید؛ شکی نیست. در کشور ما، ارتش بیست میلیونی باید یک تحقق واقعی باشد. این نمی‌شود، مگر با جذب این شانزده و یا هفده میلیون نفر دیگر. اینها را باید جذب کنید. همه را باید سازماندهی کنید. پس، شما تنها سازمان نظامی‌یی هستید که میدان کارتان - برخلاف بقیه که قطع و بسته می‌شود - دایماً رو به گسترش است. شما دایم رو به گسترشید. بنای کار را بر این گسترش بگذارید. حرف اصلی، این است. پایه‌ی کار را آن‌چنان

محکم بکنید که مثل ساختمانی که می‌سازید، استحکام چندین طبقه‌ی دیگر را داشته باشد. یک وقت می‌خواهید روی یک ساختمان، دو طبقه‌ی دیگر بسازید. یک وقت هم می‌خواهید روی آن، بیست طبقه‌ی دیگر بسازید. در این صورت، پایه فرق می‌کند. پایه را به گونه‌یی بچینید که بشود بیست طبقه‌ی دیگر روی آن ساخت. این کار، کار خیلی مهم و دقیق و نفسگیری است. بسیج با سرنوشت انقلاب سروکار دارد آن‌وقت در کنار این نکته، این قضیه مطرح است که بسیج - یعنی نیروی مردمی - را نمی‌شود با روشهای جذب بقیه‌ی نیروها جذب کرد. انسان، ارتشی را طور خاصی، و سپاهی را یک‌طور دیگر جذب می‌کند - مثلاً مختصر فرقی با هم دارند - اما بسیجی را آن‌طوری نمی‌شود جذب کرد. بسیجی، توده‌ی مردم است. شما می‌خواهید او را تحت یک سازمان بیاورید، با نظم و انضباط آشنایش کنید، فرمانبری به او یاد بدهید و استعداد و شوق و ایمانی که برای دفاع از کشور در او هست، آن را به بهترین شکلی به کار بگیرید و اگر در او کم است، تزریق کنید. چه کار می‌خواهید بکنید؟ این کار، کار بسیار مهمی است و من عرض می‌کنم که اگر این کار - یعنی فراگیر شدن بسیج - انجام شد، این انقلاب، بیمه‌ی بیمه است؛ اگر نشد، جای نگرانی است. یعنی بسیج با سرنوشت انقلاب سر و کار دارد. اگر بسیج، قوی و کارآمد شد و گسترش پیدا کرد و - همان‌طور که عرض کردیم - پایه‌اش مستحکم بود، هیچ قدرتی در دنیا، هرچه هم توطئه کنند، هرچه هم با یکدیگر همدست بشوند، قادر نخواهند بود نسبت به این کشور و این انقلاب، کمترین چشم زخمی وارد کنند. اگر نیروی بسیج - یعنی نیروی نظامی مردم - را کم گرفتیم، آن‌وقت جای نگرانی و اشکال است؛ چون صحنه‌ی حضور مردم، فقط صحنه‌ی سیاسی و اقتصادی نیست. صحنه‌ی نظامی، اهم صحنه‌هاست و این حضور، در سایه‌ی بسیج است. می‌خواهم به این وسیله، اهمیت کار شما و اهمیت کار هریک نفر از این بچه‌ها و جوانان بسیجی را - که به معنای واقعی کلمه، جزو این مجموعه‌ی عظیم بسیج هستند - یادآور شوم. هیچ نفری را نباید رها نمود و یا کاری کرد که رها بشوند. اگر این جوان بسیجی که در جنگ، آن همه خدمت کرده، خدای نکرده به سمت چیزهایی در متن جامعه سوق داده شود، خسارتِ جبران‌ناپذیری است. همه‌ی این جوانانی که شما در خیابانها می‌بینید مشغول زندگیند و دنبال کار خودشانند، باید در دلتان آنها را یک بسیجیِ بالقوه فرض کنید و بسیج بشوید، برای این‌که آنها را جذب کنید. ما نمی‌توانیم راضی بشویم که جوان این کشور و جوان مسلمان، از بسیج عمومی مردم بیرون بیاید. من هم ان‌شاءاللَّه در خدمت این کار بزرگ خواهم بود. هر کاری از ما ساخته باشد، حرفی نداریم که در خدمت آقایان، این کار ان‌شاءاللَّه انجام بشود. دعا می‌کنیم که خدا شما را قوّت بدهد و کمک کند، تا این کار بزرگ را ان‌شاءاللَّه به بهترین وجهی انجام بدهید. خداوند ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولیّ‌عصر را از شما راضی کند و روح مطهر امام عزیزمان را همواره از شما شاد بگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز خدای متعال شما را عزیز و قوی کرده است انسان در عین خوشحالی از زیارت شما عزیزان، خیلی تأسف می‌خورد که چگونه این آزادی و این خوشحالی عمومی، در زمان حیات بابرکت امام عزیزمان انجام نشد. واقعاً جای آن بزرگوار خیلی خالی است. بعد از سالها، خیلی مناسب می‌نمود که عزیزان آزاده‌ی ما، پاداش و اجر زحمات خودشان را با مشاهده‌ی آن چهره‌ی ملکوتی و منوّر می‌گرفتند. حالا هم قسمت و تقدیرالهی این بوده است. اجر شما به خاطر محرومیت از زیارت امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) باز هم بیشتر است. ما حقیقتاً در سطح کشور، به خاطر آمدن شماها، احساس جشن و عید می‌کنیم؛ بخصوص شما عزیزانی که شاید دشمنان در این برهه، به آسانی حاضر نبودند شما را مبادله کنند. این، لطف خاصی از طرف پروردگار است. هم ملت ایران، هم مسؤولان، هم خانواده‌ها و بستگان که خدای متعال شما را به آنها برگرداند، باید خدا را شکر کنند و هم شماها که علی‌رغم دشمن و به کوری چشم او، خدای متعال آن دشمنِ خشنِ

غلیظالقلبِ جبار را ذلیل کرد، باید شکر زیادی بکنید. روزی بود که آنها احساس قدرت می‌کردند و شما تنها و مظلوم، در دستهای آنها اسیر بودید. امروز خدای متعال شما را عزیز و قوی کرده است و جمهوری اسلامی را در دنیا مثل خورشید تابنده‌یی منوّر کرده است. در بحران خلیج فارس، (۱) چهره‌ی جمهوری اسلامی و ملت ایران و مسؤولان، یک چهره‌ی سرافرازی است که دوست و دشمن به آن اعتراف می‌کنند. شما فرزندان عزیز این نظامید، عزیزید، سربلندید و دشمنِ جبار شما، امروز در عین ذلت و ضعف و درماندگی است. این، نتیجه‌ی صبر و توکل به خدا و استقامت در راه اوست. شما در عین جوانی، این امر بزرگ را تجربه کردید. گاهی انسان باید پنجاه یا شصت سال عمر کند، تا یکی از این‌گونه حقایق را به چشم ببیند؛ والّا در کتابها باید بخواند، یا از زبانها بشنود که صبر چه ثمرات شیرینی دارد و خدای متعال با صابران چگونه عمل می‌کند. شما بحمداللّه در عین جوانی، با همه‌ی وجودتان این حقیقت را لمس کردید، خودتان را به دشمن ندادید، در مقابل ظواهر زور و جلوه‌های گوناگون، دلتان را نباختید، خدا را فراموش نکردید، امام و ملت و کشور و انقلابتان را همیشه در یاد نگهداشتید، ایستادید، تا خدای متعال نتایج شیرین صبر را به شما چشاند. شما امروز آقا و عزیز برگشتید و همان دشمن، امروز درمانده و ذلیل و بیچاره است. برادران عزیز! بعد از این هم همین است. راه خدا، پایان و خستگی و شکست ندارد ما در پایان یک راه نیستیم؛ ما در وسط یک راهیم. اگر درست بخواهیم حساب کنیم، در اوایل یک راهیم. ما در راه حاکمیت مطلق اسلام هستیم. راه خدا، پایان و خستگی و شکست ندارد، این، راه خداست. ان‌شاءاللّه آحاد ملت، مخصوصاً جوانان مؤمن و شماها که سالهایی از جوانیتان را در این راه مصرف کرده‌اید، باید با همه‌ی وجود و با شور و شوق، حرکت را ادامه بدهید. دشمنان ضربت و زخم خورده‌اند؛ اما باز محل خطرند. باید ایستادگی کرد، راه را با قدرت پیش رفت و از خدا کمک گرفت. امروز وضعمان به سمت خوبیِ همه‌جانبه است. از جهات سیاسی، وضعمان خیلی خوب است. از جهات اقتصادی و غیره هم، ملت ایران ان‌شاءاللّه به سمت بهتر شدن حرکت می‌کنند. اما راه، راه دشواری است. همه باید تلاش کنند، همه باید احساس کنند که دشمن منتظر غفلت و کسالت و بی‌تفاوتی ماست، تا ضربه را وارد کند. نباید گذاشت چنین ضربه‌یی وارد شود. آن کسی که در میان ملت ایران، برای این ایستادگی قهرمانانه از همه شایسته‌تر است، رزمندگان ما هستند؛ مخصوصاً آنهایی که رنج و امتحان اسارت را با همه‌ی وجودشان، با پوست و گوشت و استخوانشان لمس کرده‌اند. این ایستادگی و این صبر و مقاومت هم، مثل صبر و مقاومت قبلی است و پیروزی دنبال آن خواهد بود. ما باید بر حق پافشاری کنیم البته باید در این راه فداکاری کرد. بعضی هم فدا می‌شوند؛ اما خط و راه و جریان خدا پیروز خواهد شد؛ کمااین‌که امروز بحمداللّه پیروز شده است. در این راه هم بایستی صبر و استقامت کرد و حقیقتاً این آیه‌ی شریفه‌ی «وتواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر»(۲)، خیلی پُرمغز است. همه باید همدیگر را به نگهداشتن حق، پاسداری از حق - ولو باطل علی‌الظاهر خیلی قوی باشد - وصیت و توصیه کنیم. ما باید بر حق پافشاری کنیم. هیچ گرایشی به طرف باطل نباید پیدا بشود. وصیت همه‌مان به یکدیگر باید ایستادگی و صبر باشد، تا ان‌شاءاللّه خدای متعال به برکت این صبرها و مجاهدتهای شما، این نکبت و ذلتی را که در توده‌های مظلومِ بیچاره‌ی دنیا گسترده شده است، برچیند و از بین ببرد. این‌طور نباشد که ما برای این مجاهدتها، فقط خودمان را هدف قرار بدهیم؛ بلکه بایستی ریشه‌ی استکبار را در سطح جهانی کند و شرش را از سر ملتها کوتاه کرد. امیدواریم که خداوند کمک کند، شماها را ان‌شاءاللّه توفیق بدهد و اجر دوران اسارت را همواره برای شما حفظ کند و خودتان و خانواده‌ها و پدران و مادران و نزدیکانتان را مشمول رحمت و لطف خودش قرار بدهد و ان‌شاءاللّه قلب مقدس ولیّ‌عصر را از همه‌ی ما و کارهایی که می‌کنیم، خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------ ۱) V در ساعت ۲ بامداد روز ۱۱/۰۵/۱۳۶۹ با حمله‌ی نظامی عراق به کویت و فرار امیر این کشور و پناهنده شدن وی به عربستان سعودی، کشور کویت به اشغال نیروهای عراقی درآمد. با تصویب قطعنامه‌ی ۶۶۰ شورای امنیت سازمان ملل و متجاوز شناخته شدن عراق، دولت امریکا شروع به تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک به‌منظور همسویی کشورهای غربی و همپیمانانش

برای حمله به کویت کرد، که سر انجام با تصویب قطعنامه‌ی ۶۷۸ شورای امنیت، مبنی بر این‌که «اگر عراق تا ساعت ۳۰/۸ صبح چهارشنبه ۶/۱۰/۱۳۶۹ از کویت خارج نشود، اقدام نظامی علیه آن کشور صورت پذیرد»، در تاریخ مورد اشاره، نیروهای چندملیتی به سرکردگی امریکا، حملات هوایی خود را با رمز «توفان صحرا» آغاز نمودند. ساعاتی پس از شروع عملیات نیروهای چندملیتی، عراق اقدام به حمله‌ی موشکی به اسرائیل و عربستان نمود. با ادامه یافتن حملات هوایی نیروهای چندملیتی و حاضر نشدن عراق برای حل مسالمت آمیز بحران - علی‌رغم تلاشهای گسترده‌ی جمهوری اسلامی ایران - در تاریخ ۴/۱۲/۱۳۶۹ حملات زمینی علیه عراق آغاز شد و در روز ۱۲/۱۲/۱۳۶۹ با پذیرفتن شرایط نیروهای چندملیتی توسط عراق، آتش‌بس برقرار گردید. همزمان با اجرای آتش‌بس، انقلابیون مسلمان عراق، شهرهای بصره، کربلا، نجف و ... را در شمال و جنوب عراق تصرف کردند، که با بالا گرفتن این نبردها و فجایعی که با کشتار مسلمانان به وقوع پیوست و هتک حرمتی که نسبت به اماکن مقدسه و عتبات عالیه توسط رژیم بعثی انجام شد، روز ۲۷/۱۲/۱۳۶۹ از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی، عزای عمومی اعلام گردید. ۲) عصر: ۳

سخنرانی در مراسم ویژه‌ی روز بسیج در پادگان امام حسن مجتبی(ع)

سخنرانی در مراسم ویژه‌ی روز بسیج در پادگان امام حسن مجتبی(ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. قال‌اللّه الحکیم فی کتابه: انّ اللّه یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّا کانّهم بنیان مرصوص(۱) قوام انقلاب به بسیج است یکی از افتخارات انقلاب اسلامی و بخصوص از افتخارات بزرگ امام راحل عظیم‌الشأن ما (رضوان‌اللّه‌علیه)، تشکیل ارتش بیست میلیونی بود. این ارتش، جای خودش را در افکار عمومی مردم دنیا باز کرده است. تقریباً در طول دوازده سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته است، نیروی عظیم بسیج توانسته در میدانهای پُرخطر، وظیفه‌های سنگینی را برعهده بگیرد و کارهایی را که گاهی از هیچ عنصر دیگری ساخته نبود و برنمی‌آمد، انجام بدهد. البته مسؤولان عزیز ما در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج، زحمات زیادی در این چند سال کشیده‌اند و از سال گذشته هم که رسماً نیروی مقاومت تشکیل شد - و بحمداللّه شرح وظایف آن هم تصویب شده است و امروز به مسؤولان محترم داده خواهد شد - فصل نویی در زندگی بسیج و حیات پُرافتخار این نیرو به وجود آمد. برادران و خواهران! مسأله‌ی بسیج، یک مسأله‌ی اساسی و اصولی انقلاب است. اگر شما ملاحظه می‌کنید که امام بزرگوار ما این‌قدر روی بسیج تکیه می‌کردند، ناشی از همان فکر اصولی حاکم بر انقلاب اسلامی است. بر اساس آن فکر، اگر بگوییم قوام انقلاب به بسیج است، حرف گزافی نگفته‌ایم. من این جمله را اندکی توضیح می‌دهم، تا معلوم بشود که مسأله، مسأله‌ی شعار و احساسات نیست؛ بلکه یک واقعیت است و همه باید بر اساس این واقعیت، حرکت و برنامه‌ریزی و پشتیبانی و اقدام کنند. انقلاب اسلامی، یک انقلاب مردمی انقلاب اسلامی، یک انقلاب مردمی است. اساساً هنر ایمان اسلامی در همین است که دلهای مردم را آن‌چنان مجذوب می‌کند و نیروهای آنان را آن‌چنان در خدمت هدفهای عالی و والا به کار می‌اندازد که خود این، انقلاب و حرکت اسلامی را بیمه می‌کند و نصرت الهی را به دنبال می‌آورد. صدر اسلام هم عیناً همین‌گونه بود. در صدر اسلام، حضور آحاد مردم و ایمان مخلصانه‌ی آنها، موجب نصرت شد. این، صریح قرآن است. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: «هو الّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین»(۲). یعنی خدای متعال، با نصرت خود و به وسیله‌ی مؤمنین، پیامبر را تأیید کرد. انقلاب ما، این برتری قاطع را بر همه‌ی حرکات و نهضتها و انقلابها داشت که متکی به آحاد مردم بود، و همیشه هم متکی خواهد بود. علت این‌که استکبار جهانی نتوانسته است - و به فضل الهی هیچ‌وقت نخواهد توانست - این انقلاب را شکست بدهد، همین است. دشمن، با توده‌ی مردم و انسانهای مؤمن و مخلص، چه‌کار می‌تواند بکند؟ مگر ابزارهای دشمن چیست؟ ابزار دشمن، عبارت از تجهیزات است. تجهیزات، در مقابل نیروی ایمان و شور و عشق و اراده‌ی مردم، کارایی ندارد. تجهیزات، کسانی را می‌ترساند که بخواهند فقط با اتکا به تجهیزات خودشان

بجنگنـد و مبـارزه کننـد. این گونه آدمها، اگر در مقابل خودشان تجهیزاتی را ببیننـد که از تجهیزات خودشان مـدرنتر و بالاتر است، ممکن است احسـاس رعب کننـد؛ اما در مقابل مردم باایمان و بااخلاص، از تجهیزات مـدرن دشـمن کاری ساخته نیست. مـدرنترین تجهیزات، در مقابل یک نیروی مقاومِ ایسـتاده‌ی شـهادت‌طلب، از کار باز می‌ماند. مگر هیچ دشمنی می‌تواند میلیونها انسان از آحاد یـک ملت را عقب بنشانـد؟ همین توده‌ی مردم حزب‌اللّه بودنـد که در خیابانهـای سرتاسـر این کشور، در مقابـل تجهیزات مـدرنِ از دشـمن گرفته‌ی رژیم پادشاهی ایسـتادند. چرا آن تجهیزات نتوانست بر آنان فایق بیایـد؟ در حالی که آن تجهیزات می‌توانست طرف خودش را بکشـد. اگر کسـی از مرگ ترسـید، از آن تجهیزات می‌ترسـد؛ امـا اگر کسـی مرگ را شـهادت دانست، از تجهیزاتی که مرگبـار باشـد، نخواهـد ترسـید. در تمـام مبـارزات تحمیل‌شـده‌ی از سوی دشـمنان، این مطلب صـادق است. تبلیغـات دشـمن، روی انسانهای مؤمن اثری نمی‌گذارد ابزارهای دیگر دشمن چیست؟ تبلیغات. تبلیغات دشمن، روی انسانهای مؤمن اثری نمی‌گذارد. الان شما پیچ رادیو را که باز کنید و هر کدام از رادیوهای دشـمن - رادیو اسـرائیل، رادیو امریکا، رادیوی کشورهای اروپایی و رادیوی گروهکهـا - که دهان باز کننـد، یک مشت تبلیغات سوء و تهمت علیه اسـلام و مسـلمین و نظام جمهوری اسـلامی را بر زبان جاری می‌کننـد. کسـی اینهـا را بـاور می‌کنـد که دلش بـا ایمان و آگاهی ناشـی از ایمان، روشن نباشـد. این امواج، روی مردم مؤمن اثری ندارد. همین تبلیغاتی که امروز در سرتاسـر دنیا از طرف صهیونیستها و امثال آنها، علیه اسلام و انقلاب اسلامی می‌شود، مگر چه‌قدر در فکر و روحیه‌ی مردم مؤمن دنیـا، یـا توده‌ی مؤمن حزب‌اللّه در کشور خود مـا، اثر گذاشته و یـا می‌خواهـد اثر بگـذارد؟ یکی از شگردهای دشـمن، تبلیغات است. تبلیغ کننـد که جمهوری اسـلامی نتوانست. تبلیغ کنند که اسـلام کافی نیست. تبلیغ کنند که مردم ایران ترسیدند و عقب‌نشـینی کردند. تبلیغ کنند که ملت ایران، از انقلاب و از اسـلام فاصله گرفته‌اند. تبلیغ کنند که دولت ضـعیف است و نمی‌تواند کار کند. سـعی کنند که احساسات قشـری و صـنفی را در افراد زنده کنند، تا چوب لای چرخ دولت و مسؤولان و کارگزاران کشور بگذارند. دشـمن فقط این کارها را می‌تواند بکند؛ کار دیگری از دست دشـمن ساخته نیست. این کارها، بر روی ذهن و دل آدمهـای مـؤمن و انسانهـای حزب‌اللّه چه اثری دارد؟ ملتـی که شـور و شـوقش نسـبت به اسـلام، روزبه‌روز رو به افزایش است، ملتی که هـدفهای پلید و خباثت‌آمیز اسـتکبار را می‌فهمد، تبلیغات دشـمن در او اثری ندارد. پس، حربه‌ی نظامی و اقتصادی و تبلیغـاتی اسـتکبار جهـانی، حربه‌ی امریکـا و صهیونیسـتها و دشـمنان، بر روی توده‌ی مؤمن ملت، هیـچ گونه کـارگر نیست و کارایی ندارد. بنابراین، اگر یک انقلاب از طرف مردم مؤمن حمایت شد، بیمه است. این مطلبی است که همه آن را می‌فهمند. اگر بخواهیم انقلاب و کشور بیمه باشد، جمهوری اسـلامی آسیب‌ناپذیر باشد، باید این شور و شوق، این حرکت عمومی مردم و این بسیج عظیم نیروهـای ملت را روزبه‌روز تقویت کنیم. بسیج، بهترین مـدافع انقلاـب و اسـلام بسیج، در جبهه‌هـای جنگ، در داخل شـهرها و در پایگاههای مقاومت، نشان داد که بهترین مدافع انقلاب و اسلام است. حتّی دشمنان ما هم به این نکته اعتراف کرده‌اند. آن وقتی که خیل بسـیجیان، با ایمان و شور و شوق خود، به سـمت هدفی در میدان جنگ سـرازیر می‌شدند، هیچ نیرویی نمی‌توانست جلوی آنها را بگیرد. حتّی دشـمنان مـا هم این را در جنگ دیدنـد؛ چه آن کسانی که جنگ را بر ما تحمیل کرده بودنـد، و چه آن کسانی که به وسیله‌ی ماهواره‌هایشان، صـحنه‌های جنگ را ذره‌به‌ذره می‌دیدنـد و به دشـمنان ما گزارش می‌کردند. در دنیا همه دیدند که نیروی سرشار از شور و شوق و عشق به اسـلام، چگونه در میدان جنگ می‌جنگد. در داخل شـهرها هم از روز اول انقلاب، این پایگاههای مقاومت، سـنگر دفاع از انقلاب و اسـلام شد و تا امروز هم همین‌طور است. شـما خیال نکنید که دشمن فقط از جبهه‌ی جنگ حمله می‌کنـد. دشـمن وقتی در مقابل نظامی مثل نظام جمهوری اسـلامی قرار گرفت و دیـد که نمی‌تواند از جبهه، بر این انقلاب و بر این ملت پیروز بشـود، سـعی می‌کنـد که در داخـل ملت رخنه کنـد و از درون، کـار را مشـکل نمایـد. در این‌جـا، یکی از عوامـل دفـاع جانـانه‌ی از انقلاـب و اسـلام کیست؟ بسـیج؛ یعنی همین پایگاههای مقاومت و همین نیروهای جوان و پُرشور؛ همین جوانانی که در طول تاریخ ما از اول اسـلام تا امروز، نظیرشان را به این زیادی در هیچ دوره‌یی نداشـته‌ایم؛ همین جوانانی که در عین جوانی و شور

جوانی، به جای این که مثل جوانان بی‌درد و جوانان معمول همه‌ی مناطق عالم، دنبال عیش و عشرت و عیاشی باشند، دنبال احساس تکلیف و خدمت به خلق و تلاش و کار برای آرمانها و هدفها و دفاع از اسلامند؛ همین جوانانی که با قرآن مأنوسند؛ همین جوانانی که نماز و عبادتشان، پدران و مادران پیر را به شگفتی و تعجب وادار می‌کند. خانه‌ی هر شهید که پا گذاشتیم، اغلب پدران و مادران آنها گفتند که ما دین را از این جوانمان یاد می‌گرفتیم! بسیج، یعنی کل نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی کشور بله، هنر انقلاب این است، و هنر امام این بود. آن بزرگوار، در جامعه‌یی که دشمن پنجاه، شصت سال به‌طور مستقیم و غیرمستقیم روی آن کار کرده بود، تا آن را به لجنزار فساد بکشاند، کار کرد و جوانانش را مثل گُل، پاک و پاکیزه تربیت کرد. خود آن بزرگوار فرمود: این، فتح‌الفتوح است. بله، فتح‌الفتوح امام، ساختن جوانان مؤمن، مخلص، سالم، صادق ،بی‌اعتنای به شهوات و دلهایشان متوجه به سمت خدا بود. در طول تاریخ، در این مملکت و یا در سایر ممالک اسلامی، ما چه موقع این‌قدر جوان خوب و صالح، مثل دوران انقلاب داشتیم؟ مگر دشمن اینها را نمی‌بیند؟ دشمن می‌خواهد اینها را از دست انقلاب بگیرد. دشمن برای شایع‌کردن فساد در بین جوانان این کشور، برنامه‌ریزی می‌کند. چه کسی باید در مقابل این اشاعه‌ی فساد بایستد؟ چه کسی باید در مقابل خرابکاریها بایستد؟ چه کسی باید در مقابل توطئه‌هایی که دشمن به وسیله‌ی عوامل خود در داخل کشور انجام می‌دهد و ممکن است یک عده آدم ساده‌لوح را هم به دنبال خود بکشاند، بایستد؟ بسیج؛ همین نیروی عظیم. بسیج، عبارت از چند هزار آدم در هر شهر نیست؛ بسیج، یعنی کل نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی کشور ما. این که امام گفتند «بسیج بیست میلیونی»، یعنی این. حالا دشمنان بنشینند تحلیل کنند که بله، ایران بالاخره هم بیش از یک میلیون نتوانست! کل نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی کشور ما بسیج محسوب می‌شوند، تا چشم دشمنان کور بشود! همه‌ی جوانان، پیران، زنان و مردان این کشور، برای دفاع از شرف و استقلال و اسلام و نظام جمهوری اسلامی آماده‌اند. هیچ‌کس خیال نکند که جنگ تمام شد، بسیج هم تمام شد؛ ابداً. مگر جنگ که تمام می‌شود، نیروهای نظامی - ارتش و سپاه - هم تمام می‌شوند؟ نه، به فرموده‌ی امام(ره)، «مملکت اسلامی، همه‌اش نظامی است». زن و مرد باید آمادگی نظامی داشته باشند و برای دفاع نظامی آموزش ببینند. اسلام حکم می‌کند که شما آماده باشید و نظم را رعایت کنید البته ممکن است دشمن هرگز به فکر حمله به چنین ملت دلاوری که میدان کارزار را با شور و عشق خودشان سرشار می‌کنند، نیفتد؛ اما اسلام حکم می‌کند که شما آماده باشید. تمام مسؤولان کشور، در مقابل تجهیز و آماده‌سازی و ایجاد ترتیبات برای بسیج مسؤولیت دارند؛ و من خودم را بر دفاع از سازمانی که امروز به عنوان نیروی مقاومت بسیج مشغول خدمت است، موظف می‌دانم و دفاع خواهم کرد. البته شما باید خدا را فراموش نکنید، به یاد خدا باشید، به خدا توکل کنید و از دستورات او الهام بگیرید. این، روح مطلب است. آن چیزی که شما را از همه‌ی تشکیلات علی‌الظاهر مردمی در کشورهای دیگر ممتاز می‌کند، همین است. آنچه که شما را به این حد از کارایی می‌رساند، همین یاد خداست. بخصوص شما جوانان، یاد خدا را هرگز از دست ندهید؛ خودتان را با خدا مأنوس کنید. شما جوانید؛ دلها و روحهای شما، پاک و مطهر است. شما آلوده به زخارف این زندگی مادّی نشده‌اید. شما کسانی هستید که روحها و دلهایتان، برای پرتوگیری از انوار الهی آماده است؛ این را قدر بدانید و برای خودتان حفظ کنید. رعایت نظم هم نکته‌ی بعدی است. برای جنگیدن و مبارزه کردن، نظم لازم است؛ همین نظم و ترتیبی که الان مظهرش را می‌شود در این میدان مشاهده کرد. ایمان تنها و بدون نظم، کارایی نخواهد داشت، یا بسیار کم خواهد داشت. این نیروی مقاومتی که برادران در سپاه پاسداران ترتیب داده‌اند و با جدیت دنبال کار آن هستند، به خاطر همین نظم دادن و سازماندهی و آموزش به نیروهای بسیجی است، تا آن روزی که انقلاب و اسلام و کشور به اینها نیاز دارد، آماده باشد. لطف خدا شامل حال این ملت است خوشبختانه امروز الطاف الهی، شامل حال این ملت است. شما امروز نمونه‌های آن را در سطح دنیا و در سطح منطقه، در مقابل چشم خودتان می‌بینید. بحمداللّه امروز مسؤولانی که در رأس کار هستند - دولت لایق خدمتگزار و بقیه‌ی مسؤولان - با کمال جدیت، برای بازکردن گرهها - چه گرههای گذشته و چه گرههای دوران جنگ - شب و روز تلاش می‌کنند. نباید کسی خیال کند که بعد از

هشت سال جنگ - که هر روزِ جنگ، مشکلاتی را برای کشور ما به وجود آورده است - همه‌ی این مشکلات، در ظرف مدت کوتاهی برطرف خواهد شد. نه، مشکلات برای برطرف شدن، زمان می‌طلبد. یک ساختمان را در ظرف دو روز می‌شود خراب کرد؛ ولی گاهی در ظرف دو سال نمی‌شود آن را ساخت. لطف خدا شامل حال این ملت است. مردم خوب و مؤمن و پُرشور، جوانان مستعد، دولت لایق و کارآمد و خدمتگزار و دیگر مسؤولان، مجلس شورای اسلامی، دستگاه قضایی، نیروهای نظامی و انتظامی - ارتش و سپاه و کمیته و شهربانی و ژاندارمری - بحمداللَّه برای خدمت به این کشور آماده‌اند. باید از این فرصت استفاده کرد و ان‌شاءاللَّه دوران سازندگی را با خدمت کامل گذراند. از خداوند متعال متضرعانه مسألت می‌کنم که تفضل و رحمت خودش را بر همه‌ی شماها نازل کند و ان‌شاءاللَّه بسیج و سایر نیروهای نظامی و انتظامی ما را روزبه‌روز از قوّت و صلابت بیشتری برخوردار نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) صف: ۴ ۲) انفال: ۶۲

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از نیروهای مقاومت بسیج، گروهی از پرستاران و جمعی از پرسنل نیروی دریایی

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از نیروهای مقاومت بسیج، گروهی از پرستاران و جمعی از پرسنل نیروی دریایی ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روحیه‌ی بسیجی را برای کشور و انقلاب و اسلام حفظ کنید اجتماع پُرشور بسیجیان و مدافعان عاشق و صادق انقلاب و ارزشهای اسلامی، حامل صفای جهاد و عطر شهادت است. جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس، در طول سالهای متمادی، از خون عزیزان بسیجی رنگین شد و ناصیه‌ی انقلاب را درخشان کرد. هفته‌ی بسیج، در حقیقت فرصت و بهانه‌یی برای زنده نگهداشتن ارزشها و روح بسیجی در آحاد ملت، مخصوصاً جوانان پُرشور و مدافعان عاشق صادق است. به یکایک بسیجیان در سرتاسر کشور، از زن و مرد و پیر و جوان، ارادت و اخلاص صادقانه‌ی خودم را عرض می‌کنم و همان‌طور که امام و پیشوای راحل عظیم‌الشأن ما فرمودند، من هم آرزو می‌کنم و از خدا می‌خواهم که با بسیجیان محشور باشم. بسیج، یک افتخار و یک ارزش است. سعی کنید این روحیه‌ی بسیجی را برای کشور و انقلاب و اسلام حفظ کنید. امروز در جمع ما، عده‌یی از خواهران و برادران پرستار حضور دارند. به مناسبت بزرگداشت پرستار در این روزها، وظیفه‌ی من است که از همه‌ی پرستاران عزیزمان صمیمانه تشکر کنم. زحمات این عزیزان، همیشه و مخصوصاً در دوران گرفتاریهای جنگ، زحمات طاقت‌فرسا و بسیار ارزشمندی بود. پرستاری، شغل مقدسی است. این شغل، عبادت است و از برجسته‌ترین نمونه‌ها و مصداقهای خدمت به مظلومان و ضعفاست. خواهران و برادران پرستار، ان‌شاءاللَّه این کار را با جدیت و شور و شوق انجام داده، ادامه بدهند و کادرهای پرستاری ما در بیمارستانها، از جهت کمیت و کیفیت، ان‌شاءاللَّه تقویت بشوند. به این برادران و خواهران هم خوش‌آمد عرض می‌کنم. دریا منطقه‌ی حساس، و خلیج فارس نقطه‌ی مهمی است امروز، روز نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است و جمعی از برادران این نیرو، در این جمع حضور دارند. زحمات آنها در طول این چند سال - چه در اوایل جنگ، چه بخصوص در اواخر جنگ و چه در بین این دو مقطع - مهم و باارزش و شجاعانه بود. برادران توجه بکنند که دریا منطقه‌ی حساس، و خلیج فارس نقطه‌ی مهمی است. دشمنان با چشمهای طمعکار، به این نقطه چشم دوخته‌اند و برای حفظ منافع نامشروع و ناحق خود، از هزاران کیلومتر آن طرف‌تر، ناوگانها و نظامیان خود را به این منطقه آورده‌اند و می‌آورند. این، تهدیدی علیه ملتها و کشورهای این منطقه و بخصوص تهدیدی علیه جمهوری اسلامی است؛ هوشیار باشید. مسأله‌ی نیروی دریایی ما - هم نیروی دریایی ارتش و هم نیروی دریایی سپاه - مهم است. این دو نیرو، در کنار هم و با وظایف متفاوت، این وظیفه‌ی بزرگ را باید انجام بدهند و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه کاملاً موفق باشند. همچنین به برادران عزیز روحانی در ارتش جمهوری اسلامی ایران، که امروز در مجلس حضور دارند، خوش‌آمد می‌گویم و به خاطر زحماتشان و خدماتی که در جهت پیشبرد کیفیت اسلامی و معنوی ارتش جمهوری اسلامی ایران انجام می‌دهند، تشکر می‌کنم.

دشمنی ملت ایران نسبت به امریکا تمام‌شدنی نیست این روزها، ما یک مسأله‌ی اساسی و عمده در سطح جهان داریم که همه‌ی قشرهای مردم، از نظامی و غیرنظامی، از دولتی و غیردولتی، از شهری و روستایی، از پیر و جوان، باید نسبت به آن هوشیار باشند و آن، این است که هرچه می‌گذرد، استکبار جهانی بیشتر احساس می‌کند که نظام جمهوری اسلامی، در مقابل منافع ناحق و نامشروع و در مقابل تجاوزهای او، محکم و قاطع ایستاده است و مزاحم تجاوزطلبی و افزونخواهی اوست. این را خوب فهمیده‌اند. شاید تا مدتی تصور می‌کردند که بعد از رحلت امام بزرگوار ما(رضوان‌اللّه تعالی‌علیه)، شعله‌ی آرمانخواهی در جمهوری اسلامی کم بشود، یا فرو بنشیند و یا خاموش گردد. خیال می‌کردند که بعد از رحلت امام(رضوان‌اللّه‌علیه)، تدریجاً همه چیز تمام خواهد شد. یعنی احساسات انقلابی و روح مجاهدت و فداکاری در مردم و نیز دشمنی آنها با ایادی ظلم و استکبار و استعمار در دنیا، تمام خواهد شد. چنین چیزی را انتظار داشتند؛ ولی دیدند که این‌طور نشد و هرچه می‌گذرد، پایبندی این مردم نسبت به خطی که امام راحل و پیشوا و معلم بزرگ ما ترسیم کرده‌اند و نیز علاقه‌ی آنها به امام و انقلاب کم نمی‌شود. احساس کردند که دولت و ملت، مردم و نمایندگان آنها و مسؤولان گوناگون، در هر جای این کشور محکم ایستاده‌اند، تا از اسلام و انقلاب دفاع کنند. آنها خوب فهمیده‌اند که مردم حاضر نیستند ارزشهای عزیز اسلامی و انقلابی را با چیزی معامله کنند. سر قضایای تجاوز عراق به کویت هم این معنا برایشان روشن شد و دیدند با این‌که در قضیه‌ی کویت، کشور عراق تجاوزکار است و ملت ایران، متجاوز را به هر شکلی و به هر نحوی محکوم کردند - از اول هم دولت و ملت ما این را گفتند - اما این موضع مانع نشد که مردم و مسؤولان ما، از دخالتهای متجاوزانه‌ی بی‌جای امریکا انتقاد نکنند. خیال می‌کردند ما بعد از این‌که دیدیم عراق به کویت تجاوز کرد، امریکا را فراموش خواهیم کرد؛ غافل از این‌که ملت ما دست‌پرورده‌ی انقلاب و امام است و مسؤولان ما شاگردان امام هستند. مگر ممکن است که ملت ما، دشمنیهای استکبار و بیش از همه امریکا را فراموش کنند؟ مگر ممکن است طمع‌ورزیها و زیاده‌طلبیها و تجاوزهای پنهان و آشکار امریکا را ندیده بگیرند؟ فهمیدند که دشمنی ملت ایران نسبت به دشمنان اسلام و در رأس آنها رژیم امریکا، تمام‌شدنی نیست. فهمیدند که ملت ایران ایستاده است، تا از اسلام انقلابی و اسلام ناب محمّدی(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) دفاع کند. فهمیدند که دولت و ملت و مسؤولان، اهل سازش و معامله نیستند. حالا که اینها را فهمیده‌اند، از همه طرف خباثتهایشان را شروع کرده‌اند - متوقف نشده بود؛ تشدید کردند - و مثل زمان حضرت امام و همین دوران فاصله‌ی رحلت حضرت امام تا امروز، بلندگوهای جهانی را از تبلیغ علیه نظام اسلامی پُر کردند. امروز، چنین وضعیتی است. دفاع امثال امریکا از حقوق بشر، هم خنده‌آور و هم گریه‌آور است امروز ملت ایران باید هوشیار باشد؛ چون دشمن با اسمهای مختلف - از جمله به نام حقوق بشر - در فکر دشمنی کردن و ضربه زدن به انقلاب و اسلام است. دفاع امثال امریکا از حقوق بشر، برای ملتها و مظلومان دنیا، هم خنده‌آور و هم گریه‌آور است. از طرفی، خنده‌آور و مضحکه است؛ چون خود نقض کنندگانِ درجه‌ی اول حقوق بشر، سنگ حقوق بشر را به سینه می‌زنند! چه کسانی داعیه‌ی حقوق بشر دارند؟ کسانی که همین امروز از پنجه‌هایشان، خون مردم فلسطین می‌چکد. حالا هرچه در سالهای گذشته، در شرق و غرب عالم - در آفریقا و آسیا و در جاهای گوناگون - ملتها را نابود کردند و کشتند و بشر و حقوق بشر را به مسخره گرفتند، به جای خود محفوظ. همین امروز رژیم صهیونیستی، به پشتیبانی امریکا و همپیمانانش، ملت فلسطین را با بدترین و فجیعترین وضعی، زیر فشار و شکنجه قرار داده و خون مردم و شهدای فلسطین، به گردن اوست. چنین انسانهایی، دم از حقوق بشر می‌زنند! این، مضحکه و تمسخر نیست؟! از طرف دیگر، گریه‌آور هم است. برای بشریت، مصیبتی از این بالاتر نیست که مفاهیم و ارزشهای انسانی، این‌طور در دست‌وپای این سیاستبازان خبیث بیفتد. ایران اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند؛ در حالی که اسلام بزرگترین ضامن حقوق بشر است. ما به عنوان یک ملت، چرا از ملت فلسطین دفاع می‌کنیم؟ ما به عنوان یک انقلاب، چرا از ملتهای مظلوم دفاع می‌کنیم؟ ما با مردم آفریقای جنوبی، چه قوم و خویشی‌یی داریم؟ ما از این مظلومانی که در مناطق مختلف جهان، به خاطر سیطره‌ی حکومتهای خبیثِ علی‌الظاهر دمکراتیک و عملاً فاشیستی، جرأت نمی‌کنند مظاهر اسلامی

خودشان را رعایت کنند، چرا دفاع می‌کنیم؟ دیدید که در فرانسه، به دختر مسلمان اجازه نمی‌دهند روسری به سر کند! دیدید که در امریکا، مأموران دولتی، برای انجام فرایض مذهبی، مسلمانی را در جلوی چشم مردم کتک می‌زنند، که چرا در فرودگاه نماز خواندی! چرا هرجا مظلومی صدا بلند می‌کند و استغاثه می‌نماید، ما احساس تکلیف می‌کنیم که هرطور ممکن است، به کمک او بشتابیم، یا لااقل فریاد او را منعکس کنیم؟ این، به خاطر دستور اسلام مبنی بر حفظ حقوق انسانهاست. استکبار نسبت به انقلاب کینه دارد؛ حقوق بشر بهانه است شما سردمداران ظلم و استکبار هستید که حقوق بشر را نقض کرده‌اید. شما هستید که سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر و مفاهیم انسانی را به مسخره گرفته‌اید و همه را بازیچه‌ی دست خودتان می‌خواهید. برای ما، ارزش انسان و ارزش حقوق انسان، آن‌قدر زیاد بوده و زیاد است که به خاطر آنها حاضر شده‌ایم با همه‌ی قدرتهای استکباری جهان، مقابل و مواجه بشویم. نوکران امریکا و دیگر دولتهای استکباری، در طول سالیان متعدد، بر این کشور حکومت کردند، صدصد و هزارهزار از این مردم را در این خیابانها کشتند و خونشان را بر زمین ریختند. همین الان هم در جاهای دیگر، نظیر این واقعه، از بقیه‌ی نوکران امریکا سر می‌زند. زندانهایشان پُر از انسانهای مظلوم است؛ ولی در محافل جهانی، از هیچ‌کس صدا بلند نمی‌شود! شماها اگر طرفدار حقوق بشر بودید، چرا به رژیمهای مرتجع و ظالم و مستبد و خبیث که بویی از دمکراسی نشنیده‌اند و در کشورشان به عنوان نمونه، یک‌بار یک صندوق رأی گذاشته نشده است، اعتراض نمی‌کنید؟! چرا فقط به جمهوری اسلامی که مظهر آزادی و دخالت مردم در امور است و در مسایل مختلف، انتخابات آزاد و پی‌درپی برگزار می‌کند و مردم در کوچه و خیابان و مجامع عمومی، حرف دلشان را می‌زنند و شعار می‌دهند، اعتراض می‌کنید؟! شما طرفدار حقوق بشر نیستید؛ شما طرفدار بی‌دینی و تسلط خودتان بر کشورها و ملتها هستید. شما از کوتاه شدن دست پلید خودتان از کشور ثروتمند و وسیع ایران و تهدیدشدنتان در سایر کشورها ناراحتید. شما نسبت به انقلاب، دشمن خونی هستید. این انقلاب، نوکران شما را در این‌جا از بین برد. شما با انقلاب کینه دارید؛ حقوق بشر بهانه است. شما چه می‌فهمید که بشر چیست و حقوقش کدام است؟ ملت ایران باید هوشیارانه، تمام دشمنیهای این طیف وسیع استکبار و دشمنان اسلام و انقلاب را بفهمد و بشناسد؛ همچنان‌که بحمداللّه اکثریت قاطع این کشور، می‌فهمند و می‌شناسند. امریکا و یارانش منتظر فرصتند، تا از انقلاب انتقام بگیرند برادران و خواهران عزیز من در سرتاسر کشورا! بدانید که امروز امریکا و یاران و مزدوران و همپیمانانش، منتظر فرصتند که از انقلاب انتقام بگیرند. منتظر فرصت هستند که انتقام محمّدرضای خبیث و خاندان ظالم و ساواکیهای دورانش را از جوانان انقلابی ما بگیرند. دنبال منفذی می‌گردند، تا در داخل انقلاب نفوذ کنند. هوشیار باشید؛ همچنان‌که بحمداللّه هوشیار بودید و هستید. ملت ما، هر گونه دخالت و هر گونه انگشت موذی دشمن را قطع خواهد کرد و با مشت گره کرده، با او روبه‌رو خواهد شد. من از همین‌جا، به دشمنان خبیثمان که علاوه بر خباثت، بی‌هوش و نادان هم هستند و انقلاب و ملت ما را نشناخته‌اند و سیزده، چهارده سال است که درباره‌ی این ملت و این کشور، غلط تحلیل می‌کنند و غلط می‌فهمند و به همین جهت هم مرتب شکست می‌خورند، می‌گویم که بدانید شما در شناخت ملت ایران، اشتباه کرده‌اید. این ملت، پایبند به اسلام است. این ملت، خادمان و خدمتگزاران اسلام را دوست می‌دارد. این ملت، سعادت خودش را هم در اسلام جستجو می‌کند. این ملت، با پایبندی و ایمان به اسلام، ان‌شاءاللّه خواهد توانست تمام گرههایی را که شما بر زندگی او تحمیل کرده‌اید، باز کند. این ملت، تسلیم‌بشو نیست. همه‌ی نیروهای مسلح و مردم باید هوشیار باشند بسیج، در سرتاسر کشور هوشیار باشد. همه‌ی نیروهای مسلح - ارتش، سپاه و نیروهای انتظامی - باید هوشیار باشند. همه باید هوشیار باشند؛ اما بسیج، احتیاج به هوشیاری مضاعف دارد. آحاد بسیج در هرجا هستند - در شهر، در ده، در عشایر، در دانشگاه، در حوزه‌ی علمیه، در دبیرستان، در بازار، در اداره، در کارخانه - باید هوشیار باشند. دشمن، برای ضربه زدن به انقلاب و اسلام، از یک راه نمی‌آید؛ از راههای مختلف می‌آید. باید چشمتان را باز کنید، متوجه باشید و دشمن را بشناسید. امام بزرگوار، این خطوط را برای ما درست مشخص کردند. هر چیزی که دیدید دشمن روی آن حساسیت نشان می‌دهد، شما هم روی آن حساس بشوید و بفهمید که دشمن

از این‌جا می‌خواهد رخنه کند. وقتی که می‌بینید دشمنان خبیث، نسبت به ملت و انقلاب و پایبندی مردم به انقلاب تبلیغات می کنند، بدانید که دشمن از پایبندی مردم به انقلاب و از حضور آنها در صحنه‌های انقلاب می‌ترسد. حضور شما در صحنه‌های انقلاب و هوشیاری و آمادگیتان، دشمن را مأیوس خواهد کرد. البته ما فضل و کمک الهی و پشتیبانی واضح خدا را در همه‌ی امورمان مشاهده کرده‌ایم و باز هم مشاهده می کنیم. خدای متعال به این ملت و به این کشور، خیلی لطف کرده و خیلی لطف داشته و در شداید، به این ملت کمک کرده است و باز هم لطف و رحمت الهی ان‌شاءاللَّه شامل حال این ملت است. امیدواریم که خدای متعال، به همه‌ی شما توفیق بدهد و دعای ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) را شامل حالتان بکند و روح مقدس امام(ره) را از شما خشنود و راضی بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با شرکت‌کنندگان در اولین کنفرانس اسلامی فلسطین

سخنرانی در دیدار با شرکت‌کنندگان در اولین کنفرانس اسلامی فلسطین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در آفاق اسلامی، هیچ مسأله‌یی به اهمیت مسأله‌ی فلسطین نیست می‌توان گفت که این جلسه، مهمترین مسأله‌ی جهان اسلام را در دستور کار خود قرار داده است. تحقیقاً امروز در زندگی مسلمین و در آفاق اسلامی، هیچ مسأله‌یی به اهمیت و خطورت مسأله‌ی فلسطین نیست. بیش از چهل سال است که بتدریج مسلمین را با غصب بخشی از خانه‌ی خودشان عادت داده‌اند. فقط غصب خانه‌ی مسلمین نیست؛ بلکه قضیه بالاتر از این است. مسأله این است که دشمنان جهانی اسلام، بخشی از خانه‌ی مسلمین را برای حمله به صفوف مسلمین و برای مبارزه با خواسته‌ها و حرکات آنها، سنگر قرار داده‌اند. متأسفانه در دنیای اسلام، آن کسانی که امکانات در دستشان بوده و می‌توانستند درباره‌ی این مسأله تصمیمهای مؤثری بگیرند، آن را در زاویه‌ی فراموشی - ولو نه به لفظ، اما در باطن امر - قرار دادند. ما اگر به خود بیاییم، خواهیم دید که این بزرگترین بلایی است که در دوره‌های اخیر، بر مسلمین نازل شده است. حکم اسلامی این قضیه، واضح است. احدی از مسلمین، درباره‌ی حکم منطبق بر قضیه‌ی فلسطین، تردیدی ندارد. این، همان مسأله‌یی است که در تمام کتب فقهی - که بحث جهاد در آن مطرح شده - آمده است. اگر کفار بیایند و بلد مسلمین را تصرف یا احاطه کنند، هیچیک از فقهای مسلمین - قدیم و جدید - در وجوب عینی جهاد در این مورد، تردید نکرده است. همه‌ی مذاهب اسلامی، در این معنا همعقیده هستند. جهاد ابتدایی، واجب کفایی است؛ اما در غیر این مورد. جهاد دفاعی که اظهر مصادیق دفاع هم هست، واجب عینی است. مسأله‌یی با این وضوح و با این اهمیت، امروز در دنیای اسلام، مثل یک مسأله‌ی درجه‌ی دو مورد توجه قرار می‌گیرد. البته گناه اول، به عهده‌ی رؤسای مسلمین است. اگر زعمای مسلمین و رؤسای کشورهای اسلامی، متحداً و جداً بر استنقاذ فلسطین تصمیم بگیرند، خواهند توانست. امروز حادثه‌ی بزرگی داخل سرزمینهای اشغالی در جریان است در مسأله‌ی فلسطین، آنچه که هدف است، استنقاذ فلسطین است؛ یعنی محو دولت اسرائیل. فرقی بین سرزمینهای قبل از سال ۶۷ و بعد از آن نیست. هر یک وجب از خاک فلسطین، یک وجب از خانه‌ی مسلمین است. هر حاکمیتی غیر از حاکمیت مردم فلسطین و حاکمیت مسلمین بر کشور فلسطین، حاکمیت غاصب است. حرف، همانی است که امام راحل عظیم الشأن فرمود: «اسرائیل بایستی محو بشود». یهودیهای فلسطین، اگر دولت اسلامی را قبول می کنند، در آن‌جا زندگی کنند. بحث، بحث یهودی‌ستیزی نیست. مسأله، مسأله‌ی غصب خانه‌ی مسلمین است. رؤسا و زعمای مسلمین، اگر تحت تأثیر قدرتهای جهانی قرار نداشتند، می‌توانستند این مهم را انجام بدهند؛ ولی متأسفانه نکردند. امروز، حادثه‌ی بزرگی داخل سرزمینها در جریان است و آن، همین قیام اسلامی است که این روزها وارد چهارمین سال عمر خود می‌شود. این، همان چیزی است که باید فلسطین را نجات بدهد. این، همان چیزی است که حامیان و تولیدکنندگان اسرائیل، از آن می‌ترسیدند. این، همان چیزی است که بدان امید بود و این امید، امروز برآورده شده است. این، یک نعمت بزرگ الهی است. اگر ما مسلمین، این نعمت را شکر کردیم، باقی خواهد ماند؛ «لئن شکرتم لازیدنّکم»(۱). اگر به این نعمت کفران ورزیدیم، از دست

خواهد رفت. شکر این نعمت به آن است که همه‌ی مسلمین در همه جای عالم، تکلیف شرعی خودشان بدانند که از این مبارزانی که امروز به نام اسلام مبارزه می‌کنند، حمایت نمایند. امروز، هیچ علاجی جز این نیست. این حمایت، بایستی وسیع و همه‌جانبه باشد. هم حمایت سیاسی، هم حمایت تبلیغاتی، هم حمایت اخلاقی و هم حمایت نظامی لازم است. هرچه ممکن بشود، لازم و تکلیف است. مسلمین دنیا ببینند، کدامیک از انواع این حمایتها را می‌توانند بکنند. هرچه را که دانستند، تکلیف شرعی آنهاست و از آن نباید تخلف بکنند. هیچ‌کس سازش را به حساب مبارزه نگذارد غالباً دو نکته از نظر شعاردهندگانِ به نام اسرائیل، دور می‌ماند. ما این دو نکته را اجمالاً عرض می‌کنیم. یکی از این دو نکته این است که دشمنیِ با غاصبان اسرائیل، با دوستیِ با کسانی که پشتیبان همه‌جانبه‌ی غاصبان اسرائیل هستند، نمی‌سازد. این، ممکن نیست. آن کسانی که خیال می‌کنند، از راه امریکا و همپیمانانش می‌توانند فلسطین را نجات بدهند، در اشتباه تأسف‌انگیزی بسرمی‌برند. همچنان که از راه دولت اسرائیل نمی‌شود فلسطین را نجات داد، از راه دولت امریکا و همپیمانانش هم نمی‌شود فلسطین را نجات داد. هر حرکتی که به تکیه بر پشتیبانان دولت غاصب منتهی بشود، قطعاً یک حرکت انحرافی و یک غلط بزرگ است. اگر کسی شعار ضدیت با اسرائیل را می‌دهد، اما با همپیمانان اسرائیل در این مسأله همصحبتی می‌کند و به آنها اتکا می‌نماید، باید دانست که دروغ می‌گوید. چنین چیزی ممکن نیست. آن کسانی که اسرائیل را تغذیه می‌کنند، در جبهه‌ی اسرائیل هستند. آن کسانی که به هر نحوی از انحاء به اسرائیل کمک می‌کنند، در جبهه‌ی اسرائیل هستند. آن کسانی که با صهیونیستها مذاکره می‌کنند، در جبهه‌ی اسرائیل هستند. مبارزه برای استنقاذ سرزمین فلسطین، باید معنای حقیقی مبارزه را داشته باشد. مبارزه، نقطه‌ی مقابل سازش است. در این مسأله، سازش خیانت و مبارزه وظیفه است. هیچ‌کس سازش را به حساب مبارزه نگذارد. ما مسلمین، به شیوه‌های تبلیغاتی دشمن وقوف پیدا نکرده‌ایم نکته‌ی دوم این است که یکی از چیزهایی که در روز اول، ایجاد دولت غاصب را زمینه‌سازی کرد و امروز هم ادامه‌ی آن دولت را زمینه‌سازی می‌کند، تبلیغاتی است که دستگاه تبلیغاتی سراسری صهیونیستها و دوستانشان در همه جای دنیا، به راه انداخته‌اند. برای افکار مردم دنیا، این‌طور وانمود کرده‌اند که صاحبِ خانه، آن کسانی هستند که بر آن‌جا حکومت می‌کنند و یک عده دور از فرهنگ هم برای آنها مزاحمت ایجاد می‌کنند! متأسفانه، این را در دنیا جا انداخته‌اند. روی این قضیه، در افکار عمومی و در فرهنگ عام جهانی، کار تبلیغاتی کرده‌اند؛ ولی ما مسلمین غافل بوده‌ایم! ما مسلمین، به شیوه‌های تبلیغاتی دشمن وقوف پیدا نکرده‌ایم. از بهترین شیوه‌ها، برای بیان حقانیت مردم فلسطین استفاده نکرده‌ایم. آنچه بر این مقدمه می‌خواهم مترتب کنم، این است که در تمام اقطار عالم، همه‌ی روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان و کسانی که در تبلیغات، اندک دستی دارند، باید با احساس وظیفه‌ی کامل نسبت به این قضیه، ادای تکلیف بکنند. بعد از جنگ جهانی دوم، یهودیها در سرتاسر دنیا، برای مظلوم‌نمایی، صدها و بلکه هزارها فیلم درست کرده‌اند، تا چهره‌ی آنها را مظلوم، و چهره‌ی کسانی که با آنها مقابل بودند - به صورت واقعی یا غیرواقعی - ستمگر نشان بدهد. تا آن‌جا که ما اطلاع داریم، ظلمی که امروز به ملت فلسطین می‌شود، هیچوقت به مجموعه‌ی یک ملت نشده است؛ در حالی که متأسفانه افکار عمومی دنیا، از این ظلم مطلع نیست. این، بایستی درست بیان بشود. باید فیلمها ساخته بشود، باید کارهای هنری انجام بگیرد تا همه‌ی افکار عمومی دنیا بدانند که چه می‌گذرد. متأسفانه باید اعتراف کنیم که روشنفکران ما و کسانی که می‌توانستند، کوتاهی کردند. ما باید در سطح عالم، مسأله‌ی فلسطین را آن‌چنان که هست، معرفی بکنیم. برای این کار باید سرمایه‌گذاری بشود و افراد، تلاش و کار کنند. این، نکته‌یی بوده است که ما از آن غفلت کرده‌ایم. انقلاب اسلامی، جبهه‌های جدیدی علیه اسلام به وجود آورد امروز بعد از این‌که انقلاب اسلامی، بُرندگی اسلام را نشان داد، دشمنان اسلام و مسلمین جدیتر شدند. انقلاب اسلامی، جبهه‌های جدیدی علیه اسلام به وجود آورد؛ فقط به خاطر این‌که اسلام را معرفی کرد و نشان داد که اسلام با ظلم مخالف است و فهماند که مسلم واقعی، آن کسی است که در مقابل قلدری و سرکشی و نظام سلطه‌ی جهانی، تسلیم نمی‌شود و زیر بار نمی‌رود. این، سلطه‌گران را بشدت خشمگین کرد و در مقابل اسلام، جبهه‌های جدیدی به وجود آورد.

نمونه‌هایش را در همه جای دنیا مشاهده می‌کنید. هم در اروپا مشاهده می‌کنید که علیه گروهها و افراد مسلمان، چه کارهایی انجام می‌گیرد؛ هم در آفریقا مشاهده می‌کنید که این حرکات تبشیری را فقط برای مقابله‌ی با اسلام ناب به راه انداخته‌اند؛ هم در خود کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنید که روی حرکات اسلامی، چه‌قدر فشار است. در هرجایی، به یک نحو است. مظاهری از آن را در کشورهای دیگر - مثل هند - مشاهده می‌کنید. این ماجرای مسجد بابری (۲)، یکی از آن مسایلی است که اگرچه موضوع آن، یک مسجد است و شاید به نظر بعضی کوچک بیاید؛ اما کوچک نیست. این، نشان‌دهنده‌ی آن است که دشمنان اسلام، تا این‌جا ایستاده‌اند که یک عده را علیه مقدسات اسلام تحریک کنند و زندگی را بر مسلمانان تلخ نمایند. بی‌شک، حرکت هندوهای متعصب، ناشی از تحریکات دشمنان است. همه دیده‌اند که این مسجد، سالهای متمادی در آن‌جا بود و بتخانه‌یی هم در کنارش وجود داشت. آنها مشغول کار خودشان بودند؛ اینها هم مشغول کار خودشان. دشمنان اسلام هستند که این تحریکات را درست می‌کنند و ماجرایی مثل ماجرای مسجد بابری را مسأله‌ی روز مسلمانان می‌کنند. البته مسلمین هند در این مسأله محق هستند و همه باید بدانند که مسلمین دنیا در این مسأله، پشت سر مسلمانان هند هستند، حق را به آنها می‌دهند و از آنها دفاع و حمایت می‌کنند. مسلمانان باید در دفاع از اسلام جدیتر باشند در همه جای دنیا، حرکات خصمانه‌ی جدیدی علیه اسلام هست. آن چیزی که بایستی از این حرکات استنتاج کرد، یک جمله است: مسلمانان باید در دفاع از اسلام جدیتر باشند و خودشان را به معنای واقعی کلمه، سرباز اسلام بدانند و به مقتضای این سربازی، عمل کنند. بلاشک، دشمن نخواهد توانست در مقابل حرکت عمومی مسلمین کاری بکند و اسلام و مسلمینی که برای دفاع از اسلام تصمیم گرفته باشند و قیام بکنند، قطعاً پیروز خواهند شد. امیدوارم که خداوند متعال، به همه‌ی ما توفیق بدهد که از اسلام دفاع کنیم. ان‌شاءاللَّه این نشست شما، اجتماع مبارکی باشد. در ساعات و ایامی که برای بحث درباره‌ی مسأله‌ی فلسطین می‌نشینید، راههای عملی را جستجو کنید و به آنها بپردازید. هرکسی تکلیف خودش را حقیقتاً بشناسد و بر طبق آن عمل کند. حرف تنها، وقتی که مقدمه‌ی عمل نباشد، تجربه‌ی خوبی برای ما نیست. تنها در سایه‌ی عمل به وعده‌ها و گفته‌هاست که خواهیم توانست ان‌شاءاللَّه به نتایجی برسیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------ -- ۱) ابراهیم: ۷ ۲) ۷ مسجد بابری، از مساجد باقیمانده از دوران امپراتور مسلمان مغول «ظهیرالدّین بابر» است. هندوها اعلام کردند که پس از تخریب این مسجد، معبدی را در آن محل بنا خواهند کرد.

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به همراه حجةالاسلام والمسلمین حاج سیّد احمد خمینی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و صلّی‌اللَّه علی سیّدنا محمّد و اله الطّاهرین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، خدمتگزاران اهداف پیامبران جلسه‌ی بسیار مهم و فضای عطرآگینی است. شما کارگزاران نظام الهی جمهوری اسلامی، یعنی خدمتگزاران اهداف پیامبران در طول تاریخ و برآورندگان آرزوی صلحا و ازکیا و بندگان شایسته‌ی خدا، در این‌جا جمع شده‌اید. نفس این اجتماع و تبادل نظرها و محبتها و پیامها و تقویت رابطه‌ها بین شما برادرانی که در بخشهای مختلف مشغول کار هستید، هدف اولی و اصلی ما از این جلسه است. گردهم‌آمدن، تجمع جسمانی و تبادل نظر و فکر و عاطفه و محبت و نفس این قضیه، برای مجموعه‌ی شما برادران عزیز و زحمتکش، چیز خوب و لازمی است که فکر کردیم در این اجتماع صمیمی و برادرانه، ان‌شاءاللَّه حاصل بشود. در مرتبه‌ی دوم، تذکراتی را هم فقط به عنوان تذکره و یادآوری عرض می‌کنم؛ والّا اینها چیزهایی است که همه‌ی شما می‌دانید؛ بلکه بسیاری از شما، مبلّغان زبانی و عملی این مطالبی هستید که ما بیان خواهیم کرد. درعین‌حال، همیشه در شنیدن اثری است که در دانستن نیست. همه احتیاج داریم، من هم شدیداً محتاجم که مطالبی را از افرادی بشنوم. آموختن

انسان، یک مرحله‌ی گذرا نیست؛ ما باید همیشه بیاموزیم و بشنویم و تکرار کنیم. این تذکرات، از این قبیل است. نظام اسلامی ما، یـک عطیه‌ی الهی آنچه که عرض خواهم کرد، عمـدتاً دو مسـأله است: یـک مسأله، وضع کلی کارگزاران حکومت اسـلامی است؛ چـون نـام حکومت اسـلامی، بـا خود تعهـداتی را در همه‌ی شؤون، از جمله در شـأن کـارگزاری این حکومت به همراه می‌آورد که توضیـحاتی را بعـداً مطرح خواهم کرد. مسـأله‌ی دوم هم درباره‌ی اصل اساسـی همیشـگی ماست که عبارت از اتحاد کلمه، وحـدت جهت، همـاهنگی و التیـام نیروهـا در خـط مقدسـی است که اسـلام و مبیّن حقیقی اسـلام و مرشـد این امت و این نسـل - یعنی امـام بزرگوارمان - ترسیـم کرده است. مقدمتاً این نکته را عرض کنم که این نظام اسـلامی، یک عطیه‌ی الهی است. خدای متعال، برطبق سنتهای تاریخی و قواعد و قوانین حاکم بر جهان بشـریت، این پدیده‌ی علی‌الظاهر مسـتبعد را، حقیقتاً با قدرت کامله‌ی خود به‌وجود آورد. این، در درجه‌ی اول، عطیه‌یی الهی برای مردم ایران، و در درجه‌ی بعـد، برای همه‌ی مسـلمین عـالم، و شـگفت نیست اگر که بگوییم در درجه‌ی بعـد هم برای همه‌ی مظلومـان عالم بود. این عطیه‌ی الهی، این تفضل بزرگی که خـدای متعال کرد - مثل همه‌ی تفضـلات الهی - از طرف پروردگار یک سند تضمین‌شده در دست مردم ندارد. اگر این نعمت را خوب نگهداشتیم، خواهد ماند و روزبه‌روز بهتر و بالنده‌تر خواهد شد و برکات آن بیشتر می‌گردد. اگر خدای ناکرده آن را تضـییع کردیم و این بار را حمل نکردیم، مثـل همـان کسانی خواهیم شـد که خداونـد متعال در قرآن، بارها و بارها اسم آنها را برای درس گرفتن ما آورده است؛ «مثل الّذین حمّلوا التّوریة ثمّ لم‌یحملوها»(۱). خـدای متعال، در باب بنی‌اسـرائیل مکرر فرموده است که ما اینها را فضـیلت دادیم، بر دشـمنانشان پیروز کردیم و حکـومت و مُلک و قـدرتشان دادیم. همین بنی‌اسـرائیل نیز کسـانی هستند که خـدای متعـال دربـاره‌ی آنهـا فرمـود: «ضـربت علیهم الذّلّة والمسکنة و باؤا بغضب من‌اللَّه»(۲). درباره‌ی بنی‌اسـرائیل، تعبیرات گزنده‌ی متعدد دیگری در قرآن وجود دارد. شکر نعمت نظـام اسـلامی، آشـنایی و عمل به وظایف این نعمت، شـکر لازم دارد. شـکر این نعمت و نگهـداری این عطیه و تفضـل بزرگ الهی به این است که ما به وظایفمان در قبال این لطف الهی آشنا بشویم و به آنها عمل کنیم؛ هدف را فراموش نکنیم؛ یادمان نرود که خدای متعال، این انقلاب را پیروز کرد و مسـلمین ایران را به برکت این انقلاب و به برکت آن رهبر استثنایی، عزت بخشید. اصـلاً خـدای متعـال، او را برای چنین نقطه‌ی عطف تـاریخی ذخیره کرده بود. ظاهراً آدم خیال می‌کنـد که خـدای متعال، این وجود گرانبهـا و گرانمـایه را تربیت کرده و نگهداشـته بود، تـا چنین حرکتی را در دنیـا و در تاریـخ به وجود بیـاورد. وقتی این انقلاب، به برکت عطایـای متواتره‌ی الهی به پیروزی رسـید، شـما که انقلابـی و مؤمن به این راه و این هـدف هستیـد، آیا فکر کرده‌ایـد که چرا وارد محـدوده‌ی مؤمنین و کارگزاران و عاملان این مجموعه شده‌ایـد؟ آیا انگیزه‌یی جز این وجود داشت که خـدای متعال وعده‌اش را عمـل کرد و مـا را از ضـعف و ذلت و ادبـار و توسـری‌خوری همه‌ی قـدرتهای ظالم و دوری از هویت اسـلامی نجات داد؟ بسیار خوب، حالا بایستی با همه‌ی وجودمان، در راه اسـلام حرکت کنیم. این هـدف، باید یک لحظه از یاد من و شـما نرود. همه‌ی ما هم مثل یکدیگر هستیم. باید همین حرفها را کسـی به خود من بزند. اگر من به شـنیدن این حرفها، از شـما محتاجتر نباشم، حداقل به‌قدر شمـا محتـاجم. همه‌ی ما همین‌طور هستیم. ما بایـد این هـدف را از یاد نبریم که اسـتقامت، یعنی بی‌راهه نرفتن، خط را گم نکردن و هدف را فراموش نکردن. این امر، این‌قدر حساس و مهم است که خدای متعال به پیامبر با آن عظمت نیز همین توصیه را می‌کند که مـا حالا می‌خواهیم به خودمان این توصـیه را بکنیم. می‌فرمایـد: «فاسـتقم کما امرت و من تاب معک»(۳)؛ مواظب بـاش راه را گم و اشـتباه نکنی. این گم کردن راه، حرف کلی و مبهمی است؛ هر کس می‌گویـد که راه این است. ممکن است دو رفیـق یـا دو برادر، سلیقه‌هـا و دیـدگاهها و مبانی مختلفی داشـته باشـند و در زمینه‌های سیاسـی یا اقتصادی، از دو نوع فکر برخوردار باشـند و هر کـدام بگوید که راه من، راه درستی است. آیا معنای اسـتقامت در راه، این است؟ نه، طبعاً این اختلافات سلایق وجود دارد. نفس انسان، از همه‌ی دشـمنان، دشـمنتر است برادران! دارای هر سـلیقه و هر جناح و هر فکر و - به قول معروف - هر خطی که هستیـد، بدانیـد که یک‌جـا نقطه‌ی انشـعاب است؛ مواظب آن‌جـا باشـید. آن‌جـا عبارت از آن نقطه و لحظه‌یی است که احساس می‌کنیـد به جای خـدا،

«خود» وارد میدان می‌شود. نقطه‌ی انحراف، این‌جاست. «اعدی عدوّک نفسک الّتی بین جنبیک»(۴). این نفس و این من، از همه‌ی دشمنان، دشمنتر است؛ چیزی است که برای ارضای آن، گاهی ممکن است خدای ناکرده ما حاضر بشویم که شریفترین و عزیزترین ارزشها را هم از یاد ببریم. این‌جا نقطه‌ی انحراف است و هر لحظه هم در انتظار ماست؛ باید مواظب این بود. این، از آن اشتباهاتی نیست که ما در تاریخ زندگی خود دنبالش بگردیم؛ نقطه‌ی آن را حدس بزنیم و در آن‌جا مواظبش باشیم. نه، ممکن است در هرلحظه برای ما پیش بیاید. همین حالا ـ که من حرف می زنم، در وسط حرف زدن، این دوراهی وجود دارد. شما که دارید می‌شنوید، در اثنای شنیدن، این دوراهی وجود دارد. در اقدامی که می‌خواهیم بکنیم، این دوراهی وجود دارد. در آن‌جایی که شهوتی از شهوات نفسانی ما حضور پیدا می کند و خودش را عمده می‌نماید، این دوراهی وجود دارد. در آن‌جایی که می‌خواهیم تصمیمی بگیریم - چه تصمیم شخصی، چه تصمیم دولتی و کلی - این دوراهی وجود دارد. در ظریفترین و لطیفترین حالات، این دوراهی وجود دارد. لذا شما واقعاً می‌بینید که این ظرافتها، چه‌قدر در ذهن و زبان ائمه‌ی بزرگوار ما وجود داشته است. در دعای مکارم‌الاخلاق می‌خوانید: خدایا! به من عزت بده، به من جاه بده؛ ولی «لاتبتلینی بالکبر»(۵)؛ من را مبتلای به غرور نکن. من را به عبادت موفق بکن؛ ولی مبتلای به عجب نکن. یعنی حتّی در اثنای عبادت، این دوراهی هست. لحظه‌ی خودشگفتیِ «این منم»، همان لحظه‌یی است که از این جاده‌ی مستقیم مبارکِ خوش‌عاقبت، به یک جاده‌ی پُررنج و گمراه‌کننده می‌لغزیم. این، نقطه‌ی انحراف است؛ باید به این توجه کرد. شما اقلاً ـ در هر نماز دو بار، و هر روز اقلاً ده بار، خدمت پروردگار عرض می کنید: «اهدناالصّراط المستقیم»(۶). معمولاً ـ انسان یک‌بار دعا می کند. این‌که دایم صراط مستقیم را از خدا می‌خواهیم، همان استجابت «استقم کما امرت»(۷) است؛ استقامت. بخصوص ماها که کارگزار و مسؤولیم، بارمان سنگینتر است. ما در تاریخ و پیشگاه الهی محاکمه خواهیم شد برادران عزیز! از ما سؤال خواهد شد. ما در دو جا محاکمه می‌شویم: یکی در تاریخ، که آینده درباره‌ی ما قضاوت خواهد کرد، و دیگری در پیشگاه الهی. من این نکته را فراموش نمی‌کنم که در آن سالهای اختناق، همیشه در حوزه‌های علمیه و در جمعهای مبارزی و روشنفکری، ماها در بین خودمان، آن کسانی را که در فاصله‌ی بین سالهای ۲۰ و ۳۲ - که اختناق مجدد محمّدرضاخانی بر این مملکت مسلط شد - کاری نکرده بودند، محاکمه می‌کردیم و می گفتیم: در آن ده، دوازده سالی که مقداری گشایش بود و می‌شد کاری کرد، چرا کاری نکردند؟ شاید همین حالا بعضی از ماها، خودمان یا دیگری را، در برهه‌هایی از همین ده، دوازده سال گذشته، مورد سؤال و ملامت قرار بدهیم، که فلان‌جا که می‌شد فلان کار را بکنیم، چرا نکردیم؟ یا در آینده، مردم این کشور و مسلمانان دنیا، از ما سؤال خواهند کرد که فرصت گرانبهایی در اختیار شما قرار گرفت، در این فرصت چه کردید؟ آیا به همه‌ی وظیفه‌ی خود عمل کردید، یا نه؟ اگر ما ذرّةٌمثقالی کوتاهی کرده باشیم، زیر ذره‌بینها مورد مداقه و مؤاخذه قرار خواهد گرفت. این، یکی از موارد است، که البته چیز بزرگی هم است. همین سرزنش احتمالی تاریخ و نسلهای آینده، خیلی از افراد را به صحت عمل وادار می‌کند؛ اما ما از این بالاتر را هم داریم و آن، محاکمه‌ی در پیشگاه الهی است؛ آن را چه کار کنیم؟ وقتی انسان بعضی از این آیات قرآن را مرور می کند، واقعاً تکان می‌خورد. «وقفوهم انّهم مسئولون»(۸)؛ آنها را نگهدارید. پروردگار نمی‌گذارد ما قدم از قدم برداریم. در آن عرصه‌ی عجیب و هول‌انگیز، یکی‌یکی کارها و حرکات و حرفها و اعمال و حتّی گاهی تصورات ما، زنده خواهد شد و مورد مداقه قرار خواهد گرفت. «فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره. و من یعمل مثقال ذرّة شرّا یره»(۹). شما خود آن خیر و شر را در قیامت می‌بینید. خود آن عمل، آن‌جا در مقابل ما مجسم و زنده خواهد شد. لحظه‌لحظه‌ی زندگی ما، در زیر پرتو نافذ علم و بصیرت الهی است؛ به همان بیان عارفانه و برخاسته از بصیرت کامل آن انسان الهی و عبد صالح که فرمود: «عالم محضر خداست». ما الان در محضر خدا هستیم و خدای متعال به زوایای فکر و ذهن ما واقف است. با این فکر، ما کارگزاران حکومت اسلامی، باید به وظایف این برهه‌ی حساس توجه کنیم و به آنها عمل نماییم. ما باید خودمان را خدمتگزار واقعی مردم بدانیم وقتی ما گفتیم حکومت اسلامی، چیزهایی را در زندگی و وضع عامه‌ی مردم، در نظام اجتماعی، در افکار و

فرهنگ، در همه‌ی مناسبات اجتماعی، از جمله در روش و منش کارگزار حکومت اسلامی، متعهد شده‌ایم. این حکومت اسلامی، معنای خاصی دارد. حکومت اسلامی، غیر از حکومت سلطنتی است؛ غیر از حکومت دنیایی است؛ غیر از حکومت طاغوتی است؛ غیر از سلطه‌ی بر مردم است؛ غیر از زندگی به صورت اغتنام فرصت شهوات است، برای کسانی که دستشان می‌رسد و می‌توانند. حکومت اسلامی، یعنی کارگزارانش برای اسلام و خدا کار می‌کنند، نه برای خود. ما باید خودمان را به معنای واقعی کلمه - نه به معنای تعارفی کلمه - خدمتگزار مردم بدانیم. ما در هر سطحی از سطوح که هستیم، باید این فکر را که: «از امکاناتی که در اختیار ماست، می‌توانیم برای تأمین خواسته‌ها و هوسهای خود استفاده کنیم؛ پس بکنیم»، بکلی دور بیندازیم. مسؤولان کشور باید به معنای واقعی کلمه، از لحاظ زهد - یعنی بی‌رغبتی به زخارف دنیایی - سرمشق دیگران باشند؛ حد آن هم، حد ورع است. امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در آن نامه‌ی معروف خود به «عثمان بن حنیف»، بعد از آن‌که می‌فرمایند تو سر چنین سفره‌یی بودی و چنین و چنان، زندگی خودشان را می‌فرمایند: «الا و انّ امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه»(۱۰). بعد می‌فرمایند: «الّا وانّکم لا تقدرون علی ذلک»(۱۱)؛ یعنی من از شماها توقع این‌طور زندگی را ندارم. اگر در جاهای دیگر شعار می‌دهند، ما باید عمل کنیم من و شما کجا می‌توانیم به خاطرمان خطور بدهیم که قادریم در آن حد اوج پرواز کنیم؟ مگر شوخی است؟ بحث این نیست که ما از خودمان مسؤولیت را دفع کنیم. نه، اگر کسی می‌تواند، باید بکند. بحث این نیست که برای عمل خودمان، توجیهی درست کنیم. نه، آن‌طور زندگی کردن، یک عمل تصنعی نیست؛ بلکه به یک روح پولادین متکی است، که آن روح در امیرالمؤمنین وجود داشت. در دنبال آن می‌فرمایند: «ولیکن اعینونی بورع و اجتهاد»(۱۲)؛ ورع پیشه کنید و هرچه می‌توانید، در این راه سعی و کوشش نمایید. اگر آن‌طوری نمی‌توانید، تا هرجا که می‌توانید، این را دنبال کنید. ما اگر می‌خواهیم و شعار می‌دهیم و می‌گوییم که جامعه‌ی ما باید روحیه‌ی مصرف‌گرایی را کنار بگذارد و خودش را از آن چیزهایی که در فرهنگهای غربی ترویج می‌شود، رها کند، عمل به آن، متوقف به عمل ماست. ما هستیم که باید این را به مردم یاد بدهیم. مگر می‌شود خود ما دچار انواع و اقسام تشریفات و تجملاتِ ممکن باشیم، اما درعین‌حال از مردم توقع داشته باشیم که تجملاتی نباشند؟! اگر در جاهای دیگر شعارش را می‌دهند، ما باید عمل کنیم. مردم ولی‌نعمت ما و کارگزاران این نظام هستند یک نکته‌ی دیگر، نحوه‌ی رابطه‌ی با مردم است. در نظام اسلامی، رابطه‌ی اخلاقی با مردم، رابطه‌ی مخصوصی است؛ مردم را در همه‌ی کارها مالک و صاحب امر دانستن، یک مُراجع مزاحم ندانستن. شما برادران عزیزی که در بخشهای گوناگون دولتی و قوّه‌ی قضاییه مشغول کار هستید، یکی از اولین تعلیماتتان به زیردستان و چیزی که از آن مؤاخذه می‌کنید، باید رفتار خوش با مردم باشد. حقیقتاً مردم صاحب قضیه‌اند. حقیقتاً مردم ولی‌نعمت ما و کارگزاران این نظام هستند. این، تعارف نیست. بعضی خیال می‌کنند، امام که این حرفها را می‌زدند، تعارف می‌کردند! اگر این مردم، با جان و تن و فرزندان خودشان به این جبهه‌ها نمی‌رفتند و دفاع نمی‌کردند، چه چیزی از این نظام باقی بود؟ اگر این مردم، با همه‌ی وجود و به انحای طرق، در طول این دوازده سال، حمایت و پشتیبانی خودشان را از ماها نشان نمی‌دادند، چه چیزی مایه‌ی قدرت و عزت ما در دنیا بود؟ مگر ما چه داریم که دیگران ندارند؟ ما به عنوان یک حکومت، مگر چه چیزی در اختیارمان است که می‌توانیم آن را به کار ببریم و خرج کنیم؛ ولی قدرتها و دولتها و طواغیت و گردنکشان و این پُرروها و امپراتوران عالم، آن را ندارند؟ آیا جز ایمان یک ملت شجاع و به‌پا خاسته، چیز دیگری هست؟ پشتوانه‌ی این حکومت، غیر از کمک این مردم چیست؟ پس، اینها صاحب قضیه‌اند. اینها بودند که رژیم شاه را سرنگون کردند. اگر این مردم به فرمان امام گوش نمی‌کردند، به خیابانها نمی‌رفتند و جوانانشان را نمی‌دادند، من و شما که این افتخار را هم با خودمان یدک می‌کشیم که جزو مبارزان آن زمان بوده‌ایم، باید صد سال آن‌گونه مبارزه می‌کردیم! مردم بودند که به خیابانها رفتند و جان خودشان را فدا کردند. حالا که این مردم به ما مراجعه می‌کنند، آیا باید با آنها مثل مزاحمی که مرتب ما را اذیت می‌کند، برخورد کنیم؟! این مسأله، یک مسأله‌ی اخلاقی نیست. حرف من این است که باید ترتیبی داده بشود و مکانیسمی به وجود بیاید که کارگزاران حکومتی، خودشان

را به معنای حقیقی کلمه، خدام و خدمتگزاران مردم بدانند؛ بروند کار کنند و همان‌قدری که برایشان مقرر و معیّن شده است، زحمت بکشند و وظیفه‌ی خود را انجام بدهند؛ کوتاهی نباید باشد. جهت کلی سیاستهای ما، باید تأمین منافع طبقات محروم باشد نکته‌ی اساسیتر از اینها، مسایل اجرایی و سیاستهای ماست؛ اعم از آنچه که در مجلس تصویب می‌شود، و آنچه که در دولت اجرا می‌شود، و آنچه که در قوّه‌ی قضاییه عمل می‌گردد. مهم این است که جهت کلی سیاستهای ما در همه‌ی این مراکز، بایستی تأمین و حفظ منافع طبقات محروم و مستضعفی باشد که متأسفانه در طول دهها سال گذشته - بلکه بیشتر - در کشور ما در اکثریت بودند و هنوز هم همین‌طور است. هدف، تأمین منافع اینهاست. من نمی‌گویم ما به صورتی رفتار بکنیم که اوضاع اقتصادی را به هم بپاشیم و کسانی را که می‌خواهند اقدامی انجام دهند و سرمایه‌گذاری‌یی بکنند، بتارانیم. نه، باید سیاستها عاقلانه و مدبرانه باشد؛ همان‌طور که بحمداللَّه در ترتیباتی که هست، همین‌گونه هم می‌باشد. در این، هیچ شکی نیست. لیکن مسأله این است که در تمام سیاستگذاریها و روشهایی که شما برای اجرا در نظر می‌گیرید، باید ببینید که این قانون و این روش و این آیین‌نامه، در مجموع به سود چه کسی تمام می‌شود و چه کسی از آن منتفع می‌گردد. آیا آن کسانی که حقوقشان تضییع شده است، منتفع می‌شوند، یا دیگران؟ بینش اسلامی ما این است. مگر غیر از این است؟ ما معتقدیم که در نظامی اسلامی و در جامعه‌یی که برکات و نعمات متعلق به همه‌ی مردم است، چنانچه کسانی هستند که در محرومیت به سر می‌برند، مسلماً حق آنان تضییع شده و حقوقشان داده نشده است. با قبول این اصل، حالا ببینیم آن کسانی که از لحاظ امور زندگی، در عسرت و تنگدستی و ناراحتی به سر می‌برند، چه کسانی هستند و در کجا قرار دارند و چند درصد جامعه‌ی ما را تشکیل می‌دهند؛ باید حق آنان را به آنان برگردانیم. این، باید محور همه‌ی سیاستهای ما باشد. اشاره کردم که این قضیه از مجلس شروع می‌شود، در قوّه‌ی مجریه تحقق پیدا می‌کند و در قوّه‌ی قضاییه تضمین می‌گردد. جهت حرکت این سه قوّه و همه‌ی کسانی که در حول‌وحوش اینها کار می‌کنند - مثل بعضی از نهادهایی که وابستگی خاصی به یک دستگاه ندارند - باید این باشد. ما اگر توانستیم این جهت حرکت را به طور دقیق پیدا کنیم و تأمین نماییم، آن‌وقت احساس می‌کنیم که هر حرکت و کار ما، و هر قدمی که برمی‌داریم، قدمی است که خدای متعال از آن راضی است. به‌هرحال، نکات متعددی در زمینه‌ی مسایل کارگزاران هست، که من به معدودی از آنها اشاره کردم و اجمال آنچه که می‌خواهم در یک جمله بیان بکنم، این است که کارگزاران حکومت اسلامی، از لحاظ ایمانی باید به سمت نمونه و الگو شدن پیش بروند؛ یعنی نمونه‌ی انسان متدینِ انقلابیِ مسلطِ بر نفس و عامل برای خدا باشند. این، آن چیزی است که اگر در بین توده‌ی مردم ما، افراد زیادی از این قبیل هستند، باید به این سمت برویم که همه‌ی کارگزاران حکومت ما این‌طور باشند. این، لازمه‌ی حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی با داشتن این‌گونه افراد، پایدار خواهد شد و استمرار خواهد یافت. وحدت کلمه، ضامن همه‌ی امور نکته‌ی دوم، مربوط به وحدت کلمه است. می‌دانید که در یک حرکت دسته‌جمعی، وحدت کلمه، ضامن همه‌ی امور است. بدون وحدت کلمه، حرکت دسته‌جمعی امکان ندارد؛ ولو آن حرکت، متوقف به پنج یا ده نفر آدم باشد. اگر همان ده نفر، با یکدیگر همسخن و همکلام نباشند و همکاری نکنند، امکان ندارد که آن کار پیش برود. نظام جمهوری اسلامی، یک حرکت عظیم الهی است. ابعاد این حرکت، به ابعاد مرزهای این کشور محصور نیست. این حرکت، حتّی به حصارهای زمان کنونی هم محدود نمی‌شود؛ یک حرکت عظیم تاریخی است. باید طوری باشد که نسلهای دیگر و ملتهای مسلمان معاصر ما، از این حرکت درس بگیرند، نیرو به دست آورند و راهشان را پیدا کنند. این مقطع، مقطع عجیبی است. انسان هرچه بیشتر در این مسأله غور می‌کند، حقیقتاً لطف و عنایت خداوند را بیشتر می‌بیند. پدیده‌ی عظیم حکومت دینی - آن هم دین اسلام - همیشه مورد خصومت و دشمنیِ حساب‌شده و دقیق دشمنان بوده، و بخصوص دویست سال یا بیشتر است که علیه آن، کسانی در دنیا برنامه‌ریزی و کار می‌کنند. در این شرایط، ناگهان نهال حکومت دینی در این سرزمین رویید و بالید. یعنی در زمان اقتدار روزافزون و از همیشه بیشتر قدرتهای جهانی، و این تکنولوژی انحصاری که در اختیار آنهاست - که هیچ‌وقت قدرتهای عالم، این‌گونه مسلح نبوده‌اند و ابزار

فشـار در اختیارشـان نبـوده است - انقلاب اسلامی در ایران پیروز شـد؛ آن هم در کشـوری که سالهـای متمـادی، روی فرهنـگ و روحیه‌اش، کـار منفی شـده بـوده است. این، جز لطف و دست پنهـان قـدرت الهی، چیز دیگری نبود؛ هم به وجود آمـدن آن، و هم پیشـرفت و ادامه‌اش تا امروز. این نکته‌یی بود که امام بزرگوارمان، عمیقاً به آن معتقـد بودنـد. ایشان یک‌وقت در جریانی فرمودنـد: مـن از اول انقلاب احسـاس کرده‌ام کـه در همـه‌ی مراحـل، دست قـدرتی به مـا کمـک می‌کنـد و مـا را راهنمـایی می‌نمایـد. واقعاً همین‌طور است. البته خدای متعال، این دست قدرت را تصادفی و شانسـی و بیهوده نمی‌فرسـتد؛ بلکه به عنوان پاداش یک مجاهدت و یک ازخودگذشـتگی می‌فرسـتد؛ یعنی قوانین تاریـخ، به هم نخورده است. این‌طور نیست که کسـی تصور کنـد آنچه پیش آمده، کتره‌یی بوده است. نه، آنچه پیش‌آمده، منطبق بر قواعد عالم است؛ منتها برطبق قوانین و قواعد مادّیِ شناخته شده نیست؛ بلکه عنصر معنوی در آن کار، مؤثر و کننده‌ی کار است. امروز عناد دشمنان اسلام بیشتر از اول انقلاب است حالا در مقابل این رسالت تاریخی و این حـادثه‌ی عظیم، خصومت و عنـاد روزافزون قـدرتها را نسبت به نظام جمهوری اسـلامی می‌بینیم. ممکن است که فرض کنیم، امروز خطر قدرتهای بزرگ برای انقلاب و کشور، کمتر از اوایل انقلاب است؛ چون امروز نظام اسـلامی ریشه‌دار شده و سـخن حق آن در خیلی از اقطار عالم پیچیده و طرفداران زیادی در دنیا دارد؛ در داخل هم کارهای زیادی انجام گرفته و بر کار خودش مسـلط و جاافتـاده است. ممکن است این‌گونه فرض کنیم؛ ولی نمی‌خواهیم به طور قـاطع هم قضاوتی در این مورد بکنیم. امروز خطر کمتر است؛ اما عناد و دشـمنی و اسـتنتاج مخالف دشـمنان اسلام، قطعاً بیشتر از اول انقلاب است. به نظر می‌رسد که در اول انقلاب، ابعاد این پیروزی مردمی و اسـلامی، هنوز برای بسـیاری از دشمنان واضح نبود. امروز می‌فهمند که این پیروزی، چه حادثه‌ی عظیمی بوده است. می‌بینند که مسـلمین در سرتاسـر عالم، چه احساس شخصیتی می‌کنند. مشاهده می‌کنند که چه حرکات و چه قیامهایی پدیدار شـده و چه آرمانهای فراموش‌شـده‌یی که دوباره به یادها آمده و برای آنها حرکت شده است. یکی همین مسأله‌ی فلسـطین است که شمـا ملاـحظه می‌کنیـد. چه شـعارهای جدیـدی که در اختیار ملتها قرار گرفت. اینها را امروز مشاهـده کرده‌انـد. حتّی آنها نقش این پیروزی اسـلامی را در زودرس‌تر کردن زوال امپراتوری مارکسیزم و بلوک شـرق در دنیا، خوب می‌فهمنـد و خوب حس می‌کننـد. این انقلاب، نقش آشکاری در فروپاشی آن تشکیلات و آن نظام و مشکل شدن کار برای آن اداره‌کنندگان داشت، تا کار به این‌جا رسـید. طبیعی است که اینها را مشاهـده می‌کنند؛ لذا دشـمنی و عنادشان بیشتر است. ما باید لحظه‌به‌لحظه بیداری خود را حفظ کنیم اگر دشـــمن معانـد بیـداری در مقابـل مـاست، مـا بایـد لحظه‌به‌لحظـه بیـداری خـود را حفـظ کنیـم. یـک لحظـه غفلـت، روا نیسـت. امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) فرمود: «و من نام لم ینم عنه»(۱۳). اگر شـما غفلت کردید، دیگران از شما غفلت نمی‌کنند؛ مواظب باشید. در این شـرایط خاص زمانی، تهاجم و لشکرکشی عظیم دشمنان همیشگی ما به این منطقه صورت می‌گیرد. امریکا چندهزار کیلومتر دورتر از ما نیست؛ بیـخ گوش ماست و در خلیج فارس حضور دارد. امروز امکان توطئه‌ی امریکا با تجهیزات و حضورش علیه ما در داخـل کشور، بیشتر از گذشـته است. امروز خطر انواع تهاجمهـا از سوی امریکا و متحـدانش علیه ما، بیشتر از گذشـته است. این هم شرایـط حسـاس منطقه است که متأسـفانه به خاطر ضـعف دولتهای به اصـطلاح مسـلمان منطقه و ذلت‌پـذیری و فقـدان روح ایمان و توکـل در آنهـا، کـار به این جاها می‌رسـد که وقتی احساس خطر می‌کننـد، به جای این‌که از نیروی ذاتی خودشان اسـتفاده کننـد و علاج را در درون خودشان پیدا نمایند، متوسل به بیگانه می‌شوند. او هم از خدا می‌خواهد و لشکرکشـی می‌کند و به این‌جا می‌آید. اگر به نفعش نبود، نمی‌آمـد. او در این قضایـا، برای خودش نفع بزرگی قایل است. این شـرایط حساس ماست؛ آن از لحاظ اصولی، این از لحاظ منطقه‌یی و زمانی، و آن هم از لحاظ اهمیت وحـدت کلمه. شـما دیدیـد که امام بزرگوارمان، در پیامهای مختلف و در سخنرانیهای گوناگون و در توصـیه‌های خصوصـی، چه‌قدر روی وحدت کلمه تأکید می‌کردند. من یادم می‌آید، در آن سالهایی که فتنه‌ی لیبرالها، همه‌ی حواس این کشور را به خود جلب کرده بود، ماها غالباً خدمت ایشان می‌رفتیم؛ یا شـکایت می‌کردیم، یا کاری داشتیم، یا ایشان کار داشـتند. در آن دیدارها، امام مکرر می‌فرمودند که اگر شـماها با هم اختلاف و دعوا هم دارید، این دعوا را در

درون خودتان تمام کنید؛ چرا در ملأ عام مطرح شود؟ البته وقتی ایشان می‌فرمودند، یک دسته - که ماها بودیم - گوش می‌کردند و دهانشان را می‌بستند. شما مرحوم شهید بهشتی(رضوان‌اللّه‌علیه) را یادتان است. با این که آدمی بود که خیلی حرف داشت، خیلی هم قدرت گفتن داشت، سکوت کرد؛ ولی آن طرف دیگر، نه. امام(ره) پاس وحدت را داشتند و نگذاشتند که وضع به آن صورت پیش برود. مسأله‌ی وحدت، این‌قدر مهم است. در مخالفتهای جناحی و گروهی با یکدیگر، حدود را نگهدارید جمعی از برادران از یک جناح، و جمعی از جناح دیگر، در مجلس و یا در بیرون از مجلس، با هم اختلاف نظر و اختلاف سلیقه و بگومگو دارند. البته شامل همه‌ی شما نمی‌شود؛ من این را قطعاً می‌دانم. مکرر گفته شده، همه هم می دانند که یک مقدار از این اختلاف نظرها هم طبیعی است؛ اما به یک نکته توجه کنید که اگر همین اظهارنظرهای سلیقه‌یی - که خیلی هم طبیعی به نظر می‌آید و در یک جامعه، بخصوص در یک جامعه‌ی اسلامی و آزاد مثل جامعه‌ی ما، اجتناب‌ناپذیر، بلکه لازم است - از حدود خود خارج شد، قطعاً به نفع دشمن است. در این مخالفتهای جناحی و گروهی با یکدیگر، باید حدود را نگه‌دارید. امام یک وقت خطاب به مجلس می‌فرمودند که مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها با هم بحث کنید. آن کسانی که طلبه بودند و یا هستند، می‌دانند که طلبه‌ها در مقام بحث، گاهی با همدیگر تندی و خشونت می‌کنند و به هم بد می گویند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، خیال می‌کند که کدورت بین اینها، تا آخر عمر تمام‌شدنی نیست. مباحثه که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؛ می‌نشینند با همدیگر چای می‌خورند، صحبت می‌کنند و با هم به مسافرت و گردش می‌روند. امام به مجلس می‌فرمودند که با هم این‌طور بحث کنید و نگذارید اختلاف شما - از هر جناحی که هستید - به حدی برسد که دشمن خوشحال بشود. دشمنان، خود را در مقابل هر دو جناح می‌دانند نماینده‌گان مجلس شورای اسلامی، از تریبون مجلس - که چنین تریبونی، جزو افتخارات جمهوری اسلامی است - مستقیم حرف می‌زنند و هر هفته چندین ساعت صدایشان از رادیو پخش می‌شود و همه‌ی مردم - خودی و غریبه - می‌توانند رادیو را باز کنند و بشنوند. وقتی دشمنان ما پای این رادیو نشستند و گوش کردند - که قطعاً هم می‌نشینند و بیش از همه، منتظر حرفهای شماها در نطق پیش از دستور هستند - و دیدند که حرف غلیظ مسأله‌داری از دهان شما خارج شد، قطعاً خوشحال می‌شوند. نمی‌گویند که این فرد، جزو این جناح یا آن جناح است؛ کاری که به خیر و شر دو جناح ندارند و اصلاً جناح نمی‌فهمند. آنان فقط به یک جناح قایلند؛ خودشان را هم در یک جناح دیگر می‌دانند. در مقابل آنان، یک جناح وجود دارد که آن، جناح معتقد به اسلام و امام و اهداف اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است. آنان هر دو جناح را هم جزو این جناح می‌دانند. لذا هر کدام که حرفی بزنید، بدون این‌که ملاحظه کنند شما از چه جناحی هستید، خوشحال می‌شوند و می‌گویند که در صف دشمن - آنان شما را دشمن می‌دانند؛ درست هم هست - زمزمه‌ی اختلاف به گوش می‌رسد. «ففی ذلک سرور عدوّک»(۱۴). از طرف دیگر، دلهای دوستان واقعی شما مجروح می‌شود. مردم در تاکسی و خانه و مغازه، رادیوها را باز می‌کنند؛ وقتی دیدند که در آن‌جا یک نفر ایستاده و به نحوی با طرف مقابلش حرف می‌زند که گویی با امریکا، یا با دشمن خونی خودش حرف می زند، و گویی پشت این دروازه‌ها، دشمن با همه‌ی وجود نایستاده است، قلبشان مجروح می‌شود. خدا می‌داند در این تلفنهایی که به این‌جا می‌شود و برای من می‌آورند، یا کسانی از مردم معمولی و ائمه‌ی جمعه که به من مراجعه می‌کنند، راجع به همین مسأله اظهار نگرانی می‌کنند. در این چند سال، از جمله در همین یکی، دو سال اخیر، در این خصوص بارها به من گفته‌اند. هر کس هم که می‌گوید، آدم جواب ندارد. یکی از آن حرفهایی که برایش هیچ جوابی نداریم، همین است. مراقب باشید که حریمها را نشکنید. همان‌طور که عرض کردم، دو خط بیشتر نیست: یک خط، خط انقلاب و طرفداران انقلاب و امام است؛ یک خط هم، خط دشمنان این انقلاب است. الان از جناحهای مختلف، از غربیِ غربی، تا شرقیِ شرقی سابق - که حالا همه یکی شده‌اند - کسانی هستند که وابستگیهای گوناگون گروهی و باندی و حزبی و تشکیلاتی به جاهای مختلف داشتند؛ اما امروز همه زیر این خیمه‌ی ننگین جمع شده‌اند، تا با تمام ابزارها و روشهای مختلف، با جمهوری اسلامی مخالفت کنند! امروز از همه خطرناکتر، روشهای فرهنگی دشمن است امروز به نظر من، از همه خطرناکتر در داخل، روشهای

فرهنگی است؛ که حالا متأسفانه دیگر مجال نیست، تا راجع به مسایل فرهنگی جامعه صحبت بکنم. از اساسیترین مسایل ما، مسایل فرهنگی است و من احساس می کنم که در زمینه‌ی اداره‌ی فرهنگ اسلامی این جامعه، داریم دچار یک نوع غفلت و بی‌هوشی می‌شویم - یا شده‌ایم - که بایستی خیلی سریع و هوشیارانه، آن را علاج کنیم. در جبهه‌ی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، عده‌یی از دشمنان اسلام و این نظام، دور هم جمع شده‌اند. این، یک خط است. خط دوستان انقلاب، دوستان امام و دوستداران این راه - چه کسانی که سابقه دارند و چه کسانی که ندارند - نیز یک خط است. من نمی‌خواهم بین آنهایی که سوابق دارند، با آنهایی که ندارند، فاصله قایل بشوم. اگر کسی هم سوابق دارد، بالاخره برای خدا و در راه اوست. این جوانانی که هیچ سابقه‌ی مبارزاتی هم نداشتند، کسانی بودند که در انقلاب آمدند. در آن دورانی که ماها خیال می کردیم کاری می کنیم، اینها بچه بودند؛ ولی آمدند و از ماها میدانها جلو رفتند و ما به گرد و خاک آنها هم نمی‌رسیم. بنابراین، آنهایی که مؤمن به این نظامند و با ایمان کار می کنند، در یک خط دیگر قرار می گیرند. در هرجا که هستید، در هر تشکیلاتی که کار می کنید و هر سلیقه‌یی که دارید، جزو این جناحید؛ یادتان نرود. هر مسلک سیاسی و - به تعبیر رایج - هر خط سیاسی‌یی که دارید، جزو این جناحید؛ این را همیشه به یاد داشته باشید. اختلافات درون گروهی و بگومگوهای داخلی، تا آن‌جا مجاز است که این صف را در مقابل آن صف مقابل، متزلزل نکند. حواستان جمع باشد، خودتان را زیر سؤال نبرید و «یکی بر سر شاخ و بن می‌بُرید»، نباشید. عزت، حیات، بقا و آرزوهای بزرگ مقدس ما، در گرو آن است؛ این را باید حفظ کنید. از این مرحله که گذشتید، طبیعی است که هر کس دیدگاه و فکری دارد و حرفی می‌زند - اشکالی ندارد - ولی به همدیگر کمتر تعرض بکنید، یا نکنید. امام راحل(رحمةاللّه‌علیه) یک وقت فرمودند، چنانچه در این مجلس به کسی اهانت شد، حق داشته باشد که به مجلس بیاید و از خودش دفاع کند. برادران و خواهرانی که در آن مجلس بودند، لابد یادشان است. وصیت‌نامه و پیام امام هم که موجود است. آنچه که امام راجع به مجلس فرمودند، همانها را موبه‌مو عمل کنید. آنها درسهای جاودانه‌یی است. هر دو جناح به یک اندازه نسبت به انقلاب مدیون و موظفند امام(ره) به معنای واقعی کلمه، یک حکیم بود. خدای متعال، حکمت به همان معنای حقیقی «ولقد اتینا لقمان الحکمة»(۱۵) را به این مرد داده بود. او واقعاً بصیرتی داشت. خیلی از چیزهایی که ماها حتّی گاهی با دقت نمی‌دیدیم، او آنها را در نگاه عادی مشاهده می کرد. حرفهای او، برخاسته‌ی از چنین دلی و چنان حکمتی بود. من هم خودم را خدمتگزار شماها و خدمتگزار این مردم می دانم و چنانچه این لقب خدمتگزاری بر من تطبیق کند، به آن افتخار می کنم. من حتّی خودم را واقعاً کوچکتر از این تعبیر خدمتگزاری می‌دانم. از بس امام فرمودند «من یک طلبه هستم»، من به خودم اجازه نمی‌دهم که این تعبیر را به کار ببرم و بگویم من یک طلبه‌ام؛ والّا منهای این فرمایش امام، حقیقتاً این گونه است و ماها یک طلبه و یک آدم معمولی هستیم؛ هر چند حالا وظیفه‌یی هم به عهده‌ی ماست و بایستی آن را انجام بدهیم. نگاه من به برادران گوناگون در هر دو جناح، همین نگاه است. وقتی از جناح صحبت می کنم، به همه خطاب نمی کنم. می‌دانم که بسیاری از شماها، خارج از این خطبندیها هستید. درعین‌حال، نگاه من به آن برادرانی که در این خطبندیها قرار دارند و در هریک از این خطوط و جناحها هستند، همین نگاه است. من هر دوی شماها را جزو این جناح و این خط اصلی می‌دانم و معتقدم که نسبت به این انقلاب، هر دویتان به یک اندازه مدیون و موظفید. ماها از انقلاب طلب نداریم؛ هیچ‌کس طلب ندارد. «یمنّون علیک ان اسلموا قل لاتمنّوا علی اسلامکم بل‌اللّه یمنّ علیکم ان هدیکم للایمان»(۱۶). خدای متعال توفیق داد، تا ما بتوانیم در صفوف مقدم این انقلاب، حرکت و کار بکنیم. ماها مدیون این انقلابیم. ما از این انقلاب طلبکار نیستیم؛ ولی مسلمانان عالم و عامه‌ی مردم ما، از این انقلاب طلبکارند؛ هر چند خوشبختانه آنها هم در این انقلاب، احساس طلبکاری نمی کنند و خودشان را سرباز انقلاب می‌دانند. همه موظفند به کارگزاران کشور کمک کنند همه‌ی شما در هرجا که هستید، در حراست و حفاظت از این نظام، و در باز کردن مشکلات این کشور، به یک اندازه مسؤولید. ما اگر نتوانیم مشکلات این کشور را حل کنیم، نمی‌توانیم انقلاب را حفظ کنیم و طبعاً نمی‌توانیم آن را صادر نماییم. همه موظفند که به کارگزاران کشور و بخصوص به دولت، کمک

کننـد. این، یـک وظیفه است. این، همان حرفی است که امام در طول نزدیک به یازده سال امامت پُربرکت و رهبری اسـتثنایی خود، همیشه گفتنـد. عجیب این است که نگاه نمی‌کردنـد در رأس دولت کیست. یک وقت بنا بود که نخست‌وزیر معرفی کنیم. ایشان به من فرمودند، هر کس که از مجلس بیرون بیاید، من از او حمایت و دفاع خواهم کرد. نمی‌دانسـتند که چه کسـی بیرون می‌آید؛ ولی گفتند هر کس که بیاید و هر دولتی که تشکیل بشود، از او حمایت می‌کنم. بار سنگین اداره‌ی کشور، بر دوش ارگانهای خدمتگزار و کارگزار است. مجلس و دسـتگاه قضایی، بخشـی از این بار را برعهـده دارنـد؛ اما معظم این بار، بر دوش دولت است. اساسـیترین بارهـا، بر دوش دولت است؛ لـذا همه وظیفه دارنـد که از دولت حمـایت بکننـد. این، یـک توقع زیـاد نیست. هر کس و از هرجا که هستیـد، در هر بخشـی که کار می‌کنیـد، از هر خطی که هستیـد، عواطف سیاسـی و آرزوها و احساسات شـما هرچه که هست - که همه‌ی آنها هم خوب است؛ عواطف و احساسات که چیز بدی نیست - سلایقتان هرچه که هست - حالا یک خرده بهتر، یک خرده بـدتر، یـک خرده درست‌تر؛ هر کسـی نظری دارد - فرقی نمی‌کنـد، همه موظفنـد که کـار و تلاش کننـد و از دولت و دسـتگاههای مسؤول حمـایت نماینـد، تا گرهها باز گردد، مشـکلات برداشته شود و انقلاب درخشـندگی و تابناکی خود را حفظ کنـد. خـداوند متعال، ان‌شاءاللَّه نیتهای ما را خالص کنـد؛ دلهای ما را به نور هدایت خودش منوّر نماید؛ ما را یک آن به خودمان وانگذارد؛ دلهای مـا را بیش از پیش نسـبت به هم مهربان کنـد؛ وسوسه‌ی خناسان و شـیاطین را از این انقلاب دور نمایـد؛ شـر دشـمنان را به خودشان برگرداند؛ دشـمنان را همیشه به خودشان مشـغول بدارد؛ نظام اسلامی را روزبه‌روز مستحکمتر کند؛ قلب مقدس ولیّ‌عصر(عج) را از ما راضی و خشنود کند؛ دعای آن بزرگوار را شامل حال ما کند؛ روح ملکوتی امام عزیز و بزرگوارمان را - که حق حیات به گردن این کشور و این ملت و بخصوص ماها دارند - با اولیا و اطیاب از آل‌محمّد(علیهم‌السّلام)، محشور نماید و روح آن بزرگوار را از ما راضـی و خشنود بگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------------- ۱) جمعه: ۵ ۲) بقره: ۶۱ ۳) هود: ۱۱۲ ۴) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۴ ۵) صحیفه‌ی سجادیه، دعای مکارم‌الاخلاق ۶) حمد: ۶ ۷) شوری ۱۵ ۸) صافات: ۲۴ ۹) زلزله: ۷ و ۸ ۱۰) ۱ و ۲ و ۳. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ ۱۱) ۱۲) ۱۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲ ۱۴) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۹۰ ۱۵) لقمان: ۱۲ ۱۶) حجرات: ۱۷

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی

بیانـات در دیـدار بـا اعضـای شورای عـالی انقلاـب فرهنگی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نظام ما از شورای عالی انقلاب فرهنگی انتظارات زیـادی دارد دیـدار برادران عزیز اعضـای شورای عـالی انقلاب فرهنگی، همیشه برای من یک حادثه‌ی شـیرین و مطلوب بوده است. حالاـ هم بخصوص بـا توجه به این‌که بـا آن جلسـات مستمرِ هر هفته‌یی که مـا بـا اغلب برادران داشتیم، فاصـله‌ی زیادی شـده، طبعاً شیرینتر و مطلوبتر است. شایـد در بین شوراهـا و هیأتهـای کـاری و تخصصـی - که در کشور مـا زیـاد هم هست - این شورای عالی خصوصیاتی دارد که خیلیها ندارند. اولاً، همه‌ی افراد برگزیده و انتخاب شده‌اند. ثانیاً، همه‌ی افرادی که در این شورا شرکت دارند، در کاری که این شورا متصدی و متکفل آن است، صاحب‌نظر و فرهنگی و دارای تخصصند و با دانش و فرهنگ و دانشگاه آشنایی دارند. ثالثاً، جزو شوراهایی است که در بحبوحه‌ی کارها و تلاشـهای گذشـته، چند سال از عمر آن گذشته و کاملاً جا افتاده و پخته است و به مسایل پیرامون خودش کاملاً آشـنایی دارد. به همین نسبت، انتظارات از این شورا زیاد است. نه این‌که من انتظار خاصـی داشـته بـاشم؛ بلکه کلاًـ نظـام از یـک مجموعه‌ی اهـل فن برگزیـده‌یی که به عنوان شورای عـالی انقلاب فرهنگی، زیر این نام جمع شده‌انـد، انتظـارات زیـادی دارد؛ بخصـوص بـا توجه به این‌که بسیاری از مشـکلاتی که به نظرمـان می‌رسـد در صـحنه‌های مختلف اجتمـاعی و اقتصـادی و یـا حتّی سیاسـی داریم، اگر کـاوش کنیم، به مشـکلات فرهنگی برمی‌گردد. در زمینه‌های فرهنگی، آن کار مطلوب را خیلی انجـام نـداده‌ایم با این‌که نظام جمهوری اسـلامی، از آغاز بر یک مبنای فرهنگی بنیان شـد و رهبر و پدیدآورنـده‌ی

این نظـام، یـک عنصـرِ بیش از همه چیز فرهنگی بود و مسؤولـان این نظـام هم در طول این مـدت، تقریباً همیشه همین‌طور بوده‌انـد، درعین‌حـال بایـد اعـتراف کنیم که در زمینه‌هـای فرهنگی، آن کـار مطلوب و مورد انتظـار را خیلی انجـام نـداده‌ایم. نه این‌که کس خاصی یا جمع خاصی مورد سؤال باشد. نه، مجموعاً در زمینه‌های فرهنگی، ما کم کاری داریم؛ حقاً این را باید قبول کنیم. به همین خاطر است که طبعاً از یک مجموعه‌ی این‌طوری، همه خیلی انتظارات دارند و شاید بیش از همه، تلاش فرهنگی مورد انتظار است و همـان‌طور که اسـمش «شورای عـالی انقلاب فرهنگی» است، انقلاب فرهنگی مورد انتظار است. آیا فرهنگ جامعه، بر مبنای تفکر و روحیه‌ی انقلاب، آن تحول لازم را پیـدا کرده است؟ اگر بگوییم بله، چنانچه کسـی با ژرف‌نگری به مسأله نگاه کند، بعید است که این را از ما قبول نمایـد. البته خیلی تغییرات ایجاد شـده؛ اما نمی‌شود ادعا کرد که تحول کامل فرهنگی انجام شده است. شاید انتظار هم نباشد که در طول ده، دوازده سال، تحول کامل فرهنگی انجام شود و مثلاً لازم باشد که در طول سـی سال، چهل سال و یا پنجاه سـال، این تحول انجـام شود - حرفی نیست - امـا حرکت بایـد به آن جهت باشـد. بلاشـک، ما امروز را که نگاه می‌کنیم، بایـد مثل راهروی باشـیم که وقتی در سـاعت پنجم حرکت خودش نگاه می‌کنـد، بایـد از ساعت اول بیشتر رفته باشـد؛ ساعت دهم، از ساعت پنجم بایـد بیشتر رفته باشد. اگر دیدید بیشتر نرفته، پس عیبی در کار است. ما باید روزبه‌روز به آن فرهنگ انقلابی در همه‌ی شؤون - هم در دانشـگاهها به‌طور اخص، هم در کـل جـامعه به‌طور اعم - نزدیکتر شـده باشـیم. اگر ببینیم این حـادثه اتفـاق نیفتـاده، بـاید استنتاج بکنیم که کـار و تلاش فرهنگی در جامعه‌ی انقلابی ما، به خوبی و کمال و سـلامت انجام نگرفته است و نقایصـی دارد، که آن نقایص را باید برطرف کنید. مثل همه‌ی مردم دیگری که وقتی نقصی در کارشان باشد، خودنگری و بازنگری می‌کنند، راههای جدید را جستجو می‌نمایند، عیوب را می‌فهمند و علاج می‌کنند، باید ببینیم مشکل چیست. باید عیوب را پیدا کنیم و آنها را درمان نماییم. باید راه جدیدی پیدا کنیم و اگر میان‌بُر هست، بزنیم. چنانچه سـرعت کم است، باید بیشترش کنیم. کار شورا نباید به مسایل دانشگاهها منحصر شود یک نکته‌ی دیگر این است که در شورای عالی انقلاب فرهنگی، همان‌طور که جناب آقای هاشمی فرمودند و در زمانی هم که من در شورا بودم، عمده‌ی همت ما در این شورا، به مسایل دانشـگاهها صـرف می‌شد و حالا هم همان‌طور است. البته به نظر می‌رسـد که الان شایـد یک مقـدار بهتر از گذشـته باشـد. این چنـد موردی که ایشان فرمودند، یا این کارهایی که اخیراً تصویب و اعلام شـده - مثل تشـکیل فرهنگسـتانها - واقعاً کارهای خیلی خوبی بود و شایـد یک مقـدار بهتر از گذشـته شـده باشـد. آن‌وقـت هـم مـا مجمـوعه‌ی شـورا کـه همیشـه به خودمـان مراجعه می‌کردیم، به این نقص اعـتراف می‌کردیم و می‌گفـتیم که مـا از کارهای وسـیعی که در این‌جا لازم است، غافل می‌شویم و به مسایل دانشـگاهها منحصـر می‌گردیم؛ در حالی که مسایل دانشگاهها، بلکه مسایـل آموزشـی - اعم از دانشـگاهها و آمـوزش و پرورش - کـار شورای عـالی آموزشـی کشور است؛ کمـااین‌که آموزش و پرورش خودش شورایی دارد. این چیزی نیست که شخصـیتهایی مثـل حضـار، بخصوص بـا حضور رؤسـای محترم سه قوّه و این‌همه اشـتغالاتی که مسؤولـان و وزرای مختلف در کشور دارنـد، بخواهنـد فقـط به آن بپردازنـد. چه بهتر که وقتی مـا به جزییـات مسـایل آموزشـی نگاه می‌کنیم، آن را از این شورا خارج کنیم. البته مسایل آموزشـی باید در حد سیاسـتگذاریهای کلی باشد و نگاه وسیعی به جـامعه بشود و هم فرهنـگ عمومی جـامعه و هم مسـایلی که مغفولٌ‌عنه بوده - مثـل همین کارهـایی که اخیراً شورای عالی کرده؛ تأسیس فرهنگستان علوم و فرهنگستان زبان فارسی و مسأله‌ی تحقیقات - مورد توجه قرار بگیرد. توسعه‌ی اقتصادی، احتیاج به تلاش فرهنگی دارد واقعاً مـا برای کـار در زمینه‌ی فرهنـگ عمومی، میـدان بـازی داریم. اگر مـا بخواهیم توسعه‌ی اقتصـادی را به معنـای صحیح کلمه در جامعه راه بیندازیم، احتیاج به تلاش فرهنگی داریم. مادامی که حتّی محقق و جسـتجوگر علمی ما، آن فرهنگ کار و وجدان کار و عشق به کار را، آن‌چنان‌که در یک فرهنگ سالم مطرح است - که مظهر عالیش هم فرهنگ اسلامی است - نداشته باشـد، وجـود ایـن محقـق، بی‌فایـده خواهـد بـود. گیریم که مـا محققـان بزرگی تربیت کردیم و مثلاً ـ آزمایشـگاههای مهمی هم در اختیارشان گـذاشتیم؛ این به یک کار شخصـی تبـدیل خواهـد شد. این محققان بزرگی که ما در دنیا می‌بینیم، اعم از آن کسانی که

در قرنها پیش، از میان خود ما برخاستند - مثل ابن‌سیناها، خوارزمی‌ها، خیام‌ها و دیگران - و چه آن کسانی که در قرون اخیر، از بین اروپاییها برخاستند - از قبیل همین دانشمندان بزرگ شیمی و طبیعی و فلکیات و غیره - وقتی به زندگی اینها نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حقیقتاً خودشان را در زندگی فراموش کردند و زندگی شخصی و راحتی و پول و نفع برای خودشان را اصلاً در درجه‌ی دوم قرار دادند؛ اقلاً محور قرار ندادند، اگر نگوییم فراموش کردند. بعضیشان واقعاً آن موارد را فراموش کردند و به نفع تحقیق و علم و کار و پیشرفت، در فقر و مسکنت زندگی می‌کردند. بعضی دیگر هم اقلاً به تحقیق و علم و کار و پیشرفت اهمیت دادند و زندگی شخصی را محور قرار ندادند؛ بلکه آن را در حاشیه گذاشتند. از هرطرف که حرکت می‌کنیم، به فرهنگ می‌رسیم ما چگونه می‌توانیم این روحیه را در بین محققان کشور و یا در محیط کار اداری زنده کنیم؟ کار اداری، ارتباط مستقیم با توسعه‌ی اقتصادی دارد. اگر شما طرحهای اقتصادی را به دست یک مجموعه‌ی دیوان سالاریِ غلط و معوج و عاری از وجدان کار و عاری از سواد و آگاهی از کیفیت کار بدهید، آن را ضایع خواهد کرد و این طرح را به ثمر نخواهد رساند. ما چگونه می‌توانیم آگاهی و وجدان کار را در این مجموعه‌ی اداری خودمان - که هیکل حجیم دیوانی ما را تشکیل می‌دهد - تزریق بکنیم؟ یا چگونه می‌توانیم در زمینه‌ی تولید و ساخت و ایجاد محیطهای کارگاهی پُرتلاش در کارخانجات، توصیه‌ی اسلام را که گفته: «رحم‌اللّه من عمل شیئا فاتقنه»(۱)، جامه‌ی عمل بپوشانیم و اتقان و سلامت کار و استحکام و سنگ تمام گذاشتن برای تولید را به کارگر تزریق کنیم، که وقتی اتومبیل ما از کارخانه بیرون می‌آید، بعد از یک ماه مثلاً درِ آن لق‌لق نکند، یا فلان پیچش باز نشود؛ در حالی که تولید فلان نقطه‌ی دیگر دنیا، این‌طور نیست؟ یا چه کار کنیم که این فرد از کار در نرود؛ در حالی که دیگران به کار شوق دارند و بیشتر سعی می‌کنند کار کنند؟ ما چگونه می‌توانیم روح کار، جدیت در کار، وجدان کار، پیگیری کار و سلامت کار را در طرحهای توسعه‌ی اقتصادی خودمان در نظر بگیریم؛ بدون این‌که فرهنگ عمومی جامعه را بالا ببریم و فرهنگ کار و وجدان کار و معلومات مربوط به کار را به آنها تزریق کنیم؟ پس، می‌بینید که به فرهنگ برگشت. اگر ما روی فرهنگ عمومی کار نکنیم، در توسعه‌ی اقتصادی هم خواهیم ماند. این، تازه در صورتی است که ما محور را توسعه‌ی اقتصادی بگیریم. البته در جامعه‌ی اسلامی، محور این نیست؛ توسعه‌ی اقتصادی وسیله است. به‌هرحال، از هر طرف که حرکت می‌کنیم، می‌بینیم که به فرهنگ می‌رسیم و راهها واقعاً به فرهنگ ختم می‌شود. برای فرهنگ باید کار کرد. برای اکثر اعضای شورا، این کار در حاشیه است به نظر می‌رسد که شورای عالی انقلاب فرهنگی، یک نقیصه دارد و آن، این است که کار اصلی اکثر اعضای آن، این نیست. البته بحمداللّه همه‌ی شما آقایان، شاید بدون هیچ استثنایی، اهل فن و اهل فرهنگ و اهل کار هستید و در بین شما جماعتی هم هستند - اگرچه خیلی کم - که بیشتر کارشان، یا یکی از مهمترین کارهایشان، این کار است. برای بعضیها - مثل مسؤولان اجرایی کشور، یا وزرا و یا بعضی از آقایان دیگر - این کار واقعاً در حاشیه است و کار اصلیشان نیست؛ اما بعضی از آقایان هم هستند که یکی از کارهای اصلیشان این است. حالا آن کس که تنها کار اصلیش این باشد، من الان در بین جمع آقایان، چنین کسی را نمی‌بینم، شاید هم در یادم نباشد. پس، از این جهت یک نقیصه وجود دارد. شماها برای این کار لازمید. گفت: جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست خردمند بایستی عمل را به راه بیندازد. شما به بازوهای زیادی احتیاج دارید. یادم می‌آید که در آن‌وقت، دو کمیسیون بود؛ کمیسیون شماره‌ی یک و کمیسیون شماره‌ی دو، و بعد هم یک کمیسیون مشترک وجود داشت. البته باز وقتی که به آن کمیسیونها می‌رویم، مجموعه‌یی از وزرا و معاونان وزرا را می‌بینیم. شاید لازم باشد که این شورا در حاشیه‌ی خودش، از صاحب‌نظرانی که دارای شخصیت فرهنگی و انقلابی هستند، استفاده کند و این دو را با هم و در کنار یکدیگر داشته باشید. این‌جا، آن‌جایی است که نمی‌شود شوخی کرد. این‌جا اگر حاشیه‌ی انقلابیگریش، یک ذره ساییده بود و خراش داشت، در عمل این زاویه باز خواهد شد و مشکلات بزرگی را به وجود خواهد آورد. حتماً باید عنصر فرهنگی باشد و حتماً هم باید انقلابی باشد. این‌جا، از آن‌جاهایی است که جز به این نمی‌شود رضایت داد. از این‌گونه افراد دعوت کنید، تا در حواشی این شورا، به کارهای اساسی و مهمی که دارید،

برسند. حضور آقای هاشمی برای شورا مغتنم است این مژده‌ی فرهنگ عمومی که جناب آقای هاشمی فرمودند، واقعاً برای من مژده است. البته جناب آقای خاتمی، شورای فرهنگ عمومی را از مـدتها پیش راه انداخته‌اند و جلساتش هم بود و کارهایی هم کرده‌اند. معلوم می‌شود که در آن، تحولی ایجاد شـده است. از این بیان، من فهمیـدم که تحولی در آن انجام می گیرد، یا مثلاً اساسـنامه‌اش به شکل بهتری تنظیم می‌شود. خیال می کنم که ان‌شاءاللَّه کارها رو به هرچه بهتر شدن است؛ بخصوص که حضور جناب آقای هاشمی هم برای این شورا مغتنم است. البته ایشان شکسـته نفسی می‌کنند؛ اما واقعاً این‌طور است. همان وقتها هم من همیشه به رفقا می گفتم که اگر آقای هاشمی یک بار در جلسه‌ی ما شرکت می‌کنند، ما در آن جلسه یک عالم پیشرفت می کنیم. واقعاً آن‌وقت این‌طور بود. ایشان، آن‌وقتها به این شورا خیلی کم لطف بودند؛ ولی من حالا گاهی هم که می‌بینم ایشان بحمداللَّه مجبورند که هر هفته شـرکت کنند، خیلی خوشـحال می‌شوم که بالاخره هیچ چاره‌یی جز این ندارند! آن‌وقت، این‌طور نبود. گاهی مثلاً شش ماه می‌شد که ایشان اصـلاً هیـچ یـادی هم از شورا نمی‌کردنـد! امروز این‌طور نیست و حضور ایشـان واقعـاً یـک برکت است. من هر وقت این نکته یادم می‌آید، خیلی خوشـحال می‌شوم. آقایانی که در آن‌وقت تشـریف داشـتند، لابد یادشان است که مکرر می گفتم وقتی ایشان شرکت می‌کننـد، جلسه حرکتی پیـدا می‌کنـد و یـک قـدم به جلو برمی‌دارد. واقعاً ایشان در جلسه خیلی مؤثر بودنـد، حالا هم که بحمـداللَّه مرتب شـرکت می‌کننـد. امیـدواریم که خداوند به بقیه‌ی آقایان هم - که وجودشان در این جلسات واقعاً خیلی مغتنم است - کمک کند، تا بتوانید این بار بسیار سنگین را ان‌شاءاللَّه به سهولت و سبکی بردارید و پیش ببرید. ما قبلاً خیال می‌کردیم که شورای انقلاب فرهنگی، لابـد چنـد سالی ادامه پیـدا می‌کند و بعد وجودش شاید دیگر لازم نباشد؛ اما هرچه می‌گذرد، می‌بینیم که این شورا اصـلاً وجودش واجبتر و لازمتر می‌شود؛ زیرا مسایـل فرهنگی، اهمیت بیشتری برای مـا پیـدا می‌کنـد. خیلی از مسایل دیگری در زمینه‌های فرهنگی هست که دیگر وقت آقایان را نمی‌گیرم. ان‌شاءاللَّه که موفق باشـید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------ -- ۱) بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۴۹

سخنرانی در میدان صبحگاه ناوگان منطقه‌ی یکم نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی در میدان صـبحگاه ناوگان منطقه‌ی یکم نیروی دریایی ارتش جمهوری اسـلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اهمیت نیروی دریایی برای نظام ما، روزبه‌روز بیشتر آشـکار می‌شود هرچه پیشتر می‌رویم، اهمیت نیروی دریایی برای نظام جمهوری اسلامی ایران آشکارتر می‌شود. در همین چند سال گذشته، آنچه از نیروی دریایی مشاهده شد - هم نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و هم نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی - بسیار ارزشمند و افتخارآفرین بود. ترکیب این دو نیرو، همان چیزی است که جمهوری اسـلامی آن را لازم دارد و ملت مبارز و مسـلمان مـا آن را انتظار می‌برنـد. بارها تکرار شـده است که لازمه‌ی مسـلمانی، هوشـیاری و آمادگی است. مسـلمان آن نیست که بنشیند تا خطر او را غافلگیر کند و سراسیمه دنبال علاج‌جویی باشد؛ بلکه مسلمان آن است که به حکم قرآن - که فرموده است: «و اعدّوا لهم مااسـتطعتم من قوّة و من رباطالخیل»(۱) - خود را از پیش در حد اعلای توان آماده می‌کند. ما بخصوص به خاطر تهدیدهایی که نظام جمهوری اسـلامی و کشور عزیزمان همواره پیرامون خود داشـته است و امروز هم دارد، باید این حکم «اعدّوا» را به معنای دقیق کلمه بفهمیم و عمل کنیم. از لحاظ نظامی، در درجه‌ی اول، ارتش و سپاه و سـپس آحاد مردم بایـد آمادگی داشـته باشـند. چون وظیفه‌ی ارتش و سـپاه از لحاظ سازمانی این است، لذا می گوییم در درجه‌ی اول قرار دارنـد؛ امـا دفـاع و پشتیبـانی و کمک به ارتش و سـپاه، وظیفه‌ی همه است. بسـیج، یعنی مجموعه‌ی آحاد ملت؛ آنهایی که می‌تواننـد دفـاع کننـد. امروز اگر به اوضـاع نظـامی و به جغرافیـای منطقه نگاهی بینـدازیم، خیلی زود می‌توانیم تشـخیص بـدهیم که نیروهـای مسـلح جمهوری اسلامی بایـد توانـایی دریـایی خـود را ارتقـا و افزایش بدهنـد. کسـی نگویـد کـه ابزارهـای دشـمنان و تهدیدکنندگان، از ما پیشـرفته‌تر است؛ زیرا پاسخ این سـخن آن است که ما در مقابل، ایمان و عزم و ایستادگیمان، از همه‌ی کسانی

که با ما روبه‌رو هستند، بیشتر است و این، تعیین‌کننده می‌باشد. این، آن چیزی است که حرف آخر را در درگیریها می‌زند. ما این را داریم و حفظ می‌کنیم. البته توانایی را هم تا آن‌جا که در قدرت و توان ماست، پُرحجم و پُرکیفیت می‌کنیم. این، تکلیف ماست. نیروی دریایی ارتش و سپاه، مکمل یکدیگر خواهند بود ما در این دریای وسیعی که مرزهای جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، وظایف گوناگونی داریم و ارتش و سپاه باید باهم این وظایف را انجام بدهند. مدتهاست - شاید از اوایل جنگ و یا حتّی پیش از شروع جنگ - دشمنان همیشه تلقین کرده‌اند که دو سازمان ارتش و سپاه نمی‌توانند باهم بسازند! چرا نتوانند؟ تجربه‌ی هشت سال جنگ تمام‌عیاری که بر ما تحمیل شد و دفاع مقدس ما در برابر آن، این حرف را تکذیب کرد. یک وقت گفتند که ارتش باید به نفع سپاه عقب بنشیند؛ دروغ بود و دروغ است. یک وقت گفتند که سپاه باید به نفع ارتش جا خالی کند؛ این هم دروغ بود و دروغ است. کیفیت کشور ما و کیفیت نظام جمهوری اسلامی و ترکیب پیچیده‌ی دشمنان ما ایجاب می‌کند، تا آن‌جا که می‌توانیم، از همه‌ی کیفیتهای بالای امکان مردمی و تجهیزاتی برخوردار باشیم. این، در ضمنِ دو سازمان ارتش و سپاه امکان‌پذیر است. هر کس غیر از این بگوید، خلاف گفته است. من امروز به همه‌ی شما می‌گویم که نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، هر دو باید باشند و هر دو در کنار هم، مثل برادر و همسنگر - نه مثل رقیب - مهربان و مکمل یکدیگر خواهند بود. ما این را می‌خواهیم و همین را ان‌شاءاللّه به توفیق الهی عمل خواهیم کرد. هر کس غیر از این بگوید، خلاف گفته است. هم نیروی دریایی ارتش و هم نیروی دریایی سپاه را ستایش می‌کنم امروز نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در بهترین وضعیت خود در طول ده سال گذشته است. ما همه‌ی وضعیتهای گوناگون در این نیرو را بدقت زیر مطالعه داشته‌ایم. برگهای زرین افتخارات گذشته‌ی این نیرو - تلاشهایی که کردید، شهدایی که دادید، مجاهدتهایی که نمودید - در کنار کاراییهای بالای امروزتان، در اختیار شماست. روحیه‌ها و کاراییها خوب و عالی است و در آینده، عالیتر خواهد شد. البته نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی بسیار جوانتری است. تاکنون این نیرو در حوزه‌ی مسؤولیتهای خود، کارهای بسیار باارزشی انجام داده است. آن روزی که ما بتوانیم اطلاعات کارهای ریز و درشت دوران جنگ تحمیلی در این دریاهای نیلگون را در اختیار مردم بگذاریم، آن وقت معلوم می‌شود که این جوانان کم‌توقع و بی‌ادعا، در همین قایقهای کوچک و بزرگ، در زیر آفتاب سوزان و بر سطح آبها، چه فداکاریهایی انجام دادند. خیلی از این موارد، از چشم دشمنان و دوستان پنهان مانده و شاید تا مدتها بماند. من نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران را ستایش می‌کنم؛ نیروی دریایی سپاه را هم ستایش می‌کنم. این دو نیرو را دو سازمان می‌دانم و هر دو سازمان، دارای مسؤولیت و در کنار یکدیگرند. هر دو باید باشند، هر دو هم مسؤولیت دارند، هر کس هم غیر از این بگوید، خلاف واقع گفته است. یک وقت دشمنان می‌نشینند و می‌گویند، بویش می‌آید که بناست فلان سازمان از بین برود و منحل شود، یا تضعیف گردد. اینها دشمنند؛ ولی دوستان حق ندارند حرفی بزنند که دشمنان بر زبان جاری می‌کنند. ما ظرفیت زیادی برای قوی شدن و بزرگ شدن نیروهای مسلحمان، از جمله نیروی دریایی داریم. بنابراین، نیروی دریایی دو نیروست که هر دو هم باید قوی بشوند؛ منتها کارهایشان تکراری نیست، تجهیزاتشان هم نباید تکراری باشد و در عرض یکدیگر هم نباید باشند. این دو نیرو باید در طول هم و مکمل یکدیگر باشند؛ نه تکرار هم. این، خطوط کلی است. جزییات این خطوط کلی، به وسیله‌ی فرماندهان ذی‌ربط، به طور کامل تدوین خواهد شد و بسیاری از آن هم تدوین شده است. تجهیزات و کار این دو نیرو، دو نوع تجهیزات و دو نوع کار و با دو طبیعت متفاوت است که هر دو در دریا در اختیار دارند و باید انجام بدهند. نیروی دریایی ارتش و سپاه باید صددرصد هماهنگ باشند اصل قضیه این است که اینها باید صددرصد هماهنگ باشند. وقتی که در مقابل ما دشمنانی تا دندان مسلح قرار گرفته‌اند و همه‌ی وجودشان پُر از حقد و کین نسبت به اسلام و جمهوری اسلامی است، من تحمل نمی‌کنم که در این‌جا نیروهای خودی این اجازه را به خودشان بدهند که با هم تنازع کنند. باید هماهنگی کامل باشد و هر دو نیرو با یک فرمان حرکت کنند. به کمتر از این، من قانع نمی‌شوم. فرماندهیِ هر دو نیرو را مشترک خواهم کرد. طرحی در

ذهنم هست و در اختیار مسؤولان هم گذاشته شده؛ ولی باید پخته گردد و جوانبش سنجیده بشود. خلاصه‌ی طرح این است که باید فرمانده‌ی واحدی بر نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی دریایی سپاه پاسداران فرماندهی کند. هر دو نیرو باید با احساسات برادرانه به هم نگاه کنند. البته هر نیرو، مسؤولیتها و امکانات ویژه‌یی دارد که نگهداری و بهره گیری حداکثر از آن امکانات، به عهده‌ی خود آن نیرو است و باید پاسخگو باشند. برادران عزیز ما این نکته را بدانند که دشمن به خاطر بی‌ایمانیِ به حقیقت و به خاطر تهیدست بودن از حق، علی‌رغم تجهیزات ظاهریش، کاملاً آسیب‌پذیر و ضعیف است. ما این را در طول جنگ تحمیلی و در همین دریاها، بارها و بارها تجربه کرده‌ایم. امروز ما به طور آشکار و اعلام شده، جنگی علیه خودمان سراغ نداریم؛ اما تهدیدهایی هست که هوشیاری و آمادگی ما را ایجاب می کند. هرچه می‌توانید، این مانور را قویتر و هماهنگتر انجام بدهید، تا کاراییها بالا برود. تلاش برای سازندگی و نگهداری و بازسازی را افزایش دهید مسأله‌ی سازندگی و نگهداری و بازسازی ابزارها و شناورها، یکی از آن نکات بسیار مهم است. در این جمع، من لازم می‌دانم که از مسؤولان کارخانجات نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بخصوص از آن دستهای کارآمد و دلهای گرم و باایمانی که نسبت به بازسازی ناوشکن سبلان، تلاش شبانه‌روزی و موفق کردند، تشکر کنم. این تلاشها را افزایش بدهید و مضاعف کنید. از این امکانات، به نفع این ملت بزرگ و شجاع و این کشور عزیز و نظام مقدس جمهوری اسلامی، حداکثر استفاده را بکنید. برادران عزیز در نیروی دریایی، این روزها در مانور مشترکی که دارند، باید تمرین همکاری و هماهنگی و اخلاص را در رابطه‌ی با همسنگر و واحدِ برادر بکنند. این انتظاری است که من از همه‌ی برادران عزیزی که به نحوی در این تمرین شرکت دارند، دارم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید و هر روزی که می گذرد، تواناییها و امید شما به کمک و پیروزی موعود الهی افزایش پیدا کند و روح مقدس امام عزیزمان از شماها راضی باشد و ان‌شاءاللَّه همه‌ی شما مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) باشید. در پایان، به روح مقدس شهدای نیروی دریایی ارتش و سپاه تحیت و درود می‌فرستم و به خانواده‌های آنها، سرسلامتی و تبریک و تسلیت عرض می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) انفال: ۶۰

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از طلاب حوزه‌های علمیه و دانشجویان دانشگاهها، به مناسبت روز وحدت حوزه

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از طلاب حوزه‌های علمیه و دانشجویان دانشگاهها، به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز وحدت حوزه و دانشگاه، یادگار ارزشمند امام در ابتدا لازم می‌دانم که از همه‌ی برادران و خواهران، خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان و آزادگان استان بوشهر که از مناطق دوردست تشریف آورده‌اند و راهی طولانی پیموده‌اند، و همچنین آزادگانی که از میان ملت مسلمان لبنان تشریف آورده‌اند، صمیمانه تشکر کنم. روز وحدت حوزه و دانشگاه، از یادگارهای ارزشمند امام بزرگوارماست. این مسأله هم مثل همه‌ی تدابیر و تصمیمهای مهمی که در راه جریان صحیح و اسلامی جامعه‌ی ما، آن حکیم عالی‌مقام و آن انسان والا و بصیر مطرح کردند، یکی از برکات وجودی ایشان بوده و هست و ان‌شاءاللَّه خواهد بود. امسال، سالگرد اعلام روز وحدت حوزه و دانشگاه، مصادف با ایامی است که به بانوی بزرگ اسلام، دختر عالی‌مقام پیامبر(ص)، فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) متعلق است. بد نیست که در آغاز عرایضم، یک جمله درباره‌ی این بزرگوار مطرح کنم، تا ان‌شاءاللَّه برای همه‌ی زندگیمان، بخصوص برای این ایامِ تعیین‌کننده و سرنوشت ساز، راهگشا باشد. آن جمله این است که بعد از مقامات معنوی و مراتب روحانی فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) - که ماها قادر نیستیم آنها را درست بفهمیم - خصوصیت عملی آن بزرگوار این بود که در همه‌ی شرایط، تسلیم محض حکم الهی و راه خدا بود. همین تسلیم محض بود که در طول تاریخ اسلام، از این بزرگوار یک مجاهد بی‌نظیر و یک پرچم مظلومیت و حقانیت به وجود آورد. تا امروز هم این پرچم برافراشته است و روزبه‌روز

مکانت آن موجود عالی‌قدر - که در بحبوحه‌ی جوانی، در عالیترین مراتب فداکاری قدم گذاشت - افزوده شده و حقیقتاً مصداق «انّا اعطیناك الکوثر»(۱) بوده است؛ همچنان‌که در روایات هست. اعتقادات دینی ملتها، مانع عمده‌ی اجرای نقشه‌های استعمارگران و اما مسأله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه و روحانی و دانشجو. با این‌که بیش از ده سال از اعلام این امر می‌گذرد، به نظر می‌رسد که هنوز درباره‌ی این بنیان مبارکی که امام بزرگوارمان بنا گذاشتند، جا برای سخن گفتن و تحلیل کردن و مطالعه کردن هست. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی چه؟ آیا مقصود این است که برنامه‌های حوزه را در دانشگاه، یا برنامه‌های دانشگاه را در حوزه اجرا کنیم؟ یقیناً مقصود اینها نیست. حوزه برای خود، علوم و درسها و روشهایی دارد؛ دانشگاه هم برای خود، علوم و روشها و مقاصدی دارد. البته هرکدام هم باید روشهای خود را کامل کنند و از تجربه‌های یکدیگر استفاده نمایند؛ دراین بحثی نیست. بنابراین، مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه، اینها نیست. وحدت حوزه و دانشگاه که امام به عنوان یک شعار مطرح کردند، اغلب از واقعیت تلخی در جامعه‌ی ما و یا همه‌ی جوامع اسلامی منشأ می‌گرفت که آن واقعیت تلخ، ساخته و پرداخته‌ی مستقیم و حساب‌شده‌ی دست استعمار بود. آن واقعیت این بود که وقتی استعمارگران، نقشه‌های فتوحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را طراحی می‌کردند، به یک مانع عمده برخورد کردند و آن، اعتقادات دینی ملتها بود. البته اعتقادات دینی، همه‌جا مزاحم تجاوزطلبی استعمارگران نیست. آن دین تحریف‌شده، دینی که ساخته‌ی دست قدرتها باشد، به‌طور طبیعی با قدرتها معارضه‌یی ندارد. اسلام مصداق تام و تمام آن دینی بود که با حمله و یورش همه‌جانبه و متجاوزانه‌ی دول استعماری به مناطق اسلامی، حقیقتاً معارضه می‌کرد. استعمارگران در مطالعات خودشان، این را فهمیدند. زیاد شنیدید، نمی‌خواهم تکرار کنم. در هند، این را تجربه کردند و در کشورهای عربی، این را تجربه کردند. در ایران، این را تجربه کردند. هرجا که احساس وجدان دینی در مردم بیدار بود، نقشه‌های استعمار با مانع مواجه می‌شد. یک نمونه، ماجرای تنباکو در ایران بود. یک نمونه، نهضت مشروطیت در آغاز کار در ایران بود. یک نمونه، حوادث خونینی بود که در هند، در مقابل انگلیسیها اتفاق افتاد. یک نمونه، برخورد افغانیهای مسلمان با انگلیسیها در اواسط قرن نوزدهم بود. یک نمونه، حرکت سیّدجمال در مصر بود که انگلیسیها را لرزاند. از این قبیل نمونه‌ها، فراوانند. لردهای سیاسی و انگلیسیهای عالی‌رتبه‌ی دولتی در آن زمان، تقریباً انگشت آنها نقشه‌ی سیاسی دنیا را رقم می‌زد. درحقیقت، آنها با همه‌ی دنیا کار داشتند؛ از استرالیا بگیرید، تا مناطق مرکزی آسیا، تا شبه‌قاره‌ی هند، تا ایران، تا خاورمیانه، تا شمال آفریقا و تا امریکا. این جزیره‌ی کوچک، در تمام مناطق دنیا اعمال نفوذ می‌کرد. آنها، به این نتیجه رسیدند که در این منطقه‌ی حساس دنیا - که نفت و گاز دارد و می‌باید انرژی آینده‌ی دنیای آن روز را تأمین بکند و از لحاظ سوق‌الجیشی، آن وقتی‌که هواپیماها و این وسایل ارتباطِ سریع نبود، نقطه‌ی حیاتی بین شرق و غرب محسوب می‌شد - اگر بخواهند خودشان را تثبیت بکنند، مجبورند فکر اسلام را بکنند و به‌گونه‌یی وجود وجدان دینی اسلام را در این منطقه علاج کنند؛ والّا با بیدار بودن وجدان دینی و ایمان اسلامی مردم، ادامه‌ی نقشه‌های آنها ممکن نخواهد بود. این تشخیصشان، تشخیص درستی بود و واقعاً درست فهمیده بودند. مانع عمده برای آنها، عبارت از اسلام بود. حالا ما که انگلیسیها را گفتیم، نه این‌که بقیه‌ی دولتهای اروپایی مؤثر نبودند؛ خیر، فرانسه و ایتالیا و پرتغال و بلژیک هم بودند. در همه‌ی کارهایی که آن روز در نقاط مختلف می‌کردند، محور عمده انگلیسیها بودند. در صحنه‌ی زندگی سیاستها و اجتماعات، هر ملتی نوبتی دارد. آن روز هم نوبت آنها بود؛ می‌تاختند و بی‌رحمانه تصرف می‌کردند. اشاعه‌ی شهوات، یکی از راههای جدایی جوانان از دین وقتی که نوبت به کشورهای اسلامی رسید، به این فکر افتادند که باید کاری کرد که نسلهای روبه‌رشد این کشورها، از دین جدا بشوند. برای این کار، دو راه باید پیموده می‌شد: یک راه، اشاعه‌ی شهوات و بازکردن راه شهوترانی بود. همه‌ی ادیان عالم، - نه فقط دین اسلام؛ منتها دین اسلام، منظمتر و دقیقتر از سایر ادیان - با عنان گسیختگی شهوات انسانها مخالفند. ادیان برای شهوات، ضابطه و قاعده و حدود و قیود دارند. پرورش روح انسان، بدون محدود کردن شهوات که امکان‌پذیر نیست. وقتی که شهوات انسان، عنان گسیخته باشد، همان حیوان و بهایم است و رشد

انسانی امکان نـدارد. لـذا ادیان با شـهوات و عنان گسیختگی آن مخالفنـد. پس در هر جامعه‌یی، راه مبارزه‌ی ساده و آسان با ادیان این است که راه عنان‌گسیختگی و مهارگسیختگی شهوات را باز کنند. در ایران، این کار را شروع کردند. یکی از راههایش – که جزو مهمترین کارهـا بود – کشف حجاب بود. یکی دیگر از راههایش، رواج میخوارگی بود که این کار را انجام دادنـد. کار دیگر این بود که رابطه‌ی محدود زن و مرد را بشکنند. این، جزو کارهای تجربه‌شده است. وسایل جدید علمی و پیشرفتهای تمدن – مثل سینما و رادیو و تلویزیون و امثال اینها – نیز به آنها این امکان را می‌داد که با خیال راحت این کارها را در جامعه انجام بدهنـد. این، غیر از مقـوله‌ی علم و سـواد و فکریـات و ذهنیـات بود. اشـتباه این‌جاست که عـده‌یی خیـال می‌کننـد، آن چیزی که موجب می‌شود شهوات رواج پیـدا کنـد، علم و دانش است. نه، علم و دانش، آن جریان دوم بود. جریان اول، جریان فرهنگی محض و بازکردن راه فسـاد فکری و عملی و جنسـی و ابتـذال زنـدگی روی مردم بود. این، آن کـار اول بود که انجـام دادنـد. لـذا اولین کسانی که با این حمله‌ی غربیها در ایران و همین‌طور در کشورهای دیگر فاسـد شدنـد، با سوادان نبودند؛ بسیاری از بی‌سوادان بودند. همین حالا هم همین‌طور است. کسانی که در دوران رژیم ستمشاهی غرق در فساد بودند، اکثر و اغلبشان بی‌سوادان و طبقات متوسط جامعه بودند. بله، رفـاه مؤثر است و کمک می‌کنـد. آن حالت رفاه و مصـرف‌زدگی و آسایش زنـدگی، به آن فسادی که آنها دنبال می‌کردنـد و برنـامه‌ریزی می‌نمودنـد، کمـک می‌کرد. این، یـک جریـان بود. بنیـان دانشـگاه، بر بی‌دینی و معارضه‌ی با دین گذاشـته شـد جریان دیگر، جریان علمی و فکری بود. یعنی با ورود تفکرات علمیِ جدیـد به کشورهای اسـلامی – که قهراً جاذبه داشت و طبیعی بود که پیشـرفتهای علمی‌یی که اروپا به آن دست یافته بود، جاذبه داشـته باشـد – این پیشرفتهای علمی را وسیله‌یی برای بی‌اعتقادی به دین و خاموش کردن شـعله‌ی ایمان دینی در دلها و از بین بردن بیداری وجدان دینی در آحاد مردم قرار دادند. لذا دانشـگاهها را از اول بر پایه‌ی بی‌اعتقادی گذاشـتند. هر گروه از جوانانی که در دوره‌های اول برای تحصیل رفتند، هدف تبلیغات ضد اسلامی اروپاییها قرار گرفتنـد. آن کسـانی که اولین پرورش‌یافته‌هـای فرهنگ غرب بودنـد، غالباً – نمی‌گویم همه – کسانی بودنـد که با دین، بیگانگی و بلکه عنادی احساس می‌کردنـد. البته ضـعف نفسـها و نبودن تبلیغات دینی قوی و باب روز هم مؤثر بود. بنیان دانشگاه – یعنی مرکز پرورش انسانهـای دانشـمند طبق پیشـرفتهای علمی روز – بر بی‌دینی و معـارضه‌ی با دین گذاشته شـد و چنـدین سال این مسأله را با قـوّت و دقـت دنبـال کردنـد. یعنی نـه تنهـا دین را در دانشـگاهها ضـعیف کردنـد، بلکه به معـارضه‌ی بـا آن پرداختنـد. هـدف اینها معارضه‌ی با دین – به عنوان دین – نبود؛ هدف، همان چیزی بود که اول عرض کردم؛ یعنی بتوانند بر کشورهای اسـلامی سلطه پیدا کننـد. برای این کار، مجبور بودنـد نسـلی را پرورش بدهنـد و تربیت بکننـد که آینده‌ی کشور را – چه از لحاظ اداره و چه از لحاظ سازندگی کشور – به دست بگیرد و به دین اعتقادی نداشـته باشد و به ایمان مذهبی پایبند نباشد و بتواند در تصرف آنها واقع بشود. متأسـفانه تا حـدود زیادی هم موفق شدند. بنابراین، بنای دانشـگاه را بنای بدی گذاشـتند. البته ایمان اسـلامی و وجدان ملی در میان مردم مـا، آن‌چنـان بـود کـه عـده‌یی از دانشـمندان و تحصـیلکردگان سـالم بماننـد و سـالم هم ماندنـد. به‌هیـچ‌وجه نمی‌شـود همه‌ی تحصـیلکردگان دانشگاه را از دین و مصالح دینی و مصالح کشور، بیگانه توصیف کرد. این، ادعای درستی نیست. اما آن کسانی را که اینها می‌خواسـتند از میان این جمع به مسـندهای قـدرت برساننـد، براحتی این کار را کردنـد و در اختیار خودشان قرار دادند. لذا رجال سیاسـی، تحصـیلکردگان این دانشـگاهها و کسانی که در سرتاسر کشور برای پستها یا کارهای مؤثر و حساس احتیاج داشتند، در یـک نسـل، بکلی بـا دین بیگـانه شدنـد. آن نسلِ پرورش‌یـافته‌ی دوران رضاخـانی و اوایـل دوران نفوذ دانش جدیـد و فرهنگ اروپایی در ایران، غالباً نسل بی‌اعتقادی بود. البته بعدها وضع عوض شد و کسان زیادی با پیشرفتهای دینی و آگاهیهای مذهبی آشنا شدنـد و احساسات در دلها بیـدار شـد و تفکرات صـحیح و روشـنفکران متدینی پیدا شدند و روحانیون نافذالکلمه‌یی – امثال شـهید مفتح، شهید مطهری، شهید بهشتی؛ این شخصیتهای برجسته – در دانشگاهها رسوخ کردند و اثر گذاشتند و نیز بعضی از شخصیتهای دانشـگاهی، بـا دنیـای دین و مسایـل مـذهبی آشـنا شدنـد و برخلاف آنچه که آنها می‌خواسـتند، پیش آمـد؛ اما بنای کار را آن‌طور

گذاشته بودند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف امام(ره) این واقعیت را بهتر از همه کس مشاهده می‌کردند، از ریشه‌های قضیه آگاه بودند، مظاهر آن را در دوران سلطه‌ی حکومت پهلوی مشاهده کرده بودند، علاج مشکلات ایران و بقای استقلال و شعار «نه شرقی و نه غربی» در کشور را در این می‌دانستند که روشنفکران و تحصیلکردگان جدید، حقیقتاً با دین و ایمان مذهبی آمیخته باشند و روحانیون ما که از آن‌طرف بر اثر عواملی - از جمله، همین عواملی که گفته شد - از پیشرفتهای علمی و حوادث جهان و رویدادهای مهم کشور به دور مانده بودند و بعضاً دچار جمود شده بودند، مسایل جدید و پیشرفتهای علمی و حوادثی را که در دنیا می‌گذرد، ببینند و با آنها آشنا بشوند و روشهای تازه را تجربه کنند. این، همان وحدت حوزه و دانشگاه است. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف. هدف این است که همه به سمت ایجاد یک جامعه‌ی اسلامیِ پیشرفته‌ی مستقل، جامعه‌ی امام، جامعه‌ی پیشاهنگ، جامعه‌ی الگو، ملت شاهد - ملتی که مردم دنیا با نگاه به او جرأت پیدا کنند، تا فکر تحول را در ذهن خودشان بگذرانند و در عملشان پیاده کنند - حرکت نمایند. در راه ایجاد چنین کشور و جامعه و ملتی، علاجی جز این نیست که دانشجو و طلبه، حوزه و دانشگاه، روحانی و روشنفکرِ تحصیلکرده، در کنار هم، دوش‌به‌دوش هم و با هم، به سمت یک هدف حرکت کنند؛ بدون این نمی‌شود. او متدین است، و این آگاه به مسایل جهان و مسایل روز. امام(ره) تا حدود زیادی در این راه موفق شدند. امروز دانشجویان ما در جهت اسلامی حرکت می‌کنند، مجموعه‌های اسلامی در دانشگاهها دارای ارزشند و غالب دانشجویان ما، جوانان انقلاب و فرزندان انقلابند. ارزشهای اسلامی در دانشگاه باید مورد مسابقه قرار گیرد البته نکته‌ی مهم در دانشگاهها، روش حاکم بر دانشگاه است. در دانشگاهها، روشها و روابط، باید صددرصد اسلامی بشود - که البته تا حدود زیادی شده است - و مدیریتها باید برای اسلام در دانشگاهها، اصالت قایل بشوند. مادامی که دانشگاه، پرورشگاه متخصصان مسلمان و متعهد نباشد، دانشگاهِ مطلوب انقلاب نخواهد بود. و این نمی‌شود، مگر این‌که اساس و روش و سیستم در دانشگاهها اسلامی باشد. درسها، هرچه که می‌خواهد باشد؛ استاد، هر کس که می‌خواهد باشد؛ اما روابط، باید روابط اسلامی باشد؛ یعنی مدیر و دانشجویان و استادان، اصالت را به اسلام بدهند و رعایت احکام اسلام را بکنند. ارزشهای اسلامی در دانشگاه باید مورد مسابقه قرار بگیرد، اسلام در دانشگاه غریب نباشد عمل و تعهد اسلامی یک چیز انگشت‌نما نباشد، نماز، امانت، صدق گفتار، صفا، برادری، عمل جهادی، درس‌خواندن از روی علاقه و صمیمیت، کمک به یکدیگر در فراگیری، تلاش برای تعمق در معلومات و دانشهای مختلف رایج باشد. علم و دانش هم اسلامی و از اسلام است؛ والّا به دانشگاه رفتن و مقداری از بیت‌المال و امکانات مردم را مصرف کردن، و بدون این‌که یک نفر به علم دل بدهد و به فراگیری اهمیتی بدهد، فقط برای این‌که بتواند سرهم‌بندی، تکه کاغذی به دست بیاورد و در سایه‌ی آن شغلی بگیرد، تا پولی گیربیاورد - نه این‌که شغلی بگیرد، تا کاری بکند - این‌که اسلامی نیست. دانشجو هم اگر این‌طور درس بخواند، اسلامی نیست. استاد هم اگر این‌طور درس بدهد، اسلامی نیست. روابط اسلامی در دانشگاه این است؛ والّا جوانان و دختران و پسران ما بحمداللّه مسلمانند. دانشجو باید خود را نسبت به مسایل انقلاب مسؤول بداند نکته‌ی دیگری که در دانشگاه ما باید مورد توجه باشد، این است که این قشر جوان بایستی همیشه نسبت به مسایل انقلاب احساس مسؤولیت کند و خودش را از مسایل انقلاب برکنار نداند. انقلاب، امروز چه تکلیفی را به او املا می‌کند؟ از او چه می‌خواهد؟ او چه نقشی می‌تواند در پیشبرد انقلاب داشته باشد؟ وظیفه‌ی او چیست؟ قشر جوان باید از خیل عظیم مردم ما - که بحمداللّه همیشه در صحنه‌های انقلاب حاضرند - جدا نشود و به رشد و آگاهی و باسوادشدن آنان کمک کند. درِ دانشگاه باید به روی مردم باز باشد و دانشجو در محیط دانشگاه محصور نباشد. دانشجو باید با اعضای خانواده‌ی خود و با دوستانش، ارتباطات روشنگر داشته باشد و در مسایل کشور و مسایل جامعه سهیم باشد. این را شما جوانان بدانید که در تاریخ کشور ما - اقلاً در این هفت، هشت، ده قرن - برای جوان هوشمند و فرزانه، هیچ فرصتی مثل امروز وجود نداشته است. اگر از حدود دوره‌ی حمله‌ی مغول به این طرف، مروری در تاریخ بکنید (که البته باید تاریخ را یاد بگیرید؛ چون چیز مهمی است. اگر بخواهید وضع و موقع امروز را درست

تشخیص بدهید و بفهمید که در کجا قرار گرفته‌اید، باید تاریخ را بدانید. تسلط به تاریخ، چیز خیلی مفیدی است)، خواهید فهمید که در تمام این دوران هفتصد، هشتصد سال - از قبل از حمله‌ی مغول تا حالا - هیچ‌وقت نبوده که به قدر امروز در این کشور، برای انسان فرزانه‌ی مستعد، امکان رشد وجود داشته باشد. البته در قرنهای چهارم و پنجم، در زمان رژیمهای دیکتاتوری غزنوی و سلجوقی و امثال اینها که مجال نفس‌کشیدن به کسی نمی‌دادند - آن‌طور که در تاریخها نوشته‌اند و این تاریخها هم خیلی حجت نیست - نظامیه‌یی هم می‌ساختند؛ اما این‌طور نبوده که راه معلومات و تحصیل، برای همه باز باشد. حالا نسبت به آن‌وقت قضاوت نمی‌کنیم؛ اما اگر از حدود حمله‌ی مغول به این طرف را ملاحظه کنید، خواهید دید که دوران، دوران جهالت و بی‌اعتنایی به معلومات و دوران پادشاهان مستبدِ خونخوارِ بدون یک‌ذره اعتنای به مردم بود. بعد هم که مسایل فرهنگ جدید و دانشگاهها و امثال اینها به وجود آمد، هدف اول، باسواد کردن جوانان نبود. هدف اول، ساختن و پرداختن جوانان به شکلی بود که در جهت پیوستن هرچه سریعتر به قطبهای استعمار و استکبار جهانی - یعنی در جهت نوکری - به دستگاهها کمک کنند. در این دستگاهها، آن کسی عزیزتر بود که نوکرتر باشد. فکر مستقل و آزاد و انسان سازنده مطلوب نبود؛ چون دولتها، دولتهایی بودند که اساس کارشان بر وابستگی به بیگانه‌ها بود. رژیم پهلوی را کدام قدرت سرکار آورده بود؟ رضاخان را چه کسی سرکار آورده بود؟ محمّدرضا را چه کسی سرکار آورده بود؟ اینها در تمام دوران سلطنتشان، در جهت منافع همان کسانی کار می‌کردند که اینها را سرکار آورده و قدرت بخشیده بودند. می‌دانستند که اگر از آنها قطع بکنند، امکان ماندن برایشان نیست. امروز درس خواندن حقیقتاً یک فرصت الهی است امروز نگاه کنید، در خلیج فارس چه خبر است. (۲) این دولتهایی که هستند، احساس می‌کنند رگ حیات و شیشه‌ی زندگیشان در دست امریکاست. دولت سعودی یک‌طور، دولت کویت یک‌طور، آن بقیه هم یک‌طور. کشور ما هم در رژیم سابق، مثل آنها بود. هدف و جهت حکومت، عبارت از پیوستگی و وابستگی و سرسپردگی بود. دانشجو را هم همان‌طور می‌خواستند؛ دانشمندی هم اگر می‌خواستند، همان‌طور می‌خواستند؛ مگر آدمی که به گوشه‌یی برود و کاری به کار آنها و خودش نداشته باشد و برای خودش زندگی حیوانی‌یی بکند. امروز دورانی است که دانشگاه و دانشجو و جوان و زن و مرد، از هر قشر و نقطه‌یی از نقاط کشور، بدون اعتنا به وابستگیهای فامیلی و شخصی و قومی و منطقه‌یی و غیره، می‌تواند امیدوار باشد که بر عالم شدن، مؤثر شدن، مفید شدن برای کشور و تعیین‌کننده بودن در جهت حرکت مستقل و آزاد ملت خودش قادر است. این، چیز خیلی مغتنمی است. امروز درس خواندن، حقیقتاً یک فرصت الهی است. در راه دین، در راه اسلامِ عزتبخش درس بخوانید؛ اسلامی که امروز به ملت ایران، این‌طور مکانت برجسته و مقام ممتازی در میان ملتها بخشیده است. مردم ما از قدرتها بیگانه‌اند، به تشرها و تهدیدهای ابرقدرتها بی‌اعتنا هستند و لبخند تمسخر بر لبهایشان نقش می‌بندد. اینها، عزت است. الان شما به همین حادثه‌یی که در خلیج فارس اتفاق افتاده، نگاه کنید. هریک از این دولتهایی که هستند، چشمشان به دهان یکی از قدرتهاست که ببینند چه می‌خواهند، چه می‌گویند، چه اراده می‌کنند، تا خودشان را برطبق آن توجیه نمایند؛ حتّی دولتهایی که معمولاً باور انسان نمی‌آید که این دولتها هم وابسته باشند! امریکا حرفی می‌زند، اینها به دنبال او، حرفشان را - اگر غیر از آن هم باشد - تصحیح می‌کنند! حالا حق چیست، مصلحت مردم چیست، وجدان چه می‌خواهد، هیچ مورد نظر نیست. طبیعی است که امریکا هم صددرصد در جهت منافع قدرتهای استکباری خود - نه منافع مردمش - منافع کمپانیها، منافع آن دستهای پنهان و مرموزی که نظام امریکایی را تشکیل و به آن خط می‌دهند و آن را راه می‌برند، کار می‌کند؛ والّا ملت امریکا در حضور چندصدهزار سرباز امریکایی در بیابانهای عربستان، چه منافعی دارد؟! منافع شرکتهای نفتی، شرکتهای فولاد، شرکتهای بزرگ چندملیتی، منافع آنهاست. همه چیز در خدمت منافع چنین مجموعه‌ی فاسدِ خدانشناسِ مردم‌نشناسی است. اسلام و انقلاب را باید زنده داشت و در راه آن تلاش کرد در این میان، آن دولت و ملتی که حق و مصلحت و حرف درست را طبق معیارهای خود می‌سنجد و با شجاعت آن حرف را بر زبان می‌آورد، ملت ایران است. این، برای یک کشور و یک ملت، خیلی امتیاز است. این را انقلاب و اسلام به ما داده است. اسلام و

انقلاب را باید زنده داشت و در راه آن تلاش کرد و ریشه‌های آن را عمیق نمود. برای این کار، مهمترین نقطه، حوزه و دانشگاه است. طلاب جوان و عزیز و زحمتکش و قانع و مؤمن در حوزه‌های علمیه و نیز دانشجویان عزیز، این جوانان، این فرزندان و جگرگوشه‌های ملت، این بهترین و پاکترین عناصر جامعه‌ی ما در دانشگاهها، باید در خط اسلام و در جهت عظمت کشور و بلند کردن پرچم اسلام و بیدار کردن ملتهای عالم و روح بخشیدن به این دنیای مرده به وسیله‌ی دستهای استکباری، درس بخوانند و کار و تلاش کنند، تا مطمئن بشوند که فردای ایران اسلامی، به مراتب از امروز بهتر خواهد بود. این، هدف شماست. این، هدف وحدت حوزه و دانشگاه است. در پایان عرایضم، مجدداً از خانواده‌های عزیز شهدا و جانبازان و آزادگان که این راه طولانی را از استان بوشهر و شهرهای مختلف پیموده‌اند و به این‌جا تشریف آورده‌اند، و نیز از عزیزانی که از لبنان آمده‌اند، تشکر می‌کنم و برای همه‌ی آنها دعا می‌نمایم. امیدوارم که خداوند به همه‌ی آنها عوض خیر مرحمت کند و شما عزیزان دانشجو را در راه خود مستقر و مستدام بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------ ۱) کوثر: ۱ ۲) ۷ ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴

بیانات در مراسم اعطای شرح وظایف نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرمانده‌ی کل سپاه

بیانات در مراسم اعطای شرح وظایف نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرمانده‌ی کل سپاه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مجاهدتهای شما، یکی از درخشانترین خاطرات بعد از انقلاب از این‌که امروز به‌طور قطعی و رسمی، شرح وظایف نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ابلاغ می‌شود، خیلی خوشحالم. واقعاً می‌توان گفت که بخش عمده‌ی سپاه را نیروی زمینی تشکیل می‌دهد. همچنان که در گذشته هم تلاشهای فراوانی که برادران سپاه کردند، عمدتاً در محور نیروی زمینی بود. البته نیروی زمینی سپاه، یک‌جا نیروی دریایی هم می‌شود و کار آبی انجام می‌دهد؛ اما تلاشها و مجاهدتهای واقعاً برجسته‌ی شما برادران در بخش زمینی سپاه پاسداران، یکی از روشنترین و درخشانترین سابقه‌ها و خاطرات این دوازده سال بعد از پیروزی انقلاب است. حالا این بخش، با یک شرح وظایف روشن و مشخص، ان‌شاءاللَّه کار خودش را ادامه خواهد داد. در کنار نیروی زمینی و در میان بخشهای دیگر سپاه - که هر کدام اهمیت خاص خودشان را دارند - بخش بسیج و نیروی مقاومت، حایز کمال اهمیت است. ما امیدواریم که ان‌شاءاللَّه برادران نیرو - آقای ایزدی و سایر برادران - با اخلاص و تلاش و مجاهدتی که دارند و با راهنماییها و کمکهایی که فرماندهی و ستاد فرماندهی سپاه می‌کنند، بتوانند این وظایف را به شکل دقیقی، با واقعیتهای نیروی زمینی منطبق کنند و سازماندهیها را به همان شکلی که مقرر است، هرچه زودتر به سامان برسانند و این اطمینان کافی را برای مسؤولان و منتظران و متوقعان از سپاه به وجود بیاورند که نیروی زمینی، مثل همیشه آماده‌ی فداکاری و جانفشانی وانجام وظایف بزرگ خودش است. در تدوین این شرح وظایف، هم برادران ستاد سپاه خیلی زحمت کشیدند و هم آقای دکتر فیروزآبادی و آقای فروزنده واقعاً صرف وقت کردند. من می‌دیدم که اینها مثل یک طرح بزرگ مملکتی، روی جابه‌جا کردن این یگانها و واحدها و محلهای استقرار خیلی کوشش می‌کردند، تا بتوانند نظرات شما را تأمین کنند. سلام من را به همه‌ی برادران برسانید. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و چند تن از رؤسای دانشگاههای کشور

بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و چند تن از رؤسای دانشگاههای کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم توقعات در سابق کمتر بود، ولی حالا بیشتر شده است انسان از این‌که می‌بیند یک جمع متعهد و عاشق و واقعاً مخلص انقلاب و دین، در سطح بالای آموزش عالی کار می‌کنند، قلباً و عمیقاً خوشحال می‌شود. خدا ان‌شاءاللَّه آقای دکتر معین و شما آقایان را

حفظ کند و توفیقتان بدهد. از این‌که شماها در رأس کار هستید و بالاخره سرنوشت اساسیترین نهاد آینده‌ی ما در دست آدمهای خودی است، خوشحالیم. امیدواریم که خداوند کمکتان کند؛ چون کار سنگینی است. مسایل بودجه را که فرمودید، هیچکدام برای من تازگی ندارد. ممکن است بعضی از دولتیها با ما ارتباطی نداشته باشند؛ اما شماها - چه آقای دکتر معین، چه بعضی از شما آقایان - مکرر با من جلسه داشته‌اید و همین حرفها و همین تعبیر نخود و لوبیایی را که آقای سلیمی گفتند - من حافظه‌ام هم بد نیست - در جلسه‌ی آن شب که جمعی از آقایان هم بودند، مطرح کرده‌اید. در هر حال، این مسایل به گوشم آشناست. وقتی مقایسه می‌کنم، می‌بینم که توقعات در سابق کمتر بود؛ ولی حالا بیشتر شده است. این، بحمداللّه نشانه‌ی پیشرفت کار است. چند سال پیش، قبل از مسؤولیت آقای افتخار حسینی در دانشگاه تربیت مدرس، برای بازدید به آن‌جا رفته بودم. در آن‌جا به من شکایت کردند که ما برای خرید کتاب، هشتاد هزار دلار پول می‌خواهیم؛ ولی نداریم. من واقعاً تا آن ته دلم سوخت. البته هیچ امکانی هم نداشتم که به آنان بدهم؛ یعنی بودجه و پول و امکانات که در دست من نبود. آمدم با دولت، با نخست وزیر، با هر کس که می‌توانستم، صحبت کردم و بارها آن را تکرار نمودم. هنگامی که صحبت ارز و پول و بعضی از بذل و بخششها می‌شد، من آن را به یاد می‌آوردم و می‌گفتم وقتی که این‌طور نیازها وجود داشته باشد، سزاوار نیست که موارد غیر اولویت‌دار را بر اینها ترجیح بدهیم؛ علاوه بر این که حالا نیازها وسیعتر شده و بالاتر هم رفته است. همان‌طور که گفتم، تا آن‌جا که بتوانم، کمک می‌کنم و به مجلس هم می‌گویم. چنانچه خودم پول می‌داشتم، شما بدانید اندکی تردید نمی‌کردم که در این راههای خوب مصرف بکنم؛ منتها شماها می‌دانید که پولی در اختیارم نیست که جواب این چیزها را بدهد. گفت: به زمین برد فرو خجلت درویشانم بی‌زری کرد به من آنچه به قارون زر کرد قارون به خاطر داشتن، زیر زمین رفت؛ اما در حقیقت ما از نداری! نگاه به آموزش عالی، نگاهی جدی نیست علی‌ایّ‌حال، شماها وضع مملکت را می‌دانید. آقای دکتر معین، آقای رهامی(۱) و بعضی از آقایانی که قبلاً در مجلس و در دستگاههای تصمیم‌گیری بوده‌اند، می‌دانند که وضع کشور چگونه است. البته الان نسبت به گذشته، خیلی بهتر شده است. اگر شما الان را نسبت به سالهای ۶۴، ۶۵ و ۶۶ - این سالهایی که واقعاً سالهای تنگدستی کشور بود - مقایسه کنید، می‌بینید که حالا یک ذره بهتر شده است. البته شما هم راست می‌گویید و من هم قبول دارم که نگاه به آموزش عالی به عنوان یک نقطه‌ی سرمایه‌گذاری درازمدت، نگاهی جدی نیست. ما اگر علم و عالم نداشته باشیم، صنعت هم نداریم. حالا به فرض این حوض را با آب دستی هم پُر کردیم، اما بالاخره این آب از کجا خواهد جوشید؟ چیزهای نقد، غالباً جلوی چشم برنامه‌ریزان کشور را می‌گیرد. شاید آنها هم تقصیری ندارند؛ به خاطر این‌که نیازهای نقدی واقعاً خیلی هم حجیم و مهم است. درعین‌حال، بایستی این دید را هم داشته باشند. من مطمئنم که آقای هاشمی، نسبت به این قضیه دارای اهتمام هستند. لابد آقای دکتر معین در شورای عالی انقلاب فرهنگی ایشان را می‌بینند. شما می‌بینید که ایشان، آن آقای هاشمی‌یی که ما در آن وقت، هر چند ماه یک بار ایشان را به اصرار به جلسه‌ی شورا می‌کشیدیم، نیست. حالا ایشان واقعاً نسبت به این قضیه اهتمام می‌ورزد و احساس مسؤولیت می‌کند. چه‌قدر خوب است که آن‌جا هم گفته بشود. من هم حرفی ندارم که هر چه لازم باشد، به ایشان و به مجلس - کمیسیون آموزش عالی و کمیسیون برنامه و بودجه - بگویم؛ منتها می‌دانم که امکانات آنها دستور من را برنمی‌تابد. یعنی من نمی‌توانم دستور بدهم که باید این کار را بکنید؛ زیرا یقین دارم که اگر آنها این دستور را عمل بکنند، کار محاسبه نشده‌یی انجام خواهد گرفت؛ چون دولت و کمیسیونهای گوناگون آن و کمیسیون برنامه و بودجه برای همین است که توازن برقرار بکنند. بالاخره «صاحب الحاجهٔ لایری الّاحاجته». شما حاجت خودتان را می‌بینید و حق هم دارید؛ اما در کنار شما بخش دیگری است که آن هم حاجتی دارد؛ آن هم حق دارد. در زمانی که انسان ندارد، باید نداری را بین دستگاهها تقسیم کند و هر چیزی را که دارد، به عدالت به آنها بدهد. بنابراین، من دستور نخواهم داد و قاطعاً نخواهم گفت؛ اما توصیه‌ی مؤکد خواهم کرد؛ حرفی ندارم. حالا که امکانات ضعیف است، شما یک بخش از همتتان را این قرار بدهید که با امکانات ضعیف، چه کار می‌شود کرد که بیشترین سود را ببریم. این، یکی از آن شگردهای

استادانه‌ی کار است. ببینید، اگر پارچه زیاد باشد، بالاخره هر خیاط دست‌وپاچلفتی هم این قبا را در می‌آورد. اگر پارچه کم بود، خیاط استاد آن کسی است که این قبا را از آن دربیاورد. حالا که پارچه‌ی شما کم است، باید به گونه‌یی آن را از آب در بیاورید. استادی را در این‌جا به خرج بدهید. دو راه اساسی برای جبران ضعف امکانات به نظر من، این کار، دو راه دارد: یکی راه مادّی است؛ و آن، این است که در همین زمینه‌های برنامه‌ریزی، آقای دکتر سیاری (۲) و بقیه‌ی برادرانی که در این زمینه فکر می‌کنند، ببینند اولویتهای قطعی در آموزش عالی چیست. حالا همین بودجه‌یی را که دارید، ببینید کجاها واجبتر است هزینه کنید. یعنی واقعاً «الاوجب فالاوجب» را مورد ملاحظه قرار بدهید و اولویتها را رعایت کنید. من به وضع دولت و بخشهای گوناگون دولتی ناآشنا نیستم. در همین چند سالی که ما در تنگنا بودیم، علی‌رغم وجود تنگنا، در جاهایی یک گشاده‌دستیهای بی‌جا انجام دادند؛ درحالی‌که یک‌جای دیگر گرسنگی می‌کشیدند! نمی‌توانید بگویید که آموزش عالی از این قضیه مستثناست؛ یا چون حالا آموزش عالی در دست ماست، ما مستثنا هستیم. نه، بالاخره آنها هم که بودند، برادران خوب ما بودند. آن کسانی هم که این کار را کردند، نمی‌خواستند خیانت بکنند؛ اشتباه کردند. هر انسانی هم می‌تواند اشتباه بکند. مواظبت کنید، اولویتها را دقیق درنظر بگیرید و ببینید کجاها را می‌شود به نفع کجاهای دیگر زد. راه دوم، راه معنوی است؛ و آن، این است که ما از معنویت در دانشگاهها باید غفلت نکنیم. هیچ لازم نیست که من به شماها توصیه کنم. خودتان می‌دانید که من در همه‌ی زمینه‌ها، چه‌قدر به شماها اعتماد و اطمینان دارم؛ منتها خوف من از این است که اصول مسلّم و روشن ماها مغفولٌ‌عنه قرار بگیرد. ببینید، آن کسانی که زیر موشک نشستند و فلان پروژه را برای جنگ یا غیر جنگ راه انداختند، برای چه نشستند؟ پول که آنها را ننشانده بود. مواظب باشید، آن عامل دیگری که آنها را نشانده بود، در دانشگاهها تضعیف نشود. واقعاً شما باید به این نکته هم برسید. البته من به انجمنهای اسلامی که این‌جا می‌آیند، همین حرفها را می‌زنم؛ به جهاد دانشگاهی که می‌آیند، می‌گویم؛ به آقایان نمایندگان که می‌آیند، می‌گویم؛ شکی نیست. اینها مسؤولان مستقیم این‌طور چیزها هستند؛ اما شما که مسؤول دانشگاه هستید، به نظر من نسبت به این قضیه، از همه‌ی آنها مسؤولترید. سعی کنید که این ارزشگذاریهای درون دانشگاه - ارزشهای معنوی - حقیقتاً به شکل صحیحی انجام بگیرد. نگذارید دانشجویان مسلمان ما، سر مسایل جریانی و خطی دعوا کنند به برکناری دستگاهتان از مسایل خطی و جریانی اشاره کردید. البته من از شما(۳) جز این هم انتظار نداشتم و از اول هم روحیه‌ی شما را غیر از این نمی‌شناختم؛ الحمدللّه همین‌طور هم است. این روحیه را به داخل دانشگاه بکشانید و نگذارید دانشجویان مسلمان ما، این‌قدر سر مسایل جریانی و خطی دعوا کنند. من دانشگاه را می‌شناسم. مسلمانِ باانگیزه‌ی ما در دانشگاه، مجموعاً اقلیت کوچکی هستند. نه این‌که دیگران بی‌دینند؛ نه، اکثریت مسلمانند و اقلیتی هم هستند که در بی‌دینی انگیزه دارند؛ اما آن نیروی پُرانگیزه‌یی که ما اسمش را حزب‌اللهی می‌گذاریم، عده‌ی معدودی هستند. یک فرد فقط متدین را حزب‌اللهی نمی‌گویند؛ حزب اللهی آن کسی است که برای حرکت در جهات دینی انگیزه دارد. اینها مجموعاً عده‌ی معدودی هستند. حتّی در دانشگاه تربیت مدرّس هم همین‌طور است. یعنی آن‌جا هم علی‌رغم سرمایه گذاریهایی که همه‌ی شماها کرده‌اید و نظام از اول کرده است، باز طبیعت قضیه این است. با این‌که این همه هم گزینش انجام می‌شود، ولی باز آن انگیزه‌داری که در کنار درس خواندن، ارزش مقدس دیگری برایش وجود داشته باشد، معدود است. با این وضعیت، حالا همینها هم به جان یکدیگر افتاده‌اند و مثل همیشه با هم دعوا می‌کنند! شما نگذارید، دخالت کنید، آنان را با هم نزدیک نمایید، آشتی بدهید و بخواهید که همه با هم کارکنند. یکی را در کنار دیگری، بی‌جا تقویت یا تضعیف نکنید. این مسأله‌ی مهم را به آنان بفهمانید. سعی کنید در همین مراکز تحقیق و امثال آن، بچه‌های مسلمانِ خوب وارد بشوند. البته من به آن برادران وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی هم - که قدری از آن‌جاها شکایت می‌شود - این تذکرات را داده‌ام؛ به شما هم می‌گویم. باید کوشش بشود که برادران خوب، بچه‌های مؤمن، کسانی که حقیقتاً انقلاب را از بن دندان پذیرفته‌اند، در آن مراکزی که فردا کار با آنها خواهد بود، بروند و طوری نشود که حالا که راه باز است و همه می‌توانند بیایند، خدای نکرده از این قِبل، نظام

و اسلام و مسلمین صدمه‌یی ببینند. این جنبه‌های معنوی را خیلی باید رعایت بکنید. ما نباید از حال دانشجویان مستضعف غافل بمانیم آقای رهامی، به دانشجویان مستضعف اشاره کردند. این پولهایی را که می‌خواهید به عنوان وام بدهید، لزومی ندارد که بین همه‌ی آنها تقسیم کنید. باز در این‌جا هم همان اولویتها را رعایت کنید. اگر واقعاً می‌بینید که هشتصد تومان کم است، مثلاً هزار تومان درنظر بگیرید. فرض کنید که آن صدهزار نفر، هشتادهزار نفر هستند. یعنی این‌طور نباشد که حتماً آدم بخواهد بین قشرهای مختلف دانشجو، توازن یا تساوی برقرار بکند. نه، چون یک عده که در شهر خودشان زندگی می‌کنند، احتیاج ندارند؛ یک عده هم که از یک شهر به شهر دیگر می‌روند و امکانات دارند، احتیاج ندارند؛ عده‌یی فقط پول توجیبی می‌خواهند و نه چیز دیگر؛ عده‌یی هم واقعاً احتیاج دارند. ما نباید از حال دانشجویان فقیرِ مستضعف غافل بمانیم. البته دستگاههایی هم هستند که وام می‌دهند؛ مثل آن بنیاد امام رضا که بعضی از دوستان ما در آن‌جا کار می‌کردند و اخیراً هم با من مکاتبه کرده‌اند که می‌خواهند به بعضیها وام بدهند؛ من هم تأیید کرده‌ام. ممکن است به بعضی از دانشجویان از جاهای دیگر هم کمکهایی بشود؛ مانعی ندارد، بکنند؛ اما شما هم به عنوان وزارت، این کار را بکنید. در تبلیغات، آموزش عالی خیلی منزوی است مسأله‌ی تبلیغات، حق است. من این را واقعاً قبول می‌کنم که در تبلیغات، آموزش عالی خیلی منزوی است. حالا شما به رادیو و تلویزیون اشاره کردید؛ باید این را علاج کنید. در این زمینه، من به شما کمک جدی خواهم کرد. شما فکری بکنید که چه کار باید کرد. من حرفی ندارم، قطعاً به رادیو و تلویزیون دستور خواهم داد و آنها را موظف می‌کنم که گزارشهای شما را بیان کنند. مثلاً ـ وقتی در جایی گزارشی دارید که می‌خواهید ارایه بدهید - از اساتید، کلاسها، دانشگاه و حرکات آموزشی - برنامه‌ریزی بکنید، تا ما بگوییم آن‌جا بیایند و گزارش بدهند؛ مردم هم ببینند و خوشحال بشوند و بفهمند که جوانان آنان چه کار می‌کنند و دولت برای آنان چه می‌کند. همین که خبرهای خود را بگویید - مثل خبر انتصابات و امثال آن - خیلی خوب است. سفیر یا استانداری که به جایی فرستاده می‌شود، خبرش گفته می‌شود؛ چرا استاد یا رئیس دانشگاهی که مثلاً به اصفهان یا تبریز می‌رود، خبرش گفته نشود؟ باید گفته بشود. شما به چیزهایی از همین قبیل فکر کنید؛ من هم در این زمینه‌ها، هرجا که مقتضی باشد، کمک خواهم کرد؛ حرفی ندارم. من تصمیم دارم که به قصد تماس مستقیم و نزدیک با مردم، سلسله مسافرتهایی را در سرتاسر کشور شروع کنم. قصد ابتدایی من این است و دلم می‌خواهد بروم؛ چون من همیشه مسافرت می‌کردم، با مردم ارتباط نزدیک داشتم و خیلی از مسایل مردم را که نمی‌شود از راه دور و نامه و گزارش و پیغام و عیون و امثال آن مطلع شد، آدم می‌تواند در یک نگاه چیزهایی را بفهمد و مطلع بشود. چنانچه بشود از این مسافرتها، کاری در جهت فعالیتهای شما انجام داد، من انجام می‌دهم. ایران مرکز استعداد است علی‌ایّ‌حال، ما از خدای متعال می‌خواهیم که به شماها کمک کند و توفیق بدهد. ما عقبیم. خدا لعنت کند آن دستهای خائنی را که از زمان قاجاریه و اوجش در زمان پهلوی، این استعدادهایی را که اشاره شد، در این کشور ضایع و تعطیل کردند. ایران مرکز استعداد است؛ مربوط به حالا هم نیست. اصلاً در تاریخ و در همه‌ی تحولات اوضاع و جریانات فلکی، مگر چند نفر آدم مثل ابن‌سینا ممکن است دربیاید؟ فرض کنید که در هر هزار سال، ده نفر از اینها درمی‌آید. در این هزار سال آخر، اکثر این ده نفر - امثال ابن‌سیناها، فارابی‌ها، خوارزمی‌ها، محمّدبن‌زکریای رازی‌ها - از ایران هستند. اینها پایه‌گذاران اساسی دانش بشریند. من از افراد متعددی شنیده‌ام که امروز هم در مراکز تحقیقی عالم، هرجا که ایرانیها هستند - چه دانشجویان و چه محققان ایرانی - می‌درخشند. اساساً ایرانیها برجسته‌اند. شاید تعداد خوبهای بعضی کشورها بیشتر از ماشد؛ اما برجسته ندارند. از زمان ناصرالدین شاه تا محمّدرضا شاه - که خداوند تک‌تک آنان را لعنت کند - استعدادها را کوبیدند. آنها یکی از یکی بدتر بودند. قبل از آنها هم همین‌گونه بودند؛ اما فعلاً به قبلیها کاری نداریم. آنهایی را که می‌دانیم ضربه‌شان مستقیم به همه‌ی وجود ما می‌خورد و آن را لمس می‌کنیم، همینها هستند. آنها روزبه‌روز بدتر کردند و ما را تا حضیض بدبختی عقب کشاندند. روح تحقیق پارسایانه‌ی بی‌عوض را تزریق کنیم آن رژیم منحوسِ نکبتِ واقعاً پلید، معنویت و مادّیت و عزت و استعداد و همه چیز را از این مردم گرفت. حالا شما می‌خواهید بر ویرانه‌های آنها بنا کنید؛

زحمت دارد و خیلی باید تلاش کنید. باید روح تحقیق پارسایانه‌ی بی‌عوض را تزریق کنیم، تا برای تحقیق، دنبال پاداش نباشند؛ چون اصلاً تحقیق، پاداش واقعی ندارد. مثلاً اگر آدم بخواهد به پاستور، به خاطر کشف میکرب پول بدهد، به نظرتان چه‌قدر باید بدهد؟ آیا اصلاً می‌شود برای او پولی معیّن کرد؟ آیا قابل مقایسه است؟ بنابراین، امثال پاستور هم هیچ‌وقت برای پول تحقیق نکردند. اگر برای پول تحقیق می کردند، حقیقتاً به این‌جا نمی‌رسیدند. اروپاییها این حسن را داشتند؛ کمااین‌که دانشمندان قدیمی ما هم همین‌طور بودند. شما ببینید، امثال محمّدبن‌زکریای‌رازی - آن عالم آن‌چنانی - در فقر و تنگدستی می‌میرند؛ ولی ماها تا یک کار می‌کنیم، فوراً می‌گوییم پولش چه‌قدر شد؟! معلوم است که به جایی نمی‌رسد! ان‌شاءاللَّه آن پروژه‌ی «یامهدی» شما، اگر این خصوصیات باشد، خیلی زودتر و بهتر از این تمام خواهد شد و به جایی خواهد رسید. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) V معاون پارلمانی وقت وزیر فرهنگ و آموزش عالی ۲) V قائم‌مقام وقت وزیر فرهنگ و آموزش عالی ۳) V دکتر معین، وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت

بیانات در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دیدار با شما، یک حادثه‌ی شیرین و شادی‌آور یکی از چیزهایی که در طول دوران دوازده ساله، مسؤولان نظام جمهوری اسلامی و حتّی شخص شخیص امام بزرگوار را - که تحقیقاً انسان برتر و فوق انسانهای متعارف بود - خشنود و خوشدل می‌کرد و خستگیها را از تن آنها می‌زدود، دیدار جوانان مؤمن و مخلص و پولادین و سربازان جان بر کف انقلاب اسلامی بود، که حقیقتاً ارزشمندترین فرآورده و دستاورد این انقلاب محسوب می‌شوند. از جمله‌ی آنها، شما برادران عزیز کمیته‌ی انقلاب اسلامی هستید؛ مخصوصاً فرماندهان و سابقه‌داران و پیشکسوتان این تشکیلات انقلابی ناب، که مصیبتها دیدید، زحمتها کشیدید، با انقلاب متولد شدید، با انقلاب رشد کردید، از انقلاب تغذیه شدید، جانانه به انقلاب خدمت کردید و جان را - که عزیزترین موجودی هر انسانی است - به چیزی نگرفتید. خیلیها مدارج تحصیلی را طی کردند، خیلیها مقام گرفتند، خیلیها معروف شدند؛ اما شما مشهور شدن را به چیزی نگرفتید، خط مستقیمی را شناختید و جستید و دست در دست پیر عارفِ آگاهِ واقفِ راه‌شناسِ خطرشناسِ منزل‌شناس گذاشتید و به امید خدا حرکت کردید. در میان برادران کمیته، عناصر بسیاری از این قبیل بوده‌اند و هستند و خیلی باارزشند. من هم امروز دیدار با شما را یک حادثه‌ی شیرین و شادی‌آور برای خودم می‌دانم و از چند هفته پیش که صحبت بود با شما ملاقات خواهیم داشت، بسیاری از اوقات به یاد این دیدار شما بودم. برای یک انقلاب، انسان‌سازی از همه چیز مهمتر است حقیقتاً این واقعیتی است که برای یک انقلاب، انسان‌سازی از همه چیز مهمتر است. اگر انقلاب، انسان‌سازی نکند، هیچ کاری نکرده است. اگر کسی فکر بکند، دلیل این معنا واضح است. یعنی این حرف، واقعاً استدلال نمی‌خواهد؛ چون دنیا بدون انسان صالح، یک پدیده‌ی بی‌جان و کور و تاریک است. آن چیزی که به عالم خاکی جان می‌بخشد، ارزش می‌دهد، نور می‌دهد و معنا و مضمون به وجود می‌آورد، انسان است. «انّی جاعل فی‌الارض خلیفة»(۱). جانشین، عنوانی است که خدا به انسان داده است. این جانشین را کجا گذاشته‌اند؟ «فی‌الارض». ارض بدون این جانشین، چیست و چه ارزشی دارد؟ تمام پیامبران و عباداللَّه الصّالحین، همّشان این بوده که انسان صالح را در این زمین به وجود بیاورند، حفظ کنند، رشد بدهند و تکثیر نمایند. هدف اسلام هم این است. این‌که شما دیدید، امام در بیانیه‌یی در چند سال قبل فرمودند، فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی، ساختن جوانانی از این قبیل است، یک حرف نبود که همین‌طور بر قلم امام جاری شده باشد. این، یک مبنای اسلامی و الهی بسیار مستحکم دارد. واقعاً فتح‌الفتوح، یعنی ساختن انسان صالح. بدبختیهای روی زمین، بر اثر کمبود انسان صالح است این بدبختیهایی که شما می‌بینید روی زمین را فراگرفته است و در زیارتها و آثار مربوط به

ولیّ‌عصر (ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) آمده است: «کما ملئت ظلما و جورا»(۲)؛ زمین در تمام دوره‌های تاریخ، پُر از ظلم و جور شده است و می‌شود و آن بزرگوار می‌آید، همه‌ی زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند، این ظلم و جور روی زمین، بر اثر چیست؟ بر اثر نبود یا کمبود انسان صالح، بر اثر سروری و خدایگانی انسانهای ناصالح. دنیا امروز از چه می‌نالد؟ پاسخش روشن است. دنیا امروز از تبعیض می‌نالد، از محرومیتهای تحمیل شده بر انسانها می‌نالد، از تحقیر انسان می‌نالد، از پُر شدن فضا از گند غرور متکبرانه‌ی قشری خاص در عالم می‌نالد. بشریت، در فشار این حوادث تلخ است. پنج هزار سال پیش، دنیا از چه می‌نالید؟ آیا از نداشتن هواپیما می‌نالید؟ از نداشتن کامپیوتر می‌نالید؟ مگر کامپیوتر، کسی را سعادتمند می‌کند؟ پنج هزار سال پیش هم دنیا از همین تبعیضها و ظلمها و از همین تحقیر جوهر انسانیت و سلطه‌ی نامردمان بر زندگی و سرنوشت انسانها می‌نالید. تا وقتی که عدالت و دین خالص و ناب بر دنیا مستقر نشود، بشریت همیشه از همان چیزها می‌نالد؛ والّا بشریت نمی‌تواند بگوید، آن روزی که قطار برقی و جت نداشتم، بدبخت بودم؛ امروز که اینها را دارم، خوشبختم. آیا امروز بشریت خوشبخت است؟ آیا امروز انسان مظلوم در دنیا در اکثریت نیست؟ آیا امروز یک مجموعه‌ی تبهکار - که در عالم، در اقلیت مطلقند - بر سرنوشت انسانها حکومت نمی‌کنند؟ همین حرفها در همیشه‌ی تاریخ بوده و این، آن سرشت دگرگونگی‌ناپذیر انسان است. گوهر انسانیت، همیشه یک گوهر است و همواره در مقابل یک جریان فاسد ایستاده است. انقلاب ما آمد، تا انسان صالح تربیت کند انقلاب ما آمد، تا انسان صالح تربیت کند. نقش انسان صالح، این است. برادران عزیز من! آن چیزی که این انقلاب را تا امروز نگهداشته است، عبارت از صلاح انسانهاست؛ همان مقدار مایه‌ی صلاحی که ما ملت داریم. در حق ملتمان هم مبالغه نمی‌کنیم. امروز صلاح غلبه دارد و پرچم را به دست گرفته و حاکم است و حرکت به سمت صلاح، برنامه‌ریزی شده است. البته تا صلاح مطلق هم فاصله بسی طولانی است. این‌که شما و آن کسی که زیر دستتان و با شما کار می‌کند، به عنوان جوان کمیته‌یی، اگر توطئه‌ی دشمن در شکل قاچاقچی ظاهر می‌شود، در آن‌جا حاضرید؛ اگر به شکل جنگ تحمیلی ظاهر می‌شود، در آن‌جا حاضرید؛ اگر به شکل رواج فحشا و فساد ظاهر می‌شود، در آن‌جا حاضرید؛ اگر به شکل ترویج بیهودگی و مواد مخدر و پوچیها و پوسیدگیها ظاهر می‌شود، در آن‌جا حاضرید؛ معنایش همین تولیت انسانهای صالح و جوانان صالح نسبت به انقلاب و دستاوردهای آن و از خود دانستن و نگهداری و پاسداری محکم از آن است؛ مخصوص شما هم نیست. همه‌ی جوانان صالح، همه‌ی انسانهای خوب و همه‌ی برادران مؤمن از قشرهای مختلف، این‌طورند. البته مسؤولیتها سنگین و سبک دارد، آدمها یکسان نیستند و تجربه‌ها جوهرها را آشکار می‌کند. بدعمل‌ترین دولتها، ادعای رهبری بشریت را می‌کند! این مجموعه است که امریکا و استکبار را پشت در نگهداشت و نفوذ پول و زور و تبلیغات را کُند کرد. کجای دنیاست که در مقابل توطئه‌هایی از قبیل توطئه‌هایی که نسبت به جمهوری اسلامی شد، بتواند بایستد و مقاومت کند؟ جمهوری اسلامی، نه فقط ایستاد و مقاومت کرد و خود را حفظ نمود، بلکه دشمن را متزلزل کرد. امروز نقش رهبری قلابی‌یی که امریکاییها در دنیا برای خود ادعا می‌کردند، بشدت متزلزل شده و زیر سؤال رفته است. بدعمل‌ترین دولتها نسبت به بشریت، ادعای رهبری بشریت را می‌کند! این، بدترین فاجعه برای بشریت است. شما چه حق دارید که در شرق آسیا، آن فجایع را به بار آوردید؛ در امریکای لاتین، آن همه بدی و نامردمی کردید؛ در آفریقا، متحدان و پرورده‌های دستتان، این‌قدر به مردم ظلم کردند؛ در خاورمیانه، خودتان و دست‌پرورده‌ی پلیدتان - یعنی اسرائیل - این‌قدر منشأ جنایت و ظلم شده‌اید؟ در کشوری مثل ایران چه کردید؟ در جاهای دیگر چه کردید؟ شما سردمداران سیاست امریکا، چه حق دارید که ادعای رهبری دنیای امروز را بکنید؟ این، چه حرف چرند و مهملی است که به گوش امریکاییها خوش‌آهنگ آمده و دایماً خودشان و متملقانشان هم تکرار می‌کنند؟ چه رهبری‌یی؟! رهبری، متعلق به پیامبران است. رهبری بشر، متعلق به پیمایندگان راه عدالت بشری است. آیا شما در داخل کشور امریکا توانسته‌اید عدالت را برقرار کنید؟ آیا می‌توانید ادعا بکنید، سیاهان امریکا - که چهل، پنجاه میلیون نفر جمعیت دارند - در آخر قرن بیستم، از حقوقی برابر با سفیدها برخوردارند؟ کدام رهبری‌یی؟! به صرف این‌که هرجا حادثه‌یی پیش می‌آید - چه مربوط

به آنها و چه نامربوط به آنها - فوراً سینه سپر می‌کنند و جلو می‌روند، خود را رهبر جهان می‌دانند! مثل این لاتهای محله‌ها که از قدیم دیده بودیم، هرجا هر کسی با کسی حرفی می‌زد، اینها در آن‌جا حاضر بودند و خودشان را وارد معرکه می‌کردند و حرف می‌زدند و دخالت می‌کردند! این، ژاندارمی و سرگردنه‌بگیری و قزاق‌بازی است. کدام رهبری‌یی؟! حضور امریکا در خلیج فارس، مورد انزجار ملتهای مسلمان امریکاییها بدانند که حضور آنها در منطقه‌ی خلیج فارس و در کشورهای اسلامیِ حول وحوش خلیج فارس، (۳) امروز از نظر تمام ملتهای مسلمان جهان، یک امر منفور و مورد انزجار است. هیچ ملتی - چه آنهایی که نزدیکند و چه آنهایی که دورند - روی این قضیه صحه نگذاشته است. خیال نکنند به صرف این‌که در محافل سیاسی و در مجموعه‌های اقتصادی خودشان می‌نشینند و فکر می‌کنند که فتوحات کرده‌اند، واقعاً فتوحاتی کرده‌اند. ما البته تجاوز به کویت از سوی عراق را محکوم کردیم و می‌کنیم؛ کار غلطی است و هیچ‌کس از آن دفاع نمی‌کند؛ اما در منطقه‌ی اسلامی خلیج فارس، تجاوز و زورگویی و گردن‌کلفتی و قلدری ممنوع است. آن کسی که باید این ممنوعیت را اعمال کند، خود ملتهای این منطقه‌اند. اگر دولتهای این منطقه، به ملتهای خودشان متکی باشند، می‌توانند این منطقه را امن و آرام بکنند. ما می‌توانیم این کار را بکنیم. این زمزمه‌هایی که چندی پیش از زبان امریکاییها شنیده شد و بعد انکار کردند، باز حالا مجدداً شروع شده است و می‌گویند که می‌خواهند در این‌جا بمانند و فلان جا (۴) را نودونه‌ساله اجاره کنند و نظم امنیتی جدیدی در خلیج فارس برقرار نمایند! یکایک امریکاییها و متحدانشان بدانند که ملتهای این منطقه، قلم پای متجاوز را خرد خواهند کرد. مگر اجازه می‌دهند که امریکا به بهانه‌ی حفظ امنیت یک کشور یا یک منطقه‌ی خاص، به این‌جا بیاید و ژاندارم بشود و برای خودش پاسگاه درست کند؟! این، چه حرفی است؟ هر دولتی هم که چنین اجازه‌یی را بدهد، ملت آن کشور، آن دولت را از سریر قدرت پایین خواهند کشید؛ مگر می‌گذارند؟ آنچه برای ملتهای منطقه مطرح می‌باشد، اسلام است امریکاییها تجربه کرده‌اند و فهمیده‌اند که تجهیزات و بمب اتم و بقیه‌ی چیزها، برای مقابله با ملتها و اراده‌ی آنها، چیزهای بسیار کوچک و ناچیزی هستند. دولتها را می‌ترسانند، ارتشها را می‌ترسانند؛ ولی ملتها را ابداً. اگر ملتها نخواهند بگذارند که امریکا در این سواحل عربی خلیج فارس باقی بماند، مگر کسی جرأت دارد در آن‌جا بماند؟ مگر می‌توانند بمانند؟ مگر می‌گذاریم بمانند؟ من اعلام می‌کنم، ملتها و شخصیتهایی که تجاوز عراق به کویت را محکوم کردند و باید هم می‌کردند، ماندن امریکاییها در هر نقطه‌یی از این منطقه را تجاوز تلقی خواهند کرد و ده برابرِ تجاوز عراق به کویت، او را محکوم خواهند کرد و با او مقابله خواهند نمود. آنچه برای ملتهای این منطقه مطرح است، اسلام است. ملتها مسلمانند. بله، گاهی ممکن است که در ملتی، به خاطر تلقینات دشمنان، فرهنگ غیراسلامی رایج بشود و عده‌یی را گول بزنند؛ اما دلهای مردم، در قبضه‌ی قدرت اسلام و قرآن است. شما دیدید که ملتهای مسلمان در همه جا - اروپا و آسیا و بخصوص در پاکستان - در مقابل اهانت آن بلندگوی شیطان، که آیات شیطانی را بر دل مجرمان نازل می‌کرد، چه کردند؛ مخصوص جمهوری اسلامی هم نبود. این اسلام، اعتقاد و ایمان اسلامی مردم است. ملتها این‌گونه‌اند. ممکن است بعضی از سران، دلهای ناباور و کافرپیشه‌یی داشته باشند و فقط مصالح خودشان را بسنجند؛ اما ملتها این‌طور نیستند. پرچم این اسلام، امروز در دست شما جوانان ساخته‌شده‌ی انقلاب، از جمله شما برادران عزیز پاسدار کمیته‌هاست. حدود را بشناسید و طبق آن عمل کنید من به شما - در هر شأنی که هستید - نصیحتی عرض می‌کنم. البته این نصیحت، در درجه‌ی اول، به خود من متوجه است و آن، حفظ حدود الهی است. اصل قضیه، این است. بعد از ایمان آوردن به اسلام، آنچه که مطرح می‌شود، حفظ خطکشیهای اسلام است. «و من یتعدّ حدوداللّه فاولئک هم الظّالمون»(۵). تعدی از حدود الهی، جایز نیست. اسلام و خطکشیها را دقیق معین کرده است. اگر کسی هم فکر کند که اسلام خطکشی نکرده است، باید خودش را ملامت کند و برود معلوماتش را زیاد نماید. حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، آن وقتی سربلند است که بتواند حدود الهی را حفظ کند. عبّاد بصری، امام سجاد(سلام‌اللّه‌علیه) را در راه حج دید و عرض کرد: «ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت علی الحجّ و لینه»(۶). یعنی جهاد و سختیهایش را رها کرده‌ای و سراغ حج آمده‌ای که کار آسانی است؟! این آیه را هم

برای حضرت خواند: «انّ اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنّة یقاتلون فی سبیل‌اللّه فیقتلون و یقتلون»(۷). او برای امام سجاد(ع) آیه‌ی قرآن می‌خواند که چرا شما عوض جهاد، به حج می‌آیید؟! جهاد زیر پرچم چه کسی؟ عبدالملک مروان! یعنی امام سجاد(ع) زیر پرچم عبدالملک برود و جهاد کند؟ آیا این جهاد است؟ حضرت فرمود: دنباله‌ی این آیه را بلدی؟ عرض کرد: بله. فرمودند: بخوان. خواند: «التّائبون العابدون الحامدون السّائحون الرّاکعون السّاجدون الامرون بالمعروف و النّاهون عن المنکر و الحافظون لحدود اللّه»(۸). حضرت فرمود: هر وقت که تائبون، عابدون، حامدون، سائحون، راکعون، ساجدون، امرون بالمعروف، ناهون عن المنکر و حافظون لحدوداللّه سر کار آمدند، من زیر پرچم آنها می‌روم و آنگاه جهاد خواهم کرد؛ حالا روز جهاد نیست. حدود را بشناسید و طبق آن عمل کنید. هرچه که حد الهی است، آن درست است. سلایق شخصی باید دخالت نکند. من به برادران کمیته مکرر توصیه می‌کردم و حالا هم همین توصیه را می‌کنم که حد رعایت بشود؛ هرچه که هست. با کسی رودربایستی هم که نداریم. یک وقت ممکن است حد الهی، زید را عصبانی کند؛ بکند. یکی خوشش نیاید؛ نیاید. نباید ملاحظه کرد. یک وقت هم ممکن است حد الهی، خود من را راضی نکند. من که می‌خواهم عمل بکنم، باید بدانم حد الهی که باید رعایت کرد، همیشه آن نیست که دیگری را ممکن است خوش نیاید؛ یک وقت هم حد الهی آن است که من را خوش نمی‌آید. مرد آن است که در این‌جا هم بگوید، بی‌خود کرده‌ام که خوشم نیامده؛ حد الهی مقدم است. نباید زیاده‌روی کرد، کم هم نباید گذاشت؛ دقیق روی مرز باید حرکت کرد. این، آن توصیه‌ی من است. باید دید حق چیست و حکم خدا کدام است کارهای حساسی در دستتان است. مبارزه‌ی با منکرات، حساس است. مبارزه‌ی با مواد مخدر، حساس است. مبارزه‌ی با ضد انقلاب، حساس است. مواجهه‌ی با انسانها، حساس است. هر انسانی، دنیایی است. اینها خیلی حساس و مهم است. اگر در نظرمان، قاعده‌ی شرعی را روشن و مسلّم فهمیدیم و به آن اتکا کردیم، هرکه هرچه می‌خواهد بگوید، بگوید؛ هر کس بدش می‌آید، بیاید؛ هر کس خوشش می‌آید، بیاید. «انّ رضی النّاس لایملک»(۹). مگر می‌شود همه‌ی دلها را دانه دانه به دست آورد؟ باید دید حق چیست و حکم خدا کدام است. اعتقادم این است که مهمترین خصلت امام بزرگوار ما این بود که خویش و بیگانه و دوست و آشنا، برایش فرقی نداشت. حقیقتاً خدا می‌داند که آن بزرگوار در این دنیای تاریک ظلمانی، مثل یک خورشید، چند صباحی آمد درخشید و رفت، تا مردم بدانند که خورشیدی هم هست. دیگر بعد از ائمه و معصومین، ما و دیگران هم مثل آن آدم سراغ نداریم. اگر کسی هم بگوید، به نظر من بی‌انصافی کرده است. انسانیت باید بفهمد که این گوهر در خزانه‌ی الهی وجود دارد. آن مرد، اگر می‌فهمید که تکلیف است، عمل می‌کرد. نگفت که اگر من تنها بمانم، راه حق را خواهم پیمود؟ او، این را راست می‌گفت. آن روزی که او به مردم خطاب کرد و مبارزه را شروع نمود، در بین علما و بزرگان و شخصیتهای برجسته و انسانهای لایقی که بودند، انصافاً هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که مردم پشت سر کسی که صاحب این دعوت و فریاد است، راه بیفتند. البته امام به مردم ایمان داشت و معتقد بود که می‌آیند؛ اما در عین حال، آن دریادلی از توکل به خدا و این‌که من تکلیفم را عمل می‌کنم، می‌خواهند بیایند، می‌خواهند نیایند، مهم بود. خدای متعال هم قاعده‌یی دارد: «من کان للّه کان اللّه له»(۱۰). «من اصلح فیما بینه و بین اللّه اصلح اللّه فیما بینه و بین النّاس»(۱۱). هر کس بین خود و خدا را درست و اصلاح کند، خدا بین او و مردم را درست خواهد کرد. در همه‌ی کشورهای تحت اختناق، به نام امام شعار می‌دهند در زندانهای فلسطین، در گوشه‌ی کشورهای آفریقایی، در تونس و مراکش، تحت اختناق به نام او شعار می‌دهند. چه کسی این کار را کرده است؟ ما تبلیغ کرده‌ایم؟ آیا دستگاههای تبلیغی می‌توانند بگویند که این کارها را ما کرده‌ایم؟ من هشت سال رئیس جمهور بودم؛ می‌دانم که در این مملکت چه خبر است. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که اسم امام را من در فلان جا بردم. اسم امام، خودش مثل سرازیر شدن آب در یک سرزمین صاف و مستعد رفت. نمی‌خواهد کسی آن را پارو بزند؛ خودش سرازیر می‌شود و می‌رود، تا چشنده و نوشنده‌ی خودش را پیدا کند. در ایام ریاست جمهوری، به یکی از کشورهای آفریقایی سفر رسمی داشتم. از پلکان هواپیما که پایین آمدم، دیدم که رئیس‌جمهور آن کشور، مرعوب من شده است. این وضعیت، در چهره‌اش کاملاً

آشکار بود. در ماشین تشریفاتی نشستیم، تا ما را به محل مهمانسرا ببرند. در ماشین دیدم که این شخص، بدون آن‌که خودش بخواهد، یک طرف نشسته و جرأت نمی‌کند به صورت من نگاه کند! من با زحمت و با تبسم و خنده و نرمگویی، یواش یواش او را به صحبت آوردم. وقتی به ایران برگشتم، به امام گفتم، من در آن‌جا دیدم که اینها در ما رشحه‌یی از وجود شما را می‌بینند. آن رئیس‌جمهور، در مقابل من که این‌طور خاضع نبود - من که کسی نبودم - او در مقابل امام خاضع بود؛ امامی که مظهر انقلاب بود. آن شخص - که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - نمی‌توانست خودش را نگهدارد. او یک رئیس‌جمهور گردن کلفت و معروفِ حسابی هم است؛ از این آدمهای خرده‌ریز نیست؛ اما از هیأت ایرانی، امام را می‌دید و بویش را می‌شنید. شما در آن‌جایی که باید طبق تکلیف شرعی عمل کنید، هیچ ملاحظه نکنید که کسی خواهد گفت، برو تند عمل کن، این چه ملاحظه‌یی است که می‌کنی. ابداً. در میدان جنگ هم وقتی با دشمن طرفید، آن‌جایی که باید خشونت بکنید، به تکلیف شرعی خود عمل کنید و ملاحظه نکنید که کسی شما را بر تندی ملامت بکند؛ باید حد را بشناسید. مهمتر از نام پاسدار، روحیه‌ی پاسداری است این روزها، مسأله‌ی ادغام نیروهای انتظامی مطرح است. من هم نوشتم که ادغام را قانون بدانید. قانون جمهوری اسلامی، جزو حدوداللّٰه است که باید به بهترین وجه رعایت بشود. البته این را شما بدانید که من به برادر عزیزمان آقای نوری (۱۲)، صددرصد اعتماد دارم و خاطرجمع هستم. من ایشان را حقیقتاً یکی از آن شایستگان این انقلاب می‌شناسم و می‌دانم. البته در این قضیه، من در جزییات دخالت نکردم. بعضی از برادران کمیته، طرحی فراهم کرده بودند و برای من فرستادند که آن را نگاه کردم. طرح وزارت کشور را هم دیدم؛ اما دأبم نیست و بنا ندارم که در جزییات وارد شوم و بگویم این چارت را به این شکل کنید، آن را به این‌جا بیاورید، این را به آن‌جا ببرید. باید خودشان تنظیم و اداره کنند و من هم در آن‌جایی که مسؤولیتم هست، وارد می‌شوم و اقدام می‌کنم؛ ولی در این مرحله، مسؤولیتم نیست. پاسدار هستید، پاسدار بمانید و خواهید ماند. عنوان افتخارآمیزی است؛ این عنوان را باید نگهدارید. برنامه‌ی برادران هم همین است. مطابق شأنتان و مطابق وظایف انقلابی، مأموریت و مسؤولیتی خواهند داد؛ انجام بدهید. مهمتر از نام پاسدار، عنوان واقعی و زی و روحیه‌ی پاسداری است. بد است که ما با نام پاسدار، کسی را داشته باشیم که آنچه در ذهنش نمی‌گذرد، پاسداری از اسلام باشد و برایش مسایل شخصی و خودی مطرح باشد. اینها ارزشی ندارد. این‌طور آدمی، اصلاً نبودنش بهتر از بودن است. باید مسایل انقلاب اسلامی - همان چیزی که شما می‌گویید پاسدار آن هستیم - محور باشد. اصل قضیه، این است. هرجا هستید، سعی کنید که این‌طور باشید. سعی کنید که دیگران را هم پاسدار کنید. سعی کنید که روحیه‌ی پاسداری را در دیگران هم بدمید. من همیشه قبل از انقلاب در دوران اختناق، برای جوانان مثال می‌زدم و می‌گفتم، در یک خرمن ذغال، مثل گُل آتش باشید. مگر دور و بر خودش را رها می‌کند؟ مگر به این‌که من روشنم، اکتفا می‌کند؟ نخیر، تمام این خرمن را به یک گُل آتش تبدیل می‌کند. این‌طوری باشید. آن روز، کمبودمان این بود. می‌گفتم، متأسفانه باد ملایمِ مناسبی که بوزد و تسریع کند، نیست؛ اما امروز که هست. امروز نسیم جانبخش اسلام و کلمات آن مفسر اسلام و آن حکیم عالیقدر و عظیم‌الشأن و آن مرد خدا و بنده‌ی خدا - که از همه‌ی عنوانها بالاتر است - در اختیار ماست. این خرمن آتش را باید به وجود بیاورید و روشن کنید و با اخلاق و عملتان، همه را منوّر و گرم نمایید. نگذارید با عمل یک فرد، نام پاسداری مخدوش بشود نگذارید با عمل یک فرد، نام پاسداری مخدوش بشود. این‌که برادر عزیزمان آقای مختار کلانتری (۱۳) گفتند، ناظر به این است. من به ایشان مکرر این تذکرات را داده‌ام. مواظب باشید، یک پاسدار از روی بی‌توجهی، از روی احساسات و عدم رعایت شؤون پاسداری، کاری نکند که این‌همه جوان خوب، زیر سؤال بروند. الحمدللّٰه ایشان چند روز قبل هم به من خصوصی گفتند؛ امروز هم جلوی شماها مژده‌اش را دادند که اقدام کرده‌اند. بله، اقدام کنید. با بدیها مقابله و برخورد نمایید. وقتی می‌آیند به من گزارش می‌دهند که در فلان شهر، ما پاسدار کمیته‌یی را دیدیم که این‌طوری عمل می‌کرد، خدا می‌داند به قلبم فشار می‌آید؛ نه فقط برای این‌که حرکت بدی انجام گرفته - این، یک بخش از بدی است و تنها این نیست - بلکه برای آن است که این همه اخلاص و تلاش و مجاهدت در نهادی خرج شده

و این همه خون عزیز بر خاک ریخته شده؛ ولی به خاطر یک نفر زیر سؤال می‌رود؛ حیف است. کار اینها، مثل آن آخوندهای درباری دوران گذشته است که روحانیت به این عظمت را زیر سؤال قرار می‌دادند. آنها می‌رفتند کار زشتی می کردند، با ظلم می‌ساختند و به خاطر حُطام دنیا و یک لقمه نان - مثل این‌که آن جباران، جلوی سگها و غلامهایشان می‌انداختند، جلوی اینها هم می‌انداختند - مدح و تملق آنها را می گفتند. به خاطر عمل یک آدم این‌طوری، آن همه طلبه‌ی شریف که در حجره‌ها و مدرسه‌ها، با فقر و گرسنگی و آبرومندی درس می‌خواندند و زیر بار فلک هم نمی‌رفتند، زیر سؤال می‌رفتند؛ خوب بود؟ امام که در بیانات خود، این‌قدر روی شانه‌ی آخوند درباری شلاق کوبیده، به همین خاطر است؛ مواظبت کنید. مسؤولیت حفظ معنویت پاسداران، به عهده‌ی روحانیون است در این‌جا، من به برادران عزیز روحانی هم که تشریف دارند، یک جمله عرض بکنم. مسؤولیت حفظ معنویت و روح و حال این برادران، به عهده‌ی شماست. انسان، سایش‌پذیر است. هر انسان دیگری جز معصومین، در برخوردها و سایشها و اصطکاکها، ساییده و کم می‌شود و برجستگیهای روحیش تغییر می کند؛ باید مراقبش بود. این‌که ذکر دایمی گفته‌اند، برای خاطر این است. انسان دایماً باید متذکر باشد؛ والّا خراب خواهد شد. بزرگان و ائمه و معصومین ما، مواظب خودشان، خودسازیشان، نمازشان، ذکرشان، دعایشان، توجهات و توسلاتشان بودند؛ برای این‌که ضایع و خراب نشوند. ماها خراب می‌شویم. اگر مواظب خودتان نباشید، ضایع و خراب می‌شوید. این برادران عزیز روحانی، بایستی به این جهت توجه کنند. خداوند ان‌شاءاللّه به شما توفیق بدهد و تأیید و کمکتان کند. ان‌شاءاللّه که در این مرحله‌ی کنونی انقلاب و کشور و نیز در آینده، شأن شایسته و وظیفه‌ی خداپسند خودتان را انجام بدهید و صمیمانه و برادرانه و در خدمت به اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی، مثل همیشه بانشاط و سرحال و کاملاً در راه و مواظب حدود الهی، حرکت بکنید. خدای متعال هم کمک خواهد کرد و ان‌شاءاللّه شر دشمنان از عالم اسلام کم شود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

------------------------------ ۱) بقره: ۳۰ ۲) بحارالانوار، ج ۲۷ ، ص ۱۱۹ ۳) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴ ۴) V اشاره به جزیره‌ی بوبیان کویت ۵) بقره: ۲۲۹ ۶) بحارالانوار، ج ۴۶ ، ص ۱۱۶ ۷) توبه: ۱۱۱ ۸) توبه: ۱۱۲ ۹) بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۲ ۱۰) بحارالانوار، ج ۸۵ ، ص ۳۱۹ ۱۱) بحارالانوار، ج ۶۸ ، ص ۳۶۶ ۱۲) V وزیر کشور وقت ۱۳) V فرمانده‌ی کمیته‌ی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و مسؤولان ستاد برگزاری دهه‌ی فجر

بیانات در دیدار با اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و مسؤولان ستاد برگزاری دهه‌ی فجر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بزرگداشت دهه‌ی فجر بایستی با اهمیت انجام بگیرد تشکر صمیمانه‌ی خودم را از حضرت آقای جنتی و بقیه‌ی برادران عزیز و نهادهای مشترک در این امر بزرگ، به خاطر زحماتی که متحمل شدید و ابتکارها و تلاشها و دلسوزیهایی که بخرج دادید و ملامتهایی که پذیرفتید، عرض می کنم. خداوند ان‌شاءاللّه به شما کمک کند. من تا حدودی در جریان کار شما بوده‌ام. برادر عزیزمان آقای هاشمی، در مناسبتهای مختلف سالها، مکرر آمدند و مشکلاتشان را گفتند. می‌دانم که کار بزرگ و سختی است. البته اگر ما این شورای هماهنگی را برای کارهایی از این قبیل نمی‌داشتیم، بی‌شک - همان‌طور که جناب آقای جنتی فرمودند - ناسازگاریها و اشکالات فراوانی را در ایجاد و راه‌اندازی و اداره‌ی مراسم مختلف، شاهد می‌بودیم. الحمدللّه این شورا بوده، به همین دلیل هم است که این شورا بایستی بماند. خود جناب آقای جنتی هم با این‌که اشتغالات زیاد و مسؤولیتهای متعددی بردوش دارند - که همه‌ی آن مسؤولیتها هم به ایشان احتیاج دارد - در عین حال، این امر مهمی است و خود ایشان سرپرستی این شورا را ان‌شاءاللّه همواره به عهده داشته باشند. بودجه‌ی این شورا هم باید تأمین بشود. این، کار یک شخص و یک سازمان و یک دستگاه نیست؛ کار انقلاب است. دهه‌ی فجر، دهه‌ی فجر و طلوع انقلاب است. به همین خاطر، بزرگداشت آن بایستی با اهمیت انجام

بگیرد. دهه‌ی فجر، مقطع رهایی ملت ایران اما آنچه که راجع به مسایل مربوط به دهه‌ی فجر و بزرگداشت آن - بعد از خداقوّتیِ به شما برادران و تشکر - باید عرض بکنم، این است که دهه‌ی فجر، در حقیقت مقطع رهایی ملت ایران و آن بخشی از تاریخ ماست که گذشته را از آینده جدا کرده است. همه می‌دانند که گذشته‌ی ما، فراز و نشیبهایی داشته است. عزت داشتیم، ذلت داشتیم، هدایت داشتیم، ضلالت داشتیم؛ اما در طول دوره‌های گذشته، حتّی در زمانی که اسلام به این کشور آمد، به خاطر این‌که این‌جا از مراکز اسلامی دور بود، حکومت اسلامی به معنای صحیح مفهوم این کلمه، در این کشور ایجاد نشد. فتوحات اسلامی شد، عناصر اسلامی بزرگی به این‌جا آمدند، عناصر بزرگتری از خود ایرانیان در این‌جا پرورش پیدا کردند، علما و بزرگان و دانشمندان برجسته‌ی تاریخ اسلام و ستاره‌های آسمان اسلام در این‌جا به وجود آمدند و رشد کردند؛ اما نظام اسلامی حقیقتاً در این کشور برقرار نشد. ما حکومتهای اموی و عباسی را نظام اسلامی نمی‌دانیم. آن حکومتها هم، نظام پادشاهی و شاهنشاهی است؛ منتها یک نوع و شکل دیگرش. حکومت هارون‌الرشید یا عبدالملک یا هشام و امثال اینها، چه فرقی با حکومت اردشیر درازدست دارد؟ آیا چون اسمشان مسلمان است، برتری دارند؟ مگر اسم، مسأله را حل می‌کند؟ حکومت سلطان محمود غزنوی در این کشور، چه فرقی با حکومتهای جبارانی که در گذشته بودند، دارد؟ از لحاظ حاکمیت، غزنویان چه تفاوتی با ساسانیان داشتند؟ تفاوتی که وجود دارد، مربوط به فضای اسلامی است. فضای اسلامی، سلطان محمود غزنوی را هم وادار می‌کند که نمازش را بخواند. آن کسی هم که در ظل حکومت اوست، او هم نمازخوان بار می‌آید. این، ربطی به سلطنت سلطان محمود ندارد. این، برکت همان مقداری از اسلام است که وجود دارد. قبل از انقلاب، رابطه‌ی بین حاکم و مردم، غیر اسلامی بود در این کشور، قبل از دوران حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی، حاکمیت و مناسبات بین حاکم و مردم، همواره رابطه‌ی غیراسلامی - رابطه‌ی سلطان و رعیت، رابطه‌ی غالب و مغلوب - بوده است. همه‌ی کسانی که به این‌جا آمدند و حکومت کردند، احساس نمودند که بر این مردم غلبه پیدا کرده‌اند. از این آخریش که رضاخان و پسرش بود، بگیرید و همین‌طور عقب بروید. قاجاریه احساس کردند که بر این مردم غلبه پیدا کرده‌اند و فاتح شده‌اند. از اول به عنوان فاتح، بنای حکومت خودشان را گذاشتند. قبل از آنها، زندیه و افشاریه و صفویه فاتح شده بودند. اگر همین‌طور به عقب بروید، سلسله‌های گوناگونی را می‌بینید که با پول و زور و قبیله‌گری و قلدری و پهلوانی و با وسایل گوناگون آمده‌اند و بر این مردم فاتح شده‌اند و آنان را به زیر یوغ حکومت خودشان کشانده‌اند. لذا همیشه روابطشان با مردم، «ما فرمودیم» بوده است. «من به ملت عرض می‌کنم»، «من خدمتگزار ملتم» که امام می‌گفت، متعلق به جمهوری اسلامی و اسلام و امامِ اسلامی ما بود؛ والّا قبل از او، «ما امر می‌فرماییم» و «ما چنین فرمودیم» بود. از این کلمات، می‌شود رابطه را فهمید. رابطه، رابطه‌ی یک حاکم و فاتح و غالب و اختیاردار و قدَرقدرت بود. سلطنت را هم یا با شمشیر به دست آورده، یا از پدرانشان ارث برده بودند؛ لذا زیر بار منت کسی هم نبودند و «السّلطان بن سلطان» می‌نوشتند! به کسی مربوط نیست که من پادشاهم؛ من ارث برده‌ام! مثل کسی که فرضاً از پدرش یک آفتابه‌ی مسی ارث می‌برد و متعلق به خودش است. آیا کسی می‌تواند بگوید تو چرا این آفتابه‌ی مسی را داری؟ ارث برده است دیگر. این هم سلطنت را ارث برده است و مثل همان آفتابه‌ی مسی، برایش ملک شخصی است و هیچ‌کسی حق دخالت در آن را ندارد؛ «السّلطان بن سلطان»! اینها نکاتی است که باید به آنها توجه کنید. آن پادشاهی هم که حکومت را با شمشیر به دست آورده بود، خدا را بنده نبود؛ مثل نادرشاه، مثل آقامحمّدخان، یا مثل خود رضاخان. اینها با زور و قدرت به حکومت رسیده بودند. البته رضاخان، در سایه‌ی شمشیر خودش هم نبود؛ در سایه‌ی شمشیر دولت بریتانیا بود که حکومت را به دست آورده بود. دورانی که حکومتی غالب بر مردم باشد، گذشته است دهه‌ی فجر آمد و این سلسله‌ی غلط، این هندسه‌ی معیوب و این رشته‌ی بیمار را قطع کرد و تمام شد. آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. دیگر آن‌جایی که حکومت، غالب و فاتح و آقا و قدَرقدرت و صاحب‌اختیار است، گذشت. دوره‌یی آمده که اگر آقایی هست، خود مردمند. وقتی که امام سر کار آمد، مردم او را قبول داشتند و مظهر قدرت مردم بود. او از خودش چیزی نداشت، از پدرش چیزی به ارث نبرده بود، با

شمشیرش چیزی علیه مردم به دست نیاورده بود؛ بلکه شمشیر مردم در دست او بود و بر سر ضد مردم و بر سر مهاجم و استعمارگر و توطئه‌چی و کودتاچی زد. هر وقت هم مردم اراده می‌کردند که شمشیر را از دستش بگیرند، متعلق به خودشان بود و او هم دو دستی تقدیم می‌کرد و طلبی از کسی نداشت. ببینید، این بنای حکومت جمهوری اسلامی است. این برکات، این انتقال مهم و این تغییر خط، در نقطه‌ی دهه‌ی فجر انجام گرفته است. این لحظه‌ی تاریخی، لحظه‌ی مهمی است. شما ولادت پیامبر(ص) و ائمه(ع) را جشن می‌گیرید. صدها سال است که ولادت مسیح(ع) را جشن می‌گیرند. چرا ولادتها اهمیت و ارزش دارند؟ به خاطر این‌که یک مقطع حساس و تعیین‌کننده و یک نقطه‌ی عطف و یک پیچش در تاریخند. یعنی تاریخ در خطی می‌رفت؛ اما در این لحظه، به یک سمت دیگر پیچید. این، نقطه‌ی پیچ و نقطه‌ی عطف و نقطه‌ی انعطاف به یک سمت دیگر است. اگر ما با این حساب نگاه کنیم، اهمیت دهه‌ی فجر خیلی زیاد است. ما در تاریخ واقعاً مثل دهه‌ی فجر نداریم ما در تاریخ، واقعاً مثل دهه‌ی فجر نداریم. حتّی اسلام با آن عظمت، در دهه‌ی فجر برای ما اثر بخشید. آیا غیر از این است؟ اسلامی که نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه واله‌وسلّم) آورد، در روزگار امویها و عباسیها به ما اثر نبخشید. البته آثار درجه‌ی دو را به این ملت داد و افراد برجسته و شخصیتهای ناب و عرفا و علما و زهادی بندرت پیدا شدند و توانستند در آن فضا پروازی بکنند؛ اما عامه و توده‌ی مردم و نیز نظام اجتماعی، از آن برکات خیری ندید. آن برکات، امروز خودش را نشان می‌دهد. البته دهه‌ی فجر، جزو رشحات اسلام است. خیال نکنید که دهه‌ی فجر منهای اسلام، چیزی است. دهه‌ی فجر منهای اسلام، یک پول هم ارزش ندارد. دهه‌ی فجر، آن آیینه‌یی است که خورشید اسلام در آن درخشید و به ما منعکس شد. اگر این آیینه نبود، باز هم مثل همان دوره‌های تاریک و قرون خالیه، بایستی ما می‌نشستیم و اسمی از اسلام می‌آوردیم. با حلوا حلوا گفتن هم که دهان شیرین نمی‌شود! پادشاهانی بودند که حتّی علمای بزرگ ما در کتابهایشان از اینها تعریف کرده‌اند. البته علمای بزرگی مثل کاشف الغطاء یا علامه‌ی مجلسی، بی‌خود تعریف نمی‌کنند؛ مصلحتی برایشان داشته که تعریف کرده‌اند. ببینید این پادشاهان چه‌قدر بد بودند. واقعاً فتحعلی‌شاه چه‌قدر بد است. اصلاً می‌شود اندازه‌یی برای بدیِ فتحعلی‌شاه معیّن کرد؟ شاه عباس صفوی چه‌قدر نحس است. اصلاً می‌شود اندازه‌یی برای بدی شاه عباس صفوی پیدا کرد؟ حالا می‌گوییم شاه اسماعیل صفوی تشیع را آورد؛ شاه عباس صفوی چه کار کرده است؟ روی منبر تشیع نشسته، آقایی کرده و بالا رفته است. البته شاه اسماعیل و شاه طهماسب، حساب دیگری دارند. از نجسترین انسانهای روزگار، همین پادشاهانی هستند که گذشتند. همه‌شان همین‌طورند و هیچ فرقی باهم ندارند. من تاریخ را زیاد خوانده‌ام و در میان پادشاهان، واقعاً استثنایی سراغ ندارم. همین امیراسماعیل سامانی، همین آل بویه‌ی شیعه، همین سلجوقیان و غزنویان و دیگران، هر کجای کارشان را نگاه کنید، می‌بینید که مظهر زشت‌ترین خصوصیات بشری بودند و چه‌قدر از نعم الهی سوءاستفاده کردند. این سلسله، در دهه‌ی فجر منقطع شد و دهه‌ی فجر، خاستگاه ارزشهای اسلامی گردید. حالا شما ببینید، برای این نقطه‌ی عطف، چه‌قدر باید بزرگداشت گرفت و چه کار باید کرد. نکته این‌جاست. جشن دهه‌ی فجر باید از صورت جشن دولتی خارج شود مطالبی که من راجع به دهه‌ی فجر گفتم، همه‌ی شما می‌دانید و چیزهای جدیدی نبود که عرض بکنم. مطالبی هم که خواهم گفت، همین‌طور است. چیز تازه‌یی که ما برای شما نداریم؛ منتها تذکراً نکاتی را عرض می‌کنیم: اولاً جشن دهه‌ی فجر باید از صورت جشن دولتی خارج بشود. البته می‌گویید کارهایی هم کرده‌اید، راست هم می‌گویید؛ اما این کار نشده و باید بشود. من می‌دانم که شما خیلی تلاش کرده‌اید؛ اما آن کاری که باید بشود، نشده است. من یک بار در نماز جمعه گفتم که برگزاری دهه‌ی فجر، باید مثل برگزاری جشن نیمه‌ی شعبان باشد. حالا ببینید چه‌طور تبلیغاتی لازم است، چه‌طور فیلمی باید بسازید، چه‌طور سخنرانی‌یی باید بشود و چه‌کار باید بکنید. اینها دیگر به عهده‌ی شما - یعنی شورای هماهنگی تبلیغات - است. بنشینید روی این قضیه کار کنید. چه‌کار باید بکنید که وقتی آدم در شب بیستم و بیست‌ویکم و بیست‌ودوم بهمن به خیابان می‌رود، همه جا پرچم زده باشند و فقط سر در ادارات پرچم و چراغ نباشد؟ اصل قضیه این است که برگزاری این‌گونه مراسم، باید در میان مردم برود. هر نهادی که مردمی شد، ماندنی است؛ زیرا مردم ماندنی

هستند. ماندنیترین چیزهای این عالم، مردمند. اگر چیزی به سرچشمه‌ی مردم وصل شد، این دیگر تضمین شده و تمام گردیده است؛ ولی اگر قطع شد، پدرش درآمده است. دین هم همین‌طور است. دین هم - حتّی بهترین دینها - اگر مردمی نبود و دولتی شد؛ یعنی اگر مردم نگاه کردند، دیدند این دین که متعلق به این آدمهاست، به درد نمی‌خورد - کمااین‌که در مورد دین زرتشت و نیز در صدر اسلام در زمان سلاطین جابر اموی، تا حدود زیادی این‌طور شده است - ضایع خواهد شد. این تشکیلات بایستی مردمی بشود، تا مثل نیمه‌ی شعبان برگزار گردد. خودتان می‌دانید که برای نیمه‌ی شعبان، هیچ‌کس به کسی نمی‌گوید که بیایید طاق نصرت ببندید. اگر هم یک روز بگویند نبندید، مردم تشنه‌تر می‌شوند که ببندند و به هر قیمتی هست، می‌خواهند آن را برپا بدارند. همت اصلی، این است. فیلمها و سریالها باید یادآور خاطره‌های خوش انقلاب باشد ثانیاً، فیلمها و سریالهایی که به مناسبت دهه‌ی فجر ساخته می‌شود، باید یادآور خاطره‌های خوش انقلاب و نشان‌دهنده‌ی حضور مردم و حل شدن آنها در انقلاب باشد و بدآموزی نداشته باشد. البته در گذشته، گاهی بدآموزیهایی در آنها بود که من حالا جزییاتش را رها می‌کنم و وارد آن نمی‌شوم. این فیلمها باید صحنه‌های تظاهرات ضدامریکایی و ضداسرائیلی را زنده کند. در گذشته، این نکات را به صدا و سیما هم گفته‌ام و برادرانی که از صدا و سیما در این‌جا هستند، حتماً این موارد را منعکس کنند. بهترین خاطره‌ی انقلاب این است که همه از خودشان بیرون آمدند و در انقلاب حل شدند. در دوران انقلاب و در مقاطعی از دوران جنگ هم همین‌طور بود. ناگهان یک فرمان از امام صادر می‌شد، می‌دیدید که مردم دیگر سر از پا نمی‌شناسند. پدر به پسر می‌گوید، من می‌روم؛ پسر به پدر می‌گوید، من می‌روم؛ مادر به هر دو می‌گوید، هردوتان بروید. مال می‌دهند، جان می‌دهند و اصلاً خودی مطرح نیست. همین مقطعها بوده که انقلاب را نگهداشته است؛ اشتباه نشود. این‌طور نیست که خیال کنیم در همه‌ی این احوال دوازده‌ساله، ما هر لحظه انقلاب را نگه می‌داشتیم. نه، لحظه‌هایی هم داشتیم بندهای انقلاب را باز می‌کردیم. آن‌جایی که باز انقلاب جان گرفته، نفس کشیده و بالا آمده، همین مقاطع حساس است که ناگهان جمع کثیر و قابل توجهی، گاهی هم همه‌ی مردم، دیگر از «خود» فراموش کردند و به میدان «کل» و میدان انقلاب و کشور و اسلام آمدند. البته چنین چیزهایی، فقط به برکت اسلام و دین قابل تحقق است و لاغیر. مراسم شما باید اینها را به یاد مردم بیاورد. راهپیمایی روز بیست‌ودوم بهمن باید با عظمت انجام بگیرد ثالثاً، راهپیمایی روز بیست‌ودوم بهمن باید با عظمت انجام بگیرد. مواظب باشید که قبل از روز بیست‌ودوم بهمن، یک راهپیمایی یا تجمعی - ولو کوچک - انجام نگیرد. در ذهنتان باشد که این‌گونه راهپیماییها را ممنوع کنید. اگر فلان گروه می‌خواهد در فلان جا راهپیمایی کند، بعد از بیست‌ودوم بهمن باشد. روز بیست‌ودوم بهمن، باید ناگهان همه‌ی کشور منفجر بشود و مردم به خیابانها بریزند. بعد از رحلت امام(رضوان‌اللّه‌علیه) و بعد از گذشت سالگرد ایشان، این دهه‌ی فجر باید نشان بدهد که برای مردم، خاطره‌ی امام، مثل شخص امام گرامی است؛ والّا اگر قرار شد که خاطره‌ی امام، همین‌طور مثل همه‌ی خاطره‌های معمولی، آهسته آهسته ضعیف بشود، یک روز هم از بین خواهد رفت و آنگاه واویلاست. این را بدانید، آن روزی که ما در این مملکت، خاطره‌ی امام را نداشته باشیم، خسارت خیلی بزرگی به این کشور خواهد خورد. نباید بگذارید چنین شود. خاطره‌ی امام، بیش از همیشه، در دهه‌ی فجر و بیست‌ودوی بهمن است. حتّی بیشتر از مراسم سالگرد رحلت امام، این بزرگداشت نشان‌دهنده‌ی شخصیت آن بزرگوار است. این، در حقیقت ولادت امامت در این کشور است؛ به همان معنایی که خود امام و اسلام برای ما ترسیم کرده‌اند. قبل از آن، امام رهبر مبارزه و نهضت بودند؛ ولی از روز ورود به کشور و تشکیل دولت اسلامی، امامِ امت اسلامی شدند. این، مهمتر از خاطره‌ی درگذشت است. سعی کنید که راهپیمایی را هرچه با عظمت‌تر برگزار کنید. با صدا و سیما هم صحبت بکنید؛ آنها هم موظفند که همکاری بکنند. این کار، اجتناب‌ناپذیر است. بهترین برنامه‌ها را هم برای این کار اختصاص بدهید. در دهه‌ی فجر، مساجد را فعال کنید رابعاً، مساجد را در این دهه فعال کنید. آقایانی از روحانیت مبارز هم در این‌جا هستند، که می‌توانید از آنها کمک بگیرید. البته هر سال مراسمی هست؛ اما تأمین‌کننده‌ی آن مقصودی که در ذهن خود آقایان بوده و ما هم به همان مقصود نظر داریم، نبوده و یا کمتر

بوده است. بعضی از مساجد، خوب بوده و بعضی هم خوب نبوده است. مساجد عمده‌ی شهرها - تهران و بقیه‌ی شهرستانها - باید فعال بشوند. سخنرانی و دعوت از مسؤولان را کنار بگذارید. سخنرانی کوتاه باشد. یک نفر که بیاید، ده دقیقه یا بیست دقیقه صحبت بکند، بس است. در این مراسم، مردم را با هیجانهای عاطفی صحیح، تر و تازه و زنده کنید. یک سال، دوران تفکر و اندیشیدن و درس خواندن و درس گرفتن است. در این مراسم، بایستی انرژی آن یک سال درس خواندن تأمین بشود. این منظور، دیگر با درس خواندن تأمین نمی‌شود؛ بلکه با احساسات فراهم می‌گردد. در عواطف هم از همه قویتر، عواطف مربوط به عاشورا و امام حسین(ع) است. به همین خاطر است که بیشتر از همه، آن را تضمین می‌کند. تولّی و تبرّی، یعنی عشق و نفرت، پیوند دوستی و گسستن از دشمنان. این عواطف موجب می‌شود که انسان بتواند در دوره‌ی سال حرف بزند و مستمع پیدا کند. اصلاً شما در این‌جا عواطف را کاری بکنید که تا آخر سال بتوانند مستمع گویندگان انقلابی بشوند؛ والّا اگر آن شوق و علاقه و عاطفه نبود، اصلاً به حرف گوش نمی‌کنند و اهمیتی نمی‌دهند. شیوه‌های ابتکاری و کم‌خرجی برای شادی مردم فکر کنید جلساتی که برپا می‌شود، باید شاد باشد. شیرینی‌یی بدهند، شربتی بدهند، مداحی شعر بخواند، شعرا شعر بخوانند و یک نفر هم صحبت مختصری بکند، اشکالی ندارد. همین‌قدر مردم بدانند که به مناسبت دهه‌ی فجر، شب یک چراغ در این‌جا روشن است و دسته دسته بیایند و بروند. اگر این کار را بتوانید ان‌شاءاللَّه انجام بدهید، حایز اهمیت است. البته از قشرهای مختلف - مخصوصاً از علما - خیلی باید کمک بگیرید. در سالهای گذشته، به برادران عرض کردیم که از همه چیز مهمتر این است که شیوه‌های ابتکاری و جدید و کم‌خرجی برای شادی مردم فکر کنید. من دو، سه سال پیش در نمازجمعه گفتم که جوانان، نوجوانان، بچه‌مدرسه‌ییها و امثال اینها، در هر خانه‌یی که هستند، متعهد بشوند که کوچه‌های خودشان را با این کاغذهای رنگی تزیین کنند و خودشان را مشغول نمایند. این کار، چه اشکالی دارد؟ به مدرسه‌ها سفارش کنید، آنها هم به بچه‌ها توصیه کنند. ما یک کلمه گفتیم، ولی در آن روز کسی دنبالش را نگرفت؛ حالا شماها این کار را از طرق خودش دنبال بکنید. مثلاً فرض کنید در سطح تهران، ده هزار پسربچه‌ی جوان را چند روز مشغول این کار بکنید. با شوق و ذوق بیرون بیایند، نردبان بگذارند، بالا بروند، کاغذ رنگی قیچی کنند و به این نخها بچسبانند. این‌جا بچسبانند، آن‌جا بچسبانند، این بچه پایین بیاید، آن بچه بالا برود، آن بچه تصحیح کند. این خودش یک هیجان است و احساس می‌کند که برای دهه‌ی فجر کاری می‌کند. امیدواریم که خدای متعال، به همه‌ی شما توفیق بدهد و دعای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را شامل حالتان بکند و روح مقدس امام(ره) را از شما خشنود و راضی بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در اجتماع مردم روستای سفیدون طولاب در ایلام

سخنرانی در اجتماع مردم روستای سفیدون طولاب در ایلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا ونبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الطّیّبین الطّاهرین المعصومین احساسات دینی و انقلابی شما، بسیار دارای ارزش است مقصود ما این بود که با شما برادران و خواهران عزیز از نزدیک ملاقات کنیم. الحمدللَّه این مقصود حاصل شد و ما شما را در خانه و روستای خودتان ملاقات کردیم. احساسات دینی و انقلابی شما، بسیار دارای ارزش است. هم مردان و هم زنانتان، سربازان اسلام هستید. خداوند ان‌شاءاللَّه از شما راضی باشد. مردم این مناطق، با وجود آن که مشکلات و سختیهای زندگی و محرومیتهایی هم دارند، در عین حال به اهداف اسلامی و انقلابیشان پایبند هستند و باید هم باشند. همه‌ی ما در مقابل اسلام دارای وظیفه هستیم. این جوانان و بچه‌های کوچکی که این‌جا هستند، باید ان‌شاءاللَّه درس بخوانند؛ چون امید آینده هستند. روستاها، چه در این منطقه و چه در مناطق دیگر، در گذشته مورد توجه قرار نگرفتند و به مشکلاتشان رسیدگی نشده است. ان‌شاءاللَّه بایستی مسؤولان به مشکلات روستاها رسیدگی کنند. ما می‌خواهیم از این سفرِ به روستاهای منطقه‌ی ایلام استفاده کنیم، برای این‌که توجه مسؤولان به روستاها

بیشتر جلب شود. بحمداللَّه دولت و مسؤولان کشور، انسانهای پاک و صالحی هستند. این کسانی که امروز در رأس کارند، به فکر مردمند و برای مردم کار و تلاش می‌کنند و می‌خواهند که مشکلات مردم را برطرف نمایند؛ خیلی هم زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند. ان‌شاءاللَّه بایستی این زحمتکشیها و تلاشها به روستاها متوجه شود و مشکلات روستاییان هم برطرف گردد. شما که در منطقه‌ی ایلام هستید، جوانانتان در دفاع از کشور هم نقش داشته‌اند. این مناطق و روستاهای مختلف، این بسیجیان و سربازان، برای دفاع از کشور زحمت کشیده‌اند و در میدان جنگ فداکاری کرده‌اند. امیدواریم که خداوند به آن‌ها اجر بدهد و به برکت امام زمان (عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) و به برکت خاندان پیامبر (صلوات‌اللَّه‌علیهم‌اجمعین) این کشور را مشمول برکات خودش قرار دهد. حتماً روستای شما هم در راه اسلام و انقلاب اسلامی شهید داده است. پدران شهدا بیایند، تا ما با آنها سلام و علیك و روبوسی کنیم. سلام ما را به خانواده‌هایتان برسانید. خداوند ان‌شاءاللَّه وجود شما مردم عزیز و مؤمن را حفظ کند، به شما اجر بدهد، عوض خیر عنایت فرماید و فرزندانتان را با پیامبر(ص) و حضرت علی‌اکبر(ع) محشور نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته &#۱۶۰; &#۱۶۰;

سخنرانی در مسجد علی‌بن‌ابی‌طالب شهر ایلام

سخنرانی در مسجد علی‌بن‌ابی‌طالب شهر ایلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین الحمدللَّه علی علمه بعد حلمه الحمدللَّه علی حلمه بعد علمه و علی عفوه بعد قدرته و علی طول اناته فی غضبه و هو قادر علی ما یرید و الصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین در دوران جنگ، خاطرات خوبی از شما مردم داشتیم در ابتدا لازم است که از شما مردم عزیز و مبارز و ایثارگر و مؤمن و صادق استان ایلام و شهر ایلام، به خاطر فداکاریهایتان در دوران جنگ تحمیلی و حتّی قبل از آن، به خاطر صبر و استقامت انقلابیتان، به خاطر آگاهیتان از مسایل کشور و خلوص و وفاداریتان نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، صمیمانه تشکر کنم. فرصتی بود که من در این ایام هم به دیدار شما مردم عزیز توفیق پیدا کنم. ما در همه‌ی دوران جنگ، همیشه خاطرات خوبی از شما مردم داشتیم. هم شما و هم همه‌ی ملت ایران، باید خدا را شاکر باشید که مجاهدتهایتان را مؤثر فرمود و شما و ملت ایران را عزیز کرد و اسلام و انقلاب اسلامی را در دنیا سربلند نمود و این نبود، مگر به خاطر فداکاریها و مجاهدتهای شما. امروز به برکت فداکاری ملت ایران، ملتهای دیگر بیدار شده‌اند و ملتهای مسلمان به خود آمده‌اند. آن شعله‌ی مقدس و روحیه‌ی انقلابی‌یی که امام(رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه) در این کشور به وجود آوردند و شما مردم لبیك گفتید و پای آن ایستادید، امروز در سرتاسر دنیای اسلام، دلهای مسلمین عالم را گرم کرده و به خود جذب نموده است. بحمداللَّه انقلاب نسبت به اولین هدفهای خود که عبارت از تثبیت نظام جمهوری اسلامی و حرکت جدی به سمت اسلام و حاکمیت کامل قرآن و بیدار کردن مسلمین عالم و ذلیل کردن قدرتهای استکباری باشد، موفق شد. این، قدمهای اول بود و با مجاهدت شما، این قدمها به هدف رسید. هدفهای بعدی هم در پیش روی ملت ایران است که باز مجاهدت و تلاش و وحدت و صمیمیت و همکاری لازم دارد. ان‌شاءاللَّه به لطف الهی و با وحدت و هماهنگی و جدیت و تلاش و مجاهدت شما ملت عزیز ایران اسلامی و پشت سر مسؤولان مخلص و فداکار کشور، باید تمام مشکلاتی که دشمنان اسلام و ایران، بر این ملت تحمیل کرده‌اند و نیز نتایج و عواقب این مشکلات برطرف بشود و به فضل الهی برطرف هم خواهد شد. ان‌شاءاللَّه ایران اسلامی، باید نمونه‌ی کامل یك کشور و جامعه‌ی آباد و سربلند و دارای نشانه‌های پیشرفت مادّی و معنوی بشود. امروز، مسؤولان جمهوری اسلامی، در این راه مشغول تلاشند و ملت هم از آنها حمایت کرده‌اند و باز هم حمایت می‌کنند. ملت ایران، یك ملت قوی و آبدیده شده است شما مردم عزیز، همان‌طور که توانستید با توکل به خدا، سختیهای جنگ و آن بمبارانها و آن فشارهای دشمن را از سر بگذرانید و پیروز بشوید، این مرحله را هم ان‌شاءاللَّه با صبر و استقامتِ انقلابی خواهید گذراند و پیروز خواهید شد. بدانید که

هیچکدام از این قدرتهای متکبر و جابر عالم، قادر نیستند ملت ایران را از این راه به عقب بنشانند. ملت ایران، یک ملت قوی و آبدیده شده است. با تمسک به اسلام و به ذیل عنایت اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) و با وحدت کلمه، ان‌شاءاللَّه الطاف و تأییدات الهی و دعای حضرت بقیةاللَّه(ارواحنافداه) و روح مطهر امام(ره) شامل حال شما ملت عزیز خواهد بود. ما می‌خواستیم با شما برادران و خواهران و عزیزان ایلامی که این‌همه مجاهدت کرده‌اید، دیداری داشته باشیم. بحمداللَّه امروز این توفیق به دست آمد. امیدواریم هم شما و هم تمام آحاد ملت ایران و هم مسؤولان و همه‌ی ما، ان‌شاءاللَّه با توکل به خدا بتوانیم به وظایف اسلامیمان و به آنچه که خدا از ما خواسته است، عمل کنیم. اگر این بشود، بدانید که هیچ قدرتی بر شما پیروز نخواهد شد و شما تمام مشکلات سر راه را برطرف خواهید کرد و ان‌شاءاللَّه خدای متعال، رفاه مادّی و کمال معنوی را به ملت زبده‌ی برگزیده‌یی مثل مردم ایران اسلامی، عنایت خواهد فرمود. خداوند ان‌شاءاللَّه شهدای عزیز شما را با اولیایشان محشور کند. خداوند ان‌شاءاللَّه جانبازان و آزادگان و خانواده‌های شهدا و همه‌ی شماها را مشمول الطاف و رحمت خود قرار بدهد. خداوند ان‌شاءاللَّه از مفقودان ما، خبر خوش به خانواده‌هایشان برساند. خداوند این ملت و کشور را همواره مشمول دعای حضرت بقیةاللَّه(ارواحنافداه) قرار بدهد. خداوند همه‌ی ما را در راه خود هدایت و حمایت بفرماید و شما را مشمول الطاف بیکرانه‌ی خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما در سفر به استان ایلام

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما در سفر به استان ایلام حضرت‌عالی هفته‌ی گذشته اعلام فرمودید که به منظور انجام دیدارهای مستقیم با مردم و مشاهده‌ی مسایل آنان از نزدیک، تصمیم به انجام مسافرتهایی به سراسر کشور، بویژه نقاط محروم گرفته‌اید. لطفاً علت انتخاب استان ایلام را به عنوان اولین منطقه برای انجام ارتباط مستقیم با مردم، بیان بفرمایید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. مردم ایلام، مردم بسیار عزیزی هستند و در دوران جنگ تحمیلی، آزمایش خیلی افتخارآمیزی دادند. هم در جنگ شرکت کردند، هم مصیبتهای زیادی را به خاطر بمبارانها و موشکبارانها تحمل کردند، هم صبر و استقامت زیادی در مقابل این مصایبِ وارد آمده از سوی دشمن نشان دادند و مهاجرت نکردند، بلکه در شهرهایشان ماندند و هر وقت کار سخت شد، به همین کوههای اطراف پناه بردند؛ هرگز باری بر دوش دولت نگذاشتند و یاران صمیمی امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) بودند. من به این مردم علاقه دارم و فکر کردم که مناسب است دیداری از این مردم عزیز داشته باشم. با توجه به حملات و فشارهای شدید دشمن علیه مردم شهیدپرور و سلحشور ایران در طول هشت سال جنگ تحمیلی و مقاومت کم‌نظیر مردم این بخش از میهن اسلامیمان در برابر این حملات، اگر ممکن است بفرمایید روحیه‌ی مردم ایلام را در این سفر چگونه دیدید؟ هم در این سفر، هم در سفر دیگری که حدود یک‌سال‌ونیم پیش به این‌جا آمدم، و هم در اوایل جنگ که مکرر به ایلام آمده بودم، همواره این مردم را دارای روحیه‌ی عالی دیده‌ام. روحیه‌ی این مردم، خیلی خوب است و خیلی باایمانند. البته بحمداللَّه همه‌ی مردم ما در سراسر کشور، روحیه‌های بسیار بالایی دارند؛ لیکن با توجه به مصایبی که این مردم دیده‌اند، من حقیقتاً روحیه‌ی اینها را عالی توصیف می‌کنم. با توجه به محروم بودن استان ایلام و لزوم سرعت بخشیدن به بازسازی مناطق آسیب‌دیده از جنگ، به مسؤولان اجرایی چه توصیه‌هایی دارید و مردم در این زمینه، چه نقشی می‌توانند به عهده داشته باشند؟ دولت برای آبادی این استان طرحهایی دارد که بعضی از آنها، طرحهای عمده و جزو طرحهای ملی است - مثل فرودگاه و جاده‌یی که راه این‌جا را نزدیک می‌کند و استان را از بن‌بست خارج می‌نماید - و بعضی طرحهای دیگر، طرحهای استانی است. روستاهای زیادی هست، محرومیتهای فراوانی وجود دارد؛ اما دولت خوشبختانه تلاش می‌کند و آن‌طور که من اطلاع پیدا کرده‌ام و قبل از آمدن به این‌جا، با آقای رئیس جمهور صحبت کردم و حالا هم معاونشان - آقای میرزاده - در این‌جا با ما هستند، گفتند که همه‌ی طرحها - بخصوص فرودگاه - را در برنامه دارند. من قبلاً هم در تهران، راجع به فرودگاه ایلام صحبت کردم؛ این‌جا هم تأکید می‌کنم که تسریع کنند؛ زیرا طرح بسیار مهم و لازمی است و یقیناً ایجاد آن، کمک زیادی به

طرحهای عمرانی دیگر خواهـد کرد. این کار باید ان‌شاءاللَّه به صورت سـریعی انجام بگیرد. دولت در این‌جا طرحهای متعددی دارد که بعضـی از آنهـا هم یـادم نیست و می‌دانم که در برنـامه‌ی دولت هست و قبلاً- هم دراین‌باره صـحبت شـده است. فکر می‌کنم که بـایستی همه دست به دست هم بدهنـد و این کارها را انجام دهنـد. البته در زمینه‌ی روسـتاها، جهاد سازنـدگی می‌توانـد نقش خیلی زیـادی داشـته باشـد. در این منطقه، روسـتاهای فراوان و البته محرومی وجود دارد. منطقه هم منطقه‌ی عشـایری است و عشـایر، مردم بلندنظری هستند که کمتر مراجعه می‌کنند و کمتر درخواست می‌نمایند؛ لیکن نیازمندند و باید نیازمندیهایشان را کشف کرد و برای رفعش اقدام نمود. من برای آینده‌ی این استان، امیدواری زیادی دارم. همواره اعتقادمان این بوده که مردم باید در کنار دولت باشند و ببینند دولت از آنها چه می‌خواهد. خوشـبختانه دولت، دولت بسیار خوبی است. رئیس جمهور، شخصیت بسیار برجسته‌یی است. اعضای دولت، حقیقتاً مشغول کار و خدمت هستند و دوست دارند که برای مردم - بخصوص مناطق محروم - کار کنند. طرحهایی که آنها دارنـد، تکالیف قشـرهای مردم را روشن می‌کند. باید ان‌شاءاللَّه با دولت همکاری کنیم. با توجه به سـلطه‌ی اسـتکبار جهانی در منطقه‌ی خلیـج فـارس - که این روزهـا جریان دارد - خواهشـمندم اگر ممکن است، بفرماییـد رهنمودهای شـما به ملت مسـلمان ایران و بویژه مردم و عشایر این خطه از میهن اسـلامی چیست؟ توصـیه‌ی همیشـگی ما، هوشـیاری است. مردم بایـد بیـدار و هوشـیار باشـند، تلاش انقلابی را از دست ندهند، حضور در صـحنه‌های انقلاب را مهم بشـمارند، وحدتشان را حفظ کنند و در سایه‌ی ایمان به خـدا و تمسک به اسـلام و قرآن، راه خود را ادامه دهند. تاکنون بحمداللَّه ملت ما راههای دشواری را پیموده‌اند؛ باز هم در آینده همین‌طور خواهد بود. اگر مردم ما، این خصوصـیاتی را که عرض کردم، داشـته باشند، هرچه اتفاق بیفتد، مطمئناً ضرر نخواهند کرد و سود خواهند برد. ان‌شاءاللَّه موفق باشید

سخنرانی در اجتماع مردم روستای جعفرآباد ایلام

سخنرانی در اجتماع مردم روسـتای جعفرآباد ایلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّـلاة والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و اله وفاداری ملت، پرچم اسـلام را در دنیا سربلند کرد خوشحالیم که شما برادران و خواهران این روستا را از نزدیک زیارت کردیم. این احساسـات و این اظهـار وفـاداری و محبت شـما نسبت به خـدمتگزارانتان، بسیار درخـور تحسین و سپاسـگزاری است. امیـدوارم که خـدای متعال، به شـما خیر بدهد و دنیا و آخرت شـما را آباد بکند. همین احساسات ملت ما، اهالی شـهرها و روسـتاها وعشـایر و نقـاط مختلـف کشـور، پرچم اسـلام را در دنیـا سـربلند کرد. این‌که می‌بینیـد امروز بحمـداللَّه اسـلام در دنیـا عزیز است و جمهوری اسـلامی در این منطقه و در سـطح عـالم، کشور قدرتمنـدی است، به خـاطر همین وفـاداری و احساسـات شـما مردم است. دشـمنان، هشت سـال جنگ را بر شـما ملت تحمیل کردنـد. خود شـماها از نزدیک، هواپیماهای عراقی و بمبارانها و موشـکبارانها را دیدیـد؛ اما این هشت سال جنگ نتوانست مردم ما را از هـدفهای اسـلامی عقب بزند. مردم، مسـلمان و مؤمن و مخلص باقی ماندند. من خودم در اوایـل جنـگ، جوانـان ایلاـمی و همین عشـایر شـجاع و دلاور اسـتان ایلام را در جبهه‌های جنگ دیـدم. همین جوانان بودنـد، همین شـماها بودید که کشور و مرزها را حفظ کردید، و همین شـماها هم هستید که پرچم اسـلام را بلند نموده‌اید. تلاش و زحمت شـما، آینده را خواهد ساخت امروز، اسـلام در دنیا عزیز است. دشـمنان اسـلام می‌خواهند ملت ایران، ذلیل و توسـری‌خور و فقیر باقی بماند. ببینید چه‌قدر در زمان حکومت طاغوت، به این روسـتاها و این اسـتانهای محروم، ظلم شد. هیچ‌کس به این استانها و روسـتاها نرسـید، هیچ‌کس به فکر مردم نبود. دشمنان اسلام می‌خواهند که ایران، همیشه فقیر و توسری‌خور و محروم باقی بماند؛ اما مردم مـا می‌خواهنـد که اسـلام و ملت ایران عزیز باشـند و پرچم جمهـوری اسـلامی، سـربلند باشـد. من به شـما جوانـان عزیز عرض می‌کنـم کـه تلاـش و زحمـت شـماها، آینـده را خواهـد سـاخت. بـه شـما مردم روسـتا - زن و مرد - عرض می‌کنم که این ایمـان و وفاداری شما به اسلام و خدمتگزاران کشور و دولت جمهوری اسلامی و کسانی که خودشان را خدمتگزار شماها می‌دانند، آینده را

تضـمین خواهـد کرد. بحمـداللّه همیشه وفادار بودیـد و هستید و باز هم خواهید بود. نوجوانان، به درس و سواد و علم اهمیت بدهند همه‌ی این نوجوانان - چه پسـران و چه دختران - را توصیه می‌کنم که به درس و سواد و علم اهمیت بدهند. علم و سواد، مخصوص بچه‌ها نیست؛ بزرگها هم همین‌طور. این خواهری که آمده بود به دیگر خواهران سواد یاد بدهد، از من می‌خواست که سفارش کنم خواهران پیش او بروند درس بخوانند و سواد یاد بگیرند. این، خیلی خوب است. در این‌جا هم من به شـما سفارش می‌کنم، مردان و زنانی که سواد ندارنـد، سواد را یاد بگیرنـد؛ برای خودشان مفیـد است. همه‌ی ملت ایران در شـرق و غرب کشور، در اسـتانهای این منطقه، در استانهای دیگر، در شـهرها و در روسـتاها، آستینها را بالا زدند، برای این‌که کشورشان را آباد کنند. جوانان - مخصوصـاً بچه‌هـا که از گذشـته یادشـان نیست و خبر ندارنـد - بداننـد که در گذشـته، نـوکران امریکـا بر این مملکت حکـومت می‌کردنـد و نگذاشتند این کشور آباد بشود؛ اما حالا مملکت متعلق به مردم و دست خود آنهاست. همه باید برای آبادی کشور ان‌شاءاللّه زحمت بکشـند. دولت، دسـتگاههای دولتی، جهاد سازنـدگی و دیگر مسؤولان مشـغولند، تا ان‌شاءاللّه کشور را آباد کنند و آباد هم خواهد شـد. در جنگ هم بحمداللّه شـما آزمایش خوبی دادید و حتماً در بین شـما، خانواده‌های شـهدا هم هسـتند که امیدواریم خداوند به آنها صبر و اجر عنایت فرماید. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدای ایلام

سخنرانی در جمع خانواده‌های شـهدای ایلام بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین الحمدللّه علی حلمه بعد علمه و علی عفوه بعد قدرته و علی طول اناته فی غضبـه و هو قادر علی ما یرید والصّـلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبّینا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سـیّما بقیّهٔ‌اللّه فی الارضین هرچه داریم، به برکت شهدای عزیزمان است جلسه‌یی که خانواده‌های عزیز شـهدای ما در آن تشـریف دارند، چون با یاد شـهدا همراه است، ارزش و اهمیت خاصـی دارد. ما هرچه داریم، به برکت شـهدای عزیزمـان داریم. اگر امروز اسـلام در جهـان دارای عزت است، به برکـت شـهداست. اگرامروز جمهوری اسـلامی، به صورت یـک قـدرت مردمی در دنیـا مطرح است، به برکت خون شـهداست. اگر ملتهای مسـلمان دیگر در نقاط مختلف عالم، ملت ایران را الگوی مقـاومت و مبـارزه‌ی خودشان قرار داده‌انـد، به برکت فـداکاری شـهداست. در درجه‌ی اول، شـهدای ما قرار دارنـد. پشت سـر شـهدای عزیز هم بقیه‌ی فـداکاران، اعم از جانبـازان، آزادگـان، خانواده‌هـای مکرّم شـهدا، در صـف دوم قرار دارنـد. اگر خانواده‌هـای شـهدا، مقـاومت و صبر نمی‌کردنـد و از خودشان اسـتقامت و متانت نشان نمی‌دادنـد، وضع طور دیگری می‌شـد. ما در داسـتانهای تاریخی خوانده‌ایم که شهیدداده‌های صدر اسلام، اگر پدرشان یا شوهرشان شهید شده بود؛ اگر فرزندان یا برادرانشان به شهادت رسیده بودند، صبر و مقاومت می‌کردند. در جنگ اُحد که عده‌یی از مسلمین به شهادت رسیدند، یک زن درحالی‌که جسد سه شـهید را با خود حمل می‌کرد، وقتی به مسلمانان در نزدیکی شهر مدینه رسید، اولین سؤالی که کرد، از سلامتی پیامبر(ص) بود. یعنی سلامتی رسول‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، برای او اهمیت بیشتری از جان عزیزانش داشت. اینها را ما در تاریخ خوانده بودیم؛ اما آنچه که در کشور ما اتفاق افتاد، اگر نگوییم اهمیتش از صدر اسـلام بیشتر است، یقیناً کمتر نیست. مادران شـهدا، از لحاظ قوّت و قـدرت، حقیقتـاً بی‌نظیرنـد بعضـیها دو فرزنـد، بعضـیها سـه فرزنـد، بعضـیها چهـار فرزنـدشان به شـهادت رسـیدند. مـادرانی را که عزیزانشان به شـهادت رسـیده بودند، ما دیدیم آن‌چنان از خودشان اسـتقامت نشان می‌دادند که انسان را به حیرت فرو می‌برد. من با خانواده‌های مکرّم شـهدا، بحمداللّه دیدوبازدید و نشستهای متعددی را همیشه داشته‌ام و دارم. به نظرم رسیده است که مادران شهدا، از لحاظ قوّت و قـدرت، حقیقتاً بی‌نظیرنـد. این، چه نیرویی است که به زنی که عاطفه و احساسات در او قوی است و فرزنـد خودش را عاشـقانه دوست می‌دارد، آن‌چنان قوّتی می‌بخشد که در مقابل شهادت یک فرزند یا دو فرزند یا بیشتر، چنین قدرت و قوّتی را از خـود نشـان می‌دهـد؟ این، از ایمـان است. ایمـان بـود که مردم مـا را در انقلاب پیروز کرد. ایمـان بـود که ملت مـا را درجنـگ، به

پیروزیهای درخشان رساند. ایمان مردم بود که اسلام و قرآن را در دنیا سربلند کرد و جمهوری اسلامی را به این عزت و عظمت رسانید. این ایمان است که به خانواده‌های شهدا، صبر و قوّت و استقامت می‌دهد. این ایمان را قدر بدانید و حفظ کنید. این، آن چیزی است که هیچ سلاحی در مقابل آن، کارگر نیست. در مقابل ایمان، تجهیزات استکبار کارایی ندارد استکبار جهانی، چه دارد؟ امریکا، چه دارد که بر کشورها و دولتهای مختلف عالم، فخر و برتری می‌فروشد؟ سلاح مادّی، تجهیزات، پول، بمب، هواپیما و ناوگان مجهز دارد. البته اینها در مقابل تجهیزات مادّی از جنس خود آن تجهیزات، قوی و کارآمد است؛ اما در مقابل ایمان چه؟ در مقابل ایمان، تجهیزات استکبار و امریکا، هیچ کارایی ندارد. مردم ما، با سلاح ایمان مسلحند. لذاست که استکبار نمی‌تواند انقلاب شکوهمند و باعظمت ملت ایران را شکست بدهد. ملت ایران، به خاطر ایمان عمیق به اسلام، یک ملت شکست‌ناپذیر است. هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملت را شکست بدهد؛ نه دشمنان خارجی، نه دشمنان داخلی، نه گروهکها، نه خرابکارها و نه هیچ کس دیگر. من به شما خانواده‌های عزیز شهدا عرض می کنم، خدا را شکر که خون شهدای شما هدر نرفت. خدا را شکر که اگر شهدای عزیز شما، جسمشان به خاک و خون غلتید، اما روحشان شاد است. آنها برای این جنگیدند و کشته شدند که اسلام عزیز بشود و اسلام عزیز شد؛ همچنان‌که خون حسین‌بن‌علی(ع) به هدر نرفت. آن بزرگوار را با آن وضع فجیع به شهادت رساندند و علی‌الظاهردشمن توانست آن عزیزان را به شهادت برساند - ظاهر مطلب این بود که یزید پیروز شد - اما در باطن، حسین‌بن‌علی(ع) پیروز شد. حسین‌بن‌علی(ع) برای باقی ماندن اسلام، خون خود را نثار کرد و در این راه توفیق پیدا نمود و توانست اسلام را بیمه کند. عزیزان شما هم، اسلام و جمهوری اسلامی را بیمه کردند. ما از هیچ قدرتی در دنیا واهمه نداریم جمهوری اسلامی، بحمداللَّه قوی است. ما امروز از هیچ قدرتی در دنیا واهمه نداریم. استکبار جهانی می‌خواهد که در جمهوری اسلامی، ملت ایران نتواند در سایه‌ی اسلام، مشکلات خودش را حل کند. شما ملت و این دولت لایق و خدمتگزار، باید با کار و وحدت و همبستگی، به دهن استکبار جهانی بزنید و آنها را مأیوس کنید. بحمداللَّه مسؤولان کشور، انسانهای صالح و لایق و دلسوز و علاقه‌مند و دردکشیده و زجرکشیده و اهل جهاد و مبارزه‌ی در راه خدا هستند و راه و هدف و خط را کاملاً می‌شناسند. شما ملت هم از لحاظ ایمان و اعتقاد به اسلام و جهاد در راه آن، بحمداللَّه بهترینِ ملتهای جهان هستید. آن دولت و این ملت خواهند توانست کشور عزیز ما و این سرزمین اسلام را آباد کنند، مشکلات را برطرف نمایند، بر توطئه و کید استکبار جهانی غالب شوند و آنچه را که مورد رضای خداست، ان‌شاءاللَّه انجام بدهند. من در مقابل چشم خودم، آینده‌ی روشنی را برای این ملت و این کشور، بلکه برای همه‌ی مسلمین عالم مشاهده می کنم و این، به برکت فداکاری شهدای شماست. خون این عزیزان را گرامی بدارید. هم خود خانواده‌های شهدا، عزت و آبروی شهدا را حفظ کنند؛ هم بقیه‌ی مردم، ارزش خانواده‌های شهدا را بشناسند و آنها را تکریم کنند؛ و هم مسؤولان کشور باید خودشان را مدیون شهدای عزیز و خانواده‌های آنها بدانند. امیدواریم که خداوند متعال، به همه‌ی شما توفیق بدهد و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحناله‌الفداء) از همه‌ی شما راضی باشد و روح مطهر امام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌علیه) از شماها خشنود باشد و خداوند روزبه‌روز بر درجات شهدای عزیزمان در نزد خود بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان

بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسأله‌ی زن، یک مسأله‌ی بسیار مهم در ابتدا من هم میلاد بانوی بزرگ تاریخ بشر و برجسته‌ترین زن شناخته شده در همه‌ی عمر انسانیت، حضرت زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) را به شما خانمها و همه‌ی زنان کشورمان و به زنان مسلمان و همه‌ی امت اسلامی تبریک عرض می کنم. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی ما توفیق بدهد که بتوانیم پیروان خوبی برای آن بزرگوار و خاندان پاک ایشان باشیم. اولاد آن حضرت، ائمه و پیشوایان ما هستند؛ ان‌شاءاللَّه که ما مأمومان خوبی برای آن بزرگواران باشیم. مسأله‌ی زن، که موضوع کار جمع خانمهای حاضر است و شما(۱) اندکی از

مباحث مربوط به زن را بیان فرمودید، مسأله‌ی بسیار مهمی است. البته بعد از انقلاب در کشور ما، وضع زن به عنوان عضوی از جامعه و همچنین به عنوان کسی که صاحب وظایف زنانه است - وظیفه‌ی مادری و همسری و امثال اینها - خیلی بهتر از گذشته است. هر چند در گذشته، برخی از زنان کشور - نه اکثریت آنها - از جنبه‌ی شخصی - نه از آن دو جنبه‌یی که اشاره کردم - شاید وضعشان بد نبود و زنان خاصی، از مقداری از تنعمات عمومی جامعه برخوردار بودند؛ لیکن مسأله‌ی شخصی برای زن، مسأله‌ی درجه‌ی یک نیست. اگر ما به ابعاد زندگی زن نگاه کنیم، واقعاً مهمترین جهات و حیثیات وجود او، آن مسایل شخصی محض نیست. امروز زنان نقاط دورافتاده هم برای خود شأن قایلند شخصیت اجتماعی زن به عنوان عضوی از این مجموعه‌ی عظیم، خیلی حایز اهمیت است. زنان در گذشته، اصلاً به این بخش توجهی نداشتند و اهمیتی نمی‌دادند. در مسؤولیتهای عمومی جامعه، نقشی برای زنان فرض نمی‌شد؛ خودشان هم نقشی را فرض نمی‌کردند؛ بخصوص در این سطح وسیعی که امروز مطرح است. الان شما ملاحظه کنید، همه‌ی زنان روستاها و شهرهای دورافتاده، به عنوان افرادی از مجموعه‌ی نگهدارنده‌ی این انقلاب و اصحاب و صاحبان آن، برای خودشان شأن قایلند. از این جهت، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست؛ بلکه گاهی زنان، ایمان پُرشورتر و دید روشنتری نسبت به مسایل جامعه دارند و کشور و مسایل آن را متعلق به خودشان می‌دانند. چه زمانی چنین احساسی در بین زنان ما، آن هم در چنین سطح وسیعی از جامعه وجود داشت؟ این، به برکت انقلاب است. همان حالت خودآگاهی و احساس شخصیت اجتماعی که در مردان به وجود آمده است، می‌توان گفت که در زنان با جست بیشتری به وجود آمده است. قبلاً هیچ نبوده؛ ولی حالا- به میزان خیلی بالایی هست. همچنین آن جنبه‌ی مشاغل و شؤون خاص زنانه و قدر مادر و همسر بودن را دانستن، از جمله چیزهایی است که به آن توجه شده است. زن جای بسیار اساسی و رفیعی در خانواده دارد در این دو، سه دهه‌ی قبل از انقلاب، به خاطر ورود فرهنگهای اروپایی، بنیان خانواده متزلزل شده بود؛ یعنی حقیقتاً خانواده، آن اصالت و ارزش و عظمتی را که در اسلام و فرهنگ سنتی ما دارد، دیگر نداشت. وقتی خانواده هست، همسر و مادر عضو اصلی است. زن در این مجموعه، جای بسیار اساسی و رفیعی دارد. به همین خاطر، وقتی اصل خانواده - یعنی زن - زیر سؤال و متزلزل است، در آن‌جا هیچ‌چیزی در جای خودش قرار ندارد. اینها بحثهایی است که واقعاً باید روی آنها خیلی تأمل و تدقیق بشود. اسلام، چه تأملات صحیح و چه راهنماییهای ارزشمندی در مورد این مسایل دارد. این چیزی است که انقلاب به زنان جامعه‌ی ما اعطا کرد و آنها را در صحنه‌ی جهاد، سیاست و تأثیر در سازندگی اساسی کشور - که همان سازندگی انقلاب است - وارد نمود. این، چیز خیلی مهمی است و جز با صدر اسلام، با هیچ‌وقت دیگر قابل مقایسه نیست. اسلام حیات دوباره‌یی به زن بخشید آنچه که در گذشته، در فرهنگهای شرقی و غربی و ایرانی و غیر ایرانی، بر زنان رفته است، لزومی ندارد که من آنها را تکرار کنم؛ بر همه‌ی شما معلوم است. اسلام واقعاً حیات دوباره‌یی به زن بخشید؛ منتهای مراتب، نکته‌یی که شما هم اخیراً به آن اشاره کردید، نکته‌ی مهمی است و من همیشه روی آن تکیه دارم. آن نکته این است که با وجود همه‌ی اینها، زن در جامعه‌ی ایرانی ما، نه از لحاظ حقوق اجتماعی، نه از لحاظ تمکن و قدرت تصرف فردی، نه از لحاظ قوانینی که به اینها ارتباط پیدا می‌کند، هنوز در آن حد و سطحی که اسلام خواسته است، قرار ندارد. بر بخشی از جامعه‌ی ما، اخلاق بدی نسبت به زن حاکم است، که البته مخصوص ایران هم نیست. اگر آدم نگاه کند، می‌بیند که متأسفانه در طول تاریخ، همواره یک ستم تاریخی بر زن رفته است؛ که بیشتر هم ناشی از این است که قدر زن و جای او را ندانسته‌اند. البته هرجای دیگر چنین بوده، به هر شکلی بوده و هست، به ما ربطی ندارد؛ ولی در جامعه‌ی ما بایستی به آن شکلی باشد که اسلام خواسته است. زن باید شأن حقیقی خودش را پیدا کند و نبایستی به خاطر زن بودن، هیچ ستم و ظلمی به او بشود. این، چیز بسیار بدی است. چه ستمهایی که در حق زن روا داشته شده و اسمش ستم است، و چه ستمهایی که اسمش هم ستم نیست، اما در حقیقت ستم است؛ مثل همین سوق دادن به تجمل و مصرف گرایی و آرایشهای بیهوده و مخارج سنگین و تبدیل شدن به یک وسیله‌ی مصرف. این، ستم بزرگی بر زن است. شاید بشود گفت که هیچ ظلمی بالاتر از این نیست؛ زیرا که او را بکلی از

آرمانها و اهداف تکاملی خودش غافل و منصرف می‌کند و به چیزهای خیلی کوچک و حقیر سرگرم می‌نماید. این، کاری بوده که در رژیم ظالم پادشاهی انجام شده، و حالا باید جلوی آن گرفته می‌شد. البته در اوایل انقلاب، خیلی هم خوب بود؛ لیکن بعدها باز غفلتهایی شده است، که باید نسبت به آن، حسابی برنامه‌ریزی کرد. اسلام به نیازها و آرمانهای بشر توجه کرده است اسلام نسبت به زن و مرد و همه‌ی خلایق، یک دید واقع‌بینانه و متکی بر فطرت و طبیعت و نیازهای حقیقی دارد؛ یعنی از هیچ‌کس بیش از تمکنش و بیش از آن چیزی که به او داده شده است، توقعی ندارد. اصلاً بنای اسلام بر این است؛ یک بنای واقعی و منطقی است. در دعای سحرهای جمعه، فقره‌یی است که بیان می‌کند: «و جعل ما امتنّ به علی عباده فی کفاء لتأدیهٔ حقّه»(۲)؛ یعنی آن چیزی که خدای متعال منت گذاشته و به کسی داده، در حد کفایت است، برای این‌که حقوق الهی را ادا کند. اصلاً شناخت واقعیات هر کس، متناسب با همان توقعی است که از او وجود دارد. پس، اسلام به نیازها و خواهشها و طبایع بشری و غیربشری اهتمام ورزیده، اصلاً به آنها نظر کرده و حکم الهی را داده است؛ اما به معنای آن نیست که آرمانی برای انسانها ندارد. ما محکوم و اسیر زندان طبیعتیم و در چارچوب قوانین طبیعت حرکت می‌کنیم؛ اما آیا در این چارچوب که ما حرکت می‌کنیم، هدفی در مقابل ما نگذاشته‌اند که بگویند باید به این سمت حرکت بکنید؟ آرمانگرایی در اسلام و گرایش به سمت قله‌ها و اوجها و آرمانها، یک چیز قطعی و حتمی است. زن مثل مرد و مثل همه‌ی خلایق، باید در این سمت حرکت کند. این، با گرایشهای غلیظ و در لاک چیزهای صددرصد شخصی و بی‌ارزش رفتن نمی‌سازد. البته در نظام اسلامی، بایستی آنها ریشه‌کن بشود. این گرایش به مصرف و تجمل‌گرایی و امثال آن، که در جوامع جاهلی رشد داده می‌شود، باید در جامعه‌ی اسلامی ریشه‌کن می‌شد، یا لااقل در حد متوسطی قرار می‌گرفت و افراطی در آن نمی‌شد؛ اما متأسفانه الان ملاحظه می‌شود که قشرهایی از مردم، باز سرگرم همان سرگرمیهای گذشته‌اند، که باب جوامع دور از اسلام و دور از معنویت و حقیقت است. این، غلط است. ما باید ببینیم که زنان به چه ابزار قانونی احتیاج دارند آن چیزی که من می‌خواستم عرض بکنم، این است که هر نقصی که در وضع زن در جامعه‌ی ما وجود داشته باشد، علاجی دارد؛ چون اسلام نسبت به زن، دید شامل و کامل و جامعی دارد. باید راههای علاج را پیدا کرد. آن روزی که شورای فرهنگی، اجتماعی زنان تشکیل می‌شد، دقیقاً به همین نکات نظر بود. در آن جمع، جناب آقای احمدی و دیگر برادران هم شرکت داشتند. ما باید امروز ببینیم که زنان برای حرکت در آن مسیر مطلوب اسلام برای زن، به چه ابزار قانونی احتیاج دارند، چه تفکرات و تأملاتی بایستی انجام بگیرد، چه راهنماییهایی باید بشوند، چه مراکز هدایتی باید به وجود بیاید؛ آن را بایستی برایشان فراهم کنیم و تدارک ببینیم. البته بایستی مرکزی باشد که این تدارکها و پشتیبانهای معنوی را تدبیر و اداره و دنبال کند - منظورم پشتیبانهای مادّی نیست؛ در پشتیبانها مادّی، همه با هم شریکند - آن مرکز، همین شورای فرهنگی، اجتماعی زنان است که شما خانمها عضو آن هستید. شما بایستی نسبت به این مسأله، فکر و تأمل کنید. با مجلس و دولت هم که رابطه دارید. بعلاوه، خود شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوباتی را که لازم‌الاجراست، می‌گذراند. از اوایلی که این شورا تشکیل شد، حضرت امام(رضوان اللّه‌تعالی‌علیه) تصریح فرمودند که مصوبات این جلسه باید اجرا بشود. اصلاً این مجموعه‌یی که شما خانمها تشکیل داده‌اید، وصل به آن مرکز است؛ باید جدی فکر کنید و ببینید مشکلات زنان چیست. البته منظور، این مشکلات کوچک عمومی که باید در بخشهای مختلف اداری برطرف بشود - مثل مشکل بیمه و امثال آن - نیست. اینها چیزهایی نیست که مجموعه‌ی خاصی به آنها رسیدگی کند. شما باید ببینید، زن به جهت زن بودن، چه تکالیفی دارد و برای تحمل این تکالیف، احتیاج به چه هدایتهایی دارد؛ چه توصیه‌هایی باید به زنان بشود و چه قوانینی لازم است، برای این‌که آنها از حقوق اجتماعی و انسانی خود برخوردار بشوند؛ چه سازمانهایی احیاناً باید به وجود بیاید که بخشی از کارها را به عهده بگیرد. شما اینها را بررسی کنید؛ آن وقت به دستگاههای مختلف - مثل مجلس، یا شورای عالی انقلاب فرهنگی - توصیه کنید، تا مصوبه بگذرانند و این کارها انجام بگیرد. وقتی ما این مجموعه را نداشتیم، نداشته‌ایم؛ ولی حالا که داریم، بایستی خیلی کار و حرکت بکنند. باورهای غلط ذهن زن ایرانی را بزدایید به نظر من، اهمیت این کاری که امروز خانمها

دارنـد، از اهمیت مشاغـل معمولی آنهـا در سـطح کشور کمتر نیست؛ بلکه از اغلب آنهـا بیشتر است. بله، شـما همین سؤال را مطرح بکنیـد که چرا زنان مسؤولیتها و مدیریتهای کلیدی ندارند؟ این سؤال قابل قبولی است. چنانچه صـلاحیتهای خوبی در زنان هست - نه این‌که مـا تعصب بورزیم و بگوییم بایـد حتماً زن در جـایی مسؤول شود - آن‌جاهایی که منع اسـلامی نـدارد - چون در جاهایی ممکن است منع اسلامی داشته باشد - تا سطوح بالا را شامل می‌شود. وقتی در این نوع موارد می‌خواهند بررسی کنند و کسانی را به عنوان اصلح انتخاب نماینـد، زنان را هم در کنار مردان و بین این مجموعه ببیننـد و بدون هیچ‌گونه تعصب، اصلح را انتخاب کنند. البته این، یـک عرف و یـک فرهنـگ است. این‌طور چیزهـا، دسـتوری هم نیست که بخشـنامه صـادر کنیم. نه، اینهـا جزو فرهنـگ و باورهای جامعه است. بایـد این‌قـدر گفته بشود، این‌قـدر تکرار و اسـتدلال بشود، تا این‌که جا بیفتـد. به نظر من، آن چیزی که امروز مجموعه‌ی شما و هر مجموعه‌یی از زنان - که در شکلها و با هدفهای مختلف کار می‌کنند - برعهده دارند، این است که باور غلطی را که فرهنـگ غربی و اروپـایی در این دهها سـال اخیر در ذهن زن ایرانی وارد کرده است، بزدایـد. البته باور غلطی هم در گذشـته بوده است؛ یعنی گرایش به برخی از شـکلهای غلط مصرف و تجمل، از گذشته هم وجود داشته است. با ورود فرهنگ اروپایی، این مدگرایی و نوگرایی در مصـرف، به شـکل عجیبی تشدید شد. این، محاسـبه‌شده و پیش‌بینی‌شده بود. سردمداران سیاستهای غربی - که غالباً صهیونیسـتها و اسـتعمارگران بودنـد - به قصـدی و بـا نیـتی این کـار را کردنـد. این باورهـای غلـط را بایـد بزداییـد؛ و این نمی‌شـود، مگر بـا ارایه‌ی بحثهـا و کارهـای اسـلامی. اگر این کـار بشود، ریشه‌ی این مشـکلاتی که گـاهی اوقـات مطرح می‌شود - بـدحجابی و رواج فسـاد و فحشـا و این چیزها - به خودی خود کنـده خواهـد شـد. اینها غالباً معلولنـد؛ علل، همان باورها و فرهنگها هسـتند کـه بایـد روی آنهـا کـار بشـود. امیـدواریم کـه خداونـد ان‌شـاءاللّه بـه برکـت هـدایت اسـلامی و بـه برکـت وجـود فـاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) این توفیق را به زنان ما بدهد. در بین مسلمین و در فرهنگ اسلامی، زنی با این عظمت وجود دارد. خدای متعال می‌توانست بزرگترین و رفیعترین زن را در میان ملتهای دیگر و امتهای سـلف قرار بدهد - اشکالی هم نداشت؛ این کار می‌شد - اما در امت اسـلام قرار داده است. این هم برای ما حجت و تنبیهی است که می‌توان این الگوی عالی و والا را در مقابل چشم قرار داد و آن را دنبال کرد. ان‌شاءاللّه شـما خواهران عزیز هم موفق باشـید که این راه مهم را باقدرت و باصلابت بپیمایید و خداوند به شما هم توفیق عنایت کند. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---1) V خـانم گوهرالشـریعه دسـتغیب، رئیس وقـت شـورای فرهنگی، اجتمـاعی زنـان 2) بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۲۷۷

سخنرانی در دیدار با مداحان اهل‌بیت(ع)، به مناسبت میلاد مبارک صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا(س)

سخنرانی در دیـدار بـا مـداحان اهـل‌بیت(ع)، بـه مناسـبت میلاـد مبـارک صـدیقه‌ی کـبری فـاطمه‌ی زهرا(س) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم فـاطمه‌ی زهرا(س) معمـای نـاگشوده‌ی ذهن و معـارف بشـری اولاـً تبریـک این روز بزرگ و مبارک را بایـد به شـما ستایشـگران و بلبلان بوسـتان ولایت و عاشـقان سـلاله‌ی پاک و مطهر آن بزرگواران گفت. امیدوارم که همه مشـمول الطاف و توجهات بی‌بی دو عـالم، فـاطمه‌ی زهرا(سـلام‌اللّه‌علیها) باشـید. همچنیـن بـه همه‌ی ملت ایران و همه‌ی شـیعیان، بلکه به همه‌ی مسـلمین عـالم، این روز پُربرکت برای تاریـخ و جهان را تبریک عرض می‌کنم. ثانیاً، بایـد از شـما برادران عزیز تشـکر کنیم که عیـد ما را با حقیقتِ جشن و عیـد و شـادی قرین کردیـد و بـا یـاد فـاطمه‌ی زهرا(سـلام‌اللّه‌علیها) و ذکر محامـد و فضایل آن بزرگوار، این ساعت عمر ما را زینت بخشـیدید. امیدواریم که خداوند از شـما قبول کند و مشـمول توجهات و الطاف خاص خود قرار دهد. اگرچه فرصت زیادی نیست، امـا طبـق معمـول همه‌سـاله‌ی ایـن مجلس، مـایلم دو مطلـب را بـه برادران عزیز عرض کنـم. البته تـذکاری بیش نیست و همه‌ی شـما بحمـداللّه اهـل معرفت و آشـنای به بسـی اسـرار محبت این خاندانیـد. نکته‌ی اول، در بـاب فاطمه‌ی زهرا(سـلام‌اللّه‌علیها) است. برای

انسانهای کوچکی مثل من، خیلی دشوار است که بخواهند - ولو از دور - درباره‌ی آن عظمت سخن بگویند. ما یک چیز و یک خیال و یک تصویر و یک نقش در ذهنمان می‌گذرانیم. این کجا، و واقعیتها و حقیقتها - که بسی عظیمتر از ذهن ماست - کجا؟ واقعاً دختر پیامبر(ص)، معمای ناگشوده‌ی ذهن بشر و معارف بشری است. همه‌ی انسانها را یک طرف بگذارید، اولیا را هم در طرف دیگر بگذارید. با این‌که تعداد اولیا کم است، اما وزنه‌ی آنها از همه‌ی بشریت سنگینتر است. اگر ملاک وزانت و عظمت را معرفت و آگاهی از حقیقت عالم و نزدیکی به خدا - یعنی سرچشمه‌ی همه‌ی وجودها - بدانیم، یکی از اولیای خدا، از ماسوای همه‌ی اولیا و از همه‌ی وجود منهای اولیا، عظیمتر و وزینتر و باشکوهتر است. وقتی به صف اولیا و عباداللَّه‌الصالحین نگاه می‌کنید، قله‌هایی وجود دارد که نسبت آن قله‌ها به بقیه‌ی انسانهای بزرگ عالم معنا، یک نسبت غیرقابل تصور و فوق‌العاده عظیمی است. اختلاف، اختلاف فاحشی است. این قله‌ها، همان کسانی هستند که در تاریخ نبوتها هم هرجا شما چشم بدوزید، از هر طرف آنها را می‌بینید؛ مثل انبیای اولوالعزم و بزرگانی از این دست و در این حد. اما در مجموعه‌ی این عظمتها و شکوهها و در بین این برجسته‌ترینها که ذکرشان برای ما فقط لقلقه‌ی لسان است و امثال من، دل و روح و جانشان، بسیار کوچکتر و خُردتر و حقیرتر از آن است که بخواهند این معنویتها را درک کنند و همین‌طور از دور تصویری در ذهنشان دارند و آن را بر زبان می‌آورند - که باز این تصویر هم، از کلمات خودشان است چند نمونه‌ی بسیار نادر وجود دارد که از حد توصیف و بیان بالاترند و یکی از اینها، فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) است. فقط با پیامبر و با امیرالمؤمنین می‌شود او را مقایسه کرد. هر کلمه و اشاره‌ی فاطمه‌ی زهرا(س) باید برای ما یک سرمشق باشد در مقام تنزل وجود، آن‌جایی که عظمتهای ملکوتی به واقعیتهای عالم جسم و مُلک می‌پیوندد و این قالبهای بشری، حامل آن معنویتها و روحها می‌شود؛ آن‌وقت، هر حرکت و هر اشاره و هر حرف از زبان آنها، برای ماها که عقب هستیم، یک سرمشق نورانی می‌شود. این کافی نیست که ما بدانیم فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) در چه اوجی و با چه عظمتی در این عالم بوده و در عالم معنا و ملکوت خواهد بود. البته دانستنش برای ما یک معرفت است و اگر معرفتِ روشنی گیر کسی بیاید - که آن هم جز در سایه‌ی عمل به دست نمی‌آید - خیلی قیمت دارد. معرفتِ خالصِ روشنِ گویای از آن معنویتها، گیر همه نمی‌آید. اولیای بزرگ خدا هستند که می‌توانند گوشه‌هایی از آن را درک کنند و ببینند. آن مقداری که ما درک می‌کنیم و می‌فهمیم، باید برای ما سرمشق حرکت و عمل باشد. شیعیان، این نکته را باید فراموش نکنند. البته همه‌ی مسلمین سهیمند؛ منتها شاید این‌طور معرفتی، در غیر از شیعه کمتر هست؛ نه این‌که هیچ نیست. بعضی از کسانی که شیعه هم نیستند، در مقام معرفت نسبت به اهل‌بیت، خیلی جلو هستند؛ اما در این حد، غالباً و عموماً متعلق به شیعه است. باید هر حرف و کلمه و هر اشاره‌یی در زندگی این بزرگوار، برای ما یک سرمشق باشد. به محبتِ دورادور و احساس محبت اکتفا نکنیم؛ این احساس را در زندگی پیاده نماییم. اگر محبت نباشد، این رابطه‌ی عملی به وجود نمی‌آید. در سایه‌ی آن محبت، می‌شود این پیوند و پیوستگی عملی را به وجود آورد؛ اما بدون این پیوستگی و پیوند عملی، اصل آن محبت زیر سؤال خواهد رفت. «قل ان کنتم تحبّون‌اللَّه فاتّبعونی یحببکم‌اللَّه»(۱). دنباله‌ی محبت، باید اطاعت و متابعت باشد. سعی کنید سرمایه‌ی محبت و معرفتتان زیاد شود نکته‌ی دوم، مربوط به شماست. شما مداحان و گویندگان فضایل اهل‌بیت(ع)، بهترین کسانی هستید که می‌توانید حلقه‌ی عمل را به حلقه‌ی محبت وصل کنید و یک سلسله و زنجیره‌ی واقعی به وجود بیاورید. تا کسی اهل محبت نباشد، قاعدتاً وارد این وادی‌یی که شما هستید، نمی‌شود. آن کسی که قدم در این وادی می‌گذارد، لابد مایه‌ی محبت و استعداد و قابلیتی در او هست. آنچه وظیفه‌ی هر انسانی است، این است که سرمایه‌ها را زیاد کند. سعی کنید این سرمایه‌ی محبت و معرفت زیاد بشود. هر کس در هر سطحی که هست، باید خودش را بالا بکشد؛ والّا تمام می‌شود. برادران! این سرمایه‌های معنوی هم مثل سرمایه‌های مادّی است که گاهی تمام می‌شود. اگر به آن اضافه نکردید، تمام خواهد شد. مولوی تمثیل خوبی دارد. او می‌گوید: آبی که خلایق از آن استفاده می‌کنند، خودشان را پاک و باطراوت و پاکیزه می‌کنند و کلاً به وجود پاکیزگی می‌دهد؛ اما خود این آب هم به پاکیزه شدن احتیاج دارد. آن کسی که آن آب را پاکیزه می‌کند،

همان قوّه‌ی فرونهاده‌ی در خلقت الهی است که او را بالا می‌کشد و به ابر و باران و آب خالص و پاک و طاهر تبدیلش می‌کند و دوباره به پایین برمی‌گرداند. همان آب قبلی است؛ منتها پاک شده. به برکت عروج و علوّ و تبدیل شدن و استحاله، یک گردونه‌ی تصفیه و تزکیه‌یی در آن هست. مولوی می‌گوید: هر اهل معرفتی هم اگر این استحاله و عروجِ گاهگاهی را نداشته باشد، هرچند که خود، وسیله‌ی پاکی و طهارت و نزاهت و زیبایی و آراستگی دیگران می‌شود؛ اما این سرمایه‌ها را خودش بتدریج از دست می‌دهد. پس، سعی کنیم که اول این پالایش درونی هیچ‌وقت متوقف نشود. هر کس هم که هستیم، فرقی نمی‌کند. من که این مطالب را می‌گویم، به این پالایش درونی از شما محتاجترم. نه این‌که خیال کنیم این حرفها تعارف است؛ واقعیت است. بنای بر تعارف نیست؛ حقیقت قضیه این است. همه‌ی ما احتیاج داریم و من به این پالایش، بیشتر از شما احتیاج دارم. اگر این پالایش انجام نگیرد، این آبی که یک روز در آن دست می‌زدید، دست تمیز می‌شد؛ صورت را می‌شستید، تر و تازه می‌شد؛ همین آب، به چیزی تبدیل خواهد شد که دیگر شما حاضر نیستید دستتان را در آن بزنید. آبی که دستها و صورتها و بدنها از آن باطراوت شده است، اگر تصفیه نشود، پس از چندی، طوری خواهد شد که دیگر انسان رغبت نمی‌کند به آن دست بزند و نزدیکش بشود؛ پالایش می‌خواهد. ما باید خودمان از درون پالایش بشویم. شعر را همراه با هنرِ خواندن برای تفهیم عرضه کنید این، مقدمه‌ی امر است. اما اصل قضیه این است، شما که آن محبت را از درون خود می‌جوشانید و از کلمات دیگران و از اشعار شعرا و از سروده‌های خوب استفاده می‌کنید و بعضی از شما حتّی سروده‌های خودتان را بیان می‌کنید، بدانید که نقش بسیار بسیار والایی دارید. در این چند سالی که مثل امروز در خدمت برادران بوده‌ایم، بارها این حرفها را گفته‌ایم و سابقه و تاریخچه‌ی این مداحی و مدح اهل‌بیت و خاندان پیامبر را بیان کرده‌ایم. توصیه‌های زیادی هم عرض شده که نمی‌خواهیم آنها را تکرار کنیم. آنچه که می‌خواهم عرض بکنم، این است که چند موضوع را در هر برهه‌یی از زمان در نظر بگیرید و در خلال اشعاری که به مناسبت مدح یا مصیبت و یا نصیحت برای مردم می‌خوانید، این مطلب را هم در جامعه بپراکنید. امتیازتان بر گوینده‌ی نثر این است که شما برای تفهیم و القای مطلب، از دو هنر - هنر شعر و هنر خوانندگی - استفاده می‌کنید. این، چیز مهمی است. البته خوانندگی در مقام مدح هم هنر خاصی است. معنایش هم فقط صدای خوب نیست. این هنر را باید یاد گرفت. الحمدللّه در جلسه‌ی امروز و در جلسات سالهای پیش و نیز به مناسبتهای دیگر، کسانی که نشانه‌ی استادی یا پختگی در کار، از حرکات و حرف زدن و شروع و ختم و دست تکان دادن و نگاه کردنشان پیداست، من زیاد دیده‌ام. این، یک هنر است. این هنر بایستی آموخته بشود و کامل گردد و افزایش پیدا کند. مردم زبان شعر را بهتر می‌خواهند، اما مثل زبان نثر نمی‌فهمند؛ بخصوص اگر شعر، شعر بالایی باشد. شما باید این را بفهمانید. فهماندنش با این نیست که آدم با صدای خوب بخواند. خیلیها شعر را با صدای خوب می‌خوانند؛ ولی مستمع هم نمی‌فهمد که چه گفت! شما باید بفهمانید. این فهماندن، همان هنر مداحی است. شعر را همراه با هنرِ خواندن - که البته غالباً با صدای خوب هم همراه است - برای تفهیم عرضه کنید. اگر با صدای خوب هم همراه نباشد، همان کیفیتِ خواندن، جبران صدای خوب را می‌کند. گاهی ممکن است از خیلی از خوش‌صداها هم بهتر و جاافتاده‌تر و شیرینتر تلقی بشود. از این باید برای پراکندن بهترین معارف اسلامی در باب اهل‌بیت و غیر آن استفاده کنید. محبت مردم به امام حسین(ع)، ضامن حیات و بقای اسلام مردم محبتی دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن شما، عمیق و ریشه‌دار و تند و آتشین و برافروخته بشود. تشیع، آیین محبت است. خصوصیت محبت، خصوصیت تشیع است. کمتر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه‌یی مثل تشیع، با محبت سر و کار داشته است. علت این هم که چنین فکری تا امروز مانده - در حالی که این‌همه با آن مخالفت کرده‌اند - این است که ریشه در زلال محبت داشته و دین تولّی و تبرّی و آیین دوست داشتن و دشمن داشتن است و عاطفه در آن، با فکر هماهنگ و همدوش است. چیزهای خیلی مهمی است. اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است. اگر محبت در تشیع نبود، این دشمنیهای عجیبی که با شیعه شده، باید او را از بین می‌برد. همین محبت شما مردم به حسین‌بن علی(علیه‌السّلام)، ضامن حیات و بقای اسلام است. این‌که امام می‌فرمود، عاشورا اسلام را نگهداشت، معنایش

همین است. فاطمیه و میلاد و وفات پیامبر(ص) و ائمه(علیهم‌السّلام) هم همین‌طور است. بایـد با اسـتفاده‌ی از این هنر، این محبت را در میان مردم هم عمق ببخشـید، هم تر و تازه کنید و هم برافروخته نمایید. چیز خیلی عجیب و عظیمی است. البته ابزار لازم برای این کار، شـعر خوب و درست است. یکی از برادران گفتند که اگر غلط است، بگویید تا نخوانیم. بنایمان این نیست که هرچه را در آن شك داریم و یا قبول نداریم، بگوییم نخوانند؛ والّا اگر ما بخواهیم همین‌طور بگوییم این غلط است و نخوانید، می‌ترسیم که برادران در خواندن خیلی محدود بشوند! نقش مداحان، نقشـی بسـیار مهم و حساس دنبال این نباشید که چیزی که در متن تاریخ اثبات شده است، آن را بخوانیـد؛ چون هیـچ‌چیز نمی‌توانیـد بخوانیـد. تازه آنچه که در «لهوف» ابن‌طاووس هست، خبر واحـد است دیگر. توجه کنیـد، چیزی را بخوانیـد که معقول باشـد. البته، نه این‌که انسان هرچه معقول است، از خودش بسازد و بخواند! نه، آن را به اصول و واقعیتهایی متکی کنیـد. البته گزاره‌ی هر حـدیثی، وقتی که هنری باشـد، با پیرایه‌هایی همراه خواهـد بود. آن پیرایه‌ها ایرادی نـدارد؛ منتهـا به شـرط این‌که آن پیرایه‌هـا همه چیز نشود. اصـل را بـایستی از واقعیتهایی که هست، گرفت؛ منتها آن را با بیان هنری پیرایه‌ی لازم بخشـید و گفت. حالا شاید مجال نباشد که در این باره صـحبت بکنیم؛ لیکن اینها حرفهایی است که باید بالاخره گفته و شنیده بشود و تکرار گردد. در دعاها و زیارتهای ما، تعبیرات عاشـقانه و خیلی خوبی هست که حقایقی را نشان می‌دهد؛ اینها را محور باید قرار داد. آنچه را که مثلاً شیخ و ابن‌طاووس و مفید و دیگر بزرگان در کتابهایشان گفته‌اند، اینها را بایستی محور قرار داد. بعد آنها را در یـك ارایه‌ی هنری، به شـکل زیبا و شایسـته‌یی بیان کرد. حالا در آن شـکلِ بیان، هر کسـی سـلیقه‌یی دارد؛ آن ایرادی نـدارد. نقش شـما، نقش بسـیار مهمی است. من اصـرار دارم که این نکته را برای برادران عزیز مـداح – چه آنهـایی که به صـورت حرفه‌یی مداح هستند، چه آن کسانی که گاهی در کنار کارهایشان این کار را انجام می‌دهند – تکرار بکنم که این نقش، نقش بسیار مهم و حـایز اهمیت و حساسـی است؛ این را کم نگیریـد. جامعه‌ی مـداح، آن وقتی که از زبان خوب – شـعر عالی، محکم، قوی، گویا – و محتوای خوب – شـعر اخلاقی، تاریخی، اعتقادی، توحیـد، نبوت، ولایت – برخوردار باشـد، نقش خود را ایفا کرده است. در همه‌ی اینها هم شـعر هست. در زبان فارسـی، این‌قدر شـعر خوب و حکمت‌آمیز وجود دارد که اگر کسـی بخواهد ده سال تکراری نخواند، می‌تواند در تمام موضوعات، شـعر بیرون بیاورد. از شـعرای قدیم بگیرید، تا شـعرای امروز و شـعرهای خوب. پس زبان خوب، شـعر خوب و محتوای حکمت‌آمیز، اعم از اعتقـاد و اخلاق و مصیبت و مـدح و مسایل اجتماعی و مسایل انقلاب و امثال اینها، خیلی مهم است. هر آهنگ و آوازی به درد شـما نمی‌خورد نکته‌ی سوم، هنر تفهیم است. هر آهنگ و آوازی به درد شما نمی‌خورد. آهنگ و آواز خاصی به درد شما می‌خورد؛ آن هم با شیوه‌ی بیان خاص مداحی. اگر کار مهم نبود، من در بیان این جزییات معطل نمی‌شدم؛ اما کار خیلی مهم است. اگر این کار، خوب انجام بگیرد – که بحمـداللّه ما در طول سالهای متمادی، بسیاری از برادران را دیـده‌ایم که این کار را خوب هم انجام می‌دادند و می‌دهند – نقش فوق‌العاده مؤثر و والایی در پیشرفت فکری و اعتقادی و اسلامی جامعه‌ی مـا خواهــد داشـت. امیــدواریم کـه خداونــد بـه شــماها توفیـق بدهـد و ایـن مجلس مـا را مشــمول نظر فـاطمه‌ی زهرا و صـدیقه‌ی کبری(سـلام‌اللّه‌علیها) قرار بدهـد و توفیق تمسـك به ذیل این بزرگوار و خانـدان پاکش را به همه‌ی ما عنایت کنـد و ما را با محبت این بزرگواران زنده بدارد و با محبت آنها بمیراند و مرگ و زندگی ما را در راه آنها قرار دهد. خداوند قلب مقدس ولیّ‌عصـر را از ما راضـی و خشـنود کند و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بدهد. خداوند روح مطهر امام عزیز عظیم راحلمان را از ما شاد کند و از این مجلس، بهره‌ی وافری به روح مطهر آن بزرگوار برسانـد. رحم‌اللّه من قرأ الفاتحهٔ ---------------------------

-- ۱) آل‌عمران: ۳۱

سخنرانی در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه

سخنرانی در دیـدار با فضـلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسـبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم در تاریخ

ایران، قم یک نام برجسته است این روز بزرگ و مقطع تاریخی را، به شما برادران و خواهران شجاع و پیشرو - که نامتان با انقلاب و تاریخ پُرشکوه آن قرین شده است - تبریک عرض می‌کنم. هم نوزدهم دیماه که شروع مرحله‌ی جدیدی در نهضت اسلامی بود و بشارت فتح و ظفر می‌داد، هم نام قم و مردم قم که آفریننده‌ی این روز بزرگ بوده‌اند، در خاطره‌ی این ملت و این انقلاب، همواره باعظمت باقی خواهد ماند. اساساً در تاریخ پُرفرازونشیب ایران مظلوم و خونین ما، قم یک نام برجسته و نمایشگر یک جهت‌گیری و یک حرکت خاص است. تقریباً هفتاد سال قبل از این، شهر قم، حوزه‌ی علمیه‌یی راکه به وسیله‌ی مرحوم آیةاللّه‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری تأسیس شد، صمیمانه در آغوش گرفت. بعد از تشکیل این حوزه، تقریباً چهل سال که گذشت، اولین نشانه‌های برکات جهانگیر آن - یعنی نهضت اسلامی و گوهر یکتای درخشان امام عظیم‌الشأن - درخشید. اگرچه در آن چهل سال هم علما و بزرگانی از حوزه‌ی قم بیرون آمده بودند و برکاتی بر آن مترتب شده بود؛ اما در مقطع تقریباً چهل سالگی حوزه که امام قد برافراشت و حوزه‌ی علمیه وارد یک مرحله‌ی جدید تاریخی شد، داستان دیگری است. تقریباً شصت سال بعد از تشکیل حوزه‌ی علمیه به وسیله‌ی آیةاللّه حائری، بزرگترین ثمره‌یی که ممکن است بر وجود همه‌ی حوزه‌های علمیه و علمای دین مترتب شود - یعنی تشکیل نظام اسلامی - مترتب شد. هیچ حوزه‌ی علمیه‌یی در تاریخ تشیع و غیر تشیع از محیطهای اسلامی، هرگز چنین برکتی را به جهان اسلام نداده بود که حوزه‌ی علمیه‌ی قم داد. سال ۱۳۴۰ هجری قمری حوزه تشکیل شد و در سال ۱۴۰۰ نظام اسلامی از حوزه درخشید و جوشید. در تمام این مدت، قم و اهل قم، مانند یار وفاداری، صمیمانه و مهربانانه، این حوزه را در آغوش گرفتند، آن را حفظ کردند و از آن حراست نمودند. از آن روز تا حالا هم که قریب دوازده سال می‌گذرد، شما مردم قم در میدان جنگ، در میدانهای سیاسی، در صحنه‌های گوناگون انقلاب، الگو و جلو بودید، فداکاری کردید و همه جا معنویت و روحانیتِ انقلاب را به اثبات رساندید. امروز هم جوانان، زنان، مردان و حوزه‌ی علمیه‌ی قم الگوست. امیدواریم که خدا کمک کند و شما هم همت کنید، تا قم و حوزه را همیشه در خط اسلام و انقلاب، پیشقراول و پیشرو نگهدارید. ملت ما با ایمان و فداکاری خود، در انقلاب و جنگ پیروز شد در ماجرای نوزدهم دیماه و حوادثی که به مناسبت برگزاری چهلمها به صورت افزاینده و پی‌درپی به‌وجود آمد، نکته‌ی اساسی این است که مردم متدین و آماده‌ی فداکاری، بر دستگاهی که از لحاظ قدرت مادّی، هیچ کم و کسر نداشت، طوری پیروز شدند که هم آن دستگاه گیج ماند، هم همه‌ی محاسبه‌گران سیاسی و طراحان سیاستهای عالم، گیج و مبهوت ماندند؛ یعنی مثل توفانی، نظامی را که مردم متدین و فداکار با آن مقابل شدند، درنوردیدند. اگر کسی می‌خواهد اسمش را معجزه بگذارد، بگذارد؛ اما این از آن معجزه‌هایی نیست که قابل تکرار نباشد؛ معجزه‌یی است با تحلیل روشن و قابل تکرار در همه جای عالم و در همیشه‌ی زمان. اگر یک مجموعه‌ی عظیم مردمی، به خدا ایمان داشت و دل او با نور ایمان روشن و آماده‌ی فداکاری بود، می‌تواند بر هر قدرتی که بزرگتر از آن نباشد، پیروز شود. این، یک اصل است. ملت ایران، این اصل را تجربه کرده است. در دوران انقلاب، این را تجربه کردید و دیدید که ملت ایران با نهضتی که از قم شروع شد، در سایه‌ی ایمان و آمادگیش برای فداکاری، چه‌طور توانست نظام و رژیمی را که قدرتمندان درجه‌ی یک عالم پشت سر آن ایستاده بودند، از بین ببرد و نظامی اسلامی که باز همه‌ی قدرتمندان عالم با آن مخالف بودند، سرکار بیاورد. این، یک تجربه است. تجربه‌ی دیگر در جنگ بود. دیدید و دنیا هم مشاهده کرد که ملت ایران توانست در سایه‌ی همان ایمان و آمادگی برای فداکاری، جنگی را که شرق و غرب علیه او سرمایه‌گذاری کرده بودند، به سود خود به پایان برساند و تمام هدفهای دشمن را خنثی کند و به هدفهای خود برسد. این، تجربه‌ی کمی نیست. دشمنان سعی می‌کنند ایمان و روح فداکاری را در مردم ضعیف کنند برادران و خواهران! ما باید از این تجربه‌های بزرگ، دو نتیجه بگیریم: یک نتیجه این است که بدانیم چون عامل پیروزی اسلام و ملت ایران، اجتماع مردم مؤمن و فداکار بوده است، پس دشمنان اسلام و ملت ایران سعی می‌کنند که این عامل را از بین ببرند. مردم را که نمی‌شود از بین برد؛ سعی می‌کنند ایمان و روح فداکاری را در مردم ضعیف کنند و از بین ببرند. روح فداکاری و ایمان و امید

مردم را به چه وسیله می‌خواهند ضعیف کنند؟ با تبلیغات سوء، با دروغ‌پراکنی، با نسبتهای غلط و خباثت‌آمیز به جمهوری اسلامی و ملت ایران و مسؤولان و دولت و خدمتگزاران و متدینان، با مأیوس کردن مردم و بزرگ کردن مشکلات، با ندیده‌گرفتن پیشرفتها و موفقیتها. دشمنان این کار را می‌کنند. امروز هر سخنی که موجب یأس مردم از جمهوری اسلامی بشود، از زبان هر کس که جاری گردد و حنجره‌ی هر کس که آن سخن را ادا کند، سخن دشمنان اسلام است. استعمار، امریکا، صهیونیسم و دستگاههای استکباری پول خرج می‌کنند، تا بتوانند ملت ایران را از ادامه‌ی این راه مأیوس کنند و آنها را نسبت به جمهوری اسلامی و اسلام و قرآن ناامید نمایند. برای این کار، زحمت می‌کشند و طراحی می‌کنند. بنابراین، هرکس مردم را مأیوس کند، هرکس خدمات و پیشرفتها و تلاشهای موفق جمهوری اسلامی را در سطح همین کشور و در سطح مسلمین عالم کوچک بکند، از زبان دشمن حرف زده است؛ ولو خود او نفهمد و نداند. وقتی یک کشور و یک ملت، دنبال هدف بزرگی حرکت می‌کند و همه‌ی قداره‌بندهای عالم با این حرکت مخالفند، بدیهی است که تا مدتی مشکلات، کُندیها و لنگیهایی در کار این جمع به وجود می‌آید. اگر آن مقداری که ملت ایران و مسؤولان این کشور تاکنون توانسته‌اند در جهت رفع مشکلات ناشی از رژیم گذشته و جنگ به عمل بیاورند، ملاحظه شود - با توجه به اشکالتراشیها و خباثتهای دشمن - روشن می‌شود که مبلغ بسیار زیادی است. پس، بدانید که همت استکبار و استعمار و دشمنان اسلام و دشمنان این انقلاب، از امریکا و دستهای تبلیغاتی آن، تا صهیونیسم و ضدانقلاب و گروهکها، این است که عامل اصلی پیروزی - یعنی ایمان و امید - را از این مردم بگیرند؛ چون از آن می‌ترسند. آنچه امروز موجب پیروزی ملت ایران شده است، در آینده هم می‌تواند بشود نتیجه‌ی دوم این است که آنچه تا امروز موجب پیشرفت و پیروزی ملت ایران شده است، در آینده هم می‌تواند در تمام هدفهای بزرگ، موجب پیروزی و پیشرفت ملت ایران بشود. ما هنوز در اوایل راهیم. ما برای پیاده کردن اسلام، کار زیادی پیش روی خود داریم. ما برای مقابله‌ی با توطئه‌های استکبار، نسبت به این کشور و این منطقه و همه‌ی ملتهای مستضعف، وظایف و تکالیف بسیاری داریم که باید آنها را انجام بدهیم. ما به خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته‌ی انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم. ما برای ترمیم خرابیهایی که در طول دهها سال به وسیله‌ی ایادی استعمار و استکبار در این کشور انجام گرفته است، کارهای بسیاری داریم و باید قدمهای زیادی برداریم. همه‌ی اینها، کارهای بزرگی است. مبادا کسی تصور کند که این کارها شدنی نیست، یا ملت ایران از عهده‌ی آن برنمی‌آید. این، کفران نعمت خداست. ما هیچ کاری در مقابل خودمان نداریم که از اصل پیروزی انقلاب، بزرگتر و از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، سخت‌تر باشد. این ملت توانست سخت‌ترین کارها را انجام بدهد؛ یعنی یک نظام اسلامی و یک جزیره‌ی امن و امان الهی در وسط این اقیانوس متلاطم مادّیگری و کفر و طغیان به‌وجود بیاورد. شما ملت، شما جوانان، شما مؤمنان، شما پدران و مادران فداکار و از جان‌گذشتگان برای خدا، توانستید این کار بزرگ را انجام بدهید. آن را حفظ کنید، رشد بدهید و از خطرات حراست نمایید. مگر ما می‌گذاریم که یک قدرت متجاوز در خلیج فارس حضور داشته باشد؟ کدام کارِ بزرگ است که از این بزرگتر و دشوارتر باشد، تا کسی خیال کند که ملت ایران از عهده‌ی انجام آن عاجز است؟ ما اگر می‌گوییم که با سلطه‌ی استکبار امریکایی در این منطقه مبارزه می‌کنیم، حرف گزاف نمی‌زنیم. ما به پشتیبانی همین نیروی عظیم و لایزال مردم مؤمن و فداکار حرف می‌زنیم. مگر ما اجازه می‌دهیم که یک قدرت استکباری متجاوز بخواهد در منطقه‌ی اسلامی ما و در خلیج فارس - که امروز دنیا به خلیج فارس احتیاج دارد و خلیج فارس متعلق به مسلمانان است - حضور داشته باشد؛ در ترتیبات امنیتی این‌جا دخالت بکند؛ در قیمتگذاری و تجارت نفت و دادوستدهای این منطقه دخالت و نظارت بکند؟ مگر ملت ایران و ملتهای منطقه مرده‌اند؟! مگر این ملتها اجازه می‌دهند که امریکا در این منطقه سیستم امنیتی درست کند و بخواهد در امر آمد و رفت کشتیهای نفتی و کارهای دیگری که مردم این منطقه دارند، نظارت و دخالت بکند؟ قدرتمندان عالم بدانند، کانون همان نیروی عظیم اسلامی که امروز در همه جای عالم، تخت استکبار وقدرت استکباری را به لرزه درآورده است، درهمین منطقه‌ی اسلامی و در ایران اسلامی است. این کانون اجازه نخواهد

داد که آنها در این منطقه، حکمرانی و قدرت‌نمایی بکننـد و سیاست این منطقه را به دست بگیرنـد. این منطقه، منطقه‌ی اسلامی و متعلق به مسلمانان است. ما این خوش‌باوری را که خیال کنیم دستگاه استکبار، با اسلام و انقلاب اسلامی آشتی کرده است، بشدت نفی می‌کنیم. ما می‌دانیم که استکبار و شیطان بزرگ، با اسلام، آن هم اسلام انقلابی، آشتی نخواهد کرد؛ اما معتقدیم و ایمان راسخ داریم که این شیطان، نخواهد توانست هیچ آسیبی به این ملت مسلمان و به نهضت اسلامی در این منطقه وارد بکند. زمزمه‌های تفرقه را از هر کس که باشد، رد کنید بحمداللَّه نظام اسلامی، نظام شکل گرفته‌یی است. انقلاب، در قالب یک نظام و قوانین و مقررات آن مجسم شده و شکل گرفته است و روزبه‌روز هم کاملتر خواهد شد. این مجلس شورای اسلامی که یک مجلس اسلامی و متشکل از نمایندگانی از خود مردم است، این شورای محترم نگهبان که حافظ و ناظر به جهت‌گیری صحیحِ قوانین است، روزبه‌روز این نظام را کاملتر و اسلامیتر خواهند کرد. دولت لایق و خدمتگزاری هم که خدای متعال در حق این ملت تفضل کرده است و امروز زمام اداره‌ی این کشور را در دست دارد، ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز مملکت را به سمت رفاه و آبادی و استحکام بیشتر پیش خواهند برد؛ که همین، منظور و مقصود اهداف اسلامی است. احکام اسلامی برای مردم است و باید دنیا و آخرت آنها را تأمین بکند. ما به سمت این جهت می‌رویم. دشمن در مقابل ملتی که ایمان راسخ و امید به آینده دارد و آماده‌ی فداکاری است و وحدت را در میان خود، مثل گوهر گرانبهایی حفظ می‌کند، چه کار می‌تواند بکند؟ سعی کنید این وحدت را - که بحمداللَّه امروز در میان ملت ایران مستحکم است - حفظ کنید. زمزمه‌های تفرقه را از هر کس که باشد، رد کنید. نگذارید افرادی از روی نادانی، یا خدای نکرده از روی غرض، در صفوف ملت انشقاق ایجاد کنند. این ملت که با یکپارچگی و وحدت خود توانست به هدفهایش برسد، باید ان‌شاءاللَّه این وحدت و یکپارچگی را در زیر پرچم اسلام و قرآن حفظ کند. امیدواریم که قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنالهالفداء) و روح مطهر امام بزرگوارمان از شما راضی و خشنود باشد و خداوند به همه‌ی شما توفیق عنایت بفرماید. والسّلام علیکم ورحمةاللَّه وبرکاته

بیانات در دیدار با فرماندهان عالی‌رتبه‌ی نیروهای نظامی و انتظامی، و اعطای آیین‌نامه‌ی انضباطی نیروها

بیانات در دیدار با فرماندهان عالی‌رتبه‌ی نیروهای نظامی و انتظامی، و اعطای آیین‌نامه‌ی انضباطی نیروهای مسلح به رئیس ستاد فرماندهی کل قوا بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم فرماندهی، محور اصلی نیروهای مسلح به شما برادران عزیز و مسؤولان نیروهای مسلح که در این‌جا تشریف دارید، خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم امروز که آیین‌نامه‌ی انضباطی رسماً برای کلیه‌ی نیروهای مسلح ابلاغ می‌شود، ان‌شاءاللَّه مقطع نویی برای جریان بهتر نیروهای مسلح در آینده باشد. چند جمله از حساسیتهای مربوط به نظام فرماندهی در نیروهای مسلح عرض بکنم. اساساً محور اصلی نیروهای مسلح، فرماندهی است. همه‌ی آنچه که در نیروهای مسلح، تأثیر و کارایی و بُرندگی دارد - چه آنچه مادّی است، چه آنچه انسانی است - بدون نظام فرماندهی، در حقیقت هیچ و پوچ و بی‌اثر و یا بسیار کم اثر خواهد بود. به همین جهت، این ستون فرماندهی در نیروهای مسلح را باید بسیار مستحکم و ثابت کرد. در یک سازماندهی، فرماندهی یک امر صرفاً شخصی نیست و نمی‌تواند باشد. در مجموعه‌ی یک سازمان، فرماندهی و سازمان، با یکدیگر ارتباط مستحکم دارند. فرماندهی بر عده‌های سازمان‌یافته‌ی نظامی، با فرماندهیِ طبیعی بر یک مجموعه توده‌ی انسان بی‌نظم و بی‌سازمان، تفاوت می‌کند. در مجموعه‌های نظامی، آن چیزی که فرماندهی را به معنای واقعی کارآمد می‌کند، سازماندهی درست و مستحکم و روان و کامل و زنده و پویاست. این دو، وقتی با هم همراه شد، آنگاه ما سازماندهی زنده و فعال و روان و دور از زواید، با یک فرماندهی قوی و کارآمد خواهیم داشت. آن وقت، آن مجموعه، مجموعه‌یی خواهد بود که قطعاً کارایی خواهد داشت و کارآمد خواهد بود. فرماندهی باید جوهری از رهبری در خودش داشته باشد چند سال قبل از این، من حرفی را از یک فرد نظامی سابقه‌دار و کارآمدی شنیدم و بعد آن را در عمل فرماندهان نیروهای مسلح، بارها مشاهده و تجربه کردم. او می‌گفت - و درست هم است -

که فرمانـدهی بایـد جوهری از رهبری در خودش داشـته باشـد و بـدون آن، فرماندهی نیست. فرماندهی، فقط فرمان دادن نیست که بکن یا نکن. فرمانـدهی، یک امر معنوی، یک نوع رهبری، یک نوع اداره‌ی همه‌جانبه و یک چیز متکی به ذهن و احساس و عمل و جسم و روح و با سازماندهی و شکل سازمانیِ صحیح است؛ همان چیزی است که در نیروهای مسلح، موجب کارایی کامل می‌شود. آن وقت، ابزارهـا به کـار می‌افتـد. اگر ابزارهـا کهنه است، نو می‌شود و اگر نو است، نگهـداری می‌شود. ابزارهـا به وجود می‌آیـد و ساخته می‌شود. بدون این فرماندهی و این سازماندهی، ابزارهای نو هم از کار می‌افتد و به درد نمی‌خورد، ابزارهای کهنه هم زود از رده خارج می‌شود. کمااین‌که نظایرش را هم در برخی از بخشـهای تشکیلات نیروهای مسلحِ خود ما مشاهده کردید. شماها بیش از من، آن را در جنـگ دیدیـد. در جاهـایی ابزار هم بوده، امـا بی‌فایـده بوده است. در برخی از کشورهـای دیگر هم - مثل بعضـی از همین کشورهای خلیج فارس - الان مشاهده می‌کنید که ابزارهای مدرن در اختیارشان است. آن چیزی که کسر دارند، ابزار نیست؛ امـا به خـاطر کمبود آنچه که در یک نیروی مسـلح، کمبود واقعی است، وجودشان کالعـدم و مثل صـفر است. آن چیزی که هست، هیـچ‌چیز نیست. به همین خاطر مجبورنـد که دیگری بیایـد از آنها دفاع کند و در آغوشـشان بگیرد و در بازوی خودش نگهدارد! به نظر من، آن چیزی که روح این آیین‌نامه است - که بعداً در اختیار آقایان قرار داده خواهد شد - حفظ رابطه‌ی صـحیح فرماندهی با اجزای این سازمان است. این رابطه را بایستی به صورت دقیق رعایت کنیـد و در سـتون سلسله مراتب، تا پایینترین رده رعایت کنند. این خطـاب، فقط به شـما چنـد نفر آقایانی که در رأس نیروهای مسـلح هستیـد، نیست؛ خطاب به فرمانـدهان قسـمتها و یگانها تا آن پایین است. یعنی این هم یکی از خصوصـیات فرمانـدهی در مجموعه‌های سازمان‌یافته‌ی درست است که فرماندهی، قائم به شـخص نیست. یک فرمانـده، به تنهایی کاره‌یی نیست. فرماندهی، یک عمود و یک سلسـله است. این سلسـله بایستی محفوظ بماند و این، با رابطه‌های صـحیح امکان‌پذیر است. فرماندهان در نیروهای مسـلح، باید خصوصیات اصلیِ لازم برای فرماندهی را دارا باشند، یا دارا بشوند. این چیزی است که آقایان باید به آن، واقعاً اهمیت بدهند. این خصوصـیات چیست؟ شـماها این خصوصیات را می‌دانید، من هم اجمالی عرض خواهم کرد. مردم ایران، شایسته‌ترین ملت برای ایجاد یک نیروی نظامی کارآمد قبلاً این نکته را بگویم که امروز مـا ملت ایران، واقعاً شایسـته‌ترین ملت برای ایجـاد یـک نیروی نظـامیِ حقیقتاً کارآمـد هستیم. شایـد الان کمتر ملتی در منطقه و در سطح جهان وجود داشته باشد که به اندازه‌ی ملت ما، لازم و سـزاوار باشد که به فکر تقویت نیروهای مسلح خودش باشد. علت هم این است که مـا تنهـا ملتـی هستیم که به خودمـان متکی هسـتیم. مـا به هیـچ‌کس دیگر متکی نیستیم. مـا به نیروی ذاتی و قـدرتها و تواناییهـا و لیاقتهای خودمان متکی هستیم؛ بایـد هم متکی باشـیم. اگر به این نیروها متکی نبودیم، موجودیت این کشور و این ملت، بشـدت مـورد تهدیـد و در خطر می‌بـود. معنـای ایـن حرف، آن نیسـت کـه اگر ملـت مـا و مجمـوعه‌ی نظـام ایران، از جـایی کمک بخواهند، به آنها کمک داده نخواهد شد. خیر، شاید امروز آغوشهایی باز و دستهایی دراز هست که با کمترین اشاره‌یی، دوستیهایی را به جمهوری اسـلامی ایران نشان بدهنـد و کمکهایی را ارایه نماینـد؛ منتها آن دوستیها و آن کمکها، به قیمت گزافی تمام خواهد شـد؛ به قیمت وابسـتگی، به قیمت از دست دادن ارزشـهای اساسـی که انقلاب برای آنها به وجود آمـد، به قیمت از دست دادن این اسـتقلال و این متکی نبودن به هیـچ قـدرتی. واقعاً این‌طور است. بخصوص در دنیای امروز که دو قطبی گریِ بسیار شدیـدی وجود دارد؛ قطب قدرتها و قطب وابسـتگان به قدرتها. فاصـله‌ی اینها هم از لحاظ نیروی نظامی و سیاسی و اقتصادی، یک فاصله‌ی ژرف و ناپیمودنی است. کمک قدرتها به ملتها، به قیمت وابستگی آنهاست با این وضعی که امروز در دنیا هست، قدرتهایی که می‌توانند به کسـی کمک بدهند - چه اروپا که امروز می‌شود اسم آن را آورد، و چه امریکا - فقط به قیمت وابستگی به کسی کمک می‌دهند، و لاغیر. آن چیزی که معنایش کمک باشد، با داد و ستد و بده بستان، تفاوت می‌کند. بده بستان امر معقولی است؛ یعنی هر کس به قـدر توان خودش، چیزی می‌دهـد و چیزی می‌گیرد. کمک، آن چیزی است که امروز به عربسـتان سـعودی می‌دهنـد و برای کویت تـدارک می‌بینند و دیروز در جنگ با ما، به عراق می‌دادند. کمک، یعنی حمایت. طبیعی و بدیهی است که این، به قیمت وابسـتگی

و از دست دادن شـرف و نـاموس ملی یک کشور و یک ملت انجام می‌گیرد. برای ملت ایران، با این انقلاب و با آن پیشـینه و با این ظرفیت عظیم فکری و علمی، چنین چیزی محال است و نظام جمهوری اسـلامی، اصـلاً بر مبنای دیگری به وجود آمده است. من در حال حاضر، کشور دیگری را با این خصوصیات نمی‌شناسم. هر کس به همان اندازه‌یی که به قدرتهای بزرگ متکی است، به همان انـدازه، وابسـتگی هم دارد. همه هم متکینـد؛ حتّی کشورهای اروپایی. همین کشورهای اروپایی که امروز در جهت ابرقـدرتی پیش می‌رونـد، مجموع و تـک تکشـان، وابسـته‌ی به قـدرت برتر امریکاینـد و بـدون اجـازه‌ی امریکـا، کارهـای اساسـی و حسـاس انجـام نمی‌گیرد. شـما خودتـان نمونه‌هـایش را در مسایـل مربـوط به نیروهـای مسـلح اطلاع داریـد و می‌دانیـد. در زمـان جنـگ، کشوری رابطه‌اش بـا مـا هم خوب بود، به مـا هم احتیـاج داشت. این کشور، برای ما ابزاری ساخته بود که در آن، امریکاییها شـریک بودنـد؛ ولی از ترس امریکاییها، در تمام طول جنگ جرأت نکرد که آن ابزار را به ما بدهد! در حالی که به این کار احتیاج داشت و برایش هم خیلی خـوب و مفیـد بـود و اگر این کـار را می‌کرد، می‌توانست محبت ایران را جلب کنـد. الاـن در همین قضـیه‌ی برخوردهـای خاورمیانه و خلیج فارس، (۱) مسأله همین است. یک شوروی بود که آن هم تمام شد و محتاجتر از آب درآمد و به یک صدقه‌بگیر از غربیها و بخصوص امریکا، تبـدیل شـد. گفت: «آنان که غنیترنـد، محتاجترنـد». باید درصدد تقویت نیروهای مسلح باشـیم ما اگر بخـواهیم، از آن چیزی که بین همه‌ی آحـاد ملت ایران مـورد اشـتراک است - یعنی حیـثیت این کشـور - دفـاع کنیم، بایـد درصـدد تقویت نیروهای مسـلح باشـیم. بعضـیها حیثیت این کشور را به اسـلام و تعالیم عالیه‌ی اسـلام و ارزشهای اسلامی می‌دانند - که اینها اکثریت این مردمند - یک عده هم هسـتند که ممکن است این حرفها را قبول نداشـته باشـند؛ لیکن آنها هم بالاخره حیثیت ملی این کشور را قبول دارنـد. هر کس که امروز این حیثیت را قبول دارد، باید درصدد تقویت نیروهای مسـلح باشد. البته دشـمن حمله‌هایی دارد؛ لیکن باز کارآمدترین روش اسـتکبار، ضـربه‌ی نظامی است. آن وقتی که قدرتها می‌خواهند قدرت‌نماییشان را نشان بدهند، به ضربه‌ی نظامی متوسل می‌شونـد. آن وقتی که نتواننـد چنین کننـد، راههای بلنـد مـدت را در پیش می‌گیرند. اما می‌دانید که همیشـه روشـهای بلنـد مـدت و تـدریجی، بعـد از یأس از روشـهای کوتاه مـدت و فوری است. در کوتاه مـدت که نتوانسـتند کاری بکننـد، مجبورند سـراغ مسایل مدت طلب بروند. بنابراین، بایستی این نیروهای مسـلح، قوی و آماده باشـند. این کار - همان‌طور که گفتم - در درجه‌ی اول، به سازماندهی مسـتحکم، خوب، منعطف، روان و آشـنا با ارزشـهای اسلامی احتیاج دارد. آمیخته‌ی با این ارزشها و در کنـار آن و یا در قلب آن، فرمانـدهی‌یی با همه‌ی خصوصـیات لازم برای فرمانـده، مورد نیاز است. این خصوصـیات، در درجه‌ی اول، ایمان است. فرمانـده‌ی بی‌ایمان، به درد فرمانـدهی نمی‌خورد. به قـدر ثقل کاری که به او محول می‌کنیـد، بایـد ظرفیت ایمانی داشـته باشد. اگر نداشت، فایده‌یی ندارد. بارها ما این را تکرار کرده‌ایم و ضربه‌اش را هم خورده‌ایم. هرچه سطح کار بالاتر می‌آید، بایستی ایمان بیشتر باشد. منظورمان از ایمان، برخی از تظاهرات ایمانی به اسـلام و این نظام و این حرکت نیست؛ حقیقتاً مؤمن باشـد و باور آورده باشـد. فرمانـده بایـد مسؤولیت‌پـذیر و مطلع باشـد فرمانده باید مسؤولیت‌پذیر باشد. فرماندهی که بگوید دیگر چه کار کنیم، این گونه است، این‌طوری شـد، فرمانده‌ی قادری نیست. باید آن مسؤولیتی را که به او سپرده می‌شود و او قبول می‌کند، حقیقتاً قبول کرده باشـد و تبعات ناشـی از آن مسؤولیت را بپـذیرد. مترتب بر این مسؤولیت‌پـذیری، دلسوزی و پشتکار و خسـتگی‌ناپذیری اسـت. فرمانـده‌ی تنبـل و خسـته‌بشو، فرمانـده‌یی که از دنبـال کردن کـار، خیلی راحت صـرف‌نظر می‌کنـد، هرگز فرمانـده‌ی مـوفقی نخواهـد بود. طبیعی است که فرمانـدهی یـک یگـان بزرگتر و یـک سازمـان وسـیعتر، خصوصـیات بیشتری از این قبیـل لاـزم دارد و فرمانـدهی یک یگان کوچکتر، خصوصـیات کمتری نیاز دارد. روشن است که هر کس به قـدر مسؤولیتی که پـذیرفته است، بایستی این خصوصـیاتی را که عرض کردیم - یعنی تلاـش و دلسوزی و دنبـالگیری - همراه داشـته باشـد. فرمانـده بایـد از ارکـان و اجزای مختلف حیطه‌ی مأموریت خودش، دایماً بااطلاع باشـد. فرمانـده‌ی غافل، فرمانـده‌یی که نمی‌دانـد در بخشـهای مختلف فرمانـدهی و حوزه‌ی مـأموریتی او چه می‌گـذرد، قطعاً فرمانـده‌ی نـاموفقی خواهـد بود. راهش هم بازرسـیهایی است که بـایستی پی‌درپی انجام

بگیرد. ابزار بازرسـی، در دست شـماست. بازرسـیها را بایـد فعال کنید. البته عرض کردیم که این حرف، فقط خطاب به شـما نیست. شما این حرفها را به تمام سلسله مراتب فرمانـدهی، تا فرمانـده‌ی دسته، تا فرمانده‌ی یک قسمت کوچک - که به قدر حیطه‌ی کار خودش، بـایستی مواظب باشـد - منتقـل خواهیـد کرد و بایـد بکنیـد. از یک فرمانـدهی، بی‌اطلاعی و ناآگاهی از حوزه‌ی مأموریت خودش را نمی‌شود قبول کرد. تلاش، خبرگیری، سؤال، خسته نشدن از این قضیه و نظم‌پذیری به معنای حقیقی کلمه - همان چیزی که از اوایل، دایماً به عنوان سلسله مراتب تکرار شده است - باید وجود داشته باشد. امام مکرر می‌فرمودند که سلسله‌مراتب را حفظ کنید از اوایل انقلاب، دلسوزانی به این نتیجه رسیده بودند که علاج نیروهای مسلح، به سلسله مراتب است. البته می‌دانید که در آن وقت، ستون فقرات ارتش را شکسته بودند و داشتند می‌شکستند. یک عده از روی تعمد این کار را می‌کردند؛ برای این‌که نیروهای مسلح را بکلی متلاشـی کننـد. اوایـل انقلاب، زمزمه‌هـای خائنانه‌ی حاکی از یک بینش دروغ و غلط را دایماً ترویـج می‌کردنـد. با این‌که امـام هیـچ‌وقت نظـامی نبودنـد و در سازمانهـای نظامی حضور نداشـتند، واقعاً این تصـمیم جزو حکمتهای آن مرد بود. من هر وقت راجع به برخی از اقدامات این بزرگوار فکر کردم، دیـدم همان حکمتی که قرآن درباره‌ی لقمان و سایر پیامبران می‌گویـد، به معنـای واقعی در این مرد بـود. حکیم، یعنی آن کسـی که مـاورای این ظواهر، چیزهـایی را مشاهـده می‌کنـد که چشـمهای عـادی و معمولی، از دیدن آن عاجزند. در مقایسه‌ی با دیگر مردم، مثل پیر مجربی در مقابل جوان خام و تازه وارد است. همین ضـرب‌المثلی که شـنیده‌اید: آنچه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند اشاره به همین نکته است. ایشان نسـبت به دیگران، نسبت به ماها و نسـبت به همین مسؤولانی که بودند و بودیم و می‌دیدیم، واقعاً این‌طوری بود. او همیشه چیزی را در زیر جریانات احساس می‌کرد و می‌دیـد. گـاهی انسـان، بـا اسـتدلال به چیزی می‌رسـد؛ ولی او بـدون اسـتدلال به آن رسـیده بـود. واقعـاً لطف و الهـام خـدایی بود. همان‌طور که خودش فرمود، دست قدرتی بود که او را هدایت می‌کرد. آن بزرگوار، سلسـله مراتب را با همین کلمه تکرار می‌کرد. این کلمه، یـک تعبیر نظـامی است و از محیط علمایی و آخونـدی و حوزه‌یی - که ایشان در آن تربیت شـده بود و هیـچ‌وقت هم در مسایل ارتش و سازمانهای نظامی نبود - خیلی دور است؛ اما بارها شـنیده‌اید که ایشان در اوایل و بعدها، این کلمه را خطاب به سپاه و ارتش، مکرر تکرار می‌کرد و می‌فرمود که سلسـله مراتب را حفظ کنیـد. این، یعنی هر فرد در هرجا که قرار گرفته، نظم‌پـذیری او این‌طوری باشـد که به زیردست خود، از روی فرمانـدهی، قاطعاً فرمان بدهـد و از مافوق خود، فرمان‌پـذیر باشد و آن را عمل کند و عمل به فرمان خودش را در چارچوب ضوابط از زیردست بخواهد. در همین آیین‌نامه هم که شما ملاحظه کردید و می‌کنید، ضابطه وجود دارد. اطاعت، ضابطه دارد. جاهایی هست که زیردست باید از مافوق اطاعت نکند. این، مشـخص است. فرماندهان باید به این نکـات تـوجه کننـد؛ آن وقت مسؤولیت را برعهـده بگیرنـد. ...(۲)۷ بایـد مسؤول باشـید. لـذا مـن در رژیـم گذشـته - کـه حقیقتاً کمبودهای اصلـی داشت - دیده بودم که می‌خواستند آن قالب ظاهری را حفظ کنند. یکی از ارکانش، همین مسأله‌ی سلسله مراتب و توان فرمانـدهی بود؛ منتهـا در آن موقع، فسـاد جزو ذات دسـتگاه بود و ارکـان رژیم، واقعـاً ارکان فساد آلوده‌یی بود. رشوه، تا آن سطوح بالا و پایین، از همه جا در جریان بود. فسادهای اخلاقی و جنسـی نمی‌گـذاشت که آن بنا، درست سـرپا بایسـتد؛ اما در همان حـدی که آیین‌نامه‌هـای جهانی مشابه بود، اینها دقت می‌کردنـد که آن جهات، از جمله سلسـله مراتب را حفظ بکننـد. دو خاطره از زنـدان رژیم گذشـته شاید به بعضـی از برادران گفته باشم که در سال ۴۹ در زنـدان، فردی نظامی را دیـده بودم که برای پنـج عدد پوکه‌ی فشـنگ که تحویل نـداده بود، به حدود شـش ماه محکوم شده بود! برای تمرین و مانور، به کوهسـتان رفته بود، تا تیراندازی کنـد. موقع برگشت، این چنـد عـدد پوکه را کم آورده بود. البته در آن وقت، به دادگاه رفته بود و محاکمه و محکوم هم شده بود؛ منتها اواخر خدمتش بود و چون خدمتش هم حساس بود، او را نگهداشته بودند. خدمتش که تمام شد، رفت تصفیه حساب بکند، به او ورقـه دادنـد و به زنـدان فرسـتادند! او بـاورش هم نمی‌آمـد که این‌قـدر در زنـدان بمانـد. مـا در زنـدان ارتش بـودیم. آن وقتهـا، محکومـان امنیتی و سیاسـی را غالبـاً به زنـدانهای ارتشـی می‌بردنـد. لااقل اوایل کار، این‌طور بود. من در آن‌جا بودم که دیـدم او را

آوردنـد. گفـتیم چه شـده است؟ مـاجرا را گفت. البته – همـان‌طور که گفتم – ظلم، جزو خـواص آن نظـام بـود و نمی‌توانست ظلم نکند؛ لذا بالادسـتها غالباً معاف می‌شدند! قبل از این قضیه، سال ۴۶ – ۴۵ هم که در مشـهد زندان نظامی بودیم، شبیه همین ماجرا را دیـده بودیم. یـک سـتون نظـامی به جـایی می‌رفتنـد و برخلاـف آیین‌نـامه، افراد را همراه با مهمات در کامیون گذاشـته بودنـد. بعد اشـکالی پیش آمـد و کامیون منفجر شد و چند نفری کشـته شدند. پس از این واقعه، فرماندهی سـتون و فرماندهی یگان و فرماندهی تیپ – آن وقت در اطراف مشـهد چند تیپ بود – به خانه‌شان رفتند و در این میان، چند نفر بیچاره‌ی پایین‌دست را به زندان آوردند و به یکی، دو سـال محکوم شدنـد! متأسـفانه بالادسـتها را رهـا می‌کردنـد و به پایین‌دسـتها می‌چسبیدنـد؛ مبنا این بود. لـذا تا حـدود زیادی، در آن پایین‌دسـتها انضباط وجود داشت. اصل انضباط، اصل درستی است. آیین‌نامه‌های نظامی، متعلق به ملت خاصی نیست طی سالهـای گذشـته، مـن ایـن نکتـه را غالبـاً بـه برادران سپاه مکرر گفتـه‌ام کـه ایـن چیزهـایی کـه امروز به صـورت آیین‌نامه‌هـای شناخته‌شـده‌ی نظامی در آمـده، متعلق به کس خاصـی نیست؛ اینها نتیجه‌ی چندهزار سال نظامیگری در طول تاریخ و در سـطح عالم است. لشکر کشـیهای قدیم ایران، لشکر کشـیهای اسـکندر، لشکر کشـیهای دوران اسـلامی، لشکر کشـیهای اروپاییها در اروپا، در این چیزی که جزو تجربیات ماست، تأثیر گذاشـته است؛ منتها تدوینش کاری بوده که اول یـک دسـته‌ی خاص، یا ملتی خاص توانسـتند آن را انجام دهند و امروز تکمیل شده است. این چیزهایی که امروز مشاهده می‌شود، مخصوص کس خاصـی نیست؛ متعلق به رژیم گذشـته و دسـتگاه پهلوی هم نیست. آنها عمل کننـدگان و یادگیرندگانِ ناقص این مسایل بودند. آیین‌نامه‌های انضـباطی، غالباً مثل بقیه‌ی حقیقتها و نوامیس آفرینش و طبیعت است. البته نمی‌خواهیم اینها را خیلی هم کلیت بدهیم و مطلق کنیم. ممکن است در آنها نقصهایی هم وجود داشته باشد و حتماً هم دارد؛ اما شبیه قوانین طبیعت است و کشف شدنی است. بر اساس طول مدت، اینها کشف و تـدوین و تکمیـل شـده و حالاـ هم به اختیـار ما رسیده است. البته اصول و مبانی ارزشـی، در اینها تأثیر تام و تمام دارد. اگر همین آیین‌نـامه‌یی که الاـن مـا به شـما می‌دهیم، پهلوی آیین‌نامه‌هـای دیگران بگذاریـد، می‌بینیـد که در کلیـات تفاوتی نـدارد. یـک روح ارزشـی اسـلامی در این آیین‌نامه سریان داده شده؛ ولی ساختها شبیه ساختهای معمول در دنیاست. البته آن‌جا که مکتبی، مجموعه‌ی انـدیشه‌یی و یـا ارزشـهایی بر یـک مجموعه حکومت می‌کنـد، طبیعتـاً ارزشـها دخـالت خواهـد کرد؛ در این‌جا هم دخالت می‌کنـد. هماهنگی و هم‌وزنی خاصـی بین نیروهای مسلح به وجود خواهـد آمـد یکی از خصوصـیات این آیین‌نامه‌ی انضـباطی این است که نیروهای مسلح را از این جهت همسان می‌کند. ان‌شاءاللَّه ما آن مجموعه‌ی درجات سپاه را هم که ابلاغ بکنیم – که کمیته هم با آنها همراه است؛ گرچه در آینـده دیگر نیروی انتظامی خواهـد بود و شـکل خاص خودش را خواهد داشت – روال هماهنگی و هم‌وزنی خاصـی در بین نیروهای مسلح به وجود خواهد آمد. برادران ما در ستاد فرماندهی کل، بیشترین همتشان را روی این قرار داده‌اند که همسانی و هماهنگی ایجاد کنند. البته مأموریتها متفاوت است. پاره‌یی از خصوصـیتها در سازمانها ناهمسان است. اصراری هم نیست که این خصوصـیتها، یکسـان بشود. به حسب مأموریتهـا، هر کس خصوصـیتی دارد؛ لیکن آن چیزی که اصـل است – یعنی ایمـان و عمل صالح – بایستی در همه‌ی نیروهای مسـلح، به یک سطح برسد. بعد از آن، ظواهر و تشریفات و مقررات و بقیه‌ی امور سازمانی و اداری است که بـایستی هرچه بیشتر بـا هم همرنـگ بشونـد. صددرصـدش را نمی‌خواهیم، چون معلوم نیست که لازم یا خیلی هم مفیـد باشـد؛ امـا اصولاًـ – نه فروعـاً – بـایستی یکسان باشـند. اگر بعضـی از فروع یکسان نبودنـد، اشـکالی هم نـدارد. به‌هرحال، این آیین‌نامه را با دقت و با مراقبت ابلاغ بکنیـد و در اجرای آن سـختگیری نمایید. در نیروهای مسـلح، اهانت را ممنوع و ریشه‌کن کنید البته من قبلاًـ نکته‌یی را گفتم که در آیین‌نامه بیاورنـد؛ ولی نمی‌دانم آورده‌انـد، یا نه. نکته این بود که در نیروهای مسـلح، اهانت را ممنوع و ریشه‌کن کنید. هیچ‌کس، به کس دیگر اهانت نکند. این‌که فرماندهی – هر کس هست؛ افسری، درجه‌داری – به سـربازی اهـانت کنـد، درست نیست. من در آن رژیم دیـده بودم که حتّی افسـرهای ارشـد، مورد اهـانت قرار می‌گرفتنـد. یکی از فرمانـدهان معروف و از آن افراد خبیثِ خشن – که به درک واصل شده و نمی‌خواهم اسمش را بیاورم – در سال ۴۲ در مشهد فرمانده بود. من

هم در آن موقع زندانی بودم. ما را به آن‌جا بردند، تا تحویل بدهند. او من را دید و به طرفم آمد. در آن وقت، این شخص سرتیپ بود و سرهنگهایی دور و برش بودند. او آن‌چنان به اینها اهانت می‌کرد، که من تعجب کردم. فکر نمی‌کرد که لااقل جلوی منِ زندانیِ مخالفِ دستگاه - که به همین عنوان هم من را گرفتند آوردند و خیلی هم جوان بودم و طبعاً خصوصیات جوانی داشتم - نباید این حرفها را بزند. نه، ابایی نداشتند. آنهایی هم که مورد اهانت قرار می‌گرفتند، ظاهراً امتناعی نداشتند! من شبیه این قضیه را مکرر دیده بودم؛ آن یک موردش بود. در پایینترها هم من دیده بودم که فحش می‌دادند، اهانت می‌کردند و بد می‌گفتند. یک درجه فاصله، برای اهانت کردن کافی بود. البته ممکن بود که کسی شخصیت قویِ محکمی داشته باشد و مافوقش جرأت نکند به او خیلی فحش بدهد. چنین چیزهایی هم بود؛ لیکن اهانت کردن، کار خلافی محسوب نمی‌شد! به زیردست خود اهانت می‌کردند و فحشهای اراذل‌مآبی می‌دادند. من واقعاً در پادگانها دیده بودم که مثل اراذل، به هم فحشهای عجیب و غریبی می‌دادند. ما که طلبه بودیم و این چیزها به گوشمان نخورده بود، به قدری تعجب می‌کردیم که این حرفهای رکیک، چه‌طور از دهن اینها خارج می‌شود. بعضی از این حرفها ممکن است حتّی به گوش خود ارتشیهایی هم که در این‌جا هستند، سنگین بیاید. البته شاید خیلی از برادران ارتشی فعلی ما، درست هم یادشان نباشد و این خصوصیات را در آن زمانها، تجربه هم نکرده باشند. من کسی را دیده بودم که به هم‌درجه‌ی خودش در محیط نظامی فحاشی می‌کرد؛ چون فعلاً مأمور بر او، یا مافوقش بود. مثلاً با درجه‌ی یکسان، این فرد افسر نگهبان بود؛ ولی او نبود. چیز بسیار شرم‌آوری بود! همین اهانتها، به کتک هم منتهی می‌شد و سربازان بیچاره را زیر مشت و لگد، بی‌رحمانه کتک می‌زدند. این کارها را ممنوع کنید. هر کسی هم کرد، مجازاتش کنید. هیچ مانعی ندارد که اگر شما می‌خواهید به زیردست خود جمله‌ی توبیخ‌آمیزی بگویید، آن را با تعبیراتِ جمع به کار ببرید: شما این کار را اشتباه کردید، من شما را توبیخ می‌کنم، شما باید مورد شماتت قرار بگیرید. لازم نیست مثلاً بگویید، مردکِ فلان فلان شده، چرا این کار را کردی. در کلمات و برخوردها، مطلقاً اهانت را براندازید و ریشه‌کن کنید؛ چون خلاف شؤون اسلامی است. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «انّی اکره لکم ان تکونوا سبّابین»(۳). فحّاش نباشید، بددهنی چیز بدی است؛ لیکن سهل‌انگاری در این کارها هم بد است. رفیق و غیر رفیق را هم ملاحظه نکنید، در رودربایستی هم گیر نکنید؛ آیین‌نامه‌ی انضباطی را با قدرت تمام اعمال نمایید. اصل انضباط، فرماندهی خوب و آگاه و حساس و دارای انعطاف است البته عرض کردم، آیین‌نامه‌ی انضباطی، سمبل انضباط است. اصل انضباط، فرماندهی خوب و آگاه و سَرِپا و حساس و دنبالگیر جزییات امور و البته در موارد خودش دارای انعطاف، اما بدون غفلت است. غفلت و سهل‌انگاری، غلط است. کسانی هم که زیردست شما هستند، باید همین‌طور باشند. ما می‌خواهیم نیروهای مسلح - چه ارتش، چه سپاه و چه نیروهای انتظامی - این‌طوری اداره بشوند. نیروی مسلح اسلامی، این‌گونه است. اگر دیدید کسی حاضر نیست این‌طوری کار بکند، بار سنگینی را از دوش او و خودتان بردارید و رهایش کنید برود. نگذارید که نیروهای مسلح، به خاطر بودن کسی که ناهماهنگ و ناجور است، لطمه و ضربه بخورد. کسانی هم که بر اثر درجات و دسته‌های خاصی که داشتند، به بی‌نظمی و شلوغی عادت کرده‌اند - که بعضی از بی‌نظمیها در بعضی از جاها هم به گوش می‌خورد - با انگشت نیرومند و آهنین همین آیین‌نامه‌های نظامی، گوش اینها را بپیچانید. نه با انگشت خودتان که شخصی باشد؛ با انگشت قانون و آنچه که مقرر و موظف است. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه به شما و ما و همه توفیق بدهد، تا بتوانیم این کار بزرگ را انجام بدهیم. امروز اداره‌ی نیروهای مسلح، واقعاً تکلیف بزرگ و سنگینی بر دوش همه‌ی شما آقایان است. امیدوارم که ان‌شاءاللّه موفق و مؤید باشید.(۴) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) ۷

ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴ ۲) ۳) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶ ۴) ۷۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

بیانات در دیدار با قائم‌مقام و مسؤولان بخشهای مختلف بنیاد شهید انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با قائم‌مقام و مسؤولان بخشهای مختلف بنیاد شهید انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم فرض بنیاد شهید، فرض حیات انقلاب است از همه‌ی برادران و خواهرانی که افتخار خدمتگزاری به خانواده‌های شهدا را پذیرفته‌اند و این را برای خودشان یک انجام وظیفه‌ی انقلابی دانسته‌اند و دنبال کرده‌اند، شخصاً صمیمانه متشکرم و دعا می‌کنم که خدای متعال کمکشان کند و توفیقشان بدهد. بنای بنیاد شهید، از آغاز بر یک درک انقلابی از حوادث جاری جامعه‌ی ما بود. اگر انقلاب، زنده و فعال و در صحنه و عرصه‌ی سازندگیِ انقلابی و حقیقی نباشد و در مقابل دشمن، چهره جدی و مصممی نداشته باشد، شهیدش کجا بود، تا بنیاد شهید بخواهد. فرض بنیاد شهید، فرض حیات انقلاب است و با همین دید هم باید به بنیاد شهید نگاه کنند؛ هم کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند و هم بخصوص کسانی که خودشان را زیر بار سنگین این کار عظیم درگیر و مشغول کرده‌اند و وظیفه را در این تشخیص داده‌اند، که تشخیص خوب و مبارکی هم هست. امیدواریم که خدای متعال زحماتتان را ارج بگذارد و اجر بدهد و شماها را توفیق دهد، تا بتوانید راه را هرچه بهتر و درست‌تر و دقیقتر بپیمایید. سروکار بنیاد شهید، با یک مجموعه‌ی انسانیِ ظریف و حساس است در باب بنیاد شهید، آنچه که من همیشه از سابق به آن توجه داشته‌ام و نگرانش هستم و در پیامهایی که گاهی در این هفت، هشت، ده سال اخیر در سالگردهای بنیاد و مناسبتهای مختلف داده‌ام، یا به بعضی از مسؤولان بنیاد - آقای کروبی و بقیه‌ی آقایانی که گاهی با من ملاقات داشته‌اند - یا در اجتماعاتی که گاهی جمعیتهای بنیاد آمده‌اند، گفته‌ام، این است که سروکار بنیاد شهید، با یک مجموعه‌ی انسانیِ ظریف و حساس است. این نهاد، با کمیته‌ی امداد و بنیاد مستضعفان و جانبازان فرق می‌کند؛ اگرچه جنبه‌ی جانبازان بنیاد مستضعفان تقریباً همین‌طور است. شما با مجموعه‌یی روبه‌رو هستید که در اخلاص و وفا و ایمان و عمل صالحشان - یعنی همین ملاکهای اصلی که ما در اختیار داریم - هیچ شکی نیست. اگر هم تردیدی باشد که فلان خانواده، آیا همان اخلاص اول را دارند یا نه، ما باید به خودمان مراجعه کنیم و سؤال نماییم که به چه علتی این‌طوری شده است؟ والّا آن خانواده‌یی که فرزندش را به میدان شهادت می‌فرستد و صبر می‌کند و سرش را بالا می‌گیرد و افتخار می‌کند، یا آن زنی که شوهرش می‌رود و افتخار می‌کند، یک موجود خودیِ انقلاب و انقلابی است؛ در این نباید بحثی داشت. از طرفی، انسان هم است؛ یعنی ظرافتهای یک انسان و توقعات و ارزشهای یک خانواده‌ی شهید هم در او هست. این سه چیز است که هر کدام به تنهایی، رعایتهایی را ایجاب می‌کند. یعنی یک مجموعه‌ی انسانی است که به خودی خود، رعایتهایی را لازم دارد؛ مجموعه‌یی که به دلیلی، توقع درستی دارند؛ مجموعه‌یی که به دلیل روشن و برهانی، اخلاصشان ثابت شده است. ببینید، چه‌قدر کار شماها سخت است. بیش از هر چیز، کار شما فرهنگی است این‌که ایشان (۱)مسایل فرهنگی را می‌گویند، اینها همان حرفهایی است که خود من مکرر به شما گفته‌ام. کار شما، بیش از آنچه که عملی و فیزیکی و محسوس باشد، کار فرهنگی است. من یک وقت گفتم، اگر بنیاد شهید، جسم و روح را معادل می‌داند، باید نصف امکاناتش را در اختیار روح - یعنی کار فرهنگی - بگذارد. البته کار فرهنگی، فقط درس دادن و گفتن نیست. گاهی شما به دست یک نفر قرصی می‌دهید، یا در دهان کسی لقمه‌یی می‌گذارید. این کار، فرهنگی است. وقتی که صحبت از کار فرهنگی می‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال اینها نرود. نه، کار این خانم (۲) هم فرهنگی است. کاری که ایشان در بیمارستان می‌کنند، به نظر من خیلی اوقات، حتّی ممکن است فرهنگیتر از کتابی باشد که ما به دست یک نفر می‌دهیم. کار فرهنگی را درست لخت کنیم و بفهمیم یعنی چه. کار فرهنگی، آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. می‌خواهم حساسیت قضیه

را توجه بکنید. با خوشحالی خانواده‌ی شهید، تمام وجود انسان احساس لذت می‌کند این آمارها ما را خوشحال می‌کند. من با خانواده‌های شهدا ارتباط نزدیک دارم. گاهی یکی از آنها می‌گوید که من فلان جا رفتم، فلان کمک به من شد. واقعاً تمام وجود انسان، از این‌که خانواده‌ی شهیدی خوشحال و راضی باشند، احساس لذت می‌کند. همین که خانواده‌یی اعلام رضایت می‌کند، مثل این‌که انسان وارد بهشت شده است؛ اصلاً هدف را پیدا می‌کند. بنابراین، هر آمار و رقم شما که یک ذره بالا ـ و پایین برود، تأثیرگذارنده است؛ منتها می‌خواهم شما به عنوان برادر مسؤول توجه بکنید که این آمارها همه چیز نیست. اینها جسم است و روحی دارد؛ مواظب آن روحش باشید. آن روحش این است که شما در دانشگاه شاهد، یا در مدرسه‌ی شاهد، حرکت و برخوردتان طوری باشد که آن هدف شما – که عبارت از جامعه‌ی کودک شهیدزاده است – از لحاظ تصورات و افکار و آرزوها و عواطف و احساسات، در آن جهتی حرکت کند که شما می‌خواهید. یعنی یک ترازو در دستتان باشد و دایم بسنجید. شما برای جهت روانشناسی که ما گفتیم، یک واحد روانشناسی تشکیل دادید، که کار خوبی است و اگر خوب کار بکنند، کار موفقی است؛ اما این را باید به آقای رحیمیان و به خود آقای کروبی عرض بکنم که به سراغ این بروید که در آمارگیریهای حقیقی و بدبینانه و سخت‌گیرانه‌ی نسبت به خود، واکنش کارهای خودتان را ببینید. ...(۳)V خانواده‌ی شهید نباید کارمند شود دو، سه نکته‌ی مهم هست که در جهت همین عرایضم مطرح می‌کنم: اولاً، خانواده‌ی شهید نباید کارمند بشود. شما می‌فرمایید که ما قبلاً این‌قدرحقوق می‌دادیم؛ حالا ـ که تورم زیاد شده و این حقوق به جایی از آنها نمی‌رسد، باید مثلاً بیشتر بدهیم. گویی که ما از یک عده حقوق‌بگیرِ رسمی حرف می‌زنیم. به نظر نمی‌رسد که این روش، خیلی موفق باشد. این حقوق‌بگیری، چه‌قدر مثبت است؟ برای این خانواده، چه کاری خوب است که انجام بشود؟ نمی‌شود فکر کرد و بررسی نمود؟ شاید این هم جزو وظایف همین سازمان شما باشد. بررسی کنید، آیا می‌شود برای حقوق دادن به خانواده، جایگزین پیدا کرد؟ البته حقوق دادن، از یک نظر، برای او و برای ما آسانترین کارهاست؛ ولی معلوم نیست که بهترین کارها باشد. آسانترین، گاهی بهترین است و گاهی هم نه. شاید بشود کارهای بهتری کرد. مثلاً ـ به یک نفر، به قدر حقوق ده ماهش را بدهیم، تا سرمایه‌یی درست کند و راه بیفتد. در ذهنم هست که سابقها صحبت بود که برای خانواده‌های شاهد، سرمایه‌گذاری بشود. خیلی خوب، یک سرمایه‌گذاری بشود و خودشان، اداره‌ی امور خودشان را به عهده بگیرند و دیگر بنیاد شهید نخواهد تا آخر، مرتب حقوق بدهد. این حقوق، بعد از چند سالی، چیز ثابتی می‌شود و یک ذره از گوشه‌اش نمی‌شود زد و تورم هم بالا ـ می‌رود. من نمی‌دانم که اصل این قضیه، چه‌قدر بررسی شده است. ...(۴)V روحیه‌ی خدمتگزاری باید در تمام سلسله‌مراتب بنیاد تقویت شود یکی از آقایان به نکته‌یی اشاره کردند که حرف بسیار درستی است. گفتند ماها واقعاً خدمتگزاران خانواده‌ی شهداییم. این روحیه و احساس خدمتگزاری، باید ان‌شاءاللَّه در تمام سلسله مراتب این بنیاد تقویت بشود. یعنی این حالت هرگز پیش نیاید که در جایی، فرضاً مسؤول بنیاد شهیدی، مثل صاحبخانه‌یی رفتار کند که افرادی به او مراجعه می‌کنند و کاسه‌یی می‌آورند که برایشان یک ملاقه آش بریزد! همه مثل انبارداری باشند که صاحب اموال به دست یک نفر حواله داده و گفته است، برو این کالا ـ را بگیر. در این جا، انباردار نمی‌تواند بگوید چرا زیاد شدید، چرا خیلی آمدید. در حقیقت، شما که انباردار هستید، برای همین کار در آن‌جا ایستاده‌اید، تا بیایند و شما تحویل بدهید و بروند. باید واقعاً این روحیه حاکم باشد، تا ما بتوانیم با خانواده‌های شهدا، با همان ارج و منزلت شهادت برخورد کنیم. ...(۵) علی‌ایّ‌حال، به نظر من، بنیاد شهید، یکی از برکات انقلاب و یکی از نشانه‌های حقانیت انقلاب و امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) است. ایشان از همان اول، به این مسأله توجه کردند و اهمیت دادند و ما می‌دیدیم که چه‌طور نسبت به مسأله‌ی شهدا و خانواده‌های شهدا حساسند و نسبت به بنیادی که امور آنها را به عهده می‌گیرد، علاقه‌مند و مهتم هستند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند توفیق دهد و روح آن بزرگوار به شما کمک کند، تا این حرکت بسیار باارزش را تعقیب بکنید و خدمت بزرگی که به عهده‌ی شما و همه‌ی ماست، در حقیقت بخوبی انجام بدهیم. من مجدداً از همه‌ی شما برادران و از خواهر عزیزمان، به خاطر زحماتی که می‌کشید، تشکر می‌کنم و امیدوارم

که فردایمان ان‌شاءاللّه بهتر از امروز و دیروزمان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---------------------------
--- ۱) ۷ حجةالاسلام رحیمیان ۲) ۷ خانم فاطمه کروبی ۳)
۴) ۵) ۷۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و بعضی از قسمتهای آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این بخشها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سخنرانی در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم باید نیازهای حوزه را برطرف کنیم آقایان محترم و برادران عزیز! خیلی خوش‌آمدید. از این‌که در مدت تقریباً یک سال که از دیدار قبلی ما با شما می‌گذرد - آن‌طور که شنیده‌ام - کارها و گامهای خوبی به عنوان مقدمات حرکت سازمانی این مجمع و به تبع آن، طلاب انجام گرفته و برداشته شده است، خیلی متشکرم. آنچه که ابتدائاً باید عرض بکنم، این است که این‌طور کار دسته‌جمعی - که واقعاً برای حوزه‌ی علمیه، مبارک و فرخنده است - باید هرگز دچار رکود و انتظار و تعلل و سردرگمی نشود. زمان به سرعت می‌گذرد، عمرها طی می‌شود و فرصتهای مختلف از دست می‌رود. فضلای محترم و طلاب و اعاظم حوزه، باید فرصت جوانی و نشاط و فراهم بودن زمینه‌ی حوزه‌ی علمیه را در جای خود مغتنم بشمارند و حالا که به برکت انقلاب و رهبری همه‌جانبه‌ی امام بزرگوار(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) زمینه فراهم شده، کاری را که حوزه‌ی علمی شیعه به آن احتیاج دارد، انجام بدهند. اگر از خودمان سؤال کنیم که حوزه به چه چیزی احتیاج دارد که ما آن را انجام بدهیم، سؤال درستی کرده‌ایم. حوزه، خیلی چیزها دارد که اینها سرمایه‌های آن هستند. حوزه، علم غزیر، تجربه‌ی علمی طولانی، تعداد زیادی اکابر فنّان در فنون مربوط به حوزه‌ی علمیه، تعداد معتنابهی اساتید کار کرده‌ی کار کشته‌ی در کار خود و کاملاً وارد، میزان فراوانی از سنتهای خوب برای درس خواندن و درس گفتن، رابطه‌ی استاد و معلم و مایؤول به این امور و بسی سرمایه‌های ارزشمند دیگر دارد. حوزه، چه چیزی ندارد؟ این را باید فکر کنیم. به نظر من، اولین وظیفه‌ی عاجلی که پیش پای دست‌اندرکاران حوزه است - اعم از مدرّسان محترم، شورای مدیریت، طلاب و در رأسشان، مجمع نمایندگان طلاب که شما آقایان باشید - این است که این سؤال را بررسی بکنیم، ببینیم حوزه چه لازم دارد که ما باید آن را فراهم کنیم. حوزه به یک نظام تعلیم و تعلم احتیاج دارد به نظر می‌رسد که حوزه به چیزهای متعددی احتیاج دارد و من الان در مقام پاسخگوییِ جامع و کامل به آن سؤال نیستم؛ لیکن اجمال و شبحی از آنچه که ممکن است در ذهن بگذرد، عرض می‌کنم. از جمله چیزهایی که حوزه احتیاج دارد، یک نظام تعلیم و تعلم است، تا در آن، وقتها هدر نرود. امروز دیگر روزی نیست که ما اجازه بدهیم، یک روز یا یک ساعت از عمر جوانی متدین و آماده برای تلاش و مجاهدت در راه دین - یعنی یک طلبه - هدر رود. طلبه، این است. اگر طلبه متدین نبود، طلبه نمی‌شد. اگر برای مجاهدت در راه دین آمادگی نداشت، طلبه نمی‌شد. حتّی شاید بشود گفت که اگر عاشقانه این راه را دوست نمی‌داشت، طلبه نمی‌شد. بنابراین، جوانی با این خصوصیات، در روزی که اسلام توفیق پیدا کرده است یک نظام مبتنی بر اندیشه و تفکر و جهان‌بینی را در معرض دید بشریت قرار بدهد، نباید وقتش هدر رود. حوزه باید وقت او را به بهترین شکلی پُر کند و از وقتش بهترین استفاده را ببرد و از او انسانی بسازد که می‌تواند امروز برای نظام اسلامی آبرو باشد و هدف توسعه و رواج و شناخته شدن اسلام را تأمین بکند. این کار، یک نظام درسی لازم دارد و بدون آن نمی‌شود. این‌که ما یک مجموعه‌ی عظیم بیست‌هزار نفری را رها کنیم و ندانیم که اینها چگونه درس می‌خوانند، چه درسی می‌خوانند، با چه هدفی درس می‌خوانند، در چه حدی قرار می‌گیرند، سزاوار نیست. البته امروز کارهایی انجام گرفته است، امتحانهای نوبه‌یی هست، امتحانهای خوب هست، مدارس تخصصی هست، کلاسهای رشته‌های تخصصی اخیراً به وجود آمده و مقررات و ضوابطی گذاشته شده است؛ لیکن بایستی اینها به حد یک نظام درسی کامل، یا یک نظام کاری کامل، شامل درس و

تحقیق و پژوهش و همان پنج مأموریت و مسؤولیتی که پارسال عرض کردم حوزه‌ها دارند، برسد. رؤوس مطالب آن پنج مأموریت و مسؤولیت، عبارت است از: احراز مسند افتا و تربیت انسانهای صالح برای افتا، تربیت مدرّس، انجام تحقیقات برای پیشرفتهای علمی، مسأله‌ی قضا در جامعه و مسأله‌ی تبلیغ. این پنج مأموریت، کاری است که دم دست است. البته حوزه کارهای دیگر هم دارد و خیلی از کارهای مهم را می‌تواند و باید انجام بدهد؛ ولی این پنج مأموریت، دم دستی و حتمی است. بنابراین، نظام درسی فراگیر، چیز لازمی است و یکی از کارهایی است که بایستی در حوزه انجام بشود. فهم و هدایت سیاسی حوزه باید بسیار سطح بالا باشد یکی دیگر از کارهایی که در حوزه لازم است و حوزه با خلأ آن روبه‌روست، این است که مسؤولان و اکابر و شخصیتها و رهبران حوزه - مثل مراجع تقلید و مدرّسان بزرگ و شورای مدیریت و امثال اینها - باید کاری کنند که در داخل حوزه‌ی علمیه، درک از مسایل جاری عالم و قدرت تحلیل و فهم این مسایل، در عالیترین سطح خودش در کشور وجود داشته باشد. یعنی ما باید کاری بکنیم که حوزه‌ی علمیه قادر باشد به وسیله‌ی یکایک اغلب افرادش - نمی‌گوییم همه‌ی افراد - در فضای عمومی کشور، بینش درست سیاسی و فهم مسایل جاری را در اختیار دیگران بگذارد و مردم را هدایت کند و پیش ببرد. کج فهمیدن، ساده و سطحی فهمیدن، کُند و ناهوشمندانه فهمیدن، غافل ماندن از مسایل جاری عالم و کشور، از جمله‌ی زیانبخش‌ترین چیزهایی است که ممکن است حوزه‌ی علمیه با آن روبه‌رو بشود. اینهاست که زمینه را فراهم می‌کند، تا یک عده آدمِ بددلِ سوءنیت‌دارِ احیاناً تحریک شده به وسیله‌ی اجانب، در حوزه‌ی علمیه راه بیفتند و حرفهایی را مطرح کنند؛ کمااین‌که در این چند سال، برخی از نمونه‌هایش را دیدید که بحمداللّه سینه‌ی ستبر انقلاب زد و بسیاری از این نمونه‌ها را از سر راه برداشت؛ لیکن نمی‌شود گفت که این چیزها تمام شده است. کج‌فهمیها و نفهمیها، از دو طرف خطر ایجاد می‌کند: یکی از ناحیه‌ی هدایتهای غلط و بددلانه و متکی بر تفکرات ناسالم و مشوب به اغراض، و دیگری تحجرها، کُندفهمیها، دیرفهمیها، در لحظه‌ی لازم در جایگاه لازم قرار نگرفتنها. اینها خیلی ضربه می‌زند و حوزه‌ی علمیه امروز آن‌طور نیست که بتواند ضربه را راحت تحمل کند. امروز، تلاشی حوزه یا صدمه‌ی به حوزه، صدمه‌ی به اسلام، آن‌هم در شکل درخشان عالمیش است. مسأله، مسأله‌ی نظام اسلامی و دیدگاه تمام مسلمانان دنیاست که امروز به جمهوری اسلامی نگاه می‌کنند و از جهت اسلام و معارف اسلامی، جمهوری اسلامی و حوزه است که باید پاسخگو باشند. اگر خدای ناکرده، حوزه ضربه‌یی بخورد و اشکالی پیدا کند؛ جایی از نظر فهم مسایل جاری، کج بفهمد و یا موضعی را درست تشخیص ندهد و نیازی را در جای خود درک نکند، یا بد بفهمد؛ دشمنی و دوستی را نشناسد و براساس آن تصمیم‌گیری بشود، ضربه‌هایی که پیش خواهد آمد، ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد بود. فهم سیاسی و هدایت سیاسی حوزه، بایستی بسیار سطح بالا باشد. امروز طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه، در سرتاسر کشور منتشر می‌شوند. این‌طور نیست که مردم از آنها بخواهند، برایشان فقط مسأله و رساله توضیح بدهند - اگرچه آن را هم می‌خواهند، آن هم نیاز مردم است - بلکه امروز راجع به مسایل منطقه و سیاستهای گوناگون جهانی و مسایل داخلی هم از روحانی سؤال می‌کنند. اگر سؤال هم نکنند، او باید متصدی پاسخگویی بشود. از حوزه متوقع است که دین را در دانشگاهها معرفی کند امروز روحانی امام جمعه است؛ یعنی حاکم فکری و معنوی بر آن شهر یا استانی که او امام جمعه‌ی آن‌جاست. امام جمعه که فقط یک پیشنماز نیست. امروز، روحانی در دانشگاهها نماینده است؛ یعنی کسی که دین را در دانشگاهها باید معرفی کند. شما ببینید در گذشته، روحانیون خوب در دانشگاه - مثل شهید بزرگوار، مرحوم آیةاللّه مطهری،یا دیگر برادران و بزرگانی که در آن‌جا بودند - چه‌قدر اثر می‌گذاشتند. روحانی در دانشگاه، فقط اینها نبودند. بعضی از معممان هم بودند که استاد بودند، ولی آنها مردم را به دین نزدیک نمی‌کردند؛ بعضیشان از دین هم دور می‌کردند! بعضی از معممانِ بی‌ملاحظه‌ی مراعات‌نکنی که سرکلاس و در میان دانشجویان، بدون توجه به تأثیر حرف خود، هرچه به دهانشان می‌آمد، می‌گفتند، اینها مردم را از دین هم دور می‌کردند. آن کسی که جوانان را به دین نزدیک می‌کرد، عاشق دین می‌کرد و با معارف اسلامی عمیقاً آشنا می‌نمود، از آن قبیل روحانیون بود. اگر ما بتوانیم به تعداد زیادی روحانی، با معرفت دینیِ وسیع و

آگاهی و هوشمندی سیاسی، داخل دانشگاهها بفرستیم، شما ببینید از این کار چه‌قدر برکات برخواهد خاست. این، از حوزه متوقع است. این، بدون آن رشد فکری و سیاسی و معنوی، امکان ندارد. این، جایش خالی است. از جمله چیزهایی که در دنباله‌ی همان نظام درسی جایش خالی است، مسأله‌ی کتابهای درسی و حفظ روحیه‌ی شور و نشاط - آن هم به صورت سالم - در بین طلاب است. اینها چیزهایی است که در حوزه بایستی انجام بگیرد. شما مجمع محترم نماینده‌گان، باید بنشینید این چیزها را بررسی کنید؛ همینهایی که رؤوس و اصولش را من دیدم که در همین اساسنامه هم به صورت اهداف و وظایفِ مجمع آورده‌اید. اینها تلاش و حرکت می‌خواهد. طلبه باید روحیه‌ی جوانی را حفظ کند من به حضور نمایندگان طلاب در سطوح تصمیم‌گیری حوزه معتقدم، و عقیده دارم که اشتراک نمایندگان طلاب در سطوح تصمیم‌گیری، به بسیاری از چیزهای خوبی که شما می‌خواهید درحوزه اتفاق بیفتد، کمک خواهد کرد و حرکت و شور و نشاط جوانی را در طلاب احیا و زنده می‌کند، و این چیزی است که ما به آن احتیاج داریم. طلبه باید روحیه‌ی جوانی را با همه‌ی خصوصیات جوانی حفظ کند. البته جوانی طلبه، جوانی نجیبی است. نوآوری جوان، گستاخی جوان، ابتکار جوان، بسیاری از قیود را نپذیرفتن - که در روحیه‌ی جوان هست - در طلبه هست و همه‌ی اینها مثبت است؛ اما قید دین و پایبندی به ضوابط که در طلبه هست، آن روحیات قبلی را تکمیل می‌کند. اگر آن خصوصیات جوانی تنها باشد، به گستاخیهای بی‌جا و بعضی از حوادثی که انسان در طول زمانها در دانشگاهها و غیردانشگاهها مشاهده کرده است و حتّی گاهی اوقات به انحرافها منتهی خواهد شد. اما وقتی با تدین و احترام به بزرگتر همراه شد - که این، در حوزه‌ی علمیه یک سنت است؛ سنت احترام به بزرگترها، احترام به استاد، احترام به پیشکسوت، آن کسی که از ما جلوتر است و زودتر از ما درس را شروع کرده و دوره‌های تحصیلی را یکی پس از دیگری گذرانده است - جوانیِ نجیب و توأم با صلاحی را در حوزه به وجود می‌آورد. این جوانی، نباید به پیری تبدیل شود. اگر جوان ما ظاهراً و سنّاً جوان، ولی روحیتاً پیر و بی‌نشاط و بی‌حوصله و بی‌ابتکار و ناامید باشد، بسیار چیز بدی است. طلبه باید منشأ امید و شور و نشاط و تحرک باشد. اگر این‌طور شد، آن وقت طلبه، در صفوف مقدم مسایل انقلاب هم شرکت می‌کند. شرط اصلی صلاح حوزه، این است. اگر حوزه کارش به آن‌جا برسد که طلبه نسبت به مسایل انقلاب، احساس بی‌تفاوتی کند، خطر بزرگی است و نباید بگذارید چنین شود. یکی از مهمترین وظایف هر مجموعه‌ی مسؤولی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بقیه‌ی حوزه‌های علمیه، این است. طلبه‌ها باید در صفوف مقدم باشند طلبه‌ها باید در صفوف مقدم باشند. اگر جنگ پیش می‌آید، طلبه باید در صفوف مقدم جنگ باشد و این را ارزش قرار بدهد. این، حقیقتاً یک ارزش است. آن کسی که در حوزه‌ی علمیه مشغول درس خواندن است، به مجرد این‌که اذان حرب و جهاد بلند شد، به سمت جهاد فی‌سبیل‌اللّه می‌شتابد، اصلاً قیمتی برایش متصور نیست. بهترین عناصر طلبه، آن کسی است که همین روحیه را در خود داشته باشد و بپروراند، تا مشمول آن حدیث «من لم یغز و لم‌یحدّث نفسه بغزو مات علی شعبهٔ من النّفاق»(۱) نشود. اگر هم مانعی پیش آمده و نمی‌تواند عملاً وارد میدان جنگ شود، دلش برای میدان جنگ بجوشد و روحش در آن‌جا باشد؛ یعنی «حدث نفسه بغزو» باشد. این، ارزش بسیار والایی است. این روحیه باید زنده بماند. حوادث گوناگونی برای انقلاب هست؛ طلاب باید حاضر و آماده باشند. مسأله‌ی امریکا پیش می‌آید، اظهار نفرت از دشمنان و مستکبران پیش می‌آید، مسایل خلیج فارس پیش می‌آید، مسایل گوناگون دیگری پیش می‌آید؛ طلبه اول کسی باشد که احساس کند مسؤولیتی دارد و آن مسؤولیت را استفسار کند، ببیند چیست. هنگامی که مسؤولیتش مشخص شد، در جای مسؤولیت خودش باشد. اینها با طلبگی می‌سازد. درسهای رسمی حوزه را باید خواند و یاد گرفت تصور نشود که اگر بخواهم این‌طور بکنم، پس کی درس بخوانم؟ درس را همیشه بخوان. جنگ که همیشه نیست، راهپیمایی که همیشه نیست، حضور در صحنه‌های ضروری که هرساعت نیست. درس هم باید بخواند و بی‌درس و بی‌تحقیق و بی‌مباحثه، طلبه معنای خودش را از دست می‌دهد. در آن دوران مبارزات، عده‌یی از طلبه‌ها غرق در عالم مبارزه بودند؛ آن هم مبارزات آن زمانها که طور دیگری بود و آمیختگیها و پیچیدگیهایی داشت. یک جریان، جریان روشنفکری و یک جریان، جریان مبارزه بود و اینها در

مواردی با هم التقا می‌کردند و البته در آن موارد، التقایشان هم خوب بود و طلبه‌های مبارز، گاهی یک حالت روشنفکری پیدا می‌کردند. من که در مشهد بودم، با طلبه‌ها انس داشتم. طلبه‌ها و جوانان قم هم مکرر پیش من می‌آمدند و می‌رفتند و مسأله مطرح می‌کردند و من می‌دیدم که اینها نسبت به درس بی‌رغبتند. مکرر به این طلبه‌ها می‌گفتم که برادران! این درس رسایل و مکاسب را باید بخوانید، این کفایه را باید یاد بگیرید. این‌که خیال کنید ما دیگر مبارزیم، پس دیگر این حرفها چیست، معنای حرفی به چه درد می‌خورد، این اجتماع امر و نهی و مقدمه‌ی واجب را ولش کن، اشتباه فکر کرده‌اید. نخیر، این‌طوری نمی‌شود. باید اینها را یاد بگیرید. این، فن ماست. مکرر می‌گفتم و الان هم همین را می‌گویم که بی‌مایه، فطیر است. طلبه‌یی که در درس و علم، غور و خوض نداشته باشد، طلبه نیست و موضوع، منتفی است. بحث، سرطلبه است. طلبه، یعنی آن‌که باید درس بخواند. البته بعضی از آن حرفهایی که ماها عادت کرده‌ایم بخوانیم، یا زیادی است و یا خالی از اولویت است؛ ولی جایش را باید چیزهای اولی یا چیزهای لازم پُر کند. مثالهایی که ما زدیم – معنای حرفی مشتق و ضد و فلان – معنایش این نیست که حتماً همه‌ی مباحث این فصول، واجب و لازم است. نه، ممکن است اینها هم جزو همان چیزهایی باشد که بعضی از آنها زیادی است. علی‌ایّ‌حال، منظور این است که درسهای رسمی حوزه را باید حتماً خواند و یاد گرفت. این، اجتهاد است. اجتهاد، یک متد و یک شکل و یک طریقه است؛ رفتاری در فهمیدن و کیفیتی در مشی به سمت حقیقت است. آن کیفیت را باید بلد بود. اگر کسی راه را بلد نباشد، معلوم است که به حقیقت نمی‌رسد. کسی راه‌آموخته و بلدشده نمی‌شود، مگر با خواندن همین درسها. اینها را باید خواند، تا آن راه را یاد گرفت. آن متد را باید فراگرفت. بدون آن متد، نمی‌شود کاری کرد. بنابراین، با درس خواندن باید در صحنه‌ی رزم سیاسی و اجتماعی و نظامی شرکت کرد و در صحنه‌ی تبلیغ و آگاهی‌بخشی به مردم وارد شد. حضور نماینده‌گان طلاب در صحنه‌های تصمیم‌گیری حوزه لازم است این نکته را هم تأکیداً عرض می‌کردم و عرض بکنم که حضور نماینده‌گان طلاب در صحنه‌های تصمیم‌گیری حوزه‌ی علمیه لازم است، تا آن حضور در صحنه‌ی تصمیم‌گیری، به استفاده از بازوهای فعال این نیروها در صحنه‌ی عمل منتهی شود. اگر در صحنه‌ی تصمیم‌گیری نباشند، در صحنه‌ی عمل نمی‌شود از آنها استفاده کرد. باید به جوانان میدان داده بشود. از فکر تازه – نه به معنای پذیرش، بلکه به معنای بررسی و گزینش – استفاده کنید، تا کسانی که دارای ابتکارند، قدمهای خوب را بردارند. ای بسا استعدادهای برجسته‌یی وجود داشته باشد؛ اینها گم و دفن نشود. ای بسا، نظراتی عالی در چگونگی درس خواندن و کتاب درسی و روال بحثهای اصولی و فقهی و غیر اینها وجود داشته باشد؛ اینها مظلوم واقع نشود. اگر این‌طور شد، هم حوزه عقب خواهد ماند، هم ممکن است دشمنانی که با اصل کیان و بنا و استقرار حوزه مخالفند، از آنها سوء استفاده بکنند. حادثه‌ی خلیج فارس، خوی تجاوزگری بی‌پایان ابرقدرتها را نشان داد به نظر من، کار زیادی پیش روی شما برادران هست. اگر بخواهیم مصداقاً وارد بشویم، باید بگوییم که یکی از مسایل مهم تاریخ انقلاب ما، همین روزها دارد اتفاق می‌افتد و آن، مسأله‌ی مربوط به خلیج فارس (۲) است. من معتقدم که همه‌ی ملت ما و بخصوص حوزه‌های علمیه، باید تصویر روشن و درستی از این حوادث داشته باشند؛ بفهمیم که چه می‌گذرد. به نظر من، آنچه که امروز اتفاق می‌افتد، برای ملت ایران و دیگرانی که به مسایل جهان اسلام ذی‌علاقه هستند، از جهات مختلف قابل توجه است. اولین مسأله‌ی اساسی که امروز در پیش روی مردم قرار دارد، عبارت از خوی تجاوزگریِ بی پایان ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ جهانی و در رأسشان امریکاست. شاید برای توده‌های مردم دنیا، این حقایق هیچ‌وقت این‌طور آشکار نشده است که امروز آشکار می‌شود. اینها از آن طرف دنیا بلند شده‌اند به این‌جا آمده‌اند، تا در مسأله‌یی که مربوط به منطقه است و محققاً می‌تواند در خلال روابط منطقه‌یی حل بشود، دخالت کنند، که نفس دخالت، غلط است و این دخالت را به اشدّ مایمکن از قساوت و بی‌رحمی انجام می‌دهند. شما ببینید اینها با عراق چه می‌کنند. مسأله، مسأله‌ی حکومت و رژیم عراق و سردمدارانی که خودشان بشدت مورد اعتراض و سؤال هستند – که بعداً عرض خواهیم کرد – نیست؛ زیرا آنها خودشان هم در جرایم شریکند. مسأله، مسأله‌ی ملت و کشور عراق است. چرا یک کشور را این‌طور ویران می‌کنید؟ چرا قدرتی، به

صرف این‌که می‌تواند شلیک بکند، به خودش اجازه می‌دهد که به هر هدفی که دلش می‌خواهد، شلیک کند؟ آخر به چه مناسبتی؟! مردم بصره و حله و عماره و بغداد و اعتاب عالیه و - آن‌طور که نقل می‌شود - بقیه‌ی شهرهای عراق، مگر چه گناهی کرده‌اند که باید جانشان را از دست بدهند، پالایشگاهشان را از دست بدهند، کارخانه‌شان را از دست بدهند، فرودگاهشان را از دست بدهند؟ ملت عراق، چند سال بعد از این باید کار بکند، تا بتواند آنچه را که شما از او گرفته‌اید، دوباره برای خودش تأمین بکند؟ آخر، این چه جنایتی است که انجام می‌گیرد؟ از این بزرگتر، جنایتی متصور نیست. شما اگر جنگ دارید، به میدان جنگ بروید؛ نیروهای نظامی در آن‌جا هستند، با آنها بجنگید. چرا شما از اول اعلام می‌کنید که ما ده روز می‌خواهیم جنگ هوایی بکنیم؟ جنگ هوایی، یعنی چه؟ جنگ هوایی، یعنی انداختن بمب بر سر شهرها. به نظر من، عریانتر از این جنایتی که امروز امریکا به کمک متحدان خودش - فرانسه و انگلیس و دیگران - انجام می‌دهد، وجود ندارد و تا آن‌جا که ما یادمان می‌آید، وجود نداشته است. وای بر بشریتی که همین جنایتکاران، پرچمداران حقوق بشر هم هستند! امروز یکی از بزرگترین جنایتها انجام می‌گیرد ببینید این تمدن منحوس غربی، عجب فرهنگ غلطی را بر دنیا عرضه می‌کند. واقعاً اینها کجایند؟ هزاران تُن بمب بر سر شهرها و مردم بی‌پناه و بچه‌ها و مریضها و پیرمردها و بی‌گناهها و غیرنظامیها بریزند، مانعی ندارد؛ ولی یکی از این هواپیماهایی که رفته این همه جنایت کرده، ساقط بشود و خلبان آن را بگیرند بیاورند در تلویزیون نشان بدهند، جنایتی می‌شود که همه‌ی دنیا رویش سروصدا و اظهار تأسف می‌کنند و می‌گویند برخلاف کنوانسیون ژنو است! این چه فرهنگی است؟! این چه فرمول غلطی در فهم حقایق بشری است؟! چرا شما کشتن انسانها را جنایت نمی‌دانید؛ ولی آوردن یکی از این کُشندگان را در تلویزیون، جنایت به حساب می‌آورید؟! همه اعتراض می‌کنند، همه جنجال می‌کنند! من نمی‌فهمم، این چه فرهنگی است؟! این چه نکبتی بود که از قِبَل این غربیها برای دنیا به وجود آمد؟! می‌خواهند این فرهنگ را صادر کنند. می‌خواهند این کیفیت درک از مصالح و مفاسد بشری و اخلاق اجتماعی را به همه‌ی دنیا صادر کنند؛ همه هم باید این فرهنگ غربی را قبول کنند! این، یک مسأله است. امروز یکی از بزرگترین جنایتها انجام می‌گیرد. عراق، مرکز یکی از تمدنهای قدیمی و مرکز تمدن عظیم اسلامی است. در این کشور، مدرسه و مسجد و جایگاههای مقدس هست. ملت عراق در طول سالیان متمادی زحمت کشیدند و خانه و مدرسه و خیابان و فرودگاه و کارخانه و پالایشگاه درست کردند؛ دست جنایتکاری هم به عنوان جنگ با رژیم عراق، درحالی که نیروهای آن رژیم همان‌جا جلوی مرز در مقابلش ایستاده‌اند، می‌آید مال مردم را ویران می‌کند و این‌همه نفوس طیبه و بی‌گناه را می‌کشد. واقعاً مسأله‌ی بسیار دردناکی است. به چه حقی شما به عراق حمله می‌کنید؟ به چه حقی مردم عراق را مورد تهاجم قرار می‌دهید؟ قدرت افسانه‌یی ابرقدرتها، به توپ‌وتشرزدن است نکته‌ی دومی که بلافاصله بعد از این قضیه مطرح می‌شود، آن است که ابرقدرتیِ این ابرقدرتها - همان‌طور که بارها گفته‌ایم - به توپ‌وتشرزدن است. این‌همه قدرت افسانه‌یی برای خودشان در ذهنها تصویر کرده بودند و ملتهای دنیا خیال می‌کردند که اگر اینها به هر کشوری یک اشاره بکنند، نابود خواهد شد. بسم‌اللَّه! شش ماه نیرو جمع کردند و اظهاراتشان هم این بود که در ظرف روزهای کوتاهی، طرف مقابلشان را از بین می‌برند. تا آن‌جایی که خبرها در دنیا منعکس می‌شود و ما هم مثل دیگران می‌فهمیم، این‌طور نبوده است. یعنی آن طرفی که حمله کرده، خوشبخت‌تر و روسفیدتر از آن طرفی که به او حمله شده، نیست. حمله‌کننده هم همان‌قدر یا بیشتر، خسارت داده است و از نظامیهایش، همان قدر یا بیشتر هم کشته شده‌اند. البته او غیرنظامی زیادی را از مردم عراق کشته که این، جنایت است و کشتن هریک نفر از آنان یک قتل است و آقای بوش به خاطر قتل مردم عراق به وسیله‌ی بمبارانهای شهرها و غیره، یک قاتل و یک جنایتکار است. این قدرتی که ابرقدرتها برای خودشان درست کرده بودند، معلوم شد که افسانه است. البته ما می‌دانستیم. این حقیقت جاری بر زبان امام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه) که «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، یک بار دیگر آشکار شد. این هم یک نکته است که مورد توجه مردم دنیا قرار گرفت و باید حقیقتاً این نکته را فهمید و روی آن درست تکیه کرد. قدرتهای درجه‌ی یک عالم، با یکدیگر جمع شدند؛ اما کاری را که خیال می‌کردند

می توانند انجام بدهند، نمی توانند انجام بدهند. در این‌جا، نکته‌ی عبرت‌آمیزی وجود دارد و آن، این است که تجهیزاتی که امروز در مقابل این نیروهای مهاجم به وجود آمده است، مولود سوءنیت و خباثت خود اینهاست. خود آنها هستند که این پایگاهها و این سکوهای موشکی را درست کردند و این موشکها و این هواپیماها و این ضدهواییها و این تجهیزات مدرن و پیشرفته را به رژیم عراق دادند، تا با آنها اسلام را بکوبد. «فسینفقونها ثمّ تکون علیهم حسرهٔ ثمّ یغلبون»(۳). همین‌طور شد. شرق و غرب، پول و سلاح و وسیله‌ی تبلیغات و امکانات دادند و تکنیکهای نظامی در اختیار گذاشتند و همان چیزهایی که داده بودند، تا با آنها اسلام نابود بشود، حالا در مقابل خودشان قرار داده می‌شود و علیه خودشان به کار می‌رود. بحمداللّه نتوانستند با این تجهیزات، اسلام و انقلاب اسلامی را نابود بکنند. این هم آن نقطه‌ی حقیقتاً عبرت‌انگیزی است که بایستی فهمید و خدا را شناخت. از حادثه‌ی خلیج فارس، ملت عراق و مردم منطقه متضرر می‌شوند یک نکته هم نکته‌ی مهمی است که خطاب به سران رژیم عراق است. شماها چه کار می کنید؟ این آقایانی که امروز عراق را زیر پای مهاجمان متجاوز کشانده‌اند، در مقابل ملت عراق، چه حرف گفتنی دارند؟ به چه حقی مردم عراق را برای اشباع جاه‌طلبیهای خودتان، این‌طور به یک جنگ ناخواسته کشانده‌اید؟ مگر رئیس یک کشور و مسؤولانش حق دارند که تمام منابع حیاتی و انسانی این کشور را برای ارضای جاه‌طلبیهای خودشان، در معرض تلف و فنا و فساد قرار بدهند؟ مگر می‌توانند چنین کاری بکنند؟ مگر شما قیّم مردم عراق هستید که رفتید کویت را تصرف کردید و این‌طور این کشور و این ملت مظلوم را دم چک این دشمنان خبیث قرار دادید؟! این کار، هیچ قابل دفاع نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند از آن دفاع کند. هر کس هم دفاع کند، هر کس هم موضع آنها را توجیه کند، خودش را فریب می‌دهد. شما چه دفاع وجدانی‌یی از خودتان دارید؟! آخر، کسی که درمیدان جنگ شرکت می کند، باید برای یک هدف و یک چیز مقدس و آرزوی قابل عرضه‌یی باشد. شماها وقتی که در میدان جنگ شرکت می کنید، پیش خودتان چه می گویید؟ می گویید ما برای ارضای جاه طلبیمان، خود و ملت خویش را در این کوره‌ی گداخته انداختیم؟! آیا وجدان شما ارضا می‌شود؟ یک وقت کشوری مثل جمهوری اسلامی است، که ما در خانه‌ی خود نشسته بودیم، به ما حمله کردند و ما هشت سال دفاع کردیم. این دفاع، مقدس است. دفاع ما، دفاع از حیثیت و ناموس و دین و مرز و مردم و انقلاب و حکومت و نظام اسلامی و قرآن بود؛ اما شما که کار خودتان را با یک تجاوز شروع کردید و منافعتان با منافع امریکا اصطکاک پیدا کرد و دونفری به جان هم افتادید، نتیجه‌اش این است که ملت عراق و مردم منطقه، در این بین متضرر می‌شوند. از این اقدام، چه کسی استفاده می کند؟ اسرائیل خبیث. جز همین چند فروند موشکی که به آن سرزمین خورد و آنها قدری طعم موشک را چشیدند و فهمیدند که این فلسطینیهای مظلوم، چگونه زیرفشار قرار دارند، باعث شد که اسرائیل سوء استفاده کند و اهداف توسعه‌طلبانه‌ی خودش را بیشتر تعقیب نماید و در این گیرودارِ دعوا و جنگ در خلیج فارس، سیل مهاجرت را به طرف سرزمینهای اشغالی فلسطین بکشاند. آنچه که رژیم عراق انجام داده، قطعاً به سود دشمنان اسلام و به سود اسرائیل و علیه ملت عراق و علیه ملتهای مسلمان منطقه است. سر جاه‌طلبی، دونفر با هم دعوا می کنند؛ عده‌یی بی گناه پایمال خواهند شد. چه‌طور کسی می‌تواند بگوید که من پرچم دفاع از شماها را در دست دارم؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟ این حرف، دروغ است. برای ملت عراق، بشدت نگران و ناراحتیم و اما موضع جمهوری اسلامی. این موضعی که مسؤولان جمهوری اسلامی اعلام کرده‌اند، (۴) صددرصد اسلامی و انقلابی است؛ چون نفی تجاوزطلبی و تقبیح حوادثی است که علیه مردم اتفاق افتاده است. بعضی سعی می کنند که کلمه‌ی بی‌طرفی را به معنای غلطی معنا کنند. ما از اول انقلاب، در جنگ بین شرق و غرب، بی‌طرف نبوده‌ایم. ما از اول انقلاب تا حالا، علیه شرق و غرب جنگیده‌ایم. مگر این‌طور نیست؟ شرق و غرب هم علیه ما متحد شده‌اند و جنگیده‌اند. آن روزی که شرق و غرب هنوز با هم آشتی نکرده بودند و در دنیا شرق و غربی وجود داشت، شعار انقلاب ما «نه شرقی و نه غربی» بود؛ یعنی نفی هر دو و مخالفت با هر دو. این، معنایش بی‌طرفی نیست. ما هرگز به نفع چپ، با راست دشمنی پیدا نمی‌کردیم؛ به نفع راست هم با چپ دشمنی پیدا نمی‌کردیم. دو اردوگاه و دوجناحند که به خاطر اهداف غلط و غیرالهی و نامقدس - از نظر ما و از

نظر همه‌ی انسانهای واقع‌بین - با هم می‌جنگند. جمهوری اسلامی، هر دو جناح را رد می‌کند؛ چون در هر دو طرف، انگیزه‌ها مادّی است و به همین دلیل هم با یکدیگر تعارض پیدا کرده‌اند. آنها به دلیل مادّی بودن، با هم تعارض پیدا کرده‌اند. این‌طور نیست که یکی الهی و یکی هم مادّی است. جنگ اسلام و کفر نیست. این، موضع ملت ایران ماست. برای ملت عراق، بشدت نگران و ناراحتیم. در این چند روزه، هر وقت این خبرها می‌رسد - وقتی هم که نمی‌رسد، به یادش هستم - به خاطر این مردم بیچاره‌ی مظلوم مسلمان بی‌پناهی که به دلیل قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی از یک طرف، و خوی تجاوزگری و درندگی از طرف دیگر، پایمال می‌شوند، واقعاً قلباً ناراحت می‌شوم. در این قضایا باید موضع درست را دانست و شناخت. حضور انقلابی خود را حفظ کنید غرض، اینها وظایف سنگین حوزه‌های علمیه است و نقش طلاب، انصافاً نقش بسیار مهمی است. من خواهش می‌کنم که شما آقایان، آن خصوصیات جوانی و آن شور و نشاط و جرأت و ابتکار و نوآوری جوانی را همراه با ضابطه‌گرایی و تدین و سنتهای اخلاقی حوزه - که احترام به بزرگتر است - ارج بنهید و مهم بدانید و حضور انقلابی خود را حفظ کنید. کسی که در صحنه‌های انقلاب هیچ حاضر نبوده، از ارزش بسیار زیادی محروم است؛ این را بدانید. آن کسی که در طول جنگ، غالباً در میدان جنگ بوده، اگرچه حالا- چهار ورق هم از ما عقب مانده، اما از ارزش بسیار والا-یی برخوردار است؛ که «فضّل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما»(۵). البته آن کسی هم که نرفته، لابد عذر و علت و جهتی داشته، یا مورد احتیاج نبوده است - «وکلّا وعداللّه الحسنی»(۶) - اما آن کس که رفته و مصداق مجاهد قرار گرفته، قطعاً از ارزش والا و بالایی برخوردار است. در محاسبات وافکار و حسابهایتان، اینها را در نظر داشته باشید. البته معلوم است که اینها را محاسبه هم می‌کنید؛ ما هم تأکید می‌کنیم. خداوند ان‌شاءاللّه به شما توفیق بدهد و تأییدتان کند. ان‌شاءاللّه به همه‌ی ما توفیق بدهد که وظایفمان را بشناسیم و کارمان را انجام بدهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) صحیح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۵۱۷ ۲) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴ . ۳) انفال: ۳۶ ۴) V اشاره به جلسه‌ی شورای عالی امنیت ملی (۲۹/۱۰/۱۳۶۹) است که در حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی تشکیل شد و در آن، سیاست جمهوری اسلامی ایران مبنی بر بی‌طرفی در درگیری، مورد تأیید قرار گرفت. ۵) ۱ و ۲. نساء: ۹۵ ۶)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی(ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم وجود امیرالمؤمنین، یک درس جاودانه برای همه‌ی نسلهای بشر این ولادت باسعادت و مبدأ یک برکت الهی بر بشریت را به همه‌ی آزادگان عالم، مخصوصاً مسلمین جهان و بالاخص به مردم مؤمن و فداکار کشور عزیزمان، تبریک عرض می‌کنم. وجود امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، از جهات متعدد و در شرایط گوناگون، برای همه‌ی نسلهای بشر، یک درس جاودانه و فراموش‌نشدنی است؛ چه در عمل فردی و شخصی خود، چه در محراب عبادتش، چه در مناجاتش، چه در زهدش، چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا، و چه در مبارزه‌اش با نفس و شیطان و انگیزه‌های نفسانی و مادّی. این جملات از زبان امیرالمؤمنین، در فضای آفرینش و فضای زندگی انسان، همچنان پُرطنین است: «یا دنیا ... غرّی غیری»(۱): ای جلوه‌های دنیا، ای زیباییهای پُرجاذبه، ای هوسهایی که قویترین انسانها را به دام خود می‌کشید، بروید کس دیگری غیر علی را فریب بدهید؛ علی بزرگتر و بالاتر و قویتر از این حرفهاست. بنابراین، یکایک انسانهای بیدار، در لحظه‌لحظه‌ی زندگی امیرالمؤمنین و در ارتباطش با خدا و معنویت، درسهای فراموش‌نشدنی پیدا می‌کنند. با قدرت اراده و جهاد علی(ع) حق زنده شد و باز در بُعد دیگر، جهادش برای برپاداشتن و بپاشدنِ خیمه‌ی حق و عدالت بود. یعنی آن روزی که نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، بار رسالت را بردوش گرفت، از اولین ساعات، یک مبارز و مجاهد مؤمن و فداکار - که هنوز در دوران نوجوانی بود - در کنار خود پیدا کرد، و او علی

بود. تا آخرین ساعات عمر بابرکت پیامبر(ص)، مجاهدت در راه برپاداشتن نظام اسلامی و بعد حفظ کردن آن، لحظه‌یی امیرالمؤمنین را فارغ نگذاشت. چه‌قدر مبارزه کرد، چه‌قدر خطرها را به جان خرید و چه‌قدر در راه مبارزه برای اقامه‌ی حق و عدل محو بود. آن وقتی که هیچ‌کس در میدان نمی‌ماند، او می‌ماند. آن وقتی که هیچ‌کس به میدان قدم نمی‌گذاشت، او می‌گذاشت. آن وقتی که سختیها مثل کوههای گران، بر دوش مبارزان و مجاهدان فی‌سبیل‌اللّه سنگینی می‌کرد، قامت استوار او بود که به دیگران دلگرمی می‌بخشید. برای او، معنای زندگی همین بود که از امکانات خداداده، از قوّت جسمی و روحی و ارادی و کلاً از آنچه که در اختیار اوست، در راه اعلای کلمه‌ی حق استفاده کند و حق را زنده نماید. با قدرت اراده و بازو و جهاد علی(ع)، حق زنده شد. اگر شما ملاحظه می‌کنید که امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت و مفاهیمی که برای انسانهای هوشمند در دنیا باارزش است و این مفاهیم، مانده و روزبه‌روز قویتر و راسختر شده است، به خاطر همان مجاهدتها و فداکاریهاست. اگر امثال علی‌بن‌ابی‌طالب - که در طول تاریخ بشر بسیار نادرند - نمی‌بودند، امروز ارزشهای انسانی وجود نداشت؛ عنوانهای جذاب برای بشریت، جذابیت نداشت؛ بشر زندگی و تمدن و فرهنگ و آمال و آرمان و اهداف والا نداشت؛ و بشریت به یک حیوانیت وحشی و درنده تبدیل می‌شد. بشریت به خاطر حفظ آرمانهای والا، مرهون امیرالمؤمنین و انسانهای والایی در حد اوست. آن جهادها، این اثر را داشت. امام علی(ع) معنای حکومت را عوض کرد بُعد دیگر از زندگی امیرالمؤمنین(ع)، در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگ‌اندیش و بزرگ، بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد، در آن دوران کوتاه، کاری کرد که اگر سالهای سال، مورخان و نویسندگان و هنرمندان، بنویسند و تصویر کنند، کم گفته‌اند و کم تصویر کرده‌اند. وضع زندگی امیرالمؤمنین در دوران حکومت، قیامتی است. اصلاً علی(ع) معنای حکومت را عوض کرد. او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، تجسم «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»(۲) و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می‌کرد - «کان یقرّب المساکین»(۳) - و ضعفا را مورد رعایت خاص قرار می‌داد. برجستگانی که با پول و زور و بقیه‌ی وسایلِ مطرح شدن، خودشان را به ناحق مطرح کرده بودند، در نظر علی(ع) با خاک یکسان بودند. آنچه در چشم و دل او ارزش داشت، ایمان و تقوا و اخلاص و جهاد و انسانیت بود. با این مبناهای باارزش، امیرالمؤمنین کمتر از پنج سال حکومت کرد. قرنهاست که درباره‌ی امیرالمؤمنین می‌نویسند و کم نوشته‌اند و نتوانسته‌اند درست تصویر کنند و بهترینها، معترف به عجز و تقصیر خودشان هستند. امروز ما می‌توانیم خدا را بر تمسک به ولایت امیرالمؤمنین حمد کنیم ما کسانی هستیم که دنیا ما را به محبت امیرالمؤمنین(ع) شناخته است: «و معروفین بتصدیقنا ایّاکم»(۴). هم دنیای اسلام، ما را به عنوان کسانی که نسبت به علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) تعصب و محبت و اعتقاد و وابستگی خاصی دارند، و هم بقیه‌ی مردم دنیا، ما را این‌طور شناخته‌اند. ما باید خودمان را شایسته‌ی این گمان قرار بدهیم. یک روز بود که اگر گفته می‌شد «الحمدللّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین(علیهم‌السّلام)»(۵)، خیلیها شک می‌کردند که این حرف، راست است و حق هم داشتند که شک کنند. می‌گفتند ما خدا را حمد کنیم که متمسک به ولایت امیرالمؤمنین هستیم؟! آن روزی که در این کشور، ولایت، ولایت امریکا و صهیونیستها و اعداءاللّه بود و نظام اجتماعی، تحت تأثیر افکار و فرهنگ و رفتار و خواست و اراده و عاطفه‌ی دشمنان خدا قرار داشت، ما چه‌طور حق داشتیم بگوییم «الحمدللّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین»(۶)؟ بله، بخش بزرگی از مردم در دلهای خود، به محبت متمسک بودند و به ولایت اعتقاد داشتند؛ اما ولایت بیش از این است. امروز ملت ما می‌تواند خدا را بر تمسک به ولایت امیرالمؤمنین(ع) حمد کند. راه انقلاب ما، راه ولایت امیرالمؤمنین، راه حکومت علوی و راه اسلام بوده است. علی(علیه‌السّلام)، برترین و بزرگترین پیشاهنگ و منادی و سردار و مجاهد راه اسلام است. او برای اسلام زندگی کرد، برای اسلام شهید شد و نور و پرتو مشعل وجود او تا امروز، در راه اسلام پرتوافشانی کرده است. باید کاری کنیم که جامعه‌ی ما، جامعه‌ی علوی باشد ما می‌خواهیم دنیا و زندگی و نظام ما به گونه‌یی بشود که امیرالمؤمنین(ع) در راه آن، مبارزه و زندگی و جهاد و حکومت کرد. ما می‌خواهیم در نظام ما، عدل اسلامیِ

کامل حکمفرما بشود. هرکسی که در این نظام زندگی می‌کند، باید مجاهدت نماید، تا اگر در رأس جامعه امیرالمؤمنین(ع) قرار می‌داشت، جامعه و نظام ما لایق او می‌بود. ما باید این‌طور حرکت کنیم. باید کاری کنیم که نظام و کشور و جامعه‌ی ما، یک جامعه‌ی علوی باشد. اسم اسلام و اسم ولایت، کافی نیست. بخصوص کسانی که مسؤولیتی بر دوش دارند و مأموریتی از نظام الهی و اسلامی برعهده‌ی آنهاست - چه در دستگاه قضایی، چه در دستگاه اجرایی، چه در دستگاه قانونگذاری، چه در دستگاه انتظامی، و چه در نهادها و دستگاههای مختلف - زبان و بازو و راه و کار، باید زبان و بازو و راه و سبک کار امیرالمؤمنین(ع) باشد. امیرالمؤمنین برای خدا و در راه او کار می‌کرد، به درد مردم می‌رسید، مردم را دوست می‌داشت و خدمت به آنها را وظیفه‌ی خود می‌دانست. با این‌که حکومت او در جهت خدمت به مستضعفان بود، به این اکتفا نمی‌کرد؛ شبها هم، تنها و به صورت فردی، به کمک یکایک مستضعفان می‌رفت. این، زندگی امیرالمؤمنین(ع) است. در نظام ما، هر حرکت و سیاست و قانون و تلاشی، باید در خدمت مردم مستضعف و محرومی باشد که حکومت طولانی و بلندمدت طاغوتها، آنها را از جهات مختلف، به استضعاف و ضعف دچار کرده است. این، راه ماست. این، آن راهی است که امیرالمؤمنین(ع) پیمود. این، آن راهی است که امام و معلم و رهبر عظیم‌الشأن این انقلاب، آن را از علی(ع) درس گرفت و پیش پای ما گذاشت. باید در آن راه حرکت کنیم. علی(ع) در هر سطحی، با هر نامی و زیر هر پوششی، ظلم‌ستیز بود. زندگی دشوار امیرالمؤمنین را نگاه کنید. این جنگهای اوست؛ ببینید با چه کسانی جنگید، چه‌طور جنگید، با چه صلابتی جنگید، آنها چه کسانی بودند، زیر چه نامها و عنوانهای فریبنده‌یی پنهان شده بودند. اما وقتی تشخیص می‌داد که این، ظلم و باطل است، درنگ نمی‌کرد. این، راه ماست؛ راه دشواری که باید آن را طی کنیم. این، راه یکایک کسانی است که ادعای پیروی از امیرالمؤمنین(ع) را می‌کنند؛ راه مقابله‌ی با ظلم و ظالم، در هر سطحی و با هر کیفیتی. آن چیزی که ملت مسلمان ما و نظام جمهوری اسلامی را مورد تهدید قرار داد - تهدید ستمگران و گردنکشان و طغیانگران عالم - همین نقطه‌ی اصلی و اساسی است که در زندگی امیرالمؤمنین(ع) مشاهده کردیم و وظیفه‌ی ماست که این راه را دنبال بکنیم. پیداست کسانی که عادت کرده‌اند و مردم دنیا را عادت داده‌اند که هرچه گفتند، از آنها پذیرفته بشود، برایشان سخت است تحمل کنند. ملتی با تمسک به اسلام و قرآن، در مقابل قلدریهای آنها ایستاده است. بدیهی است که با آن ملت، دشمن می‌شوند و دشمنی می‌کنند. امریکا و دیگر قلدران عالم، از اسلام می‌ترسند اگر امریکا و قدرتمندان و قلدران عالم، با جمهوری اسلامی دشمن نمی‌شدند و بغض ملت ایران را در دل نمی‌گرفتند، جای تعجب بود. اگر طراحان سیاستهای موذیانه و امنیتی و تبلیغاتی صهیونیسم در سرتاسر عالم، شب و روز علیه جمهوری اسلامی توطئه نمی‌کردند، مایه‌ی تعجب و شگفتی بود. راه اسلام، راه مقابله‌ی با اینهاست. اینها از اسلام می‌ترسند. اینها از اسلام سیلی خورده‌اند. اینها از اسلام و مسلمانان مؤمن و مخلص و مبارز، در ذهن خودشان خاطره‌ی تلخ دارند. لذا از اول انقلاب، با نظام جمهوری اسلامی مقابله و مبارزه کردند و انواع و اقسام توطئه‌ها را به کار بردند، که یکی از خباثت‌آمیزترینِ کارها این بود که همسایه‌ی ما را روزبه‌روز بیشتر و پیچیده‌تر تجهیز کنند و به جان جمهوری‌اسلامی بیندازند. شما ملت ایران، آن قایله را ختم کردید. شجاعت شما بود که دشمن را وادار به ختم قایله کرد. امروز خود آنها در همان چاهی که حفر کردند، افتاده‌اند. آنچه امروز در عراق اتفاق می‌افتد (۷) - این ظلم بزرگی که از طرف مهاجمان و متجاوزان مستکبر و ظالم، به ملت عراق می‌شود - لکه‌ی ننگی در تاریخ زندگی اینهاست. ببینید با ملت عراق چه می‌کنند. آمارها را افشا نمی‌کنند، حقایق را بیان نمی‌کنند. ملت عراق، مگر چه گناهی کرده‌اند که باید این‌قدر فشار ببینند و زجر بکشند؟ امروز سردمداران امریکا و رفقا و همپیمانان و همقسمهایش، یکی از بزرگترین جنایات بشری را در عراق انجام می‌دهند. خدا می‌داند که چه‌قدر از ملت عراق در این روزها، یا کشته یا مجروح یا معلول یا بی‌خانمان شدند. اینها به عهده‌ی کیست؟ این خونها به گردن کیست؟ می‌گویند: ما چندهزار سورتی پرواز داشتیم. این پروازها، این بمبها را در کجا فرو ریختند؟ چند فروند موشک در سرزمین صهیونیستها فروافتاد، از همه‌ی دنیا صدای مهره‌های استکبارجهانی درآمد، همدردیشان را اعلام کردند و از صهیونیستها حمایت

نمودنـد! صـدها و هزارها برابر آن، نسبت به مردم عراق اتفاق می‌افتـد، پس چرا خفه شده‌انـد و سکوت کرده‌اند؟! این است معنای طرفداری از حقوق بشر؟! استکبار غرب، چهره‌ی کریه خودش را نشان داد استکبار غرب، چهره‌ی کریه خودش را نشان داد. ما نمی‌خواهیم از این سردمداران عراق حمایتی بکنیم - آنها هم درجای خود مقصرند - اما این مسأله، مسأله‌ی دیگری است. مسأله این است که امروز یک ملت مسلمان، زیر دست‌وپای استکبار غرب - که دست به دست هم داده‌اند؛ بعضی پول می‌دهند، بعضی تجهیزات می‌دهند، بعضی تشویق می‌کنند، بعضی هم جنایت را مستقیماً انجام می‌دهند - له می‌شود و از بین می‌رود. البته ملت عراق از بین نخواهد رفت؛ بلکه زنده خواهد ماند. تا وقتی متمسک به اسلام است، زنده است. اینها چهره‌ی خودشان را نشان دادند. ببینید چه می‌کنند. اینها همان کسانی هستند که وقتی یک انفجار در یک گوشه‌ی دنیا اتفاق بیفتد، همه‌ی دنیا را پُرمی‌کنند که غیرنظامیان کشته شدند. الان در بصره و بغداد و نجف و کربلا و اعتاب مقدس و بقیه‌ی شهرهای عراق، چه کسانی کشته می‌شوند؟ غیرنظامیان و زنان کشته می‌شوند، کودکان نابود می‌شوند. این، چهره‌ی استکبار جهانی است؛ او را بشناسید - و شما می‌شناسید - مردم دنیا اینها را بشناسند. اینها کسانی هستند که برای منافع و نفت و راه افتادن چهار کارخانه‌شان، حاضرند هزاران انسان را به خاک و خون بکشند! امریکا و انگلیس و فرانسه و بقیه‌ی قدرتهای غربی، اینند. تنها چیزی که بشریت را از دست این گرگهای خونخوار و آدمیخوار نجات می‌دهد، اسلام انقلابی است. ملتهای مسلمان، اگر می‌خواهند از دست سلطه‌ی شیطانی و جهنمیِ این استکبار خبیث غربی - که شیطان اکبرشان امریکا امروز پیشاپیش است و بقیه هم دنبال سر او می‌روند - نجات پیدا کنند، راهش این است که به قرآن و اسلامشان برگردند، مشتشان را محکم کنند و بر سر متجاوزان و مزدورانشان بکوبند. این کاری است که ملت ایران کرد. دهه‌ی فجر، خاطره‌ی شکفتن نیروی عظیم ملت ایران دهه‌ی فجر در پیش است. دهه‌ی فجر، یعنی خاطره‌ی شکفتن این نیروی عظیم و زنده شدن و فعال شدن آتشفشان بزرگی که دنیای استکبار را تکان داد.این دهه‌ی فجر را خیلی قدر بدانید و البته ملت ایران قدر می‌داند. هر روزی از روزهای این دهه - مخصوصاً روز بیست‌ودوم بهمن - ایام اللّه و خاطره‌های فراموش‌نشدنی برای ملت ایران هستند. حقیقتاً ملت ما در این دهه جان گرفت. شما ببینید در هر حادثه‌یی از این حوادث، ملت ما چه کردند؟ همین روزها مصادف با حادثه‌ی آمل است، که جمعی از برادران و خواهران آملی ما هم ظاهراً در این‌جا تشریف دارند. مردم ما در آمل و آذربایجان و مازندران و گیلان و اقصا نقاط کشور، چه کردند؟ ملت ما در طول این دوازده سال، هرجا که نشانه‌یی از دست استکبار و استعمار مشاهده کردند، چگونه با هوشیاری و قاطعیت عمل کردند؟ ثمره‌ی یک انقلاب، این است. دستاورد بزرگی که انقلاب اسلامی به مردم ما داد، مردم را زنده کرد؛ آنها را به هوش آورد و شجاعت و قدرت و عزتشان داد. ملت ما، اول ملتی بود که ثابت کرد امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. ملتهای دیگر هم، راهشان همین است و باید عمل و اقدام کنند. راه اقدام هم، تمسک به اسلام است. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند به شما توفیق بدهد. در ایام دهه‌ی فجر، برادرانی که مسؤول اداره‌ی این مراسم هستند، یک روز را هم برای همدردی با ملت مسلمان و مظلوم عراق مشخص کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---
-- ۱) نهـــج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۷۷ ۲) فتح: ۲۹ ۳) شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸ ، باب ۷۵ ، ص ۲۲۶ ۴) مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره ۵) اقبال، ص ۴۶۴ ۶) اقبال، ص ۴۶۴ ۷) V ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴

سخنرانی در دیدار با میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر

سخنرانی در دیدار با میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز ارزشهای معنوی، رو به احیا شدن مجدد هستند در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران، میهمانان عزیز جمهوری اسلامی، خوش‌آمد می‌گویم و امیدوارم که ان‌شاءاللّه پیوند برادری و صمیمیت بین مسلمین عالم، بر اساس تعالیم بلند قرآن، روزبه‌روز مستحکمتر بشود. این روزها، برای ملت

ایران و نیز برای همه‌ی کسانی که حقیقت این انقلاب بزرگ را شناختند و قدر آن را دانستند، روزهای خاطره‌انگیز بسیار بزرگی است. دوازده سال از آن روزهای درخشان می‌گذرد. انقلابی که مثل این روزها، به رهبری قائد عظیم‌الشأن و امام بزرگوار ما(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه)، بر اصول قرآن و پایه‌های اسلام، در این سرزمین و میان این ملت واقع شد، روزبه‌روز ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده است و سخن انقلاب، در تجربه‌های این دوازده سال، یکایک و پی‌درپی به ثبوت رسیده است. این انقلاب، اولین سخنش این بود که دوران حاکمیت ارزشهای معنوی آغاز شده‌است. کسانی که بتوانند این حرف را بفهمند و باور کنند، کم بودند؛ چون دنیا را امواج مادّیگری و قدرتهای مبتنی برمادّیت، قبضه کرده بودند. امروز، کسانی که این حقیقت را لمس می‌کنند و می‌فهمند، بسیارند. امروز در همه جای عالم، ارزشهای معنوی، رو به احیا شدن مجدد هستند و بسیاری از آنها احیا شده‌اند و مادّیگری در شکلهای مختلفش - چه به شکل تفکرات مارکسیستی و چه به شکل خطرناکتر آن، یعنی حاکمیت مادّه، توأم با پول و زور و تبلیغات، که در استکبار جهانی و بیش از همه، در حکومت امریکا متجلی است - ناکامی و ناتوانی خود را نشان داده است. قدرتهای مادّی، از مقابله‌ی با ارزشهای معنوی عاجزند پیام دیگر انقلاب ما این بود که قدرتهای مادّی، از مقابله‌ی با ارزشهای معنوی و حرکت و اراده‌ی انسانها عاجزند. امروز کسانی که در دنیا، این حقیقت را نفهمیده باشند، کمند؛ مگر آنهایی که به حوادث عالم، با دقت نظر نمی‌کنند. بزرگترین نشانه‌ی ضعف دستگاههای استکباریِ متکی به قدرت مادّی، همین است که این انقلاب و این نظام و اسلام ناب، در کشور ایران اسلامی ماند و روزبه‌روز قویتر و ریشه‌دارتر شد. این‌که یک نظام اسلامی، در عالم به‌وجود بیاید و بتواند بماند و روزبه‌روز قویتر بشود، نشانه‌ی پوچی و ناتوانی قدرتهای مادّی است؛ زیرا آنها اگر بتوانند، صبر و تحمل نمی‌کنند و چنین قدرتی را نمی‌توانند بگذارند بماند و با همه‌ی قدرت، با آن روبه‌رو می‌شوند و شدند. دوازده سال است که دستگاههای استکبار، با همه‌ی وسایلِ میسور برای خودشان، در مقابله‌ی با اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی، به میدان آمده‌اند. امروز که برای تبلیغات غربی و صهیونیستی، زمینه اقتضا می‌کند، بسیاری از اسرار هشت سال جنگ تحمیلی علیه ما، افشا می‌شود. امروز، همه اعتراف می‌کنند که در طول هشت سال که همسایه‌ی ما به مرزهای جمهوری اسلامی تجاوز کرده بود، به انواع وسایل به او کمک کردند. آنچه ما در طول هشت سال جنگ می‌گفتیم که همه‌ی دستگاههای استکباری، پشت سر متجاوز قرار دارند، امروز در سخن خود آنها به اثبات می‌رسد. درعین‌حال، جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی و پیام اسلام، ماند و عمیقتر شد و گسترش پیدا کرد. شما امروز در آسیا و آفریقا و مناطق دیگری که مسلمانان در آن‌جا هستند، نشانه‌های تمایل و رغبت شدید مسلمانان به بازگشت به مبانی اسلام را می‌بینید. معنایش این است که جبهه‌ی استکبار، قادر به مقابله نیست. امروز اسلام به فداکاری ملتها احتیاج دارد اما این کافی نیست. من به شما برادران و خواهران و به همه‌ی مسلمانان، بخصوص کسانی که می‌توانند در هدایت توده‌های مردم نقشی ایفا کنند، عرض می‌کنم، امروز، روزی است که اسلام به فداکاری و اقدام همه‌جانبه‌ی ملتها احتیاج دارد. امروز، روزی است که استکبار، با خبیثترین و پلیدترین چهره‌اش، خود را در مقابل ملتها به نمایش در آورده است. امروز، روزی است که استکبار، با غرورِ تمام آماده است که ملتها و کشورهایی را در راه مطامع خود قربانی کند. شما ببینید در همین منطقه‌ی خلیج‌فارس، قدرتهای غربی چه می‌کنند. (۱) آنها برای دست یافتن به منافع خودشان، بر انسان و حیوان و محیط زیست و فضا و آب دریا و به هیچ‌چیز دیگر، ابقا نمی‌کنند. امروز قدرت مستکبر امریکا، برای همه‌ی ملتهای دنیا، یک خطر - آن هم یک خطر جدی - شده است. دولتی که به خود حق می‌دهد در همه‌ی مسایل جهانی، مسایل کشورها و مسایل مناطق مختلف، دخالت کند و قدرتمندانه و قلدرانه، حرف خود را به کرسی بنشاند، وقتی چنین قلدری‌یی در سطح دنیا مجاز و مشروع شناخته شود، برای ملتها مجال زندگی باقی نمی‌ماند. به حدی قانع نیستند و در جایی متوقف نمی‌شوند. در زیر سایه‌ی خود، لاشخورها و نوکرصفتها و مطیعها را علیه ملتها تجهیز می‌کنند و کرده‌اند و خواهند کرد و بیشتر خواهند کرد؛ مگر این‌که ملتها با استعانت از اسلام، در مقابل اینها بایستند. دنیای اسلام؛ توجه به دو نکته‌ی اساسی دنیای اسلام، باید دو چیز را احساس کند: اول، خطر جدی و بسیار بزرگی که

از ناحیه‌ی استکبار جهانی - امروز، و بخصوص و بیش از همه امریکا - وجود و حیثیت و اسلام و حیات و استقلال او را بیش از همیشه تهدید می‌کند. اینها امروز، بدتر و وحشیتر و متجاوزتر از گذشته شده‌اند و بیشتر خواهند شد. دنیای اسلام، این خطر را باید احساس بکند. صهیونیستها و رژیمهایی که در دست آنها و زیر بالشان هستند و همچنین بسیاری از پادشاهان و رؤسایی که منافع خودشان را در اتصال به امریکا و استکبار جهانی و حاکمیت غرب تشخیص داده‌اند، دشمنان بالفعل و نقد دنیای اسلام هستند و خطر بزرگی برای ملتهای مسلمان و دنیای اسلام محسوب می‌شوند. البته بحمداللّٰه دنیای اسلام، بیدار شده است و امروز این خطر را به میزان زیادی احساس می‌کند. نکته‌ی دوم این است که اگر مسلمانان اراده کنند، می‌توانند این خطر را مهار بزنند و متوقف کنند. ابرقدرتها وانمود کرده بودند که اراده‌ی آنها تخلف‌ناپذیر است. یک بار در انقلاب ما، یک بار در طول هشت سال جنگ تحمیلی و بارها در حوادث گوناگون، و امروز در قضایای خلیج‌فارس، بوضوح معلوم شد که این ادعا پوچ است. ابرقدرتها، با تشر و هیبت و ابهت ابرقدرتی، کارشان را از پیش می‌برند؛ والّا از لحاظ قدرت محسوس و ملموس، اگر ملتی بخواهد و اراده کند، می‌تواند آنها را ناکام نماید. امروز در خلیج‌فارس، تجربه‌ی دیگری است که نشان داده می‌شود. معلوم گردید، آن‌طور که ادعا می‌شد و امریکا خیال می‌کرد و ادعا و محاسبه می‌نمود - که مثل بسیاری از مواقع، این محاسبه هم غلط از آب در آمد - نتوانست ظرف چند روز، کارش را از پیش ببرد. چند ماه انتظار و الان هم هفته‌ها جنگ، معلوم می‌شود قدرت اینها، آن نیست که تبلیغ و وانمود می‌کنند؛ آن نیست که می‌خواهند ملتها آن را باور کنند. اینها، ضعیفتر از این حرفهایند. بنابراین، همه‌ی ملتها و دولتها و کشورها، در آفریقا و آسیا و در همه‌ی مناطق دیگر عالم، حتّی آن‌جایی که مسلمانان در اقلیت هستند، می‌توانند در مقابل امریکا بایستند و از تحمیلها شانه خالی کنند. جمهوری اسلامی نشان داد که می‌شود حرکت کرد ملتهای اسلامی، برای احیای اسلام، برای تجدید حیات عملی اسلام، برای کم‌کردن نفوذ دشمن، برای تأمین استقلال ملتهای خودشان و برای وحدت بزرگ اسلامی و ایجاد این قدرت عظیمی که ملتهای مسلمان می‌توانند به وجود بیاورند، باید قیام کنند. این، امروز یک مسؤولیت و یک وظیفه به عهده‌ی آحاد ملت، مخصوصاً علما و روشنفکران و گویندگان و جوانان آگاه و هوشمند و همه‌ی کسانی است که می‌توانند در این راه نقشی ایفا کنند. جمهوری اسلامی نشان داد که می‌شود حرکت کرد و ایستادگی نمود. تمام نیروهای عالم، در مقابل امام راحل عظیم‌الشأن ما ایستادند و او با اتکا و توکل به خدا و با پشتیبانی ملتش توانست، یک‌تنه همه‌ی این نیروها را شکست بدهد و نام اسلام و انقلاب اسلامی را در عالم بلندآوازه کند. ملتها می‌توانند. اسلام و مسلمین می‌توانند پیش بروند. این، امروز مسؤولیت و وظیفه‌ی ماست و جمهوری اسلامی، این راه را ادامه داده است و ادامه خواهد داد. تجربه‌های شیرین و هیجان‌انگیز و موفقیت‌آمیز ما، مشوق این ملت است، برای این‌که راه خدا و اسلام و قرآن را همچنان ادامه بدهد. امیدواریم که خداوند متعال، به همه‌ی ما و همه‌ی ملتهای مسلمان توفیق بدهد و شر دشمنان را با اراده و جهاد و مبارزه‌ی قدرتمندانه‌ی ملتهای مسلمان، از سر ملتهای اسلامی کوتاه کند و ان‌شاءاللّٰه دلهای مسلمین، بیش‌ازپیش با هم مهربان باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته ------------------------------

-- ۱) ۷ ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴

سخنرانی در دیدار با جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی، به مناسبت روز نیروی هوایی

سخنرانی در دیدار با جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی، به مناسبت روز نیروی هوایی بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم هر لحظه‌یی از لحظات عمر ما، بار تکلیفی را بر دوش دارند روز نوزدهم بهمن، حقاً شایسته است که روز نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران نام بگیرد و جا دارد که ما به این نیرو تبریک بگوییم. خاطره و تصمیم، یک لحظه‌ی گذراست؛ اما آثار و نتایج، ماندگار است. برای این است که انسانِ خردمند و هوشمند و مسلمان، وظیفه‌ی خود می‌داند که قدر و ارزش لحظه‌ها را درست بشناسد و در تقویم و ارزیابی لحظه‌ها، دچار اشتباه نشود. هر لحظه‌یی از لحظات عمر ما، بار تکلیفی را بر دوش دارند. مهم

این است که ما تکلیف هرلحظه را درست بشناسیم و آن را در جای خود ادا کنیم. آن روزها به هر تقدیر می گذشت؛ اما حضور جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش در صفوف مقدم انقلاب اسلامی، آن هم در حساسترین لحظات، بر سرنوشت ارتش و سرنوشت و جهت گیریهای موجود در انقلاب، تأثیراتی گذاشت. خوشبختانه نیروی هوایی، بعد از پیروزی انقلاب تا امروز، هم در جنگ تحمیلی و هم پیش از آن، در حساسترین لحظات و در خطرناکترین موقعها و موضعها، آزمایشهای خوبی داشته است. حضور نیروی هوایی در مقام هجوم و دفاع، حضور باارزشی بوده است. امروز بحمداللَّه نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران، رشید و بالنده و متکی‌به‌خود و مستغنی است؛ از ابزارهای پیشرفته‌ی طراز بالاـ برخوردار است؛ کارنامه‌ی درخشان جنگ و تجربه‌های باارزش آن را در کوله‌بار خود دارد و نیرویی جوان و بانشاط و فعال است و ان‌شاءاللَّه آینده‌ی بهتری هم خواهد داشت. باید خودمان را آماده‌ی دفاع بکنیم نیروی هوایی، بخشی از قدرت عظیم دفاعی ملت ماست. ما وقتی که خود را دارای هدف و خط مستقیمی به سمت آن می‌دانیم، وقتی بر دوش خودمان مسؤولیت الهی حس می کنیم، وقتی مصمم هستیم که در راه این مسؤولیت - علی‌رغم میل همه‌ی شیطانهای عالم - حرکت بکنیم، وقتی این ملت تصمیم دارد که حرف زور را از هیچکدام از قلدرها و سرگردنه‌بگیرهای مسلح دنیا به گوش نگیرد، پس باید خودمان را آماده‌ی دفاع بکنیم. وقتی به صحنه‌ی سیاستِ امروز دنیا نگاه می کنید، می‌بینید که در قضیه‌یی مثل قضیه‌ی خلیج فارس، (۱) کشورهای ریز و درشت دنیا، هرکدام به نحوی مجبور هستند که به زور گوش بدهند و از آن تمکین بکنند. سلطه‌ی امپراتوری زر و زور غربی به سرکردگی دولت امریکا، تصمیم دارد که در این‌جا از منافع حیاتی خود به هر قیمتی دفاع کند. حتّی دیدید که به بمب اتمی هم تهدید کردند و دیگران - کشورهای خرد و ریز دنیا - با این که این قضیه به خیلی از آنها ارتباط هم پیدا نمی کند، اما مجبورند هرکدام نخودی در این آش استکباری بیندازند و نمی‌توانند خودشان را کنار بکشند. در چنین شرایطی، وقتی شما می‌بینید آن استقلال حقیقی و اتکا به نفس واقعی - که ناشی از انقلاب و اسلام است - این ملت و این کشور و این دولت را با ناصیه‌یی درخشان در دنیا معرفی می کند و قدر این استقلال را می‌دانید و می‌خواهید این استقلال را حفظ بکنید؛ وقتی تجربه‌ی آزاد زیستن در نظام الهی و اسلامی را تجربه‌ی شیرینی می‌دانید و می‌خواهید آن را روزبه‌روز به سمت کمال پیش ببرید، پس باید خودتان را آماده‌ی دفاع بکنید. باید بدانید که دشمن برای ضربه زدن، منتظر فرصت است. «و من نام لم ینم عنه»(۲). اگر شما غافل بشوید، ضربه را خواهید خورد. دفاع، یک وظیفه‌ی عقلی و انسانی و اسلامی است؛ پس باید آماده بود. روزبه‌روز باید آمادگیتان را بیشتر کنید و آموزشها را پیش ببرید. سازماندهی منظم، مبتنی بر حفظ انضباط کامل و رعایت مقررات است؛ این را یک ارزش به حساب آورید. رعایت مقررات، به معنای بی‌عدالتی نیست. عدالت و عدم تبعیض و ارزشگذاری بر اساس حق را یک اصل بدانید. این اصول، اصول بنیانی است. یکی از چیزهایی که در کار یک سازمان نظامی حایز اهمیت است، نشاط برای استفاده‌ی بهتر از استعدادها و قدرتها و موجودیهای مادّی و انسانی است. استعدادها را جستجو کنید و آنها را به جوشش و درخشش دربیاورید. از دستهای ماهر و مغزهای نافذ و خلاق و چشمهای دقیق، در پیشرفت کار و مسؤولیت بزرگ خودتان بهره بگیرید. اینها، همان تصمیم گیریهای بجا و شناختن تکلیف لحظه‌هاست. جمهوری اسلامی در حرکت اعتلایی خود درنگ نمی کند ما لحظات حساسی را می گذرانیم. تمام این دوازده سال، همین‌طور گذشته است. آنها که حساسیت لحظه و اهمیت هدف و ارزش این راه ومسیر را نفهمیدند، اشتباه کردند. امروز می‌فهمند که چه‌قدر اشتباه کرده‌اند. جمهوری اسلامی، به فضل الهی در حرکت اعتلایی خود درنگ نمی کند. طبیعت فکر و راه و هدف ما، این است. چرا بعضیها احساس حقارت می کنند؟ آن که مادّی است، باید احساس حقارت کند. آن که اساس زندگی خودش را بر محاسبات صددرصد مادّی می گذارد، باید احساس حقارت بکند؛ همچنان که دیدید ابرقدرتها چوب آن اشتباهات را خوردند. امروز جوانترین شما هم، تجربیات پیران کهنسال را در مقابل چشم خودش دیده است. شما مگر فروریختن یک امپراتوری را به چشم ندیدید؟ امپراتوری مادّیِ عظیم به اصطلاح حکومت سوسیالیستی و تفکر مارکسیستی که نصف دنیا را گرفته بود، مثل کاخی از بازیچه در

هم فروریخت. امروز، چیزی از آن امپراتوری باقی نیست؛ درحالی که در عرصه‌ی محاسبات، خیلی محکم بودند. محاسبات، صددرصد مادّی بود و عنصر معنویت، در آن لحاظ نشده بود. تجربه‌ی دیگر شما، شکست فضیح آن امپراتوری زر و زورِ نقطه‌ی مقابل اوست؛ یعنی امپراتوری تفکر غربیِ امپریالیستیِ استکباری، متکی بر سود سرمایه و در آمد کارخانجات و استفاده از نیروی کار ارزان و تبلیغات و بهره‌گیری از انحرافهای اخلاقی و گسترش فرهنگ فساد در دنیا. این، خلاصه‌ی آن امپراتوری دیگر است. او هم شکست می‌خورد و محاسبات مادّیش، یکی پس از دیگری غلط درمی‌آید. مگر همه چیز، ماشین است که محاسباتش را بشود با ریاضیاتِ محض و دو دوتا، چهارتا حل کرد و تمام نمود؟! آن‌جایی که مسأله، مسأله‌ی انسانها و ایمانها و ارزشها و خصلتهای نیکوست، محاسبات معنوی، دخالت فوق‌العاده‌یی دارد؛ بلکه تعیین‌کننده است. بر اساس محاسبات مادّی، آنها می‌بایست روزبه‌روز قدرتمندتر می‌شدند و امروز شما می‌بینید که محاسباتشان در چه صحنه‌های خجلت‌آوری، دچار ناکامی شده است. خودتان را آماده نگهدارید و انسجامتان را حفظ کنید خودتان را آماده نگهدارید. سازمانتان را روزبه‌روز پیش ببرید. انسجامتان را مثل گذشته و بهتر از گذشته، حفظ کنید. مجموعه‌ی نیروهای مسلح - ارتش جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دیگر نیروهای دست‌اندرکار دفاع و حفاظت و حراست از ارزشهای انقلاب - را با یک چشم نگاه کنید و آنها را یکی ببینید. هر چیزی در جای خود، و همه به عنوان بخشی از یک مجموعه‌ی پُرافتخار هستند. احساس مسؤولیت را در لحظه‌یی از لحظات، از دست ندهید. روزبه‌روز پیش خواهید رفت. روزبه‌روز شرف و ارزش شما در چشم مردم و بالاتر از آن در پیشگاه الهی، زیادتر خواهد شد و این همان چیزی است که یک انسان، مشتاق و آرزومند آن است. خداوند، شهیدان عزیز نیروی هوایی را - که بسیاری از آنها پس از تجربه‌های دشواری، در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و بعضی حقاً باید در زمره‌ی قهرمانان دوران جنگ تحمیلی به حساب بیایند - با شهدای صدر اسلام محشور کند و یاد همه‌ی شهدای عزیز ما را گرامی بدارد و ان‌شاءاللّه قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) و روح مطهر امام بزرگوارمان را از همه‌ی شما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) ۷ ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴ ۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه الّذی هدینا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدینااللّه نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. قال اللّه الحکیم فی کتابه: و من یتّق اللّه یجعل له مخرجا(۱) تقوا، ضروریترین نیاز فرد و جامعه همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوا توصیه و دعوت می‌کنم. امروز فکر کردم که در خطبه‌ی اول، کدام مطلب از مطالب اسلامی و دینی ما از همه مهمتر و فوریتر است که آن را مطرح بکنم؛ دیدم که مسأله‌ی تقوا از همه چیز مهمتر است. در تمام مراحل زندگی یک جامعه و یک فرد، تقوا از ضروریترین نیازهاست و در تمام دوران - دوران مبارزه و پیروزی، هنگام جهاد، هنگام سازندگی و در مراحل مختلف - برای جامعه‌ی دینی و ملت مسلمان، تقوا ضروری است. امروز که ما بعد از دوازده سال از پیروزی، تجربه‌های باارزشی در اختیار داریم، راه را تا حدود زیادی شناخته‌ایم، هدفها را در قالب مشخص و معینی تصویر کرده‌ایم و به سمت آن حرکت می‌کنیم، شاید بشود گفت که بیشتر از همیشه، به تقوا احتیاج داریم. تقوا، شرط توفیق در هر راهی است تقوا چیست و چگونه می‌شود در ابعاد مختلف زندگی، باتقوا بود؟ تقوا، عبارت از اجتناب و پرهیز از خطا و گناه و اشتباه و آلودگی و ناپاکی و انحراف از راه و پیروی از هوسها، و دل سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه. در میدانهای مختلف، همه باید باتقوا باشند، تا موفق بشوند. تقوا، شرط توفیق در هر راهی است؛ مخصوص دین هم نیست؛ منتها تقوای

دینی، روشن و واضح و شیرین و خوش‌عاقبت است. از یک کودک و نوجوان که مشغول تحصیل و درس خواندن است، تا یک خانم کدبانوی خانه، تا هر انسانی که در محیطی به شغل و به کاری اشتغال دارد، هر کدام از اینها باید تقوا داشته باشند، تا بتوانند راه را درست بروند و به مقصود برسند. یک نوجوان، بدون تقوای خاص محیط و وضعیت شغلی و کاری خود، نمی‌تواند به هدف درس خواندن برسد. باید از اشتباه و هوس و بازیگوشی و سرگرمی به کارهایی که او را از فعالیت خودش باز می‌دارد، اجتناب بکند. این، تقوای اوست. یک زن در داخل خانه و یک مرد در محیط کار نیز همین‌طورند. یک مؤمن که می‌خواهد راه خدا را بپیماید و در صراط مستقیم حق حرکت بکند، باید باتقوا باشد، تا بتواند رضای الهی را کسب کند، از نورانیت الهی استفاده نماید، به مراحل عالی معنویت برسد و به حاکمیت دین خدا دست پیدا بکند. تقوا، برای فردی که در راه دین و ایمان حرکت می‌کند، یعنی رعایت کردن تکلیف دینی و دل ندادن به هوسها و شهوات و منحرف نشدن از راه خدا. هرچه مسؤولیت ما بالاتر باشد، تقوای بیشتری لازم داریم شما در هر جا که هستید، هر شغلی که دارید، هر مسؤولیتی که برعهده گرفته‌اید، هر شأنی از شؤون اجتماعی را که دارا هستید، در درجه‌ی اول باید همتتان این باشد که رضای خدا را تحصیل کنید و وظیفه‌ی الهی را انجام بدهید. این، تقواست. این‌که درصدد انجام تکلیف باشید و از انحراف و بی‌راه رفتن پرهیز بکنید، همان تقواست. اگر این احساس در شما پیدا شد و این همت و تلاش را کردید، اولین قدم را که برداشتید، خدای متعال برای قدم دوم به شما کمک خواهد کرد. هرچه مسؤولیت ما بالاتر باشد، تقوای بیشتری لازم داریم. در میدان جهاد هم تقواست که انسان را پیروز می‌کند. در میدان مبارزه‌ی با استکبار هم که شما ملت سالها بودید و مثل این روزها در سال ۵۷ به پیروزی رسیدید، تقوا شما را پیروز کرد؛ تقوای آن رهبر که جز به امر الهی و تکلیف شرعی، به هیچ چیز دیگری نیندیشید، و تقوای شما آحاد ملت که برای خاطر خدا، از هوسها و منافع شخصی خود گذشتید. یادتان است که آن روزها چه‌طور همه دل در گرو هدفی مقدس داشتند؛ کسی از خود یادش نبود، کسی به فکر مال‌اندوزی نبود، کسی به فکر زیاد کردن ثروت نبود، کسی به فکر شغل و مقام نبود، کسی به فکر جلو افتادن از دیگران نبود؛ هر کسی احساس می‌کرد تکلیف شرعی و اسلامی و انقلابیش چیست، آن را انجام می‌داد. امروز هم همین کار را باید بکنیم. دل سپردن به هوسها و لذتهای آنی زندگی، بی‌تقوایی است اگر امروز در جامعه‌ی ما، کسانی به فکر سوءاستفاده باشند؛ به جای رفاه ملت، رفاه خودشان را در نظر بگیرند و بی‌اعتنا به منافع ملت باشند، بی‌تقوایی کرده‌اند. کسانی که در میان مردم مسؤولیتهای بزرگی بر دوش دارند، اگر وقت و عمر خودشان را در غیر راه انقلاب و مسؤولیت انقلابی‌یی که برعهده‌شان است، مصرف بکنند، بی‌تقوایی کرده‌اند. دل‌سپردن به هوسها و لذتهای آنی زندگی و پیروی از آنها، در وقتی که با پیمودن هدفهای والا و بلند منافات دارد، بی‌تقوایی است؛ همان چیزی است که یک ملت را به زانو درمی‌آورد، و تقوا آن چیزی است که یک ملت را سربلند می‌کند. ما به تقوا احتیاج داریم. برادران و خواهران! تقواست که لطف و رحمت خدا را به شما متوجه می‌کند. تقوا و پرهیزگاری و جدیت در راه خداست که برکات الهی را جلب می‌کند؛ «ولو انّ اهل القری امنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الارض»(۲). تقوا، شما را در مقابل استکبار و قدرتهای ظالم پیروز می‌کند. تقوا، پیام شما را در ذایقه‌ی ملتهای مظلوم شیرین می‌کند. تا حالا هم هرچه پیروزی و پیشرفت بوده است، ناشی از تقوای باتقواها و پرهیزگاران بوده است. هرچه میزان تقوای ملت ما از لحاظ کیفیت و کمیت افراد باتقوا بالاتر برود، پیروزی و موفقیت ما سریعتر و زودتر خواهد بود. لذا در نمازهای جمعه، خطبای جمعه موظفند که هر هفته مردم را به تقوا دعوت کنند؛ چون این حرف، کهنه‌شدنی نیست. نمازهای جمعه، نقش بسیار بزرگی در موفقیتهای این ملت ایفا کرده‌اند امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در خطبه‌ی اول نماز، غالباً درباره‌ی تقوا و توصیه‌ی به تقوا حرف می‌زدند. به همین مناسبت، من چند جمله‌یی راجع به نماز جمعه‌ها بگویم. ملت ایران، نماز جمعه نداشت و از این نعمت محروم بود؛ انقلاب به او نماز جمعه داد. در طول این دوازده سال، نمازهای جمعه نقش بسیار بزرگی در پیشرفتها و موفقیتهای این ملت و این کشور ایفا کرده‌اند و سهم بسزایی در بسیج نیروها و سازندگی و هدایت سیاسی و دینی مردم داشته‌اند. اسلام برای نماز جمعه، خیلی اهمیت قایل است و من

امروز فکر کردم بعضی از روایاتی را که در باب نماز جمعه هست، بخوانم، تا ببینید چه‌قدر این مراسم هفتگی مهم است. از قول پیامبر خدا(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) نقل شده که فرمود: «من کان یؤمن باللّه و الیوم الاخر فعلیه بالجمعه یوم الجمعه»(۳). یعنی هر کس که ایمان دارد، در روز جمعه نباید نماز جمعه را فراموش کند. از امام باقر(علیه‌السّلام) روایت شده است که فرمود: «واللّه لقد بلغنی انّ اصحاب النّبی(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) کانوا یتجهّزون للجمعه یوم الخمیس»(۴). یعنی اصحاب پیامبر، در روز پنجشنبه خودشان را برای فردا آماده می‌کردند، تا به نماز جمعه بروند. در یک روایت دیگر دارد که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: روز پنجشنبه دارویی نخورید که شما را در بستر بیندازد، تا مبادا نماز جمعه‌ی فردا از دستتان برود. روز جمعه، خود را زینت کنید و تمیزترین لباسهایتان را بپوشید درباره‌ی احترام به نماز جمعه، از امام صادق(علیه‌الصّلاةوالسّلام) روایت است: «لیتزیّن احدکم یوم الجمعه»(۵)؛ روز جمعه، خود را زینت کنید. «یغتسل و یتطیّب و یسرّح لحیته»(۶)؛ غسل کنید، عطر بزنید و سر و صورت خود را مرتب نمایید. «یلبس انظف ثیابه»(۷)؛ تمیزترین لباسهایتان را بپوشید و به نماز جمعه بروید. در روایت دیگر دارد که ملائکه‌ی الهی می‌ایستند و می‌بینند که چه کسی زودتر وارد مصلا شد و همین‌طور می‌نویسند: نفر اول، نفر دوم، نفر سوم، نفر پنجم، نفر صدم؛ تا وقتی که امام جمعه بلند می‌شود خطبه را بخواند. یعنی هرچه می‌توانید، زودتر در نماز جمعه حاضر شوید. در یک روایت دارد که امام مسلمین، زندانیانی را که به خاطر قرض به زندان افتاده‌اند، روز جمعه یا روز عید، به نماز جمعه یا به نماز عید بیاورد و محافظ هم برایشان بگذارد و وقتی که نماز را تمام کردند، آنها را به زندانشان برگرداند؛ یعنی حتّی زندانی هم از نماز جمعه محروم نماند. در یک روایت دارد که «لو یعلم امّتی ما لهم فیها»(۸)؛ اگر مردم منافع این سه چیز را می‌دانستند، «لیضربوا علیها بالسّهام»(۹)، بر سر آن با هم منازعه می‌کردند. آن سه چیز، عبارت از اذان و زود رفتن به نماز جمعه و قرار گرفتن در صف اول است، که ممکن است صف اول جهاد یا صف اول نماز جمعه باشد. مردم به اذان گفتن عادت کنند چندی پیش، من راجع به اذان سفارش کردم و البته گفتم که صبحها با بلندگو در همه‌جا اذان نگویند، تا مردم از خواب بیدار نشوند. مثل این‌که بعضی از مؤمنین، این قسمت دومش را بیشتر از قسمت اول گوش کردند! آنچه که مقصود ما بود، این بود که در سحرها، هر جایی یک بلندگو صدا نکند؛ ولی معنایش این نبود که به هنگام سحر، صدای اذان در شهری مثل تهران به گوش نرسد! نه، در جایی مثل تهران، اقلاً در چند مسجد از مساجد مهم، خوب است که با بلندگو اذان پخش بشود؛ حتّی اذان صبح. در شهرهای کوچک هم به فراخور وسعت آن شهر، می‌بایست اذان صبح در چندجا پخش بشود. اما در ظهر و شب اذان بگویند؛ هم اذان بلندگو، هم جلوی مساجد، هم داخل مساجد و هم در خیابانها، تا مردم به اذان گفتن عادت کنند. نماز جمعه، زمینه‌ی تقوا را در میان مردم زیاد خواهد کرد در یک روایت فرمود: «من ترک الجمعه ثلاثا تهاونا طبع اللّه علی قلبه»(۱۰). هر کس سه جمعه پشت سر هم، از روی بی‌اعتنایی نماز جمعه را ترک کند - اگر کسی کاری داشته باشد، آن مورد بحث نیست - خداوند بر قلب او مهر می‌زند. مردم و خود ائمه‌ی محترم جمعه، نماز جمعه را در همه جای کشور قدر بدانند؛ نماز را با توجه، با خضوع، با ذکر و با دعا بجا بیاورند؛ و آنچه را که برای مردم لازم است، در خطبه‌ی اول و دوم بگویند. خطبه‌ی اول و دوم را هرچه هم بتوانند مختصرتر بکنند، بهتر است. البته سنگ بنای خطبه‌های طولانی را خود ما در همین نماز جمعه‌ی تهران گذاشتیم و تقصیر آن به گردن کس دیگری نیست! اما حالا عرض می‌کنم که خطبه‌ها را کوتاه کنند، تا مردم به کارهایشان برسند. علاوه‌ی بر نماز جمعه، مردم نمازهای دیگر را هم در مساجد اجتماع کنند و بخوانند. مساجد را آباد کنید. اینها به حرکت انقلابی و بزرگ شما برکت خواهد داد و نماز جمعه، زمینه‌ی تقوا را در میان مردم زیاد خواهد کرد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهره سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین سیّدالسّاجدین و محمّدبن‌علیّ‌الباقر و جعفربن‌محمّدالصّادق و موسی‌بن‌جعفرالکاظم و علیّ‌بن‌موسی‌الرّضا و

محمّدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه مبعث، ریشه‌ی سعادت بشر و تاریخ و سرچشمه‌ی خیرات در این ایام که مصادف با بزرگترین عید انقلاب عظیم ملت ماست - یعنی عید پیروزی - چند حادثه‌ی دیگر نیز هست که به آن اشاره می‌کنم و سپس به بعضی از مسایل مربوط به انقلاب خواهم پرداخت. روز بیست‌ودوم بهمن امسال، روز شهادت موسی‌بن‌جعفر(علیه‌الصّلاةوالسّلام) پس از سالها تحمل حبس و شکنجه است. آن جهاد عظیم، با شهادتی جانگزا پایان یافت. ما باید آن روز را - که روز بیست‌ودوم بهمن هم است - گرامی بداریم. ملت عزیزمان، احترام و تجلیل از آن بزرگوار را، در قالب و چارچوب حرکتی که در بیست‌ودوم بهمن می‌کنند، انجام خواهند داد، تا بیست‌ودوم بهمن را که شعاعی از انوار طیبه‌ی مقدسه‌ی موسی‌بن‌جعفر(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و بقیه‌ی اهل بیت معظم و مکرم است، با نام و یاد این بزرگواران، ارزش و معنویت بیشتری ببخشد. روز مبعث هم در همین هفته‌ی مبارک و مقدس است. مبعث، ریشه‌ی سعادت بشر و تاریخ و سرچشمه‌ی خیرات تا ابدالاباد است. بزرگداشت مبعث، فقط تکلیف مسلمانان نیست؛ بلکه بشریت مظلوم باید از فرامین پیامبر اسلام - که سرآغاز آن، روز مبعث بود - احترام و تجلیل و قدرشناسی کند؛ چون نجات انسان در این تعالیم است. هر یک روز ماه رجب، یک نعمت خداست دهه‌ی سوم ماه رجب را پشت سر می‌گذاریم و این روزها، روزهای پایانی ماه رجب است. ماه رجب، ماه مبارکی است؛ ماه توسل و تذکر و توجه و تضرع و استغاثه و محکم کردن پیوند دلهای محتاج و نیازمند ما به ذیل لطف و فضل الهی است. این روزها را قدر بدانید. هر یک روز ماه رجب، یک نعمت خداست. در هر ساعتی از این ساعات، یک انسان اگر هوشمند و زرنگ و آگاه باشد، می‌تواند چیزی را به دست بیاورد که در مقابل آن، همه‌ی نعمتهای دنیا پوچ است؛ یعنی می‌تواند رضا و لطف و عنایت و توجه الهی را به دست آورد. بعد از ماه رجب، ماه شعبان و بعد ماه رمضان است. برادران و خواهران مسلمان! ای صاحبان دلهای بیدار و مخصوصاً ای جوانان! این سه ماه را قدر بدانید. در این سه ماه، فرصت برای وصل کردن و منور نمودن دلها به لطف و نور پروردگار، بیش از همیشه است. این روزها، حادثه‌ی تأسف‌آور سیل را هم در سیستان داشتیم، که مردم ما و کسانی را که ابعاد این حادثه را فهمیدند، بشدت غمگین کرد. امیدواریم که خداوند به مسؤولان توفیق بدهد، تا سختیهایی را که بر اثر این حادثه به مردم وارد آمده است، زودتر جبران کنند و آن مردم مستضعف مؤمن مظلوم را از این سختیها نجات بدهند. ان‌شاءاللّه کاری بشود که با همت مسؤولان، این‌طور حوادث خسارتبار نتواند به این آسانی، این‌چنین لطمه‌هایی را به زندگی مردم بزند؛ یعنی بعد از امدادهای اولیه، ان‌شاءاللّه کارهای زیربنایی و اساسی انجام بگیرد. البته مردم هم بایستی تا آن‌جایی که می‌توانند، در انجام این کار، از همه جا به دولت کمک کنند. دهه‌ی فجر، دهه‌ی گرامیداشت بزرگترین معجزه‌ی الهی در این روزگار و اما مسأله‌ی اصلی این خطبه، مسأله‌ی دهه‌ی فجر است. دهه‌ی فجر، دهه‌ی تجدید قوای نیروهای انقلابی با تجدید یادها و خاطره‌های پُرشکوه آن روزهاست؛ دهه‌ی تجدید عهد و میثاق ملت ما با انقلاب است؛ دهه‌ی گرامیداشت بزرگترین معجزه‌ی الهی در این روزگارهاست. این روزها، روزهایی است که در تاریخ عمر ملتها، شبیه آن بندرت پیش می‌آید. چه‌قدر خونها ریخته می‌شود، زجرها کشیده می‌شود، مصیبتها تحمل می‌گردد، تا یک ملت بتواند به آن اوج حرکت انقلابی‌یی برسد که در دهه‌ی فجر سال ۵۷ شما رسیدید و خدا آن میوه‌ی شیرین را در دامن او بگذارد. ملت ما، از چنگ قدرت شیطانیِ خونریزِ ظالمانه‌ی رژیم کافرمنش و فاسق و فاجر و عیاش و ضد مردمی و وابسته‌ی به بیگانه و بی‌اعتنای به مصالح ملت و نیز سرانی که فقط خوشیهای خودشان را در نظر داشتند و همه‌ی امکانات عظیم این مملکت را برای چنین چیزی صرف می‌کردند، نجات پیدا کرد. این، حادثه‌ی خیلی عظیمی است. برادران عزیز! از آن روزها، دوازده سال گذشته است. در این دوازده سال، شما که در راه بودید، شاید از کسانی که از بیرون نگاه می‌کردند، یا کسانی که در آینده نگاه خواهند کرد، یا کسانی که با چشمهای دوستی و یا دشمنی، رفتار شما را می‌سنجیدند، کمتر بتوانید این راه را ارزیابی کنید. این دوازده سال، اگرچه در عمر شما و در عمر یک ملت، زمان کوتاهی است، اما یک دنیا حادثه و یک دنیا تجربه در آن نهفته است.

این انقلاب، بر پایه‌ی ارزشهای معنوی سر بلند کرد آن روزی که این انقلاب پیروز شد، ارزشهای معنوی در دنیا مرده بود و ارزشهای مادّی بر همه‌ی ارکان زندگی ملتهای عالم حاکم بود. این انقلاب، بر پایه‌ی ارزشهای معنوی سر بلند کرد. امروز اگر به دنیا نگاه کنید، می‌بینید که پایه‌های مادّیگری لرزیده است و انقلابهایی که بر اساس مادّیگری به وجود آمده بود، مثل بازیچه‌ی کودکان فرو ریخته است. آن نظامی که به مادّیگری افتخار می‌کرد - یعنی نظام مارکسیستی و سوسیالیستی - و امپراتوری بزرگی تشکیل داده بود و به ضدیت با معنویت و دین افتخار می‌کرد، متلاشی شده و از بین رفته است. دوازده سال پیش، وضع این‌طوری نبود. دوازده سال پیش، امپراتوری شرق و نظام مارکسیستی عالم، آن‌قدر خود را قدرتمند می‌دید، که به آنچه داشت، اکتفا نکرد و به افغانستان حمله‌ی نظامی نمود، تا از آن طرف شاید این راه را باز ادامه بدهد. یک نظام متکی به مادّیگری، این‌طور احساس قدرت می‌کرد. امروز آن نظام متلاشی شده، از بین رفته و چیزی از آن باقی نمانده است. شگفتا ! در کشورهایی که این نظام حاکم بود، پرچم معارضه‌ی با این نظام به دست کسانی افتاد که شعار معنویت و دین و خدا و مسیحیت می‌دادند! این، از آثار انقلاب شماست. آن روزی که انقلاب شما به پیروزی رسید، از اسلام بخصوص به عنوان یک پرچم نجاتبخش در دنیا خبری نبود. در کشورهای اسلامی هم اگر کسی می‌خواست انقلاب بکند، پایه‌های انقلاب، پایه‌های مارکسیستی بود! انقلابی، یعنی کمونیست! اسلام را با تلاش زیاد، منفعل و به خیال خود مضمحل کرده بودند. کسی جرأت نمی‌کرد که به مسلمانی خود افتخار بکند. امروز شما نگاه کنید، هرجا چند نفر مسلمان دور هم هستند -ولو یک اقلیت - قرآن را سر دستشان می‌گیرند و با افتخار می‌گویند که ما مسلمانیم. این، از آثار انقلاب شماست. این را شما کردید، این را امام انجام داد. انقلاب اسلامی، حریم دروغین قدرتها و قلدرها را شکست علاوه‌ی بر اینها، انقلاب شما، حریم دروغین قدرتها و قلدرها را شکست. امریکا به عنوان ابرقدرت، یک روز امریکا بود؛ اما امروز دیگر نیست. امروز شما ببینید که در چند نقطه از نقاط عالم، مردم عکس رئیس جمهور امریکا را آتش می‌زنند، یا پرچم آنها را به آتش می‌کشند؟ چندجا از نقاط عالم، ملتها و توده‌های مردم، مشت گره می‌کنند و «مرگ بر امریکا» می‌گویند. یک روز فقط شما این شعار را می‌گفتید، دیگران می‌گفتند که چرا می‌گویید؛ اما امروز نیز در اروپا و اقصای آسیا و کشورهای تحت نفوذ امریکا و کشورهایی که با نظامی شبیه خود امریکا اداره می‌شوند، «مرگ بر امریکا» می‌گویند. این، نه به خاطر آن است که آن ملتها از رژیم عراق پشتیبانی می‌کنند. خیر، اصلاً رژیم عراق را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که قضیه چیست. اینها چون امریکا را متجاوز شناخته‌اند و چهره‌ی او برایشان آشکار شده است، «مرگ بر امریکا» می‌گویند. انقلاب شما این کار را کرد؛ یعنی حریم دروغین قلدرهای جهانی و ابرقدرتها را شکست. کارها و خدمات و حرکت عظیم این انقلاب، قابل احصا نیست کارها و خدمات و حرکت عظیم این انقلاب و شخصیت و عزتی که به ملت ایران داد و احساس آقایی‌یی که در یکایک آحاد این ملت بیدار کرد و خدمات بی‌شماری که در طول این دوازده سال در داخل کشور انجام داد، آن‌قدر زیاد است که قابل احصا نیست. این در حالی است که در تمام این دوازده سال، استکبار جهانی به شکلهای مختلف با این انقلاب مبارزه کرده، که هشت سالش فقط جنگ بوده است. شما ببینید، همین حالا کشورهای بزرگی که در جنگ با عراق با یکدیگر متحد شده‌اند، در داخل کشورهای خودشان، دم از نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ می‌زنند! چند هفته بیشتر نیست که جنگشان شروع شده است - آن هم با آن‌همه ثروت و قدرت و امکانات - اما هشت سال جنگ را بر این ملت تحمیل کردند؛ درعین‌حال، وضعیت و امکانات و ظرفیتهای وسیع این کشور و این ملت، توانست او را حفظ کند و پیش ببرد و امروز بحمداللّه در جاده‌ی سازندگی و نوسازی کشور حرکت می‌کند. سازندگی کشور، با تعقیب هدفهای انقلاب منافات ندارد من یک جمله‌ی دیگر عرض بکنم و سخن را به پایان برسانم. بدانید، تصور این‌که سازندگی کشور، با تعقیب هدفهای انقلاب منافات دارد، تصوری متعلق به دشمنان است؛ دوستان اشتباهاً این حرف را تکرار می‌کنند. ارزشهای انقلاب، این کشور را باید آباد کند و بسازد؛ این دو باهمند. حفظ ارزشها و شعارها و هدفهای اصیل انقلاب، در کنار سازندگی و آبادانی و به سروسامان رساندن کشور و نوسازی ویرانه‌های ناشی از جنگ و دوران سلطه‌ی قدرت ظالم رژیم پهلوی

قرار دارد. تا کسی گفت که می‌خواهیم کشور را بسازیم، فوراً بعضی آدمها از روی غفلت نگویند، معلوم می‌شود که شعارهای انقلاب فراموش شده است! نه، این حرف را دشمنان می‌زنند و القا می‌کنند که ایران شعارهای انقلاب را فراموش کرده است. امروز نمی‌گویند؛ از مدتها پیش این حرف را تکرار می‌کردند. همیشه هم دروغ گفته‌اند، همیشه هم مغرضانه گفته‌اند، همیشه هم غلط کرده‌اند. این ملت، با حفظ ارزشهای انقلاب و با تمسک به شعارهای آن، این راه را ادامه خواهد داد. السّلام علی الاخوة و الاخوات المسلمین فی شتّی أنحاء العالم و رحمةاللّه و برکاته إنّ الشعب الایرانی یحتفل هذه الایام بالذکری الثانیة عشر لثورته الاسلامیة المبارکة، و إنّ اثنی‌عشر عاما من عمر هذه الثورة تشکّل فرصة مناسبة لتقویم أهدافها و شعاراتها و مکتسباتها علی المستوی الداخلی و الاقلیمی و العالمی، و إن کل الواعین لیستطیعون أن یدرسوا هذه الثورة الفریدة الکبری و یکتشفوا خصائصها من خلال ما مرّت به من تجارب متجمعة لا تحصی خلال هذه الاعوام. فأوّلًا: نجد أن هذه الثورة انتصرت فی عصر کان العالم فیه یئنّ تحت وطأة القیم المادیة، و حتی الفئات الثوریة و الاصلاحیة فی أغلب الاقطار و منها الاقطار الاسلامیة کانت تنطلق فی تحرّکها من منطلقات فکریة مادّیة مارکسیة، فکانت الثوریة تعنی الاتجاه المارکسیّ و تعبر عنه. فی هذا الجوّ القاتم انطلقت الثورة الاسلامیة من منطلق القیم الالهیة و أقامت نظامها الاسلامی و حطّمت أسس الفکر المادّی السائد فی‌العالم. و لذا نشهد الیوم فی شتّی أنحاء العالم الاسلامی و فی کثیر من مناطق العالم الثالث و کذا فی بعض الاقطار المتطورة أنّ الافکار الثوریة راحت تعتمد منطق العودة الی القیم المعنویة، و هکذا راحت النظم الشیوعیة فی العالم تتهاوی الواحد بعد الآخر بفضل شعارات العودة الی الدّین و المعنویات، و لم یَعُد لبریق النظام الاشتراکی و النظام الشیوعی عین و لا أثر. ثانیاً: لقد انطلقت هذه الثورة منتصرة فی عصر کانت فیه الجهود الاستعماریة المکثفة ترکّز خلال قرنین من الزمان و بکل ما لدیها من ثروة و تخطیط و سلاح و سیاسة و إعلام علی محو الدور الاسلامی من الساحة الحیاتیة، حتی لا یبقی من الاسلام غیر الاسم و من الحالة الاسلامیة سوی الشکل التقلیدی. و فی خضم هذا النشاط المحموم تفجرت الثورة الاسلامیة و النظام الاسلامی رعداً و برقاً یشعل ذلک الرکام فیجعله حطاما لنلاحظ بعد ذلک کل هذا الشوق المتزاید للجو الی أحضان الاسلام والعیش تحت لوائه الخفّاق یشتعل فی قلب کل مسلم و فی کل أرجاء العالم، و یجذب الیه کل جوانب حیاة المسلمین و یفجّر الانتفاضة فی کل مکان، و طبیعیٌّ أن تصل بعض نماذج هذه الانتفاضة علی الاقل الی ما تصبو له من نصر رغم التصدی الاستعماری المرکّز لها «و لینصرنّ اللّه من ینصره إنّ اللّه لقویّ عزیز»(۱۱). ثالثاً: لقد تفجرت هذه الثورة وانتصرت فی زمن تجمعت فیه الثروات الضخمة المادیة و التقنیة و العلمیة و المالیة و السیاسیة فی العالم بأیدی قوتین کبریین و بعض الدول القریبة منها أو التی تدور فی فلکها، و ذلک بحیث لم تکن أیة دولة أو أیّ شعب لیتصور إمکان استدامة بقائه دون الاعتماد علی هاتین القوّتین. لقد کان الشک لایرقی الی مستوی قوة هذه القوی الکبری إلا أن انتصار الثورة الاسلامیة و ثباتها و دیمومة الجمهوریة الاسلامیة و سیرها من نصر الی نصر، رغم إرادة هاتین القوتین و عملائهما و رغم أنّهما لم تترکا فرصة سانحة إلا و وجهت ضرباتها لهذا النظام و هذه الثورة. نعم ان هذا الانتصار أثبت أن القوی الکبری یمکن أن تنهزم بل هی فی‌الواقع قوی خاویة و بهذا سرت روح الجرأة والاحساس والقدرة الذاتیة بین الشعوب المقهورة علی أمرها، الی الحدّ الذی راحت هذه القوی الکبری تشعر معه بضعفها، کما عملت بعض الاقطار و الشعوب علی تخلیص أنفسها من براثن امبراطوریة إحدی القوّتین، و عملت شعوب و أقطار أخری علی اتخاذ موقف المقاومة خلال المواقف العنیفة لدولة شریرة أخری هی أمریکا، و هذا ما نلحظه بوضوح فی أماکن کثیرة من العالم و فی مقدمتها أحداث الخلیج الفارسی حیث انکشف للجمیع خواء أسطورة القوة الامریکیة والقوی المتحالفة معها باعتبارها قوّة لا تُقهر. رابعاً: لقد عرضت الثورة الاسلامیة أطروحة جدیدة تتحدی کل الاطروحات الاخری، و عرضت سیاسة جدیدة فی العلاقات بین الاقطار و الدول فیما بینها و مع شعوبها و مع القوی التسلطیة و أعطت العالم منطقا و تعریفا جدیدا لیقظة الشعوب و أهدافا جدیدة للصراع و الثورة، و استطاعت أن توصل الشعب الایرانی الی شخصیته الحقیقیة و عزّته و استقلاله و أوجدت فی ضمیر أبناء الأمة الأسلامیة الکبری إحساسا عمیقا بالمسیر المشترک دافعة الجماهیر الاسلامیة المتشتتة الی تشکیل الامة الاسلامیة الواحدة. خامساً: لکل هذه الامور نجد

أن عداء الاستكبار للاسلام المحمدی (صلّی‌اللّه علیه‌وآله) الاصیل، الاسلام القرآنی المجاهد، و للدعاهٔ الصادقین المخلصین و قبل ذلک عداؤه للجمهوریهٔ الاسلامیهٔ الایرانیهٔ الّتی شكّلت قاعدهٔ هذا الوعی و تلک الیقظهٔ یتصاعد و یتخذ أشكالا معقدهٔ و متطورهٔ، الامر الذی یتطلب منا جمیعا قدراً كبیراً من الیقظهٔ و الاستعداد و التضحیهٔ نستمدّه من الصورهٔ النیرهٔ التی عرضها إمامنا الراحل العظیم الخمینی الكبیر(قدّس‌اللّه‌نفسه‌الطیبهٔ) و إننا بعون اللّه تعالی و توفیقه مصممون علی السیر علی طریقه و هو طریق الانبیاء و العباد الصّالحین مؤمنین بأن الغد للاسلام و لعباداللّه الصالحین كما قال‌اللّه تعالی: «و نرید أن نمنّ علی الذین استضعفوا فی‌الارض و نجعلهم أئمّهٔ و نجعلهم الوارثین»(۱۲) و الحمدللّه رب العالمین. و أستغفراللّه لی ولكم. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه أحد. اللّه الصّیمد. لم یلد و لم یولد. و لم یكن له كفوا أحد. --

---------------- ۱) طلاق: ۲ ۲) اعراف : ۹۶ ۳) بحارالانوار، ج ۲۰ ، ص ۱۲۶ ۴) الاصول من‌الكافی، ج ۳، ص ۴۱۵ ۵) ۱ و ۲ و ۳. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۲ ۶) ۷) ۸) ۴ و ۵. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۱۹۷ ۹) ۱۰) وسائل‌الشیعه، ج ۵ ، ص ۶ ۱۱) حج: ۴۰ ۱۲) قصص: ۵

بیانات در دیدار با قاریان قرآن: استاد شحات محمّد انور و استاد محمّد بسیونی

بیانات در دیدار با قاریان قرآن: استاد شحات محمّد انور و استاد محمّد بسیونی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مردم ما واقعاً عاشق قرآنند خیلی خوشحالیم كه آقایان را در این‌جا زیارت می‌كنیم. شماها در حقیقت به كشور قرآن آمده‌اید. مردم ما واقعاً عاشق قرآنند. ما بحمداللّه مردمی داریم كه نه فقط به تلاوت و ظاهر قرآن توجه دارند، بلكه زندگی خود را بر اساس قرآن شكل داده‌اند و قوانین كشورشان بر پایه‌ی قرآن است. ما شما آقایان قرّاء را هم از صمیم دل دوست داریم و صداهایتان را می‌شنویم و لذت می‌بریم و گوش جان می‌دهیم. من از این كه جوانان ما به قرآن شوق و اقبال دارند، خیلی خوشحالم. كسانی را كه شما ملاحظه می‌كنید، بعضی كارگر، بعضی كارمند و بعضی كاسبند و هیچكدام هم در این رشته حرفه‌یی نیستند؛ اما درعین‌حال شوق فراوانی كه این آقایان به تعلّم قرآن دارند، آنها را به مقدار زیادی پیش آورده است. بعضی از آنان هم ماشاءاللّه خیلی خوب شده‌اند، خیلی پیش رفته‌اند و گاهی هم كه در این مسابقات جهانی شركت می‌كنند، درجات بالا را حایز می‌شوند. بعضی از دوستانی كه از كشورهای عربی می‌آیند، می‌گویند اینها به نحوی كلمات و حروف عربی را تلفظ می‌كنند كه آدم باورش نمی‌آید اینها عرب نیستند. این، نشان می‌دهد كه در ایران، زمینه‌ی شیوع آشنایی با قرآن خیلی زیاد است. توجه روزافزون جوانان ما به قرآن، مربوط به بعد از انقلاب است قبل از انقلاب، ما اصلاً از چنین بركاتی محروم بودیم. البته گاهی در گوشه و كنار، چند نفری دور هم جمع می‌شدند و تلاوتی می‌كردند؛ اما این رشد روزافزون و این سیل عظیم توجه جوانان و بچه‌ها به قرآن، اصلاً مربوط به بعد از انقلاب است. به همین جهت، گاهی قبل از انقلاب، بعضی از قرّاء به ایران می‌آمدند؛ ولی كسی نمی‌فهمید كه اینها چه وقت آمدند و چه زمانی رفتند. قبل از انقلاب، «شیخ‌ابوالعینین» با دعوت اوقاف به مشهد آمده بود. من نوارهای او را قبلاً زیاد شنیده بودم و دورادور از خواندن او خیلی خوشم می‌آمد. ما با كسانی كه او را دعوت كرده بودند، بكلی قطع رابطه كرده بودیم و با این كه خیلی هم دوست می‌داشتم صدای او را گوش كنم، اما اصلاً به مجالسی كه درست كرده بودند، نرفتم. در مسجد گوهرشاد مشهد، در آن ایوان مقصوره جلسه‌یی درست كرده بودند و قرآن می‌خواندند. آن كسانی كه در آن‌جا نشسته بودند، گمان نمی‌كنم كه به صد نفر می‌رسیدند. همین‌طور دورتادور نشسته بودند و به تلاوت قرآن گوش می‌كردند. در آن موقع، هوا سرد بود و مجتبای ما هم كه كوچك بود، همراهم بود. چون نمی‌خواستم به داخل جلسه بروم، ناگزیر در آن هوای سرد در غرفه‌ی بیرون نشستم، تا صدایی را كه پخش می‌شد، بشنوم. آن زمان، جمعیت حدود صدنفر بود؛ در حالی كه حالا وقتی شماها در جایی وارد می‌شوید، واقعاً همه‌ی شهر تكان می‌خورد. بله، ما به عشق قرآن و به بركت قرآن زنده هستیم. امیدواریم كه خداوند در دنیا و آخرت، ما را از قرآن جدا

نکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران و نمایندگان سیاسی کشورهای اسلامی

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران و نمایندگان سیاسی کشورهای اسلامی، به مناسبت عید سعید مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بعثت خاتم‌الانبیاء، عید بشریت عید بزرگ مبعث را که یقیناً یکی از بزرگترین اعیاد همه‌ی بشریت است، به مستضعفان عالم، ملتهای مسلمان، ملت عزیز و مؤمن و قهرمان ایران و به شما آقایان محترم تبریک عرض می‌کنم. این حرف درستی است که ما ادعا کنیم بعثت خاتم الانبیاء(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله وسلّم) عید بشریت است؛ چون در این مقطع، با تعالیم اسلام، همه‌ی دردهای اصلی بشریت، با بهترین علاجها و تداویها، قابل تداوی شده است و همان‌طور که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) درباره پیامبر(ص) فرمود: «طبیب دوّار بطبّه قد احکم مراهمه وأحمی مواسمه»(۱)، مرهم زخمهای کهنه‌ی لاعلاج بشریت را آماده داشت. از اولین لحظات بعثت و وحی بر نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) همه‌ی وسایل برای صلاح و اصلاح جامعه بشری، در آیات قرآن مورد توجه قرار گرفت. در همین سوره‌ی مبارکه‌ی علق، بعد از نام خدای متعال و امر به پیامبر اسلام برای قرائت، اشاره می‌کند که «خلق الانسان من علق»(۲). بشری که بزرگترین درد او، خودخواهی و طغیان و خودبزرگ‌بینی و خودغنی‌بینی است، به این بشر تذکر می‌دهد که «خلق الانسان من علق»(۳)؛ منشأ تو علق است. آن‌که تو را خلعت هستی و کمال و تکریم پوشانید، خداست. باید در مقابل او، همیشه احساس بندگی کنی؛ طغیان نکنی؛ بر ارزشهای الهی سرکشی نکنی؛ خود را به جای خدا، فرمانده‌ی حیطه‌ی زندگی انسان به حساب نیاوری. این، اولین کلمه است که بعد از دو، سه آیه هم می‌فرماید: «کلّا انّ‌الانسان لیطغی. ان رأه استغنی»(۴). این‌که انسان، خودش را غنی ببیند و مستغنی به حساب بیاورد، او را به طغیان وادار خواهد کرد. ملاحظه بفرمایید، دردهای همیشگی بشر، همینهاست. درد بزرگ بشریت، از زمان حضرت آدم و ماجرای پسران آدم تا همیشه‌ی دنیا، خودخواهی و خودپرستی و سرتافتن از اطاعت خدا و ظلم و تبعیض و جهل است که بر اثر جهالت و ناآگاهی، راه را خطا می‌کند و پیامبران و راه هدایت را نمی‌شناسد و با کوته‌بینی خود، آنچه را که ناصواب است، صواب می‌پندارد. در همین سوره‌ی مبارکه‌ی علق، بلافاصله بعد از افتتاح سوره می‌فرماید: «اقرأ و ربّک الاکرم»(۵). خدای تو، کریمترین است و نشانه‌اش این است که «الّذی علّم بالقلم»(۶). در این سوره، تعلیم انسان، آگاهی دادن به انسان و قلم را به انسان سپردن، یادآوری شده است. تیره‌روزیهای امروز بشر، با چندهزار سال پیش تفاوتی نکرده است سیاه‌روزیهای بشریت که به ظلم و استضعاف و عقب‌ماندگی و برادرکشی و سخت زندگی کردن در این عالم منتهی شده است، و نیز استفاده نکردن از مواهب الهی در عالم و بقیه‌ی نابسامانیهای زندگی انسان، چه آن چیزهایی که فقط و فقط به حیات این نشئه مربوط است - مثل حوایج انسان، خوراک و دیگر نیازهای بشر - و چه آن چیزهایی که به حیات جاودانه‌ی انسان ارتباط پیدا می‌کند - مثل گمراهیها و ظلمها و خلافکاریها و ناپاکیها و آلودگیهای اخلاقی و رفتاری بشر - همه‌ی اینها در جهان‌بینی بعثت اسلامی، با واقعیت ملاحظه شده و برای آن، علاج معین گردیده است. لذا اگر بشر، این دین و این مجموعه دستورالعمل سعادت را می‌فهمید و می‌شناخت و عمل می‌کرد و تسلیم آن می‌شد، امروز در این‌همه فلاکت و نابسامانی نبود. اگر با چشم واقع‌بین نگاه کنیم، تیره‌روزیهای امروز بشر، با چند هزار سال پیش تفاوتی نکرده است. این‌که به جای وسایل ابتدایی، ابزار مدرن و برخوردار از سرعت و سهولت در اختیار بشر قرار بگیرد، به‌طور مطلق مایه‌ی سعادت نیست. البته ممکن است در شرایطی، مایه‌ی سعادت باشد؛ ولی در شرایطی هم مایه‌ی بدبختی بیشتر است. پیشرفت علم، برطرف کننده‌ی نابسامانیهای زندگی بشر نشد و نمی‌توانست بشود. امروز بشریت از همان چیزهایی رنج می‌برد که پانصد سال پیش، هزار سال پیش، پنج هزار سال پیش و پیشتر و پیشتر، از آنها رنج می‌برده است. آن روز هم بشر از ظلم و محنت غلبه‌ی انسانهای ددصفت رنج می‌برد؛ امروز هم انسانها از ظلم و برادرکشی و غلبه‌ی قدرتها و قلدریهای جهانی رنج می‌برند و اسیر همان

دامها و بـدبختیهایی هسـتند که آن روز بودنـد. در گذشـته هم عـده‌یی به رفاه می‌گذراندنـد. برای کسانی که برخوردار بودند، برق نبـود، امـا لـذت زنـدگی بـود؛ جت نبـود، امـا راحتـی در سـفرها و رفت و آمـدها بود؛ امروز هم برای برخوردارهـا هست. چیزی در مجموعه‌ی زندگی انسان عوض نشده و جهالتهای حقیقی بشـر، از بین نرفته است. آن روز هم بسـیاری از انسانها، نسبت به سـعادت واقعی، در جهـل می‌زیسـتند؛ امروز هم همان‌طور است. آن روز هم قرآن فرمود: «و ما قـدروا اللّه حقّ قـدره»(۷)، خدا را درست بجا نمی‌آوردنـد؛ امروز هم همان گونه است. آن روز هم گروههایی مسـتکبر و گروههایی مستضـعف بودند؛ امروز هم همان‌طور است. اگر هزار سال دیگر هم، دنیا همین‌طور پیش برود و پیشـرفتهایی در آن به وجود بیایـد، مادامی که دین خـدا حاکم نشـده باشـد، باز عده‌یی مسـتکبر و عده‌یی مستضـعفند. دین آمد، برای این‌که ناکامیهای بشـر را از بین ببرد. امروز ناکامیهای بشر، به خاطر اعراض از معنویت و دین و تعـالیم عـالیه‌ی اسـلامی، همچنـان بـاقی است و از بین نرفته است. ببینیـد امروز در سـایه‌ی حکومتهـای مسـتکبر، بر انسانها چه می‌گـذرد. ببینیـد این جنگهای خانمان‌برانـداز و نسل‌کش - که به وسـیله‌ی قـدرتها به راه می‌افتـد - با مردم چه می‌کنـد. ببینیـد قلـدری قـدرتی مثـل امریکـا، امروز در دنیا با انسانها و ملتها و کشورها، چه معامله‌یی می‌کنـد. امروز، ملت عراق مطرح است؛ ملتی که حرث و نسـلش، به وسـیله‌ی قـدرتها و قلـدرهای عـالم هلاـک می‌شود: «و یهلك الحرث و النّسل واللّه لا یحبّ الفساد»(۸). اینهـا در حـال فسـاد روی زمین هسـتند؛ اما همیشه که ملت عراق نبود. تا چنـد صـباح قبل، ملت ایران و عراق، به خاطر جنگی که به دست همین قلـدرها و همین ابرقـدرتها تحمیل شده بود، هلاك می‌شدند و حرث و نسـلشان از بین می‌رفتند. قبل از آن، جای دیگر؛ بعـد از آن، جای دیگر. مسـلمین بایـد به نظام اسـلامی برگردند، تا خودشان را به عزت برسانند وقتی که دین نیست، بنای دنیا، بنای اسـتکباری است. دین، علاـج این نابسامانیهـاست. ملتهـای مسـلمان بایـد امروز بزرگترین وظیفه‌ی خودشـان را بازگشت به اسـلام و حاکمیت آن بداننـد. این، عزیزترین و فوریترین و بزرگترین و مؤثرترین هدفی است که امروز ملتهای مسـلمان می‌توانند دنبال کنند؛ علاجی هم جز این نیست. ملتهای دیگر، آن نظام ارزشـی‌یی را که برطبق آن عمل بکننـد، ندارنـد. بنابراین، در دام ناسیونالیسـمهای افراطی جاهلانه‌ی کور خواهند افتاد، که دیدیم دیگر. دیدید که ناسـیونالیسم، بر سـر خانواده‌ی بشـری چه آورده است. ممکن است به فرض، ناسـیونالیسم برای یک ملت هم چند صباحی احساس حرارت و غرور و شور و نشاطی به وجود بیاورد؛ اما خانواده‌ی بشری را از بین می‌برد. در همین منطقه سـعی کردند بین برادران مسـلمان، ناسـیونالیسم ایرانی و عربی و ترکی به وجود بیاورند و در داخل کشورها نیز، به ناسیونالیسمهای فرعی و جورواجور دامن بزنند و اینها را از هم جدا کنند. این، نقشه‌ی استعمار بود. بحمداللّه انقلاب اسـلامی، لااقـل در بخشـی از این منطقه، این مسایـل را علاـج کرد. اگر یک نظام ارزشـی و یک جهان‌بینی صـحیح، بر ملتی حاکم نباشـد، به دام این‌گونه تفکرات خواهـد افتـاد. متأسـفانه ادیان دیگر هم آن نظام ارزشـی را که با آن بشود یک جامعه را اداره کرد، ندارنـد؛ مـدعی هم نیسـتند. پایه‌های تشـکیل یک نظام اجتماعی، در ادیانی که امروز در دست‌وبال مردم هست، وجود ندارد - البته در اصول و شـکلهای صـحیحش حتماً بوده است - اما مسـلمین، این اصول را دارنـد. مسـلمین باید به نظام اسـلامی و تفکر اسـلامی برگردنـد، تـا خودشـان را به عزت برساننـد و بـا نیروی یک میلیاردی خود بتواننـد دنیا را هم به سـمت عزت پیش ببرنـد. این، امروز علاج کار است و پیام بعثت خاتم‌الانبیاء(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) همین است. اگر این‌طور بشود، این قلـدریهایی که نشانه و نمونه‌اش را، شـما در خلیـج فارس می‌بینید، دیگر در دنیا رنگ و بو و امکان عمل نخواهند داشت. امروز امریکا از ضـعف مسـلمانان اسـتفاده می‌کنـد امروز امریکا در رأس یک مجموعه‌ی اسـتکباری، در این منطقه از ضـعف مسـلمانان اسـتفاده می‌کنـد. چرا باید در منطقه‌ی اسـلامیِ محض بیاینـد و به بهـانه‌ی تأمین منافع خودشان، چنین وضـعیت رقّتبار و فاجعه‌آمیزی را به وجود بیاورنـد؟ چرا بایـد امریکا جرأت کنـد که چنین کـاری را انجام بدهـد؟ اگر همه‌ی مسـلمانان - ملتها و دولتها با هم - می‌ایسـتادند، این حادثه‌ی فجیع به وقوع نمی‌پیوست.(۹) البته این حـادثه، پوچ بودن قـدرت امریکا را نشان داد و - همچنان‌که مکرر گفته‌ایم - هر روزی هم که می‌گـذرد، این معنا واضـحتر می‌شود و جنگ خلیـج فارس، فاتحی نخواهـد داشت. بیهوده گمان نکننـد که اگر امریکا فلان مانور و تاکتیک و

شکل جنگی را انتخاب بکند، پیروز خواهد شد. برای امریکا، پیروزی در این جنگ متصور نیست. ممکن است غلبه‌ی نظامی پیدا بکند؛ اما پیروزی چیز دیگری است. امریکا تا همین حالا هم شکست خورده است. امریکا با ورودش به این منطقه و با مواجه کردن خود با ملتهای مسلمان - که عموماً و یا غالباً او را محکوم کردند - و با فجایعی که به وجود آورده است و هنوز روی آنها پرده کشانده‌اند و بعداً ابعاد این فجایع، بیشتر آشکار خواهد شد و بیشتر معلوم خواهد گردید که چه‌قدر زن و مرد و کودک و بیمارستان و مدرسه و خانه را نابود کرده‌اند و از بین برده‌اند - تا حالا هنوز نگذاشته‌اند دنیا بفهمد که چه دارد می‌گذرد - و با چهره‌یی که از خود در میان ملتهای منطقه و دنیا ترسیم کرد و با ناتوانی‌یی که در پیشبرد کارهای خود نشان داد - که جز این هم هیچ سرنوشتی منتظر قدرتهای پوشالی نیست - با این مقدمات، امریکا شکست خورده است. البته همان‌طوری که مسؤولان محترم و دولت گرامی ما بارها اعلام کرده‌اند، در این جنگ وارد نخواهیم شد؛ اما احساسات و قضاوت ما در این جنگ، مشخص است. ما معتقدیم که ملت عراق و ملتهای منطقه و ملت کویت، مظلوم واقع شده‌اند. آنچه باعث این حادثه و قائله شد، افزون‌طلبی و قدرت‌طلبی بود. این قدرت‌طلبی، منفور و زشت است؛ چه از سوی رهبران و رؤسای عراق و چه از سوی امریکا و متحدان اروپاییش و غیرهم. همین تصور غلط از قدرت و قدرتمندی و نیز توهّم اختیارداری نسبت به ملتها - که این قدرتهای غاصب و ظالم برای خودشان قائلند - این فاجعه را به وجود آورده است. این فرهنگ باید در دنیا عوض بشود. رؤسای کشورها، رؤسای جمهور و مسؤولان ملتها حق ندارند ملتهای خودشان را به ورطه‌های فنا و هلاکت بکشانند و برای منافع ملتهای خودشان یا به نام آنها، ملتهای دیگر را نابود کنند. این قدرتی که اینها به آن متکی هستند، یک قدرت ظالمانه و غاصبانه است. فرهنگ صحیح الهی، این قدرت را غاصبانه می‌داند و کسانی که مثل همین آقایان رؤسای امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی و غیره، از این قدرتها استفاده می‌کنند، آن را جنایت به حساب می‌آورد. این، زمامداری و سیاستمداری نیست؛ این، جنایتمداری است. ملت ایران با تمسک به اسلام، بزرگترین پیروزی را به دست آورده است بحمداللَّه ملت ایران با تمسک به اسلام، بزرگترین پیروزی را به دست آورده است. پریروز دیدید و دیدند. اگرچه تبلیغات جهانی، هنوز از روی بغض و کینه حاضر نیستند که به این حرکت و حضور عظیم مردمی و این طبیعت خالص و ناب و درخشان ملت ایران، باز هم اعتراف کنند؛ اما منصفان و ناظران دیدند که ملت ایران حقیقتاً در کمال عظمتِ توأم با نجابت، انقلاب خودش را پاسداری کرد و در روز بیست‌ودوم بهمن امسال، قدر زحمات امام و رهبر و پدر و مرشد عالی‌قدر خود را دانست و آن انسان والا و استثنایی را ارج نهاد و احترام کرد. من از یکایک آحاد ملت عزیزمان در سرتاسر کشور، متواضعانه سپاسگزاری می‌کنم. ان‌شاءاللَّه خداوند یار شما باشد. قلب مقدس ولیّ‌عصر، همواره به شما مهربان و دعاگویتان باشد. روح مطهر آن امامی که شما را تربیت کرد، این ملت را پدید آورد و این جامه‌ی عزت را بر شما پوشانید، ان‌شاءاللَّه همواره از شما راضی باشد. شما خوب امتحانی دادید. ملت ایران، خوب حرکتی کردند. ملتهای دیگر باید این صمیمیت و قاطعیت و تصمیم و این حضور همیشگی و مداوم در صحنه‌های محتاجِ حضور را تعلیم بگیرند. مجدداً این عید سعید را تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم که خداوند ان‌شاءاللَّه شما آقایان محترم و میهمانان عزیز و مسؤولان محترم کشور را در تحت توجهات خود حفظ بکند و مسؤولان محترم کشور را مشمول الطاف و تأییدات خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -----------------------------

-- ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸ ۲) علق: ۲ ۳) علق: ۲ ۴) علق: ۶ و ۷ ۵) علق: ۳ ۶) علق: ۴ ۷) انعام: ۹۱ ۸) بقره: ۲۰۵ ۹) ۷ ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۴

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه و کمیته‌ی انقلاب اسلامی

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه و کمیته‌ی انقلاب اسلامی، مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه و خانواده‌های معظم شهدا، در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عنوان پاسدار، یادگار لحظه‌های

حساس انقلاب من هم متقابلاً این عید سعید را به شما عزیزان، صلحای این امت، جوانان برجسته‌ی این ملت، همه‌ی آحاد مردم ایران و همه‌ی مستضعفان عالم، تبریک عرض می‌کنم. روز ولادت سیّدالشّهداء(علیه‌الاف‌التّحیّةوالثّناء) که روز پاسدار نام گرفته است، و همچنین روز ولادت حضرت ابوالفضل(علیه‌الصّلاةوالسّلام) که روز جانباز است، از روزهای برجسته و به‌طور مضاعف مبارک برای نظام و جامعه‌ی ماست. اولاً، دو مولود بزرگوار این روزها، بخصوص امام عظیم‌الشأن و سیّد شباب اهل جنت، حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) مستغنی از بیان کسی همچون من هستند. ماها کمتر از آن هستیم که بتوانیم در حریم معرفت این بزرگواران وارد بشویم. ما به قصور و عجز و حقارت خودمان معترفیم. همه‌ی ائمه این‌طورند و این بزرگوار بیش از بقیه‌ی ائمه(علیهم‌السّلام) شایسته‌ی این توصیف و تجلیل است. درست است که اگر ائمه‌ی دیگر ما هم در آن زمان و در آن شرایط قرار می‌گرفتند، همان کاری را می‌کردند که حضرت ابی‌عبداللّه(علیه‌السّلام) کرد، اما واقعیت این است که بالاخره این قرعه به نام این بزرگمرد افتاد و خدا او را برای آن‌چنان فداکاری عظیمی که در طول تاریخ - تا آن‌جایی که ما شناخته‌ایم - بی‌نظیر بود برگزید. حسن‌بن‌علی(علیه‌السّلام) و دیگر بزرگان خاندان پیامبر(ص) فرموده‌اند که: «لا یوم کیومک یا اباعبداللّه»(۱). هیچ روزی، مثل عاشورا نبود و هیچ فداکاری‌یی، مثل فداکاری آن بزرگان نبود. فداکاری، تاج کرامتی بر سر این بزرگمرد و یارانش شد و آن مجموعه، درّةُ التّاجی برای مجموعه‌ی افتخارات اسلام، از صدر تا ذیل شدند. هیچ‌کس را نمی‌شود با آنها مقایسه کرد. امروز، روز یادبود ولادت این بزرگوار و این شخصیت است و این، چیز بزرگی است. ثانیاً، روز پاسدار - این عنوان شیرین و زیبا و فراموش‌نشدنی - است. عنوان پاسدار، یادگار روزهای افتخار برای همه‌ی دوران تاریخ ما در آینده، و یادگار لحظه‌های حساس این انقلاب است؛ که اگر پاسدار نبود، هیچ چیزی نبود و هیچ چیزی نمی‌ماند. هر کس که امروز به نحوی از ارزشهای اسلامی پاسداری می‌کند و آن را نگه می‌دارد، خوب است به یاد داشته باشد که اگر روزی جوانان پاسدار ما نبودند و این مولود و نهال تازه را از تهاجم دشمنان حراست نمی‌کردند، چیزی باقی نمی‌ماند، تا عالمش درباره‌ی مسایل علمی آن، مهندسش درباره‌ی مسایل مهندسی آن، پزشکش درباره‌ی مسایل دیگر آن، و بقیه‌ی خدمتگزارانش هرکدام در حیطه‌ی کار خود، به آن خدمت کنند. در لحظه‌های اول، باید دلسوزترین انسانها، از یک مولود و یک نهال تازه نگهداری کنند؛ کار هرکس نیست. این است که عنوان پاسدار، یادآور آن لحظه‌ها می‌باشد. خدای متعال، به امام(ره) کوثر نیروهای انقلاب را بخشید اول، پاسدار کمیته بود. این نام، هیچ معنای دیگری جز حفاظت و حراست با همه‌ی توان و با بذل جان در راه حفظ انقلاب نداشت. همه در خیابانها، پشت این سنگرها، در کوچه پسکوچه‌ها، دم دروازه‌ها، با سنگربندی، با اسلحه در دست نگهداشتن، با بی‌خوابیِ شبها و با دادن جان - که آن روزها، چه‌قدر از بچه‌هایمان بی‌نام و نشان و مظلومانه جان دادند و کسی نفهمید - مشغول بودند. اول، نام و عنوان کمیته‌ی انقلاب اسلامی بود. پدر کمیته، امام است؛ همان که پدر همه‌ی انقلاب و پدر همه‌ی این ارزشهاست. و ورای امام هم، خدای متعال و حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار دارد. کمیته را این دست قدرت به وجود آورد. او به یک مشت جوان جان داد که احساسات و عقل و خواست و نیروی جسمیشان، در خدمت اسلام و قرآن قرار بگیرد. بعد هم نهادهای دیگر از کمیته متولد شد؛ از جمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که بحمداللّه امروز یک نیروی شادابِ پُرنشاطِ جوانِ قدرتمندِ همه‌کس‌شناسی در دنیاست. این نهاد عظیم و عزیز سپاه و دیگر نهادهای انقلاب اسلامی، همه در اصل در همین نهاد انقلابی پاسداران کمیته‌ی انقلاب اسلامی، مندمج و مندرج بودند. خدای متعال برکت داد و به امام هم این کوثر را عنایت فرمود؛ «انّا اعطیناک الکوثر»(۲). این کوثر، همین شماها هستید، همین نیروهای انقلابند، همین انقلاب است. کوثر، یعنی افزاینده؛ غیر از کثیر است. خیر کثیر، یعنی خیر زیاد. کوثر، بیش از این است. کوثر، فقط زیاد نیست؛ بلکه رو به ازدیاد و افزاینده و زاینده و رشد کننده و بالنده است. خدا این را به آن بنده‌ی صالح و برگزیده‌ی خودش بخشید؛ همچنان‌که پیش از او، به جد و امام او و پیامبر مقدس و معظم اسلام(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) بخشیده بود. کاری کنیم که عنوان پاسدار بر ما صدق کند امروز بسیاری از آن پاسداران شهید شده‌اند، بسیاری جانباز شده‌اند، بسیاری هم در

همین نهادهـای نظـامی و انتظـامی - سپاه و کمیته و امثال اینها - و یا بعضـی نهادهای دیگر هسـتند و مشـغولند. عنوان پاسـدار، برای انقلاب و اسـلام ماند. افراد عوض می‌شوند؛ اما عنوان مثل یک اعتبار و یک تاج کرامت، می‌ماند. هر کسـی در زیر آن قرار گرفت، کرامت پیـدا می‌کند. عنوان مهم است. خوب است که خودمان را با این عنوان، معنون کنیم. اشـخاص، بدون این‌که به صـفات لازم در آن عنوان آراسـته بشونـد، یک شـخص معمولی هسـتند؛ چیزی نیسـتند. باید کاری کنیم که عنوان پاسدار بر ما صدق بکند. اگر عنوان پاسـدار بر ما صـدق کرد، آن‌وقت این سـمت ارزش پیـدا می‌کنـد و همان چیز عزیز، همان کوثر تمام نشدنی و همان کرامت الهی‌یی خواهـد بود که خـدای متعال، به این انقلاب و به امام انقلاب و به این ملت عزیز و فـداکار - که شـما فرزندان آنها هستید - بخشـید. من به شـما عزیزان که فرزندان امام هستید، توصـیه می‌کنم که خصوصـیات عنوان پاسدار را برای خودتان حفظ کنید؛ اسم کافی نیست. باید عنوان واقعاً صدق کند و آن، با داشـتن خصوصـیات حاصل می‌شود و بدون آن، حاصل نمی‌گردد. اصل قضیه در پاسـداری، از خود گذشـتگی است اصل و لُب قضـیه هم در عنوان پاسـداری، این است که انسان حاضـر باشـد برای حراست از این انقلاب و از این نظام، از خود بگذرد. از خود گذشـتن، کلمه‌ی سهل و ممتنعی است. بعضی می‌گویند: ما که حاضریم در گرماگرم جبهه‌ی جنگ برویم بجنگیم و کشـته بشویم. می‌گویند این، از خود گذشتن است؛ لیکن این‌طور نیست. از خود گذشتن، اولاً خیلی مشـکلتر از این حرفهاست؛ ثانیاً از همین الان و از همین لحظه شروع می‌شود. از خود گذشتگی، از همین احساسی که در ذهن من و شماست، شـروع می‌شود، تا به آن‌جایی می‌رسد که انسان در میدان جنگ بتواند از جان خود هم بگذرد. قدم اول، گذشـتن از یک چیز کمتر از جـان، از یـک چیز کوچـک، از یـک نـام، از یـک نشان، از یک احترام، از یک ارزش مادّی، از یک خانه‌ی خوب، از یک ماشـین، از یک پول است. اگر توانستیم از اینها بگـذریم، از جان هم راحت می‌توانیم بگذریم. این‌طور نیست که کسـی در بند غرایز خود - چه غریزه‌ی شـهوانی و چه غرایز دیگر زنـدگی، که انسـان را مثل پر کاهی به این طرف و آن طرف می‌کشانـد - اسـیر باشد، بعد با خودش فکر کند و بگوید، ما که حاضریم جانمان را در راه خدا بدهیم! این‌طوری نیست؛ خیال می‌کنیم. تصادفاً ممکن است در خیابان که راه می‌رویم، حادثه‌یی پیش بیاید، یا ماشـینی به ما بزند، یا بمبی جلوی پای ما منفجر بشود؛ اسـمش هم در عرف معمولی، شـهید خواهـد بود - اگر این کـار، به وسـیله‌ی دشـمن انجـام بگیرد - اما این، غیر از آن فـداکاری است. این شـهید، با آن شهیـدی که از جوانی و لذات و زن و زندگی و فرزند و پدر و مادر و آب سـرد تابسـتان و کرسـی گرم زمسـتانش می‌گذشت و در برفها روی کوههای «گردرش»، یا در گرماهای جنوب خوزسـتان، زمسـتان و تابسـتان را می‌گذرانید و به استقبال مرگ - که در هر قـدمی، زیر پـا و سـر راه او کمین کرده بود - می‌رفت و بالاـخره هم به شـهادت می‌رسـید، خیلی تفاوت دارد. آن فـداکاری، چیزی است که به تمرین و نگهداشـتن احتیاج دارد. این هم نکته‌ی دیگری است که جوانان بایـد بدانند. راز کار امام، سـیر دایمی به سوی کمال بعضـیها با زحمت و همت و اراده و ایمان و توکل، از قله‌ی فـداکاری هم بالا می‌رونـد، اما بعـد هم از قله پایین می‌آیند؛ تمام شـد! وقتی که از قله فرود آمدیم، آمده‌ایم و دیگر در قله نیستیم. نمی‌شود گفت که یک روز ما فداکار بودیم، امروز هم می‌خواهیم نـانش را بخوریم! این‌جـا که انسـان بخواهـد نـان چیزی را که در راه خـدا انجـام داده، بخورد، دیگر قله نیست؛ این‌جا ته دره است، این‌جـا آغـوش گرم نفس است که انسـان را به آغـوش داغ جهنم می‌برد، این‌جـا دسـتخوش هوی‌وهوس قرار گرفتن است؛ نه پرواز کردن در هوای معنویات و ارزشـهای والا. باید در قله بمانید. راه اسـلام و راه معنویت، این‌طوری است. البته انسان، پایین و بالا رفتن و قبض و بسـط دارد و همه طور موانع در سـر راه انسان هست. این‌گونه نیست که بگوییم و متوقع باشـیم که انسانهای خوب، به‌طور دایـم در راه خـوبی حرکت کننـد. بالاـخره تعمـدی هست، ترددی هست، نُکسـی هست؛ امـا برآینـد مجمـوع، بایـد پیشـرفت باشـد؛ جمع‌بندی‌شده‌ی این آمد و رفتها، باید حرکت به سمت جلو باشد. آن‌وقت است که عنوان پاسداری، روی انسان می‌ماند. این امامی که شـماها و دنیـا را این‌طور دلبـاخته کرد - دلبـاختگی هم نبود، دلها را از جا کنـد؛ همچنان‌که دنیا را زیرورو کرد - راز کارش در یک کلمه بود. مشـکل من و امثال من هم این است که این کلمه را درست بفهمیم و بتوانیم عمل کنیم. گفتنش به زبان آسان است؛

عمل کردنش سخت است. آن کلمه‌یی که ماها شاید حتّی درست نتوانیم آن را بفهمیم، او بدان عمل کرده بود. آن کلمه، عبارت از سیر دایمی به سوی کمال بود. شما خیال نکنید که امام سال ۶۸ که به جوار الهی رفت، همان امام سال ۵۷ بود که وارد ایران شد. نخیر، امام خیلی جلو رفته بود، خیلی پیشرفت کرده بود، خیلی بالا رفته بود. درست است که ما منازل امثال آن بزرگوار را نمی‌توانیم بفهمیم؛ اما از همین پایین که انسان نگاه می‌کند، اوج آن باز بلندپرواز را می‌بینند. خدا شاهد است که بعد از هر ماه رمضان، گاهی که خدمت امام می‌رسیدم، برایم محسوس بود که در این ماه رمضان، امام نسبت به گذشته بالاتر رفته، پرواز کرده و از مادّه دورتر شده است. روزبه‌روز جلوتر می‌رفت و خودش را کاملتر می‌کرد. انسان مؤمن، این است. «من ساوی یوماه فهو مغبون»(۳). اگر دو روزمان مثل هم باشد، سرمان کلاه رفته است. مغبون، یعنی فریب خورده، سرکلاه‌رفته. و کسی که فردایش از امروزش بدتر باشد، «فهو ملعون»(۴)؛ یعنی طرد شده است. کار و حرکت بد، گاهی اصل ایمان را از انسان می‌گیرد خیلیها بودند که در رکاب پیامبر(ص) شمشیرها زدند؛ ولی نتوانستند سوابق را نگهدارند. امیرالمؤمنین(ع) درباره‌ی شمشیر کسی که در رکاب پیامبر جنگیده بود، ولی پس از ایشان در جنگی کشته شده بود، فرمود: این شمشیر، چه روزهایی که در جنگها، غبار کدورت را از چهره‌ی پیامبر سترد. همان شمشیر، شمشیری بود که روی علی‌بن‌ابی‌طالب کشیده شده بود! سوابق را باید نگهداشت. پرونده‌ی الهی، این‌طور نیست. ما حبط هم داریم، «اولئک حبطت اعمالهم»(۵). حبطت، یعنی چه؟ حبط، یعنی اعمالشان باد هوا شد و از بین رفت. خیال نکنید که اگر ما یک روز کار خوبی انجام دادیم و آن را در انبان انداختیم و نگهداشتیم، چنانچه کار بدی هم انجام دادیم، بالاخره آن کار خوب باقی است. نخیر، کار بد در عالم موازین اعمال در پیشگاه خدا این‌طوری است که کار خوب را از بین می‌برد. گاهی کار و حرکت بد، طوری است که اصل ایمان را هم از انسان می‌گیرد. «ثمّ کان عاقبهٔ الّذین أساؤا السّوأی ان کذّبوا بایات اللّه»(۶). گاهی کار بد، انسان را به تکذیب آیات الهی می‌کشاند. ما الان این‌گونه افراد را داریم. من کسانی را می‌شناسم که چند صباحی کار خوب انجام دادند، بعد بر اثر یک لحظه غفلت و یک اشتباه و یک توقع زیادی و چیزی را که خیال می‌کرده حقش است و به او نداده‌اند، در دل گرفته و فاصله‌یی پیدا کرده است. این زاویه باز شدنِ از صراط مستقیم، چیز خیلی خطرناکی است. هرچه هم زاویه کوچک باشد، بتدریج این شکاف باز می‌شود و هرچه جلوتر می‌رود، از خط دورتر می‌شود. امروز کارشان به جایی رسیده که علیه اسلام و انقلاب و نظام اسلامی کار می‌کنند؛ یک روز هم در خدمت همین اسلام و همین انقلاب بودند. خدا بر سر همه‌ی ما منت دارد که هدایتمان کرد چه کسی را باید ملامت کرد؟ بعضی خیال می‌کنند، باید انقلاب را ملامت کرد که چرا اینها را نگه نداشت. نه، قضیه این‌طوری نیست. «فلا تلومونی و لوموا انفسکم»(۷). حتّی شیطان به آنها می‌گوید که من را ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید. کسی به خاطر مسلمان شدن، منتی بر سر اسلام ندارد. کسی به خاطر انقلابی شدن، منتی بر سر انقلاب ندارد. خداوند به پیامبر فرمود: «یمنّون علیک ان اسلموا»(۸). منت می‌گذارند و به پیامبر می‌گویند: آن روزی که تو کسی را نداشتی، به تو ایمان آوردیم و مسلمان شدیم. خداوند می‌فرماید: «قل لاتمنّوا علیّ اسلامکم»(۹): بگو مسلمانیتان را به رخ من نکشید. «بل‌اللّه یمنّ علیکم ان هدیکم للایمان»(۱۰). خدا بر سر همه‌ی ما منت دارد که ما را هدایت کرد. امروز ملتها و انسانها، چه‌قدر در گمراهیند. در همین دنیای مادّی، چه‌قدر اسیر نفسند. امروز در همین دنیای به اصطلاح متمدن، چه‌قدر جوان وجود دارد که مثل یک حیوان، هیچ‌چیزی جز حوایج پست مادّی شخص خودش نمی‌فهمد. حیوان، غیر از این، چیز دیگری نیست. انسان، آن است که هدفی را با منطق، با عقل، با احساسات پاک و صحیح می‌شناسد، بعد با همه‌ی وجود، دنبال آن حرکت می‌کند و موانع را از سر راه خودش بر می‌دارد. این را نمی‌فهمند. در امریکا و اروپا و کشورهای زیر ستم، از این‌طور جوانان پُر است. خدا را شکر کنید که شما را به ایمان پاک و خالص و توحید ناب، هدایت کرد. خدا به ما شخصیت و استقلال داد. امروز این قدرتهایی که در رأس کارند، خدا را بنده نیستند؛ انسانها را بنده‌ی خودشان می‌دانند؛ انسانها هم پذیرفته‌اند.فقط از یک انسان می‌ترسند و او شمایید. از یک انسان حساب می‌برند و او شمایید. یک انسان را می‌شناسند که در هیچ شرایطی زیر بارشان نخواهد رفت و او شمایید. شما

این‌طور نبودید، اسلام شما را این‌طور کرد؛ قدر اسلام را باید دانست. پس، ما نباید تصور کنیم که اگر حرکتی کردیم، آن برای ما خواهد ماند. نه، باید نگهش داریم. جانبازان و مجروحان، شهیدان زنده‌ی انقلاب جانبازان و مجروحان عزیزمان که واقعاً تجسم فداکارینـد، شهیدان زنده‌انـد. این گلوله‌یی که به این جوان خورد و نخاع او را ضایع کرد، می‌توانست چند میلیمتر این‌طرف‌تر یا آن‌طرف‌تر بخورد و جان او را بگیرد و شهید شود. امروز او شهید است؛ شهیدی که زنده و در میان ماست و برکت وجود او برای ما هست. خدا به اینها خطاب می‌کند و می‌فرماید: «اصابهم القرح للّذین احسنوا منهم و اتّقوا اجر عظیم»(۱۱). صرف این‌که ما در میدان جنگ زخمی شدیم، کافی نیست؛ اگر نیکوکاری و تقوا پیشه کردیم، اجر عظیمی داریم. بنابراین، حتّی کسی که آن رنج را در میدان جنگ کشیده، باید نیکوکار و باتقوا باشد. همان طور هم که قبلاً عرض کردم، پاسدار، عنوان بسیار والایی است. این عنوان را با خصوصیاتش، در وجود و دل و روح و ذهنتان حفظ کنید. این، برای انقلاب ضروری است. همه‌ی ما به نصیحت احتیاج داریم برادران عزیز روحانی که در سپاه، یا در بقیه‌ی نیروهای مسلح تشریف دارنـد و برکات وجودشان بر این جوانان مخلص و صالح افشانده می‌شود، این مسؤولیت عظیم را بر دوش دارند که مضاف بر عقاید و احکام، معنویات اسلام را تعلیم بدهند و اخلاق را متذکر بشوند. اخلاق هم، درس نیست. درس اخلاق، یک علم است. آن چیزی که لازم است، نصیحت است. همه‌ی ما به نصیحت احتیاج داریم. باید جوانان را نصیحت کنند و آنان را از تصرف هوای نفس، خودخواهی، بدنگری نسبت به مسایل و دستخوشِ شیطان شدن، دور نگهدارند. غیر از این‌که باید معلوماتشان را کامل کنند، معارفشان را بالا ببرند و قدرت تحلیل سیاسی بدهند. امام فرمودند: نیروهای مسلح، نباید در گروههای سیاسی باشند. واقعاً نباید هم در باندها و حزبها و تشکیلات و خط و خطبازی باشند. اینها برای کمیته و سپاه، فعل حرام است. امام(ره) نیروهای مسلح را از گروه‌گرایی و ورود به خطبازیهای معمولی، نهی فرمودند. این کارها، منهی و ممنوع است؛ اما باید قدرت درک و تشخیص و قضاوت سیاسی داشته باشند. باید زمینه‌ی این مسایل را برای این برادران فراهم کنند. انقلاب محتاج حراست و حفاظت از همه‌ی جهات است امروز ما به پاسدارِ با این خصوصیات، برای حراست از انقلاب نیاز داریم. انقلاب، محتاج حراست و حفاظت از همه‌ی جهات و از جمله، حراست مادّی و مسلح - غیر از حراست علمی و معنوی و غیره - است و آن به عهده‌ی شماها، بخصوص به عهده‌ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که امروز بحمداللَّه نهال تناوری شده و چشم دوست و دشمن را پُر کرده و برای انقلاب، افتخاری شده است. بایستی از لحاظ قدرت نظامی و رزمی، خودتان را تقویت کنید. آن نظم و آموزش و تلاش معنوی و اخلاقی و همه‌ی چیزهایی که برای یک مجموعه‌ی نظامی لازم است، باید به بهترین وجهی، برای خودتان فراهم بکنید. با سایر نیروهای مسلح هم در کمال یگانگی و برادری باشید. آن روزی که سپاه خیال می‌کرد اگر ارتش قوی شد، او باید ضعیف بشود؛ یا ارتش خیال می‌کرد اگر سپاه قوی شد، او باید ضعیف بشود و از بین برود، گذشت. نخیر، امروز قضیه این‌طوری نیست. امروز سپاه بحمداللَّه با نظم و انضباط و پیشرفت و وضعیت رو به قوّت و رشد، با نیروهای خود - که شرحش را دادند و می‌دانید - و سلاح و تجهیزات مدرن و چیزهای بیشتر و بهتری که ان‌شاءاللَّه برایش تهیه خواهد شد، در کنار ارتش قوی و نیرومندی که آنها هم از لحاظ تجهیزات و آموزش، قویتر شده‌اند و باید هم بشوند، قرار دارد. این دو سازمان، در کنار هم باید رشد کنند. جمهوری اسلامی، به بیش از این حرفها احتیاج دارد. ببینید دشمن چه‌طور دشمنی است. ببینید چه‌قدر اینها وحشی هستند و چه می‌کنند. ببینید وقتی که غرب احساس می‌کند باید از منافع خودش به‌طور مسلح دفاع کند، چگونه وارد میدان می‌شود. الان هیچ‌چیز را در مقابل عراق و ملت آن کشور، ملاحظه نمی‌کنند. همه‌ی حرفهایی که می‌زدند، تمام شد. همه‌ی ادعاهای حقوق بشر و کشتار غیر نظامیان و بمباران شهرها و بقیه‌ی حرفهایی که همیشه در این چند سالِ جنگ ما - که خودشان بر ما تحمیل کرده بودند - خطاب به ما و عراق می‌گفتند، تمام شد. امریکا و انگلیس و فرانسه و دیگران و دیگران، تمام نیروهایشان را روی هم گذاشتند، تا بتوانند منافع خودشان را در این‌جا تأمین کنند. حالا امروز تأمین منافعشان به این است که با رژیم بعثی عراق دعوا کنند. یک روز هم ممکن است منافع اینها، طور دیگری بخواهد تأمین شود. شما باید آماده باشید. نیروهای

مسلح، باید آماده باشند. باید نظم و انضباط و فرمانبری از فرماندهان رعایت شود این‌که من روی نظم و انضباط و برنامه‌ریزی و سازماندهی و این حرفها تکیه می‌کنم، برای این است که می‌دانم بدون اینها، آمادگی نیروهای مسلح، عملی نخواهد شد. مثل بقیه‌ی خصوصیات، این نظم و انضباط و فرمانبری از فرماندهان را - همان که امام مکرر به سلسله مراتب تعبیر می‌کردند - باید رعایت کنند و برای خدا و در راه خدا، از ارزشها دفاع مسلح نمایند. آن‌وقت عنوان پاسداری، محفوظ خواهد ماند. خوشبختانه تا امروز، شما خیلی خدمت کرده‌اید و آن خدماتی که پاسداران کرده‌اند - چه پاسداران کمیته و چه پاسداران سپاه - قابل گفتن نیست؛ بیش از این حرفهاست و در یک سخنرانی و دو سخنرانی و یک کتاب و دو کتاب نمی‌گنجد، بلکه باید کتابهای قطور نوشت. تازه در کتاب و نوشته، همه چیز قابل انعکاس نیست. امیدواریم که خدای متعال، به شماها توفیق بدهد. قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) و روح مقدس امام عزیزمان، از شما راضی و خشنود باشد و در راه خدمت به انقلاب، روزبه‌روز قویتر و عزیزتر و منسجمتر و توانمندتر و مؤمنتر و عازمتر باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ----------------------------------

-- ۱) بحارالانوار، ج ۴۵ ، ص ۲۱۸ ۲) کوثر: ۱ ۳) ۱ و ۲. بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۱۷۳ ۴) ۵) توبه: ۱۳۶۹ ۶) روم: ۱۰ ۷) ابراهیم: ۲۲ ۸) ۳ و ۴ . حجرات: ۱۷ ۹) ۱۰) حجرات: ۱۷ ۱۱) آل‌عمران: ۱۷۲

بیانات در مراسم اعطای درجه به آقای محسن رضایی (فرمانده‌ی کل سپاه)

بیانات در مراسم اعطای درجه به آقای محسن رضایی (فرمانده‌ی کل سپاه) و سرتیپ علی شهبازی (رئیس ستاد مشترک ارتش) و بیست‌وهفت نفر از فرماندهان سپاه، در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم درجه، یک علامت و نشانه است در ابتدا، به برادران عزیزی که امروز درجات پُرافتخار سرداری را زیب شانه‌ها و پیکرهای زجردیده و آزمایش‌داده‌ی خود در میدانهای جنگ کردند، صمیمانه و با همه‌ی وجود، تبریک عرض می‌کنم. دو، سه نکته‌ی کوتاه را مطرح می‌کنم. مطلب اول این است که اگر ما بخواهیم با معیارهای واقعی، زحمات و مجاهدات و تلاشهای شما را اندازه‌گیری بکنیم، مطمئناً هیچ علامت و نشانه‌یی نخواهد توانست نشان دهنده‌ی عُشری از اعشار فداکاریهایی باشد که برادران مؤمنِ مجاهدِ دلسوزِ فداکارِ از جان گذشته، در میدانهای نبرد انجام دادند. درجات، علامت و قرارداد است. معنای درجه، به‌طور دقیق، ارزشگذاری بر فداکاریهای بی‌حدواندازه‌ی یک فداکار ایثارگر نیست و نمی‌تواند باشد. مطلب دوم این است که ما وقتی با همین دید نگاه کنیم، برای شهدای عزیزمان، قادر به تعیین درجه نخواهیم بود، که فرمود: «فوق کلّ برّ برّ حتّی یقتل الرّجل فی سبیل اللّه»(۱): هر خوبی، یک خوبی برتر دارد، تا به کشته‌شدن در راه خدا برسد؛ «فاذا قتل فی سبیل عزّوجل فلیس فوقه برّ»(۲): بالاتر از آن، دیگر هیچ نیکی و خوبی‌یی متصور نیست و وجود ندارد. نهایت، برای این‌که در مجموعه‌ی نیروهای مسلح، جای هر کسی باید معین باشد، ما برای شهدای عزیز هم به‌طور معمول، درجه در نظر می‌گیریم و کسانی که به شهادت می‌رسند، معمولاً یک درجه بالاتر به آنها داده می‌شود. این، به معنای ارزشگذاری شهادت نیست؛ این هم یک نوع احترام به شهید است. مطلب سوم این است که شما برادرانی که امروز درجه گرفتید، خیلی عزیز هستید؛ اما معنای این حرف، آن نیست که ما در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اگر بخواهیم با میزان دقیق اندازه‌گیری بکنیم، بتوانیم ادعا کنیم که اندازه‌گیری کرده‌ایم و آنهایی را که وزن و مبلغ فداکاریشان از همه بالاتر است، امروز درجه داده‌ایم. نه، من هرگز این‌طور ادعایی نمی‌توانم بکنم و نمی‌کنم. ای بسا فداکاران، ای بسا بزرگمردان، ای بسا روحهای پاک و متعالی، ای بسا لحظه‌های دشوار انجام وظیفه‌ی توصیف‌ناپذیر در راه خدا، که از چشم من و امثال من و برادران مسؤول در ستادهای موظف در نیروهای مسلح، دور می‌مانند. این، ضعف و نقص ماست. این، کم ارجیِ آن فداکاران عزیز نیست. ما محدود و ناقص و قاصریم و نمی‌توانیم حقایق و واقعیات را به شکل دقیق مشاهده کنیم. این، محدودیت بشری است. بالاخره یک عده از

بهترینها و برترینها و امتحان‌داده‌ها، باید در وهله‌ی اول، به گرفتن درجه مفتخر می‌شدند، که امروز این جمع عزیز، انتخاب شدند. اجر و ارج و ارزش و مقدار تلاشی که دیگر برادران کردند - که لابد در نوبتهای بعد، به آنها درجه داده خواهد شد - بایستی محفوظ باشد و پیش خدا و پیش انسانهای بصیر، محفوظ است. مطلب چهارم این است که درجه، یک علامت و نشانه است. پشت این علامت، خیلی چیزها هست که باید دقیقاً با درجه حاصل بشود. درجه، به معنای یک نظم دقیق و تعیین موضع و ارتباط ویژه در میان کسانی است که در خدمت دفاع از انقلاب و کشورند. این نظم و این سامان منظم باید حتماً با درجه، حضور و وجود پیدا کند؛ والّا درجه بی‌معنا خواهد شد. آنچه که بر دوش شما گذاشته می‌شود، بار سنگینی است منطق نظامی، منطق نظم است. حیطه‌بندی نظامی، اساساً با نظم انجام می‌گیرد و بدون نظم، نظام و سازمان نظامی وجود ندارد. آن چیزی که حد فاصل بین یک سازمان نظامی و خارج از آن و غیر آن است، همین نظم دقیقی است که باید رعایت بشود. این نظم، با درجه وارد نمی‌شود؛ بلکه مطمئناً بایستی مقدمات آن، پیش از درجه تأمین بشود و شده است؛ منتها این درجه هم، تأکید کننده‌ی آن است. چه در ارتش، چه در سپاه و چه در آینده که نیروهای موظف بسیجی درجه خواهند گرفت، همه‌ی اینها بایستی آن نظم عالی و ناب اسلامی را به آن کسانی که با این لباس، مفتخر و سرافراز هستند، ببخشند و این را در مجموعه‌ی تحت فرمان خودشان، اعمال و اجرا کنند. این، یک مسؤولیت است. به برادرانی که گاهی به این‌جا می‌آیند، تا برایشان عمامه بگذاریم، می‌گوییم این عمامه‌یی که من و شما سرمان است، وزن کمی دارد و چند سیری بیشتر نیست - البته عمامه‌ی امثال من - اما بار خیلی سنگینی است. گردنهای ضعیف، مطمئناً زیر این بار سنگین می‌شکنند. باید از لحاظ معنوی، گردن‌کلفت بود، تا بشود این بار را تحمل کرد. حالا ـ من به شما برادران عزیز می‌خواهم همین نکته را عرض بکنم. این چند مثقالی که وزن این درجه است، خیلی سنگین است. این کار، خیلی بزرگ است. درست است که شما تا کنون بدون درجه، همه کار کردید، به میدانهای نبرد رفته‌اید، جنگیده‌اید، فداکاری کرده‌اید، تا پای جان پیش رفته‌اید، بعضی از شما که این‌جا نشسته‌اید، شاید عضو درست و حسابیِ سالم در بدنتان کم است، شاید مبالغ زیادی ترکش بمب و این چیزهای زیادی و غصبی(!) در بدن شما هست - اینها مسلّم و معلوم - اما باید بدانید آنچه که از این لحظه با این خصوصیات بر دوش شما بار می‌شود، بار سنگینی است و ان‌شاءاللَّه بایستی این بار را با توانایی‌یی که ناشی از ایمان است، به منزل برسانید. خوشحالیم که امروز بحمداللَّه شما جوانان پاک و مؤمن و خالص - چه سپاهی و چه ارتشی - این مراتب بالای نظامی را برعهده دارید؛ واقعاً مایه‌ی خوشحالی است. ما کجا دیگر می‌توانیم در دنیا، در این درجات، با این نامها، با این عنوانها، این‌طور انسانهای مؤمن و سالم و خالص و پاک و با خدا پیدا کنیم؟ این، از برکات جمهوری اسلامی است و خدا را شکرگزاریم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند روزبه‌روز ماها را در راه خودش موفقتر بکند و پیشتر ببرد. امروز که بحمداللَّه عمده‌ی نیروهای نظامی ما، با این درجات مدرّج شدند و سازماندهیها هماهنگ شده، توقع و انتظار این است که همکاریها هم بین سازمانهای نظامی، به همین ترتیب روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه افزایش پیدا کند و با هم همکاری و همدلی کنند؛ همان‌طور که دایماً وصیت امام عزیزمان بود. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه با فداکاریها و قدرت و دل مصمم و عازمِ شما بر دفاع از ارزشهای الهی و اسلامی، روزبه‌روز جمهوری اسلامی از لحاظ نظامی، قویتر و موفقتر بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۱۳۶۹ ۲) بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۱۳۶۹

بیانات در مراسم تودیع با قاریان قرآن: استاد شحات محمّد انور و استاد محمّد بسیونی

بیانات در مراسم تودیع با قاریان قرآن: استاد شحات محمّد انور و استاد محمّد بسیونی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای حفظ قرآن، باید برنامه‌ریزی وسیعی انجام بگیرد از دیدار شما خیلی خوشحالیم. ان‌شاءاللَّه که خاطرات خوبی داشته باشید. ما خواستیم که این‌جا

خانه‌ی اسلام و مسلمین باشد. شنیدم که الحمدللَّه تعلیمات قرآنی شما هم در این‌جا برای جوانان خوب بوده است؛ باید هم همین‌طور باشد. بایستی در اوقاف و جاهای دیگر، واقعاً برنامه‌ریزی وسیعی برای حفظ قرآن بشود؛ بخصوص که آن شب هم ایشان حرف درستی زد و گفت: بچه‌ها را از سنین کم وادار به حفظ قرآن کنید. اصلاً جلسه بگذارید و ترتیبی بدهید که بشود بچه‌ها را از کوچکی در دبستان وادار به حفظ قرآن کنند - البته مجبورشان نکنند - جایزه قرار بدهند و مثلاً بگویند هر بچه‌یی که در دوره‌ی دبستان، این‌قدر از قرآن را حفظ بکند، این مقدار امتیاز خواهد گرفت؛ یا اگر کسی در دبیرستان، این مقدار قرآن را حفظ کند، به قدر این واحدها یا این درسها، نمره یا امتیاز مادّی می‌دهیم. من حاضرم در این مورد کمک کنم و هرچه که بخواهید پشتیبانی بکنید، من آماده‌ام؛ آقای مقدم (۱)هم قضیه را دنبال خواهند کرد. مسأله‌ی حفظ را خیلی جدی بگیرید. متأسفانه ما و بچه‌هایمان، حفظ قرآن نداریم. بگذارید یک خرده جلو برویم و در سطح کشور مسأله‌ی حفظ قرآن را گسترش بدهیم؛ آنگاه حرفی نداریم که در موقع سربازی، حافظان قرآن را معاف کنیم. البته ما نباید این‌طور بگوییم که حافظ قرآن معاف است؛ چون مسأله‌ی سربازی در این‌جا، غیر از سربازی در مصر است. سربازی در این‌جا، مثل قرآن خواندن است و جهاد فی‌سبیل‌اللَّه است. جهاد فی‌سبیل‌اللَّه با قرآن خواندن، عدلین هستند؛ اینها از هم جدا نیستند. البته دولت حسنی مبارک، با دولت این‌جا، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. دولت در این‌جا، دولت قرآن است؛ سربازی آن هم جهاد است.این، خیلی متفاوت است. بنابراین، به جای معاف کردن، بهتر است بگوییم هر کس که حفظ قرآن داشت، فرمانده می‌شود؛ این را حاضرم. اگر کسی حفظ قرآن بکند، من به او درجه می‌دهم. همین خوب است. باید ذره ذره پیش برویم. پس ببینید، مسأله‌ی حفظ مطرح شد؛ درجه دادن برای حفظ هم مطرح است. آن وقت مسأله‌ی موسیقی و نغمه و این قبیل حرفها هم باز مسأله‌ی بعدی است که بایستی آن را هم استفاده کنیم. ما می‌خواهیم در این شب آخری که با آقایان ملاقات می‌کنیم، از تلاوتشان هم استفاده ببریم. من از تلاوت آقایان صرف‌نظر نمی‌کنم. پس، حالا قدری تلاوت کنند. خدا را شکر می‌کنیم که دلهای ما را مشتاق قرآن قرار داد از آقایان خیلی استفاده کردیم. خدا را شکر می‌کنیم که دلهای ما را مشتاق قرآن قرار داد. این خودش نعمتی از طرف پروردگار عالم است. خدا را شکر می‌کنیم که الحمدللَّه تلاوتهای خوب قرآن، در اختیار ما قرار می‌گیرد. ما همیشه در دوران حکومت طاغوت در این کشور، آرزو می‌بردیم که محافل و مجالس و فضای قرآنی باشد، تا از اساتید قرآن استفاده کنیم؛ ولی نمی‌شد. الحمدللَّه که حالا خدا توفیق داده است و استادان قرآن به این‌جا می‌آیند. الحمدللَّه که جوانانمان زیاد به این راه افتاده‌اند، و این برای ما واقعاً شکر خیلی بزرگی است. خدای متعال، ملت ما را که یک حرکت و یک مجاهدت کردند، هزاران پاداش داد. یکی از نعم همین است که الحمدللَّه جو، جو قرآنی است. من یادم می‌آید که در سابق، بعضی از این موجهای رادیویی را با زحمت پیدا می‌کردم. رادیوهای مصر را باز می‌کردم و با زحمت آن را می‌شنیدم. ما رفیقی داشتیم - خدا رحمتش کند - او به مصر رفته بود، چند ماه در آن‌جا مانده بود و نوارهای ابوالفتاح، شیخ مصطفی اسماعیل و محمّد رفعت و امثال آنان را به این‌جا آورده بود. مخصوصاً من از نوار ابوالفتاح خیلی خوشم می‌آمد؛ آن را گوش می‌کردم. بعدها هم با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا شدم. بعد که شیخ مصطفی اسماعیل را شناختم، بقیه یادم رفت. صدای شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق‌العاده بود صدای شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق العاده بود. این را هم بگوییم که الان در ایران، میل عمومی به طرف شیخ مصطفی اسماعیل است. یعنی قرّای ما، حتماً روی سبک قرائت شیخ مصطفی اسماعیل تمرین دارند و روی دیگران کمتر. اعتقادم این است که این حرکت، از مشهد و از دستگاه ما شروع شد. در تهران، هیچ‌کس غیر از عبدالباسط را نمی‌شناخت. من یک وقت که به تهران آمده بودم، فقط عبدالباسط مطرح بود. جاهای دیگرهم که می‌رفتیم، فقط عبدالباسط را می‌شناختند. ما در مشهد، نوار شیخ مصطفی اسماعیل را داشتیم. یکی از دوستانم می‌خواست به مسافرت برود، من گفتم که هرچه توانستی، نوار شیخ مصطفی اسماعیل پیدا کن و بیاور. او هم رفت و چند نوار از نوارهای بسیار خوب شیخ مصطفی اسماعیل را آورد. من آنها را به آقای مرتضی فاطمی - که در آن وقت نوارهای ما را تکثیر می‌کرد - دادم، تا تکثیرشان کند. او هم همین کار را کرد و نوارها را به این

چند نفری که از تهران آمده بودند، داد. در نتیجه، همه‌ی نوارها به طرف تهران سرازیر گردید و شیخ مصطفی اسماعیل شایع شد. انصافاً هم چیز عجیبی بود. نمی‌دانم شما با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا هستید؟ خیلی فوق‌العاده است. او سوره‌ی هود، سوره‌ی بقره و آیات داوود و جالوت را خوانده بود، که انصافاً خیلی عالی و فوق‌العاده بود. غرض، آنها را از رادیو پیدا می‌کردیم و با زحمت می‌شنیدیم و دوست می‌داشتیم که قرّاء به این‌جا بیایند. الحمدللّه حالا شماها می‌آیید و ما استفاده می‌کنیم. من قبلاً چند نوار هم از این آقای شحات انور - که در رادیو پخش می‌کردند - شنیده بودم. یکی از آنها، آیه‌یی از سوره‌ی نساء است - «فلا تقعدوا معهم حتّی یخوضوا فی حدیث غیره»(۲) - که خیلی هم خوب خوانده شده است. ما در این‌جا با شما خداحافظی می‌کنیم؛ به امید این که ان‌شاءاللّه آخرین دیدارها نباشد. من هدیه‌ی کوچکی هم فراهم کرده‌ام که به آقایان هدیه می‌کنم. این، نشانه‌ی رفاقت و دوستی و برای یادگاری است. سلّمکم‌اللّه ان‌شاءاللّه، فی‌امان‌اللّه. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------

-- ۱) **V** رئیس شورای عالی قرآن صدا و سیما

۲) نساء: ۱۴۰

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مجلس خبرگان، نقطه‌ی اتکای مردم نسبت به ثبات نظام اسلامی در ابتدا به آقایان محترم خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم که مجلس محترم خبرگان، با توجهات حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) بتواند در همان طریق مستقیم و راه روشنی که راه انقلاب و راه اسلام است، همواره پیش برود. خیلی خوشحالیم که بحمداللّه این مجلس، این بار هم از جمع قابل اعتنا و عظیمی از بزرگان، علما، نفوس طیبه، شخصیتهای علمی و انقلابی، چهره‌های موجه و شخصیتهای مؤثر در حرکت عمومی ملت ایران، تشکیل شده است. با این‌چنین مجموعه‌یی از شخصیتها، جا دارد که نظام جمهوری اسلامی، احساس اطمینان کند و سرنوشت اسلامی خودش را، سرنوشت تضمین شده‌یی محسوب بدارد. چیز مهمی که در قانون اساسی پیش‌بینی شد و بحمداللّه در طول مدت دوازده سال گذشته، پشتوانه‌یی برای اعتماد و اطمینان مردم محسوب شد - یعنی همین مجلس محترم خبرگان - امروز هم تضمین و نقطه‌ی اتکایی برای مردم ایران نسبت به ثبات نظام اسلامی است؛ بخصوص با توجه به این‌که در یک انتخابات عمومی، مردم با آزادی و شوق و رغبت شرکت کردند و چهره‌هایی را که می‌شناختند و به آنها اعتماد داشتند و سوابق حسنه‌یی از آنها در یادشان بود، انتخاب کردند و بحمداللّه این مجلس فراهم آمد. آقایانی که در این‌جا تشریف دارید، غیر از خصوصیتِ عضویت در این مجلس، یا از ائمه‌ی محترم جمعه هستید، یا از علمای معروف و چهره‌های موجه اقطار کشور هستید و اراده و توجه شما بر مردم دارای تأثیر است. آنچه که در این جمع مغتنم می‌شمارم عرض بکنم، این است که وظیفه‌ی همه، بخصوص چهره‌های موجه و علما و روحانیون و شخصیتهای علمی، توجه به سه نکته است و این سه نکته در شرایط فعلی باید مورد نهایت اهتمام واقع بشود و همه‌ی برنامه‌ها و گفته‌ها و اظهارات، با توجه به این سه نکته شکل بگیرد. امروز غفلت از این سه نکته، حقیقتاً جایز نیست. نباید اجازه بدهیم که دستهایی در یکپارچگی ملت تفرقه ایجاد کنند نکته‌ی اول، همین مسأله‌ی وحدت عمومی مردم است. از علمای موجه و زبانهای ناطق و گویا، بخصوص ائمه‌ی محترم جمعه و شخصیتهایی که مقام رسمی و جایگاه شناخته شده‌یی را در جامعه‌ی اسلامی دارا هستند، چه کسی اولی به این است که مردم را صمیمانه به سمت وحدت و استحکام - همین یکپارچگی که بحمداللّه هست - دعوت کند؟ هیچکدام از ما مسؤولان نظام نباید اجازه بدهیم که دستهایی، یا از روی عناد و غرض و یا از روی جهالت، در یکپارچگی ملت تفرقه ایجاد کنند و مردم را به دسته‌جات تقسیم نمایند و اهوای آنان را با یکدیگر متقابل و متضاد بکنند. این، راههایی دارد. با تشر زدن و دعوا کردن و تهدید کردن، همیشه این مقصود حاصل نمی‌شود. بیشتر با محبت و جلب قلوب و جذب باید این مقصود را عملی کرد. وقتی نگرشهای متفاوتی وجود دارد، اگر ما وحدت را به عنوان

یک اصل، جزو عالیترین اصول خودمان دانستیم و از ضرورتهای بالا انگاشتیم، طبیعی است که هر طرفی باید مقداری تنازل بکند. بدون تنازل، امکان ندارد که این مقصود حاصل بشود. هیچ‌کس نباید توقع داشته باشد که اگر کسی طرف مقابل اوست، بکلی از فکر و عقیده و سلیقه و خواست و - اگر خدای نکرده هوایی هست - هوای خود، صرف‌نظر بکند و دربست تسلیم بشود. این، نشدنی است. اگر ما بخواهیم التیام و جمع ایجاد کنیم و از تفرق و ضررهای تفرق پرهیز نماییم، در مواردی احتیاج به تنازل است. این، یک وظیفه است. با این‌که امام راحل عظیم‌الشأن‌(رضوان‌اللّه‌علیه)، در طول مدت حیات بابرکتشان، همیشه ماها را به وحدت دعوت می‌کردند، من احساس می‌کنم که امروز اگر آن بزرگوار تشریف می‌داشتند، بیش از همیشه ما را به وحدت دعوت می‌کردند. شرایط مهم و حساسی است. بحمداللّه بسیاری از خطرها از سر جمهوری اسلامی رفع شده و این نظام، خیلی از مراحل سخت را گذرانده است؛ اما در همین مرحله‌یی که ما الان قرار داریم - که مرحله‌ی استنتاج از جهادها و تلاشهای گذشته است - این وحدت، لازم و ضروری است و اگر خدای نکرده وحدت موجود زایل بشود و نقار و نفاقی به وجود بیاید، ممکن است بسیاری از زحماتی که کشیده شده، به هدر برود. همه وظیفه دارند که از مسؤولان کشور حمایت کنند نکته‌ی دوم - که از لحاظ اهمیت، کمتر از نکته‌ی اول نیست - این است که همه وظیفه دارند از مسؤولان کشور، بخصوص مسؤولان اجرایی و شخص رئیس‌جمهور محترممان و آن کسانی که خودشان را در جهت کار برای این کشور و ملت وقف کرده‌اند و در وسط گود آمده‌اند و برای انجام تکلیفشان، از راحتی و بسیاری از التذاذات شخصیشان صرف‌نظر کرده‌اند، حمایت و پشتیبانی بی‌قید و شرط بکنند. معنای حمایت، این نیست که هیچ‌کس کمترین اعتراضی به اینها نداشته باشد، یا احیاناً یک‌وقت اعتراضی را هم بر زبان نیاورد. نه، انسان از دوست و رفیق و عزیز خودش، با همه‌ی وجود حمایت می‌کند و گاهی جان خودش را سپر بلای او قرار می‌دهد؛ اما یک‌وقت هم به او تذکری می‌دهد و نکته‌یی را می‌گوید. تذکر دادن و گفتن، به معنای عدم حمایت نیست. حمایت، مفهوم روشنی دارد و همه می‌فهمند که مقصود چیست. نباید دولت و مسؤولان دیگر را تنها گذاشت. امروز برای دشمنان اساسی انقلاب و جمهوری اسلامی، انگیزه‌هایی وجود دارد که طبق آن انگیزه‌ها باید بین مسؤولان کشور و مردم، فاصله ایجاد کنند و آن محبتی را که همیشه بین مسؤولان و مردم بوده است، بتدریج به سردی بدل کنند. نباید گذاشت چنین چیزی اتفاق بیفتد. حمله کردن به مسؤولان، متهم کردن مسؤولان، قضاوت خلاف واقع نسبت به مسؤولان، دل چرکین کردن مردم نسبت به مسؤولان، امروز خیانت است و قطعاً خلاف وظیفه می‌باشد. دولت و رئیس‌جمهور، بیش از دیگر مسؤولان، به این حمایت و کمک و وصل قلبی و عاطفی با مردم احتیاج دارند. مسؤولان قضایی کشور هم، همین‌طورند. مجلس شورای اسلامی هم - که مرکز قانونگذاری و منتخب مردم و محل امید آنان است - همین‌طور می‌باشد. نباید مردم از مجلس و قوّه‌ی قضاییه ناامید بشوند و انتقاد و اعتراض نباید به حدی برسد که چهره‌ی اینها در چشم مردم، چهره‌ی مخدوشی بشود. بنابراین، نکته‌ی دوم، در پشتیبانی عمومی و حفظ علقه و وصل و ربط بین مردم و مسؤولان - که تاکنون بحمداللّه بوده و بعد از این هم باید باشد - خلاصه می‌شود. این، تکلیف و وظیفه است. خلاف آن، خلاف وظیفه می‌باشد. همه باید روی تحقق انقلاب قلبی و اخلاقی در مردم تلاش کنند نکته‌ی سومی که از آن دو نکته قطعاً مهمتر است، این است که انقلاب آن‌وقتی به صورت کامل تحقق پیدا می‌کند، که آحاد مردم حقیقتاً به مردم مسلمان و مؤمن تبدیل شوند. بخشی از اسلام، مربوط به عمل مردم است که نظام کلی اجتماعی و حرکت عمومی آنها را تصویر و ترسیم می‌کند و آنها را حرکت می‌دهد. بخش دیگر، مربوط به عقاید و کیفیات روحی و عمل شخصی مردم است. اگر انقلاب عظیم ما و نظام جمهوری اسلامی، با همه‌ی امکانات مادّی و معنویش نتواند دلها و خلقیات مردم و حقیقت وجود آنها را، از آنچه که معلول تربیتهای غلط دیرین است، به مردم مسلمان متبدل کند، قطعاً موفق نشده و انقلاب واقع نگردیده است. انقلاب، انقلاب مردم است. انقلابِ مناسبات اجتماعی و اقتصادی، فرع بر انقلاب مردم است. تا مردم منقلب نشوند، آن انقلاب اقتصادی و تغییر و تبدیل مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی هم اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند. مردم در اول کار بحمداللّه یک انقلاب روحی پیدا کردند که حرکت

بسیار مهمی بود و نتیجه‌اش همینی شد که می‌بینیم. اگر آنچه که واقع شد، ادامه پیدا نکند و تعمیق نشود و تعمیم نیابد و نسلی که رو به وجود است و نسلهای بعدی را فرا نگیرد و خدای نکرده اسم، اسلام و جمهوری اسلامی و حاکمیت منادیان اسلام باشد، اما واقع قضیه و متن زندگی مردم چیز دیگری باشد، این انقلاب قطعاً موفق نبوده و نیست. در آن صورت، از این‌که چنین چیزی پیش بیاید، به خدا پناه می‌بریم. نباید بگذاریم چنین چیزی رخ دهد. دشمن روی این نقطه کار می‌کند. تمام دستگاهها و تمام افراد، بخصوص علمای اعلام و روحانیون، بایستی روی تربیت نفوس مردم و تحقق انقلاب قلبی و اخلاقی در آنها، مخصوصاً در جوانان تلاش کنند. البته دوران جنگ و شرایط خاص آن روزها، برای عده‌یی از جوانان این مملکت، یک انقلاب معنوی و حقیقی به وجود آورد. این وصیت‌نامه‌های شهدا که امام(ره) توصیه به مطالعه‌ی آن می‌کردند، به خاطر این است که هرکدامش نمایشگر انقلابِ یک نفر آدم است. هرکدام از این وصیت‌نامه‌ها و خاطرات این جوانان را که انسان می‌خواند، تصویری از انقلابِ یک نفر آدم را در آن می‌بیند و خودش منقلب کننده و درس‌دهنده است. ما باید این حالت را تعمیم بدهیم و این، ممکن است. اگر به‌طور صددرصد نسبت به همه‌ی افراد هم ممکن نباشد، نسبت به اکثریت مردم ممکن است. شرط اولش هم این است که در خود گویندگان و دعات به این هدف، انقلابی به وجود بیاید و خلقیات و اخلاق و معنویت و ذکر و توجه و وصل و توکل و اعتماد و رابطه‌ی معنویشان با خدا تقویت بشود. ما اول از خودمان هم باید شروع کنیم. واقعاً اگر در هرکدام از ما، خدای نکرده از این رهگذر، نقص و کمبود و خللی باشد، روی مردم تأثیر بد خواهد گذاشت. همه در نوشتن، گفتن، عمل کردن، بالا- کشیدن شخصیتها، نزدیک کردن افراد و یا دور کردن آنها، باید این نکته‌ی اخیر را در نظر داشته باشیم. شأن و شخصیت و قدر معنوی افراد محفوظ است نکته‌ی آخر این است که عده‌یی از آقایان محترم در انتخابات مجلس خبرگان به نحوی شرکت نکردند، یا موفق نشدند و یا به‌هرحال حوادثی پیش آمد که ذهنها مسبوق است. بایستی عرض بکنیم، کسانی که به مجلس خبرگان نیامدند، شخصیت آنها محفوظ است. این، نشانه‌ی عدم صلاحیت آنها نیست. بعضی از آن شخصیتها، صلاحیتهای بسیار والا و بالایی هم دارند و ما به آنها ارادت داریم. بعضیشان را طی سالها و در مراحل گوناگون، به صدق و صفا و جهاد فی‌سبیل‌اللّه و صفای نسبت به انقلاب شناختیم و خیلیها هم شناختند. اگر کسانی در میان جمع ما نیستند - چه آن برادرانی که در دوره‌ی قبل بودند و چه کسانی که نبودند و بنا بود وارد بشوند، ولی امروز نیستند - این نبودن، نبایستی برای آن آقایان نقیصه‌یی محسوب بشود. شأن و شخصیت و قدر معنوی افراد محفوظ است و خدای متعال به آن واقف و داناست. امیدواریم که خداوند ما را هدایت کند و آنچه را که وظیفه‌ی ماست، به ما بنمایاند و هر کدامِمان را در هرجا که هستیم و هر مسؤولیتی که داریم، بر انجام آن وظایف موفق بکند. من مجدداً به آقایان محترم، مخصوصاً آقایانی که از راههای دور و شهرستانها تشریف آورده‌اند، خوش‌آمد عرض می‌کنم و از این‌که لطف کردید و به این‌جا تشریف آوردید، متشکرم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان داخلی و خارجی شرکت‌کننده در سمینار

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان داخلی و خارجی شرکت‌کننده در سمینار «تبیین حکم تاریخی حضرت امام خمینی(ره)»، در سالروز میلاد امام عصر(عج) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم وجود مقدس امام زمان، وعده‌ی الهی در ابتدا، این میلاد بزرگ و عید سعید را به همه‌ی مظلومان و ملتهای مستضعف عالم و به همه‌ی کسانی که در زیر فشار ظلم و ستم قلدران جهان، چشم‌انتظار فرجی هستند، بخصوص به ملت شجاع و عزیز ایران و به شما برادران و خواهران، تبریک عرض می‌کنم. درباره‌ی برکات این میلاد معظم و حقایقی که در باب وجود اقدس ولیّ‌عصر (ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) هست، من قادر نیستم سخن تازه‌یی بگویم. درک مراتب معنوی و حقایق الهی در باب این قطب اعظم عالم امکان و خلیفه‌ی خدا و مظهر صفات و اسمای الهی، در حد زبان و بیان و قلب و فهمی همچون منِ قاصر نیست. خود آنها باید درباره‌ی امام زمان سخن بگویند؛ همچنان‌که خود آنها باید درباره‌ی

علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و بقیه‌ی اولیا و اصفیای دین سخن بگویند. ما همین‌قدر می‌دانیم که وجود مقدس امام زمان، مصداق وعده‌ی الهی است. همین‌قدر می‌دانیم که این بازمانده‌ی خاندان وحی و رسالت، عَلَم سرافراز خدا در زمین است. «السّلام علیک ایّها العلم المنصوب و العلم المصبوب والغوث و الرّحمهٔ‌الواسعهٔ وعدا غیر مکذوب»(۱). او وعده‌ی الهی و مصداق لطف خدا بر انسانیت و بشریت است. او مستوره و نمونه‌یی از اولیا و اصفیا و انبیا و برجسته‌ترین بندگان خداست. او نمایشگر مَبلغ فضل الهی بر بنی‌آدم است. اینها چیزهایی است که خود آنان بیان فرمودند. اگر ما بتوانیم در حد فهم قاصر و ناقص خودمان، رشحاتی از این گفته‌ها را درک کنیم و بفهمیم، خیلی بُرد کرده‌ایم. معانی گوناگون انتظار من فقط یک جمله در باب انتظار عرض می‌کنم. این‌که در روایات ما وارد شده است که افضل اعمال امت، انتظار فرج است، یعنی چه؟ مگر انتظار چیست؟ انتظار ظهور حضرت ولیّ‌اللّه‌الاعظم(ارواحنافداه)، مگر چه مضمون و چه معنایی در بطن خود دارد که این‌قدر دارای فضیلت است؟ یک معنای انحرافی در باب انتظار بود که خوشبختانه امروز از آن فهم و برداشت غلط، اثر چندانی نیست. کسانی که مغرض و یا نادان بودند، این‌طور به مردم یاد داده بودند که انتظار، یعنی این‌که شما از هر عمل مثبت و از هر اقدام و هر مجاهدت و هر اصلاحی دست بکشید و منتظر بمانید، تا صاحب عصر و زمان، خودش بیاید و اوضاع را اصلاح کند و مفاسد را برطرف نماید! انقلاب، این منطق و معنای غلط و برداشت باطل را، یا کمرنگ کرد و یا از بین برد. پس بحمداللّه این معنا، امروز در ذهن جامعه‌ی ما نیست. اما معنای صحیح انتظار، دارای ابعادی است که توجه به این ابعاد، برای کسی که می‌داند در فرهنگ اسلام و شیعه، چه‌قدر به انتظار اهمیت داده شده، بسیار جالب است. یک بُعد، این است که انتظار به معنای قانع نشدن به وضع موجود است. «انتظار داریم»، یعنی هرچه خیر و عملِ خوب انجام دادیم و به وجود آمده، کم و غیرکافی است و منتظریم، تا ظرفیت نیکیِ عالم پُر بشود. یک بُعد دیگر از ابعاد انتظار، دلگرمی مؤمنین نسبت به آینده است. انتظار مؤمن، یعنی این‌که تفکر الهی - این اندیشه‌ی روشنی که وحی بر مردم عرضه کرده است - یک روز سراسر زندگی بشر را فرا خواهد گرفت. یک بُعد انتظار این است که منتظر، با شوق و امید حرکت بکند. انتظار، یعنی امید. انتظار، ابعاد گوناگون دیگری هم دارد. ملت ما باید روح انتظار را در خود زنده کند ما ملتی منتظر هستیم؛ ملتی که به امید پیشرفت و موفقیت، اقدام و تلاش و انقلاب کرد و موفق شد. ما امروز برای انتظار، باید باب بخصوصی در زندگی خود باز کنیم. حقیقتاً ملت ما باید روح انتظار را به تمام معنا در خود زنده کند. «ما منتظریم»، یعنی این امید را داریم که با تلاش و مجاهدت و پیگیری، این دنیایی که به وسیله‌ی دشمنان خدا و شیاطین، از ظلمات جور و طغیان و ضعیف‌کشی و نکبت حاکمیت ستمگران و قلدران و زورگویان پُرشده است، در سایه‌ی تلاش و فعالیت بی‌وقفه‌ی ما، یک روز به جهانی تبدیل خواهد شد که در آن، انسانیت و ارزشهای انسانی محترم است و ستمگر و زورگو و ظالم و قلدر و متجاوز به حقوق انسانها، فرصت و جایی برای اقدام و انجام خواسته و هوی و هوس خود، پیدا نخواهد کرد. این روشنایی، در دیدگاه ما نسبت به آینده وجود دارد. ما ملت ایران باید به این معنای انتظار، بیش از گذشته تکیه کنیم؛ چون دنیای بشری، به انتظاری که ما داریم، محتاج است. این امیدی که در دل ملت ایران وجود داشت و در سایه‌ی آن توانست این کارهای بزرگ را انجام بدهد، ملتهای ضعیف و مظلوم دنیا، امروز به این امید احتیاج دارند؛ آنها هم باید این امید را پیدا کنند. اگر پیدا کردند و نور امید در دل ملتها تابید، کارهای دنیا اصلاح خواهد شد و مشکل ملتهای مظلوم، اگر نگوییم به صورت کامل، به صورت معتنابهی - ولو در طول چند سال - حل خواهد شد. اما اگر این امید، در دلها نتابد و همان‌طوری که شیطانها خواستند مردم مأیوس باشند، ملتها مأیوس بمانند، روزبه‌روز وضع بدتر خواهد شد. کار امریکا و همدستانش، بدتر از کار چنگیز و هلاکو حالا به واقعیت مراجعه کنیم، ببینیم امروز در دنیا چه خبر است؛ ببینیم در خاورمیانه چه خبر است؛ ببینیم چه‌طور یک قدرتِ قلدرِ زورگویی مثل امریکا، با استفاده‌ی از علم و تکنولوژی، به خودش حق می‌دهد که به یک امت - یعنی امت اسلامی - با این وقاحت و بی‌شرمی توهین کند. امروز، وضع دنیا این‌طوری است. امریکاییها و همدستانشان در این ماهها، بخصوص در هفته‌های اخیر، با امت اسلام کاری کردند که چنگیز و هلاکو هم نکرده بودند!(۲) یعنی این آقای بوش، با

ظاهری متمدن و با وضع و چهره‌یی اتوکشیده، اگر چهره‌اش در باطن، از چنگیز و هلاکو و تیمور و دیگر متجاوزان معروف دنیا، زشت‌تر و تیره‌تر نباشد، روشنتر و زیباتر نیست. همان کاری را که آنها می‌کردند، ایشان در ابعاد وسیعتری، انجام داد. حرث و نسل را کشت، ملتی را مورد تحقیر و اهانت قرار داد، کشوری را تبدیل به ویرانه کرد؛ حالا هم در آن‌جا ایستاده و ابلهانه - نه هوشمندانه؛ ما این را ثابت می‌کنیم - احساس پیروزی می‌کند! مگر این‌که واقعاً احساس پیروزی نکند و تظاهر به این معنا بکند؛ که در آن‌وقت، یک چهره‌ی منافقانه و ریاکارانه خواهد بود. امریکا با کمال وقاحت دم از پیروزی می‌زند باطن قضیه این است که امریکاییها در این‌جا شکست خوردند و پیروز نشدند؛ اما شما می‌بینید که با کمال وقاحت می‌ایستند و دم از پیروزی می‌زنند و یک عده آدم متملق و حقیر و پست در رأس کشورها هم - که واقعاً بزرگترین اهانت به حقوق انسان همین است که این آقایان در رأس کشورها قرار داشته باشند - به آنها تبریک می‌گویند و چیزی که اسمش را پیروزی گذاشته‌اند و در واقع پیروزی نیست، به آنها خوش‌آمد می‌گویند! واقعاً چه پیروزی‌یی؟! ابرقدرتی، با کمک چندین کشور دیگر از اقصای شرق آسیا - یعنی ژاپن - تا همه‌ی اروپا و ناتو و تا کشورهای منطقه و تا بقیه‌ی دولتهای ضعیف و حقیر عالم، همه‌ی پولها و دستها و موجودیشان را روی هم گذاشتند، تا به یک دولت حمله کنند و به او فشار بیاورند. حالا که تانکهای او را از بین برده‌اند، روحیه‌اش را - که شکسته هم بود - شکسته‌اند و وارد آن کشور شده‌اند، اسم این را پیروزی می‌گذارند! آیا این، پیروزی است؟! این پیروزی است که همه‌ی دنیا جمع بشوند و ارتشهای مقتدر و پُرمدعای عالم، شش ماه وقتشان را صرف کنند، خودشان را آماده و تروخشک نمایند، میلیاردها دلار خرج کنند و تمام امکانات را به‌کار بگیرند، تا یک ارتش را شکست بدهند؟! اگر درست نگاه کنند، این کار از لحاظ اعتبار نظامی هم شکست است. پیروزی، آن وقتی بود که امریکا به عنوان یک کشور می‌آمد، با یک کشور دیگر روبه‌رو می‌شد و او را شکست می‌داد؛ نه این جنجال لشکرکشی همه‌ی عالم. طرحهای عظیمی مثل جنگ ستارگان (۳) را - که دنیا تصور می‌کرد مربوط به زمانی است که همه‌ی دنیا بخواهد به هم بریزد - در جنگِ علیه ارتش خسته و بی‌روحیه‌ی عراق به‌کار بردند! آیا اسم این، پیروزی است؟! این، حتّی از لحاظ آبرو و اعتبار و حیثیت نظامی، پیروزی نیست؛ بلکه شکست است. امروز تمام مسلمانان از امریکا متنفرند و اما از لحاظ سیاسی هم شکست بزرگی است. امروز تمام توده‌های مسلمان، سرتاپا از امریکا متنفر و نسبت به او خشمگینند. رئیس‌جمهور امریکا بداند که امروز در میان کشورهای اسلامی، بخصوص در کشورهای مسلمان منطقه‌ی خلیج‌فارس و خاورمیانه، هیچ انسانی از رئیس‌جمهور امریکا منفورتر نیست. امروز تمام ملتها، از اینها متنفرند. آیا این، پیروزی است؟! این بی‌عقلها، با هزاران تبلیغ دروغ، میلیاردها دلار خرج کردند که خودشان را در دل ملتها جا کنند؛ اما خودشان را از چشم ملتها - نه فقط ملت عراق؛ بلکه ملتهای خاورمیانه، ملتهای مسلمان و ملتهای عرب - انداختند. امروز، همه از اینها بشدت نفرت دارند و نسبت به آنها خشمگینند. خیال می‌کنید امریکا به این زودیها خواهد توانست نقش شیطانی خودش را از این ذهنها پاک بکند؟ همان احساس بغضی را که شما ملت ایران بحق نسبت به امریکا داشتید و شعار «مرگ بر امریکا» در این دوازده سال از زبان شما نیفتاده است، همین احساس بغض را امروز ملتهای عرب و مسلمان نسبت به امریکا دارند. اینها به خیال خودشان خواستند ملتها را با تجربه‌ی سختی مواجه کنند؛ ولی نتوانستند و عکسِ آن شد. این‌جاست که امید، ملتها را زنده خواهد کرد. ما از ملت عراق حمایت می‌کنیم در مورد مسأله‌ی عراق، غربیها و بخصوص در رأس آنها شیطان بزرگ، بدترین روش و منفورترین حرکات را انجام دادند؛ ولی به زبان نمی‌آید. همین‌قدر بدانند که در تاریخ، از اینها به عنوان قسیترین، جلادترین، بی‌رحمترین و متجاوزترین چهره‌های این زمان یاد خواهد شد. اما این حرف، به معنای حمایت از صدام - که حکومت او بر عراق، این‌همه برای مردم آن کشور، شئامت و بدبختی داشت - تلقی نشود. او هم از آنها بهتر نیست؛ اگر از آنها زشت‌تر نباشد. او کسی است که برای ملت عراق، از اول حکومت خود، این‌همه بدبختی ایجاد کرد. او ملت عراق را دچار جنگ هشت‌ساله‌ی با ایران کرد. او ملت عراق را دچار بمبارانها و موشکبارانهای وحشیانه و قساوت‌آمیز امریکا و انگلیس و فرانسه و دیگران کرد. او موجب شد که ثروت ملت عراق، دود بشود و از

بین برود؛ که امروز متأسفانه شد. شاید دهها سال دیگر لازم باشد که ملت عراق زحمت بکشد، تا خودش را به آن روز اول برساند. او موجب شد که مردم عراق - از نظامی و غیرنظامی - این‌همه کشته بشوند. او بلایی برای مردم عراق بود و هست. زشت باد چهره‌ی حاکم و رئیسی که ملاحظه‌ی هوای نفس و جاه‌طلبی خود را بکند، ولی ملاحظه‌ی مردم و ملتش و اراده و خواست آنها را نکند. متأسفانه در منطقه‌ی ما، از این‌طور چهره‌ها و این‌گونه شیطانها کم نیست. اینها لایق ریاست بر یک دسته آدم هم نیستند؛ چه رسد به یک ملت. بر یک ملت، این‌طور جفا و ظلم می‌کنند. ما از ملت عراق حمایت می‌کنیم. ما که حرف می‌زنیم، راجع به ملت عراق دلسوزی می‌کنیم. ما که کار امریکا و همدستانش را زشت می‌شماریم، راجع به تجاوز به یک کشور سخن می‌گوییم؛ نه راجع به این افرادی که حضور و وجود امثال آنها در میان هر ملتی، مایه‌ی نکبت بود و هست. مردمِ خودشان را با دروغ و ریا سرگرم کردند و از این ملت بیچاره و مظلوم عراق، این‌طور تلفات گرفتند. امریکا براحتی قابل سرکوب شدن در منطقه‌ی اسلامی ماست امروز دولت ظالمی مثل امریکا، با این‌که ثروتش زیاد، تجهیزاتش مدرن، و تکنولوژی و علم و امکاناتش هم فراوان است؛ اما همین ظالم و شیطان متجاوزی که ملتهای دنیا را قدرتمندانه تحقیر می‌کند، براحتی قابل سرکوب شدن در منطقه‌ی اسلامی ماست؛ به شرط این‌که ملتهای مسلمان، به آینده‌ی خود امید داشته باشند و با دلگرمی و امید، اقدام و قیام و حرکت کنند. خوشبختانه ملتها خیلی بیدار شده‌اند؛ اما فقط بیدار شدن کافی نیست. بعد از بیداری، باید حرکت کنند و این حرکت، به امیدواری احتیاج دارد. البته همه‌ی همت قدرتهای مسلط عالم این است که وانمود کنند شکست‌ناپذیرند؛ و امریکا این تلاش را خیلی کرده که نشان بدهد شکست‌ناپذیر است. حالا هم که قضیه‌ی عراق پیش آمد، از روی عُجبِ ابلهانه و خودبینی ناشی از بلاهت، این ادعا را بیشتر خواهد کرد. یک عده هم افراد ساده‌دل باور خواهند کرد؛ اما حقیقت این نیست. اگر رژیم عراق متکی به ملت خود بود و اگر سرباز عراقی در کویت، احساس متجاوز بودن و ناحق بودن نمی‌کرد، امریکا قادر نبود که ملت عراق را شکست بدهد، یا حتّی سرباز عراقی را به عقب براند. بله، وقتی که یک ارتش به ملت خود متکی نباشد و به رژیم ظالمی مثل رژیم صدام متکی باشد، مردم، طرف جنگ و پشتیبان جنگاوران و رزمندگان نیستند. مردم در خانه‌هایشان دعا می‌کنند که قائله زودتر تمام بشود؛ یا به نفع این طرف و یا به نفع آن طرف. معلوم است که این‌طور ارتشی، از امریکا یا هر کس دیگر، شکست خواهد خورد. اگر ملتها در مقابل امریکا بایستند، امریکا نخواهد توانست هیچ غلطی بکند. تا امروز امریکا در این منطقه، ظلم و غصب و آدمکشی کرده، ویرانی به بار آورده و ملتها را جریحه‌دار کرده است، که یقیناً انتقام اینها را پس خواهد داد. این زمزمه‌هایی هم که امروز سران رژیم امریکا راجع به امنیت منطقه می‌کنند، باید بدانند که ملتهای منطقه، این حرفها را به هیچ‌وجه جدی نخواهند گرفت و به آن اعتنایی نخواهند کرد. خلیج فارس متعلق به ملتهای همین منطقه است شما چه کسی هستید که از آن طرف دنیا بیایید، برای منطقه‌ی خلیج‌فارس تعیین تکلیف کنید؟! منطقه‌ی خلیج‌فارس، متعلق به ملتهای همین منطقه است. امریکا حق ندارد هیچ‌گونه دخالتی در امنیت این منطقه و سیستم امنیتی آن داشته باشد. اگر کسی بخواهد برای بلندمدت، پای امریکا را به این منطقه بکشاند و دستش را برای دخالت و تصرف باز بگذارد، بداند که ملتها با او روبه‌رو خواهند شد و به دهن این‌طور حکامی خواهند زد. مبادا دولتهای این منطقه، این اشتباه بزرگ را مرتکب بشوند که با این حرفها و درخواستهای امریکا، دایر بر ماندن مدتی در عراق یا در منطقه، موافقت کنند. ملتها در مقابل چنین کسی خواهند ایستاد و مبارزه‌ی با او را واجب و لازم خواهند شمرد. امریکا هیچ حقی ندارد که در منطقه بماند، یا در امور منطقه دخالت بکند. امریکا یک متجاوز است؛ باید هرچه زودتر از منطقه خارج بشود و برود و بداند که تاوان آنچه را که انجام داده، خواهد داد و منفور و مبغوض ملتهای این منطقه است و بیشتر هم خواهد شد. عمده این است که ملتها ایمانشان را قوی کنند و دلها را با خدا مرتبط نمایند. شما به برکت ایمان به خدا، قدرت و صلابت پیدا کرده‌اید شما ملت بزرگ و شجاع و مبارز - که بحمداللَّه ابرقدرتها و دشمنانتان، از شما می‌ترسند و هنوز هم می‌ترسند و باید هم بترسند - به برکت ایمان به خدا، چنین قدرت و صلابتی پیدا کرده‌اید. این ایمان را تقویت کنید، اتحادتان را تقویت نمایید و به هیچ قیمتی زیر بار دشمن خدا

نروید. اسلام، عزیز و عزتبخش است. آن کسی که با اسلام آشنا شد، عزت متعلق به اوست. آن کسانی هم که ذلیل شدند، به خاطر این بود که از اسلام گسستند. خودتان اسلام را حفظ کنید، ایمانتان را تقویت نمایید، پاس ارزشهای اسلامی را بدارید و ملتهای دیگر را هم وادار کنید که با اسلام آشتی کنند و به سمت اسلام برگردند. در این صورت، دست همه‌ی قدرتهای شیطان‌صفت، از سر آنها کوتاه خواهد شد. امیدواریم که خداوند به برکت این روز مبارك و مقدس، به همه‌ی مسلمانان و مستضعفان و به شما ملت عزیز، عیدی عنایت فرماید. ما را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار بدهد. قلب مقدس آن حضرت را از ما شاد کند و ما را از اعوان و انصار آن بزرگوار قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ----------------------------

--- ۱) بحارالانوار، ج ۹۹ ، ص ۸۱ ۲) V ر.ك: پاورقی صفحه‌ی ۱۴ ۳) V نام‌پروژه‌یی است که در سال ۱۹۸۵ توسط «رونالد ریگان» رئیس جمهور وقت امریکا ابداع شد. هدف اساسی این پروژه، مقابله‌ی مؤثر با توان موشکی شوروی سابق، از طریق ردگیری و انهدام موشکهای بالستیك و میان‌قاره‌یی حامل کلاهکهای هسته‌یی بوده است. هزینه‌ی این پروژه، بیش از صد میلیارد دلار تخمین زده شده است.

بیانات در دیدار با اعضای شورای سیاستگذاری صدا و سیما

بیانات در دیدار با اعضای شورای سیاستگذاری صدا و سیما بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم با سیاستگذاری متقن، صدا و سیما موجب اعتلای فکر جامعه خواهد شد از این که در کار مهم سیاستگذاری، قبول مسؤولیت کردید و شریك شدید، متشکرم. سیاستگذاری، یعنی تأمین جهت مطلوب برای برنامه‌های صدا و سیما. اگر سیاستگذاری به شکل صحیح نباشد، پراکنده‌کاری و احیاناً تعارض، تناقض و انحراف، بر برنامه‌های صدا و سیما مسلط خواهد شد. البته در گذشته هم قبل از تشکیل این دفتر، این کار در صدا و سیما انجام می‌شده؛ ما هم خواستیم که به آن، شکل منظمی داده بشود و بخصوص وسیله‌یی باشد، تا ما مسؤولیت خود را در این باب به نحوی ایفا کنیم؛ لذا این دفتر به وجود آمد و این مسؤولیت به جناب آقای دعاگو و شماها داده شد. اگر سیاستگذاری - کاری که شما می‌کنید - متین و متقن انجام بگیرد، تحقیقاً صدا و سیما یك وسیله‌ی اعتلای فکر و معرفت و رشد جامعه خواهد شد. لزومی ندارد که ما در این‌جا از زحمات فراوان برادران صدا و سیما یاد بکنیم؛ زیرا من مکرر آن را بیان کرده‌ام. واقعاً زحمات زیادی کشیده می‌شود و صدا و سیما جهت خوبی هم دارد؛ الّا این که کافی نیست. بحث در این است که صدا و سیما باید حقیقتاً به آن وسیله‌ی اعتلاـ تبدیل بشود و در خدمت تفکر انقلاب و اسلام و رسوخ این فکر - با همه‌ی ملحقاتش - در ذهن و فکر و روح و عمل مردم جامعه‌ی خودمان و نیز مردم دیگری که در شعاع تبلیغات صدا و سیما قرار دارند، باشد. این، باید بشود. از هر برنامه‌ی صدا و سیما، بایستی این استفاده بشود. البته کار سختی است. محتواها باید آموزنده باشد؛ نه به معنای ساده‌ی آموزندگی، که فقط کسی درسی در آن‌جا بیان کند؛ بلکه آموزنده با همان معنای عمیقش، یعنی کیفیت دهنده و پرورش دهنده‌ی روح و فکر مخاطب خودش و جهت دهنده‌ی به تلاش و زندگی او. و البته این نخواهد شد، مگر آن وقتی که قالبها و شکلها هم به تناسب اهمیت و عظمت این مسؤولیت، کیفیت لازم را پیدا بکند. باید به این‌جا برسیم. صدا و سیما، هرچه کمتر از این باشد، کم است. هر روزِ صدا و سیما باید بهتر از روز قبل باشد به این ترتیب، می‌شود استنباط و استنتاج کرد که هر روزِ صدا و سیما، باید بهتر از روز قبل باشد. حقیقتاً این روایت «من ساوی یوماه فهو مغبون»(۱)، در مورد صدا و سیما صدق می‌کند. یعنی اگر امروزِ صدا و سیما مثل دیروز بود، پیداست که ما به سمت کمال حرکت نمی‌کنیم و به عبارت دیگر، از مسؤولیت دور افتاده‌ایم. در حال حاضر، صدا و سیما در حد اعلای مطلوب نیست؛ کسی هم این ادعا را ندارد؛ نه خود آقایان مسؤولان صدا و سیما و نه دیگران. ما هم پیش مردم کشورهای دیگر، که ممکن است از ما بپرسند رادیو و تلویزیون شما چگونه است، ادعا نمی‌کنیم که کامل است؛ شکی وجود ندارد که کامل نیست. پس، باید کامل بشود. مگر می‌شود به حدی در زندگی بشر قانع شد؟ چه برسد به این‌طور چیزهای انقلابی و مؤثر. پس، هر

روز بایستی بهتر از روز گذشته بشود و سیاستگذاری بر این اساس انجام بگیرد. از این نکته به این نتیجه می‌رسیم که سیاستگذاری هم خود یک امر متطور و در حال تحول دایمی است. این‌گونه نیست که این سیاستی که امروز گذاشته شد، تا ابد کفایت بکند. مقصود از سیاستگذاری، این است. کلیه‌ی برنامه‌ها باید در جهت نفوذ دادن اسلام ناب در زندگی مخاطبان باشد هدف را هم که بیان کردم. هدف این است که ما صدا و سیما را به آن اوج و کمالی برسانیم که کلیه‌ی برنامه‌های آن، با بهترین کیفیتها، در جهت رسوخ و نفوذ دادن اندیشه‌ی اسلام ناب و همه‌ی ملحقاتش - از اخلاق و عمل - در زندگی مخاطبانش باشد. هر برنامه‌ی آن، باید این خصوصیت را داشته باشد. این، هدف ماست. از اول صبح تا آخر شب که پیچ رادیو و تلویزیون را باز می‌کنیم، تک‌تک برنامه‌ها، حتّی آرم برنامه‌ها، موزیک متن فیلمها و برنامه‌های گوناگون، حتّی چهره‌ی گویندگان و مجریانی که دیده می‌شوند و لحن کلام گویندگانی که صدایشان شنیده می‌شود، باید این خصوصیات را داشته باشد. ببینید، این کار چه‌قدر مهم است. من خیلی از برنامه‌های صدا را گوش می‌کنم؛ یعنی غالباً بخشی از هر برنامه را می‌شنوم. گاهی یک برنامه، خیلی هم خوب است؛ لیکن در این برنامه‌ی خوب که مثلاً- نیم ساعت طول می‌کشد، ناگهان می‌بینید که یک جا افتی پیدا می‌شود! مجری برنامه خوب، تهیه کننده‌ی آن خوب، نویسنده‌اش خوب، سطح هنری آن خوب، موضوعاتش جالب است و همین‌طور انسان مرتب تحسین می‌کند؛ اما ناگهان افتی در آن پیدا می‌شود! مثل راننده‌یی که انسان را به طرفی می‌برد، پیچها و گذرگاهها را خیلی خوب و روان و تند حرکت می‌کند؛ اما یک وقت در یک جا آدم را به درختی می‌زند! نمی‌شود گفت که مانعی نیست، ایشان این همه راه را درست آمد؛ ولی در همان یک نقطه، کار را خراب کرد. واقعاً گاهی این‌گونه است. در فصل سیاستگذاری، همت شما باید این باشد. یک فصل اجرا و برنامه‌ریزی داریم که به خود مسؤولان داخل صدا و سیما مربوط است و از این حیث، ربطی به جمع حاضر ندارد. شما در فصل سیاستگذاری باید کاری بکنید که سیاستهایتان، کل این برنامه‌های صدا و سیما را بپوشاند و جهت صحیح بدهد. این، بخشی از صحبت ماست. سه عیب عمده‌ی موسیقی قبل از انقلاب مطلب دیگری که من می‌خواهم عرض بکنم، دو، سه نکته‌ی برجسته در مجموعه‌ی صدا و سیماست. ایشان(۲)هم که خواستند گزارش بدهند، ناچار روی آن دو، سه نکته تکیه کردند. معلوم می‌شود که این نکات، مورد توجه خود کارگزاران و کارگردانان مسایل صدا و سیما هم است. حقیقتش هم همین است و باید مورد توجه باشد. یکی، مسأله‌ی موسیقی در صدا و سیماست. دیگری، مسأله‌ی چهره‌ی زن در صدا و سیماست. بعدی، مسأله‌ی داستانها و سریالها و گزارشهای هنری، تاریخی، قصه، فیلم و از این قبیل چیزها در صدا و سیماست. اینها نکات مهمی است. باید به همه‌ی اینها رسیدگی بشود و شما سیاستگذاریش را بکنید. البته این بخشی که من می‌خواهم بگویم، فقط به سیاستگذاری مربوط نمی‌شود. شما برادران مجری - که جمع معتنابهی از شما، دست‌اندرکار اجرا هستید - باید به این نکات توجه بفرمایید. موسیقیِ قبل از انقلاب، از لحاظ ارزشی، سه عیب عمده داشت. ما که از لحاظ فنی وارد نیستیم؛ فقط می‌توانیم بگوییم که از جنبه‌های ارزشی، سه اشکال در آن وجود داشت. یکی این بود که در بخشی از موسیقیها، در انتخاب مضمون و قالب، گرایش تند و میل شدیدی به ابتذال بود. قالبهای موسیقی و زبان شعر، هر دو ایرانی بود؛ اما این تصنیفها، هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ فنی مبتذل بود؛ به طوری که وقتی یک موسیقیدان می‌دید آهنگ را این‌گونه می‌شکنند و خراب می‌کنند و از این وسایل، بد استفاده می‌شود و در شکلهای نامناسبی، از این و آن تقلید می‌کنند، ناراحت بود. پس، میل به ابتذال وجود داشت؛ مثل خیلی از تصنیفهایی که در آن‌وقت رایج بود. آهنگها، آهنگهای ایرانی، وسایل هم وسایل ایرانی؛ اما قالب و محتوا مبتذل بود. الان که من این مطالب را می‌گویم، شاید ناگهان به عنوان نمونه، چند بیت از این شعرها و تصنیفها در ذهن شماها شکل ببندد. عیب دوم این که گرایش شدیدی به موسیقی غربی بود. عیب سوم این بود که موسیقی سالم و سنتی و فنی کلاسیک ایرانی، در خدمت محتواهای بد و فاسد کننده قرار می‌گرفت. ...(۳)V هنر باید در خدمت ارزشهای اسلامی قرار بگیرد بنابراین، موسیقیِ قبل از انقلاب، این سه عیب را داشته است؛ که از همه بدتر، آن اولی است، و از همه کم ضررتر، آن دومی است. یعنی گرایش به موسیقی غربی، چیز بدی است؛ اما نه به بدی صرف

موسیقی ایرانی در راههای بد. ای بسا یک موسیقی غربی باشد که در آن، هیچ گونه ابتذال و فساد و زنبارگی و پستی و دنائت بشری نیست؛ یک چیز بسیار عالی و عرفانی و سطح بالاست؛ اگرچه در جامعه‌ی ما، زبان موسیقی، زبان خیلی رایجی نیست و غالباً ما کسانی هستیم که از این قضایا دور بوده‌ایم و زبان موسیقی را نمی‌فهمیم؛ البته شماها شاید اهل فنید و می‌توانید بفهمید. بنابراین، اگر چنین چیزی پیدا بشود، ولو غربی هم باشد، ایرادی ندارد. این، بهتر از آن موسیقی به اصطلاح سنتی است. گاهی برای تبرئه‌ی یک موسیقی، می‌گویند که این موسیقی سنتی است! موسیقی سنتی، یعنی فلان دستگاه آواز ایرانی است که یک خواننده‌ی ایرانی، با فلان ساز ایرانی می‌خواند. این‌که تمام قضیه نیست. باید دید که این، چه چیزی را ارایه می‌کند و چه چیزی را به ذهن و دل و جان مستمع خودش می‌ریزد. پس، در صدا و سیما حواستان جمع باشد که از این سه عیب اجتناب بکنید. البته هر سه، عیب است؛ اما به ترتیب، عیب اول، بدترین است؛ عیب سوم، در درجه‌ی دوم قرار دارد؛ و عیب دوم، درجه‌ی سه است. توجه داشته باشید که در باب موسیقی، این سه مورد، اشکال اساسیِ ارزشی است. در موسیقی سنتی، شعر حافظ یا سعدی خوانده می‌شود، ولی این کافی نیست؛ باید شعر خوب خوانده شود؛ چیزی که وقتی مستمع شنید، این هنر در خدمت ارزشهای انقلابی و اسلامی قرار گرفته باشد. این، مخصوص انقلاب هم نیست. هر جامعه و هر انسان و هر مجموعه‌ی بشری‌یی، می‌خواهد که هنر در خدمت ارزشهای مقبول خودش قرار بگیرد. این جرم نیست که اسلامیها می‌خواهند هنر در خدمت ارزشهای اسلامی قرار بگیرد. همه‌ی مکاتب و همه‌ی جوامع دنیا، همین‌طورند. ارزشهایی در ذهنشان وجود دارد که با ارزشهای دیگری فرق دارد. آنان هنر نقاشی، طراحیهای گوناگون، شعر، موسیقی و همه چیز را در خدمت این ارزشها قرار می‌دهند. این، یک توقع زیادی نیست که جامعه‌ی اسلامی چنین انتظاری داشته باشد. در برنامه‌های صدا و سیمای گذشته، نقشهای پست کننده به زن داده می‌شد در مورد مسأله‌ی زن نیز دو عیب اساسی در برنامه‌های گذشته‌ی صدا و سیما وجود داشت: یکی این که ارزش حجاب از بین رفته‌بود. از این بزرگتر، آن بود که نقشهای پست کننده به زن داده می‌شد. در عیب اول، یک ارزش زیر سؤال می‌رفته و پایمال می‌شده که آن، ارزش حجاب بوده است؛ اما در عیب دوم، گاهی همه‌ی ارزشهای بشری که برای زن مورد نظر می‌باشد، زیر سؤال می‌رفته است. چنانچه داستان عاشقانه‌یی نقل می‌شده، داستانی بوده است که زن در آن‌جا بالاخره همان نقش صهیونیست‌پسند و استکبارپسند خودش را دارا بوده است و غالباً و قاعدتاً در چهره‌ی یک مادر، یک همسر خوب و یک انسان کارآمد ارایه نمی‌شده است. باید این دو عیب برداشته شود. ما بایستی زن را، هم باحجاب نشان بدهیم، هم سرشار از ارزشهایی که اسلام و انقلاب برای او در نظر گرفته است؛ یعنی نجابت و عفت زن. مهمترین مسأله، آن گوهر عفت زن، آن عضو اصلی و رکن اساسی خانواده بودن، آن عضو اصلی و رکن اساسی فعالیتهای جامعه بودن، آن تأثیر زن در رشد جامعه و رشد مردان، آن تأثیر زن در واقعیتهای گذشته‌ی ما - از قبیل انقلاب و جنگ و غیره - است. در فیلم، سریال، شعرِ موسیقی، در برنامه‌ی خانواده، در برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» و در سایر برنامه‌ها، بایستی اینها ارایه بشود؛ هم در اجرا و هم در تهیه‌ی برنامه. سیاستگذاری، باید ناظر به این چیزها باشد. البته این حرف، مخصوص سیاستگذاری نیست؛ مجریها هم باید توجه کنند. این کارها باید در رادیو و تلویزیون انجام بشود؛ ولی نمی‌شود! این، مسؤولیت من و شماست. هر روز که می گذرد، باید یک قدم به اینها نزدیکتر بشویم. ...۷(۴) نگذارید آن روح جهادی‌یی که در دوران جنگ حاکم بود، از بین برود من یک چیز دیگر را هم که به نظر می‌رسد مهم است، عرض می‌کنم. نگذارید آن روح جهادی‌یی که در دوران جنگ تحمیلی بر صدا و سیما حاکم بود، از بین برود. آن روحیه، چیز بسیار مثبتی است. البته نمی‌گویم که مارش جنگ بزنید. جنگ نداریم که مارش جنگ بزنیم، یا گزارش جنگی بدهیم؛ اما جنگ هشت‌ساله که فقط همان هشت سال نبود؛ جنگ هشت‌ساله، یک تاریخ است. شما به ادبیات فرانسه نگاه کنید؛ مطمئناً بخشی از این ادبیات، مصروف به قهرمانیهای دوران جنگ است. چهار سال جنگ بوده، که فرانسویها دو، سه سال آن را دچار فشار بودند و شکست خوردند؛ اما انواع مختلف قهرمانیها را، هم در میدان جنگ، هم در مبارزات مردمی داخل پاریس، هم در روابط انسانی و نظایر آن، نشان دادند. شما ببینید که اینها در رمانهای فرانسوی چه‌قدر

تکرار می‌شود. هر چند من با شعر آنها آشنا نیستم؛ اما بعضی از رمانهای فرانسوی را که به فارسی ترجمه شده است، خوانده‌ام. اصلاً در بهترین رمانها و در عالیترین اثرها، نشانه‌ی آن روزها باقی می‌ماند. شما ببینید درباره‌ی انقلاب روسیه، چه‌قدر کتاب نوشته شده و چه حجمی از تفاخر وجود دارد و برای دیگران باقی گذاشته‌اند. اینها چیزهایی نیست که تمام بشود؛ اینها باید باقی بماند. در سالهای گذشته، سریالی تحت عنوان «روایت فتح» توسط جهاد منتشر شد که انصافاً چیز خیلی خوبی بود. مثلاً اینها را نگهدارید. روایت فتح که تمام نمی‌شود. «روایت فتح»، روایت فتح و شرح حال رزمندگان بود. برای هشت سال حادثه، اقلاً هشت سال روایت وجود دارد. درعین‌حال، هفته‌یی یک شب، یک ساعت می‌گذاشتند. این نوع کارها را باید ادامه بدهید و اصلاً در سیاستها بیاورید. به صدا و سیما، به عنوان وظیفه و به عنوان بخشی از سیاست، بگویید که باید اینها را حفظ کنند. آقای هاشمی و دیگران هم که در این‌جا هستند، این حرفها را می‌شنوند. شما باید حال و هوای آن را نگهدارید. برای طرح ارزشهای اسلامی، از بهترین موسیقیدانها و خوانندگان استفاده بشود نکته‌ی دیگری که در این گزارش بود، این است که بعد از انقلاب، سرودهای خوب و آهنگهای بسیار خوبی در جهت ارزشهای انقلابی ساخته شد؛ ولی در سالهای اخیر، رشد این‌گونه آهنگها کم شده است. این هم حیف است. باید آهنگهای خوب ساخته شود، شعرهای خوب و چیزهای جدید اجرا گردد و همه‌ی آنها ناظر به ارزشهای انقلابی باشد. اینها باید در صدا و سیما مرتباً منعکس بشود. این‌طور نباشد که اگر چیز خوبی منعکس می‌شود، حتماً باید یک شعر عاشقانه باشد که فلان خواننده‌ی معروف خوانده و اجرا کرده است؛ و اگر یک چیز انقلابی است، حتماً یک گوشه‌اش مثلاً عیب و ایراد و علتی داشته باشد. نه، برای تهیه و تنظیم آهنگهای انقلابی، آهنگهای اسلامی و طرح ارزشهای اسلامی، از بهترین موسیقیدانها و بهترین خوانندگان استفاده بشود. در این غزلیات، چه‌قدر چیزهای خوب از این قبیل وجود دارد. شعر «امروز امیر در میخانه تویی تو» را من دو، سه سال پیش شنیدم و بعدها هم گاهی شاید شنیده باشم؛ اما این را خیلی کم می‌گذارند. ظاهراً این شعر، از مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی است. از این‌گونه شعرها، از این مضامین عرفانی واقعی خوب، خیلی وجود دارد. یا آن شعر مرحوم علامه‌ی طباطبایی - «همی گویم و گفته‌ام بارها» - که یکی از خوانندگان خوانده و خیلی هم خوب خوانده، همین‌طور است. این‌گونه شعرها که مضامین عرفانی واقعی دارد، خوانده بشود؛ والّا هر شعر قلندریِ مستانه‌یی که عرفانی نیست. بعضی خیال می‌کنند، هر چیزی که در آن، اسم می و معشوق و امثال آن باشد، عرفانی است! اینها که عرفانی نیست. ...(۵)V نه، شعرهای قلندری مستانه‌ی خیلی پستی وجود دارد که اصلاً عرفانی نیست. فرض بفرمایید، یک قهرمانِ پهلوانِ خیلی قوی‌هیکل برود، چاه مستراح خالی کند! مگر نمی‌شود؟ ممکن است یک شاعر در حد اعلای ذوق شعری، درباره‌ی یک چیز پستِ بشریِ بسیار پایین - مثل یک عمل جنسی - بهترین و زیباترین شعرهای دنیا را بگوید. پس، چنین چیزی تحقق پیدا می‌کند. چنین نیست که هر شعر خوب از لحاظ هنری، از لحاظ مضمون هم یک چیز عالی باشد. نه، ممکن است مضمون آن، پست‌ترین مضامین باشد؛ کمااین‌که در شعرهای سعدی، فراوان وجود دارد. حتّی اشاره کردم که در شعر حافظ هم هست. به اعتقاد من، همه‌ی شعرهای حافظ هم، شعر عرفانی نیست. در بین آنها، شعرهای مادّیِ بشری هم پیدا می‌شود که مربوط به دوره‌هایی از زندگی اوست؛ شاید از جوانیهای او باشد. کار شما واقعاً کار زحمتداری است غرض، این‌گونه نیست که ما هر شعر آن‌طوری را به مرکز تبلیغات خودمان - که صدا و سیماست - راه بدهیم و آن را پخش کنیم. این آهنگهای انقلابی و آهنگهای اسلامی و ارزشها را رعایت بفرمایید. باید به صدا و سیما توصیه هم بشود که ان‌شاءاللَّه به همین ترتیب عمل کنند. الحمدللَّه، هم ریش و هم قیچی در دست خودتان است؛ یعنی هم سیاستگذارید و هم مجری هستید. آقای محمّد هاشمی و بعضی از شما آقایان دیگر، اجرا را هم خودتان می‌کنید. بالاخره آن‌طور سیاست بگذارید و آن‌گونه هم ان‌شاءاللَّه اجرا بکنید، تا صدا و سیما روزبه‌روز و ساعت‌به‌ساعت جلو برود. البته این فصل، فصل تذکر بود؛ فصل ستایش و تشکر هم، فصل جداگانه‌یی است که اگر من بخواهم از زحمات برادرانی که الان در صدا و سیما کار می‌کنند، زبان به تشکر باز کنم، باید واقعاً چندین برابر آن که الان صحبت کردم، صحبت بکنم؛ چون من می‌بینم که برادران خیلی زحمت

می کشند. واقعاً یک صفحه مطلب نوشتنِ بی‌عیبِ درستِ جاذبه‌دار، کار خیلی سختی است. حالا این یک صفحه را در هزار صفحه ضرب کنید. گمان نمی‌کنم که رادیو در یک روز، کمتر از هزار صفحه لازم داشته باشد. شاید واقعاً باید صدها و هزاران ساعت مطلب بنویسند. آن وقت بایستی هم مفید و هم جهت‌دار باشد و هم عیبی نداشته باشد - عیبی که از دید تیزبینها مخفی بماند و غالباً هم نمی‌ماند - هم از لحاظ هنری بالا باشد. واقعاً کار خیلی زحمتداری است و الان برادران این کارها را می کنند. امروز صبح، چند نفر از این برادران کارمند شما از یک بخش، برای یک دیدار کوتاه، چند دقیقه‌یی پیش ما آمده بودند. بعضی از این صداهایی که من در رادیو می‌شنوم، در بینشان بودند و من آنان را شناختم. واقعاً چه چهره‌های مظلوم معمولی، چه کارهای بزرگی را انجام می‌دهند. وقتی انسان صداهایشان را می‌شنود، می‌بیند که گاهی واقعاً کارهای خیلی برجسته و جالبی انجام می گیرد. انسانهای متواضع و کم‌مدعا، این‌همه کارهای مهم را انجام می‌دهند. اینها به جای خود محفوظ است. عرض کردم که اگر بخواهیم وارد آن بحث بشویم، باید خیلی طولانی و مفصل صحبت کنیم؛ منتها عیب کار این است که آن کامل نیست و تا کمال، هنوز فصل زیادی باقی است که باید آن را بپیمایید؛ و این صحبتها در جهت رسیدن به آن کمال است. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشد و بار دیگر که شماها را زیارت کردیم، ان‌شاءاللَّه فصل مهمی از این کارها انجام شده باشد.(۶) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------- -- ۱) بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۱۷۳ ۲) ۷ حجةالاسلام دعاگو، رئیس وقت شورای سیاستگذاری صدا و سیما ۳) ۴) ۵) ۶) ۷۷ از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و بعضی از قسمتهای آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این بخشها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

بیانات در دیدار با مدیران و مسؤولان بخشهای خبری صدا و سیما

بیانات در دیدار با مدیران و مسؤولان بخشهای خبری صدا و سیما بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار خبر، کاری بااهمیت و ظریف و دشوار قاعدتاً این جلسه برای آن است که من از زحمات شبانه‌روزی و مستمر و با ارزش شما برادران و خواهران در این بخش بسیار حایز اهمیت از امر رسانه‌ها تشکر کنم و قدردانی خودم را از این زحمات و تلاشهای پیگیر - که بخشی از آن را که می‌شد در یک گزارش گنجاند، ایشان (۱)بیان کردند و گنجاندند - به شما عرض کنم. بله، من تصدیق می‌کنم که کار خبر، همان اهمیت و ظرافت و دشواری و حجم بالای کار را - که اشاره کردند - دارد و آنچه که ما امروز از کار خبری و سیاسی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی مشاهده می کنیم، کار عظیمی است و پشت آن گزارشی که از سیما یا صدا به ما ارایه می‌شود، تلاش فراوان و فکر پخته و منسجم و سنجیده‌یی وجود دارد. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی شما - چه آنهایی که خبر را تهیه می‌کنند، چه آنهایی که تنظیم می‌کنند، چه آنهایی که می‌خوانند، چه آنهایی که تفسیرها را تهیه می‌کنند و بقیه‌ی تلاشهای فراوانی که لازم است و شما انجام می‌دهید - کمک کند و پاداش خیر و توفیق بدهد که این کار را هرچه بهتر و بیشتر و با کیفیت‌تر، پیش ببرید. خبری که شما تنظیم و اجرا می‌کنید، یک عمل سیاسی است خبر، یک کار چند جانبه است. اولاً، یک عمل سیاسی است. یعنی همین خبری که شما می‌نشینید و در آن بخش مربوط، تنظیم و اجرا می‌کنید، یک عمل سیاسی است. این‌که ما دقت کنیم، کدام خبر را خواهیم گفت، کدام را برجسته خواهیم کرد، کدام را بکلی نخواهیم گفت، کدام عبارت را برای یک حادثه انتخاب خواهیم کرد که فلان برداشت خاص را به ذهن مخاطب منعکس بکند، از کدام تعبیر اجتناب خواهیم ورزید، یک عمل سیاسی است. امروز در سطح عالم، یکی از مهمترین اقلام کار سیاسی که اقطاب سیاسی عالم انجام می‌دهند، همین خبردهی است. شما ببینید در قضایای اروپای شرقی - مثلاً این قضایایی که در سال گذشته، کلاً اروپا و بلکه دنیا را تحت تأثیر خود قرار داد - نقش خبر چه‌قدر زیاد بود. یعنی آن قطب سیاسی‌یی که از حادثه‌ی فلان کشورِ وابسته‌ی به بلوک شرق سابق منتفع می‌شد، در شتاب بخشیدن و جهت دادن و اصلاً

به وجود آوردن آن حادثه‌یی که فرضاً در آلمان شرقی یا مجارستان یا لهستان یا فلان جا اتفاق افتاد، چه‌قدر نقش ایفا می کرد. اگر رسانه‌ها را حذف می کردید، باز هم البته این حادثه یک روز اتفاق می‌افتاد؛ اما آن روز به این زودی و با این کیفیت و در این جهت نبود. اصلاً شما ببینید رادیوها چه نقشی ایفا کردند. تواناییهای خبری، یکی از پایه‌های نفوذ و اقتدار سیاسی در دنیا فرض کنیم جمهوری اسلامی، به تکیه‌گاههایی که امروز به آنها متکی است - ایمان مردم، اعتقاد دینی آنها به نظام و مسؤولان نظام، امیدشان، شجاعتشان، پیوستگیهایی که بین مردم و مسؤولان وجود دارد - متکی نبود، آنگاه چه اتفاقی می‌افتاد؟ این حوادث و این حقایق، تقریباً در هیچ جای دنیا به این شکل نیست. ملت ما ملتی است که با مسؤولانش، هم رابطه‌ی فکری دارد، هم رابطه‌ی عاطفی دارد، هم ایمان دینیش به او حکم می کند که از این مسؤولان متابعت کند، هم با آنها بده و بستان فکری دارد؛ از آنها حرف می‌شنود و به آنها حرف می گوید. این وضعی که الان در کشور ما وجود دارد، نظیر آن، نه در کشورهای برخوردار از دمکراسی غربی وجود دارد، نه در کشورهایی که شکلهای استبدادیِ حکومتهای سوسیالیستی و حزبی را داشت، و به طریق اولی نه در این کشورهایی که دیکتاتوری فردی حاکم است؛ یعنی حکومتهای پادشاهی و یا رؤسای شبه پادشاهی. اگر این چیزی که الان در ایران هست، وجود نداشت؛ اگر در این یازده سال اول انقلاب، پیوند دینی مردم با امام نبود، که یک اشاره‌ی ایشان، دلها را منقلب و عقاید را هدایت می کرد و اصلاً نیروها را بسیج می‌نمود؛ اگر این عشق مردم به امام و این اعتقاد آنها به اسلام - که این نظام را نماینده‌ی اسلام می‌دانند - نبود، شما ببینید این رادیوها و این خبرها و این تحریکاتی که می‌شود و این ظرافتهایی که در بیان خبر و تنظیم خبرهای خارجی به کار می‌رود، چه می کرد و چه بر سر این نظام جمهوری اسلامی می‌آورد. چیز خیلی عجیبی می‌شد. خبر، این‌قدرمؤثر است. واقعاً اگر بگوییم که امروز نفوذ و اقتدار سیاسی در دنیا، روی سه پایه استوار است: اول، ثروت و امکانات پولی و مالی؛ دوم، تواناییهای علمی و تکنولوژیکی؛ سومیش، قطعاً تواناییهای خبری و سلطه‌ی خبری است. اگر امریکا همین ثروت و پیشرفت علمی فعلی را داشته باشد؛ اما ایستگاههای خبری از او گرفته بشود، نفوذش چه‌قدر خواهد شد؟ یک‌سوم کم خواهد شد؟ یقیناً بیشتر از یک‌سوم در دنیا کم خواهد شد. شما سلاحی در دست اسلام هستید جمهوری اسلامی در جهان، همان خصوصیاتی را دارد که ایشان اشاره کردند؛ یعنی مظلومیت و تنهایی و به قول ما مشهدیها: بچه اندری. نمی‌دانم شماها می‌فهمید که بچه‌اندر یعنی چه؟ یعنی بچه‌یی که در یک خانواده، متعلق به یک مادر دیگر است. برادر یا خواهر اعضای یک خانواده است؛ منتها متعلق به یک مادر دیگر. در میان چندین بچه که متعلق به یک مادرند و این بچه متعلق به یک مادر دیگر است، چه‌طور یک حالت جبهه گیری و بیگانگی و ناآشنایی به صورت پیشداوری‌شده و ازپیش‌بریده‌شده‌یی وجود دارد. جمهوری اسلامی، واقعاً این‌طوری است. من دیده‌ام که در مجامع جهانی، همه می‌آیند و تعریف و تمجید می کنند و می گویند: عجب خوب حرفی زدید، عجب شجاعانه عمل کردید، عجب در جنگ چنین کردید و با امریکا فلان کردید. راست هم می گویند و از ته دل هم بیان می کنند. من در این مجامع جهانی برخورد داشته‌ام که رؤسای کشورها و شخصیتهای معروف دنیا، تعریف می کردند و می گفتند: این سخنرانی شما واقعاً کولاک کرد، یا ایران مثلاً در فلان مورد، موقف و موضعش، شدید و فوق‌العاده بود. همه‌ی اینها به جای خود محفوظ است؛ اما وقتی سر بزنگاه می‌رسیم، آن‌جایی که رأیی باید بدهند، ناگهان می‌بینیم که همه یک طرفند و ما یک طرفیم؛ تنهای تنها! ما از این غربتی که جمهوری اسلامی دارد - که دلایلی هم دارد - به هیچ‌وجه نگران نیستیم و معتقدیم که این غربت، به گرایش نسلهای جدید و سیاستهای جدید و اقطاب جدید و به سمت آن چیزی که ما در آن هستیم و موضعی که در آن قرار داریم، رفع خواهد شد. الان نشانه‌هایش را در دنیا مشاهده می کنیم. چشم بصیر، خیلی روشن می‌بیند که در دنیا چه اتفاق می‌افتد. بلاشک، موازنه به نفع ما تغییر خواهد کرد؛ اما در این چند ساله، این‌طوری بوده و هنوز هم همین‌طور است؛ یعنی ما در دنیا، یک حال غربت داریم. در این شرایط غربت، این باری که شما بر دوش گرفته‌اید، ببینید چه‌قدر بار حساسی است. واقعاً انتظار نیست که اشتباه نکنید - اشتباه مترقب است - اما کوشش کنید که این اشتباه را به حداقل برسانید و نگذارید که زیاد بشود. نکته‌ی دیگر این است که شما

سلاحی در دست اسلام هستید و اسلام از شما منتفع است؛ یعنی شما سرباز همین جناح عظیم اسلامی هستید. شما باید در همه‌ی شعاع گسترش این خبر و این موج صدا، بخصوص درداخل مرزهای خودمان، جاذبه داشته باشید. این را یک اصل بدانید و در جهت ایجاد جاذبه، کوشش کنید. اصل این است که هر وقت خبر و تفسیر سیاسی و سخن هفته و همین برنامه‌هایی که اسم آوردند، پخش می‌شود، مستمع شما در هرجا که هست، به سمت رادیو و تلویزیون بشتابد، تا سخن شما را بشنود. کار شما دقیقاً یک کار هنری است بُعد دوم کار شما، کار هنری است. شما هنرمندید؛ یعنی کار شما دقیقاً یک کار هنری است. این متن بایستی طوری تنظیم بشود و به‌گونه‌یی ارایه گردد و خوانده بشود که جاذبه داشته‌باشد. از چیزهایی که جاذبه را از بین می‌برد، غلطخوانی است. غلطخوانی، دو گونه است: یکی غلطخوانیِ متن صحیح است، یکی هم تنظیم متنِ غلط است؛ یعنی صحیح‌خوانی متن غلط. غلطخوانیِ متن صحیح این است که شما مثلاً کلمه‌یی را بد بخوانید. فرضاً آن برادرانی که گوینده هستند، عبارات فارسی را غلط بخوانند، یا مثلاً عبارات عربی را درست تلفظ نکنند. البته حالا بحمداللَّه خیلی بهتر شده؛ ولی اوایل که خیلی بد بود. نمی‌شود گفت بکلی بی‌غلط شده؛ امابحمداللَّه خیلی کم‌غلط است؛ بخصوص آن وقتی که برادران کار می‌کنند و من گاهی مطلع می‌شوم که روی متنی، خیلی کار می‌شود. پس، غلطخوانی، یکی از چیزهای ضد جاذبه است. غلط تنظیم کردن هم همین‌طور است. شما باید راقیترین سطح ادای فارسی را در متنهایتان تأمین کنید. فرق هم نمی‌کند که چه متنی باشد؛ متن خبر باشد، یا متن تفسیر؛ چون تفسیر هم به‌قدر خبر اهمیت دارد. بنابراین، آن چیزی که خوانده می‌شود، باید یکی از قویترین و صحیحترین متون فارسی باشد. متأسفانه، الان این‌طور نیست. من بارها هم این را گفته‌ام؛ ولی درعین‌حال هست. نگذارید هیچ خبری غلط تنظیم شود البته کلمات و جملات غلطِ نشاندارِ گاو پیشانی‌سفیدِ زشتی - مثل «لازم به ذکر است» - بود که مرتب در خبرها تکرار می‌شد؛ ولی خوشبختانه حالا آنها نیست. من در یکی از سمینارهای صدا و سیما، بخصوص روی این جمله تأکید کردم و گفتم: «لازم به ذکر است»، غلط است. چرا این‌قدر «لازم به ذکر است» می‌گویید؟ مثل این است که شما «بایَد» را «بایُد» بخوانید! خوب است؟ این کلمه‌ی غلط را باید آدم نگوید و اصلاً باید بپرهیزد. واقعاً شنیدن یک کلمه‌ی غلط، برای کسی که می‌داند غلط است، مثل یک سیلی است که به گوش او زده شود! ...(۲)V من که می‌گویم این‌طوری است، کسی هستم که شماها را دوست می‌دارم؛ چون مثل بچه‌ها و برادران خودم هستید و در آن‌جا کار می‌کنید و می‌فهمم که کار می‌کنید. بنابراین، چون دوستتان دارم، تأثیر سوء آن روی من کم می‌شود. حالا آن مستمعی را در نظر بگیرید که نسبت به شما، خیلی هم احساسات و علاقه‌یی ندارد. پیچ رادیو را باز می‌کند، گوش می‌کند و متوجه می‌شود که تعبیر به کار رفته، چه‌قدر زشت و بد است. این تعبیر «لازم به ذکر است»، از آن چیزهایی بود که یک مقدار رویش حساس شده بودم و هر دفعه‌یی که گفته می‌شد، واقعاً تکانی می‌خوردم. البته حالا خوشبختانه قدری کمتر شده است. هرچند بخشنامه شده که این جمله را به کار نبرند، ولی دیگران به کار می‌برند! الحمدللَّه در خبر نیست؛ اما من گاهی می‌بینم که در گفته‌های غیر خبرِ تلویزیون و در وسط یک صحبت خوب، یک نفر که بیان خیلی لطیف و ظریف و خوبی هم دارد، ناگهان چیزی یادش می‌آید و می‌گوید: «لازم به ذکر است»! واقعاً چه داعی‌یی داری که صحبت به این خوبی را با این کلمه‌ی غلط خراب کنی؟! حالا این، یک کلمه است؛ ولی من اگر بخواهم غلطها را بشمارم، بیشتر از اینهاست. باید اصلاً غلط نباشد. باید اصلاً شما ممیز - و به قول خارجیها، ادیتور - داشته باشید و او نگاه کند و بگوید که این کلمه صحیح است، یا نه. نگذارید هیچ خبری، اصلاً غلط تنظیم بشود. رُندترین و رایجترین سخن یک رسانه، خبر آن است؛ بنابراین نباید غلط باشد. فارسی صحیح، زبان شیرین و پُروسعتی است فارسی صحیح، زبان شیرین و پُروسعتی است. الان زبان ما، از زبان عربی وسیعتر است. البته زبان دری اصلی که ما تا امروز بر آن اساس حرکت کرده‌ایم، از عربی وسیعتر نیست؛ لیکن امروز هرچه که در زبان ماست - تقریباً شصت‌درصد زبان ماست و چهل درصد از عربی لغت آورده‌ایم - متعلق به ماست و به قول مرحوم آل احمد، زبانی که من با آن حرف می‌زنم، زبان من است. مثلاً بگوییم «حرف»، عربی است و آن را تلفظ نکنیم! نه، این‌طور نیست. «حرف»، فارسی است و ما با هم حرف می‌زنیم. زبان فارسی،

علاوه بر گسترش و ترکیب‌پذیری خودش، زبان بسیار خوب و شیرین و پُرگنجایشی است و مثل یک بادکنک، صد برابر حجم فعلی خودش، قابل گسترش است؛ اما زبان عربی، این‌طوری نیست. زبان عربی، مثل یک جوال بزرگ است؛ همانی است که هست و گسترش و قابلیت اتساعش کم است. زبان فارسی، کوچکتر از آن است؛ اما قابلیت اتساعش خیلی زیاد است. این زبان قابل اتساع و توانا، علاوه بر آن‌که نصف زبان عربی هم الان جزوش است، همه‌ی ظرافتها را می‌تواند بیان کند. زبان به این خوبی را چرا با تعبیرات غلط، آن هم در رادیو و تلویزیون، خرابش کنیم؟ پس ببینید، درست گویی مهم است. هنرمندانه سخن بگویید ممکن است یک آدم عامی، درست نفهمد و هرچه هم شما بگویید، ملتفت نشود؛ اما همه‌ی مردم که عامی نیستند. هوشمندان و باسوادان و آدمهای حسابی هستند که پیچ رادیو را باز می‌کنند و کلمات شما را می‌شنوند. من گاهی اوقات که شما غلطی را تلفظ می‌کنید، از کسانی که آن را می‌شنوند، خجالت می‌کشم! حالا خود ما که می‌گوییم، متعلق به خودمان است؛ اما دیگرانی که می‌شنوند، من از آنها خجالت می‌کشم. پس ببینید، یکی از خصوصیات ضد جاذبه، غلط گویی است. بایستی نگذارید غلط گویی ادامه پیدا کند. یکی دیگر از خصوصیات جاذبه‌آفرین که ضدش، ضد جاذبه است، کار هنری است. هنرمندانه سخن بگویید. البته گویندگان خبر، این آقایان و خانمهایی که من چهره‌ی بعضی از آنها را می‌شناسم و بعضی هم که در رادیو هستند و نمی‌شناسم، اگر نگوییم عموماً، الحمدللّه غالباً خوبند؛ اما بهتر از این می‌تواند بشود. با شنونده و مستمعتان، حرف بزنید. یک وقت در سه، چهار سال پیش، دو نفر از این گویندگان بخشهای دیگر رادیو و تلویزیون، پیش من آمدند. من آنها را می‌شناختم؛ چون تقریباً جزو استفاده کننده‌های برنامه‌های صدا و سیما هستم. به اینها گفتم، شماها چرا وقتی که جلوی دوربین می‌نشینید، آشفته می‌شوید؟ برای آن‌که بعد از این درست حرف بزنید، هر وقت حرف می‌زنید، یادتان باشد که من آن پشت دستگاه نشسته‌ام و گوش می‌کنم؛ اصلاً با من حرف بزنید. آن دو نفر، الان جزو گوینده‌های خوب تلویزیون هستند و می‌بینم که واقعاً رعایت می‌کنند. خبر بایستی در نهایت زیبایی و گستردگی باشد وقتی که صحبت می‌کنید، با مستمعتان حرف بزنید. بدانید که یکی حرف شما را گوش می‌کند. با او مثل کسی که تفاهم می‌کند، حرف بزنید. این، غیر از آن است که مثلاً متنی را در مقابل دیواری می‌خواند. این‌طوری نباشد. کارِ هنرمندانه بکنید. خواندن، یک عمل هنری است. نوشتن، یک عمل هنری است. هرچه می توانید، ظرافتها و زیباییهای ادبی و نگارشی را در نوشته‌ی خبر به کار ببرید. یک متن زیبا و درعین‌حال آسان درست کنید. متن معضل و معوج و پیچ‌وخم‌دار و مخصوص خواص، فایده‌یی ندارد. خبر بایستی در نهایت زیبایی و گستردگی باشد؛ یعنی همه بفهمند. یک پیرزن بی‌سوادی هم که در خانه نشسته، وقتی رادیو یا تلویزیون خود را باز کرد، بفهمد شما به او چه می‌گویید. این، کار هنری است و تمرین لازم دارد. اصلاً عده‌یی بنشینند، این کار را تمرین بکنند. عده‌یی باشند که وقتی خبری تنظیم می‌شود، آن را ممیزی کنند. همه‌ی خبرها این‌طور نیست که آناً به دستتان برسد. البته من آن بخش سردبیری خبر را که آقایان دور میز می‌نشینند و خبر را تنظیم می‌کنند، دیده‌ام. تنظیم خبر نباید با عجله انجام شود. باید فرصتی باشد و کسانی بنشینند، این را - بخصوص در تفسیرها - دقت بکنند. البته این برنامه‌ی گزارش هفتگی که عصر جمعه از تلویزیون پخش می‌شود، خوب است و از لحاظ زبان و اجرا، خوب تنظیم و اجرا می‌شود. این هم یک جهت جاذبه است. خوراک فکری لازم را به ذهنهای مردم برسانید یک جهت دیگر برای جاذبه این است که مثل یک حزب، خوراک فکری لازم را به ذهنهای مردم برسانید. جامعه‌ی ما، یک جامعه‌ی بی‌حزب است. البته از جهاتی حُسن است؛ ولی عیب هم دارد. وجود حزب در یک جامعه، باعث می‌شود که خلأهای ذهنی عده‌یی از مردم پُر شود. ما در اوایل انقلاب که حزب جمهوری اسلامی را داشتیم، روی جوامعی که با حزب کار می‌کنند، مطالعه کردیم. همین صدام، اگر این حزب را نداشت، تا حالا ده بار دود شده بود و به هوا رفته بود. همین حزب، او را تا حدودی نگهداشته است. در حقیقت، حزب یک کانال‌کشی برای رساندن خوراک فکری لازم به ذهنهای عده‌یی از مردم است که در حزبند. ما این را در جامعه‌مان نداریم؛ یک خلأ است. این خلأ را شما باید پُر کنید. نه این‌که شما حزب درست کنید؛ حزب همین است. ما حزبی به نام تلویزیون و رادیو داریم که در هر خانه‌یی هم شعبه‌یی دارد. سعی کنید

خوراک فکری سیاسی مردم را در هر هفته، بلکه در هر روز، به همین منظور و با همین توجه که عده‌یی را می‌خواهید از لحاظ سیاسی تجهیز و توجیه کنید، بدهید یا برسانید. بعضی از خبرها مضر است و گفتنی نیست خبر، فقط این نیست که اتفاقی در دنیا افتاده و حالا باید آن را بگوییم. نه، خیلی از خبرها اصلاً ارزش این را ندارد که گفته بشود. بعضی از خبرها اصلاً مضر است. یک حالت روشنفکری خام وجود دارد که معتقد است همه چیز را باید به مردم گفت. من این را قبول ندارم. چه‌طور هر چیزی را باید به مردم گفت؟ آیا در خانه‌ی شما، هر اتفاقی که برایتان بیفتد، به بچه‌تان می‌گویید؟ باید گفت، یا نباید گفت؟ چرا شما همه‌ی خبرهای داخل خانه‌تان را به بچه‌تان نمی‌گویید؟ چون بعضی از خبرها برای او مضر است و یا اصلاً جالب نیست. بعضی از خبرهای دنیا، برای مردم ما اصلاً جالب نیست. حالا دانستند، دانستند؛ ندانستند، ندانستند. طبیعتاً این خبرها حذف می‌شود. بعضی از خبرها، اصلاً مضر است. حادثه‌یی را در جایی درست می‌کنند و میلیونها و میلیاردها دلار خرج می‌کنند، تا آن را به گوش ما برسانند. آنگاه ما بیاییم، همین حادثه را از طریق رسانه‌های گروهی خودمان، به گوش مردممان برسانیم! آیا این عاقلانه است؟! آن چیزی که دشمن درست کرده و میلیاردها دلار خرجش می‌کند، تا به گوش ما برساند، ما حتّی جلویش را هم می‌گیریم و اگر بخواهد برساند، ما پارازیت هم پخش می‌کنیم که پخش نشود؛ ولی چه داعی‌یی داریم که ما آن خبرها را بدهیم؟ پس ببینید، هر خبری گفتنی نیست. ممکن است اکثریت خبرها گفتنی باشد؛ اما گاهی ممکن است، حتّی اکثریت هم نباشد. مردم را دارای قدرت تحلیل بار بیاورید این خبری که شما می‌خواهید بدهید و این تحلیل و تفسیری که می‌خواهید ارایه کنید، باید با آن زبانی تنظیم شود که فراغ و خلأ ذهنی مردم ما را پُر کند. یعنی تا کسی پیچ رادیو را باز کرد، یک خط فکری از شما دریافت کند. این کار، چیز بسیار مثبت و خوبی است؛ منتها همیشه با هدف گسترده‌نگری مردم انجام شود. یعنی یادتان باشد که یکی از هدفهای ما این است که ذهن مردم باز باشد. البته سیاستهای ما، با سیاستهای جوامع سوسیالیستی گذشته، تفاوت دارد. آنها تمام اخبار و حوادث را کانالیزه می‌کردند و حتّی دروغ به مردم تحویل می‌دادند. من شنیده بودم و بعد هم خودم دیدم که رادیوهای دایر بین مردم طوری بود که رادیوهای بیگانه را نمی‌گرفت؛ یعنی گیرنده‌ها را دستکاری می‌کردند که کسی نتواند جاهای دیگر را بگیرد! ما این‌طوری فکر نمی‌کنیم. ما مایلیم که مردم گسترده فکر کنند. با اطلاع از حوادث عالم است که مردم در مقابل بسیاری از بددلیها و توطئه‌های ذهنی و فکری واکسینه می‌شوند.پس، این حرکتی که شما انجام می‌دهید، با توجه به اهداف جمهوری اسلامی انجام بدهید. یکی از آن اهداف، همین است که مردم ذهن پخته‌یی پیدا کنند و مهمتر این‌که قدرت تحلیل پیدا نمایند. توصیه‌ی من به شما و همه‌ی کسانی که در کار سیاسی فعالیت می‌کنند، این است که همت کنید، تا مردم را دارای قدرت تحلیل بار بیاورید. اگر این کار شد، خیلی از کارها به خودی خود حل شده است. آن قضیه‌ی اولی هم که ایشان گفتند ما در خط و خطوط کار نمی‌کنیم، جدی بگیرید. یعنی واقعاً جامعه‌ی ما، انتخاب و گزینش خبر و فعالیت یک باند علیه یک باند دیگر را برنمی‌تابد. خدای نکرده، اگر آن‌چنان گرایشهایی پیدا بشود، به نظام خیانت خواهد شد. خیلی مواظب باشید و با دقت و وسواس، در این جهت حرکت کنید. کار سنگینی را برعهده گرفته‌اید. ان‌شاءاللّه خداوند به شما توفیق و اجر بدهد و کمکتان کند. امیدواریم بعد از این، هر بار که پای تفسیر و خبر و گزارش و افاده‌یی از سوی شما می‌نشینیم، حقیقتاً بیش از گذشته استفاده کنیم.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- -- ۱) ۷ آقای همتی، معاون سیاسی وقت سازمان صدا و سیما ۲) ۳) ۷۷ از آن‌جا که این سخنرانی در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور، در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان

سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور، در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم علما بر اساس سیره‌ی انبیا و اولیا زندگی کرده‌اند در ابتدا لازم است به همه‌ی آقایان محترم و عزیز، علمای اعلام، ائمه‌ی محترم جماعات و گویندگان، بخصوص عزیزانی که راههای طولانی را طی فرمودند و تشریف آوردند، خوش‌آمد بگویم و از همه صمیمانه تشکر کنم. در جمع کنونی ما، شخصیتهای علمی باارزش، روحانیون والامقام و خدمتگزار حضور دارند. امیدواریم که خداوند متعال، فیوضات و برکات خود را به همه‌ی شما و به خدمتگزاران این دین مقدس، روزبه‌روز بیشتر افاضه بفرماید و ان‌شاءاللَّه برکات روحانیت عظیم‌الشأن را - که در دشوارترین مقاطع تاریخ، مانند باران رحمتی بر سر این ملت نازل شده، راه را نشان داده و در پیمودن راه، به نفوس مردم کمک کرده است - بر سر این ملت و ملتهای مسلمان، مستدام و مستمر بدارد. در دیدار با روحانیون محترم و علمای معظّم، باید یک مطلب تذکر داده بشود و ادای حقی است که باید انجام بگیرد. آن مطلب، عبارت از ذکر اجمالی خدماتی است که روحانیت برای پیشبرد اسلام و اهداف پیامبران، در طول قرنهای متمادی انجام داده است. علما، دین و معارف و فقه اسلامی را نگهداشتند، تحریف را از ساحت احکام الهی دور کردند، شعله‌ی ایمان را در دل مردم برافروختند و برافروخته نگهداشتند، توجه مردم را به قرآن و تعالیم اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) تأمین کردند و برانگیختند. علما بودند که در طول تاریخ، با ستمگران مبارزه کردند و پناه مظلومان و ملتهای ضعیف و مردم مؤمن مستضعف شدند. علما بودند که از فرصتها استفاده کردند، تا معارف اسلامی را گسترش بدهند و سرتاسر بلاد اسلامی را با ایمان اسلامی و با دین، و در این مناطق، با محبت اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) و با سیره‌ی آن بزرگواران آشنا کنند. علما بر اساس سیره‌ی انبیا و اولیا زندگی کرده‌اند. علما، پیشاهنگ و پیشقراول نهضتهای اسلامی موفق شمشیر، دین را در اقطار کشورهای اسلامی نبرد. شمشیر نمی‌تواند ایمان را در دلها برویاند. آنچه می‌تواند گل ایمان را در دلها سبز کند، موعظه و تبیین احکام و معارف الهی است. امروز بحمداللَّه تفکر اسلامی، همه جا در اقطار عالم اسلام زنده است. در یکی، دو قرن اخیر که احساسات آزادیخواهانه در ملتها بیدار شد، به‌خاطر این است که در کشورهای مختلف، علما پیشاهنگ و پیشقراول نهضتهای موفق شدند. نهضتهای دیگری هم در کشورهای اسلامی بود که در صفوف مقدّم آن، علمای دین قرار نداشتند و غالباً یا عموماً به نتیجه نرسید. آنچه توانست در شرق دنیای اسلام - یعنی شبه‌قاره‌ی هند - و در غرب دنیای اسلام - یعنی آفریقا - و در میان این دو، دست استعمار را از سر مردم کوتاه کند و فرهنگ اسلامی را حفظ نماید و در مقابل فرهنگ متجاوز و مهاجم بایستد، نفوذ علما بود. در ایران خود ما هم نهضت تنباکو و مبارزه‌ی با استعمار دولتهای خارجی و بیدار کردن مردم و نیز نهضت مشروطیت و مقابله‌ی با استبداد رضاخانی و ادامه‌ی این مبارزه تا پیدایش نهضت مقدس عظیم اسلامی، به پیشقراولی و پیشاهنگی علما بود؛ والّا پیش نمی‌رفت. این، یک سابقه و یک تاریخ است؛ کسی هم نمی‌تواند آن را انکار کند؛ مگر مغرض یا جاهلی که حرفی بزند و بخواهد حقیقتی را بپوشاند. این، در تاریخ ملت ما و دیگر ملتهای اسلامی، مضبوط و محفوظ است. دشمنان کوشش کردند که علما را از صحنه‌ها کنار ببرند، آنها را به کنج مساجد مکتفی و در آن‌جا منزوی کنند؛ تا حدود زیادی هم توفیق پیدا کردند. در همان برهه هم مردم از آگاهیهای دینی و حرکت عظیم دینی محروم شدند. این، یک باب و فصل طولانی است. همچنین دشمنان تلاش کردند، تا عناصری از میان روحانیون را به خودشان جذب کنند و آنها را اغفال نمایند، یا بخرند و در اختیار اهداف خبیث خودشان قرار بدهند. آن هم فصلی جداگانه است. اما حرکت عمومی علمای اسلام، بخصوص در دنیای تشیع و به برکت فرهنگ معارضه و انقلابی تشیع، در خدمت مردم و در مقابله‌ی با استبداد و استعمار و ظلم و امثال آن بود و کار به آن‌جا رسید که بحمداللَّه نهضت عظیم ملت ایران به پیروزی رسید و حکومتی بر مبنای دین به‌وجود آمد. مسلمانان و متدینان، بعد از چند صدسال تحقیر اهل دین، عزت نفس پیدا کردند، احساس سربلندی کردند، زنده شدند و احساسات و شعور و هویت اسلامی در دنیای اسلام پیدا شد. بیداری ملتهای مسلمان، مرهون پیروزی انقلاب اسلامی این‌که شما می‌بینید در کشورهایی از آفریقا، گروههای اسلامی داعیه‌ی حکومت پیدا کرده‌اند، یا مسلمانان با حکومتهای ستمگر مبارزه می‌کنند و شعار اللَّه‌اکبر می‌دهند، یا حتّی کسانی که از اسلام بری هستند، ولی به تظاهر به اسلام مجبور می‌شوند، چیز جدیدی

است. اینها ناشی از این صبح روشنی است که به برکت پیروزی انقلاب اسلامی و این حرکت عظیم، در تاریخ ملتهای مسلمان به‌وجود آمده است. این، مرهون زحمات علمای بزرگ و بیش از همه آن بزرگمردی بود که رهبری و بنیانگذاری این حرکت را با دست توانا و دل پُراراده و پُرایمان خود و با توکل بی‌پایان و با تقرب به خدا و اخلاص‌للّٰه انجام داد و حادثه‌یی در تاریخ شد. این انقلاب، انصافاً حادثه‌ی بی‌نظیری است. حکومت تشکیل شد، نظام اسلامی پیاده گردید و روزبه‌روز بحمداللّٰه به احکام اسلامی نزدیکتر می‌شویم و باید هم بشویم. ملتهای مسلمان بیدار شده‌اند و حرکت به سمت گسترش ایمان اسلامی آغاز شده است. این، آن چیزی است که تاکنون شده است. روحانیت اسلام، بخصوص تشیع، امتیازات بسیاری دارد. عشق اینها به علم، اخلاص برای خدا، دلسوزی برای مردم، بی‌اعتنایی به دنیا، نترسیدن از قدرتها و قلدرها و زورمدارها، وابسته نبودن به ارباب قدرت، امتیازات فراوانی است که هست و بودهای ما اینهاست. اما علاوه‌ی بر آنچه که ما به عنوان مثبتات روحانیت داریم، بایدهایی هم هست که بایستی به آنها توجه کرد، تا این‌حرکت استمرار پیدا کند. امام از ذخیره‌ی هزارساله‌ی حیثیت روحانیت بخوبی استفاده کرد نکته‌ی اساسی این است که آنچه امروز در صحنه‌ی جمهوری اسلامی به وسیله‌ی روحانیت ظهور کرده است، نمی‌شود آن را به حساب روحانیون زمان و عصر ما گذاشت و گفت روحانیون این زمان، این هنر را کرده‌اند. این‌طور نیست. آنچه روحانیون این زمان انجام دادند، استفاده‌ی خوبی بود که از ذخیره‌ی هزارساله‌ی آبروی روحانیت کردند. روحانیت شیعه، در طول هزار سال به مرور دهور، گنجینه‌ی عظیمی از آبرو و حیثیت و وزانت به وجود آورده بود و در عصر ما، آن بزرگمرد عظیم‌الشأن، آن امام بزرگوار و شخصیت استثنایی و دیگر کسانی که در کسوت روحانیت بودند و در این راه حرکت کردند، از آن گنجینه بهترین استفاده را کردند. اما این‌طور نیست که این ذخیره تمام‌نشدنی باشد. اوّلاً باید این ذخیره حفظ شود، ثانیاً بر آن افزوده گردد. اگر خدای نکرده بر اثر بی‌توجهیها، غفلتها، وقت‌نشناسیها، وظیفه‌نشناسیها و منحرف شدن از خط معمولی روحانیت در طول هزار سال، آن ذخیره‌ی هزارساله آسیب ببیند؛ آن الماس گرانبهایی که بر اثر گذشت قرنها و عصرها و دوره‌ها و مجاهدتها و اخلاصها به‌وجود آمده بود، خدشه‌دار شود، یا بشکند، باز روزگار زیادی لازم خواهد بود، تا بشود آن‌چنان ذخیره‌یی را فراهم آورد. پس، در این روزگار، اولین بایدِ ما معممان و متزّییان به زیّ علم و روحانیت، حفظ آن آبرو و حیثیت هزارساله است که بحمداللّٰه در طول دوران انقلاب، این آبرو مضاعف شد و چهره‌ی روحانیت شیعه، به خاطر گذشت و فداکاری، درخشندگی پیدا کرد. وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهداف قرآن وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهدافی است که قرآن کریم و نیز پیامبران در طول تاریخ نبوت، آنها را ترسیم کردند و وسیله‌ی آن، انذار است. «لیکون للعالمین نذیرا»(۱)، «ان انذر قومک»(۲)، «انذرهم یوم‌الحسرة»(۳)؛ انذار و ترساندن. ما در موضع کسی که می‌خواهد میراث فخیم علمای دین در طول این هزار سال را حفظ کند و هدایت مردم را استمرار بدهد، باید به منقلب کردن دلها، روشن کردن ذهنها، تصحیح مسیرها و جهت‌گیریها، خالص کردن عملها و تحول درونی مردم به یک مؤمن واقعی با اخلاق حقیقی اسلامی، همت بگماریم. این، وظیفه‌ی اصلی ماست. این، همان انذار است. این مقصود بزرگ، به وسیله‌ی انذار انجام می‌گیرد. اگر مردم متحول شدند، دنیا متحول خواهد شد. اگر مردم از تحول عمیق برخوردار شدند، این حرکت تا ابد ادامه پیدا خواهد کرد. اگر اخلاق مردم، اخلاق اسلامی و قرآنی شد، تمام وعده‌های قرآن درباره‌ی این ملت تحقق پیدا خواهد کرد. ما می‌خواهیم این راه ادامه پیدا کند و این حرکت تا اهداف نهایی و غایی پیش برود. با چه وسیله‌یی؟ با مردم مؤمن. پس، باید این ایمان و این اخلاق اسلامی را به اعماق روح مردم رساند و آن تحول واقعی که دین برای آن می‌آید - دین برای ایجاد تحول واقعی در نفوس انسانها و تطهیر و تزکیه‌ی این نفوس می‌آید - انجام بگیرد. تلاش ما باید این باشد. باید از انذار غفلت نکنیم. باید از ترساندن مردم از عذاب خدا و آنچه که خداوند متعال در دنیا و آخرت برای بدکاران وعده کرده است، غفلت نکنیم؛ همان طریقه و روشی که در گذشته انبیا و اولیا و بزرگان ما، برای مؤمن کردن و مؤمن نگهداشتن مردم انجام می‌دادند. ما باید مردم را انذار کنیم و به زخارف دنیا هم بی‌اعتنا باشیم به نظر من، امروز انذار ممکنتر و عملیتر است. در

آیه‌ی کریمه‌ی قرآن، خدای متعال به پیامبر می‌فرماید: «لینذر من کان حیّا»(۴). انسانهای زنده و قلوب زنده را می‌شود انذار کرد. این حیات، همان چیزی است که با انقلاب و با حرکت و با جهاد، در یک جامعه به وجود می‌آید. بعضی از مفسران، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا للّه وللرّسول اذا دعاکم لما یحییکم»(۵) گفته‌اند - شاید روایت هم دارد - که «لما یحییکم»، یعنی جهاد. امروز به برکت جهاد عمومی مردم، این حیات هست. پس، انذار عملیتر است. اگر «مایحییکم»، قرآن هم باشد، امروز در جامعه‌ی ما، قرآن دارای رواج است و مردم به‌طور نسبی با قرآن انس دارند. این انذار، عملیتر است. ما در مساجد و منابر، در مجالس قرآن و در همه‌ی اجتماعات دینی که مردم دارند، باید مردم را انذار کنیم. بحمداللّه حرکت آگاهی‌بخشی سیاسی و اجتماعی و دید وسیع سیاسی به مردم دادن، از پیش از انقلاب شروع شد؛ امروز هم هست و ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. در کنار این آگاهی‌بخشی، باید روح معنویت را در مردم بیدار کرد. برای این کار، ماه رمضان بهترین فرصت است. البته برادران عزیز! از خودمان هم باید شروع کنیم. مردم به عمل ما نگاه می‌کنند. روحانی، آن وقتی سخن نافذ خواهد داشت که عملاً نشان بدهد به زخارف دنیا بی‌اعتناست و آن حرصی که بر دلهای دنیاداران و دنیامداران حاکم است، بر او حاکم نیست. این را باید به مردم نشان بدهیم. روحانیت، در سایه‌ی پارسایی بود که این حیثیت و آبرو را پیدا کرد. این پارسایی و بی‌اعتنایی به دنیا و به زخارف، باید حفظ شود. البته بی‌اعتنایی، با برخورداری در حد متوسط، منافاتی ندارد. دنبال دنیا دویدن، هر چیزی را که از جلوه‌های زندگی مرفه و راحت و خوب و اشرافی و متجملانه است، خواستن و به دنبال آن بودن و برای آن تلاش کردن - که اهل دنیا، لحظه به لحظه‌ی عمرشان در دنبال این چیزهاست - دون شأن اهل علم و روحانی است. مردم باید این را از ما ببینند و احساس کنند. امروز فرصت مغتنمی در اختیار روحانیت است برادران عزیز! امروز فرصت عظیمی در اختیار روحانیت است. در طول تاریخ، بعد از زمان رسول اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) تا امروز، هیچ‌وقت چنین فرصتی در اختیار دعات دین نبوده است. دعوت کنندگان دین، چه زمانی چنین فرصتِ به این مغتنمی را در اختیار داشته‌اند؟ فرصت عظیم و عزیزی است. ما امروز به عنوان مبلّغان دین، باید بتوانیم یک نقش کارآمد و ماندگار ایفا کنیم. خدای متعال از ما سؤال می‌کند و این وظیفه‌ی ماست و باید خودمان را آماده کنیم. امروز ملتها به احکام اسلامی نیاز دارند. امروز حتّی ملتهای غیرمسلمان، به احکام اسلامی نیاز دارند؛ چه برسد به ملتهای مسلمان. این ملتهایی که می‌بینید پشتشان زیر بار قدرتهای بزرگ خم شده و زجر می‌کشند، به‌خاطر دوری از اسلام است. بیداری اسلامی، ملتها را نجات خواهد داد. به همین‌خاطر است که امروز هوشمندترین انسانها در کشورهای مختلف، به خط اسلام - همان راهی که قرآن به آنها نشان می‌دهد - رو آورده‌اند؛ چون راه عزت و راه نجات است. در حال حاضر، دنیای اسلام با تمام وجود، به نقشی که ممکن است امروز معممان و روحانیون و علما و گویندگان و وعاظ و طلاب علوم دینیه و ائمه‌ی جماعت و همه‌ی ملبسان به لباس تبلیغ و دعوت و دین ایفا کنند، نیازمند است. امروز دنیا به دست بی‌رحم‌ترین سیاستمداران و قدرتمندان اداره می‌شود امروز دنیا در دست بی‌رحمترین سیاستمداران و قدرتمندان اداره می‌شود. امروز دنیا به دست کسانی اداره می‌شود که بی‌رحمی را با فریبکاری، غداری، تبلیغات دروغ، حتّی در مواردی ادعای معنویت، ادعای طرفداری از حقوق بشر و طرفداری از ملتها، توأم کرده‌اند! آن قدرت ظالمانه و جائرانه و آن تظاهر به طرفداری از انسان و انسانیت، امروز ملتهایی را اسیر کرده و دربند نگهداشته است. امروز وضع ملت عراق را مشاهده می‌کنید. ملت عراق، سالهاست که متأسفانه در اثر این سیاست پلیدی که بر کشورشان حاکم بوده و هست، دچار رنجند. آنها را به جنگ با ایران کشاندند، به کارهای دشوار و برادرکشی و جنگ ناخواسته وادارشان کردند، بعد هم مسأله‌ی تهاجم نیروهای چندملیتی را به وجود آوردند؛ امروز هم این وضع و این فشاری که مشاهده می‌کنید، بر این مردم مظلوم و مؤمن وارد می‌شود. اسلام آنها را نجات خواهد داد. اگر ملت عراق هم امروز بخواهند نجات پیدا کنند، باید به اسلام بچسبند؛ بایستی از اسلام دفاع کنند؛ باید آن‌چنانی که اسلام دستور می‌دهد، فداکاری کنند و به سمت حاکمیت اسلام حرکت نمایند. امروز در مقابل فشاری که بر این ملت وارد می‌شود، همان مدعیان حقوق بشر سکوت کرده‌اند! برای کمترین حادثه‌یی سروصدا راه

می‌اندازند؛ ولی برای حادثه‌یی که امروز یک ملت را زیر فشار قرار داده، سکوت می‌کنند! این سکوت، ناشی از همان روح زورمداری، استثمارگری، بی‌اعتنایی به حقوق ملتها و انسانها و همان دروغگویی است که همیشه داشته‌اند. ما نسبت به آنچه که بر ملت عراق می‌گذرد، غمگین و متأسفیم من یک جمله در باب ملت عراق عرض بکنم. ما حقیقتاً نسبت به آنچه که بر این ملت می‌گذرد، غمگین و ملول و متأسفیم. از این‌که کسانی که مدعی حکومت بر عراق هستند، با ملت عراق این‌طور رفتار می‌کنند، متأسفیم. مردم عراق را می‌کشند، بنابر بعضی از نقلها - که ما هنوز صحت و سقم آن را درست نمی‌دانیم - مردم عراق را با گازهای شیمیایی هدف قرار می‌دهند و خانه‌های آنها را بر سرشان خراب می‌کنند. شهرها را یک‌بار نیروهای چند ملیتی بمباران کردند، یک روز هم اینها بمباران می‌کنند! ملت عراق، ملت مظلومی شده‌اند. برای مردم عراق، امتحان بزرگی است. میان مردم عراق، برادرکشی به راه انداخته‌اند. این ارتشی هم که امروز در مقابل مردم قرار گرفته است، جزو همین ملت عراق است. بر ارتش عراق، تیراندازی به سمت ملت عراق حرام است. آنچه خواهد توانست آن ملت را نجات بدهد، استقامت و توکل به خداست. به سرنوشت ملت ایران نگاه کنند و آنچه را که خدای متعال در سایه‌ی مقاومت به این ملت داد، ببینند و آن را سرمشق قرار بدهند و همان‌گونه عمل کنند. خلاصه‌ی عرایض من به برادران عزیز این است که با بیان معارف حقه‌ی الهیه برای مردم و انذار آنها، این ماه رمضان را آباد کنید. مردم را به تقوا و به عمل و به خداترسی سوق دهید. قیامت و عذاب الهی را برای مردم بیان بکنید. روایاتی که در این باب هست، برای مردم بخوانید. دلهای مردم را با خدا آشنا و مأنوس کنید. جهاد و مبارزه و استقامت و سازندگی کشور و دنیا و آخرت، در سایه‌ی اتصال به خدا و آشنایی دلها با او امکان‌پذیر است. امیدواریم که به برکت انفاس طیبه‌ی آقایان محترم، ملت مسلمان و عزیز ما بتوانند معارف اسلامی و قرآنی را در این ماه رمضان و همیشه، بیش از گذشته فرا بگیرند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) فرقان: ۱ ۲) نوح: ۱ ۳) مریم: ۳۹ ۴) یس: ۷۰ ۵) انفال: ۲۴

بیانات در سال ۱۳۷۰

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستغفره و نتوب الیه و نتوکّل علیه فی جمیع امورنا و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و صفیّه و خلیفته فی ارضه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات‌اللَّه واللَّه رئوف بالعباد(۱) این روزها را مغتنم بشمارید و رابطه‌تان را با خدا مستحکم کنید در این روز شریف و بزرگ، همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی دعوت می‌کنم، که پیروی از امام‌المتقین و اسوه قرار دادن امیرالمؤمنین در امر زندگی و دین و تقوا و پرهیز از موارد منع و غضب الهی است. امروز به مناسبت روز نوزدهم ماه مبارک رمضان، در خطبه‌ی اول چند جمله‌یی درباره‌ی امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام) عرض خواهم کرد؛ لیکن قبلاً به مناسبت این‌که ماه رمضان در شرف دهه‌ی سوم و رو به اتمام است، در جهت قدردانی از روزها و شبهای ذی‌قیمت و بابرکت این ماه تذکراتی بدهم. این ماه، ماه روزه است؛ ماه نزول قرآن و انس با قرآن است؛ ماه عبادت و دعا و مناجات است - که دعا مغز و روح عبادت است - ماه استغفار و توبه و بازگشت از راههای ناپسند نزد خدای متعال و رعایت تقوای الهی است؛ ماه جهاد است - که در این ماه مبارک، غزوه‌ی بدر در سال دوم هجرت، و فتح مکه در سال هشتم هجرت، و شروع غزوه‌ی حنین در همان سال اتفاق افتاده است - ماه جهاد با نفس و جهاد با شیطان و جهاد با دشمنان خداست؛ ماه آمادگی و ماه ذخیره‌ی تقواست؛ ماه صله‌ی رحم، صدق و برّ با برادران دینی،

آشنایی با معارف، آشنایی و تدبر در قرآن، و خلاصه ذخیره کردن سرمایه‌ی حرکت الهی در طول یک سال است. امید است که روزهای گذشته را با عمل بر وفق مقتضیات این ماه گذرانده باشیم و روزهای آینده را بیشتر قدر بدانیم و در کار نفس خود، در معامله‌ی با احکام الهی، در برخورد با مردم، در تدبر و ارتباط با قرآن، و در تصمیم و عزم بر مجاهدت با نفس، یک تصمیم جدی و یک اقدام قاطع انجام بدهیم. من به عمل کردن به این توصیه‌ها، از شما محتاجترم. این توصیه‌ها، توصیه‌های بزرگان دین و امیرالمؤمنین – صاحب امروز – است. این روزها را مغتنم بشمارید و رابطه‌تان را با خدا مستحکم کنید. در سایه‌ی این ارتباط قوی، به سمت حل مشکلات دینی و دنیوی حرکت خواهیم کرد و ان‌شاءاللَّه به آن نایل خواهیم شد. شخصیت امیرالمؤمنین، قابل احاطه‌ی ذهنی و بیانی نیست و اما در مورد شخصیت علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌الصّلاةوالسّلام) هرچه گفته شود، کم گفته شده است؛ چون آن شخصیت، شخصیت قابل احاطه‌ی ذهنی و بیانی نیست؛ یعنی نمی‌شود با بیان، ابعاد نامتناهی آن شخصیت الهی را توصیف کرد. امثال بنده، در بیان جزیی از اجزای آن عناصر شریف که در شخصیت اوست، عاجزیم؛ لیکن چون اسوه است، باید او را در حد توان بشری خودمان بشناسیم. نمی‌شود به اوج شخصیت علی‌بن‌ابی‌طالب رسید. این را ائمه‌ی بزرگوار معصوم ما که خود فرزندان و جانشینان او هستند، گفته‌اند. در روایتی که از امام باقر (علیه‌الصّلاةوالسّلام) نقل شده است، آن حضرت پس از اشاره به زهد و عبادت و خصوصیات اخلاقی و روحی امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، می‌فرماید: «و ما اطاق عمله منّا احد»(۲)؛ از ما هم هیچ کس توان انجام دادن عمل او را ندارد. یعنی حتّی امام باقر و امام صادق و ائمه‌ی هداة مهدیّین(علیهم‌السّلام) هم نمی‌توانند خودشان را به آن حدی برسانند که امیرالمؤمنین به آن رسیده بود. طبق این روایت، بعد فرمودند: «و ان کان علی‌بن‌الحسین(ع) لینظر فی کتاب من کتب علی(ع)»(۳). بنا بر این روایت، امام باقر فرمود که پدرش علی‌بن‌الحسین(علیه‌السّلام) به یکی از کتابهای علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام) نظر می‌کرد – لابد کتابی از دستورات امیرالمؤمنین بوده، که آن دستورات طبق عمل و زندگی عملی خود آن بزرگوار بوده است – «فیضرب به الارض»(۴)؛ کتاب را روی زمین گذاشت، «و یقول من یطیق هذا؟»(۵)؛ چنین عملی را چه کسی طاقت می‌آورد؟ یعنی امام سجاد که سیّدالعابدین و زین‌العابدین است، در مقابل عمل و عبادت و زهد امیرالمؤمنین احساس عجز می‌کند. خود آن بزرگوار هم در نامه به عثمان‌بن‌حنیف فرمود: «الا و انّکم لاتقدرون علی ذلک»(۶)؛ شما نمی‌توانید به این سبکی که من عمل می‌کنم، عمل کنید. واقعاً هم انسان وقتی نگاه می‌کند، آنچه از امیرالمؤمنین نقل شده، دهشت‌آور است. پس، سخن در این نیست که کسی یا جامعه‌یی بتواند خود را همگون و همسان با علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام) بکند؛ سخن در پیدا کردن جهت حرکت جامعه و اشخاص، مخصوصاً زمامداران و اولیای امور در نظام اسلامی است. جهت حرکت، باید این جهت باشد. تمام ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین در اوج است شخصیت امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) ترکیبی از عناصری است که هرکدام به تنهایی یک انسان عالی‌مقام را اگر بخواهد به اوج آن برسد، به زانو درمی‌آورد. زهد امیرالمؤمنین و بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی او نسبت به شهوات زندگی و زخارف دنیایی، یکی از این عناصر است. علم آن بزرگوار و دانش وسیع او که بسیاری از بزرگان مسلمین و همه‌ی شیعه بر آن اتفاق دارند که بعد از نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم)، کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین از آن علم برخوردار نبوده است، یکی از این عناصر است. فداکاری آن بزرگوار در میدانهای مختلف – چه میدانهای نظامی، و چه میدانهای اخلاقی و سیاسی – یکی از این عناصر است. عبادت آن بزرگوار، یکی دیگر از این عناصر است. عدل و دادگری امیرالمؤمنین که پرچم برافراشته‌ی شاخصی برای عدل اسلامی است، یکی دیگر از این عناصر است. رأفت آن بزرگوار نسبت به ضعیفان – اعم از فقرا، کودکان، غلامان و کنیزان، زنان و ازکارافتادگان – یک وادی عظیم و یکی دیگر از ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین است. پیشقدمی آن بزرگوار در همه‌ی کارهای خیر، که انسان در تاریخ زندگی آن حضرت برخورد می‌کند، یکی دیگر از این عناصر است. حکمت و فصاحت آن بزرگوار نیز بخشی از این عناصر است. شمارش رئوس این مطالب هم به آسانی ممکن نیست، و در همه‌ی اینها در حد اعلاست. قطب راوندی که از بزرگان علمای ما در قرن ششم است، درباره‌ی زهد

امیرالمؤمنین می گوید: وقتی کسی سخن علی(علیه‌السّلام) در باب زهد را نگاه بکند و نداند که این سخن از علی‌بن‌ابی‌طالب است – یعنی از کسی است که بر بخش عظیمی از دنیای آباد آن روز حکم می‌رانده و آن همه مسایل اجتماعی و سیاسی پیرامون او ریخته بوده است – «لا یشکّ انّه کلام من لاشغل له بغیر العبادهٔ»(۷)؛ شک نمی کند که این سخن، سخن کسی است که در زندگی هیچ کاری جز عبادت نداشته، «و لاحظّ له فی غیر الزّهادهٔ»(۸)؛ و هیچ کاری جز زهد انجام نمی‌داده است. این، زهد امیرالمؤمنین است. تمام ابعاد شخصیت او همین‌طور در اوج است. بعد می گوید: «و هذه من مناقبه العجیبهٔ الّتی جمع بها بین الاضداد»(۹)؛ این منقبت شگفت‌آور و عجیبی است که جمع بین اضداد کرده است. اخلاص، جوهر و روح کار در زندگی امیرالمؤمنین آن نکته‌یی که من امروز می‌خواهم بر روی آن قدری تکیه بکنم، اخلاص امیرالمؤمنین است. ما باید این را جوهر و روح کارهای خودمان قرار بدهیم؛ کمااین‌که شاید در زندگی علی‌بن‌ابی‌طالب هم اخلاص جوهر و روح کار آن حضرت بود؛ یعنی کار را فقط برای رضای خدا و برطبق تکلیف الهی و اسلامی و بدون هیچ انگیزه‌ی شخصی و نفسانی و امثال اینها انجام می‌داد. به گمان این‌جانب، در باب شخصیت امیرالمؤمنین، اصل قضیه این است. امیرالمؤمنین این اخلاص را از دوران کودکی و نوجوانی که اسلام را از پیامبر قبول کرد و سختیهای آن را به جان خرید، نشان داد. او برای خدا از آسایش محترمانه‌ی یک آقازاده‌ی قریشی صرف نظر کرد و در طول سیزده سال، مبارزات خود را در کنار پیامبر ادامه داد، و بعد هم ماجرای خوابیدن آن بزرگوار در جای پیامبر در شبی که رسول اکرم از مکه به طرف مدینه هجرت کردند. این خوابیدن امیرالمؤمنین در جای پیامبر، از جمله‌ی کارهایی است که اگر کسی تدبر بکند، درمی‌یابد که بزرگترین فداکاری است که یک انسان می‌تواند از خود نشان بدهد؛ یعنی به طور قاطع تسلیم مرگ شدن. شب تاریک، دشمن مسلح و خشمگین و آماده‌ی در پشت دیوارها و عازم بر قتل پیامبر که در این بستر باید خوابیده باشد. امیرالمؤمنین آن شب به پیامبر عرض کرد که اگر من در جای تو بخوابم، تو بسلامت خواهی جست؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس می‌خوابم. کسانی مثل آن نویسنده‌ی مسیحی که از دین ما خارج هستند و با رؤیت اسلامی و شیعی به امیرالمؤمنین نگاه نمی کنند، می گویند که این کار امیرالمؤمنین فقط قابل مقایسه‌ی با کار سقراط است که برای مصلحت جامعه، به دست خود جام زهر را نوشید؛ یعنی یک فداکاری قطعی. اخلاص، تنها چیزی بود که در آن شب حاکم بود. کسانی که در چنین مواردی به فکر خودشان باشند، در فکر این هستند که از موقعیت استفاده کنند؛ اما او در همین لحظه به فکر نجات جان پیامبر است. امیرالمؤمنین فقط رضای الهی را در نظر می گرفت در جنگهای پیامبر، در اُحد آن‌وقتی که همه به جز اندکی رفتند و امیرالمؤمنین از پیامبر دفاع کرد، در خندق آن‌وقتی که همه از مبارزه‌ی با عمروبن‌عبدود سرپیچیدند و آن حضرت مکرر داوطلب شد، در قضیه‌ی خیبر، در قضیه‌ی آیات برائت، بعد از رحلت پیامبر، در ماجرای انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه، در شورای تشکیل‌شده‌ی بعد از درگذشت خلیفه‌ی دوم، در همه‌ی این موارد امیرالمؤمنین فقط و فقط رضای الهی را در نظر گرفت و خالصاً للّٰه آن چیزی را که به نفع اسلام و مسلمین بود، انتخاب کرد و «خود» را دخالتی نداد. در وقتی که خلافت را قبول کرد، در بیست‌وپنج سالی که از خلافت دور ماند، در همکاریش با خلفا، در کارش برای اسلام، در حضورش در میدان جهاد و کار و مبارزه و خدمت به نظام اسلامی، در تعلیم مردم، در تربیت و تزکیه‌ی انسانهای جامعه، و بعد در دوران خلافتش در برخورد با جناحهای مختلف، که هرکدام شعاری داشتند و دارای خصوصیتی بودند، و در همه‌ی موارد دیگر، علی‌بن‌ابی‌طالب، همان علی‌بن‌ابی‌طالبی است که خدا می‌پسندد و رسول خدا انتخاب می کند و برمی گزینند؛ بنده‌ی خالص خدا. این، آن چیزی است که من و شما باید رشحه‌یی از آن را در عمل و زندگی خود از علی‌بن‌ابی‌طالب بیاموزیم و عمل کنیم. در آن روز، این باعث پیشرفت اسلام شد، و همین است که اگر یک قطره‌ی از آن در وجود انسانی باشد، او را به موجودی مفید برای اسلام و مسلمین تبدیل می کند. ما باید از اخلاص امیرالمؤمنین درس بگیریم ما در دوران انقلاب بزرگ اسلامی، آن اخلاص را بالمعاینه در زندگی مردمان مشاهده کردیم، و شد آنچه شد. امام بزرگوار ما مظهر این اخلاص بود، و کرد آنچه کرد. او دنیا را در مقابل اسلام خاضع و خاشع کرد و دشمنان اسلام را به عقب‌نشینی وادار نمود. امروز

هم آحاد ملت ایران، زن و مرد ملت، اقشار مختلف، مخصوصاً مسؤولان - خصوصاً هرچه مسؤولیتها بالاتر برود - محتاج همین اخلاص هستیم، تا این بار را به سرمنزل برسانیم. طبق نقل در نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین فرمود: «و لقد کنّا مع رسول‌اللّه(صلّی‌اللّه علیه‌واله) نقتل ابائنا و ابنائنا و اخواننا و اعمامنا لایزیدنا ذلک الّا ایمانا و تسلیما و مضیّا علی اللّقم و صبرا علی مضض الألم»(۱۰)؛ خالصانه و مخلصانه با کسان و نزدیکان خود می‌ایستادیم و برای خدا مبارزه می‌کردیم. «فلمّا رأی اللّه صدقنا انزل بعدوّنا الکبت و انزل علینا النّصر»(۱۱)؛ وقتی در راه خدا با اخلاص و صادقانه عمل کردیم و خدای متعال این را از ما دید، دشمن ما را سرکوب کرد و ما را پیروز نمود. بعد می‌فرماید: اگر این‌طور نبود، این کارها انجام نمی‌شد: «ما قام للدّین عمود و لا اخضرّ للایمان عود»(۱۲)؛ یک شاخه‌ی ایمان سبز نمی‌شد و یک پایه‌ی دین بر سر پا نمی‌ماند. به برکت اخلاص و صدق آن مسلمین، این پیشرفتها انجام شد و جامعه‌ی اسلامی پدید آمد. تمدن اسلامی و این حرکت عظیم تاریخی امروز هم همان است، و ملت ما و مسلمانان در همه‌ی عالم و امروز ملت عراق و پیشروان آن ملت و نیز دیگر مردمی که در هر گوشه‌ی دنیا به نام اسلام سخن می‌گویند، باید این درس را از علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام) فرا بگیرند. با ضربت آن اشقی‌الاشقیاء، پایه‌های هدایت ویران شد امروز، روز نوزدهم ماه مبارک رمضان است. این که با ضربت خوردن آن حضرت، چه‌حالتی بر مردم کوفه حاکم بوده است، خدا می‌داند. آن چهره‌ی محبوب، آن انسان بزرگ، آن عدل مجسم، آن نوای شورانگیز، آن فریاد رأفت و رحمت برای ضعفا و خشم الهی در مقابل اشقیا. مردم کوفه و مردم عراق و کسانی که از مدینه با آن حضرت آمده بودند، در این پنج سال، چه در کوفه و چه در میدانهای دیگر، علی‌بن‌ابی‌طالب را این‌طور دیده بودند و با او انس گرفته بودند. حالت این مردم، آن‌وقتی که شنیدند امیرالمؤمنین در محراب عبادت ضربت خورده است، چه حالتی بوده است؟ من در ذهن خودم تا حدودی به آن ساعاتی تشبیه می‌کنم که شما مردم خبر بیماری امام بزرگوارمان را شنیدید. یادتان هست که چه ولوله‌یی، چه غوغایی، چه حزنی، چه قیامتی بین مردم به وجود آمد؛ همه‌ی دستها به دعا بلند، همه‌ی اشکها جاری، همه پرسان از یکدیگر. چیزی شبیه به همین حالت، قاعدتاً با وضع خاص آن زمان و با تغییراتی، در کوفه وجود داشته است. امیرالمؤمنین مانند دیروز و دیشبی، نماز را با مردم خوانده است. شاید با آنها حرف زده است، آنها او را دیده‌اند، باز هم تازیانه‌بردوش در میان بازارهای کوفه راه رفته و امر به معروف و نهی از منکر کرده است. بیماری‌یی در وجود او نبوده است. پیش از صبح، آن بزرگوار برای اقامه‌ی نماز به مسجد رفته، مردم را از خواب بیدار کرده، صدای آن بزرگوار را باز هم شنیدند که مشغول خواندن نافله شده است. ضبط کرده‌اند که امیرالمؤمنین در آن نافله‌یی که ضربت خورد، چه خواند. آیات شریفه‌ی سوره‌ی انبیا را تلاوت می‌کرد: «واقترب الوعد الحقّ فاذا هی شاخصة ابصار الّذین کفروا»(۱۳). در روایت هست که مردم شنیدند امیرالمؤمنین ده آیه از این آیات را خواند. در خلال این آیات، آیاتی است که منطبق با حال خود آن بزرگوار است: «انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون. لایسمعون حسیسها و هم فی مااشتهت انفسهم خالدون»(۱۴). بعد هم وقتی که حضرت به رکوع یا به سجده رفته، تیغ آن اشقی‌الاشقیاء فرق مبارک علی‌بن‌ابی‌طالب را شکافته است. امیرالمؤمنین را به خانه آوردند و تمام شهر ناگهان اطلاع پیدا کردند. نقل شده است که صدای منادی شنیده شد: «تهدّمت واللّه ارکان الهدی»(۱۵)؛ به خدا قسم پایه‌های هدایت ویران شد. این، تعبیر درستی هم است و به حقیقت وجود امیرالمؤمنین می‌آید، و می‌زیبد که چنین تعبیری با ندا و فریاد آسمانی انجام گرفته باشد. مردم این یکی، دو روز را در حال انتظار و نگرانی و التهاب و ناراحتی گذرانیدند. بعضی به دیدن آن حضرت رفتند، بعضی هم اطراف خانه‌ی آن حضرت جمع شدند. نقل است که یتیمان و کسانی که مورد عیادت و مراقبت آن بزرگوار بودند، درِ خانه‌ی آن بزرگوار جمع شدند. ما جزییات و خصوصیات آن واقعه را نمی‌دانیم. آنچه که می‌دانیم، این است که شاید بیست‌وچهار ساعت، شاید چهل‌وهشت ساعت از آن ساعتهای هولناک و مخوف نگذشته بود که ناگهان خبر شهادت آن بزرگوار در کوفه پیچید و همه اطلاع پیدا کردند که علی از دستشان رفته است. لاحول و لاقوّة الّا باللّه العلیّ العظیم. چند جمله دعا می‌کنم: پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد و به روح مقدس علی‌بن‌ابی‌طالب، اخلاص را در میان ما افزایش ببخش؛ ما را در پیمودن

راه علی‌بن‌ابی‌طالب ثابت‌قدم بدار و دلهای ما را به خودت نزدیک و آشنا کن. پروردگارا ! در این ماه رمضان، روح مقدس امام عزیزمان و ارواح طیبه‌ی شهدای ما را از ما شاد بگردان و مشمول رحمت و مغفرت خودت قرار بده؛ همه‌ی اموات ما را بیامرز، ما را هم بیامرز. پروردگارا ! گرههای عالم اسلام و مسلمین را با سرانگشت قدرت و حکمت خود به بهترین وجه باز کن؛ مردم مظلوم عراق و مردم مظلوم فلسطین و مسلمانان سایر نقاط را نصرت ببخش. پروردگارا ! ملت عزیز و بزرگوار ایران را مشمول برکات خود قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی علیّ امیرالمؤمنین و علی الصّدّیقة الطّاهرة فاطمة الزّهراء و علی الحسن والحسین سیّدی شباب اهل‌الجنّة و علی علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف الصّالح القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک‌فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداة المؤمنین. استغفروا اللّه لی و لکم و اوصیکم بتقوی اللّه مسأله‌ی فلسطین، اولین مشکل عمده در جهان اسلام امروز در خطبه‌ی دوم، دو مشکل عمده در جهان اسلام را که مربوط به ملتهای اسلامی است، مورد توجه قرار می‌دهیم. مسأله‌ی اول، آن مشکل قدیمی و زخم کهنه‌ی فلسطین است که به وسیله‌ی صهیونیستها و ایادی استکبار به وجود آمد، و این زخم همچنان به وسیله‌ی دستهای استکبار عالمی در پیکر نظام جامعه‌ی اسلامی و جهان اسلام روزبه‌روز عمیقتر شده است. حوادث اخیر خلیج فارس(۱۶) موجب شد که دنیای اسلام اندکی از حوادث فلسطین غفلت کند و این غفلت، صهیونیستها را تشویق کرد که از فرصت استفاده کنند و فشار را بر مردم فلسطین بیشتر نمایند. اولاً ـ باعث شد که سیل مهاجرت غربا و بیگانگان - غریبه‌هایی از فلسطین و از کشورهای مختلف - به سمت سرزمین مقدس و اسلامی فلسطین سرازیر بشود. دولتها و ملتهای اسلامی غافل شدند؛ اگرچه غافل هم نمی‌شدند، بسیاری از دولتها شاید هیچ احساس وظیفه‌یی نمی‌کردند. بلای بزرگ این است. ثانیاً این مبارزان مخلص و صادق، این مسلمانان مظلوم غریب در خانه‌شان، این کسانی که انتفاضه‌ی فلسطینی را در این سه سال اخیر به وجود آوردند، زیر سخت‌ترین فشارها قرار گرفتند. شب و روزی نیست که از راه فشار بر این مسلمانان مظلوم، ضربتی به پیکر جامعه‌ی اسلامی وارد نشود. البته مبارزه ادامه دارد؛ اما آنچه مهم است، این است که دنیای اسلام باید از مسأله‌ی فلسطین غفلت نکند و ملتها مسأله‌ی فلسطین را از یاد نبرند و آن را فراموش نکنند. امریکا و استکبار و پشتیبانان همیشگی صهیونیستها خواسته‌اند این فراموشی را بر مسلمین تحمیل کنند؛ شما باید نگذارید، ملت اسلام باید نگذارد، ملت ایران باید نگذارد. مبارزه‌ی ملت فلسطین و پشتیبانی دنیای اسلام، مشکل را حل خواهد کرد هفته‌ی آینده روز قدس است؛ روزی که یادآور یکی از ابتکارهای امام راحل عظیم‌الشأن ماست؛ این روز را گرامی بدارید، دنیای اسلام باید این روز را گرامی بدارد. توده‌های مسلمان نگذارند که بعضی از دولتهای خودفروخته، در فضای آرام و سکوت مصنوعی‌یی که به وجود آورده‌اند، فلسطین را ذره‌ذره و لحظه‌به‌لحظه ذوب کنند و قضیه را به دست فراموشی بسپارند. خیانت دولتهایی که با رژیم غاصب ساختند و فلسطینیها را قربانی کردند، نباید از یاد برود و فراموش بشود. این قضیه، یک قضیه‌ی کوچک نیست. بیش از چهل سال است که ملت اسلام نام فلسطین را می‌آورد. مسلمین، متفکران اسلامی، نویسندگان و سیاستمداران، هزاران و هزاران بار گفته‌اند و هزاران نفر در این راه شهید شده‌اند. مگر می‌شود پاره‌ی تن جهان اسلام را همین‌طور در اختیار دشمنان گذاشت که آن را تصرف کنند و ملتی را از خانه‌ی خودش بیرون نمایند. مگر چنین چیزی می‌شود؟ مگر اسلام اجازه می‌دهد؟ مگر ملتهای اسلامی اجازه می‌دهند؟ در فضای عالم، این جو آمادگی و حضور و انتظار و طلبگاری نسبت به فلسطین، باید روزبه‌روز بیشتر بشود. در داخل فلسطین هم باید این شعله‌ی مقدس روزبه‌روز برافروخته‌تر بشود. آن جوانان، آن زنان و مردان، آن نوجوانان، آن فداکارانی که در داخل فلسطین با رژیم غاصب مبارزه می‌کنند، باید بدانند نقطه‌ی اصلی همان جایی است که آنها بر روی آن انگشت گذاشته‌اند. این، آن‌جایی است که دشمن شکست خواهد خورد. این که سازمانها در خارج از مرزهای فلسطین پشت میزهای مذاکره بنشینند، یا در تریبونها به نام

فلسطین خودنمایی کنند، مشکلی را حل نخواهد کرد. پشتیبانی عمومی دنیای اسلام از بیرون، و مبارزه‌ی واقعی و محسوس ملت فلسطین در داخل، این دو با هم مشکل را حل خواهد کرد و سر دشمن فلسطین را به سنگ خواهد کوبید. روز قدس را گرامی بدارید روز قدس را گرامی بدارید و آن را بزرگ بشمارید. البته تبلیغات جهانی منعکس نمی‌کنند؛ نکنند. آن کسانی که در زندانهای فلسطینی هستند، به ما گفته‌اند که از شعار شما و حضور شما و مشت گره‌کرده‌ی شما - که حاکی از نیت و عزم صادقانه‌ی شماست - احساس قوّت و قدرت می‌کنند و ایستادگی می‌نمایند. آن کسی که در پشت دیوارهای زندان فلسطینی است، باید احساس تنهایی نکند، تا بایستد. آن زن و مردی که در کوچه‌ها و خیابانهای بیت‌المقدس و نوار غزه و شهرهای دیگر فلسطین اشغالی مورد تهاجم اراذل و اوباش صهیونیست است، باید احساس کند که شما پشت سرش هستید، تا بتواند مقاومت کند. البته دولتها هم تکالیفی دارند. دولت جمهوری اسلامی هم وظایفی دارد و به این وظایف عمل می‌کند؛ باز هم خواهد کرد. مسأله‌ی ملی و عمومی و مردمی نقش خاص خودش را دارد، که باید در جای خود انجام بدهد. وضع عراق، یک وضع استثنایی مسأله و مشکل دوم، مشکل عراق است. برادران و خواهران! وضع عراق، یک وضع استثنایی است. سردمداران رژیم عراق، آن روزی که با امریکا طرف بودند، هرچند که ما اصل انگیزه‌ی آنها را تخطئه می‌کردیم و غلط شمردیم، ولی ما به آنها کمک کردیم و مرزهایی که با ما داشتند، آن مرزها را امن نگهداشتیم و تهدید از طرف ما بکلی منتفی شد. هواپیماهایشان را به این‌جا فرستادند، از ما کمک غذایی و آذوقه‌یی خواستند، به میزان زیادی ملت ما به آنها کمک کرد و خود ملت برای آنها آذوقه فرستاد، که حالا نمک‌نشناسها - همان‌طور که از آنها انتظار می‌رود - حتّی با همان کمکها در مقام تبلیغات برخورد می‌کنند؛ اما حالا قضیه چیز دیگری است. متأسفانه رژیم عراق ذلتی را که سابقه نداشت، بر ملت عراق تحمیل کرد و در مقابل دشمن به شکل بسیار وهن‌آور و خفت‌آمیزی که گمانم در تاریخ عراق بی‌سابقه باشد، تسلیم شد! امروز هم که می‌دانید نیروهای امریکایی و فرانسوی و انگلیسی و بیگانگان، در خاک عراق جا خوش کرده‌اند و این رژیم غلیظ خشن ضد مردمی بالطبع وابسته و ضعیف، به روی مبارک خودش هم نمی‌آورد که تا پشت دیوارهای بصره از یک طرف، و تا پشت دیوارهای ناصریه از طرف دیگر، نیروهای چندملیتی مستقرند؛ درعین‌حال به جان ملت خودش افتاده است! آنچه امروز در عراق اتفاق می‌افتد، برای من بی‌سابقه است مسأله، مسأله‌ی جنگ یک رژیم با ملت خودش است. ما نظیرش را در دنیا زیاد دیده‌ایم. دیدید که در سال گذشته در اروپای شرقی چه اتفاقی افتاد. دیدید که رژیم منحوس پهلوی با شما مردم مدتی چگونه مبارزه کرد. اما آن چیزی که امروز در عراق اتفاق می‌افتد، برای من بی‌سابقه است و نظیر آن را در جایی سراغ ندارم. اگر هم وجود داشته است، من اطلاعی ندارم. این انقلابها، این مبارزه‌های مردمی، این چیزهایی که در تاریخ معاصر ما اتفاق افتاده و ما کم‌وبیش از آنها مطلعیم، هیچکدام با وضع فعلی عراق قابل مقایسه نیست. رژیمی به جان ملت خودش افتاده و بی‌دریغ می‌کشد! در خیابانها تانک وارد می‌شود - آن‌طوری که نقل کردند - مردم رهگذر را بی‌محابا از دم تیر و تیربار و رگبار مسلسلها می‌گذرانند؛ حالا چه کسی است، مرد است، زن است، چکاره است، مخالفتی کرده، نکرده، کاری ندارند! نقل کردند که با هلیکوپترهایی که در اختیار دارند، در شهرها بر روی سر مردمشان گازهای سمی و بمبهای شیمیایی می‌اندازند! ما قبلاً نظیرش را در حلبچه هم دیده بودیم، اما حالا دایره‌اش وسیعتر است. از هر وسیله‌یی هم استفاده می‌کنند. این، وضع فعلی عراق است، که وضع بسیار عجیبی است. به مشاهد مشرفه اهانت می‌کنند. صحن امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، بقعه‌ی مبارکه‌ی امام حسین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و ابوالفضل(علیه‌الصّلاةوالسّلام) و شاید بقیه‌ی بقاع متبرکه تهدید می‌گردد و مورد اهانت واقع می‌شود و - آن‌طور که نقل کردند - مورد ضربت قرار می‌گیرد. البته از جزییات داخل آن کشور اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما معلوم است که چه‌کار می‌کنند. وضع عراق، وضع عجیبی است. مبارزه‌ی با مردم فایده‌یی ندارد من دو، سه جمله را مطرح می‌کنم: یک جمله خطاب به سران رژیم بعثی است. اینها یک نکته را بدانند که این‌طور مبارزه‌یی، محال است که با پیروزی رژیم معارض با همه‌ی ملتش تمام بشود. یعنی هر وقت رژیمی با ملت خود طرف شد، لامحاله آن‌که پیروز خواهد شد - در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت

- مردم است، و آن‌که مغلوب خواهد شد، رژیم ضد مردمی است؛ نباید در این شکی داشته باشید. هرچه فشار را بیشتر کنند و ادامه بدهند، جرم خودشان را بیشتر کرده‌اند و کفه‌ی گناه خودشان را سنگین‌تر نموده‌اند؛ لامحاله این است. سران ارتش و مسؤولان ارتشی هم باید بدانند که هرچه امروز با مردم عراق روبه‌رو بشوند، آینده‌ی خودشان را تیره و تار کرده‌اند. آن ارتشی که به ملت می‌پیوندد، عزیز می‌شود. آن ارتشی که در مقابل ملت بایستد، منهدم و نابود خواهد شد. اگر سران ارتش بایستند، اما بدنه‌ی ارتش به ملت بپیوندد، بدنه‌ی ارتش باقی می‌ماند و عزیز خواهد شد و سران آن ارتش در دست انتقام ملت مجازات خواهند گردید. نظایر این را همه تجربه کرده‌اند، ما هم تجربه کردیم؛ هم ارتشیهای عراق می‌دانند، هم ملت عراق می‌دانند. بنابراین، مبارزه‌ی با مردم فایده‌یی ندارد. باید در مقابل مردم عقب‌نشینی کنند و ببینند مردم چه می‌خواهند؛ همان عمل بشود. اگر مردم گفتند کنار بروید، کنار بروند. اگر مردم خواستند که نباشند، نباشند. رؤسای عراق، از شخص صدام حسین گرفته تا دوروبریهایش، چاره‌یی جز این ندارند. هرکدام هم که بیشتر مقاومت کنند، روسیاه‌تر خواهند بود و عذابشان در دنیا و آخرت هم شدیدتر خواهد شد. این، چیز ناگزیری است. بدون فداکاری، هیچ چیزی به نتیجه نخواهد رسید یک کلمه خطاب به ملت عراق عرض کنم. ملت عراق باید بدانند که این لحظه، لحظه‌ی حساسی است. اگر بایستند، آقایی نصیب آنها خواهد شد و عزیز خواهند گردید. البته یک مقدار سخت است و فداکاری لازم دارد. بدون فداکاری، هیچ چیزی به نتیجه نخواهد رسید. اگر خیال می‌کنند که عزت و کرامت و آزادی و زندگی راحت را مثل یک لقمه می‌شود در دهان کسی گذاشت، این اشتباه است. باید سختی را تحمل کنند؛ منتها سختی، کوتاه‌مدت و موقتی است و از بین خواهد رفت. اما اگر ملت عراق در مقابل کوتاه بیایند، همین رژیم عراق آن‌چنان پدری از آنها درخواهد آورد و آن‌چنان قساوتی بخرج خواهد داد که قساوتهای گذشته‌ی او - که اینها هم به نوبه‌ی خود بی‌نظیر است - در مقابل آن کوچک باشد. اگر این رژیم بر مردمش مسلط بشود - العیاذ باللّه - از مردمش انتقام سختی خواهد گرفت؛ ملت عراق باید این را بدانند. ملت عراق حالا که قدم در این راه گذاشته‌اند و شروع کرده‌اند، بایستی کار را به پایان برسانند. باید به خدا تکیه کنند، از خدا کمک بخواهند، با خدا رابطه برقرار کنند و فداکاری هم در برنامه‌ی کارشان قرار بگیرد؛ آن‌وقت خدای متعال نصرتش را نازل خواهد کرد. میل عمومی تبلیغات استکباری به سمت عراق است یک جمله هم به شما مردم عزیز خودمان عرض کنم. ببینید دنیای استکبار، با اسلام و با ملت مسلمانِ بیدار شده و با نهضت اسلامی، چه‌قدر بغض و عناد دارد. این را در وضع عراق مشاهده می‌کنیم. این صدام حسینی که حالا با ملتش روبه‌روست، همان صدام حسینی است که دو ماه قبل از این، تمام مطبوعات غربی آن‌چنان علیه او تبلیغات می‌کردند و چهره‌ی خشنی از او ترسیم می‌کردند، که برای ملتشان سؤال ایجاد شده بود که اگر این آدم این گونه است، چه‌طور شما این چند سال با او همکاری کردید؟! حالا که این صدام حسین در مقابل آنها کوتاه آمد، ولی با ملت خودش طرف است، همه‌ی آن حرفها تمام شد! تبلیغات جهانی، این روزنامه‌ها، این خبرگزاریها، همه‌اش در دست استکبار و امریکا و صهیونیستها و سرمایه‌داران بزرگ است؛ اینها که مستقل نیستند. خبری که روی آنتنها می‌رود و در خبرگزاریها تکرار می‌شود، این تصادفی نیست؛ با محاسبه است. نگاه می‌کنند ببینند کجا باید چیزی را پخش کنند، می‌کنند؛ هرجا که با منافعشان سازگار بود. حالا قضیه‌ی ملت عراق، حرکت اسلامی مردم عراق، گروههای مسلمان عراقی، این کشتار عجیب مردم در شهرهای نجف و کربلا ـ و بصره و بقیه‌ی شهرها، این کشتار در شهرهای شمالی، همه‌ی اینها در پوششی از غبارآلودگی و کتمان تبلیغاتی مخفی شده است! آن چهره‌ی خشن دیگر تمام شد! حالا ـ که ما به تبلیغات جهانی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که باز لحن تبلیغات در مقایسه‌ی بین وضع رژیم بعثی عراق، شبیه تبلیغات دوران جنگ است؛ یعنی میل عمومی تبلیغات استکباری باز به سمت عراق است! الان بیش از یک میلیون آواره - آن‌طوری که نقل کردند - در بیابانهای عراق به سمت ایران و جاهای دیگر دارند حرکت می‌کنند. از دو روز قبل، دهها هزارشان وارد مرزهای ما شده‌اند. دستگاههای ما به اینها کمک می‌کنند و غذا برایشان می‌برند. هلال احمر یک‌طور، وزارت کشور یک‌طور، دستگاههای مختلف یک‌طور، سپاه یک‌طور، ارتش یک‌طور، هرکدام به نحوی به اینها کمک

می‌کنند؛ اما همه‌ی آنها در پوششی از کتمان قرار می‌گیرد و در تبلیغات نیست! یک مسؤول عراقی، کلمه‌ی خلاف بی‌ربطی را می‌گوید، که تعریضی به جمهوری اسلامی است؛ این را بزرگ و پخش می‌کنند. این، تبلیغات جهانی است. دل استکبار با اسلام انقلابی صاف نخواهد شد دنیای استکبار را بشناسید؛ اگرچه شماها خوب شناخته‌اید. دل استکبار جهانی، با اسلام انقلابی و اسلام به پاخاسته و اسلام عزت‌طلب صاف نخواهد شد. مسلمان تا مسلمان است، در چشم آنها مبغوض و مورد کینه است؛ «و مانقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»(۱۷)، «ما تنقم منّا الّا ان امنّا»(۱۸). آنها از ایمان شما ناراحتند؛ علتش هم واضح است: چون ایمان یک ملت به پاخاسته‌ی اسلامی، منافع ظالمانه‌ی استکبار را تهدید می‌کند. لیکن علی‌رغم همه‌ی این بغض و عنادی که با اسلام دارند، بحمداللّه پرچم اسلام در دوازده سال گذشته روزبه‌روز برافراشته‌تر شده، ملت اسلامی روزبه‌روز قویتر و عزیزتر شده، باز هم در آینده همین‌طور خواهد بود و به کوری چشم دشمنان، ملتهای مسلمان در این منطقه و در همه‌ی نقاط عالم، بر همه‌ی توطئه‌ها و دسیسه‌چینیهای دشمن پیروز خواهند شد. السلام علی الاخوۀالمؤمنین فی شتی أرجاءالعالم. و بعد، فإن شهر رمضان کما یفتح من افاق المعنویۀ الاسلامیۀ والدعاء والتوجه والتضرع یکشف أمامنا أیضا معانی الصبر والجهاد الاسلامی والصمود فی سوح الصراع مع النفس والکفاح ضدالاعداء و أننا لنرجوا أن یوفق المسلمون فی أنحاءالعالم للعمل بمقتضیات هذا الشهر و استخلاص العبر والدروس منه لتشملهم ألطاف اللّه جل‌جلاله و یتغلبوا علی أعدائهم. و هناک موضوعان مهمان یجب طرحهما هنا: أولهما موضوع القدس الشریف و الشعب الفلسطینی المظلوم و الانتفاضۀ المبارکۀ لهذا الشعب فی الداخل ذلک أننا علی أعتاب یوم القدس فی اخر جمعۀ من شهر رمضان، و هذه المناسبۀ تدفعنا للتأکید علی ضرورۀ دعم الانتفاضۀ من قبل جمیع المسلمین و لزوم قیام المسؤولین و ذوی النفوذ فی‌الاقطار المختلفۀ لفسح المجال للشعوب لتقیم مراسم یوم‌القدس العالمی بملء حریتها. إنما یرکز علیه الاستکبار العالمی یکمن فی إخراج القضیۀ الفلسطینیۀ من دائرۀ الاهتمام و توفیر أرضیۀ مناسبۀ لتقبل الوجود الصهیونی الغاصب و إبعاد کلمۀ الحق التی یعلنها الشعب الفلسطینی المظلوم والمغصوب حقه عن أفق حیاۀ المسلمین و تغطیتها بضوضاء المحادثات السیاسیۀ والمساومات الخیانیۀ. إلا أن هذا الهدف الاستکباری لن یتحقق مطلقا و إن عزیمۀ المجاهدین الفلسطینیین والمسلمین الغیاری و غیرتهم لن تسمح بمثل ذلک. إننا نؤکد أنه إذا نجحت المؤامرۀ و تم نسیان قضیۀ تمتلک هذه العظمه و راح أصحاب الحق فیها محرومین مقهورین والعیاذ باللّه فإن علی العالم الاسلامی أن یستعد لحیاۀالذل و المسکنۀ والفناء التام و هو أمر یأباه‌اللّه تعالی و اولیاؤه و عباده الصالحون. والمهم أن الفرصۀ الرئیسیۀ الوحیدۀ لتحقق الامل تکمن فی تصاعد الکفاح داخل الاراضی المغصوبۀ و دوام هذاالصراع و عمقه و اتساع نطاقه یوما بعد یوم و هذا یتطلب أن یقوم المسلمون بدعم الانتفاضۀ و إلا فان أی غفلۀ تعنی ترتب الخسائر العظیمۀ الجسیمۀ و التضحیۀ بالنفوس الفلسطینیۀ المسلمۀ الطیبۀ. إننا نشهد الیوم جوا من الصمت و الغفلۀ أنتجته الحوادث الاخیرۀ فی‌الخلیج الفارسی و سیاسات النظام العراقی فی‌المنطقۀ، الامر الذی فسح المجال لاستمرار سیل المهاجرین الغرباء نحو الارض الفلسطینیۀ و اتساع المذابح الفجیعۀ بحق الشعب الفلسطینی المسلم و لیس ذلک کما قلنا الا نتیجۀ للتغافل عن القضیۀ الفلسطینیۀ بعد تحرکات النظام العراقی فی الخلیج الفارسی فی فسح المجال لتلک الفجائع. إن صرخات المسلمین المدویۀ ضدالنظام الصهیونی والدعم الحقیقی المؤثر للمکافحین فی داخل فلسطین یجب أن تحطم جدران الغفلۀ و تقوی من سواعد هؤلاء المکافحین إن‌شاءاللّه تعالی. والموضوع الاخر و هو موضوع یعد مثیله فی المرارۀ و الالم والحزن، إنه قضیۀ الشعب العراقی المسلم. النظام البعثی الحاکم من خلال اعتدائه الجاهل و التوسعی علی الکویت و فسح المجال لامریکا المجرمۀ و حلفائها لدخول المنطقۀ قد عرض القطر و الشعب العراقی لاقصی الضربات و المآسی الموجعۀ و صب‌الدمار و الخراب علی المدن، و أودی بحیاۀ الکثیرین من أبناء هذا الشعب. کل ذلک فی سبیل تحقیق تحرک عقیم خاسر ثم استسلم فی نهایۀ المطاف و بکل ذلۀ و مهانۀ لکل شروط أمریکا و حلفائها تارکا أقدام الجنود الامریکان والانکلیز والفرانسیین یقطعون جزءا من الاراضی العراقیۀ المسلمۀ. إلا أن هذا النظام البعثی لم یکتف بذلک بل راح هو یسدد ضربۀ ثانیۀ لشعبه و قطره هی أقصی و أشد مرارۀ و إیلاما من‌الضربات السابقۀ. إن الشعب العراقی فی الشمال و الجنوب و بمختلف قومیاته یواجه

عمليات إبادة تقوم بها عناصر النظام فتهدم البيوت على رؤوس أصحابها و تصب الاسلحة المدمرة و الغازات السامة بواسطة طائراتها العمودية على المدن و تخرق قدسية أماكن لم يتجرأ حتى أعداء الاسلام على انتها كهامن قبل. إن هذه الاماكن المقدسة، طبق الاخبار الموثقة، تواجه الاهانة والتخريب. كما يواجه الناس فى داخلها بالقتل الفجيع فى حين تصوب نيران المدافع و الدبابات نحو الساحات و العتب و القبب الطاهرة رغم كونها محل استجابة الدعاء و مناجاة المؤمنين و نزول الرحمة الالهية. و قد قام الجنود البعثيون بتهجير واسع لقطاع واسع من الشعب العراقى الى الصحارى و الجبال و راحت سيول المهجرين المطرودين تتجه نحو إيران و بعض الدول المجاورة. إننا قد لانجد لهذه الفجائع مثيلا إو يقل إن نجد لها نظيرا فى تاريخ قهر الشعوب من قبل الدول. و من العجيب حقا أن نجد أمريكا و حلفائها الاوروبيين الذين دخلوا حربا ضروسا ضد صدام للسيطرة على مناطق النفط نجدهم يلتقون مع صدام على مصالح مشتركة و يتم التعاون الخفى والعلنى بينهما و ذلك بعد أن شهدوا تصاعد الانتفاضة الاسلامية الشعبية. نعم أننا نشاهد أولئك الذين قاموا فى العام الماضى بتقديم كل الامكانيات الاعلامية والسياسية بل و حتى المالية أحيانا للشعوب الاوروبية الرازحة تحت أنظمة حكم اشتراكية لتقوم بالتخلص من أنظمتها نشاهدهم ينسون كل شعاراتهم البراقة أمام انتفاضة الشعب المسلم و يتغافلون فى أعلامهم و تحركاتهم السياسية عن عملية إفناء شعب بأكمله و سحق الكثير من حقوقه الانسانية. أن هذا الموقف يشكل عبرة للمسلمين و يكشف لهم الكثير من الحقائق و يقدم لهم درسا كبيرا يعرفون من خلاله أن الاستكبار لن يصالح الاسلام الحى اليقظ و إن كل تلك الشعارات الانسانية التى تدعى الدفاع عن حقوق الشعوب لاتتعدى كونها خداعا و مكرا لاغير وها قد حان الدور للشعب العراقى فيجرب هذه الحقائق على الساحة العراقية و تعرف الشعوب من خلال ذلك الدرب الحقيقى النضالى الذى يجب أن يسلكه و هو أمر عرفه شعبنا الايرانى المظلوم خلال الاعوام الاثنى عشر الماضية. و من هنا فان لنا كلمتين إحداهما نوجهها للشعب العراقى والاخرى لرؤوس النظام البعثى. أما الشعب العراقى فنقول له أنه يجب أن يعلم أن الطريق الذى بدأه هو طريق مبارك تكمن فى مطاوية العزة الاسلامية و أن عليه الاهتمام بنفسه لاحقاق حقوقه و انتزاعها من هذاالنظام الظالم و الا فان عليه أن يرزح تحت نير الوضع المر السابق لسنين طويلة والاستسلام لدولة لايدفعها فى تحركاتها الا المصالح الفردية السلطوية و الاهداف والمقاصد الشخصية والحزبية. أما رأى الشعب بل و حتى مصالحه فلا قيمة لذلك فى مجال صلح القرار و هكذا رأينا تلك المصالح التسلطية تقود الشعب تارة الى الدخول فى حرب تدوم ثمانى سنوات ضد شعب شقيق كما تقوده تارة اخرى لاحتلال الكويت و تعمل ثالثة على تمريغ شرفه بوحل أقدام الغزاة الامريكيين والاوروبيين و القاء غرامة باهضة على عاتقة، كل ذلك نتيجة تهور الانانى الارعن. و عليه فان هذه الانتقاضة هى حركة إنسانية و إسلامية مباركة و ليس أمام الشعب إزاءها الا طريقان لاغير. أولهما طريق العزة والكرامة أى طريق الاستمرار فىالجهاد حتى النصر، و اذا انتفض الشعب فان النصر لن يكون بعيدا أمامه و لن يستطيع أى نظام حتى ولو تمتع بنفس القسوة التى يتمتع بها النظام العراقى أن يقهر شعبه و يبيده من الوجود. و ثانيهما التراجع والاستسلام و هذا يعنى دفع الثمن الباهض و يعنى القضاء على أفضل أبناء الشعب غيرة و حمية من الرجال و النساء و الشباب المجاهد والتعرض للغضب الالهى بعد ذلك. إن النظام العراقى رغم ما يتظاهر به من قوة و قدرة إنما هو نظام خائن يفتقد الترابط الذاتى و لذا فان هممكم البطولية سوف تكسر مقاومته امامكم بلاريب. اما ما نقوله للنظام البعثى و هو إن رؤوس هذا النظام و بالخصوص القادة العسكريين يجب أن يعلموا جيدا أن سيل الدم الذى جرى بينهم و بين شعبهم يجعل من غير الممكن أن يبقوا فى الحكم فلا يمكن إطفاء ثورة شعب يقظ بالعدالت الرصاص و إمامكم حوادث الثورة الاسلامية فى إيران وسائر الثورات فتأملوها لتقفوا على هذه الحقيقة و تعتبروا بها. إن السبيل الصحيح هو فتح المجال لارادة الشعب و تسليم الامور و الاستسلام له. إن الاستسلام للشعب و خلافا للاستسلام لامريكا و حليفاتها لن يشكل عارا عليكم. إن على عناصر الجيش أن تلتحق بالقوى الشعبية أو تعمل على اعتزال الساحة على الاقل و أن على هؤلاء العسكريين الشباب سواء الضباط والمراتب و الجنود أن يغادروا ثكناتهم و ينضموا الى أحضان الشعب. إنه السبيل الوحيد للتمتع برضااللّه تعالى و إن هذا العمل سيترك آثاره الايجابية بطبيعة الحال على وضعية الجيش العراقى على المدى الطويل. و ختاما أرفع يد الضراعة للبارى جل و علا أن

یوفقنـا جمیعاً لمعرفـهٔ واجباتنـا و القیـام بأدائهـا. «و قـل إعملـوا فسـیری اللَّه عملکـم و رسـوله و المؤمنـون»(۱۹) و العاقبـهٔ للمتقیـن. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصـر. انّ الانسـان لفی خسـر. الّا الّـذین امنوا و عملوا الصّالحـات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّـلام علیکم و رحمـهٔ‌اللَّه و برکاته ---

-------- ۱) بقره: ۲۰۷ ۲) ۱ و ۲ و ۳ و ۴. بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۴۰ ۳) ۴) ۵) ۶) نهـج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ ۷) ۱ و ۲ و ۳. بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۱۸ ۸) ۹) ۱۰) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶ ۱۱) ۱ و ۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶ ۱۲) ۱۳) انبیاء: ۹۷ ۱۴) انبیاء: ۱۰۱ و ۱۰۲ ۱۵) بحارالانوار، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲ ۱۶) ر.ک: جلد ششم، پاورقی صفحه‌ی ۱۴ ۱۷) بروج: ۸ ۱۸) اعراف: ۱۲۶ ۱۹) توبه: ۱۰۵

بیانات در دیدار با قاریان قرآن: شعبان عبدالعزیز صیاد، محمود صدیق منشاوی

بیانات در دیـدار با قاریان قرآن: شـعبان عبـدالعزیز صـیاد، محمود صدیق منشاوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مردم ما برای ارتباط با قرآن آماده هستند خدا را سپاس بر ماه رمضانی دیگر و جلسه‌یی دیگر، که در خدمت قرّاء کتاب خدا هستیم؛ الحمدللَّه که نعمت قرآن را بر ما ارزانی داشت. جوانان باید این روزهای خوش قرآنی را قدر بدانند. اگر می‌دانستید که در دوران اختناق، عاشقان قرآن چگونه و با چه زحمتی خودشان را با زمزمه‌های گرم قرآنی سرگرم می‌کردند، امروز که می‌توانید بخوانید و صوت خوش قرآن را بشـنوید و بشـنوانید، برایتـان خیلی شـیرینتر و گرامیـتر می‌بود. آنچه که وظیفه‌ی قرّاء است، این است که قرائت را روزبه‌روز بهتر کننـد. مـا به عمـوم مردم می‌گـوییم کـه بـا قرآن انس بگیرنـد؛ بـه شـما قرّاء هم می‌گـوییم که تلاوتتـان را روزبه‌روز بهـتر، قویـتر، صـحیحتر و با خصوصـیات جـاذبه‌آفرین همراهتر بکنیـد. ما اگر بخواهیم کل امت با قرآن انس بگیرنـد، بایـد تلاوت قرآن را در جامعه باب کنیم. اگر من این‌قدر به خواندن شما قاریان عزیز تکیه می‌کنم و به آن اهمیت می‌دهم، برای همین است. شما یک نفر آدمید، می‌خوانید، هرچه هم خوب بخوانیـد یـا نخوانیـد، از یـک جهت به خودتان مربوط است؛ اما آن چیزی که من را وادار می‌کنـد که به این مسأله این‌همه اهتمام بورزم، آن است که اگر تالیان کلام‌اللَّه در جامعه توانسـتند با زمزمه‌ی ملکوتی و صحیح و پُرجاذبه، این آیات کریمه را تلاوت بکننـد، دل مردم بـا قرآن انس می‌گیرد و به قرآن نزدیـک می‌شود. مردم ما برای ارتباط با قرآن آماده هستند. مردم ما با مردم کشورهـای دیگر اسـلامی فرق دارنـد. مردم ما در راه قرآن صادقانه مجاهـدت کردنـد؛ شوخی نیست. این‌قـدر ما جوان دادیم، این‌قـدر مردم مـا رنـج و زحمت متحمـل شدنـد. همه‌ی اینهـا در راه قرآن بوده است. ما از آنهایی نیستیم که قرآن را ادعا بکنیم؛ نه، خـدای متعـال دانه‌دانه‌ی آیـات قرآن را در جـامعه و در میـان مردم مـا و در آن امـام عظیم‌الشأن برای مـا مجسم کرد. مـا این آیات مبارکـات را دیـدیم و بـا همه‌ی وجـود لمس کردیم. این کـار را مردم مـا کردنـد. مردم مـا به قرآن عشـق می‌ورزنـد. شـما کجـا در کشورهای اسـلامی می‌بینیـد که یکی از این آقایان قرّاء برونـد آن‌جا تلاوت کنند، و این‌قدر جوان عاشـقانه پای تلاوتشان بنشـینند؟ این، عشق مردم ماست. حالا آن کس که می‌خواهـد این عشق قرآنی را درست به سـمت انس حقیقی با قرآن تلاوت کنـد، کیست؟ او، شـما قاری قرآن هستید. صوتتان را کامل کنید و صحیح خواندن را جدی بگیرید شما یک وظیفه دارید. من شما را فعلاً به قاری شـدن حرفه‌یی - مثل این آقایان - دعوت نمی‌کنم. البته اگر یک وقت هم قاری حرفه‌یی شدیـد، ما مخالفتی نداریم. آنچه مورد نظر من است، تـوجه به قرآن در کنـار شغلتان است - همین وضـعی که الاـن شـماها داریـد - یعنی یکی دانشـجوست، یکی دانش‌آموز است، یکی طلبه است، یکی کـاسب است، یکی اداری است، یکی نظـامی است، ضـمناً قـاری هم هسـتند. در همین وضـعی که الان داریـد، قرائت را تکمیل کنیـد. البته هرجا ما کسـی را تعریف کردیم، پس‌فردا دیـدیم که سـیر نزولی می‌پیمایـد! مثلاً اگر در جایی، یکی از برنامه‌های صدا و سـیما را تعریف می‌کنیم و می‌گوییم چه برنامه‌ی خوبی است، فردا که گوش می‌کنیم، می‌بینیم تنزل کرده است! من نمی‌دانم چه سرّی است! ما شـما برادران جوان قاری را تعریف می‌کنیم، الان هم من تعریفتان را می‌کنم؛ اما این به معنای

آن نیست که قرآنتان کامل است؛ نه، شماها باید هنوز رشد کنید. همه‌ی راههای زندگی، رشدش بی‌نهایت است. برادران قاری! باید رشد کنید. اولاً- صوتتان را کامل کنید. صوت - مخصوصاً آن صداهای جوهردار - می‌تواند قوی و بهتر و خوب شود. ثانیاً صحیح خواندن را جدی بگیرید. شما باید صحیح بخوانید. من می‌بینم که وقتی بعضی از قرّاء خوب ما می‌خوانند، هنوز در گوشه و کنار خواندنهایشان، بر روی مبانی عربی‌خوانی و تجوید، یک بخشهای ناصحیح هست؛ اینها نباید باشد. مثلاً گاهی می‌شنویم که یک قاری، مقداری مد زیادی داده است؛ یا در جایی که می‌خواهد ادغام بکند، بی‌توجه در اول ادغام، میل به اخفا شنیده می‌شود. معلوم است که این‌جا را می‌خواهید ادغام بکنید؛ اما شروع ادغام، مثل شروع اخفا می‌شود و ادغام را خراب می‌کند. این، غلطخوانی است. کلام خدا را حفظ کنید یک جنبه‌ی مهمتر دیگر، حفظ قرآن است. برادران! شماها چرا قرآن را حفظ نمی‌کنید؟ شماها جوانید. واللَّه مکرر اتفاق افتاده که با خودم فکر کرده‌ام و گفته‌ام که اگر ممکن باشد، هرچه دارم، بدهم و حفظ قرآن را بگیرم؛ ولی افسوس که ممکن نیست. در این سن، من دیگر نمی‌توانم قرآن را حفظ کنم؛ اما شما جوانید، شما بچه‌اید و می‌توانید حفظ کنید. حافظه‌ی شما، حافظه‌ی جوانی است. سنین بیست‌وپنج‌ساله و سی‌ساله و زیر سی سال - که غالب قرّاء ما بحمداللَّه در این سن هستند - سنین حفظ قرآن است. کلام خدا و آیات کریمه‌ی الهیه را حفظ کنید و از حفظ بخوانید. آداب تلاوت مجلسی را فرا بگیرید نکته‌ی دیگری که مطرح است و من مکرر در این جلسه و خارج از این جلسه گفته‌ام، این است که آداب تلاوت مجلسی را فرا بگیرید. فرض کنید عده‌یی از این مردم و مسلمین حزب‌اللَّه در جایی نشسته‌اند و از شما دعوت کرده‌اند که برایشان قرآن بخوانید. دأب و فکر من این است و می‌خواهم در جامعه‌ی ما کاری بشود که برای قرّاء قرآن منبر بگذاریم و همچنان که الان وعاظ منبر می‌روند، قاریان قرآن هم منبر بروند و مثلاً- نیم‌ساعت قرآن بخوانند و مردم آن زلال کلام الهی را مستقیم از او بشنوند و دلهایشان بلرزد و اشک بریزند و موعظه بشوند و بلند شوند و بروند؛ ولی ما حالا قرآن کریم را فقط مقدمه‌ی سخنرانی قرار داده‌ایم! من در سالهای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ در مشهد سخنرانی می‌کردم؛ می‌ایستادم سخنرانی می‌کردم. بعد هم که حرف من تمام می‌شد، روی زمین می‌نشستم. سپس صندلی می‌گذاشتیم، تا قاری قرآن تلاوت کند. همین آقای فاطمی و بعضی از برادران دیگر، روی صندلی می‌نشستند و قرآن می‌خواندند. من می‌گفتم که حرف من مقدمه‌ی تلاوت قرآن است. من ایستاده صحبت می‌کردم؛ اما صندلی بلند و قشنگی - مثل منبر - گذاشته بودیم و اینها روی آن می‌نشستند و بعد از صحبت من قرآن می‌خواندند؛ همان آیاتی که من قبلاً تفسیر کرده بودم. فکر من این است. من می‌گویم که در جامعه، قرآن اصل است. امت حزب‌اللَّه باید یواش‌یواش با قرآن آشنا بشوند؛ آن‌طوری که بتوانند مستقیم قرآن را از شماها گوش کنند و بفهمند. شما باید بتوانید در یک مجلس بالای منبر بروید، آیات قرآن را بخوانید و مردم با شنیدن این آیات اشک بریزند؛ ما این را می‌خواهیم. اگر شما می‌خواهید این کار را بکنید، باید بتوانید با صوت خودتان این مجلس را جذب کنید. این، آداب و فنونی دارد. شما برادران باید بر حسب استعداد و طبیعت و فطرت خود و گوش کردن نوارهایی که از قرّاء معروف می‌آید، این فنون را یاد بگیرید. البته مقداری از اینها تأمین شده، اما مقدار دیگرش را هم بایستی تأمین کنید. رعایت قطع و وصلها و توجه به فاصله‌ها بعضی از برادران قرآن می‌خوانند، اما قطع و وصلها غلط است. امروز در همین آیاتی که تلاوت شد، آیه‌یی را شما وصل کردید که مقول قول الهی، با مقول قول کفار قاطی شد! آیا این خوب است؟ کسی که ترجمه‌ی قرآن را می‌فهمد، وقتی این وصل بیجا را از شما می‌شنود، مثل این است که میخی در گوشش فرو می‌کنند! پریشب که من تلویزیون تماشا می‌کردم، یک نفر از همین برادران ایرانی خودمان قرآن می‌خواند، که قطع و وصلش واقعاً آدم را کلافه می‌کرد. چرا این‌طوری قطع و وصل می‌کنید؟ در قرائت، اصلاً این یک علم است که کجا بایستی آیه را وصل، و کجا باید قطع کرد. نگویید فلان کس در مصر خوانده؛ بی‌خود کرده خوانده است! مگر هر کس هرچه خواند، همان برای شما حجت می‌شود؟ واقعاً ببینید آیه چیست. از همه راحت‌ترش، همین علایم وقفی است که گذاشته‌اند. در قرآنهای جدید، «الوصل اولی» و «الوقف اولی» را به صورت «صلی» و «قلی» نوشته‌اند. با این روش، کار را راحت کرده‌اند. اگر این را هم مراعات نمی‌کنید، لااقل

همین شکلهایی که معمول قرآنها گذاشته‌اند - مثل «ج» و «ط» و «م» - رعایت کنید. معمولاً آیه را وصل نکنید، مگر در جاها و مواردی؛ والّا خود آیه یک فصل است. اگر یک وقت به معانی قرآنی مسلط شدید، آن وقت البته می‌توانید به سلیقه و به فهم خودتان خیلی کارها بکنید؛ اما وقتی که هنوز بر معانی مسلط نیستید، این کار را نکنید. توجه به فاصله‌ها هم مهم است. مثلاً یک عبارت از آیه‌ی کریمه‌یی را خواندید، بعد ساکت شدید و حالا می‌خواهید نفس بگیرید. ما باید چه‌قدر صبر کنیم، تا شما نفس بگیرید؟ باید بلافاصله پشت سرش بخوانید؛ چرا این‌قدر معطل می‌کنید؟ شما ببینید در حرف زدن معمولی، یک‌جا مقتضی است که پشت سر هم صحبت کنم، یک‌جا هم تأملی می‌کنم. این، برای جلب نفوس شماست. آیه‌ی قرآن هم همین‌طور است؛ افصح کلمات و کلام خداست. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌ونهم ماه مبارک رمضان)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌ونهم ماه مبارك رمضان) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم احکام مربوط به محاسبه و پرداخت فطریه در خصوص پرداخت فطریه، میهمان جزیی از عیالات شما در همان وعده‌ی میهمانی است. پس، اگر امشب قبل از غروب آفتاب، میهمانی بر شما وارد شد و تا وقت غروب آفتاب و حلول شب عید ماند، فطریه‌ی او هم بر شما واجب می‌شود. آن کسی که فطریه‌اش بر گردن دیگری است، بر خود او دیگر واجب نیست؛ اما اگر بداند که فطریه را آن کسی که باید می‌داد، نداده، احتیاط واجب این است که خودش فطریه را بدهد. یعنی اگر شما امشب به جایی میهمانی رفتید و فطریه‌ی شما به گردن صاحب خانه قرار گرفت، ولی فهمیدید که صاحب خانه ملتفت نبود یا بی‌اهمیتی نشان داد و فطریه‌ی شما را نپرداخت، احتیاط واجب این است که آن فطریه را خود شما بدهید. گفته‌اند که فطریه قوت غالب است؛ آن چیزی که در هر جایی غالباً به عنوان قوت و غذا مصرف می‌شود؛ ولو قوت منحصر نباشد. مثلاً- در اغلب جاهای کشور ما نان گندم مصرف می‌شود، ولی مردم به نان گندم فقط اکتفا نمی‌کنند؛ احیاناً چیز دیگری هم با نان می‌خورند؛ لیکن قوت غالب همین نان گندم است. یا مثلاً در بسیاری از مناطق کشور، قوت غالب بسیاری از خانواده‌ها برنج است. این‌طور فتوا می‌دهند که اگر به قدر سه کیلو گندم یا برنج یا قیمت آنها را بدهید، ان‌شاءاللّه کافی است. اگر کسی بتواند بیشتر هم بدهد، بهتر است. بهتر هم این است که فطریه به فقرای همان شهر داده بشود. این روزها از ما می‌پرسند که چه‌طور است به آوارگان یا دیگران بدهیم. البته اگر کسی بداند که برادر مسلمانش مستأصل است، واجب شرعی است که باید کمك کند - در این‌که شکی نیست - لیکن اگر در شهری که شما در آن زندگی می‌کنید، مستحقی هست، خوب است که فطریه را به او بدهید. همین‌طوری هم که شما نگاه می‌کنید، کسانی از مستمندان و مستحقان را می‌بینید که اینها منتظر روز عید فطرند. گشایشی در کارشان بشود، پولی به آنها داده بشود؛ نباید اینها را هم مأیوس کرد. برکات عجیبی در ماه رمضان وجود دارد ماه رمضان، ماه پُربرکتی است و دارای ابعاد گوناگونی می‌باشد. معارفی که در این ماه راجع به قرآن و دعا و ذکر و نماز و مسایل مختلف دینی برای ذهن مسلمین است و در همه جای دنیا مطرح می‌شود و مسلمان در این ماه این توفیق را پیدا می‌کند که به این مسایل بپردازد - چه عملاً و چه اعتقاداً - به طور معمول در هیچ ماه دیگری چنین توفیقی دست نمی‌دهد. برکات عجیبی در این ماه وجود دارد. من در فهرست مسایلی که مناسب با این ماه است، تأمل می‌کردم، دیدم که این ماه، ماه دعاهای گوناگون، با مضامین گوناگون است. بعضی از آقایانی که این‌جا صحبت کردند، راجع به مضامین ادعیه، مطالب مفید و نافعی را در طول این روزهای گذشته بیان کردند. انس با قرآن، آشنایی با معارف قرآنی، حفظ کردن قرآن، تکرار کردن قرآن هم که خودش مقوله‌یی جداگانه و دریایی عظیم است. سایر موارد هم همین‌طور است. توجه به زندگی امیرالمؤمنین، یکی از برکات ماه رمضان یکی از موضوعاتی که حقیقتاً از برکات این ماه است، توجه به زندگی امیرالمؤمنین و مولی‌المتقین، علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌الصّلاةوالسّلام) است. ما هیچ‌وقت این‌قدر توفیق پیدا نمی‌کنیم که به زندگی امیرالمؤمنین دقیق بشویم و مفاهیم

مختلف و ابعاد عظیم این زندگی را مورد مطالعه قرار بدهیم. نه مردم معمولی، نه گویندگان و بخصوص مسؤولان کشور اسلامی - که امروز بیش از همه به این مطالعه و شناخت احتیاج دارند - این فرصت را در ماههای دیگر کمتر به دست می‌آورند. هر کس هر مسؤولیتی دارد - از بالا ـ تا پایین - احتیاج دارد که با زندگی امیرالمؤمنین و ابعاد و ریزه‌کاریهای آن آشنا بشود. بر حسب روایات مختلف، سنین عمر آن بزرگوار، از ۵۸ سال تا ۶۰ سال و ۶۳ سال و ۶۵ سال ذکر شده است؛ اما مشهور ۶۳ سال است - یعنی همان سن نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) - لیکن بیشترین معارفی که از آن بزرگوار نقل شده، مربوط به همان چهار سال و نه ماه یا ده ماه حکومت آن حضرت است، که هنگامه‌یی از شگفتی است. هرچه انسان نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً مثل یک اسطوره است. ابعاد این زندگی کمتر از پنجساله که در آن امیرالمؤمنین حکومت کرده، حتّی برای ذهن معمولی انسان قابل تصویر نیست. حکومت امیرالمؤمنین، همه‌ی تلقیهای غلط از حکومت را نسخ کرده است ببینید حکومتها در دنیا چکاره‌اند. انسان نقصهای حکومتها را در طول تاریخ مشاهده کند؛ تلقیها و معارف غلطی که از حکومتها در ذهنهاست. وقتی کسی حاکم است، وقتی کسی قدرتمند است، وقتی شمشیر در دستش است، همه متوقعند که او مطلق‌العنان باشد؛ هر کاری که می‌خواهد، بکند و التذاذهای زندگی را مورد بهره‌برداری قرار بدهد. در او، مصلحت‌اندیشی، سیاسیکاری، برخورد با حقایق به شکلهای گوناگون - نه به شکل واحد و یکسان - مورد انتظار است. اگر غیر از این باشد، تعجب می‌کنند؛ چون عمل بر این روال بوده است. حکومت امیرالمؤمنین، حکومتی است که همه‌ی این تلقیهای غلط را نسخ کرده است. البته آن بزرگوار مکرر اظهار کرده و گفته که من آنچه دارم، بخشی و رشحه‌یی از آن چیزی است که نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) داشته و به من آموخته است. در یکی از قضایای مربوط به زهد امیرالمؤمنین، آن راوی‌یی که خدمت حضرت رفته بود، می‌گوید: دیدم که این بزرگوار، نان خشکی را با کیفیت کذایی با زحمت می‌خورد. گفتم که یا امیرالمؤمنین! چرا این‌قدر به خودت زحمت می‌دهی؟ گریه کرد و گفت: پدرم به قربان آن کسی که در تمام مدت عمر، یا شاید مثلاً مدت حکومت، شکم خود را از نان گندم پُر نکرد؛ یعنی پیامبر اکرم. این، وضع امیرالمؤمنین و شاگردی او نسبت به پیامبر است. به‌هرحال، آنچه که از حکومت امیرالمؤمنین در مقابل ماست، چیز عجیبی است. اگر خطوط زندگی امیرالمؤمنین در این چند سال برجسته است، شاید یک علتش این باشد که مخالفان عمداً سعی کردند که نسبت به آن بزرگوار عیبجویی کنند. از لابلای عیبجوییهای آنها، حقایق زیادی معلوم شده است. من امروز می‌خواهم چند جمله‌یی در این‌باره صحبت کنم؛ یعنی زندگی آن بزرگوار در مقام یک حاکم. البته آن کسی که باید از این نکات درس بگیرد، اول خود منم و بعد هم همه‌ی مسؤولان کشور در سطوح مختلف؛ اما مردم معمولی هم بایستی درسهای زیادی را از این زندگی فرا بگیرند. قاطعیت و صلابت در راه حق، اولین خصوصیت حکومت امیرالمؤمنین اگر ما خصوصیات زندگی حکومتی امیرالمؤمنین - یعنی علی به عنوان یک حاکم - را در نظر بگیریم، می‌بینیم که چند خصوصیت عمده در این زندگی هست: اول، قاطعیت و صلابت در راه حق است. این خصوصیت، اگر نگوییم مهمترین، حداقل بارزترین خصوصیت زندگی امیرالمؤمنین است. آن چیزی که اول از این دستگاه حکومت مشاهده می‌شود، این است که امیرالمؤمنین بعد از تشخیص حق، هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی راه حق او را بگیرد. پیامبر درباره‌ی او فرموده است: «خشن فی ذات‌اللّه»(۱). امیرالمؤمنین از جمله‌ی کسانی است که در راه خدا، هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد و مانع او بشود؛ آنچه را که تشخیص داد، بدون هیچ‌گونه مبالاتی عمل می‌کند. اگر به سرتاسر زندگی امیرالمؤمنین نگاه کنید، این خصوصیت را مشاهده می‌کنید؛ قاطعیت و صلابت. از اولِ نشستن بر مسند حکومت، امیرالمؤمنین این قاطعیت و صلابت را نشان می‌دهد. یعنی حکومت وقتی که به نام خدا و برای خدا و برای اجرای احکام الهی است، باید تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌یی که مخالف با حق باشد، قرار نگیرد. این، آن منطقی است که امیرالمؤمنین دنبال می‌کرد. اگر دشمنان علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام) را مشاهده کنید، می‌بینید که این قاطعیت چه‌قدر مهم است. قاسطین و ناکثین و مارقین، گروههای مقابل امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین با سه گروه روبه‌رو شد: قاسطین، ناکثین و مارقین؛ آن کسانی که ظلم کردند، آن کسانی که بیعت را شکستند، آن کسانی که از دین

خارج شدند. یک دسته، آن دسته‌ی اهل شام بودند؛ یعنی اصحاب معاویه و عمروعاص، که بعضی از اینها سابقه‌ی اسلام نسبتاً طولانی هم داشتند، و بعضی هم جدیدالاسلام بودند؛ یعنی دو، سه سال از زمان پیامبر را به مسلمانی گذرانده بودند و چیزی از آن زمان را درک نکرده بودند؛ عمده‌ی دوران اسلامشان، متعلق به بعد از زمان پیامبر بود. بعضیها هم بودند که در همان جناح شام، جزو اصحاب پیامبر محسوب می‌شدند. اینها قدرتی بودند که از لحاظ سیاسی قوی، از لحاظ مالی قوی، از لحاظ مانورهای حکومتی قوی، با امکانات فراوان، در مقابل امیرالمؤمنین قرار داشتند. امیرالمؤمنین، هیچ ملاحظه‌یی در برابر آنها نکرد. البته این نبود که آن حضرت، حاکم شام را فقط فاسق بداند و با او مبارزه کند؛ چون در میان حکام امیرالمؤمنین، همه که عادل نبودند. وقتی که علی‌بن‌ابی‌طالب به حکومت رسید، اینها حاکم بودند، همه هم بودند؛ اینها که عادل نبودند. عدالت، شرط فرمانداری و استانداری امیرالمؤمنین نبود؛ آدمهای ضعیف‌الایمانی هم در میانشان وجود داشتند. زیادبن‌ابیه، ظاهراً از قبل از زمان امیرالمؤمنین، در همین فارس و کرمان و این مناطق حاکم بود؛ زمان امیرالمؤمنین هم حاکم بود؛ امام حسن هم که به خلافت رسیدند، باز حاکم بود؛ البته بعد هم به معاویه ملحق شد. بنابراین، مسأله، مسأله‌ی ظلم بود؛ مسأله‌ی تغییر روش خط اسلامی و تغییر جهت‌دادن به زندگی مسلمین بود. این بود که امیرالمؤمنین ایستادگی کرد و تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌یی قرار نگرفت. از آن مشکلتر، اصحاب جمل بودند که عایشه‌ی ام‌المؤمنین، با آن احترامی که بین مسلمین دارد، جزو اینهاست. طلحه و زبیر نیز، دو نفر از اقدمین مسلمانان، از صحابیهای بزرگ پیامبر، از دوستان خود امیرالمؤمنین و بعضاً خویشاوند - زبیر، پسر عمه‌ی امیرالمؤمنین و پیامبر بود - اینها همه یک طرف مجتمع بودند، و علی(علیه‌السّلام) یک طرف دیگر. او تکلیفش را تشخیص داد و قاطع حرکت کرد. من وقتی در مقیاس زمان خودمان مقایسه می‌کنم، می‌بینم که زندگی امام بزرگوارمان(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه)، عکس و تصویری از همان زندگی است. روشها، منطبق با همان روشهای امیرالمؤمنین؛ قاطع و بی‌ملاحظه. امیرالمؤمنین، مرد سنگدلی نبود. رحیمتر از او، دل‌نازک‌تر از او، گریه‌کننده‌تر از او - اما در مقابل ضعفا، در مقابل کسانی که حق آنها تضییع می‌شود - چه کسی بود؟ اما آن‌جایی که حق تهدید می‌شود، امیرالمؤمنین صلابتی از خودش نشان می‌دهد که نظیرش را در طول تاریخ اسلام نمی‌شود پیدا کرد. بزرگترین مشکل امیرالمؤمنین، جناح منحرف در مسأله‌ی ولایت وضع امیرالمؤمنین، حقیقتاً هم خیلی مشکل بوده است. زمان پیامبر، جنگها، صف‌کشیها و جناح‌بندیها، جناح‌بندیهای واضحی بود؛ کفر بود و ایمان، شرک بود و توحید. شرک واضح بود، منافقانی هم که بودند، منافقان شناخته‌شده‌یی بودند، پیامبر منافقان خودش را هم می‌شناخت؛ منافقانی که در مدینه بودند، منافقانی که از مدینه فرار کردند و به طرف مکه رفتند؛ «فمالکم فی‌المنافقین فئتین واللّه ارکسهم بما کسبوا»(۲). انواع و اقسام منافقان در زمان پیامبر بودند؛ منافقانی که تا اشتباهی می‌کردند، درباره‌شان آیه‌یی نازل می‌شد و حقایق روشن می‌گردید؛ پیامبر بیان می‌کرد، همه می‌فهمیدند؛ اشتباهی در کار نمی‌ماند. اما در زمان امیرالمؤمنین، بزرگترین مشکل، وجود یک جناح علی‌الظاهر مسلمان، با همه‌ی شعارهای اسلامی، اما در اساسیترین مسأله‌ی دین منحرف بود؛ یعنی همان کسانی که مقابل امیرالمؤمنین قرار گرفتند. ولایت، اساسیترین مسأله‌ی دین اساسیترین مسأله‌ی دین، مسأله‌ی ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه‌ی توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه‌ی اسلامی متعلق به خداست، و از خدای متعال به پیامبر، و از او به ولیّ مؤمنین می‌رسد. آنها در این نکته شک داشتند، دچار انحراف بودند و حقیقت را نمی‌فهمیدند؛ هرچند ممکن بود سجده‌های طولانی هم بکنند! همان کسانی که در جنگ صفین از امیرالمؤمنین رو برگرداندند و رفتند به عنوان مرزبانی در خراسان و مناطق دیگر ساکن شدند، سجده‌های طولانیِ یک شب یا ساعتهای متمادی می‌کردند؛ اما فایده‌اش چه بود که انسان امیرالمؤمنین را نشناسد، خط صحیح را - که خط توحید و خط ولایت است - نفهمد و برود مشغول سجده بشود! این سجده چه ارزشی دارد؟ بعضی از روایات باب ولایت نشان می‌دهد که این‌طور افرادی اگر همه‌ی عمرشان را عبادت بکنند، اما ولیّ خدا را نشناسند، تا به دلالت او حرکت بکنند و مسیر را با انگشت اشاره‌ی او معلوم نمایند، این چه فایده‌یی دارد؟ «و لم یعرف ولایة ولیّ‌اللّه فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته»(۳). این، چه طور عبادتی است؟!

امیرالمؤمنین بـا اینها درگیر بود. دستی که به اراده‌ی شـیطان حرکت کنـد، بایـد قطعش کرد این جمله‌یی که امیرالمؤمنین فرمودنـد، چیز عجیبی است: «ایّهاالناس انّ احقّ النّاس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامراللّه فیه فان شـغب شاغب استعتب»(۴)؛ اگر کسی در مقابـل این مسیر صـحیحی که من در پیش گرفته‌ام، فتنه‌گری و آشـوبگری بکنـد، نصیحتش می‌کنیم که برگردد؛ امـا اگر ابـا کرد، رویش شمشـیر می‌کشیم؛ «فان ابی قوتل»(۵). اگر کسـی از این طریق تخطی بکنـد، بـا شمشـیر علوی مواجه می‌شود. در همین خطبه می‌فرماید: «الا وانّی اقاتل رجلین»(۶)؛ من با دو کس می‌جنگم: «رجلا ادّعی ما لیس له و اخر منع الّذی علیه»(۷)؛ یکی آن کسی که چیزی را که متعلق به او نیست - مـالی را، مقامی را، حقی را که به او تعلق نـدارد - بخواهـد دست بینـدازد و بگیرد؛ نفر دوم کسـی است که حقی را که برگردن اوست و بایـد ادا بکنـد، ادا نکنـد. مثلاً باید به جهاد برود، اما نرود؛ باید ادای مال بکند، اما نکند؛ باید در اجتماع مسلمین شرکت کند، اما نکند. او قاطعانه این مطالب را می‌فرمود. «و قد فتح باب‌الحرب بینکم و بین اهل‌القبلهٔ و لایحمل هذا العلم الّا اهل البصر و الصّبر»(۸)؛ باب جنگ با اهل قبله بر روی شـما باز شد. زمان پیامبر، چه موقع چنین چیزی بود؟ عمار یاسر در جنگ صـفین ملتفت شد که در یک گوشه‌ی لشکر همهمه است. خودش را رساند، دید یک نفر آمده وسوسه کرده که شـما با چه کسانی دارید می‌جنگید؛ طرف مقابل شما مسلمانند و نماز می‌خوانند و جماعت دارند! یادتان است که در جنگ تحمیلی، وقتی بچه‌هـای مـا می‌رفتنـد سـنگرهای دشـمن را می‌گرفتنـد و آنهـا را اسیر می‌کردنـد و به داخل سـنگر می‌آوردنـد، وقتی جیبهایشان را می‌گشتند، مهر و تسبیـح پیـدا می‌کردنـد! آنها جوانان مسـلمان شیعه‌ی عراقی بودند که مهر و تسبیح در جیبشان بود؛ اما طاغوت و شیطان از آنها اسـتفاده می‌کرد. این دست مسـلمان تا وقتی ارزش دارد و دست مسـلمان است، که به اراده‌ی خـدا حرکت کنـد. اگر این دست به اراده‌ی شیطان حرکت کرد، همان دستی می‌شود که باید قطعش کرد. این را امیرالمؤمنین خوب تشخیص می‌داد. عمار یاسر، افشاکننده‌ی فتنه‌ها علی‌ایّ‌حال، این وسوسه را چند بار در لشکر صفین به وجود آوردند و هر دفعه هم به گمانم عمار بود که خودش را رسانـد و فتنه را افشا کرد. عمار جمله‌یی با این مضـمون گفت که جنجال نکنیـد، حقیقت را بشناسـید. این پرچمی که در مقابل شماست، من دیدم که به جنگ پیامبر آمد و زیر این پرچم، همان کسانی ایستاده بودند که الان ایستاده‌اند؛ و پرچمی را دیدم - اشـاره به پرچم امیرالمؤمنین - که در مقابل آن پرچم بود و زیر آن پیامبر و همان کسانی که امروز ایسـتاده‌اند - یعنی امیرالمؤمنین - بودند؛ چرا اشـتباه می‌کنید؟ چرا حقیقت را نمی‌شناسـید؟ این، بصـیرت عمار را نشان می‌دهد. بصیرت، چیز خیلی مهمی است. من در تاریـخ هرچه نگاه کردم، این نقش را در عمار یاسـر دیدم. مواردی را که عمار یاسـر خودش را برای روشـنگری رسانده بود، من در جایی یادداشت کرده‌ام؛ اما دم دسـتم نبود که بخواهم پیـدا کنم و در این‌جا مطرح نمایم. خـدای متعال، این مرد را از زمان پیامبر برای زمـان امیرالمؤمنین ذخیره کرد، تـا در این مـدت به روشـنگری و بیـان حقایق بپردازد. اگر ملتی قـدرت تحلیل خود را از دسـت بدهـد، شـکست خواهـد خـورد من از سـابق مکرر گفته‌ام که اگر ملـتی قـدرت تحليـل خودش را از دست بدهـد، فریب و شکسـت خواهـد خورد. اصـحاب امام حسن، قـدرت تحلیل نداشـتند؛ نمی‌توانسـتند بفهمنـد که قضـیه چیست و چه دارد می‌گـذرد. اصـحاب امیرالمؤمنین، آنهایی که دل او را خون کردنـد، همه مغرض نبودند؛ اما خیلی از آنها - مثل خوارج - قدرت تحلیل نداشـتند. قدرت تحلیـل خوارج ضـعیف بود. یک آدم ناباب، یک آدم بـدجنس، یک آدم زبان‌دار پیـدا می‌شـد و مردم را به یک طرف می‌کشانـد؛ شـاخص را گـم می‌کردنـد. در جـاده، همیشـه بایـد شـاخص مـورد نظر باشـد. اگر شـاخص را گـم کردیـد، زود اشـتباه می‌کنیـد. امیرالمؤمنین می‌فرمود: «و لایحمل هذا العلم الّا اهل البصر و الصّبر»(۹)؛ اول، بصیرت، هوشمندی، بینایی، قدرت فهم و تحلیل، و بعد صبر و مقـاومت و ایسـتادگی. از آنچه که پیش می‌آیـد، انسـان زود دلش آب نشود. راه حق، راه دشواری است. تمام قدرتمنـدان و ستمگران عالم آمدنـد، بر تل باطل چیزی افزودنـد. همه‌ی شیطان‌صـفتان در طول تاریـخ و در زمان ما آمدند، بر این سد باطل - که مقابـل راه امیرالمؤمنین و بنـدگان خـدا را می‌گیرد - چیزی اضـافه کردنـد. حق می‌خواهـد این تل را از سـر راه بردارد و این سـد را بشـکافد؛ کار آسانی نیست، کار سختی است. تحمل و صبر و ظرفیت و رجوع به قدرت نفسانی و جوشندگی از درون لازم دارد، تا

انسان بتواند راه حق را برود. البته وقتی که انسان توانست راه حق را هموار کند، آن‌وقت زندگی، زندگی لذتبخشی است. زندگی‌یی که در آن ظلم نباشد، زندگی‌یی که در آن زورگویی نباشد، زندگی‌یی که در آن تحمیل نباشد، زندگی‌یی که در آن شیطان بر اعمال و افکار انسان مسلط نباشد، زندگی بسیار روحانی و معنوی‌یی است. خوارج چه کسانی بودند؟ من درباره‌ی این خوارج، خیلی حساسم. در سابق، روی تاریخ و زندگی اینها، خیلی هم مطالعه کردم. در زبان معروف، خوارج را به مقدسهای متحجر تشبیه می‌کنند؛ اما اشتباه است. مسأله‌ی خوارج، اصلاً این‌طوری نیست. مقدسِ متحجرِ گوشه‌گیری که به کسی کاری ندارد و حرف نو را هم قبول نمی‌کند، این کجا، خوارج کجا؟ خوارج می‌رفتند سر راه می‌گرفتند، می‌کشتند، می‌دریدند و می‌زدند؛ این حرفها چیست؟ اگر اینها آدمهایی بودند که یک گوشه نشسته بودند و عبا را بر سر کشیده بودند، امیرالمؤمنین که با اینها کاری نداشت. عده‌یی از اصحاب عبداللَّه‌بن‌مسعود در جنگ گفتند: «لالک و لاعلیک». حالا خدا عالم است که آیا عبداللَّه‌بن‌مسعود هم خودش جزو اینها بود، یا نبود؛ اختلاف است. من در ذهنم این است که خود عبداللَّه‌بن‌مسعود هم متأسفانه جزو همین عده بوده است. اصحاب عبداللَّه‌بن‌مسعود، مقدس‌مآبها بودند. به امیرالمؤمنین گفتند: در جنگی که تو بخواهی بروی با کفار و مردم روم و سایر جاها بجنگی، ما با تو می‌آییم و در خدمتت هستیم؛ اما اگر بخواهی با مسلمانان بجنگی - با اهل بصره و اهل شام - ما در کنار تو نمی‌جنگیم؛ نه با تو می‌جنگیم، نه بر تو می‌جنگیم. حالا- امیرالمؤمنین اینها را چه‌کار کند؟ آیا امیرالمؤمنین اینها را کشت؟ ابداً، حتّی بداخلاقی هم نکرد. خودشان گفتند ما را به مرزبانی بفرست. امیرالمؤمنین قبول کرد و گفت لب مرز بروید و مرزداری کنید. عده‌یی را طرف خراسان فرستاد. همین ربیع‌بن‌خثیم - خواجه ربیع معروف مشهد - ظاهراً آن‌طور که نقل می‌کنند، جزو اینهاست. با مقدس‌مآبهای این‌طوری، امیرالمؤمنین که بداخلاقی نمی‌کرد؛ رهایشان می‌کرد بروند. اینها مقدس‌مآب آن‌طوری نبودند؛ اما جهل مرکب داشتند؛ یعنی طبق یک بینش بسیار تنگ‌نظرانه و غلط، چیزی را برای خودشان دین اتخاذ کرده بودند و در راه آن دین، می‌زدند و می‌کشتند و مبارزه می‌کردند! البته رؤسایشان خود را عقب می‌کشیدند. اشعث‌بن‌قیس‌ها و محمّدبن‌اشعث‌ها همیشه عقب جبهه‌اند؛ اما در جلو، یک عده آدمهای نادان و ظاهربین قرار دارند که مغز اینها را از مطالب غلط پُر کرده‌اند و شمشیر هم به دستشان داده‌اند و می‌گویند جلو بروید؛ اینها هم جلو می‌آیند، می‌زنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ مثل ابن‌ملجم. خیال نکنید که ابن‌ملجم مرد خیلی هوشمندی بود؛ نه، آدم احمقی بود که ذهنش را علیه امیرالمؤمنین پُر کرده بودند و کافر شده بود. او را برای قتل امیرالمؤمنین به کوفه فرستادند. اتفاقاً یک حادثه‌ی عشقی هم مصادف شد و او را چند برابر مصمم کرد و دست به این کار زد. خوارج این‌گونه بودند و تا بعد هم همین‌طور ماندند. مناظره‌ی حجاج‌بن‌یوسف با یک نفر از خوارج در برخورد خوارج با خلفای بعد - مثل حجاج‌بن‌یوسف - جریانی را یادداشت کرده‌ام که برایتان نقل می‌کنم. می‌دانید که حجاج آدم خیلی سختدل قسی‌القلب عجیبی بود و اصلاً نظیر ندارد؛ شاید شبیه همین حاکم فعلی عراق - صدام - باشد؛ اتفاقاً او هم حاکم همین عراق بود! منتها روشهای این، روشهای پیشرفته‌تری است! صدام، وسایل کشتن و شکنجه را دارد؛ اما او فقط یک شمشیر و مثلاً نیزه و تیغ و از این چیزها داشت. البته حجاج فضایلی هم داشت، که حالاییها الحمدللَّه آن فضایل را هم ندارند! حجاج، فصیح و جزو بلغای عرب بود. خطبه‌هایی که حجاج در منبر می‌خوانده، جزو خطبه‌های فصیح و بلیغی است که جاحظ در «البیان والتبیین» نقل می‌کند. حجاج حافظ قرآن بود؛ اما مردی خبیث و دشمن عدل و دشمن اهل‌بیت و پیامبر و آل پیامبر بود؛ چیز عجیبی بود. یکی از این خوارج را پیش حجاج آوردند. حجاج شنیده بود که این شخص، حافظ قرآن است. به او گفت: «أجمعت القران»؛ قرآن را جمع کرده‌یی؟ منظورش این بود که آیا قرآن را در ذهن خودت جمع کرده‌یی؟ اگر به جوابهای سربالا و تند این خارجی توجه کنید، طبیعت اینها معلوم می‌شود. پاسخ داد: «أ مفرقا کان فاجمعه»؛ مگر قرآن پراکنده بود که من جمعش کنم؟ البته مقصود او را می‌فهمید، اما می‌خواست جواب ندهد. حجاج با همه‌ی وحشیگریش، حلم بخرج داد و گفت: «أفتحفظه»؛ آیا قرآن را حفظ می‌کنی؟ پاسخ شنید که: «أخشیت فراره فاحفظه»؛ مگر ترسیدم قرآن فرار کند که حفظش کنم؟ دوباره یک جواب درشت! دید که نه، مثل این‌که بنا

ندارد جواب بدهد. حجاج پرسید: «ما تقول فی امیرالمؤمنین عبدالملک»؛ درباره‌ی امیرالمؤمنین عبدالملک چه می‌گویی؟ عبدالملک مروان خبیث؛ خلیفه‌ی اموی. آن خارجی گفت: «لعنه‌اللّه و لعنک معه»؛ خدا او را لعنت کند و تو را هم با او لعنت کند! ببینید، اینها این‌طور خشن و صریح و روشن حرف می‌زدند. حجاج با خونسردی گفت: تو کشته خواهی شد؛ بگو ببینم خدا را چگونه ملاقات خواهی کرد؟ پاسخ شنید که: «القی‌اللّه بعملی و تلقاه انت بدمی»؛ من خدا را با عملم ملاقات می‌کنم، تو خدا را با خون من ملاقات می‌کنی! ببینید، برخورد با این‌گونه آدمها مگر آسان بود؟ اگر آدمهای عوام، گیر چنین آدمی بیفتند، مجذوبش می‌شوند. اگر آدمهای غیر اهل بصیرت، چنین انسانی را ببینند، محوش می‌شوند؛ کمااین‌که در زمان امیرالمؤمنین(ع) شدند. جنگ نهروان، مبارزه با قرآن مجسم طبق روایتی که نقل شده، در اوقات جنگ نهروان، امیرالمؤمنین داشتند می‌رفتند؛ از اصحابشان یک نفر هم در کنار ایشان بود. همان نزدیکهای جنگ نهروان، صدای قرآنی در نیمه‌شب شنیده شد: «أمّن هو قانت اناء اللّیل»(۱۰). با لحن سوزناک و زیبایی، آیه‌ی قرآن می‌خواند. این کسی که با امیرالمؤمنین بود، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! ای کاش من مویی در بدن این شخصی که قرآن را به این خوبی می‌خواند، بودم؛ چون او به بهشت خواهد رفت و جایش غیر از بهشت جای دیگری نیست. حضرت جمله‌یی قریب به این مضمون فرمودند که به این آسانی قضاوت نکن؛ قدری صبر کن. این قضیه گذشت، تا این‌که جنگ نهروان به وقوع پیوست. در این جنگ، همین خوارجِ متحجرِ خشمگینِ بدزبانِ غدارِ متعصبِ شمشیربه‌دست و مسلح، در مقابل امیرالمؤمنین قرار گرفتند. حضرت گفت: هر کس برود، یا زیر این علم بیاید، با او نمی‌جنگم. عده‌یی آمدند، اما حدود چهار هزار نفری هم ماندند و حضرت در این جنگ، همه‌ی اینها را از دم کشت. از لشکر امیرالمؤمنین، کمتر از ده نفر شهید شدند؛ اما از لشکر خوارج، از آن حدود چهار هزار یا شش هزار نفر، کمتر از ده نفر زنده ماندند؛ همه کشته شدند! جنگ، با پیروزی امیرالمؤمنین تمام شد. خیلی از کشته شده‌ها، مردم کوفه یا اطراف کوفه بودند؛ همینهایی که در جنگ صفین و جنگ جمل، همجبهه و همسنگر بودند؛ منتها ذهنهایشان اشتباه کرده بود. حضرت با تأثر خاصی، همراه با اصحاب خود در میان کشته‌ها راه می‌رفتند. اینها همین‌طور به صورت دمر روی زمین افتاده بودند. حضرت می‌گفت اینها را برگردانید، بعضیها را می‌گفت بنشانید. مرده بودند، اما حضرت با آنها حرف می‌زد. در این حرف زدنها، یک دنیا حکمت و اعتبار در کلمات امیرالمؤمنین هست. بعد به یک نفر رسیدند، حضرت او را برگرداندند و نگاهی به او کردند و خطاب به آن کسی که در آن شب با ایشان بود، فرمودند: آیا این شخص را می‌شناسی؟ گفت: نه، یا امیرالمؤمنین! فرمود: او همان کسی است که در آن شب آن آیه را آن‌طور سوزناک می‌خواند و تو آرزو کردی که مویی از بدن او باشی! او آن‌طور سوزناک قرآن می‌خواند، اما با قرآن مجسم - امیرالمؤمنین - مبارزه می‌کند! آن‌وقت علی‌بن‌ابی‌طالب با اینها جنگید و اینها را قلع و قمع کرد. البته خوارج به طور کامل قلع و قمع و ریشه‌کن نشدند، اما همیشه به صورت یک اقلیت محکوم و مطرود باقی ماندند. این‌طور نبود که آنها بتوانند تسلط پیدا کنند؛ هدفشان بالاتر از این حرفها بود. زهد، دومین خصوصیت زندگی حکومتی امیرالمؤمنین بُعد دوم زندگی امیرالمؤمنین، بُعد زهد آن حضرت است، که اگر بخواهیم وارد صحبتش بشویم، فصل مبسوط عجیبی است. این زهد امیرالمؤمنین، واقعاً زهد خیلی عجیبی است. البته عرض کردم، نه این‌که من بگویم، خود علی‌بن‌ابی‌طالب فرموده است. توقع نیست که من و امثال من، مثل علی‌بن‌ابی‌طالب زندگی کنیم؛ خود آن بزرگوار گفتند که نمی‌توانید. چند سال قبل از این - اوقات ریاست جمهوری - من در نماز جمعه یک وقت راجع به همین قضیه صحبت کردم و گفتم که از ماها نخواسته‌اند آن‌طور باشیم؛ چون نمی‌توانیم. بعداً یک نفر به من نامه نوشت که شما از زیر بار فرار می‌کنید و برای این‌که آن‌گونه زندگی نکنید، می‌گویید از ما نخواسته‌اند! نه، بحث این نیست که من بگویم یا من بخواهم؛ امثال من کوچکتر از آنند؛ بشر معمولی اصلاً ضعیفتر از این حرفهاست. کمااین‌که امیرالمؤمنین هم این زهد را در همان زمان بر عیال خودش تحمیل نمی‌کرد. در آن زمان کسی که این زهد را داشت، خود علی بود؛ حتّی نه امام حسن، حتّی نه امام حسین، حتّی نه همسران بزرگوارش. هیچ جا نداریم که امیرالمؤمنین(ع) در خانه‌اش این‌طوری زندگی می‌کرده است. نه، خوراک شخص

امیرالمؤمنین، در یک کیسه‌ی سربه‌مهر پیچیده بود؛ می‌آوردند، باز می‌کرد، می‌ریخت، می‌خورد، بعد سرش را مهر می‌زد و در جایی می‌گذاشت؛ در خانه هم زندگی معمولی خودشان را داشتند. شخص امیرالمؤمنین، اصلاً فوق طبیعت معمول بشری است. مگر کسی می‌تواند این‌طور زندگی بکند؟ درس عجیبی است. این، برای آن است که من و شما جهت را بفهمیم. من از خود مرحوم علامه‌ی طباطبایی(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) شنیدم؛ نمی‌دانم این را در جایی هم نوشته‌اند، یا نه. ایشان می‌فرمود: امام که به ما می‌گوید به طرف من بیایید، مثل آن کسی است که در قله‌ی کوهی ایستاده و به مردمی که در دامنه هستند، می‌گوید به این طرف بیایید. این معنایش آن نیست که هر یک از این راهروان و کوهنوردان می‌توانند به آن قله برسند. نه، می‌گوید راه این طرف است، باید این طرف بیایید، کسی پایین نرود، کسی طرف سقوط نرود. یعنی اگر می‌خواهید درست حرکت کنید، راه حرکت این طرفی است که من ایستاده‌ام. ما باید به سمت زهد حرکت کنیم برادران! امیرالمؤمنین می‌گوید زندگی به سمت زهد باید برود. امروز در جمهوری اسلامی، اگر ما احساس بکنیم که زندگی به سمت اشرافیگری می‌رود، بلاشک این انحراف است؛ بروبرگرد ندارد. ما باید به سمت زهد حرکت بکنیم. نمی‌گوییم هم زهدهای آن‌چنانی، که متعلق به اولیاءاللّه است؛ نه، مسؤولان درجه‌ی یک، مسؤولان درجه‌ی دو، تا آن مسؤولان درجات بعد هم باید در حد خود زهد داشته باشند؛ بعد هم به عامه‌ی مردم می‌رسد. عامه‌ی مردم هم نباید اسراف و تجمل‌گرایی بکنند. این‌طور نیست که زهد فقط مخصوص مسؤولان باشد. این مهریه‌های گران‌قیمت که برای عقدهای دخترهایشان می‌گذارند، خطاست. نمی‌گویم حرام است، اما پدیده‌ی بد و زشتی در جامعه است؛ زیرا ارزشهای انسانی را تحت‌الشعاع ارزش طلا و پول قرار می‌دهد. در محیط و جامعه‌ی اسلامی، قضیه این نیست. همین کار حلال را پیامبر نکرد. بعضی می‌گویند پیامبر حلال کرده، اما شما حرام می‌کنید؟! نه، ما هم حرام نمی‌کنیم. پیامبر نخواسته که محدود کند؛ محدود هم نکرده است. شما برو، هرچه می‌خواهی بکن. اصلاً همه‌ی زندگیت را روی هم بگذار و جهیزیه‌ی دخترت بکن، یا مهر عروست بکن. بحث سر این است که این کار، صحیح و عاقلانه و منطبق بر خواست و مصلحت اسلامی نیست. پیامبر، دختر خودش را؛ امیرالمؤمنین، دختران خودش را؛ و خانواده‌ی پیامبر، با همان بیست‌وپنج اوقیه - مثقال نقره‌یی که در آن زمان بوده - به خانه‌ی بخت فرستادند. دو، سه سال قبل که حساب کردیم، این میزان نقره، تقریباً در حد دوازده هزار تومان فعلی می‌شود. این وضع زندگیهای تجمل‌آمیز، این روزبه‌روز افزودن بر ظواهر تجملاتی، در زندگیهای شخصی غلط است. گاهی اوقات ممکن است لازم باشد مظاهر عمومی - مثل یک خیابان یا یک میدان - را خیلی هم قشنگ و زیبا درست بکنند؛ آن محل بحث نیست؛ بحث سر شخص من و شماست. امیرالمؤمنین به فرمانداران خود درس زهد می‌داد این، زندگی امیرالمؤمنین(ع) است؛ یاد هم می‌داد. حضرت یک وقت کسی را که می‌خواست احتمالاً ـ به عنوان فرماندار به شهری بفرستد، به او گفت: فردا بعد از نماز ظهر پیش من بیا. حالا ـ هم تقریباً معمول است که اگر می‌خواهند فرماندار یا استانداری را به جایی بفرستند، آن حاکم یا آن مسؤول، او را می‌خواهد و اگر سفارشاتی دارد، به او توصیه می‌کند. آن شخص نقل می‌کند که فردا بعد از نماز ظهر، به همان جایی رفتم که امیرالمؤمنین می‌نشستند؛ یعنی دکه‌یی که حضرت برای این کار در کوفه معین کرده بودند. دیدم که در مقابل امیرالمؤمنین، یک کاسه‌ی خالی و یک کوزه‌ی آب هست. یک خرده که گذشت، به خدمتکارش اشاره کرد و فرمود که آن بسته‌ی من را بیاور. گفت دیدم بسته‌ی سربه‌مهری را آوردند. این کیسه مهر و موم شده بود، تا کسی نتواند آن را باز کند. این شخص می‌گوید با خودم فکر کردم که حضرت من را امین دانسته و می‌خواهد گوهر گرانبهایی را به من نشان بدهد، یا به من امانتی را بسپرد، یا چیزی درباره‌ی آن بگوید. می‌گوید حضرت مهر را شکست و درِ کیسه را باز کرد. دیدم در این کیسه، سویق - آرد الک‌نکرده و نخاله‌دار - وجود دارد. بعد حضرت دست کرد، یک مشت از این آردها را درآورد، داخل کاسه ریخت، یک خرده هم آب از کوزه روی آن ریخت، اینها را به هم زد و به عنوان نهار خورد؛ یک مقدارش را هم به من داد و گفت بخور. می‌گفت من حیرت‌زده شدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما این کار را می‌کنید؟! این عراق با این‌همه نعمت در اختیار شماست، این همه گندم و جو وجود دارد؛ این کارها برای چیست؟! شما چرا این‌طوری درِ این کیسه را

می‌بندید؟! حضرت فرمود: «واللّه ما اختم علیه بخلا به»(۱۱)؛ سوگند به خدا، من که دِر این کیسه را مهر کردم، به خاطر بخل نیست که حیفم می‌آید از این آرد الک‌نکرده کسی بخورد. «ولکنّی ابتاع قدر ما یکفینی»(۱۲)؛ من به قدر حاجت شخصی خودم، از این آردها - که پست‌ترین آرد است؛ آرد الک‌نکرده - می‌خرم. «فاخاف ان ینقص فیوضع فیه من غیره»(۱۳)؛ می‌ترسم که این کیسه را کسی باز کند و از غیر از آن آردی که خود من خریده‌ام، چیزی داخل این کیسه بریزد. «وانا اکره ان ادخل بطنی الّا طیبا»(۱۴)؛ و من خوش ندارم که در شکم خود غذایی وارد کنم که طیب و پاکیزه نباشد. می‌خواهم غذای پاکیزه بخورم؛ غذایی که از پول خودم و مال خودم است و مال کسی در آن نیست. امیرالمؤمنین با کار خود می‌خواهد به این فرماندار درس بدهد. ببینید، این فرماندار را به این‌جا کشانده، برای این‌که همین منظره را به او نشان بدهد، برای این‌که همین حرف را به او بزند؛ والّا می‌شد در مسجد هم به فرماندار توصیه کند و بگوید برو؛ اما کشانده او را به این‌جا آورده، برای این‌که به او بفهماند تو که داری می‌روی و بر شهری مسلط خواهی شد و یک عده مردم در اختیار تو قرار دارند - مالیات آنها، پول آنها، جان آنها، مال آنها، عرض آنها - مواظب باش که این قدرت، قدرت مطلقه نیست و تو به عنوان حاکم، مطلق‌العنان و افسارگسیخته نیستی؛ حواست جمع باشد، بفهم که چه کار داری می‌کنی. بعد فرمودند: «فایّاک و تناول ما لم تعلم حلّهٔ»(۱۵)؛ مبادا چیزی که حلال بودن آن را نمی‌دانی، تناول کنی؛ بخوری یا بگیری. تناول، فقط خوردن نیست؛ او را در اختیار نگیر، مگر یقین کنی که حلال است. این، وضع زندگی امیرالمؤمنین و زهد و درس اوست. امیرالمؤمنین در قله قرار دارد و ما باید در جهت او حرکت کنیم یک نفر می‌گوید، دیدم در جایی - در یکی از جنگها یا یکی از مسافرتها - حضرت خوابیده، و چون هوا هم سرد بوده، زیر قطیفه‌ی نازکی می‌لرزد؛ «یرعد». آمدم گفتم یا امیرالمؤمنین! چرا شما می‌لرزید؟ هوای به این سردی، چیزی رویتان بیندازید. فرمود که من دوست نمی‌دارم از اموال شما چیزی بردارم؛ همین قطیفه را با خودم از مدینه آورده‌ام و مایل نیستم که چیزی از اموال شما را استفاده کنم. این، وضع امیرالمؤمنین است. او سر قله قرار دارد و حال آن که ما چهار، پنج هزار پا از آن قله پایینتر هستیم. ما باید بالاخره در جهت او حرکت کنیم؛ این درس امیرالمؤمنین به ماست. خلاصه این‌که هرچه ما بخواهیم ابعاد زندگی این بزرگوار را دنبال بکنیم، همین‌طور آموزنده و درس‌دهنده است. ماه رمضان تمام شد. این ساعات پُربرکت، این حالات خوب، این معارف باارزشی که یک ماه در این‌جا نشستیم و شنیدیم، نیز به پایان رسید. امیدوارم که این حالات و این معارف، از ذهن و حافظه و خاطره‌ی ما نرود و در عمل ما منعکس بشود. نسئلک اللّهم و ندعوک باسمک العظیم الاعظم یااللّه پروردگارا! ما را مؤمن زنده بدار و مؤمن بمیران؛ در راه خودت زنده بدار و در راه خودت بمیران. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را در عمل، پیروان و دنباله‌روان واقعی امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را به حق جمهوری اسلامی واقف کن و گزارنده و اداکننده‌ی این حق قرار بده. پروردگارا! اعمال ما را برای خودت و در راه خودت قرار بده و به فضل و کرمت آنها را از ما قبول کن. پروردگارا! از آنچه می‌گوییم، از آنچه می‌کنیم، از حرکات ما، از سکنات ما که مورد رضای توست، سهم و توشه‌یی برای روح مطهر و منور امام و قائد عظیم‌الشأن ما قرار بده؛ او را در درجات عالی با اولیا و مخلصان و صالحان محشور بفرما و روحش را از ما راضی کن. پروردگارا! قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما خشنود بگردان، ما را از یاران و شهدای راه آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! گرفتاریها را از میان مسلمانان برطرف کن؛ امور مسلمین را اصلاح فرما؛ مشکلات جامعه‌ی ما را برطرف بفرما و به ما صبر و بصیرت عنایت نما. و عجّل فی فرج مولانا صاحب‌الزّمان --

--------- ۱) بحارالانوار، ج ۲۱ ، ص ۳۸۵ ۲) نساء: ۸۸ ۳) الاصول‌من‌الکافی، ج ۲ ، ص ۱۹ ۴) ۲ و ۳ و ۴ و ۵. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳ ۵) ۶) ۷) ۸) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳ ۹) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳ ۱۰) زمر: ۹ ۱۱) ۱ و ۲ و ۳ و ۴. بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۳۵ ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۳۵

سخنرانی در دیدار با فرماندهان نیروی انتظامی سراسر کشور، به‌مناسبت عید سعید فطر

سخنرانی در دیدار با فرماندهان نیروی انتظامی سراسر کشور، به‌مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نیروی انتظامی باید عملاً قابلیتها و کاراییهای خود را اثبات کند عید سعید فطر را به همه‌ی ملت عزیز ایران و مسلمین جهان، بخصوص به شما برادران عزیز نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، تبریک عرض می‌کنم. ان‌شاءاللَّه این عید، سرآغاز مرحله‌ی مبارکی برای نیروهای نظامی و انتظامی ما باشد. بحمداللَّه در مورد نیروی انتظامی، عمده‌ی کارها، یعنی تصمیم‌گیری و گذراندن قانون، بخصوص اجرای خیلی سریع و فشرده و پُرحجم و مدبرانه، انجام شده است. آنچه که باقی است، این است که این نیروی انتظامی یکپارچه، عملاً قابلیتها و کاراییهای خود را اثبات کند. امنیت، مسأله‌ی اساسی و مهمی است. نظم اجتماعی، یک مسأله‌ی درجه‌ی اول است. کارایی مطلوب هر جامعه، در حد نظم مطلوب آن جامعه است. اگر نظم نبود، یا کم بود، از کاراییها کاسته خواهد شد. نیروی انتظامی باید نظم و امنیت را طبق شرح وظایفی که قانون برایش معین کرده، در سرتاسر کشور، بخصوص در مناطق مرزی، و بالاخص در برخی از مناطق که گاهی اشراری در آن‌جا نظم و امنیت را مورد اختلال قرار می‌دهند، به اثبات برساند. این، آن نکته‌ی اصلی و اولی است. باید ثابت کنید که نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، این کفایت و کارایی را برای حمل بار امانتی که برعهده‌ی اوست، داراست. روح ایمان و تقوا باید در تمام رده‌ها گسترش یابد نکته‌ی مهم دیگر که بدون آن، هدف اولی هم تحقق پیدا نخواهد کرد، عبارت از گسترش روح ایمان و تقوا در تمام رده‌های شماست. همه‌ی ما در این کشور سالهای متمادی زندگی کرده‌ایم و از فرهنگ و گذشته‌ها و انعکاسات ذهنی مردم مطلعیم و می‌دانیم که اگر در گذشته در گوشه‌یی از کشور فرمانده‌ی فعال مؤمن پاکدامنی بود، مردم در آن منطقه، از آن نیروی انتظامیِ زیرفرماندهی آن شخص خشنود، بلکه به آن علاقه‌مند بودند. بعکس، هرجا فرمانده‌یی سست‌ایمان و دارای سایر خصوصیات منفی بود - که دیگر لزومی ندارد تصریح بکنیم - در آن منطقه مردم از آن نیروی انتظامی گله‌مند بودند. این، مربوط به سالهای پیش از انقلاب است؛ اما حالا که بحمداللَّه تشکیلات انتظامی کشور، با ایجاد این نیروی کنونی و یکپارچه، به بلوغ خود رسیده است، باید کاری کنید که این ایمان و این طهارت و پاکدامنی و این بلندنظری در مقابل جان و مال و عِرض مردم و استغنای طبع از روی ایمان، همه‌گیر و گسترده بشود. هرجا خلافش دیده شد، مسؤولان نیرو بی‌محابا با آن برخورد کنند. البته سهم عقیدتی، سیاسی در گسترش این روحیه و این احساس و این ایمان، باید سهم قابل توجهی باشد و ان‌شاءاللَّه خواهد بود. امیدواریم که برادران عزیز روحانی موفق بشوند این وظیفه را به بهترین وجهی انجام بدهند و ما در آینده‌ی نه‌چندان‌دور، نیرو را آن‌چنان که مطلوب است، مشاهده کنیم. امیدواریم که شما برادران عزیز در هرجا هستید، مشمول توفیقات و الطاف الهی باشید، و وزیر محترم کشور (۱) که حقاً زحمات زیادی کشیده‌اند، همچنان این توجه را به مسایل عمده‌ی این نیرو داشته باشند و ادامه بدهند، تا در جایگاه مناسب و شایسته‌ی خودش قرار بگیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- (۱) حجةالاسلام عبداللَّه نوری

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(ع)

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله‌الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا للَّه و للرّسول اذا دعاکم لمایحییکم(۱) تشکر از دو پدیده‌ی ستایش‌برانگیز ملت ایران خدای بزرگ را بسیار سپاسگزارم که یک‌بار دیگر این توفیق را ارزانی داشت، تا در کنار مرقد پُرنور علی‌بن‌موسی‌الرّضا(علیه‌الاف‌التّحیّةوالثّناء)، شما مرد و زن مؤمن و فداکار و مخلص شهر شهادت را از نزدیک زیارت کنم و یاد

فداکاریها و مبارزات مخلصانه‌ی شما مردم را که در طول سالها از نزدیک شاهد آن بوده‌ام، برای ذهن و دل قدردان خودم تجدید کنم. مرقد منور علی‌بن‌موسی‌الرّضا(علیه‌الصّلاةوالسّلام) منبع برکات بی‌شماری است و بخصوص برای من یکی از برکات بزرگ الهی محسوب می‌شود. مختصر کسالتی هم که بود، بحمداللَّه با استشفا از این مرقد مطهر و منور برطرف شد. قبل از شروع عرایض خودم، باید از دو پدیده‌ی ستایش‌برانگیز ملت ایران سپاسگزاری و قدردانی کنم: اول، حضور عظیم مردم به مناسبت روز قدس در جمعه‌ی آخر ماه مبارک رمضان است. این صحنه، برای دوستان در سرتاسر عالم فرح‌انگیز و امیدوارکننده بود و مبارزان فلسطینی را شاد کرد و دلهایشان را قرص نمود. برای دشمنان هم کوبنده بود؛ چه آن دشمنانی که مایلند مسأله‌ی فلسطین از ذهن ملتها بکلی محو بشود و مسلمانان یادشان برود که اساساً چنین مسأله‌ی مهمی وجود داشته و دارد، و چه آن دشمنانی که مایلند ملت ایران به جای پرداختن به مسایل اساسی اسلامی و انقلابی، به مسایل حقیر سرگرم باشد، درگیر اختلافات و مسایل شخصی باشد. این ملت زنده و درصحنه و هوشیارِ در وقت لازم، در هر شرایطی حرکت لازم را انجام می‌دهد. تشکر دوم، به خاطر پاسخی است که ملت ما به استمداد آوارگان عراقی دادند. در همه جای کشور، قشرهای مختلف، با نهایت بلندنظری و ازخودگذشتگی، به صرف برادری اسلامی و برای انجام تکلیف شرعی، هرکس هرچه توانست، به این آوارگان و مظلومان عراقی کمک کرد. خداوند شما مردم عزیز را روزبه‌روز در راه خود ثابت‌قدم‌تر بدارد و به سمت هدفهای عالی انقلاب اسلامی، سریع‌السیرتر و موفقتر بفرماید. همچنین از خدای متعال متضرعانه درخواست می‌کنم که ماه رمضانِ پُربرکت شما را برایتان ماندگار کند. این ماه رمضان بحمداللَّه در سرتاسر کشور، ماه توجه و دعا و قرآن و تحرک عمومی مردم بود. امیدواریم که آثار این عبادتها و روزه‌ها و توجهات و اذکار و فداکاریهای شما مردم، برایتان زادراه این حرکت عظیم باشد. حرکت به سمت حیات طیبه‌ی اسلامی، یک مسأله‌ی اساسی مطلبی که امروز عرض خواهم کرد، یک مسأله‌ی اساسی اسلامی است که در آیات کریمه‌ی قرآن از آن یاد شده است و ما ملت ایران باید به آن توجه دایمی داشته باشیم، و آن عبارت از حرکت به سمت حیات طیبه‌ی الهی و اسلامی است؛ «یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا للَّه و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم»(۲). خدا و پیامبر، شما را به زندگی و مایه‌ی حیات طیب و پاکیزه دعوت می‌کنند. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لذت بردن و شهوترانی نیست؛ این‌که دعوت خدا و رسول را نمی‌خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می‌کند. همه‌ی حیوانات دنبال غذا و اطفای شهوت حرکت می‌کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می‌کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدفهای عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پُر کند؛ این کمترین چیزی است که یک حیوان می‌تواند به عنوان هدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری‌تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن‌چنان هدفی، ابزارهای مادّی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است، اما برای این‌که انسان به سمت هدف حرکت کند. آسایش زندگی، به خودی خود هدف نیست زندگی راحت برای بشر لازم و ضروری است و اسلام با قوانین و مقررات خود، انسانها را به سمت رفاه و آسایش زندگی می‌برد؛ اما این آسایش زندگی، به خودی خود هدف نیست. ای بسا انسانهایی که زندگی راحت دارند، دغدغه‌ی معاش و شکم و آسایش ندارند، اما از انسانیت هم بویی نبرده‌اند. تمدنهای مادّی، بشر را به آن زندگی دعوت می‌کنند؛ البته دروغ هم می‌گویند. در نظامها و کشورهایی که زندگی را با ابزارهای پیشرفته و با علم مادّی می‌گذرانند، آسایش زندگی متعلق به همه‌ی مردم نیست؛ به یک‌عده از مردم اختصاص دارد. امروز در کشور امریکا، در کشورهای پیشرفته‌ی اروپا، گرسنگی، فقر، مردن از کمبود مواد غذایی، نداشتن سرپناه و مسکن، ناامنی حتّی برای یک زندگی حیوانی، فراوان است. آن کسانی که از تکنولوژی و دانش جدید در این کشورها استفاده می‌کنند، طبقه‌ی خاصی از مردمند. آنهایی که برای یک شکم غذا مجبورند شرف و ناموس و شخصیت خودشان را بفروشند و انواع اهانتها را تحمل کنند، توده‌ی عظیمی از مردمند. این، واقعیت قضیه است. ظواهر، پُرزرق‌وبرق و پُرجلوه است. دوربین تلویزیونها و خبر خبرگزاریها چیزهایی را به عنوان تبلیغات به مردم دنیا ارایه

می‌دهد که پُرزرق‌وبرق و چشمگیر است. اگر تمدن غربی، با این همه پیشرفت علمی، با پیمودن فضا، با ثروتهای عظیم مادّی‌یی که دراختیار دارد و از کشورهای جهان سوم و فقیر دزدی و غارت کرده است، ادعا بکند که فقر را در کشورهای پیشرفته برانداخته، دروغ گفته است. پس، تمدن غربی، همان زندگی مادّی راحت و برخوردار از رفاه را هم نمی‌تواند به همه‌ی انسانها بدهد. آسایش و رفاه مادّی، همراه با تکامل و پیشرفت معنوی نظام اسلامی، علاوه بر این‌که هدفهایی بالاتر از هدفهای مادّی دارد - یعنی در نظام اسلامی، یک انسان فقط با پُر شدن شکم خوشبخت نیست؛ باید زندگی مادّی و رفاه و امنیت او تأمین باشد - همچنین اصرار دارد که روح و دل انسان می‌باید از یک صفا و تلألؤ و نورانیت و برادری و فداکاری نسبت به انسانهای دیگر و عبودیت و بندگی و اخلاص نسبت به خدای متعال برخوردار باشد. اسلام و سایر ادیان الهی، این را برای مردم می‌خواهند. پس، هدف بالاتر از مادّیات است؛ اما مادّیات را هم که اسلام تأمین می‌کند، برای عموم مردم تأمین می‌کند. یعنی در جامعه‌ی اسلامی، همه‌ی انسانها باید از رفاه، آسایش، امنیت و زندگی کافی برای آسایش خیال برخوردار باشند؛ که نه در تمدن مادّی غرب چنین چیزی وجود دارد و هرگز وجود نخواهد داشت، و نه در تمدن و نظام سوسیالیستی و کمونیستی، که دیدید به چه سرنوشتی دچار شد. نمونه هم صدر اسلام است و برای رسیدن به آن، احکام الهی و اسلامی کافی است. اگر ما به احکام اسلامی عمل بکنیم، اگر جامعه‌ی اسلامی، ایمان اسلامی را همراه با عمل به مقررات و قوانین الهی تعقیب بکند، همان چیزی اتفاق خواهد افتاد که بشریت در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. یعنی چه؟ یعنی آسایش و رفاه مادّی همراه با تکامل و پیشرفت و عروج معنوی. بشر حیوان نیست که علف جلوی او بریزند و برایش کافی باشد. انسان می‌خواهد باصفا و نورانی باشد. انسان از نورانیت و صفا و بندگی خدا احساس لذت روحی می‌کند. لذت معنوی، بالاترین لذتها شما وقتی عبادت می‌کنید، دعایی را با حال می‌خوانید، نمازی را با توجه اقامه می‌کنید، انفاقی به یک مستحق می‌کنید، می‌بینید چه لذتی می‌برید و چه حالت احتظاظی به شما دست می‌دهد. این لذت را با خوردن نمی‌شود به دست آورد. انسانهایی که طعم بندگی خدا را چشیده‌اند - که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم‌وبیش حالات این‌طوری برایش پیش می‌آید؛ بعضی کم، بعضی زیاد - در آن لحظه‌ی توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می‌کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آن‌که این لذت برای آنها بماند. البته مادّیات انسان را از آن حالت بیرون می‌آورد؛ آن حالت گاهگاهی دست می‌دهد. لذت معنوی، یعنی آن حالات. آدمهایی که با خدا و هدفهای معنوی آشنا نیستند، طعم این لذت را نمی‌چشند. ای بسا انسانهایی که در سایه‌ی نامبارک نظامهای مادّی عمری را گذرانده‌اند، اما یک لحظه آن حالت توجه به خدا و آن لذت معنوی برایشان پیش نیامده است. آنها نمی‌فهمند من و شما چه می‌گوییم. احساس لذت معنوی در همه‌ی آنات زندگی اسلام می‌خواهد انسانها را آن‌چنان بالا ببرد، دلها را آن‌چنان نورانی کند، بدیها را آن‌چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکَنَد و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتّی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسانهایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگها و ظلمها و نابرابریها و پلیدیها و رجسها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است. پس، حیات طیبه معنایش این نیست که کسانی فقط نماز بخوانند، عبادت کنند و اصلاً به فکر زندگی و مادّیات نباشند؛ نه، حیات طیبه، یعنی دنیا و آخرت را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی مادّه و معنا را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی آن ملتی که تلاش می‌کند، سازندگی می‌کند، صنعت و بازرگانی و کشاورزی را به اوج می‌رساند، قدرت علمی و تکنیکی پیدا می‌کند، پیشرفتهای گوناگون در همه جهت به دست می‌آورد؛ اما در همه‌ی این حالات، دل او هم با خداست و روزبه‌روز هم با خدا آشناتر می‌شود. این، هدف نظام اسلامی است. این، آن هدفی است که پیامبران اعلام کردند، مصلحان عالم گفتند و در این صدوپنجاه تا دویست سال گذشته، شخصیتهای برجسته‌ی اسلامی آن را

اعلام کردند. با جمهوری اسلامی به خاطر بلند کردن پرچم قرآن و اسلام مخالفند دشمنان اسلام فهمیده‌اند که آنچه در آستین و چنته‌ی اسلام است، چیست و از آن ترسیده‌اند. اگر می‌بینید با اسلام مبارزه می‌کنند، برای این است که می‌دانند اگر اسلام با دست باز مشغول سازندگی انسانها بشود و افراد و جوامع انسانی را بسازد، دیگر برای حنای تمدنها و قدرتهای مادّی، رنگی باقی نخواهد ماند. با جمهوری اسلامی هم به همین دلیل مبارزه می‌کنند. جمهوری اسلامی، پرچم قرآن و اسلام را بلند کرد. انقلاب و امام و ملت ما از اول اعلام کردند و گفتند که ما آن مردمی نیستیم که دنیا و آخرت را از هم جدا کنیم؛ آن‌چنانی که دشمنان دین همیشه گفته‌اند و ترویج کرده‌اند که دنیا و آخرت از هم جداست. خیر، دنیا با آخرت یکی است و از آن غیرقابل تفکیک است. چنین دنیایی، وظیفه‌ی دینی است. این را از اول، اسلام و انقلاب و امام و ملت گفتند. قدرتها و در رأس قدرتها، آن دو امپراتوری مسلط زمان ما - که یکیشان اول انقلاب ما بود و امروز دیگر نیست؛ یعنی امپراتوری شرق، و یکی دیگر هنوز سر پاست؛ تا کی او هم از پای در بیاید - از اول فهمیدند که اگر این فکر و این نظام و این تمدن جدید به صحنه بیاید، آنها باید بساطشان را جمع کنند؛ آن‌وقت دیگر از قلدریها و غارتگریها و تاخت‌وتازها و زورگوییهایشان - که هنوز دنیا دارد این زورگوییها را از رأس استکبار، یعنی امریکا می‌بیند - اثری باقی نمی‌ماند؛ لذا با اسلام و با جمهوری اسلامی مبارزه کردند. از روز اول که احساس شد جمهوری اسلامی سر سازش با قلدرهای عالم را ندارد، مورد دشمنی قرار گرفته، تا امروز که دشمنان هرچه توانسته‌اند، کارشکنی کرده‌اند. بله، به زبان می‌گویند که ما می‌خواهیم روابط خود با جمهوری اسلامی را حسنه کنیم؛ اما آنها در این حرف صادق نیستند. مرتب از رئیس جمهور امریکا سؤال می‌کنند که نظر شما راجع به روابط با جمهوری اسلامی چیست؛ او هم می‌گوید ما جداً اصرار داریم که روابطمان را با ایران حسنه کنیم! این حرف، یک حرف غیرصادقانه است. بله، با جمهوری اسلامیِ اسمی، با جمهوری اسلامی‌یی که از ارزشها و هدفهای اسلامی صرف‌نظر کند، با جمهوری اسلامی‌یی که دیگر اسمش یک دروغ خواهد بود، امریکاییها حاضرند آشتی کنند و همکاری نمایند؛ اما با جمهوری اسلامی‌یی که ارزشهای اسلامی را به صورت حیاتی‌ترین خواسته‌های خود در دست بفشرد و از آن صرف‌نظر نکند، دلشان صاف نیست و نخواهد شد. این دوازده سال را با جمهوری اسلامی مبارزه کردند؛ اما درعین‌حال با وجود این مبارزات و ضربات و دشمنیها و خباثتها، جوهر تابناک اسلام آن‌قدر کارایی از خود نشان داده است که اولاً آنها مجبورند به این کارایی‌ها اعتراف کنند، ثانیاً وحشت آنها روزبه‌روز از جمهوری اسلامی بیشتر شده است. اگر ما نتوانسته بودیم در جهت هدفهای اسلامی پیش برویم، موجبی نداشت که غرب و شیاطین و در رأس آنها شیطان بزرگ، این‌قدر از جمهوری اسلامی وحشت داشته باشند، با آن ستیزه کنند و از آن بدشان بیاید. دشمنی که شما می‌بینید کاری از او برنمی‌آید، با او کاری ندارید؛ اما با آن دشمنی برخورد می‌کنید که ببینید از او کاری برمی‌آید، ببینید دارد پیش می‌آید. جمهوری اسلامی تا امروز مراحل زیادی را پیش رفته است جمهوری اسلامی به فضل الهی، به کوری چشم دشمنان و علی‌رغم وسوسه‌ی خناسان و اشکالتراشی اشکالتراشانِ بدپیله‌ی بی‌انصاف، تا امروز مراحل زیادی را پیش رفته و با قدرت نیز پیش خواهد رفت. این، وعده‌ی الهی است؛ «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیاۀ طیّبۀ»(۳): هر جامعه‌یی، هر فردی، هر مرد و زنی که عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، ما حیات طیبه به او خواهیم داد. این حیات طیبه، امروز در جامعه‌ی ما محسوس است. البته اگر مانعها نبود، از این وضعیت خیلی بهتر بود؛ اگر کارشکنیها نبود، از این حالت خیلی بهتر بود؛ اگر اعمال غرضهای دشمنان شناخته‌شده و شناخته‌نشده نبود، از این حالت خیلی بهتر بود. وحدت مردم، محبت میان مردم و مسؤولان، عشق به راه خدا و راه اسلام و راه آن رهبر عظیم‌الشأن و عالی‌قدر، آن امام راحل، آن استاد و پیرمراد، مردم را پیش برده و حرکت داده است. این تلاشها باارزش است. از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۷۰، این ده سالی که انقلاب توانست نفوذیهای داخل انقلاب را پس بزند، شما مردم وابستگان به غرب و شرق را پس زدید. اوایل انقلاب - سالهای ۵۸ و ۵۹ - در همین مشهد و در بسیاری از شهرهای دیگر و نیز در تهران، کسانی بودند که با نام انقلاب حرف می‌زدند؛ اما وابسته‌ی به غرب بودند، وابسته‌ی به اردوگاه شرق بودند و دلشان با مردم و اسلام نبود. از سال ۶۰، آن

حرکت عظیم امام و مردم، انقلاب را از این عناصر نفوذی که بر کارها مسلط بودند، بحمداللَّه پیراسته کرد و پیش برد. شما ملت موفقیتهای بزرگی به دست آورده‌اید در این ده سال، شما ملت موفقیتهای بزرگی به دست آوردید. در دنیا چه کسی ایران را به عظمت می‌شناخت؟ چهار نفر نویسنده‌ی مزدور را پیدا می‌کردند، پولهای گزافی به آنها می‌دادند، تا در کتاب و یا مجله‌یی، از قالی ایران، از تخت جمشید ایران، از فلان محصول ایران تعریف کنند! ایران معنایش خاویار و قالی بود! واللَّه امروز در دنیا دشمنانتان هم در مقابل عظمت شما مردم، انگشت حیرت به دندان گزیده‌اند. این جوانان ما، از انقلاب و کشورشان هشت سال دفاع جانانه کردند. ملت ایران دنیا را به حیرت فرو برد و برای کشورهای دیگر سرمشق شد. یکی از علل عمده‌یی که رأس استکبار و دستگاههای استکباری با ایران دشمنند، همین است که می‌دانند شما الگو شده‌اید. امروز ملت عراق، قبل از آنها ملتهای دیگر در کشورهای دیگر، در مقابل زورگوییها ایستاده‌اند. این حرکت پیش خواهد رفت. آنچه که پیروز است، پرچم اسلام و نام خداست. امریکا، قدرتمندان، قلدران دنیای سیاست و اقتصاد، اگر با همدیگر که روبه‌رو می‌شوند، بتوانند کاری بکنند، در مقابله‌ی با اسلام، تمام سلاحهایشان کُند و ازکارافتاده است. با اسلام نمی‌توانند مبارزه کنند؛ اسلام بر آنها پیروز خواهد شد. مسأله‌ی عراق، یک مسأله‌ی بسیار مهم امروز مسایل مهمی در دنیا می‌گذرد. مسأله‌ی عراق، مسأله‌یی بسیار مهم است. ملت ایران موضع خودش را آشکار کرد. آن شخص معلوم‌الحال می‌گوید که مسؤولان ایران در امور داخلی عراق دخالت کردند!(۴) آن دخالتی که آنها می‌گویند و ادعا می‌کنند، ما نکرده‌ایم؛ دروغ می‌گویند. ما به مقتضای برادری اسلامی، در آن حدی که با توجه به همه‌ی جوانب قضیه تکلیف ما بود - آن افشاگری، آن فریاد، آن همدردی - تکلیفمان را انجام دادیم. وقتی هم که به وضع آوارگی افتادند، این کمکهای عظیم را به برادران مسلمانمان کردیم؛ این تکلیف ماست. ما نصیحت می‌کنیم. نصیحت فقط مخصوص دوستان نیست؛ ما به قلدران و دشمنانمان هم نصیحت می‌کنیم. ما به قلدران همیشه نصیحت کرده‌ایم و گفته‌ایم که راه قلدری، راه موفقی نیست؛ سرتان به سنگ می‌خورد؛ حالا یکی زودتر، یکی‌دیرتر. این، صحنه‌ی آزمایشگاه تاریخ است. نگاه کنید ببینید، آقای صدام حسین یکی از همین قلدرهاست؛ سرش به سنگ خورد و دارد بیشتر هم می‌خورد. آیا این آزمایشگاه کافی نیست؟ آیا او می‌گذاشت در برهه‌یی از زمان ملت عراق نفس بکشند؟ آیا دنیا همیشه همان‌طور که قلدر و زورگو دلش می‌خواهد، می‌ماند؟ ببینید وضع چگونه است. در شمال و جنوب عراق، علیه زورگوییها سر بلند کرده‌اند. البته مردم را می‌زنند و قیامشان را سرکوب می‌کنند؛ اما نمی‌توانند از بین ببرند. این حرکتهای اسلامی، اگر دو شرط را داشته باشد، یعنی متکی به اسلام و توأم با فداکاری باشند، تمام‌شدنی نیستند. ویران کردن اعتاب مقدس، آن‌جایی که قبله‌ی دل میلیونها انسان است، اشتباه بزرگتری است که می‌کنید. آنهایی که این بارگاهها را خراب کردند، امروز قبر خودشان مزبله است. آنهایی که می‌خواستند جلوی دین مردم را بگیرند، امروز جز در زباله‌دان پس‌مانده‌های یادهای تاریخی جایی ندارند. رضاخان چه شد؟ محمّدرضا چه شد؟ متوکلها چه شدند؟ تو هم به همان سرنوشت دچار می‌شوی. ای کسی که با اعتاب مقدس، با خانه‌های اولیای خدا، با کعبه‌ی دلهای مردم روبه‌رو می‌شوی، ما اینها را می‌گوییم. آیا اینها حرفهای خلافی است؟ آیا اینها دخالت است؟ اگر انسان در راه خدا ایستادگی کند، به نتیجه خواهد رسید ما به ملت عراق می‌گوییم، برادران و خواهران شما در ایران، با تانک و توپ و مسلسل مواجه شدند. شما یادتان است که در همین خیابانهای مشهد، کامیون ارتشی راه افتاد و صف مردمی را که در انتظار خرید نفت یا نان بودند، با مسلسل زد. اینها که افسانه نیست؛ اینها همین قضایای دیروز خود ماست. من به چشم خودم دیدم، شاید هزاران نفر از شماها هم به چشم خودتان دیدید که در همین خیابان خسروی‌نو و خیلی از جاهای دیگر، این برادران و خواهران شما با تانک روبه‌رو شدند. در همین استانداری شهر مشهد، تانک وارد شد. مردم مشهد! مگر نبود؟ جوانان و زنان و مردان! شماها دیدید، ما هم بودیم و دیدیم. تانک داخل استانداری شد، ولی مردم تانک را مثل حلقه‌ی دور نگین انگشتر محاصره کردند. کار به جایی رسید که آن کسی که در تانک بود، بنا کرد به استغاثه کردن! من خودم رفتم و آن افسری را که در تانک بود، از لابلای مردم نجاتش دادم. مردم می‌خواستند او را تکه‌پاره‌اش کنند؛ ولی ما

کاری کردیم که توانست فرار کند و برود. مردم با طاغوت روبه‌رو شدند، ایستادند و فداکاری کردند. ما به مردم عراق این را می گوییم که اگر انسان در راه خدا ایستادگی کرد، به نتیجه خواهد رسید. رسیدن به حیات طیبه، تلاش و وحدت و ایمان لازم دارد مطلب آخر را به شما ملت عزیز عرض می کنم. برادران و خواهران! ای ملت بزرگ! – که این مبالغه نیست؛ شما حقیقتاً ملت بزرگ و عظیم‌الشأن و بی‌نظیر و یا کم‌نظیری هستید – راه شما برای رسیدن به حیات طیبه – یعنی آن‌جایی که هم زندگی مادّی تأمین است؛ آسایش تن، و هم زندگی معنوی؛ آسایش روح و شادی دل و صفای معنا – راه روشنی است؛ اما تلاش و وحدت و ایمان و فعالیت و عمل لازم دارد، که بحمداللَّه دارید و باید افزایش بدهید. کار کنید، وحدتتان را حفظ کنید، یاد خدا را در دلها نگهدارید، به هم برسید، دلهایتان را با هم صاف کنید، با هم مهربان باشید، از یکدیگر کینه به دل نگیرید، انگیزه‌های کوچک شما را از هم جدا نکند، که بحمداللَّه نکرده است و نخواهد کرد؛ اگرچه دشمن این را می‌خواهد. اگر با این روحیه، با این ایمان، با این قدم صادق حرکت کنید، جمهوری اسلامی به اوج قله‌ی حیات طیبه که خدا وعده داده است، خواهد رسید. من امروز که می‌خواستم برای دیدار با شما مردم عزیز بیایم، چون مختصری کسالت و ضعف داشتم، دوستان به من توصیه کردند که کم صحبت کنم؛ من هم گفتم که بیست دقیقه، یا حداکثر نیم‌ساعت صحبت خواهم کرد؛ اما چهره‌ی شاداب و زنده‌ی شما و اجتماع پُرشورتان و جاذبه‌های معنوی‌یی که در شما مردم عزیز هست، صحبت را به درازا کشاند. پروردگارا ! به حرمت اسلام، ما را در زندگی و مرگ، در راه اسلام قرار بده. پروردگارا ! روح آن بزرگی که ما را با این راه آشنا کرد، روزبه‌روز به خود مقربتر کن. پروردگارا ! روح آن عزیز را از ما راضی کن. پروردگارا ! دلهای ما را بیش‌ازپیش با هم مهربان کن. پروردگارا ! فضل و رحمت و برکتت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا ! این ملت شجاع را در همه‌ی صحنه‌ها بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا ! ملت عراق را از ظلم و ستم فرعونی نجات بده. پروردگارا ! همه‌ی ملتهای مسلمان و ملتهای مظلوم را به حیات طیبه برسان. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد ما را بیامرز، از ما راضی شو و گفتار و کردار ما را برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا ! قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. پروردگارا ! در ظهور و فرج آن بزرگوار تعجیل فرما و ما را از یاران آن بزرگوار قرار ده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) انفال: ۲۴ ۲) انفال: ۲۴ ۳) نحل: ۹۷ ۴) ادامه‌ی کشمکشهای داخلی در عراق و ناآرامیهای وسیع و خودجوش در شمال و جنوب این کشور و توانایی مردم عراق برای مقابله با عملیات سرکوب رژیم، موجب شد تا «جورج بوش» رئیس جمهور سابق امریکا، ایران را به دخالت در مسایل داخلی عراق متهم کند. «صدام حسین» نیز به نوبه‌ی خود ایران را به طرفداری از شیعیان جنوب عراق متهم ساخت؛ ولی هر دو ادعا به‌خاطر خودجوش بودن قیام مردمی، بویژه در شهرهای مرکزی عراق، فاقد استناد و صحت بود.

بیانات در دیدار با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور

بیانات در دیدار با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شما مسؤولیت بزرگی را به عهده دارید در ابتدا به برادران عزیز خیرمقدم عرض می‌کنم؛ خسته نباشید. همان‌طور که جناب آقای خاتمی اشاره کردند، این مسؤولیت بزرگی است. شما در یک محیط نامأنوس و نامساعد از لحاظ عوامل تلاش فرهنگی قرار دارید و یقیناً سیاستهای استکبار جهانی – محسوس و نامحسوس – کاملاً سینه‌به‌سینه‌ی شماست و شاید بشود گفت که کمتر جایی است، یا جایی نیست که تلاشی مؤثر از سوی جمهوری اسلامی انجام بگیرد و دشمن – یعنی اردوگاه کفر و استکبار جهانی – روی آن حساس نباشد و در حد توانش تلاشی در مقابل آن انجام ندهد. شما که با این شرایط مشغول هستید، کارتان حقیقتاً درخور تمجید و ستایش و تقدیر است. در باب کار فرهنگی و اهمیت آن، هرچه گفته بشود، تکرار گفته‌شده‌هاست و یک نکته بیش نیست و آن،

پیام انقلاب و اصل ایصال آن است، که از اصول مسلّم اسلامی می‌باشد. تبلیغ، یعنی رساندن - «الّذین یبلّغون رسالات‌اللَّه»(۱) - یعنی حجابها و مانعها را درنَوردیدن، و رساندن سخن حق به مرکزی که باید برسد. هرچه گفته بشود، حول‌وحوش همین یک نکته است، و در این زمینه همه چیز یا بسیاری از چیزها گفته و نوشته شده است. وضعیت موجود و وضعیت متوقع را با هم مقایسه کنید آنچه که من می‌توانم عرض بکنم، این است که شما از یک‌سو وضعیتی را که متوقع است، و از سوی دیگر وضعیتی را که جمهوری اسلامی در آن قرار دارد، با هم مقایسه کنید. نتیجه‌ی این مقایسه باید ما را به شیوه‌های نو و کارهای نشده، یا تصحیح کارهای شده، متنبه کند. در این‌جا یک بازنگری و خودنگری و محاسبه‌ی نفس لازم است. به نظر من، ارزیابی درست از آنچه که متوقع است، امر مهمی است. در فضایی که به طور کلی همه‌ی عوامل علیه گرایش ایمانی و دینی، و به طور ویژه علیه گرایش اسلامی بوده، ملتها علی‌رغم این عوامل مخالف، تشنه و مشتاق شنیدن سخن معنوی و روحانی بوده‌اند. در همین حال، یک غریو پُرطنین صادقانه‌ی قوی بلند شده و به خاطر صدقش و اخلاص گوینده و پشتوانه‌های عملیش - که نشان داده است فقط حرف نیست - و به خاطر دشمنی چهره‌های زشت دنیا با آن - یعنی چهره‌ی استکبار، چهره‌ی ارتجاع، چهره‌ی زراندوزان - و به خاطر عوامل گوناگونی از این جمله، در دلهای ملتها، بخصوص ملتهای مسلمان، یک جایگاه و تأثیر حقیقی و نسبتاً عمیق به وجود آورده است؛ به طوری که از اول انقلاب تا الان، هرجا که ایادی و عوامل انقلاب - از قبیل من و شما - پاگذاشتند، دیدند که آن غریو و صاحب آن غریو، پیش از آنها به آن‌جا رفته است. پیام انقلاب و امام، پیش از ما به کشورهای خارج رفته است در اوایل انقلاب، من خودم به هند رفتم و تقریباً به عمده‌ی مراکز فرهنگی، سیاسی این کشور سر زدم. هرجا که پا گذاشتم، دیدم که انقلاب و امام پیش از ما آن‌جاست! ما که رفتیم، مردم ما را تحویل گرفتند؛ چون نماینده‌ی این کانون بودیم؛ نه این‌که ما به آن‌جا برویم و مردمی بی‌خبر باشند، آن وقت ما بگوییم چنین حادثه‌یی اتفاق افتاده است. هنوز هم همین‌طور است. شما در این کشورهایی که نمایندگی نداریم، برای بار اول که وارد می‌شوید، اگر توفیق پیدا کنید که خودتان را به محافل مردمیِ متوقع برسانید - حالا آن گروههایی را که از این مسایل دورند، نمی‌گوییم - اگر به محافل دانشجویی و روشنفکری و محافل انسانهای متعهد و دلسوز و مخلص بروید، می‌بینید که این پیام قبل از شما به آن‌جا رفته است. من در سفرهایی که در دوره‌های مختلف به جاهای گوناگون داشتم، بلااستثنا در همه‌ی کشورها - اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، حتّی کشورهای کمونیستی - این را دیدم. پیام انقلاب مثل هوای بهار مرزها را درنَوردیده است پس ببینید، قوّت نفوذ آن چشمه این‌قدر بود که بدون این‌که مبلّغی درست کند، جایی برود و کسی را گسیل کرده باشد - از قبیل آن‌که مسیحیها و مارکسیستها و احزاب و جمعیتها، عوامل و لشکر تبلیغاتی خودشان را می‌فرستادند - حتّی بدون این‌که جزوه و نوشته و سطری فرستاده باشیم، یعنی دستگاه بتواند ادعا کند که ما آن‌جا قبلاً مردم را توجیه کرده بودیم، این پیام مثل هوای بهار، مثل نسیم سحر، مثل عطر گل، مرزها را درنوردیده و رفته است. من وقتی آن اوایل اینها را می‌دیدم، حقیقتاً این تصویر در ذهنم مجسم می‌شد که در باغی، عطر بوته‌ی گل پُربرکتی افشان شده است. عطر این گل نمی‌گوید که درِ باغ بسته است و من اجازه ندارم بیرون بروم؛ یا این‌جا سیم خاردار این باغ است و من حق ندارم از آن بگذرم؛ فضا را پُر کرده است. حقیقتاً همیشه در ذهن من این تصویر مجسم می‌شد؛ انطباع واقعیت بود. شما کدام ایده، مکتب، فکر، شخصیت، فریاد و دعوت را در دنیا سراغ دارید که چنین زمینه‌ی مستعدی داشته باشد، که ما داشتیم؛ انقلاب ما و امام ما و فریاد و عمل او و امتش داشت؟ حالا مابه‌عنوان یک تشکیلات، باید چه‌کار کنیم؟ در چنین زمینه‌ی مساعدی، باید چه‌کار می‌کردیم؟ باید چه‌کار می‌شد؟ باید بلافاصله آدمهای کارآمد بروند و آنچه را که شده، سازماندهی و تعمیق کنند؛ ما این را لازم داشتیم. یعنی ما آن‌جا احتیاج نداشتیم که پیام را ببریم؛ بلکه لازم بود کاری بکنیم که آنچه را که خود رفته است، عمق پیدا کند. تعمیق، کار لازم دارد. عمق، آن‌طور حاصل نمی‌شود؛ بلکه آن فقط یک طرح زمینه است. بایستی بر روی آن زمینه، کار ظریف و دقیق انجام داد. کارایی ما متناسب با زمینه‌ی مساعد فراهم شده نبوده است در چنین زمینه‌یی، دوازده سال دستگاههای تبلیغاتی جمهوری اسلامی کار کردند. شما خودتان

کارشناس این مسایل هستید، و اگر امثال ما بخواهیم از واقعیتها مطلع شویم، به شماها مراجعه می کنیم، تا به ما بگویید چه خبراست. حالا شما قضاوت کنید که آیا ما در این دوازده سال توانسته‌ایم در آن زمینه‌ی فیاض و جوشان و همه‌گیر و پُرجاذبه، بازار رواجی برای این کالا ایجاد کنیم و آن را عمق ببخشیم، یا نه؟ تحلیل واقعیتها به‌عهده‌ی شماست. برداشت من در حدی که از قضایا مطلعم، این است که کارایی ما متناسب با آن زمینه‌ی مساعد نبوده است. نه این‌که این گناه کسی باشد؛ بحث این نیست. وقتی سرمایه‌یی را در اختیار تشکیلاتی می گذارند که این تشکیلات می‌تواند مثلاً با ده میلیون تومان کاسبی یا تجارت کند، اگر ناگهان ده میلیارد تومان در اختیارش بگذارند، معلوم است که نمی‌تواند کار کند. این، گناه کسی نیست؛ اما مقایسه‌ی بین این دو - آنچه که باید باشد، و آنچه که هست - بایستی ما را وادار کند که ببینیم نقصهای ما کجاست. باید ببینیم چه اشکالی در کار ما بوده است کمبودها را بایستی جستجوگرانه، با وسواس و بدون اغماض رسیدگی کنیم و ببینیم که چه اشکالی در کار ما بوده است. آیا خطوط موازی در کار تبلیغ و نبودن کانون واحد، مؤثر بوده است؟ آیا نابلدی کارگزاران مؤثر بوده است؟ آیا وجود تعارض بین دستگاههای مباشر کار در آن کشور متوقفٌ‌فیه مؤثر بوده است؟ آیا درست نشناختن کارهای بااولویت، مؤثر بوده است؟ آیا کارِ دارای اولویت سه را در اولویت یک قرار دادن و کار اولویت یک را در اولویت سه قرار دادن، و عدم رعایت تسلسل مطالب، مؤثر بوده است؟ آیا کمبودها وامکانات مالی مؤثر بوده است؟ آیا وجود دشمنان و دستگاههای تبلیغاتی کارآمد و مجهز آنها - که پشتوانه‌های استکبار جهانی را دارد - مؤثر بوده است؟ همه‌ی اینها ممکن است. آسانترین کار این است که بگوییم همه‌ی اینها با همدیگر مؤثر بوده است. ما کمبود پول داشتیم، کمبود آدم داشتیم. الان مثلاً ما این تعداد نماینده‌یی که در کشورها داریم، تعداد لازم که نیست؛ تعداد لازم، چند برابر این است. قاعدتاً در امکانات انسانی و مادّی و تجهیزاتی، کمبود داریم. ما باید مثل یک حسابگر و یک مغز متفکر بنشینیم، یک جدول درست کنیم، این کمبودها را در جدول بگذاریم و ببینیم کدامیک از اختیار ما خارج است، و کدامیک تحت اختیار ماست. آنهایی که تحت اختیار ماست، همت بگماریم و آن مشکلات را برطرف کنیم. غفلت در کار جایز نیست. واجهه‌ی انقلاب، چهره‌ی فرهنگی است ما از اول گفته‌ایم که واجهه‌ی انقلاب - یعنی آن بخش نمادین و چهره‌ی بیرونی انقلاب - چهره‌ی فرهنگی است. سیاست ما هم مقهور فرهنگ ماست. ما که نخواستیم دیانتمان را از سیاست جدا کنیم. فرهنگ ما، ساخته شده‌ی تاریخ و مکتب و انقلاب ماست. با این ادعای بزرگ، مردم از ما توقعات دارند. در طول چند سال گذشته، کمتر موردی بوده است که این روشنفکران معتقد و وفادار به جمهوری اسلامی، از کشورهای مختلف عربی و آسیایی بیایند و با من ملاقات کنند، الّا این‌که هر کدام آمدند، بعضی نواقص را در زمینه‌ی تبلیغ فرهنگی ما گوشزد کردند! ما باید این نواقص را دانه دانه جدی بگیریم. در به کار گماشتن آدمهایی که برای این کار می‌فرستیم، باید عنصر نگرش انقلابی، عنصر فرهنگی بودن، عنصر عقل، و بالاتر از همه‌ی اینها عنصر تقوا - یعنی شخص واقعاً تکلیف را حس کند - در نظرگرفته بشود. چنین آدمی آن‌جا برود، بینی‌وبین‌اللّه ببیند با این امکاناتی که دارد، چه‌کار می‌تواند بکند. وفاداری ملتها به ما زیاد است باز هم مردم دنیا تشنه‌اند. علی‌رغم همه‌ی مخالفتهایی که با جمهوری اسلامی شده، و سمپاشیها و تبلیغات زهرآگینی که ناشی از خصومت عمیق اردوگاه استکبار با اسلام است - بحث اسلام است؛ اصلاً الان هم بحث ایران مطرح نیست - که ممکن بود اینها تأثیرات زیادی روی افکار مردمی بگذارد، درعین‌حال هنوز وفاداری ملتها به ما زیاد است. در زمان ریاست جمهوری، می‌خواستم به چند کشور سفر کنم. قبل از آن، در سطح جهانی و بین‌المللی برای ما حادثه‌یی اتفاق افتاده بود که تبلیغات صهیونیستی و امریکایی و استکباری به آن دامن می‌زد. من برای خداحافظی و گرفتن رهنمود و سفارشهایی که معمولاً امام در هر سفر به ما می‌فرمودند، خدمت ایشان رفتم. گفتم اتفاقاً در آستانه‌ی سفر ما این قضیه هم اتفاق افتاد و دولتها و دشمنان، روی این موارد حسابی حساسند. ایشان گفتند: بله، لیکن ملتها با شما هستند. من در همان سفر، این حرف را بوضوح مشاهده کردم، که با صد نوع استدلال هم نمی‌شد این‌گونه واضح برای من ثابت بشود. همیشه همین‌طور بوده، ملتها با ما هستند. ملتها دلشان این‌جاست؛ مشروط بر این‌که از ما تجاوبی مشاهده

کننـد. اگر احساس کننـد که گوشـمان می‌شـنود، دلمان می‌اندیشد و قوای مختلف ما به آنها پاسخ می‌دهد، امیدشان بیشتر می‌شود. سیاسـتهای رسـمی کشور در خـارج را رعایت کنیـد کار را رعایت کنیـد. از جمله چیزهایی که بسـیار مهم است، رعایت سیاسـتهای رسـمی اعلام‌شده‌ی جمهوری اسـلامی در خارج است. هرجا که هستید، مبادا یک سـلیقه‌ی شخصی در ذهن و عمل و زبان شما، بر آنچه که سیاست اتخاذشده‌ی جمهوری اسلامی است، غلبه کند. اگر فرض کنیم که آن سیاست، سیاست غلطی هم باشد، راه جبران آن غلـط مطمئنـاً این نیست که یک عنصـر وابسـته‌ی به جمهوری اسـلامی، مثلاً در محافل عوام یا خواص، مخالفت خودش را با آن سیاستها اعلـام کنـد. ایـن کـار، حـاکی از ایـن خواهـد بـود کـه علاـوه بر آن‌که جمهـوری اسـلامی سـیاست غلـط اتخـاذ می‌کنـد، ورشکسـتگی تشـکیلاتی هم دارد. این، دو عیب است. هر تشـکیلاتی - تشـکیلات یک خانواده هم همین‌طور است - بایـد منسـجم باشد، تا مورد اعتماد قرار بگیرد. ما باید به هم پیوسته باشیم. نظامی که چنین بار سنگینی را بر دوش گرفته است، باید مظهر انسجام باشد. در بین مردم ممکن است کسـی نظری داشـته باشد که با نظرهای رایج و رسـمی مخالف است؛ اما عنصـری که عضو دسـتگاه است، بایستی در آن‌جا همان نظر رسـمی دسـتگاه را اعلان کند و یکپارچگی سیستم تشکیلاتی را عملاً نشان بدهد. این، چیز خیلی مهمی اسـت. مـا اینهـا را تجربـه کرده‌ایـم و دیـده‌ایم کـه در بیرون چگـونه منعکس می‌شـود. می‌دانیـد کـه در طـول ایـن چنـدساله، سیاسـتهای گونـاگونی در کشور بوده است. هر کس هم که به مأموریت می‌رفته، بالاخره ممکن است در هر برهه‌یی، با یکی از این سیاسـتها مخالفت داشته است. یادتان است که در سال ۵۹، از لحاظ سیاسـتهای رسـمی و متخذ دولت، در کشور چه خبر بود؛ همان سالهـایی که عناصـر انقلابی بیرون می‌رفتنـد. در همان سالها من تجربه کردم و از نزدیک دیـدم که آن چیزی که در نظر بیرون مهم است، این نیست که عنصـری که به آن‌جا می‌رود و با فلان مسؤول نظام میانه‌یی نـدارد، آن‌جا مثلاً بگوید که ایشان کسـی نیست، یا حرفهای ایشان خیلی اعتباری نـدارد، یا این سـیاستی که وی اتخاذ کرده، غلط است، ما قبول نـداریم، یا جمعی قبول ندارند. اگر آن سیاست غلط هم باشد، این اصـلاً علاج نمی‌کند. می‌دانید که آن زمان، بازار سیاستهای غلط بود. آن زمان، از طرف لیبرالهای مسلط بر ظاهر و باطن دسـتگاه، سیاست غلط وجود داشت؛ درعین‌حال عناصر انقلابی هم آن‌وقت می‌رفتند و بلد بودند که چگونه برخورد کنند، تا دستگاه را از لحاظ تشکیلاتی زیر سؤال نبرند. این، نکته‌ی بسیار اساسی و مهمی است که بایستی مورد توجه باشد. تعارض بین دسـتگاههای سـیاست خـارجی و تبلیغـات را حـل کنیـد البته من آن‌جـا شـنیدم که بین دسـتگاههای سـیاست خارجی و تبلیغات، تعـارض هست. چنـد سـال قبل از این هم در زمان ریاست جمهوری مطرح بود؛ گویا هنوز هم مطرح است. بایـد این تعارض را حل کنید؛ نباید به این شـکل بماند. البته مقداری از آن به‌عهده‌ی برادرانِ در رأس است، که باید این‌جا کلیات را حل کنند؛ آنان زود به نتیجه می‌رسـند. این‌جا مشـکل باقی نمی‌مانـد؛ عمده آن‌جاست، که گاهی مسایل کاری و سیاسـی است، گاهی هم مسایل شخصـی است. نباید بگذارید که این اختلاف در بیرون نشان داده بشود؛ که اگر نشان داده شد، قطعاً بدانید دستگاه و نظام جمهوری اسلامی ضرر کرده است. باید به این نکته توجه زیاد داشـته باشید. خداوند ان‌شاءاللّه به شما توفیق بدهد و کمکتان کند. بار سنگین است، و از طرفی هم بسـیار بافضـیلت. شـما کار و شـغل بسـیار بسیار شریف و بافضیلتی را انتخاب کرده‌اید؛ ان‌شاءاللّه که مشمول توفیقات و رضای الهی باشید و آنچه که به نفع اسلام و مسلمین و به نفع انقلاب است، به دست شما انجام بگیرد. باید از برادران عزیز، از وزیر محترم ارشـاد - جنـاب آقـای خاتمی - و بقیه‌ی مسؤولانی که این کار تبلیغات و این حرکت عظیم را در سـطح دنیا دنبال می‌کننـد، حقیقتـاً تشـکر بکنم. ان‌شـاءاللّه این‌کـار، هرچه بهتـر و تیزتر و برنـده‌تر و حکمت‌آمیزتر پیش برود. البته چنـد سـال پیش، در جلسه‌ی خصوصـی دو، سه سـاعته‌یی که نمی‌دانم از برادران حاضـر کسـانی در آن‌جا بودنـد یا نه، سفارشـهایی کردم. من الان آن سفارشـها مورد نظرم است؛ اما نمی‌خواهم آنها را تکرار کنم و به زبان بیاورم. به‌هرحال، آن سفارشها بسیار بسیار مهم است. ان‌شاءاللّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------------------- ۱) احزاب: ۳۹

بیانات در مراسم تودیع با قاریان قرآن: شعبان عبدالعزیز صیاد، محمود صدیق منشاوی

بیانات در مراسم تودیع با قاریان قرآن: شعبان عبدالعزیز صیاد، محمود صدیق منشاوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آرزوی ما این است که مردم به مفاهیم و معارف قرآنی هم توجه کنند این چند روزی که در ایران حضور داشتید، الحمدللَّه شما را خشنود و راضی می‌یابیم. ما به قرآن و هرچه که با قرآن نسبت دارد - که از جمله‌ی بهترینش، قرّاء قرآن هستند - قلباً علاقه و عشق داریم. ما شماها را هم از دور می‌شناسیم و سالهاست که تلاوت قرآنتان را گوش کرده‌ایم. الحمدللَّه خوشحالیم که مردم مسلمان می‌توانند از تلاوت قرآنِ خوب استفاده کنند. آرزوی ما این است که ان‌شاءاللَّه مردم مسلمان در هرجا که هستند، در کنار استفاده‌ی از متن قرآن و کلام معجزنشان آن، به مفاهیم و معارف قرآنی هم توجه بکنند. فاصله‌یی را که ما تاکنون طی کرده‌ایم، فاصله‌ی خیلی زیادی است. این جوانانی که الان شما می‌بینید عاشق قرآنند و زندگیشان در قرآن است، در زمان رژیم شاه کارشان این نبود؛ از قرآن غافل بودند. بنابراین، فاصله‌ی زیادی را تا این‌جا پیموده‌اند. همت ما این است که ان‌شاءاللَّه قرآن حفظ بشود. من هم به این برادران مسؤول سفارش کرده‌ام که روی این مسأله کار کنند. شیخ مصطفی اسماعیل خیلی فوق‌العاده بود قبل از انقلاب، من ممنوع‌السفر بودم؛ یعنی نمی‌توانستم به خارج از کشور سفر کنم. مدتها در زندان بودم؛ وقتی هم که از زندان بیرون آمدم، در داخل کشور محصور بودم. در آن وقت، یکی از آرزوها و تصمیمهایم این بود - به خانواده‌ی خودم هم گفته بودم - که اگر بتوانم از کشور خارج بشوم، برای دیدن قرّاء - مخصوصاً شیخ مصطفی اسماعیل - به مصر می‌روم. اتفاقاً شیخ مصطفی اسماعیل تا بعد از انقلاب زنده بود؛ لیکن متأسفانه ما در آن سالهای اول انقلاب، به این فکری که حالا هستیم، نبودیم؛ والّا به هر طوری بود، من شیخ مصطفی اسماعیل را به تهران می‌آوردم. شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق‌العاده بود. چیزهایی در تلاوت او بود که انصافاً قابل تقلید است. منهای مسأله‌ی صدا و کیفیت ادای حروف و کلمات، او کلمات قرآنی را جان می‌داد. یعنی وقتی که او آیه را می‌خواند، آن احساسی به مستمع دست می‌داد که در آیه اقتضای آن احساس بود. مثلاً فرض بفرمایید که در سوره‌ی هود، آن‌جایی که راجع به قضیه‌ی پسر نوح آیات کریمه را می‌خواند: «انّ ابنی من اهلی و انّ وعدك الحق»(۱)، انسان پدری را احساس می‌کند که پسر کافرش دارد در مقابلش از بین می‌رود؛ یعنی هم احساس رأفت به خاطر بُنوّت او، و هم احساس نفرت به خاطر کفر او. او این را با خواندن خودش به انسان القا می‌کند. این، چیز خیلی مهمی است و آن تأثیر قرآنی را در خواننده مضاعف می‌کند. شبیه این را - نه به این شدت - من در خواندن شیخ عبدالفتاح دیدم؛ او هم تا حدودی این‌طور است. مرحوم منشاوی هم جزو آن چهره‌های برجسته‌ی قرآنی است. چند نفر از مقلدان ایشان الان در این‌جا هستند. به‌هرحال، امیدواریم که خدای متعال به شما توفیق بدهد و حفظتان کند و ان‌شاءاللَّه در طول سالهای متمادی، منشأ اشاعه‌ی قرآن باشید. حالا ما می‌خواهیم از تلاوت شما استفاده کنیم. از خواندن آقایان خیلی حظ و استفاده کردیم. ان‌شاءاللَّه که نفستان همیشه باز و روشن و در خدمت آیات کریمه‌ی قرآن باشد و از این سفر هم خاطرات خوب و ماندگاری برایتان بماند. ان‌شاءاللَّه به همت این برادران، باز هم در آینده گذارتان به ایران بیفتد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- ۱) هود: ۴۵

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از کارگران و معلمان سراسر کشور، به مناسبت روز جهانی کارگر و روز معلم

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از کارگران و معلمان سراسر کشور، به مناسبت روز جهانی کارگر و روز معلم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شهید مطهری، چشمه‌یی فیاض و جوشان در ابتدا به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، کارگران و معلمان و دانشجویان و دانش‌آموزان و مسؤولان خوش‌آمد عرض می‌کنم و از پروردگار عالم برای همه‌ی شما عزیزان - که دلها و بازوها و

دستها و مغزهای جامعه‌ی اسلامی هستید - برکت و تفضل مسألت می‌کنم. امروز و فردا، جزو روزهای مهم و آموزنده و پُرمحتوا در نظام جمهوری اسلامی عزیز ماست و مربوط به کارگران و معلمان - دو قشر بسیار مؤثر و البته زحمتکش و عالی‌قدر - است. قبلاً لازم است که یاد شهید همیشه‌زنده‌ی انقلابمان، آیةاللَّه شهید مطهری را - که امام فرمودند حاصل عمر مبارکشان است - گرامی بداریم و عرض کنیم که شهید مطهری(رضوان‌اللَّه‌علیه) چشمه‌ی فیاض و جوشانی بود. اگر ما به خاطر شهادت ایشان متأسفیم - در حالی که شهادت خلعت ذی‌قیمتی است که خدای متعال بر تن خاصان می‌پوشاند و آن بزرگوار با شهادت، به مقامات عالی و معنوی که همه مشتاق آن هستند، عروج کرد - علت آن است که این چشمه می‌توانست برکات جدیدی را به عالم اسلام ارزانی کند. هر یک ساعت و یک روز از عمر بابرکت کسی مثل آن شهید بزرگوار، برای امت اسلام و یکایک مردم مسلمان، دارای فایده است، و برای او حسنه. هنوز جامعه‌ی ما به اندیشه‌های شهید مطهری محتاج است البته آثار آن بزرگوار، مثل یاد او زنده است. کتابهای شهید مطهری، قابل مردن و قابل تمام شدن نیست. مبادا کسی خیال کند که ما از بعد از انقلاب تا حالا، که مرتب کتابهای شهید مطهری را طبع و منتشر می‌کنیم، تکراری است. نه، در سخن حق و در کلام حکمت، تکرار نیست. هنوز جامعه و نسل جوان و جامعه‌ی فرهنگی و علمی ما، به دانستن همان مطالبی که آن بزرگوار از زبان و قلمش فیضان کرد و در اختیار امت اسلام گذاشت، محتاجند. بله، چه بهتر که مطهری‌هایی، مغزهایی، زبانها و قلمهای پُرفیضی غیر از مطهری هم داشته باشیم - که ان‌شاءاللَّه امیدواریم داشته باشیم - اما آنچه که کهنه نمی‌شود، معارف و حقایقی است که هنوز جامعه‌ی ما محتاج دانستن و تکرار کردن و از برکردن آنهاست، و آن همان محتوای کتابهای شهید مطهری است. مبادا وسوسه‌ی خناسان و زمزمه‌ی دشمنان - که با فکر شهید مطهری مخالف بودند و به همین جهت هم او را از دست ما گرفتند - موجب شود که کتابهای آن بزرگوار از رواج بیفتد؛ که البته نخواهد افتاد. دلها و ذهنهای مشتاق نخواهند گذاشت که این مطالب عمیق و عریق، از دست و ذهنیت جامعه خارج بشود. معلمان و کارگران، جزو پایه‌های اصلی انقلابند و اما راجع به معلمان و کارگران. با یک نظر، ما هر دو قشر را به یک صورت، در صحنه و در خدمت مشاهده می‌کنیم. خصوصیت این دو قشر آن است که وجود و حیات آنها جزو پایه‌های اصلی انقلاب است. اگر شما می‌بینید که نبیّ‌مکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) دست کارگری را در دست مبارک خودشان گرفتند، او را لمس کردند، بعد سرشان را پایین آوردند و دست آن کارگر را به لبهای مبارکشان رساندند و آن را بوسیدند؛ یا اگر می‌بینید که امیرمؤمنان و مولای متقیان و بزرگترین قلب و زبان دریادلِ پُرمعرفتِ متصلِ به وحی الهی بعد از پیامبر، می‌فرماید که «من علّمنی حرفا فقد صیّرنی عبدا» - هر کس به من چیزی درس بدهد و بیاموزد، من را غلام خودش کرده است - این عمل از پیامبر و این بیان از امیرالمؤمنین بی‌خود نیست؛ نمی‌خواستند با کسی تعارف کنند. این عمل و این بیان، مثل همه‌ی اعمال و بیانات آنان، برای ما درس است؛ هم برای خود کارگر، هم برای خود معلم، هم برای بقیه‌ی مردم، تا کارگر و معلم بدانند که آنها جزو سنگهای اساسی این بنا هستند؛ قدر خودشان را بشناسند و بفهمند که وجود آنها چه‌قدر در سرنوشت یک ملت مؤثر است. استقلال ملت و کشور، به تلاش و زحمت کارگران بستگی دارد امروز اگر کارگر ایرانی با همه‌ی وجود، با وجدان کار، با احساس مسؤولیت، با ابتکار و خلاقیت، و با احساس این‌که ثوابی را بجا می‌آورد، کار بکند - که می‌کند - و نتیجه‌ی آن را در اختیار ملت خود قرار بدهد، ما به آن هدفی که از اول اعلام کردیم - یعنی هدف «نه شرقی و نه غربی»، که معنایش عدم وابستگی به قدرتهاست - خواهیم رسید؛ والّا این‌طور نخواهد شد. پس ببینید، یک شعار بزرگ انقلاب، یعنی استقلال ملت و کشور - که دشمنان ما در دنیا با همین مخالفند - بسته به وجود کارگر و تلاش و زحمت زحمتکشان این قشر و احساس حسنه در آنهاست. کارگر باید احساس کند که «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»(۱). یعنی هر کس کار حسنه‌یی انجام بدهد، خدای متعال ده برابر به او اجر می‌دهد. این کار، همان حسنه است. یا معلم احساس کند که اگر ما گفتیم ایرانی مسلمان باید بر روی پای خود بایستد، یعنی این رشته‌های بردگی را که در طول دو، سه قرن به گردن و دست و پای او بستند، باز کند و این فرهنگ غلط استعماری را که می‌گفتند: «ایرانی نمی‌تواند کار بکند»، از بین ببرد. آن

روزی که می‌خواستند نفت را در این مملکت ملی کنند، یکی از رجال پهلوی گفت: «ایرانی نمی‌تواند یک لولهنگ بسازد، چه‌طور می‌خواهد نفت را اداره کند؟»! این، همان فرهنگی است که خود استعمارگران به ملتهای مسلمان و استعمارزده و به ملت ما تلقین و القا کردند که از شما کاری برنمی‌آید؛ صنعتتان را هم باید ما درست کنیم، کشاورزیتان را هم باید ما اصلاح کنیم، برای مدارستان هم باید ما برنامه‌ریزی کنیم، دولتتان را هم باید ما بگردانیم! معلم، تربیت نیروی انسانی کارآمد را به عهده دارد ذلتی که خاندان پهلوی (لعنهٔاللّه‌علیهم) و خاندان قاجار (لعنهٔاللّه‌علیهم) بر سر این مملکت آوردند و بر این ملت تحمیل کردند، ما را صد سال عقب انداختند. اگر بخواهیم این ذلت برداشته شود و این استعداد درخشان ایرانی در اختیار مصالح و منافع ایران و اسلام قرار بگیرد، آیا جز با تربیت نیروی انسانی کارآمد، امکانپذیر است؟ چه کسی این تربیت را خواهد کرد؟ این سنگ علی‌الظاهر تیره، یا این فلز علی‌الظاهر گرفته را چه کسی خواهد تراشید و صیقل خواهد داد، تا به تیغ برنده‌یی تبدیل بشود و همه کار انجام بدهد؟ معلم. این، نقش معلم است. هر کس که در جمهوری اسلامی مشغول کار است - به معنای اعم کار: کار فرهنگی، کار اقتصادی و کار خدماتیِ صحیح و مفید - باید بداند که حسنه انجام می‌دهد و برای خدا کار می‌کند، پس عمرش به بیهودگی تلف نشده است. شما یک روز که کار کنید، یک روز در دیوان الهی ذخیره کرده‌اید، یک روز به ملت فایده بخشیده‌اید، و یک روز به سیر تکاملی جامعه مدد رسانده‌اید. این، فرهنگ اسلام است؛ نه آن‌که متأسفانه در بعضی از برنامه‌های هنری و رادیو و تلویزیون ما، انسان می‌بیند که کسی بعد از سی سال کار، احساس می‌کند که کارش به هدر رفته و عمرش تلف شده است! این فرهنگ، فرهنگ اسلامی و قرآنی نیست. هر ساعت کار شما، ذخیره و حسنه‌یی در پیش پروردگار اگر سی سال درست کار کردید، سی سال این جامعه را جلو برده‌اید و سی سال پیش خدا ذخیره کرده‌اید. اگر درست کار کردید، سی سال خودتان جلو رفته‌اید. این، فرهنگ قرآنی و اسلامی است. همین فرهنگ باید در هنر ما هم منعکس بشود. این مفاهیم باید در نمایشنامه‌ها، فیلمها، سینما، تلویزیون و رادیوی ما انعکاس یابد. من نمی‌دانم این دستگاه رسمی هنری ما، کی می‌خواهد با اعماق تفکر اسلامی آشنا بشود. می‌نویسند، غلط! اجرا می‌کنند، غلط! در قالبهای هنری حرف می‌زنند، غلط! چرا؟! منطق اسلام این‌طور نیست. اسلام می‌گوید، شما کارگر که خوب و با وجدان و با نیت حَسَن کار می‌کنید، شما معلم که برای احساس مسؤولیت درس می‌دهید، شما کارمند که برای پیشبرد جامعه و گشودن گرههای جامعه کار می‌کنید، هر یک ساعت کارتان، ذخیره و حسنه‌یی در پیش پروردگار است؛ هر یک ساعت کارتان، این ملت را یک ساعت جلو می‌برد. انسان از چنین کاری، دیگر خستگی و کسالت پیدا نمی‌کند. معلمان، کارگران کارخانه‌ها و مزارع، صنعتگران، محققان، کارمندان دستگاههای اجرایی، مدافعان از حریم امنیت کشور، و هر کسی که در هر نقطه‌یی از این کشور اسلامی مشغول چنین کاری است، باید بداند که در حال عبادت است. نکته‌ی مهم این است که مسافر وقتی در منزل بین راه برای گذراندن یک مرحله فرود می‌آید، اگر احساس بکند که دیگر کارش تمام شده، این مسافر در راه مانده است؛ این را در یاد داشته باشید. ما تاکنون مراحل مختلفی را گذرانده‌ایم این جامعه‌ی اسلامی، به سمت هدفی حرکت می‌کند. این هدف و این راه، مرحله مرحله است. تاکنون چندین مرحله را گذرانده‌ایم. مرحله‌ی مبارزه با عوامل داخلی استکبار، بخوبی و سلامتی گذشت؛ اما کار تمام نشد. این، یک منزل بین راه بود؛ از آن عبور کردیم. یک مرحله، بر سر جای خود نشاندن تهاجم تحریک‌شده‌ی جنگ‌افروز تحمیلی بود که هشت سال طول کشید و همه‌ی دنیا هم پشت سرش ایستادند، تا شاید بتوانند انقلاب را شکست بدهند. این مرحله هم با پیروزی و سربلندی گذشت. از این مرحله هم عبور کرده‌ایم، اما نباید احساس کنیم که کار تمام شد؛ کار تمام نشده است. یک مرحله، مرحله‌ی مطرح شدن در افکار عمومی عالم، به عنوان یک ملت مبارز، یک ملت صادق، یک ملت مظلوم و یک ملت دارای اهداف بلند بود؛ این مرحله هم گذشت و دنیا آشنا شد. اینها مراحل و منازل بین راه است. آن کاروان‌سالار راه، آن بلدِ بینای بصیرِ دشمن‌شناسِ راه‌شناس، آن امام عظیم‌الشأن و جلیل‌القدر، ما را یکی‌یکی، بادقت و باظرافت، از این مراحل گذراند. شما ملت عزیز، راه را خوب رفتید و احساس خستگی نکردید. ما یکی پس از دیگری، در مسایل گوناگون، در

سازندگیهای داخلی، در رشد سیاسی و فرهنگی مردم، در پیشرفتِ در احکام اسلامی، بحمداللَّه پیشرفت داشتیم و پیشرفت داشتید. بعضیها سعی می‌کنند فضا را تاریک جلوه دهند این‌که بعضی بنشینند و چانه بجنبانند و مثل کسانی که از خواب بیدار شده‌اند، نمی‌دانند که در این مملکت چه گذشته، همه‌ی گرفتاریها و بدبختیهای دوران رژیم سلطنت را بر زبان بیاورند و خیال کنند که این ملت، همان ملت است، یک اشتباه تأسف‌انگیز است که متأسفانه بعضی دارند. اینها به گونه‌یی حرف می‌زنند که انگار این ملت، یک ملت مرده است. انگار این ملت، همان ملتی نیست که امریکا و شوروی و ناتو و همه‌ی ارتجاع را که پشت سر صدام ایستاده بودند، شکست داده است. انگار این ملت، آن ملتی نیست که در اعماق روستاها و زوایای کشورش، زن و مرد و پیر و جوان، مفاهیم سیاسی و فرهنگی و انقلابی را مثل واضحترین مسایل زندگیشان می‌دانند. ملت ما، یک ملت زنده و کارآمد و معتقد و مؤمن و متکی به خود است. ملت ما، ملت زمان حاکمیت استعمار و مزدوران استعمار نیست، که هیچ امیدی به او نبود. می‌نشینند فضا را تاریک جلوه می‌دهند و طوری حرف می‌زنند که کأنه همه چیز تمام شده است! همه چیز شروع شده؛ درعین‌حال، راه نیمه‌کاره است. این، نکته‌ی اساسی است. مبادا خیال کنید این موفقیتهایی که ما داشتیم، همه‌ی اهداف ماست؛ نه، در این مملکت باید خیلی کار بشود؛ در این سرزمین اسلامی باید خیلی تلاش و ابتکار مخلصانه و دلسوزانه انجام بگیرد. دشمنان ما هنوز در کمین نشسته‌اند که چه وقت این ملت از اسلام خسته بشود، به او حمله کنند؛ چه وقت این ملت ایمان خودش را از دست بدهد، هجوم به او را از همه طرف شروع کنند. دشمنان اسلام آرام نگرفته‌اند و مأیوس نیستند دشمنان اسلام آرام نگرفته‌اند. این ملت و امام این ملت، بارها و بارها به دهان امریکا و دیگر قلدرهای دنیا زدند؛ اما آنها مأیوس نیستند. وقتی می‌بینند که نمی‌توانند این ملت را از ایمانش، از اسلامش، از انقلاب و امامش جدا بکنند و شعارهایش را از او بگیرند - در واقع امکان این عمل نیست - در دنیا این‌گونه منعکس می‌کنند که دولت به غرب متمایل شد! این برای آن است که روحیه‌ی ملتهای دنیا را ضعیف کنند. این برای آن است که مسلمانانی را که در اقصا نقاط عالم چشمشان به شما ملت شجاع و بزرگ است، دلمرده و مأیوس کنند. آنها بگویند عجب! پس ایران هم این‌طور شد. تلاش می‌کنند که امید مسلمانان جهان از دست برود؛ ولی اشتباه کرده‌اند. امریکا با ملت ایران و با اهداف این ملت، با همه‌ی وجود دشمن است؛ ما این را می‌دانیم. این ملت، حرف قاطع خود را درباره‌ی فلسطین زده؛ لذا امریکا از او داغدار است. این ملت، حرف خود را در باب سلطه‌ی ظالمانه‌ی امریکا زده و ایستاده است؛ لذا امریکا و استکبار جهانی، از این موضع بشدت ناراحتند. این ملت، تمسک و اعتصام نهایی و قوی خودش را به اسلام و قرآن ثابت کرده است. امریکا و همه‌ی دشمنان اسلام، از این رویکرد بشدت زخم خورده‌اند؛ لذاست که علیه ما تبلیغات و تلاش می‌کنند. هرجا که پرچم اسلام بلند شود، استکبار جهانی با آن مخالف است اینها با هرجایی که پرچم اسلام در آن بلند بشود، مخالفند. الان همین عراق را نگاه کنید؛ این شیعیان مظلوم جنوب عراق را ببینید. البته برادران کُرد ما در شمال عراق، مظلوم و مغلوب و مقهورند. ما باید به آنها کمک کنیم، وظیفه‌ی خودمان هم می‌دانیم، تا حالا- هم کمک کرده‌ایم، بعد از این هم خواهیم کرد؛ در این هیچ بحثی نیست. در دنیا هم فقط تبلیغات و حرف است؛ عمل در آن نیست. با همه‌ی این تبلیغات، آن مقداری هم که تاکنون از سوی دنیا کمک شده است، یک‌صدم آنچه که برای آنها احتیاج است، نمی‌شود! ملت و دولت ایران، مردانه آستینها را بالا- زده‌اند و دارند به آنها کمک می‌کنند؛ باز هم خواهند کرد، وظیفه‌ی اسلامی است، برای خاطر کسی هم نیست؛ اما این تبلیغات را با آنچه که نسبت به مردم مسلمان مظلوم جنوب عراق وجود دارد، مقایسه کنید. چرا؟ علت چیست؟ مگر شیعیان بصره و نجف و عمّاره و ناصریه و سماوه و کربلا- مظلوم نیستند؟ مگر اینها زیر فشار قرار نگرفته‌اند؟(۲) مگر صدام با آن مردم، بدتر از حجاج‌بن‌یوسف، ظلم بی‌سابقه‌یی را انجام نداد؟ مگر مرجع تقلید این مردم را زندانی و زیر فشار قرار نداد؟ مگر اعتاب مقدسه را خراب نکرد؟ مگر به عقاید و عواطف این ملت، این‌قدر زخم و ضربه نزد؟ چرا از دنیا نفسی بلند نمی‌شود؟! چرا کسی به یاد آنها نیست؟! چرا به جامعه‌ی علمی نجف و مراجع تقلید و علما و فضلا و آستانهای مقدس امیرالمؤمنین و حسین‌بن‌علی (علیهماالسّلام) - که محل امید و معشوق دل دهها

میلیون مسلمان است - توجهی نمی‌شود؟ چرا نسبت به این همه فاجعه‌یی که صدام و صدامیان - این دژخیمهای ازخدابی‌خبر - انجام دادند، در تبلیغات جهانی هیچ اشاره‌یی نمی‌شود؟ یک نفر فقط دو کلمه حرف می‌زند و تمام می‌شود! چرا؟ چون می‌دانند که در این‌جا پرچم اسلام، پرچم روحانیت و پرچم دین برافراشته شده است. اینها با دین مخالفند. بدانید که اگر خدای متعال - العیاذباللَّه و نستجیرباللَّه - به جلاد پهلوی - محمّدرضای بدبخت ذلیل - مهلت می‌داد که صد مرتبه‌ی دیگر مثل هفده شهریور و مثل پانزده خرداد را راه بیندازد و هزاران هزار از این مردم را بکشد، از این امریکا و از این سازمانهای دروغین حقوق بشر، یک کلمه حرف جدی علیه او صادر نمی‌شد؛ هیچ کاری نمی‌کردند! اینها با کشتار انسانهایی که در راه اهداف دینی قیام و حرکت کرده‌اند، مخالفتی ندارند؛ مشوق این‌گونه کشتارها نیز هستند! این، به خاطر چیست؟ به خاطر عمق دشمنی آنها با دین و بخصوص با اسلام است. چرا؟ چون اسلام در خدمت توده‌های مظلوم است؛ چون اسلام با قلدری مخالف است؛ چون اسلام باسلطه‌ی امریکا و امثال امریکا مخالف است؛ چون اسلام طرفدار استقلال ملتهای مظلوم است. دو درس از موفقیتهای گذشته ملت ایران باید از موفقیتهای گذشته دو درس بگیرد: درس اول این است که این موفقیتها در سایه‌ی مقاومت به دست خواهد آمد، نه در سایه‌ی تسلیم. هر کس تسلیم ابرقدرتها شد، ذلیل گردید. اگر ذلیل بود، ذلیلترش می‌کنند؛ اگر هم عزیز باشد، او را به ذلت می‌کشند! می‌بینید که دیکتاتور عراق در مقابل امریکا چه ذلتی دارد! ذلت را قبول کرد، ولی در مقابل مردمش آن‌طور است. عربها مثلی دارند: «اسد علیّ وفی الحروب نعامة». به ملتش که می‌رسد، شیر است؛ به امریکا که می‌رسد، موش است! امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) یک وقت می‌فرمودند که هر زمان عراق در جنگ شکست می‌خورد، و هر موقع این سرداران قادسیه، از بسیجیان و رزمندگان ما یک تودهنی می‌خورند، صدام فوراً یک مدال و یک نشان به آنها می‌دهد! هر وقت به آنها مدال می‌داد، معنایش این بود که شکست خورده‌اند! حالا هم آنها اعلام کرده‌اند که دولت عراق به صدام مدال داده است! مدال چه چیزی؟ مدال ذلت در مقابل امریکا، مدال روبه شدن در مقابل متجاوزان به عراق، و مدال خونریزی نسبت به مردم مظلوم این کشور! دنیا هم دارد تماشا می‌کند. یک وقت از سر فراغت چیزی می‌گویند؛ به فکر مردم هم نیستند. پس، درس اول این است که باید در مقابل استکبار ایستاد. با مقاومت - نه با تسلیم - به همه چیز دست پیدا خواهید کرد؛ همچنان که تا امروز دست پیدا کرده‌اید. درس دوم این‌که راه نیمه‌کاره است؛ باید کار کرد. معلمان باید از روی دلسوزی، از روی صمیمیت، با احساس این‌که کشور و ملت و این انقلاب، به هریک ساعت درس آنها نیاز دارد، خوب کار کنند و با این روحیه و با این وجدان درس بدهند. کارگران باید با وجدان کار، با احساس مسؤولیت، با بکارگیری روح خلاقیت و ابتکار، با توجه به این‌که هر ضربه‌ی چکش آنها، هر پیچ و مهره قرص کردن آنها، هر کار تمیز و خوب آنها، ضربه‌یی بر پیکر استکبار و خدمتی به انقلاب و ایران است، کار کنند. امیدواریم که خدای متعال، شما برادران و خواهران عزیز و همه‌ی ملت ایران و همه‌ی مسؤولان این کشور و این دولت خدوم زحمتکشِ مردمیِ عزیز را توفیق بدهد که ان‌شاءاللَّه بتوانند روزبه‌روز این ملت را به سمت اهداف عالیه‌اش پیش ببرند. خداوند نظر و عنایت و لطف ولیّ‌اللَّه‌الاعظم(اروحنافداه) را همیشه به این ملت مستمر و مستدام بدارد و روح مطهر امام عزیزمان را از ما شاد و راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

------------- ۱) انعام: ۱۶۰ ۲) در پی شرایط ایجاد شده در فردای پایان جنگ دوم خلیج فارس و خروج نیروهای عراقی از کویت، عراق دچار ناآرامیهای وسیعی در شمال، مرکز و جنوب گردید. نیروهای مخصوص عراق، برای قلع و قمع مخالفان، به عملیات سرکوب وسیعی مبادرت ورزیدند، که در این میان توجه جامعه‌ی بین‌المللی و رسانه‌های گروهی جهان، تنها به شمال عراق و کُردها معطوف بود و از جنایاتی که نیروهای عراقی علیه شیعیان جنوب مرتکب می‌شدند، در رسانه‌های خارجی چندان خبری نبود.

سخنرانی در دیدار با وزیر آموزش و پرورش و معلمان نمونه‌ی سراسر کشور، به مناسبت روز معلم

سخنرانی در دیدار با وزیر آموزش و پرورش و معلمان نمونه‌ی سراسر کشور، به مناسبت روز معلم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تکریم معلم، آثار مثبتی را در فرهنگ جامعه باقی می‌گذارد برادران و خواهران عزیز و معلمان و معلمات نمونه‌ی کشور! خیلی خوش آمدید. ما به عنوان عرض ارادتی به مقام معلم و به کلیه‌ی معلمان کشور، امروز این دیدار و این جلسه‌ی صمیمی خودمانی را با شما برادران و خواهران ترتیب داده‌ایم. امروز همه باید احساس تکریم به معلمان را، در فضای فرهنگی جامعه و در ذهن مردم بیش‌ازپیش تشدید کنند؛ چون تکریم نسبت به معلم و بزرگداشت او به معنای واقعی کلمه، آثار بسیار مثبتی را در فرهنگ جامعه و تعلیم وتربیت باقی می‌گذارد. البته ممکن است لازمه‌ی بزرگداشت، رسیدگیهای گوناگونی از جهات مختلف باشد - که آنها هم به نوبه‌ی خود لازم است - لیکن آنها بزرگداشت نیست. معنای بزرگداشت، همین است که در محیط جامعه، هر کسی احساس کند که به معلم خود و به سایر معلمان، قلباً و روحاً احترام می‌گذارد و آنها را بزرگ می‌شمارد. این، بزرگترین مشوق برای تعلیم و تربیت است؛ همان چیزی که در اسلام هم هست. در اسلام، رعایت معلم هست. کیست که در جامعه معلمی نداشته باشد؟ این حکم اسلامی برای آن است که بازار تعلیم رایج باشد، نه کاسد. معلمان در کل کشور، حقاً و انصافاً به این احتیاج دارند. در آموزشهای اسلامی، رعایت معلم خیلی توصیه شده است در فرهنگ و آموزشهای اسلامی ملاحظه کرده‌اید که چه‌قدر به رعایت معلم توصیه شده، و شاگرد خودش را در مقابل معلم کوچک می‌شمارد و نسبت به او کوچکی می‌کند. این کوچکی مطلوب است؛ با این‌که می‌دانید در اسلام، هیچ انسانی نباید در مقابل انسان دیگری خود را کوچک و تحقیر بکند؛ اما این از موارد استثنایی است. کوچکی نسبت به والدین هم از موارد استثنایی است. انسان پیش والدین باید خودش را کوچک بکند؛ «و اخفض لهما جناح الذّل»(۱): خودت را در مقابل پدر و مادرت ذلیل کن. در حالی که انسان مسلمان پیش هیچ‌کس نباید ذلیل بشود، اما پدر و مادر مستثنا هستند؛ معلم هم همین‌طور است. در روایات هست که وقتی با معلم حرکت می‌کنی، اگر شب تار است، تو جلوتر از معلم برو، تا اگر چاله‌یی در راه وجود دارد، تو بیفتی و معلمت سالم بماند. این، آن روح رفتار تکریم‌آمیز نسبت به معلم را نشان می‌دهد. اگر این روحیه در جامعه رواج پیدا کند و هر کسی احساس نماید که در مقابل معلم خود خاضع است، فضا برای معلمان، فضای مناسبی خواهد شد؛ و اگر معلمان در جامعه دلخوش بودند، تعلیم رایج خواهد گردید. تکریم، یعنی این. در فرهنگ مادّی، احترام به معلم پیش‌بینی نشده است البته عرض کردیم که در کنار این، برخی امور مادّی و معنوی دیگر هم وجود دارد؛ ولی اصل قضیه همین است که بایستی انجام بگیرد. متأسفانه در فرهنگ سوغات دنیای مادّی، عکس این وجود دارد و به هیچ‌وجه رعایت نشده است. یعنی در فرهنگهایی که ما از اروپاییها گرفتیم، احترام به معلم وجود ندارد. نمی‌گوییم آنها در کتابهایشان نوشته‌اند که به معلم بی‌احترامی کنید؛ اما عادت وتربیت احترام به معلم، در فرهنگ غربی پیش‌بینی نشده است! یک‌وقت در مجموعه‌یی عرض کردیم که سالها و قرنهای متمادی، در محیط اسلامی همیشه معلمان از شاگردان خودشان احترام و تکریم می‌دیدند؛ ولی چند ده سال بعد از آن‌که فرهنگ اروپایی وارد کشور شد و در محیطهای علمی، دین از علم جدا گردید، چه‌بسا اساتید برای خاطر نیم‌نمره، یا برای خاطر فلان برخورد نامناسب در کلاس، به دست شاگردانشان کشته شدند! این، همان فرهنگ اروپایی‌است. البته امروز خوشبختانه برگشت به همان اصالت اسلامی وجود دارد. شما معلمان هم باید قدر خودتان را بدانید؛ یعنی به معلم بودن اهمیت بدهید. معلم بودن افتخاری است؛ فوق خیلی از چیزهاست. این‌که کسی افتخار کند معلم است و معلم بودن را قدر بداند و برای تعلیم و تربیت تلاش کند، یکی از بزرگترین ارزشهای نظام اسلامی ماست. هنوز تلاشهای مضاعفی را در تعلیم و تربیت احتیاج داریم امیدواریم که خداوند متعال کمک کند و توفیق بدهد، تا این بساط تعلیم و تربیت در کشور ما روزبه‌روز رنگینتر و گسترده‌تر بشود و ان‌شاءاللّه آموزش‌وپرورش تلاشهای خودش را به جایی برساند که حقیقتاً در هیچ‌جای کشور خلأ تعلیم و تربیت باقی نماند. ما تلاشهای زیادی را در این سالهای اخیر شاهد بوده‌ایم؛ لیکن هنوز تلاشهای مضاعفی را احتیاج داریم. جوانان خوب این مملکت

بایستی هرچه ممکن است، در میدان تعلیم و تربیت بیفتند و همراه نسل قبلی - که خودِ آنها را تعلیم کرده - بی‌سوادی، بی‌فرهنگی و بی‌تربیتی را در این کشور ریشه‌کن کنند. ما در طول سالهای تأثیر تربیت اروپایی، لطمه‌های زیادی دیدیم، که جبرانش جز با یک مجاهدت بلندمدت امکانپذیر نیست. خداوند ان‌شاءاللَّه به شماها توفیق بدهد و کمکتان کند، تا بتوانید این وظایف بزرگ را انجام بدهید. من به مسؤولان محترم آموزش‌وپرورش و وزیر محترم - آقای نجفی - هم که زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند، حقیقتاً درود می‌فرستم و به خاطر این تلاشها از آنها تشکر می‌کنم. مجدداً به خواهران و برادرانی که از نقاط مختلف کشور تشریف آورده‌اند، خوش‌آمد عرض می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اسراء: ۲۴

مصاحبه پیش از بستری شدن در بیمارستان

مصاحبه پیش از بستری شدن در بیمارستان اگر ممکن است، حضرت‌عالی توضیحاتی را در خصوص کسالتی که منجر به بستری شدن شما در بیمارستان شد، بفرمایید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قضیه این است که از حدود بیست سال پیش من دچار دل‌دردی شدم که از سال ۵۳ به بعد، این دل‌درد به صورت شدید ظاهر شد. به دکترها مراجعه می‌کردم، گاهی می‌گفتند که زخم اثنی‌عشر است، گاهی هم می‌گفتند که زخم معده است. اولین باری که برای این بیماری به دکتر مراجعه کردم، در زندان بود. این روند از آن زمان بود و من هم ملاحظات مربوط به همین زخم دستگاه گوارشی را می‌کردم. در این ماه چند بار تقریباً به طور پی‌درپی دردهای شدید گرفت، که آخرین بار آن روز پایانی ماه رمضان، مصادف با شب عید فطر بود. درد شدیدی گرفت، و دکترها با مسکنهای قوی این درد را آرام کردند. وقتی که معاینات دقیقی به عمل آوردند، معلوم شد که این درد مربوط به سنگ کیسه‌ی صفراست. البته این، آن تشخیصهای قبلی را هم نفی نمی‌کند - یعنی مثلاً دستگاه گوارش هم آفاتی داشته باشد - لیکن آن چیزی که فعلاً من را زیاد زیر فشار قرار داده، همین مسأله‌ی سنگ کیسه‌ی صفراست؛ به طوری که من نتوانستم به نماز بیایم و جناب آقای هاشمی هم در نماز گفتند که من کسالت دارم؛ منتها همین درد بود، کسالت فوق‌العاده‌یی نبود. درد شدیدی بود که دنبال خودش ضعف و بی‌حالی شدیدی را هم می‌آورد و بالاخره دکترها گفتند چاره‌یی نیست، جز این‌که عمل جراحی انجام بشود. زودتر هم می‌خواستم عمل کنم، ولی یک مقدار به خاطر همین سفر جناب آقای هاشمی به خارج بود، که منتظر بودم ایشان بروند و برگردند، بعد عمل کنم. حالا قرار است که ان‌شاءاللَّه در همین ساعات آینده عمل جراحی انجام بشود. عمل که در کوتاه‌مدت انجام می‌گیرد، منتها به من گفتند که حدود دو روز در بیمارستان باشم. موفق و مؤید باشید

سخنرانی در دیدار با فرمانده‌ی کل، نماینده‌ی ولیّ‌فقیه، فرمانده‌ی نیروی زمینی، مسؤولان دفاتر نمایندگی

سخنرانی در دیدار با فرمانده‌ی کل، نماینده‌ی ولیّ‌فقیه، فرمانده‌ی نیروی زمینی، مسؤولان دفاتر نمایندگی و فرماندهان یگانهای نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عنصر سپاهی باید به طور بارزی در یگانهای رزمی حضور داشته باشد برادران عزیز! خیلی خوش آمدید. از زیارت شماها خیلی خوشحالم. من همیشه دلم پیش شماهاست. اگر می‌توانستم بیش از این با شماها دیدار و گفتگو و تبادل نظر داشته باشم، یقین بدانید که می‌شد؛ منتها گرفتاریها زیاد است و گاهی باید به همین شکل خدمت شماها برسیم. این مطالبی که برادر عزیزمان آقای ایزدی - فرمانده‌ی محترم نیروی زمینی سپاه - فرمودند، مطالب بسیار خوب و بشارت‌دهنده‌یی بود. خوشحالیم از این‌که بحمداللَّه یگانهای نیروی زمینی سپاه شکل لازم را گرفته‌اند، استعداد خوبی پیدا کرده‌اند و بخصوص توانسته‌اند کادرهای اصلی و پرسنل سپاهیشان را جذب کنند. بد بود که ما لشکری از سپاه داشته باشیم، ولی مثلاً ـ در آن فقط ده نفر، گاهی پنج نفر و گاهی هم کمتر، کادر سپاهی باشند. این‌که حالا حتّی بیش از حد پیش‌بینی، برادران

سپاهی در لشکرها هستند، همان طبع اولی قضیه است؛ حقش همین است و باید همین‌طور باشد؛ چون قوام نیرو، به سپاه و عناصر اصلی سپاه است. بقیه‌ی افرادی که در آن‌جا هستند - چه برادران بسیج، چه سربازان وظیفه‌یی که با شما کار می‌کنند - شما آنها را شکل می‌دهید، سازماندهی می‌کنید و از آنها کار می‌کشید. عنصر سپاهی بایستی به طور بارزی، بخصوص در یگانهای رزمی حضور داشته باشد. البته یگانهای پشتیبانی و بقیه‌ی یگانها هم همین‌طورند؛ منتها یگانهای عملیاتی، بخصوص این خصوصیت را دارند که بایستی حضور برادران سپاه در آنها خیلی بارز باشد. در نیروی زمینی، آموزش را مورد تأکید قرار دهید و اما آنچه که از حالا به بعد بایستی انجام بگیرد: مطلب اول قضیه‌ی آموزش است. در داخل سپاه، بایستی یک شکل کاملاً دقیق و جدی به آموزش داد. این دوره‌های آموزشی، از دوره‌های افسری و درجه‌داری، تا دوره‌های تخصصی، تا دوره‌ی فرماندهی و ستاد، را همه‌ی کادرهای سپاه بایستی بتدریج ببینند؛ هر کس آن چیزی را که در حدش هست و شایسته‌ی اوست. این دوره‌ها، محصول تجربیات حرکت علمیِ نظامی در طول تاریخ است؛ چیزهایی است که وجودشان لازم است؛ مثل بقیه‌ی مواد علم. ما چه‌طور فیزیک و علوم انسانی و شیمی و مکانیک و بقیه‌ی علومی را که دنیا در آنها پیشرفت کرده و تجربیاتی دارد، با شوق و ولع و اقرار به فایده می‌آموزیم، این هم همان‌طور است و باید آنها را آموخت. شما که یک نیروی مکتبی و انقلابی و خوش‌روحیه و دارای ویژگیهای خاص خودتان هستید - که هیچ نیروی دیگری تاکنون از آنها برخوردار نبوده است - این را هم باید اضافه کنید، تا واقعاً گل سرسبد ارتشهای جهان باشید. کسانی که از حالا ـ وارد می‌شوند، بایستی دوره‌های مشخصی را برای آنها پیش‌بینی کنید؛ یعنی آنهایی که درجه‌دار خواهند بود، دوره‌های درجه‌داری؛ آنهایی که افسر خواهند بود، دوره‌های افسری را برایشان بگذارید. اما آن کادرهایی هم که الان وجود دارند، باید ترتیبی داده بشود که اینها دوره‌ها را، ولو به صورت فشرده شده‌اش ببینند. هرچه می‌توانید، در نیروی زمینی آموزش را مورد تأکید قرار بدهید. یگانها را باید دایماً عملیاتی نگهدارید مطلب دوم این است که یگانها را باید دایماً عملیاتی نگهدارید. یگانهای زمینی سپاه - همان‌طور که می‌دانید - حجمشان کم و قابل اتساعند. قابل اتساع بودن یعنی چه؟ یعنی قوّتشان زیاد و کیفیتشان بالاست. والّا اگر کیفیت بالا نباشد، چه‌طور فرمانده‌ی تیپتان، یک لشکر را در روز لازم اداره خواهد کرد؟ چه‌طور کادر تیپ، یک روز کادر لشکر خواهند شد و یک لشکر را اداره خواهند کرد؟ پس معنای این، آن است که یک گردان از لحاظ کادر اداره کننده، یک گردان صددرصد کارآمد و فعال و با بینش و قابل اتکاست و در هنگام لازم می‌تواند بلافاصله به یک تیپ - سه گردان - تبدیل شود. بنابراین، کیفیت سازماندهی این لشکرها و تیپهای مستقل شما، معنایش کیفیت بالا و عملیاتی بودن است. اگر بخواهید این حالت عملیاتی و سبک و کارآمد همیشه باقی بماند، بایستی از تمرین و مانورهای لازم عملیاتی، هیچ لحظه‌یی فروگذار نکنید. نیروهای سپاه باید دایم و نوبت‌به‌نوبت در حال مانور باشند؛ مانورهای گردانی، مانورهای تیپی، مانورهای لشکری. اینها را دایم عملیاتی نگهدارید. این، حضور دایمی فرماندهان را می‌طلبد؛ همان نکته‌ی سومی که می‌خواهم عرض بکنم. حضور فرماندهان در یگانها، فوق‌العاده بااهمیت نکته‌ی سوم، حضور فرماندهان است. فرمانده به یگان خودش باید مثل فرزند و عایله‌ی تحت سرپرستیش نگاه کند. بهترین جای شما و مطلوبترین نقطه‌یی که هستید، باید یگان زیر امر و فرماندهیتان باشد. هرجا که هستید، باید خودتان را بالای سر آن برسانید. غیبت شما از یگان، بایستی یک چیز استثنایی باشد. اگر مثلاً ما کسانی را می‌فرستیم، تا خطوط و یا مراکز استقرار یگانهای عملیاتی را در منطقه‌ی عملیات بازرسی کنند، وقتی که می‌آیند، باید گزارش بدهند که فرمانده‌ی لشکر، قائم‌مقام و یا معاونانش بودند؛ یا در محل استقرار تیپ، فرمانده‌ی تیپ، قائم مقام و یا معاونانش بودند. نباید گزارش را این‌طوری بدهند که ما به فلان نقطه رفتیم، اما از این پنج یا شش یا ده یگانی که بازرسی کردیم، مثلاً در شصت یا هفتاد درصدشان، فرمانده و یا قائم‌مقامش نبودند و یا در بعضی موارد هر دو حضور نداشتند! اصلاً چنین چیزی بایستی تحقق پیدا نکند، تا دایماً عملیاتی و حاضر باشند. البته یک نکته وجود دارد که آن نکته را بحمداللّه سپاه از اول عمل می‌کرده و آن، حضور فرمانده در همه‌ی رده‌هاست. مواظب باشید که این از شما گرفته نشود؛ یعنی این درجه - که چیز بسیار

باارزشی است - شما را از کادرتان تا پایین‌ترین رده‌ها جدا نکند؛ همان چیزی که ما همیشه در بعضی از نیروهای دیگر می‌دیدیم و بحمدالله هرگز در سپاه نبود و امیدواریم که هیچ‌وقت هم نباشد. در سپاه، همه با یک لباس و بدون نشانه و علامتی، کنار هم راه می‌رفتند. فرمانده‌ی یگان، برادری بود که از لحاظ مشخصات ظاهری، با آن برادری که مثلاً در یک گردان یا در یک گروهان یا در یک دسته عضو معمولی بود، هیچ تفاوتی نداشت؛ اینها را نمی‌شد شناخت. این، یک نوع صمیمیت و یگانگی به طور طبیعی به وجود می‌آورد، که حُسن بزرگی بود. البته حُسن درجه، حُسن بزرگتری است؛ یعنی این، به هیچ‌وجه این درجات را زیر سؤال نمی‌برد. درعین‌حال، شما هر دو را با هم داشته باشید؛ یعنی این درجه هم باشد و آن برادر سطح پایین، احترامش را هم به شما بکند، سلامش را هم بدهد؛ اما برخورد شما، همان برخورد برادرانه‌یی که همیشه داشته‌اید، باشد و در میانشان حضور پیدا کنید. سرّ پیشرفت سپاه این بوده که فرمانده‌ی کل سپاه گاهی در خطوط مقدم پیدایش می‌شد. البته ما غالباً با این‌طور چیزی مخالف بودیم؛ لیکن در موارد ممکن و غیرخطر، این حالت همیشه باید وجود داشته باشد؛ یعنی فرماندهان در رده‌های مختلف یگانها بروند. آنها باید حضور شما را احساس بکنند. این حضور، چیز فوق‌العاده بااهمیتی است و تأثیرات بسیار مثبتی دارد. آیین‌نامه‌ی انضباطی را موبه‌مو اجرا کنید نکته‌ی آخر در این باب، مسأله‌ی اجرای کامل آیین‌نامه‌ی انضباطی است. این آیین‌نامه را موبه‌مو اجرا کنید و هیچ کم نگذارید؛ چون در سپاه مطلقاً چنین عادتی بر اجرای آیین‌نامه وجود نداشته است. مردم با همان تربیت انقلابی و دینی معمولی و بدوی با هم برخورد می‌کردند. البته برای یک مجموعه‌ی غیرنظامی اشکالی ندارد؛ اما برای مجموعه‌ی نظامی، چنین چیزی امکان ندارد. این آیین‌نامه واجب و لازم است؛ آن را موبه‌مو اجرا کنید. فداکاری ناشی از تدین انقلابی، علت پیروزی و پیشرفت سپاه آن نکته‌ی اصلی در باب سپاه این است که بلاشک در طول جنگ، سپاه عنصر مؤثر و تعیین‌کننده‌ی جنگ بود و اکثر فتوحاتی که ما از اول تا آخر جنگ داشتیم، با نام سپاه همراه است؛ یا منحصراً متعلق به سپاه بود، یا سپاه در آنها نقش اصلی و مهم را ایفا کرده است. این، برای چه بوده است؟ این سؤالی است که البته پاسخش هم برای همه‌ی شما واضح است. هرچند ممکن است برای بسیاری از آیندگان ما این پاسخ واضح نباشد، لیکن همین پاسخ، راز استمرار پیروزی در صحنه‌ی مبارزه‌ی بزرگی است که ما همچنان درگیرش هستیم. واقعاً علت این پیروزیها و این پیشرفتها چه بود؟ پاسخ در یک جمله است: فداکاری ناشی از تدین انقلابی. تدین منهای روحیه‌ی انقلابی، با گوشه‌گیری و انزوا و عدم تحرک هم می‌سازد؛ اما تدین با روحیه‌ی انقلابی - که همان دین خالص و ناب و صحیح و قرآنی است - روحیه و حالتی را با خودش همراه دارد که فداکاری و ایثار و ابتکار و کوچک شمردن موانع و اتکای به خود و اعتماد مطلق و توکل به خدای متعال در آن هست. این روحیه‌ها موجب شد که در موارد متعددی، شماها به عنوان فئه‌ی قلیله، بر فئات کثیره فایق بیایید. این باید حفظ بشود. مواظب باشید که این از ما گرفته نشود. اگر خدای نکرده گرفته بشود یا متزلزل گردد، موجودیت نیروی مسلح انقلابی، دیگر معنا نخواهد داشت؛ حرکت انقلابی سابقه‌داری که دنیا را به خودش متوجه کرد، معنا و تحققی نخواهد داشت. این، با تربیت دایمی دینی است، که البته آقایان محترم علمایی که تشریف دارند، و نیز دفتر نمایندگی و گروههای عقیدتی،سیاسی، زمینه‌ساز و سررشته‌دار این قضیه برای تعلیم و درس و آموزش و بعضی از مراقبتهایند؛ اما حقیقت و قوام قضیه، به اراده و خواست تک‌تک افراد و فرماندهان است. آن چیزی که یک انسان و یک مجموعه را عزیز می‌کند، اسلام واقعی است برادران! باید با خدا باشیم، تا خدای متعال به ما کمک کند. «من کان للّه کان‌اللّه له»(۱). اگر برای خدا بودیم و نیت کردیم و تصمیم گرفتیم و حرکت نمودیم، خدای متعال اراده‌اش را در جهت پیشرفت ما قرار خواهد داد، و آن وقت همه‌ی قوانین عالم با ما همراه خواهد شد. بدون این، ما مثل گروه دیگری از مردم دنیا خواهیم بود. وقتی انسانی با خدا نیست و برای خدا کار نمی‌کند، حالا اسمش ایرانی باشد، جای دیگری باشد، اسمش مسلمان باشد، غیرمسلمان باشد، چه تفاوتی می‌کند؟ چه تضمینی هست که اگر کسی فرضاً یک اعتقاد دینی هم به اسلام دارد و چند عمل عبادی را هم انجام می‌دهد، این عزت اسلامی هم با او باشد؛ کمااین‌که دیدیم قرنها گذشت، و عزت اسلامی با ما نبود. همین الان مسلمینی که اسمشان مسلمان است، در نهایت ذلت

زنـدگی می‌کننـد؛ کفـار بر اینهـا مسـلطند، امریکـا بر اینهـا مسـلط است، کارشناسـهای بی‌وفـای بی‌وجـدانِ بی‌علاقه‌ی غربی بر اینها مسـلطند. اگر اسم اسـلام کافی باشـد، بایـد همه‌ی مسـلمینِ اسـمی عزیز باشـند؛ می‌بینیم که نیسـتند. آن چیزی که یک انسان و یک مجموعه را عزیز می‌کند، اسـلام واقعی است؛ یعنی تسلیم‌للّه؛ «الاسلام هو التّسلیم»(۲). دین هم همین است. دین، همان تسـلیم است؛ «انّ‌الدّین عنداللّه الاسلام»(۳). دین، تسـلیم شـدن در مقابـل خـداست؛ «و من یبتغ غیر الاسـلام دینـا فلن یقبل منه»(۴). دین شـما باید تسـلیم‌شدن در مقابل خـدا باشـد. باید بزرگمان، کوچکمان، معممان، نظامیمان، افراد عادی جامعه‌مان، بخصوص مسؤولانمان، واقعاً تسلیم خـدا باشـند و در تصـمیماتشان، برای شـهوات و خواسـتها و اغراض شخصـی خودشان، شأنی نگذارند. البته انسان که به طور معمولی و طبیعی تبـدیل به فرشـته نمی‌شود. بالاـخره شـهوات و خواسـتهای انسـان، بر انسـان معمولی - نه آن برگزیـدگان والا - اثر می‌گذارنـد؛ امـا مهـم ایـن است که این شـهوات و خواسـتها، در خطمشـی زنـدگیش اثر نگذارنـد؛ بخصـوص در آن‌جاهـایی که با سرنوشت یک جمع، یا با سـرنوشت جامعه‌ی اسـلامی سروکار دارنـد. در این‌طور جاها بایـد تسـلیم خـدا باشـد و اراده‌ی خـدا را بر اراده‌ی خودش، خواست خدا را بر خواست خودش، و اهداف الهی را بر اغراض شخصی خویش غلبه بدهد. اگر این‌طور شد، همین عزتی که خـدای متعـال به شـماها، به مسـلمین و به مردم ایران داد و این دوازده، سـیزده سال حقیقتاً گل سرسـبد ملتهای دنیا شدیـد، «کنتم خیر امّهٔ اخرجت للنّاس»(۵) شدید و دشمنان هم به این اعتراف کردند و پیشرفتهای زیادی نمودید، این ادامه پیدا خواهد کرد. مـا هنوز در اوایـل و آغاز راهیم برادران! ما واقعاً هنوز در اوایل و آغاز راهیم. این دوازده سال مجاهـدت و مبارزه و آنچه که قبل از آن انجـام گرفت، مـا را در راه قرار داد؛ حالاـ این راه را بایـد بپیمـاییم. نبـادا خیـال کنیم که به مقصـد رسـیده‌ایم؛ کجا رسـیده‌ایم؟! کجاست آن جامعه‌ی مطلوب اسلامی؛ و آنچه که ما امروز داریم؟ کجاست آن رهبری مطلوب اسلامی؛ و آنچه که ما امروز داریم؟ کجـاست آن انسانهـای تراشـیده‌ی ساخته و پرداخته‌ی مطلوب اسـلام؛ و آنچه که امروز در متن جامعه‌ی ماست؟ اگرچه ما انسانهای والا و برگزیده هم زیاد داریم و واقعاً بعضی از انسانهای ما که بخصوص در دوران جنگ امتحان دادند، از بسیاری از افراد سابقه‌دار صـدر اسـلام هم بزرگتر و بـاارزشتر بودنـد، امـا این بایـد بشود؛ اسـلام این را می‌خواهـد. این جـامعه بایـد مثل آب دریای بزرگ و بی‌پایانی باشد، تا بتواند همه‌ی دنیا را در رابطه‌ی با خودش رو به اصـلاح ببرد. اگر آب کم‌عمقی باشد، تعدادی که در آن شستشـو کردند، کثیف خواهد شد. این دریا باید آن‌چنان عظیم و عمیق و پُر از آب زلال باشد، که اگر کفر دنیا هم در آن ریخته بشود، دنیا پاک بشود، ولی آن آب آلوده نگردد. ما بایـد این‌گونه باشـیم. «کنتم خیر امّـهٔ اخرجت للنّاس»(۶) یعنی چه؟ دنیا بایـد در رابطه‌ی با جـامعه مـا، رو به صـلاح و آبـادی برود، ولی این جـامعه آلوده نشود. مـا بایـد به آن‌جـا برسـیم. ما کجا، آن وضع مطلوب کجا؟ آیا نمی‌شود برسـیم؟ چرا نشود برسـیم؟ بایـد برسـیم. آیا تا حالا قصوری شـده است؟ نه، تا حالا هم حرکت خوبی انجام شـده؛ منتها راه طولانی و دشوار است. همه باید خودمان را تربیت کنیم، همه باید خودمان را تهذیب و تزکیه کنیم، همه باید برای خدا تلاش و کار کنیم و در خودمان نورانیت به وجود بیاوریم، تا بتوانیم پیش برویم. شـما برادران سپاه، بایـد با این دیـد به وظایف عمـده‌ی خودتان نگاه کنید. دشـمنیهای دشـمنان علیه ما تمام نشده است دشـمنیهای دشمنان هم علیه ما تمام نشده است. البته امروز که تحلیل سیاسی می‌کننـد، می‌گوینـد احتمـال جنگ در این مرزهـای غربی خیلی بالا نیست. البته تحلیلهای سیاسـی این را نشان می‌دهـد؛ اما در دنیا تحلیلهـای سیاسـی کی به طور صددرصـد تحقق پیـدا کرده، که مـا حالاـ بگوییم تحقق پیـدا خواهـد کرد؟ حوادثی که تا حالا پیش آمـده، کی منطبق با تحلیلهای سیاسـی بوده است؟ مگر حوادث اخیر خلیج فارس،(۷) برطبق تحلیلهای سیاسـی به وجود آمد و پیش رفت؟ نه، برای پدید آمدن یک حادثه‌ی این‌طوری، هزاران عامل انسانی و غیر انسانی وجود دارد؛ انسان باید آماده باشد. آن چیزی که من شـخصاً در آن هیچ شـکی ندارم، این است که ما اگر بخواهیم این انقلاب و این بنای اسـلامی را اسـلامی نگهداریم، تا صـد سال دیگر هم از دشـمنی ابرقـدرتها و تصـمیم آنها بر قلع‌وقمع این بنا ذره‌یی کم نخواهـد شد. البته ابرقدرتها که می‌گوییم، امروز به شکل سابق موجود نیست؛ اما گردن کلفتهای دنیا و در رأسـشان امریکا، بعـد هم بقیه‌ی خرده‌ریزهایی که هستند - یعنی دنیاطلبهای

عالم و طاغوتهای جهان - یک ذره با جمهوری اسلامی آشتی نخواهند کرد. البته مبادلات سیاسی و رفت‌وآمد و دادوستد دارند. اینها نیازهای دنیوی و نقد فعلیشان است؛ اما نیاز درازمدتشان این است که این کانون معنویت - که صلای نفی همه‌ی ظلمها و تعدیها و بدیها را در دنیا زده - نباشد. حالا نبودنش هم دوگونه است: یا بتوانند با تبلیغات و انواع و اقسام تدابیری که دارند، از لحاظ کیفیت تغییرش بدهند؛ یا اگر نمی‌توانند، آن را محو فیزیکی کنند. در چنین شرایطی وظیفه‌ی ما چیست؟ وظیفه‌ی ما این است که برای مقابله‌ی با آن استحاله‌ی معنوی آماده باشیم و نگذاریم این استحاله انجام بگیرد؛ نگذاریم انقلاب را از درون، پوک و پوسیده و میان‌تهی کنند؛ یعنی از لحاظ بنیه‌ی معنوی، انسانها را سالم و قوی و خوب نگهداریم. همچنین خودمان را برای مقابله‌ی با تدبیر دوم آماده کنیم؛ یعنی از لحاظ نظامی، نیروهای نظامیمان را کارآمد و فعال نگهداریم. هر دوی اینها احتیاج به این دارد که سپاه بر خودش به طور دایمی نظارت داشته باشد، تشکیلاتش را مستحکم کند و کیفیتها را روزبه‌روز بالا و بالاتر ببرد. وظیفه‌ی شما، وظیفه‌ی سنگینی است به نظر من، وظیفه‌ی برادران، وظیفه‌ی سنگینی است؛ هم نیروی زمینی در سطح فرماندهی و ستادهایش، هم در سطوح یگانها - که شما آقایان هستید - تا آن پایین‌ترین یگان، و هم در سطوح بالای سپاه؛ یعنی ستاد کل سپاه و بقیه‌ی تشکیلات سپاه. البته کمک اصلی برای این کار، برادران دفتر نمایندگی هستند، و خواست و تصمیم و جدیت شماها هم بایستی کمک کند. به هر حال، هم از لحاظ آموزش و تمرین و تدریب و آمادگی ظاهری و سازمانی و نظامی، و هم از لحاظ آمادگیهای باطنی، بایستی خودتان را همواره آماده نگهدارید. به نظر من، این تکلیف امروز همه‌ی ماست. ان‌شاءاللَّه که خداوند به شما کمک کند و توفیقتان بدهد و زحمات شما را مورد سپاس و تقدیر خودش قرار دهد؛ که ماها قادر نیستیم پاسخ این همه مجاهدت و کوشش و تلاش برادران را بدهیم. سعی کنید که ان‌شاءاللَّه در وظایف، همکاری انجام بگیرد. رفق، جزو وظایف است. در سطوح مختلف و از همه‌ی اطراف قضیه، همکاریهای لازم را انجام بدهید.گاهی ممکن است سر بعضی از مسایل، ناهماهنگیهایی باشد. طرفین ناهماهنگی کوشش کنند که ان‌شاءاللَّه ناهماهنگی را برطرف کنند، تا کارها هرچه بهتر و سریعتر پیش برود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--- ۱) بحارالانوار، ج ۸۲ ، ص ۳۱۹ ۲) بحارالانوار، ج ۶۵ ، ص ۳۰۹ ۳) آل‌عمران: ۱۹ ۴) آل‌عمران: ۸۵ ۵) ۱ و ۲. آل‌عمران: ۱۱۰ ۶) ۷) ر.ک: جلد ششم، پاورقی ص ۱۴

بیانات در جمع پزشکان، پرستاران و کارکنان بیمارستان قلب شهید رجایی

بیانات در جمع پزشکان، پرستاران و کارکنان بیمارستان قلب شهید رجایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آرزوی ما این است که امکانات درمان را برای همه‌ی مردم فراهم کنید از همه‌ی کارکنان عزیز و زحمتکش این بیمارستان خیلی متشکرم؛ مخصوصاً از سرپرست محترم بیمارستان و کادرهای پزشکی و پرستاری و فنی و دیگر دست‌اندرکاران، که این بیمارستان را مرتب و مجهز نگهداشته‌اند. این، بحمداللَّه آبروی کشور است. این چند روزی هم که من در این‌جا بودم، وضع بیمارستان به‌طور قهری و طبیعی خودش را نشان می‌دهد و همه چیز حکایت از این می‌کند که بحمداللَّه برای حفظ بیمارستان از لحاظ تجهیزات، از لحاظ آبرومندی وضع عمومی و از لحاظ پزشکی و درمان بیماران، زحمت کشیده می‌شود. من، هم به خاطر خودم و هم بخصوص به خاطر وضع بیمارستان، از شما تشکر می‌کنم. آرزوی ما این است که بتوانیم امثال این بیمارستان و خود این بیمارستان را چندان توسعه بدهیم که همه‌ی مردم این کشور بتوانند در هنگام نیاز، از امکاناتی نظیر این امکانات استفاده کنند؛ چون بیماری و عوارض جسمی، برای همه کس، مخصوصاً برای قشرهای کم‌درآمد، یک امر طبیعی و قهری است. آن روزی که ما بتوانیم این‌گونه امکانات را برای همه‌ی مردم فراهم کنیم، آن روز برای ما عید است؛ امیدواریم که آن روز برسد. بحمداللَّه همین‌جا هم پیشرفت کرده است. من در سال ۶۰، چند هفته‌یی در همین بیمارستان بستری بودم.(۱) این چندساله نیز دورادور متوجه و مراقب وضع این‌جا بوده‌ام؛ می‌دانم که زحمات زیادی کشیده

شـده است. خوشـبختانه حالا ـ اداره‌ی بیمارسـتان وضـعیت خوبی دارد؛ هم آقـای دکتر ملکی (۲) و هم آقـای دکـتر متکلم(۳) و هم پزشـکان و پرسـتاران و مسؤولان گوناگون، زحمت می‌کشند. خدمت به بیماران، یکی از شریفترین شغلها یک جمله عرض کنم که این مربوط به همه‌ی کارکنان یک بیمارسـتان است. آن جمله این است که شغل خدمت به بیماران، یکی از شریفترین شغلهاست. از آن کسـی که این راهرو یـا آن ملافه‌هـا را تمیز می‌کنـد، تـا آن کسـی که مشاغـل حساس و مهم و دارای تأثیرات بیشتر را عهـده‌دار است، به همان اندازه به بیمار کمک می‌کنند. هر کدام از شـماها، مخصوصاً پزشـکان و پرستاران، به نحوی کمک می‌کنید. کمک به بیمار به هر نحو، یکی از بهترین و شریفترین مشاغل است؛ زیرا دل انسانها را از شما شاد می‌کند. بعضی از مریضهای قلبی جراحی دارند، بعضی جراحی ندارند، بعضی نوبتشان نشده، بعضی در حال انتظارند، بعضی نمی‌دانند چه کسالتی دارند. شاد کردن دل یک انسان محتاج کمک، علاوه بر آن‌که یکی از صدقات و خدمات است، خدا را هم راضی می‌کند. راضی کردن خدا و خشنود کردن ذات مقـدس پروردگار و هر کاری که در آن رضای خداونـد باشد، با هیچ چیز مادّی قابل اندازه‌گیری و مقایسه نیست. من بیش از این مطلبی عرض نمی‌کنم؛ فقـط همین انـدازه به یـاد می‌آورم که امـام راحـل عظیم‌الشـأن مـا هم مـدتی در همین بیمارسـتان بستری بودند. این، یک پرونده و سابقه‌ی بسـیار باارزشی برای بیمارستان شماست. خیلی متشکر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---- -- ۱) به‌خــــاطر سوءقصدی که در تاریخ ۶/۰۴/۱۳۶۰ به‌هنگام سـخنرانی معظمٌ‌له در مسـجد ابوذر تهران انجام گرفت. ۲) قائم مقام رئیس بیمارستان قلب شهید رجایی ۳) رئیس بیمارستان قلب شهید رجایی

سخنرانی در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین ری‌شهری، روحانیون، مسؤولان و بازرسان کاروانهای حج

سخنرانی در دیدار با حجةالاسـلام والمسـلمین ری‌شهری، روحانیون، مسؤولان و بازرسان کاروانهای حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حج را مایه‌ی آبروی اسـلام و امام قرار بدهید من هم از همه‌ی برادران و خواهرانی که در تدارک اسباب حج امسال زحمت کشیدند، از مسؤولا ـن اجرایی در بخشـها و دسـتگاههای مختلف، مخصوصـاً از جناب آقای ری‌شـهری که زحمت کشـیدند و این کار بزرگ را تعقیب کردنـد و وسایل حج امسال این ملت عزیز و عظیم‌الشأن را فراهم نمودند، صـمیمانه تشـکر می‌کنم. ان‌شاءاللَّه شـکر و سپاس الهی و قبول ذات مقدس پروردگار آن‌وقتی خواهد شد که این مراسم بزرگ، آن‌چنانی که مورد رضای اوست و با همان جهتگیری که اسـلام برای ما ترسـیم کرده و امام عزیزمان تجدید نموده است، انجام بگیرد. این وظیفه‌ی همه است که سعی کنند حج را مایه‌ی آبروی اسـلام، و بخصـوص برای مـا ایرانیهـا، مـایه‌ی آبروی امـام قرار بدهنـد. همـه‌ی آحـاد برادران و خـواهران مؤمنی کـه به حج می‌رونـد، جا دارد که حـج را یک امر کاملاً شخصـی به حساب نیاورنـد. یک‌وقت عبادت و واجبی برعهـده‌ی کسـی است، می‌رود انجـام می‌دهـد و برمی‌گردد؛ ولی قضـیه فقـط ایـن نیست؛ این بخشـی از قضـیه است. همه مراقب رفتـار خودشـان باشـند هرکـدام از حاجیان امسال ما که از ایران حج می‌کنند، جزیی از یک حرکت عظیم و از یک کار بزرگ جهانی و اسلامی و انقلابی و سیاسی و عبادی هسـتند؛ بایـد خودشان را جزیی از این مجموعه به حساب بیاورنـد و آن‌گونه عمل کنند. پس، لازمه‌ی این احساس آن اسـت که همه مراقب رفتـار خودشـان باشـند. در اخلـاق، در برخورد با مسـلمین سایر کشورها، در چگونگی رفتار، در خانه، در مسـیر، در حرم، در هنگـام ادای مناسک - هرجا که هسـتند - رفتار و اخلاق خود را طوری بکننـد که برای اسـلام و انقلاب و امام مایه‌ی آبرو باشـد. همه بایـد این نکات را رعایت کنند؛ منتها هرچه به طرف مسؤولیت و معرفت بیشتر حرکت می‌کنند - که نوبت به امثال شـما برادران و خواهران می‌رسد - باید بیشتر رعایت کنند. بعضـی از عاداتی که در بین مردم هست، باید کم بشود و تحت‌الشعاع جنبه‌ی حج قرار بگیرد. نمی‌گوییم بعضی از خریدها بکلی موقوف بشود، لیکن در حدی باشد که مساسی با حیثیت جامعه‌ی انقلابی و ملت بزرگ ما پیدا نکند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این سـفر مورد توجه و نظر حضرت ولیّ‌عصر (ارواحنا فداه) قرار بگیرد. همه‌ی شما، چه

در آن‌جا و چه در هنگام اجرای مناسک، مشمول تفضلات آن بزرگوار باشید و بهره ببرید و ان‌شاءاللَّه با اعمال مقبول الهی مراجعت کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم دومین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)

سخنرانی در مراسم دومین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا و شفیع ذنوبنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. اللّهم سدّد السنتنا بالصّواب والحکمة واملأقلوبنا بالعلم والمعرفة. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: و مثلهم فی‌الانجیل کزرع اخرج شطئه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزّرّاع لیغیظ بهم الکفّار(۱) سه خصوصیت بسیار ارزشمند فرزند امام آغاز سخن، با سلام و درود به این روح مطهر ملکوتی است: «السّلام علیک ایّهاالعبد الصّالح المطیع للَّه و لرسوله اشهد انّک قد اقمت الصّلوة و اتیت الزّکوة وامرت بالمعروف و نهیت عن‌المنکر و جاهدت فی‌اللَّه حق جهاده». سالگرد رحلت امام بزرگوار را به همه‌ی مسلمانان آزاده‌ی عالم، به همه‌ی مستضعفان، به همه‌ی دلسوزان بشریت، به همه‌ی کسانی که برای انسان وانسانیت ارزشی قایلند، و به ملت بزرگ و عظیم‌الشأن ایران، بخصوص به خانواده‌ی محترم و معزز آن بزرگوار و به فرزند عزیز یگانه‌ی ایشان، نور چشم ما و امام بزرگوار ما - حجةالاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد احمد آقا - تسلیت عرض می‌کنم. این فرزند اهل و صالح آن بزرگوار، دارای سه خصوصیت هستند که هریک از این سه خصوصیت، بسیار ارزشمند و قابل تکریم است: اول این‌که امام بزرگوار از ایشان راضی بودند و به ایشان با همه‌ی وجود محبت داشتند و ایشان را عزیز می‌داشتند. دوم این‌که چندساله‌ی اخیر عمر بابرکت امام، مرهون زحمات و خدمات و پرستاریها و محبتها و مراقبتهای ایشان از آن بزرگوار است. در این فضیلت، هیچ‌کس با ایشان شریک نیست. سوم این‌که این فرزند اهل و صالح، از لحظه‌ی درگذشت آن راحل عظیم‌الشأن تا امروز، همواره در مواضع صحیح عملی و انقلابی، پشتیبان مسؤولان نظام و یک عنصر مؤثر و مفید بوده‌اند و ان‌شاءاللَّه همواره خواهند بود. ایشان راه امام، خط امام، حرف زبان و دل امام را رعایت کرده‌اند و بر مواضع صحیح پای فشرده‌اند. خداوند به ایشان و همه‌ی بازماندگان و همه‌ی فرزندان جسمانی و روحانی و فکری، و به شما ملت ایران - که فرزندان آن عزیز یگانه‌ی زمان هستید - توفیق عنایت کند. امام به اسلام و مسلمین قوّت و عزت بخشید من امروز چند حقیقت بدیهی و روشن را عرض می‌کنم و بعد از آن، یک نتیجه‌گیری برای ملت ایران، و یک نتیجه‌گیری برای همه‌ی ملتهای مسلمان جهان خواهم کرد. حقیقت اول که کسی منکر آن نیست و هیچ منصفی نمی‌تواند آن را انکار کند، این است که امام بزرگوار ما به اسلام و مسلمین قوّت و عزت بخشید. دشمنان اسلام، اسلام را ضعیف می‌خواستند. آنها تلاش کرده بودند تا اسلام را از صحنه‌ی عمل، بلکه از ذهن ملتهای مسلمان - چه برسد به غیر آنها - خارج کنند؛ متأسفانه تا حدود زیادی هم موفق شده بودند. در این سیاست پلید، حکومتهای فاسد و وابسته، با استکبار و شبکه‌ی جهانی دشمنان اسلام هماهنگی کامل داشتند. امام بزرگوار با این انقلاب، مسلمانان را نشاط بخشید و اسلام را زنده کرد. امروز در کشورهای بسیاری، اسلام آرزو و آرمان نسلهای جوان و به‌پاخاسته و روشنفکر است. یک نمونه، فلسطین عزیز است. سالها به نام فلسطین حرف زده شد و مبارزه گردید؛ اما ناکام و ناموفق. امروز ملت فلسطین، به نام اسلام مبارزه و مقاومت می‌کند؛ لذا مبارزه از شکل سازمانها و گروهها و شخصیتها و سردمدارها، به میان توده‌ی مردم کشیده شده است. چنین مبارزه‌یی، هرگز ناکام نخواهد شد. مبارزه‌ی مردمی اگر باقی بماند، بی‌شک در نهایت به پیروزی خواهد رسید. این، به برکت اسلامی بود که امام نام آن را زنده کرد و وجدان اسلامی را در مسلمین بیدار نمود. امروز در کشورهای اسلامی شمال آفریقا، گروههایی به نام اسلام و با هدف ایجاد حکومت و نظام اسلامی مبارزه می‌کنند؛ پیشرفت هم کرده‌اند. قبل از نهضت امام بزرگوار ما، چه کسی چنین چیزی را حتّی به خاطر می‌گذرانید؟ در شرق و غرب جهان اسلام، مسلمانان بیدار شده‌اند. اقلیتهای مسلمان در کشورهای اروپایی و غیر

اروپاییِ دارای حاکمیت کفر و الحاد، احساس شخصیت می‌کنند. هویت و شخصیت اسلامی، در میان مسلمانان زنده شد. این، به برکت امام و حرکت عظیم امام بود. بصیرت و صبر در مبارزه، عامل موفقیت امام و امت حقیقت دوم این است که آنچه امام بزرگوار و ملت شجاع ما را در راه این مبارزه‌ی بزرگ موفق کرد، بصیرت و صبر بود - مقاومتی همراه با بصیرت - همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) فرمود: «و لا یحمل هذا العلم الّا اهل البصر والصّبر»(۲). علت آن هم این است که امروز مبارزه با کفر خالص و شرک خالص نیست، تا مطلب روشن، و صف‌بندیها مجزا و جدای از هم باشد؛ بلکه امروز مبارزه با نفاق و دورویی و تزویر و شعارهای توخالی و دروغزنیها و لافزنیهایی است که بلندگوهای استکبار را در همه‌ی انحای عالم پُر کرده است. بسیاری دم از طرفداری از حقوق بشر می‌زنند و دروغ می‌گویند. بسیاری دم از اسلام می‌زنند و دروغ می‌گویند. اسلام آنها، اسلام باب طبع و میل سردمداران استکبار است. بسیاری دم از مساوات و برابری انسانها می‌زدند و می‌زنند و دروغ می‌گفتند و می‌گویند. بنابراین، مبارزه در دوران کنونی، مبارزه‌یی دشوار است؛ هم به خاطر قدرت زر و زور استکبار، و هم به خاطر قدرت تبلیغاتی و توجیه‌گر دروغگوییها و نفاقهای استکبار و ایادیش. انسانهای بی‌بصیرت، زود فریب می‌خورند. همین امروز هم در دنیا آدمهای دلسوزی هستند که فریب خورده‌اند؛ دشمن را نشناخته‌اند و صف را تشخیص نداده‌اند. در ایران، امام عظیم‌الشأن ما، به برکت بصیرت مردم - که با صبر و مقاومت آنها همراه بود - این راه را طی کرد و به موفقیت رسید. خود او، در ایجاد این بصیرت و صبر در مردم، بزرگترین مؤثر بود. هرجا در انحای عالم مبارزه‌یی صورت می‌گیرد، حرکتی می‌شود، انسان دلسوزی در پی نجات توده‌های مردم حرکت می‌کند، باید بداند که این راه، با هوشمندی و بصیرت و نیز با صبر و مقاومت طی‌شدنی است، و لاغیر. ایران اسلامی، مرکز و محور حرکت عظیم جهانی مسلمانان حقیقت سوم این است که همه‌ی دنیا - هم توده‌های مسلمان و مستضعف و محروم عالم، و هم اردوگاه استکبار - تشخیص داده و فهمیده‌اند که کانون و محور و مرکز این حرکتی که امروز در جهت آرمانهای اسلامی در دنیا مشاهده می‌شود، جمهوری اسلامی است؛ لذا در درجه‌ی اول، همه‌ی دشمنیهای عالم متوجه ماست. ما در لابلای سخنان گرم و به‌ظاهر دوستانه، همواره نشانه‌های خصومت و کینه را می‌شناسیم. ما می‌دانیم که استکبار نسبت به جمهوری اسلامی و شما ملت و این امام بزرگوار، چه‌قدر دشمن است. دشمن چون او را زنده می‌داند، یک سر سوزن از دشمنیش با او کم نشده است. اگر بوقهای استکباری و اردوگاه استکبار و دشمنان امام فکر می‌کردند که او مرده و تمام شده است، بعد از گذشت دو سال از رحلت جانسوز او، این‌قدر با شخص او و با نام او دشمنی نمی‌کردند، که امروز می‌کنند. ایران اسلامی، ایران امام، ایران انقلاب، مرکز و محور حرکت عظیم جهانی مسلمانان است، و به همین نسبت محور دشمنیهاست. این، به‌جای آن‌که ما را غمگین کند، خوشحال می‌کند؛ و به‌جای آن‌که ما را وحشت‌زده کند، امیدوار می‌کند؛ چون نشان می‌دهد که ما قدرتمندیم و علیه منافع استکبار و منافع دزدان و غارتگران، همچنان تهدید بزرگی به شمار می‌رویم. دشمنی استکبار، ما را مطمئنتر می‌کند که راهی را که در حرکت پیشرونده‌ی انقلاب و سازنده‌ی کشور و جامعه انتخاب کرده‌ایم، درست و موفق و صائب بوده است. اگر ما در حرکتمان علیه منافع دشمنان بشریت و در جهت مصالح انقلاب و کشور، راه خطا را پیموده بودیم، دشمن این‌قدر با ما دشمنی نمی‌کرد. امروز همه‌ی تبلیغات جهانی با شیوه‌های مختلف علیه ماست. ممکن است بعضی از رادیوها و بعضی از دستگاههای خبری و تبلیغاتی به ما صریحاً دشنام ندهند، اما این دلیل دوستی آنها نیست. آنها می‌دانند که دشنام صریحشان به ما، دل ملتهای عالم را به ما بیشتر نزدیک می‌کند. به همین خاطر، به جای دشنام صریح، تهمت می‌زنند؛ خودشان را به ما نزدیک، و ما را به خودشان خوشبین نشان می‌دهند! این هم از همان ترفندها و خباثتهاست. ما دشمن همه‌ی مستکبران عالم و چپاولگران ملتها هستیم دنیای استکباری، به جمهوری اسلامی و به اسلام و به امام و شاگردان امام و شما ملت - که اهل‌بیت امام و یاران امام هستید - هرگز اعتماد نمی‌کند و دلخوش نمی‌شود؛ و همین به نفع ماست. دوازده سال است که ما پیش رفته‌ایم، روزبه‌روز جلوتر گام برداشته‌ایم و به هدفها نزدیکتر شده‌ایم. در تمام این دوازده سال، با ما دشمنی کرده‌اند. در این مدت، استکبار و در رأس آن امریکا، یک لحظه با ما کنار نیامد، کوتاه نیامد؛

نمی‌توانست بیاید. ما دشمن همه‌ی مستکبران عالم و همه‌ی چپاولگران و غارتگران ملتها هستیم. تا وقتی که رژیم صهیونیستی، این‌گونه مسلمانان مظلوم فلسطین را قتل‌عام و سرکوب می‌کند و وحشیانه می‌زند و می‌کوبد، مگر ممکن است که ما دلمان با رژیم منافق امریکا صاف بشود؟ تا وقتی که مسلمانان در هر نقطه‌یی از عالم، در منطقه‌ی ما، در خلیج فارس، در کشور عراق و در نقاط مختلف، مستقیم و غیرمستقیم، از قِبَل سیاستهای امریکا فشار و محنت می‌بینند، مگر ممکن است که یک لحظه نسبت به آن رژیم زورگوی غدارِ انسان‌کشِ نسل‌کش، حسن‌ظن پیدا کنیم؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟! استنتاجی که من از این سه حقیقت می‌کنم، این است که شما ملت عزیزمان باید بدانید، اگر به فضل الهی همین حرکت مبارکی را که دوازده سال است با قدرت در پیش گرفته‌اید، با وحدت حرکت کرده‌اید، به اسلام متمسک بوده‌اید، با همین تمسک به اسلام، با همین وحدت کلمه و با همین قدرت و عزت، پشت سر مسؤولان دلسوز ادامه بدهید، تمام مشکلاتی را که دشمنان بزرگ اسلام علیه این ملت به وجود آورده‌اند - چه در طول پنجاه سال گذشته، چه در جنگ تحمیلی، و چه در حول‌وحوش آن - خود شما خواهید توانست برطرف کنید و کشور را یک کشور اسلامیِ حقیقیِ نمونه‌ی آزاد آباد بسازید. صبر و بصیرت و وحدتتان را حفظ کنید چند توصیه به ملت عزیزمان: مواظب باشید صبرتان را از دست ندهید. ما با صبر پیروز شدیم؛ باز هم باید با صبر پیشروی بکنیم. مواظب باشید بصیرتتان را از دست ندهید، دشمن را بشناسید و دشمنیها و ترفندهای او را درست تشخیص بدهید. تبلیغاتی که دشمن می‌کند، حرفی که دشمن می‌زند و شایعه‌یی که دشمن می‌اندازد، به چشمتان بیاید. توجه کنید که دشمن با چه انگیزه‌یی این حرف را می‌زند، این شایعه را می‌پراکند، این خبر دروغ را نقل می‌کند و این اظهار منافقانه را بر زبان جاری می‌نماید. به‌هرحال، دشمن، دشمن است. صبر و بصیرت و وحدتتان را حفظ کنید. نگذارید به بهانه‌های گوناگون، آدمهای کم‌بصیرت، یا کم‌صبر، یا خودخواه، یا بی‌توجه به مصالح عمومی مردم، میان صفوف مستحکم شما فاصله بیندازند و شما را نسبت به یکدیگر، یا نسبت به مسؤولان دل‌چرکین و نگران کنند. آگاه باشید و بدانید که این راه به هدف خواهد رسید؛ چون راه پیامبران و راه اوصیا و آرزوی مؤمنان صالح در طول همه‌ی زمانهای گذشته است. ملتهای دیگر به شما نگاه می‌کنند و می‌خواهند از شما بیاموزند. راز اصلی پیروزی ملت ایران، نترسیدن از قدرتهای پوشالی و اما چند توصیه به ملتهای مسلمان: ملتهای مسلمان، مخصوصاً علما و روشنفکران و قشرهای مبارز بدانند که سرّ و راز اصلی برای پیروزی این است که از قدرتهای پوشالی و توخالی - یعنی همین قدرتهای استکباری - نترسند. اگر شما ملتهای مبارز مسلمان می‌خواهید پیروز بشوید، باید از امریکا نترسید؛ اینها چیزی در چنته ندارند. اینها توپ و تفنگ و قدرت نظامی و آتش دارند؛ اما این وسایل فقط در مقابل مردم بی‌صبر و کم‌مقاومت کارگر است. توپ و تفنگ و فشارهای این‌گونه، در مقابل انسانهایی که صبور باشند، به کار نمی‌آید و تأثیری نمی‌کند. البته بر انسانهایی که دل به دنیا بسته‌اند، تأثیر دارد. در این قضایای خلیج فارس (۳) دیدید که این سردمداران دیکتاتور کشور عراق، با همه‌ی اظهار شجاعتها و قدرتهایشان، چون به جان و به مقام خودشان علاقه داشتند، چه‌طور عقب نشستند و کوتاه آمدند! این، دلیل قدرت امریکا نیست؛ دلیل ضعف آنهایی است که در مقابل امریکا قرار داشتند. لذا یک ملت و یک گروه مبارز، اگر آماده باشند که در راه هدف فداکاری کنند، هیچ قدرتی بر آنان فایق نخواهد آمد. راز پیشرفت ملت ایران در این بود. همه‌ی ملتهای مبارز باید این را به یاد داشته باشند. ملتهای مسلمان فریب ترفندهای دشمن را نخورند نکته‌ی دیگر و بسیار مهمی که باید ملتهای مسلمان و مبارز به یاد داشته باشند، این است که فریب ترفندها و تبلیغات و حیله‌گریهای دشمن را نخورند؛ دوست و دشمن را بشناسند و دشمن را در اظهاراتش متهم کنند. اگر این‌طور باشد، این حرکتهای اسلامی به پیروزی خواهد رسید. ما معتقدیم که این دوران، دوران اسلام و دوران غلبه‌ی ارزشهای الهی و معنوی است، و همان‌طوری که سال گذشته عرض کردم، این دوران، دوران امام خمینی است و ان‌شاءاللّه نسلهای جوان ما این آینده را خواهند دید. من به عرایضم خاتمه می‌دهم. حال من خیلی مناسب و مساعد برای سخنرانی نبود؛ اما دیدم که نمی‌توانم در مثل چنین روزی، در این محفل با شما همنشین نشوم و از نزدیک عرض ارادتی به این روح مقدس و والا نکنم. پروردگارا! تو را به

حق اولیا و انبیا و فرشتگان مقرب و به حق محمّد و آل محمّد و به حق خون شهدا سوگند می‌دهیم، روزبه‌روز نام امام را بلندتر و راه او را روشنتر کن. پروردگارا ! ملت عظیم‌الشأن ایران را در وصول به هدفهای والای امامش، روزبه‌روز موفقتر بگردان. پروردگارا ! همه‌ی ملتهای مسلمان را در سراسر عالم عزت ببخش. پروردگارا ! دشمنان اسلام و مسلمین را منکوب و نابود کن. پروردگارا ! به حق محمّد وآل محمّد، روزبه‌روز بر صبر و بصیرت ما بیفزای. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، ما را آن‌چنانی که مورد رضای توست، زنده بدار؛ و آن‌چنانی که مورد رضای توست، بمیران. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) و روح مطهر امام(ره) را از ما راضی و خشنود بگردان؛ دلهای این ملت عزیز را مهبط انوار و هدایتها و برکات خود قرار بده؛ زندگی این ملت را روزبه‌روز بهتر و مرفه‌تر بگردان و مشکلات را از سر راهش برطرف بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) فتح: ۲۹ ۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳ ۳) ر.ک: جلد ششم، پاورقی ص ۱۴

سخنرانی در دیدار با دومین گروه از میهمانان خارجی مراسم دومین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

سخنرانی در دیدار با دومین گروه از میهمانان خارجی مراسم دومین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حرکت عظیم اسلامی رو به شدت و قوّت است به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از اقطار عالم اسلام به خانه‌ی خودتان تشریف آورده‌اید، خوش‌آمد و خیرمقدم عرض می‌کنم. بدیهی است که مصیبت بزرگ فقدان امام امت مخصوص ما ایرانیها نیست؛ همه‌ی مسلمانان عالم، بلکه همه‌ی مستضعفان در آن سهیمند. مطلبی که من مناسب می‌دانم در این‌جا عرض بکنم، این است که با نگاهی به صحنه‌ی جهان، احساس می‌شود که حرکت عظیم اسلامی، روزبه‌روز رو به شدت و قوّت است و گذشت زمان، به نفع ارزشهای اسلامی و معنوی است. مسلمانان عالم بیدار شدند و دارند بیدار می‌شوند. چه مستکبران و قلدران بخواهند و چه نخواهند، چه امریکا بپسندد و چه نپسندد، این حقیقتی است که دارد اتفاق می‌افتد. باید مراقب و مترصد خطرات این مرحله بود. هدف نزدیک ما، ایجاد وحدت بین مذاهب اسلامی استبدادها و استعمارها و حکومتهای قلدر و دشمن اسلام، مسلمین را قرنها در ضعف و ذلت نگهداشتند. امروز که حرکت به سمت عزت و بیداری مسلمین است، مطمئناً دشمنان کمینهایی در راه خواهند داشت؛ باید مراقب آنها بود. من یکی از این خطرات را عرض می‌کنم و آن، اختلاف کلمه بین مسلمین، اختلاف بین طوایف و مذاهب اسلام و اختلاف بین قومیتهای مسلمان است. شما نگاه کنید، در کجای جهان اسلام است که دستهای خائن درصدد ایجاد تفرقه و اختلاف نباشد؟ و در کجاست که مغزهای پلید طراحان استکباری، ساده‌دلان و ضعیفانی را پیدا نکرده باشند که در خدمت هدفهایشان قرار بگیرند؟ هدف نزدیک و گام بزرگ ما، عبارت از ایجاد وحدت بین طوایف و مذاهب اسلامی و گروههای مسلمان است. عده‌یی برای ضربه‌زدن به حرکت عزت‌آفرین اسلامی، رسالتشان ایجاد تفرقه است؛ آنها را شناسایی کنید و هوشمندانه با آنها مقابله نمایید. اگر مسلمانان هوشیار باشند و خود را به عزت اسلام، عزیز بشمارند و به قوّت اسلام، قوی بپندارند، بی‌گمان این حرکت خواهد توانست به اهداف خود برسد. من مجدداً به همه‌ی شما عزیزان، برادران و خواهرانی که از کشورهای مختلف، از پاکستان، کشمیر، آذربایجان شوروی، فلسطین، لبنان، سوریه، از کشورهای آفریقایی و سایر نقاط تشریف آورده‌اید، صمیمانه خوش‌آمد عرض می‌کنم و تأکید می‌نمایم که این‌جا خانه‌ی شماست. تهران، خانه‌ی برادران مسلمان است و مردم در این‌جا برادران شما هستند. امیدواریم که به شما خوش بگذرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با اولین گروه از میهمانان خارجی مراسم دومین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

سخنرانی در دیدار با اولین گروه از میهمانان خارجی مراسم دومین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هنر

بزرگ امام این بود که اسلام را از غربت درآورد به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که به این مناسبت بزرگ و دردناک به تهران تشریف آورده‌اید - چه برادران و خواهرانی که از خارج کشور به ایران آمده‌اند، چه برادران و خواهرانی که از مشهد یا سایر شهرها آمده‌اند - خوش‌آمد عرض می‌کنم. برای امت اسلام شایسته است که بدین مناسبت بزرگ و حادثه‌ی غم‌انگیز، عزاداری کند. امیدوارم که خداوند متعال، به همه‌ی شما اجر وافری عنایت بفرماید. هنر بزرگ و خدمت بی‌بدیل امام بزرگوارمان این بود که اسلام را از غربت درآورد. مسلمانان، حتّی در خانه‌ها و شهرهای خودشان غریب بودند. اسلام، حتّی در مواطن اصلی خود غریب بود. دشمنان اسلام، با فرهنگ الحاد و فساد و نظامهای طاغوتی، فرصت به‌خوداندیشیدن را هم از مسلمانان گرفته بودند. در چنین شرایطی، امام بزرگوار ما، آن سلاله‌ی پیامبران و دست قدرت خدا در این روزگار، این گرد غربت را از چهره‌ی اسلام زدود و سترد. دشمنی استکبار با ایران به خاطر اسلام است آنچه باید ملت ایران و بقیه‌ی مسلمین عالم به آن توجه بکنند، این است که امروز دشمنی اردوگاه استکبار با ایران اسلامی، به خاطر اسلام است. با اسلام دشمنند که بر جمهوری اسلامی فشار وارد می‌کنند. با زنده شدن قرآن دشمنند که با ملت ایران دشمنی می‌کنند. همه‌ی ملتهای مسلمانی که در راه اسلام مایل به فداکاری و حرکتند، باید برای مقابله‌ی با دشمنیهای دشمنان اسلام، خود را آماده کنند. ما ملت ایران، از این حقیقت به خود می‌بالیم که به خاطر خدا و اسلام و قرآن، مورد کینه و عداوت مستکبران و گردنکشان عالم قرار گرفته‌ایم. جوانان ما به خود می‌بالند که در جبهه‌های گوناگون، به خاطر اسلام جنگیدند و محنت کشیدند. هر رنجی در راه خدا و برای دفاع از ارزشهای اسلامی و از قرآن، یک حسنه است؛ «ذلک بانّهم لایصیبهم ظمأ و لانصب و لامخمصهٔ فی سبیل‌اللّه و لایطؤن موطئا یغیظ الکفّار و لاینالون من عدوّ نیلا الّا کتب لهم به عمل صالح»(۱). این، شعار ماست. ملت ایران هر سختی‌یی که کشیده‌اند، برای خدا کشیده‌اند و به آن افتخار می‌کنند. اما حقیقت روشن دیگر این است که آنچه بالاخره پیروز خواهد شد، راه خداست. تاریخ این را بر ما ثابت کرده، و سرگذشت دوران معاصر بشریت هم این را به اثبات رسانده است. ما برای خدا صبر و مقاومت می‌کنیم و می‌دانیم که نصرت هم پشت سر این صبر و مقاومت هست؛ «ولینصرنّ اللّه من ینصره»(۲). برادران غیرایرانی باید در بازگشت به اوطان خودشان، پیام اسلام و پیام امام و پیام این ملت را برای مردم و کسان خود ببرند. این، همان پیام قرآن است. از خداوند متعال مسألت می‌کنم که روزبه‌روز بر قدرت و عزت و پیشرفت ملتهای مسلمان بیفزاید و از اسلام و مسلمین، به روح مقدس امام عزیزمان پاداش خیر عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته --

-- ۱) توبه: ۱۲۰ ۲) حج: ۴۰

بیانات در دیدار با قاریان قرآن: محمّد محمود طبلاوی، ابوالعینین شعیشع و احمد رزیقی

بیانات در دیدار با قاریان قرآن: محمّد محمود طبلاوی، ابوالعینین شعیشع و احمد رزیقی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سراسر وجود ملت ما شوق به قرآن است از زیارت آقایان خوشحالم. نزدیک سی سال است که با نوارهای آقای شیخ ابوالعینین آشنا هستم. مدتها قبل یک نفر در مشهد نوارهای ایشان و نوارهای مرحوم شیخ عبدالفتاح و شیخ مصطفی اسماعیل را برای من آورد و من از آن‌جا با صدای این آقایان آشنا شدم. البته گاهی هم در فرصتهایی، از رادیوهای کشورهای عربی تلاوت قرآن شما را گوش می‌کردم. الحمدللّه حالا شما در شرایطی به ایران آمده‌اید که کشور ما بحمداللّه در همه‌جایش پُر از شوق به قرآن است. خدا را شکر می‌کنیم که جوانان ما، بچه‌های ما، همه‌ی ملت ما، سراسر وجودشان شوق به قرآن است و قرائتاً، تجویداً، فهماً و فقهاً با قرآن مأنوسند. سابق این‌طور نبود. درگذشته، این سلاطین و حکام طاغوتی، مردم را از قرآن دور نگهداشته بودند. گاهی کسانی پیدا می‌شدند و یک کارهای قرآنی می‌کردند؛ اما خیلی در سطح پایین بود. یادم است که همین آقای شیخ ابوالعینین به مشهد آمد، من تازه از زندان آزاد شده بودم. ایشان در ایوان مقصوره‌ی مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت می‌کرد. شاید صد نفر آدم نشسته بودند و همین‌طور

مجلس را تماشا می‌کردند و نمی‌فهمیدند که قرآن چیست؛ چون رهگذر بودند و دیده بودند که این‌جا مجلسی است، همان‌جا هم نشسته بودند! اما اگر حالا شما به همان‌جا بروید و قرآن تلاوت کنید، می‌بینید که هزاران نفر مردم می‌ریزند و قرآن را استماع می‌کنند. مجدداً به آقایان محترم خوش‌آمد می‌گوییم. ان‌شاءاللَّه که همیشه موفق و مؤید باشید.(۱) آیاتی را انتخاب کنید که می‌تواند در سرنوشت ملتهای اسلامی اثر بگذارد نکته‌یی که در تلاوت و تحفیظ قرآن خوب است شما به عنوان پیشکسوت به جوانان تذکر بدهید، این است که اگرچه همه‌ی آیات کریمه‌ی قرآن نور است، اما امروز جوانان به بخشی از آیات قرآن خیلی احتیاج دارند و آن، چیزهایی است که عزت اسلام و عزت جامعه‌ی اسلامی و توحید عملی جوامع اسلامی در آنهاست. جوانان ما در همه‌جای دنیای اسلام بایستی این‌گونه آیات را روان و حفظ باشند و از آنها درس بگیرند. حتّی من یک‌وقت به این ائمه‌ی جماعتی که در بعضی از کشورهای عربی و اسلامی، آیاتی را در قرائت نماز انتخاب می‌کنند، گفتم آیاتی را انتخاب بکنید که می‌تواند در سرنوشت ملتهای اسلامی به طور ویژه اثر بگذارد. البته مردم باید همه‌ی آیات الهی را یاد بگیرند و یاد هم می‌گیرند، لیکن بعضی از مفاهیم قرآنی وجود دارد که دست استعمار سعی کرده است ماها را از آنها دور نگه بدارد. ما را از جهاد دور نگهداشتند. ما را از این‌که کفار نباید بر مسلمین مسلط باشند، دور نگهداشتند. ما را از آیاتی که وحدت مسلمین در آنها هست، دور نگهداشتند. همین آیاتی که الان تلاوت شد - «و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن اللَّه»(۲) - و آیاتی که معنایش حاکمیت عملی اسلام بر زندگی جوامع است، بایستی همه‌ی مردم آنها را یاد بگیرند. در جوامع اسلامی، اسلام عملاً حاکم نیست الان در جوامع اسلامی، اسلام عملاً حاکم نیست؛ یعنی نه احکام اسلامی اجرا می‌شود، نه مالیات اسلامی هست، نه فرهنگ اسلامی در آنها ترویج می‌شود، و نه حکامی که در رأس کار هستند، با معیارهای اسلامی انتخاب می‌گردند. خیلی از اینها فسقه و فجره هستند که قرآن آنها را قبول ندارد. آیا مردم در این کشورها ملتفتند که در یک نظام غیر اسلامی زندگی می‌کنند؟ آیا قرآن دراین‌باره حرفی ندارد؟ چه کسی باید این را به مردم منتقل کند؟ به نظر من، قرّاء قرآن - که خدای متعال این شرف عظیم را به آنان داده است - در بیان این مطالب مقدمند. بله، توصیه‌ی من به آقایان این است. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- -- ۱) پس از بیانات

رهبر معظم انقلاب اسلامی، شیخ ابوالعینین شعیشع آیاتی از کلام‌اللَّه مجید را تلاوت کرد؛ سپس معظّمٌ‌له رهنمودهای دیگری ارایه فرمودند. ۲) نساء: ۶۴

سخنرانی در دیدار با وزیر، مسؤولان و جمعی از جهادگران جهاد سازندگی، خانواده‌های شهدا، گروهی از عشایر،

سخنرانی در دیدار با وزیر، مسؤولان و جمعی از جهادگران جهاد سازندگی، خانواده‌های شهدا، گروهی از عشایر، و جمعی از بازماندگان زمین‌لرزه‌ی استانهای گیلان و زنجان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جهاد سازندگی، یکی از برکات خداوند در این کشور در ابتدا از همه‌ی شما برادران و خواهران که محبت کردید و از راههای دور و نزدیک تشریف آوردید و این مجمع بزرگ را در روز یادبود شهدای حج خونین تشکیل دادید، بخصوص از خانواده‌های معظم شهیدان و جانبازان - عزیزان انقلاب و ملت - و نیز مردم عزیز مناطق زلزله‌زده صمیمانه متشکرم. سال گذشته در مثل این روزها، این برادران و خواهران و مردم آن مناطق، در یک آزمایش بزرگ قرار داشتند. امیدواریم که خداوند به مردم گیلان و زنجان و همه‌ی مناطق زلزله‌زده، صبر و همت و پشتکار و امید و اعتماد به کمک الهی مرحمت کند و آثار آن غم و مصیبت عمومی را بکلی از چهره‌ی آن مناطق بزداید. همچنین از شما جهادگران عزیز که از نقاط مختلف کشور تشریف آورده‌اید، تشکر می‌کنم. این نهاد بابرکت و ماندگار، حقیقتاً هدیه‌ی خدای متعال به مردم این کشور است. این برادران جهادگر، هم در دوران جنگ و هم در دوران غیر جنگ، مجاهدات بسیار ذی‌قیمتی انجام دادند. جهاد حقاً یکی از برکات خدا در این کشور است. امیدواریم که موفق باشند و خدمات و مجاهداتشان برای این ملت بزرگ و شایسته‌ی

خدمت، همواره ادامه و استمرار پیدا کند. سازندگی کشور، یک کار مهم آنچه جا دارد امروز در زمینه‌ی مسایل انقلاب عرض بشود، همین مسأله‌ی سازندگی کشور است. اگر انقلاب اسلامی بتواند آثار شوم تسلط قدرتهای طاغوتی را در این کشور برطرف کند، آن‌وقت بزرگترین وظیفه‌ی خودش را به انجام رسانده است. این آثار شوم دوران سلطه‌ی طاغوت چیست؟ در درجه‌ی اول، همین فقر و عقب‌ماندگی و جهل در بسیاری از مناطق کشور ماست. این ملت بااستعداد و هوشیار، این زمین بااستعداد و غنی از همه جهت، و آن معارف اسلامی پیشاپیش این ملت، همه‌ی اینها باید موجب می‌شد که امروز ایران یکی از آبادترین، و ملت آن یکی از غنی‌ترین ملتهای عالم باشد؛ اما می‌دانیم که این‌طور نشده است. چه چیزی موجب شد که این ملت بااستعداد، در طول سالهای متمادی - شاید در طول یکی، دو قرن یا بیشتر - این‌قدر از قافله‌ی علم و معرفت عقب بماند؟ یقیناً سلطه‌ی دستهای غیرامین بر این ملت، و این سلاطین ظالم و مستبد و کوته‌بین در طول این سالها، این بلاها را بر سر این کشور آوردند و همین‌طور مسأله‌ی آبادانی و عمران متوقف ماند. اگر قوانین اسلامی در کشوری اجرا بشود و حکومت اسلامی تشکیل گردد، این مانعها را از سر راه مردم برخواهد داشت. انقلاب اسلامی در ایران، باید این هنر بزرگ و این معجزه را بکند. باید همت کرد، تا عقب‌ماندگیهای کشور جبران شود البته ما تقریباً ده سال از دوران دوازده‌ساله‌ی پیروزی انقلاب را جنگ داشتیم. از پیش از شروع جنگ عراق، تا بعد از پایان این جنگ، ابرقدرتها و جباران و کسانی که انقلاب سفره‌ی آنها را جمع کرد، نسبت به انقلاب و ملت و کشور ما، انواع و اقسام فشارها را وارد آوردند. آن کسانی که از اسلام سیلی خورده بودند، تا آن‌جا که توانستند، در دوران ده، یازده سال گذشته، برای ملت ایران مشکل درست کردند. جوانان و دانشمندان و افراد مستعد در این کشور باید همت کنند، تا عقب‌ماندگیهای صدساله و دویست‌ساله را جبران نمایند. آنچه که سلاطین جبار و رژیمهای وابسته نمی‌توانستند بکنند، شما باید آن را انجام دهید؛ و آن همین است که در میان این ملت و این کشور تلاش کنند، تا استعدادها را زنده، کشور را آباد و ویرانیها را برطرف کنند. باید افراد شایسته و عالم ساخته بشوند، دانشگاهها نیروی متخصص ورزیده تربیت کند، تا این غبار استضعافی را که دشمن بر چهره‌ی بسیاری از مناطق کشور ما نشانده است، برطرف کنند. ایرانی و خودی باید این کشور را بسازد ما مخالف نیستیم که از علم و تجربه‌ی کشورها و ملتهای دیگر استفاده کنیم؛ اما عرض ما این است که آن کسی که باید این کشور را بسازد، او ایرانی و خودی است. بیگانه برای خانه‌ی شما دل نخواهد سوزاند؛ شما باید برای خانه‌ی خود دل بسوزانید. ایرانیهای باهمت، جوانان، دانشمندان، متخصصان، مغزهای ورزیده و انسانهای برجسته، عامه‌ی مردم، بازوها و پنجه‌های کار، باید برای ساختن ایران تلاش کنند. البته باید از تجربه و علم و تخصص دیگران استفاده کرد؛ ما راه یادگیری را به روی خودمان نمی‌بندیم. در شرق و غرب عالم، هرجا علم و تجربه‌یی هست، ما می‌رویم تا آن را در خدمت خودمان در بیاوریم. این، اسلامی و دستور اسلام است و هیچ مخالفتی با آن نیست؛ لیکن بار بر دوش شماست. این، حرف امروز ماست. ما فقط ویرانیهای ناشی از جنگ و زلزله و سیل را نداریم. به خیلی جاها جنگ هم نرسیده، زلزله و سیل هم نبوده، اما ویرانه است؛ بدتر از جنگ و زلزله و سیل. در طول این دویست سال گذشته، حکومت خاندان منحوس پهلوی و خاندان مطرود قاجار بر این مملکت، کشور را ویران کرد، که بدتر از جنگ و زلزله و سیل بوده است. کار بزرگ است، بار سنگین است؛ اما بر دوش شما و همین جوانان مؤمن و کارآمد است. جوانان ما باید خودشان را آماده کنند. جهادگران، دانشجویان و متخصصان ما و دستگاههای دولتی هم باید از آنها استفاده کنند، تا این کشور را بسازند و الگو کنند. جامعه‌ی اسلامی، زندگی معنوی و مادّی را با هم دارد جامعه‌ی اسلامی، زندگی معنوی و مادّی را با هم دارد. جامعه‌ی اسلامی، هم دین و اخلاق و فرهنگ و معارف مردم را غنی می‌کند، و هم به زندگی مادّی و معیشت و کار و تولید و استخراج و اختراع آنها توجه دارد. در یک جامعه‌ی اسلامی، همه‌ی اینها تأمین شده‌است. باید دنبال چنین حرکتی برویم. امروز بحمداللّه برنامه‌های مسؤولان کشور و کارهای این دولت خدمتگزار، در همین جهت و در همین خط است. همه در خدمت هدفهای انقلاب و در راه سازندگی کشور، به دولت کمک کنند. نهادهای انقلابی و همین نهاد جهاد سازندگی، در فکر مسؤولان کشور و بالاتر از همه در

فکر امام بزرگوار ما(رضوان‌اللّه‌علیه) بوده است. این فکر، باز هم هست؛ تمام‌شدنی نیست. اگر شما همت کردید، خدای متعال هم کمک خواهد کرد. این، وعده‌ی الهی است و قطعاً خواهد شد. امیدواریم که خداوند متعال، این کشور و عموم ملت را کمک و هدایت کند؛ روح امام عزیز بزرگوار ما را مشمول برکات خود قرار بدهد؛ و شهدای حج خونین چهار سال پیش و همچنین درگذشتگان زلزله‌ی سال گذشته را غریق رحمت خود بسازد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه

بیانات در دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضاییه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جامعه‌ی قضات، جزو مجموعه‌های وزین و عالی‌قدر آقایان محترم! خیلی خوش آمدید. از این‌که این توفیق را پیدا کردم که با مجموعه‌یی از قضات محترم کشور و مسؤولان محترم دستگاه قضایی این ملاقات دسته‌جمعی را داشته باشم، خوشوقتم. همیشه جامعه‌ی قضات در یک کشور، جزو مجموعه‌های وزین و عالی‌قدر و برخوردار از وزانتهای علمی و اخلاقی و تقوایی هستند. شاید در اغلب و یا همه‌ی جوامع عالم، دستگاه قضا و عناصر آن، این خصوصیت را دارند. در کشور ما هم که قضا یک مرتبه‌ی الهی است و شغل پیامبران می‌باشد و به افراد صالح و شایسته در میان جامعه می‌رسد، طبعاً این خصوصیت بیشتر وجود دارد. امیدواریم که خداوند به شما آقایان و به مسؤولان محترم این قوّه‌ی حساس و مهم بیش‌ازپیش توفیق بدهد و شما را کمک کند، تا این بار سنگینی را که بر دوش دارید، ان‌شاءاللّه به مقصد برسانید. من فقط از باب تذکر، جمله‌ی مختصری عرض می‌کنم؛ چون حقایق عمومی و سیاستهای اسلامی امر قضا - که ما قاعدتاً باید از آنها بیشتر بحث کنیم - برای اذهان شریف آقایان نقطه‌ی پنهانی ندارد. قضا، معیار سلامت یک کشور قضا در یک کشور، معیار سلامت آن کشور است. اگر دستگاه قضایی سالم بود، می‌توان نتیجه گرفت که وضع عمومی جامعه و کشور از جهت برخورداری از عدالت و دوری از تبعیض و ستم و اجحاف و تجاوز واین غصه‌های بزرگ بشری، سالم است. یعنی اگر فرض کنیم که کسی از یک کشور هیچ خبر نداشته باشد، به دستگاه قضایی آن کشور برود و تفحصی بکند، ببیند که در آن‌جا قضاتی عادل و قاطع، سیستم و سازمانی منسجم و کارآمد، قوانینی حساب‌شده و عادلانه وجود دارد، و مشاهده کند که آنها خوب کار می‌کنند، قاعدتاً باید نتیجه بگیرد که وضع این کشور خوب است. در این فیلمهای تبلیغاتی که بعضی از این کشورها می‌سازند - نه این‌که به اسم تبلیغات باشد؛ باطنش تبلیغاتی است - سعی می‌کنند که دستگاه قضایی خودشان را مستقل، کارآمد و قاطع نشان بدهند. ما از دستگاههای قضایی خیلی از کشورهای مادّی دنیا خبر داریم؛ آن‌طور که نشان می‌دهند، نیست. اگرچه البته نقاط قوّتی در برخی از جاها وجود دارد، لیکن آن‌طور که سعی می‌شود معرفی کنند، نیست. نشان می‌دهند که قاضی، هوشیار و دلسوز و خستگی‌ناپذیر و تأثیرناپذیر است. می‌خواهند در این فیلمها و این داستان‌سراییها، اینها را نشان بدهند و معرفی کنند. از این جهت است که اگر معلوم شد دستگاه قضا سالم است، در زمینه‌ی مسایل عمومی کشور، نتایج بسیاری از آن می‌شود گرفت. باید شمول قوانین نسبت به همه‌ی افراد یکسان باشد بنابراین، دستگاه قضا باید کوشش کند که هرچه در وسع و توان بنی‌آدم است، با کسریها و کمبودهایی که بالاخره در کار انسانها هست، به سمت کمال دستگاه و سیستم قضا و تشکیلات قضایی پیش برود؛ و این نمی‌شود، مگر با رعایت کامل ضوابط و موازین اسلامی در امر تأمین عدالت، که یکی از عمده‌ترینش عبارت از عدم تبعیض در شمول قانون کشور وقوانین قضایی است. این، شاید یکی از آن اساسیترین کارها در دستگاه قضاست. البته علل مخففه و مشدده، خودش جزو معیارهای قضایی است؛ آنها را منکر نیستیم. اگر در یک مورد، جرمی همراه با علل مشدد یا همراه با علل مخفف وجود دارد، آنها کار خودشان را بکنند؛ اشکالی ندارد، حساب‌شده است؛ اما غیر از آن، هیچ چیز دیگری که تفکیکی بین شمول قوانین نسبت به افراد مختلف ایجاد کند، وجود نداشته باشد. اگر ما همین یک قلم را مورد توجه قرار بدهیم، دستگاه قضایی به میزان زیادی به پیش خواهد رفت. مکرر از تحول در دستگاه قضایی و پیشرفت به سمت یک دستگاه قضایی سالم و کامل صحبت می‌شود، و من از نزدیک شاهدم که واقعاً تلاشهای

زیـادی هم انجـام می‌گیرد و رئیس محترم قوّه‌ی قضـاییه و مسؤولاـن محترم واقعاً دلسوزانه تلاش می‌کننـد؛ انسان این را کاملاً حس می‌کند. من می‌خواهم عرض بکنم که اصـلاح‌سازی دستگاه قضایی، در درجه‌ی اول به همین چیزهاست. ما کاری بکنیم که شمول قوانینی که قضاوت براساس آنها انجام می‌گیرد، نسبت به همه‌ی افراد یکسان باشد و تبعیضی وجود نداشته باشد. باید تفکرات خود را بـا آنچه که امیرالمؤمنین انجام می‌داد، تصـحیح کنیم من در حالات امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) مطالعه می‌کردم، دیـدم این عـدلی که مـا از آن بزرگوار شـنیده‌ایم - اگرچه گمـان نمی‌کنم که حتّی ما شـیعیان و جوامع شـیعی، آن عـدالت را درست لمس و درک کرده باشیـم کـه چه بـوده است؛ لیکن آن‌قـدر عظیم بـوده که دنیـا را پُر کرده است و آوازه‌ی عـدل امیرالمـؤمنین در همه‌جا گسترده شـده است - به میزان زیـادی مربوط است به همین عـدم رعایت جاذبه‌ها و ارتباطها، عـدم رعایت خویشاونـدی، حتّی عـدم رعایت خدمات گذشـته‌ی یک انسان، آن وقتی که پای محاسـبه‌ی قضایی می‌رسد. «حسّان‌بن‌ثابت»، مداح امیرالمؤمنین(ع) و کسـی که با دشـمنان آن حضـرت در جنگها مقابله کرده بود، در جریانی به امری مبتلا شـد که مسـتوجب حد بود. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: بایـد حـد الهی بر او جـاری بشود. «حسّـان» گفت: یـا امیرالمؤمنین! من آن کسـی هسـتم که برای شـما آن همه شـعر گفته‌ام. حالا ما باشیم، واقعاً این‌جا چه فکر می‌کنیم؟ آنچه که در ذهنم هست، حضرت فرمودند: من حد خدا را به خاطر این چیزها نمی‌توانم تعطیل کنم. روز ماه رمضان شـرب خمر کرده بود، حد شـرب خمر را جاری کردند؛ بیست تازیانه هم به عنوان تعزیر بر هم زدن حرمت ماه رمضان به او زدند - مجموعاً صد تازیانه - که این بیست تازیانه‌ی آخر، بیشتر او را پوک کرده بود، که این دیگر چرا؟! همین قضیه هـم مـوجب شـد که «حسّان‌بن‌ثـابت» کـوفه را ترک کرد و به شـام رفت و به دسـتگاه معـاویه پیـوست و شایـد از آن طرف هم علیه امیرالمـؤمنین(ع) شـعر گفت. طبق آنچه که در نهـج‌البلاغه است، «عبـداللَّه‌بن‌عباس» که حواری امیرالمؤمنین(ع) بود، و به تعـبیری از لحـاظ شخصـیت و سوابـق و خـدمت به امیرالمـؤمنین، نفر دوم در دسـتگاه خلافـت آن حضـرت محسـوب می‌شـد - معلوم است که «عبداللَّه‌بن‌عباس» نسـبت به امیرالمؤمنین چه حالتی داشته است - سر قضیه‌ی پولهای بصره، که گزارشی به حضرت داده شده بود، به او نـامه‌یی نوشـتند؛ او هـم گلـه کرد، امـا حضـرت گلـه‌ی او را بـا جـواب تنـدی پاسـخ دادنـد کـه چرا گلـه می‌کنی؛ مـن دارم از تو حساب‌کشـی می‌کنم. این، موجب شـد که «عبـداللَّه‌بن‌عباس» از همان بصـره به مـدینه رفت و دیگر کوفه هم نیامـد. البته به دشـمنان امیرالمؤمنین نپیوست - معلوم بود که نمی‌پیونـدد - امـا از جبهه‌ی علی(علیه‌السّلام) خارج شـد. وقتی که انسان دقیق می‌شود، از این قبیـل الی‌ماشـاءاللَّه در زنـدگی امیرالمؤمنین(ع) هست. ما بیاییم اینها را قـدری در زنـدگی خودمان خرد کنیم. واقعاً ما بایـد تفکرات امروز خود را، با آنچه که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) انجام می‌دادند، تصـحیح کنیم. سیاسـتهای اصلی قوّه‌ی قضاییه اینهاست؛ هیچ تبعیضـی قایل نشویم. امروز دسـتگاه قضاوت ما با گذشـته قابل مقایسه نیست امروز دستگاه قضایی حقیقتاً قابل مقایسه با قضای گذشـته‌ی این کشـور نیست. البته قضـات شـریف وخوب در گذشـته زیـاد بودنـد. من خودم قضـاتی را می‌شـناختم و می‌شـناسم که پاکـدامن، سـالم، بی‌عیب، شـجاع و تأثیرناپـذیر از خیلی از مقامـات آن زمـان بودنـد. این‌طور نبود که مـا تصور کنیم در دادگستری گذشته یکسـره آدمهای ناباب بودنـد؛ نخیر، آن‌جا قضات خوب و در دل سوگند خورده‌یی وجود داشـتند. من کسانی را دیده بودم که واقعاً در مقابل زور و فشار دسـتگاه فرعونی آن زمان می‌ایسـتادند؛ اما سیسـتم و تشـکیلات و رهبری قضا به نحوی بود که وجود این‌گونه افراد مفیـد، در کل قضاوت کشور اثر نامحسوسـی داشت؛ شاید هم هیچ اثری نداشت. در دسـتگاه قضای آن زمان، چه‌قدر ظلم و تبعیض می‌شـد و چه‌قـدر سـفارش کارآمـد بود و جرایم از بین می‌رفت و مظلومـان غرامت سـتمگران و ظالمـان را می‌دادنـد. امروز دستگاه قضاوت ما واقعاً با گذشته قابل مقایسه نیست. امروز قضات ما از روی احساس دینی و احساس ایمان قضاوت می‌کنند. این، کاملاً آشـکار است. اگر کسی منکر این بشود، منکر واضحات شده و حقیقتاً بی‌انصافی کرده است. ما باید این فرهنگ رعایتها را بـا آنچه که امیرالمؤمنین(ع) داشـتند، مقـایسه کنیم، ببینیم واقعـاً چگونه است. حالاـ مـا ادعـا نمی‌کنیم که بتوانیم مثل امیرالمؤمنین عمـل کنیم. خود آن بزرگوار هم فرمود: «الا و انّکم لاتقـدرون علی ذلک»(۱). «لاتقـدرون» را در مورد خورد و خوراک گفت، که

مراعات این چیزها خیلی آسانتر از مراعات آن مسایل معنوی است. معلوم است که در آن مسایل معنوی، هیچ‌کس نمی‌تواند به آن پایه برسد؛ هیچ‌کس هم ادعایش را نکرده است؛ لیکن باید به آن سمت برویم. در این صورت، دستگاه قضا مورد اعتماد و امید مردم خواهد شد. مردم باید به دستگاه قضایی امیدوار باشند شما الان ملاحظه می‌کنید، مدتهاست که در مواردی، سرعت عملهای بسیار زیبایی در اجرای احکام مشاهده می‌شود. جرمی انجام می‌گیرد، بلافاصله تحقیق می‌شود، حکم عادلانه صادر می‌شود و حدود الهی اجرا می‌گردد. شما دیده‌اید، آن‌جاهایی که چنین حادثه‌یی اتفاق افتاده، مردم چه شور و شوقی نشان داده‌اند و چه‌قدر آبروی دستگاه قضا در آن‌جاها بالا رفته است. ما باید کاری کنیم که دستگاه قضایی در کل زندگی مردم و در کل بسیط حیات یک‌یک افراد این جامعه - سطح کشور را عرض نمی‌کنم؛ سطح کشور که چیز قهری است - چنین حالت امیدی داشته باشد؛ یعنی همین که کسی مشکلی پیدا کرد، مظلوم واقع شد، یا مورد کمترین اجحافی قرار گرفت، در دل و بر زبان بگوید که به دستگاه قضایی مراجعه می‌کنم، تا ظالم سر جای خودش بنشیند. باید چنین روحیه‌یی در مردم به وجود بیاید، و این با تبلیغات نمی‌شود. این از آن مواردی است که تبلیغات مطلقاً اثر نمی‌کند؛ چون با زندگی روزمره‌ی مردم سروکار دارد. مردم به خودشان نگاه می‌کنند و حقیقت را پیدا می‌نمایند. من لازم می‌دانم از حضرت آقای یزدی(دامت‌برکاته) که برای دستگاه قضایی واقعاً یک ذخیره‌ی الهی بودند و وجودشان برکت و نعمت است، به خاطر زحماتی که انجام می‌دهند، تشکر و تقدیر بکنم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه ایشان و بقیه‌ی آقایانی که در رأس دستگاه قضایی یا در بخشهای مختلف دستگاه مسؤولیتهایی دارند، و نیز یکایک قضات و کارمندان مؤثر دستگاه قضایی، مشمول برکات الهی باشند. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز شاهد پیشرفت در کار قضا باشیم و به سمت همان الگویی که اسلام در اختیار ما گذاشته و در اعمال امیرالمؤمنین(ع) مشاهده می‌شود، حرکت بکنیم. لازم می‌دانم که از شهید عالی‌قدر و مظلوم - آیةاللَّه بهشتی - تجلیل کنم. حقیقتاً ایشان برای بسیاری از امور انقلاب، از جمله برای قضای کشور، عنصر برجسته‌یی بودند، و این اقبالی برای دستگاه قضا بود که پایه‌ریزی قضای اسلامی در جمهوری اسلامی، به وسیله‌ی یک چنین مرد بزرگ، فاضل، عالم، بااراده، متقی، آگاه و باهوش طراحی شد. ان‌شاءاللَّه که در همان مبنا و در همان جهت، پیشرفتها روزبه‌روز چشمگیرتر باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵

بیانات در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر

بیانات در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ضربه‌ی دشمن نتوانست کاری بکند من هم متقابلاً این سالگرد فراموش‌نشدنی را به همه‌ی ملت ایران، مخصوصاً به خانواده‌های معظم و محترم آن شهدای عالی‌قدر، یک‌بار دیگر تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم که خداوند به برکت خون این عزیزان، راه آنها را همیشه در این کشور و در میان این ملت، مستدام و پایدار بدارد. درباره‌ی ماجرای غم‌انگیز و فاجعه‌آمیز هفتم تیر، ده سال است که همه‌ی ما حرف می‌زنیم. همه‌ی تعبیرها و تحلیلها و استنتاجها هم درست و مطابق با واقعیت یا لااقل نزدیک به واقعیت است؛ از شخص امام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) که اولین مطلب را در باب این حادثه و این شهدای عزیز و شخص مرحوم آیةاللَّه شهید مظلوم بهشتی فرمودند، تا دیگر مسؤولان و گویندگان و نویسندگان. آنچه هم که گفته شده است، کتابها خواهد شد. لذا در اصل و تحلیل این حادثه، حرف تازه‌یی وجود ندارد. بدیهی است که دشمن در آن مقطع حساس می‌خواست به این وسیله اگر بتواند، نظام را منهدم کند. شخصیت عظیم‌القدری مثل شهید بهشتی را از یک انقلاب گرفتن، شوخی نیست. تعداد کثیری از چهره‌های کارآمد و نام‌آور، وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مسؤولان قضایی و افراد مبارزِ سابقه‌دارِ فعالِ مخلصِ پاکبازِ این راه را از یک انقلاب گرفتن، کار کوچکی نیست. واقعاً اگر در هر نظامی چنین چیزی اتفاق می‌افتاد، ضربه‌ی غیرقابل جبرانی می‌زد و شاید آن نظام را منهدم می‌کرد؛ اما در ایران

این‌طور نشد. آن رهبری الهی و بی‌نظیر، این ملت استثنایی و عظیم‌القدر، آن شعارها و آن شور انقلابی و آن معارف ترویج‌شده‌ی در میان مردم در طول مدت قبل و بعد از انقلاب، آن‌چنان این کشور و این انقلاب را مجهز کرده بود که این ضربه نتوانست کاری بکند. البته ضایعه‌ی بزرگی بود. مگر چند نفر امثال شهید بهشتی یا آن چهره‌های مبارز و آن افراد مخلص و پاکباز، در یک کشور و در میان یک ملت به ظهور می‌رسند؟ ضربه خیلی سنگین بود، ولی نظام ایستاد. ده سال هم از آن روز گذشته و شما دیدید که در طول این مدت، آن جنگ ویرانگر تمام شد و ملت از آن سربلند بیرون آمد. حوادث بزرگ و توفانهای منطقه‌یی و جهانی پیش آمد؛ ولی این کشور و این ملت مثل کوه ایستادند. همه‌ی دنیا خودشان را آماده کرده بودند که بعد از وفات امام و از دست رفتن این قلب حیاتبخش ملت، از این انقلاب، مرده‌یی، و از این ملت، موجود بی‌حس‌وحالی باقی بماند، تا آنها هر کاری که می‌خواهند، بکنند. این حادثه‌ی رحلت امام پیش آمد؛ اما باز این ملت، هوشمندانه و زیرکانه، راهشان را تا امروز ادامه دادند. خداوند هیچ‌وقت ملتی را بی‌حساب‌وکتاب حمایت نمی‌کند در این ده سال خیلی حوادث پیش آمده که معمولاً ـ برای یک ملت، این تعداد و این کیفیت حادثه، در ده سال پیش نمی‌آید. این‌که این ملت توانست این‌گونه مقاومت کند، چند علت داشت که در درجه‌ی اول، دست قدرت الهی و حمایت خدا بود. این شوخی نیست؛ یک واقعیت است. امام از ته دل به این معنا اعتقاد داشتند و ما از ایشان مکرر شنیده بودیم. یک وقت ایشان صریحاً به من فرمودند که از اول انقلاب تا حالا، دست قدرتی را مشاهده می‌کنم که ما را پیش می‌برد و کارها را اصلاح می‌کند. آن بزرگوار مطلبی نزدیک به این عبارت را فرمودند که من عین جمله‌ی ایشان را یادداشت کرده‌ام. خدای متعال هیچ‌وقت ملتی را بی‌حساب‌وکتاب حمایت نمی‌کند. این‌طور نیست که ما بگوییم حالا که خدا و قدرت الهی از ما پشتیبانی می‌کند، پس ما دیگر مسؤولیتی نداشته باشیم؛ برویم و مشغول کار خودمان باشیم. نخیر، حمایت و دست قدرت الهی، به خاطر فداکاریهای شما، به‌خاطر خون شهیدان، به‌خاطر ایمان مردم، به خاطر صبری که ملت ما در مراحل مختلف از خودشان نشان دادند، به خاطر صدق این ملت در عشق به اسلام، به خاطر راهنماییها و خط روشن ارایه‌شده به وسیله‌ی آن مرد بی‌نظیر، و به‌خاطر حضور مردم در صحنه بوده است. اگر اینها را حفظ کردیم، خدای متعال باز هم از ما حمایت خواهد کرد. استکبار همیشه درصدد فاجعه‌آفرینی است آن نکته‌ی اصلی را که می‌خواهم عرض کنم، این است که استکبار که با اسلام و انقلاب اسلامی دشمنی دارد، همیشه و در هر زمان به شکلی درصدد فاجعه‌آفرینی است. همیشه هم کسانی را پیدا می‌کند که در این فاجعه‌آفرینی، ابزار و آلت دست او بشوند. یک روز منافقین را پیدا کرد که فاجعه‌ی شهادت رجایی و باهنر و فجایع دیگری را به وجود آوردند؛ یک‌وقت هم رژیم عراق را پیدا می‌کند و جنگ هشت‌ساله را به وجود می‌آورد. بنابراین، در هر مقطعی استکبار و امریکا و سرمایه‌داران بزرگ بین‌المللی – که با همه‌ی وجود با اسلام و انقلاب اسلامی دشمن و مخالفند – ابزارهایی را پیدا می‌کنند. در دنیا انسانهای بد و پست و گروههای فرومایه و خودفروخته کم نیستند. پس، دشمن همواره دشمن است و درصدد ضربه زدن؛ ابزار هم همیشه در اختیار اوست؛ یعنی ابزار لازم را برای ضربه زدن پیدا می‌کند. وظیفه‌ی ما در این میان، هشیاری و حفظ اصول و موازین انقلاب است؛ این تکلیف ماست. مبادا کسی خیال کند که یک دوران، دوران این ضربه‌ها بود و تمام شد؛ نخیر، اگر ما تا پنجاه سال دیگر هم غفلت بکنیم، دشمن مشت خودش را وارد می‌کند. دشمن از اسلام و از این ملت سیلی خورده است. دشمن سفره‌اش در این کشور جمع شده است. در کشورهای اسلامی، سفره‌ی دشمن به جمع شدن تهدید می‌شود. الان ببینید در الجزایر چه خبر است. مردم الجزایر بالای پشت‌بامها می‌روند و اللّه‌اکبر می‌گویند.(۱) این کار، کار چه کسی بود؟ این کار را اول‌بار چه کسی به مردم دنیا یاد داد؟ مگر امریکا و استکبار اینها را نمی‌فهمند؟ مگر فراموش می‌کنند؟ این ملت به همه‌ی ملتهای دنیا، بخصوص به مسلمانان یاد داده که راه مقابله با استکبار و اردوگاه دشمن بشر چیست؛ این را که آنها فراموش نمی‌کنند. ما باید هوشیار باشیم و فریب نخوریم اگر بخواهند با موج حرکتی که ملت ما انجام داده، مقابله کنند، راهش آن است که این ملت را از میدان خارج کنند و به او ضربه بزنند. پس، تا پنجاه سال دیگر هم که باشد، استکبار از ضربه‌زدن منصرف نیست. ما باید هوشیار باشیم و فریب

نخوریم. مـا بایـد تحت تـأثیر تبلیغـات دشـمن قرار نگیریم. مـا بایـد ایمانمـان را به نظام اسـلامی از دست نـدهیم؛ چون وقتی دشـمن می‌خواهـد ضـربه وارد کند، اول پایه‌های ایمان مردم را متزلزل می‌کند، تا بتواند ضـربه را خوب وارد کند. یادتان است که مدتی به وسیله‌ی همین لیبرالها و آن روسیاه فراری(۲) و منافقین پست در همین تهران سـر چهارراهها، ضد نظام و ضد امام و ضد این ملت و ضد سیاسـتهایی که جمهوری اسلامی داشت، تبلیغات می‌کردند؟ برای این‌که ایمان مردم را متزلزل کنند، تا بتوانند در وقت خودش ضربه را وارد کننـد. همیشه از این کارها می‌کنند. مواظب باشـید ایمان شـما را متزلزل نکنند. الان منافقین در بغداد و سایر شـهرهای عراق، به عنوان عمله‌ی مزدور رژیم صدام کار می‌کنند! می‌روند شـهرهای کردنشـین را سـرکوب می‌کنند! می‌روند عربهای شیعه‌ی جنوب عراق را قتل‌عام می‌کنند! این منافقین، ده سال، یازده سال قبل، در همین تهران تبلیغات ضد جنگ داشتند و می‌گفتند که چرا با عراق می‌جنگید؛ اما امروز کارشان به این‌جا رسـیده است! اینها تصادفی نیست؛ این یک سیاست است که از آن‌جا شروع می‌شود، به این‌جـا ختم می‌گردد. ملت مـا بایـد به هر حرفی که گفته می‌شود، با روشن‌بینی نگاه کنـد، تا فریب نخورد. این ملت تا زمانی که هوشـیار و باایمان و علاقه‌منـد به این انقلاب و دلباخته‌ی نظام اسـلامی است، و تا هنگامی که با مسؤولان این نظام پیوسـته و متصـل است، آن ضـربات و آن مزدوران هیـچ کـاری نمی‌تواننـد بکننـد. همـان‌طور هم که امـام فرمودنـد، امریکا و غیر امریکا هیـچ غلطی نمی‌توانند بکنند. امیدواریم که خداوند به برکت خون این شهدا و بقیه‌ی شهیدان عالی‌قدر و عزیز ما، روزبه‌روز این ملت را از فضل خود برخوردارتر و پایـدارتر و بیشتر مشـمول برکـات خود قرار بدهـد، و روح مقـدس این عزیزان را با اولیای خودش محشور کنـد. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) به دنبـال پیروزی چشـمگیر جبهه‌ی نجـات اسـلامی الجزایر در دور اول انتخابـات پارلمـانی این کشور، ملت مسلمان الجزایر به منظور ابراز تمایل قلبی خود - که استقرار حاکمیت اسلامی در آن کشور بود - با سر دادن فریادهای اللّه‌اکبر، این پیروزی را جشن گرفتنـد. ولی دیری نگـذشت که ژنرالهای ارتش الجزایر با لغو نتایـج انتخابات پارلمانی، به قلع و قمع اسـلامگرایان پرداختند، که هنوز پس از گذشت شش سال، بحران الجزایر ادامه دارد. ۲) ابوالحسن بنی‌صدر

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بُعد اول واقعه‌ی غـدیر، امضاء و اثبات فضایل امیرالمؤمنین من هم این عید سـعید و بزرگ را به همه‌ی مسلمانان و حق‌جویان عالم و به ملت شریف و عظیم‌الشأن ایران و به شـما برادران و خواهرانی که در این‌جا تشـریف دارید، تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. خداوند ما را از برکات این روز و درسـهای بزرگی که به ما می‌دهـد، برخوردار کنـد. در روز غدیر، این حرکت عظیمی که طبق روایات متواتره، بـه وسـیله‌ی نـبیّ‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) انجـام شـد، دارای ابعـادی بـود. البته یـک بُعـد، فضـیلت امیرالمـؤمنین بـود. مردم هم می‌دانسـتند و از نزدیـک این فضایـل را در آن بزرگوار مشاهـده می‌کردنـد. پیـامبر اکرم، و در واقع اراده‌ی الهی هم همان فضایل و ارزشـها را معتبر دانست و بر اسـاس آن ارزشـها، ولایـت و حـاکمیت بعـد از پیـامبر را تعیین کرد. معلوم شـد آن کسـی می‌توانـد در مرتبه‌ی حکومت بر مسـلمین قرار بگیرد، که دارای آن ارزشها باشد. لازم نبود که پیامبر اکرم فضایل امیرالمؤمنین را در آن روز بیان کنـد؛ مردم می‌دانسـتند. «ابن‌ابی‌الحدیـد» می‌گویـد: فضایـل علی‌بن‌ابی‌طـالب به طوری در آن روز برای مردم واضـح بود که بعـد از رحلت پیامبر، احدی از مهاجران و اغلب انصار شک نداشتند که مسأله‌ی خلافت بر علی قرار خواهد گرفت؛ یعنی در نظر آنان جزو مسلّمات بود. در موارد دیگر، خود رسول اکرم هم راجع به امیرالمؤمنین چیزهای زیادی فرموده است. آنچه از طرق ما شیعیان و نیز از طریق اهـل سـنت روایت شـده، متواتر است. خیلی از فضایل را به شـکل متواتر، هم شـیعه و هم سـنی روایت کرده‌انـد؛ مخصوص شیعه نیست. حتّی یکی از مورخان قدیمی مشـهور - «ابن اسـحاق» صاحب سـیره‌ی معروف - می‌گوید: پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود:

اگر بیم این را نداشتم که مردم در باب تو حرفهایی بزنند که پیروان عیسی درباره‌ی او زدند، چیزی را درباره‌ی تو می‌گفتم که هرجا عبور می‌کنی، مردم خاک زیر پای تو را به عنوان تبرک بردارند. این روایت شاید از طرق شیعه هم نقل شده باشد؛ من ندیده‌ام. «ابن‌ابی‌الحدید» از «ابن‌اسحاق» نقل می‌کند؛ یعنی کسانی که معتقد به نصب امیرالمؤمنین هم نیستند، اما این حرفها را در فضایل آن حضرت دارند. این، یک بُعد واقعه‌ی غدیر است؛ یعنی امضاء و اثبات این فضایل و این‌که این فضایل و ارزشها، به حکومت و به این ارزش قراردادی در جامعه‌ی اسلامی منتهی می‌شود. این بُعد، بُعد بسیار مهمی است و معلوم می‌شود که در اسلام، طبق دید پیامبر و وحی الهی، حکومت تابع ارزشهاست؛ تابع چیزهای دیگر نیست. این، خود یک اصل اسلامی است. بُعد دوم واقعه‌ی غدیر، مسأله‌ی ولایت امیرالمؤمنین یک بُعد دیگر در قضیه و حدیث غدیر، همین مسأله‌ی ولایت است؛ یعنی تعبیر از حکومت به ولایت؛ «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»(۱). آن وقتی که پیامبر(ص) در مقام تعیین حق حاکمیت برای یک شخص است، تعبیر مولاـ را برای او به‌کار می‌برد و ولایت او را به ولایت خود مقترن می‌کند. خود این مفهومی که در ولایت هست، بسیار حایز اهمیت است. یعنی اسلام، منهای همین مفهوم ولایت - که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آنها و حفظ جانب انسانهاست - هیچ حاکمیتی را بر مردم نمی‌پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قایل نیست. آن کسی که ولیّ و حاکم مردم است، یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی‌شود؛ از بُعد این‌که او هر کاری که می‌خواهد، می‌تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او، و این‌که ولیّ مؤمنین یا ولیّ امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار می‌گیرد. قضیه‌ی حکومت در اسلام، از این جهت مورد توجه است. حکومت بر اساس ولایت اسلامی، مردمیترین نوع حکومت اگر این مفهوم ولایت و آنچه را که اسلام برای ولیّ و والی به عنوان شرط و وظیفه قرار داده است، بشکافیم - که در کلمات ائمه‌ی معصومین در این باب، خیلی حرفهای آموختنی وجود دارد، و در همین نامه‌ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر و آن توصیه‌های بزرگ، مفاهیم ارزنده‌ی زیادی هست - خواهیم دید که مردمیترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری - یعنی فرهنگ آزادیخواهان عالم در طول تاریخ - هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. نه این‌که یک شخصی نمی‌تواند به نام ولایت از این کارها بکند؛ خیر، شیاطینی هستند که با همه‌ی نامهای خوب، همه‌ی کارهای بد را در دنیا کرده‌اند. مقصود، آموزش و درس و راه اسلامی است. البته کسانی که دلباخته‌ی مفاهیم غربی و بیگانه‌ی از اسلام هستند، ممکن است حرفهایی بزنند، یا تصوراتی بکنند؛ لیکن اینها بر اثر نشناختن مفهوم ولایت است. ولایت در اسلام، ناشی از ارزشها ولایت در اسلام، ناشی از ارزشهاست؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سِمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکه‌ی نفسانی - از جمله‌ی شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب‌ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این‌که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولیّ یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچکترین ظلم و کوچکترین کجرفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می‌کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه‌یی، عدالت را از والی سلب می‌کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل می‌شود. در کدام سیستم حکومتی دنیا، چنین شکلی وجود دارد؟ در کدام طریقه‌ی ضمانت و نظارت مردمی، چنین روشی وجود دارد که در آن، خیر انسانیت و خیر جامعه و مصالح بشری و ارزشها باشد؟ البته تخلف از معیارها، در همه‌ی شکلها می‌تواند صورت بگیرد. بر فرض حفظ معیارها، شما ملاحظه کنید ببینید، این چه شکل متینی است که اسلام مقرر کرده است. ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم. در طول قرنهای متمادی نگذاشتند. چه کسانی نگذاشتند؟ همان کسانی که حکومت به سبک ولایت، آنها را از مسند قدرت و حکومت کنار می‌زند؛ والّا به نفع مردم است. کدام کشورها هستند که اگر در رأس حاکمیتشان یک انسان پرهیزگارِ پارسای مؤمنِ

مراعات‌کننده‌ی اوامر و نواهی الهی و عامل به صالحات و حسنات باشد، برای آنها بهتر نباشد، از این‌که فرد میگسارِ شهوترانِ پولپرستِ دنیاپرستی بر سر کار باشد؟ هر ملت و هر مذهبی که می‌خواهند، داشته باشند. ولایت، یعنی حاکمیت انسانهای پارسا، انسانهای مخالف با شهوات و نفس خودشان، انسانهای عامل به صالحات. این، معنای ولایت اسلامی است. کدام ملت و کدام کشور است که این را نخواهند و به نفعشان نباشد؛ مفهوم آن را تصور کنند و تصدیق نکنند؟ چه کسانی با این اصل و با این روش مخالفند؟ معلوم است؛ آن قدرت‌طلبانی که در وجود و نفس خودشان، تحقق آن معیارها - یعنی تحقق پارسایی، تخلی از شهوات و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا - را عملی نمی‌بینند. کدامیک از این قدرتمندانی که امروز زمامهای امور را در دنیا به‌دست گرفته‌اند، حاضرند اساس حکومت و ولایتی باشند که اسلام گفته است؟ ما همیشه این را گفته‌ایم و این جزو مسلّمات انقلاب ماست که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، یک تعرض عمومی به فرهنگ غیر اسلامی و ضد اسلامی است که امروز بر قدرتهای جهانی حاکم است و ارکان قدرت جهانی بر اساس آن شکل گرفته است. به همین‌خاطر، با اسلام و با این انقلاب و این نظام مخالفند؛ زیرا اجزای فرهنگ سیاسی رایج بین قدرتمندان عالم را زیر سؤال برده است. فرهنگ ما، فرهنگی مغایر با آن فرهنگهاست؛ کمااین‌که وضع حکومت و قدرت سیاسی و رابطه‌ی آن قدرت با مردم و پیوندهای بین آنها و مردم را مشاهده می‌کنید. ولایت اسلامی، راه سعادت ملتها این چیزهایی که ناشی از اصل ولایت در اسلام است، چه‌قدر برای انسانها مفید، پُردرخشش، زیبا و جاذبه‌دار است. هر کس از هرجای دنیا به کشور ما نگاه کند، همین چیزهایی که در زندگی امام بزرگوارمان بود، و آنچه را که این ملت در طول این ده، دوازده سال به آن عادت کرده‌اند، می‌بینند. این، معنای ولایت است؛ و ما عرض می‌کنیم که اگر ملتها، قطع نظر از مذاهب و ادیانی که بر آنها حاکم است، بخواهند راه سعادت را پیدا کنند، باید به ولایت اسلامی برگردند. البته این ولایت اسلامی به‌شکل کامل، در یک جامعه‌ی اسلامی عملی است؛ چون ولایت براساس ارزشهای اسلامی - یعنی عدالت اسلامی، علم اسلامی و دین اسلامی - است؛ اما به‌شکل غیر کامل، در همه‌ی ملتها و در میان همه‌ی جوامع عملی است. اگر می‌خواهند کسی را به عنوان رهبر و حاکم بر جامعه انتخاب کنند، سراغ آن کسی که سرمایه‌داران معرفی می‌کنند، نروند؛ سراغ پارساترین و پاکترین و بی‌اعتناترین انسانها به دنیا بروند؛ آن کسی که قدرت را سرمایه‌ی شخصی خود به حساب نمی‌آورد و از آن برای سود شخصی خویش استفاده نمی‌کند. این، رشحه‌یی از رشحات ولایت در اسلام است و دمکراسیهای جاری عالم از آن بی‌نصیبند. این، از برکات اسلام است. لذا از اول انقلاب هم همین عنوان ولایت و ولایت فقیه - که دو مفهوم است؛ یکی خود مفهوم ولایت، یکی این که این ولایت متعلق به فقیه و دین‌شناس و عالم دین است - از طرف کسانی که درحقیقت تحمل این بافت ارزشی کامل را نمی‌توانستند و نمی‌توانند بکنند، مورد تعرض شدید قرار گرفت. امروز هم همین‌طور است. خوشبختانه مردم این راه را شناخته‌اند. این، از برکات غدیر و اسلام و زندگی امیرالمؤمنین و نیز حکومت کوتاه آن بزرگوار است. امیدواریم که خداوند ماها را اهل و لایق برای این راه و این تفکر اسلامی قرار دهد و همه‌ی ما را قدردان مفهوم ولایت بسازد و ان‌شاءاللَّه شایسته‌ی اسم «ملت اهل ولایت» باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۲

سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی انجمنهای اسلامی اصناف و بازار و مجامع امور صنفی سراسر کشور

سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی انجمنهای اسلامی اصناف و بازار و مجامع امور صنفی سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اصناف، یک قشر اسلامی و انقلابی به برادران عزیز اصناف و کسبه و بازاریان، همین‌طور به برادران صنوف تولیدی و بقیه‌ی کسانی که به نحوی در کار دادوستد در بازار و جامعه‌ی اسلامی مشغول خدمتند و این‌جا تشریف دارند، خوش‌آمد می‌گویم و امیدوارم که خدای متعال در انجام وظایف و بارهای سنگینی که بر دوش ماست، لطف و هدایت خود را شامل حال همه‌ی شما و ما

بفرمایـد. یـک نکته در بـاب کسـبه در نظام و کشور اسـلامی این است که از دوره‌های گذشـته تا امروز، کسـبه و اصـناف و تجار و کسانی که در کار دادوسـتد بوده‌اند، اهل عمل به دین و عقیده‌ی دینی و اعتقاد به علمای دین و حضور در کنار آنها بوده‌اند. کسی نمی‌توانـد این نکته را انکار کند. از دوران قدیم تا دوران حاضـر، کسـبه در کشور ما، جزو قشـرهای متدین بوده‌اند و هسـتند. همین تدین و انس با علما موجب شده است که در هر میدانی که علمای دین حضور داشته‌اند - در مبارزات، در موضعگیریهای گوناگون سیاسـی و یـا دینی - حضور اصـناف و کسـبه و اهـل بازار و دادوسـتد در آن‌جا قطعی باشـد. وقتی که علمای اعلام می‌خواسـتند در دوران مبـارزات - چه مبـارزات نهضت اخیر، یعنی سالهای دهه‌ی چهل و پنجاه، و چه قبل از آن - یـک حضور مردمیِ قاطع را نشان بدهند، دسـتور می‌دادند که بازارها تعطیل بشود، و بازاریان و کسـبه تعطیل می‌کردند؛ یعنی پشت سـر علما می‌ایسـتادند، و این تأثیر زیـادی هم داشت. رژیمهای جبار هم این را فهمیـده بودنـد؛ لـذا به انواع طرق درصـدد بودنـد که این لشـکر مردمی را، یا با فشار و ارعاب و تهدیـد، یا با بسـتن مالیاتهای سـنگین اسـتثنایی در دوران سـتمشاهی، و یا با تبلیغات، از روحانیون جدا کنند؛ غالباً هم اثری نمی‌کرد. از اول انقلاب نیز کسـبه و اصناف شهری ما، در میدانهای انقلاب - راهپیماییها و جبهه‌ها و کمکهای مالی - حضور خوبی داشـتند. پس، مـا این قشـر را یـک قشـر اسـلامی و انقلـابی می‌شـماریم. معنای انقلابی هم همین است که در مواضع انقلاب حضور داشـته باشند؛ یعنی هرجا که انقلاب از آنها متوقع است، باشند. این، در بسیاری از دوره‌های گذشته و در بخش مهمی از دوران بعد از پیروزی انقلاب، نسبت به جمع کثیری از اصناف کشور وجود داشته است. این نکته را نباید کسی مورد مناقشه قرار بدهد. بعضی عادت کرده بودنـد، یا عادت کرده‌انـد که نسبت به اصـناف و کسـبه و بازرگانان، به‌طور مطلق زبان به بـدگویی باز کنند؛ این غلط است. بله، بنـا بر تفکرات بیگانه‌ی از اسـلام - تفکرات مارکسیستی و غیره - اصـلاً وجود اصـناف و کسـبه و بازرگانان، یـک وجود زیادی است. آنها اصل این قشـر را قبول ندارنـد، کاری به کار دین و مـذهب و اعتقادشان ندارنـد و خوب و بـدشان را هم تفکیک نمی‌کنند. بعضـی از تفکرات الحادی رایج در آن زمانهای مبارزات، این قشر را اصلاً قبول نداشت. کسی نباید تحت تأثیر آن حرفها و آن شعارها قرار بگیرد. تا آن‌جا که ما فهمیده‌ایم و دیده‌ایم و لمس کرده‌ایم، در ایران اسلامی، اصناف در خدمت اسلام و انقلاب و مطیع امام بزرگوار بوده‌اند و در همه‌ی میدانهای انقلاب نیز حضور داشـته‌اند. اصناف باید موقعیت اسلامی و انقلابی خود را حفظ کنند نکته‌ی دیگر این است که خود اصـناف باید این موقعیت اسلامی و انقلابی را حفظ کنند و نباید بگذارند که در درون اصناف و واحدهای صـنفی، وضـعی پیش بیاید که اولاً آنها را از موضع انقلابی جدا کند؛ ثانیاً زبانهایی را که شاید خیرخواه هم نباشـند، به روی آنها باز نمایـد. اصـناف باید در خدمت قوانین اسـلامی و مطیع قوانین باشـند. من به شـما برادران عزیزی که اعضای انجمنهای اسـلامی اصـناف هستید و ما به این انجمنهای اسلامی اعتقاد داریم و مسؤولان شما چهره‌هایی انقلابی و سابقه‌دار و مورد اعتماد امام و مورد اعتماد ما بوده‌اند و هستند، می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که در سالهای جنگ و کلاً در سالهای بعد از انقلاب، بعضی از اصـناف و کسـبه و تجار بسیار بد عمل کردند. کاری کردند که اگر کسی قصد داشت نسبت به کسبه و بازاری، زبان به بدگویی باز بکند، به‌طور وفور و فراوان، بهانه و نمونه در اختیارش بود. بعضـی سوء استفاده‌ها کردند، قوانین را زیر پا گذاشتند و به ثروتهای کلان دست پیـدا کردنـد. در حالی که مردم - قشـرهای حقوق‌بگیر، کارگران و کارمنـدان و نظامیان - به خاطر مشـکلات اقتصادی ناشـی از جنگ و محاصـره‌ی اقتصادی، فشارهایی را تحمل می‌کردنـد، آنان در تحمل فشار، خودشان را با این مردم سـهیم نکردند؛ بلکه جمعی از آنها حتّی این فشار را زیاد کردند! این، مناسب چهره‌ی اسـلامی و انقلابی اصـناف مسـلمان جمهوری اسلامی نیست. سیاسـتهای نظام جمهوری اسـلامی و دولت خدمتگزار این نیست که از راه کنترلهای بسـیار شدید، مشکلاتی را برای عامه‌ی اصناف به وجود بیاورد؛ ولی این نباید موجب آن بشود که کسانی سوء اسـتفاده کنند. من به شـما عرض کنم - و شما هم یقیناً می‌دانید، من هم بی‌خبر نیسـتم - که بسـیاری سوء اسـتفاده کردنـد. شـما بایـد چهره‌هـای سوءاسـتفاده‌کن را افشـا کنیـد من یک‌وقت به جمعی از انجمنهای اسلامی بازار تهران که چند سال قبل از این در دوران ریاست جمهوری پیش من آمده بودند، گفتم که شما باید نگذارید

کسانی سوءاستفاده کنند؛ شما باید چهره‌ی سوءاستفاده‌کن را افشا کنید؛ شما باید شگردهای مخصوصی را که برای فرار از مالیات، فرار از قانون و ارتکاب تخلف و تقلب به‌کار می‌بندند، برای مأموران دولت و مسؤولان کشور افشا کنید. این کار هنوز هم باید بشود. البته اوضاع کشور از لحاظ اقتصادی، غالباً بر یک روال نیست. مسایل اقتصادی کشور به عوامل گوناگونی بسته است که بسیاری از آن عوامل، خارج از مرزهاست. وضع تورم جهانی، وضع عرضه‌های گوناگون جهانی، وضع پول در دنیا و بسیاری از این‌گونه مسایل، روی اقتصاد یک کشور اثر می‌گذارد. اقتصاد کشور مستقلی مثل ما که می‌خواهد مستقل زندگی بکند، غالباً با بعضی از نوسانها همراه است. نباید اجازه بدهید که از این نوسانها و از این کم و زیادها، کسانی به نفع جیب شخصی خودشان استفاده کنند، و تا رقم مالیاتی بر صنفی بسته شد، بلافاصله آن مالیات خودش را در زندگی مصرف‌کننده‌یی که به آن صنف مراجعه دارد، نشان بدهد. این درست نیست و بر عدل اسلامی منطبق نمی‌باشد. شما باید اینها را مراقب باشید. انجمنهای اسلامی باید هوشیارانه عمل بکنند. من به شما عرض کنم که مالیات یک امر الزامی و شرعی است و در جامعه‌ی اسلامی، دولت در صورتی که لازم بداند، برطبق قانون باید از درآمدها مالیات بگیرد. کسانی هستند که با داشتن درآمدهای کلان، از زیر این وظیفه‌ی قانونیِ شرعیِ الزامی - که به نفع کشور و برای طبقات کم‌درآمد و در خدمت مصالح اسلامی است - استنکاف می‌کنند. باید راهی پیدا کنید و نگذارید که این‌طور بشود. در خدمت اهداف دولتی و اسلامی و نظام انقلابی باشید اصناف مؤمن، بازرگانان متدین، چهره‌های انقلابی، سابقه‌داران، جوانان، کسانی که جبهه‌ها را دیدید، برای جبهه‌ها پشتیبانی کردید، آن کاروانهای کذایی را راه انداختید، چه‌قدر زحمت را تحمل کردید، کسانی که در رژیم گذشته آن مبارزات را کردند، آن ایستادگیها را در بازار نشان دادند، کسانی که در همه‌ی حضورهای سیاسی دوران انقلاب خودشان را نشان دادند و دشمن را مأیوس کردند، بایستی در اساسی‌ترین میدانها - یعنی میدان اقتصادی - در خدمت اهداف دولتی و اسلامی و نظام انقلابی - و نه‌فقط برای سود شخصی - یک حضور فعال داشته باشند و داشته باشیم. این درست نیست که کسی خیال کند که بله، من کاسبم، تاجرم و برای سود کار می‌کنم؛ نه، ما انسانهای مؤمن و متدینانی را می‌شناسیم که به خاطر انقلاب، دکان و کسب و کار و خرید و فروش و سود و استفاده را بوسیدند و کنار گذاشتند و به میدان انقلاب آمدند و زندگی خودشان را شب و روز برای انقلاب مصرف کردند. البته ما از همه این‌طور توقعی را نداریم؛ اما از همه توقع انصاف را داریم. من این وظیفه‌ی نظارت عمومی بر کار اصناف و جلوگیری از تخطیهای گوناگونی را که بعضی از سوءاستفاده‌چیها در اصناف می‌کنند، برعهده‌ی انجمنهای اسلامی، مخصوصاً رؤسای انجمنها و معتمدان محترم بازار می‌دانم. آنان مورد اعتماد امام بودند و مورد اعتماد ما نیز هستند. ما آنان را از سالهای پیش شناخته‌ایم. آنان بایستی به دولت کمک کنند و مانع سوءاستفاده‌ی کسانی بشوند که به خیال خودشان تا دیدند بازار آشفته‌یی است، فوراً درصدد باشند که سوءاستفاده کنند و جیب خودشان را پُر نمایند. مگر مسأله‌ی زندگی اسلامی این است؟ مگر فقط جیب‌خودپُرکردن مطرح است؟ این، نکته‌ی دوم است که من خواستم شما برادران عزیز انجمنهای اسلامی اصناف و متدینان بازار و برادران صنوف تولیدی - کسانی که در کارهای خیر هستید - به آن توجه داشته باشید. این، یک وظیفه است. نگذارید در مجموعه‌ی اصناف ایجاد اختلاف بشود نکته‌ی بعدی این است که نگذارید در جامعه‌ی صنفی و در مجموعه‌ی اصناف کشور، به بهانه‌های مختلف ایجاد شقاق و اختلاف بشود. اصناف همیشه یک مجموعه‌ی یکپارچه بوده‌اند؛ برای خدا باز هم باشید. امروز آن چیزی که دشمن را می‌ترساند، اتحاد ملت ایران است. این خونخواران جهانی، بیشتر از همه چیز از اتحاد شما مردم می‌ترسند. اگر نمی‌توانند با یک ملت روبه‌رو بشوند، بر اثر این نیست که نمی‌خواهند روبه‌رو بشوند؛ نه، از وحدت و شجاعت و ایمان آن ملت می‌ترسند؛ والّا استعمار جهانی و استکبار نشان داده‌اند که از جنایت باکی ندارند. چند سال قبل از این، مثل همین روزها بود که یک ناو امریکایی در خلیج فارس، هواپیمای مسافربری ایران را با قریب سیصد مسافر هدف قرار داد و آن را ساقط کرد و سوزاند و غرق نمود و همه‌ی آنان را از بین برد. بعد هم که اعتراض و جنجال شد و دنیا به حقانیت ملت ایران در این حادثه واقف گردید، عذری خواستند و گفتند که

ببخشید، اشتباه کردیم! عجب! اشتباه کردید؟! برخلاف عرف موجود بین همین قدرتمندان امروز جهانی - که خیلی هم به انسانیت و مبانی اخلاق اعتنایی ندارند - هواپیمای مسافربری را که محترم است و کسی اجازه ندارد به هواپیمای مسافربری تعرضی بکند، با قریب سیصد مسافر ساقط می‌کنید و بعد می‌گویید که اشتباه کردیم! غلط کردید اشتباه کردید! اشتباه کردیم یعنی چه؟! اگر فرمانده‌ی آن ناو اشتباه کرده بود، پس چرا او را به محاکمه نکشیدید؟! چرا به او مدال دادید؟! چرا با انواع و اقسام گفته‌ها، به دشمنیهای خودتان با ملت ایران ادامه دادید؟! چه اشتباهی؟! شماها در پیدا کردن هدفهای شوم، هیچوقت اشتباه نمی‌کنید؛ در رسیدن به کار زشت بر ضد ملتهای مستقل، هیچوقت اشتباه نمی‌کنید؛ درست می‌روید و همان نقطه‌یی که زشت‌ترین و بدترین است، پیدا می‌کنید. امروز استکبار جهانی این است، امروز امریکا این است، اینها از جنایت باکی ندارند. اگر در جایی اقدام نمی‌کنند، چون برای خودشان مقرون به صرفه نمی‌بینند و از چیزهایی ملاحظه می‌کنند. از عمده‌ترین چیزهایی که ملاحظه می‌کنند، یکپارچگی ملت است؛ این یکپارچگی را مثل گوهر گرانمایه‌یی حفظ کنید. بحمداللّه امروز ملت ما مثل همه‌ی دوره‌های بعد از انقلاب، ملت یکپارچه‌یی است؛ همه پشت سر مسؤولان نظام و در خدمت اهداف انقلاب هستند. ایجاد اختلاف و بدبینی، جرم و خیانت بعضیها تلاش می‌کنند که بین مردم اختلاف بیندازند؛ بعضیها هم تلاش می‌کنند که مردم را نسبت به مسؤولان و نظام بدبین کنند. اینها بدانند که این کار خیانت است و من ادامه‌ی این‌گونه کارها را تحمل نخواهم کرد. مهلتی برای تنبه داده می‌شود، شاید به خود بیایند؛ والّا آن دستی که امروز درصدد باشد که از هر وسیله‌یی و از هر نوع تبلیغات دروغ و کارهای خلافی استفاده کند، برای این‌که بین مردم اختلاف بیندازد، یا بین مردم و مسؤولان کشور - این خدمتگزارانی که جان و وجودشان در خدمت نظام اسلامی است - و این رئیس جمهور مغتنمی که ما امروز داریم، جدایی بیندازد، مجرم و خیانتکار است. این، کار کوچکی نیست. شما هم همین‌طور بین خودتان، اصناف را به اختلافات و باندبازی و گروه‌بازی و سیاسیکاری نکشانید. همه باید در خدمت سیاستهای جمهوری اسلامی باشند. همه‌ی اصناف باید اهل سیاست باشند؛ اما نگذارید که این دودستگیهای ناشی از دسته‌بندی سیاسی، در بین اصناف راه پیدا کند. یک جامعه‌ی متحد و متفق و یکپارچه و در خدمت هدفهای اسلامی و نظام اسلامی باشید؛ بخصوص شما انجمنهای اسلامی، نسبت به آن چیزی که در نکته‌ی دوم عرض کردم، مراقب و مواظب باشید. این، یک تکلیف و وظیفه است. مسؤولان شما، چهره‌هایی موجه مسؤولان محترم شما، چهره‌های موجهی هستند. من برخی از این آقایان را سالهای متمادی است که در میدانهای جنگ و در زندانها و در زیر شکنجه و فشارها شناخته‌ام و همه‌ی ما آنها را تجربه کرده‌ایم. آنها مورد توجه و قبول امام بودند. این چهره‌های موجه، بایستی مردم را راهنمایی کنند. اعضای انجمنهای اسلامی، در زمینه‌ی کار اصناف، این نظارت را برای خودشان در هرجای کشور قایل باشند. برای جلوگیری از تخلفات درون اصناف، شما باید در خدمت نظام باشید. خداوند ان‌شاءاللّه به همه‌ی شما و ما توفیق بدهد و هدایتمان کند، تا بتوانیم راه خدا را درست بشناسیم و آن را بپیماییم. خداوند وجود مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنا لتراب‌مقدمه‌الفداء) را از ما راضی بفرماید و ما را مشمول دعوات آن بزرگوار قرار بدهد و روح مقدس امام را از ما شاد کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم دیپلماسی امروز ما، سخت‌تر و ظریفتر و ابتکارطلب‌تر از دوران جنگ برادران عزیز، سفیران جمهوری اسلامی و حاملان پیام نور و رسالت توحید! خیلی خوش آمدید. در ابتدا لازم است به همه‌ی شما برادران عزیز - چه آنهایی که در کشورهای مختلف عالم مشغول انجام وظیفه‌اند، و چه برادرانی که در وزارت خارجه و دستگاههای مربوط به آن مشغول خدمت و تدبیر و مطالعه و بررسی و راهنمایی هستند - خسته‌نباشید عرض کنم و به خاطر این خدمت بزرگ و ظریف و مؤثر، اجر وافر شما را از خداوند متعال مسألت کنم. اگر

بخواهیم به اصل مطلب برسیم، باید عرض کنیم که امروز دیپلماسی ما از جهاتی، حتّی از دیپلماسی در دوران جنگ - که خیلی پیچیده و سخت بود - سخت‌تر، ظریفتر و ابتکارطلب‌تر است. اگر بخواهیم اصول سیاست خارجی را که بر پایه‌ی عزت و حکمت و مصلحت استوار است، بر اوضاع و شرایط پیچیده‌ی امروز دنیا و وضع خاص خودمان تطبیق کنیم، بلاشک فراست، ابتکار عمل، پُرکاری، دقت و پایبندی شدید به اصول و آرمانها، جزو وظایف عمومی دستگاه دیپلماسی ماست. چرا امروز مسأله‌ی دیپلماسی ما سخت و پیچیده است؟ برای این‌که از بعد از رحلت حضرت امام(ره)، سیاست زیرکانه‌ی پیچیده‌یی در دنیای مربوط به ما به وجود آمد. نمی‌خواهم بگویم که همه‌ی دنیا وقتشان صرف این کار می‌شود؛ نه، در آن بخش سیاستگذاری و فعالیت دنیایی مربوط به ما، ایده‌ی خیلی زیرکانه و البته خباثت‌آلودی پیدا شد - که تقریباً از آن روزهای اول شروع کردند؛ از صحنه‌های گوناگون هم این سیاست را تعقیب کردند؛ هنوز هم تعقیب می‌کنند - و آن، این است که تصمیم گرفتند در اعمال و رفتار و گفتار و منش جمهوری اسلامی چیزی پیدا کنند و یا چیزی به آن نسبت بدهند که در آن، تخطئه‌ی دوران امام باشد. این، چیز خیلی مهمی است. کاری کنند که دوران ده، یازده‌ساله‌ی نورانی حیات و حضور مبارک امام(ره) که ملتهای دنیا به آن دوران دل بسته‌اند، ما در آن دوران حیات پیدا کردیم، کشور در آن دوران به اوج عزت اسلامی خود رسید و هرچه دستگاههای سیاسی، تبلیغاتی دشمن تلاش کرد که آن دوران را مخدوش و ملکوک کند، نتوانست، به زبان و قلم و منش و رفتاری از درون جمهوری اسلامی تخطئه بشود؛ یا اگر چنین چیزی میسور و ممکن نیست، آن‌چنان وانمود کنند که گویی این کار در حال انجام است. دشمن می‌خواهد اثبات کند که ایران دوران امام را تخطئه کرده است این‌که می‌بینید اینها علی‌الظاهر سیاستهای جدیدی دارند و تصمیم به بازنگری گرفته‌اند و می‌گویند ایران راه جدیدی را آغاز کرده، و اسم شخصیتهای ایرانی را می‌آورند، معنایش آن چیزی نیست که در ظاهر این سخن فهمیده می‌شود. این، متضمن هیچ‌گونه اظهار ستایشی از شخصیتهای ایرانی نیست؛ معنایش همان ایده‌ی خبیثی است که اینها داشتند؛ یعنی امروز خود ایران، دوران امام را تخطئه می‌کند. اینها می‌خواهند این را ثابت کنند. اگر نستجیربالله چنین چیزی پیش می‌آمد - یعنی ایران اسلامی عملاً در گفتار و کردار و منش، دوران ده، یازده ساله‌ی انقلابِ با حضور امام را تخطئه می‌کرد - اینها خیلی خوشحال و موفق شده بودند؛ اما آن‌طور که نشد؛ معلوم هم بود که نمی‌شود. امروز الگوی زندگی سیاسی و اقتصادی و منش کلی انقلابی ما همان چیزی است که از امام دانسته‌ایم و شنیده‌ایم و همان منش و افکار و رفتار امام - که درست هم بود، منطبق بر حق هم بود، با همه‌ی جان و دل هم ملت ایران و مسؤولان دنبال آن راه بودند و بعد از آن هم هستند - راه حق است و یک لحظه نباید از راه حق جدا شد. واقعیت این است؛ منتها دشمن دست‌بردار نیست. او سعی می‌کند برای افکار عمومی دنیا - که این افکار عمومی عالم، متضمن افکار و احساسات و استفهامات ملتهای مسلمان و ملتهای جهان سوم، که مخاطب انقلاب اسلامی بودند، نیز هست - اثبات کند که ایران خودش آن دوران را تخطئه می‌کند؛ شما از چه کشوری می‌خواهید تقلید کنید؟! می‌خواهد برای مردم فلان کشور اسلامی و یا حتّی غیر اسلامی ثابت کند که ایران از مواضع قبلی خود عدول کرده است. ما دیدیم که کشورهای غیر اسلامی، در حرکات عظیم خودشان، راه ایران را به عنوان شعار مشخص کردند، تابلو زدند و گفتند راه ما همان راهی است که ایران رفته است؛ یعنی راه مقابله‌ی با استکبار امریکایی و غول خونخوار قدرت سلطه‌ی جهانی. می‌خواهد به مردم دنیا بگوید که شما دنبال آن راه رفتید و جاذبه‌ی آن شما را به حرکت درآورد و به شما امید بخشید؛ اما حالا خود متولیان و کارکنان و رهروان آن راه، آن را تخطئه می‌کنند؛ شما چه می‌گویید؟! می‌خواهد این را در دنیا جا بیندازد. عده‌یی در داخل، همان حرفهای دشمن را تکرار می‌کنند البته این هم در حاشیه ناگفته نماند که متأسفانه عده‌یی هم در داخل اصلاً ملتفت نیستند که در دنیا هدف و غرض از این حرفها چیست. از روی جهالت، همان حرفها را تکرار می‌کنند. فلان رادیو، فلان خبرگزاری، مرتب یک سیاست را از سیاستهای دولت یا یک مسؤول انتخاب می‌کند و به مناسبت یا بی‌مناسبت می‌گوید: بله، اینها راه جدیدی را شروع کرده‌اند، راه انقلاب‌زدایی را آغاز کرده‌اند، شعار امام‌زدایی را می‌دهند(!) این افراد داخلی هم با استفاده از این مطالب، شروع به یک نوع کارهای واقعاً

بچگانه کرده‌اند! آدم احساس می‌کند که بعضی از کارها خیلی بچگانه است. همان حرفها را تکرار می‌کنند، شاید بتوانند کسی یا کسانی را از میدان برخوردهای سیاسی و خطی خودشان خارج کنند؛ غافل از این‌که آن کسی که این حرفها را می‌گوید، دلش برای شما نسوخته است. او حرف شما را نمی‌زند؛ چیز دیگری می‌گوید و مقصود دیگری دارد. این، سیاست جهانی است. وزارت خارجه، پیشاهنگ ارتباطات ضروری برای دوران بازسازی در این شرایط، شما می‌خواهید دوران بازسازی را طی کنید. دوران بازسازی، از سال ۶۷ - یعنی بعد از پایان جنگ - آغاز شده است. شروع دوران بازسازی را امام اعلام کردند. یادتان است که امام دستور دادند و شورای عالی بازسازی معین کردند و سیاستگذاری شد. از آن سال تا حالا، حدود چهار سال می‌گذرد. پس دوران، دورانی است که کشور باید به ترمیم ضایعات دوران جنگ بپردازد و از همه‌ی امکانات قابل وصول و جایزالوصول بشری استفاده کند. کشور ما را با بمبهای دیگران بمباران کردند، با استفاده از تکنولوژی جدید به این وضع درآوردند؛ والّا اگر به دست متجاوزان عراقی شمشیر می‌دادند و می‌گفتند بروید با این پاسداران روبه‌رو بشوید، یک چهار تا کله که به دست پاسداران جان‌برکف ما در میدان جنگ می‌افتاد، بقیه فرار می‌کردند. این‌که آن‌جا بنشینی و یک دگمه را فشار دهی و در ظرف یک ماه، حدود صد فروند موشک به شهر تهران بزنی، این به کمک تکنولوژی پیشرفته‌ی دنیاست. یک عده مجرم، با سوءاستفاده از دستاوردهای بشری، کشور ما را ویران کردند؛ ولی ما می‌خواهیم خانه‌ی خودمان را با استفاده از همان دستاوردهای بشری آباد کنیم. این کار، جز با ارتباطات جهانی، جز با دیپلماسی فعال، جز با نشست و برخاستها و سخن‌گفتنهای حکیمانه - که حالا اندکی شرح خواهم داد - و فعالیت و ابتکار و دادوستد و اعلام و درخواست همکاری در آن ضابطه و چارچوب خاص، امکانپذیر نیست. پس، امروز وزارت خارجه پیشاهنگ ارتباطاتی است که برای دوران بازسازی ضروری است؛ چه سیاسیش، چه اقتصادیش، چه حتّی فرهنگیش. آن نوک پیکان حرکت دیپلماسی، نماینده‌ی وزارت امور خارجه است؛ بقیه در کنار او وارد می‌شوند و باید بشوند. از طرفی هم آن تهمت از سوی دشمنان آگاه و بعضی از دوستان ناآگاه - که حالا این قسمت دومش خیلی اهمیت ندارد - وجود دارد. باید طوری عمل نشود که حتّی شایبه‌ی آن تهمت ناحق و آن سخن دروغ و غلط به وجود بیاید. کار خیلی ظریفی است و خیلی قدرت می‌خواهد؛ «دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد». این، به عهده‌ی وزارت امور خارجه است و جز با توکل، قدرت ایمانی، پایبندی شدید به موازین دینی و انقلابی، مراقبت کامل از رفتار و کردار و حرف زدن، حاضر و ناظر دانستن خدا در همه‌ی حالات و استمداد از او در کنار به کارگیری هوشمندیها و هوشیاریها، امکانپذیر نیست. این کار، کار شماست. حالا ببینید در این روزگار، این کار چه‌قدر کار سخت و سنگینی است. ما بر اساس عزت اسلامی و عزت ملتمان حرکت می‌کنیم عرض کردیم که عزت و حکمت و مصلحت، یک مثلث الزامی برای چارچوب ارتباطات بین‌المللی ماست. عزت: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه»(۱)، «لن یجعل اللّه للکافرین علی‌المؤمنین سبیلا»(۲). ما نمی‌خواهیم عزتمان را با تکیه بر نژاد و ناسیونالیسم و حرفهایی که متأسفانه همه‌ی دنیا با تکیه به آنها دور خودشان یک حصار می‌کشند، ثابت کنیم. فلان کشور اروپایی ثابت می‌کند که نژاد من برترین است. آن یکی می‌گوید نخیر، نژاد من برترین است. حتّی این تنافس و تفاخر، به جنگهای بین‌المللی و خونریزیها و خرجهای کلان هم کشیده می‌شود! نه، ما برای خودمان، عزت را بر اساس اعتقاد و ایمان توحیدی - که خاصیت و شاخصه‌ی تفکر اسلامی است - و دل بستن به خدا و محبت به بندگان و خلایق الهی و لزوم خدمت به آنها قایلیم. لذا ما هر قدرتی که می‌خواهد ابرقدرتی و تکبر و استکبار و فخرفروشی را در روابط خود با ملتهای دیگر وارد بکند، رد می‌کنیم. اگر شما جزو فلان نژاد هستید، برای خودتان هستید. اگر شما دارای ثروت یا قدرت و تکنولوژی هستید، برای خودتان هستید. تکنولوژی شما برای خودتان است؛ برای ما که نیست؛ چرا به ما فخر می‌فروشید؟ هر ملتی ذخیره‌یی دارد. ملت ما هم ذخایر خیلی فراوانی دارد؛ ذخایر فرهنگی، پرونده‌ی بسیار درخشان در صحنه‌ی علم جهانی، در صحنه‌ی سیاست جهانی، در صحنه‌های گوناگون. ما بنای فخرفروشی نداریم. اگر خوبی، برای خودت هستی؛ اگر پولداری، برای خودت هستی؛ اگر قدرتمندی، برای خودت هستی؛ ارتباطاتت با ما، ارتباطات و علایق انسان با انسان

است. بنابراین، عزت یعنی تحمیل هیچ‌کس را قبول نکردن. آدم در رفتار بعضی از مسؤولان کشورها، حتّی در رفتار دیپلماتهایشان گاهی مشاهده می‌کند که فخر و غرور بیجا و احمقانه‌یی وجود دارد. تصور می‌کنند که چون زبانشان فلان زبان است، یا نژاد و اسمشان، فلان نژاد و فلان اسم است، پس باید فخر بفروشند! نه، اینها تصورات احمقانه‌یی است و در منطق صحیح انسانی، جایی ندارد. ما چنین چیزی را از هیچ‌کس قبول نمی‌کنیم. ما بر اساس عزت اسلامی، عزت توحیدی و عزت ملت خودمان حرکت می‌کنیم. هیچ‌کس حق ندارد اهانت به ملت ایران را قبول کند ملت ما باید در روابط بین‌المللی خواری نبیند و اهانت نشود. هیچ‌کس حق ندارد اهانت به ملت ایران را در کمترین برخورد با دیگران قبول کند. اگر کسی اهانت‌پذیر است، برای خودش اهانت‌پذیر است؛ برای ملت ایران نمی‌شود؛ حق ندارد. ملت ایران، ملتی سرافراز و بزرگ و جاندار است و نشان داده است که قدرت حضور در صحنه‌های دنیا را دارد. ما که بودیم؟ ما کجا بودیم؟ ما را در دنیا یک روز به عنوان زایده‌ی انگلیس، و یک روز به عنوان زایده‌ی امریکا می‌شناختند! چه کسی معتقد بود که این ملت می‌تواند بدون اتکای به هیچ‌کس، بدین‌گونه در دنیا برای خودش عزت درست کند و انظار جهانی را به سوی خویش جلب نماید؟ ما بحمداللّه در تمام صحنه‌ها مشاهده کرده‌ایم که این ملت، ملت بزرگ و جاندار و پُرخونی است؛ زار و نزار و ذلت‌پذیر نیست. در اظهارات دیپلماتیک و ارتباطات جهانی باید سنجیده عمل کرد سراغ حکمت می‌آییم. حکمت، یعنی حکیمانه و سنجیده کار کردن. هیچ‌گونه نسنجیدگی را نباید در اظهارات دیپلماتیک و هرآنچه که مربوط به سیاست خارجی و ارتباطات جهانی است، راه داد. همه چیز باید سنجیده باشد. آدم نباید هرچه به دهانش آمد، بگوید. باید ملاحظه کنیم که آیا این سخن با موازین منطق و خرد منطبق است، یا منطبق نیست. اگر منطبق نیست، آن را کنترل کنیم. باید حکیمانه برخورد کنیم. فقط در حرف زدن نیست؛ در معاشرتها و برخوردها هم باید حکیمانه برخورد کرد. البته حکمت، به معنای نگفتن نیست. بعضی می‌گویند حالا ـ که حرف نسنجیده نباید زد، پس چرا باید حرف زد؟! گویی که هیچ‌کار سنجیده نمی‌شود کرد! نه، اگر گفتیم ما باید حکیمانه کار کنیم، معنایش این نیست که پس کار نکنیم، تماس نگیریم، حرکت نکنیم، حرف نزنیم، مبادا غیرحکیمانه درآید! همان‌طور که آقای دکتر ولایتی اشاره کردند و درست هم است، وزارت خارجه یک دستگاه انسانی عظیم است. از لحاظ نیروی انسانی، واقعاً دستگاه پُرذخیره‌یی است. بحمداللّه انسانهای خوب، انقلابی، مسلمان، اکثراً یا عموماً بچه‌های انقلاب، جوانان انقلابی مؤمن، با فکرهای خوب در وزارت خارجه حضور دارند. ما چرا از تلاش و تفکر و سنجش و عقلیت بچه‌حزب‌اللهی‌های خودمان مأیوس باشیم؟ دیدیم که بچه‌حزب‌اللهی‌های خودمان، همین برادران وزارت خارجه، همین عناصر مؤمن و خوب، در یک تجربه‌ی سیاسی مثل جنگ خلیج فارس - که چیز خیلی عظیمی بود و چه‌قدر افراد اشتباه کردند - یا مثل قضیه‌ی قطعنامه، چگونه از خودشان عقل و شخصیت و هوشمندی نشان دادند. در ارتباطات فراوانی، همین‌طور است. کار را سنجیده انجام بدهیم. کارهای نسنجیده انجام نگیرد؛ چون ضرر کار نسنجیده در این‌جا، با ضرر کار نسنجیده فرضاً در اداره‌ی ثبت احوال فلان‌جا یا وزارت صنایع یا وزارت دیگر فرق می‌کند. ضرر کار نسنجیده در این‌جا، عمیقتر و عمومیتر و چشمگیرتر و نقدتر است. کار نسنجیده نباید انجام بگیرد، حرف نسنجیده نباید زده بشود. جوانب هر کاری باید خوب سنجیده بشود و بعد انجام بگیرد. این، معنای حکمت است. کار و منش شخصی شما با دیگران متفاوت است و اما مصلحت. مراد، مصلحت شخص من و شما نیست، که اگر ما این اقدام را کردیم، ممکن است برایمان گران تمام بشود. نه، گران هم که تمام بشود، مگر ما که هستیم؟ اگر کاری به مصلحت کشور و به مصلحت انقلاب است، ولی به مصلحت شخص من نیست، گو مباش؛ چه اهمیتی دارد؟ مصلحت، یعنی مصلحت انقلاب، و این مصلحت همه‌جانبه است؛ یعنی از رفتار شخصی ما - بخصوص شما - شروع می‌شود. شما که مأمور وزارت خارجه هستید - بخصوص سفرا که در خارج هستند، و در درجه‌ی دوم کسانی که به خارج رفت‌وآمد دارند - کار و منش شخصی شما، با منش شخصی عضوی در یک وزارتخانه‌ی دیگر متفاوت است. شما رسول و پیام‌آورید. از شما حدس زده می‌شود که در خارج چه خبر است. اگر شما در سفارتخانه، مسلمان زندگی کنید و همسر و فرزندان

و کارمندان شما روش مسلمانی داشته باشند، فرق می‌کند با این‌که یک همسطح و همرتبه‌ی شما در وزارتی دیگر از وزارتخانه‌های ما، منش اسلامی داشته باشد. این‌جا اثرش چشمگیرتر است. اگر هم خدای نکرده روش عملی شما اندکی اختلال داشت، ضررش بیشتر است. پس، از این‌جا رفتار مصلحت‌آمیز را شروع کنید. در ظواهر زندگی، رعایت امساك لازم است من نمی‌خواهم از برادرانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند، توقع زهد و پارسایی مطلق بکنم؛ لیکن می‌خواهم اجمالاً ـ عرض بکنم که در ظواهر زندگی، یک مقدار رعایت امساك لازم است. اگر کسی درآمد هم دارد، امکان استفاده هم دارد، جلوی بعضی از استفاده‌ها را با میل خود و به ابتکار و با اراده‌ی شخصی بگیرد. این، خیلی فایده دارد. هم برای وضع کلی انقلاب فایده‌ی عمومی دارد، و هم فایده‌ی شخصی دارد؛ یعنی به شما نورانیت می‌دهد. این کار، با کار بنده‌یی که امکان فلان استفاده برایم نیست، فرق می‌کند. من اجر ندارم؛ اما شما که می‌توانید، اگر از فلان کار تجملاتی، از فلان خرج زیادی، از فلان استفاده‌ی اضافه بر سازمان - که ممکن است انسان برایش یک راه مشروع هم فکر کند و بگوید که مثلاً این‌گونه استفاده می‌کنم؛ طوری هم نمی‌شود - امساك کردید، فضیلت و فایده‌ی آن و تأثیرش بر نفس خود شما خیلی بالاست. ما برای همین هستیم. اصلاً بشر که در دنیا کار و جهاد و تلاش می‌کند و می‌خواهد حاکمیت خدا را در زمین به وجود بیاورد، برای چیست؟ برای این است که انسانها نورانیت پیدا کنند. اصلاً فایده‌ی اساسی و هدف اصلی این است که انسانها متخلق به اخلاق‌اللّه بشوند. تخلق به اخلاق‌اللّه، مقدمه برای یک کار دیگر نیست؛ کارهای دیگر، مقدمه برای تخلق به اخلاق‌اللّه است. عدل، مقدمه‌ی تخلق به اخلاق‌اللّه و نورانی شدن انسانهاست. حکومت اسلامی و حاکمیت پیامبران، برای همین است؛ «انّما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق»(۳). پس، در برخورد و عمل شخصی، این تأثیر می‌گذارد. از این‌جا مصلحت را شروع کنید، تا همه‌گونه ارتباطات و موضعگیریها و تلاشهای شما موفق باشد. باید از سفرا و کارگزاران کشورهای دیگر فعالتر باشید شما به عنوان نماینده‌ی جمهوری اسلامی، در کشورهایی که توقف دارید - به قول آقایان، متوقفٌ‌فیه - باید از همه‌ی کسانی که در آن‌جا عنوان سفیر و کارگزار دارند، در جمع‌آوری معلومات، در آگاهیهای سیاسی از وضع آن کشور، در پیش‌بینی و حدس زدن آینده‌ها، فعالتر باشید؛ برای خاطر این‌که شما برای خدا کار می‌کنید. این، بسیار مهم است. گاهی اوقات می‌خوانیم و یا می‌شنویم که بعضی از سفرا و کارمندان سفارتخانه‌ها یا دستگاههای خارجی در کشورهای دیگر، تلاشهایی می‌کنند که انسان فکر می‌کند واقعاً چه اجر و چه مزد مادّی‌یی می‌تواند در مقابل این‌گونه تلاشها باشد! حالا احساس ناسیونالیسم است یا احساس هرچه هست، من نمی‌دانم. شما برای این‌گونه کار کردن، ایمان و اخلاصتان را دارید؛ همان‌طور باید کار کنید. یک سفیر و یک مأمور، در هر رتبه‌یی که هست - چه سفیرکبیر؛ یعنی آن بالاترین شخصیت نمایندگی، چه بقیه‌ی کسانی که آنها هم هر کدام به نوبه‌ی خود سفرایی هستند؛ نفر دوم، نفر سوم، کارمندان جزء - بایستی با این احساس کار بکند؛ پُرتلاش و پُرتوان و پیگیر. جای خالی برای ابتکار سیاسی جمهوری اسلامی زیاد است این نظرات شما، وزارت امور خارجه را به جستجوی راههای جدید و کارهای ابتکاری می‌کشاند. این نکته مربوط به وزارت امور خارجه است. البته در سالهای پیش هم روی مسأله‌ی ابتکار تکیه کردم. ما در زمینه‌ی مسایل جهانی، جای خالی برای ابتکار سیاسی جمهوری اسلامی را زیاد مشاهده می‌کنیم. خیلی جاها هست که به دلایلی سیاستهای جهانی به آن نمی‌رسند - نه این‌که ناتوان هستند؛ بعضیهایشان خیلی هم توانا هستند - دلایلی وجود دارد که نمی‌رسند. مثلاً ـ در یک‌جا، یک اقدام و یک ابتکار، با منافع ابرقدرتها ستیزه دارد. معمولاً چنین کاری را یک کشور جهان سومی یا یک کشور اروپایی، به هر ملاحظه‌یی انجام نمی‌دهد؛ ولی ما می‌توانیم اقدام بکنیم راههای بازی وجود دارد و اگر کشوری اقدام کرد، تجاوب و پاسخگویی به آن امکانپذیر است. این‌طور هم نیست که اگر شما پیشقدم شدید، دیگران جلو نیایند. سابق که با شما برادران می‌نشستیم، این نکته را تکرار می‌کردیم که ما می‌توانیم مجموعه‌های متناسب ایجاد کنیم. ما در آسیا، در خاورمیانه، در مجموعه‌ی کشورهای اسلامی، در کشورهای اسلامی منطقه‌ی شرق عالم و احیاناً در مجموعه‌های دیگری، می‌توانیم فعال و مجموعه‌ساز باشیم. ما می‌توانیم مجموعه‌های فعلی جهانی را به سمت درست هدایت کنیم

جمهوری اسلامی می‌تواند همین مجموعه‌های فعلی جهانی را به این سمت و آن سمتی که درست است، هدایت کند. مثلاً حرف کنفرانس غیرمتعهدها در دنیا چیست؟ امروز غیرمتعهدها چه کسانی هستند؟ این سازمان، امروز به آن معنا و مفهوم سابق موردی ندارد. غیرمتعهد در مقابل شرق یا پیمانهای شرقی، یا غیرمتعهد در مقابل غرب و پیمانهای غربی مورد نظر بوده است؛ اما امروز که به آن معنا شرق و غرب نیست. امروز وابستگی به قطب امریکایی، به معنای تعهد در اصطلاح غیرمتعهدها - یعنی عضویت در مجموعه‌های کاری و سیاسی و اقتصادی و نظامی - نیست. امروز معنای غیرمتعهدها چیست؟ هدفش چیست؟ با چه کسی برخورد می‌کند؟ امروز غیرمتعهدها می‌خواهند چه کسانی را جمع بکنند؟ کدام کشورها می‌توانند عضو غیرمتعهدها باشند؟ یک بازنگری جدی در مسأله‌ی غیرمتعهدها لازم است. البته معنای این حرف آن نیست که تا شما گفتید، فوراً صد کشور می‌گویند چَشم و از شما قبول می‌کنند؛ لیکن برای تلاش و پیشبرد کار و نیز طرح ایده‌های نو و ابتکاری در سازمان ملل، راهی وجود دارد. یا مثلاً چرا این کشورهای سابقاً کمونیستی، جزو سازمان کنفرانس اسلامی نیستند؟ مثلاً- چرا آلبانی امروز جزو سازمان کنفرانس اسلامی نیست؟ چرا بعضی از جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سابق نمی‌توانند جزو سازمان کنفرانس اسلامی باشند؟ اینها فکرهایی است که دنبالش را می‌شود گرفت. در مورد آنها می‌شود اهداف جمهوری اسلامی و اهداف انقلابی را پیش برد و دنبال کرد. باید با جمهوری اسلامی دایم در ارتباط باشید آخرین مطلب، در خصوص ارتباط دایمی شما با کشورتان و تغذیه‌ی معنوی است. من یک حرف را همیشه به برادرانی که در خارج از کشور زندگی می‌کردند، عرض می‌کردم. شما در این‌جا، در یک فضای انقلابی و دینی و اسلامی تنفس می‌کنید و همه چیز دینی است. آن چیزی که از مظاهر غیر دینی گفته می‌شود و وجود دارد، در مقابل فضای کلی کشور که دینی است، در حکم صفر است. نه این‌که من آنها را ندانم که چه هست - مثلاً وضع لباس بعضیها در بعضی جاها - ولی اینها در مقابل آن جریان کلی کشور، که جریان دینی و قرآنی و اسلامی است، چیزی به حساب نمی‌آید. اگرچه تأثیرات مخرب دارد، اما چیزی نیست. فضا، فضای دینی است. وقتی شما از این‌جا خارج می‌شوید، مثل آن فضانوردی هستید که از جو زمین خارج می‌شود؛ در حالی که ریه‌ی او همچنان هوا و اکسیژن لازم دارد و آن‌جا مکانی است که اکسیژن در آن نیست و باید با خودش ذخیره‌یی به آن‌جا ببرد و ارتباط خودش را با زمین که به آن احتیاج دارد، حفظ کند. شما هم در آن‌جا همین‌طورید. مواظب باشید که اکسیژن کم نیاورید؛ اکسیژن تدین، تقوا، ورع، ایمان و توکل. باید با جمهوری اسلامی دایم در ارتباط باشید و نوع ارتباطی را داشته باشید که شما را از لحاظ این خصوصیات معنوی - یعنی ایمان و تدین و تقوا - تغذیه کند. از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که به شما کمک کند، تا این کار بزرگ و ظریف و مهم را که بر دوش گرفته‌اید، انجام بدهید. بحمداللّه تاکنون همواره رو به بهترشدن بوده است - که این خیلی مبارک است - و امیدواریم که در آینده هم ان‌شاءاللّه همیشه همین‌طور باشد و زحماتتان مورد قبول و توجه خاص ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) باشد و ان‌شاءاللّه روح مقدس امام(ره) از همه‌ی شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------- ۱) بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۴۷ ۲) نساء: ۱۴۱ ۳) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰

یانات در مراسم اجرای خطبه‌ی عقد ازدواج

بیانات در مراسم اجرای خطبه‌ی عقد ازدواج بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه اقرارا بنعمته و لااله‌الّااللّه اخلاصا لوحدانیّته والصّلاة والسّلام علی اشرف بریّته و علی‌الاصفیاء من عترته. و بعد فقد کان من فضل‌اللّه علی‌الانام ان اغناهم بالحلال عن‌الحرام و قال: وانکحوا الایامی منکم والصّالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله واللّه واسع علیم(۱) قال رسول‌اللّه(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم)النّکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی(۲) و قال (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) من تزوّج احرز نصف دینه فلیتّق اللّه فی‌النّصف الاخر(۳) و قال (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) تناکحوا تکثروا فانّی اباهی بکم الامم یوم‌القیامهٔ ولو بالسّقط(۴) از نظر اسلام،

خانواده یک رکن بزرگ قبل از این‌که صیغه‌ی عقد را جاری بکنیم، چند جمله به عنوان تذکر برای عروسها و دامادها عرض می‌کنیم: نکته‌ی اول این است که در کار ازدواج و این مراسم، و رسم و سنتی که در اسلام و در همه‌ی ادیان و در بشریت وجود دارد، به نظر اسلام آن چیزی که اصل و محور است، تشکیل کانون خانوادگی است. از نظر اسلام، خانواده یک رکن بزرگ است. اگر باشد و سالمش باشد و تربیت درست باشد، در پیشرفت کار جامعه به صورتی که اسلام می‌خواهد، تأثیر زیادی دارد. اسلام می‌خواهد این کانون تشکیل بشود و به وجود بیاید. هنر ادیان - و بیشتر از همه اسلام - در این است که غرایز جنسی و غریزه‌ی زوج‌طلبی انسان را - که غیر از غریزه‌ی جنسی است - در خدمت تشکیل خانواده قرار داده و کاری کرده‌اند که کانون خانواده، با پشتوانه‌ی غریزه‌ی جنسی، یا با پشتوانه‌ی آن غریزه‌ی دیگر - که از غریزه‌ی جنسی عمومیتش بیشتر است - تحقق پیدا کند و باقی بماند. بعضیها ممکن است در سنین خاصی نیاز جنسی هم نداشته باشند، اما نیاز به زوج‌طلبی را دارند و می‌باید زوجی از جنس مخالف را داشته باشند؛ زن و مرد فرقی نمی‌کند. سکن، مایه‌ی آرامش است. ادیان - و بیش از همه اسلام - اینها را پشتوانه‌ی تشکیل خانواده قرار داده‌اند. اگر انسانها رها بودند که غریزه‌ی جنسی را هر طور می‌خواهند، اشباع کنند، یا خانواده تشکیل نمی‌شد، یا یک چیز سست و پوچ و تهدیدپذیر و ویرانی‌پذیر می‌شد و هر نسیمی او را به هم می‌زد. لذا در هر جای دنیا که می‌بینید آزادیهای جنسی هست، در آن‌جا به همان نسبت خانواده ضعیف است؛ چون مرد و زن برای اشباع این غریزه، احتیاجی به این کانون ندارند. اما در آن‌جاهایی که دین حاکم است و آزادی جنسی نیست، این‌جا همه چیز برای مرد و زن هست؛ لذا این، حفظ و نگهداشته می‌شود. اصل قضیه این است که باید کانون خانواده به وجود بیاید؛ اسلام این را خواسته است. شما یک دختر از جایی و یک پسر از جای دیگری می‌آیید و با یکدیگر آشنا و متصل می‌شوید؛ یک خانواده به وجود می‌آید. این خانواده، منشأ خیراتی است. در اداره‌ی کشور و اداره‌ی انسانیت، کارهای عظیمی به عهده‌ی این خانواده است. این، چیز بسیار مهمی است. شما باید این را مواظب باشید و حفظ کنید. با این کلمات عقدی که می‌خوانیم - که یک امر اعتباری است - یک علقه‌ی اعتباری بین شما به وجود می‌آید. باید همه‌ی همت دختر و پسر این باشد که این را حفظ کنند. مبادا با گله‌ها، با دلخوریها، با افزون‌طلبی و پُرتوقعیها، با بی‌محبتیها، و گاهی با دخالتهای دیگران و از این قبیل، این کانون سست بشود. آن چیزی که مهم است، این است. هم دختر و هم پسر سعی کنند که این علقه‌ی زوجیت را حفظ کنند. چگونه می‌توانید این علقه را حفظ کنید؟ البته آدمهای عاقل و زیرک و با احساس و وجدان صادق، راهش را پیدا می‌کنند. این، با اطمینان و با محبت متقابل حفظ می‌شود. زن به مرد تحمیل نکند و زور نگوید؛ مرد هم به زن زور نگوید و افزون‌طلبی نکند؛ مثل دو رفیق و مثل دو شریک، با هم صمیمی باشند، تا این کانون خانواده حفظ بشود. در ازدواج، اصل قضیه یک امر انسانی است نکته‌ی دوم این است که در ازدواج، اصل قضیه یک امر انسانی است؛ نه یک امر مادّی. اسلام مهریه را قرار داده است؛ اما مهریه این را به‌صورت یک معامله‌ی دادوستدی نمی‌کند. این‌جا دادوستدی نیست؛ بلکه طرفین در یک جای مشترک سرمایه‌گذاری می‌کنند. این‌طور نیست که شما مثل خرید و فروش، یک چیز بدهید و یک چیز بگیرید. نه، این‌جا چیزی دادن و چیزی گرفتن نیست؛ بلکه هر دو نفر موجودی خودشان را در صندوق و کاسه‌ی مشترکی می‌گذارند و هر دو از آن استفاده می‌کنند. در ازدواج، قضیه این است. بنابراین، نقش مادّیات در این‌جا باید خیلی ضعیف باشد. ما که می‌گوییم مهریه‌ها را سنگین نکنند، از این بابت است. اگر ما گفته‌ایم که مهریه بیش از فلان مقدار نباشد، معنایش این نیست که اگر بیش از فلان مقدار بود، عقد باطل یا حرام است؛ نه، جایز هم هست، اما کار غلط است. بعضیها چند میلیون تومان مهریه می‌گذارند؛ یعنی ازدواج را که یک امر انسانی است، به یک دادوستد و به یک کار بازاری و معامله‌گری تبدیل می‌کنند. این، تحقیر و توهین به نقش و شأن انسانیت در ازدواج است. این، کار غلطی است. ازدواج صحنه‌ی تفاخر نیست بعضیها هم ازدواج را که یک امر عاطفی و انسانی و وجدانی است، به صحنه‌ی تفاخر تبدیل می‌کنند. مثلاً می‌گویند که جهیزیه‌ی ما این‌چیزها را داشت؛ آیا جهیزیه‌ی دختر شما هم اینها را دارد؟! تفاخر و تنافس! یا مثلاً می‌گویند که ما عقدمان را در فلان سالن گرفتیم. البته حالا که

متأسفانه مرسوم شده است در هتلها می‌گیرند؛ که کار بسیار بدی است. حتّی گاهی شنیده یا دیده می‌شود، بعضی افرادی هم که از آنها توقع نیست، برای تفاخر به همدیگر، مراسم عقد خود را در هتلها و سالنها می‌گیرند! نه، مراسم عقد را در اتاق خانه و حیاط منزل خودتان و یا همسایه‌تان بگیرید و مردم را دعوت کنید؛ همین‌طور که همیشه بوده است. این‌گونه محیطها، یک محیط انس خانوادگی است. عده‌یی دوست، عده‌یی قوم و خویش، عده‌یی همردیفهای دختر یا پسر، دوستان مدرسه، دوستان پسر در محیط کار یا مدرسه، جمع می‌شوند و شادی و خوشی می‌کنند؛ این درست است. این‌که ما این‌جا را صحنه‌ی تفاخر قرار بدهیم، غلط‌اندرغلط است. هم محیط ازدواج را آلوده‌ی به مادّیات می‌کند، هم این صحنه‌ی پاک و لطیف وجدانی را صحنه‌ی تفاخرها و تنافسها و زیاده‌رویها می‌کند، بعد هم این دختر و پسر از اول عادت می‌کنند که بایستی زندگی آنان بر تجمل و تشریفات بگذرد؛ چرا؟ بگذارید از اول به یک زندگی متوسط عادت کنند. با تجملات زیادی، جامعه زیان می‌کند تجملات برای یک جامعه، مضر و بد است. آن کسانی که با تجملات مخالفت می‌کنند، معنایش این نیست که از لذتها و خوشیهایش بی‌اطلاعند؛ نه، کار مضری برای جامعه است؛ مثل یک دارو یا یک خوراکی مضر. با تجملات زیادی، جامعه زیان می‌کند. البته در حد معقول و متداول ایرادی ندارد؛ اما وقتی که همین‌طور مرتب پای رقابت و مسابقه به میان آمد، اصلاً از حد خودش تجاوز می‌کند و به جاهای دیگری می‌رود؛ و این برای جامعه مضر است. حالا چنانچه ما آن کار مضر را درعرصه‌ی ازدواج بیاوریم و بخواهیم از آن استفاده کنیم، این دیگر غلط‌اندرغلط خواهد شد؛ بسیار بد است. این میهمانیهای پُرسروصدا و هتل‌گرفتنها و خرجهای زیاد، کار آن طاغوتیها بود. اخیراً در روزنامه هم موردی را نوشته بودند، که چه‌قدر خوب کردند که نوشتند؛ تامردم بفهمند که این کارها زشت است. ماها همیشه در خانه‌های خودمان - یک اتاق، دو اتاق - عقد و عروسی می‌گرفتیم. اگر هم نداشتیم، از همسایه قرض می‌گرفتیم. مقداری شیرینی و میوه چیده می‌شد؛ می‌گفتیم، می‌خندیدیم، شوخی می‌کردیم؛ خیلی هم خوش می‌گذشت. البته آن طاغوتها و آدمهای بدی که بحمداللّه ازاله شدند، این‌طور برگزار نمی‌کردند. آنها به این وضع قانع نبودند؛ در آن هتلها می‌رفتند و میهمانیهای پُرخرج و چنین و چنان برپا می‌کردند. حالا ما که بر سر کار آمده‌ایم، نباید کار آنها را تکرار بکنیم. اگر تکرار بکنیم، ما هم مثل آنها می‌شویم؛ آن بد بود. نه این‌که وقتی آدم نمی‌تواند کار پُرخرجی بکند، نکند؛ ولی وقتی که توانست، برود بکند! پس چی شد؟! آن منطق صحیح، این را ایجاب نمی‌کند. باید بنا را بر سادگی گذاشت. جهیزیه‌ها را ساده بگیرید. اگر جهیزیه نیازهای دختر را تأمین می‌کند، خوب است؛ اما به سمت تجملات نرود. بنای کار ازدواج، بر سازش دختر و پسر است نکته‌ی سوم این است که بنای کار ازدواج، بر سازش دختر و پسر است؛ باید با هم بسازند. این «با هم بسازند»، معنای خیلی عمیقی دارد. من یک‌وقت خدمت امام رفتم، ایشان می‌خواستند خطبه‌ی عقدی را بخوانند؛ تا من را دیدند، گفتند شما بیا طرف عقد بشو. ایشان برخلاف ما - که طول و تفصیل می‌دهیم و حرف می‌زنیم - عقد را اول می‌خواندند، بعد دو، سه جمله‌ی کوتاه صحبت می‌کردند. من دیدم ایشان پس از این‌که عقد را خواندند، رویشان را به دختر و پسر کردند و گفتند: بروید با هم بسازید. من فکر کردم، دیدم که ما این همه حرف می‌زنیم، اما کلام امام در همین یک جمله‌ی «بروید با هم بسازید»، خلاصه می‌شود! حالا ما هم عرض می‌کنیم که شما دختران و پسران، بروید با هم بسازید. سازش، اصل است. هر چیزی که با ساختن عروس و داماد، دختر و پسر، زن و شوهر منافات دارد، بایستی بیگانه تلقی بشود. این را اصل قرار بدهید، تا ان‌شاءاللّه خداوند متعال برکاتش را بر شما نازل کند. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه این عقدهایی را که می‌خوانیم، مبارک کند؛ این دختران و پسران، محیطهای شادی را به خانواده‌ها بیاورند؛ و خداوند نسل طیب و طاهری هم به آنها عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------------

-- ۱) نـور: ۳۲ ۲) بحارالانوار، ج ۱۰۰ ، ص ۲۲۰ ۳) الاصول‌من‌الکافی، ج ۵، ص ۳۲۸ ۴) بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰

سخنرانی در دیدار با روحانیون و مبلّغان، در آستانه‌ی ماه محرّم

سخنرانی در دیدار با روحانیون و مبلّغان، در آستانه‌ی ماه محرّم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم منبر رفتن و سخن گفتن در امر دین، جزو شریفترین کارها به همه‌ی آقایان محترم و علمای معظم و گوینده‌گان و روحانیون گرامی شاغل در دستگاههای گوناگون و طلاب عزیزی که از مدارس و بخشهای مختلف تشریف آورده‌اند، خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم که خداوند متعال همه‌ی شما برادران و آقایان محترم را در راه اهداف مقدس روحانیت تأیید بفرماید و پایدار بدارد. در جلسه، اگرچه جمعی از علمای عالی‌مقام تشریف دارند، ولی به مناسبت نزدیکی ماه محرّم، این جلسه بیشتر ناظر به گوینده‌گان دینی و مبلّغان است. یک جمله در باب تبلیغ دینی عرض می‌کنم و در پایان، مطلبی هم درباره‌ی مجموعه‌ی روحانیت مطرح خواهم کرد. مقدمتاً باید عرض‌کنم، اگر این مطلب درست است که شرف هر فنی، به شرف هدف و غایت از آن فن بستگی دارد، باید بگوییم که یکی از اشرف فنون، همین فن تبلیغ دین و گوینده‌گی معارف دینی و اسلامی است؛ همین چیزی که در عرف ما، به وعظ و منبر معروف است؛ زیرا هدف از حرفه‌ی تبلیغ و گوینده‌گی دینی، عبارت است از موعظه برای تزکیه‌ی مردم، تبیین معارف دینی برای بالا رفتن سطح آگاهی دینی مردم، و بیان مصایب و مراثی حضرت ابی‌عبداللَّه(علیه‌السّلام)؛ یعنی ارایه‌ی الگویی به مردم، برای کیفیت بخشیدن به حرکت در راه هدفهای بزرگ. همه‌ی این چیزها جزو اشرف هدفهاست؛ هم تزکیه، هم بالا- بردن افکار و آگاهیهای مردم، هم ارایه‌ی الگو برای جهاد و تلاش فی‌سبیل‌اللَّه. این فن را نباید کوچک گرفت. منبر رفتن و سخن گفتن در امر دین، جزو شریفترین کارهاست، و باید و شاید که شریفترین انسانها و عالمترین و آگاهترین آنها به مسایل اسلامی و عاملترین آنها به احکام شرعی، در این راه قدم بردارند و آن را برای خود افتخاری بدانند؛ کمااین‌که در گذشته هم همین‌طور بوده است. افرادی مثل شیخ جعفر شوشتری - عالم اخلاقی بزرگ - که خود منبری بوده است؛ یا مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ - صاحب کتاب «هدیّةالنّملة» - که خود یک واعظ و یک گوینده‌ی دینی بوده است؛ یا پسر آن مرحوم، مرحوم آقامیرزا محمّد همدانی که از علما بوده است؛ و امثال اینها. در گذشته، شخصیتهای علمی و چهره‌های معروف تقوایی و دینی، متصف به این صفت و مفتخر به این فن بوده‌اند. در این زمان هم ما بحمداللَّه شخصیتهای برجسته‌یی در زمینه‌ی تبلیغ و منبر دیده‌ایم و بوده‌اند و هستند. شرط اول موعظه، اتعاظ نفسی خود ماست آن چیزی که در محدوده‌ی جمع کسانی که اهل منبرند - چه حرفه‌ی آنها این است، و چه در کنار حرفه‌ی اصلی به آن می‌پردازند - واقعاً باید معلوم باشد، این است که اگر ما می‌خواهیم مردم را موعظه بکنیم، لازمه‌ی آن در درجه‌ی اول، اتعاظ نفسی خود ماست. برای کسی که بنا بر گوینده‌گی دین دارد، تهذیب نفس یک امر الزامی است، تا از دل بگوید و حرف او دارای اثر بشود و عملش قول او را تقویت کند و شاهدی بر آن باشد. چون مبلّغ بنا بر این دارد که سطح فکر مردم را در مسایل اسلامی بالا ببرد، پس باید آگاهی و بینش دینی وسیع و متنوع داشته باشد؛ با قرآن مأنوس باشد؛ در احادیث غور بکند و کرده باشد؛ با افکار نوی مربوط به مذهب و دین آشنا باشد؛ اهل تحقیق درباره‌ی مسایل دینی و افکار دینی باشد؛ نه فقط آشنایی با دین به تنهایی، بلکه در کنار مسایل دینی، پاره‌یی افکار فلسفی و بینشهای اجتماعی هست که از آنها هم باید طعمی چشیده و آگاهی‌یی داشته باشد؛ و چون بنا دارد که اسوه‌ی جهاد و مبارزه را به مردم معرفی کند، در این کار باید دقت‌نظر و وسواس داشته باشد؛ زیرا زنده‌گی حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) و ماجرای چندروزه‌ی آن حضرت در کربلا، فصل عظیمی از تاریخ ماست؛ حجم آن کم، اما مفهوم آن بسیار وسیع، و عمق آن خیلی زیاد است. ماجرای حسین‌بن‌علی(ع)، موتور حرکت قرون اسلامی ماجرای حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام)، حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادیخواه و هر مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه و هر کس که می‌خواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه‌ی روحی و معنوی خود قرار داده است. در انقلاب ما، این معنا به صورت بیّنی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمی‌داشتیم، چه‌طور می‌توانستیم در این معرکه خوض کنیم. این خودش فصل عریض و قابل تعمقی است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سیدالشهداء(علیه‌الصّلاةوالسّلام)،

چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت. انسان وقتی در این مسأله غور می‌کند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت می‌افتد و فکر می‌کند کسانی که از آن محرومند، این خلأ را چگونه می‌توانند پُر کنند. این سه فصل مربوط به شغل منبر - یعنی موعظه، تبیین معارف، و ارایه‌ی الگو و اسوه - هرکدام لازمه‌یی در نفس منبری و گوینده دارد و چیزی از او می‌طلبد. پس، این میدان را نباید کم گرفت. در گذشته تصور غلطی در ذهن بعضی از ماها بود که بحمداللَّه بعدها مرتفع شد. ما خیال می‌کردیم که اگر کسی اهل‌علم و مجتهد است، نمی‌تواند اهل‌منبر یا روضه‌خوان باشد؛ این دو را در دو سطح مختلف مشاهده می‌کردیم. آن کسی که می‌خواهد این سه وظیفه را عهده‌دار بشود، چه بهتر است که در معارف دینی، در فقه اسلام، در علوم و فنون رایج در حوزه‌های علمیه - که ملاک فهم احکام است - در سطح بالا، بلکه اعلی باشد. منبر را با این چشم ببینیم. تأثیر نهاد منبر، یک تأثیر بررسی‌نشده تأثیر نهاد منبر در جامعه‌ی ما، هنوز یک تأثیر بررسی‌نشده است. شما به جامعه‌ی ما نگاه کنید، ببینید جایی که منبری به نام ابی‌عبداللَّه(علیه‌السّلام) نباشد، کجاست؟ از شهرهای بزرگ و مراکز پُرجمعیت، تا دوردستها، روستاها، حتّی روستاهای کوچک و دورافتاده، دانشگاهها، میان دانشمندان، انجمنهای تحصیلکردگان علوم جدید، تا مردم دور از علوم و معارف جاری زمان در اقصا نقاط کشور، در کجا منبر ابی‌عبداللَّه(علیه‌السّلام) نیست، که گوینده‌یی در موقعی از مواقع بر آن منبر نمی‌رود و سخنی نمی‌گوید؟ پس، کل جامعه‌ی ما به عنوان یک مجموعه‌ی باتفکر و عقیده‌ی شیعی، زیر چتر امام حسین(ع) است. البته مخصوص شیعیان هم نیست؛ در نقاط گوناگونی از عالم، غیر شیعه، بلکه غیر مسلمین هم به نحوی از انحاء از این بساط بهره‌یی می‌برند. در طول قرنها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکر به دین نگهداشته است. این کانال‌کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد. از این کانال‌کشی منظم در سطح کشور، تفکر انقلابی ما - که مستند به حادثه‌ی عاشورا هم بود - در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان نمود. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آن‌جایی که نام امام حسین(ع) وجود ندارد، فرق بیّن این دو را مشاهده خواهید کرد. این، خصوصیاتی به جامعه‌ی ما بخشیده است. پس، این یک نهاد مؤثر در بافت اجتماعی و دینی و فکری ماست. این مجموعه و این نهاد، در گذشته مؤثر بود؛ اما تحت یک ضابطه و قانون و قاعده نبود؛ علاوه بر این‌که افکار دینی، میدان عرضه‌شدن و مطرح‌شدن نداشت. در این رسانه‌ی جمعیِ صوتی و تصویری کشور، تنها در ایام عاشورا، سطح خیلی نازلی از این مسایل را در شکل یک سینه‌زنی و از این قبیل، به مردم نشان می‌داد. وقتی هم که انسان گوش می‌کرد، غالباً انحرافی بود! امروز در قبال نهاد منبر، یک وظیفه‌ی جدید داریم امروز این رسانه، حامل پیام تفسیر قرآن و معارف اسلامی و مسایل فلسفی و عرفانی و معارف آل محمّد(علیهم‌الصّلاه‌والسّلام) است. پس، از طرفی، این یک امکان جدید در خدمت گویندگان دین است؛ از طرف دیگر، ما معممان و گویندگان، این توان و امکان را پیدا کرده‌ایم که به صورت یک وظیفه، معارف اسلامی را در همه‌ی ابعادش، آزادانه برای مردم بشکافیم. در گذشته این‌طور نبود. چیزهایی را می‌شد گفت، چیزهایی را هم نمی‌باید گفت و نمی‌گذاشتند؛ ولی امروز آن‌طور نیست. گمان من این است که ما امروز در قبال نهاد منبر، یک وظیفه‌ی جدید داریم؛ یک سازماندهی و یک قاعده و ضابطه لازم است. این قاعده و ضابطه، بایستی به وسیله‌ی معمران این فن و خبرگان این میدان و کسانی که سالیان درازی دراین راه بوده‌اند و جوانب گوناگون آن را سنجیده‌اند، و نیز فضلا و آگاهان به شرایط زمان برقرار بشود. هر سخن ضعیف و سستی گفته نشود؛ هر معرفت بی‌فایده یا کم فایده‌یی، جای معارف پُرفایده را نگیرد؛ اقتضای زمانه و نیاز مردم به معارف دینی، مورد توجه قرار بگیرد؛ حادثه‌ی عاشورا که در باب جهاد و مبارزه‌ی فی‌سبیل‌اللَّه، ام‌المعارف است و پایه‌ی اصلی انقلاب ماست، به صورت پیراسته بیان بشود؛ حقایق در آن جلوه کند و اضافاتی که احیاناً در گوشه‌وکنار از زبانها و یا قلمهایی تراوش کرده و شنیده و خوانده شده است، کنار برود. مسأله‌ی عاشورا شوخی نیست. نمی‌شود این قضیه‌ی با آن عظمت را با خرافات آمیخت و انتظار تأثیر کامل داشت. امروز، روزی است که باید این کارها انجام بگیرد. مداحان اهل‌بیت و گویندگان معارف و مراثی آن بزرگواران، چه موقع این

امکانی را که امروز در اختیار شماست، داشتند؟ علمای دین، چه هنگام می‌توانستند بر این کار اشراف و نظارتی - آن‌چنان که امروز دارند - داشته باشند؟ البته کسانی هستند که از این‌گونه چیزها خشنود نخواهند بود - نباشند - مانعی ندارد؛ آنچه مورد رضای خدا و مورد نیاز مردم و توقع نسلهای بعد از ماست، باید مورد توجه قرار بگیرد. امروز در بسیاری از زمینه‌ها ضابطه وجود دارد تقریباً در صد سال پیش، مرحوم حاج میرزاحسین نوری، کتابی به نام «لؤلؤ و مرجان، در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان» نوشت. آن زمان، یک محدث که دلسوز، روشنفکر و آگاه بود، به فکر این بود که پله‌ی اول و دوم منبر، هرکدام شرایطی دارد؛ بی‌شرط نمی‌شود وارد این میدان شد. شاید در آن روز، روضه‌خوانان و مرثیه‌خوانان روی پله‌ی اول، و وعاظ روی پله دوم می‌نشستند. آن روز، آن بزرگوار می‌نوشت و در محدوده‌ی دید آن زمان می‌دید؛ اما امروز شما در یک محدوده‌ی وسیعتر می‌بینید و می‌توانید آن را عمل بکنید: چه کسی به صورت مجاز منبر برود و مورد قبول جامعه‌یی که بر این کار نظارت دارد، باشد؟ چه بگوید؟ کی و کجا بگوید؟ این، به معنای نسخه‌نویسی و دست این و آن دادن نیست. در کشورهای اسلامی دیگر این‌گونه است که مأموران دولتی چیزی را می‌نویسند و در اختیار امام‌جمعه‌یی می‌گذارند و می‌گویند این را بخوان. نه، تفکر و مطالعه و بررسی و استفاده‌ی از اساتید فن و پیشکسوتهای این میدان لازم است و باید با معیارهایی، مناسبگویی و درستخوانی، با هدف اصلاح خواندن و گفتن، انجام بگیرد. امروز در بسیاری از زمینه‌ها ضابطه وجود دارد. خوشبختانه حوزه‌های علمیه و در رأس آنها حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم، در جهت سازماندهی و طبقه‌بندی و مراتب‌سازی پیش می‌رود. این، حرکت مبارکی است که اگرچه دیر آغاز شده، اما بالاخره شروع گردیده است. در این میدان هم چنین کاری بایستی انجام بگیرد. البته دشوار است و فکر و زحمت و پشتکار لازم دارد؛ اما باید بشود. آن نسلی که می‌خواهد از سخن دینی ما استفاده کند، اگر ما آن را پیراسته نکنیم، از ما نمی‌گذرد. ما نمی‌توانیم حرف حق خودمان را به همان روش گذشته بگوییم امروز دنیا در زنده‌ترین مسایل و علوم مورد احتیاج مردم، ساعت‌به‌ساعت روشهای نو را پیش می‌آورد. واقعاً در بسیاری از علومی که در میدان و صحنه‌ی تبادل نظر هست، شما اگر امروز نظریه‌یی را خواندید، یک ماه بعد نمی‌توانید به عنوان آخرین نظریه به آن تکیه کنید. روشها دایماً عوض می‌شود و حرفها نوبه‌نو می‌آید. ما چه‌طور می‌خواهیم حرف حق خودمان را به همان شیوه و روشی که با مردمِ پنجاه سال یا صد سال پیش گفته می‌شد، امروز در میان بگذاریم؟ امروز حتّی با قبل از انقلاب فرق دارد. منبری که در روزهای پیش از انقلاب - در سالهای ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ - می‌توانست مفید و مؤثر باشد، ممکن است امروز در همه‌جا آن‌قدر مفید و مؤثر نباشد. البته بعضی از معارف هست که به هر زبانی و در هر شرایطی بیان بشود، گیرایی دارد؛ اما این عمومیت ندارد. این، آن نکته‌ی اساسی است که خواستم در باب مسایل منبر و اهل منبر عرض کنم و خلاصه‌اش، پیشبرد این فن شریف از لحاظ محتوا و قالب و روشها و اسلوبهاست. روحانیت، منادی اسلام درباره‌ی اصل مسأله‌ی روحانیت هم همین یک کلمه بس، که امروز اسلام هدف بزرگترین دشمنیها - البته دشمنی شیاطین - در جهان است؛ اما درعین‌حال مورد بیشترین و عمیقترین محبتها و عاطفه‌ها هم در سطح مردم محروم است. قلدرهای عالم با هیچ چیز به قدر اسلام دشمن نیستند، و روحانیت منادی اسلام است. از اول انقلاب، رسانه‌های جمعی شبکه‌ی استکبار و صهیونیسم، دایماً به شکلهای مختلف علیه روحانیت حرف می‌زنند، مسخره می‌کنند، دروغ می‌بندند، تهمت می‌زنند و چیزی را که خود و نوکران و دست‌نشاندگانشان شایسته‌ی آنند، به علمای بزرگ و متفکران و دانشمندان دینی نسبت می‌دهند؛ برای ما اهمیتی هم ندارد. اینها مطلقاً چیزی نیست که ما را متأثر بکند؛ خوشحال هم می‌شویم؛ چون می‌فهمیم که ضربه‌ی روحانیت، ضربه‌ی مؤثری است. همه‌ی جنجالها برای مقابله‌ی با اسلام است الان شما ببینید، همین مسأله‌ی خلع سلاح(۱) در منطقه‌ی خاورمیانه که امریکاییها پرچمدار آن هستند، با چه هدفی وارد میدان شده‌است؟ اینها می‌خواهند چه کسی را خلع سلاح کنند؟ در منطقه‌ی خاورمیانه، بیشترین سلاحها کجاست؟ بیشترین خطرها از کجا ناشی شده‌است؟ کسی غیر از صهیونیستها؟! این دولتِ دست‌نشانده‌ی جعلیِ غاصبِ صهیونیست، بیشترین سلاحها را تولید و صادر و وارد می‌کند. خطرناکترین جرثومه‌ها در این منطقه است. این رژیم، دایم

مایه‌ی تشنج است. آیا خلع سلاح را از او می‌خواهند؟ ابداً، او را بیشتر تقویت می کنند! آن‌جا که پای عمل به میان بیاید، خواهید دید که نوکران و دست‌نشاندگان خودشان در منطقه را هم هرچه بتوانند، تجهیز می کنند. پس، هدفشان کیست؟ هدفشان عراق هم نیست. الان با ضعف و ذلتی که این طاغوت حقیر عراق در مقابل آنها نشان داده، آزادانه دارند در عراق می گردند و می‌چرخند و هرجا که می‌خواهند، می‌روند! اگر مقاومت هم بکند، یک مشت به سرش می‌زنند و تهدیدش می کنند. بنابراین، آن‌جا هم مشکلی ندارند. هدف، فقط و فقط اسلام و جمهوری اسلامی و هر نقطه‌یی است که حرکت اسلامی از آن‌جا سر بلند کند. این جنجالی که درست کرده‌اند، برای مقابله‌ی با اسلام است. آنها این‌طور با اسلام دشمنند. اسم اسلام را نمی‌آورند، اما نقشه و هندسه‌ی کار به صورتی است که به فشار بر عالم اسلام و مسلمین و نهضت و انقلاب اسلامی منتهی می‌شود. عمیقاً دشمنی می کنند و نقشه می کشند و هر روز فکر جدیدی دارند. موضع آنها در مقابل اسلام این است. البته خطا می کنند؛ به هدف نخواهند رسید، ملتها از آنها قبول نمی کنند. خلع سلاح، قابل قبول ملتها نیست این خلع سلاح، به هر شکلی که مطرح بشود، قابل قبول ملتها نیست. اگر بگویند که همه‌ی کشورهای نفت‌خیز منطقه‌ی خاورمیانه سلاح نداشته باشند، معنایش آن است که این نقطه‌ی ثروتمند، در مقابل قدرتمندان بکلی تهیدست و مخلوع‌السلاح بشود؛ روی اوپک اثر بگذارند، نفت را بالا ببرند و پایین بیاورند و در وقتی که اراده می کنند، کسی جرأت نکند که یک قطره نفت را از آنها منع بکند. اصلاً این چیزی است که اگر بخواهند آن را عمل بکنند، هر واسطه و عاملی را بیاورند، بین او و ملتها فاصله انداخته‌اند و از طرف ملتها قبول نخواهد شد. این سیاست، سیاست موفقی نخواهد بود. از طرف دیگر، اگر بخواهند همین را که حقیقت امر و نهایت کار است - یعنی محاصره و فشار بر جمهوری اسلامی - عمل کنند، باز هم قادر نخواهند بود. ملت مسلمان ایران، در مقابل مرکز تراکم سلاح امریکایی، با دست خالی قیام کرد و پیروز شد. بعد هم در مقابل دولتی که آن را شرق و غرب دنیا مسلح می کردند، با همت خود سلاح تولید و تعمیر کرد و از هرجا که توانست، آورد و ایستاد و بالاخره سر دشمن را به سنگ زد. مگر ملت ایران آرام می‌نشیند که درباره‌اش تصمیم بگیرند؟ امروز باید روحانیت یک قدم بزرگ بردارد این نکته برای این عرض شد که ببینید دشمنان اسلام، این‌گونه با اسلام مواجهند. برای دفاع از اسلامی که این همه تأثیر و موج در دنیا انداخته و سلطه‌ها را سراسیمه کرده، و برای تبیین صحیح این اسلام، امروز باید روحانیت یک قدم بزرگ بردارد - قدمی که مخصوص معارف و ذهنیات نیست - و در علم و عمل یک حرکت عظیم ایجاد کند. ما نباید فقط به دانش و علم خودمان بپردازیم؛ باید بیشتر از علم، به عمل خودمان هم بپردازیم. پشتوانه، این است. امروز مسؤولیت روحانیت، مسؤولیت عظیمی است. در دهها سال گذشته، بلکه در یکی، دو قرن گذشته، بحمداللّه روحانیت در مواجهه‌ی با قضایای مهم بین‌المللی و مسایل مربوط به این کشور و بعضی کشورهای اسلامی دیگر، مواضع صحیحی اتخاذ کرده و تجربه‌ی افتخارآمیزی ارایه نموده است. از قبل از قضایای مشروطه در ایران بگیرید، تا قضایای جنگ اول جهانی در عراق و نیز جنگ دوم جهانی، تا حوادث انقلاب و بعد از انقلاب، همیشه مواضع روحانیت، مواضع صحیح، و عمل آنها در آن سنگرها، عمل افتخارآمیزی بوده است. امروز هم تکلیف عظیمی با ما روبه‌روست؛ یعنی ارایه‌ی اسلام به صورتی که بتواند ذهنها و دلهای مردم را اشباع و سیراب کند، استفهام آنها را بدرستی پاسخ بدهد، ایمان آنها و حضورشان در این میدان را به صورت خالصانه و مخلصانه حفظ کند، تا ان‌شاءاللّه کار و منش ما مورد عنایت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار بگیرد و تأییدات و دعای آن بزرگوار شامل حال ما بشود. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ما را سربازان ثابت‌قدم و آگاه این میدان قراربده. پروردگارا ! رضا و فضل خودت را شامل حال ما کن و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از ما خشنود بفرما. پروردگارا ! روح قدسی امام بزرگوارمان را از ما راضی و خشنود بفرما. پروردگارا ! این ماه محرّم و ایام عزاداری را، برای ما میدان پیشرفتی در معارف و عمل اسلامی قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) خلع سلاح منطقه‌ی خاور میانه، یک طرح امریکایی به منظور گسترش سلطه‌ی آن کشور بر منطقه و تقویت رژیم صهیونیستی

بود. این طرح اساساً بخشی از استراتژی نوین جهانی امریکا برای اعمال سلطه و نفوذ بر مناطق جهان از جمله خاورمیانه محسوب می‌شود، و طبعاً در مرحله‌یی مطرح گردید که زمامداران امریکا سرمست از پیروزی بر عراق، طرحهای زیادی برای بهره‌برداری از شکست نیروهای عراقی در کویت در سر می‌پروراندند.

بیانات در دیدار با اعضای بعثه‌ی حج، به همراه حجةالاسلام والمسلمین محمّدی ری‌شهری، نماینده‌ی ولّی‌فقی

بیانات در دیدار با اعضای بعثه‌ی حج، به همراه حجةالاسلام والمسلمین محمّدی ری‌شهری، نماینده‌ی ولّی‌فقیه و سرپرست حجاج ایرانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هرچه شد، به تفضل و عنایت حضرت حق بود در ابتدا باید به ناتوانی و عجز خودمان از ادای شکر حضرت باری‌تعالی اعتراف کنیم، که هرچه شد، به تفضل و عنایت حضرت حق بود. همینی هم که خدای متعال بحمداللَّه مردان لایق و کارآمدی را بر اداره‌ی این مراسم برانگیخت، خود از الطاف باری‌تعالی بود. واقعاً به مردم ما یک عیدی داده شد و دست شفایی از سوی مرکز غیبی لطف و رحمت، و از طرف ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) بر سر این مردم کشیده شد، که بعد از رحلت امام بزرگوار، واقعاً این مردم سزاوار بودند که چنین لطفی از طرف پروردگار به آنها بشود. گمان من این است که روح مبارک امام هم از آنچه که پیش آمد، خشنود است. ماها می‌دانیم، برادران دست‌اندرکار هم همه می‌دانند که ایشان در سال آخر حیات نورانی و مبارکشان، خیلی به فکر حج بودند و خیلی مایل بودند که این مسأله انجام بشود. البته مقدر نبود که این کار در حیات آن بزرگوار انجام بشود، ولی بحمداللَّه در این زمان شد؛ خدا را سپاسگزاریم. خودمان را کوچکتر از آن می‌دانیم که در این باران رحمت الهی، برای خویش کمترین نفعی قایل باشیم. امیدواریم که خداوند این زحمات فراوان را از شماها قبول کند و فضل و رحمت خود را همواره بر سر این مردم مستمر و جاری بدارد. تشکر صمیمانه از خدمتگزاران حج واجب و لازم است که من به عنوان یک فرد کوچک و خدمتگزار، از برادران عزیزی که در این کار از جان و فکر و وجود خودشان مایه گذاشتند و در این خدمت بزرگ همگانی نقش ایفا کردند، صمیمانه تشکر کنم؛ از برادر عزیزمان جناب آقای ری‌شهری، تا بقیه‌ی آقایان علمایی که تشریف دارند، جناب آقای جمارانی، تا برادران حج و زیارت، جناب آقای رضایی، و سایر کسانی که به نحوی دست‌اندرکار این قضیه بودند؛ هم در بخش اداری و تشکیلاتی و سیاسی و مدیریتی و تدارکاتی - که بخش واضح و بارزی است - و هم در بخش آن ظرافتها و محتواهای بسیار مؤثر - اگرچه در میدان ارزیابی کم‌نمود است - و نیز آن کسانی که همفکری کردند، آن کسانی که کارهای زحمتدار را انجام دادند - که جناب آقای پورنجاتی به بعضی از آنها اشاره کردند - همچنین کسانی که آن نوشته‌ها را منتشر کردند، آن عکس مبارک حضرت امام(رضوان‌اللَّه‌علیه) را کشیدند - که جناب آقای ری‌شهری برای من نقل کردند، حدود دوازده روز، و هر روز چندین ساعت، یک نفر در آن فضای بسته خودش را مصروف این معنا می‌کرد، تا این عکس را زیبا از کار دربیاورد و جلوی چشم مردم رهگذر قرار دهد - کسانی که آن پلاکاردها و تابلوها را درست کردند، آن ماکت قدس را ساختند، و خلاصه این‌که نوشتند، کشیدند، ساختند، پرداختند، واقعاً میلیونها لحظه‌ی فعال دست به هم دادند، هزاران فکر صائب و هزاران نیروی مفید در کنار هم قرار گرفتند، تا توانستند این محصول را برای عالم اسلام فراهم کنند. خدا را شکر می‌کنیم و شماها را سپاس می‌گوییم. امیدواریم که هر کدامتان هر مقداری که تلاش داشتید - که خدای متعال به آن اعلم و اعرف است و ما کوچکتر از آن هستیم که بخواهیم در این زمینه‌ها اظهار اطلاع بکنیم؛ شما خودتان بهتر از ما می‌دانید - ان‌شاءاللَّه خداوند به شما پاداش بدهد و توفیقاتتان را اضافه کند و از شما قبول نماید. برنامه‌ریزی باید اصولی و عمومی و کلان باشد آن چیزی که من مفید می‌دانم عرض بکنم، این است که حج حادثه‌یی است که هر سال یک بار اتفاق می‌افتد؛ اما از آن حوادثی است که می‌سزد اگر یک سال یک جمع عاقل، عالم، هوشمند و توانا، برای آن چند روز برنامه‌ریزی و تلاش کنند. بله، من این حرف را که در گزارش آمده بود، قبول دارم که برنامه‌ریزی خوب، در صحنه‌ی عمل خودش را نشان می‌دهد؛ اگرچه هیچ سالی را با سال دیگر نمی‌شود مقایسه کرد

و هر سالی مسایل خودش را دارد. امسال مسایل خاصی بود، شکل خاصی بود و مهره‌های سیاستهای جهانی، ترکیب خاصی داشتند. شما از این فرصت استفاده کردید و این حضور را به این شکل نشان دادید؛ سال دیگر نمی‌دانیم که چگونه است. این‌طور نیست که هر سالی قطعاً بتواند الگوی سال دیگر بشود؛ نه، ممکن است سال بعد حادثه‌ی کوچک یا بزرگی اتفاق پیدا کند که کل هندسه‌ی این صحنه و عرصه‌ی ترسیم‌شده را عوض کند. آن‌وقت این مجموعه، مرکز و شعاع دیگری پیدا خواهد کرد. برنامه‌ریزی باید اصولی و عمومی و کلان باشد. البته اگر جزییات هم فرض بشود، خوب و لازم است؛ منتها باید با آن حالت بلندنظری باشد، تا انسان بتواند هر شرایطی را به خدمت بگیرد. باید ببینیم حج از ما چه می‌طلبد آنچه که مهم است، این است که ببینیم حج از ما چه می‌طلبد. ما امروز حکومت اسلامی هستیم؛ ادعای ما این است. ما معتقدیم که حج، جا و میدان ماست. این میدان، باعظمت است. معلوم است که عظمت این میدان، همان یکی، دو میلیون آدمی که آن‌جا هستند، نیست؛ بلکه کل دنیای اسلام است؛ چون هر کدام به شهرها، کشورها و خانه‌های خودشان می‌روند و خبری از حج می‌برند. پس، شما از اندونزی تا اروپا را زیر پوشش گرفته‌اید. مسلمانان همه در حج بودند و شما آن‌جا حضور داشتید. اگر شما در حج که هستید، بتوانید آن کاری را که «و تکونوا شهداء علی النّاس»(۱) ایجاب می‌کند، انجام بدهید، تمام دنیای اسلام را زیر پوشش گرفته‌اید. کاری انجام شده، که با هیچ وسیله‌ی دیگری آن کار امکان ندارد. یعنی اگر ما روزنامه‌یی داشته باشیم و بتوانیم آن را درِ خانه‌ی این تعداد آدم در سراسر دنیا بفرستیم، نمی‌تواند آن اثری را داشته باشد که حضور این جمع و تشکیل این جماعت و دیدن اشخاص و ابدان شماها برای آنها ممکن است این اثر را بگذارد. این، یک چیز دیگر است؛ بخصوص که منطقه، منطقه‌ی عجیبی است. آن‌جا زمینها متبرک است. هر کس وارد مکه و مدینه می‌شود، به نظر من اول باید خم بشود و آن زمینها را ببوسد. این‌جا، جاهایی است که کف پای پیامبر، کف پای امیرالمؤمنین، کف پای فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها)، کف پای سلمان به همین زمینها خورده است. این وادیهای مختلف مکه، این شِعبها، این مراکز گوناگون در مدینه و در مکه، تقدس بسیاری دارد. اصلاً محوطه، محوطه‌ی عجیبی است؛ مثل این‌که از عالم دیگری آورده‌اند و در این دنیای ما گذاشته‌اند؛ برای ما این‌گونه است. از یک طرف، چنین جایگاهی وجود دارد؛ از طرف دیگر، این شمایید که باید «و تکونوا شهداء علی النّاس»(۲) باشید. باید از حالا برنامه را بر این اساس بریزید. این مراسم برائت، مراسم بسیار مهمی است. واقعاً گل سرسبد جماعی حج ما همین مراسم برائت است. هر مجموعه، آرم و شعاری دارند؛ آرم ما هم این است؛ لیکن همه چیز، این نیست. ما باید خودمان را برای پاسخ صحیح و مناسب به هر سؤال احتمالی که بر زبانها بیاید و احیاناً بعضی بر زبانها نیاید، ولی از ما وجود دارد، آماده کنیم و آن پاسخها را به صورت جزوه، کتاب، انسانِ آماده‌ی به حرف، و تماسهایی که باید گرفته بشود، حاضر کنیم. فرهنگ و اخلاق و رفتار مردم ما باید برای حجاج دیگر الگو باشد امسال من داعی بیشتری بر استطلاع از مسایل حج داشتم و زیاد سؤال می‌کردم. برای من از معنویت حجاج ایرانی در حج تعریف می‌شد؛ شاید سالهای دیگر هم همین‌طور بوده است. برادران نقل می‌کردند که نیمه‌شبها عده‌ی زیادی از ایرانیها در گوشه و کنار مسجدالحرام و یا در عرفات ایستاده بودند و نماز شب می‌خواندند، یا حال توجه داشتند. اینها خیلی مهم است. من خودم در حج مجموعه‌یی را دیدم که یک حال معنوی داشتند. وقتی فهمیدم متعلق به کدام کشورند، در احساس و درک من نسبت به مردم آن کشور اثر گذاشت. سالها هم گذشته، اما این قضیه از یادم نمی‌رود. ما در حج باید بتوانیم فرهنگ و اخلاق و منش و رفتار مردم خودمان را طوری بکنیم که اینها الگو بشوند و کسانی که نگاه می‌کنند، یادشان نرود؛ لااقل چیزهای برجسته‌یی را از ایرانیها بگیرند. این شاید در مواردی، اثرش از آن سوءظن بیشتر باشد. این قدمی نیست که بگویم برداشته بشود، تا شما بگویید که کار ما نیست؛ نه، همان مقداری که مربوط به حج است، باید انجام بگیرد. بنابراین، از دیدگاه تأثیر بر روی ملتهای مسلمان، این مسأله‌ی اساسی و مهم وجود دارد. در ایام حج، تأثیرات زیادی می‌شود روی ذهنها گذاشت اما از دید همان صدوبیست هزار نفری هم که خودمان برمی‌داریم می‌بریم یک مسأله‌ی مهم است. صدوبیست، سی هزار، صدوپنجاه هزار، ان‌شاءاللّه در آینده دویست هزار نفر زن و مرد و پیر و جوان را برای مدت بیست

یـا بیست‌وپنـج روز، در حسـاسترین مناطقی که می‌شود انسان حرفی را مؤثر در ذهنها فرو کنـد، به ما می‌سپارند. این، فرصت بسـیار استثنایی و خیلی عجیبی است. وقتی که یک مشت آدم را در مدت یک هفته به اردویی می‌برند، می‌گوییم برای تأثیرگذاری عجب میدان خوبی است. این اردوی صدوپنجاه هزار نفری را به دست ما سپرده‌اند و ما داریم آنها را می‌بریم؛ تأثیرات زیادی می‌شود روی ذهنها گذاشت. بحمداللَّه ما سرمایه‌های گرانقدری هم داریم؛ آقایان اهل علم، صاحبان فکر، صاحبان زبانها یا روشهای مؤثر. با این دیـد نگـاه کنیم که مـا یـک عـده را به اردو برده‌ایم و می‌خواهیم روی اینهـا اثر بگـذاریم، و وقتی که برمی‌گردنـد، منقلبشـان کرده باشیم؛ که حـج هم اصـلاً برای منقلب شـدن است. حـج بایـد ما را معنوی کند. وقتی برمی‌گردیم، واقعاً باید معنوی شده باشیم. هر کس برمی‌گردد، بـایستی کـأنه از عـالم معنـا و از بهشت برگشـته باشـد. افراد بایـد چنین حـالتی داشـته باشـند. برای این هم بـایستی برنـامه‌ریزی مفصـلی بشود. مـا بایـد از همه‌ی مظـاهر و ظواهر و شـعایر حـج اسـتفاده کنیم حقیقت قضـیه این است که حـج متعلق به مـاست. اصـلاً حـج میراث متقین است. متقین کجاینـد؟ متقین در این کشورنـد. نه این‌که در کشورهـای دیگر مسـلمان و آدم باتقوا نیست - چرا هسـتند - امـا خـط و راهشـان غلـط است. جمـع و فئه‌ی مـؤمنه‌یی که در راه پیـامبر و ائمه حرکت می‌کننـد، در دنیـا چه کسـانی هسـتند؟ همیـن مردمی که در ایران زنـدگی می‌کننـد. بالاـخره حـج متعلق به اینهـاست. حـج، میراث این ملت و میراث این انقلاـب و متعلق به آن است. مـا بایـد از همه‌ی مظـاهر و ظواهر و شـعایر حـج اسـتفاده بکنیم. مثلاًـ ببینیم در عرفـات چه اسـتفاده‌یی می‌توان کرد. منظورم صـرفاً اسـتفاده‌ی سیاسـی نیست. البته بخشـی از آن، اسـتفاده‌ی سیاسـی و انقلابی است و هرچه می‌شود، بـاید استفاده کرد. یا مثلاً در منی یا در خود مکه، یا در مـدینه، چه اسـتفاده‌یی می‌توان کرد. در بحبوحه‌ی اعمال حـج، چه اسـتفاده‌هایی می‌توان کرد. بعد از ایام حج - که یک مقدار فراغت و آرامش هست و احساسات مردم فروکش کرده و دنبال کارهای متفرقه‌اند - چه استفاده‌هایی می‌توان کرد. یعنی ما باید برای دانه‌دانه‌ی اینها برنامه داشته باشیم. نمی‌گویم که از امسال تا سال آینده این برنامه‌ها تنظیم بشود؛ اما هـدف و جهت بایـد این باشد. امام روی نماز جمعه و حج خیلی تکیه می‌کردند جمهوری اسـلامی حج را شـناخت. این، بصیرت امـام بـود. امـام درست در سـربندهای اساسـی انگشت گذاشـته بود. در اسـلام خیلی واجب وجود دارد، روزه هم یک واجب اساسـی است؛ اما امام روی نماز جمعه و روی حج - یعنی آن بخشهای حساس و سربندهای مهم - خیلی تکیه کرد و دایم از سال اول نسبت به حج حرف داشت و پیام می‌داد. البته من یادم است که ایشان از قبل هم - یعنی سال ۴۱ - به حجاج پیام می‌دادند. بعـد از آن مبـارزات اولیه‌ی مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی، و بعـد از آن‌که دولت انجمنها را قبول کرد، فاصـله‌یی شـد. در این فاصـله که بین زمستان تا فروردین بود، حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه واقع شد، که فاصله‌ی تلخی بود؛ تحرک بود و تلاش بود و خطر، و مـا نمی‌دانستیم که چه کـار می‌خواهـد بشود. من یـادم است که یـک شب به همراه مرحوم آقـای شـیخ علی حیـدری نهاونـدی - از شهدای حزب جمهوری اسـلامی - و دو نفر دیگر خدمت امام رفتیم، تا پیشـنهادهایی که راجع به حج به ذهنمان می‌رسید، با ایشان در میان بگذاریم. یکی از پیشـنهادهای ما این بود که به مناسبت موسم حج، خوب است پیامی از جانب ایشان صادر شود؛ اما ایشان گفتند که من نوشـته‌ام! معلوم شد که ایشان برای حج اعلامیه نوشـته‌اند و فرسـتاده‌اند. یعنی در سال ۴۱ که هنوز اول مبـارزات بود و هیچ خبری نبود، ایشان آن مواقع اساسـی دین را شناخته بودند و به آن اهمیت می‌دادند. حج متعلق به ماست حج متعلق به ماست. ما بایـد جهت حـج را طوری قرار بـدهیم که جمهوری اسـلامی، یعنی انقلاـب، یعنی همان اسـلام راستین و همان میراث حقیقی رسول اکرم (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم). این را مـا بایستی محل اسـتفاده‌ی مؤمنین قرار بـدهیم؛ و حـج از این قبیل است. اینها بایـد برنامه‌ریزی بشود. من می‌دانم که در ضرورتهای منطقه‌یی و جهانی، بالاخره این حکام سعودی علی‌رغم وابستگیهای شدیدی که دارند، چاره‌یی ندارند، جز این‌که در باب حج با ما کنار بیایند؛ دشـمن هم می‌داند. اینها مجبورند که در قضـیه‌ی حج، با یک کشور اسلامی به این عظمت کنار بیایند؛ به شـرطی که احساس کنند ما جدی هستیم. سیاستهای جهانی، نسبت به کوچکترین کارهای ما حساس است. ما بایستی کار را، هم دقیق و هم هوشـمندانه، و هم نه چندان آشکار و واضح انجام بدهیم. یعنی لزومی ندارد که از همین حالا بگوییم

که ما می‌خواهیم برویم حج را - نه مکه را - فتح کنیم؛ اما باید واقعاً نیتمان این باشد. ما باید حج را فتح کنیم و ان‌شاءاللَّه برنامه‌ریزی را بر این اساس انجام بدهیم. یکی از کارهای اساسی، رفع جدی نقایص شنیدم که بحمداللَّه بازرسیها و گزارش گیریهای خوبی هم انجام گرفته است. بخشهای گوناگون قاعدتاً نواقصی داشتند؛ هیچ کاری بی‌نقص نیست. یکی از کارهای اساسی که ان‌شاءاللَّه بایستی خود جناب آقای ری‌شهری و برادران همکار ایشان دنبالش بروند، رفع جدی نقایص است. ببینیم در کدام بخش، کجای کار نقیصه وجود داشته است، آن نقیصه را باید برطرف بکنیم؛ هیچ ملاحظه کاری هم نباید انجام بگیرد. در این بخش، این برنامه‌ریزی شده بود، این مدیریت بود، این نقص را داشت؛ به هر قیمتی که هست، باید این نقص را برطرف بکنیم، تا ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز کامل بشود. من مجدداً روی نوشته و جزوه و کتاب تکیه می‌کنم. البته یقیناً آن‌جا با اشکال مواجه خواهد شد؛ لیکن هیچ اشکالی نیست که مفر و مخرجی نداشته باشد. باید کتابها و جزوه‌هایی نوشته بشود، پاسخهایی روشن به سؤالهای مقدر داده بشود؛ هر روز هم سؤالی وجود دارد. بعضی از سؤالها همیشه تکرار می‌شود؛ لیکن بعضی از سؤالها موسمی و وابسته‌ی به حوادث جاری است. بایستی این سؤالها با بهترین بیان، با زیباترین ترجمه و با چاپ مناسب آماده شود و در اختیار باشد و ان‌شاءاللَّه در آن‌جا داده بشود. بار دیگر از جناب آقای ری‌شهری و بقیه‌ی برادران عزیز که واقعاً همه زحمت کشیدند و من از مجاری اموری که هست، بی‌اطلاع نبودم - هم در خلال کار می‌فهمیدم، هم بعداً برادرانی که آمدند، نقل کردند - می‌دانم که چه‌قدر بیدارخوابی، چه‌قدر زحمت، چه‌قدر تلاش انجام گرفته، تا آن‌که این کار به این خوبی بحمداللَّه ظاهر شد. از همه‌ی آنها صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که خدای متعال خودش همه‌ی شما را مأجور و مثاب و موفق بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -----------
--- ۱) حج: ۷۸ ۲) حج: ۷۸

بیانات در دیدار با مسؤولان، نویسندگان و هنرمندان «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغ

بیانات در دیدار با مسؤولان، نویسندگان و هنرمندان «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کارهای شما، برجسته و مهم مطلبی که باید به برادران عرض کنم، بیش از همه چیز، همان مراتب تشکر خودم است. خیلی از حرفهایی که در ذهنم بود تا اگر یک‌وقت شما را دیدم، بگویم، در خلال گزارش آقای زم(۱) بود. معلوم می‌شود که خود شما بحمداللَّه به همه‌ی جوانب این قضایا توجه دارید. من همین اندازه از شما تشکر کنم که به این فکر افتادید و در این راه استقامت ورزیدید و آن سرمایه‌یی را که خدای متعال به شما داده، صمیمانه و بحق در این راه مصرف می‌کنید. هیچیک از این چیزهایی که ما داریم، متعلق به ما که نیست؛ متعلق به اوست و اراده‌ی ما هم باید در راه رضا و خواست او به کار رود. این سرمایه، چیز خیلی باارزشی است. من به عنوان برادر شما و یک مسلمان که نسبت به این مفاهیم احساس دلسوزی می‌کند و نسبت به این‌گونه مسایل خالی از دغدغه نیست، و همچنین به عنوان خواننده‌یی که از این نوشته‌ها می‌خواند و التذاذ معنوی می‌برد، از شما تشکر می‌کنم. همان‌طور که عرض کردم، تقریباً همه‌ی این کتابهایی که شما از «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» منتشر کرده‌اید، خوانده‌ام و بعضی از آنها را بسیار فوق‌العاده یافته‌ام. همین «فرمانده‌ی من» که ذکر شد، از آن بخشهای بسیار برجسته‌ی این کار است. نفس این فکر، فکر مهمی است. آنچه هم که آن‌جا نوشته شده و عرضه گردیده - حالا- یا شما نوشتید، یا خود آن افراد نوشتند و برای شما فرستادند و بعد ویراستاری شده - بسیار چیز برجسته‌یی است. من وقتی اینها را می‌خواندم، به این فکر می‌افتادم که اگر ما برای صدور مفاهیم انقلاب، همین جزوه‌ها و کتابها را منتشر بکنیم، کار کمی نکرده‌ایم؛ کار زیادی انجام گرفته است. البته ایشان(۲) مژده دادند که بحمداللَّه به فکر ترجمه‌ی اینها هم هستند. اینها بسیار باارزش است. جزوه‌یی هم به نام «مقتل» دیدم، که آن لحظه‌های حساس و تعیین‌کننده را شکافته بود؛ نقاطی که اصلاً مفاهیم اسلامی در آن‌جا خودش را نشان می‌دهد.در لشکرکشی - به عنوان کلان کار - چیزی از مفاهیم اسلامی دیده نمی‌شود. همه‌ی دنیا لشکرکشی می‌کنند، همه‌ی دنیا می‌جنگند،

همه‌ی دنیا بالاخره یک روز می‌برند و یک روز می‌بازند، همه گریز دارند، همه هم حمله و فداکاری دارند؛ اما آن‌جایی که بخصوص تفکر و روحیه و منش اسلامی خودش را مشخص می کند، جاهای خاصی است. آن‌جاها را جستن و روی آنها تکیه کردن و آنها را خوب بیان کردن، حقیقتاً کار برجسته و مهمی است. خوشبختانه کارهای شما از همین قبیل است. جنگ، عرصه‌ی بسیار مهم برای بروز روحیه‌ی اسلامی و انقلابی بله، من هم در این نگرانی‌یی که اشاره کردند، با شما برادران شریکم و این دغدغه در ذهن من هست که فرهنگ جنگ و فرهنگ انقلاب و درحقیقت روحیه‌ی انقلاب - آن روحیه‌یی که در جنگ، میدانی برای رشد و بالندگی پیدا کرده بود - از بین برود. البته باید به خدای متعال توکل کرد و به آینده خوشبین بود؛ که من حقیقتاً به آینده خوشبینم و خیلی از افقها را خوب و روشن می‌بینم. به هر جهت، این دغدغه وجود دارد و راه زایل کردن آن هم این است که ما تلاش بکنیم؛ یعنی وقتی به قدر وسعمان تلاش کردیم، دیگر دغدغه‌یی نخواهیم داشت. اعتقادم این است که اگرچه جنگ به خودی خود موضوعیتی ندارد، اما عرصه‌ی بسیار مهمی برای بروز روحیه‌ی اسلامی و انقلابی و خصلتهای مسلمانیِ درست است؛ از این جهت بسیار ارزشمند است. از بودن آن‌چنان زمان و محیطی بایستی شکرگزار بود؛ از نبودنش باید آدم واقعاً متأسف باشد و غصه بخورد. اگرچه کسی از جنگ - از حیث جنگ - خوشش نمی‌آید، اما این روی دیگر سکه، چیز بسیار عظیمی برای ماست. ما حالا ـ که دیگر جنگ نداریم و نمی‌خواهیم هم به دست خودمان یک جنگ درست کنیم که عرصه‌ی انقلاب بشود، لیکن آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. ما باید از آنچه که در این هشت سال جنگ اتفاق افتاده، آن روحیه‌ی مقاومت، آن روحیه‌ی فداکاری همراه با اخلاص - همانی که حقیقتاً در عرصه‌های جنگ ما وجود داشت - استفاده کنیم. نوشته‌های همراه با اخلاص شما، انسان را تکان می‌دهد آن‌جایی که نوشته‌های شما حاکی از اخلاص است، آن نقطه انسان را تکان می‌دهد. هر چیزی شما ارایه کنید که نشانگر اخلاص باشد، خیلی اهمیت دارد؛ والّا همه فداکاری می کنند؛ برای تعصب و خودنمایی هم فداکاری می کنند؛ خطر مرگ هم دارد. مثلاً خلبانی در یک مانور، جلوی چشم مردم چند معلق می‌زند و صدی پنجاه هم ممکن است سقوط کند؛ اما او این را برای خودنمایی قبول می کند. به خاطر خودنمایی، بیش از این را هم می کنند؛ مثلاًـ بعضی خودشان را آتش می‌زنند! اینها ارزشی ندارد. آن‌جایی که کار با اخلاص همراه است، یعنی انسان فقط برای خاطر خدا و برای انجام وظیفه‌ی الهی کاری را انجام می‌دهد، آن صفا و درخشندگی این را دارد. در نشان دادن این نقطه‌ها و جاری کردن این روحیه در طول و امتداد تاریخ ما، باید خیلی تلاش کرد؛ از آن هشت سال جنگ باید استفاده کرد. حادثه‌ی عاشورا، الهامبخش انقلاب ما از اول تا آخر حادثه‌ی عاشورا، به یک معنا نصف روز بوده؛ به یک معنا دو شبانه روز بوده؛ به یک معنا هم هفت، هشت روز بوده؛ بیشتر از این‌که نبوده است. از روزی که امام حسین وارد سرزمین کربلا شد، تا روزی که از خاندان خود جداگردید، مگر چند روز بوده است؟ از روز دوم تا یازدهم محرّم، هشت، نه روز بوده؛ خود آن حادثه هم که نصف روز است. شما ببینید این نصف روز حادثه، چه‌قدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهامبخش است. این حادثه فقط این نیست که آن را بخوانند و بگویند و مردم خوششان بیاید یا متأثر عاطفی بشوند؛ نخیر، منشأ برکات و حرکت است. این، در انقلاب و جنگ و گذشته‌ی تاریخ ما محسوس بوده است. در تاریخ تشیع، بلکه در تاریخ انقلابهای ضد ظلم در اسلام - ولو از طرف غیرشیعیان - حادثه‌ی کربلا به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده؛ شاید در غیر محیط اسلامی هم اثربخش بوده است. در تاریخ خود ما - یعنی در این هزاروسیصد، چهارصد سال - همان نصف روز حادثه اثر کرده است. پس، عجیب و بعید نیست. ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت،نه ساعت عاشورای امام حسین مقایسه کنیم، یا آن را خیلی درخشانتر بدانیم - که واقعاً هم همین است؛ یعنی من هیچ حادثه‌یی را در تاریخ نمی‌شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچکتر از آن است - لیکن بالاخره طرحی از آن، یا نمی از آن یم است. چرا ما فکر نکنیم که در داخل جامعه‌ی ما، برای سالهای متمادی می‌تواند منشأ اثر باشد؟ پانزده خرداد، محصول حرکت امام در حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه همیشه این نکته در ذهنم بوده که حادثه‌ی دوم فروردین

- حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه - در مقابل حادثه‌ی پانزده خرداد، حادثه‌ی کوچکی بود؛ اصلاً قابل مقایسه با آن نبود. حادثه از یک ساعت یا دو ساعت به غروب شروع شد، تا یک ساعت بعد از شب ادامه داشت؛ یعنی سه، چهار ساعت به صورت شدید طلبه‌ها را در محیط مدرسه‌ی فیضیه کتک زدند و تهدید و اهانت کردند، و به صورت رقیقترش تقریباً در خیابانهای اصلی قم آنها را زیر فشار قرار دادند. تا آن‌جایی هم که ما اطلاع داشتیم، گمانم یکی، دو نفر در آن حادثه کشته شدند و البته عده‌ی زیادتری هم مجروح گردیدند. بنابراین، حادثه ابعاد خیلی زیادی نداشت. امام توانست آن حادثه را برای به حرکت درآوردن همه‌ی ملت ایران مورد استفاده قرار دهد. پانزده خرداد را که امام به وجود نیاورد - در این روز امام در زندان بود - پانزده خرداد یک حادثه‌ی خودجوش بود. پانزده خرداد، محصول حرکتی بود که امام در دوم فروردین به وجود آورد. من در همان سال، این نکته را به امام عرض کردم. نزدیک عید سال ۴۳ بود که من از زندان آزاد شده بودم و توانستم با تدبیری خدمت امام - که آن‌وقت در خانه‌یی در قیطریه بودند - بروم. من در همان چند لحظه‌یی که توانستم خدمت ایشان بروم و دستشان را ببوسم و با آن حال منقلبی که از دیدنشان داشتم، چند کلمه با ایشان حرف بزنم، همین مطلب را عرض کردم. گفتم نبودن شما در بیرون، موجب شد که پانزده خرداد با این عظمت، نتواند مورد استفاده قرار بگیرد. یعنی امثال ماها که در بیرون بودند، نتوانستند عشری از اعشار استفاده‌یی را که امام از دوم فروردین کرد، از پانزده خرداد بکنند؛ درحالی‌که پانزده خرداد کانون عظیمی بود. بعد هم که امام بیرون آمدند و تبعید شدند، اشاره‌ها و حرفهای ایشان در هشیار کردن و زنده کردن روحیه‌ی مبارزه در مردم و به خط آوردن جوانان، پانزده خرداد را آن‌چنان منشأ برکت کرد که در آن مدت مثلاً یک سال یا هشت، نه ماهی که امام نبودند و این حادثه با آن جوش و خروش اتفاق افتاده بود، هیچ‌کس نتوانسته بود از آن حادثه چنین استفاده‌یی بکند. وقایع جنگ، یک گنج استخراج‌نشده می‌خواهم بگویم که این یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم، یا نه؟ این هنر ماست که بتوانیم استخراج کنیم. امام سجاد توانست همان چند ساعت گنج عاشورا را استخراج کند. امام باقر و ائمه‌ی بعد از ایشان هم استخراج کردند و آن‌چنان این چشمه‌ی جوشان را جاری نمودند که هنوز هم جاری است و همیشه هم در زندگی مردم منشأ خیر بوده، همیشه بیدار کرده، همیشه درس داده و یاد داده که چه کار باید کرد؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر کدام از ما، هر جمله‌یی از عبارات امام حسین را که برایمان مانده، می‌خوانیم، به یاد می‌آوریم و احساس می‌کنیم که روح تازه‌یی می‌گیریم و حرف تازه‌یی می‌فهمیم. البته در این‌جاها معنای حرف تازه فهمیدن، مثل فرمول کشف‌نشده‌یی نیست که آن را کشف می‌کنیم؛ نه، صد بار هم شنیده‌ایم. آدم در لحظه‌یی از لحظات حقیقتی را درک می‌کند، بعد غفلتی می‌آید و همانی که درک کرده است، از ذهنش می‌رود؛ طبیعت انسان این‌طوری است. لذا این فکر مستمری که ما احتیاج داریم بکنیم، این تذکر مستمری که ما احتیاج داریم بشنویم، برای این است که آن لحظه‌های فهم و معرفت و افروختگی ذهن و روح استمرار پیدا کند و انسان حالت بسط داشته باشد. این قبض و بسطی که عرفا می‌گویند، یک واقعیت است. انسان گاهی قبض دارد، اصلاً گرفته و بسته است، همه‌ی حقایق هم جلوی اوست؛ اما از آن حقایق و معارف، ترشحی به او نمی‌شود. گاهی هم انسان باز و مبسوط است و همه‌ی شعاعها و انوار به او می‌تابد. در آن لحظه، انسان گاهی مثل خورشید نور می‌دهد. خود انسان هم نورانیت خویش را احساس می‌کند. انسان بایستی این لحظه‌ها را در کلمات و فرمایشهای امام حسین(ع) جستجو کند و برای خودش به وجود بیاورد. این کلمات، چنان لحظه‌هایی را در انسان ایجاد می‌کند. حادثه‌ها و تجربه‌های جنگ، ما را هدایت می‌کند ما در این هشت سال فداکاری داشتیم؛ شوخی که نیست. همین برادران جانباز و آزاده‌یی را که ملاحظه می‌کنید، هر حادثه‌یی که برایشان اتفاق افتاده، و هر تجربه‌ی مخلصانه‌یی که اینها یا خودشان نشان دادند یا در دیگری دیدند، به نظر من کافی است تا انسانهایی را هدایت کند. این حادثه‌ها و تجربه‌ها، ماها را واقعاً هدایت می‌کند. من کتابهایی را که می‌خوانم، معمولاً پشتش یادداشت یا تقریظی می‌نویسم؛ یعنی اگر چیزی به ذهنم آمده، پشت آن یادداشت می‌کنم. این کتاب «فرمانده‌ی من» را که خواندم، بی‌اختیار پشتش بخشی از زیارتنامه را نوشتم: «السّلام علیکم یا اولیاءاللّه و احبّائه»(۳). واقعاً دیدم که در مقابل این عظمتها انسان

احساس حقارت می‌کند. من وقتی این شکوه را در این کتاب دیدم، در نفس خودم حقیقتاً احساس حقارت کردم. نقش هنرمند مسلمان، فوق‌العاده برجسته چه کسی می‌تواند این شکوه را به ما نشان بدهد؟ این شکوه وجود دارد، ولی یک نفر باید آن را به ما نشان بدهد. او، چه کسی است؟ او، شمایید. یعنی اگر شما قدر خودتان را بدانید، می‌توانید حامل آن‌چنان نورانیتی باشید که انسانها را تکان می‌دهد. آن‌طور حقایق واقعاً ماها را منقلب می‌کند. آن حقیقت اتفاق افتاد و یک لحظه از بین رفت. البته در ملکوت باقی است؛ اما در عالم ناسوت و در مادّیت و حساب زمان و مکان ما، در یک لحظه حادثه‌یی اتفاق افتاد و تمام شد و رفت. چه چیزی می‌تواند این حادثه را ماندگار کند؟ چه چیزی می‌تواند آن را به گونه‌یی که حتّی چشم عادی در حضور نمی‌بیند، در غیاب آن حادثه، به دل و بصیرت انسان تفهیم بکند؟ آن، هنر است. هنر این نقش را دارد و می‌تواند این کار را انجام بدهد. من حوادثی را به چشم خودم دیده‌ام که شاید چشم مادّی نتوانسته آنها را درک کند؛ اما بعد که شما هنرمندان آنها را به نگارش درمی‌آورید، یا در قالب نمایش نشان می‌دهید و یا به زبان قصه بیان می‌کنید، من آن حوادث را که بازبینی می‌کنم، می‌بینم عجب حوادثی بوده است؛ تازه شروع به فهمیدن آن می‌کنم. لذا به نظر من، نقش هنرمند مسلمان، نقش فوق‌العاده برجسته‌یی است. میدان هنر هنوز دست شماها نیست متأسفانه میدان هنر هنوز دست شماها نیست. یکی از معجزات انقلاب، پرورش هنرمندان و روایتگران تاریخ انقلاب است. بحمداللّه تعدادی هم هستید، اما کسانی هم هستند که از لحاظ عِده و عُده بر شما ترجیح دارند، از شما جلویند و امکانات در اختیارشان است؛ بعضیشان از لحاظ هنری هم سرشارند، اما ثروتی در خدمت بیگانگان، و تیغی در دست دشمنانند. انسان معمولاً خودش را در مقابل هنرمند کوچک احساس می‌کند. من خودم وقتی هنرمندان را نگاه می‌کنم، می‌بینم که جایگاه رفیعی در مقابلم دارند؛ اما آن هنرمندانی که هنرشان در خدمت بیگانگان است، هرچند هنرشان هم بالاست و بعضیشان از لحاظ هنری بسیار برجسته‌اند، ولی من در هنری که آنها دارند، ارزشی حس نمی‌کنم. پول و ثروت و قوّت بازو و زبان گویا و بقیه‌ی ثروتهایی که در خدمت حق و انسانها و راستی و درستی نباشد، چه ارزشی دارد؟ ارزشی ندارد. الان علم در خدمت سلاحهای اتمی و در دست اسرائیل است. آیا این ارزشمند است؟ نخیر، هیچ ارزشی ندارد. ارزش این چیزها نسبی است. ارزش مطلق، متعلق به اینها نیست. البته چیزهای ارزشمند مطلق وجود دارد. اصلاً مبانی ادیان، مطلق کردن ارزشهای صحیح و راستین است؛ منتها علم و صنعت و تکنولوژی، از آن ارزشهای مطلق نیست؛ تا در کجا به کار برود، تا در دست چه کسی باشد، تا از آن چگونه استفاده بشود؛ هنر هم از این قبیل است. ما نیروهای خوب زیاد داریم اگر شما عِده و عُده‌تان هم در مقابل خیل هنرمندان آن‌چنانی کمتر باشد، درعین‌حال ارزشتان به مراتب از آنها بالاتر و بیشتر است؛ اگرچه من فکر می‌کنم که عِده‌تان را هم نمی‌شناسم. در این زمینه، اگر لازم دانستید که بعد مطلبی را به من بگویید، بگویید. همین الان، از آن نامه‌ی مفصلی که آقایان نسبت به من اظهار محبت کرده بودند و یک ستون از هنرمندان اسمشان در پایین نامه درج شده بود، یادم آمد. اگرچه من خیلی از اسمها را نمی‌شناختم، اما خیلی بودند. ما یقیناً نیروهای خوب هم زیاد داریم؛ باید اینها را بشناسیم. آن اوایل انقلاب، بعضیها می‌گفتند که قحطالرجال است؛ ما می‌گفتیم که جهل‌الرجال است. واقعش این است که ما شخصیتها را نمی‌شناسیم. به‌هرحال، کارتان، کار مهمی است. من همین را خواستم عرض بکنم که بدانید؛ اگرچه شماها می‌دانید. باید هم در این خط و در این صراط، با همت و تلاش بیشتر، با کوچک دیدن مشکلات و بلند برداشتن قدمها، با دور دیدن اهداف، با استمداد از خدای متعال و داشتن اخلاص - که اساس قضیه، همین اخلاص است - ان‌شاءاللّه راه را ادامه بدهید. ما هم - همان‌طور که عرض کردم - واقعاً به شماها دعا می‌کنیم که خدا توفیقتان بدهد و کمکتان کند. از این‌که الحمدللّه این جریان طیب و طاهر در داخل جامعه‌ی ما هست، خوشحالیم و خدا خدا می‌کنیم که هرچه بیشتر شماها موفق و دلگرم بشوید و دستتان گرمتر به طرف کارهای اساسی و خوب برود و با کمک خدا ان‌شاءاللّه موانع را بردارید. ان‌شاءاللّه آقایان موفق و مؤید باشند. سلام من را به برادرانی که در شهرستانها هستند و در این جلسه حضور ندارند، برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

-- ۱) مسؤول حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۲) حجةالاسلام زم ۳) مفاتیح‌الجنان، زیارت وارث

سخنرانی در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ارتش در بهترین وضعیت خود پس از پیروزی انقلاب اسلامی خدای بزرگ را سپاسگزاریم که هرچه زمان پیشتر می‌رود، نشانه‌های استحکام در بنیان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بیشتر آشکار می‌شود. بحمداللَّه امروز ارتش در همه‌ی بخشهای خود دارای استحکام، و در چشم مردم دارای محبوبیت و مورد امیدواری است و می‌توان گفت که در بهترین وضعیت خود پس از پیروزی انقلاب اسلامی قرار دارد. امروز ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران هم در وضعیت مطلوب و در جایگاه خود در مجموعه‌ی ارتش قرار دارد. این، لطف الهی است. مشکلات زیاد بوده است؛ از آغاز پیروزی انقلاب تا امروز، مزاحمتها از جهات مختلف استمرار داشته است؛ اما اراده‌ی انقلاب و اراده‌ی والای امام عظیم‌الشأنمان و خواست مردم، بر همه‌ی موانع و مزاحمتها و مزاحمها فایق آمد. ارتش جمهوری اسلامی ایران، آنچه را که امروز دارد، باید قدر بداند؛ و به نظر من از همه چیز برتر در این عرصه، جایگاه و پایگاه مردمی ارتش است.ارتش در تجربه‌ی جنگ تحمیلی و پیش از آن، توانست جوهر اسلامی خود را در مواقع و مواطن بسیاری نشان بدهد. البته نقصها و کاستیهایی هم بوده است؛ ولی فکر درست آن است که اصل را همواره بر نقاط مثبت بگذاریم، راه را به‌سمت هدفها مشخص کنیم و با جدیت بپیماییم. نقاط منفی، مشکلات و موانع، در یک حرکت و راهپیمایی همراه با اراده، به خودی خود رنگ خواهد باخت و از بین خواهد رفت. ارتش باید توان معنوی و مادّی خود را افزایش بدهد آنچه من به ارتش همواره توصیه کرده‌ام و امروز هم تکرار می‌کنم، این است که ارتش باید توان معنوی و مادّی خود را روزبه‌روز افزایش بدهد. مهمتر از توان مادّی، معنویت است؛ یعنی روحیه و ایمان و عشق به مسؤولیت و تلاش جان‌فشانانه و فداکارانه در این راه. هرجا ملت پشت سر ارتش و پشت سر مسؤولان باشد، آن‌جا موفقیت است. هرجا در هر نقطه‌یی از عالم که می‌بینید ذلت و ضعف و ناتوانی در مقابله‌ی با حوادث دشوار هست، علت اساسی آن است که میان دستهای فعال نظام آن کشور و مردم فاصله است. جدا بودن راه دولتها با ملتها، علت زورگویی اسرائیل چرا امروز رژیم غاصب صهیونیستی، به پشتیبانی امریکا و پول صهیونیستهای عالم، می‌تواند به ملتهای عربی این‌طور واضح زور بگوید؟ چرا بعد از گذشت دهها سال که مسلمانان و توده‌های عرب، مذاکره‌ی با اسرائیل را - که یک رژیم جعلی و بی‌ریشه و تحمیلی و غاصب در منطقه است - تحریم می‌کردند و آن را زشت می‌شمردند، امروز متأسفانه فکر مذاکره در میان عناصر سیاسی و بسیاری از دولتهای عرب، تلقی به قبول می‌شود؟ چون مردم حضور ندارند، چون دست مردم با دستهای فعال آن کشورها همراه نیست، چون رژیمها به راهی می‌روند و ملتها به راهی دیگر؛ نتیجه ضعف است. والّا اگر رژیمهای عربی که امروز مذاکره‌ی با اسرائیل را قبول می‌کنند، به ملتهای خود متکی بودند، چرا احساس کنند که ناچار و مجبورند با دشمن خانگی و غاصب سرزمین خود بنشینند و درمورد سرزمین مغصوب حرف بزنند؟ اگر ملتها را در صحنه راه می‌دادند، اگر به عواطف و فکر و اراده و نیروی ملتها احترام می‌گذاشتند، ملتها نمی‌گذاشتند کشورها و رژیمهای عربی این‌طور دچار ضعف بشوند. مگر مسأله‌ی فلسطین و غصب این سرزمین اسلامی از نیم قرن پیش تا امروز عوض شده است؟ مگر حقایق تاریخی و جغرافیایی قابل عوض شدن است؟ فلسطین، فلسطین است؛ سرزمینی است اسلامی، متعلق به ملت و مردم خود. دشمنی بیاید خانه‌ی شما را غاصبانه تصرف بکند، بعد زورگویانه از شما بخواهد که این تصرف را امضاء کنید! کدام ذلت از این بالاتر؟! اسرائیل غده‌ی بدخیمی است که باید ریشه‌کن شود موضع ما در مقابل اسرائیل، همان موضع همیشگی است. اسرائیل در منطقه، یک غده‌ی بدخیم سرطانی است که باید قطع شود و ریشه‌کن گردد. برخلاف تصور ظاهربینان که به پشتیبانی ابرقدرت امریکا از اسرائیل نگاه می‌کنند و این کار را محال می‌دانند، این کار محال نیست؛ این شدنی است و خواهد شد. ابرقدرتها جاودانه نیستند. قدرتهای مادّی، یک روز هستند و یک روز

نیستند. دیروز قدرتی به نام اتحاد جماهیر شوروی در دنیا به‌عنوان ابرقدرت بود؛ اما امروز نیست. این صحنه‌ی تجربه‌ی تاریخ، پیش چشم ماست. من گمان نمی‌کنم که برخی از دولتهای غیور عربی حاضر باشند این ذلت را تحمل کنند؛ و نباید بکنند، و ملتها به هیچ‌وجه تحمل نخواهند کرد. امریکاییها اگر خیال می‌کنند که مسأله‌ی خاورمیانه را به این شکل حل خواهند کرد، اشتباه می‌کنند. آنها باید بدانند هر رژیمی که پشت میز مذاکره با رژیم غاصب صهیونیست بنشیند، موقعیتش در میان ملتش متزلزل خواهد شد و بی‌ثباتی در منطقه روزبه‌روز بیشتر خواهد گردید. ملتها راه خود را می‌روند. رژیمهای متضاد با ملتها، همان سرنوشتی را خواهند داشت که دیروز در مذاکره‌کنندگان «کمپ‌دیوید» دیدیم. حضور ملت پشت سر دولت، پشت سر ارتش و پشت سر دستها و بازوهای کارآمد، این خاصیت بزرگ را دارد که ارتش و نیروی مسلح احساس قدرت می‌کند؛ احساس غربت نمی‌کند. شما از این امتیاز برخوردارید؛ آن را حفظ کنید. به ابتکار و تواناییهای خود بیندیشید چشم به خود بدوزید، نه به بیگانه. ما برای ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تجهیزات فراهم می‌کنیم. ما نیروهای مسلح خود را تا آن‌جا که در وسع و قدرت ماست، با تمام توان تجهیز می‌کنیم؛ اما توصیه‌ی دایمی ما این است که به ابتکار و به دست و بازو و تواناییهای خود بیندیشید. نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریایی، در درون خود استعدادهای فراوانی دارند که باید از این استعدادها حداکثر استفاده را بکنند، و بحمداللّه می‌بینیم که امروز استفاده می‌شود؛ اما روزبه‌روز این را بیشتر کنید. ستاد مشترک هم نقش هدایت‌کننده و هماهنگ‌کننده و تکمیل‌کننده را نسبت به این تلاشها در کل نیروهای مسلح خواهد داشت. امیدوارم که ان‌شاءاللّه موفق باشید و ارتش ما آن‌چنان ارتشی باشد که شایسته‌ی ملت بزرگ و قهرمان ماست. به روح شهدای عزیز نیروهای مسلح درود می‌فرستیم و از درگاه پروردگار عالم برای آنها طلب مغفرت می‌کنیم. همچنین یاد امام بزرگوارمان، آن پیشاهنگ اقتدار و اراده‌ی الهی ملت ایران و آن معلم بزرگ آزادگی ملتهای جهان را گرامی می‌داریم و امیدواریم که روزبه‌روز در راه امام و به سمت هدفهای آن بزرگوار، همه‌ی ملت ایران و شما ارتشیان و همه‌ی نیروهای مسلح موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ‌العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین قال اللّه الحکیم فی کتابه: بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. ولقد صدقکم اللّه وعده اذ تحسّونهم باذنه حتّی اذا فشلتم و تنازعتم فی‌الامر و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبّون منکم من یرید الدّنیا و منکم من یرید الاخرةثمّ صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم واللّه ذوفضل علی‌المؤمنین(۱) جنگ اُحد، درسی بزرگ و متعلق به همیشه بنده کوچکتر از آن هستم که بخواهم به کسی نصیحت و موعظه بکنم. خود من بیش از دیگران به موعظه و نصیحت احتیاج دارم؛ ولی دستور قرآن است که باید یکدیگر را به حق و صبر و پایداری در راه حق توصیه کنیم. نفس انسان، سرکش و فراموشکار است و تذکر دم‌به‌دم لازم دارد. به قدر احساس وظیفه، مطالبی را فکر می‌کنم که باید عرض بکنم؛ خود من هم مخاطب به همین مطالب هستم. شروع مطلب را از همین آیه‌ی مبارکه قرار می‌دهم که مربوط به جنگ اُحد است. اگرچه جنگ اُحد در مقیاس مسایل تاریخی و جهانی و مسایل جامعه، یک حادثه‌ی کوتاه‌مدت و کوچک است، اما درسی که قرآن در باب جنگ اُحد به ما داد، درس بزرگی است و متعلق به همیشه است. خلاصه‌ی مطلب هم این است که خدای متعال به مسلمانان وعده می‌کند که ما شما را کمک خواهیم کرد، و این وعده در جنگ اُحد عملی می‌شود؛ «و لقد صدقکم اللّه وعده»(۲). وعده‌ی کمک تحقق پیداکرد و شما پیروز شدید و دشمن مجبور به عقب‌نشینی شد؛ تا این‌که مشکل به وسیله‌ی خود شما شروع گردید. طبق روایات، پیامبر فرموده بود: «لاتبرحوا هذا المکان فانا لانزال غالبین ما ثبتّم فی مکانکم»(۳). تا وقتی ایستاده‌اید، شما پیروزید. وقتی که مشکل پیدا شد و میل به مال دنیا و غفلت از وظیفه و چشم‌وهمچشمی در تکالب بر حطام دنیوی،

بر احساس وظیفه و وجدان درونی و دینی فایق آمد، قضیه بعکس شد: «حتّی اذا فشلتم»(۴)؛ اول سست شدید، «و تنازعتم فی الامر»(۵)؛ به درگیری میان خودتان پرداختید، «و عصیتم»(۶)؛ پُستتان را ترک کردید و آن‌جایی که به شما گفته بودند باشید و نگهبانی بدهید، محل را رها کردید؛ در نتیجه قضیه بعکس شد. «ذلک بانّ اللّه لم یک مغیّرا نعمهٔ انعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم»(۷). این، یک قانون است؛ مثل قانون جاذبه، مثل قوانین دیگر طبیعی و تاریخی. خدا نعمت را برنمی‌گرداند؛ ما هستیم که نعمت را برمی‌گردانیم خدا نعمت را برنمی‌گرداند؛ ما هستیم که با رفتار خودمان، با عقبگرد خودمان، با سوء تدبیر خودمان درباره‌ی امور خویش، نعمت را برمی‌گردانیم. لذا قرآن به ما یاد می‌دهد که از زیاده‌رویهایتان به آنچه در امر خودتان انجام داده‌اید، استغفار کنید؛ «ربّنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا»(۸). در جنگ اُحد قضیه برگشت؛ «من بعد ما اریکم ما تحبّون»(۹). بعد از آن که خداوند طلیعه‌ی پیروزی را نشان داده بود، اشتباه کردند. البته چون مؤمنند، چون یکباره دست نشستند، چون هدفها را دوست دارند، چون در ایمان به خدا صادقند، «ولقد عفا عنکم»(۱۰)؛ خدا می‌گذرد، یعنی جبران و کمک می‌کند؛ «و اللّه ذوفضل علی المؤمنین»(۱۱). این، درس ماجرای اُحد است. نگوییم که آن چند ساعت به ما چه. الان همه‌ی ما در همان وضعیتیم. جامعه‌ی ما، نه امروز، بلکه از بعد از پیروزی انقلاب در همان وضعیت است. پیروزی مرحله‌یی انجام‌گرفته است. ما مأموریم بر این‌که ثغره و شکاف و کمینگاه را حراست و محافظت بکنیم. اگر غفلت کردیم، دشمن ما را دور خواهد زد و ضایعه خواهد آفرید. از اول انقلاب تا حالا ـ نگاه کنید، هرجا دور خوردیم، بر اثر چنین غفلتی بوده است. اگر بگردیم، غفلت را پیدا می‌کنیم. همه‌اش دنبال مسایل تحلیل سیاسی نرویم. البته من منکر فعل‌وانفعالات بیرونی و واقعی و سیاسی نیستم؛ اما اُسّ اساس قضیه در درون خود ماست. از خدا غافل نشویم در همین ردیف آیات، بعد از یکی، دو آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «انّ الّذین تولّوا یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبوا»(۱۲). ما که در جنگ پیروز می‌شویم، به‌خاطر تقواست. اگر شکست بخوریم، به‌خاطر بی‌تقوایی است؛ به‌خاطر آن بیماری‌یی است که در جان ما رخنه‌کرده و ما از آن غفلت کرده‌ایم. برادران! غفلت نکنیم. بزرگترین عذاب خدا بر یک ملت این است که آن ملت غافل بشوند. بدترین درد برای یک جامعه، غفلت آن جامعه است؛ از خدا غافل نشویم. در دل و جان ما و در یکایک تصمیم‌گیریها و حرکات ما - کار اداری، کار سیاسی، کار نظامی، کار مدیریت، وقت پول خرج‌کردن، وقت اعتبار تخصیص‌دادن، وقت قانون گذراندن، وقت قضاوت‌کردن، در تمام مراحل - باید خدا به یاد ما باشد. ما باید برای خدا کار کنیم. این‌طوری این جامعه پیش خواهد رفت. اگر ما بی‌تقوایی کردیم، ضایعه بر اسلام پیش می‌آید همه به تقوا احتیاج دارند؛ من و شما به دو دلیل به تقوا احتیاج داریم: دلیل اول این است که اگر ما بی‌تقوایی کردیم و بر اثر بی‌تقوایی ما ضایعه‌یی پیش آمد، ضایعه بر اسلام پیش می‌آید، نه بر ما؛ آن‌وقت وزر و وبالش به گردن ماست، روسیاهیش متعلق به ماست. گمان می‌کنم یک‌وقت در نماز جمعه این داستان مولوی را نقل کرده‌ام. هر وقت این داستان به یادم می‌آید، تکان می‌خورم. در شهری از شهرهای مسلمانان، محله‌ی مسیحی‌نشینی بود و دختری از مسیحیها عاشق اسلام شده بود و رغبت به اسلام پیدا کرده بود. او به کلیسا نمی‌رفت، در مراسم دینی شرکت نمی‌کرد و پدر و مادر او درمانده بودند که با این دختر چه بکنند. مؤذن یا قرآن‌خوان بدصدایی پیدا شد، پدر آن دختر پول داد و گفت بیا نزدیک خانه‌ی ما اذان بگو! او هم رفت و اذان گفت. وقتی صدای نکره‌ی او بلند شد، همه‌ی مردم آن محل متوحش شدند. این دختر گفت: چه صدایی است؟ پدر پاسخ گفت: چیزی نیست، اذان مسلمانان است. دختر گفت: عجب! مسلمانان اینند؟ عشق اسلام از دلش رفت! مولوی این داستان را در کتاب مثنوی نقل می‌کند. این کتاب، کتاب پُرحکمتی است. این هم یک حکمت است که واقعیت دارد. از دید ما به اسلام نگاه می‌کنند؛ حقایق اسلامی را از راه ما می‌بینند؛ اشتباه ما هم به پای اسلام گذاشته خواهد شد؛ خدای نکرده شکست مسلمین هم به پای اسلام گذاشته خواهد شد. می‌گویند اسلام شکست خورد؛ نمی‌گویند عده‌یی اسلام را درست نفهمیده بودند، درست عمل نکردند، آنها شکست خوردند. امروز کوچکترین ناکامی برای ملت ما، پنجاه سال یا بیشتر نهضت بیداری اسلام را به عقب خواهد انداخت. این جوانانی که در آفریقا و آسیا و خاورمیانه و حتّی

شهرهای کشورهای اروپایی، به نام اسلام شعار می‌دهند و به اسم جمهوری اسلامی به هیجان می‌آیند، اینها اسلام را با پیشرفتش، با آن امام، با آن چهره‌ی نورانی، با آن کلمات نورانی، با آن اداره‌ی الهی جامعه و با آن تقوایی که به برکت انقلاب از قله‌ی جامعه‌ی ما می‌ریخت و تمام اقشار جامعه را کم و بیش فرامی‌گرفت، دیده‌اند. اگر شکستی باشد، ناکامی‌یی باشد، عمل بدی باشد، همه دگرگون خواهد شد و دشمن جری خواهد گردید. نظام حق، بی‌تقوا پیش نمی‌رود دلیل دوم این است که این نظام، حرکت و موفقیتش فقط به برکت تقوا امکانپذیر است. خاصیت نظام الهی این است. نظام حق، بی‌تقوا پیش نمی‌رود. نظام باطل که در مقابل حق است، طور دیگری است. البته آن‌جا هم تقیدات و پایبندیهایی به یک سری اصول لازم است تا پیش بروند؛ اما تقوا به معنای طهارت و پاکی و پرهیزگاری و رعایت حال همه‌ی ارزشها - که در یک جامعه‌ی ارزشی و مکتبی و اسلامی لازم است - در جبهه‌ی باطل لازم نیست. آنها چون پایبندی ندارند، از روشهای باطل پرهیز نمی‌کنند، از پیامدهای زشت اجتنابی ندارند؛ می‌زنند و پیش می‌روند، چیزی از دست می‌دهند و چیزی هم گیر می‌آورند. اما جبهه‌ی حق این‌طور نیست. جبهه‌ی حق، فقط در صورتی که باخدا و باتقوا و باطهارت باشد، خواهد توانست در مقابل جبهه‌ی باطل بایستد و پیش برود، و لاغیر. باید نظام را، نظام دینی و ارزشی نگهداشت. در این چندساله، استکبار و ایادی و بلندگوهایش، دایماً سعی کردند که ما را از یک نظام ارزشی بودن پشیمان کنند. مرتب گفتند که اینها مرتجعند، واپسگرایند، متعصبند؛ بعضی از احکام اسلامی را مطرح کردند و روی آنها تبلیغات نمودند؛ کارهای شخصی خلاف ما یا دیگر مسلمانان را به حساب اسلام گذاشتند، برای این‌که ما سراسیمه بشویم، جانمان به لبمان برسد و بگوییم که نه، ما دینی نیستیم، ما هم نظامی مثل بقیه‌ی نظامهای دنیا هستیم! آنها قصدشان همین است. اگر به زبان هم نگویید، اما عملتان عمل یک نظام غیر ارزشی و دنیایی باشد، آنها به هدف خودشان رسیده‌اند، و آن شکست ماست. هدف آنها این است که این جبهه شکست بخورد. این جبهه، فقط با تقوا پیش خواهد رفت. این نظام، جز با رعایت تقوا و طهارت و پاکی و محاسبه‌ی دقیق و صحیح و حسابرسیِ هرکدامِ ما از خودش - «حاسبوا انفسکم»(۱۳) - پیش نخواهد رفت. اشتباه است اگر کسی خیال کند همان کارهایی که دیگر حکومتها و دیگر کارگزاران دولتها در دنیا می‌کنند، ما هم همانها را بکنیم. ما اصولی داریم، ما روشهای مخصوص به خودمان را داریم؛ اینها متعلق به اسلام است. این اصول باید بر دنیا حاکم بشود؛ نه این که اصول غلط دنیای جاهلی و استکباری، خودش را بر ما تحمیل بکند. باید خدا و مرگ و سؤال و محاسبه‌ی الهی را از یاد نبریم باید خدا و مرگ و سؤال الهی و محاسبه‌ی الهی را از یاد نبریم. اگر سروکار ما به یک بازجوی بشرِ ضعیفِ کم‌اطلاع بیفتد، یا احتمال بدهیم که خواهد افتاد، حواسمان را جمع می‌کنیم. آن وقتی که از کار خسته می‌شوید، آن وقتی که احساس می‌کنید چه لزومی دارد کار را دنبال بکنم، آن وقتی که پای یک رفاقت در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک افزون‌طلبی و خودخواهی و شخصی‌اندیشی در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک قضاوت باطل نسبت به برادر مسلمان در میان می‌آید، آن‌جا به یاد این آیه بیفتید: «مال هذا الکتاب لایغادر صغیرة و لا کبیرة الّا احصیها»(۱۴). دیگران اینها را ندارند. نظامهایی که به خدا و قیامت اعتقاد ندارند، بسته به زرنگیشان، چگونه زیر و رو و لابلا کنند که چشمهای حسابگر و حسابرس دنیایی نبیند، قاضی نبیند، دادگاه نفهمد، بازرس نفهمد، مافوق نفهمد، مسأله به همین‌جا خاتمه پیدا می‌کند. ما این‌طور نیستیم؛ ما آن‌جایی که دیگران نمی‌فهمند، آن‌جایی که دیگران تشخیص نمی‌دهند، اول مشکل ماست که نفس ما بر ما غلبه نکند و وسوسه ننماید. نظام را باید بر پایه‌ی تقوا حفظ کرد برادران! نظام را باید برپایه‌ی تقوا حفظ کرد؛ راه تقوا هم ذکر خداست. آقایان وزرا، آقایان نماینده‌گان، آقایان مدیران گوناگون کشور، مسؤولان قضایی کشور، خودشان را بی‌نیاز از دعا و نافله و ذکر و توجه و توسل و گریه و انابه به پروردگار ندانند؛ نگویند حالا ما که مشغول خدمت به مردم هستیم؛ دعا را کسی بخواند که خیلی کار ندارد! نه، اصل کار این است. اگر این نباشد، آن‌جا بی‌پشتوانه‌ایم. آن‌جایی که وسوسه‌ها در مقابل ما صف می‌کشند و منِ ضعیفِ تربیت‌نشده‌ی حریصِ به دنیا در مقابل این وسوسه‌ها قرار می‌گیرم، چه چیزی من را نگاه خواهد داشت؟ «قل ما یعبؤا بکم ربّی لولا دعاؤکم»(۱۵). دعا کنید، نافله بخوانید، توجه پیدا کنید، متذکر باشید؛ در

شبانه‌روز، یک ساعت را برای خودتان و خدای خودتان قرار بدهید؛ از کارها و اشتغالات گوناگون، خودتان را بیرون بکشید؛ با خدا و با اولیای خدا و با ولیّ‌عصر(عجلّ‌اللَّه‌تعالی‌فرجه و ارواحنافداه) مأنوس بشوید؛ با قرآن مأنوس باشید و در آن تدبر بکنید. من بیشتر از شما محتاجم که کسی این حرفها را به من بزند. بنده هم بایستی مورد همین موعظه‌ها قرار بگیرم؛ همه‌مان محتاجیم. این‌طوری می‌توان این بار سنگین و این امانت استثنایی الهی را که در طول این چندین قرن بعد از صدر اسلام، خدای متعال آن را بر دوش احدی نگذاشت که بر دوش شما گذاشت، به سرمنزل رساند؛ والّا روسیاهی دنیا و آخرت است. خدمتگزاری به مردم افتخار است ما باید همدیگر را وصیت کنیم. من چند سرفصل را در نظر گرفته‌ام که عرض بکنم؛ بنا هم داشتم و دارم که صحبت طولانی نشود. وانگهی، شما خودتان همه اهل فنید؛ اشاره‌یی شما را کافی است. سرفصل اول، مربوط به مسایل مردم و حکومت است. آقایان! این مردم - همان‌طور که امام مکرر فرمودند - ولی‌نعمتهای ما هستند؛ این شوخی نیست. من یکی از مسؤولان را در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانه بود. من پیغام دادم و گفتم به ایشان بگویید که اگر می‌خواهد جبران آن برخورد را بکند، باید در همان‌طور محضری ظاهر بشود و بگوید: ای مردم! من نوکر شمایم. خلاف که نگفته؛ آیا دروغ گفته است؟ یک مسؤول کشور چکاره است؟ فلسفه‌ی وجودی ما غیر از خدمت به مردم چیست؟ امام فرمودند: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر بگویند. این حرف درستی است؛ چون خدمتگزاری، برای انسانی که دلش بیدار باشد، مدح بزرگتری است. امام، تمام وجودش بیدار بود؛ شوخی و تعارف هم که نمی‌کرد. حقیقتاً اگر این ملت شهادت می‌دادند - که قطعاً می‌دادند - که امام خدمتگزار آنهاست، امام بیشتر خوشحال می‌شد، تا همه‌ی ملت یکصدا فریاد بزنند که تو رهبر ما هستی. خدمتگزاری به مردم افتخار است. این اسمها و این سمتها و این تیترها که افتخاری ندارد. در طول تاریخ، خیلیها با این اسمها و با این تیترها آمدند و رفتند؛ اما جز لعنت خدا و بندگان خدا، چیزی با خودشان نبردند. واقعاً چه ارزشی دارد؟ من رهبرم، من رئیس جمهورم، من رئیس قوّه‌ی فلانم، من وزیرم؛ اینها چه ارزشی دارد؟ اگر توانستم‌خودم را قانع کنم که من خدمتگزارم، یک چیزی؛ والّا چه ارزشی دارد؟ خدمتگزار چه کسانی؟ مردم. البته همه‌ی افراد ملت و جامعه را باید خدمت کرد؛ اما مراد عمدتاً طبقه‌ی محرومند که باید مورد توجه خاص برای خدمت قرار بگیرند؛ به دو دلیل: اولاً چون احتیاجشان بیشتر است و عدل این را اقتضا می‌کند؛ ثانیاً چون پشتیبانی آنها از نظام، جدیتر و همیشگیتر است و از اول این‌طور بوده است. عامه‌ی مردم، تکیه‌گاه اصلی حکومت در جبهه‌ها چه کسانی بودند؟ نسبتها را ملاحظه بکنید؛ خیلی از این پولداران، از این مرفهان جامعه، از این بی‌دردها و بی‌احساسها، هشت سال جنگ آمد و رفت، اما اینها جنگ را حس نکردند؛ همان غذا، همان راحتی و همان آرامش! اگر چهار روز هم آن شهر مورد تهاجمی بود، سوار ماشینشان می‌شدند و به یک‌جای دیگر می‌رفتند و راحت استراحت می‌کردند؛ نفهمیدند که بر سر این مملکت چه گذشت! اینها آن مردمی نیستند که دولت و دستگاهها باید برای خدمت به آنها خودکُشان کنند. نه، آن کس که جنگ و بمباران و محاصره‌ی اقتصادی و کم‌آبی و کم‌برقی و گرانی و سایر مشکلات را با همه‌ی وجود در این ده، دوازده سال احساس کرده، در درجه‌ی اول او باید مورد توجه باشد. مردم که می‌گوییم، یعنی اینها؛ همان عامه‌یی که امیرالمؤمنین(سلام‌اللَّه‌علیه) در آن فرمان تاریخیشان به مالک اشتر فرمودند که عامه را داشته‌باش، خاصه را رها کن. عامه، یعنی همانهایی که در جنگ با تو هستند، در مشکلات با تو هستند، سختیها را با تو تقسیم می‌کنند، غم تو را از دلت می‌زدایند، خودشان را سپر بلای تو قرار می‌دهند و صادقند؛ نه عافیت‌طلبهای پُررویِ پُرخورِ پُرخواهی که هیچ‌وقت هم قانع نمی‌شوند. تا وقتی که خیری به آنها برسد، تو را می‌خواهند؛ به مجرد این‌که ذره‌یی کم شود، رویشان را برمی‌گردانند. لزوم خدمت به مردم و جلب محبت و اعتماد آنان آقایان! ما در قبال مردم دو کار داریم: یک کار این است که به آنها خدمت برسانیم؛ کار دیگر این است که محبت و اعتماد آنها را جلب کنیم. خدمت به آنها برسانیم، یعنی چه؟ یعنی هرجا که هستید، برنامه‌ی شما آن‌وقتی درست است که نفعش به همین مردمی که عرض‌کردم، برسد. البته دنبال نفع کوتاه‌مدت نیستیم. نگویید که حالا برنامه‌ی پنجساله چنین و چنان شد. حقوق بگیران وضعشان

بدتر شد. البته درباره‌ی مسایل مربوط به اوضاع گرانیها و تورم و مشکلات، مطالبی هست که ان‌شاءاللَّه من در دیدار جداگانه‌ی با هیأت دولت در میان خواهم گذاشت. نه، آن برنامه‌ی صحیح و آن راه درست که به خیر عامه‌ی مردم منتهی خواهد شد، ملاک است. در دستگاه قضایی، ملاک این است؛ در دستگاه قانونگذاری، ملاک این است؛ در دستگاه اجرایی هم ملاک این است. هر کسی در کشور باید برای خدمت به مردم تلاش کند. برای این کار باید وقت بگذارید. کارشناسانی که در وزارتخانه‌ها هستند، اگر آنها خودشان بعضی از نکات را نمی‌دانند و ملتفت نیستند، به آنها تفهیم کنید و بگویید که کارشناسی مورد انتظار از تو این است که آن وضعیتی را که برای مردم مفید و نافع است، بگردی پیدا کنی و ارایه نمایی. این کارشناسی، کارشناسی درستی است. آن کارشناسی که خودش مسایل مردم را درک نکرده، معلوم نیست خیلی امین باشد. حالا نمی‌گویم که دست کارشناسان را بگیرید و از دستگاه خارج کنید؛ نه، توجیهشان کنید و تفهیم نمایید که از آنها چه می‌خواهید. ما می‌خواهیم محرومیت را از بین ببریم البته از اول انقلاب تا امروز، برای طبقات محروم کار زیادی شده است. دوازده سال است که من با مسایل اجرایی این کشور از نزدیک آشنایم و می‌دانم که در این مملکت چه کاری شده است. خیلی کار انجام گرفته، دستگاههای مختلف خیلی کار کرده‌اند؛ اما آنچه که نیاز است، با آنچه که شده، قابل مقایسه نیست. ما نمی‌خواهیم فقط کار کنیم؛ ما می‌خواهیم محرومیت را از بین ببریم و محروم را از محرومیت خارج کنیم؛ هدف این است. والّا اگر شما بگویید من کار می‌کنم، ممکن است در یک اداره هم یک نفر بگوید من باید هشت ساعت یا شش ساعت کار کنم، یا ده ساعت کار کرده‌ام و دیگر بس است. این منطق، منطق درستی نیست. البته اگر خسته می‌شوید، اگر احتیاج به استراحت دارید، باید استراحت کنید، تا برای کار آماده بشوید. ما استراحت را نفی نمی‌کنیم؛ اما کار حد ندارد. کار تا آن حدی است که به نتیجه برسیم و به آن هدف و مقصودی که مورد نظر است، نزدیک بشویم. بنابراین، تا آن‌جایی که انسان توان دارد، باید کار کند. بزرگترین بحرانها را عاطفه و محبت مردم از سر خواهد گذراند سرفصل دوم، مربوط به اعتماد و محبت مردم است. نظامهای دنیا سه گونه اداره می‌شوند: یا با زور، مثل نظامهای پلیسی دنیا، که البته این اسمش اداره است؛ اداره نمی‌شوند، آخرش هم نمی‌مانند. این سیستمهای استبدادی کمونیستی و سیستمهای استبدادی سلطنتی و شبه‌سلطنتی را در دنیا ملاحظه می‌کنید. این که از ما برنمی‌آید و ما اینکاره نیستیم. نوع دوم، آن سیستمهایی است که با تزویر و تبلیغات اداره می‌شوند؛ مثل این دمکراسیهای غربی. بله، فشار و شلاق و داغ و درفش مثل نظامهای استبدادی نیست و مردم علی‌الظاهر آزادی دارند؛ اما با تزویر اداره می‌شوند. این سیستمها دستگاههای عظیم تبلیغاتی در اختیارشان است و تمام زندگی مردم را محاصره کرده‌اند. اصلاً کارگر و کارمند و کاسب وقت ندارد بیرون آن گنبد گردنده‌یی که اینها در وسطش گیر کرده‌اند، ببیند و درباره‌ی آن فکر کند؛ هرچه آنها می‌گویند، همان را می‌فهمد. امروز در کشورهای غربی، در امریکا و در کشورهای علی‌الظاهر دمکراتیک این‌طوری است. تبلیغات انبوه، مثل سیل روی ذهنهای مردم می‌ریزد و اصلاً مجال نیست که مردم بفهمند. اگر شما توانستید منفذی پیدا کنید، آن‌وقت می‌بینید که آن دمکراسی و آن آزادی‌یی هم که آنها می‌گویند، فوراً عوض می‌شود! آنها دمکرات هستند؛ در شرایطی که بتوانند مردم را با همان تزویر و فریب نگهدارند. آن‌جایی که چیزی می‌آید و حصار تزویر آنها را می‌شکند، فوراً داغ و درفشها و روشهای سخت باز پیدایشان می‌شود! برخورد دولتهای امریکا و اروپا را با حرکتهای اسلامی، با حرکتهای آزادیخواهانه در امریکا، با نهضتهای سیاهان - که با نهایت خشونت با اینها برخورد می‌شود - ببینید؛ این هم یک‌طور است. طبیعتاً این هم شأن ما نیست؛ اسلامی نیست. یک نوع نظام هم نظامی است که با محبت و عطوفت مردم اداره می‌شود. باید مردم را مورد محبت و احترام قرار داد و به آنها اعتنا کرد، تا به دستگاه حاکمه وصل باشند و پشت سرش قرار گیرند. نظام ما تا حالا این‌گونه بوده است؛ بعد از این هم باید این‌طور باشد. بزرگترین بحرانها را هم همین عاطفه و محبت مردم از سر خواهد گذراند. یک‌وقت رئیس‌جمهور کشوری می‌خواست مشکلات سیاسی خودش را برای من تشریح کند. او می‌گفت که یکی از رؤسای جمهور گذشته‌ی ما شکر را یک قران گران کرد، علیه او کودتا شد و از بین رفت! من گفتم مشکل او این بوده که مردم را با خودش نداشته است. در مملکت

ما، جنسهای تثبیت‌شده گاهی قیمتشان ده برابر بالا می‌رود، اما آب هم از آب تکان نمی‌خورد؛ چون مردم پشت سر دستگاهند و به دستگاه اعتماد دارند. گفتم مردم وقتی که پشت سر دستگاهند، ما هم می‌آییم به آنها می‌گوییم که مثلاً این جنس را قبلاً به این قیمت می‌دادیم، اما حالا می‌خواهیم گرانش کنیم؛ مردم قبول می‌کنند. پنج، شش سال قبل به مردم می‌گفتیم که همه باید به عنوان جهاد مالی به جنگ کمک کنند؛ مردم هم مثل مور و ملخ به طرف بانکها ریختند، تا به حساب مالی شورای عالی پشتیبانی جنگ پول بریزند. مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند شما چگونه می‌خواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند. اگر ما دنبال مسایل خودمان رفتیم، به فکر زندگی شخصی خودمان افتادیم، دنبال تجملات و تشریفاتمان رفتیم، در خرج کردن بیت‌المال هیچ حدی برای خودمان قایل نشدیم - مگر حدی که دردسر قضایی درست بکند! - و هرچه توانستیم خرج کردیم، مگر اعتماد مردم باقی می‌ماند؟ مگر مردم کورند؟ ایرانیان همیشه جزو هوشیارترین ملتها بوده‌اند؛ امروز هم به برکت انقلاب از هوشیارترینهایند؛ از هوشیارها هم هوشیارترند. آقایان! مگر مردم نمی‌بینند که ما چگونه زندگی می‌کنیم؟ آن وقتی که جوان حزب‌اللهی ما به جهاد یا به سپاه یا به فلان وزارتخانه می‌رفت و به او می‌گفتند که چه‌قدر حقوق می‌خواهی، می‌گفت این حرفها چیست، مگر من برای حقوق آمده‌ام؟ اصرار می‌کردند که بالاخره زندگی خودت و زن و بچه‌ات باید بگردد؛ یک چیزی بگیر. به نظر شما اینها افسانه است؟ به نظرم اگر شما بروید در دنیا این را نقل کنید، چنانچه کسی وضع چند سال قبل ما را ندیده باشد، خواهد گفت که افسانه است؛ ولی این واقعیت است. این رویداد، در همین ایران و در همین تهران و در همین وزارتخانه‌های ما اتفاق افتاد؛ یکی، دو مورد هم نبود. نماینده‌ی مجلس وقتی اول بار به او حقوق دادند، خجالت کشید حقوق را بگیرد! بعضی از دوستان ما در دوره‌ی اول نمایندگی مجلس، شرمشان آمد و ننگشان کرد که حقوق بگیرند! گفتند ما حقوق بگیریم؟! نمی‌شود ما در زندگی مادّی بغلتیم و مردم به شکل یک اسوه به ما نگاه کنند برادران! من و شما داریم از آن ذخیره می‌خوریم؛ فراموش نکنید، آن را مردم دیدند. نمی‌شود ما در زندگی مادّی مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلیشان از اولیات زندگی محرومند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت. نمی‌گویم مثل پیامبر باشیم، نمی‌گویم مثل امیرالمؤمنین - که شاگرد پیامبر بود - باشیم؛ که انسان آن مطالب را که می‌خواند، تنش می‌لرزد. امیرالمؤمنینی که زهدش در زندگی و دنیا مَثَل سایر است و مسلمان و غیرمسلمان آن را می‌دانند، درباره‌ی پیامبر می‌گوید: «قد حقّر الدّنیا و صغّرها و اهون بها و هوّنها»(۱۶)؛ دنیا را تحقیر کرد - یعنی همین لذاید و بهره‌مندیها و برخورداریهای دنیا را کوچک کرد - به آنها توهین کرد و سبکشان نمود. در قُبا برای پیامبر آب آوردند و چیزی هم مثل عسل قاطی آن کردند. پیامبر فرمود: من این را حرام نمی‌کنم، اما نمی‌خورم. این دو، دو چیز است؛ یا آب یا عسل. آن را از ما نخواسته‌اند. اگر از من و شما بخواهند، پدرمان درآمده است! مگر ما می‌توانیم آن‌طور زندگی بکنیم؟ پیداست که آن نفس قدسی ملکوتی، یک چیز دیگر است. امیرالمؤمنین در همین جمله می‌فرماید که خدای متعال به پیامبر فهماند که اگر من دنیا را به اختیار از تو می‌گیرم، برای این است که چیز شیرینتری به تو بدهم. آن چیز شیرینتر را اولیای خدا می‌دیدند. من و شما آن را حس نمی‌کنیم؛ اما در آن راه باید برویم، در آن راه باید قدم برداریم، کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بیجا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم. در جمهوری اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم. یکی از شماها معلم بود، یکی دانشجو بود، یکی طلبه بود، یکی منبری بود، همه‌مان این‌طور بودیم؛ اما حالا مثل عروسی اشراف عروسی بگیریم، مثل خانه‌ی اشراف خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابانها حرکت کنیم! اشراف مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریششان تراشیده بود، ولی ما ریشمان را گذاشته‌ایم، همین کافی است؟! نه، ما هم مترفین می‌شویم. واللّه در جامعه‌ی اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید. از آیه‌ی شریفه‌ی «واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها»(۱۷) بترسیم. تُرف، فسق هم دنبال خودش می‌آورد. اندازه نگهدارید؛ دولت مخارجش زیاد و سنگین است. مخارج سنگین دولت منجر

به این می‌شود که مثلاً در فلان بخش سوبسید را بردارند. این، سیاست درست و متین و منطقی هم است؛ شکی در آن نیست، باید هم انجام بگیرد، چاره‌یی هم نیست، روی مردم هم فشار می‌آید؛ اما این مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم. برای مخارج خود حد بگذارید اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از تغییر دکوراسیون اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسؤول قضایی و فلان مسؤول در بخشهای گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطاست. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد ماشین جدید بیاوریم و بین دستگاهها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم. نه، این خلاف است. برای این کارها حد بگذارید. دستگاهها باید بخشنامه کنند و در مورد این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه‌ها و خرجهای اضافی حدی معین بکنند. من نمی‌گویم مثل بعضی از تندروها باشیم که می‌گویند در مسجد بنشینیم و وزارت کنیم؛ نه، در مسجد نمی‌شود. وزارت کردن، یک ساختمان و چهار تا اتاق و تعدادی مسؤول و یک‌مقدار هم بالاخره امکانات برای زندگی آن آقایی که می‌خواهد خدمت بکند، می‌خواهد؛ اما باید در حدی باشد. کسی که امکانات شخصی دارد، حق ندارد از امکانات دولتی استفاده کند گاهی از جاهایی گزارشهای نومیدکننده‌یی می‌رسد و در برخی موارد انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانیش می‌نشیند؛ رعایت کنید. سؤال می‌کنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا؟ می‌گویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی؟! آقایان مسؤول در شورای امنیت کشور یا جاهای دیگر، بنشینند معین کنند و مسأله را در جایی ببُرند؛ من هم اگر باید دخالت کنم، بگویید در جایی دخالت کنم. این چه وضعی است که همین‌طور بی‌حساب و کتاب جلوی هر وزارتخانه و اداره‌یی، دهها ماشین به رنگهای گوناگون متعلق به مسؤولانِ آن‌جا به چشم می‌خورد؟! چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ گزارش آمده که روحانی عقیدتی، سیاسی در یکی از دستگاهها، خودش ماشین دارد، ولی ماشین دولتی سوار می‌شود! من نوشتم که حق ندارد این کار را بکند. برای من جواب آمد که این کار رویه است و همه می‌کنند! این آقا خودش یک ماشین دارد، که برای خودش لازم است؛ یکی هم خانمش دارد و نمی‌شود که خانمش از این ماشین استفاده کند! عجب! این چه حرفی است؟ من الان اعلام می‌کنم و قبلاً هم نوشتم و این را گفتم که آن وقتی که آقایان امکانات شخصی دارند، حق ندارند از امکانات دولتی استفاده بکنند. اگر ماشین دارید، آن را سوار شوید و به وزارتخانه و محل کارتان بیایید؛ ماشین دولتی یعنی چه؟ واللَّه اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمی‌گرفتم که مرتب ملاحظه‌ی جهات امنیتی را توصیه می‌کنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم. به حد ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور می‌کند، روحانیون را از مردم دور می‌کند. روحانیون، به تقوا و ورع و بی‌اعتنایی به دنیا در چشمها شیرین شدند. بدون ورع و بدون دورانداختن دنیا، نمی‌شود در چشمها شیرین ماند. مردم رودربایستی ندارند؛ خدا هم با کسی رودربایستی ندارد. مگر خدا با من و شما قوم و خویشی دارد؟ من بارها عرض کرده‌ام که خدای متعال در چند جای قرآن درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌گوید: «و فضّلناهم علی‌العالمین»(۱۸)؛ ما شما را بر همه‌ی مردم دنیا برتری دادیم. همین بنی‌اسرائیلند که باز قرآن درباره‌ی آنها می‌فرماید: «و ضربت علیهم الذّلّة والمسکنة و باؤا بغضب من‌اللَّه»(۱۹). چرا؟ رفتار خود آنها موجب چنین وضعیتی شد. مگر خدا با من و شما قوم و خویشی دارد؟ مگر خدا با جمهوری اسلامی و با این اسم قوم و خویشی دارد؟ من و شما هستیم که باید معین کنیم این جمهوری، اسلامی است، یا اسلامی نیست؛ این هم در رفتار ماست. البته بسیاری هم هستند که دندان این چیزها را کشیده‌اند و دور انداخته‌اند و به زندگی ساده ساخته‌اند و وسوسه‌ها اینها را به طرف خودش نکشانده است. من اینها را در میان مسؤولانمان - معممان و غیرمعممان - می‌شناسم؛ کم هم نیستند. اینی که من عرض می‌کنم، جمع و اقلیتی هستند؛ اکثریتی نیستند. واقعاً جمع قابل توجهی هستند که به این چیزها بی‌اعتنایند و همان‌طوری که قبل از انقلاب و اول انقلاب زندگی می‌کردند، همان‌گونه زندگی می‌کنند؛ این درست است. پس، محبت و اعتماد مردم، از راه بیان صادقانه و صحیح واقعیتها حاصل می‌شود. واقعاً به خط امام برگردیم سرفصل سوم، مربوط به مسایل سیاسی جامعه و همین رقابتها و برخوردهای خطی است. به نظر من، در این زمینه آنچه که ما بگوییم، از آنچه که امام

فرمودند، کمتر و نارساتر است. در این قضایا، امام لبّ مطلب را بارها و بارها گفتند. واقعاً به خط امام برگردیم. دو گروهند - باشند - اما چرا با هم تعارض می‌کنند؟ مگر نمی‌شود نقاط مشترک را هم در قبال نقاط محل افتراق مورد توجه قرار داد؟ چه اشکالی دارد جمعهایی که با هم معارضند - جمعهای روحانی، جمعهای دانشجویی، جمعهایی که در مجلس یا جاهای دیگر هستند - هر چند وقت یک بار با همدیگر بنشینند، آن نقاط مشترک فیمابین خودشان را به زبان بیاورند؟ شما مگر در چند چیز با هم اختلاف دارید؟ مگر نقاط اختلاف، از نقاط اتفاق و وحدت نظر قویتر و مهمتر است؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ چه کسی می‌تواند این حرف را ادعا بکند؟ آن کسی که به برادر مسلمان خودش، که گرایش و خط سیاسیش با او فرق دارد، اهانت می‌کند، به او می‌پرد، علیه او می‌نویسد و داد سخن می‌دهد، آیا نمی‌داند که با این کار چه چیزی از دست خواهد داد؟ شما می‌خواهید به خیال خودتان برادرتان را اصلاح کنید. آیا آن کسی که این انتقاد و این اعتراض یکسره و مطلق شما را - که غالباً اعتراضها مطلق است - می‌شنود، او همان برادر شماست؟ برو برادرت را مخفیانه پیدا کن، هرچه می‌خواهی به او بگو؛ چرا با این اختلاف‌افکنی، مردم و مخاطبان عمومی جامعه را دچار تشویش فکری می‌کنی؟ اگر برخوردهای خطی ادامه یابد، اعتماد مردم را از دست می‌دهیم من باید این را صریحاً عرض بکنم که متأسفانه از طرفین چنین کارهایی هست. اگر کسی بگوید که ما در این جهت یک جناحی هستیم، ما ملاحظه می‌کنیم، باید بگویم که نخیر، من این را تأیید نمی‌کنم. متأسفانه طرفین برخوردهای خشن و نامتناسب با محیط اسلامی با هم دارند. حرفها با اهانت، با خلاف واقع و احیاناً با تهمت همراه است. از کار یک نفر، یک جمع‌بندی کلی و یک استنتاج عمومی می‌کنند؛ که این غلط و تزویر است. برادران! اگر این کار ادامه پیدا کند، ما چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ مردم و همین اعتمادی را که عرض کردم. من یک‌وقت عرض می‌کردم که اگر مردم اهل اصطلاح باشند، الان اجماع مرکب بر فسق همه است؛ چون طرفین مُجمعند! اینها می‌گویند آنها بدند، آنها هم می‌گویند اینها بدند، و قول ثالثی نیز وجود ندارد! این چه‌طور برخورد کردن با قضایاست؟ اعتماد مردم را به اصل نظام از دست می‌دهیم. نگویید مردم به نظام بی‌اعتماد نمی‌شوند. این نظامی که ده‌سال، یازده سال کسی مثل امام بالای سرش بود و آن شلاق کوبنده‌ی فرمایشهای آن بزرگوار بر سر و شانه‌ی همه‌ی ما فرود می‌آمد - به حجم فرمایشهای امام نگاه کنید؛ من گمان نمی‌کنم که در هیچ موضوعی به‌قدر موضوع اختلافات، ایشان مطلب فرموده باشند - درعین‌حال ماها اصلاح نشدیم. آیا این نشان نمی‌دهد که بنیان کار خراب است؟ اگر ادامه بدهید، این استنتاج را شما برای مردم درست می‌کنید و دیگر نمی‌روند نقاط مثبتی را که در این بین هست، پیدا کنند و روی آن تأمل نمایند؛ خواهند گفت که معلوم می‌شود اشکالی در اصل کار هست! شما می‌بینید که برادرتان کج فکر می‌کند؛ مثلاً- اگر روزنامه دارد، در روزنامه‌اش بد راهی را انتخاب کرده؛ واعظ است، در منبرش بدطوری حرف می‌زند؛ نماینده‌ی مجلس است، یا مسؤول دولتی است، بد روشی را اتخاذ کرده است. اگر شما آن انتقاد تیز زهرآگین تلخ را نکنید، واقعاً چه پیش‌می‌آید؟ آیا اگر این کار را نکردید، اسلام از دست خواهد رفت؟! انقلاب از دست خواهد رفت؟! واللّٰه نه. اگر کسی برای نفسش این را تسویل بکند، باید نفس خودش را متهم بکند. این، تسویل نفسانی و شیطانی است. آن‌چنان تسویل می‌کند که اگر مثلاً این مقاله را شما در این‌جا ننوشتید، اگر این حرف را در فلان تریبون نزدید، اگر آن سخنرانی را در آن‌جا نکردید، همه چیز زیر و رو خواهد شد! نه، اگر اینها را انجام بدهید، خیلی چیزها زیر و رو خواهد شد! اتحاد و نزدیک شدن به هم تنازل لازم دارد الان انتخابات در پیش است. جناحهای مختلف بنشینند با یکدیگر همفکری و تبادل‌نظر و کار مشترک کنند و به هم نزدیک شوند؛ مگر نمی‌شود؟ اتحاد و نزدیک شدن به هم، تنازل لازم دارد. نمی‌شود که ما همان جای خودمان بایستیم، دیگری هم همان جای خودش بایستد، و بعد بگوییم که به یکدیگر نزدیک بشویم. نزدیکی به این است که یک قدم شما بردارید، یک قدم هم او بردارد. به نظر من، اختلافات واقعی، کمتر از تظاهر به اختلاف است؛ این هم خودش نکته‌یی است. اختلاف و شکاف و جدایی واقعی بین برادران، به مراتب کمتر از آن چیزی است که بر زبان می‌آورند. من نمی‌دانم این حالت مبالغه‌گویی ما در حرف زدنها و در اظهارات، چرا متوقف

نمی‌شود؟! طوری حرف می‌زننـد که آن خوش‌خیالهـای بیچـاره‌یی که در بیرون نشسـته‌اند، خیال می‌کننـد که همین فردا اینها به هم می‌پرنـد و علیه یکـدیگر اسـلحه برمی‌دارنـد! حرفهـا این‌گـونه تنـد است. این حرفهـا دشـمنان را به طمع می‌انـدازد؛ کمـااین‌که الاـن امریکاییها به طمع افتاده‌انـد؛ حتّی بعضـی از گروهکهای مرده هم به طمع می‌افتنـد! چرا این‌گونه حرف می‌زنیـد؟ دلهای شـما به هم نزدیکتر از این حرفهـاست که در اظهاراتتـان نشـان داده می‌شود. این هم مسـأله‌ی بعـدی بود که به نظر من مسـأله مهمی هم است و هرچه هم گفته بشود، کم است. حمله‌ی فرهنگیِ همه‌جانبه‌یی سازماندهی شده است سـرفصل چهارم، مسأله‌ی فرهنگی جامعه است. آن‌طـور که من احسـاس کرده‌ام و از مجموع کارهـایی که دارد می‌شود، فهمیـده‌ام، این است که حمله‌ی همه‌جـانبه‌یی سازمانـدهی شده است. طبیعی بود که انقلاب در آغاز، روشـنفکرجماعتِ اهل هنرِ اهل کارهای روشـنفکری‌یی را که با دین و ایمان و روحانیت و تقوا و امثال اینها سـر و کاری نداشـتند، نتواند جذب کند. البته بعضـیشان جذب انقلاب شدند؛ چون وجدانهای بیداری داشتند که آنها را جـذب انقلاب کرد؛ عده‌یی هم کنار ماندند و انقلاب نتوانست آنها را جذب کند. در سالهای اول انقلاب، اینها جرأت نفس کشیـدن نداشتند. این جماعت - که من از پیش از انقلاب هم از نزدیک آنها را خیلی می‌شناختم و از روحیات و خصلتهایشان آگاه بودم - طبیعتشان این است که اهل خطر و اهل وارد شدن به صحنه‌های سخت و دشوار و خطرناک نیستند. اوایل انقلاب، آن طوفان انقلاـب اینهـا را وادار کرده بود که به خانه‌هایشـان برونـد؛ حـداکثر در پشت درهای بسـته درد دلی با همـدیگر بکننـد. تـدریجاً که نشـریه‌یی راه انداختند، قلمی زدند، در جایی حرفی زدند، کسی به نفعشان چیزی گفت، یک جا شعری درآوردند و کسی اعتراضی نکرد، اینهـا دیدنـد مثـل این‌که در این فضا می‌شود سازمانـدهی کرد و کاری انجام داد. می‌خواهنـد پشت جبهه‌ی انقلاب را کلاً در بازوهای خودشان بگیرنـد آن کاری که می‌خواهنـد بکننـد، این است که پشت جبهه‌ی انقلاب را کلاً در بازوهای خودشان بگیرند. پشت جبهه‌ی انقلاب، مردمنـد. خط مقـدم مسؤولاننـد، بعـد وابسـتگان شدیـد به مسؤولان، بعـداً هم خیل انبوه آحاد ملت. اینها فکر کردنـد که اگر ما بتوانیم کمنـدی دور این خیل انبوهی که پشت سـر مسؤولاننـد، بیندازیم و اینها را در اختیار بگیریم، همه چیز حل خواهد شد. البته این درست است که اگر چنین چیزی را بتوانند، ضربه‌ی محکمی به انقلاب خواهد خورد. اگر بتوانند فکر و ذکر و دل و هوی و هوس و احیانـاً تشـخیص عقلانـی آن کسـانی که پشت جبهه هسـتند، به سـمتی جـذب کننـد، اینها را در بین دو بازوی خودشـان گرفته‌انـد. این درست است؛ اما این‌که آیا می‌تواننـد یا نه، به نظر ما برآوردشان، برآورد ساده‌لوحانه‌یی است. خیال کردند که می‌تواننـد و شـروع کردند؛ هدف این است. احساس می‌شود که در سینما، در مطبوعات، حتّی در رادیو تلویزیون - که متعلق به دولت است، امـا بالاـخره عناصـر آن‌طـوری در آن‌جـا حضور دارنـد - در سالنهـای فرهنگی، در جشـنواره‌ها و در جابه‌جـای منـاطق فرهنگی، یـک بخش یـا یـک مهره از آن مجمـوعه در آن‌جـا حاضـر اسـت و دارنـد کـار می‌کننـد. اول هم فرهنگی محض حرکت کردنـد، اما حالا سیاسیش هم کرده‌اند. به دولت انتقاد بکنند، به نظام انتقاد بکنند، روی گذشـته‌ی نظام علامت سؤال بگذارند. این کار انجام شده است. این کار، کار بسـیار خطرناکی است. البته خطرناک که می‌گوییم، نه این‌که بی‌علاج یا صعب‌العلاج است؛ نه، بسیار سـهل‌العلاج است؛ به شـرط این‌که بیمار و همچنین طبیب احساس کنند که بیماری هست. اگر احساس کردند بیماری هست، آن وقت دیگر صـعب‌العلاج نیست؛ خیلی سهل‌العلاج است. خطر آن‌جاست که من و شما نفهمیم که چنین چیزی وجود دارد؛ و من دارم الاـن عرض می‌کنم. مـا اهـل تشـخیص فرهنگی هستیم ما فرهنگی هستیم، ما اهل تشـخیص فرهنگی هستیم. انسانی که در یک فضای فرهنگی استشـمام می‌کنـد، لازم نیست دست بزند یا ببیند، تا چیزی را بفهمد. امروز برای من کاملاً محسوس است. این را هم روزنامه‌نگاران ما، هم رادیو تلویزیون ما، و هم دسـتگاههای تبلیغاتی ما - مثل وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسـلامی و آموزش و پرورش و دیگران - بداننـد. امروز مسأله ایـن اسـت. البتـه عرض کردم که طبیعتشـان، طبیعـتی است که اگر یـک چـخ بکنی، عقب می‌زننـد؛ طبیعت مؤمنی نیست، از روی ایمـان و اعتقاد نیست؛ حرف که می‌زننـد، «یعجبک قوله فی‌الحیاة الـدّنیا»(۲۰) است. حرف، حرف زیبـاست. طبیعت اهـل قلـم و آن روشـنفکرجماعت مادّی‌مسـلک همیـن اسـت. حرف کـه می‌زننـد، زمین و آسـمان را به هم

می‌دوزنـد. آدم می‌شـود، خیـال می‌کنـد کـه این سوخته‌جـانی است که دارد از اعمـاق جـانش حرف می‌زنـد؛ نزدیکش که رفتی، می‌بینی که نخیر، هیچ چیز نیست؛ از زبان یک ذره فراتر نیست! لذا بسـیاری از اینها راجع به اسـتعمار و صـهیونیسم و ظلم و این قبیل چیزها خیلی اوقات هم قلم زده بودند، اما یک قدم حاضـر نشدند در میدانی که مردم وارد شده‌اند، وارد بشوند؛ حتّی به مردم پشـت کردند. اینها بشدت اسیر پول و اسیر هوسها و خواسته‌های نفسانی هستند. دستگاههای تبلیغاتی باید مراقبت کنند و نگذارند؛ بنشینند روی این مسـأله فکر کننـد؛ سـلیقه‌یی هم نیست. این‌طور هم نباشـد که دسـتگاهی پیش خود، یـک کار تنـد ناسـنجیده‌ی نامناسب با مجموعه‌ی توطئه بکنـد. کـار سـلبی و ایجابی در مقابله با توطئه‌ی فرهنگی البته دو گونه می‌شود کار کرد: یکی کار سـلبی، دیگری کار ایجابی. کار سـلبی، مقابله‌ی با آنها و جلوگیری از توطئه‌ی آنهاست. کار ایجابی، کار فرهنگی صـحیح است؛ منبری خوب، منبر خوب، موعظه‌ی مردم و توجیه فکری آنها. این روزنامه‌های ما، این مجلات ما، این گوینـدگان ما، این آقایان مسؤولان که مرتب در این‌جا و آن‌جا و در مسـجدها و پشت تریبونها و این شـهر و آن شـهر حرف می‌زننـد، حرف اصـلیشان این باشد. از انقلاب و برکات انقلاب و قدرت انقلاب و ارزش ارزشـهای انقلاب و لزوم پایبندی به این ارزشها به‌جای پریدن به این و آن بگویید؛ این هم مسأله‌ی فرهنگی است. من مطالبم را با دعا به پایان می‌برم و عرض می‌کنم: پروردگارا ! به حرمت محمّـد و آل محمّـد، ما را در راهی که به اهداف تو منتهی می‌شود، ثابت‌قدم بدار و به ما بصیرت و صبر در این راه عنایت بفرما. پروردگارا ! دلهای ما را با حقایق آشناتر کن و با یکـدیگر مهربانتر فرما. پروردگارا ! به قدرت خود و به نیروی مسـلمین، شـر دشـمنان اسـلام را مرتفع بفرما. پروردگارا ! ما را به وظـایف بزرگ خودمـان در این روزهـای حسـاس آشـنا کن و دلهـای مـا را بـا یـاد و نـام خـودت منور بفرمـا. پروردگـارا ! رضـای ولیّ‌عصـر(ارواحنالهالفـداء) و دعای آن بزرگوار را شامل حال ما بفرما و ما را از یاران و سـربازان آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا ! روح مطهر امـام عزیزمـان و ارواح مطهره‌ی شـهدای کرام را از ما راضـی بفرما. پروردگارا ! ما را خـدمتگزار واقعی مردم، بخصوص سربازان انقلاب و بسـیجیان و خانواده‌های شهدا و بقیه‌ی فداکاران راه انقلاب قرار بده. آنچه را که گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و از ما به کرم و فضـلت قبول بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------

-- ۱) آل‌عمران: ۱۵۲ ۲) ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸. آل‌عمران: ۱۵۲ ۳) بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۰ ۴) ۵) ۶) ۷) انفال: ۵۳ ۸) آل‌عمران: ۱۴۷ ۹) ۱۰) ۱ و ۲. آل‌عمران: ۱۵۲ ۱۱) ۱۲) آل‌عمران: ۱۵۵ ۱۳) بحارالـنوار، ج ۶۷، ص ۲۶۵ ۱۴) کهف: ۴۹ ۱۵) فرقان: ۷۷ ۱۶) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹ ۱۷) اسراء: ۱۶ ۱۸) جاثیه: ۱۶ ۱۹) بقره: ۶۱ ۲۰) بقره: ۲۰۴

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، در اولین سالگرد آزادی و بازگشت به کشور

سخنرانی در دیـدار بـا گروه کثیری از آزادگـان، در اولین سالگرد آزادی و بازگشت به کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز بازگشـت شما، روز شادمانی ملت ما به همه‌ی شـما برادران بسیار عزیز حاضر در این جلسه، که افتخار گذراندن یک دوره‌ی دشوار امتحان را کسب کردید، خوش‌آمد عرض می‌کنم و اخلاص و ارادت قلبی خودم را به یکایک شـما عزیزان ابراز می‌کنم و فرصت را نیز مغتنم می‌شـمارم و از همین‌جا به آحاد آزادگان سراسـر کشور - این قهرمانان زنده‌ی انقلاب و نظام اسـلامی - ارادت و اخلاص خودم را ابراز می‌دارم و به خانواده‌هـای آنهـا، که سـختی این دوران مشـقتبار را بـا صبر و توکل تحمل کردنـد، سـلام می‌فرسـتم. همچنین به یکایـک بسـیجیان این کشور و آحـاد مخلص و مبارز امت حزب‌اللّه، که شوق اول و هـدف والای آنها، حفظ نظام اسـلامی و جلب رضـایت الهی است، عرض سـلام می‌کنم. یـک سـال از آن روزهـا گـذشت؛ روزهـایی که ملت مـا چهره‌هـای رنجدیـده و تن‌هـای زجرکشـیده‌ی شـما را پس از سالها مفارقت در آغوش گرفت و شـما سربازان پیشرو و پیشقراول ملت ایران، مجدداً به امواج متلاطم این اقیانوس عظیم پیوستیـد و به قلب اردوگاه اسـلام بازگشتیـد. روز شادمانی مردم ما و روز عیـدی ولیّ‌عصـر (ارواحنافداه) به ملت

ایران و روز نشان دادن قدرت خدا به دیرباوران، روزی بود که شما به آغوش ملت و میهن برگشتید. این روز را ما باید همیشه گرامی بداریم و آن را تجدید خاطره کنیم و از آن درس بگیریم. هنوز بخشی از پیکر این ملت در اسارت است چه بسیار هدفهای دور از دسترس، که انسان فکر می‌کند دسترسی به آنها بسیار مشکل است؛ اما با توکل و صبر و مقاومت، به آن هدفها دست می‌یابد؛ مثل آزادی شما که از جمله‌ی همین چیزها بود. البته هنوز شادی ما کامل نیست و هنوز زخم دل ما به‌طور کامل التیام نیافته است؛ زیرا هنوز بخشی از پیکر این ملت در اسارت است. هنوز همه‌ی پاره‌های تن این ملت برنگشته‌اند و دقیقاً نمی‌دانیم که چه تعدادی در آن‌جا هستند؛ اما یقیناً تعدادی از عزیزان ما هنوز در همان شرایط سخت و شاید هم سخت‌تر - به خاطر توحش دشمن و خشم او از ملت ایران - قرار دارند، که ما وظیفه داریم موضوع را دنبال کنیم و هرگز از یاد نبریم. برای برگرداندن این دسته از عزیزان، هر کاری بتوانیم انجام دهیم، وظیفه‌ی شرعی و انسانی ماست و باید بکنیم و مسؤولان موظفند که همه‌ی تلاش خود را به کار بگیرند، شاید ان‌شاءاللّه ما چهره‌های مظلوم دیگری را که هنوز در بندند، به آغوش ملت برگردانیم. وقایع سال گذشته برای من و شما یک درس است یک سال گذشت. این یک سال، برای یکایک من و شما یک درس بود و هست. شما ببینید از سال گذشته، همین روزها که شما بتدریج وارد کشور می‌شدید، اوضاع منطقه چه تحولات و چه تلاطمهایی را به خود دید؛ چه آتشِ افروخته‌یی در منطقه‌ی خلیج فارس به وجود آمد؛ چه انسانهای مظلومی از آحاد ملت عراق، یا به وسیله‌ی متجاوزان غربی و امریکایی و غیره، یا به وسیله‌ی خون‌آشامان بعثی، در زیر باران آتش و گلوله از بین رفتند و یا عزیزانشان را از دست دادند؛ رژیم متجاوز و متجاسر و مستکبر امریکا در این یک سال چه کرد؛ رژیم سبکسر و ابله و جاه‌طلب عراق در این یک سال چه کرد؛ مردم عراق و آوارگان چه کشیدند، ما چه کشیدیم، منطقه چه سختیهایی را تحمل کرد. جنجالی کردند، قدرت‌طلبی‌یی بخرج دادند و بعد در مقابل هجوم نیروهای اردوگاه استکبار، مثل موشی به سوراخ خزیدند و برای حفظ جان و موقعیت و سلطنت خودشان، تسلیم زورگوییهای امریکا شدند و عوضش را سر ملت خود درآوردند! هم ملت عراق ضرر کرد، هم منطقه ضرر کرد، هم عراق ویرانه شد، هم کشورهای اسلامی در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، و بدتر و خطرناکتر از همه‌ی اینها، امریکا در منطقه احساس قدرت کرد و پایش را وسط گذاشت و شروع به عربده‌کشی و مبارزطلبی کرد. این خسارات ناشی از چیست؟ ناشی از بی‌ایمانی و بی‌دینی و هوی‌پرستی و خودپرستی جمعی است که سرنوشت یک ملت به دست آنهاست. ببینید انسانیت چه‌قدر برای اسلام قیمت دارد. ببینید اگر یک جو ایمان به خدا و کار برای خدا در دل آن سردمداران بی‌انسانیت و بی‌ایمان بعثی بود، وضع چه‌طور غیر از این می‌شد که شد. ببینید خسارت بی‌ایمانی و خودخواهی برای بشریت چه‌قدر است. عزیزان! این، یک درس است. من و شما دایماً در معرض همین خودخواهی هستیم. شیطانی که در درون ماست، دایماً ما را امر به بدی و دشمنی و خودخواهی و فساد می‌کند. اگر انسانی نتواند آن شیطان درونی را سرکوب کند، ضایعه‌اش فقط به خود او برنمی‌گردد؛ ممکن است به یک خانواده، به مردم یک شهر، به یک ملت، یا به یک منطقه برگردد؛ همچنان که در مورد این حوادث اخیر دیدید که برگشت. یک رژیم خودخواه بیگانه‌ی از مفاهیم الهی و انسانی، برای جاه‌طلبی کاری می‌کند که کفاره‌اش را نه فقط ملت عراق، بلکه باید ملتهای منطقه پس بدهند. ملت ما باید توجه کند که چه توطئه‌هایی علیه امت اسلام وجود دارد درس دوم در این حادثه این است که ملت ما بفهمد و یکایک جوانان ما و نفوس بیدار و وجدانهای زنده‌ی شما درست توجه کند که چگونه توطئه‌هایی علیه امت اسلام هست. ببینید امروز درباره‌ی فلسطین چه می‌کنند و چه خوابی برای این ملت، و در حقیقت برای منطقه دیده‌اند. این هم تا حدود زیادی ناشی از همان حوادث یک سال اخیر است. امریکا همین که توانست در این منطقه با تانک و توپ و ناو جنگی و بمباران و این‌گونه وسایل، یک قدرت عربده‌جویانه برای خود دست‌وپا کند، فوراً سراغ قضیه‌ی اصلی منطقه - یعنی قضیه‌ی فلسطین - رفت و به طمع افتاد و چنین تصور کرد که چون دولتهای ضعیف‌النفس منطقه، خودشان را مدیون و زیر بار منت او می‌دانند - زیرا خطر رژیم عراق را از آنها دفع کرده است - وقت آن است که در این میان استفاده کند و آرزوی همیشگی استکبار در این سالهای اخیر را تحقق ببخشد. آن آرزو

چیست؟ آن آرزو این است که آرمان فلسطین را پیش پای صهیونیستهای غدار قربانی کند و سر بُبرد. این کار را می‌خواهد بکند و دارد می‌کند؛ که امیدواریم با غیرت امت اسلام و جوانان مسلمان فلسطین، به این خیانت بزرگ موفق نشود. قضیه‌ی فلسطین، یکی از بزرگترین مسایل و مصایب دنیای اسلام ببینید چه‌طور استکبار با چنگ و دندان و با حالت خونخوارانه و بدون اندکی انسانیت و رحم ایستاده است، تا اگر بتواند، برای خواستهای استکباری خود، ملتهای اسلامی و آرزوهای آنها را لگدمال کند. امروز این قضیه‌ی فلسطین، یکی از بزرگترین مسایل و مصایب دنیای اسلام است و در آینده نیز خواهد بود. مگر شوخی است که ملتی را از خانه و زندگی و کشور و سرزمین خود آواره کنند، غاصب مزدور خبیثی را آن‌جا بنشانند، همه‌گونه به او کمک کنند، همه‌ی جنایات او را صحه بگذارند، دستشان تا مرفق در خون مردم منطقه فرو برود، به اینها هم قانع نباشند، بخواهند از مسلمانان و از صاحبان خانه امضاء بگیرند که این خانه متعلق به آن غاصب است و صاحب‌خانه در آن حقی ندارد؟! می‌خواهند این کار را بکنند. آیا جوانان غیور فلسطینی مرده‌اند؟ آیا جوانان کشورهای اسلامی همجوار فلسطین و دیگر کشورهای اسلامی مرده‌اند که دشمنان بخواهند بزرگترین مسایل جهان اسلام را این‌طور راحت به سود خودشان و به زیان امت اسلامی حل کنند؟ این چه سکوتی است که امروز در دنیای اسلام هست؟ تا چند سال قبل از این، مگر کسی در دنیای اسلام جرأت می‌کرد سخن از گفتگو با دولت غاصب اسرائیل بر زبان بیاورد؟ یک نفر خائن - آن طاغوت مصری (۱) - جرأت کرد و اقدام نمود و بعد از اندکی سزای عمل خودش را هم دید. حل مسأله‌ی فلسطین به این است که دولت غاصب متلاشی بشود امروز قضیه را به‌صورت یک قضیه‌ی ساده مطرح می‌کنند. آن طرف قضیه امریکاست که می‌گوید بیایید با صهیونیستها، با این دزدها، با این قاتلها، با این کسانی‌که چهل سال است ملت فلسطین را شکنجه می‌دهند و نسبت به همه‌ی دنیای اسلام سمپاشی و خیانت می‌کنند و از پشت خنجر می‌زنند و همه یا بیشتر مشکلات دنیای اسلام ناشی از اینهاست، بنشینید مذاکره کنید و امضاء نمایید که بیت‌المقدس و سرزمین فلسطین و جولان متعلق به صهیونیستها باشد! امریکا در این قضیه چکاره است؟ دولت امریکا به چه مناسبت به خود حق می‌دهد در قضیه‌یی که متعلق به این ملت و این منطقه است، به صورت یک متولی، یک صاحب اختیار و یک قلدر وارد بشود و به این و آن دیکته بکند که چه کار باید بکنید؟! به شما چه؟ شما در قاره‌ی امریکا دست‌اندازی و تجاوز کردید، بی‌اجازه وارد شدید و آدم کشتید؛ آیا بَستان نیست؟! در این منطقه‌ی خاورمیانه، دل یکایک آحاد مردم هوشیار و آگاه این ملتها، پُر از بغض و عداوت نسبت به شماست؛ باز نزدیک بیایید و به گمان خودتان بخواهید مسأله‌ی فلسطین را حل کنید! آیا راه‌حل این است؟! حل مسأله‌ی فلسطین به این است که دولت غاصب متلاشی بشود و از بین برود؛ صاحبان سرزمین بیایند و در آن‌جا حکومت تشکیل بدهند؛ و مسلمان و مسیحی و یهودی و هرچه هستند، با هم زندگی کنند. از دنیای اسلام تهدید و خطر برطرف نشده است شما جوانان بدانید که این گرفتاریِ دنیای اسلام است. کسی فکر نکند که از دنیای اسلام، تهدید و خطر برطرف شده است. درست است که ما در این دوازده سال پیش رفتیم، مناطقی را در صحنه‌ی سیاسی تصرف کردیم، کارهای زیادی به برکت رهبریهای امام بزرگوارمان و پایمردی این ملت انجام شد و ما امروز در دنیا نسبت به سالهای قبل، قویتر، قدرتمندتر و آبرومندتریم و ملتهای عالم، قدرت و عظمت این ملت را فهمیده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند و ما دشمن را به میزان زیادی مأیوس کرده‌ایم؛ اما تهدیدها تمام نشده است. یک عده خیال نکنند که امروز مسأله‌ی کشور ما، مسأله‌ی کم و زیاد فلان جنس، یا فلان امکان است؛ مسأله، مسأله‌ی تهدید اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی و اصل اسلام است. امروز مسأله این است که فقط این ملت در مقابل خودکامگی و افزون‌طلبی امریکا ایستاده است؛ این ملت است که حرف می‌زند و نسبت به سیاستهای دشمنان پُررو و مستکبر افشاگری می‌کند. بنابراین، با این ملت دشمنند. ما نمی‌توانیم چشممان را ببندیم و نسبت به مصیبتهای دنیای اسلام و تجاوز دشمنان اسلام، ساکت بنشینیم. این ملت سرباز اسلام است. این ملت برای اسلام قیام کرد و دشمنان اسلام را از این مملکت بیرون کرد و پای امریکا را قطع نمود. ما که از اسلام روبرنگردانده‌ایم؛ اسلام وجود ما و همه چیز ماست. دشمن از این مسأله عصبانی است و علیه ما تهدید می‌کند. الان شما ببینید، کوچکترین مسأله‌یی که با

دستاویز کردن آن بشود علیه جمهوری اسلامی و ملت ایران و دولت خدمتگزار ما جنجالی در دنیا راه انداخت، استکبار به وسیله‌ی ایادی تبلیغاتی خود، آن دستاویز را می‌گیرد و می‌چسبد و جنجال به راه می‌اندازد. سعی آنها این است که این ملت را متفرق و متشتت کنند و این وحدت را از بین ببرند. سعی آنها این است که این ملت را از آرمانخواهی نسبت به اسلام و ارزشهای اسلامی دچار فراموشی کرده، سرگرم مسایل روزمره‌ی زندگی کنند. سعی آنها این است که این پشتوانه‌ی باعظمت را از اسلام و ملتهای مسلمان منطقه بگیرند و این توده‌ی مقاوم را متلاشی کنند. دوازده سال است که امریکا و استکبار از این ملت خون دل می‌خورد و می‌خواهد انتقام بگیرد؛ هوشیار باشید. قدرت استکباری امریکا از بین خواهد رفت و اسرائیل هم ماندنی نیست نظر ما نسبت به مسایل فلسطین روشن و واضح است. ما راه‌حل فلسطین را نابودی رژیم اسرائیل می‌دانیم. نگویند نمی‌شود؛ نمی‌شود در دنیا نیست. همه چیز شدنی است. همه‌ی کوههای عظیمی که مانع راه حرکت انسانها باشد، برداشتنی است. چهل سال گذشته است؛ اگر چهل سال دیگر هم بگذرد، عاقبت دولت اسرائیل نابودشدنی است و باید نابود بشود. تا چند صباح قبل از این، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که ابرقدرت شرق این‌گونه متلاشی بشود. اگر دو سال قبل کسی می‌گفت که ابرقدرت شرق از بین خواهد رفت، عده‌یی فیلسوفانه ریش می‌جنباندند که بله، شما ساده هستید! آن روزی که امام در نامه به گورباچف نوشتند که بعد از این مارکسیسم را باید در موزه‌ها پیدا کرد، عده‌یی پوزخند زدند! دو سال یا سه سال نگذشته بود که آن پیشگویی تحقق پیدا کرد. بعد از درگذشت امام، به یک سال نرسید که همه چیز دگرگون شد؛ چه‌طور نمی‌شود؟ قدرت استکباری امریکا هم از بین خواهد رفت، او هم متلاشی خواهد شد، این قدرت جهنمی ماندنی نیست، اسرائیل هم ماندنی نیست. این، حرف دولت و ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی است، و همین خواهد شد. این، در سایه‌ی هوشیاری شما ملت و هوشیاری ملتهای مسلمان عملی خواهد شد. ما باید تلاش کنیم. وظیفه‌ی ما تلاش کردن است. شما آزادگان، بخصوص با این تجربه‌ی سنگینی که از سر گذرانده‌اید و حالا بحمداللَّه وارد انبوه اجتماع این ملت شده‌اید، باید هرکدام مثل ستاره‌یی بدرخشید و مظهر و سرمشق و نمونه‌ی وفاداری به آرمانهای اسلام و اصرار بر پیمودن راه انقلاب و کانون روشنگری علیه مطامع استکبار باشید. از خداوند متعال مسألت می‌کنم که ملتهای مسلمان را بیدار کند؛ به آنها قوّت، شجاعت و قدرت اقدام ببخشد و دولتهای اسلامی و مسؤولان کشورهای اسلامی را با مردمشان نزدیک کند و آنان را از شر بداندیشان و افتادن به دام توطئه‌های دشمن، در امان بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) انورسادات

سخنرانی در جمع علما و روحانیون استان لرستان

سخنرانی در جمع علما و روحانیون استان لرستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دوران بسیار حساس برای روحانیون فرصت دست داد که محضر آقایان محترم و معزز رسیدیم. از برادرانی که زحمت کشیدند و از سایر شهرستانهای استان تشریف آوردند، تشکر می‌کنیم. ای کاش فرصت و توفیق می‌بود، تا می‌توانستیم بالمباشره به یکایک شهرهای استان سفر کنیم و آقایان را در مناطق خدمت خودشان زیارت نماییم. البته حضرات آقایان محترم، به شهرستانهای مختلف تشریف می‌آورند؛ لیکن متأسفانه من این توفیق را ندارم. در برنامه‌ی زیارت آقایان هم این نبود که من مزاحم بشوم و صحبتی بکنم؛ لیکن حالا این‌طور پیش آمد که دو، سه جمله‌یی عرض کنم. توضیح واضحات است، ولی به‌هرحال ان‌شاءاللَّه تذکر و یادآوری در هر زمانی مفید است. تصور من این است که برای اهل علم و آقایان روحانیون، این دوران، دوران بسیار حساسی است؛ چه روحانیونی که در دستگاههای دولتی، مثل دستگاه قضایی، یا دولت و نهادها مشغول خدمات رسمی و موظف هستند، و چه آقایانی که در شهرها به تدریس، یا امامت جمعه، یا امامت جماعات، یا منبر مشغولند. علت هم این است که امروز توقع مردم از ما بیش از گذشته است. روحانیت از مردم دعوتی کرد، مراجع اسلام و در رأس همه امام بزرگوار ما(طاب‌ثراه) از مردم برای عمل به اسلام و محقق کردن آن در متن جامعه، دعوت کردند. این دعوت،

منجر به این انقلاب عظیم و تشکیل نظام جمهوری اسلامی شد. حالا خود دعوت کننده که آمر بالبر است، قهراً دو تکلیف عمده بر دوش دارد: یکی تکلیف شخصی در عمل اوست فیمابینه‌وبین‌اللَّه، یکی همگامی با انقلاب و خدمت در جهت پیشبرد انقلاب است. هردو هم مهم است؛ اما اگر خدای نکرده ما در تکلیف اول سستی کنیم و کوتاهی بخرج بدهیم، ایمان مردم به معنویت روحانیت سست خواهد شد؛ چون ما با توپ و تفنگ و این چیزها که پیش نبردیم؛ ما با اعتقادی که مردم به روحانیت داشتند، پیش بردیم. بیش از همیشه، جهات الهی و شرعی را رعایت کنیم من یک‌وقت خدمت امام عرض کردم که در این انقلاب و در پیروزی آن، تمام ذخیره‌ی آبروی هزارساله‌ی روحانیت به کار آمد. این‌طور نبود که فقط روحانیت نسل حاضر و شخص امام بزرگوار (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) به‌تنهایی این کار را کرده باشند. آن آبرویی که امام ما پیدا کرد، ناشی از هزار سال سابقه‌ی خوب علمای شیعه دربین مردم بود. شیخ طوسی و سیّد مرتضی و علمای بزرگ فیمابین آن دوره تا دوره‌ی ما، هر کدام قطره‌یی بر این ظرف آبرو و حیثیت روحانیت شیعه اضافه کردند. مجموع این آبرو به کار آمد، تا این انقلاب پیروز شد. ایشان این حرف را تصدیق فرمودند. اگر امروز خدای ناخواسته در همان رفتار شخصی خودمان چیزی مشاهده بشود که با آنچه مردم درباره‌ی ما گمان می‌برند، منافات داشته باشد، به ایمان مردم ضربه خواهد خورد و در نتیجه پایه خواهد لرزید. این، آن وظیفه‌ی اول است. لذا ما واقعاً موظفیم که بیش از همیشه، جهات الهی و شرعی و آن چیزهایی را که دستگاه روحانیت با آنها شناخته شده است؛ مثل آزادمنشی، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، بی‌اعتنایی به مال و منال و اقتدار مادّی، ارتباط و اتصال به خدا، ورع و پرهیز از محارم، و توجه به علم - که مردم روحانیت را به علم شناخته‌اند - رعایت کنیم. اینها آن وظایف نوع اول است، که وظایف شخصی ماست؛ بایستی به اینها بپردازیم و به آن اهمیت بدهیم. نمی‌شود عالم دینی خودش را از انقلاب کنار بکشد وظیفه‌ی نوع دوم این است که ما در حرکت این قطار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، باید دایم سهیم باشیم. نمی‌شود عالم دینی خودش را کنار بکشد و بگوید به من ربطی ندارد. چه‌طور ربطی ندارد؟! حکومت دین، حکومت اسلام، به ما ربطی ندارد؟! اگر در گوشه‌یی از زوایای عالم که از ما هزاران فرسنگ فاصله داشت، حکومتی بر اساس دین تشکیل می‌شد، من و شما وظیفه داشتیم که به آن حکومت کمک کنیم. اقامه‌ی دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه‌ی ادیان است؛ «لیقوم النّاس بالقسط»(۱). قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه‌ی ما(علیهم‌الصّلاةوالسّلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ والّا اگر امام صادق و امام باقر(صلوات‌اللَّه‌علیهما) یک گوشه می‌نشستند و چندنفر دور خودشان جمع می‌کردند و فقط یک مسأله‌ی شرعی می‌گفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث می‌فرماید: «هذا ابوحنیفة له اصحاب و هذا الحسن البصری له اصحاب»(۲)؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون می‌دانند که آن حضرت داعیه‌ی امامت دارد؛ اما آنها داعیه‌ی امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه‌ی امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه‌ی امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند. می‌گویند وقتی سلیمان‌بن‌عبدالملک از دنیا رفت، کتب محمّدبن‌شهاب زهری را از خزانه‌ی او بیرون آوردند. امام زمانش سلیمان‌بن‌عبدالملک بود؛ برای او کتاب می‌نوشت. امام یعنی چه؟ امام یعنی رئیس دین و دنیا. او رئیس دین و دنیا بود. حتّی با این‌که به حسب ظاهر، هارون و بقیه‌ی خلفای جوری که بودند، درسی نخوانده بودند؛ چون آنها وقت درس خواندن که نداشتند، شاهزاده و آقازاده بودند، مشغول پلوچلوخوردن و شکار و عیاشی و این حرفها بودند تا به خلافت می‌رسیدند؛ موقع خلافت هم جوان بودند، مثلاً هارون‌الرشید بیست‌ودوساله بود که به خلافت رسید؛ بعضیها بیست‌وپنج‌ساله یا سی‌ساله بودند و درسی نخوانده بودند؛ درعین‌حال همان عباد و زهادی که اسمهایشان را شنیده‌اید - از قبیل عمروبن‌عبیدها و غیرذلک - وقتی که هارون با آنها روبه‌رو می‌شد، اعتراف می‌کردند که هارون افقه از آنهاست! مالک در مدینه به‌وسیله‌ی استاندار مدینه سر قضیه‌یی کتک خورد؛ بعد خلیفه از او عذرخواهی فراوان کرد و برایش پول فرستاد. بعد از سفر مکه، به مدینه رفت و از او استمالت کرد. بعد با اصحاب ابوحنیفه - که از

لحاظ فقهی با مالک مخالف بودنـد - شـروع به بحث کرد و عقایـد مالک را اثبات نمود. یعنی چه؟ یعنی مجتهـد و فقیه بود؛ رئیس دین و دنیـا بود. ائمه‌ی مـا داعیه‌ی امامت داشـتند اینها ادعای امامت نداشـتند؛ کسـی که ادعای امامت داشت، او همین امام مظلوم و عزیز ما بود؛ امام صادق(علیه‌السّـلام)، امام باقر(علیه‌السّـلام)، امام موسـی‌بن‌جعفر (علیه‌السّـلام). آنها این را می‌فهمیدند؛ یعنی واضـح بود. البته گـاهی در مقابـل خلفـا تقیه می‌کردنـد، امـا معلوم بود که داعیه‌ی امـامت داشـتند. شـیعیان آنان در همه‌جا تعبیر این معنا را می‌کردند. وقتی که می‌خواسـتند در مورد موسـی‌بن‌جعفر(سـلام‌اللّه‌علیه) سعایت کنند، تا هارون ایشان را به زندان ببرد، آن شخصی که پیش هارون آمـد و سـعایت کرد، گفت: «خلیفتان فی الارض موسـی‌بن‌جعفر بالمدینهٔ یجبی له الخراج و انت بالعراق یجبی لک الخراج»(۳) پرسـید: آیـا برای دو خلیفه خراج جمع می‌شود؟ هـارون گفت: برای چه کسـی غیر از من؟ گفت: از خراسـان و هرات و جاهـای مختلف، مردم خمس مالشـان را پیش موسـی‌بن‌جعفر می‌برنـد. پس درست توجه کنیـد، مسـأله، مسـأله‌ی داعیه‌ی خلافـت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه‌ی ما کشـته شدنـد، یا به زنـدان رفتنـد. امامت یعنی چه؟ آیا یعنی همین که مسأله بگویی، و دنیا را دیگری اداره کند؟ آیا معنای امامت در نظر شیعه و در نظر مسلمین، این است؟ هیچ مسلمانی این را قایل نیست؛ چه‌طور من و شمای شیعه می‌توانیم به این معنا قایل باشـیم؟ امام صادق دنبال امامت بود - یعنی ریاست دین و دنیا - منتها شـرایط جور نمی‌آمد؛ اما ادعا که بود. برای خـاطر همین ادعـا هم آن بزرگواران را کشـتند. در زمان حاکمیت دین، نبایـد بی‌تفاوت بود پس، این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمـده است؛ آیا می‌شود یک نفر بگویـد من دینـدارم، من آخونـدم، اما خودش را سـرباز این دین ندانـد؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ هر کسـی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه‌ی خود نشـمارد، دروغ می‌گویـد. وقتی که می‌گوییم دروغ می‌گویـد، یعنی اشـتباه می‌کند و خلاف واقع می‌گوید؛ ولی نمی‌فهمد. بعضـیها ملتفت نیسـتند، تشخیصـشان چیز دیگر است و منکرنـد که این برنامه‌هـا بر اسـاس دین است. الان این قوانین ما بر اساس چیست؟ بر اسـاس دین نیست؟ پس شـورای نگهبـان چکـاره است؟ قـوانین قضـایی، قـوانین کشـور و همه چیز بر اسـاس شـرع مطهر است. یک حـاکمیت این‌چنینی به وجود آمده، حالا من عبایم را جمع کنم و کنار بکشم و بگویم من کاری به این کارها ندارم؟! چه‌طور کاری به این کارها نـداری؟ مثل آن مقـدس‌مآبهای زمان امیرالمؤمنین که وقتی علی‌بن‌ابی‌طالب دارد با معاویه، با اهل شام، یا با اهل بصـره می‌جنگـد، خـدمتش آمدنـد و گفتنـد: «یا امیرالمؤمنین انّا شـککنا فی هذا القتال»(۴)! فرمود: شـک؟ چه شـکی؟! گفتنـد: آنها برادر مسـلمانند؛ ما را بفرست تا برویم مرزداری کنیم! فرمود: بروید، حاجتی به شما نداریم. واقعاً هم امیرالمؤمنین به امثال این افراد - حالا می‌گوینـد ربیع‌بن‌خثیم؛ که من قطعاً نسبت نمی‌دهم - احتیـاجی نـداشت. اصـحاب عبداللّه‌بن‌مسـعود، با همین خیالات باطل از دور امیرالمؤمنین پراکنده شدند. امروز من و شـما آنها را نمی‌پسـندیم. عمار در وقت حساس اشتباه نکرد چرا شما عمار را «سلام‌اللّه‌علیه» می‌گویید، ولی نسبت به یکی دیگر از صـحابی - رفیق عمار - که او هم از مکه بوده و در مکه کتک خورده است، «سـلام‌اللّه‌علیه» نمی‌گویید؟ چون عمار در وقت حساس اشـتباه نکرد و فهمید؛ ولی او اشـتباه کرد. ببینید، خط عمار را خط مستقیم می‌گویند. به نظر من، عمار هنوز هم ناشـناخته است. عمار یاسـر را خود ماها هم درست نمی‌شناسـیم. عمار یاسـر، یک حجت قاطعه‌ی الهی است. من در زنـدگی امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) که نگـاه کردم، دیـدم هیـچ‌کس مثـل عمار یاسـر نیست؛ یعنی از صـحابه‌ی رسول‌اللّه، هیچ‌کس نقش عمار یاسـر را در طول این مدت نداشت. آنان زنده نماندند، ولی ایشان حیات بابرکتش ادامه پیداکرد. هر وقت برای امیرالمؤمنین یک مشـکل ذهنی در مورد اصحاب پیش آمد - یعنی در یک گوشه شبهه‌یی پیدا شد - زبان این مرد، مثل سیف قاطع جلو رفت و قضـیه را حل کرد. در اول خلافت حضـرت همین‌طور، در قضایای جمل و صـفین هم همین‌طور، تا در صفین به شهادت رسـید. امروز هر روحانی موظف است از حکومت اسـلام دفاع کنـد باید مثل عمار هوشـیار بود و فهمید که وظیفه چیست. نمی‌شود گفـت به من ربطی نـدارد. امروز هر روحـانی و هر عمامه‌بسـر، به مقتضـای تلبس به این لبـاس، موظـف است از حکـومت اسـلام و

حاکمیت قرآن دفاع کند؛ هر کس هرطور می‌تواند. یکی شمشیر به دست می‌گیرد و به جبهه می‌رود؛ یکی زبان گویایی دارد، به منبر می‌رود؛ یکی پست قضاوتی یا غیر قضاوتی از عهده‌اش برمی‌آید، آن را انجام می‌دهد؛ یکی این کارها را نمی‌تواند بکند، اما اهل مسجد و اهل محراب است - اشکالی ندارد - همه بدانند که این روحانی، خود را خادم این انقلاب می‌داند. این، افتخار است. خدمت به این انقلاب، افتخار است. ماها به خواب شب هم نمی‌دیدیم که موقعیتی پیش بیاید و ما بتوانیم این‌طور به اسلام خدمت بکنیم. امروز میدان باز، زمینه فراوان، و ملت به این خوبی است. شما به این لرستان خودتان نگاه کنید. این مردم شما واقعاً جواهرند. این مردم لُر حقیقتاً جواهرند؛ با صفا، درخشان، مخلص - مثل آب زلال - و عاشق دین. نباید همین که کسی اشتباهی می‌کند، ما فوراً اخم کنیم که او نفهمید و اشتباه کرد. من و شما باید اشتباه را برطرف کنیم. خدمت به این مردم، خدمت به دین است. این، آن دو وظیفه‌یی است که بنده اعتقادم این است که من و شمای معمم آن را برعهده داریم. خداوند ان‌شاءاللَّه توفیق انجام وظیفه و اهتدا به وظیفه به ما عنایت کند؛ ما را هرگز از این زی مقدس روحانی جدا نکند؛ ما را در راه خدمت به دین و خدمت به این رشته‌ی مقدس و افتخارآمیز، زنده بدارد و در همین راه هم بمیراند. امیدواریم که قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) از ما به نحو کامل راضی باشد، و ان‌شاءاللَّه بتوانیم آن‌چنان که شایسته‌ی خدمات امام بزرگوارمان(رضوان‌اللَّه‌علیه) است - که انصافاً به روحانیت و به دین آبرو بخشید - انجام وظیفه کنیم. حقیقتاً در بین علمای دین - تا آن‌جایی که ما شناخته‌ایم - از عصر اول، از دوران بعد از غیبت صغری تا امروز، ما هیچ‌کس را مثل امام، به این برازندگی و به این برجستگی سراغ نداریم. همه‌ی آنهایی که بودند، انصافاً از ایشان کوچکتر بودند. البته از لحاظ علمی، مؤسسان و مجتهدان بزرگ هستند؛ اما در مجموع جهات، آن چیزی که یک شخصیت را به وجود می‌آورد، از شیخ مفید و سیّد مرتضی و محقق و علامه و دیگران و دیگران، تا برسد به میرزای شیرازی و بقیه‌ی علما، انصافاً هیچکدام با این بزرگوار قابل مقایسه نبودند. ایشان یک عالَم دیگری بود؛ یک دریای عمیق و یک اقیانوس ناشناخته بود. خدای متعال می‌دانست که او چه‌قدر عمیق و حاوی غرایب است. به هرحال، ان‌شاءاللَّه آن‌چنان که شایسته‌ی آن بزرگوار است، بتوانیم ما هم به دنبال آن راه و آن خط عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) حدید: ۲۵ ۲) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۷۴ ۳) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۹ ۴) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۶

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدا، مفقودان و گروهی از جانبازان و آزادگان استان لرستان

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدا، مفقودان و گروهی از جانبازان و آزادگان استان لرستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه‌الحکیم‌فی‌کتابه:و لاتحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل‌اللَّه امواتا بل احیاء عند ربّهم یرزقون. فرحین بما اتاهم اللَّه من فضله و یستبشرون بالّذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الّا خوف علیهم و لاهم یحزنون(۱) شهیدان ما، جزو عزیزترین شهدای طول تاریخ از این جلسه‌ی مبارک و در میان شما جمع خانواده‌های معظم و مکرم شهیدان عزیز، برای صاحبان بینش، عطر شهادت و روح فداکاری و مجاهدت متصاعد و محسوس است. اگر دهها سال دیگر هم بگذرد، آنچه باید به عنوان بالاترین ارزشها محسوب بشود، همین ارزش شهادت و فداکاری شهیدان عزیز ماست. زمان، همه چیز را کهنه می‌کند؛ مگر خون شهید را. ببینید از زمان شهادت سیدالشهداء (علیه‌الصّلاةوالسّلام) قرنها گذشته است؛ اما یاد شهیدان و خون شهیدان، روزبه‌روز اثرش برجسته‌تر شده است. همه‌ی شهیدان عزیزند. در همه‌ی زمانها، شهید ذی‌قیمت است؛ اما بعضی از شهیدان عزیزترند. شهیدان عزیزتر چه کسانی هستند؟ آن کسانی که در مقاطع حساس به داد اسلام رسیدند و خودشان را فدا کردند. اگر این حساب درست باشد، به نظر من شهیدان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، از جمله‌ی عزیزترین شهدای طول تاریخند. چرا؟ چون در این زمان، اسلام از همیشه غریبتر شد. دشمنان

اسلام، ابرقدرتها و مستکبران، دنیاطلبان و وحشی‌صفتان، در طول سالهای متمادی به جان اسلام و مسلمین افتادند؛ همه‌ی ابزارها را برای کوبیدن اسلام به کار بردند؛ چه پولها خرج کردند، چه نقشه‌ها کشیدند، و در طول سالهای استعمار، چه لطماتی بر ملتهای مسلمان وارد کردند. در چنین روزگار غربتی بود که انقلاب بزرگ ما و رهبر عظیم‌الشأن و ملت بزرگوارمان به‌پاخاستند. این جوانان و فرزندان و عزیزان شما که در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها به شهادت رسیدند، در مقابل همه‌ی قدرتهای ظالم عالم قد علم کرده بودند؛ این شوخی نیست. جوانان شما کاری کردند که پرچم اسلام در دنیا سرافراز شد در زمان ما، مسأله، مسأله‌ی صد نفر و هزار نفر و یک میلیون نفر مسلمان نبود؛ مسأله‌ی همه‌ی دنیای اسلام بود. آنها می‌خواستند اسلام را محو کنند و نام اسلام را از بین ببرند و اثری از آثار اسلام در عالم باقی نماند؛ چون اسلام با قلدریهای آنها روبه‌رو بود. امریکا از اسلام می‌ترسید و می‌ترسد. قلدرها و سرگردنه‌بگیرهای معتبر عالم - یعنی همین قدرتهای جهانی - از اسلام می‌ترسیدند و می‌ترسند؛ لذا کمر به نابودی اسلام بسته بودند. جوانان شما قیام کردند، به ابرقدرتها سیلی زدند و نقشه‌های آنها را نقش بر آب کردند. همین جوانان شما، همین جوانان هجده‌ساله و بیست‌ساله و بیست‌وپنج‌ساله، همین جوانان بسیجی و ارتشی و سپاهی و رزمنده‌ی میدان جنگ یا پشت جبهه، توانستند همه‌ی قدرتهای مسلط جهانی را در روزگار ما شکست بدهند؛ کاری کردند که پرچم اسلام در دنیا سرافراز شد. عزیزان من! زنان و مردان مسلمان و فداکار این خطه‌ی شهیدپرور! بدانید که خون جوانان شما بحمداللَّه هدر نرفت. جوانان شما مثل مولا و آقایشان حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) توانستند با جان خودشان اسلام را روسفید و مسلمین را سربلند کنند. امروز مسلمانان در دنیا قوی شده‌اند و جوانان در نقاط مختلف دنیای اسلام، به شوق اسلام به‌پاخاسته‌اند. چه کسی این کار را کرد؟ این عزت و شکوه و عظمت را چه کسی به اسلام داد؟ امروز چه کسی این حیثیت را برای امت عظیم اسلامی به وجود آورده است؟ همین جوان شما، همین عزیز شما، با جان و با خون خود. این درسی است که شهدا به ما دادند. ما نباید این درس را هرگز فراموش کنیم، و نمی‌کنیم. کسی خیال نکند که ابرقدرتها با اسلام آشتی کرده‌اند کسی خیال نکند که ابرقدرتها با اسلام آشتی کرده‌اند. کسی گمان نبرد که امروز امت اسلامی محتاج ایستادگی و مقاومت در مقابل قلدرهای جهانی نیست. هر کاری که آنها با ما نکرده‌اند، نمی‌توانسته‌اند بکنند. هر کاری از آنها علیه امت اسلامی بربیاید، دریغ نمی‌کنند. ما باید بیدار باشیم. ما باید سر پا باشیم. ما باید فراموش نکنیم که قرآن از ما چه می‌خواهد. ما باید پیام این خونهای پاک را از یاد نبریم. ما باید وصیت امام بزرگوارمان را همواره آویزه‌ی گوش داشته باشیم. او دشمنان اسلام را خوب شناخته بود. دشمنان، همانها هستند که امام ما گفت. دشمن در مقابل ملت به‌پاخاسته‌یی مثل ملت ما، ضعیف است. دشمن در مقیاس مادّی قوی است؛ ولی در مقیاس معنوی دچار ضعف شدید است. ملت ما باید با همین معنویت، با همین ایمان، با همین وحدت و با همین هوشیاری و زیرکی‌یی که از اول انقلاب نشان داده است، در صحنه بماند. خانواده‌های عزیز شهدا، جوانان، شما جوانانی که برادرانتان شهید شدند، پدرانتان در جبهه‌ی نبرد حق با باطل جان دادند، باید جلوتر از دیگران باشید؛ خدا را شکر که هستید. ما مثل روحیه‌ی خانواده‌های شهدا را جای دیگری سراغ نداریم امروز خانواده‌های شهدا آن‌چنان عزت و بزرگواری از خود نشان داده‌اند که چهره‌ی منور اسلام به وسیله‌ی آنان به بسیاری از مردم دنیا شناسانده شد. کشورهای دیگر هم جنگ داشته‌اند، آنها هم کشته داده‌اند، آنها هم پدران و مادران و خانواده‌های کشته‌شدگان داشته‌اند؛ ولی آیا آنها مثل شما صبر کرده‌اند؟ مثل شما پای خدا حساب کرده‌اند؟ مثل شما هوشیاری بخرج داده‌اند؟ ابداً. من تاریخچه‌ی ملتهایی را که جنگ داشتند و جوانانشان کشته شدند، خوانده‌ام. شاید بشود گفت که مثل خانواده‌های شهدای عزیز ما، در هیچ ملتی نظیر ندارد؛ این هم به برکت اسلام است. آن مادری که دو پسر، سه پسر، یا چهار پسر را در راه خدا قربانی کرده، بایستد و بگوید فرزندان دیگری هم که دارم - یا اگر داشته باشم - فدای اسلام، ما این روحیه را جای دیگری سراغ نداریم؛ این مخصوص شماست. طراحی توطئه‌های بزرگ علیه امت اسلام و ملت ما من به شما عرض کنم که امروز دارند توطئه‌های بزرگی علیه امت اسلام طراحی می‌کنند؛ علیه ملت ما هم توطئه درست می‌کنند. همین محاصره‌ی اقتصادی ما، توطئه است. تبلیغاتی که می‌کنند،

توطئه است. فساد و فحشایی که به جامعه‌ی ما تزریق می‌کننـد، تا جوانان ما را مبتلا کنند، توطئه است. دروغ‌پراکنیهایی که می‌کنند، همـه تـوطئه اسـت. تـوطئه اسـت تـا این بنـا را از بیـخ و بن برکننـد، این پایه‌هـای محکم را فرو بریزنـد، و بـاز در این‌جـا مثـل دوران ستمشاهی، بنای اسـتعماری به‌پا کننـد؛ اما غافلند که ملت ما بیدار شده و هوشـیار است، و خانواده‌های شـهدا هوشـیارند. من به شـما خانواده‌هـای شـهدا عرض می‌کنم که هوشـیاری و بیـداری و عزت نفس و آگـاهی روزافزونتان نسبت به اسـلام را حفظ کنیـد؛ که بحمداللَّه حفظ هم کرده‌اید. خدای متعال از شـما راضی باشد و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) متوجه شما باشد و مشمول دعا و لطف و رضایت آن حضـرت باشید و روح امام(رضوان‌اللَّه‌علیه) از شما راضی باشد. جانبازان، آزادگان و مفقودان، در کنار شهدای عزیز و خانواده‌هایشان قرار دارنـد در کنار شـهدای عزیز ما و خانواده‌هایشان، شـهیدان زنـده‌ی انقلاب، یعنی جانبازان و خانواده‌های آنان هستند؛ آن زجرکشیده‌ها، آن کسانی که سلامت خودشان را در راه خدا داده‌اند. در کنار آنها، این آزادگان عزیز ما هستند که سالهای متمادی در جبهه‌ی مقـدم - یعنی در زندانها و اسارتگاههای عراق - از شـما و از آرمانهای شـما و شـهیدانتان دفاع کردند و عزت اسـلام را حفظ نمودند. این صبر خانواده‌های آزادگان، در پیش پروردگار و اولیایش، چیزی بزرگ و مستوجب ثواب عظیمی است. این مفقودان عزیز مـا که تـاکنون از آنهـا اثری نیـافته‌ایم، اما می‌دانیم که عـده‌یی از عزیزان ما هنوز در بنـدهای عراق هسـتند، چه‌قـدر صـبر کردنـد و صبر می‌کننـد؛ خانواده‌هایشـان هم همین‌طور. پروردگـارا ! به محمّـد و آل محمّـد، پـاداش این صبرهـا و این فـداکاریها را از خزانه‌ی رحمت و فضـل خودت به همه‌ی این عزیزان و خانواده‌هایشـان عنـایت کن. پروردگارا ! دست دشـمن را از ایـن آب و خـاک و از ایـن ملـت عزیز و از این انقلاـب شـکوهمند کوتـاه کن. پروردگـارا ! مشـکلات این امت بزرگ و عزیز را با سرانگشت قـدرت خود، بزودی و به آسـانی حـل بفرما. پروردگارا ! مهر و محبت میان این ملت و نیز وحـدت و یکپارچگی آنان را روزبه‌روز مسـتحکمتر بفرما. از این‌که توانسـتم شما عزیزان را زیارت کنم، خیلی خوشحالم. همه‌ی شما را به خدا می‌سپارم. والسّلام علیکم و رحمـهٔ‌اللَّه و برکاته --

-------- ۱) آل‌عمران: ۱۶۹ و ۱۷۰

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم خرم‌آباد

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم خرم‌آباد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه‌الحکیم فی‌کتابه:ولقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون(۱) خاطرات افتخارآمیز مردم لرسـتان هرگز از یاد نخواهد رفت از این‌که در جمع شـما مردان و زنان مـؤمن و جوانـان سـلحشور و انقلاـبی این اسـتان مردپرور و شـهیدپرور حضـور پیـدا کرده‌ام، خـدای متعـال را شـاکر و سپاسـگزارم. خاطرات افتخارآمیز مردم شهرهای مختلف استان لرستان، چه در دوران انقلاب و چه در دوران جنگ تحمیلی، هرگز از یاد نخواهد رفت و فرزنـدان شـما در سپاه و ارتش و نیروهـای عظیم مردمی، نشـان دادنـد که بـا ایمانی صادقانه و مخلصانه، به اسـلام عزیز و به انقلاـب اسـلامی وفادارنـد. من فراموش نمی‌کنم سالهایی را که فرزنـدان بسـیجی این اسـتان، در جبهه‌های غرب و شـمال غربی، در حاجی‌عمران، در ارتفاعات دشوار منطقه‌ی مرزی، و بعد از آن هم در منطقه‌ی جنوب، دلاوری و جانفشانی کردند. همان روزها من بـه جوانـان سـلحشور لرسـتان پیغـام دادم و گفتـم کـه اگر دیگران سـلحشوریها و فـداکاریهای جوانـان لرسـتان را در صـحنه‌ی نـبرد شنیده‌انـد، من آن را دیـده‌ام. خـدا را سپاسـگزاریم که به ملت ایران توفیق داد، تا بتواننـد از ایمانشان دفاع کنند و در هر منطقه و هر اسـتانی، آزمایشهای درس‌آموزی از جوانان و فداکاران و خانواده‌های مؤمن برای تاریخ کشور ما باقی ماند. همچنین به خانواده‌های محترم شـهدا و جانبـازان و آزادگان عزیز درود می‌فرسـتم و بخصوص صبر شـما مردم عزیز را در دوران بمبارانها یادآوری می‌کنم، که حتّی دشـمنان دژخیم، مدرسه‌ی کودکان شـما را هم مورد تهاجم قرار دادند و بچه‌های دانش‌آموز را هم قلع‌وقمع کردند. دوران

جنگ بحمداللَّه به پایان رسیده، آزمایش موفق ملت ایران به سربلندی اسلام انجامیده، و مردم این استان در علاقه‌مندی به دین و معارف اسلامی و روحانیت متعهد و دلسوز هم شهره هستند. مبارزه برای ساختن کشور، دوران مبارزه‌ی جدید من امروز به قصد سرکشی‌کردن و اطلاع‌گرفتن از وضع عمومی استان و دیدار با شما عزیزانی که در این استان مؤمن و درعین‌حال محروم زندگی می‌کنید، به این‌جا آمده‌ام. از این فرصت دیدار جمعی با شما، برای بیان یک مطلب استفاده می‌کنم. آن مطلب این است که امروز ملت ایران با گذراندن سالهای سخت جنگ و مشکلات ناشی از آن، وارد دوران مبارزه‌ی جدیدی شده است. در این دوران مبارزه‌ی جدید هم، مردانگی و ایمان و شجاعت شما مردم باید بتواند مانند دوران جنگ، در مقابل خباثت دشمنان اسلام و توطئه‌های ایادی استکبار جهانی، خود را در صحنه‌ی امتحان الهی نشان بدهد. این دوران مبارزه‌ی جدید، مبارزه برای ساختن کشور است. من خواهش می‌کنم، بخصوص جوانان به این نکته توجه کنند. آینده‌سازان کشور و جامعه‌ی ما، شما جوانان هستید؛ به این مطلب خوب گوش بدهید. صدها سال ملتهای اسلامی در ضعف و توسری‌خوری زندگی کردند. صدها سال اسلام در کشورهای اسلامی حاکمیت نداشت؛ طاغوتها و سلاطین مستبد بر مردم حکومت می‌کردند؛ و بعد هم در دوران استعمار، استعمارگران و غارتگران ثروت ملتها. همه چیز را از ملتهای اسلامی و از جمله ملت ما گرفته بودند و درصدد آن بودند که ایمان اسلامی مردم را هم از آنها بگیرند؛ خیلی هم در این راه تلاش کردند. امریکا از ملت ایران سیلی خورد در زمان ما، معجزه‌ی بزرگ الهی به وقوع پیوست. یعنی در حالی که توطئه‌گران دستگاه استعمار و استکبار خیال می‌کردند که اسلام از بین رفت و ملتهای مسلمان دیگر به‌پا نخواهند برخاست، ناگهان ملت بزرگ و شجاع و باایمان ما، پشت سرآن رهبر الهی و استثنایی قیام کردند و با صدای رسا به دنیا گفتند که ما می‌خواهیم خودمان، اسلاممان و احکام نورانی قرآنمان بر زندگیمان حاکم باشند. گفتند که مسلمانان می‌توانند خودشان کشور خود را اداره کنند؛ می‌توانند با عزت زندگی کنند. به دنیا گفتند که ما نمی‌خواهیم نوکر و زیر فرمان دشمنان دین و ملیت و میهنمان باشیم. این را ملت ما در انقلاب بزرگ خود به همه‌ی دنیا اعلام کرد. علت این‌که امریکا و ایادی امریکا و قدرتهای شرقی و غربی با انقلاب ما و با ملت ما دشمنی کردند، همین بود. آنها از این ندای آزادیخواهی و استقلال ترسیدند. غرب دهها سال است که از منابع کشورهای مسلمان، از نفتش، از معادن قیمتی زیرزمینی دیگرش، از نیروی انسانیش، از همه چیزش دارد سوءاستفاده می‌کند. نمی‌خواهند ملتها یکی‌یکی از زیر یوغ حکومت جبارانه‌ی آنها خارج بشوند. غرب دید که قیام ملت مسلمان ما و انقلاب بزرگ او، ملتهای مسلمان دیگر را بیدار می‌کند؛ کمااین‌که بیدار کرده است. امروز شما ببینید در دنیای اسلام، جوانان و آحاد ملت و روشنفکران و زن و مرد، چگونه فریاد اسلامخواهی بلند کرده‌اند. این انقلاب بزرگ شما بود که این راه را بر روی ملتها باز کرد، و امریکا از همین ترسید. امریکا از ملت ایران سیلی خورد. امریکا و غرب می‌خواهند ثابت کنند که ایران نمی‌تواند خودش را اداره کند امریکا و غرب، در طول این دوازده سال همیشه خواسته‌اند ثابت کنند که ملت ایران نمی‌تواند کشور خودش را اداره کند. آنها می‌گویند ملتهای مسلمان عقب‌افتاده‌اند؛ نمی‌توانند بدون کمک ما زندگی را راه ببرند. آیا این حرف راست است؟ آیا به ملت بزرگی مثل ملت ما - که قرنها مشعل علم و فلسفه و بینش و تمدن و صنعت جهان در دست او بوده است - چنین حرفهایی می‌زیبد؟ بله، وقتی حاکمان و زمامداران بی‌عرضه و وابسته‌یی مثل پادشاهان پهلوی و قاجار بر مردم حکومت کنند، معلوم است که ملت به ضعف دچار می‌شود. دهها سال در حکومت خاندان منحوس پهلوی، در همین استان لرستان کدام عمل مثبتی انجام دادند که این استان را از فقر بیرون بیاورد؟ این سرزمین حاصلخیز، این مراتع، این جنگلها، این آب و هوای مناسب، این مردم خوش‌استعداد و قدرتمند و کاری. با استانهای دیگر هم همین‌طور رفتار کردند. آن‌جایی که منافع خود آن افراد شیطان‌صفت تأمین می‌شد، هر کاری لازم بود، برای خودشان کردند. وقتی به فکر ملت نباشند، وقتی به فکر کشور نباشند، معلوم است که کشور و ملت دچار فقر و ضعف می‌شوند. امریکا و غرب خواسته‌اند بگویند ایران نمی‌تواند خودش را اداره کند. این جنگ را هم که بر ما تحمیل کردند، یکی از هدفهای عمده‌اش همین بود که نگذارند کشور ما ساخته بشود؛ نگذارند این نیروهای کار، مانند چشمه‌یی

بجوشند؛ نگذارند پول بیت‌المال که در اختیار دولت است، خرج رفع محرومیت بشود؛ خواستند ما را دایم به جنگ و به حمله‌ی خارجی سرگرم نگهدارند. ساختن کشور، جهاد بزرگ ملت ایران امروز جهاد بزرگ ملت ایران در هرجا که هستند، این است که سعی کنند این کشور را - همان‌طور که اسلام و قرآن گفته است - با عزت و به کمال معنای آبادی و عمران بسازند. ملت ایران می‌تواند این کشور را آباد کند و ذخایر و منابع مادّی و معنوی آن را در خدمت انسانیت قرار بدهد. ملت در هرجا که هستند، باید پشت سر مسؤولان خدمتگزار، سعیشان این باشد. البته مسؤولان هم موظفند که برای این ملت صمیمی و مخلص و مؤمن و شایسته، تا آن‌جا که می‌توانند، خدمتگزاری کنند و بحمداللّه می‌کنند. این هدف دشمنان اسلام است که نگذارند کشور بزرگ و ملت عظیم‌الشأن ما به وظایف خویش در صحنه‌ی بین‌المللی و در صحنه‌ی کشور خود عمل بکند. اگر بین مردم اختلاف می‌اندازند، برای همین است. اگر محاصره‌ی اقتصادی را ادامه می‌دهند، برای همین است. اگر علیه ملت ما در سطح عالم تبلیغات می‌کنند، برای همین است. نمی‌خواهند بگذارند که این انقلاب در مرحله‌ی سازندگی به توفیق دست پیدا کند؛ اما به کوری چشم آنها، ملت ایران در این مرحله هم مثل مراحل قبل، بر دشمنان خود پیروز خواهد شد. البته در این چند سال، دشمنان خیلی ضربه و لطمه زدند؛ شاید بتوانند ملت ما را به زانو دربیاورند، ولی نتوانستند؛ اما به‌هرحال ضربه‌ی خودشان را زدند. اگر می‌بینید امروز در کشور، در مناطق محروم، فقر و بیکاری هست، به خاطر ضربات دشمنان است. اگر می‌بینید در کشور ما هنوز مناطق محرومی هست - با این همه تلاشی که از اول انقلاب شده است - به خاطر همین ضربات خباثت‌آمیز دشمنان ملت ایران است. اینها هستند که نمی‌خواهند بگذارند در سطح کشور کار درست انجام بگیرد؛ اما موفق نخواهند شد. زندگی این ملت باید مایه‌ی آبروی اسلام شود من آینده‌ی روشن این ملت را می‌بینم. خدا را شکر که توطئه‌ی نظامی آنها به ثمر نرسید. خدا را شکر که ملت ایران روزبه‌روز در سطح دنیا عزیزتر شد. خدا را شکر که ملت ایران توفیق پیدا کرد پشت سر مسؤولان از گذرگاههای سخت حرکت بکند؛ باز هم باید این حرکت را با کمال قوّت و قدرت ادامه بدهید. ما امروز به عنوان پاسداران و پرچمداران اسلام در دنیا معرفی شده‌ایم. ملت ما به عنوان کسانی که به نام قرآن و به نام اسلام حرکت کرده‌اند، در دنیا شناخته شده‌اند. باید زندگی این ملت، وضع معنوی و مادّی این ملت، مایه‌ی آبروی اسلام بشود. دنیا باید نگاه کند که اسلام زندگی یک ملت را چه‌طور اداره می‌کند؛ اسلام را از این طریق بشناسد. در کشور ما محرومیت باید نماند؛ منطقه‌ی محروم باید وجود نداشته باشد؛ بی‌سوادی باید در سطح کشور نباشد؛ نقطه‌ی غیرآبادی که قابل آبادی است، باید نباشد؛ بیکاری باید نباشد. این، با همت مردم و همت مسؤولان و توکل به خدای متعال، شدنی است. همین استان شما، استان بسیار بااستعداد و دارای ذخایر باارزشی است. امکانات مادّی و معنوی این استان، بسیار خوب است. اگر در ظرف چند سال تلاش بشود، این استان می‌تواند از محرومیت خارج بشود؛ اما امروز یکی از استانهای محروم کشور ماست. متأسفانه در این استان بی‌کاری هست، فقر هست، روستاهای محروم هست. بسیاری از این عشایر سلحشور و غیور استان لرستان - این کسانی که در جنگ و صلح، رشد خودشان را نشان دادند و اخلاص و صمیمیتشان را ثابت کردند - متأسفانه در وضعیت محرومی بسر می‌برند. اینها می‌تواند برطرف شود. امروز برنامه‌هایی که هست، برنامه‌های خوبی است. باید در سایه‌ی توفیقات الهی و کمک و تلاش و کار همه‌ی مردم و همکاری با ارگانهای دولتی، این مشکلات برطرف بشود و آن چهره‌ی مطلوب اسلام، صورت خودش را از زیر این غبارها نشان بدهد. هرگونه اختلافی، برخلاف نظر اسلام و قرآن است دشمن از راههای مختلف توطئه می‌کند؛ یکی از راهها، اختلاف‌افکنی است. هرگونه اختلافی، هرجا که باشد، برخلاف نظر اسلام و قرآن است؛ چه اختلافات سیاسی باشد، چه اختلافات قبیله‌یی باشد. اختلافات ایلی و قبیله‌یی هم غلط است. همه مسلمانند، همه فرزندان این مرز و بومند، همه با هم برادرند؛ چه اختلافی؟ ما اختلافات ناسیونالیستی را در سطح دنیا نفی می‌کنیم. ما می‌گوییم ملتهای مسلمان باید با هم باشند. در میان یک ملت، اقوام و طوایف مسلمان و تیره‌های گوناگون، چه اختلافی با هم می‌توانند داشته باشند؟ این کار شیطان است که بین ما اختلاف بیندازد. شایعه‌پراکنی، یکی از راههای نفوذ دشمن از راههای دیگری که دشمن امروز سعی می‌کند در میان مردم ما

نفوذ پیـدا کند، شایعه‌پراکنی است. از زمان پیروزی انقلاب تا امروز، هرجا توانسـتند، شایعه‌پراکنی کردند. هدفشان این است که دل مردم را بلرزاننـد و امیـد آنهـا را از بین ببرنـد. یـک ملت بـا امیـد می‌توانـد به پیش برود. یـک سـرباز در جبهه‌ی جنگ، فقط با امید می‌توانـد بجنگـد. اگر امید را از او گرفتند، همه چیز را از او گرفته‌اند. اگر کسـی به این تبلیغاتی که دشـمنان از راههای مختلف القا می‌کننـد، گـوش کنـد، بـه نظرش می‌رسـد کـه در ایران همـه چیز در سراشـیب سـقوط است! انگـاری می‌خواهنـد همه‌ی امیـدها را پایان‌یافته وانمود و قلمـداد کننـد. اف بر این دشـمنان خبیث! این ملت پُرجوش و پُرشور، این ملت جوان و شاداب - که انقلاب، این ملت را جوان کرد - این ملت با فرهنگ و باایمان، این ملتی که در طول دوازده سال بر این همه مشـکلات فایق آمد، آیا جایی برای ناامیـدی دارد؟ امیـد از خداست - «لاتیأسوا من روح اللّه»(۲) - یأس از شـیطان است. بایـد آحاد مردم بدانند، آینده‌یی که در انتظار این ملت است، به مراتب از سالهای گذشـته بهتر و شـیرینتر خواهد بود. به فضل پروردگار، در سایه‌ی پایمردی ملت و تلاش و توان شما مردم، هیـچ چیزی نشدنی نیست. آنها می‌خواهند این ملت را ناامید کنند، تا کارها را متوقف نمایند. ملتی که جوانانش سـرگرم فسق و فجور باشـند، راه به جایی نخواهد برد یکی دیگر از توطئه‌های دشـمن، توطئه‌ی فسادانگیزی است؛ نفوذ در نسل جوان، ایجاد فساد در میان سـربازان واقعی اسـلام، جوانان را به مسایل فسادبرانگیز سـرگرم و مشـغول کردن. جوانان بدانند که این توطئه است، و من به شما عرض می‌کنم که امروز دست توطئه‌گری با هدایت بیگانه در سطح کشور وجود دارد، تا بذر فساد و لغو در میان جوانان بیفشانـد؛ برای این‌که جوانـان را سـرگرم و مشـغول کنـد. ملتی که جوانانش سـرگرم فسق و فجور باشـند، راه به جایی نخواهـد برد. می‌خواهنـد آن جوان بسـیجی مؤمن و مخلص و پارسـا را که برای جهاد فی‌سبیل‌اللّه به میـدان جنگ می‌رفت و پشت سـرش را نگاه نمی‌کرد و زندگی راحت و لذات و همه را پشت‌گوش می‌انداخت، اسیر و پابند کنند؛ هم مسؤولان و هم جوانان متوجه باشند. البته مسؤولان توجه کرده‌انـد و امیـدواریم که بتواننـد این ریشه‌ی فساد را از بیـخ و بن بکَننـد و دست توطئه‌گر را از عرض و آبروی این ملت قطع کننـد. به خباثتهـا و توطئه‌هـای دشـمنان درست توجه کنیـد آنچه که من به عنوان آخرین سـخن و آخرین توصـیه به شـما عرض می‌کنم، این است که همه‌ی آحاد ملت وظیفه دارند آگاهی و هوشیاری خودشان را نسبت به مسایل کشور و مسایل انقلاب و اسـلام روزبه‌روز بیشتر کنند. به خباثتها و توطئه‌های دشـمنان درست توجه کنید. از دشمن کمین‌کرده‌یی که منتظر فرصت است تا ضربت بزنـد، غفلت نکنیـد. بدانیـد که امروز با توکل به خـدا و با وحدت کلمه و با حرکت پشت سـر مسؤولان است که ملت ایران می‌توانـد این راه پُرافتخار را ادامه بدهد و به هدف برسد. وظیفه‌ی ماست که از خدای متعال بخواهیم و نیروی خودمان را هم به کار بگیریم. امیـدواریم که تفضـلات الهی و توجهات ولیّ‌عصـر(ارواحنافداه وعجّل‌اللّه‌له‌الفرج) کمک کند، تا هم شـما مردم عزیز و هم مسؤولان بتواننـد به وظایف الهی خودشان عمل کننـد و این مراحل حساس تاریـخ اسـلام را با موفقیت پشت سـر بگذارند. والسّـلام علیکم و رحمـهٔ‌اللّه و برکاته& ۱۶۰&; ۱۶۰ --;

&------------------ ۱۶۰; ۱) انبیاء: ۱۰۵ ۲) یوسف: ۸۷& ۱۶۰;

مصاحبه در پایان سفر به استان لرستان

مصاحبه در پایان سـفر به اسـتان لرسـتان این سـفر، دومین سفر حضرت‌عالی به مناطق محروم کشور است. ضمن عرض خوش‌آمد به جناب‌عـالی، لطفاً بفرماییـد علت انتخاب اسـتان لرسـتان برای انجام این سـفر چیست، و بررسـی مطالعاتی و اجرایی چه طرحهایی در دسـتور کـار قرار خواهـد گرفت؟ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قبلاًـ اعلاـم شـده بود که سـفر به منـاطق محروم کشور و دیـدار با مردم این مناطق و مشاهده‌ی از نزدیک مشـکلات و مسایل آنها را در برنامه‌مان قرار داده‌ایم. استان لرستان، یکی از همان مناطق محروم است؛ من قبلاً هم این را می‌دانسـتم. در این سـفر هم با تحرکی در برخی از مناطق این اسـتان و شـنیدن گزارش مسؤولان، با مشکلات این اسـتان بیشتر آشنا شـدم. البته مردم اسـتان لرسـتان، یکی از شـجاعترین و بااخلاصترین مردم سراسـر کشورند؛ یعنی هم در صـحنه‌ی

جنگ تحمیلی در طول هشت سال اینها از خودشان شهامت و وفاداری زیادی نشان دادند و شهدای بسیاری دارند و رزمندگان زیادی از این‌جا به جبهه اعزام شدند، و هم در مسایل انقلاب از اول تا حالا این مردم پافشاریشان را بر دین و معارف اسلامی و خط انقلابی حضرت امام(رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه) نشان دادند. این مردم واقعاً بااخلاصند و حقیقتاً سربازان این انقلابند. این مردم با این همه مشکلات و این همه فداکاری، توقع زیادی هم ابراز نمی‌کنند؛ اما این، تکلیف را از دوش ما برنمی‌دارد. مردم لرستان، مردم کم‌توقعی هستند؛ لیکن شاید این، تکلیف را مضاعف هم بکند. من با علم به این‌که دولت درصدد است با سرعت هرچه بیشتر مشکلات مناطق محروم را برطرف بکند، و بخصوص امکاناتی هم برای این کار گذاشته است، این‌جا با دقت تفحص کردم. خوشبختانه تصمیمهای خوبی گرفته شده، که امیدواریم ان‌شاءاللَّه تا آخر امسال همه‌ی این تصمیمها شروع بشود. بعضی ممکن است زمان بگیرد و کار ادامه پیدا کند؛ لیکن به فضل الهی و به همت برادران مسؤول، قطعاً این کارها شروع خواهد شد. در این سفر، هم جناب آقای میرزاده - معاون محترم جناب آقای رئیس جمهور - با ما هستند، که ایشان را رئیس‌جمهور محترم فرستادند، برای همین که طرحهایی که ممکن است در این‌جا عملی بشود، ایشان آنها را شناسایی کنند و برگردند، تا ان‌شاءاللَّه این کارها انجام بگیرد، و هم جناب آقای بشارتی - رئیس دفتر مناطق محروم ریاست جمهوری - در این سفر همراه ما هستند. هر دو آقایان انصافاً تلاش خوبی کردند و کارهای خوبی را عهده‌دار شدند. آن طرحهایی که من می‌توانم الان این‌جا بگویم، برای این‌که هم مردم این استان مطلع باشند، و هم مسؤولان در ذهنشان باشد که اینها را ان‌شاءاللَّه دنبال کنند، اینهاست: در حدود ده، دوازده طرح مهم هست، که یکی از آنها این است که مجتمع آموزشی عالی این‌جا به دانشگاه تبدیل بشود. این، کمک بسیار مؤثری در رفع محرومیت از این استان خواهد کرد. وقتی متخصصان در این‌جا تربیت شدند و این امکان برای جوانان این‌جا به وجود آمد، طبعاً قدم بزرگی در راه رفع محرومیت برداشته خواهد شد. یک طرح دیگر، عبارت از احداث مجتمع هنری و ورزشی و فرهنگی است که این‌جا جوانان بشدت به آن احتیاج دارند و لازم است که چنین مجتمعی به وجود بیاید. طرح دیگر، توسعه‌ی فرودگاه این‌جاست. الان در فرودگاه خرم‌آباد، همه‌ی هواپیماها نمی‌توانند بنشینند. برای رفت‌وآمدها محدودیتی هست؛ مشکل ایجاد می‌کند. ان‌شاءاللَّه این‌جا هم توسعه پیدا خواهد کرد. قرار شده است که دو دبیرستان شبانه‌روزی در مناطق عشایری به وجود بیاید، تا بچه‌های عشایر - که استعداد خوبی هم دارند - این امکان را پیدا کنند که از تحصیلات دبیرستانی برخوردار باشند. بنا شده که صد کلاس هم در مناطق محروم استان در شهرها و روستاها ایجاد بشود. درصددند که یک بیمارستان ۹۶ تختخوابی در ازنا بسازند. پنجاه خانه‌ی سازمانی هم برای جذب کارشناسان به وجود بیاید؛ چون کارشناسانی که می‌خواهند به این‌جا بیایند و کارهای عمده‌ی استان را به عهده بگیرند، اینها اگر جا نداشته باشند، آمدنشان مشکل خواهد شد. این کمکی است به این‌که آنها بتوانند بیایند. اجرای عملیات گازرسانی خرم‌آباد هم یکی دیگر از این طرحهاست؛ چون منطقه هم بخصوص بخشی از مناطق سردسیر است و احتیاج مبرمی به گاز دارد. بنا شد که دولت پنج میلیون دلار ارز هم برای تجهیزات بیمارستانی تخصیص بدهد. از این گذشته، دو راه از جاده‌های مهم استان هست؛ یکی بین خرم‌آباد و سپیددشت، یکی هم بین خرم‌آباد و کوهدشت، که این دو راه کمک خواهد کرد، تا ان‌شاءاللَّه ارتباطات استان آسان بشود. قرار شده که یک مرکز تحقیقات دامپروری هم در این‌جا به وجود بیاید؛ چون عشایر با دام سروکار دارند و این مرکز تحقیقات دامپروری خیلی کمک خواهد کرد به این‌که ان‌شاءاللَّه دامپروری استان امکانات بیشتری پیدا کند. بنا شده پنج مرکز تربیت معلم در این‌جا به وجود بیاید؛ که این هم یکی از طرحهاست و کمک می‌کند به این‌که معلمان بومی در این‌جا رشد پیدا کنند. از اینها گذشته، قرار شده برای ایجاد اشتغال، حداقل صد واحد کارگاهی کارهای سبک و صنایع دستی در مراکز مختلف تأسیس شود. اینها کارهایی است که بنا شده ان‌شاءاللَّه به وسیله‌ی معاون اجرایی آقای رئیس‌جمهور پیگیری شود. اعتباراتی که برای این طرحها در نظر گرفته شده، مبالغ قابل توجهی است و همه‌اش مربوط به امسال است. علاوه بر اینها، بنا شد مجموعه اعتباراتی را هم جناب آقای بشارتی دنبال بکنند، که پنجاه پروژه هم آنهاست و مربوط به مناطق محروم می‌شود. شاید غالب این طرحها در طول

امسال ان‌شاءاللَّه عملی بشود؛ یک مقدارش هم ممکن است برای سال ۷۱ بماند. علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، قرار شد که هفتاد پروژه‌ی متفرق دیگر هم در سراسر استان اجرا شود. این پروژه‌ها، پروژه‌های زودرس است؛ یعنی چیزهایی که سریعاً در دسترس قرار می‌گیرد - مثل ایجاد جاده و پل و حمام و آبرسانی در روستاها - که اینها را هم دفتر خود ما ان‌شاءاللَّه دنبال خواهد کرد و انجام می‌دهد. مجموعاً آنچه که تعهد شده است در این استان انجام بگیرد، من تصورم این است که کمکی به یک تحرک جدید در این استان خواهد بود. البته برای دولت راه باز است. دولت از این‌که در مناطق محروم کارهای اساسی انجام بگیرد، استقبال می‌کند. بنا شده است ان‌شاءاللَّه بعد از آن‌که ما برگشتیم، از آقای استاندار دعوت کنیم که به تهران بیایند و در هیأت دولت شرکت کنند و طرحهای بزرگ ملی را که مربوط به این استان است - مثل ایجاد سد و امثال آن - در دولت مطرح کنند. ما به تجربه دریافته‌ایم که وقتی موضوعی مربوط به یک منطقه در هیأت دولت مطرح می‌شود، اگر مسؤول منطقه یا استاندار در آن‌جا حضور پیدا کند و مشکلات منطقه را بیان نماید، خود آقایان وزرا به شوق می‌آیند که کارهایی را بعلاوه‌ی برنامه‌های معمولیشان انجام بدهند. بحمداللَّه دولت، حقیقتاً دولت خدمتگزاری است. وضع شخص رئیس جمهور محترم و عزیزمان که به جای خود روشن است و احتیاج به گفتن ندارد. وزرای ما هم بحمداللَّه تا آن‌جایی که من شناخته‌ام و دیده‌ام، عاشق خدمت به مردم هستند؛ یعنی واقعاً می‌خواهند به مردم خدمت بکنند. همین‌قدر که زمینه‌ی اجرایی در استان فراهم باشد و مسؤولان استان ان‌شاءاللَّه قدرت جذب داشته باشند، مشکلات به مرور حل خواهد شد. در این استان، آقای استاندار بحمداللَّه خوب هستند. ایشان فرد اجرایی فعالی هستند و همکاریشان با دستگاههای مختلف هم خوب است؛ با جناب آقای میانجی امام جمعه‌ی محترم این‌جا هم روابط صمیمانه و دوستانه‌ی خوبی دارند. فکر می‌کنیم که مجموعاً توان کار در این استان ان‌شاءاللَّه بالا باشد. این کارهایی که در این سفر تصمیم گرفته شد انجام بگیرد، مجموعاً زیاد است؛ یعنی طرحهای کوچک و متوسط، حدود صدوبیست طرح می‌شود. علاوه‌ی بر این، طرحهای بزرگی هم بود که آنها را نیز بیان کردیم. ان‌شاءاللَّه اجرای این طرحها، مقدمه‌ی خیری و طلیعه‌ی برکاتی برای این استان باشد. ان‌شاءاللَّه موفق باشید

سخنرانی در جمع مردم روستای عشایرنشین پاپی استان لرستان

سخنرانی در جمع مردم روستای عشایرنشین پاپی استان لرستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین عشایر از لحاظ فداکاری و شجاعت، جزو بهترین مردمند از زیارت شما برادران عزیز عشایر پاپی و عشایر دیگری که در این‌جا حضور دارند، خیلی خوشحالیم. ما سر راه، مقبره‌ی چند نفر از شهدای شما را هم زیارت کردیم، که معلوم بود از عشایر پاپی هستند. از این‌که شما برادران عزیز در این‌جا اجتماع کردید و نسبت به بنده و برادران همراه، اظهار محبت کردید، خیلی متشکریم. عشایر در همه جای کشور، از لحاظ فداکاری و شجاعت و شهامت، جزو بهترین افراد مردمند. هیچ‌کس شک ندارد که عشایر در راه اسلام و وطن اسلامی فداکاری کرده‌اند. هر کسی این را منکر بشود، منکر واضحات شده‌است. در رژیم ستمشاهی، به عشایر، هم ظلم مادّی شد، هم ظلم فرهنگی، و هم نیازهای آنها از لحاظ مدرسه، از لحاظ فرهنگ و از لحاظ راه، برآورده نشد. این راهتان است که ما حالا آمدیم دیدیم. آن رژیم ستمشاهی که علاقه‌یی به مسایل قشرهای محروم کشور نداشت، کی حاضر بود برود و از نزدیک مسایل عشایر را مشاهده کند؟ آنها هرچه که می‌خواستند، برای خودشان می‌خواستند. آن رژیم با بعضی از عناصر عشایر - آن گردن‌کلفتهایی که با توده‌ی مردم عشایری میانه‌یی نداشتند - خوب بود؛ ولی با مردم عشایری کاری نداشت. بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود من در استان فارس، در استان کهکیلویه و بویراحمد، در استان سیستان و بلوچستان، سراغ عشایر رفتم؛ هرجا که به عشایر سرزدم، دیدم که وضع و شرایط زندگی آنان و جاده و مسیر ییلاق و قشلاقشان و آذوقه‌رسانی به آنها سخت است و بعضی از اقلامی که احتیاج دارند -

قند، شکر، برنج و روغنشان - باید از شهر بیاید. ان‌شاءاللَّه هیچوقت شماها محتاج آذوقه‌ی شهر نشوید؛ بلکه بتوانید حقیقتاً آن را تأمین و پشتیبانی کنید، تا این ملت محتاج بیگانگان نباشد. عشایر می‌خواهند بچه‌هایشان به مدرسه بروند، اما سخت است. در بین این جوانان عشایر، افراد بسیار بااستعداد هست؛ من خودم دیده‌ام. در طول سالیان سیاه حکومت پهلوی - که خداوند روزبه‌روز بر عذابشان بیفزاید و آنها را با شیطان‌صفتان گذشته‌ی تاریخ محشور بکند - مشکلات عشایر باقی ماند، اما بعد از انقلاب خیلی کار کردند؛ لیکن آن مقداری که کار کرده‌اند، با آن مقداری که نیاز هست، خیلی فاصله دارد. باز هم بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود؛ وظیفه است. بحمداللَّه حالا- می‌بینم که مسؤولان نسبت به کار شماها دلسوز و علاقه‌مندند و دنبال می‌کنند؛ امیدواریم که بتوانند مشکلات را برطرف کنند. استکبار و مزدورانش، عامل عمده‌ی مشکلات کشور ما آن چیزی که همه‌ی این مشکلات را در سطح کشور به وجود می‌آورد، دشمنی همین استکبار جهانی، همین امریکای جنایتکار و غدار و همدستان اوست. عامل عمده‌ی بدبختیهای کشور ما، آنها و مزدورانشان بودند و هستند. آنها با اسلام و با ملت ما - که ملت مسلمان و معتقدی است - دشمنند. این جنگ تحمیلی را که هشت سال رژیم عراق و صدام حسین خبیث با ملت ما جنگید، در حقیقت انگشت دشمنان به راه انداخت؛ برای این‌که همه را مشغول خودشان بکنند. عشایر در جنگ خوب امتحانی دادند. من عشایر را - چه عشایر شما، چه عشایر ایلام، و چه عشایر فارس را - در میدان جنگ دیدم که چه‌طور با ایمان و با شور و شوق به طرف صحنه‌ی جنگ آمدند و امتحانهای خوبی دادند؛ شهدای زیادی هم دارند. اگر این جنگ نبود، پول ملت و دولت کجا خرج می‌شد؟ مسلّم خرج آبادانی می‌شد. هرچه که در این ده سال خرج آبادانی نشده است، گناهش به گردن امریکا و استکبار و قدرتهای شرق و غرب و صدام و امثال آنهاست. آنها نگذاشتند جمهوری اسلامی آن کاری را که آرزو دارد و می‌خواهد، انجام بدهد. البته مردم ما در همه جا - هم در عشایر، هم در شهر، هم در روستا - مؤمنند. خدا را شکر که ایمان اسلامی در قلبها رسوخ و نفوذ دارد. مردم برای خدا و برای دین قیام کردند. مردم در قیامی که کردند، انگیزه‌ی مادّی نداشتند. همه‌ی تحلیلهای مادّی، با قیام مردم ما تخطئه شد. مردم برای خدا قیام کردند؛ باز هم شماها برای خدا در صحنه باشید، باز هم مواظب دشمنان باشید. دشمن می‌خواست دوباره همان وضعیت جنایتبار دوران ستمشاهی را تجدید کند. امیدوارم که خداوند به شماها اجر بدهد و شما را مورد لطف و رضای خود قرار دهد. توفیق خدمتگزاری، منت خداوند بر ما ما بحمداللَّه توفیق پیدا کردیم و این منطقه را با چشم خودمان دیدیم. من قبلاً هم افرادی را فرستاده بودم، منطقه را بررسی کردند. ما هرچه از دستمان بربیاید، باید برای مردم انجام دهیم؛ چه برای شما عزیزانی که در این منطقه هستید، چه برای دیگر عزیزانی که در سایر مناطق کشور هستند. ما موظفیم، تکلیف ماست و سر هیچ‌کس هم منت نداریم. اگر توفیق خدمتگزاری پیداکنیم، خدای متعال بر ما منت دارد. امیدواریم که خداوند به شماها توفیق بدهد و شما را محفوظ بدارد. از همه‌ی ایلات منطقه‌ی لرستان، نمایندگانی در این جمع هستند. البته عشایر همین منطقه، جمعیت اصلی هستند؛ یعنی اکثریت، همین ایلات پاپی هستند؛ بقیه هم از سایر مناطق آمده‌اند. حالا- برادرانی که از مناطق دیگر آمده‌اند، وقتی که برگشتند، سلام ما را به بقیه‌ی برادران و خواهران عشایر ما برسانند. شما برادران عزیز هم که در این‌جا هستید، ان‌شاءاللَّه مشمول توفیق الهی باشید. امیدواریم که این آمدورفت، بی‌فایده و بی‌برکت نباشد. شما را به خدا می‌سپاریم و امیدواریم که خداوند شما را محفوظ بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با رئیس جمهور(۱) و اعضای هیأت وزیران، به مناسبت گرامیداشت هفته‌ی دولت

بیانات در دیدار با رئیس جمهور(۱) و اعضای هیأت وزیران، به مناسبت گرامیداشت هفته‌ی دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز دولت از امتیازات بزرگی برخوردار است در ابتدا یاد شهدای عزیزی را که این هفته و این ایام به نام آنهاست - یعنی شهید رجایی و شهید باهنر - گرامی می‌داریم. این دو عنصر خدمتگزار را باید به عنوان عناصر فراموش‌نشدنی در تاریخ دولت و انقلاب خودمان

همواره به یـاد داشـته باشـیم. امیـدوارم که ان‌شـاءاللَّه همه‌ی مـا بتوانیم در هرجـا که هسـتیم و هر کـاری بر دوشـمان است، همراه با اخلاـص و تلاش متناسب و ابتکار عمل و حرکت انقلابی، آنچه را که پاسخ به نیاز زمان است، ادا کنیم. لازم است این هفته را هم که دولت برای مردم در تبلیغات مطرح می‌شود و درحقیقت عیـد دولت یـا جشن دولت است، به برادران عزیز هیأت دولت تبریک عرض بکنم. بحمـداللَّه امروز دولت از امتیازات بزرگی برخوردار است؛ یک دولت مردمی و یک دولت باایمان است، که حرکت و تلاش یکایک افراد آن، متکی به یک اعتقاد و یک ایمان صادقانه و خالص است؛ دولتی که حقیقتاً برای مردم دل می‌سوزانَد و درصـدد است که برای آنان کار بکند. این را ما در کارهای شـماها بوضوح مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که شـماها حقیقتاً درد مردم را دارید و تشنه‌ی خدمت به مردم محروم هستید. این امتیازات، امروز جزو امتیازات استثنایی دولتهاست. اگر چنین نبود که این یکی از نعم الهی بر ملت ایران و بر همه‌ی ماست و بایـد آن را ذکر کرد و بر آن شـکر گزاشت، شاید مناسب نبود که من در حضور شـما عزیزان، این مطالب را بگویم؛ لیکن مسائل، شخصـی نیست. ما در این قضیه، با اشخاص شما برادران کمتر مواجهیم، تا با آن حیثیت خـدمتگزاری کـه انسـان در شـما مشاهـده می‌کنـد. این مغتنم است و حقیقتاً جـای شـکرگزاری دارد. در تاریـخ گذشـته‌ی مـا، مثل مجموعه‌ی مسؤولانِ امروز سابقه نـدارد در تاریـخ گذشـته‌ی ما، کمتر می‌شود مجموعه‌ی مسؤولانی را پیـدا کرد که مثل مجموعه‌ی مسؤولان امروز باشند. کمتر که می‌گوییم، می‌خواهیم احتیاط کنیم؛ والّا واقعاً من سراغ ندارم. رئیس جمهوری با این خصوصیات، با این فضایل و با این سوابق، و همکاران و وزرایی با این منش دینی و ایمانی و انقلابی، حقیقتاً در گذشـته‌ی تاریـخ ما سابقه ندارد، و در جاهای دیگر هم تا آن‌جایی که من شناخته‌ام - البته ادعای شناخت کامل نمی‌کنم؛ چون ما از اوضاع همه‌ی دولتها اطلاع نداریم - چنین چیزی را نیـافته‌ام. شایـد مردم مـا هم هنوز به بطن کارهای برادران مسؤول در دولت، درست واقف نیسـتند. البته یک چیزی شنیده‌اند و یک چیزی می‌دانند، ولی خصوصیاتی را که افراد آشنای با اعضای دولت می‌توانند بدانند و بفهمند، یقیناً مردم بعضی از آنهـا را نمی‌داننـد، بعضـی را هم باور نمی‌کننـد. مثلاً اگر به مردم گفته شود که در بین وزرای جناب آقای هاشـمی - بنابر آنچه که مسموع بنده است - وزیری هست که اگر از حقوق ماهیانه‌اش، اقساطی را که باید بدهد، کم کنند، برایش ۲۴۰۰ تومان می‌ماند، آیا واقعاً این را تصور می‌کننـد که در کـارگزاران یـک دولت - کسـانی که بیت‌المـال و امکانـات در اختیـار اینهـاست - کسانی پیـدا می‌شونـد که این‌طور زندگی و این‌گونه صـرف و خرج می‌کنند؟ اینها چیزهای باارزشـی است، و ما خدا را بر داشـتن شـماها شـکر می‌گزاریم و از خـدا می‌خواهیم که شـما را در راه خیر و صـلاح و سـداد، همواره موفق بـدارد. امروز ملت به خدمتگزاران صدیق و صمیمی و خسـته‌نشو احتیاج دارد؛ از کار خسته نشوید. برای نظارت و پیگیری، صرف وقت کنید دو، سه نکته در کار اجرایی وجود دارد، که اگرچه شـماها متوجه این نکات هستید، اما تذکر اینها عیبی ندارد: نکته‌ی اول، نظارت بر این مجموعه‌یی است که شـما بر آن مسلطید. ایـن ماشـین بوروکراسـی، چیز عجیبی اسـت. من و شـما که ده سـال، دوازده سـال سـابقه‌ی کـار اجرایی داریم، هنـوز بوروکراسـی را نشـناخته‌ایم. ما در سـخنان دیگران - کسانی که بوروکراسیهای عظیم معروف پنجاه‌ساله و شصت‌ساله و صدساله را تعریف می‌کنند - بوروکراسـی را می‌شناسـیم؛ که در بسیاری از موارد، با وضع خود ما هم منطبق است. این ماشـین اجرایی، ضـمن این‌که یک دستگاه اجتناب‌ناپذیر است، اگر از آن مراقبت نکنید، چیز خطرناکی خواهد شد. این مراقبت، همان چیزی است که شما را می‌توانـد بسـهولت و سـرعت به هدفها برساند. اگر دسـتگاه اجرایی و دسـتهای شـما نباشد، شـما به هیچ هدفی نمی‌توانید برسـید؛ درعین‌حال همین ماشـین تا وقتی که اراده بکنـد، می‌توانـد شـما را از رسـیدن به آن هدفی که دنبالش هستید، باز دارد؛ بسته به این است که ترکیب، و مهمتر از آن، نظـارت شـما بر این مجموعه چگونه باشـد. اگر بر آن نظـارت کردیـد، در اختیار شـما قرار خواهد گرفت؛ اگر از آن غفلت کردید، شـما در اختیار آن قرار خواهید گرفت؛ هرچه هم خوب باشـید، از عهده‌ی آن برنمی‌آیید. ای بسا سیاست مسجل‌شده‌یی که تأکید مکرر بر انجام آن شده باشد و مدیر مربوطه - وزیر و بسیاری از سلسله مراتب - به آن مهر امضاء و اجراء زده باشـند؛ ولی فقط یک نفر از انجام آن کار مانع بشود. شـماها که هرکـدام مـدتی در کار اجرایی بوده‌ایـد، این را تصـدیق

می‌کنید. هر کس هم که با دستگاه اجرایی سروکار داشته باشد، این را تصدیق می‌کند؛ یعنی مراجعان به دستگاه اجرایی، این را می‌فهمند. چیزی است که وزیر خواسته، دولت خواسته، دستور داده شده، آب را هم از آن‌جا ریخته‌اند و دارند پمپاژ می‌کنند، ولی از این لوله و این کانال کشی به این عظمت، آب بیرون نمی‌آید! آن وسط، ریگی در کفش کسی است و این کانال را سد کرده است؛ علاج آن هم فقط نظارت شماست. نمی‌توانیم بگوییم همه را خوب انتخاب کنید؛ چون مگر می‌شود شما یک معیار بگذارید و بعد هزار نفر، دو هزار نفر، ده هزار نفر همکار خودتان را از اول تا آخر با آن معیار تطبیق بدهید؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ حالا ـ برفرض تطبیق دادید، مگر انسانهای خوب، دایماً خوب می‌مانند؟ مگر وسوسه‌ها در انسانهای خوب اثر نمی‌گذارد؟ پس، آن چیزی که ضامن است، این است که شما برای نظارت، صرف وقت کنید. اگر یک مدیر عالی وقتش را تقسیم بکند، شاید بشود گفت که باید نیمی از وقتش را صرف نظارت بر دستگاه خودش، و نیمی را صرف کارهای دیگر بکند؛ فکر کردن، سیاستگذاری کردن، دستور دادن، جلسه گذاشتن، و از این قبیل. نظارت بر این دستگاه، یعنی دایماً حضور داشته باشید؛ آقا شما دارید چه کار می‌کنید؟ این کار چه شد؟ مسأله‌ی پیگیری هم بخشی از همان نظارت است. این یک نکته است که لازم بود عرض بکنم. خواهش می‌کنم آقایان این قضیه را جدی بگیرند. البته همان‌طور که جناب آقای هاشمی اشاره کردند، من با همه‌ی وجودم مشکلات کار اجرایی را لمس کرده‌ام و می‌دانم که این، مشکل بزرگ شماست. خیلی از کارهاست که شما می‌خواهید بکنید، ولی نمی‌شود. به گزارشها ترتیب اثر بدهید و روی آنها حساس باشید نکته‌ی دوم این‌که به گزارشها ترتیب اثر بدهید و روی آنها حساس باشید. باید انسان شامه‌یی پیدا کند که تا یک گزارش می‌آید، آن نکته‌ی حق را در آن گزارش استشمام کند، یا لااقل در حد بالایی این‌طور باشد. هر مدیری باید زیرمجموعه‌ی خودش را زیر چتر حمایت خودش قرار بدهد؛ والّا آنها نمی‌توانند کار کنند؛ ولی این دفاع از همکار - که سنت بسیار پسندیده و خوبی است - مانع نشود که اگر گزارشی علیه آن همکار آمد، شما بجد به آن برسید. اگر این کارها را کردید، دستگاه اجرایی اصلاح خواهد شد و این همه نسخه و دستورالعمل اداری و استخدامی که غالباً هم عمل نمی‌شود و الان چند سال است که ما مرتب روی قضیه‌ی اداری و استخدامی کار می‌کنیم و هنوز هم چیز درستی نشده است، دیگر لازم نخواهد بود، یا اکثرش لازم نخواهد بود. به نظر من، نسخه‌ی مؤثرتر از همه این است که شما همه‌جا حاضر باشید و با همه‌ی تخلفها، با حساسیت برخورد کنید؛ این یک نکته‌ی حایز اهمیت است. در سطوح بالا، نیروی مؤمن و بااخلاص را جستجو کنید نکته‌ی سوم این است که آن صفا و صمیمیتی را که در شما هست، سعی کنید در کارگزاران اصلی دستگاه به وجود بیاورید. شماها که بالاخره شناخته‌شده‌ها و از چندین صافی عبورکرده‌های این دستگاهید، همه شما را پسندیده‌اند که این‌جا هستید، و بحمداللّه کار شما هم تا آن‌جا که من شناخته‌ام و دانسته‌ام، مؤید صحت آن پسندها بوده است؛ لیکن از شما که یک قدم آن‌طرف‌تر رفتیم، دیگر این صافیها وجود نداشته؛ فقط یک صافی وجود داشته، و آن خود شما بودید. سعی بشود درباره‌ی این گزینش، زیاد دقت بشود. در سطوح بالا، آن نیروی مؤمن و بااخلاص را جستجو بکنید. البته این به معنای آن دعوای معروف «تخصص یا تعهد» نیست؛ نه، بحث بر سر کارآمدها و کاردانهاست. ما نمی‌گوییم به یک مسجد بروید وببینید چه کسی بهتر عبادت می‌کند، او را بیاورید؛ نه، در بین آن کسانی که توانایی کار را دارند، دنبال عنصر تقوا و تعهد و اخلاص بگردید و او را در رأس کار بگذارید، تا آن بطانه و مجموعه‌ی نزدیک به شما، همواره بتواند اعتماد شما را جلب کند و شما بتوانید کار را انجام بدهید. کوشش برای رفع فقر و محرومیت در جامعه البته خیلی از مطالبی که باید در مجموعه‌ی دستگاههای حکومتی مورد توجه قرار بگیرد، قبلاً بین ماها صحبت شده، و احتیاج به تکرار ندارد. مهمترین مسأله‌ی دستگاه ما و نظام جمهوری اسلامی - که همه‌ی اینها در خدمت و در جهت آن است - همان چیزی است که همه‌ی ما به آن معتقدیم و بارها گفته‌ایم؛ یعنی کوشش برای رفع فقر و محرومیت در جامعه، و حمایت و کمک به طبقات مستضعف و محروم. واقعاً باید صحت برنامه‌ها را به این سنجید و دنبال این قضیه رفت و کارهای دیگر را در اولویتهای بعد قرار داد. کارهای مربوط به طبقات محروم و مستضعفان جامعه - که تعدادشان هم زیاد است - حقاً و انصافاً یک حرکت اساسی را

می‌طلبد. بحمداللّه دولت طرحهای خوبی دارد؛ مردم هم در اظهارات آقایان فهمیده‌اند؛ و هم بیش از آن مقداری که شماها می‌گویید، کار انجام می‌گیرد؛ من هم تأکید می‌کنم که قدری کارهایی را که انجام شده، به مردم بگویید، تا بدانند. البته کارهایی را که بناست انجام بشود، هرچه ممکن است، نگویید؛ مگر آنهایی را که مسلماً انجام خواهد گرفت. اما کارهایی را که انجام می‌گیرد، خوب است که به مردم بگویید، تا مردم امیدوار شوند و ضد انقلاب نتواند بذر یأس در بین مردم بپاشد. با ابتکار خود، کارها را تسریع کنید بحمداللّه طرحهای خوبی دارد انجام می‌گیرد؛ لیکن شاید بشود با ابتکار، مقداری کارها را تسریع کرد. فرض بفرمایید اگر بعضی از بخشها را تشخیص دادید که از اهمیت فوق‌العاده‌یی برخوردارند، برای مدت معینی یک اولویت ویژه برای آنها قرار بدهید. مثلاً بخش کشاورزی در نظام ما، واقعاً یکی از بخشهای بسیار بااولویت است. هنوز هم من نمی‌دانم که آیا اولویت لازم به این بخش داده می‌شود، و آن کاری که باید در این بخش انجام بگیرد، آیا به‌صورت کامل و صددرصد انجام می‌گیرد، یا نه. به‌هرحال، این کار باید انجام بگیرد. فرضاً شش ماه یا یک سال زمان بگذاریم، برای این‌که همه‌ی دستگاهها تحت‌الشعاع کشاورزی قرار بگیرند؛ صنعت در خدمت کشاورزی باشد؛ پول نفت در خدمت کشاورزی باشد. یعنی ما این دستگاه کشاورزی را به یک حرکت سریع وادار بکنیم، بعد آن‌را به حال خودش بگذاریم، تا با دستاوردی که از این حرکت خواهد داشت، کار خودش را ادامه بدهد؛ بعد سراغ یک بخش دیگر برویم. با برنامه‌ریزی می‌شود این کار را کرد. فرض کنید بخش راه، بخش آموزش و پرورش، بخشهای اساسی و زیربنایی کشور، به هر کدام اولویتی بدهیم و طرحها را در آن بخش متمرکز کنیم، و از این قبیل کارها. البته اینها چیزهایی است که قابل بررسی است. بایستی اهل تخصص و خبرویت، اینها را بررسی کنند و ببینند. به‌هرحال، از خدای متعال می‌خواهیم که به شماها کمک کند و قوّت قلب بدهد. امروز حجم تظاهرات استکباری بسیار بالاست امروز حجم تظاهرات استکباری بسیار بالاست و عربده‌های دشمنان ملتها و دشمنان اسلام، از همیشه بلندتر است. وضع و تسلط امریکا بر مسائل جهانی - یا بگوییم دخالت امریکا در مسائل جهانی - را همه مشاهده می‌کنید. ملتها در بسیاری از نقاط عالم، از وضع مسؤولان و دولتهایشان، دچار یأس و دلمردگی می‌شوند. همین مسأله‌ی فلسطین که الان پرچمداریش را امریکا به عهده گرفته است، حقیقتاً فاجعه‌ی بزرگی برای مسلمین در همه جای دنیا، بخصوص در منطقه‌ی خاورمیانه است. در قبال این تظاهرات مستانه و عربده‌جویانه و متعرضانه، یک‌جا بایستی اصالت اراده‌ی انسانی و حضور شجاعت و شهامتِ برخاسته از اعتقاد راسخ، خودش را نشان بدهد. فعلاً جمهوری اسلامی بحمداللّه این ظرفیت و شهامت و این برخورداری از اعتماد عمومی ملتها را دارد. هرچه شما اعتماد به نفستان بیشتر باشد و شجاعانه‌تر کار بکنید - در همه‌ی زمینه‌ها؛ چه سیاسی، چه اقتصادی، چه فنی و غیره - دشمن بیشتر دچار انزوا و ضعف خواهد شد و از هدفهایش دورتر خواهد افتاد. ان‌شاءاللّه خداوند به همه‌ی شما کمک کند؛ کارهای شما مشمول رضا و دعای حضرت ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) باشد؛ و روح مبارک امام امت از همه‌ی شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ----
-- (۱)

حجةالاسلام‌والمسلمین هاشمی رفسنجانی

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شاهد و مدیران و معلمان نمونه‌ی مدارس شاهد به همراه مسؤولان بنیاد ش

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شاهد و مدیران و معلمان نمونه‌ی مدارس شاهد به همراه مسؤولان بنیاد شهید انقلاب اسلامی، گروهی از خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان استانهای تهران و مازندران، مردم و مسؤولان شهرهای نور و محمودآباد، و اساتید و دانشجویان دانشگاه تربیت مدرّس بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدمت به فرزندان شهید، یک افتخار مجلس امروز ما، مجلس دلنشین و جامعی است؛ از یک طرف، عطر شهادت و فداکاری در راه خدا به وسیله‌ی نوجوانان و فرزندان و نوباوگان شاهد و یادگارهای عزیز شهیدان عالی‌قدر ما؛ و از سوی دیگر، زینت علم و فرهنگِ در راه اسلام و در جهت خدمت به انسانیت، با حضور دانشجویان و

اساتید دانشگاه تربیت مدرّس، که یکی از نقاط امید علم و فرهنگ آینده‌ی کشور است. به همه‌ی شما برادران و خواهران، عزیزان و نورچشمان، خوش‌آمد عرض می‌کنم؛ بخصوص به آن عزیزانی که از شهرهای دیگر و راههای دور تشریف آورده‌اند؛ و بالاخص به جانبازان عزیزمان، شهیدان زنده‌ی انقلابمان، که محفل امروز ما را منور کرده‌اند. یک مطلب در باب فرزندان شهدای عالی‌قدرمان عرض کنم. اولاً مسؤولان امور خانواده‌های شهدا و بخصوص مربیان فرزندان شهدا، باید مفتخر و خوشحال باشند که افتخار خدمت به فرزندان شهید به آنها سپرده شده است؛ این کار را با خستگی و ملالت انجام ندهند؛ با شوق و اشتیاق و انگیزه‌ی درونی به این کار بپردازند. تربیت فرزندان شهدا و رساندن آنان به نقطه‌ی مطلوب در تربیت اسلامی و علمی، یک هدف بزرگ است؛ این هدف را با همت بلند و با ایمان وافر و با شوق می‌توان انجام داد؛ هیچ‌کس نباید با اجبار و به عنوان از سر باز کردن به این مطلب مهم بپردازد؛ که البته این‌طور هم نیست. من در همین‌جا، بعد از تشکر از زحمات مدیران و معلمان محترم این مدارس و مسؤولان فرهنگی، به آنان عرض می‌کنم که هرچه می‌توانند، به این نوجوانان و نوباوگان و عزیزان توجه کنند. قبلها هم عرض کردیم که برای برنامه‌ریزی، متخصصان مسائل روانشناسی و کودک و متخصصان تعلیم و تربیت را مورد استفاده قرار بدهند؛ بخصوص تا آن‌جا که می‌شود، باید روی برنامه‌های اخلاقی این عزیزان تلاش بشود؛ چون دشمن مطمئناً برنامه‌های شومی برای این سرمایه‌ی بزرگ ملی ما خواهد داشت؛ باید مراقب بود. هدف شما فرزندان شاهد، باید ادامه‌ی راه پدرانتان باشد به خود شما بچه‌های عزیز و نورچشمان هم عرض می‌کنم که پدران شما برای عظمت و عزت این کشور جهاد کردند و از مرگ استقبال نمودند و در راه خدا به شهادت رسیدند. البته پدران شما امروز سرافرازند و ان‌شاءاللَّه در محضر خدا متنعم به نعمتهای الهیند و به آنها خوش می‌گذرد. شما جوانان و نوجوانان و پسران و دختران باید هدفتان ادامه‌ی راه پدرانتان باشد. آنها در این راه شهید شدند؛ شما ان‌شاءاللَّه زنده بمانید و تلاش کنید و عمری را با عزت در این راه بگذرانید. اسلام به شما نیاز دارد. شما فرزند اسلامید؛ باید سرباز اسلام باشید و در راه اسلام جهاد کنید. همه باید بدانند که توطئه‌ی دشمن نسبت به انقلاب تمام نشده است. بزرگ و کوچک ما، زن و مرد ما، عالم و جاهل ما، همه باید خود را سربازِ مدافع از ارزشهای انقلاب به‌حساب بیاورند. هر کدامِ ما هر جا مشغول خدمت هستیم، باید آن‌جا را سنگر بدانیم. اگر اهل جهاد باشیم، هرجا هستیم، سنگر است. دانشگاه، نقطه‌ی اساسی هر جامعه یک نکته‌ی لازم را هم به عزیزانی که در دانشگاه تربیت مدرّس مشغول درس‌خواندن، یا درس گفتن، یا در حال خدمتند، عرض می‌کنم. دانشگاه، نقطه‌ی اساسی هر جامعه و کشوری است. اگر دانشگاه اصلاح بشود، آینده‌ی آن جامعه اصلاح خواهد شد. اگر دانشگاه فاسد بشود، سرنوشت آن جامعه فساد است. این فسادی که در دانشگاه فرض می‌کنیم، ممکن است فساد اخلاقی باشد، یا فساد علمی. فساد علمی معنایش این است که در دانشگاه، نه معلم برای درس‌دادن و یاددادن دلسوزی کند، نه متعلم و دانشجو برای یادگرفتن دلسوزی کند. نتیجه، بی‌سواد بارآمدن، بدفهمیدن و نفهمیدن و عدم رشد استعدادهاست. فساد اخلاقی معنایش این است که آن‌که درس می‌خواند یا نمی‌خواند، از لحاظ اخلاقی، شرافت و شرف و غیرت و انگیزه و ایمان لازم را در خود پرورش ندهد. این هم نتیجه‌اش با شق اول یکی است؛ شاید هم گاهی بدتر. آن عالمی که شریف نباشد، حمیت و غیرت دفاع از کشور و ملت و آرمانها و ارزشهای ملی و دینی خود را نداشته باشد، آن عالمی که دشمن را بر خودی ترجیح بدهد و خود را در اختیار دشمن ملت قرار بدهد، از هر جاهلی بدتر است؛ همان دزدی است که با چراغ به دزدی می‌رود و بیشتر صدمه می‌زند. پس، اصلاح دانشگاه، در درجه‌ی اول اهمیت است. اصلاح دانشگاه، یک ضرورت دیدید که امام بزرگوار ما(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) چه‌قدر راجع به دانشگاه حرف زدند و نکته بیان کردند. در اوایل انقلاب، نسبت به دانشگاه، چه‌قدر تلاش انجام گرفت و برای اصلاح دانشگاهها، چه‌قدر از سوی انقلاب و انقلابیون مجاهدت شد. اگر ما امروز شعارهای شش سال قبل و هشت سال قبل را در باب دانشگاهها ندهیم، با این باور است که نیاز به آن شعارها نیست؛ یعنی دانشگاه اصلاح شده است. بعضی از تصمیمهایی که آن روزها در دانشگاهها گرفته می‌شد - درباره‌ی گزینش استاد، گزینش دانشجو، دقت در ورود افراد در جاهای مختلف دانشگاه؛ چه در رده‌های مسؤولیت علمی

و غیر علمی، و چه در رده‌های تعلم و دانش‌آموزی - اگر آن دقتها امروز نشود، با اعتماد به این است که کار اصلاح شده و از این مرحله عبور کرده‌ایم. اگر معلوم بشود که از آن مراحل عبور نکرده‌ایم، همان دقتها لازم است و همان سختگیریها ضرورت زمان می‌باشد. استاد نقش مهمی در دانشگاه دارد دانشگاه تربیت مدرّس، آن نقطه‌ی امیدی است که عشاق انقلاب و انقلابیون نشسته‌اند، تا بتواند یک مشت معلم و استاد دانشمند عالم عاقل مسلط بر کار تربیت کند و کمکی برای اصلاح دانشگاهها باشد. این کار باید با قوّت و شدت ادامه پیدا کند. استاد نقش مهمی در دانشگاهها دارد. استاد اگر دارای دین و مسلک دیگری غیر از مسلك دانشجو هم باشد، می‌تواند درس بدهد؛ اما مشروط بر این که نخواهد فضای انقلابی و اسلامی را در دانشگاه متغیر کند. آن استادی که اگر دانشجو در آغاز صحبت، حرف خود را با «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم» شروع کند، به او تشر می‌زند؛ آن استادی که اگر دختر دانشجو با حجاب اسلامی و به صورت محجب در مراحل آموزش حضور پیدا کند، به او اهانت می‌کند؛ این استاد مجاز نیست که در دانشگاه حضور داشته باشد. علمی که آن استاد به این دانشگاه خواهد داد، علمی نیست که در خدمت کشور و در جهت ارزشهای مطلوب برای این ملت فداکار به کار بیاید. ما نیروی انسانیِ مؤمن و دلسوز می‌خواهیم اصلاح دانشگاه، یك امر اساسی است. نیروی انسانی در هر کشوری، اساس پیشرفت است. کدام نیروی انسانی پیشرفت را در یك کشور تضمین خواهد کرد؟ نیروی انسانی مؤمن، با وجدان، معتقد به کار و دلسوز؛ والّا آن نیروی انسانی‌یی که اعتقاد به کار و دلسوزی ندارد و برای کشور و نظام و ارزشهای مردم و خود مردم هیچ‌گونه اعتنایی قایل نیست، چه کمکی می‌تواند به پیشرفت کشور بکند؟ اینها نکات اساسی است که باید در سیاستگذاری بسیاری از بخشهای عمده‌ی دستگاه ما مورد توجه قرار بگیرد. ما نیروی انسانیِ مؤمن و دلسوز می‌خواهیم. اگر دین هم ندارند، اگر به ارزشهای اسلامی هم اعتقاد ندارند، لااقل دلشان بخواهد که برای میهنشان مفید و مؤثر باشند؛ بخواهند این دانشجو با اخلاق صحیح تربیت بشود؛ او را به سوی فساد اخلاق سوق ندهند؛ مسأله این است. دشمنان این انقلاب، از جمله تدابیری که در کنار دزدیدن مغزها و بردن استعدادها و تبلیغات سوء در سراسر عالم و بزرگ جلوه دادن عیبهای کوچك و پوشاندن محاسن بزرگ و درخشندگیها اندیشیده‌اند، یکی هم این است که در محیط علم و روشنفکری و آگاهی و معرفت، بذر بی‌ایمانی بپاشند و آن را ترویج بکنند. این، دشمنی با انقلاب و با اسلام است. استکبار جهانی، هراسان از ایمان عمیق مردم امروز استکبار جهانی از ایمان عمیق در هر مردمی، خائف و هراسان است. امروز دستگاه سلطه‌طلب و سلطه‌گر جهانی می‌داند آن‌چیزی که در مقابل او خواهد ایستاد، انسانهای باایمان و غیور و معتقد به یک سلسله اصول و ارزشها هستند و فقط در مقابل سلطه‌طلبی و زورگویی دستگاه استکبار می‌ایستند. دشمن از اینها می‌ترسد و با آنها مقابله می‌کند. ملت ما باید بیدار باشد. انقلاب در این دوازده سال، پیشرفتهای بسیاری کرده؛ خیلی از مشکلات را پشت سر گذاشته و خیلی از میدانها را فتح کرده؛ اما هنوز مشکلات تمام نشده است. دشمن از دشمنی با اسلام و انقلاب منصرف نشده است. استکبار هنوز با اسلام آشتی نکرده است. اشتباه است اگر کسی خیال کند که امریکا و دستگاههای سلطه‌طلب عالم، با انقلاب، با اسلام، با ایمان ملت ما و ملتهای مسلمان آشتی کرده‌اند؛ آنها آشتی نمی‌کنند؛ چون می‌دانند که اسلام با آنها آشتی نمی‌کند؛ چون می‌دانند که انسانهای مؤمن در هرجا که هستند، با ظلم، با زورگویی و با فساد آشتی نمی‌کنند. استکبار جهانی، معدن و مرکز همه‌ی این مفاسد است. همه، بخصوص دانشجویان، دانشگاهیان، اساتید و مسؤولان دانشگاهها، باید هوشیار باشند. جهت حرکت خود را ضدیت با سلطه‌گران و دشمنی با جهانخواران بگذارید؛ این است که ما را به ارزشهای اسلامی خواهد رساند. امیدواریم که خدای متعال به همه‌ی شما برادران و خواهران، در هر مسؤولیتی که هستید، توفیق بدهد و به همه‌ی ما رشد و هدایت لازم را ارزانی کند، تا وظیفه‌ی خودمان را در هر مقطع حساسی بشناسیم و ان‌شاءاللَّه با اراده‌ی قوی این راه را دنبال کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در آغاز هفتمین گردهمایی ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور

سخنرانی در آغاز هفتمین گردهمایی ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این مجموعه باید دایماً در حال پیشرفت و تحول باشد اولاً به همه‌ی آقایان محترم، بزرگان و چهره‌های شاخص و برجسته‌یی که بحمداللَّه صحنه‌ی امامت جمعه‌ی کشورمان را منور کرده‌اند، خیر مقدم عرض می‌کنم. ثانیاً تذکراً عرض می‌کنم که اگر این جلسات که با زحمت معتنابهی تشکیل می‌شود - چون شما آقایان از نقاط مختلف طی طریق می‌کنید و تشریف می‌آورید و زحمات سفر را متحمل می‌شوید و ترتیبات برنامه‌ریزی و غیره را انجام می‌دهید - پیشرفت چشمگیری ایجاد بکند، حق این جلسات ادا شده است؛ و اگر قرار باشد ما چنین پیشرفتی را انتظار بکشیم، دخالت و حضور و ورود دلسوزانه‌ی یکایک آقایان در جلسات بحث و مشورت - یعنی همان کمیسیونها - ضروری است. من از همه‌ی آقایان، بخصوص کسانی که صاحب فکر نو و ابتکاری و جرأت اقدام در گشودن راههای ناگشوده هستند، خواهش می‌کنم که سعیمان بر این باشد که به طور دایم و روزبه‌روز، این مجموعه‌ی سراسری کشور را تکامل ببخشیم. اگر ما قانع باشیم که همان‌طوری که ده سال پیش نمازهای ما برگزار می‌شد، حالا هم برگزار بشود، غبن است؛ «من استوی یوماه فهو مغبون»(۱). قاعده‌ی هر کار مستمر، بخصوص وقتی وظیفه‌ی بزرگی برعهده دارد، این است که به طور دایم در حال تحول و پیشرفت باشد. بالاخره مجموعه‌یی انسانی، با ذخیره‌ی باارزشی از علم و معرفت و فرهنگ و تجربه و دانش، در مسؤولیتی والا قرار گرفته است، که چون درباره‌ی این مسؤولیت زیاد بحث شده، قصد ندارم تکرار مطلب بکنم. این مجموعه با این مسؤولیت، باید در حال پیشرفت و تحول باشد؛ راهش را پیدا کنید. چگونه تحول ایجاد خواهد شد؟ ابزارش چیست؟ ما چه کار باید بکنیم؟ شما باید چه کار بکنید؟ باید اینها را فکر کنید. این جلسات قاعدتاً برای این‌گونه مقاصد تشکیل می‌شود. در مجموعه‌ی اداره‌ی کشور، همه چیز رو به پیشرفت است و اما قبل از این‌که مطلب مورد نظر را عرض بکنم، مقدمه‌یی را بیان می‌کنم.آن مقدمه این است که امروز وضعیت کشور و نظام و انقلاب ما از دو جهت قابل توجه است: اول از جهت موازین معمولی یک حکومت؛ یعنی برنامه‌ریزی، انتخاب آدمهای کارآمد، به کار گرفتن تجربه‌های فراوان، آشنا شدن با مسائل و مفاهیمی که در حکومت به آنها نیاز است، و روان شدن کار. ما در این جهت پیشرفت کرده‌ایم و اثر این پیشرفت محسوس است. بنابراین، در مجموعه‌ی اداره‌ی کشور، همه چیز رو به پیشرفت است. من حالا- که به خطوط گوناگونی که در اداره‌ی کشور وجود دارد، نگاه می‌کنم، احساس می‌کنم که ما در همه‌ی این خطوط، از لحاظ مدیریت، برنامه‌ریزی و پختگی در کار، در حال پیشرفتیم. اگر تحلیل دقیق و مبسوطی در این باب بشود، این نکته روشن خواهد شد. مثلاً ما در زمینه‌ی اقتصاد، در حال پیشرفتیم. ممکن است بعضی از ظواهر موجود در زمینه‌ی اقتصاد، مثل تورم و گرانی ارزاق و مسائلی از این قبیل، به ذهن آقایان بیاید؛ اما من عرض می‌کنم که این با آن چیزی که ما ادعا می‌کنیم، منافاتی ندارد. ما بالاخره در همین زمینه‌ی اقتصاد، با گذشت سالهای متمادی، به نقطه‌ی روشنی رسیده‌ایم؛ یعنی برای مسؤولان، برنامه‌ی اقتصاد کشور، برنامه‌ی روشنی است؛ و مشی‌یی که برای رسیدن به هدفهای این برنامه در نظر گرفته شده، مشی صحیح و متین و قابل دفاعی است. خیلی از کارهایی که خودش صحیح، هدفش صحیح، و ممشا هم درست است، در حین عبور از گردنه‌های مختلف، به مشکلاتی برخورد می‌کند. این مشکلات، دلیل نادرست بودن راه و هدف و برنامه و پیش‌بینی نیست. حالا- این یک نمونه، برنامه‌ی متین و دقیقی است که اگر بی‌معارض و بی‌مزاحم پیش برود، به نقاطی خوب خواهد رسید. در زمینه‌ی مسائل سیاسی و مشی بین‌المللی، برنامه‌ی دقیقِ روشنِ حساب‌شده‌یی وجود دارد که اگر بی‌معارض و بی‌مزاحم حرکت بکند، به هدفهای خوبی خواهد رسید. در زمینه‌های مختلف، دردها شناخته شده، و مسؤولان در صدد برنامه‌ریزی و اقدامند. البته «کلّ ما یتمنّی المرء یدرکه» و «نیّة المؤمن خیر من عمله»(۲). همیشه مؤمن چیزهایی را نیت می‌کند که احیاناً در مقام عمل نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند. نیت مؤمن، همیشه بالاتر و بهتر از آن مقداری است که عمل می‌کند؛ این یک امر قهری است. حالا این مسائل اقتصادی یا سیاسی و غیره، به عنوان مثال مطرح شد؛ این یک جنبه‌ی مسأله است؛ یعنی امروز وضع ما در حرکت عمومی کشور به سمت هدفهای انقلابی، از گذشته روشنتر، دقیقتر و مستحکمتر است. توطئه‌های دشمنان بر ضد ما، پیچیده‌تر از گذشته طرف دیگر قضیه

این است که امروز به همین دلیل و بسی دلایل دیگر، توطئه‌های دشمنان برضد ما پیچیده‌تر است. البته هیچ‌کس در عالم بصراحت اعتراف نمی‌کند که قصد مخالفت با جمهوری اسلامی را دارد، یا با اسلام مخالف است. ظاهرها همه دوست، زبانها گرم و گیرا، اما باطن قضیه چیز دیگری است. یک طرف، دشمن چپ بود که به خودی خود مضمحل و نابود شد و ما آن را در صحنه نداریم. یعنی نظام مارکسیستی و کشورهای فراهم‌شده‌ی با این نظام، امروز آن موضع خصومت دیروز را با ما ندارند. اما سؤال این است که آیا حذف این دشمن در مجموع صحنه‌ی نبردی که انقلاب و اسلام با دشمنان دارد، به نفع ما تمام شد؟ آیا در میدان نبرد، به معنای کم‌شدن دشمنیها با ما شد، یا نه؟ از یک نظر بله، این به نفع ما تمام شد و آن، این بود که جبهه‌ی الحاد، سلاح برنده‌ی خودش را - که تفکر مارکسیستی و مکتب تدوین‌شده و سروته‌دار مارکسیسم بود - از دست داد. برادرانی که در دوران مبارزات و اوایل انقلاب با گروههای چپ سروکار داشتند، یادشان است که با چه حدتی و از چه موضع قدرت و اطمینانی از این مکتب یاد می‌کردند. آن جبهه از بین رفت و معلوم شد که امروز تفکر مادّی صریح، در دنیا جایی ندارد. این، نقطه‌ی مثبت قضیه بود؛ اما از آن طرف، امام در نامه به رئیس جمهور شوروی، مرقوم فرمودند که شما باید مواظب باشید که تسلیم غرب نشوید؛ ولی به این توصیه‌ی امام عمل نشد. ما نباید خطر استکبار را دست کم بگیریم امروز اروپای شرقی که مایه‌ی دغدغه‌ی اروپای غربی بود، جزو اروپای غربی و نان‌خور و سیاهی لشکر اروپای غربی شده است! کشورهایی که در بین دو قدرت، در حال مانور بودند، به خاطر این‌که در آن کشورها استقلال حقیقی نیست، به یک طرف متمایل شده‌اند و همه به یک طرف رفته‌اند. امروز یک امپراتوری خطرناک عظیم - البته به حسب ظاهر؛ باطن قضیه چیز دیگری است که حالا بیان خواهم کرد - مجهز به علم و سلاح و تکنولوژی، در یک نقطه‌ی عالم قرار گرفته؛ در رأس آن هم امریکاست. این خطر بزرگی است؛ ما نباید آن را دست کم بگیریم. نقطه‌ی مثبتی که باز در این‌جا باید از نظر دور نماند، این است که «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض»(۳)؛ یعنی از جنس یکدیگرند. در مورد «المؤمنون و المؤمنات» می‌فرماید: «بعضهم اولیاء بعض»(۴)؛ پیوسته‌ی به یکدیگرند. بین منافقون و منافقات، آن صمیمیت و صفا و وحدت هرگز به وجود نخواهد آمد. بالاخره در این جبهه‌ی واحد کفر و استکبار، اختلاف و تشتت رأی و تعارض قوا و نیروها با یکدیگر به قدری وجود خواهد داشت که اگر مؤمنینِ وقت‌شناس وجود داشته باشند و بخواهند از فرصتها استفاده کنند، بتوانند؛ لیکن ظاهر قضیه آن است که اگر خطر واحدی مجموعه‌ی قدرت مادّی عالم و این امپراتوری خطرناک را تهدید بکند، آنها دستشان با هم است. مکاتب اجتماعی و سیاسی، در خدمت تفکر غربی امروز در دنیا در مقابل این امپراتوری واحد، چه قدرتی هست؟ کاملاً روشن است که هیچ تفکر و مکتب و ایدئولوژی و گرایش فکری‌یی غیر از اسلام نیست. نگذاشتند که در مقابل این مجموعه، چیزی از سنگرهای قدرت و مبارزه باقی بماند؛ جز اسلام که همچنان باقی است و به حول و قوّه‌ی الهی همیشه باقی خواهد بود. البته امروز افکاری در دنیا هست. همین دانشمندان فیلسوف و جامعه‌شناس غربی، از قبیل آنهایی که قبلاً بودند، امروز هم هستند و مکاتب اجتماعی دارند؛ لیکن این مکاتب اجتماعی و سیاسی، در خدمت تفکر غربی است. همین لیبرالیسم و به اصطلاح دمکراسی غربی - که خودشان مایلند این امپراتوری جهانی را به نام دمکراسی بشری اسم بگذارند؛ که البته در آن از دمکراسی و آزادی واقعی هم خبری نیست - در خدمت همین امپراتوری است. امروز مکتبی که به انسانها تعلیم بدهد که باید با این شیطان زر و زور جنگید، وجود ندارد؛ ناسیونالیسم و حس ملیت هم در مقابل آن قدرت قرار ندارد. یک روز در آفریقا و در امریکای لاتین و در بعضی کشورهای آسیا، استعمارگران مستقیماً قدرت را به دست می‌گرفتند؛ روحیه‌ی قومیت و ملیت مردم را جریحه‌دار می‌کردند و در مقابل خودشان قرار می‌دادند؛ امروز آن هم نیست. امروز سیاست استعماری، خیلی دقیقتر از آن است که حس ناسیونالیسم و ملیت‌گرایی و قومیت‌گرایی مردم را بر علیه خود تحریک بکند. قومیت عربی، یک نمونه است. آیا قومیت عربی در مقابل امریکا خواهد ایستاد، یا در خدمت امریکاست و به نفع آنها به کار خواهد رفت؟ این اسلام است که هنوز ملتها را به خود جذب می‌کند هیچ مکتبی، هیچ سنگری و هیچ نقطه‌ی اتکاء و امیدی وجود ندارد. البته انسانهای حق‌طلب هیچ‌وقت از بین

نمی‌رونـد. خفقـان ناشـی از قـدرت اسـتکبار و قـدرت‌نماییهای او و خلافهـایی که هم‌اکنون مرتکب می‌شود و بعـدها بیشتر مرتکب خواهـد شـد، اینها هیچکـدام از بین نخواهـد رفت و از نظر انسانهای دقیق و حساس، مغفول نخواهنـد ماند. نسل جوان در کشورهای مختلفِ فقیر و وابسته و در خدمت اسـتکبار غربی، مطمئناً مثل گذشته جوش و خروش خواهند داشت؛ اینها که از بین نمی‌روند؛ اما سنگری هم ندارنـد و وسیله‌یی که پشت سـر آن قرار بگیرنـد و آن را برای اطفـای غیـظ خود در مقابـل مسـتکبران و ظالمان به کار ببرنـد، در اختیارشـان نیسـت. یـک وسـیله بـاقی است، و آن اسـلام است؛ آن هم اسـلام بـا تفسـیر درست و انقلابـی و به تعـبیر امـام بزرگوارمان، اسـلام ناب محمّدی(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله). این اسلام است که امروز در مقابل این همه قدرت‌نمایی در دنیا حضور دارد و از آن می‌ترسـند؛ این اسلام است که هنوز ملتها را به خود جذب می‌کند؛ این اسلام است که امروز شما به هر نقطه از نقاط عالم که سفر کنیـد - چه کشور اسـلامی باشـد، چه غیر اسـلامی - انسانها و جوانان زیادی را می‌یابید که به شوق آن، به همان شـبحی که از دور می‌بینند و می‌شنوند، امید و دل بسته‌اند؛ لذا به شما نزدیک می‌شوند، با شما حرف می‌زنند، از شما استفسار می‌کنند و خیلیها از شما کمک می‌خواهنـد. این تنها سـنگری است که در مقابل استکبار و در مقابل شیطان و شیطنت با این عظمت، باقی است. نتیجه این است که امروز دشمنیها با اسلام و با نظامی که این حقیقت و این مکتب را ترویج می‌کند و پرچم آن را به دست گرفته، بیش از پیش است. این هم آن طرف دیگر قضیه است. بایـد منتظر دشـمنیهای اسـتکبار باشـیم امروز ما باید منتظر دشـمنیهای بسـیار عمیق و پیچیده‌یی از طرف اسـتکبار باشیم. البته بعید است که این دشمنیها به صورت حمله‌ی نظامی و به صورت تجربه‌های گذشته باشد؛ به احتمـال زیـاد راههـای دیگری را برای این کـار انتخاب خواهنـد کرد. یکی از راهها، تنگ‌کردن محاصـره‌ی اقتصادی است. یکی از راهها، فشارهای روزافزون سیاسـی است. الان می‌بینید چند وقتی است که باز مسأله‌ی حقوق بشـر در دهنها افتاده است. فلان کشور، فلان مجموعه و فلان کمیسـیون، با حربه‌ی حقوق بشـر به جنگ جمهوری اسـلامی می‌آیند؛ کسانی که ته دلشان، حقوقی برای بشر قایل نیسـتند؛ و اگر حقی برای انسان قایلنـد، برای انسان غربی است، نه برای هر انسان؛ و حاضـرند که میلیونها انسان غیرغربی، برای حفظ سـعادت و سلامت خودشان نابود و فدا بشوند. این آدمهای دروغگو، شعار حقوق بشر را علیه جمهوری اسلامی علم می‌کنند، و قبلاً هم فشارهای سیاسی از این قبیل و فشارهایی از طریق به وجود آوردن مراکز فساد و تباهی در داخل را علم کرده بودند. امروز دشمن در حال یک جنگ تمام‌عیار فرهنگی علیه ماست این‌که ما مکرر گفته‌ایم و می‌گوییم که توطئه‌ی فرهنگی در جریان است و من آن را به عیان در مقابل خودم مشاهده می‌کنم، متکی به استدلال است؛ شعار نمی‌دهم؛ من این را مشاهده می‌کنم. امروز دشمن بـا شـیوه‌ی بسـیار زیرکـانه‌یی در داخل، در حال یک جنگ و مبارزه‌ی تمام عیار فرهنگی علیه ماست. این همان مقـدمه‌یی است که می‌خواسـتم عرض بکنم. مطلب این است که حالاـ ما برای این جنگ فرهنگی چه کار بایـد کنیم؟ عادت بر این جاری است که اگر یک مشـکل فرهنگی در کشور دیده یا شنیده بشود - که چنین مشکلی هم وجود دارد - همه‌ی روها را به طرف دولت برگردانیم و بگوییم که دولت! شـما چرا تلاش و فعالیت نمی‌کنی؟! مثال واضحش هم بدحجابی، یا در بعضی از شهرها و نقاط دور افتاده، رواج این ساز و دهلهای قدیمی و این چیزهایی است که گاهی آقایان برای ما می‌نویسند، یا گزارش می‌آید و ما مطلع می‌شویم که بعضی آقایـان گله‌منـد و ناراحتنـد. وضـعیت امروز، قابـل مقایسه با گذشـته نیست البته اینها ظواهر بـدی است - شـکی نیست - اما مسأله‌ی توطئه‌ی فرهنگی اینها نیست؛ اینها ظاهره‌ی کوچکی است و نسبت به آن توطئه، مسأله‌ی خیلی کم‌اهمیتی است. امروز از لحاظ وضع حجـاب و وضـعیت زنـان کشور، فاصـله‌ی مـا با قبل از انقلاب، خیلی ژرف و عمیق است. کمتر قسـمتی است که ما نسـبت به قبل از انقلاب، این‌قدر فاصـله پیدا کرده باشـیم. شما ببینید در کدامیک از بخشهای مختلف جامعه - چه بخشهای مربوط به مذهب و دین، چه بخشـهای مربوط به مسائل علمی، چه بخشـهای مربوط به سیاست و اقتصاد و غیره - این همه فاصله بین وضع موجود و وضع آن روز وجود دارد، که در حال حاضـر ما میان زن امروز و زن زمان حکومت سـتمشاهی مشاهـده می‌کنیم؟ آن روز، چیزی از زن باقی نمانـده بود. آن روز، نگذاشـته بودنـد که چیزی به نـام حرمت و حجاب و حفاظ و قـداست و طهارت زن باقی بمانـد؛ بخصوص در

شهرهای بزرگ. وضعیت امروز، قابل مقایسه با آن روز نیست. البته شکی نیست که باید از این بهتر بشود؛ اما آنچه که امروز هست، قابل مقایسه با آن روزگار نیست. این، آن چیزی نیست که ما باید به عنوان ضایعه‌ی فرهنگی و پوسیدگی جامعه‌ی خودمان و به عنوان خطر و حمله‌ی دشمن به آن توجه بکنیم؛ چیز دیگری است که در مواردی، این هم یکی از گوشه‌ها و یکی از مظاهر آن است. نسل جوان، در حال تباه شدن تدریجی خلاصه‌ی مطلب این‌که آقایان! نسل جوان در حال تباه شدن تدریجی به وسیله‌ی دشمن است؛ ما باید نگذاریم. ما باید نسل جوانی را حفظ کنیم که اگر جنگ بود، دفاع کند؛ اگر حادثه‌یی در داخل بود، حضور پیدا کند؛ آن‌جا که نوبت علم و تربیت علمی و تحقیقی است، درس بخواند و خودسازی کند؛ آن‌جایی که صحبت آینده است، خود را آماده کند. روی این نسل جوان که مایه‌ی تکیه و امید است، دارد بتدریج با شکلها و شیوه‌های گوناگون، کار و تلاش می‌شود؛ این تلاش هم عمدتاً فرهنگی است. البته محافلی برای این‌که جوانان را ببرند و آلوده به فساد بکنند، وجود دارد، که جنبه‌ی غیر فرهنگی و جنبه‌ی عملی دارد؛ لیکن آنچه که بیش از همه خطرناك است، ذهن و فکر و روحیه‌ی جوان است؛ این را باید دریافت. تأثیر دو عامل مهم بر روی ذهن جوان بیشترین چیزی که روی ذهن جوان اثر می‌کند، دو عامل است: یکی تبلیغات گوناگون دشمن است؛ تبلیغاتی که جوان را نسبت به حقایق مقدس اسلامی و حقایقی که در انقلاب به عنوان مسلّمات و پایه‌ها و ستونهای اصلی اعتقاد شناخته شده، سست و بی‌تفاوت کند. و عامل دوم، عدم تبیین و دفاع صحیح از این حقایق و اصول است. من گمان می‌کنم که تأثیر عامل دوم، کمتر از عامل اول نباشد؛ چون در نظام جمهوری اسلامی، به طور صریح و علنی، علیه اسلام و اصول اسلامی و مبانی اسلامی و معارف اسلامی، کمتر تبلیغ می‌شود و میدان برای تبلیغ وسیع باز نیست؛ بنابراین تبلیغ دشمن فقط سطح معینی را می‌پوشاند؛ در حالی که عامل دوم، دیگر حد و اندازه‌یی ندارد. وقتی ما تبلیغ نکردیم، وقتی ما حقایق را بیان نکردیم، وقتی ما تبیین و دفاع درستی از معارف اسلامی - از خود توحید، از حکومت الهی، از لزوم عبودیت انسان در مقابل خدا، از لزوم تسلیم انسان در مقابل احکام خدا، که پایه‌های اصلی است - نکردیم، تأثیری که از این عدم دفاع و عدم تبیین و عدم توجیه صحیح حاصل می‌شود، محدود به حد خاصی نیست؛ شامل همه است. کار ائمه‌ی جمعه، بسیار عظیم و سنگین من از این‌جا می‌خواهم به وظیفه‌ی خودمان به عنوان روحانیون و بخصوص ائمه‌ی جمعه وارد بشوم. به نظر من، وظیفه خیلی سنگین است. کاری که آقایان ائمه‌ی جمعه باید انجام بدهند، کار بسیار عظیم و بزرگی است؛ نمی‌توان با آن سرسری برخورد کرد، و نمی‌شود آن را سهل گرفت. البته آنچه ممکن است در ذهن بعضی از آقایان بگذرد، در ذهن من هم هست. ممکن است بعضی بگویند که ما هرچه تبلیغ بکنیم، از آن طرف مثلاً رادیو و تلویزیون یا بعضی از مراکز، ضد تبلیغ انجام می‌دهند. البته من این را تا حدودی قبول دارم؛ طبعاً ما که به طور صددرصد این را قبول نداریم. بله، تبلیغات بد و نادرست در آن‌جا هست؛ ولی من قایل به تفکیك بین مسائل هستم. من می‌گویم دو مسأله هست: یک مسأله این است که ببینیم ضد تبلیغهایی که از ناحیه‌ی غیر ماست، چیست؛ آنها را باید علاج کنیم؛ در این شکی نیست. البته باید دستی و تدبیری و اقدامی و کاری دنبال آن برود، و امیدواریم که ان‌شاءاللّه اصلاح بشود. نسبت به آن مسائل، دنبالگیری هم هست. مسأله‌ی دیگر این است که حالا ـ با توجه به همین وضعیت، و با توجه به این‌که رادیو و تلویزیون ما، رادیو و تلویزیونِ مطلوبِ حد اعلای لازِم برای محیط اسلامی نیست، چه کار باید کرد؟ آیا این، تکلیف را از گردن ما برمی‌دارد؟ آیا محیط روحانی ما می‌تواند ادعا بکند که همه‌ی تلاش و کار لازم را در جهت توجیه افکار جوانان و نوجوانان و زنان و مردان در این جامعه انجام می‌دهد؟ این، آن سؤالی است که ما باید به آن جواب بدهیم. در این بخش قضیه، من خودم را هم به عنوان یک روحانی مثل شما مسؤول می‌دانم. البته وظایف دیگری هست که باید در جای خودش عمل بشود، و امیدواریم که عمل بشود. ما بایستی حرف خود را به دلها برسانیم در باب تبیین چه‌طور؟ من می‌گویم در یك شهر، آنچه که از منبر جمعه متوقع است، فقط این نیست که ما مطلبی را آماده‌کنیم و برویم در منبر بیان کنیم؛ بیش از این متوقع است. متوقع این است که مثل طبیبی باشیم که بیماری را جستجو می‌کند و او را می‌شناسد و درمان او را با زحمت هرچه تمامتر تهیه می‌کند و آن را بر روی

زخم می‌گذارد، یا به بیمار می‌خوراند. تکلیف ما این نیست که بگوییم: «ما گفتیم؛ هر کس می‌خواهد، عمل بکند». این مربوط به این دوره نیست که حکومت به دست مسلمین است؛ دوره‌یی که بار اداره‌ی جامعه بر دوش ماست؛ بخصوص دوره‌یی که دشمن این همه تلاش می‌کند، تا مفاهیم اسلامی را از ذهنها بزداید. تکلیف ما فقط این نیست که حالا مطلبی را گفتیم؛ شد، شد؛ نشد، نشد؛ ما فقط بایستی حرفمان را بزنیم؛ این‌گونه نیست. ما بایستی حرف خود را به دلها برسانیم؛ «و ما علی‌الرّسول الّاالبلاغ»(۵). این‌که چیزی را در هوا پرتاب کنیم، کسی گرفت، گرفت؛ نگرفت، نگرفت؛ به جایی رسید، رسید؛ نرسید، نرسید؛ این قبول نیست. من این را به عنوان یک مشکل مشاهده می‌کنم. البته می‌دانم که آقایان تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند. امام‌جمعه در یک شهر، مرکز توقعات و محل مراجعات است؛ کار مردمی و کار اداری و سیاسی دارد؛ مردم حل خیلی از مشکلات را از او می‌خواهند؛ حتّی به صرف این‌که او و بعضی از مسؤولان حکومت هم معممند، بعضی از کوته‌نظرها، وجود مشکلات را از چشم او می‌بینند! من اینها را می‌دانم؛ لیکن باید بر این مشکلات فایق آمد و آن تکلیف اصلی را پیدا کرد. باید فکر کنیم که چگونه می‌شود جوانان را به نماز جمعه جذب کرد برادران! امروز در یک شهر، اگر امام جمعه فرضاً به اختلاف فلان دو مسؤول اداری نرسید، هیچ‌طوری نمی‌شود و هیچ آسمانی به زمین نمی‌آید. البته اگر رسید و اقدام و اصلاح کرد، خیلی بهتر است؛ اما چنانچه من در این شهر باشم و مسؤولیت تریبون و منبر عظیم تبیین دین خدا را داشته باشم و درعین‌حال جوانان گروه‌گروه بی‌دین بشوند، این ضایعه است. ما اول باید فکر کنیم که چگونه می‌شود جوانان را به نماز جمعه جذب کرد. من گزارش نمازهای جمعه‌ی سرتاسر کشور، حتّی بعضی از بخشها را به مرور می‌بینم. آنچه که این گزارشها برای ما ایجاب می‌کند، این است که نسبت به این قضیه، بررسی و فکر بشود. البته خیلی آسان می‌شود همه‌ی تقصیرها را گردن دیگران انداخت؛ بگوییم وضع اقتصادی این‌طور، گرانی آن‌طور، فوتبال آن‌طور، پس مردم نمی‌آیند! می‌شود این را گفت؛ اما درست نیست. اینها عواملی در گوشه و کنار هستند و البته تأثیراتی هم دارند - بی‌تأثیر نیستند - اما عامل این که ما ببینیم در نماز جمعه‌ی ما جوانی حضور ندارد، یا بسیار معدود حضور دارد، یا با شوق و رغبت نمی‌آید، این نیست. اصل قضیه این است که این مرکز باید جاذبه داشته باشد، تا بکشاند. اگر جاذبه داشت، خواهد کشاند؛ حتّی از پای تلویزیون هم هرگونه انسانی را می‌کشاند. آقایان! باید روی این مسأله فکر کرد. توقع و خواهش من این است که آقایان در این جلسات روی این مسأله فکر کنند که چه عواملی را برای این قضیه می‌شود به کار گرفت؛ از چه شیوه‌ی بیانی باید استفاده کرد و از چگونه مطلبی برای جذب و جاذبه باید بهره برد. ممکن است بعضی ابتکار لازم در شناختن بیان صحیح نداشته باشند؛ بسیار خوب، بنشینیم ترتیبی بدهیم که آنچه باید گفته بشود، با بهترین بیان در مجموعه‌یی تدوین گردد و در اختیار همه گذاشته شود. نماز جمعه است که دلها را محکم و ایمانها را قوی می‌کند ما نباید این مرکز به این مهمی را رها بکنیم؛ اساس کار ما این‌جاست. نماز جمعه است که دلها را محکم و ایمانها را قوی می‌کند؛ شجاعت اقدام به افراد می‌بخشد و این سربازان عظیم و این جنوداللّه را در هنگام لزوم به کار می‌اندازد. اگر این حربه کند شد، بسیاری از مشکلات به وجود خواهدآمد. تکیه‌ی نظام الهی به مردم است؛ و مردم بیش از همه‌چیز، با عواطف و با ایمانشان در صحنه حضور پیدا می‌کنند؛ این عواطف و این ایمان را بایستی جذب کرد. البته من در این زمینه مطالبی دارم که فقط مربوط به ائمه‌ی جمعه نیست؛ مربوطه به همه‌ی روحانیون است، و بایستی آن مطالب را در جمعی عرض بکنم که فقط اختصاص به آقایان ائمه‌ی جمعه نداشته باشد، که همه‌ی بار بر در خانه‌ی این بزرگواران فرود بیاید؛ لیکن آنچه که این‌جا می‌توانم عرض بکنم، این «منبر» است. این منبری که در اختیار ماست، مسؤولیت سنگینی است؛ این مسؤولیت را بایستی با تمام شرایط و با همه‌ی خصوصیات آن قبول کرد و به همان‌گونه که لازم است، از آن استفاده نمود. امروز امید و تکیه‌ی معنوی مردم به روحانیت است امروز چشم مردم به شماست. امروز امید و تکیه‌ی معنوی مردم به روحانیت است. بزرگترین مظهر عمومی روحانیت در همه‌جای کشور، ائمه‌ی جمعه هستند. البته در حوزه‌های علمیه و مراکز علمی، اساتید و اساطین و مراجع هستند؛ اما مخصوص بعضی از نقاط کشورند. آن چیزی که در همه جای کشور عمومیت دارد، امامت جمعه است. امامت جمعه،

هم نمایندگی از کل روحانیت، و هم نمایندگی از نظام است؛ چون نظام هم نظام اسلامی است. با این دید، با این برداشت و با این توجه، بایستی در آن مرکز و آن کانونِ با آن اهمیت حضور پیدا کرد و بر اساس آن بایستی مطلب انتخاب نمود و به مردم گفت. من گمان می‌کنم که بر این اساس ما باید مقداری کار کنیم. البته حرفی ندارم که خود من در هر کاری که باید انجام بگیرد، شرکت بکنم. با این‌که گرفتاری من زیاد است، لیکن این مسأله را بسیار مهم می‌دانم و معتقدم که بایستی برای این کار، فکر اساسی بشود. باید به شبهه‌ها پاسخ داد باید مطالبی از مسائل اسلامی آماده گردد و به شکل مناسبی تحریر و تقریر بشود و در همه جای کشور گفته بشود؛ آن‌چنان که در همه‌ی دلها و ذهنها جای بگیرد. باید مطالبی از مسائل اسلامی انتخاب بشود که پاسخ به شبهه‌های تقدیری و فرضی‌یی باشد که می‌دانیم امروز با وسایل مختلف، در بین خواص مردم پراکنده می‌شود. افکار فلاسفه و نویسندگان و متفکران مادّی غرب، امروز در سطح دانشگاههای ما، به صورت کتاب و ترجمه وجود دارد. نمی‌شود سدی درست کرد که اینها وارد نشوند؛ این امکان ندارد و مصلحت نیست. افکار باید بیایند و حضور داشته باشند. در مقابل آن افکار، باید پادزهر ایجاد کرد. روحانیت این کشور، جوانان را در مقابل تفکرات پُرجاذبه‌ی مارکسیسم واکسینه کرد و به آنان پادزهر زد. مارکسیستها در این مملکت، مگر کم کار می‌کردند، کم جزوه منتشر می‌کردند، کم بحث می‌کردند؟ همین متفکران اسلام و روحانیون بودند که توانستند در مقابل آن همه حرف پُرجاذبه و شیرین و عوامفریب - که از آن عوامفریب‌تر، انسان کمتر حرفی را سراغ دارد - جوانان ما را حفظ کنند. در بین جوانان ما کسانی بودند که با مارکسیستها مبارزه‌ی علمی می‌کردند. حالا دیگر هر فکری باشد، جاذبه‌اش بیشتر از آنها که نیست. ما باید مطالبی را آماده کنیم که رد انحرافات و تحریفات و اشتباهاتی باشد که به شکل خوراك فکری، در کتابها و جزوه‌های مختلف، میان جوانان ما تقسیم می‌شود. حتّی گاهی نادانسته، در جزوه‌ها و کتابهای درسی دانشگاه و نیز در گفتگوهایی که در رسانه‌های جمعی ما منتشر می‌شود، این مطالب می‌آید! ما بایستی پاسخ اینها را آماده بکنیم. جمعی خوشفکر و دانشمند وقت بگذارند و آماده کنند، تا در بین همه‌ی ائمه‌ی جمعه منتشر گردد و بر روی آن، کار و مطالعه شود. مباحث و تحلیلهای سیاسی و کار سیاسی دقیق و مسائل سیاسی روز، باید به شکل صحیح و عمیق و دقیق بررسی گردد و در اختیار ائمه‌ی جمعه گذاشته شود. اینها کارهایی است که خود این مجموعه باید انجام بدهند. این مجموعه، یك سازماندهی عمومی در سطح کشور است که باید کارهایش را خودش و در درون خودش انجام بدهد. البته در مرکز، قهراً وظایفی برعهده‌ی برادران هست. منبرهای جمعه را بایستی پُرجاذبه کرد این طرق را باید انتخاب کرد: منبرهای جمعه را بایستی پُرجاذبه کرد و جوانان را به آن جذب نمود. از چیزهایی که منفّر طباع سالم است، بایستی پرهیز کرد. از چیزهایی که ایمانها را از روحانی سلب می‌کند، بایستی اجتناب کرد. یکی از وظایف عمده‌ی روحانیت، عبارت از این است که این ایمانها را حفظ کند؛ چون ایمان به روحانیت، همواره ملازم با ایمان به اصل دین بوده است. کمتر کسانی بوده‌اند که روحانیت را قبول نداشته باشند، اما یك اعتقاد درست و حسابی به اصل دین داشته باشند. بعضی ادعا کرده‌اند، ولی ما کمتر یافته‌ایم. مردم دین را از این طریق فهمیده‌اند. ایمان مردم به دین، باید همراه با ایمانشان به همین مجموعه باشد. البته کمیسیونها مجال دارند که روی این مسائل بحث کنند. بحمداللَّه چند روزی فرصت هست؛ می‌شود این موضوعات را مورد تأمل قرار داد و در آنها اندیشید و واقعاً دلسوزانه و پیگیر، راه پیدا کرد؛ خدای متعال هم کمك خواهد کرد. به فضل الهی، تشکیلات عظیم امامت جمعه در کشور، تاکنون خدمات بزرگی انجام داده و کشور و انقلاب را حفظ کرده و به مردم امید و نشاط بخشیده است؛ در آینده هم ان‌شاءاللَّه بایستی همین‌طور باشد، و به فضل الهی خواهد بود، و ابزار و وسیله‌اش در اختیار ماست. ما بایستی تلاش و کار کنیم، تا ان‌شاءاللَّه رحمت الهی جلب بشود. امیدواریم که خداوند متعال به آقایان توفیق عنایت کند و همه‌ی ما را راهنمایی کند و راههای رشد و هدایت را بر روی ما باز نماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته& ۱۶۰& ۱۶۰; --;

&------------ ۱۶۰ ;۱) بحارالانوار، ج ۶۸ ، ص ۱۷۳ ۲) بحارالانوار، ج ۷ ، ص ۳۲۲ ۳) توبه: ۶۷ ۴) توبه: ۷۱ ۵) نور: ۵۴

;۱۶۰&

سخنرانی در پایان چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه پاسداران

سخنرانی در پایان چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سپاه پاسداران، پدیده‌یی کم‌نظیر در تاریخ ما جلسه‌ی بسیار باشکوه و باعظمتی است؛ هم از لحاظ حضور مجموعه‌یی از جوانان برجسته و دستپرورد گان خالص انقلاب و امام، و هم از لحاظ یادآوری زنده‌ی ارزشهای بزرگ انقلاب - یعنی جهاد و شهادت - که شما عزیزان سپاهی هرجا حضور داشته باشید، جهاد دشوار دهساله و صحنه‌های خونین و فداکاریهای بزرگ و عطر شهادت را با خود به همراه می‌آورد. ان‌شاءاللّه که موفق باشید، در سلوک راه بندگی خدا روزبه‌روز جلوتر بروید و خدای بزرگ را از خودتان بیشتر راضی کنید؛ که اصل قضیه هم همین است و بقیه‌ی امور مقدمه‌ی این است. خیلی حرفها هست که انسان احساس می‌کند خوب است با شما برادران عزیز در میان گذاشته شود. افسوس که من آن‌قدر وقت و مجال ندارم؛ والّا اگر به اراده‌ی من بود، ترجیح می‌دادم که سالی چند بار با شما عزیزان در چنین مجمع بی‌ریا و خالصی بنشینم و صحبت کنم. به نظر من، سپاه در تاریخ شناخته‌شده‌ی خود ما، یک پدیده‌ی کم‌نظیر، شاید هم بی‌نظیری است؛ یعنی موجودی است که ولادت و رشد و نمای آن، در صحنه‌ی انقلاب، آن هم در عرصه‌ی دشوارترین آزمونهای انقلاب بود. در اول جنگ، سپاه چیز کوچکی بود؛ طفل تازه‌به‌دنیاآمده‌یی بود؛ منتها تغذیه‌ی صحیح و پی‌درپی این موجود پدیدآمده‌ی در بستر انقلاب اسلامی از مواد جاری انقلاب، او را خوش‌بنیه و قوی و بالنده کرد و کرد، تا آن روزی که حقایق انقلابی، اولین معجزنماییها را به دست این جوانان در جبهه انجام داد: توده‌های بی‌شکل، به شکل یگانهای منظم درآمدند؛ عشقها و شورهای بی‌مهار، در چارچوب قواعد و قوانین زبده‌ی رزمی مشغول کار شدند؛ عشاق فداکاری و جهاد، راه منطقی و عاقلانه‌ی جهاد موفق و منظور نظر پروردگار را در تجربه‌ها پیدا کردند. هر کدام از اینها، یک مرحله‌ی حرکت شما به پیش بود. اگر شما خیال کنید که سپاهِ مثلاً سال ۶۰ یا سال ۶۱ - سال عملیات فتح‌المبین(۱) و بیت‌المقدس(۲) - بنا بود مثل سپاه سال ۵۹ عمل بکند، چنانچه عده‌اش ده برابر آنی هم بود که شما در صحنه‌های جلوی دزفول و اهواز و سوسنگرد و خرمشهر داشتید، نمی‌توانست این کارها را انجام بدهد. این، سنت خدا و طبیعت الهی در این عالم است؛ روزبه‌روز بزرگتر و عالمتر و پیچیده‌تر و از آزمایشها بهره‌ورتر. این‌گونه است که یک موجود انسانی به تکامل می‌رسد. شکر نعمت، یادآور خاطره‌ی خوشِ موفقیتها ببینید قرآن چه‌قدر به علم و نظر کردن و تدبر کردن و از گذشته درس گرفتن تکیه می‌کند؛ ببینید چه‌قدر شکر نعمت را بزرگ می‌شمارد. شکر نعمت یعنی چه؟ معنای شکر نعمت این است که شما آن نعمتی را که خدا داده، اول بشناسید؛ بعد آن را در جای شایسته‌ی خود - که خدا برحسب حکمت خود معین کرده - مصرف کنید. اگر ما تاکتیک به کار نبریم، اگر در جنگ دانش بخرج ندهیم، توده‌ی انبوه، کاری صورت نخواهد داد. همان عشق و علاقه و دلباختگی به هدفهای انقلاب، همچنان که به شکل یک عمل انتحاری - که در جای خود، یک ایثار و یک صدقه و یک حسنه است - تحقق پیدا می‌کند، در جای خود هم به شکل یک تاکتیک رزمی پخته و کارآمد، خودش را نشان می‌دهد؛ و نتیجه این می‌شود که شما بر دشمنی که به سلاح و تاکتیک و عِده و عُده مجهز است، پیروز می‌شوید. سپاه قدم‌به‌قدم پیش رفت و بالنده شد. هرجایی که شما خاطره‌ی خوشی از موفقیتها دارید، آن‌جایی است که شکر نعمت خدا شده و دقایق حکمت‌آمیز دستورالعمل الهی به کار رفته است. پیروزی انسان، عمل به قواعد حکمت‌آموز الهی حالا این دقایق چیست؟ اینها همین نکات به ظاهر کوچک و در معنا بزرگی است که در گوشه و کنار قرآن و کلمات معصومین و فرمایشهای امام بود: به خود نپردازیم، خود را محور قرار ندهیم، هدف را خدا بدانیم، از قالب زندگی مادّی خارج بشویم، دنبال وظیفه برویم و ببینیم آن چیست و به چیز دیگری کار نداشته باشیم، همواره در هر مرحله‌یی جستجو کنیم و رضای خدا را بر حسب حجت شرعی کشف کنیم و برطبق آن عمل نماییم. اینها همان قواعد

حکمت‌آموزی است که برای پیروزی انسان در مبارزه‌ی دایمیش در این عالم وضع شده است؛ خیال نکنید اینها چیزهایی است که با اهداف انسان بی‌ارتباط است. وقتی می‌گویند من و شما در تلاشهایمان باید خود را محور قرار ندهیم، معنایش این است که این قضیه مستقیم به وصول ما به هدفهای الهی ارتباط دارد. در خلوت و در تأملات نفسانی، روی این قضیه قدری فکر کنید. هرجا خاطره‌ی خوش پیروزی هست، این چیزهاست. هرجا خاطره‌ی تلخ و گزنده‌ی ناکامی هست - آن ناکامی هرچه هست؛ یا شکست است، یا عدم‌الفتح است، یا دادن تلفات زیاد است - آن‌جایی است که پای یکی از این چیزها یا چندتایش لنگیده است. اگر کاوش کنیم، پیدا می‌کنیم. گاهی عمل یک فرد، روی یک مجموعه اثر می‌گذارد. گاهی خطای یک سنگربان، یک صف را از هم می‌پاشد. اگر این‌طور دقیق در خط مطالب بروید، تفسیر الهی حوادث از فتح و شکست به دست خواهد آمد. این مراحل را شما پشت سر گذاشته‌اید. ما هنوز در وسط راهیم جنگ تمام شده است. دوران بعد از جنگ، با حضور مبارک قائد و امام و معلم و مرشد و دردآشنای یکایک عناصر مؤمن به این راه تا مدتی طی شده، بعد هم حوادث بعدی بوده و تا امروز ادامه داشته است. ما الان کجای کاریم؟ وسط کار. فراموش نشود که ما سیری را از اول شروع کرده‌ایم و به دنبال هدفهایی حرکت می‌کنیم. همیشه را شب عملیات بدانید. همیشه از بارگاه لطف الهی، انتظار کمک و لطف داشته باشید، و همیشه از شکست بترسید. بعضی از شکستها، پُرسروصدا و همراه با هیاهوست؛ بعضیها نه، بی‌خبر بر انسان و بر یک جامعه و بر یک جبهه وارد می‌شود؛ بعد انسان خبرش را می‌فهمد و خودش درمی‌یابد که این‌طور شکستها خطرناک است. شما برادران عزیز، جوانان کارآمد و جبهه‌دیده و رنج‌کشیده و صاحب مسؤولیت، توجه داشته باشید که از آغاز پیروزی انقلاب و آغاز پیدایش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حرکتی آغاز شده است، و این با تمام شدن جنگ تمام نشد؛ با رحلت امام تمام نشد؛ با حوادث گوناگون تمام نمی‌شود؛ این حرکت ادامه دارد؛ ما هنوز در وسط راهیم. ما در یکی از نقاط عطف تاریخ قرار گرفته‌ایم اگر خدای متعال اراده بفرماید، ما صحنه‌ها و مراحل گوناگون خواهیم دید. ما در آینده باید شاهد چیزهای بزرگ باشیم. تاریخ دارد عوض می‌شود. یکی از پیچهای مهم حرکت تاریخ، در زمان من و شما دارد طی می‌شود. پیچهای تاریخ، در طول سالهای متمادی طی می‌شود. گاهی عمر یک نسل یا دو نسل، در تاریخ یک لحظه است. ما در یکی از همان پیچهای عمده و در یکی از همان نقاط عطفیم. امروز به دوران نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) نگاه کنید؛ از دور، پیچ را می‌شود دید. از نزدیک در حین حرکت، هیچ‌کس ملتفت نیست که چه کاری دارد انجام می‌گیرد؛ مگر هوشمندان. از این‌جا شما می‌فهمید که بشریت در دوران صدر اسلام، مشغول چگونه حرکتی بود و چه کار می‌کرد. نه این‌که بخواهم دوران نورانی نبیّ‌اکرم را با دوره‌های دیگر مقایسه کنیم، اما آن‌چنان کاری را امروز داریم انجام می‌دهیم؛ یا بهتر بگویم، امروز دنیا در حال آن‌چنان تحولی است که آن روز بود؛ آن روز هم کسی باور نمی‌کرد. رسالت پیامبرانی که به شهر «انطاکیه» مبعوث شدند شما خیال می‌کنید قدرتهایی که آن روز بر دنیا مسلط بودند، کمتر از قدرت استکباری امریکای امروز احساس قدرت می‌کردند؛ نه، آنها هم همین‌طور احساس قدرت می‌کردند. ببینید با پیامبران چگونه حرف می‌زدند. ببینید برخورد تمدنها با کسانی که برخلاف هوی‌ها و هوسهای آنها حرف می‌زدند، چه‌قدر تحقیرآمیز بود. به این ماجرای سه نفر پیامبری که به شهر «انطاکیه» مبعوث شدند، توجه کنید؛ «و اضرب لهم مثلا اصحاب القریهٔ اذ جائها المرسلون. اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذّبوهما فعززنا بثالث فقالوا انّا الیکم مرسلون»(۳). این سه پیامبر، به سردمداران یک تمدن گفتند که ما هدفی داریم، پیامی داریم و آمده‌ایم با شما حرف بزنیم. مسأله، مسأله‌ی کوه‌نشینی و سنگ‌تراشی نیست؛ مسأله‌ی تمدن امپراتوری کذایی روم با آن جاه و جلال و با آن آثار عظیم تاریخی است. این «انّا الیکم مرسلون»، در بیان قرآن که مبنی بر ایجاز است، یک کلمه است. پیامبران یک کلمه گفتند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. این‌طور نبوده که همه‌ی مردم «انطاکیه» را یک‌جا جمع کردند و این سه نفر رفتند سخنرانی کردند و گفتند: «انّا الیکم مرسلون»؛ نه، «انّا الیکم مرسلون»، همان‌طوری گفته شد که امام در طول این ده سال به دنیا گفت. امام همین را می‌گفت دیگر؛ «انّا الیکم مرسلون». ای بشر غافل! ای انسان اسیر دست چند فامیل سیاسی و صنعتی عالم! ای ملتهای تحقیرشده! ما آمده‌ایم

شما را نجات بدهیم، ما آمده‌ایم با شما حرف بزنیم. امام ده سال این را می‌گفت؛ «انّا الیکم مرسلون». شاید آن پیامبران هم در طول مدتی این حرف را زدند. «قالوا ما انتم الّا بشر مثلنا و ما انزل الرّحمن من شیء ان انتم الّا تکذبون»(۴). از طرف مقابل، تکذیب و تحقیر: نه آقا، شما چه می‌گویید؟ شما چه حرف تازه‌یی برای بشریت دارید؟ شما هم مثل بقیه‌ی مردمید؛ اسلام مخصوص خودتان را آورده‌اید و حرف مخصوص خودتان را می‌زنید؛ همین لحنی که سردمداران مادّیگری مظلم و منحوس دنیا، با انقلاب و با امام و با داعیان حق و پرچمداران حق، حرف زدند و امروز حرف می‌زنند. «قالوا ما انتم الّا بشر مثلنا و ما انزل الرّحمن من شیء ان انتم الّا تکذبون. قالوا ربّنا یعلم انّا الیکم لمرسلون. و ما علینا الّا البلاغ المبین»(۵). حمله‌ی مجدد، از طرف پیامبران است: نه، مقدسات را به شهادت می‌گیریم که ما به خیر شما حرف می‌زنیم. ما فرستاده‌ایم، ما رسالت داریم، ما با شما حرف داریم. به وجدانتان مراجعه کنید، به ادیانتان مراجعه کنید، به اندیشمندان پاکنهادتان - اگر دارید - مراجعه کنید. ما می‌خواهیم حرفمان را به شما برسانیم - «البلاغ المبین» - نمی‌خواهیم به دست خودمان در هر نقطه‌یی، خشتی را از این‌رو به آن‌رو برگردانیم. ما می‌خواهیم انگیزش را در شما به وجود بیاوریم؛ صادر کردن اندیشه و فکر و انقلاب و فرهنگ؛ همانی که بیش از همه چیز دشمن از آن خائف است. تا صحبت بلاغ مبین در میان می‌آید، طرف مقابل جبهه‌اش خشن‌تر می‌شود. این‌جا دیگر صحبت تحقیر نیست؛ «قالوا انّا تطیّرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنّکم و لیمسّنّکم منّا عذاب الیم»(۶). این‌جا دیگر صحبت این نیست که در تبلیغات خود لبخند تمسخر بزنند و بگویند حرف نو آوردند، لکن مبانی کهنه را ترویج می‌کنند؛ نخیر، صف‌بندی است. او می‌گوید شماها برای بشریت مضرید؛ او که خودش بزرگترین ضربه را به حیات انسان زده است! می‌گوید اگر شما از این رسالت و از این حرف دست برندارید، تهدید می‌شوید؛ «لیمسّنّکم منّا عذاب الیم». آن‌وقت این‌جاست که پیامبر در مقابله‌ی با این روش، باز به یک ضربه‌ی متقابل مضاعف دست می‌زند؛ «قالوا طائرکم معکم أئن ذکّرتم بل انتم قوم مسرفون»(۷). تفسیر الهی از تکامل تاریخ این حادثه همیشه بوده، امروز هم هست. آن روز هم دنیا و دنیاداران در مقابل حرکت پیامبر، با چهره‌ی خشن و سرد و با کمال خشونت رفتار می‌کردند؛ مخصوص امروز نیست؛ اما در همه‌ی موارد هم آن جبهه‌یی که در نهایت عقب‌نشینی کرده، همان جبهه‌ی متکبر و مستکبر بوده است. این جاست که تاریخ روزبه‌روز تکامل پیدا کرده است. تفسیر الهی تاریخ، این است. تکامل تاریخ، یعنی این. این مارکسیستهای غافل و بیچاره که چوب کج‌فهمیهای خودشان را خوردند، اینها تکامل را «پیچیدگی» معنا می‌کردند. جامعه‌ی متکامل، یعنی جامعه‌ی پیچیده! هرچه جامعه پیچیده‌تر باشد، از لحاظ ارتباطات اجتماعی و اقتصادی و بعد هم تکنولوژی، متکاملتر است! معنای تکامل این نیست. تکامل، یعنی مفاهیم عالی را بهتر درک کردن، تخلق به اخلاق عالی را بیشتر پیدا کردن، و یک قدم به سوی یک معرفت صحیح جلو رفتن. به این ترتیب، بشریت قدم‌به‌قدم جلو آمده، تا به دوران نبوت خاتم رسیده؛ و امروز هم همان حرکت به سمت پیش ادامه دارد. مگر می‌شود دنیا در همین جهالت باقی بماند؟ مگر ممکن است که اکثریت قاطع بشر، دستخوش هوسهای خباثت‌آمیز و همراه با برنده‌ترین ابزارهای بشری در خدمت قلدرهای روزگار باشد؟ این نقطه‌ی عطف است، و ما پیش خواهیم رفت؛ البته شرط هم دارد. مواجهه و مقابله در جناح حق، به پایداری و هوشیاری احتیاج دارد نکته‌ی اساسی آن است که این مواجهه و مقابله در جناح حق، به پایداری و هوشیاری و مقاومت و همان از منیت خارج شدنی که امام همیشه می‌گفتند، احتیاج دارد. باید مجموعه‌ی قابل توجهی از انسانها در جامعه‌ی انقلابی و حق باشد، که این زر و زیورهای دنیوی برایش ارزشی نداشته باشد. اگر ما این مجموعه را داشته باشیم، با تحمل مشاق، پیشرفت قطعی است. مشاقی که انسان به قیمت ترقی بشریت به یک قدم بالاتر می‌خواهد آن را تحمل بکند، باارزش است؛ همان هدفی که به خاطرش حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) به شهادت می‌رسد؛ دیگر از این که بالاتر نیست. آن همه امام حسین رنج کشید. مگر امام حسین نمی‌توانست در خانه‌ی خودش بنشیند؟ تقویت بنیه‌ی معنوی سپاه، بالاتر از همه‌ی اولویتها برادران! حاصل کلام این است که سپاه بایستی همان پایه‌ی مستحکم باشد. سپاه بایستی به علو معنوی و به پایه‌گذاری تکامل بشریت، دل خوش بکند؛ در این راه باید حرکت بکند و دنبال این هدف برود. ما دیگر مثل این مجموعه نداریم؛ نه این‌که در زمان

حاضـر، بلکه در تاریخمان هم دیگر نداریم؛ مجموعه‌یی از بهترین عناصر مؤمن و انقلابی که در سخت‌ترین میدانها وارد شدند و در طول امتحانهـای دشوار، قدم‌بقـدم پیش رفتنـد و تکامل پیـدا کردنـد. الان سـپاه در ریعان شـباب و در اوج جوانی و قـدرت و نشاط است. هرچه می‌توانید، باید بنیه‌ی سپاه را تقویت کنید. شما برادران فرمانده و هرکدام که مسؤولیتتان بالاتر است، در این زمینه بیشتر موظف و مسؤولیـد. البته تقویت بنیه‌ی سپاه، به آموزش و تجهیزات و سازمانـدهی و انضـباط و همین چیزهـایی است که مـا همیشـه سفـارش می‌کنیم؛ اما بالاتر از همه‌ی اینها، به معنویت است. معنویت، راز و نیاز با خـدا، ارتباط دلها با خـدای متعال، هـدف را خـدا قرار دادن، فریب ظواهر را نخوردن، دلبسـتگی به زر و زیور دنیـا و زخـارف دنیـا پیـدا نکردن، اینهاست که یک مجموعه‌ی مؤمن و یـک فئه‌ی مؤمنه را به وجود می‌آورد؛ آن وقت، «کم من فئـة قلیلـة غلبت فئـة کـثیرة بـاذن اللّه»(۸). کم هم که باشـید، با داشـتن آن جنبه‌ی معنوی، زیادهـا را در مقابـل خودتـان مجبور به هزیمت می‌کنیـد. همین معنویت بود که بسیج را در میـدانهای نـبرد، آن‌طور بی‌تـاب و عـاشق می‌کرد؛ بـه شـوق جبهـه، ایـن جوانـان را می‌کشانـد؛ و وقـتی بـه جبهـه می‌آمدنـد، از جبهـه دل نمی‌کندنـد. مـا از وصـیت‌نامه‌های شـهدا درس می‌گیریـم ایـن وصـیت‌نامه‌هایی کـه امـام می‌فرمودنـد بخوانیـد، من به این توصـیه‌ی ایشـان خیلی عمل کرده‌ام. هرچه از وصـیت‌نامه‌های همین بچه‌هـا به دسـتم رسـیده - یـک فتوکپی، یـک جزوه - غالبـاً من اینها را خوانـده‌ام؛ چیزهای عجیبی است. ماهـا واقعاً از این وصـیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم. این‌جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آنچه که به ظواهر و قالبهای رسـمی وابسـته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم بزور خوانده می‌شود، اما هر کلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس و یک راهگشاست و من خودم خیلی اسـتفاده کرده‌ام. در بسـیاری از موارد، به پدر و مادرشان می‌نوشـتند که ما از این‌جا دل نمی‌کَنیم؛ این‌جا بهشت است و زندگی این‌جاست. مثلاً در جواب این‌که مادرش نوشته بود پسرم! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می‌گوید اصلاً آن‌جا زندگی نیست؛ زندگی این‌جاست. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دلها مجذوب آن می‌شود. وقتی دلها مجذوب شد، نیروها به دنبال دلها و اراده‌ها حرکت می‌کند. وقتی این‌طور شـد، بزرگترین قـدرتها نمی‌تواننـد یـک ملت را شـکست بدهنـد. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد؛ بزرگترین قـدرتهای دنیا نتوانسـتند ایران را شـکست بدهنـد. در مقابـل ما فقط عراق نبود در مقابل ما فقط عراق نبود - البته آن روز هم می‌گفتیم، اما بعـد از این حوادث سال گذشته‌ی خلیج فارس، همه اعتراف کردند - غرب بود، شرق بود، امریکا بود، مجموعه‌ی ناتو بود، مرتجعان منطقه بودنـد، پول بود، سـلاح بود، تجهیزات بود، تاکتیـک بود، خبر مـاهواره‌یی بود. در یکی از این عملیـات بزرگی که در سالهـای اخیر داشتیم و طرف مقابل تلاش خیلی چشـمگیری از خودش نشان می‌داد، من این‌جا به رفقا گفتم که حدس می‌زنم الان در سـنگرهای قرارگاههای اصلی عراق، نظامیهای غیرعراقی نشسته باشند؛ که البته احتمال زیاد می‌دادم غربی باشند؛ نحوه‌ی حرکات این‌طور نشان می‌داد. اصـلاً نوع کـار نشـان می‌داد که یـک نَفَس جدیـد است که دارد آن‌جـا کار می‌کنـد؛ بعـد معلوم شـد همین‌طور بوده است. همه‌ی دنیا به اینها کمک کردند؛ اما چه چیزی موجب شد که علی‌رغم وجود آن قوّه‌ی هایل عجیب، اینها نتوانند بر ایران اسلامی - با همه‌ی ضعفهایی که شماها می‌شناختید و می‌دانستید؛ ضعف بودجه، ضعف تجهیزات، ضعف در سازماندهیها، ضعف در انضباط، وجود بعضـی از اختلافـات - مسلط بشونـد و مقصود خودشـان را انجـام بدهنـد؟ دنیـا از این مـاجرا درس گرفت. امروز فرمانـدهان امریکـایی که جنگیدنـد، می‌گوینـد ما در جنگ ایران و عراق که شاهـد قضایا بودیم، تجربه آموختیم و درس گرفتیم. این بر اثر چه بود؟ بر اثر همان معنویت. این معنویت را باید حفظ کرد. در سپاه باید این را حفظ کنید. تدین و تقوا، اصل اول در سپاه چند اصل در سپاه، اصـول تخلف‌ناپـذیر است: اول، اصـل تـدین و تقـواست. آدم بی‌تـدین و بی‌تقوا، سپاهی نیست. نمی‌گوییم که از حوزه‌ی اعتبـار کشور ما خارج است؛ نه، به ارگان دیگر، یا جای دیگر برود؛ باب این مجموعه نیست. این مجموعه، آدم متـدین و متقی لازم دارد. شـما می‌دانیـد که من هیچ‌وقت به خودم اجـازه نـداده‌ام که هیچکـدام از نیروهـا و سازمانهای مسلح را - ارتش، دیگرانی که بودنـد و حالاـ جزو نیروهـای انتظـامی شده‌انـد - تحقیر کنم؛ همیشه تجلیـل کرده‌ام؛ لیکن توقع ما از سپاه، یک چیز دیگر است. آن

حرف هم آشکار است، این حرف هم آشکار است. توقعی را که انقلاب از سپاه دارد، از بقیه‌ی سازمانها ندارد؛ چون مسؤولیتی که این مجموعه می‌تواند انجام بدهد، از بقیه‌ی مجموعه‌ها این مسؤولیت را نخواسته‌اند. هر کسی که مسؤولیتش بیشتر است، ارزشش بیشتر و سطحش بالاتر است. این تدین، آن چیزی است که بایستی در سپاه موج بزند و روزبه‌روز بیشتر بشود. نباید خیال کرد که حالاـ دوران بازسازی است و به طور طبیعی بعضی از تخلفات انجام می‌گیرد! برای مجموعه‌ی مؤمنی با این رسالت عظیم، دوره‌ی بازسازی و دوره‌ی جنگ و غیرجنگ فرقی ندارد. همیشه باید متدین و مراعی احکام الهی و مواظب و مراقب اعمال و رفتار خود بود. نظامیگری، اصل دوم در سپاه اصل دوم، نظامیگری است. خیال نکنند که ما این‌جا مقدس‌بازی درآورده‌ایم؛ یک عده برادران مقدس دور هم می‌لولند، نوحه می‌خوانند و سینه می‌زنند، در میدان جنگ هم باری به هر جهت؛ نخیر، بچه‌های سپاه بحمداللَّه درجات نظامی و مراتب آموزش نظامی را بهتر و سریعتر از اقران خودشان آموخته‌اند و خوب پیشرفت کرده‌اند؛ و این افتخاری است برای هر انسانی که یک مسؤولیت جدی بر دوش خود قایل است. آموزش نظامی و به طور کلی نظامیگری، شامل همه چیز یک مجموعه‌ی نظامی است. نبادا کسی خیال کند که ما برای آموزش و انضباط و تجهیزات و سازماندهی و سلسله‌مراتب باید ارزش چندانی قایل نشویم؛ نه، برای یکایک اینها باید ارزش قایل شد. من بارها این حرفها را گفته‌ام و تکرار کرده‌ام و نمی‌خواهم تکرار کنم. دانش نظامی، ذخیره‌ی تمدن و فرهنگ بشر آنچه امروز به عنوان دانش نظامی در دنیا وجود دارد، متعلق به یک ملت خاص و یک دولت خاص و یک جناح خاص نیست؛ این ذخیره‌ی تمدن و فرهنگ طولانی بشری در طول قرنهای مختلف است. همیشه جنگ بوده، مرتب جنگ پیدا شده، دایماً تجربه به وجود آمده، این تجربه‌ها روی هم جمع شده، و امروز دانش نظامیگری پدیدار شده است. ما که مسلمان و انقلابی هستیم، ما که پیشاهنگ حرکت نوین عالم هستیم، باید بهتر از دیگران این دانش را بلد باشیم. دیگران مرتجعند، دیگران عقب‌افتاده‌اند، دیگران رو به گذشته دارند؛ به ظاهر و به زرق‌وبرقشان نگاه نکنید. دیگران اسیر شهوتند، اسیر کوچکترین انگیزهای بشریند؛ پیشرو شمایید، پیشقراول شمایید، نوآور شمایید، پیام جدید را شما برای دنیا دارید، در عرصه‌ی هر دانشی که بشود و بتوان - از جمله، دانش نظامی و فنون نظامیگری و روشهای نوین سازماندهی نظامی - شما باید بهترین را داشته باشید. گروههای مشخصی باید دایماً در حال مطالعه باشند، تا در مجموعه‌ی سپاه پاسداران، هر روش نوینی در سازماندهی که کارآمدتر به نظر می‌رسد، روی آن کار کنند. من طرفدار این نیستم که ما هر روز سازماندهی سپاه را عوض کنیم؛ اما طرفدار تحجر در این سازماندهی هم نیستم. ما باید ببینیم که این مجموعه چگونه می‌تواند در میدانی که مسؤولیت متوجه اوست، سبکتر و کارآمدتر و قوی‌دست‌تر حضور پیدا بکند. درجه‌بندی برای انضباط لازم است در باب نظامیگری نباید کوتاه آمد. این مسأله‌ی درجات که شما دیدید من این‌قدر به آن اهتمام دارم، به خاطر همین است که به نظامیگری کمک کند، و البته کمک هم می‌کند؛ والّا من همان روزی که درجه‌ها داده می‌شد، این‌جا گفتم که ما ارزش برادر رزمنده‌ی فداکار مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه را از روی درجه اندازه نمی‌گیریم؛ ارزش او از روی اصالتهای دیگری قابل اندازه‌گیری است؛ اما این درجه‌بندی برای انضباط لازم است و بدون این درجه‌بندی نمی‌شود. این، جزو تازه‌ترین و نوترین و زنده‌ترین تجربه‌های نظامیگری امروز دنیاست؛ تقلید از هیچ‌کس هم نیست. این، استفاده کردن از تجربه‌ی گذشته است. این، مجاز و لازم است و باید بکنیم. البته درحقیقت تاکنون به شکل سمبلیک به تعدادی از برادران درجه داده شده؛ لیکن آن‌طور که من دیدم برادران مشغول هستند، ان‌شاءاللَّه در آینده‌ی نزدیکی و در سطح وسیعی این درجه باید گذاشته بشود. این درجه برای شما مقدس است. این درجه از روی سالهایی که در جبهه بودند و نیز خصوصیات و ارزشهای صحیح و قابل اندازه‌گیری، ساخته و گذاشته می‌شود. این نشاندهنده‌ی عضویت و جزیی از این پیکره‌ی زنده و شاداب بودن است. انصافاً برادران در راه این‌که این کار هرچه زودتر گسترش پیدا کند - و باید هم پیدا کند و ان‌شاءاللَّه به همین زودی پیدا خواهد کرد - زحمت می‌کشند. به این کار اهمیت بدهید. از چیزهایی که لازمه‌ی انضباط است، رویگردان نباشید. انضباط، منافاتی با تواضع و روح برادری ندارد انضباط، منافاتی با تواضع و روح برادری ندارد. من در آن پیام(۹) هم به شما

عرض کردم، حالا- هم عرض می‌کنم که هر کسی در همان چارچوب ضابطه‌ها و مقررات انضباطی، بایستی از مافوق خود اطاعت کند؛ اما هر دو با هم برادرند؛ مثل آنچه که در مجموعه‌های دینی و در حوزه‌های علمیه هست. این استاد است، آن هم شاگرد، اما حدود هم مشخص است؛ با هم برادرانه حرف می‌زنند، یا بحث می‌کنند، یا تحقیق می‌کنند. درجه به معنای این نیست که تندخویی و ستیزه‌گری و تحقیر و بی‌اعتنایی از ما فوق به زیردست انجام بگیرد؛ آن مقوله‌ی دیگری است. آن برادریِ اسلامی باید به جای خود محفوظ باشد. در جای خود قرار گرفتن، اصل سوم در سپاه اصل سوم برای برادران سپاه، در جای خود قرار گرفتن است؛ عدل. عدل این است که هر چیزی را در جای خود قرار بدهید. سپاه در جای خود باید قرار بگیرد. جای سپاه کجاست؟ وظیفه‌ی سپاه تعریف شده است؛ دفاع نظامی از انقلاب. خیلیها ممکن است از انقلاب دفاع کنند؛ حوزه‌ی علمیه هم دفاع می‌کند؛ اما دفاع او، دفاع دیگری است. مسؤولان دولتی هم هر کدام در جای خودشان ممکن است دفاع بکنند، یا باید بکنند؛ که آن هم نوع دفاع دیگری است. این، دفاع از انقلاب است و هیچ ابهامی هم در این مسؤولیت وجود ندارد. در آن‌جا باید قرار بگیرند و ببینند برای این مسؤولیت چه لازم است؛ آنچه را که لازم است، بایستی تحصیل کنند. روشن‌بینی و شم سیاسی در کنار نظامیگری شأن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این است که ضمن آموزش نظامی و انضباط و در یک کلمه نظامیگری - همان‌طور که قبلاً گفتم - از آگاهی هم برخوردار باشد؛ روشن‌بین باشد، شم سیاسی داشته باشد، از زمان و مکان آگاهی داشته باشد؛ والّا سرش کلاه خواهد رفت و اشتباه خواهد کرد؛ و اشتباه سپاهی، با اشتباه غیرسپاهی، خیلی تفاوت می‌کند و خسارت این خیلی سنگینتر است. سپاه باید در جای خود قرار بگیرد؛ آنچه را که لازم دارد، کسب کند؛ آنچه را هم که لازم ندارد، کسب نکند. گاهی ممکن است فرضاً ما خیال کنیم که یک دوره‌ی تحصیلی کذایی برای برادران سپاه لازم است؛ در حالی که این‌طور نیست؛ نه در مسؤولیتش، نه در آموزشش و نه در عملیاتش، لازم هم نیست؛ چنین دوره‌یی را باید کنار بگذاریم. البته مورد خاصی در نظرم نیست، اما گاهی از این قبیل پیش می‌آید؛ باید آگاه باشید. من به برادران عزیز دفاتر نمایندگی و بخصوص بخش عقیدتی، سیاسی عرض می‌کنم که تحلیل سیاسی به شکل صحیح و پرورانند‌ه‌ی ذهن، چیز بسیار مهمی است؛ ذهن باید پرورانده بشود. امتزاج حق و باطل، دوران دشوار هر انقلاب دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود. ببینید امیرالمؤمنین از این می‌نالد: «ولکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنا لک یستولی الشّیطان علی اولیائه»(۱۰). در دوران پیامبر، این‌طوری نبود. در دوران پیامبر، صفوف، صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی‌یکی مهاجرین از اینها خاطره داشتند: او من را در فلان تاریخ زد، او من را زندانی کرد، او اموال من را غارت کرد؛ بنابراین شبهه‌یی نبود. یهود بودند؛ توطئه‌گرانی که همه‌ی اهل مدینه - از مهاجر و انصار - با توطئه‌های آنها آشنا بودند. جنگ بنی‌قریظه اتفاق افتاد، پیامبر دستور داد عده‌ی کثیری آدم را سر بریدند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ‌کس نگفت چرا؛ چون صحنه، صحنه‌ی روشنی بود؛ غباری در صحنه نبود. این‌طور جایی، جنگ آسان است؛ حفظ ایمان هم آسان است. اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل علی(ع) قرار گرفتند؟ خیال می‌کنید شوخی است؟ خیال می‌کنید آسان بود که «عبداللّه‌بن‌مسعود»، صحابی به این بزرگی - بنا به نقل عده‌یی - جزو پایبندهای به ولایت امیرالمؤمنین نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ همین «ربیع‌بن‌خثیم» و آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، در روایت دارد که «من اصحاب عبداللّه‌بن‌مسعود»(۱۱)! این‌جاست که قضیه سخت است. وقتی غبار غلیظتر می‌گردد، می‌شود دوران امام حسن؛ و شما می‌بینید که چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیقتر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر - آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین - بودند. هرجا حادثه‌یی اتفاق می‌افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه‌ی پیامبر بودند که می‌رفتند حرف می‌زدند، توجیه می‌کردند و لااقل برای عده‌یی غبارها زدوده می‌شد؛ اما در دوران امام حسن، همان هم نبود. در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیرصریح، جنگ با کسانی که می‌توانند شعارها را بر هدفهای خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید

هوشیار بود. البته بحمدالله ما هنوز در چنان دورانی نیستیم. هنوز صفوف روشن است؛ هنوز خیلی از اصول و حقایق، واضح و نمایان است؛ اما مطمئن نباشید که همیشه این‌گونه خواهد بود. شما باید آگاه باشید. شما باید چشم بصیرت داشته باشید. شما باید بدانید بازویتان در اختیار خداست یا نه. این، بصیرت می‌خواهد؛ این را دست کم نگیرید. ضعف تحلیل سیاسی مردم، مشکل بزرگ دوران امیرالمؤمنین من یک وقت در دوران زندگی تقریباً پنجساله‌ی حکومت امیرالمؤمنین(علیه الصّلاهٔوالسّلام) و آنچه که پیش آمد، مطالعات وسیعی داشتم. آنچه من توانستم به عنوان جمع‌بندی به دست بیاورم، این است که «تحلیل سیاسی» ضعیف بود. البته در درجه‌ی بعد، عوامل دیگری هم بود؛ اما مهمترین مسأله این بود. والّا خیلی از مردم هنوز مؤمن بودند؛ اما مؤمنانه در پای هودج ام‌المؤمنین در مقابل علی(علیه‌السّلام) جنگیدند و کشته شدند! بنابراین، تحلیل غلط بود. موضع خود را شناختن و در آن قرار گرفتن، هوشیاری سیاسی، شم سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی – البته به دور از ورود در دسته‌بندیهای سیاسی – خودش یکی از آن خطوط ظریفی است که من در پیام هم به شما عرض کردم؛ امام هم که مکرر در مکرر فرموده بودند. انگیزه‌های سیاسی و جناحی نباید از سپاه بهره ببرد البته یک عده خوششان نمی‌آمد: نه، چرا در کارهای سیاسی دخالت نکنند؟! همان وقت من یادم هست که بعد از گذشت چند ماه از فرمایش امام، یک حادثه‌ی انتخاباتی در پیش بود و زیدی به یکی از شهرها رفته بود – که نمی‌گویم کجا، چون نمی‌خواهم نزدیک بشوم – و سخنرانی کرده بود. آن وقتها نوارش را آوردند و من گوش کردم. او می‌گفت: نه آقا، چرا می‌گویید سپاه در سیاست دخالت نکند؟ باید بکند؛ از شماها چه کسی بهتر؟(!) ببینید، اینها حرفهای خوشایند و دلنشینی است که این جوان مبارزِ پُر از خون انقلابی، به هیجان بیاید: بله، چه کسی از ما بهتر؟ امام این موضوع را صریحاً گفته بودند؛ اما اینها بین آگاهی سیاسی و حضور سیاسی در صحنه‌ی انقلاب – که این خوب است – و بین دخالت در معارضات سیاسی و جناح‌بندیهای سیاسی و به نفع یکی و به ضرر دیگری کار کردن – که این همان چیز بد و بسیار خطرناکی است که امام هیأتی را مأمور کردند و گفتند ببینید چه کسی این‌طوری است، از سپاه بیرونش کنید – خلط می‌کردند. توجه داشته باشید که انگیزه‌های سیاسی و جناحی نباید بتواند از یک مجموعه‌ی سالم، خالص و کارآمد مثل سپاه – که ذخیره‌یی است برای روزی که انقلاب از آن استفاده بکند – بهره ببرد. این ذخیره بایستی سربه‌مهر بماند، تا در جای خودش مصرف بشود. جزیی از مجموعه‌ی نیروهای مسلح بودن، اصل چهارم در سپاه اصل چهارم این است که سپاه پاسداران انقلابی، با همه‌ی ممیزات و محسنات بزرگ، جزیی از مجموعه‌ی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی با مسؤولیت خاص خودش است؛ این را فراموش نکنید. البته به تشخیص من، مسؤولیت سپاه حقاً و انصافاً سنگینتر از مسؤولیت بقیه‌ی بخشهاست. این مسؤولیت، خیلی ظرافت و دقت لازم دارد؛ چون مسؤولیت اصلی، حمایت و دفاع از انقلاب در مقابله‌ی با حرکات ضد انقلاب است – که خطرناک است – و عنداللزوم باید برود از مرزها هم دفاع بکند؛ که الان عملاً هر دو مسؤولیت را بر دوش دارد و قاعدتاً کمتر وقتی هم خواهد بود که سپاه بتواند این مسؤولیت دوم را نداشته باشد. پس، مسؤولیت سنگین است؛ لیکن درعین‌حال به عنوان جزیی از نیروهای مسلح. به برادران ارتشی و برادران نیروهای انتظامی، به چشم تکریم نگاه کنید به برادران ارتشی و برادران نیروهای انتظامی، به چشم تکریم نگاه کنید. در چشم سازمانهای نظامی دیگر، به چشم برادری و محبت و عطوفت نگاه کنید؛ مبادا به چشم کبر نگاه کنید؛ این شأن شما را پایین می‌آورد. ما تا توجه پیدا کردیم که از این برادری که این‌جا پهلوی ما نشسته، بهتر هستیم، به مجردی که این احساس پیدا شد، او همان جایی که هست، هست؛ ولی ما از او تنزل می‌کنیم و پایین می‌رویم؛ «و لا ترفعنی فی النّاس درجهٔ الّا حططتنی عند نفسی مثلها»(۱۲). در دعای مکارم‌الاخلاق می‌خوانیم: خدایا ! من را در چشم مردم یک درجه رفعت مبخش، مگر این‌که به همان اندازه‌ی یک درجه، در چشم خودم من را تنزل بدهی. این خوب است. اگر شما یک درجه بالا رفتید، باید در پیش خودتان یک درجه پایین بیایید. این می‌شود کمال؛ جزیی از نیروهای مسلح بودن. تشویق و تنبیه، اصل پنجم در سپاه یک اصل دیگر هم، اصل رعایت ارزشهای بین‌سازمانی در درون خودتان است؛ یعنی مسأله‌ی تشویق و تنبیه. برادران! تشویق و تنبیه را باید جدی گرفت. شماها فرمانده هستید؛ نسبت به زیردستانتان این‌گونه

برخورد کنید. امیرالمؤمنین، مرد شاعر مخلص خودش - یعنی «حسان‌بن‌ثابت» - را که معاویه‌ییها از او می‌خواستند به طرف آنها برود و او نمی‌رفت، به خاطر گناهی که کرده بود، خواباند و شلاق زد. گفت: یا امیرالمؤمنین! من را که این‌قدر به شما خدمت کرده‌ام، این‌قدر شعر برایت گفته‌ام، این‌قدر از شما دفاع کرده‌ام، می‌زنی؟! حداقل معنای حرکت و نگاه امیرالمؤمنین این بود که بله، آن به جای خود، این هم به جای خود. اگر کار خوبی کردیم، ثواب ما را خدا باید بدهد. برطبق این ارزش، در دنیا اگر مقابلی وجود دارد، بایستی آن مقابل به ما داده بشود. اگر کار بدی هم کردیم، نبایستی بگویند چون فلانی آدم خوبی است، این کار بد او بدون مجازات بماند. این دقتها، بنیه‌ی سپاه را قوی خواهد کرد. وقتی این‌طور برخوردها نشد، درون سپاه، خودش را می‌خورد. این همه ما گفتیم که مسؤولیت ارتش و سپاه دوتاست. هزاران نفرساعت وقت صرف شد و برادران نشستند مسؤولیت ارتش و سپاه را دقیقاً جدا کردند؛ برای آن‌که این دو سازمان هر دو لازمند؛ درعین‌حال باز ببینیم آقایی در مسؤولیت بالایی احیاناً در جایی بنشیند و بگوید بله، بالاخره سپاه و ارتش در هم ادغام خواهند شد! به نظر شما، با این‌طور آدمی چه کار باید کرد؟ آیا واقعاً سزاوار است که عده‌یی انسان این همه زحمت بکشند، برای این‌که سازمانی را در جای خودش منظم و مرتب درست کنند، بعد این‌گونه افراد آن زحمات را از بین ببرند؟! این، تضییع و ضربه و خطاست؛ این خطا باید سزا داده شود. اگر ما با تخلفاتِ این‌طوری برخورد نکردیم، سپاه از بین خواهد رفت. اگر شما در واحد زیردستتان با خطاها برخورد نکنید، تکان خواهد خورد و از هم خواهد پاشید. عده‌یی در جامعه می‌خواهند دل مردم را خالی کنند قرآن با آن حکمت، پیامبر با آن گذشت، خدای متعال به پیامبر می‌گوید: «لئن لم ینته المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی‌المدینهٔ لنغرینّک بهم»(۱۳). یعنی کسانی که از زیر می‌خواهند ضربه بزنند، می‌خواهند انفجار ایجاد کنند، می‌خواهند مردم را بترسانند، می‌خواهند دل مردم را خالی کنند، می‌خواهند امیدها را از دلها بگیرند، اگر اینها بس نکنند، «لنغرینّک بهم»؛ ما - یعنی خدای متعال - تو - یعنی پیامبر - را به جان اینها می‌اندازیم. ببینید لحن قرآن، چه‌طور لحن خشن و غلیظی می‌شود. البته عده‌یی متأسفانه این کار را در سطح جامعه می‌کنند؛ مرتب توی دلها را خالی کردن: آقا تمام شد، آقا بردند، آقا دشمن چنین شد، آقا ارزشها فلان شد! در دوران ریاست جمهوری و زمان حضور امام - آن هم حضور قدرتمندانه‌ی ایشان - خیلی از اوقات خلاصه‌ی ملاقاتهایی که با من می‌شد، می‌نوشتم. الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم خیلی از حرفهایی که حالا بعضیها می‌زنند که آقا چنین شد، چنان شد، آن‌وقت می‌آمدند به ما می‌گفتند که چنین شد، چنان شد! اصلاً عده‌یی هستند که خوششان می‌آید بگویند آقا بردند، غارت کردند، چنین کردند، دشمن پیروز شد، دشمن مسلط شد! دشمن غلط می‌کند که پیروز بشود. پیروزی دشمن به این است که دلهای مؤمنین را از جا بکند. پیروزی دشمن به این است که بهترین جوانان این مملکت، در ناصیه‌ی این کشتی، نور رستگاری نبینند. امام در سخت‌ترین اوقات جنگ، امید می‌داد در سخت‌ترین اوقاتی که در جنگ به ما ضربه وارد می‌شد، امام با آن دل بزرگ و با آن ناصیه‌ی منور الهی امید می‌داد. در ماجرایی ضربه‌ی سختی خوردیم. خدمت امام آمدند و گفتند که ما شکست خورده‌ایم. فرمود: شکست نبود؛ عدم‌الفتح بود. عدم‌الفتح، یعنی پیروز نشدیم. شما ببینید یک حادثه را دوگونه می‌شود معنا کرد. هزار نفر از ما کشته شدند، پنج هزار نفر کشته شدند، اما دوگونه می‌شود این را تفسیر کرد: تفسیر شکست، تفسیر عدم‌الفتح. معنای فرمایش امام این بود که طوری نشده است؛ می‌خواستید پیروز بشوید، اما هنوز نشده‌اید. همیشه این‌طور به ما امید می‌داد، این‌طور جامعه و کشور را حرکت می‌داد؛ حالا عده‌یی همه‌ی همّ و غمشان این است که درست بعکس عمل کنند! صدای شکست امپراتوری زر و زور از دور به گوش می‌رسد با این‌که با زایل شدن امپراتوری شرق، امریکا به حسب ظاهر قدرتمندتر شده، من الان هم با تمام قوّت قلب و به فضل پروردگار و با اتکاء به حول و قوّه‌ی الهی، از بن دندان اعتقادم این است که اگر امریکا تمام نیروهایش را برای ضربه زدن به این انقلاب بسیج کند، نخواهد توانست هیچ غلطی بکند. تلاش می‌کنند، زحمت می‌کشند، می‌خواهند کارهایی بکنند؛ اما اوج غرورشان، نقطه‌ی ضعفشان است. من الان نقاط ضعف این قدرتمندان ظاهری و پوشالی را احساس می‌کنم؛ تضادهایشان بتدریج روشن خواهد شد. بله، در مقابل جبهه‌ی اسلامی خواهند

ایستاد؛ اما جبهه‌ی اسلامی، با آن جناح امپراتوری مارکسیستی چپ که توانسته بودند با ترساندن مردم خودشان از آن، آن اتحاد و وحدت را بین خودشان به وجود بیاورند، فرق می‌کند. تمام شد؛ صدای شکست امپراتوری زر و زور از دور به گوش می‌رسد. ما باید بدانیم که قوی هستیم ما باید هوای خودمان را داشته باشیم. ما باید بدانیم که قوی هستیم. ما باید ایمانها و عشقها را در خدمت هدفهای والا هدایت کنیم. مردم ما مؤمنند. مردم عاشق اسلام هستند. مردم ما از همه چیزشان برای خاطر اسلام گذشتند. کافی است ما مسلمان باشیم و به آرمانهای اسلامی وفادار بمانیم؛ این مردم در صحنه‌اند. آن کسی که احساس ناامیدی می‌کند، باید دید در رؤیتش یا در واقعیت وجود خودش، چه اشتباه و چه خللی وجود دارد. ما از چه کسی می‌ترسیم؟ در داخل سپاه هم همین‌طور. در داخل سپاه هم بعضی خوششان می‌آید که مرتب دل این جوانان و این بچه‌های سپاهی و این جوانان پُرشور را سست و ضعیف کنند. چه داعی‌یی برای این کار هست؟ باید آماده‌ی خدمتگزاری باشید به‌هرحال، همه باید آماده باشید. در هرجایی که هستید، باید آماده‌ی خدمتگزاری باشید؛ «و منهم من ینتظر»(۱۴). «ینتظر» یعنی چه؟ یعنی منتظر مردنند؟ نه، یعنی منتظر انجام وظیفه‌اند؛ کجا وظیفه آنها را صدا خواهد زد، تا آن‌جا حاضر باشند. ما باید منتظر انجام وظیفه باشیم. هرچه که تکلیف الهی ما ایجاب کرد، بخواهیم آن را انجام بدهیم. این، ما را پیروز خواهد کرد و به موفقیت بزرگ خواهد رساند. امیدواریم که خدای متعال به شماها توفیق بدهد، و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز دلهای پاک و روشن شما را با محبت و با ایمان خود بیشتر مأنوس کند، و همه‌ی ما را در راه صحیح هدایت نماید، و توفیق انجام وظیفه را به همه‌ی ما مرحمت فرماید، و رَوح و ریحانی به ارواح مقدسه‌ی شهدای عزیزمان و روح مطهر امام بزرگوارمان - که جایشان در چنین محافلی حقاً خالی است - برساند، و عزیزان جانباز و آزادگان عزیز را - این کسانی که آزمایشهای دشواری دادند - مشمول فضل و رحمت خود قرار بدهد، و خداوند ما را به خودمان وا نگذارد، و لطف و هدایت و عون خود را لحظه‌یی از ما دریغ ندارد، و ما را مشمول رضای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) و دعای مستجاب آن بزرگوار قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

----------------- ۱) این عملیات در ساعت ۳۰ دقیقه‌ی بامداد یکم فروردین‌ماه ۱۳۶۱ در منطقه‌ی غرب دزفول و شوش و غرب رودخانه‌ی کرخه با رمز «یا زهرا(ع)» آغاز گردید و منجر به آزادسازی جاده‌ی دهلران، دشت عباس، عین‌خوش، مناطق شمال‌غربی خوزستان، ارتفاعات ۳۵۰، ۲۰۲ و کمرسرخ، خارج شدن شهرهای دزفول، اندیمشک، شوش، پایگاه چهارم هوایی، جاده‌ی سراسری اندیمشک - اهواز، خروج صدها روستا از زیر آتش دشمن، دست‌یابی به چاههای نفت ابوغریب در ارتفاعات تینه و تصرف و تأمین پنج پاسگاه مرزی شد. ۲) این عملیات در ساعت ۳۰ دقیقه‌ی بامداد دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ در منطقه‌ی غرب کارون، جنوب‌غربی اهواز و شمال خرمشهر با رمز «یا علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)» آغاز گردید و منجر به آزادسازی خرمشهر، هویزه، پادگان حمید، جاده‌ی تدارکاتی اهواز - خرمشهر، کرخه‌نور، جاده‌ی سوسنگرد - هویزه و خارج شدن بخش وسیعی از جنوب‌کشور از زیر آتش دشمن و تصرف و تأمین هشت پاسگاه مرزی شد. ۳) یس: ۱۳ و ۱۴ ۴) یس: ۱۵ ۵) یس: ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ ۶) یس: ۱۸ ۷) یس: ۱۹ ۸) بقره: ۲۴۹ ۹) پیام به چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (۲۵/۰۶/۱۳۷۰) ر.ک: صفحه‌ی ۳۱ همین مجلد ۱۰) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۰ ۱۱) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۶ ۱۲) صحیفه‌ی سجادیه، دعای مکارم‌الاخلاق ۱۳) احزاب: ۶۰ ۱۴) احزاب: ۲۳

بیانات در آغاز درس خارج فقه

بیانات در آغاز درس خارج فقه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا محمّد و اله الطّاهرین و لعنةاللَّه علی اعدائهم اجمعین عن امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) انّه قال: الفقیه کلّ الفقیه من لم یقنّط النّاس من رحمةاللَّه و لم یؤیسهم من روح‌اللَّه و لم‌یؤمنهم من مکراللَّه(۱) فقاهت، یعنی فهم حقیقت دین و بیان آن به مردم احادیث متعددی با این مضمون هست.

خلاصه‌ی حرف این احادیث این است که حقیقت را آن‌چنان که هست، برای مردم بیان بکنند؛ نه با سختگیریها و تنگ‌نظریها و دخالت دادن برخی کج‌فهمیها مردم را مأیوس بکنند، نه با هوی‌پرستی و تبعیت از رأی غیرمتکی به مبانی، مردم را از مکر الهی ایمن بکنند و به گناهان تشویق نماید. لبّ فقاهت این است: فهم حقیقت دین و حقیقت شریعت و بیان آن به مردم. امروز که بعد از مدت نسبتاً طولانی تعطیلمان، مجدداً این مباحثه را شروع می‌کنیم، طبق مرسوم درسهای حوزه‌یی، بعضی از مطالب را لازم دانستیم که عرض بکنیم، تا شاید ان‌شاءاللَّه مفید باشد؛ هم برای جمع حاضر، و هم برای هر کسی که از این مطالب مطلع می‌شود. چند موضوع را به صورت پیوسته و شماره‌بندی‌شده یادداشت کرده‌ام، که عرض می‌کنم: نقش حیاتی حوزه‌های علمیه مطلب اول درباره‌ی نقش حوزه‌های علمیه است. در جامعه‌ی ما - چه در گذشته، چه حال و چه در آینده - درباره‌ی این نقش باید خیلی مطالعه و تدبر بشود. از مجموعه‌ی روحانیت، بخصوص حوزه‌ی علمیه را انتخاب کردیم؛ چون این‌جا مزرع علمای دین و پرورشگاه نهالهای بالنده‌ی فقاهت در آینده است. این حوزه‌ها در طول زمان توانسته‌اند اولاً دین را حفظ و تبیین کنند - که اگر زحمات حوزه‌های علمیه از آغاز تا امروز نمی‌بود، یقیناً از دین و حقایق دینی چیزی باقی نمی‌ماند؛ بقای دین مدیون تلاش علمی حوزه‌هاست - ثانیاً توانسته‌اند روحیه‌ی دینی مردم را تقویت کنند. از این حوزه‌ها بوده است که علما و مبلّغانی برخاستند و در میان مردم تبلیغ دین کردند و روحیه‌ی دینی را در مردم تقویت نمودند و همچنین توانستند فکر جامعه را هدایت کنند. از هزار سال پیش تا امروز - یعنی بعد از دوران حدیث و متن‌گرایی، و از اول دوران استدلال - این حوزه‌های علمیه بودند که توانستند فکر دینی مردم را هدایت کنند و به آنها روحیه‌ی دینی بدهند و دین را حفظ نمایند. در طول زمان، در مسائل سیاسی هم این حوزه‌ها تأثیر گذاشتند، و ما این را در تاریخ گذشته‌ی خودمان هم دیده‌ایم؛ مثل دوران علامه‌ی حلی(۲)(رضوان‌اللَّه‌علیه) که مدرسه‌ی سیار داشت و طلاب را حتّی با خود در شهرها و بلاد گوناگون حرکت می‌داد؛ و قبل از آن، در زمان شیخ طوسی(۳) و شاگردان آن بزرگوار، که در آفاق دنیای اسلام پخش می‌شدند - چه در طرف شرق، چه در طرف غرب؛ مثل شهرهای شام و طرابلس و مصر و دیگر مناطق - و یا در زمان سیّدمرتضی(۴)؛ و چه در زمانهای نزدیک به زمان ما، مثل دوران قبل از شیخ انصاری(۵)، زمان مرحوم کاشف‌الغطاء(۶)، که حوزه‌های علمیه آن وقت در وضع تحولات جاری زندگی مؤثر بودند؛ و بعد شاگردان شیخ انصاری - مثل مرحوم میرزای شیرازی(۷) - و بعد آخوند خراسانی(۸) و دیگرانی که نقش آنها را در قضایای قبل از مشروطیت و در خود قضیه‌ی مشروطیت و بعد از آن تا زمان ما، همه می‌دانند (یعنی باید گفت همه هم نمی‌دانند. متأسفانه این جزو مباحث کم‌تحقیق‌شده و کم‌کار ماست؛ باید همه بدانند. اینها چیزهای دانسته‌شده و شناخته‌شده و ثبت‌وضبط شده‌یی است)؛ و چه در زمان ما، که تحرک ملت و تحقق انقلاب اسلامی و حدوث جامعه‌یی با پایه‌های اسلامی، به وسیله‌ی حوزه‌های علمیه انجام گرفت. استاد حوزه‌ی علمیه بود که پیشاهنگ بود. طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه بودند که در سرتاسر کشور، سربازان آن فرمانده و آن رهبر بودند. کاری انجام گرفت که در طول تاریخ اسلام، از بعد از صدر اول تا امروز انجام نگرفته بود، و آن تحقق این نظام اسلامی بود. در دوران بعد از انقلاب تا امروز هم که حضور طلاب و حوزه‌های علمیه در مراحل مختلف انقلاب واضح است. پس، حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه یک نقش حیاتی دارد و - همان‌طور که عرض کردیم - این باید مورد تدبر قرار بگیرد؛ یعنی کسانی روی این فکر کنند، تحقیق کنند، مواد لازم را جمع‌آوری کنند و در این زمینه فکر نو ارائه نمایند. برنامه‌ریزی برای حوزه‌های علمیه مطلب دوم این است که حالا گنجینه‌یی با این عظمت در اختیار ما و در اختیار جهان اسلام و روحانیت اسلام است. قاعدتاً در هر جای دنیا یک چنین گنجینه‌ی اساسی وجود داشته باشد، برای آن شب و روز برنامه‌ریزی می‌کنند و لحظه‌یی از هدایتش غافل نمی‌مانند. بزرگان و صاحب‌نظرانی، برای این‌که چگونه از این ذخیره‌ی عظمی استفاده بشود، در حال برنامه‌ریزی هستند؛ ما چه‌طور؟ ما برای حوزه‌های علمیه‌ی خود چه‌قدر برنامه‌ریزی می‌کنیم؟ چه کسی این برنامه‌ریزی را می‌کند؟ چند درصد وقت بزرگان و برجستگان روحانیت، صرف برنامه‌ریزی برای حوزه می‌شود؟ آیا برای حوزه، به قدر یک اداره‌ی کوچک در امور دنیایی، یا به قدر یک

دانشگاه كوچك، برنامه‌ريزی منظم انجام می گيرد؟ تحقيقاً نه! بله، يك نفر ممكن است برای درس خودش بنشيند فكر كند كه تا آخر سال چه مسائلی را بگويم، چه‌طوری بگويم، به كدام كتابها مراجعه كنم. اين كجا، و برنامه‌ريزی برای حوزه كجا؟ ما الان در كشور چه‌قدر حوزه‌ی علميه داريم؟ در دوران تاريخ شيعه، آيا هرگز حوزه‌ی علميه‌يی چون حوزه‌ی علميه‌ی قم وجود داشته است؟ نه نجف، نه قم، نه اصفهان، نه مشهد، نه تبريز، و نه حوزه‌های بزرگ ديگر، هيچكدام شاهد آن شكوفايی و عظمتی كه حوزه‌ی علميه‌ی قم در اين دوره و در قُبيل زمان ما داشته و دارد، نبودند. چه كسی برای اين گنجينه‌ی به اين عظمت، با حوزه‌های ديگری كه امروز بحمداللّه در سرتاسر كشور هست - چه حوزه‌های بزرگی مثل مشهد و اصفهان و تبريز و بعضی شهرهای ديگر، و چه حوزه‌های كوچكی كه در سرتاسر كشور هست - برنامه‌ريزی می كند؟ چند درصد وقت ما برای برنامه‌ريزی صرف می‌شود؟ در مقابل اين ارزش عظمی آن كاری كه ما می كنيم، تقريباً در حكم صفر است! ما بايد بدانيم كه برای حوزه‌های علميه، به برنامه‌ريزی احتياج داريم. بايد گروههای متخصص و متمحض در برنامه‌ريزی، برای اين كار باشند؛ بنشينند و مرتب به حوزه‌ی علميه و مسير آن، نگرش داشته باشند و برای فردا و فرداهايش، برنامه‌ريزيهای علمی كنند. فقاهت، اساس حوزه‌های علميه مطلب سوم اين است كه در حوزه‌ها، اساس، فقاهت است. فقه بايد پيشرفت بكند. فقاهت به معنای خاص خود مورد نظر ماست. فقه به معنای عام - كه آگاهی از دين است - در اين‌جا فعلاً- مورد بحث ما نيست؛ فقه به معنای خاص، يعنی آگاهی از علم دين و فروع دينی و استنباط وظايف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه‌ی متون دينی، كه خيلی هم مهم است. انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات احوالی دارد، و اين احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست، و نيز شامل احوال اجتماعی و زندگی سياسی و اقتصادی و اجتماعی و بقيه‌ی شؤون اوست. تكليف و سرنوشت همه‌ی اينها در فقه معلوم می‌شود. فقه به اين معنا مورد نظر ماست، كه اسمش همان احكام فرعی است؛ استنباط احكام فرعی از اصول. اين، اساس حوزه‌هاست. البته وقتی می گوييم فقه، مراد ما همين چيزی است كه گفتيم. وقتی می گوييم فقاهت، مراد ما آن متد كاری و شيوه‌ی كاری در حوزه‌هاست. اين شيوه‌ی استنباط را به عنوان «فقاهت» اصطلاح می كنيم، كه در كلمات فقها هم كم و بيش به همين معنا به كار می‌رود. روش فقاهت، يعنی همين روش رد فروع به اصول، و استنباط از اصول و مبانی استنباط - كتاب و سنت و عقل و اجماع - و كيفيت اين استنباط و تقابل ميان ادله و ترتيب و نوبت‌بندی ادله‌ی مختلف، كه اول به چه مراجعه كنيم؛ فرضاً اول به ادله‌ی اجتهادی مراجعه می كنيم، به ظواهر مراجعه می كنيم؛ اگر ظواهر تعارض داشتند، چه‌كار بكنيم؟ اگر ظواهری نداشتيم، چه‌كار بكنيم؟ نوبت اصول عمليه كی می‌رسد؟ كدام اصل بر كدام اصل ديگر مقدم است؟ و از اين قبيل. اين شيوه‌يی كه ما در علم اصول آن را می‌خوانيم، اسمش را «فقاهت» می گذاريم. پس، مبنا در حوزه‌های علميه فقه است، به معنای آن علمی كه گفته شد؛ و شيوه‌ی فقاهت است، به اين معنايی كه بيان شد. ما بايد به فقه عمق ببخشيم فقه و فقاهت بايد در حوزه‌ها پيشرفت بكند. اين پيشرفت، هم از لحاظ عمق است، و هم از لحاظ سعه و فراگيری مسائل زندگی. فقه بايد عميق بشود؛ عميقتر از آنچه كه هست. همچنان كه شما نگاه می كنيد، فقه زمان علامه‌ی حلی (رضوان‌اللّه‌عليه)، از فقه زمان شيخ انصاری عميقتر است؛ يعنی با آراء و نظرات گوناگون برخورد كرده و در طول زمان، عمق و پيچيدگی خاصی پيدا كرده است. فقه زمان مثلاً محقق ثانی - علی‌بن‌عبدالعالی كركی(۹) - نسبت به فقه زمان علامه، عمق بيشتری دارد. يا من‌باب‌مثال، فقه شيخ در مكاسب، از تعمق بيشتری برخوردار است. ما بايد اين عمق را روزافزون كنيم. عمق به معنای اين نيست كه به گوشه‌ها و حواشی و تدقيقات زايد بپردازيم؛ نه، مسأله را حلاجی كردن، آن را به روشهای نوی تحقيق زدن، و به وسيله‌ی آنها آن را عميقتر كردن است. كسی كه اهل تحقيق باشد، در ميدان عمل می‌تواند اين شيوه‌ی تحقيق را بشناسد. ما بايد به فقه عمق ببخشيم. از سطحی‌نگری در فقه بايستی پرهيز بشود. امروز فقه ما بايد از فقه زمان شيخ و شاگردان شيخ و شاگردان شاگردان شيخ - كه بزرگان دوره‌ی ماقبل ما هستند - عميقتر باشد. در مسائل، ما به‌هيچ‌وجه نبايد سطحی فكر كنيم. بايد به فقه پيچيدگی و عمق ببخشيم. اين، يك بعد از ابعاد پيشرفت فقاهت است. فقه ما بايد همه‌ی مسائل زندگی را شامل بشود بعد ديگر،

سعه و فراگیری مسائل زندگی است؛ یعنی ما باید به بعضی از ابواب - آن هم ابواب دارای اهمیت فردی، نه اهمیت اجتماعی - اکتفا نکنیم؛ مثلاً ابواب طهارت. شما الان نگاه کنید ببینید، تعداد کتبی که در باب طهارت نوشته شده، چه‌قدر است؛ تعداد کتبی که در باب جهاد، یا در باب قضا، یا در باب حدود و دیات، یا در باب مسائل اقتصادی اسلام نوشته شده، چه‌قدر است. خواهید دید آن اولی بیش از این دومی است؛ از بعضیها که خیلی بیشتر است. بعضی از کتب دوره‌یی ما، حتّی کتاب جهاد را ندارد. مثلاً صاحب «حدائق»(۱۰) و بسیاری از فقهای دیگر، لازم ندانستند جهاد را که یکی از اصول اسلام و شریعت است، بحث کنند. البته «حدائق» دوره نیست - نقص دارد - اما از محلی که جهاد را باید بررسی کنند، خیلی گذشته و بحث نکرده‌اند. جهاد در آخر عبادات و قبل از ورود در معاملات و عقود است. خیلیهای دیگر هم - مثل مرحوم نراقی(۱۱) - بحث نکردند؛ عده‌یی هم که بحث کردند، خیلی مختصر بحث کردند و مثلاً می‌بینید که آن پیچیدگیهای علمی را در بعضی از کتب به کار نبردند. ما باید به فقه وسعت بدهیم؛ یعنی فقه ما باید از لحاظ سعه‌ی سطح فقاهت پیشرفت کند و همه‌ی مسائل زندگی را شامل بشود. امروز خیلی از مسائل هست که از لحاظ فقهی برای ما روشن نیست؛ حتّی می‌خواهم این را بگویم که در بعضی از ابواب فقه، برخی از فروع هست که قدمای ما به آنها رسیدگی کردند و احکام آن را بیان نمودند؛ اما متأخرین حتّی آنها را هم بحث نکردند. یعنی شما امروز اگر به «مبسوط» شیخ (رضوان‌اللّه‌علیه) یا مثلاً به «تحریر» علامه مراجعه بفرمایید، فروع بیشتری خواهید یافت، تا به خیلی از کتب فقهایی که بعد از اینها آمدند؛ و بخصوص فقهایی که نزدیک به زمان ما هستند و به فروع اهمیت کمتری می‌دهند؛ در حالی که این فروع هر کدام نقشی در زندگی جامعه دارند. پس، فقه بایستی گسترش پیدا کند. امروز فقه ما باید احکام معاملات را خوب برسد؛ احکام اجاره را به شکل جهانی خوب نگاه کند؛ احکام انواع و اقسام قراردادها را از شرع مقدس استنباط و بیان کند. خیلی از اینها هست که امروز برای ما روشن نیست. شما ببینید یک مضاربه‌ی ما - که برای آن خیلی هم تره خرد نمی‌کردیم - می‌تواند علی‌الفرض بانکداری را اداره بکند. خیلی خوب، چرا ما در کتب فقهیه و ابواب مختلف فقهیه تفحص لازم نکنیم، تا راههایی را برای اداره‌ی زندگی پیدا نماییم؟ پس، هم از لحاظ سطح بایستی پیشرفت بکند و گسترش بیشتری پیدا نماید، و هم از لحاظ روش. همین روش فقاهتی که عرض شد، احتیاج به تهذیب، نوآوری و پیشرفت دارد. باید فکرهای نو روی آن کار بکنند، تا این‌که بشود کارایی بیشتری به آن داد. نباید از دیگر علوم اسلامی در حوزه‌ها غفلت شود مطلب چهارم این است که در عین حالی که فقاهت اساس امر است، نباید از دیگر علوم اسلامی در حوزه‌ها غفلت بشود. مثلاً می‌بایست علم قرآن، شناسایی قرآن، فهم قرآن و انس با قرآن به عنوان یک علم و یک رشته در حوزه‌ها وجود داشته باشد. طلاب ما باید قرآن و یا لااقل بخشی از قرآن را حفظ کنند، یا حداقل با آن مأنوس باشند. چه‌قدر مفاهیم اسلامی در قرآن هست که اگر ما بخواهیم در فقه بحث کنیم، به فکر آنها نمی‌افتیم. این انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس ما با قرآن، برای ما خیلی مشکلات درست کرده است و بعد از این هم خواهد کرد و به ما تنگ‌نظری خواهد داد. من یک وقت در سالهای قبل از انقلاب در مشهد در درس تفسیر، به طلبه‌ها می‌گفتم که ما از اول «بدان ایّدک‌اللّه»، تا وقتی که ورقه‌ی اجتهادمان را می‌گیریم، می‌توانیم حتّی یک بار به قرآن مراجعه نکنیم! یعنی وضع درسی ما این‌طوری است که اگر طلبه‌یی از ابتدا حتّی یک بار به قرآن مراجعه نکند، می‌تواند همین رشته‌ی ما را از اول تا آخر سیر کند و مجتهد بشود! چرا؟ چون درس ما اصلاً از قرآن عبور نمی‌کند. متأسفانه حالا هم که نگاه می‌کنم، می‌بینم همان‌طور است. ما در فقه گاهی مثلاً یک آیه‌ی قرآن را ذکر می‌کنیم، آن هم خیلی رویش کار و تحقیق نمی‌شود؛ به قدری که در روایات ما بحث می‌شود و کار می‌شود. قرآن از حوزه‌ی ما منزوی است؛ مثلاً علم قرآن، مسائل مربوط به قرآن؛ همین چیزهایی که شما می‌بینید تحت عنوان علوم قرآن الان رایج شده و گذشتگان کتابهای زیادی درباره‌ی آنها نوشتند و حالاها هم خوشبختانه بعضیها توجهاتی به آنها می‌کنند. تفسیر هم که یک علم مستقل است، همین‌طور است. حدیث، آشنایی با حدیث، علم حدیث، شناخت حدیث، که غور در این علم، به دسته‌بندیهای خوب، فهرست‌بندیهای خوب و استفاده‌های خوب منتهی بشود - که متأسفانه از همه‌ی آنها ما الان محروم

هستیم - همین‌طور است. در رجال هم که باید کار و تحقیق بشود، همین‌طور است. اگرچه کتابهای خوبی نوشته شده، لیکن درعین‌حال انسان احساس می‌کند که خلأ عظیمی در رجال وجود دارد. ما از همین شناخت و معرفت رجال است که می‌خواهیم حجت را برای خودمان در باب سنت به دست آوریم؛ باید روی آن کار بشود. تاریخ هم همین‌طور بسیار مهم است. حتّی از تاریخ هم می‌شود در فقه استفاده کرد. بسیاری از مسائل فقهی است که به تاریخ ارتباط پیدا می‌کند؛ ولی ما کمتر به این ارتباط توجه کرده‌ایم و حتّی آن را کشف نکرده‌ایم. البته من تاریخ را به عنوان یک علم مستقل عرض می‌کنم، یک علم اسلامی است؛ بایستی کسانی در آن کار کنند. فلسفه و کلام جدید باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند فلسفه هم اگرچه در حوزه‌ها رایج است، اما درحقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا - که به شکل ساعت‌نگاری پیش می‌رود و ساعت‌به‌ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود - و از مادّه‌ی فلسفه‌ی موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احیاناً اگر نقطه‌ی مثبتی در آنها هست، از آن نقطه‌ی مثبت استفاده بکنیم. فلسفه‌ی ما این‌طوری پیشرفت می‌کند؛ والّا در حد شناخت افکار و کلامات بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه‌کار دارد می‌شود. بایستی پی‌درپی کارهای جدید، افکار جدید، روشها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود. کلام جدید هم به همین ترتیب است. امروز مباحث کلامی که برای دفاع از عقاید دینی مطرح است، غیر از مباحثِ آن‌وقتهاست. چه کسی حالا۔ شبهه‌ی «ابن‌کمونه»(۱۲) را مطرح می‌کند؟ امروز شبهات فراوانی در عالم ذهنیات و معارف بشری هست. حوزه‌های علمیه باید این شبهات و راه مقابله‌ی با آنها را بدانند و در مقابل فلسفه‌ها و گرایشها و مذهبها، همیشه یک حالت بُرندگی و تهاجمی داشته باشند. پس، این رشته‌ها باید در حوزه‌ها مورد توجه قرار بگیرد و متخصصانی در این علوم تربیت بشوند و حوزه به چشم بی‌اعتنایی به اینها نگاه نکند. این‌گونه نباشد که همه به دنبال رشته‌ی فقاهت باشند در گذشته اگر کسی می‌خواست در حوزه مقام علمی پیدا کند، بایستی به تفسیر نمی‌پرداخت! یک آقای ملای محترم عالمی فرضاً اهل تفسیر باشد و مردم از تفسیر او استفاده کنند، بعد برای خاطر آن‌که این درس موجب می‌گردد او به بی‌سوادی شهره بشود، این درس را ترک کند! شما را به خدا این فاجعه نیست؟! باید عکس این باشد؛ یعنی بگویند آقای فلانی، متخصص و استاد بزرگ تفسیر است؛ ایشان متخصص در فلسفه است؛ ایشان متخصص در کلام است؛ ایشان متخصص در تاریخ است؛ یعنی باید عنوانی در حوزه باشد. این‌طور چیزها باید در حوزه ارزش پیدا بکند؛ کمااین‌که در گذشته هم از این چیزها بوده است. در همین زمان خود ما، مرحوم علامه‌ی طباطبایی(۱۳)(رضوان‌اللّه‌علیه) در حدی بود که اگر منحصر به فقاهت می‌شد، یقیناً به مرجعیت تقلید می‌رسید. ایشان از علمای زمان خودش، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود؛ اما فقاهت را به کسانی سپرد که مشغول فقاهت بودند. آن زمان در قم مرحوم آیةاللّه بروجردی(۱۴) با آن عظمت، و اساتید بعد از آن بزرگوار، مشغول کار فقاهت بودند؛ اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رکنی شد، و بعد از آن‌که در قم هیچ نشان قابل توجهی از فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد. البته قبل از ایشان امام فلسفه می‌گفتند، لیکن در دایره‌ی محدودی و با شاگردان مخصوصی؛ اما ایشان گسترش داد، درس را وسیع کرد و عمرش را به فلسفه صرف نمود. حوزه‌ها باید این‌طور باشند. این‌گونه نباشد که همه باید رشته‌ی فقاهت را بگیرند؛ نخیر، طلبه باید بداند که اگر رشته‌ی تاریخ یا تفسیر یا فلسفه یا کلام یا علوم قرآن یا بقیه‌ی علوم اسلامی را پیمود، ارزشی در انتظار اوست و ارزشگذاری مناسبی می‌شود. حوزه باید از پیشرفتهای جهانی مطلع باشد مطلب پنجم این است که حوزه باید از پیشرفتهای جهانی - در همه‌ی مسائلی که به علوم اسلامی ارتباط پیدا می‌کند - مطلع بشود و خود را با آنها هماهنگ کند. مثلاً امروز در باب جامعه‌شناسی، مفاهیم جدیدی مطرح می‌شود که این مفاهیم، با حوزه‌ی کار علمای دین ارتباط پیدا می‌کند. فرض کنید مفاهیم جامعه‌شناسی یا تاریخی مارکس در داخل اجتماعات می‌آید و وسیله‌یی برای القای

تفکرات ماتریالیستی و فلسفی مارکس می‌شود. مباحث اجتماعی یا اقتصادی مارکس، با مسائل فلسفی مارکس از هم جدا هستند. اگرچه اینها را به هم زنجیر و قفل کرده و ارتباط داده است، لیکن مقوله‌های جدایی هستند. ماتریالیسم یک مقوله است، سوسیالیسم علمی در باب اقتصاد یک مقوله‌ی دیگر است. یا طبقات اجتماعی، آن‌طوری که مارکس در تحول تاریخی - که همان مبنای سوسیالیسم علمی است - ترسیم می‌کند، یک حرف دیگر است؛ اما همان مسائل اقتصادی و همان مفاهیم اجتماعی می‌آیند در ذهن فلسفی مخاطبان خودشان اثر می‌گذارند؛ آن وقت حوزه‌ی علمیه برای مقابله‌ی با ماتریالیسم، این دفعه شروع به تلاش و راه رفتن می‌کند! چرا ما از اول متوجه نباشیم که چه چیزی دارد در دنیا فراهم و فرآورده می‌شود، تا به افکار بشر داده بشود، تا خودمان را از ریشه آماده کنیم؟ بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس، که افکار او همه جا منتشر شد و وارد کشور ما گردید و چهار نفر از بچه‌های ما رفتند توده‌یی یا مارکسیست شدند و خدا را انکار کردند، آن وقت تازه به این فکر بیفتیم که حالا مثلاً علیه بی‌دینی و بی‌خدایی آنها کتاب بنویسیم! این درست است؟ راهش این است؟ یا نه، اگر از همان وقتی که تفکرات اقتصادی یا اجتماعی مارکسیسم یا هر مکتب دیگری داشت ریشه می‌گرفت و جوانه می‌زد - من به عنوان مثال مارکسیسم را می‌گویم، که حالا امروز در دنیا دیگر از مارکسیسم تقریباً خبری نیست؛ امروز باز چیزهای دیگری هست - چنانچه حوزه‌های علمیه متوجه بودند و خودشان را هماهنگ می‌کردند و پیش می‌بردند، می‌توانستند بموقع و بجا آن افکار صحیح اسلامی را بدهند و نگذارند که در موضع تدافعی قرار بگیرند؛ همیشه موضع تهاجمی و تبیینی داشته باشند. پس، بایستی خودشان را با افکاری که به نحوی با مسائل اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، هماهنگ نمایند. منطق دیالکتیکی مدتها در دنیا پیش آمده بود، هگلی پیدا شده بود و دیالکتیکی درست کرده بود؛ در همه‌ی عالم هم پخش شده بود و یواش‌یواش آمده بود و منطق شکلی و صوری را که پایه‌ی استدلالهای ماست، مورد تعرض قرار داده بود؛ ما تازه به فکر افتادیم که بیاییم دیالکتیک را خراب یا ردش بکنیم! این‌گونه برخورد با قضایا، برخورد انفعالی است. بایستی با تحولات جهانی آشنا بود، تا برخورد انفعالی پیش نیاید؛ بلکه برخورد فعال پیش بیاید. حوزه باید با سبکهای نوین تحقیق آشنا شود مطلب ششم این‌که حوزه باید با سبکهای نوین تحقیق آشنا بشود. تحقیق که می‌گوییم، منظورمان، هم تحقیق عمقی است - یعنی همان چیزی که ما در حوزه به آن تحقیق می‌گوییم؛ یعنی تعمق در مطلب - و هم تحقیق عرضی است، که در روشهای اروپایی به آن هم تحقیق می‌گویند، و ما به آن تتبع می‌گوییم. در اسم‌گذاری بحثی نداریم؛ این هم یک نوع تحقیق است؛ تحقیق عرضی است، تحقیق سطحی است؛ یعنی در سطح و در عرض، دنبال مطلبی گشتن. امروز هر دو نوع تحقیق، روشهای نوینی دارد. استادانی می‌نشینند، دانشجویانی را هدایت می‌کنند؛ کار گروهی انجام می‌گیرد و تحقیقی دسته‌جمعی عرضه می‌شود. تحقیق دسته‌جمعی، خاطرجمع‌تر از تحقیق فردی است؛ اختلافات کمتر می‌شود و پیشرفتها بیشتر می‌گردد. این روشها را باید در حوزه به کار بیندازیم. ما در حوزه همیشه روش فردی را دنبال می‌کردیم. به نظر من، هنوز هم روشها فردی است. همین درسی که شما ملاحظه می‌کنید، یک کار فردی است. درست است که صدنفر، هزارنفر پای درسی نشسته‌اند، اما هر یک از آنها جداگانه با استاد روبه‌روست و مخاطب استاد است؛ بعد هم می‌رود و مشغول کار خودش می‌شود. حتّی مباحثه‌ی ما کاری فردی است. عجیب است! یک روز این آقا استاد می‌شود، او شاگرد؛ این گوینده است، او شنونده؛ یک روز هم او استاد می‌شود، این شاگرد؛ او گوینده می‌شود، این شنونده! یعنی کارِ با هم و دسته‌جمعی نیست، تعامل فکری نیست؛ کار فردی است. البته این کار فردی جهات حسنی هم دارد، که محسنات این کار و این شکل نباید از دست برود؛ اما روشهای دسته‌جمعی هم در دنیا معمول است؛ چرا ما از این روشها استفاده نکنیم؟ حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود مطلب هفتم این‌که حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود. خوشبختانه الان کارهایی شده و اقدامات مقدماتی انجام گرفته است؛ اما باید جدیت بیشتری بشود و زمان‌بندی صورت گیرد. تا کی ما می‌خواهیم به شکل کامل تخصصی کنیم؟ تاکنون دو رشته‌ی تخصصی در قم به وجود آمده، که ظاهراً یکی تفسیر است و یکی کلام؛ لیکن این مقدار که در گوشه‌یی دو رشته‌ی تخصصی با دو نفر استاد به وجود بیاید، کافی نیست. البته این به عنوان قدم

اول، کـار خوبی است، لیکن بایستی تخصصـی‌شدن در حوزه جـدی گرفته بشود. با این سـطح وسـیع و کار عظیمی که وجود دارد، حتّی خود فقاهت – معاملات و عبادات – را تخصصـی کننـد. درست است که اینها به کار هم می‌خورنـد و هرکدام ممکن است در دیگری اثر بگذارند، اما درعین‌حال هر کدامی خودش یک کار جداگانه است که می‌تواند یک متخصص داشته باشد. اصول و فقه و ابواب مختلف فقه و تخصـص و درجات تخصـص و روشـهای دیگر را بایـد در حوزه جـدی گرفت. توجه جدی به تبلیغ در حوزه نکته‌ی هشـتم این است که در حوزه بایـد به تبلیغ به صورت جدی توجه بشود؛ یعنی برای تبلیغ برنامه‌ریزی شود. این ذخیره‌ی عظیم در حـوزه – این‌همـه روحـانی جـوانِ آمـاده‌ی حرف زدن و تبلیغ کردن – در اختیـار مـاست؛ مگر این چیز کمی است؟ البته طلاـب همیشه به شـکل خودجـوش و خـودرو می‌رونـد، و این در جاهـای مختلف، بـا دعوت و بی‌دعوت، خوب و بـد، مفیـد و کم‌فایـده و پُرفایـده هست؛ اما هیـچ محصول حساب‌شـده‌یی از آن انتظار نیست. چرا؟ چون برنامه‌ریزی نیست. یک وقت هم اگر خـدای نکرده طلبه‌یی در گوشه‌یی تبلیغی بکنـد که به نفع تمام نشود، کسـی نیست که جلوی آن را بگیرد، یا ضایعه‌اش را جبران بکنـد؛ چون قبلاً برنامه‌ریزی و حسابگری نشده است. باید بنشـینند حساب کنند که تبلیغ در کجا، به وسـیله‌ی چه کسـی، به وسیله‌ی کدام ابزار تبلیغ، محتوای آن تبلیغ چه باشـد، هـدف آن تبلیغ چه باشد. ما تبلیغ می‌کنیم که از مخاطب خود چه درست کنیم؟ گاهی شـما می‌خواهید تبلیغی بکنیـد که فرضاً از مخاطبتان، یک داوطلب حضور در جنگ تحمیلی درست کنیـد، تا تحت تأثیر حرفهای شـما، یک ماه، دو مـاه، شـش مـاه به جبهه برود. یـک وقت هـدف شـما از تبلیغ این است که یـک مؤمن درست کنیـد، که تـا آخر عمر با این ایمانش زنـدگی کنـد. یک وقت هم یک مسأله‌ی فصـلی پیش آمـده، می‌خواهیـد تبلیغ بکنید، برای این‌که او را در مواجهه‌ی با آن مسأله‌ی فصـلی آمـاده نماییـد؛ این هم یک طور است. در حوزه بایـد دسـتگاهی مخصوص برنامه‌ریزی تبلیغ وجود داشـته باشـد؛ برنامه‌ریزی کنـد، کار کنـد و افراد را برای تبلیغ آماده نمایـد. اسـتنباط فقهی، بایـد بر اساس فقه اداره‌ی نظام باشـد نکته‌ی نهم این است که فکر وحدت دین و سـیاست را، هم در تفقه و هم در عمل دنبال بکنید. آقایان بدانند که فکر جدایی دین و سیاست، به عنوان یک آفت، بکلی ریشه‌کن نشده است. متأسـفانه هنوز در حوزه‌ها کسانی هسـتند که خیال می‌کنند حوزه باید به کار خودش مشغول بشود، اهل سیاست و اهل اداره‌ی کشور هم مشـغول کار خودشان باشند؛ حداکثر این‌که با هم مخالفتی نداشته باشند! اما این‌که دین در خدمت اداره‌ی زندگی مردم باشد و سـیاست از دین تغذیه بکند، هنوز در بعضـی از اذهان درست جا نیفتاده است. ما بایستی این فکر را در حـوزه ریشه‌دار کنیم؛ به این شـکل که هم فقـاهت را این‌طـور قرار بـدهیم، و هم در عمـل این‌گونه باشـیم. یعنی چه؟ یعنی اسـتنباط فقهی، بر اسـاس فقه اداره‌ی نظـام باشـد؛ نه فقه اداره‌ی فرد. فقه ما از طهارت تا دیات، بایـد ناظر به اداره‌ی یک کشور، اداره‌ی یک جـامعه و اداره‌ی یـک نظـام باشـد. شـما حتّی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماءالحمام فکر می‌کنیـد، بایـد توجه داشته باشید که این در یک جا از اداره‌ی زندگی این جامعه تأثیری خواهد داشت؛ تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احکام عامه و احوال شخصی و بقیه‌ی ابوابی که وجود دارد. بایستی همه‌ی اینها را به عنوان جزیی از مجموعه‌ی اداره‌ی یک کشور استنباط بکنیم. این در اسـتنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به وجود خواهد آورد. باید طلاب را برای نیازهای جامعه تربیت کنند در عمل هم باید این‌گونه باشیم. باید طلاب را برای نیازهای جامعه تربیت کنند. این جامعه احتیاج به قاضی دارد. باید دستگاهی در قم طلاب را به سـمت تربیت قاضـی سوق بدهد. این‌طور نباشد که تربیت قاضی را هم حوزه به عهده‌ی دیگری واگذار بکند. جایی در حـوزه باشـد که طلاـب را برای حضـور در دسـتگاههای گونـاگون اداری کشـور – مثـل سازمانهـای عقیـدتی، سیاسـی و ادارات مختلفی که احتیاج دارنـد – سوق دهـد. جایی باشد که اشـخاص و جمعی را به سـمت پیدا کردن مسائل مهم – که نظام به آنها نیاز دارد – سوق دهد. ما امروز درباب اداره‌ی کشور به مسائلی برخورد می‌کنیم که مشکلات و معضلات دینی و فقهی ماست؛ ما پاسخ اینهـا را می‌خواهیم، امـا کسـی جوابگو نیست. بایـد خودمـان بنشـینیم، یـا آقـایی را ببینیم و از او بخواهیم، یا فرضاً بگوییم در کتابها بگردنـد و جواب این مسأله را پیـدا کنند. باید دسـتگاهی آماده باشد و تمام مشـکلات و معضـلات نظام را پیش‌بینی کند؛ نسبت به

آنها فکر کنـد، راه‌حل ارائه کنـد و جواب و پاسخ آماده را برای آن آماده نماید. این، جزو وظایف حوزه‌های علمیه است؛ لذا متعلق به اسـلام است، و اسـلام آن چیزی است که حوزه‌ی علمیه برای آن به وجود آمـده است. حوزه‌های علمیه بایستی از سـیاست هرگز دور نماننـد البته بُعـد دیگر وحـدت دین و سـیاست این است که حوزه‌هـای علمیه بـایستی از سـیاست هرگز دور نماننـد. طلاب باید آگاهی سیاسـی پیدا کنند. مبادا جریانهای سیاسی روز، بر ذهن طلاب در حوزه‌ی علمیه سبقت بگیرند. طلاب باید در فضای سیاسی حضور داشـته باشـند؛ بلکه جلوتر از زمان باشند و فکر سیاسی روشن داشته باشند؛ کمااین‌که علمایی که فکر سیاسی روشن داشتند، مفید بودند. ما عالم ملای محقق شجاع به‌دردبخوری از لحاظ شخصی را می‌بینیم که به خاطر نداشتن فکر سیاسی، یک جا وجودش بایـد مفید واقع می‌شده، اما مفید واقع نشده است؛ یک جا نظری داده، که آن نظر برخلاف است؛ یک جا در مورد فردی تشخیصـی داده، که آن تشـخیص، تشـخیص غلطی است و مـوجب اشـتباهات بزرگی در این بـاب شـده است. وقـتی مـا به فکر سیاسـی اهمیت نـدادیم، این گونه خواهـد شد. عالم دین، بایستی فکر سیاسـی روشن و زنده و متناسب با لحظه‌ی حال داشـته باشد. حداکثر عنایت و احترام نسبت به ارزشهای اسلامی مطلب دهم این است که در حوزه نسبت به ارزشهای اسلامی، حداکثر عنایت و احترام بشود؛ مثلاً طلبـه‌ی جبهه‌رفتـه و عمری در جبهه صـرف‌کرده، بـایستی ارزش والا‌یی در حـوزه داشـته باشـد. طلبه‌یی که بخشـی از عمرش را در نظامی، در بخشـی، در ارگانی از ارگانها صـرف کرده، آن‌جا مشـغول خـدمت شـده و به خاطر مصـلحت نظام، خودش را از شوق و ذوق هر طلبه‌یی - که عبارت است از بودن در حوزه و درس خوانـدن و تحقیق و امثال اینها - دور نگهداشـته، باید به او ارزش داده بشود. مبادا در حوزه طوری مشـی بشود که تصور گردد اگر طلبه‌یی به ارگانی رفت و فرضاً پنج سال، ده سال مشـغول خدمت شد، از ارزش طلبگی او در حوزه چیزی کم می‌شود؛ نخیر، بایـد بگوییم که بر ارزش او اضافه می‌شود. آیا ارزش این طلبه بیشتر است، یا آن کسـی که اصـلاً اعتنـایی به این نیـاز جـامعه نکرد؟ در حـالی که به او احتیاج بود، نیم نگاهی هم نکرد و مشـغول درس خوانـدن خودش شـد؟ معلوم است که راه راحت‌تر و بی‌دردسـرتر و راه عـافیت این است که انسان آن‌جا بمانـد، مشـغول کار خودش بشود و اصـلاً اعتنایی هم نکنـد. البته چهار کلمه هم بیشتر خواهد خواند، اما معلوم نیست که بیشتر و بهتر بفهمد و مسائل را بهتر درک کند. حوزه بایـد به مجاهـدتها و گذشـتهایی که طلبه‌ها کردنـد، به حضورشان در جبهه‌ها، به حضورشان در ارگانها اهمیت بدهد، آنها را ارج بگذارد، برای آن ارزشـی قایل بشود و سـعی کند که اگر از لحاظ علمی کمبودی دارند، برایشان به یک نحو اختصاصی جبران کنـد. فرض کنیـد طلبه‌یی است که به خـاطر نیـاز انقلاـب، نیـاز مردم، نیـاز دینی، به نقطه‌ی بـد آب و هوای دوردسـتی - که به طور طبیعی کسـی حاضـر نیست به آن‌جا برود - رفته و شـش ماه، یک سال، پنـج سال در آن‌جا مانده است. حوزه باید برای این شـخص ارزش قایـل بشـود. این خیلی بـاارزش است، تـا آن کسـی که این زحمت را بر خـودش هموار نکرده، این سـرما و گرمـا و نـاامنی و گرسـنگی و مشـکلات و تحقیر و خطرکردن و از زن و بچه دورمانـدن و امثـال اینهـا را تحمل نکرده و در حوزه مانـده است. ارزش کـدامشان بیشتر است؟ یقیناً آن کسانی که مجاهـدت و تلاش کردنـد، بایستی برای آنها ارزش بیشتری قایل شد. این ارزشـها باید به حساب بیاید؛ نمی‌گوییم هم بیشتر؛ هر کدام یک ارزش است. ممکن است کسی هم در حوزه مانده و فرضاً تحقیق خیلی برجسته‌یی در حوزه کرده، که البته آن هم یک ارزش دیگر است. ارزشـهای اسلامی باید به حساب بیاید. یکی از این ارزشها، تبلیغ در جاهای خطرنـاک و دوردست و در جاهـای محتاج تبلیغ است. یکی از این ارزشـها، حضور در جبهه‌هاست. یکی از این ارزشـها، حضور در ارگانها و از این قبیل چیزهایی که دارای اهمیت و ارزش است. اسـتفاده از تسهیلات جدید برای طلاب نکته‌ی یازدهمی که حوزه‌ها بایـد به آن توجه کننـد، این است که برای طلابی که درآمـدی جز شـهریه‌ها ندارنـد، از روشـهای جدید اسـتفاده شود. بالاخره باید کارهایی انجام بگیرد؛ مثل خانه‌ی سازمانی، مثل بن مخصوص، مثل بیمه و از این قبیل. برای طلاب در حوزه‌ها باید این کارها انجام بگیرد، تا قـدری فکرشان آرام باشـد. اگرچه این رویه‌ی قناعت و زهد، رویه‌ی حسـنه‌ی طلاب ما در حوزه‌های علمیه است و طلبه‌ها نبایستی این را با رفاه‌طلبی عوضی بگیرند و می‌باید آن را حفظ بکنند، لیکن درعین‌حال بایستی این فکرها هم بشود. پرهیز از درگیر

شـدن با مسائل جناحی نکته‌ی دوازدهم این است که در حوزه بایـد از درگیرشدن با مسائل جناحی بشدت پرهیز شود؛ که بحمداللّٰه ایـن رعـایت شـده، بـاز هم رعـایت بشـود. بخصـوص طلاب جـوان بایـد مـواظب باشـند و این مسائـل خطی و جنـاحی و گروهی و معارضه‌هـا و درگیریهـا و غیبتهـا و امثـال این چیزهـا را به داخـل حوزه‌ها نکشاننـد، که در حوزه‌ها بکلی ضایعه به بار خواهـد آمـد. برنـامه‌ریزی برای آینـده‌ی زنـدگی علمی و فکری مسأله‌ی سیزدهم ایـن است که هر طلبه‌یی برای آینـده‌ی زنـدگی علمی و فکری خودش برنامه‌ریزی کنـد؛ بی‌هـدف در حوزه نمانـد. مـدتی تحصـیلات هست؛ دارد کفایه می‌خوانـد، می‌خواهـد درس خارج برود، درس خارج می‌رود، می‌خواهـد مجتهـد بشود، خیلی خوب، بعـد برای آینـده باید برنامه‌ریزی کند. هر کسـی ذوقی دارد، هر کسـی تـوانی دارد، هر کسـی ممکن است مـوقعیت خاصـی در اختیـارش قرار بگیرد؛ اینهـا را از پیش برنـامه‌ریزی کنـد و خودش را آمـاده نماید. این‌چنین نباشد که ده سال، پانزده سال، بیست سال بگذرد و همین‌طور بی‌هدف در حوزه باشـند و پای این درس و آن درس بنشـینند و فسـیل بشوند؛ نه فایده‌یی برای مردم، و نه فایده‌یی برای خودشان داشته باشند. توجه به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه مطلب چهـاردهم - که شایـد یکی از مهمترین، بلکه بایـد گفت مهمترینِ این مسائـل است - مسأله‌ی تهـذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه است؛ که ما چون راجع به این مسأله زیاد صحبت کرده‌ایم و مکرر عرض کرده‌ایم، نخواستیم که درباره‌ی آن تفصیل زیادی بـدهیم. مسـأله‌ی تهـذیب اخلاق، مسأله‌ی ساده‌زیستی، مسأله‌ی اعراض از زخارف دنیا را بایستی در حوزه‌های علمیه جـدی گرفت. این‌طور نباشد که طلبه به خاطر خانه‌اش - که دو خیابان تا محل درس فاصله دارد - به فکر ماشین شخصی بیفتد. ماشین چیست؟ از اول، بنـای کـار طلبگی بر عسـرت و بی‌اعتنـایی به زخـارف دنیوی بود؛ امـا حالا ـ فوراً به فکر بیفتیم که یک ماشـین شخصـی و یک خانه‌ی کـذایی داشـته باشـیم! البته باید حداقل معیشتی وجود داشـته باشد؛ طوری که انسان ذهنش مشغول آن چیزها نباشد و بتواند درسـش را راحت بخوانـد و کـار لازم و مورد توقع را انجـام بدهـد؛ امـا این‌طور نباشـد که طلبگی هم به چیزی مثل بقیه‌ی کارهای دیگری که بعضـی می‌کننـد - دنبال تجملات و دنبال زخارف و امثال اینها رفتن - تبدیل شود. این عیب خیلی بزرگی است که باید بشـدت از آن جلوگیری شود. ممتحنان بایـد طلاب را از پرداختن بی‌حاصل به حواشـی برحذر بدارند مسأله‌ی پانزدهم این است که در امتحانـات طلاب - که بسیار هم مهم است - ممتحنـان بایـد بـا روش خـود، طلاب را از غور بی‌حاصـل در بعضـی از کارهـای کوچک و ریز و عبارتها و ریزه‌کاریها و پرداختن به حواشی و امثال اینها برحذر بدارند و بیرون بکشند. این‌طور نباشد که طلبه خیال کنـد اگر بخواهـد امتحان بدهد، بایستی مثلاً این‌گونه در جزییات دقت بکند و این ریزه‌کاریها را بداند، و نتیجتاً از آن مسائل اصـلی بـاز بمانـد. البته در درسـها هم بایـد این نکته رعـایت شود، امـا عمـده در امتحان است. نه تنها طلاب را بایستی از غور بی‌حاصل در بعضـی از کارهای کوچک برحذر بدارند، بلکه بیشتر باید آنها را به تحقیق، به تفحص، به آزاداندیشی، به سعه‌ی مسائل مورد نظر و نوآوری سوق بدهند. کتابهای درسی ما ابدی نیست آخرین مسأله، مسأله‌ی کتابهای درسی است. این کتابهای درسی ما ابدی نیست که بایـد تا آخر گفت: «ثلاثـة لیس لها نهایـة؛ رسائلٌ، مکاسبٌ، کفایهْ». نه، یک روز رسائل نبود، یک روز مکاسب نبود، ملایی مثل شیـخ درست شـد. یک روز کفایه نبود، ملایی مثل آخونـد درست شد. این‌چنین نیست که ما خیال کنیم تحصـیل حتماً از طریق این کتابهاست؛ نه، نگاه کنیم، عیب این کتابها را پیـدا کنیم و یک کتاب بی‌عیب در اختیار بگـذاریم؛ ببینیم آیا این ترتب علمی درسـت است، یا درست نیست؛ اگر دیدیم درست نیست، شـکل درسـتش را پیدا کنیم. هیأتهایی برای نوشـتن کتاب، نوشـتن مطالب جدید، فقه مقـارن را در حوزه بـاب کردن، و خلاصه روشـهای نو را در کتابهای درسـی هم به کار گرفتن، بایـد اختصاص پیـدا کنـد. اینها نکـاتی بود که ما می‌خواستیم در باب مسائل مربوط به حوزه‌ها عرض کنیم. اگرچه خیلی از شـما آقایانی که این‌جا تشـریف داریـد، فارغ از این مسائل هستیـد - چون در حوزه نیستیـد و در بیرون از حوزه قرار داریـد - اما اجمالاً خواستیم این مسائل در فضای فکری طلبگی ما وجود داشـته باشد. و الحمدللّٰه ربّ‌العالمین --

------------------------- ۱) نهـج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۹۰ ۲) ۷۲۶ - ۶۴۸ ق) ۳) ۴۶۰ - ۳۸۵ ق) ۴) ۴۳۶ - ۳۵۵

ق) ۵) ۱۲۸۱ – ۱۲۱۴ ق) ۶) ۱۲۲۸ – ۱۱۵۴ ق) ۷) ۱۳۱۲ – ۱۲۳۰ ق) ۸) ۱۳۲۹ – ۱۲۵۵ ق) ۹) ۹۴۰ ق – ؟) ۱۰) شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶ – ۱۱۰۷ ق) ۱۱) ۱۲۴۵ – ۱۱۸۵ ق) ۱۲) ۶۸۳ ق – ؟) ۱۳) ۱۳۶۰ – ۱۲۸۱ ش) ۱۴) ۱۳۴۰ – ۱۲۵۳ ش)

بیانات در دیدار با اعضای شرکت کننده در گردهمایی نخستین دوره‌ی شورای‌عالی بین‌المللی مجمع التقریب

بیانات در دیدار با اعضای شرکت کننده در گردهمایی نخستین دوره‌ی شورای‌عالی بین‌المللی مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیهٔ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم وضع مسلمین از لحاظ اختلافات مذهبی تأسف‌انگیز است اولاً ـ به شما آقایان خوش‌آمد عرض می‌کنیم، ثانیاً میلاد مبارک نبی‌مکرم اسلام (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) را تبریک می‌گوییم. من به این کار، به چشم دروازه‌یی به عالم و مرحله‌ی جدیدی نگاه می‌کنم. حقاً وضع مسلمین از لحاظ تضادها و اختلافات مذهبی، تأسف‌انگیز است. بسیاری از تواناییهای باارزش علمی و فکری مسلمین در طول تاریخ، صرف تعارض با یکدیگر شده‌است. اشتباه نشود؛ اگر کسی برای اثبات مذهب خود تلاش علمی بکند، من آن را رد نمی‌کنم. هم شیعه، هم سنی، هم هر مؤمن به نحله‌یی، به عقیده‌یی و به طریقه‌یی، حق دارد طریقه‌ی خودش را اثبات کند. این، چیز دیگری است؛ ما آن را رد نمی‌کنیم. آنچه که ما رد می‌کنیم، تلاش برای معارضه، کوبیدن، اهانت کردن و نفی موجودیت طرف مقابل است؛ این غلط است. در بحث علمی، طبیعی است که هر کس عقیده‌یی دارد. اثبات آن عقیده، به معنای نفی و رد عقاید دیگری، و استدلال بر عقیده‌ی خود است. همه‌ی اینها مفهوم، قابل درک و قابل تحمل است. همین بحثها هم همیشه دامنه‌ی تفکر را گسترش می‌دهد، تعمیق می‌کند و پیش‌می‌برد؛ مانعی ندارد؛ لیکن آن‌جایی که دو گروه، هر دو منتسب به اسلام، و هر دو معتقد به مبانی اساسی واحد، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند، تا یکدیگر را محو کنند، یا ضربه بزنند، یا جریحه‌دار کنند، این فاجعه است؛ ما از این کار بایستی جلوگیری کنیم. قدرتمندان، عامل جنگهای مذهبی بین مسلمین تا آن‌جایی که من در تاریخ یادم می‌آید، درگیریها و تعارضات و جنگهای مذهبی بین مسلمین، به وسیله‌ی قدرتمندان هدایت‌شده است. از زمان بنی‌عباس و آن جنگهایی که بین مکاتب کلامیِ تازه‌تأسیس‌شده‌ی آن روزگار اتفاق افتاد و آن کشتارهای متقابل – گاهی این خلیفه بود، طرفدار این فکر بود؛ گاهی خلیفه‌ی دیگر بود، طرفدار فکر دیگری بود – تا زمانهای بعد، همواره دستهایی طرفداران عقاید مختلف اسلامی را به جان هم انداختند. اگر این دستها نبوده، آنها با هم سالها در صلح و آرامش زندگی کردند و هیچ مشکلی نداشتند. نمونه‌اش همین کشورهای اسلامی است که در آن، فِرق مختلف اسلامی با هم مشغول زندگی هستند؛ یک نمونه‌اش ایران، یک نمونه‌اش عراق، یک نمونه‌اش کشورهای دیگر است. چه موقع خود مردم و معتقدان به اسلام در مقابل هم صف‌آرایی داشتند؟ چه زمانی با هم جنگیدند؟ به‌هرحال ما باید گذشته را در حفاظ فراموشی بگذاریم و آن را کأن‌لم‌یکن فرض کنیم. در زمان حال، برای این که مسلمین با هم متحد و متفق نباشند و علیه هم کار کنند، تلاشهای مضاعفی انجام می‌گیرد. این تلاشها بخصوص در وقتی تشدید پیداکرده، که نیاز مسلمین به وحدت، بیش از همیشه است. به تصور خیلی نزدیک به واقعیت، انگیزه‌ی تلاشهای دشمنان این است که از تحقق آرزوی سیادت و حاکمیت اسلام – که امروز به مراحل عملی نزدیک می‌شود – جلوگیری کنند. طبیعی است که اگر اسلام بخواهد حاکمیت پیدا کند و مسلمین در دنیای اسلام بخواهند به اسلام تمسک کنند، با این اختلافات امکانپذیر نیست. فاجعه‌آمیزترین مانع در راه حاکمیت و سیادت اسلام این است که مسلمین را در درون جوامع اسلامی – چه در یک کشور، چه در کشورهای متعدد اسلامی؛ فرقی نمی‌کند – به جان هم بیندازند. اگر امروز مطبوعات یک کشور شروع به حمله به یک مذهب از مذاهب اسلامی کنند، و مطبوعات کشور دیگر نیز متقابلاً به مذهب آنها حمله نمایند – یعنی همین دعواهای سیاسی را در قلمرو فکر مذهبی و دینی وارد کردن، و با پشتوانه‌ی فکر و تعصب دینی، گروهها را به جان هم انداختن – این بزرگترین مانع است برای این‌که مسلمین، به فکر سیادت اسلام جامه‌ی عمل بپوشانند و بتوانند آن را تحقق ببخشند. دنیای اسلام، نیازمند تقریب پس، امروز «تقریب» یک هدف فوری، یک غرض الهی و یک فکر حیاتی است و باید دنبال بشود. این

خلأ زمان است - بیش از همه‌ی زمانهای دیگر - ما بایـد آن را پُر کنیم. خوشا به حال انسانهایی که بتوانند خلأ زمان خودشان را پُر کننـد؛ خواستِ لحظه را بفهمنـد و آن را برآورده نمایند. بعضـی کارها اگر در لحظه‌ی خاصـی انجام بگیرد، مفید است؛ اگر در آن لحظه انجام نگیرد، ای بسا آن فایـده را نخواهـد داشت. امروز دنیای اسـلام نیازمنـد این تقریب است. در این تقریب - همان‌طور که مکرر گفته شده - غرض این است که فرقه‌های اسـلامی، در مقام فکر و اعتقاد به یکدیگر نزدیک بشوند. ای بسا برخی از تصورات فِرق نسبت به یکـدیگر، با مباحثه و مـذاکره، به استنتاج خوبی منتهی بشود. شاید بعضـی از سوء‌تفاهمها برطرف، و بعضـی از عقاید تعدیل، و بعضی از افکار به طور واقعی به هم نزدیک بشود. البته اگر این بشود، بسیار بهتر از هر شکل دیگر است؛ حداقل این است که بر روی مشترکـات تأکیـد بشـود. این گفتگوهـا و مـذاکرات، کمـترین فایـده‌اش این خواهـد بـود. بنـابراین، بایـد از طرح مسـائل تفرقه‌انگیز خودداری بشود. بگردیم فتاوی مشترک را پیـدا کنیم در مرحله‌ی فقهی نیز تبادل نظر بین مذاهب مختلف، در بسـیاری از ابـواب فقهی، بـه فتـاوی نزدیـک، بلکه واحـدی منتهی خواهـد شـد. بعضـی از فِرق اسـلامی، در برخی از ابـواب فقهی، تحقیقـات و پیشـرفتهای قابـل ملاحظه‌یی دارنـد؛ دیگران می‌تواننـد از آنهـا استفاده کننـد. گـاهی ممکن است در برخی از احکام و اسـتنباطات اسـلامی از کتاب و سنت، نوآوریهایی در اختیار بعضی از فِرق اسلامی باشد؛ دیگران از آن استفاده خواهند کرد و به فتاوی نزدیک به هم یـا مشترکی خواهنـد رسـید. مـا می‌بینیم گـاهی فتوایی را از مـذهبی نقـل می‌کننـد، در حالی که آن فتوا، فتوایی غریب در آن مـذهب است. ممکن است اهـل آن مـذهب، از آن فتوا تحاشـی بکننـد، یـا اصـراری به آن نداشـته باشـند. چرا مـا نگردیم تـا فتـاوی مشـترک را پیـدا کنیم؟ تقریب عملی، مهمـتر از همه‌ی نتایـج تقریب در نهـایت و شایـد مهمتر از همه‌ی نتایج تقریب، تقریب عملی است؛ یعنی همکاری مسـلمین با یکـدیگر، منهای احساس جدایی عقیدتی فرقه‌یی. اگر دشـمنان بگذارند، و اگر ما عاقل باشـیم، این امر بسـیار ممکن و سهل‌التناولی است. ما در میان خودمان و در جوامع دیگر، بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مکرر این را دیده‌ایم که برادران شـیعه و سـنی کنار هم می‌نشـینند و در مسائل عملی و سیاسـی و مسائل مربوط به سـرنوشت اسلام، طوری با هم تبادل نظر می‌کننـد که اصـلاً به یادشان نیست که این مـذهبش چیست و آن مـذهبش چیست. ما همواره این احساس را در خودمان مشاهده کرده‌ایم و در بسـیاری از معاشرانمان از اصحاب مذاهب مختلف، این را دیده‌ایم. پس، این سه مرحله است: هم در مرحله‌ی اعتقـاد، هـم در مرحلـه‌ی احکـام فقهی، و هم در مرحله‌ی همکـاری عملی. آنچه که اینهـا را تضـمین می‌کنـد، این است که اولاً ـ به توطئه‌ی دشـمن هوشـمندانه نگـاه کننـد؛ ثانیاً به آن مواردی از اسـلام که این تقریب را تضـمین می‌کنـد، بیشتر فکر کننـد. توجه به مشترکـات اسـلامی به عنوان پایه‌هـای تقریب در صـدر فعالیتهـای مرحوم آیـةاللَّه بروجردی(۱)(رضوان‌اللَّه‌تعـالی‌علیه)برای تقریب - آن‌طور که من شـنیدم و تـا حـدودی اطلاع دارم - توجه به «حـدیث ثقلین» بود که بین مـذاهب مختلف اسـلامی مورد اتفاق است و متواتراً آن را نقل کرده‌اند. به همان شـکلی که شـیعه آن را نقل کرده، کتب برادران اهل سنت هم پُر است؛ اگرچه به شکل دیگری هم نقل کرده‌اند. به‌هرحال، مسأله‌ی اهل‌بیت و نظیر آن را که مورد قبول همه‌ی مسـلمین است و همه‌ی مسلمین به آنان ارادت دارند و آنان را دوست می‌دارند و هر کدام به نحوی به آنان عقیده‌ی دینی دارند، محور قرار بدهند. در خود اسـلام می‌شود مواردی را از متون اسـلامی پیـدا کرد که پایه‌هـای تقریب باشـد. جلوگیری از نشـر آثـار تفرقه‌انگیز این مجمع در مقـام عمـل هم بایـد گروههـای تحقیقات علمی - چه در سایه‌ی همان دانشـگاهی که ان‌شاءاللَّه تأسیس خواهد شد، و چه به شـکل دیگر به وجود بیاورد که بتوانند دربـاره‌ی مسائل قابل بحث در تقریب، تحقیق و بررسـی کننـد. البته یکی از کارهایی که بایـد انجام بگیرد، تلاش برای جلوگیری از نشـر آثـار تفرقه‌انگیز است؛ چه در محیط شـیعی، چه در محیط سـنی. الان برای ایجاد بغض و کینه، آثاری نوشـته می‌شود و پولهایی خرج می‌شـود. اگر بتوانیم، بایـد جلوی اینهـا را بگیریم. این‌گونه آثـار، همه‌جـا هم منتشـر می‌شود. مـا نمی‌گوییم که در ایران مطلقاً منتشـر نمی‌شود؛ نخیر، در ایران هم متأسفانه مواردی مشاهده می‌شود. آثار کینه‌برانگیز و تفرقه‌انگیزی از طرفین منتشر می‌شود. یکی از موارد توجه این مجمع، بایـد همین مورد باشـد. بحث مـذهبی بکنند، کتابهای متعدد بنویسـند، اسـتدلالات کلامی بکنند و فضایل

مورد نظر خودشان را در کتابها بیاورند - این مقوله‌ی دیگری است - اما آثاری را که موجب تفرقه، کینه و تعمیق بغض است، منتشر نکنند؛ روی این نکته باید فکر بشود. ببینیم این مجمع واقعاً چگونه می‌تواند به شکل مناسبی بر این معنا اشراف و نظارتی پیدا کند. برای من کتابهای متعددی از نقاط مختلف عالم می‌رسد، که پیداست اصلاً سعی افرادی بر این بوده که این کتابها برای ایجاد کینه و کدورت و بغض و نگرانی نوشته بشود. حالا که در جمهوری اسلامی بحمداللَّه پرچم اسلام و قرآن بلند است، و حالا که شعارها، شعارهای اسلامی و پُرجاذبه است، سعی می‌کنند از طریق دیگری کینه‌ی این کشور، این ملت و این حکومت را در دل برادران مسلمان در نقاط مختلف عالم وارد کنند؛ کتابهایی مخصوص این کار می‌نویسند؛ دشمن که بی‌کار ننشسته است. وضعیت گذشته و امروز مجمع‌التقریب به‌هرحال، ما توفیق آقایان را از خدای متعال می‌خواهیم. من از شما برادران عزیزی که همت فرمودید و این شورای عالی را تشکیل دادید، از جناب آقای واعظزاده(۲) که برای این راه صرف همت و فکر و عمر و تلاش می‌کنند، و از همه‌ی کسانی‌که با شما همکاری می‌کنند، صمیمانه تشکر می‌کنم. از خدای متعال مبتهلاً و متضرعاً می‌خواهیم که ان‌شاءاللَّه شماها را کمک کند، تا بتوانید این راه را با استقامت و با قدرت بپیمایید، و ما ان‌شاءاللَّه نتایج آن را در آینده‌ی نزدیک ببینیم. شاید بخشی از نتایج کار شما هم به ارواح آن کسانی برسد که دارالتقریب را در پنجاه، شصت سال پیش برای اولین بار پایه‌گذاری کردند و این گام را برداشتند؛ «الفضل لمن سبق». ما دنباله‌رو آنها هستیم؛ منتها آن یک سبک کار بود، و ممکن است این سبک دیگری باشد. تشکیل آن مرکز در شرایطی بود که بیشتر به مسائل علمی و فکری نظر داشت؛ اما امروز شرایط دیگری است؛ چون متأسفانه سیاست هم در این مسأله به اشد وجه دخالت کرده است. آن روز دستهای سیاسی، آن‌گونه تفرقه‌انگیزی نمی‌کردند؛ ولی امروز عناصر جدیدی پیدا شده، و برای مقتدران و قدرتمندان سیاسی انگیزه‌ها زیاد است؛ لذا کارهای زیادی انجام می‌دهند. من به آقایان دعا می‌کنم. ان‌شاءاللَّه سلام ما را به بقیه‌ی آقایانی هم که تشریف نیاورده‌اند، ابلاغ بفرمایید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- -- ۱) ۱۳۴۰ - ۱۲۵۳

ش) ۲) دبیرکل مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیة

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت(ع)

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت(ع)(۱) بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم کار در مجمع جهانی اهل‌بیت، بسیار مهم در ابتدا از آقایانی که تشریف آوردند، مخصوصاً از آقایانی که از راه دور تشریف آوردند، خیلی تشکر می‌کنم. حقاً جلسه‌ی وزین و عظیمی است و آدم آرزو می‌کند که کاش فراغت می‌داشت و می‌توانست در چنین جلسه‌هایی با چنین مصاحبانی، ساعتهای متمادی بنشیند و استفاده کند. این مجموعه‌یی که من الان مشاهده می‌کنم، حقاً و انصافاً چنین مجموعه‌یی را نداریم. آقایانی که هرکدام برای کارهای عظیم مایه‌ی امیدند، حالا برای این کار جمع شده‌اند؛ این واقعاً خیلی ارزش دارد. هرچه ممکن است، باید از آقایان برای این کار استفاده شود. کار بسیار مهم است. در ذهن من، این یکی از مهمترین کارهایی است که مجموعه‌ی کنونی جمهوری اسلامی، از سیاسیون و علمایش، باید به فکر آن می‌بودند و بایستی انجام می‌دادند. این، هدف بسیار بالایی است. اهل‌بیت همواره مظلوم بوده‌اند درباره‌ی اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) هم مطلبی نمی‌گویم؛ جز این‌که عرض بکنم این بزرگواران همواره مظلوم بودند - «و لم نزل اهل البیت مظلومین»(۲) - و همچنان مظلوم هستند؛ به خاطر این‌که برای بسیاری از مسلمین، معارفشان شناخته نیست و راهشان مشخص نمی‌باشد. این مسؤولیت به عهده‌ی ماست که هرچه می‌توانیم، در جهت معرفی اهل‌بیت و روشن کردن راه آنها و متشکل کردن پیروان آنها و هدایت بچه‌های شیعی به سمت اهداف اهل‌بیت تلاش کنیم. ما خواستیم که این مجمع جهانی اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) در این طریق کار یک مرکز را بکند. بدیهی است که همه‌ی کارهایی که در این زمینه باید کرد، از عهده‌ی یک مجموعه خارج است؛ لیکن این مجموعه می‌تواند برای بسیاری از کارها مرکزی باشد و خیلی از کارهای دیگر را

هدایت کند. آنچه که برای من و شما و شیعیان مناطق دیگر عالم و بسیاری از مردم خود ما که از این قضیه آگاه هستند، توقع برانگیز است، نفس اعلان این مسأله است. این خودش توقع‌برانگیز است. منتظرند که حالا در دنباله‌ی این کار چه خواهد شد. زنده نگهداشتن احساس رابطه در همه‌ی شیعیان اهل‌بیت به نظر من، این مجمع دو نوع کار اصلی دارد، که اگر ما بتوانیم این دو نوع کار را شروع کنیم و منتظر چیز دیگری نمانیم، بقیه‌ی کار را بتدریج می‌شود انجام داد. یک کار، کار شکلی است. شکلی، نه به معنای تنظیمات اداری - حالا- این هم در مقدمات کار است و بتدریج هم می‌شود - بلکه به این معناست که ما باید نفس این احساس رابطه را در همه‌ی شیعیان اهل‌بیت در سراسر عالم زنده نگهداریم؛ یعنی باید احساس کنند که این رابطه ایجاد شد. همه‌ی احزاب این‌طورند. این، حزب نیست؛ اما هر مرکزی که بخواهد با یک مجموعه‌ی وسیع سروکار داشته باشد، اهم کارهایش این است که احساس ارتباط را زنده نگهدارد. یعنی شیعه‌ی هند، شیعه‌ی پاکستان، شیعه‌ی آفریقا، شیعه‌ی امریکای لاتین، شیعه‌ی اروپا و شیعه‌ی منطقه‌ی خاورمیانه، احساس کنند که از این مرکز شیعی و از این جمع جهانی با آنها رابطه‌یی برقرار است؛ لااقل هر سال دو بار یا سه بار، جزواتی، مطبوعاتی، نوشته‌یی، مطلبی از این مرکز به او برسد، تا احساس ارتباط کند. مثل الکترونهایی که در سیمهای برق دایم در حال حرکت هستند و رابطه را برقرار می‌کنند، باید دایم این جریان متصل باشد و این‌جا مرکز باشد و کار بشود و برساند. تا کلید زده شد و جریان قطع شد، او احساس خلأ خواهد کرد؛ سرد خواهد شد و جدا خواهد گردید. اگر این‌طور باشد، نمی‌شود کار کرد. ما باید این را هدف قرار بدهیم. البته کار سختی است و به نظر من مجمع اهل‌بیت تا به این‌جاها برسد، زمان زیادی طول می‌کشد. ما باید فکر کنیم ببینیم چه کار باید کرد. آیا باید جزوه‌های خاصی فرستاد؟ آیا باید دفاتری در آن‌جاها به وجود آورد؟ آیا باید در مسائل جاریشان، پاسخهای روشن و صریح را در مقابل آنها گذاشت؛ که مرحله‌ی بعدی و متعالیش این است. فرض بفرمایید الان اگر شیعیان کشمیر که جزو مجموعه‌ی مسلمین کشمیرند و یک اقلیت هستند، از ما سؤال بکنند که ما در فلان قضیه چه باید بکنیم، این مجمع جهانی باید از موضع یک مطالعه و تدبر سنجیده، پاسخ آنها را حاضر داشته باشد و به آنها ارائه دهد. و همین‌طور شیعیان بقیه‌ی مناطق - در اروپا و جاهای دیگر - که غالباً در اقلیت هستند، مسائلی برایشان پیش می‌آید که ما بایستی همیشه پاسخ سؤالها و مسائل آنها را حاضر داشته باشیم؛ چه سؤالهای سیاسیشان، چه سؤالهای فقهیشان، و چه بقیه‌ی مسائلی که برایشان پیش می‌آید. این، حد اعلای ارتباط است؛ بیشتر از این ارتباط واقعاً نمی‌شود. باید منتهای ارتباط با اینها باشد، تا این مرکز شما آن مجموعه را در دست داشته باشد. این، کار شکلی است؛ یعنی دایم این ارتباط را حفظ کردن. چون ارتباطاتی که با این اعتبارات سروکار دارد، ارتباط جسمانی و مادّی و واقعی و ملموس نیست؛ دایم بایستی از آن منشأ اعتبار افاضه‌ی رابطه بشود؛ والّا اگر افاضه قطع شد، ارتباط کهنه می‌شود و رابطه قطع می‌گردد. معرفی شخصیت و ترویج افکار اهل‌بیت در جهان مطلب دوم، مسأله‌ی محتوایی است. ما برای اعلای کلمه‌ی اهل‌بیت باید کارهایی انجام بدهیم؛ اولاً باید خود اهل‌بیت را معرفی بکنیم، ثانیاً در جهت ترویج افکار آنها بکوشیم. آیا امروز در جهان اسلام کتابهایی درباره‌ی اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) وجود دارد که باب این زمان باشد و با زبان مناسب نوشته شده باشد، یا نه؟ البته بیشتر تصور من این است که ما به طور کامل نداریم. حالا شاید بعضی از گوشه و کنارها چیزهایی باشد. اگر هست، ما اینها را برای دانشجویان، برای جوانان به طور عام، برای روحانیون، برای عامه‌ی مردم، برای کسانی که تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفتند، پخش و منتشر کنیم و در اختیار بگذاریم. هم در باب معرفی شخصیت اهل‌بیت(ع) باید کتابها و نوشته‌ها منتشر شود و کار فرهنگی وسیعی انجام بگیرد، و هم در باب آراء و افکار و معارفی که در زمینه‌ی مسائل اسلامی - یعنی در اصول اسلامی و در عقلیات اسلامی و سایر معارف - از آنها رسیده است. ما از اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) چیزهای زیادی داریم؛ چیزهایی است که اگر امروز عرضه بشود، دنیا را واقعاً در مقابل خودش به اعجاب وا می‌دارد؛ مثل این نهج‌البلاغه. روی نهج‌البلاغه کار بشود، نکات مهمش برداشته بشود، تفکیک بشود، مطالبش تفسیر و حلاجی بشود، در روایات فحص بشود. این‌قدر ما معارف عالیه داریم که امروز بشر محتاج آنهاست. اینها از زبان اهل‌بیت، به عنوان بیان اهل‌بیت و به عنوان اسلامی است که

اهل‌بیت معرفی می‌کنند. پس، ترویج افکار اهل‌بیت هم یک نکته است. معرفی فقه اهل‌بیت مسأله‌ی بعد، فقه اهل‌بیت است. فقه اهل‌بیت، از طرفی منشأً قابل بحث کردن است؛ یعنی ما در این بحث کنیم که اگر کسی بخواهد فقه صحیح اسلامی را به دست بیاورد، کدام راه اسلم و اتقن است، تا به این نتیجه برسیم که راه اهل‌بیت کدام است. این، یک فکر و یک ایده است؛ این ایده را بایستی در دنیای اسلام منتشر کرد. از طرف دیگر، متن فقه اهل‌بیت هم قابل بحث است. کتبی که امروز از ما در دنیای اهل تسنن منتشر شده، مثلاً کتاب «مختصرالنّافع» مرحوم محقق(۳) است، که یک جزوه‌ی مختصر و بی‌استدلال است. بعضی کتابهای مختصر دیگری هم منتشر شده است و من چون به خاطر ندارم، نمی‌توانم عرض کنم. اجمالاً آنچه که من می‌دانم، کتابهای کمی از ما در بین اهل سنت منتشر شده است. ما در دنیای اسلام، این فقه راقیِ پیشرفته‌ی پُرفرعِ عمیق را باید معرفی کنیم. نحوه‌ی عرضه‌ی فقه اهل‌بیت کتابهایی که از فقه مذاهب دیگر برای ما می‌آورند، من گاهی در بین آنها بعضی چیزهای خیلی سطحی و خیلی کم‌ارزش را از لحاظ علمی می‌بینم، که تحقیق شده، تصحیح شده، فهرست‌بندی شده، کار شده و ارائه شده است؛ در حالی که فقه ما این‌طور نیست. مامثلاً «مبسوط» شیخ طوسی(۴) با این عظمت را - که چاپ تهران است، ولی ظاهراً چاپ دیگری هم دارد، اما من ندیده‌ام - که نه یک غلطنامه‌ی درست و حسابی دارد، نه یک فهرست دقیق دارد، در اختیار چه کسی بگذاریم؟ این، ارزان فروختن آن سرمایه‌یی است که ما داریم. اگر ما بخواهیم این کتاب را همین‌طور به یک فقیه سنی یا یک حقوقدان سنی که با مسائل فقهی آشنایی دارد، ارائه بدهیم، واقعاً کتاب خودمان را کوچک کرده‌ایم. این کتاب باید تصحیح بشود، فهرست‌بندی بشود و به طور فنی رویش کار بشود. اینها عرضه‌ی فقه اهل‌بیت است. آن مسأله‌ی موضوعی فقهی‌یی(۵) که جناب آقای هاشمی(۶) دنبالش هستند، به نظر من یکی از مصادیق این کار است. کار مهم و عظیمی است که انجام می‌گیرد و از این قبیل بایستی انجام بگیرد. من از کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی مشهد خواستم که فهرست کتب فقهی چاپ نشده‌شان را برای ما بفرستند؛ حدود سیصدوخرده‌یی عنوان کتاب برای من فرستادند. آدم بعضی از این کتابها را می‌بیند، ولی نمی‌شناسد؛ اما پیداست که کتاب مهمی باید باشد. فرض کنید ملای معروفی مثل شیخ جعفر کاشف‌الغطاء(۷)، مثلاً درباره‌ی مسأله‌یی تحقیق کرده؛ این قاعدتاً پُرمطلب است. در میان آن کتابها، هم از قدما و هم از متأخرین کتاب دیده می‌شود. کتابهایی هست که کسی آنها را نمی‌شناسد و از آنها خبر ندارد؛ همین‌طور آن‌جا مانده است. ما باید اینها را دربیاوریم و رویشان کار کنیم. یا کتابهای رایجی که در اختیار ماست - اینهایی که حتّی چاپ شده و بد چاپ شده - به همین شکل باید تجدید نظری نسبت به آنها صورت گیرد. پس، این هم یک گونه کار است، که معرفی فقه اهل‌بیت است. اینها بایستی انجام بگیرد و همین مجمع جهانی باید بر این چیزها اشراف داشته باشد. تأکید بر مسأله‌ی حجت و ولایت اهل‌بیت مسأله‌ی دیگر هم مسأله‌ی حجت اهل‌بیت و ولایتشان است؛ همین کاری که مرحوم سیّد شرف‌الدین(۸) (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) با آن وسعت نظر و با آن قدرت انجام داده، و قبل از ایشان، مرحوم میرحامد حسین و دیگران این کارهای مهم را انجام دادند. این کار بایستی به زبان امروز و مناسب با امروز و بدون دعوا و بدون درگیری انجام بگیرد. بالاخره سخن تشیع بایستی ارائه بشود؛ دیگران دارند این کار را می‌کنند. من دیدم که اخیراً کشورهای عربی، این کتاب «تحفه اثنی عشریهٔ»(۹) را - که خود کتاب، کتاب تفرقه‌افکنی و برانگیزاننده‌ی اختلافات است و در حقیقت بر ضد و ذم شیعه و در مدح اهل بیت است - خلاصه کرده‌اند و با زبان عصر و با بهترین چاپ و با فهرست و با تصحیح منتشر نموده‌اند. این کتاب شاید مثلاً در صدوپنجاه سال قبل - یعنی در زمان شاه ولی‌اللّه دهلوی - نوشته شده است، که مرحوم «میرحامد حسین» همین کتاب «عبقات» را در جوابش نوشت. ما شیعیان هنوز چاپ‌شده‌ی کتاب «عبقات» با این عظمت را نداریم! حالا اگر چاپ هم بشود، آیا می‌تواند در محافل علمی دنیا، با آن عظمت و ضخامت و فارسی، عربیِ مخلوط مطرح بشود؟ این خودش جای بحث دارد. توطئه‌ی جدا کردن شیعه از اهل‌بیت یکی از توطئه‌هایی که امروز وجود دارد، جدا کردن شیعه از اهل‌بیت است. اصلاً می‌خواهند بگویند شیعیان به اهل‌بیت کاری ندارند؛ اینها خودشان را به اهل‌بیت چسبانده‌اند! محتوای «تحفه اثنی عشریهٔ» همین است. مؤلف، این کتاب را به نام ائمه‌ی اثنی‌عشر اسم‌گذاری

کرده و می گوید: «سمّیته تحفهٔ اثنی‌عشریّهٔ تمسّکا بالأئمّهٔ اثنی‌عشر». از همه‌ی بزرگواران - از امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) تا حضرت مهدی (عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) - اسم می‌آورد؛ ولی می گوید ما با اینها سروکار نداریم - اینها که ائمه‌ی ما هستند - ما با این شیعه سر و کار داریم که خودشان را به اینها چسبانده‌اند! حرفهای اهل‌بیت را به عنوان حرفهای شیعه ذکر می کنند و سپس رد می کنند! همه‌ی اینها، کار متمرکز را در محیط شیعی ایجاب می کند. در محیط شیعی، بر اساس همان اخلاص و احساس مسؤولیت، انصافاً خیلی کار شده است. در طول تاریخ، علمایی از قبیل «قاضی نوراللَّه»(۱۰)ها و دیگران و دیگران نشستند و با مظلومیت کتابهایی نوشتند؛ خدای متعال هم به خاطر همان مظلومیت، برکت داده و منتشر شده است؛ لیکن گنجینه‌ی ما خیلی قویتر از اینهاست. در ایجاد تشکیلات نباید خیلی معطل ماند در مورد تنظیمات و تشکیلاتی که جناب آقای امینی(۱۱) اشاره فرمودند، طبیعی است که اساس کار، تشکیلات است. شکی نیست که تا تشکیلاتی نباشد، هیچ چیزی بر اساس آن نمی‌شود بنا کرد؛ لیکن در ایجاد تشکیلات نباید خیلی معطل ماند. از زمانی که این کار شروع شده، تا حالا، یک سال و خرده‌یی می گذرد. یک سال، انصافاً زمان زیادی برای تشکیلات است. این چیزها باید زود تمام بشود؛ حالا ولو به آن کمال هم نباشد. مثلاً فرض کنیم که پانزده، شانزده نفر در این‌جا نشسته‌ایم و چیزی به ما عرضه شده است. نگاه می کنیم، می‌بینیم که مثلاً صد سطر است، اما ده مورد اشکال دارد؛ یعنی یک‌دهم سطور اشکال دارد. اگر بگوییم می‌شود در این جلسه حلش کرد، فبها و نعمهٔ؛ اگر نشد، می گوییم خیلی خوب، حالا نود سطرش که خوب است؛ این را تصویب و بتدریج اصلاحش می کنیم؛ مگر این‌که یک اشکال اصولی باشد. یعنی در این‌طور مواقع، در برابر امر بین خوب و خوبتر، برای خوبتر نباید خیلی یقه‌درانی کرد؛ شد، شد؛ نشد، کار را عقب نیندازیم، تا به نقطه‌ی شروع برسیم. نقطه‌ی شروع کجاست؟ تشکیل یک دبیرخانه‌ی فعال. جمع شما را باید در حد برنامه‌ریزی نگهداشت جناب آقای امینی فرمودند که آقایان کم وقت می گذارند. وقتی که آقایان می گذارند، دو نوع است: یک نوع وقت تخطیط و برنامه‌ریزی و خط نشان دادن و راه نشان دادن است؛ همان چیزی که فرمودید. ممکن است حالا ماهی یک بار یا پانزده روز یک بار لازم باشد که این افراد دور هم جمع شوند، و در آینده ضرورت آن به شش ماه یک بار برسد. اگر ما یک دستگاه اجرایی فعال داشته باشیم که مشغول کار باشد و خاطرمان جمع باشد، مهم نیست که حالا ـ این جمع بنشینند برنامه‌ریزی بکنند یا نکنند. این جمع را باید در حد برنامه‌ریزی نگهداشت؛ اگر آن را در اجرا آوردیم، اجرا لنگ خواهد شد. ما باید به اصطلاح این لوکوموتیو را از قطار اجرا جدا کنیم، تا او خودش بتواند کار خودش را بکند؛ این را فقط برای برنامه‌ریزی بگذاریم.بله، حالا پانزده روز یک بار، یا ماهی یک بار کافی است که دور هم بنشینند و برنامه‌های کلی بریزند. هرچه می‌توانیم، بر قسمت اجرا - که مرکز و قمّه‌اش همان دبیرخانه است - فشار بیاوریم. اگر در جمع آقایان کسانی هستند که نشاط کار و دلهره‌ی کار دارند، خیلی خوب، در دبیرخانه کمک کنند؛ منافاتی هم ندارد. فرض بفرمایید یک نفر در این‌جا عضو شورای عالی است؛ فرضاً در مسأله‌یی معاون دبیرکل، یا داوطلب انجام کاری هم در دبیرخانه باشد؛ مانعی ندارد، او می‌تواند این کار را انجام بدهد. آن چیزی که به نظر من مهم است، قسمت جناب آقای تسخیری(۱۲) است. ایشان نیروی واقعاً پُرفیض و پُربرکتی هستند. خدای متعال برکات زیادی را به آقای تسخیری عزیزمان عنایت کرده است. به نظر من - همان‌طور که فرمودید(۱۳) - بد نیست که ایشان وقتها را تقسیم کنند؛ مثلاً یک‌سوم وقت را برای مجمع اهل‌بیت، یک‌سوم وقت را برای کاری که در دفتر دارند - که خیلی از کارهای دیگر هم می‌توانند در همین دوسوم جمع بشود - یک‌سوم آخر را هم برای سایر کارها بگذارند. دیده‌اید که در بودجه، بخش سایر می گذارند. اگر بشود به این ترتیب وقت را منظم کرد و معلوم بشود که ما مثلاً یک‌سوم وقتِ دبیر کل این مجموعه را داریم، کارها زودتر به نتیجه می‌رسد. عدم ضرورت تأسیس شعب خارجی در حال حاضر در مورد شعب اروپایی و یا جاهای دیگری که اشاره کردید، البته خوب است؛ لیکن من الان خائفم از این‌که در آن‌جا چنین چیزی ایجاد بشود؛ چون هیچ برنامه‌یی نداریم. اینها برای ایجاد سر و صدا خوب است. اگر آدم برنامه‌اش این باشد که سر و صدا ایجاد کند و جو تبلیغاتی به وجود بیاورد، البته خوب است که شعبه‌یی تأسیس بشود؛ لیکن الان معلوم نیست که

این سر و صدا خیلی لازم باشد؛ حتّی در مواردی خیلی جایز باشد؛ چون حساسیتها روی مسائل مربوط به اهل‌بیت زیاد است؛ نه فقط از طریق اهل سنت، نه، اصلاً استعمار می‌داند که از کجا بترسد. حقیقتاً «المؤمن لا یلدغ من جحر مرّتین»(۱۴)؛ اما کفار هم گاهی اوقات «لا یلدغون من جحر واحد»! آنها هم بالاخره فهمیده‌اند که آن‌جایی که مکتب اهل‌بیت دارد، وضع چگونه است. آنها لبنان را می‌بینند، عراق را می‌بینند، همه جا را می‌بینند، ایران را هم دیده‌اند. بنابراین، گمان نمی‌کنم که خالی از حساسیت باشد. شاید الان خیلی ضرورت نداشته باشد، لیکن در نهایت چاره‌یی نیست و باید انجام بشود. استفاده از امکانات موجود در داخل، برای انجام کارهای خارج از کشور ما الان برای این‌که در یک کشور حداقل یک نفر روحانیِ باصلاحیت وجود داشته باشد و بخواهیم در آن‌جا کارهایی بکند، واقعاً دچار مشکلیم؛ که خود شما الان چه‌قدر این مشکل را لمس می‌کنید. اگر بخواهید دفتری درست کنید که زیدی برای شما باشد و کار بکند، من خیال می‌کنم که الان دچار مشکل خواهید شد. از حالا بروید از آن نیروهای محلی و امکانات طبیعی استفاده کنید. گاهی افرادی به خارج می‌روند؛ از اینها به عنوان رابط این قضیه استفاده کنید. مثلاً ما الان کسانی از بزرگان و از فضلا و از اهل علم داریم که به مناسبتهای گوناگون - مثل مناسبت بیست‌ودوم بهمن - به این‌جا و آن‌جا می‌روند. اگر شما کار حاضر و آماده داشته باشید، یکی از مأموریتهای این آقایان در این سفرها، کار این مجمع خواهد بود؛ مثلاً گفته شود شما در این سفر، با این مجموعه تماس بگیرید، یا این مطالب را مطرح کنید. دلبسته شدن به کارهای ظاهری، یکی از خطرات این‌طور مجموعه‌ها به نظر من، یکی از خطراتی که این‌طور مجموعه‌ها را تهدید می‌کند، دلبسته شدن و وابسته شدن به کارهای ظاهری است، که در باطن امر کار نیست. مثلاً بعضی از اجتماعها، بعضی از موضعگیریها، تأسیس بعضی از دفاتر، گاهی هم شخصی برود با یکی تماس بگیرد، مادامی که برنامه‌ریزی نشده نباشد، خیلی کار نیست. اگر برنامه‌ریزی‌شده و هدایت‌شده باشد، چرا. ممکن است بگویند شما در ماه با پنج نفر، ده نفر از شخصیتها در آن‌جا مرتب تماس بگیرید؛ خودتان هم برای تماس دیگران آماده بنشینید. این باید برنامه داشته باشد و قبلاً معلوم باشد که در این ملاقاتها چه می‌خواهیم داده بشود و چه می‌خواهیم گرفته بشود؛ چه به آنها محول کنیم و از آنها چه بخواهیم. غرض، همه چیز به آن بخش اجرایی در دبیرخانه برمی‌گردد. هر کدام از آقایانی که بتوانند در آن بخش همکاری کنند، بسیار خوب است. اعضای خارج از کشور را باید در مجامع سالیانه خواست به نظر من، به برادرانی که در خارج هستند، نباید خیلی فشار آورد که باید حتماً حضور پیدا کنند. همان‌طوری که شما به آقای طبسی(۱۵) اشاره کردید، مثلاً آقای فضل‌اللّه،(۱۶) یا آقای سیّد ساجد(۱۷) هم هر کدام همین قدر کار - گاهی شاید هم بیشتر - در مملکت خودشان دارند. به نظر من، اینها را باید در مجامع سالیانه خواست - حداکثر سالی دو بار - مابقی را از همین جانشینان باید استفاده کرد. آقای فضل‌اللّه به طور طبیعی سالی یک بار، دو بار - شاید هم گاهی بیشتر - در ایران هستند. آقای سیّد ساجد سالی یکی، دوبار به ایران می‌آیند. شما جلسه‌ی سالیانه‌ی خود را آن وقتی قرار بدهید که بناست مثلاً اینها به مناسبت بیست‌ودوم بهمن یا مناسبتهای دیگر به ایران بیایند. شما جلسه را لنگ آنها نگذارید؛ همین‌طور کار را ادامه بدهید. یا مثلاً اگر آقای سیّد جعفر مرتضی(۱۸) به این‌جا تشریف بیاورند، خوب است؛ ولی اگر نتوانند حضور پیدا کنند، فرضاً آقای فضل‌اللّه ده روز قبل از برگزاری جلسه به ایشان بگویند که برنامه‌های این جلسه اینهاست؛ من دارم می‌روم، شما چه می‌گویید؟ آقای سیّد جعفر مرتضی هم از ده روز قبل فکر کند و نظرات خودش را به ایشان بگوید؛ نتیجتاً نظرات آقای سیّد جعفر مرتضی منضم به نظرات ایشان خواهد شد و دو نظر ارائه خواهد گردید. به نظر من، ما از این جهت ضرری نخواهیم کرد. گروه اجرایی دبیرخانه باید فعال باشند تکیه‌ی اصلی من روی بخش اجرایی مسأله است. آن گروه اجرایی که در دبیرخانه هستند، باید فعال باشند؛ همین مدیریتهایی که شما(۱۹) فرمودید؛ حالا اسمش معاونت است، مدیریت است، یا چگونه می‌خواهد سازماندهی بشود که با آنچه به آن اصطلاحاً معاونت یا مدیریت می‌گویند، تطبیق بکند، من نمی‌دانم. بخش ارتباطات بین‌الملل، یک بخش مهم بخشهای گوناگونی وجود دارد. مثلاً فرض کنید بخش ارتباطات جهانی، یک بخش است که یک مدیر مستقل می‌خواهد. این بخش باید دایم در فکر ارتباطات باشد؛ به بخشهای مختلف مراجعه کند و هر

چیزی که مایه‌ی ارتباط است، از آنها کسب کند؛ اگر نیست، خودش مایه‌ی ارتباط را به وجود بیاورد؛ یک پیام بدهد، یک پیام بگیرد؛ از آنها بخواهد که مثلاً در فلان مسأله اجتماع کنند، در فلان قضیه اعلام نظر کنند؛ بزرگانشان مجتمع بشوند. بنابراین، بخش ارتباطات بین‌الملل، بخش مهمی است. شروع یک نهضت در جهت احیای آثار فقهی شیعه بخش فرهنگی که مشتمل بر همین مواردی است که عرض کردم - یعنی معرفی اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) - بخش عظیمی است که احتیاج به مجموعه‌ی بزرگی دارد. آن وقت در کنار آن و در ضمن آن، همان بخشهای فقهی لازم است. الان بحمداللَّه در جهت احیای آثار فقهی شیعه، واقعاً نهضتی شروع شده است؛ هم آنچه که در قم از طرف جامعه‌ی مدرّسین انجام می‌شود - که بهترینش آن است - و هم آنچه که در بعضی جاهای دیگر - مثل اصفهان، قم، مشهد - به صورت متفرق دارد پخش می‌شود و خیلی خوب است؛ لیکن به اعتقاد من اگر آقایان در آن مسائل یک نوع اشراف داشته باشند - نه اشراف دخالتی؛ اشراف به عنوان نظر دادن و کمک کردن - خیلی خوب است. از جمله‌ی کارهایی که باید بکنید، این است. دقت و نظارت بر چاپ کتاب الان همین کتابهایی که جامعه‌ی مدرّسین منتشر می‌کند، با این‌که کتابهای مهم و باارزشی است و ظاهراً هم خوب چاپ می‌شود، لیکن باز در آن استاندارد انتشار بین‌المللی نیست؛ در حالی که ما دیگر بالاخره «سرائر» ابن‌ادریس(۲۰) را ده بار که چاپ نمی‌کنیم؛ یک بار صد سال پیش چاپ شده بوده، حالا هم یک بار دیگر چاپ شده است. همین «سرائر» ابن‌ادریس، با این همه مطلب، با این همه لطافت، حقش است که واقعاً ما یک فهرست کامل و قوی از آن داشته باشیم، تا هر کلمه‌یی که بخواهیم، بتوانیم در آن‌جا پیدا کنیم؛ همین‌طور کتابهای دیگر و کتابهای قدما که دارد درمی‌آید. همین کتاب «الینابیع‌الفقهیة» که آقای مروارید چاپ کرده، مجموعه‌ی ده، پانزده جلد است. وقتی این کار انجام شد، من خیلی خوشحال شدم؛ اما هر دفعه که مراجعه می‌کنم، از بس این کتاب غلط دارد، غصه‌یی در دل من می‌نشیند! آدم غصه می‌خورد وقتی که این کتاب را با این چاپ فاخر، با این کاغذ به این خوبی می‌بیند؛ ولی این همه غلط را هم مشاهده می‌کند! گاهی یک سطر از متن افتاده؛ اصلاً کار فنی نشده است. اینها انسان را متأثر می‌کند. اگر قرار است کتابی چاپ بشود، اینها را آقایان نظارت کنند؛ اصلاً مشاور کتاب‌سازی داشته باشند. الان کتاب‌سازی و این‌که چگونه می‌شود یک کتاب را از اول تا آخر درآورد، یک فن است؛ متخصص دارد، دکتر دارد، کتابهایی درباره‌اش نوشته‌اند. من خودم یکی، دو جلد کتاب درباره‌ی فن کتاب‌سازی در کتابخانه‌ام دارم. اصلاً می‌گوید کتاب‌سازی چگونه است و آدم چه‌طور بایستی کتاب را از آب دربیاورد. کسانی هستند که متخصص این کارند؛ شما باید آنها را در این‌جا داشته باشید، از آنها مشورت بخواهید و به آن مشورت بدهید. آدم نگاه می‌کند، می‌بیند که برادران اهل سنت از ما خیلی جلوتر هستند. همین کتابهایی که چاپ کرده‌اند، آدم می‌بیند واقعاً و انصافاً همه چیزش خیلی خوب است. البته آنها هم متأسفانه از غلط مصون نیستند؛ اما کتابهایشان کم‌غلط است؛ تصحیحِ خوب شده، تحقیق شده و از این قبیل. علی‌ایّ‌حال، بخش فرهنگی هم بخش مهمی است که بایستی انجام بگیرد. البته بخشهای گوناگون دیگری هم وجود دارد - مثل بخش سیاسی و غیره - که طبعاً باید به آنها هم پرداخته شود؛ اما به نظر من این دو بخش اساسی است و هرچه زودتر بایستی ان‌شاءاللَّه به نتیجه برسد. اگر وقت می‌داشتم، در مجموعه‌ی شما عضو می‌شدم من به طور یقین و صادقانه عرض می‌کنم که اگر وقت می‌داشتم، واقعاً در این مجموعه‌ی شما عضو می‌شدم و خودم کار می‌کردم؛ چون این کاری است که دیگر صدقه‌ی بی‌حرف است؛ هیچ حرفی در آن نیست. هر کاری که آدم می‌کند، ممکن است مثلاً- یک گوشه‌اش خراب بشود؛ اما این دیگر لبّ لباب است؛ کار برای اهل‌بیت و افکار اهل‌بیت و درآوردن اهل‌بیت از مظلومیت. واقعاً دیگر از این کار بهتر چه می‌شود؟ شیرین‌ترین کارها این است. هرچه هم خرج این کار بشود، به نظر من بجاست. من در امر بودجه‌ی با حساب، حدی قایل نیستم شما این مسأله‌ی بودجه را، مسأله‌ی مهمی ندانید. من در امر بودجه‌یی که با حساب باشد و برای کاری که پسندیده و مورد قبول باشد، صرف شود، حدی قایل نیستم؛ مگر چیزی باشد که آدم در محاسبات و یا در بعضی از اهدافش حرف داشته باشد؛ والّا در کاری که هدفش به این روشنی است، در کاری که به این خوبی است، مسأله‌ی بودجه را واقعاً نباید به حساب آورد. این کارهای شکلی هم که حالا

معمول شده است: سمینارهای بیخودی، سفرهای بیخودی، رفت‌وآمدهای بیخودی، خرجهای دروغی، این چیزها را من دور از شأن این مجموعه می‌دانم. البته یقین دارم که چنین مواردی وجود ندارد؛ اما می‌گویم که به آن طرفها نباید کشانده بشود. ما باید از گنجینه‌ی قم استفاده کنیم در مورد استفاده از قم هم مطلبی را عرض بکنم. این مسأله‌ی حوزه‌ی قم به این معنا، مسأله‌ی خیلی اساسی است. ما باید واقعاً از این گنجینه‌ی قم استفاده کنیم. البته با قم دو گونه می‌شود تعامل داشت: یک طور این است که ما به قم برویم و جمعی از فضلا را جمع کنیم و بگوییم می‌خواهیم کارهایی انجام بدهیم. طور دیگر این است که ما این‌جا ببینیم از قم چه می‌خواهیم؛ درست مضبوط کنیم، بعد آن را به قم منتقل کنیم و کسی هم از جمع خود آقایان آن‌جا باشد و یک عده از فضلا را به همین ترتیبی که فرمودند - یعنی به صورت پاره‌وقت - به این کار ترغیب کند. یکی، دو سال قبل از این با جناب آقای امینی صحبت شد که گروهی از فضلا و طلاب برای یک کار تحقیقاتی جمع بشوند، که البته دنبال هم نشد. خود شما هم تقریباً مثل همین آقای تسخیری گرفتار بودید! آقای امینی واقعاً کارهای بزرگی دارند و نمی‌رسند؛ کسی باید باشد که به این کار برسد و این کار انجام بشود. تأسیس مرکز تحقیقات در مجمع جهانی اهل‌بیت مانعی ندارد که مرکزی به نام «مرکز تحقیقات» وابسته به مجمع جهانی اهل‌بیت تأسیس شود و افراد مختلف را به منظور برآوردن نیازهای خودش جذب کند. ممکن است کارهای تحقیقاتی‌یی در حال انجام باشد، که ما از آنها خبر نداریم. واقعاً الان در حوزه بسا محققانی هستند که خودشان دارند کاری را انجام می‌دهند؛ اما ما مطلع هم نیستیم؛ خیلی خوب، بیایند در این مرکز فعالیت کنند. من اخیراً شنیدم که یکی از آقایان فضلای برجسته‌ی قم دارد بی‌سروصدا یک کار رجالی در طبقات رجال می‌کند. خود وجود این مرکز می‌تواند همه را جذب کند. گردآوری شعر شعرای شیعه‌ی اهل‌بیت گردآوری شعر شعرای شیعه‌ی اهل‌بیت و امثال اینها هم خیلی مهم است. اینها کارهایی است که در طول تاریخ ما واقعاً از آنها غفلت شده است. البته نمی‌شود هم به این معنا گفت غفلت؛ نمی‌توانستند دیگر؛ اما حالا می‌توانند. ما از کتابخانه‌های دوردست بلافاصله میکروفیلم فراهم می‌کنیم و به این‌جا می‌آوریم؛ ولی آنها چنین امکانات و ابزارهایی نداشتند. واقعاً از حضور آقایان خیلی استفاده کردیم. مصاحبت با شما آقایان و زیارتتان، برای من خیلی لذتبخش است. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما اجر بدهد. ان‌شاءاللَّه موفق باشید --

---- ۱) آیةاللَّه جنتی - آیةاللَّه امینی - آیةاللَّه جوادی آملی - آیةاللَّه مؤمن - آیةاللَّه مصباح‌یزدی آیةاللَّه سید محمود هاشمی - حجةالاسلام‌والمسلمین تسخیری - حجةالاسلام‌والمسلمین دری نجف آبادی حجةالاسلام‌والمسلمین مجتهد شبستری - حجةالاسلام‌والمسلمین تقوی - حجةالاسلام‌والمسلمین حکیم حجةالاسلام‌والمسلمین صمدی - ملا اصغر علی جعفر - حجةالاسلام‌والمسلمین رضوی (از طرف حجةالاسلام‌والمسلمین سید ساجد علی‌نقوی) - حجةالاسلام‌والمسلمین مرتضی عاملی (از طرف علامه سید محمدحسین فضل‌اللَّه) - حجةالاسلام آل صاحب فصول(مسؤول دفتر شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت) ۲) بحارالانوار، ج ۴۴ ، ص ۶۳ ۳) ۶۷۶ - ۶۰۲ ق) ۴) ۴۶۰ - ۳۸۵ ق) ۵) تهیه‌ی دائرةالمعارف فقه اسلامی اهل‌بیت(ع) ۶) آیةاللَّه سیّد محمود هاشمی، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت(ع) و مسؤول مؤسسه‌ی دائرةالمعارف فقه اسلامی اهل‌بیت(ع) ۷) ۱۲۲۸ - ۱۱۵۴ ق) ۸) ۱۹۵۸ - ۱۸۷۳ م) ۹) نوشته‌ی: حافظ غلام حلیم دهلوی ۱۰) ۱۰۱۹ - ۹۵۶ ق) ۱۱) رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت(ع) ۱۲) دبیرکل مجمع جهانی اهل‌بیت(ع) ۱۳) آیةاللَّه امینی ۱۴) بحارالانوار، ج ۱۹ ، ص ۳۴۶ ۱۵) نماینده‌ی ولیّ‌فقیه و تولیت آستان قدس رضوی ۱۶) از روحانیون لبنان ۱۷) از روحانیون پاکستان ۱۸) از روحانیون لبنان ۱۹) آیةاللَّه امینی ۲۰) ۵۹۸ - ۵۴۳ ق)

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نؤمن به و نتوکّل علیه و

نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. قال‌اللّه الحکیم فی کتابه: لقد کان لکم فی رسول‌اللّه اسوة حسنة لمن کان یرجوا اللّه والیوم الاخر و ذکراللّه کثیرا(۱) به یاد خدا باشید و تقوا را رعایت کنید همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار عزیز را به رعایت تقوا و پرهیزگاری و تبعیت از راه روشنی که نبیّ‌اکرم اسلام و همه‌ی انبیای الهی و اولیای دین (علیهم‌السّلام) در پیش پای بشریت قرار داده‌اند، توصیه می‌کنم. به یاد خدا باشید و خدا را در همه‌ی افعال و گفتار و رفتار و حتّی خاطرات و ذهنیات و اندیشه‌های خود به یاد داشته باشید و رعایت کنید. امروز، روز ولادت نبیّ‌اکرم اسلام، منجی بزرگ بشریت، معلم انسان و برافرازنده‌ی پرچم فلاح و رستگاری بشر، حضرت محمّدبن‌عبداللّه(صلّی‌اللّه‌علیه واله‌وسلّم) و نیز روز ولادت فرزند آن بزرگوار، امام شیعیان و حجت خدا بر مسلمین و بر همه‌ی اهل زمین، حضرت امام صادق(ع) است. این روز پُربرکت و این دو میلاد را به همه‌ی شما برادران و خواهران و به همه‌ی ملت بزرگ ایران و همه‌ی مسلمین تبریک عرض می‌کنم. خدای متعال به ما دستور داده است که از پیامبر تبعیت کنیم خطبه‌ی اول را به بیان جملاتی از زندگی نبیّ‌اکرم اختصاص می‌دهم. خدای متعال به ما مسلمانان دستور داده است که از پیامبر تبعیت کنیم. این تبعیت، در همه چیز زندگی است. آن بزرگوار، نه فقط در گفتار خود، بلکه در رفتار خود، در هیأت زندگی خود، در چگونگی معاشرت خود با مردم و با خانواده، در برخوردش با دوستان، در معامله‌اش با دشمنان و بیگانگان، در رفتارش با ضعفا و با اقویا، در همه چیز اسوه و الگوست. جامعه‌ی اسلامی ما آن وقتی به معنای واقعی کلمه جامعه‌ی اسلامیِ کامل است، که خود را بر رفتار پیامبر منطبق کند. اگر به طور صددرصد مثل رفتار آن حضرت عملی نیست - که نیست - لااقل شباهت به آن بزرگوار باشد؛ عکس جریان زندگی نبیّ‌اکرم بر زندگی ما حاکم نباشد؛ در آن خط حرکت بکنیم. صحنه‌ی اول از زندگی پیامبر، صحنه‌ی دعوت و جهاد در سه صحنه از صحنه‌های مهم زندگی، جملات مختصری از آن بزرگوار عرض می‌کنم. البته در این باب کتابهای مفصل نوشته شده است و سخن، طولانی‌تر و مبسوطتر از آن است که در گفتارهایی از این قبیل بشود حق آن را ادا کرد. از هر خرمن گلی، خوشه‌یی باید چید؛ برای این‌که در ذهن ما یاد آن بزرگوار همیشه زنده باشد. صحنه‌ی اول از زندگی پیامبر، صحنه‌ی دعوت و جهاد بود. کار مهم پیامبر خدا، دعوت به حق و حقیقت، و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنادید قریش و گردنکشان، با اخلاقهای خشن و با دستهای قدرتمند قرار گرفته بودند، و یا عامه‌ی مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد؛ سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانتها را تحمل کرد، سختیها و رنجها را به جان خرید، تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند؛ چه گروههای مسلح عرب - وحشیهایی که در بیابانهای حجاز و یمامه، همه‌جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح می‌کرد و آنها مقاومت می‌کردند - و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز - دو ابرقدرت آن روز عالم؛ یعنی ایران و امپراتوری روم - که پیامبر نامه‌ها نوشت، مجادله‌ها کرد، سخنها گفت، لشکرکشیها کرد، سختیها کشید، در محاصره‌ی اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز، نان برای خوردن پیدا نمی‌کردند. تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران می‌شدند، بعضی متزلزل می‌شدند، بعضی نق می‌زدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند؛ اما پیامبر در این صحنه‌ی دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه‌ی اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و قدرت رساند؛ و همان نظام و جامعه بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدانهای نبرد و دعوت، در سالهای بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود. صحنه‌ی دوم از زندگی پیامبر، صحنه‌ی رفتار با مردم صحنه‌ی دوم از زندگی پیامبر، رفتار آن حضرت با مردم بود. هرگز خلق و خوی

مردمی و محبت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد؛ با آنها نشست‌وبرخاست کرد؛ با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد؛ با آنها غذا می‌خورد؛ با آنها می‌نشست؛ با آنها محبت و مدارا می‌کرد؛ قدرت، او را عوض نکرد؛ ثروت ملی، او را تغییر نداد؛ رفتار او در دوران سختی و در دورانی که سختی برطرف شده بود، فرقی نکرد؛ در همه حال با مردم و از مردم بود؛ رفقِ به مردم می‌کرد و برای مردم عدالت می‌خواست. در جنگ خندق، وقتی که مسلمین در مدینه از همه طرف تقریباً محاصره بودند و غذا به مدینه نمی‌آمد و آذوقه‌ی مردم تمام شده بود، به طوری که گاهی دو روز، سه روز کسی غذا گیرش نمی‌آمد که بخورد، در همان حال پیامبر اکرم خودش در خندق کندن در برابر دشمن، با مردم مشارکت می‌کرد و مانند مردم گرسنگی می‌کشید. در روایت دارد، فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) که برای حسن و حسین - که کودکان خردسالی بودند - مقداری آرد دست و پا کرده بود و نان مختصری پخته بود، دلش نیامد که پدر خود را گرسنه بگذارد. تکه‌یی از آن نانی که برای بچه‌ها پخته بود، برای پدرش برد. پیامبر فرمود: دخترم! از کجا آورده‌ای؟ گفت: مال بچه‌هاست. پیامبر لقمه‌یی در دهانشان گذاشتند و خوردند. طبق روایت - که گمان می‌کنم سند روایت هم سند معتبری است - پیامبر فرمود: من سه روز است که هیچ چیز نخورده‌ام! بنابراین، او مثل خود مردم و در کنار مردم بود و با آنها رفق و مدارا می‌کرد؛ چه در این حالت، و چه در دورانی که سختیها برطرف شده بود، مکه فتح شده بود، دشمنان منکوب شده بودند و همه سر جای خود نشسته بودند. بعد از فتح طائف، غنایم زیادی به دست پیامبر رسید و او آنها را بین مسلمین تقسیم می‌کرد. عده‌یی از مسلمانان ایمانهای راسخ داشتند، که آنها کنار بودند؛ عده‌یی هم از این تازه‌مسلمانان و قبایل اطراف مکه و طائف بودند، که بر سر پیامبر ریختند و غنیمت خواستند؛ پیامبر را اذیت کردند، محاصره کردند؛ پیامبر می‌داد، می‌گرفتند؛ اما باز می‌خواستند! کار به جایی رسید که عبای روی دوش پیامبر هم به دست این عربهای تازه مسلمانِ ناهموار و خشن افتاد! این‌جا هم که در اوج عزت و قدرت بود، پیامبر باز با مردم با همان رفق، با همان مدارا و با همان خوشرویی رفتار کرد؛ با خوش‌اخلاقی و خوش‌خلقی صدایش را بلند کرد و گفت: «ایهاالنّاس ردّوا علیّ بردی»(۲)؛ ای مردم! عبایم را به من برگردانید! این، وضع معاشرت پیامبر با مردم بود. پیامبر با غلامان نشست‌وبرخاست می‌کرد و با آنها غذا می‌خورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده‌یی از مردمان فقیر غذا می‌خورد. زن بیابان‌نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید: یا رسول‌اللَّه! تو مثل بندگان غذا می‌خوری؟! پیامبر تبسمی کردند و فرمودند: «ویحک ای عبد اعبد منّی»(۳)؛ از من بنده‌تر کیست؟ او لباس ساده می‌پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می‌شد، می‌خورد؛ غذای خاصی نمی‌خواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی‌کرد. در همه‌ی تاریخ بشریت، این خلقیات بی‌نظیر است. در عین معاشرت، او در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبداللَّه‌بن‌عمر گفت: «ما رأیت احدا اجود و لا انجد و لا اشجع و لا اوضأ من رسول‌اللَّه»(۴)؛ از او بخشنده‌تر و یاری‌کننده‌تر و شجاعتر و درخشانتر کسی را ندیدم. این، رفتار پیامبر با مردم بود؛ معاشرت انسانی، معاشرت حَسَن، معاشرت مانند خود مردم، بدون تکبر، بدون جبروت. با این‌که پیامبر هیبت الهی و طبیعی داشت و در حضور او مردم دست و پای خودشان را گم می‌کردند، اما او با مردم ملاطفت و خوش‌اخلاقی می‌کرد. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمی‌شد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. مدیریت اجتماعی و نظامی او در حد اعلی بود و به همه کار سر می‌کشید. البته جامعه، جامعه‌ی کوچکی بود؛ مدینه بود و اطراف مدینه، و بعد هم مکه و یکی، دو شهر دیگر؛ اما به کار مردم اهتمام داشت و منظم و مرتب بود. در آن جامعه‌ی بدوی، مدیریت و دفتر و حساب و محاسبه و تشویق و تنبیه را در میان مردم باب کرد. این هم زندگی معاشرتی پیامبر بود، که باید برای همه‌ی ما - هم برای مسؤولان کشور، هم برای آحاد مردم - اسوه و الگو باشد. صحنه‌ی سوم از زندگی پیامبر، صحنه‌ی ذکر و عبادت الهی و بالاخره صحنه‌ی سوم از زندگی پیامبر، ذکر و عبادت الهی آن حضرت بود. پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمی‌شد؛ نیمه‌ی شب می‌گریست و دعا و استغفار می‌کرد. ام‌سلمه یک شب دید پیامبر نیست؛ رفت دید مشغول دعا کردن است و اشک می‌ریزد و استغفار می‌کند و عرض می‌کند: «اللّهم و

لا تکلنی الی نفسی طرفة عین»(۵). ام‌سلمه گریه‌اش گرفت. پیامبر از گریه‌ی او برگشت و گفت: این‌جا چه می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول‌اللَّه! تو که خدای متعال این‌قدر عزیزت می‌دارد و گناهانت را آمرزیده است - «لیغفرلک اللَّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»(۶) - چرا گریه می‌کنی و می‌گویی خدایا ما را به خودمان وانگذار؟ فرمود: «و ما یؤمننی»(۷)؛ اگر از خدا غافل بشوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟ این برای ما درس است. در روز عزت، در روز ذلت، در روز سختی، در روز راحتی، در روزی که دشمن انسان را محاصره کرده است، در روزی که دشمن با همه‌ی عظمت، خودش را بر چشم و وجود انسان تحمیل می‌کند، و در همه‌ی حالات خدا را به یاد داشتن، خدا را فراموش نکردن، به خدا تکیه کردن، از خدا خواستن؛ این، آن درس بزرگ پیامبر به ماست. انقلاب برای این است که ارزشها در جامعه تغییر کند خدای متعال در همه‌ی صحنه‌ها به یاد پیامبر بود، و رسول اکرم در همه‌ی صحنه‌ها از خدا استمداد کرد، از خدا خواست و از غیر خدا نترسید و نهراسید. راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا این است؛ هیچ قدرتی را در مقابل خدا به حساب نیاوردن، از او واهمه نکردن، راه خدا را به خاطر اهوای دیگران قطع نکردن. جامعه‌ی ما با درس گرفتن از این اخلاق نبوی، باید به یک جامعه‌ی اسلامی منقلب شود. انقلاب برای این نیست که کسانی بروند و کسان دیگری بیایند؛ انقلاب برای این است که ارزشها در جامعه تغییر کند؛ اعتبار و ارزش انسان به عبودیت خدا باشد؛ انسان بنده‌ی خدا باشد، برای خدا کار کند، از خدا بترسد، از غیر خدا نترسد، از خدا بخواهد، در راه خدا کار و تلاش کند، در آیات خدا تدبر کند، عالم را درست بشناسد، کمر به اصلاح مفاسد جهانی و بشری ببندد و از خود شروع کند؛ هر کدام ما از خودمان شروع کنیم. پروردگارا ! تو را به حق حرمت مقام پیامبر سوگند می‌دهیم، در درون و دل و جان ما تحولی عمیق و اسلامی پدید بیاور. پروردگارا ! ما را شایسته‌ی نام امت پیامبر قرار بده. پروردگارا ! امام زمانمان را که جانشین پیامبر و حجت خدا در زمان ماست، از ما راضی کن. پروردگارا ! ما را در میدان جهاد و مقاومت همواره سرافراز بدار. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی علیّ امیرالمؤمنین و علی الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و علی الحسن والحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علی علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه دفاع مقدس و هفته‌ی وحدت، دو یادگار مهم امروز دو مسأله‌ی مهم و مؤثر در وضع جامعه و کشور ما، به عنوان دو یادگار و دو خاطره برای ما مطرح است: یکی یادبود سالهای دفاع مقدس در برابر جنگ تحمیلی، و دیگری یادبود هفته‌ی وحدت، که درباره‌ی هر کدام به اختصار مطالبی را عرض می‌کنم. قبلاً از شهدایی که در این روزها نامشان را معمولاً- گرامی می‌داریم - شهید هاشمی‌نژاد(۸)، دانشمند مبارز فداکار؛ و سرداران(۹) عزیزی که در این روزها به شهادت رسیدند - یاد می‌کنیم و خاطره‌ی ارجمند آنان را گرامی می‌داریم. درباره‌ی دفاع مقدس، آنچه که ملت ما پس از گذشتن دوران سخت جنگ هشت‌ساله باید مورد تدبر قرار بدهد، این است که این جنگ را چه کسی به وجود آورد، و چرا به وجود آورد، و چه شد که موفق نشد؟ این، سه نقطه‌ی اساسی است. جنگ را چه کسی به وجود آورد؟ سؤال اول: جنگ را چه کسی به وجود آورد؟ نمی‌شود گفت جنگ را فقط عراق به وجود آورد. همه‌ی قراین از اول کار نشان می‌داد که استکبار پشت سر عراق است؛ او را کمک نظامی کردند؛ از لحاظ تبلیغاتی به او کمک کردند و شورای امنیت را در خدمت متجاوز قرار دادند. با این‌که جنگِ به این اهمیت در این نقطه‌ی حساس واقع شده بود، اما روزهایی گذشت که سازمان ملل در آن روزها، هیچ عکس‌العملی نشان نداد؛ این عادی نیست. در حمله‌ی عراق به کویت، بعد از چند ساعت شورای امنیت موضعگیری کرد؛ اما در حمله‌ی عراق به ایران، تا وقتی که تانکهای عراقی پیشروی می‌کردند، شورای امنیت ساکت و تماشاچی نشست؛ بعد از آن‌که هزاران کیلومتر را تصرف کرده بودند، شورای امنیت یک کلمه حرف زد، که آن هم تقبیح تجاوز نبود؛ عراق را ملامت نکرد که چرا تجاوز کرده و جنگ را

شروع کرده است؛ بـه دو طرف گفـت که حالا ـ بیاییـد دست از جنـگ بکشـید و آتش‌بس کنیـد! یعنی درحقیقت، تثبیت عراق در اراضـی اشـغالی مـا. البته مـا قبول نکردیم و آن قطعنامه را رد کردیم. شورای امنیت به خاطر این‌که در دست قـدرتهای بزرگ بود و آنها هم پشت سـر رژیم عراق بودنـد، تا آخر هم هیچوقت نسبت به جنگ یک موضع کاملاً و صددرصد عادلانه نگرفت؛ تا این‌که در این اواخر، آن هم با زحمات زیاد و با تلاشـهای فراوانی که از همه طرف کشیده شد، قطعنامه‌ی ۵۹۸ از شورای امنیت صادر شد. شرق و غرب پشـت سـر عراق قرار داشـتند. تقریباً تمـام اروپـا بـه عراق کمـک کردنـد. در ایـام جنـگ، مـا اینهـا را از روی حـدس می‌گفتیم، قراین دلالت می‌کرد؛ ولی در این یکی، دو سال اخیر، شواهـد قطعی برای آن پیـدا شـد؛ همه اعتراف کردند و یکی یکی سنـدها بیرون آمـد؛ کمک امریکا، کمک ناتو، کمک شوروی هم که از روز اول معلوم بود. بلوک شـرق، همین کشورهای اروپای شرقی که امروز دچار این مصیبتها(۱۰) هستند، بزرگترین خدمت را در طول جنگ به رژیم عراق کردند؛ ارتجاع منطقه هم که جای خود دارد. بنابراین، جنگ را رژیم عراق به تنهایی به وجود نیاورد - رژیم عراق یک عامل بود - جنگ را همه‌ی دنیای استکباری و من تبع او به وجود آوردند؛ این امروز چیز روشـنی است و احتیاج به بحث زیادی ندارد. چرا جنگ را به وجود آوردند؟ سؤال دوم: چرا جنـگ را به وجود آوردنـد؟ این هم امر روشـنی است: جنـگ را به وجود آوردنـد، تـا نظام اسـلامی را از بین ببرنـد، یا وادار به تسلیم کننـد؛ برای آنهـا فرقی نمی‌کرد. می‌خواسـتند یـا جمهوری اسـلامی به خـاطر اشـغال و گرفتاریهای جنگ ساقط بشود، یا اگر ساقط نمی‌شود، همان‌طوری که بیشتر کشورهایی که به این مصـیبتها دچار می‌شوند و بالاخره رو به یک قدرتمند می‌کنند و پیش او دست دراز می‌کنند، شاید ملت ایران و امام عظیم‌الشأن این ملت هم مجبور بشوند در مقابل دشـمنان تسـلیم بشوند، دست دراز کنند و بگوینـد خیلی خوب، ما تسـلیم هستیم؛ نگذارید دیگر عراق این‌قدر ما را بکوبد. بدون تردید هدفشان این بود؛ اما این آرزو هم به دلشان مانـد. اگر ایران در مقابل امریکا تسلیم می‌شـد، جنگ زود تمام می‌شـد. البته مصیبت سـلطه‌ی امریکا، صـد برابر از مصیبت جنـگ سـخت‌تر است. مصـیبت تسـلط بیگانه، از مصـیبت هر گونه جنگی با هر خسارتی، برای یک ملت سـنگینتر و سـخت‌تر است. امروز ببینید با رژیم عراق چگونه برخورد می‌کنند. همین که مسـلط شدند، همین‌که در مقابلشان تسـلیم انجام گرفت، استکبار دیگر هیـچ حـدی نمی‌شـناسد. از ایسـتادگی مردم است که اینها حساب می‌برند و مجبورند حریم بگیرند. هر ملتی که کوچکترین نشانه‌ی تسلیمی از خود در مقابل اسـتکبار نشان داد، باخت؛ باختی بسـیار سـنگین. هدفشان این بود که جمهوری اسـلامی را وادار به تسلیم کنند؛ ولی نتوانسـتند. بعد از هشت سال جنگ، لازم نیست ما قسم و آیه بخوریم که در جنگ پیروز شده‌ایم. پیروزی در جنگ مگر چیست؟ اگر دشـمنی با آن حجم قـدرت و با آن عظمت مادّی به یک ملت حمله کند، هشت سال هم علیه او مبارزه کند، اما بعد از هشت سال همه چیز مثل روز اول باشـد؛ نه یک قدم از سـرزمین این ملت دست دیگری باشد، نه این ملت کوچکترین تحمیلی را از دشـمن قبول کرده باشد، آیا این پیروزی این ملت نیست؟ ملت ما با جوانانش، با رزمندگانش، با ارتش و سـپاه و بسـیج مردمیش، با عشایر دلاورش، با مردم کوچه و بازارش، با خانواده‌های ایثارگرش، با زنان و مردان آگاه و هوشـیارش، با شجاعت و ایمان و توکل بی‌نظیر رهبر عظیم‌الشأنش، توانست در مقابل امریکا و اروپا و شورویِ آن روز و امپراتوری شرق و غرب بایستد و بعد از هشت سال همه‌ی آنها را وادار بکند که به پیروزی ملت ایران و به شکست خودشان اعتراف کنند. چه شد که پیروزی در جنگ به دست آمد؟ و اما سؤال سوم: چه شد که این پیروزی به دست آمد؟ برادران و خواهران عزیز در سراسـر کشور! چه شد که شما پیروز شدید؟ آیا جز ایمان شـما، توکل شـما به خدا، تصـمیم شـما برای ایسـتادگی در مقابل دشمنان خدا، وحدت کلمه‌ی شما - که به هیچ وسیله‌یی نتوانسـتند آن را در هم بشـکنند - فـداکاری قهرمانانه‌ی جوانان شـما؛ جوانانی که در عین جوانی، از لـذتهای دنیا گذشـتند و تسـلیم وسوسه‌هـا نشدنـد؛ و پـدر و مادری که از جوانانشان گذشـتند و تسـلیم وسوسه‌ی محبت و عشق به اولادشان نشدنـد؛ و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و نگریسـتن به هدف عالی - یعنی سـربلندی اسـلام و مسـلمین - پیروزی ملت ایران عامل دیگری داشت؟ اگر ایران در آن روزی که دشـمن از همه طرف به آن حمله کرد، به شـرق یـا به غرب، به امریکـا، به اروپا، به شوروی رو می‌آورد، باز هم پیروز

شـده بود؟ نمی گذاشـتند پیروز بشود. جنگ تمام می‌شد، اما جنگ بدون پیروزی و بدون افتخار؛ سـلطه‌ی خودشان را بر این ملت از سر می گرفتند. اسـتکبار جهانی همچنان در فکر سلطه است برادران و خواهران عزیز! تقریباً سیزده سال از پیروزی انقلاب و ریشه کن شدن سـلطه‌ی امریکا از این کشور می گذرد؛ اما امریکا و اسـتکبار جهانی همچنان در فکر این هسـتند که سـلطه‌ی خودشان را به هر شکلی که بتواننـد، به این ملت بر گرداننـد. بدانید که دشـمنان خدا از اسـلام و ایمان و وحدت کلمه‌ی شـما مردم راضـی نیسـتند؛ از این که شـما پشت سـر مسؤولان کشور، پشت سـر قرآن و اسـلام، پشت سـر نشانه‌ها و پرچمهای دین حرکت کنید، ناراضـی هسـتند. دشـمن، این‌طور زنـدگی را نمی‌پسـندد. شـما فرهنگ اسـتکباری را در دنیا به هم زده‌ایـد. امروز کار بر اسـتکبار مشـکل شده است. نیتهـای خائنانه و خباثت‌آمیز در نظم نوین جهانی این «نظم نوین جهانی»(۱۱) که استکبار بیان می کند، سخنی است که نیتهای بسیار خائنانه و خباثت‌آمیزی پشت سـر آن است. نظم نوین جهانی یعنی چه؟ یعنی نظام دو قطبی عالم تمام شد، درگیریهای شـرق و غرب تمـام شـد؛ بله، تمام شـد؛ اما آیا نتیجه‌ی تمام‌شـدن درگیری شـرق و غرب بایـد قـدرت مطلقه و روزافزون امریکا بر ملتهای ضـعیف باشد؟! یعنی دیگر اسـلامخواهان و آزادیخواهان در هیچ نقطه‌ی دنیا حق نداشـته باشـند نفس بکشند؟! یعنی مسأله‌ی فلسطین باید به قیمت فروختن فلسـطین و فروختن فلسـطینیان تمام بشود؟! معنای نظم نوین جهانی این است؟! امریکا این را می‌خواهد. ملت اسلام به خـاطر بیـداری‌یی که بر اثر انقلاب و ایسـتادگی شـما در جنگ به دست آورده است، تسـلیم این خواست امریکا و اسـتکبار نخواهد شـد. ویرانی جنـگ، به این آسـانی برطرف نمی‌شود البته جنـگ خسارتهـای زیـادی داشت؛ دشـمن هم این را می‌دانست؛ امروز هم می‌داند. خسارت جنگ فقط در آن لحظه‌یی نیست که گلوله‌ی توپ یا بمب یا موشک به جایی اصابت می کند. این اصابت، ویرانی به بـار می‌آورد. این خسارت تا هنگامی هست که این ویرانی را بشود جبران کرد. ما هشت سال جنگ داشتیم. سالهای متمادی باید همه‌ی شـما ملت پشت سـر دولت حرکت کنید و دولتمردان با همه‌ی توان و کوشش و با همه‌ی خلوص نیت کار کنند و ثروت ملی این کشور صـرف بازسـازی بشود، تـا بتوانیم جبران این خسارتهـا و ویرانیها را بکنیم. ویرانی جنگ، به این آسانی برطرف نمی‌شود. آیا می‌دانیـد که جنگ دوم جهانی برای اروپا و ژاپن و بقیه‌ی کشورها به چه قیمتی تمام شد؟ آیا می‌دانید که چند سال طول کشـید تا توانسـتند خودشان را از زیر این بار خلاص کنند؟ در حالی که ثروت امریکا و جاهای دیگر هم پشت سـر و در اختیارشان بود. ما می‌خواهیم روی پـای خودمـان بـایستیم. مـا می‌خواهیم کشور را خودمـان آباد کنیم. ما می‌خواهیم همت و اراده و پول خودمان این کشور را آباد کند. مسؤولان دلسوز کشور مشغول تلاشند. آنها با تدبیر و اراده‌ی صحیح و با کمک ملت خواهند توانست ان‌شاءاللَّه این ویرانیها را جبران کنند؛ البته مقداری طول می کشد. جنگ سـختی داشت، دوران بازسازی هم سـختی دارد؛ این هم جزو سـختی دوران جنـگ است. امروز مبـارزه‌ی شـما، در راه بازسـازی و سازنـدگی و تلاش برای حفظ وحـدت است. دشـمن می‌خواهـد میان فرقه‌هـای اسـلامی نزاع باشـد هفته‌ی وحـدت، وحـدت میان امت اسـلام است. دشـمن می‌خواهـد میان فرقه‌های اسـلامی نزاع باشـد؛ بخصوص بعـد از پیروزی انقلاب اسـلامی دشـمن خواسته است بین ایران انقلابی و اسـلامی و بقیه‌ی ملتها جـدایی بینـدازد. از خـدا می‌خواهند که در دنیای اسـلام گفته شود: «اینها شیعه هستند و انقلابشان انقلاب شیعی است و به ما سنی‌ها ربطی ندارد»! ملت ایران از اول انقلاب گفته است بله، مـا شـیعه و موالیـان اهـل‌بیت پیـامبریم؛ اما این انقلاب، یک انقلاب اسـلامی بر اساس قرآن، بر اساس توحید، بر اساس اسـلام خالص و ناب، بر اساس وحدت و برادری بین همه‌ی مسلمین است. این را از اول ملت ما گفتند و امام ما نیز ایـن را فریـاد کشید و بیـان کرد. نگذاریـد ایـن وحـدت خـدشه‌دار بشـود. سـایر ملتهـای مسـلمان در کشورهـای دیگر نگذارنـد که نویسـندگان و قلم‌به‌دسـتهای مزدور، علیه ملت ایران و انقلاب اسـلامی و جمهوری اسـلامی مطلب بنویسـند و تهمت و افـتراء پخش کننـد؛ آنهـا دارنـد این کار را می کننـد. نویسـندگان خود ما هوشـیاری بخرج دهنـد و نگذارنـد دشـمن بهانه به دست بیاورد، تا این شکاف وسیع بشود. صـدا و سـیما، رسانه‌ها، روزنامه‌ها، کتاب‌نویسـها، همه و همه مواظب باشـند بهانه‌یی به دست دشـمن ندهند، تا اختلاف بین مسلمین ایجاد کند. ما گفتیم که برادران مسلمان در هرجا هستند و مذهبشان هرچه هست، باشند؛ اما همه برادر باشند و

در راه اسلام و توحید و قرآن، با استکبار - که ضد اسلام و ضد توحید و ضد قرآن است - مبارزه کنند. قصد دارند فلسطین را معامله کنند مسأله‌ی بسیار تلخ این روزهای ما، مسأله‌ی فلسطین است. قصد دارند فلسطین را معامله کنند و بفروشند. این کنفرانس به اصطلاح بین‌المللی(۱۲)، درحقیقت کنفرانسی در جهت خواست صهیونیستهاست؛ منتها مسلمانان و بخصوص بعضی از سران فلسطینی از بس ضعف نشان دادند، حالا صهیونیستها هم ناز می‌کنند! آنها می‌گویند ما در این کنفرانس، به فلان شرط و فلان شرط شرکت می‌کنیم. شرط کدام است؟! مسلمان غیور نمی‌تواند در آن کنفرانسی که بناست ملت فلسطین و کشور فلسطین را به دشمن بفروشند، شرکت کند؛ بلکه مسلمان غیور نمی‌تواند ساکت بنشیند. من این مطلب را در پیامی که برای برادران و خواهران مسلمان در سراسر جهان به زبان عربی آماده کرده‌ام، می‌خوانم. السّلام علی أبناء أمّتنا الاسلامیة رجالاً و نساء فی کل مکان. القضیة الفلسطینیة کانت منذ نصف قرن حتی الآن تمثّل مأساة للمسلمین و ذروة آلامهم وأمرّ حادثة فی تاریخهم الحدیث، غیر أنّه بعد وعد بلفور المشؤوم الذی شکّل الخطوة الاولی فی تشرید الفلسطینیین لم‌تتعرّض فلسطین المحتلّة و لم‌یتعرّض شعبها لأخطر من هذه المؤامراة التی تحیک خیوطها الیوم أمریکا تساندها بعض الدّول الاخری و یدعمها سکوت و تعاون بعض بلدان المنطقة العربیة. الخطة المعدّة لفلسطین الآن هی تصفیة القضیة و بیع کلّ الارض الاسلامیة الفلسطینیة الی الجناة الغاصبین الصهاینة، و هذا خطر فادح یتهدّد المسلمین و مأساة ماحقة شاملة تحلّ بهم، لوقدر للخطة أن تتحقّق لاسمح اللّه. کلّ قبول و رضوخ لهذا الّذی یراد له أن یتحقّق من خلال المؤتمر المدبّر لقضیة فلسطین هو فی رأی الاسلام، حرام و معارض لاحکام الشّریعة المقدسة. و هذه الحادثة من النّاحیة السیاسیة تشکّل أکبر إهانة للشعوب المسلمة والحکومات المسلمة و أوسع باب للتوغّل فی البلدان الاسلامیة و للعبث بمقدّراتها و أفظع استهانة بکرامة کلّ دعاة الحق و التحرّر و أبشع مقدمة لقمع کلّ مظاهر الصّحوة والیقظة فی منطقة الشرق الاوسط و فی جمیع أرجاء العالم الاسلامی، و هی بالتالی تمهید لتحقّق نوایا الاحتلال الصّهیونی فی‌التوسع من النیل إلی الفرات. إنّها من الناحیة الانسانیة والاخلاقیة استهزاء بکل الشّهداء والمجاهدین الّذین بذلوا النفس والنفیس علی طریق فلسطین خلال نصف القرن الماضی و ظلم بکل العوائل المشرّدة الّتی عانی جیلان منها حیاة المخیّمات و آلام اغتصاب البیت و التراب. إنها حکم بذبح آلاف الشّباب الفلسطینیین المقاومین و بهتک حرمة آلاف النّساء الفلسطیتیّات الصّابرات فی المستقبل، إنّها تعنی استمرار ما یعانیه شعب من فقر و فاقة و سقم و تشرید. مع کل هذا، أیّ مسلم غیور من الحکّام و من سائر أبناء هذه الامة یجیز لنفسه أن یؤیّد المؤتمر الامریکی المرتبط بفلسطین أو یشترک فیه أو یرضخ لنتائجه، إنها خیانة بالشّعب الفلسطینی و خیانة بالقضیة الفلسطینیة و خیانة بالاسلام. السکوت عنه مأساة والاشتراک فیه جریمة کبری. لو أن أمریکا ظنّت أنّ مثل هذه المؤتمرات قادرة علی إخماد اللّهب الاسلامی المقدّس المتصاعد فی فلسطین فهی خاطئة تماما، ولو أنّ فئة من ساسة العرب فلسطینیین کانوا أم غیر فلسطینیین، یتصوّرون أن الشّعب الفلسطینی و شعوبهم سوف تغفر لهم اشتراکهم فی هذه المؤامرة، فهم مخطئون جدّا. فلسطین، ملک للشعب الفلسطینی و جزء من الارض الاسلامیة. الکیان الغاصب لابدّ أن یضمحل، و هذا هو قدر فلسطین الّذی سیتحقّق عاجلا أم آجلا، واللّه غالب علی أمره و لکن أکثر الناس لایعلمون. و لایفوتنی أیّها الاخوة و الاخوات أن اُبارک للأمّة الاسلامیة جمعاء ذکری مولد المصطفی(علیه‌أفضل الصّلاةوالسّلام) و ذکری مولد حفیدة الامام جعفربن‌محمّدالصّادق (علیه‌السّلام) سائلا اللّه تعالی أن یجعل هذه الذّکری العطرة مصدر إلهام یزید المسلمین عزما علی تحقیق وحدتهم و عزّتهم و کرامتهم. عباداللّه اتقوا اللّه و علیکم بالجد و الاجتهاد والتّأهبّ والاستعداد والتّزوّد فی منزل الزّاد واستغفرواللّه لی و لکم. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین‌اللّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا. والسّلام علیکم و رحمةاللّه --

---------------------- ۱) احزاب: ۲۱ ۲) بحارالانوار، ج ۱۶ ، ص ۲۲۶ ۳) بحارالانوار، ج ۱۶ ، ص ۲۲۵ ۴) بحارالانوار، ج ۱۶ ، ص ۲۳۱ ۵) و ۳. بحارالانوار، ج ۱۴ ، ص ۳۸۴ ۶) فتح: ۲ ۷) ۸) ۱۳۶۰ - ۱۳۱۱ ش) ۹) شهید فلاحی، شهید فکوری، شهید نامجو، شهید کلاهدوز، شهید جهان‌آرا ۱۰) با آغاز فصل جدید در حیات سیاسی شوروی، که ابتکار عمل آن را گورباچف تحت

عنوان سیاست «گلاسنوست» (در زمینه‌ی ارتباط با دنیای خارج)، و سیاست «پروستریکا» (در خصوص سیاستهای داخلی) به‌عهده داشت، اروپای شرقی که تا قبل از این، زیر سلطه و حاکمیت کرملین بود، شاهد وقوع جنبشهای استقلال‌طلبانه‌یی شد که هدف آن، خروج از دایره‌ی قدرت شوروی بود. این امر، به وقوع آشوبها و بروز مشکلات اقتصادی و سیاسی در اغلب کشورهای بلوک شرق منجر گردید. امریکا و کشورهای غربی، تلاشهای زیادی در جهت خروج این کشورها از سلطه‌ی شوروی به عمل آوردند و در حال حاضر چند کشور که سابقاً عضو بلوک شرق بودند، رسماً به عضویت پیمان ناتو در آمده‌اند. ۱۱) نظم نوین جهانی (New world order) عنوان نظریه‌یی بود که بلافاصله پس از پایان جنگ آزادسازی کویت و شکست عراق، از سوی «جورج بوش» - رئیس جمهور وقت امریکا - مطرح گردید. بر اساس این نظریه، امریکا خود را به‌عنوان سامانده روابط بین‌المللی مطرح ساخت، تا با اتکاء به توان نظامی و نفوذ سیاسی خود، به‌عنوان تنها صحنه‌گردان مسائل منطقه‌یی و بین‌المللی معرفی شود. با شکست «جورج بوش» در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و به قدرت رسیدن «بیل کلینتون»، این نظریه نیز از قاموس سیاسی جهان حذف شد. ۱۲) کنفرانس مادرید. ایده‌ی این کنفرانس، در فردای جنگ آزاد سازی کویت از سوی امریکا، تحت عنوان کلی «زمین در برابر صلح» مطرح شد. در این کنفرانس که در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ میلادی برگزار گردید، نمایندگان اسرائیل، سوریه، اردن، فلسطین، لبنان و مصر به طور رسمی، و نمایندگان جامعه‌ی مشترک اروپا، سازمان ملل متحد، عربستان سعودی (از طرف کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس)، جورج بوش و میخائیل گورباچف به‌عنوان ناظر شرکت کردند. این کنفرانس، با نظارت و سرپرستی مستقیم امریکا و روسیه آغاز شد؛ ولی عملاً نتایجی از آن حاصل نگردید؛ زیرا صلح فلسطین و اسرائیل، خارج از این روند به‌دست آمد، و اردن و اسرائیل نیز به‌طور جداگانه با یکدیگر سازش کردند؛ فقط سوریه به‌این ایده پایبند است، که آن هم به علت عدم تمایل اسرائیل به عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی، نتیجه‌یی در بر نداشته است.

بیانات در دیدار با اعضای کنگره‌ی شعر حوزه

بیانات در دیدار با اعضای کنگره‌ی شعر حوزه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نگاه هنرمند، متفاوت از نگاه دیگران اگر این فکر انقلابی که با هزار زبان، چه به شکل خطابه، چه به شکل درس، چه به شکل افکار فلسفی، چه به شکل نظرات فقهی، از سال ۱۳۴۱ در بیانات حضرت امام ارائه شده، در قالب هنر عرضه نشود، برای نسلهای آینده چیز بیگانه‌یی خواهد بود. هنر خصوصیتش این است. این منظره‌یی که الان در مقابل ما هست - جمعی دور هم نشسته‌ایم؛ در سنین مختلف، در سطوح علمی مختلف، در اوضاع اجتماعی مختلف، با نظرات و افکار مختلف - این را چه کسی خواهد توانست برای کسی که در این جلسه نیست، آن‌چنان توصیف کند که گویی او در این جلسه هست؛ حتّی از بعضی کسانی که در این جلسه هم هستند، بهتر و دقیقتر و ریزتر حقایق را ببیند؛ در حالی که این‌جا هم نبوده است؟ آیا اصلاً چنین چیزی ممکن است، یا نه؟ بله، ممکن است. به چه وسیله؟ به زبان هنر. زبان هنر یعنی چه؟ یعنی توصیف با عکس، با فیلم، با مجسمه، با شعر، با رمان. این‌که شما می‌بینید سیاستهای استعماری، علیه انقلاب و علیه همه‌ی ارزشهایی که آنها با آن بدند، این‌قدر روی هنر سرمایه‌گذاری می‌کنند، به علت همین کارایی هنر است. شما بیرون بروید و شروع کنید به نقل کردن: بله، فلان‌جا بودیم، کسی این‌طور شعری خواند، کسی این‌گونه گفت، کسی این‌طور نشسته بود؛ اصلاً ممکن نیست آن‌طوری که هست، انعکاس پیدا کند؛ آن شخص، فقط خبری می‌شنود. اما با زبان هنر می‌توان همین جلسه را منعکس کرد؛ به طوری که اگر مثلاً عکاس هنرمندی از زوایای خوبی از این جلسه عکس بردارد یا فیلم تهیه کند، بعد کسی که آن عکس یا فیلم را نگاه می‌کند، اگر صاحب‌نظر و صاحب‌ذوق و ریزبین باشد، چیزهایی را خواهد دید که ماها الان شاید متوجه آنها نباشیم؛ مثلاً این‌جا چند لباس فلان رنگ وجود دارد و کدام رنگها پهلوی هم نشسته‌اند. ببینید، اینها استنتاجهایی است که ما که در این‌جا نشسته‌ایم، اصلاً از آن غافلیم؛ اما نگاه هنرمند آن را فوراً حس می‌کند و می‌فهمد. ما سلاح هنر را درست در اختیار نگرفته‌ایم

برادران! اگر این‌طور است، پس بدانید که ما این سلاح را آن‌چنان که باید، درست به دست نگرفته‌ایم. البته کشور و سرزمین ما، سرزمین هنر است؛ یعنی هنر جهانی از هزار سال پیش به این طرف، در مجموع مدیون سرزمین ماست، مدیون زبان فارسی است، مدیون هنرمندان ایرانی است؛ لیکن ما این سلاح را در اختیار نگرفته‌ایم. علت هم این است که عده‌یی بودند، هنرمند هم بودند، صاحب جوهر هم بودند، اما نتوانستند خودشان را با انقلاب تطبیق بدهند؛ چون هنرمندی به معنای بقیه‌ی خصال خوب که نیست. ای بسا هنرمندی که هنرش خیلی بالاست، اما آدم پست و حقیر و بد و فاسق و فاسد و خیانتکاری است. از این قبیل زیاد داشتیم، الان هم داریم و جلوی چشممان فراوان قرار دارند. انقلاب آن وقتی می‌تواند خودش را در قالب هنر بیاورد، که هنرمندِ خودی داشته باشد و خودش هنرمند را پرورش بدهد. البته یک عده از جوانان دارند این کارها را می‌کنند؛ خیلی هم خوب است؛ شما هم در هرجا و به هر شکل هستید، این کار را بکنید. به بزّایی این سلاح توجه کنید. به بهره‌وری فراوان دشمن انقلاب از این سلاح توجه کنید. به این‌که مفاهیم انقلاب، خوب می‌توانند در قالب هنرهای گوناگون واقع بشوند، توجه کنید و احساس نمایید که این یک ارزش است. اسلام از اول با هنر شروع شده است زمان نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) شاعر برجسته‌یی مثل «حسان‌بن‌ثابت»(۱) در خدمت آن حضرت بود، بعد در خدمت امیرالمؤمنین بود؛ قدر او را می‌دانستند و از او کار می‌خواستند. خود امیرالمؤمنین یک هنرمند فوق‌العاده است. خود پیامبر یک هنرمند فوق معمولی است. قرآن یک اثر هنری فوق بشری است؛ الهی است. اسلام از اول با هنر شروع شده است. اگر قرآن این زبان هنری را نداشت، شاید یک گوشه‌ی کار می‌لنگید. خدای متعال هیچ چیزی را بی‌مصلحت و حکمت که نمی‌آورد. حکمتی بود در این که این هنر قوی و کارآمد، مفاهیم الهی را این‌طور به انسانها ارائه کند، تا الان که حدود هزاروچهارصد سال از زمان نزول قرآن گذشته، باز موجب خیزش انسانها شود. الان شما برای حرکت دادن یک جامعه‌ی مسلمان، بهترین ابزارتان آیات قرآن است. این، چیز خیلی عجیبی است؛ کهنه نشده و کهنه نمی‌شود. با توجه به اینها، هرجا هستید، برای صیقل زدن به این سلاح و کامل کردن و در دست گرفتن آن تلاش کنید. وادی هنر، یک وادی خیلی طولانی و پُردامنه ضمناً برادرانی که اهل شعر و هنر هستند، بدانند که این وادی، یک وادی خیلی طولانی و پُردامنه است. شما نباید خیال کنید که مثلاً ـ صد غزل و قصیده و قطعه و امثال اینها گفته‌اید و حالا ـ شاعر درجه‌ی پنجمی شده‌اید که درجه‌ی یکش سعدی(۲) یا فردوسی(۳) است؛ نه، شما هر وقت خواستید خودتان را محاسبه کنید، حالا بدون این‌که من بخواهم یک عیار همه‌جایی به شما ارائه کنم، همین‌طور تقریبی و میانگین و با حذف تعارفات می‌گویم که باید مثلاً فرض کنید او ۱۰۰ است و شما مثلاً ۸ یا ۹ هستید. البته ممکن است بیشتر هم باشید؛ مثلاً ممکن است در مقابل ۱۰۰ او، شما ۱۹ باشید؛ اما شما این‌گونه فرض نکنید، تا بتوانید خودتان را به آن ۱۰۰ نزدیک کنید؛ و این می‌شود. الان این زبانهایی که شماها دارید و من می‌شنوم و قبلاً شنیده‌ام و بعضی از اشعار بچه‌های گوینده‌ی شاعر حوزه را دیده‌ام، می‌بینم که می‌شود شما ترقی و حرکت کنید؛ به شرطی که متوقف نشوید. وجود یک بلیه در باب ادبیات و هنر ما متأسفانه بعد از انقلاب، در باب ادبیات و هنر، دچار بلیه‌یی هستیم. این مراحل چندین‌گانه‌ی هنر را اگر ده پله فرض کنیم، پله‌ی اول و دوم و سوم و چهارم را خوب و سریع می‌پیمایند؛ اما به آن پله‌های پنجم و ششم که رسیدند، ناگهان می‌بینید که ایستادند! ما توقف‌کرده‌ی در پله‌های وسط خیلی داریم؛ یعنی آن شور و جوش انقلابی، فقط همان چند پله‌ی اول را حرکت داد! آیا شور انقلابی تمام شده است؟ نه، آن‌جا مانع وجود دارد. مانع چیست؟ بدگمانی و تصور این‌که انسان دیگر به بیشتر از این احتیاج ندارد! البته یک احتمالش هم این است که کسانی خیال کنند نمی‌توانند برسند. نه، الحمدللّه بچه‌های انقلابی ما همتشان خیلی بالاست؛ اما گاهی درباره‌ی خود در اشتباه هستند و خیال می‌کنند که حالا دیگر بس است؛ الحمدللّه شعر خواندیم و تحسین هم که شد و در رادیو هم که خوانده شد! در دنیا هر شعری را در رادیو نمی‌خوانند؛ اما چون همه‌ی دستگاههای جمهوری اسلامی مردمی است، تقریباً همه نوع شعر خوانده می‌شود؛ حتّی در همین برنامه‌ی «در انتهای شب» - که حالا ـ آقایان این‌جا هستند - شعرهای خیلی سست و سطح پایینی خوانده می‌شد! سابقها من این برنامه را بیشتر می‌شنیدم و تا آن‌وقت قهراً بیدار می‌ماندم و گوش

می‌کردم؛ اما حالا شاید یک سال بشود که نشنیده‌ام، یا کمتر شنیده‌ام؛ چون حالا می‌خواهم زودتر بخوابم. آدم حیفش می‌آمد که آن گوینده‌های به آن خوبی، این شعرهای سست را بخوانند؛ مثل این‌که آدم با خط خوشی بردارد شعر بدی را بنویسد! پس، شما برای رسیدن به آن بالا بالاها همت بگمارید و هیچ قانع نشوید. اگر من تحسین کنم، یا دیگری تحسین کند، این تحسین را نباید به معنای این فرض کرد که این شعر بی‌عیب است؛ نه، الان ممکن است که فرضاً در یک مجمع ادبی، شاعر استادی هم شعری بخواند، انسان اعتراض کند؛ یک شاعر متوسطی هم شعری بخواند، آدم احسنت بگوید. این احسنت، ناظر به چیز دیگر است؛ آن اشکال هم ناظر به یک چیز دیگر. توجه کنید که شعرهای شما باید حتماً صیقل بخورد. غیر از صیقل خوردن، اصلاً شما باید کاملاً بتنید؛ این‌قدر بتنید که شعر پخته بشود و قدرت پیدا کند. مواظب باشید که از درس و کارتان باز نمانید از زیارت آقایان خوشحال شدیم و دوست داریم که بیشتر بگویند؛ منتها طلبه و دانشجو ضمناً باید مواظب باشند که از درس و کارشان هم باز نمانند؛ یعنی شعر را مقدم نکنند. در بعضی از سنین ممکن است «شاعری» کار اصلی انسان بشود؛ اما در سنین شماها مناسب نیست که بر کارهای دیگر مقدم بشود. پرداختن به شعر در کنار کارهای دیگر اشکالی ندارد. من شنیدم که حضرت امام(ره) که شعر می‌سرودند، هنگامی بوده است که مثلاً پس از مطالعه‌ی روزنامه‌یی، اگر مطلبی به ذهنشان می‌رسید، در حاشیه‌ی آن یادداشت می‌کردند و بعداً هم آن را کناری می‌انداختند؛ سپس انسانهای نکته‌سنجِ چیزفهمی آنها را دیدند و جمع کردند و به نظر خود ایشان رساندند. غرض، این‌طور تصور نشود که انسان - بخصوص در سنین آقایان - می‌باید همه‌ی وقتش را صرف شعر بکند. ان‌شاءاللّه موفق باشید --- ۱) ۵۴ ق - ؟) ۲) ۶۹۱ ق - ؟) ۳) ۴۱۶ - ۳۲۹ ق)

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های شهدای شهرهای پاکدشت، ممقان، کبودرآهنگ، آستانه‌ی اشرفیه، لنجان

سخنرانی در دیدار با خانواده‌های شهدای شهرهای پاکدشت، ممقان، کبودرآهنگ، آستانه‌ی اشرفیه، لنجان، رابر کرمان، تهران، به همراه گروهی از خانواده‌های جانبازان و آزادگان استان تهران، کارکنان معاونت بهداشت و درمان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، کارکنان و مسؤولان عقیدتی، سیاسی سازمان اتکا، کارکنان و مسؤولان وزارت پست و تلگراف و تلفن، و جمعی از رزمندگان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نعمت خدا بر ملت ما، نعمتی بسیار عظیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، بخصوص کسانی که از راههای دور و از شهرهای مختلف تشریف آورده‌اند، و به خانواده‌های معظم شهیدان و به رزمندگان عزیز و جانبازان عزیز و آزادگان عزیز و خانواده‌های محترم آنها خوش‌آمد عرض می‌کنم و توفیق همه‌ی شما برادران و خواهران را از خداوند متعال مسألت می‌نمایم. جلسه‌ی امروز ما، به برکت وجود خانواده‌های محترم شهدا از نقاط مختلف کشور و بقیه‌ی ایثارگران و فداکاران راه خدا، جلسه‌یی باارزش و باشکوه است. آن نکته‌یی که همه‌ی ملت ایران باید لحظه‌یی از خاطر نبرند، این است که نعمت خدا بر ما ملت، نعمت بسیار عظیمی است. در عصر سیطره‌ی ظلم و فساد، در عصری که قدرتهای استکباری مردم دنیا را با انواع مختلف فشار و شکنجه و استعمار و تحمیق و روشهای گوناگون استکباری در فشار قرار داده‌اند، در عصری که ملتها جرأت نمی‌کنند در مقابل سلطه‌ی استکباری نفس بکشند و غول زر و زور تقریباً سلطه‌ی خودش را بر دنیا گسترده است، در چنین دوران سخت و ظلمانی و دهشتناکی، این ملت به نام خدا قیام کرد، با یاد خدا مبارزه کرد، کلمات خدا را سرمشق زندگی خود قرار داد، قرآن و معارف الهی را از زبان یکی از برجسته‌ترین بندگان شایسته‌ی خدا - امام بزرگوارمان - شنید، آنها را به کار بست و توانست به عنوان یک ملت نمونه در دنیا ظاهر بشود. شما امروز یک ملت نمونه هستید. خیلی از ملتها از شما سرمشق می‌گیرند، روشهای شما را مطالعه می‌کنند و شجاعت شما را می‌ستایند. این نعمت بزرگی بود که خدا به شما داد. ملت ما به بشریت خدمت کرد در این سالهای سخت مبارزه‌ی طولانی دوران پس از پیروزی انقلاب، ملت ما به بشریت خدمت

کرد. شما خیلی از چشمها را در دنیا باز کردید. این قدرتهای استکباری، پرچم معنویت را خوابانده بودند. در دنیا خبری از دین و معنویت و اخلاق و وظیفه‌ی انسانی و نام خدا نبود؛ شما اینها را زنده کردید و برای عزت اسلام و عظمت دادن به نام خدا، سختی مبارزه را قبول نمودید. امروز اگرچه قدرتهای استکباری در یک میدان بی‌رقیب و بی‌منازع، چهار اسبه می‌تازند، اما در دنیا کار به جایی رسیده است که بزرگترین قدرتهای استکباری هم از احساسات معنوی و دینی ملتها می‌ترسند! در مقابل قدرت بی‌مهار و بی‌رقیب امریکا، امروز تنها چیزی که ایستاده است و مقاومت می‌کند و امریکا را می‌ترساند، همین بیداری معنوی انسانهاست؛ بخصوص در مناطق اسلامی. این روح دینی و گرایش به معنویت که در میان بسیاری از ملتها پیدا شده است، اینها را شما کردید؛ مبارزه‌ی شما کرد. ملت ایران جوهر خود را نشان داد. این حرکتی که ملت ایران شروع کرد و بحمداللَّه با قدرت ادامه دارد، روزبه‌روز ملتها را بیدارتر و هشیارتر خواهد کرد؛ آنها را به وظیفه‌ی خودشان آشناتر خواهد کرد و به دشمنی ابرقدرتها بیشتر واقف خواهد نمود. آینده‌ی ملت ایران هم ان‌شاءاللَّه آینده‌ی درخشانی است. هر ملتی با این روحیه حرکت بکند، آینده‌ی درخشانی خواهد داشت. این، نعمت الهی است؛ شکر این نعمت لازم است. جهاد اکبر، وظیفه‌ی بزرگ ملت ایران آنچه که ما باید فراموش نکنیم و همیشه به یاد داشته باشیم، این است که ببینیم وظیفه‌ی ما در این برهه‌ی از زمان چیست و در مقابل نعمت الهی چه وظیفه‌یی داریم. امروز وظیفه‌ی بزرگ ملت ایران، جهاد معنوی و جهاد اکبر است. نبیّ‌اکرم اسلام(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) بعد از آن‌که از یکی از جنگهاشان برگشتند و در آن جنگ هم پیروز شده بودند و مسلمانان خوشحال بودند که کار بزرگی انجام داده‌اند، به آنها فرمودند که شما از جهاد کوچک برگشته‌اید؛ حالا وقت جهاد بزرگ است. مسلمانان تعجب کردند و گفتند: جهاد با این سختی، راه به این دوری، گرمای تابستان، دشمن با آن عظمت، ما برگشتیم؛ این تازه جهاد کوچک است؟! پس جهاد بزرگ چیست یا رسول‌اللَّه!؟ فرمود: جهاد با نفس. این، جهاد بزرگ است. ما ملت ایران باید به تهذیب نفس همت کنیم؛ خودمان را بسازیم، خودمان را تطهیر و پاکیزه کنیم و نفوسمان را با خدا آشنا نماییم. این جهاد، بزرگتر از هر جهاد ظاهری، با هر دشمنی و با هر عظمتی است. همه‌ی انبیای الهی آمده‌اند تا انسان را بسازند، او را از دست منیتهای خود نجات بدهند و از شر وسوسه‌های درونی خودش خلاص کنند. این شجاعت و این قدرت باید در ما به وجود بیاید، تا بتوانیم بر وسوسه‌های درونی خودمان غلبه کنیم و با هوای نفس خودمان - با آن شیطانی که در وجود ماست و اسم آن «من» است - مبارزه نماییم. هر کدام از ما در درون خودمان و از وجود خودمان شیطانی داریم که همان «من» ماست، همان منیت ماست، همان خودخواهیها و هوسها و هوسرانیهای ماست. چه چیزی ما را از دست این شیطان نجات خواهد داد؟ جز اراده‌ی دینی و ایمان قوی و دلی که با تزکیه و اخلاق الهی آشنا شده باشد؟ این، خیلی قوّت و شجاعت لازم دارد. شجاعت این مبارزه، بیشتر از شجاعت مبارزه‌ی با هر دشمن بیرونی است. بشر بیشترین ضربه را از منیت خود خورده است آنهایی که در مبارزه‌های با دشمنان بزرگ پیروز می‌شوند، کسانی را به خاک می‌نشانند و قدرتهایی را نابود می‌کنند، گرفتاری بزرگشان در مبارزه با نفس خودشان است. این غروری که به ما دست می‌دهد، این هوس و شهوتی که به ما عارض می‌شود، این غفلت و نسیان از یاد خدا که ما را فرا می‌گیرد، این شیطان‌صفتی‌یی که در معامله‌ی با برادرانمان، با جامعه‌مان و با حوادث دوروبرمان به ما عارض می‌شود، آن شیطان درونی است؛ این است که باید آن را علاج بکنیم. بشر بیشترین ضربه را از همین هوس درونی و منیت خود خورده است. ذلت انسان هم ناشی از این است، تکبر انسان هم ناشی از این است. هم قدرتهای استکباری و فرعونها ضربه‌ی این منیت و فرمان نفس خودشان را خورده‌اند، هم آنهایی که زیر بار فرعونها رفتند. چرا انسانهایی تن به مبارزه‌ی با طاغوت نمی‌دهند؟ چرا کسانی جرأت نمی‌کنند با امریکا بجنگند؟ چه چیزی مانع آنهاست؟ همین شیطان درونی؛ همینی که می‌خواهد دو روز بیشتر زنده بماند، راحت‌تر زندگی کند و راحت‌تر بخورد و بپوشد. ضرر و لغزش افراد دانا، بیشتر و خطرناکتر چرا در گذشته بسیاری از دانشمندان و افراد برجسته‌ی اجتماع، اسیر و دستخوش خواست قدرتهای استکباری شده بودند، و حالا هم در کشورهای مختلف می‌شوند؟ چون اسیر نفس و راحت‌طلبی خودشان هستند. کسانی که اسیر راحت‌طلبی

و شـهوات نفسانی خودشان می‌شونـد، اگر عالم و دانا باشـند، خطر و ضـررشان بیشتر، و لغزشـشان خطرناکتر است. خـدای متعال در قرآن کریم، «بلعم باعورا» را برای ما مثال می‌زنـد: «و لکنّه اخلد الی الارض و اتّبع هواه»(۱)؛ انسانی که با معارف الهی آشنا بود، اما به زمین چسبیـد؛ یعنی برای دو روز بیشتر زنـدگی کردن و راحت‌تر خوردن، به زنـدگی خـاکی، به هوسـها و به خواسـتهای نفسانی خود چسبید. نتیجه‌ی این کار، پستی بود. تسلط بر نفس، راه سعادت ملتها هم دولتهایی که در مقابل قدرتهای استکباری حرف خود را نمی‌زنند و از ملتهای خود دفاع نمی‌کنند، اسـیر نفس خود، اسیر دو روز بیشتر سلطنت کردن و دو روز بیشتر در تخت قدرت باقی ماندن هسـتند، هم آن توده‌های مردمی که در مقابل قدرتهای اسـتکباری قیام نمی‌کنند؛ آنها هم اسـیر همان یک لقمه غذایی هستند که می‌خواهند از راه راحتی به آنها برسد؛ هیچ چیز دیگر برایشان مطرح نیست؛ این هم نفس است. پس ببینید، جهاد اکبر این است. اگر ملتی بخواهد راه عزت و شـرف را، راه خدا را، راه زندگی بهتر را، راه رسیدن به آرمانهای مادّی و معنوی را طی بکند، باید بر نفس خود مسـلط باشد. امروز ملت ما تجربه‌های بزرگی را گذرانده است؛ اما یکایک ما آحاد این ملت - و بیش از همه خود بنده، که از همه محتاجترم - باید خودمان را اصـلاح کنیم؛ باید با نفس خودمان مبارزه کنیم و با شـیطان درونی خودمان بجنگیم، تا برای ادامه‌ی این راه باعظمت و باعزت - یعنی راه پیامبران - آماده بشویم. این شـجاعت، بالاترین شـجاعتهاست. دشمنان اسلام روزبه‌روز مشغول توطئه هستند خیال نکنید که دشمنان اسلام از دشمنی با اسلام فارغ شده‌اند؛ خیر، روزبه‌روز مشغول توطئه هستند و اگر جای پایی پیـدا کننـد، هر لحظه یک‌قـدم جلوتر می‌گذارند؛ باید به آنها فرصت نداد. البته اگر به آنها بگویند که شـما قصد این خیانت و این جنـایت و این سـلطه‌گری را داریـد، انکـار هم می‌کننـد؛ امـا اگر فرصت پیـدا کردنـد، یک خاکریز و یک سـنگر جلوتر بیاینـد، می‌آیند. دشـمن این‌طور است. آن روزی که امریکا نیروهای خودش را وارد این منطقه کرد، ما از خلال حرفهایشان احساس کردیم که اینها قصـد ندارنـد بیاینـد در این منطقه کاری بکننـد و برونـد؛ اینها می‌خواهنـد ژاندارم این منطقه باشـند. گفتیم اینها می‌خواهند بیاینـد در این منطقه مانـدگار بشونـد. گفتیم اینها می‌خواهند این منطقه‌ی مهم و حساس و حیاتی را که همه‌ی دنیا تا چند سال دیگر محتاج این منطقه خواهد بود، زیردست خودشان داشته باشند. خلیج‌فارس برای دنیا حیاتی است. اینها می‌خواهند این منطقه متعلق به خودشان و زیر نظرشان باشد. ما آن روز این مطالب را گفتیم؛ اما شخصـیتهای امریکا فوراً مصاحبه کردند و یکی، دو نفر از آنها در سخنرانی و در مصـاحبه گفتنـد که نه، مـا نمی‌خواهیم در کویت بمانیم؛ ما خواهیم رفت. امروز ملاحظه کنیـد که در کویت مشـغول ساختن پایگاه هسـتند؛ مشـغول طراحی برای ماندن هستند. آن روز دروغ می‌گفتند، امروز هم دروغ می‌گویند؛ وجود آنها و سیاست آنها بر اساس دروغ بنا شده است. دروغ می‌گویند که اظهار می‌کنند ما با اسلام طرف نیستیم؛ دشمن خطرناک اسلام همانها هستند. دروغ می‌گویند که ادعای طرفداری از حقوق بشـر می‌کنند؛ بزرگترین دشـمن بشـر و حقوق بشر، همین قدرتهای استکباری و امروز شیطان بزرگ است. دروغ می‌گویند که بیان می‌کنند ما قصد دشـمنی با ملتهای منطقه را نداریم؛ می‌خواهند ملتهای منطقه را اسیر و برده‌ی خودشان کنند. دروغ می‌گویند که تکرار می‌کنند ما ایران را دوست می‌داریم و مایل به روابط با ایران هستیم؛ اینها مایلند که مثل گذشـته بر ایران حکومت کنند و همان بساط گذشته را در ایران درست کنند. ملت ما بیدارشده‌ی اسلام است هیهات! گذشت؛ این ملت دیگر آن ملت نیست. این ملت، بیدارشده‌ی اسـلام است. این ملت در هرجا و در هر حرکتی که احساس کند در آن میل و اراده‌ی قدرتهای استکباری است، مقابل آن خواهد ایستاد و تاکنون هم ایستاده است؛ بعد از این هم خواهد ایستاد و به فضل الهی و به حول و قوّه‌ی خدا پیروز هم خواهد شد. این، وضع شیطانهای دنیاست. هیچ ریشخندی نسبت به ارزشهای اسلامی تلختر و بالاتر از این نیست که امریکاییها ادعا کننـد طرفـدار حقوق بشـرند! وضع فلسـطینیها را ببینیـد؛ توطئه‌ی اینها علیه فلسـطینیها را ببینیـد. آیا اینها می‌توانند طرفدار حقوق بشـر باشند؟! خون در دل ملتها موج می‌زند. هوشیاران و بیداران ملتها دلشان می‌خواهد فریاد بکشند، حرفی بزننـد؛ می‌خواهنـد پرچم عصـیان علیه قـدرتهای اسـتکباری را برافراشـته ببیننـد و پشت سـرش راه بیفتنـد. این پرچم امروز در دسـت شمـاست؛ آن را محکم نگه‌داریـد. ملت مـا در راه انقلاب، در راه امام، در راه اسـلام، در راه مبارزه‌ی با اسـتکبار خونخوار جهانی و

قلـدرهای دنیا، بایـد با اسـتقامت باشد، باید هوشـیار باشد، باید متحد باشد؛ باید یک لحظه در اتحاد عظیم ملت ایران خدشه و خللی وارد نیاید. هرکدام هرجای کشور که هستید، با هوشـیاری و بیداری، وظیفه‌ی اول خودتان را دفاع از اسـلام و انقلاب بدانید؛ پشـت سر مسؤولان خدمتگزار و علاقه‌مند، در راه ساختن این کشور بزرگ و در مقابله‌ی با اسـتکبار بایستید؛ خدا هم به شما لطف خواهد کرد. امیـدوارم که خداونـد ان‌شـاءاللَّه به همه‌ی شـما توفیـق بدهـد؛ ارواح طیبه‌ی شـهدای مـا را بـا اولیـای خـودش محشور کنـد؛ به جانبازان عزیز ما شـفا مرحمت فرماید؛ به خودشان و خانواده‌هایشان صبر عنایت نماید؛ ان‌شاءاللَّه از اسرا و مفقودان عزیز ما، خبرهای خوشی را به همه‌ی شما برساند و الطاف خودش را بر شما ملت عزیز نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------
-- ۱) اعراف: ۱۷۶

سخنرانی پس از بازدید از ستاد فرماندهی نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سخنرانی پس از بازدیـد از سـتاد فرمانـدهی نیروی زمینی سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز امکان دفاع از ارزشـهای اسـلامی در دسترس مـاست شـکر و سـپاس بی‌حـد و حصـر به درگاه عظمت پروردگار، که به بخشـی از بهترین فرزنـدان انقلاب توفیق داد تا بتوانند وظیفه‌ی خطیری را در دفاع از والاترین حقیقت الهی در زمان معاصـر انجام بدهند. بزرگترین نعمت خدا دربـاره‌ی ما مردم این است که ما را در زمانی آفریـد و قرار داد که می‌توانیم در راه آرمانهای بزرگ اسـلامی جهاد و تلاش کنیم و امیـدوار، بلکـه مطمئن به مـوفقیت باشـیم. روزی بـود که مؤمنـان صـادقی آرزو می‌کردنـد که بتواننـد در راه خـدا دفـاع کننـد، ولی نمی‌توانسـتند؛ راهها به روی آنها بسـته، فضا با ابرهای ظلمانی سـلطنت و حکومت طواغیت پُر شده، و امکان هرگونه سرمایه‌گذاری فکری و علمی و جســمی و روحی در راه آرمانهـای اسـلامی نـاموجود بـود؛ در خـون دل زنـدگی می‌کردنـد و بـا خـون دل از دنیا می‌رفتنـد. امروز راههـا بـه روی مـا و فرزنـدان این دوران بـاز، و فضـا گشـوده است؛ آینـده امیـدبخش است و امکـان برای دفـاع از ارزشـهای مظلوم الهی و اسـلامی، در دسترس ماست. این، نعمت بزرگ الهی است؛ باید آن را قدر بدانیم و هر لحظه از عمرِ در این دوران را، معادل سالها عمرِ به‌بطالت‌گذشـته‌ی بخشـی از انسانهای غافل در همه‌ی زمانها به حساب آوریم. تحقق وعـده‌ی اسـلام در ایران و جهان قرآن صـریحاً وعـده کرده است که «لیظهره علی‌الدّین کلّه»(۱). قرآن بـا زبانهای مختلف گفته است که این حقیقت و این سلسـله‌ی ارزشـها در تاریـخ بشـریت، بر همه‌ی شبه‌ارزشـها و ضد ارزشـها فایق خواهد آمد. قرآن صـریحاً گفته است که «العاقبة للمتّقین»(۲)؛ فرجـام کار، متعلق به مؤمنان و پرهیزگاران است. چگونه ممکن است اسـلام درحالی‌که در کنـج عزلت و انزواست، بر تفکرات پوشالی و تحمیلی و ارزشـهای ضد ارزش و تحمیل‌شده‌ی بر بشـریت مظلوم فایق بیاید؟ سالها اسـلام بود، اما نه در صحنه‌ی فعالیتهـای اساسـی عـالم. یـک دوران طولانـی، اسـلام در دسـتگاه حکومتهـای مسـلمان‌نام و بی‌خبر از اسـلام، منزوی بـود. در طول سلطنتهای مفصل ایران و عثمانی و هنـد که ظاهراً مسـلمان بودند، اسـلام به معنای حقیقی کلمه در دسـتگاهشان نبود؛ اسـلام منزوی بود. بعـد هم که از دو، سه قرن پیش به این طرف، دوران پیشـرفت غرب و اروپا پیش آمد و ارزشـهای مادّی به شـکلهای مختلف بر دنیا حاکم شد، اسـلام و مسـلمانی کاملاً در غربت و انزوا افتاد؛ حتّی سـعی می‌کردند که نام اسـلام را هم به دست فراموشی بسپرند؛ سعی می‌کردنـد تا کشورهای مسـلمان را هم با تفکرات لاییکی و غیر اسـلامی حتّی از صورت اسـلام جدا کنند. «بسم‌اللَّه» گفتن در اول حرف زدنها ننگ بود. نماز خواندن ننگ بود. مسلمان زیستن به معنای واقعی محال بود. تظاهرات اسلامی، بیشتر تشریفاتی بود. از معنویت اسلام، از جهاد اسلام و از ارجحیت اسلام در مقابل رقیبهای مادّی، خبری نبود. در آن شرایط، وعده‌ی «لیظهره علی‌الدّین کلّه»۳، چگـونه می‌تـوانست عملی بشود؟ اسـلام خودش را در عرصه‌ی زنـدگی مطرح کرده است برای این‌که وعـده‌ی خـدا - یعنی پیروزی اسـلام بر همه‌ی کفر و الحاد، پیروزی ارزشـهای الهی بر همه‌ی مادّیگریهای کوته‌نظرانه - به تحقق بپیونـدد، بایـد اسـلام در عرصـه‌ی زنـدگی خـودش را مطرح می‌کرد. خـدای متعـال چنیـن مقـدر کرد کـه ایـن کـار بـه دست یکی از شایسـته‌ترین و برترین

بندگانش عملی شود، و شد. آن عبد صالح، آن جانشین بحق پیامبران و اولیای دین، آن انسان وارسته‌ی از مادّیات در وجود و در زندگی و در اندیشه‌ی خود، آن انسان هضم‌شده‌ی در اسلام و فانی در اللَّه، این توفیق و این نعمت و این لطف بزرگ را از خدای متعال دریافت کرد که پیشقراول و مبشر این راه و دست توانای اسلام و قرآن در این دوران غربت و انزوا باشد. اسلام به وسط صحنه آمد و در دنیا مطرح شد. اول آن را جدی نگرفتند؛ اما پس از آن‌که خطر آن را درک کردند، توطئه‌ها را با شدت هرچه تمامتر آغاز کردند؛ که یکی از آن توطئه‌ها، جنگ هشت‌ساله بود. اما همت این ملت مؤمن، این شاگردان آموزش‌یافته‌ی در مکتب دین، این استفاده‌کنندگان از نفس گرم آن عبد صالح و بنده‌ی فانی فی‌اللَّه، و همت شما جوانان مؤمن و عاشقان راه خدا، باعث شد تا بتوانید بسلامت از این تجربه‌ها بیرون بیایید و انقلاب و اسلامتان را درخشانتر کنید. در این سالهای دشوار امتحان، کاری شد که اسلام - که بناست برای غلبه‌ی بر ارزشهای ضد الهی و ضد انسانیت به وسط صحنه بیاید - هرچه بیشتر به وسط صحنه آمد؛ خود را در دنیا مطرح کرد و ارزش و قدرت و عمق وجود خود را نشان داد. امروز بعد از پایان اردوبندیهای استکباری دوگانه در عالم، و به ظاهر یکسو و یک‌جهت شدن قدرتهای مادّی و استکباری، چشمها به سوی این قهرمان هزاروچهارصد ساله - یعنی پرچم اسلام و پرچمدار بزرگ آن، ملت عظیم‌الشأن ایران - است که امروز برخاسته، گرد و غبار زمانه را از خود فرو ریخته، به وسط صحنه آمده، مسؤولیت خود را به دنیا اعلام کرده، و با قدرت هرچه تمامتر در مقابل همه‌ی قدرتهای مادّی ایستاده است. امروز همه‌ی دنیا متوجه شماست همه متوجه شما هستند؛ هم قدرتهای چپاولگر عالم و جهانخواران، هم مظلومان عالم، هم آن کسانی که در صحنه منتظرند تا ببینند کفه به سود کدام طرف سنگینتر خواهد شد. امروز ملت فلسطین چشمشان به شماست. ملتهای مظلوم و روشنفکران مسلمان، نگاهشان به سوی شماست. حتّی کسانی هم که مسلمانی را نشناخته‌اند، در دلشان فروغ امیدی از سوی شما هست. این همان سکویی است که باید ملت مسلمان ایران، و به دنبال آن دیگر ملتها، به سوی «لیظهره علی‌الدّین کلّه»(۳) پرش و حرکت کنند. این، کار بزرگی است. این کار، قدرت ایمان، قوّت اراده، توکل به خدا، آمادگی معنوی و مادّی می‌خواهد. امروز بار امانتی که بر دوش ما ملت ایران است، از همیشه‌ی تاریخ سنگینتر است. امروز چشم جهانی به ما می‌نگرد و متوجه به ماست. خدای متعال این مسؤولیت را در مقابل ما قرار داده است. اگر ما خدای نکرده در انجام این مسؤولیت کوتاهی کنیم، بار مسؤولیت خدا بر زمین نخواهد ماند و خدای متعال کسان دیگری را که از ما بهتر و شایسته‌تر باشند، به برداشتن این بار امانت برخواهد گزید. اما ملت ما با این همه شهید، با این همه تلاش موفق، با این همه صدق و صفا در وفا به وعده‌ی خود با خدا و با اولیای خدا، برای برداشتن این بار سنگین، شایسته‌ترین است. سردمداران استکبار، از حرکت عمیق اسلامی بشدت بیمناکند امروز علی‌رغم پیروزیهای ظاهری امریکا در صحنه‌ی سیاسی عالم و در صحنه‌ی جنگ نا برابر با رژیم شکست‌خورده و ذلیل عراق - که این پیروزیهای خیالی، امریکا را مغرور کرده است - واهمه و دغدغه‌ی شدیدی در دل سردمداران استکبار وجود دارد؛ آن هم فقط از ناحیه‌ی اسلام. نمی‌خواهند به این قضیه اعتراف کنند؛ نمی‌خواهند اسلام و انقلاب و حرکت و خیزش اسلامی را در حرفهای خود بزرگ کنند؛ اما علی‌رغم میلشان، آنچه در دل آنهاست، آشکار و معلوم می‌شود که از حرکت عمیق اسلامی بشدت بیمناکند. خیانتی که امروز نسبت به سرزمین مقدس فلسطین و به سود رژیم غاصب اسرائیل انجام می‌گیرد، درحقیقت حرکت و تدبیری برای مقابله‌ی با خیزش اسلامی در منطقه است. با این عجله می‌خواهند جای پا را در منطقه قرص کنند، تا بتوانند از خیزش اسلامی ملتها جلوگیری کنند. آیا خواهند توانست؟ ممکن است به ظاهر درباره‌ی مسأله‌ی فلسطین نشست‌وبرخاستی بکنند؛ اما امکان ندارد که دشمنان ملت اسلام و امت بزرگ اسلامی بتوانند علی‌رغم خواست ملتهای مسلمان، این توطئه‌ی بزرگ را به کرسی بنشانند. مسأله‌ی فلسطین، این‌طوری حل نخواهد شد. مبارزه و جهاد، با شور هرچه بیشتر باقی خواهد ماند. شما بدانید از سالهای اول انقلاب تا امروز، توطئه‌ها به سمت ملت ایران و به سمت جمهوری اسلامی متوجه بوده است و متوجه خواهد ماند. آنها از انقلاب می‌ترسند، از شما می‌ترسند؛ و این ایجاب می‌کند که ما آماده باشیم. آمادگی خود را روزبه‌روز بیشتر کنید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آزمایش بسیار بزرگی را در

دفاع از انقلاب و قرآن نشان داده است؛ این مایه‌ی روسفیدی شماست. نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در عرصه‌های نبرد خونین، زیباترین صحنه‌ها را آفریده و درخشانترین برگها را در پرونده‌ی خود چیده است. شما جوانان عزیز و مؤمن، شما سرداران و فرماندهان، شما کسانی که بهترین سالهای جوانی خود را در دشوارترین تجربه‌ی دفاع مقدس و خونین بسر بردید، باید آمادگی خود را روزبه‌روز بیشتر کنید. مبادا خیال کنید که چون به ظاهر جنگی نیست، پس توطئه‌ی دشمن هم نیست. یک لحظه غفلت جایز نیست. بنیه‌ی معنوی سپاه را تقویت کنید. ایمان، تقوا، توجه به خدا، گریه‌ی شوق و محبت در محراب عبادت، دعا و ذکر و نیایش و استغفار را از یاد نبرید؛ این حیات دلهای ماست؛ این مایه‌ی پیروزیهای حقیقی ماست. نظم و انضباط را که شرط اصلی برای توانایی هر سازمان نظامی است - و من امروز بحمداللَّه نشانه‌های بسیار جالبی از آن را مشاهده کردم و در مقابل چشم می‌بینم - هرچه بیشتر اهمیت بدهید. آموزش نظامی و تمرینهای نظامی و مانورهای گوناگون و برتری و پیشرفت دانش نظامی و استحکام سازماندهی را در همه‌ی سطوح و در همه‌ی رده‌ها در نظر داشته باشید. سپاه را این‌گونه اداره و تقویت کنید. سعی کنید همچنان که این سازمان مبارک - سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - انقلابی متولد شده، همواره انقلابی بماند و در جهت هدفهای انقلاب حرکت کند. وحدت نیروهای مسلح را حفظ کنید. با ارتش و با نیروی انتظامی، در نهایت صفا و برادری حرکت کنید. هر کدام کاری و شغلی و مسؤولیتی و راهی به سوی تکامل خود دارند؛ همه باید این راه را بپیمایند. به امید خدا پیش بروید و مطمئن باشید که خدای متعال شما را کمک خواهد کرد؛ «ولینصرنّ اللَّه من ینصره انّاللَّه لقویّ عزیز»(۴). روح مقدس امام امت از شما شاد باد و ادعیه‌ی زاکیه‌ی ولیّ‌اللَّه‌الاعظم(ارواحنافداه) شامل حال شما باد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------ -- ۱) و ۳ . توبه: ۳۳ ۲) اعراف: ۱۲۸ ۳) توبه: ۳۳ ۴) حج: ۴۰

سخنرانی در دیدار با شرکت کنندگان در کنفرانس بین‌المللی حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین

سخنرانی در دیدار با شرکت کنندگان در کنفرانس بین‌المللی حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی محمّد و اله الطّاهرین مسأله‌ی فلسطین، یکی از مصایب بزرگ جهان در ابتدا به همه‌ی میهمانان عزیز این کنفرانس خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم که اجتماع شما منشأ آثار برجسته و تعیین‌کننده‌یی درباره‌ی قضیه‌ی فلسطین بشود. مسأله‌ی فلسطین، یکی از مصایب بزرگ جهان بشریت کنونی است. هر کس که احساسی در مورد انسان و حقوق انسان دارد و دم از حمایت از انسانهای مظلوم می‌زند، باید در این قضیه صاحب داعیه باشد و این قضیه را، قضیه‌ی خود بداند. شاید بشود گفت که قضیه و مصیبت فلسطین، جزو قضایای کم‌نظیر تاریخ است. تا آن‌جا که ما دانستیم و شناختیم، این‌طور حادثه‌یی با این عظمت نسبت به یک ملت، در طول تاریخ هم کم‌نظیر است. شما هرچه از مصایب انسانی فرض کنید، در مصیبت و قضیه‌ی فلسطین جمع است؛ از قتل نفوس بی‌گناه، از آواره کردن انسانها و بی‌خانمان کردن آنها، از شکنجه و زجر و حبس و تبعید و از این قبیل، از اهانت به کرامت انسانی، از نابود کردن سرمایه‌های بشری یک عده انسان، از فشار و ظلم و اختناق و اجازه‌ی فعالیت ندادن به یک عده بشر. همه‌ی این مصایبی که اگر در گوشه‌یی از عالم برای جمعی از مردم اتفاق بیفتد، بشریت را جریحه‌دار و داغدار می‌کند، در قضیه‌ی فلسطین در طول چهل‌وپنج سال اخیر اتفاق افتاده است. آن کسانی که دم از طرفداری از حقوق بشر می‌زنند، اگر راست می‌گویند، باید از حقوق ملت فلسطین سخن بگویند. شما کدام ملت را سراغ دارید که در این چهل‌وپنج سال اخیر، به قدر ملت فلسطین شکنجه دیده باشد، مصیبت کشیده باشد، عزیزانش را از دست داده باشد و حقوقش نادیده گرفته شده باشد؟ چه‌طور شد که اگر در گوشه‌یی از عالم، یکی از این مصایب برای عده‌یی انسان پیش بیاید، کسانی ادعا می‌کنند که دلسوز و غمخوار حقوق بشرند؛ سینه سپر می‌کنند، حرف می‌زنند و اقدام می‌کنند؛ اما مجموع این همه مصیبت را در مردم فلسطین ندیده

می گیرند؟! در قضیه‌ی فلسطین، حقیقت را واژگونه جلوه دادند توطئه‌ی بزرگ این است که در قضیه‌ی فلسطین، حقیقت را واژگونه جلوه دادنـد. آن کسـی که برای مسأله‌ی فلسـطین - یعنی برای خانه‌ی خود، برای حق انسانی و حق ملی خود - اقـدامی می کنـد، در عرف مطبوعات استکباری دنیا و دستگاه تبلیغاتی وابسته به استکبار و صهیونیسم، تروریست معرفی می‌شود! مصیبت بزرگ آن است که این مصایب را، با قبول و تأیید دنیای متمـدن، بر سر یک ملت می‌آورنـد! دنیای به اصـطلاح متمدن، دنیای به اصـطلاح طرفدار حقوق بشـر، در طرف آن کسانی ایستاده است که این همه حقوق انسانی و الهی و مشروع یک ملت را ندیده گرفته‌اند. صهیونیستها آمدنـد خانه‌ی فلسـطینیها را غصب کردنـد؛ آنها را از اولیترین حقوقشان محروم کردنـد؛ در خاک آنها، دولتی را علیه آنها به وجود آوردند؛ و امروز دنیای به اصطلاح متمدن - امریکا و بلندگوهای استکباری - به جای این‌که در جهت آن ملتی که مظلوم واقع شده است، قرار بگیرند، در طرف آن دستگاهی قرار می گیرند که این ستمها را در طول آن چهل‌وپنج سال کرده است! واقعاً چه مصیبتی از این بالاـتر؟! ما هیـچ ظلمی با این عظمت سـراغ نـداریم. به یک ملت با چنین حجم عظیمی ظلم کننـد، و آن وقت اگر آن ملت از روی ناچاری حرکـت و اقـدامی بکنـد، آن اقـدام را بـه عنـوان تروریسم و به عنـوان اعمـال خشـونت بکوبنـد! امروز وضـع سیاسـت استکباری دنیا این است. امروز دستگاههای زر و زور در دنیا دست به دست هم داده‌اند تا حقوق ملت فلسطین را تضییع کنند؛ سعی می کنند جنبه‌ی انسانی این قضـیه را بکلی ندیده بگیرند؛ بلکه بالعکس وانمود کنند. فلسـطین متعلق به فلسطینی است آن کسانی که برای فلسـطین دل می‌سوزاننـد، برای صـدها هزار و میلیونها انسانِ از حقوق انسانی محروم شـده دل می‌سوزانند. کسانی که با حضور دولـت غـاصب صـهیونیستی در وطـن فلسـطینی مخـالفت می کننـد، برای بشـریت، برای مـادران داغدیـده و برای جوانـان مؤمن دل می‌سوزاننـد؛ برای انسانهـایی دل می‌سوزاننـد که حرفشـان این است که خـانه‌ی ما را به خود ما بدهیـد، وطن ما را از ما نگیریـد، در داخل خانه‌ی ما این‌قـدر به ما ظلم نکنید. آیا این حرف، خلاف است؟ آیا این حرف، زورگویی و خشونت است؟ آیا اگر کسـی در ایـن دنیـا برای احیـای حق ملیـت خـود مبـارزه کنـد، مبـارزه‌ی غیرعادلاـنه‌یی انجـام داده اسـت؟ مـا از کسـانی که امروز می گـویند می‌خواهیم در قضـیه‌ی فلسـطین راه حل عادلانه پیـدا کنیم، سؤال می کنیم که این راه‌حل عادلانه چیست؟ فلسـطین متعلق به کیست؟ جز این‌که متعلق به فلسطینی است؟ اسرائیل، قائم‌مقام حضور استکبار در منطقه آیا شما با تغییر اسم می‌توانید یک ملت را از اولیترین حقش - یعنی حقِ داشـتن سـرزمین خود - محروم کنیـد؟ آیا با تبلیغات می‌توانیـد یک ملیت دروغین به نام ملیت اسـرائیلی به وجود بیاورید؟ آیا چنین چیزی مقبول است؟ آیا چنین چیزی مطابق با انصاف است؟ آیا چنین چیزی عادلانه است؟ مسأله غیر از اینهاست؛ مسأله این است که دنیـای اسـتکباری، به سـرزمین فلسـطین به عنوان قلب جغرافیـایی جهان اسـلام احتیاج دارد، تا اسـلام را بکوبـد، ملتهای اسـلامی را زیر فشار قرار بدهد و از حرکت اسلامی مانع بشود. دولت اسرائیل در این نقطه، قائم‌مقام حضور استکباری است، تـا منـافع اسـتکبار را در این منطقه تـأمین کنـد؛ قضـیه این است. آیـا انسانهـای سـالم و بی غرض حاضـرند گول تبلیغـات دروغین و خباثت‌آلود اسـتکبار را نسـبت به فلسطین بخورند؟ امروز اردوگاه استکبار ایستاده است تا حق بزرگ ملت فلسطین و ملتهای اسلامی را تضـییع کند. آیا ملتهای اسـلامی حق دارند بنشـینند و تضـییع حق یک ملت مسـلمان و تضـییع حقوق خود را تماشا کنند؟! راه‌حل روشن مسأله‌ی فلسـطین راه‌حل مسأله‌ی فلسطین، راه‌حل روشنی است. کسانی که گول این مطلب را می‌خورند که بروند با دشمن - یعنی با عامل غصب - مـذاکره کننـد، خودشان را فریب می‌دهنـد. آنها می‌خواهنـد ملتها را فریب بدهند؛ اما ملتها فریب نمی‌خورند. راه حل مسأله‌ی فلسـطین این نیست که بروند با اسرائیل غاصب فلسطین بنشینند حرف بزنند. آنها که در این منطقه صلح می‌خواهند، اگر خانه‌ی فلسـطینیها را به خودشان برگرداننـد، صـلح ایجاد خواهـد شـد. چرا شـما افرادی را با ملیتهای مختلف روسـی، انگلیسـی، امریکایی، آفریقایی، آسیایی، از هند و از مناطق دیگر دنیا در این‌جا جمع کرده‌اید، تا مردمی را از خانه‌ی خودشان بیرون کنید؟ اگر شما صـلح می‌خواهید، صـلح به این است که افرادی که متعلق به کشورهای دیگرند، به خانه‌های خودشان برگردند و فلسـطین را به فلسـطینیها بدهنـد. فلسـطین متعلق به فلسـطینیهاست. اگر مردم سـرزمین فلسـطین در داخل فلسـطین - یعنی در همه‌ی فلسـطین، بدون

تجزیه - دولتی تشکیل بدهند، صلح خواهد شد. اگر شما راست می گویید، و اگر توطئه‌یی علیه ملت فلسطین و ملتهای اسلامی و علیه اسلام در نظر ندارید، راه حل این است. اما اگر نخواهید این راه حل را عمل کنید، اردوگاه استکبار بداند که با این نشست‌وبرخاستهایی که ترتیب می‌دهند و با این تصمیم‌گیریها، مسأله‌ی فلسطین حل نخواهد شد؛ مبارزات فلسطین خاموش نخواهد شد، و نباید بشود. اسرائیل ثابت کرده است که جز زبان زور، چیز دیگری نمی‌فهمد. با او جز با زبان قدرت یک ملت و قدرت یک امت اسلامی در سراسر عالم، نمی‌شود حرف زد. شما نمایندگان ملتهای اسلامی هستید. شما نمایندگان مردم فلسطین، نمایندگان پارلمانها و نمایندگان ملتها در این‌جا جمعید؛ نسبت به فلسطین تصمیم بگیرید. تصمیم باید استنقاذ فلسطین باشد، و لاغیر؛ و این هم یک راه بیشتر ندارد و آن راه، همان راهی است که عناصر انتفاضه‌ی مقدسه‌ی فلسطین آن را شناختند و دارند تعقیب می کنند؛ راه مبارزه در داخل سرزمینهای فلسطین؛ علاج این است و لاغیر. مسلمانان بزرگترین ابزارهای قدرت را در اختیار دارند شما یک‌چهارم جمعیت دنیا هستید. مسلمانان بزرگترین ابزارهای قدرت را در اختیار دارند. امروز دنیا به نفت شما محتاج است. امروز دنیا به منطقه‌ی حساس حیات و زندگی شما محتاج است. چرا امریکا باید بتواند چیزی را بر شما تحمیل بکند؟ تحمل نکنید، قبول نکنید. اینها شعار نیست؛ اینها واقعیتهایی است که اگر ما همت بکنیم و با این تکلیف عظیم الهی و انسانی صادقانه برخورد نماییم، قابل تحقق و قابل عمل است. امروز یک عده مسلمان، فداکار، برگزیدگان ملت فلسطین، از پیر و جوان و مرد و زن، در سرزمینهای مقدس فلسطین دارند مبارزه می کنند؛ به آنها کمک کنید؛ راه این است. کمک به فلسطین، یعنی کمک به عناصری که دارند مبارزه می کنند. کمک به فلسطین، معنایش این نیست که به عناصر سازشکاری که دلشان برای فلسطین نسوخته، بلکه دلشان برای منافع شخصی خودشان سوخته، کمک کنند. آن سازمانی مورد قبول است و نماینده‌ی واقعی مردم فلسطین است، که در راه آرمان فلسطین مبارزه بکند؛ نه آن سازمانی که برود آرمان فلسطین را به دشمن بفروشد و بر سر آن معامله بکند! باید ملتهای مسلمان حرکت کنند و احساس تکلیف نمایند. من آنچه را که به نظرم می‌رسد امروز باید گفته بشود و باید انجام بدهیم، در بیانیه(۱) گفته‌ام؛ الان هم دارم می گویم: ملتهای اسلامی به هر نحو که می‌توانند، باید انواع کمکهای خودشان را به آن مردمی که دارند در داخل فلسطین مبارزه می کنند، برسانند؛ این یک تکلیف شرعی و الهی و انسانی است. با عقب‌نشینی شما، دشمن یک سنگر جلو می‌آید اگر امروز شما مسلمانان عقب بنشینید، بدانید که دشمن یک سنگر جلو می‌آید - دشمنی که تمام نمی‌شود - اسرائیل یک سنگر جلو می‌آید؛ امریکا که دشمن جهان اسلام است، یک سنگر جلو می‌آید. اگر شما عقب بنشینید، آنها جلو می‌آیند. دشمنی میان آنها و میان شما امت اسلام که تمام نخواهد شد. خواسته‌های استکبارِ استکبار که تمامی ندارد. شما باید در این‌جا یک حرکت قاطع و یک تصمیم‌گیری قطعی بکنید. این اجتماع در تهران می‌تواند اجتماع مبارکی باشد. کار به دست شماست؛ تصمیم‌گیری کنید. پارلمانها بنشینند برای سرنوشت فلسطین تصمیم‌گیری کنند و آن را از دولتها بخواهند. روشنفکران و نویسندگان بنویسند و افکار عمومی را بیدار کنند. دانشجویان و جوانان آماده باشند، تا با صدای بلند خواست ملتها را اعلام کنند. حمایت از فلسطین وظیفه‌ی ماست ملت ایران آماده است. ما در حد توان و قدرتمان آماده هستیم، تا این تکلیف را انجام بدهیم؛ دشمنی استکبار را هم تحمل می‌کنیم. ما را به خاطر حمایت از فلسطین و از انتفاضه‌ی فلسطین و از قیام مردم فلسطین تهدید نکنند؛ این حمایت وظیفه‌ی ماست؛ ما این را انجام می‌دهیم و از هیچ تهدیدی هم نمی‌هراسیم. از بعد از انقلاب، بلافاصله ما در معرض تهدیدهای استکبار بودیم؛ و به فضل پروردگار و به حول و قوّه‌ی الهی، استکبار نتوانسته است کاری بکند. ما باز هم تکلیفمان را انجام خواهیم داد. من از شما آقایان محترم و از شما برادران عزیز خواهش می‌کنم که این اجتماع را به طور کاملاً جدی مورد نظر قرار بدهید و سعی کنید که در نشست‌وبرخاستها به تصمیم برسید. صرف اجتماع تنها، صرف نشستن و گفتن و برخاستن، کافی نیست؛ باید تصمیم بگیرید، با تصمیم برگردید و آن تصمیم را به مرحله‌ی اجرا بگذارید؛ آنگاه خواهید دید که آنچه به نظر بن‌بست می‌آید، گشوده خواهد شد. در مقابل اراده‌ی ملتهای مسلمان، هیچ بن‌بستی وجود ندارد. از خداوند متعال توفیقات شما

برادران عزیز را مسألت می‌کنم. از مجلس شورای اسلامی که این کار بزرگ را تدارک کردند و این اجتماع را به وجود آوردند، صمیمانه تشکر می‌کنم. از همه‌ی مسؤولان و از همه‌ی ملت ایران می‌خواهم که به هر نوعی که می‌توانند، حمایت خودشان را از این مجموعه، از این حرکت و از قیام مردم فلسطین ابراز کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ر.ک: پیام به ملتهای مسلمان، علما، نویسندگان، روشنفکران و دانشجویان کشورهای اسلامی، به منظور بسیج نیروهای عظیم کشورهای اسلامی برای مقابله با توطئه‌های خباثت‌آمیز امریکا و اسرائیل در کنفرانس مادرید(۲۵/۰۷/۱۳۷۷)، صفحه‌ی ۱۴۷ همین مجلد

بیانات در دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان

بیانات در دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان(۱) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سیاستگذاری و اولویت‌بندی مباحث فرهنگی و هنری به نظر من، مجمع شما غیر از همین کارهایی که الان برادران و خواهران به طور تکی انجام می‌دهند، کار مستقلی ندارد؛ مگر هماهنگ کردن و جهت دادن و هرچه وسعت دادن به این کارها. بنابراین، شاید این درست نباشد که ما بگوییم آیا مجمع کار اصلی است، یا مثلاً ـ اداره‌ی مجله‌ی رشد، یا مجله‌ی سوره. بالاخره این مجمع، مجموعه‌یی است از کسانی که کارهای متفرق فرهنگی دارند؛ منتها باید یک مقدار برای این هماهنگی، وقت گذاشته بشود؛ نه این‌که بگوییم کار اصلی است. کار اصلی یعنی چه؟ یعنی این کارها را مثلاً ـ در سایه قرار بدهیم، دور هم جمع بشویم، تا باز از نو کارهایی را به عهده بگیریم؟ طبعاً این‌که مورد نظر نیست. اما این‌که بالاخره به این مرکزیت به حدی اهمیت داده بشود که هر کسی هر کار هنری و ادبی می‌کند، مثل ریزش و جریانی از این قله باشد، خیلی خوب است. همین اهدافی که شما(۲) ذکر کردید – مثلاً ـ شناسایی و جذب نیروهای مسلمان – می‌تواند در همین مجمع محقق شود. ممکن است شماها در دانشگاهها یا در دبیرستانها درسی داشته باشید و جوانانی را پیدا کنید، یا در محیطهای فرهنگی و هنری کسانی را پیدا کنید، یا بتوانید در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان عناصری را پیدا یا جذب کنید و بیاورید و به آنها کار بدهید. تصمیم‌گیری و سیاستگذاری درباره‌ی اینها، می‌تواند در همین مجمع انجام بگیرد. اولویت‌بندی مباحث هنری و ادبی و فرهنگی هم می‌تواند در همین مجمع صورت گیرد. همفکری و تبادل نظر و کار مشترک باید دید دشمن از کجا دارد حمله می‌کند. برای یک دفاع خوب، یک معرفت خوب لازم است؛ اگرچه حتّی برای یک هجوم خوب هم یک معرفت خوب لازم است. اینها با همفکری و با تبادل نظر و با کار مشترک تأمین می‌شود. بنابراین، هفته‌یی یک بار که شما دور هم جمع می‌شوید، اگر فراغتی به این جلسه‌ی هفتگی شما بذل شود – فقط برای مثلاً رفع خستگی نباشد؛ یک آمادگی باشد و برنامه‌ریزی بشود – و همین مجمع شما کنار خودش دفتر یا دبیرخانه‌یی داشته باشد که کارها را ردیف کند، خوب است. بالاخره شما هم هنرمندید و قاعدتاً همان خصوصیات روانی هنرمندان را – که هیچ چیز بدی هم نیست – دارید. نه این‌که خدای نکرده بخواهم اهانتی بکنم؛ اما بالاخره هنرمند بیشتر به لُب کار دارد، تا به شکل. این شکل و این صورت‌سازی را که در پیشرفت کار هم تأثیر زیادی دارد، یکی باید در کنار مجموعه‌ی هنرمندان به‌عهده بگیرد؛ که اگر فرضاً دبیرخانه‌مانندی وجود داشته باشد و برنامه‌یی داده بشود که در این هفته این مسائل می‌خواهد مطرح بشود؛ یا بحثهایی که در داخل مجمع می‌شود، جدی گرفته بشود؛ از روی درد، از روی نیاز، از روی آنچه که بیرون اتفاق می‌افتد، با معرفتِ به صحنه‌ی فرهنگ، این خیلی خوب است. ما باید فکری بکنیم که تصمیمات مجمع اجرا بشود فرمودید(۳) که عدم حضور اعضای مجمع در مراکز تصمیم‌گیری، مانع اجرای تصمیمات مجمع است؛ به هر حال ما باید فکری بکنیم که تصمیمات مجمع اجرا بشود؛ حالا حضور داشته باشند یا نداشته باشند، این حضور شاید خیلی هم برای مجمعتان اعتباری نباشد و اهمیتی هم نداشته باشد. شما باید تصمیماتی را اتخاذ کنید و آنها عمل بشود؛ واقعاً بگردیم ببینیم چه راهی برای عمل شدنش وجود دارد. بعضی از چیزها از حیطه‌ی بعضی از این تصمیم‌گیریها خارج است. مثلاً ممکن است

شما تصمیم‌گیری کنید که در کشور فیلمی با این خصوصیات ساخته نشود. بنیادهایی که فیلم می‌سازند، در اختیار شما نیستند. در اختیار نبودنشان هم به این معنا نیست که جایی وجود دارد که کلیدش در دست یکی دیگر است؛ حالا کلیدش را بگیریم و بگوییم همانهایی که ما می‌گوییم، در بیاید. قضیه این‌طوری نیست. آن‌جا هم یک مجموعه‌ی انسانی هستند که تفکر و گرایشی دارند؛ بعضیشان هم عناصر خودی هستند؛ اگر غریبه بودند، می‌گفتیم غلط کردند، باید توی سرشان زد و کلیدش را به دست فلانی داد، تا این‌طور کار کند. تفاوت تأثیر بر اراده‌های جمعی و اراده‌های فردی البته در مجموعه‌های متکی به اراده‌ی انسانها، هیچ جایش نمی‌شود این‌طوری عمل کرد. اگر فرضاً با تدابیر خاص خودش می‌شد، چیز دیگری بود؛ اما اینها این‌طور نیستند. مثلاً بنیاد فارابی یا آن مراکزی که به‌هرحال مربوط به وزارت ارشاد است، یک مجموعه‌ی انسانی با تفکری در باب هنر و ادبیات است و اعتقادش این است که باید این مشی را کرد. ما اگر بخواهیم این مشی را بگردانیم، راهی طولانی باید طی بکنیم. باید این‌قدر بنویسیم، این‌قدر بگوییم، این‌قدر کار کنیم؛ راهش اعمال زور نیست. بنابراین، این مجموعه‌ها را به یک معنا باید از دسترس دور دانست. یعنی گیرم که حالا مثلاً مجموعه‌ی فارابی هم در اختیار یکی از شما برادران باشد، یا شما در آن مجموعه حضور داشته باشید، معلوم نیست که با این مدیریت خوب، بشود آن‌جا را خوب کرد؛ آن‌جا با بعضی از مراکز دیگر فرق می‌کند. البته بعضی از مراکز دیگر این‌طوری نیست. مثلاً در رادیو و تلویزیون اگر مسؤول معارف یک آدم دارای بینش صحیح و قوی باشد، تأثیر قاطع می‌گذارد؛ کمااین‌که من پیشنهاد آقایان را در مورد مسأله‌ی معارف هم قبول کردم. خانم ثقفی(۴) در این زمینه چیزی مرقوم کرده بودند و نظرات آقایان را نوشته بودند. یکی از پیشنهادها این بود که بخش معارف کلاً در اختیار یکی از شما آقایان گذاشته بشود. من این را قبول کردم و گفتم فکر درستی است. البته نمی‌دانم حالا ـ چه‌قدر اصلاً در این زمینه پیش رفتید؛ آیا بحثی شده یا نه؛ این الان دیگر در ذهنم نیست. غرض، بعضی از جاها این‌طور است. یا مثلاً میدان کار در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اصلاً به گونه‌یی است که اگر فردی در آن‌جا باشد که دارای جهت درستی است، می‌تواند همه‌ی آن قطار را از این طرف برگرداند. یعنی تکیه‌ی بعضی از جاها به اراده‌های فردی، کمتر است تا بعضی جاهای دیگر. بنابراین، باید تدابیری اندیشید. تدابیر عمومی و موردی برای اجرای تصمیمات مجمع من موافقم که شما در خود این مجموعه که نشسته‌اید، روی این مسأله فکر کنید که برای اجرای این تصمیمات چه کار باید کرد. ای بسا تصمیمی را طوری بشود اجرا کرد، که تصمیم دیگر را آن‌گونه نشود. بنابراین، می‌شود حتّی موردی بحث کنیم. شما به تصمیمی می‌رسید، بعد می‌گویید فرضاً فلان طور فیلمی وارد بشود، یا وارد نشود، یا مثلاً ده فیلم در این مقوله ساخته بشود؛ این یک تصمیم است. ممکن است تصمیم شما این باشد؛ خیلی خوب، حالا می‌خواهیم ده حلقه فیلم بسازیم. فرض بفرمایید در همه‌ی زمینه‌های مربوط به زن – مثلاً از کرامت زن، از حجاب زن و ... – و سایر مسائلی که در جامعه مطرح است، باید ده حلقه فیلم ساخت؛ خیلی خوب، حالا می‌خواهیم این را اجرا کنیم. اجرای این، نیروی انسانی می‌خواهد، پول می‌خواهد، ابزار می‌خواهد؛ این ابزار در بعضی از مراکز هست، باید به اینها دستور داده بشود که مثلاً کارگردانی با هنرپیشه‌های خودش می‌آید و می‌خواهد از امکانات این‌جا استفاده کند. ممکن است با فشار و با هُل ما این قضیه به صورت موردی حل بشود. بنابراین، گاهی هم می‌شود موردی تصمیم‌گیری کرد. پس، این را هم من قبول می‌کنم که بایستی برای اجرای تصمیمات مجمع، تدابیر عمومی و موردی اندیشید. خلاصه‌گیری می‌کنیم: عمومیش به این صورت است که در جاهایی باید مدیریتهای خاصی را به افرادی از جمع شماها داد. این کاملاً برای من حل شده و روشن است و باید این کار بشود؛ جاهایش را باید پیدا کنیم. در جاهایی هم بایستی سفارشهایی کرد و به دستگاههایی فشارهایی وارد آورد که این تصویب را اجرا کنند. در جاهایی هم باید پول در اختیار شماها گذاشت، تا شما خودتان بتوانید اجرا کنید. من فکر می‌کنم که همه‌ی انواعش قابل تأمین باشد؛ لااقل تلاش کنیم که هر مقدارش شد، تأمین بشود. اصل کار، اراده‌ی شماست نکته‌ی دیگر این است که برای استقرار، نیاز به مکانی هست. بله، این‌که دیگر اوّلی‌ترین کارهاست. بالاخره یک موجود مادّی احتیاج به حیّز دارد؛ بدون مکان که نمی‌شود. حالا یا باید مثلاً به اداره‌ی «سوره» بروید، یا به اداره‌ی

«رشـد»، یا فلان‌جا دور هم جمع شوید. بله، باید جای مناسبی باشد و شـما در آن مسـتقر شوید. به نظرم می‌آید که این کار هم برای مـا از کارهـای دشوار نیست. یعنی مراکزی، خانه‌هـایی، بناهـایی در اختیـار بنیـاد مستضـعفان هست که می‌تواننـد یکی از آنها را در اختیار شـما بگذارنـد؛ این را دیگر آقای حجازی باید لطف کنند و ان‌شاءاللّه در فکرش باشـند؛ جایی باشد که به تعداد مناسبی اتاق داشته باشد و نیاز شما را برطرف کند. و اما مسأله‌ی بودجه. من در حدودی حرفی ندارم که هر مقداری که پشتیبانی از من برمی‌آید و منـاسب بـا شؤون شـماهاست، در این مورد ادای وظیفه بکنم. یعنی موافقم که از همین پولهـایی که برای مصـارف عمومی است و می‌شـود در این‌جاهـا مصـرف بشـود، مصـرف بشود و بودجه‌یی معین گردد. به نظر من بایـد بنشـینیم و زمـانش را تعیین کنیم؛ منتها همه‌ی اینهـا مقـدمات کـار است؛ اصـل کار به اراده‌ی شـما نگاه می‌کنـد. یک گله و انتقاد از عناصـر مسـلمان من در این‌جا گله‌یی بکنم؛ نه از شماها، بلکه از عناصر مسلمان، که خود من هم جزو یکی از همینها هستم. این اعتراض و این انتقاد را از خودم هم دارم؛ از حوزه‌ی علمیه بیش از همه دارم. ما چنـد روز قبل از این، با شورای مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم جلسه داشتیم. به همان آقایان هم عرض کردم که ماها قـدری کم کار می‌کنیم. ممکن است قـدر مطلق کار ما، از قـدر مطلق کار مخالفان ما بیشتر هم باشد - من این را رد نمی‌کنم - امـا قـدر نسبی کار ما، از قـدر نسبی کار آنها خیلی کمتر است؛ زیرا که ما چنین رسالت عظیمی به‌عهـده داریم؛ اما آنها رسالتشان کمتر از این است. رسالت آنها، رسالت کسـی است که وارد ساختمانی می‌شود، سـنگ می‌زند، تا شیشه‌ها را بشکند! آیـا این بـا رسـالت ما قابل مقایسه است؟ اصـلاً قابل مقایسه نیست. حالا شـما اگر بخواهیـد با این کارها مقابله بکنیـد، با این رسالت عظیمی که هست، به نظر من خیلی بایـد تلاش بکنیـد و خیلی بایـد مطلب بنویسـید. آقایان آمـده بودند شـکایت می‌کردند که برای خواجوی کرمانی(۵) سالگرد گرفته می‌شود و مبلغی هزینه می‌گردد، اما مثلاً برای شـیخ مفید(۶) سالگرد گرفته نمی‌شود. این حرف درستی هم هست؛ یعنی شخصـیت شیخ مفید، با شخصیت خواجوی کرمانی قابل مقایسه نیست. اگر شیخ مفید را محاسبه‌اش کنیم و اندازه‌اش مثلاً ۱۰۰ باشـد، خواجوی کرمانی ۵/۸ است؛ نه از جهت این‌که شـیخ مفیـد یـک فرد دینی است و خواجوی کرمانی یک نفر غیر دینی؛ نه، اصـلاً فی‌نفسه و در همان شأن خودش، شـیخ مفید برجسـته‌تر است. این اشکال، اشکال درستی است؛ اما به آقایان گفتم که به نظر شـما این اشـکال بر چه کسـی وارد است؟ شـما خیال می‌کنید که دولت جمهوری اسلامی نشسته سالگرد خواجو را تصویب کرده است؟ نه، آدم بـاهمتی در کرمان، چون همشـهری خواجو بوده، به نظرش رسـیده که چه‌طور است یک سالگرد برای خواجو بگیریم؛ بعـد دونـدگی کرده، این را دیده، آن را دیده، پولی جمع کرده، زحمتی کشـیده، و این مراسم سالگرد درست شده است. شـما که در حوزه‌ی قم نشسـته‌اید و شیخ مفید را می‌شناسید، کدامتان دویده‌اید، سراغ این و سراغ آن رفته‌اید، ولی برای شیخ مفید سـمینار گرفته نشد، که حالا اعتراض می‌کنید؟ آقایان ساکت شدند! بعد من گفتم هزار نفر هسـتند؛ شما از شیخ مفید بگیرید و همین‌طور جلو بیاییـد. بزرگـان، علمـا، بـا رتبه‌های عظیم، از لحاظ علمی، از لحاظ ادبی، از لحاظ جایگاهشان در بنای عظیم معارف اسلامی - مثل خواجه نصیر(۷)، ابن‌ادریس و دیگران - هسـتند، اما همت نیست! به نظر من، این بی‌همتی در خیلی جاها هست. الان باب ترجمه باز شـده و مرتب ترجمه می‌کننـد الان اینها شـروع به کتاب‌نویسـی و قصه‌نویسـی و ترجمه کرده‌اند. الان باب ترجمه باز شده و دارند مرتب ترجمه می‌کنند. ترجمه کار آسانی است. گمانم آن روز من به آقای شریعتمداری(۸) عرض می‌کردم که بنده‌ی خدایی کتابی به نام «بچه‌های آربات»(۹) ترجمه کرده، که این کتاب علیه نظام جمهوری اسلامی نیست؛ علیه استالین(۱۰) است؛ اما در توصـیف اسـتالین می‌شود دو گونه حرف زد: می‌شود گفت که «اسـتالین با استفاده از زبان طلبگی و با روح آخوندی خودش، با مردم صـاف و صـریح حرف می‌زد و حرف خـود را در دل مردم جـا می‌کرد»؛ تـا بـه امـام تعریض داشـته باشـد. می‌شـود گفـت که «اسـتالین بـا اسـتفاده از سـابقه‌ی حضور دو، سه‌سـاله‌اش در مـدرسه‌ی الهیـات فلان‌جا، بلـد بود با مردم چگونه حرف بزنـد»؛ تا بشود بی‌تفاوت. آن وقت این آقای مترجم، نوع اول را انتخاب می‌کنـد؛ یعنی اسم طلبگی را می‌آورد! در حالی که اصـلاً طلبگی به معنای مصطلح رایج ما - که امام می‌گفت من یک طلبه هستم - در عرف آن الهیات مسیحی روسیه‌ی قدیم اصلاً وجود ندارد. عناوینی که

وجود داشته، مثلاً مدرسه‌ی راهبها، یا الهیات کشیشی، یا دبیرستان وابسته‌ی به فلان کلیسای ارتدکس بوده است. این تطبیق دادن با یک واقعیت در جامعه‌ی ما، هزار تا حرف و یک بار عظیم معنا در آن هست، که این آدم جرأت نمی‌کند آن را بگوید؛ اما خیلی راحت زبان ساده‌ی امام را - که این از خصوصیات امام بود و در دنیا همه می‌گفتند که قدرت نفوذ این مرد، مقدار زیادی ناشی از این است که با زبان ساده‌ی مردم و با زبان طلبگی حرف می‌زند - در یک عبارت کوتاه ترجمه شده بیاورد، تا کتاب علیه نظام جمهوری اسلامی بشود! در حالی که یک مترجم دیگر بدون این انگیزه، یا یک آدم عاقل در مقام ادیت، به جای این‌که به چیزهای بی‌اهمیت تکیه بکند - که من دیده‌ام گاهی روی چه چیزهایی حساسیت بخرج می‌دهند، که اصلاً ارزش توجه ندارد - می‌گفت شما این‌جایش را طلبگی نوشته‌ای؛ بنویس دانشجوی الهیات؛ همان که بوده است. اینها الان دارند این کارها را می‌کنند؛ مفصل هم دارند می‌کنند. من از این قبیل، متأسفانه زیاد می‌بینم. الان این کار باب شده است و هر آدم به اصطلاح دردسرناپذیری - یعنی آدم بی‌شخصیت کم‌ارزشی، که هیچ دردسری هم حاضر نیست بپذیرد - این کار را دیگر حاضر است بکند! نه از کمیته می‌ترسد، و نه از دادسرایی که مخصوص همین چیزهاست؛ ترجمه‌یی می‌کند و هیچ‌کس هم نمی‌فهمد که قضیه چیست. به نظر من، شما در این میدان ترجمه کنید. همین کتابهای خوبی که الان درمی‌آید، ترجمه کنید. انصافاً کتابهای خوب و جالبی درمی‌آید، که از لحاظ جنبه‌ی هنری، قدرت تأثیرگذاری زیادی دارد. این روزها یک رمان روسی به نام «پطر بزرگ» - که دو، سه جلد است و نویسنده‌ی آن، آلکسی تولستوی(۱۱) است - منتشر شده است. این رمان، رمانی بسیار قوی در شرح حال پطر(۱۲) است. به نظر من، اگر یک مترجمِ خوب این کتاب را ترجمه می‌کرد، می‌توانست کتاب مفیدی حتّی برای ادبیات کنونی جامعه‌ی ما باشد؛ اما آن‌طوری برخورد نمی‌شود. وجود هر کدام از شما برای انقلاب، مثل یک جواهر قیمت دارد این را بدانید که بینی‌وبین‌اللّه الان هر کدام از شما خواهران و برادران، وجودتان برای این انقلاب، حقیقتاً مثل یک جواهر قیمت دارد. شماها هنرمندید و بحمداللّه از استعداد خداداد برخوردارید. من بعضی از کتابهای شماها را خوانده‌ام؛ بعضی از نوشته‌هایتان را دیده‌ام؛ بعضی از تحلیلهای شما از مسائل هنری و ادبیات زمانه را، در نامه‌هایی که می‌نوشتید و در مطالبی که به من می‌گفتید، دیده‌ام؛ خیلی خوب است، خیلی دقیق است، خیلی باارزش و نقادانه است. حدود شش، هفت سال پیش از این، در جُنگ سوره(۱۳)، نقد خوبی از آقای حسن حسینی دیدم که درباره‌ی شاعر عرب، نزار قبانی(۱۴) نوشته شده بود. بعدازظهری بود که می‌خواستم بخوابم؛ این نقد را که مطالعه می‌کردم، اصلاً خواب را از سر من برد! خدا می‌داند که من گریه کردم. گفتم واقعاً ببین انقلاب چه کرده است. جوانی آمده، در عالم نقد وارد شده و این‌قدر خوب و قشنگ و شجاعانه حرف زده است. شماها بحمداللّه چنین قدرتهایی دارید و چنین امکاناتی در شما هست. قلم شما خوب است. ذهن شما، ذهن قوی‌فن است. هر کدام شما برای انقلاب ارزشی دارید و واقعاً یک جواهرید. این تعریف برای شماها کوچک است - شماها بیش از آن هستید - اما واقعیت این است. هر کدام باید با معرفت به ارزش خودتان، این کار را جدی بگیرید و دنبال کنید. اصلاً کارتان، کار هنری و کار ادبی بشود؛ این اساسیترین کار است. هنر، دانسته‌های ذهنی را به صورت ملموس در اختیار می‌گذارد چند شب پیش از این، نمایشنامه‌یی را در این‌جا نمایش دادند - «ایوب پیامبر»(۱۵) - که خیلی خیلی خوب بود؛ کار یکی از همین آقایان رفقای شما - آقای سلحشور - بود. در این فیلمهای فارسی، با این‌که هنرپیشه‌های خوبی داریم و چند نفر هنرپیشه‌ی واقعاً خیلی خوب داریم که از لحاظ بازی خیلی قوینـد - این چند نفری که معروف هستند - اما بعضی از فیلمنامه‌ها بی‌ارزشند! واقعاً آدم تعجب می‌کند که این فیلمنامه‌نویس، چه‌طور نشسته این فیلمنامه‌ی به این چرندی را سر هم کرده است! امسال در ایام نوروز سریالی(۱۶) را نشان می‌دادند که ما هم هر شب متأسفانه نشستیم تماشا کردیم! دایماً انتظار داشتم که این سریال به جایی برسد؛ تا این‌که شب آخر تمام شد و به جایی هم نرسید و ما بورِ بور شدیم! با این‌که چند نفر هنرپیشه‌ی خیلی خوب در آن بازی می‌کردند، انصافاً هم خوب بازی می‌کردند و فضاسازیهای خوبی هم داشت، اما یک فیلمنامه‌ی چرندِ چرند و خالیِ خالی داشت، که اصلاً اول تا آخرش یک ذره خوب نبود، مطابق با واقع نبود، غلط بود، دروغ بود، و بعد هم بی‌معنی و بی‌مزه تمام

شد! ژاپنیها برمی‌دارند از زندگی معمولی و شخصی یک نفر، یک موضوع برای فیلم درست می‌کنند، که مطابق با واقع است. اصلاً علت جاذبه‌ی فیلمهای ژاپنی هم این است. البته هنرپیشه‌های خوبی دارند، اما علت جاذبه این است که درست مطابق با واقع است. این سریال «سالهای دور از خانه»یی که نشان می‌دادند، که همه را جذب کرد، حتّی امام را - حاج احمد آقا می‌گفت که امام مرتب این سریال را نگاه می‌کردند - علتش چیست؟ چون زندگی‌یی که آن شخص در فیلم دارد، و آن کاری که او دارد می‌کند، درست مطابق با واقع است؛ یعنی همانی است که واقعیت دارد. اصلاً هنرمند این است؛ باید واقعیت را عکسبرگردان کند و به آدم نشان بدهد؛ حتّی آن مقداری که آدم نمی‌بیند، برجسته کند، واقعیت را با همه‌ی ریزه‌کاریهایش جلا بدهد و جلوی چشم آدم بگذارد. آن سریالی که اشاره کردم، این‌طور نبود؛ آن سحرِ ماه رمضانش، آن افطارِ ماه رمضانش، آن مجلس روضه‌اش؛ آخر هم بی‌معنی و بی‌مزه و بی‌واقعیت! واقعاً جامعه‌ی ما این است؟! اصلاً هیچ چیز سرشان نمی‌شود! در چنین فضایی، من نمایشنامه‌ی «ایوب پیامبر» را واقعاً یک برداشتِ صحیحِ متینِ بی‌اشکالی از یک کار به آن مهمی دیدم. آدم اگر بخواهد زندگی یک پیامبر را نشان بدهد، کار آسانی نیست؛ آن وقت این آقای سلحشور این‌قدر قشنگ این نقش را بازی کرده بود. اولِ این نمایش این‌طور است که کروبیانِ ملأ اعلی دارند مدح آن مثال ملکوتی و به اصطلاح قالب مثالی ایوب را می‌کنند. آدم وقتی نگاه می‌کرد، خیال می‌کرد که واقعاً خود ایوب پیامبر آن‌جا ایستاده است. بعد از نمایش گفتم: من که آخوندم و این همه در زندگی پیامبران مطالعه کرده‌ام، بعد از این نمایش تو، معرفت و ارادتم به حضرت ایوب بیشتر شد! و این خاصیت هنر است که دانسته‌های ذهنی را به صورت ملموس در اختیار آدم می‌گذارد. شماها چنین هنرهای بحمداللّه غزیر و پُرمایه در اختیارتان هست؛ باید کار کنید، باید زیاد کار کنید، باید بنویسید، باید قصه بنویسید، باید نمایشنامه بنویسید، باید اجرا کنید. این، آن کاری است که الان وجود دارد. دو نظر درباره‌ی استفاده از هنرمندان قدیمی استفاده از قدیمیها هم مسأله‌ی مورد بحث بین شماها بوده است. طبق همان نامه‌هایی که خانم ثقفی برای من فرستادند - که من واقعاً از ایشان تشکر هم می‌کنم؛ خیلی لطف کردند و زحمت کشیدند و بانی ارتباط من با شماها در این حد، و برآورده شدن آن نیاز معنوی من شدند - دیدم که این یکی از بحثهاست. در این خصوص، دو نظر وجود دارد: یک نظر این است - که الان متأسفانه این نظر دارد عمل می‌شود - که ما میدان را باز کنیم، تا این غریبه‌ها به داخل بیایند و ما دیگر اسیر و دچار این تازه‌کارهای تازه‌رسیده نباشیم. استدلالشان این است که آن فرد قدیمی ادبیات بلد است، شاعر است، هنرمند است، نویسنده است، میدان ادبیات متعلق به اوست، بگذار بیاید؛ چرا نیاید؟ این ایده، قطعاً و بلاشک ایده‌ی غلطی است؛ از چند جهت هم غلط است. به نظر من، اگر بخواهیم برای غلط بودن این ایده استدلال کنیم، از سه، چهار جهت می‌توانیم استدلال کنیم. نظر دوم این است که نه، ما اینها را ردشان کنیم؛ برای خاطر این‌که اگر به این جوانه‌ها و نهالهایمان نرسیم، خشک می‌شوند؛ اینها باید پرورش پیدا کنند. این حرف درستی است؛ منتها من می‌گویم که ما با توجه به یک اصل، باید از ادبیات و از هنر قدیمیها استفاده کنیم؛ و آن عبارت است از اصالت دادن به این نسل انقلابیِ خودی ادبیات و هنر. اگر در جایی دیدیم اصطکاک پیدا شد، آن را حذف کنیم، این را نگهداریم. سرمایه‌گذاری و خرج پول را در آن حدی بکنیم که این جوان تازه‌رس بتواند مثل مدیر انقلابی یک کارخانه عمل کند. شما یک مهندس انقلابی را در رأس یک کارخانه می‌گذارید، که احتمالاً صد نفر کارگزار از قدیمیها هم در این کارخانه یا در این شرکت کار می‌کنند. ممکن است اینها آدمهای کارآمدی هم باشند، اما مدیر اوست. این‌طوری خوب است؛ یعنی استفاده کننده و منشأ و منبع قدرت و صاحب نظر و رأی، یک عنصر انقلابی باشد، و نوع کاری که با آن غریبه‌ها می‌شود، طوری باشد که این خودیِ انقلاب پژمرده نشود و از میدان خارج نگردد. دو اشکال بزرگ در خصوص رد کردن هنرمندان قدیمی رد کردن مطلق آن قدیمیها، هیچ مصلحت نیست؛ برای خاطر این‌که اگر رد کردیم، دو اشکال بزرگ به وجود می‌آید: اولاً آنها سرمایه‌هایی دارند که متعلق به ماست و ما از آن سرمایه‌ها محروم می‌مانیم. مثلاً فرض کنید همین هنرپیشه‌یی که دارد در این فیلم بازی می‌کند، درست است که در ده فیلم زمان طاغوت هم بازی کرده، اما بالاخره این هنرپیشه متعلق به ماست؛ چنانچه بیاید در یک نقشِ خوب بازی

کنـد، اشـکالی ندارد؛ مگر کسانی که خیلی فاسد باشـند. من نمی‌خواهم کلی بگوییم که آنها را هم شامل بشود؛ اما همین‌طوری که شامـل موارد اسـتثنایی نمی‌شود، چه عیبی دارد که از همین افراد اسـتفاده شود؟ مثلاًـ چرا از مشـایخی اسـتفاده نشود؟ مشایخی، یک هنرپیشه‌ی خیلی خـوب است؛ خیلی خـوب بـازی می‌کنـد و بر کـار خودش خیلی مسـلط است. چنـد نفر دیگر هم از همین قـدیمیها هسـتند که خوب بازی می‌کنند؛ اینها بیایند. اشـکال دوم این است که بالاخره عده‌یی می‌روند از اینها استفاده می‌کنند. این صحنه‌ی عظیم جمهوری اسـلامی و انقلاب اسلامی است؛ فقط هم شما نیستید. کسانی پیدا می‌شوند، می‌روند به اینها ارزش می‌دهند، اینها را ترجیـح می‌دهنـد، دودسـتگی به وجود می‌آورند، زیر چتر اختلافات خطی قایمشان می‌کنند؛ اصـلاً وضـعیت بدتر می‌شود. آن وقت اینها کسانی می‌شوند که باید به فلان دانشـگاه دعوتشان هم بکنند و یک مشت از همین بچه‌های حزب‌اللهی انجمن اسـلامی ما مثلاً برایشـان کف هم بزننـد! کمـااین‌که گـاهی اوقـات چنین چیزهـایی هم اتفـاق افتـاده است؛ البته نه در مورد مشـایخی، بلکه در مورد بعضیهای دیگر. در جایی، از لج گروه مقابل، هنرپیشه‌ی چرند و هنرمند بی‌ربطی را آوردند و برایش مثلاً کف هم زدند! نه، این هم اشـکال دوم است. بالاخره آن هنرمنـد، خودش را ظاهر خواهد کرد. پری‌رو تاب مسـتوری ندارد چو در بندی سـر از روزن برآرد او بالاخره خودش را نشان خواهـد داد و شـما محروم می‌مانیـد. بنابراین، باید سـیاست، جذب اینها باشد؛ منتها نه سپردن اختیار به آنها. بایـد هنرپیشه‌ها و هنرمنـدان خوب را به کار گرفت. در این فیلمهای تلویزیونی، من اشـکال را بیشتر در این تهیه‌کننده‌های فیلم - که خیلیهایشـان هم وابسته به خود رادیو و تلویزیون هسـتند و مسؤولیت احساس نمی‌کننـد - می‌دانم؛ حتّی کارگردانها کمتر مسؤولیت دارنـد. بایـد متنهـای خوبتری برای ترجمه پیـدا کرد ترجمه هم خیلی مهم و خوب است. نمی‌دانم در بین شـماها چه کسـانی مثلاًـ بر زبان انگلیسـی یا فرانسوی تسـلط دارنـد. اگر آقایان این تسـلط را داشـته باشـند، می‌شود ترجمه‌های خوبی ارائه کرد. حدود سال ۶۹ یک رمان فرانسوی به نام «خانواده‌ی تیبو» منتشـر شد، که نویسـنده‌ی معروف فرانسوی - رژه مارتن دوگار(۱۷)- آن را نوشته است. این رمان چهار جلـدی که بیش از دو هزار صـفحه است، در ظرف مـدت کوتاهی دو بار چاپ شد - که من چاپ دومش را دارم - لابـد جـاذبه داشـته است که برای بـار دوم چـاپ می‌شود. مـا بایـد برای کتاب مثلاً صـدوبیست صـفحه‌یی کلی تلاش بکنیم، تا یک مشـتری پیـدا بشود! این چهـار جلـد کتـاب، البته بـا همـان گرایشـهای اومـانیستی قرن نوزدهمی و اوایـل قرن بیسـتمی است؛ بـا یک قضاوتهای خیلی قاطع و مطلق و تعصب‌آمیز ضـد مـذهبی و البته ضـد جنگ. گرایش عمـده‌اش، ضـد جنگ بین‌الملل اول است. چه کسی این کتاب را ترجمه کرده است؟ همین آقای ابوالحسن نجفی که در تشکیلات ادبیات مربوط به انقلاب و فلان وزارت حضور دارد. البته خیلی هم قشـنگ و خوب ترجمه کرده؛ اما محتوا آن‌طوری است. چنین چیزهایی را دارند ترجمه می‌کنند؛ می‌شود گشت چیزهای خوبتری پیدا کرد. عملاً همان شد که نمی‌خواستیم بشود. ما می‌خواستیم شـماها بگویید؛ اما بعکس شد. اگر گاهی یک بار هم همین‌طور جلسه‌یی تشـکیل بدهید، تا ما شماها را زیارت کنیم، حرفی نداریم و موافقیم؛ به شرطی که ان‌شاءاللَّه از مطالب شماها اسـتفاده کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و بعضـی از قسمتهای آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این بخشها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد. ۲) آقای حسین شریعتمداری ۳) آقای حسین شریعتمداری ۴) مسؤول بنیاد فرهنگی فاطمـةالزهرا(س) ۵) ۷۵۳ - ۶۸۹ ق) ۶) ۴۱۳ - ۳۳۶ ق) ۷) ۷۶۲ - ۵۹۷ ق) ۸) نماینده‌ی ولیّ‌فقیه و سرپرست مؤسسه‌ی کیهان (در زمان انتشار این مجلد) ۹) نوشته‌ی: آناتولی ریباکف ۱۰) ۱۹۵۳ - ۱۸۷۹ م) ۱۱) ۱۹۴۵ - ۱۸۸۲ م) ۱۲) ۱۷۲۵ - ۱۶۷۲ م) ۱۳) سوره، جنگ هشـتم، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۳ ، ص ۳۷ ۱۴) نزار قبانی در ۲۱ مارس ۱۹۲۳ میلادی در دمشق و در خانواده‌یی متوسط - که دستی در ادبیات و هنر داشـتند - به دنیا آمد. بعد از آن‌که تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق به پایان برد، به خدمت وزارت خارجه‌ی دولت تازه‌استقلال‌یافته‌ی سوریه در آمد و در شهرهای قاهره، لندن، پکن و مادریـد به فعـالیت دیپلماتیـک مشـغول شـد و ضـمن کـار و تلاش در زمینه‌ی سیاسـی، تقریباً هر سال یک مجموعه‌ی شـعر منتشـر

می کرد. او سبک ویژه‌ی خود را بنیان گذاشت و از صاحبان سبک در شعر عرب به‌شمار می‌رود. قبانی در سال ۱۹۶۶ خدمت دولتی را ترک گفت و یک مؤسسه‌ی انتشاراتی در بیروت راه انداخت و به عنوان سردبیر و روزنامه‌نگار مشغول کار شد. در سال ۱۹۶۷ با شکست اعراب از اسرائیل، لحن اشعار او تغییر کرد و لحن تلخ و گزنده و سیاسی، جایگزین اشعار انقلابی و اجتماعی و ادبیش شد. پس از مرگ همسرش به سوئیس رفت و مدتی در فرانسه ماند و از آن پس تا آخر عمرش - ۳۰ آوریل ۱۹۹۸ - در لندن اقامت گزید. قبانی را در ایران با «خشم خوشه‌ها» ، «نوشته‌های فدایی بر دیوارهای اسرائیل» ، «داستان من و شعر» ، «جمهوری در اتوبوس» و چندین شعر دیگر که به صورت پراکنده در مطبوعات به چاپ رسیده، می‌شناسند. ۱۵) نویسنده و کارگردان: فرج‌اللَّه سلحشور. مشاور کارگردان: سعید کشن فلاح. طراح صحنه: امیر رضازاده. بازیگران: فرج‌اللَّه سلحشور، احمد امینی، محمّد قائمی، اسرافیل علمداری، علی‌اصغر شریف‌زاده، محمّدرضا تیموریان، زهره زارعی، هما اسدی و ... . ۱۶) سریال میهمان ۱۷) ۱۹۵۸ - ۱۸۸۱ م)

سخنرانی در دیدار با گروهی از خانواده‌های شهدا و جانبازان و اقشار مختلف مردم و جمعی از مسؤولان ادارات

سخنرانی در دیدار با گروهی از خانواده‌های شهدا و جانبازان و اقشار مختلف مردم و جمعی از مسؤولان ادارات و سازمانهای شهرهای تهران، شهداد کرمان، قم، و مسؤولان و دانشجویان دانشگاه هنر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تزکیه‌ی انسان، هدفی والا در انقلاب اسلامی به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از نقاط مختلف تشریف آورده‌اید، خوش‌آمد عرض می کنم؛ بخصوص به خانواده‌های معظم شهدا و به جانبازان عزیز و خانواده‌های محترمشان و بقیه‌ی کسانی که در آزمایش الهی امت اسلامی، از لحاظ جسمی یا از لحاظ خانوادگی، مصایبی را تحمل کردند. خداوند به همه‌ی شما توفیق عنایت کند و به همه‌ی ما افتخار قدم گذاشتن در طریق عبودیت خود را عنایت فرماید. آن مسأله‌ی اساسی که در انقلاب اسلامی هدف اعلی و والا به حساب می‌آمد و می‌آید، عبارت از تزکیه‌ی انسان است. همه چیز مقدمه‌ی تزکیه و طهارت آدمی است. عدالت در جامعه و نیز حکومت اسلامی در میان اجتماعات بشری هم با این‌که هدف بزرگی محسوب می‌شود، ولی خود آن یک مقدمه برای تعالی و رشد انسان است که در تزکیه‌ی آدمی نهفته است. هم زندگی در این عالم - اگر بخواهد به سعادت برسد - محتاج تزکیه است، و هم درجات اخروی و معنوی، متوقف بر تزکیه است. فلاح انسان - یعنی دست یافتن انسان به مقصد اعلی - وابسته‌ی به تزکیه است؛ «قد افلح من تزکّی. و ذکراسم ربّه فصلّی»(۱). آن کسی که تزکیه بکند، فلاح و رستگاری را به دست آورده است. شما روش نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) را در تمام لحظات دعوت اسلامی خود ملاحظه بفرمایید؛ از روزهای اول که در غربت محض بودند و با تنهایی خود با همه‌ی دنیای جاهلیت و کفر مبارزه می کردند، تا اوج قدرت اسلامی، یعنی آن روزی که پیامبر مکه و طائف را فتح کرده بودند و حجاز را تماماً زیر سلطه‌ی خود درآورده بودند، در هر مناسبتی پیامبر اکرم مردم را دعوت می کردند که نفس خود را تزکیه و تطهیر کنند. وجود ما، سرچشمه‌ی همه‌ی شرارتها و خیرات برادران و خواهران! در وجود ما، هم سرچشمه‌ی همه‌ی شرارتها وجود دارد، که همان نفس ماست - که از همه‌ی بتها خطرناکتر، بت نفس و خودخواهی ماست - و هم سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و زیباییها و کمالات. اگر ما بتوانیم و همت کنیم خودمان را از چنگال نفس اماره‌ی به سوء و شهوات نفسانی نجات بدهیم، سرچشمه‌ی خیرات بر روی ما گشوده خواهد شد. اگر دنیا پُر از ظلم و جور است، اگر قدرتهای استکباری به مردم دنیا زور می گویند و به آنها جفا می کنند، اگر بسیاری از ملتها با سکوت خود، ذلت را به دست خود برای خود تدارک می‌بینند، اگر بسیاری از قدرتها و دولتها بر مردم خودشان ظلم روا می‌دارند، اگر فقر و بی‌سوادی و بی‌فرهنگی هست، اگر جنگهای خانمانسوز هست، اگر بمبهای شیمیایی هست، اگر ظلم و تعدی و دروغ و فریب هست، همه و همه ناشی از عدم تزکیه‌ی انسان است؛ انسانها خود را تزکیه نکرده و نساخته‌اند. انقلاب برای این است که جوانان و مردم ما در هر قشر و هر طبقه، این فرصت را پیدا کنند که خودشان را بسازند؛ خودشان را از بدیها نجات بدهند و در مقابل آتش دوزخ اخروی و دوزخهای دنیوی بیمه کنند. جامعه‌یی که تزکیه شده

باشد، مردمش نفس خود را اصلاح کرده باشند، به خودشان پرداخته باشند، رذایل اخلاقی را از خودشان دور کرده باشند، دورویی و دروغ و فریب و حرص و طمع و بخل و بقیه‌ی رذایل انسانی را از خودشان جدا کرده و زدوده باشند، این‌طور جامعه‌یی، هم به سعادت اخروی، و هم جلوتر از آن، به سعادت دنیوی دست خواهد یافت. اگر بدبختیهای انسانیت را ریشه‌یابی کنید، به آلودگی نفسانی انسانها برمی‌گردد. آن‌جایی که ضعف و بدبختی هست، یا به خاطر اختلافات است، یا به خاطر حرص و آز و دنیاطلبی است، یا به خاطر بددلی انسانها با یکدیگر است، یا به خاطر ترس و اظهار ضعف و ترس از مرگ است، و یا به خاطر میل و رغبت به شهوات و خوشگذرانی است. اینها مایه‌ی اصلی بدبختیهای جوامع بشری است. چگونه می‌شود اینها را برطرف کرد؟ با تهذیب و تزکیه‌ی اخلاقی. تهذیب اخلاقی در حکومت طاغوت بسیار مشکل است البته تهذیب اخلاقی در حکومت طاغوت بسیار مشکل است. کمتر انسانی را می‌توان پیدا کرد که در دوران حاکمیت طاغوتها بتواند به رشد معنوی و اخلاقی دست پیدا کند، تا مثلاً به مقامی روحی و معنوی برسد و کسی مثل مقام بزرگان و شخصیتی مثل امام امت به وجود بیاید؛ اما در دوران حاکمیت اسلام آسانتر است. تا وقتی که نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و رسالت اسلامی نبود، ابوذرها و مقدادها و عمارها انسانهای جاهل و گمراهی بودند؛ مثل حیوانات، مثل وحشیها و مثل بقیه‌ی مردم زندگی می‌کردند؛ اما طلوع خورشید اسلام، از عمار آن‌چنان شخصیت بزرگی ساخت که در طول عمر طولانی خود - حدود نود سال - پیوسته در خدمت اسلام بود و دایماً برای خدا کار کرد و زحمت کشید. اسلام از مقداد و ابوذر و از بقیه‌ی انسانهای بزرگ، آن شخصیتها را ساخت. اینها چه کسانی بودند؟ اینها انسانهای بدوی و ابتدایی و جاهلی بودند. رشد مادّی بدون رشد معنوی، بی‌فایده است جوانان ما می‌توانند رشد کنند. زنان و مردان ما می‌توانند انسانهای بزرگی بشوند. جامعه‌ی ما می‌تواند در حدی رشد کند که رشد آن، ملتهای دیگر را به پیمودن این راه تشویق کند؛ یعنی هم رشد مادّی و هم رشد معنوی؛ چون رشد مادّی بدون رشد معنوی بی‌فایده است. الان کشورهای بزرگ دنیا رشد مادّی دارند؛ محصول زیاد، علم پیشرفته، تکنولوژی پیچیده، مصنوعات فراوان؛ هر روز چیزی از پیشرفتهای علمی در دنیا به بشریت نشان می‌دهند؛ اما آیا اینها خوشبختند؟ آیا زندگی آنها زندگی انسانی است؟ این‌طور نیست؛ نه خودشان خوشبختی انسانی را حس می‌کنند، نه اجازه می‌دهند که ملتها خوشبختی انسانی را درک کنند. در میان خودشان، اضطرابها، نگرانیها، قتلها، جنایتها، افسردگیها، وازدگی از زندگی مادّی و معنوی، دوری از معنویت و فضیلت، پاشیده شدن اساس خانواده و از بین رفتن پیوند فرزندان با والدین وجود دارد. اینها گرفتاریهای آنهاست؛ برای دنیا هم که می‌بینید چه به ارمغان آورده‌اند! برای ملتهای دیگر هم، جنگ و فقر و بی‌سوادی و اختلاف و بدبختی و تیره‌روزی را آورده‌اند. آنها رشد مادّی دارند، اما رشد معنوی ندارند. وقتی رشد مادّی بدون رشد معنوی شد، نتیجه این است که مشاهده می‌کنید. باید رشد معنوی را در کنار رشد مادّی گذاشت. خودسازی اخلاقی، یکی از بزرگترین وظایف دانشجویان شما دانشجویانی که در این محفل هستید و همه‌ی دانشجویان در سرتاسر کشور، متوجه باشید که یکی از بزرگترین وظایف شما، خودسازی اخلاقی است. اخلاق خود را تکمیل کنید؛ شما جوانان این فرصت را دارید. دوران، دوران شماست؛ شما در دوران خوبی زندگی می‌کنید؛ در سایه‌ی حکومت قرآنی و فرهنگ اسلامی زندگی می‌کنید. بنابراین، از لحاظ روحی و معنوی، فرصت برای والا و شایسته شدن دارید؛ این فرصت را مغتنم بشمارید. علم باید در کنار اخلاق، و پیشرفت صنعتی و علمی و مادّی در کنار رشد اخلاقی باشد. توجه به خدا هم مایه‌ی اصلی رشد اخلاقی به حساب می‌آید. هنر، بهترین وسیله برای انعکاس فضایل معنوی و اسلامی من یک جمله هم به دانشجویان هنر عرض بکنم. هنر، بهترین وسیله برای انعکاس همین مفاهیم و همین مسائل است. متأسفانه دشمنان اسلام و ایران و شرف و عزت ما، از هنر هم سوء استفاده کردند؛ هنوز هم دارند می‌کنند. از شعر و نقاشی و داستان و فیلم و نمایش و بقیه‌ی شعبه‌های هنر، به عنوان ابزاری برای کوبیدن فضیلت، از بین بردن حقایق و فضایل معنوی و اسلامی، و سوق دادن به مادّیگری و عیش و عشرت مادّی، سوء استفاده می‌کنند. چه کسی باید این را جبران کند؟ شما جوانان. اگر انقلاب و جامعه‌ی اسلامی از هنر فاخر و برجسته برخوردار نباشد، نخواهد توانست مکنونات قلبی

خود را به مخاطبان خودش برساند و با آنها ارتباط برقرار کند. شما فرض کنید اگر در یک جامعه، امکان حرف زدن - همین سخنرانی کردن و همین گفتگوی با مردم - را از صاحبان فضایل و افکار صحیح بگیرند و اجازه ندهند حرف بزنند، ببینید چه خسارت بزرگی پیش خواهد آمد. عین همین خسارت - شاید از جهتی بزرگتر از این خسارت - خسارت آن جمعی است که از ابزار هنر بی‌نصیب باشند؛ چون هنر چیزهایی را منعکس می‌کند که بیان ساده و عادی نمی‌تواند آنها را منعکس کند؛ مخصوصاً به نسلهای آینده و همین‌طور به نسل کنونی. هنر را مغتنم بشمارید و در جهت اسلامی به کار ببرید. هنر را با معیارهای اسلامی یاد بگیرید و یاد بدهید و آن را به کار ببرید، تا بتوانید مفاهیم و ارزشهای الهی و اسلامی را به مردم نشان بدهید. امروز دنیا محتاج حقایق اسلامی است. این آفتاب درخشان مفاهیم قرآن و معرفت قرآنی، امروز در دنیا مورد احتیاج ملتهاست. از خدای متعال می‌خواهیم که به همه‌ی ما توفیق بدهد تا حقایق و معارف اسلامی را خوب بفهمیم و بتوانیم آنها را به شکل صحیحی منعکس کنیم؛ و مهمتر از همه، عمل خودمان را با این معارف تطبیق دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اعلی ۱۴ و ۱۵

بیانات در دیدار با قضات هیأتهای هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین

بیانات در دیدار با قضات هیأتهای هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسأله‌ی زمین و حل صحیح آن، در ردیف اول قرار دارد اگر بخواهیم به مسائل عمومی نظام جمهوری اسلامی با یک اولویت‌بندی نگاه کنیم، شاید بشود گفت که مسأله‌ی زمین و حل صحیح آن در ردیف اول قرار می‌گیرد. حالا- یا این است که در ردیف اول، مسأله‌ی دیگری هم در کنار این مسأله قرار می‌گیرد، یا این‌که انحصاراً این مسأله، مسأله‌ی اول است. مشکل زمین، فقط مشکل کشور ما نبوده؛ بلکه مشکل همه‌ی کشورهایی بوده است که در آن، نظامهای غیرعادلانه و طغیانگری حاکمیت داشته است. وجه قضیه هم واضح است: کارآمدترین وسیله‌ی تولید و منبع برکات، بدون کمترین حفاظتی، همین‌طور در دسترس کسانی بوده است که قدرت داشته‌اند و توانسته‌اند آن را تصرف کنند؛ لذا قدرتمندان رفتند زمینها را گرفتند و این مایه‌ی ارتزاق روز و شب یک خانواده یا یک انسان فقیر را زیر سلطه‌ی خود درآوردند؛ خودشان از آن استفاده کردند و هرچه خواستند، برداشتند و مردم را در فقر و فلاکت باقی گذاشتند. البته این معنا در مناطقی که از آب قابل دسترس، خیلی برخوردار نبوده - مثل مناطق کم‌آب جنوب خراسان، بعضی از مناطق سیستان و بلوچستان و کرمان و نظایر آن - واضحتر است، و در مناطقی هم مثل مناطق شمال کشور و آن‌جاهایی که جو طبیعی مناسبی داشته، وضوح آن کمتر است؛ لیکن در همه جا این ظلم بزرگ بر مردم رفته است. جمهوری اسلامی بایستی این کار را در درجه‌ی اول قرار می‌داد - که به شکلی قرار داد - و اگرچه نه چندان کامل در آغاز کار، لیکن الحمدللَّه بتدریج کار خوب شد. شما آقایان محترم که این مسؤولیت مهم را بردوش گرفته‌اید، مطمئناً کار بزرگی را متعهد شده‌اید؛ کار تقسیم عادلانه‌ی این سرمایه‌ی اصلی و طراز اول را. ان‌شاءاللَّه گزارش جناب آقای فاضل هرندی(۱) می‌آید و من هم در آن بیشتر غور خواهم کرد. آن مقداری هم که من از گزارشهای قبلی ایشان اطلاع پیدا کردم، یا حتّی از آنچه که در اخبار و رادیو و تلویزیون گفته شده و مسبوق شدم، یا آنچه از خود ایشان شنیده‌ام، بحمداللَّه والمنهٔ کار مفیدی انجام گرفته است. باید سعی کرد زمین دست مردم بماند البته کشتهای موقت یک مسأله است؛ ولی عمده، همان زمینهای موات و افتاده است. خیلی از این زمینهای مواتی که شما تقسیم کرده‌اید، صاحبان ادعایی داشته است؛ یعنی کسانی در زمان گذشته آمدند، از این کوه تا آن کوه را به اسم خودشان ثبت کردند و مالک شدند! این‌که شما می‌فرمایید اینها را - که ششصد هزار هکتار است - تقسیم کرده‌اید، انصافاً رقم خیلی بالایی است. تقسیم شدن ششصد هزار هکتار زمین بین دوازده هزار تعاونی، چیز بسیار بااهمیت و باارزشی است؛ منتها باید این قضیه را رها نکرد؛ چون طبیعت زمین در کشور ما این است که باز به هم وصل می‌شود. یعنی اگر الان یک قدرتمند بخواهد برود صد تا از این تعاونیها را ببیند و زمینهای آنها را بگیرد، می‌تواند! باید

نگذاشت که این گونه بشود. یعنی راه فریب و راه برگشتن به آن شکل اولیه را بایـد از همه طرف بست، تـا ولو یـک روستـایی و کشاورز هم که مایل نباشد زمین خود را حفظ کنـد - ممکن است یک وقتهایی مایل نباشـد - و بخواهد این زمین را به پول تبدیل کنـد و فرضاً یک موتور سه‌چرخه بخرد و مشغول باربری بشود، نتواند چنین کاری بکند. نباید گذاشت چنین حادثه‌یی اتفاق بیفتد؛ یعنی بـایستی سعی کرد کـه این زمین دست مردم بمانـد. مـا هنـوز استفاده از آب کـویر را تجربه نکرده‌ایم البته مـا بایـد در آینـده طرحهـای دیگری داشـته باشـیم؛ اینهـا طرحهای بسیار مقـدماتی است. از این یک میلیون و ششـصد هزار کیلومتر مربع زمینی که در کشـور مـا وجود دارد، به احتمـال زیـاد بخش عمـده‌اش قابـل کشت است. مـا هنوز استفاده از آب کویر را تجربه نکرده‌ایم. کسـی نمی‌تواند بگوید که در کویر امکان کشت نیست. مثلاً بلوچستان یک قلم است. بلوچستان از لحاظ مساحت، بعد از خراسان، دومین استان کشـور است. تصور عمومی هم این است که بلوچسـتان یـک منطقه‌ی خشـک و بی‌آب و علف است؛ و حـال آن‌که منطقه‌ی خشـک و بی‌آب و علفی نیست. البته بی‌علف است، امـا بی‌آب نیست. در بلوچسـتان، آبهـای نزدیـک به سـطح زمین بسـیار است و قاعـدتاً اگر چاههـای عمیق بزننـد، ممکن است آبهای تحت‌الارضـی خیلی زیادی هم داشته باشـد، که من از آن اطلاعی نـدارم؛ اما آن‌که من اطلاع دارم، آن‌جـا آبهـای نزدیـک به سطح زمین فراوان است؛ یعنی مثلاً ـ در منـاطقی یک متر، و در مناطقی سه متر که زمین را بکنند، آب فراوانی پیدا خواهد شد. اسـتعداد سـرشار و ناشناخته‌ی بلوچستان من یادم نمی‌رود که در خاش یک وقت بالای سر چـاهی رفتیم؛ آب آن چـاه واقعـاً مثـل یـک رودخانه‌ی عظیم می‌جوشـید. سه متر کنـده بودنـد و با موتور آب می‌کشـیدند؛ یک رودخانه راه انداخته بود. در منطقه‌ی ایرانشـهر هم که ما رفتیم، این‌طور بود. متأسـفانه کار لازم در آن‌جا نشده است. البته خیلی کار شـده است؛ چه دسـتگاههای رسـمی دولت، چه جهـاد سازنـدگی، و چه گروههـای کـوچکی که اول انقلاب خود مـا در جریـانش بودیم، می‌رفتنـد و کار می‌کردنـد؛ من کارهای آنها را منکر نیسـتم و می‌دانم که خیلی کار انجام شده؛ اما آن کاری که باید بشود، نشـده است. من فراموش نمی‌کنم وقتی که ایرانشـهر بودم، یـک بـار بـا لباس بلوچی با ماشـین به طور قاچاق از ایرانشـهر به زاهـدان می‌رفتم، تا مسافری را که از خانواده‌ی ما به زاهـدان آمده بود، بیاورم. من به طور قاچاق تردد می‌کردم؛ زیرا مجاز نبودم که این راه را بروم. یک تبعیـدی دیگر هم از اهل نقده پهلوی من سوار بود؛ او را هم با خودم می‌بردم. وقتی که می‌رفتیم، من در راه همین‌طور به این دشـتهای افتاده و بدون اسـتفاده نگاه می‌کردم. می‌دانید که آن منطقه، یک مقدار کوهسـتانی و یک مقدار هم دشـتهای بازی است که کمتر دشتی به آن خوبی هست؛ دشـتهای صـاف و مسـطح، که واقعاً برای زراعت خیلی خیلی مناسب و مساعـد است. این دشـتها پُر از بوته‌هـای علف است؛ یعنی کاملاً ـ حاکی از وجود رطوبت در زمینهاست که بوته‌های علف زیادی را ایجاد کرده است. در آن وقتها با این‌که واقعاً هیچ امید نقدی هم در دل نداشتیم، اما درعین‌حال همین‌طوری در حال تبعید، به شوخی - که در آن ایام از این شوخیها با دوسـتان و رفقا می‌کردیم - به همراهم گفتم: ان‌شاءاللّه در تشـکیلات آینده، تو را اسـتاندار بلوچسـتان می‌کنیم؛ به شرط این که این زمینهـا را مثـل «ریکه پوت» بکنی! «ریکه پوت»، بـاغی در نزدیـک ایرانشـهر است که یک‌وقت ایتالیاییها - حـدود سی، چهل سال قبل از این - آمدند آن‌جا را سرسبز کردند؛ که وقتی انسان وارد «ریکه پوت» می‌شود، خیال می‌کند مازندران است. واقعاً «ریکه پوت» مثـل مازنـدران است. درخت اکـالیپتوس آن‌جـا، بیست متر ارتفـاع دارد! مـا همیشه اکـالیپتوس را دو متر، سه متر، چهـار متر دیـده بودیم؛ امـا در آن‌جـا این درخت بیست متر ارتفـاع داشت! آن منطقه از لحاظ عظمت اسـتعداد، چیز عجیبی است. یا مثلاً در آن‌جا گوجه‌فرنگی به‌قـدر یک گرمک یا طالبی می‌رویید! البته چون نمی‌توانسـتند استحصال کننـد، آن را دور می‌ریختند. یک‌مقدارش را آب می‌گرفت، و یک مقدار دیگر را بزور به ماها و به دوست و آشناها و به مردم شیعه‌ی آن‌جا می‌دادند؛ غالبش را هم دور می‌ریختنـد. یـا مثلاً ـ پیازهـای محصول آن‌جا را برای ما می‌آوردنـد، که به قـدر یک طالبی بود؛ مبالغه نیست! غرض، من به همراهم گفتم که وقتی استاندار این منطقه شدی، باید این‌جا را مثل «ریکه پوت» بکنی؛ و این می‌شود. متأسفانه نه او - که البته توان این کارها را نداشت - بلکه آن اسـتاندارهایی هم که بعد از تشـکیلات جدید گذاشتیم، واقعاً هیچکدام نتوانسـتند یک «ریکه پوت»

دیگر در آن‌جاها درست کنند. بلوچستان می‌تواند مثل جیرفت باشد می‌خواهم عرض بکنم که مسأله‌ی زمین با این کارها حل نمی‌شود. حالا شما قدمی برداشته‌اید، که البته قدم بسیار مهمی است - قدم اول بود؛ قدم باارزشی است - اما این، عاقبت آنچه که ما در جمهوری اسلامی انتظار داریم، نیست. ما بایستی یک بلوچستان به آن عظمت را، به یک باغستان تبدیل کنیم؛ یعنی بلوچستان می‌تواند مثل جیرفت باشد. آقایان هر کدام به جیرفت رفته باشند، می‌دانند که شهر جیرفت تماماً یک باغ بزرگ است. همه‌ی شهر، از اولی که انسان وارد می‌شود، مثل این‌که وارد باغی شده است. منطقه‌ی بلوچستان می‌تواند آن‌طور بشود. باید این کارها بشود؛ و این نخواهد شد، مگر این‌که زمین در دست مردم باشد و مردم به این زمین دل ببندند و بفهمند که زمین متعلق به آنهاست؛ بایستی آن را آباد کنند و زندگی خود و دیگران را از این زمین اداره نمایند. تصاحب غیرقانونی زمینها در این نزدیکی تهران که صبحها گاهی من به آن ارتفاعات می‌روم، به نقطه‌یی رسیدم؛ با کمال تعجب دیدم افرادی آمده‌اند کوهی را علامتگذاری کرده‌اند! از یک نفر محلی که همراه ما بود، پرسیدم اینها چیست؟ گفت: صاحب باغی که باغش تا آن‌جاهاست - آن پایینها را نشان داد و گفت باغش تا آن‌جاست - دیده است که کسی به کسی نیست، این‌جا را علامتگذاری کرده و مال خودش به حساب آورده است! نباید این‌طوری بشود. البته گفتیم آن را دنبال کنند و ببینند او کیست و چیست. این یک مورد بود که ما به چشم خودمان دیدیم. وقتی در جمهوری اسلامی، با این همه انگیزه‌ی مقابله‌ی با زورگویی و قلدری و سوءاستفاده، چنین کاری انجام می‌گیرد، شما ببینید در دوران قدیم، این زمینها و اموال چگونه بوده است. ما باید برای تقسیم اراضی وقت صرف کنیم به‌هرحال، کار آقایان، کار بسیار باارزش و مهمی بوده است؛ منتها آن نکته‌یی که در ذهن من است، اتفاقاً همان نکته‌یی است که جناب‌عالی(۲) به آن اشاره کردید و گفتید کار دوم آقایان است. اتفاقاً شما آقای اراکی(۳) را مثال زدید، که من چون کثرت اشتغالات ایشان را می‌دانم، به ذهنم رسید که قطعاً کار دومشان نبوده؛ بلکه کار سوم، چهارم ایشان بوده است! این کارها واقعاً رسیدن می‌خواهد. برای این کار به این عظمت، اگر همین تعداد از آقایان علما از داخل حوزه‌ها، از پای درسها و از روی منبرهای تدریس پایین بیایند و بروند به این کار بچسبند و خودشان مباشرتاً این کار را بکنند و آن را تمام نمایند، می‌ارزد. ما در جمهوری اسلامی خیال می‌کنیم که اگر الان مثلاً منِ نوعی را از قم دعوت کنند و بگویند شما یک ماه رمضان به فلان ده یا فلان شهر بروید و ماه رمضان را در آن‌جا بمانید، آخر ماه رمضان هم صد هزار تومان یا هشتاد هزار تومان به شما خواهند داد، ما می‌رویم؛ یعنی یک مقدار مطالعه‌ی جنبی می‌کنیم، روزی یکی، دوتا منبر هم می‌رویم، آخر ماه هم صد هزار تومان می‌گیریم و می‌آییم. ما این را تضییع عمر به حساب نمی‌آوریم؛ چون بالاخره منبری رفته‌ایم و کاری کرده‌ایم و پولی هم درآورده‌ایم؛ اما اگر ما همین یک ماه را دنبال تقسیم اراضی مستحق للناس و مستحق للغیر - که حالاـ دست دیگران است، یا همین‌طوری افتاده است - برویم، خیال می‌کنیم عمرمان تضییع شده است! من خیال می‌کنم این فرهنگ، فرهنگ خیلی قابل دفاعی نباشد. به نظر من، ما باید برای این کار وقت صرف کنیم. البته اگر وقت صرف کنیم، کار متقن‌تر هم درمی‌آید. از این آقایان و چهره‌های موجه، به حسب عادت، خیلی مستبعدِ نزدیک به محال است که کارِ خلاف شرعی صادر بشود؛ یعنی مثلاً زمینی که به قراینی موات نیست، ادعا بشود که موات است و به کسی داده بشود. علی‌القاعده چنین چیزی اگر از مثل این آقایان محال نباشد، قریب به محال است؛ اما وقتی کار به دیگری سپرده شود، آدم آن قسم حضرت عباسی را که حالا می‌خورد، در آن صورت دیگر نمی‌تواند بخورد. حضور و رسیدن خود آقایان به این کار، مهم است؛ بگذارید یک مقدار وقت درس و بحث و اینها تضییع بشود! وقت صرف کردن در این کارها تضییع نیست؛ کارهای خیلی مهمی است. کار در صحنه‌ی اجتماعی، کمتر از تدریس قرآن نیست یادم می‌آید اوایل انقلاب، قبل از این‌که مجلس شورای اسلامی تشکیل بشود، هفته‌یی یک بار در دانشگاه برای این جوانان صحبت می‌کردم و به سؤالات آنان پاسخ می‌دادم. آن‌جا گفتم که الحمدللّه تا یکی، دو ماه دیگر کار شورای انقلاب تمام می‌شود و مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌گردد و ما هم سراغ کارهایمان می‌رویم و ان‌شاءاللّه یک درس نهج‌البلاغه و یک درس قرآن و کلاسهای دیگر برای شما می‌گذاریم. در آن زمان شوق ما این بود، الان هم

همین است؛ اما غافل از این که آن کاری که انسان می‌تواند در یک صحنه‌ی اجتماعی بکند، به‌هیچ‌وجه کمتر از کار درس قرآن برای پانصد نفر دانشجو نیست. ما واقعاً این را عادت نکرده‌ایم که خیال کنیم که حالا این‌کار هم اهمیت آن کار را دارد. به نظر من، رسیدن خود آقایان خیلی مهم است. واقعاً به کارها برسند و کار را دست هر کسی ندهند؛ با کسی که مسأله‌دان است، مشورت بکنند؛ بعد هم دقیقاً برطبق موازین فقهی عمل کنند. از نظر فقهی، ما هیچ مشکلی در باب زمین نداریم موازین فقهی ما انصافاً موازین خیلی خوبی است؛ بخصوص در باب زمین، حرفهای بسیار قرص و منطقی و متین و غیر قابل ایراد فکری و اجتماعی وجود دارد. ما واقعاً هیچ مشکلی در باب زمین نداریم. آدم بایستی دور از احساسات و دور از تأثر از حرف زید و عمرو، همان حکمی که مطابق فقه شرعی است، بدهد. البته کشت موقت - همان‌طور که عرض کردم - به صورت دیگر است؛ یعنی به حکم حاکم بوده است. زمینهایی بود که افتاده بود؛ گفتند که افراد بروند و موقتاً کشت کنند، تا ببینیم چه می‌شود. یادم است که امام یکی، دو مرتبه به آقای موسوی اردبیلی اجازه دادند که ایشان بروند قضایا را حل کنند؛ یک بار هم خود من برای آقای موسوی این معنا را از امام اجازه گرفتم. غرض این است که این کار، کار مهمی است. کار شما نباید دایماً معوق بماند آن مسأله‌ی اداری هم که جناب‌عالی(۴) فرمودید، به نظر من مسأله‌ی مهمی نیست؛ حل شده است. اگر آقای وزیر کشاورزی هم اشکال قانونی داشته باشد، راهش این نیست که کار شما معوق بماند؛ کار به این اهمیت را که معوق نمی‌گذارند. اگر بخواهند این‌گونه ریزه‌کاریهای قانونی را در این امر دخالت بدهند، ای بسا خیلی از کارهای آقایان مسؤولان مختلف معوق خواهد ماند. کار شما را که نباید معوق بگذارند. اگر اشکالی هست، باید آن را در جایی حل کنند. حالا من به حسب نظر ابتدایی - که ملاک نیست - به نظرم می‌رسد آن چیزی که جناب‌عالی سؤال فرمودید،(۵) اشکالی ندارد؛ اما برای این‌که دقت بیشتری در این کار شده باشد و هیچ خلاف قانونی انجام نگرفته باشد - چون ما به مسأله‌ی قانون مقیدیم - این را می‌شود بررسی کنید؛ مثلاً دفتر ما از آن طرف و از جناب‌عالی دعوت بکنند؛ بنشینید و قضیه را حل کنید. کار شما نباید دایماً معوق بماند. به‌هرحال، ما شخصاً از جناب‌عالی به خاطر این زحمات طولانی که در این مدت کشیدید و واقعاً دلسوزی کردید، و نیز از یکایک آقایان محترم صمیمانه تشکر می‌کنیم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه کار شما تا همین مدتی که تمدید شده است، ادامه پیدا کند و کار را تمام بکنید و ترتیبی بدهید که - همان‌طوری که عرض شد - ان‌شاءاللَّه برای مسأله‌ی زمین در کشور پایه‌ی محکمی باشد؛ به گونه‌یی که مسأله‌ی زمین حل بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

نماینده‌ی ولیّ‌فقیه در ستاد مرکزی هیأتهای واگذاری زمین ۲) حجةالاسلام والمسلمین فاضل هرندی ۳) امام جمعه‌ی دزفول و حاکم شرع هیأت خوزستان ۴) حجةالاسلام والمسلمین فاضل هرندی ۵) سؤال این بوده که آیا وزیر کشاورزی می‌تواند برای خود قائم‌مقامی در ستاد مرکزی داشته باشد یا نه؟

سخنرانی در دانشگاه افسری امام علی(ع)

سخنرانی در دانشگاه افسری امام علی(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دو خصوصیت ارتش ما این یکی از شیرین‌ترین و زیباترین مراسم و آیینهای نیروهای مسلح ماست؛ یعنی وارد شدن جمعی از جوانان عزیز ما در کسوت نظامی، و فارغ‌التحصیل شدن جمعی دیگر. اولاً به همه‌ی عزیزانی که فارغ‌التحصیل شده‌اند، و آنهایی که وارد کسوت مقدس سربازی شده‌اند، تبریک می‌گویم. دانشگاه افسری، آن مزرعه‌ی امیدبخشی است که در آن باید نهالهای مستعد در فضای مناسب رشد کنند و به بالندگی برسند و مردان ارجمند ارتش جمهوری اسلامی ایران را در آینده به وجود آورند. دو خصوصیت در ارتش ما هست، که اگر در هر ارتشی این دو خصوصیت باشد، جا دارد به شایستگی مباهات کند: خصوصیت اول این است که ارتش در کشور ما در دل مردم جا دارد؛ برخلاف ارتشهایی که از مردم جدایند و در مقابل مردم قرار دارند و مردم از آنها بیگانه‌اند و فخر آنها به همین زیب و زیور ظاهری است و نه هیچ چیز

دیگر. در کشور ما به حول و قوّه‌ی الهی، ارتش یک پایگاه مردمی و یک جای توجه عواطف آحاد ملت ماست. خصوصیت دوم این است که شما برای هدف مقدس و والایی خود را می‌سازید و آماده می‌کنید. اگر ارتشها در هر جای عالم و متعلق به هر کشوری از کشورها، هدفشان به هدفهای ناسیونالیستی و قومی محدود می‌شود، شما هدفتان یک هدف انسانی است. درست است که حصن حصین دفاع از ملت هم همین نیروهای مسلح ما هستند، و درست است که معنای صحیح وطن‌دوستی و میهن‌دوستی، همان چیزی است که یک ارتش درستکار و صادق‌القول انجام می‌دهد - یعنی دفاع از میهن با جان، نه فقط در مقام ادعا و با نام - اما هیچکدام از اینها موجب نمی‌شود و موجب نشده است که تاکنون ارتش ما به هدفهای والای انسانی و الهی نیندیشد. شما در گزارش عملکرد دانشگاه افسری هم از فلسطین اشغال‌شده سخن می‌گویید. در دل یکایک شما جوانان مؤمن و پاکیزه، بغض دشمنان اسلام و عشق به ارزشهای اسلامی و میهن بزرگ اسلامی و برادران اسلامی و آرزوهای اسلامی موج می‌زند. ما مسلمانیم و ایرانی. مسلمانی ما نه تنها با ایرانی بودن ما در تضاد نیست، بلکه مکمل یکدیگر و منطبق بر هم است. امروز قبۀالاسلام و پایگاه افکار بلند الهی و ارزشهای اسلامی، همین میهن خونین و قهرمانی است که سالهای متمادی جوانان نیروهای مسلح و یکایک آحاد این مردم در سلک بسیج پُرافتخار مردمی، از آن دفاع کردند. این دو خصوصیت مخصوص شماست. ما به انگیزه‌های اسلامی در هر ملتی و در هر ارتشی از ارتشهای عالم خوش‌آمد می‌گوییم. افسوس که این فرصت را به آنها نداده‌اند؛ اما شما این فرصت را دارید. این سوگند شما، یکی از محکمترین و مقدسترین سوگندهاست؛ و همین، استحکام بنیه‌ی دینی شما و استحکام بنیه‌ی دفاعی و نظامی این کشور را تضمین می‌کند. دشمنان اسلام بدانند که جمهوری اسلامی نیرومند و پایدار است؛ چون به دلها و ایمانها و اندیشه‌های آحاد ملت و جوانان غیورش متکی است و نیروهای مسلحش بازوان این ملت و عضوی از این پیکر پُرافتخارند. کنفرانس مادرید، یک ظلم بزرگ نسبت به ملت فلسطین امروز می‌بینید که وضع دنیا چگونه است. این کنفرانسی که همین امروز در مادرید(۱) تشکیل می‌شود و تصمیم می‌گیرد، یک زورگویی علیه ملتهای مسلمان، و یک ظلم بزرگ نسبت به ملت فلسطین است. سردمداران سیاست دنیا گمان نکنند که با نشستن و گفتن و کف زدن خواهند توانست سرنوشت ملتها را در دست بگیرند و کشورها را به میل خودشان این‌جا و آن‌جا کنند. تاریخ معاصر ما، بی‌بنیادی و سستی این‌گونه تصمیم‌گیریها را نشان داد. بعد از جنگ جهانی دوم هم قدرتمندانی نشستند و گفتند و برخاستند؛ ملتهایی را چند ده سالی به دنبال تصمیمات خودشان کشاندند؛ اما آخر چه شد؟ دیدید که فطرت تاریخ و سنت خدا در تاریخ، چگونه به دهن همه‌ی آنها زد؟ دیدید که چگونه گفته‌ها و تصمیمهای آنها نقش بر آب شد و در مقابل اراده‌ی ملتها و سنت تاریخ، نشانی از آن باقی نماند؟ قضیه‌ی فلسطین هم همین‌گونه است. چهل سال قبل از این نشستند، دولتی جعلی و ملیتی مجعول در وطنی مغصوب به وجود آوردند؛ امروز هم می‌خواهند به گمان خود قضیه را مُهر پایان بزنند؛ اما اشتباه می‌کنند. البته کسانی که در این خیانت شرکت بکنند، مبغوض ملتها خواهند شد؛ اما ملتها و سنتهای خدا در تاریخ، راه خود را خواهند رفت؛ این سخنی نیست که امروز ما بگوییم. نمی‌خواهد بیهوده تبلیغات پُرحجم و انبوه خودشان را علیه جمهوری اسلامی ایران بسیج کنند. ما در دفاع از آرزوی بزرگ و برحق فلسطین، با هیچ‌کس رودربایستی و از هیچ‌کس ملاحظه نداریم. ملتها تریبون ندارند. ملتها جایی که به آنها اجازه داده بشود سخن خود را بگویند، به دست نمی‌آورند. شما به ملتها فرصت بدهید؛ شما در خیابانهای مصر و اردن و بقیه‌ی کشورهای اسلامی، با گاز اشک‌آور و باتوم و سلاح گرم جلوی ملتها را نگیرید، تا معلوم بشود که ملتهای اسلامی چه می‌گویند و چه می‌خواهند. این، حرف همه‌ی ملتهای اسلامی است. قدر این دوران کار و تلاش را بدانید جوانان عزیز! فرزندان عزیز این آب و خاک و اسلام! قدر این دوران کار و تلاش را بدانید؛ خودتان را از لحاظ انواع آموزشها، از لحاظ جسمی و نیز از لحاظ روحی و استحکام بنیه‌ی ایمان بسازید. بارهای سنگین و البته وظایف بسیار افتخارآمیزی بر دوش شماست. من از همه‌ی کسانی که در ترتیب دوره‌های آموزشی ارتش جمهوری اسلامی، بخصوص دانشگاه افسری تلاش کرده‌اند - در هر سطحی - صمیمانه تشکر می‌کنم. بحمداللّٰه امروز از یک سو ارتش جمهوری اسلامی، و از سوی

دیگر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مانند دو نهال برومند، در حال باروری و رشدند، تا چشم دشمن که نمی‌خواهد و نمی‌تواند ببیند، کور بشود. جمهوری اسلامی در آغوش پُرمهرش، فرزندان خود را در راههای صحیح و شرافتمند روزبه‌روز بیشتر رشد می‌دهد. امیدواریم که خداوند متعال به همه‌ی شما توفیق دهد و همه‌ی ما را در راه وظیفه هدایت کند و مشمول کمک خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------------- ۱) ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۲۲

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان، به مناسبت سیزدهم آبان ماه

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان، به مناسبت سیزدهم آبان ماه (روز ملی مبارزه با استکبار) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جوان و جوانی، یکی از درخشندگیهای آفرینش الهی به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، جوانان، دانشجویان، دانش‌آموزان، معلمان، مربیان و مسؤولان، مخصوصاً به خانواده‌های محترم شهیدان و جانبازان عزیز خوش‌آمد می‌گویم و توفیق و فضل الهی را برای همه‌ی شما مسألت می‌کنم. جوان در هر جامعه و کشوری، محور حرکت است. اگر حرکتِ انقلابی و قیامِ سیاسی باشد، جوانان جلوتر از دیگران در صحنه‌اند. اگر حرکتِ سازندگی یا حرکتِ فرهنگی باشد، باز جوانان جلوتر از دیگرانند و دست آنها کارآمدتر از دست دیگران است. حتّی در حرکت انبیای الهی هم - از جمله حرکت صدر اسلام - محور حرکت و مرکز تلاش و تحرک، جوانان بودند. آن کشورهایی که جوان کم دارند - کمااین‌که بعضی از کشورها امروز به خاطر بعضی از سیاستهای تنظیم نسل و خانواده و از این حرفها، دچار کمبود نسل جوان هستند - ولو در علم و تکنولوژی و ترقیات جلو باشند، کارشان لنگ است؛ مجبورند از کشورهای دیگر جوان قرض بگیرند! جوان و جوانی، یکی از درخشندگیهای آفرینش الهی است. دشمنان جوامع - از جمله جوامع اسلامی - این نکته را خوب تشخیص داده‌اند و بخصوص روی آن انگشت گذاشته‌اند. این مربوط به امروز نیست؛ از یک قرن پیش تاکنون این‌گونه بوده است. برنامه‌ریزی برای فاسد کردن نسل جوان در کشورهای اسلامی، برای ضایع کردن نسل جوان، برنامه‌ی همه‌جانبه‌یی شروع شد. می‌دانید که دوران استعمار - یعنی دست‌اندازی کشورهای غربی به کشورهای آسیایی و آفریقایی - نزدیک به دویست سال قبل شروع شد. آنها می‌دانستند که این وضع ادامه پیدا نمی‌کند، و اگر جوانان رشد کنند، بافرهنگ بشوند، با اراده باشند، نمی‌گذارند آب خوش از گلوی بیگانگان و چپاولگران پایین برود؛ لذا برای فاسد کردن نسل جوان برنامه‌ریزی کردند. این‌که شاید شما در بعضی از کتابها یا مقاله‌ها خوانده‌اید که در بعضی از کشورهای امریکای لاتین یا شرق آسیا، نسل جوان غرق در فسادهای گوناگون است - از مواد مخدر و سکرآور و فساد جنسی - این‌طور نیست که روال کار از اول چنین بوده است؛ این سیاست پیاده شده است. متأسفانه در دوران ستمشاهی، ما هم از این قضیه برکنار نبودیم. در این کشور هم به دست خاندان خائن و سیه‌روی پهلوی و دستیارانشان، هرچه توانستند، این سیاست را پیاده کردند. بزرگترین کار امام، ساختن جوانان بود البته کشورهای اسلامی خصوصیتی داشتند، که همان «اسلام» بود؛ و کشور ما در بین کشورهای اسلامی خصوصیت دیگری اضافه‌ی بر آن داشت، که آن «روحانیت مردمی» بود؛ و می‌دانید که در کشورهای دیگر اسلامی، به این شکلِ ایران نبوده، هنوز هم نیست. اسلام و تبلیغات اسلامی، جلوی آن موج سهمگین ایستاد. شعارهای انقلابی و حرکت کوبنده‌ی امام عالی‌مقام و عظیم‌الشأن، کار را بر دشمن مشکل کرد. در بحبوحه‌ی همان موج فسادآفرینی که بر این کشور حکومت می‌کرد، جلوه‌های ایمان و سرسپردگی به دین، باز اول در بین جوانان خود را نشان داد. من پدران و مادران متوسطی را می‌شناختم که طاقت همراهی کردن با احساس دینی جوان خودشان را نداشتند؛ حتّی گاهی از احساسات دینی و تعبد و زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و به خوراک و به آسایشی که در جوانانشان مشهود بود، پیش ما شکایت می‌کردند! آن پدران و مادران، با همان تربیتهای غلط رشد کرده بودند، مسلمان هم بودند؛ اما این جوشش ایمان اسلامی در آنها نبود؛ ولی جوانشان تحت تأثیر تربیت

انقلابی قرار گرفته بود؛ به همین خاطر بود که جوانان، خانواده‌ها را پشت سر خودشان می‌کشیدند؛ و این شد که آن قیام عظیم مردمی و آن حرکت بی‌نظیر در عالم - یعنی انقلاب اسلامی ما - به رهبری امام و با پشتیبانی قاطبه‌ی ملت و با میداناری جوانان به پیروزی رسید. این یک فتح بود؛ هم فتح میدان مبارزه با استکبار بود، و هم بالاتر از آن، فتح سرزمین دل جوانان بود؛ که این را اسلام و انقلاب و امام کرده بودند، و این فتح‌الفتوح بود. بزرگترین کار امام، ساختن جوانان بود. بعد از آن هم در دوران جنگ، باز جوانان بودند که جنگ را با خسران دشمن تمام کردند. این شهدای جوان، این رزمندگان جوان، این دست‌اندرکاران جوان عرصه‌های جنگ، چیزی نیست که اهمیت نسل جوان را در حادثه‌ی سرنوشت‌سازی مثل جنگ از نظر دور بدارد. این حادثه اتفاق افتاد، اما چشمهای طراحان استکبار جهانی همه‌ی صحنه را دید و فهمید که جوان مؤمن در این کشور، زیر تربیت اسلام انقلابی، چه معجزه‌ها می‌کند. فکر استکبار، سلطه بر همه‌ی عالم امروز همه می‌دانند که فکر استکبار چیست. همه فکر امریکا را - که رأس استکبار است - خوانده‌اند. فکر اینها، سلطه بر همه‌ی عالم است؛ بخصوص این منطقه‌ی حساسی که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی منطقه‌ی خاورمیانه، خلیج فارس و این نقطه‌ی اساسی اقتصادی و نظامی. این فکر استکباری، دنبالش نقشه‌هاست. این نقشه‌های ضد مردمی و ضد اسلامی، سروکارش با انسانهاست. اگر استکبار بتواند موج عظیم انسانی را از مقابل خود کنار بزند، دولتها نیستند که بتوانند مقابل امریکا مقاومت کنند. دیدید که دولتها در کنفرانس خیانت(۱) چه کردند. اگر کسی بتواند جلوی حرکت فرعونی و طاغوتی استکبار امریکایی و ایادیش را بگیرد، ملتها هستند و ملتها می‌توانند. طراحان استکبار ممکن نیست این مطلب را نفهمند؛ ممکن نیست به ملتها و بخصوص به جوانان به چشم یک خطر بزرگ نگاه نکنند؛ ممکن نیست در مقابل این خطر، تدبیری نیندیشند و تاکتیکهای لازم را انتخاب نکنند. پس، همین‌طور که شما نشسته‌اید، می‌توانید خوب تصور کنید که امروز یکی از کارهای اساسی استکبار این است که نسل جوان را در کشورهای اسلامی - و هر کشور اسلامی که بیدارتر است، بیشتر - از صحنه بیرون کند. کدام کشور اسلامی از همه بیدارتر، از همه زنده‌تر، و از همه بی‌محاباتر در مقابل استکبار ایستاده است؟ جز ایران اسلامی؟ پس، جوانان ایران اسلامی بدانند که استکبار برای بیرون راندن آنها از صحنه‌ی این مبارزه‌یی که در آن، فتح و پیروزی حتماً نصیب ملتهاست و لاغیر، مشغول پول خرج کردن و طراحی انواع نقشه‌هاست. هدف این نقشه‌ها، شما جوانان مؤمن و انقلابی و شجاعی هستید که ایستاده‌اید، تا هدفهای انقلاب و امامتان را تا آخرین رقم به تحقق برسانید و هر مانعی را از سر این راه بردارید. استکبار از حضور شما در صحنه، احساس ناامنی می‌کند هر حرکتی که منجر به این بشود که نسل جوان احساس کند باید از صحنه‌ی مقاومت کناره بگیرد، این حرکت، باواسطه یا بی‌واسطه، مربوط به امریکا و نظام استکباری است؛ این یک معیار کلی است. هر کاری که در کشورهای دیگر کردند، این‌جا هم می‌خواهند بکنند: سرگرم کردن جوانان به مسائل جنسی، سرگرم کردن جوانان به مسائل شخصی، آلوده کردن جوانان به مواد مخدر و مسکر، منحرف کردن ذهن جوانان از آرمانهای انقلابی و اهداف اصلی، متوجه کردن آنها به اهداف کوچک و جزیی و صنفی و امثال اینها، متزلزل کردن ایمان نسل جوان به اسلام، متزلزل کردن ایمان نسل جوان به اصول انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و حتّی به امام، و نیز هر چیزی که در راه این مبارزه‌ی عظیم به‌کار گرفته می‌شود و وجودش لازم است، آن را در چشم نسل جوان، بی‌رنگ و بی‌اثر و بی‌فایده و مهمل جلوه دادن. اگر شما جایی چیزی در این مضمونها دیدید، در کتابی خواندید، در رمان ترجمه‌شده یا نوشته‌شده‌یی مطالعه کردید، در مقاله‌ی ترجمه‌شده‌یی یا در شعر و یا در فلسفه‌بافی‌یی مشاهده کردید، حتّی در تظاهرات به اصطلاح جسورانه و پُرخشمی چیزی از این قبیل دیدید، آن را متهم کنید؛ بدانید که تصادفی نیست؛ بدانید که امریکا از شما می‌ترسد؛ بدانید که بزرگترین پستهای استکبار عالمی، از حضور شما در صحنه، احساس ناامنی می‌کند. می‌خواهند شما را از سر راه بردارند می‌خواهند شما را از سر راه بردارند. چگونه می‌شود این کار را کرد؟ با کشتار که نمی‌توانند. اگر می‌توانستند با یک بمب اتم یا با یک حرکت نظامی، این ملت را تار و مار کنند، می‌کردند؛ اما نمی‌توانند؛ این به ضررشان تمام می‌شود؛ این را می‌فهمند. اگر می‌توانستند این ملت را از صحنه‌ی زمین حذف کنند، می‌کردند؛

اما نمی‌توانند و قدرتش را ندارند؛ سنت عالم این نیست. پس، باید این ملت و این جوانان باشند؛ اما سر راه تجاوزگری آنها نباشند. امروز در بعضی از کشورهای به اصطلاح اسلامی، چند میلیون جوان دستشان را در جیبشان می‌کنند و سوت می‌زنند و بی‌اعتنا به حوادث عظیم عالم، در خیابان راه می‌روند و قدم می‌زنند! امروز چند میلیون جوان، سرگرم مسائل حقیر در زندگی شخصیند و نمی‌دانند که دشمن انسانیت و دشمن آنها و دشمن شرف ملتها، با ملتها چه می‌کند. چنین جوانانی در دنیا هستند. استکبار با خودش می‌گوید که چرا ما این جوانان را هم به خیل آن جوانان ملحق نکنیم؟ دارند تلاش می‌کنند؛ باید در مقابل این حرکتها بایستید. در درجه‌ی اول، باید دانشجویان و دانش‌آموزان، و بعد بقیه‌ی جوانان در هر قشری - کارگر، بازاری، روستایی، شهری - این تلاشها را خنثی کنند. خودسازی دانشجو و دانش‌آموز، در درجه‌ی اول اهمیت البته در درجه‌ی اول، جوان دانشجو و دانش‌آموز باید خودسازی کند. خودتان را با تربیت دینی بسازید. امور تربیتی خوب است، معلم تربیتی خوب است، گوینده‌ی تربیتی خوب است؛ اما آن کسی که از درون خود، موعظه کننده و تربیت کننده‌یی نداشته باشد - «واعظ من نفسه»(۲) - این تربیتها به کارش نمی‌آید. خودتان را بسازید، با نفس مبارزه کنید، اجرای حکم الهی را در محدوده‌ی شخص خودتان بزرگ بشمارید و به نماز، به توجه به خدا، به دعا و به توکل اهمیت بدهید؛ این شما را پولادین خواهد کرد. چیزی که امریکا از آن می‌ترسد، حتّی لفاظیهای سیاسی هم نیست. البته شما باید قدرت تحلیل سیاسی پیدا کنید. اگر جوانانی و ملتی بینش سیاسی نداشته باشند، فریب می‌خورند؛ آنها را از صحنه خارج می‌کنند و با ابزار دین، آنها را کنار می‌زنند؛ مثل خیلی از کسانی که متظاهر به دین و مقدس‌مآب هستند و بینش سیاسی ندارند و خیلی راحت اینها را برمی‌دارند، کنار می‌گذارند. هنوز هم در گوشه و کنار یک عده وجود دارند که خودشان را دیندار و متدین می‌دانند و با این انقلابی که براساس دین است، سر سازگاری ندارند. پس، بینش سیاسی لازم است؛ اما همه چیز نیست؛ اصل قضیه، آن ایمان الهی معنوی است که باید در دلهای شما باشد؛ خودتان را دینی بسازید. امر به معروف و نهی از منکر را اقامه کنید جوانان در محیط خودشان، امر به معروف و نهی از منکر کنند. چرا این واجب - امر به معروف، امر به کارهای خوب - در جامعه‌ی اسلامی هنوز اقامه نشده است؟ نگویید به من چه؛ او هم نمی‌تواند بگوید به تو چه؛ اگر هم گفت، شما اعتنا نکنید. بعضی خیال می‌کنند تا منکری دیده شد، باید با مشت به سراغش بروند! نه، ما سلاحی داریم که از مشت کارگرتر است. آن چیست؟ سلاح زبان. زبان از مشت خیلی کارگرتر و نافذتر و مؤثرتر است؛ مشت کاری نمی‌کند. بعضی جوانان به ما نامه می‌نویسند که اجازه بدهید ما با این تظاهرات منکراتی، مقابله و مبارزه کنیم. خیلی خوب، مقابله بکنید؛ اما چه‌طور؟ بریزید، طرف مقابل را تکه پاره کنید؟! نه، این نیست. حرف بزنید، بگویید؛ یک کلمه بیشتر هم نمی‌خواهد؛ لازم نیست یک سخنرانی بکنید. کسی که می‌بینید خلافی را مرتکب می‌شود - دروغ، غیبت، تهمت، کین‌ورزی نسبت به برادر مؤمن، بی‌اعتنایی به محرّمات دین، بی‌اعتنایی به مقدسات، اهانت به پذیرفته‌های ایمانی مردم، پوشش نامناسب، حرکت زشت - یک کلمه‌ی آسان بیشتر نمی‌خواهد؛ بگویید این کار شما خلاف است، نکنید؛ لازم هم نیست که با خشم همراه باشد. شما بگویید، دیگران هم بگویند، گناه در جامعه خواهد خشکید. چرا کسانی از گفتن ابا می‌کنند؟ یک عده بر اثر ضعف نفس از گفتن ابا می‌کنند، یک عده هم خیال می‌کنند که گفتن فایده‌یی ندارد؛ باید با دست جلو بروند! نه، زبان از دست خیلی مهمتر است. امر به معروف و نهی از منکر را اقامه کنید؛ نگذارید در جوامع جوان - چه در مدرسه‌ها، و چه در دانشگاهها - کار به فساد بکشد. این مراکز برای دشمن هدف است. بدانید که نسل جوان این جامعه و این ایران اسلامی زنده است؛ دشمن هم این را بداند. با بودن شما جوانان مؤمن، حجت بر ما تمام است. چرا دولتهای عربی در مقابل توطئه‌ی اسرائیل سلاح انداختند؟ آن کنفرانس خیانت تمام شد؛ حرفهایشان را زدند و صهیونیستها و دولت غاصب را عملاً به رسمیت شناختند! عاقبت چه شد؟ چه چیزی گیر فلسطینیها آمد؟ چه چیزی گیر دنیای عرب آمد؟ دولت غاصب و دروغین اسرائیل آرزو داشت که چنین حادثه‌یی بعد از چهل‌واندی سال اتفاق بیفتد؛ درعین‌حال این طور وانمود می‌کرد که علاقه‌یی ندارد؛ هی ناز می‌کرد، هی شرط جلو قرار می‌داد! بعد هم به کنفرانس رفت و شدیدترین و وقیحترین حرفها را در مقابل

اعراب زد و از کنفرانس جدا شد و آمد! چرا دولتهای عربی در مقابل چنین توطئه و چنین فریبی سلاح انداختند؟! تاریخ به اینها چه خواهد گفت؟ خدا در قیامت چگونه از اینها بازخواست خواهد کرد؟ ملتهایشان با اینها چه خواهند کرد؟ البته راه جبران - نه جبران کامل - باقی است و دولتهای عرب می‌توانند این کار زشتی که انجام شد، تا حدودی جبران کنند: همه‌ی دولتهای عرب اعلان کنند که ما اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسیم و آن حرفهایی که در آن‌جا زده شده است - چون اسرائیل در مقابل، با آن وضع رفتار کرده است - کأن‌لم‌یکن و ملغاست. با این تصمیم، ملتها را خوشحال کنند؛ می‌توانند این کار را بکنند؛ اما امید به ملتها و جوانان است. نباید شک کرد که این شجره‌ی خبیثه‌یی که «اجتثّت من فوق الارض ما لها من قرار»(۳)، هیچ پایه و پایگاه و استمراری نخواهد داشت و بی‌شک نابود خواهد شد. و شک نباید کرد که حق پیروز خواهد شد و فلسطین به پیکر اسلامی برخواهد گشت؛ اما دیر و زود شدن آن، بسته به همت و غیرت مسلمین است. مسلمین بایستی همت کنند؛ جوانان بایستی مسأله را رها نکنند؛ مثل ملت سرافراز و شجاع ایران حرفشان را بزنند؛ آنچه را که می‌خواهند، مطالبه کنند؛ بلاشک خدای متعال هم به آنها تفضل خواهد کرد. از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که شما جوانان عزیز و همه‌ی جوانان کشورمان و کشورهای اسلامی را مشمول هدایت و رحمت خود قرار بدهد و قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را از همه‌ی ما خشنود کند و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--------------- ۱) کنفرانس مادرید. ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۱۲۲ ۲) وسائل‌الشیعه، ج ۱۲ ، ص ۲۵ ۳) ابراهیم: ۲۶

بیانات در دیدار با امام جمعه، علما و روحانیون کرمان

بیانات در دیدار با امام جمعه، علما و روحانیون کرمان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سفر به کرمان، یکی از فصول شیرین خاطرات گذشته از شما آقایان محترم و برادران عزیز که لطف کردید و این راه طولانی را پیمودید و مجلس ما را با حضور خودتان نورانی کردید، خیلی متشکرم. همان‌طور که جناب آقای جعفری(۱) اشاره کردند، من کم و بیش با روحانیون محترم و وضع روحانیت کرمان آشنا هستم و سفرهای متعددی که در سالهای پیش از انقلاب به کرمان آمدم، در ذهن من همواره از فصول شیرین و روشن خاطرات گذشته است. اول بار در سال ۴۲ به کرمان آمدم؛ که بحبوحه‌ی مبارزات بود، و مدرسه‌ی معصومیه مرکز مبارزات بود. در آن‌جا یک روز هم مرحوم آیةاللَّه صالحی کرمانی(۲) (رحمةاللَّه‌علیه) - که آن‌وقت محور روحانیت کرمان بودند - آمدند و من ایشان را هم از نزدیک دیدم و با وضع روحانیت کرمان و با آقایان آشنا شدم. من بعضی از آقایان حاضر در جلسه را از آن سال می‌شناسم. بعد در سالهای ۵۲ - ۵۱، و بعد هم در سال ۵۷ در بازگشت از تبعید - جیرفت - به کرمان آمدم و وضع کرمان و اجتماعات مردم و حضور صمیمانه‌ی روحانیون را در آن‌جا دیدم، و برادران عزیزی که در جلسه تشریف دارند، تأثیرشان در روحیات مردم، انسشان با مردم، و کار روحانیت مردمی کرمان را بخوبی مشاهده کردم. ان‌شاءاللَّه که این روال حَسَن همواره در آن شهر تابناک و روشن و پُرصفای مادّی و معنوی باقی باشد و خداوند گذشتگان را رحمت کند و شما آقایان عزیز را حفظ فرماید. روحانیت باید جایگاه خودش را در روند انقلاب پیدا کند آنچه برای ما روحانیون مهم است، این است که جایگاه خودمان را در روند انقلاب پیدا کنیم. به نظر من، هنر روحانیت در طول تاریخ این بوده که جای خودش را پیدا کرده است؛ بخصوص آقایان جوان و برادران پُرنشاط باید برای آینده‌ها به این نکته توجه کنند. این بینش، افق دید روحانیت را مشخص می‌کند. هزار سال است که روحانیت شیعه به صورت یک صنف و یک قشر باقی است. از این هزار سال، حدود چهارصد سالش دوران عدم تقیه است - که کشور، کشور شیعه؛ و روحانیت هم روحانیت شیعه بود - اما ششصد سال از این هزار سال، دورانی است که روحانیت در تقیه، در خفا، در فرار و در حبس زندگی کرده است. این تاریخ هزار ساله، دو دوران کاملاً متمایز از هم را گذرانده است. همین علامه‌ی حلی(۳) با این عظمت را که شما می‌بینید، یا محقق(۴)، یا شیخ طوسی(۵) با آن علو مقام - که از لحاظ علمی، در بین همه‌ی علمای شیعه از اول تا

امروز، نظیرش واقعاً نیامده است - اینها در نهایت شدت زندگی کردند. خانه و کتابخانه‌ی شیخ طوسی را در بغداد آتش زدند؛ مردی که سالهای متمادی در بغداد مسند تدریس داشت، آواره کردند؛ به نجف پناه آورد و بعد از آن، سالها در نجف زندگی کرد که نجف حوزه شد؛ والّا حوزه‌ی شیعه به خاطر وجود شیخ مفید(۶) و سیّد مرتضی(۷) و شیخ طوسی، در بغداد بود؛ بعد ایشان را که آواره کردند، به نجف آمد و در آن‌جا بساط تدریس و علم را گستراند. این سلسله‌ی علمای بزرگی که شما قبل از صفویه می‌شناسید - شهیدین(۸)، محقق کرکی(۹)، دیگران و دیگران - در آن دوران زندگی کردند. آن دوران، دوران اختناق و شدت بود. آنان در آن دوران توانستند خودشان را حفظ کنند؛ یعنی جای خودشان را پیدا کردند. جایشان کجاست؟ جایشان در کنار مردم مظلوم شیعه. آنان می‌توانستند برای خودشان، حسابی جدا از حساب مردم باز کنند؛ اما هیچ‌وقت این کار را نکردند؛ در کنار مردم باقی ماندند. بعد ناگهان تحولی انجام گرفت و صفویه روی کار آمدند و علما آزاد شدند؛ یعنی علمای شیعه در فضای واسعی قرار گرفتند. روحانیت همواره در خدمت دین و مردم بوده است شما ملاحظه کنید، در میان علمای دوران صفویه، شیخ‌الاسلام هست، عالم معروف مورد توجه شاه هست، میرداماد(۱۰) هست، شیخ بهایی(۱۱) هست، ملامحمّدباقر سبزواری(۱۲) هست. همه‌ی آنان شیخ‌الاسلام‌ها و علمای بزرگ و مورد توجه دربارها بودند؛ اما زندگی آنان را که نگاه می‌کنید، می‌بینید مثل یک عالم غیروابسته‌ی به دستگاهها زندگی می‌کردند؛ یعنی درست در کنار مردم، با مردم، در خدمت مردم و برای مردم؛ این چیز خیلی عجیبی است. یا مثلاً «مجلسی»(۱۳) که شیخ‌الاسلام بزرگ اصفهان بوده و آن دستگاه باعظمت را داشته، یک روحانی بوده که مردم به او مراجعه می‌کردند و مسأله می‌پرسیدند؛ همین کارهایی که امروز روحانیون در طول این مدت می‌کرده‌اند. بعد هم وقتی که دوران ارتباط با سلاطین پایان گرفت (در آن اوایل، چون سلاطین صفویه به علما احتیاج داشتند، به آنها روی می‌آوردند و به طرفشان می‌رفتند؛ لذا یک مقدار ارتباط داشتند) شما می‌بینید که علما سلسله‌ی جداگانه‌یی شدند که باز در خدمت دین،(۱۴) در خدمت معارف و در خدمت مردم بودند و هیچ‌کس نتوانست از آنان سوء استفاده کند. این را با روحانیت بقیه‌ی فرق اسلامی - فرق گوناگون سنی، فرق اباضیه و زیدیه و امثال اینها، که به آن معنا سنی هم نیستند؛ بعضی خوارجند - مقایسه کنید؛ هیچکدام از آنها این خصوصیت شیعه و علمای امامیه (رضوان‌اللَّه‌علیهم) را نداشتند. به نظر من، این موهبت الهی است؛ یعنی ناشی از یک عقل الهی است که خدای متعال به آنان الهام کرد و آنان جایگاه را پیدا کردند. روحانیت باید در موضع حراست و دفاع از نظام قرار بگیرد من نمی‌خواستم به تفصیل در این‌باره صحبت بکنم؛ منظور اشاره‌یی بر وضع کنونی بود. البته این وضعی که امروز پیش آمده - یعنی دین و فقه حاکم شده است - در طول تاریخ اسلام سابقه ندارد. این چیزی است که جز در دوره‌ی حکومت اسلامی بعد از صدر اسلام - همان چند سال معدود - دیگر وجود نداشته است. این وضع را نمی‌شود با وضع زمان صفویه مقایسه کرد؛ آنها یک مشت کودتاچی و قلدرهایی بودند که سر کار آمدند و تصادفاً شیعه بودند؛ مثل قاجاریه که در این کشور حاکم بودند. صفویه با قاجاریه، از لحاظ محتوای کار و سلطنت و بقیه‌ی شرایط حکومت، تفاوتی که نداشته است؛ فقط وابستگی شیعی داشتند. من می‌خواهم این را عرض بکنم که امروز مسأله چیز دیگری است. امروز موضع روحانیت چه باید باشد و کجا قرار بگیرد؟ حقیقت این است که امروز در جهات مختلف، روحانیت باید در موضع حراست و دفاع از نظام قرار بگیرد؛ این را هرگز نباید فراموش کرد. امروز هیچ عاملی نباید بتواند روحانیت شیعه را از دفاع از نظام جمهوری اسلامی منفک کند. هر شرایطی که پیش بیاید، این‌گونه است. مسؤولان مشکلات را می‌دانند و برای حل آن می‌کوشند جناب آقای جعفری به مسأله‌ی امنیت در کرمان اشاره کردند و همان‌طور هم که گفتند، من از جزییات قضایا مطلعم. این را هم عرض کنم که در همین مسأله، الان دستگاههای مسؤول مشغول کارند؛ یعنی احتیاج نیست که من مجدداً بگویم. آنان نمی‌خواستند یک کار مقطعی موقت بکنند؛ بلکه حرکت مستمری است. البته تا وقتی که نتایج کاملش به دست بیاید، مقداری زمان می‌طلبد؛ ولی الان مشغولند. آن منطقه، فقط کرمان که نیست؛ کرمان و سیستان و بلوچستان است؛ یعنی درحقیقت این مناطق، یک منطقه است؛ به هم متصل است و یک حکم دارد. دیروز مسؤولان

این‌جا بودند؛ از کارهایی که کرده‌اند و کارهای دیگری هم که ان‌شاءاللَّه خواهند کرد، گزارش می‌دادند. به‌هرحال، کار دارد پیش می‌رود؛ یعنی پشت سر این خواسته‌ها تلاش هست و مسؤولان دارنـد تلاش می‌کننـد. مسأله‌ی تورم و گرانی و دیگر مشـکلاتی که فرمودیـد، چیزهایی نیست که مسؤولان کشور ندانند، یا فارغ و مأیوس باشـند؛ نه، هیچکدام نیست؛ هم می‌دانند که واقعیت چیست، هم فارغ از این قضـیه نیسـتند - یعنی مهتم به این قضـیه هسـتند - هم مأیوس نیستند؛ فکر می‌کنند که دارند به سمت حل قضیه پیش می‌رونـد. بـایستی واقعاً و محققاً این را دانست که چنین چیزی وجود دارد. روحانیت در موضع تفهیم و توضیـح البته این مشـکلات هست. ممکن است این مشـکلات عده‌یی را سـرد و مسأله‌دار کند. بالاخره در یک خانواده، چنانچه غذای ظهر کمی دیرتر به دست آید، یا یک ذره نپخته‌تر باشد، یک حلقه از این مجموعه‌ی سلسـله‌ی خانواده که ضعیفتر است، عصبانی می‌شود. آن‌که ظرفیت‌دارتر و پخته‌تر و صـبورتر است و بیشتر به دورترها نگاه می‌کند، می‌گوید بالاخره یک روز غذا نپخته از آب درآمده، حالا چه کار کنیم؛ حالا ده دقیقه هم دیرتر شد، این‌که چیزی نیست. ولی آن‌که کم‌صبرتر، کم‌ظرفیت‌تر، عجله‌دارتر و بچه‌تر است، پا به زمین می‌کوبد، جیغ می‌کشـد و داد و فریاد می‌کنـد؛ قهراً این هست. عـده‌یی در این قضایا مسأله‌دار می‌شوند و برایشان مشـکل پیش می‌آید. عده‌ی دومی از این مسأله‌دار شـدن آنان به نحو غلط - یعنی با اهـداف مغرضانه - اسـتفاده می‌کنند: ببین چه‌طور غذا را بد درست می‌کند؛ ببین چه‌طور غذا را دیر می‌دهد! اینها مقاصد سیاسـی دارند. البته یک دسـته هم هستند که ولو دردشان هم می‌آید، اما صبر می‌کنند تا ببینند چه خواهد شد. در این‌جا روحانیت کجا قرار می‌گیرد؟ روحانیت نباید جزو دسـته‌ی اول باشد؛ جزو دسـته‌ی دوم و سوم هم نبایـد باشـد. روحانیت بایـد در موضع کسـی باشد که به مردم تفهیم می‌کند این قضـیه ربطی به کلیت نظام ندارد: بله، ممکن است، فلاـن مشـکل هم وجود دارد؛ اما مسؤولان هسـتند و ان‌شاءاللَّه درست خواهنـد کرد. هرچه بیشتر خود را از درگیریها دور نگه دارید توصـیه نمی‌کنم که دایماً در موضع توجیه قرار بگیریـد. نمی‌گویم که هر شـهرداری هرجـا غلطی کرد، فوراً بـایستی امام جمعه - یا حتّی عالم محل - از کار آن شـهردار دفاع کند؛ نه، این را توصیه نمی‌کنم. می‌خواهم بگویم که در ذهن مردم، این را از کلیت نظام جدا کنید. گفته بشود که بله، نظام جمهوری اسـلامی است، دشـمن هم زیاد دارد، مشکل هم زیاد دارد، مسؤولان خوب و دلسوزی هم دارد، بایـد ان‌شـاءاللَّه حل بشود؛ اما قـداست و اسـتحکام نظام اسـلامی بایستی در همه حال محفوظ بمانـد. روحانیت بایستی این موضع را بگیرد؛ و برای این‌که این کـار بتوانـد بخوبی انجـام بگیرد، اعتقاد من این است که در اختلافات سیاسـی موجود خطی باید کمتر دخالت کرد، و به یک معنا اصـلاً نبایـد دخالت کرد؛ منتها از باب این‌که بالاخره اگر فضا، فضای صددرصد سالمی نباشد، هر نفس کشیـدنی هم به صورتی و به معنایی تعبیر خواهد شد، در چنین فضایی کوشـش کنند که هرچه بیشتر خود را از درگیریها دور نگهدارنـد؛ یعنی آن جنبه‌ی پـدری و عمومی را برای همه‌ی مردم داشـتن؛ هر دو قشـر متعارض با یکـدیگر را فرزنـدان خود و احیاناً دارای اشـتباهاتی دانسـتن. اینها را بایستی رعایت کرد، تا روحانیت همواره بالاتر از اختلافات بمانـد. از تجربیات و حرفهای یکدیگر استفاده کنیم البته این تشکل روحانیون، کار بسیار خوبی است؛ یعنی هر تشکلی برای روحانیون، چیز خوبی است. روحانیون بایستی دور هم باشـند، همفکری کننـد، اشـتباهات یکدیگر را رفع کنند، کارهای یکدیگر را کامل کنند. ما مجموعه‌یی هستیم که کارهای همسـانی در رابطـه‌ی بـا مردم داریم. ممکن است همه، ظرفیت لاـزم را به قـدر کـافی نداشـته باشـیم؛ امـا از تجربیـات و از حرفهـای یکدیگر اسـتفاده کنیم. به نظر ما، این کار بسـیار خوبی است؛ و این در تشـکلهای روحانی انجام می‌گیرد. این مجموعه‌یی که جناب آقای جعفری اشاره کردند، مجموعه‌ی بسیار خوبی است؛ باید دور هم باشند. البته کوشش کنند که فراگیر باشد؛ یعنی طوری نباشد که باز یک جمع دیگر هم آن طرف بیایند و مجموعه‌ی مشابهی، یا رقیبی، یا احیاناً معارضـی به وجود بیاورند؛ این مصـلحت نیست؛ بهتر این است که همه با هم باشـند. کدام دو نفری هسـتند که صددرصد مثل هم بیندیشـند و بفهمند و تصـمیم بگیرند؟ این عده‌یی که هسـتند، اگر پنجاه نفرند، مثلاً هفتاد نفر بشوند؛ ولو با بخشـی از اختلافات در بعضـی از امور. به‌هرحال، کلیات مورد توافق بیشتر است. روحانیت بایستی یک حیثیت فراگیر باشـد؛ فراتر از بقیه‌ی حیثیتهایی که ممکن است افراد را از هم جدا کند. از زیارت آقایان

خیلی خوشحال شدم. آقای فخر(۱۵) هم زحمت کشیدند و این اشعار فصیح و بلیغ و زیبا و شیوا را قرائت کردند. من با زبان شیرین ایشان سابقه‌ی آشنایی هم دارم. اشعار بسیار خوبی بود؛ الّا این‌که به نظر ما شأن نزولش ایراد داشت! وگرنه اصل شعر، واقعاً بسیار بسیار خوب بود. ان‌شاءاللَّه خداوند دل پاک و روح لطیف ایشان را همواره مشمول تفضلات و الطاف خودش قرار بدهد و برکاتش را بر ایشان و بر همه‌ی برادران عزیز نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) نماینده‌ی ولیّ‌فقیه و امام جمعه‌ی کرمان ۲) ۱۳۶۰ - ۱۲۷۵ ش ۳) ۷۲۶ - ۶۴۸ ق) ۴) ۶۷۶ - ۶۰۲ ق) ۵) ۴۶۰ - ۳۸۵ ق) ۶) ۴۱۳ - ۳۳۶ ق) ۷) ۴۳۶ - ۳۵۵ ق) ۸) ۷۸۶ - ۷۳۴ ق) و (۹۶۶ - ۹۱۱ ق) ۹) ۹۴۰ ق - ؟) ۱۰) ۱۰۴۱ ق - ؟) ۱۱) ۱۰۳۱ - ۹۵۳ ق) ۱۲) ۱۰۹۰ - ۱۰۱۷ ق) ۱۳) ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷ ق) ۱۴) ۱۵) از شعرای کرمان

بیانات در دیدار با روحانیون و مسؤولان دفاتر سازمان تبلیغات اسلامی در مناطق کردنشین و منطقه‌ی ۲ کشور

بیانات در دیدار با روحانیون و مسؤولان دفاتر سازمان تبلیغات اسلامی در مناطق کردنشین و منطقه‌ی ۲ کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اداره‌ی جامعه، با عمل و تلاش و ابتکار مخلصانه آن چیزی که من در این دیدار و در چنین جمعی می‌توانم عرض بکنم، عمدتاً تشکر از آقایان است. درباره‌ی کار، نه می‌شود اظهارنظری کرد، نه می‌شود یک دستور کلی معین کرد؛ بخصوص با توجه به این‌که شماها خودتان در منطقه هستید و از نزدیک چیزی را شاهدید که ما شاهد آن نیستیم؛ حقایقی را می‌بینید که در تصمیم‌گیریها و در طراحیهای آینده بشدت مؤثرند. پس، شما اهل فن هستید و متخصص این کارید؛ ما فقط می‌توانیم کلیات بگوییم. لیکن به خاطر تقدیر از زحمات آقایان و تشکر از تلاش ارزشمندی که شماها کرده‌اید، من می‌توانم این را عرض بکنم که واقعاً در نظام اسلامی، اگر هر بخشی از این بدنه‌ی عظیم، با اراده و همت و ابتکاری مخلصانه، پرداخته و ساخته نشود، کارها لنگ خواهد ماند. خاصیت یک نظام مردمی هم همین است. می‌دانید که صد سال، گاهی صدها سال می‌گذرد، تا نظامی در یک جامعه جا بیفتد؛ سلسله‌های حکومتی را نمی‌گویم. ما نظام اسلامی داریم؛ نظامی که مبتکر است، و نه در حال و نه در گذشته - الّا در گذشته‌های بسیار دور - در عالم نظیری نداشته است. اگر کسی بخواهد جامعه‌یی را با این نظام اداره بکند - آن هم جامعه‌ی بزرگ و کشور پهناوری مثل کشور ما - و فرض کند که باید بنشیند و با مدیریتی آن را طراحی کند و مأمور بفرستد و ...، بدانید که اشتباه کرده است؛ این فقط با مستحصل و مجموعه‌ی تلاشهای فراوان انسانهای متعدد و دارای این خصوصیاتی که عرض کردم - یعنی عمل و تلاش و ابتکار مخلصانه - قابل اداره کردن است. هر کس در هر گوشه، باید کاری انجام بدهد. بحمداللَّه شما این کار را کردید. نظام شما را به آن‌جا اعزام کرده، اما در واقع اگر درست نگاه کنیم، انگیزه‌ی شخصی ناشی از معرفت به یک نیاز، شما را به آن‌جا فرستاده است؛ منتها بعد خود شما تلاش کردید و این را به رشته‌یی از رشته‌های نظام وصل کردید؛ که این هم کار بسیار درست و خوبی است. هنیئاً لکم این تشخیص درست و پیدا کردن راه و کار مخلصانه‌یی که انجام دادید. هیچ چیزی شیرینتر از تلاش یک طلبه‌ی جوانِ با ایمان و امید و ابتکار نیست من از این چند جمله گزارشی که آقای ابوالقاسمی(۱) دادند، احساس کردم که ظرفیت خوبی در این کار وجود دارد، و واقعاً من خوشحال شدم. این مطلب بارها به ذهن من گذشته است که هیچ چیزی زیباتر و پُرجاذبه‌تر و شیرین‌تر از تلاش یک طلبه‌ی جوان باایمانِ باامیدِ باابتکار نیست؛ این چیز عجیبی است. کسانی که در این وادی نیستند، شاید درست نفهمند که من چه می‌گویم. یک طلبه، در گوشه‌یی از این دنیای بزرگ، تک می‌افتد و به کاری می‌چسبد. اگر ایمان و امید و ابتکار داشته باشد - این سه عنصر حتماً لازم است - می‌بینید بدون این‌که بر کسی تحمیل بشود، بدون این‌که مرتب مزاحم کسی بشود، بدون این‌که توقع زیادی داشته باشد، و بدون این‌که برای خودش فکری بکند، این کار را شسته و رُفته و تمیز و مرتب انجام می‌دهد. بعد که انسان نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً به خاطر اخلاص یک آدم مؤمن، شجره‌ی طیبه‌یی در این‌جا ایجاد شده است. البته نمی‌خواهم

بگویم که غیرطلبه‌ها این‌گونه نیستند؛ نه، برای غیرطلبه‌ها این‌طور وضعیتی پیش نمی‌آید. یک دانشجوی جوان و مسلمان و دارای همین خصوصیات، اصلاً میدان این کار را ندارد؛ آن‌که میدان این کار را پیدا می‌کند، طلبه‌ی جوانی است که در حوزه درسش را می‌خواند؛ حالا- تصادفاً برحسب حادثه‌یی، سر و کارش به فلان نقطه‌ی دوردست کشور - به بلوچستان، به کرمان، به فلان نقطه - افتاده، کاری را دیده، نیازی را احساس کرده، به این کار چسبیده، و از آن مایه‌ی ایمانی و معرفتی و دینی درون خودش تغذیه شده و این را روبه‌راه کرده است. من در طول عمرم این‌گونه موارد را زیاد دیده‌ام؛ بعد از انقلاب هم موارد متعددی را مشاهده کرده‌ام. تا وقتی اخلاص هست، برکات الهی همراه ماست آن وقتی که ما طلبه‌ها این‌طور کار می‌کنیم، برکات الهی با ماست. آن وقتی که به آن بدنه‌ی شفاف اخلاص ما، اندک خدشه‌یی وارد می‌آید، کارها طور دیگری می‌شود؛ یعنی فوراً می‌بینیم که یک گوشه‌ی کار عیب پیدا می‌کند. تا وقتی که اخلاص هست، تا وقتی که «خود» نیست، تا وقتی که با کمترین برداشت، بیشترین کار را می‌خواهیم انجام بدهیم و واقعاً به انگیزه و به سائقه‌ی همان هدایت الهی کار می‌کنیم، برکات الهی همراه ماست. من یک وقت این را به زنبور عسل تشبیه کردم؛ «و اوحی ربّک الی النّحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا ومن الشّجر و ممّا یعرشون»(۲). زنبور عسل در بین گلها می‌گردد و عسل شیرین را که «فیه شفاء للنّاس»(۳) است، برای انسانها فراهم می‌کند. البته نیش هم دارد و در جای خودش از آن هم استفاده می‌کند. به شرطی که آن نیش زدن بجا باشد، عیبی هم ندارد. بدون نیش هم مثل این‌که خیلی مفید نیست؛ در جاهایی هم باید از آن نیش استفاده بشود؛ اما کار اصلیش آن نیست؛ کار اصلیش این است که عسل را فراهم کند. تا وقتی که این‌طور است، برکات الهی همراه است. من این را به شماها تبریک می‌گویم. ظاهراً این‌طور که احساس می‌شود، شما در آن منطقه همین‌گونه عمل کرده‌اید، و باید هم همین‌طور عمل کنید؛ اصلاً کار همین است و غیر از این نیست. منطقه‌ی هنر و ادبیات عمیق این نکاتِ به اصطلاح عنوانی و تیتری که ایشان(۴) بیان کردند و گفتند که منطقه، منطقه‌ی جنگ و دود و اینها نیست؛ بلکه منطقه‌ی صلح و صفا و شادی و شعر و هنر و ادب است، واقعیتی است؛ من هم کم و بیش در رفت و آمدهایی که به آن منطقه داشتم، این را دیدم. منطقه، منطقه‌ی هنر و ادبیات است؛ ادبیات عمیقی هم دارد. البته زبان کردی، واقعاً یک زبان مشترک نیست؛ یعنی لهجه‌ها خیلی با هم متفاوت است. کردی اورامانات، کردی مهاباد و کردی سنندج، تفاوتهای زیادی با هم دارند. اصلاً من نمی‌دانم که شما این مجله(۵) را چگونه درست می‌کنید که همه بتوانند از آن استفاده کنند. اینها لهجه‌های دور از هم است؛ مثل لهجه‌های فارسی هم نیست؛ یعنی مانند لهجه‌ی مشهدی و یزدی و اصفهانی و امثال اینها نیست؛ گرچه اسم اینها به حسب اصطلاح لهجه نیست. به‌هرحال، کار باارزش و مفیدی است. ان‌شاءاللَّه خداوند به شماها توفیق بدهد که این کار را بخوبی انجام بدهید و دنبال بگیرید. با مایه‌ی کم هم می‌شود حرکت کرد البته بودجه و امکانات از ضروریات است و بی‌مایه هم فطیر است؛ اما خلاصه خودتان را خیلی سربند مایه نکنید. من نمی‌دانم چگونه می‌شود این حرف را بیان کرد و جا انداخت. عقیده‌ی من این است که با مایه‌ی کم و بی‌مایه هم می‌شود مقداری حرکت کرد. اگرچه مسؤولان و دستگاهها وظیفه دارند، و شکی نیست که باید به وظیفه‌ی خود عمل کنند، اما ما که حرکت می‌کنیم، باید بالاخره هرگونه می‌توانیم، حرکت کنیم؛ یعنی «به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل». باید تلاش و حرکت کرد و پیش رفت. ان‌شاءاللَّه خداوند توفیق بدهد و روزبه‌روز پیشتر بروید. بزرگترین دشمنیها در مقابل جهتگیری اسلامی آن مسأله‌ی وحدتی هم که شما(۶) گفتید، بسیار مهم است. هیچ اصرار نداشته باشید که مردم را به آنچه شما حق می‌دانید، دعوت کنید؛ بگذارید در آن‌جا همان مسأله‌ی اسلامی اصل باشد و احساسات جریحه‌دار نشود. از توطئه‌ها علیه خودتان واقعاً بیمناک و برحذر باشید؛ چون اندک چیزی که پیش بیاید، شما را متهم می‌کنند که آمده‌اند سنّی‌های ما را شیعه کنند! اگر از این حرفها بزنند، آن‌وقت شما دیگر نمی‌توانید در آن‌جا کار کنید. نگذارید چنین بهانه‌هایی به دست افراد بیفتد. بالاخره آن برادر سنی هم فکر و راه و فقه و نظر خودش را دارد؛ آن برادر شیعه هم فکر و راه و فقه و نظر خودش را دارد. فعلاً- آنچه که مسأله‌ی ماست، این نیست که یکی به عقیده‌ی دیگری برگردد. الان مسأله‌ی کشور ما و زمان ما این نیست؛ این مسأله ممکن است بعدها مجالهای خیلی بهتری

داشته باشد. فعلاً۔ مسأله این است که آن حرکت و جهتگیری اسلامی، امروز در دنیا بزرگترین دشمنیها را در مقابل خودش دارد. شاید هیچ حرکتی - حتّی حرکت مارکسیستی در دوره‌ی گذشته - با چنین مقابله‌ی عظیم و همه‌جانبه‌یی روبه‌رو نشده باشد که حرکت اسلامی روبه‌رو شده است؛ این را من از روی تحقیق عرض می‌کنم. با ارزیابی خطراتی که در مقابل ما هست، باید این‌گونه بگوییم که هیچ‌وقت هیچ حرکتی، این‌چنین با صف‌آرایی مواجه نشده است. در مقابل این حرکت، باید عاقلانه، هوشیارانه، با کمال زیرکی، و البته با چالاکی و تردستی حرکت کرد. باید راههای سلامت و موفقیت را پیدا کرد و به نتیجه رسید؛ خدا هم ان‌شاءاللَّه با شماست. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------- ۱) معاون اجتماعی وقت سازمان تبلیغات اسلامی ۲) نحل: ۶۸ ۳) نحل: ۶۹ ۴) آقای ابوالقاسمی ۵) ثاوینه ۶) آقای ابوالقاسمی

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری س) و روز پرستار

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری س) و روز پرستار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم پرستاری، حرفه‌یی انسانی و اسلامی به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، ولادت زینب کبری بانوی بزرگ اسلام را تبریک عرض می‌کنم و به همه‌ی شما خیر مقدم می‌گویم. به مناسبت روز پرستار، یک جمله‌ی کوتاه در باب ارزش خدمت پرستاران عرض می‌کنم و آن، این است که همه موظفیم از این انسانهای فداکار و پُرعاطفه و دلسوزی که با عمل انسانیِ پرستاری خود، از بیماران در مراحل دشوار بیماری مواظبت و حمایت می‌کنند، به عنوان احترام به یک ارزش انسانی والا، قدردانی کنیم. پرستاری حرفه‌یی انسانی و اسلامی است؛ و جامعه و کشوری مثل ما که سرشار از عواطف گوناگون است، و نقش عواطف در این جامعه، همواره نقش برجسته‌یی بوده است، باید به این حرکت عاطفی بزرگ - که دارای مبنای عقلانی و فکری راسخی هم هست - به چشم احترام بنگرد. پرستاران هم - چه زن و چه مرد - قدر خودشان را بدانند و این حرفه را مقدس بشمارند. هر حرکت انسانی یک پرستار برای بیمار، یک حسنه است و کمکی است به انسانی محتاج کمک؛ آن هم در شرایطی حساس. پرستاری، در کنار طبابت و هم‌وزن طبابت است. چرا زینب کبری س) در چشم ملتهای اسلامی عظمت دارد؟ و اما ولادت حضرت زینب کبری علیهاسلام) ایجاب می‌کند که ما دایره‌ی بحث را، بخصوص در شرایط کنونی بشریت، وسیعتر قرار بدهیم. زینب کبری یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملتهای اسلامی دارد، از چیست؟ نمی‌شود گفت به خاطر این است که دختر علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السّلام)، یا خواهر حسین‌بن‌علی و حسن‌بن‌علی(علیهماالسّلام) است. نسبتها هرگز نمی‌توانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه‌ی ائمه‌ی ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کو یک نفر مثل زینب کبری ارزش و عظمت زینب کبری به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این‌طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) هم نباشد، عظمت پیدا می‌کند. بخش عمده‌ی این عظمت از این‌جاست که اولاً۔ موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین(علیه‌السّلام) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده‌ی بعد از شهادت امام حسین را؛ و ثانیاً طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخابها زینب را ساخت. قبل از حرکت به کربلا۔ بزرگانی مثل ابن‌عباس و ابن‌جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام، که ادعای فقاهت و شهامت و ریاست و آقازادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه‌کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. نه این‌که نمی‌فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس می‌کرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا می‌شود؛ و به همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ حس می‌کرد که حادثه چگونه است. در آن ساعتهای بحرانی که قویترین انسانها

نمی‌توانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین‌بن‌علی هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریت - یعنی پیامبران - می‌توانند به آن‌جا برسند. فاطمه‌ی زهرا و زینب کبری زنان الگو و نمونه‌ی اسلام مادر او فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) زن دیگری بود که مقامش از زینب کبری هم بالاتر بود. اینها زنان الگو و نمونه‌ی اسلامند. زن امروز دنیا الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتها و انتخاب بهترین کارها؛ ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بردوش انسانها گذاشته است، همراه باشد. زن مسلمانی که الگویش فاطمه‌ی زهرا یا زینب کبری علیهماالسّلام) باشد، این است. اگر زن به فکر تجملات و خوشگذرانیها و هوسهای زودگذر و تسلیم شدن به احساسات بی‌بنیاد و بی‌ریشه باشد، نمی‌تواند آن راه را برود؛ باید این وابستگیها را که مثل تار عنکبوت بر پای یک انسان رهروست، از خود دور کند، تا بتواند آن راه را برود؛ کمااین‌که زن ایرانی در دوران انقلاب و در دوران جنگ همین کار را کرد، و انتظار این است که در همه‌ی دوران انقلاب همین کار را بکند. اما الگوی زن ایرانی در این راه، همان است که گفته شد؛ زینب الگوست. زینب زنی نبود که از علم و معرفت بی‌بهره باشد؛ بالاترین علمها و برترین و صافیترین معرفتها در دست او بود. همان «سکینه‌ی کبری یی که شما اسمش را در کربلا شنیده‌اید، و دختر امام و برادرزاده و شاگرد زینب است - کسانی که اهل تحقیق و کتابند، نگاه کنند - او یکی از مشعلهای معرفت عربی در همه‌ی تاریخ اسلام تا امروز است. کسانی که حتّی زینب و پدر زینب و پدر سکینه را قبول نداشتند و ندارند، اعتراف می‌کنند که سکینه(علیهاسلام) یک مشعل معرفت و دانش است. نقش زن در انقلاب، یک نقش برجسته و طراز اول رفتن این راه، به معنای دور شدن از دانش و معرفت و بینش جهانی و روشنفکری و معلومات و آداب نیست؛ اینها ورای آنهاست. زن اسلامی، زنی است که راه را درست می‌رود؛ هدف را درست تشخیص می‌دهد و در این راه حاضر به فداکاری است. و چنین زنی عظمت می‌آفریند؛ همچنان که زنان ایران عظمت آفریدند؛ اینها تعارف نیست. اگر زنان به انقلاب نپیوسته بودند، انقلاب پیروز نمی‌شد؛ جوانان برای پیوستن به صفوف انقلاب، از خانه‌ها بیرون نمی‌آمدند؛ مادرانشان نمی‌گذاشتند، یا حداقل آنها را تشویق نمی‌کردند. اگر زنان دل در گرو انقلاب نداشتند، مردان این‌طور آزادنه در صفوف انقلاب جانفشانی نمی‌کردند. نقش زن در انقلاب، هم به طور مستقیم، و هم به طور غیرمستقیم، یک نقش برجسته و مجموعاً نقش اول است؛ در جنگ هم همین‌طور بود. من با خانواده‌های معظم شهدا دیدار و نشست‌وبرخاست زیادی داشته‌ام. در کمتر خانواده‌ی شهیدی است که روحیه‌ی مادر از روحیه‌ی پدر بالاتر نباشد. در اغلب خانواده‌ها، روحیه‌ی مادر شهید از روحیه‌ی پدر شهید بالاتر است. این، یک چیز فوق‌العاده است. این، نقش زنان مؤمن را در این انقلاب نشان می‌دهد؛ زنانی که برای پیروزی انقلاب و برای پیشرفت مقاصد انقلاب ایستادند و همه چیز را برای اهداف و آرمانهای الهی و اسلامی خود فدا کردند. الگوی غربی و اروپایی زن، نقطه‌ی مقابل الگوی اسلام برای زن، این نقش درست است؛ اما آنچه که الگوی غربی و اروپایی است، نقطه‌ی مقابل این است. این دو، با هم جمع‌شدنی نیست. در الگوی اروپایی زن، مسأله این نیست که آنها می‌خواهند زن عالم باشد، اما اسلام نمی‌خواهد زن عالم باشد؛ آنها می‌خواهند زن در مناصب اجتماعی و صحنه‌ی اجتماعی باشد، ولی اسلام نمی‌خواهد؛ قضیه این نیست. اسلام زنان عالمه‌ی بزرگی پرورش داده است. اگر امروز هم در جامعه‌ی ما مشاهده کنید، می‌بینید که متخصصان زن، دانشمندان زن، پزشکان زن، محققان زن و هنرمندان بزرگ زن کم نیستند؛ انسانهای ارزش‌آفرین و صاحب فکر و مکتب در بین آنها هست. در صحنه‌ی سیاسی و در قوای مجریه و مقننه هم همین‌طور است. در همه‌ی بخشهای کشور، حضور زنان، حضور فعالی است. بین ما و آنها، بین تفکر و ارزشگذاری اسلامی و غربی، بحث بر سر اینها نیست؛ بحث بر سر چیز دیگری است. الگوی غربیِ امروزِ اروپایی، برخاسته و زاییده از الگوی باستانی رومی و یونانی آنهاست. آن روز هم این‌طور بود که زن وسیله‌یی برای تکیف و التذاذ مرد بود و همه چیز تحت‌الشعاع این بود، امروز هم این را می‌خواهند؛ حرف اصلی غربیها

این است. مدعیان غربی، کمترین مخالفتی را با مبانی خودشان تحمل نمی‌کنند آنها با چه چیز زن مسلمان بیشتر دشمنند؟ با حجاب او. آنها با چادر و حجاب صحیح و متقن شما از همه چیز بیشتر دشمنند. چرا؟ چون فرهنگ آنها این را قبول ندارد. اروپاییها این‌طورند؛ آنها می گویند هرچه را که ما فهمیده‌ایم، دنیا باید از ما تقلید کند! مایلند که جاهلیت خودشان را بر معرفت عالم غلبه بدهند. آنها می‌خواهند زن به سبک اروپایی را در جامعه رواج بدهند؛ که عبارت است از سبک مد و مصرف و آرایش در انظار عموم و ملعبه قرار دادن مسائل جنسی بین دو جنس؛ می‌خواهند این چیزها را به وسیله‌ی زنان رواج بدهند. هرجا با این هدفگیری غربیها مخالفت بشود، فریادشان بلند می‌شود! اینها کم‌طاقت هم هستند! همین مدعیان غربی، کمترین مخالفتی را با مبانی پذیرفته‌ی خودشان تحمل نمی‌کنند. همه جای دنیا را هم توانسته‌اند تحت تأثیر قرار بدهند؛ مگر محیطهای اسلامی واقعی را. شما اگر به دنیای فقیر آفریقا و امریکای لاتین و شرق آسیا و هرجا که جوامعی هستند، مراجعه کنید، خواهید دید که آن‌جا هم توانسته‌اند همان الگوهای خودشان - همان‌طور آرایش کردن، همان‌طور مصرف کردن و همان‌طور ملعبه شدن زن - را رواج بدهند. تنها جایی که تیر آنها به نشان نخورد، محیطهای اسلامی است، و مظهر آنها جامعه‌ی بزرگ جمهوری اسلامی است؛ لذا بشدت با این مبارزه می‌کنند. حفظ حجاب در بیرون از محیط خانه و خانواده امروز شما زنان، سنگربان ارزشهای اسلامی در مقابل وضع جاهلی دنیای غرب هستید. شما هستید که دارید از این حصار مستحکم فرهنگ اسلامی محافظت می‌کنید. در علم، در فرهنگ، در سیاست و در همه چیز، زن باید پرورش اسلامی پیدا کند؛ در میدانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و همه جا برود و پیشتاز باشد؛ اما در مسائل شهوانی و جنسی، ملعبه‌ی دست این و آن نشود؛ این حرف ماست. در مکتب اسلام، حفاظ و حجابی بین زن و مرد وجود دارد. این به معنای آن نیست که زنان، عالم جداگانه‌یی غیر از عالم مردان دارند؛ نه، زنان و مردان در جامعه و در محیط کار، با هم زندگی می‌کنند؛ همه جا با هم سر و کار دارند؛ مشکلات اجتماعی را با هم حل می‌کنند؛ جنگ را با هم اداره می‌کنند و کردند؛ خانواده را با هم اداره می‌کنند و فرزندان را پرورش می‌دهند؛ اما آن حفاظ و حجاب در بیرون از محیط خانه و خانواده حتماً حفظ می‌شود. این، آن نکته‌ی اصلی در الگوسازی اسلامی است. اگر این نکته رعایت نشود، همان ابتذالی که امروز غرب دچار آن است، پیش می‌آید. اگر این نکته رعایت نشود، زن از پیشتازی در حرکت به سمت ارزشها - که در ایران اسلامی دیده شد - باز خواهد ماند. غربیها مایلند با تمام توان، آن نکته را هم در جایی به نحوی نسبت به هر کسی رسوخ دهند. گرایش به سمت مدگرایی، عامل انحراف جامعه و زنان به اعتقاد من، گرایش به سمت مدگرایی و تجمل‌گرایی و تازه‌طلبی و افراط در کار آرایش و نمایش در مقابل مردان، یکی از بزرگترین عوامل انحراف جامعه و انحراف زنان ماست. در مقابل اینها، خانمها بایستی مقاومت کنند. آنها برای این‌که از زن، آن‌چنان موجودی به وجود بیاورند که مورد نظر خودشان است، محتاج این هستند که دایماً مد درست کنند و چشمها و دلها و ذهنها را به همین چیزهای ظاهری و کوته‌نظرانه مشغول کنند. کسی که به این چیزها مشغول شد، کی به ارزشهای واقعی خواهد رسید؟ مجال پیدا نمی‌کند برسد. زنی که در فکر باشد از خود وسیله‌یی برای جلب نظر مردان بسازد، کی فرصت این را پیدا خواهد کرد که به طهارت اخلاقی فکر کند و بیندیشد؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ آنها این را می‌خواهند. آنها مایل نیستند که زنان جوامع دنیای سوم، دارای فکر روشن و آرمانخواه باشند؛ خودشان دنبال هدفهای بزرگ حرکت کنند و شوهر و فرزند خود را هم حرکت بدهند. زنان جوان در جامعه‌ی ما باید خیلی مراقب باشند، تا این کمند ناپیدای بسیار خطرناک فرهنگ و تفکر غربی را بشناسند؛ از آن پرهیز کنند و جامعه‌ی زنان را از آن جدا و برحذر بدارند. صلاح زنان در جامعه، صلاح مردان را به دنبال می‌آورد امروز این راهی که ملت اسلام، بخصوص ملت بزرگ و شجاع ایران در پیش گرفته است - راه تحقق آرمانهای اسلامی - راه نجات انسانها، راه دفع ظلم، راه شکستن بتهای زر و زور قدرت در دنیاست؛ بایستی این راه را درست شناخت و از آن پاسداری و حراست و حفاظت کرد. به اراده‌های قوی، به دلهای محکم و ظرفیتهای بالا ـ احتیاج است؛ و این جز با تربیت الهی و اسلامی مرد و زن ما امکانپذیر نیست. صلاح زنان در جامعه، به دنبال خود، صلاح مردان را هم می‌آورد. نقش زنان در این مورد،

جزو نقشهای برجسته و شاید نقش اول است. از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که همه‌ی شما خواهران و برادران را مشمول لطف و رحمت و هدایت خود قرار بدهد، و زنان و مردان جامعه‌ی ما را جزو بهترین بندگانش محسوب بدارد و مورد رضای ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با روحانیون دفتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در امور اهل سنت سیستان و بلوچستان

بیانات در دیدار با روحانیون دفتر نمایندگی ولیّ‌فقیه در امور اهل سنت سیستان و بلوچستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کاری که شما مشغول هستید، کار لازمی است از همه‌ی شما برادران عزیز به خاطر این زحماتی که برعهده گرفتید، صمیمانه و عمیقاً تشکر می‌کنم؛ بخصوص از شخص جناب آقای ربانی که ان‌شاءاللَّه محور این حرکت مبارک و خوش‌عاقبت هستند. این کاری که شما مشغول هستید، کار لازمی است؛ زیرا که در سیستان و بلوچستان - چه در شهرهای مختلف بلوچستان یا روستاهای آن‌جا، و چه در زابل و روستاهای سیستان - یک عده از مردم و هم‌میهنان ما سکونت دارند که به خاطر عوامل چندی، دچار انواع محرومیتها هستند. یکی از این عوامل، جدایی فرهنگهاست؛ یعنی فرهنگها در بعضی از جهات، با هم مقداری تغایر دارند. این موجب شده است که برادران مسلمان ما در این منطقه - اعم از شیعه یا سنی - در هرجا که هستند، در مقابل طبیعت خشن آن منطقه، صحراهای پهناور، آفتاب سوزان، هوای غبارآلود در یک منطقه یا هوای نم‌آلود در منطقه‌ی دیگر، با امکانات کم روبه‌رو باشند؛ و چون دور هستند، با عطوفت و محبت ناقصی از طرف مرکز روبه‌رو باشند. وضعیت سیستان و بلوچستان در زمان رژیم ستمشاهی در زمان رژیم ستمشاهی - چه دوران منحوس پهلوی، چه دوران منحوس قاجار - در آن منطقه خیلی ستم شده است. شاید شماها بدانید که هنوز هم در گوشه و کنار بلوچستان، به فارسها «گجر» می‌گویند. گجر، یعنی قاجار، قجر؛ مثل این‌که ما می‌گوییم «مغول». علتش خاطره‌ی تلخی است که آنان از دوران قاجاریه دارند؛ از بس به آنان در آن دوران ستم شد. در دوران منحوس پهلوی هم وضع بهتر از دوران قاجاریه نبود. سیاست رژیم پهلوی در بلوچستان این بود که خوانین را به خودشان جذب کنند و از خوانین امنیت منطقه را بخواهند؛ مثل تیولدارهای زمان قدیم، که شاه یک کشور کسی را به منطقه‌یی می‌فرستاد و مثلاً می‌گفت خراسان در تیول تو؛ ما می‌خواهیم خراسان را از این کشور جدا نکنند؛ مالیاتی هم هر سال با هدایا برای ما بفرست؛ دیگر هر کار می‌کنی، با خودت! او هم به آن‌جا می‌رفت؛ اگر قرار بود که مثلاً- ده کرور بفرستد، سی کرور یا پنجاه کرور از مردم درمی‌آورد! حالا- چگونه درمی‌آورد، آن مربوط به خودش بود. کشتارها، ظلمها، بی‌عدالتیها، ناحق کردن حقها، ضایع کردن ضعفا و رشد دادن گردن کلفتها، به دولت مرکزی ربطی نداشت! در زمان پهلوی، سیستان و بلوچستان این وضعیت را داشت. در آن‌جا خوانینی از قبایل مختلف ریگی و مبارکی و نارویی و شش‌زهی بودند؛ همین زهی‌های فراوان که شنیده‌اید و هست. رئیس قبیله در مقابل استاندار مسؤول بود؛ و اگر خوب عمل می‌کرد، پاداش او هم وکالت مجلس بود؛ یک دوره بیاید وکیل مجلس بشود و سور و سات استاندار و دستگاه دولتی هم فراهم باشد! دستگاه کاری به کار امنیت منطقه نداشت. وقتی که من در آن‌جا بودم، بین همین ایرانشهر و چابهار، به اصطلاح حافظ امنیت این مناطق، دلاورهای آن رژیم بودند. دلاورها چه کسانی بودند؟ یک چند نفر بلوچِ فقیرِ محرومِ مظلومِ بدبختی که به آنها چوبدستی یا تفنگ برنو داده بودند و گفته بودند که شما در این جاده مواظب باشید. آنها مواظب بودند؛ حالا- مواظب چه چیزی، آن هم خیلی روشن نیست؛ طبیعتاً طبق معیارهای خود آنها عمل می‌کردند. آن خان، پدر آن مردم را درمی‌آورد. من در بلوچستان وضعیتی را دیدم که حقیقتاً قابل توصیف نیست؛ یعنی اگر کسی توصیف کند، شما باور نخواهید کرد؛ یعنی این‌قدر با حالا فاصله دارد. یک عده در آن‌جا از همه جهت در نهایت راحتی و آسایش زندگی می‌کردند؛ در ایرانشهر، مثل اعیان تهران زندگی می‌کردند! در فنّوج و اسپکّه و آن دوردستهایی که پای آدمهای معمولی به آن‌جا نمی‌رسید، اینها در وضعیت اشرافی زندگی می‌کردند! در همان شهرها مردمی بودند که اولیات زندگی برایشان وجود نداشت؛ یعنی فقر به معنای تلخ

و سیاه، مسأله‌ی آن‌وقت در آن‌جا بود؛ نه جاده‌یی، نه آبی، نه برقی، نه در تابستان وسیله‌ی خنک‌کننده‌یی. مردم آن‌جا این‌طور محروم شدند. مردم هم راه زندگی را فهمیده بودند. هر کس می‌خواست زندگی کند، باید منفذی به آن خان می‌یافت. آخوند هم اگر می‌خواست زندگی کند، بایستی خودش را به خان وصل می‌کرد؛ لذا خیلی از روحانیون آن‌جا هم به خوانین متصل شده بودند، با آنها ارتباط داشتند، با آنها مأنوس بودند و زندگیشان یک طوری می‌گذشت. این، وضعیت بلوچستان بود. مردم در آن‌جا این‌گونه رنج کشیدند. جمهوری اسلامی، پیام‌آور یک عطیه‌ی بزرگ جمهوری اسلامی در آن‌جا پیام‌آور یک عطیه‌ی بزرگ بود، و آن این‌که طبقه‌ی ستمگر - خوانین - حذف شدند؛ هرچه هم آمدند و تلاش کردند، نشد. من خودم در سال ۵۸ به بلوچستان رفتم؛ همه‌ی این خوانین درجه‌ی یک بلوچستان به ایرانشهر آمدند و با من ملاقات کردند، تا شاید بتوانند تقرب و تحببی پیدا کنند. من سیاست جمهوری اسلامی را برای آنان روشن کردم. خوانین امیدی پیدا نکردند. البته کسانی بودند که این سیاست را قبول نداشتند. ما نمی‌خواستیم درآن‌جا سیاست اعمال کنیم؛ ما می‌خواستیم حقیقت را در آن‌جا اعمال کنیم. حقیقت این بود که مردمی بودند و باید زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی زندگی می‌کردند؛ الان هم آن مردم هستند. بحمداللّه خوانین دستشان کنده شد؛ هرچند جمهوری اسلامی سختیهای زیادی کشید. شما که حالا آن‌جا با روحانیون منطقه مواجه هستید، باید اولین نکته‌ی مورد نظرتان این مطلب باشد که مردم آن‌جا شهروند و مواطنین ما هستند و ما می‌خواهیم اینها در زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی، خوب زندگی کنند. البته دفتر شما مسؤول آذوقه رساندن یا نفت رساندن به مردم و یا راه درست کردن نیست؛ اما این هدف برای شما هم هست؛ یعنی غایت مطلوب در آن منطقه این است. هدف ما، حرکت در خط صحیح جمهوری اسلامی ما وقتی که می‌خواهیم یک ایرانی را - به عنوان یک ایرانی - به حقوق حقه‌ی خودش برسانیم، از او سؤال نمی‌کنیم که مذهب و یا حتّی دین تو چیست؛ نه، مواطن ماست و از حقوق همشهری‌گری با ما دارد استفاده می‌کند و در این مملکت زندگی می‌کند؛ چیزی باید بپردازد، کاری باید بکند و حقوقی هم دارد؛ حق امنیت، حق زندگی، حق کار، حق تلاش، حق تحصیل و فرهنگ دارد. بنابراین، آن‌جا مسأله‌ی مذهب، مسأله‌ی اول نیست که ما بگوییم مذهبت چیست؛ نه، ما می‌خواهیم آن روحانیونی که در آن‌جا هستند، در خط صحیح جمهوری اسلامی حرکت بکنند؛ این هدف است. خط صحیح جمهوری اسلامی چیست؟ اداره و هدایت صحیح مردم، به رشد رساندن و به تکامل الهی رساندن مردم؛ تا آن حدی که خدای متعال مقدوراتش را در اختیار ما گذاشته و ما می‌توانیم انجام بدهیم؛ این مقصود اصلی است؛ لذا بایستی با آقایان با این دید روبه‌رو شد. البته کسانی که این‌جا می‌آیند، از جناب آقای ربانی و دفتر ایشان تشکر می‌کنند. علمای اهل سنت، آقایان مولویها، کسانی که این‌جا می‌آیند، می‌بینیم احساس کرده‌اند که این برایشان خوب است و این دفتر درحقیقت مدافع حقوق و حیثیات آنهاست. امروز انگیزه برای ایجاد نابرادری زیاد است امروز انگیزه برای ایجاد نابرادری زیاد است، که از خارج بیایند و این برادری را به نابرادری تبدیل کنند. همه با هم برادرند؛ «انّما المؤمنون اخوة»(۱). خیلیها انگیزه دارند که به مناطقی از ایران - از جمله بلوچستان - بیایند و نابرادری ایجاد کنند. شما بایستی مراقب این توطئه‌ها باشید و آن آقایان را هم مراقب این توطئه‌ها بکنید. مواظب باشند که تحت تأثیر تبلیغات و تلقینات و توطئه‌های دشمن قرار نگیرند؛ این، آن اصل قضیه است. بسیاری از مردم آن‌جا، از لحاظ پوشش فرهنگی و مذهبی و دینی، واقعاً محرومند. بایستی تا آن‌جا که می‌توانید، تلاش بکنید، تا ان‌شاءاللّه در آینده با جزوات، با نوشتجات، با سخنرانی، با وادار کردن بعضی از مولویهای خوش‌بیان و خوش‌نیت و خوب - که خیلی از آنان بحمداللّه خوش‌نیت و خوب هستند این خلأ را پُر کنید و این پوشش را برقرار نمایید؛ چه در مناطق شیعه‌نشین، مثل زابل یا بعضی از مناطق بلوچستان، و چه در مناطق سنی‌نشین بلوچستان؛ فرقی نمی‌کند، شما موظفید که برای هر دوی اینها به فکر باشید. آنچه را که انجام می‌دهید، حسنه به حساب بیاورید؛ واقعاً حسنه است؛ «انّا لا نضیع اجر من احسن عملا»(۲). شما دارید احسان می‌کنید و حسنه ایجاد می‌کنید؛ و خدای متعال آن را ضایع نخواهد کرد. برای هدایت مردم، ما باید سختیها را تحمل کنیم البته همان‌طور که گفتند(۳)، سخت است؛ لیکن ما باید این سختیها را تحمل بکنیم. وقتی آن کسانی‌که ایمان ما و تمسک و امید ما را ندارند، تحمل

می‌کنند، به طریق اولی ما باید تحمل کنیم. شما ببینید در مناطقی از آفریقا و در دوردستها، کشیشهایی رفتند و سالها آن‌جا ماندند. برای چه ماندند؟ مسیحی کردن قبایل آفریقایی برای چه بود؟ کیست که نداند آنها پیشاهنگان استعمار بودند. رفتند مردم را مسیحی کنند، تا آن عنصر استعماری بتواند به آن‌جا بیاید و کار خودش را انجام بدهد. کشیشها هم می‌دانستند که برای چه دارند کار می‌کنند - این‌طور نبود که ندانند - اما ببینید برای خاطر همین هدف، چه مصایبی را تحمل کردند؛ مصایبی که اصلاً با پول قابل جبران نیست؛ مثلاً یک نفر برود هفت سال در نقطه‌ی مجاور نقطه‌ی آدمخوارها زندگی بکند! انسان این چیزها را در کتابها می‌خواند، در بعضی از گزارشها می‌بیند، در بعضی از فیلمها و رمانها هم هست و من از اینها اطلاع دارم و می‌دانم که در این سالهای استعمار چه شده است. در همین کشور ما، یک نفر کشیش را از یک کشور اروپایی به اصفهان و تهران و مناطق دیگر کشور آوردند. سالهای متمادی یک آخوند مسیحی دور از وطن در این‌جا با سختی زندگی کرده و با سوءظن مردم مواجه بوده است: این کافر است، این نجس است. در دورانی که مردم نسبت به این‌گونه مسائل حساسیت بیشتری داشتند - دوران تعصبات، دوران آن استحکام اعتقاد دینی مردم - به این‌جا آمدند و زندگی کردند؛ به امید این‌که بتوانند چهار نفر را مسیحی کنند، و همان کاری که در آفریقا کردند - خیال باطل - بتوانند در این‌جا هم بکنند. البته نتوانستند بکنند، اما سالها ماندند. تاریخچه‌ی قاجاریه را بخوانید؛ مستشرقی(۴) بوده که سالها در ایران زندگی کرده و دو جلد کتاب(۵) به عنوان تاریخ ایران نوشته است. او مدتهای متمادی در منطقه‌ی جنوب خراسان و بیرجند و زابل و همین‌جاها زندگی کرده و کتاب خود را نوشته است. ببینید او از کشیشهای خودشان که در این‌جا بودند، چه چیزها نقل می‌کند. راه دوری نرویم؛ در همین منطقه‌ی بلوچستان که شما الان هستید، سالها قبل از شما، علما و طلاب و روحانیونی از مناطق سنی‌نشین به این‌جا آمدند و در همین مساجد و در این روستاها زندگی کردند و علی‌المنقول - که ظاهراً درست هم همین است - مردم شیعه‌ی آن‌جا را سنی کردند! حالا ما نمی‌گوییم شما بروید مردم را شیعه کنید. قصد ما از ایجاد این دفتر، این نیست که ما برویم سنیِ بلوچستان را شیعه کنیم؛ اصلاً این جزو مقاصد ما نیست؛ حالا جزو نتایج باشد، آن بسته به این است که چه پیش بیاید. ما این کار را نمی‌خواهیم و به قصد آن نرفته‌ایم؛ ما به قصد کار دیگری رفته‌ایم: هدایت اسلامی مردم، هدایت فکری مردم، استحکام بنیه‌ی انقلابی مردم. شما هرچه سختی بکشید، برای خدا و در راه خداست. خداوند ان‌شاءاللّه از شما قبول کند، و قبول خواهد کرد و توفیقاتی به شما خواهد داد. شما جوانید و فرصت زیاد دارید شما جوان هم هستید. این فکر هم پیش نیاید که حالا ما مثلاً دو سال، سه سال، پنج سال آمدیم و از درس و بحث ماندیم. در شرح حال علامه‌ی طباطبایی ملاحظه کرده‌اید که می‌گفتند ایشان ده سال، دوازده سال به تبریز رفته و مشغول زراعت شده‌اند. ده سال در زندگی ملایی که درس خوانده و بعد هم خواهد خواند، مگر چه‌قدر اثر دارد؟ شما بحمداللّه فرصت زیاد دارید. بعلاوه، ما درس را برای چه می‌خوانیم؟ برای هدایت مردم. آدم درس می‌خواند تا مثلاً یک ملای بزرگ بشود و بتواند مردم را هدایت کند؛ خیلی خوب، این هدایت نقد در این‌جا حاضر است. خداوند ان‌شاءاللّه شما را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- --- ۱) حجرات: ۱۰ ۲) کهف: ۷ ۳) حجةالاسلام‌والمسلمین ربانی ۴) جیمز فریزر (۱۸۵۶ - ۱۷۸۳ م) ۵) سفرنامه‌ی زمستانی، سفرنامه‌ی خراسان

بیانات پس از بازدید از نمایشگاه فرش در حسینیه‌ی امام خمینی

بیانات پس از بازدید از نمایشگاه فرش در حسینیه‌ی امام خمینی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قالیبافی، هنر فاخر و برجسته این، هنر واقعاً خیلی فوق‌العاده‌ی فاخری است. این کار فرش، کار خیلی برجسته‌یی است. یقیناً بسیاری از مردم کشور ما از این ابعاد کار قالی مطلع نیستند. بعضی از مردم قالی را فقط یک فرش زیر پایشان می‌دانند، و بعضی هم به تفاخر می‌خواهند این چیزی که زیر پایشان است، گرانتر و فاخرتر و ریزباف‌تر باشد؛ غافل از آن‌که این تفاخر غلطی است که ما بیاییم یک کار هنری برجسته را که باید جلوی چشم

باشـد، و هم چشم از آن لـذت ببرد و هم بیـاموزد، به عنوان یـک وسیلهٔ اعیـانی و اشـرافی به کـار ببریم. اصل این کار، بنیاناً غلط اسـت. مـا وقتی ایـن کـار را بـا انـواع گونـاگون هنرهـای تصـویری و تجسـمی مقـایسه می‌کنیـم، می‌بینیـم کـه واقعـاً ایـن چیز خیلی اعجاب‌انگیزی است. چه‌طور ممکن است با نخ و گره و روی هم گذاشـتن نخهای گوناگون، نقشـی آفرید که معلوم نیست با قلم‌مو و روی بوم، این‌گونه بشود زنـده درآورد؛ حـداکثر این است که بگوییم فقـط یـک نقاش ماهر می‌توانـد آن را با قلم‌مو و با رنگ و روغن روی بوم در بیـاورد. تصویر یـک نقش بـا نـخ و گره، واقعـاً چیز فوق‌العـاده‌یی است؛ الاـن این کـار را می‌کننـد و کـار بسـیار باارزشی است. هنر را در خدمت هدفهای صحیح قرار بدهیم اولاً، این یک هنر ایرانیِ اصیلِ بسیار ارزشمند و برجسته است. باید این هنر را حفظ کنید، توسعه بدهید، هرچه می‌توانید، کیفیت ببخشید و روزبه‌روز ابتکارات بیشتری را در آن به وجود بیاورید؛ همچنان که کارهـای شـما غالبـاً این‌طوری است. ثانیاً، هنر چیز برجسـته‌یی است و محتاج تعریف نیست. هنر مثل زیبایی است؛ احتیاج نیسـت کسـی از آن تعریف و تمجیـد بکنـد. اگر تعریف هم بکننـد یا نکنند، به‌هرحال زیبایی، یعنی زیبایی، یعنی نقطه‌ی مقابل زشتی. هنر، به‌هرحال برجسـتگی است، زیبایی است، آفرینندگی است، از مقوله‌ی ابتکار و خلق است. درعین‌حال، اگر ما بخواهیم همین هنر به طور مضاعف ارزش پیـدا کنـد، بایـد آن را در خـدمت هـدفهای صـحیح قرار بـدهیم. این غلط است که ما تصور بکنیم شـعرِ خوب می‌گوییم، یـا فرضاً آهنگِ خوب می‌سازیم، یا فلان کار هنریِ خوب را انجام می‌دهیم، فقط برای خود هنر؛ یعنی هنر برای هنر. این، یک مقوله‌ی بسـیار غلط و انحرافی است؛ هنر باید در خدمت هدفی باشد. لذا اگر شـما نگاه کنید، می‌بینید که هر کدام از هنرمندان بزرگ عالم، هنرهای خودشان را در خـدمت اهـدافی قرار می‌دادنـد. اهـداف امروز ما، همین مقـدسات و ارزشـهای والای اسـلام و انقلاب است. این هنرِ به این برجسـتگی را بایـد در خـدمت آن هدفها به کار برد. هنر برای خیلیها ناآشـناست سـعی کنید این هنر را زنـده کنیـد. البته همین نقشـهای سـنتی قـدیمی هم که نشاندهنـده‌ی سـنت قالیبافی ایرانی است، خیلی خوب است؛ اما چنانچه باز ما همین هنر را به کـار بینـدازیم، تا یک خاطره‌ی تاریخی، یک حقیقت اسـلامی و یک حرکت برجسـته را در ذهنها مخلـد کنیم، کار مضـاعفی انجـام داده‌ایم. ارزش هنر را همه کس نمی‌فهمنـد؛ هنر همین ویژگی را دارد. هنر برای خیلیهـا ناآشـناست. شـما اگر الاـن بهترین و فاخرترین نقاشـیها را به بازار بیاوریـد - بازار غیر هنر - مردم معمولی می‌آینـد و تماشا می‌کنند: عجب رنگ قشـنگی دارد! چنـد؟ اگر مثلاً بگوینـد ده هزار تومان، می‌گویـد نه آقا، پنـج هزار تومان؛ نمی‌فهمد که این چیست! این هنر هم همین‌گونه است. به فرش و کار قالیبافها بسـیار احترام می‌گذارم خداوند ان‌شاءاللّه به شـماها توفیق و قوّت بدهد و خسـته نباشید. خداوند دست و پنجه‌ی هنرمند، و چشـمها و روحیه‌ی شماها را همیشه شاداب و نیرومند بدارد، تا بتوانید باز هم این کارهای خوب را بیافرینید. از این‌که این قالیچه را به من دادید، از شما(۱) خیلی تشکر می‌کنم؛ منتها بنده از بس به فرش و کار قالیبافها احترام می‌گذارم، خودم در خانه زیر پا از قالی استفاده نمی‌کنم. من این فرش را به آستان قدس رضوی تقدیم می‌کنم؛ آن‌جا هم در موزه‌ی آستان قدس می‌ماند، که هم برای شـما خوب است، و هم برای مـا؛ هم اسم شـما در آن‌جـاست، و هم برای مـا ثوابی داشـته باشـد. من این هـدیه را از شـما قبول می‌کنم و دعا می‌کنم که خداوند ان‌شاءاللّه قلب شـما را شفا بدهد. به نظر من، شما کار هنریتان را در محافل هنری و پیش هنرمندان عرضه کنید؛ ما هم باید بگوییم که چنین نمایشگاهی را هرگاه یک بار به صورت فصلی برپا کنند. در خصوص هزینه‌های ارزی هم که مطرح شد، هرچند الان ابعادش برای من روشن نیست، اما می‌گوییم که برادران در دفتر ما این قضـیه را دنبال کنند؛ با دولتیها در میان بگذارنـد و سـفارش کننـد که تا آن‌جا که ممکن است، کمک نمایند. کار شـما واقعاً کار باارزشـی است. ما باید هم قدر شـما آقایـان و هم قـدر کارتـان را بـدانیم. کار شـما بایـد ترویـج بشود. بایستی دیـد چه کمکی می‌شود کرد؛ به بخشـهای مختلف دولتی سفارش بشود، تا ان‌شاءاللّه کمکتان کنند. موفق و مؤید باشید --

------------------------------- ۱) آقای محمودرضا حبیبی نائینی

سخنرانی در دیدار با فرماندهان رده‌های مقاومت نمونه‌ی بسیج و جمعی از دانشجویان و طلاب بسیجی

سخنرانی در دیدار با فرماندهان رده‌های مقاومت نمونه‌ی بسیج و جمعی از دانشجویان و طلاب بسیجی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیج، یکی از برکات خداوند بر کشور و انقلاب و امام ما برادران و خواهران بسیجی عزیز! خیلی خوش آمدید؛ امیدوارم که همیشه مشمول لطف و تفضلات الهی باشید. بسیج، یکی از برکات پروردگار عالم بر کشور و بر انقلاب و بر امام بزرگوار ما بود. اگر نیروهای مسلح در هر کشور به آمادگی کامل برسند، ولی از نیروهای داوطلب مردمی پشتیبانی نداشته باشند، یقیناً توانایی آنان کامل نخواهد بود. و در کشور و در انقلاب ما، اگر نیروهای بسیجی - این داوطلبان مخلص و مؤمن به هدفهای انقلاب - در گذشته پشتیبان میدانهای نبرد نمی‌بودند و برای همیشه نباشند - معاذاللَّه - یقیناً کار دفاع از انقلاب لنگ خواهد ماند. اساس، نیروی مردم، یعنی همین بسیج است. به همین خاطر است که شما جوانان عزیز - چه طلبه، چه دانشجو، چه اقشار دیگر - که جزو این مجموعه‌ی عظیم جهاد فی‌سبیل‌اللَّه قرار گرفته‌اید، باید به این نکته توجه کنید که محور اصلی، دفاع مسلح از انقلاب است و باید هرچه بیشتر تقویت بشود. ما هرگز از طمع شیطان دور نیستیم نسبت به بسیج، یک کار برعهده‌ی مسؤولان است، یک کار هم برعهده‌ی خود نیروهای مؤمن و فداکار بسیج. ما حالا به این دومی کار داریم و اشاره خواهیم کرد. کسانی که این موهبت را به دست آورده‌اند که توانسته‌اند داوطلبانه برای رضای خدا در صفوف جهاد فی‌سبیل‌اللَّه، آن هم صفوف مقدم قرار بگیرند و خطشکنی کنند و سختیها را متحمل بشوند و انواع و اقسام کارهایی را که بسیجیان کرده‌اند و همه می‌دانند، انجام بدهند، باید نیتشان را با خدا خالص کنند و در رشد معنویت و اخلاق و تقوا و عمل صالح در وجود خودشان خیلی تلاش کنند. برادران و خواهران! بدانید که ما هرگز از طمع شیطان دور نیستیم. شیطان در همه حال به ما طمع می‌ورزد. شیطان حتّی به پیامبران طمع ورزید؛ چه برسد به امثال ما ! آن چیزی که بندگان مخلص را از دیگران متمایز می‌کند، این است که دایماً بینی شیطان را به خاک می‌مالند و طمع او را ناکام می‌گذارند. این با چه چیزی ممکن است؟ با تقوا. تقوا هم چیز معضلی نیست که انسان نتواند بفهمد. بزرگترین نکته‌ی کار شما، حفظ تقواست معنای تقوا این است که هر آنچه را خدای متعال بر انسان تکلیف کرده است، انجام بدهد؛ واجبات را بجا بیاورد و محرّمات را ترک کند. این، اولین مرتبه‌ی تقواست. محرّمات الهی را باید شناخت و دور و بر آن نچرخید و نگشت. شیطان وسوسه‌گر است. وقتی که روحیه‌ی تقوا و دلسپردن به خدا و معامله‌ی با خدا و یاد خدا و توجه و ذکر و دعا و توکل، در دل این جوان بسیجی مؤمن - چه دانشجو، چه طلبه، چه قشرهای دیگر، چه شهری، چه روستایی - جا گرفت و رشد کرد، آن‌وقت همان صف مستحکم مرصوصی است که هیچ قدرتی توانایی تکان دادن آن را ندارد. این، ضامن پیشرفت هدفهای اسلام و انقلاب است؛ قدر این را باید دانست. شما جوانان که بسیجی و عزیز هستید و مورد علاقه‌ی امام بودید و ان‌شاءاللَّه مورد توجه وجود مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) و مشمول دعوات زاکیه‌ی آن بزرگوار باشید، بزرگترین نکته‌ی کار شما همین حفظ تقواست؛ آماده بودن برای فداکاری در راه خدا و برای حضور در آن‌جایی که خدای متعال اراده کرده است. دشمنان انواع و اقسامی دارند: دشمن خارجی و دشمن داخلی. گاهی در درون هم دشمن هست. دشمن داخلی - آن چهره‌ی نفاق‌آلوده - را هم باید شناخت. در مقابله‌ی با این دشمنان گوناگون، امید به شماهاست. شما هستید که باید مثل بنیان مستحکمی، در مقابل این دشمنان بایستید. سازماندهی بسیج، بسیار مهم است سازماندهی بسیج و حضور مرتب و منظم شما هم در مراکزی که باید باشید، بسیار مهم است. باید به صورتی باشد که هر یک از افراد بسیجی بداند که متعلق به کدام یگان است و کجا باید باشد؛ آن وقتی که مورد احتیاج اسلام و نظام اسلامی شد، بتواند خودش را آماده کند. امیدواریم که خداوند متعال به شماها توفیق بدهد و شماها را حفظ کند. ان‌شاءاللَّه مشمول لطف و تفضل الهی باشید و پیوسته در طول زندگی خودتان، با پیشرفت در راه اهداف مواجه باشید و هر روز بهتر از روز گذشته، گامهای استوارتری بردارید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار با جمعی از هنرمندان

بیانات در دیدار با جمعی از هنرمندان(۱) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مصونیت در مقابل حملات فرهنگی دشمن تحلیلی که از صف‌آرایی فرهنگی بین ما و دشمن ارائه کردید،(۲) کاملاً هوشمندانه و منطبق با واقعیت و درحقیقت تصویر روشنی بود از آنچه که هر کسی می‌تواند با اندک دقتی آن را ببیند. از این‌که شما جوانان مسلمان و انقلابی و هنرمند توانستید این موقعیت را این‌طور هوشمندانه و ظریف دریابید و در مقابل آنچه که هست، یک موضع انتخاب بکنید، خیلی خوشحالم؛ این خیلی خوب و خیلی مهم است. اصل هم همین است که انسان موضعی داشته باشد. ببینید، این اصطکاکی که منجر به انحلال فرهنگی می‌شود، فقط در آن شرایطی وجود دارد که موضعگیری قاطعی در این طرف نباشد؛ والّا آن اصطکاکی که شما فرمودید، در مبارزه وجود دارد. الان راه حلی که به ذهن شما می‌رسد، همان راه حل به ذهن جبهه‌ی مقابل شما هم رسیده است. درست مثل یک میدان جنگ است؛ طرف حمله‌یی می‌کند، بعد شما پدافند آن را طراحی می‌کنید. او چون خودش اهل کار است، متوجه است که شما در مقابل این حرکت، فلان حرکت را خواهید کرد؛ مثل یک صفحه‌ی شطرنج. او یا از پیش طرح پدافند شما را در آفند خودش می‌گنجاند، یا به صورت عملیات جانبی آن را ادامه می‌دهد. بنابراین، اگر شما الان می‌بینید که از بچه‌مسلمانها به بی‌هنری، به تعصب، به دگم بودن، به پُرتوقع بودن و از این قبیل چیزها انتقاد می‌شود، این جزیی از طرح حمله است. ما وقتی بدانیم که این جزیی از طرح حمله است، طبیعی است که خودمان را در مقابل این حمله مصونیتی خواهیم بخشید. هنر اصیل پیش شماست در دوران مبارزات طولانی در آن سالهای اختناق - که شماها در دنیای مخصوص آخوندی و طلبگی ماها نبودید - یکی از کارهایی که معمول بود، این بود که روحانیون مبارز را به بی‌سوادی رمی کنند؛ در صورتی که اینها از خیلی از آنها باسوادتر بودند! ما در مشهد مسجدی به نام مسجد کرامت داشتیم، که اجتماع عظیمی از جوانان و نوجوانان در آن‌جا گرد می‌آمدند. من یک وقت در آن‌جا در خلال صحبت، به یکی از این حرفهایی که درباره‌ی ما گفته شده بود، اشاره می‌کردم، این شعر - که ظاهراً متعلق به میرزا حبیب(۳) است - به زبانم آمد: زین علم که رسمی است پی بحث و جدل نیز افزون ز تو چندین ورق باطله داریم بعد گفتم اگر نوشته‌های علمی و نوشته‌های فقه و اصولیم را به سر هر کدامتان بزنم، سرتان می‌شکند؛ این‌قدر زیاد است! ببینید، یک وقت هست که من احساس می‌کنم که ای داد، من سرگرم مبارزه شدم، آنها درس را خواندند و بردند و من ماندم. اگر این احساس وارد ذهن من شد، این خوره است؛ این همان حل سیاسی است - یعنی در مبارزه حل شده است - باید مواظب بود که این پیش نیاید. وقتی او به شما می‌گوید اصلاً نمی‌فهمید که هنر چیست، اگر هم به زبان نمی‌شود گفت، باید در دل گفت که آره تو بمیری، خودتی! می‌فهمم که قضیه چیست. نخیر، تو هم می‌دانی که من هنرمندم و اهل هنرم و هنر پیش من است. اصلاً هنر اصیل پیش شماست. من این را به صورت شعار نمی‌گویم؛ این استدلال من است؛ این یک امر منطقی است. هنرمند هر دوره، ساخته و پرداخته و سراینده‌ی آن دوره است من در مقوله‌های سینمایی و هنرهای تجسمی و تصویری و امثال اینها ورود ندارم - یعنی یک مستمع عامی هستم - اما در مورد شعر و رمان نه، آدم عامی‌یی نیستم؛ از این آثاری که وجود دارد، زیاد خوانده‌ام. اگر همین الان شما ادبیات شوروی را نگاه کنید، ناگهان می‌بینید که پرده‌یی وسطش وصل است؛ یعنی حصاری وجود دارد. در دو طرف این حصار، کارهای عظیمی هست و متعلق به دو طرف است؛ اما وقتی شما کار مثلاً «شولوخف»(۴) یا «آلکسی تولستوی»(۵) را نگاه می‌کنید، می‌بینید که طعم دیگری دارد. این «آلکسی تولستوی» یک نویسنده‌ی بسیار قوی است و رمانهای بسیار خوبی دارد و از نویسندگان انقلاب شوروی است و طعم دوران جدید در نوشته‌ی اوست؛ والّا شما در کتاب «جنگ و صلح» «لئو تولستوی»(۶) آثار ملیت روسی را می‌بینید، اما آثار دوران شصت‌ساله‌ی اخیر را نمی‌بینید؛ آن یک دوره و یک اثر دیگر است و اصلاً متعلق به جای دیگر است. آن چیزی که نشاندهنده‌ی شخصیت امروز روسیه است، کدام است؟ اثر «شولوخف» و اثر همین «آلکسی تولستوی» و امثال اینهاست. بنابراین، هنرمند هر دوره، آن کسی است که متعلق به آن دوره و ساخته‌وپرداخته‌ی آن دوره و سراینده‌ی آن دوره است؛ والّا آن کسی که از دوره‌ی قبل مانده و به یاد آن دوره قلم می‌زند، متعلق به این دوره و ادبیات این دوره که نیست. من اگر بخواهم یک نمونه‌ی کامل این موضوع

را برای شما مطرح کنم، باید از یک رمان نام ببرم. من رمانی به نام «دل سگ» خواندم، که نویسنده‌اش روسی است(۷). این رمان، داستانی علمی، تخیلی است و یک نمونه برای کار افرادی مثل ...(۸) در امروز است که ممکن است آن‌گونه فیلم هم بسازند؛ اما اصلاً هنر امروز نیست؛ اصلاً غلط است، دروغ است؛ آن کپیه‌ی هنر قبل است. گیرم که کپیه‌ی کار امریکا و انگلیس و فرانسه نباشد، اما کپیه‌ی هنر دوران قبل از انقلاب اکتبر است و هنر این روزگار نیست. این رمان، رمان کوچکی هم هست؛ اما بسیار هم هنرمندانه است. این رمان در ایران هم ترجمه شده و چاپ گردیده است؛ ولی شماها اسمش را هم نشنیده‌اید. رمان «دل سگ»، یک رمان ضد انقلابی است که در حدود سالهای ۱۹۲۵ یا ۱۹۲۶ – یعنی همان اوایل انقلاب روسیه – نوشته شده و نویسنده‌اش به انقلاب و به بعضی از کارها معترض است و آنها را مسخره کرده است؛ مثل همین کارهایی که در این‌جا هم نظیرش را دیده بودیم. این اثر، اصلاً جزو ادبیات روسیه نیست. این رمان می‌توانست در دنیا پخش بشود. نمی‌شود گفت که آن‌جا پشت پرده‌ی آهنین بود، یا در زمان استالین بود؛ نه، چرا در دنیا پخش نشد؟ چرا به عنوان یک اثر برجسته در دنیا ظهور پیدا نکرد؛ در حالی که «دن آرام» در دنیا به عنوان یک اثر برجسته مطرح است – بحث روسیه نیست – و به زبانهای زنده‌ی دنیا هم ترجمه شده است؛ یعنی اثر انقلاب است. هنرمندان ما در طول این ده سال خیلی رشد کردند من می‌خواهم به شماها این را بگویم، آن کسی که می‌گوید شماها هنرمند نیستید، او اشتباه می‌کند؛ ممکن است غرض هم نداشته باشد. او اصلاً طعم هنر زمان را نمی‌شناسد. هنر زمان، هنری است که در فضای انقلاب و از زمین انقلاب بروید؛ و او شما هستید؛ غیر از شما کس دیگری نیست. من می‌خواهم عرض کنم که بچه‌های ما خوشبختانه در طول این ده سال خیلی رشد کردند. من وقتی کارهای این آقایان را که در سینما و در تلویزیون نشان می‌دهند، مشاهده می‌کنم، می‌بینم که هرکدام از آنها که یک ذره به بچه‌های انقلاب وصل است، لطفی دارد. این، نه از جهت وابستگی انقلابی است؛ نه، من اصلاً وقتی این فیلم را نگاه می‌کنم، نمی‌خواهم روی این خیلی تکیه کنم که در سلیقه‌ی من اثر بگذارد؛ خیر، آن چیزی که با انقلاب سروکار ندارد و دربست دست آن مجموعه‌ی بسته است، حتّی از لحاظ هنری هم سطحش پایین است؛ در آن، تصنع و دروغ و چیزهای بی‌هنرانه هست، که من الان نمونه‌هایی از همین فیلمها و سریالهایی که متأسفانه تلویزیون خودمان هم نشان داده، یادم هست؛ یکی از آنها همان سریالی است که پارسال در ایام نوروز نشان می‌دادند – «میهمان» – چیزی که از اول تا آخرش هجو و چرند بود. با این‌که برخی از بازیگرانش خوب بودند، اما اصلاً هیچ چیز نداشت؛ یک چیز بی‌مضمون و بدمضمون و بی‌مزه و واقعاً چرند، که مخارج زیادی هم برایش صرف شده بود. این به خاطر آن است که پای بچه‌های انقلاب به این‌جاها نرسیده بود. آن‌جایی که در سناریو یا در بازیگری، یک ذره به بچه‌های مذهبی وصل می‌شود، روحی پیدا می‌کند. این نشاندهنده‌ی آن است که استعداد هنری در این بچه‌های ماست، نه در آن گذشته‌ها. طبیعی است که آنها تخطئه کنند؛ که حالا نمی‌خواهیم وارد این جزییات بشویم. نگذارید اختلاف سلایق به تعارض برسد تحلیل شما(۹) کاملاً درست است، و دردهایی هم که ذکر کردید، من همه‌اش را قبول می‌کنم که درست است. بعضی از آنها را خود من – همان‌طور که حدس می‌زنید – می‌دانستم، بعضی دیگر را هم که از زبان شماها می‌شنوم، آن را احساس می‌کنم؛ یعنی خودم را که جای شماها می‌گذارم، می‌بینم کاملاً همین‌طوری است که شماها احساس می‌کنید؛ منتها دو نکته را باید در نظر داشته باشید: یکی این‌که بین دو بخش مقولات هنری فاصله بگذارید؛ غیر از آن حدی که با اندکی تفاوت با آن مرزی(۱۰) که اول شما ذکر کردید. هنر انقلاب را در آن عده‌یی محصور کنید که مفاهیم انقلابی جزو ایمانشان است و آن را قبول دارند. این را بگوییم هنر انقلابی، و ماعدای آن را بگوییم هنر غیرانقلابی، که شامل ضد انقلابی و بی‌تفاوت می‌شود. شما کوشش کنید که در این محدوده‌ی هنر معتقدان به انقلاب، تعارض به وجود نیاید؛ من این را می‌خواهم. حالا ـ شما آقای آوینی را مثال زدید – من بحثی ندارم – من آقای آوینی را هم خیلی بیشتر از شما نمی‌شناسم. من می‌خواهم شماها کوشش کنید، این اختلاف سلیقه‌هایی که در این زمینه‌ها دارید، عمده و جاگیر نشود؛ نه در فضای ذهن، و نه در فضای عمل. ممکن است دو نفر با همدیگر همکاری نکنند؛ اشکالی هم ندارد. شما می‌گویید من با آن آقا نمی‌توانم همکاری

کنم؛ خیلی خوب، مانعی ندارد. بر روح هنرمند نمی‌شود تحمیل کرد که باید شما این‌جا همکاری کنید؛ لیکن نگذارید این اختلاف سلایق به تعارض و بگومگو برسد؛ این را واقعاً به عنوان یک اصل و یک شاخص در نظر داشته باشید. این بگومگوها، از قبیل بگومگوی شماها با بنیاد فارابی یا وزارت ارشاد نیست. اگرچه مدیریت وزارت ارشاد، مدیریت معتقدی است - و تحلیل شما هم کاملاً هوشمندانه بود - اما دستگاه فرهنگی که او مدیرش است، معتقد نیست؛ یعنی به خاطر وجود بعضی آدمهای ناباب، به خاطر وجود همان مشاوران و از این قبیل، جهت، جهت دیگری است؛ این را با آن مقایسه نکنید. شماها مفاهیم مشترک بسیار زیادی دارید و می‌توانید با همدیگر کار بکنید. به طور جدی به فکر کار مثبت باشید نکته‌ی دوم این‌که به طور جدی به فکر کار مثبت باشید؛ یعنی همان فرآورده‌ی هنری و ایجاد فضای هنری سالم. البته شما پشتیبانی لازم دارید. تا حدودی که برای من امکان داشته باشد و واقعاً در این زمینه‌ها از من کاری بربیاید، حاضرم پشتیبانی کنم. البته برای این‌که مشخص بشود که من چه کار می‌توانم بکنم، راهش این است که با دفتر ما و با بعضی از برادران این‌جا - یا آقای معزی، یا آقای حجازی - صحبت کنید و مسائلتان را در میان بگذارید، تا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم که این مجموعه‌ی برادران شما بتوانند کار کنند. البته اگر بتوانید در داخل مجموعه‌ی حوزه‌ی هنری کار کنید، بهتر است؛ اگر آن هم نشود، بالاخره باید راهی پیدا کرد برای این‌که کار بشود؛ یعنی خلاقیت را نباید یک لحظه فراموش کنید. نگهداشتن ایمان، مثل نگهداشتن آهن تفتیده در دست اشاره کردید که کسی به شما - یا فرضاً یا واقعاً - گفته که بالاخره اسلام است دیگر، باید تحمل کنید. هرچند اعتراض شما هم بر آن شخص وارد است، زیرا بالاخره فضای جمهوری اسلامی است؛ اما در نهایت، در دوران انقلاب هم اگر کسی دچار یک سختی شد، باید به یاد بیاورد که نگهداشتن ایمان، مثل نگهداشتن آهن تفتیده در دست است؛ یعنی واقعاً سختی دارد. حالا اگر این سختی داشت، اعتراض بر آن که این سختی را به وجود آورده، وارد است؛ اما اگر من تسلیم این سختی بشوم، بر من هم اعتراض وارد خواهد بود؛ این را واقعاً قبول کنید. امام یک حکیم به معنای واقعی بود در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر، وقتی مأیوس شدیم از این‌که امام حرف ما را درباره‌ی آقای بنی‌صدر قبول بکنند، خدمت ایشان رفتیم. ما یکی‌یکی می‌رفتیم، چندنفری می‌رفتیم، نوشته‌یی می‌گفتیم، زبانی می‌گفتیم. من یک بار خدمت امام رفتم و صریحاً گفتم من به این نتیجه رسیده‌ام که چون دیگر نمی‌شود با آقای بنی‌صدر برخورد بکنیم، من به همان روش قبل از انقلاب باید عمل بکنم. ما قبل از انقلاب حرفهایی می‌زدیم، که وقتی کسی در آن حرفها می‌اندیشید، موضعی نسبت به آن دستگاه پیدا می‌کرد. من به ایشان گفتم مجبورم الان حرفهایی بزنم، که وقتی کسی درباره‌ی آنها اندیشید، موضعی علیه آقای بنی‌صدر بگیرد. امام نگاه کردند و تبسمی کردند و هیچ چیز نگفتند. در آن زمانها، گاهی می‌شد که من با دل پُر خدمت امام می‌رفتم؛ اما وقتی می‌آمدم، به رفقا می‌گفتم که امام دستی به سر و صورت ما کشیدند و لقمه‌ی حلوایی با لطف و نگاه خودشان در دهان ما گذاشتند، ما را رها کردند؛ بعد که می‌آمدیم، باز در سخنرانی خودشان می‌گفتند: آقای رئیس جمهور، آقای بنی‌صدر! یعنی همان، همان بود! ایشان مصلحت می‌دیدند؛ چون بالاخره ایشان حکیم بودند. امام یک حکیم به معنای واقعی بود؛ یعنی واقعاً پشت دیوار و پشت حجاب را می‌دید، که ماها قادر نبودیم آن را ببینیم. ایشان چیزهای خیلی ریزتری از آنچه که در حد دید ما بود و هست، می‌دید. ما وقتی در آن شرایط قرار می‌گرفتیم، چه کار می‌توانستیم بکنیم؟ نمی‌شد که ول کرد. بعضیها بریدند. این اسمش بریدن است. آدم که نباید بِبُرد؛ باید بالاخره بایستد. دشمن دارد ما را می‌بُراند؛ از انواع و اقسام وسایل هم استفاده می‌کند. اگر ما هم بریدیم، به دشمن کمک کرده‌ایم. به‌هرحال، از این‌که شماها را زیارت کردیم، خیلی خوشحالیم. ان‌شاءاللّه که خدا توفیقتان بدهد و تأییدتان بکند. ما شماها را دعا می‌کنیم و از خدای متعال می‌خواهیم که شماها را مشمول هدایت و فضل و رحمت خودش قرار بدهد. دلم می‌خواست که قدری در فضیلت هنر و کار شما صحبت بکنم، که دیگر چون وقت گذشته و عده‌یی منتظرند، آن را برای فرصت دیگر می‌گذارم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) آقایان: سلحشور، حیدری، شمقدری، سجادپور، شرف‌الدین، تابش، معتمدی،

راعی ۲) آقای راعی ۳) ۱۳۲۷ - ۱۲۶۶ ق) ۴) ۱۹۸۴ - ۱۹۰۵ م) ۵) ۱۹۴۵ - ۱۸۸۲ م) ۶) ۱۹۱۰ - ۱۸۲۸ م) ۷) میخائیل آفاناسیویچ بولگاکف (۱۹۴۰ - ۱۸۹۱ م) ۸) نام این فیلمساز داخلی در آرشیو محفوظ است. ۹) آقای راعی ۱۰) گزارش دهنده گفته بود جریان هنری کشور بر دو قسم است: جناح موافق با انقلاب، و جناح غیرموافق

بیانات در دیدار با فرمانده(۱) و جمعی از روحانیون رزمی، تبلیغی تیپ مستقل ۸۳ امام جعفر صادق(ع)

بیانات در دیدار با فرمانده(۱) و جمعی از روحانیون رزمی، تبلیغی تیپ مستقل ۸۳ امام جعفر صادق(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تیپ امام صادق، محلی مناسب برای حضور نظامی طلاب از این حضور فعالی که شما آقایان دارید، خیلی خوشحالیم. ما تیپ شما را، هم در تهران، هم در اهواز در سال ۶۷ که برادران آمده بودند، از نزدیک دیدیم و با بعضیشان هم نشستیم و برخاستیم؛ بعد هم که چند بار تا حالا به تهران آمده‌اید، در جمعیتهای بزرگ دیده‌ایم؛ چیز خیلی خوبی است. اگرچه حضور طلاب در میدانهای جنگ، یا به تعبیر عامتری، حضور روحانیون - اعم از طلاب و غیرطلاب - در میدانهای جنگ و در یگانهای نظامی، به تیپ شما محدود و محصور نمی‌شود؛ زیرا در طول جنگ، خیلی از طلبه‌ها رفتند؛ هم مبارزه کردند، هم تبلیغ کردند، هم شهید شدند، هم جانباز شدند، هم آزاده شدند، و بعضی هم بحمداللَّه سالم و سرپا هستند و خارج از این تیپ قرار دارند؛ اما از وقتی این تیپ در سال ۶۵ تشکیل شده، حداقل برای طلاب حوزه‌های علمیه یک چارچوب شده، تا بتوانند حضور خودشان را نشان بدهند. وانگهی، این تیپ کمک خواهد کرد که در حالی که جنگ هم وجود ندارد، باز طلبه‌ها در عالم جنگ و حال و هوای جنگ باشند؛ و این یک امر واقعاً واجب و لازمی است. به همین خاطر است که خوشحالیم از این‌که این تیپ هست و شما آقایان بحمداللَّه مشغول و فعال و بانشاط هستید. روی آوردن روحانیون به آموزش نظامی، هنر امام بود امام واقعاً دنیا را عوض کرد. روی آوردن روحانیون به آموزش نظامی، هنر امام بود. این قدرت خدا بود که به دست آن بزرگوار این کارها انجام گرفت. امروز - همان‌طور که اشاره کردید(۲) - آقای حاج شیخ علی پناه، یا آقای حاج شیخ جلال طاهر شمس، یا آقای مکارم و آقای آذری و آقای فاضل تفنگ به دستشان می‌گیرند و آموزش نظامی می‌بینند. این واقعاً همان «انّ‌اللَّه فی ایّام دهرکم نفحات»(۳) است. این چندساله جزو همان نفحات است. این فرصت الهی است که خدای متعال پیش آورده و کمک کرده، تا ما بتوانیم از آن استفاده کنیم. یک زمانی برخی از آقایان علما منبر نمی‌رفتند؛ چون آن را خلاف شأن خود می‌دانستند؛ می‌گفتند منبر رفتن دلیل بی‌سوادی است! ولی حالا شما ملاحظه کنید، فردی مثل آقای جوادی، مرد ملای فاضل - معقولاً ـ و منقولاً - مثلاً در پایان یک میتینگ منبر می‌رود، سخنرانی می‌کند و فریاد می‌کشد. ببینید الان با گذشته چه‌قدر فرق کرده است. من یکی از دفعاتی که سال ۵۹ از اهواز به تهران می‌آمدم، چون لباس نظامی تنم بود، رویش قبا می‌پوشیدم. رسم ما هم این بود که از راه که می‌رسیدیم، مستقیم خدمت امام می‌رفتیم. عصر یک روز پنجشنبه که برای نماز جمعه به تهران آمده بودم، مستقیم خدمت ایشان رفتم و چیزی راجع به جبهه گفتم و آمدم. شاید بار اولی بود که از جبهه خدمت ایشان می‌رسیدم. تا این چکمه‌هایم را دم در دربیاورم، ایشان از پشت شیشه همین‌طور به آن هیأت بنده که لباس نظامی زیر قبا تنم بود، نگاه می‌کردند. وقتی رسیدم، دستشان را بوسیدم. خودشان گفتند که یک وقت بود که این لباس شما خلاف مروت بود، و حالا بحمداللَّه وضع به این‌جا رسیده است. من احساس کردم که ایشان خوشحالند. در ابتدا قدری هم در دلم تردید بود. اول بار که در اهواز قبا را کندم و لباس نظامی پوشیدم، در ذهنم بود که آیا این کار درست است یا نه. بعد که دیدم ایشان لبخند زدند و لطفی کردند، فهمیدم که خوشحالند. واقعاً جای امام خالی است. اگر ایشان تشریف می‌داشتند و می‌دیدند که آقایان در تکواندو، دانِ ۴ دارند و این گونه پیشرفت کرده‌اند، خیلی خوشحال می‌شدند؛ این واقعاً در طریق همان خواست ایشان است. سعی کنید یگانتان حالت واقعی داشته باشد نکته‌ی اول و مهم این است که سعی کنید یگانتان - چه تیپ و چه لشکر - حالت واقعی داشته باشد. ممکن است بگویید این یک لشکر است؛ بحثی نداریم؛ ولی باید حالت واقعی داشته باشد. اگر ما نام یک تیپ

داشته باشیم، در حالی که در باطنش مثلاً سه گروهان هم نمی‌شود، این ارزشی ندارد. البته متأسفانه در گوشه و کنار در غیر کار شماها دیده شده که مثلاً در جایی لشکری بوده که هم اسمش لشکر بوده، هم ستاد لشکر و ارکان لشکر داشته، بعد که نزدیک شدیم، دیدیم مثلاً این سه، چهار گروهان است! یعنی لشکر که هیچ، یک تیپ هم نیست! سازماندهی را محکم کنید نکته‌ی دوم این است که تیپ را همواره با سازماندهیش در نظر بگیرید، نه با عده و جمعیتش. هر عده‌ی رزمنده، یک یگان نظامی نیستند. ممکن است شما ده هزار نفر آدم رزمنده داشته باشید، اما یک لشکر نداشته باشید؛ در حالی که اگر شما بخواهید یک لشکر هم تعیین کنید، همان ده هزار نفر خواهد شد. چه‌طور می‌شود که شما ده هزار نفر رزمنده داشته باشید، اما یک لشکر نداشته باشید؟ این‌که این ده هزار رزمنده، سازماندهی نشده باشند. وقتی سازماندهی نشد، پس دیگر یک لشکر نیست. ده هزار رزمنده که هیچ، اگر صد هزار رزمنده هم سازماندهی نشده باشند، هیچ وقت کار یک لشکر را که ده هزار نفر آدم سازماندهی شده است، نمی‌کنند. سازماندهی در جنگ، نقش بسیار مؤثری دارد، که از نقش افراد و نیروی انسانی کمتر نیست. پس، سازماندهی را محکم کنید. بحمداللَّه من می‌بینم که عناوین کاملاً سر جای خودش هست؛ فرمانده دارید، جانشین دارید، رئیس ستاد دارید، معاونان رئیس ستاد دارید، و از این قبیل. حالا که این‌طوری هست، این سازماندهی را، هم سازماندهی اداری را - یعنی در ستادتان - و هم سازماندهی عملیاتی - و به اصطلاحِ نظامیها، صفی - را حتماً و کاملاً تأمین کنید. این‌طور نباشد که ستادی داشته باشید، اما باز صف شما واقعیت نداشته باشد، یا سازماندهی درستی نداشته باشد. صف هم بایستی مثل ستاد، سازماندهی داشته باشد؛ یعنی گروهانها و گردانهایتان کاملاً ـ مشخص باشد؛ فرمانده‌ی گردانتان معلوم باشد؛ فرمانده‌ی گروهانتان معلوم باشد؛ گروهانها شماره‌گذاری‌شده یا نامدار باشد. فرضاً آن طلبه‌یی که الان در بندرعباس یا در بیرجند یا در ارومیه زندگی می‌کند، بداند که مثلاً عضو گروهان چهارم از گردان دوم تیپ شماست. اگر روزی شما خواستید او را احضار کنید، لازم نیست به او بگویید کجا برو؛ همین اندازه کافی است که او بداند گروهانش در کجا مستقر است؛ بلافاصله خودش را به قم برساند و از ستاد تحقیق کند که گروهان چهارم کجاست. فرضاً به او خواهند گفت که در بیرون شهر اردو زده، یا مثلاً به اهواز رفته، یا در فلان‌جا مستقر است؛ او هم خودش را بلافاصله به آن گروهان برساند. بنابراین، باید چنین ترتیبات و مناسبات دقیقی وجود داشته باشد، تا آنها احساس کنند که جزو شما هستند. اصلاً شما می‌توانید به همین منظور، یک معاونت یا مدیریت ارتباط در ستاد خودتان درست کنید؛ برای این‌که هر وقت فرمانده‌ی تیپ اراده بکند، اینها را جمع بکند، یا با اینها تماس بگیرید، یا چیزی به آنها بگوید. ما بدون اخلاص و اعتقاد و تعبد، هیچ چیز در این جنگ نمی‌داشتیم نکته سوم، مسأله‌ی معنوی است. این قضیه واقعیت دارد که ما بدون اخلاص و اعتقاد و تعبد، هیچ چیز در این جنگ نمی‌داشتیم. یعنی اگر واقعاً ما می‌خواستیم ایمان و اخلاص را از آن تعداد جوانانی که فعالیت می‌کردند، بگیریم، اسمها و تیترها و درجه‌ها و امثال اینها هیچ کاری نمی‌کرد. یک تعداد جوانان سپاهی و بسیجی و بعضی از ارتشیها بودند که اینها واقعاً با اخلاص می‌جنگیدند؛ یعنی واقعاً دلشان می‌خواست، احساس وظیفه می‌کردند و می‌جنگیدند. اگر ما این احساس وظیفه و همان عنصر ایمان را از مجموعه‌ی عدد عظیم نیروهای مسلحمان - که مثلاً گاهی یک میلیون و چندصدهزار نفر نیروی مسلح در صحنه‌ی جنگ یا پشت جبهه داشتیم - بگیریم، هیچ چیز باقی نمی‌ماند و هیچ کار نمی‌توانستند بکنند؛ این را باید نگه داریم. طلبه‌هایی که با شما مربوطند، باید علاوه بر درس نظامی، واقعاً از شما درس تعبد، ذکر، یاد، خشوع، تقوا و ورع از محارم را بگیرند؛ و این نمی‌شود، مگر آن‌که خود شماها که در رأس کارها هستید، تا حدودی - نمی‌توانم بگویم به طور کامل؛ چون از من این حرف ساخته نیست و خود بنده ناقص هستم - این جهات را رعایت کنید، تا خدای متعال کمکتان بکند. این تیپ شما و عناصر ستادی و صفیش، باید این‌طور شناخته شوند که اهل نافله، اهل توجه، اهل ذکر، اهل عبادت و تقوا و تدین هستند. مراقبت کنید که حوزه‌یِ محض باشید نکته‌ی چهارم این‌که مراقبت کنید که حوزه‌یِ محض باشید. هم ارتباطاتتان با حوزه واقعاً مستحکم باشد، تا حوزه شما را از خودش بداند، نه یک چیز زیادی و سربار - همین رابطه‌یی که با این آقایان علما دارید، به نظر

من چیز بسیار خوبی است - و هم این‌که دستگاهها و این باندهای سیاسی را از خودتان ناامید کنید؛ یعنی باندهای سیاسی هم احساس نکنند که در شما امیدی برای آنها وجود دارد؛ باید ناامیدشان کنید. مطلقاً نبایستی به گرایشهای سیاسی و گرایش‌دارهای سیاسی جواب بدهید. رعایت ظواهر نظامی، خیلی مهم است ان‌شاءاللَّه خداوند کمکتان کند. شاید اگر در آینده عمر و فرصتی بود و خدا توفیقی داد، بتوانیم به مناسبتی مجموعه‌ی شماها را در جایی به صورت سازمان‌یافته‌شده و ملموس ببینیم؛ اگر بشود، خوب است؛ ببینیم که آقایان چه‌قدر به این ظواهر نظامی اهمیت می‌دهند. رعایت ظواهر نظامی، خیلی مهم است. بدون شک، در امر نظامی، ظواهر عنوان بواطن است. یعنی اگر آن شخص نظامی که جلوی شما می‌آید، چنانچه دیدید یقه‌اش باز است، یا دکمه‌اش افتاده، بدانید که او قطعاً در میدان جنگ کم خواهد آورد. نه این‌که اگر یقه‌اش بسته بود و دکمه‌اش نیفتاده بود، کار را تمام خواهد کرد؛ نه، این جزو موضوع است؛ تمام موضوع نیست. یعنی اگر همه چیزش تکمیل باشد، اما مثلاً وقتی پیش شما می‌آید، ببینید بند پوتینش باز یا شُل است، یقین کنید که او در میدان جنگ، آن کاری که شما می‌خواهید، نخواهد کرد. باید کارش شسته، رُفته، مرتب، منظم و پُروپیمان - در همان زی‌یی که از او متوقع است - باشد. البته ممکن است از طلبه‌ی نظامی زی خاصی متوقع باشد؛ آن زی را مشخص کنید، تا همان زی را داشته باشد. شُل و ول راه رفتن معنا ندارد. یک وقت یک افسر عالی‌رتبه‌ی حزب‌اللهیِ مشهور در ارتش نزد من آمد و از بس مقدس‌مآب بود، با دمپایی پیش من حاضر شد! به او گفتم اگر بعد از این تو را این‌طوری دیدم، راهت نمی‌دهم؛ برو! ردش کردم، بعد دفعه‌ی دیگر که آمد، دیدم بله، پوتین مرتبی به پا کرده است! بعضیها حزب‌اللهی‌گری را با شُل و ول بودن و بی‌نظمی و بی‌ترتیبی اشتباه می‌گیرند؛ حزب‌اللهی‌گری که این نیست. رئیس حزب‌اللهی‌های همه‌ی تاریخ - یعنی امیرالمؤمنین(ع) - می‌فرماید: «و نظم امرکم»(۴)؛ باید منظم باشید. نظم چیست؟ همان آیینی که از هر کسی خواسته‌اند. هر جا نظمی دارد، میدان جنگ هم نظمی دارد، زی نظامی هم نظم خاصی دارد؛ باید آن نظم را رعایت کنید. ان‌شاءاللَّه یک وقت شما را در آن زی خودتان ببینیم، تا این را هم به چشم مشاهده کنیم. ثبت خاطرات رزمندگان روحانی بد نیست که ثبت خاطرات رزمندگان روحانی را با آقای زم(۵) و حوزه‌ی هنری هم در میان بگذارید؛ آنها خوب پرداخت می‌کنند. مثلاً اگر سه، چهار خاطره را در اختیار آنها بگذارید، پرداختش می‌کنند، ویراستاری خوبی انجام می‌دهند و با نام روحانیِ طلبه‌ی رزمنده، یک چیز خیلی زیبا و شیرین درمی‌آورند، که خیلی باقیمت خواهد بود. خود آقای زم هم مثل شماست؛ ایشان هم طلبه است. پیش ایشان بروید و موضوع را در میان بگذارید؛ حتماً این کار را بکنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) حجةالاسلام ذوالنوری ۲) حجةالاسلام ذوالنوری ۳) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷ ۴) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۷ ۵) مسؤول حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی

بیانات در دیدار با وزیر(۱) و جمعی از مسؤولان و کارشناسان وزارت نفت و مهندسان و کارگران اطفای حریق

بیانات در دیدار با وزیر(۱) و جمعی از مسؤولان و کارشناسان وزارت نفت و مهندسان و کارگران اطفای حریق چاههای نفت کویت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بهره‌برداری درست از امکانات فنی وزارت نفت در ابتدا باید از برادران عزیز به خاطر همین تلاشی که به مناسبت آن، این دیدار را ما با هم داریم، تشکر کنم. شما ظرفیت فنی قابل توجه و مفید کشورمان را در راهی به‌کار انداختید که از جهات مختلف، برای کشور و انقلاب و دولت جمهوری اسلامی و خود دستگاه نفت، مایه‌ی بهره - چه بهره‌ی معنوی، و چه بهره‌ی مادّی - شد؛ و این نمونه‌یی شد برای انجام کارهای خوب، با ظرفیتهای موجود کشور. بنابراین، من از آقایان، و از جناب آقای آقازاده، وزیر محترم و فعال و پیشرومان، و از همه‌ی مسؤولان دستگاه نفت متشکرم. البته این بارِ اولی هم نیست که ما از امکانات فنی خود در وزارت نفت، چنین بهره‌برداری درستی را مشاهده می‌کنیم. هم در طول جنگ، و هم پس از جنگ، این دستگاه باارزش ما ثابت کرد که کفایت لازم را برای بعهده‌گیری چنین مسؤولیتی دارد. من فراموش نمی‌کنم آنچه را که وزارت

نفت در وسط جنگ، در بازسازی پالایشگاههای مختلف کشور - از جمله همین پالایشگاه تهران - انجام داد. دشمن نقاط ضعف ما را در دستگاههای فنی و صنعتی نفتی ما دیده بود و آنها را زیر فشار قرار می‌داد؛ و شما چه این دستگاه را، چه دستگاههای مربوط به تزریق گاز را، چه دستگاههای مختلفی را که بعضاً من خودم هم چند سال پیش آمدم و از نزدیک دیدم، و چه بعد از جنگ، پالایشگاه آبادان و دستگاههای مختلف مربوط به پتروشیمی و غیره را راه انداختید. همه‌ی اینها مربوط به این دستگاهی است که بحمداللَّه حرکت مفیدی دارد. بنابراین، من این فرصت را برای تشکر از همه‌ی عوامل وزارت نفت، از بابت همه‌ی کارهایی که در طول جنگ و پس از جنگ انجام دادند، و ادامه هم دارد و باید هم ادامه داشته باشد، مغتنم می‌شمارم؛ و تا فراموش نکرده‌ام، بخصوص از مهار چاههای ما در دریا - که مشتعل بود و همین عوامل وزارت نفت در پنج، شش سال قبل آنها را بستند - اسم بیاورم. باور ملت ایران را نسبت به خودش متزلزل کردند حالا اگر ما به خودمان برگردیم و بخواهیم طبق آنچه که از هر انسان صاحب اندیشه و اهل تدبری مطلوب است، از پدیده‌ها استفاده‌های کلی بکنیم، باید بگوییم که ظرفیت ملت ایران - که شما هم بخشی از آن هستید - برای کارهای بزرگ، یک ظرفیت بالا و ستودنی است. ما باید این را از بن دندان باور کنیم؛ به زبان گفتن کافی نیست. سالهای متمادی - به یک معنا شاید بشود گفت قرنها - عواملی به وجود آمد که باور ملت ایران را نسبت به خودش متزلزل کرد. ماها از آن گروهی هستیم که دوران قبل از انقلاب را خوب درک کردیم؛ این جوانان و تازه‌رسها، قبل از انقلاب را درست درک نکردند. ما که در آن دوران، سالهای متمادی از عمرمان را گذراندیم، خوب می‌فهمیم که چه کارهایی برای بی‌اعتقاد کردن ملت ایران به توان و ظرفیت علمی خود، و ظرفیت فنی و استعدادهای خود، و قدرت بالندگی و باروری خودش انجام می‌شد. در دوران تسلط استعمار، در عمق جان مردم این فکر را به وجود آوردند که ایرانی باید علم و تجربه را، و حتّی تولید و مصرف را از دیگران بیاموزد. نخواستند به ما یاد بدهند که دانسته‌های دیگران را چگونه هوشمندانه یاد بگیریم و خودمان آنها را به کار بیندازیم. ما باید دانسته‌های دیگران را بیاموزیم؛ این چیز خوبی است. به ما فهماندند که دیگران به دلیل دانا بودن، باید همه‌ی کارهای ما را متکفل و متعهد بشوند؛ آنها باید انجام بدهند و ما باید پادویی آنها را بکنیم! تقریباً در این صد سال اخیر - که تا قبل از انقلاب، دوران تسلط سیاستهای استعماری بود - به ملت ایران این‌طور تفهیم شده بود. قبل از آن هم این نبود، لیکن آن استبداد و فساد حکومتها که بر کشور حاکم بود؛ در دوران قاجاریه، تسلط آن افراد بی‌مسؤولیت و بی‌فکر و حقیر - که عظمت این ملت را اصلاً درک نمی‌کردند، تا بخواهند برای ترویج آن کاری بکنند - این تفکر را به وجود آورد. بنابراین، آنها هم به نوبه‌ی خودشان فساد کردند. ما خودمان می‌توانیم قاعده‌ی سازندگی و تولید و مصرف را بنیانگذاری کنیم بعد از انقلاب، انقلاب و معلم انقلاب - که امام بزرگوار ما بود - به ما ملت تفهیم کردند که ما می‌توانیم خودمان کار کنیم؛ خودمان تلاش کنیم؛ خودمان بسازیم؛ خودمان قاعده‌ی سازندگی و تولید و مصرف را - که همان فرهنگ ماست - بنیانگذاری کنیم. ما باید این را در همین دوران سازندگی هم به کار بگیریم. ما هرگز به داشته‌های دیگران پشت نمی‌کنیم. هر کسی هرچه دارد؛ چه علم، چه امکانات، چه تکنولوژی و موجودی فنی او - وقتی که ناگزیر باشیم - اگر بتوانیم همه‌ی آنها را در خدمت هدفهای خودمان قرار بدهیم، لحظه‌یی دریغ نخواهیم کرد. ما همه‌ی اینها را بایستی وسیله و پلی برای جوشیدن استعداد سازندگی از درون کشور قرار بدهیم. هرجا که می‌توانیم در داخل کشور تولید کنیم، بایستی این را بر استفاده‌ی از مصنوعات خارجی ترجیح بدهیم. هر چیزی که در داخل کشور تولید می‌شود، برای ما مبارکتر از مشابه خارجی آن است؛ حتّی اندکی بهتر از آن که از دست دیگری و دروازه‌یی از دروازه‌های کشور وارد بشود. بار سازندگی کشور بر دوش همه است استعدادها را باید پرورش بدهیم. همه کس - چه اهل علم، چه اهل تکنولوژی، چه اهل ابتکار، چه اهل مسائل فنی در هر سطحی - باید احساس بکنند که بار سازندگی کشور بر دوش آنهاست. ما خودمان باید کشور را بسازیم؛ کسی کشور را برای ما آن‌چنان که مورد نیاز ماست، نخواهد ساخت. ما خودمان هستیم که خانه‌ی خودمان را برطبق نیازهای خودمان می‌سازیم. آنهایی که تاکنون در طول دهها سال، با چشم طمع به ما و به کشور و به منابع ما نگاه

کرده‌انـد و در این دوازده، سیزده سـال اخیر، غالبـاً بـا چشم بغض به مـا نگاه کرده‌انـد، اینها اگر هم با ما در میـدان سازنـدگی وارد بشونـد، خانه‌ی ما را آن‌گونه که با هـدفهامان، با طبیعت کشورمان، با فرهنگمان و با خُلقیاتمان مناسب است، نخواهند ساخت؛ بلکه به گونه‌یی خواهنـد سـاخت که متنـاسبِ خواست آنهـاست. پس، اصـل این است که مـا خودمـان بسازیم. ظرفیت فنی وزارت نفت، ظرفیت بالـایی است بحمـداللَّه ظرفیت فنی وزارت نفت، ظرفیت بالـایی است. البته در گذشـته، این ظرفیت بالاـ تحت‌الشـعاع حضور خارجیها بود. شـعاع حضور متخصـصان، مـدیران و مسؤولان خارجی، در تمام این منطقه‌ی عظیم نفت و ملحقات و منضـمات نفت، گسـترده بود. در همه کـارش، حضور آنهـا محسوس بود؛ امـا امروز بحمـداللَّه حضور خود شـماست. شـما فرزنـدان کشوریـد. شـما بچه‌هـای این مرز و بومیـد. شـما نسبت به این کشور مدیونیـد. کشور متعلق به شـماست؛ بـایستی خـانه‌ی خودتان را آباد کنیـد. این ظرفیت را بایستی در راه آبادی کشور به کار بیندازید و این صنعت عظیم را که امروز تقریباً رگ حیات کشور هم به آن بسته است، یا لااقل بخش مهمی از آن این‌طور است، هرچه می‌توانید، پیش ببرید، توسعه بدهید، مدرن کنید، و از این برای پیشبرد کل صـنعت و فن کشور اسـتفاده نمایید. ان‌شاءاللَّه خداوند هم به شـما توفیق خواهد داد، و با تکیه‌ی به اسلام و اعتماد به خدا و بکارگیری ایمان واقعی و صـمیمی، همه‌ی این راههـای دشـوار همـوار خواهـد شـد؛ و همین‌طور که می‌بینیـد، ان‌شـاءاللَّه روزبه‌روز موفقیت جدیـدی برایتان پیش می‌آیـد. ان‌شاءاللَّه خـدا شـما را توفیق بدهد و کمک و تأییدتان کند، تا بتوانید در فاصـله‌های کوتاهی کارهایی داشـته باشـید که همین اندازه خوشحالی‌آور و مسرت‌انگیز باشد. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته -- ۱) آقای آقازاده

سخنرانی در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا و اقشار مختلف مردم شهرهای شیروان، رودسر، کلیبر

سخنرانی در دیـدار بـا جمعی از خانواده‌های شـهدا و اقشار مختلف مردم شـهرهای شـیروان، رودسـر، کلیبر، برزوک کاشان، ساوه و تهران، بـه همراه جمعی از ائمه‌ی‌جمعـه، نماینـدگان مجلس شـورای اسـلامی و مسؤولـان اداری ایـن شــهرها، گروهی از جانبـازان اسـتانهای خراسـان و تهران، مسؤولـان و کارکنـان و کـارگران کارخـانه‌ی ایران خودرو و فرمانـدهان نیروی انتظامی تهران به همراه فرمانـده‌ی کـل نیروی انتظـامی جمهوری اسـلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ملت ایران هرگز نبایـد فـداکاری فـداکاران جنـگ را فرامـوش کنـد بـه همـه‌ی برادران و خـواهران عزیز که از نقـاط مختلـف کشـور و از راههـای دور تشـریف آورده‌انـد، بخصـوص به خانواده‌های معظم شـهدا و جانبازان عزیز و آزادگان عزیز و خانواده‌های محترم و رنج‌کشـیده‌ی آنان، خوش‌آمـد عرض می‌کنم. در ابتـدای عرایضم، به مناسـبت حضور جمعی از خانواده‌هـای معظم یادگارهـای جنـگ تحمیلی، بایـد عرض کنم که ملت ایران هرگز نبایـد فـداکاری فـداکاران این جنگ را فراموش کنـد. اگر این خونهای بناحق‌ریخته در جنگ، و این مظلومیتها و ایثارها و شـجاعتها نمی‌بود، امروز در دنیا هیچ نام افتخارآمیزی از اسـلام وجود نداشت. در اول انقلاب، استکبار با مطالعه‌ی دقیق به این نتیجه رسید که بایـد ملت ایران را به خـاطر انقلـابی که به اسـلام عظمت می‌بخشـد، مورد فشـار شدیـدی قرار بدهـد، تا به خیال خود، هم آنها را از انقلـاب پشـیمان کنـد، و هم وضع ملت ایران برای کشورهـای دیگر عبرتی بشود. جنـگ که به راه افتـاد، همه‌ی نیروهای قابل توجه دنیای کفر و اسـتکبار، پشت سـر رژیم جنگ‌افروز قرار گرفتنـد. تصـمیم قطعی آنها این بود که جمهوری اسـلامی را نابود کنند؛ اما اراده‌ی خدای متعال غیر از این بود. همیشه همین‌طور است که اراده‌ی خدا بر اراده‌ی شیاطین غالب می‌شود؛ اما شـرط آن این است که مؤمنین در راه خواست خـدایی فداکاری کنند. تحقق اراده‌ی خدا در قالب عمل فرزندان شـما اگر این فداکاریها نمی‌شد، و اگر نیروهای مسلح ما – چه ارتش، چه سپاه، چه نیروهای انتظامی، و چه بسیج عظیم مردمی – به میدان نمی‌آمدند و با شجاعت دفاع و فداکاری نمی‌کردند، خواسـته‌ی دشمن عملی می‌شد. اراده‌ی خدا در قالب عمل همین فرزندان شما، همین جوانانی که شهید شدند، یا جوانانی که جانباز شدنـد، یا آنهایی که به اسارت افتادنـد، یا آنهایی که فداکاری کردند و بحمداللَّه سالم ماندند، تحقق بخشـیده

شد. عمل آنان بود که اراده‌ی الهی را مجسم کرد و تحقق بخشید. پس، امروز نه فقط کشور ایران و نظام جمهوری اسلامی و عفت و شرف و ناموس ملت ایران مرهون فداکاری آن عزیزان است، بلکه امروز دنیای اسلام مرهون این فداکاریهاست. اگر امروز اسلام در دنیا آن حیثیتی را دارد که می‌تواند توده‌های مردم و جوانان روشنفکر را در کشورهای اسلامی به خود جذب کند، به برکت همین فداکاریهاست. اگر امروز مشاهده می‌شود که بحمداللَّه ایران و جمهوری اسلامی در دنیا سرافراز و محترم است، و کارهای سازندگی کشور بر روال است، و ملت ایران به سمت عزت و سعادت روزافزون حرکت می‌کند، این هم به برکت همین فداکاریهاست. پس، ملت ایران نباید هرگز این خاطره‌ی بزرگ را فراموش کند؛ و خانواده‌های شهدا هم که صاحبان انقلابند، باید خون شهدای عزیز را پاس بدارند و همان عزت نفس، همان فداکاری و همان ایمان در آنها تجلی پیدا کند. نیروی انتظامی باید مظهر ایمان، اقتدار و هوشیاری باشد یک نکته هم به مناسبت حضور برادران نیروهای انتظامی عرض بکنم - که امروز نیروی انتظامی ما در مرحله‌ی جدیدی(۱) قرار دارد - و آن نکته این است که امروز نیروی انتظامی باید مظهر سه چیز مهم باشد: اول، دیانت و آنچه که ناشی از دیانت است؛ مثل عفت و اخلاق نیک و اخلاق اسلامی. دوم، اقتدار است؛ نیروی انتظامی باید قدرتمند باشد. در سرتاسر کشور یک نیروی انتظامی است، و بارهای سنگینی را بر دوش دارد؛ به همین خاطر باید قدرت را با عوامل مادّی و معنوی آن در خود حفظ کند. سوم، هوشیاری و هوشمندی است. خاصیت نیروی نظامی و انتظامی، همین هوشیاری و هوشمندی است؛ فریب نخوردن و همه‌جا حضور داشتن. نیروهای انتظامی باید این سه خصوصیت «ایمان» و «اقتدار» و «هوشیاری» را به طور روزافزون در خود به وجود بیاورند و هرچه هست، بیشتر کنند؛ مردم هم باید به چشم برادران حافظ نظم و امنیت به آنها نگاه کنند. طرز تفکر غلطی که کشورها را در عقب‌افتادگی نگه می‌دارد مطلب اصلی که امروز مورد نظر من است، آن هم به مناسبت این‌که جمعی از برادران فنی(۲) در جلسه‌ی ما هستند، این است که کشور ایران باید به دست ایرانیها آباد بشود؛ این یک تفکر و یک راه و روش است. نیت و همت ملت ایران باید این باشد که کشور را خودشان بسازند. در کشورهایی که از کاروان پیشرفتهای علمی و صنعتی عقب مانده‌اند، دو طرز تفکر وجود دارد: یک طرز تفکر، غلط و مایه‌ی بدبختی ملت است؛ یک طرز تفکر، درست است. آن طرز تفکر غلط، همان تفکری است که در دوران حاکمیت عوامل امریکا بر این کشور حاکم بود؛ و آن این‌که علم و صنعت و تکنولوژی و امور فنی، باید به وسیله‌ی خارجیها، اروپاییها و غربیها آماده بشود و به صورت محصول در اختیار ما قرار بگیرد؛ ما باید پول و نفت بدهیم و از محصول کار آنها استفاده کنیم؛ این یک طرز تفکر بود. متأسفانه الان هم این طرز تفکر در بعضی از کشورهای استعمارزده وجود دارد؛ می‌گویند ما پول می‌دهیم، غربیها برای ما می‌سازند، به این‌جا می‌آورند و نصب می‌کنند! گاهی احمقانه تصور می‌کنند که این یک نوع اربابی نسبت به غربیهاست؛ که ما پولدار هستیم، آنها می‌آیند برای ما می‌سازند! امروز این طرز تفکر وجود دارد؛ در دوران گذشته هم در کشور ما وجود داشت. در دوران حاکمیت ستمشاهی، این فکر در قشر تعیین‌کننده و تصمیم‌گیر کشور بود؛ ما هم این حرف را حتّی از زبان بعضی از عوامل آنها شنیده بودیم. البته این به معنای آن نیست که آنها به فکر نبودند که کارخانجاتی هم وارد کشور کنند؛ خیر، اما باز همان کارخانجات هم در اختیار بیگانه و با مدیریت بیگانه بود. در ایران کارخانه‌ی ذوب‌آهن آوردند؛ اما به دست بیگانه، با مدیریت بیگانه، حتّی با ملکیت بیگانه! آن روزی که انقلاب پیروز شد، از کارخانجات حساس این کشور، جمع کثیری از بیگانه‌هایی که این‌جا بودند، رفتند؛ آن کسانی که کارشان این نبود که بیایند به مردم ایران علم و تکنولوژی بیاموزند؛ کارشان این بود که به عنوان یک صاحبکار بزرگ و به عنوان یک دانا بیایند، یک مشت آدمهای زیردست را از این کشور انتخاب کنند، تا هم سرمایه‌ی کشور را ببرند، و هم کلید صنایع کشور در دست خودشان باشد. لذا اگر شما به نقشه‌ی صنعتی کشور نگاه کنید، خواهید دید که غربیها و امریکاییها و بعضی از اروپاییها این نقشه را به نحوی ترتیب داده بودند که اگر از این مملکت رفتند و دروازه‌های این مملکت به روی آنها بسته شد، ایرانیها خودشان از پیشبرد و اداره‌ی صنعت عاجز بمانند؛ یعنی عمداً حلقه‌های مفقوده‌یی در سلسله‌ی صنعت این کشور به وجود آورده بودند، با قصد این‌که این ملت

هیچ‌وقت نتواند روی پای خودش بایستد و کمر راست کند؛ می‌خواستند همیشه محتاج آنها باقی بماند. این طرز تفکر، در دانشگاهها هم اثر می‌کند؛ علوم دانشگاهی هم بر اساس همین روش شکل می‌گیرد؛ مهندس ما هم مبتکر و سازنده و خلاق نمی‌شود. این کاری بود که آنها آن روز کردند، و مدتها نتایج سوء تدبیر آنها گریبانگیر کشور ما هم بوده، و شاید در آینده هم تا زمانهایی باشد. طرز تفکر درستی که کشورها را از عقب‌افتادگی رها می‌کند یک طرز فکر، طرز فکر درست است، و آن این‌که ممکن است ما علم و فن و صنعت را از بیگانه‌یی که آن را دارد و ما نداریم، بگیریم؛ اما اداره‌ی آن کار را خودمان به دست خواهیم گرفت؛ خودمان صنعت را انتخاب خواهیم کرد؛ آنچه را که برای کشور لازم است، خودمان به وجود خواهیم آورد. انسان باید علم را از هر کس که دارد، یاد بگیرد؛ اما نه این‌که یاد بگیرد تا مزدور او باشد. غربیها برای ملت ایران و ملتهای مسلمان دیگر، این را می‌خواستند. ما باید علم را یاد بگیریم، برای این‌که خودمان کشور را بسازیم. در میان ملت ما، استعداد و روح خلاقیت زیاد است. این همان ملتی است که تا چند قرن پیش، مشعلدار علم در دنیا بوده است. ما از لحاظ استعداد و توان علمی بالقوه، چیزی کم نداریم؛ چرا باید از کاروان علم و صنعت عقب بمانیم، تا آن‌جایی که کوچکترین چیزها را هم آنها برای ما درست کنند؟! در دوران ستمشاهی اجازه نمی‌دادند که مهندس ایرانی، آن هواپیمایی را که پولش را داده‌اند و از بیگانه‌ها خریده‌اند، تعمیر بکند و یا به آن نزدیک بشود، تا مبادا از اسرار آن آگاه گردد! این، بزرگترین ظلم به یک ملت است. امروز وضع ملت ایران خیلی عوض شده است امروز وضع خیلی عوض شده است. ملت ایران به برکت انقلاب، از لحاظ علم و صنعت و اتکای به استعداد و اداره‌ی زندگی صنعتی به دست خود، با قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست. جوانان زیادی، چه در زمینه‌ی صنعت، چه در زمینه‌ی پزشکی، چه در زمینه‌ی علوم گوناگون، چه مرد و چه زن، به مراتب بالایی نایل شده‌اند و کارهای برجسته‌یی کرده‌اند. ملت ایران بعضی از آنها را می‌داند، بعضی را هم در آینده وقتی که کارها تمام بشود، خواهد دانست و اطلاع آن در اختیارش قرار داده خواهد شد. ملت پیشرفت کردند؛ اما باید همین روش اتکای به نفس ادامه پیدا کند. مبادا بخشهای گوناگون وسوسه بشوند که کارها را دربسته و سربسته به خارجیها واگذار کنند. یک ملت باید بداند که تنها خود اوست که می‌تواند نیازهای خودش را بفهمد و آن را برطرف کند. ما نمی‌گوییم از علم و اندوخته‌های صنعتی و علمی دیگران استفاده نشود؛ خیر، باید استفاده بشود؛ اما خود ما هم باید همت کنیم. علم متعلق به بشریت است علم، متعلق به یک شخص و یک ملت نیست؛ علم، متعلق به بشریت است و بین ملتها دست به دست می‌گردد. یک روز بود که اروپای متمدن امروز، در نهایت جهل و بی‌خبری بود؛ مسلمین دانشمندان بزرگ آن روز بودند و علم را به اروپاییها یاد دادند. این حرفی است که خود آنها گفتند و می‌گویند؛ نوشتند و می‌نویسند؛ چیز مجهولی نیست که ما آن را ادعا بکنیم. یک روز علم در آسیا بود، یک روز هم در اروپاست، یک روز هم در یک نقطه‌ی دیگر است. علم، متعلق به همه‌ی بشریت است. علم چیزی نیست که ملتی بگوید مال من است و مال بشریت نیست؛ نه، علم متعلق به بشریت است. ما هرجا علم را پیدا کردیم، آن را به دست می‌آوریم. پیامبر ما در چهارده قرن پیش فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالصّین»(۳)؛ اگر علم در نقطه‌ی دوردستی هم باشد، بروید آن را یاد بگیرید. باید از علمای آنها هم استفاده کنید و آنها را در علم و صنعت، مورد استفاده قرار بدهید. بنابراین، باید از علم و اندوخته‌های صنعتی دیگران استفاده کرد؛ اما خود ما هم باید برای یاد گرفتن و برای ساختن، همت کنیم. مگر ملت اسلام چه چیزی کم دارد؟ این جوانان ما که امروز در مراکز فنی و صنعتی و علمی حضور دارند، باید بدانند که ایران را آنها باید بسازند. در یک دید وسیعتر، دنیای اسلام را مورد نظر قرار بدهید. چرا دنیای اسلام باید این‌قدر ضعیف و محتاج باشد؟ چرا باید همه چیزش، گدایی‌شده‌ی از در خانه‌ی دشمنانش باشد؟ امروز بعضی از کشورهای پولدار اسلامی پول می‌دهند و میوه و سبزیِ خوردنشان را هم با هواپیما از کشورهای اروپایی می‌آورند! ماشین‌آلات که به جای خود، بندرسازی که به جای خود، اکتشافات که به جای خود؛ چرا باید این‌طور باشد؟! مگر ملت اسلام چه چیزی کم دارد؟ امروز بیش از یک میلیارد نفوس مسلمان در دنیا هست؛ آن هم در این کشورهای حساسی که ما مسلمانان داریم. امروز بخش عظیمی از دنیا، زیر پای فرزندان اسلام است؛ با

این همه منابع غنی، و با این موقعیت جغرافیایی. آیا باز هم بایستی امریکا و انگلیس و این‌گونه دولتها بر این کشورها حکومت کنند؟! مسلمانان باید بیدار بشوند؛ بین خودشان مثل یک خانواده، از علم و صنعت و منابع و پول یکدیگر استفاده کنند و در مقابل دشمن جهانی، یک جبهه‌ی قوی تشکیل بدهند. امریکا تصور می‌کند دنیا متعلق به اوست! این چه وضعی است که امروز مسلمانان دارند؟! بخصوص امروز که امریکا تصور می‌کند دنیا متعلق به اوست. البته این تصور ابلهانه‌یی است؛ اما دولتمردان امریکا این تصور را دارند. چون رقیب آنها - که اتحاد جماهیر شوروی سابق باشد - این‌گونه تکه‌تکه شده و به ضعف و ذلت کشیده شده است، آنها خیال می‌کنند که دیگر دنیا مال آنهاست! گویا دنیا متعلق به دو نفر رقیب بود، و حالا که آن رقیب به زمین نشسته است، سهم او هم مال این است، و اصلاً دنیا مال این است! چنین منطق غلطی را چه کسی به این دولتمردان کم‌عمقِ بی‌اطلاع از غریزه و طبیعت بشری، تلقین کرده است؟! انسانها آزادند. انسانها و ملتها مستقلند. مسائل دنیا به شما چه ربطی دارد؟! خیال می‌کنند همه جای دنیا مال آنهاست! در همه‌ی قضایا هم دخالت می‌کنند! هر گوشه‌ی دنیا که یک حادثه، یک بگومگو و یک چیز پولساز هست، آنها فوراً خودشان را به آن‌جا می‌رسانند؛ مثل این گردن‌کلفتها و چاقوکشهای محله‌های سابق، که وقت باجگیری و وقت دعوای زن و شوهر حاضر بودند! به شما چه؟! مثل کلانتر دنیا، برای خودشان مقام قایلند! شما کی هستید؟ این‌که شما احساس قدرت می‌کنید، به خاطر آن است که بعضی از ملتها و دولتها حاضر نشده‌اند قدرت خودشان را بفهمند و احساس قدرت بکنند؛ والّا اگر ملتهای مسلمان از قدرت خودشان سر درمی‌آوردند و می‌فهمیدند که چه قدرت عظیمی دارند، شما کی می‌توانستید در دنیا این‌طور رجزخوانی کنید؟! پشت سر اسرائیل غاصب متجاوز پُررویِ بداخلاق خشن غاصب این منطقه ایستاده‌اند، برای این‌که حق فلسطینیها را بکلی از بین ببرند. پس ملتهای اسلامی کی می‌خواهند در مقابل این زورگوییها اظهار وجود بکنند؟ یک اسمی را تکرار کردند، اینها را کشاندند به آن‌جا بردند، دور هم نشاندند، نشستند امضاء کردند و حقوق یک ملت را ضایع نمودند.(۴) هرچه هم که مسلمانان کوتاه بیایند، آن دشمن خبیث و وقیح، پُرروتر خواهد شد. سکوت سازمانهای حقوق بشر در مقابل کشتار مردم فلسطین و لبنان الان ببینید اینها در جنوب لبنان چه می‌کنند. کمتر هفته‌یی، و شاید گاهی کمتر روزی است که نیایند و منطقه‌یی را بمباران نکنند و یک عده مردم بیچاره‌ی روستایی جنوب لبنان را بدون هیچ‌گونه جرمی، بی‌خود نکشند. این سازمانهای حقوق بشر هم مرده‌اند. یک کلمه حرف از کسی بیرون نمی‌آید و کسی نفس نمی‌کشد؛ ولی اگر چهار نفر یهودی روسی را آن روزها نمی‌گذاشتند از شوروی خارج بشوند و به اسرائیل بروند، تمام دنیا جنجال می‌شد که چرا مانع می‌شوید؛ یک شهروند روسی می‌خواهد به زیر سایه‌ی دولت اسرائیل بیاید؛ چرا دولت شوروی مانع می‌شود! تمام رسانه‌های دنیا - که البته رسانه‌ها متعلق به خود صهیونیستهاست - پُر از جنجال می‌شد! سازمانهای حقوق بشر هم که ادعای حقوق بشر می‌کنند، با آنها هماهنگ می‌شدند! پس حالا- مرده‌اید؟! چرا خفه شده‌اید؟! ملت فلسطین را قتل‌عام می‌کنند، ملت لبنان را قتل‌عام می‌کنند؛ اما هیچ‌کس هم هیچ حرفی نمی‌زند! البته ما هم نباید از آنها انتظاری داشته باشیم؛ زیرا دشمنند. از دشمن چه انتظاری است؟ اینها با اسلام و با ملتهای اسلامی و با هرچه که جلوی زورگوییها را بگیرد، دشمنند. ما نباید از آنها انتظاری داشته باشیم؛ ما باید از خودمان و از ملتهای اسلامی انتظار داشته باشیم. چرا ملتهای اسلامی بیدار نمی‌شوند؟ چرا دولتهای اسلامی، و بخصوص بعضی از دولتهای عربی، به خود نمی‌آیند؟ شما ملت ایران قدر موقعیت خودتان را بدانید شما ملت ایران قدر موقعیت خودتان را بدانید. شما تنها ملتی هستید که قدرتمندانه و با صدای رسا می‌گویید: فلسطین آری، اسلام آری، اسرائیل نه، امریکا نه، استکبار نه، قلدری نه. این به برکت اسلام است. اسلام، شماها را زنده، بیدار و مستقل کرد. شما زیر پرچم و زیر بلیت کسی نیستید. قدرتها نمی‌توانند به شما بگویند این کار را بکن، این کار را نکن؛ هرچه تکلیفتان است، همان کار را می‌کنید؛ این نعمت و افتخار خیلی بزرگی است. الان ملتهای مسلمانی هستند که دلشان هم پُرخون است، اما نمی‌توانند کاری بکنند؛ البته به نظر ما بی‌همتی هم می‌کنند. اسلام را حفظ کنید. پایبندی به احکام اسلام و موازین اسلام و روش اسلامی و نظم اسلامی را حفظ کنید. وحدت اسلامی را در بین خودتان، با کمال قوّت حفظ کنید.

نگذاريد همين دشمنان خبيثى كه از آنها اسم آورديم، بتوانند يا طمع كنند كه بين شما ملت اختلاف ايجاد كنند. اميد است به فضل الهى، وحدت و يكپارچگى و ايمان و اقتدار شما، دنياى اسلام را هم بيدار كند. از خداوند متعال مى‌خواهيم كه ما را مشمول ادعيه‌ى زاكيه‌ى ولىّ‌عصر(ارواحنافداه) قرار بدهد. در سالروز شهادت فاطمه‌ى زهرا(س) مغازه‌ها تعطيل كنند طبق روايت، روز سه‌شنبه‌ى هفته‌ى آينده - سوم جمادى‌الثّانى - شهادت سيّده‌ى زنان عالم، فاطمه‌ى زهرا(سلام‌اللَّه‌عليها) است. من از ملت ايران درخواست مى‌كنم كه در آن روز، مغازه‌ها و محل كسبشان را تعطيل كنند و به فاطمه‌ى زهرا(سلام‌اللَّه‌عليها) احترام نمايند. به دستگاهها و ادارات دولتى و كارخانجاتى كه كارهاى خاصى دارند، چيزى نمى‌گوييم؛ ليكن كسبه و دكاندارها و بازارها و خيابانها احترام كنند. ان‌شاءاللَّه روز سه‌شنبه را تعطيل كنيد تا بتوانيم از بركات فاطمه‌ى زهرا (سلام‌اللَّه عليها) بهره‌مند بشويم. والسّلام عليكم و رحمةاللَّه و بركاته --

--- ۱) وضعيت نيروى انتظامى پس از ادغام كميته‌ى انقلاب اسلامى، شهربانى كل كشور و ژاندارمرى كل كشور ۲) كاركنان ايران خودرو ۳) وسائل‌الشيعه، ج ۲۷ ، ص ۲۷ ۴) ر. ك: پاورقى صفحه‌ى ۱۲۲

بيانات در ديدار با اعضاى شوراى عالى ويرايش زبان فارسى در صدا و سيما

بيانات در ديدار با اعضاى شوراى عالى ويرايش زبان فارسى در صدا و سيما(۱) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم كار شما، قدم اول و مهم اولاً خيلى خوشحال شدم از اين‌كه آقاى فيروزان مژده‌ى تأسيس اين شورا را دادند. واقعاً همت ايشان كه بالاخره اين قدم را برداشتند، بايد شخصاً مورد سپاس من قرار بگيرد. البته اين قدم اول است. بله، مى‌بينم كه «خبر» تا حدود زيادى - نه به‌طور كامل - پيشرفت كرده است. ظاهراً همين امروز صبح يا ديشب بود كه من خبرى شنيدم كه جمله‌بندى غلطى در آن بود. گفتم شايد كسانى هستند كه مراقبت و ويراستارى مى‌كنند؛ وقتى آنها غيبت دارند، اين‌طور غلطها پيش مى‌آيد. از وجود اين جمع هم به اين صورت اطلاعى نداشتم. به‌هرحال، كار شما قدم اول است، و قدم مهمى هم هست. معتقد به همان معناى وسيع علمى ويراستارى هستم البته در باب ويراستارى، من معتقد به همان معناى وسيع علمى ويراستارى هستم. ويراستارى در معناى متداول رايجش، به معناى درست كردن متن از اغلاط است؛ يعنى نوعى پيراستن است - ويراستن، يعنى پيراستن - در حالى كه در معناى اصلى و علمى ويراستارى، ويراستن، پيراستن نيست؛ آماده كردن و قابل عرضه كردن است؛ و اين چيز بسيار وسيعى است. در باب كتابها هم همين‌گونه است؛ در باب مطالبى هم كه در راديو و تلويزيون خوانده مى‌شود، همين‌طور است. اى بسا مطلبى كه از لحاظ لفظ هم ايرادى ندارد، ليكن از لحاظ نسق و ترتيب طولى ايراد دارد. ما در مشهد يك انجمن ادبى داشتيم كه در منزل مرحوم نگارنده(۲) تشكيل مى‌شد. عبدالعلى نگارنده، سرگرد بازنشسته و پيرمرد خيلى نازنينى بود. چيزى كه به او نمى‌آمد، اين بود كه يك روز سرگرد بوده باشد! هميشه من تعجب مى‌كردم و مى‌گفتم شما كه سرگرد بودى، چه‌كار مى‌كردى؟! مرد بسيار لطيفى بود. خانه‌ى او مركز انجمن ادبى فردوسى بود، كه من هم هر وقت از قم به مشهد مى‌آمدم، حتماً در آن شركت مى‌كردم. يكى از كارهايى كه آن‌جا انجام مى‌گرفت، اين بود كه وقتى كسى غزلى يا قصيده‌يى مى‌خواند، آن را ويراستارى طولى مى‌كردند؛ يعنى مى‌گفتند كه جاى اين بيت اين‌جا نيست؛ جايش قبل از اين بيت قبلى است. اين، نكته‌ى مهمى است. در باب ويراستارى كتابها هم اين كار هست. وقتى ويراستار نگاه مى‌كند - آن ويراستار به معناى اعم كه با مؤلف ارتباط دارد - مى‌گويد اين فصلى را كه شما تنظيم كرده‌ايد، جابه‌جاست؛ يعنى فصل دوم شما بايد فصل سوم بشود؛ فصل پنجم شما بايد فصل دوم بشود؛ اين ويراستارى است. البته ويراستارى از اين وسيعتر هم معنا مى‌دهد. اين‌كه آيا ما اين مطلب را اصلاً ارائه بكنيم يا نه، نيز خودش مرحله‌يى از ويراستارى علمى است. ويراستارى، فقط به معناى پالودن زبان نيست من معتقدم كه در صدا و سيما، ويراستارى فقط به معناى پالودن زبان نيست، كه ما بياييم اين زبان را پالايش كنيم و درست كنيم و در اختيار مردم بگذاريم - اين بخشى از مسأله است - چيزهاى ديگرى هم وجود

دارد؛ لیکن فعلاً آن چیزی که محل ابتلای ماست، همین بخش از قضیه است که متأسفانه زبان، زبان بیمار و ضعیف و نارسا و احیاناً قابل اشتباه است؛ چون وقتی که سخن درست ادا نشود، تفاهم غلط می‌شود؛ یعنی چیز بدی فهمیده می‌شود. یک نمونه‌ی آن، این کلماتی است که ما از عربی گرفته‌ایم. حالا- کلماتی که از زبانهای فرنگی گرفته شده، یک طور دیگر است؛ لیکن کلماتی که از عربی گرفته شده، چون سابقه دارد - یعنی از زمان مشروطه و قبل از مشروطه، تعبیرات تازه‌یی را از عربی گرفتند و وارد زبان ما کردند؛ چه زبان سیاسی، چه زبان غیرسیاسی - گاهی اینها غلط به کار می‌رود. چرا اصطلاحی را که معنای نارسا و غلطی دارد، می‌گوییم؟ من همین امروز به مناسبتی داشتم فکر می‌کردم، که این تعبیر «غرور ملی» نظرم را جلب کرد. «غرور ملی» یعنی چه؟ آن چیزی که در فارسی از این اصطلاح تفاهم می‌شود، چیست؟ یعنی آن احساس عزت ملی؛ یعنی یک ملت به خود احساس اعتزاز و شرف کند. طبیعی است که کلمه‌ی غرور این را نمی‌رساند. کسی که با زبان عربی آشناست و غَرَر در باب بیع را می‌خواند، و «غرّکم باللّه الغرور»(۳) را می‌خواند، می‌داند که غرور یعنی فریفتگی جاهلانه؛ یعنی کسی که از روی جهالت فریفته بشود؛ لذا می‌گویند فلانی آدم مغروری است؛ این زشت است. اتفاقاً این تعبیر در فارسی ما وجود دارد؛ البته نه در تعبیرات سیاسی، بلکه در تعبیرات معمولی. می‌گویند آدم باغروری است، آدم مغروری است؛ یعنی خودفریفتگی جاهلانه دارد؛ این بد است. این واژه وقتی در فرهنگ سیاسی می‌آید، می‌شود «غرور ملی»، می‌شود خوب! ما واقعاً چه داعی‌یی داریم که اصطلاحی را که معنای نارسا و غلطی دارد، بگوییم؛ که بعد منِ روحانی وقتی که از زبان عرب وارد زبان فارسی می‌شوم، تا دیدم می‌گویند «غرور ملی»، بگویم آقا ساکت شوید، «غرور ملی» چیست؛ آن را کنار بگذارید! در حالی که مقصود شما از «غرور ملی»، اصلاً آن معنای بد این اصطلاح نیست. شما می‌خواهید آن شرف ملی را بگویید، خیلی خوب، به تعبیر درستش بگویید که من هم در فهم مراد شما اشتباه نکنم. ببینید، کار به این‌جاها رسیده است. امروز کسی فکر نمی‌کند که اصطلاح «غرور ملی»، اصطلاح غلطی باشد؛ اما غلط است، و این غلط، عدم تفاهم به وجود آورده است. چرا زبان ما بایستی در معادل‌یابی یک کلمه گیر کند؟ خود کلمه‌ی «ملی» هم از همین قبیل است. ملت، به معنای «شَعب» و «امت» نیست؛ ملت، یعنی دین. «ملّة ابراهیم حنیفا»،(۴) یعنی آیین ابراهیم. این واژه از زمان مشروطه آمده و نمی‌شود آن را کاری کرد. این‌قدر گفته‌ایم ملت ایران، که به قول آقای نجفی جزو زبان شده است. این از آن مواردی است که نمی‌شود از زبان اخراج کرد. ملت، یعنی همین امت ما. حالا- نمی‌دانم که اصلاً فارسی ملت چیست؛ باید یک معادل فارسی برای این واژه پیدا کنیم. «خلق» هم عربی است. این واژه را تاجیکها از کمونیستها گرفتند. کمونیستهای داخلی خودمان هم «خلق» می‌گفتند؛ خیال می‌کردند وقتی گفتند خلق، کلمه‌ی ملت را ضایع می‌کنند! بالاخره هر مکتبی واژه‌ی جدیدی برای خودش می‌آورد که معادل فارسی ندارد؛ حالا واقعاً بگردیم یک کلمه‌ی فارسی برای این واژه پیدا کنیم. من از آن آدمهایی نیستم که معتقد باشم چون کلمه عربی است، باید آن را کنار گذاشت؛ نه، کلمه عربی است، اما به قول مرحوم آل احمد،(۵) جزو زبان من است. او می‌گفت، به من اعتراض می‌کنند که چرا کلمات عربی به کار می‌بری؟ در پاسخ می‌گفت که این جزو زبان من است؛ عربی نیست، بیگانه نیست؛ حالا اصلش متعلق به هرجا باشد. من آن اعتقاد را ندارم؛ اما چرا زبان ما با این سعه‌ی عظیم و با این گسترش فراوان - که بلاشک از این جهت، از زبان عربی بازتر و پُرکشش‌تر است و ترکیب‌پذیری خوبی دارد - بایستی در یک کلمه گیر کند؟ به‌هرحال، ما معادل فارسی «ملت» را هم نداریم؛ چاره‌یی نداریم؛ بایستی کلمه‌ی «ملت» را بگذاریم. غرض، می‌خواهم عرض بکنم که مسأله‌ی ویراستاری، این‌قدر حساس است. در ایران باید چشمه‌ی زبان فارسی بجوشد امروز متأسفانه زبان واقعاً در حال انحطاط است. در حالی که منابع زبان فارسی ما همچنان محفوظ است، اما آدم می‌بیند که زبانی که در اختیار نویسنده و گوینده و خبرده و حتّی شاعر و ادیب و کتاب‌نویس و امثال اینهاست، به شکل بسیار بدی مطرح می‌شود؛ و آن وقت این زبان قابل صدور نیست. ما باید بدانیم که وقتی این زبان از وطن خودش دور شد و به کشور بیگانه رفت، پاره‌یی شکستگیها در آن به وجود خواهد آمد؛ باید فکر آن را بکنیم، این‌جا مستحکم درستش بکنیم، که در آن‌جا اقلاً چیزی از آن باقی بماند. الان شما

زبان شعرایی که در هند زندگی کرده‌اند - حتّی نثر هندی را - ملاحظه کنید. پدر مرحوم میرحامد حسین هندی(۶) - صاحب «عبقات»(۷) - کتابی(۸) نوشته است، که در مقدمه‌ی آن کتاب، ناشر هندی شرحی در باب زبان فارسی در هند بیان می‌کند و می‌گوید این نثری که شما می‌بینید، نثر فارسی هند است؛ برای این‌که منِ فارسیِ ایرانی وقتی این را می‌خوانم، استعجاب نکنم! این یک منطق است؛ اما منطق بسیار صوری و سطحی است. فارسی هند یعنی چه؟! فارسی هند غلط است. حالا که به آن‌جا رفته و این شکلی شده، نباید گفت این فارسی هند است، بپذیرید! هند که جزو خاستگاههای زبان فارسی نیست. باید نگاه کنند، ببینند فارسی ایران چیست، فارسی خراسان چیست، فارسی فارس چیست، تا از آن، فارسی را درست کنند؛ معیار این است. وقتی زبان رنگ غربت گرفت، طبعاً یک‌مقدار خراب می‌شود. ما باید در این‌جا آن‌چنان بنیه‌ی زبان را قوی کنیم، که در آن‌جاها هم قابل استفاده باشد؛ و وقتی رفت و دچار آن شکستگیها شد، تبدیل به زبان دیگری نشود. شما(۹) به تاجیکستان اشاره کردید؛ نمی‌دانم از هند و پاکستان و مصر و ترکیه خبر دارید، یا نه. این کشورها جاهایی است که زبان فارسی، سابقه و سلسله نسب و ریشه دارد؛ ولی متأسفانه مهجور شده است. ما بایستی تلاش وسیعی را شروع کنیم؛ و این نمی‌شود، مگر آن وقتی که در این خانه و در این مرکز اصلی، چشمه‌ی زبان فارسی بجوشد. زبان فارسی، محتاج نوسازیِ روزبه‌روز زبان فارسی مثل همه‌ی زبانهای دیگر، محتاج نوسازی روزبه‌روز است. وقتی این ریشه سالم است، باید روزبه‌روز شاخه و برگهایش زیاد بشود و اتساع پیدا کند. متأسفانه این کار نشده است؛ نه این‌که امروز نشده، بلکه در تمام دوران پنجاه، شصت‌ساله‌ی گذشته، جز کارهای فردی، هیچ کاری انجام نشده است. این فرهنگستانها چیزهای بسیار خنثایی بودند و از اول تا حالا- تقریباً یک چیز حسابی بیرون ندادند. اگر یک وقت یک نویسنده‌ی حسابی، یک شاعر خوب، یک انسان بزرگ باذوق، توانسته در حد شخصی کاری انجام بدهد، یک قدم زبان را پیش برده؛ والّا یک کار جریانی انجام نگرفته است. این فرهنگستانی که اخیراً تشکیل شده - که البته از پنج، شش سال پیش من در شورای عالی انقلاب فرهنگی خیلی مصر بودم که این کار انجام بگیرد - باید تقویت شود. اگر ما این فرهنگستان یا هر چیز زاینده‌ی زبان را داشته باشیم، اما متوجه آفات زبان نباشیم، همه‌ی کارها ضایع خواهد شد. اهمیت این ویراستاری در این‌جا معلوم می‌شود. ما نباید بگذاریم یک غلط، جزو زبان بشود این کتابی که جناب آقای نجفی(۱۰) چند سال پیش نوشتند - «غلط ننویسیم» - من همان وقت آن را گرفتم خواندم و حواشی‌یی هم بر آن زدم. در این کتاب دیده‌ام که ایشان با همه‌ی دقتی که دارند - که واقعاً هم بجاست - جاهایی می‌گویند که مثلاً این واژه غلط است، اما دیگر جزو زبان شده است و نمی‌شود آن را کاری کرد؛ نمونه‌هایی هم ارائه شده است که حق با ایشان است. وقتی چیزی جزو زبان شد، نمی‌شود آن را از بدنه‌ی زبان بیرون کشید؛ این اصلاً عملی نیست. با بیرون آوردن آن واژه، اختلالی به وجود می‌آید؛ لیکن این خودش یک مصیبت است. ما نباید بگذاریم یک غلط، جزو زبان بشود. ترکیبهای غلط و زشت در زبان فارسی من می‌بینم که گاهی اوقات، نه فقط ترکیب غلطی، بلکه ترکیب زشتی وارد زبان فارسی می‌شود؛ هر کاری هم می‌کنی، جمع نمی‌شود. ما یک غلط زیبا داریم، یک غلط زشت؛ اما آن‌که خیلی بد است، این است که هم غلط باشد و هم زشت! حالا- از باب نمونه، آن جمله‌یی که رویش حساسیت پیدا کرده‌ام، «لازم به ذکر است» است. بارها به افراد گوناگون گفته‌ایم که آخر شما چرا می‌گویید «لازم به ذکر است»؟ برایشان مثال هم زده‌ایم، اما فایده ندارد! البته حالا الحمدللّه در «خبر» جمع شد؛ اما در جاهای دیگر کم و بیش شنیده می‌شود. هر دفعه‌یی که می‌گفتند «لازم به ذکر است»، مثل این‌که جوالی را در گوش من فرو می‌کردند! وقتی این‌طور کلمات و جملات جزو زبان شد، دیگر نمی‌شود آنها را کاری کرد. زبان در رادیو و تلویزیون، مسأله‌یی بسیار مهم علی‌ایّ‌حال، مسأله‌ی زبان در رادیو و تلویزیون، مسأله‌ی بسیار مهمی است. البته اول «خبر» است؛ لیکن از «خبر» که بگذریم، این برنامه‌های زنده هم که پخش می‌شود، همین‌طور است؛ مثل همین برنامه‌ی «روزنه» که شما گفتید، یا آن برنامه‌ی «عصرانه»، یا آن برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» که خیلی هم شنونده دارد. آیا شما برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» را می‌شنوید، یا نه؟ وقتی آدم این برنامه را می‌شنود، واقعاً دلش خون می‌شود! حرفهایی می‌زنند و تعبیراتی به کار می‌برند که آدم واقعاً غصه‌اش

می‌شود! بایـد کاری کرد، بایـد فکری کرد، باید معیارهایی گذاشت. آن جوانی که آن‌جا نشسته و دارد برنامه اجرا می‌کند، بیچاره تقصیری هم نـدارد؛ او همه‌ی وسع خودش را دارد مصرف می‌کنـد؛ بایـد به او وسع و توان و سواد داد. ان‌شاءاللَّه همه‌ی اینها باید اصلاح بشود، تا بتوانیم زبان را عرضه بکنیم. امروز قدر زبان فارسی بیش از گذشته شناخته شده است امروز خوشبختانه قدر زبان فارسی برای مردم ایران بیش از گذشته شناخته شده است. در دوره‌ی گذشته، من با محافل ادبی و بعضی از اساتید زبان کم و بیش ارتباط داشتم. در آن دوره، کسانی که ادبیاتی بودند و به طور سنتی اهل زبان بودند، فارسی را دوست می‌داشتند؛ اما خرج‌کنندگان زبان فارسی، یعنی بدنه‌ی نظام - منظورم ملت نیستند؛ منظور، مسؤولان و کسانی که وابسته‌ی به تشکیلات دولتی بودند - برایشان اصلاً و ابداً مسأله‌ی زبان فارسی اهمیتی نداشت. شاید شماها بدانید که ارتش یک دستگاه لغت‌سازی داشت، که گمان می‌کنم در کتاب جناب‌عالی(۱۱) هم به آن اشاره‌یی شده باشد. اینها برداشتند لغت‌سازیهای غلط کردند و از زبانهای خارجی لغت گرفتند؛ به طوری که برایشان اصلاً زبان فارسی اهمیت نداشت. گرایش به زبان اروپایی، بخصوص زبان انگلیسی، در این اواخر بسیار زیاد بوده است؛ بیشتر این زبان را نگاه می‌کردند و به آن گرایش داشتند؛ مثلاً اصرار داشتند که واژه‌ی «تک»(۱۲) را حتماً از Attack انگلیسی درست کنند! در غیر آن‌جاها هم وجود داشته، اما در آن‌جاها بیشتر بوده است. زبان فارسی، حامل پیام انقلاب اسلامی من خیال می‌کنم الان کسانی که در مجموعه‌ی نظام هستند، قدر زبان فارسی را بیشتر می‌دانند؛ علتش هم این است که امروز ایران معتقد است برای دنیا پیامی دارد؛ و آن اسلام انقلابی ماست. امروز اعتقادمان این است که برای دنیا پیامی داریم. این پیام، یک حامل و رسانه‌ی درستی می‌خواهد؛ و آن جز زبان، چیز دیگری نیست. چون به این پیام فکر می‌کنیم، این زبان بایستی بتواند واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص ما را منعکس کند؛ اصطلاحاتی که مقصود انقلاب را برآورده می‌کند و تفکرات نظام را منعکس می‌نماید. پس، امروز ما به یک زبان قوی و جاافتاده و پُرظرفیت احتیاج داریم؛ و آن زبان فارسی است، که بحمداللَّه در دسترس ما هم هست. در گذشته، زبان فارسی اهمیتی نداشت در گذشته، این‌طور فکر نمی‌کردند. در زمان قاجار، آن مسؤولان دولتی اصلاً کمتر از این بودند که به این موارد فکر کنند؛ مگر افراد خاصشان. در زمان رژیم گذشته هم عده‌یی از همان ادبیاتیهای سنتی بودند؛ والّا بدنه‌ی نظام اصلاً و ابداً اعتقادی به زبان فارسی نداشتند. اگر گفته می‌شد که مثلاً بناست این‌جا زبان انگلیسی، زبان رسمی بشود، ککشان نمی‌گزید! کمااین‌که دیدیم عده‌یی از اینها آزادانه مسأله‌ی خط لاتین و زبان اسپرانتو(۱۳) را بارها مطرح کردند! من در عمر خودم، دو، سه مرتبه در دو، سه مقطع، همین مسأله‌ی خط لاتین و زبان اسپرانتو را در مطبوعات زمان طاغوت خوانده بودم؛ اما حالا کسی جرأت نمی‌کند این حرفها را بزند. الان هیچ‌کس در ایران جرأت تفوّه به این حرفها را ندارد؛ اما آن زمان نه، راحت می‌نوشتند و به دنبال آن، شایعه می‌شد و جنجال به پا می‌گردید. این به خاطر آن بود که زبان فارسی برایشان اهمیتی نداشت؛ اما امروز این‌طور نیست. امروز ما می‌توانیم در این فضا ان‌شاءاللَّه خدمت بزرگی به زبان فارسی بکنیم. شما، هم اهل فن هستید و هم دلسوزید نقش آقایان، نقش خیلی حساسی است. بحمداللَّه همه‌تان هم جزو کسانی هستید که هم به این کار واردید و اهل فن و اهل اطلاعید، و هم دلسوزید. می‌بینم که خوشبختانه مصداق «جز به خردمند مفرما عمل»(۱۴) شده است. الحمدللَّه کار، خردمندانه پیش می‌رود. ان‌شاءاللَّه کار را با صبر و حوصله و خردمندی پیش ببرید و خبرهای پیشرفت کار را هم به ما بگویید، که مژده و خبر خوشی خواهد بود. من کتابی به نام «آیین نگارش» از آقای سمیعی(۱۵) دیدم، که پیداست آقایان بحمداللَّه به زبان فارسی علاقه‌ی بنیادی دارند. ان‌شاءاللَّه بایستی این همتها مصرف بشود، تا کار به جای خوبی برسد. در این زمینه، هر کاری هم که از من بربیاید، دریغ ندارم. دقت بیشتر در ترجمه‌ی کتاب ضمناً من نکته‌یی به جناب آقای نجفی عرض بکنم. جلد سوم و چهارم کتاب «خانواده‌ی تیبو»(۱۶) ارزش تاریخیِ خیلی قیمتی دارد. این دو جلد، تمام اوضاع و احوال جنگ بین‌الملل اول و مقدمات آن را نشان می‌دهد، که جلدهای اول و دومش اصلاً در آن مقوله نیست؛ یعنی یک سبک دیگر است. من جلد اولش را که خواندم، پشت جلد نوشتم که بعید است من جلد دوم این کتاب را بخوانم؛ چون باب ذهنیات ما نیست. هر کتابی که می‌خوانم، تقریظی بر آن می‌نویسم؛ برای

این ترجمه‌ی شما هم تقریظ نوشتم؛ هم بعد از جلد اول، هم بعد از جلد سوم؛ چون برداشت من از این کتاب، بعد از خواندن جلد سوم بکلی عوض شد. در این کتاب، آن گرایشِ انسان‌گرایی منهای مذهب، خیلی واضح است؛ یعنی همان گرایشهای اومانیستی قرن نوزدهمی و اوایل قرن بیستمی خیلی زیاد دیده می‌شود. اگر در چنین ترجمه‌هایی بشود مقداری از زور این حالت گرفت، بدون این‌که به ترجمه لطمه‌یی وارد بیاید - یعنی به اصطلاح صداقت کتاب از بین نرود؛ حالا یا با پاورقی، یا با تعبیرات خاصی - من خیال می‌کنم که خیلی خیلی خوب خواهد بود. من این کتاب را خیلی دوست می‌دارم؛ چون زبان خوب و اطلاعات زیادی دارد. دوست می‌دارم توصیه کنم که جوانان بخوانند - در مجمعی(۱۷) هم چیزی از آن نقل کردم - لیکن به خاطر این جهت می‌ترسم. وقتی مثلاً آن کشیش با آن جوان صحبت می‌کند و استدلالهای همدیگر را پاسخ می‌دهند، آخر سر کشیش از میدان استدلال به در می‌رود! حرفی هم نداریم؛ واقعاً یک کشیش کاتولیک، بیش از این اصلاً بُرد استدلالش نیست. شکی نیست که ذهنیت آن جوانِ اول قرن بیستم، بر ذهنیت او غلبه خواهد داشت؛ اما تقصیر ذهنیت اسلامی و جهان‌بینی اسلامی ما چیست که امروز بایستی قربانی ذهنیت محدود آن کشیشِ اول قرن بیستم شود؟! البته من این را همین‌طور به صورت یک نظر عرض می‌کنم؛ ممکن است واقعاً محدودیتهایی باشد که نشود این کار را کرد. اگر در این‌طور ترجمه‌ها بشود این خلأ را به گونه‌یی جبران کرد، اینها منابع بسیار خوبی برای استفاده‌ی صوری و معنوی جوانان ما خواهد بود. ان‌شاءاللّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---
-- (۱) ۱. آقایان:

فیروزان (رئیس شورا)، گلزاری، سیّدحسینی، صادقی، نجفی، اسوار، سعادت، سمیعی ۲) ۱۳۴۶ - ۱۲۷۸ ش) ۳) حدید: ۱۴ ۴) آل‌عمران: ۹۵ ۵) ۱۳۴۸ - ۱۳۰۲ ش) ۶) ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ ق) ۷) عبقات‌الانوار فی الأمامة الأئمّة الأطهار» ۸) تشییدالمطاعن و کشف‌الضغائن»، نوشته‌ی: سیّد محمّدقلی کنتوری لکهنوی (متوفی ۱۲۶۰ ق) ۹) آقای صادقی ۱۰) ۱۳۰۸ ش) ۱۱) آقای نجفی ۱۲) آفند ۱۳) زبانی است که به وسیله‌ی یک پزشک لهستانی به نام دکتر زامنهف (۱۹۱۷ - ۱۸۵۹ م) اختراع شد. واژگان اسپرانتو بر اساس لاتین و زبانهای رومیایی قرار دارد و دستگاه دستوری آن بسیار ساده شده است. ۱۴) جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست «گلستان سعدی» ۱۵) ۱۲۹۹ ش) ۱۶) نویسنده: رژه‌مارتن دوگار؛ مترجم: ابوالحسن نجفی ۱۷) مجمع نویسندگان مسلمان. ر. ک: حدیث ولایت، جلد هشتم، ص ۱۷۲

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، به مناسبت هفتمین سالگرد تشکیل این شورا

بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، به مناسبت هفتمین سالگرد تشکیل این شورا بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نباید گذاشت کار حالت یکنواخت بگیرد خیلی خوش آمدید. این توفیق را که بحمداللّه توانستید عمر شورا را به این مدت طولانی و مفید برسانید، به شما تبریک عرض می‌کنم؛ بخصوص به آن آقایانی که از ابتدای شکل‌گیری این شورا حضور داشتند و به طور جدی و دلسوزانه مشغول کار بودند. بحمداللّه تلاشهایی هم که می‌شود، قابل توجه است. من گزارش کارکرد یکساله را که آقای دکتر هاشمی(۱) در مصاحبه گفته بودند، تفصیلاً در روزنامه خواندم. امیدواریم آقایان همت کنند که این شورا، همچنان که اسم و فلسفه‌ی ایجاد آن اقتضا می‌کند، به کارهای اساسی و مهمی که در این صراط «انقلاب فرهنگی» وجود دارد، به طور کامل و کافی برسند؛ و این البته نیازمند یک تلاش با شوق و با امید به پیشبرد کارهاست. مجموعه‌هایی که برای هدفی تشکیل می‌شوند، هرچه عمرشان طولانی‌تر و تجربه‌شان بیشتر می‌شود، با کارها آشناتر می‌شوند؛ لیکن یک ضایعه هم وجود دارد که باید از پیش آمدن آن جلوگیری کرد و آن، عادت شدن کار است؛ یعنی کار را از حالت انگیزه‌یی و شوق‌آمیز و آن تر و تازگی، به حالت یک امر معتاد معمولی و جریانی تبدیل کردن؛ این خطر بزرگی است. اول که انسان به یک کار می‌پردازد، طبعاً شوق بیشتری دارد و به جزییات آن کار رسیدگی می‌کند؛ نباید گذاشت که این شوق تمام بشود و کار حالت یکنواخت بگیرد. جناب آقای یزدی(۲) به اضافه

شـدن بعضـی از افراد و تأثیر آن در کار شورا اشاره کردنـد. همین نکته مورد توجه بنـده است؛ یعنی باید کاری کرد تا این شورا، از آن حالت تر و تازگی و شوق و ذوق و علاقه‌منـدی به کار و پشت‌کارگیری هرگز نیفتد؛ حالا به‌هرحال با تدابیر مختلف. مقداری از آن به داخل شورا و مدیریت شورا و دبیرخانه‌ی شورا مربوط می‌شود؛ یک مقدار به اعضا مربوط می‌شود؛ یک مقدار هم شاید به ما ارتبـاط پیـدا کنـد. امیـدواریم که این شورای عـالی، همچنان در جهتگیریهای درست و تلاش عمقی و بنیانی و کلی در کار فرهنگ کشور، پیشـرفت داشـته باشـد. شورای عـالی انقلاـب فرهنگی، به بخشـی از وظایف خود بسـنده کرده است از مـدتها پیش، از همان اوقـاتی که من هم در شـورا بـودم و توفیق داشـتم که آقایـان را هر هفته زیـارت کنم، این فکر در داخـل شورا بود، که شورا از کـار اصـلی خـود - کـه انقلاـب فرهنگی است - به بخشـی از آن - که امر دانشـگاهها و آمـوزش عـالی است - بسـنده کرده است؛ یعنی ممکن است به بعضـی کارهای دیگر نپردازد، و به بعضـی کمتر بپردازد. البته در این دوره‌ی اخیر، شـما با تشکیل این فرهنگستانهای مختلف و انجام بعضـی از این کارها، مقـداری کار را توسعه دادیـد، که تلاش مشـکوری است و باید هم به مسائل فرهنگ عمومی کشـور و کارهـایی کـه خـارج از محـدوده‌ی دانشـگاههاست، تـوجه بشـود؛ یعنی نبایـد دست کم گرفته بشـود و قاعـدتاً بـایستی در برنامه‌های شورا باشد؛ ولی واقعیت این است که ضـرورت کار و فوری بودن و فوتی بودن و اداری بودن و غیرقابل تعطیل بودن کار دانشگاهها، شورا را بیشتر به آن سـمت می‌کشاند؛ چاره‌یی هم ندارید، مجبورید که به‌هرحال برای دانشگاهها رئیس، برنامه، هیأت امنا و آیین‌نامه‌های مختلف تعیین و آماده کنیـد؛ لذا من هم عرایضم را بیشتر به مسأله‌ی دانشـگاهها مخصوص می‌کنم. در دانشـگاه، هدف دانشـجوست در دانشـگاه، هدف دانشجوست؛ یعنی استاد و تحقیق و آزمایشگاه و همه‌ی اینها، برای دانشجوست. آن تحقیقی که در محیط دانشـگاه انجام می‌گیرد، برای این است که این نیروی انسانی رشد کند و صـلاحیت کاری را که برعهده‌ی یک نیروی انسانی عالم و کارآمـد است، پیـدا نمایـد، تا بتوانـد آن کار را انجام دهد. اصـلاً فلسـفه‌ی دانشـگاه این است؛ والّا دانشـگاه برای این نیست که عـده‌یی مثلاً این‌جا مستخدم باشـند و ارتزاقشان از این‌جا باشـد؛ این قهری است، اما هدف این نیست. هدف این است که دانشـجو در آن‌جا بتوانـد به صـلاحیتهای لازم برسد. ما هر کاری که می‌توانیم برای دانشـجو بکنیم، باید بکنیم. دو عنصـر اصـلی در تربیت دانشجو دو عنصر اصلی در تربیت دانشجو هست، که هیچکدام نبایستی مغفولٌ‌عنه بماند؛ اگر مغفولٌ‌عنه ماند، ما ضرر خواهیم کرد: یکی عنصر علم و تحقیق و کارایی علمی و جوشیدن استعدادهای علمی و این قبیل چیزهاست؛ یکی هم عبارت است از روحیه و تدین و حرکت صـحیح و سالم‌سازی معنوی و روحی دانشـجو. در دانشـگاهها، این دو عنصر بایستی بدون تفکیک از یکدیگر، با قـدرت و با ظرفیت کامل کشور، تعقیب بشود. اگر در کار عنصـر اول کوتاهی کردیم، نتیجه چیست؟ همه می‌داننـد. دانشـگاهی که نتوانـد علم و تحقیق را به دانشـجو منتقـل بکنـد، و نتوانـد دانشـجو را یک عالم، یک اسـتاد، یک صاحب صـلاحیت، یک مبتکر، و بالاخره یک مدیر بالفعل برای بخشـی از بخشـهای بی‌شـمار اداره‌ی جامعه بسازد، آن دانشـگاه، دیگر دانشـگاه نیست. در این زمینه، مسأله‌ی اسـتاد، مسـأله‌ی کتـاب درسـی، فضـای آموزشـی، آزمایشـگاه و مجلاـت علمی هست؛ از این چیزهـایی که دایم ورد زبـان ماهاست و همه‌ی ما هم آن را دنبال می‌کنیم. همه‌ی شـماها هم تقریباً دانشـگاهی هستیـد و به این مسائل خیلی خوب توجه داریـد و دنبال می‌کنید. ان‌شاءاللّه روزبه‌روز هم باید به قدر امکانات کشور پیشتر برویم. عنصـر دوم، عبارت است از روحیه و تدین و حرکت صحیـح و سالم‌سـازی معنـوی و روحی دانشـجو. البتـه ایـن هم از نظر جمـع شـما مغفـولٌ‌عنه نیست. من علی‌القاعـده، هم بایـد این را می‌دانسـتم که چنین جمعی غافل از این مسأله‌ی دوم نیست، و هم این‌که تقریباً با یکایک شـماها - چه در این شورا، و چه در خارج از این شورا - نشـست و برخاست کرده‌ام و می‌دانم که همه‌ی شـماها به این قضـیه توجه داریـد؛ لیکن در فضای عمومی دانشـگاهی کشور، به این نکته‌ی دوم - یعنی مسأله‌ی روحیه و تدین و آگاهی دانشـجو و بیرون آوردن او از حالت یک عنصر علمی بی‌جهت و بی‌هدف، به سـمت یک عنصـر علمی جهتدار - توجه کافی وجود ندارد. دانشگاه بیگانه با دین، یک فاجعه‌ی غیر قابل جبران انسان بـا کـامپیوتر متفاوت است. به کامپیوتر برنامه می‌دهنـد، آن هم برایشان جواب مسأله را حاضـر می‌کنـد؛ اما انسان که این‌طور نیست.

انسان خودش برنامه‌ی خودش را تنظیم می کند؛ خودش تصمیم می گیرد و خودش جهتگیری پیدا می کند. اگر ما از این جهت دوم غفلت بکنیم، دانشگاه همان چیزی خواهد شد که در بیانات امام، مکرر در مکرر نسبت به آن هشدار داده شده است. همه‌ی شما آقایانی که در دانشگاه بوده‌اید و بیش از ماها دانشگاه را می‌شناسید و دارای روحیه‌ی دینی هم هستید، به عمق آن واقفید. اگر دانشگاه، بیگانه و جدای از دین باشد، این یک فاجعه‌ی غیر قابل جبران است. غیر قابل جبران، به این معناست که جبران آن، بسیار بسیار تلفات خواهد داشت و مشکلات فراوانی به بار خواهد آورد؛ تا یک وقت آیا جبران بشود، یا نشود. خصوصیت جمهوری اسلامی این است که دستگاه انسان‌سازیش بایستی صحیح حرکت بکند و انسانِ باب هدفهای جمهوری اسلامی بسازد؛ والّا اگر ما بخواهیم انسانِ فقط عالم بسازیم - منهای آرزوهای مقدسی که یک ملت و بخصوص مسلمین دارند - بهتر همین است که دانشجویانمان را گروه گروه به کشورهایی که دستگاههای علمیشان مجهزتر و مدرنتر از ماست، روانه کنیم؛ آن‌جا بروند یاد بگیرند و بیایند! هدف این نیست. هدف این است که کشور به دست انسانهای صالح از لحاظ علمی و فکری، در جهت هدفهای خودش حرکت کند؛ و این نخواهد شد، مگر آن وقتی که این انسانها خودشان، آن هدفها را شناخته و قبول داشته باشند. توجه به دین و روحیه‌ی انقلابی و بیزاری از وابستگی ملی در دانشگاه اگر دانشگاه جایی شد که کسی که از آن‌جا صادر و خارج می‌شود - متخرج دانشگاه - نه نسبت به انقلاب حساس باشد، نه نسبت به دین حساس باشد، نه نسبت به کشور حساس باشد، نه نسبت به استقلال ملی و آرزوهای بزرگ ملی حساس باشد، این دانشگاه هرچه هم از لحاظ علمی والا باشد، ارزشی نخواهد داشت؛ زیرا که متخرج و محصول این دانشگاه، راحت در اختیار سیاستهای مختلف قرار خواهد گرفت. این مطلب، برنامه‌ی ما را در مورد دانشگاه باید مشخص بکند. یعنی ما بایستی در دانشگاه، دین و روحیه‌ی انقلابی و بیزاری از وابستگی ملی را مورد توجه قرار بدهیم؛ بخصوص این نکته‌ی وابستگی، یعنی همان چیزی که متأسفانه امروز کشورهای کوچک دنیا - کوچک از لحاظ وضع سیاسی و موقعیت سیاسی - و کشورهای سابق به اصطلاح جهان سوم و عمدتاً کشورهای اسلامی، دچار آن هستند و چشمشان به آن طرف است. اشتیاق به فراگیری علم از دشمن، غیر از وابستگی است این وابستگی را نباید با اشتیاق به فراگیری علم - که هرجا انسان آن را بیابد، دنبال آن خواهد رفت - اشتباه کرد. گاهی علم در دست دشمن ماست؛ پیش دشمن می‌رویم، زانو می‌زنیم و از او علم را فرا می گیریم؛ این اشکالی ندارد. ارزش علم فراتر از این است که انسان به خاطر آن، حتّی سراغ کسی که با او مخالف است، نرود. این یک بحث است؛ تحت تأثیر آن دشمن قرار گرفتن از غیر جنبه‌ی علم - یعنی جنبه‌ی سیاست، فرهنگ و چیزهای دیگر - یک بحث دیگر است. آنچه که برای ما درست کردند، این دومی است. آنچه که برای - به اصطلاح رایج - جهان سوم خواستند و برنامه‌ریزی کردند، این دومی است. اتفاقاً کاری کردند که اولی انجام نگیرد. این معضل بزرگ فرار مغزها که الان دهها سال است در جهان عقب‌افتاده‌ی کنونی مطرح است، بخشی از همین قضیه است. اینها زبده‌ها و خوبها را می‌ربایند و می‌برند و اجازه نمی‌دهند حتّی آنهایی که یاد می گیرند و استعداد دارند، برای آن کشورها به کار بیفتند. بنابراین، این مسأله‌ی دوم، اگر نگوییم که بیشتر از مسأله‌ی اول در دانشگاهها اهمیت دارد، حداقل به قدر مسأله‌ی اول اهمیت دارد. دانشگاه به سبک کنونی، از ابتدا بی‌دین متولد شد دین را باید در دانشگاهها زنده کرد. دانشگاه ما بی‌دین متولد شده است؛ این که روشن است. دانشگاه به سبک کنونی، از ابتدا بی‌دین متولد شده؛ یعنی طراحی کردند که دانشگاه، بی‌دین زاییده بشود. این معنایش آن نیست که فلان مؤسس یک دانشگاه، آدم متدینی بوده یا نبوده؛ اصلاً به آن ربطی ندارد؛ بنای دانشگاه، یک بنای غیردینی، بلکه ضد دینی بوده است؛ مثل روشنفکری کشور ما، که از ابتدا بی‌دین متولد شده است. خاصیت دین اصیل و عمیق این است که برای نفوذ در دستگاهها و در جاهای مختلف و در محیطهای انسانی، منتظر اجازه‌ی کسی نمی‌ماند. دین، در دانشگاه و در محیط روشنفکری و در علم هم نفوذ کرد و همه‌جا رفت؛ لیکن بنا، بنای غلطی بود. این بنا بایستی دگرگون بشود و نگذاریم دوباره آن گونه بشود؛ البته دشمن هم بی کار نمی‌ماند. تلاش برای ایجاد محیط اسلامی در دانشگاه، کامل نیست بعد از انقلاب، برای انقلاب فرهنگی - به معنای برگرداندن محیط دانشگاه به

جهتگيرى اسلامى - واقعاً تلاش مشكورى شده است. تعدادى از اساتيد، تعدادى از دانشجويان و تعدادى از مسؤولان گوناگون، واقعاً كارهايى كردند كه جزو ذخاير جاودانه‌ى آنها پيش خدا و پيش اين ملت است. اين كارها تماماً مشكور، ليكن نيمه‌تمام است؛ كامل نيست. شوراى عالى انقلاب فرهنگى بايد يكى از اهم وظايف و واجبات خودش را اين قرار بدهد كه ما چه كنيم تا محيط دانشگاه، محيطى باشد كه در آن، پرورش دانشجو، دينى، انقلابى، توأم با آگاهى سياسى و با روحيه‌ى بانشاط دانشجويى باشد. اين، يكى از كارهايى است كه شما بايد بكنيد؛ اگر شما نكرديد، دشمنان اين ملت، نقطه‌ى مقابلش را خواهند كرد؛ كمااين‌كه الان هم دارند مى‌كنند؛ البته طرق مختلفى دارند. تهاجم فرهنگى را نبايد انكار كرد اين مسأله‌ى «تهاجم فرهنگى» كه ما بارها روى آن تأكيد كرده‌ايم، واقعيت روشنى است؛ با انكار آن، ما نمى‌توانيم اصل تهاجم را از بين ببريم. «تهاجم فرهنگى» را نبايد انكار كرد؛ وجود دارد. به قول اميرالمؤمنين (صلوات‌اللّه‌عليه)، «من نام لم ينم عنه»؛(۳) اگر شما در سنگر خوابت برد، معنايش اين نيست كه دشمنت هم در سنگر مقابل خوابش برده است. تو خوابت برده؛ سعى كن خودت را بيدار كنى. ما بايد توجه داشته باشيم كه انقلاب فرهنگى در تهديد است؛ كمااين‌كه اصل فرهنگ ملى و اسلامى ما در تهديد دشمنان است. من يادم مى‌آيد كه در اوايل جنگ، گزارشهايى مى‌رسيد كه مثلاً دشمن تا فلان‌جا آمده است؛ دشمن دارد فلان‌جا را بمباران مى‌كند؛ مكرر هم از طرف نيروهاى حزب‌اللهى در محيطهاى گوناگون انقلابى، اين مطلب تكرار مى‌شد. آن بنده‌ى خدايى كه مسؤول نيروهاى مسلح بود،(۴) انكار مى‌كرد و مى‌گفت دروغ است؛ اصلاً چه كسى مى‌گويد كه عراق دارد به ما حمله مى‌كند؟! در بين مردم شايع شده بود كه عين‌خوش را گرفته‌اند؛ او به آن‌جا رفت و از تلويزيون با او مصاحبه كردند؛ گفت: مى‌گويند عين‌خوش را گرفته‌اند؛ من الان دارم در عين‌خوش مصاحبه مى‌كنم! او از عين‌خوش بيرون آمد؛ اما سه، چهار ساعت بعد، دشمن عين‌خوش را گرفت! بله، دشمن بيرون عين‌خوش بود - در عين‌خوش نبود - اما اين به معناى آن نبود كه دشمن نيست. ما نبايستى چيزى را كه روشن و واضح است، انكار كنيم. در دانشگاه، در بيرون دانشگاه، حتّى در رسانه‌هاى جمعى ما، در كتابهايى كه مى‌نويسند، در ترجمه‌هايى كه مى‌كنند، در شعرهايى كه مى‌سرايند، در برنامه‌هاى فرهنگىِ على‌الظاهر بى‌ارتباط به ما كه در دنيا وجود دارد و خبرش را قاعدتاً شما آقايان - كه عناصرى فرهنگى هستيد - مى‌شنويد، همه‌جا يك آرايش نظامىِ فرهنگىِ بسيار خطرناك عليه انقلاب درست شده است و وجود دارد. ما بايد آرايش جديد دشمن را بشناسيم اين، آن چيزى نيست كه مثلاً از صد سال قبل بوده است. بله، از صد سال قبل هم تهاجم فرهنگى عليه اسلام بود؛ اما وقتى‌كه انسان با يك دشمن خواب‌آلوده روبه‌روست، آرايش نظاميش يك نوع است؛ وقتى با يك دشمن بيدار روبه‌روست، آرايش نظامى نوع ديگر مى‌شود. آن روز عالم اسلام، خواب‌آلوده، بلكه تخديرشده و مست بود؛ اصلاً گاهى دشمن به او ضربه‌يى مى‌زد، يك سوزن در رگش فرو مى‌كرد و چيزى تزريق مى‌كرد؛ تمام مى‌شد مى‌رفت؛ اما الان اسلام بيدار است؛ دشمن دنياى غرب، امروز بيدار است؛ مثل قهرمانى در ميدان است؛ يك خاطره‌ى تمام‌نشدنى از شخصيتى مثل امام را با خودش دارد؛ اين همه ذخيره‌ى انقلابى دارد؛ اين همه جوان خوب دارد؛ اينها شوخى نيست. امروز دشمن در مقابل وضع كنونى ما، آن ژست و آرايش نظامى صد سال يا پنجاه سال پيش را به خود نمى‌گيرد. ما بايد آرايش جديد دشمن را بشناسيم؛ اگر نشناختيم و خوابيديم، از بين رفته‌ايم؛ همان «من نام لم ينم عنه» است. «انّ اخا الحرب الارق و من نام لم ينم عنه»؛(۵) مرد جنگ بايد بيدار باشد؛ و اگر تو خوابيدى، لازمه‌اش اين نيست كه حتماً دشمن تو در سنگر مقابل خوابيده باشد؛ او ممكن است بيدار باشد. تلاش براى حذف روحانيت از محيط سياسى و دانشجويى اين معنا در دانشگاه هم صدق مى‌كند؛ گاهى هم متأسفانه اين كار به وسيله‌ى خوديها انجام مى‌گيرد. وقتى كه ما مى‌بينيم مثلاً يك سلسله كار بر مبناى حذف شخصيت و ارزش روحانيت در محيط سياسى يا در محيط دانشگاهى شروع مى‌شود، اين كار، يك كار ساده و يك كار فقط صنفى نيست. اين‌كه مثلاً ما بياييم بساط حوزه‌ى علميه را كه بر مبناى تحقيق و دقت نظر و بر اساس مبناسازى و مبناويران‌سازى و نوآورى و تجديد نظر و ابتكار است - كه اين روشن است؛ سبك و شيوه‌ى آموزش و تعليم و تعلم در حوزه‌هاى علميه، از اول بر مبناى تحقيق بوده - يك چيز تقليدى وانمود

بکنیم و امثال مطهری و بهشتی و این شاگردان حوزه را، استثناهای حوزه تلقی کنیم،(۶) یک اشتباه است. طبیعتاً کسی که حوزه را درست نمی‌شناسد، کسی که نمی‌داند حوزه چیست، چنین اشتباهی را مرتکب می‌شود. البته به احتمال فراوان، بلکه شاید به طور یقین، آدم می‌داند که اینها از روی بی‌غرضی هم گفته می‌شود؛ یعنی نظر سوئی وجود ندارد؛ اما حرف خلاف واقع و فسادآور است. این موجب می‌شود که ارزش علمی و معنوی روحانیت - که پرچمدار و نماینده‌ی دین است - در چشم محیط دانشگاهی و دانشجویی از بین برود؛ کمااین‌که شبیه این کار، منتها با شیوه‌های ناشیانه‌تری، قبل از انقلاب انجام می‌شد و بی‌تأثیر هم نبود. واقعاً قبل از انقلاب، جماعت دانشگاهی، آخوندجماعت را آدمهای پُرگویِ نادانِ پُرتوقعِ هیچ‌چیزندان می‌دانستند! من با عده‌ی زیادی از آنها مواجه بودم. مثلاً در یک جلسه، با یک طلبه که می‌نشستند و دو کلمه حرف حساب می‌شنیدند، می‌گفتند عجب، واقعاً در بین روحانیت، مثل شمایی وجود دارد؟! در حالی‌که آن طلبه، یک طلبه‌ی معمولی بود. آنها روحانیت را نمی‌شناختند؛ یعنی تلقی دستگاههای علمی و دانش کشور از روحانیت، غلط بود. حوزه‌ی علمیه، اصلاً مرکز علم و تحقیق بوده است. اگر علم برای علم، و علم بدون قصد مزد، مصداقی در کشور ما داشته باشد، از قدیم در حوزه‌های علمیه بوده است؛ ولی آنها این‌جا را یک محیط بی‌علم می‌دانستند! هدف از تبلیغات علیه روحانیت، ضربه به دین بود آن زهد و بی‌اعتنایی به دنیا، آن پارساییهایی که در محیط روحانیت و در محیط طلبگی و بیرون از طلبگی بود و امروز هم بحمداللّه هنوز به طور غالبی وجود دارد، این را در چشم این جماعت دانشگاهی و متجدد، تبدیل کرده بودند به این‌که آخوند مفتخور است! تعبیر مفتخور، چیز روشنی بود. وقتی در جایی می‌گفتند مفتخورها، بدون هیچ اشاره و قیدی - مثل ضمیری که مرجع خودش را پیدا کند - به روحانیون برمی‌گشت! این تبلیغاتی بود که انجام شده بود. هدف از این تبلیغات چه بود؟ هدف از تبلیغات، روحانیت نبود - روحانیت که خصوصیتی نداشت - هدف از این تبلیغات، دین بود. اگر ما بیاییم حیثیت روحانیت و فقاهت و رتبه‌ی علمی فقاهت و تأثیر آن را در حرکت کلی یک کشور منکر بشویم، یا زیر سؤال ببریم، یا دچار خدشه بکنیم، درحقیقت به گرایش دینی طبقه‌ی کارآمد و عظیمی لطمه زده‌ایم؛ و این همان کاری است که آنها می‌خواهند، و آبی است به آسیاب دشمن ریختن؛ لذا باید در محیط دانشگاه، به این نکته خیلی توجه شود. روحیه‌ی انقلابی دانشجویان نباید ضربه بخورد توجه به روحیه‌ی انقلابی دانشجویان هم مهم است. این دانشجویان، مانند سایر دانشجویان در همه جای دنیا، بایستی جزو پیشبرندگان انقلاب و جزو پایه‌های اصلی انقلاب باشند و نسبت به مسائل انقلابی، هرگز احساس سردی نکنند؛ این شیوه‌هایی لازم دارد؛ همین‌طور دستوری نیست؛ این حکمی نیست که بگوییم شما دانشجویان، بانشاط در راه هدفهای انقلاب حرکت کنید. نشاط، چیزی است که باید آن را در یک قشر به وجود آورد. باید دنبالگیری کنید و ببینید چگونه می‌شود این نشاط را به وجود آورد؛ باید آن را در قشر دانشجو به وجود آورد. روحیه‌ی انقلابی دانشجویان در دانشگاه نباید ضربه بخورد. آن عده‌یی که بی‌تفاوتند، باید کاری بشود که به جهتگیریهای انقلابی و نشاط انقلابی گرایش پیدا کنند؛ نه این‌که خدای نکرده بعکس شود و کارهایی انجام بگیرد که کسانی که روحیه و جهتگیری انقلابی دارند، یواش‌یواش به بی‌تفاوتی گرایش پیدا کنند؛ این خطر بسیار عظیمی است. سؤال، اعتراض، پیشنهاد؛ مقتضای روحیه‌ی دانشجو دانشجو، یک نسل استثنایی و یک موجود استثنایی است؛ حتّی طلبه‌ی جوان از این جهت با دانشجو تفاوتهایی دارد. دانشجو، جوان است؛ در صراط علم و دانش است؛ با محیطهای آزاد آشناست؛ در یک جا مجتمع است؛ آن هم با این کمیت زیاد. این ترکیب و این خصوصیات، بر روی هم حالت و تأثیرات خاصی را به وجود می‌آورد؛ این تأثیرات را بایستی پذیرا بود. ما نباید انتظار داشته باشیم که دانشجوجماعت، سیاستهای دستگاههای اجرایی را به طور کامل و با همه‌ی وجود بپذیرد و قبول بکند. البته باید در مقابل سیاستهای مسؤولان دستگاهها تسلیم شد؛ در این شکی نیست. وقتی که دستگاهها و مجریان کشور تصمیمی می‌گیرند، آن تصمیم برای افرادی که در محدوده‌ی کار آنها هستند، واجب‌الاطاعة است؛ اما باید این حق را به آن دانشجو داد که به مقتضای جوانی و به مقتضای آن روحیه‌ی شور و نشاط و شوقی که دارد، یک حالت سؤالی داشته باشد؛ احیاناً اعتراضی داشته باشد؛ پیشنهادی داشته باشد. در محیط

دانشگاه، اینها را بایستی تحمل کرد و پذیرفت. این، از جمله‌ی عواملی است که آن شور و نشاط را در آنها زنده، و آنها را همچنان دانشجو نگه می‌دارد. محیط دانشجویی نبایـد میدانی برای تاخت‌وتاز سیاسـتبازان حرفه‌یی شود البته این را هم باید مراقبت کرد که محیـط دانشـجویی، میـدانی برای تاخت‌وتـاز سیاسـتبازان حرفه‌یی نشود. این‌که آقایی از آن طرف بلنـد شود، برای خاطر یک غرض سیاسـی و یک هـدف ناسالم، به دانشگاه برود و وضـعیت آن‌جا را به هم بریزد و ذهن عده‌یی از دانشـجویان را مشوش کند، اصلاً قابل قبول نیست. البته خود دانشـجویان بایستی این‌طور افراد را شـناسایی کننـد؛ آنها را طرد کننـد و از محیط خودشان بیرون نمایند. محیـط دانشـجویی، بـایستی دانشـجویی و پاک بمانـد. آگاهی سیاسـی داشـتن و بینش سیاسـی پیـدا کردن، یک مسأله است؛ اما در معرض سیاسـتبازیِ سیاسـتبازان قرار گرفتن، مسـأله‌ی دیگری است. اینهـا چیزهـایی است که به‌هرحال در محیط دانشـگاه خیلی مهم است. اگر اینها انجام شـد، آن وقت طبعاً ظواهر دینی هم به خودی خود در دانشـگاه رعایت خواهد شد. البته الان آن طوری که من می‌شـنوم، وضع دانشـگاهها - چه دانشـگاههای دولتی، چه دانشگاه آزاد - از این جهت خیلی مطلوب نیست؛ که البته بایستی از همه طرف به این مسـأله رسـیدگی کرد. شـما بـار سـنگینی بر دوش داریـد. ان‌شاءاللَّه خـدای متعال به شـماها کمک کنـد، تا بتوانیـد این وظیفه‌ی بزرگ و مقـدس را بخوبی انجام بدهیـد. به نظر من، هیـچ صـدقه‌یی هم مؤثرتر و جاری‌تر و باقی‌تر از این کاری که شـماها برعهده گرفته‌اید، نیست. ان‌شاءاللَّه که موفق و مؤید باشـید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) دبیر وقت شورای عـالی انقلاب فرهنگی ۲) نایب رئیس شورای عـالی انقلاب فرهنگی ۳) نهـج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲ ۴) بنی‌صدر ۵) نهـج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۲ ۶) اشـاره به تحلیـل یکی از نویسندگان در یک مجله‌ی فرهنگی، سیاسی

بیانات در دیدار با وزیر(۱) و مسؤولان وزارت کشور و استانداران

بیانات در دیدار با وزیر(۱) و مسؤولان وزارت کشور و استانداران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در این ایام، ملت ما یکی از وعده‌های الهی را به چشم دیـد برادران عزیز و خـدمتگزاران سـختکوش و پُرکـار نظام جمهوری اسـلامی ایران و اسـلام و این ملت بزرگوار! خیلی خوش آمدیـد. نفس تشـکیل این اجتماع شـما و بحث در باب مسائل مربوط به انتخابات(۲) و سـایر مسائـل مهم، یک عمل پُرمعنا و حـاکی از اهتمـام شـما به این مسأله‌یی است که حقیقتاً هم نقشـی اساسـی در مجموعه‌ی کـار نظام ما دارد. این ایام هم، ایام مهمی است. همه‌ی فضـا و خـاطرات و حوادث این روزهـا، مـا را دعوت می‌کننـد به این‌که در کارمان جـدی، صـمیمی، خسـتگی‌ناپذیر و پولادین باشیم. در این ایام، ملت ما یکی از وعده‌های الهی را به چشم خود دید. یکی از مصادیق آیاتِ «ان تنصروا اللَّه ینصرکم»(۳) و «و من یتّق اللَّه یجعل له مخرجا. و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکّل علی‌اللَّه فهو حسبه»(۴) در همین ایام که حقانیت این ملت مظلوم و شـجاع مورد اعتراف سازمانهـای رسـمی قرار گرفت، آشـکار شـد. این حرکتی را که چنین پیروزی‌یی به دنبال آن بود، چه کسـی کرد؟ این نصـرت خدا بود، که ناشـی از نصـرت دین خدا توسط مردم است؛ و این وعده‌ی الهی است، و راست است. ممکن است ما با ذهن محدود خودمان، زمانی را که برای تحقق وعده‌یی فرض کرده‌ایم، انجام نگیرد؛ اما بالاخره انجام می‌گیرد. چه کسی تصـور می‌کرد در ایـن دنیـایی کـه آلـوده‌ی به زهر کشـنده‌ی سیاست مغرضـانه‌ی ابرقـدرتهاست، این سازمـان مللی که یـازده سـال واضـحترین حقـایق را مکتوم نگهـداشت - در حـالی که از روز اول معلوم بود که چه اتفـاقی افتاده است و دارد می‌افتـد - در چنین وضـعیتی، علی‌رغم خواست ابرقدرتها، و با وجود نارضایتی کسانی که هنوز هم از اسـلام و جمهوری اسلامی ایران می‌ترسند، چنین اعتراف(۵) صـریح و محکوم کننـده‌یی علیه دشـمنان ما صادر بشود؟! این کار خدا بود؛ این همان نصـرت غیبی است. انتظار نداشـته باشـیم که نصرت غیبی، همیشه به یک شکل ظاهر بشود؛ این هم یکی از انحاء نصرت غیبی الهی است. این نصرت، دنباله‌ی نصرتی است که شـما به دین خدا می‌رسانید؛ «ان تنصروا اللَّه ینصرکم».(۶) و جای امام خالی است؛ اگرچه آن حکیم بزرگ، با دیده‌یی که

حکمت آن را بینا کرده بود، خیلی چیزها را می‌دید، که امثال ماها نمی‌توانستیم ببینیم. او بلاشک امروز را هم در آن آینه‌ی روشنِ دل حکیم و فرزانه‌ی خود می‌دیـد. خیلی چیزهای دیگری هم هست که ما امروز نمی‌توانیم ببینیم؛ شایـد حدس هم نمی‌توانیم بزنیم؛ امـا هست و خواهـد شـد. نیتمـان بایـد کسب رضای الهی باشـد تا زمانی که ما ثابت‌قـدم باشـیم، در راه باشـیم، جـد و جهـد کنیم و اخلاص و دلسوزی داشته باشیم - که اصل قضیه این است - بلاشک چشـمه‌ی جوشان الهی به سـمت ما جاری است؛ چه دشمنان بخواهنـد، چه نخواهنـد؛ چه امریکا خوشـش بیایـد، چه بـدش بیایـد. امروز می‌بینید که دنیا در چه وضـعی است؛ امپراتوریها چه‌طور دارند تجزیه می‌شوند؛ ملتها چه‌طور دارند سر بلند می‌کنند؛ اسلام چگونه دارد سیطره‌ی معنوی خودش را بر دلها آشکار می‌کند. پس، مـا بایـد درس بگیریم. هر جایی که هستیم و هر کاری که داریم، اول بایـد نیتمان کسب رضای الهی باشـد؛ اساسی‌ترین بخش قضیه همین است. بایـد خـدا را با عمل صالـح خشنود کرد. عمل و صـلاح، با همند. ما صـلاح بدون عمل نداریم. در قرآن، بعد از ایمـان، عمل صالـح است؛ اگرچه طبق بعضـی از روایات، ایمان هم عمل است؛ «الایمان هوالعمل».(۷) عمـل، جوانحی و قلبی است؛ اراده‌یی است که انسان بر قلب و روح خود حـاکم می‌کنـد. اراده کردن، گاهی - و شایـد هم همیشه - مشـکلتر و سـنگینتر از عمل کردن به جوارح و به جسم است؛ گاهی مشـکل قضیه‌ی ما آن‌جاست. باید عمل باشد؛ در خط صلاح هم باشد. معیار و فارق صلاح و فسـاد معیار و فارق صـلاح و فساد این است که آیا ما آن کار را برای رضای خـدا انجام می‌دهیم، یا نه. بـدیهی است زمانی که ما می‌خواهیم کاری را برای رضای خدا انجام بدهیم، وقتی این احساس از ما متمشـی می‌شود، که بررسـی کرده باشـیم و حُسن عمل و مطلوبیت عمل را فهمیـده باشـیم، بعـد آن را برای رضای خـدا انجام بـدهیم. پس، در بطن کسب رضای خـدا، آگاهی و هشـیاری و توجه همه‌جانبه و تدبیر الهی مؤمن هست. جا دارد که به غم طولانیِ عمیقِ فقدان شهدای عزیزمان اشاره کنم؛ که مجاهدت و تلاش آنها، مظهر والای صبر و کار مخلصانه بود. امروز هم خـدای متعال، با بازگشت پیکر مطهر شـهید عزیزمان - شـهید تنـدگویان(۸) - یاد شـهدا را در ذهن ملت ایران زنـده‌تر کرد. خدا او را غریق رحمت کند، و همچنان که غریبانه مجاهدت کرد و در راه خدا شـهید شـد، ثواب و اجر شـهدای غریب راه خـدا را به او ارزانی بـدارد. انتخابات، نقطه‌ی اساسـی وصل افکار و آرای مردم به بـدنه‌ی نظام اجرایی در باب انتخابات - که مسأله‌ی روز شـماست - مسائل بسیاری هست. لازم است ما جهاتی از بحث را در این‌جا مطرح کنیم؛ بسیاری از آنها هم در موقع مناسب به عرض ملت ایران خواهـد رسـید و در وقت مقتضـی، آنچه لازم باشـد، ان‌شاءاللَّه گفته خواهد شد. آنچه امروز مطرح است و لازم است با شـما برادران عزیز وزارت کشور و استانداران و فرمانداران و معاونان سیاسی و کارکنان وزارت محترم کشور مطرح بشود، این است که انتخابـات، بـا همـان جایگـاه اساسـی خود در نظـام جمهوری اسـلامی، همواره مورد تـوجه باشـد. انتخابـات، آن نقطـه‌ی اساسـی وصـل افکـار و آرای مردم بـه بـدنه‌ی نظـام اجرایی است. اگر انتخابـات - همچنـان که بحمـداللَّه در گذشـته همین‌طور بوده است - بـا حضور مردم، بـا اراده‌ی مردم، بـا آزادی کامـل مردم و انتخـاب آزادانه‌ی آنها انجام بگیرد، و بخصـوص اگر ان‌شـاءاللَّه در این انتخـاب، حـداکثر آگـاهی از سوی مردم به کـار برود، تـا این‌که افراد صالـح و شایسته و حقیقتاً حایز شأن نماینـدگی این ملت عظیم، به مجلس فرسـتاده بشونـد، نظام اسـلامی می‌توانـد مطمئن باشد که در جهت آرزوها و هدفهای خود در حرکت است. این، نقش انتخابات و شأن والای انتخابات است. مجلس، جای افرادی از بطن توده‌های انقلابی مردم جایگـاه مجلس، جایگـاهی است بسـیار عـالی؛ انعکـاس نظرات و اراده‌ی ملت در قوانین و مقررات کشور و رگه‌های اجرایی کشور است؛ این چیز کمی نیست. مجلس بحمـداللَّه در نظام جمهوری اسـلامی، تا حدود زیادی معنای واقعی خودش را پیدا کرد. مجلس، جای افرادی از بطن توده‌های انقلابی مردم است؛ آدمهایی علاقه‌منـد و دلسوز - البته به طور اکثر - افرادی که می‌خواهند برای ملت کاری انجام بگیرد، و تلاش می‌کنند که در این کار خوبی که مورد علاقه‌ی آنهاست، به نحوی سهیم باشند. بحمداللَّه در دوره‌هایی که تـاکنون گذشـته است، ما تا حـدود زیادی شاهـد چنین منظره‌هایی بوده‌ایم؛ آزاد حرف خودشان را بزننـد و راهی را که صـحیح می‌داننـد، تعقیـب بکننـد. ایـن، خصوصـیات مجلس اسـلامی اسـت؛ کـه بخش مهمی از ایـن خصوصـیات وجـود داشـته اسـت. البته

نمی‌خواهیم بگوییم استثناء نـدارد؛ چرا، بالاخره در هرجا اسـتثناهایی هم هست؛ اما قضاوت بر روی غلبه و بر روی روال طبیعی کار است. در درجه‌ی اول، سـلامت انتخابـات مهم است بایـد کوشـش کنیـد که انتخابات دوره‌ی چهارم، حتّی از دوره‌های قبل هم بهتر برگزار بشود؛ نباید از این توقع تعجب کرد. نباید دو روزمان یکسان باشد؛ روزبه‌روز باید بهتر بشویم؛ دولتهای ما هم باید روزبه‌روز بهتر بشونـد؛ مسؤولاـن و مـأموران مـا هم بایـد بهتر بشونـد. هر فردی از افراد مـا، در هر کـاری که داریم، بایـد توقع بهتر شـدن را از خودمان و دیگران داشته باشیم. ما باید پیش برویم. معنای پیشرفت، پیشرفت ظاهری و مادّی که نیست؛ پیشرفت به سمت هدفهاست؛ یعنی یک امر معنوی، که با بهتر شدن ماها ممکن است. با بدتر شدن ما، روزبه‌روز از هدف دور می‌شویم. پس، مجلس هم محکوم به همین حکم است؛ انتخابات هم محکوم به همین حکم است. آنچه در انتخابات، از نظر شـما برادران عزیز و زحمتکش مهم است، در درجه‌ی اول، سـلامت انتخابات است. انتخابات بایـد به معنای واقعی کلمه، نمایشگر رأی مردم باشد. این به معنای آن نیست که ما فقط از تقلب کردن کسانی که ممکن است بخواهنـد چنین کاری بکننـد، جلوگیری بکنیم - آن‌که به جای خود محفوظ و معلوم است، و شأن مـأموران جمهوری اسـلامی، اجـل از این حرفهـاست - بلکه بالاـتر از این، فضای انتخابات، بایـد فضای سالمی باشـد؛ فضـای تبلیغـات، بایـد بـا فضـای پروپاگانـدهای معمول دنیـا تفـاوت داشـته باشـد. فشـار تبلیغـات توخالی در کشورهای به اصـطلاح دمکراتیک امروز در دنیا، دمکراسـی، یک دمکراسـی حقیقی نیست؛ زیرا فشار تبلیغات پُر زرق و برق توخالی، با سخنان فریب‌آمیز، آن‌چنـان بر ذهن مردم سـنگینی می‌کنـد، که امکـان انتخاب درست را به مردم نمی‌دهـد؛ نمی‌گذارنـد مردم فکر کننـد. هر کس که مقـداری از کارهای انتخاباتی کشورهای به اصـطلاح دمکراتیک را مشاهـده کرده باشـد، این معنا برایش واضح است. حرفهایی که می‌زننـد، وعـده‌هایی که می‌دهنـد، قیافه‌هایی که می‌گیرند، تملقهایی که از بعضـی از قشـرها یا گروهها می‌گویند، ارتباطهایی که با جناحهای خاصـی برقرار می‌کنند تا نظر آنها را جلب بکنند، اینها کارهای سالمی نیست؛ کارهایی است که وقتی در یک مجموعه‌ی مردمی انجـام گرفت، فضـا را مسـموم می‌کنـد و قـدرت فکر کردن به آنهـا نمی‌دهـد. تبلیغ، صـحیح و حق است؛ اما با معنای واقعی کلمه، با حفظ حدود شـرعی کلمه، به دور از فریب، به دور از کارهای دروغین و نمایشی، به دور از متهم کردن این و آن. نمی‌شود ما بگوییم که مسؤولان انتخابات، نسبت به این قضیه هیچ مسؤولیتی ندارند؛ این شرط سلامت انتخابات است. همکاری و هماهنگی دسـتگاهها در امر انتخابات نکته‌ی بعدی، همکاری دستگاههایی است که با هم این بار سنگین را بر دوش دارند؛ چه وزارت کشور، چه شورای محترم نگهبان، چه نیروی انتظامی. آن کسانی که می‌خواهنـد این بساط مقـدس را پاسـداری کننـد، باید با هم هماهنگ باشـند؛ همکاری کننـد و در خودشان تفاهم به وجود بیاورنـد. من امیـدوارم در این نوبت انتخابات، ان‌شاءاللَّه این تفاهم به حد اعلی برسـد؛ پیش‌بینی من هم همین است. بحمداللَّه وزیر محترم کشور،(۹) روحانی، فاضل، عالم، عاقل و متصف به صـفات پسندیده‌اند. اعضای محترم شورای نگهبان هم - که مجتهـدان عدول و منصوبان امامند - همین‌طورند. تصور من این است که آنچه پیش خواهد آمـد، ان‌شاءاللَّه چیز خوبی خواهـد شـد و همکاری صـمیمانه‌یی خواهـد بود؛ اما بایـد برای این تلاش کنیـد. از هیچ تخلفی نگذرید آنچه مهم است، این است که مـا به آن مأموران زیرِ دسـتمان نگاه کنیم. شـما در مـدیریتی که اعمال خواهیـد کرد - همه‌ی طرفهای قضـیه را عرض می‌کنم - باید بدقت مراقب کارهای کسانی باشـید که زیر نظر و زیر دست شما کار می‌کنند؛ این اساس صحت کار است. شـما خوبید؛ اما این کافی نیست؛ باید مأموران شـما هم از خوبیهای شما، از صفای شما، از صمیمیت شما بهره‌مند باشند. دقت کنیـد، و حقیقتاً در این کاری که به مردم ارتباط پیـدا می‌کنـد، هیـچ اغماضـی نکنیـد و از هیـچ تخلفی نگذریـد. البته ممکن اسـت کاندیـداهای انتخابـات، وابسـته بـه جناحهـای مختلـف سیاسـی باشـند، یـا خواهنـد بـود - ایرادی هـم نـدارد - ممکـن اسـت بـا هم تنافسهایی(۱۰) داشـته باشـند؛ اما هیچ مسؤولی از مسؤولان، به‌هیچ‌وجه نباید اجازه بدهد که برداشـتهای خطی، برداشتهای جناحی و گرایشـهای گروهی، انـدکی در این کار تأثیر بگذارد. این کار باید ان‌شاءاللَّه سالم و خالص و بدون اندکی خدشه انجام بگیرد؛ این است که مردم را دلگرم خواهد کرد. حضور مردم، پشتوانه‌ی مجلس شورای اسلامی البته مردم عزیز ما به یاد داشته باشند، و قطعاً به

یاد دارند که امام بزرگوار، در همه‌ی انتخاباتی که از اول انقلاب تا زمان رحلت آن بزرگوار انجام گرفت، بر حضور مردم تأکید کردند. واقعاً فرقی نمی‌کند که کاندیدای چه گروهی مطرح باشد. فرقی نمی‌کند که فرضاً کدام جناح، غلبه‌ی بر جناح دیگری داشته باشد. فرقی نمی‌کند که کدام نامزد انتخاباتی، فعالیت بیشتری در این شهر یا حوزه‌ی انتخاباتی دارد و ممکن است حضور مردم، آرای او را بیشتر کند. او کیست و من چه کسی هستم، در این‌جا مطرح نیست؛ اشخاص مطرح نیستند. اصل حضور مردم، پشتوانه‌ی مجلس شورای اسلامی است؛ و مجلس شورای اسلامی، قاعده‌ی نظام است. با این دید بایستی به انتخابات نزدیک شد. امیدواریم که خدای متعال انشاءاللَّه از آن نصرتهای معنویِ عمیقِ من حیث یحتسب و من حیث لایحتسب، در این کار انتخابات هم نصیب ملت ایران و نصیب همه‌ی شما بکند. انشاءاللَّه به آن روزی برسیم که ببینیم مجلس و دستگاههای مردمی، با فعالیت خالص و کامل، آن‌چنان نمایش خلوصی را در مقابل چشم مردم دنیا قرار می‌دهند، که خود این، مشوق انسانها و ملتها به گرایش به سوی حرکت اسلامی و نظام اسلامی باشد. از خداوند متعال می‌خواهم که فضل و رحمت و کمک و تأیید خودش را نسبت به شما برادران عزیز شامل بفرماید؛ و انشاءاللَّه ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) شما را مشمول توجهات خود قرار بدهد، و بتوانیم در راهی که رضای آن بزرگوار است، همه با هم حرکت کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -----------------------------
-- ۱) حجةالاسلام عبداللَّه نوری ۲) انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس شورای اسلامی ۳) محمّد: ۷ ۴) طلاق: ۲ و ۳ ۵) اعلام متجاوز بودن عراق از طرف سازمان ملل متحد؛ ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۳۳ همین مجلد ۶) محمّد: ۷ ۷) الالفین، ص ۳۲۰ ۸) ۱۳۷۰ – ۱۳۲۹ ش) ۹) حجةالاسلام عبداللَّه نوری ۱۰) خودنماییها

بیانات در دیدار با اعضای ستاد پیگیری قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد

بیانات در دیدار با اعضای ستاد پیگیری قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد(۱) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به موازات جبهه‌ی نظامی، جبهه‌ی دیپلماسی ما نیز فعال بود بنده هم بایستی اولاً از شما برادران عزیز دستگاههای مختلف، که در کار پیشبرد قطعنامه‌ی ۵۹۸ یک تلاش وسیع و پُرغصه و پُردردسر را دنبال کردید، و همچنین از کسان دیگری از بخشهای مختلف که احیاناً با شما در این زمینه‌ها همکاری کردند، صمیمانه تشکر کنم؛ ثانیاً به خاطر این‌که بحمداللَّه این زحماتتان به نتیجه رسید، به شما تبریک عرض بکنم. ما کمک الهی را در طول جنگ و در بخشهای مختلف، بالعیان مشاهده کردیم؛ و این یکی از همان کمکهاست. در هر جنگی، به موازات جبهه‌ی نظامی، یک جبهه‌ی سیاسی هم وجود دارد، که شرایطش با همان جبهه‌ی نظامی، کم و بیش یکسان است. یعنی اگر فرض کنیم که در میدان نظامی، از طرف کسانی در دنیا - مثلاً از طرف مجموعه‌ی عظیمی - به دشمن کمک شود، نباید انتظار داشت که در جبهه‌ی سیاسی، همانهایی که به او کمک می‌کردند، حالا بیایند به ما کمک کنند؛ این چیز تقریباً نامعقولی است. کمکها برای دشمن ما، در هر دو جبهه بود. اگرچه جبهه‌ی سیاسی برای همه‌ی مردم و همه‌ی دستگاهها محسوس و ملموس نبود، اما برای شماها و کسانی که دست‌اندرکار مسائل سیاست خارجی بودند، کاملاً محسوس بود. آن فضای سرد دیپلماسی، آن توطئه‌های عجیب و غریبی که در صحنه‌ی عالم، همین‌طور از هر گوشه و کنار علیه جمهوری اسلامی سر می‌کشید، آن موج عظیم تبلیغاتیِ یک‌آهنگ در همه‌ی دنیا، از شرق تا غرب تا ارتجاع، اینها بخشی از آن چیزی بود که ما یک سر دیگرش را در میدانهای جنگ و سلاح و مهمات مدرنی که در جنگ به دشمن ما داده می‌شد، می‌دیدیم. بحمداللَّه در هر دو میدان، ایمان و عشق به هدف، و اخلاص برای خدای متعال، کار خودش را کرد. هم در صحنه‌ی نظامی، بحمداللَّه این نظامیهای ما - ارتش و سپاه و بسیج و فرماندهان ما - و آحاد افراد ما با فداکاری جنگیدند و دشمن را مبهوت کردند، و هم متناسب با این وضع، جبهه‌ی دیپلماسی نیز فعال بود؛ ما واقعاً شاهد این قضیه بودیم. بنده می‌دیدم که برادران چه زحمتی می‌کشند، چه تلاشی می‌کنند و چه غصه‌ها و رنجهایی را بر خودشان تحمل می‌کنند؛ این هم نتیجه‌ی آن است. این وعده‌ی خدا که می‌فرماید «ان تنصروا اللَّه

ینصرکم»،(۲) دروغ که نیست. این وعده‌ی به این واضحی، نه آیه‌ی متشابه است، و نه گیری در مدلول هست؛ کاملاً پیداست. شما ممکن است منتظر باشید که «ان تنصروا اللَّه ینصرکم» در همان لحظه محقق شود؛ نه دیگر، این توقع زیادی است؛ در آن لحظه نخواهد شد؛ اما به‌هرحال سوخت و سوز ندارد. بلاشک، خدا شما را یاری می‌دهد - «ینصرکم» - این هم نمونه‌ی آن است. این باید برای ما درس باشد؛ کمااین‌که بحمداللَّه هست. بی‌اعتقادی به خدا، یکی از عوامل فروپاشی نظام سوسیالیسم آن کسانی که در مقابل جمهوری اسلامی بودند، واقعاً مصداق «و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا»(۳) شدند. آنها اعراض کردند و خدای متعال هم بر آنها سخت گرفت. سختگیری الهی هم یکی از آن چیزهای عجیب است؛ آن‌جایی که گمان آن نمی‌رود، بُروز می‌کند. ببینید حالا چه دارد می‌شود. من وقتی به این حوادث شرق اروپا(۴) نگاه کردم و نگاه می‌کنم، از همان روزی که شروع شده، واقعاً انسان چیزهایی احساس می‌کند. موضعگیری کشورها و نوع برخوردشان، چه ارتباط روشنی با این حوادثی که حالا دارد در این‌جا پیش می‌آید، پیدا کرده است. این، چه دستی و چه عاملی است؟ این، چه قانون ناشناخته‌یی در زندگی ما مردم است که این‌طور بر تمام قوانین شناخته شده‌ی قراردادی، سیطره پیدا می‌کند؟ شما می‌بینید که ناگهان یک دژ از هم می‌پاشد، فرو می‌ریزد و از بین می‌رود؛ این یقیناً بی‌علت نیست. آن عاملهای ناشناخته، این‌جا خودش را نشان می‌دهد؛ و یقیناً بخشی از این موضعگیریها نسبت به ایمان الهی در این کشورهای متلاشی شده و در این امپراتوریهای درهم فرو ریخته - یعنی بی‌اعتقادی به خدا - یکی از عوامل بوده است. امروز شاید تصور غربیها یا لااقل تبلیغاتشان این است که اتحاد جماهیر شوروی به خاطر شکست تجربه‌ی سوسیالیسم به این نتیجه رسید که آن اقتصاد غلط بود؛ بعد از هفتاد سال فهمید که این اقتصاد درست است؛ یعنی فروپاشی نظام سوسیالیسم را به پای یک تجربه‌ی دیگر، یا تجربه‌یی برای بیان استحکام مبنای جوامع سرمایه‌داری به حساب آوردن! این غلط است؛ به‌هیچ‌وجه این محاسبه درست نیست؛ اصلاً ربطی به این قضیه ندارد؛ مسأله بایستی جای دیگر علت‌یابی و علت‌جویی بشود؛ مسأله‌ی دشمنی با دین و بریده شدن از ایمان معنوی است. در هرجا و به هر اندازه که این عامل منفی وجود داشته باشد، به همان اندازه تلاشی و نابودی منتظرش است. البته عرض کردم، نباید تصور کرد که فردا باید اتفاق بیفتد. آن کشورهایی هم که به شکل دیگری - اگرچه نه با آن نمودارها و نمادها - با دین مقابله می‌کنند، باید منتظر چنین وضعی باشند. این قرن - آن‌طور که به چشم می‌خورد - ان‌شاءاللَّه قرن گرایش عمومی بشریت به سمت معنویت و به سمت دین است. آنچه که ما داریم، به برکت اسلام داریم به‌هرحال، آنچه که ما داریم، به برکت اسلام داریم. به وجود آمدن انقلاب، به برکت اسلام بود. اگر ایمان اسلامی و عمق این ایمان در دلها نبود، امکان نداشت بعد از آن سوابقی که همه از گذشته‌های این کشور - بخصوص در قرن اخیر - می‌دانید، هیچ دست نیرومندی بتواند این مردم را به حرکت در بیاورد. آن چیزی که آن رهبری بی‌نظیر را برای ما به وجود آورد، ایمان مذهبی بود؛ یعنی شما هر اندازه که میزان استحکام و اقتدار معنوی امام را محاسبه کنید، به همان اندازه دینداری و ایمان و معنویت آن بزرگوار را باید محاسبه کنید؛ یعنی اقتدار ایشان، به خاطر تدین و پایبندی عمیق و بی‌بروبرگردش به دین و به ایمان دینی و جذبه‌ی معنوی‌یی که در وجود او موج می‌زد، بود. پایداری این مردم بعد از پیروزی انقلاب، و تشکیل و بقا و ریشه‌دار شدن جمهوری اسلامی تا وضع کنونی، و پیشرفتها در جهات مختلف، و سرنوشت جنگ تحمیلی، و سرنوشت جنگهای فراوانی که ما تاکنون در دنیای سیاسی و اقتصادی داشته‌ایم و همه به سمت پیروزی حق بوده است - اگرچه در بسیاری از آنها در نیمه‌ی راه قرار داریم - همه‌ی آنها مرهون ایمان اسلامی ما و اعتقادات اسلامی این مردم است؛ ما باید آن را حفظ کنیم. در اظهاراتمان، در عملکردمان، در جهتگیریها و اتخاذ سیاستهای مختلفمان، این باید برای ما معیار باشد. هیچ ملاحظه‌یی نباید جلوی ملاحظه‌ی دینی را بگیرد و بر آن فایق بیاید. همه‌ی ملاحظات و تصمیم‌گیریهای ما باید با معیار ایمان مذهبی و تجویز دین و حکم اسلامی مقایسه گردد و حکم بشود به این‌که این درست است، یا درست نیست. این، راه پیشرفت ماست؛ چیزی است که این ملت را نسبت به مسؤولان دلگرم خواهد کرد و پشت سر آنها نگه خواهد داشت. عدم ارتباط با مردم، زمینه‌ی برنامه‌ریزی مطمئن را از بین می‌برد الان شما فروپاشی

این امپراتوری شوروی را ببینید. آن چیزی که عامل درجه‌ی یک و عامل مباشر در این فروپاشی است، انقطاع از مردم است؛ با مردم کاری ندارند. هیچ رابطه‌یی بین این رهبری و مردم وجود ندارد؛ یعنی رهبری، هیچ نمی‌تواند روی مردم حساب کند؛ والّا اگر می‌توانستند روی مردم حساب کنند، آیا تبلیغات امریکاییها و سیاستبازی آنها در این یک‌سال‌ونیم اخیر می‌توانست این‌قدر در وضع شوروی تعیین‌کننده باشد؟ هیچ چیز به قدر تبلیغات امریکاییها و بازی سیاسی آنها، در وضع فعلی شوروی مؤثر و تعیین‌کننده نبوده است. قدم به قدم قضایا را پیش بردند، تا به این‌جا رساندند؛ حالا ـ بعد از این، خدا به داد این جمهوریها - و بخصوص آن درشتهایشان - برسد، که چه در پیش خواهند داشت! علتش این است که مردم را در کنار خود ندارند. هر نظامی که با مردم خودش مرتبط و متصل نباشد، نمی‌تواند برای بلندمدت و برای آینده، برنامه‌ریزی مطمئنی داشته باشد. خوشحال کردن مردم، بالاترین صدقه مردم ما، مردم مذهبی و متدینی هستند. مهمترین عامل حفظ این عقیده و این پیوند خوب، همین حرکتی است که بحمداللَّه شماها دارید؛ حرکت دینی و احترام به دین و پایبندی به مقررات اسلامی. به‌هرحال، ما از آقایان خیلی متشکر هستیم. خدا را شاکریم که این پیروزی را به ملت ایران ارزانی داشت؛ و این پیروزی بسیار بزرگی است. اگرچه مراحل بعدی این هم - همان‌طور که آقایان برنامه‌ریزی کرده‌اند - بایستی پیگیری بشود و بسیار مهم است؛ لیکن از شروع کار، عظمت پیروزی آشکار شده است. شاید لازم است آنچه که به دست آمده، برای ملت ایران کاملاً بیان بشود که چه‌قدر عظمت دارد. این خیلی مهم است و حقیقتاً برای همه‌ی ملت ایران و کسانی که ضایعات جنگ تحمیلی را تحمل کرده‌اند، تسلایی است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه تفضلات الهی بر شما و بر همه‌ی مسؤولان و ملت مستمر باشد و خدای متعال با تفضلات خود و توجهات خاص ولیّ‌عصر (ارواحنا فداه) روزبه‌روز شادیهای بیشتری نصیب کند؛ که یکی از این شادیها هم، همین سفر اخیر(۵) رئیس جمهور محترممان بود که واقعاً مردم را شاد کرد و بسیاری از غمها را از دلهای آنها زدود. به نظر من، هیچ صدقه‌یی بالاتر از این نیست که انسان این مردمی را که شایسته‌ی خوشحالی هستند، خوشحال کند؛ و این سفر - چه حضور در آن کنفرانس،(۶) و چه سفر به سودان - و اقدام شما آقایان، واقعاً مردم را خوشحال کرد. این چیزها تصادفی به دست نمی‌آید. ما دستمان توی کار بوده، می‌دانیم که آنچه پیش می‌آید، محصول تلاش و زحمت و فداکاری و رنجهای فراوانی است که بحمداللَّه محصولش هم این‌گونه ظاهر می‌شود. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--------------------- ۱) دکتر ولایتی (وزیر امور خارجه)، حجةالاسلام والمسلمین روحانی (دبیر شورای عالی امنیت ملی)، حجةالاسلام والمسلمین فلاحیان (وزیر اطلاعات)، آقای مهاجرانی (معاون حقوقی رئیس جمهور) و دیگر اعضای این ستاد ۲) محمّد: ۷ ۳) طه: ۱۲۴ ۴) تحولاتی که در اتحاد جماهیر شوروی سابق و در دوران زمامداری «گورباچف» به وجود آمد، موج آن نیز به اروپای شرقی و کشورهایی که در حوزه‌ی نفوذ شوروی قرار داشتند، سرایت کرد و به ظهور و رشد استقلال‌طلبی و ملی‌گرایی کمک نمود. در این میان، دنیای غرب و بویژه امریکا تلاش فراوانی برای خروج این کشورها از انقیاد شوروی به عمل آوردند، که بالاخره به فروپاشی شوروی و از هم‌گسیختگی پیمان ورشو منجر گردید. ۵) سفر به کشورهای آفریقایی سنگال و سودان، که با استقبال چشمگیر مردم آن کشورها مواجه شد. ۶) ششمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی که در تاریخ ۱۸/۰۹/۱۳۷۰ به مدت چهار روز در داکار، پایتخت کشور سنگال برگزار شد.

بیانات در دیدار با فرماندهان یگانهای سپاه پاسداران مستقر در فرودگاههای کشور

بیانات در دیدار با فرماندهان یگانهای سپاه پاسداران مستقر در فرودگاههای کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در نظام الهی، هیچ مجاهدتی به هدر نمی‌رود برادران عزیز! خیلی خوش آمدید.خیلی خوشحالیم که شما را از نزدیک زیارت کردیم. این نکته‌یی که آقای افشار(۱) فرمودند، نکته‌ی بسیار درست و ظریفی است که همه کس به آن توجه نمی‌کند، و آن این‌که توفیق شماها به این

است که حادثه‌یی پیش نیاید. وقتی حادثه‌یی پیش می‌آید و مثلاً شما موفق می‌شوید که دشمن را ناکام کنید، سر و صدا می‌پیچد؛ اما وقتی یک سال می‌گذرد و هیچ حادثه‌یی پیش نمی‌آید، کسی نمی‌فهمد که شما چه کرده‌اید که حادثه‌یی پیش نیامده‌است. امیدواریم که اگر خلق خدا، ریزه‌کاریهای زحمات و خون دلها و مجاهدات شما را درک نمی‌کنند، کرام‌الکاتبین و مأموران غیبی الهی، همه‌ی خصوصیات کارهای شما را - که بحمداللَّه کم هم نیست - بدقت ثبت کرده باشند و یقیناً ثبت کرده‌اند و در محضر پروردگار و وجود مقدس ولیّ‌عصر، مایه‌ی سر بلندی شماها شده باشند. در دعا می‌خوانیم: «و کنت انت الرّقیب علیّ من ورائهم و الشّاهد لما خفی عنهم».(۲) آن چیزی که حتّی کرام‌الکاتبین هم نتوانند بفهمند، خود خدا می‌فهمد و آن، خاطرات ذهنی شماست. آن چیزی را که در دل می‌گذرانید، ملائکه‌ی خدا هم نمی‌فهمند؛ اما خدای متعال، عالم السّر والخفیّات است؛ او می‌فهمد. در نظام الهی، حسن کار این است که هیچ مجاهدتی به هدر نمی‌رود. یعنی اگر ما دقیقترین سیستم کنترل را هم داشته باشیم - کشوری را فرض کنید که چنین چیزی داشته باشد؛ که البته در دنیا چنین چیزی نیست که بتوانند سیستم دقیق کنترل را نسبت به کارهای مثبت و منفی افراد داشته باشند و ریزه‌کاریها را در آن‌جا محاسبه کنند - باز هم افراد کارهایی دارند که به چشم آن سیستم نمی‌آید، و هر فردی وقتی مجاهدت می‌کند، احساس خسارت می‌کند؛ احساس می‌کند که کسی نفهمید، یا درست نفهمید. هیچ نظام بشری قادر نیست حق کارگزاران را با دقت ادا کند کیست که بتواند اجر و ارج حرکت یک جوان مسلمان را در سنگری از سنگرهای جمهوری اسلامی - چه در جبهه، چه در پشت جبهه - با همه‌ی خصوصیات آن بفهمد و ثبت کند؟ اصلاً علم بشر می‌تواند به این چیزها احاطه پیدا بکند؟ آن‌جایی که شما در عین خستگی، کار را دنبال می‌کنید، هیچ‌کس هم شاهد کار شما نیست، گرفتاری و مشکل هم دارید، اما می‌بینید کار جلوی شماست و نمی‌توانید از آن دست بکشید، کیست که بتواند آن احساس شوق و دلسوزی شما را به کار - که پیش خود می‌گویید اشکالی ندارد، من کار شخصی و آن لذت و خوشی را که در نبودن کار است، رها می‌کنم و این کار را تمام می‌کنم - ثبت کند؟ هیچ نظام بشری قادر نیست که حق کارگزاران را با دقت ادا کند. حسن نظام الهی این است که وقتی هیچ‌کس نتوانست، تازه نوبت خود خدای متعال و مأموران الهی است که اینها را ثبت کنند و به خود شما برگردانند؛ نه فقط در آخرت، در دنیا هم آثارش را بر می‌گردانند. توفیقات شخصی و معنوی شما، روشنی دل و شوق شما به انجام وظیفه‌ی بیشتر، اینها همه پاداشهایی است که خدا دارد به شما می‌دهد. سربلندی ملت ایران در مواجهه با عراق، از الطاف الهی از این بالاتر، توفیقات جمعی است. فرض بفرمایید ناگهان حادثه‌یی اتفاق می‌افتد که بر حسب موازین عادی، تقریباً ناممکن است؛ مثل این حوادثی که پیش آمد(۳) و همه‌ی آنها به سربلندی ملت ایران منتهی شد؛ این حادثه‌ی عراق و منهدم شدن آن هسته‌یی که سالهای متمادی در ویرانی جمهوری اسلامی پافشاری کرده بود. چه کسی این برنامه‌ها را ریخت؟ چه کسی طراحی کرد که یک دشمنِ پابه‌نقدِ دم‌گوش‌نشسته‌ی شریر، این گونه پا در گل بشود؟ اصلاً کسی نمی‌توانست. واقعاً اگر عراق بعد از قبول قطعنامه توسط ما، با همان ساز و برگ قبلی پشت این هزار و سیصد کیلومتر مرز ما باقی می‌ماند، فکر می‌کنید که ملت ایران روی آرامش و آسایش می‌دید؟ فکر می‌کنید که نیروهای مسلح - که شماها باشید - می‌توانستند اندک احساس آرامشی بکنند؟ آیا آب خوشی از گلوی این ملت پایین می‌رفت؟ رژیم عراق، اصلاً شریر بالذات است؛ اصلاً نمی‌تواند عدم شرارت را تحمل کند. شما ببینید جسد مبارک شهید تندگویان را مومیایی‌کرده حاضر دارند؛ اما وقتی که هیأت و دکتر و مسؤولان مربوطه به آن‌جا می‌روند، قبری را می‌کنند و جسد دیگری را نشان می‌دهند! البته اینها هم فهمیدند و گفتند که این جسد شهید تندگویان نیست؛ اصرار کردند، بالاخره آنها مجبور شدند که جسد اصلی را بدهند. حالا اگر اینها قانع می‌شدند و همان جسد را می‌آوردند، بگو شما با آن جسد مومیایی کرده، می‌خواستید چه کار کنید؟! شرارت این دشمن تا این حد است؛ از یک جسد مومیایی‌کرده هم حاضر نیست بگذرد؛ برای این‌که یک وقت به صورتی از آن علیه جمهوری اسلامی استفاده کند؛ یک بی‌آبرو گی سیاسی، یا مشکلی درست کند! چه کسی این دشمن را زد و این‌گونه منهدمش کرد؟ چه کسی اوضاع جهانی و گرایش عمومی دنیا را این‌چنین ملتهب کرد و به سمتی

که به فضل الهی در نهایت به نفع نیروهای حق است، راه انداخت؟ اینها کارهایی است که خدای متعال می‌کند، و پاداش ذره‌هایی از حسنات است که دست غافل و ناتوان بشر، قادر نیست آن ذرات را ثبت کند. هیچ چیز به قدر معنویت، انسان را حفظ نمی‌کند کارتان، کار بسیار حساسی است. در این کار، هجوم جنود شیطان بر حصارهای حق زیاد است. هرجا هجوم دشمن شدیدتر است، بایستی آمادگی نیروهای حق دقیقتر باشد. سوار هواپیما شدن و به یک کشور خارجی رفتن و برگشتن، و با همه جور آدم سر و کار داشتن - در فرودگاه یک طور، در هواپیما یک طور، آن‌جا یک طور - از آن حلقه‌های ضعیف است؛ مراقب این حلقه‌ی ضعیف باشید. در فشارها، معمولاً حلقه‌ی ضعیف می‌گسلد. هرچه می‌توانید، در جوانان و بچه‌های شاغل در این دستگاه، معنویت را بیشتر تلقین و تزریق کنید. هیچ چیز به قدر معنویت، انسان را حفظ نمی‌کند. گاهی بعضی فکر می‌کنند که چون فلانی در فلان سِمت حساس قرار دارد، او را از لحاظ مادّی اشباع کنیم، تا تحت تأثیر قرار نگیرد. البته این راهی است، اما راه همیشه موفقی نیست؛ آنچه که همیشه موفق است، حفظ معنویتهاست. ما در همه‌ی بخشها بایستی نگذاریم که آن سطح معنویت جامعه پایین بیاید. یکی از بخشها، بخش شماست؛ مواظبت و مراقبت کنید. بدانید که چون این نظام مقدس در جهت حق حرکت می‌کند، خدای متعال پشتیبان خواهد بود. امام (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) یک وقت در زمان بیماریشان - البته نه بیماری اخیر؛ یک وقت دیگر - به من فرمودند که من از اول انقلاب، دست قدرتی را احساس می‌کنم که دارد کارها را پیش می‌برد؛ تقریباً شبیه همین تعابیر را فرمودند، که من همان وقت فرمایش ایشان را یادداشت کردم. من الان این دست قدرت را احساس می‌کنم و می‌بینم که خدای متعال این نظام را به جهتی هدایت می‌کند و آن خلأهایی که ما کوچکتر از آن هستیم که حتّی آنها را درک کنیم - چه رسد به این‌که بخواهیم آنها را پُر کنیم - با قدرت کامله‌ی خودش آنها را پُر می‌کند. اتکاء به خداوند، ما را شکست‌ناپذیر می‌کند جهت، جهت درستی است. شما از دشمنتان قویترید. ما امروز در معنا، از این صف طولانی و به ظاهر انبوه دشمن قویتریم. البته آنها پول بیشتر و تکنولوژی بالاتری دارند؛ خیلی چیزها دارند که ما علی‌الظاهر از آنها بی‌نصیبیم؛ اما ما چیزی داریم که آنها از آن محرومند و آن، تکیه‌ی به خدای متعال است، که او همه چیز است؛ هم از تکنولوژی قویتر است، هم از علم بشر قویتر است، هم از همه‌ی موجودات عالم بر روی هم قویتر است. یک اشاره و یک اراده‌ی او، همه‌ی دنیا را به هم می‌ریزد. ما از آن اتکاء برخورداریم؛ باید این تکیه‌ی به خدا را برای خودمان نگهداریم. این گنجی است؛ اگر داشتیم، به دردمان می‌خورد؛ نداشته باشیم و از دست بدهیم، دیگر از دستش داده‌ایم. ما در مقابل تندباد حوادث، مثل خیلی از کشورها و خیلی از ملتها، پَر کاهی هستیم. آنچه که ما را پایان‌ناپذیر و شکست‌ناپذیر می‌کند، عبارت است از همان اتکاء به خدای متعال؛ آن را مستحکم نگه دارید. ما باید آنچه را که صحیح می‌دانیم، عمل کنیم هر فردی هم، در مورد خود و رعیت خودش، مسؤول است. هیچ‌کس نگوید که چرا فلان کسان نمی‌کنند؟ آنها هم باید بکنند. دستگاه تبلیغات، دستگاه اجرایی، دستگاه قضایی و دیگر دستگاهها، همه مسؤولند. اقدام نکردن و صحیح عمل نکردن کسی، برای من و شما حجت نمی‌شود که ما هم رها کنیم؛ نه، ما باید آنچه را که صحیح می‌دانیم، عمل بکنیم؛ ولو دیگری نمی‌کند. البته راه صحیح عمل کردن، چیز دیگری است؛ نه این‌که عمل نکردن باشد. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه به همه‌ی شما توفیق بدهد و مشمول توجهات مخصوص ولیّ‌عصر(ارواحنافداه‌وسلام‌اللّه‌علیه) باشید. خداوند ان‌شاءاللّه کمکتان کند. خداوند ان‌شاءاللّه شما و ما را هدایت کند. از وجود روحانیون خوب و نفسهای گرم برادرانی هم که هستند، برای پُر کردن خلأهای معنوی استفاده کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

--------------------- ۱) فرمانده‌ی وقت نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۲) مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل ۳) جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت از سوی نیروهای عراقی. این جنگ موجب شد تا صدام حسین نیروهای عراقی مستقر در جوار خط مرزی جمهوری اسلامی ایران را برای درگیری و اشغال کویت فرا بخواند؛ اما به دنبال ائتلاف متحدین به رهبری امریکا، نیروهای عراقی شکست سنگینی را متحمل گردیدند و مجبور به خروج از کویت شدند.

بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان،(۱) جمعی از زنان پزشک متخصص

بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان،(۱) جمعی از زنان پزشک متخصص، و مسؤولان اولین کنگره‌ی حجاب اسلامی، به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کج‌بینی و کجروی و کوته‌نظری نسبت به مسائل زنان خیلی خوش آمدید. از این‌که دیدم بحمداللَّه جهت فکری زنان زبده و برگزیده‌ی کشور ما در سَمتی است که آینده‌ی آن ان‌شاءاللَّه نویدبخش و خوشحال کننده است، خرسند شدم. من هم متقابلاً ولادت زهرای اطهر(سلام‌اللَّه‌علیها) را، که الگوی زنان در طول تاریخ و برای همه‌ی نسلهاست و نمونه‌ی انسان کامل و طرف ملکوتی وجود انسان در ایشان متجلی است، به شما خواهران عزیز و به همه‌ی زنان کشورمان و به همه‌ی زنان مسلمان و به همه‌ی مسلمین جهان تبریک عرض می‌کنم. درباره‌ی مسأله‌ی زن - که امروز همچنان در دنیا یک مسأله است - حرفهای فراوانی گفته شده و گفته می‌شود. وقتی ما به نقشه‌ی انسانی عالم و جوامع بشری نگاه می‌کنیم - هم جوامع اسلامی مثل کشور خودمان و سایر کشورهای اسلامی، هم جوامع غیر اسلامی و از جمله جوامع به اصطلاح متمدن و پیشرفته - می‌بینیم که در همه‌ی این جوامع، متأسفانه مسأله‌یی به نام مسأله‌ی زن همچنان وجود دارد؛ این نشاندهنده‌ی نوعی کج‌بینی و کجروی و حاکی از نوعی کوته‌نظری نسبت به مسائل انسانی است. معلوم می‌شود که بشر با همه‌ی ادعاهایش، با همه‌ی تلاشهایی که مخلصان و دلسوزان کرده‌اند، با همه‌ی کارهای فرهنگیِ وسیعی که بخصوص در مورد مسأله‌ی زن انجام گرفته است، هنوز نتوانسته درباره‌ی مسأله‌ی دو جنس و مسأله‌ی زن - که به تبع او، مسأله‌ی مرد هم به شکل دیگری مطرح می‌شود - به یک صراط مستقیم و راه درستی دست پیدا کند. شاید در بین شما خانمها کسانی باشند که آثار ادبی و هنری زنان هنرمند دنیا را - که بعضی هم به فارسی ترجمه شده، و بعضی هم با زبانهای اصلیش وجود دارد - دیده یا خوانده باشند. همه‌ی اینها حاکی از همین مسأله‌یی است که عرض شد؛ یعنی هنوز بشر نتوانسته مسأله‌ی زن را، و به تبع این مسأله، مسأله‌ی دو جنس - یعنی زن و مرد - را، و قهراً مسأله‌ی انسانیت را، حل کند. به عبارت دیگر، زیاده‌رویها و کجرویها و بدفهمیها، و به تبع اینها، تعدیها، ظلمها، نارساییهای روانی، مشکلات مربوط به خانواده و مشکلات مربوط به نحوه‌ی اختلاط و امتزاج و ارتباطات دو جنس، هنوز جزو مسائل حل نشده‌ی بشریت است. یعنی بشری که در زمینه‌های مادّی، در زمینه‌های اجرام آسمانی، در اعماق دریاها، این همه کشفیات انجام داده و این همه دم از ریزه‌کاریهای روان‌شناسی و روانکاوی و مسائل اجتماعی و مسائل اقتصادی و سایر چیزها می‌زند و واقعاً هم در خیلی از این رشته‌ها پیشرفت کرده، در این مسأله درمانده است! اگر من بخواهم این نارساییها را حتّی فهرست‌وار بیان کنم، زمان زیادی می‌طلبد و شما خودتان هم واقفید. بحران «خانواده» در جهان مسأله‌ی «خانواده» که امروز یک مشکل اساسی در دنیاست، از کجا ناشی می‌شود؟ از نحوه‌ی نگرش به مسأله‌ی زن، یا از نگرش به ارتباط زن و مرد ناشی می‌شود. چرا خانواده که یک نهاد طبیعی و اساسی وجود بشری است، الان در دنیا این قدر دچار بحران است؛ به طوری که اگر کسی در دنیای به اصطلاح متمدن غربی امروز، یک پیامِ ولو خیلی رقیقی درباره‌ی استحکام بنیان خانواده داشته باشد، از او استقبال می‌کنند؛ هم زنان استقبال می‌کنند، هم مردان استقبال می‌کنند، هم کودکان استقبال می‌کنند؟ اگر این یک قلم مسأله‌ی خانواده را شما در دنیا بررسی کنید و این بحرانی را که در مسأله‌ی «خانواده» وجود دارد، درست مورد توجه و کاوش قرار بدهید، می‌بینید که این ناشی از آن است که مسائل مربوط به ارتباطات دو جنس و همزیستی دو جنس و روابط دو جنس حل نشده، یا به تعبیر دیگری، نگرش، نگرش غلطی است. حالا ـ ما که در مجموعه‌ی افکاری که مردان آنها را درست کرده‌اند، قرار می‌گیریم، می‌گوییم نگرش به مسأله‌ی زن درست نیست؛ می‌توان گفت نگرش به مسأله‌ی مرد درست نیست - تفاوتی نمی‌کند - یا نگرش به کیفیت دو جنس، یعنی هندسه‌ی قرار گرفتن دو جنس، نگرش غلطی است. راه‌حل الهی، علاج مشکلات فراوان زن و مرد نارساییها زیاد و مشکلات فراوان است؛ علاج چیست؟ علاج این است که ما سراغ راه‌حل الهی برویم و آن را پیدا کنیم؛ چون درباره‌ی مسأله‌ی زن و مرد، پیام وحی حاوی مسائل

مهمی است؛ برویم ببینیم وحی دراین‌باره چه می‌گوید. وحی هم فقط به موعظه کردن بسنده نکرده، بلکه نمونه‌سازی کرده است. شما ببینید وقتی که خدای متعال می‌خواهد برای انسانهای مؤمن در طول تاریخ نبوتها در قرآن مثالی بزند، می‌فرماید: «و ضرب اللّه مثلا للّذین امنوا امرأت فرعون».(۲) در زمان موسی این همه مؤمن بودند، این همه کسانی در راه ایمان تلاش و فداکاری کردند؛ اما آن نمونه را اسم می‌آورد. این ناشی از چیست؟ آیا خدای متعال خواسته از زنان جانبداری کند؛ یا نه، مسأله چیز دیگری است؟ مسأله این است که این زن در اوج حرکت معنوی به جایی رسیده که فقط او را می‌شود مثال زد و لاغیر. حالا این قبل از فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) است؛ این قبل از مریم کبری (سلام‌اللّه‌علیها) است؛ این متعلق به آن زمان است. زن فرعون، نه پیامبر است، نه پیامبرزاده است، نه همسر پیامبر است، نه در خانواده‌ی هیچ پیامبری بوده است. تربیت معنوی و رشد و بالندگی یک زن، او را به این‌جا می‌رساند. البته نقطه‌ی مقابلش هم هست؛ یعنی در فساد هم اتفاقاً همین است. باز برای این‌که خدای متعال بدترین انسانها را مثال بزند، می‌فرماید: «ضرب اللّه مثلا للّذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط».(۳) باز هم دو زن را مثال می‌زند که بدترین انسانها بودند. زمان نوح و زمان لوط، این همه کفار بودند، بدها بودند، اما قرآن آنها را مثال نمی‌زند؛ زن نوح و زن لوط را مثال می‌زند. این عنایت به جنس زن و توجه به اوجهای گوناگون و حضیضهای گوناگون زن، ناشی از چیست؟ شاید از این جهت باشد که قرآن می‌خواهد به نگرش غلط مردمِ آن روز دنیا - که متأسفانه امروز هم همان نگرش غلط باقی است؛ چه مردم جزیرةالعرب که دخترانشان را زیر خاک می‌کردند، و چه مردم امپراتوریهای بزرگ دنیا، مثل روم و ایران - اشاره کند. فرهنگ امپراتوری روم، پایه‌ی تمدن امروز اروپا پایه‌ی تمدن امروز اروپایی، همان فرهنگ رومی است. یعنی امروز آنچه که بر سر تا پای فرهنگ اروپایی و غربی و به تبع آنها فرهنگ امریکایی و خرده‌ریزهای غرب حاکم است، همان اصول و خطوطی است که در امپراتوری روم وجود داشته؛ همانهاست که امروز ملاک و معیار است. آن زمان هم زنان را به بالاترین مقام می‌رساندند، احترامشان می‌کردند و به آرایشها و زیورها تزیینشان می‌کردند؛ اما برای چه؟ برای اشباع یکی از خاکی‌ترین و مادّی‌ترین خصلتهای بشری در مرد! این، چه‌قدر توهین و چه‌قدر تحقیر نسبت به انسان و نسبت به جنس زن است! در ایران هم عیناً همین‌طور بود. از حرمسراهای پادشاهان ساسانی مطالبی شنیده‌اید. حرمسراداری یعنی چه؟ حرمسراداری یعنی همان اهانت به زن. یک مرد چون قدرت دارد، به خودش حق می‌دهد که هزار نفر زن در حرمسرای خودش نگهدارد! اگر همه‌ی ملتِ آن پادشاه هم همان‌طور قدرت داشتند، هر کدام به قدر خودشان هزار نفر، پانصد نفر، چهارصد نفر یا دویست نفر زن نگه می‌داشتند! این حاکی از چه نگرشی به زن است؟! فاطمه‌ی زهرا، در اوج ملکوت انسانی آن وقت در چنین دنیایی، پیامبر اکرم دختری تربیت می‌کند که این دختر، شایستگی آن را پیدا می‌کند که پیامبر خدا بیاید دست او را ببوسد! بوسه بر دست فاطمه‌ی زهرا از طرف پیامبر را، هرگز نباید حمل بر یک معنای عاطفی کرد. این خیلی غلط و خیلی حقیر است اگر ما خیال کنیم که چون دخترش بود و دوستش می‌داشت، دستش را می‌بوسید. مگر شخصیتی به آن ارجمندی، آن هم با آن عدل و حکمتی که در پیامبر هست و اتکایش به وحی و الهام الهی است، خم می‌شود و دست دخترش را می‌بوسد؟ نه، این یک چیز دیگر و یک معنای دیگری است؛ این حاکی است که این دختر جوان، این زنی که وقتی از دنیا رفته، بین هجده سال تا بیست‌وپنج سال سن داشته - هجده سال هم گفته‌اند، بیست‌وپنج سال هم گفته‌اند - اصلاً در اوج ملکوت انسانی قرار داشته و یک شخص فوق‌العاده بوده است. این، نگرش اسلام به زن است؛ سراغ این بروید؛ هم در بررسیهای مربوط به فرهنگ و مسائل اجتماعی و نگرشها - که این خانمهای عضو شورای فرهنگی، اجتماعی زنان مسؤولش هستند - و هم در پرورش علمی - که شما خانمهای دانشمند دنبالش هستید - سراغ این بروید. باید گوهر انسانی در زن و مرد رشد پیدا کند دانش، چیز بسیار عزیزی است و من طرفدار این هستم که زنان در جامعه‌ی ما در همه‌ی رشته‌ها دانشمند بشوند. البته در آن جلسه‌ی قبلی(۴) - که پارسال یا پیرارسال بود - من رشته‌ی پزشکی را اولویت دادم؛ این به خاطر آن است که پزشکی، ضرورت نقد و فوری ماست؛ والّا در همه‌ی رشته‌ها، خانمها بایستی به آن استعدادهای عالی خودشان پاسخ بدهند. فرض بفرمایید در بین این پنجاه میلیون جمعیت کشور ما،

اگر مثلاً ـ سی میلیون یـا سی‌وپنج میلیـون انسـانی هست که در سـنین متنـاسب برای ثمر رسانـدن به این کشور است، طبیعتاً از این سی‌وپنـج میلیون، نصـفش زنان هسـتند. مگر می‌شود از کنار این همه اسـتعدادی که در اینها نهفته، به آسانی گذشت؟ مگر می‌شود این خزانه‌های الهی را در وجود اینها نادیـده بگیریم؟ در میان اینها بایـد دانشـمند باشد؛ منتها دانش با همه‌ی عظمتش، در مقابل آن حیثیت معنوی‌یی که خـدای متعال به زن داده، چیزی نیست. شـما خانمی را فرض کنیـد که در حد اعلای دانش باشد، اما در مسائل انسانی و در ارتباطات انسانیش به عنوان یک جنس از دو جنس، دچار ابتـذال باشـد؛ شـما خیال می‌کنید این فرد ارزشـی دارد؟ البته خانمی که دانشـمند باشـد، به یک شـکل، کمتر دچار این ابتذالات می‌شود - یکی از آفات بی‌سوادی همین است که زنان را قدری بیشتر از اینها به ابتـذال می‌کشانـد - لیکن حـد ابتـذال، یک حد محدودی نیست. خانمی باشد، ولو در حد بالای علمی، اما اگر قدر آن گـوهر انسـانی‌یی که در او عزیز است - کمـااین‌که در مرد هم آن گوهر عزیز است و زن و مرد تلاـش می‌کننـد، علم و حکمت می‌آموزنـد، تا آن را در خودشان متجلی کننـد - پوشـیده و مغفولٌ‌عنه بماند و مورد بی‌توجهی و بی‌احترامی قرار بگیرد، چه ارزشـی دارد؟ باید گوهر انسانی در زن و مرد رشد پیدا کند؛ این یک مسأله‌ی ارزشـی است. باید مسائل ارزشـی اسلام در جامعه‌ی ما احیاء بشود. مثلاً ـ مسأله‌ی حجـاب، یـک مسـأله‌ی ارزشـی است. مسأله‌ی حجاب، مسأله‌یی است که اگرچه مقـدمه‌یی است برای چیزهای بالاـتر، امـا خود یـک مسأله‌ی ارزشـی است. ما که روی حجاب این‌قـدر مقیـدیم، به خاطر این است که حفظ حجاب به زن کمک می‌کنـد تا بتوانـد به آن رتبه‌ی معنوی عالی خود برسد و دچار آن لغزشـگاههای بسیار لغزنده‌یی که سـر راهش قرار داده‌اند، نشود. مخـالفت فرهنـگ غرب بـا خویشـتنداری در مقابـل آزادی جنسـی نقطه‌ی مقابـل این، درست همـان فرهنـگ رومی حـاکم بر امروز اروپاست. آنها با همه چیز کنار می‌آیند، جز با دو، سه چیز؛ یکی از آنها - و شاید مهمترینش - حفظ این حالت حفاظ منضبط میان دو جنس زن و مرد است؛ یعنی خویشـتنداری در مقابـل چیزی کـه بـه آن آزادی جنســی گفتـه می‌شـود. در مقابـل ایـن، بشـدت سرسختند؛ هر کار دیگری بکنند، مهم نیست. از نظر آنها کسی مرتجع است که روی این مسأله تکیه بکند. اگر در کشوری، زنان با یک حـدودی از مردان مجزا شدنـد، این می‌شود خلاف تمدن! راست هم می‌گویند؛ تمدن آنها که بر ویرانه‌های همان تمدن رومی بنـا شـده، چیزی جز این نیست؛ اما این از لحاظ ارزشـی غلط است؛ عکسـش درست است. زنان غربی، تا انـدکی پیش، حقوق مالی مسـتقلی نداشـتند! مـا از دنیـای غرب که آمدنـد زن بشری را در طول دوره‌هـای گذشـته تـا امروز این‌قـدر مورد تحقیر قرار دادنـد، طلبگاریم. شـما ببینید در اروپا و در کشورهای غربی، تا اندکی پیش زنان حقوق مالی مستقلی نداشتند. من یک وقت بدقت آمارش را اسـتخراج کردم و در صحبتی - ظاهراً در نماز جمعه‌ی چهار، پنج سال پیش از این بود(۵) - آن را مطرح کردم. مثلاً تا اوایل قرن بیستم، بـا همه‌ی آن ادعاهـایی که شـده است، بـا آن کشف حجاب عجیب و غریـبی که در غرب روزبه‌روز هم بیشتر شـده، بـا آن اختلاـط جنسـی بی‌نهـایت و بی‌مهـار - که خیـال می‌کننـد این احـترام کردن و ارزش دادن به زن است - درعین‌حـال زن غربی حق نداشـته از ثروتی که متعلق به خودش بوده، آزادانه اسـتفاده کنـد! در مقابـل شوهر، مالـک دارایی خودش نبوده است. یعنی زنی که ازدواج می‌کرد، ثروت و دارایی و ملکش متعلق به شوهرش بود؛ خودش حق نـداشت نسبت به آن تصـرفی بکنـد؛ تا این‌که بتدریج حق مـالکیت و حق کـار، تـا اوایل قرن بیسـتم به زنان داده شـد. یعنی این مسأله‌یی که جزو اولیترین حقوق بشـری است، از زن دریغ داشـتند؛ اما فشار و تکیه‌ی بیشتر را روی آن مسأله‌یی گذاشـتند که درست نقطه‌ی مقابل مسائل ارزشـی واقعی است که در اسـلام به آن اهتمام شده است. این‌که ما حالا در باب حجاب این همه تأکید داریم، علتش این است. بحث پوشش زن نباید از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر باشد به نظر ما، بحثهایی که درباب پوشـش زن می‌شود، بحثهای خوبی است که انجام می‌گیرد؛ منتها باید توجه کنید که هیـچ بحثی در این زمینه‌های مربوط به پوشـش زن، از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد؛ اگر متأثر از آن شد، خراب خواهد شد. مثلاً بیـاییم بـا خودمان فکر کنیم که حجاب داشـته باشـیم، اما چادر نباشـد؛ این فکر غلطی است. نه این‌که من بخواهم بگویم چادر، نوع منحصـر است؛ نه، من می‌گویم چادر بهترین نوع حجاب است؛ یک نشانه‌ی ملی ماست؛ هیچ اشکالی هم ندارد؛ هیچ منافاتی با هیچ

نوع تحرکی هم در زن نـدارد. اگر واقعاً بنـای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسـی و کار فکری باشـد، لباس رسـمی زن می‌تواند چـادر باشـد و - همـان‌طور که عرض کردم - چـادر بهـترین نـوع حجـاب است. البته می‌توان محجبه بود و چـادر هم نـداشت؛ منتها همین‌جا هم بایستی آن مرز را پیدا کرد. بعضـیها از چادر فرار می‌کنند، به خاطر این‌که هجوم تبلیغاتی غرب دامنگیرشان نشود؛ منتها از چادر که فرار می‌کننـد، به آن حجاب واقعی بـدون چادر هم رو نمی‌آورند؛ چون آن را هم غرب مورد تهاجم قرار می‌دهد! شـما خیال کرده‌ایـد که اگر ما چادر را کنار گـذاشتیم، فرضاً آن مقنعه‌ی کـذایی و آن لباسـهای «و لیضـربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ»(۶) و همانهایی را که در قرآن هست، درست کردیم، دست از سر ما بر می‌دارند؟ نه، آنها به این چیزها قانع نیستند؛ آنها می‌خواهند همان فرهنگ منحوس خودشان عیناً این‌جا عمل بشود؛ مثل زمان شاه که عمل می‌شـد. در آن زمان، زن اصـلاً پوشـش و حجابی نـداشت؛ حتّی در این‌جاها وقتی نوبت به این کارها می‌رسد، بی‌بندوباری خیلی بیشتر هم می‌شود؛ کمااین‌که در زمان شاه، بی‌بندوباری‌یی که در همین شـهر تهران و بعضـی دیگر از شـهرهای کشور مـا بود، از معمول شـهرهای اروپـا بیشتر بود! زن معمولی در اروپـا، لبـاس و پوشـش خودش را داشت؛ اما در این‌جا آن‌طوری نبود. آن‌طور که دیده بودیم و شنیده بودیم و می‌دانستیم و مناظری که از آن وقت الاـن جلوی نظر من هست، انسـان واقعاً حیرت می‌کنـد که چرا بـایستی این‌گونه بشود؛ کمـااین‌که در خیلی از کشورهـای متأسـفانه عقب‌مانده‌ی مسـلمان و غیرمسلمان هم همین‌طور است. بنابراین، باید بدقت و با نهایت کنجکاوی و بدون اغماض، مسائل ارزشی را رعـایت کرد. از کـار زن و خـانواده گره‌گشایی کنیـد البته مسألهٔ خانواده خیلی مهم است. خانم(۷) به طرحهـای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان اشاره کردند. همت مهمتان در این طرحها باید این باشد - و قاعدتاً هم هست - که واقعاً از کار زن گره‌گشایی کنید؛ ببینیـد گرههـای عمـده کجاست. یکی از مهمترین گرهها در «خانواده» است؛ برویـد ببینیـد در خانواده‌ها چه خبر است؛ خود شـماها می‌دانیـد و می‌بینیـد. ببینیـد چه چیزی این نابسامانیها را به وجود می‌آورد؛ ریشه‌های آن را پیـدا کنیـد و طرحهای بلندمـدت بریزید، برای این‌که آن نابسامانیهـا برطرف بشود. مسأله‌ی مادری، مسأله‌ی همسـری، مسأله‌ی خانه و خانواده، مسائل بسـیار اساسـی و حیاتی است. در همه‌ی طرحهایی که ما داریم، بایستی «خانواده» مبنا باشد. یعنی شما اگر بزرگترین متخصص پزشکی یا هر رشته‌ی دیگری بشوید، چنانچه زن خانه نباشـید، این برای شـما یک نقص است. کدبانوی خانه شـما باید باشید؛ اصلاً محور این است. اگر بخواهیم تشبیه ناقصـی بکنیم، باید به ملکه‌ی زنبور عسل تشبیه کنیم. کانون خانواده، جایی است که عواطف و احساسات باید در آن‌جا رشد و بالندگی پیدا کند؛ بچه‌ها محبت و نوازش ببینند؛ شوهر که مرد است و طبیعت مرد، طبیعت خامتری نسبت به زن است و در میدان خاصـی، شـکننده‌تر است و مرهم زخم او، فقط و فقط نوازش همسـر است - حتّی نه نوازش مادر - باید نوازش ببیند. برای یک مرد بزرگ، این همسـر کاری را می‌کنـد که مادر برای یک بچه‌ی کوچک آن کار را می‌کنـد؛ و زنان دقیق و ظریف، به این نکته آشـنا هسـتند. اگر این احساسـات و این عواطفِ محتاج وجود یک محور اصـلی در خانه - که آن، خانم و کـدبانوی خانه است - نباشـد، خانواده یک شـکل بدون معنا خواهد بود. در کنار فعالیتهایتان، سهم «خانه» را هم در نظر داشته باشید شما کار هم دارید، بیرون هم هستید، جراحیتان را هم می‌کنید، مریضـتان را هم می‌بینید، فلان کار علمی را هم می‌کنید، فلان طرح را هم می‌نویسـید، فلان درس را هم در دانشـگاه می‌دهید - همه‌ی اینها به جای خود محفوظ - اما بایستی سـهم «خانه» را هم در نظر داشته باشید. البته سهم خانه، مثل همه‌ی چیزهای دیگر، می‌توانـد کمیتش فـدای کیفیتش بشود؛ یعنی از کمیت کاسـتن. حضور بیست‌وچهارساعته‌ی زن در خانه، یـک معنـا دارد؛ ولی وقتی از آن بیست‌وچهـار سـاعت کم کردیـد، امـا کیفیتش را بالاـ بردیـد، آن وقت یک معنای دیگری خواهد داشـت. اگر دیدیـد آن کارتـان بـه ایـن قضـیه ضـربه می‌زنـد، بایـد برایش فکری بکنیـد. ایـن، مهم و اساسـی است؛ مگر در مـوارد اضـطراری. در همه‌ی چیزها ضـرورتی وجود دارد که خارج از حد قاعده است. من قاعده را دارم می‌گویم؛ به استثناها کاری ندارم. شنیدم که زمزمه و صـحبت این هست که ان‌شاءاللّه دانشـگاهی مخصوص زنان به وجود بیاید؛ یعنی اسـتاد و مدیر و دانشـجو و حتّی کـادر اداری هم همه زن باشـند؛ بخصـوص در دانشـگاههای پزشـکی. این، فکر بسـیار خـوبی است. من همین‌طـور که بـا یـک نظر

دورادور نگاه می‌کنم، بدون این‌که درست جوانب قضیه را رسیده باشم - چون فرصت این کار را نداشته‌ام - می‌بینیم که اجمالاً این کار با آن هدفهای کلی و ارزشی حرکت زن در جامعه‌ی ما کاملاً متناسب و خیلی خوب است. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. لزوم باسواد کردن، کتابخوان کردن و آموختن روشهای کارِ داخل خانه به زنان از جمله‌ی کارهای بسیار اساسی، باسواد کردن زنان است. از جمله‌ی کارهای بسیار مهم، کتابخوان کردن زنان است. یک شیوه‌های ابتکاری پیدا کنید، برای این‌که خانمهای داخل خانه را کتابخوان کنید. متأسفانه زنان ما با کتابخوانی خیلی انسی ندارند. هزاران کتاب در بازار می‌آید و می‌رود، اما اینها مطلع نمی‌شوند. این کتابها معارف بشری است که ذهنها را برای بهتر فهمیدن، بهتر اندیشیدن، بهتر ابتکار کردن، و در موضع بهتر و صحیحتری قرار گرفتن، آماده می‌کند. از جمله‌ی چیزهای بسیار مهم دیگر، آموختن روشهای صحیح کارِ داخل خانه - یعنی برخورد با همسر و برخورد با فرزندان - به زنان است. زنانی هستند که خیلی هم خوبند؛ دارای حلم و صبر و گذشت و اخلاق خوبند؛ اما روشهای برخورد با همسر یا با فرزندانشان را درست نمی‌دانند. این روشها علمی است؛ چیزهایی است که با تجربه‌ی بشری روزبه‌روز پیشرفت کرده و به مراحل خوبی رسیده است. کسانی هستند که تجربه‌های خوبی دارند؛ باید روشهایی پیدا کنید که افرادی که می‌توانند، خانمها را به این مسائل راهنمایی کنند. نقش زنان در انقلاب و جنگ، یک نقش تعیین‌کننده امیدواریم ان‌شاءاللَّه این سدهایی که به آن اشاره شد،(۸) از جلوی پای زنان جامعه‌ی ما برداشته شود، تا بتوانند پیش بروند. بحمداللَّه انقلاب کمک عظیمی به جامعه‌ی زنان کشور ما کرد. من خانواده‌ها و زنانی را دیدم و می‌بینم که واقعاً گذشت و فداکاری و دریادلی آنها در مقابل حوادث، از مردان بیشتر است. من با خانواده‌ی شهدا نشست‌وبرخاست نسبتاً زیادی دارم. مکرر این نکته را گفته‌ام که در میان خانواده‌های شهدا، غالباً مادر شهید، برای تحمل این حادثه‌ی مهم، روحیه‌ی بهتر و برداشت بهتر و ظرفیت بیشتری نسبت به پدر شهید دارد. البته موارد عکس هم هست؛ اما این‌گونه موارد تقریباً بیشتر است و من آن را بیشتر دیده‌ام. بر اثر این حادثه‌ی عظیم انقلاب، خانمها خیلی خیلی پیش آمدند و رشد کردند. نقش زنان در انقلاب، یک نقش تعیین‌کننده بود؛ در جنگ، یک نقش تعیین‌کننده بود؛ در دوران آینده هم نقششان ان‌شاءاللَّه تعیین‌کننده خواهد بود؛ به شرطی که ما این جهات ارزشی را در زن رعایت کنیم. اینهاست که تأمین‌کننده و تضمین‌کننده‌ی این آینده است. امیدواریم که خداوند شماها را تأیید کند. نباید زنان به سمت تجمل‌گرایی سوق پیدا کنند یک جمله را هم در پایان صحبتم عرض بکنم. این گرایش به تجمل‌گرایی که مدتها بود در جامعه‌ی ما یواش یواش کم شده بود، یا در اوایل انقلاب مثلاً خانمها به تجملات و زر و زیورها اعتنایی نمی‌کردند، متأسفانه باز این چیزها - آن‌طور که شنیده می‌شود - در جامعه‌ی ما دارد رشد می‌کند. زنان اندیشمند و بافکر و بامعرفت جامعه‌ی ما باید این را خطر بدانند. نباید زنان به سمت تجمل‌گرایی سوق پیدا کنند. البته این خطر برای مردان هم هست؛ منتها در زنان بیشتر و امکانش زیادتر است. وانگهی در این قضیه، در موارد بسیاری، مردان تحت تأثیر زنانشان قرار می‌گیرند. شماها واقعاً باید با این قضیه مبارزه کنید؛ خودتان هم مراقبت نمایید. من با تظاهر به تجمل و تجمل‌گرایی در حد معتدلِ کمِ ناگزیرش مخالفتی نمی‌کنم؛ لیکن اگر بنا شد که روند افراطی پیدا کند، چیز بسیار مزخرفی است. در لباس، در آرایش، در زر و زیورها و طلا و جواهرات، خانمها بایستی خیلی اهمیت بدهند که امساک بشود و بی‌اعتنایی به این چیزها انجام بگیرد، تا شاید ان‌شاءاللَّه به درخشندگیها و زیباییهای واقعی‌تر بیشتر توجه بشود، تا به این زیباییهای ظاهری. ان‌شاءاللَّه که موفق باشید. صحبت هم طولانی شد، لیکن حرفهای فراوانی در این مسأله‌ی اساسی هست که بسیاری از آنها هم نگفته ماند. ان‌شاءاللَّه خداوند به شماها توفیق بدهد و تأییدتان کند. ان‌شاءاللَّه مشمول الطاف ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) باشید و توفیق پیدا کنید که راه زنان بزرگ اسلام، مخصوصاً فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) را ادامه بدهید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) خانمها: شجاعی، خزعلی، خواجه‌نوری، مصطفوی، جلودارزاده، احمدی، صفارزاده، ناظرزاده، مکنون، عباسی، صابرآملی و بیات؛ آقایان: دکتر مهرپور و حجةالاسلام والمسلمین عمید زنجانی ۲)

تحریم: ۱۱ ۳) تحریم: ۱۰ ۴) بیانات در دیدار با گروهی از زنان پزشك سراسر کشور؛ ۲۶/۱۰/۱۳۶۸. ر. ك: حدیث ولایت، ج ۳، ص ۱۵۳ ۵) خطبه‌های نماز جمعه‌ی مورخ ۱۰/۰۵/۱۳۶۵، ۱۷/۰۵/۱۳۶۵، ۳۱/۰۵/۱۳۶۵، ۱۸/۰۷/۱۳۶۵، ۹/۰۸/۱۳۶۵ ۶) نور: ۳۱ ۷) خانم شجاعی ۸) اشاره‌ی خانم دکتر لبافی‌نژاد به مشکلات و موانع راه رشد و ترقی بانوان

سخنرانی در دیدار با مداحان اهل‌بیت(ع)، به مناسبت میلاد مبارک صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا(س)

سخنرانی در دیدار با مداحان اهل‌بیت(ع)، به مناسبت میلاد مبارك صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا(س) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناك الكوثر. فصلّ لربّك وانحر. انّ شانئك هو الأبتر.(۱) بشریت، مرهون فاطمه‌ی زهرا(س) خدا را سپاسگزاریم که در چنین روز باعظمت و فرخنده و زیبایی، توفیق زیارت شما مادحان و ستایشگران خاندان عصمت و طهارت، مجدداً نصیب ما شد. ما مدعیان آشنایی و معرفت و ارادت به آن بانوی دو عالم، برکات فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) را در سرتاسر ایام حیات خودمان و در جلوه‌های گوناگون زندگی مشاهده کرده‌ایم. ان‌شاءاللّه تداوم این برکات و تفضلات را تا همیشه‌ی زندگی و پس از مرگ هم ببینیم و حس کنیم و همه‌ی دوستان و موالیان، از آن انوار مطهره مستفیض بشوند. فیوضات فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها)، به مجموعه‌ی کوچکی که در مقابل مجموعه‌ی انسانیت، جمع محدودی به حساب می‌آید، منحصر نمی‌شود. اگر با یك دید واقع‌بین و منطقی نگاه کنیم، بشریت یکجا مرهون فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) است - و این گزاف نیست؛ حقیقتی است - همچنان که بشریت مرهون اسلام، مرهون قرآن، مرهون تعلیمات انبیا و پیامبر خاتم(صلّی‌اللّه‌علیه واله‌وسلّم) است. در همیشه‌ی تاریخ این‌طور بوده، امروز هم همین‌طور است و روزبه‌روز نور اسلام و معنویت فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) آشکارتر خواهد شد و بشریت آن را لمس خواهد کرد. خود را شایسته‌ی انتساب به خاندان رسالت کنیم برادران عزیز! آنچه ما وظیفه داریم، این است که خود را شایسته‌ی انتساب به آن خاندان کنیم. البته منتسب بودن به خاندان رسالت و از جمله‌ی وابستگان آنها و معروفین به ولایت آنها بودن، دشوار است. در زیارت می‌خوانیم که ما معروفین به دوستی و محبت شما هستیم؛(۲) این وظیفه‌ی مضاعفی را بر دوش ما می‌گذارد. این خیر کثیری که خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر مژده‌ی آن را به پیامبر اکرم داد و فرمود: «انّا اعطیناك الكوثر»(۳) - که تأویل آن، فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) است - درحقیقت مجمع همه‌ی خیراتی است که روزبه‌روز از سرچشمه‌ی دین نبوی، بر همه‌ی بشریت و بر همه‌ی خلایق فرو می‌ریزد. خیلیها سعی کردند آن را پوشیده بدارند و انکار کنند، اما نتوانستند؛ «واللّه متمّ نوره و لو کره الكافرون».(۴) ما باید خودمان را به این مرکز نور نزدیك کنیم؛ و نزدیك شدن به مرکز نور، لازمه و خاصیتش، نورانی شدن است. باید با عمل، و نه با محبت خالی، نورانی بشویم؛ عملی که همان محبت و همان ولایت و همان ایمان، آن را به ما املاء می‌کند و از ما می‌خواهد. با این عمل، باید جزو این خاندان و وابسته‌ی به این خاندان بشویم. این‌طور نیست که قنبرِ درِ خانه‌ی علی (علیه‌السّلام) شدن، کار آسانی باشد. این‌گونه نیست که «سلمان منّا اهل‌البیت»(۵) شدن، کار آسانی باشد. ما جامعه‌ی موالیان و شیعیان اهل‌بیت(علیهم‌السّلام)، از آن بزرگواران توقع داریم که ما را جزو خودشان و از حاشیه‌نشینان خودشان بدانند؛ «فلان ز گوشه‌نشینان خاك درگه ماست».(۶) دلمان می‌خواهد که اهل‌بیت درباره‌ی ما این‌طور قضاوت کنند؛ اما این آسان نیست؛ این فقط با ادعا به دست نمی‌آید؛ این، عمل و گذشت و ایثار و تشبه و تخلق به اخلاق آنان را لازم دارد. فاطمه‌ی زهرا در عمری کوتاه، فضایل زیادی را حایز شد شما ملاحظه کنید، این بزرگواری که ما امروز ساعتی با شما پای استماع مدایح و فضایلش نشستیم - که آنچه گفته شد، قطره‌یی از دریاست - در چه سنی این همه فضایل را حایز شد؟ در چه مدت عمری این همه درخشندگی را از خود بُروز داد؟ در عمری کوتاه؛ هجده سال، بیست سال، بیست‌وپنج سال؛ نقلها متفاوت است. این همه فضایل، بیهوده به دست نمی‌آید؛ «امتحنك اللّه الّذی خلقك قبل ان یخلقك فوجدك لما امتحنك صابره».(۷) خدای متعال، زهرای اطهر - این بنده‌ی برگزیده - را آزمود. دستگاه خدای متعال، دستگاه حساب و کتاب است؛ آنچه می‌بخشد، با حساب و کتاب می‌بخشد.

او، گذشت و ایثار و معرفت و فدا شدن این بنده‌ی خاص خود را در راه اهداف الهی می‌داند؛ لذا او را مرکز فیوضات خود قرار می‌دهد. باید در عمل، پیرو فاطمه‌ی زهرا باشیم ما باید این راه را برویم. ما هم باید گذشت کنیم، ایثار کنیم، اطاعت خدا کنیم، عبادت کنیم. مگر نمی‌گوییم که «حتّی تورّم قدماها»؟(۸) این‌قدر در محراب عبادت خدا ایستاد! ما هم باید در محراب عبادت بایستیم. ما هم باید ذکر خدا بگوییم. ما هم باید محبت الهی را در دلمان روزبه‌روز زیاد کنیم. مگر نمی‌گوییم که با حال ناتوانی به مسجد رفت، تا حقی را احقاق کند؟ ما هم باید در همه‌ی حالات تلاش کنیم، تا حق را احقاق کنیم. ما هم باید از کسی نترسیم. مگر نمی‌گوییم که یک‌تنه در مقابل جامعه‌ی بزرگ زمان خود ایستاد؟ ما هم باید همچنان که همسر بزرگوارش فرمود «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهله»،(۹) از کم بودن تعدادمان در مقابل دنیای ظلم و استکبار نترسیم و تلاش کنیم. مگر نمی‌گوییم که آن بزرگوار کاری کرد که سوره‌ی دهر درباره‌ی او و شوهر و فرزندانش نازل شد؟ ایثار نسبت به فقرا و کمک به محرومان، به قیمت گرسنگی کشیدن خود؛ «و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه».(۱۰) ما هم باید همین کارها را بکنیم. این نمی‌شود که ما دم از محبت فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) بزنیم، در حالی که آن بزرگوار برای خاطر گرسنگان، نان را از گلوی خود و عزیزانش - مثل حسن و حسین(علیهماالسّلام) و پدر بزرگوارشان(علیه‌السّلام) - برید و به آن فقیر داد؛ نه یک روز، نه دو روز؛ سه روز! ما می‌گوییم پیرو چنین کسی هستیم؛ ولی ما نه فقط نان را از گلوی خود نمی‌بُریم که به فقرا بدهیم، اگر بتوانیم، نان را از گلوی فقرا هم می‌بُریم! این روایاتی که در «کافی» شریف و بعضی از کتب دیگر در باب علامات شیعه هست، ناظر به همین است؛ یعنی شیعه بایستی آن‌طوری عمل کند. ما باید زندگی آنها را در زندگی خود - ولو به صورت ضعیف - نمایش بدهیم. ما و از ما بزرگترها کجا، آن آستان بلند کجا؟ معلوم است که ما حتّی به حدود دوردست او هم نمی‌رسیم؛ اما باید تشبه کنیم. نمی‌شود در نقطه‌ی مقابل زندگی اهل‌بیت حرکت کنیم، ولی ادعا کنیم که ما جزو موالیان اهل‌بیتیم! چنین چیزی ممکن است؟ فرض بفرمایید کسی در زمان امام بزرگوار ما، از دشمنان این ملت - که امام دایم علیه آنها حرف می‌زد - تبعیت می‌کرد؛ آیا او می‌توانست بگوید من تابع امامم؟! اگر چنین چیزی از زبان کسی صادر می‌شد، آیا شماها نمی‌خندیدید؟! همین قضیه در باب اهل‌بیت(علیهم‌السّلام) هم هست. با تشریفات و تجمل‌گرایی، نمی‌شود پیرو فاطمه‌ی زهرا بود ما باید شایستگی خود را ثابت کنیم. مگر نمی‌گوییم که جهیزیه‌ی آن بزرگوار چیزهایی بود که انسان با شنیدن آنها اشکش جاری می‌شود؟ مگر نمی‌گوییم که این زن والامقام، برای دنیا و زیور دنیا هیچ ارزشی قائل نبود؟ مگر می‌شود که روزبه‌روز تشریفات و تجمل‌گرایی و زر و زیور و چیزهای پوچ زندگی را بیشتر کنیم و مهریه‌ی دخترانمان را زیادتر نماییم؟! اوایل که گاهی بعضیها مهریه‌ی عقد را یک خرده گران قرار می‌دادند، ما شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم شما که می‌خواهید مثلاً فلان قدر سکه قرار بدهید، پس یکباره بگویید ۷۲ سکه! اما حالا می‌بینیم که تعیین مهریه‌های گران‌قیمت، واقعی شده است! واقعاً چه خبر است؟ شما که پدر آن دختر هستید، آیا می‌توانید ادعا کنید که پیرو پدر فاطمه(سلام‌اللّه‌علیها) هستید؟ این‌طوری نمی‌شود؛ ما باید به حال خودمان فکری بکنیم. کاری کنید که دلهای افراد به حقایق زندگی فاطمه‌ی زهرا نزدیک شود حالا چرا این حرفها را به شما گفتم؟ چون شما مداحید و باید بروید این حرفها را در مدحهاتان در مجالس فاطمه‌ی زهرا(س) به مردم بگویید؛ والّا شماها که معلوم است وضعتان چه طوری است. اینها را درباره‌ی فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) بگویید. با آن ذوق و هنر و صدای خوش و لحن مطلوب و کیفیت جذاب خوانندگی خودتان، کاری کنید که دلهای ما مستمعان به این حقایق نزدیک شود. اگر فرض کنیم که ما ابیاتی در مقامات معنوی فاطمه‌ی زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) بخوانیم که مستمع ما چیزی هم از آن نفهمد و سر درنیاورد، معلوم نیست که او را به فاطمه‌ی زهرا نزدیک کند. لازم است ما روزبه‌روز به این خانواده نزدیکتر بشویم. ملت ما از این طریق خواهد توانست به رسالت خود عمل کند. این ملت این‌طوری می‌تواند آن پیام بزرگ را به دنیا برساند. بنای حق باید مرتفع باشد امروز می‌بینید که وضع دنیا چگونه است. این کاخهای مرتفع و خیلی پُر زر و زیور، اما با پایه‌هایی از مقوا، یکی پس از دیگری دارد فرو می‌ریزد. این شوروی، امپراتوریِ بزرگِ به اصطلاح سوسیالیستی و

کارگری بود؛ اما آن‌گونه فرو ریخت و در هم مچاله شد! نمی‌شود گفت فرو ریخت؛ اصلاً نابود و له شد! شبیه همین فعل و انفعال، الان در بعضی از جاهای دیگر دنیا هم دارد انجام می‌گیرد؛ منتها تا آن وقتی که آشکار بشود، مقداری زمان می‌طلبد. این تمدنها و زر و زیورهای ضد حق دارند له می‌شوند. بنای حق باید مرتفع باشد. گمان نکنید که اگر باطل به خاطر زوال‌پذیریش از بین رفت، حق به خودی خود و بدون تلاش، در دنیا عَلَم خواهد شد - ابداً - باطل دیگری سر جایش می‌آید؛ مگر آن وقتی که حق، خود را آن‌چنان که هست، عرضه کند. این باطلها مرتب پشت سر هم می‌آیند و می‌روند؛ مرتب به وجود می‌آیند و از بین می‌روند. طبیعت باطل، زایل شدن و از بین رفتن است. گمان نشود که اگر باطل از بین رفت، ممکن است اسلام یا حق، بدون تلاش و مجاهدت، بدون تعریف و تبیین، بدون زحمت کشیدنِ من و شما، در دنیا جایگزین باطلها بشود؛ نه، بسته به این است که من و شما چه کار کنیم. پس، باید از اهل‌بیت همچنان درس گرفت؛ همچنان این درسها را به مردم داد؛ همچنان تربیت کرد؛ تا بر اثر این کوششها، مُرّ حق و لُبّ حق بتواند جانشین باطلها بشود. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، ظهور ولیّت را نزدیک کن. پروردگارا ! عرض تبریک ما را امروز به آن وجود مقدس برسان. پروردگارا ! قلب مقدسش را از ما خشنود بفرما. پروردگارا ! ما را از یاران و نزدیکان و جهاد کنندگان در راه او و به خون غلتیدگان در پیشگاه او قرار بده. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، ما را روزبه‌روز با محمّد و آل محمّد آشناتر بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) سوره‌ی کوثر ۲) و معروفین بتصدیقنا ایّاکم». مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره ۳) کوثر: ۱ ۴) صف: ۸ ۵) بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۶ ۶) به حاجب در خلوت‌سرای خاص بگوفلان ز گوشه‌نشینان خاک درگه ماست «حافظ» ۷) مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت زهرا(س) ۸) مناقب، ج ۳، ص ۳۴۱ ۹) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۱ ۱۰) حشر: ۹

بیانات در دیدار با گروهی از فرزندان شاهد؛ فارغ‌التحصیلان مقاطع مختلف دانشگاهی

بیانات در دیدار با گروهی از فرزندان شاهد؛ فارغ‌التحصیلان مقاطع مختلف دانشگاهی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جهتگیری ما باید به سمت راه شهدا باشد از دیدار شما عزیزان و بازماندگان شهدای مکرم ما، بسیار خوشحال شدم. خدا را شکرگزاریم که روزی را دیدیم که شما فرزندان شهدا بحمداللّه مدارج علم و ترقی را پیموده‌اید و در مقاطع مختلف فارغ‌التحصیل شده‌اید. امیدوارم جامعه و کشور ما آن روزی را هم ببیند که شما عزیزان - که عطر شهادت از شما به مشام می‌رسد و یادگار شهدای عزیز ما هستید - مجاری عمده‌ی امور را در کشور به دست گرفته‌اید. آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که در دانشگاه و محیطهای تحصیلی و همچنین در همه‌ی فضای کشور، جهتگیری، همان جهتگیری‌یی باشد که شهدای فداکار و شجاع و ایثارگر ما در آن مسیر رفتند و با شور و شوق جان دادند. هر کس در هر قسمتی، در هر سطحی و هرجا از این کشور هست، باید بشدت پرهیز کند از این‌که کاری بشود برخلاف جهتگیری انقلابی و اسلامی‌یی که شهدای ما در آن جهت حرکت کردند. دانشگاه هم بایستی در این جهت باشد، مراکز اداره‌ی کشور در سطوح مختلف هم بایستی در این جهت باشند. شما فرزندان شهدا هستید و پدران شما در این راه جان خودشان را دادند و شما احق و اولی هستید که این راه را ادامه بدهید و در این جهت حرکت بکنید. شما باید از خودتان و از این جهتگیریتان خیلی مراقبت کنید. انسان دایماً در معرض امتحان است این نکته را هم به شما عزیزان عرض کنم که انسان دایماً در معرض ابتلاء و امتحان است. هیچ چیز یک انسان را برای همیشه مصونیت نمی‌بخشد؛ نه علم، نه مجاهدت، نه حتّی تدین و تقوا؛ اگر انسان سعی نکند آن را حفظ بکند. این‌طور نیست که ما به خودمان بگوییم در راه خدا این عمل بزرگ و این مجاهدت را انجام داده‌ایم، پس ما دیگر آسیب‌پذیر نیستیم؛ نخیر، این‌طور نیست. حتّی کسانی که کارهای بزرگ را در راه خدا انجام می‌دهند، اگر مراقب خودشان نباشند، آسیب‌پذیرند. انسان باید دایم از خود مراقبت کند. قرآن کریم درباره‌ی آن مجاهدانی که در جنگ زخمی هم شدند - که

دیگر از این بالاتر چیست؟ انسان، هم به میدان جنگ برود و هم مجروح بشود؛ مثل این عزیزان جانباز ما - می‌فرماید: «الّذین استجابوا للّه و الرّسول من بعد ما اصابهم القرح»؛(۱) کسانی که به میدان جنگ و جهاد در راه خدا رفتند و مجروح و زخمی شدند، «للّذین احسنوا منهم و اتّقوا اجر عظیم»؛(۲) این اجر و پاداش بزرگ برای آنها می‌ماند؛ در صورتی که تقوا و نیکوکاری را با خودشان همراه داشته باشند. والّا اگر کسی آن مجاهدت را بکند و آن ارزش معنوی را به دست بیاورد، اما خدای نکرده آن ارزش را برای خود حفظ نکند، این خسران است. چه چیزی می‌تواند آن ارزش را برای ما حفظ کند؟ تقوا. به همین خاطر است که در هر نماز جمعه و در هر سوره‌ی قرآن، «تقوا» دایماً به ما تذکر داده می‌شود. در اول قرآن - همین آیاتی که در این‌جا تلاوت شد - صحبت از تقواست: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین».(۳) راه پدران شهید خود را حفظ کنید شما عزیزان، در دنیا و آخرت عزیزید؛ به خاطر این‌که در راه خدا مشکل بزرگی را تحمل کردید و آن، فقدان پدر است؛ این چیز خیلی مهمی است و باید این را حفظ کنید. این ارزش، دایمی و لایزال نیست؛ بسته به این است که خودتان آن را نگهدارید و حفظ کنید؛ و حفظش به این است که تقوا را رعایت کنید. راه آن پدران و آن شهیدان را حفظ کنید. شما ان‌شاءاللّه مقامات عالیه‌ی علمی را طی می‌کنید، محقق می‌شوید، دانشمند می‌شوید، استاد می‌شوید، دکتر می‌شوید، کارهای فنی می‌کنید، کارخانه‌ها را اداره می‌کنید، بخشهای دولتی و ملی را اداره می‌کنید. هرجا هستید - چه در دانشگاه و چه در محیط کار - بایستی فراموش نکنید که راه، راه همان شهیدی است که شما بازمانده‌ی او محسوب می‌شوید. راه او را باید دنبال کنید؛ و این آن چیزی است که اگر ما به یاد داشته باشیم، انقلابِ ما را حفظ خواهد کرد. در تحصیل علم، بیشتر تلاش کنید البته در تحصیل علم هم شما بخصوص باید بیشتر تلاش کنید، تا آن کسانی که در دلهاشان مَرَضی هست، نتوانند چیزی بگویند و بهانه‌یی بگیرند. بیشتر و بهتر از همه باید درس بخوانید و مدارج علمی را عالیتر از همه باید طی کنید. شهادت، نشانه‌ی استواری است. شهدا غالباً عناصر پولادین جبهه‌ی جنگ و جزو عناصر پولادین مردم بودند. این روحیه و این اراده باید در درس خواندن و در کار شما خودش را نشان بدهد. خیلی خوشحالم از این‌که می‌بینم شما بحمداللّه این مقاطع گوناگون را طی کردید؛ ان‌شاءاللّه باز هم ادامه‌ی تحصیل بدهید. آنهایی که هنوز راهی برای ادامه‌ی تحصیل دارند، ادامه بدهند، تا باسوادتر و عالمتر بشوند و آن‌چنان که شایسته است، در جامعه و در نظام مفید واقع بشوند. شما هستید که باید این کشور را تحویل بگیرید این انقلاب متعلق به شماهاست؛ متعلق به جوانان است؛ متعلق به مردم مؤمن و حزب‌اللهی است؛ متعلق به خانواده‌ی شهداست؛ متعلق به فرزندان شهداست؛ شما باید آن را اداره کنید، و شما هستید که باید ان‌شاءاللّه این کشور و این انقلاب را تحویل بگیرید. ادامه‌ی راهی را که امام بزرگوارمان آن را شروع کردند و پدران شما جاده‌هایش را کوبیدند، ان‌شاءاللّه شما باید با استواری بروید. این آقایان مسؤولان بنیاد شهید هم هرچه می‌توانند و در وسع و قدرتشان هست، ان‌شاءاللّه بایستی به این کار فرهنگی کمک کنند؛ چون خدمت فرهنگی به خانواده‌ی شهدا - که ما بارها بر آن تأکید داشته‌ایم - اهمیت و ارزشش از خدمات مادّی بیشتر است؛ ماندگاریش هم برای خانواده‌ی شهدا ان‌شاءاللّه بیشتر و بابرکت‌تر است. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) ۲) ۱و۲. آل‌عمران: ۱۷۲ ۳) بقره: ۲

سخنرانی در جمع روحانیون و طلاب حوزه‌ی علمیه و ائمه‌ی جمعه و جماعات استان بوشهر

سخنرانی در جمع روحانیون و طلاب حوزه‌ی علمیه و ائمه‌ی جمعه و جماعات استان بوشهر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نقش خوب روحانیت در استان بوشهر بنده هم بسیار خوشحالم که ساعتی را در خدمت شما برادران عزیز و ائمه‌ی محترم جمعه‌ی استان و علمای محترم بوشهر و بعضی بلاد دیگر این استان هستم. آنچه که در قدم اول در این استان معلوم شد - اگرچه پیش از آن هم در طی گزارشها برای من تا حدود زیادی معلوم شده بود - این بود که بحمداللّه هم در خود بوشهر و هم در سایر شهرهای این استان،

ائمه‌ی محترم جمعه، یک حضور قوی و صحیح و روشنگر، همراه با همکاری و همفکری با مسؤولان اجرایی استان دارند. همچنین طی گزارشها معلوم شد و معلوم بود که بحمداللّه نمازهای جمعه در این استان - هم در خود بوشهر، و هم در شهرهای دیگر این استان - از کیفیت مطلوبی برخوردار است و خطبه‌ها بامحتوا و پُرمغزند. البته من نمی‌توانم ادعا بکنم که از اوضاع روحانیت این استان به قدر کافی مطلعم. آنچه که اجمالاً در مجموع قضایای این استان فهمیده‌ام، این است که روحانیت نقش خوبی داشته است؛ حق هم همین است. گذشته‌ی این شهر و این استان از لحاظ علمی و دینی، گذشته‌ی خوبی است. علما و بزرگانی در این‌جا بوده‌اند؛ چه مرحوم سیّد عبداللّه بلادی(۱) - که از بزرگان علمای ایران در زمان خود است و من در آن سفر(۲) هم از ایشان اسم آوردم - و چه علمای دیگر، و چه خانواده‌های علمی معروفی که در این‌جا بوده‌اند و کتابهایی در فقه و حدیث و دیگر دروس تألیف کرده‌اند. از وضع دینی مردم هم می‌شود این را فهمید. اگر در شهری شجره‌ی علم دین، مستحکم و بارور و سایه‌افکن نباشد، روح دینی در مردم آن منطقه رشد نمی‌کند و دشمن زمینه‌یی برای نفوذ پیدا می‌کند. چون مردم این شهر و این استان متدین و انقلابیند و در خدمت هدفهای دینی قرار دارند، پس می‌شود بروشنی فهمید که تربیت عالم دین و نشر دانش دین و انجام تبلیغ دین در این استان، علی‌وجهه صورت گرفته است. من این را به شما تبریک می‌گویم؛ این حالت را مغتنم بشمارید و آن را تقویت کنید و هر کسی از روحانیون در هر مرکزی که پُست و جای اوست، همه‌ی وجود و همه‌ی همت خود را بر تبیین دین و تربیت دینی مردم بگذارد؛ البته «فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره».(۳) این، آن مطلبی است که ابتدائاً لازم بود به مناسبت برداشت خودم از قضایای این استان عرض بکنم. لباس و شأن روحانیت، همیشه دارای مسؤولیت بوده است برادران عزیز و آقایان علمای محترم! این لباس ما و شأن ما، همیشه دارای مسؤولیت بوده است. نه این‌که ما فرض کنیم زمانی را می‌شود پیدا کرد که در آن، عالم دینی از مسؤولیتهای خطیری که فوق مسؤولیتهای مردم معمولی بوده، فارغ بوده؛ نه، همیشه این‌طور بوده است. این به خاطر طبیعت علم است که «صنفان من امّتی اذا صلحا صلحت امّتی و اذا فسدا فسدت امّتی»؛(۴) که اولش فقهاست، بعد هم امراست. تلفیق این دو هم در زمان ما اتفاق افتاده است، که واویلاست! پس، مسؤولیت سنگینی بر دوش کسانی که این دو را با هم داشته باشند، قرار دارد. در زمانهای گذشته همیشه این‌طور بوده است؛ لذا ما علمای بزرگی را از میان مسلمین ایران می‌بینیم که شؤون بسیار تعیین کننده‌یی در امر حرکت تاریخ برعهده گرفته‌اند. اگر به مبارزات دوران مشروطه و بعد از مشروطه و قبل از مشروطه و مبارزات علمای همین استان فارس و مبارزات و مجاهدات عجیب و بسیار برجسته‌ی مرحوم آسید عبدالحسین لاری(۵) و مبارزات علمای همین بوشهر خودتان، مثل مرحوم آسید عبداللّه بلادی و بعد حضور مراجع عظام تقلید در اغلب قضایای مهم این کشور و سپس مبارزات علمای سایر شهرها را در سرتاسر کشور نگاه کنید، نقش تعیین‌کننده‌یی را از علمای بزرگ مشاهده خواهید کرد. البته ممکن است از دیگر علما نقشی ثبت نشده باشد؛ به خاطر این‌که عظمت آنها آن‌قدر نبوده است؛ والّا مثلاً مرحوم میرزای قمی(۶)(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) نقشش در دفاعی که ایرانیها در مقابل تهاجم روسها می‌کردند، مشخص است. ایشان آن «رساله‌ی عباسیه» را در جهاد نوشته است. یا مرحوم کاشف‌الغطاء(۷) (رضوان‌اللّه‌علیه) که در همان زمان، همین نقش را ایفا کرد و احکام بسیار مهمی را بیان نمود؛ و هلّم جرّا. این نقش، زیاد است؛ مگر آن وقتی که علمای ما در انزوا قرار داشتند؛ یعنی مغلوبٌ علی امرهم بوده‌اند و از طرف کسانی که سررشته‌ی کارها در دستشان بوده، به آنها اعتنایی نمی‌شده است. علمای اسلام، ذخیره‌ی عظیمی از حیثیت عمومی به وجود آوردند همین مجاهدتها و ازخودگذشتگیها بود که یک ذخیره‌ی تمام‌نشدنی را پدید آورد. البته همه چیز تمام می‌شود؛ حتّی این ذخایر آبرویی هم دیر یا زود تمام می‌شود؛ بسته به عمل ماست. علمای اسلام - بخصوص علمای شیعه در ایران - ذخیره‌ی عظیمی از حیثیت عمومی به وجود آوردند، که آن ذخیره توانست این انقلاب را به پیروزی برساند. اگر کسی خیال کند که این انقلاب عظیم با آن قدرت روحی و آن صلابت معنوی امام - که آن‌طور که ما دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم، در هزاران هزار انسان، یکی آن‌طور پیدا نمی‌شود - بدون آن اعتقاد معنوی عمیق مردم ایران به علما - که این ذخیره، همین اعتقاد است - ممکن بود با همان رهبری

پیروز بشود، مطمئن باشید اشتباه کرده است. اگر آن ذخیره‌ی ایمان عمیق نسلهای پی‌درپی نمی‌بود، هیچ دستی نمی‌توانست به صورت خلق‌الساعه چنین انقلابی را به وجود بیاورد و به پیروزی برساند. امام، یکی از همان سلسله‌ی اطیاب بود؛ یکی از همان کسانی بود که خود بر این ذخیره، سهم بسیار عظیمی را اضافه کرد؛ به روحانیت و به رهبران اسلامی آبرو داد؛ اما از آن ذخیره، این بزرگوار حداکثر استفاده را در جای خود و به نحو صحیح انجام داد. وقتی که امام بزرگوار ما در سال ۱۳۴۱ نهضت را شروع فرمود، آن کسانی که به ندای او پاسخ گفتند، از هزار نفر، یک نفر نمی‌شناخت این مرد کیست. خیلیها اسم ایشان را هم درست نمی‌توانستند تلفظ کنند، اما اجابت کردند؛ می‌دانستند عالِم بزرگی است که برای حفظ اسلام در قم سینه سپر کرده و ایستاده است. جاذبه این بود: عالِم دین. بعد که مردم با ایشان آشنا شدند و ایشان را شناختند، آن وقت آن پیوند عاشقانه‌ی بی‌نظیر پدید آمد، که در بین علمای ما چنین چیزی نبود و به این آسانیها هم نخواهد بود. این، آن ذخیره‌ی معنوی است. هر عالمی از علمای بزرگ که آمد، چیزی بر آن ذخیره افزود. میرزای شیرازی(۸) و شیخ انصاری(۹) و آخوند خراسانی(۱۰) و آشیخ عبداللَّه مازندرانی(۱۱) و آسیّد محمّدکاظم یزدی(۱۲) و آشیخ میرزا محمّدحسن آشتیانی(۱۳) و مرحوم مدرّس(۱۴) و مرحوم آیةاللَّه کاشانی(۱۵) و مرحوم آیةاللَّه بروجردی(۱۶) و دیگران، برگی بر این دفتر افزودند و این کتاب مفصل و مطولِ پُر از فضایل دین و افتخارات علمای دین پدید آمد؛ این شوخی نیست. این، زمینه‌ی پیروزی این نهضت بود؛ و این متعلق به گذشته است. مسؤولیت اول روحانیت، تبیین دین و اما امروز. امروز همان تکالیف و مسؤولیتهای سنگین بر دوش من و شمای روحانی هست، مع شیء زائد. ما باید چند چیز را بدانیم، تا بر اساس آن بفهمیم که حرکت ما چه‌قدر باید دقیق و حساس باشد: اول، اصل مسؤولیت عالم دین است. مسؤولیت عالم در مقابل کسانی که محتاج به علم او هستند، «لتبیّننّه للنّاس و لا تکتمونه»(۱۷) است. خود این بیان، اول تبیّن و فهمیدن لازم دارد. ما باید بفهمیم، تا بتوانیم آنچه را که فهمیده‌ایم، تبیین کنیم. پس، کسب فهمیدن هم برای ما واجب و ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ما باید روزبه‌روز بر خودمان اضافه کنیم. آنچه که ما می‌دانیم، در مقابل آنچه که نمی‌دانیم، یک پَر کاه در مقابل صحراها و کشتزارها هم نیست. آنچه که ما می‌دانیم، چیست؟ هر کتابی که آدم باز می‌کند، می‌بیند سیل مطالب در این کتابها هست، که آن ظرف خالی ما محتاج آن است. کو عمق؟ کو استعداد؟ کو توفیق برای این همه فهمیدن؟ به‌هرحال، ما باید تلاش کنیم. ما در مقابل آنچه که باید بدانیم، و نسبت به معارفی که مردم ما محتاج آن هستند، چیزی نمی‌دانیم. ما باید درس بخوانیم و مطالعه کنیم. حالا من نمی‌خواهم در این‌جا تکلیف درس خواندن بکنم؛ باید با مطالعه و تحقیق و تأمل و تفکر، بر خودمان بیفزاییم، تا بتوانیم بیان کنیم. پس، یک تکلیف، تکلیف تبیین است، که همه‌ی علما آن را داشته‌اند. مسؤولیت دوم روحانیت، مجاهدت برای مردم تکلیف دوم - که باز ما در آن با علمای دوره‌های قبل شریک هستیم - تکلیف مجاهدت برای مردم است. اگر انقلاب پیروز هم نشده بود، این تکلیف بود. همیشه علمای ما برای مردم کار و تلاش می‌کردند، زحمت می‌کشیدند، فقرا را پاسداری می‌کردند، به آنها رسیدگی می‌کردند؛ دأب و روش علما این بود. نمی‌خواهیم بگوییم که این از آن عامهایی است که تخصیص نخورده و استثناء ندارد؛ خیر، این‌طوری نیست. دأب اصلی بر این بود که به فقرا و طبقات ضعیف کمک کنند و برای حفاظت از آنها، در مقابل زورگو بایستند، در مقابل خان بایستند، در مقابل سلطان بایستند. اصلاً علمای ما - بخصوص علمای شیعه - همیشه به این معنا معروف بوده‌اند. می‌دانید که از لحاظ عقیده‌ی فقهی، یک تفاوت کوچک این‌جا بین علمای برادران اهل سنتِ ما با ما هست، و آن این است که آنها هر حکومتی را واجب‌الاطاعه می‌دانند؛ اما شیعه این‌طوری نیست. شیعه همیشه خاری در چشم حکومتهای باطل بوده و اوضاع نابسامان را تحمل نمی‌کرده است. البته آن برادران اهل سنت هم در موارد خاصی مبارزات فوق‌العاده و جالبی با حکومتهای ظلم و طاغین داشته‌اند، که ما نمونه‌هایش را در کشورهای دیگر و بعضاً در این کشور سراغ داریم و می‌شناسیم؛ اما این دأب علمای شیعه و علمای امامیه بود که با ضعفا خوب بودند و به آنها کمک می‌کردند و با حکومتهای طاغوت و قدرتمندها درمی‌افتادند. این هم از جمله وظایفی است که ربطی به این ندارد که حالا انقلاب پیروز شده بود، یا نشده بود؛ حکومت اسلامی بود، یا نبود؛ تکلیف ما و

بنای ما بر این بود. همین استان شما همین‌طور بوده است. آن روزی که انگلیسیها در زمان محمّد شاه قاجار در بوشهر پیاده شدند، برای این‌که او هرات را زیر فشار قرار داده بود، این‌جا اهرم فشاری برای او به وجود آمد. چه کسی در مقابل اینها ایستاد؟ چه کسی به امثال رئیس‌علی فتوا داد و برایشان بیان کرد و تشویق کرد و تحریض کرد و به مردم دلگرمی و قدرت داد؟ غیر از علما چه کسانی بودند؟ آنها در مقابل زورگوها و قلدرها می‌ایستادند. این تکلیف همیشه‌ی ماست و باید آن را رعایت کنیم. مسؤولیت سوم روحانیت، حفظ آبروی انقلاب تکلیف دیگری که ناشی از انقلاب است، این است که ما باید آبروی انقلاب را حفظ کنیم. من یک وقت در صحبتی، ماجرایی را نقل کردم؛ نمی‌دانم شما آقایان شنیده‌اید یا نه. مولوی(۱۸) در مثنوی قضیه‌یی را نقل می‌کند و می‌گوید در یک شهر کافرنشین، محله‌ی مسلمان‌نشینی بود. دختری از خانواده‌ی مسیحی، عشق اسلام در دلش افتاد و عاشق اسلام شد. او خواست مسلمان بشود، اما پدر و مادر مانع بودند. به پدر و مادر و خانواده اعتنایی نمی‌کرد و به کلیسا هم دیگر نمی‌رفت. پدرِ مسیحی، ماند که در کار این دختر چه بکند. مؤذن مسلمانی، تازه به آن محل آمده بود و با صوت ناهنجاری اذان می‌گفت. این مسیحی رفت به این مؤذن بدصدا پول داد و گفت با صدای بلند اذان بگو؛ آن مؤذن هم با صدای بلند اذن گفت. این دختر در خانه نشسته بود، یک وقت دید صدای ناهنجار منحوسی بلند شد. گفت این چیست؟ پدر گفت چیزی نیست، این مؤذن مسلمانهاست که دارد اذان می‌گوید. گفت عجب! مسلمانها این‌طورند؟ نتیجتاً عشق اسلام از دل او رفت!(۱۹) خدا می‌داند که از اول انقلاب، من در موارد متعددی به یاد این داستان افتاده‌ام و تنم لرزیده است. ما باید مواظب این جهت باشیم؛ مبادا آن مؤذن بدصدایی باشیم که دلها و عشقها و شوقها و عواطف و کششهای به اسلام را - که امروز زیاد هم هست - با عمل نسنجیده و با کار بد خودمان، تبدیل به نفرت بکنیم. این، آن چیزی است که گذشتگان ما لااقل به این شدت دچار آن نبودند؛ اما من و شما دچار آن هستیم، و من بیشتر از شما دچارم. هر کس که در این نظام فعالتر و بارزتر است، بیشتر دچار این قضیه است. باید در رفتار خودمان، در کردار خودمان، در گفتار خودمان، در سلوک خودمان مواظب باشیم که این‌طوری نشود. مسؤولیت چهارم روحانیت، توجه به موقعیت جمهوری اسلامی وظیفه‌ی مهم دیگری که امروز برعهده‌ی علماست، این است که به موقعیت جمهوری اسلامی و آنچه که دشمن درصدد آن است، توجه کنند. دشمن یک لحظه حاضر نیست اسلام و جمهوری اسلامی را تحمل کند. شما ببینید امروز در دنیا چه می‌کنند. در این چند روزی که انتخابات الجزایر(۲۰) شروع شده، من گاهی که این خبرها را می‌شنوم، می‌بینم واقعاً اسلام در مقابل این قدرتهای طاغوتیِ مستکبر عالم چه‌قدر مظلوم است. هرجا اسلام را اندکی احساس می‌کنند، بی‌محابا بر آن می‌تازند. حالا الجزایر که هنوز اعلان جمهوری اسلامی نکرده است. بعضیها هم از میان خودشان پیدا شدند و از ترس آن‌که مبادا دشمن خیلی حساس بشود، گفتند که نه، ما فلان‌طور نمی‌شویم؛ ما فلان چیزها را ملاحظه می‌کنیم؛ که مبادا دشمنان حساس بشوند و بگویند اینها هم مثل جمهوری اسلامی شده‌اند! با وجود اینها، چون یک حرکت مردمی در جهت اسلام اتفاق افتاده است، در تمام اقطاب قدرت دنیا یک حالت وحشت و سراسیمگی به وجود آمده است، که اگر بتوانند، نگذارند. ببینید در این چند سال با ایران چه کردند. آنچه توانستند، ضربه حواله کردند. حالا بعضی از آن ضربه‌ها اصلاً وارد نشده و نخورده و خدای متعال ضربه را برگردانده است؛ بعضی از آن ضربه‌ها هم خورده، اما اثری نکرده؛ بعضی هم اثرهای کم‌عمقی کرده؛ بعضیها هم بالاخره صدمه‌یی زده؛ لیکن دشمن کوچکتر و کمتر از آن بوده است که بتواند ما را از پا بیندازد. ما اگر توجه بکنیم، دشمن ناکام خواهد شد؛ ولی اگر ما غفلت بکنیم و بیدار نباشیم، دشمن ناکام نشده و موفق خواهد شد. ما باید تلاش کنیم، تا دشمن ناکام شود چه کسی گفته که باطل هیچ‌وقت در دنیا قادر نخواهد بود که به حق ضربه بزند، یا موقتاً آن را از بین ببرد؟ کدام قانونی این‌چنین می‌تواند باشد؟ آن چیزی که در قانون الهی است، این است که در نهایت، حق پیروز خواهد شد؛ در نهایت، باطل سرنگون خواهد شد؛ اما چه کسی گفته است که در اثنای راه، باطل فرصت پیدا نخواهد کرد که حق را مورد ضربات خود قرار دهد و حتّی آن را از میدان خارج کند؟ البته یک قانون دیگر هست: اگر به خاطر حق، مبارزه انجام بگیرد، هیچ باطلی قادر نخواهد بود جلو بیاید. اگر مبارزه و مجاهدت بشود،

خدای متعال کمک و هدایت می‌کند؛ اما اگر مجاهدت نشود، اگر بی‌کار بنشینیم، اگر هوشیاری بخرج ندهیم، اگر در سنگر بخوابیم، آیا باز هم دشمن نمی‌آید سنگر ما را فتح کند؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ ما باید تلاش کنیم، تا دشمن ناکام بشود. اگر ما تلاش نکردیم، دشمن کامیاب خواهد شد؛ و نستجیر باللّه من ذلک. ما نباید بگذاریم در زمان ما و با مسؤولیت ما و روی دوش ما، این‌چنین شود. به همین خاطر، تکلیف علما از این جهت هم بسیار مهم است. البته سِمه(۲۱) و خواسته‌ی علمای دین عبارت بود و عبارت است و باید باشد از بی‌رغبتی به ظواهر و مظاهر فریبنده‌ی دنیا؛ این را ما باید از یاد نبریم؛ این خیلی مهم است. والّا دنیای لذیذ و چرب و شیرین که اشتهاآور است و انسانی را که دارای احساسات است، به خود جذب می‌کند، چنانچه در اختیار هر کسی قرار گرفت، دودستی آن را خواهد چسبید. اگر ما آن را دودستی چسبیدیم، واقعاً فرق ما با دیگران چیست؟ در حالی که عالِم دین بایستی تفاوتهایی داشته باشد. امید دشمن به موقعیتهای طوفانی کشور بحمداللّه و به فضل الهی، بر اثر مجاهدتی که در این سیزده سال انجام گرفته، امروز پایه‌های نظام قرص و محکم است. یک روز امیدوار بودند که نگذارند پایه‌های نظام رشد کند؛ یک روز امیدوار بودند که نگذارند ریشه بدواند؛ یک روز امیدوار بودند که در یک موقعیت طوفانی بتوانند آن را بکَنند. طوفانی‌ترین موقعیتها - یعنی جنگ - را بر ما تحمیل کردند. جنگی که دولتی را به جان یک کشور انقلابی بیندازند، بعد هم همه‌ی دنیا کمکش کنند، چیز عجیبی است. بعضی از آنها تقاصشان را پس دادند، بعضی هم بیشتر پس خواهند داد. همین یوگسلاوی‌یی که امروز می‌بینید این‌طور دچار آن آتش جنگی(۲۲) - مثل لبنان - است، اینها همان کسانی بودند که در تبلیغات خود به ما می‌گفتند که مگر شما وحشی هستید؛ چرا با مذاکره مشکل جنگ را حل نمی‌کنید؟! این در حالی بود که عراق هنوز در خاک ما بود! البته جلوی رویمان که جرأت نمی‌کردند این حرفها را بزنند؛ در تبلیغاتشان آن را بیان می‌کردند! در حال حاضر وضعیت همان کشور به گونه‌یی است که به جان یکدیگر افتاده‌اند و مردم دو استان از یک کشور، در حال زد و خورد هستند؛ افرادی که نژادشان یکی است - بسیاریشان از نژاد اسلاوند - زبانشان یکی است، سوابق تاریخی و فرهنگیشان یکی است! این از آن کشورهایی است که در دوران جنگ، هم از لحاظ تسلیحاتی، و هم بیشتر از لحاظ تبلیغاتی، دل آن کسانی را که وارد بودند، خیلی خون کرد؛ همین کشوری که الان این‌طور زیر آتش جنگ، شهرهایش با خمپاره زده می‌شود؛ یعنی نزدیک شهرها می‌روند و با خمپاره‌ی ۶۰ و خمپاره‌ی ۸۱ همدیگر را می‌زنند؛ این‌قدر این جنگها تو در تو و نزدیک به هم است! بنابراین، خیلی تلاش کردند و امیدوار بودند که در این موقعیتهای طوفانی، بلکه نظام اسلامی ما از بین برود. موقعیت طوفانیِ بزرگتر، رحلت امام (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) بود. به این موقعیت، خیلی چشم دوخته بودند. سالها می‌گفتند که وقتی امام نباشد، خیلی کارها خواهد شد، خیلی چیزها عوض خواهد شد! حضور مردم، قدرت مردم، یکپارچگی مردم و علما، و حضور هشیارانه‌ی آنها در صحنه، این جوانان، این قشرهای مختلف، این امید را هم روی اینها بست. بایستی حرکت خودمان را به تناسب نیاز موقعیت، شتاب بدهیم امروز بحمداللّه از لحاظ استحکام، می‌توان گفت که دشمن کمترین امیدی ندارد. نظام بحمداللّه مستحکم است، برنامه‌ریزی خوب است و دولت قوی است. ما معممان در هرجا که هستیم، بایستی حرکت خودمان را به تناسب نیاز موقعیت، شتاب بدهیم؛ تبلیغ دین، کار صحیح، حفظ وحدت و یکپارچگی که در روحیه‌ی مردم اثر مستقیم می‌گذارد؛ همین چیزی که در اول عرایضم عرض کردم. گاهی در بعضی از شهرها دیده می‌شود که بین بعضی از مسؤولان، یا بعضی از اهل علم، یا بعضی از اصحاب و شؤون مختلف، اختلافاتی وجود دارد؛ مردم نه حال نماز جمعه، نه حال نماز جماعت، نه حال راهپیمایی، نه حال کارهای گوناگون را دارند؛ اصلاً دلمرده‌اند. وحدت و اتفاق و هماهنگی و نزدیکی به هم، به مردم شور و نشاط می‌دهد. این‌جا بحمداللّه این‌طور است؛ ما باید این را هرچه بیشتر کنیم. بعضی از شما برادران، در نیروهای مسلح هستید. این‌جا بحمداللّه، هم پایگاههای نیروی دریایی هست، هم نیروی هوایی هست، هم ارتش هست، هم سپاه هست، و با شماها و با مردم ارتباط دارند. آقایانی که در این بخشها مشغول کار هستند، منظم، مرتب، عمیق، سنجیده، حساب‌شده، متناسب با موقعیت و مطابق با مقتضای حال عمل کنند و آنچه را که باید و شاید، ان‌شاءاللّه از دین استخراج

کنند. روی قرآن تکیه کنید؛ قرآن بسیار مهم است. بر روی نماز و حضور مردم در نمازهای جماعت هم تأکید کنید. افق آینده، خیلی خوب و روشن است آینده بحمداللَّه آینده‌ی خوبی است. آنچه که ما در افق آینده می‌بینیم، این است که به فضل الهی دشمن در دنیا محاصره خواهد شد. سعی کردند ما را در منطقه محاصره کنند؛ اما خدای متعال از اطراف اینها را محاصره خواهد کرد؛ «یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم»؛(۲۳) حالا نمونه‌هایش را در این‌جا دارید مشاهده می‌کنید؛ این بیداری اسلامی از این قبیل است؛ این تلاشی کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق از این قبیل است؛ این اختلافات داخلی و نژادی و قومی در اروپا از این قبیل است. ما آرزوی جنگ برای کسی نمی‌کنیم؛ اما کار خدا تماشایی است! سنت الهی آن وقتی عمل خواهد کرد که ما در جای خودمان محکم و استوار ایستاده باشیم؛ اصل قضیه این است. علماً، عملاً، قولاً، فعلاً، سیاسیاً، اجتماعیاً، فردیاً، جمعیاً بایستی در آن‌جایی که ما هستیم و پُست ماست - هرجا پُست ماست، هر جا مأموریت و مسؤولیت ماست - محکم و همراه با فداکاری و همراه با کم‌توقعی بایستیم و کار خودمان را بکنیم و خدای متعال هم ان‌شاءاللَّه کمک خواهد کرد و برکاتش بر ما نازل خواهد شد؛ همچنان که بحمداللَّه تا حالا-این‌طور بوده است؛ همچنان که مژده‌های امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) این را نشان می‌داد. ایشان هم همیشه عقیده‌شان این بود - بنده شنیده بودم - که عاقبت و افق را خیلی خوب و روشن می‌دیدند؛ دست قدرت الهی را همراه مردم می‌دیدند و امیدوار بودند. حالا-وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که واقعاً همین‌طور است که ایشان بارها فرمودند و به همه‌ی ما یاد دادند. امیدواریم که خداوند این قابلیتها را برای ما زیاد کند و این ملت را مشمول رحمت و فضل خود قرار بدهد و ان‌شاءاللَّه شما آقایان محترم را مشمول تفضلات و توفیق و تأیید خود قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته& ۱۶۰; ۱۶۰& --------; &-- ۱۶۰; ۱) وی در سال ۱۲۹۱ ق در شهر نجف متولد شد. نُه‌ساله بود که به همراه پدرش به شهر بوشهر آمد و در این شهر تحصیلات حوزوی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف اشرف شد و مدت سه سال در این شهر اقامت گزید. او نزد اساتید و مراجع بزرگواری همچون مرحوم آیةاللَّه آخوند و مرحوم آیةاللَّه محمّدکاظم خراسانی به گذراندن دوره‌ی خارج فقه مشغول شد و چون از هوش و استعداد بالایی برخوردار بود، در سال ۱۳۲۴ ق به درجه‌ی اجتهاد نایل آمد. در سال ۱۳۲۶ ق در اوج نهضت مشروطیت در ایران به بوشهر بازگشت و ضمن تدریس علوم اسلامی، مردم را به همکاری در استقرار نظام مشروطیت تشویق و ترغیب نمود. در آستانه‌ی جنگ جهانی اول، او به عنوان برجسته‌ترین رهبر روحانی و مذهبیِ مخالف اهداف انگلیس در بوشهر و نواحی جنوب ایران به شمار می‌آمد و طی فتوایی که صادر کرد، دفاع از کشور را واجب اعلام نمود: «... دولت جبار و ستمگر انگلیس قصد حمله به خاک ما را دارد؛ بر ما واجب است که از خود دفاع کنیم». وی از همان ابتدا با حرکت ضد اسلامی رضاخان مخالفت کرد و در این زمینه مرتباً با مرحوم آیةاللَّه مدرس در تماس بود. ایشان از جمله‌ی معدود علما و روحانیون بزرگ ایران بود که در دفاع از حجاب اسلامی، علاوه بر تألیف رساله‌هایی، نقشه‌های شیطانی رضاخان را با شهامت افشاء می‌کرد. آیةاللَّه بلادی سرانجام به دلیل سکته‌ی قلبی در سال ۱۳۷۲ ق در بوشهر وفات یافت؛ که پیکر وی پس از سه سال امانت در بوشهر، در سال ۱۳۷۴ ق جهت دفن به نجف اشرف منتقل گردید و در منطقه‌ی وادی‌السّلام این شهر به خاک سپرده شد. ۲) این سفر در تاریخ ۲۸/۰۵/۱۳۶۲ انجام گرفت. ۳) نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۷۳ ۴) تحف‌العقول، ص ۵۰ ۵) وی در سال ۱۲۶۴ ق در نجف اشرف متولد شد و در آن‌جا تحصیلات خود را ادامه داد و در درس خارج حاج میرزا محمّدحسن مجدد شیرازی حضور یافت؛ سپس به سامره مهاجرت نمود و از محضر اساتیدی چون شیخ محمّدحسین کاظمی و شیخ لطف‌اللَّه مازندرانی و شیخ محمّد ایروانی و شیخ حسینقلی در فقه و اصول و سایر علوم دینی بهره‌ی فراوان برد و به درجه‌ی اجتهاد رسید. در سال ۱۳۰۹ ق بر حسب تقاضای اهالی لار به آن‌جا رفت و مدت بیست‌وپنج سال در آن سامان مرجع تقلید و ملجأ عموم مردم بود. در آغاز مشروطیت، پرچم مشروطه و آزادی را برافراشت و به آزادیخواهان پیوست و با ظلم و استبداد به مبارزه برخاست. در جنگ بین‌الملل اول که انگلیسیها آهنگ تصرف شیراز و لار کردند،

ایشان حکم جهاد داد و مردم را به مبارزه با تجاوزگر ترغیب و تشویق نمود؛ تا این‌که پس از عمری مبارزه و مجاهده، در سال ۱۳۴۲ ق دار فانی را وداع گفت&. ۱۶۰ ;۶) ۱۲۳۱ - ۱۱۵۱ ق) ۷) ۱۲۲۸ - ۱۱۵۴ ق) ۸) ۱۳۱۲ - ۱۲۳۰ ق) ۹) ۱۲۸۱ - ۱۲۱۴ ق) ۱۰) ۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ ق) ۱۱) قرن نهم ق) ۱۲) ۱۳۳۸ - ۱۲۴۷ ق) ۱۳) ۱۳۱۹ - ۱۲۴۸ ق) ۱۴) ۱۳۱۶ - ۱۲۴۹ ش) ۱۵) ۱۳۴۰ - ۱۲۶۴ ش) ۱۶) ۱۳۴۰ - ۱۲۵۳ ش) ۱۷) آل‌عمران: ۱۸۷ ۱۸) ۶۷۲ - ۶۰۴ ق) ۱۹) گفت دختر چیست این مکروه بانگ که به گوشم آمد این دو چار دانگ من همه عمر این چنین آواز زشت هیچ نشنیدم درین دَیر و کُنشت خواهرش گفتش که این بانگ اذان هست اِعلام و شعار مؤمنان باورش نآمد بپرسید از دگر آن دگر هم گفت آری ای پدر چون یقین گشتش رخ او زرد شد از مسلمانی دل او سرد شد «مثنوی معنوی، دفتر پنجم» ۲۰) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین مجلد ۲۱) نشان، علامت ۲۲) کشور یوگسلاوی در اثر بروز جریانات استقلال‌طلبانه، در معرض تجزیه قرار گرفت و مناطقی که سابق بر این، بِزور ضمیمه‌ی این کشور شده بودند، روند جدایی‌طلبی در پیش گرفتند؛که در این میان، یوگسلاوها نیز با توسل به زور، به جنگ با این پدیده برخاستند. در بحران بوسنی و هرزگوین، صربها به بدترین فجایع در نیمه‌ی دوم قرن بیستم دست زدند و جنایات زیادی علیه مسلمانان این منطقه - که بعدها مستقل شدند و از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شدند - مرتکب گردیدند. ۲۳) عنکبوت: ۵۵& ۱۶۰;

سخنرانی در جمع گروهی از خانواده‌های شهدا، مفقودان، آزادگان و جانبازان استان بوشهر

سخنرانی در جمع گروهی از خانواده‌های شهدا، مفقودان، آزادگان و جانبازان استان بوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین شهدای انقلاب اسلامی، در عداد شهدای صدر اسلام یکی از بزرگترین نعمتهای الهی بر جامعه‌ی اسلامی ما، وجود مردان شجاع و جوانان فداکاری است که از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز، در مقابل دشمنان انقلاب سینه سپر کرده‌اند و با جان و خون خود، اسلام و انقلاب و راه خدا را نصرت بخشیده‌اند. بعضی از این عزیزان، در راه خدا به شهادت رسیدند و به درجات و نعم غیرمتناهی الهی بر شهیدان فائز شدند و به عنوان سند افتخاری برای ایران و اسلام و انقلاب اسلامی، و مایه‌ی آبرویی برای امام و رهبر راحل عظیم‌الشأن ما، اسم آنها در تاریخ ثبت شد. اگر ما بخواهیم شهدای جلیل‌القدر را در میزان ارزشهای اسلامی بسنجیم، بدون شک در عداد شهدای صدر اسلام قرار دارند، و شاید در مواردی از آنها برترند؛ چون شهدای صدر اسلام، در کنار نبیّ مکرم اسلام(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام) حضور داشتند؛ نَفَس وحی را از پیامبر بزرگوار می‌شنیدند و لمس می‌کردند؛ اما شهدای زمان ما، بدون این‌که امام معصوم و نبیّ مکرم را مشاهده بکنند، با دعوت امام بزرگوار و راحل ما (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و به اشاره‌ی آن نایب برحق معصومین (علیهم‌السّلام)، در جبهه‌های خطر حضور پیدا کردند و نقش یک مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه را به بهترین وجهی ایفا نمودند. اگر شهدای عزیز ما نمی‌بودند و فداکاری آنها نمی‌بود، امروز این عزت و این عظمت برای اسلام نمی‌بود. شهدا عزت و عظمت را برای اسلام به ارمغان آوردند امروز شما وقتی به صحنه‌ی عالم نگاه می‌کنید، می‌بینید که پرچم اسلام در اهتزاز است؛ اسلام عزیز است؛ ملتهای مسلمان برای حکومت اسلامی مجاهدت و تلاش می‌کنند؛ دلهای مسلمین پُر از امید است؛ آینده برای مسلمانان روشن است و ملتها در مقابل قدرتهای جهنمی عالم، دچار ترس و رعب نمی‌شوند. آن احساس ذلت و زبونی‌یی که ملتهای ضعیف در طول دهها سال گذشته - بلکه قرنهای گذشته - دچار آن بودند، امروز از آن احساس ضعف و ذلت خبری نیست؛ ملتها شجاع و قوی و اهل اقدام و عمل شده‌اند. اگر کسی باانصاف باشد و بخواهد این پدیده‌ی عظیم عالم را تحلیل بکند، به این نتیجه می‌رسد که همه‌ی این برکات، از برکت خون همین جوانان و فرزندان شماست؛ از برکت همین رزمندگانی است که در مدت سالهای بعد از پیروزی انقلاب، در جبهه‌های مختلف حضور پیدا کردند؛ جان خود را مورد توجه قرار ندادند؛ هدفهای الهی را مورد توجه قرار دادند؛ بعضی به شهادت رسیدند، بعضی مجروح و جانباز شدند و در عین جوانی، از عافیت جسمانی محروم

شدند؛ بعضی هم به اسارت دشمن درآمدند و سالها سختیهای زندان و شکنجه‌ی تسلط دشمن عنود را تحمل کردند؛ اینها بودند که آن عزت و آن عظمت را برای اسلام به ارمغان آوردند. ما هنوز قادر نیستیم عظمت کار شهدا را درست تشخیص بدهیم ای بسا پدر و مادری که جوان خود را درست نمی‌شناختند. من گاهی که با پدران یا مادران شهدای عزیز درباره‌ی شهیدشان گفتگو می‌کنم، آنها به من می‌گویند که فرزندشان تا زنده بود، عظمت روحی او را درست درک نمی‌کردند. جوان آنها، همان کودکی است که او را بزرگ کرده‌اند. پدران و مادران، درست نمی‌توانند عظمت این مجاهد فی‌سبیل‌اللّه را درک کنند؛ بلکه ملت نمی‌تواند عظمت این ستارگان درخشان را بفهمد. بنده عرض می‌کنم که ما هنوز قادر نیستیم عظمت کار این شهدای عزیز را درست تشخیص بدهیم. آیا می‌دانید که این شهدای بزرگوار ما - همین جوانان فداکار ما، همین بسیجیِ مؤمنِ پُرشورِ عاشق‌وش ما، یا ارتشی و سپاهی ما - چه عظمتی در دنیا و در تاریخ آفریده‌اند؟ غارتگران عالم، اسلام را در کنج انزوا قرار داده بودند اسلام را در کنج انزوا قرار داده بودند. جهانخواران و غارتگران عالم، داشتند کاری می‌کردند که از اسلام نامی بر صفحه‌ی روزگار و در دلهای مردم باقی نماند؛ قصد داشتند اسلام را بکلی از بیخ و بن برکنند. این کار را آسان هم نکرده بودند؛ میلیاردها خرج کردند. نقشه‌کشها و متفکران مزدورشان، شبها و روزها و سالهای متمادی فکر کردند، آدمها کشتند، شهرها ویران کردند، حکومتها بردند و حکومتها به جای آنها آوردند، در همه‌ی جای کشورهای اسلامی علما را کشتند، مدارس را ویران کردند، نام دین را از صفحه‌ی در و دیوار شهرها شستند، تا شاید بتوانند اسلام را از بین ببرند. این کارها کی انجام گرفت؟ این کارها مربوط به هزار سال و پانصد سال و دویست سال قبل نیست؛ مربوط به همین عمر من و شماست. در دوران رژیم منحوس پهلوی، در همین کشور این کارها انجام شد. در همین شهرها، حتّی در همین روستاها، و در همه جای دنیای اسلام، خصمانه و با دل پُر از کین، داشتند با اسلام می‌جنگیدند، تا اسلام را بکلی از صفحه‌ی روزگار زایل کنند و از بین ببرند. چرا؟ چون اسلام با قدرت‌طلبیهاشان، با سلطه‌گریهاشان، با غارتگریهاشان، با آدمخواریهاشان، با فسادهاشان، با فحشاهاشان، با آدم‌کشیهاشان، با توطئه‌هاشان بر ضد انسانیت مخالف بود. می‌خواستند آزاد و بی‌مهار باشند و هر کاری که می‌خواهند، بکنند؛ اما اسلام مانع بود. لازم می‌دانستند که اسلام را از بین ببرند، و داشتند می‌بردند، که این انقلاب الهی مثل فجر نوری درخشید. امروز استکبار جهانی در مقابل مسلمین احساس رعب می‌کند قبل از این انقلاب، آن‌جاهایی که در دنیا مسلمانان زندگی می‌کردند، از مسلمانی خودشان احساس افتخار نمی‌کردند. خیلی از مسلمانان به خاطر احساس حقارتی که در مقابل غیرمسلمین داشتند، دم از مسلمانی نمی‌زدند. ملتهای مسلمان هرجا بودند، خود را کوچک، زیردست و حقیر احساس می‌کردند. انقلاب مانند کوره‌ی آتشفشانی دنیا را تکان داد و همه چیز را دگرگون کرد؛ باورها را عوض کرد، احساسها را عوض کرد، مسلمانان را عوض کرد؛ نه فقط در ایران، بلکه در همه‌ی دنیای اسلام. امروز سران کشورهای مسلمان، حتّی آنهایی که از اسلام بهره‌ی چندانی هم ندارند، خود را مجبور می‌بینند که به اسلام تظاهر کنند! چرا؟ چون ملتها اسلام را می‌خواهند. امروز دستگاههای کفر و استکبار جهانی، در مقابل مسلمین احساس رعب می‌کنند. چرا؟ چون مسلمانان دیگر احساس حقارت ندارند. مسلمانان، امروز در هیچ نقطه‌ی دنیا از مسلمانی خودشان خجالت نمی‌کشند؛ بلکه به آن افتخار می‌کنند؛ اینها را انقلاب کرد. در این حرکت عظیم، نقش همین بچه‌های شما، همین شهیدان شما، همین به‌خون‌غلتیدگان جبهه‌های نبرد و سایر جبهه‌ها، نقش اول است. ما امروز هنوز قادر نیستیم عظمت این کار را درک بکنیم؛ تاریخ درباره‌ی اینها قضاوت خواهد کرد. ما در تاریخ، زندگی شهدای گرانقدر زمان پیامبر را که مطالعه می‌کردیم - حنظله‌ی غسیل‌الملائکهٔ را، حمزه را، آن دو برادر شجاع جنگ اُحد را، و دیگران و دیگران را - تعجب می‌کردیم؛ اما این جوانان ما، هزاران حمزه‌ی سیّدالشهداء و هزاران حنظله‌ی غسیل‌الملائکه را به ما نشان دادند؛ به چشم خودمان آنها را دیدیم و عظمت آنها را درک کردیم. جانبازان و آزادگان و مفقودان غریب عزیزمان هم مثل آنها هستند. بعد از شهدا، خانواده‌هاشان هستند من همیشه به خانواده‌های شهدا گفته‌ام که شهدای ما خط مقدمند؛ پشت سر شهدا، خانواده‌هاشان هستند؛ همین پدران و مادران و همسران که به رزمندگی جوان و مرد خانه و محبوبشان

افتخار کردنـد؛ از کشـته شدن او نترسـیدند؛ او را از رفتن منع نکردند؛ حتّی مادران بچه‌هاشان را تشویق کردند! چه می‌شـنویم و چه می‌بینیم؟! این چه حوادث عظیمی است در زمـان مـا و در مقابـل چشم مـا؟! اگر این حوادث در تاریـخ بود، انسـان با تردیـد آنها را می‌گفت. خیلیها هم در بیرون از این مرزها، این مسائل را با تعجبِ زیاد می‌شـنوند؛ اما شـما خودتان آنها را لمس کرده‌اید. در رفتنِ به میـدان جنگ، پـدران با فرزنـدانشان، و فرزنـدان با یکدیگر مسابقه گذاشـتند! همسـران غصه خوردند و گریه کردند که چرا آنها نمی‌توانند به میدان جنگ بروند؛ و صبر کردند و در خانه‌ها نشسـتند و پشت جبهه را نگهداشـتند؛ بعد هم که آن رزمنده شهید شد، پدران و مادران و همسـران و فرزندان شکر کردند و به شهادت شهیدشان افتخار نمودند! این است که شعله‌ی یک نهضت، همچنان زنـده می‌ماند. این است که امام بزرگوار، قله‌ی عزت و عظمت را برای اسـلام فتح می‌کند. این است که ملتها صـریحاً می‌گویند: ای ملت ایران! ما از شـما یاد گرفتیم؛ شـما معلم ما هستید. روحیه و استقامت شما، پشتگرمی برای ملتها من به شما عرض می‌کنم که ای پـدران و مادران و همسـران و فرزنـدان و برادران و خواهران شـهدا ! این آبرو و این روحیه را برای خودتان حفظ کنید؛ همچنان که بحمداللَّه حفظ کرده‌اید. دنیا تاریک و پُر از ظلم است. ملتها تنهایند و احتیاج به پشـتگرمی دارند. روحیه‌ی شما و تداوم نهضت شما و اسـتقامت شـما، مایه‌ی روحیه و پشـتگرمی برای ملتهاست. شما زنان مسلمان، برای زنان فلسطین و زنان کشورهای اسلامی، مایه‌ی دلگرمی هستیـد. صـریحاً می‌گوینـد که مـا از شـما - بخصـوص از شـما جوانـان - یـاد گرفته‌ایم. این مقـاومت را حفـظ کنیـد و این ایسـتادگی را غنیمت بشـمارید. با اسـتقامتتان، با وحـدتتان، با حضورتان در صـحنه‌های گوناگون سیاسـی و اقتصادی و سازندگی و اداره‌ی کشور، و با پیشبرد کارها و پشت سر مسؤولان قرار گرفتن، آبرویی را که به اسـلام داده‌اید، تداوم ببخشـید؛ شـماها اسلام را زنده کردید. بالاترین اجرها، نوشـیدن شـربت گوارای شـهادت بهترین مردنها، شـهادت است. بالاترین اجرها برای انسانی که در راه خـدا مبـارزه می‌کنـد، نوشـیدن شـربت گوارای شـهادت است. خوشا به حال آن عزیزان، و گوارا باد بر آنها این نعمت بزرگ الهی! آنها با شـهادت، اجرشان را گرفتند. شهادت، یعنی وارد شدن در حریم خلوت الهی، و میهمان شدن بر سر سفره‌ی ضیافت الهی؛ این کم چیزی نیست؛ این خیلی بـاعظمت است. پروردگارا ! تو را به حق خون شـهیدان، تو را به حق اولیایت، تو را به حق صاحب‌الزمان (ارواحنافداه)، مرگ ما را هم به شـهادت در راه خودت قرار بده. اگر انسان مسـلمان، با روحیه‌ی شهادت‌طلبی در میدان بماند، هیچ قدرتی نمی‌تواند بر او فایق بشود؛ این روحیه را باید حفظ کرد. من به خانواده‌های عزیز شهدا، مخصوصاً فرزندانشان - این جوانان و نوجوانان عزیز - توصـیه می‌کنم، هرچه می‌توانیـد، خودسازی کنیـد. همه بایـد خودسازی بکنند؛ اما شـما اولی هستید. امام بزرگوار ما(رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه)، نسبت به شهدا و خانواده‌هاشان بسیار حساس بودند و بسیار دل در گرو فکر آنها داشتند؛ و این یک نمونه از عمل بنـدگان صالـح خـداست. دشـمن می‌خواهـد ملت ایران را خسـته کند راه عزت، راه کرامت، راه سـربلندی در دنیا و کسـب رضای الهی در آخرت، راه انقلاب و راه ایسـتادگی در مقابل دشـمنان خداست. دشـمن می‌خواهد ملت ایران را خسته کند؛ غافل از این‌کـه ایـن ملت بـا این عظمت و بـا این همه خـون ریخته شـده در راه خـدا، هرگز از ادامه‌ی راه خـدا خسـته نخواهـد شـد. دشـمن می‌خواهـد این سـرمشق را از ملتهای مسـلمان بگیرد؛ می‌خواهـد وانمود کنـد که این ملت خسـته شـده و در راه خود متزلزل گردیده است. شـما همیشه نشـان داده‌ایـد که دشـمن دروغ گفته است؛ باز هم بایـد نشان بدهیـد؛ باز هم بایـد ادعای دروغ دشـمن را تخطئه کنیـد؛ و این بـا حضـور در صـحنه‌های انقلاـب است. جانبـازان عزیز، این کرامت الهی را برای خـود حفـظ کننـد جانبـازان عزیز هم شهـدای زنـده‌ی ما هسـتند؛ چون مثل شـهید به میدان جنگ رفته‌اند و مثل شـهید ضـربت خورده‌اند؛ منتها کرامت الهی آنها را حفظ کرده است. اینها زنده‌اند، اما در رتبه‌ی شـهیدان. به این عزیزان هم توصیه می‌کنم که این کرامت الهی را برای خودشان حفظ کنند؛ «للّذین احسنوا منهم و اتّقوا اجر عظیم».(۱) بایـد همیشه آن روحیه‌یی را که آنها را در میدان نبرد به پیش می‌بُرد و به فداکاری وادار می‌کرد، حفظ کنند. البته همه‌ی دسـتگاهها موظفند که قدر و ارج این عزیزان - چه خانواده‌ی شهدا، چه جانبازان، چه آزادگان، چه خانواده‌هاشـان، چه فرزنـدانشان - را حفـظ کننـد. بالاتر از همه‌ی اینها، لطف و تفضل الهی است، که امیـدواریم همواره شامل حال

شما باشد و بماند. پروردگارا ! تو را به ارواح مطهره‌ی شهدای عزیزمان سوگند می‌دهیم که فضل و رحمت خود را بیش از پیش بر شهدا نازل بفرما. خداوندا ! به خانواده‌های عزیزشان اجر وافر و صبر و استقامت عنایت کن. پروردگارا ! به جانبازان عزیز ما صبر و عافیت عنایت بفرما. پروردگارا ! مفقودان عزیز ما را - اگر هستند و هرجا هستند - در کنف حمایت خودت حفظ کن و خبر خوشی از آنها به خانواده‌هاشان برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) آل‌عمران: ۱۷۲

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم بوشهر

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم بوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین قال اللَّه الحکیم فی کتابه: یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا للَّه و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا انّ اللَّه یحول بین المرء و قلبه(۱) مردم بوشهر، مردمی متدین، شجاع، بااخلاص و نجیب به شما مردم عزیز و شجاع و دلاور بوشهر - شهر بوشهر و استان بوشهر - سلام و عرض ارادت خودم را تقدیم می‌کنم. آنچه در گذشته و سابقه‌ی تاریخی ملت ایران و شما مردم عزیز درج و ثبت شده است، حاکی از تدین و شجاعت و اخلاص و نجابت شما مردم بزرگوار است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، اقشار مردم مسلمان ما در این شهر و در این استان، در صفوف مبارزات خود، کارهای شایسته و برجسته‌یی کردند. در مبارزه‌ی با رژیم ستمشاهی، جوانان شما، مردان شما، زنان شما، تلاشهای قابل تقدیری انجام دادند. بعضی از روحانیون بزرگوار شما - مثل شهید عاشوری(۲) - در این راه شربت شهادت نوشیدند. قبل از دوران مبارزات اخیر ملت ایران با رژیم ستمشاهی هم، مقاومت شما مردم در مقابل تهاجم دشمنان خارجی - انگلیسیها - ورد زبان کسانی بوده است که با این قضایا آشنایی دارند. هم ماجراهای تهاجم انگلیسیها به این منطقه و اشغال بوشهر - که شجاعتهای رئیسعلی دلواری(۳) برای ملت ایران یک یادگار ارزنده‌ی تاریخی است - و هم پشتیبانیهای شما از مبارزات مرحوم آیةاللَّه سیّد عبدالحسین لاری، جزو قضایای نادر زمان گذشته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم آنچه ما از بوشهر و همه‌ی شهرهای این استان به یاد داریم، حاکی از شجاعت و مقاومت و حضور در صحنه‌های خطر و شرکت بسیجی در صفوف رزمندگان - چه در دریا و چه در خشکی - است. این از برکت تدین و دلبستگی شما به اسلام و قرآن و تعالیم مقدس اسلام است. خوشحالم که این فرصت را خدای متعال به بنده داد که بار دیگر در جمع شما حضور پیدا کنم و شما را از نزدیک ببینم و شهر شما و سرزمین شما و یادگارها و نشانه‌های افتخارات شما را زیارت کنم و از خدای متعال بخواهم که شما مردم مؤمن و شجاع - بخصوص شما نوجوانان نورانی و پاک این استان - را همواره در راه مقدس اهداف نورانی اسلام ثابت‌قدم بدارد.(۴) خدا و پیامبر، ما را به حیات شایسته‌ی انسان دعوت می‌کنند آنچه را که من عنوان مطالب کوتاه امروز خود قرار داده‌ام، این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن است: «یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا للَّه و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا انّ اللَّه یحول بین المرء و قلبه».(۵) در فضای زندگی ما باید قرآن حکومت کند و برکات قرآنی موج بزند. در سایه‌ی قرآن است که معرفت و بصیرت و شجاعت و اقدام ما معنا پیدا می‌کند و به سمت هدفهای درست متوجه می‌شود. قرآن به مؤمنین می‌گوید: ای مؤمنین! وقتی خدا و پیامبر خدا شما را به حیات و به زندگی واقعی دعوت می‌کنند، به ندای آنها پاسخ بدهید. این چه حیاتی است که خدا و پیامبر، ما را به آن دعوت می‌کنند؟ در یک کلمه، این حیاتِ شایسته‌ی انسان است. انسان برای زندگی کردن و حرکت کردن به سمت هدفهای ارزنده و والا، به راهنما احتیاج دارد. انسانی که راهنما نداشته باشد و به راهنمایان الهی پشت بکند، زندگی شایسته‌ی انسانی و الهی را پیدا نخواهد کرد؛ مثل ملتهایی که به احکام الهی پشت کردند و گرفتار ظلم و ستم و زورگویی قدرتهای بزرگ عالم، و گرفتار تفرقه و برادرکشی، و گرفتار ناراحتیهای روانی و عصبی، و گرفتار مشکلات روزافزون زندگی شدند. ممکن است برای این‌گونه آدمها نان و آب هم فراهم

باشد، اما زندگی شایسته‌ی انسان فقط به نان و آب نیست؛ انسان هدف می‌خواهد، انسان عشق و محبت می‌خواهد، انسان آرمانهای متعالی می‌خواهد، انسان آزادی و عزت می‌خواهد. اگر شکم ملتی را هم سیر کردند، اما آقایی و عزت را از او گرفتند، او را گوش به فرمان کردند، ذلیل کردند، این ملت چگونه می‌تواند احساس آسایش و آرامش بکند؟ و این همان وضعی است که در زیر بار سلطه‌های ظالمانه‌ی پادشاهان، در قرنهای گذشته بر ملت ما حاکم بود. همین شهر بوشهر شما، به مجرد این‌که پادشاهان و حکام خائن قاجاری، اندکی سر از اطاعت انگلیس می‌پیچیدند، محل پیاده شدن سربازان انگلیسی و اشغال این منطقه می‌شد! بارها انگلیسیها به بوشهر آمدند و این‌جا را اشغال یا تهدید به اشغال کردند. عدم رسیدگی به استان بوشهر در زمان حکومت پهلوی و قاجاریه چگونه ملتی می‌تواند در زیر حکومت کسانی راحت زندگی کند که آنها خودشان گوش به فرمان دشمنان خدا و بیگانگانند؟! چرا کشور پهناور و آباد و پُراستعداد ایران، با این همه منابع طبیعی، با این همه استعداد، با این همه زمین، با این همه آب قابل مهار، با این همه منابع زیرزمینی، در طول پادشاهیِ ننگین سلسله‌های پهلوی و قاجار، روزگاری را در فقر و مسکنت و ویرانی گذراند و ملت روی خوشی و آسایش ندیدند؟ همین استان بوشهر شما، از لحاظ امکانات کشاورزی، امکانات طبیعی و امکانات انسانی، یکی از مناطق بسیار بااستعداد کشور ماست؛ اما شما شاهد هستید و زندگی استان و شهر خودتان را مشاهده می‌کنید و می‌بینید که در طول سالیان طولانی حکومت پهلوی، و قبل از آن در دوران حکومت قاجارها، به این استان رسیدگی نشد؛ این منابع به کار گرفته نشد؛ این زمینها کِشته نشد؛ آنچه را که این مردم مؤمن و خدوم احتیاج داشتند و از خود طبیعتِ خداداد قابل بهره‌برداری بود، در اختیار آنها گذاشته نشد. زندگی یک جامعه‌ی بشری، آن وقتی که در زیر حکومت کسانی باشد که با خدا کاری ندارند، پس با مردم هم کاری ندارند، بهتر از این نخواهد شد. در همین مدت کوتاه بعد از انقلاب تا امروز - یعنی نزدیک سیزده سال - با این‌که هشت سال از آن را ما جنگ داشتیم، این همه مشکلات داشتیم، محاصره‌ی اقتصادی داشتیم، کاری که در این چند سال در این استان شده است، در همه‌ی طول پنجاه‌وچند سال حکومت رژیم پهلوی انجام نشده بود؛ در حالی که آنچه امروز هم انجام گرفته است، نسبت به آنچه باید انجام بگیرد، بسیار کم است. وجود استعداد عظیم خداداد در این منطقه در این استان، همیشه نیروهای انسانیِ بسیار خوب، جوانان بااستعداد، فضای آمیخته با ادب و فرهنگ و هنر، علما و نویسندگان و دانشمندانِ باارزش بوده است و امروز هم هست و از همه‌ی این استعداد عظیم خداداد می‌شود استفاده کرد و باید استفاده کرد. مسؤولان کشور طرحهایی دارند. خدا را شکر می‌کنیم که مسؤولان به فکر مردمند، برای مردم دل می‌سوزانند و وجود و استعداد و توان و همه‌ی زندگی خود را گذاشته‌اند، تا وضع مردم را به سامان برسانند. اگر از آنچه که انجام شده است، مردم استان اطلاع پیدا کنند، قضاوت بسیار روشنی خواهند داشت؛ همچنان که امروز هم بحمداللَّه دارند. امروز دنیا از فشار قدرتهای ضدخدایی می‌نالد برادران و خواهران! امروز دنیا دارد از فشار قدرتهای ضدخدایی می‌نالد. آنچه امروز ملتها را بیش از هر چیز زیر فشار قرار می‌دهد، سنگینی حکومتهای غیر خدایی است که انسان را از طبیعت و فطرت و خواست دلشان دور نگه می‌دارند. سرنوشت این کشور بزرگِ ابرقدرتِ غول‌پیکرِ اتحاد جماهیر شوروی سابق، یک عبرت بزرگ و یک درس عظیم است. سالهای متمادی مردم را در زیر فشار نگهداشتند؛ خیال می‌کردند دین را از دل مردم پاک کرده‌اند و زدوده‌اند؛ خیال می‌کردند دین را از زندگی مردم خارج کرده‌اند. هرچه فشار بیشتر، آمادگی انفجار بیشتر! امروز که آن حصارها و آن کمندهای پنهانیِ حزبیِ کمونیستی از گردن مردم برداشته شده است، شما ببینید ملتهای اتحاد جماهیر شوروی سابق چه می‌کنند. به آن چیزهایی رو می‌آورند که فطرت آنها می‌خواهد. البته اگر درست هدایت بشوند و راهنمایان و مسؤولان و دلسوزان علاقه‌مند به این مباحث داشته باشند، وضع آنها خوب خواهد شد؛ والّا چنانچه راهنما نباشد، بشر از یک گمراهی، به گمراهی دیگری منتقل خواهد شد. گرایش قلبی ملتها به سمت اسلام قدرتهای مادّی، حدی برای خود قائل نیستند. زندگی ملتها در زیر پنجه‌های قدرت قدرتهای مادّی، مثل زندگی معنوی آنها، در هم کوبیده می‌شود. امروز در خلأ احساس و اعتقاد دینی، ملتها به سمت اسلام گرایش قلبی پیدا کرده‌اند. امروز اسلام در چشمها

شیرین شده است؛ شما نمونه‌های متعدد آن را در آفریقا مشاهده می‌کنید. یک نمونه‌ی آن، تظاهرات اسلامی ملت سودان و علاقه‌مندی عاشقانه‌شان نسبت به مسؤولان جمهوری اسلامی است(۶) - که به خاطر اسلام است - و یک نمونه‌ی دیگر آن هم حوادث اخیر الجزایر(۷) است که ملت مسلمان آن کشور با رأی قاطع خود، اسلام را انتخاب کرده‌اند؛ این یک حادثه‌ی عظیم در دنیاست. اسلام رو به رشد و گسترش است و در اعماق دلها و ملتها دارد نفوذ می‌کند. ملت ایران در این مسأله، پیشرو و پیشگام است. شما ملت ایران توانسته‌اید با مجاهدت و ایستادگی خود، حقانیت دعوت اسلامی را اثبات کنید. ایستادگی ملت ایران، حوادث صدر اسلام را یادآوری می‌کند؛ و این برای ملتهای دیگر، یک درس و الگو و نمونه است؛ این را باید قدر بدانیم. ما باید با همه‌ی وجود خود از اسلام پاسداری کنیم. ملت ایران باید همت خود را برای پاسداری از اسلام بگذارد. آن چیزی که می‌تواند دنیا و آخرت را با هم برای ملتها و ملت ما به ارمغان بیاورد، پایبندی به اسلام است. دنیا را هم با عمل به اسلام می‌شود آباد کرد. اسلام به انسانها عزت می‌دهد اسلام به انسانها عزت می‌دهد. وقتی انسانی در وجود خود احساس عزت کرد، زیر بار دشمنان و بیگانگان و قدرتهای زورگو نمی‌رود. این‌که مشاهده می‌کنید قدرتهای جهانی - و امروز بیش از همه امریکا - توانسته‌اند زمام و اختیار ملتها و کشورها را در دست بگیرند، برای این است که از ضعف نفس حاکم بر نفوس بعضی از مردم استفاده کرده‌اند. اول ملتها را نسبت به اسلام و نسبت به فرهنگ و تاریخ خود بی‌اعتقاد و بی‌اعتنا می‌کنند، بعد اختیار و زمام کار آنها را به دست می‌گیرند؛ این روشی است که در همه‌ی دنیا به آن عمل کرده‌اند. اما وقتی ملتی به ایمان قلبی خود پایبند است و به آن احترام می‌گذارد، درحقیقت برای خود و رأی و نظر و تصمیم‌گیری خود احترام قائل است. ما بسیار خوشحالیم که بحمداللّه در میان ملتها این احساس دارد رشد می‌کند. برای ما خبر خوشی است که می‌شنویم ملتها - مثل ملت الجزایر یا ملت سودان - با احساس ایمان اسلامی خودشان، حرف حق خودشان را می‌زنند و تصمیم خودشان را می‌گیرند. مگر در گذشته به ملتها اجازه می‌دادند که آنها نظر خود را درباره‌ی اسلام و حکومت اسلامی به این صراحت بگویند؟ قدرتها با اسلام دشمنند قدرتها با اسلام دشمنند؛ چون می‌دانند که اسلام در مقابل زورگوییهای آنها می‌ایستد. هرجا حاکمیت اسلام باشد، دیگر حاکمیت امریکا و حاکمیت قدرتهای قلدر دنیا در آن‌جا نیست؛ این را می‌دانند و لذا با اسلام مخالفند. همین حالا تبلیغات جهانی از همه طرف علیه انتخابات الجزایر(۸) شروع شده است. چرا؟ چون آنها اسلام و نظام اسلامی و حکومت اسلامی را انتخاب کرده‌اند. ملت الجزایر پای صندوقها رفتند، رأی خودشان را در صندوقها انداختند و صریحاً گفته‌اند که حکومت اسلامی می‌خواهند. از این دمکراسی واضحتر نمی‌شود و هیچ‌جا نیست؛ درعین‌حال محافل سیاسی دنیا و رسانه‌های وابسته به صهیونیستها خجالت نمی‌کشند؛ می‌گویند دمکراسی در الجزایر دارد پایمال می‌شود! پس معنای دمکراسی چیست؟ مگر دمکراسی غیر از رأی مردم است؟ ملت الجزایر باید بداند که وقتی به اسلام «آری»، و به دشمنان اسلام «نه» گفت، باید منتظر تهمتها و افتراهای آنها باشد و از این تهمتها و افتراها هیچ هراسی به خود راه ندهد؛ همچنان که ملت ایران این تهمتها و افتراها را سالهای متمادی تحمل کرد و به آن اعتنا ننمود. جمهوری اسلامی؛ بیشترین توجه به آزادی و احترام به رأی مردم در این منطقه‌ی خاورمیانه و حتّی در کمتر نقطه‌یی از دنیا، آزادی انتخاب و آزادی رأی، به قدر جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. این کشور و این نظام، همان کشور و نظامی است که هنوز از پیروزی انقلابش دو ماه نگذشته بود که مردم پای صندوقهای رأی رفتند و به جمهوری اسلامی رأی دادند؛ آن هم با آن اکثریت عجیب. یک سال از شروع انقلاب نگذشته بود که مردم در دو رأی‌گیری مهم شرکت کردند و اعضای مجلس خبرگان و رئیس جمهور را با آرای مستقیم خودشان انتخاب کردند. در طول سالهای متمادی، آرای مردم در تشکیل مجلس شورای اسلامی، در تشکیل مجلس خبرگان، در انتخاب رئیس جمهور و در قضایای مختلف، همواره حاکم بر سرنوشت کشور بوده است. بهتر و بیشتر از این دمکراسی و آزادی و احترام به رأی مردم، در کجای دنیاست؟ حضور مردم در صحنه‌های گوناگون سیاسی کشور در صحنه‌های گوناگون سیاسی کشور، در راهپیماییها، در اعلام نفرت از دشمنان، در پشتیبانی از مسؤولان کشور و از امام بزرگوار راحل (رضوان‌اللّه‌تعالی علیه) و در قضایای گوناگون، آحاد مردم و

قشرهای مختلف، در وسط صحنه حضور داشته‌اند و همیشه رأی و حرفشان را گفته‌اند و طبق همان هم عمل شده است. در بزرگترین تجربه‌ی این کشور - یعنی جنگ تحمیلی - همین نیروهای عظیم مردمی بودند که صحنه‌های جنگ را تشکیل دادند و در صفوف مقدم جنگیدند و فداکاری کردند و در پشت جبهه، پدران و مادران و زنان و آحاد مردم این کشور، از این نظام دفاع کردند و از رزمندگان حمایت نمودند؛ یعنی یک نظام مردمیِ کامل. با وجود این، شما می‌بینید که دوازده، سیزده سال است که دشمنان هرچه توانسته‌اند، علیه این نظام تبلیغات کرده‌اند؛ این دشمنیِ آنها را می‌رساند. هر کس در راه اسلام حرکت می‌کند، باید منتظر خصومتها و دشمنیهای دشمنان اسلام باشد. ما روزبه‌روز به هدفهای اسلامیِ خودمان نزدیکتر شده‌ایم امروز دشمنان اسلام به بیشترین امکانات مجهزند؛ اما آنچه که بالاتر از همه‌ی اینهاست، وعده‌ی الهی است. وعده‌ی الهی می‌گوید که امکانات مادّی دشمن و پول و سلاح و دانشی که در اختیار اوست و جنایتکارانه آن را مصرف می‌کند، هیچکدام از اینها نمی‌توانند جلوی حرکت آگاهانه و شجاعانه‌ی ملتی را که در راه خدا دارد حرکت می‌کند، بگیرند؛ همچنان که تا امروز هم نتوانسته‌اند. ملت عزیز ایران باید بداند و می‌داند که بحمداللّه در این سیزده سال، علی‌رغم خواست و تلاش ابرقدرتها و همکاری دشمنان بین‌المللی در دشمنی با ایران، ما روزبه‌روز پیشتر رفته‌ایم و به هدفهای اسلامی خودمان نزدیکتر شده‌ایم و به توفیق الهی، این راه را با کمال قوّت و قدرت ادامه خواهیم داد و هیچ چیز جلوی ملت ایران را در حرکت به سوی هدفهای الهی نخواهد گرفت. ما باید خود را آماده نگهداریم ما باید برای حرکت و تلاش در راه خدا، خود را آماده نگهداریم. در این جهت، زن و مرد هم فرقی نمی‌کند؛ مردان هم موظفند، زنان هم موظفند؛ مردان هم باید علم و دانش را تحصیل کنند، زنان هم باید علم و دانش را تحصیل کنند؛ مردان هم باید تا آن‌جا که می‌توانند و در هر نقطه‌یی که می‌توانند، در راه سازندگی کشور تلاش کنند، زنان هم باید در راه سازندگی کشور - و بخصوص سازندگی نسل نو و تربیت اسلامی او - تا آن‌جا که می‌توانند، تلاش کنند. اگر این قشر عظیم از ملت ایران - یعنی زنان - دوشادوش مردان، با حفظ حدود اسلامی، علم و فن و کارهای شایسته‌ی یک مسلمان را فرا بگیرند و عمل بکنند، یقیناً موفقیت بیشتر خواهد بود. امروز بحمداللّه زنان ما در میدانهای گوناگونی پیشرفت داشته‌اند. نباید زنان و دختران را از تحصیل علم باز داشت؛ باید کمک کرد تا تحصیل کنند و معرفت و بصیرت پیدا نمایند. زنان می‌توانند در همه‌ی مسائل، دوشادوش مردان باشند؛ البته باید حدود الهی و احکام الهی حفظ بشود. خودسازی، مسؤولیت سنگین شما جوانان شما جوانان عزیز، بخصوص در این مناطق مرزی و در همسایگی آبهای خلیج فارس، باید بدانید که امروز مسؤولیت سنگینی بر دوش شماست و آن، مسؤولیت خودسازی است؛ خودسازی از لحاظ علمی و فکری، خودسازی از لحاظ نیروی جسمانی، خودسازی از لحاظ صلاح اخلاقی، خودسازی از لحاظ معرفت دینی و عمل دینی، خودسازی از لحاظ کسب تجربه برای ساختن این کشور. این کشور متعلق به شما جوانان است و شما جوانان باید این بارِ امانت سنگین را از نسل پیش از خود تحویل بگیرید و آن را به نسل بعد برسانید؛ و این، صلاحیتهای علمی و اخلاقی و جسمانی و تربیتی می‌خواهد؛ و وظیفه‌ی همه - بخصوص جوانان - است که این صلاحیتها را کسب کنند. امیدوارم قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) از همه‌ی شما راضی و خشنود باشد و مشمول دعای آن بزرگوار باشید و از یاران آن حضرت محسوب شوید. من یکی، دو جمله دعا می‌کنم و شما عزیزان را به خدا می‌سپارم: پروردگارا! رحمت و فضل و برکات خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا! همه‌ی ما را سربازان حقیقی اسلام در همه‌ی جبهه‌ها قرار بده. پروردگارا! توفیق خدمتگزاری به این ملت و به این کشور را به همه‌ی ما عنایت کن. پروردگارا! این وحدت و هماهنگی بسیار زیبا و شکوهمندی که میان آحاد مردم ما هست، روزبه‌روز آن را مستحکمتر بفرما. پروردگارا! روح مقدس امام راحل و عزیز، و روح شهیدان عزیز ما را از ما راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

---------------------------- ۱) انفال: ۲۴ ۲) وی در سال ۱۳۱۲ ش در «خور موج» به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد؛ اما به دلیل علاقه‌ی وافر به تحصیل علوم دینی، به نجف اشرف عزیمت نمود و سپس وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم

شد. وی در مبارزه‌اش علیه رژیم پهلوی، شجاعانه و بی‌پروا از استبدادی که بر جامعه حکمفرما بود، سخن می‌گفت و به افشاگری می‌پرداخت؛ چندان که بارها به دست عناصر ساواک آن رژیم، دستگیر و بازداشت شد. در عید فطر سال ۱۳۵۷ همه‌ی مردم را برای ادای نماز عید فطر به بیرون از شهر بوشهر دعوت کرد و در یک سخنرانی طولانی، به شاه و دولت شریف امامی حمله کرد و وظیفه‌ی مردم را در مقابل رژیم یادآور شد و آنان را به اطاعت از رهنمودهای حضرت امام خمینی(ره) ترغیب نمود. سرانجام در روز سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۵۷، با یورش عوامل رژیم به منزل وی، در حالی که مشغول وضو بود، او را به رگبار گلوله بستند و به شهادت رساندند. پس از به شهادت رساندن این روحانی بزرگوار، رژیم اجازه نداد تا پیکر پاکش در بوشهر به خاک سپرده شود؛ لذا شب‌هنگام در روستای چغادك در ۲۴ کیلومتری بوشهر در جوار مسجدی که خود بنا نهاده بود، او را دفن کردند. به دنبال شهادت وی، حضرت امام خمینی(ره) که آن زمان در پاریس اقامت داشتند، با ارسال پیام تسلیتی به خانواده‌ی ایشان، این شهادت را تبریك و تسلیت گفتند و برای آنها از خداوند منان صبر و اجر مسألت نمودند. ۳) ۴) ۱. وی در سال ۱۲۹۹ ق در روستای دلوار متولد شد. تا قبل از استبداد صغیر و ورود انگلیسیها به بوشهر، در سنین نوجوانی و جوانی، در کنار پدرش به شغلهای زراعت، باغداری و مسافرت دریایی به شیخ‌نشینهای خلیج فارس مبادرت می‌ورزید. او از استعداد و نبوغ رزمی بالایی برخوردار بود؛ که از جمله می‌توان به اجرای عملیات شبیخون به دشمن، اتکاء به نفس و اتخاذ روشهای مناسب در نبرد، قدرت فرماندهی در هدایت عملیات و پیش‌بینی لازم در امور جنگی اشاره کرد. در عصر انقلاب مشروطه، او جوانی بیست‌وچهار ساله بود. وی در یکی از شبهای اشغال بوشهر، با یورش بر سپاهیان انگلیسی، حضور سلحشورانه‌ی خود را اعلام کرد. انگلیسیها که از پیش او را شناسایی کرده بودند، با قشونی مجهز، روستای دلوار را زیر آتش سلاحهای سنگین خود گرفتند. آیةاللَّه سیّد عبداللَّه بلادی بوشهری برای دفاع از ایران و استقلال وطن، حکم جهاد علیه متجاوزان را صادر کرد؛ و این حکم نه تنها به رئیس‌علی دلواری و سران قیام قوّت قلب داد، بلکه مبارزان بیشتری را وارد صحنه‌ی نبرد کرد. رئیس‌علی نامه‌یی برای آیةاللَّه شیخ محمّدحسین برازجانی ارسال کرد و جوابی دریافت نمود، که انتشار آن همزمان با فتوای آیةاللَّه سیّد عبدالحسین لاری، موجب بسیج همگانی و خودجوش مردم شد و چهره‌ی منطقه را دگرگون کرد. سرانجام، وی هنگامی که مشغول مبارزه علیه قوای انگلیسی بود، در سال ۱۳۳۳ ق بر اثر تیری که از پشت به وی شلیك شد، به شهادت رسید. پیکر آن مرحوم، پس از شش ماه امانت در یکی از امامزاده‌های اطراف دلوار، جهت خاکسپاری، به قبرستان وادی‌السّلام نجف اشرف انتقال داده شد. ۵) انفال: ۲۴ ۶) اشاره به سفر حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی - رئیس جمهور وقت - به کشور سودان، پس از شرکت در ششمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در سنگال، که با استقبال پُرشور مردم سودان مواجه شد. ۷) جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر» به رهبری موقت عبدالقادر حشانی، در دور اول انتخابات پارلمانی این کشور که در تاریخ ۵/۱۰/۱۳۷۰ (۲۶ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی) برگزار شد، توانست حدود هشتاد درصد کرسیها را به دست آورد و از دستگاه حاکم الجزایر - یعنی جبهه‌ی آزادیبخش ملی - پیشی گیرد. (سران جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر - یعنی شیخ عباس مدنی و علی بلحاج - در این ایام به اتهام توطئه علیه امنیت کشور در زندان بسر می‌بردند). این برتری، موجی از وحشت در میان جریانات لائیک الجزایر و همچنین محافل سیاسی فرانسه به وجود آورد. در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۷۰ (۱۱ ژانویه ۱۹۹۲ میلادی) و تنها پنج روز قبل از برگزاری مرحله‌ی دوم انتخابات پارلمانی، برای مشخص شدن وضعیت صدونودونه کرسی دیگر پارلمان، شاذلی‌بن‌جدید از ریاست جمهوری الجزایر استعفا کرد و باعث شد تا اوضاع سیاسی الجزایر در هاله‌یی از ابهام قرار گیرد. فردای استعفای شاذلی‌بن‌جدید، شورای عالی امنیت الجزایر دور دوم انتخابات پارلمانی این کشور را لغو و رهبر موقت جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر - عبدالقادر حشانی - را دستگیر کرد و پس از آن به ادامه‌ی دستگیری سران و اعضای این جبهه پرداخت. سرانجام در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۷۰ (۹ فوریه ۱۹۹۲ میلادی) توسط شورای عالی دولتی الجزایر، به مدت یک سال حالت فوق‌العاده اعلام شد و جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر نیز منحل گردید. ۸) ر. ك: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین

مجلد

بیانات در جمع اعضای شورای اداری استان بوشهر

بیانات در جمع اعضای شورای اداری استان بوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کار شما، یک حسنه و صدقه‌ی جاریه در ابتدا لازم است به همه‌ی شما برادران عزیز و متصدیان خدمت به مردم متدین و اصیل و نجیب این منطقه، که حقیقتاً تلاش می‌کنید و در این خطه‌ی دورافتاده‌ی از مرکز، با شرایط دشوار اقلیمی، کار گروهی را انجام می‌دهید، صمیمانه خسته‌نباشید عرض کنم و از زحماتتان تشکر کنم. هر کاری که شما برای مردم انجام می‌دهید، در هر پست و سِمتی که باشید، یک حسنه است؛ و علاوه بر این‌که به نفع مردم است، چنانچه کار ماندگار و اصیل و ریشه‌داری هم باشد، یک صدقه‌ی جاریه است و در دستگاه عظیم الهی - که ارتباطات میان کارها و بازده‌ی آنها، بسی پیچیده و مبسوط و مشروح است و عقل قاصر ما قادر نیست که این روابط کار و بازده را بفهمد و تحلیل بکند - این کارهای شما خواهد ماند و آثار نیک خود را خواهد بخشید و ثمرات آن را خواهید دید؛ هم در دنیا و هم در عالم آخرت؛ همان روزی که هر انسانی محتاج حسنه و صدقه‌یی است که از پیش فرستاده باشد. اگر آنچه را که انجام می‌دهید، با توجه به لوازم آن، یعنی همراه با استحکام و دوام و خلوص‌نیت و دقتِ لازم باشد - که از نبیّ‌اکرم است که فرمود: «رحم اللَّه امرأ عمل عملا فأحکمه»؛(۱) رحمت خدا بر آن انسانی که کاری را بکند و محکم بکند - سرهم‌بندی و کوته‌نگری و سست‌گیری در کار نباشد، دیگر وصف و بیان کسی مثل این حقیر، قادر نیست که ارزش آن را بیان کند. ان‌شاءاللَّه که همه‌تان مشمول این مسائل باشید و هرروزی که می‌گذرد، سطر و برگی بر پرونده‌ی کاریِ خودتان در دیوان الهی - که دقیقتر از دیوانهای بشری است - بیفزایید. همچنین لازم است به خاطر همین مسأله‌ی آب که وزیر محترممان به آن اشاره کردند،(۲) از شخص ایشان، از کارکنان سازمان آب این منطقه و منطقه‌ی فارس - که ظاهراً یکی است - و از استاندار فعالِ بااخلاصِ خوش‌روحیه‌ی خوبمان،(۳) و از هر کدام شما که به نحوی در این کار و در کارهای دیگر سهیم بودید، صمیمانه تشکر بکنم. انسجام شما بسیار باارزش است استان شما با این که محرومیت و تلخی، زیاد دارد، خوشبختانه شیرینی و زیبایی هم زیاد دارد؛ من بعضی از شیرینیهای حضور شما در این استان را عرض بکنم: شیرینی اول این کار، همین انسجامی است که آقای استاندار به آن اشاره کردند؛ این چیز بسیار باارزشی است. آن‌جایی که دلها با هم نباشند و دست و زبانها بر ضد یکدیگر کار بکنند، برای کسی که می‌تواند با محبت و انس و عشق زندگی کند، جهنمی است. این‌جا بحمداللَّه بهشت است؛ «بهشت آن‌جاست کآزاری نباشد»؛(۴) آزاری نسبت به یکدیگر در این‌جا نیست؛ بلکه همکاری هست؛ که این را در درجه‌ی اول باید از خوش‌قلبی و نجابت و عقل و صداقت و صحت عمل این دو مأمور عزیز استان دانست؛ یعنی جناب آقای فاضل فردوسی، امام جمعه‌ی خوب و روشنفکر و فعال و بااخلاص این‌جا، و استاندار عزیزمان که شرح حال ایشان را هم می‌دانید و عرض شد. بحمداللَّه در سطوح مختلف، این معنا جریان دارد؛ این را حفظ کنید و نگهدارید، که این زمینه‌ی شیرینی کار شماست. شما به مردم محروم خدمت می‌کنید شیرینی دوم این کار این است که شما در این‌جا به مردمی خدمت می‌کنید که به‌طور طبیعی و به‌طور مصنوعی - هر دو - دچار محرومیتند. به‌طور طبیعی دچار محرومیتند؛ زیرا در نظامهای باطل و فاسد، هر نقطه‌یی که از مرکز دور باشد - چه مرکز سیاسی، چه مرکز انسانی - هندسه‌ی معیوب آن نظام، موجب محرومیت آن نقطه می‌شود؛ یعنی در نظامهای باطل و فاسد، هرکسی یا هر دستگاهی که به مرکز قدرت نزدیکتر است، بهره‌مندتر است؛ و هر دستگاهی که از مرکز قدرت دورتر است، به‌طور عادی محرومتر است؛ مگر این که بتواند با چنگ و دندان خودش را به‌نحوی سرپا نگهدارد! این یک هندسه‌ی معیوبی است که همیشه در نظامهای باطل وجود داشته است و در ایران پادشاهی هم این معنا وجود داشت. چیزی که کسی به فکر آن در مرکز نبود، رفع محرومیت در نقاط محروم بود. اگر یک وقت شما مشاهده می‌کردید که در آن دوران کاری هم انجام می‌گرفت که به نحوی در خدمت محرومان بود - که البته نادر و کم بود - این

به‌خودی‌خود به‌خاطر رفع محرومیت نبود؛ به‌خاطر دلسوزی برای محرومان نبود؛ به‌خاطر جهت دیگری بود. فرض بفرمایید برای فلان پایگاه جاده درست می‌کردند تا بتوانند ارتباط امریکاییها را با منطقه‌ی دریا از راه زمین آسان کنند؛ یا جاده می‌کشیدند تا مثلاً کشورهای عضو پیمان سنتو(۵) را به هم وصل کنند؛ البته قهراً چهار تا شهر و روستا هم از این جاده استفاده می‌کردند. برای این‌که منطقه‌یی صدایشان در نیاید، مجبور می‌شدند یک وقتی یک کاری برای آن منطقه بکنند؛ اما اگر از منطقه‌یی نمی‌ترسیدند و در آن، هدفِ مربوط به خودشان را تأمین شده نمی‌یافتند، آن منطقه در عزلت مطلق باقی می‌ماند! محرومیت، طبیعت ثانوی پاره‌یی از مناطق ما بعد از انقلاب جاهایی را در این کشور پهناور و بزرگ دیدیم که با وجود جمعیت فراوان، از آبادانی بویی نبرده بودند؛ محرومیت، طبیعت ثانوی پاره‌یی از مناطق - عمدتاً مناطق دوردست - شده بود؛ بخصوص آن منطقه‌یی که جنبه‌ی استراتژیک برای آن دستگاه نداشت و هدف و کاری در آن‌جا نبود، دیگر در آن‌جا نه راه‌آهنی بود، نه جاده‌ی آسفالته‌ی درستی بود، نه از آب و برق مردم خبری بود، نه از ارتباطات مردم خبری نبود، نه از کارخانجات در آن‌جا خبری بود؛ این طبیعت آن دستگاه بود! پنجاه سال ضربه زدن لازم است تا سرزمین و منطقه‌یی، به مثابه‌ی یک طبیعت، به محرومیت خو بگیرد! در همین خصوص، پنجاه سالهایی گذشت! خدا نگذرد از سردمداران این دو رژیم خبیث منحوس - یعنی رژیم قاجار و رژیم پهلوی - که حدود دویست سال بر این کشور حاکم بودند و در گوشه و کنار این کشور بد خاطره‌هایی گذاشتند؛ بد نشانه‌هایی از اختلاف و تبعیض و نامردمی و بی‌توجهی به مردم باقی گذاشتند. در بلوچستان، به فارسها «گجر» می‌گفتند! من پیش از انقلاب، مدتهایی را در منطقه‌ی بلوچستان سپری کرده بودم. تا سال ۱۳۵۷ که بنده در آن‌جا بودم، شاید شماها بدانید، شاید هم ندانید که هنوز به فارسها «گجر» - یعنی قاجار - می‌گفتند! البته بحمداللّه بعد از انقلاب، این تصور برگشته است. رژیم قاجار در آن‌جا کاری کرده بود و نشانی گذاشته بود که کلمه‌ی قاجار - و به تعبیر و لهجه‌ی محلی آنها «گجر» - معنایش وحشی و بی‌رحم و سنگدل و آدمکش و غیرقابل اعتماد بود! شاید منطقه‌ی بوشهر ما و شما، از جمله‌ی جاهایی بوده است که آن رژیم خبیث و دارای سیاست غیرانسانی و ضدانسانی، به خاطر سوابق مبارزات این مردم با انگلیسیها، اصرار داشته که آن‌جا را محروم نگهدارد. بالاخره اگر مردمی نشان دادند که سلحشوری دارند، بیگانه‌ناپذیری دارند، دشمن‌ستیزی دارند، این مردم به نحوی بایستی توسری بخورند؛ هیچ بُعدی نیست! ایجاد محرومیت، به خاطر سوابق دشمن‌ستیزی مردم! این منطقه‌ی بوشهر و لارستان و بعضی دیگر از مناطق فارس، به خاطر آن‌که سوابق انگلیسی‌ستیزی داشتند - که چون بعضی از آنها را تاریخ ثبت کرده، غالب مردم می‌دانند؛ خیلی از آنها را شاید حتّی شماها هم ندانید و اینها هنوز متأسفانه در تاریخِ رسمی ثبت نشده - به‌طور طبیعی مزاج آن دستگاه به‌طرف بی‌اعتنایی نسبت به این منطقه می‌کشید؛ علاوه بر این که گفتم، طبیعت نظام آنها این بود که هر جایی که دور از مرکز است، بایستی محروم باشد؛ مثل باغچه‌یی که تراز آن غلط است؛ آب که ریختی، به همه جای این باغچه نخواهد رسید. باغچه‌ی تراز، آن باغچه‌یی است که اگر از یک طرفش آب ریختی، کانال‌کشیها آب را به‌طور برابر به‌پای هر بوته‌یی برساند. وقتی تراز غلط بود، آب به یک نقطه‌هایی اصلاً نمی‌رسد. بنابراین، تراز یک نظام ضدبشری، تراز غلطی است. استان بوشهر، تبعیدگاه آدمهای مغضوب رژیم گذشته همان‌طور که عرض کردم، محرومیتِ مصنوعی هم اعمال می‌شد. چون نسبت به این‌جا عناد و دشمنی و کینه داشتند، مزاج و طبیعت و روحیه‌ی معمولی آن نظام، با چنین جاهایی سازگار نبود. در حقیقت این‌جا تبعیدگاه بود، گناوه تبعیدگاه بود، برازجان تبعیدگاه بود، دیلم تبعیدگاه بود، دیّر تبعیدگاه بود. انسان معمولی‌یی که مورد غضب نباشد، نباید او را بیاورند در این‌جاها زندگی بکند؛ آدمهای مغضوب را باید به این‌جاها بیاورند. جایی که دستگاهی مغضوبین خودش را به آن‌جا بفرستد، طبیعت آن دستگاه نسبت به آن‌جا چگونه باید باشد؟ معلوم است؛ طبیعت بی‌برکتِ بی‌لطف باید باشد. در این‌طور جاهایی، اصلاً بنا را بر این گذاشته بودند. مرکزگریزی و توجه به مناطق محروم، طبیعت نظام جمهوری اسلامی جمهوری اسلامی آن هندسه‌ی معیوب را ندارد؛ بعکس، یک نوع حالت مرکزگریزی و دور از مرکزگرایی در طبیعت جمهوری اسلامی هست. ممکن است به‌طور قهری در مواردی از این طبیعت تخلف بشود؛ اما طبیعت

دستگاه و برنامه‌ریزی دستگاه، همان است. هنوز از پیروزی انقلاب دو ماه نگذشته بود که امام بزرگوار به بنده مأموریتی دادند و من را به بلوچستان فرستادند و گفتند چون شما نسبت به مسائل بلوچستان سابقه دارید، به آن‌جا بروید و به وضع محرومیت آن منطقه برسید؛ این اولین نشانه‌ی یک حرکت بود؛ در حالی که امام به بلوچستان نرفته بودند! این حالتی است که از طبیعت دستگاه می‌جوشد. شما سراغ جاهای محروم بروید. الان دفتر مناطق محروم ریاست جمهوری وجود دارد، که همین آقای بشارتی عزیزمان مسؤول این کار هستند و من به خاطر این قضیه، به ایشان خیلی علاقه دارم. بودجه‌ی این دفتر، جدای از بودجه‌ها و برنامه‌ریزیهای طبیعی کشور است. آری: مرد بی‌برگ و نوا را به حقارت مشمار کوزه بی‌دسته چو بینی به دو دستش بردار(۶) منطقه‌ی محروم به‌طور طبیعی از زیر دست می‌گریزد و به چشم نمی‌آید؛ لذا دولت جمهوری اسلامی برای این‌گونه مناطق، یک دفتر درست کرده است؛ این طبیعت نظام جمهوری اسلامی است. بخشی از تواناییهای عمرانی ما صرف جنگ شد البته ما باید اعتراف کنیم که آن مقداری که نیاز و حق این مناطق بوده، هنوز به آنها نرسیده‌ایم؛ اما باید منصفانه قبول هم بشود که این از روی تقصیر نبوده است؛ زیرا کشوری که هشت سال جنگ داشته، بخشی از تواناییهای عمرانیش صرف جنگ شده است. کشورها یک سال که جنگ دارند، ده سال خرده‌ریزهای جنگ را جمع می‌کنند! ما هشت سال جنگ داشتیم؛ آن هم آن‌طور جنگی. در کنار جنگ، ما محاصره‌ی اقتصادی شده بودیم؛ خباثتهایی با ما می‌شد؛ کمبودهای زیربنایی هم که از سابق وجود داشت. باید گفت که الان به‌طور فوق معمولی دارد کارهای عمرانی انجام می‌گیرد. من شاهدم و می‌بینم که رئیس جمهور عزیز و فعالمان(۷) و نیز وزرا چه کار دارند می‌کنند؛ دایم دارند تلاش می‌کنند، برای این که بتوانند کارها را به ثمر برسانند. هرچه می‌توانید، برای مردم کار کنید آنچه که به شما برادران عزیز به طور مستقیم ارتباط و اتصال پیدا می‌کند، این است که شما خدمت به مردم محروم این منطقه را، یکی از شیرینیهای کار این‌جا بدانید. هر کاری که بتوانیم برای این مردم محروم انجام بدهیم، باید کوتاهی نکنیم. این‌جا همان جایی است که اگر یک نفر بعد از آن‌که از کار اداری خود فارغ شد، وقتی دید کار هست، بنشیند بکند، باید بداند که خدای متعال و ملائکه و کرام‌الکاتبین، آن لحظات کار اضافی او را به صورت حسنات مضاعف محاسبه می‌کنند. هرچه می‌توانید، کار کنید. این کار، برای گرفتن اضافه‌کاری نیست؛ اضافه‌کاری، کمتر از آن است که با این‌گونه کارها مقایسه شود. این کار را باید برای نگارش و ثبت و ضبط کرام الکاتبین - بهترین و کریمترین و بزرگوارترین نویسندگان - انجام داد. گاهی اوقات آدم خسته است، فکر می‌کند که حالا خوب است قدری استراحت کنم؛ بعد می‌بیند که یک کار باقی است؛ می‌گوید اگر این کار را انجام بدهم، یک گره - ولو ریز - گشوده می‌شود. چه‌قدر زیبا و بافضیلت است که انسان در همان لحظه، آن کار را هم انجام بدهد. مردم بوشهر از حجب و مناعت و استغنای بیشتری برخوردارند یک نکته‌ی دیگر که باز آن هم می‌تواند جزو زیباییها و شیواییهای کار شما به حساب بیاید، این است که این مردم، مردم بسیار خوب و بافهم و باشعور و نجیب و صادقی هستند. ما در سفرهایی که به برخی از مناطق کشور می‌رویم - در زمان ریاست جمهوری هم همین‌طور بود - مردم می‌آیند و نامه‌های خود را به دست برادران «ارتباطات مردمی» ما می‌دهند. گاهی اوقات یک گونی بزرگ از نامه‌های مردم جمع‌آوری می‌شود، که البته یک دانه‌اش هم نخوانده نمی‌ماند؛ می‌خوانند و تفکیک می‌کنند. به‌طور طبیعی بعضی از افرادی که در سخنرانی حاضر می‌شوند، نامه دارند، که نامه‌ی خود را می‌دهند. این نامه‌هایی که دیروز عصر جمع کرده بودند، امروز تفکیک شده‌اش را برای من آوردند. برداشت اعضای «دفتر ارتباطات مردمی» ما - که مسؤولیت این کار را به عهده دارند - این بود که این مردم از حجب و مناعت و استغنای بیشتری برخوردارند. اگر نمی‌دانستیم که این مردم، مردم محرومی هستند، می‌گفتیم لابد محرومیت و گرفتاری ندارند؛ اما خوب می‌دانیم که این‌طور نیست؛ می‌دانیم که محرومیت دارند؛ می‌دانیم که زیاد احتیاج دارند. پس، عامل، چیز دیگری است؛ حجب است. در حالی که نامه را راحت می‌شود نوشت و آن‌جا هم دهها دست برای گرفتن نامه‌های مردم آماده است، و هرجا بنده برای سفرهایم می‌روم، همه‌ی کسانی که با من هستند، مأمورند نامه‌های مردم را بگیرند و به مرکز خاصی هدایت کنند؛ یعنی می‌شود راحت نامه

را داد، اما اینها نامه‌یی ندادند! آنهایی هم که نامه دادند، آنهایی هم که نوشتند، با حجب نوشتند! می‌بینید، این صفتِ خیلی مهم و باارزشی است؛ این خیلی انسانی است. امروز تا ظهر چند هزار نفر آدم روبه‌روی من آمدند و با من سلام و علیک و مصافحه کردند و رفتند. در میان این چند هزار نفر - که یقیناً صدها خانواده‌ی شهید و آزاده و جانباز هم بودند - کسانی که به بنده گفتند ما پدر شهیدیم، یا پسر شهیدیم، یا جانبازیم، یا آزاده‌ایم، یا پسرمان آزاده است، یا شوهرمان آزاده است، ده نفر نشدند! این، همان مناعت و حجب است. برای گروههای مردمی، اینها صفات خیلی عجیب و باارزشی است. انسان دلش می‌خواهد که اصلاً برای این مردم کار کند؛ از بس اینها خوب و شایسته‌اند. نظام جمهوری اسلامی، یک نظامِ ماندنی امروز نظام جمهوری اسلامی، بر دیرباورترین تحلیلگران عالم ثابت کرده است که یک نظامِ ماندنی است. نمی‌خواهیم پیشگویی کنیم - منظور من پیشگویی نیست - هرچند پیشگویی هم می‌شود کرد. طبیعت این نظام، طبیعت زوال‌پذیری نیست. بعضی از نظامها بِزور سر کار می‌آیند؛ مثل مرده‌یی که زیر بغلش چند تا چوب زده باشند و اِیل درست کرده باشند و آن‌جا نگهش داشته باشند؛ خیلی از نظامها این‌طوری است. شما ببینید، تا دو سال قبل از این - بلکه شاید تا یک سال قبل از این - نظام اتحاد جماهیر شوروی هنوز یک ابرقدرت بود؛ سینه‌ها ستبر، قد بلند، ایستاده، با دست و پای بلند خود بر اروپای شرقی و بخشی از آفریقا و بخشی از آسیا و همین‌طور تا احزاب کمونیست دنیا سایه گسترده بود. آیا نظامی اگر حقیقتاً استواری و استحکام داشته باشد و چهار ستون اصلی بدنش سالم باشد، ممکن است در ظرف یک سال این‌طور خرد و خمیر و اوراق بشود؟! پس، همان نظامی هم که شما می‌بینید آن‌طور ایستاده، بی‌پایه و بی‌اساس بوده؛ به تعبیر قرآن، «اجتثّت من فوق الارض ما لها من قرار»(۸) بوده؛ مثل درختی بوده که ریشه نداشته است. ما در آن سالهای حاکمیت طاغوت دیده بودیم که وقتی شاه به مشهد می‌آمد، کسی به استقبالش نمی‌رفت؛ و چون می‌خواستند به مسیری که او عبور می‌کرد و درخت و گلکاری هم نداشت، سر و صورتی بدهند، من دیده بودم که شهرداران بی‌عُرضه و استانداران بخوربخورِ آن‌چنانی در آن سالها، درخت سبز می‌آوردند و روی همین خاکهای اطراف آن خیابانی که مسیر او بود، آن را می‌کاشتند! اگر بد می‌آوردند و او آمدنش چهار روز عقب می‌افتاد، همه‌ی درختها خشک شده بود! قرآن می‌فرماید: «و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق الارض ما لها من قرار»؛(۹) کلمه‌ی خبیثه، مانند درخت خبیثه است که روی زمین می‌روید و ریشه ندارد؛ اما «مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء. تؤتی اکلها کلّ حین بأذن ربّها».(۱۰) درخت طیبه، همیشه دارد میوه می‌دهد؛ بهار و تابستان و پاییز و زمستان هم نمی‌شناسد؛ این برگها و شاخه‌ها دایم در حال شکوفه کردن و میوه دادن است. وقتی ما دیدیم که نظام، نظام ریشه‌داری است و دارد میوه می‌دهد، پس کلمه‌ی طیبه است؛ زوال‌پذیر نیست. اما اگر خود ماها بیاییم بلایی سر درخت بیاوریم؛ فرضاً مثل بعضی از حیوانات، برگهای درخت را کَلَف بزنیم؛ یا بر تنه‌ی درخت با تبر و اره ضربه بزنیم - نه این‌که نشود نابود کرد - درخت خواهد خشکید. دست گناهکار انسان می‌تواند همین شجره‌ی طیبه را هم خشک بکند. اگر ما بد عمل کنیم، همین شجره‌ی طیبه و این کار الهی و بافت الهی و رزق الهی را می‌شود خرابش کرد. قدرت ویرانگری انسان، از این حرفها بیشتر است. همچنان که قدرت سازندگی انسان نهایت ندارد، قدرت ویرانگریش هم نهایت ندارد. این درخت، به طور طبیعی سرپاست؛ امروز دنیا این را فهمیده است. نظام جمهوری اسلامی، نظامی که حالا صبر کنیم تا فلان حادثه اتفاق بیفتد، پس برگهایش بپژمرد، نیست. یک روز می‌گفتند بلکه بتوانیم با جنگ این نظام را از بین ببریم، یک روز می‌گفتند بلکه بتوانیم با رحلت امام بزرگوار نظام را تغییر شکل بدهیم، یک روز می‌گفتند بلکه بتوانیم با ایجاد اختلافات داخلی نظام را نابود بکنیم؛ اما فهمیدند که دیگر کاری نمی‌شود کرد؛ این نظام را به عنوان یک واقعیت باید پذیرفت؛ البته توطئه‌ی درازمدت هم دارند می‌کنند. پس، این مسأله در دنیا تمام شده است؛ یعنی فهمانده شده است که این نظام، یک واقعیت است. آنهایی که دشمن ما هستند، عاقلترها و واقع‌بین‌ترهاشان باید این را تحمل و قبول کنند؛ چه بخواهند، چه نخواهند؛ چشمشان چهار تا، دندشان هم نرم، باید قبولش بکنند؛ چاره‌یی هم ندارند. آنهایی که بی‌تفاوتند، نه؛ آنهایی که دوستند، خوشحالند. هر کدام از ما مسؤولیتی داریم ما در داخل چه مسؤولیتی داریم

که آن ویرانگری بی‌منتهایی که عرض کردم، از سوی ما نتراود؟ هر کدام از ما مسؤولیتی داریم. برادران شاغل در دستگاههای اجرایی - منظور من فقط قوه‌ی مجریه نیست؛ دستگاههایی که اجرا دارند؛ یعنی قوه‌ی مجریه، قوه‌ی قضاییه، نیروهای مسلح، و کلاً کسانی که اجرای کاری به عهده‌ی آنهاست - باید سر پُست خودشان، بیدار و هوشیار و دارای احساس مسؤولیت باشند. فقط خودتان را هم نمی‌گویم؛ «قوا انفسکم و اهلیکم»؛(۱۱) هم خودتان، هم زیردستهایتان. خودتان را هم نگه دارید، زیر دستهایتان را هم نگه دارید. باید دایم چشم شما داخل دستگاه را ببیند بازرسی، مسأله‌ی مهمی است. باید دایم مشغول نگرش باشید و چشم شما داخل دستگاه را ببیند؛ یک مدیر خوب این است. مدیر خوب این نیست که زیر بار پرونده‌ها خم بشود. مرحوم شهید رجایی می‌گفت که در زمان نخست‌وزیری وارد اتاق وزیری شدم، دیدم که پرونده‌های بسیاری مثل کوه روی میز آن وزیر جمع شده است و آن شخص اصلاً دیده نمی‌شود! آن روزها زرنگهایی که از سابق در دستگاهها مانده بودند، بلد بودند که وزرای انقلابی را چه‌طور زمینگیر کنند. همین‌طور مرتب پرونده می‌بردند و کارهای بی‌ربطِ چرند را جلویشان می‌گذاشتند؛ او هم که بی‌تجربه بود، در این پرونده‌ها غرق می‌شد و اصلاً تمام نیرویش را روی این‌گونه کارها می‌گذاشت! مدیر خوب کسی است که در اتاق خود، باشد و نباشد. نباشد، یعنی این‌که در دستگاه، دایم در حال گردش و دَوَران باشد. ما هرچه در سطح رؤسا و مدیرکل‌ها و وزرا بالاتر برویم، این معنا مهمتر و حساستر می‌شود. شما دایم باید مواظب باشید و ببینید که افرادتان چه کار دارند انجام می‌دهند. در کار اداری، «حمل بر صحت» وجود ندارد در کار اداری، «حمل بر صحت» وجود ندارد؛ مثلاً بگویید لابد بیچاره‌ها دارند کارشان را می‌کنند؛ نخیر. البته همه‌ی برادران خوبند؛ اما خوب، معنایش معصوم که نیست. خوبند، یعنی خیانت نمی‌کنند؛ اما اشتباه هم نمی‌کنند؟ تنبلی هم نمی‌کنند؟ گاهی سستی هم گریبانشان را نمی‌گیرد؟ بنده به خودم که نگاه می‌کنم، می‌بینم آدم ضعیف و سستی هستم و در جاهایی همین احساسات بشری گریبان بنده را می‌گیرد. اگر نهیب نزنم، اگر حواسم جمع نباشد، اگر به خودم نرسم، در تنبلی غرق می‌شوم. بنده این‌طورم، شما هم همین‌طورید؛ ما بالاخره مثل هم هستیم. در برخورد با مردم، گشاده‌رو باشید ما باید مواظب خودمان و زیردستهایمان باشیم. باید مواظب باشیم که اولاً کار انجام بگیرد؛ ثانیاً درست انجام بگیرد؛ یعنی غلط و بد انجام نگیرد؛ محکم انجام بگیرد. گاهی می‌شود که دو تا چکش باید روی میخ زد، تا محکم بشود؛ اگر یکی زدی، این سست‌کاری است. پس، اولاً اصلِ انجام گرفتن است؛ ثانیاً در جهت بودن و درست بودن است؛ ثالثاً محکم‌کاری است؛ رابعاً سرعت عمل است. آن وقت شما آقایانی که مراجعه‌ی مردمی دارید، یک خامساً هم دارید، و آن گشاده‌رویی در کار است؛ «چو وا نمی‌کنی گرهی، خود گره مشو». ممکن است یک نفر به شما مراجعه کند، اما شما نتوانید گرهی از کار او باز کنید. اگر نمی‌توانید گره او را باز کنید، اقلاً با گره‌افزونی خودتان، گرهی بر کار او اضافه نکنید. چو وا نمی‌کنی گرهی، خود گره مشو ابرو گشاده باش، چو دستت گشاده نیست(۱۲) اگر نمی‌توانید کاری برایش انجام دهید، لااقل گشاده‌رو باشید و با خنده و تبسم و ملاطفت و با تبیین با او برخورد کنید. اگر مشکلش حل نمی‌شود، لااقل دلیل آن را برایش تبیین کنید. برای این کار، آدم داشته باشید. ممکن است بگویید من خودم نمی‌رسم؛ اما شما باید آدم توجیه‌گر و تبیین‌کننده برای مُراجع داشته باشید. امروز که همین مردم به من مراجعه کردند، هرچند خدمت شماها جسارت هم می‌شود، اما یکی از چیزهایی که به من گفتند، این بود که به این ادارات برسید و بگویید جواب ما را بدهند. شما باید جواب مردم را بدهید. به‌هرحال، مردم را باید راضی برگرداند. اگر این‌طور شد، بدانید که واللّه تیزترین پیکانها در بدنه‌ی این کشتی نفوذ نخواهد کرد؛ بدنه‌اش محکم، قطب‌نمایش هم دقیق، هدفش هم روشن، و اتفاقاً باد موافق هم دارد؛ یعنی سنتهای الهی در جهت حرکتِ درست است. این، بحث مفصلی می‌خواهد و من الان نمی‌خواهم برایتان بحث اسلامی و دینی بکنم. اگر با اسلام حرکت کردید، زود پیشرفت می‌کنید اگر شما در ماشینی که پشت فرمانش نشسته‌اید، کار درست انجام دادید؛ یعنی سویچ را بجا باز کردید، پدال گاز را به اندازه فشار دادید؛ وقتی که پا را به میزان از روی کلاچ برداشتید، این ماشین در جهتی که شما می‌خواهید، حرکت خواهد کرد. قوانینی که در ساختن این ماشین به کار گرفته شده است، قوانینی

است که اگر شما این‌طور که من گفتم، درست عمل کنید، این ماشین حرکت خواهد کرد؛ به سمتی هم که شما می‌خواهید، می‌رود. این فرمان را طوری درست کرده‌اند که هر طرف شما می‌خواهید، بچرخد؛ مهم این است که شما بدانید کجا باید فرمان را چرخاند و چه موقع باید چرخاند. اگر شما نفهمیدید که فرمان را چه موقع باید چرخاند، دیرتر و زودتر چرخاندید، به صخره خورد و در دره افتاد، این تقصیر شماست. آن قانونی که بر این ماشین حاکم است، قانونی است که اگر شما درست عمل کردید، شما را بوقت و راحت و بسرعت به مقصد خواهد رساند؛ طبیعت زندگی بشر این‌طوری است. آن قوانینی که در ساختن من و شما و در ساختن این طبیعتی که ما در آن زندگی می‌کنیم - آب، خاک، باد، زمین، صنعت، معدن، دریا، حیوانات و سایر موارد - به‌کار رفته، قوانینی است که اگر شما برطبق دستورالعمل شرع و دستورالعمل اسلام عمل کردید، این قوانین در خدمت شمایند؛ مثل همین که گفتم اگر شما کشتی را درست هدایت کنید، اتفاقاً باد موافق هم در سمت شماست. وقتی که شما با اسلام حرکت کنید، خلاف جریان حرکت طبیعی نیستید؛ زود پیشرفت می‌کنید؛ چیزی نمی‌گذرد که می‌بینید کشور آباد شد، اقتصاد رونق گرفت، مناطق کویری آباد شد، مناطق محروم آباد شد، کارخانجات به نفع مردم به راه افتاد و درخت زندگی مردم سرشار از رونق و حیات خواهد گردید. ان‌شاءاللَّه خداوند همه‌ی شما را توفیق بدهد و کمک کند، تا بتوانید بیشتر برای مردم کار کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۴۹ ۲) گزارش آقای زنگنه - وزیر وقت نیرو - درخصوص انتقال آب از استان فارس به استان بوشهر ۳) آقای صحراییان ۴) مصاحب نائینی ۵) سازمان پیمان مرکزی (سنتو). در سال ۱۹۵۸ کشورهای عراق و ترکیه «پیمان نظامی بغداد» را امضاء کردند و در همان سال، ایران و پاکستان و انگلستان به آن پیوستند و امریکا به عنوان عضو ناظر در کنار پیمان بود. در سال ۱۹۵۹ با دگرگونیِ وضع عراق و شروع حکومت عبدالکریم قاسم، عراق از این پیمان خارج شد و نام «پیمان مرکزی» به آن دادند و مقر آن که در بغداد بود، به آنکارا انتقال یافت. در سال ۱۹۷۶ به دلیل آن که «سنتو» از پاکستان در مسأله‌ی بنگلادش حمایت نکرد، این کشور از آن کناره‌گیری نمود و با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عملاً این پیمان از هم گسست. ۶) امیرخسرو دهلوی ۷) حجةالاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی ۸) ابراهیم: ۲۶ ۹) ابراهیم: ۲۶ ۱۰) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۱۱) تحریم: ۶ ۱۲) صائب تبریزی

بیانات در مراسم جشن عبادت و تکلیف گروهی از دختران دانش‌آموز در بوشهر

بیانات در مراسم جشن عبادت و تکلیف گروهی از دختران دانش‌آموز در بوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این دوران شیرین عمر را قدر بدانید جشن عبادت و تکلیف شما بچه‌های عزیز را به همه‌ی شماها و پدران و مادرانتان تبریک عرض می‌کنم و خیلی خوشحالم که من هم در این جشن شیرین و زیبای عبادت شما شرکت کرده‌ام. بچه‌های عزیز! شما که امروز جشن عبادتتان را برگزار کرده‌اید، در حقیقت از امروز خدای متعال با همه‌ی عظمت و جلال خود، با شماها حرف می‌زند و شما را مخاطب قرار می‌دهد و شما را به تکلیف سرافراز می‌کند. امروز شما دختران عزیز از عالم کودکی خارج شده‌اید و جزو بزرگها به حساب می‌آیید؛ چون نماز بر شما واجب است و باید نماز بخوانید و عبادت کنید و با خدای بزرگ حرف بزنید. این دوران شیرین عمر را قدر بدانید و ان‌شاءاللَّه نمازتان را به طور کامل یاد بگیرید. طوری نباشد که دختربچه‌های عزیزمان که امروز به تکلیف رسیده‌اند، نماز را بلد نباشند. البته می‌دانم که شماها نماز را بلدید؛ اما جزییات نماز را هم باید یاد بگیرید. همه‌ی شما باید عبارات نماز و ذکرهایی که در نماز می‌گویید و حرکاتی که می‌کنید و وضو و طهارت و کارهای لازم برای نماز را ان‌شاءاللَّه یاد بگیرید. از امروز شما وقتی نماز می‌خوانید، با خدای خودتان حرف می‌زنید و خداوند به سخن شما گوش می‌دهد و سخن شما را می‌شنود و دعای شما را ان‌شاءاللَّه مستجاب می‌کند. باید برای والدینتان، برای معلمانتان، برای رزمندگان عزیزمان و برای جوانان این مملکت دعا کنید و از خدای متعال برای کشورتان، آبادی و آزادی و همه‌ی خوبیها را بخواهید. ان‌شاءاللَّه دلهای پاک و روحهای باصفای شما،

دعاهای مستجابی را خواهند داشت. من خیلی خوشحالم از این‌که امروز در این جشن شما شرکت کردم. از خانمهای معلم و اولیای مدارس دخترانه هم تشکر می‌کنم که زحمت کشیدند و این دختربچه‌های عزیز را آموزش دادند و برای امروز آماده کردند؛ مخصوصاً این بچه‌های گل که برایمان سرود و دکلمه خواندند؛ هم دکلمه‌شان و هم سرودشان بسیار خوب بود. ان‌شاءاللَّه که همه‌تان موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی در مراسم صبحگاه نظامی پایگاه منطقه‌ی دوم دریایی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در بوش

سخنرانی در مراسم صبحگاه نظامی پایگاه منطقه‌ی دوم دریایی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در بوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم منطقه‌ی شما، منطقه‌یی حساس و بسیار عبرت‌انگیز و درس‌آموز خدای بزرگ را به خاطر همه‌ی نعمتها و الطاف بی‌کرانه‌اش، و از جمله الطاف ویژه‌یی که در باب نیروهای مسلح عنایت فرمود، سپاسگزارم. یقیناً تلاش عمومی و فداکارانه‌ی فرزندان عزیز این میهن اسلامی در روزها و سالهای سخت جنگ تحمیلی، زمینه‌ساز این الطاف بی‌کرانه‌ی الهی بود. احساس می‌کنم که در این منطقه، نیروهای مسلح، با روحیه‌یی که شایسته‌ی این منطقه است، به خدمتگزاری خود مشغولند. این منطقه، منطقه‌یی حساس است و از لحاظ تجربه‌های تاریخی، بسیار عبرت‌انگیز و درس‌آموز. این منطقه مانند بعضی از مناطق دیگر خلیج‌فارس، روزگاری محل قدرت‌نمایی اشغالگران و قدرت‌طلبانی بود که حیثیت و استقلال و ارزش ملتها برای آنها هیچ اهمیتی نداشت. تاریخ شاهد بوده است که در همین بوشهر، قوای انگلیسی برای فشار بر دولت وقتِ آن روز ایران پیاده شدند و این ساحل پُربرکت و حساس از لحاظ سوق‌الجیشی را در اختیار گرفتند. این روال متأسفانه با شکلهای گوناگون - و اگرچه نه به صورت مستقیم در همه‌ی احوال - در طول سالیان دراز در این مناطق جریان داشته است. امروز نیروهای مسلح ما به هیچ قدرت خارجی تکیه ندارند امروز شما آن نیروهای ساحل‌نشین و حافظ امنیت این سواحل هستید که مستقل و به اتکای نیروهای زمینی خود، و به اتکای پشتیبانی ملت خود، و نه به اتکای هیچ قدرت دیگر، در این منطقه مشغول خدمتگزاری هستید. در گذشته‌های نزدیک، یعنی پیش از پیروزی انقلاب هم حتّی به این شکل سابقه نداشته است. این استقلال را، این به خود نگریستن یک انسان سرافراز را که به برکت انقلاب اسلامی و عزت اسلامی در تک‌تک شما احساس می‌شود، قدر بدانید. امروز نیروهای مسلح ما در هرجا و در ضمن هر سازمانی که مشغول خدمت هستند، احساس می‌کنند که به هیچ قدرت خارجی هیچ‌گونه تکیه‌یی ندارند و جز نیروهای ذاتی و قدرت ملی خود و پشتوانه‌ی همه‌ی اینها، یعنی اعتقاد ایمانی خود، تکیه‌گاهی برای خویش برنمی‌گزینند؛ این افتخار است. خلیج فارس، متعلق به ملتهای ساکن خلیج فارس نیروهایی که امروز در خلیج‌فارس حضور غاصبانه‌یی در بعضی از بخشها دارند، برای ملت و نیروهای مسلح ما همچون پدیده‌هایی هستند که دیر یا زود زایل خواهند شد. خلیج فارس متعلق به ملتهای ساکن خلیج‌فارس است. امنیت خلیج فارس تکلیفی است بر دوش ملتهایی که گرداگرد این منطقه‌ی مهم جهانی زندگی می‌کنند؛ و ساحل طولانی کشور جمهوری اسلامی ایران بی‌شک سهم بسیار مهمی در حفظ امنیت این منطقه برعهده دارد و ما این سهم را به فضل الهی ایفا خواهیم کرد؛ و این تکلیف تاریخی و وظیفه‌ی جغرافیایی و منطقه‌یی ماست. آمادگی نیروهای مسلح، حایز کمال اهمیت شما نیروهای مسلح با آمادگیهایی که به فضل الهی بیش از پیش و پیوسته در حال فراهم آوردن آن بوده‌اید، می‌توانید نمایشگر قدرت ملت ایران باشید. همچنان که شما به پشتیبانی ملت مستظهر هستید، ملت هم به شما فرزندان خود به چشم مدافعان حریم و حیثیت و عزتش نگاه می‌کند. آمادگیهای نیروهای مسلح، حایز کمال اهمیت است. در این منطقه، نیروهای دریایی ما - که بحمداللَّه نسبت به گذشته، با انسجامی بسیار خوب و مطلوب، در حال تشریک مساعی و انجام وظیفه هستند - این هماهنگی و همکاری و همدلی را روزبه‌روز افزایش بدهند. دو سازمان باشید با یک روحیه و با یک هدف؛ یعنی یک روح در دو قالب. قالبها نباید با یکدیگر مخلوط بشوند؛ اما روحیه روزبه‌روز باید به هم نزدیکتر بشود. باید همکاری و همفکری در حد اعلی باشد و ان‌شاءاللَّه در راه

خدمت، همگامی صورت گیرد؛ این فرصت بسیار مهمی برای دو نیروی دریایی است. تعمیر و نگهداری تجهیزات، وظیفه‌یی بسیار مهم برای نیروهای مسلح روی تعمیر و نگهداری، سفارش مؤکد می‌کنم؛ امروز این وظیفه‌یی بسیار مهم برای شماست؛ فرصتی است برای بازسازی ابزار و تجهیزات و امکانات. این کار را با جدیت و با ابتکار دنبال کنید و آن‌چنان که از انسانهای مصمم و بااراده و انقلابی‌یی مثل شما مورد انتظار است، راههای میانبُر را پیدا کنید و بپیمایید. همه‌ی نیروهای مسلح در همه جای کشور، باید بازسازی ابزار و تجهیزات و نیز تعمیر و نگهداری را درس فراموش‌نشدنی و بسیار لازم خود تلقی کنند. شما استعداد دارید؛ این استعدادها باید در باب نیروهای مسلح، از جمله در این بخش - که نقطه‌ی مهم و حساسی است - بُروز کند. بحمداللّه با موقعیتی که جمهوری اسلامی در جهان دارد، ما امروز قادریم امکانات خودمان را از اکثر بخشهای عالم تأمین کنیم. در این زمینه، مشکلات سابق به آن شکل وجود ندارد، و در بعضی از بخشها هیچ مشکلی وجود ندارد؛ اما با وجود این، تکیه‌ی بیشتر باید بر خود، بر ابتکار خود، بر ثروت خود، بر قدرت دستان پُرهنر خود و مغزهای فعال و پُرابتکار خود باشد. در همه‌ی بخشها این را یک دستور کلی به حساب بیاورید و بر اساس آن برنامه‌ریزی کنید. در کنار آن، نگهداری و بازسازی نیروهای انسانی و استخراج سرچشمه‌های استعداد در آنها در همه‌ی بخشها، سرآمد همه‌ی کارهاست. قدرت دفاع و سازندگی، مایه‌ی افتخار ملتها برادران عزیز! عناصر رزمنده‌ی نیروهای مسلح! بر حسب تجربه‌های تاریخی، آنچه بیش از همه برای ملتها مایه‌ی افتخار است، عبارت است از قدرت دفاع و قدرت سازندگی؛ در معیار تقدیر و ارزشگذاری بر روی ملتها، آنچه در بالای صفحه قرار می‌گیرد، این دو توانایی است. هرگز در تاریخ، کشوری را به خاطر مثلاً وسعت بازرگانیش یا تجملات زندگی یا مصرف زیاد و از این‌گونه چیزها ستایش نمی‌کنند؛ مگر زبانهای سطحی‌جو و مغزهای سطحی‌نگر؛ اما ملتهایی را که توانسته‌اند در مواقع حساس از خود دفاع کنند، تاریخ ستایش می‌کند و قشرهای ژرفنگر به چشم تجلیل بر آنها می‌نگرند. تاریخ همچنین ملتهایی را که توانسته‌اند پس از ضربه‌های هولناك و ویرانیهای وسیع، با سازندگی و قدرت نوآوری، دوباره خود را به حال اول - بلکه بهتر - برگردانند، ستایش می‌کند. نیروهای مسلح باید در سازندگی و بازسازی عمومی کشور شرکت کنند شما نیروهای مسلح و همه‌ی ملت ایران، در یک مرحله امتحان خوبی دادید؛ در مرحله‌ی دوم هم - یعنی مرحله‌ی بازسازی - هم باید همان نمایش قدرت در همه‌ی سطوح کشور و در هر جایی که انسان سربلند و شایسته‌یی از مردم ایران در آن حضور دارد، وجود داشته باشد. در دوران دفاع مقدس، همه‌ی ملت با یکدیگر تشریک مساعی کردند و پیشاپیش، نیروهای مسلح - ارتش و سپاه و اقیانوس پهناور بسیج مردمی - در میدانهای گوناگون آن‌چنان عظمتی آفریدند که چشم دنیا را به خود متوجه کردند. امروز مانند سالهای گذشته و بیشتر از آن، ما نشانه‌ی این التفات و اعجاب جهانی را مشاهده می‌کنیم. در بخش دوم هم نیروهای مسلح باید در سازندگی شرکت کنند. اولاً در سازندگی درونی به شکل جهادی، به شکل بسیجی، به شکل انسانهای انقلابی، بدون انتظارِ فراهم آمدن همه‌ی جزییاتی که برای آدمهای معمولی لازم و مؤثر است، سر از پا نشناخته، عاشقانه، با جوشش ابتکار و استعداد، بدون این‌که گفته شود این را نداریم و آن را نداریم، حتّی با دست خالی شرکت کنند. سازندگی، آن‌جا که متکی به عشق و شوق و ابتکار و خلاقیت انسانها باشد، با همه‌ی فقدها و نداشتنها هم میسر است. ما بحمداللّه دچار نداشتن هم نیستیم. ما می‌خواهیم بجوشیم. ما می‌خواهیم استعدادها بُروز کند. ثانیاً در بیرون نیروهای مسلح، ارتش و سپاه می‌توانند سهم خود را در بازسازی عمومی کشور هم ایفا کنند؛ همچنان که امروز هر دو سازمان - و بخصوص سپاه - طرحهای بزرگی را از سازندگی عمومی کشور برعهده گرفته و شریک شده‌اند. ملت عزیز ما باید حس کند که نیروهای مسلح نه فقط در دوران جنگ، بلکه در دوران بازسازی هم می‌توانند پیشگام و پیشقدم باشند. البته مسأله‌ی اول در نیروهای مسلح، حفظ آمادگیهای رزمی و متراکم کردن هرچه بیشتر آموزش، انضباط، تواناییهای گوناگون و نوسازی در درون سازمان نیروهای مسلح، و در درجه‌ی بعد در سطح کشور است. با خدا هرچه بیشتر انس بگیرید خدا را هرگز فراموش نکنید. دل را با منبع غیبی قدرت - یعنی سرچشمه‌ی فیاض وجود، یعنی خدای بزرگ - مرتبط و متصل نگه‌دارید. با خدا هرچه بیشتر انس بگیرید. بشر با پشتیبانی و

دلگرمی به این منبع لایزال قدرت است که موجودی آسیب‌ناپذیر و شکست‌ناپذیر می‌شود. شما - مخصوصاً جوانان - با آن دلهای پاک و روحهای روشن، با ارتباط با خدا، این آسیب‌ناپذیری و شکست‌ناپذیری را در خودتان به وجود بیاورید؛ خدای متعال هم سرچشمه‌ی تفضل خود را به روی شما خواهد گشود. ان‌شاءاللّه موفق باشید و مشمول توجهات ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) باشید و همواره از سربازان حق و فضیلت به حساب بیایید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

مصاحبه در پایان سفر به استان بوشهر

مصاحبه در پایان سفر به استان بوشهر ضمن عرض خوش‌آمد به جناب‌عالی، لطفاً بفرمایید در بازدید از استان بوشهر، روحیه‌ی مردم این استان را چگونه دیدید؛ همچنین در جهت رفع محرومیت از مردم این منطقه، چه طرحها و اقدامهایی در دستور کار قرار خواهد گرفت؟ بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم. بنده از این فرصت استفاده می‌کنم و مجدداً به برادران و خواهران گرامی ساکن این استان، عرض سلام و اظهار ارادت می‌کنم. اگرچه من این توفیق را پیدا کردم که با مردم عزیز شهر بوشهر دیدار بکنم - هم دیدار عمومی، هم دیدار روبه‌رو و از نزدیک - اما خود من نرسیدم که به بقیه‌ی شهرهای استان سفر کنم؛ آقایان محترم و برادران عزیز رفتند و تقریباً به تمام شهرهای استان سر زدند. امروز صبح پنج هیأت به سراسر استان رفتند و با مردم شهرهای مختلف دیدار کردند. آن‌طوری که من مردم عزیز این استان را دیدم، می‌توانم بگویم که مردمی بسیار اصیل و متدین و انقلابی هستند. مردم این‌جا عموماً از یک روح مناعت و نجابتی برخوردارند؛ مردمی هستند که به مسؤولان بسیار علاقه‌مندند و به جمهوری اسلامی عشق می‌ورزند. به گذشته‌ی این استان هم که نگاه می‌کنیم، همین خصوصیات را می‌بینیم. مردم این استان با انگلیسیها جنگیده و در مقابل نفوذ آنها مقاومت کرده‌اند. همان‌طور که من در صحبت عمومیِ با مردم بوشهر هم گفتم، مرحوم رئیس‌علی دلواری و جمعی از مبارزان آن روز - که ایشان بنام شدند، والّا فقط ایشان نبودند؛ دیگرانی هم از وجوه(۱) این استان و همچنین عامه‌ی مردم بودند که با ایشان همکاری می‌کردند - با انگلیسیها جنگیدند و در مقابل اشغال، مقاومت کردند. مردم این استان، مردم بسیار نازنینی هستند؛ البته متأسفانه دچار محرومیت هم هستند. این خبرهایی که آقای استاندار عزیزمان(۲) دادند - که ایشان هم واقعاً استاندار فعال و بانشاط و شایسته‌یی هستند - خبرهای باارزشی بود؛ یعنی نشاندهنده‌ی کار مفید و جدی‌یی بود که جمهوری اسلامی و خدمتگزاران نظام توفیق پیدا کردند برای این مردم انجام بدهند. درعین‌حال، با وجود همه‌ی این کارهایی که انجام گرفته، محرومیت در سطح استان هنوز وجود دارد. شاید چند برابر این کارهایی که تاکنون انجام گرفته، باید کار انجام بگیرد، تا ان‌شاءاللّه این استان عنوان «محروم» را از خودش جدا کند و دور بیندازد. در پاسخ این سؤالی که شما عنوان کردید که چه طرحهایی به نظرمان می‌رسد، باید بگویم که در این سفر، آقایان کارشناس این مسائل با ما همراه بودند و ما از نظراتشان استفاده کردیم و بنا شد که کارهایی انجام بگیرد. هم خود آقای استاندار از مسائلِ این‌جا مطلع هستند، هم از تهران جناب آقای میرزاده معاون محترم رئیس جمهور آمده‌اند - که ایشان در این کارهای اجرایی سراسر کشور، واقعاً عنصر بسیار فعال و خدوم و کارآمدی هستند و نظرات و پیشنهادهایی داشتند و مواردی را از طرف دولت تقبل کردند که بسیار باارزش است و به آنها اشاره خواهند کرد - و هم جناب آقای بشارتی که رئیس دفتر امور مناطق محروم در دولت هستند، در این سفر همراه ما هستند؛ ایشان هم بحمداللّه از آن عناصر بسیار دلسوز و صمیمی و سختکوش هستند. اجمالاً آنچه که بنا شده است انجام بگیرد، هم در مقولات طرحهای زیربنایی است، که کارهای مهمی در برنامه است و ان‌شاءاللّه انجام می‌گیرد - آبرسانی هست، خدمات کشاورزی هست، راه‌سازی هست، برق‌رسانی هست، بیمارستان و مسائل درمانی هست، عمران شهری و روستایی هست؛ شاید حدود دویست طرح باشد - هم مسائل مربوط به آموزش و پرورش است، که ان‌شاءاللّه تعدادی دبستان و دبیرستان ساخته خواهد شد؛ هم ایجاد اماکن فرهنگی و ورزشی در سطح استان است؛ و هم دانشگاه بوشهر است، که یکی از آن طرحهای بسیار اساسی برای این استان، بلکه برای کشور است. البته خدمات دانشگاهی و اقدامات

دانشگاهی در این استان انجام گرفته؛ یعنی دانشگاه علوم پزشکی در این‌جا هست، دانشکده‌ی شیلات قرار است ان‌شاءاللَّه ایجاد بشود - که اینها در طرحهای دولت هست - دانشگاه پیام نور هست، دانشکده‌ی فنی هست؛ لیکن مجموعه‌ی دانشگاهی بوشهر که برای همه‌ی اینها مؤسسه‌ی مادری خواهد بود و محور تعلیمات عالیه در این استان خواهد بود، جزو طرحهایی است که قرار شد ان‌شاءاللَّه انجام بگیرد. مجموعاً طرحهایی که بنا شده انجام بگیرد، به نظر می‌رسد طرحهای بسیار خوبی است و - آن‌طور که این‌جا نوشته‌اند - حدود یک میلیاردوسیصدوشصت‌ونه میلیون تومان هزینه‌ی این طرحها خواهد بود، که ان‌شاءاللَّه همه‌ی اینها انجام خواهد گرفت. هزینه‌ی اغلب این طرحها، در همین بقیه‌ی امسال تأدیه خواهد شد؛ پیش‌کارهایش شروع می‌شود، یک مقدارش هم حدود سال ۷۱ شروع خواهد شد. دفتر مناطق محروم، دویست‌وچهار میلیون تومان از این مبلغ را تقبل کرده‌اند؛ از طرف دولت، آقای میرزاده چهارصدوسی‌وپنج میلیون تومان را تقبل کرده‌اند؛ هفتصدوسی میلیون تومان هم مبالغ دیگری(۳) است که تعهد شده در اختیار این استان و این کارها قرار داده بشود. علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، بنا شده است که تعدادی کارگاه صنایع روستایی تأسیس شود و خدمات برق‌رسانی انجام بگیرد، که آنها هم حایز اهمیت است. ما تصور می‌کنیم که اگر این استان بتواند این مبلغ را - که مبلغ قابل توجهی است - جذب کند، ان‌شاءاللَّه گامی در جهت رفع محرومیت خواهد بود؛ البته این هم تلاش آقای استاندار و همکاری همه‌ی دستگاهها را می‌طلبد. این مبلغ باید در مدتی نه چندان طولانی - یعنی در ظرف همین سال و سال آینده - ان‌شاءاللَّه جذب بشود؛ به این معنا که کارها شروع شود. البته بعضی از این کارها زمان می‌طلبد؛ یعنی بیش از یک سال و دو سال طول می‌کشد - مثل خود دانشگاه، که ظاهراً بیش از یکی، دو سال زمان می‌طلبد - لیکن اگر همه‌ی این طرحها و این کارها شروع بشود، ان‌شاءاللَّه استان یک حرکتی پیدا خواهد کرد و تکانی خواهد خورد. این طرح آبرسانی هم که به نتیجه رسید،(۴) چیز بسیار باعظمتی است. مدتی بود که وزارت نیرو مشغول بود، اما امروز بحمداللَّه نتیجه‌اش حاصل شد. مشکل بوشهر و شهرهای دیگر استان، بی‌آبی و کم‌آبی بوده؛ این طرح این مشکل را تا حدود بسیار زیادی حل خواهد کرد. بحمداللَّه امروز این طرح به مرحله‌ی استحصال و نتیجه‌گیری رسیده، که این خیلی جای خوشحالی است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همه‌ی این کارها برای این مردم و برای مسؤولان مبارک باشد و لطف الهی را متوجه حال آنها بکند. ما از خدا می‌خواهیم که مسؤولان را کمک کند، تا بتوانند برای این مردم عزیز و مؤمن و زحمتکش که سالها دچار محرومیت بوده‌اند، خدمات شایسته‌یی انجام بدهند. برای مردم این استان هم دعا می‌کنیم که خداوند به آنها توفیق بدهد، تا ان‌شاءاللَّه بتوانند سهم خودشان را در پیشرفت امور کشور، و حضور قوی خودشان را در زمینه‌های سیاسی تأمین کنند؛ همچنان که تا امروز این‌گونه بوده است. برای دولت خدمتگزار و مسؤولان عزیز دولت هم از خدای متعال توفیق و لطف می‌خواهیم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید --

------------------------ ۱) بزرگان ۲) آقای صحراییان ۳) این مبلغ توسط مقام معظم رهبری برای طرحهای فوق‌الذکر تخصیص یافت. ۴) اشاره به اتمام عملیات اجرایی طرح خط سوم آبرسانی به استان بوشهر و راه‌اندازی آن در این سفر. با بهره‌برداری از این خط لوله، شهرهای بوشهر، گناوه، برازجان و یکصدوچهل روستای این استان زیر پوشش شبکه‌ی آبرسانی قرار گرفتند.

سخنرانی در جمع کثیری از مردم بخش دلوار و روستاهای تابعه

سخنرانی در جمع کثیری از مردم بخش دلوار و روستاهای تابعه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین رئیس‌علی دلواری، در راه اعتقاد دینیِ خود با دشمنان جنگید خدای متعال را سپاسگزارم که برای این‌جانب، دیدار با شما مردم عزیز و مؤمن و خونگرم پیش آمد؛ و خیلی خوشحالم از این که توانستم شما خواهران و برادران عزیز را در این محل تاریخی و جایی که یکی از یادگارهای عزیز تاریخی ما در آن قرار دارد،

زیارت کنم. ما یاد رئیس‌علی دلواری(۱) را از این جهت گرامی می‌داریم که این مرد شجاع، در راه اعتقاد دینی خود، تنها و در غربت با دشمنان جنگید؛ این برای ما چیز بسیار با ارزشی است. شما جوانان عزیز دلوار و همه‌ی مردان و زنان، درست توجه بفرمایید که در آن روزگاری که ملت ایران همه در خواب بودند - جز عده‌ی بسیار کمی در گوشه و کنارهای کشور - و بیگانگان از این غفلت مردم سوء استفاده می‌کردند و دشمن بر مناطق مختلفی از کشور عزیز ما تسلط پیدا کرده بود؛ در تهران، نمایندگان دولتهای انگلیس و روس، آزادانه حکمرانی می‌کردند و از پادشاهان آن زمان هم حساب نمی‌بردند؛ در منطقه‌ی فارس هم همین‌طور؛ در بسیاری از مناطق دیگر کشور، نمایندگان بیگانه مال مردم را می‌خوردند و بر آنها حکمرانی می‌کردند و با ملت ایران با تحقیر برخورد می‌کردند؛ در یک چنین شرایطی، در هر گوشه‌یی از این کشور، مردان شجاعی پیدا شدند که به حکم دین، جهاد را بر خودشان واجب دانستند و فکر نکردند که با غربت و دست خالی نمی‌شود کاری را انجام داد؛ مردان خدا این‌گونه‌اند. یکی از این افراد، همین رئیس‌علی شماست؛ که رئیس‌علی ملت ایران است؛ اگرچه متعلق به دلوار است. یک مرد جوان، در همین سنین جوانیِ شما جوانان، در مقابل انگلیسیها ایستادگی کرد. البته امروز با آن روز خیلی فرق کرده است؛ امروز همه‌ی ملت ایران در مقابل قدرتهای متجاوز ایستاده‌اند؛ امروز ملت ایران در مقابل امریکا ایستاده است و از دشمنان - چه امریکا و چه قدرتهای دیگر واهمه‌یی در دل ندارد. امروز، روز آقایی ملت ایران است. عظمت ملت ایران، مرهون جهاد «رئیس‌علی»ها من به شما عرض کنم، اگر «رئیس‌علی»ها در غربت به شهادت نمی‌رسیدند، امروز ملت ایران به این عظمت نمی‌رسید؛ همچنان که اگر شما جوانان در دوران جنگ تحمیلی به جنگ نمی‌رفتید و به جبهه خدمت نمی‌کردید و شهادت را به خود نمی‌پذیرفتید، امروز ایران و اسلام به این عظمت نمی‌بود. شما جوانان به جبهه رفتید؛ شما مادران و پدران و همسران صبر کردید؛ شما جوانان، جبهه و پشت جبهه را آباد کردید؛ در یگانهای نظامی مبارزه کردید؛ خون مطهر بعضی از شما جوانان بر زمین ریخت و ملت ایران در همه جا این شجاعت و مردانگی را از خودش نشان داد؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که امروز در سطح عالم، پرچم پُرافتخار اسلام و جمهوری اسلامی به اهتزاز درآمده است. اگر خدای متعال، این تفضلی را که به ملت ایران کرده است، به ملتهای دیگر در نقاط مختلف عالم هم همین لطف و تفضل را بکند، اسلام کاخهای جاهلیت را در همه‌ی دنیا ویران خواهد کرد و مظلومان را نجات خواهد داد. ما هنوز در میانه‌ی راه هستیم؛ باید تلاش کنیم و اما در کشور ما. برادران و خواهران! نزدیک سیزده سال از پیروزی انقلاب گذشته است؛ در این مدت، ما بحمداللّه خطرات بزرگی را از سر گذرانیده‌ایم و خدای متعال با دست قدرتِ خود از ما پشتیبانی کرده است؛ ولی ما هنوز در میانه‌ی راه هستیم؛ باید تلاش کنیم؛ هم دولت، هم ملت. اولاً باید همه‌ی ملت ایران طوری آماده باشند که دشمن دیگر طمع به خاک عزیز ایران نبندد؛ جوانان باید طوری آماده باشند که دشمن از آنها بترسد؛ پدران و مادران و خانواده‌ها باید همان شور و هیجان همیشگی را آن‌چنان حفظ کنند که به ملتهای مسلمان امید بدهند. بنابراین، اول، حفظ کشور از گزند دشمنان، و حفظ حیثیت و آبروی جمهوری اسلامی و اسلام در دنیاست. ثانیاً، به سازندگی این کشور توجه شود. برادران و خواهران عزیز اهل دلوار! بدانید، همان کسانی که انگلیسیها را در زمان رئیس‌علی دلواری به منطقه‌ی بوشهر راه دادند و با رئیس‌علی‌ها و با ملت ایران دشمن بودند، همانها در طول صد سال و دویست سال، بلایی بر سر این کشور آوردند که سالها باید زحمت بکشیم تا کشور را به آبادی و شکل صحیح خودش برسانیم. من همیشه در صحبتهایم گفته‌ام که خدا سردمداران رژیم قاجاریه و رژیم پهلوی را لعنت کند. پهلوی‌ها در این پنجاه سال قبل از انقلاب، بلایی بر سر کشور آوردند که قابل توصیف نیست؛ قبل از آنها هم پادشاهان سلسله‌ی منحوس قاجاریه بودند که با کشور ما و ملت ما چه کردند؛ قدرتمندانی که هرچه بود، برای خوردن و استفاده‌ی خودشان و برای دوروبریهای خودشان و کاخ‌نشینان تهران می‌خواستند؛ یادشان نبود که شهرها و روستاهای محرومی هم در ایران هست. این کشور آباد و بااستعداد و پهناوری که می‌تواند دو برابر جمعیت فعلی ایران را هم بخوبی اداره کند - با این همه زمین و امکانات و معدن و آب و غیرذلک - همین‌طور آن را رها کرده بودند و به ویرانی انداخته بودند. وقتی ما می‌نشینیم حساب می‌کنیم، می‌بینیم

که شـهرهای بسیار و استانهای متعددی از کشور ما، در لیست شهرها و استانهای محروم قرار می گیرند! چرا باید این‌طور باشد؟! این کاری است که آنها کرده‌انـد؛ این کاری است که جمهوری اسـلامی به فضل الهی بایـد جبران بکند و خواهد کرد. بحمداللَّه از اول انقلاب تا امروز، مسؤولان کشور و افراد دلسوزی که در دولت فعالیت داشـتند، تلاش کردنـد - که در این اواخر، بحمـداللَّه تلاشـها هم بیشتر شده - و تلاش می کنند؛ شاید بتوانند ویرانیهای آن نسلهای سیه‌رو و ملعون را برگردانند و کشور را آباد کنند. هر کدام از شما باید یک انسان خدوم برای کشورتان باشـید من به شما عرض کنم؛ جوانان! عزیزان! مردان و زنان! همه‌ی شماها باید در صحنه باشـید، همت کنید، کار کنید، تحصیل کنید، سواد بیاموزید و کتاب بخوانید. با وجود این چهره‌های نورانی و این روحیه‌های خوبی که من می‌بینم و این سـرزمین بابرکتی که این‌جا قرار دارد، ماشاءاللَّه هر کـدام از شـما باید یک انسان خدوم و فعال و پُرتلاش برای آب و خاک و برای کشورتان و برای این خانه‌ی بزرگ - یعنی ایران - باشید. دولت خیلی زحمت می کشد؛ مسؤولان دولتی حقیقتاً کار می کنند؛ شـما هم باید به آنها کمک کنید. در این منطقه که منطقه‌ی بااستعدادی است، جوانان - هم پسران، هم دختران - باید درس بخواننـد و دوره‌هـای درسـی را طی کننـد. این انقلاب و این کشور، متعلق به شـماهاست؛ خودتان را بایـد برای اداره‌ی کشور آمـاده کنیـد؛ شایـد ان‌شـاءاللَّه در آینـده، در میـان شـما جوانـان و مردان و زنان، کسانی باشـند که در کشور مسؤولیتهای سـنگین و بزرگی را بر دوش بگیرنـد. چه موقع چنین چیزی ممکن است؟ آن وقتی که شـما درس بخوانید و کار کنید. مبادا بیکاری بر جوانان مستولی بشود. همه باید کار و تلاش کنند و زحمت بکشند؛ ان‌شاءاللَّه کشور آباد خواهد شد. همه باید به نماز و مسجد و عبادت و جلسـات قرآن اهمیـت بدهنـد سـفارش دیگری کـه من می‌خـواهم بکنم، این است که همه‌ی خانواده‌هـا و همه‌ی مردم - مخصوصـاً جوانـان - به نمـاز و مسـجد و عبـادت و جلسـات قرآن اهمیت بدهنـد. هرچه امروز این کشور از عظمت و عزت و قـدرت به دسـت آورده است، در سایه‌ی قرآن و اسـلام و نماز و عبادت و ذکر خـداست. هم باید به درس و کار توجه شود، و هم به تدین؛ که تدین پشـتوانه‌ی همه‌ی اینهاست. با نماز و مسـجد و عبادت و جلسات دینی و جلسات قرآن بایـد انس پیدا کنید. از این که شـما عزیزان را زیـارت کردم، خیلی خوشـحالم. از بس ماشاءاللَّه چهره‌های نورانی شـما برای من دلپـذیر است، اگر بیش از این هم صـحبت بکنم و بایسـتم، خسـته نخواهم شد؛ اما چون کار داریم، بایستی زودتر برویم. من همین‌قدر آمدم که شـما برادران عزیز را از نزدیک ببینم و قدری از اوضاع این مرکزِ بخش اطلاع پیدا کنم و از این فاصله‌ی دورِ زمانی، اظهار ارادتی به شهید رئیس‌علی دلواری کرده باشم و یاد آن بزرگوارِ تاریخی را گرامی داشته باشم؛ که بحمداللَّه این مقصود هم برآورده شد. همه‌ی شما عزیزان را به خدا می‌سپارم و با شما خداحافظی می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

---------------------------- ۱) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۱ همین مجلد

سخنرانی در جمع مردم روستای لیلک، از توابع بخش دلوار بوشهر

سخنرانی در جمع مردم روستای لیلک، از توابع بخش دلوار بوشهر(۱) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنـا ابی‌القاسم محمّـد و علی اله الطّیّبین الطّاهرین المعصومین اسـتقلال کشور، به شـماها بسـتگی دارد از زیارت شـما برادران و خواهران عزیز خیلی خوشـحالم. بحمداللَّه شما جوانان انقلابی و پُرشوری هستید و خداوند برکت هدایت و نعمت خودش را بر شـما ارزانی داشـته است. اطلاع پیـدا کردم که در سالهای جنگ، از این روسـتا جوانان مؤمن و سـلحشور زیادی به جبهه اعزام شدند و بعضـی هم به شـهادت رسـیدند؛ خداوند ان‌شاءاللَّه از شـما قبول کند. من می‌خواهم به شما جوانان عزیز و مردم این روستا و خـانواده‌ی محترم شـهدا عرض کنم که این مجاهـدتهای شـماها موجب شـد که اسـلام و قرآن و نام خـدا در دنیا سـربلند شود. شـما مرزنشـینان جمهوری اسـلامی هستیـد و بحمـداللَّه توانسـته‌اید وظایف خودتان را انجام بدهیـد؛ بعد از این هم همه‌ی ملت ایران - از جمله شـما مردم این منطقه - بایـد در راه حراست از این مرزها و از این سـرزمین تلاش کننـد. در مقابل دشـمنانی که کشور ایران و

اسلام را تهدید می‌کنند، همین شما جوانان شجاع، با قدرت اراده‌یی که دارید، با شور و شوقی که دارید، باید بایستید. استقلال کشور، به شماها بستگی دارد. دفاع از کشور، به عهده‌ی جوانان غیور و باهمتی مثل شماهاست. جوانان باید عمر خود را صرف کارهای سازنده و بابرکت کنند جوانان باید اولاً مثل همیشه، در میدان جهاد، دلاورانه حاضر باشند و فنون جنگی را فرا بگیرند و جزو مجموعه‌ی بسیج باشند؛ ثانیاً در میدان سازندگی هم فعالیت کنند. جوانان روستاها و بخشها باید کار و تلاش کنند. بحمداللَّه زمین خوب، خاك خوب، استعداد حاصلخیزی خوب و امکانات فراوان وجود دارد؛ جوان باید تلاش و کار کند و دنیا را آباد نماید. مرد و زن، همه باید برای آباد کردن کشور تلاش کنند؛ اما جوانان سهم بیشتری دارند. من نمی‌دانم آیا در روستای شما مبارزه با بی‌سوادی فعال است یا نه.(۲) بسیار خوب است که می‌گویید فعال است. باید کاری کنید که علم و درس و سواد و خواندن و نوشتن، در بین همه‌ی افراد این بخش باب بشود و کسی بی‌سواد نماند و جوانان آگاهیهای خودشان را روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه بیشتر کنند؛ امید کشور به شما جوانان است. امروز دولت و مسؤولان دولتی همت کرده‌اند که مناطق محروم را آباد کنند و ان‌شاءاللَّه محرومیتها را برطرف نمایند؛ زحمت هم زیاد می‌کشند. امیدواریم بتدریج همه‌ی این مناطق دورافتاده و محروم کشور - که استعدادهای بسیار خوبی هم دارند - آباد بشوند؛ اما تلاش شما جوانان بسیار کمك می‌کند. جوانان باید وقت خود را به بیکاری نگذرانند؛ عمر خود را، نیروی خود را - این انرژی سرشار خود را - صرف کارهای سازنده و بابرکت کنند. دست قدرت الهی با ماست برادران و خواهران! خدا با ماست. دشمنان بارها خواستند ایران و جمهوری اسلامی را مورد تهاجم قرار بدهند و به آن ضربت بزنند؛ اما هر دفعه از این ملت تودهنی خوردند و نتوانستند مقاصد شوم خودشان را انجام بدهند؛ باز هم ان‌شاءاللَّه خدای متعال و دست قدرت الهی با ماست و ما به فضل الهی خواهیم توانست استقلال این کشور را حفظ کنیم و کشور به دست شماها آباد بشود و ان‌شاءاللَّه ایران عزیز الگویی برای مسلمانان سایر مناطق عالم بشود؛ کاری کنند که سایه‌ی شوم دشمنان ملتها از سر مردم برچیده بشود. من از شما خداحافظی می‌کنم. خوشحالم از این‌که این توفیق را پیدا کردم که به میان شما بیایم و شما را از نزدیك ببینم. آن‌طور که به من گفتند، این بخش از لحاظ بسیج نیروها، بخش نمونه‌یی بوده است؛ و این برای ما بسیار خوشحال کننده است. امیدوارم که همیشه شاد و پُرتلاش و در راه خدا فعال باشید و ان‌شاءاللَّه هرچه زمان می‌گذرد، وضع این منطقه و این روستاها و این مرکز بخش، بهتر از گذشته بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------ -- ۱) طبق برنامه‌ریزیهای انجام شده در این سفر، قرار بود مقام معظم رهبری فقط در مرکز بخش دلوار برای مردم این بخش و روستاهای تابعه سخنرانی کنند. در مسیر حرکت به سمت بخش دلوار، به علت ازدحام و اشتیاق وافر مردم برای دیدار با معظمٌ‌له - که چندین کیلومتر جلوتر به استقبال آمده بودند - ایشان ناگزیر شدند در همان نقطه‌ی ازدحام جمعیت (روستای لیلک) نیز توقف کنند و بیانات کوتاهی در جمع اهالی آن منطقه ایراد نمایند. ۲) در این لحظه، جمعیت حاضر، یکصدا پاسخ مثبت خود را به استحضار معظمٌ‌له رساندند.

بیانات در دیدار با گروهی از شیعیان پاکستان

بیانات در دیدار با گروهی از شیعیان پاکستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حرکت اسلامی در پاکستان، با معضلات پیچیده‌یی مواجه است خیلی خوش آمدید؛ از زیارتتان خوشحالیم. مسائل پاکستان، از مسائل عمومی مسلمین و اهداف و مسائل اسلامی ما به‌هیچ‌وجه جدا نیست. همیشه ارتباط مخصوصی بین ملت ایران و ملت پاکستان بوده است؛ ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز هم این ارتباط مستحکمتر خواهد شد. در واقع ملت پاکستان و مخلصانِ از مسلمانان پاکستان - مخصوصاً شیعیان - برای ملت ما در مسائل انقلاب، یك وزنه و یك پشتوانه بوده‌اند. از اول انقلاب همین‌طور بود، باز هم هست، و ان‌شاءاللَّه بعد از این هم خواهد بود. در پاکستان، دشمنان اسلام هم نفوذ زیادی دارند. یك پایه و ریشه‌ی استعماری از دوران انگلیسیها در آن‌جا هست، که بعد هم به امریکاییها و به بقیه‌ی ایادی

استکبار منتقل شده است. به همین خاطر، ضمن این‌که حرکت اسلامی در پاکستان، حرکت شکفته و شادابی هست، با معضلات پیچیده‌یی هم مواجه است؛ که شما آن معضلات را با همه‌ی وجودتان دارید در آن‌جا لمس می‌کنید. ما آن معضلات را از دور می‌بینیم؛ اما شما با گوشت و پوست خودتان آنها را احساس می‌کنید. به نظر ما، مبنای کار هم ایجاد تفرقه است؛ همان شعار «تفرقه بینداز، حکومت کن»ی که انگلیسیها از اولِ ورود به شبه قاره طبق آن عمل کردند؛ البته در برهه‌یی بین مسلمان و هندو، در برهه‌یی بین مسلمان و سیک، حتّی در برهه‌یی بین فِرَق مختلف هندو، و در برهه‌یی دیگر هم بین فِرَق مسلمین. انسان در تاریخچه‌ی شبه قاره، از قبل از استقلال، این را می‌بیند و متأسفانه تا امروز هم این معنا هست و در پاکستان این واضح است. حالا هم گروهی سعی دارند که شیعه را به طور کلی از بقیه‌ی مسلمین جدا کنند؛ بین اینها بغض و عناد بیندازند و شیعه را در موضع ضعف قرار بدهند و آنها را از صحنه‌ی سیاسی بکلی خارج کنند. این، دنباله‌ی همان سیاست است؛ چیز جدیدی نیست؛ منتها امروز به این صورت درآمده است. شیعه و سنی در شبه قاره همیشه با هم زندگی کرده‌اند؛ در پاکستان هم همین‌طور بوده است. اینها دارند شیعه را با استفاده از عنوان اقلیت، زیر فشار قرار می‌دهند؛ و این فشار را شما در همه جا احساس می‌کنید؛ شهدایی هم دادید؛ مرحوم شهید آقا سیّد عارف،(۱) شهید برجسته‌ی این توطئه‌ی دشمنان بود. موجودیت شیعه در پاکستان باید مستحکم و یکپارچه باشد توجه به دو کار اساسی، ضرورت دارد: اول، استحکام بخشیدن به موجودیت شیعه است؛ یعنی تا جایی که امکان دارد، همین حدود بیست‌وچند درصد شیعه‌یی که در پاکستان هستند، اینها یکپارچه بشوند. اگر به طور صددرصد هم این یکپارچگی صورت نگیرد، ولی هدف باید صددرصد باشد. اگر به فرض، صددرصد هم یکپارچگی انجام نشود - بعضیها بی‌تفاوت باشند، بعضیها کنار باشند - جُلّ(۲) شیعه بایستی با هم باشند و پیوندی اینها را با هم مستحکم کند؛ با یک حرکت، حرکت کنند؛ با یک اشاره، راه بیفتند؛ یک جهتگیری داشته باشند؛ بین خود شیعه، دیگر تضارب نباشد؛ گروههای مختلف، با اسمهای مختلف خودنمایی نکنند. تضارب بین شیعه، ضررهای خیلی زیادی می‌زند. من در آن سفری هم که در شش، هفت سال پیش(۳) به پاکستان آمدم، به مرحوم آقا سیّد عارف و مرحوم آقا سیّد صفدر(۴) و بعضی از آقایان علمای دیگری که بودند، این را تأکیداً گفتم؛ هر سفری هم که آقایان به ایران آمدند، با آنها در میان گذاشتم. بنابراین، سعی بشود که خود شیعه، یک موجودیت مستقل و محکمی پیدا کند، تا نتوانند شیعه را هضم کنند. شیعیان باید درصدد ارتباط هرچه بیشتر با گروههای غیر شیعه بربیایند دوم، این شیء واحد و متحد، درصدد ارتباط هرچه بیشتر با گروههای غیر شیعه بربیاید؛ مگر کسانی که بنای بر عناد دارند؛ مثل همین گروههای وهابی که در آن‌جا هستند و بنای بر عناد دارند؛ آنها با سنی‌ها هم بدند. اگر شیعه هم یک روز - نستجیر باللّه - نباشد، یا موجودیتی نداشته باشد، آنها بین همان سنی‌ها هم اختلاف ایجاد می‌کنند؛ چون آن کسانی که آنها را هدایت می‌کنند، از اتحاد مسلمین می‌ترسند. البته شاید عواملشان نمی‌فهمند که چه می‌کنند - مردمان جاهل و شریری هستند و فقط شرارت می‌کنند - اما آن کسانی که اینها را هدایت می‌کنند، اگر به فرض شیعه هم نمی‌بود، حتّی بین گروههای غیر شیعه اختلاف می‌انداختند! به همین خاطر است که در پاکستانِ صد میلیونیِ مسلمانِ پایبندِ مؤمن، نمی‌گذارند نیروی اسلامی رشد کند. ایمان مردم پاکستان، عمیقتر از بسیاری از مردم کشورهای اسلامی من اعتقادم این است که ایمان اسلامی مردم پاکستان، از بسیاری از مردم کشورهای اسلامی - شاید بشود گفت از اکثر نزدیک به اتفاق کشورهای اسلامی - عمیقتر است؛ و من بر این معنا استدلال دارم. با این‌که انگلیسیها سالهای متمادی بر این کشور حکومت کردند و تمام این مناطق زیردست انگلیسیها بوده و هرچه توانستند، برای دین زدایی انجام دادند، درعین‌حال آنچه تهمانده‌ی آن همه فشار است، این است که شما امروز مشاهده می‌کنید؛ آن ایمان غلیظ اسلامی و آن هیجان اسلامی و آن شور اسلامی است. اگر آن مقدار کاری که انگلیسیها در این‌جا کردند، در هر کشور دیگری کرده بودند، شاید بشود گفت از اسلام اثری نمی‌ماند. الان شما کشورهای آفریقایی را ملاحظه کنید؛ شمال آفریقا مسلمان و خوبند، اما ظواهر اسلامی مثل پاکستان هرگز رعایت نمی‌شود. آن رعایتهای اسلامی و آن خلوص اسلامی که ما در پاکستان مشاهده کردیم، در آن‌جاها نیست. پیداست که

مردم پاکستان به حسب ترکیب روحی و ذهنی، ایمانشان قوی است؛ دشمن این را می‌داند. روان‌شناسی مردم در دست دشمن است؛ او می‌خواهد هر طور که هست، این ایمان را از بین ببرد؛ لذاست که دارند اختلاف ایجاد می‌کنند. ...B در مقابل کسانی که حرفهایی دارند، باید قدری تنازل کرد به نظر من، اگر یک تلاش هماهنگِ قوی انجام بگیرد، با همه‌ی غیر وهابیها می‌توان اتصال و ارتباط پیدا کرد. گمان می‌کنم مجموعه‌ی برادرانی که در گروههای مختلف شیعیان در آن‌جا هستند، می‌توانند این تلاش همه‌جانبه و مستحکم را با هم انجام بدهند. در مقابل کسانی که حرفهایی دارند، باید قدری تنازل کرد. آن‌جا افراد مختلفی از علما و دانشجویان و جوانان روشنفکر شیعه هستند. اگر هر گروهی بخواهد همه‌ی توقعات خودش را تحقق ببخشد، معلوم است که نخواهد شد. بایستی بر یک امر متفقٌ‌علیه گرد بیایند، تا بتوانند آن موجودیت واحد را تشکیل بدهند. ...B(۵) نبایستی از خصومتهای دشمن ترسید همه‌ی شما باید از خدای متعال کمک بخواهید، تا ان‌شاءاللّه این هدف و مقصود انجام بگیرد. یقیناً هم بعد از آن‌که فهمیده بشود این یک حرکت منسجم است، دشمن مخالفت خودش را تشدید خواهد کرد. نبایستی از خصومتهای دشمن ترسید؛ «و لمّا رأی المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله».(۶) خدای متعال و پیامبر به ما وعده داده‌اند که اگر در راه خدا حرکت کنیم، شیاطین با ما دشمن خواهند شد؛ باید این دشمنی را تحمل کنیم. اگر ان‌شاءاللّه تلاش کنیم، پیروزی با ماست. اگر ان‌شاءاللّه تلاش و پیگیری کارها انجام بگیرد، پیروزی با جبهه‌ی حق است. ان‌شاءاللّه مشمول الطاف الهی و دعوات زاکیه‌ی ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) باشید؛ ما هم در این‌جا برادران شما هستیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) وی از طرفداران انقلاب اسلامی و از علاقه‌مندان استوار حضرت امام خمینی(ره) محسوب می‌شد. این شهید بزرگوار تحصیلات خود را در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف گذراند و پس از مراجعت به پاکستان، نمایندگی مراجع بزرگ تقلید را به عهده گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش گسترده‌یی برای رساندن اهداف و آرمانهای انقلاب و امام به توده‌های مسلمان پاکستانی به عمل آورد و در همین زمینه، «نهضت فقه جعفری» را در این کشور تأسیس کرد. فعالیتهای او، حساسیت محافل مرتبط به استکبار را در پاکستان برانگیخت؛ تا این‌که سرانجام به دست یک گروه تروریست که به مسجد محل اقامه‌ی نماز جماعت وی حمله کردند، به شهادت رسید. (۱۹۸۸ - ۱۹۴۶ م) ۲) همه ۳) ۲۳/۱۰/۱۳۶۴ ۴) ۱۹۸۹ - ۱۹۳۳ م) ۵) از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتهایی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمتها حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آنها خواهد شد. ۶) احزاب: ۲۲

بیانات در دیدار با اعضای «دفتر پژوهش و گسترش فرهنگ جبهه»

بیانات در دیدار با اعضای «دفتر پژوهش و گسترش فرهنگ جبهه» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم چیزی که نظر من را خیلی جلب کرد، ابتکاری بودن حرکت شما بود ما جز تشکر از شما برادران عزیزی که یک کار به این سودمندی را با این روحیه‌ی خوب و با این شور و احساس و علاقه دنبال می‌کنید، چه می‌شود بگوییم؟ چیزی که در این کار نظر من را خیلی جلب کرد، ابتکاری بودن حرکت بود. شما راه نشناخته‌یی را به سوی معرفی جنگ کشف کردید؛ و این خیلی مهم است. وقتی که جلد اول کتاب شما(۱) درآمد، طبعاً به‌طور عادی مثل بقیه‌ی منشوراتی که پیش من می‌آورند، نشستم آن را خواندم. این کتاب از بس من را جذب کرد، آن را تا آخر خواندم؛ بعد دیدم این کافی نیست؛ به خانه بردم و گفتم همه بنشینید این کتاب را بخوانید! در جمع خانواده، جاهایی از این کتاب را خود من باز کردم و خواندم؛ گفتم این کتاب اصلاً باید در فضای خانه‌ها باشد و همه باید آن را همیشه داشته باشند. ما هنوز ابعاد عظمت جنگ را احساس نکرده‌ایم این حادثه‌ی جنگ، واقعاً حادثه‌ی عجیبی بود. بنده هم که می‌گویم عجیب بود، یقین دارم که ابعاد شگفتی این جنگ را به تمام درک نکرده‌ام. این مثل آن است که شما از فاصله‌ی خیلی زیادی، ساختمان خیلی عظیمی را بالای کوه می‌بینید و می‌فهمید که خیلی باعظمت است؛ اما درمی‌یابید که هنوز هم ابعاد عظمت آن را نفهمیده‌اید؛ وقتی

که بروید لمس کنید و اطرافش را ببینید، آن وقت خواهید فهمید که چه‌قدر عظمت دارد؛ قضیه‌ی ما حقیقتاً این است. اگرچه ما جنگ را از نزدیک دیدیم، اما - به قول شهریار - به تاریکی دیدیم و آن را درست نشناختیم.(۲) این هشت سال، تجربه‌ی عجیبی بود. این نوشته‌هایی که راجع به رزمندگان و جنگ منتشر می‌شود - که غالباً هم همین حوزه‌ی هنری چاپ و منتشر می‌کند و انصافاً چیزهای بسیار باارزش و خوبی هم است - هرچه به دستم می‌رسد، می‌خوانم. با این‌که ما این همه از نزدیک و از دور، به وسیله‌ی گزارشها و از طریق خبرهای شخصی و فردی، در جریان مسائل اینها بودیم و چه‌قدر از اینها را من خودم دیده بودم، درعین‌حال الان که می‌خوانم، می‌بینم نخیر، ما هرگز نمی‌توانستیم آن ابعاد و آن هفت توی حوادث را از دور ببینیم؛ حالا که انسان می‌خواند، می‌فهمد که چه دنیای عجیبی بود. به‌هرحال دروازه‌ی عظیمی بود که الان به روی ما بسته شده است. تا آن‌جا که می‌توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم ما باید آن مجموعه را همچنان که هست، مثل آثار ساختمانی جنگ - که امام فرمودند اینها را حفظ کنید - حفظ کنیم؛ این اهمیتش از آنها خیلی بیشتر است. ما تا آن‌جا که می‌توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم؛ که حالا شما دارید این کار بزرگ را انجام می‌دهید. تاریخ نمی‌تواند اینها را بیان کند. در تاریخ خواهند گفت هشت سال جنگ شد - دیگر بیشتر از این‌که نمی‌شود بگویند - عملیاتها را یکی یکی خواهند گفت؛ در فلان تاریخ، عملیات فتح‌المبین شد؛ در فلان تاریخ، فلان عملیات شد؛ این‌قدر نیرو شرکت داشت؛ پیروزی به دست آمد؛ اما اینها کجا، و حقیقتِ آنچه که در این میدانها گذشته، کجا؟ شما بحمداللّه دارید به این قضیه رسیدگی می‌کنید؛ کار را مغتنم بشمارید. شاید اغلب و یا همه‌ی شما در جبهه بوده‌اید و آن را درک کرده‌اید - من که یکایک شما برادران را نمی‌شناسم - قاعدتاً تا کسی در آن‌جا نباشد، آن شوق و آن معرفت برایش پیدا نمی‌شود که دنبال این چیزها برود و عمر خود را مصرف کند؛ یقیناً بودن و دیدن و لمس کردن و حس کردن، مؤثر است. به‌هرحال، این کار شما یک حسنه‌ی باقیه و یک صدقه‌ی جاریه است؛ و هرچه هم بگذرد، ارزش کار شما بیشتر فهمیده می‌شود. البته باید تلاش کنید که هرچه ممکن است، این نقشها را برجسته کنید. نوشته‌های شما باید وارد ادبیات و هنر مربوط به جنگ شود شما این اصطلاحات را جمع کردید؛ خوب، این اصطلاحات خیلی ارزش دارد. مجموعه‌ی آن به صورت یک مادّه‌ی خام تاریخی و به صورت یک سند تاریخی، الان در اختیار ماست. بر اساس سند تاریخی، کارهای گزارشیِ فراوانی ممکن است انجام بگیرد. چه‌قدر خوب است که آن کسانی که فیلم می‌سازند، یا قصه می‌نویسند، یا شعر می‌گویند، یا نمایشنامه می‌نویسند، از این نوشته‌ها و از این اسناد استفاده کنند. آن وقتی کارایی این نوشته‌ی شما به حد نهایت می‌رسد، که در ادبیات و در هنرِ رایج مربوط به جنگ بیاید و به خورد آنها برود؛ همچنان که آن اسمها و لقبهایی که به آن اشاره کردید - مثل حَسَن بی‌ریا - خودش موضوع یک داستان است؛ این باید بیاید و مثل نگینی که انسان در جای مهمی آن را می‌نشاند، در جای مهمی قرار بگیرد. نگین پیاده شده، نگین است؛ وقتی هم بر روی انگشتری یا ظرف حساس و فلزی نشست، بر ارزش نگینیِ آن چیزی اضافه نمی‌شود؛ همان نگین است؛ فرقی نمی‌کند؛ اما درخشندگی و جلوه‌ی آن چند برابر می‌شود. مثلاً ملاحظه کنید، این فیروزه‌هایی که جزو موقوفات امام رضا (علیه‌الصّلاةوالسّلام) بود، مرحوم حافظیان آمد اینها را دانه دانه در ضریح آن حضرت روی قبه‌ها نشاند و ضریح جلوه پیدا کرد. فیروزه، همان فیروزه است؛ ارزش گوهری آن هیچ تفاوتی نکرده - همان گوهر است - لیکن جلوه‌ی آن چند برابر شده است. این جلوه کمک می‌کند تا افراد بیننده قدر آن را درست بشناسند؛ در آن درست خیره بشوند و دقت کنند و چیزهای ریز آن را بفهمند و بشناسند؛ والّا این خطنوشته‌ی خیلی زیبا را اگر ما نوشتیم و کنار گذاشتیم، کسی چندان توجهی به آن نمی‌کند؛ اما وقتی آن را تابلو کردیم، این تابلو فرصت می‌دهد تا آنهایی که اهل این کار هستند، بیایند در ریزه‌کاریهای این خطنوشته دقت کنند. شما این نسج زیبا و قیمتی را بافتید؛ اما این بافتن وقتی به همین شکل در اختیار افراد قرار می‌گیرد، مبلغی از آن استفاده می‌کنند؛ کمااین‌که خود من از این نوشته‌های شما خیلی استفاده کرده‌ام. من نوشته‌های شما را دوست می‌دارم؛ بخصوص آن «فرهنگ جبهه» را، که انصافاً خیلی زیبا و شیرین بود؛ از آن قسمت لطیفه‌ها، این بهتر بود. با این‌که لطیفه‌ها هم یادگاری است، اما نمی‌دانم آن

اصطلاحات چه حالتی داشت؛ انصافاً نکات پُرمغز و پُرمعنایی در آن دیده می‌شد. کار شما ارزش بنیانی و اوّلی دارد من در جاهایی از این کتاب، نکاتی را هم یادداشت کرده‌ام؛ بخصوص آن‌جایی که فهمیده‌ام این جمع کننده، به نکته‌ی خیلی ریزی از کیفیت نگارش و جمع کردن توجه کرده است. من در این‌گونه موارد علامتی زده‌ام، و یا اگر خودم چیزی فهمیده‌ام، بعضی از آنها را یادداشت هم کرده‌ام. علی‌ایّ‌حال، اگر همینها در قالب داستان، شعر، فیلم و فیلمنامه بیاید، جلوه‌ی جدیدی پیدا می‌کند و بهتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. باید این توصیه را به همه کرد که از این مواد استفاده کنند؛ لیکن اساس کار این است که این روایات جمع بشود. شما باید همه‌ی این روایات را جمع بکنید، تا بعد کسانی بیایند از این روایات به عنوان مصالح کار استفاده کنند و چیزهایی بسازند. بنابراین، کار شما ارزش بنیانی و اوّلی دارد. به‌هرحال، آنچه که ما می‌توانیم به شما عرض بکنیم، همین است که از شما تشکر کنیم و بگوییم که ما به این کارهای شما، و به تبع به خود شما اخلاص داریم. از خدای متعال می‌خواهیم که به شما کمک کند، تا بتوانید ان‌شاءاللَّه این کارها را دنبال کنید. به برادر عزیزمان آقای فهیمی که این کار بسیار شیوا و جالب و ماندنی را شروع کردند، عرض می‌کنم که آن چیزی که مهم است، ابتکار و نوآوری است. نوآوری، باب بسیار واسعی است. توصیه‌یی که من دارم، این است که باب این نوآوری بسته نشود و همین طور دایماً راههای تازه و درهای جدیدی ان‌شاءاللَّه باز بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) فرهنگ جبهه»، مؤلف: سیّد مهدی فهیمی ۲) شب علی دید و به نزدیکی دیدگرچه او نیز به تاریکی دید

سخنرانی در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه

سخنرانی در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدمات مردم قم، در صورت نظام اسلامی ما متجلی است یاد روز تاریخی نوزدهم دی را که سرآغاز حضور خونین مردم عزیز ما در صحنه‌های نهضت خونبار اسلامی است، از اعماق دل گرامی می‌داریم و برای شهدا و مصدومان و محنت‌دیدگان آن حادثه، از خداوند متعال طلب اجر و ثواب دایم و جزیل می‌کنیم. چهره‌ی قم، به عنوان یک نقطه‌ی روشن و درس‌آموز در طول نهضت، برای ملت ما و ملتهای دیگر باقی ماند و ان‌شاءاللَّه بر اثر حضور قوی شما مردم عزیز و جوانان عزیز و حوزه‌ی علمیه‌ی عالی‌قدر و عالی‌مقام در حساسترین صحنه‌های نهضت اسلامی و انقلاب بزرگ اسلامی ما، باقی خواهد ماند. یاد آن همه مجاهدتها از خاطرها نخواهد رفت. نه به این عنوان که بخواهیم اشخاصی یا جمع و قشر بخصوصی از مردم را فقط به لحاظ فداکاریهایشان ستایش کنیم - البته این هست و به جای خود محفوظ است - مهم جنبه‌ی رمزی این مسأله است؛ اشاراتی که در این روز مبارک و در مردم مبارک قم - که آغازگران نهضت بودند - نهفته، مهم است. هم در آغاز نهضت که آن خورشید فروزان علم و تقوا از افق قم سر برآورد و ایران و سپس همه‌ی عالم اسلام را منور کرد؛ هم آن روزی که آن امام بی‌بدیل و آن خلف صالح انبیا و اولیا، به پشتیبانیهای شما مردم قم، در مقابل کفر و استکبار استوار ایستاد و فریاد دل این امت را از حنجره‌ی الهی خود سرداد؛ هم آن روزی که امام بزرگوار، قم را مرکزی برای پرتوافکنی قرارداد و تعالیم و پیام خود را از آن‌جا به همه جا فرستاد؛ هم در دوران پیروزی انقلاب، هم در دوران جنگ تحمیلی، هم در پیچهای خطرناک سیاسی انقلاب، همه جا مردم قم - این مردم مؤمن و حقیقتاً حزب‌اللَّه - و در بخش اعظم حوادث، حوزه‌ی علمیه‌ی قم و علما و مدرّسین بزرگ و طلاب جوان و پُرشور و محافل درس و مدارس آمیخته‌ی با علم و جهاد، به کمک انقلاب آمدند و بازوی امام محسوب شدند و انقلاب را از خطرناک‌ترین گذرگاهها گذراندند. این، نشانه‌ی آن است که نهضت، مردمی و دینی است؛ متکی به مردم و هدایت یافته از دین و حرکت‌کننده به سمت هدفهای الهی است؛ که خیر و سعادت مردم هم در آن است. رمز قم - هم مردمش، هم حوزه‌ی علمیه‌اش - برای نهضت ما این است. و به همین ترتیب، این انقلاب پیش رفته است و بعد از این هم پیش خواهد رفت. مردم شجاع و صحنه‌گردان قم خدمات

زیادی کرده‌اند و امروز بحمدالله این خدمات، باضافه‌ی آنچه که قشرهای مردم در همه جای این کشور انجام داده‌اند، در صورت این نظام الهی و اسلامی متجلی است. هرچه نهضت و ملت ما دارند، از توجه و توکل به خداست آنچه امروز برای ما مهم است و مربوط به آینده است - که گذشته هم باید همیشه در خدمت آینده باشد - چند نکته است: یک نکته این است که هرچه این نهضت و این ملت، و بر اثر برکات این ملت، ملتهای دیگر اسلامی دارند، از توجه به خدا و توکل به خدا و زنده‌کردن یاد خدا در دلهاست؛ از این نباید لحظه‌یی غفلت کرد. اگر توجه به خدا و استمداد از منبع لایزال قدرت الهی نمی‌بود، مشکل می‌توان تصور کرد که این انقلاب و این ملت و این حرکت می‌توانست به این موفقیتها نایل شود؛ در آینده هم همین‌طور خواهد بود. اساس انقلاب اسلامی هم بر انسان‌سازی است؛ و انسان‌سازی در مرتبه‌ی اول، تعمیر دل و آباد کردن جان است. دنیایی که در آن زر و زیور و نعمت باشد، اما انسان از انسانیت و اخلاق و دینداری بهره‌یی نبرده باشد، این دنیا به اهل دنیا هم لذتی نخواهد داد؛ آسایشی به بشر نخواهد بخشید. آسایش انسان، ناشی از آن روحیه و اخلاقی است که باید از دین استمداد بشود و سرچشمه بگیرد. دنیایی که در آن، اخلاق و معنویت و دین نباشد، همین می‌شود که امروز شما می‌بینید که در سایه‌ی ننگین و سنگین قدرت ابرقدرتها و تجاوزگران عالم، چه بر سر ملتها آوردند و دارند می‌آورند. همت اوّلمان باید بر تکمیل و تهذیب نفس باشد هر کداممان در هر جا که هستیم، همت اوّلمان باید بر تکمیل نفس و تهذیب نفس و ساختن باطن و متحلی شدن(۱) به حلیه‌ی اخلاق الهی و معنوی باشد. در همین ماه رجب - که امسال نوزدهم دی در ماه رجب واقع شد، و این فرصت مضاعفی است - مشاهده کنید که چه کوششی در ادعیه‌ی این ماه و ادعیه‌ی دیگر می‌شود، تا انسان در باطن و در قلب خود متحول بشود و زیور اخلاق الهی و انسانی را پیدا کند؛ این، انسان‌سازی است؛ این، مقصود و هدف اصلی از همه‌ی انقلابهای الهی و بعثت انبیاست. «اللّهم انّی اسئلک صبر الشّاکرین لک و عمل الخائفین منک و یقین العابدین لک»؛(۲) این مایه‌ی دعاهاست. در درون خود، باید آن نور معنویت، آن شکر، آن صبر، آن یقین، آن عبادت، آن ذکر را برافروزیم و روشن کنیم، تا این ملت بتواند برای ملتهای دیگر الگو بشود؛ تا بتواند سعادت برای خود و ملتهای دیگر بیاورد؛ تا بتواند از بلیاتی که انسانها به‌خاطر آلودگیهای نفسانی و روحی دچار آن هستند - این منیتها و خودخواهیها و خودپرستیها - در امان و برکنار بماند. من از جوانان عزیز - که بحمدالله دلهای پاک و روحهای آماده و ضمایر صاف و آمادگی بیشتر و آلودگیهای کمتری دارند - می‌خواهم که با ذکر و توجه و دعا و بخصوص اخلاص، در تحول درونی خود، سعی و تلاش کنند. این نسل نو، نسلی است که در سایه‌ی بابرکت اسلام و حکومت اسلامی، این مجال و این فرصت را دارد که درون و باطن خود را اسلامی کند؛ در گذشته این امکان نبود. اتصال نظام و مسؤولان با مردم، یک نعمت معجزه‌آسای الهی نکته‌ی دوم هم که بسیار حایز اهمیت است، مسأله‌ی مردمی بودن این انقلاب و این نظام مقدس است. هرچه کردند و هرچه شد، مردم کردند. امام بزرگوار هم متکی به همین آحاد و نفوس مؤمنه‌ی مردم بود. مسؤولان کشور - خدمتگزارانی که بوده‌اند و هستند - قدرتشان، جرأتشان، توان معنوی و روحیِ مقابله‌شان با تهدیدها و مبارزطلبیهای استکبار و قدرتهای شیطانی، به پشتوانه و پشتیبانی همین ملت است. اتصال نظام، دولت، حکومت و مسؤولان با مردم، یکی از همان نعمتهای معجزه‌آسای الهی است. اگر مردم نبودند و این اخلاصها و این شورها و این فداکاریهای بی‌نظیر و محیرالعقول نبود - که انسان از این مایه‌ی ایثاری که در آحاد مردم مشاهده می‌کند، واقعاً مبهوت می‌ماند - انقلاب هم پیروز نمی‌شد، جنگ هم به پیروزی نمی‌رسید، در میدانهای سیاست هم پیروزی نبود، در مقابل محاصره‌ی اقتصادی دشمن هم توان مقاومت باقی نمی‌ماند؛ والّا شما تصور می‌کنید که شیاطین حاضرند یک حکومت و یک پرچم اسلامی را این‌طور برافراشته در عالم تحمل کنند؟ اگر در یک نقطه‌ی دنیا - مثل همین الجزایر(۳) یا سودان(۴) یا بعضی از کشورهایی که گرایش اسلامی و نشانه‌های اسلامی در آن‌جا پیدا می‌شود - صدایی از اسلام بلند می‌شود، ببینید دستگاههای تبلیغاتی چه می‌کنند؛ چه تبلیغاتی، چه سیاستبازیهایی، چه فشارهایی از خود بُروز می‌دهند و چه‌طور از غیظ به خود می‌پیچند و نمی‌توانند تحمل بکنند! دیدید که در این سیزده سال، بازوهای شیطانی و دستهای شیطانی در سرتاسر عالم، در مقابل انقلاب

اسلامی و جمهوری اسلامی چه کردند؛ نمی‌توانند تحمل کنند. آنچه آنها را تا امروز ناکام کرده است که نتوانسته‌اند مقاصد شومشان را عملی کنند، همین پیوند و اتصال و ارتباط با مردم و حضور مردم در صحنه است. سعی می کنند ملت ما را از انقلاب و نظام و دولت و مسؤولانش جدا کنند هر کس امروز چشم و گوش خود را درست باز کند، چیز واضحی را مشاهده می کند، و آن این است که تمام دستگاههای تبلیغاتی و سیاسی و برنامه‌ریزی دنیا، تا آن‌جا که به استکبار جهانی و بخصوص به شیطان بزرگ - امریکا - مربوط می‌شود، دارند سعی می کنند، شاید بتوانند این ملت را از انقلابشان، از نظامشان، از دولتشان و از مسؤولانشان جدا کنند. تبلیغات دروغ بکنند، آیه‌های یأس بخوانند، فشارهایی وارد بکنند، تهمتهایی بزنند، جلوه‌های دروغین و پوچی از دور نشان بدهند، تا شاید بتوانند بین مردم و مسؤولان و نظام و دولت - که تبلور انقلاب، همینهاست - جدایی بیندازند. همین فشار و محاصره‌ی اقتصادی که امروز هم هنوز وجود دارد، نباید گمان بشود که از پیرامون جمهوری اسلامی آن را بکلی برداشته‌اند؛ نخیر، از طرق مختلف فشار اقتصادی هست، محاصره‌ی اقتصادی هست؛ خیلی هم پیچیده است. همین که این فشارها را وارد می‌آورند، همین که امروز تبلیغات و کارشکنی وسیع و گسترده و بسیار خباثت‌آمیزی علیه جمهوری اسلامی در سطح دنیا وجود دارد، به‌خاطر آن است که شاید بتوانند این ملتی که لیاقت خودش را ثابت کرده است، از جمهوری اسلامی جدا کنند. من عرض می کنم، آن کسی که می‌خواهد در مقابل استکبار ایستادگی بکند و توی دهن دشمن جمهوری اسلامی بزند و دل بندگان خدا را شاد، و دل دشمنان خدا را افسرده بکند، باید سعی کند که پیوند محبت و عطوفت و اعتماد میان این ملت و میان مسؤولان نظام، روزبه‌روز بیشتر و قویتر بشود. هر کس عکس این عمل بکند، در جهت استکبار کار می کند. مبادا مردم را نسبت به انتخابات دودل بکنند حالا ما دوران انتخابات(۵) را در پیش داریم. البته درباره‌ی انتخابات حرفهای گفتنی‌یی هست که ان‌شاءاللّه باید در زمان خود به ملت ایران عرض بشود؛ اما آنچه که الان عرض می کنم، این است که از حالا باید همه‌ی کسانی که می‌توانند اثر بگذارند - ولو بر روی یک نفر - کاری بکنند که این انتخابات مجلس شورای اسلامی - که اولین انتخابات مجلس بعد از رحلت امام (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) است - از انتخابات گذشته، پُرشورتر و قویتر و با حضور بیشتر مردم عملی بشود؛ مبادا کسانی عکس این عمل کنند. مبادا در روزنامه یا در رسانه‌یی - به هر نحوش - یا در تبلیغاتی، طوری حرف زده بشود که مردم را نسبت به انتخابات دودل بکنند. البته این مردم دودل نمی‌شوند. این مردم نشان داده‌اند که در مقابل توطئه‌های دشمن، هوشیارانه عمل می کنند؛ مخالفان انقلاب اسلامی هم این را می‌دانند؛ اما بالاخره تبلیغات و تلاشهای خودشان را می کنند. مبادا کسانی در داخل محدوده‌ی نظام اسلامی پیدا بشوند که به این خواسته‌ی دشمن کمک کنند؛ به علت اختلافی که با زید و عمرو و بکری دارند، برای خاطر یک امر جزیی، کم‌اهمیت و احیاناً شخصی یا گروهی، بیایند مردم را نسبت به این حقیقت عظیم - که حضور آنها را در صحنه نشان می‌دهد - مردد و دلسرد بکنند. دشمن سعی می کند حضور مردم را پوشیده بدارد هر چیزی که در کشور ما حاکی از حضور مردم است، دشمن در تبلیغات جهانی سعی می کند آن را پوشیده بدارد. میلیونها نفر در شهرهای مختلف و در تهران، در مراسم روز قدس و در اجتماعات عظیم به مناسبتهای مختلف اجتماع می کنند؛ اینها را در تبلیغاتشان منعکس نمی‌کنند؛ چون حاکی از پیوند مردم با نظام جمهوری اسلامی است؛ نمی‌خواهند این در دنیا مسجل بشود؛ نمی‌خواهند برای ذهن عمومی ملت ایران این باور به‌وجود بیاید؛ بلکه سعی می کنند آنها را هرچه کوچکتر هم نشان بدهند. یک میلیون جمعیت را می گویند دهها هزار نفر! در تبلیغات جهانی این‌طوری است! دیگر فکر هم نمی کنند که حالا مردمی که خودشان این اجتماع عظیم را دیده‌اند، درباره‌ی آنها چه قضاوتی خواهند کرد! تیری می‌اندازند، شاید به هدف خورد. چیزهایی که حاکی از حضور و پیوند مردم با دستگاهها و با دولت و با نظام است، سعی می کنند اینها را کمرنگ کنند؛ خودیها مبادا این کار را بکنند؛ قلمها مبادا این کار را بکنند؛ مبادا حرفهایی را منعکس کنند که بدروغ نشانه‌ی دلسردی باشد، تا شاید آن دلسردی روی کسی که این مطالب را می‌خواند، تأثیر بگذارد و او را هم دلسرد بکند؛ این کارها به سود دشمن است. باید سلطه‌ی جهنمی استکبار بر ملتها از بین برود برادران و خواهران! ما در میانه‌ی

راه هستیم. مـا ملت ایران، برای هـدف بزرگی انقلاب کرده‌ایم. مـا از سـلطه‌ی پنجه‌هـای خونین اسـتکبار بر ملتها، به جان آمـده‌ایم. ملتهای عالم - و در مرتبه‌ی اول، ملتهای مسلمان - باید بیدار بشوند. باید سلطه‌ی جهنمی استکبار بر ملتها از بین برود و ملتها بتوانند نفس راحتی بکشند و خودشان تصمیم بگیرند. این چیزها امروز در دنیا نیست؛ باید بشود، و می‌شود. یک روز بود که این چیزها را بعید می‌دانستند. امروز حوادث دنیا برای ملتها درس شده است. تا چند صباح پیش، چه کسی تصور می‌کرد که یکی از دو ابرقدرت بزرگ دنیا، این‌طور متلاشی و از هم پاشیده بشود؟ اما شـد. تا چنـد صـباح پیش، چه کسـی تصور می‌کرد که بلوک شـرق - یعنی بلوک ضـدیت با خـدا - علناً و رسـماً بکلی نابود بشود و ملتهاشان دوباره به سـمت دینـداری برگردند؟ اما شد. امروز هم کسانی به قـدرت امریکا نگاه می‌کننـد؛ فکر می‌کننـد که زایل‌نشدنی است؛ نه، زایل‌شدنی است. تا این قدرتهای جهنمی و این قدرت جهنمی زایـل نشونـد، ملتها نفس راحتی نمی‌کشند. رژیم امریکا خیال می‌کنـد که صاحب‌اختیار دنیاست! می‌بینیـد که در دنیا چه می‌کننـد. رژیم امریکا خیال می‌کند که صاحب‌اختیار دنیاست و سرپرستی دنیا متعلق به اوست! اصـلاً اینها ملتها را به حساب نمی‌آورند؛ ملتِ خودشان را هم به حساب نمی‌آورنـد. اگر تحلیل کننـده‌یی درست تحلیل کنـد، معلوم خواهد شد که اینها برای نفوس بشـری اصـلاً ارزش قائل نیستند. برای اینها، اسم حقوق بشـر، یک دکان و یک حربه است. هرجا که با دولتی مخالف باشـند و بخواهند به جنگ او برونـد و او را زیر فشار قرار بدهنـد، مسأله‌ی حقوق بشـر را عَلَم می‌کنند. این همه در دنیا دولتها و کشورهایی هسـتند که اصـلاً به حقوق بشـری قائـل نیسـتند؛ زیر بـال رژیم امریکـا دارنـد زنـدگی و تنفس می‌کننـد؛ احـدی هم متعرض نمی‌شود که اصـلاً شـما در کشورتان چیزی به نام حقوق بشـر هست؟ اصلاً رأیی برای آحاد بشر قائلید؟ چون با آنها همراهند. آن‌جایی هم که ملتها و دولتهایی مخالف آنها باشـند، اینها را زیر فشار می‌گذارنـد و انواع و اقسام اتهامها را به آنها می‌زننـد. البته در مورد جمهوری اسـلامی، از اولِ انقلاب بوده است. از اول انقلاب، مسأله‌ی حقوق بشـر و زندانها و از این حرفهای خنده‌آور و مضـحک برای هوشـمندان عالم را، به عنوان عوامفریبی در بوق می‌کردنـد، جنجال می‌کردنـد و دایماً می‌گفتنـد: زنـدانهای ایران. آن کسانی که اطلاع دارند و قضاوت و حکم می‌کننـد، می‌داننـد که زنـدانهای این کشورها به مراتب بدتر از زندانهای کشورهای عقب‌افتاده است؛ چیزی که مطرح نیست، حقـوق بشـر اسـت؛ چیزی کـه مطرح نیست، کرامت بشـر است. ظاهرفریبیهـای دروغین امریکـا به عنـوان یـک حربه، ظاهرفریبیهـای دروغینی می‌کننـد. برای بشـر حقـوقی قائـل نیسـتند؛ آن وقـت به کشورهـای آفریقـایی و امریکـای لاـتین(۶) آدم می‌فرسـتند کـه بر انتخابات آن‌جا نظارت کنند! به شما چه که بروید بر انتخابات فلان کشور نظارت کنید؟! شما چکاره هستید؟! مگر شما قیم آن ملت هستیـد؟! شـما اگر طرفـدار انتخابات هستید، سـراغ آن کشورهایی بروید که در زیر سایه‌ی شوم شـما حکومتهایی در آن‌جا سـر کار آمـده است که اگر اختیار در دست مردمشان باشـد، یک لحظه اجازه نمی‌دهنـد که آن حکومتها باقی بماننـد. این حکومتها کم هم نیسـتند؛ حالا نمی‌خواهیم اسم ببریم؛ همه می‌داننـد کـدام حکومتها را می‌گوییم؛ خودشان هم بهتر از همه می‌دانند. در آن کشورها، اسـمی از انتخابات نیست؛ اما آن‌جایی که بخواهند زیر فشار قرار بدهند و انگیزه‌یی داشـته باشـند، از امریکا آدم می‌فرسـتند که برود نظارت کند که در فلان کشور انتخابات درست انجام شده یا نه! به شـما چه؛ مگر شـما قیم ملتها هستید؟! این چه اهانتی به ملتهاست که اینهـا دارنـد می‌کننـد؟! آن وقت می‌گوینـد حقوق ملتهـا و حقوق بشـر! بزرگترین اهانت را خودشان دارنـد می‌کننـد و از رو هم نمی‌رونـد! به اتکـای سـلاح اتمی - که حالاـ دیگر رقیب هم ندارنـد - به اتکای حق وتو، به اتکای ثروت و پول، به اتکای دسـتگاه جاسوسـی گسترده در همه‌جا، در همه‌ی امور دخالت می‌کنند. نه آقا، ملت ایران برای امریکا و برای هیچ کس دیگر، این سـیادت و این ریاست و این سـرپرستی دروغین و جعلی را نسبت به ملتها قبول ندارد. مگر برای تهیه‌ی سلاح باید از شما اجازه بگیرند؟! شایعه می‌اندازنـد که فلان کشور دارد برای خودش سـلاح تهیه می‌کند؛ ایران دارد سـلاح تهیه می‌کند. اگر سـلاح تهیه کردن جرم است، چرا شـما میلیاردها دلار سـلاح را به کشورهای زیر نفوذ خودتان می‌بریـد و می‌فروشـید و وام می‌دهیـد و کمک می‌کنید؟! اساساً به شما چه که کشوری سلاح تهیه می‌کند یا نمی‌کند! مگر برای تهیه‌ی سلاح باید از شما اجازه بگیرند؟! البته نیمِ بیشتری هم از قضیه،

دروغ است؛ فقط به عنوان تبلیغات و فشار است؛ که البته ملت ایران احساس فشاری هم از این تبلیغات نمی‌کنند؛ چون برای آن ارزشی قائل نیستند. همه‌ی عصبانیت ابرقدرتها، از حضور شما مردم در صحنه‌هاست همه‌ی عصبانیت و غیظ ابرقدرتها، از همین حضور شما مردم در صحنه‌هاست. اگر می‌توانستند میلیاردها دلار خرج کنند و بین ملت و این دولتی که با همه‌ی وجود دارد برای مردم کار می‌کند و زحمت می‌کشد - این دولت و این رئیس‌جمهور(۷) و این مسؤولان، واقعاً با همه‌ی وجودشان، همّ و غمی جز خدمت به مردم ندارند - فاصله بیندازند، دریغ نمی‌کردند. خدای متعال را سپاسگزار هستیم که به شما مردم آن آگاهی و روشن‌بینی را عطا کرده است؛ و این از برکات انقلاب و از برکات دینداری شماست. هرجا دین هست، این آگاهی و این ثبات قدم هست؛ باید این را حفظ کنید. البته بلاشک توجهات ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) و ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار متوجه شما ملت و متوجه این کشور است. این‌جا مملکت امام زمان است. امیدواریم که ان‌شاءاللّه همواره مشمول دعوات زاکیه‌ی آن بزرگوار باشید و کار و تلاش شما، روح مقدس امام بزرگوار را از همه‌ی ما راضی کند و خداوند به ما توفیق بدهد که رضای او را بشناسیم و در راه آن با همه‌ی وجود قدم برداریم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) آراسته شدن ۲) مفاتیح‌الجنان، دعای ماه رجب ۳) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین مجلد ۴) پس از روی کار آمدن حسن عمرالبشیر در سودان، وی قصد خود را برای اجرای شریعت اسلامی در این کشور اعلام کرد. از آن‌جا که این دولت مورد حمایت جریان نیرومند اسلامگرای این کشور به رهبری دکتر حسن الترابی قرار داشت، جنجالهای زیادی از سوی محافل تبلیغاتی استکباری نسبت به این جریان صورت گرفت. ۵) انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس شورای اسلامی ۶) آفریقای جنوبی، ونزوئلا و گواتمالا ۷) حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

بیانات در دیدار با وزیر، معاونان، مشاوران و مدیران کل وزارت آموزش و پرورش

بیانات در دیدار با وزیر، معاونان، مشاوران و مدیران کل وزارت آموزش و پرورش بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم فرهنگیان، خدمتگزاران کم‌توقع و پُرکار جمهوری اسلامی من باید از برادران عزیز که بار سنگینی را در سرتاسر کشور بر دوش دارند، تشکر کنم. خدمتگزاران کم‌مدعا و کم‌توقع و پُرکار نظام جمهوری اسلامی، شما فرهنگیان عزیز هستید؛ چه شما برادرانی که در کارهای اداری و مدیریتها مشغول کارید، و چه کسانی که در بخشهای آموزشی و تعلیم و تربیت بچه‌ها مباشرتاً مشغول تلاش هستند. همه واقعاً بار سنگین و مسؤولیت بزرگی را، دانسته و آگاهانه بر دوش گرفته‌اید و با این مشکلاتی هم که هست - که آقای دکتر نجفی(۱) اجمالاً اشاره کردند - این راه دشوار را دارید می‌پیمایید؛ بحمداللّه خوب هم می‌پیمایید. آینده‌ی کشور در دستهای شماست چیزی که درباره‌ی اهمیت آموزش و پرورش بنده عرض بکنم و شما ندانید، وجود ندارد. حقیقت مسأله همین چیزی است که همه‌ی ما می‌دانیم؛ یعنی آینده‌ی کشور در دستهای شماست؛ در دستهای آموزش و پرورش و معلمان کشور است. بهترین نسلها، آماده‌ترینِ آنها برای تعلم و تربّی به تربیت اسلامی، در اختیار شما هستند. انقلاب یک حادثه است که در نقطه‌یی از عالم اتفاق می‌افتد و آثار معجزه‌آسایی هم نشان می‌دهد. بقا و استمرار و برکات این حادثه، مستقیماً و تحقیقاً با تربیت انسانها ارتباط پیدا می‌کند. اگر انسانهای صالح و عالمی باشند که پیام انقلاب را درک کنند و آن را حفظ کنند و به آن عمل نمایند و آن راه و آن جهت را پی‌بگیرند، انقلاب زنده و مانده است و برکات آن خواهد رسید. اگر خدای نکرده در محیطی که انقلابی به وقوع می‌پیوندد، انسانها به شکل صحیحی تربیت نشوند، اصول تربیت قلع و قمع بشود، به آن ریزه‌کاریهای تربیتیِ اسلامی در محیط اسلامی پرداخته نشود، و خلاصه، انسانهایی که هم آگاه باشند، هم دلسوز باشند، هم احساس مسؤولیت کنند، هم کاردان باشند، هم خوش‌روحیه باشند، پرورانده نشوند، مطمئناً آن اساس اولی هم به خطر خواهد افتاد و ضایع خواهد شد. هرچه شما در دنیا مشاهده می‌فرمایید که آثار تلاشهای بشر در برهه‌یی خودش را نشان داده و جوشیده، اما بعدها کمرنگ شده، یا زایل شده، یا به عکس تبدیل شده، یا

جهتها عوض شده، ناشی از کمبود آگاهی و فکر و اراده و روشن‌بینی و روحیه است؛ یعنی صفات اساسی در یک انسانِ تربیت شده. ما باید این انسان را تربیت کنیم و این صفات را در او بدمیم؛ و این در دست شماست؛ یعنی پایه‌ی اول را شما می‌گذارید؛ بخصوص در سنین نوجوانی و آغاز جوانی که جوانان در اختیار آموزش و پرورش هستند. اعتقاد و عمل اسلامی باید در دانش‌آموزان احیاء شود به اعتقاد من، آن چیزی که امروز بیش از همه باید در آموزش و پرورشِ ما به آن توجه بشود، اعتقاد اسلامی و عمل اسلامی است که در دانش‌آموزان باید احیاء گردد. باید این طور باشد که اگر کودکی از یک خانواده‌ی بی‌اعتقاد و بی‌مبالات نسبت به عمل و اعتقاد اسلامی به مدرسه می‌آید و وارد محیط تحت تصرف و تسلط آموزش و پرورش می‌شود؛ یا کودکی از خانواده‌یی می‌آید که آنها اعتقاد و مبالاتشان هم نسبت به افکار و عمل اسلامی بد نیست، لیکن به خاطر بی‌سوادی و کمبودهای فکری و روانی والدین، توانایی اثرگذاری روی طفل را ندارند، باید این‌جا آن خلأها جبران بشود؛ یعنی این کودک، هم علماً، هم عملاً، هم اعتقاداً، به یک آدم متدین تبدیل شود؛ باید همت این باشد. البته همه‌ی ما توجه داریم که یک انسان اسلامی، فقط آن انسانی هم نیست که اعتقاد اسلامی داشته باشد و عمل اسلامی بکند، بلکه اخلاق اسلامی هم آن رکن اساسی است؛ والّا اگر انسانی را دارای عقاید محکم اسلامی و عمل به معنای نماز و روزه و این چیزها فرض کنیم، لیکن حسود، بخیل، جبان، بدخواه، بی‌روحیه و بی‌اراده باشد، این انسان، انسان مسلمان نیست. انسان مسلمان بایستی در هر سه بعد - هم بعد تربیت، هم بعد دانش، هم بعد عمل - کار کند. البته به یک اعتبار، هر سه‌ی اینها عمل است؛ اعتقاد هم نوعی عمل است؛ عمل قلبی است. علی‌ایّ‌حال، مقصود روشن است. بچه‌ها بایستی با وجدان اسلامی تربیت شوند در مدارس، همت باید بر این باشد که بچه‌های ما از لحاظ دینی - هم در قلمرو اعتقاد، هم در قلمرو تربیت و اخلاق، هم در قلمرو تعبد عملی - انسانهای مسلمان بار بیایند؛ این، علاج و اساس کار ماست. البته روحیه‌ی دانش‌دوستی، جزو تربیتهای اسلامی است؛ یعنی اگر ما بخواهیم اخلاق اسلامی را گسترش بدهیم، این‌هم در آن هست. پیشرفت مراتب علم هم جزو اساس کار شماست که بایستی به آن توجه بشود. تقسیم علوم و پیدا کردن اولویتها و این‌که امروز در این مقطع، در این پنج سال، در این ده سال بایستی خیل دانش‌آموزان به چه علومی بیشتر گرایش و توجه داده بشوند، اینها مسائل کاری و فنی شماست که به آن واقفتر هستید. این علاج کار ماست؛ یعنی بایستی با وجدان اسلامی، بچه‌ها تربیت بشوند؛ و این امروز واضح است. این‌که از «تهاجم فرهنگی» اسم آوردند و گفتند شما در خط مقدم این تهاجم هستید، این حق است و بنده این را قبول دارم؛ چون تهاجم فرهنگی، به مقصودِ بی‌اعتقاد کردن نسل نو انجام می‌گیرد؛ هم بی‌اعتقاد کردن به دین، هم بی‌اعتقاد کردن به اصول انقلابی و آن تفکر فعالی که امروز استکبار از آن می‌ترسد و قلمرو قدرتهای استکباری را به خطر می‌اندازد. در همه‌ی کشورهای اسلامی، مردم اسلام را می‌خواهند مشاهده می‌کنید که امروز در الجزایر(۲) و در مناطق اسلامی، چه صف‌بندی واضح و خشن و خصمانه‌یی در مقابل اسلام هست؛ اینها برای ما عبرت‌انگیز است. ما در درون مجموعه‌ی انقلاب اسلامی، ای بسا بعضی از اموری را که کلیت دارد و ناظر به مسائل اسلامی است، بدرستی لمس نکنیم؛ اما از دور که یک منطقه‌ی دیگر را نگاه می‌کنیم، بعضی از مسائل به‌شکل کلی برای ما خیلی واضح و روشن می‌شود. ببینید امروز استکبار و آن فرهنگ مهاجم و ویرانگر، برای کشورهای اسلامی چه می‌کند و چگونه دارد صف‌آرایی می‌کند. در همه‌ی کشورهای اسلامی، مردم اسلام را می‌خواهند؛ این حقیقت مخصوص یک کشور خاص نیست؛ به هر کشور اسلامی شما نزدیک بشوید، خواهید دید همین‌طور است. ما با ملتها آشنا هستیم؛ می‌دانیم که ملتها به اسلام گرایش دارند؛ یعنی اکثریت عظیمی از ملتها، شوقِ به اسلام و شوقِ به زندگی اسلامی در درونشان هست؛ منتها مجال پیدا نکرده‌اند که بیان کنند، یا فرصتی برایشان فراهم نشده است. بالاخره هرجایی اقتضایی دارد، و مسلّم هم یک‌روز این مجال پیدا خواهد شد. هرجایی که اسلام بُروز می‌کند و مردم ابراز می‌کنند که به اسلام علاقه‌مندند، می‌بینید که چگونه صف‌آرایی شدیدی علیه آنها به‌وجود می‌آید. البته ما معتقدیم که مردم الجزایر بالاخره به اسلام دست خواهند یافت و مطلوب خودشان را - که حاکمیت اسلام است - به دست خواهند آورد و این توطئه‌هایی که الان در آن‌جا

هست و مستقیماً زیر نظر استکبار و با هدایت استکبار - بخصوص امریکا - است، خنثی خواهد شد. اینها قادر نیستند در مقابل اراده‌ی یک ملت، مدت زمان زیادی مقاومت کنند؛ یک چند روزی بالاخره جولهیی(۳) می‌کنند، اما این جولان نمی‌تواند در مقابل اراده و خواست قلبی مردم ماندگار باشد؛ به شرطی که مردم ان‌شاءاللَّه مقاومت کنند، و خواهند کرد. صف‌آرایی و خصومت دشمن در مقابل حرکتهای اسلامی این حادثه، برای ما تجربه و عبرتی است؛ «انّ فی ذلک لعبرهً».(۴) وقتی در مقابل یک حرکتِ حاکی از میل، که هنوز هیچ‌گونه اثر خارجی بر آن مترتب نشده، اما چون آینده برایشان مشهود است، این چنین صف‌آرایی و خصومت می‌کنند، شما ببینید با یک اسلامِ تبلور یافته در یک کشور - که همان نظام جمهوری اسلامی است - چه‌قدر اینها از اعماق وجود دشمنند، و چه‌قدر آماده هستند که برای نابود کردن آن، از انواع طرق استفاده کنند. از اول انقلاب تا حالا، ما درگیر این قضیه بوده‌ایم؛ الان هم در همه‌ی زمینه‌ها - اعم از زمینه‌ی اقتصادی، یا زمینه‌ی فرهنگی، یا زمینه‌ی سیاسی - عملاً درگیر هستیم. همه‌جا باید خودمان را تجهیز کنیم، و این تجهیز، یکی از مهمترین تدابیرش همین است که ما جوانان و نوجوانان و کودکان این مرز و بوم را اسلامی بار بیاوریم. کار شما مجاهدت در راه خداست من خیال می‌کنم سرلوحه و محور برنامه‌های آموزش و پرورش در تنظیم کتاب، در تربیتِ معلم، در نظارتِ بر کار بخشهای مختلف آموزش و پرورش، در نظارت بر کار آموزش‌دهندگان و داخل مدارس باید بر این باشد که ببینند آیا تفکر اسلامی منتقل می‌شود، یا نه؛ انسان سازیِ بر مبنای اسلام و مسلمان‌سازیِ کودکان در این مدارس انجام می‌گیرد، یا انجام نمی‌گیرد. هرچه ما در این جهت کمبود داریم، بایستی همت کنیم و آن کمبود را برطرف نماییم. البته در کشور ما، آموزش و پرورش یک بنای قدیمی است؛ لیکن نه با هندسه‌ی صحیحی از آغاز کار. در این‌جا اولِ کار، آموزش و پرورش را مثل اغلب بناهای فرهنگی، بر مبنای صحیحی نگذاشتند؛ شما دارید مجاهدت می‌کنید که این مبنای صحیح را به‌وجود بیاورید؛ بنابراین مشکلات زیادی دارد؛ این مشکلات را تحمل بکنید و آن را به حساب جهاد در راه خدا بگذارید. این را، هم شما توجه داشته باشید که عملتان جهادی است، و هم معلمان سراسر کشور - هرجا هستند - بایستی به این نکته توجه داشته باشند. کار شما واقعاً یک عمل جهادی و یک مجاهدت در راه خداست؛ سختیهایی هم دارد، که باید آنها را تحمل کنید؛ هر چند که دولت هم در کار و در محاسبه‌ی خود بایستی سعی در کم کردن مشکلات شما داشته باشد. همه‌ی دستگاهها موظفند برای برگزاری انتخاباتِ صحیح تلاش کنند در خصوص انتخابات(۵) هم من فقط یک جمله عرض می‌کنم. همه‌ی دستگاهها موظفند به سهم خود برای صحیح انجام شدن انتخابات تلاش کنند. انتخابات صحیح هم معلوم است چگونه انتخاباتی است. یک وقت عرض کردیم که انتخابات غلط و بد، فقط آن انتخاباتی نیست که آرای عوضی و تقلبی در صندوقها بریزند؛ پیداست که در نظام جمهوری اسلامی، با نظارتهایی که هست، چنین چیزی علی‌القاعده امکانپذیر نیست، یا به آسانی امکانپذیر نیست. صحت انتخابات این است که انتخابات حقیقتاً مُعرِب(۶) و خبردهنده‌ی از آرای قلبی و تشخیص مردم باشد و حقیقتاً کوشش بشود که آگاهی به حدی برسد که این تشخیص، تشخیص صحیحی باشد. ممکن است در دوران انتخابات، گوشه و کنار برای منحرف کردن افکار و آراء، و برای بد جلوه دادن حقایق، و برای کشاندن انتخابات در مجراهای رایج بین غربیها - که با پول و با تبلیغات پولی و با خریدن افراد ضعاف‌النفوس و امثال اینها، رأیی را برای کسی، برای جناحی، برای گروه و حزبی درست می‌کنند؛ که این در خیلی از کشورهای دنیا معمول است - کارهای تبلیغاتی و بعضی وسوسه‌ها انجام بگیرد؛ اینها نباید باشد؛ یعنی مردم واقعاً آگاهانه فکر کنند، انتخاب کنند و انتخاب خودشان را اعلام نمایند؛ این می‌شود آن شکل صحیح اسلامی که هر کسی آگاهانه به نحوی با نظام اسلامی بیعت می‌کند. وقتی که انتخابات به شکل صحیحی انجام بگیرد، حقیقتاً بیعت مجددی است که آن شخص دارد انجام می‌دهد؛ و این چیز بسیار مهم و خوبی است. آموزش و پرورش هم در آن حدی که به عهده‌ی اوست؛ چه رسماً، چه مِن غیر رسم - چون آموزش و پرورش به خاطر حضورش در بین قشرهای مردم، در بین جوانان، در میان خانواده‌ها، می‌تواند نقشی بیش از آنچه که رسماً معین شده، داشته باشد - ان‌شاءاللَّه کوشش کند که این کار به بهترین وجهی انجام بگیرد. ترغیب دانش‌آموزان به تحصیل در مدارس

فنی و حرفه‌یی این نکته هم الان به خاطرم آمد، که در گزارش شما(۷) هم به آن اشاره‌یی نشده بود. واقعاً از جمله‌ی کارهای بسیار خوب، همین قضیه‌ی مدارس فنی و حرفه‌یی است که باید دنبال بشود؛ بچه‌ها واقعاً بیایند و زودتر وارد بازار کار بشوند و دنبال آن روش تحمیل‌شده‌ی دروغینِ مدرک‌گرایی نباشند؛ این هم یکی از آن چیزهای مهم است. من یک‌بار دیگر از همه‌ی شما آقایان و برادران عزیز تشکر می‌کنم؛ واقعاً می‌دانم که زحمت می‌کشید و تلاش می‌کنید. امروز آموزش و پرورش و کتاب درسی و کلاس و معلم، واقعاً با گذشته طرفِ نسبت نیست. ان‌شاءاللَّه که همه‌ی شما آقایان موفق و مؤید باشید. خداوند شماها را تأیید و کمک کند؛ ما هم دعا می‌کنیم که ان‌شاءاللَّه خداوند روزبه‌روز بر توفیقات شما بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------- -- ۱) وزیر وقت آموزش و پرورش ۲) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین مجلد ۳) گشت‌زدن ۴) آل‌عمران: ۱۳ ۵) انتخابات چهارمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی ۶) آشکار کننده ۷) دکتر نجفی

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم، در سالروز میلاد باسعادت حضرت علی (ع)

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم، در سالروز میلاد باسعادت حضرت علی (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم رابطه‌ی ملت ما با امیرالمؤمنین، یک رابطه‌ی عاشقانه این روز مبارک را که روز طلوع خورشید حق و عدالت در آفاق تاریخ جهان اسلام است، به همه‌ی مسلمانان عالم و صاحبان دلهای حق‌طلب و ملتهای تشنه‌ی عدالت و بخصوص شیعیان سراسر عالم و بالاخص ملت ایران و شما حضار عزیز، مخصوصاً خانواده‌های معظم شهدای گرانقدر و جانبازان و مفقودان و آزادگان عزیز صمیمانه تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. درباره‌ی مقام امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، زبانهای نوع بشر و قدرت تصویر و ترسیم انسانها، عاجز از ارائه‌ی کُنه و حقیقت مطلبند؛ بلکه عاجز از تصور آن مقام شامخ و کُنه عظمت آن بزرگوارند. ما با قیاس به معلومات خودمان می‌توانیم چیزی را بشناسیم و بفهمیم. امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) از مقیاسهای ما خارج است. او را با ذرع و پیمانه‌یی که برای سنجیدن انسانها و فضیلتها و محسّنات و زیباییها در اختیار ماست، نمی‌شود سنجید و اندازه گرفت؛ او بالاتر از این حرفهاست. آنچه که ما می‌بینیم، درخشش آن بزرگوار است که به چشم هر انسانی - حتّی دشمنان و مخالفان - می‌آید؛ چه برسد به دوستداران و یا شیعیان؛ همچنان که از روات اهل سنت روایت شده که رسول خدا(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) فرمود: «علی‌بن‌ابی‌طالب یزهر فی‌الجنّة ککوکب الصّبح لاهل الدّنیا»؛(۱) درخشش امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) در بهشت، مثل درخشش ستاره‌ی صبح برای مردم دنیاست؛ نور را می‌بینند، درخشش را می‌بینند؛ اما ابعاد و جزییات را نمی‌توانند درک کنند و ببینند. رابطه‌ی ملت ما با امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، یک رابطه‌ی عاشقانه است؛ مسأله، بالاتر از اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار است. اعتقاد به ولایت و امامت وجود دارد و جزو جان ماست؛ جزو اولین آموخته‌های ما در گاهواره است و ان‌شاءاللَّه تا گور با ما همراه خواهد بود؛ اما عنصر دیگر در رابطه‌ی ملت ما و امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام)، رابطه‌ی محبت و عشق است. با «محبت» می‌توان به بالاترین درجات معرفت رسید آن‌قدر زیباییها و جلوه‌ها و جاذبه‌ها در آن بزرگوار بسیار است، که دلی که با این جاذبه‌ها آشنا شود، نمی‌تواند نسبت به آن بزرگوار بی‌تفاوت بماند. هر کس او را به قدری که در همین روایات هست، شناخت، دلباخته‌ی او شد. حتّی آن کسانی که امامت آن بزرگوار و ولایت آن حضرت را هم مانند ما قبول نداشته و عقیده‌ی ما را نداشته باشند، این فضایل و مناقب را که در کتب فریقین آمده است، می‌بینند - مخصوص شیعه نیست؛ علمای بزرگ اهل سنت هم این فضایل را آورده‌اند؛ و اینها را که می‌بینید، در همه‌ی آفاق منتشر شده است - دلباخته و مجذوب امیرالمؤمنین می‌شوند. پس مسأله‌ی ما، مسأله‌ی شناخت حقیقت نورانی و عِلوی امیرالمؤمنین نیست، که او را نه می‌توانیم بفهمیم، نه می‌توانیم تصور کنیم، نه راهی داریم برای این‌که او را درک کنیم؛ مگر کسانی که دلشان به نور هدایت و معرفت الهی در آن ابعاد روشن شده باشد؛ اما این مسأله‌ی محبت، مسأله‌ی

مهمی است. این ارتباط دوستی و عشق و رابطه‌ی با امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام)، یک حقیقت درخشان است. از این حقیقتِ درخشان، ما باید مانند معراجی استفاده کنیم و عروج کنیم؛ و این می‌شود. با نردبان محبت می‌شود به بالاترین درجات معرفت هم رسید. اصل کار، محبت است. محبت واقعی، یعنی حرکت در راه امیرالمؤمنین برادران و خواهران! این عمر کوتاه است. این دنیا برای ما و برای هر نفس بشری کوچک است و زود می‌گذرد. باید فرصتها را مغتنم شمرد و با تعارف و با چیزهایی که ما را به پیش نمی‌برد، نباید مشغول شد. این محبت باید ما را به معراج ببرد و رشد بدهد. این چه وقت خواهد شد؟ این محبت، چه وقت چنین اکسیر اثری را نشان خواهد داد؟ آن وقتی که ما به پیوند محبت‌آمیز بین خودمان و امیرالمؤمنین و اولیای دین، به چشم جدی نگاه کنیم. چگونه؟ جدی نگاه کردن به محبت، این است که ما تلاش کنیم در راهی که به آن بزرگوار می‌رسد، حرکت کنیم؛ والّا اگر به آن راه پشت کنیم و خدای نکرده با هر عملی، با هر اقدامی و با هر سخنی، خودمان را یک قدم از آن بزرگوار دور کنیم، این محبت هم بتدریج کمرنگ و بی‌عمق و سطحی و صوری خواهد شد. محبت واقعی داریم و محبت صوری. محبت واقعی شما، محبت شما به فرزندتان است. هیچ گرفتاری‌یی، شما را از بیماری فرزند، از خطری که او را تهدید می‌کند، از نگرانیهای او فارغ نمی‌کند؛ این محبت حقیقی است. یک محبت هم محبت زبانی است و در مواقع حساس و مراکز حساس، انسان را رها می‌کند. اگر ما خدای نخواسته از امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) دور بشویم، این‌طور خواهد شد؛ محبت، زبانی و ادعایی خواهد شد؛ دست ما را در وقتی که به آن احتیاج داریم، نخواهد گرفت. اما اگر ما آن راهی را که به امیرالمؤمنین می‌رسد، دنبال کنیم، هرچه پیش برویم، این محبت عمیقتر خواهد شد. امیرالمؤمنین از اول تا آخر عمر به خدا فکر کرد درباره‌ی علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌الصّلاةوالسّلام) که نمی‌شود با این چند دقیقه‌ها حرفی زد. آن چیزی که من فکر می‌کنم باید در این مختصر عرض کنم، این است که ما به دهها صفت برجسته‌یی که در ذات مبارک امیرالمؤمنین و در رفتار آن بزرگوار هست - که هر کدام مثل خورشیدی می‌درخشد - نگاه کنیم و چند تا از این صفات را انتخاب کنیم و خودمان را دنباله‌رو این صفات قرار دهیم. یک صفت از صفات آن بزرگوار این است که امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام)، از اول زندگی تا آخر عمر، به خدای متعال فکر کرد و راه خدا را - ولو مورد مخالفت همه‌ی انسانها هم بود - بر راه غیر خدا و ضد خدا انتخاب کرد. امیرالمؤمنین از قبیل این صفت، دهها خصلت برجسته دارد؛ این یکی از آنهاست. آن وقتی که می‌خواست ایمان بیاورد - که اول مؤمن به نبیّ‌اکرم، امیرالمؤمنین بود - همه‌ی کسانی که در آن جامعه بودند؛ به این حقیقت کافر بودند؛ اما او به کفر و انکار و عناد آنها اعتنایی نکرد. در واقعه‌ی «یوم‌الدار»، پیامبر بزرگوار بزرگان عرب را در مکه جمع کردند و اسلام را بر آنها عرضه کردند و فرمودند که هر کس امروز اول نفر ایمان را بپذیرد، او وصی و امیر پس از من خواهد بود. این معنا را بر دیگران عرضه کردند و هیچ‌کس از کفار و قریشیانی که بودند، حاضر نشد این دعوت را قبول کند؛ ولی امیرالمؤمنین که کودکی سیزده ساله بود، بلند شد و قبول کرد و رسول اکرم هم از او قبول فرمودند - هم ایمانش را، هم نفر دوم شدنش را - که کفار برگشتند به صورت استهزاء به ابی‌طالب گفتند که پسرت را بر تو امیر کرد! این اولین قدم بود. در تمام دوران مکه، یک لحظه رعایت و ملاحظه‌ی خشونتها و عصبیتها و مخالفتها و دشمنیها را نکرد و از حق دفاع نمود. در تمام دوران مدینه، هر جا که خطر بود، علی‌بن‌ابی‌طالب آن‌جا بود و هیچ چیز را ملاحظه نکرد. در قضیه‌ی خندق، آن وقتی که همه سرها را به زیر انداختند، او بلند شد و شجاعانه داوطلب شد؛ یعنی برای وجود خود، هیچ حیثیتی جز حیثیت دفاع از اسلام و دفاع از حق قائل نبود؛ برای او همین یک کار بود که از حق دفاع کند. انسان قوای معین و عمر محدودی دارد؛ باید اینها را به عنوان سرمایه‌یی در اختیار حق قرار بدهد. این است سلوک یک مؤمنِ به علی(علیه‌السّلام). این است که اگر چنین شخصی در بشر - ولو در جمع کوچکی از بشر - به وجود بیاید، خواهد توانست دنیا را از ظلم و جور خالی کند. ما انسانهای چسبیده‌ی به غذا و خوراک و راحتی و عشرت و زندگی و خانه و جاه و جلال و مقام و قدرت و سایر دلبستگیها و سرگرمیهای بشر در دنیا، نمی‌توانیم از میان این حصارها خودمان را خارج کنیم و آن‌گونه در آن راه حرکت کنیم؛ و نتیجه در دنیا این می‌شود که مشاهده می‌کنید. درخششی از

صفات امیرالمؤمنین در مردم ما اگر از این روحیه، درخششی در یک انسان به وجود بیاید، همان خواهد شد که شما در جبهه‌های جنگ دیدید؛ در شهدا دیدید؛ در رزمندگان شجاع ما دیدید؛ در آزادگان ما در زندانها دیدید؛ در جانبازان صبور ما دیدید؛ در خانواده‌ها و پدران و مادران دیدید؛ در طول انقلاب و دوران جنگ تا امروز، در این ملت دیدید و مشاهده کردید که چه هنگامه‌یی در دنیا به وجود آورد. این، یک چیز ناقص و کوچک بود؛ قطره‌یی بود از آنچه که دریای آن در روح بزرگ امیرالمؤمنین وجود داشت. آنچه را که امیرالمؤمنین حق می‌دانست، عمل می‌کرد او در تصمیم‌گیریها و در عمل خویش، ملاحظه‌ی خود را، ملاحظه‌ی من را، ملاحظه راحتی و ملاحظه‌ی خواستهای نفسانی را اصلاً مداخله نداد. بعد از رحلت خاتم‌الانبیاء هم همین‌طور بود. در آن دوران بیست‌وپنج سال، آن‌طوری که مصلحت امت اسلام اقتضاء و ایجاب می‌کرد، عمل کرد؛ از مصلحت تخطی نکرد و منیت نشان نداد. بعد از آن‌که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، آن کسانی که حق را با خودشان می‌دانستند و در سر سودای خلافت داشتند، دیدید که چه کردند؟ دیدید که چه جنگها و خونریزیهایی به راه انداختند؟ علی در آن بیست‌وپنج سال از این کارها نکرد؛ با این‌که خود را حق می‌دانست. این، کلمات و زندگی امیرالمؤمنین است. او حقی را برای خود قائل بود؛ اما مصلحت بزرگ اسلام را در این می‌دید که سکوت کند، تسلیم باشد و با جریان معمول جامعه پیش برود. آن وقتی هم که به خلافت رسید، باز دوستان نزدیک، دوستان دور و دشمنان ظاهرساز او را نصیحت کردند که عجله نکن، فلانی را عزل نکن، فلانی را نصب نکن، این حرف را نزن، این تقسیم این‌گونه را انجام نده، این پول و این مستمری را قطع نکن. آن بزرگوار، به همه‌ی اینها با چشم بی‌اعتنایی نگریست؛ آنچه را که حق می‌دانست، عمل کرد؛ این یک صفت از صفات امیرالمؤمنین است. ما محبان آن بزرگوار هستیم. شکی نیست که در دل ما عشق امیرالمؤمنین موج می‌زند؛ این مایه‌ی امید و افتخار ماست؛ اما این محبت را چه چیزی عمق می‌دهد و جزو جان ما می‌نماید و روزافزون و ثمربخش می‌کند؟ این‌که به این صفت امیرالمؤمنین اقتدا کنیم. امروز اسلام دشمنان جدی دارد امروز دنیا برای آن کسی که مسلمان است، دنیای سختی است. امروز بعد از قرنها که اسلام از مظاهر حقیقی حاکمیت و نشان دادن قدرت برکنار بود، داعیه‌ی حاکمیت دارد؛ در مسند حاکمیت نشسته است؛ یک کشور را اداره می‌کند و قوانین بر اساس اسلام است. در دنیا آوازه‌ی اسلام جاذبه پیدا کرده است. بشریتِ دلمرده، نسلهای جوان افسرده‌ی دنیا که از همه جا ناامید شده‌اند، به اسلام توجه پیدا کرده‌اند. احساسات جوامع اسلامی دارد بیدار می‌شود. کشورهایی را می‌بینید که شوق اسلام، آن ملتها را به هیجان آورده و در آنها شوری افکنده است. امروز اسلام با این وضعیت، دشمنان جدی دارد؛ دشمنانی که اسلام را مانع کار خود، مانع غارتگریهای خود، مانع سلطه‌ی خود بر ملتها، مانع تحمیق افراد بشر در سطح عالم می‌بینند؛ اینها دشمن جدی اسلامند. امروز دشمنان اسلام، مثل دوران نبی‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) محدود به قبایل پراکنده نیستند؛ مجهزترین سلاحها در دست آنهاست؛ بیشترین پولها در دست آنهاست؛ دانش پیشرفته‌ی بشر در دست آنهاست و اینها ضد اسلامند. «مسلمانی» در این دوران، برافراشتن پرچمی است که در آن، سعادت و آزادی و خیرات و برکات و پاره کردن زنجیرهای اسارت هست. برافراشتن پرچمی که این همه برکت دارد، آسان نیست؛ باید ایستادگی کرد. ملت ما تجربه‌ی دو پیروزی را پشت سر خود دارد ملت ما تجربه‌ی بسیار درخشانی پشت سر خود دارد که باید آن را فراموش نکند؛ آن تجربه‌ی انقلاب و سپس تجربه‌ی جنگ است؛ یعنی دو پیروزی. ما در انقلاب و در تشکیل نظام جمهوری اسلامی پیروز شدیم - این یک پیروزی - در جنگ هم پیروز شدیم. خناسها خیلی کوشش می‌کنند تا وانمود کنند ایران در جنگ پیروز نشد؛ این حرفِ شیطان یا کوته‌نظران است. برای ملتی که همه‌ی دنیا در کنار دشمن او قرار بگیرند و به او سلاح و تجهیزات بدهند، برای این‌که آن ملت از مرز خود عقب بنشیند، نیروهای مسلحش از بین برود و نظام اجتماعیش از هم بپاشد؛ اما علی‌رغم همه‌ی این توطئه‌ها و فشارها، روزبه‌روز قویتر بشود؛ نیروهای مسلحش را تقویت کند؛ آحاد ملت را آموزش بدهد؛ مرزهای خود را محکم نگهدارد، آیا این پیروزی نیست؟ از کثرت دشمن نباید هراس داشت برادران و خواهران! این پیروزیها برای ما مایه‌ی عبرت است. چه‌طور شد این پیروزیها به دست آمد؟ با نترسیدن از دنیا. از

امریکا نباید ترسید، و ملت ایران نمی‌ترسد. با این روح شجاعت، با این توکل به خدا، با این حماسه و شوری که در اقشار ملت ما - بخصوص در جوانان ما - هست، این ملت پیروز خواهد شد؛ به اهداف خود خواهد رسید و دشمنان را به زانو در خواهد آورد. هیچ دشمنی نمی‌تواند ملت ایران را از پیمودن این راهی که اسلام در مقابل او گذاشته است، باز دارد. فقط این نکته را بایستی به یاد داشت که مثل علی‌بن‌ابی‌طالب، از کثرت دشمن نباید هراس داشت. امیدوارم که برکات این میلاد مبارک، برای همه‌ی ملت ما ان‌شاءاللَّه موجب شادی و سُرور و گشایش در همه‌ی امور باشد. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه دلهای شما به نور ولایت این بزرگوار روزبه‌روز روشنتر شود و وجود مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) شما را مشمول دعوات زاکیه‌ی خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۷۶

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سازمان عقیدتی، سیاسی نواحی مختلف نیروی انتظامی در سراسر کشور

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سازمان عقیدتی، سیاسی نواحی مختلف نیروی انتظامی در سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حفظ امنیت اسلامی در جامعه، اساسیترین کار نیروی انتظامی برادران عزیز، فرماندهان زحمتکش و خدوم و کوشنده‌ی نیروی انتظامی و مسؤولان عزیز عقیدتی، سیاسی این نیرو! خیلی خوش آمدید. امیدوارم که خداوند متعال شما را در هر نقطه‌یی از این مجموعه‌ی عظیم و کارآمد که قرار دارید و هر مسؤولیتی که پذیرفته‌اید، موفق به انجام هرچه بهتر وظایف خطیرتان بفرماید. می‌شود گفت و دانست که امروز نیروی انتظامی، یک نهاد انقلابی است؛ مجموعه‌یی است که انقلاب آن را خواسته و به وجود آورده است؛ طبعاً توقعات انقلابی هم از این مجموعه‌ی عظیم می‌رود. وقتی ما تشکیلات و مجموعه‌یی را نهاد انقلابی دانستیم، این بدان معناست که توقعات متناسب با وضع انقلابی - که طبعاً خصوصیات خود را دارد - از آن مجموعه داریم؛ امروز بحمداللَّه نیروی انتظامی این‌گونه است. فراتر از تفکیک مسؤولیتها و مأموریتها و جدایی بین بخشهای مختلف، مأموریتی هست که آن مأموریت، مسأله‌ی اساسی است. برای انجام آن مأموریت، نیروی انتظامی و روحانیون محترمی که در این نیرو مشغول انجام خدمتند، همه باید مجتمعاً و مشترکاً کار کنند. آن مأموریت، عبارت است از حفظ امنیت اسلامی در محیط جامعه؛ این اساسیترین کار نیروی انتظامی است؛ کار بسیار بزرگی هم هست. شنیده‌اید که: «نعمتان مجهولتان الصّحّة والأمان».(۱) این کلام، چه کلام حکما باشد، چه کلام اولیا باشد، امنیت را عِدل سلامتی و صحت قرار داده است؛ این خیلی مهم است. در قرآن از این بالاترش هست؛ آن‌جایی که در سوره‌ی قریش می‌فرماید: «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»،(۲) بعد می‌فرماید: «الّذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف»؛(۳) یعنی نجات از گرسنگی را، با نجات از ناامنی در کنار هم قرار داده است. اگر احساس دینی نباشد، پای امنیت بشدت می‌لنگد شما ببینید در هر کشور چه قدر از قوا و تحرکات و تلاشها و نیروهای باطنی یک نظام دولتی صرف می‌شود، برای این‌که این ملت از گرسنگی نجات پیدا کند؛ یا چه‌قدر از تلاشها بسیج می‌شود، برای این‌که این ملت از بیماری و بلاهای جسمانی نجات پیدا کند؛ عِدل آنها باید برای نجات از ناامنی صرف شود. البته ناامنی، شقوق گوناگون و عوامل مختلفی دارد؛ یکی از اهم آنها، همین ناامنی در خیابانها و کوچه‌ها و شهرها و روستاها و جاده‌ها و بیابانها و سرتاسر کشور است، که باید با این مبارزه کرد. چه موقع می‌شود درست مبارزه کرد؟ آن وقتی که دیندار و پایبند به اصول بود. اگر دینداری و پایبندی به اصول نباشد، پای امنیت هم بشدت می‌لنگد. حتّی پلیسهایی که در دنیا به انضباط معروفند، اگر آن قید معنوی، آن حاکم درونی، آن احساسی که بر همه‌ی وسوسه‌ها غلبه دارد، در آنها نباشد، کارایی نخواهند داشت. آن احساس چیست؟ بعضیها از میهن‌دوستی، از احساسات ناسیونالیستی، یا احساسات تشکیلاتی و سازمانی استفاده می‌کنند؛ لیکن واضح شده است که همه‌ی اینها در جاهایی لنگ می‌مانند. آن احساسی که همه جا بُرّایی خودش را دارد، احساس دینی و احساس حضور در مقابل پروردگار عالم است. هرجا هستیم؛ چه در مرکز این

تشکیلات در تهران و در فلان اتاق باشیم، چه در فلان پاسگاه دورافتاده‌ی گوشه‌ی کشور در معرض تهاجمها باشیم، این احساس حضور الهی لازم است، تا انسان کارایی و احساس قدرت پیدا کند و احساس خستگی نکند. وظیفه‌ی مهم برادران عقیدتی، سیاسی از این‌جا کار برادران عقیدتی، سیاسی روشن می‌شود. همه‌ی تلاشهای عقیدتی، سیاسی مقدمه است، برای این‌که این احساس حضور در پیشگاه الهی و این روح دیانت در یکایک افراد به‌وجود بیاید؛ یعنی جهتگیری این است. ما باید درسها و تلاشهای فرهنگی و کلاسها و گزینشها را - این چیزهایی که غالباً در مجموعه‌ی کارها می‌گنجد - با این معیار بسنجیم و ببینیم که آیا این افراد را به خدا نزدیک می‌کند؛ آیا این احساس حضور را در دل آنها زنده می‌کند، یا نمی‌کند؟ اگر کرد، خوب است؛ والّا فلا. عمل بیش از زبان کارایی دارد البته آقایان روحانیون عزیز ما می‌دانند و باید دایماً توجه داشته باشند که عمل، بیش از زبان کارایی دارد. بهترین گوینده‌گان و شیرین‌زبان‌ترین معلمان و واعظان و بیان‌کننده‌گان، اگر عملشان بلنگد، همه‌ی این شیرین‌زبانیها نقش بر آب خواهد شد. ما باید عملمان را درست کنیم. معیارها، همان بلندنظری، طهارت، بی‌اعتنایی به ما فی ایدی الناس و بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی و به بیش از آنچه که برحسب قواعد اجتماعی به ما تعلق می‌گیرد، صلابت در بیان و اجرای حقایق و سست نشدن و نلرزیدن دست و پاست. این انقلاب عظیم ما، این جمهوری مستحکمی که بحمداللّه به وجود آمده، این جایگاه رفیعی که امروز جمهوری اسلامی در دنیای سیاست به دست آورده، این آبرویی که امروز اسلام به برکت جمهوری اسلامی به دست آورده، اینها کارهای معجزه‌آسایی است. این کارهای معجزه‌آسا، با زبان و با تبلیغ و با جانم و عزیزم و با زور نمی‌شد. اگر امام بزرگوار که قائد این کاروان بود، حرف او منطبق با رفتارش نمی‌بود، امکان نداشت؛ منتها آن بزرگوار چیزی را نگفت، مگر آن‌که عمل کرد؛ و عمل کرد، بیش از آنچه که گفت؛ و در عمل شخصی و جمعی، مثل کوهی بر سر مواضع اعلام شده‌ی خود ایستاد. اصل اسلام هم همین‌طور بود. از یکی از همسران رسول خدا(صلّی‌اللّه‌علیه‌واله وسلّم) پرسیدند که اخلاق رسول خدا را برای ما توصیف کن؛ او در جواب گفت که «کان خلقه القران»؛(۴) اخلاق او قرآن بود. یعنی هرچه شما در قرآن راجع به روش و عمل و رفتار و خلقیات یک انسان به صورت مستحسن و خوب و پسندیده می‌خوانید، او در وجود آن بزرگوار مجسم و متبلور بود. همین هم شد که آن حرکتی که او آغاز کرد، آن گویی که او در فضای تاریخ پرتاب نمود، هنوز دارد با شدت پیش می‌رود. هنوز ما و همه‌ی مسلمین عالم داریم از برکات آن دست معنوی و معجزنشان که چهارده قرن و اندی پیش آن را حرکت داد، پیش می‌رویم. اخلاق ما باید طبق آن چیزی باشد که می‌گوییم و به آن دعوت می‌کنیم؛ «کونوا دعاة النّاس بغیر السنتکم»؛(۵) یعنی «باعمالکم». اگر ما به زخارف دنیا بی‌اعتنا بودیم، اگر ما در آن راههایی که به آن معتقدیم و داعی و مبلّغ آن هستیم، قدم ثابت گذاشتیم، اگر ما پایبندی خودمان را به اصول دینی و اصول اسلامی و فرمایشات امام بزرگوار و آنچه که در نظام جمهوری اسلامی مقرر است، عملاً نشان دادیم، حرف ما در محیطی که پراکنده می‌شود، اثر خواهد کرد؛ آن وقت خیلی احتیاج به اصرار و فشار و زور نخواهد بود؛ بلکه نفس جاذبه‌ی عمل، دیگران را به هماهنگی و همگامی و هماوایی وادار خواهد کرد. امروز نیروی انتظامی از مقبولیت بین مردم برخوردار است من باید عرض کنم که انتظار امنیت اسلامی، انتظار زیادی از این نیرو نیست. ما وضعی را در نیروی انتظامی کشور داریم که از اول تاریخ نیروی انتظامی تا امروز، بی‌سابقه است. از اولی که در این کشور ژاندارمری و شهربانی به وجود آمد، تا امروز که ما بحمداللّه نیروی انتظامیِ یکپارچه و فراگیر داریم، وضعیتی که امروز نیروی انتظامی ما از لحاظ خوب بودن و مثبت بودن دارد، در هیچ زمانی نداشته است. هیچ‌وقت نیرو، فرمانده‌یی به این خوبی، و فرماندهانی در این حد نداشته است. هیچ‌وقت نیروهای انتظامی، جمعیتی به کم و کیف جمعیت فعلی نداشتند. هیچ‌وقت نیروهای انتظامی، مقبولیتی به قدر امروز در میان مردم نداشتند. در دوره‌های گذشته، نیروهای انتظامی در بین مردم مقبولیت چندانی نداشتند. کسانی که در نیروهای انتظامی - یعنی ژاندارمری و شهربانی - از سالهای طولانی سابقه دارند، می‌دانند که من چه عرض می‌کنم و نظر مردم نسبت به نیروهای انتظامی چگونه بود. امروز نیروی انتظامی از مقبولیت بین مردم برخوردار است. مردم این لباس شما را دوست می‌دارند و به آن احترام می‌کنند. همه‌ی اینها نعم الهی است؛ اما

اگر شما کار را رها کنید و آن وظایف را با استحکام لازم انجام ندهید، این گونه نمی‌ماند. از تشکیل بنای جدید نیروی انتظامی مدتی می گذرد و مردم به چشمِ انتظار دارند نگاه می کنند؛ می‌خواهند ببینند این مجموعه که به نظر آنها محسّنات زیادی هم دارد و از مسؤولان و کسانی که مردم حرفشان را قبول دارند، تعریفش را هم زیاد شنیده‌اند، حالا چه کار خواهد کرد؛ آیا آن اطمینان لازم را در دل آحاد شهروند به وجود خواهد آورد یا نه؟ این، یکی از اسرار پیشرفت نیروی انتظامی است. مردم باید به نیروی انتظامی اعتماد و اطمینان داشته باشند یکایک شهروندان باید از ته دل به نیروی انتظامی اعتماد و اطمینان داشته باشند؛ یعنی مثلاً وقتی دکانش را می‌بندد، اگر نگران باشد، بگوید مأمور نیروی انتظامی هست؛ اگر به مسافرت می‌رود و خانه‌اش را می گذارد، بگوید نیروی انتظامی هست؛ اگر سوار اتومبیلی می‌شود تا جایی را ترک کند و به جای دیگری در بیابانها برسد، بگوید نیروی انتظامی هست. هر مشکلِ مربوط به امنیت که برای او پیش می‌آید - اگر گفتند دزد آمده، اگر گفتند متخلفان در خیابان پیدا شده‌اند، اگر گفتند کسانی آبروی مردم را تهدید می کنند، اگر گفتند کسانی مواد مضره تقسیم می کنند، اگر گفتند کسانی به نوامیس مردم تعرض می کنند - در دلش شمع امیدی روشن باشد که بالاخره نیروی انتظامی هست. مردم باید به نیروی انتظامی، مثل یک صاحب امنیت و مدار امنیت نگاه کنند؛ شما باید این را به وجود بیاورید. دست قدرتمند نیروی انتظامی باید جلوی تخلفات را بگیرد در جامعه‌ی اسلامی اجازه داده نمی‌شود و نباید داده بشود که در ملأ عام، کسانی به حیثیتهای دینی مردم اهانت کنند و آن را هتک نمایند. چه مرکزی باید جلوی اینها را بگیرد؟ نیروی انتظامی. در جامعه‌ی اسلامی اجازه داده نمی‌شود و نباید داده بشود که از مقررات زیستی و شهری و روستایی و صحرایی جمهوری اسلامی تخلف انجام بگیرد؛ کسانی فضا را مخدوش کنند و سلامت فضا را از بین ببرند. چه مرکزی باید جلوی اینها را بگیرد؟ نیروی انتظامی. در جامعه‌ی اسلامی و نظام اسلامی، هر آنچه که طبق قوانین شرعی و قوانین مجلس شورای اسلامی و مقررات رایج کشور، در بخش آشکار زندگی مردم - خفا، کار دیگران است - ممنوع است و مجاز نیست که تحقق پیدا کند، اگر دیده شد، دست قوی و قدرتمندی باید بیاید و جلوی این قانون‌شکنی را بگیرد. آن چیست؟ دست نیرومند نیروی انتظامی. محبوبیت نیروی انتظامی در قاطعیت بر اساس قانون است نیروی انتظامی محبوبیت خود را باید در چه چیزی به‌دست بیاورد؟ در قاطعیت بر اساس قانون و بر اساس همان چیزی که در مقررات از او طلب شده است؛ نه در ملاحظه‌ی کسی، ملاحظه جمعی، رعایت میل قشری یا گروهی؛ ابداً. اگر چنین کاری بشود و چنین رعایتهای خارج از قانونی انجام بگیرد، تخلف شده است. تنها رعایتی که نیروی انتظامی باید بکند، عبارت است از رعایت قانون و رعایت اخلاق در اجرای قانون. البته در اجرای قانون، دو گونه می‌شود عمل کرد: یکی با بداخلاقی و کج‌خلقی و عبوس بودن و تکبر و نخوت و امثال اینها؛ یکی هم با خوش‌اخلاقی و مهربانی، اما با قاطعیت. این نوع دوم باید معمول باشد؛ اِعمال قاطعیت، باضافه‌ی اخلاق خوب. گاهی به این‌جا تلفن می کنند، یا نامه می‌نویسند و شکایت می کنند که سرِ فلان محله، کسانی پیدا شده‌اند که به نوامیس مردم تعرض می کنند. ما در این امور به کجا مراجعه خواهیم کرد؟ به شما؛ معلوم است که وظیفه‌ی شماست. گاهی تلفن می کنند، شکایت می کنند که مثلاً فلان خانه را به محل فساد تبدیل کرده‌اند و نمی گذارند استراحت کنیم و بخوابیم؛ سر و صدا و های و هوی راه می‌اندازند و از لحاظ اخلاقی، ناامنی ایجاد می کنند. ما واقعاً در این گونه امور به کجا باید مراجعه کنیم؟ به نیروی انتظامی. گاهی شکایت می کنند که افرادی می‌آیند و موادی را در فلان کوچه توزیع می کنند، یا خرید و فروش انجام می‌دهند. در این گونه موارد ما به کجا باید مراجعه کنیم؟ به نیروی انتظامی. حساسیت نیروی انتظامی باید متناسب با معیارهای اسلامی باشد فراموش نکنید که معیار، جامعه‌ی اسلامی و انقلابی است. اگر جامعه‌یی اسلامی و انقلابی نیست، نیروی انتظامی حساسیتهای مناسب آن جامعه را دارد؛ اما در جامعه‌یی که معیار و ملاک اسلام است، حساسیت نیروی انتظامی باید متناسب با آن چیزی باشد که در این جامعه مورد نظر است. حساسیتهای این جامعه چه چیزهایی است؟ حفظ و حراست و عمل بر طبق این حساسیتها، بدون هیچ ملاحظه‌یی، به شما که نیروی انتظامی هستید، برمی گردد. این کارِ سخت و سنگینی است، اما کار بسیار مؤثری است. ناامنی فقط به این نیست که دزد به خانه‌ها یا

مغازه‌ها یا بازار یا خیابان بیابد - این یک‌طور ناامنی است؛ ناامنی مالی است - ما ناامنی عِرضی و ناموسی هم داریم؛ جلوی آن را هم شما باید بگیرید. ناامنی اخلاقی هم داریم؛ در آن‌جا هم شما باید وارد میدان بشوید. البته ناامنی اخلاقی، یک مرحله‌ی کار فرهنگی دارد، یک مرحله‌ی کار مخفی دارد، یک مرحله‌ی ریشه‌یابی دارد؛ آنها کار دستگاههای دیگر است؛ اما آن‌جایی که جلوی چشم قرار می‌گیرد و موجب عدم امنیت اخلاقی جامعه می‌شود، آن‌که باید وارد میدان بشود، نیروی انتظامی است. کارایی نیروی انتظامی باید در همه‌ی میدانها به اثبات برسد نباید کاری بشود که کسی بگوید بعد از ادغام نیروهای انتظامی، این حساسیتها کم شده؛ در سابق مثلاً ارگانی مخصوص این کارها بود، اما حالا نه. البته این‌گونه نیست؛ لیکن اگر کم حساسیتی نشان داده بشود، ممکن است این حرفها را بزنند. این حرفها خطا و غلط است؛ کشور به این ادغام احتیاج داشته، مجلس تصویب کرده، وزیر فعال و کوشایی دنبال نموده و مأمورانی بحمداللَّه با علاقه آن را انجام داده‌اند. امروز نیروی انتظامی هم یک نیروی بسیار خوب، آبرومند و قدرتمند است؛ لیکن کارایی آن بایستی در همه‌ی میدانها به اثبات برسد. باید عمل اسلامی ما با برجستگی در مقابل چشم ملتها قرار گیرد برادران! ما امروز در سطح جهان باید کاری کنیم که عمل اسلامی و خواست اسلامی در کشور ما، با برجستگی در مقابل چشم ملتها قرار بگیرد. می‌بینید که در این کشورهای مسلمان، که جبهه‌های اسلامی و جناحهای اسلامی، احساسات خودشان را بُروز می‌دهند، دشمنان اسلام چه حساسیتی نشان می‌دهند و چه طور از همه‌ی وسایل برای سرکوب این احساسات استفاده می‌کنند. طرفداران اسلام بایستی بتوانند اسلام را در چشم آنها آن‌چنان شیرین و پُرجاذبه نشان بدهند که احساسات آنها هرگز به سردی نگراید و این امید در دل آنها باقی بماند؛ و این نمی‌شود، مگر این‌که جامعه‌ی ما از لحاظ مادّی، از لحاظ معنوی، از لحاظ نظم، از لحاظ امنیت، از لحاظ تلاشهای اجتماعی و از لحاظ همه‌ی اندازه‌ها و میزانهایی که در یک جامعه‌ی پیشرفته مورد نظر است، پیشگام باشد؛ یکی از آنها هم همین کار شماست، که کار نیروی انتظامی است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند به شما توفیق بدهد و تأییدتان کند. شما برادران عزیز در هرجا که هستید، سعی کنید این محبت و هماهنگی و همگامی را در همه‌ی سطوح حفظ کنید و در انجام هرچه بهترِ وظیفه‌ی مهمی که بر دوش دارید، به یکدیگر کمک نمایید. امیدواریم که ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت ولیّ‌اللَّه‌الاعظم (ارواحنافداه) شامل حال شما باشد و قلب مقدس امام و روح مطهر شهدا ان‌شاءاللَّه از همه‌ی ما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) امثال و حکم، ج ۴ ، ص ۱۸۱۸ ۲) قریش: ۳ ۳) قریش : ۴ ۴) شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۰ ۵) مشکاةالانوار، ص ۴۶

بیانات در دیدار با قاریان مصری: شحات محمّد انور و سیّد متولی عبدالعال

بیانات در دیدار با قاریان مصری: شحات محمّد انور(۱) و سیّد متولی عبدالعال(۲) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم صدای شما، صدای بسیار قوی و محکمی است ما از سفر قبلی آقای شحات انور خاطرات خیلی خوبی داریم. تلاوتهای شما را در رادیو و تلویزیون می‌شنویم و لذت می‌بریم. ان‌شاءاللَّه امسال هم مردم و جوانان عاشق قرآن ما، استفاده‌ی وافی خواهند برد. اسم جناب آقای عبدالعال را هم شنیده‌ام، لیکن یادم نیست که نوارهایشان را شنیده باشم. ما از تلاوتهای آقای شحات انور خیلی راضی هستیم. هرچه در این‌جا برای خواندن مایه بگذارید، در پیشرفت قرآن تأثیر می‌گذارد. دوستان ما شوخی می‌کردند و می‌گفتند آن نوارهایی که ما از آقای شحات انور شنیده بودیم، در آن سفری که ایشان این‌جا بودند، مثل آنها نخواندند! من گفتم که نه، بعضی از آنهایی که شما شنیدید، خیلی خوب بوده است؛ از جمله، آن دفعه‌یی که ایشان این‌جا یک شب خواندند، خیلی خوب بود. حالا ان‌شاءاللَّه امسال بایستی طوری بشود که این نوارها بر همه‌ی آن نوارها غلبه کند، تا دهان همه بسته بشود! آن چیزی که من در مورد ایشان خوشحال هستم، این است که ایشان بحمداللَّه هنوز جوانند. صدای شما، صدای بسیار قوی و محکمی است و راه برای شما در آینده هنوز هم

باز است. من بعضـی از این آقایانی که نوارهایشان را سالهای پیش شنیده بودم، بعد دیدم اینها پیر و افتاده شده‌اند؛ لیکن ایشان هنوز به طرف بالا دارنـد می‌رونـد؛ این را ایشان باید قدر بدانند. دعاهای مأثوره از اهل‌بیت، یک خزانه‌ی عظیم از جمله‌ی چیزهایی که ما خزانـه‌ی عظیمی از آن را داریـم، دعاهـای مـأثوره از اهـل‌بیت اسـت؛ مخصوصـاً ادعیـه‌ی مـأثوره از امـام سـجاد - علی‌بن‌الحسـین (علیه‌السّلام) - که دعاهای عالیةالمضامینی است. من واقعاً در بین این دعاهایی که در بین مسلمین رایج است، دعاهایی را با این علو لفظ و معنا ندیـده‌ام. مرحوم زمخشـریِ(۳) معروف - صـاحب تفسـیر کشـاف - در بخشـی از کتـاب «ربیع الابـرار»، ملتقطاتی(۴) از ادعیه‌ی معاریف علما و زهاد و صحابه و اولیا - از صـدر اسـلام تا قرن دوم - را آورده است. من آنها را نگاه کردم، بعد با ادعیه‌یی که از امام سـجاد و امیرالمؤمنین یا امام حسـین(علیهم‌السّـلام) مأثور است، مقایسه کردم؛ دیدم که اینها اصلاً قابل مقایسه با آن ادعیه نیست. این دعاها در بین مردم خیلی رایـج و معمول است و مردم آنها را می‌خواننـد و خیلی دوست می‌دارند. اگر ان‌شاءاللَّه فرصـت پیـدا بکنیـد و دو تـا از این دعاهـا را - حالا یا بخشـی از این دعاها را، و یا تمام آن را - در وقت مناسبی در این سـفر در اسـتودیوی خـوبی بخوانیـد، در بین مردم مـا خیلی رواج پیـدا خواهـد کرد. مثلاًـ مناجـات شـعبانیه - که بین اهـل‌بیت معروف بوده و همه‌ی آن بزرگواران آن را می‌خواندند - مناجات بسـیار خوبی است؛ یا مثلاً بعضی از دعاهای ماه مبارک رمضان بسیار خوب است. بعضی از دعاهـا هست که مربوط به مـاه رجب می‌شود؛ دعاهـای بسـیار زیبا و کوتاهی هست؛ واقعاً عبارات خیلی عجیبی دارد. الان این جمله یادم آمد: «یا من سـما فی العزّ ففات خواطر الأبصار و دنا فی اللّطف فجاز هواجس الأفکار یا من توحّد بالملك فلا ندّ له فی ملکوت سلطـانه و تفرّد بالألاـء و الکبریـاء فلاـ ضـدّ له فی جبروت شـأنه یـا من حارت فی کبریاء هیبته دقائق لطائف الأوهام و انحسـرت دون ادراك عظمته خطائف ابصار الأنام».(۵) عبارات زیبای پُرمغز لطیفی در اینها وجود دارد، که با حال و با توجه ادا شـده است. در این لحظه خوب است از صـدای شـما - که نعمت الهی است - اسـتفاده کنیم و این مجلس را به تلاوت قرآن زینت دهیم. عشق، عـامل پیش رفتن جوانان ما در وادی قرآن احسنتم؛ خیلی خوب. ان‌شاءاللَّه باید در آینده بعضی از این برادران خوب را به مصر بفرستیم، تا مـدتی از این آقایان تعلیم بگیرنـد. بـد نیست که این آقایان قضاوت خودشان را در مورد صـداها و اسـتعدادهای افراد جوانی که در این‌جا می‌بینند، بیان کنند و این افراد را مشـخص نمایند؛ برای ما خوب است که نظر آقایان را در این خصوص بدانیم. حقیقتاً چیزی که این جوانـان را وادار کرده و در این وادی پیش برده، عشـق است؛ والّـا مـا اینهـا را تشویـق معمول و مرسوم مـالی هم نکرده‌ایم و امتیازات خاصـی هم برایشان در نظر نگرفته‌ایم. ما بعضـیها را واقعاً می‌بینیم که خیلی خوب و برجسته‌اند و من آنها را خیلی دوسـت می‌دارم و صـداهایشان را می‌پسـندم؛ لیکن همین‌طـور فقـط می‌گـوییم احسـنتم، بـارك‌اللَّه، خوب می‌خوانی! تشویق مـا همین است. حفظ قرآن بایـد از بچگی شـروع شود بعضـی از این جوانان، وقتشان دارد دیر می‌شود. حالا این آقای پرهیزگار که الحمـدللَّه حافظ قرآن است؛ لیکن بعضـی از آقایان هستند که سنهایشان دارد بالا می‌رود و وقتشان دیر می‌شود. من عقیده‌ام این است که حفظ قرآن باید از بچگی شـروع بشود؛ یعنی حدوداً از دوازده سالگی، سیزده سالگی؛ «التّعلّم فی الصّـغر کالنّقش فی الحجر».(۶) اگر ان‌شاءاللَّه آقای مقدم(۷) همت بکننـد و آن طریقه را راه بیندازنـد، فکری کرده‌ایم که ان‌شاءاللَّه بچه‌ها تشویق بشونـد و بتدریـج ذره‌ذره حفظ کننـد. مـا هنوز از کاروان فراگیری و انس با قرآن عقب هستیم ما در سالهای قـدیم، دوره‌ی بی‌قرآنی را در این مملکت گذرانـدیم؛ قرآن بتدریـج داشـت از همـه جـای کشـور جمـع می‌شـد. در گذشـته‌های دور، مکتبخـانه‌یی بـود کـه بچه‌هـا قرآن را در آن‌جـا یـاد می‌گرفتنـد؛ لیکن در دوران پهلوی اینها را بکلی از بین برده بودنـد؛ این مدارس رسـمی هم که مطلقاً چنین چیزی نداشت. البته فقط تعـدادی از این جلسات و دوره‌های قرآن فعالیت داشـتند و بعضـی از افراد در گوشه و کنار کشور - تهران، مشـهد، اصـفهان و سایر جاهـا - مشـغول بودنـد؛ امـا هیـچ چیز نبود؛ هرچه شـده، از انقلاب به این طرف است؛ درعین‌حال ما احساس می‌کنیم که از کاروان فراگیری و انس با قرآن عقب هستیم. یک توصـیه به جوانان برای انس با قرآن در آن دوران طاغوت، من در مشهد جلسات تفسیر و درس قرآن داشتم؛ به جوانانی که می‌آمدند، می‌گفتم که هر کدام از شماها یک نسخه‌ی قرآن در جیب بغلتان داشته باشید؛ اگر در

جایی منتظر کاری می‌ایستید و فراغتی پیدا می‌کنید - یک دقیقه، دو دقیقه، پنج دقیقه، نیم ساعت - قرآن را باز کنید و به تلاوت آن مشغول شوید، تا با این کتاب انس پیدا کنید. تعدادی که این‌طور عمل کرده بودند، هرچند بسیار اندک بودند، لیکن احساس می‌کردم که اینها با این‌که غالباً هم عربی نمی‌دانستند، اما از لحاظ فهم معارف اسلامی، از دیگران برجسته‌تر بودند و به طور ممتازی با آنها تفاوت داشتند. انس با قرآن، معرفت عمومی یک کشور را بالا می‌برد انس با قرآن، معرفت عمومی یک کشور را بالاـ می‌برد. قرآن، همه چیز ماست؛ نور است. این جوانان ما از وقتی که با قرآن مأنوس شدند، وضعیت خیلی فرق کرد. ما در طول هشت سال جنگ، زیر آتش توپ و تفنگ، جوانانی را در جبهه‌ها داشتیم که به مجردی که بر زمین می‌نشستند و اندک فراغتی پیدا می‌کردند، قرآنشان را باز می‌کردند و مشغول تلاوت می‌شدند؛ یا مثلاً اگر در اتوبوس و یا کامیون نشسته بودند و داشتند می‌رفتند، قرآنشان را درمی‌آوردند و بنا می‌کردند به خواندن. این است که ما می‌گوییم قرآن همه چیز ما بوده است. الان هم به برکت قرآن، کشور رو به پیشرفت است. امیدواریم که خداوند همه‌ی ما را در دنیا و آخرت با قرآن محشور کند. ان‌شاءاللَّه زندگی ما قرآنی باشد و به سمت اهداف این کتاب شریف حرکت کنیم و ممات ما هم با معرفت قرآن و در خدمت قرآن قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

--- ۱) وی در سال ۱۳۲۹ ش در کشور مصر چشم به جهان گشود. محیط قرآنی پیرامون استاد باعث شد که او در سن سه سالگی حفظ قرآن کریم را آغاز کند، و در نُه سالگی موفق به حفظ کل قرآن کریم شود. در سن رشد، وی علاقه‌ی فراوانی به تلاوت و علوم قرآن کریم پیدا کرد؛ تا جایی که پس از طی تحصیلات ابتدایی و مقدماتی، وارد دانشگاه «الازهر» شد و مدت دو سال در آن‌جا به تحصیل همت گماشت؛ سپس از دانشگاه خارج شد و خود به تنهایی به کار قرائت قرآن کریم پرداخت. از جمله اساتید وی می‌توان مرحوم شیخ «حلمی محمّد مصطفی» را نام برد که در واقع پایه‌های اصلی تعالیم قرآنی را در ایشان بنا کرده است. ۲) وی از قاریان بنام و مشهور کشور مصر است که در دهه‌ی اخیر به اوج شهرت خویش دست یافته است. او در داوری هشتمین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن کریم که در دهه‌ی فجر در ایران و در حسینیه‌ی ارشاد برگزار شد، شرکت کرد و طی مصاحبه‌یی زندگی خود را این‌گونه بازگو نمود: «هنگامی که برای اولین بار و تازه شروع به تلاوت قرآن کرده بودم، کودکی بودم که در مکتب تحصیل می‌کردم؛ و وقتی که سه جزء از قرآن را حفظ کردم، در سن هفت سالگی بسر می‌بردم. هنگامی که حفظ کل قرآن کریم را در مدت پنج سال به اتمام رساندم، نوجوانی دوازده ساله بودم و احکام و قواعد تجوید و قرائات را آموختم و به صورت جدی شروع به تلاوت قرآن کردم. در سیزده سالگی بودم که طریقه و روش خاصی را برای خویش اتخاذ نمودم». ۳) ۵۳۸ - ۴۶۷ ق) ۴) برگزیده‌یی ۵) مفاتیح‌الجنان، دعای ماه رجب ۶) شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۶۶ ۷) رئیس شورای عالی قرآن صدا و سیما

بیانات در دیدار با عبدالسلام جلّود، عضو شورای فرماندهی انقلاب لیبی و هیأت همراه وی

بیانات در دیدار با عبدالسلام جلّود، عضو شورای فرماندهی انقلاب لیبی و هیأت همراه وی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امریکا، بزرگترین دشمن اسلام و مسلمین من اولاً از آقای جلّود خیلی تشکر می‌کنم که مثل همیشه با احساساتی برادرانه نسبت به ملت و انقلاب ما صحبت می‌کنند. ما در این چندساله هر وقت شما را در تهران دیدیم، با همین مواضع و با احساساتی درست مثل احساسات خودمان دیدیم. از همان روزهای اول که شما به تهران آمدید و ما با شما جلسه داشتیم، تا امروز که سیزده سال از آن موقع می‌گذرد، همان احساسات و همان حرفها را همیشه در شما بحمداللَّه دیده‌ایم و این احساس برادری شما و بقیه‌ی برادران لیبیایی را در انقلاب خودمان احساس کرده‌ایم. امریکا و همپیمانانش لیبی را تهدید می‌کنند؛ اما ما اعتقادمان این است که با این تهدیدها نخواهند توانست احساسات اسلامی مردم مسلمان را سرکوب کنند. شما از ما می‌خواهید که اعلام کنیم در کنار لیبی هستیم؛ ما همیشه این

تصریح و این اعلان را کرده‌ایم. شما بدانید که در زمینه‌ی همراهی و کمک ما در مقابله‌ی با دشمنان اسلام و مسلمین، هیچ‌گونه مشکلی نخواهیم داشت؛ و شما هیچ مشکلی در این جهت نخواهید داشت. ما باور داریم که امریکا بزرگترین دشمن اسلام و مسلمین است. البته امروز خوشبختانه دردسرهای امریکا در سطح دنیا یکی دو تا نیست و بسیاری از آنها از همین ناحیه‌ی اسلام است. امروز مسلمانان به‌هیچ‌وجه دچار هزیمت روحی نیستند من در این حرف که امروز مسلمین دوران بعد از فتح غرناطه(۱) را می‌گذرانند، صددرصد با شما همفکر نیستم. امروز مسلمانان به‌هیچ‌وجه دچار هزیمت روحی نیستند؛ بعکس، امروز تهاجم روحی دارند. گذشت آن روزی که اگر عده‌یی مسلمان در کشوری شعار اسلامی می‌دادند، اینها تنها صدا را در دنیا بلند کرده بودند. امروز آفریقا جلوی چشمتان است و شمال آفریقا را دارید می‌بینید؛ آن احساسات اسلامی مردم سودان است؛ آن الجزایر است که اکثریت عظیم مردم رأی به اسلام دادند و برای اسلام «آری» گفتند؛ آن جمهوریهای آسیایی شوروی سابق است؛ اینها در همسایگی و بیخ گوش ما هستند و ما از وضع اینها مطلعیم. بسیاری از کسانی که در رأس این جمهوریها هستند، همان عناصر قبلی هستند که در دوران کمونیستی بودند؛ هیچ سابقه‌ی اسلامی ندارند؛ اما همه‌شان دم از اسلام می‌زنند؛ چرا؟ چه چیزی اینها را وادار به این کار می‌کند؟ آیا غیر از این است که احساس توده‌یی مردم و خواست عمومی ملتشان آنها را وادار به این معنا می‌کند؟ این یک واقعیت است. ما معتقدیم که امروز اسلام رو به پیشرفت است شاید عده‌یی خیال می‌کردند که بعد از آن‌که امریکا جمهوری اسلامی را متهم به ارتجاع کرد و تبلیغات ضد جمهوری اسلامی را در همه‌ی دوازده سال ادامه داد، توده‌های مردم از اسلام انقلابی رو برگردانده باشند. شاید عده‌یی خیال کرده باشند که این تهمت تروریستی که به شما و به ما و به سایر مسلمانان در نقاط مختلف دنیا می‌زنند، موجب بشود که ملتها از تفکر اسلامی و جهتگیری اسلامی و شعارهای اسلامی رو برگردانند؛ اما آیا این‌طور شد؟ امروز گرایش به اسلام در سطح توده‌های مسلمان و در کشورهای اسلامی، چند برابر آن روزی است که شما در اوایل انقلاب و آن روزی که تازه انقلابمان پیروز شده بود، به تهران آمدید. بنابر این، آقای عبدالسلام جلّود - برادر عزیز ما - و برادران لیبیایی! ما معتقدیم که امروز اسلام رو به پیشرفت است و هیچ‌گونه تلاشی از سوی امریکا برای سرکوب کردن حرکت اسلامی، فایده‌یی نخواهد داشت و تهدید آنها نسبت به شما و دیگران، هیچ‌گونه تأثیری نخواهد گذاشت. ما همواره از تهاجم امریکا علیه لیبی انتقاد کرده‌ایم البته آنها میل دارند که لیبی را زیر فشار قرار بدهند. ما تا همین الان هم همواره در این قضیه‌ی اخیر(۲) شما، در سطح دولتی و غیر دولتی، از این تهاجم ناجوانمردانه‌ی امریکا علیه لیبی انتقاد کرده‌ایم و با آن معارضه نموده‌ایم و باز هم مقابله می‌کنیم. حرف زور و غلطی است که آنها نسبت به لیبی می‌زنند. ما ساکت نمی‌مانیم که آنها به‌خاطر این‌طور چیزها بخواهند یک دولت و یک کشور اسلامی و یک مجموعه‌ی پُرشور را تحت فشار قرار بدهند. مهم این است که شما - که بحمداللَّه مردمان شجاعی هستید - نگذارید که در پایه‌های این شجاعت، اندکی خلل وارد کنند؛ و دیگر این‌که از این حرکات اسلامی که امروز در شمال آفریقاست، همچنان که همین‌طور مشاهده شده، جداً دفاع و حمایت کنید. مردم مسلمان در آفریقا باید احساس کنند که دولتهایی از آنها حمایت می‌کنند. ما از امریکا مطلقاً نمی‌ترسیم به‌هرحال، ما از این‌که شما را یک‌بار دیگر در تهران می‌بینیم، خوشحالیم. من خاطرات خوبی از حضور مکرر شما در تهران و یک بار هم در سفر به لیبی(۳) - زیر آن چادر، که آقای قذافی هم در آن‌جا بود - دارم. این را شما بدانید، هر کاری که من احساس کنم در کمک به شما ضرورت دارد، بلاشک انجام می‌دهم؛ چه این فتوایی که شما می‌گویید، و یا هر اقدام دیگری. در هر موقعیتی که این را اقتضاء کند، ما کوتاهی نمی‌کنیم. آن چیزی که موجب می‌شود کسی از این‌گونه امور کوتاهی کند، این است که از دشمن بترسد. شما می‌دانید که ما از امریکا مطلقاً نمی‌ترسیم؛ نه مردممان می‌ترسند، نه مسؤولانمان می‌ترسند؛ متوکل‌علی‌اللَّه‌اند. انشاءاللَّه موفق باشید --

-- ۱) شهری است قدیمی در ناحیه‌ی اندلس از کشور اسپانیا. پس از حاکمیت مسلمانان بر اندلس، خلفای اموی، شهر کنونی را مجدداً بر روی خرابه‌های شهر پیشین بنا کردند. در زمان مرابطین و

موحدین، این شهر بسیار آباد بود و سکنه‌ی آن به دویست‌وچهل هزار نفر رسیده بود. پس از تسلط مسیحیان بر اسپانیا، عده‌ی بسیاری از مسلمانان که از شهرهای اسپانیا فراری شده بودند، به غرناطه آمدند و این شهر مدتی در دست مسلمانان باقی ماند، تا در سال ۱۴۹۲ م به تصرف مسیحیان افتاد. شهر مذکور، چند قرن مهد تمدن اسلامی و کانون انتشار فرهنگ و علوم اسلامی بوده است. ۲) در سی‌ام آذر سال ۱۳۶۷ بر اثر انفجار یک فروند هواپیمای مسافربری تابع خطوط هوایی پان‌امریکن در حوالی دهکده‌یی به نام «لا-کربی» واقع در اسکاتلند، تمامی سرنشینان این هواپیما کشته شدند. امریکا و انگلیس، سرویسهای اطلاعاتی لیبی را به دست داشتن در این حادثه متهم کردند. ۳) این سفر در تاریخ ۱۸/۰۶/۱۳۶۳ انجام شد.

بیانات در دیدار با مدیران شبکه‌ی دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با مدیران شبکه‌ی دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما در رادیو و تلویزیون درصدد چه هستیم؟ چند جمله‌یی خدمت آقایان عرض می‌کنیم، ان‌شاءاللّه که برای پیشرفت کارهامان مفید باشد. در ابتدا باید از شما آقایان به خاطر زحماتی که می‌کشید و تلاشی که برای شبکه‌ی دوم تلویزیون مبذول می‌کنید؛ هم از برادر عزیزمان آقای اَرگانی(۱) که خیلی مخلصانه و دلسوزانه تلاش می‌کنند، هم از بقیه‌ی برادرانی که کم و بیش با آثار کارهایشان در صفحه‌ی تلویزیون آشنا هستیم، تشکر کنیم. من در حقیقت همان مطلبی را می‌خواهم به آقایان یادآوری کنم که خود آقای اَرگانی پیشدستی کردند و آن را بیان نمودند؛ حقیقت قضیه هم همان است. ما در ترتیب رادیو و تلویزیون در جمهوری اسلامی درصدد چه هستیم؟ این سؤالی است که باید به آن پاسخ بدهیم؛ اگر ایرادی دارد، پاسخ را تصحیح و محکم کنیم، بعد پای این پاسخ بایستیم، تلاشمان را مبذول کنیم، تا این‌که آن هدف تحقق پیدا کند. هدف چیست؟ ما می‌خواهیم چه بسازیم؟ یک وقت هست که رادیو و تلویزیون برای پُرکردن وقت است؛ بالاخره آدمها وقت فراغت دارند و یک دستگاه حکومتی فرضاً می‌خواهد این وقت را به شکلی پُر کند. هدف این نیست و من تصور نمی‌کنم هیچ دولتی در دنیا بتواند هدف خودش را از اداره‌ی رسانه‌های جمعی، فقط این قرار بدهد. بله، بعضی از شرکتها و فرستنده‌های خصوصی و یا حتّی شرکتهای بزرگ در امریکا و جاهای دیگر هستند که با کابل به خانه‌های مردم مرتبطند و قصدشان این است که مشتری جمع کنند و عده‌یی بتوانند در وقت فراغت از اینها استفاده کنند؛ اما یک دولت نمی‌تواند فکرش این باشد. حتّی اگر فرض کنیم که بیشترین محتوای رادیو و تلویزیونی را سرگرمیها تشکیل بدهد، باید در پشت این سرگرمیها سیاست او را جستجو کرد؛ معلوم می‌شود سیاستش این است که مردم را سرگرم کند. بنابراین، یک دولت از ایجاد این کانال و این تجهیزات و تشکیلات در سرتاسر کشور هدفی دارد؛ هدف ما چیست؟ ما می‌خواهیم چه بکنیم؟ البته ممکن است اهداف فرعی وجود داشته باشد؛ اما هدف اصلی ما سازندگی مردم به شکلی است که اسلام و انقلاب می‌خواهند؛ به طور خلاصه و کوتاه، هدف این است. آن چیزی که من به عنوان یک مسؤول در جمهوری اسلامی دانستم، این است. من با کسی که با تفکر اسلامی میانه‌یی ندارد، رودربایستی ندارم من با آن کسی که با تفکر اسلامی میانه‌یی ندارد، هیچ رودربایستی ندارم. شماها را نمی‌گویم؛ شما بچه‌مسلمانهای خودمان هستید و دارید مثل من تلاش می‌کنید؛ لیکن آن مخاطبی که فرضاً باور اسلامی در قلب او نیست و او این را نمی‌خواهد و این نوع عمل ما و تصرف ما و فعالیت ما را دوست نمی‌دارد، ما با او هیچ رودربایستی نداریم؛ نمی‌پسندد، نپسندد؛ خوشحال نمی‌شود، نشود؛ تلویزیون را می‌بندد، در نهایت ببندد. البته باید تلاش بکنیم که تلویزیون را نبندد و گوش کند و ببیند؛ اما اگر فرض کردیم کار به آن‌جا رسید که یا ما باید هدف خودمان را دنبال نکنیم، تا او تلویزیون را نبندد؛ و یا این‌که هدف خودمان را دنبال کنیم، که طبیعتاً او تلویزیون را خواهد بست؛ در این‌جا ما دومی را ترجیح می‌دهیم؛ او تلویزیون را ببندد؛ زیرا بسیارند کسانی که تلویزیون را نمی‌بندند و همین را که من می‌گویم، می‌خواهند. «هدف» باید در همه‌ی برنامه‌ها دنبال شود بنابراین، در یک جمله، «هدف» باید در همه چیز دنبال بشود؛ در برنامه‌ی کودکان هم همین هدف باید دنبال بشود؛ در

سرگرمی و تفریح هم همین هدف باید دنبال بشود؛ در میزگردها و مصاحبه‌ها هم همین هدف باید دنبال بشود؛ در ارائه‌ی برنامه‌های فیلم و سریال هم همین هدف باید دنبال بشود؛ در کارهای ادبی و هنری و فرهنگی و غیره هم عیناً همین هدف باید دنبال بشود؛ منتها یک مجموعه‌ی هوشمند وقتی می‌خواهند هدفی را دنبال بکنند، راههای چندصدگانه و گاهی چندهزارگانه‌ی رسیدن به آن هدف را در پیش رو قرار می‌دهند و برای هر کدام از راهها حکمی می‌گذارند. این‌طور نیست که اگر ما می‌خواهیم مردم، مسلمان تربیت بشوند، راهش این است که در تلویزیون دایماً برایشان قرآن بخوانیم، یا تفسیر قرآن بگوییم، یا احکام توضیح‌المسائل را بیان کنیم؛ نخیر، این کار راههایی دارد. انسان مسلمان فقط آن نیست که احکام اسلامی را بلد است؛ انسان مسلمان ابعادی دارد؛ بینش او، روشن بینی او، نیروی باطنی او، نیروی روحی او، نیروی جسمی او، معلومات وسیع او، احساس برتری او در میدانهای زندگی، همه‌ی اینها عناصر دخیل در ساخت انسان مسلمانند. شما صد راه برای این مطالب در نظر بگیرید؛ هر کدام از راهها را به حساب خود بپیمایید، تا به این هدف برسید. عمده آن است که این هدف فراموش نشود، از آن تخلف نشود و عکس آن عمل نگردد؛ هدف ما این است. اکثر رسانه‌های دنیا سعی می‌کنند مخاطب خود را از اسلام دور کنند در دنیا کم نیستند دستگاههای رسانه‌یی مجهز به همان تکنولوژیها و اسلوبها و ابتکارهایی که ایشان(۲) اشاره کردند که روزبه‌روز دارد نوتر و پیچیده‌تر می‌شود و سرمایه‌ی تأثیرگذار زیادی را ایجاد کرده‌اند که درست ضد نظر ما را دارند. بدون شک امروز رسانه‌هایی وجود دارند که وقتی می‌خواهند برنامه‌ریزی کنند، این را رعایت می‌کنند که چه بکنیم که مخاطب ما از اسلام دور بشود؛ به اسلام نزدیک نشود! آیا این برایتان قابل باور هست، یا نه؟ ممکن بود یک روز ما فکر کنیم که دولتهای اروپایی یا امریکایی یا کشورهای عربی به ما چه کار دارند؛ سیاستی دارند و می‌خواهند مخاطب خودشان را سرگرم کنند - آن که نفتی است، نفتی؛ آن که آن روز سوسیالیست بود، سوسیالیست - اما امروز دیگر این فکر را نمی‌توانیم بکنیم. می‌بینید که امروز در دنیا چه خبر است. می‌بینید که از اثرگذاری اسلام و ساخت انسان مسلمان و آنچه آنها به آن «بنیادگرایی اسلامی» می‌گویند، چه وحشتی در دنیا هست. آیا معقول است که بر اساس این وحشت برنامه‌ریزی نکنند؟ آیا می‌شود چنین چیزی را فرض کرد؟ اصلاً چنین چیزی ممکن نیست. شما در جبهه‌یی به عرض دنیا قرار دارید بلاشک امروز برای مخاطبان اروپایی و مخاطبان آسیایی - یعنی منطقه‌ی شرق آسیا؛ آن‌جاهایی که محیط اسلامی است، یا آن‌جاهایی که با محیط اسلامی سروکار دارند - براساس همان وحشت برنامه‌ریزی می‌شود؛ مثلاً برای صدوبیست میلیون نفر مردم اندونزی، یا هشتصد میلیون نفر مردم هند، برنامه‌ریزی تلویزیونی می‌شود. یکی از چیزهایی که برای مردم مالزی، مردم پاکستان و مردم کشورهای دیگر در نظر گرفته می‌شود، این است که در برنامه‌ریزیهای تلویزیونی و رادیویی چه گفته بشود، چه ساخته بشود و چه نشان داده شود که گرایش به سمت اسلامی که برای آنها خطر بزرگی است، به وجود نیاید و به تعویق بیفتد، یا ضدش پیموده بشود. بنابراین، شما در جبهه‌یی به عرض دنیا قرار دارید! عین همین قضیه، بلاشک در تلویزیونهای مصر وجود دارد. عین همین قضیه، امروز در تلویزیونهای الجزایر وجود دارد؛ که این مثال الجزایر، امروز برای شما کاملاً واضح است. عین همین قضیه، در تلویزیون آقای بن‌علی(۳) و آقای شاه حسن(۴) و آقای قذافی(۵) قرار دارد. همه‌ی اینها در برنامه‌ریزیهای تلویزیونیشان آن جهتی را می‌روند که درست صدوهشتاد درجه ضد آن چیزی است که من الان دارم به شما می‌گویم. کاری که در دنیا در این زمینه دارد انجام می‌گیرد، غوغاست. شماها روشنفکرید، اهل ادب و هنرید، با این مسائل آشنا هستید، من هم کم و بیش آشنایم؛ در عالم ادب و هنر و نمایش و تصویر و حرف علمی و حرف شبه‌علمی و امثال اینها، غوغایی در دنیا دارد انجام می‌گیرد؛ برای این‌که مردم را از این حقیقت دور نگهدارند. ممکن است ده عنصر دیگر هم جزو هدفهای دنیا وجود داشته باشد - که به ما ربطی ندارد - اما این عنصر هم وجود دارد. حالا ما در مقابل اینها قرار داریم؛ ما باید رودربایستی نکنیم. کاملاً صریح عمل کنید بی‌شک در درون کشور ما کسانی هستند که همان انگیزه‌های ضدیت با این گرایشِ به اصطلاح «بنیادگرایی»(۶) را دارند؛ شما از آنها اصلاً رودربایستی نکنید. در تنظیم برنامه‌ی ادب و هنر، یا تنظیم برنامه‌ی کودکان، یا فیلم و سریال، هیچ‌وقت این فکر را نکنید که اگر ما

این گرایش را نشان دادیم، ممکن است یک تیپ روشنفکری که مثلاً خوانندگان فلان مجله‌ی هفتگی هستند، خوششان نیاید؛ به‌دَرَک، خوششان نیاید! شما اصلاً کاری را بکنید که آنها خوششان نمی‌آید؛ هیچ ملاحظه‌ی این چیزها را نکنید؛ نگویید ما این شخصیت را باید تجلیل کنیم، شاید آنها جذب بشوند؛ نه، شما ببینید آیا در تجلیل این شخصیت، نقطه‌ی منفی‌یی وجود ندارد؟ نگویید ما باید با این آقا مصاحبه کنیم، یا سخنرانی این آقا را در فلان سمینار یا در فلان مجموعه پخش کنیم، برای این‌که آن جناح هم به این کانال علاقه‌مند بشوند؛ نه، شما نگاه کنید ببینید آیا این حرکت شما برای آن هدفگیری اصلی - که گفته شد - ضرری دارد یا ندارد؛ اگر ضرر دارد، اصلاً ملاحظه نکنید که فلان کسان ممکن است با این کار جذب بشوند؛ نه، بگذارید جذب نشوند؛ کاملاً صریح عمل کنید. یگانه ابزار ناقص یک نظام در مقابل مجموعه‌ی توطئه‌ها من یک آدم بسته‌ی بی‌اعتنای به خواستها و هدفهای - به اصطلاح امروز - دگراندیشان یا دگراندیشانه نیستم؛ نه، اسلام این مقدار سعه‌ی صدر دارد که همه‌ی حرفها را گوش کند؛ لیکن این‌جا اصلاً مسأله‌ی این نیست؛ در این‌جا مسأله، مسأله‌ی یک شخص در مقابل یک شخص نیست؛ این‌جا مسأله‌ی یگانه ابزار ناقص یک نظام در مقابل مجموعه‌ی توطئه‌هایی است که دارد انجام می‌گیرد. بنده بیایم از همین یک ریالی که دارم، در مقابل میلیونها تومانی که دیگران دارند، بد استفاده کنم؛ برای این‌که مبادا آن دیگران بدشان بیاید، یا خوششان نیاید؟! این به‌هیچ‌وجه عاقلانه نیست. ما باید مجموعه را درست کنیم کانال دو هم مثل کانال یک است. البته بر کانال یک هم این اشکال وارد است، بر کانال دو هم این اشکال وارد است. بر شماها اشکال وارد نیست؛ بر مجموع کار اشکال وارد است. البته مجموع کار عواملی دارد؛ از جمله‌ی آنها ممکن است همین کمبود امکاناتی باشد که به آنها اشاره کردید و شما و من هم تا حدودی از آنها اطلاع داریم. این اشکال وارد است که الان رادیو و تلویزیون ما، آن چیزی که من می‌گویم، نیست؛ یعنی به طور ناقص هست؛ نه این‌که هیچ نیست. در برنامه‌های شما هم برنامه‌های خوب دیده می‌شود. من گاهی برنامه‌های شما را - مثل برنامه‌های کانال یک - نگاه می‌کنم؛ برنامه‌های خوب و قابل تقدیری است؛ برنامه‌هایی است که نشان می‌دهد روی آنها زحمت کشیده شده است؛ لیکن مسأله اصلاً این نیست؛ مسأله این است که ما باید مجموعه را درست کنیم؛ یعنی همین کهن‌خرقه‌ی خویش پیراستن به از جامه‌ی عاریت خواستن(۷) ما باید تا آن‌جا که می‌توانیم، از همین کهن‌خرقه استفاده‌ی بهینه بکنیم؛ چاره‌یی نداریم و می‌توانیم. اگر بگویید نمی‌توانیم، من این را از شما قبول نخواهم کرد. ما در یکی از پیچیده‌ترین و حساسترین میدانهای زندگی - یعنی جنگ - دیدیم و با دست قدرت الهی به ما نشان داده شد که عنصر انسانی، تعیین‌کننده‌تر از همه‌ی عناصر دیگر است؛ یعنی می‌توان با تلاش مخلصانه و صادقانه و پیگیر و خستگی‌نشناس انسانهای خوب، خلأهای ناشی از کمبود پول و صنعت و مایه‌های گوناگون را پُر کرد. شما در تولید فیلمهای داخلی میدان خوبی دارید شما در تولید فیلمهای داخلی، میدان خوبی دارید. سراغ فیلمهای خوب بروید و فیلمهای خوب بسازید. حالا فیلم خارجی که شما مصرف می‌کنید، چاره‌یی ندارید که به حداکثر ممکن - یعنی هرچه گیرتان می‌آید - اکتفا کنید؛ بالاخره فیلم خارجی است و در جای دیگر ساخته شده است. باید در میان آن فیلمهایی که نشان می‌دهید، این یکی بهتر از آنهای دیگر باشد و تعارض کمتری داشته باشد؛ اما در فیلمی که شما می‌سازید، این مسأله وجود ندارد! فیلمی که شما می‌سازید، باید صددرصد در این جهت باشد؛ اگر یک درصد در این جهت نباشد، کمبود محسوب می‌شود و قابل قبول نیست. فیلمهای داخلی ما نقصهای زیادی دارد من متأسفانه می‌بینم که فیلمهای داخلی ما نقصهای زیادی دارد و مهمترین نقصش در فیلمنامه‌هاست. ما هنرپیشه‌های خوبی داریم، کارگردانهای خوبی داریم، صحنه‌آراییها خوب است؛ اما مضمونها پوچ است و اصلاً مناسب با آن شکوه و اوج انقلاب و واقعیتهای بسیار عمیق و ظریف و زیبای جامعه‌ی ما نیست و آن پیچیدگی و عمق معارفی که در اختیار ماست، در آنها دیده نمی‌شود! در جامعه‌ی ما، نمایشهای انسانیِ بسیار بسیار پُرشکوه و زیبا وجود دارد؛ اما متأسفانه فیلمهای ما اینها را نشان نمی‌دهد؛ سراغ چیزهای خیلی کم‌مایه، کم‌عمق و سطحی می‌رود؛ آن هم با نگارشهای خیلی ناشیانه! متأسفانه فیلمنامه‌ها هیچ خوب نیست؛ یعنی خیلی خیلی ناقص و خیلی کم است. فیلمهایی که از کانالهای تلویزیون نشان داده می‌شود، غالباً

این ضعف را دارد. البته من از سینماها خبری ندارم و نمی‌دانم که وضع فیلمها چگونه است؛ لابد بهتر از اینها نیست! از افراد بااستعداد و جوانان انقلابی کمک بگیرید افراد بااستعداد و جوانان انقلابی را بنشانید و از آنها جدی بخواهید که بیایند مناظر به‌یادماندنی انقلاب را در فیلمنامه‌های بسیار هنرمندانه و انسانی و حاکی از اوج درک و فهم نویسنده - که انسان گاهی در بعضی از فیلمنامه‌های خارجی، این معنا را مشاهده می‌کند - تصویر کنند؛ بعد آنها را به سلک نمایش بکشید و نشان بدهید. خلأ فیلمهای خارجی را در این‌جا پُر کنید؛ به نظر من این تکلیف اصلی است. چهره‌های اسلامیِ معاصرِ کارآمد را برجسته کنید در مقوله‌ی ادب و هنر، یکی از کارهایی که امروز تلویزیون متعهد است، برجسته کردن چهره‌های اسلامیِ معاصرِ کارآمد است؛ من این را دارم اول‌بار به شما می‌گویم که دنبالش باشید. الان شما ملاحظه کنید، در این مجموعه‌ی نظام - بیرون از کادرهای اصلی نظام و یا در داخل این کادرها - چهره‌هایی که در داخل کادرهای اصلیند، غالباً مطرحند؛ خبرشان گفته می‌شود، مسائلشان گفته می‌شود؛ اما در میان چهره‌های درجه‌ی دو و درجه‌ی سه - آنهایی که از کادرهای اصلی خارجند - آدمهای باشعور، دارای استعدادها و لیاقتهای بالاے هوشمند در ادبیات و در هنر و در علم و در مسائل اجتماعی داریم؛ اینها را مطرح کنید. تلویزیون یکی از کارهایش باید این باشد که اینها را مطرح کند. وجود یک شبکه‌ی نامرئی داخلی در عالم فرهنگ و هنر امروز در عالم فرهنگ و هنر، شبکه‌ی نامرئیِ در سایه‌یی در داخل کشور فعال است، که هرکس این شبکه را نبیند، به نظر من باید در بینایی خودش شک کند. این شبکه در همه جا هم نفوذ دارد - یک جاهایی بیشتر، یک جاهایی کمتر - و تصمیمش بر این است که به ارزشهای اسلام و انقلاب هجوم بیاورد. این شبکه در جهت همان سیاستهایی که اشاره کردم در سطح جهان فعال است، در داخل کشور دارد کار می‌کند؛ انصافاً کار سازماندهی شده و خوب و دقیقی هم می‌کند. آنها الان بر روی ضایع کردن، یا لااقل مسکوت گذاشتن چهره‌های خوب ما در شعر و در ادبیات و در هنر و در علم متمرکز شده‌اند؛ اما شما اینها را پیدا کنید و مطرحشان نمایید. من هیچ وجهی برای زنده کردن شخصیتی نمی‌یابم، جز این‌که گفته می‌شود می‌خواهیم دل عده‌یی را به دست بیاوریم! چرا باید این کار را بکنیم؟! چهره‌های خودی را بیاورید، مطرح کنید. امروز شما می‌توانید روی چهره‌ی «شهریار» کار کنید گاهی در این سمینارهایی که در سطح کشور تشکیل می‌گردد، سخنرانیهای خوبی ایراد می‌شود، که انعکاس آن مفید است. البته همه‌ی سخنرانیها را نمی‌گویم؛ بعضی از آنها حشو است؛ یعنی همه‌اش کاملاً لُب نیست؛ اما درعین‌حال در این سخنرانیهای خوب، لُبهای خوبی وجود دارد. فرض کنید در تبریز یک سمینار در تجلیل از علامه‌ی طباطبایی(۸) می‌گذارند. گاهی حرفهای خوبی در آن‌جا زده می‌شود؛ چرا شما آنها را منعکس نمی‌کنید؟ یا مثلاً در تهران کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی برگزار می‌شود، که البته نه همه‌ی حرفهای آن، لیکن بعضی از موارد آن را می‌شود منعکس کرد. شما کانال آموزشی هستید؛ چرا منعکس نمی‌کنید؟ در بعضی از جاهای دیگر، نمونه‌های خوبی در این زمینه‌ها وجود دارد؛ من مثال بی‌اشکال‌ترش را بگویم؛ چون از معاصران زنده، آدم یک کلمه بگوید، ممکن است مشکلاتی ایجاد بشود! امروز شما می‌توانید روی چهره‌ی «شهریار»(۹) کار کنید. «شهریار»، یک چهره‌ی مطرح هنری و ادبی امروز است. ممکن است دیروز این‌گونه نبوده باشد، لیکن امروز با توجه به این جمهوریهایی که آزاد شده‌اند، و با توجه به آن منطقه‌ی عظیمی که گرایش و گویش ترکی دارند - که از چین تا اروپا را گرفته است - عنصری مثل «شهریار»، یک شاعر ترک‌زبان در این حد، با آن عشق و اخلاص به جمهوری اسلامی، زنده‌کردنی و نشان‌دادنی است؛ این کار را شما بکنید؛ البته به شکل صحیح و هوشمندانه‌اش. از این قبیل کارهای خوب، می‌شود انجام بدهید؛ مثلاً کار روی شعرای معاصر، ادبای حاضر، ادبای متوفی، در زمینه‌های کودکان و امثال اینها. کیفیت کار را بالا ببرید به‌هرحال من این را می‌خواهم بگویم که اگر مخاطبان شما قشر بخصوصی هستند - که هستند - و یک گروه هوشمندتر و روشنفکرتری در جامعه به سمت برنامه‌های شما گرایش پیدا می‌کنند، این شما را برای عدول از آن هدفی که اول ذکر شد، در محذور قرار ندهد؛ بلکه شما را وادار کند که کیفیت کار را بالا ببرید؛ همچنان که در مواردی من این را در شبکه‌ی دو مشاهده کردم؛ از جمله در همین ماه رمضان گذشته بود که شما(۱۰) بعد از افطار برنامه‌ی بسیار خوبی را اجرا

می‌کردید، که واقعاً دیدنی و جالب بود و سطح بالایی داشت.(۱۱) به‌هرحال امیدواریم که ان‌شاءاللَّه موفق باشید. کاری کنید که مسابقه‌ی صحیحی بین دو شبکه به وجود بیاید من از این‌که امثال آقای اَرگانی - برادر بسیار خوب و عزیز و دلسوز - و بعضی از آقایانی که آنها را می‌شناسم، در این مجموعه هستند، خوشحالم. امیدوارم که جهتگیری را آن‌چنان دقیق و حساس قرار بدهید که موجب تحرک روحیه‌ی رقابت کانال یک شود و آنها در جهت گرایش به سمت اهداف انقلاب و اسلام، به چشم رقابت به شما نگاه کنند؛ مسابقه‌ی صحیحی در این زمینه ان‌شاءاللَّه به وجود بیاید. ان‌شاءاللَّه که خداوند کمکتان کند. البته کار خیلی سخت است. حرف زدن خیلی آسان است، اما عمل کردن بسیار بسیار مشکلتر است؛ منتها آنچه که هست، این است که خدای متعال وعده کرده که اگر شما همت کردید، در عمل هم شما را یاری بدهد. بله، حرف زدن ما با عمل شما قابل مقایسه نیست؛ فضیلت عمل شما چندین برابر است. ان‌شاءاللَّه همت کنید و از خدا هم کمک بخواهید؛ خدای متعال هم شما را هدایت و کمک خواهد کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- ۱) مدیر وقت شبکه‌ی دوم سیما ۲) آقای اَرگانی ۳) رئیس‌جمهور تونس ۴) پادشاه مراکش ۵) رهبر لیبی ۶) مقام معظم رهبری در فرازی از بیانات دیگر خود، این واژه را این‌گونه توضیح می‌دهند: «ملت ایران به لحاظ پایبند بودن به اصول و مبانی دینی و شرافت اخلاقی، راستگویی، عدالت و عدم خیانت - که هر یک از اینها یک اصل و بنیاد اخلاقی محسوب می‌شود - بنیادگراست و به آن افتخار می‌کند؛ اما غربیها" بنیادگرایی "را با تحجر، نفهمیدن منطق و نادیده گرفتن پیشرفتهای دنیا، برابر دانسته‌اند و بر همین اساس این تهمت و دروغ را به ایران اسلامی نسبت داده‌اند، تا اسلام را از چشم جوامع مسلمان بیندازند و مانع از گرایش توده‌های غربی به سوی اسلام شوند». ۷) گلستان سعدی ۸) ۱۳۶۰ - ۱۲۸۱ ش) ۹) ۱۳۶۷ - ۱۲۸۵ ش) ۱۰) آقای باقری ۱۱) برنامه‌ی «پرواز در ملکوت»

بیانات در دیدار با اعضای «گروه تاریخ» صدای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با اعضای «گروه تاریخ» صدای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به شما خداقوّتی می‌دهم و از کارهایی که می‌کنید، تشکر می‌کنم در ابتدا از توضیحاتی که دادید و معرفی‌یی که کردید - هم برادر عزیزمان آقای مهاجرانی،(۱) و هم شما(۲) - تشکر می‌کنم. قصد و نیت اوّلی من از این دیدار، که خود من داوطلب بودم با شما برادران و خواهران ملاقات داشته باشم، این بود که یک خداقوّتی به شما بدهم و از کارهایی که می‌کنید، هم تشکر کنم، و هم اطلاع بیشتری از برنامه‌ها و کارهایتان پیدا کنم؛ که الحمدللَّه تا حدود زیادی روشن شد. هم گزارش آقای مهاجرانی را خوانده بودم، و هم ایشان توضیحات بیشتری دادند و من از جوانب قضیه مطلع شدم؛ ان‌شاءاللَّه که موفق باشید. این‌طور معلوم می‌شود که می‌خواهید گروه تاریخ و برنامه‌ی تاریخ را تکانی بدهید؛ از حرفهایی که زده می‌شود، از برنامه‌هایی که دارد راه می‌افتد و از جمعتان که نسبتاً جمع قابل توجهی است - کماً و کیفاً - این مشخص می‌شود. من قبلاً شنیده بودم که گروه تاریخ، تعداد خیلی معدودی هستند؛ اما حالا شما بحمداللَّه جمع قابل توجهی هستید؛ هم خانمها کار می‌کنند، هم شما آقایان کار می‌کنید. در باب تاریخ، من نظراتی اجمالی دارم؛ اگرچه بنای این جلسه بر تفصیل است. من اول قصد داشتم که دیداری از رادیو بکنم، بعد دیدم آن‌جا خیلی وقت محدود خواهد شد؛ دیدم این‌طوری بهتر است که شما این‌جا بیایید، تا بشود قدری بیشتر تفصیلی حرف زد و تبادل نظر کرد؛ لیکن متأسفانه وقت ضیق است. من اجمالی عرض می‌کنم؛ هم در باب محتواها و آن جنبه‌ی عام مسأله‌ی تاریخ و هدفها و امثال اینها، هم در خصوص بعضی از ملاحظات در باب قالبهایی که الان هست و برنامه‌هایی که وجود دارد. اگر چیزی یادم بیاید، بعد ممکن است به جناب آقای دعاگو(۳) بگویم که به آقایان اطلاع بدهند. تاریخ، درس و گنجینه‌ی اطلاعات ما از گذشته‌ی بشریت در باب اصل مسأله‌ی تاریخ، باید بگوییم که تاریخ چیز مهمی است. تاریخ را به‌عنوان یک چیز کوچک یا حاشیه‌یی نباید خیال کرد؛ تاریخ واقعاً مهم

است. تاریخ، درس و گنجینه‌ی اطلاعات ما از گذشته‌ی بشریت است؛ سرگذشت ماست. مگر می‌شود نسبت به تاریخ بی‌اعتنا بود؟ همه‌ی علوم و همه‌ی معارف و همه‌ی تلاشهای بشری و همه‌ی آنچه که امروز در این صحنه‌ی عالم وجود دارد، فقط زمان حال است؛ میلیونها برابرِ این تلاشها در گذشته انجام گرفته است. سرگذشت اینها، یعنی تاریخ. بنابراین، تاریخ چیز کم‌اهمیتی نیست؛ واقعاً نباید به‌عنوان یک چیز حاشیه‌یی به آن نگاه کرد. متأسفانه در جامعه‌ی ما تاریخ جا نیفتاده است. اهمیت و ارزش تاریخ، هم در مدرسه‌ها حاشیه‌یی است، هم در دانشگاهها حاشیه‌یی است، هم الان در رادیو حاشیه‌یی است؛ البته حالا شما یواش یواش دارید آن را متنی‌اش می‌کنید. همین که پنج، شش برنامه‌ی تاریخی می‌گذارید، یک مقدار وارد کردن مقوله‌ی تاریخ در متون و در جریانات اصلی است؛ این خوب است. طرح تاریخ در قرآن، با بهترین شیوه و شیواترین بیان اگر تاریخ یک چیز اصلی نبود، قرآن با این عظمت - که اصلاً برنامه‌ی انسان‌سازی و برنامه‌ی بشریت است - تاریخ را وارد خودش نمی‌کرد؛ اما شما می‌بینید که در قرآن تاریخ هست؛ البته بخشهایی که برای بیان اهداف قرآن کارساز است. بالاخره آدم عاقل، آن چیزی که برایش کارساز است، از یک مجموعه انتخاب می‌کند. قرآن آنچه را که برای خودش کارساز است، انتخاب کرده است؛ حتّی در جاهایی از جزییات صرف نظر کرده؛ چون جزییات برایش کارساز نبوده است. مثلاً در قضیه‌ی زن فرعون، این مهم است که این «زن» است؛ آن هم «زن فرعون»؛ لذا از زن فرعون اسم می‌برد؛ بخصوص تکیه می‌کند که این کار را زن فرعون کرد، این حرف را زن فرعون زد؛ یعنی از شخصیت او - که یک چیز جزیی است - نمی‌گذرد؛(۴) اما در قضیه‌ی مؤمنِ سوره‌ی یاسین می‌فرماید: «و جاء من اقصی المدینة رجل یسعی».(۵) حالا این رجل چه کسی بود، در چه سنی بود، از کدام شهر بود، وابسته به کدام طبقه بود، اینها اصلاً اهمیتی ندارد؛ یعنی در این‌جا مورد نظر قرآن این نیست؛ این‌جا بحث سر این است که مردی از آن ته شهر، با حالت دویدن - «یسعی» - خودش را به این جمعیت رساند که بگوید: «یا قوم اتّبعوا المرسلین».(۶) آن بخشی از تاریخ که برای هدف قرآن کارساز است، آن را قرآن انتخاب می‌کند و به بهترین شیوه و با زیباترین و شیواترین بیانی آن را وسط می‌گذارد و به جزییاتش کار ندارد. البته در جایی هم به جزییات کار دارد؛ چون این جزییات مهم و کارسازند. بنابراین، تاریخ مهم است؛ از اهمیت تاریخ نبایستی صرف نظر کرد. تاریخ، عبرت است. ما از تاریخ چه استفاده‌یی می‌کنیم؟ این مقوله‌یی که تاریخ، سیاست است؛ تاریخ، فرهنگ است - که شما واردش شده‌اید - واقعاً مقوله قابل بحثی است. تاریخ، نه سیاست است، نه فرهنگ؛ تاریخ، تاریخ است. تاریخ، یعنی آنچه که از حوادث و وقایع ثبت شده است. البته در این حوادث و وقایع، سیاست هم هست، فرهنگ هم هست، هنر هم هست، عشق هم هست، مصیبت هم هست، درد هم هست، بغض هم هست، کینه هم هست. همه‌ی اینها وقتی با همدیگر ثبت شد، می‌شود تاریخ. شما که می‌خواهید استفاده کنید، ممکن است استفاده‌ی سیاسی کنید؛ ممکن است استفاده‌ی هنری بکنید؛ ممکن است استفاده‌ی انسان‌شناسی و مردم‌شناسی بکنید؛ ممکن است استفاده‌ی جغرافیایی بکنید؛ بسته به این است که شما چه استفاده‌یی می‌خواهید بکنید؛ به‌هرحال باید استفاده‌یی را در نظر بگیریم. آیا ما می‌خواهیم از تاریخ استفاده‌ی فرهنگی بکنیم؟ معلوم نیست؛ یعنی پای این نایستاده‌ایم. البته یک وقت هم ممکن است بخواهیم استفاده‌ی فرهنگی بکنیم. آیا ما می‌خواهیم از تاریخ استفاده‌ی سیاسی بکنیم؟ نه، پای این هم نایستاده‌ایم. من این را نمی‌گویم که شما بیایید تاریخ را طوری بیان کنید که سیاستی که مورد نظر ماست، تأمین بشود؛ من این را اصلاً از شما مطالبه نمی‌کنم. شما باید از بیان تاریخ هدفی داشته باشید شما باید از بیان تاریخ هدفی داشته باشید. شما که تاریخ را بیان می‌کنید، هدفتان چیست؟ این را اول مشخص کنید، تا آن وقت معلوم بشود که در برنامه‌ی «تقویم تاریخ»تان چه کار باید بکنید. شما الان از این انتقاد می‌کنید که در گذشته می‌آمدند رویدادهای میلادی را بازگو می‌کردند. این انتقاد شما بر چه پایه است؟ ما باید هدفی را مشخص بکنیم، بعد ببینیم با این هدف، چه چیزی را در «تقویم تاریخ»، یا در همان بحث میسیونری مسیحی - که می‌خواهید شروع بکنید، یا شروع کرده‌اید - یا موضوعات دیگر بیاوریم. بالاخره شما که شاخه‌یی از انقلابید، اصولی را در نظر دارید؛ در حرفهایتان هم این پیداست. این اصول وقتی که محدّد و مشخص شد، برنامه‌ها باید ما را به این اصول نزدیک

کننـد و در چارچوب این اصول قرار بگیرنـد؛ بـدون این نمی‌شود. این اصول کدامنـد؟ من در این خصوص یک جمله عرض بکنم. البته من این را به برادران دیگری هم که از بخشهای دیگر صدا و سیما به این‌جا آمده‌اند، گفته‌ام؛ به شما هم حالا عرض می‌کنم؛ به آقای مهاجرانی و آقای باقری(۷) - برادر عزیزمان - هم عرض می‌کنم. ما می‌خواهیم روی مخاطب خودمان اثر بگذاریم شماها که به اصطلاح این سربندهای کار صدا و سیما را در دست دارید، باید این را بدانید - و البته هم می‌دانید؛ من هم تأکید می‌کنم - که اصلاً رادیو و تلویزیون برای ساختن انسانِ باب اسلام و انقلاب است؛ غیر از این نیست. هیچ هدفی فراتر و بالاتر از این هدف وجود ندارد؛ اهداف دیگر در دل این هدف است. ما می‌خواهیم روی مخاطب خودمان اثر بگذاریم. شما در دنیا صدا و سیمایی را پیدا نمی‌کنید که چیزی را بیان کننـد، فقط برای این‌که وقتی را پُر کرده باشند. البته در دنیا تلویزیونهای تجاری هستند که به خانه‌های مردم کانال‌کشی می‌کننـد و فیلمهایی را نشان می‌دهند و مشتری جمع می‌کنند و پول می‌گیرند؛ اما فقط برای وقت گذراندن است؛ لیکن دستگاههای رادیو و تلویزیون دولتی، قاعدتاً هدفهایی را پشت سر برنامه‌های خودشان دارند. حتّی اگر وقت را به ضایع کردن هم پُر کنند، این ضایع کردن، فلسفه‌یی دنبالش هست؛ یعنی هـدفی را دنبال می‌کننـد. هـدف صـدا و سیما در جمهوری اسلامی چیست؟ در جمهوری اسلامی، امکان ندارد که صدا و سیما هدفی نداشته باشد. هدف صدا و سیما در جمهوری اسلامی چیست؟ طبیعی است؛ تأثیر گذاشتن بر روی انسانها؛ کشانـدن آنها به سمت آن انسانی که اسلام و بینش انقلابیِ اسلامی، آن را می‌خواهد بسازد و به وجود بیاورد. آیا اصلاً می‌شود صدا و سیمایی با این عظمت و با این قوّت تأثیرگذاری، از این هدف برکنار بماند؟ یا نه، صددرصد در داخل همین هدف باید قرار بگیرد؟ اصلاً مهمترین و مؤثرترین رسانه‌یی که می‌تواند این هدف را تأمین کند، صدا و سیماست. بخش تاریخ شما هم جزیی از همین رسانه است و باید در این سمت حرکت بکند؛ اصلاً جز این چیز دیگری نیست. البته در آن انسانی که مورد نظر است، علم و تجربه و ایجاد خلقیات برجسته و فضیلتها و حالت بلندنظری و پختگی و آبدیدگی یک آدم هست، که شما در تاریخ، یک بخش از آن را تأمین می‌کنید. انسان باب اسلام، آن نیست که می‌نشیند ذکر می‌گوید و تسبیح می‌اندازد؛ یک انسان کامل از همه جهت است. شما ببینید تاریخ با آن سعه‌ی دیدی که به ما می‌دهد، در ساختن چنین انسانی، چه نقشی می‌تواند داشته باشد. ما فقط خودمان را می‌بینیم. شما آدمی را منزوی در داخل یک حجره و یک پستو فرض کنید؛ آیا این فرد می‌توانـد با آن آدمی که در سرتاسر دنیا سفر می‌کنـد، یکی باشد؟ آیا اصلاً امکان دارد که این دو نفر نسبت به دنیا و مسائل زندگی، یک بینش داشته باشند؟ همین فرق وجود دارد بین آن کسی که در زمان حال محصور است، و آن کسی که گستره‌ی تاریخ جلوی چشم اوست. در بینشها، همین‌گونه تفاوت ایجاد می‌شود. بنابراین، تاریخ می‌تواند بینشها را وسیع کند و شما می‌توانید در آن هـدف مورد نظر اثر بگذاریـد. ایـن مسأله، یـک اصـل است؛ یعنی بخش تـاریخی مـا بایـد جزیی از اجزای ترکیب‌کننـده و تشکیل‌دهنده‌ی آن هـدفی باشـد که مـا از کـل صـدا و سیما در نظر داریم؛ یعنی تأثیرگذاری بر روی مخاطبان خودمان - مردِمان، زنمـان، ایرانیمـان، حتّی غیر ایرانیمـان - و کشانـدن آنهـا به سـمت انسان مطلوب و ایـده‌آل. از تاریـخ سوء اسـتفاده شـده است یک مسأله‌ی دیگر این است که در تاریخ تحریف صورت گرفته، یا به تعبیر درست‌تر بایـد گفت که از تاریـخ سوء استفاده شـده است. حوادث عالم، واقع شـده است. آنچه را که واقع شده است، نمی‌شود عوض کرد؛ اما در جهت استفاده‌های گوناگون - که حالا این استفاده‌ها هم طیف عظیم و وسیعی را درست می‌کند - آمدند بخشی از این واقعیتها را حذف کردند و نگذاشتند به گوش کسی برسد؛ بخشی را رنگ و لعاب دادند و یک خرده پُررنگ کردند؛ بخشی را اصلاً خلق کردند که وجود نداشته است؛ که البته شما نمونه‌هـایش را در تاریـخ اسلام خودمـان سراغ داریـد و موارد زیادی را می‌دانیـد؛ در تاریـخ جهان هم هست، در تاریـخ امروز هم هست. مثلاًـ وقتی در باب تعصبات مـذهبی صـحبت می‌شود، چنـد درصـد از مردم ایران، بلکه چنـد درصـد از مردم خود اروپا خبر دارند که یک روز بر اساس تعصبات مذهبی، کشتار خونینی - که به کشتار «سن‌بارتلمی»(۸) معروف است - در شهر پاریس انجام گرفت و هزاران نفر را در یک شب کشتند؟ این یک حادثه‌ی مذهبی است؛ یعنی جنگ بین پروتستانها و کاتولیکها بوده است. در

آن زمان حکام فرانسه کاتولیک بودند؛ اما شازده‌یی از خودشان - که از سلسله‌ی «والوا» بود - اتفاقاً پروتستان شده بود. ملکه‌ی فرانسه - یعنی «کاترین دومدیسی»(۹) - با صدراعظمش که یک کشیش بود و کاردینال «ریشلیو»(۱۰) نام داشت، نشستند تصمیم‌گیری کردند و یک شب تا صبح هزاران نفر را در شهر پاریس کشتند؛ فقط برای تعصب مذهبی! الان چند درصد از مردم فرانسه از این قضیه خبر دارند؟ این قطعه اصلاً از تاریخ حذف شده است؛ نمی‌گذارند در دنیا منعکس بشود. از مردم ما چه‌قدر خبر دارند؟ امروز شما ببینید اروپا چه قدر کسانی یا کشورهایی - از جمله جمهوری اسلامی - را به داشتن تعصب مذهبی شماتت می‌کند؛ اما این حادثه را از تاریخ حذف کرده‌اند! این سوء استفاده‌ی از تاریخ است. چیزهایی را هم در تاریخ جعل کردند. وقتی ما تاریخ این همسایه‌های خودمان را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چیزهایی را جعل کردند که واقعیت ندارد. در تاریخ مدون کشور عراق، در تاریخ مدون کشور سوریه، در تاریخ مدون کشور افغانستان، بخصوص در تاریخ مدون این جمهوریهای شوروی سابق، آن‌قدر حقایق حذف شده، آن‌قدر حقایق جعل شده، که انسان تعجب می‌کند. این سفرنامه‌ی «آل‌احمد»(۱۱) را که مربوط به جمهوریهای شوروی سابق است و اخیراً چاپ شده است، لابد خوانده‌اید. شما نگاه کنید ببینید در این تاجیکستان و قزاقستان و آذربایجان شوروی و سایر جاها، چه چیزهایی جعل کردند. کسانی را بر می‌کشند و شخصیتهای دروغینی را بالا می‌آورند که هیچ نیستند؛ برای این‌که از اینها استفاده‌ی تاریخی بکنند. شما باید حقایق را از تاریخ بیرون بکشید و ارائه کنید شما آقایان و خانمهایی که در گروه تاریخ هستید، در پُستی نشسته‌اید که ملت ایران برای بیان تاریخ به شما داده است. بحث تحقیق تاریخ هم نداریم؛ درحقیقت تحقیق شما در این‌جا کاربردی است و مقدمه‌ی برنامه‌سازی است؛ والّا تحقیق تاریخی به آن شکل که شما ندارید؛ کار این مجموعه نیست؛ کار مجموعه‌های دیگر است. شما که الان این مسؤولیت را دارید، آیا مردم ایران حق دارند از شما انتظار داشته باشند که در جهت رد آن تحریفها، حقایقی را از تاریخ بیرون بکشید و ارائه کنید؟ این جزو مسائل محتوایی و اصلی است. پاتوق‌سازی در صدا و سیما، کار خطرناک و احتیاططلبی است آن قضیه‌ی «پاتوق» هم که شما(۱۲) گفتید، من البته به این پاتوقهای این‌طوری عقیده دارم. خود ما در قبل از انقلاب، از این پاتوقهای روشنفکری، مذهبی داشتیم. خانه‌ی خود من پاتوق بود. ما در مشهد و تهران جاهایی داشتیم که پاتوق بود. پاتوق‌سازی کار خوبی است؛ اما توجه بکنید که پاتوق‌سازی معلوم نیست که در یک رسانه‌ی با این عظمت، مطلوب باشد. همان‌طور که خودتان هم گفتید، خاصیت پاتوق این است که هیچ گذرنامه‌ی مشخصی ندارد و ویزا هم نمی‌خواهد؛ همه می‌توانند بیایند؛ اصلاً باید بیایند؛ هیچ قیدوبندی ندارد. یک وقت هست که مؤسسه‌یی داریم، سازمانی داریم، مجله‌یی داریم، گروه تحقیقاتی‌یی داریم؛ داشتن پاتوق خوب است؛ اما یک وقت جلوی شما بلندگویی باز است، که اگر کسی در این‌جا یک تلنگر بیخودی بزند، ناگهان ده، پانزده میلیون آدم می‌شنوند و متوجه می‌شوند. من نمی‌دانم در این‌جا شما چه‌طور می‌خواهید پاتوق درست کنید؛ اصلاً می‌شود یا نمی‌شود؟ کار خطرناکی است؛ چون شما که نمی‌دانید آن کسی که می‌آید، چه نیتی دارد و چه‌کار می‌خواهد بکند. آیا می‌دانید که امروز برای رواج دادن و باب کردن حرفهای باطل، چه‌قدر سرمایه‌گذاری می‌شود؟ الان این موارد را داریم می‌بینیم. اخیراً سه، چهار سال است که در ایران بعضی از روشنفکران قدیمی - که در حقیقت باید به اینها «مرتجعان عالم روشنفکری» گفت - دارند مجله منتشر می‌کنند. شما ببینید چه چیزهایی را در این مجلات می‌نویسند؛ چیزهای بی‌اصل و چرند، فقط برای جلب توجه و انظار! جلب نظر این‌قدر اهمیت پیدا کرده است! اگرچه من بعضی از این آقایان روشنفکر را از سابق می‌شناسم و می‌دانم که از قدیم هم مهمترین هدفشان اصلاً جلب توجه بود؛ یعنی همه‌ی چیزهای دیگر درجه‌ی دوم بود! به‌هرحال وقتی رسانه‌یی به این عظمت که بلندگویش در این‌جا گذاشته می‌شود و تا آن سر دنیا صدای این بلندگو را می‌شنوند - رادیو این‌طوری است؛ داخل کشور و خارج کشور را پوشش می‌دهد - این‌جا خیلی باید احتیاط کرد؛ باید دقت شود که چه کسی می‌خواهد به این‌جا بیاید و چیزی بگوید و القاء مطلبی بکند؛ به‌هرحال کار بسیار احتیاططلبی است. تاریخ باید برای عبرت گرفتن و استفاده کردن باشد خلاصه عرض کنم؛ تاریخی که ما در این‌جا می‌گوییم، باید برای عبرت گرفتن و

استفاده کردن باشد. استفاده در چه جهتی؟ در جهت انسان‌سازی و استفاده‌ی مخاطبان شما در جهت کمال. کدام کمال؟ کمالی که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی و اسلام - همان اسلامی که خود شما برایش دارید زحمت می‌کشید و جانفشانی می‌کنید - معین کرده باشند. اگر در خلاف این جهت بود، غلط است. آن وقت این چیزی که می‌تواند در این جهت باشد، مخلوطی از فرهنگ و سیاست و تجربه است. البته نباید در آن خلاف باشد؛ بلاشک باید مبارزه‌ی با خلاف‌گویی و تحریف در آن باشد. نقاط قوّت و ضعف برنامه‌ی «تقویم تاریخ» و اما در باب کیفیت کار شماها. البته مراجعه‌ی من به رادیو نسبتاً زیاد است. با توجه به وقت ضیقی که دارم، به رادیو گوش می‌کنم؛ از جمله به همین برنامه‌ی «تقویم تاریخ»، هر وقت برسم، یا هر وقت مثلاً ـ در رفت و آمد باشم، حتماً گوش می‌کنم. در این تقسیم‌بندی‌یی که الان شما در برنامه‌ی «تقویم تاریخ» می‌کنید، به نظر من خیلی لزومی ندارد که مثلاً بعضی از چیزها را جلو بیندازید. در سابق، به ترتیب تاریخ، از عقب به جلو می‌آمد. به نظر می‌رسد اگر به همین ترتیب باشد، بهتر است. البته من در این‌جا نمی‌خواهم برای شماها سلیقه‌ی خاصی را در این زمینه‌های شکلی مطرح کنم؛ لابد شما اینها را بررسی می‌کنید. من به عنوان یک مستمع می‌گویم که این چیز خیلی جالبی نیست. همین‌طور که درهم و مخلوط باشد و از عقب تا جلو گفته بشود، گیراتر و جاذبه‌اش بیشتر است؛ تا این‌که ما مسائل اسلامی را جدا کنیم، مسائل جمهوری اسلامی را جدا کنیم، مسائل کشورهای خارجی را هم جدا کنیم. در نظر بگیرید مثلاً تاریخ دویست سال پیش را دارد می‌گوید و آدم توقع دارد که بعدش صد و نود سال پیش را بگوید، اما ناگهان می‌بینید که مثلاً ـ هزار سال پیش را گفت؛ یک حالت بی‌ترتیبی به نظر انسان می‌رسد. در گذشته - شاید شش، هفت سال پیش از این - من دیده بودم که ازهرده پدیده‌ی تاریخی، نُه موردش مربوط به اروپا و امریکا بود؛ نه این‌که مربوط به ایران نبود، اصلاً متعلق به دنیای اسلام نبود! البته حالا شما برای ما روشن کردید که منشأش کتابی است که اصلاً برای همین کار نوشته شده است. الان آن‌طور نیست - بهتر شده است - منتها من حالا هم می‌خواهم عرض بکنم که آنچه را که مربوط به میهنمان است، یا مربوط به دنیای اسلام و مسائل اسلامی است، بایستی ریز و درشتش را جمع کنیم و بیان نماییم. به نظر من فرقی هم نمی‌کند؛ حتّی تاریخ تولد آدمی که برای خودش شخصیتی بوده، سرداری بوده، یا نویسنده‌ی کتابی بوده، بیاید، تاریخ وفاتش بیاید، حتّی تاریخ ازدواجش هم بیاید - اشکالی ندارد - لیکن وقتی که از این محدوده خارج می‌شویم و به دنیای غرب می‌رویم، لزومی ندارد که ما جزییات را بیان کنیم؛ چیزی که واقعاً مهم است، آن را بیان کنیم. مثلاً یک نفر در یک زمانی ابزاری را تولید کرده است، ما حالا ـ بیاییم جزییات آن را بگوییم و شرح حال و روز تولدش را بازگو کنیم، به نظر می‌آید که ضرورتی ندارد؛ هم از باب این‌که وقت ما را اصلاً این کار صرف می‌کند و دیگر نوبت به آن کار نمی‌رسد، و هم - این نکته‌ی دوم مهمتر است - این‌که تاکنون بعکس عمل شده است. ببینید، ما اگر بخواهیم عمودی را که به میزان زیادی به طرف چپ رفته است، متعادل کنیم، یک مقدار آن را به طرف راست می‌کشیم، تا متعادل بایستد؛ قاعده‌اش این است. الان وضعیت این‌گونه است. شما ببینید در داخل کشور ما مثلاً «فیاض لاهیجی»(۱۳) را که یک فیلسوف است، چه کسی می‌شناسد؟ اصلاً نمی‌خواهم او را با «کانت»(۱۴) و «دکارت»(۱۵) و امثال اینها مقایسه کنم. «ملاصدرا»(۱۶) را هم که معروف است، به قدر «کانت» نمی‌شناسند؛ چه برسد به «فیاض لاهیجی»! ما که در فلسفه از آنها عقبتر نیستیم؛ ما که در فلسفه استاد غربیم. همه قبول دارند که در فلسفه، شرق استاد غرب است و ایران جزو پیشروان فلسفه در دنیاست؛ کسی که دیگر در این بحث ندارد. این‌که تکنولوژی و الکترونیک نیست که بگوییم آنها جلوبند؛ درعین‌حال فلان فیلسوفِ نصفه‌کاره‌ی ناقصِ غربی، با شرح حالش، تماماً در همه‌ی مراحل معرفت عمومی در این‌جا حضور دارد؛ در حالی که یک فیلسوف ایرانی، یک شاعر بزرگ ایرانی، یک عارف ایرانی، اصلاً شناخته شده نیست؛ حالا فقیه که هیچ! آن رژیم گذشته اگر با دین ارتباطی هم داشت، مسلّماً آن ارتباط از نقطه‌ی فقاهت نبود؛ یعنی با این نقطه‌ی فقاهت بد بود و لج می‌کرد. اگر هم یک نفر می‌خواست یک خرده دینداری بکند، سراغ تصوف می‌رفت! یعنی اگر یک وصلی هم بود، فقها که هیچ - آنان که اصلاً در میدان کار نبودند - باز تا حدودی مثلاً از طریق عرفا و فلاسفه بود؛ آن هم به مراتب کمتر از فلاسفه‌ی

غربی! البته شما راست می گویید، روزشمار یک مقدار کار ما را سخت می کند؛ اما با تفحص می‌شود. سه، چهار سال است که یک وقتهایی به ذهنم رسیده که گاهی اوقات در کتابهایی که می‌خوانم، اگر در جایی تاریخ روز دیدم، حاشیه‌اش علامت بزنم؛ در خیلی از کتابها این کار را کرده‌ام. اتفاقاً امروز که منتظر آمدن شماها بودم، با خودم فکر کردم ببینم آیا می‌توانم یک جمع و جوری بکنم، تا مثلاً صد مورد از اینها جمع بشود؛ دیدم نمی‌دانم، باید لای کتابها بگردم. هر کتابی که خوانده‌ام، آن‌جاهایی که یک تاریخی بوده، ضربدری زده‌ام، تا معلوم بشود این تاریخ است. این نشانه‌ی آن است که ما منبع داریم. بله، منبع مدون نداریم؛ اما همین خانمهایی که درباره‌ی این قضیه تحقیق می کنند، به کتابها مراجعه کنند؛ ما این همه کتاب تاریخ داریم. تاریخ طبری و ابن‌اثیر، کاملاً تاریخند؛ سالهای وقوع حوادث در آن مشخص است و خیلی از اوقات، روزها هم مشخص است؛ مثلاً فلان کس در فلان روز متولد شد، در فلان روز فوت شد، یا مثلاً این لشکرکشی انجام گردید. البته محدود است، لیکن می‌شود آن را ببینیم. شبیه این وقایع، در کتابهای دیگر زیاد است. نقاط قوّت و ضعف برنامه‌ی «عصر سلطه» این برنامه‌ی «عصر سلطه» هم که پخش می‌شد، من این را هم گوش می کردم؛ خوب بود؛ خلأیی بود که باید پُر می‌شد؛ منتها هرچه سعی کنید که آن جنبه‌ی تبلیغاتیش کم شود، بهتر است. ببینید، خود نفس این عنوان، عنوانی است که در جهت تبلیغات علیه یک جریان است؛ جریان سلطه و اذناب و دست و بالش. بنابراین، اگر شما خودِ مطلب را خوب از آب درآوردید، مقصود حاصل است؛ لزومی ندارد که در تعبیرات، تعبیرات تبلیغاتی بیاید، که کار را سبک و کوچک خواهد کرد. نقاط قوّت و ضعف برنامه‌ی «شنیدنیهای تاریخ» یک نکته هم در مورد این برنامه‌ی «شنیدنیهای تاریخ» - که قبل از اخبار نیمروز پخش می‌شود و مجری آن،(۱۷) صدای گرم خوبی هم دارند - عرض بکنم. این «شنیدنیهای تاریخ» قبلاً هم پخش می‌شد و صدای این گوینده‌ی فعلی ما، از صدای گوینده‌ی قبلی(۱۸) بهتر است؛ لیکن کیفیت گویش او در نقل داستان تاریخ مناسبتر بود. البته صدای ایشان در این چند وقتی که من آن را گوش کرده‌ام - از مثلاً حدود یکی، دو ماه قبل از این تاکنون - بهتر شده؛ یعنی پخته‌تر و جاافتاده‌تر شده است. متن صدا و جوهر صدا خیلی خوب و جالب است؛ منتها هیچ لزومی ندارد که ما در این‌گونه بیان کردنها، حالت به اصطلاح فوق‌العاده به خودمان بگیریم؛ نه، خود همان بیان عادی، بدون این‌که هیچ جنبه‌ی تآتری و نمایشی در آن بیاید، خیلی گویاست؛ به شرط این‌که آن قسمتهایی که انتخاب می‌شود، خوب و جالب انتخاب بشود. در این خاطراتی که نوشته شده، چیزهای خیلی خوب و جالب هست. من همین چند ماه قبل از این، خاطرات افسری(۱۹) را نگاه می کردم، که البته حالا- هم در ایران نیست. این خاطرات به نام «کهنه سرباز» منتشر شده و پُر از آن قطعات تاریخی است. یا مثلاً- همین دو جلد کتاب خاطرات آقای «فردوست»(۲۰) که اخیراً چاپ شده، از این چیزها فراوان دارد. یا آن کتابهای «خان‌ملک ساسانی»،(۲۱) از این قطعات تاریخی فراوان دارد؛ اگرچه «خان‌ملک ساسانی» و یکی هم از این مورخان معاصر ما - «صفایی»(۲۲) - که راجع به مشروطیت زیاد کتاب نوشته است،(۲۳) قصه‌پردازند؛ یعنی اصلاً قصد اصلیشان قصه‌پردازی است و مثل این معرکه‌گیرها عمل می‌کنند؛ مثلاً فرض کنید به سفر حجی رفته که حوادثی هم در آن اتفاق افتاده است؛ اما وقتی که بیان می‌کند، آن را با آب و تاب و لعاب بیان می‌کند. البته در کار آنها، این جهت عیب است. اگر از نوشته‌ی آنها انتخاب شد، هم بایستی از لحاظ اتقان مورد بررسی قرار بگیرد، هم زبان باید بکلی عوض بشود و زبان مناسب خود شما گذاشته بشود. درعین‌حال این موارد خوبند و از این‌گونه بخشهای تاریخی که باب پیش از خبر است، پُرند. شما که مثلاً می‌خواهید در ظرف بیست دقیقه قبل از خبر - که هم زمان خوبی است، و هم همه منتظرند - مطلبی به شنونده بدهید، باید چیز شیرینی باشد که شنونده، هم استفاده کند، هم لذت ببرد و خسته نشود. البته «تقویم تاریخ» هم چیز خوبی است؛ به نظرم می‌رسد که می‌تواند خیلی پُربار و پُرمغزتر هم بشود. به‌هرحال ان‌شاءاللّه که شما آقایان و خانمها موفق باشید. هرچه می‌توانید، از لحاظ کیفی به افراد زبده‌ی خودتان اضافه کنید. کار را واقعاً باید سنگین گرفت؛ چون کار مهمی است. آقایان باید به شما امکانات هم بدهند. مردم حرف شما را گوش می کنند و آن را قبول دارند در مورد صداگذاریها هم یک نکته را عرض کنم. البته صداگذاریها مختلف است؛ بعضی از آنها لزومی ندارد

بیاید؛ مثلاً اگر یک آدم بی‌ربطی یک وقت چرندی گفته است، واقعاً چه لزومی دارد که حالا عین عبارت او بیاید؟ مردم حرف شما را گوش می‌کنند و آن را قبول دارند. تبلیغات نابابی که بعضیها می‌کنند، نبادا شماها را دچار اشتباه بکند. اکثریت این ملت، هرچه شما می‌گویید، قبول دارند. ما مردم را بیشتر از بعضی از این قلم‌به‌دستهایی که هیچ‌وقت در میان مردم پا نگذاشتند، می‌شناسیم. من همین الان با مسؤولیتی که دارم، از بسیاری از این روشنفکرانِ به قول معروف برج‌عاج‌نشین سابق - که حالا هم باز به همان شکلها از زبان مردم حرف می‌زنند - بیشتر با مردم و در میان آنها هستم. خیال نکنید که مردم حرف رادیو و تلویزیون را قبول ندارند. البته یک عده هم ممکن است قبول نداشته باشند، یک عده هم ممکن است گوش نکنند؛ اما اکثریت قاطع مردم، آن چیزی را که شما می‌گویید، قبول دارند. اگر به آنها بگویند چرا این مطلب را می‌گویید، می‌گویند رادیو گفته است؛ درست عکس آنچه که در زمان گذشته بود. در زمان رژیم گذشته، اگر رادیو چیزی می‌گفت، مردم می‌گفتند این خلاف است؛ توده‌ی مردم این‌گونه بودند. الان این‌طور نیست؛ الان توده و متن عمومی مردم - که اصل کار هم اینها هستند - به حرفهای شما اعتماد دارند؛ اصلاً شما باید بیشتر هدف و مخاطبتان هم اینها باشند. البته خواص هم قاعدتاً در برنامه‌هایی مخاطبند؛ اما شما می‌خواهید اینها را بسازید. اینها حرف شما را قبول می‌کنند، ولو شما صداگذاری هم نکنید. ببینید آیا آوردن صدا، روی آن هدفهای شما اثر مثبت می‌گذارد؛ آن وقت بیاورید. اگر دیدید نه، اثر مثبت نمی‌گذارد، اصلاً اهمیتی ندهید به این‌که صدا را باید آورد، یا حتّی عین عبارت کسی را باید آورد. گاهی باید نقل به مضمون کنید، تا این‌که بتوانید آن چیزی را که مورد نظرتان است، ان‌شاءاللَّه ادا کنید. جلسه‌ی امروز، جلسه‌ی بدی هم نشد؛ جلسه‌ی نسبتاً باز و طولانی‌یی شد. دوست می‌داشتم که اگر فرصتی می‌بود، از زبان بقیه‌ی اعضا هم - اگر نظراتی دارند - چیزهایی بشنوم؛ لیکن متأسفانه دیگر مجال کم است. ان‌شاءاللَّه اگر باز فرصتی در آینده پیدا شد، چنین جلسه‌یی را برگزار خواهیم کرد. به‌هرحال، خوشحالیم از این‌که شماها را زیارت کردیم. از خدای متعال برای شما توفیق می‌خواهیم؛ ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

--------------------- ۱) مدیر وقت صدای جمهوری اسلامی ایران ۲) آقای شریف خدایی، مدیر وقت «گروه تاریخ» شبکه‌ی اول صدای جمهوری اسلامی ایران ۳) رئیس وقت شورای سیاستگذاری صدا و سیما ۴) قصص: ۹ ، تحریم: ۱۱ ۵) و ۳. یس: ۲۰ ۶) ۷) مدیر وقت دفتر طرح و برنامه‌ی شبکه‌ی اول صدای جمهوری اسلامی ایران ۸) ۱. ۱۵۸۹ ۹) Saintbarthelemy ۱۵۱۹ - م) ۱۰) ۱۶۴۲ - ۱۵۸۵ م) ۱۱) سفر روس ۱۲) آقای شریف خدایی ۱۳) قرن ۱۱ ق) ۱۴) ۱۸۰۴ - ۱۷۲۴ م) ۱۵) ۱۶۵۰ - ۱۵۹۶ م) ۱۶) ۱۰۵۰ - ۹۷۹ ق) ۱۷) آقای عمرانی ۱۸) آقای شجره ۱۹) مصور رحمانی (- ۱۲۹۱ ش) ۲۰) ۱۳۶۷ - ۱۲۹۶ ش) - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ۲۱) ۱۳۴۶ - ۱۲۶۰ ش) - پشت پرده؛ داستانهایی از دوره‌ی قاجار / دست پنهان سیاست انگلیس در ایران / یادبودهای سفارت استانبول ۲۲) ۱۲۹۲ ش) ۲۳) اشتباه بزرگ ملی شدن صنعت نفت / پنجاه خاطره از پنجاه سال / چهل خاطره از چهل سال / خاطره‌های تاریخی / رهبران مشروطه / زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی / وثوق‌الدوله / گزارشهای سیاسی علاءالملک

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم

سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر، در سالروز عید سعید مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بعثت نبیّ‌اکرم، یک حرکت عظیم در تاریخ بشر متقابلاً- این عید سعید و بزرگ اسلامی را به همه‌ی مسلمانان عالم و به ملت شریف و مؤمن ایران و به شما حضار محترم، بخصوص میهمانان گرامی دهه‌ی فجر تبریک می‌گویم. واقعه‌ی عظیم بعثت، با وجود گذشت قرنهای متوالی و اظهار نظر متفکران و اندیشمندان عالم، همچنان شایسته و در خور تدقیق و تأمل از جوانب مختلف است. بعثت نبیّ‌اکرم(صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) یک حرکت عظیم در تاریخ بشر و در راه

نجات انسانها و تهذیب نفوس و ارواح و اخلاق بشر و مقابله با مشکلات و مصایبی بود که بشر در همه‌ی دوران با آن روبه‌رو بوده و هنوز هم هست. همه‌ی ادیان، مقابل با شر و فسادند و راه و صراط مستقیمی به سمت اهداف عالیه ایجاد می‌کنند؛ ولی آیین مقدس اسلام این خصوصیت را دارد که یک نسخه‌ی همیشگی است. برای همه‌ی ادوار زندگی بشر، این نسخه کارساز است. اسلام، یک نسخه‌ی شفابخش برای همه‌ی ادوار وقتی ما در قرآن کریم می‌خوانیم که «هوالّذی بعث فی الامّیّین رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب والحکمة»،(۱) این به آن معنا نیست که با آمدن دین خاتم و رسول خاتم، همه‌ی نفوس بشر تزکیه خواهند شد، یا تزکیه شده‌اند؛ این به آن معنا نیست که بشریت بعد از طلوع قرآن، دیگر روی ظلم و تبعیض و شقاوت و نارساییهای مسیر خود به سمت تکامل را نخواهد دید. اگر می‌گوییم که پیامبر و دین اسلام برای استقرار عدل و نجات مستضعفان و شکستن بتهای جاندار و بی‌جان، قدم به عرصه‌ی وجود گذاشتند، بدان معنا نیست که بعد از طلوع این خورشید پُرفروغ، دیگر مردم ظلمی نخواهند داشت؛ طاغوتی نخواهند داشت و بتی بر زندگی بشریت حکمرانی نخواهد کرد. واقعیت هم نشان می‌دهد که بعد از طلوع اسلام، در اقطار عالم، حتّی در محیط اسلامی - البته با گذشت چند ده سال - بتهایی پیدا شدند، طواغیتی پیدا شدند، ظلمهایی به بشریت شد، و همان ناکامیهایی که همواره بشر با آن دست‌به‌گریبان بود، باز هم برای بشریت به وجود آمد. پس، معنای این‌که غایت و هدف بعثت، نجات انسان است، چیز دیگری است؛ معنایش این است که آنچه پیامبر و اسلام به مردم دادند، یک نسخه‌ی شفابخش برای همه‌ی ادوار است؛ نسخه‌یی است در مقابل جهل انسانها؛ در مقابل استقرار ظلم؛ در مقابل تبعیض؛ در مقابل پایمال شدن ضعفا به دست اقویا؛ در مقابل همه‌ی دردهایی که از آغاز خلقت، بشر از آن دردها نالیده است. مثل همه‌ی نسخه‌های دیگر، اگر عمل شد، نتیجه خواهد داد؛ اگر متروک شد، یا بد فهمیده شد، یا جرأت و گستاخیِ اقدام به آن وجود نداشت، کأن‌لم‌یکن خواهد بود. بهترینِ اطبا اگر صحیح‌ترین نسخه‌ها را به شما بدهند، اما شما نتوانید آن را بخوانید، یا بد بخوانید، یا عمل نکنید و در نتیجه متروک بماند، چه تأثیری به حال بیماری خواهد داشت، و چه عیبی بر آن طبیب حاذق است؟ نقش مسلمانان صدر اسلام در ماندگاری دین و ایمان قرنها گذشت، مسلمانان قرآن را فراموش کردند؛ خطوط روشن قرآن در زندگیها محو شد؛ یا بد فهمیدند، یا عمداً تحریف کردند؛ یا فهمیدند، اما جرأت و شجاعت اقدام نداشتند؛ یا اقدام هم کردند، محصولی هم به دست آمد، اما برای دفاع و نگهداری از آن محصول، فداکاری نکردند. اگر در صدر اسلام هم کلام پیامبر را نمی‌فهمیدند، یا جرأت نمی‌کردند به آن اقدام کنند و می‌ترسیدند - همچنان که به بعضی از این‌گونه افراد در قرآن اشاره شده است: «یقولون انّ بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الّا فرارا»(۲) - یا آنچه را که به دست آمد، اگر برای آن فداکاری نمی‌کردند، نمی‌ماند. امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) صریحاً بیان می‌کند: «و لعمری لو کنّا نأتی ما اتیتم ما قام للدّین عمود و لا اخضرّ للایمان عود»؛(۳) یعنی اگر در صدر اول در کنار پیامبر، ما هم مثل شما - آن کسانی که مخاطبان آن بزرگوار بودند - عمل می‌کردیم، یک شاخه‌ی ایمان سبز نمی‌شد و یک عمود دین برپاداشته نمی‌شد. پس، این چیزها لازم است. جهالت بشر در هر زمانی متصور است این نسخه در مقابل چیست؟ در مقابل جهالت بشر. این جهالت بشر، آن چیزی نیست که نقطه‌ی مقابلش اختراعات و اکتشافات است؛ بلکه اگر بشر به دانشهای مختلفی دست پیدا کند، اما روابط صحیح انسانی را نشناسد، دچار جهالت است. اگر بشر به اوج علم هم برسد، اما از لحاظ حقوق و احکام، قائل به دو گونه انسان و دو طبقه‌ی بشر باشد، این بشر جاهل است. اگر بشریت به پیشرفتهای مادّی هم برسد، اما بنای زندگی، ظالمانه‌یی باشد؛ زورگویی بر زندگی مردم حاکم باشد؛ قدرتهای قوی، ضعفا را پایمال کنند؛ در دنیا نور معرفت و انسانیت نباشد؛ در دنیا فریب رایج باشد، باز هم همان جاهلیت است؛ اینهاست آن بلاهایی که بشر را دچار بدبختی و تیره‌روزی می‌کند. در نهج‌البلاغه، کلمات و جملات بسیار گویایی در شرایط ظهور اسلام و بعثت پیامبر وجود دارد؛ از جمله: «و الدّنیا کاسفة النّور ظاهرة الغرور»،(۴) یا در یک جای دیگر: «فی فتن داستهم بأخفافها و وطئتهم بأظلافها و قامت علی سنابکها».(۵) هر وقت مردم را دچار فتنه کردند، انسانیت را غرق در مشکلات و مسائل اوّلی خود کردند و راه او را بستند، هر وقت بشر مهذب نبود، ظلم وجود داشت و

حاکم بود، از سوی قدرتهای بزرگ نسبت به ضعفا زورگویی بود، برادرکشی بود، اخلاق فاسد بود، آن روز، روزی است که همان نسخه را باید عمل کرد؛ کهنه نمی‌شود. نسخه‌ی اسلام که در بعثت آمده، همیشگی است این‌که هر وقت در دنیا یک حرکت اسلامی دیده می‌شود، عده‌یی شروع به نوشتن می‌کنند که اسلام کهنه شد، روز این حرفها گذشته است. این، یا ناشی از ندانستن حقیقت و محتوای دین اسلام است، یا ناشی از غرض‌ورزی است. سیزده سال است که به خاطر کوبیدن انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، ایادی استکبار علیه اسلام دارند مطلب می‌نویسند و می‌گویند؛ راجع به همین که اینها کهنه‌پرستی است و مربوط به گذشته است! نه، اینها متعلق به گذشته نیست؛ اینها درمان دردهای مزمن بشر است. تا هر وقت این دردها هست، این نسخه به اعتبار خود باقی است. امروز هم به مناسبت این‌که مردم در شمال آفریقا و در کشور الجزایر حرکت اسلامی کرده‌اند و گرایش اسلامی نشان داده‌اند،(۶) باز دوباره همان قلمها شروع کرده‌اند و همان حرفها و همان مطالب را می‌گویند؛ نه، این حرفها بیجاست. بعثت، همیشگی است. نسخه‌ی اسلام که در بعثت آمده، همیشگی است. اسلام و انبعاثِ به بعث نبی‌اکرم، علاج مشکلات مسلمین اکثر بلیاتی که آن روز دست جهالت و عصبیت بر زندگی مردم در جزیرةالعرب حاکم کرده بود، امروز بر زندگی ملتهای اسلامی حاکم است. فقر و بی‌سوادی و عقب‌ماندگی علمی و استبداد داخلی و سلطه‌ی قدرتهای استکباری و اختلافات داخلی در کشورهای اسلامی هست. امروز بیش از یک میلیارد مسلمان در دنیا زندگی می‌کنند که می‌توانند در حوادث عالم و مسائل عمده‌ی جهان، یک نظر و حرف تعیین‌کننده داشته باشند؛ اما با این تشتت، با این گرفتاریهای داخلی، با این مشکلات اوّلی انسانها و ملتها دست به گریبانند و این کمیت عظیم - که بینشان دانشمندان و علما و شخصیتهای برجسته هم هستند - یک چیز بی‌خاصیت شده است! چرا؟ این دردها را چه چیزی می‌تواند علاج کند؟ اسلام و انبعاثِ به بعث نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم). قرن حاضر، قرن تجربه و عملکرد ملتهای اسلامی باید به اسلام برگردند. البته دروازه‌ها گشوده شده است. قرن گذشته - یعنی قرن سیزدهم هجری - قرن فریادگری فریادگران اسلام بود. از اوایل قرن که میرزای شیرازی(۷) - مرجع تقلید بزرگ اسلام - در برخورد با کمپانی انگلیسی، آن فتوای قاطع را داد و یک ملت را به حرکت درآورد، تا واقعه‌ی مشروطیت در ایران، تا حرکتهای اسلامی در هند، تا بیداری اسلامی در غرب دنیای اسلام - در خاورمیانه و در منطقه‌ی شمال آفریقا - و بزرگانی که سخن گفتند و سیّد جمال‌الدین‌ها و دیگران و دیگران، تقریباً قرن فریاد و قرن مبارزات بود، و قرن بعد، قرن تجربه است. این قرنی که ما امروز در آن قرار داریم، قرن تجربه است. قرن چهاردهم هجری، قرن فریاد و بیدارگری و اعلام بود، و این قرن پانزدهم - از آغاز و از افتتاح آن - قرن تجربه و عملکرد است. ملتهای اسلامی مجرب شده‌اند و دارند عمل می‌کنند می‌بینیم که ملتهای اسلامی مجرب شده‌اند و دارند عمل می‌کنند؛ یک نمونه، جمهوری اسلامی بود؛ و این نمونه‌ی اول بود. ما به خاطر این‌که اولین نمونه بودیم، مشکلات بسیاری را گذراندیم. مسلمانان باید از این نمونه، تجربه بیندوزند. آن ملتهایی که امروز بخواهند در کشورهای خودشان حرکت اسلامی را تحقق ببخشند، می‌توانند کار جامعتری از ملت ایران نشان بدهند و به منصه‌ی ظهور بیاورند؛ اگر خدا کمک کند و اگر آنها همت کنند. از دشمنان اسلام نباید هیچ امید همراهی داشت مسلمانان جز برگشت به اسلام راهی ندارند؛ جز تشکیل حاکمیت اسلام و تحقق و پیاده شدن عمل اسلامی، راهی ندارند. از دشمنان دیرین و کینه‌ورز اسلام نباید هیچ امید همراهی داشت؛ امید تحمل هم نباید داشت. شما ببینید در این سیزده سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی گذشت - و ما این روزها داریم سیزدهمین سالگرد و شروع سال چهاردهم را جشن می‌گیریم - نسبت به ملت ایران چه کردند، چه گفتند، چه نوشتند و چگونه برخورد کردند؛ اینها برای ملتهای اسلامی تجربه است. برای مسلمانان، هیچ تجربه‌یی بالاتر از تجربه‌ی انقلاب ما نیست هیچ تجربه‌یی شیرین‌تر و زنده‌تر و جذابتر از این نیست که ملتی در طول سیزده سال، با وجود این همه فشار از اطراف بر او، و تحمیل یک جنگ هشت ساله و فشارهای گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تهاجم نظامی، و علی‌رغم میل دشمن و قدرتهای بزرگ و ابرقدرتهای عالم، توانسته است بماند و روزبه‌روز قویتر بشود؛ «و مثلهم فی الأنجیل کزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزّرّاع

لیغیظ بهم الکفّار».(۸) امروز این وضع ملت ایران است. ملت ما توانستند روی پای خودشان بایستند، حرکت کنند، پیش بروند، توطئه‌ها را خنثی کنند، جنگی به آن عظمت را پشت سر بگذارند، دشمنان متحد را در این جنگ ناکام کنند؛ و اینها همه به برکت اسلام بوده است. هیچ تجربه‌یی برای مسلمانان از این بالاتر نیست. اگر ما را متهم به نقض حقوق بشر کنند، باکی نداریم البته علیه ما در دنیا حرف می‌زنند؛ ما هم توقع نداریم که حرف نزنند. تریبونهای درجه‌ی یک عالم در دست صهیونیستها و امریکاییهاست. اگر صهیونیستها علیه جمهوری اسلامی حرف نزنند، باید تعجب کرد. اگر امریکاییها و تبلیغات وابسته‌ی به آنها به ما تهمت نزنند، باید تعجب کرد؛ این طرفش تعجبی ندارد، آن طرف تعجب دارد. انواع تهمتها را به ما زدند - بزنند - سازمانهای وابسته‌ی به خودشان را در عالم به اسم حقوق بشر و دفاع از فلان شخص و فلان گروه بسیج کردند؛ برای این‌که جمهوری اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند! واقعاً کدامیک از هوشمندان عالَمند که به این حرفها لبخند تمسخرآمیز نزنند؟! قدرتهایی که همه‌ی وجودشان در حقیقت بر ضد منافع بشریت است، امریکایی که سرتاسر تاریخ اخیرش - که ما به یاد داریم - آمیخته‌ی با جنایت نسبت به بشریت و ملتهاست، اگر ما را متهم به نقض حقوق بشر کنند، ما چه باکی داریم و چه اهمیتی می‌دهیم؟ حقوق بشر در سایه‌ی اسلام و حکومت اسلامی تأمین می‌شود ما می‌گوییم که حقوق بشر در سایه‌ی اسلام و حکومت اسلامی تأمین می‌شود؛ اسلام است که می‌گوید: «ان الحکم الّا للّه امر الّا تعبدوا الّا ایّاه».(۹) این حکم، هر حاکمیت ظالمانه‌یی را نفی می‌کند. هیچ‌کس حق ندارد بر مردم حاکمیت داشته باشد؛ مگر آن‌که دارای معیارهای پذیرفته شده باشد و مردم او را پذیرفته باشند. امروز در جمهوری اسلامی همه‌ی مقاماتی که به نحوی در کار مردم دخالت دارند، مستقیم یا غیرمستقیم منتخب خود مردمند؛ حتّی رهبری. یعنی در نظام اسلامی، دارا بودن معیارها کافی نیست؛ بلکه انتخاب مردم هم شرط لازم است و بدون انتخاب مردم امکان ندارد. این دمکراسی است، یا آن چیزی که در سایه‌ی زرق‌وبرق تبلیغات دروغین، امروز در کشورهای غربی و دمکراسیهای غربی می‌بینیم؛ که البته به همان هم اعتقادی ندارند؟! حوادث الجزایر نشان داد که به دمکراسی هیچ اعتقادی ندارند حوادث اخیر الجزایر نشان داد که اینها به دمکراسی هیچ اعتقادی ندارند! دمکراسی اگر به معنای انتخاباتی است که ما در اطراف و اکناف دنیا مشاهده می‌کنیم، پس چرا در الجزایر تبلیغات غرب برای کوبیدن اسلام بسیج شد؟! چرا قدرتمندان در سطح عالم حاضر نیستند حقیقت مطلب را درک کنند؟! متأسفانه بعضی از مسؤولان الجزایر هم همین‌طور نمی‌خواهند حقیقت را درک کنند؛ چرا می‌گویند ایران در امور ما دخالت می‌کند؟ چه دخالتی؟! شماها مگر خودتان انقلاب عظیم الجزایر را ندیدید؟ اینها همان ملتند؛ همان ملتی هستند که برای خاطر اسلام مبارزه کردند و جنگیدند؛ اینها مسلمانند. چرا به یک ملت اهانت می‌کنید و می‌گویید که ایران اسلام را توی دهان اینها گذاشته است؟! ملتهای مسلمان منتظر این نیستند که کسی اسلام را توی دهانشان بگذارد؛ یک نمونه‌اش همین کشورهای شمالی ما که به شوروی سابق وابسته بودند. بعد از دهها سال دین‌زداییِ همراه با کمال خشونت، دیدید مردم بدون این‌که کسی به آنها بگوید، بدون این‌که کسی به آنها درس بدهد، خودشان فریاد بلند کردند و دم از اسلام زدند؛ همه جا همین‌طور است. ملتها اسلام را می‌خواهند؛ ملتها اسلام را شناخته‌اند. تا وقتی به اسلام متمسک باشیم، شکست در کار نیست یک قرن فریاد، دارد نتیجه‌ی خودش را در ذهنیت دنیای اسلام نشان می‌دهد. پیروزی انقلاب اسلامی و تجربه‌ی موفق این ملت فداکار، دارد نتایج و آثار خودش را نشان می‌دهد. ملتها به سمت اسلام گرایش پیدا می‌کنند و مسلّماً علی‌رغم همه‌ی کارشکنیها، بالاخره آن‌که پیروز خواهد شد، ملتها هستند. ما بحمداللّه تجربه‌ی اسلام را با افتخار و سربلندی با خودمان داریم. ما این را فهمیده‌ایم که تا وقتی به اسلام متمسک باشیم، این عروه‌ی وثقای الهی در همه‌ی مزال(۱۰) اَقدام به ما کمک خواهد کرد؛ «فمن یکفر بالطّاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی لاانفصام لها».(۱۱) گسستن در این عروه‌ی وثقای الهی نیست. ما باید مشتهایمان را محکم کنیم و این ریسمان و این دستاویز الهی را محکم بچسبیم. در مسائل اقتصادی، در جنگ، در تهاجم امریکا، در بازسازی، در تبلیغات وسیع علیه جمهوری اسلامی و در همه‌ی حوادث دیگر، ما این را امتحان کرده‌ایم؛ و امام بزرگوار ما (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) که معلم این ملت و

آموزنده‌ی این راه به این ملت و به ملتهای دیگر بود، این را به ما توصیه کرد که تا وقتی به اسلام متمسک باشیم، شکست در کار نیست. سختیها را تحمل کنیم البته سختیهایی هست که باید تحمل کرد؛ اما این سختیها مقدمه‌ی راحتیهاست. آزادی، سربلندی، دست یافتن به پیروزی و ثمرات شیرین حاکمیت اسلامی و نجات از دست قدرتهای ظالمانه، البته سختیهایی دارد؛ این سختیها را باید تحمل کرد. در صدر اسلام هم همین سختیها را اول در طول مدتی کشیدند؛ نتیجه این شد که قرنها مسلمانان سرور و قدرت یگانه‌ی عالم شدند. با این‌که بعدها در ارکان حکومتهای اسلامی فساد هم رخنه کرد، اما همان بنای مستحکم و مرصوص اوّلی توانسته بود که این بار سنگین را در طول قرنها بر دوش بکشد. سختیها را تحمل کنیم. ملتهای مسلمان فداکاری کنند، تا از مشکلات عبور نمایند و از موانع بگذرند. حربه‌ی ابرقدرتها روزبه‌روز کُندتر می‌شود ما بحمداللَّه افق را روشن می‌بینیم. ما این بیداری را، بیداری مبارکی به‌حساب می‌آوریم. ما احساس می‌کنیم که حربه‌ی ابرقدرتها روزبه‌روز کُندتر می‌شود؛ همچنان که آن ابرقدرت متلاشی شد و آن مجموعه‌ی عظیم از جغرافیای عالم محو گردید و آن ابرقدرتی که آن‌گونه در دنیا حکم می‌راند، امروز از او عین و اثری نیست؛ این، رفتار عالم را به ما نشان می‌دهد. حرکت عالم و حرکت تاریخ، به سمت محو قدرتهای ستمگر و ان‌شاءاللَّه رشد ارزشهاست؛ البته شرط آن، تلاش و مجاهدت است. هیچ چیز بدون مجاهدت به دست نخواهد آمد؛ «و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن»؛(۱۲) شرطش اینهاست. مسلمانان باید سعی کنند، باید ایمان داشته باشند، تا خدای متعال ان‌شاءاللَّه دریچه‌های رحمت را به روی آنها باز کند. این راه ملت ایران است؛ این راه این جوانان مؤمن است؛ راه مردمی است که برای اسلام تا امروز با اخلاص مجاهدت کردند. ان‌شاءاللَّه که خداوند متعال هم دست ما و دست همه‌ی ملتهای مسلمان را بگیرد، ما را هدایت کند، به ما کمک کند و ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) از ما راضی و خشنود باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) جمعه: ۲ ۲) احزاب: ۱۳ ۳) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶ ۴) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۹ ۵) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲ ۶) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین مجلد ۷) ۱۳۱۲ - ۱۲۳۰ ق) ۸) فتح: ۲۹ ۹) یوسف: ۴۰ ۱۰) لغزشگاهها ۱۱) بقره: ۲۵۶ ۱۲) اسراء: ۱۹

گفت و شنود با میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر

گفت و شنود با میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از این‌که شما را در این جلسه‌ی متواضع و بی‌ریا، گرد هم برادرانه زیارت می‌کنیم، خیلی خوشحالیم. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز دلها به هم نزدیکتر بشود؛ که امروز دنیای اسلام به این تقارب دلها خیلی احتیاج دارد. هرکدام از جمع ما که در این‌جا نشسته‌ایم، بایستی بر دوش خودمان مسؤولیت تقارب دلهای میلیونها مسلمان را حس کنیم. جای تعجب نیست که همین روش قدیمی ایجاد تفرقه، امروز هم یکی از بزرگترین حربه‌ها، و شاید بشود گفت بزرگترین حربه‌ی استکبار در مقابل مسلمین است؛ راهش این است که آنچه را که دشمن می‌خواهد، ما ضد آن عمل کنیم. ما باید پیوندها را بیشتر کنیم و واقعاً در این فضای تفرقه‌آمیز، تصمیم درستی بگیریم. ما می‌خواهیم در این جلسه از شما برادران استفاده کنیم؛ لذا من آماده هستم که از شما بشنوم. احمد حسین یعقوب:(۱) از این‌که ما را به حضور پذیرفتید، صمیمانه متشکریم؛ توفیقی است که نصیب ما شد، تا هم در مراسم سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی شرکت کنیم، و هم با جناب‌عالی دیدار نماییم. ما به حضور شما رسیدیم تا اعلام بیعت مجدد خود و خانواده‌ی خویش را به حضرت‌عالی عرض کنیم و آمادگی خود را برای اطاعت و فداکاری جهت تحقق آرمانهای اسلامی اعلام نماییم. ما همچنین برای دولت اسلام، قدرت و شکوه و عظمت آرزو می‌کنیم و امیدواریم که در راه اهداف والایش همواره پیروز و موفق باشد. بارک اللَّه فیک و فی اولادک و اهلک ایّها الأخ العزیز. تا آن‌جا که به شخص من مربوط می‌شود، من در خور و قابل هیچ ستایشی نیستم؛ یک طلبه‌ی ضعیف و یک انسان کوچک هستم که وظیفه‌ی بزرگی بر دوش من گذاشته شده است؛ اما تا آن‌جا که به اسلام و دولت اسلامی و حکومت اسلامی مربوط می‌شود،

البته وظیفه‌ی آحاد مسلمین هم هست که در حد توان، از قدرت و شوکت اسلام دفاع کنند؛ این نمونه‌یی است که تحقق پیدا کرده است. وهب الزحیلی:(۲) من انقلاب اسلامی ایران را می‌ستایم و مورد تأیید قرار می‌دهم. به نظر من سرنوشت مسلمانان آگاه، با سرنوشت این انقلاب یکی است؛ به همین خاطر، توطئه‌های زیادی علیه آن صورت می‌گیرد. در حکومت اسلامی، پدیده‌هایی مانند حجاب، اجرای حدود، نظام اقتصادی و ... وجود دارد که مواضع بین‌المللی خاصی درباره‌ی اینها گرفته می‌شود؛ ولی تبیین صحیحی از آن به عمل نمی‌آید؛ لذا به نظر من در این زمینه، تشکیل «شورای عالی تبلیغات اسلامی» در سطح جهان اسلام می‌تواند تا حدودی راهگشا باشد. از این فرصت مغتنم استفاده می‌کنم و خواهش می‌کنم جناب‌عالی بفرمایید افق آینده را چگونه ترسیم می‌کنید و مسیر آینده‌ی انقلاب اسلامی چگونه طی خواهد شد؟ شما سؤال می‌کنید که ما از حالا به بعد چه خواهیم کرد؛ من به شما می‌گویم که ما در اول راهیم. آن تصویری که از جامعه‌ی اسلامی در ذهن ماست، با وضع کنونی ما فاصله‌ی زیادی دارد. ما توانستیم حصاری را بشکنیم و مانع را از سر راه حرکت به سمت دولت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی و دنیای اسلامی برداریم. آنچه را که می‌توانیم بین خودمان و خدا بگوییم، این است که ما تلاش کردیم و مردم ما صادقانه حرکت کردند و امام ما خوب رهبری کرد و خوب پیش برد؛ اما آنچه را که در اثنای این جاهلیت مظلم طی کردیم، نسبت به آنچه که بعداً باید طی کنیم، مطمئناً خیلی کم است. اولین و مهمترین کاری که پیش روی ما قرار دارد، تحول معنوی و روحی انسانهاست. ما متأثر از تربیتهای طولانی غیراسلامی هستیم. آنچه که هیجان عظیم انقلاب و دوران جنگ انجام داد، البته معجزه‌آسا بود؛ اما تا این پدیده عمق پیدا بکند، و تا وقتی که اعماق ضمایر را متحول نماید، کار زیادی لازم است. در یک صحنه‌ی دیگر، ما به فهم مباحث اسلامی به شکل کارساز برای مسائل دنیای این قرن نیاز داریم. امت اسلامی در طول قرنها - یعنی در دوران انزوای اسلام - کمتر با مسائل واقعی مواجه شد؛ اما امروز ما با مسائل بسیاری - که وضع زمان و پیشرفتهای علمی بر ما تحمیل می‌کند - مواجهیم؛ ما باید برای اینها از متن اسلام جواب پیدا کنیم. اسلام مطمئناً برای همه‌ی نیازهای بشر پاسخ دارد؛ این ما هستیم که بایستی با ابتکار و استعداد، این جوابها را پیدا کنیم و در مقابل بشرِ سؤال‌کننده بگذاریم؛ این کارِ علما و متفکران است. البته در این کار بایستی بشدت مراقب بود که تحت تأثیر فشارهای تحمیل‌شده‌ی از طرف فرهنگ رایج جهانی قرار نگیریم. آنچه که ما به دست می‌آوریم، باید در چارچوب عبودیت خدا باشد؛ چون صراط مستقیم، صراط عبودیت است؛ «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم»؛(۳) در این هیچ تردیدی نیست. اگر کسانی هستند که به مفاهیم اسلامی ایراد می‌گیرند - چون اصل عبودیت انسان در مقابل خدا را قبول ندارند - ما طبعاً با آنها بحثی نداریم؛ اما وقتی ما قبول داریم که آنچه را که می‌گوییم و آنچه را که می‌کنیم و آنچه که به نام اسلام انجام می‌گیرد، بایستی در چارچوب عبودیت الهی باشد، طبعاً باید بگردیم و حکم خدا را پیدا کنیم. ما می‌بینیم که بعضیها از سُمعه‌ی(۴) بعضی از احکام الهی فرار می‌کنند! همین مسأله‌ی حجابی که شما اشاره کردید، بعضیها هستند که دم از مسلمانی هم می‌زنند، اما از حجاب اسلامی پرهیز می‌کنند! کسانی هستند که قرآن را هم دوست می‌دارند، اسلام را هم دوست می‌دارند، اما وقتی که بحث «و السّارق و السّارقه فاقطعوا ایدیهما»(۵) می‌شود، پایشان می‌لرزد! ما می‌گوییم که اگر اسلام را قبول داریم، بایستی حقیقتاً حل مشکلات را در خود اسلام پیدا کنیم و در مقابل تهاجم اخلاقی‌یی که غرب نسبت به چنین موضعی به خود می‌گیرد، دست و پایمان نلرزد. شما الان ملاحظه بفرمایید، در این سالهای طولانی بعد از انقلاب - در این سیزده سال - عمده‌ی تکیه‌ی غرب نسبت به جمهوری اسلامی، بر روی چه چیزهایی بوده است؟ بر روی همین چیزهایی بوده که در آن حکم اسلامی اجرا می‌شده است. آنها حرفی ندارند که اسم اسلام، بلکه تشریفات اسلام هم در جایی عمل بشود؛ اما آن‌جایی که اسلام بخواهد تحقق پیدا بکند و عمل بشود، برای آنها غیر قابل تحمل است. آن وظیفه‌یی که من امروز احساس می‌کنم، این است که ما ملتهای اسلامی را نسبت به این احساس، مصونیت ببخشیم. این احساس هزیمتی که در نفوس مسلمین و بخصوص در بعضی از علما یا نویسندگان یا کُتّابشان هست، باید از بین برود. غرب در حالی که دم از آزادی فکر می‌زند، مصراً اصرار دارد که فرهنگ خودش را بر همه‌ی ملتها در دنیا تحمیل کند. خیلی

چیزها جزو فرهنگ غرب و جزو فرهنگ اروپاست؛ اما اصرار دارند که اینها را بر همه‌ی ملتهای عالم - از جمله ملتهای مسلمان - تحمیل کنند. ملاکشان در پذیرش و عدم پذیرش افراد و گروهها و دولتها، اندازه‌ی قبول اینها در مقابل فرهنگ غرب و آن شاخصهای فرهنگ غربی است! امروز بلندگوها هم در دست آنهاست، و طبیعی است آن کسانی که حاضر نباشند هضم آن فرهنگ بشوند، مورد تهاجم شدید قرار می‌گیرند. ما مسلمانان بایستی در مقابل تهاجم و هوچی‌بازی غرب و تبلیغات غربی بایستیم، تا بتوانیم راهمان را پیش ببریم. این‌طور نباشد که اگر آنها به ما گفتند شما مرتجعید، خود ما هم واقعاً باور کنیم که مرتجعیم؛ کأنه در دلمان قبول کرده‌ایم که مرتجع هستیم! ما می‌بینیم که غرب، با آن چیزی که اسمش حقیقتاً ارتجاع است، در موارد بسیاری سر سازگاری دارد! الان دولتهایی هستند که مرتجعترین نظامها بر آنها حاکم است؛ اما با غرب همپیمانهای قابل قبولی هستند؛ غرب آنها را کاملاً قبول دارد و با آنها مشکلی ندارد! مسأله، مسأله‌ی مقابله‌ی با اسلام و فرهنگ اسلامی است که بشدت از آن گریزانند. امروز خوشبختانه بیداری وسیعی در دنیای اسلام به وجود آمده است؛ بایستی این بیداری را به سمت صحیحی هدایت کرد؛ مسؤولیت این کار با علما و متفکران و اندیشمندان عالم اسلام است؛ باید کاری کنند که این بیداری به سمت حاکمیت اسلام منتهی بشود. البته کار مشکل است؛ شما نمونه‌اش را در الجزایر مشاهده کردید.(۶) در الجزایر انتخابات آزادی برگزار شد که یک گروه بکلی جدای از حکومت بَرنده شدند؛ و گروهی که خودشان انتخابات را اجرا می‌کردند، مغلوب شدند؛ این خودش بهترین دلیل برای این است که انتخابات، انتخابات صحیحی بود؛ درعین‌حال این انتخابات را به هم زدند! البته استدلالی هم درست می‌کنند؛ می‌گویند این دمکراسی‌یی است که به سمت استبداد خواهد رفت! در حالی که آنها حکومتهای استبدادی را در کشورهای دیگری که با خودشان همپیمانند، کاملاً پذیرفته‌اند و شاید هم می‌دانند که حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست؛ لیکن بالاخره باید بهانه‌یی آورده بشود، و آن بهانه این است! اینها احتمال می‌دهند که این وضعیت در کشورهای دیگر اسلامی هم تکرار بشود؛ لذا زمزمه‌ی حضور سازمان ملل در برگزاری انتخابات کشورها را می‌کنند. سازمان ملل، یعنی امریکا؛ یعنی دولتهای دارای «حق وتو» و در رأسشان امریکا ! این معنایش آن است که اگر در کشورهایی احتمال این وجود دارد که اسلام با انتخابات پیروز بشود، بایستی امریکا یک طریق به ظاهر قانونی درست کند، آن‌جا حضور پیدا کند و مانع از این کار بشود! مسلمانان باید در مقابل چنین توطئه‌یی بایستند. تا چه اندازه می‌شود به یک قلدری‌یی و یک قلدری میدان داد که برای انجام مقاصد سلطه‌جویانه‌ی خودش، تا این حد پیش برود؟ باید جلوی اینها ایستاد، و ملتها می‌توانند بایستند. فتحی یکن:(۷) من هم از دیدار مسرت‌بخش امروز بسیار خرسندم و خدا را بر این توفیق سپاسگزار. به نظر من، امروز اسلام با یک طرح پیشرفته‌ی جهانیِ مخالف اسلام روبه‌روست، که از جمله‌ی اهداف آن، جدا کردن جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان دیگر کشورهاست، تا بدین وسیله دولت اسلامی را تضعیف کرده، آن را از بین ببرند. بر این اساس است که می‌باید گروههای اسلامی را دعوت کرد تا با جمهوری اسلامی ایران رابطه‌ی مستحکم برقرار کنند. از این طریق است که هم جمهوری اسلامی تقویت می‌شود، و هم این گروهها با اتکاء به قدرت یکدیگر، توان بیشتری پیدا می‌کنند. بسیار خوب؛ همین‌طور که شما می‌گویید، باید عمل بشود. حقیقتاً ما این احساس را داریم که بایستی با مجموعه‌های اسلامی و ساحات(۸) اسلامی در همه‌ی دنیا ارتباط وثیقی داشته باشیم؛ برای این تلاش هم کرده‌ایم، بعد از این هم باید بکنیم. من امروز خلأیی را احساس می‌کنم که وجود دارد. وقتی ما قدری واقعی صحبت بکنیم - نمی‌خواهیم در ذهن صحبت کنیم - می‌بینیم که فرضاً در الجزایر یک تجربه‌ی با این عظمت اتفاق می‌افتد و مخالفان اسلام از همه‌ی اکناف عالم بسیج می‌شوند، برای این‌که این تجربه را لااقل در عالم ذهن و تبلیغات بکوبند - طبعاً افکار عمومی را آماده می‌کنند - و واقعیت در الجزایر همین چیزی می‌شود که شد؛ یعنی ذبح یک دمکراسی به این وضوح و به این روشنی، جلوی چشم همه‌ی مردم دنیا ! من می‌گویم چرا در چنین موقعیت حساسی که یک حادثه‌ی به آن عظمت در آن‌جا اتفاق افتاده، متفکران و گویندگان و مبلّغان در همه‌ی اقطار عالم، یک حرکت تبلیغاتی را به نفع این حادثه شروع نمی‌کنند؟ منظور، یک حرکت است، نه اشخاص؛ یعنی آن

چیزی که قائم به ملت است. البته ما به عنوان جمهوری اسلامی، در عالم تبلیغات و اظهار مواقف سیاسی، آن چیزی که در وسع و توانمان بوده، انجام داده‌ایم. البته ضرورتهایی که دولتها دچار آن هستند، حتّی ما این ضرورتها را هم تا حدودی شکستیم و کنار گذاشتیم؛ لیکن درعین‌حال ما یک دولت هستیم؛ یعنی وقتی که مسأله از ناحیه‌ی ما باشد، صرفاً یک مسأله‌ی سیاسی تلقی خواهد شد؛ لااقل این‌طور وانمود می‌شود. من می‌گویم در دنیای اسلام بایستی صدها نویسنده در صدها نشریه و خطابه و تریبون و مقاله، مسأله‌ی الجزایر را برای افکار عمومی دنیا بشکافند و آنان را نسبت به این مسأله روشن کنند. الان سکوت بدی بر علیه منافع ملت الجزایر حاکم است. حسین حبشی:(۹) اندونزی با این‌که یک کشور اسلامی است، اما متأسفانه تبلیغات مسیحیت با همکاری غرب صلیبی و حرکت لاییک جهانی و صهیونیزم بین‌الملل در این کشور روزافزون شده است؛ که ضرورت بررسی راههای مقابله با این حرکت تهاجمی را ایجاب می‌کند. نظر حضرت‌عالی در این خصوص چیست و به‌نظر شما بهترین روش مردمی جهت برپایی دولت اسلامی کدام است؟ آنچه که من حالا می‌توانم به شما بگویم، این است که شما بایستی تلاش خودتان را بکنید و من اعتقادم این است که خدا هدایت می‌کند. تجربه نشان داده که راه برای حاکمیت اسلام یکی نیست؛ شاید بشود به عدد هر کشوری یک تجربه فرض کرد. با شرایط هر جایی، طبعاً وضع فرق می‌کند. آنچه که برای علمای دین لازم است که به آن توجه کنند، این است که به زمان و مکان خودشان عالم باشند. ما علمای دین، سالهای طولانی فریب خوردیم؛ دیگر بس است! بایستی به این کلام نبی‌اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) توجه کنیم که فرمود: «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللّوابس».(۱۰) بایستی این علم به زمان را پیدا کنیم و پیش برویم. من به تجربه به این آیه‌ی شریفه رسیده‌ام که می‌فرماید: «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا».(۱۱) امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند همه‌ی ما را هدایت کند. عمر ناکیچویچ:(۱۲) ما از مواضع شما در خصوص مسائل کشورمان سپاسگزاری و قدردانی می‌کنیم. به نظر می‌رسد با حجم عظیم مصایبی که در بوسنی جریان دارد، متأسفانه تبلیغات کشورهای اسلامی و عربی در جهت طرفداری از مسلمانان آن منطقه بسیار ضعیف است. در عمل هم آن‌گونه که باید، کمکهای چندانی از سوی این کشورها به مردم بوسنی نمی‌شود. شاید لازم باشد کمیته‌یی اسلامی تشکیل شود، تا مشکلات مسلمانان را بررسی کند و راه‌حلها و کمکهای لازم را ارائه نماید. بنده آمدم و بوسنی و هرزگوین را از نزدیک دیدم. اولاً در آن‌جا نشانه‌های اسلامی و یادگارهای اسلامی بسیار برجسته است؛ ثانیاً عواطف اسلامی هم در آن‌جا بسیار سرشار است. من می‌دیدم که مردم با وجود سلطه‌ی حکومت الحادی در طول سالهای متمادی، عواطف اسلامیشان به حال خود باقی است. البته عواطف، کافی هم نیست؛ بایستی تفکرات اسلامی در ذهنهای مردم باشد، یا به‌وجود بیاید. متفکران و افراد برجسته‌ی مسلمان در آن‌جا، بایستی به جنبه‌ی فکری مردم هم اهمیت بدهند. البته این‌که کشورهای اسلامی به فکر شما نبودند، ما این را تصدیق می‌کنیم؛ این یکی از مضرات تفرقه‌ی عظیمی است که بین ما مسلمین ایجاد شده است. ما ملتهای اسلامی متأسفانه کمتر به فکر همدیگر هستیم؛ هر کسی به فکر خودش است! البته ملتها را نبایستی متهم کنیم؛ دولتها مقصرند. به‌هرحال ما قضایای بوسنی و هرزگوین را دنبال می‌کنیم و یقیناً بدانید که برادران خودمان را در آن‌جا فراموش نمی‌کنیم. نمی‌دانم چه خواهیم کرد، اما می‌دانم که مسلّم ما از فکر آنها خارج نخواهیم بود و آنچه که مصلحت و ظرف زمان اقتضاء بکند، آن را انجام خواهیم داد. امیدواریم که آنچه تکلیف شرعی ماست، آن را زودتر بفهمیم. ان‌شاءاللّه هرچه که به آن برسیم، بدون ملاحظه بر طبق آن اقدام خواهیم کرد. بدانید که ما در تصمیم‌گیریهای بین‌المللی هم رعایت چیزی غیر از تکلیفمان را نمی‌کنیم. اگر بدانیم چیزی به نفع مسلمانان است، آن را عمل می‌کنیم. فعلاً ـ من از شما خواهش می‌کنم که اگر به آن‌جا رفتید، سلام من را به برادران مسلمانمان برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---------------------------

--- ۱) از کشور اردن ۲) از کشور سوریه ۳) یس: ۶۱ ۴) شهرت، آوازه ۵) مائده: ۳۸ ۶) ر. ک: پاورقی صفحه‌ی ۸۵ همین مجلد ۷) از کشور لبنان ۸) ناحیه‌ها ۹) از کشور اندونزی ۱۰) تحف‌العقول، ص ۳۵۶ ۱۱) عنکبوت: ۶۹ ۱۲) از کشور بوسنی و هرزگوین

بیانات در دیدار با اعضای «گروه دانش» صدای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با اعضای «گروه دانش» صدای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم احساس خاطرجمعی از برنامه‌های شما از زیارت برادران و خواهران خیلی خوشحال شدم. از توضیحی که شما(۱) در مورد برنامه‌های گروه دادید، یک احساس خاطرجمعی به انسان دست می‌دهد. الحمدللّه جوانب مختلفی در ذهنتان بوده و هست و پیداست با این‌که گروه خیلی پُرجمعیتی نیستید، اما با نقشه و با حساب و علمی دارید پیش می‌روید. البته آشنایی من با گروه شما از طریق رادیو، از خیلی از گروههای دیگر بیشتر است؛ تصادفاً این‌طور شده است. این برنامه‌هایی که شما گفتید،(۲) جز برنامه‌ی «مشاهیر جهان علم» - که من از آن خبری ندارم - بقیه‌ی برنامه‌های شما را من کم و بیش گوش کرده‌ام؛ مثل همان برنامه‌یی که صبحها پخش می‌شود و «علم و زندگی» نام دارد. من یک وقت با خودم فکر می‌کردم که اگر شماها را دیدم، از گوینده‌های خواهر و برادر(۳) این برنامه - که خیلی متین و قوی و خوش‌صدا صحبت می‌کنند - تشکر کنم؛ برنامه‌ی بسیار خوبی است. از لحاظ اجرا، جزو برنامه‌های خیلی خوب است. برنامه، هیچ کسل کننده نیست؛ درعین‌حال اجرای بسیار متین و شاد و قوی و به‌اصطلاح بدون حشوی دارد. در این برنامه، گاهی از یک میهمان هم استفاده می‌کنند؛ دکتری به آن‌جا می‌آید و حرفی می‌زند؛ آن هم باز خوب است. هرچه که در آن برنامه دیدم، خوب بود. برنامه‌ی «روزنه» را هم که اشاره کردید، من تصادفاً این برنامه را گاهی گوش کرده‌ام؛ که آن هم برنامه‌ی بسیار خوبی است و خیلی خوب هم اجرا می‌شود؛ البته برنامه‌ی متنوعی هم هست. اهمیت داستانهای علمی، تخیلی آن داستانهای علمی، تخیلی که اشاره کردید، واقعاً هم مهم است. این علمی، تخیلی‌ها الان در دنیا یک فصل بسیار بازی شده است. شما(۴) گفتید که این داستانها باید به عقل نزدیکتر باشد؛ نه، چیزهایی وجود دارد که از ذهن خیلی هم دور است؛ حتّی در آن کتابهایی که به فارسی هم ترجمه شده و من دیده‌ام - من که به متون خارجیش دسترسی ندارم - چیزهایی وجود دارد که از عمل خیلی هم دور است؛ یعنی به نظر می‌رسد که هنوز علم بشر به آن‌جا نرسیده که مثلاً فرض کنید یک آدم آهنی، ناگهان شعور و وجدان و درک پیدا کند. اخیراً کتابی منتشر شده به نام «انسان دو قرنی»،(۵) که پارسال چاپ شده بود و من آن را دیدم. در این کتاب، یک آدم آهنی ناگهان شعور و وجدان و درک پیدا می‌کند! این از واقعیتهای علمی زمان ما خیلی دور است؛ یعنی واقعیتهای علمی چنین چیزی را اصلاً تجویز نمی‌کند؛ لیکن هم سرگرم کننده است، هم سرگرم کننده‌ی بیهوده نیست - هجو نیست - یعنی ذهن را به آفاق جدیدی می‌برد؛ و این چیز خوبی است. البته از سابق هم چنین چیزی معمول بوده است. چیزهایی هست که در یک زمان تخیلات بود، اما الان دارد به واقعیتها تقریباً نزدیک می‌شود. یک وقت من چند سال پیش کتابی(۶) خواندم که به یک آدم دو شخصیتی پرداخته بود؛ انسانی که دوایی را می‌خورَد و می‌شود «مستر هاید». این، شخصیت بعدی و دوم اوست؛ شخصیت اول او، یک آدم خیلی خوب و خوش‌طینت و نجیب و خیرخواه است؛ وقتی که «مستر هاید» می‌شود، آدم بدِ بدجنسِ خبیثِ پنهانکاری می‌شود. غرض این است که آوردن این چیزها در رادیو و مطرح کردن با مردم، اگر با گزینش صحیحی همراه باشد، آثار بسیار مثبت و خوبی دارد؛ که یکی از آثار آن همین است که جوانان را به این مجموعه جذب می‌کند. بنابراین، برنامه‌ی «روزنه» هم خوب است؛ اجرایش هم خوب است. برنامه‌ی «جهان دانش» را هم که من کمتر از دیگر برنامه‌ها گوش کرده‌ام؛ چون در وقتی پخش می‌شود که من غالباً فرصت نمی‌کنم آن را گوش کنم؛ درعین‌حال گاهی آن را هم گوش کرده‌ام. این برنامه هم برنامه‌ی خوب و بسیار متین و سنگینی است؛ اجرایش هم بسیار خوب است. برنامه‌ی شب شنبه‌ی شما(۷) را هم اتفاقاً من گوش کرده‌ام؛ گاهی هم از راه دور در مسابقاتتان شرکت کرده‌ام. مجریان برنامه،(۸) خیلی هم خوب و قوی اجرا می‌کنند؛ این برنامه هم برنامه‌ی بسیار خوب و متنوعی است. برنامه‌ی «گفتگو» هم همین‌طور است؛ من گاهی آن را بعدازظهرها شنیده‌ام؛ از جمله این‌که با آقای دکتر حسابی(۹) و چند نفر از آقایان دیگر در چند جلسه صحبت کردند، که من گوش کردم؛ آن هم خوب است. شما الان دارید الگو می‌دهید این‌که شما

گفتید ما می‌خواهیم در این برنامه از جنبه‌ی علمی الگو بدهیم، این دست شماها نیست؛ شما الان دارید الگو را می‌دهید؛ چه بخواهید، چه نخواهید. آن کسی که دارد حرف می‌زند، او الگو می‌شود. ببینید، ما داریم از جامعه‌ی دانشمندان گمنام کشور یک نفر را برمی‌کشیم. اینها همیشه گمنام بوده‌اند؛ نه این‌که حالا- امروز که انقلاب شده، گمنامند؛ نه، انقلاب اینها را یک‌خرده رو می‌آورد؛ اما اینها قبل از انقلاب گمنام‌تر بودند. آن کس که می‌خواست یک‌خرده برای خودش و برای علمش زندگی کند، گم گم بود؛ مگر آن کسی که می‌خواست یک کار مثلاً تملق‌آمیزی بکند و یک چیزی بگوید، او جلو می‌آمد؛ والّا کسی که واقعاً می‌خواست در زندگی علمی خودش باشد، اصلاً کسی به او کمترین اعتنایی نمی‌کرد. من یک وقت در زمان ریاست جمهوری به مرکز سرم‌سازی کرج(۱۰) رفتم، دیدم یک عده از این دانشمندان پیرمرد در آن‌جا هستند؛ که یکی از آنها هم به گمانم جزو همین کسانی بود که از طریق رادیو با او صحبت شد. من از لهجه‌اش فهمیدم که نجف‌آبادی است. پیرمرد از کار افتاده‌یی بود؛ گریه‌اش گرفت! دید که رئیس جمهور آمده با او دست می‌دهد و می‌گوید: آقا ! احوال شما چه‌طور است؟ اصلاً چنین چیزی در زندگی او سابقه نداشت که یک مقام کشوری جلو بیاید و با تواضع با او حرف بزند و قدر علم او را بداند. می‌دید که من قدر علم او را می‌دانم و به او به عنوان یک عالم، حقیقتاً و قلباً - نه تصنعاً - احترام می‌کنم؛ این واقعاً برایش چیز عجیبی بود. اصلاً این چیزها در گذشته مطرح نبود. بنابراین، حالا- شما دارید از این جامعه‌ی گمنام، یکی را بالا- می‌کشید، در رادیو می‌آورید و با او گفتگو می‌کنید. پیدا بود که آن مصاحبه‌گرتان(۱۱) هم کاملاً دل می‌داد؛ گاهی مکرر می‌گفت من شاگرد شما بودم، یا شما در دانشگاه این‌طور بودید؛ یعنی او را احترام می‌کرد. پس، او به طور طبیعی الگو می‌شود. حالا- هر کار کرده باشد، الگوست؛ یعنی شما دیگر نمی‌توانید بین تلاش علمی او و صبغه‌ی فکری او مرزی قائل بشوید. ممکن است او یک آدم مادّی باشد و در گزارشی که می‌دهد، نشان بدهد که اصلاً جنبه‌های معنوی در پیشرفت آدم مؤثر نیست. اگر او این‌چنین گفت، شما از دستتان در رفته، دیگر هیچ کاری نمی‌توانید بکنید؛ این گزارش منعکس هم می‌شود و جوانی را هم که آن‌جا نشسته و دارد گوش می‌کند، جذب می‌کند. بنابراین، به این نکته توجه کنید؛ با این‌که برنامه، برنامه‌ی بسیار خوبی است، اما این کار، عکس اهداف شما عمل نکند. ما باید عالِم را عملاً تشویق کنیم ما باید عالِم را عملاً تشویق کنیم؛ صرف این‌که بگوییم ما شما را دوست می‌داریم، او تشویق نمی‌شود. یکی از طرق تشویق کردن همین است که ما او را بیاوریم و از طریق رسانه‌ی خود در مقابل میلیونها نفر قرار بدهیم و او شرح حال و گوشه‌های مخفی زندگیش را که در غربت و در فقر گذرانده، برای مردم بیان کند و تشویق بشود؛ این تشویق عملی است؛ شما باید این کار را بکنید؛ کار بسیار خوبی است؛ منتها توجه بکنید که این کار به زیان شما تمام نشود؛ یعنی این اهدافی که ذکر کردید - که همه‌ی این اهداف هم خوب است - به عکس آن عمل نشود. مثلاً فرض بفرمایید که یک نفر بیاید در خلال گزارشهایش نشان بدهد که باید در جامعه زرنگی کرد، تا چیزی به دست آورد. این برای آن روح علمی که شما می‌خواهید بدهید، کاملاً مضر است؛ در حالی که در میان دانشمندان ما کسانی هستند که با زرنگی پیش می‌افتند. اگر همین مطلب در سخن او یک طوری منعکس شد، شما نتیجه‌ی عکس گرفته‌اید. بی‌دینی و بی‌اعتقادی نسبت به کشور هم همین‌طور است. حدود یک سال پیش مصاحبه‌یی را دیدم که از آن صحبتها من خیلی خوشم آمد. او می‌گفت که ما کوشش کرده‌ایم تا برای واژه‌هایی که در فلان علم استفاده می‌شود - حالا دقیقاً یادم نیست که کدام علم بود - معادلی پیدا کنیم. این خیلی خوب است که یک نفر یکی از همتهای خودش را این معرفی کند که می‌خواهد معادلهای واژه‌های خارجی فلان علم را در فارسی پیدا کند؛ زیرا دایم لازم نیست که ما از عین آن لغت استفاده کنیم. این کار خیلی خوب است؛ اما عکسش هم ممکن است؛ به این توجه داشته باشید. به‌هرحال، برنامه‌های شما خوب است. می‌بینم چهره‌ها هم بحمداللّه همه چهره‌های جوان و شادابی هستند. برنامه‌ها به‌قدری پخته است که آدم خیال می‌کند آنهایی که اینها را تهیه می‌کنند، خیلی جوان نیستند؛ اما می‌بینیم که بحمداللّه آقایان و خانمها غالباً جوان هستند و الحمدللّه نشاط کار و پختگی و بلوغ علمی هم دارند. استقرار «روح علمی» در جامعه من یکی، دو نکته‌ی کوتاه را بگویم، تا ان‌شاءاللّه شما بروید و در

جهت پیشبرد همین راه و همین خط کـار کنیـد و ادامه بدهیـد: غیر از این هـدفهایی که شـما گفتیـد، یـک چیز دیگر هم هست که می‌توانـد در چنین برنـامه‌یی منظور و هـدف باشـد؛ و آن اسـتقرار «روح علمی» در جـامعه است؛ این خودش چیز مهمی است؛ دیگر بحث دانشجو نیست که دانشجو به علم علاقه‌مند بشود و دنبال رشته‌های علمی برود؛ نه، اصلاً در کل جامعه‌یی که ما در آن زندگی می‌کنیم، فرق است بین این‌که در مردم - ولو یک روستایی - روح علم‌گرایی باشد، یا این‌که نه، روح ضدیت با علم باشد، یا اصلاً علم برایشان مطرح نباشد؛ اینها واقعاً دو گونه زندگی کردن است و دو نوع زندگی را به بار می‌آورد. ما بایستی از طرق صـحیح، به هر وسـیله‌یی که ممکن باشـد، آن اوّلی را در جـامعه تـأمین بکنیم و به وجود بیـاوریم. آثار «روح علمی» در انسانها روح علمی آثار متعـددی در انسانها دارد؛ یکی همین است که انسان سـعی می‌کنـد علم را بیاموزد. وقتی کسـی روح علمی پیدا کرد، خواهد فهمید که در این حیـات و در این آفرینش، قوانین و ترتیب و نظمی هست، که اگر مـا آن نظم و ترتیب را پیـدا بکنیم، کار زنـدگی خود و مجموعه‌مان بهتر پیش خواهـد رفت. بایـد گرایش پیـدا کنیم که این روح علمی را بیابیم و رواج دهیم. البته ممکن است در سـطوح خیلی ابتدایی، اصـلاً حتّی این تصور هم نگنجد، اما اجمالاً شـخص گرایشی پیدا کند؛ مثلاً بفهمد که می‌تواند به وسیله‌ی نوشتن، از راه دور با شما صحبت کند و در نتیجه به سوادآموزی تشویق بشود. هرچه ما پیشتر برویم، این گرایش به روح علمی، آثار مثبت‌تر و عمیقـتری را در جـامعه می‌گـذارد. پس، یکی از آثـار ایـن روح علمی در جـامعه ایـن است که هر کس مشـتاق خواهـد شـد علم را بیـاموزد و از بی‌علمی فرار کنـد. مثلاً- فرض کنیـد شـخص کشـاورزی اسـت، می‌دانـد کـه اگر از سـم و کـود و روش علمی برای کشاورزیش اسـتفاده کنـد، امسال به جای سه تن، چهار تن گندم برداشت خواهد کرد. یک نفر هست که اصـلاً اعتقاد به این ندارد که در این‌جـا علمی وجود دارد، روشـی وجود دارد، قانونی وجود دارد، که اگر ما این قانون را بشناسـیم، خوب عمل می‌کنیم. فرق است بین این کسـی که معتقد است قانونی هست و این قانون به نفعش است و گرایش پیدا می‌کند که این قانون را یاد بگیرد، با آن کسـی که اصـلاً بی‌تفاوت است، معتقـد نیست و می‌گویـد این حرفها را رها کن، همه‌اش کشک است! ما باید این روح علمی را در همه‌ی سـطوح در جامعه به وجود بیاوریم؛ این علم‌گرایی چیز خیلی مهمی است. «علم‌گرایی» با «دین‌گرایی» هیچ منافاتی ندارد البته بعضـی به غلـط خیـال می‌کننـد که «علم‌گرایی» با «دین‌گرایی» نمی‌سازد. من دیـده‌ام که در این چنـد سال اخیر، بعضـیها که اغراض خاص سیاسـی دارند و ما آنها را می‌شناسـیم - شاید عموم مردم ندانند که این افراد چه غرضی دارند، لیکن ما چون افراد را از روی سوابقشان بیشتر می‌شناسـیم، زودتر برایمان قابل حدس است - و بعضـیها هم که ممکن است غرض سیاسـی نداشـته باشند، اما همین طـوری تشویق می‌کننـد، برای القـاء این معنـا می‌کوشـند که دین‌گرایی مردم - که امروز در جـامعه‌ی مـا رواج دارد - بـا علم‌گرایی منافات دارد و با علم‌گرایی می‌شود به دین‌گرایی مردم صـدمه زد! اینها کور خوانده‌انـد و اشـتباه می‌کنند؛ این دو با هم هیچ منافاتی ندارنـد؛ زیرا دین اگر دین اسـلام است که ما امروز طرفـدار آن هستیم، دینی است که انقلاب می‌کنـد؛ دینی است که برای میـدانها سرباز درست می‌کند؛ دینی است که به علم دعوت می‌کند. اصـلاً علت این‌که مسلمانان توانستند برای مدت چند قرن مشعل علم را در دنیـا به دست بگیرنـد، همین توجه اسـلام به علم و دانش بود. از فارابی(۱۲) تا خواجه نصیر،(۱۳) حدود سه قرن این مشـعلداری ادامه داشته است؛ آن هم در سطح بالا، نه در سطح پایین. امروز نظرات خوارزمی(۱۴) در ریاضیات، یا نظرات ابن‌سینا(۱۵) در طب، نظرات منسوخ‌شده‌یی نیست؛ نظراتی است که بر اساس آنها نظراتی آمده، لیکن نسخ نشده است؛ نظرات باطل‌شده‌یی نیست؛ نظرات صحیحی است که البته تکمیـل شـده است. همه‌ی اینها از کجا ناشـی شدنـد؟ از دین اسـلام ناشـی شدنـد؛ یعنی آن عامل اصـلی که توانست مسـلمین را به این اوج علمی برساند، دین اسلام بود. در اروپا اولین مشعلداران علم، افراد دینی‌اند شما می‌دانید که در اروپا - در همان قرونی که اشاره شـد - ضـدیت با دین بود. البته تا برهه‌یی از زمان، به خاطر آن دین کذایی، ضدیت با علم بود. حتّی در اروپـا هم اولین مشـعلداران علم، افراد دینی‌انـد. خـود این «راجربیکن»(۱۶) معروف - کـه فرانسویهـا بـه او «رژه بیکن» می‌گوینـد - کشـیش است؛ آن هم کشـیشِ فرانسیسـکن(۱۷) است. نمی‌دانم شـما بـا احوالاتشـان آشنـا هستیـد یـا نه. اینها گروه کشیشیِ بسیار

زهدگرایی هستند که خود را تابع «سن فرانسیس»(۱۸) می‌دانند؛ همان «سن فرانسیس» معروفِ قدیس، که این «سانفرانسیسکو»ی امریکا هم به اسم اوست. اینها اسماء مقدس را روی شهرها می‌گذاشتند. این «سن‌فرانسیس» معروف، قدیسی بود که دستگاههای پاپ آن وقت، به خاطر افشاگری این شخص نسبت به تجملات دستگاه پاپ، دشمن خونیش بودند. او معارض دستگاه پاپ و معارض آن جاه و جلالها و آن ثروتها و آن زرانـدوزیها بود؛ طرفدار زهد بود. اگر بخواهیم مشابه «راجربیکن» را در میان نحله‌های اسلامی بیابیم، باید مثلاً ـ او را در زمره‌ی تصوف خاکساری - که کارشان درویشی و گدایی است - بدانیم. کشیش این رشته «راجربیکن» معروف است که در قرن سیزدهم میلادی، از اولین پرچمداران علم در اروپاست. به عبارت دیگر، اولین جلوه‌های علم که به رنسانس اروپا منتهی شد و آن تحول علمی را پدید آورد، باز از طرف مذهبیها بود؛ منتها مذهبیهای روشن، نه مذهبیهای تاریک‌ذهن. عالمان دینی ما در علوم مختلف تبحر داشتند «ابن‌سینا»ی ما هم همین‌طور بود. خود «ابن‌سینا» یک عالم دینی است؛ او به یک معنا اصلاً یک عارف است. «بیرونی»(۱۹) هم یک عالم دینی است، که آن «تحقیق ماللهند» را نوشت. می‌دانید که اسم این کتاب، از یک بیت شعر گرفته شده است: تحقیق ماللهند من مقولهٔ مقبولهٔ فی‌العقل او مرذولهٔ او در زمان خود، در ریاضی و در نجوم و در علوم متفرق، تبحر داشت. «شیخ بهایی»(۲۰) هم که یک آخوند به تمام معنای کامل است، همین‌طور بود. در زمان «شیخ بهایی»، رشته‌های دینی در آن مسیر و جریان صنفیِ آخوندی افتاده بود. در گذشته، صنفیِ به این شکل که نبوده است؛ یک روحانی بوده که در همه‌ی علوم عالم بوده؛ مثل خود «ابن‌سینا» که شاگرد فلسفه هم داشته، شاگرد طب هم داشته است؛ اما «شیخ بهایی» مربوط به آن دورانی است که روحانیت جنبه‌ی صنفی پیدا کرده بود؛ یعنی یک آخوند حرفه‌یِی منبر و محرابی، با آن‌گونه دانشهای کذایی. پس، آن روح دینی، با روح علمی اصلاً منافاتی ندارد؛ بلکه روح دینی، کمک و پشتیبان روح علمی است. شما باید «روح علمی» و «علم‌گرایی» را در جامعه گسترش دهید شما باید روح علمی و علم‌گرایی را و این‌که این کَون عظیم قاعده‌یی دارد و بر تمام اجزایش قانونی حکمفرماست و ما از طرف دین مأموریم که این قانون را کشف کنیم، تا بتوانیم این کَون را اداره کنیم، در جامعه گسترش دهید. بشر برای اداره‌ی این کَون آمده است. بشر آمده که بر سنگ و چوب و درخت و روی زمین و زیر زمین حکومت کند؛ نیامده که محکوم اینها باشد. این حاکمیتِ بر روی زمین - که فلسفه‌ی وجودی و وظیفه‌ی اصلی بشر است - محقق نمی‌شود، مگر آن وقتی که شما قوانین زمین - یعنی قوانین آب و باد و هوا - را بشناسید. تا این قوانین را نشناسید، نمی‌شود. پس، این قوانین را با علم می‌شود شناخت. بنابراین، روح علمی یک هدف مهم است. نسل امروز ما از سابقه‌ی علمی خود بی‌خبر است یک نکته‌ی دیگر این است که با آن سابقه‌ی علمی که ما در گذشته داشتیم، متأسفانه نسل امروز از آن بی‌خبر است. شماها همه‌تان الحمدللّه اهل علم هستید و واردید و شاید این چیزها را از ما بهتر هم می‌دانید. می‌دانید که گذشته‌ی علمی ایران، واقعاً چه گذشته‌ی پُرافتخاری بوده است. گاهی می‌گویند که فلان چیز قرون وسطایی است؛ غافل از این‌که قرون وسطی برای اروپا روزگار تنگ است، اما برای ما روزگار نور است. شما قرن چهارم هجری را نگاه کنید. کتاب «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری»، نوشته‌ی «آدام متز»،(۲۱) نشان می‌دهد که تمام محیط اسلامی، اصلاً بازار علم دنیاست، و آن نقطه‌ی اصلیش هم ایران است؛ یعنی همین اصفهان و ری و فارس و خراسان و هرات و مرو و ... . این شهرها مرکز و قله‌ی علم دنیا بوده است؛ اما متأسفانه نسل امروز اینها را نمی‌داند. این ندانستن، نه به معنای این است که همین مطالبی را که من گفتم، نمی‌داند؛ چرا، این مطالب را صد بار شنیده است؛ همه در کتابها هم گفته‌اند؛ همه جا هم گفته‌اند؛ اما باورش نیست! بی‌آن‌که به زبان انکار کند، یک حالت ناباوری در همه‌ی نسل امروز و نسل قبل، نسبت به گذشته‌ی ایران وجود دارد؛ علتش هم این است که تمدن غرب و این تکنولوژی پُرسروصدا، آن‌چنان آمده فضا را پُر کرده، که حتّی کسی جرأت نمی‌کند به شجره‌نامه‌ی خودش نگاه کند! می‌خواهند گذشته‌ی علمی و تمدن ملتها را نفی کنند امروز علم در دست آنهاست - در این‌که شکی نیست - اما می‌خواهند گذشته‌ی علمی ملتها را هم نفی کنند؛ البته در جاهایی کل تمدنها را نفی می‌کنند! این غربیها و اروپاییها که به نقاطی از دنیا - مثل مناطقی از امریکای لاتین - رفتند، کل

تمدن را نفی کردند! یک وقت رئیس جمهور پرو(۲۲) - همین که دوره‌اش پارسال تمام شد - به من می‌گفت که ما یک کاوشهای باستان‌شناسی داشتیم و طی آن یک تمدن بسیار پُرهیمنه‌یی را در این کاوشها کشف کردیم. یعنی تا پانصد سال قبل، کشور پرو تمدن و حکومت بسیار مقتدری داشته و از علم و ثروت هم برخوردار بوده است؛ اما امروز شما ببینید پرو در کجای دنیاست؛ اصلاً در دنیا چه حضوری دارد که بشود اسمش را آورد؟ هیچ چیز ندارد. کاری کردند که مردم پرو اصلاً از گذشته‌ی خودشان اطلاع ندارند. اگر هم حفاری و کاوشی لازم بوده، خودشان کردند و بردند؛ ته و توهایش مانده که حالا اینها یک چیزهایی دارند کشف می‌کنند! در بعضی جاها این کار را کردند. گذشته‌ی علمی کشور را به یاد نسل جدید بیاورید البته در مورد ایران نمی‌شده این کارها را بکنند؛ چون این همه کتاب و این همه اثر علمی و این تاریخ مشعشع وجود دارد و نمی‌توانستند کاری بکنند؛ اما اثرش را از ذهنها زدوده‌اند؛ شما باید کاری کنید و این را برگردانید. البته این برنامه‌ی «مشاهیر جهان علم» مقداری تأمین می‌کند، اما حقاً و انصافاً کافی نیست. من عقیده‌ام این است که در همین برنامه‌هایی که الان دارید - همین برنامه‌های علمی شب و صبح،(۲۳) و یا مثلاً در همان برنامه‌ی «روزنه» - می‌توانید تا حدودی این خلأ را جبران کنید. البته راجع به این قضیه، مطلب مستقیمی نمی‌شود در آن‌جاها گفت؛ اما واقعاً شما آقایان و خانمها بنشینید فکر کنید، ببینید چه تدبیری می‌توان اندیشید که کیفیت بیان و القاء شما در هریک از این برنامه‌ها طوری باشد که بتوانید این گذشته‌ی علمی را به یاد نسل جدید بیاورید. در پیشرفت علمی ما، واقعاً این یادآوری اثر دارد. این نسل اگر بداند که استعداد و گذشته‌ی آن‌چنانی دارد، یک‌طور به آینده خواهد نگریست؛ اما اگر تصور بکند که هرچه هست و نیست، دست اروپاییهاست و همیشه ما باید دنبال آنها باشیم، این در پیشرفت علمی ما طور دیگری اثر خواهد گذاشت. موسیقی ایرانی می‌تواند به نیازهای شما پاسخ دهد نکته‌ی دیگر - که این دوستان ما در این‌جا روی آن حساسند و من البته خودم به آن توجه نکرده‌ام، چون وارد نیستم، اما کل مطلب را تصدیق می‌کنم - این است که پخش موسیقیهای غربی در لابلای برنامه‌ها، به‌طور ناخودآگاه ارتباط مباحث علمی را با غرب و فرهنگ غربی تداعی می‌کند. البته بنده کلاً با موسیقی غربی در رادیو مخالفم. من معتقدم که موسیقی ایرانی می‌تواند به نیازهای شما پاسخ دهد. دیشب من اتفاقاً ساعت ۳۰/۸ رادیو را باز کردم که همین برنامه‌ی شما را بشنوم، اما دیدم که این شبها مثل این‌که برنامه ندارید؛ برنامه‌ی دیگری بود و راجع به موسیقی صحبت می‌کرد؛ بعد دیدم که بر این نکته تأکید کرد که موسیقی ایرانی می‌تواند تمام خواسته‌هایی را که از موسیقی انتظار می‌رود، برآورده کند. در باب موسیقی - بنده که وارد نیستم؛ لابد شما هم وارد نیستید؛ دیگر بنا نیست که همه‌ی چیزها را شماها وارد باشید - موسیقیدانهای ما چنین نظر می‌دهند و حرفشان حجت است. شما بگویید ما بر اساس دستگاهها و ردیفهای ایرانی، آهنگی می‌خواهیم که باب برنامه‌های علمی باشد. بله، من هم عقیده ندارم که چیزی را که مثلاً کسی خوانده، کسی نواخته و هیچ مناسبتی هم با علم ندارد، ما بیاوریم در برنامه‌ی علمی بگذاریم؛ باید چیزی باشد که با این برنامه و با محتوای آن بسازد. موسیقی می‌تواند لهوی نباشد شما می‌توانید موسیقی سفارش بدهید. به همین ارکستر بزرگ تهران - که متعلق به رادیو و تلویزیون است - سفارش بدهید و از آنها بخواهید بیاورند؛ چنانچه نپسندیدید، رد کنید؛ بگویید این به دردمان نمی‌خورد؛ یکی دیگر بسازید. شاید این مراجعات مکرر شما، موسیقیدانها و خوانندگان و نوازندگان ما را هم یک‌خرده سر شوق بیاورد که چیزهای جدیدی بسازند. اینها هم همه‌اش دنبال چیزهای عجیب و غریب قدیمی هستند و واقعاً نوآوری ندارند؛ اشکال کارشان این است! خیال می‌کنند نوآوری همین است که مثلاً یک ذره مردم را به چیزهای طرب‌انگیزِ لهوآمیزی سرگرم کنند؛ درحالی‌که موسیقی می‌تواند لهوی نباشد. خود معنای لهو، یعنی غافل کننده. آیا خوب است که آدم غافل بشود؟ غفلت که چیز خوبی نیست. واقعاً این‌طور باور شده که موسیقی باید لهوآمیز باشد! لهو، یعنی غافل شدن. غافل شدن از چه؟ از همه چیز؛ در رأسش خدا، و بعد هم از زندگی غافل شدن، از هدفها غافل شدن، از حرکت غافل شدن. آیا واقعاً موسیقی این است؟! موسیقی باید این‌طوری باشد؟! موسیقی شاد، به معنای موسیقی مرقص نیست شما ببینید در داستانهای قدیمیِ خود ما درباره‌ی «فارابی»(۲۴) نقل شده است که سازی را کوک کرد که همه

خندیدند و همه گریستند و بعد همه خوابیدند و او در رفت! البته ممکن است این هم یکی از همان داستانهای علمی، تخیلی باشد؛ من نمی‌دانم؛ کسانی که بیشتر واردند، بگویند. ما که می‌بینیم می‌شود؛ یعنی واقعاً کسی طوری بزند که آدم گریه کند. اتفاقاً موسیقی ما بیشتر همان جنبه‌ی گریه را دارد. آیا نمی‌شود طوری با «قانون»(۲۵) بزنند که افراد بخندند؟ ما الان این را در موسیقیِ خودمان کم داریم. وقتی ما از موسیقیِ شاد سخن می‌گوییم، بعضی خیال می‌کنند موسیقیِ شاد باید مرقص باشد! در حالی که معنای شاد، مرقص نیست. ...B فعلاً ـ توصیه‌ی دیگری به یادم نمی‌آید، جز این‌که از زحمات همه‌ی شما خواهران و برادران و اجراهای خوبی که دارید و برنامه‌های قوی و متینی که دارید، تشکر کنم. ان‌شاءاللَّه که از همه‌ی جهات موفق باشید و کارتان را هم روزبه‌روز کاملتر بکنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------------------- ۱) آقای پورحسین، مدیر وقت «گروه دانش» شبکه‌ی اول صدای جمهوری اسلامی ایران ۲) آقای مهاجرانی، مدیر وقت صدای جمهوری اسلامی ایران ۳) خانم پاک‌نشان و آقای منافی ۴) آقای پورحسین ۵) نوشته‌ی: آیزاک آسیموف (۱۹۹۲ - ۱۹۲۰ م) ۶) ۳. The strange case of Dr. Jekyll and Mr. Hyde, R.L. Stevenson «ماجرای عجیب دکتر جکیل و مستر هاید»، نوشته‌ی: رابرت لوئیس استیونسون (۱۸۹۴ - ۱۸۵۰ م) ۷) مسابقه‌ی دانش و هوش ۸) خانم بیدمشکی و آقای یاسمین ۹) ۱۳۷۱ - ۱۲۸۱ ش) ۱۰) مؤسسه‌ی تحقیقات واکسن و سرم‌سازی رازی ۱۱) آقای میرفخرایی ۱۲) ۳۳۹ - ۲۶۰ ق) ۱۳) ۶۷۲ - ۵۹۸ ق) ۱۴) ۳۸۳ - ۳۲۳ ق) ۱۵) ۴۲۸ - ۳۷۰ ق) ۱۶) ۱۲۹۴ - ۱۲۱۴ م) ۱۷) فرقه‌ی فرانسیسکن یا برادران دینی کهتر، یکی از فرقه‌های مذهبی کاتولیک است که در سال ۱۲۰۹ میلادی توسط «سن فرانسیس» تأسیس شد. تعلیمات اساسی این فرقه، شامل سه اصل تقوا، فقر و تسلیم بود. پس از مرگ وی، فرقه‌ی او به چند شعبه‌ی فرعی تقسیم شد و هر یک تعلیمات او را به قسمی تعریف کردند. ۱۸) ۱۲۲۶ - ۱۱۸۲ م) ۱۹) ۴۴۰ - ۳۶۲ ق) ۲۰) ۱۰۳۱ - ۹۵۳ ق) ۲۱) ۱۹۱۷ - ۱۸۶۹ م) ۲۲) آلن گارسیا ۲۳) جهان دانش» و «علم و زندگی» ۲۴) ۳۳۹ - ۲۶۰ ق) ۲۵) قانون» از سازهای زهیِ مضرابی است که اصالتاً ایرانی است؛ اما در چند قرن اخیر در ایران رواجی نداشته است. این ساز در حال حاضر در کشورهای عربی متداول است. «قانون»، کمی بزرگتر از سنتور است. مضراب آن، حلقه‌یی فلزی و پهن است که وسط آن، یک جسم استخوانی - مانند پرِ پرندگان - قراردارد و بر انگشت سبابه محکم می‌شود. «قانون»، مثل سنتور انعکاس صدا ندارد و نواقصی که در سنتور موجود بوده، در این ساز از میان رفته است. B از آن‌جا که این بیانات در جمع محدودی ایراد شده و قسمتی از آن طبقه‌بندی شده است، لذا در حال حاضر این قسمت حذف می‌شود و در زمان مناسب، اقدام به درج آن خواهد شد.

سخنرانی در مراسم اختتامیه‌ی هشتمین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن کریم

سخنرانی در مراسم اختتامیه‌ی هشتمین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن کریم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم همتی لازم است تا نوباوگان ما با قرآن آشنا شوند جلسه‌ی بسیار خوبی بود. امروز جمع برگزیده‌ی مسابقات حفظ و قرائت قرآن در این‌جا تشریف دارند، که هرکدام از اینها برای ما حقیقتاً یک مژده است. این‌که این بچه‌ها این‌گونه عاشقانه به قرآن می‌پردازند، در پیشگاه خداوند متعال جای سپاس دارد. البته من همین‌جا باید از پدر این بچه‌ی کوچک(۱) و پدر این قراء(۲) و حافظ نوجوان(۳) و اساتید و مربیهایشان(۴) تشکر کنم. ملت ما بدانند که همه‌ی بچه‌های کوچک ما همین استعداد را دارند؛ اما یک همت و یک رسیدگی لازم است تا ما این نوباوگان را با قرآن آشنا کنیم. سعی کردند تا قرآن را از زندگی ما بکلی حذف کنند برادران و خواهران عزیز! سالهای متمادی در این کشور تلاش شد تا بین ملت و قرآن فاصله بیندازند. برای ایجاد فاصله، عمداً تلاش کردند؛ سعی کردند تا قرآن را از زندگی ما بکلی حذف کنند. حذف قرآن از زندگی یعنی چه؟ یعنی قطع رابطه‌ی ملتهای مسلمان با اسلام؛ چون قرآن مشعل اسلام و مشعل هدایت است. آن کسی که با قرآن مأنوس است، قلب و عملش، با آن کسی که با قرآن بی‌ارتباط است، فرق

دارد. آن ملتی که با قرآن ارتباط دارد، با آن ملتی که با قرآن بی‌ارتباط است، متفاوت است. امروز دشمنان اسلام دارند بینات قرآن را زیر پـا می‌گذارنـد؛ برای خـاطر این‌که ملتهای ما با قرآن بی‌ارتباطنـد. امیرالمؤمنین فرمود: «و ما جالس هـذا القران احـد الّا قام عنه بزیادهٔ أو نقصان: زیادهٔ فی هـدی، أو نقصان من عمی»؛(۵) وقتی از کنار قرآن بلنـد می‌شوید، چیزی بر شـما افزوده شده است، و آن هـدایت است؛ و چیزی از شـما کم شـده است، و آن کوری و جهالت است. می‌خواسـتند این هـدایت را از ما بگیرنـد. کار به جایی رسـید که نسل پرورش‌یافته‌ی دوران سـتمشاهی اخیر - یعنی این بیست سال قبل از پیروزی انقلاب - در مدارس با قرآن آشـنا نشده بود؛ حالا ـ اگر شانسـش می‌گرفت و در جـایی دوره‌ی قرآنی، اسـتاد قرآنی، پـدر مهربـانی، مادر قرآن‌خوانی گیرش می‌آمـد، فبها و نعمـهٔ، والّا قرآنی وجود نداشت! انقلاب آمد و قرآن را با جان مردم آمیخت. ما باید رابطه‌مان را با قرآن روزبه‌روز مسـتحکمتر کنیم عزیزان من! قراء قرآن! جوانـان پاکـدل انقلابـی مـا ! این رابطه را روزبه‌روز بـا قرآن بیشتر کنیـد؛ در خانواده‌ها عطر قرآن را در فضـا منتشـر کنید؛ قرآن را بخوانید و بخوانید؛ در قرآن تدبر کنید. دشـمن نمی‌خواهد مسـلمانان آیات قرآن را مثل عَلَم در دست بگیرند؛ چون قرآن تکلیفها را معین کرده است؛ تکلیف مسـلمانان را، تکلیف جهاد را، تکلیف زنـدگی اسـلامی و مرگ اسـلامی را. ما باید رابطه‌مـان را بـا قرآن روزبه‌روز مسـتحکمتر کنیم. در خانه‌هـا قرآن بخوانیـد. حتّی در هنگـام بیکـاری، چنـانچه مختصـر فراغتی پیـدا می‌کنیـد، خودتان را به قرآن وصل کنید. هر روز مقداری قرآن بخوانید و آن را فرا بگیرید. این روشـهای تجویدی را فرا بگیرید. از این معلمان و اساتیدی که عمدتاً از کشور مصـر آمده‌اند، هرچه ممکن است، استفاده کنید. این استاد «ابوالعینین شعیشع»(۶) که یک پیر قرآن است، بنده از سـی سال پیش - شاید هم بیشتر - با صدا و نوارهای ایشان آشنا هستم؛ اینها عمرشان را با قرآن گذرانده‌اند؛ اینها کسانی هسـتند که در این رشـته‌ی قرائت و تلاوت قرآن کار کرده‌انـد؛ خوب هم کار کرده‌انـد؛ حایز مراتب خوب هم شده‌اند. آنچه را که این اساتیـد قرآن دارنـد، از آنهـا فرا بگیرنـد. البته قرآن یـک دریای عمیق و یک بحر واسع است و نهایتی نـدارد؛ هرچه پیش برویـد - چه در سطح قرآن، چه در اعمـاق آن - همچنـان امکـان سیر و پیشـرفت و حرکت وجود دارد. از تلاش قرآنی شـما تشـکر می‌کنم ان‌شاءاللَّه که خداوند به همه‌ی شـماها توفیق بدهد. بنده از کسانی که تلاش کردند و این مسابقات را برگزار کردند، بسـیار تشـکر می‌کنم. از سازمـان اوقـاف، از شـخص جنـاب آقـای امـام جمارانی(۷) که واقعاً تلاـش کردنـد و تلاـش می‌کننـد، از همکارانشان، از بقیه‌ی برادرانی که در سازمان تبلیغات و در مراکز دیگر به تلاش قرآنی ادامه می‌دهنـد، متشـکرم. این کارها، همان کارهـایی است که ملت مـا به آن احتیـاج دارد. امیـدوارم که ان‌شـاءاللَّه روزبه‌روز توفیقاتشـان از طرف پروردگـار عالم بیشتر باشـد. ان‌شـاءاللَّه همه‌ی مـا با قرآن زنـدگی کنیم، با قرآن هم بمیریم و در قیامت هم با قرآن محشور بشویم. والسّـلام علیکم و رحمـهٔاللَّه و برکـــــاته -- ۱)

غفرانی‌نیا ۲) حسنی‌زاده، فروغی، بیات ۳) وطنخواه (حافظ کل قرآن کریم) ۴) آقایان: علمی، سادات فاطمی، محمّدزاده، معینی ۵) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶ ۶) وی در سـال ۱۳۴۳ ق در منطقه‌ی مصـرعلیا متولـد شـد. مراحل اولیه‌ی قرائت را تحت آموزش خاندان خود تعلیم گرفت و سـپس در کنار اساتیـد فن قرائات، به تکمیل این علم پرداخت. در سال ۱۳۶۰ ق - یعنی در هفده سالگی -برای اولین بـار در رادیوی مصـر مبـادرت به تلاـوت قرآن کرد. تلاوتهـای اسـتاد شـعیشع متوالیـاً از کلیه‌ی رادیوهـای کشورهـای عربی و اسـلامی پخش می‌شود و شهرت این قاری بزرگ و قرائاتش، به تمام مسلمین جهان رسیده است. وی به بسیاری از کشورهای جهان سفر کرده و در آن کشورها به تلاوت قرآن پرداخته است و بارها برای داوری در مسابقات جهانی قرائت قرآن به ایران آمـده است.
۷) نماینده‌ی ولیّ‌فقیه و سرپرست سازمان اوقاف و امور خیریه

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و جمعی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌ی انقلاب اسلامی

سخنرانی در دیـدار بـا فرمانـدهان و جمعی از اعضـای سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی و کمیته‌ی انقلاـب اسـلامی، مسؤولان دفاتر

نماینـدگی ولی‌فقیه در سپاه و خانواده‌هـای معظم شـهدا، در سـالروز میلاد امام حسـین(ع) و روز پاسـدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز پاسدار، یکی از بهترین نامگذاریها متقابلاً این میلاد مسعود و این رحمت الهی و این بارقه‌ی فضل الهی در میان بشر را - که در مثل چنین روزی قـدم به عرصه‌ی عالم گـذاشت - به شـما فرزنـدان حقیقی سیّدالشـهداء و پیروان عملی و معنوی آن بزرگوار، صـمیمانه تبریک عرض می‌کنم. یکی از بهترین نامگـذاریها، همین نامگـذاری «روز پاسـدار» است. برای پاسدارانی که از ساعت اول پیروزی انقلاب، چه آن وقتی که هنوز این لبـاس مقـدس بر تنشـان نبود، و چه آن وقتی که بـا انتظـام گرفتن مسائل انقلاب و شـکل گرفتن نهادها، همین جوانان مخلص و صادق و فداکار وارد سـلک پاسداری شدند - چه در سپاه، چه در کمیته - و جز فداکاری و دفاع از اسلام و انقلاب و امام، هیچ چیز برایشان مطرح نبود و در قبال اهداف الهی و انقلابی، جان برای آنها متاع ناقابلی به حساب می‌آمد، هیـچ چیز و هیـچ‌کس شایسته‌تر از اینها نیست که این روز مبارک را به آنها اختصاص بدهند. نام پاسدار را بر این روز از این جهت گذاشتند و امام بزرگوار هم با چشم حکمت‌بین، این مطلب را تأیید فرمودند. سرگذشت پاسداری در کشور ما، یک واقعیت شبیه به افسـانه شـما عزیزان راه پُرمـاجرایی را تـا امروز پیموده‌ایـد. سـرگذشت پاسـداری در کشور ما، یک واقعیت شبیه به افسانه است. اگر همین حالاـ قطعه‌های متفرقی از زنـدگی پاسـداران فـداکار را در کتابی جمع و به زبانهای دیگر ترجمه کننـد، کسانی که در حال و هوای مسائل ایران و هشت سال جنگ تحمیلی و حوادث کردسـتان و این حجله‌های شـهادت و خانواده‌های شـهدا نبوده‌اند، چنانچه این کتـاب را بخواننـد، به احتمـال زیـاد از هر ده نفر، هشت، نُه نفر خواهنـد گفت که اینهـا افسانه و مبالغه است؛ در حالی که افسانه نیست؛ واقعیت است؛ امـا این واقعیت آن‌قـدر برتر از سـطح عـادی زنـدگی مردم مـادّی است که برای بشرِ امروز به‌آسانی قابل باور نیست. این، سـرگذشت پاسداری و سـرگذشت پاسداران انقلاب و سـرگذشت سپاه است. معجزه‌ی انقلاب در کشور ما نه این‌که ما بخواهیم غافلانه حکم واحـدی نسبت به همه صادر کنیم؛ معلوم است که چنین حکمی را صادر نمی‌کنیم؛ هیـچ‌کس نسبت به هیچ مجموعه‌یی نمی‌تواند این‌طور حکمی صادر کند؛ تا اگر کسـی در گوشه‌یی نقطه‌ی ضـعفی پیدا کرد، به رخ ما بکشد که حالا ببینید شما چه می‌گفتید؛ نه، قضیه این نیست؛ قضیه این است که مجموعه‌ی عظیمی از جوانان، از آنهایی که همسنهاشان در اکناف عالم و تـا چنـدی پیش در همین کشور، جز مسائـل پیش‌پاافتاده‌ی فردی و جسـمانی و مادّی، چیزی را درک نمی‌کردنـد، آن‌چنان رفعت و اوجی پیـدا کرده‌انـد کـه تمـام مسائـل حیـات شخصـی، برای آنهـا مسائـل فرعی و تبعی به حسـاب می‌آیـد؛ این شـوخی نیست؛ این معجزه‌ی انقلاـب بـود. بسیج هـم همین‌طـور است. آحـاد عظیم بسیج، در طـول این هشت سـال، چیزی را در تاریـخ ثبت کردنـد و گذاشـتند که جز در برهه‌های استثنایی تاریخ گذشـته‌ی بشریت، نظیرش را نمی‌شود پیدا کرد. شـما مجسمه‌ی فداکاری هستید البته سپاه مجمـوعه‌ی شـکل‌یافته‌یی از این‌گـونه جوانـان است. من همین حالاـ که به چهره‌هـای نـورانی شـما - همین افراد معـدودی که می‌شناسم - نگاه می‌کنم و در این چهره‌ها تأمل می‌کنم، می‌بینم که یک مجسمه‌ی فداکاری هستید؛ همین کسانی که دهها بار خود را تا مرز شـهادت بردنـد و خدا آنها را برگرداند؛ از فرماندهان عالی گرفته، تا فرماندهان بی‌نام و نشان گردانها و گروهانها و تیپهای سپاه و اینهـایی که کتاب کرام‌الکاتبین پُر از فهرست اسم اینهاست. این، گذشـته‌ی این مجموعه‌ی زیبای انقلابی است. البته در طول سیزده سال گذشـته امتحان عجیبی پشت سـر گذاشـته شد. همه در امتحان قرار گرفتند و کسانی که از امتحان سـربلند بیرون آمدند، بحمـداللَّه بسـیارند. نیروهای مسـلح ما - چه ارتش و چه سـپاه - هرکدام به نحوی در این کوره‌ی گداخته وارد شدند و با افتخاراتی بیرون آمدنـد. برادران پاسـداران کمیته هم در میـدانهای دشوار جنگ و جبهه و پشت جبهه، امتحانهای بسـیار دشوار و فـداکاریهای شیوایی از خود نشان دادند. خداوند نعمتهای معنوی و مادّی را آسان و ارزان نمی‌دهد آن نکته‌یی که به نظرم می‌آید عرض بکنم و شایـد تـذکره‌یی برای خود بنـده و شـماها باشد، این است که خدای متعال نعمتهای معنوی را هم مثل نعمتهای مادّی، آسان و ارزان نمی‌دهـد؛ و اگر بدهـد، آن را آسـان و ارزان برای مـا حفظ نمی‌کنـد. همچنان که همه‌ی دسـتاوردهای بشـر به تبع تلاش و پیگیری است، حفظ آنها هم به تبع تلاش و مجاهدت و فداکاری است. اگر مشاهده می‌کنید که ملتهایی پیشـرفتهای علمی و تکنولوژیکی یا

سیادت سیاسی و اقتصادی پیدا کرده‌اند - ثروتمند شده‌اند و عزتی پیدا کرده‌اند - هرچه هست، تابع تلاش است. این یکی از اصول اسلامی است که «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»؛(۱) این مربوط به کسانی است که دنیا را می‌خواهند. آن کسانی که دنبال ارزشها هستند و دنیای ارزشی را که همان آخرت است، و آخرت الهی را که همان ثواب الهی است، می‌خواهند، آنها هم همین‌طورند؛ «و من اراد الأخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا».(۲) بعد می‌فرماید: «کلاّ نمدّ هؤلاء و هؤلاء»؛(۳) ما همه را کمک می‌کنیم؛ اینها را و آنها را. هرکس که تلاش کرد، در همان راهی که تلاش کرده است، خدا به او کمک می‌کند. تلاش، معیار و میزان برای به دست آوردن دستاوردهاست. حفظ دستاوردها هم همین‌طور است؛ یعنی بی‌تلاش نمی‌شود. تاریخ در مقابل ماست. قرآن - معلم بصیرت‌بخش بشریت - در مقابل ماست. در چند جای قرآن خداوند به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «و انّی فضّلتکم علی العالمین»؛(۴) من شما را بر همه‌ی عالمین فضیلت بخشیدم؛ اما همین بنی‌اسرائیل کاری کردند که خدای متعال فرمود: «و ضربت علیهم الذّلّة و المسکنة و بائو بغضب من‌اللَّه»!(۵) خداوند قوم و خویشی با کسی ندارد؛ این تلاش انسانهاست که تعیین کننده‌ی سرنوشت آنهاست؛ لذا در سوره‌ی جمعه می‌بینید که درباره‌ی همین بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «مثل الّذین حمّلوا التّوریة ثمّ لم یحملوها».(۶) تورات را بر آنها حمل کردند؛ یعنی بر دل و جان و زندگی و ذهن آنها وارد کردند - پس اینها از تورات بهره بردند - اما «ثمّ لم یحملوها»؛ لیکن بعداً امتداداً اینها تورات را با خودشان برنداشتند و آن را از ذهن و دل و واقعِ زندگیشان خارج کردند. ظاهر تورات وجود داشت، اما باطن تورات دیگر نبود؛ آن وقت «کمثل الحمار یحمل اسفارا»!(۷) آن حالی که شماها در جبهه داشتید، یکی از نعمتهای الهی است نعمتهای معنوی باید با تلاش به دست بیاید و پس از آن‌که به دست آمد، باید با تلاش حفظ بشود. من حالا از همه‌ی نعمتهای معنوی، به بخشی از آن و رشحه‌یی از جذوات(۸) و انوار و برقهای لامع الهی در دلهای شما اشاره می‌کنم، که عبارت از آن حالی است که شماها در جبهه‌ها یا در ایام جنگ داشتید؛ این یکی از نعمتهای الهی است؛ انسان همیشه چنان حالی را پیدا نمی‌کند. این‌که اگر شما فرمانده‌ی لشکر بودید، تا خط مقدم می‌رفتید؛ اگر فرمانده‌ی تیپ یا گردان بودید، مثل سرباز صفر و افراد عادی حرکت می‌کردید؛ اگر جزو فرماندهان بالاتر بودید، خود را در عقبه‌های دوردست زندانی نمی‌کردید و به میدان خطر قدم می‌گذاشتید، ناشی از چه بود؟ ناشی از این بود که فکر می‌کردید اگر این جان از شما گرفته شد، این به معنای آن است که یک مَرکب و یک قالب مادّی از شما گرفته شده است؛ واقعاً چه غم. وقتی انسان می‌داند که مرگ عبارت از عروج به ملکوت الهی و پیوستن به ارواح اولیاست، چه اهمیت می‌دهد که کِی این مرگ فرا برسد؟ مرگ برای او، عبور از یک مرحله است؛ «وقت مردن آمد و جَستن ز جو».(۹) انسان حرکتی از جوی می‌کند؛ هرچه هست، در یک لحظه است؛ بعد نعیم بی‌بدیل و بی‌مثال الهی است؛ شما این‌گونه فکر می‌کردید. اگر کسی این‌طور فکر نکند، آن‌گونه خود را عاشقانه در معرض کشته شدن قرار نمی‌دهد. شما شهادت را درست فهمیدید، درست معنا کردید و با آن عاشقانه برخورد نمودید؛ لذا شما شب حمله می‌بینید که بچه‌ها حالشان بهتر از شب قبل است! من بعضی از این خاطرات یا وصیت‌نامه‌ها را که می‌خواندم، می‌دیدم واقعاً منظر عظیم و عجیبی است. هرچه دورتر می‌شویم، کأنه جلوه‌ی این حوادث و حقایق بیشتر می‌شود. چه حالی! چه معنویتی! این نیست، مگر آن عطری که ملائک و روح‌الامین الهی بر سر بندگان خالص می‌پاشند و آنها را از خود بی‌خود می‌کنند؛ والّا مگر می‌شود انسان مادّی و بشر معمولی این‌گونه مجذوب بشود؟ هر نعمتی، سؤال و تکلیفی دارد آن حالتی را که عرفای ما پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال ریاضت می‌کشیدند، عبادت می‌کردند، به تنشان سختی می‌دادند، از شهوات و اهواءشان صرف‌نظر می‌کردند، برای این‌که به آن حالت برسند، این جوانِ یکشبه‌ی ما، این ره پنجاه‌ساله و صدساله را در طول مدت چند صباحِ جبهه و قبل از جبهه می‌پیمود و به آن حالت می‌رسید! این یک نعمت معنوی است؛ این شوخی نیست؛ این را به هر کسی نمی‌دهند. شما خیال نکنید که آن گریه‌ها و آن توسلها و آن حالها آسان به کسی داده می‌شود؛ نخیر، کسانی زحمتها می‌کشند، شاید به آن حالها برسند؛ اما خدا این نعمت را در برهه‌یی از زمان در اختیار شما گذاشت؛ این نعمت بزرگی بود؛ اما هر نعمتی، سؤال و تکلیفی دارد.

شما حالا ـ فهمیده‌اید که این‌چنین چیزی هست؛ فرق دارید با کسی که نمی‌داند و نمی‌دانست و نخواهد دانست که چنین حالتی هست؛ او قاصر است، اما شما این مرحله را کشف کرده‌اید. اگر به آسانی از آن صرف‌نظر کردید، اگر به چشم بی‌اعتنایی به آن نگاه کردید، اگر زندگی پست مادّی را که همیشه افراد بشر بر سر آن با هم منافسه(۱۰) و کُشتی داشته‌اند و سرشاخ می‌شده‌اند - چیز جدیدی هم نیست - بر آن‌چنان چیز بدیعی ترجیح دادید، آن وقت شما سقوط کرده‌اید؛ و نعوذباللّه و نستجیرباللّه! مراقب این قضیه باشید. فرق است بین کسی که قرب الهی و لذت مناجات الهی را کشف نکرده بود و غافل بود و حالا هم غافل است، با آن کسی که این لذت را کشف کرده است. شما این لذت را کشف کرده‌اید؛ باید آن را حفظ کنید؛ و می‌شود آن را حفظ کرد. میدان جنگ، یک وسیله است کسی نگوید حالا که اردوگاه و میدانگاه و خط مقدم و قرارگاه تاکتیکی و غیرذلک نیست؛ نباشد. حضرت امیرالمؤمنین برای ما اسوه است. این امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) همان کسی است که دعای کمیل را به کمیل‌بن‌زیاد یاد داد؛ در حالی که در میدان جنگ هم نبود. خود او و یاران او، همین دعای کمیل و همین مناجات شعبانیه را با این همه حال می‌خواندند؛ در حالی که در میدانهای جنگ هم نبودند. میدان جنگ، یک وسیله است؛ این وسیله ما را زود می‌رساند؛ اما حالا که شما رسیدید و دیدید و کشف کردید، باید این حالت را برای خودتان نگه دارید؛ این معنویت را نباید فراموش کنید. هرچه هست، زیر سایه‌ی همین معنویت است؛ بدون این معنویت، نمی‌شود یک قدم به صورت موفق برداشت. پولادین شدن ملت، جز در سایه‌ی معنویت امکانپذیر نیست در این دنیایی که شما تکالب(۱۱) دشمنان و استعمارگران و سلطه‌گران و تصادمها را در سطح عالم می‌بینید، ملتی می‌خواهد در میان این امواج طوفانی، تحت تأثیر قرار نگیرد؛ ساییده نشود و بسایاند و شکست بدهد و این امواج را بخواباند؛ این ملت باید پولادین و مرصوص باشد. این پولادین شدن و مرصوص شدن، جز در سایه‌ی معنویت امکانپذیر نیست؛ کمااین‌که شما هم در جنگ هر وقت معنویتتان بیشتر بود، پیشرفتتان بیشتر بود؛ هر جایی که ناکامی داشتید، اگر بروید تحلیل کنید، خواهید دید که معنویتهایتان کسری داشته است. البته شما را نمی‌گویم؛ آن کسانی که در این معارک مشترک بودند؛ حالا ولو گروهی هم آن معنویتها در همه‌ی احوال برایشان محفوظ باشد؛ اما به‌هرحال ارتباط مستقیم دارد. شما باید این حالات را نگه دارید. من مایل بودم این مطلب را به شما بگویم، اما مایلم که این سخن را در مراسم رسمی به شما عرض نکنم؛ اینها حرف دل است و می‌دانم که نفوس طیبه و زکیه، این حرفها را خیلی خوب جذب می‌کنند. امروز وظیفه‌ی سپاه پاسداران و نیروهای انقلابی - در هر جا که هستند؛ در سپاه، در ارتش، در نیروی انتظامی - خودسازی است. امروز ما وظیفه‌ی خودسازی داریم. امروز اگر در میدان ظاهری هم جنگی نداریم و ما را در یک معرکه‌ی نظامی درگیر نکرده‌اند، اما دنیای استکباری در معارک بسیاری با ما پنجه در پنجه است. خطر زورگویی استکباری، بزرگتر از خطر اتم امروز دنیای استکباری به بشریت خیانت می‌کند. امروز دارند مثل همیشه به بشریت دروغ می‌گویند؛ دارند فریب می‌دهند و تحمیق می‌کنند. امروز وقتی که بر سر مشکلات بشریت بحث می‌شود، استکبار و در رأس آنها سیاستمداران امریکایی، سراغ چیزهایی می‌روند که بلیه‌ها و دردهای درجه‌ی دوم بشر است؛ برای این‌که دردهای درجه‌ی اول بشر را در سایه قرار بدهند و کسی متوجه آنها نشود! می‌نشینند جلسه درست می‌کنند، بحث می‌کنند، برای این‌که مسأله‌ی اتم و جنگ اتمی و محیط زیست را در دنیا به‌اصطلاح حل کنند! امروز مگر مسائل اوّلی بشر اینهاست؟! امروز برای بشریت، خطر اتم، یک خطر فوری و فوتی و نقد نیست؛ آن خطری که خطر اتم هم پشت سر و تابع آن است، خطر قدرت و زورگویی استکباری است. از اوّلی که بشر اتم را کشف کرده است تا امروز، چه کسی ملتها را از این نیرو متضرر کرده است؟ همیشه هم همین‌طور خواهد بود. یا بمب اتم درست می‌کنند؛ مثل آن کاری که امریکاییها در پایان جنگ بین‌الملل دوم کردند و بلایی که بر سر ژاپنیها در آوردند؛ یا مثل آن نشتی که یکی از کارخانه‌های اتمی شوروی(۱۲) کرد و به خاطر آن عده‌ی زیادی کشته شدند و از بین رفتند. اگر ضایعه‌یی هم از اتم حاصل می‌شود، به وسیله‌ی قدرت بی‌مهار ابرقدرتهاست. قدرت استکباری امریکا را در دنیا محدود کنید، خطر اتم به خودی خود محدود خواهد شد. کشورهای دارای حق وتو می‌خواهند در دنیا سروری

کنند آنچه امروز برای ملتها حقیقتاً خطر محسوب می‌شود، تسلط روزافزون امریکا بر ملتهاست. به چه حقی اینها این‌قدر در امور ملتها دخالت می‌کنند؟! قدرت استکباری امریکا چه مجوزی دارد که درباره‌ی کشورها حرف بزند، اظهارنظر کند و در امور داخلیشان دخالت نماید؟! اخیراً هم زمزمه‌ی دخالت سازمان ملل را در انتخابات کشورهای آزاد - که اهل انتخابات هستند - بلند کرده‌اند.(۱۳) اینها می‌خواهند یک هیأت رئیسه برای دنیا درست کنند؛ اما بدانند که ملتها هیأت رئیسه‌ی دنیوی و سطح جهانی را قبول نخواهند کرد. رؤسای کشورهای عضو شورای امنیت دور هم نشسته‌اند و درباره‌ی دنیا دارند تصمیم می‌گیرند! به شما چه؟! اسمش سازمان ملل است، اسمش شورای امنیت است؛ اما در واقع کشورهای دارای حق وتو هستند که می‌خواهند در دنیا سروری کنند؛ در واقع این امریکاست که می‌خواهد این کار را بکند! تا حالا- هم دخالت کرده‌اند؛ حتّی دخالت نظامی کرده‌اند؛ وارد کشورها شدند، سرباز وارد کردند، نیروی نظامی وارد کردند؛ در خاورمیانه این کار را کردند، در امریکای لاتین این کار را کردند، در جاهای مختلف دنیا این کار را می‌کنند و به میل خودشان پایگاه تشکیل می‌دهند؛ اینها خودسریهای غیرقابل قبول در پیش هوشمندان عالم است. ممکن است چهار نفر سران مزدور و وابسته‌ی کشورها قبول کنند، اما مگر ملتها قبول می‌کنند؟ ممکن است ملتها نتوانند چیزی بگویند و عکس‌العملی نشان بدهند؛ لیکن سران رژیم امریکا بدانند که آن چاهی که زیر پایشان کنده شده است، با این کارها روزبه‌روز آن را عمیقتر می‌کنند. بشر دوران طولانی تمدن را طی کرده که به منطق جنگل برسد؟! چه معنایی دارد که ملتها برای امورشان، حتّی برای دمکراسی و انتخاباتشان، منتظر بنشینند که از آن طرف دنیا نماینده‌گان چند دولت بیگانه بیایند و بر کار اینها نظارت کنند؟! با چه حجتی؟! فقط به حجت این‌که اینها زورشان بیشتر است؟! مگر منطق جنگل غیر از این است؟ بشریت دوران طولانی تمدن را طی کرده است که به منطق جنگل برسد؛ آن هم به وسیله‌ی مدعیان حقوق انسان و مدعیان پیشرفت و مدعیان همه‌ی چیزهای خوب؛ که متأسفانه از همه‌ی اینها هم بیگانه هستند و فقط ادعایش را می‌کنند؟! این است بلای بزرگ بشریت. شما کشوری دارید، دولتی دارید، کشور ثروتمندی هم هستید؛ بسیار خوب، برای خودتان زندگی کنید؛ به مردم دنیا چه کار دارید؟! می‌خواهند تجربه‌ی ایران در جای دیگر تکرار نشود مادامی که امریکا به عنوان یک ابرقدرت متجاوز در درون مرزهای خود محصور نشود، بشریت روی آسایش نخواهد دید. ملتهای مسلمان بخصوص باید بدانند که مشکل اصلی آنها این است. اینها بشدت مرعوب اسلامند. اینها نشانه‌ی اسلام را دیده‌اند، معنویت اسلام را دیده‌اند، بُرندگی اسلام را دیده‌اند، خستگی‌ناپذیری مسلمان واقعی را - که شماها و این ملت باشید - دیده‌اند؛ از این می‌ترسند؛ می‌خواهند این تجربه در جای دیگر تکرار نشود. البته مترصد هر فرصتی هستند که اگر بتوانند، این دستاورد عظیمی را هم که اسلام امروز به ملت ایران ارزانی داشته است، به‌گونه‌یی مخدوش و خراب کنند. برای اهداف بزرگ، سختیهای مشکلات مادّی را باید تحمل کرد همه - بخصوص شما جوانان - با این چشم به مسائل نگاه کنید. شما پاسداران و شما نیروهای انقلابی، با این دید به مسائل نگاه کنید. مسائل جزیی، مسائل شخصی و مسائل مادّی، مسائل درجه‌ی دو هستند. برای اهداف بزرگ، سختیهای مشکلات مادّی را باید تحمل کرد؛ این آن راهی است که وقتی ملتی بپیماید، به اوج ترقی خواهد رسید؛ و این همان چیزی است که اسلام را در صدر اول پیروز کرد. اسلامِ پیروزِ صدرِ اول، با این چشم به مشکلات نگاه کرد و اهداف را با این دید نگریست که توانست پیش برود. امیدوارم ان‌شاءاللَّه روح مقدس سیّدالشهداء (سلام‌اللَّه‌علیه) - که سیّد آزادگان و سیّد مجاهدان و سیّد شهیدان و سرمشق و الگوی زندگی هر مسلمان آزاده است - و نیز ادعیه‌ی زاکیه‌ی ولیّ‌عصر (ارواحنالمقدمه‌الفداء) شامل حال شماها باشد و ان‌شاءاللَّه با کارهای شما عزیزان، قلب مقدس امام از شما راضی بشود و شما برادران - چه برادران روحانی، چه برادران پاسدار - مشترکاً آن راهی را طی کنید و ادامه بدهید که همان را شروع کردید؛ مطمئن باشید که ان‌شاءاللَّه فضل و برکات الهی هم با شماست. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اسراء:

۱۸ ۲) اسراء: ۱۹ ۳) اسراء: ۲۰ ۴) بقره: ۴۷ و ۱۲۲ ۵) بقره: ۶۱ ۶) جمعه: ۵ ۷) جمعه: ۵ ۸) جرقه‌ها ۹) مولانا ۱۰) رقابت ۱۱) جنگ و

دشمنی با یکدیگر ۱۲) چرنوبیل. در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ (۶/۰۲/۱۳۶۵) ابتدا یکی از چهار رآکتور نیروگاه اتمی چرنوبیل منفجر و در اثر آتش‌سوزی ناشی از این انفجار، دومین رآکتور این نیروگاه نیز منفجر شد. این حادثه باعث پراکنده شدن مواد رادیواکتیو در سراسر فضای اوکراین و روسیه‌ی سفید و بخشهایی از اروپا شد. ۱۳) در یازدهم اسفندماه سال ۱۳۷۰ جلسه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد با حضور پنج عضو دایمی و به ریاست جان میجر - نخست‌وزیر وقت انگلیس و رئیس دوره‌یی شورای امنیت - تشکیل شد. بر اساس مصوبه‌ی این جلسه، دبیر کل سازمان ملل موظف شد تا سال آینده با بررسی پیشنهادها، گزارشی در مورد راههای تقویت سازمان ملل برای حل معضلات منطقه‌یی و جهانی، نظارت بر رعایت موازین حقوق بشر و انتخابات ملی کشورها ارائه کند.

سخنرانی در دیدار با جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت روز نیروی هوایی

سخنرانی در دیدار با جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت روز نیروی هوایی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم گرامیداشت نوزدهم بهمن، تکیه بر یک مسأله‌ی ارزشی در ابتدا لازم است روز نوزدهم بهمن را که امسال با میلاد سردار بزرگ عاشورا مصادف است، به شما برادران عزیز نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تبریک عرض بکنم و از عناصر برجسته و چهره‌های درخشانی که نیروی شما در طول این چند سال به ملت ایران نشان داد و به انقلاب تقدیم کرد، تجلیل کنم. این‌که ما روز نوزدهم بهمن را یک مقطع به حساب می‌آوریم و نیروی هوایی را با این روز معرفی می‌کنیم، در حقیقت تکیه بر یک مسأله‌ی ارزشی است و یقیناً تاریخ قضاوت خواهد کرد؛ همچنان که امروز هم با این‌که در بحبوحه‌ی قضایا هستیم و معمولاً در بحبوحه‌ی مسائل، کمتر می‌شود ابعاد آن را دانست و فهمید، اما چشمهای باز و دلهای بیدار ملت ما قضاوت می‌کنند و در این چند ساله نیز قضاوت کرده‌اند. مقابله‌ی صریح نیروی هوایی با ظلم و طغیان خیلی مهم است که نیروی سوگلی رژیمی، علی‌رغم همه‌ی تبلیغات و تلقیناتی که شده بود، در یک برهه‌ی حساس، آن شجاعت و آن آگاهی را پیدا کند که با ظلم و طغیان به صورت صریح مقابله کند و خود را به جناح اسلام و حق متصل نماید؛ و این اتفاق افتاد. در روز نوزدهم بهمن، آن چهره‌های جوان و مصمم نیروی هوایی - که بسیاری از آنها همین امروز بحمداللّه در خلال عناصر مسؤول و کارگزار نیرو حضور دارند و بعضی از آنها هم به شهادت رسیده‌اند - علیه رژیم وابسته‌ی پهلوی اعلام موضع کردند و مردم را دلگرم نمودند؛ این کار اثر بسیار عجیبی داشت. من آن روز در خدمت امام شاهد قضایا بودم و این تحولی را که به صورت محسوس داشت در ارکان نظام کشور ما تحقق پیدا می‌کرد، دیدم. سبقت در جهاد و سبقت در پذیرش ارزشهای الهی و اسلامی و سبقت در فهمیدن حقیقت، یک ارزش است؛ این ارزش را نیروی هوایی ما کسب کرد و آن را با ارزش دیگری همراه نمود، که آن هم عبارت است از ایستادگی و صدق قول در میدانهای خطر. ذخیره‌ی الهی و آسمانی نیروی هوایی ما، چه قبل از شروع ظاهری و رسمی جنگ تحمیلی، و چه بخصوص از هنگام شروع این جنگ تحمیلیِ طولانی و پُرخسارت، در میدانها فداکارانه جنگید. همه‌ی عناصر این نیرو تلاش کردند - و حقیقتاً تا همه‌ی عناصر تلاش نکنند و قشرهای مختلف زحمت نکشند، نتیجه‌ی کار به آن خوبی ظاهر نخواهد شد - اما بخصوص خلبانهای شکاری ما برجستگیهایی نشان دادند و فداکاریهایی کردند که زبان عاجز است از این‌که بتواند در کلمات کوتاهی، حقایقی را که در میدان جنگ از این عزیزان و از بقیه‌ی عناصر نیرو سر زد و بُروز کرد، توصیف کند. من فراموش نمی‌کنم آن روزهایی را که در شدت جنگ و در بحبوحه‌ی حوادث تلخ، جوانان و خلبانان ما در آسمان چه فداکاریهایی می‌کردند؛ و افراد فداکار مؤمن این نیرو در زمین، در مقابله‌ی با تهاجم دشمن، چه مرارتهایی می‌کشیدند؛ همه‌ی اینها جزو پرونده‌ی معنوی و ذخیره‌ی الهی و آسمانی نیروی هوایی در دوران سخت‌ترین آزمایشهای این ملت است. پرورش عناصر برجسته در نیروی هوایی شاید اگر ما از راه پرورش یافتن عناصر برجسته هم بخواهیم قضاوت کنیم، نیروی هوایی یکی از آن دستگاههای نمونه‌ی ماست. چهره‌یی مثل شهید بابایی را این نیرو به ملت ایران داد. بحمداللّه چهره‌های شبیه بابایی در میان این نیرو هستند و کم

هم نیستند؛ کسانی که دانش و تسلط بر فن را، با اخلاص و عشق بی‌نهایت به اسلام و هدفهای اسلامی و آمادگی برای اقدام در جهت مصالح این ملت و این کشور همراه کردند. امروز هم بحمداللّه از این‌گونه افراد داریم و امید من این است که امثال این چهره‌ها روزبه‌روز در این نیرو بیشتر بشوند. این جوانان، این نورسها، این دلهای پاك و روحهای مطهری که با خلوص در جرگه‌ی این نیرو وارد می‌شوند، باید با همان روحیه‌ی فداکاری و اخلاص و آمادگی برای تحمل مشاق و زحمات در هنگام لازم، مدارج علمی و تحقیقی را بپیمایند. غلبه‌ی جنبه‌های ارزشی بر تمام تلاشها بایستی ان‌شاءاللّه جنبه‌های ارزشی بر تمام تلاشهای این نیرو غلبه داشته باشد؛ کمااین‌که تا آن‌جا که من اطلاع دارم، همین‌طور هم هست. مسأله‌ی نظام اسلامی و مسؤولیت خطیری که در این مقطع زمانی بر دوش ملت ایران قرار گرفته است، یك مسأله‌ی فوق‌العاده حساس است. جا دارد که هر فردی به تنهایی و در وجدان خود و با الهام از واقعیاتی که اتفاق افتاده است و می‌افتد، نسبت به این جریان تحلیل داشته باشد. برادران من! قضیه خیلی مهم است؛ مهمتر از آن چیزی است که ساده‌اندیشان می‌خواهند تصور کنند. مسأله فقط این نیست که ملتی بر یك نظام جبار و وابسته و نوکرصفت و فاسد شوریده و آن را کنار گذاشته و نظام دلبخواه و مطلوبی را سر کار آورده است؛ قضیه از اینها خیلی بالاتر است. عشق به اسلام، ملت ایران را به میدان آورد نمی‌خواهم ادعا کنم که ملت ایران از روزی که وارد این مبارزه شد، به این هدف عالی‌یی که امروز در پیش روی او قرار دارد و این بار مسؤولیت سنگینی که امروز بر دوش ماست، به طور آگاهانه و دقیق فکر می‌کرد. آنچه مسلّم است، این است که ملت ایران از ادامه‌ی حکومت جبارانه و فاسد و وابسته و نوکرباب رژیم پهلوی و مشکلاتی که از این طریق برای این کشور به وجود آورده بودند، به جان آمده بود و عشق به اسلام و علاقه و محبت به دعوت اسلامی، او را به میدان آورد؛ در نتیجه آن نظام فاسد و ضد اسلامی را با همه‌ی دنباله‌هایش از صحنه‌ی این کشور خارج کرد، تا یك نظام اسلامی را برقرار کند؛ همچنان که امام و رهبر عظیم‌الشأن این ملت آن را مطرح کرده بود و مردم آن را فهمیده بودند و پایش خون و جان دادند و مبارزه کردند. اما بعد از تشکیل جمهوری اسلامی، قضیه ابعاد بسیار وسیعتری پیدا کرد و دارای ابعاد جهانی شد. چرا؟ زیرا ملتهای عالم و بخصوص ملتهای اسلامی، ناگهان احساس کردند که درد مشترکی میان ملت ایران و مجموعه‌ی یك میلیارد مسلمان وجود دارد و آن، درد دورافتادن از اصل خود و دچار شدن در دست بتهای قدرت استکباری است که بر تمام شؤون زندگی این ملتها دارد اثر می‌گذارد و زندگی آنها را تباه می‌کند. دشمنی استکبار با اسلام و جمهوری اسلامی امت بزرگ اسلامی، این آگاهی را به‌طور وسیعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به دست آورد. این موجب شد که دشمنی با اسلام و به‌طور مشخص دشمنی با جمهوری اسلامی، آن روز جزو برنامه‌های اساسی استکبار جهانی و دو ابرقدرت شرق و غرب قرار بگیرد و تصمیم بگیرند که این نظام اسلامی را - که این‌قدر برای آنها مشکل به وجود آورده بود - از کارایی و قدرت تأثیر بر روی ملتها بیندازند. دشمنیها شروع شد؛ از جمله‌ی این دشمنیها، تحمیل جنگ بود؛ از جمله‌ی این دشمنیها، محاصره‌ی اقتصادی بود؛ از جمله‌ی این دشمنیها، تلاشهای ضد امنیتی و خصمانه در داخل صفوف قشرهای مختلف ملت بود؛ از جمله‌ی این دشمنیها، تبلیغات گوناگون علیه جمهوری اسلامی و علیه این ملت بود؛ از جمله‌ی این دشمنیها، نسبتهای دروغ به این کشور و این ملت و مسؤولان این کشور بود. در طول این سیزده سال، یك روز گردونه‌ی این توطئه‌ها متوقف نشده است و هر روز به شکلی ظهور کرده و ادامه دارد؛ تا امروز هم ادامه داشته و قاعدتاً بعدها هم تا مدتها ادامه خواهد داشت. ناکامی توطئه‌ها نسبت به ملت ایران آنچه که در این میان قابل توجه است و به عنوان یك حقیقت درخشان برای جهان و برای تاریخ خود را نشان می‌دهد، ناکامی این توطئه‌ها نسبت به ملت ایران است. دلیل این ناکامی، بقای نظام جمهوری اسلامی و استحکام روزبه‌روز آن است؛ آنها نمی‌خواستند این‌طور باشد. دلیل این ناکامی، پیروزی جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی است؛ چیزی است که هر انسانی با اندك تأملی، این پیروزی روشن و واضح را درك می‌کند. وقتی که همه‌ی دنیا همدست بشوند و بر سر ملتی خراب بشوند، برای این‌که آن ملت را از صحنه خارج کنند و مرزهای او را تغییر بدهند، اما بعد از هشت سال نتوانند، آن ملت بزرگترین پیروزی را به دست آورده است؛ این، علاوه بر

پیروزیهـای جنبی است که مـا در دوران هشت سال جنگ داشتیم. ابتکارات امروز نیروی هوایی، مرهون روحیه‌ی خودکفایی دوران جنگ بسیاری از این ابتکاراتی که امروز شما در داخل نیروی هوایی انجام می‌دهید، مرهون همان روحیه‌ی خودکفایی است که در دوران جنـگ به وجود آمـد؛ والّا در روز اول جنگ که ما این‌طور نبودیم. روز اول جنگ، ما هواپیما بسیار داشتیم؛ قطعات یـدکی خیلی داشتیم؛ هواپیمـای آمـاده هم داشتیم؛ امـا آنچه که نـداشتیم، خودجوشی بود؛ که این خودجوشـی به مرور به وجود آمـد. من فراموش نمی‌کنم که چنـد روزی از شـروع جنگ تحمیلی گذشـته بود که مسؤولان نیروی هوایی فهرستی برای من آوردند که نشان می‌داد که ما تا فلان مقطع زمانی - که حداکثر حدود سی و چند روز می‌شد - تمام هواپیماهای اف ۴ و اف ۵ و اف ۱۴ ما زمینگیر خواهد شد! آخر لیست که طولانی‌ترین مدت را داشت، هواپیماهای ترابری ما بود. به این فهرست که نگاه می‌کردیم، معلوم می‌شـد که مـا حـدود یـک مـاه و نیم دیگر هیـچ هواپیمـای قابـل پروازی نخواهیم داشت! مصیبت برای یـک ملت، اینهاست. عـده‌یی خیال می‌کردنـد کـه جمهـوری اسـلامی ازبیـن‌رفتنی است عـده‌یی در آن روز خیـال می‌کردنـد که مـا ازبین‌رفتنی هسـتیم؛ امریکاییهـا هم همین‌طور خیال می‌کردند؛ فکر می‌کردند که تمام شد؛ جنگی است و در ظرف یک ماه، دو ماه، شـش ماه، تمام وسایل و تجهیزات هوایی و غیر هوایی جمهوری اسـلامی را از بین خواهند برد؛ بعد این ملت مجبور است که دسـتهایش را بالا کند! آن حقیقت روشن این است که این ملت در مقابـل این توطئه‌هـا به خودسازی و درون‌سازی و خودجوشـی پرداخت. امروز شـما چیزی داریـد که یک ملت به این آسـانی آن را به دست نمی‌آورد و آن، اتکـاء به نفس و کشف قـدرت درونی و نفسانی و ذاتی است. به این دلیل اسـت کـه شـما امروز از آن روزهـا و از همـه‌ی گذشـته‌ی نیروی هـوایی و ارتش در دوران تـاریخش بسـیار قویتریـد. مرحلـه‌ی تبلیغـات و توطئه‌های سیاسی علیه جمهوری اسلامی ملت ایران با همین روحیه در مقابل ابرقدرتها - که جداً تصمیم داشتند این ملت را از پا در بیاورنـد - ایسـتاد و پیروز شـد و ابرقـدرتها ناکام ماندنـد. ساده‌اندیشـی است اگر فکر کنیم که دشـمن با ناکام شـدن در این مرحله، دست خواهد برداشت؛ کمااین‌که ما امروز تبلیغات دشمن را می‌بینیم. البته امروز آنچه که می‌توانند فشار بیاورند، مرحله‌ی تبلیغات و مرحله‌ی توطئه‌هـای سیاسـی علیه جمهوری اسـلامی است؛ چون در مراحل گوناگونی ملت بحمـداللّه از آب و گل بیرون آمـده و به رشد و بالندگی رسیده است. یکی از این تبلیغات، همین چیزی است که مکرر می‌شـنوید و این روزها هم سـروصدایش بلند است؛ تکیه بر روی تجهیزات و قدرت نظامی جمهوری اسلامی. چیزی که هرگز نمی‌خواستند به آن زبان بگشایند، امروز آن را به صورت مبالغه‌آمیزی در بوقهای جهانیِ خودشان تبلیغ می‌کنند که بله، جمهوری اسلامی چنین تجهیزاتی را از فلان جا خریده؛ فلان چیزها را آورده یـا وارد خواهـد کرد؛ فلاـن دانشـمندانی را جمـع کرده؛ فلاـن‌طور تجهیزاتی را دارد برای خـودش فراهم می‌کنـد! اینهـا برای چیست؟ برای این است که همچنان که سیاست طولانی آنها بوده، کشورها و دولتهای اسلامی را از جمهوری اسلامی مرعوب کنند. سیزده سـال است که اینها دارنـد این سـیاست را دنبال می‌کننـد؛ مرعوب کردن کشورهای مسلمانِ نزدیک و اطراف ما از جمهوری اسـلامی، و فاصلـه انداختن میان جمهوری اسـلامی و آنها؛ در حالی که جمهوری اسـلامی علیه کشورهای همسایه‌ی خود خطری به حساب نمی‌آید؛ جمهوری اسلامی حامی آنهاست. عوامل اصلی آتش‌افروزی در خلیج فارس در منطقه‌ی خلیج فارس دیدند که در طول این چنـد ساله اگر خطری به وجود آمـد و آتشـی برافروخته شـد، یا از ناحیه‌ی یک کشور غیر ایران بود - یعنی رژیم عراق که در خلیـج فارس آتش‌افروزی کرد و به دنبال خود قدرتهای بیگانه را به این منطقه کشاند - یا از ناحیه‌ی امریکاییها و همپیمانان آنها بود که آمدنـد منطقه را به یک منطقه‌ی آتش تبـدیل کردنـد؛ آنها منطقه را ناامن می‌کنند. در دوران جنگ همواره ما به امریکاییها می‌گفتیم، شـما که می‌گوییـد ما برای حفظ امنیت منطقه ناوهای خود را وارد خلیـج فارس می‌کنیم، بدانیـد که شـماها ضـد امنیتید؛ وجود شـماها برخلاف امنیت است؛ امروز هم همین را می‌گوییم و همین حقیقت وجود دارد. اینها برای این‌که وجود خودشان را در خلیـج فـارس و در منطقـه تـوجیه کننـد، برای این‌کـه کشورهـایی را وادار بـه سـرازیر کردن دلارهـای نفتی خـود بـه خزانه‌هـای زرادخانه‌های امریکا بکنند و از آنها سـلاح تهیه نمایند، برای این‌که بین جمهوری اسلامی و همسایگانش یک حالت بیم و هراس و

احساس غربت به وجود بیاورند، تبلیغات مبالغه‌آمیز می‌کنند که جمهوری اسلامی درصدد تهیه‌ی تسلیحات است! تسلیحات ما هرچه که تاکنون بوده است و هرچه که بعد از این باید باشد، صرفاً برای دفاع از مرزهای این کشور و از این انقلاب و از ارزشهایی است که این انقلاب بر پایه‌ی آنها بنا شده است. تسلیحات نیروهای مسلح ما، هیچ‌گونه خطری را برای همسایگان ما به وجود نمی‌آورد؛ ما می‌توانیم از همسایگان خودمان دفاع کنیم. در جمهوری اسلامی، انگیزه‌های تجاوزطلبانه وجود ندارد دنیا دید در دورانی که مرزهای بین ما و عراق بدون هیچ‌گونه حاجزی(۱) رها بود و عراق جای دیگری سرگرم بود - یا به اشغال کویت سرگرم بود، یا به پس دادن مکافات اشغال کویت سرگرم بود - اگر ما اندک انگیزه‌یی برای تعرض به همسایه‌ها داشتیم، جای آن بود که وارد مرزهای عراق بشویم؛ همچنان که هر دولت دیگری به جای ما بود، به احتمال زیاد این کار را می‌کرد؛ ولی ما نکردیم. در جمهوری اسلامی، انگیزه‌های تجاوزطلبانه وجود ندارد. ما بر مبنای تفکرات اسلامی داریم حرکت می‌کنیم. ما با حکمتِ برخاسته و تراوش شده‌ی از اصول اسلامی داریم مشی می‌کنیم و کشور را اداره می‌کنیم. آن روزی که می‌شد وارد سرزمینهای عراق شد و لااقل تا مناطقی که نزدیک مناطق ماست و دارای عوارض طبیعی هم هست، جلو رفت، ما این کار را نکردیم. کسانی که اهل نقشه‌خوانی و اهل مسائل استراتژیک هستند، خیلی خوب می‌فهمند که جمهوری اسلامی در آن روز چه کارهایی می‌توانست بکند؛ ولی ما نکردیم؛ با علم و آگاهی و توجه هم نکردیم. نیروهای مسلح ما برای مقابله با رذالتها و رذلهاست نیروهای مسلح جمهوری اسلامی برای دفاع در مقابل گرگهایی است که به جمهوری اسلامی دندان نشان می‌دهند؛ برای آن پنجه‌های خون‌آلودی است که سالهای سال از سفره‌ی بی‌صاحب این ملت خوردند و بردند و غارت کردند، و حالا ـ که جمهوری اسلامی دست آنها را قطع می‌کند، به جمهوری اسلامی و ملت ایران پنجه نشان می‌دهند. نیروهای مسلح ما برای مقابله‌ی با آن عناصری است که با فضیلتها دشمنند و نمی‌خواهند این کشور و هیچ کشوری و هیچ ملتی به خود استقلال ببینند؛ چه آنها خودشان و چه مزدورانشان؛ که با کمال تأسف و خجلت باید بگوییم که بعضی از اینها اصل ایرانی هم دارند؛ کسانی که به دشمنان این کشور پناه بردند و علیه این کشور و علیه پدر و مادر و خانواده و میهن خودشان، پنجه به خون آلوده کردند! نیروهای مسلح و قوّت سلاح و بازوی جمهوری اسلامی برای مقابله با این رذالتها و رذلهاست؛ نه برای تعرض، نه برای تجاوز. حق طبیعی ما برای ایجاد امنیت در خلیج فارس ما اگر از امنیت منطقه‌ی خلیج فارس حرف می‌زنیم و خود را در آن سهیم می‌دانیم، این ناشی از یک حق طبیعی است. خلیج فارس یک حوزه‌ی محدود و یک منطقه‌ی دربسته و سربسته‌یی است که از لحاظ مرز، بیشترین سهم را جمهوری اسلامی دارد؛ طبیعی است که در امنیت و حراست از آن نقش داشته باشد. ما هرگز نخواستیم ژاندارم این منطقه باشیم و هرگز اجازه هم نمی‌دهیم که هیچ قدرت دیگری - چه از خود این منطقه، و چه از بیرون این منطقه، و امروز بخصوص امریکا - بخواهد ژاندارمی این منطقه‌ی نفت‌خیز و بسیار قیمتی عالم را به خودش اختصاص بدهد. با این روحیه‌ی احساس تکلیف بر حراست از ارزشهای اسلامی و از مرز و بوم و مردم این کشور، تک تک آحاد نظامی ما - چه سپاه، چه نیروهای مختلف ارتش؛ از جمله نیروی هوایی - باید به کار نظامیِ خودشان بپردازند و در هر سطحی که هستند، تکلیفشان را انجام بدهند. امروز شما آن کاری که انجام می‌دهید، یک تکلیف وجدانی، دینی، ملی، ارزشی و انسانی است. تاریخ معلم خوبی است قدرتهای بزرگ نمی‌خواهند که ملتها نفس بکشند و روی پای خودشان بایستند؛ می‌بینید که روزبه‌روز می‌خواهند قدرت خودشان را در دنیا توسعه بدهند. البته تاریخ معلم خوبی است. تاریخ به ما این درس را داده است که هیچ قدرتی با آن‌چنان سرکشیهایی که امروز ما در قدرتهای بزرگ و بخصوص در امریکا می‌بینیم، ادامه نخواهد یافت و پاینده نخواهد بود؛ اینها با سر به زمین خواهند آمد؛ همچنان که در گذشته‌ی بسیار نزدیک، آن ابرقدرت دیگر با سر فرود آمد! هرکسی طوری فرود می‌آید؛ هرکسی به بهانه‌یی فرود می‌آید. این افزون‌طلبیها، این دست تجاوز به سمت جهان دراز کردنها، این مقابله‌ی با احساسات پاک و خالص ملتها، مطمئناً آینده‌ی خوبی نخواهد داشت؛ اینها بسیار بی‌فرجام و ناموفق است. البته ملت ایران باید هوشیار باشند؛ شما نیروهای مسلح نیز باید هوشیار باشید. نباید ارزشهای انقلابی و اسلامی در

نیروهای مسلح مهجور باشد من از پیشرفتهای نیروی هوایی مطلعم و آنها را بسیار پُرارج می‌دانم. شما کارهای خوبی کرده‌اید. آنچه که امروز در نیروی هوایی جریان دارد، حاکی از زنده بودن و زدن نبض سالم این نیروست. این تپشی که امروز در نیروی هوایی هست، چیز خوبی است؛ این را حفظ کنید؛ آن حقیقت ارزشی را همواره به آن برسانید؛ مراقب باشید که این حرکات و این کاری که انجام می‌گیرد، با ارزشهای انقلابی و اسلامی، هماهنگ و دوش‌به‌دوش پیش برود. مبادا طوری بشود که ارزشهای انقلابی و اسلامی، در گوشه‌یی از گوشه‌های ارتش - از جمله نیروی هوایی - و سایر نیروهای مسلح، غریب و مهجور باشد. قوّت و ریشه‌داریِ این ملت و شما عزیزان، ناشی از همان انگیزه‌های معنوی و اسلامی و آن روح شجاعت و آن ایستادگی است. ثبت دقایق و جزییات حادثه‌ی نوزدهم بهمن بنده مجدداً یاد این روز عزیز را - که در سیزده سال قبل اتفاق افتاد - گرامی می‌دارم. امیدوارم این خاطره را هر چه بهتر و بیشتر و زیباتر، در دل و در واقعیت زندگیتان حفظ کنید. چه خوب بود اگر کسانی که در آن روز شرکت داشتند، دقایق و جزییات این حادثه را می‌نگاشتند، تا برای کسانی که مطلع نیستند، یا برای آیندگان بماند و مورد توجه قرار بگیرد و ظرایف آن کشف بشود. امیدواریم که خداوند متعال روزبه‌روز به شماها کمک کند؛ قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) از شماها راضی و خشنود باشد و ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار شامل حال شما بشود و روح مطهر امام عزیز و شهدای بزرگوارمان از همه‌ی ما خشنود باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) حایلی

بیانات در مراسم تودیع با قاریان مصری: شحات محمّد انور و سیّد متولی عبدالعال

بیانات در مراسم تودیع با قاریان مصری: شحات محمّد انور و سیّد متولی عبدالعال بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سالهای متمادی حق قرآن تضییع شده است ما خوشحالیم که یک بار دیگر آقای شحات انور و آقای عبدالعال را در ایران ملاقات کردیم. ما از خدای متعال می‌خواهیم که توفیق بدهد تا شاید بتوانیم گوشه‌یی از وظایفمان را نسبت به قرآن و مفاهیم عالیه‌ی آن عمل کنیم. سالهای متمادی حق قرآن تضییع شده است و الان که شما به جوامع اسلامی نگاه می‌کنید، می‌بینید که عین و اثری از قرآن نیست! نه این‌که خواننده‌ی قرآن یا عالم و متعلم قرآن نیست - اینها هست - عمل به قرآن نیست. قرآن آمده است تا بر زندگی بشر حکومت کند؛ اما قرآن در جوامع اسلامی در زاویه است؛ و معیارهایی که هست، معیارهای ضد اسلامی و ضد قرآنی است؛ و هرچه که قرآن در امور سیاسی و حکومتی گفته، صریحاً برخلاف آن دارد عمل می‌شود! قرآن درباره‌ی کفار، درباره‌ی مسلمین، درباره‌ی ارتباطات اسلام و کفر، در باب حکومت، در باب شرط ایمان، در باب جهاد، این حقایق را گفته؛ اما آنچه که شما در دنیای اسلام می‌بینید، متأسفانه نقطه‌ی مقابل آن است! البته امروز بحمداللّه در سطح عالم حرکتی به سمت قرآن به وجود آمده است. قبلاً پیرمردها فقط متدین بودند؛ اما حالا جوانان هم متدین‌اند؛ این نه فقط در ایران است، بلکه اگر شما به این جوانانی که در دانشگاههای کشورهای اسلامی هستند، نگاه کنید، می‌بینید که آن ناشئه‌ی جدید به اسلام توجه دارند؛ اینها مژده است و تکلیف ما را هم زیاد می‌کند. ما برای حَمَله‌ی قرآن شأن زیادی قائلیم ما برای حَمَله‌ی قرآن شأن زیادی قائلیم. شماها جزو حَمَله‌ی قرآن هستید و قرآن را با صدا و طریقه‌ی خوبی می‌خوانید و مردم را به تلاوت قرآن راغب می‌کنید. اگر قرآن با لحن بد و صوت زشت و طرایق خسته کننده‌یی خوانده بشود، شنوندگان از قرآن ملول می‌شوند؛ این است که ما به این مسأله هم اهمیت می‌دهیم؛ اما معتقدیم که اهتمام به قرآن فقط این نیست؛ این یک جانب از آن است و جوانب دیگری هم وجود دارد. شما(۱) آن روز به من گفتید که بعضی از این جوانانِ این‌جا آن‌قدر خوش‌صدا هستند که حتّی در مصر هم نظیرشان را پیدا نمی‌کنید؛ و من گفتم که اگر شما این‌طور کسانی را دیدید، یادداشت کنید و به من بگویید چه کسانی هستند؛ آیا این کار را کردید یا نه؟ ... توقع ما این است که کسانی که رتبه‌های بالا را می‌آورند، سطحشان خیلی بالا باشد؛ به طوری که قلب آدم نسبت به قرائت و تلاوت آنها واقعاً راحت باشد. این آقا پسری(۲) که

این‌جا آمد و قرآن را با شماره‌ی آیاتش از حفظ خواند، به نظر من باید پدرش را خیلی تشویق کنید. خود این بچه که یاد نمی‌گیرد؛ آن پدرش هست که به او یاد می‌دهد. این سبکی هم که آقای خزعلی در ایران باب کرده‌اند که شماره‌ی آیات را هم حفظ می‌کنند، سبک خیلی خوبی است. ... ان‌شاءاللّه موفق باشید -- ۱) شحات محمّد انور ۲) آقای غفرانی‌نیا

بیانات در دیدار با اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی

بیانات در دیدار با اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی(۱) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشحالم که این نهاد مقدس پدید آمد از این دیدار و از این جلسه خیلی خوشحالم و همان‌طور که آقای دکتر حبیبی فرمودند، ذوق ملاقات دانشوران و صاحب‌نظران و انسانهای والارتبه‌ی فکری - مثل شما حضار محترم - هرکسی را به شوق می‌آورد که در جلسات و در کار شماها شرکت کند. من خیلی خوشحالم که بحمداللّه این نهاد مقدس و بسیار لازم در جمهوری اسلامی پدید آمد. اگرچه ما از فرهنگستان در طول این دهها سال گذشته، خاطره و تجربه‌ی خیلی شیرینی نداریم - آن‌طور که انسان از زبان مطلعان و دست‌اندرکاران آنها می‌شنود و می‌داند - لیکن امیدواریم که این بار فرهنگستان واقعاً یک کار اساسی و جدی و فعالی بکند و آن را پیش ببرد؛ این‌طور هم امید می‌رود. ترکیب حضار، ترکیب بسیار زیبا و خوبی است و من بعضی از حضار - مثل آقای احمد آرام، آقای محیط طباطبایی و دیگران - را از دیرباز می‌شناسم و به آنها اخلاص دارم و خوشحالم که حضور آنها را در این مجموعه می‌بینم. الحمدللّه انسان می‌بیند که این مجموعه، مجموعه‌یی از فکر و نظر و ذوق و سوز برای زبان فارسی است. تقصیرهای بزرگ نسبت به زبان فارسی باید اعتراف کنیم که در کار زبان فارسی تقصیر شده است. نه فقط در این چند ساله‌ی اول پیروزی انقلاب که هرکسی به کاری مشغول بود، به این مهم چندان پرداخته نشد، بلکه در گذشته نیز تقصیرهای بزرگ‌تر و بیشتری صورت گرفت و با این‌که در این کشور ادبا و شعرا و فارسی‌دانان و فارسی‌گویانِ بزرگی بودند، اما در این سنین متمادی، زبان فارسی آن رشدی را که بایستی می‌کرد و آن سعه‌یی را که در دنیا باید پیدا می‌کرد، پیدا نکرد. زبان فارسی نفوذ بسیاری داشته است همان‌طور که اشاره کردید، (۲) یک روز از چین تا روم و همین آسیای صغیر، مرز زبان فارسی را تشکیل می‌دادند. انسان می‌بیند که در دوران عثمانی، دیوان و مکاتبات آنها به زبان فارسی بوده است و شعرایی به زبان فارسی داشتند. بهترین شعرای بخشی از دوران عثمانی، شعرای فارسی‌گو هستند؛ وضع هند و شبه قاره‌ی هند هم که معلوم است. بنابراین، نفوذ زبان فارسی بسیار بوده است. هر زبانی که سعه‌ی نفوذ آن زیاد باشد، طبیعی است که با خود فرهنگی را حمل می‌کند. کاری که امروز دولتهای استعمارگر و سلطه‌طلب می‌خواهند با خرجهای زیاد و با اعمال نفوذهای فراوانی در دنیا انجام بدهند، زبان فارسی آن کار را با نفوذ طبیعیِ خودش کرده است. نفوذ زبان فارسی به خاطر قدرت سیاسی کشور نبوده است نمی‌شود باور کرد که نفوذ زبان فارسی به خاطر قدرت سیاسی کشور فارسی‌زبان است. آن روزی که زبان فارسی در هند زبان رسمی بود، پادشاهان مغولی هند و تیموریها، اگر از سلاطین صفویه - که در ایران بودند - مقتدرتر نبودند، قدرت کمتری نداشتند. اورنگ زیب(۳) از معاصر خودش در ایران به مراتب قوی‌تر بود؛ یعنی یک کشور بسیار ثروتمند در اختیارش بود؛ از لحاظ سیاسی قوی بود و تقریباً بر تمام منطقه‌ی شرق آسیا نیز مسلط بود؛ اما زبان آن مردم، زبان فارسی بود. نمی‌شد گفت که زبان فارسی را که خود این سلاطین و خانواده‌ها و دیوانها و زنان و رعیتشان با شوق و ذوق می‌پذیرفتند، به خاطر این می‌پذیرفتند که مثلاً کشور ایران و حکومت صفوی یا حکومت نادری روی آنها نفوذ داشتند؛ نخیر، مسأله‌ی نفوذ سیاسی نیست؛ بایستی در چیز دیگری جستجو کرد. هیچ وقت ایران در دولت عثمانی نفوذی نداشته، که زبان فارسی را نفوذ سیاسی ما به آن‌جا ببرد؛ خودشان دولت مقتدری بودند؛ همیشه هم با کشور ایران در حال جنگ و درگیری بودند. اتفاقاً دورانی که زبان فارسی در ترکیه نفوذ داشته، تقریباً همان دوران صفویه است که در خود ایران زبان فارسی خیلی اوجی نداشته

است. شعرای خوب ما در آن دوران فرار می‌کردند و از ایران می‌رفتند؛ اما ما می‌بینیم که در کشور عثمانیِ آن روز، زبان فارسی، زبان دیوانی و زبان شعری و زبان علمی و ادبی است؛ پس ناشی از نفوذ سیاسی نیست؛ یعنی نمی‌توان گمان کرد که علت گسترش زبان فارسی، نفوذ سیاسی دولت فارسی ایران است. علاوه بر این، خیلی از سلاطین ایران اصلاً فارس نبودند. غزنویان و سلجوقیان شاید زبان فارسی را درست هم نمی‌فهمیدند. خود صفویه و قاجاریه هیچکدام فارسی‌زبان نبودند؛ اینها با فارسی خیلی انس و خویشاوندی نداشتند. ترکیب و شیوایی و آهنگ زبان فارسی بنابراین، علت نفوذ زبان فارسی در چیز دیگری است؛ شاید یک مقدار در خود ذات این زبان است؛ یعنی ترکیب و شیوایی ویژه و آهنگی که این زبان دارد. من از بعضی کسانی که در مجامع جهانی خیلی حضور پیدا می‌کنند و نطقهای مختلف را می‌شنوند، شنیدم که می‌گفتند آهنگ زبان فارسی و نطقهای فارسی، گیراتر از آهنگ زبانهای دیگر است. ما هم گاهی می‌بینیم که بعضی از اشخاصی که از کشورهای متعدد به ایران می‌آیند و در این‌جا صحبت می‌کنند، آن زیبایی و فراز و نشیب لطیف زبان فارسی در کلامشان احساس نمی‌شود. البته اینها را بایستی زبان‌شناسان بگویند؛ چیزی نیست که با گوش بشود فهمید؛ لابد موازین و معیارهایی دارد که اینها را زبان‌شناسان می‌فهمند. همراهی زبان فارسی با دین و معارف دینی علت دیگر نفوذ زبان فارسی، آن بار معنایی است که این زبان با خودش حمل می‌کند. زبان فارسی، فرهنگ غنی‌یی را با خودش می‌برده است؛ این فرهنگ امروز در اختیار ماست؛ عمدتاً هم فرهنگ اسلامی است؛ یعنی اسلام در این منطقه‌ی شرق عالم، از شبه قاره گرفته تا چین و تا هر جای دیگر که رفته، با زبان فارسی رفته است. خیلی نزدیک به نظر می‌آید که یکی از عوامل گسترش زبان فارسی در دنیا - و لااقل در این ناحیه - همراهی آن با دین و پیام دین و معارف دینی باشد؛ یعنی آن کسی که این دین و این معارف را می‌پذیرد، زبانی را هم که حامل آن است، می‌پذیرد. من دیده‌ام که قوالها در هند در آن مقبره‌ی شاه ولی‌اللّه(۴) می‌نشینند و اشعاری را به زبان فارسی هم می‌خوانند. البته فارسی را هم خیلی بد می‌خوانند؛ یعنی صدایشان خوب است، لیکن خواندنشان خیلی غلط دارد؛ درعین‌حال اشعار، همان اشعار عرفانی و معنوی فارسی است؛ که یا از اشعار خود شاه ولی‌اللّه و یا از اشعار دیگران می‌خوانند. بنابراین، ما می‌توانیم آن محتوای عرفانی و آن فرهنگ اسلامی را که شکل لطیف و زیبای خودش را در ایران داشته، عامل گسترش زبان بدانیم. جاذبه‌ی جدید زبان فارسی در دنیا امروز هم همین‌طور است؛ امروز هم حقیقتاً زبان فارسی در دنیا جاذبه‌ی جدیدی پیدا کرده است. من کسانی را از کشورهای عربی و غیرعربی دیده‌ام که اینها زبان فارسی را از طریق رادیوی جمهوری اسلامی یاد گرفته بودند. جاذبه‌ی سخنان امام و حقایق انقلاب و مفاهیم انقلابی، اینها را با زبان فارسی مأنوس کرده بود و این زبان را می‌فهمیدند. هم در منطقه‌ی شرقی عربستان که صدای ما به آن‌جا می‌رسد، هم در پاکستان و بخصوص در هند، و هم در آفریقا ما این را دیدیم. من سال ۵۹ هند بودم؛ در آن‌جا دیدم که کسانی به خاطر سرودهای انقلابی، زبان فارسی را می‌فهمند؛ مطمئناً در جاهای دیگر هم این معنا وجود دارد. بنابراین، هر جا که جاذبه‌ی این فرهنگ و این تفکر بتواند راهی باز کند و نفوذی بکند، زبان فارسی هم هست. ظرفیت بالا و استثنایی زبان فارسی در چنین شرایطی، در کانون زبان فارسی، باید به این زبان رسید. این زبان خیلی سعه و ظرفیت دارد. البته در این زمینه من حرف تازه‌یی برای حضار این مجلس ندارم. به‌نظر من، زبان فارسی از جهتی یک زبان استثنایی است. زبان عربی با آن گسترش واژگانی که دارد، خصوصیت زبان فارسی را ندارد و آن، ترکیب‌پذیری زبان فارسی است. می‌شود با سلیقه‌های خوب، از زبان فارسی، بی‌نهایت ترکیبهای خوب درست کرد. البته ترکیبهای غلط و بد هم می‌شود درست کرد و امروز ما دچار این بلیه هستیم؛ یعنی هرکس ترکیبی درست می‌کند! البته در سابق لغت درست می‌کردند، که دفع کردنش آسانتر بود. من دیده بودم که در مجامع اهل ادب و شعر مشهد - که مردمان فاضل و بادرکی آن‌جا بودند - این لغتهای دساتیری(۵) و جعلی و من‌درآوردی را می‌شناختند؛ اصلاً از آهنگ لغت می‌گفتند که این دساتیری است؛ درست هم بود؛ تحقیق می‌کردند، معلوم می‌شد که واقعاً همین‌طور است. درعین‌حال، ما ترکیبهای دساتیری نداریم. الان ترکیب، دست همه افتاده و همه ترکیب درست می‌کنند! عجیب این است که بعضی از این طباع عوام، یک ترکیب خوب را

خیلی دیرتر و سخت‌تر می‌پذیرند تا ترکیب غلط را ! این‌قدر نگویید «لازم به ذکر است»! ما این همه تکرار کردیم، در رادیو و تلویزیون هم گفتیم که نگویید «لازم به ذکر است»؛ اما هر کاری می‌کنیم، نمی‌شود! رسماً گفتیم، ابلاغ هم کردند، در سخنرانی هم گفتیم که این ترکیب «لازم به ذکر است» را نگویید؛ ولی باز می‌گویند! یک روز در جلسه‌یی در صدا و سیما - که شاید بعضی از آقایان هم بودند - من صحبتی کردم و گفتم که این‌قدر نگویید «داریم»؛ این تصویر فلانی را داریم، این صدای فلانی را داریم، این مذاکره را با هم داریم؛ این یک گرته‌برداری غلط از زبان بیگانه است؛ در فارسی چنین چیزی نداریم. مثلاً به جای این‌که بگوید من با شما گفتگویی بکنم، می‌گوید من با شما گفتگویی داشته باشم؛ مرتب این فعل «داشتن» را به‌صورت کمکیهای غیر وارد و غیر صحیح و غیر اصیل در زبان فارسی استفاده می‌کنند؛ هرچه هم می‌گوییم، فایده‌یی ندارد! این همان بلیه‌ی بزرگ زبان فارسی در حال حاضر است. واقعاً ضابطه‌یی لازم است؛ جایی لازم است که این مشکلات زبان فارسی را تمام کند و نگذارد که به اسم زبان، از مسیرها و جریانهای غلط، گنداب‌هایی وارد دریاچه‌ی زبان فارسی شود و این زبان را آلوده کند؛ واقعاً پالایش صحیحی وجود داشته باشد. تلفظ غلط بعضی از واژه‌ها در رادیو و تلویزیون رادیو و تلویزیون اگر مواظب زبان خودشان نباشند، دایم امواج فاسد پخش می‌کنند. واقعاً انسان گاهی می‌بیند که برخی از واژه‌ها غلط تلفظ می‌شود؛ مثلاً نام شهری که در الجزایر است، درست تلفظ نمی‌شود - البته این هم بد است - اما گاهی هم هست که شعر حافظ یا صائب را غلط می‌خوانند؛ آدم می‌خواهد یقه‌ی خودش را پاره کند! شعر به آن قشنگی را - بخصوص در تلویزیون - بد می‌خوانند، غلط می‌خوانند، زشت می‌خوانند؛ این در حالی است که این اشعار را به عنوان تفریح و رفع خستگی، میان دو برنامه قرائت می‌کنند! آخر چه اصراری است آدم شعری را که بلد نیست بخواند، بخواند؟! متأسفانه این اشکالات هست. اتفاقاً اگر فرهنگستان به این قضیه بپردازد و نسبت به آن اهتمام بورزد، بسیار بسیار خوب و مفید خواهد بود؛ ان‌شاءاللّه طوری بشود که این موارد هم اصلاح گردد. گفته می‌شود که «غلط مشهور» بهتر از «صحیح مهجور» است؛ البته این در جاهایی درست است. در این ترکیباتی که یک وقت عوامی آمده حرفی را زده، عوام دیگری هم از او تقلید کرده و عوامهایی نیز آن را پی‌درپی گفته‌اند، واقعاً نمی‌شود این را ملاک قرار داد و گفت چون معروف شده، ما این را قبول داریم؛ باید حذفش کرد؛ والّا زبان بکلی ضایع خواهد شد. ما در محیطهای علمی به هزاران واژه‌ی نو احتیاج داریم یک نکته‌ی دیگر، پیش بردن زبان است. ما الان در محیطهای علمی، برای آن علومی که از اروپا و از غرب وارد کشور ما شده است، به هزاران واژه‌ی نو احتیاج داریم. اگر همچنان که امروز هست، ما مرتب از واژه‌های بیگانه استفاده کنیم، در محیطهایی راه را بر زبان اصیل فارسی می‌بندیم. الان شما در ایران سوار هواپیما می‌شوید و می‌بینید کسی که در برج مراقبت هست و یک ایرانی است، با این خلبان که او نیز یک ایرانی است، حتماً انگلیسی حرف می‌زند! بنده گفتم در آن هواپیمایی که من سوار می‌شوم، این کار ممنوع است! چرا فارسی حرف نمی‌زنند؟! آخر یک وقت هست که شما با یک برج بیگانه - که او مثلاً چینی است و شما فارس هستید و زبان یکدیگر را نمی‌دانید - از زبان مشترک انگلیسی استفاده می‌کنید؛ اما بنده مثلاً به مشهد که می‌روم، به چه مناسبت شما انگلیسی حرف می‌زنید؟! علتش این است که واژه‌ها انگلیسی است و اینها فقط باید این واژه‌ها را به یکدیگر ربط بدهند؛ خودشان را دیگر دچار زحمت نمی‌کنند؛ همان ربط انگلیسی را می‌دهند! پس ما باید واژه بگذاریم، تا زبان در محیطهایی، این گونه منزوی نشود؛ که متأسفانه منزوی شده است. در محیط بیمارستانها خیلی اوقات همین‌طور است؛ در جاهای دیگر همین‌طور است؛ اینها جاهایی است که ما دیده‌ایم. مثلاً می‌گویند شما دوایتان را گرفتید؟ ما دوا را نمی‌گیریم؛ ما دوا را می‌خوریم یا می‌نوشیم. یا فرضاً می‌گویند شما حمام گرفتید؟ ما حمام را نمی‌گیریم؛ چرا ما باید حمام را بگیریم؟! ما به حمام می‌رویم، یا استحمام می‌کنیم. این ترکیبهای غلطِ بیگانه‌ی از زبان فارسی را همین‌طور آوردند و سطوح بالا و مردمانِ با اسم و رسم و عالم هم اینها را به کار می‌برند؛ مردم عوام هم خیال می‌کنند که باید این‌طوری حرف بزنند تا عالم باشند؛ غافل از این‌که نه، این جهل است؛ این‌که علم نیست! واژه‌سازی برای زبان و پیش بردن آن، یک امر مهم واژه‌سازی برای زبان و پیش بردن و ترقی دادن زبان، یک امر بسیار مهم است.

به نظر من، هنر بزرگ کسانی مثل سعدی یا حافظ یا فردوسی این است که هفتصد سال پیش یا هزار سال پیش، طوری حرف زدند که ما امروز وقتی که آن سخنان را باز می‌گوییم، اصلاً احساس غربت و وحشیگری نمی‌کنیم؛ اصلاً زبان، زبان امروز است؛ یعنی حقیقتاً می‌شود گفت که هزار سال جلوتر از زمان خودشان حرف زدند. یقیناً مردم زمان سعدی، به رسایی و شیوایی «بوستان» حرف نمی‌زدند؛ نثر آن دوره‌ها در اختیار ماست و داریم می‌بینیم. «بوستان» یا «گلستان»، این‌طور سلیس و روان و شیواست. امروز وقتی که انسان شعر آن زمان را می‌خواند، مثل این است که دو نفر دارند با زبان شیرین فارسیِ امروز با هم حرف می‌زنند؛ همین‌طور است حافظ؛ همین‌طورند بعضی از شعرای برجسته و خوب سبک هندی. علی‌ایّ‌حال، باید زبان را پیش برد؛ یعنی همچنان‌که آنها جلوتر از زمان خودشان حرکت کردند، ما هم باید حرکت کنیم. به مجموعه‌ی شما خیلی امید بسته‌ام به‌هرحال، بنده شخصاً به‌عنوان یک آدم عاشق و شیفته‌ی زبان فارسی، به این مجموعه‌ی شما خیلی امید بسته‌ام؛ امیدوارم که این مجموعه ان‌شاءاللَّه بتواند کارهای بزرگ و اساسی‌یی را در باب زبان فارسی انجام بدهد. این شعب و گروههایی که برای کارهای مختلف تشکیل شده‌اند و شما به آنها اشاره فرمودید،(۶) به نظر می‌رسد که کارهای همه‌ی آنها، کارهای لازمی است. خوشبختانه در گوشه و کنار هم تلاشهای فردی خیلی شده است؛ که می‌شود در این مجموعه به یک جای اساسی برسد. جهت «فارسی‌گویی» شعر را غنی کنید در جمع شما خانم صفارزاده هم هستند که بحمداللَّه رتبه‌ی شعری بسیار والا و برجسته‌یی دارند؛ این خیلی جای خوشحالی است. البته بعضی از آقایان هم شعر را می‌سرایند، اما تطفّلاً.(۷) من نمی‌دانم که در جمع شما، شاعرِ مختص به شعر و شاعر حرفه‌یی داریم یا نداریم - البته ما از شعرهای آقای دکتر حبیبی و آقای دکتر حداد و آقای محیط طباطبایی هم استفاده کرده‌ایم - ولی درعین‌حال نباید کفه‌ی شعر را خیلی در اقلیت قرار داد. خانم صفارزاده بحمداللَّه زبانشان، زبان بسیار خوبی است؛ یعنی سطح شعرشان واقعاً خیلی بالاست. اگر شما باز هم بتوانید در آن جمع شعرایی که باقی مانده‌اند، این جهت «فارسی‌گویی» را غنی کنید، خیلی بهتر است. می‌دانید که شعرا هم مختلفند؛ بعضی واقعاً فارسی‌گو هستند، بعضی هم چندان فارسی‌گو نیستند و با فارسی خیلی انس ندارند. بنابراین، قریحه‌ی شعری، همیشه ملازم با تسلط بر زبان نیست. بعضی نثرها از لحاظ زیبایی و شیوایی، از شعر کمتر نیستند در خصوص نثر هم چند جمله‌یی عرض کنم. بعضی نثرها از لحاظ زیبایی و شیوایی، انصافاً از شعر کمتر نیستند؛ نثرهای خیلی قوی‌یی هم وجود دارد. حدود سی، چهل سال قبل از این، من خودم وارد باب ترجمه شدم و از یک نوشته‌ی جناب آقای آرام استفاده کردم. آن چیزی که بنده را تشویق کرد که مشغول کار ترجمه بشوم و با ترجمه انس پیدا کنم، کار ایشان بود. در همان زمان، ایشان ظاهراً در بیروت متنی پیدا کرده بودند و آن را ترجمه کرده بودند؛ من به آن متن نگاه می‌کردم، می‌دیدم که واقعاً نوشته‌ی ایشان خیلی قوی و متین و بدون حشو و کلام زاید است؛ که انسان لذت می‌بُرد. الان هم که گاهی نوشته‌های ایشان را می‌بینیم، همین‌طور است؛ البته بقیه‌ی آقایان هم همین‌طورند. در آن زمان من مشکلی داشتم که خدمت شما(۸) آمدم؛ قاعدتاً یادتان نیست. بله، کتابی را ترجمه می‌کردم، کلمه‌یی را نفهمیدم؛ فکر کردم که از چه کسی بپرسم. آن موقع اتفاقاً در تهران بودم؛ لذا به یاد ایشان افتادم. از دوستان تحقیق کردم که ایشان کجایند؛ گفتند که در مؤسسه‌ی فرانکلین هستند. به آن‌جا رفتم و ایشان را دیدم؛ ایشان هم خیلی جدی و عبوس و بی‌اعتناء بودند و من را خیلی محل هم نگذاشتند! ولی من حرفی نداشتم؛ رفته بودم کار داشتم و می‌خواستم مشکلم برطرف شود. ایشان مشکل ما را برطرف کردند؛ تشکر کردیم و آمدیم. پارسال دیدم که آقای آرام در تلویزیون مصاحبه کردند؛ از این‌که ایشان را باطراوت و بانشاط دیدم، حقیقتاً از ته دل خوشحال شدم که بحمداللَّه ایشان سر پا هستند. خداوند ان‌شاءاللَّه به ایشان و به همه‌ی عناصر قدیمیِ ارزشمند ما عمر طولانی بدهد، تا هرچه بیشتر از اینها در جامعه استفاده بشود. ترجمه‌ی قرآن، مهم و باارزش است ترجمه‌ی قرآن ایشان(۹) هم واقعاً بسیار خوب است. تا قبل از این ترجمه، من هیچ ترجمه‌یی را به خوبی ترجمه‌ی ایشان ندیدم. البته بعد ترجمه‌های متعددی درآمده که اگر آدم بخواهد قضاوت کند، بایستی یک خرده دقت و تأمل کند؛ اما مطمئناً تا قبل از ترجمه‌ی ایشان، تا آن‌جا که من دیدم، ترجمه‌یی به این خوبی انجام نگرفته بود؛ ترجمه‌ی بسیار خوب و متینی است. شما خدمت

بزرگی هم کردید. ترجمه‌ی قرآن واقعاً چیز بسیار مهم و باارزشی است. امیدواریم که خداوند به شما توفیق دهد و کمکتان کند که این بار سنگین را بردارید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) آقایان: حبیبی (رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، آرام، آیتی، پورجوادی، حداد عادل، خرمشاهی، خوانساری، دانش‌پژوه، رواقی، سرکاراتی، سمیعی، صادقی، فرزام، محیط طباطبایی و خانم صفارزاده. ۲) دکتر حبیبی ۳) ۱۱۱۸ - ۱۰۲۷ ق) ۴) ۱۱۷۶ - ۱۱۱۴ ق) ۵) دساتیر، نام کتابی است که در قرن دهم هجری - دوره‌ی اکبرشاه - توسط شخصی به نام آذر کیوان و پیروان او در هندوستان تألیف شد، که لغات ساختگیِ بسیاری داشت. ۶) آقای دکتر حبیبی در گزارش خود به تشکیل هفت گروه در فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشاره کرد: ۱- گروه فرهنگ‌نویسی ۲- گروه واژه‌گزینی ۳- گروه دستور زبان و رسم‌الخط فارسی ۴- گروه فرهنگ مصطلحات ۵- گروه نشر متون ۶- گروه نسخه‌های خطی ۷- گروه بررسی وضع زبان فارسی در مؤسسه‌های آموزشیِ داخل و خارج از کشور. وی همچنین اشاره کرد که بحث و گفتگو درباره‌ی تشکیل گروههای دیگر ادامه دارد. ۷) تطفّل: طفیل شدن ۸) آقای آرام ۹) دکتر آیتی

بیانات در دیدار با مدیر مسؤول، سردبیر و اعضای هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی حوزه

بیانات در دیدار با مدیر مسؤول، سردبیر و اعضای هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی حوزه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حس اعتماد به نفس و نوآوری در مجله‌ی حوزه من مجله‌ی شما را دوست می‌دارم و مایلم بیش از آن مقداری که نگاه می‌کنم، نگاه کنم و همه‌ی مطالبش را بخوانم؛ اما متأسفانه کمیِ وقت، ما را از خیلی از کارهای حسابی باز می‌دارد؛ که از جمله، خواندن مجله‌ی حوزه است. مطالعه‌ی این مجله جزو کارهای حسابی است، که متأسفانه کمتر توفیق پیدا می‌کنم آن را بخوانم؛ لیکن من همه‌ی شماره‌های مجله‌ی حوزه را نگه می‌دارم؛ مجله‌ی تر و تمیز و مرتب و حوزه‌یی است. الحمدللَّه چیز خوبی که در این مجله هست، حس اعتماد به نفس و نوآوری است، که از اول در این مجله مشهود بوده و الان هم هست؛ این بایستی حفظ بشود. هر چیزی که امروز نو باشد، چند سال دیگر نو نیست. بایستی اقتضای نو بودن را در هر زمانی پیدا کرد؛ یعنی واقعاً گروهی مثل گروههای طرح و برنامه - که در واحدها و مجتمعهای بزرگ هست - به دنبال این قضیه باشد. مثلاً در ستاد ارتش، اداره‌یی به نام «اداره‌ی پنجم» وجود دارد که کارش فقط همین است که هر روز نگاه کند ببیند این قالب و این ترکیبی که وجود دارد، کجایش کم است، کجایش زیاد است. ممکن است امروز همه چیز کامل باشد - کم و زیاد نباشد - اما فردا که نگاه می‌کنیم، ببینیم این قسمت زیادی است؛ یا این قسمت کج است؛ یا این خطی که این‌طوری کشیده شده، باید انحنایش کمتر یا بیشتر باشد. خوب است که یک گروه طرح و برنامه در داخل مجله وجود داشته باشد - شاید هم آن را داشته باشید - که دایم در فکر نوآوری برحسب اقتضاء باشد. نوآوری برحسب اقتضائات، ارزش است نوآوری هم خودش فی‌نفسه یک ارزش نیست؛ نوآوری برحسب اقتضائات ارزش است. اگر چیز نویی بیاوریم که برحسب اقتضائات نباشد، چیز خوبی نیست. بدعت، یک نوآوری است؛ اما در شرع مقدس اسلام بد است. بنابراین، باید ابتکاراتی بر اساس نیازها و اقتضائات وجود داشته باشد. شما این را شامل همه چیز بکنید؛ طرح مجله، صفحه‌بندی مجله - البته صفحه‌بندی آن خوب است؛ من در صفحه‌بندی هیچ اشکالی ندارم؛ صفحه‌بندیِ مدرن و زیبایی است؛ اما در عین حال کدام چیز زیبایی است که نشود زیباتر بشود - حتّی آن فرم و قالبها و بزرگ و کوچک بودن حروف و تیتربندی و تقسیم‌بندی و توزیع مطالب. الان توزیع مطالب شما بین مسائل حوزه و مسائل عمومی، در چه حد است؟ بالاخره شما معیاری دارید که مسائل حوزوی چه‌قدر باشد، مسائل خارج حوزه و غیرحوزوی چه‌قدر باشد؛ این قابل تجدید نظر است؛ یعنی هر وقتی انسان می‌تواند روی این تجدید نظر بکند. حوزه، یک موجود متحول البته سرمقاله‌ها و مطالبی که درباره‌ی مسائل حوزه نوشته می‌شود، تا آن‌جا که من می‌توانم ببینم و در ذهنم هست، خوب است؛ منتها حوزه هم یک موجود متحول است. اگرچه تحول حوزه خیلی کند و بطیء و

ناسازگار با ضـرورت و اقتضاء است، لیکن به‌هرحال دارد تحول پیـدا می‌کنـد. یقیناً حوزه‌ی امروز با حوزه‌ی اول انقلاب - حتّی دو، سه سال بعد از انقلاب - یکسان نیست. الان ارزشهایی در حوزه مطرح است که آن روز مطرح نبود؛ شاید هم این ارزشها، ارزشهای واقعی باشـد. مثلاً ـ امروز به مسألـه‌ی نظـام بخشـیدن به حوزه و تمرکز دادن به اداره‌ی حوزه و تحول حوزوی، توجه بیشتری معطوف می‌شود؛ امـا در اوایل انقلاب متأسـفانه اصـلاً طلبه‌ها یادشان نبود که چنین چیزی لازم است! ما فرصت حضور امام را از دست دادیم مـا فرصت خوبی را در این ده، دوازده ساله تقریباً از دست دادیم؛ و آن فرصتِ حضور امام بود. اگرچه ایشان نسـبت به مسائل حوزه یک نوع امساکی داشـتند و خیلی مایل نبودند که در مسائل حوزه نظری ابراز کنند - البته چیزهایی در ذهن شریفشان بود - لیکن ما طلبه‌هـا و عناصـر علاقه‌منـد به مسائـل حوزه، بایـد از آن فرصت به نحوی اسـتفاده می‌کردیم؛ که تـا حالا ـ این کار نشـده است؛ حالا هرکسـی یک‌طور گرفتار بوده؛ بعضیها در دولت، بعضیها در مبارزات، بعضیها در مسائل گوناگون دیگر؛ این فرصت از دست رفته؛ نبایـد بگـذاریم بیشتر از این از دست برود. الاـن درخواسـتهایی سـراغ ما می‌آیـد؛ طلبه‌ها چیزهایی از ما می‌خواهنـد؛ حتّی بعضـی از فضـلای قم - که اگر آدم اسـمشان را بیاورد، شاید کسـی باور نکند که اینها این درد را دارند - به این‌جا می‌آیند و از مسائل حوزه شِکوه می‌کننـد و اظهار علاقه می‌کننـد که دستی بیایـد و کاری در حوزه بکنـد؛ این نشاندهنده‌ی درخواسـتهاست. ما بایستی مسائل حوزه را بـدانیم واقعاً ما بایـد بفهمیم که الان مشـکل حوزه چیست؛ این به یک نوع نگرش دقیق، پخته و همه‌جانبه احتیاج دارد. من سالهـاست که از حوزه منفکم. ماهـا مسائـل عمومی حوزه را می‌دانیم؛ اما بلاشک مسائل ریزی در حوزه هست که ما نمی‌دانیم؛ آن کسـی که در حوزه تنفس و زنـدگی می‌کنـد - به قول عربها، یعیش الحوزة - این مسائل را می‌فهمد. یک نکته این است که مسائل حوزه را - آنچه که الاـن بایـد انجـام بگیرد - مـا بـایستی بـدانیم. الان نظرات خوبی هم هست؛ بعضـی از بچه‌های مشـهدی خودمان هسـتند که پیش ما می‌آینـد و می‌روند؛ گاهی اوقات نامه می‌دهند و حرفهای خوب و بکر در کارشان وجود دارد؛ انسان می‌بیند که اینها واقعاً کفایت می‌کنـد. حقیقتاً اگر کسـی بخواهـد کاری برای حوزه بکنـد، می‌تواند اینها را در همین نظرات پیدا کند؛ ولو خود آدم هیـچ ابتکاری نداشـته باشـد، از آنها می‌توانـد اسـتفاده کند. من از این نظراتی که داده می‌شود، اسـتفاده می‌کنم. شاید خود این جوانـان هم خیـال نمی‌کننـد که ما این‌قـدر از نظرات آنها اسـتفاده می‌کنیم؛ فکر می‌کننـد اعتنایی نمی‌شود؛ در حالی که نه، حقیقت قضـیه این است که من اسـتفاده می‌کنم؛ یعنی از نظرهـا و حرفهـای آنهـا چیزی به دست می‌آورم؛ و این چیز خیلی مهمی است. آدم می‌بینـد که جوانان این‌طور ذهنهاشان روشن است. اگر ایـده‌آلها نباشـد، حرکت کند خواهد شد پس یک مسأله این است که ما آن تحول و شـکل مطلوبی را که برای حوزه لازم است - ولو ایـده‌آلی به‌نظر برسـد؛ بگذاریـد برسد - دنبال کنیم. اگر ایده‌آلها نباشـند، حرکت کنـد خواهـد شـد. یـک مقـدار ایـده‌آلهای دست نیافتنیِ در واقعیت، همواره بایـد مورد نظر ما باشـد. ما اگر قهرمان نداشـته باشـیم، سازندگی شخصـی نداریم؛ اصـلاً فلسـفه‌ی وجود «امام» در تفکرات کلامی ما هم همین است. «امام» آن مثال اعلی است که باید ما را به آن سـمت بکشاند؛ مثل آن عقابهایی که چیزی بالای سـرشان می‌بینند و همین طور دایم پر می‌زنند که بالاتر بروند و به آن نقطه برسند. ممکن هم هست که ما هیچ وقت به آن نقطه نرسیم، اما آن مرکز دست‌نیافتنی باید باشد، تا ما این حرکت را با شور و شوق انجام بـدهیم. پس ایـده‌آلها - ولو ایده‌آلهایی که در واقعیت دست‌نیافتنی هسـتند - همیشه باید باشـند، تا ما بتوانیم حداقل تا نیمه‌ی راه برویم؛ اگرچه آن قله هم یک روز فتح خواهد شد؛ یعنی به نیمه که رسـیدیم، قله نزدیکتر و دست‌یافتنی می‌شود. بنابراین، آن ایـده‌آلها را تصویر کنید؛ آن مقدارش که واقعیت است، آدم یک‌طور با آن برخورد می‌کند؛ آن مقدارش هم که دور از واقعیت است، طور دیگری با آن برخورد می‌کنـد. خلأهای فکری حوزه را پُر کنیـد یک بخش دیگر از مسائل حوزه، خلأهای فکری حوزه است. من نمی‌دانم الاـن در طرح این تفسیرها یا عقایـد یا بحثهای سیاسـی - همینهایی که الان در مجله‌ی حوزه هست - آیا شـما با آمـاری به این نـتیجه می‌رسـید که الاـن در حوزه به این مبـاحث نیـاز هست یـا نه؛ یعنی طلبه برای منبر خودش، برای قرار گرفتن در جایگـاه سیاسـی لاـزم خودش، حتّی برای انـدرون خودش، به این مطـالب احتیـاج دارد یـا نه. یک روز هست که ما مثلاً بایـد اثبات

توحید و اثبات صانع بکنیم؛ یک روز هم هست که ما بایستی مثلاً درباره‌ی مسأله‌ی عدم وابستگی سیاسی بحث کنیم؛ این هم الان یک مسأله‌ی طلبه‌ی حوزه است؛ این جزو مسائل حوزه است؛ این را شما در شمار مسائل بیرون از حوزه جستجو نکنید. اگر آن مجموعه‌یی که غم مسائل طلبه‌ها و سرنوشت حوزه را می‌خورد، نتواند طلبه‌یی را که الان در حوزه زندگی می‌کند و نهالی است برای این‌که یک روز درخت تناوری بشود، با ایمان خودش حفظ بکند، خیلی خسارت است. گاهی اوقات ممکن است طلبه فکر کند که مثلاً این جنجال و این شکنجه‌ی تمام‌نشدنی‌یی که ما در مجادله‌ی با دولتهای بزرگ داریم، واقعاً چه لزومی دارد. اگر این سؤال برای طلبه پیدا شد، آیا شما جوابی برای آن فراهم می‌کنید، یا نمی‌کنید؟ آیا ما موظف هستیم جوابی فراهم کنیم، یا موظف نیستیم؟ مگر حوزه‌ی به این عظمت، از دانشگاه کمتر است؟ من در اواخر دوران ریاست جمهوری یک سفر به قم آمدم؛ که شاید آخرین سفر، یا یکی از آخرین سفرهای من به قم بود. در آن دیدار، یک جلسه‌ی پاسخ به سؤالات گذاشتم. ایده‌ی این قضیه از این‌جا هم شروع شد که من در اواخر دوران جنگ به اهواز رفته بودم؛ در آن‌جا یک طلبه‌ی خیلی معمولی به من رسید و گفت شما به دانشگاه می‌روید، پاسخ به سؤالات می‌گذارید؛ مگر حوزه‌ی به این عظمت، از یک دانشگاه کمتر است؟! دیدم راست می‌گوید. این نکته در ذهنم بود و در وقتی که ممکن شد، این کار را کردم و به قم رفتم. در آن‌جا طلبه‌ها هم زیاد آمدند و از من سؤالاتی کردند؛ من دیدم عجب مسائلی در حوزه مطرح است؛ یعنی واقعاً آدم تا برخورد نکند، نمی‌فهمد. ما مقاله می‌نویسیم، کتاب می‌نویسیم؛ اما آیا این چیزی که ما می‌نویسیم، خلأ لحظه‌ها را پُر می‌کند؟ ایشان(۱) به عمل صالح اشاره کردند؛ درست است؛ واقعاً معنای عمل صالح همین است. عمل صالح، یعنی مایصلح این زمان. ممکن است چیزی برای امروز صالح باشد، برای یک روز دیگر نباشد. من همیشه گفته‌ام که باید خلأ لحظه‌ها را پُر کنیم. الان خلأ لحظه چیست؟ مجله‌یی مثل مجله‌ی شما، باید این را بررسی کند. امروز در حوزه، سؤالها و استفهامها چیست؛ تا بر اساس آن استفهامها تکلیف خودمان را به دست بیاوریم و سراغ آنها برویم؟ احتمال دارد یکی از استفهامها همین مسأله‌ی سیاسی‌یی باشد که ما برای جستجو کردن آن به خارج حوزه نگاه می‌کنیم؛ یعنی شما آنها را مسائل غیرحوزوی به شمار می‌آورید. البته مسائل غیرحوزوی هم داریم - نفی نمی‌کنم - اما بسیاری از اینها به یک معنا مسائل حوزه است. ما باید طلبه را به صورت یک بنیان مرصوص بسازیم ما باید این طلبه را بسازیم. به عبارت خلاصه و کوتاه، ما باید این طلبه‌یی را که نظام و کشور به او امید بسته، به صورت یک بنیان مرصوص درستش کنیم، تا آن روزی که او بزرگ می‌شود - حالا یا مدرّس می‌شود، یا مرجع می‌شود، یا مبلّغ می‌شود، یا خارج می‌رود، یا یک مسؤول دولتی می‌شود - آن‌جا لَنگ نزند؛ درست شبیه آن چیزی که درباره‌ی خلأها و عقده‌های عاطفی می‌گویند. ممکن است فرزند شما در دوران کودکی با مشاهده‌ی یک رفتار ناهنجار در داخل خانواده، یک ناهنجاریِ روانی یا عصبی در او به‌وجود بیاید؛ وقتی که بزرگ شد - مثلاً یک تاجر یا یک عالم یا یک سیاستمدار شد - این ناهنجاری اثر خودش را خواهد بخشید؛ مثل زاویه‌ی کوچکی که هرچه این خطوط ادامه پیدا می‌کند، مرتب فاصله‌ی خطوط بیشتر می‌شود؛ وضعیت طلبه در حوزه، عیناً این‌گونه است. طلبه الان در دوران انعقاد و شکل‌گیری است؛ ولو حالا پنج سال هم است که درس خارج می‌خواند؛ باشد؛ اما دارد شکل می‌گیرد؛ او نطفه‌یی است برای آن موجود عظیمی که یک روز خلأیی را در دنیا پُر خواهد کرد؛ مرجعی خواهد شد، مدرّسی خواهد شد، رهبری خواهد شد، مسؤولی خواهد شد؛ بالاخره یک چیزی خواهد شد. البته یک وقت به شکل مطلق به این مجله نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مثلاً مجله تفسیر که دارد، بحث سیاسی که دارد، بحث عقاید که دارد، بحث جهان اسلام که دارد؛ پس مجله، مجله‌ی کاملی است. این نگرش، مطلق است؛ اصلاً کافی نیست. ما باید نسبت به زمان، نگرشی بکنیم و ببینیم آیا این مجموعه‌ی مباحث، نسبت به نیاز زمان، باز هم کافی است یا نه. این، آن نکته‌یی است که راجع به مسائل حوزه‌یی مجله و محتوای مجله به ذهنم رسید که عرض کنم. مشکل کشور از بی‌دینی دانشگاهها بود و اما راجع به مسائل بیرون حوزه. البته من نمی‌دانستم که شما چهل درصد خواننده‌ی غیرطلبه دارید؛ این خیلی است؛ من تصورم کمتر از اینها بود. قاعدتاً درصد بالایی از این چهل درصد باید دانشجویان باشند. اگر شما اعتقاداتان همان

چیزی است که امام فرمودنـد «مشـکل کشور از بی‌دینی دانشگاهها بود»، پس راه درستی را انتخاب کرده‌اید. امام به این معنا اذعان حقیقی داشـتند؛ یعنی ایشان از بن دندان معتقد بودند که مشکل آن روز کشور بر اثر خرابی دانشگاههاست؛ درست هم هست. الان سرِ حوزه هم به سـمت اداره‌ی نظام باز شده است؛ اما یک روز بود که جز دانشگاهها، هیچ محفظه و مخزنی برای اداره‌ی نظام نبود. شما ببینید اینهایی که در رأس کار آمده بودند، چه کسانی بودند و چه فکر و ذهنیتی داشـتند؛ غالباً فاسد بودند؛ بخصوص این نسل جدیـدشان که دیگر هیـچ چیز نداشـتند؛ حتّی از نسل هویدا هم بدتر بودند! من هویدا را مثال می‌زنم که از بدترینهاست؛ یعنی او از فاسدترین رجال ایران بود؛ درعین‌حال نسل هویدا بر نسل راجی - نویسـنده‌ی کتاب «خدمتگزار تخت طاووس» - شرف داشت! اگر شمـا این کتـاب را خوانـده باشـید، می‌توانیـد بفهمیـد که این نسل، چه نسـلی بوده است؛ اینها می‌خواسـتند جای هویـدا بیاینـد. حالا نمی‌شود گفت صـد رحمت به هویـدا؛ امـا نسـبت به آن نسـل، واقعـاً باز هویـدا ! هویـدایی که نسـبت به رجال ایران، بلاتردیـد جزو فاسـدترینها بود؛ امـا بالاـخره ته دل او و امثـال او، ته‌مانـده و رسوبی از آن قـدیم - حالاـ اسـمش ملیت بود، وطن‌دوستی بود، آب و خاک بود - وجود داشت؛ ولی نسل جدیـدشان که نمونه‌اش همین راجی است، واقعاً اینها چه بودنـد؟! پس امام این معنا را درسـت فهمیده بود. ما واقعاً نمی‌دانیم الان در دانشگاهها چه خبر است عین همان قضیه، الان هم هست. اگر ما خیال کنیم مشکل دانشگاهها تمـام شـده، واقعـاً ساده‌اندیشـی است. ما واقعاً نمی‌دانیم الان در دانشـگاه چه خبر است؛ هیچکـدام از ماها نمی‌دانیم. خبرهایی که از دانشـگاهها می‌آیـد، خبرهـای خوشـی نیست. ما یک مشت جوان حزب‌اللهی و انجمن اسـلامی و جبهه‌برو و بسـیجی را در دانشـگاه می‌بینیم؛ مرتبطان ما اینهایند. ما چهار نفر اسـتاد ریش‌داری را که در دانشـگاه مسؤول هسـتند، می‌بینیم؛ این، همه‌ی محتوای دانشگاه نیست. در دانشـگاه چیزهای ناپسـندی هست؛ شما با این دانشگاه می‌خواهید چه کار کنید؟ آیا همین دانشگاه است که باید با حوزه ارتبـاط داشـته باشـد و وحـدت حوزه و دانشـگاه را تأمین کنـد؟ پس اگر می‌خواهیـد قائمه و فهرستی از مسائل بیرون حوزه درسـت کنید، رقم مهمش را مسائل دانشـگاه به نظر بیاورید. البته مسائل دانشگاه هم به معنای نیاز دانشجوست - عین همان بیانی که در باب طلبه گفتیم - ببینیم الاـن واقعـاً خلأـ این دانشـجو چیست و چه چیز کم دارد که مـا بایـد آن را تـأمین کنیم. بگذاریـد حوزه جایگـاه خودش را داشـته باشد ما می‌گفتیم روحانیون به دانشگاه بروند؛ حالا روحانیون هم رفته‌اند. البته روحانیون وجود مبارکی هستند؛ اما نه آن مقداری که توقع بوده است. الان روحانیونی که در دانشگاه هستند، آیا واقعاً همان شبحی را تداعی می‌کنند که دانشجویان با دیدن مرحوم شـهید مطهری از روحانیت به چشم می‌آوردند؟ این سـیلی که از دانشـگاه به طرف حوزه‌ی قم راه افتاد و مرتب آمدند طلبه شدنـد، به‌خـاطر چه بود؟ چون شـبحی که از روحـانیت در نظرشـان بود، شـبح مطهری و باهنر و مفتـح و امثال اینها بود. آیا این آقایی که حالا به دانشگاه می‌رود، همان شـبح را تـداعی می‌کنـد یا نه؟ قاعـدتاً نه. این خلأ را شـما با مقاله‌هاتان پُر کنیـد؛ بگذارید حوزه آن جایگـاه خودش را داشـته باشـد. مطالب را واقعی و شـجاعانه بنویسـید مطالب خود را با روشن‌بینی و بلنـدنظری و همراه با عمق و با شجاعت کامل در بیان مطالب بنویسید. شجاعت کامل در بیان مطالب، یعنی این‌که نویسنده نباید هیچ‌گونه رودربایستی‌یی از دانشجو و غیر دانشجو بکند. به‌عبارت دیگر، وقتی من دارم این مطلب را می‌نویسم، اگر در این مطلب چیزی هست که به دلیلی به آن خواننـده بر خواهـد خورد، یا پیشـداوری او را به هم خواهـد زد، این نباید مثل شـرط متأخر در نوشـته‌ی من اثر کند؛ مثل واجب معلق، که در صحت آنچه که قبلًا اتفاق افتاده، بعداً اثر می‌گذارد! بنابراین، شما باید مطالب را واقعی و شجاعانه بنویسید. در دنیا هم مواضع شجاعانه به درد آدم می‌خورد. ما در این دوران ده سال گذشته کسانی را دیدیم که مواضع غیرشجاعانه گرفتند؛ برای این‌که فلان قشـر بـدش نیاید؛ برای این‌که فلان قشـر کلًا این توقع را دارد، یا از من این توقع را دارد؛ بنابراین طور خاصـی حرف بزنم! این کـار به ضـررشان تمـام شـد؛ به ضـرر آن قشـر هم تمام شـد؛ به ضـرر نظام هم تمام شـد؛ این نبایـد رعایت بشود؛ اما بلنـدنظری باید فراموش نشود. انسان بایـد با بلندنظری برخورد کند و با سعه‌ی صدر حرف بزند؛ اما در همان سعه‌ی صدر، شـجاعت و صـراحت و ایسـتادگی در مواضع را هم در نظر بگیرد. امام اصـلًا دچار رودربایستی نمی‌شد بله، امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه -

لااقل در سطوحی - از ایده‌های به‌اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتّی خود روحانیون - امثال ماها - هم در داغ کردن آن جو روشنفکری - و به عبارت دقیق‌تر، روشنفکرزدگی - دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه‌ی این چیزها را شست و کنار گذاشت! من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی‌کردیم! ما اگر می‌خواستیم در آن وقتها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی‌کند! در همان ماههای اول پیروزی انقلاب، امام مسأله‌ی بی‌حجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقتها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت می‌کردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما می‌گفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام اصلاً دچار رودربایستی نمی‌شد. بنابراین، ملاحظه‌کاری و رودربایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند. ان‌شاءاللَّه که همه‌ی شما آقایان موفق و مؤید باشید. خداوند شما را کمک کند؛ ما هم دعا می‌کنیم که ان‌شاءاللَّه خداوند روزبه‌روز بر توفیقات شما بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته نویسنده باید روزبه‌روز کیفیت کارش را بیشتر کند ... ماشاءاللَّه شما حسابی مشغولید!(۲) این طلبه‌های دست‌به‌قلم جوان، خیلی قیمت دارند. ما در سن این آقایان، کجا می‌توانستیم چنین کارهایی بکنیم؟ واقعاً شاید به عقلمان هم خطور نمی‌کرد! ماشاءاللَّه شما خیلی خوب و جلویید؛ به شرطی که از لحاظ سطح، قانع نباشید. نویسندگی به معنای خاص خودش - نه نگارش - مثل شاعری است. شاعری، فقط گفتن الفاظ که نیست؛ اولش نضج یافتن آن اندیشه و فکر است که بعد باید در قالب شعر بیاید؛ والّا اگر فرض کنیم که کسی الفاظ را نظم هم می‌دهد، نظمش هم هیچ اشکال وزنی و قافیه‌یی ندارد، اما مضمون نداشته باشد، این شاعر که نیست؛ نویسندگی هم چنین چیزی است. نویسندگی، یعنی انسان چیزی را در ذهن خودش نضج بدهد و بپروراند و آن را از غلطها و ناصوابها بپیراید و بپالاید؛ بعد آن را در قالب الفاظِ درست بیاورد. یکی از عناصر مهم در باب نویسندگی این است که انسان روزبه‌روز کیفیت آن را بیشتر کند؛ والّا هرکس استعدادی پیدا کند، چیزی می‌نویسد. این مرحله‌ی اول را باید به مرحله‌ی دوم و مراحل گوناگون دیگر همین‌طور ادامه داد. واقعاً یکی از اسرار وجود بشر، پایان‌ناپذیری اوست؛ یعنی در هیچ حدی آدم نمی‌تواند بگوید که الحمدللَّه کارمان خوب است؛ نه، باید در همان لحظه احساس کرد که ما در قدمهای اول و پله‌های پایین نردبانیم و پله‌های این نردبان همچنان ادامه دارد. --

--------------- ۱) حجةالاسلام ایزدپناه ۲) پیش از شروع بیانات مقام معظم رهبری، به هنگام معرفی حاضران، کتابهای تألیف شده توسط حجةالاسلام جعفریان، به استحضار و رؤیت معظمٌ‌له رسید و ایشان پس از تورق این کتابها، بیانات فوق را خطاب به مؤلف ایراد فرمودند.

بیانات در دیدار با اعضای «گروه اجتماعی» صدای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با اعضای «گروه اجتماعی» صدای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تشکر از تلاشهای باارزش شما از همه‌ی شما برادران و خواهران عزیزی که این فرصت را به بنده بخشیدید که بعد از آن‌که دورادور با صدا و کار و نتایج تلاشهای باارزش شما آشنا بودم، شما را از نزدیک ببینم و بتوانم حضوراً از شما تشکر کنم و خسته نباشیدی عرض کنم، خیلی متشکرم. هدف اصلی ما هم تقریباً همین است که بعد از آن‌که شما دارید مهمترین بخش از شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی و ارتباطاتی کشور را اداره می‌کنید و هر کدام نقش مؤثری در آن دارید و بی‌شک این کار از زحمت و تلاش سرشار است - چه تلاشهای جسمی، و چه دلهره‌ها و اضطرابهایی که انسان معمولاً وقتی یک کار حساسِ دم‌به‌دمی بر دوشش هست، دارد؛ که این کاملاً قابل درک است - شما را زیارت، و حضوراً از شما تشکری کرده باشیم. اگر واقعاً بنده بخواهم آن‌چنان‌که حق برنامه‌ی شما در این ابعاد وسیع است، با

شما صحبت کنم، قاعدتاً زمان خیلی طولانی‌یی را می‌طلبد. خود جمع حاضر شما عده‌ی کثیری که بحمداللَّه در این‌جا هستید، نشان می‌دهد که کاری هم که پشت این مجموعه قرار دارد - این هیأت عمومی و نظراتی که درباره‌ی آن ممکن است وجود داشته باشد، یا تبادل نظرهایی که خوب است انجام بگیرد - قاعدتاً خیلی زیاد است؛ کثرةالمبانی تدلّ علی کثرة المعانی. گزارش(۱) هم گزارش طولانی و بحمداللَّه مفید و همه‌جانبه‌یی بود و قهراً بخش قابل توجهی از وقت را به خودش اختصاص داد؛ اگرچه من قبلاً گزارشی را که آقایان فرستاده بودند، خوانده بودم و از تفصیل برنامه‌ها تا حدود زیادی مطلع بودم؛ لیکن از گزارش هم استفاده کردم. رادیو، یکی از ارکان سازندگی جمهوری اسلامی آن چیزی که من در درجه‌ی اول به شما برادران و خواهران عرض می‌کنم، این است که این رسانه‌یی که در اختیار شماست - رادیو - و این بخشی که چند ساعت را فرا می‌گیرد، یکی از ارکان سازندگی جمهوری اسلامی است. اگر ما جمهوری اسلامی را به این معنا می‌دانیم که نظامی بر پایه‌ی ارزشهای نوین و دارای جهتگیری ویژه‌یی به سمت اهداف متعالی است - طبعاً معنای یک نظام نو غیر از این هم نیست؛ والّا پس انقلاب چه معنا دارد؟ - و باید ارزشهای جدیدی داشته باشد، بر اساس این ارزشها، هدفهایی ترسیم می‌شود؛ و در جهت این هدفها، مسیرهایی مشخص می‌گردد. زندگی، یعنی تلاش در این مسیرها؛ و «انّما الحیاة عقیدة و جهاد»، یعنی همین. همه‌ی معنای جهاد، جهاد با شمشیر و تفنگ که نیست؛ هر تلاش شما یک جهاد است. جهاد، یعنی مجاهدت کردن و تلاش کردن. زندگی، یعنی این‌که ما این هدفها را ترسیم کنیم و ارزشهایی را که برای ما عزیز و محترم است، مشخص کنیم و بعد با همه‌ی قوا بکوشیم؛ اصلاً زندگی جز این معنی ندارد؛ والّا اگر انسان از ارزشهایی - آن ارزشها هرچه می‌خواهد باشد - خالی باشد، به یک جماد تبدیل خواهد شد؛ یا یک حیات نباتی خواهد داشت؛ جذب کن و رشد کن؛ یا احیاناً یک حیات حیوانی خواهد داشت؛ جذب کن و رشد کن و باز تلاش کن برای این‌که گیر بیاوری، تا مجدداً جذب کنی و رشد جسمانی و مادّی کنی! اینها که ارزشی ندارد؛ این زندگی، انسانی که نیست. این حرفی که می‌زنم، مخصوص ما هم نیست؛ این‌طور نیست که من بخواهم ادعا کنم، یا هرکسی بخواهد ادعا کند که این مربوط به یک محدوده‌ی خاص جغرافیایی یا محدوده‌ی خاص اعتقادی است؛ اصلاً برای هوشمندان عالم، زندگی جز این معنایی ندارد؛ فکری می‌کنند، هدفی ترسیم می‌کنند و به شوق آن هدف، تلاش مداومی را ادامه می‌دهند و پی می‌گیرند؛ هرچه هم آن تلاش سخت‌تر باشد و بیشتر عرق آدم را در بیاورد، بعد از این‌که این تلاش انجام شد، آدم خوشحال‌تر است. شما اگر یک روز ورزش سنگینی بکنید، بعدش احساس رضایت بیشتری می‌کنید. علاوه بر این‌که خود آن ورزش هم تأثیری در جسم شما می‌گذارد و نشاطی به شما می‌دهد که طبیعی و قهری است و دست شما نیست - چه بخواهید و چه نخواهید، ورزش در جسم شما اثر می‌گذارد - یک چیز دیگر هم هست، و آن این‌که شما احساس می‌کنید که امروز کار بیشتری کرده‌اید. یک روز وقتی شما یک برنامه‌ی خوب تنظیم می‌کنید، یک اجرای خوب دارید، یک کار جدید می‌کنید، خوشحال‌ترید. یک روز وقتی شما یک ساعت بیشتر وقتتان را مصرف می‌کنید - البته از روی اختیار، نه از روی اجبار؛ کار اجباری این خواص را ندارد - آخر سر می‌گویید امروز یک ساعت بیشتر ماندم؛ یعنی یک خشنودی از خودتان و از کار خودتان دارید. بنابراین، هرچه این تلاش سخت‌تر، سنگین‌تر، پیگیرتر و به نظر خود آدم درست‌تر باشد، انسان خوشحالیش هم بیشتر است؛ این یک اصل کلی است؛ این مخصوص ایران و توران و شرق و غرب عالم نیست؛ همه‌جا همین‌طور است؛ هرجا که یک مشت اندیشمند دارند زندگی می‌کنند. این نظام به دنبال تلاش ارزشمندی به وجود آمده است ما حالا در این نظام زندگی می‌کنیم. این نظام، نظامی است که به دنبال زحمت و تلاش ارزشمندی - که آن هم باز به نوبه‌ی خود دنبال هدفی بوده - به‌وجود آمده است؛ بنابراین، نظام مال ما هم نیست که بتوانیم آن را به همدیگر ببخشیم یا از هم اغماض کنیم؛ من بگویم خیلی خوب، حالا- شما این تکه‌اش را این‌طوری کردی، عیبی ندارد؛ یا شما به من بگویی خیلی خوب، این‌جا را خراب کردی، عیبی ندارد؛ چون شمایید! نه ما حق داریم نسبت به کسی در مسائل اساسی اغماض کنیم و از کیسه‌ی خلیفه ببخشیم، نه کسی حق دارد متقابلاً به ما از کیسه‌ی خلیفه چیزی ببخشد و اغماض کند؛ اصول پذیرفته شده‌یی وجود دارد که متعلق

به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است. این نظام، نظامی است - که خود شماها همیشه هم می‌گویید، درست هم می‌گویید - که بر پایه‌ی تلاشهای بی‌شمار و فداکاریهای فراوان به وجود آمده و امروز هم در دنیا دارد یکه‌تازی می‌کند؛ اما همین رادیوهای بیگانه‌یی که آقای پورمحمّدی اشاره کردند، هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند. بله، معلوم است؛ اگر مثلاً ده نفر بچه‌ی هرزه دور آدم دانشمند و شخصیت برجسته‌یی را بگیرند؛ یکی به او اهانت کند، یکی بگوید تو بی‌سوادی و...، طبعاً ممکن است او انکساری هم در خودش پیدا کند؛ اما شما که او را می‌شناسید، باورتان نمی‌آید. بله، نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی حرف می‌زنند؛ نمی‌زدند، تعجب می‌کردیم. امام می‌گفتند هر وقت از ماها تعریف می‌کنند، آدم در دلش چیزی پیدا می‌شود که چه اشکالی در من به‌وجود آمده که دشمن دارد از من تعریف می‌کند؛ واقعاً عقیده‌ی امام این بود؛ نه این‌که فقط در حرفهای عمومی آن را بیان کنند؛ حتّی به ماها هم آن را می‌گفتند. بنابراین، ارزشها و اصول و هدفهایی وجود دارد؛ این تلاش ارجمند شما باید در همین سمت انجام گیرد؛ مقصود این است. هیچ رسانه‌یی به اندازه‌ی رادیو گسترش و نفوذ ندارد رادیو یک دستگاه ویژه است؛ یعنی واقعاً در کشور، هیچ رسانه‌یی - حتّی تلویزیون، روزنامه، کتاب و سینما - وجود ندارد که این برد و این گسترش و این نفوذ را حتّی در صندوقخانه‌های مردم داشته باشد. من خیلی از اوقات همراه خودم رادیو می‌برم؛ مثلاً صبحها که برای قدم زدن یا ورزش کردن به گوشه‌یی از این شهر می‌روم، این رادیو هم همراهم هست؛ از هیچ چیز دیگر نمی‌شود این‌طور استفاده کرد؛ از قبیل من هزاران نفر هستند. به قول مرحوم آل‌احمد که می‌گفت آن کشاورز ما هم به شاخ گاوش یک ترانزیستور آویزان کرده است! بنابراین، رادیو خیلی حساس است؛ بخصوص که بعضی از برنامه‌های شما، برنامه‌های مستقیم است؛ یعنی برنامه‌هایی است که دیگر شمایید و هنرتان و هر کاری که بتوانید بکنید؛ این شمایید و این هم میدان؛ یا علی مدد! هر کار کردید، کرده‌اید؛ هیچ ادیتوری، هیچ تنظیم کننده‌یی، هیچ کنترل کننده‌یی هم وجود ندارد؛ شما هستید و دارید می‌گویید و در سطح میلیونی کشور و دنیا - مستقیم، کشور؛ غیرمستقیم، دنیا - پخش می‌شود؛ لذاست که بسیار بسیار حساس است. همه‌ی برنامه‌های شما باید در جهت ارزشهای اسلامی باشد اولین چیزی که من بعد از این مقدمه می‌خواهم بگویم، این است که کل برنامه‌های شما(۲) بایستی در جهت این ارزشها باشد؛ یعنی مهمترین الزام و چارچوب و کمربندی که بایستی مجموعه‌ی برنامه‌ها را محصور کند و به این حرکت جهت بدهد، این است. شما باید نگاه کنید ببینید ارزشهای اسلام و انقلاب چیست؛ این ارزشها را به‌دست بیاورید؛ شوخی و خنده‌مان هم باید در این جهت باشد؛ سرگرمی و تفریحمان هم بایستی در این جهت باشد؛ کار روی افکار عمومی مردم - مثل این برنامه‌های همگانی و برنامه‌های صبحتان، یا برنامه‌های خانواده که از برنامه‌های خیلی خوب این مجموعه است، یا بعضی از برنامه‌های دیگری که دارید - همه باید در این جهت باشد. باید مراقب باشیم که اشتباه نکنیم. مثلاً فرض بفرمایید ما سوار ماشینی شده‌ایم و داریم راهی را می‌رویم و به سمتی حرکت می‌کنیم؛ خیلی خوب، قهوه‌خانه است؛ آدم پیاده می‌شود و چای می‌خورد، یا تفریحی می‌کند؛ یک وقت هم مثلاً پا را روی گاز می‌گذارد و با سرعت صد و چهل کیلومتر می‌رود؛ یک‌جا انسان کند می‌کند؛ یک‌جا سنگین است، بارها را یک خرده پایین می‌آورد؛ یک‌جا یک نفر پیاده دارد می‌رود، انسان سوار می‌کند؛ شکلها و نحوه‌های گوناگونی هست؛ اما آنچه که هرگز گم نمی‌شود، این است که ما داریم به کجا می‌رویم. ممکن است در جایی به طور طبیعی جاده پیچ بخورد؛ مثلاً ـ طرف شرق داریم می‌رویم، اما این جاده به طرف شمال می‌رود؛ حتّی طرف غرب می‌رود - یعنی علی‌الظاهر در خلاف جهت داریم حرکت می‌کنیم - اما آن چیزی که در متن و بطن کار مضمَر است، این است که ما داریم به طرف شرق می‌رویم؛ به همان طرفی که مورد نظرمان است؛ این باید گم نشود؛ این در همه‌ی برنامه‌هاست؛ فرق هم نمی‌کند؛ این از آن چیزهایی است که نسبت به آن با هم رودربایستی نداریم؛ نه من با شما رودربایستی دارم، نه شما باید با من رودربایستی داشته باشید. معروف است که خلیفه‌ی مسلمین در صدر اسلام گفت اگر من کج رفتم، با من چه می‌کنید؟ یکی گفت اگر کج رفتی، با شمشیر راستت می‌کنیم! اگر من هم که مسؤول اول این نظام هستم و بارهای شما هم بر دوش من است، برخلاف این جهت حرکت کردم، شما هم باید به من بگویید. بارهای شما هم

بر دوش من است بارهای شما هم بر دوش من است؛ یعنی این برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» را که گاهی گوش می‌کنم، هر کلمه‌یی که آن آقا می‌گوید، احساس می‌کنم که من دارم می‌گویم؛ یعنی با نگرانی گوش می‌کنم؛ این را شما بدانید. همه‌ی برنامه‌های شما را که من گوش می‌کنم، دغدغه‌یی در عمق ذهن من وجود دارد؛ یعنی احساس می‌کنم که شما دارید حرفی را می‌زنید که مسؤولیت آن حرف با من است؛ حقیقت قضیه هم این است؛ یعنی مسؤول کار شما من هستم؛ البته نه این‌که شما مسؤول نیستید؛ اما من احساس مسؤولیت می‌کنم؛ نسبت به همه‌ی این نظام هم همین‌طور است. یک مأمور نیروی انتظامی هم که در خیابان دارد راه می‌رود، من با نگرانی نگاه می‌کنم؛ چون می‌دانم که مسؤول کار او هم من هستم. توجه به ارزشهای اسلام و انقلاب از آن چیزهایی است که در مورد آن نه من با شما رودربایستی دارم، نه شما باید با من رودربایستی داشته باشید؛ اگر بنده هم یک وقت برخلاف این جهتی که دارم می‌گویم، و برخلاف این اصول حرکت کردم، شما هم باید به من بگویید؛ این چیزی نیست که ما بتوانیم از یکدیگر اغماض کنیم و بگویم چون این آقا بالاخره آدم شریف، عزیز و مرد خوبی است، یا این خانم مثلاً آدم کارآمدی است، پس او را اغماض کنیم؛ نه، این دیگر آن عنصر اصلی قضیه است. ما همه داریم تلاش می‌کنیم تا مثلاً آشی پخته بشود؛ یکی آتش می‌آورد، یکی هیزم می‌گذارد، یکی نخود و لوبیا پاک می‌کند، یکی به هم می‌زند؛ در این‌جا ما می‌توانیم از کوتاهیهای یکدیگر هم اغماض کنیم - یک‌بار بنده کوتاهی کردم، شما گذشت کردید؛ یک بار شما کوتاهی می‌کنید، من بالاخره گذشت می‌کنم - اما دیگر این کوتاهیها نباید به این حد برسد که آش را برداریم و به بیرون خالی کنیم؛ این‌که دیگر نقض غرض خواهد شد؛ دیگر نمی‌شود تا این حد کوتاهی را نادیده گرفت! رادیو، رسانه‌یی متعلق به تشکیلات این برنامه‌هایی که آقایان گفتند، من تقریباً همه‌اش را گوش کرده‌ام؛ حالا- بعضی را بیشتر گوش می‌کنم و هر وقت یادم باشد یا فرصت داشته باشم، گوش می‌کنم؛ بعضیها را هم تصادفاً گوش می‌کنم؛ اما این‌طور نیست که این برنامه‌های شما را نشنیده باشم؛ تقریباً همه‌ی این برنامه‌ها را من کم و بیش چشیده‌ام - اگر نگویم که استفاده‌ی زیادی کرده‌ام - بعضی از آنها هم انصافاً سطوح بالایی دارد و همه‌اش به‌طور کلی مجموعه‌ی خوبی را تشکیل می‌دهد. هر کدام از این برنامه‌ها در جای خود چیز لازمی است و با هدفهای خوبی تشکیل شده؛ لیکن این را از این جهت می‌گویم که برنامه‌ریزان، نویسندگان، محققان، تنظیم‌کنندگان، تهیه کنندگان، و حتّی مجریان و گزارشگران این را رعایت کنند. شما که میکرفن در دستتان هست و می‌روید پهلوی این و آن صحبت می‌کنید، در آن حال یادتان باشد - البته امکان دارد که این یاد بودن، هیچ تأثیری در گزارش گرفتن شما نداشته باشد؛ اما بی‌گمان در استفاده‌ی از این گزارش تأثیر دارد - و مواظب باشید که آن‌طوری که درست است؛ یعنی در جهت این نظام است، باید حرکت کنید. رادیو، رسانه‌یی متعلق به تشکیلات است؛ متعلق به هیچ‌کس نیست. البته در بین شماها من چنین چیزی را سراغ ندارم، اما در مجموعه‌ی صدا و سیما سراغ دارم که یک نفر که میکرفنی در دستش هست، خیال می‌کند که صاحب میکرفن است! یعنی سلیقه‌ی خودش را بر سلیقه‌ی نظام، و سیاست خودش را بر سیاست نظام، و فهم خودش را بر فهم نظام ترجیح می‌دهد! این غلط است؛ چون این میکرفن که در دست شماست، متعلق به شما نیست؛ شما را آن‌جا گذاشته‌اند و گفته‌اند این برنامه را اداره کنید؛ شما هم باید طبق سیاست آن کسی که این میکرفن متعلق به اوست - یعنی نظام جمهوری اسلامی - عمل کنید. اگر شما خوب اداره کردید، البته مستحق اجر و پاداش دنیوی و اخروی هستید؛ لیکن بلاشک سلیقه‌ی شخص، فکر شخص، انگیزه‌های شخص و ایده‌های شخصی یا حتّی سیاسی و عمومیش، نباید هیچ‌گونه تأثیری در اداره‌ی این برنامه بگذارد؛ این را من مخصوصاً به شما بیشتر و مؤکداً می‌گویم؛ چون بحث شما، بحث عمومی است و یک کار اجتماعی می‌کنید. پس، سیاستها، جهتگیریها و هدفها باید بر طبق معیارهای اسلامی و معیارهای انقلاب باشد؛ این را رعایت کنید. موسیقی غافل‌کننده، حرام است البته در همین زمینه، رعایت معیارهای اسلامی، با موسیقیهای شما هم ارتباط پیدا می‌کند. گاهی اوقات موسیقیهایتان، موسیقیهایی بیرون از معیارهاست. من در باب موسیقی، فقط یک کلمه به شما بگویم: ببینید، آن موسیقی‌یی که انسان را غافل می‌کند و داخل خلسه‌ی شهوانی می‌برد، حرام است؛ چه موسیقی ایرانی باشد، چه موسیقی فرنگی

باشد، چه موسیقی هندی باشد، چه موسیقی عربی باشد؛ فرقی ندارد. آن چیزی که در اسلام ممنوع است، این است؛ حالا شما ببینید چگونه چنین موسیقی‌یی به‌وجود می‌آید. البته این چیزی که من گفتم، جزو معیارهای شناخته شده و جزو آن موضوعات حقوقی و فقهی ما نیست؛ من دارم لبّ و عصاره‌ی مطلب را به شما می‌گویم. الهاء، یعنی کسی را غافل کردن و از خود بی‌خود کردن. غافل کردن از چه؟ انسان از درد دندان که غافل بشود، خوب است؛ این‌که بد نیست. الهاء، یعنی غافل کردن از آن جهت و هدف و حرکت و راه خودش، و به تعبیر اسلامی و دینی - که مربوط به همه‌ی ادیان است؛ این تنها مربوط به اسلام هم نیست - غافل کردن از خدا. وقتی انسان از همه‌ی این ارزشها غافل شد، اسمش غفلت از خداست. غافل شدن از خدا که می‌گویند، معنایش این است؛ یعنی انسان ناگهان از همه‌ی ارزشهای الهی غافل بشود. بنابراین، موسیقی‌یی که انسان را از خدا غافل کند، موسیقی بدی است. البته تفصیل بیشتر اینها بایستی با گروه سرود و موسیقی مطرح بشود؛ به شما ارتباط مستقیم پیدا نمی‌کند؛ اما شما چون آن محصول را به‌کار می‌برید، مواظب این جهت باشید. فرض بفرمایید که یک روز آهنگسازی بر طبق سفارشی یا بر طبق میل دل خودش آهنگی ساخته، برای این‌که در جایی از دنیا رقص تندی انجام بشود؛ این به من و شما چه ربطی دارد؟! مال خودش است؛ بیخ ریش خودش؛ اصلاً به ارزشهای ما ارتباط ندارد؛ این ضد ارزشهای ماست. یا حتّی مثلاً فلان آهنگساز ایرانی طبق همین موسیقی سنتی و موسیقی مقامی خودمان برداشته آهنگی را در فلان دستگاه اجرا کرده و آهنگ هم برای این است که یک نفر - مثلاً در حالات خاص یک جوان - بتواند آن احساس شهوانی خودش را اشباع کند؛ این به ما چه ارتباطی دارد؟! این را یک نفر برای خودش ساخته؛ ما حالا نمی‌رویم یقه‌ی او را بگیریم که تو چرا ساختی؛ دلش می‌خواهد بسازد؛ هرکس کاری برای خودش می‌کند. مردم در کارهای فردی خودشان، مادامی که به حریمهای اجتماعی ضربه نزنند، آزادند؛ اما من و شما که می‌خواهیم محصول کار افراد را بیاوریم و عرضه کنیم، آیا نباید نگاه کنیم که این محصول فاسد و خراب نباشد؛ چیزی نباشد که به مصرف کننده ضربه بزند؟ ما باید این را نگاه کنیم. البته - همان‌طور که گفتیم - این موضوع بیشتر به محققان و برنامه‌ریزان و تهیه‌کنندگان و نویسندگان و تا حدودی هم به رفتار مجریان ارتباط پیدا می‌کند. هنر جمع‌آوری و جمع‌بندی نظرات چند نکته را درباره‌ی مباحث گوناگون برنامه‌های شما یادداشت کرده‌ام که عرض می‌کنم. یک مسأله راجع به این برنامه‌های صبحگاهی است؛ یعنی برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» و برنامه‌ی «کار و زندگی»؛ که هر دو از برنامه‌های خیلی خوب است؛ برنامه‌هایی است که واقعاً هر کدام خلأیی را پُر می‌کند و دارد کاری را در متن جامعه انجام می‌دهد؛ نباید بگذارید این برنامه‌ها هرز و هدر برود؛ حیف است؛ برنامه‌های بسیار باارزشی است و در همین جهات خوب، می‌شود از آنها خیلی استفاده کرد. شما موضوعاتی را معین می‌کنید؛ خوب است. این دنبال کردن موضوعات و این‌که انسان موضوع را با ذهن مردم روبه‌رو کند و ذهن آنها را به کار بیندازد و نظراتشان شنیده شود، بسیار خوب است؛ منتها ببینید، جمع کردن مواد، دو گونه و در دو مرحله انجام می‌گیرد؛ مرحله‌ی اول، مرحله‌ی انبار کردن است. فرض بفرمایید محققی می‌خواهد درباره‌ی فلان موضوع علمی یا ادبی یا تاریخی یا هر موضوع دیگر کاری انجام بدهد. مرحله‌ی اول، مرحله‌ی انبار کردن است. انبار کردن، یعنی این‌که این‌جا و آن‌جا بگردد و از کتابها و از فکرها و اندیشه‌های خودش چیزهایی را یادداشت کند و روی همدیگر بگذارد. در انبار کردن، احیاناً تنظیم هم هست. در انبار کالا هم انسان طبقه‌بندی می‌کند و هر کالایی را در جای خودش می‌گذارد. ما در فیشهای علمی هم همین کار را می‌کنیم. شماها که خودتان اهل تحقیق هستید، همین‌طور عمل می‌کنید؛ یعنی مطلب را فراهم می‌کنید و در فیشها می‌گذارید؛ فیشها را تقسیم‌بندی می‌کنید و در جای مناسبش می‌گذارید. حالا که این مرحله تمام شد، نوبت مرحله‌ی دوم است. مرحله‌ی دوم چیست؟ این‌که ما جمع‌بندی کنیم؛ یعنی مرحله‌ی اجتهاد. مجتهد در عرف طلبگی ما، یعنی آن کسی که می‌تواند مباحثی را که یک آدم عامی و عادی اصلاً نمی‌تواند از آن مباحث استفاده کند و آنها را جمع‌بندی کند، جمع‌بندی کند. مجتهد - یعنی کسی که قوّت استنباط دارد - آن کسی است که می‌تواند مثلاً از ده عنصری که علی‌الظاهر به هم ارتباطی هم ندارند، یک جمع‌بندی صحیح در بیاورد. شما در برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» نظرات مردم را جمع

می کنید؛ می‌خواهید چه کار کنید؟ آیا می‌خواهید از این نظرات به جمع‌بندی برسید؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ در میان این نظرات، نظر یک دانشمند و یک آدم بافکر هست؛ نظر یک آدم عامی اما بافکر هم هست، که حرف گزیده‌ی درستی را به شما که دارید از او سؤال می کنید، می‌زند؛ نظر آدمی هم هست که عامی است و از موضوع مطرح شده اصلاً پرت است و آن را درک نمی کند؛ مگر می‌شود از مجموع این‌طور نظرات، کسی جمع‌بندی کند؟ حالا چه‌کسی می‌خواهد جمع‌بندی کند؟ مگر می‌شود فردی از این مجموعه - هرچند هم دانشمند باشد - یک جمع‌بندی بدهد؟ کِی هم می‌خواهید این جمع‌بندی را به مردم بدهید؟ پس، این روش کار غلط است. شما وقتی که موضوع را انتخاب کردید - که حالا در انتخاب این موضوعات هم تذکر کوچکی دارم که خواهم گفت - باید آن را قبلاً ـ خودتان به‌وسیله‌ی آن مراجع صالحِ برای فکر کردن روی این قضیه، پخته کنید؛ چون قضایای شما مختلف است. این موضوع را اول به یک جمع‌بندی نهایی برسانید؛ بعد به شکل هدایت شده، از این مجموعه‌ی انباری که تحصیل می‌شود، استفاده کنید. این‌طور نباشد که توپ را همین‌طور بین عده‌یی که اصلاً فوتبال بلد نیستند، رها کنید. فرض کنید شما پنجاه نفر آدم را در یک میدان بازی می‌ریزید و یک توپ هم وسط می‌اندازید؛ از این بازی چه در می‌آید؟ هرکس پایی می‌زند. اگر شما یک مربی فوتبال باشید، می‌دانید که در فوتبال چه کار باید بشود؛ توپ را وسط می‌اندازید، بعد خودتان هر حرکتی را به طرفی هدایت می کنید؛ مثل یک کارگردان پخته باید عمل کنید. آن فکر و ایده را انتخاب بکنید - که عرض کردم در انتخاب آن تذکری وجود دارد - بعد آن را خوب پخته کنید و در ذهن خودتان جواب درست را برای این سؤال و این معما داشته باشید؛ سپس براساس آن جواب درست، از این گفتارها و نظراتی که مردم دارند، استفاده‌ی صحیح بکنید؛ بعضی را فی‌المجلس رد کنید؛ بعضی را تشویق کنید؛ بعضی را نکته‌اش را بگویید و اشاره کنید که مثلاً ـ این برادرمان که این حرف را درباره‌ی این قضیه زد، به این جهتش توجه نکرده است؛ حرف او را کامل کنید و به شکل مؤدبانه‌یی به او تفهیم کنید که حرفش درست نبود؛ کسی که موضوع را نگرفته، او را توبیخ مؤدبانه‌یی بکنید، که چرا باید آدم موضوع رادیو را - که موضوع خودش است - نگیرد؛ تا آن کسی که دارد گوش می کند و فردا احیاناً پشت میکرفن شما پیدا خواهد شد، او این فکر را کرده باشد. یکی، دو ماه پیش، در یکی از برنامه‌های شما راجع به اتلاف وقت صحبت می‌شد؛ که ضمناً خود آن آقای گزارشگر و مجری، هر دو هم داشتند در وسط این‌کار با یک خرده زیاده‌گویی، اتلاف وقت می کردند! عالم بی‌عمل، همین است! البته این نباید از شأن مجریان خوب ما در این برنامه و برنامه‌های دیگر بکاهد؛ بالاخره هرکسی عیب و نقصی دارد که باید نقصها را برطرف کند. طرح موضوعهای زنده‌ی مؤثر در زندگی مردم آن تذکری که عرض کردم، این است: این موضوعاتی که مطرح می‌شود، مهم است. فرض بفرمایید یکی از موضوعات زنده‌یی که الان در میان مردم مطرح است، تشریفات ازدواج است. البته این موضوع، کار گروه خانواده است؛ اما شما می‌توانید کمک کنید. این‌گونه موضوعها، موضوعهای زنده‌یی است که طرح آن حقیقتاً در وضع زندگی مردم تأثیر می‌گذارد. تشریفات ازدواج، پدر مردم را درآورده است؛ هرچه هم گفته می‌شود، اثر نمی کند؛ این را شما به میان مردم بیاورید و آن کسانی که دنبال مهریه‌ی زیادی و جهیزیه‌ی آن‌چنانی هستند، یک هفته خوب عرقشان را در بیاورید! یقیناً کسانی پیدا خواهند شد که برای این کارها بهانه‌های معمولی را به شما خواهند گفت - آقا اگر مهریه‌مان را بالاـ نبریم، دخترمان را طلاق می‌دهند - اما شما باید قبلاً ـ مطلب را برای خودتان پخته کنید و جوابش را در دست داشته باشید؛ و تا کسی این‌طور گفت و گزارشگر شما منتقل کرد، شما به زبان مناسب و با شکل هنرمندانه‌یی به او پاسخ بدهید. مسأله‌ی بوروکراسی در ادارات هم همین‌طور است؛ که البته من شکلهای ناقصش را دیدم که در برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» مطرح می‌شود. مشکل نفت و برخی دیگر از مشکلات هم به بوروکراسی برمی گردد. به این نکته باید توجه داشت که امکانات دستگاهها با این حرفها قابل کم و زیاد شدن نیست؛ بالاخره هر دستگاهی مقداری پول دارد، مقداری امکانات دارد، مقداری نفت فراهم می کند؛ این‌که نه با دعا، نه با دعوا، نه با شوخی و نه با هیچ‌چیز دیگر کم و زیاد نمی‌شود؛ آن چیزی که اشکال ایجاد می کند تا ما از همان چیزی که داریم، نتوانیم

درست استفاده کنیم و نفت را به مردم بدهیم، مشکلات بوروکراسی و اشکالات اداری و ضعف دستگاه اجرا کننده است. یا مثلاً دیدم که راجع به هواپیما و بلیط هواپیما صحبت می‌شود. مشکل ما این نیست که چند فروند هواپیما داریم - همان تعداد که داریم، همان است؛ بیشتر از موجودی که نمی‌شود کار کشید - مشکل این است که از اینها استفاده‌ی بهینه نمی‌شود. پس، شما بروید روی بوروکراسی انگشت بگذارید؛ بوروکراسی را در همان شکلی که مردم می‌فهمند و برایشان قابل درک است - در شهرداری لمسش می‌کنند؛ در اداره‌ی دارایی لمسش می‌کنند؛ در فلان مؤسسه‌ی مورد مراجعه لمسش می‌کنند؛ در بنیاد مستضعفان و بنیاد فلان لمسش می‌کنند - بیرون بکشید؛ اما قبلاً برای خودتان مطلب را پخته کرده باشید. بنابراین، ذهن مردم را به آنچه که باید بفهمند، هدایت کنید. مواظب باشید حرف سست از این رسانه خارج نشود البته در این برنامه‌های شبیه «سلام صبح بخیر» و «کار و زندگی»، مواظب باشید حرف سست از این رسانه خارج نشود؛ مثلاً کسی تلفن کند، حرف بی‌ربطی را بزند و شما هم همان حرف بی‌ربط را پخش کنید! این مثل آن است که فرضاً یک نفر بیاید پشت یک بلندگوی عمومی بگوید آقای فلان کس، فلان کار را کرده است؛ ولو فردا و پس‌فردا و ده روز دیگر هم بیاید بگوید اشتباه کردم؛ ولی وقتی که گفت، دیگر گذشته است. بگردید موضوعات خوب را با شیوه‌های خوب و با همان شکل مورد پیشنهاد مطرح کنید؛ یعنی پخته شدن مطلب از پیش، آماده کردن آن، و بعد هدایت کردن فکرها. شما معلمید و این‌جا هم دانشگاه است؛ فکرها را به جمع‌بندی و به درک صحیح هدایت کنید؛ در حاشیه‌اش هم خلاف واقع و حرف سست گفته نشود؛ اعتراضهای بیخودی به دولت نشود. من دیدم که برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» چند وقتی خیلی شلوغ شده بود؛ مثل این‌که اصلاً برنامه دنبال این بود که اشکالی برای مسؤولان اجرایی کشور پیدا کند! این همه مردم در گوشه و کنار هستند که از فلان پدیده راضیند؛ اما ما یک ناراضی را از میان اینها بیرون بکشیم و صدایش را پشت بلندگو بیاوریم؛ این خلاف انصاف است؛ اصلاً خلاف حق است؛ قضیه این‌طوری نیست. لباس ملی را در برنامه‌ی خودتان مطرح کنید لباس ملی را در برنامه‌ی خودتان مطرح کنید. آیا این لباسی که الان تن شماست، لباس ملی ماست؟ هندیها که لباس ملی خودشان را دارند، ضرری کرده‌اند؟ آفریقاییها که لباس ملی خودشان را دارند، ضرری کرده‌اند؟ لباس ملی ما چیست؟ می‌فرمایند کت و شلوار! آیا لباس ملی ما این است؟ لباس ملی شما این نیست؛ اشتباه می‌کنید. کت و شلوار، لباسی است که آوردند تن ما کردند! البته من تعصبی روی کت و شلوار ندارم؛ من خودم گاهی که لازم باشد، کت و شلوار هم می‌پوشم؛ در جبهه هم لباس فرم می‌پوشیدم؛ ممکن است کاپشن هم بپوشم؛ اما یک ملت باید در این مسأله تعصب داشته باشد؛ یعنی یک روح ملی در این‌جا وجود داشته باشد. چند سال قبل در زمان ریاست جمهوری، من این قضیه را به دستگاهی محول کردم، اما نتوانستند؛ خیلی خوب، شما این را بیاورید در ذهن مردم مطرح کنید. مردم، مثل همین برادری که گفتند کت و شلوار لباس ملی ماست - که اشتباه هم کردند - خیال می‌کنند که واقعاً کت و شلوار لباس ملی ماست؛ این لباس ملی ما نیست؛ زور که نیست! این مثل آن است که از مردم شوروی بپرسند دین شما چیست؛ آنها هم بگویند مارکسیسم؛ چون هفتاد سال است که مارکسیسم در آن‌جا حاکم بوده است! آیا اسم این را می‌شود دین گذاشت؟! یک پدیده‌ی ملی هم همین‌طور است. البته من نمی‌گویم شما بروید لباس جبه‌ی فلان عهد شاه‌وزوزک را به تنتان کنید؛ طرفدار آن‌طور مچل‌بازیها نیستم؛ اما ما طراح داریم، خیاط داریم، هنرمند داریم؛ بنشینند بر اساس همین سنتهای گذشته، برای زنمان، برای مردمان، یک لباس درست کنند و آن را الگو قرار دهند؛ این کارها را می‌شود کرد؛ منتها اگر شما امروز این کار را شروع کنید، بیست سال دیگر نتیجه خواهد داد. این کار، کار زورکی و باسمه‌یی(۳) و اجباری که نیست. شما چرا وارد این قضیه نشوید؟ بروید اول خودتان به یک اندیشه‌ی صحیح و متین و حساب شده برسید، که بعد هرکس پشت آن میکرفن دستی شما چیزی گفت، دچار اضطراب نشوید؛ نه خود شما که اجرا کننده‌ی برنامه‌اید، نه آن مستمع شما که بیچاره ریشش در دست شماست و دارد حرف شما را گوش می‌کند؛ بالاخره به یک جهت هدایتش کنید. مطالعه کردن، گویی جزو کارهای بشری نیست! من چند موضوع را همین‌طور دم دستی حاضر کرده‌ام که در این‌جا مطرح کنم؛ که یکی از آنها «مطالعه» است. ملت ما مطالعه کردن را اصلاً

جزو کارهای بشری نمی‌دانند! مثل خوراک و ورزش و دیگر چیزهایی که جزو کارهای معمول انسان است، مطالعه اصلاً جزو این چیزها نیست! آدم باید عنوان دیگری داشته باشد - یا باید شب امتحانش باشد؛ یا باید معلم در مدرسه از آدم بخواهد؛ یا باید یک دانشمند باشد؛ یا باید بخواهد در جایی سخنرانی کند - تا موجب شود که مطالعه کند! این چه‌قدر خسارت است؟! واقعاً خدا می‌داند من وقتی یادم می‌آید - و این چیزی است که تقریباً هیچ وقت از یادم نمی‌رود - که مردم ما مطالعه کردن را بلد نیستند، به قلب من فشار می‌آید! از این بابت، ما چه‌قدر داریم هر ساعت خسارت می‌بینیم؟! واقعاً این به عهده‌ی چه کسی است؟ در حال حاضر این‌طور است که بنده یا یک نفر مثل بنده، سالی یک‌بار به نمایشگاه کتاب برود و یک کلمه راجع به مطالعه بگوید؛ آن هم به شرطی که دست یک گزارشگر خاص نیفتد! این‌که نمی‌شود. شما این موضوع را به رادیو بیاورید و در برنامه‌های گوناگون اجتماعیتان - از جمله در برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» و «کار و زندگی» - آن را مطرح کنید. منظور من این است که سراغ موضوعهایی بروید که واقعاً از متن زندگی مردم برمی‌خیزد. ما نباید دچار عوام‌زدگی بشویم ما نباید دچار عوام‌زدگی بشویم. ببینید، عشق به عوام - یعنی این توده‌ی مردم - چیزی است؛ و تأثر غلط از عوام، چیز دیگری است. مبادا چون امروز مثلاً مد شده که از چیزی انتقاد بکنند، ما هم برای این‌که برنامه‌مان مورد علاقه‌ی مردم قرار بگیرد، دنباله‌رو آن چیزی بشویم که حالا ـ مدش کرده‌اند، یا وانمود کرده‌اند که مد شده است؛ این نباید باشد. شما باید آن فکری را که ولو غلط است، هدایت کنید و مردم را به این سمت بکشانید. در همه‌ی برنامه‌ها، سیاستهای نظام باید رعایت شود همان‌طور که عرض کردم، در همه‌ی برنامه‌ها، افکار اصولی و سیاستهای نظام باید رعایت بشود. البته گاهی برای جا انداختن سیاستهای نظام، لازم است تدابیری اندیشیده بشود که آن تدابیر لزوماً تأیید مستقیم نیست؛ در این بحثی نداریم؛ اما در جهت مخالف سیاستهای نظام، نباید هیچ حرکتی در برنامه‌ها به‌وجود بیاید. فرض بفرمایید یک روز جنگ خلیج فارس بین عراق و کویت است - که حالا اگر بخواهیم تعبیر درستش را بگوییم، طور دیگری باید حرف بزنیم - در این خصوص، نظام ما سیاستی اتخاذ کرده است که باید همین سیاست گفته بشود و ترویج گردد؛ حالا اگر یک نفر هم خوشش می‌آید که چیزی بگوید، نمی‌تواند جهت سیاستهای کلی نظام را عوض کند. همه‌ی مخاطبان شما عوام‌الناس نیستند مجریان برنامه‌ها به یک نکته توجه کنند. شما که در رادیو دارید حرف می‌زنید - چه در برنامه‌ی طنزتان، چه در برنامه‌ی تفریحتان، چه در برنامه‌ی جدیتان، چه در برنامه‌ی اجتماعیتان؛ هرچه که هست - بدانید که همه‌ی مخاطبان شما عوام‌الناس نیستند؛ یک عده خواص هم هستند و شما هم می‌خواهید باشند؛ مگر غیر از این است؟ اینها آدمهای خردمند و عالمی هستند که یا در حال فراغت به برنامه‌ی شما گوش می‌دهند؛ یا دنبال چیزی در برنامه‌ی شما می‌گردند؛ یا مرید برنامه‌ی شما هستند؛ به‌هرحال پیچ رادیو را باز کرده‌اند و دارند به برنامه‌ی شما گوش می‌دهند؛ شما باید طوری حرف بزنید که آنها را اشباع کنید؛ آنها باید احساس پوچی و سبکی در برنامه‌ی شما نکنند. مهمترین چیزی که این سبکی را القاء می‌کند، نامنظم حرف زدن و ضد گزیده‌گویی است؛ حالا اسمش گزافه‌گویی می‌شود، روده‌درازی می‌شود؛ هرچه هست؛ «کم گوی و گزیده گوی چون دُر». بهترین چیزی که یک نفر را که پای منبر شما نشسته، خشنود می‌کند، این است که شما سخنتان، سخن منظمی باشد و هرکدام از کلمات معنای خودش را داشته باشد؛ نخواهید زیاده‌روی کنید و مرتب کشش بدهید و دایماً تعبیرات مرادفِ بیخودی به کار ببرید و به قول نظامی: لاف از سخن چو دُر توان زد آن خشت بود که پُر توان زد من می‌بینم که در بعضی از برنامه‌ها، مجری همین‌طور بیخودی مطلب را کش می‌دهد؛ یک کلمه را اضافه می‌کند، یک جمله را تکرار می‌کند! تمرین کنید؛ اینها تمرین‌کردنی است. من توقع ندارم که حالا هرکس که امروز مجری می‌شود، بتواند به طور ارتجالی و بدون این‌که نوشته‌یی هم جلویش باشد، آن‌طور که من توقع دارم، حرف بزند؛ اما بالاخره این توقع بایستی برآورده شود؛ حالا اگر مثلاً راهش این است که حتماً از روی نوشته بخوانند، این کار را بکنند. در گزارشها باید تأدب را رعایت کرد نکته‌ی دیگر در مورد گزارشگرانی است که از افراد گزارش می‌گیرند. در گزارشها اولاً باید تأدب را رعایت کرد. من می‌شنوم که مثلاً گزارشگر سراغ آدمی رفته که دارد ماشینش را می‌شوید، یا فرضاً

دکانش را دارد مرتب می‌کند؛ بخصوص در مواردی که آن طرف - طبق این معیارهای معمولی - کسی نیست، به او اهانت می‌کند؛ یا مسخره‌اش می‌کند؛ یا در تعبیراتش، تعبیرات سبکی به‌کار می‌برد و او را به‌صورت مفرد خطاب می‌کند. حالا یک وقت هست که مثل این گزارشگران ورزشی که طرفشان هرکسی باشد، او را به‌صورت مفرد خطاب می‌کنند؛ جمع خطاب نمی‌کنند؛ مثلاً با فلان قهرمان سنگین وزن کشتی با صدوبیست کیلو وزن هم که حرف می‌زنند، «تو» می‌گویند؛ با آن جوان کوچولو هم که حرف می‌زنند، «تو» می‌گویند - حالا من نمی‌دانم این از کجا آمده؛ اما به‌هرحال رسم شده است؛ حرفی هم نیست - اما شما که با همه آن‌طوری حرف نمی‌زنید؛ مثلاً به یک خانم دکتر که می‌رسید، با احترام حرف می‌زنید؛ به یک دانشجوی سال سوم که می‌رسید، با احترام حرف می‌زنید؛ اما به یک شوفر تاکسی که می‌رسید، می‌گویید: «تو»! این‌که نمی‌شود. باید تأدب مناسب را رعایت کرد؛ ببینید ادب مناسب چیست. البته نمی‌خواهم بگویم که به همه بگویید «حضرت‌عالی، جناب‌عالی، ما خدمت شما رسیدیم» و تعبیرات تعارف‌آمیز بیخودی به کار ببرید؛ نه، تأدب مناسب را رعایت کنید. طرح پرسشهای غیرمرتبط با موضوع گزارش! گاهی هم می‌بینیم که گزارشگر برای تهیه‌ی گزارش خاصی سراغ کسی رفته، اما از چیز دیگری می‌پرسد! مثلاً اگر شما راجع به «اتلاف وقت» دارید صحبت می‌کنید، چه‌کار دارید که ایشان چند تا بچه دارد؛ کِی زن گرفته و چند تا زن گرفته؟! اینها چه ربطی به هم دارد؟! چون من خودم مستمع شما هستم و پای منبر شما نشسته‌ام، خون دل خورده‌ام؛ حالا به شما می‌گویم که بدانید این خون دل را خیلیها می‌خورند! یا مثلاً گزارشگر شما می‌رود و از کسی می‌پرسد: آقا ! شما کجا می‌روید؟ می‌گوید: عروسی. ایشان کیست؟ داماد. ایشان کیست؟ مادر داماد. خیلی خوب، حالا ما همه‌ی اینها را گوش کردیم و منتظر نتیجه هستیم؛ آخر چه؟ اینها مقدمه‌ی چیست؟ بعد می‌گوید خداحافظ شما ! بالاخره یک وقت شما دنبال هدفی مثل حسن معاشرت هستید؛ خیلی خوب، این مقدمات گفته بشود تا این‌که از آن حسن معاشرت به‌دست بیاید؛ والّا وقتی شما با این آقا کاری ندارید، صرف این‌که شناسنامه‌ی او را برای ما بیان کنید، فایده‌یی ندارد. شما ناخودآگاه دارید الگو می‌دهید در مورد برنامه‌ی «خانواده» هم نکته‌یی عرض کنم. این برنامه، برنامه‌ی خیلی خوبی است؛ البته بخشهای مختلفی(۴) هم دارد که من متأسفانه نمی‌رسم مرتب گوش کنم. من سابقها یک وقت به خانواده‌ی خودم سفارش کردم و گفتم هر روزی که می‌توانید، این برنامه را گوش کنید. این برنامه، انصافاً جزو برنامه‌های مفید است و خوب است که خانواده‌ها بشنوند؛ منتها در این برنامه‌ها بیش از همه چیز باید مراقب این باشید که شما - به‌طوری که خودتان هم گاهی نمی‌دانید - دارید الگو می‌دهید. مثلاً یکی از موضوعاتی که در یکی از همین برنامه‌ها مطرح شده بود، ارتباطات دختر و پسر بود. این مسأله، مسأله‌ی خیلی حساس و خطرناکی است؛ به‌قول معروف، بحرٌ عمیق! شما چه‌طوری می‌خواهید از این دریا بیرون بیایید که مشکلی درست نکند؟ بله، این موضوع، یکی از موضوعات ماست؛ اما شما می‌دانید که امروز در دنیا مسأله‌ی ارتباط دو جنس - بخصوص در سنین جوانی - یکی از مسائل پُرحجم دنیاست؟ بیشترین سوءاستفاده‌هایی هم که استعمارگران و صهیونیستها و نقشه کشندگانِ برای افناء اخلاقی نوع بشر می‌کنند، از همین مسأله است. شما از این برنامه چگونه می‌خواهید بیرون بیایید؟ شما از پسری می‌پرسید که نظر شما درباره‌ی ارتباط دختر و پسر چیست؛ او هم نظرش را می‌گوید. معلوم است که نظر پسری که حالا نمی‌دانیم هم کیست و در چه حالی است، چیست؛ خیلی خوب، نظرش را داشته باشد؛ ما نمی‌خواهیم او را تعزیر کنیم که تو چرا این نظر را داری؛ اما چرا ما باید نظر او را بیاوریم و در این تریبون میلیونی پخش بکنیم؟! به‌نظر آدم، خیلی خلاف اصول می‌آید؛ یعنی یک نوع بی‌توجهی است. متانت را باید نگه دارید سراغ برنامه‌های تفریحی و برنامه‌ی «عصرانه» و آقای کاردان می‌آییم؛ که انصافاً هم ایشان هنرمند خیلی خوبی هستند و اجرای بسیار خوبی دارند. هم در اجرای ایشان، هم در اجرای بعضی از برنامه‌های دیگر، آن چیزی که باید گُل سرسبد خوبیهای این برنامه‌ها بشود - که انصافاً برنامه‌ها، برنامه‌های خوبی است؛ من خوشم می‌آید که چنین برنامه‌هایی در رادیو باشد و هر روز هم قویتر و بهتر بشود - حفظ متانت است. شوخی کردن، یک حرف است؛ متانت، یک چیز دیگر است؛ متانت را باید نگه دارید. خنده‌های بیجا، متانت را خراب می‌کند. حرف زدن زن و مرد با هم به شکل نامناسب، این

حالت همگون و همتراز را به هم می‌زند. یک زن و یک مرد که دارند حرف می‌زنند، همترازیِ خیلی خوبی ایجاد می‌شود. زنی است، دارد با کمال متانت و با صدای بسیار خوب حرف می‌زند؛ یک مرد هم با صدای بسیار خوب و گرم و با همه‌ی متانت دارد حرف می‌زند؛ اما اگر ناگهان از این حالتِ حرف زدنِ یک زن و یک مرد در رادیو، مثلاً تبدیل به حرف زدن یک فروشنده‌ی مرد بوتیک با مشتری زنش بشود؛ ببینید چه‌طور تعادل به‌هم می‌خورد! ممکن است یک زن و مرد در بوتیک، آن‌طوری حرف بزنند؛ معلوم نیست که ما آن مشتری زن و آن بوتیک‌دار مرد را بیاوریم و تعزیرشان بکنیم که چرا این‌طوری حرف زدید؛ اما آن‌طور صحبت کردن نباید در رادیو بیاید؛ زیرا متانت را - آن سنگینی و وقار و وزانتی که باید برنامه داشته باشد - از برنامه می‌گیرد. بنابراین، در حرف زدن زن و مرد با هم، در به‌کار بردن جملات، در ایجاد حالت خیلی خودمانی حتّی نسبت به مردان، حالت متانت را حفظ کنید. فرض کنید که گزارشگر برنامه‌ی ورزش در برنامه‌ی «عصرانه» حاضر شده است و می‌خواهد طبق معمول یک خبر ورزشی بخواند؛ یا مثلاً در برنامه‌ی «سلام صبح بخیر» گوینده‌یی دیگر می‌آید و مطالب تلکس را می‌خواند؛ خیلی خوب، آقایی آمده و اجرای خود را در جایی از این برنامه نشانده است؛ می‌تواند شکل هنرمندانه‌ی قشنگی هم داشته باشد؛ اما اگر گفتگوی این دو نفر از آن حد نزاکت معمولِ دو نفر مجری که می‌خواهند همکاری کنند، خارج شد؛ شوخی بیجایی با هم کردند؛ یک تعارض بیخودی با هم کردند؛ برای خاطر اشتباهی، یک خنده‌ی بیخودی کردند؛ کلاً ـ عدل برنامه به هم می‌خورد و از عدالت خارج می‌شود؛ مثل این‌که یک نفر دارد آواز خیلی قشنگی را می‌خواند، ناگهان در وسط این کشش زیبای صدا، مثلاً خشی از حنجره‌اش بیرون بزند؛ اصلاً این صدای زیبا را خراب می‌کند؛ بایستی مراقب این جهات بود. گاهی در برنامه‌ها شعرِ غلط خوانده می‌شود نکته‌ی دیگر، در خصوص شعرخوانی در رادیوست. گاهی در برنامه‌های شما شعر خوانده می‌شود؛ اما غلط خوانده می‌شود! چیز خیلی سختی است؛ شاعری بنشیند زحمتی بکشد و شعری بگوید و هنری بیافریند، اما بعد به دست ما بدهد و ما آن را غلط بخوانیم؛ واقعاً چیز خیلی بدی است! حالا که بناست غلط بخوانیم، شعر را نخوانیم. شعرها را که می‌خواهند بخوانند، قبلاً تمرین و دقت کنند و صحیح بخوانند؛ حتّی با تکیه‌ها و آن شیوه‌ی آهنگین مناسب خودِ آن شعر بخوانند؛ این خوب است. به برنامه‌ی خود تنوع بدهید برنامه‌های مخصوص قوه‌ی قضاییه و مجلس(۵) هم برنامه‌های خوب و مفیدی است و من آنها را می‌پسندم؛ البته یکنواختی هم دارد. من بارها برنامه‌ی قضاییِ بعدازظهرها را شنیده‌ام؛ البته آن‌وقتی است که من مجال شنیدن مرتبش را نمی‌کنم؛ وقت رادیو گوش کردن من نیست؛ کار دارم، یا استراحت می‌کنم؛ لیکن گاهی در ماشین و در حواشی وقت، مکرر این برنامه را گوش کرده‌ام. مصاحبه‌هایی که می‌شود، خوب است؛ لیکن اگر می‌خواهید مردم واقعاً از این برنامه استفاده کنند، باید به آن تنوع بدهید. چه اشکالی دارد که مثلاً بعضی از محاکمه‌های خوب و حوادث قضایی را از سراسر کشور بیاورید و قسمتهایی از آن را بگذارید تا مردم بشنوند؛ مثلاً ـ فردی کار خلافی کرده، اما ظرف چهل و هشت ساعت دستگیر می‌شود و تحویل محاکم قضایی می‌گردد؛ خوشبختانه از این قبیل موارد داریم. در این چند سال اخیر، از این کارها خیلی اتفاق افتاده؛ نمی‌دانم شماها خبر دارید یا نه. جرمی اتفاق می‌افتد، اما ظرف دو روز یا سه روز مجرم را پیدا می‌کنند و ظرف یک هفته هم جلوی مردم مجازات می‌کنند؛ از این قبیل، کارهای خیلی جالبی دارد اتفاق می‌افتد؛ اینها را بیاورید نقل کنید، تا تنوعی به برنامه‌تان داده شود؛ مردم هم دلگرم و دلخوش بشوند؛ این لازم است. به برنامه‌ی مجلس هم کم‌وبیش از این قبیل چیزها می‌تواند اضافه بشود. مواظب باشید رشد برنامه‌هایتان توقف نکند جمله‌ی پایانی را که به شکل یک توصیه‌ی کلی هم هست، عرض می‌کنم: مواظب باشید رشد برنامه‌هایتان توقف نکند. توقف، تنزل است؛ ما توقف نداریم. هرجا توقف بکنید، آن تنزل است؛ یعنی لحظه‌ی بعد از لحظه‌ی اولِ توقف، تنزل است؛ چون باید بالاـ می‌رفتید، ولی مانده‌اید؛ پس تنزل کرده‌اید. من می‌بینم که بعضی از برنامه‌ها خوب است، اما یکنواخت است؛ یکنواخت به این معنا که بهتر شدن ندارد! باید هر برنامه‌ی شما، امروز از دیروز بهتر باشد؛ فردا از امروز بهتر باشد. البته منظورم روزِ ترتیب زمانیِ با این سرعت نیست؛ چون امکان ندارد در ظرف یک روز چنین تفاوتی ایجاد شود؛ شما باید شکلی را معین کنید؛

مثلاً یک سال را در نظر بگیرید. مسلّماً برنامه‌ی شما در سال ۷۰، باید از سال ۶۹ بهتر می‌بود. هر کدام در هرجا هستید، خودتان را آماده کنید که برنامه‌ی سال ۷۱ شما از سال ۷۰ قطعاً بهتر باشد؛ بهتر شدنش هم به این می‌شود که اولاً نوآوری داشته باشید و در برنامه ابتکار به‌کار ببرید؛ ثانیاً در محتواها حتماً یک عمق بیشتر به‌وجود بیاورید؛ ثالثاً روشهایی به‌وجود بیاورید که این برنامه بلیغ‌تر بشود. بلیغ یعنی چه؟ یعنی رسا. بلاغت، یعنی رسایی. مقصود شما این است که پیامتان به گوش ما که مستمعتان هستیم، برسد؛ پس این بلاغت را باید روزبه‌روز بیشتر کنید. این بلاغت، به محتوا ارتباط دارد؛ به لفظ ارتباط دارد؛ به زبانِ نوشته ارتباط دارد؛ به صدای مجری ارتباط دارد؛ به کیفیت حرف زدن مجری ارتباط دارد؛ همه‌ی اینها در بلاغت مؤثر است. باید روزبه‌روز برنامه را بهتر کنید. ما نباید قانع باشیم که الان برنامه‌ی ما خوب است؛ باشد؛ اما باید خوبتر بشود. یکی از معجزات الهی این است که بشر در همه‌ی ابعاد بی‌نهایت است؛ چیز عجیبی است. این کارهای ورزشی که انجام می‌دهند، چه‌قدر نسبت به رفتارهای معمولی زندگی ما عجیب است و چه‌قدر تفاوت دارد. آن جوانکی که ژیمناستیک بازی می‌کند، حرکاتش کجا؛ و این حرکات معمولی روزمره‌ی ما کجا؛ ببینید فاصله‌اش چه‌قدر است! آدم باید اینها را به عین تدبر نگاه کند؛ و من غالباً در این نکات تدبر می‌کنم. یا مثلاً آن تلاشی که یک فوتبالیست در میدان فوتبال می‌کند و آن دقت و ظرافتی که او به کار می‌برد - که تمام وجودش دارد کار می‌کند؛ فقط جسمش نیست؛ ذهنش، چشمش، مغزش، ابتکارش، همه دارند کار می‌کنند؛ واقعاً یک کار هنرمندانه است - چه‌قدر با حرکتهای معمولی ما در زندگی فاصله دارد! حرکتهای معمولی ما چیست؟ بلند می‌شویم، می‌رویم لباس می‌پوشیم؛ سوار تاکسی می‌شویم، به فلان جا می‌رویم و پیاده می‌شویم؛ این شیئ را از این‌جا برمی‌داریم و آن‌جا می‌گذاریم؛ ببینید این حرکات نسبت به آن حرکات پیچیده‌ی یک ورزشکار، چه‌قدر خام و ابتدایی و ساده است؛ فاصله‌ی این تا آن چه‌قدر است؟ خیلی است؛ به همین اندازه، فاصله‌ی فکر کردن و خلاقیت فکری معمولی ما با آن افکار راقی و برجسته، بیش از اینهاست. در همه‌ی ابعاد که نگاه کنید - هم این ابعاد تلاشهای جسمی، هم ابعاد تلاشهای فکری - بی‌نهایتی وجود دارد؛ یعنی همان کسی که شما می‌بینید آن حرکات زیبا و ظریف را انجام می‌دهد، صد برابر این فاصله‌یی را که امروز با رفتار عادی ما دارد، او می‌تواند با رفتار امروزِ خودش بپیماید و پیش برود. باید پیش رفت؛ نباید در جا زد. توقف، گناه و حرام است؛ انسان باید هر روز کار خودش را با کیفیت بهتر و کمیت بیشتری انجام دهد. ان‌شاءاللّه که خداوند به شماها توفیق بدهد. من مجدداً عرض می‌کنم که کارتان بسیار سخت و پُرمسؤولیت است؛ حق دارید دلهره داشته باشید و احساس مسؤولیت بکنید؛ اما وقتی انسان در راه درست دارد حرکت می‌کند و نیت و انگیزه‌اش خوب است و زحمت خودش را هم می‌کشد، دیگر باید دغدغه نداشته باشد؛ بالاخره این‌طوری است که تلاش و زحمت، خودش توجیه کننده‌ی خیلی چیزهاست. مجدداً از همه‌ی برادران و خواهران و از آقای پورمحمّدی که مسؤول این گروه هستند، تشکر می‌کنم. همچنین از برادران عزیزمان در رادیو تشکر می‌کنم که دیدار امروز را ترتیب دادند و ما توانستیم با شما صحبتی بکنیم؛ البته بهتر آن بود که من بتوانم از شما هم بشنوم، که متأسفانه دیگر این وقت و مجال پیش نیامد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) ارائه‌ی گزارش توسط آقای مهاجرانی، مدیر وقت صدای جمهوری اسلامی ایران؛ و آقای پورمحمّدی، مدیر وقت «گروه اجتماعی» شبکه‌ی اول صدای جمهوری اسلامی ایران ۲) سلام صبح بخیر، کار و زندگی، خانواده، مجلس و مردم، قوه‌ی قضاییه و مردم، عصرانه، فرهنگ مردم، آواها و نواها، همراه با مردم - همگام با مسؤولان، همگام با خورشید ۳) مصنوعی ۴) خانه و مدرسه، راه زندگی، محله‌ی زندگی ۵) قوه‌ی قضاییه و مردم، مجلس و مردم

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودان انقلاب اسلامی قم، در خجسته سالروز میلاد

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودان انقلاب اسلامی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت

مهدی(عج) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ایستادگی و فداکاری بی‌سابقه‌ی مردم ما مجلسِ بسیار معطر و منوری است؛ معطر به عطر شهادت، و منور به نور بازماندگان شهدای عزیزمان است؛ که پدران و مادران و همسران و فرزندان شهدا، از لحاظ فداکاری و گذشت در راه خدا، تالی‌تلو خود آن شهیدانند. امیدوارم که ارواح مطهره‌ی شهیدان عزیز ما، هم در دنیا برای ما راهنما و راهبر و تصحیح کننده‌ی خطاها باشند، و هم در پیشگاه پروردگار عالم در قیامت، شفیع و واسطه‌ی عفو و مغفرت برای ما باشند. آن چیزی که در کشور ایران واقع شد و بلاشک در همه‌ی ادوار تاریخ این کشور - تا آن‌جا که ما خوانده‌ایم و دیده‌ایم - سابقه‌یی ندارد، ایستادگی و فداکاری عمومی و یکپارچه‌ی مردم در راه خدا بود که در مقابل تجاوز و نامردمی دشمنان صورت گرفت. نقطه‌ی اوج این حادثه‌ی استثنایی و بی‌نظیر، همان حرکت درخشانی بود که از ستارگان آسمان انسانیت زمان ما - یعنی همین شهیدان عزیز ما - سر زد. این جوانانی که این‌طور با شور و شوق، بدون این‌که به آرزوها و شهوات جوانی کمترین اعتنایی بکنند، به جبهه‌ها رفتند و حقیقتاً با عشق و محبت الهی جان دادند، به‌نظر بنده این برجستگان زمان ما، از صدر اسلام به بعد، در هیچیک از دوره‌ها، از لحاظ کمیت و کیفیت نظیر ندارند. عده کثیری از این عزیزان هم همین حرکت و همین شجاعت را بخرج دادند و به‌صورت جانباز درآمدند؛ عده‌یی هم به اسارت افتادند و در دوران اسارت هم از خود عظمت نشان دادند؛ عده‌یی هم - که بحمداللّه کم نیستند - همچنان در میان مردم هستند و برای دفاع از این انقلاب، ذخیره‌های الهی محسوب می‌شوند. این مجموعه‌ی جوان - چه آنهایی که شهید شدند، چه آنهایی که جانباز شدند، چه آنهایی که اسیر شدند، چه آنهایی که هنوز مفقودالاثرند و از حال آنها کسی مطلع نیست - جزو معجزات انقلاب در زمان ماست. چه کسی می‌توانست این دلهای پاک و مطهر را این‌طور یکپارچه متوجه به خدا بکند؟ این معجزه‌ی اسلام انقلابی و اسلام پُرتپش بود؛ ناشی از اخلاص آن مرد خدا، آن بنده‌ی صالح و آن رهبر واقعی و حقیقی بود که در خط رهبری پیامبران حرکت می‌کرد؛ راه و نَفَس و عمل او این حادثه‌ی عظیم را آفرید. فداکاری جوانان شما اسلام را در دنیا زنده کرد عزیزان من، پدران شهدا، مادران شهدا، که دسته‌های گلِ پروریده‌ی در دامان خودتان را در راه خدا دادید و پرپر شدن آنها را تحمل کردید! جوانان عزیز جانباز، که در اول جوانی، سلامت خودتان را برای خدا و در راه خدا تقدیم کردید! همسران شهدا، فرزندان شهدا، که مصایب مشکل را تحمل کردید! من این حقیقت را به شما عرض کنم که اگر این معجزه اتفاق نیفتاده بود، اگر جوانان و نورچشمان شما این‌طور مجذوب حق به سمت مقتلِ خودشان نمی‌رفتند و فداکاری نمی‌کردند، امروز از اسلام در دنیا خبری نبود؛ که هدف استکبار هم این بود. اگر می‌بینید که امروز در دنیا پرچم اسلام بلند است؛ اگر می‌بینید که ملتهای مسلمان احساس شخصیت و هویت می‌کنند؛ اگر می‌بینید که نعره‌ی اللّه‌اکبر بچه‌مسلمانها در سرتاسر کشورهای اسلامی، تختهای قدرت استکباری را به لرزه درآورده و اسلام عزیز است و در دنیا مطرح است؛ بدانید که این افتخار به‌وسیله‌ی فرزندان شما، به‌وسیله‌ی همین خونهای پاک، به وسیله‌ی همین گذشتها و ایثارها به‌دست آمد؛ بدون اینها نمی‌شد. این تحول عظیمی که اسلام انقلابی و لطف الهی در دلها به‌وجود آورد و این‌طور همه را مشتاق به سمت جبهه‌ها کشاند و فداکاریها را به بهترین وجه در مقابل چشم جهانیان قرار داد، اگر اینها نبود، قضیه این‌طور نمی‌شد. امروز مستکبران عالم از اسلام می‌ترسند؛ چون جوانانِ شما را دیده‌اند؛ چون جبهه‌های شما را دیده‌اند؛ چون بسیج را دیده‌اند؛ دیده‌اند که این مردم چه‌طور مثل اقیانوسی خروشان به طوفان می‌آیند و از هیچ چیزی در راه خدا نمی‌هراسند؛ چون پدران و مادران را دیده‌اند؛ دیده‌اند که مادر با آن عاطفه‌ی رقیق و جوشان - که هیچ مادری نمی‌تواند تحمل کند که خاری به پای فرزندش برود - از جوان خودش در راه خدا آن‌چنان آسان می‌گذشت که همه را به حیرت در می‌آورد. یک شهید، دو شهید، سه شهید، چهار شهید؛ این پدران و مادران و همسران و کسان این عزیزان و جوانان ما آن‌چنان تحمل کردند که انسان از حیرت و تعجب، هرچه نگاه می‌کند، نظیری برای آن پیدا نمی‌کند. این صبرها بود که لطف خدا را متوجه این ملت کرد. هیچ هدفی جز با تلاش و مجاهدت به دست نمی‌آید برادران عزیز! هیچ کار بزرگی جز با فداکاری و صبر به‌دست نمی‌آید؛ هیچ هدفی جز با تلاش و مجاهدت به‌دست نمی‌آید. آن روزی که مسلمانان نشستند تا دنیا و آخرتشان تأمین

بشود، اما هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، دنیا را که در نقد از دست دادند؛ آخرت را هم که خدا می‌داند! اما مردم در انقلاب ما - که مسلمانان را نیز به حرکت درآورد - به فضل پروردگار، عزت و شرف و پیشرفت دنیا را به‌دست آوردند؛ «و ما عند اللَّه خیر و ابقی»؛(۱) روشنی چشم آنها، پیش خدا و در آخرت است. من بخصوص به شما جوانان عرض می‌کنم که صحنه‌های مبارزه و انقلاب، شاید به شکلهای دیگر همچنان ادامه دارد. استکبار جهانی، دشمنان خونی اسلام، آنهایی که از اسلام می‌هراسند و می‌دانند که اسلام مانع غارتگری آنهاست، بیکار ننشسته‌اند. دشمنان بزرگ و پُر مکر و فن ما، از این اسلام عزیز و ناب، از این نظام جمهوری اسلامی - که برای اولین بار بعد از صدر اسلام، در دنیا نظامی بر پایه‌ی مقررات اسلام تشکیل می‌شود - و از این حرکت عظیمی که موجب شد دست دشمن از این کشور کوتاه بشود، حاضر نیستند بگذرند. باید همواره خود را در جبهه‌ی کارزار حس کنیم ما باید بیدار و هشیار باشیم؛ باید همواره خود را در جبهه‌ی کارزار حس کنیم. هرجا هستید - در مدرسه، در دانشگاه، در بازار، در حوزه‌ی علمیه، در مسؤولیتهای دولتی، در شهر، در روستا - باید احساس یک سرباز و یک بسیجی را داشته باشید. امروز به فضل پروردگار این احساس با امید بیشتری همراه است؛ زیرا ملت ایران تجربه کرد و دید که تلاش و کید دشمن نمی‌تواند مؤمنان را ناکام کند و اثری بگذارد. بحمداللَّه امروز جمهوری اسلامی از سالهای قبل بسیار قوی‌تر، بسیار آبرومندتر و بسیار آماده‌تر برای حرکتهای بزرگی است که خدای متعال برای او مقدر کرده است؛ و همه‌ی اینها علی‌رغم میل دشمنان است؛ همه‌ی اینها بر اثر صبر و تلاش دوستان مخلص و ملت مقاوم و عظیم‌الشأن ایران و همین جوانان و همین پدران و مادران است؛ و این نیست مگر فضل الهی و تفضلات پروردگار. اسلام و انقلاب اسلامی، به مجاهدت و صبر ما نیازمند است اگر می‌گوییم راه شهدا را باید ادامه بدهیم، یعنی این احساس که اسلام و انقلاب اسلامی، به تلاش و مجاهدت و صبر ما نیازمند است. این احساس، همان احساسی است که شهدای عزیز ما را از خانه و کاشانه و آسایش و درس و کار و تلاشهای روزمره‌ی زندگی جدا کرد و به جبهه‌های نبرد کشانید. این خاطراتی که از این عزیزان منتشر می‌شود، این حوادث بسیار پُرشکوهی که امروز به قلم رزمندگان و بعضاً شهدای ما بر صفحه‌ی کاغذ نقش بسته و در اختیار همه است، برای ما درس است. امیدواریم که روح مقدس امام بزرگوارمان همواره پشتیبان شما باشد و قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) از شما راضی و خشنود باشد. به امید موفقیتهای روزافزون نظام جمهوری اسلامی. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------- ۱) قصص: ۶۰

سخنرانی در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلاب و اهدای جوایز به طلاب نمونه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در خجسته

سخنرانی در مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلاب و اهدای جوایز به طلاب نمونه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت مهدی(عج) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مسؤولیتهای مضاعف روحانیت خداوند ان‌شاءاللَّه تلبس به این لباس مقدس و تعمم به تیجان‌الملائکه را بر شما عزیزان مبارک بفرماید. برادران عزیزی که معمم شدند، از این لحظه به‌طور رسمی مسؤولیتشان مضاعف می‌شود. در نظام اسلامی همه مسؤولند؛ «کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته»؛(۱) لیکن بعضی از موقعیتهای اجتماعی، مسؤولیتهای مضاعفی دارد؛ و لباس ما از جمله‌ی آن موقعیتهایی است که از چند جهت مسؤولیتش مضاعف است: اولاً چون لباس علم است و عالم از دیگران مسؤول‌تر است؛ بخصوص علم دین است، که اذاعه‌ی(۲) علم دین و بیان حقایق الهی، شغل انبیای عظام پروردگار است؛ ثانیاً چون مردم معتقدند که در ملبسان به این لباس، معنویت و تقوا و ورعی هست. مردمی که در امور مادّی و معنویشان با احتیاط برخورد می‌کنند، به یک روحانی که می‌رسند، احساس اعتماد می‌کنند. با این لباس هر جا باشید، مردم به شما احترام و سلام می‌کنند؛ وقت نماز بشود، اگر بخواهند از بین خودشان یک نفر را به امامت بگمارند، شما را خواهند گمارد؛ اینها حاکی از اعتماد دینی مردم به این لباس است؛ این خود به طور اضافه مسؤولیتی را بر دوش ما بار می‌کند. ما باید کاری کنیم که مشمول آن

روایاتی نباشیم که هرکس باطن او از ظاهرش کمتر بود، «فهو ملعون». مسؤولیت سوم این است که امروز در نظام سیاسی کشور، روحانیت نقش دارد - چون نظام، نظام دینی است - و این نقش در شکلهای مختلف مشاهده می‌شود؛ از حضور در دستگاهی برای اقامه‌ی نماز جماعت یا بیان احکام دین بگیرید، تا زمامداری جامعه. کارهای دینی و مسؤولیتهایی که متوقف به معرفت دینی است؛ حتّی خیلی از آنهایی هم که متوقف به معرفت دینی نیست، به روحانیون محول می‌شود؛ اینها مسؤولیتهای شماست. شما اگر معمم هم نبودید، البته مسؤولیت داشتید. اگر کسی عالم دین باشد و معمم نباشد، البته مسؤولیت دارد؛ اما اگر معمم باشد، این مسؤولیت مضاعف است؛ حواستان را جمع کنید. با این لباس، از برخی از چیزها باید گذشت هر شغل و هر مقامی اقتضائاتی دارد؛ انسان باید آن اقتضائات را قبول کند. التزام به شیئ، التزام به لوازمش است. با این لباس، از برخی از چیزها باید گذشت. البته در قبال هرچه انسان در دنیا از آن بگذرد، خدای متعال چیزی دارد که «فیه قرّة اعین»؛ بهترش را خدا می‌دهد. یک جوان همسن شما فرضاً اگر در خیابان راه برود، با رفیقهایش شوخی بکند، قهقهه هم بزند و دنبال یکدیگر هم بدوند، کسی نمی‌گوید چرا؛ اما شما که معممید، نمی‌شود این کارها را بکنید. حالا ـ این یک مثال کوچک بود؛ از این قبیل، چیزهایی هست که انسان وقتی وارد جرگه‌ی خاصی شد، باید به اقتضائات و التزامات آن ملتزم باشد؛ اینها را رعایت کنید. دشمن نتوانسته حصار منیع روحانیت را فتح کند قدر این عمامه را هم بدانید. اگر ماها به لوازم این عمامه عمل بکنیم، چیز بسیار شریفی است. این لباس، همان چیزی است که دشمن نتوانسته آن را فتح کند. کسانی از اهل این لباس فاسد شدند و در طول تاریخ، فسادشان هم ضررهای بسیار شدید و لطمه‌های بزرگی به اسلام و مسلمین زده؛ اما دشمن نتوانسته این حصار منیع را فتح کند. با اهل این لباس خیلی هم مبارزه کردند؛ خیلی هم توی سرشان زدند؛ خیلی هم دام بر سر راهشان گستردند؛ اینها در طول این سالهایی بود که ما یادمان است، یا قریب به زمان ما بود؛ مثل زمان رضاخان که بنده یادم نیست، اما قضایایش را اجمالاً ـ شنیده‌ام. جاها و جاذبه‌هایی درست کردند، تا طلبه را که در مضیقه‌هایی گرفتار می‌شود، از درس و بحث و حوزه به آن‌جاها بکشانند و دهانش را با یک آبنبات شیرین کنند؛ برای این‌که از این سمت منخلعش کنند. البته یک عده از سست‌عنصرها و آدمهایی که آن نضج شخصیتیِ لازم را نداشتند، رفتند و مجذوب هم شدند؛ اما آنها قادر نشدند که این قلعه را فتح کنند. مدرسه‌ی فیضیه دوره‌های گوناگون و سختی را دیده است این مدرسه‌ی فیضیه‌یی که امروز شما می‌بینید بحمداللّه مظهر و رمز شوکت حوزه‌ی علمیه است و نام آن در همه جای دنیا به‌عنوان یک رایت سربلند و رمز انقلاب اسلامی شناخته می‌شود، دوره‌های گوناگون و سختی را دیده است. در این مدرسه، علمای بزرگ، مراجع، طلاب، پیران و جوانان را کتک زدند و اتاق طلبه‌ها را غارت کردند؛ اینها چیزهایی است که ما یادمان است؛ قبل از اینها، در این مدرسه گرسنگیها کشیده شده، سختیها کشیده شده، اهانتها شده است. تحمل آن مشکلات موجب شد که در این مدرسه و مافیها - مدرسه که خشت و در و دیوار است؛ مراد، آن نیروی انسانی و آن نَفَسی است که در این مدرسه کشیده می‌شود - شخصیتی مثل امام به‌وجود بیاید و دنیایی را متحول کند. تحولی که امام ایجاد کرد، منحصر و محدود به ایران که نیست - البته آنچه هم که در ایران انجام گرفته، شبیه معجزه است - ایشان در عالمی طوفان ایجاد کرد؛ همه‌ی اینها مربوط به استقامت و ایستادگی است. باید درس بخوانید و تقوا داشته باشید باید درس بخوانید. آدم این لباس را بپوشد و درس نخواند، یک چیز بی‌معنی است؛ درست شبیه این است که آدم چیزی را غصب کند. این لباس - به قول معروف - یک انیفرم و لباس متحدالشکلی است؛ متعلق به طایفه‌ی خاصی است؛ آن طایفه چه کسانی هستند؟ علمای دین. پس، باید این عنوان علما بر آدم صدق کند؛ والّا اگر صدق نکند که بیخود است. می‌دانید که علمِ تنها هم کافی نیست. اگر علم باشد و تقوا نباشد، صد رحمت به آن‌جایی که علم نیست! علم بی‌تقوا، چیز بسیار خطرناکی است. باید زمانتان را بشناسید امروز شما اگر عالم هم باشید، بسیار باتقوا هم باشید، اما زمانتان را نشناسید، آن وقت آسیب‌پذیر و لغزش‌پذیر و کم‌فایده خواهید بود؛ آن طوری که دیگر حکایتش فصل مفصلی است؛ «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللّوابس».(۳) ما کسانی را دیدیم که عالم هم بودند، بی‌دین هم نبودند، اما در دورانی که می‌توانستند برای اسلام و مسلمین مفید

واقع بشوند، مفید واقع نشدند؛ بعضاً حتّی خدشه‌ها و ضررهایی هم وارد کردند! پس، شد علم و تقوا و آگاهی سیاسی و اجتماعی؛ که این آگاهی، سلاحی است که در اختیار شما قرار دارد. با این سه خصوصیت، باید سربازان خط مقدم هم باشید. بله، اگر طلبه‌یی با این خصوصیات، واقعاً سرباز خط مقدم انقلاب و اسلام بود، ارزشش خیلی بالا می‌رود و خیلی شیوایی پیدا می‌کند. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شماها را توفیق بدهد و تأیید کند و این لباس را بر شما مبارک کند و شما را قادر نماید که از عهده‌ی ادای حق این لباس و عمامه بربیایید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------------------ ۱) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸ ۲) آشکار کردن ۳) تحف‌العقول، ص ۳۵۶

بیانات در جمع علما و مدرّسان و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت مهدی(عج)

بیانات در جمع علما و مدرّسان و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت مهدی(عج) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین ارواح العالمین له الفداء قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم‌ذلک بأنّ اللَّه لم یک مغیّرا نعمة أنعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم و أنّ اللَّه سمیع علیم(۱) فرصتی مغتنم برای اولیای دولت و اکابر روحانی و علمی جلسه‌یی بسیار باعظمت و پُرمغز و استثنایی است. این هم از برکات انقلاب بزرگ اسلامی ماست که این فرصت را می‌بخشد که مسؤولان کشور با ارکان حوزه‌ی علمیه و فضلا و اساتید و شخصیتهای برجسته، در زیر یک سقف، صمیمانه و با احساس همدلی، گرد یکدیگر جمع بشوند و مسائلی را که مهم می‌دانند، با هم در میان بگذارند؛ و این حقیقت، چیزی است که با این شکل در طول تاریخ - تاریخ مدوّنی که ما از آن مطلع هستیم - سابقه ندارد. فرق است بین جمعی از روحانیون و ملاهای وابسته‌ی به دستگاههای قدرت طاغوتی که برای کسب دنیا و جلب حطام بی‌ارزش دنیوی، با سلاطین و متجبران و متکبران عالم گرد هم بیایند و برطبق میل و نظر آنها حرف بزنند؛ و این‌که مجموعه‌ی علمی طراز اول یک کشور، با مسؤولان طراز اول آن کشور، احساس خویشاوندی معنوی و اتصال و ارتباط روحی و فکری، بلکه وحدت و یگانگی کنند؛ اینها دو چیز است؛ این شکل دوم، آن چیزی است که در طول تاریخ گذشته‌ی معلوم و شناخته شده‌ی ما وجود خارجی نداشته است؛ الان هم در هیچ جای دنیا چنین چیزی نیست؛ لذا هم اولیای دولت، و هم اکابر روحانی و علمی باید خدا را شکر کنند. این فرصتِ بسیار مغتنمی است، و شکر این نعمت به این است که از این فرصت حداکثر استفاده بشود. البته بنده اگر می‌خواستم طبق شوق و میل دل خودم و انجذابی که در نفس حقیر این‌جانب هست، عمل بکنم، باید بیش از اینها به قم می‌آمدم و چنین جمعهایی را از نزدیک می‌دیدم و در آن شرکت می‌کردم؛ ولی «ما کلّ ما یتمنّی المرء یدرکه». کارها اجازه نمی‌دهد؛ اما حالا که توانستیم این فرصت را پیدا کنیم، شاید ان‌شاءاللَّه بتوانیم استفاده کنیم. تشکیل سمینار، بهترین شکل برای حل مشکلات یک نکته‌ی کوچک دیگر را هم قبل از شروع عرایضم عرض کنم، و آن این است که بهترین شکل این‌گونه مجالس، آن شکلی است که امروز در دنیا به آن «سمینار» می‌گویند؛ یعنی صاحب‌نظرانی جمع بشوند و درباره‌ی موضوع واحد مورد علاقه‌ی خود تبادل نظر کنند؛ هر کدام نظرات خودشان را عن تحقیقٍ و متکئاً به تأمل عقلی و تلاش فکری عرضه کنند و مجموعه‌ی نظرات جمع‌بندی شود و از آن بهره‌برداری گردد؛ این آن شکل صحیح و کارآمد است که جلسه‌ی ما آن جلسه نیست. بنده عرایضی عرض خواهم کرد و شما بزرگان و اساتید و اعاظم حوزه آنها را خواهید شنید؛ یا در دنبال این حرفها، ما و شما تلاشی خواهیم کرد، یا نخواهیم کرد؛ به‌هرحال یک مسأله‌ی یکجانبه است. اگرچه امشب هم مثل همیشه از فرمایشهای حضرت آیةاللَّه مشکینی استفاده کردیم و ایشان راه ما را کوتاه کردند و بسی از حرفهای دل ما را بیان کردند، لیکن آن شکل سمیناری - یعنی تبادل‌نظری - چیز دیگری است و حوزه باید آن‌چنان کارهایی را بکند. مثلاً فرض بفرمایید مسأله‌ی معیشت - که جزو جدی‌ترین مباحث عالَم است و شوخی هم نیست - در حوزه مطرح می‌شود؛ یا چیزهایی که

مربـوط به جریـان معنوی حوزه است، مطرح می‌شود؛ مثلاً ـ آن چیزی که جوانـان حوزه، مکرر در مکرر آن را بیـان می‌کننـد؛ مـانند مسأله‌ی ترتیبات علمی و درسـی و تقسیم‌بندیهای حوزه. کتاب درسـی، یک مسأله است؛ تخصص و رشته گزینی، یک مسأله است؛ نوع خـدمات حوزه برای نظـام، یـک مسـأله است؛ اینهـا را چه‌طوری حـل کنیم؟ راهش همان چیزی است که عرض کردم؛ بایـد در داخـل حوزه کسـانی فکر کننـد، کـار کننـد؛ از روی مسؤولیت، کارشان جمع‌بنـدی شود و برای عمل آماده گردد؛ حتّی عاملش هم مشـخص بشود؛ این کار بایستی انشاءاللّه در حوزه رواج پیـدا کنـد. علمای دین نباید از وضع نظام بی‌خبر باشـند و اما مطلبی که در نظر گرفته‌ام عرض کنم، شامـل دو بخش است: بخش اول این است که نظـام جمهوری اسـلامی به طبیعت خود، نظـامی وابسـته‌ی به علمـای دین است؛ و علمـای دین، هم از این حیث که در پدیـد آوردن این نظام سـهم اوفر را داشـته‌اند؛ و هم از این جهت که مردم دربـاره‌ی نظـام به آنهـا مراجعه می‌کننـد؛ و هم از این جهت که خود از جهات مختلف و در مشاغل مختلف، در نظام مسؤولنـد؛ لـذا علمای دین و حوزه‌های علمیه باید از وضـعیت و موجودیت نظام، آن‌چنان که هست، مطلع باشـند؛ نقایص را بشناسـند و پیشرفتها را بداننـد؛ آن‌جـا که کمـک لازم است، آن را تشـخیص بدهنـد؛ آن‌جا که دشـمن به آن توجه پیـدا کرده و هـدف گرفته است، آن را شناسایی کننـد، تا بتواننـد نقش صـحیح خود را در تـداوم این نظام ایفا کننـد. حوزه‌ی علمیه و علمای دین و جوامع دینی و روحانی نمی‌تواننـد از وضع نظـام بی‌خبر باشـند و بی‌خبر بماننـد و این بی‌خبری را تحمـل کننـد. من اگر بخواهم دربـاره‌ی این نظامی که قم زادگاه و خاسـتگاه آن است و پـدر و معمار و روح این نظام، زاده و پروریده و بزرگ شده‌ی این حوزه است، گزارشـی که خطوط کلی را ترسـیم می‌کند، به شما بدهم، می‌توانم این گزارش را در جملات آتی خلاصه کنم: توفیقهای فراوان نظام جمهوری اسلامی نظام جمهوری اسلامی تا امروز از جهات مختلف در درجات بالای توفیق قرار داشته است. شما یک نظام حکومتی و اجتماعی را در نظر بگیریـد که سیزده سـال از عمر آن می‌گـذرد؛ بعـد بـا یک محاسـبه‌ی منطقی، توقعاتی را که می‌شود از این نظام با موجودیها و مشـکلاتش داشت - که البته موجودیهـای گران‌قیمت و عظیمی است و مشـکلاتش هم به نـوبه‌ی خـود بسـیار عظیم بـوده است - بر روی صـفحه‌یی بنویسید و بشمارید؛ در این صورت، یا باید عرض بکنم که همه‌ی آن توقعات برآورده شده است، یا باید بگوییم که از آن توقعـات چیز بیشتری هم برآورده شـده است. تبلیغات خصـمانه‌ی دشـمنان البته می‌شود یک انتظار غیرمنطقی را مطرح کرد و گفت این انتظـار برآورده نشـده؛ ولی واقعـاً این غیرمنطقی است. مـا مثلاً ـ در جنـگ می‌خواستیم رودخانه یا ارتفاعی را بگیریم، بعد رزمندگان ما تلاش می‌کردند و آن رودخانه یا ارتفاع را با شـهادتهایی می‌گرفتند و دشـمن را دچار خسارتهای سنگینی می‌کردند و به آن هدف می‌رسـیدند؛ اما بعد در تبلیغات خصمانه‌یی که علیه ما می‌شد - چه مستقیماً از طرف دشمن، چه از طرف آنهایی که از او حمایت می‌کردند - می‌گفتند ایران نتوانست بصـره را بگیرد! انگار ما در این عملیات می‌خواستیم بصره را بگیریم! بله، ما نتوانسته بودیم بصـره را بگیریم؛ اما این کار برای چه بود؟ برای این بود که آن افکاری که نگران نشسـته‌اند تا ببینند محصول سـرمایه‌گذاری آنها در این جبهه چه شـد، احساس کننـد که عجب، پس این سـرمایه‌گذاری بر باد رفت؛ بصـره را که نتوانسـتند بگیرنـد! امروز عین همان کار در سطح جمهوری اسـلامی دارد انجام می‌گیرد. رادیوهای بیگانه، پُر از آمارهای مربوط به نشده‌های ایران است. البته در خیلی از موارد دروغ هم می‌گوینـد؛ شده‌هایی را هم یا می‌گویند نشده است و یا کتمان می‌کنند؛ آنها هم ظاهراً معتقدند که راسـت گفتن واجب نیست! اما آنچه را که به عنوان نشـده‌ها اعلام می‌کننـد، چیزی نیست که نظام گفته باشـد ما می‌توانیم در ظرف سـیزده سـال آنهـا را انجـام بـدهیم. کـدام نظـام، بـا تشـکیلات منسـجم و بـا قـوّت عملی کـارگزارانش، در ایـن مـدت توانسته است به این دسـتاوردها برسد که از نظام جمهوری اسلامی با آن همه مشکلات انتظار باشد که بتواند این کارها را بکند؟! ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم ما اگر بخواهیم آنچه را که بایـد عمل بشود، در یک جمله خلاصه کنیم، آن یک جمله عبارت از فقه اسـلامی است. ما باید فقه اسـلامی را در جامعه پیاده کنیم. فقه اسـلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست؛ فقه اسـلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه‌ی جوانب زنـدگی انسـان است؛ فردیـاً، اجتماعیـاً، سیاسـیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادیاً؛ فقه‌اللّه الأکبر این

است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می‌کند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است. اگر ما بخواهیم در طول سیزده سال این فقه را فقط یاد بگیریم، آیا می‌توانیم؟ عمل کردن، از یاد گرفتن مشکلتر است. این‌طور نیست که وقتی ما بخواهیم در یک جامعه گناه از بین برود، با اشاره‌یی یا با اعمال زوری بشود این کار را کرد. اگر بخواهیم فقر از جامعه برود و زایل بشود، این‌طور نیست که جامعه‌یی که سالهای متمادی، بلکه قرنهای متمادی، از همه جهت موارد درآمدی و ارتباطات اقتصادی او زیر فشار سلطه‌های ظالم بوده، ما بتوانیم در مدت کوتاهی به این جامعه نظم و نسقی بدهیم؛ این کار بسیار سخت است. اداره‌ی کشور، اداره‌ی زندگی و مواجه شدن با واقعیت، به مراتب دشوارتر است از آنچه که از ترتیب اوضاع در ذهن انسان می‌گذرد. جهت حرکت جامعه درست است ما باید نگاه کنیم ببینیم آنچه را که به عنوان هدف معین کرده‌ایم، آیا در این مدت برای رسیدن به آن هدف، تلاشی انجام گرفته است یا نه؛ و به قدر آن تلاش، توفیق حاصل شده است یا نه؛ اگر دیدیم شده، در جمع‌بندی نهایی، نسبت به آنچه که انجام گرفته است، ما موفقیم؛ و من عرض می‌کنم که این توفیق حاصل شده است. ما در داخل کشور توانسته‌ایم جهت زندگی را، از جهت گناه - که به‌طور فعالی مردم را به آن سمت می‌راندند - به طرف ثواب و به طرف فعل معروف منحرف کنیم. البته «ما» که می‌گوییم، منظور یک شخص یا مجموعه‌یی که اسمش را دولت بگذاریم، نیست؛ «ما» یعنی نظام بما فیه آحاد مردم و مسؤولان و روحانیان و معلمان فکری و نویسندگان و...، و نقشی که امام عظیم‌الشأن داشت، و هرکس هر مقداری که نقش داشته است. وقتی جامعه به سمتی می‌رود، معنایش این نیست که در جامعه فرد گناهکاری نیست؛ چرا، ممکن است خیلی هم باشد؛ اما روال این است. آن وقتی که یکی از فتاوی معروف امام راحل (رضوان‌اللّه‌علیه) در این اواخر صادر شده بود، ما در خدمت ایشان بودیم؛ تعبیرشان این بود که امروز در کشور ما همه چیز در راه درست و در جهت درست است؛ و این صحیح است. امروز خطوط اصلی، تمام در جهت درست است؛ البته در همین جهت درست هم ممکن است آدم بدجنسی سوءاستفاده کند؛ سوءاستفاده‌ی مالی، سوءاستفاده‌ی فرهنگی، سوءاستفاده‌ی دولتی، سوءاستفاده‌ی در مراکز و منبرها و کرسیهای گوناگون. ما توانستیم مجریان را از آدمهای متدین انتخاب کنیم ما توانستیم قوانین را اسلامی کنیم. هرچه قانون زاییده می‌شود، اسلامی است. ما توانستیم مجریان را از آدمهای متدین انتخاب بکنیم. امروز هرچه مجری در سطوح عالی گماشته می‌شود، از متدینان هستند. البته آن وقتی بهتر خواهد شد که تا سطوح پایین هم از متدینان گماشته بشوند؛ اما این از آن کارهای درازمدت است؛ چون این کار دیگر از آن کارهای دولتی نیست؛ این کار، کار روحانیت است؛ کار تبلیغ است؛ کار دین است که آدمها را درست بسازد؛ والّا اگر فرض کنیم امروز بخواهیم جاهایی را که - یقال - آدمهای غیرمتصلب در دین هستند، از این افراد خالی کنیم، اصلاً معلوم نیست جای آنها را از آن آدمهای مورد نظر - که آرمانی و غایت مطلوب هستند - بشود پُر کرد. باید آدم ساخت؛ البته آدم‌سازی مشکل است. شما به خود حوزه نگاه کنید، ببینید طلبه‌سازی و آدم‌سازی و پرورش عنصر صالح برای کارهای گوناگون، چه‌قدر دشوار است؛ در سطح جامعه از این هم سخت‌تر است. جمهوری اسلامی در دنیا عزت، استقلال و سربلندی دارد از لحاظ آن چیزی که شاخصه‌ی نظام اسلامی در دنیاست - یعنی عزت، استقلال، مناعت در مقابل کفار، اشداء علی‌الکفار، رحماء علی المؤمنین - امروز نظام ما یک نظام موفق و پیشرفته است. الان من اخبار را می‌شنیدم که یک نفر از سردمداران یکی از مجموعه‌های مهم غربی(۲) گفته که یک امپراتوری اسلامی در حال تحقق و شکل‌گیری است که به هیچ وسیله‌یی نمی‌شود او را ترساند! این نکته جالب است؛ نمی‌گوید نمی‌شود او را از بین برد - بحث از بین بردن نیست؛ معلوم است که ابرقدرتها نمی‌توانند یک ملت را از بین ببرند - می‌گوید نمی‌شود او را ترساند! ابرقدرتها با ترساندن است که ملتها و دولتها را از میدان خارج می‌کنند؛ نهیب می‌زنند، دست و پای ملتها و دولتها می‌لرزد و کنار می‌روند. بنده در دوران ریاست جمهوری این را در مجامع جهانی دیدم. در همین سفری هم که رئیس جمهور عزیزمان(۳) به کنفرانس اسلامی(۴) رفته بودند و ما هم در این‌جا اطلاع پیدا کردیم، همین‌طور بوده است؛ دلشان با حرفهایی هماهنگ است، اما می‌ترسند!

ملتها هم می‌ترسند؛ مخصوص دولتها نیست. این شجاعتی که شما می‌بینید، این یک موهبت الهی است که امروز به‌وجود آمده است؛ البته در کشورهای اسلامی هم این موجی است که بحمداللَّه برخاسته است. بنابراین، جمهوری اسلامی در دنیا عزت، استقلال و سربلندی دارد و دشمن احساس می‌کند که این نظام، مستحکم و پولادین است و به این آسانی نمی‌شود آن را لرزاند. کارهای اصیل و واقعی در زمینه‌های اقتصادی امروز آنچه که در زمینه‌های اقتصادی در ایران انجام می‌گیرد، کارهای اصیل و واقعی است. ممکن است بگویند درآمد ملی در فلان دوره‌ی قبل از انقلاب این رقم را داشته، که اگر با امروز مقایسه کنیم، با توجه به مسائل تورم، رقم خوبی را نشان می‌دهد؛ اما باید گفت که درآمد ملیِ آن روز، چیزی غیر از معنای درآمد ملیِ امروز بود. امروز جمهوری اسلامی تا اعماق روستاها را کشور و ملت ایران می‌داند. امروز راه‌آهن، خط شوسه، امکانات ارتباطی، بزرگراهها، برق، آب، تلفن و وسایل آسایش، مخصوص شهرهای بزرگ نیست؛ اما آن روز این‌طور نبود. من می‌دیدم که امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) غالباً حرص و جوش می‌خوردند که چرا این آمارها را نمی‌دهید. حالا بنده خودم وقتی با مجامع گوناگون روبه‌رو می‌شوم، همین حرص را می‌خورم. آمارها فوق‌العاده است. بله، یک عده آدم بدخواه، بدجنس، بی‌مسؤولیت، بی‌فکر نسبت به آن کاری که می‌کنند و تابع دشمنان خارجی، ممکن است آمارها را زیر سؤال ببرند؛ که می‌برند هم: بله، دولت این‌طوری گفته؛ پس موفقیتها کجاست؟! آیا باید آمار این موفقیتها را به تهران بیاورند و در دفترتان به شما نشان بدهند؟! شما باید بروید و ببینید که این موفقیتها کجاست. من به بوشهر رفته بودم؛(۵) آمار سازندگیها در بوشهر را که به من دادند، واقعاً حیرت‌آور بود؛ چون بوشهر یک استان فوق‌العاده فقیر است. البته نباید کسی تصور کند که آنچه انجام گرفته، خواهد توانست چهره‌ی ظاهر این کشور را آن‌چنان دگرگون کند که دیگر انسان اثری از دردهای گذشته پیدا نکند؛ نه، این‌طور نیست؛ این مثل همان فتح بصره است! مگر می‌شده در مدت سیزده سال این‌طور کار کرد؟ مگر آنهایی که ثروتها و بودجه‌های ملیشان، ده برابر، بیست برابر و گاهی صد برابر ماست، توانسته‌اند فقر را در کشورهاشان ریشه‌کن کنند؟! البته ما با آنها قیاس نمی‌شویم؛ آنها نمی‌خواهند عدالت اجتماعی را دنبال کنند. دیدگاههای متفاوت نسبت به عدالت اجتماعی مبنای سیاست سرمایه‌داری بر این نیست که همه‌ی انسانها بایستی مستغنی باشند و فقیر نباشد. آنها اگر فقیر را غنی می‌کنند، به‌خاطر این است که فقیر باید برایشان کار کند؛ ولی فقیری که برای آنها کار نمی‌کند، می‌گویند بگذار بمیرد! چنانچه سرمایه‌داران و کمپانیها و تراستها نتوانستند آدم ولگرد و بیکار را به کار بگیرند - یعنی لازمش نداشتند - اگر به آنها بگویند آیا دلتان می‌خواهد به شما یک آمپول بدهیم بزنید و این افراد را از بین ببرید، می‌گویند بله، بدهید بزنیم! بنابراین، برای آنها مسأله این است؛ اما برای ما مسأله غیر از این است. ما می‌گوییم نه فقط انسانی که در این کشور هست - منتها نسبت به انسان این کشور، ما یک مسؤولیت فوری‌تر داریم - بلکه همه‌ی مسلمین در عالم، به یک معنا عایله‌ی ما هستند. اگر از مسلمین هم فراغت پیدا کردیم، همه‌ی گرسنگان دنیا - در صورتی که محارب نباشند - عایله‌ی ما هستند؛ این مسأله، مسأله‌ی اعتقادی است. کشورهای غربی و پیشرفته‌ی اقتصادی، نخواهند توانست بکلی فقر را برطرف کنند؛ اما جمهوری اسلامی در این جهت حرکت می‌کند و ان‌شاءاللَّه به این‌جا خواهد رسید. آمار بیسوادی بشدت پایین آمده است. آمار مشکلات طبقات پایین در مناطق گوناگون کشور، بشدت پایین آمده است؛ البته سطح زندگی بالا رفته و توقعات بیشتر شده است. مقایسه‌ی اقتصاد ایران با گذشته تورمهای جهانی روی تورم کشور ما اثر می‌گذارد؛ اما سیاستهایی که امروز در زمینه‌های اقتصادی وجود دارد، سیاستهای حقیقی است؛ یعنی آنچه که به‌عنوان درآمد ملی مطرح می‌شود و برای آن تلاش می‌گردد و برنامه‌های اقتصادی‌یی که امروز دارد طراحی می‌شود، برنامه‌هایی است که به معنای واقعی کلمه می‌تواند جیب کشور را پُر کند؛ چیز صوری و ظاهری نیست. در گذشته، صنعتی هم که می‌آوردند، صنعت دروغینی بود؛ صنعت بود، اما آن صنعتی نبود که کشور را بی‌نیاز بکند. جاهای گوناگونی از تسلسل صنعتی - آن زنجیره‌ی لازمی که در یک کشور هست؛ از معدن و از مواد اولیه، تا محصول مورد استفاده در داخل خانه‌های مردم - منقطع بود؛ عمداً منقطع نگه می‌داشتند؛ برای این‌که همیشه به خارج احتیاج داشته باشند؛ اما امروز این‌طوری نیست؛ امروز دارند جدی کار

می کنند. تهیه‌ی خوراک فکریِ لازم برای تمام طبقات در زمینه‌های فرهنگی هم همین‌طور است. من و شما برادران، پیش از انقلاب انگیزه‌ی تبلیغ داشتیم و دلمان می‌خواست دو کلمه بنویسیم، دو کلمه حرف بزنیم؛ آرزوی ما این بود که از کتاب دویست، سیصد صفحه‌یی ما ده هزار نسخه منتشر شود؛ شاید ده هزار نفر آن را بخوانند. ساعتها و روزها نشستیم فکر کردیم و حرف درستی را پیدا کردیم؛ به این امید که شاید بتوانیم پانصد نفر را جمع کنیم و آن پانصد نفر آن حرف را بشنوند؛ اما امروز رادیو و تلویزیون شما، ساعات فراوانی را صرف بیان حقایق دینی می‌کند. البته بنده راضی نیستم؛ اما به شما بگویم که من بیش از آنچه که از حجم آن برنامه‌ها راضی نیستم، از کیفیتش راضی نیستم؛ این هم تقصیر من و شماست؛ چرا با هم رودربایستی کنیم؟! امروز شما که عناصر حوزه‌ی علمیه هستید، باید برای تمام طبقات مردم، خوراک فکریِ لازمی که آنها را به اسلام مؤمن کند، از گناه بیزار کند، به ثواب راغب کند، به رضای الهی مطمئن کند و آنها را به در خانه‌ی خدا ببرد، داشته باشید؛ کجاست؟ روز وفات یکی از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌صلوات‌اللّه‌وملائکته‌اجمعین) مطرح می‌شود، می‌بینیم ممکن است در آن روز پنج ساعت، هفت ساعت، گاهی ده ساعت، از آن امام بزرگوار حرف و مطلب گفته شود؛ ولی آن‌چنان که باید، نیست. ما اگر واقعاً می‌توانیم پنج ساعت راجع به امام باقر (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در رادیو با این پوشش عظیم حرف بزنیم، می‌دانید که دستگاه روحانی و دینی و فکریِ اسلامی ما چه‌قدر باید برای این پنج ساعت کار کند؟ این کم‌کاریها هست؛ این اشکال بر خودمان وارد است؛ بر بنده هم همین‌قدر وارد است؛ منتها از جهت روحانی بودنم. اشکالات رادیو و تلویزیون در بلندمدت درست می‌شود این پیشرفت عظیمی است که رادیو و تلویزیون و وسایل ارتباط جمعی ما در این راه دارند حرکت می‌کنند؛ نه این‌که لابلایش چیز بدی نیست؛ چرا هست؛ آن هم از همان قبیل چیزهایی است که باید در بلندمدت درست بشود. اشتباه است اگر کسی خیال کند که ما می‌توانیم در ظرف مدت کوتاهی، دوازده هزار پرسنل رادیو و تلویزیون زمان شاه را - که در میانشان انواع و اقسام افراد متخصص و فنی و نویسنده و کارگردان و هنرپیشه هست - از این رو به آن رو و دگرگون کنیم و جایگزین همه‌ی آنها، جوانان متدین مسلمان را بیاوریم. البته تعدادی آمدند و به همان تعداد، برنامه‌ها خوب شده است. هرجا می‌بینید برنامه خراب است، نشانه‌ی این است که ما نتوانستیم آدمش را درست کنیم. بعضی از آقایان به من می‌گویند که فلان برنامه‌ی تلویزیون یا رادیو بد است. من غالباً بیش از شما آقایان رادیو و تلویزیون را گوش می‌کنم و می‌بینم؛ می‌دانم آن‌جا چه‌قدر اشکال هست؛ اشکالاتی هم هست که شاید خیلی از کسانی‌که به من می‌گویند، به آن اشکالات خیلی توجه نمی‌کنند؛ اما بنده توجه می‌کنم. البته من دایماً هم با آنها سروکار دارم؛ یعنی قضیه را هیچ رها نکرده‌ام. من در این دو، سه سال اخیر به قدری با رادیو و تلویزیون برخورد کرده‌ام و رسیده‌ام که در طول این مدت، این مقدار با اینها برخورد نشده است. البته خیلی هم خوب شده و نسبتاً پیش رفته، اما اشکال فراوان است. این را بدانید، آن‌جایی که اشکال هست، مربوط به این است که ما آدمش را نداریم؛ آدمش را که داشته باشیم، خوب خواهد شد. آن فیلمی که در تلویزیون نشان داده می‌شود، شما که پای آن فیلم نشسته‌اید و قلبتان از شوق به رضوان الهی می‌لرزد - که از این فیلمها هست و واقعاً اشک انسان را در می‌آورد - آن فیلم توسط بچه‌مسلمانهای ساخته شده‌ی بعد از انقلاب درست شده است. وضعیت کنونی کشور نسبتاً خوب است من اگر بخواهم به‌طور کلی وضعیت کنونی کشور را برای شما ترسیم کنم، باید بگویم خوب است؛ اما توجه کنید که این خوب، خوب نسبی است و آدم به خوب نسبی راضی نیست. انسان وقتی از یک بیماری سخت، تازه بلند می‌شود و از تخت پایین می‌آید و دو قدم راه می‌رود، اگر از او بپرسند حالت چه‌طور است، می‌گوید الحمدللّه خیلی خوب شده‌ام؛ اما «خیلی خوب» آن وقتی است که بتواند بدود و بار سنگینی را بردارد؛ این، زمان لازم دارد. گزارش من از وضع کشور این است: ما بحمداللّه امروز می‌توانیم با جرأت، با افتخار، با روسفیدی و با سربلندی بگوییم که نظام اسلامی با توجه به فهرست امکانات و مشکلاتش، بیش از آن مقداری که متوقع است، یا لااقل به همان مقداری که متوقع است، پیش رفته است؛ این، آن بخش اول قضیه بود که من لازم دانستم در این جلسه‌ی با این عظمت و اهمیت عرض بکنم؛ وجهش هم همین است که نظام با شما پیوند دارد و شماها نمی‌توانید از اوضاع نظام

بی‌اطلاع باشید. این، کلیات و خطوط اصلیش بود؛ جزییات هم به‌همین اندازه قابل دسترسی است و شما بایستی اطلاع پیدا کنید. حوزه‌ی امروز، یک حوزه‌ی استثنایی بخش دوم درباره‌ی حوزه است که حضرت آقای مشکینی (ادام‌اللَّه‌بقائه الشّریف‌وادام‌اللَّه‌برکات‌وجوده) آن را بیان کردند. حوزه‌ی امروز، نسبت به گذشته‌های ما، یک چیز استثنایی است. ما در تاریخ اسلام، هرگز چنین حوزه‌یی با این کم و کیف نداشته‌ایم. آن‌طور که فرمودند،(۶) حدود بیست‌وچهار هزار نفر طلبه در یک مرکز مشغول تحصیل هستند. البته حوزه‌های دیگری هم در سرتاسر کشور هست. بحمداللَّه حوزه‌ی نجف هم هنوز هست؛ اگرچه دشمنان روی آن خیلی فشار آوردند؛ و البته نخواهند توانست آن‌چنان پایگاه عظیمی را از بین ببرند و ان‌شاءاللَّه آنها خواهند مُرد و خواهند رفت و آن حوزه برگ و بار پیدا خواهد کرد و رشد و بالندگی خواهد داشت و برکاتش را بر دنیا سرازیر خواهد کرد. بنابراین ما در تاریخ خودمان، چنین حوزه‌ی علمیه و چنین مجموعه‌ی علمی‌یی نداشته‌ایم؛ همچنان که در ادیان و در مذاهب دیگر غیراسلامی هم این‌گونه مجموعه‌ی علمی با این حجم و با این عمق - یعنی کماً و کیفاً - نداریم. البته مراکزی مثل «ازهر» و جاهای دیگر هست؛ لیکن بین آنها و بین آنچه که امروز در حوزه‌ی قم و حوزه‌های عریق(۷) ما مشاهده می‌شود، بُعدٌبعید است؛ این چیز باارزشی است. این حوزه نسبت به نظام جمهوری اسلامی تکالیفی دارد که با تکالیف آن در قبل از انقلاب بشدت متفاوت است. اصلاً کار ما متحول شده است؛ کأنه از لحاظ کثرت تفاوتی که بین وظایفِ امروز و وظایفِ دیروز هست، طبیعت دیگری به وجود آمده است. موضعگیری متفاوت روحانیون نسبت به دستگاهها در سطح عرض و طول دنیای اسلام - چه در طول تاریخ از جهتی، و چه به حسب مذاهب گوناگونی که هست - روحانیون نسبت به دستگاهها سه نوع موضعگیری می‌توانستند داشته باشند: یک موضعگیری، موضعگیری وابستگی به دستگاه است؛ یعنی عضو دولت بودن. ما در معارف شیعی، یا در واقعیت درخشان حوزه‌های علمی شیعی خودمان، چنین چیزی را نداریم. حوزه‌ی علمیه، یک دستگاه علمیِ روحانی است؛ نباید و نمی‌تواند سازمانی از سازمانهای دولتی بشود؛ حتّی اگر آن دولت، دولت جمهوری اسلامی باشد؛ این اعتقاد من است؛ بر این اعتقاد پافشاری هم دارم. دولت جمهوری اسلامی، دولت امام زمان (عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) است؛ اما اگر حوزه‌ی علمیه بخواهد بماند و رشد کند و بالندگی داشته باشد و توقعاتی که از او هست، برآورده کند، نمی‌تواند حتّی عضوی از همین دولت باشد؛ این یک شکل است، که ما این شکل را رد می‌کنیم. البته نظرات مخالف هم هست؛ من آن نظرات را عن علم و با معرفت به آن نظرات قبول نکردم و نمی‌کنم؛ دیگران نه، حوزه‌های علمیه‌شان، عضوی از دستگاههای دولتی است؛ اداره‌یی به نام اداره‌ی اوقاف یا امور مذهبی وجود دارد که چیزهایی، از جمله مساجد و ائمه‌ی جمعه را اداره می‌کند؛ کاغذی را به دست آنها می‌دهند تا بخوانند؛ به آنها می‌گویند درسی را بدهند؛ ماه به ماه حقوقی هم به آنها می‌دهند؛ ما این را قبول نداریم. موضع دوم، موضع بی‌تفاوت است؛ مثل مواضعی که روحانیت ما در گذشته و در طول زمان با دستگاهها و دولتها داشت. البته همان موضع بی‌تفاوت هم این‌طور نبود که در آن جاهایی که لازم می‌دانست، همکاری نکند. مرحوم شیخ جعفر کاشف‌الغطاء(۸) (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) به گمان زیاد - آن‌طور که از مقدمه‌ی کتاب برمی‌آید - کتاب کشف‌الغطاء را برای اداره‌ی دستگاه فتحعلی‌شاه نوشته و در کتاب جهاد خود، از فتحعلی‌شاه به عنوان سلطان مسلمین اسم می‌آورد و مسائلی را ذکر می‌کند؛ این، ناظر به حکومت زمان بوده است. مرحوم میرزای قمی(۹) (رضوان‌اللَّه‌علیه) برای جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی‌شاه، رساله‌ی جهادش - رساله‌ی عباسیه - را به اسم عباس میرزا نوشت؛ چون مسائلی بود که دولت در آن زمان با آنها سروکار داشت. البته میرزای قمی در این قضیه خیلی زیرکانه‌تر از مرحوم کاشف‌الغطاء با آن دستگاه برخورد کرده است؛ چون در این‌جا بوده و از نزدیک اوضاع را می‌دیده و می‌دانسته که چگونه باید با آنها رفتار کند؛ اما مرحوم کاشف‌الغطاء (رضوان‌اللَّه‌علیه) دستگاه را قدری بهتر از واقعیت آن دیده است؛ که حالا خود این بحث دیگری است. بنابراین، آن روزی هم که علما از دستگاه جدا بودند، این‌طور نبود که بکلی بی‌تفاوت باشند؛ آن هم وضع امروز نمی‌تواند باشد؛ امکان ندارد باشد. اگر شما فرض کنید که حوزه‌ی علمیه‌ی امروز می‌تواند در قبال دستگاه جمهوری اسلامی همان موضعی را داشته باشد که

علما در طول زمان نسبت به دستگاههای حکومتی داشتند، این خطاست؛ از جهات عدیده‌یی هم خطاست. آن دستگاهها، دستگاههای ظلم بودند؛ اما دستگاه جمهوری اسلامی، دستگاه عدل اسلامی است. آن دستگاهها، دستگاههای غصب بودند؛ اما دستگاه جمهوری اسلامی، دستگاه ولایت است؛ حق محض است؛ همه‌ی مسؤولیتها مستند به یک امر الهی است؛ اصلاً با آن قابل مقایسه نیست. علاوه بر همه‌ی اینها، دستگاه جمهوری اسلامی - چه بخواهید، چه نخواهید - دستگاهی است که مبتنی بر یک عنصر روحانی است؛ زیرا در رأس این نظام، رهبری قرار دارد، و رهبر باید یک فقیه باشد؛ یعنی یک روحانی. بنابراین، حوزه‌های علمیه و علمای دین نمی‌توانند نسبت به دستگاه و امور کشور و آنچه که می‌گذرد، بی‌تفاوت باشند و بگویند حالا دیگر خودشان می‌دانند؛ ما چه کار کنیم؛ نه له و نه علیه‌شان چیزی نمی‌گوییم - مثلاً اگر خیلی لطف کنند، بگویند چیزی علیه‌شان هم نمی‌گوییم! - چنین چیزی نمی‌شود؛ این از آن قبیل چیزهایی نیست که بشود گفت ما نه له و نه علیه، چیزی نمی‌گوییم؛ نه، مال خودتان است؛ مال روحانیت است؛ مال دین است؛ چاره‌یی ندارید. جمهوریِ اسلامی است؛ اگر شما کنار کشیدید، جمهوریِ غیراسلامی خواهد شد. البته امروز که چهار نفر عناصر خودی زنده هستند، جمهوریِ غیراسلامی نمی‌شود؛ اما اگر علما کنار کشیدند، بتدریج جمهوریِ غیراسلامی خواهد شد. این‌قدر هم دستهایی هستند که برای جمهوری غیراسلامی شدن تلاش و کار می‌کنند؛ پول خرج می‌کنند و انواع حیله‌ها را هم بلدند؛ فوراً تمام این زحمات و تلاشها و این شهادتها و این جوانان و آن نفس زدن آن پیرمرد الهی و معنوی - که در سنین هشتاد تا نود سالگی، مثل یک جوان کار می‌کرد؛ که جز به تأیید الهی و لطف غیبی امکان نداشت کسی در آن سنین، این‌طور بتواند کار و تلاش و همت بکند و تصمیم بگیرد و عمل نماید - ضایع خواهد شد. البته چیزی هم هست که نسلهای آینده آن را تحمل و قبول نخواهند کرد. هرکس کنار بکشد، غیر از مؤاخذه‌ی الهی، بلاشک با مؤاخذه‌ی نسلهای آینده مواجه خواهد شد. من یادم نمی‌رود که در سنین جوانی - آن زمانی که شور جوانیِ طلبگی داشتیم؛ یعنی بین سالهای ۳۰ تا ۴۵ یا ۵۰ - همواره به آن کسانی که سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ را درک کرده بودند، اما برای روحانیت کاری نکرده بودند، ایراد می‌گرفتیم و نق می‌زدیم؛ دایماً می‌گفتیم چه آدمهای بی‌عرضه و بی‌فکری بودند؛ ده سال دیکتاتوری پهلوی رقیق و ضعیف شده بود - مخصوصاً سالهای اولش - اما چرا علما کاری نکردند! مگر نسلهای آینده گریبان ما را رها می‌کند؛ ولو در گور هم باشیم؟ نمی‌شود بی‌تفاوت بود؛ امکان ندارد. بنابراین، شق دوم هم ممنوع است. شق سومی که بشود فرض کرد، این است که حوزه‌ی علمیه با دستگاه مبارزه کند؛ مثل دستگاه روحانیت ما که با رژیم ظالم مبارزه می‌کرد؛ یا در بسیاری از دوره‌ها، بخشی از روحانیت ما یا همه‌ی آنها، با سلاطین ظالم و ستمگر مبارزه می‌کردند. حوزه باید جدا، ولی همراه و پشتیبان نظام باشد امروز هیچکدام از آن سه وجه، ممکن و معقول نیست و معنی ندارد؛ وجه دیگری لازم است، و آن این است که جدا باشد، اما همراه باشد و برای نظام جمهوری اسلامی یک پشتیبان باشد. این‌که شما(۱۰) می‌فرمایید حوزه‌ی علمیه از نیروهای مسلح مؤثرتر است، این جزو بینات و بدیهیات ماست. منظور از پشتیبانی، نه پشتیبانی‌یی که در گفتگو و سخنرانی، از مسؤولان این نظام تمجید و تعریف بشود - این‌که چیزی است که اگر کسی وظیفه‌اش دانست، مطلبی می‌گوید؛ ندانست، نمی‌گوید؛ کسی هم آن را مطالبه نخواهد کرد - بلکه پشتیبانی به معنای حقیقی کلمه؛ یعنی حوزه‌ی علمیه خوراک فکری این نظام را بدهد؛ آن را توجیه دینی بکند؛ تربیت و انسان‌سازیِ لازم را برای اداره‌ی این نظامِ باعظمت بکند. باید حرفهای تازه‌ی دین را دربیاوریم حوزه‌ی علمیه، یک دستگاه تولیدی و یک کارخانه‌ی عظیم انسانی است؛ باید دایم تولید کند؛ باید کتاب تولید کند؛ آدم و عالم تولید کند؛ متدین تولید کند؛ فکر تولید کند و حرف تازه‌یی بزند. حرف تازه که تمام نشده است. بزرگان ما می‌گویند که هر وقت به قرآن مراجعه می‌کنیم و در آن تدبر می‌کنیم، حرفی می‌یابیم که قبلاً نیافته بودیم؛ خیلی خوب، این حرفِ تازه است. بعضیها نگویند که هرچه حرفِ تازه است، در دین است؛ دیگر چه حرف تازه‌یی می‌خواهید. بله، ما همان دین را درست نشناختیم! باید حرفهای تازه‌ی دین را در بیاوریم؛ «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت». این‌طور نیست که همه‌ی حرفهای دین همین چهار تا حرفی است که من و شما در منبرها یا در

کتابهای علمی و تبلیغی و رساله‌مان بیان کرده‌ایم؛ نخیر، بیش از اینهاست؛ شما جلو بروید، خدا به شما حرف جدید خواهد داد. ما در باب علمیات هم نمی‌گوییم راه بسته است. در مسأله‌یی که همه‌ی فقها قرنها آن را تنقیح کرده‌اند، شما که یک مجتهد هستید، امیدوارید که شاید حرف تازه‌یی پیدا کنید. آیا شما دیگر مسائل مشهوره و اجماعی بین فقها را - اجماع به معنای این‌که همه‌ی فقها آن را قبول کرده باشند؛ نه آن اجماع حجت و معتبر - مطالعه نمی‌کنید؟ نه، دنبالش می‌گردید ببینید واقعاً شاید حرف جدیدی - غیر از حرفهایی که تاکنون گفته‌اند - پیدا کردید. شما در مباحث اصولی، فکر و تأمل می‌کنید؛ شاید حرف جدیدی درآوردید. در مباحث کلی دین و در فقه - به معنای اوسع و اشمل آن - این حرفها فراوان است. این‌قدر حرف هست که ما هنوز بلد نیستیم. ما مسائل اقتصادی و نظامی و سیاست خارجی و ارتباطات اخلاقی خود را بایستی از دین دربیاوریم؛ خیلی از مسائل فردیمان را باید بازنگری کنیم؛ تعارف که نداریم. فقه، شکلی برای حکومت و نظام اجتماعی ما در طول زمان، به دین و فقه به عنوان قالب و شکلی برای حکومت نگاه نکردیم. ما در دورانهای گذشته، گروه محکومی بودیم؛ حکومتها داشتند کار خودشان را می‌کردند و گاو خودشان را می‌دوشیدند؛ ما هم در این چارچوبی که حکومتها تشکیل داده بودند و در این اتوبوس یا قطاری که حکومتها مردم را سوار کرده بودند و به سمتی حرکت می‌دادند، در حالی که خودمان هم با این اتوبوس یا قطار حرکت می‌کردیم، می‌خواستیم چیزی در خصوص ارتباطات فردی افراد و مسافران به آنها یاد بدهیم؛ فقه ما این‌طوری بوده؛ لااقل در این چند قرن اخیر این‌طوری بوده است. امروز فقه، شکلی برای حکومت و شکلی برای نظام اجتماعیِ منها الحکومهٔ است. حکومت جزیی از یک نظام اجتماعی است. کدامیک از فقها می‌توانند بگویند که ما همه‌ی اینها را تر و تازه و شسته و رُفته درآورده‌ایم، بفرمایید در اختیار شماست؛ قطعاً هیچکس چنین ادعایی نکرده و نمی‌کند؛ خیلی خوب، باید برویم اینها را پیدا کنیم؛ پس فکر جدید لازم است. حوزه‌ی علمیه باید کارخانه‌ی سازندگی باشد حوزه‌ی علمیه باید کارخانه‌ی سازندگی انسان، سازندگی فکر، سازندگی کتاب، سازندگی مطلب، سازندگی مبلّغ، سازندگی مدرّس، سازندگی محقق، سازندگی سیاستمدار و سازندگی رهبر باشد. حوزه‌ی علمیه باید به جایی برسد که همیشه ده، بیست نفر شخصیت آماده برای رهبری داشته باشد؛ که اگر هرکدام از اینها را در مقابل زبدگان این امت بگذارند، بر او متفق بشوند که برای رهبری صلاحیت دارد. حالا حوزه‌ی علمیه این کارها را می‌تواند بکند، یا نمی‌تواند بکند؟ همه‌ی ما در این‌جا خودمانی هستیم. سابقه‌ی آخوندی و حوزوی من از بسیاری از شماها بیشتر است؛ شاید هم اگر ادعا کنم از اکثر شماها بیشتر است، خیلی گزافه نباشد؛ چون می‌بینم ماشاءاللّه اغلب شما از من جوانترید. من نسبت به مسائل روحانیت، علاقه‌ی عمیقی از نوع علاقه‌ی انسان به نفس و متعلقات خودش دارم. مسأله، مسأله‌ی یک شیئ خارجی نیست که درباره‌اش بحث کنیم. من که نگاه می‌کنم، می‌بینم حوزه‌ی ما این‌طوری نیست. این‌که گفتم سمینار برگزار شود، برای این است که در چنین جایی شما پشت تریبون بروید و بگویید نه، به این دلیل و این دلیل، قضیه این‌طوری است. حالا- که فقط من دارم صحبت می‌کنم، ادعا می‌کنم و می‌گویم که حوزه این‌طوری نیست؛ حداقل این است که بگوییم این کارهایی که از حوزه مورد توقع و انتظار است، حوزه برآورده نمی‌کند؛ حالا گیرم بگوییم که می‌تواند بکند، اما نمی‌کند؛ چرا نمی‌کند؟ چون عیبی در کار هست؛ این عیب را باید پیدا کنید. استعداد بالقوه‌ی حوزه‌ی علمیه البته اعتقاد من این است که حوزه بالقوه می‌تواند این کارها را بکند؛ بالقوه به این معنا که الان استعداد این کار در حوزه‌ی علمیه هست. امروز ما در حوزه محققان و متفکران خوبی داریم. مغزهایی در این حوزه‌ی علمیه هستند که اگر هرکدام از مراکز تحقیقاتی دنیا این آدمها را در آن رشته‌ی خودشان تربیت کرده بودند، امروز نابغه‌هایی داشتند؛ این هم یکی از بدبختیهای ماست! امروز ذهنهایی در حوزه‌ی علمیه هستند که اگر در فلان مؤسسه‌ی تحقیقاتی دنیا در فن ریاضیات یا فیزیک یا علوم طبیعی یا نجوم مشغول بودند، امروز در دنیا مثل خورشیدی می‌درخشیدند و هر روز یکی از کارهاشان در دنیا به ثبت می‌رسید؛ اما این‌طور مغزهایی در حوزه‌ی علمیه‌ی ما آدمهای معمولی و عادی هستند؛ نه این‌که کسی برایشان شأنی قائل نیست - این‌که حالا- چیزی نیست - بلکه بهره‌ی لازم از اینها گرفته نمی‌شود. پس حوزه‌ی ما از لحاظ شأنیت و استعداد، این امکان را

دارد؛ اما عملاً ندارد؛ چرا ندارد؟ عللی دارد: توجه به مسائل معیشتی حوزه یکی از عللش همین چیزی است که جناب آقای مشکینی فرمودند؛ مسائل معیشتی. بسیار خوب، حالا شما مسائل معیشتی را با من مطرح کردید؛ من ان‌شاءاللَّه روی آن فکر خواهم کرد؛ اما قولی نمی‌دهم که این کار به آسانی و بزودی عملی بشود. من نسبت به این مسأله تاکنون به صورت مستقیم و جدی فکر نکرده بودم. البته ما بیمه‌ی حوزه را راه انداختیم؛ ان‌شاءاللَّه به جریان می‌افتد و هرکس بخواهد، استفاده خواهد کرد. هزینه‌های بیماری، یکی از مشکلات طلاب است؛ خود بنده هم در آن دوران همواره گرفتار آن بودم؛ می‌دانم که خیلیها هم گرفتارند و این از مشکلات اساسی است. ان‌شاءاللَّه ما در حوزه یک تعاونیِ خوب هم راه می‌اندازیم که بتوانند لااقل بعضی از اجناس را ارزان تهیه کنند؛ طرحش را هم آماده کرده‌اند؛ خود بنده هم سرمایه‌گذاری کلانی در آن خواهم کرد؛ بعد هم طلاب هرکدام سهمی می‌گذارند و سرمایه‌گذاری‌یی می‌کنند. درباره‌ی مسأله‌ی مسکن هم عده‌یی از آقایان مشغول هستند. من قبلاً هم به آن تشکیلاتی که خانه‌های سازمانی می‌سازند، مختصر کمکی کرده‌ام؛ نیت کمک کردن بعد از این را هم داشته‌ام - نه این‌که نداشته باشم - اما به‌هرحال بعد از این هم می‌رویم و می‌نشینیم فکر می‌کنیم و به دوستانی که در مسائل حوزه برای ما فکر و کار می‌کنند، خواهم گفت که روی این مسأله کار کنند. شهریه‌های بسیار پایین طلاب البته عرض کردم، این به معنای آن نیست که من بگویم حالا دیگر مسأله‌ی معیشتی طلاب حل شد؛ نه، این‌طوری نیست. من می‌دانم که وضع طلاب بد است. امروز شهریه‌های حوزه حداکثر هشت هزار تومان است. چه کسی می‌تواند با هشت هزار تومان شهریه، زندگی خود را با داشتن سه، چهار بچه اداره کند؟! این درآمدِ بسیار کمی است. امروز واقعاً یک کارگر ساده‌ی کارخانه هم با هشت هزار تومان کار نمی‌کند؛ اما در حال حاضر طلبه‌ی ما که انتظار داریم یک روز خورشید درخشانی بشود که کشور و دنیا را اشعاع کند، دارد با این مبلغ زندگی می‌کند! واقعاً این تقریباً مثل همان زمان شهیدثانی(۱۱) (رضوان‌اللَّه‌علیه) است؛ یعنی اگر با سطوح زندگیِ آن روز مقایسه کنیم، این مثل آن می‌شود! امروز کسانی هستند که روزی صدهزار تومان درآمد دارند! آنهایی که ماهی صدهزار تومان درآمد دارند، خیلی بیشترند. حالا در چنین جامعه‌یی که کسانی هم درآمدهای خوب و زندگیهای راحتی دارند، طلبه‌ی ما با ماهی هشت هزار تومان زندگی می‌کند! البته این چیز خیلی سختی است و می‌تواند عامل عمده‌یی هم باشد و بایستی به آن رسید؛ لیکن این یکی از علتهاست؛ علل دیگری هم دارد و من امشب می‌خواهم از یکی از این علل - که روی آن خیلی فکر کرده‌ام - یاد کنم. حوزه، دستگاه مدیریت مشخص و منسجمی ندارد حوزه تشکیلاتی است که به یک معنا اهمیت و حجمش از هر دانشگاهی بیشتر است؛ اما آن اولین چیزی را که هر مؤسسه‌ی علمیِ با این عظمت باید داشته باشد - یعنی یک دستگاه مدیریت مشخص و منظم و منسجم - ندارد! طلبه‌یی به من نامه نوشته و گفته است که ما نمی‌دانیم در حوزه به چه کسی مراجعه کنیم! امتحان را در جایی باید بدهیم، می‌دهیم؛ شهریه را باید از یک جای دیگر بگیریم، می‌گیریم؛ اما مشکلاتی داریم؛ به هرکس هم که مراجعه می‌کنیم، می‌گوید به من مربوط نیست! شما این نقص را چیز کمی نگیرید؛ این چیز خیلی بااهمیتی است. در این چند سال اخیر، یک عده از فضلای طراز اول و خوب و مؤمن واقعاً زحمت کشیدند و شورای مدیریت را تشکیل دادند. من شاهدم که این شورا واقعاً بسیار کار و تلاش کرد. ممکن است خیلی از طلبه‌های حوزه هم تفصیل کارهای شورای مدیریت را ندانند؛ اما بنده می‌دانم. آقایان گزارشهاشان را به صورت تفصیلی و ریز آوردند؛ من در جریان آن گزارشها قرار گرفتم و دیدم که واقعاً زحمت کشیده‌اند. بینی و بین‌اللَّه آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند این آقایان با آن شأن و وضعی که دارند، و آنچه که از یک شورای مدیریت برمی‌آید، خیلی کار کرده‌اند؛ منتها مشکل کار این است که برای اداره‌ی این واحد به این عظمت، امکان ندارد کاری از شورای مدیریت بربیاید. مسأله، مسأله‌ی شورای مدیریت نیست؛ یک مجموعه‌ی مدیریت قوی می‌خواهد؛ یک مدیر کارآمد می‌خواهد؛ یک مجموعه‌ی اداری و پرسنلی می‌خواهد؛ یک بودجه‌ی منظم می‌خواهد؛ ده تا معاونت می‌خواهد؛ تا بتوانند این مجموعه‌ی عظیم را درست کنند. مگر ما گفتیم به جنگلهای آمازون بروید و تبلیغ کنید؟! هرکس از دوستان ما برای معالجه یا کار دیگر به خارج رفت، آمد گفت به فلان کشور مبلّغ بفرستید؛ اما من به آنها

می‌گویم آن نیازی را که شما احساس کرده‌اید، من پیش از شما از آن خبر داشتم؛ اما کسی را نداریم؛ شما آدمی را معرفی کنید تا من بفرستم؛ می‌گویند نداریم! از کشورهای مختلف می‌آیند و از ما مبلّغ می‌خواهند؛ اما نداریم! از داخل شهرهای ایران می‌آیند و از ما مبلّغ و امام جمعه می‌خواهند؛ اما نداریم؛ خیلی عجیب است! بنده به مسائل امامت جمعه اشراف پیدا کرده‌ام. من دایماً گزارش آقایان دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه و جناب آقای رسولی را - که رئیس دبیرخانه هستند - می‌بینم و خبرها را می‌خوانم. جاهایی هست که گاهی شش ماه یا یک سال بدون امام جمعه می‌ماند؛ این در حالی است که ما حوزه‌ی به این عظمت را داریم! مگر ما گفتیم به جنگلهای آمازون بروید و تبلیغ کنید؟! آقایان نمی‌روند؛ می‌گوییم چرا نمی‌روید، می‌گویند می‌خواهیم درس بخوانیم! برادران! من این روش را قبول ندارم؛ حالا شما هرچه می‌خواهید بگویید، بگویید؛ من واللّه این را الهی نمی‌دانم! چند نفرتان بیایید از مرجعیت و از ریاست و از مدرّسی و از فضل و سوادِ در آن حد بگذرید؛ حوزه را طوری راه بیندازید که بعداً هزار نفر مثل خودتان را به‌وجود بیاورید. تبلیغ که اولیترین کار ماست، حوزه‌ی علمیه‌ی قم این کار را نمی‌کند! با زحمت و تلاش زیاد، در فصل تابستان و یا به مناسبتی، آقایان عده‌یی را برای تبلیغ می‌فرستند؛ بنده هم پشتیبانی و کمک می‌کنم و بر این معنا اصرار می‌ورزم. ما در این دو، سه ساله، از سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات خواهش کردیم، عده‌یی را فرستادند؛ ولی این کافی نیست. جاهایی هست که اصلاً روحانی پایش به آن‌جا نمی‌رسد! در سفر به استان بوشهر به منطقه‌یی رفتیم و وارد ده بزرگی شدیم؛ گفتیم روحانی و عالم شما کیست؟ گفتند ما روحانی نداریم! پرسیدیم چرا؟ گفتند نمی‌آیند بمانند! من از شما سؤال می‌کنم که چرا نمی‌روید بمانید؟ این واقعاً سؤال جدی است؛ چرا نمی‌روید بمانید؟ بروید در یک ده بمانید؛ چه اشکالی دارد؟ حوزه نمی‌تواند برای این‌طور جاها مبلّغ بفرستد. حوزه بایستی دستگاههای تحقیق داشته باشد تحقیق هم همین‌طور است. این حوزه بایستی دستگاههای تحقیق داشته باشد. اگر یک نفر بنشیند برای خودش تحقیق کند، البته چیز باارزشی است؛ اما کار این مجموعه‌ی عظیم این نیست. مرحوم آیةاللّه بروجردی(۱۲) سالها در بروجرد بود و تک و تنها یک عالَم تحقیق کرد؛ حالا اگر شما که یک عالِم هستید، در قم بنشینید و در این مجموعه‌ی به این عظمت تحقیق کنید؛ که تازه این تحقیقات، مثلاً شطری از اشطار(۱۳) آن تحقیقات یک نفر که تنها نشسته و تحقیق کرده، نشود، این چه قیمتی دارد؟ امروز در یک مجموعه علمی، کار تحقیقات، ضابطه و قانون و روشهای پیشرفته دارد؛ کامپیوتر هست؛ تحقیق دستجمعی هست؛ تحقیق در چیزهای لازم هست؛ اما در حوزه، یکی در امری که لازم نیست، تحقیق می‌کند؛ دو نفر در امر واحدی تحقیق می‌کنند و تولید واحدی را به‌وجود می‌آورند! در باب تحقیق، سازماندهی و نظم لازم است؛ این نظم در حوزه‌ی علمیه وجود ندارد! کتاب درسی جدید تولید کنید کتابهای درسی، یکی دیگر از مشکلات حوزه‌ی علمیه‌ی قم و حوزه‌های علمیه‌ی دیگر است. تا سخنی از کتابهای درسی می‌گوییم، می‌گویند فلان عالم بزرگ هم همین کتابها را خوانده؛ حالاـ آنهایی که انقلابی‌ترند، می‌گویند امام هم همین درسها را خوانده که امام شد! آیا امام چون همین درسها را خوانده، امام شد؟! امام جوهر مخصوصی بود. آنچه که شما در عظمت امام پیدا می‌کنید، ناشی از این نیست که این کتابهای درسی را خوانده. وانگهی، از زمانی که امام راحل (رضوان‌اللّه‌علیه) این کتابها را می‌خواندند، تا حالاـیی که من و شما می‌خواهیم این کتابها را بخوانیم، بین این دو مقطع، شصت سال، هفتاد سال فاصله شده است. کتاب درسی جدید تولید کنید. چه اشکالی دارد که عده‌یی بنشینند کتاب درسی جدید تولید کنند؟ می‌گویند ما شهید ثانی(۱۴) نمی‌شویم! خیلی خوب، شهید ثانی نمی‌شوید؛ اما بسیاری از فقهای امروز ما از فقهای گذشته واردترند. من نمی‌گویم رتبه‌ی علمی و استعدادشان بیشتر از آنهاست - شاید اگر در زمان آنها بودند، مثل آنها نمی‌توانستند باشند - اما بسیاری از آنها، سطح معرفت فقهیشان بالاتر از خیلی از فقهای گذشته‌ی ماست؛ چرا نمی‌شود؟ کتاب اصول تولید کنید؛ کتاب فقه تولید کنید؛ برای مراتب مختلف تولید کنید؛ شکل درس را عوض کنید. آن روز یکی از دوستان عزیز ما - که من واقعاً خیلی هم خاطرش را گرامی می‌دارم - به من می‌گفت که این‌طور نمی‌شود که در حوزه جنس پلاستیکی درست کرد؛ باید مطول و بعد معالم و بعد قوانین و بعد لمعه را با شروحش از اول تا آخر مطالعه کرد. من به او گفتم که نمی‌گویم جنس

از پلاستیک درست کنید؛ بلکه می‌گویم امروز در دنیا از جنسی که از آهن سخت‌تر است، صفحه‌یی نازکتر از کاغذ درست می‌کنند؛ من می‌گویم این را درست کنید. نوآوری کنیم. مگر می‌شود این همه مجموعه‌ی انسانیِ با این عظمت و با این همه استعداد، در کتاب درسی نوآوری نداشته باشد؟ این همه کارها را چه کسی باید بکند؟ این کارها را بایستی مدیریت حوزه بکند. البته کارهای فردی انجام گرفته است؛ فرد مخلصی، مصلحی، دلسوزی، کتابی نوشته؛ کتابی تخلیص کرده؛ کتاب نویی آورده؛ درس جدیدی گفته؛ مطلب تازه‌یی آورده؛ اما کار فردی به جایی نمی‌رسد؛ کار باید جمعی باشد؛ باید بر حوزه فرض بشود؛ باید مثل قالبی گذاشته شده باشد. حوزه، مدیر لازم دارد به نظرم می‌رسد که در حوزه دستگاه مدیریت لازم است. من فرمی برای این مدیریت تصویر کردم و روی کاغذ نوشتم، که الان برای شما می‌خوانم. اگر حوزه این‌طوری اداره بشود، مشکلاتش حل خواهد شد؛ اگر این‌طوری اداره نشود، مشکلاتش حل نخواهد شد. من عرض می‌کنم که با شورای مدیریت، حوزه اداره نمی‌شود؛ مدیر لازم دارد. در رأس بایستی یک شورای عالیِ سیاستگذاریِ امور حوزه متشکل از دوازده نفر، پانزده نفر از فضلای طراز اول حوزه وجود داشته باشد؛ اینها دو هفته یک بار دور هم جمع بشوند و برای سیاستگذاری، مسائل حوزه را با هم تبادل نظر کنند و دیگر در جزییاتِ اجراییات داخل نشوند. این عده، یک نفر را به عنوان مدیر انتخاب کنند؛ این مدیر هم بایستی شرایطی داشته باشد؛ باید از فضلای حوزه باشد و طلبه‌ها و فضلا او را قبول داشته باشند؛ فرد خارج از حوزه، یا کسی که وجهه‌ی فضلی و علمی نداشته باشد، کار را مشکل خواهد کرد. البته خواهید گفت فضلای ما درس و بحث دارند؛ بله، من هم می‌دانم؛ اما من می‌گویم که محض رضای خدا همان درس را تعطیل کنند و بیایند به مدت سه سال این کار را به‌عهده بگیرند. بنده بعد از رحلت امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) خیلی از این مسؤولیتهای مهم کشور را دو ساله، سه ساله - یعنی زماندار - به این و آن محول کرده‌ام. شما درس خارج می‌گویید و پنجاه نفر، صد نفر - کمتر یا بیشتر - هم شاگرد دارید؛ خیلی خوب، محض رضای خدا به مدت سه سال این درس را تعطیل کنید. اگر این درس تعطیل بشود، آیا در عالَم ضایعه‌یی پدید خواهد آمد؟! بیایید این مدیریت را قبول کنید و یک نفر مدیر بشود؛ بعد این مدیر با اختیارات و با بودجه‌ی کافی، معاونتهایی داشته باشد. قبل از ایجاد معاونتها، باید یک دفتر طرح و برنامه، دایم برای طرحهای حوزه کار کند؛ بنشینند و راجع به مقررات، آیین‌نامه‌ها، شکلها، کارها، هیأت حوزه و مسائل کلی حوزه، دایم طرح بدهند. وظایف معاونت تبلیغ و نیروی انسانی یک معاونت، معاونت تبلیغ و نیروی انسانی است؛ کارش فقط همین باشد؛ یعنی تربیت مبلّغ برای داخل کشور؛ تربیت مبلّغ برای خارج کشور؛ تأمین مبلّغان ثابت برای مناطق گوناگون کشور؛ تأمین مبلّغان فصلی برای مناطق گوناگون کشور؛ که هرکدام از اینها کلاسهای دوره‌یِ کوتاه می‌خواهند؛ مثلاً امامت جمعه به نظر من چیزی نیست که فقط به علم و بیان و امثال اینها بستگی داشته باشد و چیز دیگری نخواهد؛ امامت جمعه چیز دیگری هم لازم دارد؛ آن کسانی که خبره‌ی این کارند و اهل فن هستند، می‌دانند که امامت جمعه چه می‌خواهد؛ بنشینند چیزهایی را بنویسند و یک دوره‌ی چهار جلسه‌یی، پنج جلسه‌یی، ده جلسه‌یی درست کنند؛ عده‌یی هم این دوره را ببینند و برای امامت جمعه آماده باشند؛ دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه هم اینها را به حسب حالشان برای امامت جمعه انتخاب کند؛ حوزه باید این را تأمین کند. مسأله‌ی استقرار روحانیون در مناطق گوناگون و نیز تأمین مدارس تربیت مربی برای مراکز آموزش فرهنگی، باید مورد توجه قرار گیرد؛ شبیه آنچه که در همین مدرسه‌ی دارالشفاء به شکلی دارد انجام می‌گیرد. الان در سطح کشور جاهایی هست که مربیهای روحانی می‌خواهند؛ در سپاه می‌خواهند، در ارتش می‌خواهند، در دانشگاه می‌خواهند، در تربیت معلم می‌خواهند، در تربیت مدرّس می‌خواهند. وظایف معاونت آموزش یک معاونت، معاونت آموزش است؛ که باید مدارس تحت برنامه و مدارس تخصصی را اداره کند؛ برای آموزش، برنامه‌ریزی کند؛ متون آموزشی تهیه کند؛ گواهی پایان‌نامه‌های تحصیلی را بدهد؛ از طلاب بخواهد که پایان‌نامه بنویسند. شما آقایان چرا پایان‌نامه نمی‌نویسید؟ یک نفر دانشجو، چهار سال، پنج سال دوره‌یی را می‌بینید؛ بعد موضوعی را به او می‌دهند؛ استاد او را راهنمایی می‌کند و یک رساله به وجود می‌آورد؛ خیلی هم خوب است. الان اگر همین آقایان طلاب ما، بعد از آن‌که پنج

سال، شش سال، ده سال درس خارج رفتند، یک استاد راهنما بگیرند و یک موضوع فقهی به آنها بدهند و بگویند کار کنید، ببینید از همین طریق چه‌قدر موضوع حل خواهد شد. پایان‌نامه‌های بعضی از این دانشگاهها را که برای من می‌آورند - در موضوعاتی که بنده به آنها ذی‌علاقه هستم - می‌بینم که خیلی هم خوب است و این جوانان خوب کار می‌کنند. جوانان حوزه، اگر استعدادشان بیشتر از آنها نباشد، کمتر از آنها نیست؛ تلاش و زحمت و روح تحقیقشان هم که الحمدللّه بالاست. وظایف معاونت تحقیقات و مطالعات یک معاونت، معاونت تحقیقات و مطالعات است؛ کارش تربیت محقق، نظارت بر رساله‌های تحقیقی و انتشار مجلات علمی در حوزه است. من آن روز با جمعی از برادران این نکته را مطرح کردم و گفتم که ما یک مجله‌ی فقه نداریم! ما یک مجله‌ی علمی فقه لازم داریم که مباحث فقهی را با زبان علمی فقه - یعنی زبان عربی - بیان کند. اگر کسی هم خواست فارسی بنویسد، می‌نویسد؛ اما زبان اصلی مجله باید عربی باشد. محققان یک مجله‌ی فقه تهیه کنند و در آن مقاله بنویسند؛ یکی از فضلای آبرومند هم یکی از درسهایش را تعطیل کند و بیاید مسؤولیت این مجله را به عهده بگیرد. مگر فایده‌ی این مجله برای پیشبرد فقه اسلام، کمتر از فایده‌ی آن درس است؟ محققان، بزرگان و فضلا، موضوعات جدید فقهی را بنویسند؛ تحقیق کنند؛ نقد کنند؛ فقه را پیش ببرند و دنیا را از فقه شیعه آگاه کنند. در دائرةالمعارف‌ها، فقه ما را بعد از فقه اباضیه می‌آورند! از این فقه غنی - که شاید هیچ فقهی این همه کتاب و تحقیق و متون مهم نداشته باشد، یا کمتر فقهی داشته باشد - کسی خبر ندارد! اینها را بیرون بیاوریم، تا در مجلات علمی دنیا منعکس بشود. وظایف معاونت پرورشی یک معاونت، معاونت پرورشی است؛ مشاوره‌های اخلاقی و تربیتی، دروس و برنامه‌های تربیتی، کشف و هدایت استعدادهای درخشان. در جمع طلاب و فضلای ما استعدادهای درخشانی هستند؛ در میان اینها علامه‌ی حلی‌ها و محقق حلی‌ها و شیخ انصاری‌ها پیدا می‌شود؛ اینها کجایند؟ بعضی در غم معاش، بعضی هم در غم پیدا کردن کان یکونِ یک کتاب درسیِ مشکل! واقعاً چه کار کنند؛ کسی نیست اینها را پرورش بدهد! من در دو، سه سال قبل از این، با یکی از فضلای عالی‌مقام - که واقعاً قلباً به ایشان ارادت دارم؛ خیلی خوشفکر و نوآور هم هستند - همین نکته را مطرح کردم و گفتم شما تعدادی از این فضلا و محققان را در جایی از قم جمع کنید و به آنها کار تحقیقی بدهید و بودجه‌یی هم برایش بگذارید؛ اما تعقیب نشد و متأسفانه این کارها انجام نمی‌شود! من ایراد ندارم که چرا فلان آقا این کار را نکرده؛ معلوم است که این کارها فردی انجام نمی‌گیرد؛ این کارها تشکیلات و مدیریت تشکیلاتی لازم دارد. وظایف معاونت گزینش و آمار یک معاونت، معاونت امور حوزه‌های شهرستانهاست. یک معاونت، معاونت گزینش و آمار است. گزینش حوزه چه‌طوری است؟ دو نفر از آقایان اساتید، یک نفر را گواهی می‌کنند؛ از کجا او را می‌شناسند؟ ما اول انقلاب کسانی را داشتیم که نامه‌یی از فلان پیشنماز فلان محله می‌آوردند که در آن نامه، این شخص تأیید شده بود؛ او هم این نامه را مثلاً به سپاه یا کمیته می‌برد و به او شغل می‌دادند؛ اما بعد معلوم می‌شد که این فرد منافق است! وقتی می‌گفتیم چرا چنین شخصی را تأیید کردید، می‌گفتند ابویشان مرتب به نماز ما می‌آمد! اگر پدرش به نماز شما می‌آمده، به این جوان که جزو فلان گروه ضددین یا مثلاً منافق است، چه ارتباطی دارد؟! مدرّس نگاه می‌کند، ظاهر حال را می‌بیند؛ لزوماً مأمور به تحقیق از باطن حال هم نیست؛ این‌که ملاک گزینش نمی‌شود! گزینش مهم است و از اینها دقیقتر است. مسأله‌ی گزینش، مسأله‌ی گروههای مختلف اجتماعی در حوزه، مسائل امنیتی، مسائل حقوقی، امتحانات ورودی در حوزه، مسأله‌ی نظام وظیفه و نیز آمارهایی که در حوزه لازم است - و ما خیلی از این آمارها را نداریم - به این معاونت مربوط می‌شود. در کنار اینها، معاونت رفاه و خدمات و معاونت اداری و پشتیبانی هم لازم است. تا آن‌جا که در وسع من است، از کمک فروگذار نخواهم کرد بنابراین، آن شورای عالی باید تشکیل شود؛ حالا مراجع یا جامعه‌ی مدرّسین محترم می‌خواهند آن را انتخاب بکنند، فرقی نمی‌کند؛ ده، پانزده نفر از آدمهای خوشفکر باید انتخاب بشوند. لازم نیست اینها وقت زیادی هم بگذارند؛ هفته‌یی یک جلسه، دو هفته‌یی یک جلسه - بسته به کارها - بنشینند سیاستگذاری کنند و خطوط اصلی را معین نمایند؛ یک دبیر فعال هم داشته باشند که برایشان برنامه‌ها را روان کند؛ بعد اینها یک مدیر قوی انتخاب کنند و با همه‌ی وجود از او حمایت کنند؛ البته در

این صورت، بنده هم پشتیبانی مالی خواهم کرد. من به خود آقایان جامعه‌ی مدرّسین و شورای مدیریت هم که یک وقت تشریف آورده بودند، همین را گفتم؛ گفتم اگر چنین تشکیلاتی ایجاد بشود، من پشتیبانی مالی خواهم کرد و تا آن‌جا که در وسع من هست، فروگذار نخواهم کرد. این مدیر قوی باید برای خودش پنج تا، هشت تا، ده تا، دوازده تا - هرچه لازم است - معاونت ایجاد کند. البته اگر قرار باشد چنین چارتی تصویب شود، یکی از همان سمینارها لازم است. یک گروه خوشفکر باید بنشینند و معاونتها را انتخاب کنند؛ بعد معاونان را بیاورند و آن شورای عالی تصویب و تأیید کند، تا با نظر همه باشد. مسؤولانِ زیردست‌تر را خود آن معاون انتخاب کند. باید ساختمان مناسبی هم در اختیارشان گذاشته بشود - پنجاه تا، صد تا اتاق؛ بیشتر، کمتر - و بودجه‌ی معینی هم به این کار اختصاص پیدا کند و یک چند صد نفر آدم، مرتب صبحها دنبال اداره‌ی کار حوزه بیایند؛ والّا شورای محترم مدیریت و فضلای عالی‌مقام، با وجود درسهای خارج، تحقیقات علمی و شاگرد طلبه، معلوم است که نمی‌رسند. اداره‌ی چنین تشکیلات به این عظمتی، کار یک شورای مدیریت نیست؛ این یک نظام مدیریتی می‌خواهد؛ علاجش این است. جوانان طلبه و فضلا هم مکرر به من مراجعه می‌کنند، یا نامه و طومار می‌نویسند؛ جواب من این است که گفتم؛ حوزه این‌طوری درست می‌شود. مشورت با مرجعین اعظمین نکته‌یی را حضرت آقای مشکینی فرمودند که نکته‌ی درستی است. خوشبختانه امروز این عَلَمینِ جلیلینِ مرجعینِ اعظمینی که در قم هستند(۱۵) - که خداوند ان‌شاءاللَّه برکات وجودشان را بر سر ما و همه‌ی مردم مستدام بدارد، و من واقعاً برای طول عمر و عافیت این آقایان دعا می‌کنم - بحمداللَّه جزو روشنفکران و خوشفکرانند؛ جزو کسانی هستند که این‌گونه چیزها را قبول دارند. من بارها به دوستان گفته‌ام که در شهر قم و حوزه‌ی قم، اول مدرسه‌یی که با صورت برنامه‌یی درست شد، مدرسه‌ی حضرت آیةاللَّه العظمی گلپایگانی بود. سی سال پیش، قبل از مدرسه‌ی حقانی، مدرسه‌ی ایشان بود. ایشان مرحوم شهید بهشتی را برای این کار بردند. بنابراین، هر دو نفر این آقایان، اهل برنامه و اهل این چیزهایند. هیچ اشکالی ندارد که این فکرها در حوزه‌یی باشد که در رأس و در مقام مرجعیتش، چنین شخصیتهای عالی‌مقامی هستند. آقایان فضلا بروند و این مطالب را با آنها در میان بگذارند؛ وقتی رضایت آنها کسب شد - که البته کسب می‌شود و راضی خواهند بود - بیایند بحول‌اللَّه و قوته کار را انجام بدهند؛ این‌طوری حوزه درست خواهد شد. آقایان! بدون اینها، حوزه در قیامت از ماها شکایت خواهد کرد؛ چون استعداد عظیمی وجود دارد که به قدر خود این استعداد از آن استفاده نشده است! من امشب قدری زیاد صحبت کردم؛ البته حدس هم می‌زدم که طولانی بشود؛ اما این جزو حرفهای دل من است. این مجمع هم برای من جزو شیرین‌ترین و مطلوبترین مجامعی است که همواره دیده‌ام و داشته‌ام؛ این بود که دیگر قدری زیاده‌روی شد؛ اما همین‌طور که ایشان(۱۶) فرمودند، بالاخره شما تحمل کردید! خداوند ان‌شاءاللَّه به خاطر صبر و تحملی که فرمودید، اجرتان بدهد. آنچه را که گفتیم و می‌گوییم و می‌کنیم، خداوند ان‌شاءاللَّه برای خودش و در راه خودش قرار بدهد؛ به گفتار و کردار ما برکت بدهد و اینها را مرضی ذات و درگاه مقدس خودش قرار بدهد؛ که این همه چیز خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------------------- ۱) انفال: ۵۳ ۲) ناتو ۳) حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ۴) ششمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی که در تاریخ ۱۸/۹/۱۳۷۰ به مدت چهار روز در داکار، پایتخت کشور سنگال برگزار شد. ۵) این سفر در تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۷۰ برگزار شد. ۶) آیةاللَّه مشکینی ۷) ریشه‌دار ۸) ۱۲۲۸ - ۱۱۵۴ ق) ۹) ۱۲۳۱ - ۱۱۵۱ ق) ۱۰) آیةاللَّه مشکینی ۱۱) ۹۶۶ - ۹۱۱ ق) ۱۲) ۱۳۴۰ - ۱۲۵۳ ش) ۱۳) بخشی از بخشها ۱۴) ۹۶۶ - ۹۱۱ ق) ۱۵) آیةاللَّه العظمی گلپایگانی، آیةاللَّه العظمی اراکی ۱۶) آیةاللَّه مشکینی

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم قم، در سالروز میلاد حضرت مهدی (عج)

سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم قم، در سالروز میلاد حضرت مهدی (عج) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة

والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین الکهف الحصین و غیاث المضطرّ المستکین و عصمة الخائفین و ملاذ اللّاجئین مولانا الحجّةبن‌الحسن المهدیّ المنتظر و لعنةاللَّه علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین قال اللَّه الحکیم فی کتابه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بقیّةاللَّه خیرلکم ان کنتم مؤمنین(۱) ارتباط مردم قم با نهضت اسلامی عید میلاد مبارک و باسعادت و سرشار از امید و انتظارِ امام غایب و حجت الهی در زمین، مهدی موعود (عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف‌وسلام‌اللَّه‌علیه‌وعلی‌ابائه الأطیبین‌الأطهرین) را به شما برادران و خواهران عزیز قمی صمیمانه تهنیت و تبریک می‌گویم. این یک فرصت بسیار مغتنم و باارزش برای این‌جانب است که شهر قم و مردم قم و این آستان مقدس را - که حرم اهل بیت است - در روزی زیارت کنم که روز عید و جشن همه‌ی منتظران عالم و همه‌ی کسانی است که در اعماق جان خود، انتظار آزادگی و عدالت و رهایی از ظلم و تعدی و طغیان را دارند. از اولین لحظات پیدایش این نهضت مبارک که تحت الطاف حضرت ولیّ‌اللَّه‌الاعظم(ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه) روزبه‌روز به پیش رفته است، شما مردم قم، زن و مردتان، پیر و جوانتان، با آن ارتباط پیدا کردید؛ به آن کمک کردید و در صحنه‌های گوناگون، با همه‌ی وجود از آن دفاع نمودید. خوشحالم از این‌که خداوند متعال این توفیق را به این‌جانب داده است که باز بتوانم شما عزیزان قمی را در این مکان مقدس و شریف و در این شهر پُرخاطره، آن هم در چنین روز عزیز و شریفی زیارت کنم. انتظار مهدی موعود، ارزش زیادی دارد لازم می‌دانم چند مطلب را در این مدت کوتاه عرض کنم؛ که اینها مطالب اساسیِ فکری و سیاسی ماست و به هم مرتبط هم است: مطلب اول درباره‌ی این بخش عظیم اعتقادی ماست که عبارت است از انتظار ظهور ولیّ‌عصر و مهدی موعود و منجی بشریت. همه‌ی مسلمانان، حقیقت مهدی موعود را از طریق روایات خدشه‌ناپذیری که از نبیّ‌اکرم (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و اولیای دین رسیده است، قبول دارند؛ اما این حقیقت در هیچ جای جهان اسلام، مثل محیط زندگی ملت عزیز ما و شیعیان، این برجستگی و این چهره‌ی درخشان و این روح پُرتپش و پُرامید را ندارد؛ این به خاطر آن است که ما به برکت روایات متواتره‌ی خودمان، شخص مهدی موعود را با خصوصیاتش می‌شناسیم. مردم ما ولیّ‌اللَّه اعظم و جانشین خدا در زمین و بقیه‌ی اهل‌بیت پیامبر را با نام و خصوصیات می‌شناسند؛ از لحاظ عاطفی و فکری با او ارتباط برقرار می‌کنند؛ به او می‌گویند؛ به او شکوه می‌برند؛ از او می‌خواهند و آن دوران آرمانی - دوران حاکمیت ارزشهای والای الهی بر زندگی بشر - را انتظار می‌برند؛ این انتظار دارای ارزش زیادی است. این انتظار به معنای آن است که وجود ظلم و ستم در عالم، چشمه‌ی امید را از دلهای منتظران نمی‌زداید و خاموش نمی‌کند. اگر این نقطه‌ی امید در زندگی جمعیتی نباشد، چاره‌یی ندارد جز این‌که به آینده‌ی بشریت بدبین باشد. نسل جوان در کشورهای غربی، به سمت پوچی می‌رود این ظلم عظیم مسلط بر عالم، این سلطه‌های ناحق، این زورگویی به ملتها در سطح جهان، این ریختن خونهای بناحق، این پایمال کردن شریفترین و عزیزترین ارزشهای انسانی، این دروغها و تزویرهایی که سردمداران استکبار جهانی هر روز تحویل بشریت می‌دهند، این همه بدی، این همه استثمار و ظلم، انسانی را که چشمه‌ی امیدی در دل نداشته باشد، به‌طور طبیعی مأیوس می‌کند؛ لذاست که شما می‌بینید نسل جوان در کشورهای غربی، به سوی پوچی کشانده می‌شوند. نسل جوانی که به سنتها خو نگرفته است و خود را پایبند سنتها نکرده است، وقتی که این نابسامانی محیط زندگی بشریت را می‌بینند، ناامید می‌شود؛ لذا به سمت پوچی کشیده می‌شود. بسیاری از دختران و پسران در کشورهای غربی، به سمت بیهودگی و بی‌اعتنایی به مظاهر زندگی و پوچی و غرقه شدن در شهواتِ آنی کشیده می‌شوند؛ این بر اثر یأس است؛ بسیاری از دانشمندان و نویسندگان و سخنگویان بشریت به این حالت دچار می‌شوند؛ اما آن ملتی که به آینده امید دارد، می‌داند که روزگار ظلم و ستم و زورگویی و تجاوز و طغیان و استکبار، با همه‌ی حجم عظیمی که امروز در جهان به وجود آورده است، یک روزگار تمام‌شدنی است و دورانی خواهد رسید که قدرت قاهره‌ی حق، همه‌ی قله‌های فساد و ظلم را از بین خواهد برد و چشم‌انداز زندگی بشر را با نور عدالت منور خواهد کرد؛ معنای انتظار دوران امام زمان این است. زمینه را برای دوران امام زمان آماده کنید شما جوانان عزیز که در آغاز زندگی و تلاش خود هستید، باید سعی

کنید تا زمینه را برای آن‌چنان دورانی آماده کنید؛ دورانی که در آن، ظلم و ستم به هیچ شکلی وجود ندارد؛ دورانی که در آن، اندیشه و عقول بشر، از همیشه فعالتر و خلاقتر و آفریننده‌تر است؛ دورانی که ملتها با یکدیگر نمی‌جنگند؛ دستهای جنگ‌افروز عالم – همانهایی که جنگهای منطقه‌یی و جهانی را در گذشته به راه انداختند و می‌اندازند – دیگر نمی‌توانند جنگی به راه بیندازند؛ در مقیاس عالم، صلح و امنیتِ کامل هست؛ باید برای آن دوران تلاش کرد. قبل از دوران مهدی موعود، آسایش و راحت‌طلبی و عافیت نیست. در روایات، «واللّه لتمحّصنّ» و «واللّه لتغربلنّ»(۲) است؛ بشدت امتحان می‌شوید؛ فشار داده می‌شوید. امتحان در کجا و چه زمانی است؟ آن وقتی که میدان مجاهدتی هست. قبل از ظهور مهدی موعود، در میدانهای مجاهدت، انسانهای پاک امتحان می‌شوند؛ در کوره‌های آزمایش وارد می‌شوند و سربلند بیرون می‌آیند و جهان به دوران آرمانی و هدفیِ مهدی موعود(ارواحنافداه) روزبه‌روز نزدیکتر می‌شود؛ این، آن امید بزرگ است؛ لذا روز نیمه‌ی شعبان، روز عید بزرگ است. ایجاد فضای یأس‌آلود، یکی از مهمترین اهداف استکبار حالا که بحمداللّه توجهتان کاملاً جلب شد، من یک بار دیگر این عید را به شما تبریک می‌گویم؛ بخصوص که این عید مایه‌ی امید و درست نقطه‌ی مقابل آن فضای یأس‌آلودی است که استکبار می‌خواهد در مقابل چشم مستضعفان عالم به وجود بیاورد. اگر امروز شما سیاستگذاران و طراحان برنامه‌های استکباری را مشاهده کنید، خواهید دید که از مهمترین کارها و هدفهای آنها یکی این است که در مقابل چشم مردم، فضای یأس‌آلودی نسبت به اصلاحاتی که باید انجام بگیرد، ایجاد کنند. ملتها باید از صلاح مأیوس بشوند، تا حربه‌ی استکبار کارگر بیفتد؛ والّا اگر ملتها امیدوار باشند و امیدوار بمانند، حربه‌ی استکبار چندان کارگر نیست. سعی می‌کنند فضای تیره‌یی را در مقابل چشمها ترسیم کنند؛ فضای تیره به این معنا که به ملتها تفهیم کنند که نیروی ذاتی شما، فرهنگ شما، اعتقادات شما، شخصیت و هویت ملی شما، نمی‌تواند برای شما کاری انجام بدهد؛ باید قدرتهای بزرگ به شما کمک کنند تا بتوانید حرکت کنید. درست صدوهشتاد درجه مقابل این فکر، فکر انتظاری است که بر محیط ما و بر محیطهای طرفداران مذهب اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) حاکم است. انتظار، یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر. ممکن است کسانی آن دوران را نبینند و نتوانند درک کنند – فاصله هست – اما بلاشک آن دوران وجود دارد؛ لذا تبریک این عید – که عید امید و عید انتظار فرج و گشایش است – درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که دشمن می‌خواهد به وجود بیاورد. عمل به احکام اسلامی، زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی مطلب دوم در دنباله‌ی همین مسأله است. ما آن وقتی می‌توانیم حقیقتاً منتظر به حساب بیاییم که زمینه را آماده کنیم. برای ظهور مهدی موعود(ارواحنافداه) زمینه باید آماده بشود؛ و آن عبارت از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است. همان‌طور که عرض کردم، فرموده‌اند: «واللّه لتمحّصنّ» و «واللّه لتغربلنّ»؛ این تمحیص و این امتحان بزرگ که مریدان و شیعیان ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) با آن مواجه هستند، همان امتحان تلاش برای حاکمیت اسلام است. برای حاکمیت اسلام باید کوشش کنید؛ ملت بزرگ ما این یک قدم را برداشتند. من در این شهر قم که خاستگاه مبارزه و انقلاب است، و در این ساحت مقدس که شاهد مجاهدتها و تلاشهای مخلصانه‌ی دیرین طولانی دوران نهضت در قبل و بعد از پیروزی انقلاب بوده است، باید این مطلب را عرض کنم که اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملتهای مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود (ارواحنافداه و عجّل‌اللّه‌فرجه)، به‌وسیله‌ی ملت ایران برداشته شده است؛ و آن، ایجاد حاکمیت قرآن است؛ این، آن چیزی است که دنیای مادّی نمی‌خواست آن را باور بکند. بعد از قرنها تلاشی که کرده بودند تا دین – و بخصوص دین مقدس اسلام – را از صحنه خارج کنند، نمی‌خواستند ببینند که حالا این دین با یک حاکمیت و بر سریر قدرت یک حکومت، در صحنه‌ی عالم ظاهر شده است و ملتها را به خود جلب و جذب می‌کند؛ لذا مبارزات استکبار و دشمنان دین و جبهه‌ی کفر و عناد و استکبار با جمهوری اسلامی شروع شد. آنچه لازم است ما بدانیم و همه‌ی ملت عزیز ما بدانند، این است که سنتهای الهی کار خود را کرده است. علی‌رغم فشاری که دشمن در طول این سیزده سال نسبت به جمهوری اسلامی و کشور عزیز ما ایران انجام داده است، بحمداللّه تلاشهایی که شده، به ثمر نشسته و نتیجه داده است؛ این باید از معجزات اسلام به

حساب آید. توفیقات بزرگ جمهوری اسلامی در ابعاد گوناگون امروز کسانی که در معرض تشکیل حکومت در کشورها قرار می‌گیرند، دست و دلشان می‌لرزد که با این همه فاصله‌یی که میان دولتهای فقیر و غنی در دنیا به وجود آمده است، آیا می‌توانند این بار سنگین را بر دوش بگیرند؟ جمهوری اسلامی ایران - این نظام مقدس الهی و اسلامی - علی‌رغم تضییقهای روزافزون دشمنان، توانست کارهای درخشانی را در سطح کشور انجام بدهد که حتّی یک دولت در شرایط معمولی و غیربحرانی هم نمی‌توانست این همه تلاش و خدمت انجام بدهد؛ این چیزی است که تصور آن برای دشمنان اسلام دردآور است؛ آنها می‌خواستند ببینند که جمهوری اسلامی ناکام و ناموفق می‌ماند. جمهوری اسلامی بحمداللَّه در ابعاد گوناگون و مختلف به توفیقات بزرگی دست پیدا کرده است؛ هم در زمینه‌ی سازندگی کشور، هم در زمینه‌ی افکار و اخلاق عمومی، هم در زمینه‌ی فرهنگ و گسترش فرهنگ اسلامی، هم در زمینه‌ی کشاندن کشور به استقلال و زنده کردن استعدادها و به صحنه آوردن توده‌ی مردم. در دورانهای سیاه حکومتهای پادشاهی و ستمشاهی، مردم همواره از صحنه بیرون بودند؛ کسی به مردم کاری نداشت؛ آنچه که بود، در دست قدرتها بود؛ خودشان هر کاری که می‌خواستند، می‌کردند؛ ملتها کاره‌یی نبودند. جمهوری اسلامی این توفیق را پیدا کرد که این سدی را که در طول قرنها به وجود آورده بودند، فرو بریزد؛ ملت، همه‌کاره و تصمیم‌گیرنده بشود و مسؤولان کشور ناگزیر باشند آراء و خواست و نظرات ملت را رعایت کنند؛ که این بهترین شیوه برای مصون ماندن انقلاب است. ملت ما به آگاهی رسیده و هوشیار است آنچه که مهم است، این است که بحمداللَّه ملت ما به آگاهی رسیده و هوشیار است. این همه تبلیغاتی که دستهای استکبار در سرتاسر عالم روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند، بر این ملت اثری نمی‌گذارد. ملت به تلاشهای استکباری در زمینه‌ی تبلیغات، لبخند تمسخر می‌زند و می‌داند که انگیزه‌ی آنها از این تبلیغات چیست؛ این توفیق بزرگی برای یک ملت است. امروز استکبار جهانی به وسیله‌ی رادیوها و دستگاههای تبلیغاتی خود در دنیا، حکومتها را جابه‌جا می‌کند؛ کسانی را می‌برد و کسانی را به جای آنها می‌آورد؛ این‌قدر قدرت تبلیغاتشان بر روی نظامهای پوچ و بی‌پایه‌یی که به ملتها متکی نیستند، دارای تأثیر است؛ اما این ملت بحمداللَّه بنیان مرصوص و ایمان بزرگی دارد. امام و معلم بزرگ این ملت - آن انسان استثنایی زمان ما؛ آن رهبر فوق‌العاده‌یی که تاریخ ما در این قرون اخیر نظیرش را مشاهده نکرده است؛ آن انسان والا با آن اخلاص فوق‌العاده - راهی را پیش پای مردم ما گذاشت؛ خدای متعال هم تفضل کرد؛ دست عنایت ولیّ‌عصر هم بحمداللَّه همواره با این ملت بوده و به آنها کمک کرده و این آگاهی در ملت ما به وجود آمده است. صبر عظیم این ملت، در میدانهای گوناگون آزمایش شده است بحمداللَّه همه‌ی مسؤولان دارند کار و تلاش می‌کنند و هر کدام در بخش مربوط به خود مخلصانه زحمت می‌کشند؛ خدا هم لطف و کمک می‌کند و به کارهای آنها توفیق می‌دهد و پیشرفتهای زیادی پیدا می‌کنند؛ هم در زمینه‌های سیاسی، هم زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های سازندگی کشور. صبر عظیم و پولادین این ملت، در میدانهای گوناگون آزمایش شده است. ان‌شاءاللَّه در آینده‌ی نه چندان دوری، با همین صبر و استقامت، وضعیتی به وجود خواهد آمد که مسلمانان کشورهای دیگر، بلکه ملتهای غیرمسلمان، از این نظامِ زندگی و نظامی که مایه‌ی آبادانی و سازندگی کشور است، درس و الگو بگیرند و ان‌شاءاللَّه اسلام چهره‌ی سازنده‌ی خود را در آن روز به طور واقعی به دنیا نشان بدهد. تسلط قدرتهای استکباری، درد بزرگ بشریت آنچه که به این مطالب می‌خواهم اضافه بکنم، این است که امروز ملت ما و همه‌ی ملتهای عالم، بخصوص ملتهای مسلمان، باید دردهای عمده‌ی بشر را درست بشناسند و تشخیص بدهند، تا دستهای تبلیغات بیگانه نتواند فکر غلط و برداشت نادرستی را از حقایق عالم در مقابل آنها قرار بدهد. آن چیزی که امروز همه‌ی ملتها باید بدانند - و بحمداللَّه ملت ما این را بخوبی می‌داند - این است که امروز درد بزرگ بشریت، تسلط قدرتهای استکباری و بی‌مهار است؛ این اساس مشکلات و دردهای ملتهاست. امروز ملتهایی هستند که بر روی ثروت خدادادی، گرسنه بسر می‌آورند. امروز ملتهایی هستند که از آب و خاک و منابع طبیعیِ خودشان نمی‌توانند استفاده بکنند؛ دیگران می‌آیند استفاده می‌کنند. کمپانیهای بیگانه در داخل سرزمینهای آنها، از سرمایه‌ی آنها به آلاف و الوف دست پیدا می‌کنند؛ اما ملتها گرسنه‌اند. در

آفریقا کشورهایی با استعدادهای طبیعی هستند که این وضعیت را دارند. امروز ملتهای بسیاری دچار حکومتهای فاسد و ظالمند. بسیاری از این کشورها دچار مسؤولانی هستند که همّ و غمشان مال‌اندوزی و جمع‌آوری ثروت و سرگرمی به شهوات حیوانی است؛ این یکی از دردها و مشکلات ملتهاست. امروز متأسفانه بسیاری از ملتها نمی‌توانند از استعدادهای خودشان استفاده کنند؛ تحصیل‌کرده‌های معدودی هم که پیدا می‌کنند، پول قدرتهای بزرگ آنها را به سمت خود جذب می‌کند! جوانی در کشوری درس خوانده و به مقامات علمی رسیده است؛ اما وقتی که هنگام استفاده‌ی از دانش اوست، دست دشمن می‌آید او را برمی‌دارد و می‌برد و از ملتِ خودش دور می‌کند؛ این یعنی فرار مغزها؛ یا در حقیقت ربودن مغزها؛ این هم از دردهای ملتهاست. دردهای ملتها، دردهای گوناگونی است: فقر و جهالت و انحطاط فرهنگی و دچار ظلم و ستم بودن و دچار فساد اخلاقی بودن؛ اما آنچه که من می‌خواهم عرض کنم، این است که اگر قدرت سلطه‌گری مثل امریکا امروز بر دنیا حکومت نمی‌کرد و سلطه‌های فاسد را در کشورها پشتیبانی نمی‌کرد، وضع ملتها این‌طور نمی‌ماند؛ این یک حقیقت است؛ این حقیقت را ملت ما می‌دانند و ملتهای عالم باید بدانند؛ متأسفانه بسیاری هم نمی‌دانند! امریکا بزرگترین حامی اسرائیل خاصیت قدرت استکباری این است که به همه‌ی دنیا مثل منطقه‌یی که متعلق به خود اوست، یا او حق استفاده‌ی از آن را دارد، نگاه می‌کند؛ اگر بناست یک نقطه را تقویت کند، چون به نفع اوست، بدون هیچ ملاحظه‌یی تقویت می‌کند. امروز شما ببینید اسرائیل چه‌قدر مورد حمایت امریکاست؛ اسرائیلی که بعد از آن‌که حقوق ملت فلسطین را تضییع کرده است، هیچ حقی برای ملتهای همسایه‌ی خود قائل نیست؛ هر وقت فرصت پیدا کند، تجاوز می‌کند؛ امروز چون می‌تواند به لبنان تجاوز کند، تجاوز می‌کند؛ ولی روزی اگر لازم بداند، به اردن یا به سوریه هم حمله می‌کند؛ چه چیزی مانع او خواهد شد؟! اسرائیل رژیمی است که در داخل سرزمینهای اشغالی فلسطین، برای مردم این سرزمین کمترین حق حیات و حیثیت زندگی‌یی قائل نیست؛ به آنها اجازه‌ی زندگی در خانه‌ی خودشان هم نمی‌دهد؛ آن کسانی که در مقابل فشار نیروهای صهیونیستی فریادی بکشند، آن‌طور خشن آنها را خفه و سرکوب می‌کند؛ به هیچیک از قراردادهای بین‌المللی که در عرف دولتهای جهانی مورد قبول است، اگر نخواهد، عمل نمی‌کند؛ هرکدام که برای او اندک مشکلی داشته باشد، آن را خیلی راحت کناری می‌گذارد! امریکا از چنین رژیمی وحشی و گستاخ و بی‌اعتنای به قوانین انسانی و مقررات بین‌المللی حمایت می‌کند! رژیم امریکا در صدر لیست تروریستها این کارهایی که امروز اسرائیل می‌کند، اگر کمتر از آن را دولتی انجام می‌داد که در خدمت منافع امریکا نبود، می‌دانید تبلیغات امریکایی با آن دولت چه می‌کرد؟! در همین جریان شهادت دبیر کل حزب‌اللّه لبنان - مرحوم سیّدعباس موسوی؛ این مجاهد شهید و بااخلاص - هلیکوپترهای صهیونیست وارد فضای کشور دیگری می‌شوند؛ آزادانه در آن رفت‌وآمد می‌کنند؛ نقطه‌یی را زیر نظر می‌گیرند و کاروان اتومبیلهای غیرنظامی را با موشک می‌زنند؛ مرد را می‌کُشند، زن را می‌کُشند، فرزند خردسال را می‌کُشند؛ اما شما ببینید در مقابل این جنایت واضح - که هیچ کس در جنایت بودن این رفتار نمی‌تواند کمترین تردیدی بکند - دنیای استکباری چه موضعی می‌گیرد؟! مگر معنای تروریسم چیست؟! مگر تروریسم غیر از این است؟! به غیرمسلحی حمله کنند؛ به زن و فرزند مردم حمله کنند؛ به خانه‌ی مردم حمله کنند؛ از داخل خانه، صاحبِ خانه را بربایند؛ شکنجه کنند و بکُشند؛ مگر تروریسم چیست؟! آیا رژیم ایالات متحده‌ی امریکا و سازمانهایی که دم از طرفداری از حقوق بشر و مخالفت با تروریسم می‌زنند، نمی‌فهمند که تروریسم یعنی این؟! نمی‌دانند که تروریسم دولتی، یعنی آن کاری که چهل و چند سال است که رژیم غاصب صهیونیست دارد انجام می‌دهد؟! یا می‌فهمند و به رو نمی‌آورند؟! آیا وقتی ملتی می‌بینند که این‌طور فرهنگها و واژه‌ها و لغات، در قاموس استکبار امریکایی، نابجا و غلط مصرف می‌شود، جا دارد که از این‌که امریکا به او تروریست بگوید، تحاشی(۳) کند؟ امریکاییها عده‌یی را در لیست تروریستها قرار دادند؛ غلط کردند! اگر بناست کسانی در لیست تروریستها قرار بگیرند، اول خود رژیم امریکاست که تروریست‌تر از دیگران است و حامی خبیث‌ترین رژیمهای دنیا - یعنی رژیم صهیونیست - است. مخالفت صریح دشمنان با اسلام و حاکمیت اسلامی امروز کار دشمنان اسلام و حاکمیت قرآن به جایی رسیده

است که پوشیده نمی‌دارنـد که بـا اسـلام و حـاکمیت اسـلام مخـالف و دشـمنند؛ یک روز این را مخفی می‌کردنـد؛ یک روز ادعا می‌کردنـد که هرچه ملتهـا بخواهنـد؛ یـک روز می‌گفتنـد که مـا بـا ادیان، با مـذاهب و با افکار و عقایـد مردم مخالفتی نـداریم؛ اما گـذشت زمان موجب شد که سـنتهای الهی عمل کند. امروز بیداری مردم، اسـلامخواهی مردم، حضور مردم در صـحنه‌ها، فعالیتهای تلاشـگرانه‌ی ملتهـای مسلمان، اسـتکبار را در موضع ضـعف و انفعـال قرار داده است؛ مجبورنـد صـریحاً بگوینـد که مـا با حکومت اسلامی و با حاکمیت اسلام مخالفیم؛ ناگزیرنـد این را اعتراف کنند؛ این یکی از تناقضـهایی است که در زندگی آنها وجود دارد؛ این یکی از چیزهایی است که سـنتهای الهی بر آنها تحمیل می‌کند. اگر قدرتهای اسـتکباری عالم می‌توانسـتند، می‌خواستند به ملتها این‌طور وانمود کننـد که به مقـدسات و دین و عقایـد آنها احترام می‌گذارنـد؛ برای این‌که ملتها را فریب بدهند! اما پیشـرفت کارها، بیـداری ملتها و مبارزات پیگیر ملتهای مسـلمان موجب شـده است که آنها دیگر نتواننـد مافی‌الضـمیر خودشان را کتمان کننـد؛ حالا صریح می‌گویند که ما با حکومت اسلامی، با نظام اسلامی، با جمهوری اسلامی، با روی کار آمدن اسلامگرایان و به قدرت رسیدن طرفداران اسلام مخالفیم؛ این را صریح بیان می‌کنند! چهره‌ی آنها در مقابل ملتها باید روزبه‌روز بیشتر افشاء بشود؛ یعنی آن سرانجام تلخی که در انتظار مسـتکبران است، بایـد نزدیکـتر بشود و نزدیکتر خواهـد شـد. دولتهـا جرأت نمی‌کننـد حرف دلشـان را به زبـان بیاورند امروز درد بزرگ بشریت همین چیزی است که گفتم؛ وجود سلطه‌ی استکباری بر سر مردم؛ و در رأس قدرتهای استکباری، رژیم امریکـا. نفوذ امریکـا در کشورهـا، برای آنهـا ضـرر است. دخـالت امریکـا در کار ملتها، برای آنها موجب ضـرر است. حضور امریکـا و نیروهایش - چه نیروهای نظامیش، چه نیروهای اقتصادیش - در هر منطقه‌یی از مناطق عالم، برای آن منطقه مایه‌ی ضـرر و فسـاد است. امروز امریکاییهـا کـاری کرده‌انـد که دولتهـا در سرتاسـر عالم جرأت نکننـد این حقیقت را با آنها در میان بگذارنـد، یا صریحـاً بیان کننـد. وقتی که رئیس جمهور ما(۴) حقـایق را در یـک منبر جهـانی و یـا در یـک کنفرانس بین‌المللی - مثل کنفرانس اسلامی - بیان می‌کند، دیگران می‌آیند و می‌گویند که ما هم با این حرفهای شما موافقیم؛ اما جرأت نمی‌کنند این حرفها را به زبان بیاورنـد! امریکاییهـا فضـای دنیـا را آن‌چنان گرفته‌انـد که دولتها از آنها بترسـند و جرأت نکننـد اعتراض کننـد؛ البته دولتهایی که به ملتهای خودشان متکی نیسـتند؛ والّا دولتی که به ملت خودش متکی باشـد، از امریکا نمی‌ترسـد. ملت ایران مواضع خود را شـجاعانه بیان می‌کند همین اندازه به شما بگویم که امروز در سطح عالم، آن ملت و دولتی که شجاعانه و با کمال قدرت، مواضع و اعتقادات خود را یکپارچه بیان می‌کنـد، شـما ملت ایران هستیـد؛ ملتهای دیگر یا این یکپارچگی را ندارنـد - که ندارند - یا این فکر در میان آنهـا عمومیت نـدارد، یـا بـا مسؤولانشان هماهنگ نیسـتند و یک حرف را نمی‌زننـد و یک‌طور فکر نمی‌کننـد. البته ممکن است در گوشه و کنار کسانی پیـدا بشونـد و سـخن حقی را بیان کنند؛ اما این با وضع ملت ایران متفاوت است. این از اختصاصات شـما ملت بزرگ و شـجاع است که می‌توانیـد در زیر سایه‌ی جمهوری اسـلامی - یعنی در زیر سایه‌ی ولیّ‌عصـر (ارواحنافداه) - از قرآنتان، از اسـلامتان، از مقـدساتتان، از عفاف و عفتتان، و از ارزشـهای اسـلامیتان با همه‌ی وجود دفاع کنید. امروز بحمداللَّه این اسـتقلال، این شجـاعت و این ایسـتادگی در مقابـل زورگویی اسـتکبار جهانی، مخصوص این ملت و این کشور است و همین است که اسـتکبار را نسبت به این کشور و این ملت، دچـار حقـد و بغض کرده است. امـا من این را عرض کنم؛ این هم ناشـی از وعـده‌ی الهی است که حقـد و بغض اسـتکبار، هیـچ کاری نخواهـد توانست بکنـد؛ «انتم الأعلون ان کنتم مؤمنین».(۵) قرآن کریم در دو جـا می‌فرمایـد: «و لاتـهنوا و لاتحزنوا»،(۶) «فلاتهنوا و تـدعوا الی السّـلم».(۷) هرگز از مواضع خودتـان پایین نیاییـد و در مقابل دشـمن احساس ضـعف نکنید. او که بنای کار را بر دروغ و فریب و زورگویی گذاشـته، ضـعیف است؛ اما شما که به خدا متکی هستید، قوی هستید. دوران مـا، دوران کارهـای بزرگ و اسـتثنایی امروز ممکن است در دنیـا چیزهـایی دور از دسترس به چشم بیایـد. ما وقتی درباره‌ی آزادی فلسـطین هم حرف می‌زنیم، بعضـی به نظرشان دور و از دسترس خارج می‌آید. وقتی راجع به حاکمیت اسلام در کشورهای مسلمان سخن می‌گوییم، بعضـی ممکن است این را دور از دسترس بداننـد و به نظرشـان بعیـد برسـد؛ امـا زمـان و دوران ما، دوران کارهای

بزرگ و استثنایی است. چه کسی باور می‌کرد که در دنیای قرن بیستم، با این همه تلاش ضد دین، در این نقطه‌ی حساس عالم، نظامی برمبنای دین تشکیل بشود و رهبری امت اسلام به دست آن قائد عظیم‌الشأن و روحانی بیفتد؟ هیچ‌کس گمان نمی‌کرد؛ اما شد. چه کسی باور می‌کرد که نظام اتحاد جماهیر شوروی که تقریباً بر یک سوم عالم - در کشورهای مختلف و در پنج قاره - حکم می‌راند، این‌طور از هم بپاشد و موجودیت خود را از دست بدهد و از نقشه‌ی جغرافیا حذف بشود؟ اگر پنج سال قبل کسی این حرف را می‌زد، هیچ‌کس از او قبول نمی‌کرد و باور نمی‌کرد؛ اما این چیزِ باورنکردنی انجام شد. چه کسی گمان می‌کرد که در کشورهای اسلامی، نهضتهای اسلامی آن‌چنان پا بگیرند و بیداری ملتها آن‌قدر بشود که در کشوری مثل الجزایر، مردم با رأی خودشان در انتخابات، اسلام را انتخاب بکنند و اسلام پیروز بشود و منادیان دمکراسی غربی، با آن انتخابات، مخالفت و دشمنی بکنند؟ اما شد. امروز هم وعده‌های الهی به ما می‌گوید که شما ملت مقاوم و شجاع؛ شمایی که این همه توطئه را از سر گذرانیده‌اید؛ شمایی که در کوره‌ی حوادث آبدیده شده‌اید؛ شما پدران و مادران شهدا، شما خانواده‌های شهیدپرور و رزمنده‌پرور، شما دلهای مؤمن در سرتاسر کشور، این جمعیتهای میلیونیِ عظیمِ مردمِ مؤمن به خدا و قرآن، همچنان که ایستاده‌اید، همچنان که کارتان را بحمداللّه تا امروز پیش برده‌اید، همچنان که کشورتان را از دست جهانخواران بیرون کشیده‌اید و دست گرگها و سگهای ولگرد را از این کشور کوتاه کرده‌اید - که کشور متعلق به خودتان و در اختیار خودتان و وابسته به ابتکار و اداره‌ی خودتان است - همچنان که جنگ تحمیلی را پشت سر گذاشته‌اید و محاصره‌ی اقتصادی را به زانو درآورده‌اید، همچنان که تا امروز بحمداللّه این مشکلات را تحمل کرده‌اید و از خطرهای بزرگ گذشته‌اید، اگر همین اتحاد و ایمان و ایستادگی در میدانهای انقلاب و همین وفاداری به خط امام عظیم‌الشأن و همین نترسیدنِ از استکبارِ مسلطِ جهانخوار را ادامه بدهید، به فضل پروردگار همه‌ی هدفهای دیگر شما هم برآورده خواهد شد؛ که یکی از این هدفها، نابود شدن و از هم پاشیده شدن پیکره‌ی استکبار جهانی است؛ این وعده‌ی الهی است و وعده‌ی الهی بلاشک عمل خواهد کرد؛ اگرچه بسیاری در دنیا آن را نپسندند و نخواهند؛ این همان چشم‌اندازی است که به ما امید می‌دهد؛ و این همان امیدی است که در جریان انتظار فرج، آموزشهای اسلامی به ما یاد داده است. ان‌شاءاللّه افقهای روشن، یکی پس از دیگری، در مقابل آن ملتی است که در حال راه رفتن و حرکت است. خداوند ان‌شاءاللّه همه‌ی شما مردم عزیز را، شما برادران و خواهران فداکار و شجاع و بااخلاص اهل قم را مشمول رحمت و برکات خود قرار بدهد و تفضل و لطف ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) را درباره‌ی شما مستدام بدارد و روح مقدس امام عزیز را از شما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته& ۱۶۰; ۱۶۰& --;

&------------ ۱۶۰ ;۱) هود: ۸۶ ۲) کتاب الغیبة (شیخ طوسی)، ص ۳۴۰ ۳) انکار ۴) حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ۵) ۶) ۱ و . آل‌عمران: ۱۳۹ ۷) محمّد: ۳۵& ۱۶۰;

بیانات در جمع اعضای شورای اداری شهرستان قم

بیانات در جمع اعضای شورای اداری شهرستان قم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سه خصوصیت اصلی شهر قم به همه‌ی برادران عزیزی که در این شهر مقدس و در حقیقت مرکز معنوی و روحی کشور مشغول خدمت و تلاش هستند، خسته‌نباشید عرض می‌کنیم. امیدواریم که خداوند متعال به شماها توفیق بدهد تا بتوانید ان‌شاءاللّه این وظایف مهمی را که برعهده دارید، به بهترین وجه انجام بدهید. قم، اولاً ـ شهری زیارتی است - که شهرهای زیارتی به‌طور قهری مرکز توجه آحاد مردم کشور است - ثانیاً دارای حوزه‌ی علمیه است؛ که بزرگترین حوزه‌ی علمیه‌ی جهان اسلام است. در هیچ شهر و در هیچ کشوری، حوزه‌یی با این عظمت، با این همه ارکان، استخوانهای علمی، شخصیتهای ممتاز و برجسته، با این کمیت طلاب و دانشجویان، وجود ندارد؛ خود این بر حساسیت این شهر می‌افزاید و طبعاً رفت‌وآمدها و توجهات و توقعاتی را نسبت به این شهر ایجاد می‌کند. سوم این‌که قم مرکز انقلاب است.

قمی‌ها سربازان اول این نهضتند. آن وقتی که هیچ جای این کشور هنوز از وقوع این نهضت خبر نداشتند، این قمی‌ها بودند که جوانشان، پیرشان، بازاریشان، سال ۴۱ سر درس امام(رضوان‌اللَّه‌تعالی علیه) آمدند و حضور خودشان را نشان دادند؛ وابستگی و دلبستگی و آمادگیشان را اعلام کردند و راست هم گفتند؛ یعنی با نهضت در دوران قبل از پیروزی انقلاب، و با جمهوری اسلامی و نظام اسلامی بعد از پیروزی انقلاب، صادقانه برخورد کردند. جوانان، پُرشور؛ مردان و زنان، در صحنه؛ قم کانون انقلاب بود. قبل از همه جا، اینها مقدمات پیروزی انقلاب را فراهم کردند؛ قبل از همه جا، اینها شهید دادند؛ بعد هم وقتی که امام از تهران به این‌جا تشریف آوردند، مرکز سیاسیِ جمهوری اسلامی شد؛ الان هم در دنیا نسبت به قم با این چشم نگاه می‌کنند؛ قم را مرکز معنوی و کانون حقیقی نظام به حساب می‌آورند. این سه خصوصیت با هم، در هیچ شهری از شهرهای کشور ما جمع نشده است؛ این مخصوص قم است. این است که خدمت در این شهر، ویژگیها و خصوصیاتی دارد که ارزش کار را بالا می‌برد. مشکل آب و بافت شهری قم این کمبودهایی هم که آقای فرماندار اشاره کردند، من همه‌ی آنها را تصدیق می‌کنم. واقعاً مسأله‌ی آب قم و بافت شهریِ این‌جا مسأله است. آدم وقتی که در خیابان ارم و صفاییه و این‌طور جاها راه می‌رود، این‌جاها را مثل سالهای دهه‌ی ۳۰ می‌بیند؛ یعنی همان زمان طلبگی ما در شهر قم! این جمعیت و این عظمت، اقتضائاتی دارند. البته در زمینه‌ی مسائل شهری هر کاری که می‌خواهد انجام بگیرد، حتماً نظر شریف بزرگان حوزه و بخصوص مراجع محترم و معظم کسب بشود؛ حمایت و پشتیبانی و تأیید آنها برای شما لازم است؛ بدون نظر آنها نمی‌توانید کار صحیحی انجام بدهید؛ باید با جلب نظر و همکاری و قبول و تصدیق آنها باشد. مدرسه‌سازی و امثال این کارها هم واقعاً کارهای مهمی است. مردم عزیز قم شایستگی خدمات زیادی دارند من قبل از این‌که به این سفر بیایم، گزارشی از اوضاع قم گرفتم و خواندم و مسائل این‌جا را مطالعه کردم. غیر از آنچه که در طول زمان به وسیله‌ی خود ایشان،(۱) یا دوستانمان، یا گاهی که بزرگان حوزه به تهران تشریف می‌آورند و برای ما می‌گویند، این گزارش هم ما را به بعضی از حقایق و واقعیاتی که در این‌جا هست، راهنمایی کرد. البته اینها باید اصلاح بشود؛ این دوندگی لازم دارد. مسؤولان می‌خواهند کار و تلاش کنند؛ باید وضع قم برای آنها تشریح و به طور جدی دنبالگیری بشود، تا ان‌شاءاللَّه این کارها در طول چند سال آینده به ثمر برسد. این مردم عزیز شایستگی خدمات زیادی دارند؛ نباید دیگر این‌طور مشکلات ابتدایی در زندگی مردم قم وجود داشته باشد. امیدواریم که خداوند به شماها کمک کند تا کارها را خوب انجام بدهید. مردم از وضع ادارات می‌نالند یکی از مشکلات مردم - نه فقط مردم قم؛ اما مردم قم هم این مشکل را دارند - وضع ادارات است. مردم به ما که مراجعه می‌کنند، از وضع ادارات می‌نالند؛ حق هم دارند؛ چون بنده که دارم با شما حرف می‌زنم، از فضای زندگی مردم مطلعم؛ خود من همه‌ی عمرم را در آن فضا تنفس کرده‌ام؛ حالا هم از این فضا بیگانه نیستم. شماها خوبید؛ اما خوب بودن شما معنایش این نیست که آن مجموعه‌ی تحت مدیریت شما هم صددرصد خوب است. طهارت شما معنایش این نیست که آن مجموعه، صددرصد طاهر است. باید برسید، باید دقت کنید؛ بخصوص باید نسبت به مراجعان و کار مردم اهتمام بورزید. هر جا که احساس شد مردم مثلاً از شهرداری، از بازرگانی، از فلان اداره‌ی مشخص، گله‌یی دارند، تا آن اعماقش بروید، ببینید اشکال مردم چیست؛ آن را برطرف کنید. باید بنا را بر این بگذارید که ادارات روال صحیحی در کار داشته باشند. دستگاه اداری ما خیلی نرمتر و سریعتر و روانتر از این باید کار کند؛ اما چون آن شکل قدیمی وجود دارد - شکل اسلامی و جمهوری اسلامی که نیست؛ همان شکل سابق است؛ منتها ما عناصرش را عوض کردیم - خیلی روان نیست؛ باید روانش کنید. شما اگر بخواهید یک ماشین را روان کنید، چه‌کار می‌کنید؟ یک مقدار روغنکاری می‌کنید؛ یک مقدار پیچ و مهره‌هایش را جابه‌جا می‌کنید؛ بالاخره باید کاری بکنید. عمده این است که آن مدیر بالا سر این تشکیلات، با چشم نافذی تا آن اعماق تشکیلات را ببیند؛ از خطاها آسان نگذرد و اصل را بر راضی کردن مردم قرار بدهد. به‌هرحال امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همه‌ی این مشکلات برطرف بشود و طوری باشد که همه‌ی ما و شما بتوانیم پیش خدای متعال سرافراز باشیم که تلاش خودمان را کردیم و خدمت خودمان را انجام دادیم. از این‌که این فرصت را به من دادید، خیلی متشکرم.

والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) فرماندار قم

بیانات به هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی(ره) در قم

بیانات به هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی(ره) در قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خاطرات این خانه، خاطراتی جاودانه و تمام‌نشدنی از اظهار لطفی که نسبت به من فرمودید،(۱) خیلی متشکرم. من حقیقتاً و بدون این‌که بخواهم تعارف بکنم، خودم را قابل این لطفها و عنایتها نمی‌دانم. برای من شرف بزرگی است که در این خانه - که زادگاه انقلاب عظیم اسلامی است - بعد از چند سال مجدداً حضور پیدا کنم. البته در این خانه که از زوایا و از هر اتاق آن، یادی از امام عظیم‌الشأن راحلمان داریم، جای خالی ایشان را مشاهده کردن، سخت است؛ ولی همان‌طور که فرمودید، این خاطرات، خاطراتی جاودانه و تمام‌نشدنی است. این‌جا همان جایی است که اولین جرقه‌های این انقلاب عظیم زده شده و درخشیده است. فرمایشهای جاودانه‌ی امام بزرگوارمان از این منزل به همه‌ی دنیا فرستاده شده است. آن بزرگوار، سخت‌ترین امتحانها را در این‌جا از سر گذراندند و در این خانه چگونگی استقامت در مقابل باطل و امید به حق را به دنیا یاد دادند. امید به آینده و ایستادگی در مقابل مشکلات روز دوم فروردین سال ۴۲ مثل همین حالا- در مقابل چشمم قرار دارد. بعد از قضایای مدرسه‌ی فیضیه و آن حوادث کذایی، اولِ شب خودمان را با دوستان به این‌جا رساندیم - چون همه از این خانه نگران بودند که چه خواهد شد - از آن درِ حیاط کوچک وارد شدیم و دیدیم که ایشان آن گوشه‌ی حیاط ایستاده‌اند و مشغول اقامه‌ی نماز مغرب و عشا هستند و جمعی هم با ایشان مشغول نمازند. آن‌چنان طمأنینه‌یی در وجود ایشان بود که هر اضطرابی را تمام می‌کرد؛ اصلاً کأنه هیچ حادثه‌یی اتفاق نیفتاده است؛ واقعاً مثل کوه استوار ایستاده بودند و مشغول نماز بودند؛ بعد هم از آن پله‌ها بالا آمدند و به اتاق دست چپ تشریف بردند و نشستند؛ طلبه‌ها هم ریختند که بیانات ایشان را بشنوند. از جمله‌ی حرفهای ایشان در آن روز - که عین شدت اختناق و تسلط دستگاه ستمگر بود - این بود که گفتند اینها خواهند رفت و شماها خواهید ماند و ما از این سخت‌ترش را هم دیده‌ایم؛ تحمل و ایستادگی کنید. این برای ما درس امید است. حقیقتاً استقامت ایشان در مقابل شداید و امیدشان به آینده این بود؛ و همین است که امروز هم می‌تواند ملت ما را پیش ببرد؛ یعنی امید به آینده و ایستادگی در مقابل مشکلات. ایشان درس عملی و عینیِ این را دادند و راهشان این راه بود. از خدای متعال می‌خواهیم که ما را به همان روشی هدایت کند که ایشان داشتند و پیش گرفتند و توانستند بزرگترین کارهای این روزگار را با همین روش انجام بدهند؛ و می‌خواهیم که روح مقدس و مبارک ایشان را مشمول تفضلات و فیوضات دایمیِ الهی خودش بکند و مقامات عالی ایشان را باز هم عالی‌تر بفرماید. ان‌شاءاللَّه به عدد نفوس مؤمنین و میلیونها و بلکه صدها میلیون مسلمان و آنچه که بعداً از نسل اینها خواهد آمد - که از فضل حرکت ایشان، بر دانششان یا بر وضع زندگیشان یا بر حرکتشان اثری گذاشته شده است - خداوند به ایشان حسنه و ثواب و فضل عنایت بکند؛ به ما هم توفیق بدهد که ان‌شاءاللَّه آن راه را دنبال بکنیم. خیلی هم متشکریم که جناب‌عالی این زحمت را قبول کردید؛ ما توقع نداشتیم که شما متحمل زحمتی بشوید؛ ما فقط می‌خواستیم خاطره‌یی تجدید کنیم و به حضار این بیت - آنهایی که هستند - سلامی عرض کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) حجةالاسلام والمسلمین حاج سیّداحمد خمینی

سخنرانی در اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سخنرانی در اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و

نبیّنا ابی‌القاسم محمّـد و علی اهل بیته الأطهرین الأطیبین المنتجبین شجرهٔ النّبوّهٔ و موضع الرّسالهٔ و مختلف الملائکهٔ و مهبط العلم و الکهف الحصین و غیاث المضطرّ المستکین و ملجأ الهاربین و عصمهٔ المعتصمین لاسیّما بقیّهٔاللَّه فی‌الأرضین قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: الم تر کیف ضرب اللَّه مثلا کلمهٔ طیّبهٔ کشجرهٔ طیّبهٔ أصلها ثابت و فرعها فی‌السّماء. تؤتی أکلها کلّ حین بأذن ربّها و یضرب‌اللَّه الأمثال(۱) مدرسه‌ی فیضیه، خاستگاه انقلاب و مرکز جهاد و شهادت مجمع شما طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، شما شاگردان مکتب اهل‌بیت و ره‌پویان همان راه، محفل بسیار دلنشین و شیرینی است؛ آن هم در این مدرسه(۲) که خاستگاه انقلاب و مرکز مقاومت و ایثار و جهاد و شهادت بوده است؛ مدرسه‌یی که در هر گوشه‌ی آن، یادگار ارزنده‌یی از ستارگان درخشان علم و معنویت و معرفت است؛ مدرسه‌ی مرحوم آیهٔ‌اللَّه حائری؛(۳) مدرسه‌ی مرحوم آیهٔ‌اللَّه خوانساری؛(۴) مدرسه‌ی مرحوم حاج میرزا جواد آقا؛(۵) مدرسه‌ی دوم فروردین؛ مدرسه‌ی پانزده خرداد؛ مدرسه‌ی شجاعت و ایثار؛ مجمع افکار و احساسات و انگیزه‌هایی که توانست نه فقط حوزه‌ی علمیه را در مقابل طوفانهای حوادث حفظ کند و بالنده نگه دارد، بلکه توانست نور معنویت و معرفت را به سراسر کشور، بلکه سراسر آفاق اسلامی منتشر سازد؛ و آن هم در مثل امروزی که روز شهدای روحانیت است؛ روزی است که به نام خونهای بناحق‌ریخته از طلاب بسیجی و فضلای معروف و غیرمعروف - آن نفوس طیبه، آن دلهای پاک و آن انگیزه‌های نورانی - نامگذاری شده است. زمان و مکان و مجموعه‌ی شما عزیزان، همگی خاطره‌انگیز و به‌یادماندنی و پُرجاذبه و دلنشین است. من قبل از آن‌که وارد صحبتی بشوم که فکر کردم در این‌جا عرض بکنم، از مردم عزیز قم تشکر کنم که دیروز در هنگام ورود و بعد از ورود و در مراسم سخنرانی و در طول این ساعات پُربرکتی که ما در این شهر مقدس حضور داشتیم، مانند همیشه آن روح جوشان و انگیزه‌های پُرفوران دینی و انقلابیِ خودشان را نشان دادند؛ از شما طلاب عزیز و فضلای محترم و اساتید و مدرّسان هم تشکر می‌کنم. خداوند به همه‌ی شما و به همه‌ی مردم این شهر قیام و جهاد و اجتهاد و شهادت، توفیقات و تفضلات خود را به‌طور متواصل و متواتر نازل بفرماید. امروز حوزه‌ی علمیه با همه‌ی دنیا مرتبط است آنچه که محور عرایض امروز ماست، حوزه‌ی علمیه است. البته امروز حوزه‌ی علمیه مثل گذشته جدا از مسائل و حوادث عالم نیست؛ امروز حوزه‌ی علمیه حقیقتی است که با همه‌ی دنیا - مستقیم و غیرمستقیم - مرتبط است؛ بنابراین، سخن از حوزه‌ی علمیه، بی‌شک با مسائل جاری جهان اسلام هم مرتبط است؛ همچنان که با مسائل کشور و مسائل دولت دارای ارتباط تام است. عرض کرده‌ایم که نظام جمهوری اسلامی، نظامی نیست که ممکن باشد مجموعه‌یی از علمای دین از آن جدا باشند؛ آن هم مجموعه‌ی عظیم حوزه‌ی علمیه‌ی قم که خود پدید آورنده‌ی این انقلاب و زمینه‌ساز پیروزی آن و پشتیبان و پشتوانه‌ی معنوی آن در طول سالهای گذشته بوده است و ان‌شاءاللَّه همواره خواهد بود. در هدفهای اصلی نظام ما، مسائل مسلمین مطرح است آنچه که ما امروز در مسائل جهان اسلام مشاهده می‌کنیم، برای کسانی که با انگیزه‌ی انقلاب و فکر انقلاب آشنا هستند، چیزهای جدید و نامنتظری نیست. انقلاب اسلامی، انقلابی نبود که فقط تغییر یک رژیم حکومتی را به یک رژیم دیگر هدف بگیرد؛ همچنان که بالاتر از آن بود که فقط مسائل مجموعه‌یی از مسلمانان را که در چارچوب جغرافیاییِ یک کشور زندگی می‌کنند، هدف بگیرد. از روز اولی که انقلاب پیروز شد، بلکه پیش از آن - امروز که حرفهای پیش از انقلاب را می‌شنویم، به یاد می‌آوریم که حتّی پیش از پیروزی انقلاب، برای مجموعه‌ی انقلابیون و دست‌اندرکاران این نهضت عظیم - نه فقط مسائل ملت ایران، بلکه مسائل مسلمین نیز مطرح بود. البته شکی نیست که در سازندگی، مسائل ملت ایران - به دلایل مختلف - تقدم و ارجحیت دارد. این نظام و این دولت باید بتواند یک الگو درست کند، تا فعل او، قول او را تأیید کند؛ باید بتواند در این کشور اسلام را تحقق ببخشد، تا نهضت اسلامی، صادق شناخته شود؛ باید شعارها را به واقعیت بدل کند، تا آن شعارها، دل شعاردهندگانِ سایر کشورها را گرم کند. پس، مسائل کشور ایران تقدم و اولویت دارد؛ اما بلاشک در هدفهای اصلی حرکت اسلامی و نظام اسلامی، مسائل مسلمین مطرح است. اگر در گوشه‌یی از جهان، جمعی از مسلمین حرکتی می‌کنند، تصمیمی می‌گیرند، سودی می‌برند، یا زیانی می‌بینند، ملت ایران و انقلاب و نظام ما نمی‌تواند موضع منفی و

بی‌تفاوت بگیرد. لـذا از روز اول که انقلاب ما به یک دولت و یک نظام تبـدیل شد، این نظام در زبان امام و معلم و معمارش، و در زبان مسؤولان و گویندگانش، همواره مسائل ملتهای مسـلمان را مطرح و به آن اعتنا کرده است. امروز اگر شـما می‌بینید که مثلاً در آفریقا ملتها کاری کرده‌اند که حواس اسـتکبار جهانی بکلی پریشان شده است؛ اگر می‌بینید که سیاسـتگذاران استکباری دارند فکر می‌کننـد کـه اگر مسائـل الجزایر بـه فلاـن کشـور و فلاـن کشـور سـرایت کرد، مـا چـه می‌کنیـم؛ اگر می‌بینیـد کـه ملتهـای مسـلمان جمهوریهـای آسـیای میـانه، احساسـات اسـلامی خود را ابراز می‌کننـد و اسـلام را می‌خواهنـد - تـا آن‌جـا که رهبران و مسؤولاـن و زمامـدارانشان هم چاره‌یی جز این ندارنـد که دم از گرایش به انگیزه‌های اسـلامی بزننـد - و همین‌طور موارد دیگر، اینها را بایـد به عنوان آن جرقه‌هایی که از این کانون آتش منتشـر شـده است، ملاحظه کنید. وضـعیت متفاوت اسـلام، قبل و بعد از پیروزی انقلاب بلاشـک دنیـا، دنیـای دیگری شـده است. آن روزی که این انقلاب به پیروزی رسـید، وضع اسـلام در دنیا این نبود که امروز هست؛ خیلی متفاوت بود. آن روزی که این نهضت شـروع شـد، وضع اسـلام و دین و دینداری در داخل همین کشور هم این نبود که شـما امروز مشاهده می‌کنید؛ دین، غریب و مظلوم و منزوی بود؛ از دین برائت می‌جسـتند؛ حتّی دیندارها از دینداری خجالت می‌کشیدند! وضع فرهنـگ غیردینی - بلکه ضـد دینی - به جـایی رسـیده بود که بزرگترین تعریف دینی از یـک جوان این بود که بگوینـد فلان جوان نمازخوان است! همه چیز به سـمت دوری از اسـلام و دوری از خـدا بود. در و دیوار این کشور را به گناه آلوده کرده بودنـد. بعضـی از ظواهر محفوظ بود؛ امـا از بواطن دین، از روح دین، از حرکت عمومی به سـمت هـدفهای دین خبری نبود؛ و این در ایران بود که مردمش یکی از متدین‌ترین مردمان مسـلمان در کشورهای گوناگون بودند. در بعضـی کشورهای دیگر اسـلامی، وضع مثل این‌جا بود؛ در بعضـی جاها هم وضع بدتر بود. سـران کشورهای اسـلامی یادشان نمی‌آمد که مسلمانند! در مجامع سیاسی و رسمیِ اسـلامی، چیزی که مطلقـاً به یاد کسـی نمی‌آمـد، این بود که یک حرکت و یک تظاهر اسـلامی انجام بگیرد، یا از یک تظاهر ضـد اسـلامی جلوگیری بشود؛ اصلاً چیزی به عنوان اسلام مطرح نبود! امروز کار به جایی رسیده است که دشمنان اسلام و دین - منظور، دشـمنان فردی و شخصـی و اعتقادی نیست؛ دشـمنان سیاسـی است؛ آنهایی که دینـداری مردم را سدی در مقابل اطماع و هوسـها و شهوات خود می‌بیننـد - از گسترش دین در سـطح عالم، به عنوان یک پدیـده‌ی خطرناک یاد می‌کننـد! ما باید به این واقعیت خیلی توجه کنیم؛ این کـارِ کیست؟ این کـارِ شـماست؛ این کـارِ جهـاد عظیمی است که ملت مـا انجـام داد. ملت ایران کـاری کردنـد که عملشان، قولشان را تأییـد کرد از سـخن بدون عمل، کسـی درس حقیقی و ماندگار نمی‌گیرد. ملت ایران کاری کردند که عملشان، قولشان را تأیید کرد و بر آن صـحه گذاشت؛ لذا این قول برکت پیدا کرد. منش الهیِ آن امام خالص و مخلص، آن انسان باصفا که در تمام وجود و حرکات و سکنات خود، خدا را در نظر می‌گرفت، کار خود را کرد. برادران عزیز! جوانان عزیز! اینها برای ما درس است؛ اینهـا راه آینـده‌ی مـا را روشن می‌کنـد. مـا که هنوز به اهـداف خودمان نرسـیده‌ایم؛ ما که هنوز با آن صـحنه‌ی عظیمی که از گسترش تفکر اسـلامی پدید می‌آید و خدای متعال در آیات قرآنی آن را ترسـیم کرده است - که «لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»(۶) - خیلی فاصـله داریم. راه، همین راه است: راه جهـاد، راه تلاـش، راه علم و عمـل، راه اخلاـص، راه صـفا، راه ذکر و توجه به خـدا، راه توسل به اهل‌بیت، راه زنده نگهداشـتن یادگارها و ارزشـهای اسـلامی؛ نه فقط در دل و ذهن، بلکه حتّی در عمل؛ اینهاست که ما را به نتایـج خواهد رساند. حوزه باید احساس کند که یک وجودِ مثمر است پس، امروز وقتی که حوزه‌ی علمیه نگاه می‌کنـد، بایـد احسـاس کنـد که حرکت این چنـد ده سـال گذشـته‌ی او، یک حرکت مثمر بوده؛ و اساساً حوزه‌ی علمیه، یک وجود مثمر و دارای برگ و بار بوده است؛ «کلمهٔ طیّبهٔ کشـجرهٔ طیّبهٔ أصلها ثابت و فرعها فی السّماء. تؤتی أکلها کلّ حین بأذن ربّها»؛(۷) و تـا امروز این‌گـونه بـوده اسـت. در سـال ۱۳۴۰ قمری - یعنی هفتـادودو سـال قبـل از ایـن - آن روزی کـه مرحـوم آیـهٔ‌اللّٰه حـائری (رضوان‌اللّٰه‌تعالی‌علیه) وارد این شـهر شـد، از این همه برکات خبری نبود؛ نه در این شـهر، نه در این کشور، و نه در سراسـر عالم. او این حوزه را پایه‌گذاری کرد و تقریباً چهل سال بعد از آن تاریخ - یعنی در سال ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ قمری - این نهضت آغاز شد؛ ببینید

چه‌قدر این ثمره به اصل نزدیک است و چه‌طور آن اخلاصی که نشاننده‌ی این نهال - یعنی نهال حوزه‌ی علمیه - در وجود خود داشت، به ثمر نشست، تا این نهضت پدید آمد و نشاننده‌ی نهال نهضت - یعنی آن معلم نسل کنونی و نسلهای آینده‌ی بشر، آن مرد خدا، آن بنده‌ی صالح، آن رهرو راه پیامبران - با اخلاص خود چه کرد که این نهال تا امروز این همه ثمرات بخشیده است که شما آنها را در سراسر عالم می‌بینید؛ و یکی از ثمرات آن تلاش در کشور ایران، تشکیل جمهوری اسلامی با همه‌ی برکاتش است؛ و در جاهای دیگر، بیداری مسلمین و بقیه‌ی قضایاست که می‌دانید. امروز هم من و شما باید با اخلاص و با تلاش و با جهاد حرکت کنیم تا این درخت، ثمربخش بماند و ثمربخش‌تر بشود؛ این باری است که ما دست‌به‌دست می‌گردانیم. پس حوزه‌ی علمیه یک وجود مثمر بوده است؛ بعد از این هم باید مثمر باشد؛ والّا حوزه‌ی بی‌ثمر فایده‌یی ندارد و به دردسرِ نگهداشتنش نمی‌ارزد. هیچ درختی اگر ثمری نداشته باشد، یا لااقل سایه‌یی بر سر کسی نیفکند، هیچ باغبانی زحمت نگهداری از آن را بر خود هموار نمی‌کند. حوزه‌ی علمیه، یک موجود همیشه زنده حوزه‌ی علمیه یک موجود زنده است؛ افراد در این حوزه می‌آیند و می‌روند. یک روز شما این‌جا را پُر کردید؛ یک روز هم قبل از شما جمع دیگری این فضا و صحن را پُر می‌کردند؛ آنها رفتند و شما آمدید؛ من و شما هم خواهیم رفت و دیگرانی خواهند آمد و ان‌شاءاللَّه متلألِئ‌تر و پُرشکوه‌تر از زمان ما این‌جا را پُر خواهند کرد. ماها عوض می‌شویم؛ اما آنچه می‌ماند، حوزه‌ی علمیه است. حوزه‌ی علمیه، یک موجود همیشه زنده است؛ اما حیات آن به دست ما و به دست هر نسل دیگر است. اگر من و شما زندگی و جوهر حیات را در حوزه تزریق نکنیم، حیات حوزه ضعیف خواهد شد و به نسلهای بعد نخواهد رسید. حوزه مربوط به افراد نیست - افراد می‌روند، حوزه می‌ماند - اما حیات مستمر و تاریخی حوزه، وابسته به جهاد و تلاش افراد است. ما می‌توانیم بد عمل کنیم - العیاذ باللَّه - و نتیجه‌ی بد بگیریم؛ یا خوب عمل کنیم و نتیجه‌ی درخشان بگیریم. پس عمل ماست که تأمین کننده و تعیین کننده‌ی آینده و آثار و ثمرات حوزه است. نقش افراد حوزه در سلامت حال و آینده‌ی حوزه حالا- چه بکنیم که این حوزه مثمر بماند؟ یک مسأله این است که طلاب علوم دینی و فضلای جوان، آیا برای سازندگی و برای آینده‌ی حوزه نقشی دارند یا نه؛ جواب این است که بلی، دارند. هرکسی نقش خودش را دارد. در یک مجموعه، همه‌ی افراد دارای نقشند. در یک بدن سالم، هر سلولی مشغول کار است. اگر هر کدام ما در آن‌جایی که هستیم، کار خود را خوب انجام بدهیم، به سلامت مجموعه کمک کرده‌ایم؛ اما اگر هر کدام ما کار خود را خوب انجام ندهیم، به قدر شعاع وجودی خود، به سلامت مجموعه ضربه زده‌ایم؛ «رحم اللَّه امرء عمل عملا صالحا فأتقنه».(۸) کار را باید متقن و خوب انجام داد؛ درس را باید خوب خواند؛ اخلاق را باید رعایت کرد؛ تدین را باید در زندگی خود اصل دانست؛ ممشای بزرگان را در آداب زندگی، در خلقیات عبادی و عملی باید اسوه و الگو قرارداد. چیزهایی هم هست که البته به تطور زمان متطور می‌شود؛ آنها را هم باید متطور و متحول کرد. پس افراد حوزه، از بزرگ و کوچک، تا طلبه‌ی تازه به حوزه آمده، در عمل شخصی خود می‌توانند نقشی ایفا کنند که آن نقش در سلامت حال و آینده‌ی حوزه اثر خواهد گذاشت. اگر طلبه‌ی امروز ما به درس خواندن بی‌اعتنایی کند، یا به دیانت و تعبد و تلاش فردیِ اخلاقی خود بی‌اعتنا بماند، یا استعداد خود را به کار نیندازد، یا هدف خود را گم کند - مثل کسی که به طرف مقصدی در حال حرکت است، اما وقتی وسط راه به قهوه‌خانه‌ی خوش‌آب‌وهوایی رسید، همان‌جا پیاده بشود و لنگر بیندازد و همان‌جا بماند و هدف را فراموش کند - یا اگر در اثنای راه منظره‌یی به چشمش خورد، نشناخته و ندانسته به سمت آن راه بیفتد و از هدف غافل بشود، همه‌ی اینها آفات راه ماست. طلبه باید راه را با معرفت و علم و یقین انتخاب کند و با معرفت و علم و یقین هم آن را ادامه دهد؛ آنچه که مربوط به فرد طلبه است، اینهاست. البته مسؤولیتهای دیگری هم هست که به‌طور طبیعی کار کسان دیگری است؛ کار مدیران و کار استادان و بزرگان است - که آن هم داستان دیگری دارد - کار طلبه‌ها نیست. حوزه باید خودش را با پیشرفتهای زمان هماهنگ کند در خصوص آنچه که در حوزه‌ی علمیه باید دچار تحول و تطور بشود - که بخش بسیار مهمی است - اگر بخواهم به‌طور اجمال و خلاصه مطلبی عرض بکنم - که البته تفصیلش را با جزییات و ریز مسائل، در مجموعه‌ی علما و

فضلا و اعاظم حوزه عرض کرده‌ام(۹) - این است که این مجموعه‌ی عظیمی که امروز مایه‌ی اتکاء و امید نظام جمهوری اسلامی و آینده‌ی کشور است و به منزله‌ی راهنمایی برای حرکت کلی کشور، نه فقط امروز، بلکه برای فردا و فرداهاست - که هر کدام از شما در یک بخش باید این راهنمایی را انجام بدهید و ان‌شاءاللّه در میان شما کسانی باید راهنمایی کل مجموعه را در دوران و زمانِ خودش انجام بدهند - این مجموعه‌یی که امروز به یک معنا چشم امید جهانی به اوست، باید خودش را با شرایط و امکانات و پیشرفتهای زمان هماهنگ کند؛ همین درس را بخواند، همین علم را بیاموزد، همین سلوک اخلاقی و معنوی را داشته باشد؛ اما از ابزارهای جهان هم استفاده کند. این نمی‌شود که در دنیا کامپیوتر باشد؛ سرعت از ساعت و دقیقه به ثانیه رسیده باشد؛ برای ذره ذره‌های وقت و انرژی حساب باز بشود؛ دانشگاهها و مراکز پژوهشی عالم برای دانشجویان و محققان و خرده‌محققانِ خودشان امکانات تحقیق را فراهم کنند؛ اما ما طبق همان شیوه‌های قدیمی که یک روز بزرگان ما(قدّس‌اللّه‌اسرارهم‌الشّریفهٔ) عمل می‌کردند - چون دستشان خالی بود - عمل بکنیم؛ مگر چنین چیزی ممکن و رواست؟ اصلاً جایز نیست. اینها چیزهایی است که باید تطور پیدا کند. نمی‌شود شما امروز که می‌خواهید از این‌جا به تهران بروید، الاغی پیدا کنید و سوار آن بشوید و قدم به قدم از این‌جا به کوشک نصرت، از آن‌جا به علی‌آباد و نقاط دیگر بروید، تا بعد از چهار، پنج روز به تهران برسید؛ چنین چیزی امکان ندارد. شما یک ماشین پیدا می‌کنید و سوار آن می‌شوید و یک ساعت، دو ساعت دیگر به تهران می‌رسید؛ این وسیله در اختیار ماست. ما فقه هم می‌خوانیم، اما از وسیله‌ی سریع‌السیر هم استفاده می‌کنیم؛ مگر مانع و منافاتی دارد؟ ما فقه هم می‌خوانیم، اما از کامپیوتر هم برای فقه استفاده می‌کنیم. ما فقه هم می‌خوانیم، اما از شیوه‌های جدید تحقیق هم استفاده می‌کنیم. در دنیا روشهای ویژه و بسیار جدیدی برای تحقیق علوم غیرتجربی وجود دارد - فقه از علوم تجربی که نیست - از آنها هم استفاده می‌کنیم. ما فقه هم می‌خوانیم، اما از ابزارهای کار دستجمعی هم استفاده می‌کنیم. کارهای ما دستجمعی نیست کارهای ما دستجمعی نیست. من یک وقت عرض کردم که از این جهت، مثل جناب ابی‌ذر(سلام‌اللّه‌علیه) هستیم که «یعیش وحده و یموت وحده».(۱۰) همه‌ی کارهای ما تنهاست: از استاد، تنها درس می‌گیریم و تنها مطالعه می‌کنیم. گرچه مباحثه‌مان هم کار دو نفری است، اما تنهاست؛ یعنی اشتراک فکری نیست. یک روز زید می‌خواند، عمرو شاگرد او می‌شود و گوش می‌کند؛ فردا عمرو می‌خواند، زید شاگرد او می‌شود و گوش می‌کند؛ یعنی کار فردی است. کار دستجمعی، اشتراک مساعی و ابزارهای مناسب را جمع کردن و آوردن، کارهای جدید دنیاست. جدید که عرض می‌کنیم، این بخش آن خیلی هم جدید نیست؛ تقریباً قدیمی است؛ اما در عین حال ما هنوز با آن چندان آشنا نیستیم! شناسایی و طبقه‌بندی استعدادهای درخشان در حوزه استعدادهای درخشان را در میان حوزه جمع‌آوری و طبقه‌بندی کنیم؛ این از کارهایی است که امروز در دنیا رایج است. نمی‌شود بگوییم که این درس هست؛ هرکس می‌خواهد بیاید، بیاید؛ هرکس هم نمی‌خواهد، نیاید؛ ما این‌طوری درس می‌دهیم و ملاحظه‌ی اضعف مأمومین را می‌کنیم! مگر چنین چیزی می‌شود؟ باید برای اقوای مأمومین هم یک درس ویژه گذاشت. استعدادها باید شناسایی و طبقه‌بندی بشود؛ آن استعداد درخشان برکشیده شود و به او آموخته شود و از او استفاده شود؛ اینها کارهایی است که در جمله‌ی کارهای جدید قرار می‌گیرد؛ اینها باید در حوزه انجام بگیرد. بایستی به دنبال ابزار کار باشیم تخصصی شدن و رشته رشته کردن و امتحان کردن و کارهای گوناگون دیگر هم از همین قبیل است. نیایند بگویند که بزرگان ما همان‌طور درس خواندند و به آن‌جاها هم رسیدند. در حقیقت، بزرگان ما ابزار و وسیله‌یی نداشتند. اگر کسی مثل ابن‌سینا در دنیای امروز با امکانات امروز درس می‌خواند، کاری می‌کرد که تا هزار سال دیگر دنیا مدیون او باشد؛ همچنان که در آن دوران و به حسب آن زمان کاری کرد که هزار سال دنیا مدیون او شد. آنها امکانات نداشتند، همان‌طور زندگی کردند؛ اما امروز امکانات و پیشرفتها هست؛ ما از پیشرفت که نباید فقط لامپ مهتابیش را در اتاقمان بیاوریم! بایستی به دنبال ابزار کار باشیم؛ و این چیز بسیار حائز اهمیتی است؛ نمی‌شود از اینها گذشت. غرض، اینها چیزهایی است که مربوط به بزرگان حوزه است؛ ان‌شاءاللّه اینها را بایستی انجام بدهند. حوزه به یک مدیریت متمرکز احتیاج دارد حوزه به یک مدیریت

متمرکز احتیاج دارد که از طرف بزرگان حوزه، مراجع معظم حوزه، فضلای حوزه و جامعه‌ی مدرّسین حوزه مورد حمایت باشد و طلاب آن مدیریت را به‌عنوان یک مدیریت شامل بپذیرند. جمعی آدمهای کارآمد بنشینند و دامنها را به کمر بزنند و از این مجموعه‌ی عظیم که چشم جهانی به اوست، آن‌چنان که می‌شود و باید و شاید، استفاده کنند؛ این از جمله‌ی کارهایی است که در حوزه باید انجام بگیرد؛ آن‌وقت حوزه مثمر خواهد شد. ارزشهای ثابت و زوال‌ناپذیر در حوزه یک مسأله، مسأله‌ی ارزشها در حوزه است. طلاب باید ارزشهایی را به عنوان ارزشهای ثابت و زوال‌ناپذیر همواره به یاد داشته باشند؛ که از جمله‌ی آنها، ارزش علم و ارزش جهاد است. ارزش جهاد را دست کم نگیرید. طلبه‌ی جهادگر، طلبه‌ی تلاشگر، طلبه‌ی بسیجی، طلبه‌یی که آماده است تا در میدانهای خطر حضور پیدا کند، این طلبه است که اگر با ابزار علم مجهز شد، آن وقت دنیایی در مقابل او دیگر تاب نمی‌آورد. این کتابی را که درباره‌ی خاطرات بسیجیهای تیپ ۸۳ است و اخیراً چاپ شده،(۱۱) می‌خواندم؛ چه‌قدر لذتبخش و زیباست. طلبه‌ی امام صادق، در دفاع از حریم امام صادق - یعنی نظام جمهوری اسلامی؛ چون جنگ ما دفاع از حریم امام صادق و دفاع از حریم اسلام و قرآن بود - در میدانهای خطر بی‌محابا پیش می‌رود و حماسه‌هایی خلق می‌کند که گویی افسانه است؛ این‌قدر از ذهن مردمِ امروز دور است؛ اینها ارزشهای تمام‌نشدنی است؛ هیچ چیزی با اینها معادل نیست؛ نظام حوزه بایستی این ارزشها را رشد بدهد و پیش بیاورد. ارزش تدین و تعبد و ذکر، ارزش بسیار بزرگی است. ما همیشه افتخار می‌کردیم که حوزه‌های علمیه آن‌چنان است که وقتی کسی وارد آن می‌شود، اگر بار معنوی و دینی و اعتقادی و عملی زیادی هم نداشته باشد، وقتی خارج می‌شود، پُربار و متدین است؛ و همواره از دانشگاههای کشور - دانشگاههای سبک جدید - توقع کرده‌ایم که این‌طور باشند که اگر جوانان وارد می‌شوند و متدین نیستند، وقتی خارج می‌شوند، متدین خارج بشوند؛ این باید در حوزه‌ی علمیه به حد اعلی برسد. طلبه باید زندگی خود را یک زندگی دینیِ محض بکند طلبه باید با دعا، با ذکر و با مناجات انس پیدا کند. طلبه باید زندگی خود را یک زندگی دینیِ محض بکند. طلبه باید دل خود را پاک و صاف کند، تا وقتی در مقابل انوار معرفت و توفیقات الهی قرار گرفت، تلألؤ پیدا کند؛ برادران! بدون اینها نمی‌شود. ما کسانی را داشتیم که از لحاظ علمی، مراتب بالایی هم داشتند و مغزشان قوی بود؛ اما دل و روحشان ضعیف و آسیب‌پذیر بود. وقتی این‌جا آن بنیه‌ی معنوی و دینی ساخته نشود، آن‌جا که پای مقام و امکانات مادّی به میان می‌آید، انسان می‌لرزد؛ آن‌جا که پای فداکاری به میان می‌آید، انسان می‌لرزد و نمی‌تواند جلو برود؛ آن وقت چه‌طور می‌شود یک ملت و یک مجموعه را هدایت کرد؟ باید عمل کنیم، تا بتوانیم اثر بگذاریم باید عمل کنیم، تا بتوانیم اثر بگذاریم. امام را دیدید؟ امام در این شهر در زمان مرحوم آیةاللّه بروجردی(۱۲) مدرّس عالی‌مقامی بود که فقط طلاب ایشان را می‌شناختند. طلاب جوان و فضلا به ایشان علاقه داشتند و همان وقت درس ایشان، درس شلوغی بود؛ اما در بیرونِ حوزه‌ی علمیه، کسی در شهر قم هم ایشان را درست نمی‌شناخت، چه برسد در سطح کشور؛ مگر یک عده خواص کمیاب و بسیار معدود که در گوشه و کنار با اخلاق و درس اخلاق ایشان، یا آشنا بودند و یا شنیده بودند. همین انسان که در گوشه‌ی حوزه‌ی علمیه یک زندگی شبه منزوی و یک زندگی علمی محض را دنبال می‌کرد، آن وقتی که پای عمل به میان آمد، آن‌چنان قرص و محکم وارد شد که حقیقتاً قدرتهای پولادین دنیا را متزلزل و متلاشی کرد. این صاحبان قدرتهای مادّی دنیا با آن همه باد و بروت، با آن همه تظاهر و تشریفات، با آن همه پیشرو و پسروها، هیچکدامشان نتوانستند در مقابل آن نَفَس سوزان، آن پای استوار و آن انسان ثابت‌قدم و محکم، مقاومت کنند؛ درشتهایشان هم سینه سپر کردند؛ اما همه یکی پس از دیگری مجبور به عقب‌نشینی شدند. آن مرد این استقامت را از چه چیزی به دست آورد؟ از ایمان و تقوا و اخلاص و پاکیش. او انسانی پاک و بااخلاص بود و دنیا برایش اهمیتی نداشت؛ حفظ آن مقام برایش ارزش و هدف نبود؛ به تکلیف الهی فکر می‌کرد. از لحاظ معنوی خودتان را بسازید برادران عزیز! طلاب و فضلای جوان! این بنیه در جوانی شکل می‌گیرد. در جوانی خودتان را بسازید؛ شما روزگارهای مهم و حساسی را در پیش خواهید داشت. این کشور و این نظام و این نهضت عظیم اسلامی در سطح عالم، به شماها احتیاج خواهد داشت؛ از لحاظ معنوی باید خودتان را

بسازید. البته نقشه، نقشه‌ی آسانی است؛ اما پیمودنش اراده می‌خواهد. نقشه، یعنی تقوا؛ تقوا، یعنی پرهیز از گناه؛ یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات؛ کار را با اخلاص انجام دادن و از ریا و فریب دور بودن. برخلاف آنچه که تصور می‌شود، این کارها در دوران جوانی بسیار آسانتر است؛ به سن ماها که برسید، کار مشکلتر خواهد شد. بنابراین، ارزش تدین، یکی از آن ارزشهاست؛ این ارزش بایستی رعایت شود. نماز شب خواندن، نافله خواندن، دعا خواندن، ذکر گفتن، متوجه خدا بودن، زیارت رفتن، توسل کردن و به مسجد جمکران رفتن، سازنده است؛ اینها شما را پولادین خواهد کرد. نمی‌شود یک حوزه‌ی ایده‌آل داشته باشیم؛ در حالی که این چیزها در طلابش نباشد. فقه را باید پیش برد و شیوه‌ی فقاهت را تکامل بخشید یکی دیگر از ارزشها، پیشرفت دادن به دانش در این حوزه است. آن کسانی که در سطوحی هستند که می‌توانند به علم پیشرفت بدهند، باید این کار را بکنند. علم را باید پیش برد؛ فقه را باید پیش برد. فقه ما اسلوب بسیار متقن و محکمی دارد؛ آن اسلوب همان چیزی است که به آن فقاهت می‌گوییم. فقاهت، یک شیوه برای استنباط و درک احکام الهی و اسلامی است. شیوه‌ی فهم معارف احکام از کتاب و سنت، که چگونه و با چه ابزاری مطلب را بفهمیم، شیوه‌ی فقاهت نام دارد. این شیوه، شیوه‌ی بسیار رسایی است و این منبع عظیمی که در اختیار ماست - یعنی کتاب و سنت و دستاوردهای فکری گذشتگان - مواد اولیه‌ی آن است. با این شیوه و در این قالبها، می‌شود تمام نیازهای بشر را استخراج کرد و در اختیار بشریت گمراه گذاشت. امروز ما خیلی احتیاج داریم که از این شیوه استفاده‌ی بهینه کنیم. البته کسانی که از فضل و مراتب بالای علمی برخوردارند، خود این شیوه را هم باید تکمیل کنند. هیچ چیزی نیست که تکمیل‌پذیر نباشد؛ همه چیز در این عالم به سمت تکامل پیش می‌رود؛ حتّی ذوات مقدسه‌ی معصومین روزبه‌روز کاملتر می‌شدند و تکامل پیدا می‌کردند. وجود مقدس معصوم با آن عظمتی که برای ما حتّی قابل تصور هم نیست - که امروز شما نگاه می‌کنید می‌بینید از لحاظ عظمت، خورشیدی است که اصلاً ابعادش را هم ما نمی‌توانیم بفهمیم؛ درست نگاه هم بکنیم، چشممان را خواهد زد - فردای او از امروزش کاملتر است. پس می‌بینید که حتّی در آن مراحل، تکامل هست. در همه چیز و در همه‌ی شیوه‌ها تکامل هست. ما باید شیوه‌ی فقاهت را هم تکامل بدهیم؛ بعد این شیوه که در دست قرار گرفت، آن وقت وارد بشویم، کتاب و سنت را باز کنیم و از آنها استفاده کنیم. امروز کارهای نشده و سؤالهای بی‌جواب خیلی هست برادران عزیز! امروز کارهای نشده و سؤالهای بی‌جواب خیلی هست. از اولی که این انقلاب پیروز شد، هرجا رفتیم و هرکس آمد، دیدیم به ما می‌گوید شما چه می‌گویید؛ حرفتان چیست. ما باید پایه‌های تفکر اسلامی و جهان‌بینی اسلامی و مبانی نظام اسلامی و ارکان و خطوط اصلی انقلاب اسلامی - یعنی این تحول و از شکلی به شکل دیگر شدن - را توضیح بدهیم؛ بعد ارکان نظام جمهوری اسلامی و اقتصاد و سیاست و روابط جمعی و روابط فردی و اخلاق و فرهنگ و جایگاه علم را در آن توضیح بدهیم؛ همه‌ی اینها کار لازم دارد؛ جای بسیاری از این کارها خالی است؛ اینها باید از حوزه‌ی علمیه بجوشد و سرریز بشود. امروز در دنیا افکاری ارائه می‌شود و فلسفه‌هایی در زمینه‌های گوناگون - در ذهنیات، در مسائل اجتماعی، در تاریخ، در اقتصاد - مطرح می‌شود که پاسخهایی هم در این زمینه وجود دارد. هر چند صباحی یک نفر در دنیا سر بلند می‌کند و کتابی می‌نویسد؛ کتاب او را به زبانهای دیگر ترجمه می‌کنند و چهار نفر هم مروجش می‌شوند؛ ما چه کار کنیم؟ ما این‌جا در مدرسه‌ی فیضیه، یا در حوزه‌ی قم، یا در مسجدمان در فلان شهر کشور بنشینیم، تا ببینیم چه حرفی از خارج آمد که فلان نقطه‌اش اشاره یا تعریضی به مسائل دینی دارد و بنا کنیم همان نقطه را رد کردن؟! این درست است؟! بعد از آن‌که کسانی آن را خواندند، دانستند، تدریس کردند، تفهیم کردند؛ یکی هم پیدا شد و آن را ترجمه کرد؛ مدتها هم گذشت و آن ترجمه به دست منِ روحانی رسید؛ تازه حالا ـ بفهمم که در ده سال پیش، بیست سال پیش، چهل سال پیش، در اروپا دانشمندی یا متفکری یا فیلسوفی یا فیلسوف‌نمایی آمده و به فلان نقطه‌ی اعتقادات من تعرض کرده و من حالا ـ به او جواب بدهم! آیا این روش درستی است؟! یا نه؛ حوزه باید در متن حوادث علمی عالم باشد. ذهنیت جامعه را واکسینه کنید امروز شما باید بدانید و در جریان باشید که مثلاً ـ در مقوله‌ی جامعه‌شناسی، در دنیا چه نظرات و چه ایده‌هایی هست و چه فکرهایی دارد می‌جوشد. گاهی در این فکرها

عناصر مطلوبی هست؛ آن را جذب کنید؛ عناصر نامطلوبی هم هست؛ قبل از آن‌که بیاید، دفاع مناسبش را آماده کنید و ذهنیت جامعه را واکسینه نمایید. این‌طور نباشد که وقتی آمد و یک عده رفتند و خواندند و طرفدار شدند، ما بگوییم بله، فلان کس در فلان قضیه این‌طور گفته و این مطلب به این دلیل و این دلیل و این دلیل، درست نیست؛ این‌که راه برخورد نیست! پس، تحقیق و پژوهش و اطلاع و آگاهی از حقایق و معارف عالم و وضع علمی دنیا، از چیزهایی است که برای حوزه‌ی علمیه لازم است. حوزه باید در متن جریانات علمی دنیا باشد حوزه‌ی علمیه نباید از مسائل و جریانات علمی دنیا منزوی باشد؛ باید در متن جریانات علمی باشد. البته این حرف به معنای آن نیست که فردا تک‌تک طلاب قم بگویند خیلی خوب، ما می‌خواهیم حالا در متن جریانات علمی قرار بگیریم، پس درسهامان را زمین بگذاریم و اول یک خرده زبان یاد بگیریم و بعد بیاییم! نه، حوزه باید باشد، نه تک‌تک طلاب. مجموعه‌ی حوزه باید مثل یک استخر جدا افتاده‌ی از جریانات علمی و فکری جهان نباشد؛ دریای عظیمی باشد که جریانهایی به آن وارد بشوند و جریانهایی هم از آن خارج گردند؛ فکرهایی در آن وارد بشوند و فکرهایی هم از آن خارج گردند. شما باید دنیایی را سیراب کنید؛ حوزه نمی‌تواند کنار بماند. اینها چیزهایی است که در مورد حوزه‌ی علمیه‌ی قم هموم ماست. من گاهی که راجع به مسائل حوزه‌ی علمیه فکر می‌کنم، حقیقتاً یک حال سراسیمگی پیدا می‌کنم! حوزه خیلی مهم است. وجود مراجع معظم تقلید در حوزه‌ی علمیه‌ی قم البته خوشبختانه در قم مراجع معظم تقلید هستند. امروز در حوزه‌ی علمیه بزرگانی هستند. این دو مرجع بزرگی که امروز در حوزه‌ی علمیه هستند(۱۳) - این استخوانهای قدیمی حوزه؛ این کسانی که هر کدام شصت سال، هفتاد سال به این حوزه خدمت کرده‌اند - وجودشان خیلی بابرکت است. غیر از آنها، فضلا و مدرّسان و شخصیتها و آدمهای دلسوز هستند. گاهی انسان اینها را که می‌بیند، می‌گوید ما هم به کارهای خودمان مشغول باشیم؛ این کارها بالاخره انجام می‌گیرد؛ ولی از طرفی انسان می‌بیند که حوزه‌ی علمیه است؛ شوخی نیست. واقعیتهایی که در حوزه‌ی علمیه هست، جاهای خالی‌یی که انسان احساس می‌کند، اینها چیزهایی نیست که انسان بتواند آنها را ببیند و نسبت به آنها دچار فکر نشود؛ همّ انسان متوجه این امور نشود. باید تلاشِ خیلی سریع و وسیع و همه‌جانبه و پُرمغز و پُرمحتوا و پخته‌یی - نه عجولانه و سرسری - در قم انجام بگیرد؛ طلاب و فضلا هم باید کمک کنند؛ اساتید و مدرّسان هم ان‌شاءاللَّه باید پیشقدم بشوند. تأکید امام بر ارتباط حوزه و دانشگاه یکی از چیزهایی که امام بزرگوار روی آن تأکید می‌کردند، ارتباط حوزه و دانشگاه بود؛ حوزه‌ی علمیه در این مورد چه کار می‌خواهد بکند؟ چه‌طوری ارتباط حوزه و دانشگاه تشکیل خواهد شد؟ ما دفتر همکاری حوزه و دانشگاه داریم - که البته کارهای بسیار باارزش و خیلی خوبی هم کرده است - اما نسبت به آن کار عظیم، فقط بخش کوچکی را اشغال کرده است. تحقیقات مشترک، پژوهشهای مشترک و کارهای مشترک، می‌تواند وجود داشته باشد. طلاب باید با معارف روزگار خودشان آشنا بشوند و علوم روز را بشناسند؛ البته این به معنای آن نباشد که درسهای خودشان را رها کنند. برنامه‌های حوزه باید فراگیر باشد و به قدر لازم و کافی طلاب را آشنا کند. طلاب، بسیجیهای نظام در میدان تبلیغ نکته‌ی آخر هم این‌که طلاب همواره در میدان تبلیغ، بسیجیهای نظام بوده‌اند. کمک به نظام، کمک به مسؤولان، کمک به دولت و کمک به این کسانی که با همه‌ی وجود دارند تلاش می‌کنند، جزو چیزهایی بوده که بحمداللَّه طلاب همیشه آن را انجام داده‌اند؛ الان هم باید انجام دهند. مراقب باشید که دسته‌بندیها و جناح‌بندیهای سیاسی در حوزه نفوذ و رشد نکند. جهت سیاسی طلاب، همان جهت سیاسی نظام و انقلاب است؛ همان جهت انقلاب را باید ان‌شاءاللَّه در تبلیغات و در برخورد با مردم - قولاً و عملاً - پی بگیرید. ان‌شاءاللَّه بایستی تصویر خوبی از انقلاب و تلاش مسؤولان و خدماتی که امروز دولتمردان ما بحمداللَّه دارند انجام می‌دهند، در اختیار مردم بگذارید؛ خداوند هم به شما کمک خواهد کرد. امیدواریم که قلب مقدس ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) از شما راضی و خشنود باشد و سربازان همیشگی و واقعی آن بزرگوار باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۲) مدرسه‌ی فیضیه ۳) ۱۳۱۵ - ۱۲۳۸ ش) ۴) ۱۳۳۱ - ۱۲۶۷ ش) ۵) ۱۳۴۳ - ؟ ش) ۶) توبه: ۳۳ ۷) ابراهیم:

۲۴ و ۲۵ ۸) مسائل علی‌بن‌جعفر، ص ۹۳ ۹) بیانات در جمع علما و مدرّسان و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم (۱۳۷۰/۱۱/۳۰)؛ ر. ک: صفحه‌ی ۹۰ همین مجلد ۱۰) روضهٔالواعظین، ص ۲۸۴ ۱۱) تیپ ۸۳، خاطرات روحانیان رزمنده؛ به کوشش: سید محمّد علی دیباجی؛ ناشر: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ۱۲) ۱۳۴۰ - ۱۲۵۳ ش) ۱۳) آیهٔاللَّه العظمی گلپایگانی و آیهٔاللَّه العظمی اراکی

بیانات در دیدار با آیهٔاللَّه العظمی اراکی

بیانات در دیدار با آیهٔاللَّه العظمی اراکی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شما ذخیره‌ی الهی بودید و هستید ما دعاگوی وجود شریف حضرت‌عالی هستیم. خداوند ان‌شاءاللَّه ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت‌عالی را در حق ما و مردم مستجاب کند. خداوند ان‌شاءاللَّه وجود شریف حضرت‌عالی را برای ما محفوظ بدارد. خدا را شکر می‌کنیم که ما را روحاً و قلباً قدردان وجود حضرت‌عالی و این نعمتهای بزرگی که امروز بحمداللَّه در اختیار مردم ایران هستند - که شما ذخیره‌ی الهی بودید و هستید - قرار داده است. ان‌شاءاللَّه که وجود شریفتان همیشه سالم و بانشاط باشد و مردم از انوار وجود شما استفاده کنند. ما محتاج دعای شما هستیم. این‌که می‌فرمایید ما را دعا می‌کنید، واقعاً از ته دل ما را خوشحال می‌کند. خدا حافظ شما

بیانات در دیدار با آیهٔاللَّه العظمی گلپایگانی

بیانات در دیدار با آیهٔاللَّه العظمی گلپایگانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شهر قم، محفوف به برکات برکات این شهر مقدس و این افاضات معنوی‌یی که همیشه در این شهر هست، خستگیهای ما را رفع کرد. من با این‌که در این چند روز یک مقدار اشتغال داشتم، اما اصلاً هیچ احساس خستگی نمی‌کنم. بله، الحمدللَّه این شهر از همه جهت محفوف(۱) به برکات است؛ و یکی از بالاترین برکاتش، وجود آقا(۲) و امثال ایشان است که واقعاً از وجودهای استثنایی هستند. دعا می‌کنیم که خداوند ان‌شاءاللَّه ایشان را محفوظ و برکاتشان را مستدام بدارد. این حال نشاط روحی هم که بحمداللَّه در ایشان هست و هنوز هم مطالعه می‌کنند، خیلی مغتنم است. رسیدگی به وضعیت کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه ... دیروز ما توفیق پیدا کردیم و رفتیم کتابخانه‌ی فیضیه را دیدیم؛ متأسفانه آن‌جا یک انبار کتاب است! این آقای حاج آقا مجتبی عراقی خیلی زحمت می‌کشند؛ لیکن واقعاً آن‌جا یک انبار است! انسان خیلی تأسف می‌خورد؛ حیف است که این کتابخانه با این نسخ نفیس و خطی و خطوط بزرگان، به این شکل درآمده است. البته آقای فاضل چند ماه پیش از این در تهران گفتند که آن طرف فیضیه زمینی را در نظر گرفته‌اند؛ بناست چند طبقه در آن‌جا ساخته شود؛ ما هم گفتیم حرفی نداریم. امروز بعد از دیدن این کتابخانه، برای ساختن یک کتابخانه‌ی مستقل، عزم من جازمتر شد. واقعاً کتابخانه‌ی به این عظمت، حیف است؛ صدهزار کتاب دارد، چند هزار کتاب خطی نفیس دارد؛ و اینها همین‌طور مثل انباری، مملو از کتاب شده است. سالن مطالعه‌اش هم با این نسبت طلبه - بیش از بیست هزار نفر طلبه‌ی قم - در حقیقت سالن مطالعه نیست! اولین مدرسه‌ی منظم و برنامه‌دار در حوزه‌ی علمیه‌ی قم ... بنده یادم هست که در این حوزه‌ی شریف، آن وقتی که ما این‌جا مشغول درس و بحث بودیم، اولین مدرسه‌ی منظم و برنامه‌دار را - حتّی قبل از مدرسه‌ی حقانی - حضرت‌عالی ایجاد کردید؛ ما این را همیشه در مجامع گوناگونی هم که در تهران بوده، گفته‌ایم؛ این‌جا هم در جلسه‌یی(۳) بحث بود، به آقایان گفتیم. این نشاندهنده‌ی آن است که نظر شریف حضرت‌عالی از قدیم به نظم و ترتیب و امتحان و اداره‌ی مرتب و منظم طلاب بوده است. بیش از بیست هزار نفر طلبه در این حوزه‌ی بزرگ هستند که خیلی احتیاج به رسیدگی از لحاظ این جهات دارند؛ حضرت‌عالی ان‌شاءاللَّه به این آقایان فضلا و بزرگان حوزه بفرمایید که این کارها را بکنند. این حوزه مثل انبار بزرگی از معلومات شده؛ مادامی که اینها طبقه‌بندی نگردد و از اینها استفاده‌های خوب نشود، نمی‌تواند پابه‌پای نیازهای زمان پیش برود. ما الان در هزاران جا محتاج مبلّغ

هستیم؛ مبلّغ را باید حوزه بدهد؛ اما آقایان فضلا که از حوزه تکان نمی‌خورند و هیچ‌کس از حوزه بیرون نمی‌آید؛ بعضی از طلبه‌ها هم که می‌آیند، ما نمی‌خواهیم؛ چون نیازها را برآورده نمی‌کنند! عدم توجه به نیازهای روز در گذشته ... امتحان، قدم اولی بوده که ایشان(۴) برداشتند. امتحان چیز لازمی است؛ لیکن یکی از صد کاری است که باید در حوزه بشود. بزرگان ما در گذشته به این مسائل و نیازهای روز واقعاً خیلی توجه نداشتند. مرحوم آقا سیّد حسن تهامی(۵) که از شاگردان خوب مرحوم میرزا(۶) و هم‌عرض و هم‌قران با آقای خویی(۷) و آقای میلانی(۸) و ملای حسابی‌یی بود، می‌گفت که ما ده، دوازده نفر شدیم - که اسم آقای خویی و آقای میلانی و مرحوم آسیّد علی‌مدد قاینی(۹) و خودش و چند نفر دیگر را می‌آورد - و بعد از این‌که مرحوم میرزا فوت کرد، چند صباحی دور و بر مرحوم آسیّد ابوالحسن(۱۰) رفتیم و گفتیم که ترتیبی به حوزه داده بشود؛ طلبه‌ها از مسائل جدید مطلع بشوند و احیاناً زبان خارجی بخوانند؛ آن وقتهایی بود که تازه این افکار اروپاییها راه افتاده بود و به همه جا می‌آمد. ایشان می‌گفتند که جلسه‌ی اول مرحوم سیّد از حرف ما استقبال کرد؛ اما جلسه‌ی دوم که برای نتیجه‌گیری رفتیم، به نتیجه نرسیدیم! ایشان می‌گفتند که بین بیرونی و اندرونیِ سیّد اتاق کوچکی بود که اتاقِ نشستن خود ایشان بود؛ دیدیم در باز شد و در حالی‌که عبا روی دوشش نیست و دکمه‌های قبایش را هم نبسته است - پیدا بود که برای نشستن نیامده بود - وارد جمع ما شد؛ ما بلند شدیم و احترام کردیم؛ گفت نه، من داخل نمی‌آیم؛ خواستم همین قدر بدانید که این وجوهاتی که من می‌دهم، ملك شخصی من است؛ برای این‌که من قبلاً قرض می‌کنم و شهریه را می‌دهم؛ بعد که وجوهات می‌آید، قرضم را ادا می‌کنم؛ بنابراین آن وقتی که این شهریه داده می‌شود، ملك شخصی من است که داده می‌شود و من راضی نیستم که جز فقه و اصول، طلبه به کار دیگری اشتغال داشته باشد و بخواهد شهریه بگیرد. این را گفت و در را بست و رفت! حالا ـ در این فاصله‌ی یك هفته، ده روز چه کسی خدمت ایشان رفته بود و چه گفته بود، آدم نمی‌داند. می‌خواهم عرض بکنم که این قضیه مربوط به پنجاه، شصت سال قبل است؛ اما امروز بحمداللّٰه این‌طور نیست؛ امروز آقا(۱۱) که در رأس حوزه‌های علمیه هستند و بحمداللّٰه مقام عالی و شامخی هم دارند، به نظم و ترتیب در حوزه معتقدند. ایشان در لندن برای تبلیغات مرکز دارند؛ اینها خودش افکار نو و تجدد در امور است. ایشان در دستگاهشان کامپیوتر آورده‌اند؛ اینها خیلی مغتنم است. در سابق علما با کامپیوتر کاری نداشتند؛ اگر دنبال مطلبی بودند، باید کتابهای زیادی را ورق می‌زدند؛ کتابهایی که بعضاً نه فهرست داشت و نه حتّی شماره‌ی صفحه! من کتاب «مسالك» دارم که شماره‌ی صفحه ندارد! به نظر من امروز فضلای حوزه اگر حوزه را نظم ندهند، هیچ عذری ندارند. فضلا باید از وجود و از افکار و از حمایت ایشان استفاده کنند و حوزه را درست کنند. ... این قضیه‌ی آسیّد ابوالحسن، زمانی است که اوج نفوذ مارکسیسم در دنیاست؛ همان زمانی است که آشیخ جواد بلاغی در نجف به تنهایی مشغول رد افکار دهریون و مادّیون بود. بنده اطلاع دارم - البته اطلاع شخصی نیست؛ ثبت شده است - که جوانان طلبه‌ی نجف؛ کسانی که حتّی از بیوت مهم اهل علم و از بیت صاحب جواهر و امثال اینها برخاسته بودند، به بغداد رفتند و برای سوسیالیستها شعر گفتند! بر آسیّد ابوالحسن که اشکالی وارد نیست - او فقیه و مجتهدی بود که تکلیفش را می‌دانست و بر طبق تکلیفش عمل می‌کرد؛ اشکال شرعی بر او وارد نیست - اشکال بر مجرای امور بود؛ امور این‌طوری جریان پیدا کرده بود. بله، امروز واقعاً هیچ عذری پذیرفته نیست. ... حضرت‌عالی با ما فرمایشی - نصیحت و توصیه‌یی - ندارید؟ به‌هرحال ما همیشه منتظر هستیم که نظرات شریف و ارشادات جناب‌عالی را بشنویم؛ ما آن را مغتنم می‌شماریم. ان‌شاءاللّٰه خداوند توفیق بدهد که تکلیف و وظیفه‌مان را درست بشناسیم و بتوانیم بر طبق آن درست عمل کنیم. مرحمت عالی زیاد، خدا حافظ شما ---------
-- ۱) فراگرفته شده ۲)

آیةاللّٰه‌العظمی گلپایگانی ۳) بیانات در جمع علما و مدرّسان و فضلای حوزه‌ی علمیه قم(۱۳۷۰/۱۱/۳۰)؛ ر.ك: صفحه‌ی ۱۱۹ همین مجلد ۴) آیةاللّٰه العظمی گلپایگانی ۵) . (؟) ۶) میرزای نائینی (۱۳۱۵ - ۱۲۳۹ ق) ۷) ۱۳۷۱ - ۱۲۷۸ ش) ۸) ۱۳۵۳ - ۱۲۷۴ ش) ۹) . (؟) ۱۰) ۱۳۲۴ - ۱۲۴۶ ش) ۱۱) آیةاللّٰه العظمی گلپایگانی

بیانات در دیدار با اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی

بیانات در دیدار با اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بار سنگینی را بر دوش گرفته‌اید خیلی خوش آمدید و لطف فرمودید. بنده هم از آقایانی که تشریف آوردند و این فرصت را به ما دادند که راجع به مسائل انتخابات قدری بیشتر صحبت کنیم، تشکر می‌کنم. همچنین از این‌که بار سنگینی بر دوش گرفته‌اید، تشکر می‌کنم؛ هم از خود جناب آقای رضوانی،(۱) هم از سایر اعضای شورای نگهبان، و هم از آقایانی که در این قضیه‌ی بخصوص همکاری می‌کنند. بله، واقعاً بار سنگینی است و همان‌طور که اشاره کردید، یقیناً حسن عمل و دقت در این کار و رفتار کردن به مُرّ وظیفه - اعم از آنچه در جزییات قانون، یا خارج از جزییات قانون وجود دارد؛ به‌هرحال گاهی اوقات «وظیفه» چیزهایی را برای انسان املاء می‌کند - لازمه‌ی آن است. اینها کارهای بسیار سختی است؛ ان‌شاءاللّه که خداوند به شماها اجر بدهد و تلاش و زحمتی که می‌کشید، مقبول درگاه خداوند متعال باشد. بنده نسبت به آن سه موردی که جناب آقای رضوانی سؤال فرمودند،(۲) نظری عرض خواهم کرد؛ لیکن این جلسه، جلسه‌ی مهم و مغتنمی است. من کلیاتی را راجع به مسائل مربوط به قضیه‌ی نظارت یادداشت کرده‌ام که عرض کنم. البته آنچه که من عرض خواهم کرد، مطمئنم که برای آقایان محترم اعضای شورای نگهبان و همچنین برای آقایانی که در این سطح عالی با آنها همکاری می‌کنند، جزو واضحات است و هیچ چیزی بر معلومات آنها نخواهد افزود؛ لیکن در عین حال برای کسانی که بعد ممکن است بخواهند این حرفها را بشنوند یا از خبرش اطلاع پیدا کنند، تذکرتاً عرض می‌کنم. شورای نگهبان، مطمئن‌ترین دستگاه نظام آنچه را که می‌خواهم عرض کنم، در چهار محور خلاصه می‌شود: محور اول این است که شورای نگهبان مطمئن‌ترین دستگاه و ارگانی است که انقلاب به نظام کشور بخشیده است. ما برای این‌که به طور کلی از سلامت نظام مطمئن باشیم، مهمترین و رساترین و فعالترین و مؤثرترین مجموعه‌ی ما همین شورای نگهبان است. در قانون اساسی ما، شورای نگهبان حتّی نقشی مهمتر از طراز اولی که در صدر مشروطیت گذاشته شد، دارد. اولاً طراز اول، به مسائل قانون اساسی و امثال اینها کاری نداشت؛ فقط به مسأله‌ی شرع کار داشت؛ ثانیاً این کسانی که امروز در شورای نگهبان هستند، با مسائل کشور و مسائل انقلاب و مشکلاتی که بر سر راه انقلاب هست، واقفترند، تا آن کسانی که در آن روز می‌خواستند در نقش طراز اول کار کنند. البته دیدیم که در آن روز دشمنان اسلام و دشمنان آزادی ایران نتوانستند طراز اول را تحمل کنند و چه زود آنها را از صحنه خارج کردند؛ اول وجودشان را، بعد خودِ اعیانشان را بی‌اثر کردند و این ارگان را بکلی حذف کردند! بدون طراز اول، دهها سال مشروطیت ادامه پیدا کرد و شد آنچه شد: مشروطه به استبدادی از طراز استبدادهای درجه‌ی اول تبدیل شد؛ یعنی از استبداد ناصرالدین شاهی بالاتر! هیچ کس نمی‌تواند بگوید که استبداد رضاخان از استبداد ناصرالدین شاه کمتر است؛ بلکه بلاشک بیشتر از آن است. ناصرالدین شاه در قضیه‌ی تنباکو وقتی که حرکت مردم را دید، عقب نشست؛ اما رضاخان در سال ۱۳۱۴ هنگامی که حرکت مردم و علما را دید، حرکت مردم را سرکوب کرد و علما را دستگیر نمود و واقعه‌ی مسجد گوهرشاد را پیش آورد! به اعتقاد ما، همه‌ی اینها ناشی از عدم حضور طراز اول در آن‌جاست؛ والّا اگر علمای پیش‌بینی شده‌ی در متمم قانون اساسی - که همان طراز اول باشند - حضور می‌داشتند و می‌توانستند نقش خودشان را ایفا کنند، ما امروز از آنچه که هستیم، خیلی جلوتر بودیم. خوشبختانه حضور امام(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) در انقلاب، با آن قاطعیت و آن بصیرت و آن حزم(۳) و آن حکمتی که در ایشان بود، اجازه نداد که دشمنان بخواهند نسبت به شورای نگهبان همان کاری را بکنند که با طراز اول کردند. شورای نگهبان بایستی مورد اعتماد و قبول و ائتمان مردم باشد امروز هم بحمداللّه شورای نگهبان در اوج اقتدار قانونی و معنوی است؛ و هم در قضیه‌ی قوانین، و هم در قضایای فرعی - از قبیل این قضیه‌یی که امروز شما به آن دچار هستید - مورد قبول مردم و مورد اعتماد و توجه دستگاهها و پشتیبان نظام است. هرکس که این موقعیت را برای شورای نگهبان نپسندد و با آن معارضه و مقابله بکند، آگاهانه و یا ناآگاهانه در

همان خطی قرار گرفته که یک روز قبل از رضاخان و در زمان رضاخان، در راه حذف آن طراز اول اقداماتی انجام گرفت و نتایجی به بار آورد. شورای نگهبان در حرف و اقدام و کار خودش، امین و مؤتمن است و همه موظفند که به چشم امین به آن نگاه کنند. هر قاضی عادلی هم وقتی که قضاوت می‌کند، ممکن است یک نفر در دلش به او اعتراض داشته باشد - چون بین ماها عصمت که نیست - و آن اعتراض بحق هم باشد؛ اما حکم قاضی، حکم یک امین مؤتمن است و بایستی عملاً مورد اعتماد قرار بگیرد. امروز وضع شورای نگهبان این‌طور است؛ هم در قوانین، هم در تصرفات اجرایی و شبه اجرایی - از این قبیلی که ما در باب انتخابات مشاهده می‌کنیم - بایستی مورد اعتماد و قبول و ائتمان مردم باشد و بحمداللّه هست و هیچ کس نباید به خودش اجازه بدهد که از این موقعیت و مقام شامخ معنوی‌یی که قانون برای شورای نگهبان معین کرده، حَطّی(۴) انجام بدهد و نسبت به آن خدشه‌یی وارد کند. با علم و معرفت و بصیرت به این موقعیت است که ما در باب تصرفات شورای نگهبان حرف می‌زنیم و نسبت به آن تصمیم‌گیری می‌کنیم. نظارت بر انتخابات، کاری بسیار با اهمیت محور دوم این است که کار نظارت بر انتخابات، کار بسیار بااهمیتی است؛ زیرا که سلامت انتخابات، سلامت مجلس را به دنبال دارد؛ و سلامت مجلس، سلامت قوانین و مایه‌های کار را در کشور به دنبال دارد. یک دستگاه اجرایی هرچند هم که کارآمد باشد، اگر قوانینی که در اختیار آن قرار می‌گیرد، قوانین رسا و سالم و صحیحی نباشد، بالاخره در آن انحراف پیدا خواهد شد. صحت نظام ما به حفظ جهت اسلامی و رعایت قانون اساسی در آن است؛ و این با شورای نگهبان تأمین می‌شود. اگر سلامت نظام به این است که قوانین صحیحی باشد و اسلام در آن رعایت بشود، چنانچه خدای ناکرده مجلس نتواند قوانینِ آن‌چنانی را که منطبق با اسلام است، ارائه بکند و تصرفات مجلس، تصرفات خوب و درستی نباشد، بلاشک این در وضع دولت و اداره‌ی اجرایی کشور اثر خواهد گذاشت. بنابراین، سلامت نظام، به سلامت مجلس وابسته است. یک مجلس سالم و قوی و کارآمد و دارای اعضای مؤمن و منطبق با ضوابط، خواهد توانست پشتیبانیِ قانونی نظام را به شکل صحیحی انجام بدهد. بنابراین، شما که الان در آستانه‌ی رعایت این ضوابط در انتخابات هستید، کار بسیار مهمی را انجام می‌دهید؛ لذاست که بایستی ضوابط را بدقت رعایت کنید. نماینده‌ی مجلس بایستی یک انسان صالح باشد آن نماینده‌یی که وارد مجلس می‌شود، بایستی یک انسان صالح باشد؛ حالا در چه حدی از معرفت و علم و توانایی باشد، آن چیزهایی است که قانون معین کرده و مردم طبق آنچه که صلاحشان هست، ان‌شاءاللّه تشخیص خواهند داد و تصمیم‌گیری خواهند کرد؛ لیکن شما به عنوان یک ابزار اطمینان، نگذارید که خدای ناکرده در این طریق اختلالی به وجود بیاید. اگر کسی فاسد است - فساد مالی، یا فسادهای گوناگون اخلاقی، یا فساد عقیدتی و سیاسی - اگر کسی فتنه‌گری می‌کند، نظام را تضعیف می‌کند و کارایی دستگاهها را از آنها می‌گیرد - به تعبیر رسایی که بین مردم رایج است: چوب لای چرخ دستگاه می‌گذارد - واقعاً نمی‌تواند در آن تریبون به آن عظمت حضور پیدا کند؛ او نباید وارد مجلس بشود. آن کسانی که واقعاً رفتار و اعمال و گفتار آنها حاکی از این است که برای خاطر هر انگیزه‌یی - یا به انگیزه‌های سیاسی، یا به انگیزه‌های شخصی و خصلتی - با نظام مقابله دارند، اینها نباید وارد مجلس بشوند؛ از این جهت بایستی خیلی رعایت کرد. این مسأله‌ی فساد مالی و فساد اخلاقی و فتنه‌گری‌یی که عرض کردم، یک مسأله‌ی جدی است. انسان کسانی را می‌بیند که وقتی در تریبونی قرار می‌گیرند، از آن تریبون برای فتنه‌گری استفاده می‌کنند؛ برایشان خلاف واقع گفتن و دروغ گفتن، بلکه مردم را بناحق تهییج کردن، حق را باطل و باطل را حق جلوه دادن، اهمیتی ندارد! واقعاً اگر چنین کسانی باشند، باید جلوی آنها را گرفت و نباید گذاشت به مجلس راه پیدا کنند. زبان قانون را باید دانست جناب‌عالی(۵) به مسأله‌ی قاچاق اشاره کردید. قاچاق، یک عنوان عام و وسیع و یک طیف است. مثلاً یک وقت هست که یک نفر فرضاً به خارج از کشور رفته و حالا ـ آمده و یک دستگاه ضبط صوت هم با خودش آورده که مثلاً قاچاق محسوب می‌شود؛ یا مثلاً موقع خروج از کشور، فلان جنس را همراه خودش خارج کرده است. هرچند ورود و خروج آن اجناس طبق مقررات نبوده و البته این یک قانون‌شکنی و تخلف از قوانین است؛ اما معلوم نیست که این خیلی اهمیت داشته باشد که کسی را از صلاحیت بیندازد؛ بخصوص بعد از آن‌که آثار توبه

و انابه هم ظاهر بشود. اما یک وقت هست که یک نفر با یک باند قاچاق ارتباط دارد و اصلاً کارش تمهید مقدمات و تسهیل طرق برای انجام قاچاق است؛ اینها یکسان نیستند. باید واقعاً نگاه کرد، حدود را مشخص کرد و فهمید که صرف عنوان کافی نیست. یا مثلاً ـ یک نفر در یک معامله تخلف کوچکی داشته، اما یک نفر هم در امر معامله و تصرفات مالیش اصلاً آدم فاسد و سوء استفاده‌چی است؛ بناحق به دست می‌آورد، بناحق خرج می‌کند و بناحق به این و آن می‌دهد؛ اینها فساد مالی است. بنابراین، کار اهمیت دارد و باید ضوابط را در این کار بشدت رعایت کرد. من در قضیه‌ی انتخابات خبرگان هم خدمت آقایان عرض کردم(۶) که به نظر من مُرّ قانون خیلی مهم است. البته شما اهل قانون هستید و می‌دانید که قانون زبان دارد؛ زبان قانون را باید دانست و حدود قانون را باید کشف کرد. گاهی اوقات کلمات و الفاظ برای بیان آن مغزها و محتوای حقیقیِ قانون کافی نیستند؛ قانون‌شناسی مثل شماها می‌تواند درک کند که واقعاً قانون چه دارد می‌گوید. جهات اخلاقی را باید رعایت کرد محور سوم، مسأله‌ی رعایتهای اخلاقی است که در این کار لازم است. البته در سطوح شما آقایان، این حرفها به ساحت شما اصلاً نزدیک هم نمی‌شود؛ اما وقتی کار وسیع می‌شود، بایستی خیلی روی این مسأله دقت و رعایت کرد؛ دایم بایستی این را گفت، تا این‌که همه‌ی عوامل و افرادی که هستند، آن را رعایت کنند. جهات اخلاقی را باید رعایت کرد؛ از جمله یکی از آنها این است که مسائل شخصی افراد را نباید با آن مسائل عمده خیلی مخلوط کرد؛ مثلاً مسائل خطی و سیاسی را نباید با مواضع واقعی انقلابی و ضد انقلابی مخلوط کرد. ممکن است یک نفر باشد که از لحاظ سیاسی مذاقی داشته باشد؛ کسی است که طرفدار انقلاب و علاقه‌مند به انقلاب است و تلاش هم می‌کند؛ اما حالا در انقلاب زید را قبول دارد، عمرو را قبول ندارد؛ در حالی که ما عمرو را قبول داریم، زید را قبول نداریم؛ یا ما هر دوی زید و عمرو را قبول داریم، اما او یکی از آنها را قبول ندارد؛ این‌که جرم نیست. اگر اعضای هیأتهای نظارت دچار مسائلی شوند که امروز به آنها مسائل خطی گفته می‌شود، این واقعاً مسأله‌ی مهمی است؛ این شبیه گروه‌گرایی و قبیله‌گرایی و قوم‌وخویش‌گرایی است. یک نفر را برای خاطر این‌که جزو یک مجموعه است، قبول بکنیم؛ یک نفر دیگر را به خاطر این‌که جزو مجموعه‌ی دیگری است، رد بکنیم؛ نباید اجازه بدهیم که چنین چیزی در حوزه‌ی کار ما وارد بشود. حب و بغضها هم همین‌طور است؛ گاهی یک نفر از کسی خوشش می‌آید، از دیگری بدش می‌آید؛ باید واقعاً مواظبت کرد که در هیچ سطحی از سطوح، این مسأله دخالت نکند. بعضیها هستند که سروصدایشان زیاد است؛ بدون این‌که در آن فتنه‌گری‌یی وجود داشته باشد. در مقابل، بعضیها هستند که بدون سروصدا فتنه‌گری می‌کنند! اینها را باید حقیقتاً از همدیگر تفکیک کرد. شناختن افراد و تشخیص مصادیق فتنه‌گری و مصادیق کار سیاسی و کار خطی و تفکیک اینها از همدیگر، به نظر خیلی مهم می‌آید. بدون تحقیق نبایستی افراد را متهم کرد آن چیزی که من قبلاً هم عرض کرده‌ام و الان هم تأکیداً و تأییداً عرض می‌کنم - با این‌که شما هم قبلاً ـ به من گفته‌اید که این جهت حل شده است - این است که در هیچ جایی از جاها در سطح کشور، در رد و قبولها، این جهات خطی و سیاسی و این‌که فلانی نسبت به فلان کس چه موضعی دارد، مطلقاً نبایستی دخالت بکند. بدون تحقیق نبایستی افراد را متهم کرد. به ظواهرِ خیلی ابتدایی نبایستی نسبت به وجود جرمی در کسی حکم کرد؛ مثلاً الان رایج شده که بعضیها را به اندک چیزی «ضد ولایت فقیه» می‌گویند! معلوم نیست اگر کسی یک وقت در جایی یک کلمه حرفی زد، این ضدیت با ولایت فقیه باشد. البته ضدیت با ولایت فقیه، یعنی ضدیت با اصیل‌ترین و رکین‌ترین اصول و ارکان نظام جمهوری اسلامی - شکی نیست - منتها ضدیت معنایی دارد. مثلاً یک نفر هست که علیه این معانی می‌نویسد یا حرف می‌زند، یا با موقفها و مواضعی که از طرف دستگاه رهبری یا از طرف رهبری گرفته می‌شود و طبق قانون اساسی سیاستهای اصلی نظام را تشکیل می‌دهد، صریحاً و غالباً - ولو نه دایماً - مخالفت می‌کند، یا در مواقع حساس مخالفت می‌کند؛ اینها ضدیت است؛ لیکن آن کسی که حالا یک وقت در جایی یک کلمه حرفی زده، یا مثلاً نسبت به چیزی عکس‌العملی نشان داده، این ضدیت محسوب نمی‌شود. ضدیت با ولایت فقیه، شواهد و ضوابطی دارد در زمان امام(رضوان‌اللّه‌علیه) ما می‌دیدیم که ایشان مطلبی را می‌فرمودند، اما در مجلس همه به آن رأی نمی‌دادند؛ نمی‌شود

گفت اینها ضـد ولایت فقیه‌انـد. من یادم هست که یک وقت راجع به رادیو و تلویزیون یک نظر این بود که رؤسای سه قوه، شورای عـالی رادیو و تلویزیون باشـند؛ همـان شورای سرپرستی‌یی که سـابق بود. بنـده خودم بـا ایشان صـحبت کرده بودم و می‌دانسـتم که نظرشان این است که رئیس جمهور و رئیس مجلس و رئیس قوه‌ی قضاییه، اعضای شورای سرپرستی را تشکیل بدهند. قاعده‌اش هم همین بود که وقتی می‌گوینـد سه قوه نظارت کننـد - که در قـانون اساسـی قبلی، تعبیر این‌گونه بود - بایـد شورایی بـا این ترکیب تشـکیل شود؛ آسانترین وجهش این است. وقتی این پیشـنهاد به مجلس آمد، آقای هاشمی آن را مطرح کردند؛ اما با اکثریت قاطعی رد شـد! بـا این‌که ایشان هم گفتنـد که این نظر امام است، اما فقط عـده‌ی معـدودی به آن رأی دادنـد! واقعاً نمی‌شود به آن اکثریت گفت که شـما ضـد ولایت فقیه هستیـد؛ نه، همه‌شان هم فدایی امام و علاقه‌مند به امام و مخلص امام بودند؛ خیلیهایشان هم جبهه‌برو بودند؛ اما این حرف را قبول نداشـتند؛ بنابراین باید واقعاً این چیزها از هم تفکیک بشود. در همان وقت ما کسانی را می‌شناختیم که به فلان مرکز می‌رفتنـد و صـحبت می‌کردند و در اصلِ اعتبار نظر ولایت فقیه خدشه می‌کردند! این حرفها مربوط به امروز نیست که حالا کسی خیال کند بعضیها امروز این حرفها را می‌زنند؛ نه، همان زمان می‌زدند؛ ما در جریان بودیم و افرادش را می‌شناختیم؛ الان هم یقیناً آثار و نوارها و حرفهایشان هست. غرض، رمی به «ضـدیت با ولایت فقیه» چیز آسانی نیست که ما تا اندک چیزی از کسـی دیدیم، فوراً این مُهر را به پیشانی او بزنیم؛ ضدیت با ولایت فقیه، شواهد و ضوابطی دارد. علی‌ایّ‌حال، این جهات اخلاقی باید خیلی با دقت رعایت بشود. البته آقایانی که بحمـداللّه در رأس هسـتند - چه خود آقایان شورای نگهبان، چه آقایانی که همکاری می‌کنند - نزاهت و طهارتشان اظهر از این است که کسـی بخواهد درباره‌ی آن چیزی بگوید، یا چنین توصـیه‌هایی بکند؛ لیکن در سطح عام ایـن معنـا هسـت. حرکـت خطی، غیر از قبـول مواضـع مـدون است محـور چهـارم هم که به عنـوان فـذلکه(۷) و تتمـه‌یی برای این حرفهـاست، همـان چیزی است که من یک وقت حضوراً هم به جناب آقای رضوانی و بعضـی از آقایان عرض کردم و آن، گزینش افراد است. اینهایی که ما در سـطح کشور به‌عنوان ناظر انتخاب می‌کنیم، چه‌طور آدمهایی هسـتند؟ این خیلی مهم است. بایستی هیچ بهانه‌یی برای این‌که کسـی ایراد و خدشه‌یی وارد کند، وجود نداشـته باشد. باید افراد پاکِ طاهر، حتّی ترجیحاً بدون گرایش واضح به یـک جنـاح و جریـان، به‌عنوان ناظر گزینش شونـد. بعضـیها آدمهای خوبی هم هسـتند؛ اما واضـح است که حرکت آنها، حرکت خطی است؛ که حرکت خطی، حرکت خوبی نیست. حرکت خطی، غیر از این است که انسان مواضـعی را به طور مـدون قبول کرده باشد. حرکت خطی، یعنی گروه‌گرایی؛ یعنی کسـی را که داخل یک مجموعه است، قبول می‌کند؛ به صرف این‌که در این مجموعه قرار دارد. در سـال ۶۲ کـه دو جریـانیِ خیلی عمیقی در حزب جمهـوری اسـلامی بـه وجـود آمـده بـود و کنگره‌ی مفصـلی هم در مـدرسه‌ی عـالی شـهید مطهری درست کرده بودیم، من صـحبت کردم و از این دو جریـان، به دو قبیله و دو طایفه تعبیر کردم! اصـلاً بحث گروه و حزب نیست؛ چون دو حزب با مواضع فکریشان از هم جـدا می‌شوند؛ اما این دو مجموعه، با خود افراد مجموعه از هم جـدا می‌شونـد، نه بـا مواضـعشان؛ زیرا کسـانی در این مجمـوعه هسـتند که خیلی هم مواضـع این مجموعه را قبول ندارنـد، امـا جزو اینهایند؛ کسانی هم در مجموعه‌ی آن طرفی هسـتند که باز همه‌ی آن مواضع را قبول ندارند، اما جزو آنها هسـتند؛ کأنه بحث بر سر تعصبـات فامیلی و قبیله‌یی است! به عبارت دیگر، وقتی کسـی جزو آن عده باشد، این عده نگاه نمی‌کنند که خصوصیات اخلاقی او چیست و معیارها چه‌قـدر بر او منطبق است؛ ردش می‌کنند؛ آن عده هم کاری ندارند که معیارها و ضوابط چیست؛ قبولش می‌کنند؛ این غلط است؛ بعضـی این‌طوری عمل می‌کنند؛ ولو این‌که در تصـرفات شخصـیشان آدمهای بدی هم نیستند. هرچه بشود انسان این تقسـیم‌بندیها را در این مجموعه‌هـا نیـاورد، خیلی بهتر است؛ کسانی بیاینـد که معروف به این معانی نباشـند، تا اطمینانی ایجاد بشود. شورای نگهبان باید مظهر و آینه‌ی اعتماد عمومی باشد آخرین جمله این‌که بالاخره شورای نگهبان همچنان که واقعاً وسیله‌ی اعتماد عمومی بوده است، بایـد مظهر این اعتمـاد هم باشـد. هرچه افراد از جهات و جناحهای مختلف بیشتر در انتخابات شـرکت کننـد، این برای نظام بهتر است؛ برای شورای نگهبان هم بهتر است. ما باید کاری کنیم که این امکان و وسـیله برای ورود اشـخاصِ بیشتر فراهم

بشود. نبایـد طوری باشـد که یک جریان، ولو در یک شـهر خاص، احساس بکند که در این انتخابات وارد نیست؛ باید طوری باشـد که در همه جـا همه احسـاس کننـد که می‌تواننـد آن فرد مورد نظر خودشـان را واقعاً آزادانه انتخاب بکننـد؛ یعنی شورای نگهبان و حرکتی که در این مقطع انجـام می‌دهـد، بایـد مظهر و آینه‌ی اعتماد عمومی باشـد. البته من شـخصاً به آقایان در حـد اعلای اعتماد، اعتماد دارم. من شـماها را از لحاظ اخلاقی و علمی، عادل و زکی و نزیه می‌دانم و مطمئنم که مصلـحت هم آن‌طوری که هست، در ذهن آقایـان واقعاً وجود دارد و ضوابط کاملاً رعایت خواهـد شـد؛ لیکن به هر حال اینها کلیاتی است که لازم است گفته بشود، تا برای عمل و موارد شبهه، وضع روشنی وجود داشته باشد. بایستی ضوابط را رعایت کرد در مورد آن قضیه‌یی که فرمودید دلایل و مـدارکی هم نیست، امـا آدم می‌دانـد، عرض می‌کنم که اگر انسان می‌دانـد، بایـد طبق علمش عمل کنـد - از قبیل آنچه که مثلاً در مورد علم قاضـی می‌گوینـد - منتهـا بـایستی واقعـاً ضوابط را رعـایت کرد. نمی‌گوییم ضوابـط، یعنی ملفوظ و منطوق قـانون؛ لیکن می‌گوییم ضوابطی که شـرعاً و قانونـاً معتبر است، بایـد رعـایت بشود. حالاـ اگر بـا آن ضوابـط، واقعاً انسان علم پیـدا کرد، طبعاً طبق علمش عمل خواهد کرد؛ این چیز قهری است. خداوند ان‌شاءاللَّه وجود شـریف آقایان را محفوظ بدارد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکـــــاته -- ۱)

رئیس هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات شورای نگهبان ۲) سؤالاتی به شرح زیر مطرح شد: بعضی اشخاص طبق قانون موجود واجد صلاحیتنـد؛ لیکن به نظر مـا چنین نیست. به‌عنوان مثـال، در صورتی که شخصـی به جرم قاچاق در محاکم محکوم شـده باشـد، طبق قانون از کاندیدا شدن محروم نمی‌شود؛ در این موارد چه باید کرد؟ بعضی اشخاص به حسب مدارک موجود مجرم نیستند؛ اما ما با مـدارک خود و چیزهایی که قانون به آن متـذکر شده، آنها را مجرم می‌دانیم؛ در این موارد چگونه باید عمل کنیم؟ بعضـی از افرادِ رد صـلاحیت شده سعی می‌کنند برای خود اثبات صلاحیت کنند و ممکن است برای این امر به حضرت‌عالی هم متوسل شوند؛ نظر شما در این خصوص چیست؟ ۳) استواری، دوراندیشی ۴) از بهای چیزی کاستن ۵) آیةاللَّه رضوانی ۶) بیانات در دیدار با جمعی از ناظران و اعضای هیأت نظارت شورای نگهبان (۱۳۶۹/۰۷/۰۴)؛ ر. ک: ج ۵ ، ص ۱۹۸ ۷) مجمل کلام

بیانات در دیدار با اعضای «گروه ادب و هنر» صدای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیـدار با اعضای «گروه ادب و هنر» صـدای جمهوری اسـلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جایگاه ادب و هنر باید حفظ و تثبیت شود آقایان و خانمها ! خیلی خوش آمدیـد. با برنامه‌های شـما تا حـدودی آشـنا هستم. بعضـی از برنامه‌ها را وقت کرده‌ام که گاهی گوش بکنم؛ اما بعضی را هم متأسفانه مجال نکرده‌ام که یا مرتب بشنوم، یا این‌که با گوش تدبر و با حضور قلب بشنوم؛ لیکن از بیشتر این برنامه‌هایی که ذکر شـد،(۱) می‌شود گفت که انـدکی چشیـده‌ام. به نظر بنده، برنامه‌های گروه «ادب و هنر»، برنامه‌های مهمی است. جایگاه ادب و هنر بایـد به‌وسیله‌ی آن کسانی که مـدعی ادب و هنر و بانی این کارند، حفظ و تثبیت بشود. البته هنر با ادبیات قدری فرق دارد. به یک معنا همه قبول دارند که هنر در داخل زندگیشان باشد - مثلاً هرکسـی از صدای خوش، حظ روحی می‌برد - اما ادبیات به معنای عام خودش این‌طور نیست که مورد قبول همه باشد. آنهایی که بیرون از محیط ادبیاتند، اصلاً ادبیات را یک چیز جدی و یک کار به حساب نمی‌آورند. فرض کنید مهندسی مشغول کارهای فنی و غرق در چرخ و پَر و پیچ و مهره است، در همین حـال به او بگوییم که مثلاًـ به نظر شـما این ترجمه یـا این رمـان یـا این شـعر چگونه است؛ اصـلاً به ذهن او، این یـک کار بچه‌گانه و یک کار غیر جدی می‌آید! حتّی مردم معمولی کوچه و بازار هم همین‌طورند. با این‌که مردم ما - بخصوص در بعضی از مناطق کشور - غالباً ذوق هنری و ادبیِ رقیقی دارنـد، لیکن اگر مثلاً گفته بشود که در فلان‌جا بحثی در ادبیات خواهد شد، برایشان بـاورکردنی نیست؛ یعنی ادبیـات را دور از مسائل جـدی می‌داننـد؛ در حالی که واقع قضـیه این نیست. ادبیات، رابط میراث فرهنگی یک کشور از نسلی به نسل دیگر ادبیات در حقیقت رابط میراث فرهنگی یک کشور از نسلی به نسل دیگر است؛ که اگر نباشد، ما

می‌توانیم پزشک و مهندس و صنعتگر و عالم داشته باشیم، اما برای دنیای دیگری؛ نه برای دنیای این جامعه و این مرز و بوم. ادبیات مثل آن ژنهای انتقال خصوصیات است که اصلاً وراثت و نسل را اینها حفظ می‌کنند. ادبیات است که اتصال یک ملت را به گذشته‌ی خودش، و فرزندی را به پدر نسلی خودش، ایجاد و حفظ و ثبت می‌کند. یک زمانی ادبیات ما ربطی به ادبیات امروز ما نداشته است؛ مثلاً دوران قبل از اسلام که ایران ناگزیر ادبیاتی داشته، آن ادبیات، این ادبیات امروز ما نبوده است و ما از آن ادبیات خبری نداریم؛ حتّی شاهنامه هم که دارد از آنها حرف می‌زند، یک چیز دیگر است؛ ادبیات ماست که دارد از زمانی چیزی را گزارش می‌کند؛ که حالا راست و دروغش هم به‌عهده‌ی خودش است. بنابراین، از آن زمانی که ایران ادبیاتش همین ادبیاتی است که امروز ما داریم، وحدت نسلهای مختلف، با ادبیات حاصل می‌شود؛ یعنی با شعر، با کلام، با سخن. البته هنر – و یکی از اجزای آن، یعنی همین موسیقی‌یی که شما(۲) گفتید – یکی از بهترین وسایل انتقال ادبیات است. مردم ما زبان موسیقی را با کلامش بیشتر می‌فهمند این نکته را هم همین‌جا متذکر بشوم که این سازِ تنها هم که به آن اشاره شد،(۳) مردم ما با آن آشنا نیستند؛ شما بی‌خود خودتان را زحمت می‌دهید! در بعضی از کشورهای خارجی – آن‌طور که من شنیده‌ام – اصلاً مردم می‌روند پول می‌دهند و بلیط می‌خرند، تا آهنگی را که توسط فلان نوازنده و آهنگسازِ معروف ساخته شده است، گوش کنند؛ شما در داخل کشور ما این را سراغ ندارید؛ نه این‌که بین توده‌ی مردم و متدینین سراغ ندارید؛ نه، بین آن کسانی هم که دیانت در زندگی آنها نقش ندارد، سراغ ندارید که بروند جایی بنشینند، برای این‌که سازی بشنوند و چیزی از آن بفهمند و بعد بیرون بیایند؛ لذا موسیقی در کشور ما قاعدتاً موسیقیِ باکلام است و مردم از کلامش بیشتر می‌فهمند. اگر این ساز با کلام همراه شد، آن‌وقت ساز هم برای ما مفهوم پیدا خواهد کرد؛ والّا اگر کلام نباشد، ما از ساز چیزی نمی‌فهمیم. حالا من که نمی‌فهمم، دلیل نیست؛ من یک آخوند هستم و با این چیزها ارتباطی نداشته‌ام؛ آنهایی هم که ارتباط داشته‌اند، نمی‌فهمند! من که به شما عرض می‌کنم، چون تفحص و سؤال کرده‌ام و فهمیده‌ام که از ساز چیزی نمی‌دانند؛ یعنی زبان موسیقی را با کلامش بیشتر می‌فهمند، تا با آن نغمه‌یی که از ساز بیرون می‌آید. منظور من این است که آن موسیقی، آن‌جایی که زبان گویایی داشته باشد – یا به‌خاطر کلامی بودنش، یا به‌خاطر این‌که مردم با زبان آن ساز آشنا هستند – همین خاصیت ربط و انتقال را دارد. ادبیات، یک امر تشریفاتی نیست آن دستگاههایی که مباشر امور ادبیات هستند، باید اثبات کنند که ادبیات، فقط یک سرگرمی و یک امر تشریفاتی و زایده‌یی در زندگی نیست؛ بلکه یک چیز ضروری است. فرض بفرمایید ما امروز مایلیم که آن ملتهایی که در اطراف عالم با فرهنگ و ادبیات ایرانی آشنا بودند، این ارتباط و اتصالشان محفوظ بماند. می‌دانید که استعمار دهها سال متمادی – شاید در بعضی جاها قرنها – تلاش کرد تا آثار فرهنگ ایرانی را که در خیلی از نقاط دنیا وجود داشت، بزداید؛ مثلاً در هند این معنا کاملاً واضح است. آن وقتی که کمپانی انگلیسی هند شرقی وارد هند شد، یکی از اولین تلاشهایش این بود که زبان فارسی را کنار بزند. این زبان اردو را که ملاحظه می‌کنید، ابتدا رسمی کردند، برای این‌که زبان فارسی را کنار بگذارند؛ بعد خودِ زبان اردو را هم کنار زدند و زبان انگلیسی را زبان رسمی کردند! از اوایل قرن نوزدهم این کار شروع شده و تا امروز هم ادامه دارد. اگر شما امروز به هند تشریف ببرید و با مردمِ غیر طبقات پایین انگلیسی حرف بزنید، همه آن را می‌دانند؛ چون زبانشان است. زبان رسمی، زبان دولتی و زبان اداری، زبان انگلیسی است؛ یک روز همینها زبان فارسی بوده است؛ یعنی زبان رسمی، زبان حکومت، زبان دیوان، زبان مراسلات و احکام و قوانین، فارسی بوده است. حالاـ ما می‌خواهیم این را برگردانیم؛ به چه وسیله‌یی می‌شود این زبان را برگرداند؟ ما گلستان سعدی و دیوان حافظ و کتابهای فارسیِ همان چیزهایی که از نسلهای گذشته، این زبان و ادبیات و فرهنگ را دارند منتقل می‌کنند، می‌فرستیم؛ آنها هم استقبال می‌کنند و می‌خوانند؛ این نقش ادبیات است، که به نظر بنده بسیار حایز اهمیت است؛ این را شما باید در محیطهای ادبیاتی اثبات کنید. مایه‌ی فنیِ ادبی برنامه‌های شما بالا باشد در مورد برنامه‌های شما هم اعتقادم این است که دو چیز را باید خیلی اهمیت بدهید. این دو چیز اگر در مجموعه‌ی برنامه‌های شما نباشد، توفیق برنامه‌ها کامل نیست: اول، مایه‌ی فنیِ ادبی برنامه‌های شماست؛

یعنی ادب شما باید ادب فاخری باشد؛ چون آن‌جا رادیوست. فرق است بین آن روزنامه‌یی که فرضاً شعری را از یک شاعر چاپ می‌کند و وقتی شما آن را نگاه می‌کنید، می‌بینید شعر بی‌ربطی است - خیلی خوب، روزنامه است؛ دلش خواسته آن شعر را درج کند؛ اگر کسی نمی‌خواهد، این روزنامه را نخرد و نخواند؛ یا بخرد و این صفحه را نخواند - و بین رادیو که یک رسانه‌ی عمومی و متعلق به همه‌ی مردم است. مردم رادیو را باز می‌کنند، به شما احترام می‌گذارند و برنامه‌تان را گوش می‌کنند؛ شما باید چیزی در اختیارشان بگذارید که بهترین باشد؛ یعنی شعر سست و بیان سست و تحلیل و نقد سست باید نباشد؛ هرچه داده می‌شود، باید قوی باشد. لفاظیهای بی‌مغز نباید نباشد البته معنای قوی بودن، قلمبه سلمبه بودن نیست. مواظب باشید بیانهای شما قلمبه سلمبه نباشد. بعضی اوقات برای بیانات عرفانی، چیزهایی را می‌گویند که ما که اینکاره‌ایم، وقتی گوش می‌کنیم، می‌بینیم چیزی نمی‌فهمیم! من می‌گویم وقتی منِ آخوندی که در میان این کتابها و این تعبیرات بزرگ شده‌ام، نمی‌فهمم که این آقا چه می‌خواهد بگوید، پس یک آدم معمولی که مطالعه‌ی چندانی هم ندارد، چگونه می‌خواهد بفهمد؟! پس ما برای چه کسی برنامه می‌سازیم؟! بنابراین، لفاظیهای بی‌مغز نباید باشد؛ لیکن سخن باید استوار، رسا، شیوا و محکم باشد؛ یعنی محتوا و قالب - هر دو - باید مورد نظر باشد و شما به کم راضی نشوید. اگر نقد می‌کنید، نقدِ خوب بکنید؛ اگر شعر می‌خوانید، شعرِ خوب بخوانید. با نقد، سطح کارهای فرهنگی ارتقاء می‌یابد این چیزی که شما(۴) راجع به نقد گفتید، اشکال کار این است که متأسفانه «نقد» انجام نمی‌گیرد. اگر نقد حقیقتاً انجام بگیرد و نقاد بی‌رودربایستی کار «نقد» را انجام دهد، سطح کارهای فرهنگی ارتقاء پیدا می‌کند. شما باید آدمهایی داشته باشید که بنشینند مثلاً کار جمالزاده،(۵) هدایت،(۶) چوبک(۷) و ... را واقعاً نقد کنند و نقاط قوّت و ضعفش را بگویند؛ این کار نباید همه‌ی برنامه‌ی شما را فرا بگیرد؛ باید بخشی از برنامه را بگیرد. شما خیال می‌کنید که شخصیت قاآنی(۸) از شخصیت جمالزاده خیلی بهتر بوده است؟ قاآنی، الدنگ زمان خودش بوده؛ اما جمالزاده بنده‌ی خدا پیرمردی است که دارد نان خدا را می‌خورد و نفس می‌کشد! نه، محدودیتهای شما اینها نیست؛ شما محدودیتهای دیگری دارید. شما اگر محدودیتهای طبیعی نداشته باشید، اینها مشکلی نیست. یک روز در کشور چیزی مُد می‌شود و هرکس سعی می‌کند مطابق آن رفتار کند؛ مثلاً یک روز صادق هدایت در این کشور مُد بود - البته حالا این‌طور نیست؛ این مربوط به حدود بیست سال پیش است - هرکس می‌خواست راجع به قصه حرف بزند، حتماً باید اسم صادق هدایت را می‌آورد! البته صادق هدایت نقاط قوّتی دارد؛ اما نقاط ضعفی هم دارد. صادق هدایت که جزو نویسندگان بزرگ دنیا نیست. اگر شما صادق هدایت را با نویسنده‌های معروف دنیا مقایسه کنید - چه نویسنده‌های روسی، چه نویسنده‌های فرانسوی، چه نویسنده‌های انگلیسی؛ اینهایی که رمانهای معروف را خلق کردند و داستانهای بزرگ را نوشتند - در مقابل آنها بچه‌ی کوچکی است! البته او در ایران جایگاهی دارد؛ اما در همان حد باید او را تفخیم کرد، و نه بیشتر؛ آدم نباید اسیر مُد باشد. داستان که فقط گزارش نیست آقایی برداشته ده جلد رمان نوشته، که علی‌الظاهر کار قشنگی است؛ اما - به قول ما مشهدیها - توی بحر کار که می‌روید، می‌بینید کار پوکی است؛ این را نقد کنید. حالا مُد شده است که بردارند مرتب تعریف بنویسند؛ فلان کس یک رمان ده جلدی نوشته و چنین و چنان کرده؛ خیلی خوب، یک آدم نقادِ واردِ دارای چشم بصیر این را بخواند و عیوبش را پیدا کند؛ عیوبی که در زبانش هست؛ عیوبی که در محتوایش هست؛ عیوبی که در تاریخش هست؛ عیوبی که در انسجام داستانیش هست. داستان که فقط گزارش نیست؛ چفت و بند داستانی هم مهم است. اهمیت «جنگ و صلح» تولستوی، یا «دُن آرام» شولوخف، به خاطر این است که چفت و بند داستانی اینها خیلی محکم است؛ یعنی همه جای این داستان، صحیح پیش آمده است. زیبایی، با انسجام و هماهنگی ارتباط دارد یک شعر هم همین‌طور است. یک شعر، غیر از انسجام عرضی، انسجام طولی لازم دارد؛ حتّی در غزل. یکی از خصوصیاتی که برای غزل نقل می‌کنند، این است که ابیات آن به هم ربطی ندارد؛ البته این تعریفِ خیلی ناقصی است؛ این‌طوری نیست. در غزل، هر بیتی دنبال بیت دیگر نیست؛ اما در قصیده، هر بیتی دنبال بیت دیگر است؛ چون قصیده است. قصیده، یعنی مایقصدُ به چیزی. قصیده از قصد است؛ یعنی شما مقصدی دارید؛ مثلاً اگر می‌خواهید

کسی را مدح کنید، آن مدح را در قصیده می‌آورید؛ اگر می‌خواهید فلان منظره را توصیف کنید، آن توصیف را در قصیده می‌آورید؛ بنابراین، هر بیتی دنبال بیت دیگر است و یک توالی طبیعی دارد. در غزل، این توالیِ طبیعی وجود ندارد؛ اما به این معنی نیست که به هم ربط نداشته باشد؛ مگر می‌شود به هم ربط نداشته باشد؟ اگر غزل انسجام نداشت و چفت و بستش محکم نبود، امکان نداشت که این‌طور جا بیفتد. اصلاً زیبایی به میزان زیادی به انسجام و هماهنگی و همنواختی و همصدایی ارتباط دارد؛ بدون این اصلاً درست نیست. من دیدم که بعضی از این شعرای نزدیک به زمان ما اشتباه می‌کنند؛ دو مطلب در دو بیت می‌گویند که اصلاً به هم ربطی ندارد؛ بلکه ضد هم است؛ خیال می‌کنند که این از خصوصیات غزل است! علت این است که نکته را نفهمیده‌اند و نمی‌دانند که مقصود استاد فن از بی‌ارتباطی چیست. شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که ابیات یک شعر، از بیت بالا تا بیت پایین، به هم ربطی ندارد؛ یک جا می‌بینید که بین دو بیت چیزی جا افتاده؛ معلوم است که این دو بیت به هم وصل نمی‌شود؛ در داستان هم عیناً همین‌طور است. اگر از قطعات این چهل تکه‌ی داستان - که از این چهل تکه، یک پارچه‌ی زیبا و مصوری درست شده - یک قسمت جا افتاده باشد، این نقش ناتمام است؛ درست مثل این‌که از مجموع تکه‌های یک داستان، یک نقاشیِ بزرگ به وجود بیاید؛ که هم باید بخشهایش زیبا باشد، و هم ربط این بخشها با یکدیگر زیبا باشد. آن رمانی که اشاره کردم، این ویژگی را ندارد؛ این اشکال بر آن وارد است؛ یعنی چفت و بستهای داستانیِ آن قابل دفاع نیست. چه‌طور شد که آدمی در ظرف هشت ماه، از یک شخصیت به شخصیت ضد خودش تبدیل شد؟! نویسنده‌ی داستان برای این پرسش جوابی ندارد. این‌طور باید نقد کنید. در نقد خود، اسم طرف را هم بیاورید؛ اسم کتابش را هم بیاورید؛ نقاط قوّتش را هم بگویید. مشکل این است که نقد، درست انجام نمی‌گیرد. من حقیقتاً گاهی از این‌که چرا ما در بخشهای حساس ادبیاتی خودمان - که مظهر ادب است - نمی‌توانیم آن کار ادبیِ قوی را ارائه بکنیم، جوش می‌خورم! البته در جاهایی انصافاً وجود دارد و خوب است؛ مثلاً گاهی نقد شعر وجود دارد. یک وقتهایی ایشان(۹) نقد شعر می‌کردند و من البته تصادفاً آن برنامه(۱۰) را گوش می‌کردم؛ خیلی خوب بود؛ از نقد فنیِ ظریفِ معقولِ خوبی که می‌کردند، خیلی خوشم می‌آمد. نقدکننده‌ی شعر، لزوماً نباید شاعر هم باشد پس نکته‌ی اول این است که باید مایه‌ی ادبی کامل باشد؛ یعنی آن شخص ادیب - آدمی که اهل شعر و قصه است - باید از مایه‌ی ادبیِ کامل برخوردار باشد. البته این به معنای آن نیست که شخص اهل شعر، لزوماً شاعر هم باشد. ای‌بسا شما می‌توانید در باب این شیرجه‌یی که شخصی از روی دایو می‌زند، قضاوت کنید - مثلاً می‌گویید هنگام شیرجه، پایش کج شد - در حالی که خودتان نمی‌توانید شیرجه بزنید. ای‌بسا غیر شاعری که هنر نقدش از یک شاعر بیشتر است؛ یا غیر نویسنده‌یی که هنر نقادیش از یک نویسنده بیشتر است. وقتی یک آدم اهل ادبیات و اهل نقد، این متنی را که شما خواندید، گوش کرد و دید درست است، شما می‌توانید امیدوار باشید که کارتان در مسیر درستی پیش می‌رود. نمی‌خواهم بگویم طوری باشد که مردم عادی چیزی نفهمند و فقط به درد ادبا و اساتید بخورد؛ نه، بلکه باید متقن و عالی باشد و سطح فاخری داشته باشد. جنبه‌های ارزشی را در ادبیات رعایت کنید نکته‌ی دوم این است که جنبه‌های ارزشی را در ادبیات رعایت بکنید؛ این حرفی است که من با همه‌ی گروههای رادیو در میان می‌گذارم. رسانه‌های ما - از جمله رادیو - تشکیلات ما، گفتن و نشستن ما، اجرای نقش ما، همه برای این است که می‌خواهیم این نظام را کامل کنیم؛ هرچه بهتر، هرچه اسلامی‌تر، هرچه انسانی‌تر و هرچه به هدفهای عالیش نزدیکتر؛ هدف غیر از این‌که نیست. وقتی ملتی حرکت عظیم و انقلاب بزرگی را انجام می‌دهد، یک جمهوری با این عظمت را بنا می‌گذارد و در مقابل این همه تهاجمات، این طور از آن دفاع می‌کند، اهدافی دارد؛ این اهداف را ما باید با همه‌ی وسایل تعقیب بکنیم. ممکن است یک جا این اهداف در حال تضییع باشد؛ ما باید جبران بکنیم. منطقه‌ی ادب و هنر، یکی از جاهایی است که شما خیلی خوب می‌توانید در این زمینه کار کنید. مسائل ارزشی نظام را باید در نظر داشته باشید. آن‌جاهایی که با ارزشهای نظام برخورد می‌کند، آن‌جاها را حتماً حذف کنید. ادبیات سلف ما در جهت ارزشهای الهی و اسلامی است خوشبختانه ادبیات سلف ما همه‌اش در جهت ارزشهای الهی و اسلامی است؛ از جمله همین شاهنامه

که شما(۱۱) به آن اشاره کردید. اول انقلاب عده‌یی از مردمِ بااخلاصِ بی‌اطلاع رفته بودند قبر فردوسی را در توس خراب کنند! وقتی من مطلع شدم، چیزی نوشتم و فوراً به مشهد فرستادم؛ که آن را بردند و بالای قبر فردوسی نصب کردند؛ نمی‌دانم الان هم هست یا نه. بچه‌های حادی که به آن‌جا می‌رفتند، چشمشان که به شهادت بنده می‌افتد، لطف می‌کردند و می‌پذیرفتند و دیگر کاری به کار فردوسی نداشتند! حقیقت قضیه این است که فردوسی یک حکیم است؛ تعارف که نکردیم به فردوسی، حکیم گفتیم. الان چند صد سال است که دارند به فردوسی، حکیم می‌گویند. حکمت فردوسی چیست؟ حکمت الهیِ اسلامی. فردوسی، یک حکیم الهی شما خیال نکنید که در حکمت فردوسی، یک ذره حکمت زردشتی وجود دارد. فردوسی آن وقتی که از اسفندیار تعریف می‌کند، روی دینداری او تکیه می‌کند. می‌دانید که اسفندیار یک فرد متعصبِ مذهبیِ مبلّغ دین بوده که سعی کرده پاکدینی را در همه جای ایران گسترش بدهد. تیپ اسفندیار، تیپ حزب‌اللهی‌های امروز خودمان است؛ آدم خیلی شجاع و نترس و دینی بوده است؛ حاضر بوده است برای حفظ اصولی که به آن معتقد بوده و رعایت می‌کرده، خطر بکند و از هفت‌خان بگذرد و حتّی با رستم دست و پنجه نرم کند. وقتی شما شاهنامه را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که فردوسی روی این جنبه‌ی دینداری و طهارت اخلاقی اسفندیار تکیه می‌کند. با این‌که فردوسی اصلاً بنا ندارد از هیچیک از آن پادشاهان بدگویی کند، اما شما ببینید گشتاسب در شاهنامه چه چهره‌یی دارد، اسفندیار چه چهره‌یی دارد؛ اینها پدر و پسر هستند. فردوسی بر اساس معیارهای اسلامی، به فضیلتها توجه دارد؛ در حالی که بر طبق معیارهای سلطنتی و پادشاهی، در نزاع بین گشتاسب و اسفندیار، حق با شاه است. «به نیروی یزدان و فرمان شاه» یعنی چه؟ یعنی هرچه شاه گفت، همان درست است؛ یعنی حق با گشتاسب است؛ اما اگر شما به شاهنامه نگاه کنید، می‌بینید که در نزاع بین اسفندیار و گشتاسب، حق با اسفندیار است؛ یعنی اسفندیار یک حکیم الهی است. فردوسی از اول با نام خدا شروع می‌کند - «به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه بر نگذرد» - تا آخر هم همین‌طور است؛ فردوسی را با این چشم نگاه کنید. فردوسی، خدای سخن است؛ او زبان مستحکم و استواری دارد و واقعاً پدر زبان فارسی امروز است؛ او دلباخته و مجذوب مفاهیم حکمت اسلامی بود؛ شاهنامه را با این دید نگاه کنید. استقبال مردم از اشعار فردوسی و حافظ البته بعضیها زردشتی‌مسلکند، بعضیها هم زردشتی‌مسلک نیستند. آنهایی که زردشتی‌مسلکند، خوششان می‌آمد که به زردشتیگری تظاهر کنند و چیزی درباره‌ی فردوسی بگویند؛ اما حقیقت قضیه که این نیست. این شاهنامه‌ی فردوسی در مقابلمان است. شما خیال می‌کنید که اگر در شاهنامه‌ی فردوسی چیزی برخلاف مفاهیم اسلامی وجود داشت، این‌قدر در جوامع اسلامی جا می‌افتاد؟ شما می‌دانید که در این نسلهای گذشته، مردم ما چه‌قدر دینی بوده‌اند. در کدام خانه و کدام ده و کدام محله، شاهنامه نبود یا خوانده نمی‌شد؟ همه جا می‌خواندند و منافاتی هم با مفاهیم اسلامی نمی‌دیدند. حافظ هم همین‌طور است. در دیوان حافظ هم با این‌که سخن از می و معشوق و پیاله و این حرفهاست، در عین حال مردم بین آن اشعار و مفاهیم مذهبی منافاتی نمی‌دیدند؛ یعنی از اشعار حافظ واقعاً همان برداشت عرفانی را می‌کردند؛ اگرچه بنده به آن شدت قبول ندارم که همه‌ی شعرهای حافظ عرفانی است. علی‌ایّ‌حال، هم در نقدهایتان، هم در برنامه‌سازیهایتان، هم در گزینش متنهایتان، آن جنبه‌های ارزشیِ اسلامی را رعایت کنید. دو مصداق روشن در موسیقی به نظر من، در کار شما دو چیز اساسی وجود دارد: یکی مایه‌ی کار، یکی هم جهتگیری کار است. در موسیقی هم همین‌طور است. البته بحث درباره‌ی موسیقی، واقعاً یک بحث دشوار و طولانی است؛ نمی‌شود با یک کلمه مسأله‌ی موسیقی را حل کرد. در موسیقی، دو مصداق روشن وجود دارد؛ یک مصداق حرام قطعی، یک مصداق حلال قطعی؛ بین این دو محدوده هم موارد مشتبه است. حرام قطعی، آن موسیقی‌یی است که انسان را از خود بی‌خود می‌کند؛ از حقایق بی‌خود می‌کند؛ از خدا بی‌خود می‌کند و به شهوات سوق می‌دهد. موسیقی لهوی - که درباره‌ی آن از ما سؤال می‌کنند و ما هم جواب می‌دهیم که موسیقی لهوی حرام است - این کار را با انسان می‌کند. لهو، یعنی «ما یلهی عن اللّه»،(۱۲) «ما یلهی عن ذکر اللّه».(۱۳) آن چیزی که انسان را از حقایق عالم غافل می‌کند و به عالم توهمات و خیالات می‌برد، یا به شهوات می‌کشاند، لهو و حرام است. موسیقی‌یی که وقتی برای

دختر و پسر جوان، یا حتّی غیر جوان نواخته بشود، یا عرضه بشود، یا خوانده بشود و او را به ملاهی و مناهی و فساد و شهوات بکشاند و از آن نزاهت مطلوب اسلام خارج کند، حرام است؛ این می‌تواند موسیقی سنتی باشد، می‌تواند موسیقی غربی باشد، می‌تواند موسیقی محلی - یا به قول شماها موسیقی مقامی - باشد؛ فرقی نمی‌کند؛ هر موسیقی‌یی که این‌طوری باشد، مصداق بارز حرام است. آن موسیقی‌یی که این خصوصیات را ندارد، حلال است؛ مثلاً خواننده‌ی خوب و خوش‌صدایی، شعر خوش‌مضمونی را می‌خواند و نوازنده‌یی هم می‌نوازد و آن مضمون شعر، شنونده را به سمت حقایق اسلامی و الهی و عرفانی و حقایق زندگی - ولو خارج از مسائل عرفانی و الهی باشد - نزدیک می‌کند؛ این قطعاً اشکال ندارد و حرام نیست. مثلاً در اوایل جنگ صدای شجریان را می‌گذاشتند که این‌طور می‌خواند: «بشنوید ای گروه جانبازان / سرنوشت وطن به دست شماست»؛ هیچ‌کس نمی‌گوید این حرام است؛ با این‌که آن نوازنده هم همان سازهای معمولی را می‌زند؛ اما این مضمون، یک مضمون حلال است و احدی ادعا نمی‌کند که این حرام است؛ در حالی که از لحاظ موازین فنی، صدای این بهتر از تاج اصفهانی است؛ آن نوازنده‌یی هم که در کنارش می‌نوازد، معلوم نیست که خیلی با آن گذشته فرق داشته باشد. اسلام غافل شدن از حقایق زندگی را نمی‌پسندد در همین برنامه‌ی «چکاوک» شما، گاهی از موسیقی‌یی استفاده می‌شد که آدم می‌دید اصلاً باب غفلت از زندگی است! کسانی بوده‌اند که برای این‌که اصلاً از حقایق زندگی غافل بشوند، به موسیقی پناه می‌بردند؛ اسلام این را نمی‌پسندد؛ اسلام می‌خواهد ما را به متن زندگی برگرداند. اسلام، غافل شدن و غرق شدن و رفتن در توهمات و پندارها و گیج شدن و از حقایق زندگی غافل ماندن را اصلاً قبول ندارد و نمی‌پسندد. قاعدتاً آن‌طور موسیقی هم با مسکرات همراه است؛ یعنی مکمل هم هستند! این‌گونه موسیقی‌یی که من می‌گویم، ضد آن است؛ اصلاً در جهت مقابل موسیقی لهوی است. موسیقی حلال، بیدار کننده و هشیار کننده است. بانگ گردشهای چرخ است این‌که خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق «بانگ گردشهای چرخ است»، یعنی چه؟ می‌خواهد بگوید که موسیقی جزو حقایق و طبیعت عالم است. ما همه اجزای آدم بوده‌ایم در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم در بهشت اینها را شنیده‌اند؛ حالا هم که می‌شنوند، احساس شوق می‌کنند. البته این فلسفه‌ی غیرمقبولی است؛ اما حاکی از این است که موسیقی یکی از حقایق عالم است. حالا_ این موسیقی‌یی که جزو حقایق عالم است، آن چیزی نیست که انسان را از حقایق عالم غافل می‌کند و در پندارها و خیالات و توهمات و احیاناً در شهوات غرق می‌کند. آهنگ و شعری را پخش کنید که مردم را به یاد خدا بیندازد ببینید، همان خواننده‌ی قدیمی هم دو گونه شعر خوانده است: یک‌طور شعری که اگر شما چشمتان را ببندید و گوش کنید، فکر می‌کنید که او داشته بشکن می‌زده؛ یا مثلاً در مجلس فلان خانِ الدنگِ عیاشِ عرق‌خور نشسته و می‌نواخته و می‌خوانده است! طور دیگر این‌که حالی داشته، معنویتی داشته و مثلاً شعر فیض کاشانی و حزین لاهیجی را خوانده و یک نفر هم نواخته است. ببینید، این دو گونه نواختن است؛ آنهایی را که از نوع اول است، پخش نکنید. شما نگاه کنید، آن آهنگی که مردم را به یاد معنویت و حقیقت و خدا می‌اندازد، آن را پخش کنید؛ یا با شعری همراهش کنید که آن شعر این خصوصیت را داشته باشد. مثلاً یکی از خواننده‌های خوب ما(۱۴) غزل علامه‌ی طباطبایی(۱۵) را خوانده است - «همی گویم و گفته‌ام بارها / بود کیش من مهر دلدارها» - این غزلی است که عارفی، فیلسوفی، اهل معنایی گفته و پُر از معنویت است. یا مثلاً وقتی شعر آمیرزا حبیب خراسانی(۱۶) - «امروز امیر درِ میخانه تویی تو / فریادرس ناله‌ی مستانه تویی تو» - را پخش می‌کنند، مرد و زن مسلمان معاصر ما احساس تقرب و معنویتی می‌کنند؛ این درست است؛ اگر این‌طور نیست - یعنی شعری در عکس این جهت است، یا آهنگی در نقطه‌ی مقابل این جهت است - آن را پخش نکنید؛ معیارها را رعایت کنید. موسیقی باید به جهت درست آن کشانده شود موارد مشتبه و مشکوک هم به جای خود حکمی دارد. باید مصداق حلال و مصداق حرام را از هم تفکیک کرد؛ رودربایستی هم گیر نکنید که حالا از ما این را می‌خواهند؛ نه، ببینید واقعاً تکلیفتان چیست؛ آن را انجام بدهید. بعضی از آن خواننده‌های گذشته آدمهای خوبی بودند - خوب به معنای نزیه و نوکر این و آن نبودن - بعضیها هم این‌طور نبودند؛ نوکر اعیان و سلاطین و خوانین بودند؛ واقعاً اینها چه ارزشی دارند؟! به نظر من،

شما اگر جهتگیریها را در نظر بگیرید، مشکلات حل خواهد شد. موسیقی باید به جهت درست آن کشانده بشود. شما دیدید که امام در باب موسیقی فتوای جدیدی دادند که واقعاً هیچیک از فقها با این استحکام و با این صراحت در باب موسیقی نظر نداده بودند؛ این، آن موسیقی است؛ باید نگذارید به آن چیزهایی که از نظر شرع اشکال دارد، آلوده و آمیخته بشود. نکات فرعی برنامه‌های شما البته در برنامه‌های شما نکات فرعی هم وجود دارد که به نظر من آنها هم مهم است؛ از جمله، اجراهای برادران و خواهران. بعضی از اجراها، انصافاً بسیار خوب است. اجرای آن خانم(۱۷) در برنامه‌ی «در انتهای شب»، اجرای بسیار خوبی است؛ بعضی از اجراهای دیگر هم خیلی خوب است. صداها، صداهای قوی، درستگو و درستخوان است؛ بعضی هم این‌طور نیست و واقعاً آن استحکام لازم را ندارد. البته اجراهای شما - تا آن‌جا که من شنیده‌ام - غالباً خوب است. قبلاً بعدازظهرها برنامه‌یی(۱۸) داشتید که من گاهی آن را می‌شنیدم؛ ولی ظاهراً الان آن برنامه را ندارید؛ آن برنامه، برنامه‌ی بدی نبود. برنامه‌ی «هفت اقلیم» را هم که به جای این برنامه پخش می‌شود، شنیده‌ام؛ این هم برنامه خوب و متنوعی است. البته من متأسفانه برنامه‌های شما را نه می‌توانم مرتب بشنوم، نه می‌توانم یک برنامه را از اول تا آخر بشنوم؛ همین‌طور بخشهایی از یک برنامه را می‌شنوم. اگر فرصت می‌کردم و یا مثلاً در روز تعطیل می‌توانستم برنامه‌های شما را بشنوم، بیشتر می‌توانستم راجع به جزییات برنامه‌هایتان نظر بدهم. در برنامه‌ی «پهلوانی سرود» هم لابد داستانهای شاهنامه را خواهید گفت - آنها خوب است - منتها مواظب باشید که فقط وارد مسأله‌ی یک پهلوان نشوید؛ چون یک پهلوان به خودی خود چیزی نیست. این رستمی که شما می‌بینید یک چهره‌ی ملی شده، خصوصیاتی که در شاهنامه برای او ذکر گردیده، در واقع به آن شکل که نبوده - پیداست که افسانه است - اما درعین‌حال همین انسان افسانه‌یی، الان یک قهرمان ملیِ ایرانی است؛ یعنی اسم رستم جزو اسمهای محبوب است؛ علتش چیست؟ آیا فقط این است که چون به هنگام راه رفتن، زمینِ زیر پایش فرو می‌رفته است؟ من گمان می‌کنم که مجموعه‌ی خصلتهای انسانی رستم است که از رستم یک چهره‌ی محبوب ساخته است؛ باید روی این خصلتها تکیه کرد. نباید فقط به جنبه‌ی پهلوانی تکیه کرد؛ مگر این‌که شما برای پهلوانی عنوان خاصی قائل باشید و بخواهید روی خصلتهای پهلوانی در ایران تکیه کنید - این عیبی ندارد - مثل خصلتهای جوانمردی که در بین عربها رسم بود؛ یا مثلاً خصلتهای شوالیه‌های بعضی از مناطق اروپا، که خصوصیات اخلاقی هم در این نام گنجانده شده بود. اگر مراد این است، اشکالی ندارد که در حقیقت نوعی قهرمانی مورد نظر باشد. اگر جنبه‌های ارزشی مورد تأکید قرار گیرد، بسیار خوب است. جنبه‌های ارزشی را از آنها انتزاع و مطرح کنید؛ این می‌تواند ان‌شاءاللّه بسیار مفید باشد. به معرفی کتاب هم بپردازید البته برنامه‌های جدیدی هم می‌شود گذاشت؛ مثل برنامه‌ی معرفی کتاب خوب. شما برنامه‌ی نقد کتاب هم دارید - من گاهی آن را شنیده‌ام - اگر بتوانید به معرفی کتاب هم بپردازید، مفید و مؤثر خواهد بود. البته این کارِ ظریف و سختی هم است که کتابهایی را برای گروههای مختلف تحصیلی و اجتماعی و سنی انتخاب بکنید. اگر بتوانید این کتابها را به مناسبتهایی انتخاب و معرفی کنید، کار خوبی است. اگر بتوانید کتابهایی را خلاصه کنید - یک کتاب در یک گفتار کوتاه، همراه با چیزهایی که خسته کنندگی‌اش را از بین ببرد - خیلی خوب است. واقعاً کتابهایی هست که مردم نیاز دارند اینها را بدانند؛ منتها اصلاً مجال پیدا نمی‌کنند که بخوانند؛ اگر این کار انجام شود، ان‌شاءاللّه چیز مفیدی خواهد بود. ما ترجمه‌ها و مترجمان خیلی خوبی داریم در خصوص معرفی مترجمان و کارهای آنها هم می‌توانید فعال باشد. ما ترجمه‌های خوب و مترجمان خیلی خوبی داریم؛ اینها چهره‌های معروفی هستند؛ هیچ اشکالی ندارد که کارهاشان معرفی بشود. مثلاً به‌آذین(۱۹) و محمّد قاضی(۲۰) مترجمان خوبی هستند؛ چه عیبی دارد که ما ترجمه‌های اینها را معرفی کنیم؟ مشکلی در کار به‌آذین وجود ندارد؛ او از خیلی از نویسندگان و مترجمانی که الان هستند، بهتر است. به‌آذین مترجمی بسیار قوی است؛ به نظر من او از قاضی هم چیره‌دست‌تر است. شعرایی از این قبیل هم هستند؛ مثلاً در شعر، عِدل به‌آذین، ابتهاج(۲۱) است. ابتهاج شاعر خوبی است؛ شعر خوبی از او بخوانید؛ مانعی ندارد. رشد ادبیات انقلاب، بیشتر از رشد ادبیات معمولی ما نکته‌ی بعدی، توجه به ادبیات انقلاب است. رشد ادبیات انقلاب، خیلی بیشتر از رشد ادبیات معمولی ما در

این دهها سال گذشته است که بنده آشنا هستم؛ خیلی خوب رشد کرد. الان داستانهایی که این بچه‌های انقلابی ما در همین حوزه‌ی هنری می‌نویسند، از خیلی از آثار نسل گذشته بهتر است. یک نسل از هنرمندان و ادبای ما به‌خاطر این‌که با انقلاب بد بودند، خودشان را از تاریخ رو به رشد آینده منقطع کردند؛ جداری کشیدند و نگذاشتند که تبادل و تعاطی‌یی انجام بگیرد؛ به پیشرفت کار کمک نکردند و متوقف ماندند؛ در عین حال این جوانان ما رشدشان بسیار خوب بوده است؛ شعرشان هم همین‌طور است. الان همین بچه‌های انقلابی ما شعرهایی می‌گویند که از بسیاری از اشعار شعرای گذشته‌یی که متأسفانه معروف هم بودند، بهتر است. من همان وقت قبل از انقلاب هم تعجب می‌کردم که چرا این آقایان معروف هستند؛ الان هم وقتی که مجدداً نگاه می‌کنم، باز تعجبم به حال خودش باقی است! برای من شکی باقی نمی‌ماند که دستهایی کمک می‌کردند تا اینها رواج پیدا کنند و در دست و بال افرادی که به این چیزها علاقه‌مند بودند، بیفتند؛ والّا کارشان از لحاظ ادبی و هنری ارزشی ندارد؛ این جوانان ما از بعضی از آنها خیلی بهترند. انقلاب، شعر را از حالت تخیلیِ محض خارج کرد انصافاً شعر انقلابی دارد در ایران رشد پیدا می‌کند. انقلاب افقهای جدیدی را در مقابل چشم ما باز کرد و حقایقی را نشان داد و واقعاً شعر را از آن حالت ذهنی و تخیلیِ محض و غیرواقعی خارج کرد. حافظ که آن غزلیات را می‌گفت - «دوش دیدم که ملائک درِ میخانه زدند»، یا «دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود» - غزلیاتش واقعی بود؛ تخیلی نبود. بنده اکثر غزلیات حافظ را عرفانی می‌دانم؛ یعنی حقیقتاً او دوش دیده بود که ملائک درِ میخانه زدند. او مکاشفه و درکی داشت و حقیقتی را می‌دید که آن حقیقت با زبانهای معمولی اصلاً قابل گفتن نیست. در زبان معمولی، هر تعبیری را به‌کار ببرند، نمی‌تواند عظمت آن مفاهیم و حقایق را بیان کند، یا حتّی به آن اشاره‌یی بکند. اشعاری که امام می‌سرود، با توجه به همین مفاهیم و حقایق بود. امام خمینی، یک فقیهِ ورعِ مقدسِ آن‌طوری، می‌بینید که از خال لب و از کمان ابرو و امثال این واژه‌ها حرف می‌زد؛ اینها اشعار واقعی است؛ اما این چیزی که در زمان ما از شعر حافظ تقلید می‌شود، پنداری است؛ چون شاعر اصلاً درک و حس نکرده و دارد به تقلید از شعر او شعر می‌گوید - ببینید کار تصنعی و تقلیدی، چه‌قدر بد از آب درمی‌آید - در حالی که بعد از انقلاب، سوژه‌ها و مفاهیم و مضمونهای شعری، عیناً واقعی شد؛ یعنی افراد به جبهه و میدان مبارزه و میدان انقلاب رفتند و جوانان و پدران و مادران حماسه آفریدند و به مسأله‌ی شهادت توجه خاصی شد؛ اینها اصلاً افق جدیدی را باز کرد که هم مفاهیم و تعبیرات شعری در آن هست، و هم مطالب واقعی است؛ اینها را شاعر حس کرده، لمس کرده و احساسات واقعی خودش را در قالب شعر ریخته است؛ این می‌شود شعر واقعی؛ یعنی صرفاً نظم لفظ نیست؛ واقعاً شعر است؛ لذا شعر رشد کرده است. حتّی در قصه هم که ما متأسفانه عقبیم - آن وقت هم عقب بودیم، الان هم همین‌طور - باز حالا بهتر از گذشته است؛ از اینها و از این خاطره‌های خوبی که می‌نویسند، خیلی باید استفاده کرد. ان‌شاءاللَّه که شما برادران و خواهران موفق و مؤید باشید و بتوانید این کار مهم را بخوبی انجام بدهید و کارها را آن‌طوری که رضای خدا در آن هست، پیش ببرید و در برنامه‌هاتان نفع مردم را بیش از پیش تضمین کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) آقای مهاجرانی - مدیر وقت صدای جمهوری اسلامی ایران - نام برنامه‌ها را به این شرح عنوان کرد: سرود روشنی، جُنگ کتاب، پهلوانی سرود، چکاوک، در انتهای شب، هفت اقلیم، در خلوت بیداران ۲) آقای خسروی، مدیر وقت «گروه ادب و هنر» ۳) اشاره به استفاده از این‌گونه قطعات در برنامه‌ی «چکاوک» ۴) آقای خسروی، مدیر وقت «گروه ادب و هنر» ۵) ۱۳۷۶ - ۱۲۷۰ ش) ۶) ۱۳۳۰ - ۱۲۸۱ ش) ۷) ۱۳۷۷ - ۱۲۹۵ ش) ۸) ۱۲۷۰ - ۱۲۲۳ ق) ۹) . ؟ ۱۰) . ؟ ۱۱) آقای خسروی، مدیر وقت «گروه ادب و هنر» ۱۲) بحارالانوار، ج ۶۷ ص ۲۳۰ ۱۳) بحارالانوار، ج ۶۶ ص ۳۲۷ ۱۴) آقای ناظری ۱۵) ۱۳۶۰ - ۱۲۸۱ ش) ۱۶) ۱۳۲۷ - ۱۲۶۶ ق) ۱۷) خانم بهروان ۱۸) بعد از سلام ۱۹) ۱۲۹۳ ش) ۲۰) ۱۳۷۶ - ۱۲۹۲ ش) ۲۱) ۱۳۰۶ ش)

بیانات در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی

بیانات در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم شوق احساس انجام وظیفه در طلبه‌ها برادران عزیز! خیلی خوش آمدید. بنده هم مثل جناب آقای جنتی(۱) از همه‌ی شما برادران به خاطر زحماتی که در این چند سال کشیدید و ان‌شاءاللّه در آینده هم استمرار خواهد داشت، و بخصوص با توجه به همین کمبودهایی که اشاره کردند - که بنده هم تا حدود زیادی وجود چنین کمبودهایی را تصدیق می‌کنم - صمیمانه و از ته دل تشکر می‌کنم. نکته‌ی اولی که امروز می‌خواهم عرض کنم، این است که آنچه برای ما طلبه‌ها همیشه شوق‌آفرین بوده، احساس انجام وظیفه بوده است. عالم طلبگی، با شکل و فرم و ساخت و محتوای دستگاههای صرفاً اداری فرق دارد. یک وقت انسان آشپزی را می‌آورد و استخدام و اجیر می‌کند، برای این‌که مثلاً- در یک میهمانی، طعامی را برای جمعی فراهم کند. معمولاً آشپزها مقدار زیادی روغن، گوشت و جنس عالی‌یی از برنج می‌طلبند و یک فهرست طولانی هم می‌دهند که اینها را برای ما فراهم کنید؛ آدم می‌داند هم که اگر فراهم نکند، هنر اینها به کار نخواهد افتاد و بالاخره آن کاری را که باید بکنند، نمی‌کنند! یک وقت هم این است که شما در مجموعه‌یی هستید؛ افراد خانواده و دوستانتان هم هستند؛ مثلًا در جبهه‌ی جنگ هستید و در نقطه‌یی گیر افتاده‌اید و دوستانتان هم گرسنه هستند و شما هم هنر آشپزی دارید؛ این‌جا دیگر شرط و شروط و قید و قیودی ندارید؛ عاشقانه، سراسیمه، دستهابالا، دامنها به کمر، با همه‌ی توان و قدرت و ابتکار، غذا را تهیه می‌کنید؛ که گاهی این غذا بهتر از آن غذا هم در می‌آید؛ چون از روی عشق و شور و محبت و احساس وظیفه است. ما طلبه‌ها از اول این‌طوری کار کرده‌ایم. آن وقتی که در دوران مبارزات و نهضت اسلامی، طلبه‌یی از مرکزی مأمور می‌شد، یا حتّی بدون مأموریت از مرکز خاصی حرکت می‌کرد، برای این‌که پیامی را به جایی برساند، مردمی را از اوضاع مطلع کند و اعلامیه‌یی را در جایی تولید یا تکثیر کند، کمترین چیز و آخرین مطلبی که به یادش می‌آمد، امکانات بود؛ اصل قضیه این بود که راه بیفتد؛ راه هم می‌افتاد و خدای متعال هم به حرکت او برکت می‌داد و شد آنچه که شد. این نقل از جای دوری نیست؛ زندگی خود شماست که آن را شاهد بودید. دنبال این بودیم که مطالبمان به گوش مردم برسد درس خواندنها و تبلیغات دینیِ معمولی ما هم همین‌طور بوده است. برای منبر گاهی دعوت می‌کردند، گاهی هم بی‌دعوت می‌رفتیم - و هذا هو الغالب - دنبال این بودیم که بالاخره این مطلبی که فراهم کرده‌ایم، این مطالعه‌یی که کرده‌ایم، این منبری که آماده کرده‌ایم، به گوش مردم برسد. ما با آن کسانی که وقتی برای منبر دعوتشان می‌کردند، می‌گفتند که این مقدار باید بدهید، یا چِکش را قبلًا باید بدهید، فرق داشتیم؛ آن عالم طلبگی نبود. امروز هم همین‌طور است. نفرمایید که حالا- ما تشکیلات و حکومت و دولت و بودجه و خزانه و درآمد نفت داریم؛ بله، معلوم است؛ لیکن یک کشور بر این امکانات استوار است. اگر شرکای ما در کارهای کشور - آنهایی که غیر کار ما را بر عهده دارند - قیودی، حدودی، امتیازاتی، شرط و شروطی در کارشان هست و سهم ما برای تبلیغات کم می‌شود، بسیار خوب، فلنرجع الی اصلنا؛ با همان روحیه، همان نشاط و همان تلاش. برکت و اثر حضور روحانیون در جبهه‌ها اشاره کردند(۲) که شماها چه‌قدر در میدان جنگ بودید. من گاهی این خاطرات رزمندگان را می‌خوانم - که خوشبختانه این روزها به همت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی دارد چاپ می‌شود - وقتی که آنها خاطرات خودشان را نقل می‌کنند، می‌بینیم که حضور یک روحانی و یک طلبه‌ی جوان در مقدم‌ترین خطوط، در خطرناک‌ترین سنگرها و کمینگاهها، در دشوارترین مواقف، در لحظه‌های تعیین کننده و حساس، چه‌قدر بابرکت و پُرفایده و اثربخش بوده است؛ در حالی که وقتی آن طلبه حرکت می‌کرد، نه بودجه‌یی برایش در نظر گرفته بودند، نه او یادش بود که بودجه‌اش کجاست؛ نمی‌گفت برای ما چه بودجه‌یی در مجلس تصویب شده، یا از طرف دولت و خزانه چه بودجه‌یی تخصیص داده شده است. شما و امثال شما به آن‌جا رفتید و همین خدمات را انجام دادید و در دورانی که از جهاد و از اسلام هیچ خبری نبود، به این بنای عظیمی که نامش حماسه‌ی جهاد اسلامی است، کمک کردید؛ کاخی به عظمت تاریخ ساختید و سرچشمه‌یی جاری کردید که ان‌شاءاللّه برکات آن تا ابدالدهر باقی خواهد ماند؛ یعنی شما هم در اجرای این سرچشمه سهیم بودید

و چه‌قدر نیروهای مقدس و مؤمن و این جوانان بسیجی و بقیه‌ی نیروهای رزمنده و مسلح در این جهت کار کردند. منتظرِ رسیدن امکانات از سوی مسؤولان نمانید البته این حرفها معنایش این نیست که ما و هرکسی در جمهوری اسلامی، درصدد نباشد که برای کار تبلیغات، امکانات بیشتری را فراهم بکند - این وظیفه‌ی ماست؛ وظیفه‌مان را هم باید انجام بدهیم - اما شما هم منتظر انجام این وظیفه از سوی مسؤولان نمانید؛ شما حرکت را علی باب‌اللَّه و متوکلاً علی‌اللَّه و قاصداً لوجهه الکریم ادامه دهید، تا ان‌شاءاللَّه خدای متعال از شما قبول کند؛ که اگر قبول کرد، از همه‌ی اینها عظمتش بیشتر است. غصه و درد آن‌جاست که تلاشی بکنیم، اما خدا آن را قبول نکند؛ به خاطر این‌که اخلاص ما در آن کم است. مخلصاً، موقناً و متوکلاً علی‌اللَّه راه بیفتید، خدای متعال ان‌شاءاللَّه کمک خواهد کرد؛ هم کمک مادّی، و هم کمک غیرمادّی. نقشه‌ی الهی کار خودش را می‌کند البته گاهی هم خدا کمک مادّی نمی‌کند. این‌طور هم نیست که ما فرض کنیم در همه‌ی حالات خدای متعال موظف است کمک مادّی کند؛ نه، طبیعت عالم هرچه هست، نقشه‌ی الهی کار خودش را می‌کند. زکریای نبی را با اره به دو نیم کردند. من ذیل این آیه‌ی شریفه‌ی «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا اللَّه و نعم الوکیل. فانقلبوا بنعمة من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء»(۳) سابقاً روایتی دیدم که این «فانقلبوا بنعمة من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء» مربوط به همانهایی است که در راه خدا کشته شدند. کشته شدن در راه خدا، «سوء» نیست. معنای «لم یمسسهم سوء» این نیست که یک سیلی هم به ما نخواهد خورد؛ چرا، سیلی هم می‌خورد؛ بالاتر از سیلی هم می‌خورد؛ منتها این «سوء» نیست. با معیار الهی که نگاه کنید، «لم یمسسهم سوء»؛ اما با معیارهای مادّیِ بشری که نگاه کنید، همه‌اش «سوء» است. خدای متعال با معیارهای خودش حرف می‌زند؛ با معیار محدود ما مادّی‌دلها و مادّی‌ذهنها که حرف نمی‌زند. به‌هرحال ان‌شاءاللَّه خدا کمک می‌کند. حرکت شما باید برای قبول و رضای خدا باشد. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «ما اضنّک تردّنی فی حاجة قد افنیت عمری فی طلبها منک».(۴) آن چیزی که ما عمر خود را برای آن فنا کردیم، چیست؟ آن ان‌شاءاللَّه کسب رضا و مغفرت الهی است؛ اصل کار این است؛ این باید به دست بیاید. ابزار تبلیغ به حسب شرایط متفاوت است نکته‌ی دوم در باب معنای تبلیغ است. تبلیغ، یعنی رساندن. ابزار رساندن، به حسب شرایط متفاوت است. یک وقت هست که شما می‌خواهید چیزی را به اتاق بغلی برسانید؛ می‌شود آن را در مشت گرفت و به آن‌جا برد؛ اما گاهی یک فرسخ فاصله هست؛ گاهی تا آن طرف دنیا باید بروید؛ گاهی حجابها و دیوارها هست؛ گاهی از کوهها و گردنه‌ها باید عبور کنید؛ گاهی آنچه را که بردید، طرف طوعاً و رغبتاً می‌پذیرد؛ گاهی باید با لطایف‌الحیل آن را به او بدهید؛ گاهی دیگری آن‌جا ایستاده و نمی‌گذارد آن چیزی که شما بُرده‌اید، به او برسد؛ بنابراین، تبلیغ انواع و اقسامی دارد. در هر شرایطی، نحوه‌ی رساندن به گونه‌یی است. آن چیست که تشخیص می‌دهد ابزار و نحوه‌ی رساندن کدام است؟ آن، ابتکار و ذوق و سلیقه و فهم و سرعت انتقال شماست. اگر آن‌جایی که آبی را باید به یک فرسخی برد، شما لیوانی به دست بگیرید و آب را در آن بریزید و راه بیفتید، عقلا وقتی نگاه کنند، دچار شگفتی خواهند شد: این چه‌طور آب بردن است؟! آن‌جا باید کوزه و یا قمقمه‌یی پیدا کنید؛ لااقل سطلی پیدا کنید؛ چون یک فرسخ باید طی بشود. آب در یک لیوان تکان و لب‌پَر می‌خورد؛ یا لیوان می‌شکند و آب می‌ریزد؛ آب را این‌طوری نمی‌برند؛ چه برسد به این‌که همان‌طوری که آب را با دو دست از جایی برمی‌داریم و به لب خودمان نزدیک می‌کنیم، بخواهیم با دو دست آن را بگیریم و ببریم؛ عقلا بر این کار، بیشتر می‌خندند! اگر هنر داریم، با زبانِ امروز تبلیغ کنیم نباید گفت که یک روز این‌طوری تبلیغ می‌کردیم و خیلی هم مؤثر بود. بله، یک روز شیخ جعفر شوشتری(۵) (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) در یکی از مدارس تهران روی منبر می‌آمد و به مردم می‌گفت: مردم! همین‌قدر بدانید خدایی هست. با این تذکر، در دلهای مردم، انقلابی درست می‌کرد. حالا نَفَس او بود، کمک خدا بود، فضای آن روز بود، قابلیت مستمع بود؛ به‌هرحال تأثیر خودش را می‌کرد. امروز اگر من و شما برویم روی منبر بنشینیم و بگوییم مردم! همین‌قدر بدانید خدایی هست، مردم هم مثل ما سری تکان می‌دهند و می‌گویند عجب! آنگاه ما پا می‌شویم و می‌رویم، آنها هم پا می‌شوند و می‌روند؛ کأن لم یکن شیئا مذکورا ! یک روز مرحوم

مجلسی(۶) (رضوان‌اللّه‌علیه) در کتاب «حق‌الیقین» و «عین‌الحیاة» و امثال اینها، اخلاق و عقاید دینی را با همان زبانِ خودش می‌گفت و دنیایی را به تفکر اعتقادیِ شیعی نزدیک می‌کرد. شما خیال نکنید که این کتب مجلسی بیهوده نوشته شده است؛ نخیر، پایه‌های تشیع را - در آن زمانی که تشیع در کشور ما تازه بود - همین کتابها قرص کرده است. به کتابهای «حیاةالقلوب» و «حق‌الیقین» و «عین‌الحیاة» مجلسی به چشم حقارت نگاه نکنید و نگویید اینها چه اثری دارد؛ نخیر، اینها یک روز خیلی اثر داشته است. مجلسی وقتی آمده است که در همان شهر، یک قرن و نیم قبل از آن، برای این‌که مردم را به عقاید شیعه وادار کنند، چه کارهای حتّی غیرانسانی‌یی کرده بودند؛ مجلسی و امثال او آمدند این عقاید را در دلهای مردم محکم کردند. آن روز آن مطالب به درد می‌خورد؛ اما امروز من و شما نمی‌توانیم «حق‌الیقین» و «حیاةالقلوب» را تجویز کنیم؛ بگذارید در قفسه به عنوان تاریخ بماند؛ اگر هنر داریم، آن مضمون را با زبانِ امروز بنویسیم. بنده امروز «حق‌الیقین» و «حیاةالقلوب» را برای مردم تجویز نمی‌کنم؛ به درد مردم نمی‌خورد. ممکن است خیلی از شماها اصلاً «حق‌الیقین» را نخوانده باشید؛ اما بنده خوانده‌ام. «حیاةالقلوب»، «حق‌الیقین»، «عین‌الحیاة» - این کتب فارسی مرحوم مجلسی - پُر از مطلب است؛ اما نه مطلب باب جوان امروز؛ نه مطلب باب تفکر روشنفکریِ امروز که در زمان مجلسی از این حرفها عین و اثری نبود. عقاید ما باید محکم و استوار باشد آن‌قدر سخن نو، حرفِ فکربرانگیز و حواس‌جذب‌کن در دنیا وجود دارد که با رادیوها و کتابها و ترجمه‌ها به این‌جا می‌آید؛ نمی‌شود که من و شما هر یک خطی که در جایی نوشته شد یا گفته شد، فوراً عزا بگیریم و جنجال راه بیندازیم که فلان کس فلان چیز را ترجمه کرده یا فلان چیز را گفته است؛ گفته باشد؛ فکر است، می‌گویند. شما خیال می‌کنید روزی که شبهه‌ی ابن‌کمونه(۷) را رفع می‌کردند، به صرف این‌که کسی شبهه‌ی ابن‌کمونه را در کتابهایش بنویسد، او را تکفیر می‌کردند؟ مگر می‌شود مردم را بیخودی تکفیر کرد؟ مگر می‌شود هرکس حرف جدیدی زد، ما بگوییم شما مخالفید، شما ضدید؛ این مطلب را نگویید؟ با نگفتن که مشکل ما حل نمی‌شود. قرآن کریم با این عظمت، افکار الحادیها و مادّیها را در خودش نقل می‌کند؛ دشنام آنها را به پیامبر نقل می‌کند؛ «قالوا ساحر او مجنون»؛(۸) ولی حالا- کسی جرأت نمی‌کند بگوید که فلان کس به فلانی - که رئیس این تشکیلات است - چنین اهانتی کرده است! اما قرآن با صراحت این را نقل می‌کند؛ چون به خودش معتقد و متکی است؛ «لاریب فیه»؛(۹) در آن هیچ شکی نیست. همه‌ی ما باید «لاریب فیه» باشیم؛ عقاید ما باید «لاریب فیه» و قرص و محکم و استوار باشد و آن را با زبان مناسب بیان کنیم؛ آن وقت خواهیم دید که «سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار».(۱۰) دیگر غصه نخورید؛ معجزه را به میدان بیاورید؛ سحر به خودی خود جمع خواهد شد و آن عِصیّ(۱۱) و حبالشان(۱۲) را خواهد خورد و برد. مهم این است که ما این ید بیضا را از جَیبمان بیرون بیاوریم و نشان بدهیم؛ مهم این است که ما این عصای موسوی را بیندازیم؛ این همان ابتکار را لازم دارد. باید از فرصتِ ایجاد شده استفاده کنیم می‌خواهم این را عرض بکنم که تبلیغ - رساندن - مقدماتی دارد؛ باید محتوا را آماده کرد؛ ابزار را هم به تناسب انتخاب کرد و پشت سر این محتوا و ابزار، همت و شوق و اراده‌ی قوی‌یی هم قرار داد و با سعه‌ی صدر جلو رفت. این‌که عرض می‌کنیم محتوا، یادمان باشد که ما معممان سالهای متمادی منتظر بودیم که گوشه‌یی از شهری، در مسجد یا حسینیه‌یی، چهار نفر جمع بشوند و ما یک کلمه حرف بزنیم؛ بیش از این‌که نبوده است. در شهری، عالمی، پیشنمازی، منبریِ خوب و فاضلی بود و کسی غیر او نبود، یا اشخاص چندانی غیر او نبودند؛ جوش می‌زد، غصه می‌خورد، زحمت می‌کشید، به این متوسل می‌شد، به آن متوسل می‌شد، رفع تهمت می‌کرد، ایجاد زمینه می‌کرد؛ برای چه؟ برای این‌که همین یک وجب مسجد را از او نگیرند - به عنوان مثال، مسجد سقاخانه‌ی آقای پورمحمّدی در رفسنجان؛ یا فلان مسجد در فلان شهر دیگر - چرا؟ چون فکر می‌کرد که الان پایگاه اشعاع فکری همین‌جاست؛ اگر این‌جا را هم بستند، هیچ چیز باقی نمی‌مانَد. آیا امروز هم همین‌طور است؟ امروز شما در این شهر دارید تبلیغ می‌کنید و می‌دانید که در صدوسی‌وچند شهر دیگری که فرمودند،(۱۳) مثل شما دارند تبلیغ می‌کنند؛ وانگهی رادیو و تلویزیون هم همین تبلیغ شما را دارد می‌کند؛ روی دیگر سکه‌ی رادیو و تلویزیون این است؛ حالا چهار تا ساز و آواز و چهار تار مو که بیرون می‌آید،

همه جنجالشان بلند می‌شود؛ اما دیگر این را نمی‌بینند که رادیو صبح تا شب قرآن و سخنرانی و مفاهیم اسلامی پخش می‌کند؛ شروع مطلب با بسم‌اللّه، و ختم مطلب با آیه‌ی قرآن است. پس امروز ما فرصت خوبی داریم؛ آیا از این فرصت باید استفاده کنیم یا نه؟ باید از این فرصت استفاده کنیم. نباید منبرِ بی‌مطالعه برویم این‌طوری نمی‌شود که منبرِ بی‌مطالعه برویم. منبرِ بی‌مطالعه، یعنی این‌که همّ و غمّ آنچه که می‌خواهیم بیان کنیم و به مردم بگوییم، در دل ما نباشد؛ بگوییم حالا بالاخره می‌رویم ببینیم چه به یادمان می‌افتد و چه به زبانمان می‌آید! این‌که نمی‌شود؛ باید برنامه‌ریزی کرد. حداقلِ قضیه این است که از بهترین گفته‌هایی که گویندگان بزرگ و متفکرانی مثل شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر و اینهایی که در گذشته چیزهایی گفتند و نوشتند، مطالبی در ذهن من و شما ثبت باشد؛ یعنی هر جا رفتیم، بتوانیم مفاهیمی را که آقای مطهری در طول این چندساله بیان کرده، مطرح کنیم. الان بیش از چهل عنوان کتاب از آقای مطهری موجود است؛ این کتابها هم غالباً سخنرانی است - در میان اینها کتابی که ایشان نوشته باشد، کمتر وجود دارد - همینها را ما روان باشیم؛ خوانده باشیم؛ فهمیده باشیم؛ در ذهنمان نشسته باشد؛ اینها را بیان کنیم؛ امروز اینها حرفهای نویی است؛ حرفهای کهنه‌یی نیست. البته مطالب بعضی دیگر هم همین‌طور است؛ اما بخصوص مطالب شهید مطهری (رضوان‌اللّه‌علیه) هنوز مطالب نویی است؛ مطالبی است که در نظام ما لازم است. مثلاً شما می‌خواهید درباره‌ی تقوا بحث کنید. آقای مطهری حدود سی سال قبل - در سال ۱۳۳۹ - در تهران چند سخنرانی درباره‌ی تقوا کردند که در همین «گفتار ماه»(۱۴) منتشر شده است؛ نگاه کنید ببینید چه‌قدر پایه‌اش بالاست و چه‌قدر با مطالبی که ممکن است ما در یک منبرِ بی‌مطالعه بگوییم، متفاوت است؛ اینها را ما باید بلد باشیم. استفاده از ابزارهای هنری در منبر همه‌ی کار هم فقط منبر نیست؛ استفاده از ابزارهای مختلف و ابزارهای هنری هم لازم است. منبر دو گونه است؛ هنری و غیرهنری. این منبریهای خوبی که شما دیده‌اید منبرهاشان می‌گیرد، همه‌اش به لبّ مطالب نیست؛ به هنرمندی در بیان است. در گذشته، افرادِ وارد می‌گفتند که بعضی از منبریهای معروف زمان ما یک هنرمند واقعیند. باید هنر سخن گفتن، هنر بیان کردن و تبلیغ کردن را فرا گرفت. باید کتابهای خوب در اختیار مردم گذاشت. باید قشرها را از هم تفکیک کرد؛ دختران جوان، پسران جوان، کودکان، اساتید علوم جدید، دانشمندان، توده و عامه‌ی مردم، زنانِ در خانه؛ هر کدام از اینها مطالبی می‌خواهند. باید شغل خود را جدی بگیریم و به آن برسیم برادران عزیز! ما باید پایه‌های نظام را قرص کنیم؛ تبلیغ یعنی این؛ سازمان تبلیغات یعنی این؛ یعنی یک مجموعه‌ی پُرتحرک و فعال. البته من بایستی حقیقت را عرض بکنم. حقیقتاً سازمان تبلیغات - تا آن‌جایی که من اطلاع دارم - در گوشه و کنار تلاشهای بسیار باارزشی کرده است؛ اما ظرفیت این سازمان بیش از اینهاست. این همه روحانیِ خوب، وجود شخص باارزش و بافضیلت و سابقه‌دار و موجه و عالمی مثل جناب آقای جنتی در رأس این سازمان، و وجود عناصر خوب در داخل کشور - بحث خارج کشور، بحث دیگری است - انتظار از این سازمان را بالا می‌برد. ما که در فلان گوشه‌ی سازمان مشغول کار هستیم، دایم باید آن شغل را جدی بگیریم و به آن برسیم؛ آن را همان کار مهمی بدانیم که به ما محول شده است؛ خودمان را در آن شغل بسازیم؛ نباید فکر کنیم که حالا دیگر مثلاً چند سال است که در فلان شهر مشغول این کارها هستیم؛ نه، واقعاً چه فرقی می‌کند؟ در جبهه به یکی می‌گویند سر برانکار را بگیر و مجروحان را ببر؛ به یکی می‌گویند آر.پی.جی بزن؛ به یکی می‌گویند برو نگاه کن، هر وقت دیدی کسی می‌آید، ما را خبر کن. بنابراین، هرکسی کاری می‌کند. چنانچه هر کدام این کار را نکردند، جبهه شکست خواهد خورد. نمی‌شود ما بگوییم این هم کار شد که به دست ما داده‌اند؛ برو مجروحان را بردار حمل کن! در حقیقت، اهمیت حمل مجروح در جای خود، کمتر از زدن آر.پی.جی که نیست. هرجا قرار گرفته‌اید، همان‌جا را مرکز دنیا بدانید در جمهوری اسلامی، هر جا که قرار گرفته‌اید، همان‌جا را مرکز دنیا بدانید و آگاه باشید که همه‌ی کارها به شما متوجه است. چند ماه قبل از رحلت امام (رضوان‌اللّه‌علیه)، مرتب از من می‌پرسیدند که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری می‌خواهید چه‌کار کنید. من خودم به مشاغل فرهنگی زیاد علاقه دارم؛ فکر می‌کردم که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری به گوشه‌یی بروم و کار فرهنگی بکنم. وقتی از من چنین سؤالی کردند، گفتم

اگر بعد از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری، امام به من بگویند که بروم رئیس عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل بشوم - حتّی اگر بـه جـای گروهـان، پاسگاه بـود - مـن دسـت زن و بچـه‌ام را می گیرم و می‌روم! واللَّه ایـن را راسـت می گفتـم و از ته دل بیـان می کردم؛ یعنی برای من زابل مرکز دنیا می‌شد و من در آن‌جا مشغول کار عقیدتی، سیاسی می‌شدم! به نظر من بایستی با این روحیه کار و تلاش کرد و زحمت کشید؛ در این‌صورت، خـدای متعال به کارمان برکت خواهد داد. غرض این است که ابزار هنری را هم اضـافه کنیـد؛ در پی محتوای عـالی هم باشـید و به کم و متوسـط هم قانع نشویـد. اگر شـما اهل فکر و تراوش فکری و سازنـدگی و خلاقیت در مفاهیم هستیـد، فبها و نعمت؛ اگر نیستیـد، از آن فردی که هست، بگیریـد؛ کتابی که دارد، آن را بخوانید و حفظ کنید. دوم، انتخاب و اسـتفاده از ابزارهای مناسب، با ذوق و سـلیقه، ابتکار، خلاقیت، فهم موقع و بیانِ طبق مقتضای حال است. سوم، همت و ایمـان و اراده‌یی که پشت سـر اینها باشـد؛ یعنی خسـته نشـدن. ان‌شاءاللَّه که خداونـد متعال این توفیق را هم به بنـده بدهـد که این مطالبی را که عرض کردم، خودم اقلاً مقداری از آن را عمل کنم. خداوند شماها را هم که بحمداللَّه موفق هستید، موفق‌ترتان بکند. ان‌شاءاللَّه بتوانیم از مجموعه‌ی تبلیغاتِ سازمان تبلیغات، برای بالا بردن سـطح فکر مردم و عمق بخشـیدن به تفکرات آنها، اسـتفاده‌ی بهترین را بکنیم. ان‌شاءاللَّه که موفق باشید. مجدداً از همه‌ی آقایان تشکر می کنم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ---------- -- ۱) رئیس وقـت سازمـان تبلیغات اسـلامی ۲) آیـهٔ‌اللَّه جنتی ۳) آل‌عمران: ۱۷۳ و ۱۷۴ ۴) مفاتیح‌الجنان، مناجات شـعبانیه ۵) ۱۳۰۳ - ۱۲۳۰ ق) ۶) ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷ ق) ۷) ۶۸۳ - ؟ ق) ۸) ذاریات: ۵۲ ۹) بقره: ۲ ۱۰) حافظ ۱۱) چوبدستها ۱۲) ریسمانها ۱۳) آیهٔ‌اللَّه جنتی ۱۴) گفتار ماه» نام مجموعه‌یی سه جلدی شامل سـی سـخنرانی است که توسط اشـخاص مختلف در «انجمن ماهانه‌ی دینی» ایراد شده است. فعالیت این انجمن از سال ۱۳۳۹ شروع شد و به مدت دو سال و نیم ادامه یافت و شهید آیهٔ‌اللَّه مطهری در آن جلسه هفت سخنرانی ایراد کردند.

بیانات در دیدار با مدیران مراکز سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در استانها

بیانات در دیـدار با مدیران مراکز سازمان صدا و سیمای جمهوری اسـلامی ایران در اسـتانها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم رادیو و تلویزیون در خـدمت هدفهای اداره‌کننـدگان آن برادران عزیز و مسؤولان محترم و بردارنـدگان این بار سـنگین! خیلی خوش آمدید؛ ان‌شاءاللَّه که خداوند کمک کند و توفیقتان بدهد تا بتوانید این مسؤولیت بزرگی را که به عهده گرفته‌اید، بسـلامت و بخوبی به پایان ببرید و به نتیجه برسانیـد. آن مطلبی که ما خـدمت آقایان عرض می کنیم، از آن حرفی که بنـده به‌طور کلی راجع به صـدا و سـیما دارم و به دوسـتان عزیزمـان هم در مسؤولیتهـای بالـای صـدا و سیمای کشور مکرر عرض کردیم و می کنیم، جـدا نیست؛ حرف همـان است. اعتقـاد بر این است که امروز در همه جـای دنیـا، بـا گسترش دایره‌ی ارتباطاتِ این‌طوری و از طریق رادیو و تلویزیون، این وسـیله در خـدمت هـدفها و اغراض معتبر برای هر گروه و دسـته‌یی است کـه آن را اداره می کنـد. مثلاًـ اگر یـک دسـتگاه اسـتعماری در دنیا رسانه‌یی را اداره می کند، بی گمان تمام آنچه که از این رسانه صادر می‌شود، در خدمت آن هدف استعماری است. یا مثلاً اگر یک یـا چنـد کمپـانی بر یکی از کشورهـای امریکـای لاتین یا آفریقا تسـلط دارنـد - که البته هست و الان کمپانیهای بزرگ امریکایی و بین‌المللی بر کشورهـایی تسـلطهای غیر رسـمی دارنـد؛ خیلی از آنها هم هسـتند که رسانه‌های همان کشورها را یا اداره می کننـد، یا تغذیه می کنند، یا رسانه‌های اختصاصی دارند - کاری را می کنند که هدف آنها را در آن کشور تأمین می کند؛ ولو آن هدف، یک هـدف مادّی یا یک هـدف غیرانسانی باشـد؛ اما مثل تاجر و سـرمایه‌داری که اجازه نمی‌دهد پولش در غیر جهت اهداف شـرکت یا کمپـانیش به‌کـار برود، عمـل می کننـد؛ صـدا و سـیما هم سـرمایه‌ی عظیمی از همین قبیـل است. یا مثلاً صهیونیسـتها که امروز تقریباً بیشـترین رسانه‌هـا و عمـده‌ترین خبرگزاریهـای دنیـا در دسـت آنهـاست و شـبکه‌های تلویزیـونی بزرگی را در امریکـا و اروپـا اداره می کننـد، اینها اهـداف مورد نظر خودشان را طراحی و طبقه‌بنـدی می کننـد و برنامه‌هایی که زیر نظر آنهاست، دقیقاً طبق آن اهداف

شکل می گیرد؛ کارشناسهای خبری هم استخدام می کنند، برای این که بتوانند آن اهداف را درست اداره کنند. انسان کاری را که می خواهد بکند، همیشه نمی تواند آن را انجام بدهد؛ یا مطلبی را که در ذهنش هست، همیشه نمی تواند آن را به بهترین وجهی ادا کند؛ این یک کارِ تخصصی است؛ لذا اینها متخصصان را دعوت و استخدام می کنند که آن اهداف را تأمین نمایند. امروز یکی از اهداف عمومی و مشترک قدرتمندان دنیا - عمدتاً در اروپا و امریکا و تا حدودی در ژاپن - مقابله با موج اسلامگرایی است. شماها در جریان اخبار و امواج دنیا هستید؛ ملاحظه می کنید که اینها نمی گذارند از رسانه‌هاشان چیزی خارج بشود، مگر این که در خدمت این هدف باشد. مواظب باشید برنامه‌ها ضد اهداف نباشد مقصود من از این مقدمه‌ی واضح این است که ما در جمهوری اسلامی اهدافی داریم و ارزشهایی برای ما مطرح است. تشکیل این نظام و ادامه‌ی این نظام و مقررات این نظام بر اساس هدفهایی بوده است؛ ما نباید اجازه بدهیم که این رسانه‌ی عظیمی که امروز در دنیا تنها هم است، حتّی اندکی از جهتگیری و سمتگیری این اهداف تخطی کند. البته این معنایش آن نیست که ما دایماً در رادیو و تلویزیونمان سخنرانی یا بیانیه‌ی اسلامی و دینی پخش کنیم که صریحاً مبانی و مفاهیم ما را ترویج کند؛ این که راه تبلیغ نیست. شیوه‌های رایج تبلیغ - شیوه‌های غیرمستقیم، استفاده‌ی بهینه از هنر و روشهای هنری؛ همان کارهایی که امروز پیشرفتهای زیادی هم داشته است - باید تماماً در خدمت اهداف انقلاب و اسلام باشد؛ یعنی اگر ما بازی فوتبال هم پخش می کنیم، مواظب باشیم که این بازی فوتبال در جهت ضد آن اهداف به‌کار نرود. کاملاً واضح است که بازی فوتبالی که در دنیا یا در ایران اتفاق افتاده، گزارش آن می‌تواند دو گونه باشد: یک‌طور این است که در جهت ضد هدفهای ما باشد، یک‌طور هم این است که در جهت ضد هدفها نباشد و احیاناً در جهت خدمت به این هدفها باشد؛ آن اصل اساسی در باب اداره‌ی رادیو و تلویزیون این است. این هدفها روشن است: دینی شدن مردم، یکی از هدفهاست؛ ارتباط مستحکم مردم با نظام و مبانی اصلی نظام، یکی از هدفهاست؛ حفظ روحیه و شور انقلابی در مردم و دچار نشدن آنها به یأس و دلمردگی و سرخوردگی، یکی از این هدفهاست؛ حفظ ارتباط و اعتماد مردم به دولتی که بر سر کار است - هر دولتی که سر کار است و مورد قبول مردم و مجلس و رهبری قرار گرفته - یکی از هدفهاست. البته طبیعی است که حفظ اعتماد مردم به دولت هدف اوّلی نیست؛ اما یک هدف ثانوی است که در خدمت هدفهای اوّلی قرار می گیرد. امکان ندارد که ما بخواهیم مملکت را به شکل درستی بسازیم، درعین‌حال اجازه بدهیم که ارتباط فی‌مابین مردم و دولت گسسته بشود. اگر این اعتماد گسسته شد، کدام عنصری خواهد توانست مملکت را اداره کند و به سمت اهداف پیش ببرد؟ آیا جز دولت کس دیگری را برای این کار داریم؟ درست در جهت مقابل تبلیغات دشمن عمل کنید وقتی شما به کارهایی که امروز دشمنان ما در دنیا می کنند، نگاه کنید - که حالا گاهی اندکی هم در داخل کشور از دهان این و آن صادر می‌شود؛ یا با توجه، یا بی‌توجه - می‌بینید که درست مقابل همین اهدافی است که عرض کردم: یا می‌خواهند اعتماد مردم را به دولت از بین ببرند و دولت را یک موجود ناتوان و ناشی و ناموفق در هدفگیری و در حرکت معرفی کنند؛ یا می‌خواهند شور انقلابی و روح دینی و دلبستگی مردم را به نظام کم کنند و بین مردم و نظام جدایی بیندازند؛ رؤوس مطالب تبلیغاتشان اینهاست؛ باید کاملاً مراقب باشید که در تمام برنامه‌ها، درست جهت مقابل را انجام دهید؛ هیچ برنامه‌یی خارج از این نیست. یک نمایشنامه‌ی محلی که شما تنظیم می کنید و در تلویزیون محلی یا در تلویزیون سراسری پخش می‌شود، یک مصاحبه که راجع به یک سنت محلی با یک نفر می کنید، این می‌تواند بار منفی یا مثبت داشته باشد. وقتی شما هوشیارانه به قضیه نگاه کنید، می‌بینید که عجب، همه جا همان نقطه‌ی اصلی و حساس است که انسان می‌تواند روی آن انگشت بگذارد. توقع اصلی ما از آقایان محترم و برادران عزیزی که مسؤولیتی را بر دوش دارند، این است که به این نکته توجه کنند؛ اساس کار این است. وظیفه‌ی صدا و سیما در قبال کشورهای همسایه‌ی ما البته امروز ما در همسایگی خود با دیگر کشورها مسائلی داریم که این برنامه‌ریزیِ بسیار هوشمندانه‌یی را می‌طلبد؛ هم در خراسان این مسأله هست، هم در آذربایجان این مسأله هست، هم در مازندران این مسأله هست؛ حتّی در مرزهای غربی ما به مناسبت عراق تا حدود زیادی این مسأله هست؛ هم در قسمت شرق ما و

قسمت افغانستان این مسأله هست؛ منتها این شرق و غرب به حدت و فوریت مسائل شمال کشور - که عمدتاً شامل خراسان و مازندران و آذربایجان شرقی و غربی می‌شود - نیست. شما در خراسان برای مردم تاجیک - چه تاجیکهای شمال افغانستان که فارسی‌زبانند، چه مردم تاجیکستان که الان بعد از هفتاد، هشتاد سال دارند احساس فارسی بودن می‌کنند - برنامه پخش می‌کنید. هیجانی در آن مردم وجود دارد که می‌خواهند زبان فارسی را، زبان رودکی را - که متعلق به خودشان هم است - یا زبان شعرای برجسته و ادبای قدیمی ما را به خودشان نسبت دهند؛ این را شما باید توجه داشته باشید و جذب کنید. هرچه بشود برنامه‌ی فارسیِ خوب پخش کنید، هرچه بشود بخصوص در آن منطقه از زبان فارسیِ صحیح و بدون غلط استفاده کنید، این به نفع ماست؛ یعنی به نفع همان هدفهایی است که عرض شد. حتّی در ازبکستان و ترکمنستان عده‌یی فارسی‌زبان هستند؛ به مناسبت سیاستهایی که اتحاد جماهیر شوروی داشته، اینها تقسیم شده‌اند. سمرقند و بخارا جزو تاجیکستان نیست؛ ولی زبانشان تاجیکی و فارسی است. فارسی‌زبانهایی که الان در منطقه‌ی آسیای میانه هستند، متفرقند و در یک جا جمع نیستند. همین‌طور به طرف غرب که می‌رویم، زبان ترکیِ آذربایجانی اهمیت پیدا می‌کند. جمهوری آذربایجان جزو این کشور و این مجموعه بوده و به دلایلی حدود صدوپنجاه سال است که از ایران جدا شده است. انسان وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند که آنها هدفهایی دارند، برای این‌که احساسات آذربایجانیهای این طرف را تحریک کنند. البته اصل اینهایند؛ همیشه فرع به اصل برمی‌گردد؛ همیشه جزء به کل برمی‌گردد؛ همیشه کوچکتر به بزرگتر جذب می‌شود؛ اما اینها می‌خواهند قضیه را بعکس کنند؛ بزرگتر را به کوچکتر جذب کنند! مردم آذربایجان خودشان را صاحب انقلاب می‌دانند البته مردم آذربایجان مردمی نیستند که آدم بخواهد آنها را در مقابل این مسائل واکسینه کند؛ آنها خودشان را صاحب انقلاب می‌دانند؛ حق هم با آنهاست؛ آنها در چند انقلاب، پیشروان انقلاب بودند؛ در انقلاب ما که بلاشک پیشرو انقلاب بودند؛ یعنی اگر آنها چهلم مردم قم را برگزار نمی‌کردند و آن حوادث پیش نمی‌آمد، من نمی‌دانم چه می‌شد. اگر به حسب قرار طبیعی نگاه کنید، می‌بینید که آنها جزو پایه‌گذاران و اولین فداییان این انقلابند. اگر مردم تبریز در فتنه‌ی «حزب خلق مسلمان» و آمدن عده‌یی از جاهای مختلف به آن‌جا برای فتنه‌گری، ایستادگی نمی‌کردند، من نمی‌دانم چه می‌شد. یا در قضیه‌ی مشروطیت، اگر آن مبارزات عظیم مردم تبریز نبود، ما نمی‌دانیم اصلاً قضایا چگونه پیش می‌رفت. بنابراین، این مردم، مردمی نیستند که شما خیلی دغدغه‌شان را داشته باشید؛ اینها وفادار و اصیل و انقلابیند و به مبانی انقلاب بسیار پایبندند؛ منتها همواره افرادی پیدا می‌شوند که جزو مردم اصیل نیستند؛ جنجالها مربوط به آن عناصر ناباب است؛ باید برای آنها فکری کرد. کمونیستها در سازماندهی و تبلیغات، فوق‌العاده بودند الان باید برنامه‌های بسیار هوشمندانه‌یی در آذربایجان به‌وجود بیاید. بنده قبول ندارم بعضی از فکرهایی را که خیال می‌کنند ما اگر خواستیم در خصوص آذربایجانِ ملحق به شوروی سابق بحث کنیم، چون آنها مثلاً حمد و سوره‌شان را هم بلد نیستند، برویم اولیات دین را به آنها یاد بدهیم، یا مراسم سینه‌زنی و امثال اینها را برایشان بگذاریم؛ این‌طوری نیست. هفتاد سال شلاق فرمولهای خیلی خوش‌ظاهر و براق ایدئولوژیک مارکسیسم روی سر اینها بوده است؛ هفتاد سال آن دستگاه تبلیغاتیِ بسیار کارآمد کمونیستها اینها را بمباران تبلیغاتی کرده است. کمونیستها در دو چیز فوق‌العاده بودند: یکی در سازماندهی، که یک چیز سنتی بین کمونیستها بود و در این چند ساله انصافاً در سازماندهی نظیر نداشتند و احزابشان را سازماندهی می‌کردند؛ یکی هم در تبلیغات، که در دنیا اصلاً نمونه بود. با وجودی که امکاناتشان کمتر از غربیها بود، اما در موارد بسیاری بر تبلیغات غربیها غلبه می‌کرد. اینها با تبلیغاتشان، در جاهایی مثل آفریقا و امریکای لاتین و همین خاورمیانه و قضیه‌ی فلسطین، پدر غربیها را درآوردند! همین تبلیغات، هفتاد سال بالای سر مردم کوچه و بازار و پیر و جوان این منطقه بوده است؛ و هنر دین و احساس دینی را ببینید که بعد از این همه تبلیغات، این‌طور سر می‌کشد. خیلی از اینهایی که امروز دارند فریاد دین می‌کشند، دوران دینیِ این منطقه را اصلاً ندیده‌اند؛ در همین دوران الحاد و بی‌دینی به‌دنیا آمده‌اند و آن تبلیغات بالای سرشان بوده است. منظور این است که آنچه گفته می‌شود، باید شسته، رُفته، متین، دقیق، حساب شده و با کلماتِ مرتب و منظم باشد. برنامه‌ریزیِ قوی

برای ماه رمضان نکته‌یی که به مناسبت زمانی باید عرض بکنم، در خصوص ماه رمضان است. سال گذشته در ایام ماه رمضان فرصتی پیش آمد که در سفر به بعضی از مناطق، برخی از برنامه‌های سحر و افطار و نصف‌شب رادیوهای شهرستانها را بشنوم. به نظرم می‌رسد که آقایان بایستی برای ماه رمضان یک برنامه‌ریزی قوی بکنند. مسأله‌ی ماه رمضان مسأله‌یی نیست که ما آن را رها کنیم تا افرادی آن‌جا بنشینند و چیزی سر هم بکنند؛ یک نفر بخشی از مناجات ابوحمزه را بخواند، یک نفر آوازی بخواند، یک نفر هم سازی بزند! این‌طوری نمی‌شود. ماه رمضان، فصل بسیار مهمی است؛ همان‌طوری که فصل قرآن و توجه به خدا و ذکر و یاد و قدری رها شدن و سبک شدن از تعلقات مادّیِ محض و شکم و این چیزهاست، فصل یادگیری هم هست. همین دعاها اصلاً درس است. ای کاش شما آقایان ترجمه‌ی دعاها را می‌دانستید؛ شاید هم حداقل بعضی از شماها می‌دانید. واقعاً این دعاها پُر از معارف است؛ که اگر اینها را از حالت دعا بیرون بیاورند، معارف اسلامیِ متین و اصیل و قوی‌یی را تشکیل می‌دهند که نظیرشان در روایات ما کم است؛ منتها به دلایل گوناگون، با زبان نیایش بیان شده است. این دعاها را که گفته‌اند بخوانید، برای این است که ما درس بگیریم؛ ضمن این‌که به خدا توجه کنیم و به او نزدیک شویم؛ ما باید از این فرصت استفاده کنیم. برنامه‌های رادیو را باید تنظیم کنید. در سحرهای ماه رمضان چه برنامه‌یی پخش خواهید کرد؟ چه لزومی دارد که ما در سحرهای ماه رمضان فرضاً در رادیو یک تکنوازی بگذاریم و یک نفر بیاید ویولون یا سنتور بزند؟! از اینهایی که سحرها بلند می‌شوند، کدامشان چنین توقعی دارد؟! البته در ایام دیگر و در برنامه‌های عادی، مردم بالاخره موسیقی می‌خواهند؛ نمی‌شود که بکلی درِ موسیقی را بست؛ اما در سحرهای ماه رمضان، اینهایی که بلند می‌شوند دعای ابوحمزه بخوانند، یا مناجات بشنوند، یا نمازی بخوانند و بعد سحری بخورند و بخوابند، کدامشان از شما توقع تکنوازی دارد؟ به‌نظر بنده، این از چیزهای غیر لازم است. در سحرهای ماه رمضان اصلاً فضای موسیقی لازم نیست این هم که ما خیال کنیم حتماً بین دو برنامه باید سازی زده بشود، اشتباه است. ما موارد زیادی دیده‌ایم که در رادیوها و تلویزیونهای بیگانه، خیلی از بخشهایشان اصلاً موسیقی و ساز ندارد؛ یک برنامه تمام می‌شود، بلافاصله یک برنامه‌ی دیگر شروع می‌شود؛ اصلاً لازم نیست که ساز باشد. من در سابق گاهی به دوستان در رادیو می‌گفتم که برای ایجاد فاصله بین دو برنامه، صدایی شبیه برخورد یک قاشق با یک کاسه‌ی فلزی کافی است - دنگ - هیچ لزومی ندارد که حتماً بین دو برنامه، قطعه‌یی از یک موسیقی معروف یا غیر معروف را بگذارید. بنابراین، در سحرهای ماه رمضان اصلاً فضای موسیقی لازم نیست. اگرچه موسیقی نوع حلالی دارد که لهوی و غافل‌کننده نیست و آن نوع حلال را شما صبح تا شب در برنامه‌های گوناگون به مردم می‌دهید - این اشکالی ندارد - اما همین حلالش هم در سحرهای ماه رمضان لازم نیست. عامه‌ی مردم ما موسیقی‌شناس نیستند این‌که ما فرض کنیم با این صدای ساز یا نی، این فرد به خدا نزدیک می‌شود، به نظر من مقدار زیادی از اینها حرف است؛ بیش از آنچه که واقعیت داشته باشد. البته انکار نمی‌کنیم که کسانی در سطح خاصی از روحیات و افکار، با چیزی از این قبیل ممکن است توجهی پیدا کنند؛ اما این عمومیت ندارد. عامه‌ی مردم ما موسیقی‌شناس و موسیقی‌فهم نیستند؛ ماها هم نیستیم؛ عده‌ی خاصی هستند که موسیقی را می‌فهمند. اگر ما از موسیقی هم چیزی را می‌فهمیم، بخش کلامیِ موسیقی است؛ مثلاً شعر حافظ را می‌خوانند و هرکس بنا بر استعداد خود، چیزی می‌فهمد؛ اما از آن سازی که بغلش می‌زنند، ماها نمی‌فهمیم. شما ببینید در این کنسرتهای موسیقی‌یی که در دنیا - بخصوص در اروپا - معمول است، افراد پول می‌دهند، بلیط می‌خرند و یک ساعت در آن‌جا می‌نشینند تا فرضاً فلان قطعه‌ی آهنگ بتهوون(۱) را بشنوند؛ این مربوط به آن‌جاهاست؛ این‌جا اصلاً نیست؛ نه این‌که حالا در دوره‌ی اسلامی نیست؛ هیچ وقت نبوده است؛ آیا شما چنین چیزی سراغ دارید؟ غالب مردم ما زبان موسیقی را نمی‌شناسند و با موسیقی انس ندارند. در دنیای شرق تقریباً این‌طوری است که موسیقی متعلق به خواص است و عده‌ی خاصی موسیقی می‌دانند؛ اما شعر و آهنگهای شعرگونه عمومی‌تر است. عامه‌ی مردم ما زبانِ ساز را نمی‌فهمند؛ حالا شما بگویید با این زیر و بمهای ساز و با این قطعه‌یی که ساخته‌ام، می‌خواهم این موضوع را القاء کنم. اگر آن سازنده‌ی قطعه نباشد، من و شما نمی‌فهمیم که این قطعه‌ی موسیقی چه دارد می‌گوید؛ اما وقتی که

یک نفر بگوید به به، این ساز فلان حالت را القاء کرد، ما هم می‌گوییم بله، واقعاً درست فرمودید! غالب مردم ما این‌طورند. مردمی که نسبت به موسیقی برخورد و احساسشان این است، ما چرا بیخود بیاییم چیزی را که نوعی از آن مشتبه است و اشکال دارد، در سحرهای ماه رمضان قاطی برنامه‌های مردم بکنیم و آن حال عبادت را از آنها بگیریم؟! پخش دعا و بیان مفاهیم آن در سحرهای ماه رمضان بعکس، هرچه می‌توانید، دعا و ترجمه‌ی دعا و مفاهیم دعا را که به زبانِ خوب بیان شده باشد، بگذارید. البته من نگاه می‌کنم، می‌بینم که این سبک دعاخوانیِ عربی هم که گاهی بعد از اذان پخش می‌شود، نه مردم ما خیلی از آن چیزی می‌فهمند، نه از آن خوششان می‌آید و نه در آنها حال ایجاد می‌کند؛ همان سبک دعاخوانیِ فارسی - که مدتها بعد از اذان صبح در شبکه‌ی سراسری رادیو می‌گذاشتند و حالا هم مدتهاست که متأسفانه مرتب نمی‌گذارند - بیشتر حال ایجاد می‌کند. مقصود این است که هرچه بیشتر بتوان آن مفاهیم را به مردم رساند. فقط صرف دعاخوانی هم نباشد؛ چنانچه همان مفاهیم دعا بیان بشود، بسیار مفید است. از برنامه‌هایی استفاده کنید که دل مردم را نرم می‌کند در سحرهای ماه رمضان از برنامه‌هایی استفاده کنید که دل مردم را نرم می‌کند. به عنوان مثال، سال گذشته شبکه‌ی دوم سیما بعد از افطار یک برنامه‌ی کوتاه نیم‌ساعتی(۲) داشت که چیزهای خوبی در آن مطرح می‌شد؛ مثلاً مجری از کتاب شیخ عطار یا «فیه ما فیه» مولانا داستانی را در توجه، در توکل، در دل دادن به محبت پروردگار، یا یک تجربه‌ی زندگی در همین زمینه‌ها نقل می‌کرد که انسان را بعد از افطار بکلی تحت تأثیر قرار می‌داد. بنده خودم با این‌که آن چیزهایی که می‌گفت، غالبش را خوانده بودم و می‌دانستم - چیز جدیدی برای من نبود - درعین‌حال گوش می‌کردم؛ استفاده می‌کردم و لذت می‌بردم. البته گاهی پیرایه‌هایی هم به آن بسته می‌شود که آنها مورد قبول نیست؛ چون متأسفانه هنرمندانه نیست. در تلویزیون منظره‌های بیخودی‌یی را نشان می‌دهند که هیچ ربطی به این مضمون ندارد و انسان در آن خیلی احساس کار هنری نمی‌کند؛ اینها حاکی از سردستی و ازسربازکنی و کار به دست کوچکها دادن است. اگر کار هنریِ خوبی باشد، تصویر هم اضافه بشود، عیبی ندارد؛ منتها عرض کردم، تقریباً همه‌ی کارهای هنریِ تصویری که در هنگام دعا و اذان از تلویزیون پخش شده - با استثنای خیلی کمی - ناشیانه بوده و از محتوای دعا کمتر برخوردار بوده و فاقد ارزش هنری و تأثیرگذاریِ هنری بوده است. چون خودم وارد نیستم، مطلع هم نیستم، نمی‌توانم در این زمینه توصیه‌یی بکنم؛ اما اگر بشود در حد بالا کاری کرد، خوب است. اجمالاً، سراغ هنرمندان بروید و ببینید چه کار می‌توانند برایتان انجام بدهند. تلفیق هنری بین برنامه‌های عید نوروز و ماه رمضان امسال ایام ماه رمضان با عید نوروز هم همراه است؛ پارسال هم این مسأله را داشتیم. سال گذشته آقایان صدا و سیما آمدند و ما قدری راجع به تلفیق عید نوروز و ماه رمضان با هم بحث کردیم. عید نوروز هم حقیقتی است. ما با عید نوروز موافقیم. کسی خیال نکند که عید نوروز از لحاظ اسلامی چیز بدی است؛ هرکس چنین تصوری بکند، واقعاً اشتباه کرده است. اسلام عید نوروز را رد نکرده است. البته ممکن است در زمان خلفای اول، عده‌یی تحت تأثیر تفکرات خاصی قرار گرفته باشند و نسبت به این قضیه به‌عنوان یک تهاجم فرهنگی برخورد کرده باشند و احتمالاً در بعضی از روایات رد شده باشد - که البته آن هم مسلّم نیست - اما امروز عید نوروز چیز خوبی است؛ اولِ بهار است و مردم عادت کرده‌اند که این ایام را عید بگیرند و تعطیل باشند و شادی کنند و به دیدن یکدیگر بروند و به هم عیدی بدهند و قهرها آشتی کنند و دورها نزدیکی کنند؛ این چیز بسیار خوبی است و بنده صددرصد با عید نوروز و با جشن گرفتن این ایام موافقم. هر کاری هم که در این ایام به جشن مردم کمک کند و آن را معنا ببخشد، خیلی خوب است و هیچ ایرادی ندارد؛ یعنی کسی که دارد برای عید نوروز برنامه‌ریزی می‌کند، نباید احساس گناه و جرم و کمبودی بکند؛ منتها شاد کردن مردم یک چیز است، مبتذل کردن فضا یک چیز دیگر است. من گاهی می‌بینم که به‌عنوان شاد کردن مردم، فضا را مبتذل می‌کنند! مثلاً اگر می‌خواهند جوک و لطیفه‌یی بگویند، لات‌بازی می‌کنند! لات‌بازی بد است؛ هرجا باشد، بد است؛ در تلویزیون هم بد است، در رادیو هم بد است. تیپهای متین و شسته و رُفته می‌توانند همان مقصود را به شکلهای خوب کاملاً برآورده کنند؛ لزومی ندارد که در این زمینه آدم به پَستی گرایش پیدا کند. بنابراین، عید نوروز را شاد کنید؛ منتها چون ماه رمضان است، در تلفیق بین

این دو، هنری لازم است. مانعی ندارد که شما سحرها را کلاً رمضانی باشید؛ اما شبها رمضانی و نوروزی با همدیگر. پارسال اوایل ساعت تحویل بود که داشتم به‌سمت مرقد حضرت امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) می‌رفتم. ابتدای سال بود و من احساس خودم این بود که دارم می‌روم به روح مطهر امام سال نو را تبریک بگویم. در آن لحظه من حضور و حالی داشتم؛ رادیو را باز کردم، دیدم برنامه‌های بسیار خوبی در لحظات سال تحویل دارد پخش می‌کند. برنامه، برنامه‌ی نوروزی بود؛ اما حال و حضور و ذکر در آن احساس می‌شد؛ بنابراین، این‌طور نیست که نشود انجام داد؛ من معتقدم که خیلی بیش از اینها هم می‌شود کار انجام داد. واقعاً می‌شود بی‌نهایت کار کرد ما در دایره‌ی محدودی هستیم، خیال می‌کنیم که همین‌طوری باید قالبی همه چیز را قبول کنیم؛ نخیر، در این برنامه‌ها واقعاً می‌شود بی‌نهایت کار کرد؛ چون بشر بی‌نهایت است. شما همین حجم محدود که نیستید؛ شما بی‌نهایتید؛ حتّی جسم انسان هم به بی‌نهایتی می‌زند. من یک بار به جمعی از دوستان می‌گفتم که من و شما جسمی داریم که راه می‌رود، می‌آید و یک حرکت معمولی را انجام می‌دهد؛ اما شما یک ژیمناست را نگاه کنید، ببینید او با همین جسم چه حرکاتی می‌کند. شما ببینید این سیرک‌بازها چه کارهای عجیب و غریبی می‌کنند؛ اصلاً تصورش هم برای انسان مشکل است. آیا احساس نمی‌کنید که واقعاً حدی وجود ندارد؟ ما خیال می‌کنیم که حد جسم ما همین حرکاتی است که انجام می‌دهیم؛ احیاناً خیلی همت کنیم، صبحها چند دقیقه نرمش و ورزشی بکنیم؛ اما شما نگاه کنید، ببینید یک ژیمناست چه کار می‌کند. می‌دانید فاصله‌ی کار او با کار روزمره‌ی ما چه‌قدر است؟ فاصله‌ی عظیمی است. بشر تا این‌جاها پیش می‌رود؛ از آن بیشتر هم می‌تواند پیش برود. پس، این جسم محدود هم گویا می‌خواهد بگوید که من در امکانات و تمکنِ قدرتیِ خودم بی‌نهایتم. روح و مغز انسان هم که دیگر فوق‌العاده و واقعاً بی‌نهایت است. می‌شود خیلی کارها کرد؛ می‌شود خیلی ابتکارها بخرج داد؛ عمده این است که شما عناصر کارآمد را استخدام کنید؛ البته جهتگیری هم باید حفظ بشود. از عناصر مورد اعتماد استفاده کنید من استفاده‌ی از هنرمندان و نویسندگان و گویندگان و مجریان خوب را بشدت حمایت می‌کنم. البته در همه‌ی اینها مواظب باشید، اگر از یک آدمِ ناباب استفاده کردید، ممکن است آن‌جایی که شما به او توجه ندارید، از خطی که مورد نظر شماست، خارج بشود. اگر در ما این ظرفیت به‌وجود بیاید - البته هنوز متأسفانه این ظرفیت به‌وجود نیامده است - که بتوانیم از یک نفر که صددرصد طاغوتی است، استفاده‌ی خوب بکنیم، خواهیم کرد؛ اما الان این ظرفیت را نداریم. الان من می‌دانم، متأسفانه در تشکیلات ما، آن نظارت قوی، آن دقت نظر، آن هوشیاری کامل و آن بی‌رودربایستی گریِ لازم وجود ندارد؛ لذا یک نفر هنرمند را می‌آورند، بعد یک میکرفن به دست او می‌دهند و این مال او می‌شود؛ دیگر او تعیین کننده و حاکم است! اگر روزی اتفاق افتاد که وقتی این میکرفن را به دست کسی دادیم، دایماً دکمه‌اش در دست ما بود، ما به دست همه کس می‌دهیم و هیچ باکی هم نداریم؛ منتها امروز متأسفانه این‌طوری نیست؛ لذا عناصر ناباب می‌آیند و جهتی را که عرض شد، عوض می‌کنند؛ به این جهت شما باید مراقب باشید و عناصر مورد اعتماد را بیاورید و برای این مردم استفاده کنید. از عناصر محلی حتماً استفاده بشود من یادم می‌آید که چندین سال قبل در زمان ریاست جمهوری، برای شرکت در یک مراسم نظامی به دزفول رفته بودم؛ اوقات جنگ بود و دزفول هم وضع خیلی خاصی داشت. در دزفول به من گفتند که ما می‌توانیم یکی، دو ساعت در روز برنامه‌سازیِ رادیویی کنیم؛ بعد گویا می‌خواستند این را به ما نشان بدهند که می‌توانند؛ واقعاً هم نشان دادند. من در آن فاصله‌یی که آن‌جا بودم، چند نفر آمدند و برنامه‌ی خود را اجرا کردند؛ اجراهای بسیار خوب و قوی؛ مضمونها و محتواهای بسیار خوب؛ قالبهای هنریِ بسیار خوب؛ مقاله‌های ادبیِ بسیار زیبا. در زمینه‌ی مقاله‌های ادبی و شعر و این حرفها، رودربایستی هم با کسی ندارم؛ اما آن برنامه‌یی که اجرا شد، انصافاً خوب بود؛ در حدی که با این برنامه‌های معمولی که رادیوی ما پخش می‌کند، قابل مقایسه نبود؛ این در حالی بود که دزفول شهر کوچکی هم است؛ ولی معلوم بود که نویسنده‌ی خوب دارد؛ مجریِ خوب دارد؛ هنرمند دارد؛ خوش‌صدا دارد که این برنامه را قشنگ اجرا کند و انسان از حرف زدنش لذت ببرد. بنابراین، از این عناصر محلی حتماً استفاده بشود. من مشهد را می‌شناسم. مشهد شهری است که من در آن بزرگ شدم و می‌دانم که این شهر،

لبالب از هنر و ذوق و شعر و توانایی ادبی است؛ ولی آیا استفاده می‌شود؟ من نمی‌دانم آیا استفاده می‌شود یا نه. باید بروید این عناصر را شناسایی کنید. تبریز هم همین‌طور است. بنده چند سال قبل از این به تبریز رفته بودم؛ مرحوم شهریار - خدا رحمتش کند - جلسه‌یی با ما داشت. جمعی از این شعرای تبریز را دعوت کرده بودند؛ من دیدم که واقعاً یک عده شعرای قوی و خوب در تبریز هستند؛ اما بنده اصلاً خبر نداشتم که در تبریز این همه شاعر هست. با این‌که من به یک معنا ترک‌زبان هستم و ترکی می‌فهمم و صحبت می‌کنم و با آنها احساس خویشاوندی می‌کنم و به آن‌جا رفت‌وآمد هم داشته‌ام، در عین حال نمی‌دانستم که در آن‌جا این‌قدر شاعر و گوینده‌ی خوب وجود دارد؛ اینها را باید شناسایی کرد و از وجودشان استفاده نمود. در حوزه‌های علمیه گاهی افراد خیلی خوبی هستند. در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد افراد بسیار خوبی هستند؛ جاهای دیگر هم همین‌طور است. هدفهای دستگاه باید در صدا و سیما تأمین بشود این امانتی که در دست شماست - این بلندگوی دستگاه - متعلق به دولت است. این حرفهایی که گاهی می‌زنند و می‌گویند چرا ما باید حرفهای دولت را بزنیم، این حرفها بی‌محتواست؛ این‌جا متعلق به دولت است؛ منتها دولت هم متعلق به مردم است؛ دولت هم حرف ضد مردم که نمی‌زند. این بلندگوی دولت و بلندگوی دستگاه است؛ هدفهای دستگاه هم باید به‌طور کامل در این رسانه تأمین بشود. هدفهای دستگاه عبارت است از همینهایی که گفتم: بهروزی مردم، پیشرفت مردم، ترقی مردم، تعالی فکر و اندیشه‌ی مردم، تدین مردم، ایجاد شور انقلابی در مردم، واکسینه شدن مردم در مقابل تبلیغات سوء دشمنانی که این‌طور از همه طرف سر این انقلاب ریخته‌اند و هرکسی مشتی می‌زند؛ که خوشبختانه انقلاب هم مثل یک صخره است و با این مشتها و تلنگرها از پا در نمی‌آید؛ هرکس مشت می‌زند، خودش هم ضربه‌یی می‌بیند. ان‌شاءاللَّه بتوانید این مسؤولیت عظیم را بخوبی و با کمال پیش ببرید و خدای متعال را از خودتان راضی کنید. خیلی متشکریم که به این‌جا تشریف آوردید. از آقای هاشمی(۳) هم متشکریم که لطف کردند و این دیدار را ترتیب دادند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ۱۸۲۷ - ۱۷۷۰ م) ۲) . ؟ ۳) رئیس وقت سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با رئیس جمهور نامیبیا

بیانات در دیدار با رئیس جمهور نامیبیا بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ما به سرنوشت ملتهای مظلوم علاقه‌مندیم خوشحالیم که آقای سام‌نجوما را مجدداً ملاقات می‌کنیم. دفعات قبل ایشان را به عنوان یک عنصرِ در حال مبارزه می‌دیدیم؛ اما این دفعه الحمدللَّه ایشان را در وضعیت یک چهره‌ی موفق که به ریاست کشور خودشان رسیده‌اند و توانسته‌اند کشورشان را به سرانجامی برسانند، ملاقات می‌کنیم. البته موفقیت در آزاد کردن کشور، قدم اول است؛ ان‌شاءاللَّه که در قدمهای بعدی هم موفق باشید و بتوانید کشورتان را بسازید و نظام عادلانه‌یی در آن‌جا برقرار کنید. با تلاش، بر خیلی از مشکلات می‌شود فایق آمد. آن چشم‌اندازی که امروز از فایق آمدن بر مشکلات داخلی و اقتصادیتان مشاهده می‌شود، از آن چشم‌اندازی که در روزهای غربت و دوری از کشورتان برای استقلال و تشکیل یک جمهوری مستقل تصویر می‌شد، خیلی دشوارتر نیست. آن روزها هم خیلیها که به ظواهر امور نگاه می‌کردند، فکر نمی‌کردند که با آن اقتداری که علیه ملتهای مظلوم جنوب آفریقا به وجود آمده، ملت نامیبیا بتوانند روی پای خودشان بایستند و مستقل بشوند. البته ما همیشه امیدوار بودیم؛ هم در خصوص ملت شما، و هم در خصوص همه‌ی مسائل و مشکلات ملتهایی که در دنیا هستند و مظلومند. الان هم اعتقادمان همین است که اگر ملتهای کوچک و محاط به مشکلات گوناگون، همت کنند و با یکدیگر متحد شوند و در مقابل زورگویی قدرتهای بزرگ ایستادگی نمایند، می‌توانند کارهایشان را پیش ببرند. ملت خود ما نمونه‌ی روشنی هستند که با ایستادگی و پیگیری و اعتماد به نفس و عدم اتکاء به دیگران و با اتکاء به خداوند توانسته‌اند کارهایشان را بحمداللَّه به سامان خوبی برسانند. ما به سرنوشت ملتهای مظلوم و مورد ستم قرار گرفته علاقه‌مندیم

و همواره با ملتهای جنوب آفریقا و با خود شماها همکاری هم کرده‌ایم و بعد از این هم امیدواریم که بتوانیم همکاری داشته باشیم. ان‌شاءاللَّه که این سفر، سفر خوب و همراه با توفیقات برای شما باشد. موفق و مؤید باشید

بیانات در دیدار با اعضای کادر مرکزی جنبش انقلابی حزب‌اللَّه لبنان

بیانات در دیدار با اعضای کادر مرکزی جنبش انقلابی حزب‌اللَّه لبنان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بهترین سرانجام برای یک مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه به نظر من، آنچه که برای شهید عزیزمان – آقای سیّدعباس موسوی(۱) – پیش آمد، بهترین سرانجامی است که برای یک مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه ممکن است پیش بیاید. برای کسی که در راه خدا تلاش می‌کند، بهتر از این نمی‌شود چیزی را فرض کرد. ما هم همین آرزو را داریم؛ اما ایشان موفق شد و زودتر به مقصد رسید. البته فقدان ایشان برای ما مصیبت است؛ و برای صحنه‌ی لبنان و بخصوص حزب‌اللَّه، یک قربانی دادن در راه خداست. مرحوم شهید سیّدعباس موسوی شخص برجسته‌یی بود؛ در او خصوصیات بسیار خوبی با هم جمع شده بود؛ دین و تقوا و متانت را، با هوش و شجاعت همراه کرده بود. ما فداکاری او را در صحنه‌ی لبنان تجربه کرده بودیم. ما در این‌جا خودمان از نزدیک جوش و خروش و همّ و غم او را برای مسأله‌ی لبنان لمس کرده بودیم. من آن روزهای سخت و محنت‌بار درگیریهای داخلی لبنان را فراموش نمی‌کنم که ایشان این‌جا پیش ما آمد و تقریباً هفت ساعت با ما در یک جلسه نشست، برای این‌که به نتیجه‌یی برسیم؛ و من می‌دیدم که چه‌قدر ایشان پُرخروش و مهتم به مسائل مردم و مجاهدان بود. خداوند او را رحمت کند و با اولیایش محشور نماید و به این مظلومیتی که علاوه بر شهادت برای او پیش آمد، اجر وافری به او و به کسانش بدهد. من به خانواده و کسان و دوستان و والدین آقای موسوی، به خاطر شهادت ایشان و همسر و فرزندشان، مجدداً تبریک و تسلیت می‌گویم. بار مسؤولیت خیلی سنگین است این مسؤولیت، امروز بر دوش شما برادر عزیز ما – آقای سیّد حسن نصراللَّه(۲) – است. ما شما را هم با همان چشم نگاه می‌کنیم و همیشه از صمیم قلب دوست می‌داشتیم و شایسته می‌دانستیم. خدا را بر این انتخابِ خوب شکر می‌کنیم و برادرانه عرض می‌کنیم که بار مسؤولیت خیلی سنگین است. اگرچه شما بحمداللَّه آماده‌اید، اما باید روزبه‌روز خودتان را بیشتر آماده کنید. مردم – همان‌طور که گزارش کردید – روح و جسم خودشان را در اختیار گذاشته‌اند؛ لذا مسؤولیت خیلی سنگین است. دشمن هم خشن و وحشی است؛ باید با رعایت همه‌ی جوانب حرکت کرد. اولاً ـ بایستی جهاد را اصل دانست؛ ثانیاً باید حزم و احتیاط را در این کار به کار گرفت؛ ثالثاً بایستی با صحنه‌ی پیچیده‌ی لبنان هوشمندانه برخورد کرد. در جهاد، مردم اصلند؛ هرچه ممکن است، بایستی اعتماد آنها جلب بشود. افزایش کمی و کیفی که بحمداللَّه در برنامه‌ی شما هست، صددرصد مورد تأیید ماست. من تقویت جانب معنوی را واجب می‌دانم به اعتقاد من بایستی مهمترین امر در ذهنتان این باشد که به خدا توکل کنید و حقیقتاً – به معنای واقعی کلمه – از او کمک بخواهید و از او استغاثه کنید. اشخاصِ ما عجزه‌یی بیش نیستیم؛ این عجز را بایستی به قدرت بی‌نهایت پروردگار وصل کنیم، تا بکلی آسیب‌ناپذیر شویم. من طهارت و صفای شما را می‌دانم؛ اما روزبه‌روز باید این بیشتر بشود. توسلات و توجهاتتان را به پروردگار بیشتر کنید. نوافل – مخصوصاً نافله‌ی شب – وسیله‌ی مهمی است. شما ببینید که خداوند متعال در سوره‌ی مزمل با پیامبر خودش چگونه حرف می‌زند. بعد از آن‌که او را به برخاستن در شب و تضرع در نیمه‌ی شب امر می‌کند، می‌فرماید: «انّا سنلقی علیك قولا ثقیلا».(۳) البته قیام او با قیام امثال ما فرق می‌کند؛ طبعاً آن ثقلی که بر دوش آن بزرگوار بود، با ثقلهایی که بر دوش لاغر و ضعیف ما هست، فرق می‌کند؛ به همان نسبت، خود ما هم کوچک و ضعیفیم و همان تمرین برای ما هم لازم است. من در زندگی امام بزرگوارمان (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) این را یافتم که وقتی بار عظیمی بدون سابقه بر دوش او قرار می‌گرفت، با اتصال و ارتباط معنوی و قلبی، خودش را تقویت می‌کرد. در این اواخر، معمولاً ایشان در ماه رمضان با کسی ملاقات نمی‌کردند. من بعد از ماه رمضان که ایشان را زیارت می‌کردم، بوضوح می‌دیدم که نورانی‌تر شده‌اند؛ به خاطر همین نورانیت بود که ایشان تا آخرین ماههای عمرشان مثل

کوه ایستاده بودند. سن پیری معمولاً فصل ضعف و انحطاط جسمی و روحی در انسان است؛ ولی جوان از لحاظ روحی و جسمی - هر دو - قوی است؛ اما این را بایستی به خدای متعال وصل کند، تا در او هیچ چیزی نفوذ نکند. به‌هرحال، در این مبارزه‌ی عظیمی که در مقابل شماست و باید آن را ادامه بدهید، من تقویت جانب معنوی را واجب می‌دانم. شور و هیجان مردم را به عنوان یک سرمایه‌ی عظیم به کار بزنید نکته‌ی دیگر این است که این شور و هیجان مردم، شور و هیجان صادقی است؛ اما این احساسات صادقه معلوم نیست تا کی به خودی خود باقی خواهد ماند. گذشت زمان همه چیز را کهنه می‌کند؛ لذا آنچه را که امروز وجود دارد و در دسترس شماست، بایستی به عنوان یک سرمایه‌ی عظیم به کار بزنید. آنچه که انجام گرفته - این درگیریها و این مقاومتها - خوب بوده؛ لیکن بایستی از این وضع برای سازماندهی قوی‌تر و محکمتر، ایجاد وحدت در صحنه، و پایه‌گذاری اصول غیرقابل تخلف استفاده کرد. ما شما را دعا می‌کنیم و امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَّه دعای ما را در حق شما و مردم لبنان و در حق اوضاع عمومی مسلمین مستجاب کند. از شما هم ملتمس دعا هستیم؛ شما هم ما را دعا بفرمایید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---- -- ۱) دومین دبیرکل جنبش انقلابی حزب‌اللَّه لبنان؛ ر.ک: پاورقی صفحه‌ی ۳۶ همین مجلد ۲) سومین دبیرکل جنبش انقلابی حزب‌اللَّه لبنان ۳) مزمل: ۵

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ایجاد نظام اسلامی در ایران، یکی از معجزات اسلام خدا را شکرگزارم که مجدداً این توفیق را به بنده عنایت کرد که در جلسه‌یی با این صمیمیت و صفا، در خدمت جمع عظیم‌الشأن علمای محترم و خبرگان مورد اعتماد مردم باشم و این فرصت پیش بیاید که مطالبی بگویم و بشنوم و ان‌شاءاللَّه استفاده کنم. همچنین خدا را شاکر هستم بر این حسن ظنی که نسبت به این حقیر ناقابل در بیانات حضرت آقای مشکینی (ادام‌اللَّه‌برکاته) موج می‌زد و وجود داشت؛ این لطف الهی و اتمام حجت پروردگار بر ماست؛ «و کم من ثناء جمیل لست اهلا له نشرته».(۱) ان‌شاءاللَّه که بتوانیم آن‌چنان که حق این حسن ظن است، عمل بکنیم و وظایفمان را بشناسیم؛ به سمت تکالیف و وظایف بزرگ هدایت بشویم و توفیق انجام آنها را به دست بیاوریم؛ و البته در این راه به دعای آقایان هم شدیداً محتاج هستیم. تشکیل مجلس خبرگان، یکی از مظاهر حرکت اسلامی و پایه‌ی اسلامی جامعه و نظام ماست و ما به آن افتخار می‌کنیم. این‌که بر اساس تعالیم و ارزشهای الهی جامعه‌یی تشکیل بشود و یک حکومت و قدرت سیاسی به وجود بیاید، خود یکی از معجزات اسلام است که در این زمان اتفاق افتاد و ملت شجاع ما پشت سر امام بزرگوار و عظیم‌الشأن توانست این واقعیت را تحقق ببخشد و معلوم شد که بحمداللَّه این سرآغازی برای یک حرکت عظیم جهانی است؛ همچنان‌که مشاهده می‌شود که از اول انقلاب تا امروز، در همه‌ی مناطقی که مسلمانان زندگی می‌کنند، احساسات اسلامی و ایمان اسلامی و شوق به زندگی و حیات اسلامی روزبه‌روز افزایش پیدا کرده است. حوادث دنیا را ملاحظه می‌کنید؛ کشورهای اسلامی شاهد حرکتهای مردمی با نام اسلام و با گرایش اسلامی هستند؛ و این بی‌شک از برکات تشکیل حکومت اسلامی در این نقطه از عالم است. در داخل کشور هم خدای متعال در مقاطع مختلف به این ملت و برگزیدگان آن توفیق داده که راه را آن‌چنان بروند که به سمت زندگی و حیات طیبه‌ی اسلامی حرکت کنند. به سمت یک زندگی اسلامی داریم حرکت می‌کنیم ما ادعا نمی‌کنیم که آنچه امروز داریم، به طور کامل یک زندگی اسلامی است؛ اما ادعا می‌کنیم که به سمت یک زندگی اسلامی داریم حرکت می‌کنیم. از اول انقلاب تا امروز هرچه تلاش شده، بلاشک خطوط اصلی این تلاشها اسلامی و قرآنی است و جامعه‌ی ما بحمداللَّه روزبه‌روز به سمت یک جامعه‌ی اسلامی پیش رفته و این حرکت هرگز متوقف نشده و امیدواریم هرگز متوقف نشود. البته وقتی ما می‌گوییم زندگی اسلامی، اعتقاد ما این است و واقعیت تعالیم اسلام هم این را نشان می‌دهد که ارزشهای اسلامی همه‌ی نیازهای زندگی بشر را تأمین می‌کند؛ یعنی ایجاد عدالت، ایجاد رشد مادّی و معنوی، ایجاد

فضایی که انسانها در آن احساس آسایش و آزادی و استقلال - به معنای کامل کلمه - بکنند و احساس سلطه‌ی بیگانگان را نداشته باشند؛ امروز بحمداللَّه این روح در جامعه‌ی ما وجود دارد. البته ما حرکت خود را بر پایه‌ی درستی پیش‌بینی کردیم؛ یعنی این کشور و این ملت و امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و شما آقایان و بقیه‌ی علمای اعلام و همه‌ی قشرهای مردم که در خدمت انقلاب بودند، بر اساس درستی حرکت را شروع کردند و ادامه دادند. ما از دشمن توقع نداریم که علیه ما تبلیغات نکند ممکن است در همه‌ی مراحل دشمن بخواهد از همه‌ی موفقیتهای ما یک نقطه‌ی منفی بتراشد و هر نقطه‌ی قوّتی را نقطه‌ی ضعف وانمود کند؛ ما از دشمن جز این انتظاری نداریم. از روزی که حرکتهای اسلامی در دنیا شروع شده، حرکت استعماریِ تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی و نظام اسلامی هم شروع شده است؛ یعنی همان‌طور که جاذبه‌ی حرکت ملت ما، ملتهای دیگر را به حرکت آورد، کوشش استکبار این است که کاری کند که یک ضد جاذبه درست شود. هر جا مردم، متحرک به حرکت اسلامی و با انگیزه‌ی اسلامی هستند، این تبلیغات بیشتر و غلیظتر و همه‌جانبه‌تر است. عرض کردم، ما از دشمن توقع هم نداریم که علیه ما تبلیغات نکند. ما توقع نداریم که دشمن به وجود یک نظام مردمی - به معنای حقیقی کلمه - اعتراف کند؛ اگر دشمن به این معنا اعتراف نکرد، این خلاف انتظار ما نیست. ما انتظار نداریم که دشمن وجود خفقان و اختناق و انتفاء آزادی را در این کشور ادعا نکند؛ باید هم بگوید؛ جز این انتظاری نیست. ما می‌بینیم که دشمن آن‌جا که به حرکت اسلامی می‌رسد، چگونه به‌طور بارز و آشکار، حق‌کشی و حق‌پوشی خودش را غلیظتر از همیشه می‌کند و شرم هم نمی‌کند! تعجب ما آن وقتی است که دشمن، دوستی کند در کشور ما بحمداللَّه از روز اول پیروزی انقلاب تاکنون، حضور مردم در ایجاد و پیشرفت این نظام، و در تمهید و وضع و اجرای قوانین، محسوس بوده است. در قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه و در قضیه‌ی رهبری، حضور مردم محسوس است. با این کیفیت و با این وضوح، ما در دنیا کشوری را که مردم آن این‌طور آزادانه و با میل و با شوق و با احساس ایمان و با پشتوانه‌ی دینی، حضوری همه‌جانبه داشته باشند، سراغ نداریم. یک چیز به این واضحی را تبلیغات دشمن انکار می‌کند؛ ما غیر از این هم از دشمن انتظاری نداریم. امروز ما انتظار نداریم که بلندگوهای استعماری به ما بدگویی نکنند؛ نظام را زیر سؤال نبرند؛ نقاط منفی‌یی را که وجود ندارد، ادعا نکنند؛ ضعفهایی که به طور قهری و طبیعی در هر کشوری هست و بسیاری از آنها متأثر از حضور ابرقدرتهاست، آنها را چند برابر نکنند؛ تعجب ما آن وقتی است که دشمن به‌جای دشمنی، دوستی کند. اگر امروز بلندگوها و تبلیغات جهانی، به جای این حرکت خباثت‌آلودی که نسبت به حقایق جمهوری اسلامی انجام می‌دهند، طور دیگر عمل بکنند، بدیهی است که شوق مردم به اسلام در جهان بیشتر خواهد شد؛ اما آنها نمی‌خواهند؛ این برخلاف مقاصد آنهاست. اگر امروز در شمال آفریقا - در الجزایر - و در مناطقی که گرایشها و شور و شوق اسلامی زیاد است، علیه جمهوری اسلامی حرف زده نشود و تبلیغات نشود، بدیهی است که مردم بیش از آنچه که هستند، منجذب خواهند شد؛ و این برای دستگاه استکبار یک خسارت جبران‌ناپذیر است؛ بنابراین، کاملاً مورد انتظار است که علیه ما بدگویی کنند. ما باید خود را به اهداف اسلامی نزدیکتر کنیم آنچه که مهم است، این است که ما در داخل، حرکت خودمان را به‌طور منطقی ادامه بدهیم. دستگاه در سطوح تصمیم گیری، سیاستگذاری، قانونگذاری و اجرا - در هر جایی که دستگاه به‌صورت اصولی دارد عملی انجام می‌دهد - همین هدف اسلامی را با قوّت و قدرت پی می‌گیرد. ما تکلیف و وظیفه‌ی خودمان می‌دانیم که هر گامی که بر می‌داریم، ان‌شاءاللَّه خود را یک گام به اهداف اسلامی نزدیکتر کنیم؛ این وظیفه را ان‌شاءاللَّه با قوّت و قدرت انجام می‌دهیم؛ از تبلیغات و جنجال و عصبانیت دنیای استکباری هم مطلقاً بیمی نداریم. البته شرط موفقیت در این راه، اتحاد و هماهنگی و وحدت کلمه‌ی ملت است؛ لذا مقاصد دشمن هم این است که ملت را دچار انشقاق کند و اگر بتواند، ملت را از نظام و از دولت و از مسؤولان جدا نماید؛ که بحمداللَّه تاکنون نتوانسته و ان‌شاءاللَّه بعد از این هم نمی‌تواند. علما باید اعتماد مردم را به حرکت اسلامی نظام بالا ببرند اگر امروز بخواهیم برای علمای دین و کسانی‌که در بین مردم نفوذ کلمه دارند، تکالیف عمده‌ی سیاسی را مشخص کنیم، بلاشک یکی از آن تکالیف این خواهد بود که به اعتماد و اطمینانی که مردم به حرکت اسلامی نظام دارند،

روزبه‌روز افزوده بشود. در حقیقت اعتماد مردم است که پشتیبانی آنها را به وجود می‌آورد؛ و پشتیبانی و اتصال مردم به دست‌اندرکاران نظام است که توفیق این حرکت اسلامی را با اهداف اسلامی تضمین می‌کند؛ و اگر این باشد - که بحمداللَّه تا امروز بوده و ان‌شاءاللَّه بعد از این هم همیشه خواهد بود - دشمن هیچ کاری نمی‌تواند بکند. یقیناً پنجه‌ی فولادین ابرقدرتها و صاحبان سلاح و دانش در جهت ضد مردم، نخواهند توانست با همه‌ی قدرت و قوّتی که دارند، این ملت را از این راه منصرف کنند و ما را از پیگیری اهداف اسلامی باز بدارند؛ اما شرطش همین نکته‌یی است که عرض کردم؛ باید وحدت کلمه بماند؛ باید اعتماد متقابل دستگاه و مردم بماند. مسؤولان باید به مردم اعتماد کنند؛ کمااین‌که بحمداللَّه تاکنون این اعتماد بوده است. مردم هستند که پشتیبان واقعی نظامند؛ این پشتیبانی، متوقف به اعتماد است و این اعتماد هم باید باقی بماند. ان‌شاءاللَّه بایستی وحدت کلمه از بین نرود. وحدت کلمه‌ی ملت، رمز پیشرفت و آسیب‌ناپذیری است. اعتقاد ما این است که خدای متعال کمک خواهد کرد اعتقاد ما این است که خدای متعال هم کمک خواهد کرد؛ کمااین‌که تا امروز هم کمک کرده است؛ ما این را بوضوح می‌بینیم. جاهایی هست که انسان احساس می‌کند آن کاری که انجام می‌گیرد و آن موفقیتی که پیش می‌آید، جز به تأیید الهی و پشتوانه‌ی پشتیبانی پروردگار نیست. مَبلغ ابزار و اسباب مادّی، گاهی کمتر از آن چیزی است که محصول این اسباب است؛ انسان می‌فهمد که خدای متعال کمک غیبی و پشتیبانی و حراست می‌کند. امروز پرچم اسلام در دست ملت و نظام است امروز بحمداللَّه پرچم اسلام در دست ملت و نظام است. امیدواریم که ما در مقابل اسلام شرمنده نباشیم و مایه‌ی سرشکستگی اسلام نشویم؛ مایه‌ی آبروی اسلام در سطح عالم بشویم؛ و نه فقط ملتهای مسلمان را امید ببخشیم، بلکه غیرمسلمانان را هم به اسلام مجذوب کنیم و آنها را به سمت اسلام بکشانیم؛ حرکت درست ما به سمت مقاصد اسلامی و موفقیتهای مادّی و معنوی ما، ان‌شاءاللَّه اینها را پیش خواهد برد. بنده مجدداً به پیشگاه خدای متعال ابراز شکرگزاری می‌کنم. از شما آقایان محترم هم که تشریف آوردید و این فرصت را به ما دادید که خدمتتان برسیم و شما را زیارت کنیم، تشکر می‌کنم. امیدوارم هر جا که هستید - چه در حوزه‌های علمیه و چه در سراسر کشور - موفق باشید. ان‌شاءاللَّه خدای متعال شما را مشمول تفضلات خودش قرار بدهد و روزبه‌روز شاهد پیشرفتهای بیشتری به سمت اهداف اسلامی باشیم و این حرکت مورد رضای الهی و مورد توجه و قبول ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) قرار بگیرد و روح مقدس امام از ما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) مفاتیح الجنان، دعای کمیل

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی و مسؤولان کمیته‌ی امداد امام خمینی(ره)، به مناسبت سالگرد تأسیس

بیانات در دیدار با اعضای شورای مرکزی و مسؤولان کمیته‌ی امداد امام خمینی(ره)، به مناسبت سالگرد تأسیس این نهاد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کمیته‌ی امداد، یک دستگاه نمونه برادران عزیز! خیلی خوش آمدید. خوشحالیم که بحمداللَّه کمیته‌ی امداد - که متبرک به اسم مبارک امام (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) است - همچنان در راه درست و صحیحی که پیش گرفته، پیش می‌رود و امروز از گذشته خیلی هم تواناتر و مجرب‌تر و شاید هم پوشش و شمول وسیعتر و بیشتری دارد. بنده در باب کمیته‌ی امداد مکرر عرض کرده‌ام که شاید بشود گفت کمیته‌ی امداد یک دستگاه نمونه است؛ از جهت این‌که در آن، روح کار و حقیقت کار، بر اَشکال ظاهری و سازماندهی و پرسنل گیری و کار اداری غلبه دارد؛ حتّی بعد از انقلاب، ما کمتر دستگاهی را داریم که از این جهت مثل کمیته‌ی امداد باشد. در کمیته‌ی امداد، اصل قضیه آن کاری است که می‌خواهند انجام بدهند؛ و بودجه‌یی که در اختیارشان قرار می‌گیرد و آن امکانی که دارند، در کمترین حدش صرف مقدمات آن کار می‌شود. گاهی در بعضی از سازمانها انسان می‌بیند که مقدمات کار، مخارج بیشتری برمی‌دارد، تا اصل آن کار؛ سفرهای بیخودی، عضوگیریهای بیخودی، سازماندهیهای بیخودی و توسعه‌های بی‌معنی و بی‌هدف! بحمداللَّه دستگاه شما این‌گونه نیست؛ این حاکی از حسن‌نیت و سلامت

کار شما برادران عزیز است؛ که البته جز این هم انتظاری نیست. آقایانی که سالهای متمادی است که من آنها را در خط درست و راه خدا شناخته‌ام و کارشان را از نزدیک دیده‌ام، طبعاً همین انتظار هم از آنها هست. خداوند ان‌شاءاللَّه به شماها توفیق بدهد و بتوانید هرچه بیشتر کار را پیش ببرید. نقطه‌ی ضعف برنامه‌های اقتصادی دولت در برنامه‌های اقتصادی دولت، آن نقطه ضعفی که خیلی زود به چشم انسان می‌آید، این است که از لحظه‌ی شروع مقدمات، تا وقتی که دولت بخواهد به نتایج مورد نظر خودش برسد، در اواسط کار، به ضعفای جامعه خیلی سخت می‌گذرد؛ این کاملاً محسوس است. اگرچه الان وفور هست، اما وفور همراه با گرانی است. تا وقتی که سیاستهای اقتصادی دولت به ثمر برسد و عرضه و تقاضا به نقطه‌ی تعادل نزدیک شود و همه بتوانند به نحو صحیحی از تولیدات استفاده کنند، شاید فاصله‌یی وجود داشته باشد. در این بین راه، آن قشرهایی که علی‌العجاله صدمه می‌خورند، قشرهای ضعیف و افراد کم‌درآمدند؛ که متأسفانه تعدادشان هم زیاد است. الان وقتی می‌خواهند اسم اقشار کم‌درآمد را بیاورند، قشر کارمندان و کارگران را مطرح می‌کنند - که واقعاً هم ضعیف هستند - اما انسان وقتی به متن جامعه می‌رود، می‌بیند که در خود تهران و شهرهای بزرگ - حالا چه برسد به جاهای دوردست - انصافاً افراد ضعیف زیادند؛ کسبه‌ی ضعیف، دستفروشان، مشتغلان به مشاغل کم‌اهمیت و احیاناً کاذب، خانواده‌های پُرجمعیت و کم‌درآمد، و محرومیتهای بسیار بالا؛ واقعاً اینها در جامعه‌ی ما وجود دارد و همه‌ی اینها برخلاف مقاصد انقلاب است؛ اصلاً انقلاب برای این بود که اینها برداشته و برافکنده بشود. من می‌دانم که برای رسیدن به آن مقصود، راههای طولانی‌یی را باید طی کرد. پس از تشکیل حکومت حقه‌ی نبی‌اکرم (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله) و حتّی سالها بعد از آن بزرگوار - که تا حدود زیادی همان خط و همان طریق در خطوط بارز جامعه رعایت می‌شد - هنوز در جامعه افراد ضعیف و فقیر دیده می‌شدند؛ امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) را مشاهده می‌کنیم که به خانه‌ی ایتام و فقرا می‌رفتند؛ کسانی که بچه‌هاشان شب شام نداشتند و مادر با آب گرمی که روی چراغ گذاشته بود، آنها را سرگرم می‌کرد! این حوادث مربوط به چه سالهایی است؟ چه‌قدر از انقلاب پیامبر گذشته بود؟ نزدیک به چهل سال از هجرت پیامبر گذشته بود و این حوادث اتفاق افتاده بود. انفاق در اسلام، اعم از انفاق واجب و مستحب است البته روال، درست و صحیح است؛ حرکت، حرکت خوبی است؛ اما تا این حرکت به زوایا شمول پیدا کند و زوایا را بپوشاند، انسان واقعاً باید راهی طولانی را طی کند. حالا در این راه طولانی چه باید کرد؟ اگر ما بخواهیم جامد و یکسونگر و بی‌انعطاف فکر کنیم، باید بگوییم که برنامه‌ها بایستی این شمول را پیدا کنند و همه‌ی نقاط محروم را بپوشانند؛ و اگر دیدیم برنامه‌یی علی‌العجاله نپوشانده، آن برنامه را محکوم کنیم! به نظر ما، این جمود و بی‌انعطافی است؛ اسلام برای این مورد حکم دارد: صدقه، احسان، انفاق. این انفاقی که در اسلام هست، اعم از انفاق واجب - که مالیات نام دارد - و انفاقات مستحب است. انفاق واجب، یعنی آن چیزی که در تنظیم سیستم مالی شرکت می‌کند. اگر این انفاق کافی بود، انفاق مستحب، کمک به همسایه، صله‌ی رحم، کمک به ایتام و کمک به سائل دیگر چه بود؟ بعضی از روشنفکران می‌گفتند چرا به سائل کمک می‌کنید! ما دیده بودیم که بعضی از روشنفکران قبل از پیروزی انقلاب می‌گفتند چرا به سائل کمک می‌کنید! حتّی بعضی از افراد مذهبی هم تحت تأثیر آن فکر قرار گرفته بودند و می‌گفتند چرا به این فقرا کمک می‌کنید! غافل از این‌که این یک حکم الهی است؛ یعنی در حکومت حق هم باز یک جای خالی برای کمک به سائل و محروم باقی می‌ماند؛ «و فی اموالهم حقّ للسّائل و المحروم».(۱) شما بحمداللَّه بخش سازمانیِ این کار را به عهده گرفته‌اید. کاری کنید که در مردم جوشش انفاق به وجود بیاید البته اگر بخواهید حقیقتاً این کار به سامان واقعی برسد، باید کاری کنید که در مردم جوشش انفاق به وجود بیاید. اگرچه بودجه‌ی دولت و کمک دولتی حتماً لازم است، و اگرچه همین کمکهای مراکزی مثل بنیاد مستضعفان و غیره لازم است - اینها پولهایی است که اصلاً برای همین کارهاست و باید صرف بشود - لیکن آن جوشش اصلی که مانع خشکیدنِ حتّی یک لحظه‌ی جریان خواهد بود، اینها نیست؛ این است که جیبهای مردم به صندوق شما راهی پیدا کند. ما همیشه از اسلام این‌طور فهمیده‌ایم که کسب درآمد - البته از طرق مشروع - آزاد است و مانعی ندارد؛ منتها این اجازه همراه با ایجاب و الزام انفاق است؛ یعنی اگر کسی

درآمدی کسب کرد، ولی حتّی انفاق مستحب نکرد، او پیش خدای متعال مؤاخَذ است. ما نمی‌توانیم بگوییم که انفاق واجبمان را کردیم، مالیاتمان را دادیم، خمس و زکاتمان را هم دادیم، از این پول نمی‌خواهیم خرج کنیم؛ در حالی که می‌دانیم در جامعه فقر و کمبود هست؛ نخیر، این آدم پیش خدای متعال سعادتمند نیست؛ مرضی عنداللّه نیست؛ برای خاطر این‌که آن حسابهای الزامی جداست؛ باب دیگر و جریان دیگری است. انفاقات استحبابی را هم برای ما قرار داده‌اند. مستحب است، یعنی آن حکم واجب را ندارد که من در هر موردی لزوماً این کار را بکنم؛ اما اگر کسی بالمرّهٔ باب این مستحب را بر روی خودش ببندد، بلاشک خلاف اراده و خلاف اقتضای احکام الهی کار کرده است؛ ما باید این را به مردم تفهیم کنیم. باید کاری بشود که هرکس خودش را موظف بداند که انفاق کند. آن کسانی که بیشتر درآمد دارند، نسبت انفاق را بیشتر کنند. آن کسانی که کمتر درآمد دارند، باب را نبندند؛ به همان نسبت انفاق کنند. اگر این کار راه بیفتد، البته خوب خواهد شد. در جوامع غیر مسلمان، روح انفاق وجود ندارد ما گفتیم که مردم جیب خود را به صندوق شما وصل کنند - این سازمان‌یافته‌تر و تمرکزی‌تر است - اما اگر حتّی این کار هم نشود و هرکس همان چهل همسایه‌یی را که در شرع مقدس اسلام هست، رسیدگی کند، باز هم به نتیجه‌ی خوبی خواهیم رسید. البته حالا ـ واقعاً لازم هم نیست که هر چهل خانه را برویم و رسیدگی کنیم؛ چون دایره‌ی وسیعی می‌شود؛ اما بالاخره یک همسایه، دو همسایه، سه همسایه را در نظر بگیریم و آنها را یا تأمین کنیم، یا کمک کنیم، یا راه بیندازیم و از دیگران مستغنی‌شان بکنیم. اگر این روح نیکوکاری و انفاق در مردم به وجود بیاید، خوب است. آن چیزی که ما در جوامع غیرمسلمان می‌بینیم، این کمبود است؛ والّا در این‌گونه جوامع گاهی یک نفر پیدا می‌شود و همه‌ی ثروت عظیم خودش را، حتّی از وراث خودش باز می‌دارد و به فلان مؤسسه‌ی خیریه می‌بخشد. این‌طور نیست که در جوامع جامد و آهنین و ماشینیِ غربی هیچ‌کس نباشد که انفاق کند؛ چرا، بنیادهای خیریه‌ی خیلی پُرپول و خیلی عالی‌یی وجود دارد که به افراد کمک می‌کنند؛ به مؤسسات کمک می‌کنند؛ به حیوانات کمک می‌کنند! آن چیزی که در آن‌جا نیست، همگانی و همه‌گیر بودن این روحیه است. یک روز در کشور ما و سایر کشورهای اسلامی این روحیه همه‌گیر بوده است؛ یعنی هرکسی موظف بوده که پولی برای انفاق کنار بگذارد؛ یا رایج بوده که در ماه رمضان به نیازمندان افطاری بدهند؛ نباید بگذاریم این کارها کم بشود. یک سنت خوب در بعضی از کشورهای اسلامی الان در بعضی از کشورهای اسلامی سنت خوبی وجود دارد که در تمام ماه رمضان، اغلب مساجد افطاری می‌دهند؛ یعنی هرکس برود و وارد مسجد بشود، پذیرایی می‌شود. البته خانواده‌ها محروم می‌مانند؛ فقط مردان افطاری می‌خورند و برمی‌گردند! اگر بشود در این‌جا هم همین سنت در خصوص افراد تحت پوشش شما رواج پیدا کند - البته با حضور تمام افراد خانواده - خوب است. در زمان رژیم گذشته، این ارتباطات معنوی، کم و یا منجمد شده بود؛ که البته متأسفانه بقایایش همچنان باقی است. ما بایستی در دوران اسلامی، این ارتباطات را زنده کنیم. افزایش انفاق، متناسب با افزایش درآمد امروز درآمدها با گذشته قابل مقایسه نیست؛ درآمدها از سابق خیلی بیشتر است. سابق کجا این همه درآمد بود؟ آیا این همه امکان درآمد بود؟ این کارخانه‌ها و این وسایل مکانیزه نبود؛ طبعاً درآمدها خیلی محدود بود؛ درآمد یک فرد بود. امروز هر فردی ممکن است درآمد یک مجموعه یا شبیه یک مجموعه را داشته باشد؛ بنابراین درآمدها بیشتر است؛ به همین نسبت باید انفاقها بیشتر باشد. جامعه بزرگتر شده و سطح زندگیها هم بالا رفته است؛ هرکس که چیزی از این سطح عالی را نداشته باشد، قهراً فقیر است. بنابراین، روح انفاق و نیکوکاری بایستی در جامعه توسعه پیدا کند و جزو ایمان مردم بشود و هرکس بنا را بر این بگذارد که در اموالش - «و فی اموالهم حقّ للسّائل و المحروم»(۲) - واقعاً برای محرومان حق قائل باشد؛ یعنی این را حق آنها بر خودش بداند؛ تفضل خودش بر دیگران نداند؛ قرآن این‌طوری می‌گوید؛ نمی‌گوید که شما به دیگری تفضل می‌کنید؛ می‌گوید او در مال شما حق دارد؛ «حقّ للسّائل و المحروم».(۳) در جای دیگر می‌فرماید: «حقّ معلوم. للسّائل والمحروم».(۴) به‌هرحال، ما در جامعه‌ی اسلامی باید این را به عنوان یک فرهنگ دربیاوریم. جامعه‌ی اسلامی به این است که رفتارهای اسلامی، یا به معنای وسیعتر، احکام اسلامی هم وجود داشته باشد. حکم اسلامی، فقط

بکن و نکن به صورت واجب نیست؛ بلکه بکن‌های مستحب و نکن‌های مکروه هم جزو احکام اسلامی است، که شامل رفتارها و خُلقیات و نفسانیات ما می‌شود؛ ما باید به این طرف برویم. در جامعه‌ی اسلامی دایماً باید صیرورت و تحول وجود داشته باشد، تا در این تزریقات بیگانه یا رسوبات گذشته، افراد استحاله نشوند. دولت و بنیاد مستضعفان هم باید کمک کنند بحمداللَّه شما موفقید. بنده از این‌که کمیته‌ی امداد هست و این‌طور خوب کار می‌کند و در رأسش شما آقایانی هستید که بحمداللَّه همیشه در همین فکرها و در همین کارها و در همین راهها بوده‌اید، حقیقتاً خوشحالم. اثر کار هم پیداست؛ اگر شماها نبودید، لابد معلوم نبود که این‌طور بشود؛ بحمداللَّه حالا خیلی خوب است. دولت و بنیاد مستضعفان هم باید کمک کنند؛ دستگاههای دیگر هم باید همکاری کنند. من شنیدم که وزیر تعاون(۵) می‌گفت که می‌خواهند این تعاونیهای گسترش(۶) را - که اول انقلاب به ابتکار آقای هاشمی در وزارت کشور به وجود آمد - توسعه بدهند. این تعاونیها تاکنون خیلی کم‌پیشرفت و بی‌حرارت بوده است؛ اما در عین حال چیز خیلی خوبی است؛ می‌توانند اینها را به نهاد شما وصل کنند. من به وزیر تعاون گفتم که شما سعی کنید در ظرف دو، سه سال، اقلاً صدهزار از این تعاونیها را به وجود بیاورید؛ اما در این دوازده، سیزده سال، حدود شش هزار تعاونی به این شکل به وجود آمده است. اگر بتوانند این صدهزار تعاونی را از همین کسانی که تحت پوشش شما هستند، به وجود بیاورند و باز شما سراغ دیگران بروید، ببینید چه خواهد شد. شما باید به این منابع جوشش و کار و تولید وصل بشوید، تا ان‌شاءاللَّه مشکلات حل بشود. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما توفیق بیشتری بدهد. ما خیلی خوشحالیم که شما را در این هفته‌ی نیکوکاری زیارت کردیم. من به آقای رفیقدوست(۷) سفارش هم کرده‌ام که به مناسبت هفته‌ی نیکوکاری به شما کمک کند؛ ایشان هم جداگانه کمک خواهد کرد؛ اما ما خودمان هم حرفی نداریم و کمک می‌کنیم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ذاریات: ۱۸ ۲) و ۲. ذاریات: ۱۸ ۳)

۴) معارج: ۲۴ و ۲۵ ۵) مهندس شافعی ۶) در اجرای بند دوم اصل چهل‌وسوم قانون اساسی و بر اساس مصوبه‌ی شورای انقلاب، در سال ۱۳۵۸ «مراکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی» تأسیس شد. وظیفه‌ی این مراکز - که فعالیت آنها زیر نظر استانداریها پیش‌بینی شده بود - این بود که با تهیه‌ی وسایل و سرمایه‌ی لازم برای گروههای چند نفری، زمینه‌ی خوداشتغالی افراد را در قالب تعاونی فراهم آورد. ۷) رئیس وقت بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با اعضای «گروه ویژه» و «گروه معارف اسلامی» صدای جمهوری اسلامی ایران

بیانات در دیدار با اعضای «گروه ویژه» و «گروه معارف اسلامی» صدای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم رادیو باید عالیترین سطح معارف اسلامی را بدهد برادران عزیز و خواهر گرامی! خیلی خوش آمدید؛ ان‌شاءاللَّه که موفق باشید. کار شما، کار بسیار مهمی است. در باب گروه معارف اسلامی، بعد از حذف مقدمات، باید عرض کنم که کار این گروه، اگر نگوییم مهمترین کار رادیوست، حداقل یکی از مهمترینهاست؛ برای خاطر این‌که جامعه، جامعه‌ی اسلامی است و می‌خواهد بتدریج بر مبنای یک فکر ساخته بشود. حکومتی بر مبنای یک اعتقاد و مکتب به‌وجود آمده است و البته این مکتب در بین مردم وجود دارد. مردم نمی‌خواهند کسی آنها را مسلمان کند؛ اما می‌خواهند دایماً حقایق و نظرات و تفکرات تازه‌یی از این مکتب بدانند و استدلالهایی درباره‌ی نقاط مبهم و تار این مکتب به ذهنشان برسد؛ چه کسی اینها را متصدی می‌شود؟ یک‌وقت هست که رادیو می‌گوید ما کاری به معارف نداریم؛ بالاخره آقایان علما و منبریها و مداحها هستند؛ خودشان بکنند. اگر این باشد، یک مقوله‌ی دیگر است و باید بنشینیم بحث کنیم که آیا مصلحت است یا مصلحت نیست؛ اما اگر رادیو پا جلو می‌گذارد و می‌گوید من هم در قضیه‌ی معارف حضور دارم، آن وقت بایستی چیزی را بدهد که مورد نیاز جامعه است. شما به سطح معارف اسلامی کنونی کشور نگاه کنید؛ رادیو باید آن عالیترین و بهترین سطح را ارائه بدهد. مثلاً فرض بفرمایید ما در عالم منبر، دیگر از آقای فلسفی منبریِ بهتری

نداریم. آقای فلسفی با این‌که مرد هشتادوچندساله‌یی است، اما هنوز منبریِ درجه‌ی یک ایران است. شما ببینید آقای فلسفی در هنر گوینـدگی چه می‌کنـد؛ شـما بایـد از او بهتر باشـید، یـا حـداقل مثـل او باشـید. یا فرض بفرماییـد از لحاظ معارف عقلانی و فلسـفی اسـلامی، ما امروز چه کسـی را داریم؟ مثلاً آقای مصـباح و آقای جوادی آملی را در قم داریم. آنچه که شـما ارائه می‌دهید، باید از سطح اینها کمتر نباشد. درباره‌ی زندگی ائمه - که یک بخش عمده از کار شماهاست - در جامعه‌ی ما آن سطح بالا کجاست؟ آن را پیـدا کنیـد، عرضه کنیـد و سـعی کنیـد بر آن چیزی بیفزاییـد. مخاطبـان شـما عموم مردمنـد، نه مردم عوام! در این‌جا بحثی مطرح می‌شود که مخاطبان ما خواص و علما که نیستند؛ عامه‌ی مردمنـد؛ این‌را چه‌کار کنیم؟ اتفاقاً هنر این‌جاست. فرق است بین این‌که ما چیزی برای عمـوم درست کنیم، و چیزی برای عـوام درست کنیم. معنـای لغوی «عوام» بـا «عموم» یکی است؛ امـا معنـای اصـطلاحی «عوام» و «عموم» فرق می‌کنـد. مثلاً ـ اگر شـما بخواهیـد برای عـامه‌ی مردم یـک موسـیقی پخش کنیـد، نمی‌رویـد موسـیقی چرنـد و بی‌ربطی را پخش کنید؛ می‌روید موسیقی خوبی را انتخاب می‌کنید؛ منتها موسیقی‌یی که مورد علاقه‌ی مردم باشد و آن را بپسندند. مـا اگر بخواهیم فرضاً برای سـال اول دبسـتان کتـاب معارف بنویسـیم، شـما فکر می‌کنیـد چه کار می‌کنیم؟ این یک هنر است. چرا تدریس در کلاس اول دبستان سـخت‌تر از کلاس ششم است؟ دلیلش همین نکته است. مطلبی که داده می‌شود، باید درست‌ترین و عالیترین حرف باشد؛ منتها به زبان ساده؛ در همه‌ی علوم این‌طور است. شـما برای آموزش ریاضـی به بچه‌های دبستان، بر چه مبنایی عمل می‌کنید؟ دو بعلاوه‌ی دو مساوی با چهار، واضـحترین و درست‌ترین و غیر قابل خدشه‌ترین پایه‌ی ریاضی است؛ شما این را در کلاسِ اول درس می‌دهیـد؛ در کلاسِ دوم درس می‌دهیـد؛ تـا آخر هم که کسـی بالاترین معارف ریاضـی و ریاضـی اسـتدلالی و جبرهـای پیچیـده را می‌خوانـد، بـاز دو بعلاوه‌ی دو همـان چهـار اسـت؛ حتّی یک‌صـدم هم اضـافه نمی‌شـود. شـما بایـد ببینیـد که درست‌تریـن حرف دربـاب توحیـد چیسـت، آن را بگوییـد؛ درست‌تریـن و غیرقابـل خـدشه‌ترین و متین‌ترین حرف در بـاب قرآن و زنـدگی ائمـه چیسـت، آن را بگوییـد. مسؤولیت حرف شـما را بر دوش خـودم احسـاس می‌کنم البته من بـا همه‌ی گروههـای رادیو صحبت کرده‌ام؛ این‌که در باب معارف با شما دارم صحبت می‌کنم، از یک بُعد به خاطر مسؤولیت من است. من به آقایان دیگر هم عرض کردم(۱) که شـما هر کلمه‌یی که در رادیو می‌گوییـد، یا می‌نویسـید تا گفته بشود، بنده که در این‌جا نشسـته‌ام و از کار شـما خبر نـدارم و خود شـما را هم تا امروز ندیده‌ام، مسؤولیت و سـنگینی بار حرف شـما را بر دوش خودم احساس می‌کنم. من مسؤولم؛ من که نمی‌تـوانم خودم را از مسؤولیت کنـار بگیرم. هرچه شـما در آن‌جـا می‌گوییـد، بنـده مسؤولم و بایـد جواب آن را پیش خـدا بدهم؛ بنابراین موظفم که نظراتم را به شـما بگویم و آنچه را که حقیقتاً صالح و مصلحت به نظر می‌رسد، به شما عرض کنم. من در کار شـما خبره‌ام در باب معارف، یک بُعـد دیگر هم وجود دارد؛ من خبره‌ی این کار شـمایم؛ یعنی اگر شـما آقایان بخواهید با یک نفر به‌عنوان کارشناس درباره‌ی معارف صحبت کنید، باید با من صحبت کنید. بنده طلبه‌یی هستم که عمرم به تبلیغ معارف - نه فقط به دانسـتن معارف - گذشـته است. اگر مبالغه نباشـد، من در طول سالها شایـد به اندازه‌ی روزهای عمر بعضـی از شـماها وقتم را در جلسات پیچیده‌ی جورواجوری که در آن عامی محض هم بوده، دانشـمند و اسـتاد و شخصـیت علمی هم بوده است، گذرانده‌ام و با همه‌ی قشـرها روبه‌رو بـوده‌ام. من می‌دانم که معـارف، بیـان معـارف، تبلیغ معـارف و ادای معـارف یعنی چه و چه‌قـدر اهمیت دارد. بعضـی از برنامه‌هـای شـما خوب است شـما برادران و خواهرمـان که مشـغول این کارها هستیـد، برنامه‌های خوبی تهیه می‌کنیـد. من برنامه‌های شـما را می‌شـنوم؛ بعضـی از آنها واقعاً خوب است و آدم فکر می‌کنـد که در رادیو بهتر از این نمی‌شود ارائه کرد؛ یا حالا اگر این‌طور نگـوییم - چـون هرچه که بهـتر باشـد، از آن بهـتر هم می‌شود ارائه کرد - بایـد بگوییم در حـد معقول و منطقی است. بنـابراین، من از شـما برادران و خواهرمـان تشکر می‌کنم که زحمت می‌کشید و کـار می‌کنیـد. بعضـی از برنامه‌ها خوب از آب در می‌آیـد؛ اما هرچه هم که خوب نیست - لااقل بخشـهایی از برنامه‌ها خوب نیست - آنها هم خوب خواهـد شـد؛ این قدمهای ابتدایی است. حوزه‌ی علمیه باید به شما کمک کند این رادیو و این وسیله‌ی ارتباطی که از قدیم در اختیار ما نبوده؛ تازه چند سال است که

در اختیار اسلام و دین قرار گرفته است. گروهی از جوانان مؤمن و متدین مثل شما به آن‌جا رفتند و دارند از سر احساس وظیفه این کار را انجام می‌دهند. هیچکدام از شما هم دوره‌ی تبلیغ مذهب را ندیده‌اید؛ اما دارید از روی شوق این کار را می‌کنید. البته من در این‌جا باید اعتراف بکنم: من در غیاب شما معمولاً ـ با آقایان روحانیون و علما و حوزه‌ییها این حرف را می‌زنم و می‌گویم که این آقایان حق دارند از شما گله کنند و بگویند که این حوزه‌ی علمیه کجاست و چرا به ما کمک نمی‌کند. شما این بار سنگین را بر دوش دارید؛ حقیقتاً باید به شما کمک کنند؛ این حق شماست که این را بخواهید. ما باید اعتراف کنیم که کمک نمی‌شود؛ اما حالا ـ فارغ از این‌که چه کسی باید چه کار می‌کرده و نکرده، داریم حرف می‌زنیم. چه باید باشد؛ این را داریم عرض می‌کنیم. معارف بایستی در سطح راقی و اعلی ارائه شود من خواهش می‌کنم که هم خود آقای مهاجرانی(۲) - برادر عزیزمان - هم آقا(۳) که مسؤول این گروه هستند، و هم یکایک برادران به این نکته توجه کنند که معارف بایستی در سطح راقی و اعلی ارائه بشود. معنای اعلی پیچیده بودن نیست - پیچیده‌ترین حرفها را می‌شود ساده بیان کرد - منظور ما متین‌ترین حرفهاست. باید متین‌ترین و صحیح‌ترین و پیشرفته‌ترین حرفها گفته بشود. من خاطره‌یی را برای شما بگویم. سال ۵۷ در ایرانشهر تبعید بودم؛ یک روز مرحوم باهنر به دیدن من آمد. قبل از تبعید، به اتفاق یک جمع ده، پانزده نفری کاری را شروع کرده بودیم؛ اما در دوره‌ی تبعید، دنباله‌ی کارها را به ایرانشهر برده بودم تا از فراغت زمان تبعید استفاده کنم. آقای باهنر که به دیدن من آمد، به عنوان سوغاتی، چند جلد از این کتابهای تعلیمات دینی - که آن وقت تازه درآمده بود - برای من آورد. در آن موقع این کتابها را شهید باهنر و شهید بهشتی (رحمهٔاللّه‌علیهما) و آقای جلال‌الدین فارسی و امثال اینها می‌نوشتند. در حقیقت مرحوم آقای بهشتی برنامه‌ریزی و عنوان‌بندی می‌کرد و سپس مرحوم باهنر و آقای فارسی تدوین می‌کردند؛ کار عمده هم بر دوش مرحوم دکتر باهنر بود. ایشان آن کتابها را آورد و به من داد و گفت شما اینها را ببینید؛ ما سطح معارفی که داریم به بچه‌های دبیرستان می‌دهیم، اینهاست؛ اگر شما چیزی می‌خواهید بدهید، باید بالاتر از اینها باشد. آقای بهشتی نشسته بود و تمام محتوای ذهن خودش را که می‌توانست از مطالب اسلامی خارج کند، به زبان جوان‌پسند درآورده بود و در این کتاب تعلیمات دینی ریخته بود و مرحوم باهنر هم کار را ادامه داده بود؛ این سطح کمی نیست؛ این سطح خیلی بالایی است. البته خیلی از این حرفهایی که در کتابهای بینش دینی هست، اعماقی دارد؛ ظاهرش را آن معلم می‌فهمد و به متعلم تفهیم می‌کند؛ اما آن کسی که آن را نوشته، از این حرف اعماق بیشتری می‌یابد، تا آن کسی که دارد آن را می‌خواند؛ لیکن بگذارید همین مطالب داده شود، تا اگر او عمق پیدا کرد و در همین چیزی که در ذهنش هست، تعمق کرد، بتواند به آن ژرفا دست پیدا بکند؛ این خیلی مهم است. شما سخن متین پُرعمقی را که خودتان توی هفتم آن را می‌بینید، به زبان ساده‌یی درمی‌آورید و به مخاطبتان می‌گویید؛ اما او توی اول آن را می‌بیند؛ بعد که قدری ذهنش وسیعتر شد و معلوماتش بیشتر گردید، چون آن سخن در ذهنش نقش بسته است، در آن تعمق می‌کند و توی دوم و سوم را می‌بیند. هرچه علم او پیش می‌رود، می‌بیند که این حرف، حرف درستی است؛ دایماً تعمق پیدا می‌کند و آن حرفها در ذهن او جاگیرتر می‌شود؛ لذا این ایمان هرگز از کسی گرفته نخواهد شد. اگر آن حرفها اندکی غلط و خدشه‌پذیر و سطحی باشد، بعد از آن‌که علم او زیاد شد، تعمق می‌کند و می‌بیند که عجب حرف پوچی به دستش داده‌اند؛ برای ذهن دوران کودکی درست بوده است؛ اما الان که او دانشمندی شده، یا لااقل ذهن بالایی پیدا کرده، این حرف دیگر برایش معنایی ندارد، یا غلطش بر او آشکار شده است؛ در این‌صورت این خطر وجود دارد که ایمان از انسانها گرفته بشود. آن چیزی که من از معارف توقع دارم، این است. شما باید یک گروه مشاوره‌ی محتوایی داشته باشید ممکن است شما بگویید که ما این را چگونه تأمین کنیم. شما باید یک گروه مشاوره‌ی محتوایی از مناسبترین شخصیتهایی که امروز می‌توانید پیدا کنید، داشته باشید؛ مثلاً از آقای مصباح دعوت کنید و اصرار هم بکنید؛ یا مثلاً از شاگردان آقای مصباح دعوت کنید. خوشبختانه یکی از موفقیتهای آقای مصباح یزدی در قم این است که ایشان برخلاف خیلی از فضلای ما که فضلشان در خودشان منحصر مانده، فضلش در شاگردانِ خوب سرریز شده است؛ فرضاً از همین آقای محمّدی عراقی که از

شاگردان آقای مصباح است و طلبه‌ی بسیار فاضل و چیزفهمی هم است، استفاده کنید. سراغ شخصیتهایی هم که کنار هستند و در صحنه‌ی معارف مذهبی خیلی حضور پیدا نمی‌کنند، اما آماده هستند که به شما کمک کنند، بروید؛ مثلاً سراغ آقای محمّدرضا حکیمی بروید و از ایشان استفاده کنید. بنابراین، یک گروه مشاوره درست کنید و از اینها خوراک فکریِ محتوایی بخواهید؛ اینها هم برنامه‌ریزی کنند و اصلاً به شما بگویند که امروز چه چیزی لازم است. فرضاً گاهی برنامه‌یی مثل «با محرمان خلوت انس» هست که در آن مسائل عرفانی مطرح می‌شود و به دل انسان می‌نشیند و من بعضی اوقات فرصت پیدا می‌کنم و آن را گوش می‌کنم؛ اما گاهی هم برنامه‌یی هست که اصلاً با نیاز فعلی فضای فرهنگی و مذهبی جامعه‌ی ما بکلی بیگانه است. بحث زندگی ائمه هم همین‌طور است. زندگی ائمه، عرض عریضی دارد؛ از تاریخ تولد و عدد فرزندان و نام ازواج و سالهای عمر گرفته، تا بحثهای علمی، مباحثات، مناظرات، مجادلات، ورود در معرکه‌های سیاسی، برخورد با حکام، فرارها، تبعیدها، زندانها و تحریکها. سال ۳۸ و ۳۹ که بنده تازه به قم رفته بودم، مرحوم آقای طباطبایی - آن فیلسوف و عارف بزرگ - جلسه‌ی خواصی داشتند که روی روایتهای مختلفی بحث می‌کردند؛ مثلاً یک روایت را که آدم خیال می‌کرد روایت معروفی است و همه‌ی زوایای آن شناخته شده است، از «کافی» انتخاب می‌کردند، بعد آن‌چنان در آن تعمق می‌کردند که ابعاد جدیدی از آن روایت برای حاضران در جلسه مکشوف می‌شد. ما واقعاً در برنامه‌های معارفیِ خود کدام قسمت از این معارف عجیب را می‌خواهیم بیان کنیم؟ کدامیک بیشتر مورد نیاز مردم است؟ با چه زبانی می‌خواهیم آن را بیان کنیم؟ اینها مسائلی است که از عهده‌ی کسی که حالا مثلاً چند تا مدرک و مرجع و کتاب را نگاه می‌کند و مطالبی را جمع‌آوری می‌کند، برنمی‌آید؛ این محقق مذهبی می‌خواهد. شما نمی‌توانید در زمینه‌ی ادبیات کسی را بیاورید که اصلاً از ادبیات سابقه‌یی ندارد؛ مثلاً- یک گلستان و یک بوستان و یک شاهنامه و یک خمسه‌ی نظامی در دستش باشد و بخواهد مطالبی را از آنها انتخاب کند؛ مگر می‌شود؟! پس امکان ندارد؛ باید کسی باشد که متخصص باشد، تا محتواها را معین کند و به برنامه‌سازان شما بدهد. برنامه‌سازان هم باید یک محصول باب طبع دربیاورند؛ یعنی از آن چک تضمینی‌یی که برنامه‌ریزان در اختیار اینها می‌گذارند، مقداری اسکناس دویست تومانیِ نو و قشنگ در بیاورند که قابل خرج کردن باشد؛ تا هرکس که نگاه می‌کند، خوشش بیاید؛ این مهم است. پس از آن‌که برنامه‌سازان کار خود را به اتمام رساندند، مجریان هم آن را به بهترین وجهی اجرا کنند؛ مجریانی که حنجره‌های خوب و بیانهای خوبی دارند. البته در بعضی از برنامه‌ها این منظور تأمین شده است؛ مثلاً- همین برنامه‌ی «گنجینه» که الان به آن اشاره شد، از برنامه‌های نسبتاً خوب است؛ آدم می‌بیند که برنامه، هوشمندانه تنظیم می‌شود؛ بعضی از برنامه‌های دیگر هم همین‌طور است؛ اما گاهی چنین کیفیتی در برخی از برنامه‌ها مشاهده نمی‌شود. برخی برنامه‌ها اعصاب انسان را آشفته می‌کند! چند سال قبل از این - که مدیر رادیو یک نفر دیگر از آقایان بود - یک روز من در ماشین نشسته بودم و داشتم از جایی به جای دیگر می‌رفتم؛ رادیو را باز کردم، دیدم که گروه معارف دارد برنامه پخش می‌کند. با شنیدن آن برنامه، اعصاب من به هم ریخت و واقعاً آشفته شد! وقتی به ساختمان ریاست جمهوری برگشتم، گفتم به این آقا بگویید این‌جا بیاید ببینم آخر این چه وضعی است! وقتی که آمد، گفتم مسؤول گروه معارفتان کیست؛ بگویید بیاید با من صحبت کند، تا ببینم چرا این برنامه‌ها این‌طوری است! البته آنها هم تغییراتی دادند و برنامه‌های خود را اصلاح کردند. غرض، گاهی اوقات آدمی که اهل فن است، وقتی این‌گونه برنامه‌ها را می‌شنود، آشفته می‌شود؛ اما آن کسی که اهل فن نیست، آشفته نمی‌شود؛ ولی نمی‌پسندد و خوشش نمی‌آید. آن کسی هم که به هر صورت آن برنامه را گوش می‌دهد - حالا چه بپسندد، چه نپسندد - از آن استفاده نمی‌کند؛ یعنی چیزی گیرش نمی‌آید. جا دارد که تمام ذخیره‌ی فرهنگی ما به سمت رادیو سرازیر بشود آدم باید مطالعه کند. من خودم برای یک ساعت خطبه‌ی نماز جمعه، گاهی چهار ساعت، پنج ساعت مطالعه می‌کردم. ما باید برای رادیویی که بناست صدای آن در سطح میلیونها انسان پخش بشود، به‌طور دقیق برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری بکنیم. من خواهش می‌کنم که روی گروه معارف برنامه‌ریزی کنید. همین آقایانی که تشریف دارند، کار کنند. شما مجرب و کارکشته هستید و کار را

بلدید؛ اما باید با یک پشتوانه‌ی آن‌چنانی که عرض کردم، جلو بروید. دنبال این قضیه بروید و از آنها بخواهید؛ اصلاً بگویید مخصوص شما بنویسند؛ این کار می‌ارزد. اگر شما به چنین افرادی پیشنهاد کردید، اما قبول نکردند، به آنها بگویید که وقتی شما کتاب می‌نویسید، تیراژ آن چه‌قدر است و چند نفر خواننده دارد. مثلاً ـ اگر ده سال پیش شما کتابی نوشتید و تاکنون ده بار هم تجدید چاپ شده باشد - فرضاً پنجاه‌هزار یا صدهزار نسخه از آن چاپ شده باشد - آیا می‌توانید قسم بخورید که صدهزار نفر این کتاب را خوانده‌اند؟ بعضیها کتاب را می‌خرند و در قفسه می‌گذارند؛ لذا همه‌ی کتابها خوانده نمی‌شود. اگر انسان چیزی بنویسد که در یک روز چند میلیون نفر آن را گوش کنند، این مگر چیز کمی است؟ جا دارد که تمام ذخیره‌ی فرهنگیِ معنویِ دینی ما به سمت رادیو سرازیر بشود؛ من با این چشم به گروه معارف نگاه می‌کنم. البته بعضی از برنامه‌ها اصلاً چنین چیزی را برنمی‌تابد؛ فرضاً همین برنامه‌های پیش از اذان ظهر - که من گاهی فرصت پیدا می‌کنم و آنها را گوش می‌کنم - خوب است؛ مثلاً به مسجدی می‌روند و با امام جماعت و افراد آن مسجد صحبت می‌کنند؛ یا دعا و قرآنی خوانده می‌شود و مسائلی گفته می‌شود؛ اینها اصلاً چنان پشتوانه‌یی را نمی‌طلبند. برنامه‌های قبل از اذان مغرب هم همین‌طور خوب است. البته متأسفانه من فرصت پیدا نمی‌کنم که برنامه‌های پیش از اذان صبح را هم بشنوم؛ گاهی سابقها گوش می‌کردم، اما الان مجال پیدا نمی‌کنم که در این موقع رادیو را باز کنم و ببینم برنامه‌های آن چیست. دقت در طرح مسائل و احکام شرعی در طرح احکام شرعی در برنامه‌ی پیش از ظهر، باید سفارش کنید که مسائلی گفته بشود که در حواشی آن، برداشت نادرستی صورت نگیرد. مثلاً گروه نظارت ما گزارشی به من دادند که در یکی از همین برنامه‌ها، موقع طرح یک مسأله‌ی شرعی در خصوص اختلاف زن و مرد در زمینه‌ی مهریه، از تعداد زیاد سکه‌ها مثال زده شده بود؛ مثلاً اگر زن گفت مهریه‌ی من صدوپنجاه سکه‌ی بهار آزادی است، اما مرد گفت نخیر، صد سکه‌ی بهار آزادی است، در این‌جا چه باید کرد! اصلاً چرا شما اسم مهریه را با صدوپنجاه سکه می‌آورید؟! بنده حداکثر چهارده سکه را برای قرائت خطبه‌ی عقد تعیین کرده‌ام؛ اگر یک عدد سکه هم اضافه کنند، خطبه‌ی عقد را نمی‌خوانم. مگر صدوپنجاه عدد سکه شوخی است؟! اصلاً نباید اسمش را آورد. مثلاً باید گفت اگر زن ادعای ده سکه داشت، ولی مرد گفت نخیر، نُه سکه است، چه کار باید کنیم. یا فرضاً شنیده بشود که برخی از تعبیرات نادرست را در طرح مسأله‌ی بین زن و شوهر به کار برده‌اند؛ مثلاً گفته بشود که زن اسیر مرد است! زن اسارتی ندارد؛ انسان آزاد است. این‌گونه تعبیرات با این‌که تعبیرات حساب‌شده‌یی هم نیست، اما حالا به زبان آمده است. در هنگامی که می‌خواهند این‌گونه برنامه‌ها را پخش کنند، باید این دقت را بکنند و این موارد را اصلاح کنند. واقعاً شماها گروه عزیز و جلیل‌القدری هستید. به لحاظ جایگاه کاری، قدر و اندازه‌ی شماها خیلی بالاست. عرض ما این است که هرچه می‌توانید، کیفیت این گروه را بالا ببرید؛ چیزهایی بگویید که من هم که گوش می‌کنم، استفاده کنم؛ چه برسد به یک آدم معمولی که اهل این کار نیست. بهترین گویندگان، باید بهترین مطالب را در گروه معارف بیان بکنند. برنامه‌ی قرآن صبح، آن کیفیت قبلی را ندارد! و اما بیان چند تذکر: یک مسأله راجع به همین قرآن صبح است.(۴) قبلاً هم این قرآن پخش می‌شد،(۵) اما بهتر از حالا! برنامه‌ها باید روزبه‌روز تکامل پیدا کنند. من هر وقت که صبحها قدم می‌زدم یا به کوه می‌رفتم، حتماً در آن ساعت آن برنامه‌ی قبلی را گوش می‌کردم؛ و شاید حمل بر مبالغه بشود، اما باور کنید که استفاده می‌کردم؛ یعنی وقتی گوش می‌کردم، چیزی بر معلومات من اضافه می‌شد؛ اما الان متأسفانه آن‌طور نیست! من حتّی به مسؤولان رادیو سفارش کردم که همان برنامه را بگذارند؛ اما نمی‌دانم چه شد! البته آن برنامه کامل نبود - نه این‌که بخواهیم بگوییم بهتر از آن نمی‌شد - اما برنامه‌ی خوبی بود؛ نیم ساعت قرآن و ترجمه پخش می‌شد و مفید بود؛ اما الان برنامه‌ی قرآن صبح، آن کیفیت قبلی را ندارد. علاقه‌ی من به آن برنامه‌ی قبلی به اندازه‌یی بود که وقتی دیدم تمام شد، به دفتر گفتم به رادیو اطلاع بدهند که من می‌خواهم به عنوان ختم قرآن، یک هدیه به این آقایان بدهم. سابقها در مکتبخانه‌ها معمول بود که وقتی قرآن را ختم می‌کردند، هدیه‌یی می‌دادند؛ گفتم من حالا به همان رسم و سنت، چون این آقایان قرآن را ختم کردند، می‌خواهم هدیه‌یی به آنها بدهم. ظرافتهای بیان آیات و گویش ترجمه‌ی آن بیان آیات

قرآن، گویش ترجمه‌ی قرآن و نظم نوشتنیِ آن ظرافتهایی دارد؛ باید به طور مخصوصی نوشته بشود و به‌طور مخصوصی هم بیان گردد؛ نسبت به این قضیه نمی‌شود سرسری برخورد کرد. البته من الان در مقام بیان جزییات برنامه‌ی قرآن صبحگاهی نیستم؛ اما شما می‌توانید این دو برنامه را کنار هم بگذارید و مقایسه کنید و ببینید امتیازهاشان چیست. آن آیه‌یی که در ابتدا می‌خوانید، هم غیرفنی خوانده می‌شود، هم بسم‌اللَّه ندارد - اگر بخواهید بسم‌اللَّه را هم بخوانید، طولانی می‌شود - هم اصلاً آهنگ ندارد. این آقا(۶) اهل موسیقی است؛ این را پیش ایشان ببرید و ببینید آیا آن آهنگ درست است یا درست نیست؛ ایشان هرچه قضاوت کرد، همان‌طور عمل کنید. بنده اهل موسیقی نیستم؛ اما گوشم میزان است. من می‌دانم که اگر یک آدم اهل موسیقی هم این را بشنود، نمی‌پسندد. اصلاً لزومی ندارد که شما آن‌طوری شروع کنید؛ «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم» را بگویید و شروع به خواندن کنید. نقاط قوّت و ضعف برنامه‌ی «سیمای فرزانگان» برنامه‌ی «سیمای فرزانگان» از برنامه‌های بسیار خوب شماست؛ هم موضوع برنامه خوب است، هم تنظیم برنامه خوب است؛ بخصوص که گوینده‌ی خوبی(۷) هم آن را بیان می‌کند. گرچه به گمانم آن گوینده‌ی قبلی(۸) نیست، اما درعین‌حال این گوینده‌یی هم که الان این برنامه را اجرا می‌کند، گوینده‌ی خوش‌صدای خوبی است که گرم صحبت می‌کند. شما در این برنامه گاهی با برخی از آقایان مصاحبه می‌کنید و در نیم ساعت برنامه‌ی خودتان، مثلاً یک ربع ساعت از صحبت اینها استفاده می‌کنید؛ به نظر من این هیچ لزومی ندارد؛ زیرا اولاً بعضی از صحبتها تکرار می‌شود - گوینده مطلبی را گفته، آن آقا هم آن را تکرار می‌کند - ثانیاً مصاحبه شونده چون خودش را برای این کار آماده نکرده و اهل گویندگی نیست، دارد یک خاطره نقل می‌کند که در آن، اضافات و حشو و چیزهای غیرلازم هست. شما با این آقایان مصاحبه بکنید، عمده‌ی آن مصاحبه را خلاص کنید و در قالبهای خودتان بریزید و بگویید. اگر نکته‌ی جالبی در بیان آنها بود، به قدر یکی، دو دقیقه از صدای خود آنها استفاده کنید؛ البته به شرطی که آن صدا سندیت داشته باشد. مثلاً من دیدم که چند ماه قبل از این، موضوع برنامه راجع به شیخ بهایی بود که با آقای حسن‌زاده آملی در همین زمینه مصاحبه شده بود. ایشان اهل این کارند، اما فصل مشبعی را در مقدمه ذکر کرده بودند. بیان فصل مشبع در مقدمه، به جای خود خوب هم است، اما نه در مقام بیان شرح حال شیخ بهایی. واقعاً بیان آن همه تفصیلات چه لزومی داشت؟ اگر ایشان آن مقدمه‌ی مفصل را گفتند، شما آن را بگیرید و از آن هم استفاده بکنید - یعنی نکات مهمش را در تدوین برنامه‌ی خودتان بگنجانید - اما لزومی نداشت که اصل آن حرف را از اول تا وسط برنامه، یا از وسط تا آخر برنامه بگذارید؛ به نظر من این استفاده‌ی زیاد از کلمات است. گاهی بعضیها تعبیر خوبی ندارند، لهجه‌ی خوبی ندارند، تکیه کلامهای نابجایی دارند؛ با این کار برنامه‌تان را خراب می‌کنید. بنابراین مصاحبه انجام بگیرد و از معلومات آقایان استفاده بشود؛ اما از اصل مصاحبه در برنامه خیلی کم استفاده شود. یادم هست که چند سال قبل درباره‌ی مرحوم شیخ آقا بزرگ(۹) با آقای حاج آقا موسی زنجانی مصاحبه کرده بودند. ایشان خبره‌ی این کار است؛ اصلاً فن رجال و علم تراجم در دست اوست؛ اما حالا که با آقایانِ برنامه‌ی «سیمای فرزانگان» روبه‌رو شده، قضیه‌یی مربوط به شیخ آقا بزرگ یادش آمده که مثلاً از شط دجله در سامرا عبور می‌کرد و کتابهایش افتاد و ...؛ طرح این طور قضایا هیچ لزومی ندارد. آقای شبیری زنجانی واقعاً استاد بزرگ و یکی از محققان بنام حوزه است؛ آن وقت با طرح مستقیم این‌گونه مطالب از ایشان، این مرد را در حد این گفتارِ بی‌اهمیت پایین آوردند! حرفهای ایشان را بشنوید و نکاتی را که ایشان می‌داند و واقعاً هیچ‌کس نمی‌داند - نکاتی هست که این آقای زنجانی در رجال می‌فهمد و آدم می‌تواند بگوید که لااقل در این زمان احدی غیر از او نمی‌داند و مخصوص خود ایشان است - جمع کنید و گوینده‌یی هم با صدای خوب همانها را بیان کند؛ بنابراین مستقیماً از صدای آقایان استفاده نشود. یا مثلاً آقای استادی، استادِ در همین تراجم است. من دیدم که ایشان داشتند راجع به این خانواده‌ی مسجدشاهی‌های اصفهان و این آقا نجفی(۱۰) - که خانواده‌ی مفصلِ عریقی هستند و همین‌طور از چند طرف ده شعبه پیدا می‌کنند - شرح کاملی می‌دادند. یک آدم رجالی، در مقام بیان علم رجال، این مطالب مفصل را می‌گوید. هنر آقای استادی این است که این چیزها را بلد است و به یادش می‌ماند و بدون مراجعه به کتاب می‌تواند اینها را

بگوید. واقعاً اگر آدم بخواهد اینها را بگوید، باید چه‌قدر مطالعه کند؛ ولی ایشان همه را حاضر است؛ اما این مربوط به برنامه‌ی شما نیست. شما باید اینها را بگیرید، آن زوایدش را حذف کنید و لبّ مطلب را در برنامه بیاورید؛ تا اگر انسان گوش می‌کند، استفاده کند. سطح پایین برنامه‌های مربوط به زندگی ائمه! در خصوص برنامه‌های مربوط به زندگی ائمه (علیهم‌السّلام) هم همین‌قدر بگویم که آنچه شما در رادیو در مورد ائمه پخش می‌کنید، حتّی با سطح مطالب پایین‌تر از راقی کنونی هم فاصله‌ی زیادی دارد! من خودم قبل از انقلاب در باب زندگی ائمه کار می‌کردم؛ جزو رشته‌هایی بود که من به آن علاقه داشتم. سخنرانیهای فراوانی برگزار می‌شد و کسانی بودند که آن حرفها را می‌گرفتند و منتشر می‌کردند. من الان می‌بینم که در دوران بعد از پیروزی انقلاب، از آن حرفهایی که بنده مثلاً در سالهای ۵۰ تا ۵۳ راجع به زندگی ائمه می‌گفتم، اصلاً اثری نیست؛ اقلاً- برنامه‌ی رادیو را به آن سطح برسانید. آدم تأسف می‌خورد؛ انصافاً برنامه‌های مربوط به زندگی ائمه خیلی ضعیف است! در خصوص جوانب گوناگون زندگی اجتماعی و علمی ائمه باید مطالبی بیان کنید که وقتی کسی گوش می‌کند، لااقل به اندازه‌ی فهمش، به جایگاه امام نزدیک بشود؛ حالا- نمی‌گوییم که انسان آن جایگاه را درک کند؛ آن‌که خیلی سخت است و خیلی فاصله دارد. عزاداری، لزوماً روضه‌خوانی و سینه‌زنی نیست مسأله‌ی دیگر، مسأله‌ی روضه‌هاست. روضه‌خوانی و سینه‌زنی باید باشد؛ اما نه در هر عزایی. این را بدانید که روضه خواندن و گریه کردن - آن سنت سنیه - مربوط به همه‌ی ائمه نیست؛ متعلق به بعضی از ائمه است. حالا یک وقت در جمع و مجلسی کسی روضه‌یی می‌خواند، عده‌یی دلشان نرم می‌شود و گریه می‌کنند؛ این عیبی ندارد. اصلاً عزاداری کردن یک حرف است، روضه‌خوانی و سینه‌زنی راه انداختن یک حرف دیگر است. روضه‌خوانی و سینه‌زنی راه انداختن، مخصوص امام حسین است؛ حداکثر مربوط به بعضی از ائمه است؛ آن هم نه به این وسعت. مثلاً- در شب و روز تاسوعا و عاشورا بخصوص، در شب و روز بیست‌ویکم ماه رمضان، سینه‌زنی و عزاداری و برپایی جلسات خوب است؛ ولی مثلاً در مورد حضرت موسی‌بن جعفر (علیه‌السّلام) - با این‌که وفات آن بزرگوار از وفاتهای دارای روضه‌خوانی است - من لزومی نمی‌بینم که سینه‌زنی بشود؛ یا مثلاً در سالگرد شهادت حضرت زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) مناسبتی ندارد که ما بیاییم نوحه‌خوانی و سینه‌زنی کنیم؛ بهتر این است که در آن موارد، شرح مصایبشان گفته بشود. شرح مصایب، گریه‌آور است. من خودم الان در ایام ماه محرّم که نمی‌توانم روضه بروم، چون آن احساس و عشقی که در دل هر شیعه هست و دلش می‌خواهد در عزاداری شرکت کند، لذا من این را با خواندن «نفس‌المهموم» حاج شیخ عباس قمی(۱۱) - که یک کتاب عربی است - اشباع می‌کنم؛ این خودش گریه‌آور است و برای من کار چند نفر روضه‌خوان را می‌کند. حتماً لازم نیست که عزاداری به همان شکل سنتیِ روضه‌خوانی باشد که اولش چیزی می‌خوانند و بعد هم احیاناً آخرش دمی می‌گیرند و سینه‌یی می‌زنند؛ نه، شرح حال را بیان کنید؛ مثلاً یک نفر با بیان خوب و لحن محزونی، وضع زندان رفتن حضرت موسی‌بن‌جعفر را بیان کند؛ حوادث تلخ زندان را بیان کند؛ بعد شهادت حضرت را بیان کند؛ بعد مراسم تشییع را بیان کند؛ در این صورت هر کس که آن‌جا نشسته باشد، دلش نرم می‌شود. نوای گوشخراش شیپور عزا در بین دو برنامه! شبیه همان صداهای ناهنجار، نوای شیپوری است که معمولاً در ایام عزا بین دو برنامه گذاشته می‌شود؛ که آن هم انصافاً گوشخراش است. من یک وقت به برخی از دوستان گفتم که شما می‌توانید برای ایجاد فاصله بین دو برنامه، از صدایی شبیه برخورد یک قاشق با یک کاسه‌ی فلزی استفاده کنید؛ واقعاً چه لزومی دارد که حتماً یک موسیقی باشد، که ما چون موسیقی را در این روزها حرام می‌دانیم و نباید بگذاریم - روزهای دیگر که حرام نیست - آن وقت بیاییم از شیپور بدصدایی، آن هم صدای گرفته‌ی خش‌داری استفاده کنیم؟! باید چیز مناسبی انتخاب بشود. در زمان رژیم گذشته هم از این صدا استفاده می‌شد. من دیده بودم که در ایام وفات، بین برنامه‌ها از شیپوری استفاده می‌شد که حالا هم گذاشته می‌شود! چیز جدید و خوبی ابداع کنید. البته نباید افراط بشود و عده‌یی از آن طرف بروند و بگویند فلانی گفت که این شیپور بد است؛ پس بیاییم مثلاً سنتور یا ویولونی بیاوریم و بگذاریم! نه، من می‌گویم اصلاً لزومی ندارد که موسیقی باشد. اگر نمی‌خواهید موسیقی بگذارید - که عیبی هم ندارد - اصلاً موسیقی نگذارید؛ اما اگر یک

چیز مناسب عزا دارید، آن را بگذارید. از مداح خوش‌صدا استفاده کنید آن‌جاهایی هم که سینه‌زنی و نوحه‌خوانی هست، از مداح خوش‌صدا استفاده کنید. گاهی آدمهای بدصدایی می‌آیند و شما صداهای ناهنجار نکره‌یی را در آن‌جا می‌گذارید که با شنیدن این صداها آدم ناگهان از جا می‌پرد و اصلاً بدش می‌آید که این صداها چیست! بروید خواننده‌های خوش‌صدایی را بیاورید و در برنامه‌های خودتان از صدایشان استفاده کنید. همین خواننده‌های معمولی بیایند شعر عزاداری بخوانند، یا در مدح ائمه شعر بخوانند؛ مگر ننگشان می‌کند؟! شعرای بزرگ ما در مدح و عزای ائمه شعر گفته‌اند. این دوازده بند محتشم، از لحاظ هنر شعری، جزو شعرهای درجه‌ی یک است. محتشم، دیگر هم شعر به این خوبی ندارد. من دیوان محتشم و غزلیاتش را دیده‌ام؛ این دوازده بند چیز فوق‌العاده‌یی است؛ از لحاظ شعری، حد اعلای شعر است. شعری مثل شعر محتشم، در حد بالای هنری سروده شده است؛ اما مثلاً آقایی ننگش بکند آن را بخواند! خوشبختانه ما خواننده‌های جوان داریم. بعضی از جوانانی که تازه روی کار آمده‌اند، صداهای خوبی هم دارند؛ این‌گونه اشعار را در اختیارشان بگذارید تا بخوانند. بیان مناقب و معجزات ائمه در روزهای ولادت آنها نکته‌ی بعدی در زمینه‌ی جشنهای مربوط به سالگرد ولادت ائمه در رادیوست. جشن باید شاد باشد؛ منتها جشن ائمه را باید با شادی روز سیزده‌بدر تفاوت گذاشت. اگر بنا باشد که روز تولد ائمه طوری شادی را تأمین کنیم که مثلاً در سیزده‌بدر تأمین می‌کنیم؛ یکی بیاید لطیفه‌یی بگوید و جمعی را بخنداند؛ هر چند من این را منع نمی‌کنم، اما آن را به‌حساب معارف نگذارید. البته برنامه‌های شما به مناسبت ولادت ائمه، اصلاً نباید جنبه‌ی مصیبت و روضه‌خوانی و غم داشته باشد. اگر می‌خواهید تحلیل هم بکنید - که عیبی ندارد - در آن جنبه‌هایی تحلیل کنید که این چیزها نباشد. در روزهای ولادت باید مناقب و معجزات ائمه گفته بشود؛ البته معجزاتی که قابل قبول و قابل فهم باشد و سنگی در ذهن مخاطب نیندازد. مباحث عرفانی باید دل انسان را به خدا نزدیک کند یک نکته هم در خصوص برنامه‌های عرفانی شماست. آن برنامه‌یی که گفتم یک روز اعصاب من را آشفته کرد، یک برنامه‌ی عرفانی بود! البته در این برنامه‌ی «با محرمان خلوت انس» هم مطالب عرفانی وجود دارد؛ اما منظورم این برنامه نیست؛ اگرچه گاهی آن هم در این عیبی که می‌خواهم بگویم، شرکت دارد. گاهی در مباحث عرفانی حرفهای قلمبه سلمبه‌یی زده می‌شود که واقعاً کسی نمی‌فهمد معنی این حرفها چیست؛ یعنی استفاده از اصطلاحات عرفا و احیاناً به‌کار بردن آنها در موارد نه چندان بجا ! مباحث عرفانی باید دل انسان را به خدا نزدیک کند؛ عرفان واقعی یعنی این؛ یعنی آن ذکر و یاد الهی را در انسان به‌وجود بیاورد و بصیرت لازم را برای حضور در مقابل خدا ایجاد کند. این حضور هم درجاتی دارد. آدم هر وقت به خدا توجه می‌کند، حضوری پیدا می‌کند؛ اما در انسانهای عارف و والامرتبه، این حضور خیلی عمیق‌تر و پُرمعناتر و پُرصفاتر است. عرفان باید در انسان صفایی ایجاد کند؛ این صفا با الفاظ خشکِ این‌طوری به‌وجود نمی‌آید؛ چون هیچ معنایی پشتش نیست. به نظر من با طرح بعضی از داستانها از جاهای خوب، و بیان کلماتی از بعضی از بزرگان - همانهایی که واقعاً عارف و اهل معنا بودند - عرفان واقعی را در برنامه‌ی خودتان مطرح کنید. بیان مطالب گیرا و بسیار ساده در برنامه‌های عرفانی حالا ما عیب این برنامه‌های عرفانی را گفتیم، به هنرش هم اشاره می‌کنیم. من یک بار داشتم به یکی از همین برنامه‌های عرفانی شما گوش می‌کردم، دیدم جمله‌یی را از کتاب «چهل حدیث» امام نقل می‌کند؛ آن جمله برای من خیلی مؤثر و گیرا بود. عجیب است که من کتاب «چهل حدیث» امام را دارم و نگاه هم کرده‌ام؛ اما آن جمله را ندیده بودم. آن جمله راجع به این بود که انسان نباید به خدای متعال بگوید که با عدالت با من برخورد کن؛ چون خدای متعال بر او سختگیری خواهد کرد. همان عبارت ساده‌ی امام در آن‌جا، بسیار گیرا و مؤثر بود؛ اینها عرفان است. خود امام اهل معنا و اهل حال بود؛ آن چیزی که می‌گفت، واقعاً آن را احساس کرده بود؛ لذا آن چیزی هم که از او صادر شده است، همان اثر را می‌گذارد. آن برنامه‌یی(۱۲) هم که شما(۱۳) پارسال در ماه رمضان در تلویزیون اجرا می‌کردید، واقعاً همین‌طور بود؛ از یک انسان بزرگ و اهل معرفت، جمله‌یی گیرا به زبانی ساده نقل می‌شد و انسان را منقلب می‌کرد. برنامه‌های عرفانی بایستی این‌گونه باشد؛ والّا از لفاظی کردن و دایماً ملکوت و جبروت را به‌هم بستن، چیزی در نمی‌آید! توجه به تاریخ تحلیلی اسلام در گروه معارف یکی از

چیزهایی که در گروه معارف جایش خالی است، تاریخ تحلیلی اسلام است. بایستی آدمهایی که متخصص و اهل این کارند، به این امر بپردازند. البته یادم هست که در گذشته یک دوره‌ی تاریخ اسلام به صورت سخنرانی گذاشته بودند و یک نفر از فضلای قم هم هفته‌یی یک بار آن را ادا می‌کردند که به نظر من جالب نبود؛ نه ادا خوب بود، نه محتوا خیلی خوب بود، و نه خیلی تعریف داشت. کسانی هستند که در تاریخ تحلیلی اسلام دست دارند و واقعاً می‌توانند مسائل اسلام و جنگهای پیامبر را تحلیل و بیان کنند. من می‌خواهم به شما عرض بکنم که مردم ما از زندگی و جنگهای پیامبر تقریباً چیزی نمی‌دانند؛ همین‌طور جسته و گریخته چیزی شنیده‌اند؛ مثلاً اگر یک منبری داشته درباره‌ی موضوعی صحبت می‌کرده، بعد به مناسبت، چیزی از جنگ خندق نقل کرده، مردم فهمیده‌اند که جنگ خندقی هم بوده است؛ اما این جنگ خندق چه بود، چه موقع بود، با چه کسانی بود، شروعش به چه علت بود، حضرت تا کجا آن را ادامه دادند، چه کسی کشت و چه کسی کشته شد و سرانجام چه شد، واقعاً مردم نمی‌دانند! یا مثلاً جنگ حنین که در قرآن از آن نام برده شده - «و یوم حنین اذ أعجبتکم کثرتکم»(۱۴) - چه جنگی بوده است، مردم از ابعاد گوناگون آن اطلاع چندانی ندارند؛ حتّی از جنگ احد - که به خاطر حساسیت آن خیلی تکرار شده است - هنوز شناخت کامل و درستی ندارند! مردم باید بدانند که پیامبر چند جنگ داشته است؛ در چند مورد از این جنگها خود پیامبر حضور داشته است؛ در چند مورد حضور نداشته است؛ با چه گروهها و چه عناوینی جنگیده است؛ شعارشان در جنگ چه بوده است. این وقایع را دنبال کنید؛ آن وقت به تاریخ دوره‌ی فترت برسید؛ یعنی بعد از رحلت پیامبر و دوره‌ی خلفای ثلاثه، تا امامت امیرالمؤمنین. مردم ما از دوران خلافت امیرالمؤمنین هم چیز زیادی نمی‌دانند؛ مختصری از جنگها را می‌دانند؛ اما از تفصیلات آن اطلاعی ندارند. مردم همچنین از صلح امام حسن چیز زیادی نمی‌دانند؛ فقط چند تا کلمه‌ی شعاری می‌دانند؛ درحالی‌که درباره‌ی این صلح کتاب نوشته شده و بحث و تحلیل شده است. من خودم چندین سال قبل از این، کتابی از شیخ راضی آل یاسین(۱۵) - از بزرگان علمای عراق - ترجمه کردم.(۱۶) ترجمه‌ی این کتاب در سال ۱۳۴۸ منتشر شده است؛ الان باید محتوای آن کهنه باشد. درباره‌ی امام حسن، ذهنها و فکرها باید حرف نو بگویند؛ اما همانها هم گفته نمی‌شود؛ اینها مایه‌ی تأسف است! نباید به مقدسات سایر مسلمین اهانت شود بعضیها خیال می‌کنند که اگر بخواهند راجع به دوره‌ی خلفا تحلیل کنند، حتماً باید با طعن به آنها همراه باشد؛ نه، طعن به خلفا در رادیو جایز نیست. اگر تاکنون این نکته را در جلسات قبل نگفته‌ام، الان عرض می‌کنم که طعن به خلفا در رادیو مطلقاً جایز نیست؛ الان حرام شرعی است. داعیه‌ی ما این است که می‌خواهیم انقلابمان را به دنیا صادر کنیم؛ کدام دنیا؟ در درجه‌ی اول، دنیای اسلام است. آن‌وقت دنیای اسلام که یک میلیارد و دویست میلیون نفر جمعیت دارد و حدود چهارپنجم‌شان کسانی هستند که به چیزهایی به شکل مقدسات اعتقاد دارند، شما بیایید به این مقدسات اهانت بکنید؟! آیا این انقلاب صادر می‌شود؟! خوب است بدانید - و لابد بعضی می‌دانند - که در الجزایر وقتی‌که بوادر و نشانه‌های این نهضت فعلی ظاهر شد، یکی از کارهایی که کردند، این بود که یک رساله در باب عقاید شیعه نسبت به خلفا منتشر کردند، تا خوب رابطه‌ی آنها را با انقلاب قطع کنند! حالا اگر یک وقت کسی عقیده‌اش چیزی بوده و در جایی آن را گفته است، این به من و شما ارتباطی ندارد؛ ما باید مواظب باشیم که در رادیو چنین چیزهایی منعکس نشود. ما الان در حال اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی هستیم؛ نباید به مقدسات سایر مسلمین اهانت بشود. بد نیست من خاطره‌یی را برای شما نقل کنم؛ هرچند که به خیلی از دوستان هم این را گفته‌ام. امام یک وقت در اوایل انقلاب در سخنرانیهایشان از معاویه به صورت طعن‌آمیزی اسم می‌آورند. شما می‌دانید که من مدتی را در بلوچستان بودم و با خیلی از علمای آن‌جا دوست نزدیک هستم. مردم و علمای سنی آن منطقه، معاویه را مقدس می‌دانند. به امام عرض کردم که در طرف شرق کشورمان، چند صد میلیون نفر معاویه را محترم می‌شمارند و او را خال‌المؤمنین می‌دانند - البته بحق یا بناحق آن، مربوط به جلسه‌ی بحث است - یعنی مسلمانان هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان اغلب سنی حنفی‌اند؛ اینها معاویه را محترم می‌شمارند. امام گفتند عجب، من نمی‌دانستم! من بعد از آن در طول این ده، یازده سال یک جمله‌ی طعن‌آمیز از امام راجع به معاویه نشنیدم. من خودم در نماز جمعه

راجع به جنگ صفین و سایر جنگهای امیرالمؤمنین صحبت می‌کنم؛ اما اهانت نمی‌کنم. تاریخ گویی، یک حرف است؛ اهانت، حرف دیگری است. تاریخ بیست‌وسه‌ساله‌ی بعد از رحلت پیامبر تا خلافت امیرالمؤمنین، یک تاریخِ قابل بررسی است؛ باید بررسی شود؛ اما در آن اهانت و جسارت به خلفا به‌هیچ‌وجه نباید باشد. سخنرانیِ سخنرانهای ممتاز را بگذارید مطلب بعدی راجع به سخنرانیهاست. در سابق هر روز هفته - غیر از جمعه - قبل از اخبار ساعت ۱۴ در رادیو سخنرانی می‌گذاشتند، که بعضاً سخنرانی آدمهای نه چندان شایسته‌ی این کار هم از آن‌جا پخش می‌شد! من یک وقت به مسؤول رادیو گفتم که شما سخنرانیِ سخنرانهای ممتاز را بگذارید؛ نه کسی که وقتی سخنرانی می‌کند، مثل کسی است که دارد تمرین منبر می‌کند! واقعاً چه لزومی دارد که شما سخنرانی این آقایی که به اصول و ارکان سخنرانی واقف نیست، به صرف این‌که وجهه‌ی سیاسی دارد، از رادیو پخش کنید؟! این غلط است. به نظر من قطع سخنرانی هم - که چند سال است در رادیو معمول شده - کار خوبی نیست؛ ظاهراً بعدازظهرهای جمعه یکی، دو تا سخنرانیِ این‌طوری می‌گذارند. بعدازظهر جمعه وقتی است که شنونده‌های دیگری دارد. باید از آدمهای حسابی سخنرانی گذاشته بشود؛ آن هم نه هر سخنرانیِ آن آدمِ حسابی؛ بلکه آن سخنرانی او که به درد شما می‌خورد؛ باید بگردید و این‌گونه سخنرانیها را پیدا کنید و بگذارید. البته آن بخشهایی از فرمایشهای امام که پیش از خبر ساعت ۱۴ پخش می‌شود،(۱۷) خیلی خوب و مناسب است. واقعاً من احساس می‌کنم که هرکس به این یک قطره از آن مقویِ فرمایش امام احتیاج دارد. ما باید هر روز یک قطره مصرف کنیم؛ چون آدم ویتامینش کم می‌شود. حرفهای مناسب و خوبی هم انتخاب می‌شود. البته قدری به شکل کار توجه بشود؛ گاهی احساس می‌شود که ناگهان وسط فرمایش امام صدا قطع می‌شود؛ چنین فراز و نشیبهایی هم باید ملاحظه بشود. بگردید بهترین تلاوت قرآن را بگذارید نکته‌ی دیگر راجع به قرآن و تواشیح است. من مدتی پیش در همین زمینه بلبشویی را در صدا و سیما احساس کردم؛ مثلاً یک نوار قرآن را چهار روز پشت سر هم می‌گذارند؛ این چه لزومی دارد؟! گاهی اوقات چیزهای بدتری هم بود که چون مربوط به تلویزیون است، آنها را رها می‌کنیم. در همین زمینه، جمع متخصصی را معین کرده‌ام تا راجع به تلاوتهایی که در رادیو و تلویزیون گذاشته می‌شود، نظر بدهند؛ شما بایستی نظر این جمع را رعایت کنید. من به‌طور کلی عرض می‌کنم که اگر می‌خواهید قرآن بگذارید، بگردید بهترین تلاوت را بگذارید. این‌طور نباشد که ما برای این‌که بخواهیم جوانی را تشویق کنیم، قرآن او را بگذاریم! البته گاهی نوجوانانی مثل جواد فروغی هستند که قرائت قرآنشان در حد بالاست؛ این نه به عنوان تشویق، بلکه به‌عنوان یک قرائتِ خوب می‌شود از آن استفاده کرد؛ البته نه همه‌ی قرائتهایش؛ بعضیهایش را که من دیده‌ام، انصافاً عالی است. رعایت موازین موسیقی در تواشیحها نکته‌ی دیگر در این زمینه، همین مطلبی است که ایشان(۱۸) گفتند؛ یعنی رعایت موازین موسیقی در این تواشیحها؛ که الحمدللَّه معلوم می‌شود شما این کار را شروع کرده‌اید؛ این بسیار مهم است. من گاهی اوقات می‌بینم که فارسها بدون توجه به موسیقی عربی، یک نغمه‌ی عربی را می‌خوانند! البته دستگاهها، همان دستگاههاست؛ آنها هم وقتی می‌خواهند بخوانند، در همین دستگاههای بیات ترک و همایون و شور می‌خوانند؛ عجیب این است که همین اسمها را هم بیان می‌کنند. مرحوم امیری فیروزکوهی - که در موسیقی وارد بود - می‌گفت هرکس هر صدایی از دهانش دربیاورد، در یکی از این دستگاههاست؛ ولو این‌که موسیقیِ غربی باشد؛ منتها اصول و مبادی خوانندگی آنها فرق دارد. لابد حرف مرحوم امیری فیروزکوهی حجت است. در موسیقی ایرانی، اگر کسی به هنگام خواندن از دستگاهی خارج بشود، اهل موسیقی می‌گویند گناه کبیره‌یی مرتکب شده است؛ اما موسیقی عربی اصلاً یکی از لوازمش این است که از یک دستگاه به دستگاه دیگر بروند؛ غیر از این گناه کبیره است! لذا موسیقیدانهای ایرانی از این‌گونه قرآن خواندنها خوششان نمی‌آید؛ می‌گویند از دستگاه خارج شد؛ غافل از این‌که اصلاً خارج شدن و از یک دستگاه به دستگاه دیگر رفتن، یکی از مبادی خوانندگیِ قرآن‌خوانهای عرب است؛ خودشان هم این را می‌دانند؛ از اول که شروع می‌کنند، گاهی پنج دستگاه را طی می‌کنند، تا وقتی که به آخر می‌رسند و مجدداً به دستگاه اول برمی‌گردند؛ مثلاً از بیات ترک شروع می‌کنند، وارد همایون می‌شوند و سپس به شور می‌روند؛ بعد آخر سر مجدداً به همان بیات

ترک برمی گردند؛ لذا شما می‌بینید که «صدق‌اللّه‌العلیّ‌العظیم»شان، با «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم»شان دارای یک آهنگ است. در چنین حالتی، اگر ما بیاییم قرآن عربی یا سرود عربی را بدون رعایت موازین آنها بخوانیم، چیز ناجوری از آب درمی‌آید و اصلاً به گوش نمی‌چسبد. اگر بناست تواشیح خوانده بشود، باید همان‌طور خوانده بشود. از تواشیحهای آنها هم خیلی نباید استفاده بشود. من می‌بینم که این جوانان ما وقتی همخوانی می‌کنند، عین همان چیزی را که آنها خوانده‌اند، تکرار می‌کنند؛ واقعاً این تقلید محض لزومی دارد؟ این همه شعر عربی و دعا هست که می‌توان از آنها استفاده کرد؛ مثلاً می‌توانند قصیده‌ی «بُرده»(۱۹) را بخوانند که خیلی ممتاز و خیلی خوب است. درباره‌ی پیامبر و ائمه، عربها چه‌قدر اشعار خوب سروده‌اند که در حد اعلای فصاحت و بلاغت است؛ از اینها در تواشیح استفاده کنید. دعاها را با سبک قرآن‌خوانیِ فارسی بخوانند البته این نکته‌یی که عرض کردم، شامل دعاهایی که بعد از اذان صبح خوانده می‌شود، یا دعای روزها - که قبلاً خوانده می‌شد و الان مدتی است آن را قطع کرده‌اند و ما هم گفتیم که قطع نکنند - نمی‌شود. اگر این دعاها را با سبک قرآن‌خوانیِ فارسی بخوانند - همین سبکی که در مسجدها می‌خوانند - مطلوبتر است؛ آن آهنگهای کشیده خیلی مناسب نیست. البته همین دیروز یا پریروز بود که دیدیم بعد از اذان دعایی با لحن عربی خوانده شد که خوب و دلنشین بود؛ اما اگر بخواهند آن را بِکِشند، چیز مطلوبی نخواهد شد. البته استثناهایی هم وجود دارد؛ مثلاً آن «ربّنا»هایی که شجریان خوانده و در ماه رمضان قبل از اذان مغرب می‌گذارند، یک کار هنری است؛ یک کار حالی نیست؛ مناسب نیست که بعد از اذان، کسی بخواهد آن‌طور چیزی را بگذارد؛ نه، بعد از اذان، به نظرم می‌رسد که همین صدای معمولیِ مسجدیِ ما بهتر و مناسبتر باشد. اذان استودیویی به درد ما نمی‌خورد! یک نکته را هم در خصوص اذانهایی که از صدا و سیما پخش می‌شود، متذکر می‌شوم. شما(۲۰) به اذان غلوش اشاره کردید؛ اما عیب اذان غلوش این است که آهسته گفته شده است؛ اذان استودیویی است؛ مثل این‌که برای خودش حدیث نفس کرده است. اذان ابوزید هم همین‌طور است؛ او هم برای خودش گفته است؛ اینها برای دیگران اذان نگفته‌اند. ما در این‌جا به آقایان قرّاء مصری گفتیم که اذان باید از دل کنده بشود؛ یعنی اذان گلدسته‌یی بگویند؛ اذان استودیویی به درد ما نمی‌خورد! اذان گلدسته‌یی، مثل همان اذانی است که شما گفته‌اید؛ یا اذان آقای شریف که انصافاً از آن اذانهای بسیار خوب و درجه‌ی یک است. البته این اذان آقای شریف، نسخه‌ی بدل است؛ اصلش را یک عرب گفته است و من سالها پیش این اذان را شنیده‌ام. مرحوم عطاءاللّه زاهد(۲۱) می‌گفت که موسیقی متن فیلم محمّد رسول‌اللّه را از اللّه‌اکبر آن اذان گرفته‌اند. اذان طوخی و اذان مؤذن‌زاده هم خوب است؛ اذان پُرحرارت و پُرمغزی است. بنای ما بر این نبوده که در رادیو و تلویزیون، از اول تا آخر، همین چهار تا اذان را بگذاریم؛ نه، بنا بر این بوده است که اذان گفتن را نظمی بدهند؛ منتها برای این‌که خیلی شلوغ نشود، گفته شد که مرزی بگذارند. البته ممکن است گاهی بعضی از اذانها را هم بگذارند؛ اما توجه داشته باشید که اذان رسمی و دایمی رادیوی ایران که ما می‌خواهیم در دنیا پخش بشود، باید - به قول شماها - یک اذان استاندارد باشد؛ یعنی بتوانیم آن را عرضه کنیم و بگوییم ما این‌طوری اذان می‌گوییم. توجه به لهجه خیلی مهم است اذان چون عربی است، باید آن را به لهجه‌ی عربی گفت؛ مثل قرآن، که اگر آن را با لهجه‌ی غیرعربی بخوانیم، درست نیست. بعضیها در تقلید زبانهای خارجی مقیدند که حتماً لهجه را رعایت کنند - که البته این لازم هم است؛ بالاخره اگر شما بخواهید با کسی به زبان انگلیسی یا عربی حرف بزنید، نمی‌شود مثل همان لهجه‌ی فارسی با او حرف بزنید؛ باید به لهجه‌ی خودش باشد - اما وقتی به نماز و قرآن می‌رسند، متأسفانه وسوسه‌شان می‌گیرد و می‌گویند چه لزومی دارد که ما این «ولاالضّالین» را مَد بدهیم؛ همین‌طور مثل سایر کلمات به صورت عادی ادا کنیم! اینها غافل از این هستند که این «ولاالضّالین» بدون مَد، آن چیزی نیست که نازل شده است؛ اصلاً «ولاالضّالین» با مَد نازل شده است. اصول زبان این را به ما دیکته می‌کند که این‌طوری بگوییم؛ اگر این‌طوری نگفتیم، مثل این است که اصلاً آن را نگفته‌ایم! البته اگر یک وقت کسی نمی‌تواند این‌طور بگوید، گریبانش را نمی‌گیرند؛ اما بایستی درست گفت. نمی‌شود ما رعایت لهجه را نکنیم؛ لهجه خیلی مهم است. اصل، اذان و دعاست یک نکته هم مربوط به زمان پخش اذان صبح در

روزهـای مختلـف سـال اسـت. چـون زمـان پخش اذان صـبح در همـه‌ی ایـام سـال یکسـان نیسـت، شـما ملاـک زمـانی را برنـامه‌ی «شیرخدا»(۲۲) قرار داده‌اید؛ یعنی قبل از ساعت ۶ باید ضـرب «شیرخدا» زده بشود. اگر از نظر زمانی طوری شد که اذان یک ساعت با برنامه‌ی «شـیرخدا» فاصله داشت، اذان و دعا را به صورت مفصل می‌گذارید؛ اما در ایام زمستان - که اذان نزدیک همان ساعت ۶ است - زمـان پخش اذان را کوتاه می‌کنیـد و دعا نمی‌گذاریـد و همان برنامه‌ی «شـیرخدا» را پخش می‌کنیـد! در جمهوری اسـلامی برنامه‌ی «شـیرخدا» ملاک نیست. آن ضرب زورخانه یک جنبه‌ی سنتی و سمبلیک دارد؛ والّا هیچ‌کس با آن ضرب ورزش نمی‌کند. من خودم چند سال زورخانه رفته‌ام؛ اصـلاً این ضـرب، ضـربی نیست که بشود با آن ورزش کرد؛ مخلوطی از ضربهای مختلف است که مردم فقـط آن را گوش می‌کننـد؛ این غیر از دسـتورالعمل آن ورزشِ نرمشِ فرنگی است. پس این برنامه نمی‌توانـد اصل باشـد؛ اصل، اذان و دعاست. برنامه‌های سحر را باید خوب تنظیم کنید چون ماه رمضان در پیش است، باید خیلی حواستان جمع باشد. چند روز پیش مدیران مراکزِ صدا و سیما در استانها این‌جا بودند؛ به آنها هم گفتم که برنامه‌های سحر را باید خوب تنظیم کنید.(۲۳) من دیـدم دعای سـحر که خوانـده می‌شود، اصـراری هست که هر شب صـدای کسـی را بگذارنـد؛ این کار لزومی ندارد. اگر دو نفر با صدای خوب و با حالِ خوب دعای سـحر را خواندند، همان را بگذارند؛ چه لزومی دارد که هر شب صدای یک نفر را بگذارند که دلش را به دست آورده باشـند؟! خیلی اهمیت دارد که در قرائت دعاهـا، قطع و وصل جملات، صـحیح و بجا باشـد؛ تا آن کس که معنـای دعـا را می‌فهمـد، حـالش خراب نشود! مثلاًـ خوانـده می‌شود: «بـأبی انتم و امّی طبتم، و طـابت الأـرض الّـذی فیها دفنتم»؛ در صورتی که بایـد گفته شود: «بأبی انتم و امّی، طبتم و طابت الأرض الّذی فیها دفنتم».(۲۴) این دعاها عبارات زیبایی است که اگر در قطع و وصـل آن دقت نشود، واقعاً به زیبایی آن لطمه می‌خورد. من یادم می‌آیـد که یک وقت در مشـهد منزل مرحوم فرخ جلسه‌یی در روزهای جمعه تشـکیل می‌شـد و ما هم گاهی در آن شـرکت می‌کردیم. در یکی از آن جلسات، یک نفر هنـدی - که از اساتید زبان فارسـی بود - شرکت کرده بود. در آن جلسه تعریف کردند که ایشان از هند آمده‌اند و استاد زبان فارسی‌اند و بر دیوان حافظ مسـلط هسـتند؛ طرف هم به رویش بالاـ رفت و شـروع به خوانـدن یـک غزل از حـافظ کرد؛ اما به قـدری آن غزل را بـد خوانـد که بی‌اختیار همه خنده‌شان گرفت! حالا وقتی من می‌بینم که بعضـی از آقایان دعاها را این‌طوری می‌خوانند، به یاد آن جلسه و آن غزل حـافظ می‌افتم که آن اسـتاد هنـدی خوانـده بـود! به‌هرحـال، از شـما که این زحمت را قبـول کرده‌ایـد و این بـار سـنگین را بر دوش می‌کشیـد و مسؤولیتهایش را هم پذیرفته‌ایـد، خیلی متشـکرم. ان‌شاءاللّه خداونـد کمکتان کند و توفیقتان بدهد که بتوانید این کار را ادامه بدهید. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

---------------------- ۱) بیانـات در دیـدار با اعضای «گروه اجتماعی» صـدای جمهوری اسـلامی ایران (۲۹/۱۱/۱۳۷۰)؛ ر.ک: صفحه‌ی ۵۶ همین مجلد ۲) مدیر وقت صدای جمهوری اسـلامی ایران ۳) آقای واعظی، مدیر وقت گروه «معارف اسـلامی» صدای جمهوری اسلامی ایران ۴) برنامه‌ی «ارمغان نور» ۵) برنامه‌ی «قرآن و ترجمه» ۶) آقای آزرم ۷) . ؟ ۸) . ؟ ۹) ۱۳۴۸ - ۱۲۵۵ ش) ۱۰) ۱۳۳۲ - ۱۲۶۲ ق) ۱۱) ۱۳۱۹ - ۱۲۵۴ ش) ۱۲) . ؟ ۱۳) آقای باقری ۱۴) توبه: ۲۵ ۱۵) ۱۹۵۳ - ۱۸۹۶ م) ۱۶) صلح امام حسن؛ پُرشـکوه‌ترین نرمش قهرمانـانه‌ی تاریـخ ۱۷) برنـامه‌ی «راه امـام، کلاـم امام» ۱۸) آقـای خـونمری، مـدیر وقت «گروه ویژه»ی صدای جمهوری اسـلامی ایران ۱۹) ۶۹۴ - ۶۰۸ ق) ۲۰) آقای صبحدل ۲۱) ۱۳۷۰ - ۱۲۹۴ ش) ۲۲) برنامه «ورزش صبحگاهی» ۲۳) بیانات در دیـدار با مدیران مراکز صدا و سـیمای جمهوری اسـلامی ایران در اسـتانها(۷/۱۲/۱۳۷۰)؛ ر.ک: صفحه‌ی ۲۰۷ همین مجلد ۲۴) مفاتیح‌الجنان، زیارت وارث

سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان

سخنرانی در دیـدار بـا جمعی از روحـانیون، ائمـه‌ی جماعـات و وعـاظ نقـاط مختلـف کشـور در آسـتانه‌ی ماه مبارک رمضـان

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حرکت میرزای شیرازی، یک حرکت پُرمعنا و پُربرکت در طلیعه‌ی ایام پُربرکت ماه مبارک رمضان، زیارت حضرات آقایان علما و ائمه‌ی محترم جماعات و طلاب و فضلا را به فال نیک می‌گیریم و از خدای متعال متضرعانه و خاشعانه مسألت می‌کنیم که ان‌شاءاللَّه ماه رمضان برای ما حقیقتاً ماه رحمت و برکت و مغفرت باشد. چند مطلب به نظر رسید که در خدمت آقایان عرض بشود: اولین مطلب به مناسبت گذشت یک قرن از رحلت میرزای شیرازی(۱) است؛ آن عالم بزرگ تاریخ روحانیت و پرچمدار یک مبارزه‌ی پُرمغز و پُرمعنا علیه مراکز فساد و کانونهای طغیان و انحراف. حرکت میرزای شیرازی - که برخلاف بسیاری از حوادث صدوپنجاه سال اخیر، متأسفانه هنوز کار درست و کاملی درباره‌ی آن نشده است - یک حرکت ذوابعاد و پُرمعنا و بسیار پُربرکت بوده است. آن یک سطری که میرزای شیرازی نوشت و آن روز بساط کمپانی انگلیسی را از ایران برچید و سلطه‌ی استعماری را موقتاً از کشور قطع کرد، یک مبارزه‌ی چند جانبه بود: بُعد اول فتوای میرزای شیرازی: مبارزه با دستگاه استبداد اولاً، مبارزه با دستگاه استبدادی سلطنت مطلقه‌ی ناصرالدین‌شاهی بود که در اوج خود هم بود؛ یعنی تا آن روز چهل و چند سال بود که آن پادشاه ظالم بر ایران حکومت مطلقه می‌کرد و حقیقتاً هیچ چیز هم جلودار او نبود. مفاسد حکومت ناصرالدین‌شاهی، هم دامنه‌ی اقتصادی داشت، هم دامنه‌ی سیاسی داشت، هم دامنه‌ی معارفی و دینی داشت؛ مثلاً یکی از اهداف ناصرالدین شاه - طبق اسنادی که امروز در اختیار هست - این بود که نفوذ علما را در جامعه کم کند. بعضی از غربزده‌ها و قدرتزده‌های زمان ما می‌خواستند مبارزه‌ی رضاخان با روحانیت را به حساب جریانات روشنفکری بگذارند؛ که بله، رضاخان می‌دید که علما مرتجعند، و چون می‌خواست کشور را نوسازی کند، لذا با علما مبارزه می‌کرد! معلوم می‌شود که این قضیه این‌طورها نیست؛ مسأله‌ی مبارزه‌ی با علما، در دستور کار همه‌ی سلاطین مستبد بود؛ نمی‌توانستند در کنار و روبه‌روی خود کانون قدرتی را تحمل کنند که تا اعماق دل مردم نفوذ دارد. رضاخان با همان انگیزه‌یی با علما برخورد می‌کرد که ناصرالدین شاه می‌خواست برخورد کند. در همین قضیه، میرزای بزرگ (رضوان‌اللَّه‌علیه) قبلاً- یکی، دو نامه به ناصرالدین شاه نوشت و او را از این کارها نهی کرد؛ اما او با تعبیرات توهین‌آمیز و سبکی به میرزا جواب داد: شما مشغول درس و کار خودتان باشید؛ به این کارها کاری نداشته باشید! می‌بینید که این عبارت هم عبارت آشنایی است و در طول این صد و چند سال، طرفداران قدرت مطلقه‌ی شخصی، بارها آن را به علما گفتند: بروید مشغول مدرسه و مسجد خودتان باشید؛ به سیاست چه کار دارید؟! پس ناصرالدین شاه دارای یک حکومت مطلقه و مستبده‌ی فردی بود که با اخلاق و اقتصاد و دین و روحانیت محبوب مردم معارضه و ناسازگاری داشت. بنابراین، یک بعد فتوای میرزای شیرازی، مبارزه با این خودکامه و کشیدن دندان قدرتمند این پلنگ تیزدندان بود؛ و حقیقتاً دندان او کشیده شد و قدرت او کم شد. این قضیه مربوط به سال ۱۳۰۸ هجری است؛ یعنی چهار سال پیش از رحلت میرزا، و تقریباً پنج سال پیش از مرگ ناصرالدین شاه. بُعد دوم فتوای میرزای شیرازی: مبارزه با استعمار ثانیاً، مبارزه‌ی با استعمار و نفوذ خارجیها در این کشور بود. در چند سال آخر عمر ناصرالدین شاه - سالهای اول قرن چهاردهم؛ یعنی از سال ۱۳۰۰ به بعد - کار دربار ناصرالدین شاه، امتیاز دادن به این دولت و آن دولت، این کمپانی و آن کمپانی، و گرفتن پول و فروختن مملکت شده بود؛ مثل امتیاز رویتر و همین امتیاز تنباکو و غیره! با آن حرکت عظیم میرزا و آن فتوای کوبنده، جلوی این انحصارها و امتیازها و دخالتهای خارجی هم گرفته شد. بُعد سوم فتوای میرزای شیرازی: مبارزه با غربزدگان ثالثاً، مبارزه‌ی با غربزدگانی بود که در همان ایام، تازه شروع به ایجاد جریانهای فکری در داخل کشور کرده بودند و روی خودشان نام «روشنفکر» گذاشته بودند؛ از قبیل میرزا ملکم‌خان(۲) و امثال او؛ که اینها نه فقط با این حرکت خیانت‌بار ناصرالدین شاه مبارزه نکردند، بلکه همین شخص نامبرده - که او را به اصطلاح بنیانگذار و پدر روشنفکری در ایران دانسته‌اند - حتّی خود دلال انحصارات خارجی هم بود! آنهایی که دم از روشنفکری و دفاع از منافع ملت می‌زدند، آن‌طور برخورد کردند؛ اما روحانیت و در رأس آن میرزای بزرگ، این‌گونه قاطع و کوبنده با همه‌ی اینها مبارزه کرد؛ این پرچم پُرافتخاری است که میرزای شیرازی آن را بلند کرد و بعد از او این پرچم نخوابید. اگرچه قبل از میرزا هم از این‌گونه قضایا

بود - زمان میرزای قمی،(۳) زمان کاشف‌الغطاء(۴) و دیگران و دیگران و دیگران، که در دفاع از منافع ملت اسلامی و اسلام و مسلمین و ورود در مسائل اجتماعی سعی وافری داشتند - لیکن نمونه‌ی کامل آن، این حرکت بود. بعد از میرزا نیز شاگردان او و بزرگان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و کربلا و سامرا و قم و بقیه‌ی مراکز اسلامی، هرجا که محل حضور یک رهبر اسلامی و حضور قدرتمندانه‌ی اسلام بود، اینها حضور داشتند؛ و این یکی از عجایب تاریخ ایران است؛ و عجیب‌تر این است که این حادثه برای مردم ما شناخته شده نیست! مردم ما نمی‌دانند که وقتی ایتالیاییها وارد لیبی شدند و آن کشور را اشغال کردند، مرحوم سیّدمحمّد کاظم طباطبایی(۵) - صاحب عروه - و بعضی دیگر از مراجع قم، به نفع مردم مسلمان لیبی و علیه ایتالیاییها فتوای جهاد دادند. مردم نمی‌دانند که وقتی انگلیسیها در بوشهر نیرو پیاده کردند، مرحوم آیةاللَّه‌العظمی سیّد عبدالحسین لاری(۶) - آن ملای مجاهد طراز اول - اعلام جهاد داد و مردم را مسلح کرد و خودش نیز مسلح شد و پیشاپیش مردم حرکت و جهاد کرد. مردم ایران نمی‌دانند که مرحوم شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی(۷) - مرجع تقلید بزرگ ساکن نجف - فتوا داد که استعمال اجناس مصنوعه‌ی در داخل کشور لازم است و مردم باید از استفاده از مصنوعات خارجی اجتناب کنند، تا به این ترتیب دیگران در داخل کشور نفوذ نکنند. همه می‌دانند که در ژاپن، حدود صد سال پیش از این گفتند که مردم حق ندارند از مصنوعات خارجی استفاده کنند، تا در داخل آن کشور چرخ اقتصاد به کار بیفتد؛ اما نمی‌دانند که در همان زمان، بلکه زودتر از آن، عین همین پیشنهاد و همین فتوا، از طرف مراجع و علمای شیعه صادر شد؛ منتها متأسفانه در داخل کشور، هیچ کس از سرجنبانها و اهل قلم و اهل سیاست و روشنفکران کمکشان نکرد! فتوای میرزای شیرازی دوم - مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی(۸) - در مقابله‌ی با انگلیسیها، و فتوای تحریم انتخابات قلابی انگلیسیها در عراق، نمونه‌یی دیگر از حضور علما در صحنه‌ی سیاست است. آن روز مرحوم شریعت اصفهانی فتوا داد که شرکت در انتخابات قلابی انگلیسیها حرام است؛ کار سیاسی از این روشن‌تر، از این قوی‌تر، از این روشن‌بینانه‌تر؟ امروز مسأله‌ی آن انتخابات یواش یواش دارد از لابلای کتابها خارج می‌شود! آن علما و مراجع، سلف صالح شما هستند. این است معنای آن مطلبی که امام بزرگوار ما مکرر می‌فرمودند که علما پیشوایان نهضت مردم علیه ظلم و استبداد در طول سالیان متمادی بوده‌اند؛ و اینهاست که به شخصیتهایی مثل مرحوم سیّدحسن مدرس(۹) و مرحوم آیةاللَّه کاشانی(۱۰) منتهی شد؛ اینها طلبه‌های همان مدرسه و شاگردان همان اساتید بودند که این‌طور در ایران درخشیدند. وظیفه‌ی مضاعف علمای اسلامی مطلب بعدی، مطلب خود ماست. «تلک امّة قد خلت لها ما کسبت»؛(۱۱) اجر آنها با خدا، نام نیک آنها در تاریخ ماندگار، و تأثیر سازنده‌ی جهاد آنها ان‌شاءاللَّه برای همیشه باقی خواهد ماند؛ اما حالا نوبت من و شماست؛ «روزگار عشق را بازیگران دیگر شدند»؛ ما باید ببینیم امروز در این میدان چه خواهیم کرد. امروز تمام سطوح علمای اسلامی یک وظیفه‌ی مضاعف دارند - از سطح یک طلبه‌ی کوچک یا یک منبریِ تازه‌کار بگیرید، تا سطح علمای بزرگ و طراز اول حوزه‌ها - و آن وظیفه عبارت از حمایت از اسلام است که امروز به شکل حاکمیت اسلامی در این کشورِ مورد نظر ولیّ‌عصر (ارواحنافداه) تحقق پیدا کرده است؛ این یک وظیفه‌ی عمومی است که به عهده‌ی همه است؛ استثناءبردار هم نیست. آن بزرگواران قصدشان این بود که حرکت بکنند تا مردم را بیدار کنند؛ امروز مردم بیدار شده‌اند، قیام کرده‌اند، انقلاب کرده‌اند و حکومتی بر پایه‌ی اسلام تشکیل داده‌اند. امروز وظیفه‌ی جهاد هست؛ منتها هدف کوتاه‌مدت آن جهاد، با هدف کوتاه‌مدت این جهاد متفاوت است. البته هدف بلندمدت، اعلای کلمه‌ی اسلام در همیشه‌ی زمانهاست. آنها می‌خواستند جلوی نفوذ دشمن را بگیرند، شاید بتوانند در این کشور اسلام را پیاده کنند؛ اما امروز در این کشور اسلام پیاده شده است و قانون اسلام حکمفرماست؛ اعضای دولت اسلامی و مجریان و مدیران کشور انسانهایی هستند که برطبق معیارهای اسلامی، شایسته‌ی این منزلت و مقامند. آن روز اگر علمای ما می‌توانستند افسدی مثل ناصرالدین شاه را کنار بزنند و یک نفر را که نسبت به او اقلّ فساداً است، سر کار بیاورند، تأمل نمی‌کردند؛ اما امروز مسأله، مسأله‌ی بندگان صالح خداست که در رأس کارها قرار گرفته‌اند و امور اجرایی این کشور را در دست دارند. این دولت ماست، این مجلس ماست، این قوه‌ی قضاییه‌ی

ماست؛ این نظام است که توانسته این مجموعه را به وجود بیاورد. تحقق آرزوهای اسلامی، کار بلندمدت و تدریجی البته تحقق آرزوهای اسلامی، کار ده سال و بیست سال نیست؛ تحقق آرزوهای اسلامی، کار بلندمدت است و باید بتدریج انجام بگیرد و همه‌ی عوامل دست به دست هم بدهند. معلوم است که آرزوهای اسلامی در مدت کوتاه تحقق پیدا نمی‌کند؛ معلوم است که در این‌جا و آن‌جا تخلفی پیدا می‌شود؛ معلوم است که همه‌ی دستگاهها هنوز با نوای اسلامی حرکت نمی‌کنند؛ در این تردیدی نیست؛ غیر از این هم انتظاری نیست. اگر شما به صدر اسلام هم نگاه کنید، می‌بینید حتّی زمانی که نَفَس مطهر پیامبر هم به مردم می‌خورد، این‌طور نبود که همه‌ی مردم یکشبه مسلمان بشوند و همه‌ی کارها در مدت کوتاهی اصلاح بشود. اصلاح کلی و عمومی، حرکت بلندمدت لازم دارد، که آن هم به عهده‌ی همه است؛ و از جمله‌ی این همه، ما معممان و روحانیون هستیم که بیشترین تکلیف به عهده‌ی ماست. پس وظیفه‌ی اول، حفظ نظام است. هیچ کس نمی‌تواند به اتکای این‌که فلان‌جا فلان تخلف شده، حرکتی انجام بدهد یا حرفی بزند که این نظام اسلامی را تضعیف کند. البته برای اصلاح مفاسد، همه باید از طرق معقول خودش کار کنند. امر به معروف و نهی از منکر یک واجب اسلامی است و باید در میان مردم رایج بشود. ما باید برای مساجد برنامه‌ریزی کنیم مسأله‌ی مهمی که به نظرم می‌رسد عرض بکنم، مسأله‌ی پایگاههای اسلامی - یعنی مساجد و مجالس تبلیغ - است. ما با مساجد و مجالس تبلیغ چه کرده‌ایم و چه می‌خواهیم بکنیم؟ این سؤالی است که ما باید از خودمان بکنیم. در همه‌ی مراحلِ این تاریخ پُرافتخار، مساجد همیشه پایگاه دینداری و حرکت مردم در جهت دین بوده است. شما خودتان یادتان است که انقلاب از مساجد شروع شد؛ امروز هم در هنگامی که حرکت و بسیج مردم مطرح می‌شود - چه سیاسی و چه نظامی - باز مساجد کانونند؛ این برکت مساجد است؛ لیکن مساجد که فقط در و دیوار نیست. این سؤال واجبی است که ما باید از خودمان بکنیم، و اگر نکنیم، دیگران از ما سؤال می‌کنند که شما برای تحول بخشیدن و پیشرفت دادن به مساجد چه کارهایی می‌خواهید بکنید و چه برنامه‌هایی در پیش دارید. در دوره‌های پیش از انقلاب، عالمی به مسجد می‌رفت، نمازی می‌خواند و مسأله‌یی می‌گفت؛ در ایام مخصوص هم یک منبری دعوت می‌شد و سخنرانی می‌کرد. اگر امروز - که روز حاکمیت اسلام و ارزشهای اسلامی است - مساجد به همان شکل، بلکه در مواردی با افت کیفی و کمی اداره بشود، آیا این مقتضای حق و مصلحت است؟ آیا این پیشرفت است؟ پس «من استوی یوماه فهو مغبون»(۱۲) یعنی چه؟ ما باید برای مساجد برنامه‌ریزی کنیم. غیر از خود علما و روحانیون و ائمه‌ی جماعات، چه کسی باید برنامه‌ریزی کند؟ من نمی‌گویم حتماً بیاییم در مساجد از وسایل و دستگاههای تبلیغاتیِ جدید مثل فیلم و این‌طور چیزها استفاده کنیم - حالا اگر در موردی امام جماعتی مصلحت دانست، بحث دیگری است - اما من عرض می‌کنم که همان شیوه‌ی گذشته را هم می‌توان با محتوای بهتر ادامه داد؛ این کار را باید بکنیم. چرا باید در همه جای تهران نغمه‌ی اذان شنیده نشود؟! چرا بنده باید بشنوم که در تهران با این عظمت، برای نماز صبح در اول اذان، چندان مسجدی باز نیست و چندان نماز جماعتی برقرار نمی‌شود؟! ما باید صبحها و ظهرها و شبها برویم و با مردم نماز بخوانیم؛ این اوّلی‌ترین و ضروری‌ترین کار ما در مساجد است. چرا باید در این شهر با این عظمت، با این همه هیاهوهای گوناگون از اطراف و اکناف، نغمه‌ی اذان در همه جای شهر شنیده نشود؟! اذان، علامت مسلمانی است. چه کسی گفته باید در پشت بام مساجد یا در مساجد بزرگ و عمده، حتّی در سحرها - ظهر و شب که جای خود را دارد - از طریق بلندگو اذان نگویند؟ وقت اذان که می‌شود، باید تهران یکسره صدای اذان باشد. مگر این‌جا قبةالاسلام نیست؟ مگر ما این حرف را نمی‌گوییم؟ این‌که ظهر بشود، از ظهر یک ساعت هم بگذرد، کسی در خیابان راه برود، اما احساس نکند که ظهر شده است، آیا این قضیه با آن ادعا می‌سازد؟! اگر ما مساجد را گرم نگه نداریم، در مساجد حضور نداشته باشیم و در حد توان و امکانِ یک روحانی و پیشنماز به مسجد نرسیم، چه‌طور می‌توانیم توقع کنیم که به هنگام اذان ظهر مردم دکانهاشان را ببندند و بیایند پشت سر ما نماز بخوانند؟! ما باید آن‌جا باشیم تا زمینه برای آمدن مردم فراهم بشود. البته آمدن مردم هم تبلیغات و گفتن می‌خواهد؛ اما زمینه و مقتضی آن، عبارت از حضور ما در آن‌جاست، که متأسفانه ضعیف شده است؛ ما

بایـد اینهـا را علاـج کنیم. پاسخ به سؤالهای مردم در منبرها در خصوص منبر و مطالبی هم که در آن مطرح می‌شود، بایـد یک فکر اساسـی کرد. امروز، روز بیداری ذهنهاست. انقلاب ذهنها را بیدار کرد و در ذهنها سؤال به‌وجود آورد. طول دوران اسـتبداد موجب خمودگی ذهنهـا شـده بود. قبـل از انقلاب جوانان ما سـرشان پایین بود؛ می‌آمدنـد و می‌رفتنـد و کاری به کار کسـی نداشـتند؛ مگر آن‌که یـک نفر انقلاـبی می‌رفت و آنهـا را بـا مفـاهیم انقلابی آشـنا می‌کرد؛ اما امروز این‌طور نیست؛ امروز رادیو، تلویزیون، اخبار، سخنرانیها و چهره‌ی باز حکومت و دولتمردان در برخورد با مردم، آنها را متوجه قضایا کرده است. خود انقلاب اساساً مردم را بیدار کرده، اما سؤال در ذهنها هست. مگر می‌شود در آن منبری که ما می‌رویم، به این سؤالها پاسخ داده نشود؟ جریان ظلم در دنیا، یک جریان بی‌سابقه امروز جریان ظلم در دنیا، حقیقتاً یک جریان بی‌سابقه است. امروز این قـدرتهای بزرگ با وسایل تبلیغاتیِ همه‌گیر و با امکاناتی که حق را به صورت باطل و باطل را به صورت حق جلوه می‌دهد، در دنیا مسلطند؛ قدرتهایی که برای ارزشـهای انسانی و الهی ذره‌یی ارزش قائل نیسـتند و به آن اعتنایی ندارند؛ چه کسی می‌خواهد در مقابل اینها بایستد و مطلب حق را بیان کند؟ ببینید امروز در دنیـا چه می‌کننـد و چه‌قـدر ملتهـا - بخصوص ملتهـای مسـلمان - مظلوم واقع می‌شونـد؛ آن وقت آقایان می‌نشینند و دم از طرفـداری از حقوق بشـر می‌زننـد و شـرم هم نمی‌کننـد! این وضع مردم مظلوم فلسـطین است بـا آن فشارهـایی که حکومت غاصـب صهیونیستی بر آنها وارد می‌کند؛ که در خانه‌ی خودشان هم نمی‌توانند براحتی زندگی کنند و آزادانه رفت و آمد نمایند. این وضـع مردم لبنان است؛ این وضع مسـلمانان کشـمیر است؛ این وضع مسلمانان مستضعف بیچاره‌ی میانماری است که دهها هزار نفر از آنها امروز با بـدترین وضع در بنگلادش زندگی می‌کنند. نمایندگان ما به آن‌جا رفتند و آمدند و خبرهایی به ما دادند که واقعاً خواب از چشم انسان می‌پرد!(۱۳) چه‌قـدر امروز دنیا نسـبت به حقوق بشـر - به معنای واقعی - بی‌اعتناست! مگر در دنیا صدایی از کسـی بلند شـد؟! یـک مشت چکمه‌پوش دههـا هزار مسـلمان میانمـاری را با فجیع‌ترین وضع از خانه‌ی خودشان بیرون کردنـد؛ بچه‌ها و زنان و مردانشان را کشتند؛ اموالشان را غارت کردند؛ هر کس توانسته جان خودش را بردارد، فرار کرده؛ در دنیا هم کسی به کسی نیست؛ نه سازمـان ملـل حرفی می‌زنـد، نه کمیته‌ی حقوق بشـر فریادی می‌کشـد، نه صـلیب سـرخ جهانی احساس مسؤولیتی می‌کنـد، نه این کنفرانسـها و مؤسـسه‌های دروغیِ دفاع از حقوق بشر و دفاع از صلح و غیره حرفی می‌زنند؛ کأنه اینها انسان نیستند! این، دشمنی دنیا را با اسـلام و مفاهیم و ارزشـهای اسـلامی نشان می‌دهد؛ این نشان می‌دهد که چه‌قدر نسبت به انسان بی‌اهتمام و بی‌اعتنایند و آنچه که درباره‌ی حقوق بشر و این‌گونه تعبیرات می‌گویند، حربه‌یی سیاسی است؛ برای این‌که کسی را در جایی بکوبند؛ کسی را بزرگ کنند؛ دولتی را تضعیف کنند و مردمی را از صحنه خارج نمایند. متأسفانه این حرفها به گوش افکار عمومی اروپا و امریکا نمی‌رسد تا بفهمند که زمامدارانشان در دنیا چه دارند می‌کنند. مردم ما این حقایق را می‌دانند؛ می‌دانند که اینها در بیان ادعاهای بشردوسـتانه و طرفـداری از حقوق بشـر، چه‌قـدر دروغگو هسـتند. آن ساده‌لوحهایی که به این حرفها دل خوش کرده‌اند، آنها باید این مطالب را بشـنوند. اگر اینهـا طرفـدار حقوق بشـر بودنـد، در مقابـل شـهادت این شـهید عزیز - مرحوم سیّدعباس موسوی - که همراه بـا زن و بچه‌اش توسط موشک اسـرائیلیها در داخل خاک لبنان به شهادت رسید، یک کلمه اعتراض می‌کردند؛ اما اعتراضی نکردند! بعضیها آن‌قدر بی‌شـرمی بخرج دادند که حتّی این حرکت را تأیید کردند! اینها تجاوز اسـرائیل به لبنان را محکوم نمی‌کنند؛ تجاوز اسـرائیل به مردم مسلمان صاحب فلسطین را محکوم نمی‌کنند؛ قضایای کشمیر را به زبان نمی‌آورند؛ مسائل مسلمانان میانماری را اصلاً بکلی کـأن‌لم‌یکن فرض می‌کننـد؛ چرا؟! مگر جرم اینهـا چیسـت؟! جرم اینهـا ایـن است که مسـلمانند. آنهـا بـا اسـلام دشـمنند و از اسـلام می‌ترسـند. امروز کار به جایی رسـیده است که مبارزه‌ی با اسـلام، زیر پوشـش انجام نمی‌گیرد! در الجزایر تصـریح می‌کنند که ما با گرایشـهای اسـلامی مبارزه می‌کنیم! الجزایر یک کشور اسلامی است؛ وقتی در آن‌جا این‌طور بگویند، شما از دولتهای غیراسلامی و ضداسـلامی، دیگر چه انتظاری داریـد؟! ما در مقابل هر قـدرت سـلطه‌طلب و سـتمگری می‌ایستیم تنها دریچه‌ی امیـدی هم که برای ملتهای مسـلمان باقی مانده، جمهوری اسـلامی است؛ آیا ما این دریچه را ببندیم و امید ملتها را کور کنیم؟ آیا ما هم سـکوت کنیم؟

آیا ما هم در مقابل فشار قلدرمآبانه‌ی قدرتهای بزرگ تسلیم بشویم؟ آیا حکم خدا این است؟ آیا خدا به این راضی است؟ آیا سنت جهاد در مقابل ظلم، و امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، اجازه‌ی چنین فکری را به ما می‌دهد؟ حاشا و کلّا. این‌جا پرچم مبارزه‌ی با ظلم را حفظ خواهد کرد. ما در مقابل هر قدرت سلطه‌طلب و ستمگری که در برابر ملتها به سرنیزه‌ی خود تکیه می کند، می‌ایستیم؛ هرکس می‌خواهد باشد. امریکا که هیچ؛ اگر قدرت و دولتی قدرتمندتر از امریکا هم باشد، در مقابلش می‌ایستیم؛ کمااین‌که ایستادیم. ما یک روز در مقابل قدرت متحد امریکا و شوروی علیه خودمان، ایستادیم. امریکا و شوروی دو ابرقدرت بودند که مجموعاً قدرتشان از امریکای فعلی به مراتب بیشتر بود و هر دو علیه ما همدست و متحد بودند؛ ولی ما در مقابل آنها ایستادیم و باز هم می‌ایستیم؛ اما این ایستادگی، به عمیق‌تر شدن و پُررونق شدن ایمان مردم احتیاج دارد؛ و این از جمله در دست شما علماست که باید با قول و عملِ خودتان آن را محقق کنید. عمل هم در کنار قول است. ما بایستی با عملمان، با تقوایمان، با پارساییمان، با بی‌اعتناییمان به دنیا، با وابسته نشدنمان به این زخارف ظاهری دنیوی - که اهل دنیا را به خود مجذوب می کند و گول می‌زند - و با فکر کردن و با سخنِ سنجیده‌مان و نیز ارشاد و هدایت مردم، به این ایمان عمق بدهیم. ملت ما، ملتی مقاوم و شجاع و فداکار ملت بحمداللّه ایستاده‌اند. ملت ما، ملت خوب و قوی و مقاوم و شجاع و فداکاری هستند. این بچه‌بسیجیها، این جوانان فداکار، این پدران و مادران فداکار، این خانواده‌های شهدا، این قشرهایی که در دوران سیزده‌ساله‌ی گذشته این همه امتحان دادند، باز هم هستند. اگر کسی خیال کند که اینها مأیوس شده‌اند یا رو برگردانده‌اند، خطاست؛ به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. شما در بیست‌ودوم بهمن و در همه‌ی مراسم دیدید و هرجا هم لازم باشد، خواهید دید که این ملت ایستاده‌اند. روحانیت هم بایستی وظیفه‌ی خودش را بداند که در میدانهای کار و تلاش و بخصوص خطر، پیشاپیش مردم باشد؛ امیدواریم که خداوند به همه‌ی ما این توفیق را عنایت کند. پروردگارا ! به حق محمّد و آل محمّد، قلب ولیّ عصر را از ما خشنود کن؛ ما را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار قرار بده؛ ما را جزو یاوران آن حضرت در حضور و غیبتش قرار بده. پروردگارا ! روح مقدس امام را از ما شاد کن. پروردگارا ! آنچه را که گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و از ما قبول کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -----
--- ۱) ۱۳۱۲ - ۱۲۳۰ ق)
۲) ۱۸۳۳ - ۱۷۶۹ م) ۳) ۱۲۳۱ - ۱۱۵۱ ق) ۴) ۱۲۲۸ - ۱۱۵۴ ق) ۵) ۱۳۳۸ - ۱۲۴۷ ق) ۶) ۱۳۴۰ - ۱۲۶۴ ق) ۷) ۱۳۳۹ - ۱۲۶۶ ق) ۸) ۱۳۳۸ - ۱۲۵۶ ق) ۹) ۱۳۱۶ - ۱۲۴۹ ش) ۱۰) ۱۳۴۰ - ۱۲۶۴ ش) ۱۱) بقره: ۱۳۴ ۱۲) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۳ ۱۳) در آذرماه سال ۱۳۷۰ در اجرای اساسنامه‌ی «شورای نظامی اعاده‌ی نظم و قانون» که تصریح بر تبدیل میانمار به یک کشور کاملاً بودایی داشت، فشارهای نظامیان دولت میانمار بر مردم مسلمان این کشور - که افزون بر دو میلیون نفراز جمعیت این کشور را شامل می‌شدند - آغاز و منجر به مهاجرت بیش از یکصد هزار نفر از آنان به کشور بنگلادش شد. مهاجران مسلمان در اردوگاههایی در جنوب شرقی کشور بنگلادش و در شرایطی بسیار نامساعد استقرار یافتند.

سخنرانی در پایان مراسم قرائت قاریان قرآن، در ماه مبارک رمضان

سخنرانی در پایان مراسم قرائت قاریان قرآن، در ماه مبارک رمضان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم از لحاظ تلاوت و قرائت، پیشرفتمان خوب بوده است خدا را بر ادراک یک ماه رمضان دیگر و درک فرصت تلاوت و استماع قرآن سپاسگزاریم. خدا کند که بتوانیم این فرصت الهی را که یک بار دیگر هم به ما داده شد، قدر بدانیم و جواب خدای متعال را از اعطای این فرصت - که آن را در چه راهی صرف کردیم و از آن چه استفاده‌یی کردیم - آماده داشته باشیم. از برادران عزیز قاری هم تشکر می‌کنیم که امسال در این جلسه شرکت کرده‌اند؛ بخصوص برادرانی که از راههای دور تشریف آورده‌اند. امیدواریم که خداوند به همه‌ی شما توفیق بدهد و کمک کند که باز هم بتوانید در این راه پیش بروید. آنچه که در مجموع، هم از این جلسه و هم از تلاوتهای دیگری که گاهی از

طریق صدا و سیما یا جلسات دیگر به گوش خورده، به دست می‌آید، این امیدواری را به ما می‌دهد که بحمداللَّه از لحاظ تلاوت و قرائت، پیشرفتمان خوب بوده است. اگر خودمان را با سالهای اول انقلاب مقایسه کنیم، باید بگوییم که هم کیفاً و هم کمّاً پیشرفت کرده‌ایم؛ یعنی تعداد کسانی که استعداد خودشان را برای تلاوت نشان می‌دهند و صداهای خوش، حنجره‌های قوی و قدرت ابتکار و خلاقیت در خوانندگی دارند، زیادتر شده‌اند؛ از این جهت ما خوشحالیم. امروز بحمداللَّه ما بعضی از اصوات گرم را از جوانانی شنیدیم که آن تازگیِ صدای جوانی در تلاوتشان کاملاً محسوس است؛ اینها باید بدانند که میدان برای پیشرفتشان خیلی باز است و به‌هیچ‌وجه حق ندارند در یک حد متوقف بمانند. توقف، یعنی سرازیر شدن و تنزل. اقبال جوانان و نوجوانان به حفظ قرآن از جهت حفظ هم همین‌طور بالنسبه پیشرفت داشته‌ایم. اگرچه در این جلسه با حُفاظ محترم مواجه نشدیم، لیکن آن‌طور که مشهود است، جوانان و نوجوانان ما به حفظ اقبال کرده‌اند؛ منتها کم است. ما که در یک جامعه‌ی بزرگ و در یک کشور پهناور زندگی می‌کنیم، بایستی هزاران نفر حافظ قرآن داشته باشیم. کسانی که در سنین بالا هستند، شانس حفظ کردنشان کمتر است؛ اگرچه شانسشان منتفی نیست. البته بعضیها وقت نمی‌کنند؛ اگر وقت می‌کردند، می‌توانستند تجربه و آزمایش کنند. من خودم وقت نمی‌کنم؛ والّا در همین سن هم شروع به حفظ قرآن می‌کردم. جوانان این را بدانند که حتّی در سنین ما اگر وقت و مجال بود، جا داشت و بهتر بود که کسی برای حفظ قرآن صرف وقت می‌کرد؛ در سنین جوانی این کار لازم است. اصلاً بهتر این است که همه‌ی مردم ما انسشان با قرآن به گونه‌یی باشد که آیات قرآن به گوششان آشنا باشد؛ وقتی آیه‌یی را می‌خوانند، صدر و ذیل و قبل و بعد آیه برایشان آشنا باشد. قرّاء محترم هم باید توجه کنند که قاریِ حافظ امتیاز زیادی بر قاریِ غیرحافظ دارد. این جوانان و نوجوانانی که تازه شروع به تلاوت قرآن کرده‌اند - مثل همین نوجوان عزیزمان،(۱) یا بعضی دیگر که صداشان خوب است و آینده‌ی خوبی هم خواهند داشت؛ البته اگر زحمت بکشند - اینها باید از حالا برنامه‌ریزی کنند و حافظ قرآن باشند. تجوید جزو طبیعت قرآنیون ما شده است البته در تجوید هم الحمدللَّه پیشرفت قاریان ما خیلی خوب است؛ آدم می‌بیند کأنه تجوید دارد جزو طبیعت قرآنیون ما می‌شود؛ این فایده‌ی محیط قرآنی است. من یادم هست پیش از انقلاب که ما در مشهد جلسات قرآن داشتیم - این برادرانی که در این‌جا تشریف دارند، اکثرشان یا خیلیشان در آن جلسات بودند - گاهی اوقات برای آن‌که این قاری ادای یک حرف یا ادای تجویدی را به شاگرد بیاموزد؛ مثلاً- یک تفخیم و یا یک ترقیق بجا را یاد بدهد، جلساتی وقت صرف می‌شد؛ اما این‌طرف هم با آن‌که جوان بود، یاد نمی‌گرفت، یا به زحمت یاد می‌گرفت؛ مگر کسانی که استعداد داشتند؛ چون محیط، محیط تلاوت قرآن نبود و این صوت با گوشها انس نداشت؛ باید کسی در آن جلسات مدتها می‌ماند، تا یواش یواش به این سبک خواندن مأنوس می‌شد و می‌توانست درست ادا کند. امروز این‌طور نیست؛ انسان می‌بیند که این نوجوان این‌طور بخوبی تلاوت می‌کند و صدای صاد و ضاد و طاء و ظاء را مثل خود عرب‌زبانها ادا می‌کند؛ گویا اصلاً او عرب متولد شده است! این قرّاء عربی که به این‌جا می‌آیند، مکرر به من می‌گویند که ما تعجب می‌کنیم که قاریان شما چه‌طور این کلمات و حروف را - که صدایش با زبانشان بیگانه است - ادا می‌کنند! این برای چیست؟ برای آن است که محیط، محیط تلاوت قرآن شده است. ما سالهای متمادی این حرف را تکرار می‌کردیم که اگر جریان به سمتی حرکت کرد، تربیت آسان می‌شود؛ این از برکات جمهوری اسلامی است. چون جهت حرکت، جهت قرآنی است، خیلی راحت و آسان، فرم و شکل قرآنی در جوانان و حتّی در استعدادهای متوسط به وجود می‌آید. بنابراین، از جهت تجوید و ادای حروف و کلمات هم ما مشکلی نداریم؛ الحمدللَّه روزبه‌روز دارد بهتر هم می‌شود؛ مخصوصاً این جوانانِ با استعداد و خوبی که دارند می‌خوانند؛ اصلاً هر دفعه که می‌خوانند، می‌بینم ماشاءاللَّه از دفعه‌ی قبل بهتر شده‌اند. رشد باید متوقف نشود نکته‌یی که بنده می‌خواهم روی آن تأکید بکنم، این است که همه - چه افراد سابقه‌دار، چه افراد متوسط، و چه افراد تازه‌کار و تازه وارد میدان شده - باید احساس کنند این‌جایی که هستند، بالاترین نیست؛ جاهای بالاتری هم وجود دارد؛ باید سعی کنند آن‌جاها را تصرف و قبضه کنند؛ بنابراین رشد باید متوقف نشود. این جوانانی که با تشویقها مواجه می‌شوند و بجا هم تشویق

می‌شوند - مثل همین نوجوان عزیزمان(۲) که ماشاءاللَّه خیلی هم خوب خواندند - باید متوجه باشند که این تشویقها نباید آنها را به اشتباه بیندازد؛ خیال کنند که دیگر حالا یک قاری شده‌اند! نه، هنوز خیلی کار دارد؛ هنوز این بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم است؛ و این هنوز ابجد این میدان عظیم است؛ این شروع کار است؛ منتها شروع بسیار خوبی است. اگر بخواهیم این شروع را با مثلاً شروع آقای شحات انور مقایسه کنیم، این شروع، بهتر از شروع شحات انور است؛ به شرط این‌که مرتب زحمت مناسب بکشند. البته منظور این نیست که حنجره را خسته کنند و دایماً این طرف و آن طرف بروند و مرتب از اینها کار نمایشی بکشند؛ این هم درست نیست؛ من با این کار موافق نیستم. کار باید واقعاً منظم باشد؛ البته نمایش هم مقداری در کار منظم جا دارد. اگر ایشان(۳) پانزده سال کار منظم و خوب بکنند، از این آقایی که حالا- از او تقلید می‌کنند، بهتر خواهند خواند؛ اما اگر بخواهیم الان را مورد قضاوت قرار دهیم، تفاوت زیادی وجود دارد. شما هنوز در اول راه قرار دارید حالا- از ایشان عبور می‌کنیم و به سراغ این جوانان خوبی که می‌خوانند، می‌آییم. امروز یک نفر از این جوانان خواندند که صدای خیلی تازه و خوبی داشتند.(۴) انسان در آن زنگ صدا، واقعاً آن بکارت صدای جوانی را حس می‌کند و درمی‌یابد که این صداها چه‌قدر قشنگ است. شما جوانان مبادا خیال کنید که وقتی صداتان بلند می‌شود و حضار اللَّه اللَّه و احسنت احسنت می‌گویند، معنایش این است که دیگر قضیه تمام شده است؛ نه، شما هنوز در اول راه قرار دارید؛ منتها استعداد و صداتان خیلی خوب است و اگر زحمت بکشید، خیلی خوبتر خواهید شد؛ معنای این تشویقها این است. من خیلی از شماها را می‌شناسم. برادری هست که هفت سال، هشت سال، ده سال است که دارد مرتب و منظم و جدی می‌خواند؛ این فرق دارد با برادری که چهار، پنج سال است دارد می‌خواند؛ لیکن همه‌ی شما برادران باید به این خصوصیت توجه کنید. قرّاء ما باید صاحب سبک باشند ببینید، ما احتیاج داریم که در داخل کشور قرّایی پیدا بشوند که در قرائت صاحب سبک باشند؛ حالا- به همین قرائت مشهوری که ما می‌خوانیم - که قرائت «حفص» باشد - یا در کنارش هم قرائتهای دیگری که مثلاً در شمال آفریقا معمول است. این‌که شما می‌بینید مصریها دایماً قرائت «ورش» و «قالون» را می‌خوانند، به این دلیل است که این دو قرائت در آن‌جاها رایج است. مثلاً- در لیبی و الجزایر و تونس، قرائت «ورش» در مکتبخانه‌ها تدریس می‌شود، نه قرائت «حفص». البته در دنیای اسلام قرائت «حفص» - همین قرائتی که حالا- معمول ماهاست و آن را می‌خوانیم - معروفتر است. من موافقم که برادران قرائتهای دیگر - بخصوص قرائات معروف؛ مثل قرائت «ورش» - را یاد بگیرند و بخوانند. ما باید به آن‌جا برسیم که وقتی قاری ما شروع به خواندن می‌کند، کیفیت ادا و بیان کلمات قرآنی توسط او به‌گونه‌یی باشد که حضار به‌همان اندازه که با زبان عرب آشنا هستند، تحت تأثیر قرار بگیرند؛ که هدف اصلی قرائت هم این است. شما که الحمدللَّه صدا و تجوید و قرائتتان خوب است، باید تلاش کنید به آن‌جا برسید که مثل شیخ مصطفی اسماعیل - که این آقایان قرّایی که به این‌جا می‌آیند، کمتر مثل او می‌خوانند - بتوانید کلام خدا را آن‌چنان ادا کنید که مستمع به همان اندازه‌یی که ظرفیت دارد، تحت تأثیر کلام الهی قرار بگیرد و آن فضا را احساس کند. شما باید در این زمینه صاحب سبک بشوید و دیگر مقلد این و آن هم نباشید؛ این آن حد اعلایی است که فعلاً- مورد نظر ماست؛ این زحمت و تلاش و نوآوری لازم دارد. در تواشیح باید نوآوری کنید نکته‌ی آخر راجع به این تواشیح است. من خیلی خوشحال شدم از این‌که دیدم برادران مشهدی ما(۵) الحمدللَّه این نوآوری را کردند و آمدند شعر نو و آهنگ نو خواندند. البته چیزهایی از این تواشیح خیلی عربی است و ماها نمی‌فهمیم؛ عیبی هم ندارد و ما هم نفی نمی‌کنیم؛ اما آن چیزی که بسیار خوب است، این است که سبک، نوست؛ شعر، نوست؛ دیگر تقلید محض از دیگران نیست. من غالباً به این برادرانی هم که در تهران مشغول هستند و همین گروههای تواشیح و همخوانی را دارند - که انصافاً هم بسیار خوبند - گفته‌ام که این قرآن‌خوانیِ مشترکی که شماها دارید، خیلی عالی است؛ واقعاً در دنیا کم‌نظیر است که این‌طور هفت، هشت نفر با هم همخوانی دارند؛ اما در زمینه‌ی این آهنگها و سرودهایی که درباره‌ی توحید و حضرت ختمی مرتبت (علیه‌وعلی‌آله‌السّلام) و یا راجع به موضوعات دیگر است، باید نوآوری کنید. شما این قصیده‌ی «بُرده»(۶) و «لامیّة العجم»(۷) و قصاید شیخ کاظم اُزری(۸) و این قصاید معروف عربی

را که در هر محفل عربی بخوانید و در آن‌جا چهار نفر آدم عربی‌دان باشند، تا بیت اولش را خواندید، همه می‌فهمند که اصلاً شما چه می‌خواهید بخوانید؛ قصیده برایشان روشن است؛ این قصیده خوب است؛ آن وقت شما این را با آهنگ ابتکاری بخوانید؛ همین‌طور که الان این برادران با آهنگ جدید خواندند. صداهای شما هم الحمدللّه از صداهای آنها کمتر نیست. هیچ لزومی ندارد که چون «طه الفشنی» یا دیگران این قصیده را خوانده‌اند، ما هم همیشه تا آخر همین را بخوانیم. البته اگر در شروع کار از آنها یاد گرفتیم، عیبی ندارد؛ اما انسان تا آخر که نباید همیشه تقلید بکند؛ باید نوآوری بکند. در مدح رسول اکرم و در مدح ائمه(علیهم‌السّلام)، در مدح ماه رمضان، در مدح قرآن، درباره‌ی قرآن، و در مناجات باری‌تعالی، شعرهای بسیار خوبِ عربیِ ممتازی وجود دارد؛ اینها را بخوانید. امیدواریم که ان‌شاءاللّه روزبه‌روز این کار پیشرفت کند. باید تلاوتگر قرآن زیاد داشته باشیم بنده اعتقاد قاطعم این است که ما اگر بخواهیم قرآن در ذهنیت و فضای جامعه جا بیفتد، باید تلاوتگر قرآن زیاد داشته باشیم؛ به این خاطر ما دنبال تلاوت قرآن هستیم. این آهنگهای قرآنی دلها را متوجه قرآن می‌کند؛ صداهای خوش را باید در این چیزها استخدام کرد. هیچ مضمونی از مضمون کلام خدا شایسته‌تر نیست، برای این‌که در صدای خوشی جا بگیرد و صدای خوش حامل این کلام و بیان بشود؛ این از هر شعر و سخن ادیبانه‌یی بالاتر است. مجدداً از برادران عزیزی که زحمت کشیدند و بخصوص از راههای دور تشریف آوردند، تشکر می‌کنیم و توفیقات همه‌ی شما را از خداوند متعال خواستاریم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------ -- ۱) آقای نظری ۲) ۳) ۱ و ۲ . آقای فروغی ۴) آقای طوسی ۵) گروه تواشیح جامعه‌ی قاریان مشهد؛ آقایان: سادات فاطمی، رضا جاویدی، صادق جاویدی، مهدی صیاف‌زاده. تنظیم: آقای شهید داوودی ۶) الکوکب الدریهٔ فی مدح خیر البریهٔ» ۷) شاعر: طغرایی (۵۱۴ - ۴۵۵ ق) ۸) ۱۲۱۲ - ۱۱۴۳ ق)

بیانات در سال ۱۳۷۱

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه رب العالمین. الحمدللّه بجمیع محامده کلّها علی جمیع نعمه کلّها. الحمدللّه علی حلمه بعد علمه و علی عفوه بعد قدرته و علی طول آناته فی غضبه و هو قادر علی ما یرید. الحمدللّه الذی لا مضادَّ له فی ملکه و لامنازع له فی امره. الحمدللّه الفاشی فی‌الخلق امره و حمده. الظاهر بالکرم مجده. الباسط بالجود یده. احمده و استعینه و اؤمن‌به و استغفره و اتوکّل علیه و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المکرّمین المعصومین المصفاة المعصومین سیّما علیٍّ امیرالمؤمنین و قائد الغُر المُحجّلین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام. قال اللّه الحکیم فی کتابه: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤوف بالعباد.(۱)» این ایام، مربوط و آمیخته با یادِ وجود مقدّس مولی الموحّدین و امیرالمؤمنین و امام المتّقین، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام است که در گفتار و کردار خود، تقوا را مجسّم فرمود. شایسته‌ترین وظیفه ما مردم - بخصوص نمازگزاران جمعه - این است که از این مناسبت استفاده کنیم؛ برای این‌که به پیروی از آن بزرگوار، ذخیره تقوا را در خود افزایش دهیم. حقیقتاً او امام متّقین و مجسّمه تقوا و پرهیزکاری است. من به شما برادران و خواهران نمازگزار و به همه ملّت، توصیه می‌کنم که دنباله روی و تبعیّت از آن بزرگوار را، بیش از همه چیز در زمینه تقوا و پرهیز از گناه و مراقبت از افعال و گفتار و حتّی ذهنیّات و آنچه در دل خطور می‌کند، پیشه کنید و تقوا را رعایت نمایید. خطبه اوّلِ امروز را، ان‌شاءاللّه مخصوص به ذکر مناقب امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌کنم. آن بزرگوار، دو نوع مناقب و فضایل دارد: یک نوع، فضایل و مناقبی است که به مکانت و مقام

معنوی و ملکوتی وی اشاره می‌کند. یک دسته از مقامات آن بزرگوار، در بهشت، در قیامت، در آسمانها و در میزان ملایک و مقرّبین است، و دسته دیگر از مناقب آن امام همام، ویژگیهایی است که در اعمال و گفتار، نقشهای زندگی، جهاد و زحماتی که آن بزرگوار در طول عمر کشیده، معامه او با دنیا، با مردم، با دوستان، با ضعیفان، با مستضعفان و با گردنکشان، دیده می‌شود. دسته دوم از مناقب امیرالمؤمنین علیه السّلام مرتبط با همان فضایل دسته اوّل است. یعنی علّت مهم مناقب معنوی او، اعمال و رفتار آن بزرگوار است که البته طینت و ذات هم در جای خود مؤثر است. هر دو دسته از مناقب و فضایل، روایات زیادی دارد. اوّلاً، عرض کنم که آنچه از فضایل و مناقب راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام گفته می‌شود، مخصوص شیعیان نیست. یعنی این طور نیست که فقط شیعه آنها را روایت کند یا شیعه از آنها لذّت ببرد. به جز یک عدّه انگشت شمار و معدود، که معلوم هم نیست امروز از آنها اثری باقی مانده و کسی از آنها وجود داشته باشد - یعنی نواصب و خوارج - بقیه مسلمین، دوستدار امیرالمؤمنین‌اند. بسیاری از فضایل و مناقب را غیر شیعه در کتابهایشان نقل کرده‌اند که بعضی از آنها را امروز عرض می‌کنم. بسیاری از مسلمین، به اهل بیت مکرّم پیغمبر علیهم السّلام و به آن بزرگوار به طور خاص، ارادت و علاقه و شیفتگی دارند. یک روایت، روایتی است که نویسنده معروف شافعی، «ابن مغازلی»، در کتاب خود نقل کرده که راوی این حدیث، غیر شیعه است. از اَنَس بن مالک نقل می‌کند که پیغمبر فرمودند: «انَّ علی‌بن‌ابی‌طالب یضیء لاهل الجنهٔ کما یظهر کوکب الصبح لاهل الدنیا.»؛ مردم بهشت، وجود علی‌بن‌ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را چنان درخشان می‌بینند که مردم دنیا ستاره صبح را آن گونه درخشنده می‌دیدند؛ یعنی نور آن بزرگوار، در بهشت هم بر انوار دیگر غلبه دارد. همین نویسنده سُنّی، روایت دیگری را از عمّار یاسر نقل می‌کند که گفت": قال رسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله: (قال لعلی بن ابی‌طالب، علیه‌السّلام) یا علی، انَّ اللَّه قد زیَّنک بزینهٔ لم یزیِّن بعباد بزینهٔ احَب الی اللَّه منها ".یعنی پیغمبر به علی فرمود: ای علی! خدای متعال تو را به زینتی آرایش داد که هیچ بنده‌ای از بندگان خود را به زینتی بهتر و محبوبتر از آن، آرایش نداده است. آن زینت چیست؟ «الزّهد فی الدنیا.»؛ زهد و بی رغبتی به دنیا؛ یعنی به ظواهر فریبنده‌ای که انسان از آنها لذّت می‌برد، زینتی است که خداوند به علی علیه‌السّلام داده است. دنیا، معنایش آباد کردن دنیا نیست. معنایش این نیست که دنیا را آباد کنند،زمین را با زینتهای الهی مزیَّن کنند و بندگان خدا را برخوردار کنند؛ که - امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خود پیشتاز این راه بود. دنیا یعنی این‌که من و شما از آنچه که در زمین وجود دارد - چه در خوراک و پوشاک و مرکب و یا در شهوات جنسی - برای حظّ نفس و لذت خودمان، فراهم آوریم. این، همان دنیایی است که در روایات آمده است. البته مقداری از این بهره‌بریهای دنیایی، مُجاز و شاید ممدوح است؛ اما زیاده روی در آنها، همان دنیای بد و خبیثی است که ما را از آن باز داشته‌اند. پس، زهد در دنیا، زینت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام است. ادامه حدیث چنین است که پیغمبر به علی علیه‌السلام فرمود: «و جعل الدنیا لاتنال منک شیئا.» خداوند این دنیا را به گونه‌ای قرار داده است که از تو هیچ چیز نخواهد برد. روایت دیگر، روایت «موفّق خوارزمی حنفی» است که او هم از نویسندگان سنّی است و کتابی در مناقب دارد. این روایتها، دل دوستداران آن بزرگوار را روشن می‌کند و باید آماده شویم برای این‌که عملاً- نه فقط اسماً دنباله‌رو آن شخصیت عظیم باشیم. «موّفق»، این روایت را نقل می‌کند که پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «یا علی! انّی سألت ربّی فیک خمس خصال فاعطانی.» من از خدای متعال پنج امتیاز در ارتباط با تو خواستم و خدا هر پنج امتیاز را به من داده و قبول کرده است: «امّا اوّلها فسألت ربی ان تنشقَّ عنّی الارض و انفضَّ التراب عن رأسی و انت معی.» اوّل این است که از خدا خواستم وقتی در قیامت محشور می‌شوم و از خاک بر می‌خیزم،تو در کنار من باشی. خدا این را قبول کرد و به من داد. «امّا الثانیهٔ فسألت ربی ان یوقفنی عند کفهٔ المیزان وانت معی.» از خدا خواستم هنگامی که اعمال خلایق را در میزان الهی می‌سنجند - این میزان اسمش در قرآن آمده - و من آن‌جا ایستاده‌ام، تو هم در کنار من باشی. خدا این خواسته را هم پذیرفت و به من عطا کرد. «و امّا الثّالثهٔ فسألت ان یجعلک حامل لوایی و هو لواء اللَّه الاکبر علیه المفلحون الفائزون بالجنّهٔ.» از خدا خواستم لوایی را که بزرگترین لوای الهی در قیامت است - آن عَلَمی که از همه عَلَمهای خدا در قیامت برافراشته‌تر است و

روی آن نوشته: «المفلحون الفائزون بالجّنه» - به دست تو بسپارد. این را هم خداوند قبول فرمود. از این قسمتِ کلام نبوی معلوم می‌شود که در قیامت عَلَمهایی است و هر گروه از خلایق، زیر یکی از این عَلَمها جمع می‌شوند. «وامّا الرّابعهٔ فسألت ربّی ان تسقی امّتی من حوضی.» از خدا خواستم که ساقی حوض کوثر تو باشی و خدا این را هم قبول کرد. «و امّا الخامسهٔ فسألت ربّی ان یجعلك قائد امّتی الی الجنّهٔ.» از خدا خواستم که در قیامت، پیشرو امّت من به بهشت، تو باشی؛ یعنی تو جلو باشی و امّت من پشت سرِ تو به سوی بهشت روانه شوند. این را هم خدا قبول کرد. طبق این روایت، آخر سر هم فرمود: «فالحمد للّه الذی منّ علیَّ بذلك.» پیغمبر از این که خدا چنین مقامات معنوی را به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام داده است، از خالق هستی سپاسگزاری می کند. واقعاً هیچ مقامی به بلندی این مقام نیست. روایت دیگر - که این روایت از اسناد متواتره است؛ یعنی همه از طرق مختلف آن را روایت کرده‌اند و من از «بحارالانوار» نقل می‌کنم - از ابوهریره، و او از معاذبن‌جبل و او از پیغمبر نقل می‌کند که فرمود: «النّظر الی وجه علّی‌بن‌ابی‌طالب عبادهٔ»؛ نگاه کردن به چهره علی‌بن‌ابی‌طالب، عبادت است. چرا؟ چون علی علیه‌السّلام یک عنصر معنوی و یک بنده خالص خداست. چون نگاه به او، انسان را به خدا نزدیک می‌کند و جزو «من یذکّرکم اللّه رؤیته» به حساب می‌آید. وجهش معلوم است: چون او معنوی است، لذا نگاه کردن به او، که از مظاهر عبودیت در مقابل پروردگار است، نوعی عبودیّت است. بعد، مرحوم علّامه عالی مقام، مجلسی رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه از ابن‌اثیر جزری نقل می‌کند که وی در «النهایهٔ» این حدیث را آورده و بیان کرده است که چرا نگاه کردن به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام عبادت است. ابن‌اثیر، چنین گفته است که: « انَّ علّیاً کان اذابرز قال الناس لااله‌الّااللّه ما اشرف هذا الفتی » وقتی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام در مقابل مردم ظاهر می‌شد، مردم با دیدن او می گفتند: لااله‌الّااللّه! چقدر شریف است این جوان! «لااله‌الّااللّه ما اکرم هذا الفتی.» چقدر کریم و بزرگوار است این جوان! «لااله‌الّااللّه ما اعلم هذا الفتی » چقدر دانشمند است این جوان! «لااله‌الّااللّه ما اشجع هذا الفتی » چقدر شجاع است این جوان! خلاصه این‌که، ابن‌اثیر می گوید وقتی مردم به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام می‌نگریستند، از بس صفات او برجسته بود، مکرّر در مکرّر تهلیل می گفتند و ذکر خدا می کردند. از این جهت، نگاه کردن به او عبادت است. مجلسی این بیان را قبول ندارد و می گوید: ابن‌اثیر خواست یک فضیلت را از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام سلب کند؛ که خودِ نگاه کردن به او، به خاطر خودِ علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام عبادت باشد. این را خواست سلب کند. اما چند فضیلت دیگر را، من حیث لایشعر، برای علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام اثبات کرد! اکنون به مناقب نوع دوم بپردازیم که بایدبرای من و شما درس باشد. نمی‌شود ما ادّعای تشیّع کنیم و خود را مختصّین به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام بدانیم، اما در عمل، از اعمال و رفتار آن بزرگوار چیزی در ما نباشد. اعمالی که طبق روایات مذکور از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده است، برای همه ما حجّت و معیار است. مسؤولین کشور، آحاد مردم، افرادی که پولدارند، افرادی که فقیر هستند، افرادی که دارای علمند، افرادی که در صحنه‌های رزمند، همه و همه باید از رفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درس بگیرند. او یک وجود چندین جانبه است و در هر جانب، حجّت خدا بر مردم است؛ یعنی نمایشگر راه خدا برای کسانی است که می‌خواهند آن راه را بروند. این روایت هم باز از منابع اهل سنّت و از اَنس‌بن‌مالک نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را با شصت و چند جراحت، به پشت خط مقّدم جبهه آوردند. - ظاهراً در جنگ احد بوده است. شصت و چند جراحت برداشتن در جنگ، شوخی نیست! - پیغمبر، امّ‌سلیم و امّ‌عطیه را که دو زن جرّاح یا پرستار بودند، مأمور کرد که به آن بزرگوار برسند و ایشان را تداوی کنند. آنها گفتند که این پیکر، با این وضع که ما می‌بینیم، خائفیم بر او. یعنی احتمال دارد که قابل مداوا نباشد. نبیّ اکرم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و مؤمنین، می‌آمدند و از آن بزرگوار عیادت می کردند و می‌رفتند. راوی - اَنس بن مالك - می گوید: «و هو قرحه واحدهٔ»؛ سر تا پایش کَأَنّه یک جراحت بود. از سر تا پا، پر بود از جراحت! بعد پیغمبر با دستش روی جراحات را مسح می کرد و از طریق معجزه، جراحات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را بهبود می‌بخشید. پیغمبر مسح می کرد و جراحات، یکی یکی خوب می‌شد. یعنی به طریق عادی ممکن نبود. ببینید چقدر حال آن حضرت، وخیم بوده است! این نکته مورد نظر من است: کسی که در جبهه،

چنان فداکاری‌ای از خود نشان داده، چندین مرتبه با شمشیر خود، بلا را به ظاهر از جان پیغمبر دور کرده است و لشکر فراری شده را با مقاومت خود برگردانده - یعنی یک تنه، کار هزار نفر یا هزاران نفر را انجام داده است - آخر سر این همه جراحت برداشته است. مسلمانان دسته دسته به عیادتش می‌آیند و می‌روند. پیغمبر می‌آید و چنان محبّتی در حقِ علی می‌کند. این‌جا، برای امثال ما، لغزشگاهی است که غروری برایمان پیدا شود. اما ببینید امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در برابر لطف پیغمبر، محبّت مؤمنین و شفای جراحات - در نقطه‌ای که محل شدید لغزش و غرور برای خیلیهاست - برخوردش چگونه است: فقال علیٌّ علیه‌السّلام: «الحمدللّه الذی جعلنی لم افرَّ و لم اولّی الدُّبر.» نگفت: من ایستادگی کردم. گفت: خدا را شکر می‌کنم، زیرا کاری کرد تا من نگریزم! خدا را شکر می‌کنم که کاری کرد تا پشت به دشمن نکنم! این روحیه، روحیه برجسته‌ای است که باید از آن الهام بگیریم. اگر کار برجسته‌ای در خودمان سراغ داریم، خودمان را شکر نگوییم. مگر ما که‌ایم و چه کاره هستیم!؟ باید خدا را شکر بگوییم. و آن وقت: «فشکراللّه تعالی له ذلک فی موضعین من القرآن.» در دو جای قرآن، خدای متعال از این عملِ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام طبق این روایت شکرگزاری کرد. و هوقوله تعالی: «سیجزی اللّه الشاکرین، و سنجزی الشاکرین.(۲)» این، عملِ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فیمابین خود و خدایش بود. کوبیدن پتک بر سرِ پیل مستی بود که نامش نفس است و در وجود بشر، سربلند می‌کند. مثل یک پیلبان زرنگ، باید دائم با چکش بر سر پیل نفس بکوبی؛ والّا رَم می‌کند و دیگر قابل کنترل نیست. و امّا در خصوص اجرای حدود الهی. شاعری است به نام نجاشی که از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. او علی را مدح کرده و در شعر،به هجو دشمنان وی پرداخته است. تنها وسیله یا مهمترین وسیله تبلیغاتی آن روز، شعر بود که دلها را متوجّه می‌کرد. در آن زمان، یک شاعر در جامعه خیلی ارزش داشت. به این خاطر که می‌توانست فضا را عوض کند. شاعر در آن روز، تقریباً نقش رسانه‌های عمومی امروز را ایفا می‌کرد؛ یعنی در فضایی که شعر، آن همه اهمیت داشت و مردم آن را زود حفظ و دهان به دهان نقل می‌کردند، وظیفه رسانه‌های عمومی روزگار ما را داشت. در چنین فضایی، نجاشی، شاعرِ علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام است. خبر رسید که وی در روز ماه رمضان، شُرب خَمر و لاابالیگری کرده است. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دستور داد او را آوردند و بر او حدّ شُرب خَمر جاری کردند. مضاف بر این چند شلّاق هم به خاطر تعزیر هتک حرمت ماه رمضان بر وی زدند! این کار را چه کسی می‌کند؟ امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام، آن هم در مورد کسی که دوست است، مدّاح است، ابزار دست و گرداننده رسانه جمعی است! دوستان و هم قبیله‌ای‌های نجاشیِ شاعر - ظاهراً از قبیله حمدان بود - نزد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمدند و گفتند: «این چه کاری بود که شما کردید؟» عبارتش چنین است: «ما نری انّ اهل المعصیهٔ و الطاعهٔ سیّان فی الجزاء حتی کان من سمعیک بفلان.» گفتند: «یا امیرالمؤمنین! تا پیش از این خیال نمی‌کردیم که دوستان و مطیعین، با مخالفین و عصیانگران برابر باشند؛ اما با حدّی که بر نجاشی جاری کردید، فهمیدیم که در نظر شما، دوست و دشمن هیچ فرقی با هم ندارند! آیا شما خدمتکار و مخالف خودتان را تشخیص نمی‌دهید یا فرقی نمی‌گذارید؟ این چه کاری بود که با این شخص کردید؟» «فحملتنا علی الجادّهٔ التی کنّا نری انَّ سبیل من رکبه النّار»؛ «با دست خود، ای علی، ما را در راهی می‌اندازید که تا کنون خیال می‌کردیم اگر کسی به آن راه برود، اهل آتش است!» بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، بعضی کسان تهدید می‌کردند و می‌گفتند: این گونه که امام با ما رفتار کرد یا دستگاه با ما رفتار می‌کند، مجبور می‌شویم برویم و مثلاً به فلان دشمن پناهنده شویم! کَاَنَّهُ پناهنده شدن به دشمن، برای دستگاه بدتر است تا برای خود آنان! همین تهدید را به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌کردند که «شما با این کارتان ما را وادار کردید که برویم به جاهایی که تا کنون نمی‌خواستیم برویم!» حضرت در جواب آنان، بیان عجیبی دارد. آن حضرت با خونسردی و در عین حال، روشنگرانه با قضیه برخورد می‌کند: «فقال یا اخاء بنی نهد.» گفت: ای برادر نهدی! «هل هو الا رجل من المسلمین انتهک حرمهٔ من حرم اللّه (یا «من حرمهٔ اللّه») فاقمنا علیه حدّها؟» مگر چه اتّفاقی افتاده‌است؟ مگر آسمان به زمین آمده‌است؟ او - نجاشی - هم فردی است از مسلمانان که مرتکب خلافی شده است و ما هم حدّ الهی را بر او جاری کردیم. این برای خودش هم بهتر است. «زکاهٔ له و تطهیراً»؛

حدّی که بر او جاری کردیم، او را پاک می کند، طهارت می‌دهد؛ جان او را پاک می کند. ببینید! در نظر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، کاری که انجام گرفته، صد در صد طبق قاعده است؛ در حالی که دیگر قدرتمندان عالم این گونه نیستند. حتّی کسانی که اندکی از قدرت برخوردارند - نه قدرتهای مطلق و زیاد -در اجرای احکام و قوانین و حدود الهی بین دوستان و دشمنان خود فرق می گذارند؛ اما علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام، فرقی نمی گذارد.این، برای ما درس است. البته ماجرایی که نقل شد، هم درباره نجاشی و هم درباره حسّان‌بن‌ثابت، روایت دارد و ممکن است دو قضیّه جدا از هم باشد. یک روایت دیگر که باز از طرق عامّه نقل شده است، روایتی است که «تاریخ بلاذری» و کتاب «فضایل احمد» آن را نقل کرده‌اند و در انفاق امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که: «کانت غلّة علیٍّ اربعین الف دینار.» ظاهراً مربوط به دوران بیست و پنج ساله است که آن بزرگوار فراغت بیشتری داشت و به آباد کردن ملک و حفر چاه و از این قبیل امور می‌پرداخت. زمینهای زیادی را آن حضرت به دست خود آباد کرده بود. در یک روایت دارد: «بکدّ یَدِه و عرقجبینه.» چنین نبود که کارگر بگیرد و آنها حفر چاه کنند؛ نه. خودش کلنگ بر می‌داشت، با بازوی خودش چاه می کَند و زمین آباد می کرد و در آمد زیادی هم داشت. باری؛ آن روایت می گوید: در یک سال، چهل هزار دینار در آمد ملکی آن حضرت بود که گندم و خرما و از این قبیل، کاشته و برداشته بود. چهل هزار دینار در آمدِ یک سال! «فجعلها صدقهٔ»؛ تمام این چهل هزار دینار درآمدِ یک سال خود را صدقه داد! حرف را در ذهن خودتان مرور کنید! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، تمام در آمد سالش را صدقه داد! پول دیگری هم نداشت که خیال کنیم زندگی را از آن طریق خواهد گذراند. دنباله روایت این است: «و انّه باع سیفه»؛ همان روز که درآمدِ خود را صدقه داد، به بازار رفت و شمشیرش را در معرض بیع گذاشت که بفروشد. گفتند: یا امیرالمؤمنین! شما امروز چهل هزار دینار وجه نقد یا جنس داشتی و صدقه دادی! یعنی حالا شمشیرت را می‌فروشی؟ فرمود - طبق این روایت - : «قال لوکان عندی عشاء مابعته.» اگر برای شام، غذا داشتم، شمشیرم را نمی‌فروختم! اینها افسانه نیست؛ واقعیّات است! برای این است که من و شما درس بگیریم که از دادن خمس مالمان، ربع مالمان، نصف مالمان، عشر مالمان، زکات واجبمان و انفاق برای مستحقّین، این قدر ابا داریم!این، آن نمونه عالی است. البته نه شما، نه بزرگترهای ما، نه انسانهای عالی مقام و نه ما، به حدّ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نمی‌رسند و نمی‌رسیم. این، امر واضحی است. من یک وقت - چند سال قبل از این - در خطبه گفتم که «ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باشیم.» یکی نامه نوشت": خوب عذری پیدا کردید که می گویید «ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم ".نه؛ این عذر نیست. امام باقر علیه الصّلاهٔ و السّلام - طبق روایت - کارهای امیرالمؤمنین، علیه‌السّلام را که نگاه کرد، گریست و فرمود: «چه کسی مثل این طاقت دارد؟» بعد فرمود: «تنها کسی که در میان اهل بیت می‌توانست خودش را شبیه علی کند، امام سجّاد بود.» سیّدالساجدین، تازه شبیه امیرالمؤمنین! مگر کسی می‌تواند!؟ خود آن حضرت هم، طبق آنچه که در خطبه نهج‌البلاغه است، فرمود: «الا و انّکم لاتقدرون علی ذلک(۳).» امّا این نقلها برای این نیست که ما مثل او باشیم و بگوییم: «خوب، ما که نمی‌توانیم!» بلکه برای این است که در این جهت حرکت کنیم. همه باید دراین جهت حرکت کنند. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام،به مناسبتی نام آن بزرگوار در محضر ابن‌عبّاس به زبان آمد. ابن‌عبّاس گفت: «وااسفاه علی ابی الحسن؛ وااسفاه علی ابی الحسن مضی و اللّه ما غیَّر و لا بَدل و لا قصّر و لا جمع و لامنع و لا آخرالا اللّه»؛ برای خودش چیزی جمع نکرد. برای خودش هیچ کار مادّی نکرد. چیزی را مگر خدا ترجیح نداد. در همه کارها، قصدش خدا بود. هدف او فقط و فقط کسب رضایت خدا بود. مصداق آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤوف بالعباد» که اوّل خطبه خواندم، امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔوالسّلام است. بعد، ابن عبّاس گفت: «واللّه لقد کانت الدنیا اهون علیه من شسع نعله»؛ به خدا دنیا و این زینتها و زخارف و ثروتها و خوشیهای آن، در چشم او کوچکتر و سبکتر از بند کفش او بود. «لیث فی الوقی»؛ در میدان جنگ، شیر درنده بود. «بحر فی المجالس»؛ وقتی که جای گفتگو و افاده و علم و معرفت بود، دریا بود. «حکیم فی الحکماء»؛ اگر حکمای عالم جایی جمع می‌شدند، در میان آنها، کسی که حکمت را باید از او بیاموزند، علی بود. «هیهات قد مضی الی الدّرجات العلی.» وقت

گذشت. البته روز ماه رمضان است و بنده بر خلاف رسم خودم که بنا دارم خطبه‌ها را کوتاه کنم، دیدم امروز اصراری براین معنا نیست؛ چرا که روز امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و امشب هم، شب بیست و سوم ماه رمضان و قویّاًمحتمل است که شب قدر باشد. خوب است که قدری دلها با این معارف الهی، روشن شود. آنچه گفتیم، اجمالی از زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود. البته اگر بخواهیم روایات مربوط به زندگی آن بزرگوار و اخلاقیّات و فضایل و مناقب ایشان را خلاصه کنیم، شاید صد برابر روایات و سخنانی شود که من امروز خواندم. باید در راه آن حضرت حرکت کنیم و برویم. آن بزرگوار، یکی از معجزات خدا در تاریخ بود. وجود آن حضرت، حادثه‌ای شگفت آور بود. حادثه شگفت آور دیگر این‌که، قدر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را در زمان خودش ندانستند. این هم واقعاً از آن حوادث شگفت آور و تلخ است. کار را به جایی رساندند که - آن‌طوری که در نهج البلاغه و احوال آن بزرگوار هست - ایشان، مکرّر در زمان حکومت خود، از دست مردم به خدای متعال شکوه می‌کرد. دل آن بزرگوار، خون بود. با آن همه سعّه صدر، با آن همه گذشت در راه خدا و در راه احکام الهی، در دوران زندگی خود، در نهایت ضیق و عسرت قرار گرفته بود؛ و مثل همین روزها هم بود که به لقای خدای متعال پیوست. برای این‌که جلسه ما بیشتر آمیخته به یاد آن بزرگوار شود و مختصری به ذکر مصیبت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بپردازیم، دو، سه جمله از حالات این روزها عرض می‌کنم: وقتی که آن ضربت غدر آمیز بر فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وارد شد، منادی در کوفه فریاد بر آورد: «تهدّمت واللّه ارکان الهدی»؛ پایه‌های هدایت ویران شد. و مردم فهمیدند که چه اتّفاق افتاده است. آن محبوب دلها را، اگر چه نافرمانی‌اش می‌کردند، اما دوست می‌داشتند. کسی نمی‌توانست امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را دوست نداشته باشد. اگر بخواهید تصویری از آن روز را به ذهن بیاورید که خبر شهادت آن بزرگوار چه به روز مردم آورد، به یاد بیاورید آنچه را که در زمان خودِ ما در بیماری امام بزرگوارمان و بعد در خبر رحلت آن بزرگوار پیش آمد. دیدید چه غوغایی در دلهای مردم به وجود آمد! این، ممکن است مقداری وضع را برای ما روشن کند. در شهر کوفه غوغایی به پا شد. امّا با وجود غوغای مردم، خانواده امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام احساس غربت می‌کردند؛ چون می‌دانستند آن بزرگوار با این مردم چگونه بود و از دست آنها چه کشید. حضرت را با آن حال کسالتِ سخت و مسمومیتِ شدید وبا آن چهره خون آلود و محاسن خونین، از مسجد به منزل بردند. آن بزرگوار، تقریباً دو روز در آن حالت بود و خانواده ولایت در نهایت نگرانی و اضطراب به سر می‌بردند که سر نوشت پدر چه خواهد شد؟ طبیب آوردند. معاینه کرد و فهمید که آن بزرگوار مسموم شده است. دیگر همه از حیات امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام ناامید شدند. اصبغ بن نباته نقل می‌کند که «به عیادت آن بزرگوار رفتم. وقتی وارد شدم، دیدم چهره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، به قدری زرد بود که نمی‌شد فهمید صورت حضرت زردتر است یا آن پارچه زرد رنگی که بر فرق مبارکش بسته بودند! زردی چهره امام از اثر زهر و کسالت و جراحتِ شدید بود.» بعد می‌گوید: «از خانه که بیرون آمدم، غوغای مردم نشان داد که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام از دنیا رفته و به شهادت رسیده است.» در روایاتی که برای نقل در این‌جا یادداشت می‌کردم، به روایتی از فردی به نام «ابوالطفیل» برخوردم که می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، در دوران حیات خود به یتیمان خیلی اهمیت می‌داد و آنان را نوازش می‌کرد. آن حضرت می‌گفت «من پدر یتیمان هستم و باید به آنها محبّت کنم تا مثل پدر با آنها رفتار شده باشد.» می‌گوید: آن‌قدر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، با انگشت مبارک خود، عسل از ظرف برداشته‌بود و در دهان کودکان یتیم گذاشته بود، که یکی از مسلمانان آن روز گفته بود «آرزو می‌کردم کاش من هم یتیم بودم، تا چنین مورد لطف و محبّت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قرار می‌گرفتم!» این رفتار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با ایتام است. لذا قضیّه‌ای که بین گویندگان معروف است و شاید در بعضی از کتب هم باشد، بعید نیست. آن قضیّه این است که می‌گویند وقتی اعلام کردند «امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، به دلیل مجروحیت و مسمومیت، احتیاج به شیر پیدا کرده است، دیدند چندین کودک یتیم، کاسه‌های شیر به دستشان گرفته‌اند و اطراف خانه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام جمع شده‌اند.» صلی اللّه علیك یا امیرالمؤمنین. صلی اللّه علیك و علی روحك و بدنك. پروردگارا! تو را به حقّ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قسم می‌دهیم، ما

را در راه او ثابت قدم بدار. پروردگارا! توفیق حرکت در مسیر علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام را به ما عنایت کن. پروردگارا! معرفت و محبّت ما را، با عمل و پیروی از او همراه کن. پروردگارا! جامعه اسلامی ما را به معنای واقعی کلمه، جامعه علوی قرار بده؛ از زهد و تقوا و غیرت و حمیّت و شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در میان ملت ما گسترش بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را مورد نظر ولیّ عصر ارواحنافداه و مشمول رضایت آن بزرگوار و دعای آن بزرگوار قرار بده؛ ما را از یاران آن بزرگوار در حضور و غیبتش قرار بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را بیامرز. پروردگارا! ما را بندگان حقیقی خود قرار بده. پروردگارا! ما را شایسته هدایت و رحمت کامله خود قرار بده. پروردگارا! به حق محمّد و آل محمّد، روزبه‌روز فضل و رحمت خود را بر این ملت بیشتر کن؛ این ملّت را بر دشمنانش پیروز فرما. پروردگارا! امور مسلمین عالم در همه شرق و غربِ عالم و امور این ملت را در همه جهات اصلاح فرما. پروردگارا! روح مطهّر امام عزیزمان را از این اجتماع ما و از این دعاهای ما و از شب قدر این ملت، بهره وافی عنایت فرما. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هو اللَّه احد. اللَّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد، و علی علیّ امیرالمؤمنین، والصدّیقةالطاهرة، سیّدة نساءالعالمین، و الحسن و الحسین، سبطی الرحمة و امامی الهدی، و علی‌بن الحسین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمّدبن علی و علی‌بن محمّد و الحسن بن علی و الحجّةالقائم الهادی المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلِّ علی ائمةالمسلمین، و حماةالمستضعفین، و هداةالمؤمنین. امروز، روز جهانی قدس است. روزی است که یکی از اساسی‌ترین مسائل مسلمین عالم و شاید بشود گفت اساسی‌ترین مسائل امروز جهان اسلام، در آن مطرح می‌شود. شما ملت عزیزمان راهپیمایی و اجتماع کردید و حضور خودتان را مقتدرانه نشان دادید. من از همه شما برادران و خواهران، در تهران و در سایر شهرهای کشور، صمیمانه تشکّر می‌کنم. بی‌شک مسلمانان در نقاط دیگر جهان هم، به این وظیفه عمومی اسلامی عمل کرده‌اند. سه موضوع را در خطبه دوم باید عرض کنم که یکی از آنها درباره مسأله فلسطین است؛ یکی اشاره‌ای به وضع کنونی اسلام و تحوّلات جهانی دارد و مسأله سوم، مربوط به انتخابات است که یکی از مهمترین مسائل داخلی آینده ماست. درباره مسأله فلسطین، آنچه بنا دارم عرض کنم این مطلب است که در این قضیه، نکته بسیار تلخی وجود دارد. اگر چه همه مسائل مربوط به سرزمین فلسطین تلخ است، اما این نکته، انصافاً گزنده است که در تبلیغات جهانی، در تمام این چهل و پنج سال که از اشغال فلسطین می‌گذرد - بخصوص در این یک، دو دهه اخیر - سعی شده است نشان داده شود که یهودیانی که آمده‌اند وفلسطین را گرفته‌اند، مردمی مظلوم، دارای حق و مورد فشار و تعدّی هستند؛ اما اعرابی که تلاش می‌کنند خانه‌های خودشان را پس بگیرند، مردمی خشن و زورگویند، که به موازین پایبند نیستند. در دنیا، تبلیغات امریکایی و صهیونیستی، این دروغ بزرگ و این فریب بی‌نظیر را باوراندند که خیلی گزنده و تلخ است. آنها حتّی در نشان دادنِ فیلم و عکس هم، نکات اغوا کننده را رعایت می‌کنند. مثلاً وقتی می‌خواهند اعراب را در مجلّات یا روزنامه‌های خودشان نشان دهند، تصاویری انتخاب می‌کنند که نشانگر یک عدّه زن و بچه مظلومِ آواره ستمدیده نیست. یا جوانانی را که با ظلم صهیونیستهای ظالم پرپر می‌شوند و از مواهب دنیا و همه خیرات روی زمین محروم شده‌اند، نشان نمی‌دهند؛ بلکه یک چهره خشن چفیه بسته را نشان می‌دهند که اسلحه در دست دارد و می‌گویند: «فلسطینیها اینهایند!» از آن طرف، وقتی صهیونیستها و یهودیانِ روسی می‌خواستند به فلسطین مهاجرت کنند، نمی‌گفتند اینها غاصبند؛ اینها اهل فلسطین نیستند که به آنجا می‌روند؛ اینها اهل روسیه‌اند، اهل اوکرایینند، اهل کشورهای اروپایی و اهل امریکایند که هر کدام در سرزمین خود، جایی، مکانی، خانه‌ای، ثروتی، پولی و زندگی‌ای دارند. با این حال به فلسطین می‌روند تا حق یک فلسطینی را بگیرند، خانه او را صاحب شوند، ثروت و سرزمین او را غصب کنند و امکان تشکیل خانواده را از او بگیرند. این را که نمی‌گفتند! مضاف بر این، عوامل صهیونیست و امریکایی، در رسانه‌های خود، تصاویر یک عدّه زن و بچه یهودی را با حال خستگی نشان می‌دهند که مردم دنیا بگویند: «عجب! چرا این عربها با این بیچاره‌های مظلوم، چنین رفتار می‌کنند؟!» اینها مظاهر

استکبار جهانی است. نظام نوینی که امریکاییها می‌گویند، یعنی این. یعنی کاری کنند که همه دنیا، آن‌طور که آنها می‌خواهند فکر کنند و حقایق را وارونه بفهمند! قضیه فلسطین از قضایایی است که من، نظیری به این شکل، برای آن در تاریخ سراغ ندارم. چگونه می‌توان ملتی را از کشور و سرزمین خودش بیرون کرد؟ فرض کنید رژیم عراق، عدّه‌ای را از کشور خودش بیرون کرد - مثلاً جمعیتی در حدود یک تا دو میلیون نفر را - اما این‌که یک ملت را به‌طور کامل از سرزمین خودشان بیرون کنند؛ اسم آنها را از روی سرزمینشان بردارند و هویّت آن سرزمین را در جغرافیا و تاریخ از بین ببرند، چنین چیزی اتفاق نیفتاده است. اگر بنا بود این عمل در مورد یک کشور غیراسلامی انجام گیرد، قدرتمندان اروپایی چه می‌کردند؟ اگر بنا بود این عمل در غیرِ این منطقه حسّاس، که منطقه اسلامی است، انجام گیرد، قدرتمندان عالم چه می‌کردند؟ عکس آن اوضاع، در این‌جا انجام گرفت! در این‌جا، قدرتمندان عالم به این غصب بزرگ و ظلم بی‌نظیر کمک کردند. آنها به این حرکتی که شبیه آن در دنیای معاصر و حتّی در گذشته هم اتفاق نیفتاده است، کمک کردند. تلختر این‌که، بیرون راندن مردم فلسطین از سرزمین خودشان، به حالت عادی هم انجام نگرفت. یک وقت است که می‌آیند زمینهایشان را می‌خرند؛ پولش را می‌دهند و می‌گویند «باید بروید.» البته این هم ظلم است، این هم غصب است؛ اما این‌طور هم عمل نکردند. شبانه رفتند و یک ده را با اهلش سوزاندند! هر که توانست خودش را نجات دهد، نجات داد و هر که ماند، سوخت که سوخت! قضیه «دِیریاسین» راست است؛ قضیه «کَفَرقاسم» راست است؛ روستاهایی را که صهیونیستها آتش زدند، حقیقت دارد. همین کار را کردند. نخست‌وزیر اسبق صهیونیست که همین روزها و همین اواخر به درک واصل شد و امریکاییها به خاطر مرگ او اظهار تأسّف کردند، یکی از کسانی بود که در نابود کردن و آتش زدن روستاها و خانه‌های مردم فلسطین، دخالت داشت. تبلیغات جهانی، گنگ شدند و این حادثه تلخ را نگفتند، تا مردم دنیا پی نبرند که در این گوشه دنیا چه اتّفاقی افتاده است. یک ملت بی پناه و مظلوم، مواجه با زور و قلدری و دروغ و فریب شد و این دروغ و فریب و زور و قلدری، تا امروز هم ادامه دارد. صهیونیستها از اهداف خودشان منصرف نیستند. هدفِ «از نیل تا فرات» را که بر زبان آورده‌اند، پس نگرفته‌اند. هنوز هم قصدشان این است که از نیل تا فرات را بگیرند! منتها، استراتژی صهیونیستها این است که ابتدا با حیله و ترفند، جای پای خودشان را قرص کنند و بعد که جای پا محکم شد، با فشار و حمله و آدمکشی و استفاده از زور و خشونت، تا جایی که می‌توانند پیش بروند! اینها همین که با یک مقابله جدّی - چه مقابله سیاسی و چه نظامی - رو به رو شوند متوقّف می‌شوند و باز در خطّ حیله و ترفند می‌روند تا بتوانند با مکر، یک قدم دیگر به جلو بردارند! وقتی یک قدم به جلو برداشتند، مجدّداً همان فشار و خشونت را اعمال می‌کنند. این کاری است که از شصت، هفتاد سال پیش تا به امروز انجام داده‌اند؛ یعنی بیست و پنج سال قبل از آن‌که فلسطین را رسماً اشغال کنند، همین روش را انجام دادند. اینها ابتدا که وارد فلسطین شدند، نگفتند «ما مهاجر به فلسطین می‌آوریم.» مردم فلسطین تعجّب می‌کردند که اینها چه‌کسانی هستند که می‌آیند؟! به دروغ گفتند «متخصّص می‌آوریم!» مطالبی که می‌گویم، مستند است؛ در اسناد وزارت خارجه انگلیس بوده که افشا شده است. بعضی از وزارتخانه‌های امور خارجه دنیا، اسناد قدیمی و کهنه را منتشر می‌کنند و در اختیار همه قرار می‌گیرد. اسنادی که عرض می‌کنم، امروز بعد از شصت، هفتاد سال در اختیار ما قرار گرفته است. در این اسناد، افسر انگلیسی‌ای که در فلسطین مسؤول کاری بوده، در گزارش خود می‌نویسد: ما به مردم فلسطین گفتیم کسانی که وارد فلسطین می‌شوند، متخصّص و مهندسند؛ دکترند و فلان و بهمانند که می‌آیند کشور شما را آباد کنند! وقتی هم سرزمین شما را آباد کردند، می‌روند. همین افسر انگلیسی در نامه‌ای نوشته است: ولی ما به این مردم، دروغ می‌گوییم! یهودیان فاقد تخصّص و بی هنر را از اطراف دنیا جمع کردند به فلسطین بردند و امکانات و زمین و همه چیز در اختیارشان گذاشتند؛ چون می‌خواستند صاحبان اصلی فلسطین را از آن کشور بیرون کنند! از اوّل، با ترفند وارد شدند و همین که جای پایشان محکم شد، دست به حمله زدند. در سال ۱۹۴۸ میلادی، تشکیل دولت اسرائیل را اعلام کردند و یک سال بعد از آن هم، به مصر و دیگر کشورهای مسلمان حمله‌ور شدند؛ برای این‌که سرزمین بیشتری را بگیرند. وقتی که توی دهانشان خورد، مدّتی

صبر کردند. البته زمین زیادی گرفتند؛ اما چون دیگر نتوانستند پیش بروند، متوقّف شدند و باز به حیله‌گری پرداختند تا ببینند چگونه می‌توانند جای پای جدیدی پیدا کنند. به همین ترتیب، تا امروز پیش آمده‌اند. امروز حیله‌گری آنها، همین ایجاد «کنفرانس فلسطین» یعنی کنفرانس برای شناسایی اسرائیل است. همین کنفرانس ژنو و دیگر مجامع جهانی، که امریکا کارگردانی می‌کند، ترفند اینهاست. به مجرّد این‌که اعراب، اینها را به رسمیت بشناسند و این مانع که مانع مهمی است، از سر راه صهیونیستها برداشته شود، باز نوبت زور و خشونت و خباثت آنها می‌شود. هم‌اکنون نیز در لبنان به خباثت و خشونت متوسّل شده‌اند. این، وضع رفتار استکبار خبری با قضیه صهیونیسم و غصب فلسطین است. به نظر من، گزنده ترین حوادث فلسطین این است که واقعیّتها چنین وارونه شده است و معکوس نشان داده می‌شود. حقیقت قضیه این است که ملتی را از خانه و زندگی خود آواره کرده‌اند و این ملت حق دارد برگردد و خانه خودش را پس بگیرد. این مبارزه، مبارزه‌ای حق‌طلبانه است. امریکا، این مبارزه را «تروریسم» می‌نامد؛ اما خباثت صهیونیستها نسبت به مبارزین فلسطینی را تروریسم نمی‌داند! ببینید در ذهن و عمل کسانی که امروز مدّعی شبانی بشریت و رهبری دنیا هستند، چقدر حقایق، وارونه شده است! ببینید چقدر از حقیقت و انسانیت دورند! ببینید این سیاست، چه اندازه غیر انسانی است! صهیونیستها واردکشور لبنان می‌شوند و انسان والا و شایسته‌ای مثل سید عبّاس موسوی را به شهادت می‌رسانند. تنها خود او را هم نمی‌کشند؛ بلکه زن و کودک او را هم می‌کشند، بی‌آن‌که آنها در میدان جنگ بوده باشند. آنها در اتومبیل بودند و در جاده‌ای تردّد می‌کردند. امریکاییها این جنایت را محکوم نمی‌کنند! پس معلوم می‌شود که شما طرفدار ظلمید. چرا این را انکار می‌کنید؟ شما طرفدار خباثتید، طرفدار تجاوزید، طرفدار ترورید.ترور از این بالاتر و واضحتر نیست. از آن طرف، هنگامی که چند جوان فلسطینی که فلسطین خانه آنهاست، برمی‌خیزند و با فداکاری، اقدامی علیه دولت غاصب صهیونیستی انجام می‌دهند، می‌گویند «حرکتی تروریستی است!»شما به چه حقّی اسم گذاری وارونه می‌کنید و خودتان را محق می‌دانید؟! این را ملتها باید بفهمند! خودِ امریکاییها - یعنی سردمداران رژیم امریکا - خوب می‌فهمند چه می‌کنند؛ ولی من گمان می‌کنم حتی ملت امریکا هم نمی‌داند که امریکاییها، امروز در سطح عالم چه خباثتی انجام می‌دهند. همه جا همین‌طور است. تروریسم دولتی، امروز جزو واضحترین کارهای امریکاییهاست. تروریسم دولتی یعنی این‌که یک دولت، دست به کارهای تروریستی بزند. کار تروریستی چیست؟ کار تروریستی این است که یک دولت، با هواپیماهای جنگنده خود به یک کشور حمله‌ور شود و خانه رئیس آن کشور را مثلاً بمباران کند. در لیبی این کار را کرد و گفتند کودکی هم در آن حمله کشته شد. کار تروریستی این است که دولتی برود و دولت دیگری را در کشوری سرنگون کند؛ کاری که امریکاییها در گرانادا کردند. کار تروریستی این است که مردم را در یک کشور نابود کنند؛ کاری که امریکاییها در عراق کردند. مبارزه امریکاییها با رژیم عراق، یک مسأله دیگر بود؛ امّا مردم عراق را نابود کردند. عدّه زیادی را کشتند و زندگی مردم و کارخانه‌های مردم را خراب کردند. حتّی بسیاری از مراکز غیرنظامی را بمباران کردند. شما ببینید عملی را که امروز صهیونیستها انجام می‌دهند و مورد تأیید امریکاست. کدام حرکت تروریستی، از این خشن‌تر و ظالمانه‌تر است؟! بعضاً در گزارشهای خبری تلویزیون می‌بینیم که در کشوری، مردم جنجالی می‌کنند و پلیس آن کشور در مقابل آنها با خشونت رفتار می‌کند. منظره‌هایی چنین، در بسیاری از کشورها دیده می‌شود؛ اما در هیچ کشوری برخورد پلیس با مردم، به خشونت، خباثت و عصبانیتِ مقابله صهیونیستها با مردم فلسطین نیست. این در حالی است که پلیسِ حمله کننده به مردم فلسطین، بیگانه است و جوانی که پلیس او را گرفته و آن‌طور با خشونت کتکش می‌زند، صاحبخانه است! ملت ایران نسبت به این قضیه آگاه است. ملتهای دیگر هم باید بفهمند. بحمداللّه بسیاری از ملتهای اسلامی و ملل آزاده دنیا، کم و بیش از این مسائل اطّلاع دارند. آنچه ما می‌خواهیم نتیجه بگیریم، این است که چهل و پنج سال از غصب سرزمین فلسطین می‌گذرد. هر چه دولتهای عربی و سازمانهای فلسطینی کوتاه آمدند، دشمن پرروتر و خشونت از طرف او بیشتر شد. نتیجه این است که ملت فلسطین برای نجات خود، یک راه بیشتر ندارد و آن، مبارزه خشن فداکارانه‌ای است که باید در داخل و خارج سر زمینهای اشغالی انجام گیرد. وظیفه همه

مسلمانان هم این است که به این مبارزه اسلامی کمک کنند. موضوع دوم هم، تا حدود زیادی به همین موضوع ارتباط پیدا می کند. دشمنان اسلام، ابتدا از این که صریحاً بگویند با اسلام مخالفند، ابا داشتند. می گفتند «ما با اسلام موافق، امّا با تندروی اسلامی مخالفیم.» بعد که اسلام، در دهه گذشته پیشروی کرد و نمونه‌هایش در آفریقا، الجزایر، سودان، کشورهای شمال آفریقا، آسیا، آسیای میانه و جمهوریهای جدا شده از شوروی مشاهده شد و اجمالاً اسلام نشان داد که به یک تجدید حیات دست یافته است، دشمنان اسلام دیدند چاره‌ای ندارند جز این که اعلام موضع کنند. دیدند دیگر نمی‌توانند باز هم مثل گذشته، به دشمنی با اسلام تظاهر نکنند. لذا امروز صریحاً می گویند که با اسلام مخالفند. هم‌اکنون در جمهوریهای آسیای میانه - جمهوریهای سابق شوروی صرفِ اسلام است که به صورت اعتقادات و عمل اسلامی مردم بروز می کند و امریکاییها دستپاچه شده‌اند. حرکت و قیامی هم در این جمهوریها برای پیدایش نظام جمهوری اسلامی به شیوه ما نبود. صرفِ همین بود که اسلام در آن کشورها تجدید حیات کرده بود. امریکاییها دستپاچه شدند، قوا و عوامل خودشان را بسیج کردند و دولتهای نزدیک به خودشان را وادار نمودند که نگذارید ایران در این کشورها پیش برود! این، همان نکته‌ای‌ست که امام بزرگوار ما مکرّر می‌فرمود و ما هم این مطلب را در طول سالهای متمادی به خوبی حس کردیم. نکته این است که مخالفتِ امریکا با جمهوری اسلامی، به خاطر اسلام است. چیزی که آنها از آن احساس خطر می کنند، اسلام است. این اسلام، امروز در کشورها و ملتهای مسلمان، تجدید حیات کرده است. در پایگاه اسلام که جمهوری اسلامی است، دشمن هر چه بتواند خرابکاری کند، خواهد کرد. هر چه بتواند این کشور و این ملت را از اهداف اسلامی دور نگه‌دارد، تلاش خودش را خواهد کرد تا ملتهای دیگر، به پیمودن راه اسلام تشویق نشوند. امروز، اسلام در اروپا، در آفریقا، در آسیا و در همه دنیا ظهور و بروز ویژه‌ای دارد. مسلمانان احساس حیات دوباره‌ای می کنند و این، به شدّت، استکبار و بخصوص رژیم امریکا را می‌ترساند. لذا آنها هم می‌خواهند بااسلام مبارزه کنند. تشخیصشان این است که یکی از راههای مبارزه با اسلام، مبارزه با جمهوری اسلامی ایران است. می گویند «ما می‌خواهیم با جمهوری اسلامی رابطه داشته باشیم». اما این حرف دروغ است؛ یعنی رابطه سالم نمی‌خواهند؛ رابطه توأم با تحمیل می‌خواهند؛ رابطه همراه با استکبار می‌خواهند؛ رابطه به معنای رابطه امریکا با رژیمهای منحط و فاسد می‌خواهند. امروز رژیم آمریکا چاره‌ای ندارد که این مطلب را اظهار کند. آنها برای این که جمهوری اسلامی را در افکار عمومی دنیا و مردم امریکا اگر بتوانند حتّی در افکار عمومی داخل کشور زیر سؤال ببرند، از زدن انواع تهمتها به جمهوری اسلامی ابا ندارند. جمهوری اسلامی را به عنوان یک جمهوری ضدّ دموکراسی، جمهوری ارتجاعی و جمهوری طرفدار بنیانهای کهنه و منسوخ معرفی می کنند. در حالی که خودشان می‌دانند که آنچه می گویند، خلاف است. آنها می‌دانند که آزادی و دموکراسی جمهوری اسلامی، در تمام کشورهای منطقه بی نظیر است. در هیچ یک از کشورهای حاشیه خلیج فارس و منطقه خاورمیانه، کشور و ملتی وجود ندارد که مزه آزادی را در کشور خود،چنین حس و لمس کند. ملت ایران، امروز به معنای حقیقی کلمه، احساس آزادی می کند؛ آزادی از تسلّط ابرقدرتها و آزادی از حکومت استبدادی و خود کامه طاغوتی. این نظام، در همان جایی است که در سالهای حکومت طواغیت بر آن، کسی جرأت نمی کرد یک کلمه حرف در هیچ نقطه‌ای - در خیابان، در محل کار و حتّی در خانه - برخلاف نظر حکّام بگوید. در آن زمان، در حالی که اکثریّت قاطع و بلکه همه مردم، با آن حکّام مخالف بودند، اما همه جرأت نمی کردند حرفشان را بزنند. ولی امروز، اکثریّت قاطع و نزدیک به همه این ملت، طرفدار جمهوری اسلامی هستند. امروز اکثریّت و بلکه اکثریّت قاطعِ نزدیک به آحاد این ملت، طرفدار نظام جمهوری اسلامی، مرتبط و دارای پیوند با جمهوری اسلامی و با همه وجود، دوستدار مسئولین نظامند و به آنها عشق می‌ورزند. البته اقلیّت کوچکی در گوشه‌وکنار از پس مانده‌های رژیم گذشته، یا افرادی که تحت تأثیر دشمنان خارجی هستند، وجود دارند که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌ورزند. آری؛ این مخالفین هم هستند، حضور هم دارند و همین عدّه کم هم می‌توانند حرف خودشان را بزنند و صریحاً آرای خودشان را در روزنامه‌هایشان، در مجلّاتشان و در اعلامیه‌هایشان اظهار و ابراز کنند. البته خدای متعال، دشمنان

خودش و آدمهای ظالم را رسوا می‌کند. بعضی از همین افرادی که از آزادی که خدا داده محصول خون شهدای این ملت استفاده می‌برند و نشریات منتشر می‌کنند، در همان نشریات می‌نویسند «آزادی نیست!» خدا می‌خواهد اینها را رسوا کند. اگر آزادی نیست، شما چطور این نشریات را منتشر کردید؟! در جایی که آزادی نباشد، چطور اجازه می‌دهند که مجلّات و روزنامه‌ها، با پولی که دولت می‌دهد و کاغذ تهیه می‌کند و در اختیار روزنامه‌های مخالف خودش می‌گذارد، در برهه‌ای، مقالات و نوشته‌های فراوانی، آن هم علیه دولت و نظام بنویسند!؟ خوب، این آزادی است دیگر! آنها در خلال نوشته‌هایشان می‌نویسند «آزادی نیست!» همین «آزادی نیست» که نوشته‌اند و می‌نویسند، خود بزرگترین دلیل بروجود آزادی است! این، وضعی است که بحمداللّه ملت ایران، امروز در خانه خود دارد. تلاش دشمن این است که وانمود کند در ایران، دموکراسی نیست. در حالی که خود دشمن هم می‌داند. این دموکراسی‌ای که امروز در ایران است، هیچ وقت در تاریخ ایران وجود نداشته است. هیچ وقت در دورانهای گذشته ایران، چنین آزادی‌ای که امروز هست، نبوده است. نمونه‌اش انتخابات و حضور مردم در صحنه است. دشمنان سعی می‌کنند آینده را در چشم مردم، کدر و ناامید کننده معرفی کنند. اگر می‌بینید که گاهی بعضی راجع به اوضاع اقتصادی و آینده کشور، حرفهای ناامید کننده می‌زنند، بدانید این حرفها اصلش از آنِ استکبار است. آنها در نشریاتشان، اوضاع اقتصادی ما را ناامید کننده وانمود می‌کنند؛ در حالی که چنین نیست، و امیدوار کننده است. آنها نمی‌خواهند مردم این امیدواری را احساس کنند. قصدشان این است که مردم را دلمرده کنند و میان آنها و دستگاه و دولت و مسؤولین و خدمتگزاران، فاصله بیندازند. دشمنیهای استکبار با ما، اینهاست. امروز امریکا می‌داند اگر این کشور را مورد تهاجم نظامی قرار دهد، خودش ضرر می‌کند؛ چنان که سالهای متمادی، رژیم صدام را پشتیبانی کرد و خودش زیان دید. امریکا می‌داند که امروز هرگونه تهاجم نظامی علیه جمهوری اسلامی و این ملت، به ضررش تمام خواهد شد. این را به خوبی می‌فهمد. لذا ضربه‌ای که می‌خواهد بزند، از راههای دیگر است. البته محاصره اقتصادی می‌کند، خباثتهای دیگر می‌کند، کارشکنی در امر تجارت و داد و ستد می‌کند و تبلیغات سوء هم می‌کند. تبلیغات می‌کند که وضع کشور، وخیم و خراب است؛ دیگر کاری نمی‌شود کرد و در مملکت، آزادی نیست! یک عدّه آدمهای مزدورِ بیچاره قلم به دست، که واقعاً حالشان ترحّم‌انگیز است، به اروپا و امریکا رفتند و جیره خوار دولتهای بیگانه و دشمن شدند. آنها در نشریات خارج کشور، حرفهایی علیه جمهوری اسلامی عنوان می‌کنند؛ اما واقعیّات، غیر از اینهاست. حقیقت این است که بحمداللّه، اسلام در این کشور رشد کرده است. ملت به رشد رسیده و دارای توان روز افزون می‌شود. همچنین، دستگاه، تجربه های روز افزونی به دست می‌آورد. علی‌رغم همه فشارهایی که دشمنان علیه این کشور و ملت اعمال کردند، مسؤولین دلسوز و دولت خدمتگزار، در این دریای توفانی و پرخطر، کشتی جمهوری اسلامی را با متانت، با استحکام و با جهتگیری مستقیم حرکت می‌دهند و پیش می‌برند. و این نیست، مگر فضل الهی؛ این نیست، مگر لطف خدا. اکنون به همین مناسبت، موضوع انتخابات را مطرح می‌کنم. مطلب اوّل این است که ملت ایران، شرکت در انتخابات را یک فریضه و یک عمل واجب بداند. دشمن، بسیاری از نیروهای تبلیغاتی خود را بسیج کرده تا کاری کند که این انتخابات با استقبال مواجه نشود و آن وقت بگوید «بعد از امام، دیگر انتخابات درستی با حضور ملت انجام نگرفت». هدف دشمن این است. همه افراد یا کسانی را که ما می‌شناسیم - این گروهکهای محارب و مخالف و مزدور امریکا که در امریکا و نقاط دیگر متمرکزند - از یک ماه، یک ماه و نیم پیش، در دستگاههای خبری‌شان، در رادیوها و روزنامه‌هایشان تلاش می‌کنند تا شاید بتوانند کاری کنند که این انتخابات، انتخابات خوبی از آب در نیاید. تمام تلاششان این است. هدفشان چیست؟ هدفشان این است که بگویند «انتخاباتی که در غیاب امام انجام می‌گیرد، مورد استقبال مردم نیست». مرتّب به مردم ایران توصیه می‌کنند که «در انتخابات شرکت نکنید». با این‌که امتحان کردند و دیدند هروقت آنها به مردم بگویند در فلان کار شرکت نکنید، مردم که علاوه بر انگیزه خود، انگیزه مخالفت با آنها را هم دارند، بیشتر شرکت می‌کنند - با وجود این‌که می‌دانند ملت، برخلاف نظر آنها رفتار می‌کند - باز هم در رادیوهایشان به مردم اصرار ملتمسانه می‌کنند که «در انتخابات شرکت نکنید»! من عرض می‌کنم

که به عنوان وظیفه اوّلی، به عنوان وظیفه ثانوی، به عنوان وظیفه دینی و اسلامی و به عنوان وظیفه سیاسی، شرکت آحاد مردم در انتخابات آینده که ان‌شاءالله در دهه سوم فروردین انجام خواهد گرفت، واجب است.مردم باید در انتخابات شرکت کنند و با این کار، مشت محکمی بر دهان امریکا و استکبار و گروهکها و مخالفین اسلام و مسلمین و مخالفین جمهوری اسلامی بکوبند. نکته دوم این که، مجلس شورای اسلامی، مجلسِ مردم است. مجلسِ خانها نیست؛ مجلسِ آحاد مردم است. نماینده‌ای که انتخاب می‌شود، باید دلسوز مردم باشد، صادق باشد، صمیمی باشد و بخواهد برای مردم کار کند. بعضی تظاهر به کار می‌کنند، اما کار نمی‌کنند. این، به درد نمی‌خورد. باید برای مردم کار کرد. صداقت و دلسوزی نماینده‌ای را که می‌خواهید انتخاب کنید، تشخیص دهید و بعد او را برگزینید. علاوه بر اینها، نماینده باید دارای فهم و درك سیاسی باشد و مسائل کشور را بفهمد؛ هم مسائل خارجی و توطئه‌های دشمنان را و هم مسائل داخلی و نیازهای مردم و اولویّتهای کشور را. این‌طور نباشد که بدون رعایت اولویّتها، مسأله‌ای را مطرح کنند، شعاری بدهند و برای ملت و دولت مشکل درست کنند. نماینده باید احساس دلسوزی و وجدان سیاسی داشته باشد. علاوه بر همه اینها – و شاید بتوانم عرض کنم مهمتر از همه اینها – این است که متدیّن باشد. نماینده متدیّن است که برای مردم کار می‌کند. نیّتش را خدا می‌کند؛ مردم فهمیدند، فهمیدند؛ نفهمیدند، نفهمیدند. آن کس که بخواهد کار نکرده‌ای را به رخ مردم بکشد، متدیّن نیست. نماینده‌ای که متدیّن است، برای مردم کار می‌کند، جان می‌کند، نفس می‌زند، در تنظیم قوانین، در حفظ اکثریت مجلس و کمیسیونها و برای حضور در کمیسیونها تلاش می‌کند. کسی فهمید، فهمید؛ نفهمید، نفهمید. اهمیت نمی‌دهد. می‌خواهد کار کند. این، فایده تدیّنِ نماینده است؛ نماینده متدیّن و معتقد به انقلاب، معتقد و پایبند به اصول انقلاب. نکته سوم این که، در دریای متلاطم و توفانی دنیا، مسؤولین کشور و به طور مشخّص، دولت جمهوری اسلامی، وظیفه سنگینی بر عهده دارند. بنده که از نزدیك در جریان مسائل قرار دارم، می‌بینم که رئیس جمهور محبوب، زحمتکش و پر کار ما، همراه با دستیاران خود و وزرا و رؤسای دولتی، چقدر تلاش می‌کند! کشور را پیش بردن، آن هم در اقیانوسهای توطئه‌ای که دشمنان علیه ما به وجود می‌آورند، کار آسانی نیست. حال اگر نماینده‌ای انتخاب کردیم با این هدف که در مجلس قوانین لازم را به تصویب برساند تا مسؤولین کشور و دولت منتخبِ مردم بتوانند کار خودشان را انجام بدهند، اما بر خلاف هدف و نظر ما، از تریبون مجلس برای فحش دادن به دولت و کار شکنی علیه آن استفاده کرد، به نظر شما چگونه نماینده‌ای است؟ آیا مردم چنین نماینده‌ای خواستند و می‌خواهند؟! آیا روح امام این را می‌خواست؟! ببینید در طول یازده سال زندگی مبارکِ امام در دوران انقلاب، چند دولت سرِ کار آمد؟ امام از همه دولتها حمایت کردند. از «دولت موقّت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛ باز هم امام حمایت کردند. قبل از آنکه دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره‌ها، امام، رضوان‌اللّه‌علیه، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سرِ کار بود و هر نخست وزیری که سرِ کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولتها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله بنده به آن تذکّر می‌دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراضشان را به آن، منعکس می‌کردند. ایشان در عین تذکّر دادن، از دولت حمایت می‌کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می‌آمد، به طور خصوصی و محرمانه تذکر می‌دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سرِ کار بود، پشتیبانی می‌کردند. من یك وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می‌خواهم چنین کسی را به عنوان نخست وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هر کس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می‌کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست‌وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه ایشان نبود. می‌فرمودند: «این شخص، مسؤول امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می‌برد. ما باید از او حمایت کنیم.» ببینید در این دوران یازده سال، کدام یك از دولتهایی که اسم بردم، رئیسش در حدّ رئیس و رئیس جمهور فعلی ما

بوده است؟! کدام یک این‌قدر مورد اعتماد امام، این قدر دارای سوابق درخشان و این اندازه دارای خدمات بزرگ در راه انقلاب بوده است!؟ همه به خوبی می‌دانید که اگر حضرت امام در این زمان بودند، چقدر از این دولت حمایت می کردند. آن وقت مردم رأی بدهند، نماینده به مجلس بفرستند و آن نماینده، با استفاده از امکانات مجلس و از تریبون آن، علیه دولت سخن بگوید؟! دروغ بگوید و دروغ بنویسند؟! بنده بسیاری از فتنه گریها را در این مجلس دیدم و به مردم نگفتم؛ چون نخواستم خاطر عزیز مردممان را آزرده کنم. گفتم، این دوران، می گذرد و تمام می‌شود و می‌رود. مردم چگونه حاضرند به کسانی که فتنه گری کردند و حقایق را درنظر آنها باژگونه جلوه دادند، رأی بدهند که دوباره وارد مجلس شوند؟! البته تعداد فتنه گرها، معدود بود. اکثریت قاطع نمایندگان مجلس، از هر جای کشور که بودند - چه از تهران و چه از شهرهای دیگر - مردمانی شریف، دلسوز و علاقه‌مند بودند. من می‌خواهم این مطلب را به عنوان یک «معیار» به شما مردم عرض کنم: کسانی که چوب لای چرخ مسؤولین کشور می گذارند، در حرف زدن تقوا را رعایت نمی کنند، پایبندی ندارند و برای این که چهار نفر به آنها علاقه‌مند و طرفدارشان شوند، هر چه به دهانشان می‌آید می گویند، شایسته آمدن به مجلس نیستند. این، همان مطلبی است که من در یک سخنرانی دیگر، از آن به «فتنه گرها» تعبیر کردم. باید فتنه گرها شناسایی شوند و مردم به آنها رأی ندهند. نکته آخر در باب انتخابات، این که، وزارت کشور زحمت می کشد، شورای نگهبان زحمت می کشد و هر دو، مورد اعتماد من هم هستند. هم شورای محترم نگهبان کاملاً مورد اعتماد است و هم وزارت کشور. اینها واقعاً خوب کار می کنند. بنابراین، اگر یکی در فلان آزمایش رد و یکی قبول می‌شود، یا یکی رأی می‌آورد و دیگری نمی‌آورد، این‌طور نباشد که در بعضی حوزه‌های انتخابیه، فتنه گرها مردم را تحریک کنند که مثلاً، چرا فلانی را رد کردند؟ شنیدم در بعضی از شهرها صد نفر، دویست نفر جمع شده‌اند، که چرا فلانی رد شده است؟! شما باید به مسؤولین خود اعتماد داشته باشید. مسؤولین، مورد اعتمادند و لابد چیزی دیده‌اند که رد کرده‌اند. شما اگر اعتراضی هم دارید باید کتباً به مسؤولین گزارش کنید. این که عدّه‌ای اجتماع کنند، تحریکِ فتنه گرهاست. فتنه گرها همان دستهای استکبارند که می‌خواهند اوضاع را خراب کنند. می‌خواهند کاری کنند که انتخابات با سلامت و آرامش انجام نگیرد. پس، بعید نیست که گروهی را تحریک کنند. امیدواریم خدای متعال کمک کند، و هر کس وظیفه خودش را انجام دهد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را به وظایفمان هدایت کن؛ ما را بر انجام وظایفمان توانا گردان. من به همه شما مردم عزیزمان توصیه می کنم، امشب را که شب قدر است، قدر بدانید. دعا، تضرّع، توبه و انابه و توجّه به پروردگار،جزو وظایف همه ماست. مشکلات عمومی مسلمین، مشکلات کشور، مشکلات شخصی‌تان و مشکلات دوستان و برادرانتان را با خدای خودتان مطرح کنید. از خدای متعال توجّه بخواهید؛ از خدای متعال مغفرت بخواهید؛ از خدای متعال انابه و حال و توجّه بخواهید. امشب را قدر بدانید. شب بسیار مهمی است؛ شب بسیار عزیزی است. به ولیّ‌عصر، ارواحنافداه، توجّه کنید؛ به در خانه خدا - مسجد - بروید و به برکت امام زمان از خدای متعال خواسته‌هایتان را بگیرید. بنده هم از همه شما ملتمس دعا هستم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هو اللَّه احد. اللَّه الصمد. لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفواً احد. -- ۱) بقره؛ ۲۰۷. ۲) آل‌عمران: ۱۴۴-۱۴۵. ۳) نهج‌البلاغه: نامه ۴۵

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم مشهد مقدس و زائران حضرت ثامن‌الحجج، علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم مشهد مقدس و زائران حضرت ثامن‌الحجج، علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) در روز عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. والصّلاة والسّلام، علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، سیّما بقیهٔ اللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «یا ایّها النبی، انا ارسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً، و داعیا الی اللَّه باذنه و سراجا منیرا.(۱)» خدای بزرگ را سپاسگزارم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود که در این روز عید و جشن بزرگ

اسلامی، در زیر سایه آستان بلند پایه مرقد حضرت ثامن‌الحجج علیه‌آلاف‌التّحیهٔ‌والثناء و در جمع شما مردم عزیز و برادران و خواهران زائر و مجاور این آستان مقدّس باشم. جمع فشرده شما برادران و خواهران مسلمان عزیز و شریف، ان‌شاءاللّه مشمول الطاف بی‌کرانه پروردگار قرار گیرد و این عید مبارک و سعید، بر همه شما فرخنده و خجسته باشد. برای این‌که جهتِ بحثی که در نظر دارم، پایه و قاعده اسلامی و قرآنی و متّخذ از معارف الهی چیده شود، مطلبی از معارف اسلامی رابه حضوربرادران وخواهران عرض می‌کنم. آن مطلب این است که انسان در این عالم آمده است تابه کمال برسد. آفرینش بشر برای این است که در این عرصه آزمایش – عالم کونْ و فساد – انسان فرصت پیداکندوبه تکامل‌نائل شود. این هدف، مخصوص انسان هم نیست. موجودات دیگرهم به وجود آمده‌اند تا در این‌جا به کمال برسند. البته کمال هر موجودی، متناسب با ساختمان و طبیعت وجود اوست. کمال یک درختِ ثمربخش، این است که به میوه بنشیند. کمال یک بوته گل این است که گل معطّر خود رادرمعرض استفاده انسان قراردهد. و کمال انسان نیز متناسب با ذات و شخصیت اوست. این سخن، البته به این معنا نیست که هر انسانی دراین عالم قدم می گذارد، حتماً به کمال خواهد رسید؛ نه. ای بسا انسانها که در این عالَم، سالها عمر می‌کنند، امابه کمال نمی‌رسند. درست مثل این است که شماکودک رابه مدرسه می‌گذارید تا عالِم شود؛ اما هر کودکی که به مدرسه رفت، به طور حتم عالِم نمی شود. بعضی توفیق پیدا می‌کنند که به علم دست پیداکنند و بعضی نه. باید موانع را شناخت. باید دید چه موانعی باعث می‌شود موجودی که برای تکامل به این عالم آورده شده است، به کمال نرسد؟ درمورد موجودات دیگر، پیدا کردن مانعِ تکامل، مشکل نیست؛ اما در مورد انسان، چون موجودی پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است، پیداکردن موانع رشد و تکامل، بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛ چون موانع تکامل انسان بسیار متنوّع است. انبیای الهی آمدند تا موانع رابرطرف کنند و جاده تکامل را که خدا پیش پای انسان گذاشته، بگشایند و راه رابه اونشان دهند. این، یک مسأله مهم و موضوع یک بحث بسیار طولانی است. آنچه من در این جلسه عظیم و در این مکان حسّاس به شما عزیزان عرض می‌کنم، تنها بخشهایی کوتاه و کلیاتی ازاین بحث است. اجمالاً، بشر دو نوع موانع بر سر راه خود دارد: یکی موانعی است که درون وجود خود او قرار دارد و دیگر، موانعی که بیرون از وجود اوست و درداخل شخصیت و روان او نیست. هردو نوعِ این موانع، خطرناک و باز دارنده حرکتند. از موانع درونی انسان، می‌توان به «خُلقیّات فاسد» اشاره کرد. مثلاًـ در راه تکامل، خودخواهی انسان یک مانع است. خودپرستی و خودبینی – که انسان فقط شخص خود را به حساب بیاورد و دیگران رابه چیزی نشمارد – مانع‌بزرگی درراه تکامل انسان است که در او حسد، طمع، حرص و برادرکشی ایجاد می‌کند. انسانِ مبتلاـ به این گرفتاریها، بسیاری از جنگها را به راه می‌اندازد و بسیاری از ظلمها و نامردمیها را به‌وجود می‌آورد. منشأ همه اینها، خودخواهی است. از جمله موانع دیگری که انسان را از راه کمال بازمی‌دارد، تنبلی، تن‌پروری، بی‌اعتنایی به کار و بی شوقی نسبت به حرکت است. شمادر دعای شب اول ماه رمضان می خوانید: «اللّهم اجعلنا ممّن نوی فعمل و لا تجعلنا ممّن شقی فکسل و لا ممّن هو علی غیر عمل یتکل.(۲)» ببینید چه عبارتهای پر مغز و چه درسی در پوشش دعاست! دعا کننده از این‌که جزو کسانی باشد که دچار کسالت و بی‌عملی هستند، به خدا پناه می‌برد. نمی‌خواهد از جمله کسانی باشد که می‌خواهند، اما عمل نمی‌کنند و انتظار دارند بدون کارکردن نتیجه بگیرند و بدون کِشتن بدروند. « و لاـ تجعلنا ممّن شقی فکسل و لا ممّن هو علی غیر عمل یتکل.» می‌گوید: خداوندا! مرا جزو کسانی‌که فقط به آرزو تکیه می‌کنند و به عمل و تلاش نمی‌پردازند، قرارمده. شما به جوامع عقب افتاده عالم – از جمله جوامع اسلامی خودِ ما در کشورهای متعدّد – نگاه کنید! یکی از رازهای عقب افتادگی و انحطاط این کشورها – از لحاظ مادّی و معنوی – این است که عمل در زندگی‌شان، نقش زیادی ندارد. اینها دردها و مرضهای درونی است اینها موانع درونی انسان است که او را از کار باز می‌دارد. از جمله، شهوترانی یا میل به شهوات؛ که هر چه می‌خواهد انجام دهد، فکر عاقبت را نکند و دنباله رو هوی و هوس خود باشد. در روایت معروفی نقل‌شده است که فرموده اند:«ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان، اتباع الهوی و طول الامل(۳)»؛ ترسناکترین بلاـیی که از ابتلای شما مسلمانان به آن می‌ترسم، این است که دنباله روِ هوای

نفس خودتان باشید؛ یعنی شهوترانی کردن و شهوات را بر عقل مسلّط ساختن. اینها همه موانع درونی انسان است. یک نوع موانع هم، خارج از وجود انسان است. مثلاً حکومتهای ظالم و دیکتاتور، در طول تاریخ مانع تکامل انسانها بوده‌اند. سرمایه‌داران بزرگ و زراندوز که همه تلاش خود را صرف این می‌کرده‌اند که خود به نوایی برسند، دیگران را برای رسیدن به مقاصد خود استخدام و استثمار می‌کردند. اینها جزو موانع کمال بشرند. فساد آنها، ظلم آنها، قدرت آنها، پول آنها، شلّاق آنها، شمشیر آنها، امروز بمب اتم آنها، موشکهای بالستیک آنها، سیاستهای پیچیده آنها، توطئه‌های تبلیغاتی آنها، نیروهای نظامی آنها، همه و همه، موجب می شود که میلیاردها انسان، از راه کمال باز بمانند. در کشورهایی هم که سلاطینِ مستبد بر انسانها حکومت می‌کنند، یا حکّام وابسته به اجانب و قدرتها زمام امور را در دست دارند، انسانها نمی‌توانند راه کمال را بپیمایند. وقتی نظام اجتماعی، غلط و ظالمانه است و براساس صحیحی استوار نیست؛ وقتی انسانها از حکومت سالم، قانون درست و رجال مؤمن و دلسوز برخوردار نباشند، در چنین شرایطی انسان نمی‌تواند به تکامل برسد. اگر این موانع وجود نداشت، چهره عالم و تاریخ به گونه‌ای دیگر بود؛ یعنی این همه ظلم و فقر و فساد و بدبختی و این‌همه پایمال کردن حقوق ضعفا در عالم نبود؛ یعنی این‌همه برادرکشی و محرومیت و فاصله طبقاتی وجود نداشت. همه بدبختیهایی که در طول تاریخ بشر بوده است، امروز هم که قرن پیشرفتهای عظیم علمی است، عیناً در دنیا دیده می‌شود. این همه باعث می‌شود که انسان، فرصت و توفیق تکامل پیدا نکند. در این صورت، انسانها ناقص و تربیت نشده باقی می‌مانند و دنیای انسان تربیت نشده، دنیای فاسد و سیاه و ظلمانی و پر از رنج و دردی است که در گذشته تاریخ به مانشان داده است و امروزهم به چشم خودمان در سطح عالم مشاهده می‌کنیم. اما تکاملی که از آن یاد می‌کنیم به چه معناست؟ این‌که انسان کامل شود، یعنی چه؟ آیا وقتی که انسان با اختراعات و دانشها و پیشرفتهای علمی گوناگون مجهّز شد کامل است؟ آیا یک ملت، وقتی ثروتمند شد کامل است؟ آیا وقتی زندگی یک ملت با رایانه و موشکهای فضایی و ارتباطات ازراه دور مجهّز شد، می‌توان گفت آن ملت کامل شده است؟ نه. کمال در منطق ادیان الهی و دید انسانهای فرزانه، اینها نیست. امکاناتی که امروز کشورهای پیشرفته عالم ازآن برخوردارند، مایه قدرت آنهاست؛ اما لزوماً باعث کمالشان نیست. درست است که پول و سلاح و اختراعات و دانش و فنآوری و پیشرفت علمی، برای یک ملت قدرت می‌آورد؛ اما هر قدرتمندی کامل نیست. فرض کنید شما یک انسان فرزانه عاقل و عالِم با تقوای پرهیزگار را مقابل یک دزد سبیل از بناگوش دررفته گردن کلفتِ قلدر بگذارید. مرد دانشمندِ پرهیزکار، جسماً از طرف مقابل ضعیفتر است؛ اما قوّت و زور طرف مقابل، به معنای کامل‌بودن او نیست. غلط است اگرکسی خیال کند «ما باید تلاش کنیم تابه آنجا برسیم که مثلاً امروز ملتهای غربی رسیده‌اند»! البته علم آنها را باید به‌دست آوریم. علمِ شکوفا و پیشرفته اگر در اختیار یک ملت سالم وکامل باشد، مایه خیر و برکت است. سلاح مدرن اگر در اختیار یک ملت عاقل و کامل‌باشد، بی‌خطر است. انرژی اتمی اگر در اختیار فرزانگان عالم و انسانهای سالم دنیا باشد، مایه رشد انسانهاست؛ اما اتم، در دست ملتی که از کمال برخوردار نیست، تهدید کننده حیات بشری است. موشکهای قارّه پیما، کلاهکهای اتمی، زرّادخانه‌های پیشرفته، فناوری فضایی و ارتباطات شگفت‌آور، وقتی در اختیار قدرتهای امروز مستکبر دنیا باشد، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش ظلمی می‌شود که امروز امریکا یا قدرتهای دیگر - و دیروز شوروی سابق - در حق ملتها و میلیونها انسان روا می‌داشتند و می‌دارند. وقتی سلاح و قدرت و پول و سیاست و مطبوعات و تبلیغات در اختیار قدرتهای تربیت نشده عالم باشد، نتیجه این می شود که امریکا از آن‌طرف دنیا به خلیج فارس می‌آید و ناوگان خود را در این‌جا مستقر می‌کند تا کشوری را بمباران و کشورهایی راتهدید کند؛ خلیج فارس را از حالت سالم زیستی خارج کند و به تهدید دنیا و آخرت مردم منطقه بپردازد. چرا این کار را می‌کند؟ چون به قول خودش، می‌خواهد منافعش را در این نقطه عالم تأمین کند! یعنی همان حالتی که یک انسان استثمارگر و ظالم، نسبت به زیردستان خود دارد. البته یک ملت هم ممکن است به ملتی دیگر ظلم کند. در دوران استعمار، ملتهایی از آن سوی عالم و از آن طرف اقیانوسها حرکت کردند و به این سوی دنیا آمدند تا هندوستان، شبه قارّه هند، کشور بزرگ چین، کشورهای آسیا و کشور عزیز خود ما را

زیر لگدهایشان بکوبند. آمدند تا انسانها، شرفشان، حیثیتشان، منافعشان و دین و فرهنگشان را به خاطر منافع خود، لگدمال کنند. امکاناتی که آنها دارند، علم است، قدرت است، سلاح است؛ اماکمال‌نیست. نشانه کمال این نیست که انسانی، انسان دیگری را بدرّد! می‌بینید که قدرتها، با سلاح و پولی که در اختیار دارند، ملتهای ضعیف را می‌درّند. در داخل کشورهای خودشان هم، وضعیت بهتر از این نیست؛ یعنی در داخل جامعه ثروتمند و پیشرفته و برخوردار از ترقّی و تکامل مادّی امریکا، اختلاف طبقاتی، بسیار زیاد است. آن‌جا به سیاهان، فقرا وکارگران ظلم می‌شود. انسانهای بسیاری در آن مرکز علم وثروت و فنآوری، شب، کنار سگهای ولگرد در خیابانها می‌خوابند. انسانهایی، انسانهای دیگر رابه ناحق، می‌کشند. آمار قتل و آدمکشی و جنایت در امریکا - به نسبت - از همه جای دنیابیشتراست؛ با این‌که آنها علم، فنآوری، ثروت و پیشرفتهای مادّی دارند. با این حساب، می‌بینیم که پیشرفتهای مادّی، کمال بشر نیست. کمال‌بشر، چیز دیگری است. کمال بشراین است که دل و فکر او پاکیزه شود. انسان خیرخواه، انسان بامعرفت، انسان خداشناس و خداپرست، انسانی است که عمل، حرکات، گفتار، کردار و حتی خاطرات و خطورات ذهنی او، طبق رضای خدا انجام می‌گیرد. از او ظلمی به کسی نمی‌رسد؛ نسبت به همنوع، مهربان است و در مقابل انسانهای دیگر و حقوق آنها، احساس تکلیف و مسؤولیت می‌کند. انبیا، چنین انسانی را می‌خواهند به وجود آورند. جامعه‌ای الهی، جامعه‌ای است با دل انسانی؛ جامعه‌ای است با احساسات و عواطف صحیح و سالم؛ جامعه‌ای است که درآن، کسی به کسی و آن جامعه به جوامع دیگر ظلم نکند؛ جامعه‌ای است که در آن، هرکاری با این احساس که «خدا می‌بیند و مؤاخذه می‌کند» انجام می‌گیرد؛ جامعه‌ای است که آحادش دچار غفلت نیستند؛ غرق در مادیّت نیستند؛ غرق در خودخواهی و خودپرستی نیستند و کار برای خدا و برای رسیدن به آستان لقای او انجام می‌گیرد. چنین جامعه‌ای کامل است و انسانی که در این جامعه زندگی کند، در نیل به کمال، موفّق است. انبیا آمدند تا چنین جامعه‌ای را به وجود آورند. اگر جامعه‌ای که انسانها و مردمش درست می‌اندیشند و عمل می‌کنند، دارای رحم و مروّتند، دارای احساس مسؤولیت در پیش خدای بزرگند، دارای احساس معنویّتند، غرق در مادّه نیستند و همه چیز رابرای خود نمی‌خواهند؛ قدرت و رفاه مادّی بیابند، آن پول و قدرت و آن پیشرفت ورفاه مادّی، برای همه انسانهای دنیا، خیر به وجود می‌آورد. همان‌طور که در صدر اسلام، اسلام آمد و چراغ علم و معنویّت را در دنیا روشن کرد. اسلام آمد و به همان اندازه که جوامع فاتح صدراسلام از معنویّات برخوردار بودند، عدالت اجتماعی را در سطح عظیمی ازدنیامستقرکرد و در سطح دنیا به تربیت انسانها پرداخت. اکنون این سؤال پیش می‌آید: «پیغمبران برای این‌که انسانها به این مرحله برسند و موانع راه رابرطرف کنند، چه ارمغان و برنامه و دستوری دارند؟آیات قرآن جواب می‌دهد. آیه‌ای که در آغاز سخن تلاوت کردم، اصلِ هدف را بیان می‌کند: «انا ارسلناك شاهداً و مبشّراً و نذیراً و داعیاً الی اللّه باذنه و سراجا منیرا»؛ ای پیامبر! تو را چراغی روشن قرار دادیم دعوت کننده به خدا؛ بشارت دهنده مردم به ثواب الهی و ترساننده آنها از عقاب و غضب الهی و از بدبختیهایی که درسرِ راه بشرکمین کرده است. اما در راه این هدف، مرحله دیگری هم وجود دارد و آن، تشکیل نظام و جامعه اسلامی است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط(۴)»، یعنی جامعه عادلانه. انبیا آمدند تا جامعه عادلانه درست کنند. جامعه عادلانه نشانه‌های متعدّدی دارد. نشانه اوّلش‌این است که حکومت درآن جامعه، تحمیلی، فاسد و ضدّمردمی نباشد. حکومت پیغمبران، حکومتی مردمی بود؛ برای مردم و در خدمت منافع آنان بود و مردم به پیامبران عشق می‌ورزیدند. وقتی پیغمبر ما حکومت تشکیل داد، مردم به اوعشق می ورزیدند. وقتی ابوسفیان در شب قبل از فتح مکه، به وسیله عبّاس - عموی پیغمبر - آهسته و مخفیانه، در اردوگاه مسلمین گردش کرد و هنگام صبح دید که مردم آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر می‌ربایند و به سر و صورتشان می‌ریزند، به عبّاس گفت: «عجبا! من کسری و قیصر، پادشاه ایران و امپراطور روم را دیدم؛ اما شوکتی را که برادرزاده تو دارد، در هیچ‌کدام از آنها ندیدم. آنهابه زور و با سرنیزه برمردم حکومت می کردند؛ اما این، بر دلهای مردم حکومت می‌کند؛ عواطف مردم را دارد؛ ایمان مردم را دارد و عشقِ مردم متوجّه به اوست.» چنین حکومتی، با چنان پایه و قاعده مردمی است که می تواند اصلاحات کند. اگرآن

روالی که نبیّ مکرّم اسلام صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، شروع و پایه گذاری کرد، به وسیله سلطنت بنی امیّه و بنی عبّاس درهم شکسته نمی‌شد، چهره دنیا به‌گونه دیگری می‌شد. از همین جا، وارد بحثی می‌شوم که مقصود و غرض اصلی من مطرح کردن آن بود: شما برادران و خواهران عزیز اهل بینشید. بحمداللّه امروز ملت ایران از بینش‌ودرک سیاسی بالایی برخوردار است. این را به معنای واقعی کلمه می‌گویم، نه برای خوشایند شما. امروز زنها و مردهای ما در روستاها و شهرهای دورافتاده هم، مفاهیم سیاسی را درک می کنند. یک روز درهمین کشور، مفاهیم سیاسی مخصوص روشنفکران بود؛ اما امروز شماازهر زن ومرد ما درباره مسأله فلسطین سؤال کنید، می‌بینید مسأله را می‌شناسد؛ یعنی می داند که فلسطین‌یک کشوراسلامی بوده است که صهیونیستهای غاصب، به کمک قدرتهای جهانی، سالهای متمادی است آنجا را گرفته‌اند و مردم فلسطین - مسلمانان - مشغول مبارزه‌اند تا آن‌جا را باز پس بگیرند. امروز در داخل جامعه ما، چه کسی این قضایا را نمی‌داند؟ اینها جزو حرفهای معمولی و عادّی است. قبل از انقلاب اسلامی، کسانی که این مسأله را در جامعه ما می‌دانستند، اقلیّت بسیار محدودی از روشنفکران و کتابخوانان - آن هم نه همه‌شان بودند! امروز ملت ایران، اعم از مرد و زن و پیر و جوان، در هر جای کشور که زندگی کنند، می‌دانند ابرقدرتی خودکامه در عالم وجود دارد که باسلاح، سیاست، تبلیغات و زور، به ملتهای دیگر ظلم می‌کند. جایی با زور وارد می‌شود، جایی با سیاست وارد می‌شود - مثل نیکاراگوئه - جایی با ایجاد کودتای نظامی وارد می‌شود، جایی خانه رؤسای کشوررا بمباران می‌کند، جایی باتبلیغات وارد می‌شود و جایی باپول وارد می‌شود. این را همه می‌دانند. مسأله استکبار و ترجیح قدرت یک ابرقدرت مستکبر بر منافع ملتها را، چه کسی در کشور ما نمی‌داند؟ همه می دانند، شعارش رامی‌دهند و حرفش را می‌زنند. بسیجیهای روستایی ما که به جبهه می‌رفتند، در وصیتنامه‌هایشان این را می‌نوشتند. اینها جزو بیّنات جامعه ماست. شما خیال می‌کنید قبل از انقلاب دراین کشور، چند در صد مردم مسأله استکبار و استثمار و غلبه منافع ابرقدرتها بر منافع ملتها رادرک می‌کردند؟ فقط تعدادی از روشنفکران. هم‌اکنون در کشورهای اروپایی و درخودامریکا هم، کسانی که این مسائل را درک می‌کنند، به نسبت، از مردم ما کمترند. آنها نمی‌دانند در دنیاچه خبر است، ولی شما می‌دانید. این، رشد و درک سیاسی‌ست. ملت ما، با این رشد و درک سیاسی، یک مطلب راخوب می فهمد و آن این است که امروز در سراسر جهان، دو پدیده واضح وجود دارد که یکی از دیگری فجیع‌تر، خشن‌تر و سخت‌تر است. این دو پدیده، یکی این است که قدرتهای مسلّط عالم - و به‌طور مشخّص ابرقدرتِ امریکا - نسبت به کشورها و ملتهای دیگر، آنچه را خودشان می‌خواهند و اراده می‌کنند، عمل می‌نمایند. یعنی دریاهای آزاد عالم را از آن خود می‌دانند؛ فضای عالم را مال خود می‌پندارند و برای فرستادن ماهواره و جاسوسی کردن در شهرها و خیابانها و حتی داخل خانه‌ها در کشورها، از کسی اجازه نمی‌گیرند! امروز امریکا با ماهواره‌های مجهّزی که دارد، می‌تواند از آن‌جا که هست، همین جمعیت ما را به‌طور مشخّص فیلمبرداری و عکسبرداری کند! مثلاً انسان در خانه و گوشه حیاط خانه خودش نشسته که یک استکان چای بخورد؛ آنها در آن‌جا می‌توانند این را ببینند و جاسوسی کنند! با استفاده از همین وسیله بود که تمام نقل و انتقالات نیروهای ما را در سالهای آخرِ دفاع مقدّس، فیلمبرداری می‌کردند و خبرش را به عراق می‌دادند. این، کاری است که دائم به آن مشغول بوده‌اند. هم اکنون هم، در همه جای دنیا - هر جا که منافعشان ایجاب کند - این کار را انجام می‌دهند، و از کسی هم اجازه نمی‌گیرند. یکی را محکوم می‌کنند؛ یکی را تروریست می‌نامند؛ یکی را مخالف حقوق بشر معرفی می‌کنند؛ در انتخابات فلان کشور، آدم می‌فرستند و دخالت می‌کنند؛ تبلیغات می‌کنند؛ توطئه می‌کنند؛ کودتاراه می‌اندازند؛ هرکاری می توانند، می‌کنند و خودشان راصاحب اختیار دنیا می‌دانند. تا دیروز امریکا و شوروی بودند؛ امّا امروز که آن یکی نیست، این میدان را برای خود بازتر دیده است و شلتاق می‌کند. این، یک پدیده است که همه آن را می‌دانند؛ شما هم می‌دانید. پدیده دوم که ازاین سخت‌تر است، آن است که در هر جا نشانی ازاسلام هست، نسبت به آن‌جا سختگیری بیشتری می‌کنند. فرق نمی‌کند که آن‌جا آفریقاباشد، یک کشور اسلامی مستقل باشد، گروهی مسلمان دریک کشور به‌صورت اقلیت باشد، آسیاباشد، کشورعربی باشد، غیرعربی باشد و مردم آن‌جابه فکرتشکیل‌یک‌نظام

سیاسی اسلامی باشند یا نباشند. هرجا که ازاسلام نشانی هست، نسبت به آن‌جا جبهه‌گیری و صف بندی می‌کنند و به توطئه می‌پردازند. اگر توانستند توطئه راعملی کنند، می‌کنند و اگر نتوانستند، کمین می‌کنند تا در فرصتی مناسب، به عملی کردن توطئه خود بپردازند. این راملت مامی‌بیند و می‌فهمد. و امّا، علت چیست که بااسلام مخالفند؟ این قضیه، یک بار دیگر هم در یک برهه تاریخی دیگر اتّفاق افتاده است و آن، هنگامی بود که امپراتوری قبلی انگلیس یک قرن قبل یا کمی بیشتر سرپرستی دنیا را از آن خود می‌دانست! انگلیسیها، آن زمان، در همه دنیا دست وپای خودشان را بازکرده بودند و هر جا که ازاسلام خبری بود، نسبت به آن حسّاستر بودند. من بیست، سی سال پیش از این‌که درباب مسائل شبه قارّه هند مطالعه می کردم و می‌نوشتم، متوجّه شدم در میان گروههای استقلال‌طلب هندوستان که علیه انگلیسیهامبارزه می‌کردند - و میان آنها، هم مسلمان بود هم هندو و هم سیک - انگلیسیها نسبت به مسلمانان حسّاسیت خاصی داشتند! آنها با هندوها و سیکها کنار می‌آمدند، ولی با مسلمانان آبشان به یک جوی نمی‌رفت! لذا در وهله اوّل به سراغ مسلمانان می‌رفتند تا آنها را سرکوب کنند. یک لُرد انگلیسی در همان روزگار گفته بود: «ما وقتی به تجربه‌های زمان خود می‌نگریم، احساس می‌کنیم اسلام با ما ذاتاً دشمن است!» انگلیسیها آن روز به این نتیجه رسیده بودند وبراین اساس عمل‌می‌کردند. در افغانستان همین کار راکردند، درهندهمین کارراکردند و درایران نیز همین کار را کردند. امروز هم استکبار امریکا و ایادی آن، عین همان تجربه را عمل می‌کنندوپیش می‌روند. عامل همه اینها هم این است که ازاسلام، بیش‌ازپیش ترسیده‌اند! ترس مضاعف اینها چه وقت آشکار شد؟ آن هنگام که نظام جمهوری اسلامی در ایران به رهبری قائد امّت و انسان بزرگ دوران معاصر و چهره کم نظیرتاریخ ما، امام خمینی بزرگ رضوان‌اللّه تعالی علیه شکل گرفت و او پرچم اسلام رادراین کشور برافراشت و چنین حکومت مقدّسی را به وجود آورد. باورشان نمی‌شد که اسلام زنده شود و حکومت ایجاد کند. وقتی حکومت ایجاد شد و قدرتش را دیدند؛ نیروی نفوذ و تأثیر گذاری‌اش را روی انسانها دیدند؛ قدرتش را بر روی ملتهای دیگر دیدند؛ بی‌باکی‌اش را در مقابل تهدیدها دیدند؛ بی‌طمعی و فریب نخوردنش را در برابر تطمیعها دیدند، فهمیدند حکومتی که باید با آن مبارزه کنند، این است. ابتدا می‌گفتند ما با «بنیادگرایی» مخالفیم. بنیادگرایی اصطلاحی است که آنها در خصوص پایبندیِ ایمانی ملت مسلمان به قرآن و اسلام به کار می‌برند. به همین که شمااسلام و قرآن را دوست می‌دارید بنیادگرایی می‌گویند و در دنیا آن را یک دشنام می‌دانند! بعضی بی‌عقلها هم درگوشه وکنار دنیا باورشان شده‌است و تا می‌گویند «شما بنیادگراييد»، فریاد برمی‌آورند: «مابنیادگرا نیستیم!» انگاربنیادگرایی خصوصیّت بدی است! بنیادگرایی یعنی پایبندی به اصول درست و متقن. این، بنیادگرایی است. باری؛ ابتدا می‌گفتند: «با بنیادگرایی مخالفیم.» بعد دیدند نه؛ اسلام درهرجا که هست؛ آن‌جاکه ایمان با او همراه است و آن‌جا که مردم دلشان‌به یاداسلام می‌تپد، همین خطر، عیناً وجوددارد. لذا شما ملاحظه کردیدکه در جمهوریهای شوروی سابق، امریکاییها با دستپاچگی خودشان را رساندند و تلاش کردندتا شایدبتوانند مردم را از اسلام، از رابطه با اسلام و ایران اسلامی بازدارند. البته ممکن است بعضی آدمهای غافل در این سرزمینها تحت تأثیر قرار گرفته باشند؛ اما ملت آذربایجان، ملت ترکمنستان، ملت ازبکستان، ملت تاجیکستان و سایر ملتهای بزرگی که درآن نقطه از جهانند و مسلمانند، دلشان به عشق اسلام می‌تپد. دلیلش هم این است که بعد از هفتاد سال که نامی ازاسلام نبوده و هرچه بوده ضدّاسلام بوده، بدون این‌که کسی تبلیغی کرده باشد، شعار اسلام می‌دهند. این، نفوذاسلام رانشان می‌دهد. امریکاییها به آن‌جا رفتند تا شاید مانع شوند. اصل قضیه، مبارزه آنها بااسلام است؛ امّا این مبارزه، در محور و مرکز اصلی‌اش، متوجّه جمهوری اسلامی است. چرا؟ برای این‌که می‌دانند اگر بتوانند جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کنند، دیگر ملل مسلمان، حساب کار خودشان‌را می‌کنند و مأیوس می‌شوند. می‌خواهند آنها رامأیوس کنند. اما چگونه می‌خواهند جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کنند؟ راههایی دارد که هر کدام رابتوانند، عمل می‌کنند. یکی از راههایش این بود که جنگ را تحمیل کنند؛ و کردند. یکی از راههایش این بود که محاصره اقتصادی کنند؛ که سالهای متمادی کردند. چنان که امروز هم محاصره اقتصادی بسیار ظریف و و در عین حال محکمی، علیه جمهوری اسلامی وجود دارد. یکی ازراههایش این

است که محاصره تبلیغاتی کنند. شما، هر رادیویی از رادیوهای وابسته به شبکه تبلیغاتی «صهیونیستی - امریکایی - استکباری» را که باز کنید، به طریقی باانقلاب اسلامی وجمهوری اسلامی مبارزه می کند. بعضی صریح و بعضی غیر صریح و ظریف. این که شما ملاحظه می کنید در همین روزهایی که تب و تاب انتخابات در کشور ماست، از اطراف دنیا، رادیوها روی انتخابات تفسیر می گذارند، به چه قصدی است؟ حرفهایی که می زنند دقیقاً به قصدضربه زدن‌است. می‌دانند که انتخابات با حضور مردم، تثبیت و محکم کننده نظام جمهوری اسلامی است. می‌دانند که یک مجلس قوی، یک مجلس مردمی با دویست‌وهفتاد نماینده سالم و صالح، برای این نظام پشتوانه است. می‌دانند که قوانین مردمی و به نفع مردم، از چنین مجلسی صادر می‌شود. می‌خواهند این مجلس را ضعیف کنند. اگر امریکا و استکبار بدانند می‌توانند کاری کنندکه پنج میلیون رأی دهنده کم کنند، سه میلیون رأی دهنده کم کنند، یک میلیون رأی دهنده کم کنند؛ هرچه داشته باشند خرج می کنند که این کار انجام شود؛ چون برایشان مهم است. این که میلیونها انسان از تمام اکناف کشور، پای صندوقهای رأی بروندونمایندگان خودشان را معیّن کنند، چه دموکراسیِ روشن و سالمی رانشان می‌دهد! می‌دانند که اگراین کارانجام گیرد، تبلیغاتشان باطل می‌شود. استکبار در تبلیغات خود، شرم وحیا نمی‌شناسد. واضحترین دروغها را با بلندترین صداها می گوید؛ درحالی که درتمام منطقه خاورمیانه، هیچ‌نظامی وجودنداردکه پیوند میان مردم و مسؤولینش به استحکام پیوند ملت و مسؤولین کشور ما باشد. این را آنها می‌دانند. در زمان حیات امام رضوان‌اللّه علیه، عشق مردم به امام را می‌دانستند. با این همه، مرتب می گفتندکه مردم، این رژیم را - به اسم رژیم فلان؛ اسم امام رامی‌آوردند - قبول ندارند! ولی در رحلت امام، آن تشییع جنازه، آن اشک و آه، آن عزای تمام نشدنی را به چشم خودشان دیدند و همه حرفهایشان باطل شد. باز هم می گویند! می‌بینند که وقتی «روز قدس» اعلام می‌شود، میلیونها نفر - از همه قشرها - به خیابانها می‌آیند و علیه استکبارو درجهت اهداف نظام جمهوری اسلامی شعار می‌دهند. این را می‌بینند و می دانند. درعین حال، می گویند «در ایران نظام مردمی حاکم نیست»! «دموکراسی نیست»! «مردم ازجمهوری اسلامی روگردان شده‌اند»! اگربتوانند کاری کنندکه انتخابات، که مظهر حضورمردم است، انتخابات بی‌رونقی باشد؛ خلوت باشد و بی شوروشوق باشد، می کنند. حاضرند هزینه‌های بسیار صرف کنند که انتخابات، انتخابات نشود! لذامی‌بینید همه مزدورهایشان، منافقین خائن - مزدورانی که درخانه دشمن نشستند وعلیه جمهوری اسلامی وملت ایران شمشیرکشیدند و به سینه‌های مردم تیراندازی کردند و در خانه های مردم بمب‌گذاشتند و جوان وپیر را کشتند و کارگر و کاسب رانابودکردند و بر زن و مرد رحم نکردند - از یک طرف؛ آنهایی که در امریکا نشسته‌اند از طرف دیگر - هر کس که پولی از دستگاههای استکباری می گیرد - روزنامه و رادیویی راه انداخته، همه و همه تلاش می کنندکه این انتخابات رابی قدر و بی‌ارزش کنند تا شاید بتوانند از اعتبار آن بکاهند. چرا؟ برای این‌که باضعیف شدن‌حضورمردم، چهره مردمی نظام در دنیا ضعیف می‌شود. آنها این را می‌خواهند. این هم یکی از راههای تضعیف کردن است: تضعیف تبلیغاتی، تضعیف سیاسی، تضعیف اقتصادی و تضعیف نظامی. این حقیقت را دشمنان ما خیلی خوب فهمیده‌اند که اسلام، همچنان که توانست نظام جمهوری اسلامی راپایه‌ریزی کند وبرخلاف توقّع و خواست ابرقدرتها این معجزه بزرگ را به وجود آورد، همین اسلام هم به این ملت قدرت و شجاعت بخشیده و آنها را در مقابل دشمنانش نیرومند کرده است و نمی گذارد جمهوری اسلامی و ملت شجاع و بزرگ ایران شکست بخورند. این را خوب فهمیده‌اند. من درپایان عرایضم، برای نتیجه گیری از این سخن، به همه ملت ایران توصیه می کنم که موانع راه را شما باید بردارید. راه برای ماروشن است؛ موانع راه هم برای ملت ایران روشن است. بایداین موانع‌رابردارید؛ هم موانع‌درونی و هم موانع بیرونی را. موانع درونی را باید با تضرّع به درگاه پروردگار، بادعا، با توجّه، با تربیت و تهذیب نفس، با تقویت اخلاق، با عبادت و با توسّل، از پیش پا بردارید. اگردل ما سالم نباشد، نمی توانیم دنیای سالمی درست کنیم. اگر در درون خودمان معیوب باشیم، نمی‌توانیم عیب جامعه و جهان رابرطرف کنیم. ملت ایران بارسنگینی بردوش دارد و باید آن را به منزل برساند. باید دنیایی بسازد که هم برای خودش شیرین باشد و هم برای جوامع دیگر. شما می‌توانید چنین‌کاری بکنید؛ اما شرطش

این است که هر یک از ما، درصدد تهذیب نفس‌خودمان‌باشیم. نماز باتوجّه، انس‌باقرآن، دعاوتوسّل، تضرّع، روزه ماه رمضان و عبادات نیمه‌شب ،مخصوصاً برای جوانان، که تأثیرپذیریشان زیاد است، می‌تواند مهذّبِ نفس باشد. من دراین ماه رمضان - بخصوص در شبهای احیا - کمتر شبی شد که جوانان را از صمیم قلب دعا نکنم. جوانان تعیین کننده و آماده‌اند. دشمن می‌خواهد جوانان ملت ایران را از او بگیرد. چگونه؟ بافاسدکردن؛ باگرفتن‌احساس مسؤولیت ازآنها؛ با گرفتن شور و شوق ایمانی از آنها؛ باسرگرم کردن آنها به لهو ولعب و انداختن آنها در دام شهوات. اگر جوانان یک ملت، سالم و مؤمن باشند، همان اتّفاق می‌افتدکه شمادرجبهه های نبرد هشت‌ساله دیدید. جوانان مؤمن، جوانان پرحماسه و جوانان پرشور ما، چنان ایمان و صفایی از خود نشان دادند که درعرفای کهنسال، نظیر آن راکمتر می‌توان پیدا کرد. این جوانان در میدان جنگ، به پشتوانه همان ایمان، توانستند سدهای مستحکم رابشکنند، پای دشمن‌را قطع نمایند و از تجاوز جلوگیری کنند. اگر این جوانان نبودند؛ اگر این ایمان نبود؛ اگر این شوروشوق‌نبود، می‌دانید بر سراین ملت وبر سر این کشور چه می‌آمد!؟ و اما جوان‌ناسالم و جوان سرگرم شهوات و غرق در مادّیات ولهو و لعب و فساد اخلاقی و جنسی وانواع واقسام فساد چه می‌شود؟ همان می‌شود که در بعضی از کشورهای دنیا مشاهده می‌کنیم؛ که قدرت استکباری بر گرده‌هایشان سوار است و از آنها نفس در نمی‌آید! چرا؟ چون‌جوان، وقت ندارد! جوانی که مشغول لهو و لعب و می و مطرب و سرگرم فسادوفحشا و شهوت است، مگرفرصت این رادارد‌که به مبارزه بپردازد یا حرف جدّی بزند!؟ می‌خواهند جوانان ما را به این طریق بکشانند. خود جوانان باید مواظب باشند. ما به دولت، به پدران و مادران، به وزارت ارشاد، به صداوسیما و به دستگاههای مختلف هم سفارش می‌کنیم؛ امّا، سفارش اصلی من به خود شما جوانان، این است که مراقب باشید؛ مواظب باشید و خاکریزهایتان رامحکم کنید تا دشمن‌نتوانددر سنگرهای شما نفوذکند. بااین روحیه ایمانی و استوار است که می‌توانید شاخ استعمار را بشکنید و اسلحه را از دستش بگیرید تا ملتتان بتواند نفسی بکشد؛تا بتوانیدکشوررا بسازید؛ تا بتوانید سطح زندگی رابالا ببرید؛ تا بتوانید مشکلات و گره‌هایی را که میراث سالها دوران استعماروسلطه اجانب است، ازبین‌ببرید. این، موانع درونی است. زن و مرد و دختر و پسر فرق نمی‌کنند؛ همه باید موانع درونی را از سر راه بردارند. ما نیز همین‌طور. ای مسنها و پیرها؛ کار ما سخت‌تر از کار جوانان است. و اما، موانع بیرونی. امروز سنگر اصلی در سطح عالم، جمهوری اسلامی است. این سنگر را باید محکم نگه دارید. با چه چیز؟ با اتحاد واتّفاق؛ باهمدلی میان آحادمردم ومیان‌مردم ومسؤولین کشور؛ با همدلی میان مردم و دولت، میان‌مردم و مجلس، میان دولت و مجلس، میان کارگزاران کشور و میان آحاد مردم. گروههای مختلف، جناحهای مختلف، سیاستها و جهتگیریهای مختلف، در مقابله با دشمن، باید با هم باشند و کاری نکنندکه دشمن سوء استفاده کند. اختلاف سیاسی مانعی ندارد؛ اختلاف نظر مانعی ندارد؛ مبارزات انتخاباتی به شکل سالم، مانعی ندارد؛ اما خراب کردن یکدیگر، خراب کردن چهره کشور، خراب کردن ذهن مردم و چهره مسؤولین دلسوز، اشکال دارد. ایجاد سؤال و ابهام در ذهن مردم، اشکال دارد. با وحدت و یکپارچگی، «کأنّهم بنیان مرصوص(۵)»، مثل یک دژ پولادین، درمقابل دشمن بایستید؛ مثل چند برادر دریک خانه. ممکن است دو برادر از یکدیگر کدورت و گله هم داشته باشند، اما در مقابل کسی که به خانه آنهاحمله می‌کند، دوش‌به‌دوش، باید درکنارهم بایستند. آحاد ملت باید این گونه باشند. این، یکی از ویژگیهایی است که دراین سنگر می‌توانیدحفظ کنید. دوم، حضور در صحنه‌های سیاسی است. راهپیمایی روز قدس، بسیارخوب بود. راهپیمایی بیست و دوم بهمن، بسیار خوب بود. ملت عزیز ما، درمقابل دشمن، آزمایش بسیار خوبی داد و دشمن را مأیوس کرد. انتخابات هم درپیش است. همه باید شرکت کنند. البته عدّه‌ای که دلشان از اسلام چرکین است، شرکت نمی‌کنند. نکنند! عدّه‌ای دلشان از حکومت اسلامی چرکین است. اگر بپرسید «چه می‌خواهید؟» می‌گویند «ما همان‌رژیم وابسته به امریکا را می‌خواهیم.» آنها از حساب خارجند. ما با آنها کاری نداریم. داد می‌کشند که «انتخابات آزاد نیست!» آزادی انتخابات به چیست؟ آزادی انتخابات این است که اجازه بدهند کسانی که می‌خواهند مملکت را دو دستی به دشمن تسلیم کنند، وارد مجلس شورای اسلامی شوند؟! آزادی این است؟! انتخابات آزاد، انتخاباتی است که مردم با

خیال راحت، همان‌کسی راکه می‌شناسند و می‌دانند و اطمینان پیدا می‌کنند که در خدمت آنهاست، به مجلس بفرستند. دستگاههای امین این کشور، رأی مردم را می‌خوانند و نمایندگان به مجلس می‌روند. دستگاهها امینند. من در نماز جمعه هم گفتم؛ الان هم می‌گویم: من به دستگاههای مباشرِ کارِ انتخابات اطمینان‌دارم. بعضی بیهوده اعتراض نکنند. شورای محترم نگهبان مورد اعتماد کامل ماست. وزارت کشورمورداعتمادکامل ماست. همه تلاش می‌کنند و زحمت می کشند. البته یک نکته را باید این‌جا عرض کنم: کسانی‌که صلاحیتشان رد شده است، شورای نگهبان برطبق ضوابط وقانون با آنها رفتارکرده و معنایش این نیست که همه، آدمهای نابابی هستند؛ نه، معنایش این نیست. کسی حق‌ندارد فردی راکه صلاحیتش رد شده - درهرجای کشور - متّهم کند، که «لابد شما پرونده سنگینی دارید! لابد شما جنایتی کرده‌اید! لابدشماکار خلافی کرده‌اید! لابددزدی کرده‌اید!» نه، اینها نیست! قانون ضوابطی را معیّن کرده و شورای نگهبان، با امانت کامل، برطبق‌آن ضوابط قانونی، کسانی را در فهرست قبول‌شدگان می گذارد و کسانی را خارج می‌کند. آنهایی که خارج می‌مانند، یعنی بااین ضوابط منطبق نبوده‌اند. چه بسا آدمهای صالحی هم باشند. البته آدم ناباب هم میانشان هست؛ نه این‌که نیست؛ امااین‌طور نیست که هر کس صلاحیتش رد شده، بگویید «لابد ایشان آدم خائن و نابابی‌ست!»؛ ابداً! اگر این مسائل را رعایت کردید، جمهوری اسلامی مستحکم می‌ماند و روح امام شاد می‌شود. من به شماعرض می‌کنم: خدای متعال، وعده کرده است که «اگردر راه من حرکت کنید، شماراهدایت و کمک می‌کنم.» پروردگارا! تو شاهدی که این ملت، در راه تو حرکت کرده است. به محمّد و آل محمّد، او را هدایت کن. پروردگارا! توشاهدی که مسؤولین این کشور، برای تو کار و حرکت می‌کنند. آنهاراباهدایت شامله خود، هدایت فرما! دراین نزدیک غروب روز عید فطر، بهتراز همه این است که چند تا دعا کنم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، ما را از منتظران واقعی امام زمان قراربده. قلب مقدّس امام زمان را از ما راضی و خشنود کن. ما را در جهت هدفهای والای اسلام به حرکت در آور. ما را در جهت هدفهای والای قرآن هدایت کن. پروردگارا! دلهای ما را در مقابل توطئه‌های دشمنان، محکم کن. پروردگارا! مشتهای مارا، درمقابل طمع‌ورزان نسبت به اسلام و مسلمین، مستحکم کن. پروردگارا! پیروزی بر شیطانها رابه بندگان صالح خودت نشان بده. پروردگارا! ما را امّت حقیقی اسلام و رهروان حقیقی راه قرآن قراربده. پروردگارا! مارا در راه خودزنده بدار و درراه خود بمیران؛ مرگ مارادرحین‌جهاددرراه خودت قراربده؛ مرگ ما را به شهادت در راه خودت قرار بده. پروردگارا! دلهای ماراازآلودگیها پاک کن. پروردگارا! جانهای ما را به خودت نزدیک کن. پروردگارا! نور معرفت و محبّت خودت را بردلهای تیره ما بتابان. پروردگارا! روح مقدّس امام عزیزمان را مشمول الطاف و فیضهای کامل خود قراربده؛ او را از این امت، جزای خیرعنایت فرما؛ ما را پیروان واقعی اوقراربده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، در ظهور و فرج ولیّ‌عصر ارواحنافداه، تعجیل فرما و ما را از یاران آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

-- ۱) ۱- احزاب؛ ۴۵-۴۶. ۲) مفاتیح‌الجنان: دعای وارده از امام محمّدتقی علیه‌السّلام. ۳) بحارالانوار: ج ۷۷، ص ۴۱۹. ۴) ۱- حدید: ۲۵. ۵) صف؛ ۴.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمع زیادی از معلّمان و کارگران

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمع زیادی از معلّمان و کارگران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به‌همه برادران و خواهران عزیز معلّمان و کارگران - خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که به توفیق و فضل پروردگار، شمادو قشر فعّال و سازنده، بتوانیدنقش ومسؤولیت بزرگ خودتان را به بهترین وجه در کشور عزیز و محیط اسلامی‌مان، همیشه ایفا کنید، که این خود، ضامن پیشرفت کشور خواهد بود. سالروز شهادت امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام را به شیعیان و رهجویان آن مشعل عظیم الهی تسلیت عرض می‌کنم. همچنین یادبود شهادت استاد شهید بزرگوار، مرحوم آیةاللَّه‌مطهّری را گرامی می‌داریم؛ که هرچه از شهادت آن عزیز

می گـذرد، آثـار و برکـات معنـوی فکری او، ابعـاد تـازه‌تری را از خـود نشـان می‌دهـد. آثـار فکری و علمی آن روحـانی بزرگـوار، روزبه‌روز بیشـتر در افق مطبوعـات کشور و معلومـات دینی مـا آشـکار می‌شود و انسـان می‌فهمـد که یـک روحـانی متفکّر و دارای مسؤولیت، چه زندگی پرباری می‌تواند داشته باشد. لازم است جوانان، مخصوصاً آنهایی که با معرفت و دانش سروکار دارند - مثل روحانیون، معلّمین، دانشجویان و نویسندگان - با آثار شهید مطهّری ارتباط نزدیک برقرار کنند و کتابهای آن بزرگوار را بخوانند. این کتابها حقیقتاً بینش وسیعی و در موارد بسیار، بینش نوینی به خواننده خود می‌بخشد. امیدواریم خداوند متعال، فضل‌ورحمت خود را بر این روح مطهّر نازل فرمایـد و جامعه ما را قـدردان او کند و راه تحقیق وتفحّص و نوآوری و فهم بیش‌ازپیش را، در زمینه معـارف بشـری و اسـلامی، برای جـامعه مـا هموار فرمایـد. و اما، دو مناسـبت مهم هست که نمی‌توان از آنها به‌آسانی گـذشت. یک مناسبت مربوط به کارگران است و دیگری مربوط به معلّمین. این دو قشر، سازندگان جامعه‌اند. در مورد کارگران، نکته‌ای که لازم است عرض کنم این است که کار، یک ارزش و یک فضیلت اسلامی است. فقط این نیست که کسی‌که کار می‌کند، سازندگی و تولیـد می‌کنـد - چه تولید صـنعتی‌وفنّی، چه تولید کشاورزی و چه هرگونه تولیدی که برای جامعه به‌نحوی مفید وسازنده است - و شغلی راانجام می‌دهد تا نانی بخورد؛ بلکه هر کارگر تولیدکننده، درحال‌زنده‌کردن و مجسّم کردن یک فضیلت اسلامی است. کار، فضیلت و ارزش است. با بیان دیگری می‌توانیم عرض کنیم که نظام اسلامی و میهن عزیز ما، در طول سالهای بعدازانقلاب تا امروز، با دشـمنان روبه‌رو و سینه به سینه بوده است. این، حقیقت واضحی است که در طول سالهای متمادی تا امروز، دشمنان اسلام و ایران و دشـمنان فضیلت و درستی، هیچ فرصتی‌را برای ضربه‌زدن به جمهوری اسلامی و به ایران عزیز و به ملت ایران ازدست ندادند. البته غالباً شـکست خورده‌انـد؛ اما خباثت و نیّات سوء خودشان را نشان داده‌انـد. گرچه دربسـیاری از موارد، کاری ازپیش نبرده‌انـد. پس محیـط ایران اسـلامی، محیـط تلاـش برای مقـابله بـا دشـمنان است. دنیـای امروز دنیای مبارزه‌است. هرکس که درمقابله با گرگهای آدمی خوار، دفـاع و مبارزه نکنـد، کارش ساخته است. هرملتی‌که بادشـمنان و جهانخواران، مقابله نکنـد، از بین رفته است؛ همچنان که نمونه‌هـای واضـحش را در دنیـا می‌بینیم. در این میـدان عظیمِ مبـارزه جهـادی ومبـارزه اسـلامی، کار، یک مبارزه است. شـماکه کارگر هستید، در هر کارخانه، در هر مزرعه ویادر هرنقطه که مشـغول کاری هستید، این کار، کشور شـما را از دشمنان و بیگانگان بی‌نیـاز، و به آبـادانی کشور و آسـایش مردم کمک می‌کنـد. شـما در حال مبارزه‌ایـد و این مبارزه بسـیار مؤثّری ست. اگردردوران جنـگ، مبـارزه کارگران در دسـتگاههای تولیـدی ودر صف تولیـد نبود، ما در جنگ وضع بـدی پیـدا می‌کردیم.لـذا شـما مشاهـده کرده‌ایـد که در طول این دوران - بخصوص در اوایـل پیروزی انقلاـب - دشـمنان تلاـش می‌کردنـد کارخانه‌هـا یـا مزارع را ازکـار تولیـدی محروم کننـد. شایـد یادتان باشـد که آن اوایل، چقدر شب‌نامه منتشـر می‌شد و چقدر برای تعطیل‌کردن کارخانه‌ها تلاش و تبلیغات می‌کردند. البته دشمن که نمی‌گوید«من می‌خواهم کارخانه تعطیل شود تا اسلام شکست بخورد.» این را که صریحاً اعتراف نمی‌کنـد. دشـمن که نمی‌گویـد «من می‌خواهم کارخانه‌هـا تعطیـل شود تـاایران محتـاج بمانـد.» دشـمن روی اقـدامات خود، اسـمی می‌گذارد که نیّت پلیدش را مکتوم و پنهان بدارد. به عنوان «حقّ‌کارگر» به‌عنوان «گرفتن حقوق محرومین» و از این قبیل، شعارهای دروغین درست می‌کردنـد تـا کارخانه‌های ما را به تعطیل بکشاننـد. این تلاش را چه‌کسـی جواب داد؟ این تلاش را چه‌کسـی خنثی کرد و چه‌کسـی بر دهان دشـمنان اسـلام و جمهوری اسـلامی زد؟ همین طبقه کارگر. همین دستهای کارگران ما که با دلهای مؤمن حرکت می‌کردنـد. وقتی دستِ کارآمـد، با دل مؤمن همراه و همنوا باشد، آن وقت کارها کیفیّت پیدا می‌کند. من می‌خواهم عرض کنم: کارگران کشور، در هرنقطه که مشـغول کار سازنده‌ای برای آبادانی کشور هسـتند، بدانند که مشـغول مبارزه‌اند. این مبارزه را هر چـه می‌توانیـد بـاکیفیّت بهـتر و محکمـتر انجـام دهیـد. این حـدیث را مکرّر عرض کرده‌ام که فرمـود: «رحم اللّه امرء عمـل عملا فأتقنه(۱).» خداوند رحمت کند کارگر و کسـی را که کاری انجام دهد، و خوب و محکم انجام دهد. کارگر مسلمان باید کارش را بالاتر و بهتر از معیارها و حـدود و اسـتانداردهای کار اجراکندو تحویل دهد. این، فرهنگ و دسـتور اسـلامی است. این روزها - که

روزهای بزرگداشت کارگران است - عرضم این است که هم خود کارگران، هم مسؤولین نظام کارگری کشور و هم نویسندگان، باید روی این نکته تکیه کنند که امروز کار، یک فضیلت و ارزش و یک عبادت و مبارزه است. کار را به‌عنوان اسقاط تکلیف نباید انجام داد، که به خود بقبولانیم «حالا کاری انجام دهیم و مسأله از سرمان باز شود!» کار را به عنوان یک امر تحمیلی نباید تلقّی کرد. کار به عنوان مقوله‌ای «فقط نان در آور» نباید تلقّی شود. کارگر با کار خود، علاوه بر این‌که زندگی خودش را تأمین می‌کند، زندگی جامعه را نیز تأمین می‌کند. واین، یک عبادت بزرگ و عمل الهی ست. و اما راجع به معلّمان ودستگاه تعلیم و آموزش. اگر روایاتی که درباب معلّم است مطالعه شود، از دیدگاه اسلام، حقایقی برای انسان درباره تعلیم وتربیت روشن می‌گردد. مثلاً فرض بفرمایید در روایتی از رسول گرامی اسلام صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم نقل شده است که فرمود: «ان اللّه و ملائکته»؛ خداو فرشتگان «حتّی النملة فی جحرها»؛ حتّی مورچگان و خلاصه تمام آفرینش و خلایق «یصلّون علی معلّم الخیر(۲)»؛ بر معلّمانِ نیکی درود می‌فرستند. این، امتیاز بسیار عظیمی است. یا در روایتی دیگر از همان بزرگوار است که «همه خلایق و فرشتگان و جانداران عالم، برای معلمین استغفار می‌کنند.» معنای این جملات چیست؟ تعلیم و آموزش دادن مگر از نظر اسلام چقدر ارزش دارد؟ وقتی‌که پیغمبر، «معاذبن‌جبل» را برای اداره مردم یمن و پیاده کردن اسلام دربین آنها به آن سرزمین می‌فرستاد، توصیه‌هایی به او کرد. از جمله توصیه‌های آن حضرت این بود که «و بسّ فی‌النّاس المعلّمین(۳).» معلّمین را در بین مردم منتشر کن؛ یعنی معلّمین در میان مردم بروند و به آنان بیاموزند. این، جزوپایه‌های اوّلی است؛ یعنی آن‌جا که اسلام برای اوّل بار می‌خواهد وارد شود و جامعه‌رااداره کند، یکی‌ازکارهای اساسی‌اش میدان دادن به معلّمین در بین مردم است. در روایتی دیگر، این گونه آمده است: سه نفرند که اگرکسی‌به‌آنهااهانت کند، منافق است - یعنی به این تعبیرکه «هیچ کس به آنها اهانت نمی‌کند مگر منافق.» - اوّلی یک امر تشریفی است و به‌عنوان یک ارزش تشریفی در اسلام است: «ذو شیبة فی‌الاسلام»؛ کسی‌که در اسلام و در راه اسلام، عمرش رابه سر آورده و محاسنش را سفید کرده است. دومی که مسأله مهمی است، «امام مُقسط»؛ رهبر و پیشوای عادل. و سومی «معلّم الخیر»؛ معلّم آموزنده نیکیها(۴)؛ یعنی همان که درس و سواد و دین و دانش را به مردم می‌آموزد. اهانت به او، عملی است که هیچ کس آن رامرتکب نمی‌شود، مگر منافق. این‌قدر ارزش تعلیم وتربیت ومعلم در جامعه‌بالا- رفته‌است. این، نکته بسیارمهمی است. اما ممکن است معلّم درمحیط خانواده، در محیط کار، درمحیط زندگی و در داد و ستد، با کسی بگو مگو کند. یک کلمه این بگوید، یک کلمه آن بگوید. این طور نیست که حالا- اگر یکی بگومگویی با معلّم کرد، بگوییم «این منافق است»! نه. از این قضایا درمحیط اجتماعی و محیط زندگی اتّفاق می‌افتد. این نکته برای روشن کردن ارزشها و معیارها درجامعه است؛ یعنی معلّم آن قدر ارزش دارد که کسی‌حق ندارد به او اهانت کند. در سالهای اخیر،در جامعه ما راجع به معلّمین خیلی صحبت شده است. درباره حقوق معنوی معلّمین، درباره ارزش معلّمین، درباره حقوق مادّی معلّمین، درباره این‌که باید برای این قشر تلاش کرد، فکری کرد، کمکی‌کرد و خاطرشان را از امور زندگی آسوده کرد تابتوانندبه‌فرزندان مردم برسند. اینهاحرفهایی‌است‌که زیاد گفته‌شده‌است. کار هم تا حدود زیادی انجام گرفته است ومسؤولین، باز هم مشغولند و کار می‌کنند. امیدواریم ان‌شاءاللّه به روزی برسیم که قشر معلّم، دیگر غم وتشویش زندگی مادّی نداشته‌باشد وبتواندبه‌کارتعلیم و تربیت بپردازد. لکن به نظر من، قضیه از این بالاتراست. مسأله در این حد منحصر نمی‌ماندکه مابه معلّم احترام بگذاریم یا زندگی‌اورا تأمین کنیم. قضیه این نیست. بسیاری ازمعلّمین ارزش خودشان را بالاترازاین حرفهامی‌دانند و حق‌هم با آنهاست. این روایات و تأکید اسلام بر روی تعلیم و مقام معلّم، برای امر دیگری است. برای چیست؟ به گمان من برای این است که محیط جامعه اسلامی باید مثل یک مدرسه، محیط تعلیم وتعلّم باشد. اصل قضیه‌این است. همه شما باید احساس کنید که در جامعه اسلامی، در حال تعلّم؛ یعنی‌یادگرفتن هستید. هر کس در هر مرحله‌ای که هست، می‌تواند یادبگیرد. یاد گرفتن‌که حد ندارد. ولوعلّامه دهر باشد، باید یاد بگیرد. اتّفاقاً کسانی که معلومات بیشتری دارند و مزه معلومات را چشیده‌اند، بیشتر در فکر یادگرفتند. شما کدام عالم را پیدا می‌کنید که چند جلد کتاب کنار دستش نباشد و شب و روز و وقت و

بی‌وقت آنها را مطالعه نکنـد؟ اهل علم، اهل معرفت، اهل دانش و کسانی را که طعم علم چشیده‌اند، نمی‌شود از دانش جـدا کرد. مهم این است که در محیط جـامعه، احساس می‌شود کسـانی که‌معلومات کمتری دارنـد، متأسـفانه برای یاد گرفتن بی‌رغبتنـد. این، مسأله خطرناکی است وباید درست به‌عکس شود. یعنی شـما در جامعه چه کارگر باشـید، چه کاسب؛ چه معلّم باشـید، چه دانشجو؛ چه مشاغل تولیـدی داشـته باشـید، چه مشاغل خدماتی؛ چه مرد باشـید و چه زن؛ هرکه و درهر سنّی هستید، باید در حال تعلّم و یاد گرفتـن باشـید. الی‌ماشـاءاللّه کتـاب هسـت. پس، وقتهـایی را برای کتـاب خوانـدن بگذاریـد. چقـدر وقـت مـا در رفت وآمـدها، در اتوبوسـها، در انتظـار نشسـتنها و در این گوشه و آن گوشه به حرف‌زدنهـای بیهوده تلف می‌شود! این وقتهای تلف شـده را اگر روی هم بگذاریـد، از عمر یـک دانشـجوی پرکـار، بیشتر می‌شود. اگر این اوقات رابه کار بکشـیم و از آنها اسـتفاده آموزشـی کنیم - در خانه، در محیط کار، دربین‌راه - ببینیـد جامعه چه‌خواهـد شد! مهم، داشـتن معلومات، اُنس با کتاب و اُنس با تعلیم وتعلّم است. این، یـک طرف قضـیه. اما طرف دیگر قضـیه این است که همه سعی کننـد معلّم هم باشـند؛ یعنی چیزی را که می‌داننـد به دیگران تعلیم دهنـد. باز در روایات در باب تعلیم، این معنا زیاد تکرار شـده است. عالمی که علم خود را کتمان می‌کند، لعنت شده‌است! این فقط مخصـوص علمِ دین نیست که البته حسـاب جـداگانه و اهمیت ویژه‌ای دارد. پزشـکی که علم خود را کتمـان کنـد و به شـاگردانش تعلیم ندهد؛ مهندسـی‌که علم خودراکتمان کند؛ کارگر خبره‌ای که تجربه و علم خود را کتمان کند و در انحصار خویش قرار دهد، و هر کس دیگر که علم خود را کتمان کنـد، لعنت شـده است؛ مگر وقتی که ارائه علم و افشای مطلب علمی، به‌طور عام مفسـده‌ای داشته باشد.به هر حال باید محیط جامعه، محیط تعلیم وتعلّم و یادگرفتن ویاد دادن شود. مسأله این است. ارزش معلّم، به جهت نشان دادنِ ارزش علـم است. اگر همه آفرینش به معلّم درود می‌فرسـتند، برای این است که معلّم، علم را در اختیـار متعلّم می‌گـذارد. این درحقیقت‌به‌معنـای ارزش دادن به معلومات است. سالهای متمادی است که سـعی می‌شود علم از محیط جامعه دور گردد. روزگاری این طور نبود. نمی‌گوییم درگذشـته‌های دور، همه مردم عـالم بودنـد؛ نه. بیسوادی زیـاد بود، علم کم بود؛ اما در محیط اهل معرفت، شوق به علم، روزافزون بود. علم را برای خودِ علم می‌خواسـتند. سالهـای متمـادی سـعی کردنـد این فرهنـگ را در جـامعه ما عوض کننـد. علم، تبـدیل به یـک وسیله شـد و علم‌آموزی وسیله‌ای برای پرکردن شـکم! این ارزش علم را کم می‌کنـد. اگر جـامعه‌ای با معلومات باشد، مقاومتش در مقابل دشـمن زیاد می‌شود. اگرجامعه‌ای نسـبت به علم حسّاسیت داشته باشد، هنگامی که با کشورها و ملتهـای دیگر هم ارتباط برقرارکرد، اوّل سـعی می‌کنـد علم آنهارابگیرد. فرمانروایان ایران در سالهای پیش و در دورانهای گذشـته، کـاری کردنـد که وقتی موضوع تبـادل بین کشور مـا و کشورهـای دیگر به‌وجود آمـد، به‌جای این‌که مامعلومـات و فرهنـگ عظیم خودمـان رادر معرض‌دیـد مردم عـالم قرار دهیم - خیلی چیزهـاداریم که می‌توانیم به دیگران بیـاموزیم - وبه جـای این‌که مـا هم از بیگانگان علمشان را یادبگیریم؛ این طور شد که ما به آنها - فرض بفرمایید - مصـنوعات دستی‌مان را دادیم تا در نمایشـگاههایشان آویزان کننـد یـا نفتمـان رادادیم تـا کارخانه‌هایشـان رابه‌کـار بیندازنـد و خودمان هم منتظر نشسـتیم که آنها فرهنگ فاسـدشان را به مابدهنـد! کسـانی‌که پیشـروان ارتبـاط فرهنگی ایران بـا غرب بودنـد، نگفتنـد «هر ایرانی بایـد علم غرب را تا آن‌جا که می‌توانـد یاد بگیرد.» اگر این را می‌گفتنـد، خوب بود. مـا از این اسـتقبال می‌کنیم. مااالان هم می‌گوییم: دنیـا پیشـرفتهایی در معلومات دارد. مارا دویست، سیصد سال عقب نگه داشتند و نگذاشتند ترقّی کنیم. مابایدخودمان رابه آنها برسانیم و معلومات آنهارایادبگیریم. پیشروان مذکور، این را نگفتنـد. گفتنـد:«ایران بایـد از لحـاظ ظـاهر و بـاطن و لبـاس و شـکل و صـورت و اخلاق، فرنگی مآب شود!» اخلاق آنهارا بگیرد، لباس آنهارابگیرد، وضع زنـدگی آنها را بگیرد و ارتباطات ناسالم آنها را بیاموزد! این را گفتنـد و نتیجه‌اش همان شـد کـه در اواخر دوران منحـوس پادشـاهی دیـدیم - کسـانی هـم که‌بودنـد و یادشـان هسـت، دیدنـد - و هنـوز هم آثـار و ته نشینها و رسوبهـایی تـا امروز دارد. تعلیـم و تعلّـم. ایـن مهـم اسـت. تعلیـم و تعلّـم از هر کسـی. مابایـدیادبگیریم. دیروز اسـلام به مـاگفت:«حتی‌اگرمی‌توانیـد برای فراگیری دانش به چین برویـد.» چین آن روز، بـا آن فاصله! امروز مـا هیـچ نقطه‌ای از دنیـا راپیـدا

نمی‌کنیم که اگربخواهیم طولانی بودن راه را نشان بدهیم، این‌طور مثال بزنیم که این معنارابرساند. پیغمبر اکرم، آن روز مردم را این گونه بـه فراگیری دانش تحریض می‌فرمـود. مـا نیز امروز عقیـده‌مان همیـن اسـت. مـا بایـد از همـه، معلومـات بیـاموزیم. منتهـا علم رابیـاموزیم. علم را از آنها بگیریم، نه فساداخلاق را؛ نه آلودگیهارا؛ نه اعتیادهای مضـر را؛ نه بیماریهای خطرناک را؛ نه این «طاعون امریکایی» که اسـمش را «ایدز» گذاشـته‌اند و نه بقیه فسادهای اخلاقی وغیره‌را. اینها را از آنها یاد نگیرید، اما علمشان را چرا. محیط جـامعه، بایـدمحیط آمـوزش، یادگرفتن‌ویـاددادن باشـد. البته‌درکنـار آمـوزش، پرورش و تربیـت و تهـذیب اخلاـقی و تزکیـه اسـت. اگرماآموزش رادرست انجام دهیم، تزکیه هم در خلال آن هست. این‌جاست که معلّمین بایـد بفهمند نقشـشان چیست. در جامعه‌ای که بر محـور آمـوزش می‌چرخـد، معلّم کجـاست؟ مرکزآن دایره و محور آن حرکت. در هر کلاسـی که هستیـد، در هر محیطی که هستید اگر در دانشـگاه هستید و طرف حساب شـما دانشـجویان دوره‌های عالی هستند، یا در دبیرستان، یا حتّی در دبستان هستید، یا در کودکسـتان؛ اگر درحوزه هستید، درمحیط تعلیم وتربیت جدید هستید؛ هر جا هستید معلّم محور حرکت جامعه است؛ معلّم معیار کـار درسـت درجـامعه اسـت و بایـدیاد بدهـد. ایـن مهم است. این مهم است که یـک نفر چنین نقش برجسـته و بـارزی را در اداره کشورش و پیشرفت دنیای محیط خود ایفا کند. در گذشته نگذاشتند این نقش‌درست ایفا شود. مترتّب براین، حرمت معلم در محیط درسی، رابطه دانش‌آموز با معلّم و حرمت معلّم در محیط اجتماعی و تکریم مردم نسبت به معلّم است. وقتی در جایی عدّه‌ای حضور دارند و کسـی می‌گوید: «فلان شـخص معلّم است»، آن گروه باید به آن معلّم احترام کنند و نسبت به شأنش احساس تعظیم وتجلیل داشـته باشـند. امروز تکلیـف مهم مردم، این است که به محیـط تعلیم و تعلّم کمک‌کننـد؛ هر کس به هر نحوی که می‌توانـد. کسـی نمی‌توانـد بگویـد «امروز کشورمـا از لحـاظ تعلیم و تربیت هیـچ نقصـی‌ندارد» نه. انصافاً نقصـهای زیادی هست. ما از اوّلِ انقلاب تا کنـون، از دسـتگاههای مسؤول، مرتّب آمـار مـدرسه سـازی دریـافت می‌کنیم. درست هم هست. امـا بـاز هم وقـتی نگـاه می‌کنیم، مـدرسه‌های مـا، در بعضـی از نقاط، دوشـیفتی و سه شـیفتی است؛ آن هم با مشـکلات زیاد و امکانات کم! این، یک نقیصه بزرگ اسـت. چه‌کسـی بایـد ایـن نقیصه را برطرف کنـد؟ من عرض می‌کنم: مردم. پولـدارها و متمکّنین بایـد در رفع این نقیصه بکوشـند. متمکّنین جامعه مانمی‌تواننـد معلّم درست کننـد. دولت بایـد مقـدّماتش رافراهم کنـد تا معلّم درست شود. البته‌باب تربیت مـدرس و تربیت معلّمینِ حرفه‌ای و فنّی، برای خودش باب جداگانه‌ای است که واقعاً تلاش زیادی لازم دارد. اما متمکّنین، فضای آموزشـی که می‌تواننـدبه‌وجود آورنـد؛ مـدرسه کـه می‌تواننـد بسازنـد. من عرض می‌کنم: امروز این امر برای کسـانی که می‌تواننـد به آمـوزش و پرورش کمک کننـد، یک وظیفه است. بایـد درشـهرهای مختلف کشور و نقاط دور و نزدیک، مدرسه ایجاد کنند و بسازند. امروز در خـودِ تهران، مـدرسه کـم داریـم. البته در چنـد سـال اخیر، افراد خیّر از این کارهـا، کم‌وبیش کرده‌انـد. دولت هم تلاـش زیـادی کرده‌است؛ امّا این روند باید ادامه پیداکند. در هر محله و شهرک جدیدالاحداث، دو باب، سه باب، پنج باب، گاهی ده باب و شاید هم بیشتر، مـدرسه لازم است. این تکلیف را بایـد خودِ مردم متعهّـد شوند و انجام دهند. البته مردمِ متوسّط و مردم طبقات پایین‌تر ما، غالبـاً برای ایـن امـور خیر، دست و دل بازترنـد. خطـاب من به متمکّنین است؛ به‌کسـانی است که پـول دارنـد و به کسـانی است که درآمـدهای نسـبتاً خوبی دارنـد. اینها بایـد این کارها را بکنند و به کمک آموزش و پرورش بشـتابند، تا محیط، محیط تعلیم وتربیت شود. من این نکته را هم عرض کنم: امروز شـما ملاـحظه می‌کنیـد که دنیـا، دنیـای مبارزه دو جانبه است. یک طرف، قدرتمنـدان و قوی پنجه‌هـای جهان قراردارنـد و یک طرف ملتهای مظلوم و مستضـعف. چنین مبارزه‌ای، امروز جریان دارد. مبارزه واضـحی است؛ مبارزه پر مرارتی است؛ مبارزه‌ای است که در آن، قدرتمندان، انواع و اقسام کارهای خلاف را هم انجام می‌دهند و ملتها مظلوم واقع می‌شونـد. همان «ملئت ظلما و جورا(۵)» نشانه‌هایش دیـده می‌شود. دسـتهای پلید قدرت، دنیا را از ظلم و جور پرکرده‌اند. کجاسـت که نشـانی ازظلم و جور آنهـا نباشـد؟ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه الصّـلاة و السـلام، در آن دوران نسـبت به یک نظام فرمودنـد؛ امروز می‌شود نسبت به نظـام اسـتکباری گفت: «ما من بیت وبر و لا مـدر الا دخل فیها ظلمهم و نبا بها سوء رأیهم(۶)» ظلمشان تمام

زوایای عـالم راگرفته است. این ظلم – ظلم جهانی – از سوی مستکبرین و قلـدرهای عالم، تکلیفی را روی دوش ما می‌گـذارد. آن تکلیف چیست؟ مبارزه با ظلم. کار ملت ما مبارزه باظلم وجور و بی‌عدالتیو حق‌کشی و مردم‌کشی است. چگونه می‌شود این مبارزه را انجـام داد؟ این مبـارزه را بـا دست خـالی از سـلاح، شایـد بشود انجام داد؛ اما با دست خالی از علم و معرفت وایمان، نمی‌شود. با بیکـاری و بیهودگی و هرزگیِ – خـدای نـاکرده – نسلهای روبه‌رشـد، نمی‌شود انجـام داد. این مبارزه را با هشـیاری کامل، با ایمان کامـل، بـا تلاش همـه جـانبه از سـوی قشـرها – مخصوصـاً قشـرهای جـوان و نوجـوان – بایـد انجـام داد و این، وظیفه معلّمین است. امیـدواریم که خداونـد متعال توفیق دهد و بتوانیم هریک از ما، در هر نقطه که هستیم، وظیفه تعلیم و تربیت و رشد معنوی جامعه را – ان‌شـاءاللَّه – در حـدّ لازم انجام دهیم. خداونـد به همه معلّمین کشورمان – در هرنقطه که هسـتند – برکـت و کمک معنوی عنایت فرمایـد و همه کسـانی را که در حال سازنـدگی کشور هسـتند – بخصوص شـما دو قشـر معلّم و کارگر را مشـمول الطاف و فضل و رحمت خود قرار دهد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) بحارالانوار: ج ۲۲، ص ۱۵۷. ۲) . ۳) . ۴) . ۵) . ۶) .

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای برگزار کننده «کنگره حج»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای برگزار کننده «کنگره حج» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید برادران و خواهران عزیز و مسؤول در این امر عظیم و این تکلیف الهی بزرگ. همه ما بایـد خداونـد متعال را شاکر باشـیم که بحمداللَّه این توفیق را بار دیگر به ملت ما ارزانی فرمود که بتوانند در موسم عظیم حج و در محشـر بزرگ مسلمین عالم، در جایگاه مناسب خود قرار گیرند و قیام و دعوت به حق کننـد و قولاً و عملاً، راه را برای مسـلمانان عالم، روشن و واضح کنند. این، توفیق بزرگی است که انقلاب به ما ارزانی داشت. رهبریِ آن انسـان بزرگ زمـان مـا و آن بقیّه اولیـای خـدا و قـدرت معنـوی او و عنایـات الهی و توجّهـات ولیّ‌عصر ارواحنافـداه، این توفیق را به ملت ایران بخشـید و بحمداللَّه دوباره از سال گذشـته، این توفیق به ملت ایران داده شد. در باب موضوع حج، مطالب زیادی در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب از زبان امام بزرگوار رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه و دیگر صاحبان معرفت شنیده و خوانـده‌ایم. لکن حقیقت این است که حـج، از آنچه که گفته‌ایم و شـنیده‌ایم، بـاز هم بزرگـتر است و ابعـاد مختلف این تکلیف و واجب الهی، چنان است که اگر سالها درباره آن فکر و عمل کنیم و بیاموزیم و به دیگران یاد بـدهیم، باز هم بعید است که توانسـته باشـیم همـه خصوصـیات ایـن واجـب بزرگ را کشـف و بیـان کنیـم. مـا بـه قـدر تـوان و ظرفیّت خودمـان چیزی می‌فهمیم و چیزی می‌گـوییم و چیزی عمـل می‌کنیم. دو نکته اساسـی در حـج هست که یکی مربوط به شـخص هر زائر و هر حـاجی است و یکی هم مربوط به مجموعه مسـلمین و سیاست دنیای اسلام و جهتگیری امّت اسلامی است. نکته اول، از این جهت حائز اهمیت است که اگر آن نباشد، کار دومی هم چندان درست انجام نخواهد گرفت. کار سیاسی و فریاد سیاسی، در دنیا زیاد است. آن فریادی که در دلها اثر می‌کنـد؛ جوامع را عوض می‌کنـد؛ دشـمن را حقیقتاً می‌ترسانـد و راه را واقعاً روشن می‌کند، فریادی است که از روی ایمان و از دلِ با تقوا و از انسان عاملِ صالـح ناشـی شـده باشـد؛ همان‌طور که در انقلاب اسـلامی ایران مشاهده شد. پس، خودسازی، مقدّمه و شرط اساسـی برای دیگرسـازی و جهان‌سـازی و ایجـاد تحوّل و پیمودن راههـای دشوار است. لـذاست که در آیـات کریمه حـج، از ذکراللَّه و اسـتغفار و بـازگشت بـه خـدا، مکرّر سـخن رفتـه است. حـج، یـک هجرت است. هجرت از خـود مـاست؛ هجرت از منیّت مـاست؛ هجرت از آن زنـدانی است که مـا را احـاطه کرده و گوهر یکـدانه بی‌نظیر انسـانی را در وجود مـا مخفی و پنهان نگه‌داشـته است. حـج، هجرت از خودپرستیهـایی است که از هوا و هوس ناشـی می‌شود؛ هجرت از خودخواهیهـایی است که ما را از خـدا دور می‌کند؛ هجرت از طبقه‌بندی‌ها و مرزبندیهایی‌ست که زندگی انسانها را از هم جدا می‌کند و فقیر و غنی، شـریف و وضـیع ، بزرگ و کوچـک – بر طبق معیارهـای عامیـانه مردمی – را به هم نزدیـک می‌کنـد و در کنار هم قرار می‌دهـد و وجه مشترک همه انسانها،

یعنی عبودیّت را در همه زنـده می‌کنـد. اصـل، این است. مـا، در حـج بایـد سـعی کنیم عبودیّت را در خودمان تقویت کنیم. هجرت الی‌اللّه کنیم. حـج را قبول و مقبول درگاه پروردگار قرار دهیم. چگونه ممکن است حـجّ ما مقبول باشـد؟ وقتی که این حج، ما را به خـدا نزدیک کنـد. در روایتی نقل شـده است که «اگر می‌خواهیـد بدانیـد آیا حـجّ شـما قبول شـده است یا نه، ببینید گناهانی را که مرتکب می‌شدید، بعد از حج کنار گذاشتید یا نه؟ اگر دیدید توفیق این را پیدا کردید که گناهان را کنار بگذارید، کشف کنید که خدای متعال، حج را از شـما قبول کرده است و به خدا نزدیک شده‌اید.» معیار، اینهاست: از گناه خارج شدن؛ به خدا نزدیک شدن؛ از خودخواهیها و خودپرستیهـا دور شـدن؛ مثل قطره‌ای در دریـای فضـل و رحمـت الهی خـود را غرق کردن. و ایـن، اساســی‌ترین کارهاست. «علیکم القسـکم»؛ خودتان را دریابید. چیزی که جای ایثار ندارد، این است. آن‌جا که هر کس در درجه اوّل باید به فکر خودش باشـد، این‌جاست! نزدیک شـدن به خـدا؛ توجّه پیـدا کردن به خـدا؛ باور کردن رحمت و فضل خدا؛ به زبان صادقانه با خدا سخن گفتن؛ کنار گذاشـتن دنیا و زخارف دنیا و مادّیات و ارزشـهایی که اطراف ما مثل پیله کرم ابریشم می‌تند تا آن نفس ملکوتی را از بین ببرد و خفه کنـد. اصل، اینهاست. وقتی که انسان با دلی پاک و روحی طائب با خـدای متعال روبه‌رو شـد؛ آن مراسم عظیم را انجـام داد؛ حقیقتـاً به خـدا بـازگشت؛ حقیقتـاً به خـدا هجرت کرد؛ حقیقتـاً در مقابل پروردگار عالم تضـرّع کرد، آن وقت ابواب برکـات هم باز می‌شود. من اعتقاد راسـخ دارم، یکی از مهمترین عواملی که موجب شـد این انقلاب پیروز شود و بایسـتد و مقاومت کند و سـختیها را پشت سـر بگذارد و دشمن را ناکام سازد، این بود که محور این انقلاب، یعنی آن مرد الهی،آن انسان مؤمن و تقیّ زکیّ واقعی، با خدا در ارتباط روزافزون بود. چنین نبود که از روز اوّلِ انقلاب تا روز رحلت، امام در ارتباط با خدا یک طور مشـی کرده باشـد. خیر؛ او هر روز در هر برهه‌ای از برهه‌هـای حیـات، از برهه قبل بهتر بود؛ با کیفیّت‌تر بود و در آن، به خـدا نزدیکتر بود. این را انسان به خوبی احساس می‌کرد و اینها واقعیتهایی است. چرا می‌بینیم در گوشه و کنار دنیا، این همه سرمایه‌گذاریهای مردمی، گاهی به هـدر می‌رود و حضور قوی مردمی نتیجه مطلوب نمی‌دهد؟! چرا می‌بینیم در مقابل نهیب قدرتهای بزرگ، گروهها و افراد، دل و زهره ایسـتادن پیـدا نمی‌کنند؟ چرا می‌بینیم هیبت مستکبرین، جای هیبت خدا را در دلها می‌گیرد؟! چرا به جای این‌که از خدا بترسـند، از دشـمنان خدا می‌ترسند و عقب می‌نشینند و مغلوب می‌شوند و سرمایه‌گذاریها را بر باد می‌دهند و خونها ضایع می‌شود؟! برای این‌که معنویت کم است. آن‌جـا که معنویت هست، ارتبـاط بـا خـدا هست، اتّصـال هست، نسبت به فضل الهی باور هست، در مقابل خدا تسـلیم هست، در پیشـگاه پروردگار خضوع و تضـرّع هست. در آن‌جا دیگر ضعف و ترسی وجود ندارد. «الا ان اولیاءاللّه لا‌خوف علیهم و لا‌ هم یحزنون(۱)»؛ تأسـفی هم وجود نـدارد. وقتی مـا برای خـدا کـار کنیم، اگر به حسب ظاهر پیشـرفت کردیم، خشـنودیم. اگر پیشـرفت هم نکردیم، بـاز هم خشـنودیم. چون برای خـدا کـار کرده‌ایم. چون وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم. چون ادای تکلیـف کرده‌ایم. دیدیـد امـام بزرگـوار در تمـام این مـدّت و در قضایـای مختلـف، هرگز متـأسف نبـود؛ هرگز ناامیـد نبود و هرگز احسـاس پشیمانی نـداشت! چـون تکلیـف برایش روشن بود و آن را فهمیـده بود و برطبق آن عمـل کرده بود. هر کس طبق تکلیف عمل کنـد، خوشـحال و سـرافراز است؛ بـدون تأسف و اندوه است. ما باید خودمان را علاج کنیم. باید متحوّل بشویم. باید به سـمت حیـات معنوی اولیـای خـدا حرکت کنیم. این، علاـج همه دردهـادر دنیا و برای همه است. حـج، یک فرصت بسیار خوب است که انسان بتواند از دنیا و زخارف دنیا و وابستگیها و طبقه‌بندیها و خطکشیها و همه آن چیزهایی که او را از معنا دور می‌کند و به مادّیت و خودپرسـتی نزدیـک می‌کنـد، جـدا شـود؛ دور شـود، و به خـدا نزدیـک شـود. این، یـک فرصت است. نه این‌که همه این کـار را می‌کننـد. نه این‌که همه این توفیق را برای خودشان فراهم می‌کننـد یا از آن اسـتفاده می‌کنند. ولی باید سـعی کنیم. این، اصل قضـیه است. «و یـذکروا اسم اللّه فی ایـام معلومات(۲)»؛ اسم و یـاد خـدا را همواره بایـد در نظر داشـته باشـیم. از شـروع حرکـت از وطن تا رسیدن به خانه خدا، تا شروع مناسک، تا اثنای آن روزهای حسّاس و تا پایان کار، دائماً یک چیز به یاد حاجی و زائر خانه خدا باید باشد و آن این‌که رضای الهی را کسب کند؛ از گناهان توبه کند؛ از آنچه او را از خدا دور می‌کند، رو بگرداند و به خدا رو بیاورد.

اگر به خدا رو کردیم، خدا راه را باز می‌کند. «و ان الرّاحل الیک قریب المسافه.» یک قدم به سمت خدا برداشتن، دلِ انسان را روشن می‌کند؛ به انسان فتوح می‌بخشد؛ زنگارها را از جلو بصیرت انسان می‌زداید و قدم بعدی و ادامه راه را برای انسان راحت‌تر می‌کند. این، همان موضوع اساسی در جنبه فردی این مسأله است. هیچ چیز جای این را نخواهد گرفت. نکته دوم در باب مسأله‌ای است که به امّت اسلام مربوط است. حج جای تزاور است: تشاور، تزاور، تعاهد. مسلمانان باید یکدیگر را باز بیابند. نه فقط اجسام یکدیگر را، بلکه دلها و فکرهای یکدیگر را. ملتهای گوناگون باید شکل امّت اسلامی را در آن‌جا پیدا کنند؛ احساس وحدت کنند؛ مشکلات بین خودشان را برطرف سازند؛ از مشکلات هم مطلع شوند و مسائل اساسی امّت اسلامی را جستجو کنند. این، آن هدف بسیار مهم حج است. برای امّت اسلام، منفعتی بالاتر از این نیست. اگر حُجّاج بتوانند در این مراسم یا در هر مراسمی در اکناف عالم، میلیاردها تومان پول پیدا کنند، ارزش این را ندارد که بتوانند در حج یک گره از گره‌های عمده دنیای اسلام و امّت اسلامی را باز کنند. امروز گره چیست؟ امروز گره اساسی در زندگی مسلمانان، تسلّط استکبار جهانی است. برائتی که شما اعلام می‌کنید، برای این است. یک روز برائت از مشرکینی بود که لات و منات و هبل و عزّی را می‌پرستیدند؛ اما امروز برائت از سردمداران کفر جهانی و استکبار جهانی است. امروز مظهر شرک و کفر، اینها هستند. آن روز اگر برائت از شیطانهایی بود که به شکل بتهای بی‌جان یا بتهای جاندارِ کم‌ارزش و کوچک ظاهر می‌شدند، امروز برائت از شیطان بزرگ است؛ برائت از امریکاست؛ برائت از قدرت و هیمنه شیطانی است؛ برائت از آن بلایی است که بر همه مسلمین عالم و بر غیر مسلمین از ملتهای مظلوم و مستضعف نازل شده است؛ یعنی قدرت استکباری عالم. این، مهمترین کاری است که یک ملت، بخصوص یک ملت مسلمان - اگر بخواهد علاج و چاره‌جویی کند - باید انجام دهد و مدّ نظر داشته باشد. برائت، حقیقتاً از ارکان حجّ است. بالاتر از ارکان حجّ است؛ روح حجّ است؛ معنا و هدف و جهت حجّ است. خطاست اگر کسی خیال کند که می‌شود هر یک از ارکان و اعمال حج را با روح حج و جهت کلّی آن مقایسه کرد. برائت، این است. امروز شما به صحنه عالم نگاه کنید و ببینید در دنیا چه خبر است! البته قوام تخت قدرت مشؤوم استکباری، فقط به امریکا و رژیم امریکا نیست؛ اما مهمترین پایه آن، امروز رژیم امریکاست. ملتها اسیر این رژیمند. ملتها گرفتار این سیاستهایند. ببینید امروز با مسلمین عالم چه می‌کنند! اگر در هر نقطه از جهان، حرکت و تپش نبضی از اسلام یا از مسلمین باشد - حتی بدون جهتگیریهای مترقّی اسلامی - با آن مقابله می‌کنند؛ با آن روبه‌رو هستند و با آن به دشمنی می‌پردازند. مسائل فلسطین اشغالی را ببینید! قریب چهل‌وچهار، چهل و پنج سال است که سرزمین فلسطین را با این سرکوب وحشیانه، از مسلمین غصب کرده‌اند. با این همه حرکات ضدّ بشری که از سوی رژیم غاصب صهیونیستی انجام می‌گیرد، با این همه گناهان و خلافهای بیّن که هر انسانی را دچار انزجار می‌کند، امریکا از پشتیبانی خود از این رژیم دست برنمی‌دارد. روزبه‌روز پشتیبانی خودش را از آن بیشتر می‌کند. این، به چه معناست؟! کدام تضییع حقوق انسان، از این بالاتر است!؟ آن وقت، امریکاییها ادّعای طرفداری از حقوق بشر می‌کنند؛ در باره حقوق بشر سخنرانی می‌کنند؛ حرف می‌زنند؛ سیاستگذاری می‌کنند و موضعشان را نسبت به رژیمها معیّن می‌کنند. فلان رژیم در لیست سیاه آنهاست، چون به قول آنها «مراعات حقوق بشر را نمی‌کند!» فلان رژیم امروز از لیست سیاه خارج شد! فلان رژیم امروز وارد لیست سیاه شد! اینها، دنیایی را بازی می‌دهند. افکار عمومی عالم را با این ملعبه به تمسخر می‌گیرند و بشریت را استهزا می‌کنند. برای انسانها بلایی از این بالاتر!؟ درباره جمهوری اسلامی حرف می‌زنند و گاهی در خلال حرفهایشان می‌گویند که شرط رابطه ما با جمهوری اسلامی این است که حقوق بشر را رعایت کند! خیلی فرق است بین آن حرفی که ما می‌زنیم و آن حرفی که امریکاییها می‌زنند! ما می‌گوییم آن کسی که باید برای روابط شرط معیّن کند، شما نیستید. ملت ایران با شما دشمن است. از شما به سبب گناهان بزرگی که بر دوش رژیمتان است، متنفّر است. حالا می‌گویند که «اگر چنین شود و چنان شود، ما رابطه برقرار می‌کنیم!» ما رابطه برقرار نمی‌کنیم! ما تا وقتی که شما این همه در دنیا ظلم می‌کنید؛ تا وقتی که از رژیم غاصب اسرائیل حمایت می‌کنید؛ تا وقتی رژیمهای فاسد را در دنیا پشتیبانی می‌کنید؛ تا وقتی با رژیمهای طرفدار

مردم و طرفدار استقلال، دشـمنی می‌کنید، حاضر نیستیم به طرف شما نگاه کنیم. این شما نیستید که شرط معیّن می‌کنید! می‌گویند «ما طرفدار حقوق بشـریم»! ما می‌گوییم: اصـلاً شما حقوق بشر را قبول ندارید. شما معتقد به حقوق بشر نیستید. شما معتقد به حقوق کمپانیها و سـرمایه‌داران بزرگ آمریکایی هستید. شـما معتقد به منافع نامشروع رژیم امریکا در سراسر دنیا هستید. شما به حقوق بشر کار ندارید! آن دیروزتان، این امروزتان! این قضایای داخل امریکا و مسأله سیاهان! دهها میلیون، شایـد پنجاه میلیون یا بیشتر – الان درست در ذهنم نیست – از سیاهان امریکا از حقوق انسانی محرومند. در داخل شـهرهای امریکا و در زیر سایه حکومتی که خود را پرچمدار حقوق بشـر می‌داند و انسانهای عاقل و هوشمند دنیا را به لبخند تمسخر وادار می‌کند، این هزاران انسانی که در سی و چند شهر امریکا در همین روزها سـربلند کردند و خشم خود را ابراز کردند، به چه کسـی اعتراض داشـتند جز به شـما؟! به سـبب تضـییع حقوقشان از که شـکایت داشتند؟! شما شهروندان خودتان را فقط به این جرم که پوستشان سیاه است، زیر پاهایتان لگدمال می‌کنید، آن وقت دم از حقوق بشـر می‌زنیـد؟! شـما سالهای متمادی در مناطق گوناگون عالم، انسانهای مظلوم را ذبـح کردیـد. در ویتنام چه کردیـد؟ چندصـد هزار از نیروهـای آمریکـایی برای دفاع از یکی از فاسـدترین رژیمها به ویتنام رفتنـد! رژیم آن روز ویتنام جنوبی، طرفدار حقوق بشـر بود یا یکی از فاسدترین رژیمها بود؟! لشکرکشی کردند و به آن‌جا رفتند. نه فقط مسلّحین مقابل خودشان، بلکه زن و بچه‌هـا را کشـتند. چقـدر از بچه‌هـا را نابود کردنـد! چقـدر از زنها را نابود کردنـد! چقـدر کشاورزان مزارع را از بین بردنـد و کشـتند و گروههایی را در زیر خروارها خاک مدفون کردند! اینها حقوق بشر است؟! در همین ایران، سالهای متمادی از رژیم ظالم، فاجر و خشن پهلوی حمایت کردند. شاه، طرفدار حقوق بشر بود که با همه امکانات از او حمایت می‌کردید؟! از همین صدّام حسین که امروز و از مدّتها بیش تا امروز، صفحات مجلّات و تبلیغات امریکایی پر است از بیان خشونتهای او، چقدر حمایت کردند ؟! به او کمک کردند، به او فناوری دادند، پول دادند، مواد غذایی دادند و در مقابل جنایات بزرگ او، دم نزدند! جلو چشم مردم همه دنیا، شهر حلبچه بمباران شیمیایی شد. زن و مرد و کوچک و بزرگ، در یک لحظه، با بمباران شیمیایی و باران زهری که بر سر آنها فرو ریخت، در میان کوچه‌ها و خانه‌ها افتادنـد و از بین رفتنـد؛ امّا اینها، دم نزدنـد. اینها حقوق بشـر بود؟! کدام آدم عاقلی در دنیا به این پرچم حقوق بشـری که اینها بلند کرده‌اند باور دارد؟! چقدر ساده‌لوحند دولتهایی که با این شـعارها، از حرف خودشان عقب‌نشـینی می‌کننـد و مواضـعشان را از دست می‌دهنـد! چرا؟ چون تبلیغـات امریکایی این‌طور می‌گویـد! غلط می‌کنـد این‌طور می‌گویـد! اینها خودشان بزرگترین مجرمین دنیاینـد. اینها روسیاهترین سـردمداران سیاسـی عالمنـد. اینها چه حقی دارنـد نسـبت به این و آن حرف بزننـد؟ حربه‌ای برای کوبیـدن هر دولت و هر حکومتی که آن را قبول نداشته‌باشـند – حالا یا حق، یا باطل – ساخته‌انـد. ملت اسلام باید اینها را بداند. ملتها باید در این زمینه تصمیم‌گیری کنند. ملتها باید در مقابل این زورگوییها بایستند. دولتها ایستادگی نمی‌کنند. دولتها نمی‌توانند ایستادگی کنند. متأسفانه بسیاری از دولتها در دنیا، به خاطر انقطاع از مردم، قدرت ایستادگی ندارند. آن‌که باید بایستد؛ آن‌که اگر ایستاد هیچ قـدرتی نمی‌تواند با او پنجه در پنجه بیندازد، ملتها هسـتند. ملتها باید بایسـتند. ملتها این چیزها را در کجا باید بفهمند جز در حج؟! پیام برائت، یعنی این. پیام برائت، یک حرکت بزرگ اسلامی است. شرکت در پیام برائت و در اعلام برائت، یک واجب قطعی و عینی است. هیچ کس نباید از حضور در این حرکت عظیم انسانی، اسلامی، الهی و سیاسی، سر باز بزند. این، روح و معنـای حـجّ است. آن جنبه جهـانی حـج؛ آن چیزی که مربوط به سـرنوشت امّت اسـلام است، این است. حـج برای این است. این‌که گفتنـد «در یـک روز معیّن و در روزهـای معیّن – فی‌ایـام معلومـات – در ساعـات معیّن و حتّی در جـایی معیّن در یک نقطه محـدود، از تمام اقصـی نقاط عالم جمع شونـد»، برای چنین چیزی است. والّا می‌گفتنـد «در ایام حـج، هر کس در خانه و شـهر خود، اجتمـاعی برقرار کنـد: ایرانیهـا در ایران، عراقیهـا در عراق، حجازیهـا در حجـاز، هنـدیها در هنـد، چینیها در چین، اروپاییها در اروپـا.» چرا گفتنـد «همه راه بیفتنـد»؟ یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فـجّ عمیق(۳). چرا؟ «لیشـهدوا منافع لهم(۴).» آن منفعت، این است. «منـافع لهم» برای همه‌شـان، برای مجموعشـان و برای امّت اسـلام. حـج برای این است. آن وقت بعضـی آدمهـای

ساده‌لوح، سؤال می‌کننـد که «آقا! دلیل برائت چیست؟» توقّع دارنـد که در رساله عملیّه نوشـته باشـند «برائت»! همه حج، فریاد برائت است. همه احکام حـج حاکی از وجود چنین جهتگیری‌ای است. آن کس که نمی‌فهمـد، باید ذهن و فهم خود را تصـحیح کند. این است معنای برائت. من به برادران عزیز - چه شما مسؤولین محترم و چه آحاد حُجّاج ایرانی - توصیه می‌کنم: سعی کنند این پیام را، که پیـام عبودیّت خـدا و کفر به طـاغوت است، قولاً و عملاً نشان دهنـد. رفتار منظّم، رفتار صـحیح، رفتار مسـلمانانه، رفتار حاکی از عبودیّت خـدا و رفتار همراه با نظم. این‌طور نباشد که در اعمال حج، بر اثر یک اختلاف فتوای کوچک و کم‌اهمیت، برادران از هم جـدا شوند و هر کس به گونه‌ای عمل کند. این‌جا باید همه چیز حاکی از وحدت و اتّحاد باشد. امام رضوان‌اللّه‌علیه توصـیه کردند، امر کردند، که در نمازهای جماعت شـرکت کنید. بنده هم عرض می‌کنم: در نمازهای جماعت در مسـجدالحرام، در مسـجدالنّبی و نیز در مساجد دیگری که مقتضـی است و متعلّق به برادران اهل آن مناطق است، شـرکت کنید. وحدت را نشان دهید. یکپارچگی را بـا عمـل خودتان و با نظم و انضـباط، بر محور همین دسـتگاهی که امروز متصـدّی است، نـدا کنیـد. من لازم است از برادر عزیزمان جناب آقای ری‌شـهری، به خاطر حُسن اداره این امور و این تشـکیلات، و همچنین از همه شمادست‌اندرکاران و همه برادرانی که از ماههـا پیش، بلکه از سـال قبـل، در سـتاد و در دسـتگاههای گونـاگون مشـغول انجـام امـور حـج بوده‌انـد و کمـک و برنـامه‌ریزی و سیاسـتگذاری کردند، تشـکّر کنم. از همه باید تشـکّر کنم. عمل به این برنامه‌ها و برنامه‌ریزیها، مستلزم آن است که ملت ایران مظهر این نظم و انضباط باشد. امیدواریم خدای متعال تفضّل کند و وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه، لطف و عنایت خود را شامل حال شمـا فرمایـد. ان‌شـاءاللّه از برکات وجود و حضور آن بزرگوار، در مراسم حـج برخوردار باشـید و از معنویات آن ولیّ الهی بهره‌مند شویـد. ان‌شاءاللّه شـما برادران و خواهران مسـلمان - بخصوص برادران وخواهران ایرانی - با حـجّ مقبول، با توجّه به خـدا، با حضور قلب، با دلهای رقیق شـده و به خدا نزدیک شده و دلهای پاک شده و گناهان دور ریخته و ثواب و فضـیلت کسب شده، از این سـفر پربرکت برگردید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --

------------------------------ ۱) یونس: ۶۲ ۲) حج: ۲۸ ۳) حج: ۲۷ ۴) حج: ۲۸

مصاحبه رادیو - تلویزیونی رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان بازدید از پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب

مصاحبه رادیو - تلویزیونی رهبر معظم انقلاب اسـلامی در پایان بازدید از پنجمین نمایشـگاه بین‌المللی کتاب تهران حضـرت آیةاللّه خـامنه‌ای! ضـمن تشـکر از این‌کـه وقـت گرامی‌تـان را در اختیـار مـا گذاشتیـد،خـواهش می‌کنـم بفرماییـد نمایشـگاه امسـال را در مقایسه‌باسال گذشـته، چگونه‌ارزیابی‌می‌کنیـد؟ - بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم. نمایشـگاه‌کتاب، خیلی‌خوب بود. امسال‌به‌گمـان من، از سال گذشـته، بهتر و جامعتر بود. طبق گزارشـی هم که برادران دادند، شرکت کنندگان درنمایشگاه کتاب امسال - چه شرکت کنندگان خارجی و چه ناشـرین داخلی - گویا بیش‌از سال گذشـته هسـتند و نظم و ترتیب بسـیار خوبی حاکم بود. کتابهای‌زیادی‌را دیـدیم و کتابهـای تازه‌ای را مشاهـده کردیم. من لازم است از برادران عزیزی‌که مسؤول این کار هسـتند؛ از وزارت ارشاد که این بارسـنگین رابر دوش دارد و از برادرانی که مباشرتاً مشغول این کارند، صمیمانه تشکّر کنم. حضرت آیه‌اللّه خامنه‌ای! فردا جمعه، دومین مرحله از چهـارمین دوره انتخابات نماینـدگان مجلس شورای اسـلامی در تهران و نیمی از شـهرهای کشورمان برگزار خواهـد شـد. در این زمینه، اگر پیام خاصـی داریـد، بفرماییـد. - زود رفتیـد سـراغ‌انتخابات و فردا! حالابگذاریـد قدری‌راجع‌به‌این نمایشـگاه حرف بزنیم؛ ان‌شاءالله راجع به انتخابات، نکته‌ای را بعد، شاید عرض کنم. اما در باب این نمایشگاه، لازم می‌دانم که‌به مردم عزیزمان و بخصوص به‌قشر و نسلی که‌باکتاب سروکار و انس دارند، توصیه کنم که با این‌گونه نمایشگاهها و نمایشگاه کتاب، بالخصوص، ارتباط برقرار کننـد. نمایشـگاه کتاب، هم فرصتی است برای ناشـران که بتواننـد منشورات و کارهای جدیـد خودشان را در جایی در مقابل چشـم بسـیاری از مردم عرضه کننـد و هم یک فرصت بسـیار خوب است برای کتابخوانها که بتواننـد از تازه‌ترین آثار، مطّلع شونـد. بنده با

این‌که از فهرستها و اخبارِ کتاب و مطبوعات بی‌خبر نیستم، لکن در عین حال، وقتی که‌در نمایشگاه به هر یک از غرفه‌ها وارد می‌شوم، می‌بینم کتابها و عناوین زیادی هست که ما از آنها خبر نداریم. چقدر خوب است که کتابخوانها، با کتابهایی که تازه منتشر شده، آشنا شوند و فرصت پیداکنند آنها را بیابند، ببینند، و ازآنها، استفاده کنند. چیزدیگری هم که‌دراین نمایشگاه کتاب است و من می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این‌است که نمایشگاه کتاب، یک یادآوری است برای نسل اهل کتاب و کتابخوان که هر چه بیشتر، به کتاب اقبال کنند و رو بیاورند و با کتاب اُنس بگیرند. من با این‌که این مطلب را مکرّر برای‌مردم عزیزخودمان گفته‌ام، در عین حال، چون مطلب مهمی است، باز هم می‌خواهم از فرصت استفاده کنم و عرض کنم که: مردم‌ما، باکتاب، بیش از آنچه که امروز اُنس دارند باید اُنس بگیرند. کتابخوانی چیزی است که برای یک ملت، فریضه است؛ واجب و لازم است. مردمی که اهل کتاب خواندن باشند، از لحاظ معلومات و ذکاوت و هوشیاری، تفاوت می‌کنند با مردمی که با کتاب و مطبوعات اُنس نداشته باشند. خوشبختانه کتاب زیاد است و کتابهای زیادی چاپ می‌شود. نمی‌خواهم عرض کنم همه آنچه که‌چاپ می‌شود، کتابهای‌خوب ومفیدی است؛ نه. ای بسا کتابی که چاپ می‌شود و به بازار هم می‌آید، اما کتاب مفیدی نیست. کتاب بی‌فایده‌وعاطل و باطلی است که اگر کسی نگاهش کند، از آن استفاده‌ای نخواهدکرد. و ای بسا کتابی که‌چاپ می‌شود و به بازار هم می‌آید و مضرّ است! نه این‌که فایده ندارد، بلکه ضرر هم دارد. الان ما در کتابهایمان - کتابهای بازارِ مطبوعات کشور - چنین کتابهایی را داریم که در دسترس مردم است؛ یعنی چاپ شده و به بازار هم آمده‌است؛ اما هیچ‌فایده‌ای که ندارد، مضرهم‌هست. با این‌همه، اینها بخشی و تعداد کمی از مطبوعات است. اکثر آنچه که چاپ می‌شود، مفید است؛ چه از جهات علمی، چه ازجهات‌فرهنگی، چه از جهات دینی، چه از لحاظ معارف گوناگون اسلامی و چه ازلحاظ ادبی‌وهنری. مردم‌ما، از معارفی که در کتابهاست بی‌نیاز نیستند و باید کتابها را بخوانند. اُنس باکتاب، بسیارچیزباارزشی‌است. من، بخصوص از جوانان، بخصوص از طلّاب و دانشجویان و معلّمین خواهش می‌کنم که با کتاب اُنس پیدا کنند. البته اینها را که می‌گوییم تأکید است؛ والّا همه نسلها، از جمله اهل‌کسب، کارگران، نویسندگان، زنان در خانه‌ها و بیرون خانه‌ها، کارمندان ادارات، اعضای نیروهای مسلّح، همه و همه باید با کتاب اُنس پیدا کنند. این نمایشگاه فرصتی است برای این‌که شوق و عشق به کتاب در آنها به وجود آید. من که در این نمایشگاه شرکت می‌کنم، یک علّتش، شوق ذاتی خودم به کتاب است، که مایلم کتاب و کتابخانه و منشورات جدید را ببینم. لکن یک علّت هم به خاطر این است که اهمیت این کار را می‌خواهم به جوانانی که فرصت و توان جسمانی بیشتری از مثل من دارند، بگویم که بیایید کتابهاراببینید و از آنها استفاده کنید. این، درباره نمایشگاه که لازم‌بود چند جمله عرض کنم و انصافاً کار بزرگی‌است. ترتیبِ دادن این نمایشگاه، کار بسیار با ارزشی است. برادران زحمت می‌کشند و این کار را روبه‌راه می‌کنند. در موردانتخابات هم، می‌خواهم عرض کنم که مردم عزیزمان، شرکت در این انتخابات را به همان اهمیتی بدانند که در مرحله اوّل، انتخابات را دارای آن اهمیت دانستند. فردا، مردم‌در حوزه‌ها و در شهرهایی که انتخابات به مرحله دوم کشیده شده است، حتماً شرکت کنند. من خواهش می‌کنم قضیه را کوچک نگیرید. دیدید که در مرحله قبل، با آن حضور عمومی چشمگیر و قاطعی که مردم داشتند، دشمن چطور منتظر بود که از هیچ، چیزی بسازد و انتخابات را کوچک و سبک کند! البته دشمن نمی‌تواند. تبلیغات دشمن کوچکتر و ناتوانتر از آن است که حقایق را - با این عظمت بتواند پوشیده نگه دارد. لکن ملت ما، باید امکان سوءاستفاده‌های تبلیغاتی را به‌دست دشمنان ندهد. دشمنان می‌خواهند ما در انتخابات شرکت نکنیم؛ دشمنان می‌خواهند که ما انتخاباتمان چشمگیر نباشد؛ دشمنان می‌خواهند چنین وانمود کنند که ملت، رغبتی به انتخابات و به کارهای مربوط به مجلس ومسائل‌اساسی‌نظام ندارد. شماباید این را تخطئه کنید و باید شرکت کنید. همچنین، به مردم عزیزمان عرض کنم: در هرجا که‌شرکت می‌کنید، به همان‌تعداد لازم اسم بنویسید. این، بهتر است؛ زیرا ای بسا شما اسم کسی را که به‌نظرتان صالح است ننویسید و آن فرد صالح، از انتخاب شدن، محروم شود. در تهران مثلاً بیست و هشت نفر، در شهرهای دیگر به حسب نیاز، تعدادی هستند. بروید بگردید، در فهرستها نگاه کنید و کسی را که واقعاً

می‌پسندید و می‌دانید صالح است، انتخاب کنید. این جمله را هم عرض کنم که انتخاب صالح - در درجه اوّل - یعنی انتخابِ نماینده متدیّن. برای نماینده، آگاهی سیاسی لازم است؛ جرأت و جسارت در برخورد با مسائل لازم است؛ آگاهی از مسائل کشور لازم است؛ آگاهی از مسائل جهان لازم است. همه اینها لازم است. لکن رکن اصلی، تدیّن است؛ یعنی اعتقاد به اسلام و به اصول و پایه‌های دینی و عامل بودنِ به اینها. این، اساس قضیه است. نماینده‌ای که متدیّن باشد، شما خاطرتان جمع است که خیانت نخواهد کرد؛ کار خلاف نخواهد کرد؛ حتی کوتاهی و سستی نخواهد کرد. نماینده متدیّن، هر یک ساعتی را که بخواهد غیبت کند و در مجلس نباشد، احساس می‌کند این خلاف شرع است و چون متدیّن است، این خلاف شرع را انجام نمی‌دهد. نماینده متدیّن، ازتریبون مجلس برای گفتن سخن ناحق، استفاده نمی‌کند. نماینده متدیّن، مصالح انقلاب و کشور را بر مسائل شخصی یا گروهی، مقدّم می‌داند. تدیّن، این خصوصیات و این خواص مهم‌را دارد. اگر این شرط را بتوانید تأمین کنید و نماینده متدیّن را ان‌شاءالله پیدا و انتخاب کنید، آن جهات بعدی قابل تأمین‌تر است. ان‌شاءالله خداوند کمک کند و همه مارا هدایت فرماید، تا بتوانیم راه را - آنچنان که هست - بشناسیم و با قوّت و قدرت، در آن راهی که شناخته‌ایم - که راه خداست - پیش برویم و ادامه دهیم. متشکرم ... - ما هم از شما متشکّریم. ان‌شاءالله موفّق باشید.

بیانات هنگام شرکت مقام معظم رهبری در دومین مرحله انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی

بیانات هنگام شرکت مقام معظم رهبری در دومین مرحله انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی ... ان‌شاءاللَّه خسته نباشید آقایان. موفّق و مؤید باشید. همچنین شما برادران عزیز ... ان‌شاءاللَّه این رأیی که مردم خواهند داد، موجب شود که دشمنان مأیوس شوند. خداحافظ شما.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای «ستاد نظارت بر انتخابات» سراسر کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای «ستاد نظارت بر انتخابات» سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاً میلاد باسعادت حضرت ابی‌الحسن، علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام را به همه شما برادران و خواهران، حضّار گرامی و به همه ملت عزیز ایران و شیعیان و مسلمانان جهان، تبریک عرض می‌کنم. در این موضوع بسیار مهم انتخابات، خود را موظّف می‌دانم که از ملت عظیم‌الشّأن، به خاطر حضور مؤمنانه و جدّی و همه‌گیر خود در انتخابات - چه در مرحله اوّل و چه در مرحله دوم - تشکّر کنم و به آنها عرض کنم که همین روحیه ایمان و حضور در صحنه‌های اساسی و حیاتی کشور است که کشور و انقلاب و اسلام و عزّت و شرف و آبروی شما را در دنیا حفظ کرده است. تا وقتی که ملت ایران با همین ایمانِ روشن‌بینانه و این حضورِ جدّی و فداکارانه در صحنه‌های گوناگون انقلاب حضور دارد، هیچ دشمن و بدخواهی نخواهد توانست به حرکت این کشور و این ملت و سازندگی این کشور و دوام این انقلاب، لطمه‌ای وارد بیاورد و خدا با شماست. همچنین، وظیفه خود می‌دانم که از شما دست‌اندرکاران زحمتکش و خدوم و عزیز این انتخابات، صمیمانه تشکّر کنم. انصافاً کار بزرگی انجام دادید؛ آن هم به خوبی و با سلامت. چقدر سعی کردند که چهره انتخابات را مخدوش کنند! این رسانه‌های بیگانه و انسانهای کینه‌ورزی که از آن رسانه‌ها، فکر و حرفشان به داخل کشور سرازیر می‌شود، چقدر سعی کردند ملت را از انجام یک انتخابات خوب، مأیوس کنند! شما دست‌اندرکاران از یک طرف و ملت عزیز و رشید ما از طرف دیگر، همه این توطئه‌ها را خنثی کردید. من موظّفم که از یکایک شما برادران و خواهران و مسؤولین عزیز - چه در وزارت کشور و وزیر محترم کشور؛ چه شورای محترم نگهبان و نظّار؛ چه نیروهای اجرا کننده انتخابات؛ چه نیروهای پشتیبانی کننده و خدمت رساننده به این کار؛ چه آنها که در این جلسه تشریف دارند و چه آنها که نیستند - صمیمانه تشکّر کنم و دعا کنم که خداوند متعال، فضل و رحمت و نظر عنایت خود را بر شما مستدام بدارد و

قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه، از شما راضی باشد. درباره حقایقی که در زندگی ائمّه علیهم‌السّلام، عملاً و قولاً، تجسّم و تبلور پیدا کرده است، این جمله معروف علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌السّلام، از آن جمله‌های برجسته است که طبق روایت معروف، آن بزرگوار از پدران بزرگوارشان نقل کردند و فرمودند: «کلمة لااله‌الّااللّه حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی.» همیشه همین‌طور است و ملاک و معیار، همین است. ما باید تلاش کنیم که خود و کشور و ملتمان را مصداق این جمله نورانی قرار دهیم که «کلمه لااله الااللّه، حصار من است. هر کس در حصار من وارد شود، از آسیبِ عذاب من، محفوظ خواهد ماند.» این را، امام هشتم علیه‌الصّلاةوالسّلام، از پدران خود و از قول خداوند متعال نقل می‌کند. بعضی ممکن است خیال کنند وارد شدن در حصار لااله الااللّه که این قدر دردسر ندارد! یک کلمه می‌گوییم «لااله‌الّااللّه»، وارد حصار می‌شویم! امّا قضیه، به این سادگی نیست. حصار لااله‌الّااللّه، حصار حاکمیت توحیدی است؛ حاکمیت اللّه است؛ حاکمیت انحصاری خداست. این لااله‌الّااللّه است! لااله‌الّااللّه فقط اثبات وجود خدا نیست. در کنار اثبات وجود خدا، نفی شرکای خداست؛ نفی بتهاست؛ که «مادر بتها، بت نفس شماست.» از همه بتها خطرناکتر، این بتی است که در درون و وجود ماست. این خودخواهی، این هوی و هوس، این خواهشهای نفسانی مخالفِ حکم الهی را که در ما هست، اگر اطاعت کردیم، اسیر نفس خود شده‌ایم و این، با حضور در حصار توحید الهی، منافات دارد. وارد شدن در حصن خدا، یعنی با تمام وجود وارد شدن. نه این‌که اسم حصن خدا را بر روی سینه نوشتن یا بر زبان جاری کردن. به قول معروف با حلوا حلوا گفتن، که دهن انسان شیرین نمی‌شود! با گفتن لااله‌الّااللّه - آوردن اسم این حصار - که انسان در حصار قرار نمی‌گیرد! باید وارد شد. وارد شدن این است که انسان تحت حاکمیت خدا قرار گیرد، خودش را تحت تصرف خدا قرار دهد، به فرمان خدا گوش کند و با دستور خدا حرکت کند؛ نه به فرمان شیطانها و طاغوتها و حکّام جائر و کافر یا کافرمنش، یا به دستور نفس، که هر کدام شد، انسان از حصن لااله‌الّااللّه خارج است. عاملی که ملتها را به فساد و به ضعف و به ذلّت و در نهایت به اضمحلال و فنا می‌کشاند، همین عاملی است که این حدیث، انسانها را از آن برحذر می‌دارد. ملت ما هم، در همان حالت بود. لذا، در ضعف بود. اسم لااله‌الّااللّه بر زبانها بود؛ بلکه بر پیشانی کشور هم بود. مثلاً آن وقت هم در قانون اساسی، این معنا بود که «دین رسمی کشور، اسلام است.» این چیزها بود؛ اما این ظاهر قضیه‌بود. اسم اسلام و لااله‌الّااللّه بود، نه رسم و حقیقت آن. مجلسِ آن روز، در صدد این نبود که احکام خدا را تصویب کند؛ بلکه ضدّ احکام خدا عمل می‌کرد. دولتمردانِ آن روز، بنابر این نداشتند که طبق احکام الهی حکومت کنند؛ ضدّ احکام الهی حکومت می‌کردند. فساد را ترویج می‌کردند، کفر را ترویج می‌کردند، با احکام الهی مبارزه می‌کردند؛ اما اسم اسلام هم بود. اسم اسلام که فایده‌ای ندارد! البته، آحادی از مردم، همیشه مؤمنِ واقعی و خالص بوده‌اند. اما عملِ آحاد مردم، در سرنوشت یک ملت، تأثیری نمی‌کند. سرنوشت یک ملت، با حرکت عمومی و اغلب مردم، تعیین می‌شود. والّا اگر تعدادی آدم خوب در جامعه باشند که کافی نیست! آن زمان این‌گونه بود؛ ضعف بود، فساد بود، بدبختی بود، سلطه امریکا بود، در یک دوران، سلطه انگلیس بود، در یک دوران، سلطه روس بود! هیچ وقت این ملت، عزّت و شرفی را که شایسته آن بود به دست نیاورد. از روزی که این ملت وارد میدان توحید شد، بنا گذاشت که بر طبق احکام الهی عمل کند و کشور خود را شکل دهد و دولت خود را به‌وجود آورد. لذا قدم در پلکان عزّت و کرامت گذاشت. درست است که امروز قدرتهای بزرگ، نسبت به ملت ایران، توطئه و تزویر و فشار و خصومت اعمال می‌کنند؛ اما همانها هم این ملت را ملتِ عزیز و شریفی می‌دانند. ملتی است که قدم در راه سازندگی کشور خود گذاشته است و می‌رود که این کشور را آباد کند. تصمیم گرفته است که زیر بار بیگانه نباشد؛ زندگی و هدف و راه خود را از امریکا و دیگران نگیرد؛ خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. این، همان چیزی است که هر ملتی را به اوج ترقّی خواهد رساند. این تصمیم، کشور و ملت ما را نجات خواهد داد. سالهای اوّلِ بعد از پیروزی انقلاب، به طور قهری، سالهای سختی است. به فضل الهی، هرچه بگذرد، همّت شما مردم و صدق و امانت مسؤولین کشور، ان‌شاءاللّه زندگی را بهتر و بهتر، کشور را آبادتر و دشمن را ناشادتر خواهد کرد. شرطش هم این است که ملت، همیشه در صحنه

باشد. مردم با دولتشان، با مجلسشان و با مسؤولینشان، همیشه خود را در یک جبهه و یک جناح بدانند. شرطش این است که دولت و دولتمردان و مسؤولین، راه خدا و اسلام و توحید را هرگز رها نکنند و به قدرِ سرسوزنی از این راه منحرف نشوند. ملاحظه مردم را بکنند؛ ملاحظه طبقات ضعیف را بکنند؛ ملاحظه کسانی را بکنند که در انقلاب همیشه سهم داشته‌اند و باز هم خواهند داشت. شرطش این است که نمایندگان مردم، پس از این تلاش و کوشش که بحمداللَّه در انتخابات انجام گرفت، خود را وکیل و نماینده مردم بدانند و برای مردم فکر کنند، برای مردم حرف بزنند و برای مردم کار کنند. دنبال این باشند که مصالح کشور و راه اسلام را دنبال کنند و لاغیر. به فکر چیز دیگری نباشند. من از نمایندگان محترمی که انتخاب شده‌اند، درخواست می‌کنم که این انتخاب شدن را یک موهبت الهی بدانند. اعتماد مردم، یک موهبت الهی است و چیز کمی نیست. اعتماد مردم به آسانی به دست نمی‌آید؛ اما اگر خدای ناکرده بی‌توجّهی کردند، به آسانی از دست خواهد رفت. باید آن خواستِ مردم را که همان ایمان اسلامی و میل به اصلاح امور کشور است، رعایت کنند و فقط برای این مقصود حرکت کنند. همچنین از آنها درخواست می‌کنم که در حوزه‌های انتخابیه خود که قاعدتاً دو نفر، سه نفر، پنج نفر، ده نفر، داوطلب بوده‌اند و از بین آنها یک یا دو نفر انتخاب شده‌اند، آن برادری که انتخاب شده، مبادا خدای ناکرده، آن برادر دیگر را تحقیر کند یا از حوزه امور کشور خارج بداند؛ نه. این حرفها نیست. مردم تشخیص داده‌اند و یک برادر یا یک خواهری را انتخاب کرده‌اند. معنایش این نیست که آن کسی که انتخاب نشده، خارج از حوزه کارهاست. این‌طور نیست. او هم یک برادر مؤمن یا خواهر کارآمد است. در میان این کسانی که انتخاب نشدند، چهره‌های خوبی را می‌شناسیم؛ افرادی لایق و با شخصیت. مبادا آن برادری که انتخاب شده، آنها را خارج از محدوده کارهای کشور و انقلاب به حساب آورد یا تحقیر کند، یا اگر آنها در بین مردم طرفدارانی داشتند، خدای نکرده از آنها گله‌ای در دل نگه دارد! به آن برادران و خواهرانی هم که انتخاب نشده‌اند، عرض می‌کنم: رأی مردم محترم است. همه باید تابع آن چیزی باشیم که تشخیص داده‌اند و عمل کرده‌اند. قوانین کشور نیز همین طور است. در مجلس، اکثریت چیزی را تصویب می‌کند. عدّه‌ای هم موافق نیستند، اما تسلیمند. همه تسلیم رأیند. رأی مردم، ارزش مهمی است. ملاک امور، رأی مردم است و باید تسلیم آن شد. نباید کسی که انتخاب نشده، دل شکسته شود و خود را از حوزه کارها و امور و سیاست کشور و فعّالیتهای گوناگون خارج بداند؛ نه. همه هستیم و همه با هم کار می‌کنیم. هر کس در یک جاست. یکی در مجلس است؛ یکی در دستگاههای اجرایی ست؛ یکی در مقام فرهنگ و تدریس و تعلیم است؛ یکی در دانشگاه است؛ یکی در حوزه است و یکی در امور اقتصادی است. هر کس در جایی است. همه با هم باید کار کنند. امام، روزی که به تهران تشریف آوردند، در بهشت زهرا فرمودند: «اگر بیست سال، آحاد این ملت، با هم همکاری کنند، شاید بتوانند این خرابیها را مرتفع کنند.» آن روز، خرابیهای جنگ هنوز نبود؛ خرابیهای بمبارانها هنوز نبود. پس، همه باید همکاری کنند تا کشور را پیش ببرند و نجات دهند. توجّه کنند که این ماجراها - از قبیل انتخاب شدن و انتخاب نشدن، رأی آوردن و نیاوردن - نباید برادران را از یکدیگر جدا کند. همه باید باشند و همه باید خدمت کنند. عدّه‌ای امروز در مجلسند، عدّه‌ای قبلاً بودند و امروز نیستند، عدّه‌ای امروز هستند و بعداً نخواهند بود. هر کس، در هر نقطه و هر جا قرار دارد، نباید کینه‌ای، کدورتی و گله‌ای از کسی در دل داشته باشد. نباید هر چیزی را مقامی فرض کند و بخواهد دیگری را تحقیر کند. امام، آن حکیم بزرگ و فرزانه، انصافاً با همه وجود حس می‌کردند که این مقاماتِ اسمی، چیزی نیست. مقام عظیم خودشان را که همان مقام رهبری بود و دنیا در مقابل آن خاضع بود، به چشم کوچکی نگاه می‌کردند و می‌گفتند: چیزی نیست. حال این چیزهایی که ما با آنها سروکار داریم که جای خود دارد! راستی این مقامها یا این اسمها و عنوانهای ظاهری چه اهمیتی دارد؟ عمده این است که کسی ببیند چقدر می‌تواند خدمت کند. همه باید خدمت کنند؛ همه باید کار کنند؛ همه باید از خدای متعال، کسب توفیق و طلب توفیق کنند، تا در راه کشور قدمی بردارند. امیدواریم که خداوند متعال، به همه شما برادران و خواهران و همه منتخبین ملت و آحاد ملت، این فضل و رحمت و توفیق را عنایت کند که بتوانیم وظیفه خودمان را درست بشناسیم و آن را ان‌شاءاللَّه انجام دهیم، و مایه

عمل ما، مایه خشنودی و رضای الهی باشد؛ که برای دنیا و آخرت ما، این از همه چیز مهمتر است. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ابتدا به همه برادران و خواهران گرامی که از نقاط مختلف عالم، با شورو شوقِ ایمانی و اسلامی، در این روزها به ایران اسلامی و زیارت مرقد امام بزرگوارما اعلی اللَّه مقامه، تشریف آورده‌اید، خوشامد عرض می‌کنم. به نظر ما این برهه از زمان و این مقطع تاریخیِ خاص، مقطع عجیب و عبرت انگیزی است. اگر بخواهیم عجیبترین چیزهای بزرگ و پدیده‌های شگفت‌آور این عالم را در این دوران انتخاب کنیم، باید بگوییم از همه بارزتر، این حقیقت است که جریان امور عالم، در جهتِ خلاف میل و خلاف جهتِ تلاش و تدبیر قدرتهای مسلّط عالم پیش می‌رود! این، آیتی از قدرت نمایی خداست. اگر کسی با چشم باز و با تأمّل به حوادث کنونی عالم نگاه کند و حرکت ملتها و حرکت عمومی بشریّت را مورد تأمّل قرار دهد، خواهد دید که روال عمومی، ضدّ آن چیزی است که قدرتهای مسلّطِ عالم، آن را می‌خواهند. امروز به‌طور مشخص، مظهر قدرت‌نمایی قلدران دنیا، امریکاست. این حرف البته بدین معنی نیست که دستگاه سلطه استکباری عالم، برای مقاصد خود، تلاشی همراه با زور و فشار انجام نمی‌دهد. چرا! دنیا پر است از نشانه‌های ظلم قدرتهای مسلّط در همه‌جا. بخصوص کسانی مورد ظلم و زور هستند که شامّه استکبار،بوی مخالفت وضدیّت و واژگون سازی قدرتهای مسلّط را از ناحیه آنان استشمام کرده است؛ یعنی عمدتاً مسلمین عالم. لکن با توجّه به همه اینها، آنچه در نهایت پیش می‌رود، همان چیزی است که دشمنان اسلام، دشمنان مسلمین و دشمنان ملتهای مظلوم، از آن پرهیز دارند و می‌هراسند. اگر امروز به تبلیغات دنیا نگاه‌کنید، می‌بینید اصرار بر این است که روش ایران و امام رضوان‌اللَّه تعالی علیه، در نظر مردم و مسلمین عالم و بخصوص ملتهای به‌پاخاسته و مسلمانان در کشورهای بیدار شده، یک «ضدّ ارزش» تلقّی شود. وقتی می‌خواهند کسانی را در جایی متّهم کنند، می‌گویند: «اینها در صددند تا حکومتی مانند ایران درست کنند، یا خطّی پیرو خطّ امام را مشی کنند.» بعضی هم ممکن است از روی ساده دلی، در گوشه‌وکنار دنیا دستپاچه شوند و انکار کنند که «نه! ما در پی راه امام و جمهوری اسلامی و روش ایران اسلامی نیستیم.» لکن حقیقت این است که دنیای اسلام، هیچ چاره‌ای جز این ندارد که خطّ ایران اسلامی و راه امام را مشی کند. اگر مسلمانان - در هرجای عالم - و پیروان راستین اسلام، درصدد نجاتند؛ اگر می‌خواهند سلطه و قدرت شیطان بزرگ را دفع کنند؛ اگر ملتهای مسلمان بخواهند راه رستگاری خودشان را دنبال کنند و اگر می‌خواهند خودشان را از فشار تحمیل امریکا و آسیبهایی که سلطه‌های جهانی بر ملتها وارد می‌آورند آسوده کنند، راهی جز این ندارند که همان خطّی را که امام در پیش پای ملت ایران گذاشت و خود باقدرت پیمود، بپیمایند؛ همان راهی که ملت ایران، به‌برکت استقامت در پشت سر امام بزرگوار خود پیمود. مقصود من این نیست که کشورهای اسلامی ناچارند همین تشکیلات و همین فعالیتهای خاص و همین نظام ویژه‌ای را که ما در ایران اجرا کردیم، اجراکنند. بدیهی است که موقعیتها و جایگاه جغرافیایی و تاریخی و امثال اینها، فارقهایی میان ملتهای مسلمان است. ممکن‌است از لحاظ کیفیّت اجرایی، هرکشور اقتضایی غیر از کشورهای دیگر داشته‌باشد. لکن اصل و روح مطلب؛ آن چیزی که در ایران اسلامی مایه پیروزی و گسترش این فکر در سراسر عالم شد؛آن چیزی که توانست شمشیر تیز ابرقدرتها را بر روی ملت ایران کُند کند و آنان نتوانند آنچه را که می‌خواهند در این کشور انجام دهند، در یک جمله مستتر است که روح همه چیزهاست و آن عبارت است از روح ایستادگی و تسلیم نشدن و سازش ناپذیری و انعطاف نشان ندادن در مقابل قدرت و سلطه جهانی و امریکا و امثال امریکا. این، همان روح قضیه است. ممکن است کشوری در فکر پیاده کردن و زنده کردن اسلام هم باشد؛ اما اگر روح ایستادگی و انعطاف‌ناپذیری در مقابل قدرت مسلّط امریکا در آن نباشد، بتدریج از اسلام هم جدایش

خواهند کرد! یک نظام ممکن است در آغاز کار، شیرین‌ترین و برّاق‌ترین شعارها را هم مطرح سازد و بر اساس آن شعارها حتّی حرکت را شروع کند. اما اگر روح تسلیم‌ناپذیری در مقابل فشار همه جانبه قدرتهای استکباری، در آن ملت، آن رهبری و آن کشور نباشد، این شعارها را، یکی‌یکی از دست آنها خواهند گرفت! مگر استکبار حد می‌شناسد؟! مگر استکبار در نقطه‌ای متوقف می‌شود؟! رمز اساسی کار و پیشرفت امام و موفّقیتهای الهی آن مرد بزرگوار و رهبر استثنایی، در این بود که دشمن را شناخت و با همه قدرت و استقامت، بدون کمترین اعتماد به او و تسلیم در مقابل او، ایستاد. آن روز، دو ابرقدرت بودند و این دو ابرقدرت، با وجود این‌که از صد مسأله جهانی در نود مسأله اختلاف داشتند، اما در یک نقطه با هم موافق بودند و آن، فشار بر ایران اسلامی و نظام انقلابی ما بود. لذا شما دیدید که رژیم عراق در جنگ هشت‌ساله‌اش با ما، از سلاح روسی و امریکایی و فرانسوی و انگلیسی و برزیلی و از همه نقاط عالم توانست استفاده کند. یعنی‌همه به او کمک کردند؛ همه علیه ایران اسلامی، پشت سر اوقرارگرفتند؛ همه با ایران در حال خصومت و محاربه بودند و این دو ابرقدرت، در مقابل اسلام انقلابی، به جدّ با یکدیگر همکاری داشتند. امّا امام‌یک لحظه دچار تردید نشد؛ چون به راه خود ایمان‌داشت؛ به خدا متّکی بود و به این ملت باور داشت. ملت هم‌امام‌خودراقبول‌داشت؛ اوراشناخته‌بود و پشت سرش ایستاده بود. همه اینها عامل آن شد که این کشور و این‌نظام‌و آن رهبر و این ملت، درمقابل امریکا و شورویِ آن‌روز - که امروز وجود خارجی ندارد - و همه اروپا و دیگران ایستادند. این، راز قضیه است. شما برادران و خواهران از نقاط مختلف دنیاآمده‌اید؛ از میان نظامهای گوناگون، با سنّتهای متفاوت و آداب و عادات مختلف، اما با دلبستگی واحد؛ یعنی اسلام. اگر می‌خواهید در پیروزی اسلام موفّق شوید؛ اگرمی‌خواهید فشار امریکا و سایر قدرتها را از روی خودتان برطرف و یا کم کنید و اگر می‌خواهید از سلطه ابزارها و آلات دست سیاستمداران قلدر عالم مصون بمانید، علاج این همه در یک کلمه است؛ کلمه‌ای که تجربه ایران اسلامی و میراث امام برای مسلمانان عالم است و آن، تسلیم نشدن درمقابل‌امریکاست. اگر بتوانید این‌ایستادگی را پیدا کنید و روشهای فشار آنهارابشناسید ودرمقابل همه آنها بایستید، پیروزی شما تضمین شده و حتمی است. البته، مجاهدت سخت است. راه خدا همراه با دردسرهاست. اما هدف، عالی است. هدف، نجات انسانیّت است. هدف، نجات ملتها و کشورها از این ابتذالی است که امروز دنیای استکبار برای مردم عالم پیش آورده است. برای چنین هدفهای مهمی، فداکاری و تحمّلِ سختی جا دارد و راه و رمز پیشرفت، تسلیم نشدن است. این‌طور نباشد که استکبار با تبلیغات خود، کاری‌کند که رهبران یک مبارزه و مردم یک کشور را دچار این فکر کند که «حالا چه عیبی دارد که ما یک کلمه از آنچه را که استکبار از ما خواسته است قبول کنیم؟!» این یک کلمه - یعنی تسلیم در مقابل دشمن به قدر یک گام - به معنای ناکام شدن است. استکبار، بی‌رحم و بی‌عاطفه است و درپی هدفهای پلید و خباثت‌آمیز خودش است. به مجرّد این‌که در یک ملت، احساسِ روح تسلیم و عقب نشینی کند، فشار را مضاعف خواهد کرد. ببینید امروز در دنیا علیه مسلمانان چگونه عمل می‌شود! این به خاطر آن است که در هر نقطه، جلّادان مسلمانان فهمیده‌اند که دستگاه استکبار از فشار بر مسلمانان و قتل عام آنها خشنود می‌شود؛ لذا آزادانه به مسلمین آسیب می‌رسانند! این وضعیت مسلمانان قفقاز است؛ این وضعیت مردم بوسنی و هرزگوین است؛ این وضعیت مسلمانان انقلابی در الجزایر است؛ این وضعیت دولت انقلابی در سودان است؛ این وضعیت مردم شریف و مجاهد افغانستان است؛ این وضعیت مردم مظلوم کشمیر است؛ این وضعیت مسلمانان مظلوم عراق است! در کدام نقطه عالم است که مسلمانان از قِبَلِ خباثت استکبار جهانی و دستگاه سلطه جهانی به نحوی آسیب نبینند و فشار برآنها وارد نشود؟! علاج چیست جز ایستادگی خودِ مسلمانان؛ جز همپیمانی مسلمانان؛ جز اتّحاد مسلمین با یکدیگر؛ جز بیداری جوامع اسلامی و جز به کار گرفتن نیروی عظیم اسلام در سراسر عالم؟ ببینید صهیونیستهای غاصب، با ملتهای فلسطین و لبنان چه می‌کنند! روزی نیست که آسیبی به جنوب لبنان و منطقه بُقاع نزنند. با وجود بیش از یک میلیارد مسلمان در عالم، چه‌کسی از اینها باید دفاع کند؟ مسلمانان باید همین‌طور نگاه کنند و کشتار فرزندان و زنان و کسان خود را در لبنان و فلسطین ببینند و دم نزنند؟! این همه منابع زیر زمینی، این همه ثروت، این همه سلاح در اختیار کشورهای

اسلامی و جوامع مسلمین است. چرا ما نمی‌توانیم از خودمان دفاع کنیم؟ چون متّحد نیستیم. چرا متحد نیستیم؟ چون دولتهایی که باید اتحاد را تضمین کنند، دارای هدفهای مختلفند: هدفهای ملی گرایانه، هدفهای کفر آلود، هدفهای غیراسلامی. امّا ملتها دلهایشان با هم است. کدام دو ملتند که با هم کینه داشته باشند؟ ملت ایران و ملت عراق، بعد از هشت سال‌جنگ، یکدیگر را در آغوش می‌فشرند. جنگ، مربوط به ملتها نیست؛ اختلافات، مربوط به ملتها نیست؛ بلکه مربوط به دولتهاست که انگیزه‌های غیر اسلامی دارند. این‌جا را باید علاج کرد. خواستهای ملتها باید در کشورها و در مناطق عالم تحقّق پیدا کند و دولتها باید راه ملتها را قبول کنند و به آن راه بروند. و این راه، راهِ بازگشت به اسلام، عمل کردن به قرآن و نترسیدن از دشمنان اسلام است. دولتها نباید از امریکا بترسند؛ کما اینکه ملتها هم نباید بترسند. نباید از تهدید امریکا دچارترس شوند و عقب نشینی کنند. باید در مقابل تهدید دشمن ایستاد و به خدای متعال اتکالّ کرد و ان‌شاءاللَّه، آینده متعلق به ماست. امیدواریم که ملت عزیز ایران و دیگر ملتهای مسلمان در سراسر عالم، بتوانند راه و خطّ امام را - که همان راه اسلام است - به درستی بشناسند، و آن را به‌خوبی بپیمایند. ان‌شاءاللَّه دشمنان اسلام را خداوند ذلیل کند و دست ملت اسلام را دستِ عزّت و عظمت قرار دهد. والسّلام‌علیکم‌و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت‌امام(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت‌امام(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. احمده حمداًمتواصلاً بتواصل نعمه، و متواتراً بتواتر آلائه. والصّلاة والسلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا، ابی القاسم‌المصطفی محمّد. وعلی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، الهداة المهدیین المعصومین، سیّمابقیةاللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه‌الحکیم‌فی‌کتابه: «یریدون ان یطفؤا نورَ اللَّه بافواههم ویأبیَ اللَّه الّاان یتمَّ نوره ولوکره‌الکافرون.(۱)» سوّمین سالگرد رحلت بنیانگذار عظیم‌الشّأن جمهوری اسلامی و پرچمدار بزرگ اسلام و قرآن در تاریخ معاصر، یادآور آن روزهای تلخ و آن مصیبت جانگداز، برای ملت ایران و همه ملتهای مسلمان و همه مستضعفان جهان است. بنده اوّلاً لازم می‌دانم این مصیبت بزرگ را، که گذشت زمانْ از عظمت آن نمی‌کاهد، به محضر منوّر ولیّ‌عصر، امام زمان ارواحناله‌الفداء، تسلیت عرض کنم. همین‌طور به ملت مسلمان ایران و همه دوستداران و ارادتمندان این بزرگوار در سراسر عالم. همچنین تسلیت عرض کنم به فرزند بزرگوار ایشان، جناب حجةالاسلام آقای حاج سید احمد آقا، که یادگار ارزنده آن بزرگوار هستند. به مناسبت این اجتماع عظیم شما، مطالبی را عرض می‌کنم. این حادثه، از جهات مختلفی، دارای اهمیت بود. یکی از آن جهات که شاید مهمترین آنها هم محسوب می‌شد، این بود که ملت ایران در این حادثه، در برابر یک آزمایش بسیار بزرگ قرار گرفت. این انقلاب و این نظام و حرکت مردم پشت سرِ امام، برای مسلمانان عالم، بلکه برای بسیاری از ملّتها، یک الگو و نمونه بود. قهراً با فقدان امام بزرگوار، این حالت و نگرانی، در فضای عالم به وجود می‌آمد، که ملت ایران، پس از فقدان امام و قلب تپنده این نظام اسلامی، چگونه حرکت خواهد کرد؟ آنچه که من امروز بعد از سه سال از گذشت این حادثه، می‌توانم با جرأت بگویم، این است که ملت ایران، در این حادثه و پس از آن، یکی از بهترین امتحانها را داد. حقیقتاً این حرکت ملت در تداوم راه و خطّ امام، مانند سایر مجاهدتهای ملت بزرگ ایران در اصل انقلاب، در جنگ تحمیلی و در آزمایشهای گوناگون، یک حرکت استثنایی و به یادماندنی بود. من در این فرصت، مایلم رؤوس جهت‌گیریهای ملت ایران را، که در حرکت عمومی مردم، در حرکت دولت و در حرکت مسؤولین نظام، مجسّم شده است و دقیقاً منطبق با همان خط و جهتگیری‌ای است که امام برای ما ترسیم کرده بودند، به اجمال عرض کنم و سپس نگاهی به آینده بیندازم و این فرصت بسیار مهم را، که مقطعی برای نظام ماست، باچشم‌انداز روشنی شروع کنیم. من رؤوس مطالبی را در خصوصیات این خط و این جهتگیری - که ما به آن «خطّ امام» می‌گوییم و مشخّصه حرکت نظام جمهوری اسلامی در ده سال حیات با برکت امام بوده است - عرض می‌کنم: خطّ امام، یعنی آن مسلک و سلوک حکومتی امام امّت. یعنی چیزی که تفسیرکننده نظام جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی، می‌تواند

بـا جهتگیریهـای مختلفی تحقّـق یابـد. آنچه‌که ایـن جهتگیریهـا را بـه صـواب نزدیـک می‌کنـد و مـورد قبـول و اعتقـاد امـام رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه بوده است، اینهـاست: اوّل، ایسـتادگی در برابر تحمیـل و نفوذ قـدرتهای خـارجی و نداشـتن سرِ سـازش با این قدرتها. این، اوّلین مشخّصه حرکت امام بزرگوارماست. دوم اهتمام به تعبّد وعمل فردی و ایستادگی در برابر سـلطه شـیطان نفس و وسوسه‌های نفسانی. این دو مطلبِ بزرگ و این دو میـدان مبارزه را، امام از هم جـدا نمی‌کردند و در صـحنه اجتماع و سـیاست، در مقابل شـیطان بزرگ و شـیطانهای قـدرت می‌ایسـتادند. در صـحنه روان آدمی و درون وجود انسان، امام با نفس مبارزه می‌کردند و اصـرار بر تعبّد و عمل اسـلامی و فردی و شخصـی داشـتند. سوم، اهمیت دادن به توانایی ملتها و «اصل» دانستن آنها بود. امام با ملتها سخن می‌گفتند و معتقد بودند که تحوّلات بزرگ عالم، اگر به دست ملتها انجام گیرد، غیر قابل شکست است و ملتها می‌توانند در دنیـا تحوّل ایجـاد کننـد و محیطهای خودشان را عوض نماینـد. چهارم، اصـرار بر وحـدت مسـلمین و مبارزه با تفرقه‌افکنی اسـتکبار. پنجم، اصـرار بر ایجاد روابط سالم دوسـتانه با دولتها؛ مگر استثناهایی که هرکدام استدلالی قوی پشت سرش بود. امام به مایاد دادند که جمهوری اسـلامی، در سـطح عالم می‌توانـد و باید از روابط سالمی با دولتها برخوردار شود. البته رابطه با امریکا مردود است؛ به سبب این‌که آمریکـا یـک دولت اسـتکباری و متجاوز و ظالم است و با اسـلام و جمهوری اسـلامی در حال معارضه و محاربه است. ارتباط با رژیم صـهیونیستی و نیز ارتباط با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی(۲) مردود است؛ اما رابطه با بقیه دولتها، بسـته به مصالح نظام جمهوری اسـلامی است و اصل برایجاد ارتباط است. شـشم، اصـرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل اسلامی و الـتزام به اسـلام نـاب. هم تحجّر، از دیـدگاه امـام - در بیـان و عمـل - مردود بـود، هم التقـاط. هفتم، نقش محـوری دادن به نجـات محرومین و تـأمین عـدالت اجتمـاعی. همیشه، مردم در چشم امام، «اصل» بودنـد. در منطق و در خطّ حکومتی امام امّت، محرومان و مستضعفان محور تصمیم‌گیریها محسوب می‌شدند و همه فعّالیتهای اقتصادی و امثال آن، بر محور نجات محرومین از محرومیتها بود. هشـتم، توجّه ویژه به مبارزه با رژیم اشغالگر قدس و رژیم غاصب صهیونیستی بود. مبارزه با اسرائیل، جایگاه خاصّی در منطق امام - در راه و رسم حکومـتی - داشت. از امـوری که در نظر امـام امّت به هیـچ وجه برای ملتهـای مسـلمان قابـل اغمـاض نبـود، مبـارزه با صهیونیسـتها بـود؛ چـون امـام بزرگـوار، نقش ویرانگر و مخرّبِ ایـن رژیـم تحمیلی را از سالهـا پیش از پیروزی انقلاب، به درسـتی تشـخیص داده بودنـد. نهم، حفـظ وحـدت ملی و ایجـاد یکپارچگی در میان ملت ایران و اصـرار بر مقابله و مبارزه با هر شـعار تفرقه افکنانه. دهم، حفظ مردمی بودن حکومت و ایجاد رابطه با مردم و حفظ ارتباط با آنها. لـذا امام، هم به مسؤولین سـفارش می‌کردند که «از مردم جدا نشوید؛ با مردم باشـید؛ زیّ مردم را داشـته باشـید؛ به فکر مردم باشـید» و خلاصه، رابطه را از طرف مسؤولین تأمین می‌کردنـد، هم متقابلاً ـ به مردم سـفارش مسؤولین و دولتها را می‌کردنـد. یعنی امام با کسانی که ارگانهای نظام و دولت را تضـعیف می‌نمودنـد، به نحوی از انحـا مقـابله می‌کردنـد. یـازدهم، اصـرار بر سازنـدگی کشور و تحویـل یـک نمونه عملی از کشور و جامعه اسـلامی بـه جهـان، که در ماههـای آخر عمر بـا برکت امـام، جایگـاه مهمّی داشت. بر این اصـرار داشـتند که کشـور بایـد از لحـاظ اقتصـادی، از لحـاظ کارهـای زیر بنـایی و از لحاظ موارد در آمـد، بازسازی شود و برای مردم، نمونه‌ای عینی و عملی از سازنـدگی اسـلامی ارائـه گردد. آن مـواردی کـه به اعتقـاد بنـده رؤوس و خطـوط اصـلی بینش امـام و سـلوک عملی و حکومـتی ایشـان بـود، اینهاست. هر چنـد ممکن است بعضـی موارد هم از دیـد بنده مخفی مانده و مورد غفلت قرار گرفته باشد. من می‌خواهم عرض کنم: ملت ایران و دولت جمهـوری اسـلامی، در این سه سـال، همه تلاشـشان را کردنـد که همین راه را دنبـال کننـد و به فضـل الهی و به توفیق خداونـد متعـال، موفّق هم شده‌انـد. تبلیغات از سوی اسـتکبار جهانی متوجّه این است که به مردم دنیا، وانمود کنـد که بعـد از رحلـت امـام، دوران دیگری در زنـدگی مردم ایران شـروع شـده اسـت. امـا ملت ایران، حقـایق را مشاهـده می‌کنـد و همه چیز را از نزدیک می‌بینند. من صریحاً اعلام می‌کنم که این، یک دروغ بزرگ است. این، اهانت به ملت ایران است. این، تهمت به ملت عظیم الشّأنی است که پشت سرِ امام خود، همه بندهای اسـتکباری را گشود و سـست کرد و مورد تهدید قرارداد. ملت، راه نجات خود را

ادامه راه امام می‌داند. ملت ایران، خطر را به درستی شناخته است. برای ملت و انقلاب ما، بزرگترین خطر، خطرِ نفوذ استکبار و قدرتهای جهانی و به‌طور خاص، خطر نفوذ ابرقدرت مهار گسیخته امریکاست. ملت ما خوب می‌فهمد و خوب می‌داند که استکبار، کمین گرفته بود تا امام از میان مردم برود و بتواند به گمان خود، این قلعه عظیم راکه دیگر دیده‌بان و نگهبان بزرگی مثل امام ندارد، هدف قرار دهد. داغ این آرزو را، ملت ما به دل استکبار جهانی و امریکا گذاشت و بعد از این هم، ان‌شاءاللَّه همیشه خواهد گذاشت. البته در این سه سال، دشمن بی‌کار هم ننشسته است. تضییقات زیاد و فشارهای گوناگونی به منظور خسته و دلسرد کردن ملت ایران تدارک دید. اما ملت ایستاد. ملت، آزمایش بسیار خوبی را پس داد و خدای متعال هم، پاداش این استقامت را به شما مردم مبارز و شجاع داد. بارها نشانه‌های رحمتش را به شمانشان داد. در این چند سال، پیروزیهای گوناگونی برای ملت ما پیش آمد. آزادی آزادگان عزیز ما که اسارتشان یکی از غصّه‌های این ملت بود، یکی از این پاداشهای الهی بود. متجاوز شناخته شدن رژیم جنگ طلب عراق در محافل جهانی، یکی دیگر از پاداشهای خدا بود. این، حقّانیت انقلاب و ملت ایران را ثابت کرد.این، یک حادثه سیاسی کوچک نبود. این، نشان داد که تبلیغات و توطئه‌های جهانی وتلاش استکبار در این هشت سال، علیه این ملت، چقدر ظالمانه بود. در این هشت سال، استکبار می‌خواست به دنیا و ملتهایی که به ایران به چشم الگو نگاه می‌کردند، ثابت کند و نشان دهد که انقلاب و ملت ایران، از قاعده وقانون صحیحِ عقلانی دورند. تجاوز می‌کنند؛ کشتار می‌کنند و جنگ به راه می‌اندازند! همه اینها برای این بود که ملت ما را از چشم ملتهای دیگر بیندازد. این شهادت و گواهی جهانی، همه آن بافته‌های تبلیغاتچیهای استعمار و طرّاحان استکبار را خنثی کرد و نشان داد که ملت ایران در این هشت سال، حق داشته و از حقّ خود دفاع کرده است. ثابت کرد که این ملت، ملتی است که برای احقاق حقّ خود و سرکوب متجاوز، حتّی حاضر است هشت سال، جنگی با این عظمت و بااین اهمیت را ادامه دهد و ازخود دفاع کند و سختیها را تحمّل نماید. و این، عجیب تجربه‌ای برای دنیانسبت به‌ملت ایران شد! از دیگر پاداشهای الهی این بود که در این چند سال، بسیاری از کسانی‌که در دوران هشت سال جنگ تحمیلی، علیه ملت ایران همدست شده بودند، مجازات شدند. دولت شوروی، پشتیبان درجه یک عراق، متلاشی شد. در میان کشورهای اروپایی، آنهایی که بیش از همه به عراق کمک کردند، بیش از همه، سیلی خوردند. بسیاری از دولتهای این منطقه، که پشت سر عراق بودند و با شما ملت مظلوم مواجه شده بودند، چوب این کار را در این سه سال خوردند. اینها، آن نشانه‌های لطف الهی به ملت ماست. بدانید و دنیا هم بداند که دیگرانی هم که تاکنون مصون مانده‌اند، بی‌نصیب نخواهند ماند. هشت سال توطئه علیه یک ملت حق‌طلب؛ علیه ملتی که برای خدا قیام کرده است؛ علیه ملتی که حرف حق می‌زند و برای نجات محرومین و مستضعفین، کمر بسته است...! دستهای قدرتمند و جنایتکار دنیا، این ملت را، مظلومانه، در طول هشت سال، آن‌طور کوبیدند. و البته، ملت ما، سر خَم نکرد و بالاخره هم شما پیروز شدید و آنها مجبور شدند به خطای خود اعتراف کنند و به سرجای خود برگردند و بنشینند. در قانون طبیعت عالم و در سنّت الهی، این کارها بی‌جواب نمی‌ماند. از جمله پاداشهای خداوند در این سه سال، قدمهای بلندی بود که برای سازندگی کشور برداشته شد. مسؤولین دلسوز تلاش کرده‌اند و کارهای بزرگی انجام شده است. ان‌شاءاللَّه این کارها باید ادامه پیدا کند، و روزبه‌روز، کشور به سمت سازندگی و همان هدفهایی که امام بزرگوار برای آن داشتند، پیش برود. اما نگاهی هم به آینده بیندازیم. راه ملت ایران در آینده چیست؟ در یک جمله، به‌طور خلاصه باید بگوییم که راه ملت ایران در آینده، همان راه امام و انقلاب و ایستادگی و مقاومت در مقابل تحمیل ابرقدرتها و دفاع از مستضعفین و مظلومین و دفاع از اسلام و قرآن و برافراشتن پرچم اسلام و قرآن در سطح عالم است. ما با ظلم و استکبار و فشار بر ملتها، مخالفیم. با تحمیل و زورگویی ابرقدرتها مخالفیم و در مقابل آن می‌ایستیم. ما در مقابل سازش با اسرائیل می‌ایستیم. ما از ملت مظلوم فلسطین، با همه امکان، دفاع می‌کنیم.از ملت لبنان که زیر فشار صهیونیستهاست، دفاع می‌کنیم. ما از اسلام، از اسلام بیدار شده و ملّتهای به هویّت اسلامی برگشته، در هر جای دنیا باشند، دفاع و حمایت می‌کنیم. امروز پس از آن‌که ابرقدرت شرق، متلاشی شده و ازبین رفته، امریکا یک ابرقدرت بی‌رقیب در دنیاست

که دچار غرور شده است. دچار این اشتباه بزرگ، که خواهد توانست دنیا را طبق میل خود و اراده خود، اداره کند و بچرخاند. نظام و ترتیبات نوینی که اینها برای دنیا پیشنهاد می‌کنند، براین اساس است؛ بر اساس محور بودن امریکا؛ و بعد از امریکا، قدرتهای دیگری که در درجه بعد قرار دارند و تسلّط اینهابر همه عالم؛ بر همه کشورها؛ بر همه ملتها؛ بر همه منابع مهم جهان و بر همه آبراههای حسّاس عالم. به تصوّر اینها، سرنوشت دنیا دراختیار خودشان است! امروز قدرتهای مسلّطی که دیگر در مقابلشان بلوک شرق و شوروی سابق را ندارند، احساس می‌کنند که باید دنیا و سیاست عالم، یکپارچه، در اختیار آنها قرار گیرد و هر چیز که در این راه، مانعی محسوب شود، با آن به مبارزه برخیزند. آنچه که من احساس می‌کنم و شواهد بر آن گواهی می‌دهد، این است که امریکا و دستیارانش احساس می‌کنند که اسلام، بزرگترین مانع بر سرراه این جهانخواری است. لذا در نظم‌نوین جهانی و در منطق امریکایی، مبارزه با اسلام، یک عنصر اساسی و اصلی است. بنا دارند با اسلام مبارزه کنند. بنا دارند نهضتهای اسلامی را، در هرجای عالم که ملتها به پاخاستند، سرکوب کنند و هرجا حکومتی استبدادی و قدرت ظالمی در مقابل مسلمانان قرار گیرد، از آن دولت و قدرت ظالم، بی‌قید و شرط حمایت و تشویق کنند. به زبان، حرف دیگری می‌زنند، اما باطنِ قضیه این است. استکبار تحمّل نمی‌کند که مسلمانان یکپارچه شوند. تحمّل نمی‌کند که احساسات اسلامی، در میان ملتها رشد پیدا کند؛ چه در آسیا باشد، چه در آفریقا باشد و چه مخصوصاً در اروپا. خواهید دید که با مسلمانان بوسنی هرزگوین چه خواهند کرد. یقیناً روزی هم در اروپا، مسلمانان آلبانی و دیگر مسلمانانی که در کشورهای اروپایی هستند دچار سرنوشتهای تلخ و آزمایشهای دشواری خواهند بود. این، ناشی از همین سیاست است؛ سیاست اسلام‌زدایی. در آفریقا نهضتهای اسلامی به شدّت مورد نفرت استکبارجهانی است. هرجا بیداریِ اسلامی احساس می‌شود، اینها نسبت به آن حسّاسند. زمزمه می‌کنند که در انتخاباتِ ملتها باید شرکت کنند! بروند در کشورها و آن‌جا که انتخابات به راه می‌افتد، برانتخابات نظارت کنند! اسم این کار را «نظارت بر انتخابات برای تضمین آزادی انتخابات» می‌گذارند؛ اما در معنا، این فکر برای این است که مبادا در نقطه‌ای از عالم، مسلمانان از راهِ روشهای انتخابات و پارلمانی، بتوانند به حکومت برسند. همان طور که در الجزایر این کار شد و متأسفانه سرکوب گردید. با اسلام به شدّت مبارزه می‌کنند و از همه بیشتر، از جمهوری اسلامی داغدار و ناراحتند. می‌دانند که این جمهوری اسلامی و ایستادگی آن امام بزرگوار بود که ملتها را بیدار کرد؛ به آنان امید داد و آنها را به حرکت تشویق کرد. لذا با جمهوری اسلامی به‌شدّت بدند. امروز در دنیای ما، این یک حقیقت است. در کنار این حقیقت - ملت ایران درست توجّه کند و ملتهای مسلمان بدانند - حقیقت دومی قرار دارد و آن این است که اراده، ایستادگی، مبارزه و تسلیم‌ناپذیری ملتها، بر تمام توطئه‌های استکباری، تا امروز غلبه کرده است و بعد از این هم غلبه خواهد کرد. در مقابل بدخواهی و بددلی دشمن، تنها راهی که وجود دارد، ایستادگی ملتهاست. همچنانی که ملت ایران، این را تجربه کرد و ایستاد. شما با ایستادگی خودتان پیروز شدید و اگر این ایستادگی نبود، تا امروز بارها دشمن، اغراض پلید خود را در ایران عزیز و میهن اسلامی ما اعمال و اجرا می‌کرد. ملتهای دیگر هم، راهی جز ایستادگی ندارند. اگر ملتها ایستادگی کنند، خدا به آنها کمک می‌کند. «ولینصرنّ اللّه من ینصره(۳).» وعده خدا این است که اگر شما خدا را نصرت کردید، خدا هم شما را نصرت می‌کند. نمونه‌اش انقلاب اسلامی بود. که شما خدا را نصرت کردید، خدا هم شمارا نصرت کرد. نمونه دیگرش جنگ تحمیلی بود که شما خدا را نصرت کردید، خدا هم شما را یاری نمود و پیروز کرد. نمونه دیگر، تجربه‌های فراوان این سیزده سال بود که در همه این‌تجربه‌ها، شما ایستادگی کردید و ازمواضع‌حق دفاع نمودید، و خدا هم به شما کمک کرد.اگر کمک خدا نبود، امروز، امریکا روزگار سختی را برای کشور و ملت ایران‌پیش آورده‌بود و انتقام‌کشیده بود. تنها راه، ایستادگی است. ملت ایران، همچنان که امام فرموده بود، بایدمتّحدباشند. همچنان که امام فرموده بود، بایدپایبند به‌اسلام‌باشند. همچنان‌که امام فرموده بود، باید در راه سازندگی بکوشند. همچنان که امام فرموده بود، باید پشت سرِ مسؤولین باشند. همچنان که امام فرموده بود، مسؤولین و ملت، باید از قدرتها نترسند؛ از امریکا نترسند؛ از دشمنیها نترسند و به خدا اتّکا کنند. و همچنان که امام فرموده بود، امیدوار باشند

که این راه، به پیروزی ما منتهی خواهد شد. من در پایان عرایضِ خود، لازم می‌دانم از ملت عزیزمان تشکّر کنم، به خاطر این‌که در تجربه‌های گوناگون، بحمداللَّه، با ایستادگی و روشن‌بینی عمل و حرکت کرد. در همین انتخابات اخیر، حضور شما مردم، مایه اعتبار و حیثیت اسلام و مسلمین شد و بحمداللَّه، مجلس چهارم هم تشکیل گردید. پشت سرِ مسؤولین بودید؛ از مسؤولین حمایت کردید؛ ازدولت حمایت کردید...و همه اینها، حسناتی بود که خدای متعال به خاطر آنها به شما اجر خواهد داد. من، صمیمانه از یکایک شما ملت عزیز تشکر می‌کنم. و در حضور این روح بزرگوار، این روح ملکوتی، که حتماً ناظر و حاضر است و کار شما را می‌بیند و اجتماع مارا می‌فهمد و حس می‌کند و از خوشبختی و حرکت توأم باصلاح شما خشنود می‌شود، پیش پروردگار عالم شهادت می‌دهم که این ملت، باصداقت و صفا، پشت سرِ امام، در خطِّ امام بزرگوار و برای اسلام حرکت کرد، و از هیچ تلاشی فروگذار و مضایقه نکرد. به طور ویژه لازم می‌دانم از خانواده‌های عزیز شهدای عالیقدرمان، ازجانبازان عزیزمان، از خانواده‌های آنها، از آزادگانمان که رنجها کشیدند و خانواده‌های آنها، و از خانواده‌های مفقودین عزیزمان، صمیمانه تشکّر کنم. شما بحمداللَّه در همان موضعی که انقلاب از شما انتظار دارد، ایستادید. شما سربازان خطّ مقدمِ انقلاب هستید. باید سنگرهایتان را در هر نقطه که هستید، حفظ کنید. از دولت جمهوری اسلامی، صمیمانه تشکّر می‌کنم، به خاطر این‌که در این مدت، همه تلاشی را که یک دولت صالح و خوب ممکن است انجام دهد، برای پیشبرد کار انجام داد. مسؤولین دولتی زحمت می‌کشند و دلسوزانه تلاش می‌کنند. دلسوزی دولتها، بزرگترین موهبت برای ملتهاست. یک دولت دلسوز و علاقه‌مند و خدمتگزار، بسیار باارزش است؛ دولتی که اجزا و رئیس محترم آن، به منافع شخصی خودشان فکر نمی‌کنند و کار را برای خدا و به نفع ملت انجام می‌دهند. من در حضور امام بزرگوارمان و در پیشگاه خداوند متعال، باید ازاین عزیزان تشکّر کنم. از بیت معظّم این رجل ملکوتی و از فرزند عزیز ایشان، جناب آقای حاج سیداحمد آقا، لازم است به خاطر مواضع صادقانه و دلسوزانه‌ای که ایشان در این مدت سه سال داشتند، تشکّر کنم. ایشان همان چیزی را که امام می‌پسندیدند، آنچه را که امام از اهل و خانواده خود انتظار داشتند، همان را نشان دادند و ارائه کردند. در همان راه حرکت کردند؛ برای خدا سخن گفتند؛ برای خدا کار کردند و امیدواریم ان‌شاءاللَّه موفّق باشند. من از همه ارگانهای جمهوری اسلامی، به خاطر پایبندی‌شان به معیارها و موازین خطّ امام، تشکّر می‌کنم. از قوّه قضائیّه، از قوّه مقنّنه، از مسؤولین و اعضای آنها؛ به خاطر این‌که همه دستگاههای کشور، یک معیار اساسی دارند و آن، اسلام ناب است و مجسّم کننده اسلام‌ناب، یعنی امام امّت، رضوان‌اللَّه علیه و خط و راه او. این، چیز با ارزشی است. ملت و دولت، همین‌طور فکر و همین گونه عمل می‌کنند. بنده انتظار دارم در آینده هم، ملت ما همین‌طور حرکت و مشی کند. پشت سر مسؤولین، کمک کار مسؤولین، دلسوز مسؤولین، و صمیمی و ناصح نسبت به مسؤولین باشد. از مسؤولین هم انتظار دارم همین راه را ادامه دهند. بخصوص طبقات محروم، پابرهنگان و مستضعفین جامعه، باید برای تمام تلاشها و فعّالیتها محور و معیار باشند. کسانی که به تعبیر امام، صاحبان این کشورند؛ کسانی که جنگ را، بسیج را، دفاع فداکارانه در مقابل تجاوز دشمن را، با جان خودشان تحمّل کردند. همه چیز باید برای آنها ودر جهت منافع آنها باشد. امیدواریم خداوند همه ما را موفّق بدارد. من چند دعا می‌کنم؛ به امید این‌که در این بارگاه الهی و با حضور شما مؤمنین و مؤمنات، ان‌شاءاللَّه این دعاها به هدف اجابت برسد: پروردگارا! ما را در راه اسلام و خطّ امام و معارف قرآن، همواره پایدار بدار. پروردگارا! ملت ایران را بر دشمنان اسلام و مسلمین، پیروز کن. پروردگارا! ملتهای مسلمان را، در هر نقطه از جهان که هستند، بر دشمنانشان پیروز کن. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر اروحنا فداه را از ما خشنود کن. پروردگارا! مارا از یاران آن بزرگوار در حضور و غیبتش قراربده. پروردگارا! توفیق پیاده کردن کامل احکام اسلام و قرآن را به همه ما عنایت کن. پروردگارا! به‌محمّدوآل‌محمّد، دلهای این ملت را به برکت لطف و فضل خود، همواره محکم و امیدوار بدار. پروردگارا! گرفتاریهایی را که محصول خباثت دشمنان است، از میان ما برطرف فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ------

-- ۱) توبه: ۳۲. ۲) فرمایش

معظّمٌله، ناظر بر زمانی است که هنوز دست استعمار از حکومت آفریقای جنوبی کوتاه نشده بود و در آن‌جا «آپارتاید» حاکم بود.
۳) حج: ۴۰.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً از برادران و خواهران عزیز متشکّرم که این فرصت را دادید تا در اوایل ورود شما به مجلس، قدری درباره موضوع مجلس شورای اسلامی و وظایف خطیرش و مسائلی در حول و حوش آن، با هم صحبت کنیم. خیلی خوش آمدید. خداوند همه شما را موفّق و مؤیّد بدارد. نمایندگی مجلس، دارای دو بعد است. یعنی از دو دیدگاه می‌شود به این امر نگریست. یک دیدگاه این است که ما از نمایندگی و حضور در مجلس شورای اسلامی و دسترسی داشتن به مسؤولین کشور و به تریبون آزاد، به چشم یک امتیاز نگاه کنیم؛ یک امتیاز شخصی و عنوانی. البته در دنیای مادّی، غالباً وضع به همین نحو است. می‌کوبند؛ می‌زنند؛ زحمت می‌کشند؛ پول خرج می‌کنند؛ انواع و اقسام تلاشها را می‌کنند، تا به این امتیاز دست پیدا کنند. یک محاسبه مادّی و واضحی هم هست؛ نوعی تجارت و نوعی به دست آوردن فرصت! اما در نظام اسلامی و در جمهوری انقلابی ما؛ در میان مردم ما که شما هم از متن آن مردم برخاسته‌اید و بسیاری از شما، تجربه‌های پر افتخار فداکاری در این راه را دارید - در جبهه‌ها بوده‌اید؛ در زندانهای دشمنان بوده‌اید؛ در اسارت بوده‌اید؛ سالها در تلاش و سازندگی بوده‌اید؛ زحمت کشیده‌اید و خدمت کرده‌اید - این دیدگاه مردود است. اگر بخواهیم یک حکمِ علی‌القاعده بکنیم، باید بگوییم که «در میان نمایندگان ما، حتّی یک نفر هم، با این فکر و از این دیدگاه، نگرنده به موضوع نمایندگی نیست.» قاعده مطلب، این است. دیدگاه دوم این است که ما به نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، به عنوان یک مسؤولیت، یک ادای وظیفه و یک صحنه کارآمد برای خدمت نگاه کنیم. اگر شوقی هم به نماینده شدن‌هست، به این خاطر باشد. اگر تلاشی هم در راه معرفی خود و بیان مطالب در باب خود و تلاش برای رسیدن به این میدان هست، برای این مقصود باشد. مثل آن بسیجی سر از پا نشناخته که وقتی به پایگاه می‌آمد که او را اعزام کنند و آنها می‌گفتند «اعزامت نمی‌کنیم»، روبرمی‌گرداند و «و تفیض اعینه من‌الدّمع(۱)»؛ درست مثل همان چیزی که در صدر اسلام بود. با دل شکسته برمی‌گشت که چرا او را به جبهه نبردند. تلاش می‌کرد تا برود و در میدان مجاهدت کند. این هم یک دیدگاه است برای رفتن به مجلس شورای اسلامی که کسی تلاش کند تا بتواند به اسلام خدمت کند؛ به مردم خدمت کند، و استعداد خود را در این‌جا در معرض آزمایش الهی و مردمی قرار دهد. بنا، براین است که ما دیدگاه دوم را در مورد برادران و خواهران نماینده در نظام اسلامی، دیدگاه حاکم یا لااقل دیدگاه غالب بدانیم. حقیقت قضیه این است که زندگی انسان، وقتی معنی پیدا می‌کند که این زندگی در راه یک هدف مقدّس مصرف شود. زندگی‌ای که هدفی مقدّس و الهی را دنبال نمی‌کند و این حیات و سرمایه، در همین مدّت کوتاه که در دست ماست صرف این می‌شود که به ما خوش بگذرد، زندگی ضایع شده‌ای است. بنده یک وقت مثال می‌زدم که در این‌گونه حیاتها و تلاشها، انسان زندگی می‌کند تا بخورد، تا با آن خوردن، باز زندگی کند که آن زندگی هم هدفش چیزی جز خوردن نیست! البته خوردن به عنوان یک رمز و به عنوان یک سمبل گفته می‌شود. چیزهای دیگری هم از اهداف مادّی هست که مثل خوردن است. خوشگذرانی کردن، آقایی کردن، فرمانروایی کردن، کبر ورزیدن و ناز فروختن، امرونهی کردن و در جای بالاتر نشستن؛ که باید به خدا پناه ببریم از این‌که دل ما بسته به اینها شود. در مثلی دیگر به آن می‌ماند که اتومبیلی را به پمپ بنزین ببریم؛ باک آن را از بنزین پر کنیم و اتومبیل را به راه بیندازیم و هدفمان این باشد که به پمپ بنزین بعدی برسیم، که در آن پمپ بنزین باز مخزن را پر کنیم تا حرکت و طی طریق کند و به پمپ‌بنزین بعدی برسد! خلاصه، همه دوران این اتومبیل به این بگذرد که از این محلّ پمپ، به آن محلّ پمپ برود، برای راه افتادن و برای رسیدن به یک پمپ بنزین دیگر؛ بدون این‌که با آن طیّ طریقی کنیم؛ بدون این‌که با آن،

هدفی را وجهه همّت سازیم؛ بدون این‌که با آن بخواهیم از بیابان خطرناکی عبور کنیم و بدون این‌که با آن بخواهیم به کسی خدمتی کنیم! چقدر خسران است برای یک انسان که هدفش در زندگی، همین چیزهای مادّی باشد؛ زندگیِ راحت‌تری به دست آوردن و چند صباحی را با یک عزّت خیالی گذرانیدن! خیالی بودن این عزّت را انسان می‌تواند از نابود شدن و پوچ شدن و زایل شدن و بی‌معنی شدن آن در میلیونها مورد، در مقابل چشم خود در دنیا ببیند. روی این کرسیها، انسانهای زیادی نشستند. یک روز هستند، یک روز نیستند. در همه دنیا، مناصب گوناگون - مناصب دولتی و مناصب شبه دولتی - یک روز دست زید است، یک روز دست عمرو است. وقتی عمرو آمد، از زید خبری نیست. عبرتی از این بالاتر نیست. فقط کسی می‌تواند به آن دوران تکیه کند که در آن دوران کاری کرده باشد؛ ذخیره‌ای برای خود درست کرده باشد. والّا «لَفی خُسْر»؛ سرمایه‌اش سوخته است. هدف را باید خدا قرار داد. اگر برای نماینده، هدف خدا باشد، هدف خدمت به کشور باشد، خدمت به انقلاب باشد، نفس کشیدنش هم حسنه است. هر طیّ طریق او از خانه تا مجلس، هر لحظه نشستن او روی آن صندلی ، هر کلمه حرفی که می‌زند، هر تلاشی که می‌کند، هر اعصابی که او مایه می‌گذارد، همه اینها حسنه است، صدقه است، مایه قرب الی اللّه است؛ وقتی هدف خدا باشد، وقتی هدف خدمت به مردم باشد، وقتی هدف، پیش‌بردن کار انقلاب باشد و وقتی هدف، رسیدن به هدفهای انقلاب باشد. ما احتیاج به تلاش داریم؛ تلاش همه جانبه و عظیمی که بخشی از آن را قوّه مقنّنه و عمدتاً مجلس شورای اسلامی بر عهده دارد. به هرحال، ما دیدگاهمان نسبت به شما، این است. مردم دیدگاهشان این است. مردم ما مردمی هستند متدیّن و فدایی و علاقه‌مند به اسلام و اگر کسی رامورد اعتماد قرار می‌دهند، از صدر تا ذیل، به این خاطر است.حال بگذریم از افرادی معدود؛ آن خواصّی که امیرالمؤمنین در نامه به مالک اشتر، او را از گرایش به آنها بر حذر می‌دارد. کاری نداریم با فلان آدمِ فرصت‌طلب، یا سرمایه‌دار یا چه و چه. بحثِ آنها نیست. بحثِ عموم مردم ماست. بحثِ توده مردم ماست. بحثِ کسانی است که کشور و انقلاب به آنها متّکی است. در انقلاب هم به آنها متّکی بود. در جنگ هم به آنها متّکی بود. امروز هم اگر مسأله‌ای برای این کشور پیش آید، به آنها متّکی است. در تلاش اقتصادی هم باز به آنها متّکی است. صحبتِ اینهاست. اینها با دین سر و کار دارند. نماینده را متدیّن می‌خواهند. در خدمت حقیقت می‌خواهند. در خدمت اسلام می‌خواهند. خداوند باید به همه ما توفیق دهد، و خود ما هم باید تلاش کنیم. و امّا، در باب وظایف نمایندگی. آن‌گونه که بنده از مجموع قانون اساسی و مفاهیم و معارفی که در انقلاب ما هست و همه چیزهایی که ما را در این باب کمک می‌کند فهمیده‌ام، وظیفه اصلی در نمایندگی، «قانونگذاری» است. البته نظارت بر اجرا و از این قبیل چیزها هم هست. آنها هم بسیار مهم است. اما چیزی که رکن اداره کشور است، عبارت است از وضع قوانین. این‌که نمایندگان، از همه گوشه و کنار کشور انتخاب می‌شوند، به آن خاطر است که مصالح همه کشور در «قانون» متجلّی شود. یعنی نماینده شأنش این است که قانونی را بگذراند که این قانون، بتواند کشوری را که دارای مناطق فقیر و دوردست و مناطقی با اقتضائات گوناگون است، اداره کند. همگان از همه اوضاع مطّلع هستند. این‌که نماینده باید به فکر حوزه انتخابیّه خود باشد، معنایش این است. والّا این‌که ما فرض کنیم، نماینده وظیفه دارد بیاید بایستد آن‌جا و مشکلات حوزه انتخابیّه‌اش را به عنوان وظیفه نمایندگی بیان کند، نه. این، وظیفه نمایندگی نیست. بیان مشکلات حوزه انتخابیّه، البته کار خوبی است و اگر به شکل صحیحی انجام گیرد، مفید است. امّا این‌که ما خیال کنیم که نماینده فلان شهر و فلان حوزه انتخابیّه بودن، معنایش این است که بیاییم و بگوییم «آن‌جا اسفالت ندارد»، یا «آب ندارد»، یا «دانشگاه ندارد» یا چه و چه، این وظیفه نمایندگی نیست. شما باید قانونی را بگذرانید که بتواند امور همه جای کشور را متکفّل شود بمافیه حوزه نمایندگی شما؛ تا مبادا حوزه نمایندگی‌تان، از قانونی که همه جانبه وضع نشده است، به اقتضای کیفیّتش، خارج بماند. مسأله این است. در این کار، برادران و خواهران عزیز؛ باید با صمیمیت و اخلاص وارد شد. حرفی که بنده همواره - از قبل از شروع انتخابات تا به حال - در باب مجلس داشتم، این است که «باید مخلصانه و صمیمانه کار کرد.» و همین است که مؤثّر می‌افتد و مردم می‌پسندند و به آن دل می‌دهند. خطاست اگر نماینده‌ای بیاید در تریبون باز مجلس بایستد؛ بدون

توجّه به اقتضائات مالی و بودجه‌ای، بـدون توجّه به اولویّتها، بـدون توجه به برنامه‌هایی که مجلس قاعـدتاً باید آنها را تصویب کند، سنگی بینـدازد که «آقا، بیاییـد این کار را برای حوزه انتخابیّه من بکنیـد.» قصـدش هم این باشد که به مردم آن‌جا بگوید «ببینید! من برای شـما کـار می‌کنـم!» خطـاست اگر خیـال کنیـم کـه ایـن کـار، در جلب محبّت مردم نسبت به او اثر خواهـد کرد. و دیدیـد که نکرده‌است. چیزی کـه می‌توانـد دل مردم را بـه طرف مـا جلب کنـد - اگر جلـب دل مردم لازم باشـد؛ که البته لازم هم هست - اخلاص للّه است. این، راز قضیه است. یکی از حِکَم قرآنی و یکی از حِکَم اسلامی، این است. این، خودش حکمت است. حکمت یعنی این‌که «من اصلـح مـا بینه و بین اللّه، اصلـح اللّه مـا بینه و بین النّاس(۲).» یعنی من و شـما، اگر میانه خودمان را با خـدا درست کنیم، خـدا میانه مـا را بـا مردم، درست خواهـد کرد. راه دیگری وجود نـدارد. حکمت، یعنی این! حقیقتی است فراتر از محاسبات مادّی و حقیر؛ که «چه ارتباطی دارد ما مخلصانه به این لایحه رأی بـدهیم یا مخلصانه رأی ندهیم؟ یا مخلصانه این حرف را بگوییم؟ یا مخلصانه، از گفتن این حرف استنکاف کنیم؟ این امضا را بکنیم، یا این امضاء را نکنیم؟ این، چه ربطی دارد به این‌که مردم به ما علاقه‌منـد شونـد؟» طبق محاسبات مادّی و ظاهری، گاهی اینها، هیـچ ارتباطی با هم ندارد. اما، ماورای این محاسبات بسیار حقیر و کوته‌بینانه مادّی، محاسباتی حقیقی در عالم وجود، وجود دارد که آن، محاسبات حکمت آمیز الهی است. اگر شـما برای خدا کار کردیـد و در راه خـدا قدم برداشتید، خدا مشـکل شـما را با مردم، حل خواهد کرد. راه، این است. یعنی اگر انسان، حتی قصد جلب نفوس را هم داشـته باشـد، راهش این است که با صـمیمیّت عمل کند. اما ما باید قصدمان از این هم بالاتر باشد. ما باید تکلیفمان را انجـام دهیم. امـام این را به مـا یـاد داد. امـام این درس را مکرّر تکرار کرد. برادران و خواهران! مـا امروز در شـرایطی خاص هستیم. نظامی به نام اسـلام برافراشـته شده و سر به آسـمان کشیده است. این نظام، در مقابل حرکت قلدرانه و کافرانه و استبدادی قدرتهای بزرگ ایسـتاده و سـنگ راه آنهـا شـده است. اگر نظام اسـلامی نبود، امروز قـدرتهای بزرگ، در جهت مطامع و هـدفهای نامشروع خودشان گامهای موفّقتری برمی‌داشـتند.این، نظام اسلامی بود که این‌طور، احساس اسلامی را در ملتها بیدار کرد. این، نظام اسلامی بود که در مردم دنیا و ملتهای ضـعیف، احساس امکان اتّکا به نفس را دمید. این، نظام اسلامی بود که به ابرقدرتها تفهیم کرد: چنین نیست که آنچه آنها می‌خواهند عمل خواهد شد و تحقّق پیدا خواهد کرد! این نظام، در دنیا یک الگوی بسـیار درخشان و یک بنای سربرافراشـته‌ای شـده است. نگهداشـتن این نظـام، تلاش مخلصانه لازم دارد. این تلاش مخلصانه، در هر کس به گونه‌ای است. یک بخش از این تلاش مخلصـانه، که خیلی هم مهم است،مربوط به نیروی قانونگـذاری است. بایـد با اخلاص وارد شـد و این بخش را تأمین کرد. امروز، این بار بر دوش شـماست. دیروز بر دوش دیگران بود. فردا هم بر دوش دیگرانی دیگر خواهد بود. امروز، در این لحظه، شـما مخاطبیـد. ببینیـد چگونه عمل خواهیـد کرد. مصالـح جامعه را رعایت کنیـد. اولویّتها را رعایت کنیـد. از اوقات مجلس، حداکثر استفاده را بکنید. من باید از شما برادران و خواهران تشکّر کنم. من به آقای ناطق(۳) عرض کردم که اگر بشود، این مجلس زود شـروع بـه کـار کنـد. بحمـداللّه می‌بینیم که این کـار انجـام شـده‌است. این، چقـدر در روحیه مردم مؤثّر است که ببیننـد قضـیه اعتبارنامه‌ها و تشـکیل کمیسـیونها و مقـدّماتی که گاهی هفته‌ها طول می‌کشـیده، زود سپری شـده و مجلس وارد اصل موضوع شده است! خیلی مسائل وجود دارد که امروز ما بایـد به آنها برسـیم و نگوییم که اینها را دولت باید انجام دهد. شـما هستید که می‌توانید راهی جلوِ پـای دولت بگذاریـد و بگوییـد «مشـی کن»؛ و دولت مجبور است آن راه را برود. اگر قـانون مقابـل پای دولت گذاشتیـد، دولت خواهـد رفت. این دولت، دولتی است که همه وجود و فکر و ذکرش برای خـدمت به این کشور و مردم است. رئیس جمهور، جزو بهترینها، و وزرا و مسؤولین کشور، جزو افراد تجربه شـده و آزموده و علاقه‌مند به کارند. منتظرند که شـما بگوييد «راهی که ما تصویب می‌کنیم، این است. از این راه بروید»؛ و آنها بروند. شما هستید که باید اولویّتها را پیدا و روی آنها بحث کنید. نظرات پخته و سـنجیده را بگیریـد. نظرات کارشـناسان را بگیریـد. البته کارشـناس را بایـد بشناسـید. هر کارشناسـی مـورد اعتمـاد نیست. ای بسـا کارشـناسانی که مسؤولین بالا ـ را گمراه کردنـد! مـا در این چنـد سال، اینها را دیـده‌ایم. اینها جزو تجربیّات ماست؛ که کارشناسـی،

راهی را جلوِ نماینده مجلس یا مسؤول می‌گذارد که به وسیله آن، واقعیتی را واژگونه و غلط به او معرفی می‌کند. این‌طور نیست که شما بتوانید به هر کارشناسی اعتماد کنید. کارشناس باید شناخته شده باشد؛ باید مورد اعتماد باشد؛ باید به انگیزه و عشق اسلامی و انقلابی و میهنی او، اطمینان حاصل شده باشد و بدخواه نباشد. با استفاده از چنین کارشناسانی، با تأمّل و فکر و مطالعه روی طرحها و لوایح، و مشورت صحیح و واقعی - که صحنه مجلس و کمیسیونها جای مشورت واقعی است - باید شما بهترین قوانین را پیدا و تصویب کنید و به دولت بگویید که این بهترین راه را مشی کند. مردم هم وقتی این را ببینند، خشنود می‌شوند. نطقهای پیش از دستور، می‌تواند فضای جامعه را تلطیف کند؛ می‌تواند فضای جامعه را معطّر کند. من فراموش نمی‌کنم در اواسط سال ۶۰، وقتی که دشمنان و گروهکها و تفاله‌های ضدّ انقلاب و استکبار، آن جنایات و فجایع عظیم را در این کشور به وجود آورده بودند - شهادت ۷۲ تن، شهادت نخست‌وزیر و رئیس جمهور - بنده در بیمارستان بودم. خطبه‌های نماز جمعه در تهران، به اعتقاد من، در آن روز، بیشترین حمل بار انقلاب را بر دوش داشت. هر جمعه که می‌شد، از این کانون نماز جمعه، به سراسر کشور، نور منتشر می‌شد. حقایق برای مردم تشریح می‌شد و مردم می‌فهمیدند که در این کشور چه می‌گذرد و دشمن چه کار می‌کند. تریبونهای آزاد، این‌گونه است. مجلس، چنین شأنی باید داشته باشد. در آن‌جا که برای مردم ابهامی هست، آن‌جا که دشمن سؤالاتی را مطرح می‌کند؛ بذر تردیدی می‌کارد و در جامعه می‌پاشد، آن‌جا وظیفه شماست که این بذر تردید را از بیخ و بن در بیاورید و حقایق را روشن کنید. خیال می‌کنید دشمن بیکار است!؟ یک لحظه، دشمن بیکار نیست. هر وقت، هرطور بتواند، عمل می‌کند. همین قضایایی که اخیراً پیشامد کرد - قضایای مشهد و امثال آن - کار دشمن است. دشمن جهاز فکری خودش را به کار انداخته، برای این‌که ببیند چه وقت می‌شود ضربه زد. درست مثل میدان جنگ! همین‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «و انَّ اخا الحرب الارق و من نام لم ینم عنه(۴).» شما اگر داخل سنگر خوابت ببرد، دلیل بر این نیست که سنگرنشین روبه‌روی شما هم خوابش برده‌است. شما اگر غافل شدی، باید انتظار داشته باشی که ضربه را، بلافاصله بخوری! دشمن، هوشیار نشسته است. میلیونها دلار، بلکه اگر مبالغه نباشد میلیاردها دلار صرف می‌کنند، تا بتوانند ضربه کاری را به این انقلاب بزنند. اینها که با این انقلاب آشتی بکن نیستند. هر وقتی به گونه‌ای در صدد وارد آوردن ضربه‌اند. از قضایای مشهد، متأسفانه در بعضی از مطبوعات، تحلیلهای نادرستی کردند. مردم را متّهم کردند. من باید از مردم مشهد، به خاطر بعضی از تحلیلهایی که شد، عذرخواهی کنم. این مردم شریف و پاکی که مثل همه مردم کشور ما، این‌طور در راه انقلاب و اهداف آن فداکاری کردند، چطور کسی دلش می‌آید چیزی بنویسد یا بگوید و آنان را متهم کند؟! قضیه، کاملاً روشن است: ضدّانقلاب وارد ماجرا می‌شود. منتها از زمینه‌های فاسد و مردابهای گندیده استفاده می‌کند. این اراذل و اوباشی که گفته شد، بعضی تعجّب نکنند. چنین افرادی وجود دارند: یک قشرِ رذل اوباشِ چاقوکش، که اقلیّت معدودی هستند و دستگاههای انتظامی باید با اینها برخورد کنند. مثل علف هرزه، باید اینها را بکَنند و درو کنند و دور بیندازند. آن پس‌مانده استکبار می‌رود به سراغ اینها؛ با یک لقمه‌ای، با یک غارتی، با یک حرکت زشت آشوبگرانه، اینها را تطمیع و هدایت می‌کند. این‌جا برو، این کار را بکن، آن کار را بکن، سازمان تبلیغات را بزن، چه بکن... اینها هستند. هدایت به وسیله ضدّانقلاب معدود، مخفی و نقابدار است که پشت گروههای رذل واوباش پنهان می‌شود و کار به دست چنین افرادی صورت می‌گیرد. البته ممکن است بهانه‌اش را یک روز در برخورد با شهرداری پیدا کنند، یک روز در راه‌بندان فلان خیابان پیدا کنند و یک روز در یک چیز بیخودِ دیگر. هر روز ممکن است یک بهانه به وجود بیاورند و ایجاد کنند. وقتی بخواهند کاری را بکنند، می‌کنند. البته دستگاهها باید مواظب باشند. بنده به دستگاههایمان هشدار می‌دهم که نباید بهانه به دست دشمنان و بدخواهان بدهند. نیروهای انتظامی ما باید در این مسائل، مسؤولانه عمل کنند. لکن اینها ربطی به تحلیل قضایا ندارد. تحلیل قضیه این است: آن‌که در مقابل این مصائب، بیش از همه داغدار است، بیش از همه انگیزه دارد و بیش از همه آماده است، کیست؟مردم. همینهایی که انقلاب مال آنهاست. همینهایی که انقلاب را سیزده‌سال بر دوشهایشان تحمّل کردند. همینهایی که همه مشکلات را تحمّل

می کنند، برای این‌که به‌اهداف عالی برسند. آن تفاله‌ها و مغلوب شده‌ها و شکست‌خورده‌های جنگ بدر و حُنین‌اند که امروز از این گوشه و آن گوشه سربلند می کنند و میداندار می‌شوند و از اراذل و اوباش هم استفاده می کنند. پس، دشمن بیدار است. اگر این گونه حوادث، هیچ فایده‌ای نداشته باشد جز همین که به ما بگوید «دشمن بیدار است»، ما باید خدا را به خاطر همین حوادث هم، شکر کنیم. جوانانِ حزب‌اللّهی کشور و نیروهای مؤمن و مخلص و همانهایی که صحنه‌های جنگ را اداره کردند و بسیجیهایی که در طول این سالهای متمادی بارهای سنگین را بر دوش گرفتند و خانواده‌های شهدا و امثال آنان، اینها هستند که در صفوف مقدّم باید قرار گیرند؛ و قرار هم می گیرند. در چنین شرایطی، هر کس باید ببیند کجا قرار گرفته‌است؟ چه مسؤولیتی بر دوش اوست؟ چه کار عمده‌ای بر عهده اوست؟ یک لحظه از این کار نباید غفلت کرد و نسبت به آن، سستی ورزید. این، وظیفه ماست. این، آن چیزی است که بر دوش ما و چنین مجلسی است که آن قانونگذاری‌اش است؛ آن نطق پیش از دستورش است؛ آن، چگونگی برخوردش با قضایا و مسائل است؛ آن، چگونگی مباحثات داخلی مجلس است بین نمایندگان؛ که با هم مباحثه می کنند، حرف می‌زنند، تبادل نظر می کنند و به حقیقت می‌رسند؛ آن بی‌طمعی و بی‌نظری‌ای است که در نمایندگان وجود دارد. مجموعه اینهاست که مردم را خشنود و راضی خواهد کرد. این، پاسخی است به این اجابت مردم؛ که وقتی گفته شد «بیایید»، یعنی انقلاب و نظام به اینها گفت که «به پای صندوقها بیایید»، دیدید که چگونه آمدند و دشمن را مأیوس کردند! پاسخ این حرکت مردم، این است که ما یک مجلس این چنینی داشته باشیم. امیدواریم که خدای متعال به شما توفیق دهد. البته صحن مجلس، معاملات درون مجلس با یکدیگر؛ یعنی حرف زدنها، گفتگوها، مباحثات، همان‌طور که امام یک وقت به نمایندگان مجلس فرمودند «مباحثه طلبگی»، هیچ اشکالی ندارد. بگو بشنوِ طلبگی: این بگوید، او رد کند؛ این استدلال کند، او جواب دهد. اینها هیچ اشکالی ندارد. همچنانی که ایستادن پای مسؤولیت سوگندی که در برخورد با دولت خوردید، در ارائه قوانین، در جواب خواستن از دولت؛ اینها هیچ اشکالی ندارد. اینها هم خیلی خوب است؛ اما باید مخلصانه باشد؛ باید دور از جنجال باشد؛ باید دور از روشهایی باشد که حاکی از بی‌صداقتی و بی‌صمیمیّتی است. یک نکته دیگر را هم عرض کنم و آن این است: یکی از ایرادهایی که به مجالس ممکن است گرفته شود، این است که نمایندگان با اتّکا به نمایندگی درصدد باشند از امکانات دولتی خدای ناکرده، استفاده نادرستی کنند. این چیزی نیست که از چشم مردم پوشیده بماند. البته ما چنین گمانی به نمایندگان نداریم. نه به نمایندگان این دوره، نه به نمایندگان دوره‌های قبل. نماینده مسلمان، این‌طور نیست. نماینده‌ای که با هدف اسلامی آمده، محال است چنین چیزی در مورد او صادق باشد. لکن، باید مراقبت کرد. سفارشِ این را کردن، سفارشِ آن را کردن، موافقت اصولی برای این، اقدام برای آن، با فلان سرمایه‌دار مذاکره و تفاهم کردن، فریب فلان آدم را خوردن ... غرض، این چیزها، چیزهایی است که با حیثیّت و آبروی نمایندگی مناسبتی ندارد. امیدواریم خدای متعال، به شما برادران و خواهران عزیز کمک کند. به شما توفیق دهد و همه ما را هدایت کند تا بتوانیم آن چیزی را که وظیفه سنگین ماست، در این دوران انجام دهیم، و روح مقدّس امام بزرگوارمان را شاد کنیم. یعنی توصیه‌های ایشان، همچنان در فضای جامعه ما زنده بماند؛ چون عمل به توصیه‌های ایشان است که روح مطهّرشان و ارواح مقدّس شهدا را شاد خواهد کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

۱) از دیدگان او اشک جاری می‌شد. ۲) نهج‌البلاغه: کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ۳) حجةُ الاسلام و المسلمین ناطق نوری، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی. ۴) نهج البلاغه: نامه ۶۲.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید و بزرگ را به همه مسلمین و مستضعفان وعدالتجویان عالم وبه ملت شریف و عزیز ایران و به شما عزیزان، تبریک عرض

می کنم؛ بخصوص به برادرانی که از راههای دور تشریف آورده‌اند و عشق و شیفتگی خود را به مقام والای ولایتِ عظما، عملاً اثبات کردند. در ماجرای غدیر، حقایق بسیاری نهفته است. صورت قضیه این است که برای جامعه نو پای اسلامی در آن روز، که در حدود ده سال از پیروزی اسلام و تشکیل آن جامعه گذشته بود، نبیّ مکرّم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، موضوع حکومت وامامت را - با همان معنای وسیعی که دارد - حل می کردند و در غدیر خم و در بازگشت از حج، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را به جانشینی خود نصب می‌فرمودند. خودِ همین ظاهر قضیه، البته بسیار مهم است و برای کسانی که در مسائل یک جامعه انقلابی، اهل تحقیق و تدبّر باشند، یک تدبیرالهی است. ولی ماورای این ظاهر، حقایق بزرگی وجود دارد که اگر امّت و جامعه اسلامی به آن نکات برجسته توجّه کند، خط و راه زندگی روشن خواهد شد. اساساً اگر در قضیه غدیر، عموم مسلمین - چه شیعیان که این قضیه را قضیه امامت و ولایت می‌دانند و چه غیرشیعیان که اصل قضیه را قبول دارند، اما برداشت آنها از این موضوع، امامت و ولایت نیست - بیشترِ توجّه خودشان را امروز متوجّه و متمرکز به نکاتی کنند که در قضیه غدیر است، برای مصالح مسلمین دستاوردهای زیادی خواهد داشت. بنده به یکی دو نکته از آن نکات، به صورت کوتاه، اشاره می کنم. یکی از این نکات مهم، عبارت است از این که، با مطرح کردن امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزشهای حاکمیّت، معلوم شد. پیغمبر، در قضیه غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزشهای اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی‌رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همه میدانهای اسلامی: میدانهای خطر؛ میدانهای علم و دانش؛ میدان قضاوت و امثال اینها. یعنی با مطرح شدن امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به عنوان حاکم و امام و ولیّ اسلامی، همه مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره‌ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد. پس، در جوامع اسلامی، انسانهایی که از آن ارزشها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بندگان خدا و آن خصوصیّاتی که امیرالمؤمنین علیه الصّلاة و السّلام داشتند، بهره‌ای نداشته باشند، شایسته حکومت کردن نیستند. پیغمبر، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند. و این، یک درس فراموش نشدنی است. نکته دیگری که در ماجرای غدیر می‌شود فهمید، این است که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در همان چند سالی که به خلافت و حکومت رسیدند، نشان دادند که اولویّت در نظر آن بزرگوار، استقرار عدل الهی واسلامی است. یعنی عدالت، یعنی تأمین کردن هدفی که قرآن برای ارسال رسل‌وانزال‌کتب و شرایع آسمانی، بیان فرموده است: «لیقوم النّاس بالقسط(۱).» اقامه قسط الهی. قسط و عدل با دستوری که اسلام معیّن کرده، بهترین تضمین و تأمین کننده عدالت است. این، در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، اولویّت درجه اوّل بود. جامعه اسلامی، با عدل و قسط است که قوام پیدا می کند و می‌تواند به عنوان شاهد و مبشّر و هدایتگر و الگو و نمونه، برای ملتهای عالم مطرح شود. بدون عدل، ممکن نیست. ولو همه ارزشهای مادّی وظاهری و دنیایی هم فراهم شود، اگر عدالت نباشد، در حقیقت هیچ کاری انجام نشده است. این، آن برجسته‌ترین مسأله در زندگیِ حکومتیِ امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود. پیغمبر اکرم صلوات‌اللَّه و سلامه علیه که چنین عنصری رابه حکومت و ولایت مسلمین منصوب می کردند، در حقیقت اهمیت عدل را بیان فرمودند. پیغمبر می‌دانستند امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در چه جهتی فکر می کنند و حرکت خواهند کرد. آن حضرت دست پرورده پیغمبرند؛ شاگرد پیغمبرند؛ مطیع و عمل کننده به فرمان و درس پیغمبرند. پیغمبر با منصوب کردن امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در حقیقت عدل را در جامعه اسلامی اهمیّت بخشیدند و امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در طول همان چهار سال و نه ماه یا ده ماه حکومت ظاهری که داشتند، بیشترین اهتمامشان بر استقرار عدل در جامعه بود. آن حضرت، عدالت رامایه حیات اسلام و در حقیقت روح مسلمانی و جامعه اسلامی می‌دانستند. و این، آن چیزی است که ملتها به آن نیاز دارند و جوامع بشری در دوره‌های مختلف، از آن محروم بوده‌اند. در آن زمان هم محروم بودند؛ قبل از آن زمان هم محروم بودند؛ امروز هم اگر به صحنه عالم و کاری که ابرقدرتها

می‌کنند و روش حکومتی که حکّام مادی در دنیا عمل می‌کنند نگاه کنید، باز هم می‌بینید مشکل همین است. مشکل بشریّت، در حقیقت فقدان عدالت و اسلام و حکومت علوی و روش و منهاج امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، عدالت را در بین مسلمانان و جامعه اسلامی جاری می‌کردند و مانع از این شدند که بیت المال به اسراف مصرف شود. نگذاشتند دست تطاول باز شود. نگذاشتند کسانی بیت‌المال مسلمین را به ناحق مصرف کنند. البته بیت‌المال مسلمین در آن روز، به این شکل بود که درآمدهای جامعه اسلامی به شکل سرانه، بین مردم تقسیم می‌شد. این روش مالیه جدید و این شکلی که امروز در دنیا وجود دارد، آن روزها معمول نبود. همان درآمد را، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، بالسّویه تقسیم می‌کردند. بیت‌المال را بین صحابی و غیرصحابی و قرشی و هاشمی و غیرقرشی وغیرخاندان پیغمبر و همه و همه، به شکل یکسان تقسیم می‌کردند و این، مایه اعتراض خیلیها شد؛ اما امیرالمؤمنین، علیه‌الصّلاةوالسّلام، اعتنایی نکردند. امروز وضع تقسیم بیت المال به شکل عادلانه، آن‌طور نیست. امروز تقسیم سرانه نیست و روشهای دیگری در استقرار عدالت وجود دارد. امروز کسانی‌که با بیت‌المال مسلمین سروکار دارند، باید از مصرف وخرج کردن بیت المال در غیر مصارف عمومی و مردمی، خودداری کنند. این، راه تقسیم عادلانه بیت المال است. اگر مسؤولی خدای ناخواسته، در امر بیت‌المال اسراف بورزد، یا آن را در مصارف شخصی و یا برای دوستان و نزدیکان و مرتبطین خود مصرف کند، این، تخلّف از عدل و قرار واقعی در امر بیت‌المال است. باید بیت المال مسلمین در همان طریقی که قانوناً معیّن شده و همان مصارف عمومی و بخشهایی که وظیفه‌ای از وظایف کشور را برعهده دارد، مصرف شود. لذا امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، آن روز به کسانی که مسؤولیت امور کشور را برعهده داشتند، سختگیری را به جایی رساندند که به قول امروز، بخشنامه کردند: «ادقّوا اقلامکم(۲)»؛ سرِ قلمهای خودتان را که با آن می‌نویسید، ریز بتراشید. هم صرفه‌جویی در قلم، هم صرفه‌جویی در کاغذ، هم صرفه‌جویی در مرکّب! «و قاربوا بین سطورکم»؛ سطوری را که در کاغذ می‌نویسید به هم نزدیک بنویسید و در کاغذ صرفه‌جویی کنید. «واقصدوا قصد المعانی»؛ مطالب لازم را بنویسید. از زیاده‌روی و زیاده‌نویسی پرهیز کنید. اگر امروز بخواهند این حرفها را تکرار کنند، به این شکل خواهد بود که از ایجاد دستگاههای زاید، استخدامهای زاید و توسعه دادنهای زاید، خودداری کنید. یعنی باید از کاغذپراکنی و زیاده‌نویسیهای بیهوده و وقت تضییع کن، خودداری کنیم. این خصوصیات را، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، رعایت می‌کردند. در آخر این جمله هم، که بعضی از فقراتش را من عرض کردم، می‌فرمایند: «فان اموال المسلمین لایحتمل الاضرار.» ضرر رساندن به اموال مسلمانان را تحمل نمی‌کردند که کسی بخواهد ولو به اندازه کمی به اموال عمومی ضرر برساند. این، یعنی امانت‌دار دانستن خود و همه مسؤولین بیت المال. این، آن عدل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. و این آن قلّه‌ای است که ما باید به آن برسیم. آن بزرگوار - امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه - هم فرمودند، و همه ما هم گفتیم: بدیهی است که ما به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، نمی‌رسیم. بدیهی است که بشر معمولی، نه در این زمان، نه حتّی در آن زمان، قادر بر این نیست و نبود که مثل آن بزرگوار، مشی کند، یا عدالت را آن‌گونه اجرا کند و یا آن‌طور زندگی کند. موضوع این است که آن حضرت نمونه کاملند. باید تلاش کنیم خودمان را به آن نمونه کامل نزدیک و شبیه‌تر کنیم. اگر حرکت ما به گونه‌ای باشد که در حال دور شدن ازآن نمونه کامل باشیم، این، انحراف و خطاست. این متمرکز شدن روی عدالت و دل‌بستن به عدالت، راز اصلی دشمنیِ دشمنان اسلام با اسلام، بخصوص در روزگار ماست. در زمانهای قدیم هم البته همین گونه بوده است. اما امروز، علّت این‌که می‌بینید ابرقدرتها با ما - با جمهوری اسلامی؛ با شما ملّت - مخالفت دارند، احساس دشمنی دارند، اگر بتوانند ضربه‌ای وارد کنند وارد می‌کنند و پرهیز نمی‌کنند، همین است. چون جمهوری اسلامی، منادی چنان عدالتی است. عدالت بین همه ملتها؛ بین همه انسانها؛ بدون این‌که ملاحظه شود که کی مال کدام نژاد، یا کدام خون، یا کدام رنگ است. امیرالمؤمنین، علیه‌الصّلاةوالسّلام، در جامعه اسلامی آن روز و تحت حکومت خود، نگاه نمی‌کردند که این مسلمان است و این مسیحی است یا یهودی است. نسبت به همه آنها، مثل یک پدر بودند. حافظ منافع آنهابودند. امروز جامعه اسلامی ما،

این را می‌خواهد و ابرقدرتها حاضـر نیسـتند چنین چیزی را تحمّل کنند. زندگی ابرقدرتها، بر زورگویی بنا شده است؛ بر زیاده‌طلبی بنا شـده است؛ بر تصـرّف محیطهای زندگی ملتها و محروم کردن آنها به نفع خود، بنا شده است. لذا می‌بینید از جمهوری اسـلامی، ناخشـنود و ناراضـی‌اند. تبلیغـات می‌کننـد؛ فشارهـای تبلیغـاتی وارد می‌آورنـد؛ فشارهای سیاسـی وارد می‌کننـد؛ محاصـره اقتصادی می‌کننـد و با هرچه که درتوان و قـدرت دارنـد، سـعی می‌کننـد جمهوری اسـلامی را در انزوا و در زیر لطمات و ضـربات خود قرار دهند. این، به خاطر ترس از عدالت است؛ ترس از آن عدالت اسـلامی که منادی آن، شـما ملت ایران هستید. ملتها عدالت را دوست دارنـد. تشـنه عدالتنـد؛ و اگر ببینند ملتی پرچم عدالت را در دست گرفته است و در مقابل قلدرها و زورگوهای عالم و در راه عدل، فـداکاری و ایسـتادگی می‌کنـد، دلگرم و امیـدوار می‌شوند. واین، اتّفاق افتاده است. از بعد از پیروزی انقلاب تا امروز، ملتها دائم به شما نگاه کرده‌اند که ملت ایران هستید .به فداکاری شـما، به صبر شـما، به وفاداری شـما، به اسـلام و قرآن، به عشق شـما به قرآن و اسـلام و مقـام ولا‌یـتِ عظمی به علاقه شـما به پیمودن این راه، به ایمان شـما، به این‌که زنـدگی خوب در سایه ایمان اسـلامی تأمین می‌شود و لاغیر، نگاه کرده‌انـد. و همین هم هست. رفاه، سـعادت ، خوشـی، صـلح و امنیت برای یک ملت، در سایه ایمان به خـدا و حـاکمیّت ارزشـهای الهی تـأمین می‌شـود و لا‌غیر. ایـن را، در ملـت مـا فهمیده‌انـد. ایسـتادگی ملـت مـارا هم دانسـتند. این است که ابرقـدرتها عصـبانیند. ملتهـای ضـعیف هم به این ملت نگاه می‌کننـد و از او می‌آموزنـد. ایسـتادگی شـما، دنیایی را وادار کرد که در مقابـل ظلم و جور و زورگویی اسـتکبار بایسـتند. دنیـا این‌طور نبود! تنها علاج، در مقابل ظلم و تعـدّی و تجاوز و نامردمی اسـتکبار، عبارت است از ایستادگی و پایـداری روی همان معیارها و میزانهایی که غـدیر، سـمبل و رمز واقعی آن است؛ یعنی عـدالت؛ تلاش برای خـدا؛ ارزش دادن به تقوا و جهاد فی‌سبیل‌اللّه. ایسـتادگی بر روی این معیارهاست که خواهـد توانست این راه را در مقابل ملت ایران، بـازهم، بـازتر و هموارتر کنـد. ابرقـدرتها اگر خیـال می‌کننـد ملتی را که قلبش مؤمن به اصول الهی و اسـلامی است، می‌شود شکست داد، اشـتباه می‌کنند. چنین ملتی را نمی‌شود شـکست داد. بحمداللّه ملت ایران، با فداکاریهایی که کرده و ایستادگی در این میـدان، آثـار و ثمرات شـیرین آن را، خودشـان دیـده است. امروز ملت ما عزیز است، سـربلند است، مسـتقل است و تحت نفوذ هیچ سیاستی نیست. نیروهای ملت، آماده برای کار و تلاش کردن و برنامه‌ریزی برای پیشرفت کشورند. اینها برای یک ملت ارزش است. وقتی که ابرقـدرتها بر یک کشور و بر یک ملت مسـلّط باشـند، این امکانات و این فرصـتها را از آن ملت می‌گیرنـد؛ همچنان که در طول سالهـای سـیاه حکومت طواغیت از مـا گرفته بودنـد. از خـدای متعال می‌خواهیم که ما را در راه ایمان به قرآن و اسـلام و مقام ولا‌یـت، ثـابت قـدم بـدارد و توفیقـات خود را بر مـا نـازل کنـد. ان‌شاءاللّه مسـلمانان در همه کشورهای اسـلامی و از هر فرقه از فرَق اسـلامی که هسـتند، سـعی کننـد دلهایشـان رابه هم نزدیک کننـد و اتّحاد و وحـدت فیما بین را حفظ نماینـد. که این، خود، سـلاح بزرگی در مقابل دشـمنان اسلام است. والسّلام‌علیکم‌و رحمةاللّه و برکاته. --- ۱) حدید: ۲۵. ۲) .

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشـرهای مختلف مردم به مناسـبت فرارسیدن ماه محرم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امیدواریم به برکت انوار تابناک عاشورا و کربلا، خداونـد نور معرفتی بر دلهای ما بتاباند و ما را با حقایق و معارف و با محبّت خود، مأنوس فرماید. اوّلاً لازم است از شـما برادران و خواهرانی که در این‌جا اجتماع فرمودید، مخصوصاً برادران و خواهرانی که از شهرهای دیگر و راههای دور تشریف آورده‌اند، تشکّر کنم و به همه خوشامد بگویم. مطلب مناسبِ مهم در این موقعیت، مسائل مربوط به محرّم و آثار محرّم است که در طول تاریـخ، جـامعه اسـلامی از برکـات حـادثه عـاشورا بهره‌هـای زیـادی برده است. در انقلـاب بزرگ ملت ایران هم، عـاشورا و خـاطره حسـین‌بن‌علی علیه‌السّـِلام و قضایـای محرّم، نقشـی اساسـی داشت. موضوع عـاشورا، یـک موضوع تمام نشـدنی و

همیشگی است. چرا این حادثه، این‌قدر در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟ به نظر بنده، موضوع عاشورا، از این جهت کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خودگذشتگی‌ای که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اوّل تاریخ اسلام تا امروز، جنگها و شهادتها و گذشتها، همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان، مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط سختی را تحمّل کردند. این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اسرای ما، آزادگان ما، خانواده‌هایشان و بقیه کسانی که در سالهای بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلوِ چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آنها را خوانده‌اید. اما، هیچ کدام از این حوادث، با حادثه عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتّی شهادت شهدای بدر و احد و زمان صدراسلام. انسان تدبّر که می‌کند، می‌فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمّه ما علیهم‌السّلام، نقل شده است که خطاب به سیدالشهدا علیه‌الصّلاةوالسّلام فرموده‌اند: «لایوم کیومک یا اباعبداللَّه»؛ یعنی هیچ حادثه‌ای مثل حادثه تو و مثل روز تو نیست. چون عاشورا یک واقعه استثنایی بود. لُبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ‌کس به او کمک نکرد! حتّی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر یک می‌توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند! ابن‌عبّاس یک‌طور؛ عبداللَّه‌بن‌جعفر یک‌طور؛ عبداللَّه‌بن‌زبیر یک‌طور؛ بزرگان باقی‌مانده از صحابه و تابعین یک‌طور... شخصیتهای معروف و نام و نشان‌دار و کسانی که می‌توانستند تأثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک‌طور از میدان خارج شدند. این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می‌گفتند. اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است؛ رحم نمی‌کند و تصمیم بر شدّت عمل دارد، هرکدام از گوشه‌ای فرار کردند و امام حسین علیه السّلام را در صحنه تنها گذاشتند. حتی برای این‌که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید!» این، یک عبرت عجیب در تاریخ است. آن‌جا که بزرگان می‌ترسند، آن‌جا که دشمن چهره بسیار خشنی را از خود نشان می‌دهد، آن‌جا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند میدان غریبانه‌ای آنها را در خود خواهد گرفت؛ آن‌جاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود. در تمام دنیای اسلامی آن روز - که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند - با جمعیت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام بود. بدیهی بود که وقتی مثل امام حسینی حرکت و قیام کند، عدّه‌ای از مردم هم دور او را خواهند گرفت و گرفتند. اگر چه آنها هم، وقتی معلوم شد که کار چقدر سخت است و چقدر شدت عمل وجود دارد، یکی‌یکی از دور آن حضرت پراکنده شدند، و از هزار و اندی آدمی که با امام حسین علیه‌السّلام، از مکه به راه افتاده، یا در بین راه به حضرت پیوسته بودند، در شب عاشورا تعدا اندکی ماندند که با مجموع آنچه که روز عاشورا خودشان را به حضرت رساندند، هفتاد و دو نفر شدند! این، مظلومیت است. این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلّت نیست. امام حسین علیه السّلام، عظیمترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان‌قدر که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است؛ و با غربت هم به شهادت رسید. فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد می‌رود؛ مردم به نام او شعار می‌دهند و از او تمجید می‌کنند؛ میدان اطراف او را انسانهای پرشوری مثل خود او گرفته‌اند؛ می‌داند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد، و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ‌گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می‌ایستد و مبارزه می‌کند و تن به قضای الهی می‌سپارد و آماده کشته شدن در راه خدا می‌شود. عظمت شهدای کربلا به این است! یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عدّه خود را مجوزّی

برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. این است که یک آدم را، یک رهبر را، یک ملت را عظمت می‌بخشد: نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن. سیدالشهدا علیه‌الصّلاةوالسّلام، می‌دانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضدّ او پر خواهد کرد. امام حسین علیه السّلام، کسی نبود که زمان و دشمن را نشناسد. می دانست دشمن چه خباثتهایی خواهد کرد. درعین حال، این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه او، بالأخره دشمن را هم در کوتاه مدّت و هم در بلند مدّت شکست خواهد داد. و همین‌طور هم شد. خطاست اگر کسی خیال کند که امام حسین علیه السّلام، شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه جنگ آن کس که کشته می‌شود شکست نخورده است. آن کس که به هدف خود نمی‌رسد، شکست خورده است. هدف دشمنان امام حسین علیه السّلام، این بود که اسلام و یادگارهای نبوّت را از زمین براندازند. اینها شکست خوردند. چون این‌طور نشد. هدف امام حسین علیه‌السّلام این بود که در برنامه یکپارچه دشمنان اسلام، که همه‌جا را به رنگ دلخواه خودشان در آورده بودند یا قصد داشتند درآوردند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیت و حقانیّت آن در همه جا سر داده شود و بالأخره دشمن اسلام، مغلوب شود. و این، شد. هم در کوتاه مدّت امام حسین علیه‌السّلام پیروز شد و هم در بلند مدّت. در کوتاه مدّت به این ترتیب که، خودِ این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی‌امیّه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام - در مدینه و در مکه - پی‌درپی حوادثی پیش آمد و بالأخره منجر به نابودی سلسله آل ابی‌سفیان شد. به فاصله سه، چهار سال، سلسله آل ابی‌سفیان به کلّی برافتاد و از بین رفت. چه کسی خیال می‌کرد این دشمنی که امام حسین علیه السّلام را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن‌طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؛ آن هم در سه یا چهار سال؟! در دراز مدّت هم امام حسین علیه‌السّلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چقدر دین در دنیا رشد کرد! چقدر اسلام ریشه‌دار شد! چگونه ملتهای اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند! علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالأخره بعد از گذشت قرنها، امروز، پرچم اسلام بر فراز بلندترین بامهای دنیا، در اهتزاز است. آیا یزید و خانواده یزید به این‌که اسلام این‌طور، روزبه‌روز رشد کند راضی بودند؟ آنها می‌خواستند ریشه اسلام را بکَنند؛ می‌خواستند از قرآن و پیغمبر اسلام، اسمی باقی نگذارند. اما می‌بینیم که درست به عکس شد. پس، آن مبارز و مجاهد فی‌سبیل‌اللّٰه که آن‌طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خونش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت، بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملتها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر - حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند - نقل می کنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را، از حسین‌بن‌علی علیه السّلام یاد گرفتیم.» انقلاب خودِ ما هم یکی از همین مثالهاست. مردم ما هم از حسین‌بن‌علی علیه السّلام یاد گرفتند. فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست. فهمیدند که در مقابل دشمنِ علی‌الظّاهر مسلّط، عقب نشینی کردن، موجب بدبختی و روسیاهی است. دشمن هر چه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئه مؤمنه، باتوکّل به خدا در مقابل او مجاهدت کند ، بالأخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه مؤمنه است. این راملت ما هم فهمیدند. آنچه که من امروز می‌خواهم عرض کنم این است: شما برادران و خواهران عزیز و همه ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلاـ مثالی است برای این‌که در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این، یک الگوی امتحان شده‌است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه‌السّلام، با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید؛ اما معنایش این نیست که هرکس راه حسین علیه السّلام را می‌رود و همه کسانی که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملت ایران، بحمداللّٰه امروز راه حسین علیه السّلام را آزمایش کرده است و با سر بلندی و عظمت، در میان ملتهای اسلام و ملتهای جهان، حضور دارد. آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین علیه السّلام؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلّط بود. در دوران جنگ نیز همین‌طور بود. ملت ما می‌فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم. عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از دست دادند و جانباز شدند.

عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند. عدّه‌ای هنوز هم در زندان بعثیها هستند. اما ملت با این فداکاریها به اوج عزّت و عظمت رسیده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام بر افراشته شده است. این، به برکت آن ایستادگی است. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است: آن ایستادگی، امروز هم واجب و لازم است. امروز قدرت استکباری امریکا می‌خواهد ملت ایران و ملتهای مبارز مسلمان را در همه دنیا، از سطوت و بطش خود بترساند. بعد از آن‌که بلوک شرق از بین رفت، بسیاری از اجزای پاره‌پاره آن، از روی ضعف نفس، جذب و تسلیم دشمن دیروز خودشان شدند و دولتهای ضعیف النّفس، در بسیاری از کشورها زیر بار تحمیل دولت امریکا رفتند. امروز سیاستی که امریکا به دوستان و دستیاران خودش املا می‌کند، این است که هر مقاومتی در راه تسلّط مطلق استکبار را باید از بین ببرند. می‌گویند: «اکنون که بسیاری از دولتها در مقابل ما تسلیم شده‌اند، چرا طرفداران اسلام تسلیم نمی‌شوند؟! چرا ملتهای اسلامی تسلیم نمی‌شوند؟! چرا ملت ایران تسلیم نمی‌شود؟!» می‌خواهند ملتهای مسلمان رابترسانند. امروز، آن روزی است که ملتهای اسلامی نباید در مقابل ظاهر قدرتمندانه استکبار، دچار ترس و تردید شوند. این مبارزه ادامه دارد. البته ملت بزرگوار ما، تا امروز که دوران سازندگی است، مسائل و مشکلات زیادی را از سر گذرانیده است. مصایب بزرگی را شما پشت سر گذاشته‌اید و بحمداللَّه به این‌جا رسیده‌اید. اما مقاومت لازم است. دشمنان باید از تسلیم شدن ملت ایران مأیوس شوند. هیچ‌کس در داخل نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد که بشود این حق را به او داد که از سطوت و شوکت ظاهری و پوشالی دشمنان بترسد و واهمه کند. ما ملت بزرگی هستیم. ما از چه کسی می‌ترسیم!؟ ما دارای قدرتهای فراوان هستیم. ملت ما دارای استعداد علمی است؛ دارای ذخایر مادّی است؛ دارای سابقه تاریخی است؛ دارای ریشه‌های علمی و فرهنگی است؛ بالاتر از همه، دارای ایمان اسلامی و توکّل به خداست. ملت ما ملت مستقلی است و باید به خود تکیه کند. مسؤولین باید به ملت و استعدادهای ملّت تکیه کنند. دست حاجت به طرف دشمن نباید دراز کرد. دشمن، منتظر اظهار ضعف و عجز از طرف ملتِ طرفدار قرآن و اسلام است. ما نباید این فرصت و امکان را به دشمن بدهیم که خیال یا احساس کند که در میان ما، ضعفی هست. جوانانِ بااستعداد هستند؛ نیروهای علمی در میان ما هستند؛ روح ابتکار در میان ملت ما فراوان است. این ملت می‌تواند روی پای خودش بایستد. دشمن به مؤمنین و به اسلام هیچ‌گونه کمکی نخواهد کرد. اینها با اسلام دشمنند. همه مسؤولین در بخشهای مختلف، باید به این نکته توجّه کنند. ما باید به خودمان متّکی باشیم؛ به سرمایه‌های خودمان، به علم خودمان، به استعداد خودمان، به تواناییهای مادّی خودمان، به ذخایر زیرزمینی خودمان. نه این‌که راه دادوستد را ببندیم. اما نباید تسلیم و مقهور قدرت دشمن شویم. این ملت، یک ملت با سابقه و بزرگ است. ما نزدیک شصت میلیون جمعیت، بااین کشور پهناور، با این امکانات، با این موقعیت حسّاس در جغرافیای عالم، ملتی نیستیم که قدرتهای بزرگ بتوانند ما را با تهدید و ارعاب، زیر بال خودشان بگیرند و ما را بترسانند. ملت و دولت، دست در دست یکدیگر، با سرمایه‌های گوناگونی که در این کشور هست، باید این کشور را بسازند. این کشور، به دست ایرانی باید ساخته شود. غیر ایرانی، مورد اعتماد نیست. سالهای متمادی دراین کشور، غیر ایرانیها به عناوین مختلف - به عنوان مستشار و غیره - آمدند و خیانت کردند. دولت برای ملت، ملت برای دولت، پشت سرِ دولت، آحاد ملت دست در دست هم، قشرهای مختلف دوشادوش یکدیگر! باید مثل خاری در چشم استکبار و شیطان بزرگ فرو رفت. نباید اجازه داد که آنها در ملت ایران طمع کنند. و این، به برکت روح امام حسین علیه السّلام است. به برکت روح عاشوراست. در ایام محرّم و صفر، ملت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکّل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را، در خودشان تقویت کنند و از امام حسین علیه‌السّلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که دلهای مارا با حسین‌بن‌علی، علیه السّلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند. یک عدّه کج فهم نگویند که «امام حسین علیه السّلام شکست خورد.» یک عده کج فهم نگویند که «راه امام حسین علیه السّلام معنایش این است که همه ملت ایران کشته شوند.» کدام انسان نادانی، چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملت از حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام باید درس بگیرد. یعنی از دشمن نترسد؛ به خود متّکی باشد؛ به

خدای خود توکّل کند؛ بداند که اگر دشـمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است. بداند اگر جبهه دشمن، به ظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی‌اش کم است. مگر نمی‌بینید که نزدیک چهارده سال است که دشـمنان خواسـته‌اند جمهوری اسلامی را از بین ببرند و نتوانسته‌اند! این چیست جز ضعف آنها و قدرت ما؟ ما قوی هستیم. ما به برکت اسلام، قدرت داریم. ما به خدای بزرگ متوکّل و متّکی هستیم. یعنی نیروی الهی را با خودمان داریم. دنیا در مقابل چنین نیرویی نمی‌تواند بایستد. امیدواریم خداوند متعال به برکت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، ما را از یاوران آن بزرگوار قرار دهد. ما را در صحنه مجاهدت در راه خدا، از پیشتازان قرار دهد و روح مقدّس امام بزرگوارمان را از ما راضـی کند. ما را از سـربازان و یاوران امام زمان ارواحناله‌الفداء قرار دهد و قلب مقدّس آن بزرگوار رااز ما خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته.

بیانات رهبرمعظم انقلاب اسلامی در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت

بیانـات رهبرمعظم انقلاـب اسـلامی در دیـدار فرمانـدهان گردانهـا، گروهانها و دسـته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسـیج سراسـر کشور، در سالروز شـهادت امام سـجّاد(ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم دیداری بسیار مناسب، در وقتی مناسب است. ایام عاشورای حسینی است و شـما برادران و خواهران هم از عاشوراییها و حسـینیها هستیـد. بسـیج بیست میلیونی انقلاب اسـلامی، ثابت کرده است که در صراط حسین‌بن‌علی علیه‌السّـلام و صـراط عـاشورا قـدم بر می‌دارد. آنچـه که من امروز عرض خـواهم کرد، مربـوط به همین قضـیه عاشوراست که با وجود آن همه سخنی که درباره این حادثه گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، بازهم جای سخن وتامّل وتدبّر و عبرت گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه عظیم؛ یعنی حادثه عاشورا، از دو جهت قابل تامّل و تـدّبراست. غالباً یکی ازاین دو جهت، مورد توجّه قرار می‌گیرد. بنده امروز می‌خواهم در این‌جا آن جهت دوم را، بیشتر مورد توجّه قرار دهم. جهت اوّل، درسـهای عاشوراست. عاشوراپیامها و درسـهایی‌دارد. عاشورا درس می‌دهـد که برای حفظ دین، بایـد فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه چیز بایـد گـذشت. درس می‌دهـد که در میـدان نبرد حقّ و باطـل، کوچک وبزرگ، زن ومرد، پیر و جوان، شـریف و وضیع و امام و رعیّت، با هم‌در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه دشمن با همه تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب پذیر است. (همچنان که جبهه بنی‌امیه، به‌وسیله کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید، و بالأـخره هم این ماجرا، به فنای جبهه سـفیانی منتهی شـد.) درس می‌دهـد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیزبیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب می‌خورنـد. بی‌بصیرتهادرجبهه باطل قرار می‌گیرنـد؛ بدون این‌که خود بدانند. همچنان که در جبهه ابن‌زیاد، کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند. اینها درسهای عاشوراست. البته همین درسها کافی است که یک ملت را، از ذلّت به عزّت برساند. همین درسـها می‌تواند جبهه کفر و اسـتکبار را شکست دهد. درسهای زندگی سازی اسـت. این، آن جهت اوّل. جهت دوم از آن دو جهـتی که عرض کردم، «عبرتهـای عـاشورا»ست. غیراز درس، عـاشورا یـک صـحنه عبرت است. انسان بایـد به این صـحنه نگاه کنـد، تا عبرت بگیرد. یعنی چه، عبرت بگیرد؟ یعنی خود رابا آن وضـعیت مقایسه کند و بفهمـد در چه حال و در چه وضـعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می‌کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می‌گویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردیـد و اتومبیلی را دیدیـد که واژگون شـده یا تصادف کرده و آسیب دیـده؛ مچاله شده و سرنشـینانش نـابود شده‌انـد، می‌ایستیـد و نگـاه می‌کنیـد، برای این‌که عـبرت بگیریـد. معلـوم شـود که چطـور سـرعتی، چطـور حرکـتی و چگونه راننـدگی‌ای، بـه این وضـعیت منتهی می‌شـود. این هم‌نـوع دیگری از درس است؛ امـا درس از راه عـبرت گیری است. این را قـدری بررسـی کنیم. اوّلین عـبرتی که در قضـیه عـاشورا مـا را به خـود متوجّه می‌کنـد، این است که بـبینیم چه شـد که پنجاه سـال بعـد از درگذشت پیغمبر صـلوات‌اللّه و سـلامه علیه، جامعه اسـلامی به آن حدّی رسید که کسی مثل امام حسین علیه‌السّلام، ناچار شد برای نجات جامعه اسـلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ این فداکاری حسـین بن علی علیه‌السّـلام، یک وقت بعد از هزار سال از صدراسـلام

است؛ یک وقت درقلب کشورها و ملتهای مخالف و معاند بااسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، در مرکزاسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هر چه نگاه کرد چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونینِ با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، والّا از دست رفته است؟! عبرت این‌جاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را می‌بست، به دست مسلمانها می‌داد و آنها تا اقصی نقاط جزیزةالعرب و تا مرزهای شام می‌رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می‌کردند؛ آنها از مقابلشان می‌گریختند و لشکریان اسلام پیروزمندانه برمی‌گشتند؛ که در این خصوص می‌توان به ماجرای «تبوک» اشاره کرد. روزگاری در مسجد و معبر جامعه اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر با آن لحن و آن نَفَس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد وآنها را در جاده هدایت با سرعت پیش می‌برد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسد و آن‌قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید برآنها حکومت می‌کرد؟! وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن‌علی علیه‌السّلام، دید که چاره‌ای جزاین فداکاری عظیم ندارد! این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیراست. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجّه دقیق قرار دهیم. ما امروز یک جامعه‌اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه‌اسلامی، چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! کوفه یک نقطه بیگانه از دین نبود! کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در بازارهای آن راه می‌رفت؛ تازیانه بر دوش می‌انداخت؛ مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ فریاد تلاوت قرآن در «آناءاللیل و اطراف النهار» ازآن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این، همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را، با اسارت می‌گرداندند. در ظرف بیست سال چه شد که به آن‌جا رسیدند؟ اگر بیماری‌ای وجود دارد که می‌تواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبراسلام و امیرالمؤمنین علیهما السّلام بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم. امام بزرگوارما، اگر خودرا شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلوات‌اللّه و سلامه علیه محسوب می‌کرد، سرِ فخر به آسمان می‌سود. امام، افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر کجا؟! آن جامعه را پیغمبر ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت، این‌جاست! ما باید آن بیماری را بشناسیم؛ آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم. به‌نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، آقازاده اوّلِ دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین، پسر علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند، او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را به اسارت گرفتند! حرف دراین زمینه، زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می‌کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن، آن درد را به مسلمین معرفی می‌کند. آن آیه این است که می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصّلاة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا(۱).» دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دورشدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویّت؛ حساب معنویّت را از زندگی جدا کردن و توجّه و ذکر و دعا و توسّل و طلب از خدای متعال و توکّل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «واتّبعوا الشهوات»؛ دنبال شهوترانیها رفتن؛ دنبال هوسها رفتن و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری‌مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن. اینهارا اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی وبزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه‌اسلامی، آن

حالت آرمانخواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکراین باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این‌که «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد. نظام اسلامی، با ایمانها، با همّتهای بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمیت دادن و زنده نگه‌داشتنِ شعارها به وجود می‌آید و حفظ می شود و پیش می‌رود. شعارها را کم رنگ کردن؛ اصول اسلام وانقلاب را مورد بی‌اعتنایی قراردادن و همه چیز را با محاسبات مادّی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه رابه آن‌جا خواهد برد که به چنان وضعی برسد. آنها به آن وضع دچار شدند.روزگاری برای مسلمین، پیشرفت اسلام مطرح بود؛ رضای خدا مطرح بود؛ تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود؛ آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره کشور، دستگاه زهد و تقوا وبی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیّتی مثل علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السّلام، خلیفه شد. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السّلام شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خداباشد؛ آدمهایی که‌این معیارها را دارند، در صحنه عمل می‌آیند و سر رشته کارها رابه دست می گیرند و جامعه، جامعه‌اسلامی می‌شود. اما وقتی‌که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیا طلب‌تراست، هر کس که شهوترانتراست، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگتراست، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تر است، بر سرِ کار می‌آید. آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمربن‌سعد و شمر و عبیداللّه‌بن‌زیاد به ریاست می‌رسند و کسی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، به مذبح می‌رود، و در کربلا به شهادت می‌رسد! این، یک حساب دو دو تا چهارتاست. باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیارِ تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی علیه‌السّلام، باید خونش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم‌است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیداللّه، شخص اوّل کشور عراق شود. همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادّیِ جهانی بایستد و آنها را عوض کند. دنیای امروز، دنیای دروغ، دنیای زور، دنیای شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادّی برارزشهای معنوی است. این دنیاست! مخصوص امروز هم نیست. قرنهاست که معنویّت در دنیا روبه افول و ضعف بوده است. پول‌پرستها و سرمایه‌دارها تلاش کرده‌اند که معنویّت را از بین ببرند. صاحبان قدرت، یک نظام و بساط مادّی‌ای در دنیا چیده‌اند که در رأسش قدرتی از همه دروغگوتر، فریبکارتر، بی‌اعتناتر به‌فضایل انسانی و نسبت به انسانها بیرحم‌تر مثل قدرت امریکاست. این می‌آید در رأس و همین طور، می‌آیند تا مراتبِ پایین‌تر. این، وضع دنیاست. انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره اسلام؛ زنده‌کردن «انّ اکرمکم عنداللّه اتقیکم»(۲). این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند. اگر آن ترتیبِ مادّیِ جهانی باشد، معلوم است که شهوترانهایِ فاسدِ رو سیاه و گمراهی مثل محمّدرضا باید در رأس کار باشند و انسانِ با فضیلتِ منوّری مثل امام باید در زندان یا درتبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی‌فضیلتی حاکم است، کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای عرفان است و دارای توجّه به خداست، جایش در زندانها یادر مقتل ومذبح یا در گودال قتلگاههاست. وقتی مثل امامی برسرکارآمد، یعنی ورق برگشت؛ شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوی بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیّت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروّت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد. امام که بر سرِ کار می‌آید، یعنی این خصلتها می‌آید؛ یعنی این فضیلتها می‌آید؛ یعنی این ارزشها مطرح می‌شود. اگراین ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می‌ماند. آن وقت امثال حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاهٔ والسّلام، دیگربه مذبح برده نمی‌شوند. اما اگر اینها را از دست دادیم

چه؟ اگر روحیه بسیجی را ازدست دادیم چه؟ اگربه جای توجّه به تکلیف و وظیفه وآرمان الهی، به فکر تجمّلات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را - که هیچ چیزنمی‌خواهد جز این‌که میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - درانزوا انداختیم و آن آدم‌پرروِیِ افزون‌خواهِ پرتوقّعِ بی‌صفایِ بی‌معنویّت را مسلّط کردیم چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبیّ‌اکرم صلوات‌اللَّه‌وسلامه‌علیه و شهادت جگرگوشه‌اش پنجاه سال شد، در روزگار ما، این فاصله، خیلی کوتاهتر ممکن است بشود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که‌ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم. پس، عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود. عدّه‌ای مسائل را اشتباه گرفته‌اند. امروز بحمداللَّه مسؤولین دلسوز و علاقه‌مند و رئیس‌جمهور انقلابی و مؤمن بر سرِ کارند، و کشور را می‌خواهند بسازند. اما عدّه‌ای، سازندگی را با مادّیگرایی، اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی است، مادّیگری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند. سالهای سال، این کشور را ویران کرده‌اند. بعد از انقلاب هم، به وسیله مهاجمین خارجی، هشت سال، همان کار را ادامه دادند. این کشور، باید ساخته شود. این سازندگی، تلاش لازم دارد. از پایان جنگ تاامروز، هنوز سه سال و اندی می‌گذرد.زمان زیادی از پایان جنگ تا امروز نگذشته است. یک بمب در یک‌جا بیفتد، یک لحظه ویرانگری است؛ اما ساختن همان ویرانه، چقدر طول می‌کشد؟! فرض کنید ساختمانی، خانه‌ای، عمارت دو، سه طبقه‌ای، دریک لحظه منفجر می‌شود؛ اما دریک لحظه، ساخته نمی‌شود. یک کشور را هشت سال ویران کردند. مگر شوخی است!؟ قبل از این، خاندان منحوس پهلوی - که لعنت خدا برآنها و برکارگزاران و دستیارانشان، و لعنت خدا بر خانواده قاجار و دستیارانشان‌باد - این مملکت را ویران کردند. بعد که انقلاب شد تا آن را بسازد، مگر دشمنان توانستند تحمّل کنند!؟ امروز اسناد همکاری امریکا با عراق در جنگ تحمیلی علیه ما، در حال روشدن است. ما آن روز می‌گفتیم؛ ما آن روز قاطعانه می‌گفتیم که شرق و غرب از عراق حمایت می‌کنند. اما یک عدّه کوته فکرهای داخلی، انکار می‌کردند و می‌گفتند به چه دلیل؟ بفرمایید؛ این هم دلیل! امروز اسناد خود امریکاییها را امریکاییها رو می‌کنند و معلوم می‌شود که دراین چند سال، چه کمکهای عظیمی به عراق کردند. شرق و غرب با یکدیگر همدست شدند؛ این جنگ را به‌راه انداختند و مملکت را ویران کردند. بعد از سالها ویرانگریِ حکّام فاسد پهلوی و قاجار وبعد از چند سال ویرانگریِ جنگ، اکنون دولت جمهوری اسلامی، به کمک مردم و کارگزاران و متخصّصین و کاردانهایش، می‌خواهد این کشور را بسازد. این، کارِ یک روز و دو روز نیست؛ کار یک سال و دو سال هم نیست. این همه مراکز مادیّ از بین‌رفته،این همه امکان اشتغال نابود شده...! اینها چیزی نیست که ظرف مدت کوتاهی برگردد. این را می‌گویند «سازندگی». این، یک مجاهدت است، یک جهاد فی سبیل‌اللَّه است. هر کس که در این مجاهدت شرکت کند، جهاد کرده است. کسی که در راه اداره و حفظ جامعه اسلامی - که یک واجب بزرگ است - گامی برداشته، خیلی با ارزش است. اما آن طرف قضیه، مادّیگری است، مادّه‌پرستی است، دنیاطلبی است. آن، یک حرفِ دیگر است. سازندگی، کاری بود که علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام داشت؛ که حتّی شاید در دوران خلافت هم - که حالا من این را تردید دارم. اما تا قبل از خلافت، قطعی است - با دست خود نخلستان آباد می‌کرد؛ زمین احیا می‌کرد؛ درخت می‌کاشت؛ چاه می‌کند و آبیاری می‌کرد. این، سازندگی است! دنیاطلبی و مادّی‌طلبی، کاری است که عبیداللَّه زیاد و یزید می‌کردند. آنها چه وقت چیزی را به وجود می‌آوردند و می‌ساختند؟! آنها فانی می‌کردند؛ آنها می‌خوردند؛ آنها تجمّلات را زیاد می‌کردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد. امروز عدّه‌ای به اسم سازندگی خودشان را غرق در پول و دنیا و مادّه‌پرستی می‌کنند. این سازندگی است؟! آنچه که جامعه ما را فاسد می‌کند، غرق‌شدن در شهوات است؛ از دست‌دادن روح تقوا و فداکاری است؛ یعنی همان روحیه‌ای که در بسیجیهاست. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلتهای اصلی انقلاب زنده بماند. دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا - سعی می‌کند جوانهای ما را از مابگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند،

يك" تهاجم‌فرهنگى "بلكه بايـد گفت يك «شبيخون فرهنگى» يك «غارت فرهنگى» و يك «قتل عام فرهنگى» است. امروز دشـمن اين كار را با ما مى كند. چه كسـى مى تواند ازاين فضيلتها دفاع كند؟ آن جوان مؤمنى كه دل به دنيا نبسته، دل به منافع شخصى نبسته و مى توانـد بايسـتد و از فضـيلتها دفـاع كنـد. كسـى كه خودش آلوده و گرفتـاراست كه نمى توانـد از فضـيلتها دفـاع كنـد! اين جوان بااخلاص مى توانـد دفاع كنـد. اين جوان، از انقلاب، از اسـلام، از فضايل و ارزشهاى‌اسـلامى مى توانـد دفاع كنـد.لـذا، چنـدى پيش گفتم: «همه امربه معروف و نهى از منكر كننـد.» الآن هم عرض مى كنم: نهى از منكر كنيد. اين، واجب است.اين، مسؤوليت شـرعى شماست. امروز مسؤوليت انقلابى و سياسى شـما هم هست. به من نامه مى‌نويسـند؛ بعضـى هم تلفن مى كننـد و مى گويند: «مانهى از منكر مى كنيم. اما مأمورين رسـمى، طرف ما را نمى گيرنـد. طرف مقابل را مى گيرنـد!» من عرض مى كنم كه مأمورين رسـمى - چه مـأمورين انتظـامى و چه مـأمورين قضـايى - حق ندارنـد از مجرم دفـاع كننـد. بايـد از آمر و نـاهى شـرعى دفاع كننـد. همه دسـتگاه حكومت مابايـد ازآمربه معروف وناهى از منكر دفاع كند.اين، وظيفه است.اگر كسـى نماز بخواند و كس ديگرى به نمازگزار حمله كنـد، دسـتگاههاى ما از كـداميك بايـد دفاع كننـد؟ از نمازگزار يااز آن كسـى كه سـجّاده رااز زير پاى نمازگزار مى كشـد؟ امر به معروف و نهى از منكر نيز همين‌طور است. امر به معروف هم مثل نماز، واجب است. در نهـج‌البلاغه مى‌فرمايد: «و ما اعمال البّر كلها و الجهـاد فى سبيـل‌اللّه عنـد الامر بالمعروف و النّهى عن المنكر الا كنفثهٔ فى بحر لجّى.»(۳) يعنى امر بـه معروف ونهى از منكر، در مقيـاس وسـيع و عمـومى خـود، حـتى از جهـاد بالاـتراست؛ چـون پـايه ديـن رامحكـم مى كنـد. اسـاس جهـاد راامربـه معروف ونهى‌ازمنكراسـتوار مى كنـد. مگر مأمورين و مسؤولين ما مى‌تواننـد آمربه معروف وناهى از منكر را باديگران مساوى قرار دهنـد؛ چه رسـد به اين كه نقطه مقابل‌او را تأييد كنند!؟ البته جوان حزب‌اللّهى هم بايد باهوش باشد. بايد چشـمهايش رابازكند و نگذارد كسـى در صفوف او رخنه كند و به‌نام امربه معروف ونهى‌ازمنكر، فسادى ايجاد نمايد كه چهره حزب‌اللّه را خراب كند. بايد مواظب باشيد. اين، به عهـده خودتـان است. من يقين دارم - و تجربه‌هـاى اين چنـدسال هم نشـان داده - تانيروهـاى مؤمن وحزب‌اللّهى براى انجام كارى به ميـدان مى آيند، يك عدّه عناصـر بدلى و دروغين، با نام اينها در گوشه‌اى فسادى ايجاد مى كنند تا ذهن مسؤولين را نسبت به نيروهـاى مـؤمن و حزب‌اللّهى و مردمى چركين كننـد. مـواظب باشـيد. مسـأله امر به معروف و نهى‌ازمنكر، مثـل مسـأله نمـازاست. يادگرفتنى است. بايـد برويد ياد بگيريد. مسأله دارد كه كجا و چگونه بايد امر به معروف ونهى‌از منكر كرد؟ البته من عرض مى كنم - قبلاًـ هم گفته‌ام - در جامعه‌اسـلامى، تكليف عـامه مردم، امربه معروف ونهى‌از منكر بـا لسـان است؛ بـا زبـان. اگر كار به برخورد بكشـد، آن ديگر تكليف مسؤولين است. آنها بايد وارد شوند. اما امر به معروف و نهى از منكر زبانى، مهمتر است. عاملى كه جامعه رااصـلاح مى كنـد، همين نهى از منكر زبانى است. به آن آدم بـدكار، به آن آدم خلافكار، به آن آدمى كه اشاعه فحشا مى كنـد، به آن آدمى كه مى‌خواهـد قبـح گناه را از جامعه ببرد، مردم بايـد بگوينـد. ده‌نفر، صدنفر، هزارنفر! افكارعمومى روى وجود و ذهن او بايـد سـنگينى كنـد. اين، شـكننده‌ترين چيزهاست. همين نيروهاى مؤمن و بسـيجى و حزب‌اللّهى؛ يعنى همين عامه مردم مؤمن؛ يعنى همين اكثريّت عظيم كشور عزيز ما؛ همينهايى كه جنگ را اداره كردند؛ همينهايى كه از اوّل انقلاب تا به حال با همه حوادث مقابله كردند، در اين مورد مهمترين نقش را مى‌توانند داشته باشند. همين نيروهاى مردمى، كه اگر نبودند - اين بسيج اگر نبود، اين نيروى عظيم حزب اللّه اگر نبود - در جنگ هم شـكست مى‌خورديم؛ در مقابل دشـمنان گوناگون هم دراين چندسال شكست مى‌خورديم و آسيب‌پذير بوديم. كارخانه ما را مى‌خواستند به تعطيلى بكشانند؛ نيروى حزب‌اللّهى از داخل كارخانه مى‌زد به سينه‌شان. مزرعه ما را در اوايـل انقلاـب مى‌خواسـتند آتش بزننـد؛ نيروى حزب‌اللّهى از همـان وسط بيابانهـا و روسـتاها و مزارع، مى‌زد توى دهانشـان. خيابانها را مى‌خواسـتند به اغتشاش بكشـند؛ نيروى حزب‌اللّهى مى‌آمد سينه سپرمى كرد و در مقابلشان مى‌ايستاد. جنگ هم كه معلوم است! اين، آن نيروى اصـلى كشوراست. نظـام اسـلامى متّكى به اين نيروست. اگر مردم؛ يعنى همين نيروهـاى‌مؤمن و حزب‌اللّهى، با نظام باشند، با دولت باشند - كه هستند بحمداللّه - اگراين نيروى عظيم و اين نيروى بزرگ شكست ناپذير مردمى در كنار مسؤولين

و پشت سر مسؤولین باشد - که بحمداللَّه هست هیچ قدرتی نمی‌تواند با جمهوری‌اسلامی مقابله کند. دشمنان ما، ازاین می‌ترسند. در تبلیغات جهانی، بلندگوهای امریکایی و صهیونیستی، الان مدتی است که جمهوری اسلامی‌ایران رابه نظامیگری وافزایش سلاح متّهم می‌کنند! می‌گویند: «ایران سلاحهای کشتار جمعی دارد! اینها سلاحهای اتمی درست می‌کنند! از فلان جا کلاهک اتمی آورده‌اند!» حرفهایی که هرعاقلی در دنیا، اگر تأمّل کند، می‌فهمد دروغ است.بمب‌اتم چیزی است که بشودبی سرو صدا از یک کشور به کشوری منتقلش کرد؟! می‌فهمند دروغ است؛ می‌دانند دروغ است؛ شایعه درست می‌کنند. برای این‌که از نظام‌اسلامی چهره‌ای بسازند که گویی با صلح و استقرار صلح در دنیا مخالف است. یکی از تلاشهای خباثت آمیز امریکا و صهیونیستها علیه جمهوری‌اسلامی، این است. من می‌گویم: شما اشتباه کرده‌اید. شما اشتباه کرده‌اید که خیال کرده‌اید قدرت جمهوری‌اسلامی دراین‌است که در داخل، بمب اتمی فراهم کند یابسازد. اینهانیست. اگر این بود که جمهوری‌اسلامی حالا بخواهد مثلاً یک بمب اتمی درست کند، صدهایش راکشورهای‌بزرگ دارند. اگرکسی بابمب اتم می‌توانست بر کسی پیروز شود، امریکا و شوروی سابق وبقیه قدرتهای خبیث دنیا، تا به حال صد بار جمهوری‌اسلامی رااز بین برده بودند. چیزی که به یک نظام قدرت می‌دهد، بمب‌اتم نیست. قدرت نظام‌اسلامی - که امریکا و شوروی سابق و بقیه قدرتهای ریز و درشت عالم تا امروزنتوانسته‌اند ونخواهند توانست با آن مقابله کنند - قدرت ایمان نیروهای حزب‌اللَّه است. جمهوری‌اسلامی باید این نیرو را حفظ کند.این قدرت عظیم رابابد حفظ کند.شما جوانها باید دائم در صحنه باشید. باید دائم نشان دهید که جمهوری‌اسلامی آسیب‌ناپذیراست. نیروی‌مؤمنِ بسیج و نیروهای حزب‌اللّهی در سرتاسرکشور و آحاد مؤمن دراین کشور، باید کاری کنند که امید امریکا و صهیونیستها وبقیه قدرتهای دشمن از جمهوری‌اسلامی به کلّی قطع شود. امیدواریم خداوند متعال، شما جوانهای مؤمن و فداکار و باتقوا را محفوظ بدارد و ان‌شاءاللَّه قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه از همه شما خشنود باشد. ان‌شاءاللَّه با قدرت ایمان و حضور شما، همه کید و توطئه‌های دشمن، خنثی شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ---

---------------------- ۱) مریم: ۵۹ ۲) حجرات: ۱۳ ۳) نهج‌البلاغه: کلمات قصار، ۳۷۴.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به آقایان محترم، علما و روحانیون و خطبای محترم حاضر در جلسه، خوشامد عرض می‌کنم و این فرصت را برای طرح مسائلی که امروز به سرنوشت اسلام و انقلاب ارتباط پیدا می‌کند مغتنم می‌شمارم. در قضیه حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکّرین جهان اسلام درباره آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راههای زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه وآنچه‌که از مقدّمات و مؤخّرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد. یکی از این درسها، این نکته مهم است که حسین بن علی علیه‌الصّلاةوالسّلام، در یک فصل بسیار حسّاس تاریخ اسلام، وظیفه اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهّم و اشتباه نشد. در حالی که این، یکی از نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی این‌که، آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌ای از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه کنند. ندانند چه چیز اصلی‌است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را - اگر لازم شد - فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است و هر حرکت و کاری را به قدر خودِ آن باید اهمیّت داد و برایش تلاش کرد. درهمان زمانِ حرکت اباعبداللَّه علیه‌السّلام، کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیه صحبت می‌شد که «اکنون وقت قیام است» و می‌فهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردسرهایی دارد، به تکالیف درجه دو می‌چسبیدند؛ کما این‌که دیدیم، عدّه‌ای همین کار را کردند. در میان آنهایی که با امام حسین علیه‌السّلام، حرکت نکردند

و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهّد وجود داشت. این‌طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که می‌خواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ امّا تکلیف را نمی‌فهمیدند؛ وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند؛ دشمن اصلی را نمی‌شناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه، اشتباه می‌کردند. این، یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم، و آنچه را که مهم است، با چیز کم اهمیّت‌تر اشتباه کنیم. باید وظیفه اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد. روزی در همین کشور ما، مبارزات ضدّ استعماری و ضدّ استبدادی و ضدّ دستگاه کفر و طاغوت، مطرح بود؛ اما بعضی، این تکلیف را تشخیص نمی‌دادند و به کارهای دیگر چسبیده بودند. احیاناً اگر کسی تدریسی داشت، اگر تألیفی داشت، اگر یک حوزه کوچک تبلیغی داشت، اگر هدایت جمع محدودی از مردم در کارهای دینی برعهده او بود، فکر می‌کرد اگر به آن مبارزه بپردازد، آن کارها معطل خواهد ماند! مبارزه به آن عظمت و به آن اهمیت را ترک می‌کرد، برای این‌که از این کارها باز نماند! یعنی اشتباه در شناختنِ آنچه لازم بود، آنچه مهم بود و آنچه اهمّ بود. حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجبترین کارهاست. بدیهی است که حسین بن علی علیه‌السّلام، اگر در مدینه می‌ماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت رابیان می‌کرد، عدّه‌ای را پرورش می‌داد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت می‌کرد، از همه این کارها باز می‌ماند: نماز مردم را نمی‌توانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر را نمی‌توانست به مردم بگوید؛ حوزه درس و بیان معارف او تعطیل می‌شد و از کمک به ایتام و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، می‌ماند. اینها هر کدام وظیفه‌ای بود که آن حضرت انجام می‌داد. اما همه این وظایف را، فدای وظیفه مهمتر کرد. حتّی آنچنان که در زبان همه مبلّغین و گویندگان هست، زمان حجّ بیت‌اللَّه و در هنگامی که مردم برای حج می‌رفتند، این، فدای آن تکلیف بالاتر شد. آن تکلیف چیست؟ همان‌طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «اُریدُ اَن اَمُرَ بِالْمَعْروف وَاَنْهی عَنِ الْمُنْکَر وَ اَسیرَ بِسیرةِ جَدّی(۱).» یا آن‌چنان که در خطبه دیگری در بین راه فرمود: «اَیهاالنّاس! اِنَّ رَسول‌اللَّه، صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله، قال مَنْ رأی سُلطاناً جائراً مُسْتَحِلّاً لِحُرَم اللَّه، ناکِثاً لِعَهْداللَّه (تا آخر) فَلَمْ یُغَیِّر عَلَیْهِ بِفِعْلٍ و لا قَولٍ کانَ حَقاً عَلَی‌اللَّه اَنْ یَدخل یُدْخِلَهُ مُدْخِلَه(۲).» یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد می‌پراکند و دستگاهی که انسانها را به‌سمت نابودی و فنای مادّی و معنوی می‌کشاند. این، دلیل حرکت حسین بن علی علیه‌السّلام است که البته این را، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته‌اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجّه شود. لذاست که برای تکلیف اهمّ، حرکت می‌کند و تکالیف دیگر را - ولو مهم - فدای این تکلیف اهمّ می‌کند. تشخیص می‌دهد که امروز، کار واجب چیست؟ هر زمانی، یک حرکت برای جامعه اسلامی متعیّن است. یک دشمن و یک جبهه خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید می‌کند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می‌بینند و به آنها حمله می‌شود، دچار اشتباه شده‌ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران‌ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست می‌رود. امروز ما در دنیای اسلام، مکلَّفیم که همین هشیاری و توجّه و دشمن‌شناسی و تکلیف‌شناسی را به اعلا درجه ممکن، برای امّت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم. امروز با توجّه به تشکیل حکومت اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام - چیزی که در طول تاریخ اسلام، بعد از صدرِ اوّل تا امروز سابقه ندارد - چنین امکانی در اختیار مسلمانان است. امروز ما دیگر حق نداریم در شناخت دشمن اشتباه کنیم. حق نداریم در آگاهی نسبت به جهت و حمله تهاجم، دچار اشتباه شویم. لذا، از اوّل پیروزی انقلاب تا امروز، همه تلاش امام بزرگوار و دیگر کسانی که در راه آن بزرگوار حرکت کردند - عَلی اِخْتِلافِ مَراتِبِهْم: بر حسب امکان وتوانایی وبینششان - این بوده است که معلوم شود در دنیای امروز،برای مسلمانان، برای جامعه اسلامی در ایران و برای پایه‌های عدل و حق، چه تهدیدی از همه بالاتر و چه دشمنی از همه خطرناکتر است؟ امروز هم، مثل تمام این سالهای متمادی، دشمنی اساسی، حمله

بزرگ و خطر بنیان کن از سوی سلطه جهانی و سلطه کفر و استکبار جهانی است. این، بزرگترین خطری است که اسلام و مسلمین را تهدید می کند. درست است که ضعفهای درونی یک جامعه، زمینه‌ساز حمله دشمن است؛ اما همین ضعفها را هم، دشمن با ابزارها و امکانات خود بر یک جامعه سالم تحمیل می کند. نباید دچار اشتباه شویم. جهت حرکت جامعه اسلامی، امروز باید همان جهتِ ضدّ استکباری و ضدّ سلطه جهانی باشد که متأسفانه پنجه بر همه دنیای اسلام افکنده است. با اسلام دشمنند؛ با بیداری مسلمین دشمنند؛ باایران اسلامی، به خاطر اسلامی بودنش دشمنند. همه تلاش آنها این است که حرکت اسلامی در دنیا زنده نشود. در رأس این خصومت - البته - دولت متجبّر و متجاوز امریکاست و پشت سرِ او، همه قدرتهای کوچک وبزرگی که نسبت به اسلام، خصومت دیرین دارند، یا اصطکاک منافع دارند، یا از اسلام می‌ترسند. با ایران اسلامی هم که دشمنند، به سبب همین است که بیداری اسلامی، از این‌جا جوشید و امروز ملتهای مسلمان در هرجای دنیا که هستند، امیدشان را از این حرکت و این انقلابِ پیروز می گیرند و گامهایشان را محکم می کنند و به پیش می‌روند. اگر بتوانند، اسلام را در این نقطه، العیاذباللّه، شکست دهند، بزرگترین پیروزی خود را در مقابل موج اسلامی در سرتاسر عالم به دست آورده‌اند. این، آن حقیقتی است که امروز وجود دارد. نباید در شناخت دشمن اشتباه کرد. نباید این گمان و تصوّر را پیدا کرد که دشمن از دشمنی با اسلام و مسلمین دست برداشته است. ببینید امروز با مسلمانان اروپا، با این کشور مسلمان کوچک در قلب اروپا - مسلمانان بوسنی هرزگوین - چه می کنند! هزاران انسان و هزاران غیرنظامی، در داخل خانه خودشان دچار سخت‌ترین شرایط و بلایا هستند. اگر نگوییم که دشمنانِ آنها، متجاوزین صرب را تشویق و کمک می کنند، حدّاقل این است که نشسته‌اند و تماشا می کنند، تا آن دستِ قویتر و مجهّز به انواع سلاحها و آن ارتشِ منظّم و آن همه تسلیحات و تجهیزات، این یک عدّه مسلمان را در آن منطقه به کلّی از بین ببرد و نابود کند. قصدشان این است. می‌خواهند این جامعه مسلمان در قلب اروپا، به صورت یک کشور مسلمان نماند. می‌خواهند آنها را وادار کنند به مهاجرت؛ به تشتّت و به کلّی نابودشان سازند. می‌خواهند مجموعه مسلمان، در اروپا باقی نماند. من قبلاً هم عرض کردم: اگر امروز، جهان اسلام در مورد این مسلمانان مظلوم حرکتی نکند، در آینده، هر مجموعه مسلمانی که در داخل اروپا، یا به شکل یک کشور، یا به شکل یک جمعیت بزرگ دریک کشور وجود داشته باشند، این خطر وجود دارد که در معرض چنین فشارهایی قرار گیرند. ما نسبت به مسلمانان بوسنی هرزگوین، بهشدّت نگرانیم. آنها مسلمانند و برادران ما هستند. یک اقلیّت مظلوم، در میان مجموعه مخالف با اسلام در کشورهای گوناگون و در مقابل آنها، یک جمعیت مسلّح، متّکی به یک ارتش نیرومند، دارای سلاحهای پیشرفته و مدرن؛ همانهایی که سالهای متمادی، عراق را هم از لحاظ تجهیزات نظامی، علیه ما تجهیز می کردند؛ همین صربها، درمرکز یوگسلاوی سابق. ما البته در مورد این مسلمانان، وظایف خودمان را تا آن‌جا که توانستیم عمل کردیم. از طرف جمهوری اسلامی، از آنها پشتیبانیهای همه جانبه و همه نوع پشتیبانی شده است. ولی این کافی نیست. مسلمانانِ سراسر جهانِ اسلام باید کمک کنند. دشمنی با اسلام، یکی از مظاهرش این است و بالاترین مظاهرش، فشار بر جمهوری اسلامی است. همان‌طور که قرآن کریم بیان فرموده؛ و این حقیقتاً از معجزات قرآن است که فرمود: «وَلَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم(۳).» تا جامعه مسلمانان از اسلام دست برندارند، اینها راضی نمی‌شوند. مقصود این است که دشمن می‌خواهد آن روح اسلامی، آن احکام زنده اسلام و آن نیروی حیاتی اسلام در میان مسلمانان نباشد. البته آنها با یک عدّه مسلمانِ مرده بی‌اطّلاع از مبانی عالیه اسلام، ولو عامل به ظواهر مختصری از اسلام هم باشند، چندان کاری ندارند؛ دشمنی هم با آن ندارند. اما این‌که اسلام نیست! اسلامی اسلام است که پیغمبر آورد و قرآن فرمود که «کُنْتُم خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَت للنّاس(۴).» آن اسلام نیست که عدّه‌ای بنشینند و تماشاگر حوادث عالم، یا تماشاگر مسائل درون جامعه خودشان باشند. مسلمانان بیدار، مسلمانان آگاه، مسلمانانی که نیروی خودشان رابرای بنای عالم، به شکل صحیح به کار می گیرند و مسلمانانی که از هیچ مانعی نمی‌ترسند؛ این اسلام و این گونه مسلمانان مورد حداکثر بغض استکبار جهانی‌اند و ما در این چند سال، اِعمال این بغض را به انواع مختلف دیده‌ایم و امروز هم، بیشترین شکلش را در زمینه‌های

مختلف فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی، مشاهده می‌کنیم. امروز علیه ما، تهاجم نظامی نیست. درهشت سال جنگ تحمیلی، دشمن علناً با ما صف‌آرایی داشت. ظاهر قضیه، عراق بود؛ اما پشتِ سرِ عراق، امریکا بود؛ پشت سرِ عراق، ناتو بود؛ پشت سرِ عراق، همه مرتجعین بودند. این را ما در تمام طول هشت سال جنگ، بارها و بارها گفتیم. خیلیها حاضر نبودند باور کنند؛ ولی همان کسانی که عراق را در این مدّت تجهیز کردند، امروز اعتراف می‌کنند. جنگ، جنگی نظامی بود. در حقیقت همه دنیای استکبار و کفر، با اسلام در جمهوری اسلامی مبارزه می‌کرد. امروز فقط جنگ نظامی نیست؛ اما همه تهاجمهای دیگر، باشدّت کم سابقه‌ای وجود دارد. در مقابل این تهاجم، این جامعه اسلامی، باید زنده، هوشیار، آسیب‌ناپذیر، پرامید، آماده مقاومت، آماده ضربه‌زدن و به صورتِ یک موجود زنده مقاوم بماند و مقاومت کند. این، چگونه ممکن است؟ این است که بنده موضوع امربه‌معروف ونهی‌ازمنکر را مطرح کردم. موضوع امر به معروف که موضوع جدیدی نیست. این، تکلیف همیشگی مسلمانان است. جامعه اسلامی، با انجام این تکلیف زنده می‌ماند. قوام حکومت اسلامی، با امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است، که فرمود: اگر این کار نشود، آن وقت «لَیُسَلِّطُنَّ اللَّه عَلَیْکم شِرارُکم فَیَدْعُوا خِیارُکم فلا یُسْتَجابُ لَهُم(۵)». قوام حکومت اسلامی و بقای حاکمیت اخیار، به این است که در جامعه امربه‌معروف ونهی‌ازمنکر باشد. امربه‌معروف فقط این نیست که ما، برای اسقاط تکلیف، دو کلمه بگوییم. آن هم در مقابل منکراتی که معلوم نیست از مهمترین منکرات باشند. وقتی یک جامعه را موظّف می‌کنند که آحادش باید دیگران را به معروف امر و از منکر نهی کنند، این به چه معناست؟ چه وقت ممکن است آحاد یک ملت آمر به معروف و ناهی از منکر باشند؟ وقتی که همه، به معنای واقعی در متن مسائل کشور حضور داشته باشند؛ همه کار داشته باشند به کارهای جامعه؛ همه اهتمام داشته باشند؛ همه آگاه باشند؛ همه معروف شناس و منکر شناس باشند. این، به معنای یک نظارت عمومی است؛ یک حضور عمومی است؛ یک همکاری عمومی است؛ یک معرفت بالا در همه است. امربه‌معروف، اینهاست. والّا اگر ما امربه‌معروف را در یک دایره محدود، آن هم به وسیله افراد معلومی، زندانی کنیم، دشمن هم در تبلیغات خودش بنا می‌کند سمپاشی کردن؛ که در ایران بناست از این به بعد، نسبت به زنهای بدحجاب، این‌طور عمل شود! این واجبِ به این عظمت را، که قوام همه چیز به آن است، بیاورند در دایره‌ای محدود، در خیابانهای تهران؛ آن هم نسبت به چند نفر زنی که وضع حجابشان مثلاً درست نیست. این است معنای امر به معروف؟! این است معنای حضور نیروهای مؤمن در صحنه‌های گوناگون جامعه؟! قضیه، بالاتر از این حرفهاست. تخلّفها یک اندازه و یک نوع نیست. تخلّفها، تخلّفهای فردی نیست. بالاترین تخلّفها، آن تخلّفها و جرایمی است که پایه‌های نظام را سست می‌کند. نومید کردن مردم، نومید کردن دلهای امیدوار، کج‌نشان دادنِ راه راست، گمراه کردن انسانهای مؤمن و بااخلاص، سوء استفاده کردن از اوضاع و احوال گوناگون در جامعه اسلامی، کمک کردن به دشمن، مخالفت کردن با احکام اسلامی و تلاش برای به فساد کشاندن نسل مؤمن. امروز دستهایی تلاش می‌کنند تا فساد را به صورت نامحسوس - نه آن طوری که شما در خیابان آن را ببینید و بفهمید و مشاهده کنید - به شکلهای گروهکی، ترویج کنند و جوانان را به فساد بکشانند؛ پسرها را به فساد بکشانند؛ مردم را به بی‌اعتنایی بکشانند. منکرات اینهاست؛ منکرات اخلاقی، منکرات سیاسی، منکرات اقتصادی. همه‌جا، جای نهی از منکر است. یک دانشجو هم، در محیط درس می‌تواند نهی از منکر کند. یک کارمند شریف هم، در محیط کار خود می‌تواند نهی از منکر کند. یک کاسب مؤمن هم، در محیط کار خود می‌تواند نهی از منکر کند. یک هنرمند هم، با وسایل هنری خود، می‌تواند نهی از منکر کند. روحانیون در محیطهای مختلف، یکی از مهمترین عوامل نهی از منکر و امر به معروفند. نمی‌شود این واجبِ بزرگ الهی را در دایره‌های کوچک، محدود کرد. کار هم کار همه است. این‌طور نیست که مخصوص عدّه خاصی باشد. البته هرکس وظیفه‌ای دارد. من در پیام تشکّری که منتشر شد، عرض کردم: قشرهای مختلف، باید جایگاه خود را در امربه معروف و نهی از منکر، پیدا کنند. هر کس جایگاهی دارد. کجا باید نهی از منکر کنید؟ شما در مقابل کدام منکر می‌توانید مقاومت کنید و بایستید؟ کدام رامی‌شناسید؟ کار، کار مردمی است. البته، علمای دین باید مردم را هدایت و راهنمایی کنند؛ کیفیّت نهی‌ازمنکر را بیان کنند و

منکر را برای آنها شرح دهند. باید خطر را بشناسیم. باید نقاطی را که خطر، از آن نقاط جامعه اسلامی را تهدید می کند، درست بشناسیم. آن عبرتهای قضایای صدر اسلام را برای مردم و برای خودمان، باز کنیم. مهمترین وظیفه‌ای که در صراطِ امربه معروف ونهی‌ازمنکر وجود دارد، این است که نیروهای مؤمن وآمربه‌معروف و ناهی‌ازمنکر و آنهایی که در نظام اسلامی انگیزه دارند، باید در صحنه باشند. همه‌جا باید حضور داشته باشند. حزب‌اللّهی بودن، یعنی آماده کار بودن برای انجام تکلیف الهی. این، یک ارزش است؛ یک ارزش انقلابی است. در نظام اسلامی، همه جا، کسی که دارای روحیه حزب اللّهی است بر کسی که دارای روحیه حزب اللّهی نیست، ترجیح دارد. از جمله، یک مدیر حزب اللّهی، یک استاد حزب اللّهی، یک صاحب منصب حزب اللّهی، یک فرمانده حزب اللّهی، یک هنرمند حزب اللّهی، یک نویسنده حزب اللهی... مبادا گمان شود که حزب اللّهی، یعنی جوان پر سر و صدا و پر هیاهویی که نه سواد درستی دارد، نه معلومات درستی! این‌طور نیست. درمیان متخصّصین ما، درمیان برگزیدگان ما، در میان مدیران ما، درمیان علما و اساتید ما، انسانهای حزب‌اللّهی، زیادند. مفهوم حزب‌اللّهی را در ذهن خودمان، غلط تصوّر نکنیم. در محیطهای مختلف، حضور عناصر حزب‌اللّهی، باید حضور بر جسته‌ای باشد. دستگاههای اجرایی، اعمّ ازدستگاههای قضایی یا دستگاههای دولتی، باید به طور عملی، این ارزش را در مأموران وکارگزاران خودشان، مورد توجّه قرار دهند. یک دستگاه اداری سالم، چه وقت می‌تواند کارآیی بیشتری داشته باشد؟ وقتی که عناصر مؤمن، عناصر خالص، عناصری که به معنای حقیقی کلمه حزب‌اللّهی هستند، در آن‌جا مؤثّر باشند. مدیران خوب، مسؤولین خوب و متخصّصین خوب، بر سرِ کار باشند. این‌طور نباشد که همان بحثهای سالهای پیش، که دشمنان آن روزها تعقیب می کردند، رایج شود. بین عناصر مؤمن و متخصّص، تفکیک کنیم! «آیا مؤمنین سرِ کار باشند یا متخصّصین؟!» کأنَّه بین مؤمن و متخصّص، یک تضاد طبیعی وجود دارد! این چه حرفی است؟! عناصر مؤمن، باگذشت سیزده سال از انقلاب، بحمداللَّه در همه سطوح فراوانند؛ در سطوح تصمیم گیری، در سطوح مدیریّت بالای جامعه، در سطوح مسؤولان نظامی؛ از سپاه و ارتش و بسیج. آحاد مردم هم که معلوم است. مردم ما، مردم مؤمنی هستند. مردم امتحان داده‌ای هستند. مردم ما مردمی نیستند که حاضر باشند بین آنها و اسلام و دین و قرآن، فاصله بیفتد؛ بین آنها و اهل بیت فاصله بیفتد. ملت ما اوّلین ملتی است که به اتّکای قرآن و با شعار قرآن و اسلام توانست یک نظام سیاسی با آن عظمت را شکست دهد، امریکا را شکست دهد، و دنیای استکبار را شکست دهد. از خدای متعال تقاضا می‌کنیم ما را در راههای دشوار جهاد فی‌سبیل‌اللَّه و در همه صحنه‌ها هدایت کند، تا بتوانیم تکلیف و وظیفه را بشناسیم و بفهمیم و همان راه انبیاء و ائمّه علیهم‌السّلام و راه حسین‌بن علی علیه السّلام و راه انقلاب را، ان‌شاءاللَّه، با قوّت و قدرت ادامه دهیم و ان‌شاءاللَّه مردم مسلمان ما و ملتهای مسلمان دیگر، در سایه اسلام آینده‌های شیرین‌تر و روشنتری را شاهد باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۲۹. ۲) بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۲. ۳) بقره: ۱۲۰. ۴) آل عمران: ۱۱۰. ۵) بحارالانوار / ج ۷۳ / ص ۳۷۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش سراسر کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز که زحمت کشیدید و دراین جمع خودمانی و صمیمی شرکت کردید، خوشامد عرض می‌کنم و از همه شما تشکّر می‌کنم. مخصوصا از این جوانان عزیزی که گویا راهی طولانی را، با پای پیاده، از «دورود» تا این‌جا، طی کرده‌اند و آمده‌اند. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید و ان‌شاءاللَّه این فرصتِ دیدارِ دوستانه، منشأ آثار خیر برای اسلام و مسلمین شود. جلسه، یک جلسه فرهنگی است. مسؤولین و کارکنان بخشهای مختلف فرهنگی کشور، از مطبوعات و صدا و سیما و آموزش و پرورش و مؤسّسات هنری و فرهنگی و تبلیغی جمهوری اسلامی، در این‌جا حضور دارید. من این فرصت را برای یک بحث کوتاه در زمینه مسائل

فرهنگی کشور، و اولی از همه این مسائل، همین مسأله حادِّ جاریِ نظام ما در سه، چهار سال اخیر - از بعد از جنگ تا امروز - یعنی ایجاد جبهه فرهنگیِ دشمن و تهاجم نوبه‌نو و سازمان یافته از سوی دشمن، مغتنم می‌شمارم. اوّلاً ـ این نکته را عرض کنیم که «تهاجم‌فرهنگی»، با«تبادل‌فرهنگی» متفاوت است. تبادل فرهنگی لازم است. هیچ ملتی بی‌نیاز نیست از این‌که در همه زمینه‌ها، از جمله در زمینه مسائل فرهنگی - آن مجموعه مسائلی که به آنها نام فرهنگ داده می‌شود - از ملتهای دیگر بیاموزد. همیشه تاریخ نیز همین بوده است. ملتها در رفت و آمدهایشان، آداب زندگی را، خُلقیّات را، علم را، لباس پوشیدن را، آداب معاشرت را، زبان را، معارف را و دین را از یکدیگر فراگرفته‌اند. این، مهمترین تبادلهای ملتها با هم بوده است؛ حتّی مهمتر از تبادل اقتصادی و کالا. بسیار اتّفاق افتاده است که این تبادل فرهنگی، به تغییر مذهب یک کشور انجامیده است! مثلاً در شرق آسیا، بیشترین عاملی که اسلام را به این کشورها - از جمله به کشور اندونزی، به کشور مالزی و حتی به قسمتهای مهمی ازشبه قارّه - بُرد، دعوت مبلّغین نبود؛ بلکه رفت و آمد آحاد ملت ایران بود. تجّار و سیّاحان ایرانی راه افتادند، رفتند، آمدند و در سایه این رفت و آمدهاست که شما می‌بینید ملت بزرگی که امروز شاید بزرگترین ملت اسلامی در آسیاست - یعنی اندونزی - مسلمان شده است. این اسلام را اوّل بار، نه مبلّغین دینی برای آنها بردند و نه شمشیر و جنگ! اسلام را همین رفت وآمدها برد. خود ملت ما هم، در طول زمان، خیلی چیزها از ملتهای دیگر آموخته است، و این، یک روند ضروری برای تروتازه ماندن معارف و حیات فرهنگی در سرتاسر عالم است. این، تبادل فرهنگی است و خوب است. تهاجم فرهنگی این است که یک مجموعه - سیاسی یا اقتصادی - برای مقاصد سیاسی خود و برای اسیرکردن یک ملت، به بنیانهای فرهنگی آن ملّت هجوم می‌برد. چنین مجموعه‌ای هم چیزهای تازه‌ای را وارد آن کشور و آن ملت می‌کند؛ امابه زور؛ امّا به قصد جایگزین کردن آنهابا فرهنگ و باورهای ملی. این، اسمش تهاجم است. در تبادل فرهنگی، هدف، بارورکردن فرهنگ ملی و کامل کردن آن است. اما در تهاجم فرهنگی، هدف، ریشه‌کن کردن فرهنگ ملی و ازبین بردن آن است. در تبادل فرهنگی، آن ملتی که از ملتهای دیگر چیزی می‌گیرد، می‌گردد چیزهای مطبوع و دلنشین و خوب و مورد علاقه را می‌گیرد. فرض بفرمایید، دانش را از آنها تعلیم می‌گیرد. فرض کنید، ملت ایران به اروپا می‌رود و می‌بیند آنها مردمی اهل سختکوشی و خطر کردنند. اگر این را از آنها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به اقصای شرق آسیا می‌رود و می‌بیند که آنها مردمی هستند دارای وجدان کار، علاقه‌مند به کار، مشتاق کار. اگر این را از آنها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به فلان کشور می‌رود و می‌بیند مردم آن کشور، وقت شناس، دارای نظم و انضباط، دارای محبّت، دارای حسِ ادب و حسِّ احترامند. اگر یاد بگیرد، اینها چیزهای خوبی‌ست. در تبادل فرهنگی، قضیه چنین است. ملت فراگیرنده، می‌گردد نقاط درست و چیزهایی را که فرهنگ او را کامل می‌کند، از دیگران تعلیم می‌گیرد. درست مثل انسانی که ضعیف است و دنبال غذای مناسبی می‌گردد. دوا و غذای مناسب را مصرف می‌کند، تا سالم شود و نقصش از بین برود. در تهاجم فرهنگی، چیزهایی که به ملت مورد تهاجم می‌دهند، چیزهای خوب نیست، بلکه چیزهای بد است. فرض بفرمایید اروپاییها، وقتی تهاجم فرهنگی را در کشور ما شروع کردند، نیامدند روحیه وقت شناسی‌شان را، روحیه شجاعت و خطر کردن در مسائل را، یا تجسّس و کنجکاوی علمی را، در ملت ما منتشر کنند و با تبلیغات و تحقیقات، سعی کنند ملت ایران، ملتی دارای وجدان کاری یا وجدان علمی شود. این کارها را که نمی‌کنند! مسئله لاابالی‌گری جنسی را وارد کشور ما می‌کردند. ملت ما، در طول هزاران سال، ملتی بود دارای مبالات جنسی؛ یعنی رعایتهای مربوط به زن و مرد و این در تمام دوران اسلامی بوده است. نه این‌که کسی خطا و تخلّف نمی‌کرده؛ خطا همیشه هست. در همه دورانها و در همه زمینه‌ها، افراد بشر خطا می‌کنند. خطا هست؛ اما خطا غیر از این است که چیزی بشود عرف جامعه! ملت ما، ملتی بود که از هرزگی و عیّاشیهای فراگیر و مجالس عیش و طرب و این چیزها، بری بود. این کارها مخصوص اشراف و پادشاهان و شاهزاده‌ها و ملکزاده خانمها و امثال اینها بود، که عیّاشی کنند و شب تا صبح بیدار بمانند. اروپاییها، میخانه‌هایشان در طول مدّت شب وروز و دوران سال و همه تاریخ همیشه روبه‌راه بود. این، تاریخ اروپاست. هرکس می‌خواهد، برود بخواند و ببیند. این را خواستند وارد

کشور ما بکنند و تا آن‌جا که توانستند، کردند. در تهاجم فرهنگی، دشمن می‌گردد آن نقطه‌ای از فرهنگ خود را به این ملت می‌دهد و وارد این ملت می‌کند که خودش می‌خواهد. معلوم است که دشمن چه می‌خواهد! اگر در تبادل فرهنگی، ملتی که از فرهنگ بیگانه چیزی می‌گیرد، تشبیه به آدمی شود که در کوچه و بازار، غذا و دوای مناسب می‌خرد که مصرف کند؛ در تهاجم فرهنگی، ملتی را که تحت تهاجم قرار گرفته است، باید به بیماری که افتاده و خودش کاری نمی‌تواند بکند، تشبیه کنیم. آن وقت دشمن، آمپولی به او تزریق می‌کند و معلوم است آمپولی که دشمن تزریق کند، چیست! این، فرق دارد با آن دارو و درمانی که خود شما بروید و آن را با میل انتخاب و وارد بدنتان کنید. این، تهاجم فرهنگی است. پس، تبادل فرهنگی به انتخاب ماست؛ اما تهاجم فرهنگی به انتخاب دشمن است. تبادل فرهنگی انجام می‌دهیم تا کامل شویم؛ یعنی فرهنگ خودی را کامل کنیم. اما تهاجم فرهنگی انجام می‌گیرد تا فرهنگ خودی را ریشه‌کن کند. تبادل فرهنگی از چیزهای خوب است؛ تهاجم فرهنگی از چیزهای بد است. تبادل فرهنگی در هنگام قوّت و روزگار توانایی یک ملت انجام می‌گیرد؛ ولی تهاجم فرهنگی در دوران ضعف یک ملت است. لذا دیدید که استعمارگران، در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، هر جا خواستند وارد شوند، قبل از آن‌که سیاستمداران و سربازان و قزّاقهایشان وارد شوند، میسیونهای مسیحی و هیأتهای تبشیری مسیحی شان وارد شدند! سرخپوستان و سیاهپوستان را اوّل مسیحی کردند، بعد طناب استعمار به گردنشان انداختند. بعد هم از خانه و کاشانه‌شان، آواره‌شان کردند و پدرشان را در آوردند! در همین ایران ما، به اواخر دوران قاجار نگاه کنید! ببینید چقدر کشیش از اروپا راه افتادند و به قصد مسیحی کردن مردم به این‌جا آمدند! البته آنها، مثل دزدناشی که به کاهدان می‌زند، نفهمیدند برای ترویج مسیحیّت باید به کجا بروند. آنها موفّق نشدند؛ اما قصدشان این بود. نمی‌شود گفت که سرمایه‌داران و کمپانیها و غارتگران بین المللی، معتقد به حضرت مسیحند! آنها چه می‌شناسند مسیح کیست؟! در محیطهایی که یک فرهنگ ملیِ مدافع - مدافع حیثیت خود - وجود دارد، کار اوّل این است که آن فرهنگ را از آنها بگیرند. مثل این‌که اگر یک عدّه سرباز بخواهند به یک قلعه مستحکم حمله کنند، کار اوّل این است که پای این قلعه آب می‌اندازند؛ شاید دیوارهایش بریزد. دیوارهای این قلعه را، هرطور بتوانند، سست می‌کنند. این، اوّلین کار است. یا این‌که قلعگیان را خواب می‌کنند. به قول سعدی که در آن داستان، در گلستان، می‌گوید: «اولین دشمنی که بر آنها تاخت، خواب بود!» خواب، اوّلین دشمنشان بود. چشمهایشان گرم شد و خوابشان برد. بعد از آن‌که این دشمنِ خودی - که خواب باشد - از درون خودشان چشمهای آنها را بست و دستهایشان لمس شد، دشمن آمد دستهای اینها را بست و هر چه خواست، برداشت و بُرد! در تهاجم فرهنگی، این‌گونه عمل می‌کنند. این تهاجم فرهنگی، از چه وقت شروع شد؟ مشخّصاً از دوران رضاخان شروع شد. البته قبل از او، مقدّمات آن، فراهم شده بود. کارهای فراوانی شده بود: روشنفکران وابسته، در داخل کشور ما کاشته شده بودند. نمی‌دانم آیا جوانان نسل ما و نسل انقلابی، تاریخچه این صدوپنجاه، دویست سال را درست خوانده‌اند یا نه؟ من همه دغدغه‌ام این است که جوان انقلابی امروز، نداند مابعد از چه دورانی، امروز در ایران مشغول چنین حرکت عظیمی هستیم. تاریخچه این صدوپنجاه، دویست سال اخیر - از دوران اواسط قاجار به این طرف؛ از دوران جنگهای ایران و روس به این طرف - را بخوانید و ببینید چه حوادثی بر این کشور گذشته است. یکی از این حوادث، ایجاد جریان روشنفکریِ وابسته است. نمی‌شود بگوییم در ایران روشنفکر نداشتیم. همیشه و در همه عصرها و دورانها، روشنفکرانی بوده‌اند؛ مردمانی که جلوتر از زمان خود را می‌دیدند و بر همین اساس می‌اندیشیدند و حرکت می‌کردند. اما غربِ مسلّطِ به فنآوری و علم، روزی که خواست در ایران، پایگاه تسلّط خودش را مستحکم کند، از راه روشنفکری وارد شد. از میرزا ملکم(۱)خانها و امثال اینها، تا تقی‌زاده(۲)ها، این روشنفکریِ دوران قاجار است که بیمار متولّد شد. روشنفکری ایران، متأسفانه بیمار و وابسته متولّد شد. چند نفری هم که آدمهای سالم و خالصی بودند، گم شدند. بقیه، وابسته بودند. بعضی وابسته به روسیه آن روز - مثل‌میرزافتحعلی‌آخوندزاده(۳) - یا وابسته به اروپا و غرب - مثل‌میرزاملکم‌خان و امثال‌اینها بودند. این کارها در داخل ایران شده بود؛ لکن بُردی نداشت. کسی که به نفع فرهنگ غربی - یعنی درحقیقت، به‌نفع

سلطه غرب برایران – و به نفع استعمار به وسیله انگلیس، در آن روز بزرگترین قدم را برداشت، رضاخان بود. شما ببینید این کارها در وضع امروز چقدر رسواست، که پادشاهی بیاید و یکباره لباس ملی یک کشور را عوض کند! مثلاً شما به هند که تشریف ببرید یا در اقصی نقاط عالم که بگردید، ملتها لباسهای خودشان را دارند؛ احساس افتخار هم می‌کنند؛ احساس سرشکستگی هم نمی‌کنند. اما اینها آمدند و یکباره گفتند: این لباس قدغن است! چرا؟ چون با این لباس، نمی‌شود عالِم شد! عجب! ما بزرگترین دانشمندانمان – دانشمندان ایرانی که امروز آثارشان هنوز در اروپا تدریس می‌شود – با همین فرهنگ و در همین محیط پرورش یافتند. مگر لباس چه تأثیری دارد؟ این چه حرفی‌است؟! چنین منطق مسخره‌ای را مطرح کردند. لباس یک ملت را عوض کردند. چادر زنان را برداشتند. گفتند: «با چادر نمی‌شود که یک زن، عالم و دانشمند شود و در فعّالیت اجتماعی شرکت کند.» من سؤال می‌کنم: با برداشتن چادر، در کشور ما، چقدر زنان در فعّالیت اجتماعی شرکت کردند؟ مگر فرصتی داده شد برای این‌که زنان ما، در دوران رضاخان و پسر رضاخان، در فعّالیتهای اجتماعی شرکت کنند؟! به مردان هم فرصت داده نمی‌شد؛ به زنان هم فرصت داده نمی شد. آن روز که زنان ایران وارد فعّالیت اجتماعی شدند و کشور رابا دو دست توانای خود بلند کردند و مردان این کشور را به دنبال خودشان به میدانهای مبارزه کشاندند، با همان چادر به میدانها آمدند. چادر چه تأثیر منفی‌ای دارد؟! لباس چه تأثیری دارد در این‌که مانع شود از فعّالیت یک زن یایک مرد؟! عمده این است که‌این مرد، دلش چگونه است؛ فکرش چگونه است؛ ایمانش چقدر است؛ روحیه‌اش چگونه است؛ چه انگیزه‌ای برای فعالیّت اجتماعی یا علمی، در او گذاشته شده است؟ این مردِ قلدرِ نادانِ بی‌سواد – رضاخان – آمد و در اختیار دشمن قرار گرفت. ناگهان لباس این کشور را عوض کرد؛ بسیاری از سنّتها را عوض کرد؛ دین را ممنوع کرد! کارهایی کرد که همه شنیده‌اید و در دوران پهلویها انجام گرفته است؛ آن هم با قلدری. او به چهره محبوب غرب – یعنی استعمارگران – تبدیل شد. این، ربطی به آحاد مردم غرب نداشت. افکار عمومی غرب، از همه این حرفها بی‌اطّلاعند. این، کارِ همان سیاستمداران بود. تهاجم از آن‌جا شروع شد واین تهاجم در دوران جدیدِ پهلوی، شکلهای گوناگونی پیدا کرد. یعنی در دوران بیست؛ سی سال آخر حکومت پهلویها، این تهاجم، شکلهای خطرناکتری یافت که حالا مجالش نیست همه اینها را عرض کنم. انقلاب اسلامی که آمد، مثل مشتی به سینه مهاجم خورد؛ او را عقب انداخت و تهاجم را متوقّف کرد. در دورانِ اوّلِ انقلاب، شما ناگهان دیدید که مردم ما در ظرف مدّت کوتاهی، تغییرات اساسی در خُلقیّات خودشان احساس کردند: گذشت در بینِ مردم زیاد شد؛ آز و طمع کم شد؛ همکاری زیاد شد؛ گرایش به دین زیاد شد؛ اسراف کم شد؛ قناعت زیاد شد – فرهنگ اینهاست؛ فرهنگ اسلامی اینهاست – جوان به فکر فعّالیت و کار افتاد، دنبال تلاش رفت؛ خیلیها که به شهرنشینی عادت کرده بودند، به روستاها رفتند؛ گفتند: «بگذار کار کنیم. بگذار تولید کنیم.»؛ شبه کارهایی که به صورت گیاه هرزی در زندگی اقتصادی مردم رشد پیدا کرده بود کم شد. این، مربوط به یکی دو سال اوّلِ انقلاب بود. این، مربوط به همان زمانی است که تلاشِ روزبه‌روز دشمن برای پاشیدن بذر اخلاقیّاتِ منفی متوقّف شده بود و یک گرایش و یک توجّه به اسلام پیش آمده بود. مجدّداً آن فرهنگ و اخلاق و آداب و خُلقیّات اسلامی که در خمیره مردم ما بود، در آنان زنده شد. البته عمیق نبود. عمق، آن زمانی پیدا می‌کند که روی موضوع، چند سالی کار شود. این فرصت پیش نیامد و آن تهاجم، بتدریج و به مرور، از سرگرفته شد. تهاجم، در اواسط دوران جنگ به وسیله ابزارهای تبلیغی و گفتارهای غلط و کج‌اندیشانه شروع شد و آن ته‌نشین‌ها و رسوبهای ذهنی و روحی خود ما مردم هم در تأثیرگذاری‌اش مؤثّر بود. امّا باز حرارت جنگ، مانع بود، تا جنگ تمام شد. بعد از جنگ، این جبهه جدید، به شکل جدّی مشغول کار شد. دشمن با یک محاسبه فهمید که جمهوری اسلامی را با تهاجم نظامی نمی‌شود از بین برد. محاسبه قبلی، غلط از آب درآمده بود. دیدند با محاصره اقتصادی هم‌نمی‌شود. وقتی ملتی را محاصره اقتصادی کنند، اگر آن ملت یک ملت قانع، صبور، متّکی به نفس و متوکّل علی‌اللّه باشد، مگر شکست خواهد خورد؟! هرگز شکست نمی‌خورد! این را، هم ما در گذرگاههای تاریخی – درگذشته – تجربه کردیم و هم ملتهای دیگر تجربه کرده‌اند. مخصوص ما نیست. دیدند با محاصره اقتصادی هم

نمی‌شود. فهمیدند باید عقبه ما را بمباران کنند. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، این طور است که وقتی یک گروه نظامی، در جلو با دشمن مشغول جنگ است، غذایش از عقب می‌آید، نیروی تازه نفس از عقب می آید، ملزومات از عقب می‌آید، نامه دوستانه از پدر و مادر و یاران از عقب می‌آید. عقبه تا سالم است، این نیروی در خطّ مقدّم، می‌تواند بجنگد. اگر دشمن آمد عقبه‌ها رابمباران کرد؛ غذا از بین رفت، ملزومات ازبین رفت، نیروی تازه نفس ازبین رفت؛ نامه «دست شما درد نکند» از بین رفت، پدر و مادرِ «زهی» و «مرحبا»گو از بین رفت؛ کسی که در جلو مبارزه می‌کند، چطور قدرت مبارزه خواهد داشت؟! دو روز تلاش می‌کند؛ ولی از بین خواهد رفت. عقبه ما، در مبارزه ملت ایران با قلدری استکبار جهانی، عبارت بود از «فرهنگ» ما. منطقه عقبه ما عبارت بود از اخلاق اسلامی، توکّل به خدا، ایمان و علاقه به اسلام. یعنی علاقه آن مادری که چهار پسرش شهید شده‌اند و می‌گوید من اینها را در راه اسلام دادم، و به این راضی است. بنده خانواده‌هایی را ازنزدیک دیده‌ام - یعنی به خانه آنها رفته‌ام و باپدران و مادران صحبت کرده‌ام. روایت نیست؛ خودم از نزدیک دیده‌ام. - خانواده‌ای که دو پسر داشتند، هر دو شهید شدند. خانواده‌ای که سه پسر داشتند و هر سه شهید شدند. این مگر شوخی است؟! این مصیبت، مگر قابل تحمّل است؟! این پدر و مادر باید از غصّه دیوانه شوند . آن وقت، مادر، که عواطف جوشانتری هم دارد، با کمال قدرت می‌گوید: «مااینها را در راه اسلام دادیم، و حرفی نداریم.» عجب! پس تأثیراسلام این است! تأثیر ایمان به خدا این است! این را دشمن فهمید. پدر و مادری به جوان خود می‌گویند «تو هنوز شانزده سالت است، هفده سالت است؛ برو درست رابخوان؛ برو بازیت رابکن؛ لذّتت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می‌گوید: «نه! من سهم خودم رابايد برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه‌های شهدا دیده‌ایم و ازپدران و مادران شهدا و خانواده‌ها شنیده‌ایم. اثر اسلام، این است. یک روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعدازظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اوّل انقلاب شده و مردم به طرف پاوه در حرکتند(۴). این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می‌رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند - ناگهان می‌دیدید این ملت، به جوش و خروش در می‌آید. جوانان شهر را، ده را، دانشگاه را، بازار را، کار و کسب را، میدان فوتبال را، همه را رها می‌کنند و می‌روند. برای چه؟ برای این‌که جانشان رادر معرض خطر مرگ بگذارند! این شوخی نیست! دشمن که کور نبود. دشمن اینها را دید، دشمن اینهارا تحلیل کرد و فهمید این ملت عقبه‌ای دارد. فهمید تا آن عقبه هست، این ملت را با محاصره اقتصادی و با محاصره نظامی و یا چه و چه، نمی‌شود به زانو درآورد. پس، آن عقبه را باید بمباران کرد؛ فرهنگ او را، اخلاق او را، ایمان او را، ایثار او را، اعتقاد به دین او را، اعتقاد به رهبری او را، اعتقاد به قرآن و جهاد و شهادت او را؛ اینها را باید از بین برد. و شروع کرد. بعد از جنگ، محیط هم مناسب بود. چون کوره گداخته جنگ، جوان را به خود مشغول می‌کرد؛ به خود جذب می‌کرد و گوشش به‌این حرفها بدهکار نبود. وقتی آن کوره خاموش شد، محیط مناسبی پیش آمد و به طور وسیع شروع به برنامه‌ریزی کردند و ابزارهای متعدّدی را به‌کار گرفتند. من وقتی به تنوّع ابزارهای دشمن نگاه می‌کنم، می‌فهمم چقدر این قضیه برای اینها اهمیت داشت! یکی از کارها این بود که جریان ادب و هنر و فرهنگ انقلابی را در کشور تحقیر کنند و به انزوا بکشانند. این یکی از کارهایشان بود. از جمله کارهای مهمّی که انقلاب کرده، یکی این است که یک عده عنصر فرهنگی و ادیب و هنرمند و دارای اقتدار فرهنگی تربیت کرده و بحمداللَّه کم هم نیستند. شعرای زیادی به وجود آمدند؛ داستان‌نویسان زیادی به وجود آمدند؛ نویسندگان قلم‌زنِ دقیقِ فارسی‌نویسِ محکمی به وجود آمدند و بحمداللَّه هستند. از اوّلِ انقلاب تا کنون، سیزده سال گذشته است. شما نگاه کنید ببینید کدام سیزده سال در دوران عمر فرهنگی و تاریخی ما، توانسته است شخصیتهای درجه یک به وجود آورد؟ البته اینها تا شخصیت درجه یک بشوند، هنوز فاصله دارند؛ امّا کسانی که شخصیت درجه یک بشوند، در این مجموعه‌ای که انقلاب پدید آورده، زیادند. مادرِ میهن ما، در دوران استبدادهای اواخر دوران پادشاهی، سِتَرون و عقیم شده بود. حقیقتاً آدمهای بزرگ، نویسندگان بزرگ، هنرمندان بزرگ، بخصوص در بعضی از رشته‌های هنری،

پرورش پیدا نمی‌کردند. لکن امروز می‌بینیم در میان بچه‌های جوان ما، سینماگران خوب، نمایشنامه نویسان خوب، کارگردانان خوب، شعرای خوب و داستان‌نویسان خوب، زیادند. انقلاب است که این نیروها را آزاد کرد. یکی از کارهای دشمن، این شد که این مجموعه‌های مؤمن را منزوی کند. جوان، بی‌تجربه است. به مجرّد این‌که ببیند در یک دستگاه رسمی کشور – مثلاً ـ در یک مرکز فرهنگی کشور – دو نفر به او اخم کردند، به او بی‌اعتنایی کردند، او را تحقیر کردند؛ در حرکتش اثر می‌گذارد و او را کُند می‌کند. یا مثلاً وقتی ببیند که در مجلّاتِ به‌اصطلاح ادبی و هنری کشور، چهره‌های مخالف با این روش و خط را، بزرگ می‌کنند، بر جسته می‌کنند، تعریف می‌کنند، این جوان دلش آب می‌شود و روحیه‌اش را از دست می‌دهد. وقتی یک فیلمساز، اثرش را به مراکزی می‌برد که می‌توانند از او استفاده کنند و کاری کنند که بتواند کارش را ادامه دهد؛ اما با بی‌اعتنایی به او می‌گویند: «نه آقا؛ ما این را قبول نداریم. این طورش را قبول نداریم»، و بعد در همان حال ببیند انواع و اقسام کارهایی که از لحاظ مایه‌های هنری از کار او کمتر است امّا چون مایه اسلامی ندارد مورد قبول آنهاست؛ این جوان به خودی خود، منزوی و ناامید خواهد شد. من بارها از اعماق جان، قلبم برای این جوانان مؤمن و انقلابی، سوخته و گداخته است. بارها تأسّف خورده‌ام که چرابایـد به جوانان به این خوبی، بی‌اعتنایی شود!؟ اینها هیچ چیزشان ازآن کسانی‌که در جاهایی به عنوان هنرمند معروف شده‌اند، کمتر نیست. در بسیاری از امور، از آنها خیلی هم بهترند. اما به اینها بی‌اعتنایی می‌شود. وقتی‌که انسان مطلب را به درستی کاوش می‌کند، می‌بیند سرِ رشته می‌رسد به اراده خباثت‌آمیزی در نقطه‌ای! مسؤولین هم متوجّه نیستند. مسؤولین فرهنگی، مردمان خوبی هستند؛ امّا در سطوح بالا، از کارهایی که در سطوح متوسط انجام می‌گیرد، بی‌خبرند. لذا، این جوان، این مجموعه جوانان و این جریانها را، ناامید می‌کنند. از جمله روشهای دیگری که دشمنان در مجامع جهانی به‌کار زدند، این است – من این را، واقعاً احساس می‌کنم و از آن دردهای خاموش است. انسان دوست می‌دارد این چیزها را همه مردم، به وضوح بفهمند – که وقتی فیلم یا آثار و فرآورده‌های هنری ایران مطرح می‌شود، کاری که نشان از همین روحیّات انقلابی در آن باشد، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد! این مجمع جهانی، مثلاً و به ظاهر، یک مجمع غیرسیاسی است؛ امّا باطن قضیه، این‌طور نیست. شما دیده‌اید مجامع جهانی چه می‌کنند! دیدید شورای امنیت و سازمان ملل، با بوسنی هرزگوین چه کردند! دیدید سازمان «ایکائو»، در قضیه هواپیمای ما – که امریکا آن را ساقط کرد(۵) – چه کرد. امریکاییها خودشان گزارش دادند و گفتند «گزارش ایکائو با همکاری ارتش امریکا تهیه شد»! خوب، «ایکائو» مثلاً یک سازمان بی‌طرف بین المللی است. اگر آن روز ما می‌گفتیم «ایکائو این گزارش را مغرضانه نوشته است»، یک عدّه می‌گفتند: «شما خیلی بدبین هستید. شما هم دیگر شورش را در آورده‌اید! ایکائو یک سازمان بی‌طرف است. به امریکا و شما چه کار دارد!» بفرمایید! حالا سه، چهار سال گذشته، خود امریکاییها اعتراف کردند و گفتند که گزارش سازمان «ایکائو» را، ارتش امریکا تنظیم کرده است و خلاصه این‌که، امریکا در انداختن ایرباس ایرانی، مقصّر نیست! مجامع جهانی، این‌گونه‌اند. یکی دیگر از این سازمانها، اسمش «عفو بین‌الملل» است. علی‌الظّاهر هم، هیچ انگیزه سیاسی‌ای – مثلاً، ضدّیتی با فلان و فلان – ندارد. حالا عفو بین‌الملل را خفقان گرفته است! در بوسنی هرزگوین چندین هزار مسلمان را می‌کشند و مثل برگ خزان روی زمین می‌ریزند، اینها اصلاً پیدایشان نیست؛ امّا وقتی ما یک جاسوسِ خبیث و یک خبرچینِ بدجنس را می‌گیریم و حکم اعدام – که بسیار کمتر و کوچکتر از جنایات او به این ملت است – برایش صادر می‌شود، عفو بین‌الملل، دنیا را روی سرش می‌گذارد که در ایران، چنین و چنان کردند! اینها بی‌طرفند؟! اینها غیر سیاسی‌اند؟! عین همین قضیه را، این مجامع هنریِ جهانی، با فیلمهای ما، با نمایشنامه‌های ما، با کارهای ویژه کودک ما و موارد دیگر دارند. چطور کسی می‌تواند چشمش را روی هم بگذارد و بگوید «اینها غیرسیاسی‌اند»؟! چرا در همه این مواردی که اینها جایزه دادند، یک مورد اثر انقلابی وجود ندارد؟! ما فیلم انقلابی نداریم؟! ما شعر انقلابی نداریم؟! ما نمایشنامه انقلابی نداریم؟! این همه فرآورده‌های انقلابی که جوانان ما درست کردند، هیچ کدام ارزش هنری ندارد؟! بنده احتمال می‌دهم اگر رویشان بشود، جایزه نوبل را هم حاضرند به یکی از همین عناصر ضدّاسلامی و ضدّانقلابی بدهند؛ برای این‌که

آنها را در دنیا بزرگ کنند؛ برای این‌که عناصر انقلابی را منزوی کنند! این، تهاجم فرهنگی نیست؟! تهاجم فرهنگی، مثل خودِ کار فرهنگی، اقدام آرام و بی سر و صدایی است. یکی از راههای تهاجم فرهنگی، این بوده است که سعی کنند جوانان مؤمن را از پایبندیهای متعصّبانه به ایمان، که همان عواملی است که یک تمدّن را نگه می‌دارد، منصرف کنند. همان کاری را که در اندلس، در قرنهای گذشته کردند. یعنی جوانان را در عالم، به فساد و شهوترانی و میگساری و این چیزها مشغول کردند. این کار، حالا هم انجام می‌گیرد. من بارها گفته‌ام: عدّه‌ای وقتی در خیابان نگاه می‌کنند و زنانی را می‌بینند که حجابشان قدری ناجور است، دلشان خون می‌شود. بله؛ این کارِ بدی است. اما کارِ بد اصلی، این نیست. کارِ بد اصلی آن است که شما در کوچه و خیابان نمی‌بینید! کسی به کسی گفت: «چه کارمی کنی؟» گفت: «دهل می‌زنم.» گفت: «چرا صدای دهلت در نمی‌آید؟» گفت: «فردا صدای دهل من درمی‌آید!» صدای فروریختن ایمان و اعتقاد ناشی از تهاجم پنهانی و زیرزیرکی دشمن - اگر شما ملت و عناصر فرهنگی بیدار نباشید - خدای نخواسته، آن وقتی درمی‌آید که دیگر قابل علاج نیست! جوان جبهه رفته ما را اگر محاصره کردند؛ اگر اوّل یک ویدئو در اختیارش گذاشتند و بعد او را به تماشای فیلمهای جنسیِ وقیح وادار کردند؛ شهوت او را تحریک کردند و بعد او را به چند مجلس کشاندند، چه خواهد شد؟! وقتی تشکیلاتی وجود داشته باشد، جوان را در اوج نیروی جوانی، فاسد می‌کنند. و حالا دشمن این کار رامی‌کند. من از شهرستانها خبر دارم. از شهرهای مختلف کشور خبر دارم. خبرهای آنچنانی رابه ما می‌دهند. روز و شبی نیست که ما، از این‌گونه خبرها نشنویم. این کارها را چه کسی می‌کند؟ دشمن! جوان، دچار شهوترانی می‌شود و ایمان خودش را از دست می‌دهد. در اوایل کار، حتی همان جوان گریه می‌کند؛ امّا بتدریج او را همین‌طور می‌برند. بچه مدرسه‌ایهای ما را، دبیرستانیهای ما را، حتی بچه‌های مدارس راهنمایی ما را، همین‌طور فاسد می‌کنند. افرادی را پیدا می‌کنند که مواد مخدّر و عکسهای ناجور به مدرسه می‌برند. من می‌خواهم از شما سؤال کنم: اگر مدیر مدرسه‌ای، نسبت به فاسد شدن پانصد یا ششصد یا هزار نوجوانی که به دست او سپرده‌اند، حسّاس بود و گوش کسی را که وسیله دشمن قرار گرفته و داخل آن مدرسه هروئین آورده، پیچاند، ماباید به این مدیر مدرسه چه بگوییم؟ بگوییم: «آقا، شمابرخلاف آزادی عمل کردی؟ این چه روشی است؟ شما ضدّآزادی هستی؟!» این حرف درست است؟ این درست است که به مدیر یک مدرسه که می‌گوید «هزارتا جوان را دست من سپرده‌اند؛ من نمی خواهم فردا اینها را هروئینی تحویل مادران و پدرشان بدهم» بگویند: «نخیر! شما باید اجازه بدهی خودشان انتخاب کنند! هر کس نخواست، خودش نکِشد! تو برو در مضرّات هروئین حرف بزن!» این، یک بخشی از تهاجم فرهنگی است. نظام اسلامی را متّهم می‌کنند که «این مرام، نظامی‌است و آزادی نمی‌دهد.» چطور ما آزادی نمی‌دهیم؟! شما در کدام کشور، این همه مجلّه و روزنامه و مطبوعات سراغ دارید؟ اینها همه‌اش مال دولت است؟ روزنامه‌های رسمی کشور، علناً و صریحاً، سیاستهای دولت را زیر سؤال می‌برند و از آن انتقاد می‌کنند. دولت هم باکمال بزرگواری گوش می‌کند و جواب می‌دهد. اکنون در ایران مجلّاتی به چاپ می‌رسند که اگر کسی مختصر آشنایی‌ای با عناصر فرهنگی کشور از زمان گذشته داشته باشد و بداند هنرمندانِ شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ قلم زنانِ شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ مخلصین و چاکران دستگاههای شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ مرعوبین دشمنان چه کسانی هستند؛ امریکایی دوستان چه کسانی هستند؛ می‌داند که این مجلّات از کجاها پولش می‌آید! قابل حدس هست. ما هم بی‌خبر نیستیم. بنده هم بی‌خبر نیستم؛ دستگاه هم بی‌خبر نیست. اینها چاپ می‌شوند؛ کاری هم به کارشان نداریم. ما از این‌که مجلّه‌ای چهار کلمه حرف بنویسد، واهمه‌ای نداریم! ماهم می‌نویسیم. آزادی مطبوعات، آن مقداری که در ایران هست، در کشورهای دیگر نیست. دستگاه، در ایران، در زمینه آزادی مطبوعات، مظلوم است. دلیلش هم این است که به این آقا آزادی داده شده؛ آن وقت آمده است مجلّه‌ای را، روزنامه‌ای را، پر کرده از انتقاد به دستگاه و در این انتقادها، مکرّر، مثل ترجیع‌بند، تکرار کرده که «به ما آزادی نمی‌دهند؛ به ما آزادی نمی‌دهند!» اگر آزادی نیست، شما چطور اینها را نوشته‌اید؟! امروز در این کشور، چه کسی را سیخ داغ کرده‌اند که «شما چرا فلان مطلب را نوشتید؟ چرا فلان روزنامه را منتشر کردید؟» بله؛ اگر کسی مجرم مطبوعاتی

باشد - هرکس می‌خواهد، باشد - مجرم، مجرم است. هر کس جرمی را که قانون به عنوان جرم معیّن کرده مرتکب شود، البته مجازات خواهد شد. یکی از مجازاتها که هم در قانون پیش‌بینی شده، تعطیل روزنامه‌ای است که آن جرم در آن منعکس شده است. این، بحث دیگری است. لکن در حرف زدن، آزادی هست. همین که دستگاه حسّاس باشد، این را به عنوان این‌که «آزادی نیست»، می‌کوبند! توقّع دشمن این است که قلمزنانِ جریان فرهنگی وابسته به استکبار، هرچه می‌خواهند بنویسند و قلمزنانِ طرفدار نظام و جناح و جریان اسلامی، به آنها جواب ندهند! توقّعشان این است! اگر جواب دادند، می‌گویند: «آزادی نیست. شما ما را مرعوب کردید!» این، آن فضایی است که دشمن به وجود می‌آورد. یک عده ساده‌لوحند که فریب می‌خورند. خیلیها هستند که بدون غرض، در جریان ملایم با جریان دشمن قرار می‌گیرند؛ بدون این‌که بفهمند که چه می‌گویند و چه می‌کنند. من از همه این حرفها، یک جمله رامی‌خواهم نتیجه بگیرم. امروز که می‌آمدم صحبت کنم، با خودم فکر کردم: اگر یک مطلب را بتوانم به شما برادران و خواهران عزیز عرض کنم، حرف خودم را زده‌ام. آن مطلب این است که در مقابل تهاجم، عناصرِ مؤمنِ خودی می‌توانند بایستند. عناصر مؤمنِ خودی را، هرجا که هستند، گرامی بدارید. حرف من این است. من به مسؤولین فرهنگی کشور، از وزارت آموزش و پرورش تا وزارت ارشاداسلامی، تا سازمان تبلیغات اسلامی، تابقیه مؤسّسات و بنگاههای فرهنگی کشور، عرض می‌کنم: به عناصر خودی تکیه کنید. منظور من این نیست که اگر کسی، جوان انقلابی نیست، دستش را بگیرید بگذاریدش بیرون؛ نه. چه کسی چنین چیزی را می‌گوید؟ اصلاً منطق اسلام که این نیست؛ منطق انقلاب که این نیست. میدان بدهید. به همه میدان بدهید. هرکس که می‌خواهد برای این ملت کار کند، کار کند. من می‌گویم اجازه منزوی شدنِ عناصر خودی را ندهید. اگر روزی دشمنی به کشوری حمله نظامی کند. چه کسی در مقابلش می‌ایستد؟ کسی که از همه به سرزمین خود علاقه‌مندتر است؛ به ملت خود علاقه‌مندتر است؛ به زخارف دنیوی بی‌علاقه‌تر است؛ احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند و متعهّدتر است. چنین کسی می‌رود دفاع می‌کند. شما دیدید که در دوران جنگ، چه کسانی رفتند دفاع کردند. عمده میدان ما را، بسیج پرکرد. بسیج یعنی همین؛ یعنی عنصر مؤمنِ انقلابیِ علاقه‌مند به سرنوشت میهن، علاقه‌مند به سرنوشت کشور و یک فرد فداکار. رفت وسط میدان و با فداکاری، دشمن را به زانو درآورد. در زمینه فرهنگی نیز همین‌طور است. آن عنصری که وابسته به دستگاه شاهنشاهی است ودلش به یاد آن روزها می‌تپد، نمی‌آید از نظام و فرهنگ اسلامی دفاع کند. چرا ما باید غافل باشیم؟! کسی از فرهنگ اسلامی و حیثیّت و موجودیّت این ملت دفاع می‌کند و در مقابل تهاجم دشمن می‌ایستد که دلش در هوای اسلام بتپد و اسلام و ایران را دوست بدارد. عدّه‌ای که دین ندارند، میهن دوستی هم ندارند؛ ایران را هم قبول ندارند. کسی که سلطه امریکا را برای ایران بپسندد وتشویق کند، میهن دوست نیست. کسانی که برای دخالت امریکاییها برای آن خانمی(۶) که در نیکاراگوئه با انتخابات امریکایی بر سرکار آمد، کف زدند، معنای کارشان چیست؟ از این‌جا، به کسانی که در نیکاراگوئه تسلیم تحمیل امریکاییها شدند، «زهی» و «مرحبا» گفتند! اینها دل در گرو امریکا ندارند؟! اینها با این قلم زهرآگینشان می‌آیند در مقابل تهاجم دشمن، از فرهنگ ملی و اسلامی و ایرانی دفاع کنند؟! معلوم است که نمی‌کنند! معلوم است که این، ستونِ پنجم دشمن است! این، برای دشمن کار می‌کند. این، از خدا می‌خواهد که امریکاییها برگردند! از خدا می‌خواهد که نظام وابسته به امریکا و استکبار و گردن کلفتها برگردد. این، برای نظام اسلامی کار خواهد کرد؟ تلاش خواهد کرد؟ معلوم است که نه! این، حقیقت روشنی است. شما که در صداو سیما مسؤول امور هستید باید مواظب این مطلب باشید. شما که در روزنامه‌ها مسؤول امور هستید، باید مواظب این مطلب باشید. شما که در سازمان تبلیغات یا در وزارت ارشاد، یادر آموزش‌وپروررش، یادر آموزش‌عالی و یا در مؤسّسات فرهنگی گوناگون مسؤول امور هستید، باید مراقب این قضیه باشید. البته همه مسؤولند. منظورم از مسؤول، رئیس نیست. «کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیته(۷).» همه مسؤولند. مراقب این معنا باشید. این ملت، برای این‌که حیثیتش و کیان حقیقی و انسانی و اسلامی و انقلابی و فرهنگ ملی‌اش حفظ شود، احتیاج به مجاهدت و مقاومت و ایستادگی در مقابل تهاجم دشمن و تهاجم کردن به نقاط ضعف دشمن دارد. این را خودیها

می‌تواننـد بکننـد. من حرفم فقط همین است. من می‌گویم: اگر می‌خواهیـد هنر این کشور رشـد و اعتلا پیـدا کنـد، به هنرمنـد جوانِ مؤمن تکیه کنیـد. او می‌توانـد از اسـلام و از انقلاب و از این کشور دفاع کنـد. و الّا آن کارگردان یا تهیه کننـده‌ای که وقتی فیلم را می‌سازد، از پیش فکر می‌کنـد که «این نکته را در این فیلم خواهم گنجانـد، تا یکی از پایه‌های اعتقادی این نظام را هدف قراردهم» که از اسـلام و انقلاب دفاع نمی‌کند! بازبان خاص فیلم و با همان شکلی که در فیلم امکان دارد، کار خودش را انجام می‌دهد. یعنی اکتفـا نمی‌کنـد به این‌که به انقلاب کمک نکنـد. فیلم می‌سازد برای این‌که به انقلاب حمله کنـد! از اوّل که این فیلم را می‌سازد، یا این داسـتان را می‌نویسد، هدفش این است که کارایی نظام اسلامی را زیر سؤال ببرد و بگوید: «این نظام اسلامی، کارایی ندارد.» از اوّلی که این مقاله را می‌نویسد یا این اثر هنری را تولید می‌کند، هدفش این است که نشان دهد این دولت کارایی ندارد؛ توان اداره نـدارد. این، درحـال خـدمت به مصالـح این کشور است یا درحال خیانت؟ به این می‌شود تکیه کرد؟! معلوم است که نمی‌شود تکیه کرد! ما البته تصـمیم نگرفته‌ایم کسانی را که خیال کرده‌ایم خـدمت نمی‌کنند یا خیانت می‌کنند، یکی‌یکی به قانون معرفی کنیم؛ نه. هنوز خیلی کارهـا در این کشور در زمینه فرهنگی وجود دارد که بایـد انجـام گیرد. منظورم این است که در محیطهـای فرهنگی، به نیروهای مؤمن تکیه شود. اینها سـدّی در مقابل تهاجم فرهنگی هسـتند. امیـدواریم خدای متعال به شـما و به جوانان مؤمن و خوب و صالـح و سالم ما توفیق دهـد واین جوانان، از نامساعـد بودن بعضـی از زمینه‌ها، مأیوس نشونـد. راه صـحیح و راه انقلاب و راه انجامِ خدمت را ان‌شاءاللَّه ادامه دهند، و فرهنگ و هنر و ادبیات این کشور را ان‌شاءاللَّه باور کنند. والسّـلام علیکم‌ورحمه‌اللَّه وبرکاته. ---

-- ۱) پرنس ملکم‌خـان ناظم‌الدوله ارمنی (۱۳۲۶ ه ق - ۱۲۴۹ ه ق) ۲) سیدحسن تقی‌زاده ۳) میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵ ه ق - ۱۲۲۶ ه ق) ۴) یکی از شهرهای کردستان که مدتی صحنه درگیری با ضدّانقلاب بود. ۵) اشاره به سرنگونی هواپیمای ایرباس ایران توسط ناو امریکایی در خلیج فارس (۱۲ تیرماه ۱۳۶۷) ۶) مقصود معظمٌ له «خـانم ویولتـا چـامورو» است که پس از «دانیـل اورتگـا» که از جبهه آزادیبخشِ ساندینیستها به قدرت رسیده بود، در سال ۱۹۹۰ در انتخاباتی امریکایی به قـدرت رسـید و تا سال ۱۹۹۷ رئیس جمهور بود. ۷) بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۸.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از آزادگان

بیانـات مقـام معظم رهبری در دیـدار گروه کثیری از آزادگـان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسـیار خوشوقتم که در این یادبود بزرگ، این توفیق را پیدا کردیم که در خدمت شـما عزیزان و چهره‌های محنت دیده و آزمایش شده انقلاب باشـیم. از همه شـما عزیزان تشـکر می‌کنم؛ بخصوص از برادرانِ عزیزِ با اخلاصـی که راهی طولانی را با پای پیاده، تا تهران طی کردنـد. از خـدای متعال می‌خواهیم که اجر شـما را در همه حرکات و سـکناتتان، با ذات مقـدّس خودش قرار دهـد. روزی بود که وقتی نام آزادگان و گروگانهای عزیز ما در دست دشـمن - یعنی شـما - برده می‌شـد، دل را غبار غم و اندوه می‌پوشاند. یک فضای یأس‌آلود بر دلها حاکم بود. واقعاً انسان نمی‌دانست که سـرنوشت این عزیزان، این جوانان پاکیزه و مطهّر، این فـداکاران میـدان جنگ، در دست آن رژیم قسیّ‌القلب و دور ازانسـانیّت، چگونه خواهـد شـد و به کجـا خواهـد رسـید. من فراموش نمی‌کنم در ماههـای رمضـان، وقتی که این دعـای شـریف را می‌خواندیم: «اَللّهمَ‌فُکَّ کُلّ‌اَسیر»، قلب من مورد هجوم غمهای گوناگونی قرار می‌گرفت. غمِ اسیران، غمِ پدران و مادران و همسران و فرزندان، غمِ آن لحظه‌هایی که ما به تفصـیل نمی‌دانستیم چگونه است، اما می‌دانستیم که چقدر تلخ است، قلبمان را می‌فشـرد و از اعماق قلب، این دعا را عرض می‌کردیم و فقط امید ما به معجزنمایی ذات مقدّس احدیّت جلّت عظمته بود. والّا اسـباب عادّی، روال قضایـا را طور دیگری نشـان می‌داد. این‌که اسـیرانِ پاک نهاد و فـداکار ملت ایران، به تعـداد دهها هزار، بی حرف وبهانه، در مـدّتی کوتـاه، آن هم بـا ابتکـار دشـمن و بـا شـروع او، راه بیفتنـد و به داخـل کشور بیاینـد، جزو رؤیاهـایی بود که به نظر ما، جز با قـدرت

استثنایی خدا، امکان‌پذیر نبود. والّا، همه چیز تابع قدرت خداست. نَفَسهای ما هم با قدرت الهی آمد و رفت می‌کند. این، فقط با یک قدرت نمایی استثنایی قابل تأمین بود ولا ـ غیر. بارها فکر می‌کردیم که اگر روزی جنگ هم تمام شود، این رژیم بهانه‌گیرِ بداخلاقِ قسیّ‌القلب، تا بخواهد پنجاه هزار، شصت هزار جوان رزمنده ما را به ما برگرداند، سالها طول خواهد داد. کما این‌که امروز می‌بینید تعدادی از اسرای ما، به احتمال زیاد، باقی مانده‌اند. البته ما تعدادشان را نمی‌دانیم؛ اما حدس قوی می‌زنیم که تعدادی از عزیزان ما، هنوز در چنگ دشمن باشند. همین حالا، می‌بینید چه طور رفتار می‌کنند؛ با چه بهانه‌هاگیریهایی، با چه اذیت کردنهایی و با چه بداخلاقیهایی در عرف بین‌المللی! اینها که عادّی نیستند. اینها اگر می‌خواستند پنجاه هزار، شصت هزار اسیر را در حال عادّی برگردانند؛ چقدر خون دل داشت؛ چقدر زحمت داشت؛ چقدر طول می‌دادند! ممکن بود ده سال، پانزده سال، همین کار را به طول بکشانند. اما قدرت‌الهی، پا در میان گذاشت و یک بار دیگر لطف خدا برملت ایران، چهره روشن خود را نشان داد وکاری به این عظمت، در مدّتی کوتاه، با آسانترین شکل، انجام گرفت. چند ده هزار از فرزندان و جگر گوشگان این ملت و عزیزان دور از وطن و یوسفهای دورمانده از یعقوب، به فاصله کوتاهی وارد این کشور شدند. این حادثه، درس است. درسهایی در این حادثه هست که من به آنها اشاره‌ای می‌کنم و سر رشته فکر را به خود شما می‌دهم تا روی این حادثه فکر کنید؛ و بعد، مطلب دیگری را درباره شما عزیزان، عرض می‌کنم. اما سررشته مطلب این است که، خیلی از چیزها در دنیا نشدنی است؛ یا سخت شدنی است. یک بلای بزرگ برای انسانها این است که کارها و آرزوهای بزرگ را، نشدنی گمان می‌کنند. این، بلای بزرگی است. یأس، بزرگترین دشمن انسانی است که می‌خواهد آرزو یا آرمانی را دنبال کند. اگر بگوییم «این چه فایده دارد؟ ما که نمی‌توانیم، چرا بی‌خود تلاش کنیم؟» یقین بدانید که آن کار، نخواهد شد. لذا در اسلام، یأس، از عوامل منفی است و بعضی از یأسها، گناه کبیره است. مثلاً «یأسِ‌من‌رَوحِ‌اللّه(۱)»: مأیوس شدن از لطف و تفضّل الهی و توجّهِ خاص خدا. انسان از این اگر مأیوس شد، گناه کبیره مرتکب شده است. حق نداریم مأیوس شویم. یأسِ از رحمت خدا، از گناهان کبیره است. کسی حق ندارد از رحمت خدا مأیوس شود؛ ولو موانعِ آن رحمت را هم زیاد ببیند. اما چرا مأیوس شود؟ بعضی جاها، یأس، گناه کبیره نیست، اما مانعِ کبیره است. در دوران مبارزات قبل ازپیروزی انقلاب، به بعضی کسان می‌گفتیم: «شما که به حکومت اسلامی و نظام اسلامی عقیده دارید و قبول دارید که اسلام از ما یک جامعه اسلامی می‌خواهد، پس چرا اقدام نمی‌کنید؟ وظیفه ما که فقط عمل فردی و نماز و روزه و طهارت و نجاست نیست!» می‌گفتند: «فایده‌ای ندارد. چه فایده‌ای دارد؟ نمی‌بینید دشمن چطور مسلّط است!» امروز وقتی ما می‌گوییم «دشمن»، مراد مان شبکه عظیم استکبار جهانی است. کمتر از او را که ما دشمن نمی‌دانیم! قابل این نیست! اما آن روز که می‌گفتیم «دشمن»، مراد شبکه عظیم استکبار جهانی نبود. دستگاه امنیتی نظام شاهنشاهی بود. دستِ بالا، دستگاه پادشاهی بود. بالاتر از این‌که نبود! شما ببینید وقتی که ملتی مثل توفان می‌غرّد، دستگاههای حکومتی دنیا، چطور مثل پَرِ کاه به هوامی‌روند! دیدید در اروپای شرقی چه شد و چطور نظامهایشان یکی‌یکی فروریخت! فرو ریختن نظامهای استبدادی و استکباری را در آسیا و افریقا و جاهای دیگر، در این چند ساله، جلو چشم خودمان چقدر دیدیم! از همه نزدیکتر، همان نظام پادشاهی بود. نظام شاهنشاهی، ظواهر امرش که مثل نظام جمهوری اسلامی نبود! اینجا مأمورین و مسؤولین نظام، با مردم رفیقند؛ نزدیک به مردمند؛ مردم اینها را می‌بینند. رئیس جمهور را ملاحظه می‌کنید که وقتی به شهرستانی مسافرت می‌کند، مردم مثل بچه‌هایی که پدرشان را دیده‌اند، می‌ریزند دور او؛ با کمال عشق و علاقه و از نزدیک، او را مشاهده می‌کنند؛ به او اظهار علاقه می‌کنند؛ کاغذشان رابه دست او می‌دهند و او هم به دردد‌لهای مردم می‌رسد! آن روز که این‌طور نبود. فاصله بین مسؤولین نظام و مردم، مثل فاصله بین آسمان و زمین بود؛ هم فاصله جسمی، هم فاصله معنوی. اصلاً مردم آنهارا چیز دیگری از یک عالم دیگر می‌دانستند. البته از آنها نفرت هم داشتند. (این فاصله‌ها موجب نفرت است.) از مسؤولین نظام یک چیزی درست کرده بودند؛ یک قدرت شکست‌ناپذیرِ خشنِ غیرقابل دسترس! اما دیدید که مردم به میدان آمدند، و همان شکل و نظم پوشالی را، علی‌رغم آن ناامیدی که ترویج می‌شد، به کلّی زیرورو کردند؛ مثل پنبه

حلاجی شده! این قدر بی‌جان و سبک و بی‌محتوا بود! یأس موجب می‌شد که بعضی وارد میدان نشوند. یأس راباید از خود دور کرد. شما روزی که در زندانهای رژیم بعثیِ خشن بودید، هرچه نگاه می‌کردید، جلو چشمتان تاریکی بود. از آن مأمورِ شلّاق به دستِ خشن و آن درجه دار غلیظ بعثی بگیرید تا خودِ صدّام حسین؛ یکی پس از دیگری، با شما کأنّه دشمن شخصی و خونی و پدری بودند. دست هرکدامشان می‌افتادید، بر شما آزار و شکنجه و فشاری وارد می‌کردند. این‌طور نبود؟ همه فضا تیره و تار بود. ما هم که این‌جا، دور از شما، در خانه نشسته بودیم و غمِ فقدان شما برادران را داشتیم، همه‌مان این طور بودیم. من خودم شخصاً همین احساسات را داشتم و می‌دانم که اکثر ملت ایران هم، این احساسات را داشتند حالا چه در خانه یا فامیلشان اسیری بود، چه نبود؛ همه این احساسات را داشتند. آنها هم وقتی نگاه می‌کردند، فضایی تیره می‌دیدند. پشت آن دیدِ مأیوسانه، خورشید امید و فضل الهی می‌درخشید؛ اما ما نمی‌دیدیم. این، یک درس است. چرا بعضی مأیوسند از این‌که بشود برقدرتهای استکباری جهان فائق آمد؟! چرا بعضی مأیوسند از این‌که اسرائیل را بشود از این منطقه ریشه کن کرد؟! چرا بعضی مأیوسند که بشود مسلمانان را در سرتاسر دنیا، از این وضع و مظلومیتی که امروز دارند، نجات داد؟! امروز مسلمانانِ همه جای دنیا مظلومند. آن اروپا، آن آسیا، آن کشمیر و مسلمانانِ بعضی کشورهای دیگر آسیایی؛ آن افریقا، الجزایر، و اسلام خواهان مناطق گوناگون در کشورهای مختلف. همه‌جا مسلمانان مظلومند. خون مسلمانان را می‌ریزند و به آنها بی‌رحمی می‌کنند. انسانیّت و معیارهای انسانی، به مسلمانان که می‌رسد، دیگر رعایت نمی‌شود! چه در فلسطین اشغالی، چه در لبنان و چه در مناطق دیگر. چرا کسی امیدوار نباشد که روزی، هم در اروپا، هم در آسیا، هم در خاورمیانه، هم در آفریقا، هم در قلب قدرتهای استکباری، مسلمانان از عزّت و شوکت برخوردار باشند؟! چه بُعدی دارد!؟ چرا بعضی مأیوسند؟! چرابعضی مأیوسند از این‌که ما در کشورمان به نظام اسلامیِ کامل برسیم؟! البته از آن روزی که این نظام شروع شده، تاامروز، بسیار پیش رفته‌ایم. این، قابل مقایسه بانظامهای طاغوتی یا نظامهای معمولی عالم و بخصوص با آن نظام خبیث و نجسی که قبل از انقلاب بر ایران حاکم بود، نیست. در آن‌جا مبنای دولت و حکومت و سیاست، فساد بود. از شخصِ محمّدرضا و دوروبریهای نزدیکش بگیرید، تا سطوح پایین. این شرح حالهایشان هم که چاپ شده، لابد دیده‌اید و خوانده‌اید. شاید ده، پانزده عنوان از شرح حالهای اینها چاپ شده است. آدم می‌بیند داخل اینها، چه‌فساد و چه عفونتی وجود داشته؛ از آن‌جا تا سطوح پایین - وابستگانشان، دستگاههای امنیتی، دستگاههای انتظامی و نظامی - کسانی که وابسته به آنها بودند، همه فاسد بودند. البته بعضی هم در داخل دستگاهها بودند و آدمهای صالح و سالمی بودند. یعنی وابستگی‌شان نسبت به آنها، کم بود. ارتشیهای سالم داشتیم، انتظامیهای سالم داشتیم - اینها را ما دیده بودیم: افسرهای مؤمن، متدیّن، سالم؛ چه نظامی و چه انتظامی - یا بعضی‌از اداریها. بخصوص در بخشهای علمی، زیادبودند. مردمان خوب کم نبودند؛ اما آن رؤسا و وابستگان، فاسد بودند. وابستگان آنها بینِ روحانیت هم، فاسد بودند. آخوندهایی بودند وابسته به آنها. حالا ما می‌گوییم «آخوند درباری»؛ لکن دربار به بعضی از آن آخوندها هم اعتنایی نمی‌کرد! یعنی وابسته به همان ساواک شهر یامنطقه خودشان بودند. اسیر رئیس شهربانی و رئیس کلانتری محل بودند. به همان نسبت، فاسد بودند.اصلا هرکس که اندکی به نظام پادشاهی نزدیک بود، فاسد بود. هرچه نزدیکتر، فاسدتر. به آن مغز و لُبّش که می‌رسیدید، مرکزِ فساد و عفونت بود. درنظام جمهوری اسلامی، قضیّه درست صدوهشتاد درجه عکس این است. آنهایی که فاسدند، به همان نسبت از نظام فاصله دارند. در خودِ نظام، مسؤولین نظام، مردمان پاکیزه و مطهّری هستند. رئیس‌جمهور را ملاحظه بفرمایید! یک انسان والا، مؤمن، عالم، مجاهد فی‌سبیل‌اللّه، زجر کشیده، مردمی و امتحان داده است. مسؤولینی که با رئیس جمهور مشغول کارند، هر کدام به نحوی، همین گونه‌اند. البته در سطوح پایین‌تر، طبیعی است که سلامت به‌اندازه سطوح اصلی و بالا نباشد؛ یعنی هرچه از مرکزِ نظام فاصله می‌گیریم، آن حالتِ سلامت را نمی توان تضمین کرد. البته در نظام جمهوری اسلامی، درسطوح پایین هم، انسانهای والا و واقعاً کم‌نظیری هستند، که هیچ وقت در هیچ نظامی در ایران، این چنین آدمهای پاک و مقدّسی - مقدّس به معنای واقعی - نبودند. چقدر از این افراد پاک نهاد را بنده در این دستگاههای مختلف

می‌شناسم - جوان و غیر جوان - که واقعا انسانهای والایی هستند! همه اهل امانت، اهل صدق، بی‌اعتنا به زخارف دنیا؛ که توانسته‌اند از آن پلی که گردن کلفتهای تاریخ نتوانستند بگذرند - پل خودخواهی و مال‌اندوزی و راحت طلبی - راحت عبور کنند. این، وضع این نظام است. این نظام، نقطه مقابل نظام قبلی است. ما این قدر پیش آمده‌ایم؛ این قدر ظواهر عوض شده است؛ این قدر جهتها و بواطن تغییر کرده است. اما نظام اسلامی کامل، هنوز با ما فاصله دارد. ما می‌گردیم، حرکت می‌کنیم، تا به نظام اسلامی کامل برسیم. همّت، این است. امید، این است. بعضی می‌گویند: «چه فایده دارد؟ نمی‌شود! در این دنیا، نمی‌شود!» ما می‌گوییم: «چرا باید مأیوس بود؟! می‌شود! می‌شود که ما در نظام جمهوری اسلامی، عدالت اسلامی را به معنای حقیقی کلمه اجرا کنیم. می‌شود که در نظام جمهوری‌اسلامی، طوری بشود که صاحب حق، اگر چه ضعیف باشد،بتواند حق خود را بی‌دغدغه ازکسی که حق او را گرفته است - ولو آن شخص قوی باشد - بگیرد.» می‌توانیم به این‌جا برسیم. اصلاً همّت ما این است که به این‌جابرسیم. بنا، بر این است که به این‌جا برسیم. حکومت علوی، یعنی این. می‌شود که در نظام اسلامی، هر کارگزاری که در هرجای این نظام خدمت می‌کند عادل باشد که بشود پشت سرش نماز خواند. چرا ما این امور را مستبعد بشماریم؟! می‌شود که ما دستگاه اداری کشور را طوری اصلاح کنیم که اشاره به سوءاستفاده و رشوه، موجب خشم طرف مقابل شود. اینها همه ممکن است. بعضی مأیوس می‌شوند و می‌گویند: «بیشتر از این، در این دنیا نمی‌شود!» چرا بیشتر از این نمی‌شود؟! همچنان که اصل نظام اسلامی دور از دسترس بود، کمال آن هم، ولو دور از دسترس باشد، باید مثل اصل نظام که تحقّق پیدا کرد، تحقّق پیداکند. این، نکته اوّل. و اما، مطلبی که بخصوص به شما آزادگان می‌خواهم عرض کنم: برادران عزیز! من مکرّر عرض کرده‌ام: لحظه لحظه دوران اسارت شما، صدقه است. لحظه لحظه، صدقه است! آن لحظه‌های پررنجی که شما گذراندید، یک سرمایه شد. یعنی شما به عنوان یک آزاده، یازده سال، ده‌سال، هشت سال، پنج سال - هرچه - که در اسارت بودید، ذخیره‌ای از رنجها، برایتان فراهم آورد؛ هم از جنبه فردی، هم از جنبه اجتماعی و عمومی. این مطلب، قابل تأمّل است. دو نوع می‌شود با محصول تجربه‌ها و امتحانهای سخت برخورد کرد. یک نوع این‌که بگوییم: «ما به این زندانِ سخت رفتیم و این همه شکنجه کشیدیم و آمدیم؛ پس دیگر کار خودمان را کردیم. حالا دیگران بکنند.» این، یک منطق. (باز من به پیش ازانقلاب اشاره کنم. بعضی بودند و همین منطق را داشتند. طرف از زندان آمده بود، یا فرض بفرمایید در کاری شرکت کرده بود - عملیاتی، حرکتی - و حالا خسته شده بود و می‌گفت: «من دیگر کار خودم را انجام دادم. من زن دارم، بچه دارم. بقیه‌اش هم به عهده دیگران.» غالباً، این‌گونه افراد از گردونه خارج شدند و رفتند. قاعده‌اش نیز همین است که بروند. طبیعت کار نیز همین است. وقتی که انسان آنچه را که در مجاهدت خود اندوخته، این‌طور به رخ خدا و خلق بکشد، خدای متعال، برکتی به اندوخته او نخواهد داد.) این منطق، اساساً منطق درستی نیست. اما منطق دوم، منطق درستی است. منطق دوم چیست؟ منطق دوم این است که بگوییم: «مگر ما این پنج سال زندان، یا ده سال اسارت را آسان به دست آوردیم؟! من ده سال در اسارت بودم و این ملت، ده سال اسارتم را تحمّل کرد. خانواده‌ام، پدر و مادرم، دوستانم، شهر و میهنم، همه اینها رنج اسارت مرا تحمّل نکردند که همین‌طور مفت از دست برود و از آن استفاده‌ای نشود.» اگر رنجی برده شده و محصولی از فضل خدای متعال به دست آمده است، حالا- این انسانی که این آزمایش و تجربه بزرگ را انجام داده، مثل آن دانش‌آموزی است که دوره‌ای را گذرانده است. کسی که دوره‌ای را گذرانده باشد با آن کس که آن دوره را نگذرانده، فرق می‌کند. حالا که ملت و خانواده شما، شما رادادند، رنج فراق شما را تحمّل کردند و شما یک دوره سخت را گذراندید، قاعده امر چیست؟ قاعده امر این است که از این دوره، استفاده کنیم. حالا- وقت استفاده از این رنج است. حالا- وقتی است که ملت، از ذخیره‌ای که با ده سال، یازده سال - کمتر و بیشتر - به دست آمد، استفاده کند. یعنی عناصرِ تجربه دیده و امتحان داده و محنت کشیده دوران اسارت، کسانی هستند که برای خدمت در راه خدا و مجاهدت برای پیشرفت به سمت هدفهای انقلاب، آماده‌تر از دیگرانند. اینها هستند که رنج کشیده‌اند؛ روحشان و اراده‌شان قوی، وایمانشان تجربه شده است. این، آن برداشتِ دوم‌است. من،

این برداشت دوم را قبول دارم. همین هم درست است. من عرض می‌کنم: آزادگان، بهترین سربازان انقلابند. آزادگان، آزموده‌ترین فرزندان این ملتند. آزادگان، شایسته‌ترین افراد برای دفاع از انقلاب و نظام جمهوری اسلامیند. آزادگان، مورد امید و اعتماد این نظام به حساب می‌آیند و باید برای کارهای آینده هم به حساب بیایند.اگر دشمنی، درمقابل انقلاب یا در مقابل نظام جمهوری اسلامی قد عَلَم کند، اوّل کسی که باید مشت بر سینه اوبزند، آزاده است؛ چون آزاده بیشتر از همه، برای حفظ این نظام رنج کشیده است. او بیشتر از همه تجربه کرده است؛ خودش را بهتر می‌شناسد و محنت‌پذیری خود را در روزهای سخت آزمایش کرده است. این، آن برداشتِ دوم است. لذاست که آزادگان، هم در میدان سازندگی کشور باید مورد تکیه قرار گیرند و هم در میدان دفاع از انقلاب. این، آن چیزی است که شما به عنوان آزاده و به عنوان یک مسلمان انقلابی، از خودتان باید توقّع داشته باشید. باید در مقابل دشمنان و بدگویان و طعنه‌زنان انقلاب بایستید. عدّه‌ای خیال می‌کنند چون از مبداء انقلاب فاصله گرفته‌ایم، هرچه از مبداء انقلاب دور شویم، انقلابیگری ضعیفتر می‌شود! این، خطاست. انقلاب که مال یک زمان خاص نیست، تا هرچه از آن زمان دور شدیم، انقلابیگری ما کم شود.انقلاب، یک ایمان است؛ اعتقاد است؛ دین است. دین که از انسان فاصله نمی‌گیرد! فاصله انسان با دین، به حسب زمان که کم و زیاد نمی‌شود! شما باید در مقابلِ این تفکّرات بایستید. این محنتی که خدای متعال بر شما وارد کرد، یک امتحان الهی بود. البته بعضی، از این امتحان، ممکن است سربلند و رو سفید در نیامده باشند. همه که یکسان نیستند! اما شما برادران عزیز مؤمنی که از این امتحان الهی سربلند در آمدید، این را باید قدر بدانید. باید این را ذخیره‌ای بدانید. و با این ذخیره، باز هم در راه خدا مجاهدت کنید. در اسلام «نوبت من تمام شد» نداریم! امام عزیز ما، آن روز که به رحمت الهی و به جوار رحمت حق رفت، یک مرد حدوداً نود ساله بود. تا آن زمان، ایشان تلاش و فعّالیت می‌کرد. ایشان نمی گفت «من کار خودم را کردم و این انقلاب را به پیروزی رساندم؛ حالا بقیه بروند زحمات دیگرش را بکشند.» نه! رنجهای بزرگ و غصّه‌های بزرگ، مال آن بزرگوار بود. باز هم بزرگترین کارهای ما را ایشان می‌کرد؛ مثل مسأله جنگ؛ تصمیم‌گیری در سرنوشت جنگ و بسیاری از دیگر مسائلِ بزرگ کشور. تصمیم گیری را ایشان می‌کرد. این‌که بگوییم «کسی کاری را انجام داده و حالا سهم او تمام شده»، اشتباه است. من عرضم به شماعزیزان این است که باید در میدان انقلاب، ثابت قدم، بانشاط و متّکی به آنچه که خدا به شما داده است، باشید. یعنی یک آزمایش سخت و سنگین دیگر؛ یعنی خوشبین به آینده و امیدوار به آنچه که با تلاش شما و تلاش مسؤولین پیش خواهد آمد. خلاصه، به عنوان یک عنصرِ خودیِ اصلیِ حقیقی وابسته به اسلام و انقلاب، همواره در این میدان باید باقی بمانید، و بنده می‌دانم که باقی می‌مانید. آن کس که مثل شما این آزمایشهای سخت را از سرگذارنده است، بیش از همه، چشمش به رحمت خدا باز است. چه انسانهای شایسته و شریفی را ما در بین آزادگانمان مشاهده کردیم و دیدیم! چه روحهای لطیفی! چه انسانهای آزموده‌ای! من‌با ابتهال و تضرّع، از خدای متعال مسألت می‌کنم تا وسیله استخلاص عزیزان دیگری را که هنوز در بند و چنگال دشمن داریم، به فضل وکرم خود فراهم فرماید؛ و ان‌شاءاللَّه خبر خوبی را برای خانواده‌های مفقودین عزیز ما - برای دلهای پدران و مادران منتظر و امیدوار - برساند. از خدای متعال درخواست می‌کنیم به همه ما - در هر جاکه هستیم - صبر، قدرت استقامت و پایداری و بینش روشن نسبت به تکالیفمان در قبال انقلاب، عنایت فرماید. از خدای متعال درخواست می‌کنیم که رحمت و فضل خودش را به روح مطهّر امام ما - که این راه را در مقابل ما گشود - و ارواح مطهّر شهدای ما - که در این راه پیشگام بودند و بزرگترین آزمایشها را دادند - نازل فرماید. از خدای متعال درخواست می‌کنیم که سرنوشت ما را سرنوشت شهیدانمان قرار دهد، و مرگ ما را جز به شهادت قرار ندهد و رفتار ما را مَرضیِ وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه‌وعجل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قرار دهد. والسّلام‌علیکم‌و رحمةاللَّه و برکاته. --

-- ۱) با اتّخاذی از آیه ۸۷ سوره یوسف، «... ولا تایْئَسوا مِن رَوْحِ‌اللَّه» و در نظر داشتن آیه ۵۳ سوره زمر: «... ولا تَقْنَطوا مِن رَحْمَةِاللَّه».

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای انجمنهای اسلامی ادارات، کارخانه‌ها وبیمارستانهای سراسر کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای انجمنهای اسلامی ادارات، کارخانه‌ها وبیمارستانهای سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً ـ به همه برادران و خواهران گرامی - اعضای انجمنهای اسلامی - خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که همه شما در انجام وظیفه سنگینی که بر عهده دارید، موفّق و مؤیّد باشید. همچنین لازم است که در این ایّام، از ارواح مقدّس و مطهّر ائمّه هدی علیهم‌الصّلاةوالسّلام و خاندان نبیّ‌اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و وجود اقدس پیغمبر گرامی اسلام، که این ایّام، یادآور شهادت و مصائب آنهاست، استمداد کنیم و در پرتو برکات این عناصر نورانی و بندگان برگزیده خداوند، راه خودمان را بیابیم. لازم می‌دانم که یاد شهید رجایی و شهید باهنر را هم که انصافاً و حقّاً، الگوی دو چهره انقلابی مؤمن و خالص بودند و زندگی و شهادتشان، درس آموز بود، تجدید کنم و گرامی بدارم. موضوع اصلی در دیدار امروز ما، موضوع انجمنهای اسلامی است. یک روز، وقتی تحلیلگران در سرتاسر دنیا، مشاهده کردند که در سطح کشور، مجموعه‌هایی از عناصر مؤمن و انقلابی به نام انجمنهای اسلامی حضور دارند، تعجّب کردند. ادارات دولتی که ساخته و پرداخته نظام اسلامی نبود؛ یعنی بر حسب نیازهای جامعه اسلامی که به وجود نیامده بود! البته در میان ادارات، مردمان خوب و صالح بودند؛ کم هم نبودند. امّا گزینش در این ادارات، اساس اسلامی که نبود! در دوران گذشته، با معیارهای اسلامی که کسی را در این ادارات راه نداده بودند! دیدند انجمنهای اسلامی، با این خصوصیات در ادارات و کارخانه‌ها حضور دارند. کارخانه‌ها در اوایل انقلاب، محل امیدی برای ضدّ انقلاب بود تا بلکه بتواند از ناحیه ایجاد اختلال در تولید، جمهوری اسلامی را دچار دردسر و مشکل کند. دیدند این‌جا هم، انجمنهای اسلامی به صورت زنده و شاداب و فعّال حضور دارند. در بازار نیز همین‌طور. کسانی در بازار بودند که می‌خواستند از اوضاع سوء استفاده کنند و جیبهای خودشان را در آشفته بازار اوایل انقلاب، پر کنند. در دانشگاهها همین انجمنها را دیدند؛ در سطح کشور و در محلّات و همه جا. وقتی تحلیلگران به اوضاع ایران نگاه کردند و دیدند که سطح جامعه، در هر جایی که نگاه می‌کنند، پوشیده از انجمنهای اسلامی و نام و عنوان و نشانه‌های آنهاست، از توانایی نظام اسلامی در عجب شدند. نظام اسلامی را تحسین کردند. گفتند: «عجب! ببینید چطور این نظام اسلامی توانسته است در همه جا، عناصر خودی و مخلص را جایگزین کند، تا بتواند هدفهای این نظام را در ادارات، در کارخانه‌ها، در بازار، در محلّه، در مدرسه، در دانشگاه، در شرکتها و همه جا تحقّق بخشد و از آن هدفها پشتیبانی کند!» ما آن روز این حرفها را شنیدیم. دیدیم که بعضی از تحلیلگران دنیا، پدیده «انجمن اسلامی» را یک پدیده شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز دانستند. انجمنها هم انصافاً خیلی مفید واقع شدند و خدمات زیادی کردند. حال یک سؤال در این زمینه این است؛ که «آیا دوران انجمنهای اسلامی پایان یافته است؟ آیا دوران انجمنهای اسلامی، اصلاً پایان می‌یابد؟» باید به این سؤال، جواب بدهیم. در جواب، بنده عرض می‌کنم که دوران انجمنهای اسلامی در نظام جمهوری اسلامی پایان نیافته است. اگر هم فرض کنیم روزی برسد که ما به انجمنهای اسلامی احتیاجی نداشته باشیم، آن روز، امروز نیست. آن روز، وقتی است که اگر به ادارات، به مؤسّسات، به کارگاهها و به هر جا نگاه کنیم، ببینیم آن قدر همه خوب شده‌اند و رفتار همه آن قدر عالی شده است که دیگر احتیاجی به انجمن اسلامی نیست. یعنی نه خطایی صورت بگیرد و نه پای کجی گذاشته شود؛ نه حرف غلطی بر زبانها جاری گردد و نه در جایی عناصر بدخواه و بد دل وجود داشته باشند. همه مؤمن، همه سالم، همه صادق، همه مشغول به کار، همه انقلابی، همه پر توان و تلاش. آن وقت و در آن شرایط، همه این ادارات و مؤسّسات، انجمن اسلامی است. اگر چنین روزی پیش آمد، خواهیم گفت: «بسیار خوب! انجمنهای اسلامی به این شکل، دیگر لازم نیست. همه ادارات، انجمن اسلامی‌اند.» آیا امروز چنین وضعی پیش آمده است؟ آیا امروز در داخل مؤسّسات دولتی، یا کارخانه‌ها، یا بازار، یا دستگاههایی که در آنها انجمن اسلامی هست، خطا نیست؛ خلاف نیست؛ بد دلی نیست؛ غفلت از راه اسلامی نیست که ما بگوییم انجمن اسلامی دیگر لازم نیست؟ پس، جواب ما این

است که «نه؛ انجمن اسلامی لازم است. باید باشد. با قوّت هم باید کار کند و هدفهای اولیّه خود را که سازمان تبلیغات اسلامی، اساسنامه‌ای هم برای آنها تنظیم کرده است، پیش رو داشته باشد.» تا آن‌جایی که من توانستم مروری روی این اساسنامه بکنم، به نظرم چیز خوبی رسید. لذا، انجمنهای اسلامی، طبق همین هدفها باید عمل کنند. امروز آن‌وقتی نیست که کسی بگوید «انجمن اسلامی لازم نداریم!» نه؛ انجمن اسلامی لازم است. اشخاص نمی‌توانند قضاوت کنند که ما انجمن اسلامی لازم داریم یا نداریم. این نظام است که باید قضاوت کند. این، نکته اوّل. سؤال دوم این است که «ما چه کنیم که انجمنهای اسلامی، حدّ اعلای فایده و کارایی را داشته باشند؟» این، آن نکته ظریف و مهمّی است که شما برادران و خواهران انجمنهای اسلامی، در هر جا هستید - چه در دانشگاه، چه در بازار، چه در اداره و چه در کارخانه - باید به آن توجّه کنید. آن نکته، این‌جاست: «چه کنیم که این انجمنها، حدّاکثر کارایی را داشته باشند؟» مطلب اوّل این است که در مجموعه انجمنها دقّت کنید، تا عناصر ناشایسته در آنها وارد نشوند. البته، فرصت طلبها، سوءاستفاده گرها، بدخواهان و بددلان به ظاهر خوب و در باطن بد، همه جا هستند. ندیدید از اوّل انقلاب، چه کسانی رفتند زیر چه نامها و چه پوششهایی مخفی شدند و چه ضربه‌هایی به ملت و کشور ایران زدند؟ کاری ندارد که چند نفر آدم سوءاستفاده گر و اهل معامله و دنیاطلب و بددل، بروند ظاهری درست کنند - همچنان که در تعبیرات امام رضوان‌اللّه‌علیه بود - ریشی بگذارند، بروند آنجا بایستند و گاهی حتّی از جوانان انقلابی و عناصر مؤمن و مسلمان همیشگی ما، خیلی هم تندتر و دوآتشه‌تر حرف بزنند؛ بعد، در مواقعی که دیدند زمینه مقتضی است، یک کار خلاف بکنند. این گونه افراد، همه جا پیدا می‌شوند. در لباس ما هم، این گونه آدمها پیدا می‌شوند، به شکل روحانی! در بین جوانان هم پیدا می‌شوند؛ با تظاهر به انقلابیگری! در همه قشرها و در همه جا! اوّل این است که ما مراقب باشیم مجموعه‌ای که اسمش «انجمن اسلامی» است، مجموعه‌ای سالم و خاطرجمع باشد؛ بیگانه در آن نباشد. دوم این که، مجموعه انجمن اسلامی را از لحاظ بینش اسلامی، تغذیه کنیم. عناصری که در آن‌جا هستند، نسبت به مفاهیم و مسائل انقلاب و مسائل اسلام، آگاهی پیدا کنند. چنین نباشد که آدمهایی ناآگاه و بی‌اطّلاع، به اسم «انجمن اسلامی» حرفی بزنند که از اسلام نیست؛ کاری بکنند که با اسلام منافات دارد و زبان بدخواهان را علیه انجمنهای اسلامی دراز کنند. این با همان هدایت و سازماندهی لازمی که از سالها پیش، بنا شده بود سازمان تبلیغات اسلامی انجام دهد، قابل تأمین است. یعنی انجمنها، از لحاظ سطح فکر و همچنین عمل، جلوتر از دیگران باشند. عضو انجمن اسلامی، خلاف نگوید، غیبت نکند، بدخواه نباشد، تحت تأثیر بدخواه قرار نگیرد، دلسوز باشد، عاقل باشد و خلاصه، آنچه که شخصیّت و حیثیّت انجمنها را بالا می‌برد، تأمین شود. دیگر این که، مدیران با اینها همکاری کنند. مسؤولان دستگاههای مختلف، با انجمنهای اسلامی همکاری و به آنها کمک کنند. همه باید بدانند که نظام اسلامی، فقط یک اسم نیست که بگوییم «نظام، اسلامی شد» و این کافی باشد. خیر! امروز، در دنیا کشورهایی هستند که اسمشان اسلامی است و از اسلام در آنها هیچ خبری نیست. یا اسمشان «جمهوری اسلامی» یا «حکومت اسلامی» است، اما اسلام در آن‌جاها نیست. ما باید با آنها فرق داشته باشیم. جمهوری اسلامی و نظام اسلامی که یک ملت برای آن این همه زحمت کشیده و فداکاری کرده است، نظامی است که اسلام در دل و در عمل و در وجود یکایک افراد، وجود داشته باشد. این‌طور نیست که بگوییم «نظام، اسلامی شد»، امّا اداره، فاسد باشد؛ رشوه گیری رواج داشته باشد؛ بدخواهی و بددلی، همه جا باشد؛ سوء عمل و بدکارگی باشد؛ بیکارگی باشد؛ تنبلی باشد! این که نظام اسلامی نیست. نظام اسلامی آن است که انسانها هر کدام، هر روز درصدد بهتر کردن خودشان باشند. در نظام اسلامی، یکی از شعارهای همیشه زنده‌اش این است که: «مَنْ ساوی یَوْماهُ فَهُوَ مَغبون(۱).» من و شما اگر امروزمان مثل دیروز باشد، مغبونیم و سرمان کلاه رفته است. امروز باید جلوتر از دیروز باشیم. از همه جهت، از جمله، از جهات معنوی. در نظام اسلامی، یکی از شعارهای همیشه زنده این است که هر کسی باید در صدد خودسازی باشد. باید بر گناهان خود گریه کند؛ از بدیهای خود استغفار و توبه کند؛ کارهای خوب خود را زیاد کند؛ کارهای بدش را کم کند و هر ارتباط غلطی را تبدیل به ارتباط درست کند. اگر نظام اسلامی این است، ما نمی‌توانیم قبول کنیم که

در نقطه‌ای از اداره‌ای، بـدکاری و بیکـارگی و شـایعه‌پراکنی باشـد. چنـد نفر حقـوق دولـت را بگیرنـد و بنشـینند صـبح تـا ظهر شایعه‌پراکنی کنند، حرف مفت بزنند، دلسردی و یأس ایجاد کنند و آدمهای خوب را مورد طعن و اهانت و مسخره قرار دهند! مگر چنین چیزی می‌شود؟! آن وقت، در کنـار آنهـا هم یـک عـدّه آدمهـای مؤمن، مشغول کار باشـند. این و آن یکساننـد؟ هرگز چنین چیزی نیست. مدیران باید به این نکته توجّه کنند و باید انجمنهای اسـلامی را تقویت نمایند تا به وسـیله انجمنهای اسلامی و با دست قوی و حضور همه آنـان، نشانه‌هـای بـدی و خلاـف کم شود؛ بعـد هم از بین برود و نشانه‌های قوّت و معنویّت زیاد، و بعـد همه‌گیر شود. پس، یک شـرط هم این است که، برای کارایی انجمنهای اسـلامی، مـدیران با آنها همکاری کننـد. نبایـد در دسـتگاهی گفته شود که «این مـدیر، انجمن اسـلامی را قبول ندارد. با انجمن اسـلامی میانه‌ای ندارد. با آنها کار نمی‌کند.» نه؛ مدیر، بیش از دیگران بایـد قـدر انجمن اسلامی را بدانـد؛ چون مـدیر می‌خواهـد محیط کار، خوب باشد تا خوب بتواند خدمت کند و خوب شدن محیط کار، به وسـیله اسـلام و تبلیغات اسـلامی و انجمنهای اسلامی است. البته، انجمنهای اسلامی هم، در کار مدیریّت نباید دخالت کنند. ما که نمی‌خواهیم در یک تشـکیلات، دو مـدیر داشـته باشـیم! نبایـد مدیر را تضـعیف کنند. البته، اگر انجمن‌اسـلامی، خلافی را در کسی - چه بالا، چه پایین - شناخت و تشخیص داد، مدیر او را به مراکزی که باید به آنجا منتقل شود، منتقل کند. اما نباید درگیری پیدا کنند. این‌طور نباشد که تا این مدیر خواست معاونی را انتخاب کند یا رئیس بخشـی را بگذارد، انجمن اسـلامی بگوید: «آقا، ما مخالفیم!» نه؛ شما نباید در این کار وارد شوید. محیط باید محیط اسلامی شود. کار باید کار اسلامی شود. روی ذهن افراد باید تأثیر گذاشـته شود. امّا مسؤولیت تشـکیلات، با مـدیر است. او باید کار را اداره کند و انجام دهد. این‌طور نیست که بخواهیم دو مدیر در یـک تشـکیلات بگمـاریم. همین‌طور که عرض شـد، اگر دیدیـد که در مـدیر، رفتـار نادرستی هست، آن را به مراکز خودش منتقل کنیـد؛ که حالا آن مراکز، یا مقام بالاتر است یا دوایر دیگری‌ست که آنها بایـد مطّلع باشـند. یک وقت، کسـی فساد ایجاد می‌کنـد؛ کسـی اختلاـل در کارهـا ایجـاد می‌کنـد؛ کسـی رشوه‌خواری می‌کنـد؛ کسـی مراجعین را معطل می‌کنـد؛ کسـی مراجعین را دلسـرد می‌کند... او باید شناسایی شود. بعضی کسان در برخی از تشکیلات دولتی هستند که مراجعین را دلسرد می‌کنند. کارشان این است که هر کس به آنجا مراجعه کنـد، وقتی برگردد، نسبت به همه تشـکیلات، عقده‌دار خواهد شد. کارشان اصـلاً این است: دشـمن و ناراضـی‌درست‌کردن! اینها باید شناسایی شوند. چه کسی می‌تواند اینها را در داخل تشکیلات عظیم کشور شناسایی کند؟ چه کسی می‌توانـد اینها را به جاهای خودش معرفی کنـد؛ به مسؤولین معرفی کنـد که مجازات یا تعقیبشان کننـد؟ چه کسـی می‌تواند از نفوذ عناصـر دشمن در داخل بعضی از تشکیلات ما جلوگیری کند؟ انجمنهای اسلامی! پس، انجمنهای اسلامی، چشمی از مرکزیّت نظام در همه بخشـهای نظامنـد. اینهـا چشم بینا و زبان گویای اسـلام و انقلابْ در مناطق مختلف این نظامنـد. البته زبان گویا، یعنی این‌که مفاهیم و تعالیم اسـلامی را در فضای محیط کار، احیا کنیـد. طوری شود که در محیط کار، اسـلام حسّ شود. نه مثل دوران طاغوت که انسـان وقتی به داخل محیطی می‌رفت، احساس می‌کرد در آن محیط، همه چیز ضـدّ اسـلام است. به یک مسـلمان و به یک آدم متـدیّن که می‌رسـیدند، نگاههـا از روی بغض، از روی سـردی و از روی بی‌اعتنـایی بود. رفتـار زنـان؛ پوشـش زنان؛ برخورد مردان؛ جلف‌گریهـایی که گـاهی بعضـی از مردان و زنـان می‌کردنـد؛ همه چیز غیر اسـلامی بود. نقطه مقابـل آن، فضای اسـلامی است؛ به نحوی که وقتی انسـان وارد اداره‌ای می‌شود، نگـاه کنـد ببینـد آثار اسـلام همه جا پیـداست. وقت ظهر می‌شود، مردم می‌رونـد نماز. مُراجع که می‌آیـد، بـا او بـا چهره بشّـاش برخورد می‌کننـد؛ کـارش را انجام می‌دهنـد و حـدود اسـلامی را رعایت می‌کننـد. زنان با پوشـش مناسب می‌آیند. مردان و زنان ارتباطات و برخوردشان در داخل اداره، متین و محترمانه است. این محیط، اسلامی است. شما بایـد کـاری کنیـد که محیـط، این‌گونه شود. بـا عواملی که محیـط را از شـکل اسـلامی خـارج می‌کننـد، مقـابله کنیـد. بـا گفتـار، با سخنرانی، با پخش جزوات مناسب، با تذکّرات بجا، با امر به معروف و نهی از منکر؛ که وظیفه شـما در داخل محیط کارهایتان و در همه جاهاست. با این روشـها، کاری کنیـد که فضا، فضای اسـلامی شود. یعنی هر کس وارد این اداره شـد، وارد این شـرکت دولتی

شد، وارد این کارخانه شد، احساس کند اینجاجای مسلمانان است، و محیط، اسلامی است. این وظیفه عمده شماست و همه موظّفند در این وظیفه به شما کمک کنند. همه تشکیلات؛ بخصوص مدیریّتی که شما با او کار می‌کنید، موظّفند در این راه به شما کمک کنند و کارهای شما را تسهیل نمایند. امروز، ملتهای مسلمان، از جهت تحقّق و پیاده کردن اسلام، چشمشان به ملت ماست. امیدشان به این‌جاست. می‌بینید در دنیا مسلمانان چطور امیدوارانه مبارزه می‌کنند؟! می‌بینید در همین کشور اروپایی بوسنی، با این‌که آن همه علیه مسلمانان از همه طرف خباثت و سنگدلی می‌شود، مبارزه می‌کنند؟! هیچ کدام از این کشورهای اروپایی و مجامع بین‌المللی در برخورد بااین مظلومین، صادق برخورد نکردند. فشار از همه طرف رو به آنهاست. برخی کمکها از طرف بعضی جاها به آنها می‌شود؛ لکن نیازشان بیش از این کمکهاست. اما می‌بینید درعین‌حال، چطور ایستاده‌اند و مقاومت و مبارزه می‌کنند! به ما اطّلاع می‌دهند که «ما برای حفظ اسلام، تا آخر ایستاده‌ایم.» در همه جای دنیا، امروز مسلمانان چنین امیدی دارند. این، به برکت برافراشته شدن پرچم اسلام در این‌جا و به دست شما ملت مؤمن و مسلمان است. روزبه‌روز این‌جا باید اسلام ریشه‌دارتر، عمیقتر، عملی‌تر و در زندگی مردم حاضرتر باشد تا بتواند مقاومت کند؛ والّا، مقاومت نخواهد کرد. من بخصوص تأکید می‌کنم، نسبت به رفتار زن و مرد و پوشش زنان در داخل ادارات. بعضی شکوه دارند؛ گله دارند. خانواده‌های شهدا و زنان مؤمن به ما شکایت می‌کنند. به این‌جا تلفن می‌کنند، نامه می‌نویسند، یا ما را که می‌بینند، مکرّر می‌گویند که رفتار بعضی از زنان جامعه ما، رفتار مناسب و شایسته شأن زن مسلمان نیست. با اصلاح این زنانی که در ادارات مشغول کارند، بخش عمده‌ای از این موضوع، اصلاح می‌شود. این بانوان مسلمانی که در اداراتند، باید رفتارشان، لباسشان، زیّ‌شان و منششان مسلمانی باشد؛ و شما در این زمینه تکلیف و مسؤولیت دارید. البته با روش اسلامی؛ با همان شیوه‌ای که نهی از منکر اسلامی دارد و نه با روشهای غیراسلامی و خشونتهای نادرست. به خدای متعال توکّل کنید و از او کمک بخواهید. بار وظیفه همه ما در قبال اسلام، بار وظیفه سنگینی است. باید خدای متعال کمک کند. ان‌شاءاللَّه مشمول ادعیه زاکیه ذات مقدّس ولیّ‌عصر ارواحناله‌الفداء قرار بگیریم. کمکها، دعاها و عنایت آن بزرگوار، شامل حال ما بشود و بتوانیم ان‌شاءاللَّه جزو حزب امام زمان و شیعیان آن بزرگوار و یارانش ، در غیبت و حضورش محسوب شویم. ان‌شاءاللَّه خداوند روح مقدّس امام عزیز را از همه شما راضی و خشنود کند و ارواح طیّبه شهدا را، با اولیا و صلحای خود، محشور فرماید، و همه شما را موفّق و مؤیّد بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --------------------

-- ۱) بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۷۳.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به‌مناسبت سالروز ولادت رسول‌اکرم(ص) و امام جعفرصادق (ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به‌مناسبت سالروز ولادت رسول‌اکرم(ص) و امام جعفرصادق (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم متقابلاً این عید سعید و روز بزرگ را که میلاد وجود مبارک مولود بزرگ عالم انسانیّت و نبیّ‌مکرم اسلام، حضرت محمّدبن‌عبداللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و ولادت سلاله پاک آن بزرگوار، امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام است، به همه مسلمانان عالم، به همه حق طلبان و عدالت جویان عالم؛ بخصوص به ملت بزرگ ایران و به خانواده‌های شهدا و شما حضّار این مجلس، تبریک عرض می‌کنم. روز ولادت نبیّ بزرگوار اسلام، روز تدبّر در برکات بی‌پایان این مولود مکرّم است که شاید بتوان گفت: بزرگترین برکات این ولادت عظیم، عبارت بود از هدیه کردن توحید و عدالت به جوامع بشری. انسانها امروز هم، که روز پیشرفت علم و ترقّیات عظیم فکری بشری است، در عالم اعتقاد، اسیر شرکند؛ حتی در کشورهای بسیار پیشرفته از لحاظ مادّی. پس، معلوم می‌شود که اعتقاد به توحید، با همه برکاتی که دارد، به نورانیّتی احتیاج دارد که جز از طریق عقلی که با وحی الهی هدایت شده باشد، رسیدن به آن، امکان‌پذیر نیست. این هدیه را، پیغمبر مکرّم ما به بشریّت داد؛ همچنان که انبیای گذشته داده بودند. اعتقاد به توحید، در جان و قلب و حتّی در زمینه زندگی انسان، دارای برکاتی است که باید به آنها اندیشید و به سمت آثار و

برکات توحیـد حرکت کرد. یکی دیگر از هـدیه‌های بزرگ الهی که به وسیله این مولود مکرّم به بشریّت هدیه شد، عدل وعدالت بود؛ هـدیه عـدل و عـدالت به انسـانی که گرفتـار بی‌عـدالتی است. از اوّل تاریـخ تـا امروز نیز، همچنـان، گرفتـاریِ بزرگ بشریّت، گرفتاریِ بی‌عدالتی است. این دینی که مولودِ مکرّمِ امروز به بشریّت عرضه کرد، انسانها را به چنین نقطه‌های برجسته‌ای مانند توحید و عدل در زندگی انسان، دعوت می‌کند. پس، برکات این روز، برکاتی است که اوّلاً متعلق به همه بشریّت است؛ یعنی هر کس که بتوانـد از آن اسـتفاده کنـد؛ ثانیاً، مخصوص به زمان خاصّی نیست. امروز هم بشـر به این احتیاج دارد که به توحید خالص و دسـتور عـدل اسـلامی و نسـخه‌ای که اسـلام برای عـدالت به بشریّت داده است برگردد، که فرمـود: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللَّهِ اَتْقیکُم.»(۱) یعنی دعوت به تقوی و پرهیزکـاری؛ دعوت به دور ریختن انگیزه‌های تفرقه بین انسانها؛ مثل قومیت و نژاد و خون و رنگ و از این چیزها. امروز، کشورهای از لحاظ مادّی مترقّیِ دنیا، هنوز گرفتاریِ سیاه و سفید دارنـد. سیاهپوست حـدودی دارد؛ سفید پوست حدودی دارد. هنوز جنـگ نژادی است؛ جنـگ خون است؛ جنـگ قومیّتهـاست. و چقـدر انسانهـا، که به خـاطر جنگ میان قومیّتها و ملیّتهای ساختگی از بین می‌روند؛ کشته می‌شوند؛ حقوقشان ضایع می‌شود و بی‌خانمان می‌شوند! پس، امروز هم بشر محتاج ندای وحدت و توحیـد و عـدل است؛ که پرچمـدار آن، اسـلام و مسـلمین هسـتند. چه کسـی با این مخالف است؟ قدرتمندانی که از تفرقه اسـتفاده می‌کننـد؛ از شـرک اسـتفاده می‌کننـد؛ از نبـودن عـدل اسـتفاده می‌کننـد و بنـای زنـدگی و فلسـفه حیاتشـان، بر تبعیض است. امروز قدرتمندان بزرگ مادّی عالم، یعنی همان کسانی که در کشورهای خودشان دادِ دموکراسـی زده‌اند و ادّعای دموکراسـی و یکسانی حقوق افراد جامعه را مطرح کرده‌اند و با استبداد حکومتها – البته در ادّعا و در لفظ – مخالفند، همانها، در سطح عالم، دموکراسی را از بین برده‌انـد. ترجیـح ملتی بر ملتی؛ ترجیـح منطقه‌ای بر منطقه‌ای؛ ترجیـح خونی بر خونی! استبداد را بر دنیـا حـاکم کردنـد، تا به گونه‌ای که بخواهنـد، دنیا را اداره کننـد. این، وضع بشـریّت امروز است. و می‌بینیم که امروز بشـریّت محتاج همین فریادی است که پیغمبر اسـلام مبنی بر توحیـد و عـدل میـان انسانهابلنـد کرد. مـا ملت ایران، این هفته را «هفته وحـدت» قرار دادیم و امـام بزرگوار ما رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه که همیشه منادی وحـدت بین مسـلمین بودند، در این هفته، ندای وحدت را به گوش همه مسـلمانان عالم، بلکه همه حق‌طلبان عالم رساندند. «هفته وحدت»، اسم مناسبی است. بحمداللَّه وحدت بین آحاد ملت ایران، بین قشرهای مردم، در هر راه و رسم و حـدّی که هسـتند و به هر کـاری که مشـغولند، وجود دارد. آحـاد ملت مـا، علی‌رغم توطئه‌هـا و بـذر نفـاق افکنیهـا، بـا هم متّحدندو در یک جهت حرکت می‌کنند: در جهت اسـلام؛ در جهت قرآن؛ در جهت حاکمیت دین؛ بدون فرقی بین شـیعه و سنّی و قومیتهای مختلف (فارس و عرب و ترک و ترکمن و بلوچ و کرد و غیر اینها)؛ یک ملت یکپارچه. واقعاً ملت ایران، به برکت اسـلام، یک نمونه است. بین ملتهای مسـلمان، یک الگوی موفّق است. خداوند از شـما ملت ایران، به خاطر صادقانه پاسخ گفتنتان به دعوت دین و ندای امام بزرگوارتان راضـی باشد. این را باید حفظ کنید. همین وحدت با ارزشـی که به برکت آن، شماتوانسته‌اید این همه پیروزی را به دست بیاورید، دشـمنهایی در کمین دارد. باید هوشـیار باشـید و نگذارید اختلافات به وجود آید. در آن‌جایی که بهانه اختلاف هست و دشـمن می‌توانـد آن‌جا مستمسـکی برای اختلاف درست کنـد، بیشتر مواظب باشـید. در مسأله مـذهب و اختلافات مذهبی، که قرنهای متمادی دشـمنان از آن سوءاستفاده کردند، بیشتر باید مواظب باشـند. هم شـیعه باید مواظب باشد، هم سنّی. در قضـیه قومیّتهـا، که دشـمنان کمین گرفته‌انـد؛ پشت خم کرده‌انـد تا بلکه بتواننـد به نحوی بین قومیّتهای ایرانی که در طول تاریـخ در کنار هم زندگی کردند، اختلاف ایجاد کنند، باید هوشیارتر و مواظب‌تر باشید. اینها آن نقطه‌هایی است که دشمن می‌خواهد ازشان استفاده کند. باید در مقابل اینها ایستاد. دشمن می‌خواهد ایران نباشد. دشـمن می‌خواهد یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران نباشد. دشمن می‌خواهد پرچم اسلام بالای سر این ملت در اهتزاز نباشد. دشمن می‌خواهد در رأس این حکومت، کسانی مثل رژیم گذشته – نوکرها و دست نشانـده‌های خودش – بر سرِ کار باشـند. البته که دشـمنان جهانخوار حاضـر نیسـتند یک ملت مستقل را با اتّکا به نفس، با اعتماد به خدا، با تکیه به دین اسلام ببینند؛ آن هم در چنین منطقه حسّاسی از عالم و با این احساس عظمتی که در این ملت

هست و احساس همدردی‌ای که نسبت به مسلمانان دارند! آن روز که شما برای مردم بوسنی هرزگوین آن راهپیمایی عظیم را در خیابانهای تهران و دیگر شهرهای کشور راه انداختید، خیال می‌کنید کسانی که جلّادان بوسنی هرزگوین محسوب می‌شوند و پشت سر آن جلّادان ایستاده‌اند، آن اجتماع عظیم را ندیدند؟! متأثّر نشدند از این‌که ملت ایران چگونه با عزمی راسخ، در یک مسأله بین‌المللی ایستاده است و براساس مصداق «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین...»، اهتمام به امور مسلمین دارد؛ آن هم با همه وجود و در هر جایی که این مسلِم باشد، ولو در اروپا! مردم ما چه می‌دانند مردم بوسنی هرزگوین، مردم سارایوو چه کسانی، چگونه مردمی و با چه احساساتی هستند؟! ما تابه حال چه ارتباطی با هم داشتیم؛ به جز اسلام، احساس اسلامی و احساس این‌که ملت مسلمانی زیر ستم قرار گرفته است؟! این احساس، مردم ما را به حرکت وا می‌دارد؛ مردم ما را به اهتمام به امور آنها وامی‌دارد. اگر لازم است به خیابانها بیایند، با گروههای میلیونی به خیابانها می‌ریزند. اگر لازم است کمک کنند و پول بدهند. به حسابهای مربوط پول می‌ریزند و کمک می‌کنند. اگر چیز دیگری هم در راه حمایت از برادران مسلمان لازم باشد، باز هم ملت ما سینه را سپر می‌کند و آماده، می‌ایستد. این، یک نمونه از ملتی است که اعتقاد به وحدت اسلامی، به برادری اسلامی و به خویشاوندی اسلامی دارد. حال اگر همه ملتهای مسلمان با هم چنین باشند، ببینید چه چیزی در دنیا پیش می‌آید! این، وحدت اسلامی است. وحدتِ بالاتر، بعد از وحدت میان آحاد یک کشور و یک ملت: وحدت امّت اسلامی است. اگر سران کشورها، در همه کشورهای اسلامی به ملتها برای ابراز احساساتشان نسبت به مسائل بین‌المللی اسلامی میدان و راه بدهند و آنها را هدایت کنند، و آنها همان وضعی را پیدا کنند که ملت ایران دارد، ببینید چه حادثه‌ای در دنیا اتّفاق می‌افتد! فکر می‌کنید اگر چنین وحدت و همدلی و همدستی‌ای بین ملتهای مسلمان باشد، دیگر دشمن جرأت می‌کند یک ملت مسلمان را مثل همین ملت بیچاره و مظلوم بوسنی هرزگوین، آن‌گونه در حلقه محاصره قرار دهد؟! آیا دیگر مجامع بین‌المللی جرأت می‌کنند مسأله را با حرف و زبان، از سر، باز کنند؟ واقعاً حادثه عجیبی در دنیا اتّفاق می‌افتد! این همه ادّعای طرفداری از حقوق انسان می‌کنند؛ اما وقتی نوبت به یک عدّه مردم مسلمان می‌رسد، همه از یاد می‌رود! این چه عنادی است که دشمنان و قدرتهای جهانی با اسلام دارند؟! این چه جنگ صلیبی‌ای است که امروز علیه اسلام و مسلمین به راه انداخته‌اند، که انسان در همه جا نشانه‌های آن را مشاهده می‌کند؟! این چه مظلومیتی است که مسلمانان در همه نقاط عالم - هر جایی که دشمنان بتوانند نسبت به آنها اعمال کنند - مشاهده می‌شود؟! این، ناشی از چیست؟ ناشی از این است که بین مسلمانان تفرّق است؛ بین امّت اسلامی تفرقه است؛ بین دولتهای مسلمان تفرقه است و این تفرقه، کار دشمن است. ما کشورهای اسلامی، با هم اصطکاک منافع نداریم. یک مجموعه اسلامی، یک بلوک اسلامی، برای همه خوب است، نه برای یک جمع خاص. کشورهای بزرگ اسلامی هم از یک مجموعه اسلامی سود می‌برند؛ کشورهای ضعیف و کوچک و فقیر هم سود می‌برند. این، به نفع همه است. به نفع همه اطراف قضیه است. پس به ضرر کیست؟ چه کسی از اجتماع مسلمین متضرّر است؟ آن قدرتهایی که می‌خواهند اغراض فاسد خودشان را روی ملتهای مسلمان اعمال کنند؛ یعنی قدرتهای بزرگ، امریکا، سیاستهای استعماری. ما از اوّل انقلاب تا امروز، کشورهای مسلمان را به وحدت دعوت کردیم؛ کشورهای منطقه اسلامی و مجموعه‌های کوچکتر را به وحدت دعوت کردیم. ما نگفتیم بیایید وحدت کنیم تا ما از این وحدت استفاده کنیم. ما اگر همواره سعی کرده‌ایم برادری و رفاقتمان را با دولتهای اسلامی حفظ کنیم، نه برای این است که دولت یا ملت ایران، احتیاج ویژه‌ای به این همراهی دارد؛ نه. برای این است که همه دنیای اسلام از این رابطه سود ببرد. ملت ایران ملتی قوی است. دولت ایران دولت مستحکمی است؛ چون به آحاد ملت خود متّکی است. ما را که در جنگ تحمیلی عراق دیدید! دیدید چگونه رفتار کردیم! دیدید ملت ما چگونه عمل کرد! ما که از تهاجم دشمن باکی نداریم! چه کسی می‌تواند بگوید که عراق وقتی هشت سال با ما می‌جنگید، امریکا و ناتو پشت سرش نبود؟! امروز همه حقایق آشکار می‌شود: به عراق سلاح می‌دادند، پول می‌دادند، نقشه جنگی می‌دادند، خبر ماهواره‌ها را می‌دادند، برایش جاسوسی می‌کردند و همه به نفع عراق کار می‌کردند. دولتهای عربی خلیج فارس، از روی ترس

به عراق کمک می‌کردند. چه کسی می‌تواند اینها را منکر شود؟ کدام دولت از این دولتهای منطقه هست که بتواند بگوید در این جنگ هشت ساله، به عراق کمک نکرده است؟ نتیجه چه شد؟آیا ملت ایران یک قدم عقب‌نشینی کرد؟ آیا ملت ایران احساس ضعف کرد؟ آیا رهبر ایران، که مثل کوه در مقابل همه دنیا ایستاد، احساس ترس کرد؟ آیا ملت و رهبر و مسؤولین کشور، به خاطر دشمنیها رابطه‌شان روزبه‌روز صمیمانه‌تر نشد؟ ما که از تهاجم دشمن باکی نداریم! ما می‌گوییم وحدت، برای این‌که شما منتفع شوید؛ همه دولتها منتفع شوند؛ دنیای اسلام منتفع شود. وحدت، این است! امروز می‌شنوید که در خلیج فارس، باز سر و صداهایی درست کرده‌اند: بهانه‌ای به اسم جزیره ابوموسی و از این حرفها. این حرفها چیست؟! اینها کار کیست؟! کیست که دست استعمارگران دیروز - همان دستهای پلید - را در این ماجرا نبیند؟!کیست که دست قدرتهای حاضر در خلیج فارس را، دست امریکا را، دست استعمارگر پیرمنحوس، یعنی دولت انگلیس را، در این ماجرا نبیند؟! چه می‌خواهند اینها؟ چرا می‌خواهند بین همسایه‌ها اختلاف بیندازند؟ چرا می‌خواهند برای توجیه حضور خودشان در خلیج فارس، برادران را با هم دشمن کنند؟ این کشورها اگر با یکدیگر همدست باشند، مشتی خواهند شد و آن وقت دشمن جرأت نمی‌کند در مقابل آنها بایستد و به این کشورها زور بگوید. می‌خواهند این همدستی از بین برود و این مشت باز شود. چرا؟ چه کسانی هستند؟ معلوم است که دست قدرتهای بیگانه است. ما تصوّرمان این است. ما خیال می‌کنیم در این قضایا، شیوخ منطقه اگر گناهی داشته باشند، گناهشان غفلت از حقایق است. آنها هم دلشان می‌خواهد اتّحاد و اتّفاق باشد. ما توصیه‌مان به دولتهای خلیج فارس و همسایه‌ها این است که دشمن را ببینند؛ دشمن را بشناسند؛ کید دشمن را بشناسند؛ دست دشمن را بشناسند و بدانند کیست که می‌خواهد در این منطقه اختلاف بیندازد؟ این اختلاف، بیشتر به ضرر خود آنهاست. حوادث دو، سه سال پیشِ منطقه را دیدید؟ دیدید نتیجه کمک به عراق چه شد؟ نتیجه حضور قدرتمندانه امریکا و انگلیس و دیگران را در این منطقه دیدید؟ چقدر منطقه و دولتهای جنوب خلیج فارس تحقیر شدند و هنوز هم می‌شوند! ملتها چقدر تحقیر شدند! علاج همه اینها، اتّحاد کلمه است. والّا دولت ایران که از چیزی نمی‌ترسد. ملت ایران هم از چیزی نمی‌ترسد. ما در انقلاب متولّد شدیم، با انقلاب پیش رفتیم و در مقابل دشمنیها رشد کردیم. بیشتر از آنچه که دنیا تا امروز با ما دشمنی کرده‌است، ممکن نیست با کسی دشمنی کرد. با کدام ملت این‌قدر دشمنی کرده‌اند؟ با این وجود، ملت ایران مانده است؛ انقلاب مانده است؛ جمهوری اسلامی مانده است و همیشه به فضل الهی خواهد ماند. این، آن پیام وحدت اسلامی است که برای همه، مایه عزّت، مایه کرامت و مایه آرامش است. این، آن آرزوی ماست. ما آرزو داریم که این یک میلیارد مسلمان، حقیقتاً یک واحد باشند؛ نه این‌که دولتها و کشورها وجود نداشته باشند. چنین چیزی، علی‌الظّاهر، تا قبل از ظهور ولیّ‌عصر ارواحنافداه، نخواهد شد. اما می‌گوییم در یک جهت حرکت کنند. با یک روحیّه حرکت کنند. ملتها و دولتهای مسلمان، با یک دل حرکت کنند. و این، عزّت و قدرت آنهاست. عزّت و قدرت، در سایه اسلام است. عزّت و قدرت، در سایه همبستگی و همدلی اسلامی شما ملت ایران است. عزّت و قدرت در سایه تقوا و تمسّک به قرآن است. عزّت و قدرت، در سایه نترسیدن از غیر خداست. اینها را اگر ما رعایت کردیم، دیگران باشند یا نباشند؛ همراه ما باشند یا مقابل ما باشند، خدای متعال پشتیبان ما خواهد بود. و ما این راه را به فضل الهی ادامه خواهیم داد و می‌دانیم که خدای متعال با ماست و توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه، ان‌شاءاللّه شامل حال شما ملت است. من مجدّداً به همه حضّار، مخصوصاً میهمانان هفته وحدت که از اکناف کشور و از کشورهای دیگر تشریف آورده‌اند و همچنین سفرای محترم کشورهای اسلامی، تبریک عرض می‌کنم. خداوند پشت و پناه همه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. ---

-- ۱) حجرات: ۱۳.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم چهارمحال و بختیاری، در استادیوم ورزشی شهرکرد

بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم چهارمحال و بختیاری، در استادیوم ورزشی شهرکرد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیة اللَّه فی الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوافی‌الارض، ونجعلهم ائمّة ونجعلهم الوارثین.»(۱) خدای بزرگ را بسیار شکرگزارم که یک بار دیگر این توفیق را به بنده ارزانی داشت که شما مردم عزیز، خونگرم، انقلابی، مؤمن، مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه و صادق در پیروی از اسلام و امام را، در این شهر زیارت کنم. من از شهر شما و از شما مردم عزیز، خاطره‌های بسیار خوبی دارم. شما مردم استان چهارمحال و بختیاری رادر جبهه و در پشت جبهه، با سربلندی و سرافرازی دیده‌ایم. سپاهیان و بسیجیان و سرداران و فرماندهان و برگزیدگان شما در جبهه‌های جنگ، در قالب «تیپ قمر بنی‌هاشم»، حقیقتاً مایه سرافرازی بودند، که فراموش‌شدنی نیست. شما مردم در پشت جبهه، از جهت کمکهای مردمی، از جهت بسیج مردمی، از جهت حضور در صحنه‌های گوناگون انقلاب، جزو مردم نمونه کشور ما هستید. خدا را شکرگزاریم که دلهای شما را به نور محبّت و صفا و ایمان و عشق به انقلاب منوّر کرد؛ قدمهای شما را استوار، دلهای شما را امیدوار، گامهای شما را محکم و پیروزی را در صحنه‌های جنگ نصیب شما کرد. این، لطف پروردگار است. استان چهارمحال و بختیاری، استانی مستعدّ است. هم استعداد طبیعی دارد و هم استعداد فرهنگی. از لحاظ استعداد طبیعی، معادن زیرزمینی این استان، متنوّع و قابل توجّه است. آب، امکانات دامداری و مراتع این استان، باارزش است. از لحاظ استعداد فرهنگی و انسانی، جوانان این استان بااستعدادند. در میدانهای علم و دانش و ادب و فرهنگ و هنر، مردمانی هستند که علی‌رغم محرومیتهایی که در طول زمان - چه در دوران خانها و چه در دوران ستمشاهی - بر آنها تحمیل شده است، این استان از لحاظ نیروی فرهنگی و انسانی، خود را نشان داده است. من فراموش نمی‌کنم سالها پیش از این، قبل از آن‌که بدانم «سامان» کجاست، نام «عُمّان سامانی» و «دهقان سامانی» را، به عنوان دو شاعر، می‌دانستم و شعر آنها را می‌شناختم. اینها یک نمونه است. امروز هم بحمداللَّه استعدادها جوشان است. از اینها بالاتر، روحیه نشاطی است که در شما مردم وجود دارد. یکی از مظاهر آن، همین حضور پرشور و محبّت‌آمیز شما مردم عزیز و گرامی در این میدان یا در خیابانهای شهر است؛ که هرچه انسان چشم می‌گرداند، این چهره‌های جوان و بانشاط و پرقدرت و بااستعداد را مشاهده می‌کند. همه اینها نعمتهای خدا بر ما مردم ایران و بر شما مردم این استان - بخصوص - و بر مسؤولین کشور است؛ که باید از این نعمتها قدردانی کنیم. خدا را بر این نعمتها شکر کنیم، و بر اساس این نعمتها برنامه‌ریزی کنیم. اما آنچه دل انسان رابه درد می‌آورد این است که این استان، با وجود همه این استعدادها، در طول سالیان دراز، محرومیت کشیده است. در دوران ستمشاهی نگاه نمی‌کردند که مردم چه می‌خواهند و چه لازم دارند. نگاه می‌کردند که رفقای خودشان، نوکران خودشان و خوانین منطقه، چه لازم دارند و چه می‌خواهند. مردم را قربانی خانها می‌کردند. نتیجه این شد که از قِبَلِ این استان و این مردم محروم ونجیب و صبور و بااستعداد، جیبهایی پُر شد و خانها و خان‌زاده‌ها عیّاشیها کردند؛ اما جوانان این استان محروم ماندند. در و پیکراین استان، محروم ماند. کوه و بیابان این استان، دست‌نخورده ماند. در دوران بعد از پیروزی انقلاب تا امروز، به فضل پروردگار، خیلی کار شده، خیلی زحمت کشیده شده و خیلی بودجه و پول در این‌جا مصرف شده است؛ اما همه اینها، در مقابل محرومیتها و نیازها چیز زیادی نیست. امسال که سال هزار و سیصد و هفتاد و یک است، بودجه عمرانی این استان تقریباً پنج برابر سال گذشته است. این، نشان می‌دهد که مسؤولین کشور و مسؤولین استان و عناصر فعّال این استان، تلاش و کار می‌کنند. بحمداللَّه طرحهای زیادی اجرا شده است؛ اما آنچه باید بشود، کمتر از آنچه تا امروز شده است، نیست. من همین جا یک جمله رابه شما مردم عزیز، جوانان پرشور و مؤمن و مردان و زنان علاقه‌مند و باصفا عرض کنم و بعد به مطلب اصلی مورد نظر بپردازم. آن جمله این است: حالا ـ که بحمداللَّه دولت اسلامی است، حالا ـ که مسؤولین علاقه‌مندند و کسانی که در رأس امور قرار دارند، خودشان جزو قشرهای عمومی این مردم هستند و می‌خواهند کار کنند - و نمونه‌اش همین کارهایی است که شده‌است - حالا که مسؤولین در خدمتند، شما مردم، شما جوانان و شما کسانی که قدرت

فکری یا عملی دارید هم، باید کمک کنید. طرحهای دولت را زنده کنید؛ با دولت همکاری کنید. جوانان درس بخوانند، خود را بسازند و آماده کنند. روستایی و عشایری و دامدار و مسؤولین کشوری و مسؤولین محلّی، همه و همه، هر کدام که کاری بر عهده آنها گذاشته شده است، آن کار را خوب انجام دهند. رژیم ستمشاهی، سعی می‌کرد مردم را به تنبلی سوق دهد .در زبان نه؛ امّا در عمل این‌گونه بود. ما باید امروز - بعد از آن‌که بحمداللَّه سایه شوم طاغوت از سر این کشور و ملت کم شده است - تلاش کنیم، کار کنیم و نیرو و استعدادمان را به‌کار بیندازیم. اما مطلب اصلیِ مورد نظر من این است که، طبق آیه قرآن که فرمود: «ونریدان نمنّ علی‌الذین استضعفوافی‌الارض‌ونجعلهم ائمّهً ونجعلهم الوارثین»، انسان می‌فهمد جهت حرکت کلّیِ ادیان الهی، به‌سمت رفع استضعاف و محرومیت است. این است که اسلام و پرچم دین را، از پرچمهای فرهنگها و تمدّنها و ایدئولوژیها و مکاتب گوناگون، به کلّی متمایز می‌کند: سعی برای طبقه محروم. امروز در دنیای سرمایه‌داری و کشورهایی که زیر سلطه استکبار جهانی است، حرکت به‌سمت رشد پولداران و سرمایه‌داران است؛ و آنچه به فکر آن نیستند، طبقات محروم است. اگر یک‌وقت کمکی هم به محرومین بشود، برای این است که بتوانند از آنها به نفع پولداران و سرمایه‌داران استفاده کنند. مبنای اقتصاد امروز دنیای سرمایه‌داری و استکبار، بر این است. در طول زمان هم، همیشه سلاطین و قدرتمندان و مستکبران، بر همین روال حرکت کرده‌اند. اما اسلام این را نمی‌گوید. اسلام می‌خواهد محرومیت ازروی زمین و بخصوص در جوامع اسلامی، برداشته شود. آن‌جا که دین خدا حاکم است، باید محرومیت نباشد. انسانها باید از مواهب الهی برخوردار شوند، تا بتوانند در یک محیط مناسب و مساعد، خود رابه کمال برسانند. عدل در جامعه باید مستقر شود. این، شعار اسلام است و شعاری است که دنبال آن، عمل است و شعاری است که برای توده‌های مظلوم و محروم عالم، دارای جاذبه است. نه مثل آن سوسیالیستها و کسانی که دم از طرفداری از محرومین می‌زدند؛ اما هفتاد سال کشورها و ملتها و جوامع را معطل کردند و روزبه‌روز آنها را عقبتر راندند. نه مثل آنهایی که خواستند ایمان دینی را از مردم بگیرند. انسانی که ایمان دینی ندارد، امید روشن ندارد. انسانی که ایمان دینی ندارد قدرت برخورد با مشکلات را، به صورت اساسی ندارد. در نیمه راه می‌ماند و از نیمه راه برمی‌گردد. لذا شما دیدید آن کشورهایی که هیأتهای حاکمه آنها، بی‌دینی و الحاد و بی‌خدایی و تفکّرات مارکسیستی را بر مردم خودشان تحمیل کردند، در نیمه راه ماندند و از پا درآمدند و غرب غارتگر و استعمارگر بر آنها فائق و پیروز شد. اما اسلام این‌گونه نیست. حرکت اسلامی یک حرکت دائمی است. مبارزه اسلام برای زندگی نیکو و زیبا و عادلانه انسان، یک حرکت همیشگی است. برای همین است که با اسلام دشمنند، و برای همین است که هرروز که می‌گذرد، توطئه‌ای علیه‌اسلام و مسلمین، از چنته استکبار بیرون می‌آید. شما به وضع دنیا نگاه کنید! من مایلم به شما جوانان عزیز - هر چند در یک بخش محروم و دورافتاده زندگی می‌کنید، اما دلهایتان روشن و فکرهایتان بیدار است - بگویم: امروز امریکا و قدرت شیطان‌صفت استکبار، با کمال شدّت و خشم، علیه اسلام مبارزه می‌کند. هرکاری از آنها برمی‌آید، علیه اسلام انجام می‌دهند؛ اما با وجود این، بحمداللَّه قدرت اسلام و روحیه و ایمان اسلامی، روزبه‌روز در دنیا در حال گسترش است. این، چیزی است که استکبار از آن واهمه دارد. دلهای ما به خاطر مسلمانانی که در زیر چکمه‌های بیرحم دشمنان، در گوشه و کنار عالم دست و پامی‌زنند و داد اسلام برمی‌آورند؛ اما از ایمان اسلامی خودشان دست برنمی‌دارند، پر از غم و درد است. این قضیه‌ای که امروز در اروپا و در میان ملتهای به‌اصطلاح متمدّن در جریان است، یک قضیه کم‌نظیرتاریخی است. ملتی را که با سابقه طولانی مسلمانی، در خاک و خانه و میهن خود - در کشور بوسنی هرزگوین - دم از مسلمانی می‌زند، قتل عام می‌کنند. این برای چیست؟ چرا قدرتهای غربی از همه طرف ایستاده‌اند، صحنه را تماشامی‌کنند و به هیچ اقدامی دست نمی‌زنند؟ من به عنوان کسی که در مسأله مسلمانان محروم و مظلوم بوسنی که در آن‌جا قتل عام می‌شوند، مسؤولیت و وظیفه دارم، اعلام می‌کنم: دولتهای غربی باید وارد شوند و نگذارند که مسلمانان به وسیله دشمنانشان، یعنی‌صربها، قتل عام شوند. اگرخودشان حاضرنیستند، راه‌را برای ملتهای مسلمان باز کنند. ملتهای مسلمان، ملت مسلمان ایران و جوانان رزمنده ما، می‌توانند صربها را سر جای خودشان بنشانند و راه را باز

کنند. این، یک نمونه است از بی‌اعتنایی قدرتها به ریخته شدن خون مظلومین. یعنی همینهایی که دم از حقوق بشر می‌زنند؛ همینهایی که ادّعا می‌کنند پرچم حقوق بشر را در دست گرفته‌اند، و دروغ می‌گویند. حقوق بشر محترم است؛ اما وقتی که پای مسلمانان در میان نباشد! چرا اینها این‌قدر با مسلمانان بدند؟ به‌خاطر اسلام. چرا با اسلام دشمنند؟ چون اسلام در مقابل طمع‌ورزیهای استکبار، یک مانع بزرگ به‌حساب می‌آید. هرجا اسلام حضور دارد، اجازه نمی‌دهد قدرتهای استکباری، آن‌جا غارتگری کنند و به میل خود هرکاری می‌خواهند انجام دهند. در همین کشور عزیز ما ایران؛ در این سرزمین پهناور و پربرکت، قبل از پیروزی انقلاب که قدرتهای ستمشاهی و وابسته به امریکا و غرب حاکم بودند، در طول سالهای متمادی، چه در زمان خاندان منحوس پهلوی و چه در دوران پادشاهان ملعون قاجار - فرق نمی‌کرد - در همه این دورانها، خارجیها - یک‌روز روسها، یک روز انگلیسیها و یک روز امریکاییها - بر این مملکت حکومت کردند، غارت کردند، اموالش را بردند، این مردم را استثمار کردند، عشایر را تار و مار کردند، شهرها را ویران کردند، هر کار توانستند با ثروتهای طبیعی این ملت در طول سالیان دراز انجام دادند. راه برای خارجیها باز بود. راه برای انحصارات و استفاده بیگانه‌ها باز بود. یک‌روز کمپانیهای انگلیسی بودند، یک‌روز امریکاییها بودند. قبل از اینها روسها بودند. هرطور که مایل بودند می‌توانستند از این مملکت سوءاستفاده کنند و به استثمار آن بپردازند. اما از روزی که اسلام در این مملکت به حکومت رسید، پای بیگانگان قطع شد. دست متجاوزین از این کشور قطع شد. امروز دیگر قدرتمندان خارجی نمی‌توانند از این ملت و منابع او سوءاستفاده کنند. امروز دیگر قدرتهای سیاسی خارجی، قدرت ندارند سرنوشت این ملت را به‌میل خودشان - هرطور که می‌خواهند - تعیین کنند. امروز، خود این ملت است و برگزیدگان این ملت. مجلس شورای اسلامی و این دولت خدمتگزار و این رئیس جمهور کم‌نظیر و بقیه خدمتگزارانی که مشغول خدمتند، نمایندگان این ملتند. خودشان تصمیم می‌گیرند و با قدرت تمام، علی‌رغم میل دشمن، عمل می‌کنند. این، به برکت اسلام است. هرجا که اسلام وارد شود، پای دشمنان و استثمارگران از آن‌جا قطع خواهد شد. برای همین است که با اسلام دشمنند. برای همین است که با ایمان این ملت و ملتهای مسلمان دشمنند. و این، برای ما یک درس است؛ یک درس بزرگ. این، توصیه به همه ملت ایران است که امروز در جمع شما مردم عزیز چهارمحال و بختیاری عرض می‌کنم: ایمان دینی‌تان راحفظ کنید؛ اتّحادتان راحفظ کنید؛ تلاش و فعالیت و مجاهدتتان را حفظ کنید، تا هرگز دشمن در شما طمع نورزد. در چنین زمینه‌ای، دشمن جرأت نمی‌کند نزدیک شود. امروز، امریکا با ملت و دولت ایران دشمن است. دلهای مستکبرین نسبت به این ملت و این کشور و این دولت، پر از کینه است. می‌خواهند به ما ضربه بزنند، هرکاری هم می‌توانند می‌کنند. اما به فضل الهی، روزبه‌روز این کشور، این ملت و این دولت، سرافرازتر و نیرومندتر و مقتدرتر می‌شود. راز این اقتدار ملی و این قدرت بزرگ در چیست؟ در ایمان اسلامی، در تعبّد اسلامی، در وحدت کلمه، در همراهی و همدستی و همدلی ملت و دولت و همکاری مسؤولین با مردم. این، راز اصلی است. این را باید حفظ کنید. من به شما مردم عزیز، مخصوصاً به جوانان، عرض می‌کنم: به وظایف دینی پایبند باشید؛ واجبات را قدر بدانید؛ ایمان اسلامی خود را با عمل اسلامی همراه کنید؛ در مقابل فساد اخلاق و انحراف عقیده، بایستید؛ خود را جسمی و فکری و روحی و ایمانی، روزبه‌روز قویتر کنید. ان‌شاءاللَّه این ملت، روزی را خواهد دید که بر همه دشمنان خود، در سراسر عالم، پیروز خواهد شد و دشمنان، به‌کلّی قدرت دست‌اندازی به این کشور و این ملت را از دست خواهند داد. خدای متعال به برکت دعای زاکی ولیّ‌عصر ارواحنافداه و عجل‌اللَّه تعالی فرجه‌الشریف، توجّه و لطف خود را بر شما مردم، روزبه‌روز اضافه کند و توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه و ادعیه روح مطهّر امام بزرگوارمان شامل حال شما گردد، و آن روح مقدّس، همیشه از شما راضی و خشنود باشد. من یک بار دیگر از این‌که توانستم شما برادران و خواهران عزیز را در این روز و در این محل زیارت کنم، خدای متعال را شکرگزارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱)

قصص: ۵.

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه پایانی سفر به استان چهار محال و بختیاری

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه پایانی سفر به استان چهار محال و بختیاری ضمن تشکّراز این‌که این فرصت رادر اختیار ما قرار دادید، از حضورتان تقاضا می‌کنم هدف از سفر به استان چهارمحال و بختیاری را بیان کنید، و بفرمایید که در مجموع، این استان و روحیه مردم را در طول سفرتان چگونه دیدید؟ - بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هدف از سفر، قاعدتاً دو چیز است: یکی ملاقات با مردم و احوالپرسی از قشرهای مردم و حضور در میان آنها؛ یکی هم اطّلاع از اوضاع استان و پیداکردن معلوماتی از نزدیک، از وضع استان. این، هدف همه سفرها به مناطق مختلف کشور است. اگرچه من قبلاً هم به این‌جا آمده بودم، لکن چون استانی است که از جهات مختلف محروم است، لازم بود که سفر دیگری به این‌جا بکنیم؛ و آمدیم. مردم این‌جا را - همچنان که قبلاً نیز همین‌گونه تشخیص داده بودم - مردم بسیار خوب و دارای فضایل اخلاقی متعدّدی یافتم. اوّلاً مردمی هستند تقریباً دارای خوی عشایری. اگرچه همه استان، عشایری نیستند، لکن آن خصلتهای جوانمردی و شجاعت و صراحت لهجه و صفای روحی و صمیمیّت و مهمان‌نوازی و این چیزها، در مردم این استان وجود دارد. به مسؤولین کشور و مسؤولین نظام جمهوری اسلامی خیلی علاقه‌مندند و حقیقتاً باشور و هیجان با آنان برخورد می‌کنند. ماهم که آمدیم، مردم نهایت محبّت و لطف را از خودشان نشان دادند. در این سفر، به عشایر منطقه هم، سری زدم. البته در سفرهای پیش هم رفته بودم. منطقه‌ای که ما در آن هستیم، یک منطقه عشایری است. جایی است که یک عدّه از عشایر در آن اسکان یافته‌اند. کوچ‌رو نیستند، و همه سال را در این‌جا ساکنند. منتها وضع زندگی در این‌جا، بامحرومیت بسیار همراه است. نه مسکن درستی دارند، نه جاده‌ای، نه امکانات بهداشتی و نه امکانات آموزش و پرورش. وضعشان خیلی بد است. البته این رابگوییم که در استان چهار محال و بختیاری - طبق آمارهای موثّقی که به دست من رسیده - کاری که در بعد از پیروزی انقلاب تا امروز شده، شاید چندین برابر - ده برابر یا بیشتر - بیشتر از کاری است که در کلّ زمان قبل از انقلاب انجام گرفته است. درعین حال، خدمات فراوانی که در این استان انجام گرفته، برای پاسخگویی به نیازهای این استان، کافی‌نیست. نمونه‌اش همین منطقه عشایری است. این راهی که از شهرکرد تا این‌جا - منطقه بازُفت - آمدیم، بسیار طولانی است. مردم جاده ندارند؛ مدرسه راهنمایی ندارند؛ امکانات بهداشتی ندارند و انصافاً خیلی کمبود دارند. خوشبختانه در این سفر، هم معاون محترم رئیس‌جمهور، آقای میرزاده با ما هستند، هم آقای بشارتی رئیس محترم امور مناطق محروم کشور و هم وزیر محترم جهاد سازندگی. یعنی همه وسایلِ کار، این‌جا با ما همراه است. لذا، دیشب در شهرکرد، برای بررسی طرحها تشکیل جلسه دادیم و من دیدم، مجموعاً نزدیک یک میلیارد تومان برای پروژه‌ها و طرحهای این استان، قرار است هزینه شود. مقدار قابل توجّهی را آقای میرزاده از بودجه دولت متعهّد شدند؛ مقدار زیادی از آن را آقای بشارتی از بودجه مخصوص مناطق محروم متعهّد شدند و مقدار قابل توجّهی را هم وزیر جهاد سازندگی، جناب آقای فروزش به‌عهده گرفتند. دیشب وقتی طرحهای آقایان در مورد جاده، برق‌رسانی، آب‌رسانی، واحدهای آموزشی، کمک به‌دانشگاهها، کمک به مدارس کشور، خانه معلّم و انواع و اقسام طرحهای دیگر را دیدم، حقیقتاً قلبم شاد شد و دیدم که خوب کار کرده‌اند. برای همین منطقه‌ای که الان ما از آن آمدیم - البته قبل از آمدن ما - جاده و راه در نظر گرفتند که بسیار مهم است. البته مدرسه هم در نظر گرفتند. همین حالا نیز، در این‌جا تصمیم گرفته شده که حمام ساخته شود و کارهای دیگری برای این منطقه و همچنین بقیه مناطق این استان، انجام خواهد شد. امیدواریم خداوند کمک کند که این کارها را انجام دهند. آقایان به من قول دادند کارهایی را که تصمیم‌گیری شده، از همین فردا شروع کنند؛ یعنی در سرتاسر این استان، همین فردا که روز شنبه است، تعدادی کارگاه تجهیز می‌شود و کار شروع خواهد شد. همین جاده‌ای که قرار است کشیده شود، از همین فردا شروع می‌شود. یعنی کار برای شش ماه دیگر و یک سال دیگر نیست. این‌طور قول دادند. این کارها باید انجام گیرد. ان‌شاءاللَّه این‌طور هم عمل خواهند کرد. من هم، با این‌که کمال اطمینان را به آقایان دارم - یعنی می‌دانم که اینها خودشان

دل سوخته هستند و لازم نیست کسی به کارشان وادار کند و واقعاً مجذوب کار برای مستضعفین هستند - درعین حال، احتیاطاً، خبر می‌گیرم. یک ماه که می‌گذرد، دو ماه که می‌گذرد، کسب اطّلاع می‌کنم که کار چقدر پیش رفته، چقدر انجام شده و چقدر باید انجام گیرد؛ تا لنگی‌ای در کار نباشد. معمولاً این اخبار را، هم از طریق استاندار محل و هم از طریق دفتر خودمان دنبال می‌کنیم. بحمداللَّه کارها خوب پیش می‌رود. در جاهای دیگری هم که رفتیم - مثل بوشهر و ایلام و لرستان - کارهایی که قول دادیم، اکثراً انجام شده است. تعداد بسیار کمی از طرحهاست که به‌خاطر موانعی، انجام نشده. لکن بقیه، همه انجام شده است. این‌جا هم ان‌شاءاللَّه همه این کارها انجام خواهد شد. لازم است از همین فرصت استفاده کنم و به مردم عزیز چهار محال و بختیاری سلام بفرستم. من این دو، سه روزی که مهمان این مردم هستم، حقیقتاً احساس آرامش می‌کنم. صفای این مردم و ذوقیّات و استعداد آنها، از جمله مواردی است که بسیار جالب است. بخصوص استعداد فرهنگی و ذوقیّات این مردم، قابل توجّه است. اهل ادبیّاتند؛ اهل شعرند. در همین محلّ «لبد» که ما هستیم، از این سینه‌کش که می‌رفتیم بالا، دیدم یکی از آقایان مشغول شعر خواندن است. گوش کردم ببینم چه شعری است. دیدم شعرهای بسیار خوبی است! هم مضامینش خوب است، هم الفاظش خیلی خوبی است. شعرها را پر جوش و خروش می‌خواند. پرسیدم: «این شعرها مالِ کیست؟» گفت: «اینها را پدرم سروده است». گفتم: «تو سواد داری؟» گفت: «نه!» این آقا سواد نداشت؛ اما شعری را به قدر یک قصیده مفصّل، با کمال متانت و استواری و مثل یک انسان با سواد، خوب و از بَر می‌خواند. یا، همین جا که الان در این چادر نشسته‌ایم، این آقای صاحبخانه ما که این‌جا نشسته بودند، با شعر و با نثر بنا کرد با ماحرف زدن! حقیقتاً انسان از سطح فرهنگ این مردم لذّت می‌برد. با این‌که سواد، سواد رسمی نیست؛ اما روح فرهنگی و استعداد فرهنگی هست. آدم وقتی اینها را می‌بیند، هزاران بار لعنت می‌فرستد به آن خانهای خبیث و سلاطین خبیثتر از خانها، که سالهای متمادی مردم را عقب نگه داشتند. این مردم را بی‌سواد و محروم نگه داشتند، ازشان استفاده کردند و اینها را دوشیدند، بدون این‌که فایده‌ای بهشان برسانند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه در دوران جمهوری اسلامی، جبران شود. البته بخش زیادی از عشایر این کشور، بحمداللَّه، در دوران جمهوری‌اسلامی به سر و سامان نسبی رسیده‌اند. این‌جاها هم، ان‌شاءاللَّه باید هرچه زودتر به سر و سامان برسد. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. حالا-اگر خواستید آمار این کارهایی را که شده است به تفصیل بدانید، جناب آقای میرزاده و جناب آقای بشارتی، این‌جا هستند. می‌توانید از آقایان سؤال کنید، تا بگویند و مردم هم مطّلع شوند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع پرسنل «پایگاه هوایی شهید بابایی» اصفهان

بیانات مقام معظم رهبری در جمع پرسنل «پایگاه هوایی شهید بابایی» اصفهان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیار مایه خوشوقتی است که نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی ایران هر روز که می‌گذرد چیزی بر کیفیّت و ارزشهای نظامی و اسلامی خود می‌افزایند. امروز در این پایگاه که به نام یکی از شهیدان بزرگ و عزیز نیروهای مسلّح نامیده می‌شود، اجتماع‌نیروهای مسلّح از سازمانهای مختلف، نمایشگر عظمت و وحدت نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی ایران است. این پایگاه، سوابق با ارزشی دارد و در طول جنگ خدمات بزرگی انجام داده‌است. من فراموش نمی‌کنم آن زمانی را که شهید عزیزمان، سرلشکر بابایی، با خوی اسلامی خود ومنش نظامی‌متناسب بادین، در این پایگاه فرماندهی می‌کرد. من یک بار دیگراین پایگاه را از نزدیک دیده‌ام. آن روز، و پیش از آن هم، ازآغازانقلاب، خدمات این پایگاه خدمات برجسته‌ای بود. دهها هزار ساعت پرواز جنگی و خدمات گوناگونِ تهاجمی و تدافعی و وارد کردن خسارات متعدّد به دشمن متجاوز، افتخاراتی است که هرگز از خاطره‌ها و از پرونده افتخارات نیروهای مسلّح ما زدوده نخواهد شد. برادران و خواهران عزیز، که در این میدان اجتماع کرده‌اید! امروز روزی است که جمهوری اسلامی و نیروهای مسلّح آن، با سرافرازی این فرصت را دارند که همه جانبه به خودسازی بپردازند؛ اگر چه میدان جنگ، میدان خودسازی هم بود. نیروی

مسلّح، تا در نبرد حقیقی و در تجربه جنگ قرار نگیرد، نمی‌توانـد جوهر خود را باز یابـد. آنچه درباره هر ارتشـی گفته شود، بـدون این‌کـه در میـدان جنگ شـرکت کرده باشـد، سخنی نیست که بشـود به آن اعتنـایی کرد. در گذشـته، نیروهـای مسلّح مـا اگر چه ازجهـات ظواهر امر و تجهیزات، پشتیبانیهـایی می‌شدنـد؛ امـا هنگـامی که در یـک جنـگ سـختِ طولانـی در مقابـل تهـاجم دشـمن قرارگرفتنـد و از میهن خود دفاع کردنـد، توانسـتند ارزش حقیقی خودشان را باز یابنـد و در چشم ملت، بلکه ملتهای مسـلمان، عزیز شوند. این، یک حقیقت است. امروز، بعد از این‌که شـما نیروهای مسلّح، جنگ را بحمداللّه با افتخار تمام کردید و اجازه ندادید که حتّی یـک وجب از میهن عزیزتـان در زیر چکمه‌هـای بیگانگـان متجـاوز بمانـد، و بعـد از آن‌که بـا تقـدیم هزاران شـهید از بهترین فرزنـدان این آب وخاک، صداقت و صـمیمیّت خودتان را به ثبت رساندید، می‌توانید با سـر بلندی، خود را یکی از عناصـر و ارکان حقیقی نظـام اسـلامی بدانیـد و بنامیـد. نظـام جمهوری اسـلامی هم موظّف است به نیروهـای مسلّح، چنـان که شایسته آنـان است، رسیدگی کند، و بحمداللّه مسؤولان کشور، به این وظیفه آشنا هستند. ممکن است در تبلیغات جهانی، جمهوری اسلامی ایران را به نظامی‌گری متّهم کننـد که این هم جزئی از هوچیگری تبلیغـاتی اسـتکبار جهـانی است. ما امکانات نظامی را برای تجاوز به دیگران نمی‌خـواهیم. مـا ارتش و سپاه و بسیج را هرگز برای دست انـدازی به همسایگـان نخواسـته‌ایم و نمی‌خـواهیم. امانظـام اسـلامی، به خاطرطبیعت ظلم ستیزش، با ظالمان و مستکبران همیشه روبه‌روست و بایـد بتوانـد از خود و حقیقت ارجمنـدی که دراختیار اوسـت دفاع کنـد. دشـمنان، خیلی می‌خواسـتند و می‌خواهند که جمهوری اسـلامی قدرت دفاع خود را از دست بدهد تابه آسانی بتوانند به خواسته‌های شوم خودشـان جـامه عمـل بپوشاننـد. بـا این همه، مـا بـا این حرفها خام نمی‌شویم. ارزش جنجالهای تبلیغاتی وابسـته به اسـتکبار جهـانی، مسـاوی باصـفر است. همانهایی که یک روزنظام متجاوز عراق رابا انواع سـلاح تجهیزکردنـد، از دهها سال پیش تا امروز، اسـرائیل غـاصب و متجـاوز را پیوسـته بـا سـلاح‌های گونـاگون تجهیزمی‌کننـد. در هر جـای دنیـا رژیمی وابسـته و سـر سپرده آنهـاست، آن را بـا انـواع و اقسـام پیشـرفتهای تجهیزاتی مجهّز می‌کننـد؛ امّـاوقتی ملـتی مظلـوم و تنهـا مثـل مسـلمانان امروز بوسـنی هرزگوین در مقابل تهاجم دشـمن قرار می‌گیرند، با رسیدن یک تفنگ به آنها جنجال به راه می‌اندازند. این، حقیقت تبلیغات ضـدّ انسانی و ظالمانه وابسته به استکبار جهانی را روشن می‌کند. پس، جنجال تبلیغاتی آنها چه ارزشـی دارد؟ جمهوری اسـلامی ایران، آنچه را که امروز دارد، بـا همّت فرزنـدان خود به دست آورده است. مـا گردنمـان زیر بار منّت هیـچ‌کس در دنیا خم نیست. البته از تجهیزات مـدرن جهـانی اسـتفاده کرده‌ایـم؛ امابـا عزّت. بـاز هـم اسـتفاده خـواهیم کرد؛ امّـا بـا عزّت. درعیـن حـال، بیشـترین امیـد، اعتمـادوتکیه مـا به‌نیروهـای ذاتی‌و درونی ایران اسـلامی‌عزیزاست. جوانـان مـا و مغزهـای متفکّر و دسـتهای مـاهر و روحهای بزرگِ سازنـده و مبتکر خودِ مـا هسـتندکه‌بایدما را مجهّز کننـد. من امروزبه‌شـمافرزندان شـجاع‌این آب و خـاک عرض‌می‌کنم: به خودتـان متّکی باشید. ما، در را و راه را به روی خودمان نمی‌بندیم که از امکانات جهان و فناوری جدید استفاده نکنیم. علم و فناوری متعلّق به همه بشـریت است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن رامنحصر به خود بداند و منّت آن را برسرکسی‌بگذارد. همه بشر در تکوین موجودی امروز مدنیّت بشـری، باهم سـهیم بوده‌اند. ماراه را به‌روی خودمان نمی‌بندیم و این را حق خودمان می‌دانیم. اما دو نکته مسلـم است: نکته اوّل این‌که، تکیه اصـلی مابه‌نیروهای خودی است. شـمابايد همّت کنیـد؛ شـما بایـد بسازید؛ شـمابايد مهارت به دست بیاورید؛ همچنـان که پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، گامهـای بسـیار بلنـدی در این راه برداشتیـد. کسـانی که اطّلاعـات و اخبار را دارنـد، می‌دانند که امروز، آشـنایی، مهارت و تسـلّط جوانان ما در نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی بر تجهیزات پیچیده و مدرن، دهها برابر بیش از قبل از انقلاب‌است. امروز ما روی پای خودمان هستیم. نکته دوم این‌که، محصول این همه دستاورد، برای حفاظت از انقلاب اسـت؛ حفـاظت از ایـن گـوهر گرانبهـایی کـه ملت مـا بـا خـون خـود آن رابه دست آورده است. حفـاظت ازاسـتقلال، آزادی ملی، سرسـپرده‌نبودن ودنباله‌روقـدرتهای بزرگ نبـودن. ایـن، همـان نکتـه‌ای است که‌قـدرتهای بزرگ راازملت ایران خشـمگین می‌کنـد. مابرای استکبار، هیچ گونه ابُّهت وارزشی‌قائل نیستیم. بگذارخشمگین باشند. امروزدر سطح جهان، قدرتهای استکباری می‌خواهند با

استبداد و خودسری عمل کنند. این را اگر دولتهای وابسته و سر سپرده پذیرفته‌اند، ما نمی‌پذیریم. ملتهای آزاده، بخصوص ملت ما نمی‌پذیرند. ما ملت بزرگی با امکانات بی‌شمار و استعدادفراوان هستیم. اینهارازنده‌خواهیم کرد، تاروش ملت ایران، الگویی برای ملتهای در بند باشد. شماعزیزان نیروهای مسلّح، درصفوف مقدّم بوده‌اید و سعی کنید همواره باشید. خودتان را بسازید و آماده نگه دارید. همچنان که درجنگ درخشیدید، این درخشش واین افتخار را، همیشه برای خودتان حفظ کنید. سطح آموزشها و کیفیّت آنهابایدبالاتر برود؛ اگرچه از گذشته بسیار بالاتر هست. همکاری وهمدلی‌سازمانهای نیروهای مسلّح، یعنی‌ارتش‌و سپاه، روزبه‌روز بایدبیشترشود. نیروهای مردمی که‌همیشه به صورت یک ذخیره‌تمام نشدنی برای نیروهای مسلّح و دفاع ازکشورند، باید سازماندهی‌شان بهتر و باکیفیّت‌تر شود. تجهیزات را نگهداری کنید و آنهارا بهتروبیشتربسازید. بر آنچه دارید، با نیرو و قدرت خلّاقه خودبیفزایید. ملت ایران هرروز که‌می‌گذرد، نشانه‌های دشمنی و کین ورزی استکبار را مشاهده می‌کند. درهمین روزهای اخیر، جنجال دروغین و مصنوعی درباره جزایر متعلّق به ایران در خلیج‌فارس، یک نمونه دیگر از این دشمنی است. شما و ملت باید آماده باشید، تادشمن طمع نورزد. ماهرگزجنگ طلب نبوده‌ایم؛ امروزهم نیستیم. اگراین همسایه نابخردما، جنگ را علیه ما شروع نمی‌کرد، ما سالهای سال، باعراق هیچ‌جنگی‌نمی‌داشتیم. ما، درعین آن‌که از جنگ بیزاریم ونمی‌خواهیم با کسی جنگ داشته باشیم، اما باید آماده دفاع باشیم و این آمادگی را همیشه حفظ کنیم. امروز البته به فضل شجاعتها و رشادتهای شما در میدان جنگ، دیگر کسی طمع در تجاوز به این آب وخاک نمی‌بندد. امروز همه فهمیده‌اند که ملت و نیروهای مسلّح ایران، به‌گونه‌ای نیستند که بشود باآنهاشوخی‌کرد. باملت ایران نمی‌شود شوخی کرد. همچنان که تجربه عراق نشان داد، تجاوزبه‌این کشوراین آب و خاک، باناکامی‌و بیچارگی متجاوز همراه‌خواهدبود. بااین حال، آمادگی در مقابل هرگونه حادثه، وظیفه عمومی‌نیروهای مسلّح است. امیدوارم خدای متعال، تفضّلات خود را بر شما همواره نازل کند. امیدوارم شهدای عزیز نیروهای مسلّح و این پایگاه، مشمول رحمت الهی قرارگیرند. امیدوارم جوانان عزیز و فرزندان شجاع و رشید این آب و خاک، همواره مشمول تفضلات وکمکهای خدایی‌باشند. والسّلام علیکم و رحمه‌اللّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش‌آموزان، دانشجویان، معلّمان و پرستاران، به مناسبت روز ۱۳ آبان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش‌آموزان، دانشجویان، معلّمان و پرستاران، به مناسبت روز ۱۳ آبان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به شما عزیزان، دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و پرستاران، که این اجتماع پرشور و صمیمی را تشکیل داده‌اید، خوشامد عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای همه شما، در هر سنگری که هستید و به هر وظیفه‌ای که اشتغال دارید، تقاضای موفقیّت و پیشرفت و تکامل دارم. روز سیزدهم آبان، به لحاظ التقای سه حادثه تاریخی که به شکل عجیبی به هم وصلند، روز مهمّی در تاریخ ماست. امروز فرصتی است که از یک درد بزرگ جهانی و یک بیماری سیاسی مهلک که بر جهان بشریّت حاکم است و ملتهای بسیاری از آن در رنجند، سخن گفته‌شود. این سه حادثه هم، اتّفاقاً در ارتباط با همین مسأله اساسی است. حادثه اوّل، تبعید امام است. ملتی در زیر فشار حکومتی فاسد، دست و پا می‌زد و عدّه کثیری ازمردم در خشم و ناراحتی بودند و کسی که می‌توانست احساسات مردم را هدایت کند و افکار آنها را جهت بدهد ودرد دل آنها را بیان کند و از خطرات این راه نترسد، فقط امام بزرگوار ما بود. او را در نیمه شبی - در مثل چنین روزی - از خانه و مسکن خودش ربودند و از میان این ملت، اوّل به زندان و بعد به تبعید فرستادند؛ تا شاید خشم ملت هدایت نشود و مبارزه‌اش سرنگیرد. ولی برخلاف نظر آنها، امام، رهبری خود را از تبعیدگاه هم ادامه داد و دست از افشاگری و بیان حقایق و هدایت مردم برنداشت. این ملت - بخصوص جوانان - وارد یک مبارزه عمومی شدند که پانزده سال ادامه پیدا کرد. در ادامه همین مبارزه، در چنین روزی بود که همان دستگاه جبّار و وابسته و فاسد و تحت تأثیر سیاستهای آلوده به همان بیماری - که عرض خواهم کرد - دست جنایت از آستین در آورد و دانش‌آموزانی را به شهادت رساند. اما بالأخره،

حق پیروز شـد. مبارزه محقّانه مردم ایران پیروز گردیـد و آن دسـتگاه جبّار و فاسـد، مجبور شـد بساط خود را جمع کند و امریکا از کشور ما برود. باز در مثل چنین روزی، خشم مقدّس و حق طلبانه یک عدّه جوان و دانشجوی مسلمان، حادثه سوم، یعنی تسخیر لانه جاسوسـی راپیش آورد. پس، حـوادث امروز، برای ملت ایران، حـوادثی است به هم پیوسـته و کلاًـ مربوط به همین مطلبی است که امروز مختصری درباره آن عرض خواهم کرد. آن بلای بزرگ در جهان امروز، عبارت است از چیزی که بنده می‌توانم آن را به نام «استـبداد بین‌المللی» و «دیکتاتوری جهانی» معرفی کنم. این اسم، برای آنچه که امروز بر ملتها می‌گذرد، اسم مناسبی است. اسـتبداد بین‌المللی، مرتبه اعلای استکبار بین‌المللی و جهانی است. استکبار جهانی معنایش این است که دولتها و قدرتهایی در دنیا هستند که نسبت به ملتهای دیگر، با برخورد اسـتکباری مواجه می‌شونـد: ثروت آنها را می‌برنـد، در حکومتهای آنها به دخالت می‌پردازند، در سیاسـتهای آنها اعمال نظر می‌کنند و آنها را به این سـمت و آن سـمت می‌کشانند. این، استکبار بین‌المللی است. همان چیزی که در قرن هجدهم و نوزدهم، با اسـتعمار شروع شد و بعد در قرن بیستم به استعمار نوین مبدّل گردید، و امروز، یا در دوران اوج قدرتهای استکباری، به شـکل اسـتکبار جهـانی درآمـد، که دنیا را بین دو قطب و دو قدرت‌تقسـیم کرده بودنـد و هر کـدام به نحوی ملتی را می‌دوشیدند و در پنجه خود می‌فشـردند. امروز چیزی که به استبداد بین‌المللی اضافه شده، عبارت از این است که قدرتهای مستکبر جهـانی و در رأس آنهـا ایالاـت متّحـده امریکـا، برای ملتهای دیگر حقّ حرف زدن واظهار نظر کردن هم قائل نیسـتند. هر کاری که برای سـیاست خودشـان مفیـد و لازم بداننـد، ولو به ضـرر ملتی یا ملتهایی باشـد، انجام می‌دهنـد. مثلاً در قضـیه عراق، زیر لگـدهای خودشان و به وسیله نیروهای مسلّح و سـلاحهای کشـنده خودشان، منطقه را خرد و خمیر می‌کننـد و یا در مناطق گوناگون عالم، با اشاره و یا کمک آنها، انواع فجایع و جنایات انجام می‌گیرد. فرض بفرمایید در فلسـطین اشغالی و یا در لبنان و مناطق دیگر، آن همه فاجعه آفرینی صورت می‌گیرد، اما اگر ملتی، نظری بر خلاف این مطالب ابراز کند یا دولتمردانی در دنیا مخالفت کنند، با استبداد و دیکتـاتوری کامل، آن ملت و یا آن دولت را به انواع اتّهامات متّهم می‌نماینـد؛ برای این‌که آنها را از میـدان خارج کننـد. قـدرتهای مسـتکبر جهـانی، وسایل و ابزاری هم دارنـد. رادیوها، خبرگزاریها، وسایل سریع‌السّـیر انتقال خبر و تحلیل، دسـتگاههای اسـتعماری، تحلیلگران سیاسی و سلاحهای کشنده و مرگبار، همه در اختیار آنهاست. خود را محق جلوه می‌دهند و سعی می‌کنند هر کس را که مخالف با آنهاست، با فشار سیاسـی یا نظامی و اقتصادی، ازمیدان خارج کنند تا آب از آب تکان نخورد. اگر از باب نمونه بخواهیم اسم بیاوریم، در همین کشورهای اسـلامی ما - مثلاً در الجزایر - انتخاباتی اتّفاق افتاد، جناحی پیروز گردید و بعد با اشاره وپشتیبانی قـدرتهای اسـتکباری، وضع به کلّی عوض شـد؛ یعنی آن چیزی که ملت خواسـته بود، به کلّی به عکس شـد. یـا همین منطقه خونبار بوسـنی هرزگوین را ملاحظه کنیـد! دیگر ملتها دم از اسـتقلال زدنـد، همه آنها مورد قبول واقع شـد، اما وقتی نوبت به ملت مسـلمان بوسـنی هرزگوین رسـید - که اکثریت این کشور مسـلمانند و حکومت خودشان را انتخاب کردند - فاجعه آفرینی و کشـتاری پیش آمـد که با سـکوت تبلیغاتی دنیا همراه بود. بعد هم با تبلیغات کمرنگ و بی‌معنی، به رها کردن متجاوز و جنایتکار انجامید. این، آن وضـعیتی است که بر دنیا حاکم است. یعنی فشار یک عـدّه قدرتمنـد، که اگر در صـد مسأله با هم اختلاف دارند، در تقسـیم دنیا به مناطق نفوذ و فشار آوردن براکثریّت مردم عالم، یکی هسـتند و با هم اختلافی ندارنـد. اگر در تقسـیم منابع غارت زده جهان سوم یا کشورهـای فقیر، بـا هم درگیری دارنـد - که دارنـد - امـا در اصل غارت منابع و فشار روی دولتهایی که مقاومت کننـد، با هم هیچ اختلافی ندارنـد. یک طرف اینهاینـد که در اقلیّتنـد - هم از لحاظ تعـداد دولتها و هم از لحاظ آحاد مردم - یک طرف هم اکثریّت دولتهـا و ملتهـای عـالم، که محکومنـد از آنها پیروی کننـد! البته ملتها مستضـعفند، ناچارنـد و امکاناتی ندارنـد. بسـیاری از دولتها و دولتمردان هم برای مطامع خودشان و برای چهار روز در رأس قـدرت ماندن، تسـلیم می‌شوند. این، وضع دنیاست. و این، یعنی چه؟ یعنی دیکتاتوری. یعنی همان چیزی که اگر در کشوری این وضعیت به وجود آید، اقلیّتی حاکم می‌شود که مقتدر است و امکانات، پول و تبلیغـات دارد. اینهـا در یـک طرف قرار می‌گیرنـد و اکثریّت عظیمی که مستضـعفند، ناراضـی‌اند، خشـمگینند و مخالفنـد، در

طرف دیگر قرار می گیرنـد، که جـا دارد همه عقلای عالم، این وضع را تقبیـح کننـد. حال همین وضـعیت، در سـطح جهان به‌وجود آمـده است و روشـنفکران عالم تماشا می کنند. نگاه می کنند و خونسـرد از آن می گذرند. آنها مسائل جزئی را بزرگ می کنند ولی مسـأله به این عظمت را مورد توجّه قرار نمی‌دهنـد! نویسـندگان، فیلم‌سازان، هنرمنـدان و نام‌آوران عرصه نویسـندگی و هنرنماییهای گوناگون در سـطح عالم و عمـدتاً در کشورهای اروپایی وامریکا، ساکتنـد. ببینیـد در دنیا چه وضـعیتی است! به چیزهای کوچک و گناهانی می‌پردازنـد که به نظر آنها گناه است، اگر چه کوچک است. اگر در نقطه‌ای از دنیا حادثه‌ای برای فردی اتّفاق بیفتد – البته فردی که آنهـا برای او ارزش‌حیـات قائل باشـند – چه جار و جنجالها به راه می‌اندازنـد. و الّا اگر سـیاهپوست باشـد که ارزش حیات نـدارد! مسـلمان باشد که ارزش حیات ندارد! اگر یک اروپایی یک جا گروگان گرفته شود، یا اسـیر شود، یا رنجی ببیند، یا احتمال اینها برای او باشـد؛ شـما می‌بینید نویسـندگان فلان کشور، مطبوعاتچیهای فلان کشور، خبرنگاران فلان کشور، شـعرای فلان کشور، طومـار امضـا می کننـد و در همه دنیا پخش می کننـد و اظهار وجود می کننـد. امّا در مقابل این حادثه عظیم؛ یعنی حادثه دیکتاتوری یـک قـدرت کوچـک، ولی ثروتمنـد و دارای فنـاوری و ابزار پیشـرفته که به یک اکثریّت عظیم از انسانها حقّ حیات نمی‌دهـد، حقّ اعتراض و انتخاب و حق برخورداری از دمکراسی نمی‌دهند! این آقایان نشسته‌اند وتماشا می کنند. خودِ همین بی‌اعتنایی روشنفکران هم، جزء متمّم آن اسـتبداد و دیکتـاتوری جهانی است. این، وضع دنیاست. بعـد ازفروپاشـی شوروی، همین اسـتبداد به نفع امریکا و بلوک غرب افزایش پیـدا کرده است. بنـده در دو، سه نطق بین المللی، در مجـامع بین‌المللی، روی این نکته به عنوان «سـلطه جهانی» تکیه کردم و امروز احساس می کنم استعمال اصطلاح «استبداد جهانی» یا «دیکتاتوری بین‌المللی» گویاتر است. اینها نسبت به ملتهای عالم، دیکتاتوری به خرج می‌دهنـد و این، آن بلای بزرگ امروز بشـریّت است. ملتها از دو حال نمی‌توانند خود را بیرون نگه دارند: یا بایـد تسـلیم شونـد، و آن، چیزی است که متأسـفانه دولتها آن را می‌خواهنـد که غارت بشونـد و آینده‌ای برای آنها نماند و به این ترتیب به پیشـرفت همین روال استعماری و استبدادی در سطح عالم کمک می کنند. امّا راه دیگر این است که ملتها بایستند و مبارزه کنند. با چه کسی مبارزه کنند؟ طرف مبارزه، اگر چه یک جنس است، اما مختلف است. باید با آن دستگاه و جهتی که دیکتاتوری جهـانی را تقویت می کنـد، مبـارزه کننـد. گـاهی بـا یـک دولت است، گـاهی با یک دولت دیگر است. گاهی با خود امریکاست و گـاهی بـا روشـهایی است مجاهـدانه و همراه بـا از خود گذشـتگی؛ مثـل آنچه که در فلسـطین و لبنـان اتّفاق می‌افتـد. اینها مبارزات ملتهـاست. این مبارزات بحقّ است یا نه؟ آیا با انصافهای عالم می‌تواننـد مبارزه یک ملت یا آحادی از ملت را که در مقابل آن موج عظیم قـدرت، می‌خواهـد مقـاومت کنـد، مـورد ملامـت قرار دهنـد؟ تـأسّف‌آور این است که تبلیغـات جهـانی، علیه این مبارزه‌هـا و مقاومتهاست. تبلیغات جهانی، ملتهای مبارز را با انواع و اقسام تهمتها متّهم می کنـد، برای این‌که آنها را ازمیـدان خارج کند. یکی از این تهمتهـا، موضوع «حقوق بشـر» است که مثل ابزاری در دست قـدرتهای جهانی است، تا اگر دیدنـد دولتی‌با نظرات آنها مخالفت می کند، آن دولت را – و اگر لازم شد آن ملت را – متّهم کنند. یک ملت را هم گاهی متّهم می کنند! متّهم می کنند به نقض حقوق بشـر و به طرفـداری از تروریسم! امروز شـما می‌بینید نسبت به جمهوری اسـلامی ایران، زدن چه تهمتهایی را شـروع کرده‌اند! همین تهمتِ نقض حقوق بشـر و از این قبیـل چیزهـا، که سـاخته و پرداخته مغزهـای خبیث تحلیلگران آنهاست و فعّالان تحلیل سیاسـی در اختیارشان قرار می‌دهند. کسانی هستند که می‌نشینند و برای ملتها و دولتها چیزهایی را می‌سازند و خلق می کنند. اینها، ابزارهایی در دست آنهـاست. آنچه را که به ملتهـا به صـورت اتّهـام وارد کرده‌انـد، کمتر از آن چیزی نیست که به دولتهـا به صورت اتّهـام وارد می کننـد. در همین نظام جمهوری اسـلامی، اینها به ملت ایران، بارها تهمت زده‌اند. مسأله این نیست که اینها با دولتمردان جمهوری اسلامی مخالفند. اینها با ملت ایران مخالفند! همینها بودند که می گفتند: «کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند – آن اجتماعات میلیونی نماز جمعه، با آن شوری که در اوایل انقلاب بود – پول می گیرنـد و می‌آیند!» این، اهانت به یک ملت نیست؟ یک ملت را کهنـه پرست خوانـدن، یـک ملت را متعبّـد به امـور غیر منطقی دانسـتن، یـک ملت را دُگم معرفی کردن؛ اینهـا اهـانت به یـک ملت

نیست؟ جرم این ملت چیست؟ این است که در آن مبارزه رویاروی، انتخاب دوم را قبول کرده است. حالا این شخص جدیدی که در صحنه سیاست امریکا، ممکن است روی کار بیاید، با فاصله چند روز، باز شعار حقوق بشر را مطرح خواهد کرد و دنیا شاهد تکرار همین صحنه مفتضح خواهد بود که دیگران را متّهم به نقض حقوق بشر کنند. امروز در دنیا چه کسی نقض حقوق بشر می‌کند؟ حقوق بشر را کسی نقض می‌کند که از اسرائیل غاصب حمایت می‌کند. آیا آنچه که امروز در فلسطین می‌گذرد، بزرگترین نمونه نقض حقوق بشر نیست!؟ چرا اینها اعتراض نمی‌کنند؟ اگر اینها طرفدار حقوق بشرند، چرا به اسرائیل کمک می‌کنند ؟ آنچه که امروز در شرق اروپا می‌گذرد - در همین منطقه بوسنی هرزگوین - آیا فجیعترین و شنیعترین نمونه نقض حقوق بشر نیست؟! آیا کسانی از دستگاههای غیر مسؤول دنیا، نرفتند آن‌جا و گزارش نیاوردند و نگفتند که چه فجایعی اتفاق می‌افتد؟! همه خبر ندادند که زمستان اینها زمستان سخت و مهلکی است!؟ عکسها را ندیدند!؟ فیلمها را نشان ندادند!؟ اردوگاهها را توصیف نکردند!؟ چرا وارد نمی‌شوند؟! چرا محکوم نمی‌کنند؟! چرا از زبان فراتر نمی‌روند؟! چرا وقتی که سیاستهای خودشان مطرح است و پای اسلام ومسلمین و مستضعفین در میان نیست، آن‌طور لشکرکشی می‌کنند که در قضیه کویت کردند؟! آن‌جا برای امریکا مشکلی وجود نداشت. به خرج دیگران وارد کشوری شدند و جنگ و بمباران کردند. عراق خراب بشود که به ضرر آنها نیست! کویت ویران بشود که به ضرر آنها نیست! امّا آیا حاضرند چنین چیزی را در ایالات و مرزهای خودشان؛ در کشورهای خودشان تحمّل کنند؟ در خلیج‌فارس آن‌طور فاجعه آفرینی به راه انداختند و محیط زیست را که این قدر از آن دم می‌زنند، از بین بردند. امّا آیا حاضرند درمناطق زیست خودشان چنین کاری انجام گیرد؟! اینها به فکر حقوق بشر نیستند. اگر به فکر حقوق بشر بودند، وضع دنیا دگرگونه بود؛ رابطه آکل ومأکول بین آنها و ملتها وجود نداشت و این همه فشار بر ملتهای ضعیف وارد نمی‌آمد. مسأله این نیست. این شعار، شعارِ مفتضحی است. خوب است این شعار را اینها دیگر ندهند. دنیا گوش نخواهد داد؛ کسی اعتنا نخواهد کرد. باز نیایند بگویند که «موضوع حقوق بشر در دنیا مطرح شد» و التزاماتی برای ملت ایران درست کنند. اینها کیستند که حقوق بشر را مطرح کنند؟! اینها دشمنان حقوق بشرند. اینها ناقضین حقوق بشرند. منتها وقیحند؛ پررو هستند. بلندگوها هم دست آنهاست. هر کس را بخواهند، متّهم می‌کنند. مثل این‌که یک انسان فاسقِ فاجرِ بدکاره منحرف، در کناری بایستد و انسانهای پاکدامن را متّهم به فسق و فجور و بدرفتاری و ناپاکدامنی کند! امروز در مسأله حقوق بشر، وضعیّت این‌طور است. این، وضعیّت دنیاست. تنها جایی در دنیا که ملت و دولت، متّفقاً و متّحداً، در مقابل این سیاست زورگویانه ایستاده‌اند، ایران اسلامی عزیز شماست. در جاهای دیگر، اگر دولتها مشاهده کنند که در ملتها انگیزه مقاومت وجوددارد، به آنها کمکی نمی‌کنند. دولتهایی را هم می‌شناسیم که احساسات ضدّ سلطه‌گری دارند - این‌طور نیست که همه دولتها، آن طرفی باشند - اما جرأت نمی‌کنند. نه جرأت می‌کنند خودشان اقدامی کنند و نه جرأت می‌کنند ملتهایشان را به اقدامی وادار کنند. درحالی که این اشتباه است. اقدام ملتها اقدامی است که دشمنِ مستکبر و مستبد نمی‌تواند هیچ پاسخی به آن بدهد. اقدام ملتها، اقدامهای شکننده است. چرا ملتها را واردِ صحنه نمی‌کنند؟ ملت ما بحمداللّه در صحنه است. ملت ما، امروز نقطه امید یگانه‌ای است که در میان ملتهای زیر ستم، مثل ستاره‌ای می‌درخشد. مواظب باشید این نقطه امید برای ملتها کور نشود و این ستاره درخشان، روزبه‌روز نور امید را به دل ملتها بیشتر بتاباند. این، وظیفه تاریخیِ ملت ماست. گمان نکنید اگر مبارزه ملت ایران سر نمی‌گرفت و نمی‌ایستاد، برای او در محیط زندگی مشکلاتی وجود نمی‌داشت. این، تبلیغ آنهاست. مبادا چنین تصوّر شود که اگر ملت ایران تسلیم زور، تسلیم امریکا و تسلیم استبداد جهانی گردد، حال و زندگی خوبی خواهد داشت. این اشتباه است. نگاه کنید به کشورهایی که تسلیم شدند؛ ببینید چه روزگاری دارند. نمی‌خواهم از این کشورها اسم بیاورم. ببینید چه وضع فاجعه‌باری در این کشورها حاکم است. اگر عزّتی هست، اگر رفاهی هست، اگر آزادی و استقلالی هست، در سایه ایستادگی مقابل استکبار جهانی است. بیشترین امید من در این مورد، به شما جوانان است. حرف درباره شما جوانان بسیار است؛ ولی امروز، مجال نیست. شما هم می‌خواهید بروید و ان‌شاءاللّه به تظاهرات امروز ملحق شوید. نمی‌خواهم

وقت را بگیرم. اجمالاً عرض می‌کنم: شما دانشجویان و دانش‌آموزان - چه پسران و چه دختران - وظایف سنگینی بر دوش دارید. غیر از وظیفه درس خواندن، که وظیفه دانشجویی و دانش آموزی است؛ وظیفه انقلابی بر دوش دارید، وظیفه اسلامی و دینی هم بر دوش دارید. چه در محیط دانشگاهها و چه در محیط مدارس. این مبارزه، مبارزه امروز و یک روز و دوروز و یک سال و دوسال نیست؛ مبارزه نسلهاست. آن نسلی که از مبدأ و آغاز انقلاب فاصله گرفته است، اگر بخواهد ایران را به عزّت برساند و بسازد و عظمت ببخشد و الگوی زنده‌ای در مقابل ملتهای دیگر قرار دهد و بینی استکبار را به خاک بمالد، باید یک نسل انقلابی و اسلامی و متدیّن باشد و آن، شما هستید. امروز دانشجویید، امروز دانش‌آموزید و فردا گردانندگان چرخهای این کشورید. امروزِ خودتان را بسازید. دانشگاهها را بسازید. محیط دانشگاه را محیط انقلابی و اسلامی کنید. محیط دبیرستانها را نیز همین‌طور. نمی‌بینید که دشمن، بیشترین توجّهش را به این محیطها معطوف کرده است!؟ این، برای چیست؟ برای این است که از این محیطها می‌ترسد. در محیط دانشگاه، جوانان انقلابی و مسلمان باید مانند یک دست، مانند یک تن، با یک فکر - فکر اسلام و انقلاب - حرکت کنند. محیط را محیط انقلابی و اسلامی کنید. از هر چیزی که مخلِ به این یگانگی در راه خدا و در راه انقلاب باشد پرهیز کنید، تا بتوانید دانشگاهی را بسازید که فردای ایران را تأمین کند؛ جمهوری اسلامی را در مقابل دشمنان و بدخواهان و ملت ایران را در مقابل دوستان و امیدواران عالم روسفید کند. محیط دبیرستانها نیز همین‌طور. جوانان مسلمان و بچه‌های مؤمن ما، در این انقلاب نقش داشتند. امروز سالروز به خون غلتیدنِ عدّه‌ای از همین دانش‌آموزان است. رژیم منحوس پهلوی هم با دانش‌آموز مؤمن و انقلابی، مخالف بود و می‌خواست او را یا ضایع و فاسد کند، یا اگر نشد، بکُشد. امروز خوشبختانه استکبار و استبداد جهانی، دستش نمی‌رسد که به دانش‌آموزان عزیز ما آسیب جسمانی برساند. بحمداللَّه سدّی به ارتفاع جمهوری اسلامی جلو تجاوز دشمن را با قدرت گرفته است. اما ممکن است از لحاظ تضییع و افساد معنوی، بتواند کاری انجام دهد. باید مواظب بود. این تکلیف بردوش شماست. امام بزرگوار، چند صباحی را در میان ما زندگی کرد. همیشه همین‌طور است. فرد که ابدی نیست. فرد باید بتواند وظیفه خودش را در مدّت عمر کوتاهش در همین چند صباح، انجام دهد. امام رفت و همه ما رفتنی هستیم. امّا این انقلاب ماندنی است. این ملت ماندنی است. این کشور ماندنی است و عزّت و استقلال ما، ان‌شاءاللَّه پایدار است. و این، به کمک شما جوانان و با خودسازی شما شدنی است. خودتان را بسازید. همه آن توطئه‌ها و دشمنیها و خباثتها که ذکر شد، در مقابل اراده و عزم ملتها، پوچ و هیچ است. هیچ کار نمی‌توانند بکنند. این، دولتها هستند که آسیب‌پذیرند؛ آن هم دولتهایی که به مردم متّکی نباشند. دولتها هم، اگر به مردم متّکی باشند، مثل دولتهای جمهوری اسلامی خواهند شد که مشاهده کرده‌اید، بحمداللَّه محکم و قوی بودند. دولتهایی که به مردم خوشان متّکی نیستند، آسیب‌پذیرند و مجبورند با امثال امریکا بسازند، برای این‌که بمانند! اما ملتها و دولتهای متّکی به ملتها، آسیب‌پذیر نیستند. این، برای ما و برای همه ملتها یک درس است. ما می‌توانیم بینی استکبار را به خاک بمالیم. ما می‌توانیم مانع از نفوذ استبداد جهانی باشیم. بالاتر عرض کنم: ما می‌توانیم دژ استبداد جهانی را، در سطح بین‌المللی، بشکنیم. البته با صبر، با حوصله، با استمرار مبارزه و تلاش، این کارها شدنی است. یک روز، قدرت شوروی را هم کسی خیال نمی‌کرد از بین برود، امّا دیدید که رفت. ملتها می‌توانند معجزه‌ها کنند، و این معجزه، ان‌شاءاللَّه، به وقوع خواهد پیوست. من همه شما جوانان و عزیزان را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که موفّق باشید. توصیه پایبندی به اسلام و روش انقلاب را، در هیچ حالی از حالات، فراموش نکنید، و این روز را ان‌شاءاللَّه، گرامی بدارید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان «بسیج» سراسر کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان «بسیج» سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه برادران و خواهران بسیجی عزیز، به مناسبت شرکت در این اجتماع و مراسم این هفته، خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم خداوند متعال، شما جوانان عزیز و

مؤمن را مشمول برکات خاصّه خود قراردهد. درباره بسیج و این هفته، چند مطلبِ اصلی هست. یک مطلب درباره خود بسیج است؛ که در حقیقت بسیج عظیم ملّت ایران، مظهر شخصیت ذاتی و ملّی آن است. چون بسیج به این معناست که جوانان ملت و عناصر کاری ملت، در میدانهای سخت، احساس کنند که به امید خدا و با توکّل بر او، دارای چنان قدرت و توانایی هستند که می‌توانند در مقابل دشمنان بایستند. این، معنای بسیج است. وقتی که بسیج را با نظر تحلیلی و دقیق نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که میدان نبرد نظامی، تنها میدان حضور بسیج نبود. این، کارِ خدا بود که بسیجِ ملت ایران بتواند در سخت‌ترین میدانها که همان میدان جنگ است، چنان قدرتی از خود نشان دهد که دیرباورترین افراد هم قبول کنند که ملت ایران دارای توانایی است. دشمنان در طول سالهای متمادی، خیلی زحمت کشیده‌اند تا به ما ملت بفهمانند و بباورانند که قادر نیستیم از خودمان دفاع‌کنیم؛ قادر نیستیم شخصیت خودمان را نشان بدهیم و قادر نیستیم در معادلات جهانی، نقش ایفا کنیم. اقلاًّ ـ یکی دو قرن، تلاش استعمار این بود که ایرانی را از صحنه فعّالیت همه‌جانبه جهانی خارج‌کند. وقتی انقلاب پیروز شد و همه دنیا فهمیدند که ملت ایران دارای چنان قدرتی است که می‌تواند یک نظام ظالم و فاسد را کنار بزند و در مقابل خطرات این‌کار، که مسأله جنگ بود، با قدرت بایستد؛ در حقیقت شخصیّت ملت ایران آشکار شد. و این، به برکت بسیج‌بود. نیروهای مردمی بودند که در صحنه‌های جنگ توانستند دشوارترین کارها را انجام دهند. و اگر نبودند، بی شک سرنوشت جنگ طور دیگری می‌شد. این، سخت‌ترین میدانها بود. در حقیقت بسیج می‌تواند در میدان سازندگی هم محور باشد و در میدان علم، مقدّم بر دیگران قرارگیرد. بسیج در همه‌جای کشور حضور دارد. بسیج در دانشگاه، در حوزه، در بین متخصّصین، در دستگاههای علمی، در میان روحانیون، در روستاها، در شهرها و در طبقات مختلف حضور و نمود دارد و نشان داده‌است که در حقیقت نمونه کامل ملت ایران است. شاید بشود گفت که در میان یادگارهای ارزشمندِ باقی‌مانده از امام عزیز و عظیم القدر ما، یادگاری که از همه بیشتر گسترش دارد، بسیج است. عظیمترین و ماندگارترین یادگار آن بزرگوار، همین بسیج مردمی است که در همه‌جا حضور دارد؛ در همه فعّالیتها می‌تواند پیشرو باشد و روحیه بسیجی را نشان دهد. باید هم همین‌طور باشد. خیلیها می‌خواستند بعد از تمام شدن جنگ، چنین وانمود کنند که بسیج تمام شد. این، یک تلقین شیطانی بود، که شاید دستهای دشمن هم در آن بی‌تأثیر نبود. امّا من عرض می‌کنم که بسیج تمام شدنی نیست. بسیج باید روزبه روز توسعه پیدا کند و قوی شود. روحیه بسیجی و معرفت بسیجی باید فراگیر شود، تا این کشور بتواند بار سنگینی را که بردوش دارد – که همان بار هدایت الهی و سعادت انسانهاست – به سر منزل برساند. لذا، بسیج، تمام شدنی نیست. نکته بعدی این است که بسیجِ عظیم ملّت ایران، دارای خصوصیّاتی است. در همه‌جای دنیا و در قضایای سخت، آن جاهایی که دولتهای مردمی باشند، آحاد مردم، بخصوص در جنگها به کمک دولتها می‌روند.این را در تاریخ دیده‌ایم. امّا این بسیج، با حضور مردم در جاهای دیگر و کشورهای دیگر، فرقهایی دارد. یک ویژگی این است که در بسیج ملت ایران، مایه اصلی، ارتباط با خداست. جوان بسیجی یا هر قشری از قشرهای آن؛ یعنی مرد و زن و پیر و جوان بسیجی، دارای یک ارتباط معنوی و صمیمی با خداست. این، مایه اصلی کار است. آن عاملی که موجب می‌شود انسان در میدانها خسته نشود، یاد خداست. آن نیرویی که انسان را در مقابل همه قدرتها با قوّت کامل نگه‌می‌دارد، توکّل به خداست. اگر توکّل و اعتماد به خدا و ارتباط با خدا بود، حرکت مردمی و بسیجی، حرکتی پایدار و ماندگار خواهدبود. و اگر نبود، یک هیجان و اشتعال در برهه‌ای از زمان پیدا می‌شود، ولی باقی نمی‌ماند و از بین می‌رود. شما اگر نگاه‌کنید، در دنیا کشوری را با خصوصیّات کشور ایران پیدا نخواهید کرد که توانسته باشد در مقابل آن همه دشمن بایستد، بر آنها غالب شود، موانع را بردارد، راه خود را بگشاید، و در جهت اهداف خود حرکت کند. غالباً در کشورها، در انقلابها و در حرکتهای عمومی، به خاطر فشارها و معامله‌گریها، انحراف پیدا شده است. آن‌چیزی که تا امروز، این حرکت را در ایران اسلامی این‌طور مستقیم به سمتِ هدف هدایت کرده‌است، همین ایمان شما، ارتباطتان با خدا و روحیه دعا و تضرّعی است که در نیروهای بسیجی ما وجود دارد. این، همان دعای کمیلی است‌که شما مقیّد بودید و هستید بخوانید. این، همان نماز جمعه‌های شماست. این، همان توسّلات و

توجّهات شما به ائمّه علیهم‌السّلام است. و این پیوند و رابطه معنوی است که همه‌چیز را حفظ کرده‌است. این، یک خصوصیّت است که در جاهای دیگر نیست، و باید آن را حفظ کنید. مطلب بعد این است که اساس بسیج در جمهوری اسلامی، بر آگاهی است. در این‌جا نظام جمهوری اسلامی هرگز نخواسته است عدّه‌ای بیایند و چشمهایشان را ببندند و با اطاعت کورکورانه و بی‌خبر از آنچه که اتّفاق می‌افتد، به میدان بروند و اسلحه‌ها را بکشند و بنای جنگیدن بگذارند. این را ما نخواستیم. جمهوری اسلامی و امامِ این جمهوری - رضوان و رحمت خدا بر او - عکس این حرکت کردند. ملت ما با آگاهی راه‌افتاد، میدان را انتخاب کرد و در آن میدان جنگید. کسانی که در جبهه‌های نبرد، در هشت سال جنگ تحمیلی و قبل از آن و مقداری بعد از آن ایستادند و جنگیدند، عَلی بَصیرةٍ جنگیدند. فهمیدند که چه می‌کنند، با چه کسی می‌جنگند، چرا می‌جنگند و از چه دفاع می‌کنند. جوانان بسیجی ما، اگر شهری بودند، اگر روستایی بودند، اگر علی‌الظّاهر مدرک تحصیلی نداشتند، اگر دانشگاهی نبودند، اگر متخصّص عالی‌رتبه نبودند - هرکه بودند - مکرّر در مکرّر از زبانشان شنیدیم که «ما برای خاک نمی‌جنگیم؛ ما برای یک وجب زمین نمی‌جنگیم؛ ما برای اهداف و آرمانهایمان می‌جنگیم.» این، همان معرفت است. من می‌خواهم عرض‌کنم: جوانان عزیز! بسیجیان عزیز! هر جای کشور که هستید، این بصیرت را روزبه‌روز زیاد کنید. نگذارید بعضی از نیازهای مادّی و مسائل کوچک، جلو بصیرتها را بگیرد. بصیرتتان را حفظ کنید و دشمنتان را بشناسید. دشمن، ترفندهای گوناگون دارد؛ و آن ملتی موفّق می‌شود که فریب نخورد. دشمن سعی می‌کند آرزوهای انقلابی را در نظر یک ملّت مؤمن، کوچک کند. سعی می‌کند نیازهای مادّی و کوچک را در نظر او بزرگ کند. نیاز مادّی هم نیاز است، اما از جان که بالاتر نیست! ملتی که در راه خدا، جان برایش نثار کردنی است، آن‌جایی که میدان مبارزه با دشمن است، نیازهای دیگر چه تأثیری می‌تواند داشته‌باشد!؟ شما الآن نگاه کنید! سیاستهای امروز و دیروز دنیا را مشاهده کنید! ببینید چه هنگام بوده‌است که علیه این نظام مقدّس اسلامی، توطئه‌هایی در آستین استکبار و استبداد جهانی نباشد؟ آنها از شیوع اسلام می‌ترسند. علناً اظهار می‌کنند که احساسات انقلابیِ اسلامی، در کشورهای اسلامی رو به گسترش است. خود ما هم این را می‌بینیم. این، یک واقعیّت است. امروز ملت ایران یک ملت منزوی نیست. به کشورهای گوناگون در دنیا، مثلاً به قلب اروپا نگاه کنید و از کسانی که به آن‌جا رفته‌اند بپرسید و بشنوید که چطور ملتی مثل ملت بوسنی هرزگوین که در محاصره دشمنان انسانیّت قرارگرفته‌است، به نام شما جوانان ایرانی، شعار می‌دهد و چطور از شما، در بستن پیشانی‌بندها تقلید می‌کند! ببینید چطور احساس کرده است که راه، آن راهی است که شما رفتید و باید همان راه را برود تا دشمن را شکست دهد! این، احساسات اسلامی است که روزبه‌روز گسترش پیدامی‌کند. کانون این احساسات، همین کشور مقدّس اسلامی شما بود و الآن هم هست. از این‌روست که استکبار، به طور مداوم برنامه‌ریزی می‌کند. برنامه‌هایش هم برنامه‌هایی است که انسان اگر با بصیرت نگاه کند، می‌تواند آنها را بشناسد. من احساس می‌کنم امروز سیاستهای امریکا، برای این‌که مشکل خود را با کشورهای عربی و مسأله فلسطین حل کند، بر این است که به دولتهای عرب منطقه این‌طور حالی کند که «اگر می‌خواهید با کسی یا جایی دشمنی کنید، آن، اسرائیل نباید باشد. بروید سراغ ایران!» بر این است که به آنها حالی کند «ما - که امریکا باشیم - از شما کشورهای منطقه حمایت می‌کنیم؛ مشروط بر این‌که جبهه خود را به طرف ایران بگشایید و دیگر با اسرائیل کاری نداشته باشید!» سیاست جدید حکومت امریکا، حمایت از صهیونیستهای غاصب است. برای حفظ اعراب منطقه هم، راهش این است که به اعراب منطقه، چنین تفهیم کنند که «اگر سلاح می‌خواهید، اگر حمایت می‌خواهید، اگر کمک می‌خواهید، دیگر نباید با اسرائیل کاری داشته باشید. بروید و مسأله‌تان را با اسرائیل حل کنید. اگر می‌خواهید با کسی مبارزه کنید، معارضه کنید، تعارض لفظی داشته باشید، تبلیغات منفی داشته باشید؛ بروید سراغ جمهوری اسلامی و با آن مبارزه‌کنید!» طبق آنچه که از قرائن فهمیده می‌شود، این سیاست آینده امریکاست. البته، برای ملت ایران، بعد از تجربه‌های چهارده‌ساله، این تهدیدها بی‌ارزش است. آن روزی که امریکا و شوروی علیه جمهوری اسلامی با یکدیگر همدست بودند، این ملت ایستاد و با کمال قدرت مبارزه‌کرد. چه وقت بوده‌است که دو قدرت - آن روزی که در سطح جهان

بودنـد – علیه جمهوری اسـلامی بـا یکـدیگر همـدست نبوده باشـند!؟ آن وقتی که امریکـا و شوروی بـا یکـدیگر همـدست بودنـد، کشورهای مرتجع طرفدار امریکا هم، چه در کمک به عراق و چه در شـکلهای دیگر، مقابل جمهوری اسـلامی ایستادند و معارضـه کردنـد و جمهوری اسـلامی هم، با قـدرت ایسـتاد. این ملت آن روز از تهدیدها نترسـید؛ امروز که جای خود دارد! این‌که حالا چند دولت و کشور را از این طرف و آن طرف دنیـا وادار کننـد که رادیوهایشـان را علیه جمهوری اسـلامی تجهیز کننـد، برای ما اهمیتی نـدارد. این ملت، ملـتی قـوی است. این ملت، ملت پولاـدینی است. این ملت، ملت مجرّبی است. مسـؤولینی که امروز بر این مملکت خدمت و حکومت می‌کنند، کسانی هستند که امواج چهارده، پانزده ساله را از سر گذرانده‌اند. اینها که از چیزی نمی‌ترسند! نگرانی من از این است که مبادا دولتهای عرب منطقه، فریب امریکا را بخورند. آنها باید به فکر خودشان باشـند.دولتهای عرب منطقه اگر به این نصیحت شیطانی امریکا گوش فرادهند، فاصله خودشان را با ملتهای خودشان، باز هم زیادتر می‌کنند. ملتها با ما هستند، ملتها با اسـلامند، و به نام جمهوری اسـلامی شـعار می‌دهند. شـما ببینید در کشور مصـر، یک عدّه جوان مسـلمان، یک عدّه مردم مسـلمان، می‌ایسـتند و شـعار اسـلامی می‌دهنـد و هیـچ ارتبـاطی هم برحسب ارتباطات معمولی انسانی، بین آنها و مردم ما نیست. امّا به قـدری شعارهای آنها به شـعارهای ما نزدیک است، که رئیس جمهورِ بدبختِ روسـیاهشان می‌گوید «اینها از طرف ایران تحریک شده‌اند!» ما چه ارتباطی با آنها داریم؟ آنها مسـلمانند. خود آنها شـعار قرآن می‌دهنـد. خود آنها هسـتند که احساس می‌کننـد باید در راه خدا حرف‌بزننـد، فریاد بکشـند و حرکت کنند؛ مثل همان فریادی که ملّت ایران در دوران طاغوت علیه امریکا و علیه اسـتکبار و اسـتبداد جهـانی کشـید و باز هم می‌کشـد. ملتها دلشان با جمهوری اسـلامی است و افرادی غافل و روسـیاه، خیال می‌کننـد که اینها تحریک شـده ایراننـد. چه تحریکی!؟ مـا چه کـار داریم که ملتهـای دیگر را تحریک کنیم؟ ما شـعار اسـلام می‌دهیم؛ ما پرچم اسـلام را بلند می‌کنیـم، و هر کس کـه در دلش شـعله اسـلام هسـت، به طـور طـبیعی دور این پرچم جمع می‌شـود. مـا چه وقت رفـتیم در بوسـنی هرزگوین تبلیغ جمهوری اسلامی را بکنیم؟ ببینیـد آن‌جـا پرچم جمهوری اسـلامی چقـدر عزیز است! هرجـا که ملّتی به نـام اسـلام سربلنـدکرد و زبـان بـازکرد، بلاشـک بدانیـد آن‌جـا نـام ملت ایران، نـام عزیز و محترمی است. این، خاصـیّت مبارزه شـماست. این، خاصـیّت جهـاد و فـداکاری شـماست. و این، خاصـیّت همان روحیه بسـیجی شـماست. موضوع این است! بصـیر باشـید در شـناسایی دشمن. بصیر باشید در شناسایی ترفندهای دشمن. ببینید دشمن چطور می‌خواهد جمهوری اسلامی را در سطح جهان بد معرفی کند، یا با شـکلهای غلط معرفی کنـد! البته موفّق که نمی‌شود. تبلیغات دشـمن، انصافاً تبلیغات حساب‌شـده‌ای است. این را باید قبول کنیم. پـول خرج می‌کننـد؛ میلیاردهـا دلاـر خرج می‌کننـد، برای این‌کـه بتواننـد حرفی را جعـل کننـد کـه وقـتی ایـن حرف بر بـال امـواج رادیوهایشان قرارگرفت و با یکی دو واسـطه به گوش فردی از ملت ایران رسـید، در دل او اثر کند. چقدر دروغها همین‌طور درست کردنـد! اینها متخصّـصینی برای این طور کارها دارنـد. لـذا هدفشان را باید فهمید. هدف آنها این است که ما را از اسـلام جداکنند؛ ملّت را از مسؤولین جداکنند؛ ملّت را از انقلاب دلسـرد کنند؛ ملّت را از آینده جهاد و دفاعش ناامید کنند؛ ملّت را از میدان و مرکز صحنه مبارزه عقب بزنند. البته باید بدانند که هرگز در این خواسـتنها، موفّق نخواهند شد. مطلب بعدی و مطلب آخر، مربوط به خودِ شمـا بسـیجیان عزیز است. قرآن به مـا می‌گویـد: «و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون(۱).» یعنی سـست نشوید، غمگین نشوید، شما بالاتر از دیگران هستیـد. به دنبال این جمله، قیـدی دارد: «ان کنتم مؤمنین»؛ اگر مؤمن باشـید. همه این حرفهایی که زدیم، مربوط به آن‌وقتی است که رابطه ما با خدا خوب باشد؛ مربوط به آن وقتی است که شـما جوانان عزیز، با تقوا باشید؛ مربوط به آن وقتی است که شـما زن و مرد، سـعی کنیـد دینتان را حفظ کنیـد؛ در مقابل جاذبه‌های گناه، تسـلیم نشویـد و در مقابل وسوسه شیطان، مقاومت کنیـد. شـما می‌توانید و امتحان کردیم که شـما می‌توانید. بالاترین وسوسه‌های شـیطان، وسوسه حفظ نفس است. چقدر شـما در زیر گلوله‌بارانهـای پی‌درپی دشـمن و آتشـهای انبوهی که دشـمن، در جنگ بر سـرتان می‌ریخت، جلو رفتیـد و نترسـیدید! پیکر مطهّر و مبارک رفیقتان را دیدید که پهلوی شـما افتاد و شـهید شد، اما شما جلو رفتید. شیطان در این‌جاها وسوسه بسیار قوی‌ای دارد. شیطان

می‌ترساند؛ «یخوّف(۲) اولیاءه.» امّا نتوانست شما را بترساند. نتوانست شما را در قبضه و تصرّف خود بگیرد و در مقابل گناه هم نخواهد توانست. بدانید امروز یکی از سلاحهای دشمنانی که مرگ بر آنها می‌گویید، این است که در مقابل جوانان ما دانه بپاشند - دانه گناه، دانه جاذبه‌های گناه، جاذبه‌های فساد - تا بلکه بتوانند آنها را جذب کنند. نفس قوی باید بایستد و تسلیم این جاذبه‌ها نشود. مراقب باشید! جوانان بسیجی ما مؤمنند، مطهّرند، پاکند. امّا ممکن است در میان آنها افرادی پیدا شوند که روح قوی نداشته‌باشند و تسلیم ترفند دشمن و شیطان گردند. این‌جا، تقوا به درد می‌خورد. تقوا یعنی این‌که دایم مراقب خودمان باشیم و نگذاریم که اشتباه کنیم. یکی از سلاحهای ما، دعاست؛ «لایملک الّا الدّعاء.(۳)» ما دعا را داریم؛ سلاح دعا را داریم؛ سلاح تضرّع را داریم و سلاح بکاء را داریم. ما از ترس، هیچ وقت گریه نمی‌کنیم. از هیچ‌کس و هیچ قدرتی در دنیا نمی‌ترسیم. اما بزرگترین افتخار برای یک انسان مؤمن این است که در مقابل عظمت خدای خود، اشک بریزد؛ به حال خود گریه کند؛ بر گناهان خود و بر عمری که در گناه گذشته است، تأسّف بخورد. پیش خدا تضرّع کنید و همه چیز را با تضرّع، از خدا بخواهید. این بازوی قوی، این اراده نیرومند و پولادین، با دعاست که کارایی پیدا خواهد کرد. در میدان جنگ هم، پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام دعا کردند و با تضرّع از خدای متعال خواستند. امام عزیز ما هم در جنگ دعا می‌کرد. دل ما به دعاهای آن بزرگوار و دعاهای مؤمنین و صالحین، قرص بود. دعاها را رها نکنید. همه چیز را با دعا بخواهید. ما برای مردم محروم و مظلوم بوسنی هرزگوین، هرچه از دستمان برآید، کمک می‌کنیم. کمک کردیم و باز هم می‌کنیم. اما من می‌گویم: برایشان دعا هم بکنید. دعاهم باید کرد. انسان با تضرّع و از اعماق دل می‌تواند برای آنها دعا کند. خودسازی باید بکنید. مساجد را رها نکنید. نیروی مقاومت بسیج، بهترین جایی که دارد، همین مساجد است. منتها مساجد را مسجد نگه دارید. با امام جماعت مسجد، با عبادت کنندگان مسجد و با مؤمنینی که در مسجدند، برادرانه صمیمی باشید - که بحمداللَّه هستید - و آن را حفظ کنید و بیشتر کنید. اوّل وقت، نماز را به جماعت، پشت سر پیشنماز هر مسجدی که در آن هستید، بخوانید. در مراسم دینی مسجد و تبلیغات آن شرکت کنید. در مراسم دعا و قرآن و مراسم مذهبی شرکت کنید. شما و امام جماعت آن مسجد - هر کس که هست - مشترکاً مسجد را حفظ کنید. برای مسجد، جاذبه درست کنید تا بچه‌ها، جوانان و زن و مرد محله، مجذوب مسجدی شوند که شما در آن هستید و بیایند. مسجد، پایگاه بسیار مهمّی است. آخرین نکته این‌که، به خدای متعال، با همه وجودتان توکّل کنید. من با همه وجود و با همه قلب عرض می‌کنم: بدانید که اگر قدرت امریکا و همه قدرتهای مادّیِ عالم دست به دست هم بدهند و بخواهند با وجود بسیجیان مؤمن ما، این نظام اسلامی را شکست دهند، واللَّه قادر نخواهندبود. مسؤولین عزیز کشور هم، قدر بسیجیها را بدانند. بحمداللَّه خودشان هم بسیجی هستند. رئیس جمهور عزیز ما، یک بسیجی است؛ بسیجیِ میدان جنگ‌دیده، خطر کشیده، کتک خورده انقلاب و یک بسیجی حقیقی. بقیه مسؤولین هم، بحمداللَّه هر یک، کم و بیش حظّ و سهمی از بسیجی و بسیجی‌گری دارند. قدر بسیجیها را باید بدانند. در داخل هر دستگاه و هر وزارتخانه‌ای، آن انسانی را که دارای روحیه بسیجی است، باید عزیز بشمارند. در دستگاههای گوناگون دولتی، کسی که دارای روحیه بسیجی است؛ متخصّص بسیجی، پزشک بسیجی، دانشجوی بسیجی، روحانی بسیجی، مدیر بسیجی، کارمند بسیجی، هر جایی که هست، بایستی عزیز و گرامی داشته‌شود. با این وضعیّت، به فضل پروردگار، این یادگار عزیز امام امّت، همیشه برای این ملت خواهد ماند و برکات خود را به این ملت خواهد داد. امیدوارم که خداوند به همه شما کمک کند و نور هدایت را در دلهای شما قراردهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ---

------------------------------ ۱) آل عمران: ۱۳۹. ۲) انّما ذلکُمُ الشّیْطانُ یُخوِّفُ اولیاءَه: آل‌عمران / ۱۷۵ ۳) یا سَریعَ الرِّضا اِغفِر لِمَنْ لا یَمْلِکُ الّا الدّعا.../ مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا(س) و «روز زن»

بیانات مقام معظم رهبری در دیـدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضـرت زهرا(س) و «روز زن» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ولادت بانوی دو عالم و سیّده زنان همه تاریخ، صـدّیقه کبری سـلام‌اللَّه‌علیها را به شـما خواهران و برادران و به همه زنان و مردان حق‌جو و حق‌طلب در سراسر عـالم، تبریـک عرض می کنم. همچنین، خوشامـد عرض‌می کنم به همه شـما برادران و خواهران که از مراکز مختلف – اعمّ از دانشگاهی و فرهنگی و سیاسی و خانواده‌های محترم شهدا – این مجلس را به یاد آن بزرگوار تشکیل دادید و این اجتماع را فراهم‌آوردیـد. درباره زهرای اطهر سـلام‌اللَّه‌علیها، هرچه انسان بیشتر فکر کنـد و در حالات آن بزرگوار تـدبّر کنـد، بیشتر دچار شگفتی خواهدشد. انسان نه فقط از این جهت تعجّب می کند که چطور یک انسان در سنین جوانی می‌تواند به این رتبه از کمالات معنوی و مادّی نایل شود – که البته این، خود، یک حقیقت شـگفت‌انگیز است – بلکه بیشتر از این جهت در عجب است که اسلام با چه قدرت عجیبی توانسته است تربیت والای خود را به حدّی برساند که یک زن جوان، در آن شرایط دشوار، بتواند این منزلت عالی را کسب کنـد! هم عظمت این موجود و این انسان والا شـگفت‌انگیز است، هم عظمت مکتبی که این موجود عظیم‌القدر و جلیل‌المنزلهٔ را پدید آورده‌است، تعجّب آور و شگفت‌انگیز است. تولّد این دختر بزرگوار پیغمبر – به طور مشهور – در سال پنجم بعثت است؛ که با این حساب، در هنگام شـهادت، فاطمه زهرا هجـده سال داشـته‌است. بعضـی هم تولّد ایشان را در سال دوم یا سال اوّلِ بعثت گفته‌انـد؛ که با این حساب، حـدّاکثر سنّ این بزرگوار در آن هنگام، بیست‌ودو، سه سال می‌شود. شـما یک زن را، با همه محـدودیتهایی که از جهـات مختلف ممکن است برای او وجود داشـته‌باشد – بخصوص در آن دورانهـا – در نظر بگیریـد و آن‌وقت ببینیـد که این بـانوی مکرّم، چه عظمـتی را در آن شـرایط، در طول این عمر کوتـاه نشـان داده‌است. البته من از جنبه‌هـای معنـوی و روحی و الهیِ آن بزرگوار حرفی نمی‌توانم بزنم. من کوچکتر از این هسـتم که آن جنبه‌هـا را درک کنم. حتّی اگر کسـی درک هم بکنـد، نمی‌تواند آن چنان که حقّ آن حضـرت است، او را توصـیف و بیان کند. آن جنبه‌های معنوی، عالم جداگانه‌ای است. از امام صادق علیه‌الصّلاهٔوالسّلام روایت شده است که فرمود: «انّ فاطمهٔ کانت محدّثهٔ(۱)؛» آن بزرگوار «محدّثه» بود. یعنی فرشـتگان بر او فرود می‌آمدنـد، بـا او مـأنوس می‌شدنـد و با او سـخن می گفتنـد. این، مشخّصه‌ای است که روایات متعـدّدی درباره آن وجوددارد. «محـدّثه» بـودن مخصـوص شـیعه هـم نیسـت. شـیعه و سـنّی معتقدنـد کـه در دوران اسـلام، کسـانی بوده‌انـد یـا می‌توانسـته‌اند وجودداشته‌باشـند کـه فرشـتگان بـا آنهـا سـخن بگوینـد. مصـداق ایـن در روایـات مـا، فـاطمه زهراسـت. در روایـت امـام صـادق علیه‌الصّلاهٔوالسّلام چنین است که فرشتگان الهی نزد فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها می‌آمدند؛ با او حرف می‌زدند و آیات الهی را بر او می‌خواندنـد؛ همـان تعبیراتی که نسبت به مریم، علیهاسـلام در قرآن هست که: «ان اللَّه اصـطفیک و طهّرک و اصـطفیک علی نساء العالمین(۲).» این عبـارات را فرشـتگان به فـاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها خطـاب می کردنـد و می گفتنـد: «یا فاطمـهٔ، انّ اللَّه اصـطفیک و طهَّرک؛» خـدا تو را برگزیـده و پاک قرارداده‌است. «و اصـطفیک علی النساء العالمین؛» تو را بر زنان عالم برتری داده‌است. بعد امام صادق، علیه‌الصّلاهٔوالسّلام، در همین روایت می‌فرماید: یک شب که ملائکه با آن حضـرت مشغول صحبت بودند و این تعبیرات را می کردنـد، فـاطمه زهرا سـلام اللَّه علیهـا به آنهـا فرمود: «ألیست المفضّلهٔ علی نسـاء العالمین مریم؟» یعنی آن زنی که خـدای متعال فرموده‌است «واصـطفیک علی نسـاء العـالمین» آیا مریم نیست که خـدا او را بر زنان عالم برگزیـد؟ ملائکه در جواب، به فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها عرض کردند: «مریم نسبت به زنان دوران خودش برگزیده بود و تو نسبت به زنان همه دورانها – از اوّلین و آخرین – برگزیـده هستی». این چه مقام معنوی والایی است! انسان عادّی – مثل ما – نمی‌توانـد این عظمت و رتبه را به درستی، حتّی در ذهن خود، تصوّر کنـد. یا در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام، نقل شـده‌است که فاطمه زهرا سـلام اللَّه علیها به ایشان می گوید: «ملائکه می‌آیند و مطالبی را به من می گویند.» امیرالمؤمنین به ایشان می گوید: «وقتی صدای ملک را شـنیدی، به من بگو تا آنچه را می‌شـنوی بنویسم.» و امیرالمؤمنین، آنچه را که ملائکه به فاطمه زهرا سـلام اللَّه علیها املا می کردنـد نوشت و این، کتابی شد که در نزد ائمّه مـا علیهم‌السّلام بـود و هست و «مُصْـحَفُ فاطمـهٔ» یـا «صَـحیفَهُٔ فاطمـهٔ» نامیـده می‌شـود. در روایـات متعـدّدی است که ائمّه

علیهم‌السّلام، برای مسائل گوناگون خود، به «مصحف فاطمه» رجوع می‌کردند. بعد امام می‌فرماید: «انه لیس فیها حلال و حرام»؛ در این کتاب، احکام حلال و حرام نیست. اما «فیها علم ما یکون»؛ بلکه همه حوداث جاری بشری در دورانهای آینده، در این کتاب هست. این، چه دانش والایی است! این، چه معرفت و حکمت بی‌نظیری است که خدای متعال به یک زن در سنین جوانی بخشیده! این، مربوط به مسائل معنوی است. این مسائل معنوی تا حدود زیادی به فضایل عملی ارتباط پیدامی‌کند. یعنی به آنچه که از تلاش فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها ناشی می‌شود. مفت نمی‌دهند و بدون دلیل نمی‌بخشند. عمل انسان – در حدّ بالایی – در احراز فضایل و مناقب تأثیر می‌کند. دختری که در کوره گداخته مبارزات سخت پیغمبر در مکه متولّد شد و در شعب ابی‌طالب یار و غمگسار پدر بود. دختری حدوداً هفت، هشت ساله یا دو، سه ساله – بنابر اختلاف روایات، کمتر و بیشتر – در شرایطی که خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند، آن شرایط دشوار را تحمّل کرد. پیغمبر تنهاست، بی‌غمگسار است، همه به او پناه می‌آورند؛ ولی کیست که غبار غم را از چهره خودِ او بزداید؟ یک‌وقت خدیجه بود، که حالا نیست. ابوطالب بود، که حالا نیست. در چنین شرایط دشواری، در عین آن گرسنگیها و تشنگیها و سرما و گرمای دوران سه‌ساله شعب ابی‌طالب که از دورانهای سخت زندگی پیغمبر است و آن حضرت در درّه‌ای با همه مسلمانان معدود، در حال تبعید اجباری زندگی می‌کردند؛ این دختر مثل یک فرشته نجات برای پیغمبر؛ مثل مادری برای پدر خود؛ مثل پرستار بزرگی برای آن انسان بزرگ، مشکلات را تحمّل‌کرد. غمگسار پیغمبر شد، بارها را بردوش گرفت، عبادت خدا را کرد، ایمان خود را تقویت کرد، خودسازی کرد و راه معرفت و نور الهی را به قلب خود بازکرد. اینهاست آن ویژگیهایی که آدمی را به کمال می‌رساند. بعد هم در دوران پس از هجرت، در آغاز سنین تکلیف، وقتی فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها، با علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام، ازدواج می‌کند، آن مهریه و آن جهیزیه اوست؛ که همه شاید می‌دانید که با چه سادگی و وضع فقیرانه‌ای، دختر اوّل شخص دنیای اسلام، ازدواج خود را برگزار می‌کند. زندگی فاطمه زهراسلام اللَّه علیها از همه ابعاد، زندگی‌ای همراه با کار و تلاش و تکامل و تعالی روحی یک انسان است. شوهر جوان او دائماً در جبهه و میدانهای جنگ است؛ اما در عین مشکلات محیط و زندگی، فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها، مثل کانونی برای مراجعات مردم و مسلمانان است. او دخترِ کارگشای پیغمبر است و در این شرایط، زندگی را با کمال سرافرازی به پیش می‌برد: فرزندانی تربیت می‌کند مثل حسن و حسین و زینب؛ شوهری را نگهداری می‌کند مثل علی و رضایت پدری را جلب می‌کند مثل پیغمبر! راه فتوحات و غنایم که باز می‌شود، دختر پیغمبر ذرّه‌ای از لذّتهای دنیا و تشریفات و تجمّلات و چیزهایی را که دل دختران جوان و زنها متوجّه آنهاست، به خود راه نمی‌دهد. عبادت فاطمه زهرا، سلام اللَّه علیها، یک عبادت نمونه است. «حسن بصری» که یکی از عبّاد و زهّاد معروف دنیای اسلام است، درباره فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها می‌گوید: به قدری دختر پیغمبر عبادت کرد و در محراب عبادت ایستاد که «تورمت قدماها(۳)». پاهای آن بزرگوار از ایستادن در محراب عبادت، ورم کرد! امام حسن مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام می‌گوید: شبی – شب جمعه‌ای – مادرم به عبادت ایستاد و تا صبح عبادت کرد. «حتی انفجرت عمود الصبح». تا وقتی که طلوعِ فجر شد. مادر من از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود و دعا و تضرّع کرد. امام حسن، علیه‌الصّلاةوالسّلام، می‌گوید – طبق روایت – شنیدم که دائم مؤمنین و مؤمنات را دعا کرد؛ مردم را دعا کرد؛ برای مسائل عمومی دنیای اسلام دعا کرد. صبح که شد گفتم: «یا اُمّاه!»؛ «مادرم!» «لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک(۴)»؛ «یک دعا برای خودت نکردی! یک شب تا صبح دعا، همه برای دیگران!؟» در جواب فرمود: «یا بنیّ، الجّار ثم الدّار(۵)»؛ «اوّل دیگران بعد خود ما!» این، آن روحیه والاست. جهاد آن بزرگوار در میدانهای مختلف، یک جهاد نمونه است. در دفاع از اسلام؛ در دفاع از امامت و ولایت؛ در حمایت از پیغمبر؛ در نگهداریِ بزرگترین سردار اسلام، یعنی امیرالمؤمنین که شوهر او بود. امیرالمؤمنین درباره فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها فرمود: «ما اغضبنی و لا خرج من امری.(۶)» یک‌بار این زن در طول دوران زناشویی، مرا به خشم نیاورد و یک‌بار از دستور من سرپیچی نکرد. فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها با آن عظمت و جلالت، در محیط خانه، یک همسر و یک زن است؛ آن‌گونه که اسلام می‌گوید. در محیط علم هم یک

دانشمند والاست. آن خطبه‌ای که فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها در مسجد مدینه، بعد از رحلت پیغمبر ایراد کرده‌است، خطبه‌ای است که به گفته علاّمه مجلسی، «بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند!» این‌قدر پرمغز است! از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج‌البلاغه است. فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها می‌رود در مسجد مدینه، در مقابل مردم می‌ایستد و ارتجالاً ـ حرف می‌زند! شاید یک ساعت، با بهترین و زیباترین عبارات و زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی صحبت‌کرده‌است. آن عبادتش؛ آن فصاحت و بلاغتش؛ آن فرزانگی و دانشش؛ آن معرفت و حکمتش؛ آن جهاد و مبارزه‌اش؛ آن رفتارش به عنوان یک دختر؛ آن رفتارش به عنوان یک همسر؛ آن رفتارش به عنوان یک مادر؛ آن احسانش به مستمندان، که وقتی پیغمبر پیرمردِ مستمندی را به درِ خانه امیرالمؤمنین فرستاد که «برو حاجتت را از آنها بخواه»، فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها تخته پوستی را که حسن و حسین روی آن می‌خوابیدند و به عنوان زیرانداز فرزندان خود در خانه داشت و چیزی جز آن نداشت، به سائل داد و گفت «ببر بفروش و از پول آن استفاده‌کن!» این، شخصیت جامع‌الاطراف فاطمه زهراست. این، الگوست. الگوی زن مسلمان این است. زن مسلمان باید در راه فرزانگی و علم تلاش کند؛ در راه خودسازی معنوی و اخلاقی تلاش‌کند؛ در میدان جهاد و مبارزه - از هر نوع جهاد و مبارزه‌ای - پیشقدم باشد؛ نسبت به زخارف دنیا و تجمّلات کم‌ارزش، بی‌اعتنا باشد؛ عفّت و عصمت و طهارتش در حدّی باشد که چشم و نظر هرزه بیگانه را به خودی خود دفع کند؛ در محیط خانه، دلارام شوهر و فرزندانش باشد؛ مایه آرامش زندگی و آسایش محیط خانواده باشد؛ در دامن پرمهر و پرعطوفت و با سخنان پرنکته و مهرآمیزش، فرزندان سالمی را از لحاظ روانی تربیت‌کند؛ انسانهای بی‌عقده، انسانهای خوش‌روحیه، انسانهای سالم از لحاظ روحی و اعصاب، در دامان او پرورش پیداکنند و مردان و زنان و شخصیتهای جامعه را به‌وجود آورد. مادر از هر سازنده‌ای، سازنده‌تر و باارزشتر است. بزرگترین دانشمندان، ممکن است مثلاً یک ابزار بسیار پیچیده الکترونیکی را به وجود آورند، موشکهای قارّه‌پیما بسازند، وسایل تسخیر فضا را اختراع کنند؛ اما هیچ یک از اینها اهمیت آن را ندارد که کسی یک انسان والا به‌وجود آورد. و او، مادر است. این، آن الگوی زن اسلامی است. دنیای استکباریِ سرشار از جاهلیّت، در اشتباه است که خیال می‌کند ارزش و اعتبار زن به این است که خود را در چشم مردان آرایش کند تا چشمهای هرزه به او نگاه کنند و از او تمتّع گیرند و او را تحسین نمایند. بساط آن‌چیزی که امروز به‌عنوان «آزادی زن» در دنیا و از سوی فرهنگ منحطّ غربی پهن‌شده‌است، برپایه این است که زن را در معرض دید مرد قرار دهند تا از او تمتّعات جنسی ببرند. مردان از آنها لذّت ببرند و زنها وسیله التذاذ مردان شوند. این، آزادی زن است؟ کسانی که در دنیای جاهل و غافل و گمراه تمدّن غربی ادّعا می‌کنند طرفدار حقوق بشرند، در حقیقت ستمگران به زن هستند. زن را به چشم یک انسان والا نگاه کنید، تا معلوم شود که تکامل و حق او و آزادی او چیست. زن را به‌عنوان موجودی که می‌تواند مایه‌ای برای صلاح جامعه با پرورش انسانهای والاـ شود نگاه‌کنید، تا معلوم شود که حقّ زن چیست و آزادی او چگونه است. زن را به چشم آن عنصر اصلی تشکیل خانواده در نظر بگیرید؛ که خانواده اگرچه از مرد و زن تشکیل می‌شود و هر دو در تشکیل خانواده و موجودیت آن مؤثّرند، اما آسایش فضای خانواده، آرامش و سکونتی که در فضای خانه است، به برکت زن و طبیعت زنانه است. با این چشم به زن نگاه‌کنند تا معلوم شود که او چگونه کمال پیدامی‌کند و حقوقش در چیست. از روزی که اروپاییها، صنایع جدید را به‌وجود آوردند - در اوایل قرن نوزدهم که سرمایه‌داران غربی کارخانه‌های بزرگ را اختراع کرده‌بودند - و احتیاج به نیروی کار ارزان و بی‌توقّع و کم‌دردسر داشتند، زمزمه «آزادی زن» را بلند کردند؛ برای این‌که زن را از داخل خانواده‌ها به درون کارخانه‌ها بکشانند؛ به عنوان یک کارگزار ارزان از او استفاده‌کنند، جیبهای خودشان را پرکنند و زن را از کرامت و منزلت خود بیندازند. امروز آنچه که به عنوان «آزادی زن» در غرب مطرح است، دنباله همان داستان و همان ماجراست. لذا ظلمی که در فرهنگ غربی به زن شده‌است و برداشت غلطی که از زن در آثار فرهنگ و ادبیات غرب وجود دارد، در تمام دوران تاریخ بی‌سابقه‌است. در گذشته هم در همه جا به زن ظلم شده‌است، اما این ظلمِ عمومی و فراگیر و همه‌جانبه، مخصوص دوران اخیر و ناشی از تمدّن غرب است. زن

را به عنوان وسیله التذاذ مردان معرفی کردند و اسمش را «آزادی زن» گذاشتند! درحالی که به واقع آزادی مردان هرزه برای تمتّع از زن و نه آزادی زن بود. نه‌فقط در عرصه کار و فعالیت صنعتی و امثال آن، بلکه در عرصه هنر و ادبیّات هم به زن ظلم کردند. شما امروز، در داستانها، در رمانها، در نقّاشیها، در انواع کارهای هنری نگاه کنید، ببینید با چه دیدی به زن نگریسته‌می‌شود؟ آیا جنبه‌های مثبت و ارزشهای والایی که در زن هست، مورد توجّه قرار می‌گیرد؟ آیا آن عواطف رقیق، آن مهربانی و خوی مهرآمیزی که خدای متعال در زن به ودیعه گذاشته‌است - خوی مادری، روحیه نگهداری از فرزند و تربیت فرزند - مورد توجّه است یا جنبه‌های شهوانی و به تعبیر آنها عشقی؟ (که این تعبیر غلط و نادرستی است. این شهوت است نه عشق!) زن را این‌گونه خواستند پرورش و عادت دهند: به‌عنوان یک موجود مصرف‌کننده. مصرف کننده دست و دل‌باز و کارگر کم‌توقّع و کم‌طلب و ارزان. اسلام اینها را برای زن ارزش نمی‌داند. اسلام با کارکردن زن موافق است. نه فقط موافق است، بلکه کار را تا آن‌جا که مزاحم با شغل اساسی و مهمترین شغل او، یعنی تربیت فرزند و حفظ خانواده نباشد، شاید لازم هم می‌داند. یک کشور که نمی‌تواند از نیروی کار زنان در عرصه‌های مختلف بی‌نیاز باشد! اما این کار نباید با کرامت و ارزش معنوی و انسانی زن منافات داشته‌باشد. نباید زن را تذلیل کنند و او را وادار به تواضع و خضوع نمایند. تکبر از همه انسانها مذموم است، مگر از زنان در مقابل مردان نامحرم! زن باید در مقابل مرد نامحرم متکبّر باشد. «(۷)فلا تخضعن بالقول»؛ در حرف‌زدن مقابل مرد نباید حالت خضوع داشته‌باشد. این، برای حفظ کرامت زن است. اسلام این را می‌خواهد و این الگوی زن مسلمان است. شما ببینید وقتی زن مسلمان به فطرت و به اصل خود برمی‌گردد، چه معجزه عظیمی درست می‌کند! آن‌چنان که در انقلاب ما و در نظام اسلامی ما بحمداللَّه مشاهده شد و امروز هم مشاهده می‌شود. ما کجا آن قدرت و عظمت را از زنان دیده‌بودیم که امروز از مادران شهدا می‌بینیم؟ کجا ما آن فداکاریها را از زنان جوان دیده بودیم، که با فرستادن همسران محبوبشان به جبهه‌های جنگ، آنها با خاطر آسوده در این میدانها باشند؟ این، عظمت اسلام است که در چهره زنان انقلابی ما، در دوران انقلاب و امروز، بحمداللَّه آشکار است. تبلیغ نکنند که با حفظ حجاب، با حفظ عفّت، با خانه‌داری و با تربیت فرزند، انسان نمی‌تواند کسب علم کند. ما امروز بحمداللَّه چقدر زنان دانشمند و عالم در رشته‌های مختلف در جامعه‌مان داریم: دانشجویان کوشا و با استعداد و با ارزش، فارغ‌التّحصیلان سطح بالا، پزشکان ممتاز و طراز بالا! امروز در جمهوری اسلامی رشته‌های گوناگون علمی در اختیار خانمهاست؛ زنهایی که عفاف و عصمتشان را هم حفظ کردند، طهارت زنانه را هم حفظ کردند، حجاب را هم - به شکل کامل - حفظ کردند، به تربیت فرزند هم به شیوه اسلامی می‌رسند، شوهرداری را نیز همان‌طوری که اسلام گفته است انجام می‌دهند، فعّالیت علمی و سیاسی هم می‌کنند. الان در بین شما - مجموع خانمهایی که این‌جا تشریف دارید - عدّه زیادی هستند که فعّالیتهای سیاسی و اجتماعی دارند؛ آن هم فعّالیتهای ممتاز و برجسته؛ چه خانمهای مجرّد، چه خانمهایی که متأهّلند و همسران آنها افتخار می‌کنند و باید هم افتخار کنند که زنهایشان در میدانهای گوناگون پیشتازند. با روحیه اسلامی و در محیط اسلامی، زن می‌تواند به کمال واقعی خود برسد؛ دور از آن هرزگیها، دور از آن تجمّل‌گراییها و دور از پست‌شدن و حقیرشدن در مقابل مصرف. من به خانمهای مسلمان، به خانمهای جوان و به خانمهای خانه‌دار عرض می‌کنم: سراغ این مصرف‌گرایی که غرب مثل خوره به‌جان جوامع دنیا و از جمله جوامع کشورهای درحال توسعه و کشورهای رو به پیشرفت و از جمله کشورما انداخته است، نروید. مصرف باید در حدّ لازم باشد، نه در حدّ اسراف. خانمهای کسانی که همسرانشان یا خودشان مسؤولیتهایی در بخشهای مختلف کشور دارند، باید از لحاظ دوری از اسراف، نسبت به دیگران الگو باشند. باید برای دیگران درس باشند و نشان دهند که شأنِ زن مسلمان بالاتر از این حرفهاست که اسیر زر و زیور و جواهر آلات و از این قبیل شود. نمی‌خواهیم بگوییم اینها حرام است؛ می‌خواهیم بگوییم شأن زن مسلمان بالاتر از این است که در دورانی که بسیاری از مردم جامعه ما محتاج کمکند، کسانی بروند پول بدهند طلا بخرند، زینت‌آلات بخرند، وسایل زندگی رنگارنگ بخرند و در انواع و اقسام روشها و منشهای زندگی، اسراف کنند. اسراف، الگوی زن مسلمان نیست. این، یکی از آن میدانهایی

است که ما در مقابل دنیای استکباری مدّعی هستیم. من بارها به گویندگان و مبلّغین قضیه زن عرض کرده‌ام: این ما نیستیم که باید از موضع خودمان دفاع کنیم؛ این فرهنگ منحط غرب است که باید از خودش دفاع کند. آنچه را که ما برای زن عرضه می‌کنیم، چیزی است که هیچ انسان اندیشمند با انصافی نمی‌تواند منکر شود که «این برای زن خوب است.» ما زن را به عفّت، به عصمت، به حجاب، به عدم اختلاط و آمیزش بی‌حد و مرز میان زن و مرد، به حفظ کرامت انسانی، به آرایش نکردن در مقابل مرد بیگانه – برای آن‌که چشم او لذّت نبرد – دعوت می‌کنیم. این بد است؟ این کرامت زن مسلمان است. این کرامت زن است. آنهایی که زن را تشویق می‌کنند که خود را به گونه‌ای آرایش دهد که مردان کوچه و بازار به او نگاه کنند و غرایز شهوانی خودشان را ارضا کنند، باید از خودشان دفاع کنند که چرا زن را تا این حد پایین می‌آورند و تذلیل می‌کنند؟! آنها باید جواب بدهند. فرهنگ ما، فرهنگی است که انسانهای والا و اندیشمند غرب هم آن را می‌پسندند و رفتارشان همین‌طور است. در آن‌جا هم خانمهای عفیف و سنگین و متین و زنهایی که برای خودشان ارزشی قائلند، حاضرنیستند خودشان را برای ارضای غرایز شهوانی بیگانگان و هرزه‌چشمها وسیله‌ای قرار دهند. فرهنگ منحط غربی، از این قبیل زیاد دارد. یکی از حرفهایی که می‌زنند، موضوع «حقوق بشر» است. آیا چیزی که غرب از آن دفاع می‌کند حقیقتاً حقوق بشر است؟ آنجا که حقوق یک میلیارد و اندی مسلمان، با اهانت به مقدّساتشان تضییع می‌شود، سردمداران حقوق بشر ساکتند و بلکه تشویق هم می‌کنند! می‌بینید امروز همه دستگاههای استکباری و نوکران و مزدوران قلم به‌دست و جیره‌خوارشان، در دفاع از انسان بی‌ارزشی که «آیات شیطانی» را در معرض دید مردم قرارداد، صف بسته‌اند؛ همان انسان مرتدّ ملحد، یعنی سلمان رشدی. این، دفاع از حقوق بشر است!؟ چرا آن‌جا که دویست میلیون مسلمان هندی، حقوقشان تضییع می‌شود و عبادتگاهشان به وسیله مشتی جاهل متعصّب و با تحریک دشمنان اسلام و مسلمین ویران می‌شود، از حقوق بشر دم نمی‌زنند(۸)؟! چرا در بوسنی هرزگوین که میلیونها انسان در معرض سخت‌ترین عقوبتهای ظالمانه قرار گرفته‌اند و قتل‌عام می‌شوند و بچه‌ها می‌میرند و زنها نابود می‌شوند و مریضها کشته می‌شوند، از حقوق بشر دفاع نمی‌کنند، یا حداکثر به یک اظهار زبانی اکتفا می‌کنند؟! اگر به راستی طرفدار حقوق بشرند، چرا این‌جاها مرده‌اند؟! چرا در فلسطین که یک ملت را از خانه خودش آواره کردند؛ زمینش را غصب کردند و امروز هم به هر مناسبتی فلسطینیها و طرفدارانشان را در لبنان و اردوگاههای فلسطینی رهانمی‌کنند و بمباران می‌کنند، کسانی که طرفدار حقوق بشرند، ساکت می‌نشینند؟ اینها طرفدار حقوق بشرند، یا دروغگو و فریبگرند!؟ حقوق بشر به شیوه فرهنگ غربی، ضدّ حقوق بشر، و حقوق ستمگران بر آحاد بشر است. این حقوق بشر، حقوق بشر نیست. ما طرفدار حقوق بشریم و اسلام طرفدار حقوق انسان است. هیچ مکتبی به‌قدر اسلام، ارزش و کرامت انسان را والا نمی‌داند. یکی از اصول اسلامی که همیشه در تعریف و معرفی اسلام مطرح‌شده‌است، اصلِ «تکریم انسان» است. ما که منتظر نمی‌نشینیم غربیها بیایند حقوق بشر را به ما یاد بدهند یا ما را توصیه به حفظ حقوق انسان کنند! ما خودمان، اوّل طرفدار حقوق انسان هستیم. منتها حقوق انسان در سایه اسلام قابل دفاع می‌شود و حقوق انسان به حساب می‌آید. اسلام است که بااحکام خود – همه گونه احکام: چه احکام قضایی و جزایی، و چه احکام مدنی و حقوق عمومی و مسائل سیاسی – از حقوق انسانها دفاع‌کرده‌است؛ نه آنچه که در اختیار آنهاست، نه آنچه که آنها – به فریب – حقوق انسان به حساب آورده‌اند و اسم گذاری کرده‌اند. ما طرفدار حقوق بشریم و حقوق بشر را هم دنبال خواهیم‌کرد. کاری هم به گفته فلان کمیسیون سازمان ملل و فلان کمیته بین‌المللی نداریم. ما خودمان، به‌خاطر دستور اسلام، طرفدار حقوق انسان هستیم؛ چون از اصول اسلام است. منتها چیزی را که آنها مطرح می‌کنند، یک فریب و دروغ می‌دانیم. آن از طرفداری‌شان از حقوق زن، این از طرفداری‌شان از حقوق بشر! مستکبرین و مستبدّین و غارتگران عالم و بی‌اعتنایان به حقوق ملتها و نابودکنندگان منافع ملتهای ضعیف و اشغالگران سرزمینهای کشورهای ضعیف، امروز پرچم به اصطلاح دفاع از حقوق انسان و حقوق زن را دردست گرفته‌اند! معلوم است که ملتهای مسلمان نمی‌توانند به اینها اعتنا کنند. مهم این است که شما زنان مسلمان؛ بخصوص زنان جوان، دختران دانشجو، خانمهایی که به فعّالیتهای علمی و اجتماعی و سیاسی

اشتغال دارید، این روش اسلامی را با جدّیت و اهتمام کامل دنبال کنید. تربیت اسلامی و انقلابی زن مسلمان، مایه افتخار و مباهات جمهوری اسلامی است. ما به زنان مسلمان خودمان افتخار می‌کنیم. در این راهپیماییها، وقتی دوربینها می‌رود روی چهره خانمهایی که با حجاب کامل، فرزندانشان را هم در بغل گرفته‌اند و در شرایط دشوار به راهپیمایی آمده‌اند، یا برای اعلام موضع سیاسی، یا در نماز جمعه شرکت‌کرده‌اند و یا برای کار عبادی، سیاسی به پای صندوقهای رأی رفته‌اند، برای ما افتخار است. خانمهایی که در دانشگاهها مراتب عالیه را در راه تحصیل علم به‌دست آورده‌اند و یا در کنکورهای سراسری در رشته‌های گوناگون رتبه اول و دوم شده‌اند، وقتی در جامعه ما نمود پیدا می‌کنند، جمهوری‌اسلامی سربلند می‌شود و افتخار می‌کند. این، افتخاری است برای احکام نورانی اسلام که در این دوران، این‌گونه مشغول سازندگی است و در جهانی که از همه طرف امواج تبلیغات غلط انحرافی در جریان است، زن مسلمان، با این شجاعت و استقلال رأی، خودش را می‌تواند نشان دهد. اینها از برکاتِ اسلام است. محیط دانشگاهها بسیار مهمّ است. در محیط دانشگاهها، خانمهای دانشجو و استاد باید بکوشند روحیه و فرهنگ اسلامی را ترویج کنند. اجازه ندهید به کسانی - اگر خدای نکرده در دانشگاههای کشور هستند - که نسبت به حجاب اسلامی یا زنان و دانشجویان دخترِ مسلمان بی‌احترامی کنند. اجازه ندهید که اینها بتوانند افکار فاسد را منتشر کنند. محیط دانشگاه باید محیط اسلامی باشد؛ محیطی برای رشد انسان طراز اسلام؛ انسانی که الگویش فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیهاست. و این، برای آینده کشور فوق‌العاده مهم است. مخصوصاً بعضی از دانشگاهها، مثل دانشگاه تربیت مدرّس که در حقیقت یک نهاد انقلابی است، عنایت بیشتری داشته باشند. من همیشه گفته‌ام: انتظاری که ما از دانشگاه تربیت مدرّس داریم، حتی از دانشگاههای دیگر ما بیشتر است. اگر چه امروز بحمداللَّه همه دانشگاهها در زیر سایه اسلام فعالیت می‌کنند؛ اما دانشگاه تربیت مدرّس، پرورده اسلام و مولود اسلام و انقلاب و ساخته‌شده با هدف تربیت استادان و مدرّسین عالی‌مقام اسلامی است. لذا انتظار از این دانشگاه، بیشتر از دانشگاههای دیگر است. توجّه مسؤولین به این‌گونه مراکز هم باید توجّه شایسته و بایسته آنها باشد. امیدواریم که خداوند متعال شما را مشمول رحمت و عنایت خود قراردهد و وجود مقدس ولیّ‌عصر ارواحنافداه و عجل‌اللَّه تعالی فرجه، شما را مورد الطاف خود قراردهد و روح مقدّس امام بزرگوارمان از همه شما راضی و شاد باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --------------------------------

-- ۱) بحار الانوار: ج ۱۴، ص ۲۰۶. ۲) آل عمران: ۴۲. ۳) مناقب» ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۴۱. ۴) علل الشرایع: ج ۱، ص ۱۷۳. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۸۱ و ۸۲. محجة البیضاء: ج ۴، ص ۲۰۸. ۵) همان. ۶) بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۳۴. ۷) احزاب: ۳۲ ۸) اشاره به تخریب مسجد بابری به وسیله هندوهای متعصّب در تاریخ ۱۵/۹/۷۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم، در روز ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم، در روز ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً عید سعید و مبارک میلاد مولای متّقیان را به همه ملت اسلام، بلکه به همه آزادگان جهان، مخصوصاً به ملت شریف ایران و شیعیان آن بزرگوار در هر نقطه عالم و به شما برادران و خواهران تبریک عرض می‌کنم. در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، اگر مسائل معنوی و ویژگیهایی که شخصیت روحی آن بزرگوار قائم به آنهاست مورد توجّه قرار گیرد - همچنان که شخصیت پیغمبر اکرم و هر یک از معصومین علیهم‌السّلام مورد توجّه قرار می‌گیرد - در آن صورت، ذهن بشرو این ذهنیّت مادی، قادر بر تصوّر موقعیت آن بزرگوار هم نخواهد بود. ما فقط از دور اشاره‌ای به شخصیت معنوی و ملکوتی و نورانی آن بزرگوار می‌کنیم. البته آن معرفت هم لازم است. نمی‌شود به بهانه این‌که ما نمی‌توانیم شخصیت این بزرگواران را بشناسیم، درباره آنان صحبت نشود، تحقیق نشود و گویندگان نگویند؛ نه. آن، بخش فاخری از کلّ آفرینش است. لذاست که در

روایـات هم دربـاره این جنبه و این بُعـد یـا این بخش از شخصـیت ائمّه علیهم‌السّـلام، مطالب و حرفها و اشاراتی هست که برای اهل نـورانیّت و اهـل دل، گویـاست. منتهـا مـا و امثـال بنــده، آن رسـایی در انـدیشه و بینش را در اختیـار نـداریم کـه بـه آن جـذّابیت و درخشـندگی چشم بـدوزیم. آن بخش دیگر از شخصـیت امیرالمـؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام، عبـارت است از فضایـل و امتیـازاتی که ناشی از همین حیات مادّی یا جلوه‌گاه حیات مادّی او، مثل علم،تقوا، عبادت، شجاعت، دلسوزی و رحم او نسبت به ضعفا و عدل او در حکومت و از این قبیـل ویژگیهـاست. یا مسائلی که نسبت به چنین ویژگیهایی شایـد درجه دو محسوب می‌شود؛ مثل فصاحت و بلاغت و نثر و شعر و از این قبیـل. اینها را، هر صاحب فکری، به شـرط آن‌که در این بخش و این بُعـد تـدبّر کنـد، بابهای متعـدّدی به‌رویش گشوده خواهد شد. ما مسلمانان، مخصوصاً موالیان امیرالمؤمنین علیه الصّـلاهٔ والسّلام؛ یعنی شیعیان، حقیقتاً باید خودمان را موظّف بـدانیم که به این بخش از حیات امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام هم توجّه کنیم و هم توجّهمان همراه با تعمّق و تـدبّر باشد. به این نکته اکتفـا نکنیم که چنین شخصـیتی در تاریـخ بود و این امتیـازات را داشت و مـا به او، معنـاً و قلبـاً یا ایمانـاً، متّصـلیم. کتابها درباره آن حضـرت نوشـته شده است؛ خیلی هم نوشـته‌اند. شـیعه، سنّی، حتی غیرمسلمانان راجع به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام، کتاب نوشـته‌اند و حرف زده‌انـد. چقـدر مطلب در زبانهای ما راجع به آن حضـرت رایـج است که باید روی اینها فکر کنیم! از اینها سرسـری نمی‌شود گـذشت. این، یک وظیفه است. بنـده همین‌طور که در مجموعه حیات این بزرگوار می‌نگرم، مشاهده می‌کنم که برای وضع امروز ما مسـلمانان در جمهوری اسلامی - برای ما ملت ایران که همیشه خودمان را زیر پرچم علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام دانسـته‌ایم و ان‌شـاءاللَّه همیشه این کشـور و این ملت زیر پرچم امیرالمـؤمنین علیه‌السّـلام، زنـدگی خواهـد کرد - بخصـوص برای ما شیعیان، چه از ایران و چه از غیر ایران و چه برای مسؤولینی که در این کشور مشغول تلاش و مجاهدت و خدمت هستند، دو نقطه از زنـدگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام، در این دوره از حیات ملی ما و در این برهه از زمان، بایـد بیشتر مورد توجّه باشد. البته این دو نقطه، واقعـاً دو فصل از فصول متعـدّد زنـدگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام و حقیقتاً دو صـفحه از یک کتاب قطور است. اما خود این دو صـفحه هم مهم است. یکی از این دو صـفحه، صـفحه عدالت است؛ عدل و دادگری. یکی از بخشهای زیبای شخصیّت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، عدل است. ما ملت ایران - همه شیعیان و بخصوص ما مسؤولین - درباره عدل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، باید بیشتر فکر کنیم. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه راجع به عدالت بسیار سخن گفته است. آن‌قدر ماجرای عدالت در زندگی و بیـان او برجسـته است که می‌شـود گفت کـلِ حکومت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام را تحت تـأثیر خود قرار داده است. این نکته برای مـا معنـای خاصـی نـدارد؟ صـرف این‌که بگـوییم از خصوصـیات این بزرگوار یکی هم عـادل بودن اوست، کـافی است؟ این، نقطه‌ای است که ما بایـد روی آن خیلی تـدبّر کنیم. نقطه دوم هم زهد است. زهد، یعنی بی‌اعتنایی به دنیا. بی‌اعتنایی به دنیا به معنی بی‌اعتنـایی بـه تلاـش دنیـا نیسـت. چـه کسـی از امیرالمـؤمنین علیه‌السّـلام در دنیـا پرتلاش‌تر بـود؟ چه کسـی بیشـتر از امیرالمـؤمنین علیه‌السّـلام، از قـدرت بـازو، قـدم، مغز، جسم، روح، مـال و همه نیروهـای خود برای ساختن یک دنیای خوب اسـتفاده کرده است؟ اشتباه نکنیم! بی‌رغبتی به دنیا، به معنای پشت کردن به تلاش، سازندگی، مبارزه و ساختن جهان به شکل مطلوب نیست. آن زحمتها را باید کشید. کسی که بی‌رغبت به دنیاست، زاهد است؛ یعنی همه آن زحمتها را می‌کشد، مجاهده می‌کند، مبارزه می‌کند، خود را در میدانهای مبارزه حتّی به خطر هم می‌اندازد، تا پای جان هم پیش می‌رود، بازوی او، پای او، مغز او، جسم او، روح او و دارایی او هـم - اگر دارد - در راه سـاختن دنیـای خـوب مصـرف می‌شـود؛ منتهـا وقـتی نـوبت برداشـتِ شخصـی از خزانه دنیـا می‌رسـد، کم برمی‌دارد. این، معنای زهد است. پای شخص او وقتی به میان آمد و زندگی شخصی او وقتی مطرح شد، حظّ خود را از لذاید مادّی کم می‌کنـد. این هم که کم می‌کنـد نه از این بابت که می‌خواهد غرایز مادّی را سـرکوب کند؛ نه. در همان حدّی که طبیعت انسان است، به‌طور معمول لـذّات و زیباییهای زنـدگی را هم مورد اسـتفاده قرار می‌دهـد؛ اما نه با ولع و نه مثل یک انسان حریص. از باب مثال، دو نفر بر سر سـفره‌ای می‌نشینند. یکی می‌خواهد خود را سیر کند و بلند شود. لذا هر چه دم دستش باشد می‌خورد. نان بود یا

خورش، فرقی نمی‌کند. مقصود این است که سدّ جوع کند؛ چون سدّ جوع لازم است. اما هدف نفر دوم، سدّ جوع نیست. نه این‌که نمی‌خواهد سدّ جوع کند. می‌خواهد سدّ جوع کند؛ اما خواهان تنوّع و تلذّذ هم هست. دست می‌اندازد به آن طرف سفره، دست می‌اندازد جلو دیگران و ظروف غذا را جلو خودش می‌کشد تا از همه نوع غذا به بهترین کیفیّت و بیشتر از همه، استفاده کند. این، همان است که مذموم است. و امّا، برداشت کم از دنیا و در مقابل، تلاشِ زیاد، نقطه دوم در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. خودِ او زاهد بود. به دیگران زهد را می‌آموخت و امر می‌کرد و خود از همه زاهدتر بود. این دو نقطه است که ما باید به آن توجّه کنیم: عدل علی و زهد علی. در جمهوری اسلامی، عدل یک پیام شخصی نیست؛ بلکه یک نظام اجتماعی است. این‌طور نیست که هر کس فقط در محیط خود، عادلانه رفتار کند. این کافی نیست. عدل معنایش این است که باید جامعه قائم به قسط باشد. «لیقوم النّاس بالقسط(۱).» قانون، عادلانه؛ اجرا، عادلانه؛ نظارت، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ تقسیم، عادلانه. این، خصوصیتی است که برای جمهوری اسلامی ارزش محسوب می‌شود. ما اگر از لحاظ مادّی و سازندگی به کشورهای پیشرفته دنیا هم برسیم، کافی نیست. امروز کسانی که سرشان در حسابهای مادّی و محاسباتی و از این قبیل است، تا صحبت می‌شود، می‌گویند: ما می‌خواهیم خودمان را مثل فلان کشور بسازیم. البته هرکس هم، سلیقه و نظری برای خودش دارد. اگر ما ایران را مثل کشورهای برخوردارِ مادّی ساختیم، اما از عدالت خبری نبود، این هیچ ارزش ندارد. پیام اسلام، اقامه عدل است. قیام اسلامی در ایران، برای اقامه عدل بود. پیغمبران که آمدند، برای اقامه عدل و قسط آمدند. بشریّت که با عطش تمام منتظر امام زمان عجّل‌اللّه تعالی فرجه الشریف است و می‌خواهد مهدی موعود بیاید و چشم انتظار آن حضرت است، برای این است که او بیاید تا دنیا را از عدل و داد پر کند. این است آن پیامی که انقلاب اسلامی برای دنیا دارد و خودش هم متعهّد و متکفّل آن است. اصل قضیه این است که اگر ما کم داشته باشیم، اما عادلانه عمل کنیم، به مراتب ترجیح دارد بر این‌که زیاد داشته باشیم و غیرعادلانه عمل کنیم. هدف، زیاد داشتن نیست. هدف، عدل است. بسیاری از کشورها در دنیا وجود دارند که خیلی ثروتمندند. نگاه کنید به کشورهای سرمایه‌داری دنیا! نگاه کنید به بعضی از کشورهایی که سرمایه‌های عظیم الهی در زیر خاکهای آنهاست و حکّامشان بیرون می‌آورند و بی‌محابا می‌فروشند و پولهایش را خرج می‌کنند! اینها ثروتمندند. کشورهای سرمایه‌داری، طبق آنچه که معمول بین اقتصادیّون است، وقتی سرانه کشوری را محاسبه و ملاحظه می‌کنند، خودشان ده برابر کشورهای متوسّط سرانه دارند. معنای این چیست؟ آیا معنایش این است که همه مردمِ آن کشورها از این سرانه برخوردارند؟ ابداً معنایش این نیست! اگر شما در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری، جلوه‌های ثروت، از جمله کارخانه‌های عظیم، آپارتمانها و ساختمانهای سربه فلک کشیده را می‌بینید؛ اگر ثروتهای زیاد و پولهای افسانه‌ای را ملاحظه می‌کنید، آیا به این معناست که در این کشورها عدالت وجود دارد؟ خوب؛ معلوم است که از عدالت خبری نیست! در همین کشورها کسانی هستند که از گرسنگی، از بی دارویی و از نبود مسکن، به شدّت در رنجند و بعضی به دلیل همین کمبودها و ناراحتیها، در همان کشورها می‌میرند. ما که این را نمی‌خواهیم! انقلاب که برای این نیست! انقلاب برای این است که عدالت برقرار شود. البته این نکته را به شما عرض کنم که اگر در جامعه‌ای عدالت باشد، یعنی قانون، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ اجرا، عادلانه و نظر به آحاد ملت، نظرِ عادلانه باشد، تلاش اجتماعی و اقدام سازنده اقتصادی هم در آن جامعه بهتر خواهد شد و ثروت هم بیشتر به آن جامعه رو خواهد آورد. اما اصلِ قضیه، عدالت است و ما دنبال عدالتیم. من این را صریحاً عرض می‌کنم که در جمهوری اسلامی، سیاستها براساس عدالت تنظیم می‌شود. از ابتدای انقلاب همین بوده است و تا همیشه نیز همین خواهد بود. هدف جمهوری اسلامی، تأمین عدالت در جامعه است. مبادا کسانی در گوشه و کنار کشور پیدا شوند و تصوّر کنند که هدف ما عبارت است از افزایش حجم ثروت مادّی! یعنی عدّه‌ای از انواع و اقسام راههای تولیدِ ثروت برخوردار شوند؛ دیگران هم هر طور زندگی کردند، کردند! ما هم دلمان به این خوش باشد که سرانه متوسّط کشور را از فلان مقدار به دو برابر، یا تولید کلّ کشور را از فلان میزان به فلان میزان رسانده‌ایم. هرگز چنین نیست! البته این شاخصها، در مواردی می‌توانند نشان دهنده حرکت به سمت عدالت باشد؛ اما

همیشه این گونه نیست. هدف ما، استقرار عدل در جامعه است. ما این را می‌خواهیم. همه کارها برای اقامه عدل، ارزش پیدا می‌کند. در جامعه نابرابر، اگر ثروت هم زیاد شد، به سود یک قشر و یک گروه از مردم است. اما در جامعه‌ای که برابری و عدالت جریان داشته باشد، به سود همه است. البته عدالت، همه جا به معنای «برابری» نیست. اشتباه نشود. عدالت یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن. این معنای عدل است. عدالت آن معنایی نیست که در ذهن بعضی از ساده‌اندیشان و آدمهای کم عمق وجود دارد. شاید حالا هم خیال کنند که همه جامعه باید برداشتِ یکسان داشته باشند. خیر! یکی کار بیشتری می‌کند، یکی استعداد بیشتری دارد، یکی ارزش بیشتری برای پیشرفت کشور دارد. عدالت یعنی برطبق حق عمل کردن، و حقِ هر چیز و هرکسی را به او دادن. این معنای عدالت است و برای جامعه لازم است. هدف این است که عدالت حاکم شود. آن وقت اگر جامعه ثروتمند هم بشود، این ثروت درست تقسیم خواهد شد. مقصودِ حرکت اسلامی همین است. خوشبختانه زمینه در کشور ما فراهم است. احکام اسلام در اختیار ماست و ما را به عدالت سوق می‌دهد. قانونگذار که مجلس شورای اسلامی است، بحمداللّه از انسانهایی تشکیل شده‌است که برای کشور و جامعه دلسوز و طالب و عاشق عدالتند. دولت از عناصری تشکیل شده است که مشتاق تأمین عدالت در جامعه‌اند. رئیس‌جمهور و مدیر اجرایی این کشور کسی است که همیشه منادی عدالت بوده است. دستگاه قضایی کشور و عناصر آن نیز همین طور. اینها چهره‌های برجسته‌ای هستند. در چنین زمینه مناسبی، با این ملتِ کار آمد و علاقه‌مند و مشتاق و با این مسؤولینِ مؤمن و خوب، باید حرکتمان به سمت عدالت باشد. این، آن شاخص اصلی است. نکته دوم، همان نقطه زهد و ندویدن دنبال دنیای شخصی است. من برای زندگی خودم باید به قضاوت بنشینم و ببینم آیا دنبال دنیای شخصی خودم هستم یا نیستم؟ هر کدام باید به حساب خودمان برسیم. وقتی که در بین مسؤولین و برای مسؤولین صحبت می‌شود، کاربرد، کاربردِ شخصی است. یعنی هر کدام از مسؤولین کشور باید سعی و تلاششان این باشد که آن چهره زهد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را در خودشان منعکس کنند. البته زهد علی علیه‌السّلام، برای ما نه قابل عمل است و نه حتّی قابل درک. ما که نمی‌توانیم آن گونه زندگی کنیم! اما پرتوی از آن عدالت و زهد را، شاید بتوانیم داشته باشیم. نه این‌که ما بگوییم نمی‌توانیم. خود آن بزرگوار گفته است. نه این‌که مانمی‌توانیم. هیچ‌کس نمی‌تواند. حتی بعضی از معصومین علیهم‌السّلام هم از این‌که بتوانند آن طور که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عمل می‌کرد، عمل کنند، اظهار عجز کرده‌اند. بحث بر سر آن گونه عدالت نیست. اما رنگِ ما باید همان رنگ باشد؛ ولو کمرنگ. روش ما باید همان روش باشد؛ ولو رقیق. در جهت عکس او که نباید حرکت کنیم. مسؤولین باید این معنا را عملاً ـ به مردم یاد بدهند. چسبیدن به دنیا و دویدن دنبال دنیا، برای یک مسؤول در جمهوری اسلامی، نقص است و به همان معنایی که عرض شد، یک نقطه منفی است. عکسِ این باید باشد. حکومت کردن و سِمَت و منصب در جمهوری اسلامی، نباید به شکل یک غنیمت نگاه شود. در دنیا، مردم برای این‌که به مناصبی برسند، تلاش می‌کنند. هر منصبی هم که باشد، فرقی نمی‌کند. از عضویت یا ریاست بر یک جمع و سازمان کوچک اداری گرفته، تا رسیدن به ریاست یک کشور. چهار سال، پنج سال، شش سال تلاش می‌کنند تا به حکومت می‌رسند و در این چند سال می‌خواهند نهایت التذاذ را ببرند. تصوّر نکنید کسانی که در دنیا برای مثلاً رسیدن به ریاست جمهوری یا نیل به مقامات عالی تلاش می‌کنند، قصد خدمت دارند! خودشان هم مدّعی نیستند. خودِ آنها هم این ادّعا را ندارند و معتقدند حالا که ما توانستیم به این سِمَت برسیم، باید از التذاذاتش استفاده کنیم. همانی که امیرالمؤمنین، علیه‌السّلام، به عامل خود فرمود که «این‌طور نباش و دنیا را و حکم را برای خودت طعمه ندان»(۲)، اینها طعمه می‌دانند. دنیا برای اینها طعمه‌ای است که وقتی به آن رسیدند، باید با چنگ و دندان از آن بهره برداری کنند و التذاذ ببرند. از پولش، از قدرتش، از نفوذش، از تسهیلاتش، از امکاناتش، حداکثر بهره را ببرند و بخورند و به نزدیکان و دوستان خودشان بخورانند. این، عرف دنیاست. امّا در جمهوری اسلامی چه؟ در این‌جا این مسائل باید به چشم یک مسؤولیت و وظیفه محض تلقّی شود. به عنوان یک کار تلقی شود؛ کاری که سخت است و هرچه بالاتر می‌رود سخت‌تر هم می‌شود. باید به عنوان یک مسؤولیت و یک تعهّد به آن نگریسته شود. نه این‌که وقتی امکانات پیدا کردیم، آن

را برای تهیه لوازم رفاه شخصی، تشریفات، اسرافها و تجمّلات و غیره، بهترین فرصتها تلقّی کنیم. چه نمایندگی مجلس باشد، چه سِمَتی در دستگاههای عالی دولتی باشد، چه مسؤولیتهای بالای نظامی باشد، چه مسؤولیتهای بالای قضایی باشد، تفاوت نمی‌کند. نباید به این امکانات به عنوان یک طعمه و یک غنیمت نگاه شود و بگوییم: «حالا که رسیدیم، پس دیگر بهره‌برداری کنیم!» همه چیز باید از روی حق، از روی حساب و با روحیه بی‌اعتنایی به زخارف دنیا باشد. اگر چنین شد، راه و حرکت را آسان خواهد کرد. امیدواریم خدای متعال این تفضّل را در حقّ ما بکند و به برکت امروز و مولود شریف و بزرگوار امروز، خداوند الطاف و رحمتهای خود را بر جمهوری اسلامی و بر پدید آورنده این جمهوری - امام بزرگوار ما - و بر شهدای این راه نازل فرماید و همه شما را مشمول برکات و توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ------------------------ -- ۱) حدید: ۲۵. ۲) نهج‌البلاغه: نامه ۵. امام علیه‌السّلام به «اشعث بن قیس» فرماندار آغ‌ذربایجان نوشت: «وَ اِنَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَه...»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم قم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه شما برادران و خواهران که با این وضع هوا و جاده‌های دشوار، از شهر قم طی طریق کردید و تشریف آوردید، خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم خدای متعال، شما جوانان هشیار و انقلابی و همه مردم عزیز قم را، مشمول رحمت و فضل و هدایت و کمک خود قرار دهد. این روز به یادماندنی، که امسال با شهادت یا رحلت زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها همراه است، باید از چند جهت مورد توجّه قرار گیرد: اوّل این‌که، چنین روزی در تاریخ معاصر، در حقیقت سرآغاز دوره مهمّی از تاریخ انقلاب بود. این‌که قمیها، از روحانیان و غیرروحانیان و جوانان و آحاد مردم قم، در صحنه خونین انقلاب پا گذاشتند و مبارزه‌ای خونین را شروع کردند، چیز کمی نیست، و همین روند بود که انقلاب را به پیروزی رساند. دوم از این باب که شهر قم، حقیقتاً مرکز قیام و کانون جوش و خروش انقلابی مردم بوده است و ان‌شاءاللَّه باید همواره چنین باشد. این شهر، چه به خاطر حوزه علمیه و چه به خاطر جوانان پرشور و مردم فداکار و انقلابی، مرکز و کانون اصلی است. مبارزه، چه در دوران نهضت در سال ۴۱ و چه در این دوران، از قم شروع شد. این هم یک جهت دیگر. امّا آن جهتی که قابل توجّه بیشتری است و بنده راجع به آن می‌خواهم مختصری عرض کنم و بر آن تکیه داشته باشم، جهت پیوستگی انقلاب با دین، معارف اسلامی، روحانیت اسلام و کانون علوم دین است. این، پدیده مهمّی است. اگر انقلاب ما یک انقلاب دینی نبود و در رأس آن علمای دین نبودند، به پیروزی نمی‌رسید. کما این‌که شورشها و قیامهای گوناگونی در این کشور به وجود آمده است؛ اما آن‌جا که با دین و علمای دین آمیخته نبوده، به جایی نرسیده است. این انقلاب وقتی هم به پیروزی رسید، اگر با دین و علمای دین پیوسته نمی‌شد، بعد از پیروزی شکست می‌خورد و دشمنان بر آن غلبه می‌کردند. شما دیدید وقتی بعد از پیروزی انقلاب، در هر گوشه از کشور حادثه‌ای به دست دشمن درست شد، به دستور رهبر عظیم‌الشّأن و پیشوا و امام ما رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه و نفوذ روحانیت و عَلَم دین، فوراً مردم به در آمدند و آتش آن غائله‌ها را خاموش کردند. حتّی اگر این مشکل، مشکلی در حد جنگی هشت ساله بود، آن را هم در حقیقت مردم حل کردند. اگر مردم در این جنگ نبودند و پشت سر دفاع مقدّس قرار نداشتند، این گونه همراه با سربلندی و پیروزی، تمام نمی‌شد. پس چون انقلاب انقلابِ دینی است و در رأس آن رهبریِ علمای دین و رهبری دینی قرار دارد، بعد از پیروزی هم دشمن نتوانست آن را شکست دهد. نکته دیگر این است که چون انقلاب، دینی است و رهبری علمای دین در این انقلاب، نقش مهمّی بوده است، دچار انحراف نشده است. اگر غیر از این بود و خوش‌بین بودیم که دشمن هم آن را شکست نمی‌دهد و حادثه‌ای هم برای پیکره و ظاهر انقلاب پیش نمی‌آید، نهایتاً از داخل منحرف می‌شد. مثلاً با ابرقدرتها می‌ساخت؛ با این و آن کنار می‌آمد و از درون می‌پوسید و شعارهایش از بین می‌رفت. چه چیز

مانع از بروز چنین مشکلاتی برای انقلاب اسلامی شد؟ مسلماً دینی بودن انقلاب و رهبری علمای دین و رهبری دینی نگذاشت که انقلاب از مسیر صحیح خود منحرف شود؛ کما این‌که در بعضی کشورهای دیگر هم انقلابهایی شده بود، ولی به مرور منحرف گردید. مثلاً- پیش از این، در کشور خود ما، انقلاب مشروطیت بود. امّا بعد از پیروزی، هنگامی که علما را کنار زدند، از مسیر منحرف شد و مشروطیت به جایی رسید که رضاخان قلدر،فردی که ضد همه آرمانهای مشروطه خواهی بود، به حکومت رسید. اگر انقلاب اسلامی ما هم تحت رهبری دینی نبود،سرنوشتی چون انقلاب مشروطیت پیدا می‌کرد. هر انسان هوشمندی، وقتی توجّه می‌کند که اوّلاً- شروع این نهضت و پیروزی آن، ثانیاً بقای جمهوری اسلامی و مضمحل نشدن آن و ثالثاً مستقیم حرکت کردن جمهوری اسلامی و انحراف نشدن آن، به برکت دین و رهبری دینی است، پشت سرِ آن، یک نکته دیگر را هم می‌فهمد و آن نکته این است که دشمنان انقلاب اسلامی، چه در خارج و چه در داخل، سعی می‌کنند دین و رهبری دینی را از این انقلاب بگیرند. این، یک امر قهری است. اگر از یک قلعه یا حصار، جوانی کارآمد، جانانه دفاع کند، دشمنِ آن قلعه و آن حصار، راه را در این می‌بیند که زیر پای آن جوان، حفره و گودالی بکَند و او را از بین ببرد. دشمن، همیشه در صدد است تا نیروی دفاع‌کننده طرف مقابل را نابود کند و از بین ببرد. چون نیروی پیش برنده و دفاع کننده این انقلاب، عنصر دین و رهبری دینی بوده است، لذا دشمن سعی می‌کند این را از بین ببرد. شما ببینید بعد از پیروزی انقلاب، چقدر علیه حضور رهبری دینی در انقلاب حرف زدند! این حرفها مخصوصِ بعد از زمان امام هم نیست. کسی خیال نکند کسانی که با رهبری دینی مخالفت می‌کنند، بعد از زمان رحلت امام رضوان‌اللَّه علیه پیدا شده‌اند.ابداً! از اوّل پیروزی انقلاب، همه کسانی که از دست این انقلاب داغدار بودند، با رهبری و هدایت دینی این انقلاب مخالفت کردند. چرا؟ برای این‌که انقلاب را از پا در آورند. این، آن هدفی است که دشمن نشانه‌گیری کرده است و باز هم می‌کند. هدف دشمنان جهانی – اعم از استکبار و در رأس آن امریکا و دیگر خرده‌ریزهای دشمن – در هر نقطه عالم، در مخالفت با انقلاب ما این است که با «اسلام» مبارزه کنند. اینها با اسلام مخالفند؛ چون که اسلام را باعث کوتاه‌شدن دست غارتگران می‌دانند. با اسلام مخالفند. چون اسلام را موجب بریده شدن پای سگهای ولگردی می‌دانند که به جان خزائن این کشور افتاده بودند. با اسلام مخالفند وآن را ضدّ حقوق بشر معرفی می‌کنند. هدفشان این است که اسلام را از چشمها بیندازند. این در حالی است که اسلام پرچمدار حقوق بشر است. حقوق بشر یعنی چه؟ آیا فلسطینیهایی که در این سرمای زمستان به وسیله صهیونیستهای خبیث، از خانه و کاشانه خود آواره شده‌اند، بشر نیستند؟ اینها حقوق ندارند؟ حقوق بشر درباره اینها صادق نیست؟ مگر برجسته‌ترین ماده منشور عمومی حقوق بشر – که این آقایان از آن دم می‌زنند – این نیست که هر کس در خانه خود آزاد است و حقِ انتخاب مسکن خود را دارد؟ پس چرا در خانه اینها وارد شدند و صاحبان آن را از درون خانه خودشان بیرون کردند؟! مگر فلسطین، خانه فلسطینیها نیست؟ این حقوق بشر است؟ فلسطینیها بشر نیستند؟ این جوانان مؤمن که جرمشان طرفداری از اسلام است، بشر نیستند؟ این مسلمانانی که در کشور بوسنی هرزگوین، از جانشان، از خانه‌شان، از میهنشان و از استقلالشان دفاع می‌کنند و این‌طور زیر فشار قرار گرفته‌اند، بشر نیستند؟ اینها حقوق ندارند؟ کیست که امروز ترفند و دروغ خباثت‌آمیز مدّعیانِ حقوق بشر را تشخیص ندهد و درک نکند؟ می‌گویند «به بوسنی هرزگوین اسلحه نفرستید، چون آتش جنگ مشتعل می‌شود!» اینها مظلومند و روز و شب بر سرشان آتش ریخته می‌شود. اکنون که قدرتهای جهانی از اینها دفاع نمی‌کنند، باید بتوانند ازخودشان دفاع کنند یا نه؟! عدّه‌ای از مدّعیان صاحب‌اختیاری و آقایی و سروری دنیا، در کسوت رئیس چند کشور، دور هم نشستند و تصویب کردند که «نباید به منطقه بوسنی هرزگوین اسلحه فرستاده شود»! این حرفی بی‌معنی، بی‌منطق و خلاف است. چرا نباید به آن‌جا اسلحه فرستاده شود؟ باید به مظلوم اسلحه بدهند تا از خود دفاع کند. وقتی این تصمیم غلط را گرفتند، ناگهان خبرگزاریها اعلام کردند که «بعضی از کشورها به صربهای مخالف و قاتل مردم بوسنی هرزگوین اسلحه می‌دهند تا مردم بوسنی هرزگوین را قتل عام کنند!» پس چرا چنین مسأله‌ای را از نظرگاهتان دور می‌دارید و با آن مقابله نمی‌کنید؟ حق‌کُشی و زورگویی تا این حد؟ اگر بخواهند چند سلاح به

دست مردم مظلوم بوسنی هرزگوین بدهند که مسلمانان مظلوم از خودشان دفاع کنند، فریادشان بلند می‌شود که «منطقه را انباشته از سلاح نکنید! نگذارید جنگ ادامه یابد!» اما از طرف دیگر، انواع سلاح و امکانات را برای صربها می‌فرستند و حتّی کارشناسانی سراغ صربها می‌روند و به آنها کمک می‌کنند. آیا مسلمانان باز هم حق ندارند یقین کنند که امروز سیاستهای مستکبرانه دنیا با اسلام مخالف است و با اسلام مبارزه می‌کند؟ نسبت به جمهوری اسلامی نیز، همین دیدگاه را دارند. با اسلام مخالفند؛ ضدّاسلام و ضدّ اعتقاد مردمند؛ ضدّ ایمان آزادساز مردمند؛ و علّت مخالفتشان هم واضح است. اگر اسلام بر این مملکت حکومت نمی‌کرد، امروز هم این مملکت در مشت امریکاییها بود. استفاده می‌کردند و می‌بردند و می‌خوردند و در عوض برای مردم، فساد وارد می‌کردند. خیرات مملکت را می‌بردند و ثروتهایش را می‌چاپیدند؛ کما این‌که دهها سال چاپیدند و بردند. مدّتی انگلیسیها چاپیدند و بعد هم امریکاییها وارد شدند. اسلام، مانع چپاولگریهاست؛ لذا با اسلام مخالفند. روحانیت معارض آنهاست؛ لذا با روحانیت هم مخالفند. رهبری دینی می‌تواند مردم را به مقابله با اوضاع نابسامان وادار کند؛ لذا با آن هم مخالفند. ما مردم جمهوری اسلامی، باید هشیار باشیم و بفهمیم. نکته قطعی و مسلّم این است که امریکا، اروپا و همه، قادر نیستند بر خلاف اراده مردم مسلمان ایران، در مورد این کشور قدمی بردارند و کاری صورت دهند. شما غالب هستید؛ شما قدرتمند هستید؛ شمایید که علی‌رغم خواستِ دشمن، توانستید اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ و از آن دفاع کنید. شما توانستید توطئه‌ها را در هم بکوبید؛ پس قویتر از آنها هستید. این، نکته‌ای مسلّم و قطعی است. اگر بخواهید قدرتتان باقی بماند، باید هشیار باشید؛ همچنانی که تا امروز هم هشیاری به درد این مردم خورده و آنها را نجات داده است. کسانی را که علیه دین و تعالیم دینی و معلّمین راستین دین و علما و بزرگان دین اقدام می‌کنند، حرف می‌زنند، توطئه می‌چینند و سعی در ساقط کردن ارزشهای آنان دارند، بشناسید. دشمن را در هر لباسی باید شناخت. جوانان مسلمان، مثل شما جوانان قم و سایر نقاط کشور که بحمداللَّه مظهر شور و هیجان اسلامی و شعار همراه با شعور و منطق هستید، این شناخت را دارید و خدا را از این بابت شکرگزاریم. اتّحاد و اتّفاقتان را محکمتر و مستحکم‌تر کنید. انقلاب اسلامی دستاورد بزرگی است و برای جمهوری اسلامی و ملت ایران، بزرگترین ارزش است. پیوند میان مردم و مسؤولین؛ پیوند میان آحاد مردم؛ احترام به خدمتگزاران دین؛ احترام به خدمتگزاران کشور و کوشش برای عمق بخشیدن به معارف اسلامی، عواملی است که دشمن را مأیوس می‌کند. این عوامل و ویژگیهاست که راه را برای پیشرفت باز می‌کند. کشور ما بحمداللَّه سرشار از امکانات بالقوّه‌ای است که باید بالفعل شود. سالها دشمنان ما تلاش کردند این امکانات را نابود، یا از آنها به نفع خودشان استفاده کنند. سالها تلاش کردند استعدادها را بمیرانند. لذا، سالهایی هم طول می‌کشد تا همه اینها مجدّداً احیا شود. ان‌شاءاللَّه آینده روشن و خوبی - از لحاظ مادّی و معنوی - در انتظار ملت عظیم‌الشّأن ماست. نور امید را باید همیشه در دلها زنده نگه‌داریم. با نور امید و با تلاش است که ان‌شاءاللَّه به سر منزل خواهید رسید. البته در این راه، توجّه و توسّل و دعا و ارتباط با خدا - مخصوصاً از طرف جوانان - نباید فراموش شود. پیغمبر اکرم صلوات‌اللَّه‌وسلامه‌علیه با آن قدرت ملکوتی، دائم با خدای متعال در حال راز و نیاز و توجّه و توسّل بود. توسّل به ولی‌اللَّه اعظم ارواحنافداه و ارتباط قلبی با آن حضرت، جزو وظایف ماست. این ایام و لیالیِ متبرّک راقدر بدانیم. الان در ماه رجب هستیم؛ ماهی که روزهای متبرّکی دارد. از این ایام استفاده بردن و معنویت را تقویت کردن و با خدا ارتباط برقرارکردن و ذکر و دعا و توسّل را اهمیت دادن از وظایف است. تقویت ارتباط خود با خدا؛ تلاش در مسائل دنیایی - اعم از فراگیری علم و دانش و کوشش در راه سازندگی - آگاه بودن از مسائل سیاسی و اقتصادی و مهمتر از همه، حفظ آن امید، عوامل و ویژگیهایی است که ان‌شاءاللَّه در آینده - آینده‌ای نه چندان دور - همه روی زمین را به نور جمهوری اسلامی منوّر خواهد کرد و بشریت را از برکات اسلام برخوردار خواهد ساخت و ملت ایران را - همچنان که خدای متعال به مسلمانان وعده فرموده است - شاهدِ یکپارچگی و وحدت بشریت در روی زمین قرار خواهد داد. خداوند ان‌شاءاللَّه به شما توفیق دهد، شما را حفظ کند و زحمات شما مقبول درگاه مقدس ربوبی قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار جمعی از قضات و اعضای دستگاه قضایی

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار جمعی از قضات و اعضای دستگاه قضایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به آقایان محترم و برادران عزیز و مسؤولان یکی از اساسی‌ترین مسائل کشور و مسائل مردم، که مورد توجّه شرع مقدس اسلام است خوشامد عرض می‌کنم. ثانیاً به یکایک شما عزیزان و برادران و مسؤولان «خسته نباشید» می‌گویم؛ چون از دور هم می‌شود تشخیص داد که کار شما، کاری سنگین و مسؤولیتی بزرگ است و حقّاً و انصافاً، ایمانهای قوی و اراده‌های پولادین و اخلاص لازم است که بتواند این‌همه کار را انجام دهد و این‌همه بار را به منزل برساند. خوب است از فرصت این ایام متبرّک ماه رجب برای توجّه به لزوم تلاش در هر مرحله‌ای که هستیم و به هر کاری که مشغولیم، استفاده‌کنیم. به‌طوری که از ادعیه ماه رجب به دست می‌آید، بنده گمانم این است که این ماه، مقدّمه‌ای برای ماه شعبان و بعد ماه رمضان است، این‌که این سه ماه، فرصتی برای خودسازی در طول سال و تأمین ذخیره و نیروی لازم برای حرکت عظیم زندگی و سرنوشت است. «اللهم اهدنی هدی المهتدین، و ارزقنی اجتهاد المجتهدین.(۱)» چنان که در این ماه می‌خوانیم، دعا کننده از خدای متعال به وسیله این دعاها درخواست می‌کند که به او نور هدایت بتاباند؛ او را تلاش و اجتهاد و کوشش بیاموزد و توفیق آن‌را به او بدهد - « و لا تجعل لی من الغافلین المبعدین(۲).» - و او را از غفلت برحذر دارد. یا در دعای دیگر این ماه می‌خوانیم: «اللّهم انی اسئلک صبر الشّاکرین لک و عمل الخائفین منک و یقین العابدین لک(۳).» اینها بالهایی است که یک انسان با آنها می‌تواند پرواز کند. صبر شکرگزاران، تلاش و عمل خائفان و یقین عبادتگران، ویژگیهایی است که هم در این ماه از خدا آنها را می‌طلبیم و درخواست می‌کنیم و هم از این ادعیه درس می‌گیریم که در این ماه باید اینها را در خودمان فراهم کنیم. شاید در ماه شعبان، بتوانیم با ذخیره‌ای که از این ماه گرفته‌ایم، آن مناجات(۴) پرسوز و گداز و پر مضمون را با نفس حقیقی بخوانیم - نه‌فقط الفاظ آن را مرور کنیم - و حقیقتاً از دل، با زبانِ آن مناجات با خدا حرف بزنیم، و اگر ان‌شاءاللَّه این‌همه فراهم شد، در ماه رمضان، آماده ورود بر سرِ سفره ضیافت الهی شویم و در اوج قلّه آن ماه، شایسته ورود به لیلةالقدر گردیم. شما برادران عزیز، جزو بهترین کسانی هستید که می‌توانید از این سفره انعام الهی که در ماههای رجب و شعبان و رمضان گسترده است، استفاده کنید. علّت این است که در این میدان، آن‌که تلاش بیشتری می‌کند؛ آن‌که طهارت و صداقت بیشتری برای خود ذخیره می‌کند و آن‌که کار بیشتری در مقابل برداشت کمتر ارائه می‌دهد، مقرّبتر و موفّقتر است. او بیشتر محل تلألؤ انوار الهی قرار می‌گیرد. عنصر قضایی و مرد میدان قضا، می‌تواند این‌گونه باشد. این‌که در روایات - همان‌طور که جناب آقای یزدی(۵) اشاره کردند - درباره قاضی و برحذر داشتن از قضا، بخصوص از قضای بدون علم - یا خدای ناکرده همراه با بعضی مسائل منفی - آن همه تأکید دارد، برای این نیست که مردم دنبال قضا نروند و قاضی نشوند و یا از قضا بترسند و به آن نزدیک نشوند. این، مثل همان روایاتی است که در باب فتوا وارد شده است که «اجرأکم علی الفتوای، اجرأکم علی النار(۶)؛» هر که بر فتوا جرأت بیشتر می‌ورزد، بر آتش بیشتر جرأت می‌ورزد؛ یعنی خود را در معرض آتش، بیشتر قرار می‌دهد. این، معنایش عظمت منزلت مفتیان در دین است. این، ارزشگذاری کار آنهاست. در میزان الهی، هر چه خطر کار بیشتر است، ارزش آن کار برتر و والاتر است. قضا نیز همین‌طور است. این‌که گفته‌اند «رجل قضاء بالحق و هو لایعلم، فهو فی‌النار(۷)»، فضلاً از آن کسی است که «قضاء بالباطل و هو لایعلم» و فضلاً از آن کسی است که «قضاء بالباطل و هویعلم»؛ برای چیست؟ برای این است که مرد قاضی بداند باری که بر دوش گرفته‌است، چقدر حائز اهمیت است؛ چقدر حیاتی است و چقدر در بردن این بار، باید گامها را استوار برداشت و درجای محکم گذاشت و از هر گونه سستانگاری و سهل‌انگاری و کوتاهی و قصور اجتناب کرد تا این بار، سالم به منزل برسد. بدیهی است که این همه تأکید را برای کاری کوچک نمی‌کنند. پس، این، اهمیت قضا را به ما نشان می‌دهد. در نظام اسلامی، قضا یک مسأله خاص است که با هر کار دیگری تفاوت دارد. در دستگاههای قضایی دیگر، به این نکات یا به بعضی از این نکات که

در قضای اسلامی است، توجه نشده است. طبیعت قضا این است که در آن، به کار جزئی - نه به کار کلان - یعنی به کار فرد و به دعوی رسیدگی می‌شود. بدیهی است که در میان مردم، دعواها حائز سودها و زیانهای بزرگ است و کسانی که مراجعه‌کننده و مدّعی یا مدّعی علیه‌اند، گاهی برایشان مسأله، مسأله مرگ و زندگی، یا در حدود اینهاست. پس بدیهی است که انسانها برای این‌که بتوانند در این آزمون دشوار پیروز شوند، به هر کاری متشبّث شوند و از تهدید و تطمیع و روشهای گوناگون برای این‌که میزان را به سود خود بچربانند، استفاده کنند. هدف این‌همه تلاش و ترفند کیست؟ اینجا مسأله، مسأله شخص است؛ شخصِ قاضی. قانون در این‌جا اهمیت کمتری از شخص پیدامی‌کند. بر خلاف بقیه موارد، که قانون یا اهمیت بیشتری دارد و یا اهمیت معادل دارد، این‌جا در درجه اوّل، آن شخص است که تصمیم گیرنده است و در درجه دوم، آن نظام و دستگاه است که این شخص در آن زندگی می‌کند. بنای سازماندهی قضای اسلامی، بر این دو نکته است: تصحیح فرد و تصحیح نظام قضایی. این، از همه‌چیز بالاتر است. لذا فرد را عادل انتخاب کرده‌اند. قاضی باید عادل باشد. عادل، یعنی کسی که به عمد ممکن نیست گناه انجام دهد. اگر از روی غفلت، از روی اشتباه - به شکل لِمَمْ - گاهی تخلّفی از او صادر شود، این، فرض دیگری است. این، غیر از کسی است که تخلّف و گناه برایش کار آسانی باشد و بتواند به سمت گناه برود. عادل، این کار را نمی‌کند. به چنین شخصی گفته‌اند قاضی باشد. این، یک نکته مهمّ است. این، اهمیّت باب قضا را نشان می‌دهد. حال برای این‌که همین شخص قاضیِ عادل هم ممکن است در مواردی دچار اشتباه شود، در اسلام سیستمهای نظارتی و دقّت در کار قضا وجود دارد. در جمهوری اسلامی هم ملاحظه می‌کنید که طبق قوانین، روشهایی وجود دارد و دستگاههایی برای مراقبت از قاضی هست. می‌خواهم عرض کنم: برای این‌که دستگاه قضا سالم و طاهر و مطهّر بماند و در چشم بیگانگان مایه افتخار اسلام باشد، دستگاههای مراقبتی باید با شدّت عمل، رفتار و بی‌اغماض عمل کنند. در جمهوری اسلامی، این نکته، نکته مهمی است: باید بی‌اغماض عمل شود. باید نسبت به قاضی، دقّت و رعایتی بیش از انسان معمولی کوچه و بازار انجام گیرد؛ حتّی بیش از کارکنان دولت. اگر چه کارکنان دولت هم امنای مردم هستند و نسبت به آنها هم باید دقّت زیادی انجام گیرد، اما داستان قاضی، داستان ویژه و دیگری است. این، یک نکته. مطلب بعدی که عرض می‌کنم این است که اگر ما در جمهوری اسلامی دستگاههایی داریم که برای سازماندهی و قوانینش، از تجربیات یا ابزارهای دیگران استفاده می‌کنیم، اما دستگاه قضایی‌مان دستگاهی است که می‌توانیم ادّعا کنیم در آن خودکفا هستیم و احتیاج به دیگران نداریم. این دستگاه، به واردات احتیاج ندارد. قانون این دستگاه، قانون شرع مقدّس است. عناصر این دستگاه باید کسانی عارف به حقوق و قضای اسلامی باشند؛ که بحمداللَّه در کشور ما فراوانند. لذا ما، خوشبختانه در دستگاه قضایی، عناصر برجسته و شخصیتهای عالم و واقف و دانا به احکام دینی و مسائل شریعت اسلامی، کم نداریم. در جمهوری اسلامی تلاش این دستگاه باید این باشد که به اوج و به سطح اعلا برسد. چرا ما دنبال حدّ اعلی هستیم؟ چون یک ملت حق دارد در همه امور به دنبال حدّ اعلی باشد؛ بلکه برای حرکت و تضمین حرکت، باید به دنبال حدّ اعلی باشد تا بتواند حرکت کند و به جایی برسد. اگر در همه بخشهای دیگر، حدّ اعلا- یک خیال یا یک آرزوی دور از دسترس یا به‌هرحال دشوار باشد، در دستگاه قضا باید طوری تصوّر شود که می‌توانیم زود به آن دسترسی پیدا کنیم. این‌گونه باید فرض کنیم. حدّ اعلی در دستگاه قضایی چیست؟ حدّ اعلی در دستگاه قضایی این است که مردم در جامعه احساس کنند که دستگاه قضا، ملجا مظلومان است. این، حدّ اعلی است. اگر توانستیم خودمان را به جایی برسانیم که در سطح جامعه، هر کس احساس کرد به او ظلم شده‌است، در دلش نوری بدرخشد که «اگر به دستگاه قضایی مراجعه کنم، حق خود را استنقاذ خواهم کرد»؛ اگر چنین نوری در دل هر مظلوم و مسلوب الحقّی وجود داشته باشد، دستگاه قضا کامل است. این، همان بسط عدالت است. این، همان پیشگیری از جرم است. پیشگیری از جرم شاید در قانون اساسی هم به این معنا نباشد که دستگاه قضایی باید ابزاری به وجود آورد - یا یک دستگاه فرعی به وجود آورد - که برود جلو جرم را بگیرد. معلوم نیست به این معنا باشد. البته تفسیرش با افراد خاص و دستگاه خاصی است. انسان این‌گونه تصوّر می‌کند. لکن پیشگیری از جرم، به

همان اجرای عدالت است. «و لکم فی‌القصاص حیوة یا اولی الالباب.(۸)» اگر قصاص کردید، قتل واقع نمی‌شود. اگر اجرای عدالت به شکل دقیق انجام گرفت، ظلم در جامعه اتّفاق نمی‌افتد. اگر مجرم کَما هُوَ حَقُّه تعقیب شد و مُرّ حق و عدل درباره او جاری شد، کسی به جرم گرایش پیدا نمی‌کند. این، یک امر قهری است. بسط عدالت همین است. پیشگیری ازجرم هم همین است. اینها اهداف و آرزوها و غایات قوّه قضاییّه است و این غایات، با همین کار قضایی که شما انجام می‌دهید، تحقّق پیدامی‌کند و چیز دیگری لازم ندارد. لذا موضوع قضا یعنی همان قضاوت کردن، حق را احقاق کردن و دل مظلوم را شادکردن. این، قضاست؛ که در دل آحاد مردم، نور امید برمی‌افروزد. اگر کسی به دفعات مکرّر، مثلاً به بنده مراجعه کند، در دفعات اوّل با امید بیشتر می‌آید و اگر پاسخ و عکس‌العملی نبیند، بتدریج این امید کمتر خواهدشد. دفعه دهم، چنانچه حادثه‌ای برای او پیش آید، خواهد گفت «چرا به فلانی مراجعه کنم؟ فایده‌ای ندارد!» نور امید در او فرو می‌میرد. این، اوّلِ مصیبت است. نباید بگذاریم که نور امید دلهای مردم به دستگاه عظیم عدالت اسلامی، که مظهر آن قوّه قضاییّه است، خاموش شود. این هم بسته به آن است که عدالت را به هر قیمتی که هست، اجرا کنیم. بنابراین می‌توانیم این را به‌عنوان یک آروزی عملی، به‌عنوان چیزی که از دسترس ما دور نیست، آرزو کنیم و برای آن تلاش کنیم و از خدا بخواهیم که «و ارزقنی اجتهاد المجتهدین.» در این راه، بتوانیم قوّه قضاییّه را به این شکل درآوریم. قوّه قضاییّه، به معنای حقیقی کلمه، باید ملجأ و پناهگاهی باشد برای کسانی که در جامعه به آنها ظلم می‌شود. با ظلمِ هر کسی، در هر حدّی و در هر مرتبه‌ای، برخورد کنید. آن ظالم هر که باشد، در هر رتبه‌ای از رتب و هر درجه‌ای از درجات قرار داشته باشد، باید با او برخورد شود. با ظالم باید برخورد شود. قضای اسلامی قضایی است که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، نسبت به حسّان‌بن‌ثابت(۹) اِعمال کرد. «حسّان» با شعر و زبان خود، از امیرالمؤمنین دفاع کرده بود. به امیرالمؤمنین گفتند: «او جزو دوستان شماست. او جزو گروه شماست. او در دفاع از شما شعر گفته است؛ جزو مجموعه شماست. حال اگر در ماه رمضان مرتکب کار خلافی هم شده - که البته کار او ظلم به کسی هم نبوده، بلکه ظلم به نفس خودش بوده‌است - از وی صرف‌نظر کنید!» امیرالمؤمنین فرمود: «من حدِّ الهی را تعطیل نمی‌کنم!» و حد را بر او جاری کرد. یک عدّه آدمهای بدجنس که همیشه در هر جامعه‌ای هستند و مترصّدند ببینند زخم خوردگان حکومت اسلامی و دستگاه عدالت اسلامی چه کسانی هستند تا به سراغ آنها بروند، دور آنها را بگیرند و دل آنها را با دستگاه عدالت اسلامی و حکومت اسلامی مخالف کنند، در آن عهد هم بودند که «حسّان» را دوره کردند و گفتند: «دیدی علی‌بن‌ابی‌طالب چگونه با تو، که این همه خدمت کرده‌بودی و این‌همه زحمت کشیده‌بودی، ناسپاسی کرد!» داغش کردند و فرستادندش در دستگاه معاویه و آن وقت بنا کرد علیه دستگاه علوی حرف‌زدن و شعرگفتن! ما هم از اوّل انقلاب، از این‌گونه افراد داشتیم که «با دستگاه اسلامی» بودند، اما «بر دستگاه اسلامی» شدند. چرا؟ برای خاطر عدالت! این، افتخار ماست که کسی به خاطر عدالت ما، با ما بد شود. «امیرالمؤمنین قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله(۱۰).» افتخار است اگر بتوانیم به این حالت دست پیدا کنیم. ننگ و سرافکندگی آن‌جایی است که خدای ناخواسته کسی با ما به خاطر بی‌عدالتی‌مان بد شود. این است که انسان از خفّت و هوان آن، در دنیا و آخرت نمی‌تواند نجات پیداکند. اما این‌که با ما بد شوند که «چرا حد جاری کردید؟ چرا ناشایسته را از کار خود برکنار کردید؟ چرا به شایسته، طبق شایستگی او اهمیت دادید؟ چرا تخلّف را از هر کسی، حتّی از نزدیکان و اکابر خود ندیده نگرفتید؟» این بد شدن، مایه افتخار است. این‌که بد نیست. و این می‌شود آن دستگاه قضایی که نور امید را در دلها روشن خواهد کرد. وقتی دیدند که این دستگاه قضایی رفیق و دوست و قوم و خویش و نزدیک و دور نمی‌شناسد؛ حق و باطل را می‌شناسد؛ حق را بلند می‌کند و باطل را سرکوب می‌سازد، هر کسی امید پیدا می‌کند. این، آن کمال مطلوب قوّه قضاییّه است. در واقع، در جامعه اسلامی، قوّه قضاییّه همین دو وظیفه را دارد: اجرای حدود الهی، استقرار عدالت. بدیهی است استقرار عدالتی که قوّه قضاییّه می‌کند از طریق قضاست؛ والّا دستگاه اقتصادی کشور هم موظّف به استقرار عدالت است؛ دستگاه سیاسی نیز همین‌طور؛ همه دستگاهها نیز همین‌طور. این دستگاه، از طریق قضاست که می‌تواند همه جا را سالم کند. من یک وقت عرض کردم: اگر

دستگاه قضایی سالم باشد، دستگاههای دیگر قاعدتاً به سلامت خواهند گرایید؛ چون اگر فاسد بودند، سر و کارشان با دستگاه قضایی خواهد افتاد. دستگاه قضاییِ سالم، دولت را هم سالم می‌کند. آحاد مردم را هم سالم می‌کند. سوءِحال را به حسن حال برمی‌گرداند و تغییر می‌دهد. اما خدای ناکرده، اگر دستگاه قضایی ناسالم بود، قاعدتاً دستگاههای دیگر هم به عدم سلامت خواهند گرایید. اگر چه ممکن است در گوشه و کناری، کسانی سالم بمانند؛ اما طبیعت قضایا غیر از این خواهد بود. یک مطلب دیگر هم عرض کنم و آن این است که، در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی، باید برای ضعفا یک نگاه مؤکّد و یک عطف نظر ویژه وجود داشته باشد. تردیدی نیست که در مقابل ترازوی عدل، همه یکسانند؛ اما ضعفا غالباً - یا در بسیاری از اوقات - دستشان به ترازودار عدالت نمی‌رسد و زبان گویا ندارند. خیلی فاصله است بین آن متخلّفِ قانوندان که پیچ و خمهای قانون را می‌شناسد؛ می‌فهمد از کجا وارد شود، کجا تندروی کُند، کجا کُند روی کند، کجا لبخند بزند، کجا اخم کند، با هرکسی چگونه رفتار کند، کجا را امضا کند و کجا را امضا کند که گیر نیفتد؛ با آن انسان ضعیفی که این پیچ و خمها را بلد نیست. فرق است بین آن کس که توانایی دارد وکیل زبردستی را به استخدام درآورد تا برایش همه جاده‌ها را صاف کند، و کسی که چنین توانایی را ندارد. اینها یکسان نیستند. بله؛ آن‌جا که بنای ترازو کردن سخن حق و سخن باطل است، همه یکسانند. اگر دزد بر دیوار خانه کسی نردبان بگذارد، شما نگاه نمی‌کنید که این خانه، خانه کیست. خانه هر که باشد، دزد را تعقیب خواهید کرد. در این شکّی نیست. اما بالضروره، تفاوت است در رعایتی که مسؤول و مرجع قضا باید نسبت به انسان ضعیف بکند: کوزه بی دسته چو بینی، به دو دستش بردار مرد بی برگ و نوا را، سبک از جای مگیر لذا باید توجّه کرد. غالب عناصر مؤمن و حزب‌اللّهی و کسانی که در میدانهای دفاع از جمهوری اسلامی در خطوط مقدّم قرار گرفتند، جزو دسته دومند. چقدر از جوانان خوب و مؤمن و حزب‌اللّهی که در حادثه‌ای دچار شده‌اند و حتی گاهی بعضی از مسؤولین جریان قضا هم اعتراف می‌کنند و می‌گویند «ما می‌دانیم که این بی‌تقصیر است، لکن دست و بالمان بسته است! روال قانونی! آن طرف زرنگ بوده و طوری حرکت کرده که نمی‌شود به نفع این مظلوم کاری انجام داد.» جای استفاده از علم، این‌جاست. بنده طرفدار استفاده از علمِ قاضی نیستم. نه این‌که از جهات اعتبار شرعی، شبهه‌ای بخواهم بکنم و بحث علمی مطرح سازم؛ نه. ادّعا کرده‌اند که این جزو مختصّات امامیه و اعتبار علم است. کسی هم در این شبهه نمی‌کند. بحث علمی نمی‌خواهیم بکنیم. اما سلیقه من این است که قاضی در قضا، هرچه ممکن است کمتر از حجّت علم خود استفاده کند و برای تشخیص عدل، نگاه کند به همین بیّنه و ایمان و طرق شرعیّه. از علم کمتر استفاده کنیم؛ چون خیلی اوقات، انسان در علم اشتباه می‌کند. گاهی انسان یک ظنّ و جهل مطلق را خیال می‌کند، که قابل برگشت هم نیست. مواردی را پیش بنده می‌آورند؛ چیزهایی را که قابل علم پیدا کردن نیست. می‌بینم قاضی به استناد علم، حکم کرده است. خیلی از حدود جرایمی که حتّی مجازات اعدام دارد، انسان نگاه می‌کند می‌بیند قاضی علم پیدا کرده است! چطور ممکن است سرِ این قضیه به‌طور معمول، انسان علم پیدا کند؟! امّا قاضی علم پیدا کرده است و کار او هم معتبر است. برای خودش حجّت است و برای دیگران حجّت است. لکن غالباً بایستی کوشش کنیم که از علم قاضی، در قضایای مختلف، کمتر استفاده کنیم. اما آن‌جایی که انسان می‌بیند ظواهر امر طوری ترتیب داده شده است که به محکومیت ضعیف می‌انجامد؛ این‌جا، جای استفاده از علمِ قاضی است. دستگاه قضایی باید صبغه حمایت از مظلوم داشته باشد؛ همچنان که در دوره‌های مختلف و در کشورهای مختلف، دستگاههای قضایی صبغه‌های مختلفی داشتند. همین اروپاییهایی که این‌قدر به استقلال دستگاه قضایی‌شان تظاهر می‌کنند، در فیلمهایی که خودشان ساخته‌اند و در سینماها و سیمای ما نشان داده می‌شود، جریان قضا را در کشورهای اروپایی بازگو می‌کنند و همه چیز نشان دهنده آن است که قاضی به مُرِّ حق عمل نمی‌کند. مگر کسی از آنچه که در آن‌جاها می‌گذرد و در طول زمان گذشته است، خبر نداشته باشد؛ ولی ما خبر داریم که چه گذشته است و همین حالا- هم چه می‌گذرد. با وجودی که تظاهر می‌کنند، می‌بینید تاریخ اروپا پر است از داستانها و قضایایی که نشانگر این است که در برهه‌هایی طولانی از زمان، وظیفه اصلی دستگاه قضا در بسیاری‌از کشورها یا همه

کشورهای اروپایی و غربی، حمایت از طبقه اشراف و صبغه اشرافیگری بوده است. آنها جرایم بزرگ اشراف را نادیده می گرفتند و جرایم کوچک آحاد مردم را به شدیدترین وجه مورد مؤاخذه قرار می‌دادند. صبغه دستگاه قضایی ما، باید نقطه مقابل این باشد. قدرتمند، قدرت دارد؛ امّا این ضعیف است که باید رعایت مضاعف نسبت به او انجام گیرد. کسی که نشان داده است برای خدا حاضر است جانفشانی کند و حال در یک واقعه قضایی گیر افتاده است و نمی‌تواند درست حقّانیت خودش را بیان کند - چه برسد به اثبات آن - باید به او کمک کرد؛ به او باید نگاه مضاعف کرد؛ به او بایستی رسید، تا اگر حق است معلوم شود و اگر هم حق نیست که هیچ. اگر مبطل است و محق نیست، طبق قانون و عدل باید با او رفتار کرد؛ اما باید مواظب باشیم که حق گم نشود و عدل پایمال و فراموش نگردد. این، جزو افتخارات نظام جمهوری اسلامی خواهد بود. مبادا در گوشه و کناری، قضیه به عکس شود! در سالهای اوّل انقلاب، دستگاههای قانونی که انقلاب آنها را به وجود آورده بود به روستاها رفتند و زمینهایی را که صاحبانشان سالهای متمادی آنها را مطرود گذاشته و همزمان با پیروزی انقلاب گریخته بودند، بین مردم تقسیم کردند. در آن زمان به مردم روستایی سند داده نشد و حال صاحب زمین، مدّعی آمده و سند و بنچاق صد سال پیش یا پنجاه سال پیشِ دوران طاغوت را ارائه می‌دهد. این‌جا وظیفه دادگاه چیست و چه کار باید بکند؟ بنده این را به دستگاه قضایی عرض می‌کنم و فقط یک توصیه هم نیست. بنده از دستگاه قضایی می‌خواهم که نگذارید کسانی که زخم خوردگان و دشمنان انقلابند - و امروز هم چنانچه اندک فرصتی به دست آورند، از آن فرصت برای ضربه زدن به انقلاب استفاده می‌کنند - بیایند و بخواهند بافته‌های انقلاب را پنبه کنند. این، آن صبغه نظام و قضای اسلامی است. بحمداللّه قضات متدیّن، شجاع، انقلابی و مؤمن در دستگاه قضایی ما فراوانند؛ و بنده هم این معنا را تصدیق می‌کنم. نه فقط قضاتی که بعد از انقلاب آمده‌اند چنین ویژگیهایی دارند، بلکه پیش از انقلاب هم، قضات شریف، دارای شجاعت اخلاقی و پاکدامن را می‌شناختیم. خود من، از نزدیک و دور چنین کسانی را می‌شناختم که در همان دستگاه قضایی بودند؛ و این در حالی بود که دستگاه قضای دوران طاغوت، با سیاست غلط و با مدیریّت زشت و ناحق اداره می‌شد. آن روز کسانی در رأس قضا بودند که بویی از عدالت اسلامی نبرده بودند و ذرّه‌ای عواطف انسانی و صحیح در آنها وجود نداشت. کسانی که اوّلین پایه‌های دادگستری ایران را گذاشتند و کسانی که پایه‌های قدرت طاغوتی رضاخانی را مشیّد کردند، به جزایشان رسیدند؛ که «من اعان ظالماً سلطه‌اللّه علیه(۱۱)». آنها دستگاه قضا را در خدمت سلطنت پهلوی و در خدمت به اهداف خباثت‌آمیز و ظالمانه رضاخانی درست کردند. در دستگاه رضاخانی و در کشوری که در رأس جامعه رضاخان است، مگر عدالت معنا و مفهوم دارد؟ آن دستگاهِ قضایشان بود؛ آن دستگاهِ سیاستشان بود؛ آن دستگاهِ اطلاعات و تأميناتشان بود! معنی نداشت که قضا در آن وقت عادلانه باشد! همان برنامه‌ها و همان روشها، تا آخر دوران پهلوی، در این کشور بود. اما با وجود آن مدیریّت خبیث و فاسد، قضات مؤمن، عادل و شجاعی وجود داشتند که بعضی به رحمت خدا رفتند، بعضی شاید بازنشسته شدند، بعضی هم هنوز بحمداللّه در دستگاه قضا حضور دارند و عدّه‌ای هم بعد از انقلاب به این دستگاه پیوستند. دستگاه قضایی ما، دستگاهی است که از لحاظ آدمهای شایسته، کمبود ندارد. انسانهای خوب در این دستگاه فراوانند. قانون هم بحمداللّه هست. ریاست این دستگاه هم امروز، به فضل الهی، ریاست شایسته‌ای است؛ که انسان احساس می‌کند رضای خدا در این است. یک انسان فاضل، برجسته، مجتهد، زجر کشیده در راه انقلاب و نهضت، کتک خورده دستگاه ظلم و تشنه و عاشق عدالت در رأس این دستگاه قرار دارد. ما چیزی کم نداریم. امروز آن روزی است که دستگاه قضاوت جمهوری اسلامی باید یک دستگاه عدالت به معنای واقعی و حقیقی کلمه باشد. نباید بگذاریم درنگی به وجود آید. در داخل این دستگاه، تخلّف را باید بسیار بزرگ بشماریم. تخلّف در درون دستگاه قضایی، به اعتقاد بنده، تخلّف مضاعف است. «کمثل السفینهٔ تغرق و یغرق اهلها(۱۲).» خود قاضی اگر خدای ناکرده آن چنان باشد، خواهد لغزید و دیگران را خواهد لغزاند. این فرق می‌کند با کسی که خودش تنها می‌لغزد. اینها با هم متفاوتند. از جمله مواردی که در دستگاه قضایی مورد توجّه قرار گیرد، این است که باید مفاهیم اسلامی را به شکل شایسته‌ای زنده کنیم. امروز

دروغگوها در دنیا پرچمهای حقوق بشر بلند کرده‌اند و دغلکاران عالم زیر این پرچمها و شعارها پنهان شده‌اند. حقوق بشر در سایه عدل اسلامی و احکام اسلامی تحقّق پیدا می‌کند؛ و در دستگاه قضایی، حقوق بشر باید هوشیارانه - نه با معیارها و ضابطه‌های دروغینی که امروز غرب ارائه می‌کند؛ بلکه با معیارهای اسلام - مورد دقّت تمام قرار گیرد. ممکن است در گوشه و کنار جامعه ما، به‌وسیله آحاد مردم یا به‌وسیله دستگاهها، مواردی که از طرف اسلام حقیقتاً حقوق بشر شناخته شده است، نقض شود. باید دفاع از حقوق بشر، به‌وسیله قوّه قضاییّه انجام گیرد. اسلام حتی برای مجرمین هم حقوق قائل است. کسی حق ندارد به فردی که بناست اعدام شود، دشنام بدهد. دشنام چرا؟ مجازات او اعدام است. دشنام اضافه است؛ دشنام ظلم است؛ دشنام هتک حقِ اوست و باید جلوش گرفته شود. این، نحوه برخورد با فرد اعدامی است؛ چه برسد به زندانی؛ چه برسد به متّهم تحتِ تعقیب؛ چه برسد به آن کسی که حتّی تهمت درباره او واضح و ثابت نیست و فقط گمانی درباره او هست!باید حقوق انسان و حقّی که خدای متعال برای آحاد انسان معیّن کرده است، نسبت به همه افراد و در همه موارد، کاملاً رعایت شود. امیدواریم که خداوند متعال به شما توفیق دهد که این وظایف را انجام دهید؛ همچنان که بحمداللَّه تاکنون گامهای بسیار زیادی برداشته شده است. امیدواریم مسؤولین کشور و دستگاههای دولتی و مجلس شورای اسلامی، ان‌شاءاللَّه موفّق شوند که وظایف خودشان را نسبت به این قوّه - از لحاظ پشتیبانیها و رفع مشکلات مادّی - تا آن حدّی که در وسعشان هست، انجام دهند. امیدواریم که زحمات شما مشمول قدردانی ولیّ‌عصر ارواحنافداه و عجل اللَّه تعالی فرجه، قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --- ۱) مفاتیح الجنان؛ ادعیه ماه رجب. ۲) همان. ۳) همان. ۴) منظور معظمٌ له «مناجات شعبانیّه» است. ۵) آیت‌اللَّه محمّد یزدی (رئیس وقت قوّه قضائیه) ۶) . ۷) . ۸) بقره: ۱۷۹. ۹) حسّان‌بن‌ثابت انصاری» از شعرای بزرگ عرب متوفی به سال ۵۰ ه.ق ۱۰) . ؟ ۱۱) . ۱۲) .

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید مبعث

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ را به همه مسلمانان عالم و به ملت عزیز ایران و به شما حضّار محترم تبریک عرض‌می‌کنم. درباره اهمیّت این روز مبارک، اگر کسی بخواهد الفاظ و تعبیرات را به کار گیرد، شاید با هیچ بیانی نشود عظمت و اهمیّت مبعث را بیان‌کرد. زیرا الفاظ، در موارد متعدّد، به شکل مکرّر، در معانی مجازی به‌کار رفته‌است و این کشش را ندارد که انسان بتواند بزرگی این حادثه را با آنها بیان کند. شاید بشود گفت که مثلاًـ بعثت حضرت خاتم‌الانبیا صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، حادثه‌ای است که با اصل حادثه خلقت انسان باید مقایسه شود؛ این قدر با عظمت و مهم است. آنچه برای ما، به عنوان درس و استفاده از این حادثه و عید باید مطرح شود، پیام مبعث در حدّ درک و قدرت استفاده ماست. آنچه که به طور اجمالی می‌شود فهمید و گفت، این است که «بعثت نبیّ‌اکرم در قلمرو وجود فردی و تحوّل درونی انسان و همچنین در قلمرو حیات اجتماعی انسان و زندگی جمعی، هدفی را مشخّص و معیّن کرده‌است. در قلمرو وجود فرد - که اصل هم همین است که تحوّلی در انسان به‌وجود آید - آیاتی در کلام اللَّه آمده است. مثل این آیه شریفه سوره آل‌عمران: «لقد من اللَّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاًـ من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة(۱).» این تزکیه و آموختن کتاب و حکمت، همان تحوّل درونی انسان است. انسان برای این‌که به هدف خلقت خود برسد، باید به هدف بعثت انبیا درباره خود نائل شود. یعنی متحوّل گردد؛ درست شود؛ خوب شود و از آلودگیها و پستیها و عیبهاو هواجسی که در درون انسان است و دنیا را به فساد می‌کشاند، نجات پیدا کند. این، در قلمرو وجود فرد است. بعثت برای این است. در بیانی هم که فرمودند «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»(۲)، باز برگشتش به این است. «برانگیخته شده‌ام که مکرمتهای انسانی را کامل کنم.» یعنی تهذیب انسان؛ تزکیه انسان؛ انسان را به حکمت سوق‌دادن؛ او را از جهالت بساطت عامیانه به فهم و زندگی حکیمانه رساندن. این،

در مقوله فرد و در قلمرو حیات فردی است. در قلمرو حیات اجتماعی، چیزی که به‌عنوان هدف معیّن شده‌است، عدالت اجتماعی است. «لیقوم النّاس بالقسط(۳).». «قسط» با «عدل» فرق می‌کند. عدل یک معنای عام است. عدل همان معنای والا و برجسته‌ای است که در زندگی شخصی و عمومی و جسم و جان و سنگ و چوب و همه حوادث دنیا وجود دارد. یعنی یک موازنه صحیح. عدل این است. یعنی رفتار صحیح؛ موازنه صحیح؛ معتدل بودن و به سمت عیب و خروج از حد نرفتن. این، معنای عدل است. لکن قسط، آن‌طور که انسان می‌فهمد، همین عدل در مناسبات اجتماعی است. یعنی آن‌چیزی که ما امروز از آن به «عدالت اجتماعی» تعبیر می‌کنیم. این، غیر از آن عدل به معنای کلّی است. انبیا اگر چه حرکت کلّی‌شان به سمت آن عدالت به معنای کلّی است - «بالعدل قامت السّموات و الارض(۴)»؛ آسمانها هم با همان اعتدال و عدالت و میزان بودن سرِ پا هستند - اما آن چیزی که فعلاً برای بشر مسأله است و او تشنه آن است و با کمتر از آن نمی‌تواند زندگی کند، قسط است. قسط یعنی این‌که عدل، خُرد شود و به شکل عدالت اجتماعی در آید. «لیقوم النّاس بالقسط.» انبیا برای این آمدند. بشر نمی‌تواند در سایه بی‌عدالتی و رفتار ظالمانه و تجاوز و تعرّض و اتّکای به قلدری و زور زندگی کند. این، زندگی نمی‌شود. این، جهنّم است. انبیا آمده‌اند تا از محیط زندگی، بهشتی بسازند. البته اگر به چشم دقیق نگاه‌کنیم، این دومی هم که هدف انبیا در قلمرو زندگی اجتماعی است، مقدّمه‌ای برای رسیدن انسان به همان هدفی است که در قلمرو فردی وجود دارد. یعنی تحوّل درونی؛ درست شدن و انسانِ صحیح شدن. هر شیئی را شما در دنیا ملاحظه کنید، شکل صحیحش آن شکلی است که فایده مطلوب از آن عاید شود. انسان برای این نیامده است که به دیگران ضربه بزند، به دیگران حسادت ورزد، همه‌چیز را برای خود بخواهد، دیگران را محروم کند، از وجود او برای عالم و آدم شرّ صادر شود، به مسائل کوچک بچسبد و از کمال مطلوبها و آرمانها غافل گردد. برای اینها که انسان نیامده‌است! انسان آمده‌است تا خوب باشد، مفید باشد، حرکت کند و به سمت کمال برود. اگر چنین شد و به سمت کمال حرکت‌کرد و راه او برای خودش و دیگران مفید بود، آن انسان، تحوّل‌یافته و مزکّی است. اینها از اهداف بعثت است. آیا امروز که صدها زبان و حنجره و قلم در سطح دنیا، با پول دستگاههای استعماری کوشش می‌کنند که علیه معنویّت، دین، اسلام و هر جوشش اسلامی سخن بگویند و وانمود می‌کنند که همین نظم مادّی عالم، همین نظام قلدرانه‌ای که بر دنیا حاکم است، همین خوب است و لازم نیست اسلام بیاید و خدشه‌ای بر این نظام قلدرانه واردکند، بشریّت از چنان بعثتی مستغنی است؟ آیا امروز بشر نمی‌خواهد خودش را تزکیه کند؟ آیا برای بشریّت عیب نیست که آحاد بشر، در هر جا که هستند به فکر این باشند که راحتِ خود و رنج دیگران را دنبال کنند؟ برای بشریّت عیب نیست که آرمانگرایی در میان آحادش وجود نداشته باشد و همه به همان وضع موجود زندگی خودشان قانع باشند و اگر تکّه نانی دست کسی است، دو دستی آن را بچسبد که قلدرتری نیاید و از دست او نرباید و خودش به دندان نکشد؟ این وضعیت دنیا خوب است؟ آیا چنین نظمی و چنین نظام بین‌المللی‌ای برای بشریّت، بهشت موعود است؟ نباید علیه آن، برای اصلاح آن و برای ادب‌کردن آن هیچ کاری بشود؟ نباید بشریّت حرکتی کند و بعثتی انجام‌دهد؟ آیا امروز در دنیا، یا لااقل در بخشهای مهمّی از دنیا، به معنای حقیقی کلمه، «قانون جنگل» حکمفرما نیست؟ آیا از قسط هیچ خبری هست؟ نگاه کنید و سرتاسر دنیا و سطح این کره خاکی را ببینید. ملاحظه می‌کنید عدّه‌ای از مردم یک ملت چند میلیونی - بزرگ و کوچک و زن و مرد و بیمار و سالم و همه و همه - به‌وسیله عدّه‌ای دیگر جانشان گرفته می‌شود؛ خانه‌هایشان ویران می‌شود؛ عِرض و ناموس زنهایشان مورد تجاوز قرار می‌گیرد؛ دارو ندارند، غذا ندارند، آسایش ندارند، امنیت ندارند و هیچ تحرّکی هم به معنای واقعی کلمه در دنیا نیست! در حادثه تلخ و گریه‌آور بوسنی هرزگوین، آن عدّه‌ای که مردم را می‌کوبند، چه دلیلی برای این کار دارند؟ هیچ استدلالی برای این‌کار دارند؟ اگر استدلال قومی هم می‌داشتند، راهش این نبود. اگر استدلال دینی هم می‌داشتند، راهش این نبود. این‌که یک ملت را باید به کل نابود کرد و آحادش را به اردوگاهها کشانید - که دیگر هیچ چیزشان محترم نباشد - نشان‌دهنده توحّش و حکومت حقیقی قانون جنگل نیست؟ اگر آن روز که صربها به جان مسلمانان بوسنی افتادند، از اطراف دنیا - از اروپا، از امریکا، از آسیا و از کشورهای اسلامی

- به صورت جدّی واکنش نشان داده می‌شد و می‌رفتند آنها را ادب می‌کردند؛ نشان‌دهنده این بود که اگر در دنیا انحراف هست، رشد و سلامت هم هست. می‌بینیم که چنین امری اتّفاق نمی‌افتد. این، یک مثال بود. مثال دیگر، در همسایگی ما، کشور عراق با سابقه تاریخی است. امروز کسانی به‌عنوان صاحبان و مدّعیان دنیا، وارد خانه‌ای می‌شوند که متأسّفانه باید گفت «خانه بی‌صاحب است»! بمباران می‌کنند، می‌زنند، می‌کشند، آثار فرهنگی را از بین می‌برند، مردم بی‌گناه را نابود و مقدّسات را پایمال می‌کنند. این کشور، که امروز قربانی وحشیهای عالم است، ده برابر کشور آنها سابقه تاریخی و فرهنگی و عظمت باستانی دارد. کشوری ریشه‌دار است و پانزده، شانزده میلیون یا بیشتر، جمعیت در آن زندگی می‌کنند. کشور با فرهنگی است که از لحاظ سطح فرهنگ انسانی هم سطح قابل قبولی دارد. به‌خاطر چند نفر یا یک گروه انسان ناشایسته و انصافاً شریر که بر این کشور حکمفرما هستند، قدرتها به چه مناسبت به خودشان اجازه می‌دهند یک کشور و یک ملت را چنین مورد تعرض و تجاوز قرار دهند؟ این وحشیگری نیست؟ از آنها باید پرسید: استدلالتان چیست که می‌گویید «ما تصمیم گرفتیم عراق را ادب کنیم»؟ مگر شما که هستید؟ در دنیا، شما را چه کسی باید ادب کند؟ اگر شما به خودتان حق می‌دهید که در مسائل جهانی این‌طور وارد شوید و به خیال خودتان، بشوید متولّی شورای امنیت، که مصوبات شورا را به عمل درآورید، با اسرائیل چرا آن‌گونه‌اید؟ در مقابل جنایتی که امروز اسرائیل علیه فلسطینیها انجام می‌دهد، چرا چشمتان را بسته‌اید؟ این قانون جنگل نیست؟ این زورگویی نیست؟ این دنیا، دنیای متوحّش و جاهلی نیست؟ این دنیا احتیاج به بعثت ندارد؟ امروز دین خدا نیازِ این مردم نیست؟ اگر دین خدا مورد نیاز نباشد، کدام نسخه می‌تواند بشر را نجات دهد؟ کدام نسخه می‌تواند آن‌چنان قوی و قدرتمند در دل انسانها و مؤمنین نفوذ کند که بتوانند در مقابل قدرتهای گردن‌کلفت و زورمند دنیا بایستند؟ ببینید امروز مسلمانان در هر جا که هستند، چطور می‌ایستند! ببینید جمهوری اسلامی، به‌خاطر این‌که به فضل الهی و به قرآن مستظهر است؛ متّکی به خداست و مسؤولین و مردمش به خدا ایمان دارند، چطور در مقابل عربده‌کشیهای قلدرهای دنیا می‌ایستد! هیچ عاملی جز دین نمی‌تواند در مقابل دیوانگیهای دنیای امروز و قدرتمندان امروز دنیا بایستد. آن بعثت، امروز هم مورد نیاز است. بشریّت امروز، هم باید از درون متحوّل و تزکیه شود و هم نظم اجتماعی‌اش نظم عادلانه و قسط آمیزی گردد. امروز در دنیا قسط نیست، عدالت نیست. ظلم است و دنیا را از ظلم نسبت به ملتهای مظلوم پر کرده‌اند. من به شما برادران عزیزی که مسؤولان جمهوری اسلامی هستید، یک جمله می‌خواهم عرض کنم: شما می‌توانید در مقابل قدرتهای متّکی به‌زور قدبرافرازید؛ مشروط به این‌که با همه وجود، پای احکام نجاتبخش اسلام و تبعیت از احکام قرآنی بایستید و بی‌هیچ رودربایستی و بی هیچ ملاحظه از کسی، در این راه و صراط مستقیم حرکت کنید. آن‌وقت است که خوب می‌توانید ایستادگی کنید. این درسی است که اسلام به ما داد. این درسی است که امام بزرگوار، بعد از چهارده قرن، با منش و حرفهای خود به ما آموخت. علاج، این است. بی‌دلیل هم نیست که با امام این‌قدر دشمن بودند. هنوز هم با جمهوری اسلامی و با پرچم اسلام که در دست جمهوری‌اسلامی است، دشمنی می‌کنند؛ ولی با پرچم اسلام در دست آدمهای سازشکارِ وابسته و متعلّق به خودشان، هیچ کاری ندارند. از آنها هیچ واهمه‌ای ندارند، هیچ ترسی ندارند، هیچ ملاحظه‌ای ندارند و هیچ دشمنی‌ای ندارند. اما با جمهوری اسلامی چرا. با شخصیتهایش هم دشمنند، با ملتش هم دشمنند، با دولتش هم دشمنند، با رئیس‌جمهورش هم دشمنند، با مجلسش هم دشمنند، با احکام قضایی و مسؤولین قضایی‌اش هم دشمنند. با هر چه که این نظام را سرِپا نگه‌می‌دارد، دشمنند. حتّی با شعارهای شما هم دشمنند. آنها شعار امر به معروف و نهی از منکر را تمسخر می‌کنند؛ شعار حزب‌اللّهی گری را تمسخر می‌کنند و شما را متّهم می‌نمایند. اما حقیقت این است که همان امر به معروف و نهی از منکر و همان حرکت حزب‌اللّهی و همان پایبندی به اصول است که می‌تواند در مقابل انحرافها و خطاهای فاحش دنیای امروز بایستد. هیچ چیز دیگر نمی‌تواند. ملتها هم این را می‌خواهند. بعثت برای ما عید است. یعنی یک حرکت دوباره است. یک حرکت نوین است. این، معنای عید است. به یادآوردن آن چیزی است که قرنهای متوالی از یادهای ما رفته بود و امروز مسلمین، به برکت اسلام می‌توانند حیات دوباره پیداکنند. اگر دولتهای

اسلامی به اسلام متمسّک شوند، ملتها با همه وجود از آنها حمایت خواهند کرد.آن‌وقت است که می‌توانند در مقابل زورگوییها بایستند. امروز استکبار جهانی، هر کشوری را که در مقابل او دست به حرکتی بزند و منافعش را اندکی مورد تردید قرار دهد، توقّعش این است که همین کاری را که با عراق کرد بتواند با آن انجام دهد. چه چیزی مانع آنهاست؟ یک ملت زنده؛ یک ملت مقاوم و شجاع و ملتی که با دولتش همدست باشد. اگر حکّام روسیاه عراق می‌توانستند ملتشان را با خودشان داشته‌باشند، این، سرنوشتشان نمی‌شد. راه عظمت دنیای اسلام، امروز، برگشت به پیام بعثت است. خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم در این راه حرکت کنیم و معرفت دین و معرفت صراط مستقیم و توفیق تزکیه و حرکت به سمت قسط اجتماعی را به همه ما عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

------------ ۱) آل عمران: ۱۶۴ ۲) مکارم الاخلاق / طبرسی: ج۱ ص۳۶ ۳) حدید: ۲۵ ۴) الصّافی: ذیل آیه ۷ از سوره الرّحمن

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار سپاه پاسداران ونیروی انتظامی، به مناسبت سوم شعبان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار سپاه پاسداران ونیروی انتظامی، به مناسبت سوم شعبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاً این میلاد بزرگ و این عید متعلّق به همه حق‌خواهان وظلم‌ستیزان تاریخ را به شما و جوانانی که حقیقتاً بازماندگان معنوی و حقیقی حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام هستید تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم خداوند متعال، همه شما برادران عزیز و فرزندان حقیقی حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را در همین خطّ صحیح و مستقیم، باقی بدارد. یک مسأله بسیار مهم در باب ماجرای سیدالشهدا علیه‌الصّلاةوالسّلام مطرح است که به نظرمی‌رسد جای طرح آن نیز همین جلسه صمیمی باشد که شما پاسداران عزیز در آن گرد آمده‌اید. گرچه از دستگاهها و شهرهای دیگر هم، شاید برادران و خواهرانی در این جلسه حضور دارند؛ اما جلسه متعلّق به شما پاسداران است. این سؤال، تاریخی یا انسانی است و جای طرحش همین‌جاست. در زندگی حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، یک نقطه برجسته، مثل قلّه‌ای که همه دامنه‌ها را تحت‌الشّعاع خود قرارمی‌دهد، وجود دارد و آن عاشوراست. در زندگی امام حسین علیه‌السّلام، آن‌قدر حوادث و مطالب و تاریخ و گفته‌ها و احادیث وجود دارد، که اگر حادثه کربلا هم نمی‌بود، زندگی آن بزرگوار مثل زندگی هریک از ائمّه دیگر، منبع حِکَم و آثار و روایات و احادیث بود. اما قضیه عاشورا آن‌قدر مهم است که شما از زندگی آن بزرگوار، کمتر فراز و نشانه دیگری را به‌خاطر می‌آورید. قضیه عاشورا هم آن‌قدر مهم است که به زبان این زیارتی که امروز - روز سوم - وارد است، یااین دعایی که امروز وارد است، درباره حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، چنین آمده است که «بکته السماء و من فیها والارض و من علیها ولمّایطألا بتیْها». هنوز پا به این جهان نگذارده، آسمان و زمین بر حسین علیه‌السّلام، گریستند. قضیه این‌قدر حائز اهمیت است. یعنی ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی‌نظیر است، در آن روز اتّفاق افتاد. این، جریانی بود که چشمها به آن بود. به راستی این چه قضیه‌ای بود که از پیش تقدیر شده بود؟ «الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته.(۱)» قبل از این‌که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام چهره بنماید، با شهادت نامیده و خوانده می‌شد. به‌نظر می‌رسد که در این‌جا رازی وجود دارد، که برای ما آموزنده است. البته در باب شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، بسیار سخن گفته شده است - سخنان خوب و درست - وهر کس به‌قدر فهم خود، از این ماجرا چیزی فهمیده است. بعضی او را به طلب حکومت محدود کردند؛ بعضی او را در قالب مسائل دیگر کوچک کردند و بعضی هم ابعاد بزرگتری از او را شناختند و گفتند و نوشتند؛ که آنها را نمی‌خواهم عرض کنم. مطلبی که می‌خواهم عنوان کنم، این است که خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده عزیز تهدید می‌کند، از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار، پیش‌بینی شده است و وسیله مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خودِ اسلام و در خودِ این مجموعه، کار گذاشته شده است. مثل یک بدن سالم، که خدای متعال قدرت دفاعی‌اش را در خودِ آن کار گذاشته

است، یا مثل یک ماشین سالم، که مهندس و سازنده آن، وسیله تعمیرش را با خود آن همراه کرده است. اسلام یک پدیده است و مثل همه پدیده‌ها، خطراتی آن را تهدید می‌کند و وسیله‌ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را، در خودِ اسلام گذاشت. امّا آن خطر چیست؟ دو خطر عمده، اسلام را تهدید می‌کند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطراضمحلال داخلی است. دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها، با انواع سلاحها، موجودیّت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربناییِ عقیدتی‌اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار می‌دهد، که شما در مورد جمهوری اسلامی، این را به چشم دیدید و گفتند که «ما می‌خواهیم نظام جمهوری اسلامی را از بین ببریم». دشمنانی بودند از بیرون، و تصمیم گرفتند که این نظام را از بین ببرند. از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور. از بیرون نظام؛ ولو در داخل کشور. دشمنانی هستند که خودشان را از نظام، بیگانه می‌دانند و با آن مخالفند. اینها بیرونند. اینها غریبه‌اند. اینها برای این‌که نظامی را نابود کنند و از بین ببرند، تلاش می‌کنند. با شمشیر، با سلاح آتشین، با مدرنترین سلاحهای مادّی، و با تبلیغات و پول و هرچه که در اختیارشان باشد. این، یک نوع دشمن است. دشمن و آفت دوم، آفتِ «اضمحلال درونی» است. یعنی در درون نظام، که این مال غریبه‌ها نیست؛ این مالِ خودیهاست. خودیها ممکن است در یک نظام، بر اثر خستگی، بر اثر اشتباه در فهم راه درست، بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه‌های مادّی و بزرگ انگاشتن آنها، ناگهان در درون، دچار آفت‌زدگی شوند. این، البته خطرش بیشتر از خطر اوّلی است. این دو نوع دشمن - آفت برونی و آفت درونی - برای هر نظامی، برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده‌ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت، علاج، معیّن کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست. «جاهدالکفّارو المنافقین(۲).» منافق، خودش را در درون نظام قرار می‌دهد. لذا با همه اینها باید جهاد کرد. جهاد، برای دشمنی است که می‌خواهد از روی بی‌اعتقادی و دشمنی با نظام، به آن هجوم بیاورد. همچنین، برای مقابله با آن تفکّک داخلی و از هم پاشیدگی درونی، تعالیم اخلاقی بسیار با ارزشی وجود دارد که دنیا را به‌طور حقیقی به انسان می‌شناساند و می‌فهماند که «اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهووزینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد(۳)» تا آخر. یعنی این زر و زیورها، این جلوه‌ها و این لذّتهای دنیا اگرچه برای شما لازم است؛ اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید؛ اگرچه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شکّی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدفها را به فراموشی سپردن، بسیار خطرناک است. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن می‌گوید آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج‌البلاغه او نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اغلب سخنان و توصیه‌های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزشهای معنوی و والای بشری است. ماجرای امام حسین علیه‌السّلام، تلفیق این دو بخش است. یعنی آن‌جایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه آن تجلّی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود. یعنی خدای متعال می‌داند که این حادثه پیش می‌آید و نمونه اعلایی باید ارائه شود و آن نمونه اعلی الگو قرار گیرد. مثل قهرمانهایی که در کشورها، در یک رشته مطرح می‌شوند، و فرد قهرمان، مشوّق دیگران در آن رشته از ورزش می‌شود. البته، این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است. ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیمِ مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه. هم در جبهه مبارزه بادشمن خارجی و برونی؛ که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبانِ چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبیّ مکرّم اسلام صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌خواستند، و هم در جبهه درونی، که آن روز جامعه به‌طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته دوم، به نظر من مهمتر است. برهه‌ای از زمان گذشته بود. دوران سختیهای اولیه کار طی شده بود. فتوحاتی انجام شده بود. غنایمی به دست آمده بود. دایره کشور وسیعتر شده بود. دشمنان خارجی، این‌جا و آن‌جا سرکوب شده بودند. غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود. عدّه‌ای پولدار شده بودند و عدّه‌ای در طبقه اشراف قرار گرفته بودند.

یعنی بعد از آن‌که اسلام، اشرافیّت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سِمَتها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای نا شایست و نامناسب وارد شدند، که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که برای مهریه دخترانشان، به جای آن مهرالسّنه چهارصدوهشتاد درهمی که پیغمبراکرم صلی‌اللَّه علیه‌وآله‌وسلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام و مسلمانان صدراسلام مطرح می کردند، یک میلیون دینار؛ یک میلیون مثقال طلای خالص قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صحابیهای بزرگ، مثلاً مصعب‌بن‌زبیر و از این قبیل. وقتی می گوییم فاسد شدن دستگاه از درون، یعنی این. یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که بتدریج بیماری اخلاقی مسری خود - دنیازدگی و شهوت‌زدگی - را که متأسفانه مهلک هم هست، همین‌طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدامی کردکه به سراغ مخالفت با دستگاه یزیدبن‌معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتّفاق می‌افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن‌روز یزیدی مبارزه کند؟ در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به‌وجود آمد، که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه راحت‌طلبیِ فسادپذیرِ روبه تباهیِ میانِ مسلمانانِ عادّی و معمولی. این مهم است. یعنی حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می‌بینید بعد از شهادت امام حسین علیه‌السّلام، قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شد؛ امّا مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است؛ اما تلختر از آن، این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن، حالِ عکس‌العمل نشان دادن پیدا نکند. این، خطرِ بزرگ است. حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، کاری کرد که در همه دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با این‌که از دوران صدراسلام دورتر بودند، اراده‌شان از دوران امام‌حسن‌مجتبی علیه‌السّلام، برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه قیام مردم مدینه که به «حَرّه» معروف است، شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توّابین و مختار، تا دوران بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، مرتّب در داخل ملتها قیام به‌وجود آمد. این قیامها را چه کسی به‌وجود آورد؟ حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام. اگر امام حسین علیه‌السّلام قیام نمی‌کرد، آیا روحیه تنبلی و گریز از مسؤولیت تبدیل به روحیه ظلم ستیزی و مسؤولیت‌پذیری می‌شد؟ چرا می گوییم روحیه مسؤولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل این‌که امام حسین علیه‌السلام، از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگانِ اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدراسلام، همه اینها در مدینه جمع بودند و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین علیه السلام کمک کند. پس، تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه‌السلام، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام حسین علیه‌السلام، این روحیه زنده شد. این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درسهای دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است. این‌که «الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته»؛ این‌که از قبل از ولادت آن بزرگوار «بکته السماء و من فیها والارض و من علیها»؛ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در این عزای بزرگ مورد توجّه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه می کنید، اسلام را زنده شده حسین‌بن‌علی علیه‌السلام می دانید. او را پاسدارِ اسلام می‌دانید. تعبیر «پاسدار» تعبیر مناسبی است. پاسداری، آن وقتی است که دشمن وجود دارد. این دو دشمن - دشمن خارجی، و آفت اضمحلال درونی - امروز هم وجود دارد و شما پاسدارید. مبادا گمان شود که دشمن در خواب است! مبادا گمان شود که دشمن از دشمنی منصرف است! چنین چیزی ممکن نیست. دشمن ممکن است روزی نتواند دشمنی کند؛ که البته آن روز بلاشک برای نظام جمهوری اسلامی خواهد رسید. کما این‌که در همین دوران خودمان هم ملاحظه می‌کنید و می‌بینید که دشمنان همین حالا هم خیلی از دشمنیها را نمی‌توانند بکنند. البته خباثتهایی می‌کنند؛ اما ان‌شاءاللَّه روزی خواهد رسید که همین خباثتهای سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی و غیره را هم نتوانند بکنند. مثلاً فرض بفرمایید که برخی مایحتاج را که مورد نیاز جمهوری اسلامی است به ما نمی‌فروشند؛ امّا روزی که جمهوری اسلامی خودش آن مایحتاج را تهیه کند یا چیزی را متقابلاً- تهیه کند که آنها به آن محتاجند، دیگر خطر از بین رفته

است. امروز شما می‌بینید که دهها تلویزیون و رادیو و خبرگزاری، علیه جمهوری اسلامی سخن پراکنی می‌کنند. امّا روزی که صدای جمهوری اسلامی آن‌قدر قوی شود که اقطار عالم را بپوشاند، این تبلیغات هم اثری نخواهد داشت، یا حتّی دیگر تحقّق نخواهد پذیرفت. پس، دشمن هست. نباید گمان کرد که دشمن نیست یا خواب است. دشمن، بیدار است و منتظر که ما غفلت کنیم تا ضربه را بزند. البته دشمن، از هر دو نوع دشمنی استفاده می‌کند: هم می‌خواهد ما را از لحاظ نظامی یا سیاسی یا اقتصادی یا تبلیغاتی شکست دهد، هم نوع دوم ضربه را بزند. اگر اراده ما ضعیف شد و خدای نخواسته از درون تباه شدیم، ضربه خواهیم خورد. لذا، دشمن سعی می‌کند اراده ما را ضعیف کند. من می‌بینم امروز بسیاری از تبلیغاتی که انجام می‌گیرد، برای این است که اراده جوانان ما را ضعیف کنند. اراده شما جوانان مؤمن را در میدانهای نبرد و در دوران پیشرفت و مبارزات انقلابی دیدند و می‌خواهند آن را ضعیف کنند. باید مراقب باشید. همه باید مراقب باشند. مسؤولین هم باید مراقب باشند. مسؤولین تبلیغاتی هم باید مراقب باشند. نویسندگان و گویندگان هم باید مراقب باشند. این‌طور نباشد که نویسنده‌ای، برطبق سلیقه و مذاق خود، مطلبی بنویسد که معنای آن این باشد که جمهوری اسلامی از آرمانهای خودش دست کشیده و امروز دیگر بنا دارد با دشمن سازش کند! چرا چنین حرفی را، ولو مذاق و سلیقه شخصی اوست، بر زبان بیاورد یا بر قلم جاری کند؟ سلیقه کسی این است؛ باشد. منتها نظام جمهوری اسلامی، روالی و سیاست و حرکتی دارد. حرکت عمومی نظام که تابع سلیقه زید و عمرو نیست. این نظام، نظام انقلابی و اسلامی است و به طور قاطع، با دشمنان اسلام و انقلاب و با دشمنان مستکبر و کسانی که در طول مدّت عمر جمهوری اسلامی به آن ضربه زدند، همیشه قهر است و هیچوقت با آنها آشتی نخواهد کرد. بعضی ازروی کج سلیقگی حرفی می‌زنند. حتّی گاهی ممکن است در یک جمع کوچک هم کسی حرفی بزند؛ منتها از زبان بعضی اشخاص منتشر شود. آن‌گاه جوان ما، برادر مؤمن ما و پاسدار یا بسیجی مخلص ما که همه زندگی‌اش را در راه اهداف انقلاب گذاشته است، چه حالی پیدا می‌کند؟ جوانانی هستند که فرصت تحصیل را در میدان جنگ گذاشتند؛ فرصت کاسبی را در میدان جنگ گذاشتند؛ فرصت رفیق بازی را در میدان جنگ گذاشتند؛ فرصت التذاذات جوانی را - اگر اهلش بودند - در میدان جنگ گذاشتند و هشت سال، نُه سال در میدان نبرد، نه وقت تحصیل و نه وقت کاسبی کردن و نه وقت ثروت‌اندوزی پیداکردند. برای خاطر خدا، برای حفاظت از انقلاب و حفظ آرمانها و شعارهایی که امام در اختیار انقلاب گذاشته بود، عمرشان را صرف کردند. حالا، همین جوانان ناگهان ببینند که آقایی از گوشه‌ای برخاسته است، ریشی می‌جنباند و اظهار نظری می‌کند که خوب است ما برویم با فلان مستکبر و با فلان دشمن - به تعبیر امام «بافلان گرگ» - آشتی کنیم و در فکر ارتباطات باشیم! این چه حرفی است؟! شما حرف خودت را برای خودت نگهدار و حرف نظام را بگذار برای کسانی که مسؤولند حرف نظام را بیان کنند. من بارها عرض کرده‌ام، الان هم عرض می‌کنم که نظام جمهوری اسلامی، با دشمنان انقلاب، هرگز دلش صاف نخواهد شد. نگویند که ما امروز به فنآوری فلان‌جا یا علم فلان‌جا احتیاج داریم. من عرض می‌کنم که اگر دشمن درصدد دشمنی و ضربه زدن است، فنآوری و علم را با روی خوش نشان دادن و لبخند زدن، به شما نخواهد داد. دشمن، آنچه را که مورد نیاز شماست، آن وقتی به شما خواهد داد که در درون خودتان نشان بدهید می‌توانید با استغنای از او، زندگی را پیش ببرید. اگر این را نشان دادید، درها به روی شما باز خواهد شد. امّا اگر نشان دادید که چشمتان به دست اوست، بدانید درها به روی شما بسته خواهد ماند. روزی بر ما گذشت که به ما سیم‌خاردار هم نمی‌فروختند! خیلیها خبر ندارند که ما چه دورانهایی را گذراندیم. روزی بر ما گذشت که سبکترین و کم‌ارزشترین سلاحها و مهمّاتشان را به ما نمی‌فروختند و ما هم نداشتیم. دولت شوروی سابق، نه تنها به ما سلاح نمی‌فروخت، بلکه آنچه را هم که از جای دیگرخریده بودیم و می‌خواستیم از خاک شوروی عبور دهیم و به داخل کشورمان بیاوریم، اجازه نمی‌داد! چه چیز؟ سلاح اتمی را؟ سلاحهای پیچیده را؟ خیر! چیزی درحدِّ سیم خاردار را! یک روز چنین بود. یک روز دیگر هم دولتهایی پشت‌گردن هم صف کشیدند که مابه شما فلان سلاح و فلان سلاح و فلان سلاح پیچیده را می‌فروشیم. آن وقت ما گفتیم: «باید انتخاب کنیم. ما از همه نمی‌خریم!» این روز

را هم گذرانـدیم. آن روزی که نـداشتیم - آنهـا هم می‌دانسـتند نـداریم - آن وضـعیت بـود. امّـا روزی که جـوان مـا از درون خـود جوشـید؛ استعدادها زنده شد؛ کارگاهها به راه افتاد و همه فهمیدند که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک مجموعه هیأتی نیست که یک مشت بچه‌هایی که جایی نداشـته‌اند در آن جمع شـده و تفنگ به دست گرفته‌اند، وضع عوض شد. این را فهمیدند که سـپاهی ما، اگر در میـدان جنگ رزمنـده خوبی است، در میـدان علم هم آزمایشـگر و سازنـده و مخترع خوبی است. هنگامی که سپاه ما به نـوعی، ارتش مـا بـه نـوعی، جهـاد سازنـدگی مـا بـه نـوعی، و دسـتگاههای دیگر مـا بـه نـوعی، از اطراف راه افتادنـد و در صـحنه استعدادهای خود حرکت کردنـد، آن وقت دنیا هم پاره‌های جگر خودش را که به ما نمی‌داد، روی دست گرفت و به سـراغ ما آمد که مشتری پیـدا کنـد! ملت مـا به این‌که برود پیش کسـی التمـاس کنـد و به او رشوه بدهـد تا چیزی بگیرد، احتیاج نـدارد. ما به این احتیاج نداریم. ملت ما باید با استعدادهای خود، با نیروهای درونی خود و با تواناییهای مادّی و بشـری خود، روی پای خود بایسـتد، که بحمـداللَّه، تـا امروز هم ایسـتاده است. بحمـداللَّه مسؤولین کشور، این حالت را تشویق کردنـد. دولت، رئیس‌جمهور، مسؤولین و فرمانـدهان مـا، همـه در همیـن راه و خـط و بـا همیـن بینش حرکـت کرده‌انـد. مـا چـه احتیـاج داریـم که به فلاـن دولت اروپـایی یا غیراروپایی چیزی بگوییم که خوشامـد دل او باشـد یا ژست خوشامـد او را نشان دهیم تا به ما کمکی کند؟ ما به کمک آنها احتیاج نـداریم؛ آنهـا به کمک ما احتیاج دارنـد. آنها به نفت احتیاج دارنـد؛ آنها به این ملت شـصت میلیونی احتیاج دارنـد؛ آنها به دوستی یک دولت قوی در این منطقه حساس احتیاج دارنـد. البته دنیا، همه چیزش با تبادل است: چیزی بگیرند، چیزی بدهند. امّا این کارها باید با حفظ عزّت و کرامت و شـرافت این ملت صورت گیرد. بعضـی افراد، بدون توجّه به این مسائل، روحیه‌ها را تضعیف می کنند. این، همان مضطرب کردن درونی است. اسلام، با این هم مبارزه می کند. شما پاسداران با این هم باید مبارزه کنید. شما با آن خوره و موریانه‌ای که از درون به جان نظام اسـلامی می‌افتد و روحیه جوانان را تضعیف می‌کند، باید مبارزه و مقابله کنید. برادران و ملت عزیز! اسـتکبار، خصوصیاتی را از جمهوری اسلامی خوش نمی‌دارد؛ به رو و به زبان هم نمی‌آورد. در عین حال، مسائل دیگری رابه زبـان می آورد که بهانه است: موضوع کمک به تروریسم، یا نقض حقوق بشـر و یا ادّعاهایی از این قبیل، حرفهای مفت و بهانه‌های واهی است. خودشان هم می دانند. قضـیه اصـلی، چیز دیگری است. قضیه اصلی این است که چند موضوع مهم هست که جمهوری اسـلامی به آنها پایبنـد است. امریکا و طیف مسـتکبرین عالم، با اینها مخالفند: ما، در قضـیه فلسـطین، آشتی ناپذیریم. ما گفته‌ایم که فلسـطین از آنِ فلسـطینیهاست و دولت اسـرائیل که غاصب است، بایـد از بین برود و دولت فلسـطینیها سـرِکار بیایـد. این، یک مسأله اساسـی است. براسـاس این مسأله، بـا هر حرکتی که مخـالف این هـدف است، مخـالفت می‌ورزیم. مـا گفتیم: این‌که در دنیا، هرجا گروهی از مسـلمانان هسـتند، اسـتکبار خونشان را می‌ریزد و تضـعیفشان می کند، توطئه‌ای علیه اسـلام است و افشاگری کردیم. شما ببینید، امروز در دنیا انواع و اقسام تضـعیف مسلمین و قهر بر آنها وجود دارد. یک نمونه‌اش در بوسنی هرزگوین با آن شکل فجیع و فضیح است. یک نمونه‌اش در هند است؛ مسأله تخریب آن مسجد تاریخی و بزرگ، که جزو یادگارهای اسلامی است و برای نابود کردن و جریحه‌دار کردن احساسـات مسـلمین و خراب کردن روحیه مسـلمانان هنـد این‌کـار را کردنـد. در خبرهـا بـود که در هنـد، صهیونیسـتها به آن متعصّبین نادان کمک و برایشان برنامه‌ریزی می کننـد. این هم یک نمونه است. می‌بینید که دنیا در مقابل حرکت وحشـیانه‌ای که دنبالش هم این‌قـدر مسلمان‌کُشـی است، هیـچ نمی گویـد و سـکوت می کند. انگار نه انگار! کانّه هیچ اتفاقی نیفتاده است! در کجای دنیا چنین جسارتی نسبت به غیر اسـلام ممکن است بشود و هیـچ جنجالی به وجود نیایـد؟ ولو علیه مذاهب باطل یا مسالکی که در واقع مـذهب هم نیسـتند. در مورد اسـلام این جنجال به وجود نمی‌آید! یک نمونه دیگر در همین تاجیکسـتان است. برخی دولتها، کمونیسـتهای سابق را کمک و پشتیبانی می کنند تا خون مسـلمانان تاجیکستان را - که مسـلمانان خالص مؤمنِ خوبی هم هسـتند - بریزنـد، از خانه آواره‌شان کننـد و زنـدگی‌شان را تباه سازند. امّا احدی در دنیا حرف نمی‌زند. هزاران انسان از خانه و کاشانه‌شان آواره شده‌انـد. هیچ‌کس هیچ اهمیتی نمی‌دهد و صدایی ازمجامع بین‌المللی بلند نمی‌شود! یک نمونه‌اش در همین قضـیه

فلسطین است که شاهدید با مسلمانان چه می‌کنند. نمونه‌های متعدّد دیگری هم در اطراف دنیا اتفاق می‌افتد که خلاصه‌اش تضعیف روحیه مسلمانان و سرکوب کردن آنان است. ما که جمهوری اسلامی باشیم، در تمام این موارد ممکن است عملاً کاری از دستمان برنیاید و نتوانیم کمکی بکنیم؛ اما از لحاظ ایمان و احساسات و موضع سیاسی، همه‌جا در کنار مسلمانان مظلوم هستیم و نظرمان را با کمال صراحت و قاطعیت، در همه‌جا اعلام می‌کنیم. از این موضعِ جمهوری اسلامی ناراحتند، و می‌خواهند این را بکوبند. البته به صرفه‌شان هم نیست که صریحاً بیان کنند «ما با جمهوری اسلامی به‌خاطر این‌که همه‌جا مدافع مسلمانان است، دشمنی داریم». می‌دانند که این به نفع جمهوری اسلامی تمام می شود. لذا صریحاً این را اظهار نمی کنند. یک مسأله دیگر، نفی قلدری است. ما با قلدری مخالفیم؛ حال این قلدر هرکه می‌خواهد باشد و زورگویی او علیه هرکه می‌خواهد باشد. امریکا آن‌طرف دنیا نشسته است و می گوید من رهبر جهانم و می‌خواهم نسبت به مسائل دنیا اظهارنظر کنم! این قلدری است. ما می گوییم «شما بی‌خود می کنید که می‌خواهید در امور کشورهای دیگر دخالت کنید. شما کی هستید؟ بروید بنشینید مشکلات خودتان را برطرف کنید». خودشان تا گلو در مشکلات انسانی و اخلاقی فرورفته‌اند. در جامعه امریکایی امنیت نیست. کسی نمی‌تواند چند دلار در جیبش بگذارد و یک ساعت از شب رفته در خیابانها راه برود. مشکل امنیت خودشان را نتوانسته‌اند حل کنند؛ حالا می‌خواهند دنیا را آباد و اصلاح کنند! به شما چه! می گویند فلان قطعنامه سازمان ملل اجرا نشده است؛ ما باید بیاییم اجرا کنیم! به شما چه! شما کی هستید؟! ما با این رهبری‌ای که اینها در دنیا برای خودشان قائلند؛ با قلدری‌ای که اینها می کنند و با حضوری که در همه جای عالم پیدا می کنند، مخالفیم. هرجا نفت است، اینها حاضرند! هرجا تنگه و گذرگاه آبی حسّاسی است، اینها حاضرند! به پشتیبانی یک دانش و فنآوری پیشرفته - که آن هم متعلّق به همه بشریّت است و همه در ایجاد آن سهیم هستند؛ ولی اینها براثر قلدری آن را در اختیار گرفته‌اند - به همه دنیا می‌خواهند زور بگویند. ما در مقابل اینها ایستاده‌ایم و به هیچ‌وجه حاضرنیستیم این قلدری را - نه نسبت به خودمان و نه نسبت به ملت دیگری - قبول کنیم. مخصوص امریکا هم نیست. هرقلدر دیگری هم در هرجای دنیا که بخواهد قلدری کند، با همین واکنش مواجه است. ما البته در امور کشورها دخالت نمی‌کنیم؛ اما قلدریها را نفی می کنیم. قبول نمی‌کنیم که کشوری بخواهد نسبت به ملتهای عالم قلدری کند. بالاتر از همه اینها و مادرِ همه اینها، پایبندی به اسلام و مقرّرات اسلامی در داخل کشور است. این را حاضر نیستند تحمّل کنند. این را حاضر نیستند بپسندند و ببینند که ملتی با همه وجود ایستاده است تا قرآن راپیاده کند و به احکام اسلامی عمل نماید. قضیه اینهاست، برادران! قضیه اینهاست. دشمنی بر اثر اینهاست. خودشان هم می‌دانند که حقوق بشر در بسیاری از مناطق مربوط به خود آنها، بیش از همه جای عالم نقض می شود. خودشان هم می‌دانند که آنچه راجع به جمهوری اسلامی در زمینه نقض حقوق بشر می گویند، دروغ و تهمت است. خودشان هم می‌دانند که تهمتِ کمک به تروریسم، به خود آنها بیشتر می‌زیبد تا به جمهوری اسلامی. خودشان هم می‌دانند که ملت سرافراز ایران، شایسته احترام و تکریم است. ملتی است که عظمت و کرامت خود را در عمل ثابت کرده است، نه در ادّعا و توقّع از این و آن. خودشان هم می‌دانند که نظام جمهوری اسلامی، مردمی ترین نظامی است که امروز در اقطار عالم می‌شناسیم. صمیمیّتِ بین مردم و نظام، نزدیکی مسؤولین نظام با احساسات مردم - به‌خاطر این‌که از درون خود آنها برخاسته‌اند - و بی‌اعتنایی مسؤولین نظام به زخارف دنیا - که برای همه مسؤولان کشورهای دنیا یک امر عادّی است - از نکات برجسته نظام ماست. برای کدام مسؤول، در کدام گوشه از دنیا، التذاذ و شهوات و برخورداریها و دنیاطلبی، عیب به حساب می‌آید و او از آنها برخوردار نمی‌شود؟ در جمهوری اسلامی، به فضل پروردگار - هنوز که هنوز است و باید همیشه همین‌طور باشد - برای مسؤولین نظام، پرداختن به امور شخصی و دنیایی یک عیب است. نمی‌گوییم کسی علی‌رغم این، عمل نمی‌کند؛ اما آن کسی که می کند، می‌فهمد که کار خلاف انجام می دهد. این، مسأله خیلی مهمّی است؛ و بحمداللّه مسؤولین اصلی نظام هم، از این مسائل مبرّا هستند. آنها، این موضوعها را می‌دانند، امّا بهانه می گیرند. بهانه هم، آن مواردی است که عرض شد. دلیل واقعی دشمنی نیز همان است که گفته شد: «ومانقموا منهم الاان یؤمنوا باللّه

العزیزالحمید(۴).» من در جلسه‌ای که شما پاسداران عزیز در آن حضور دارید، غالباً مطالب زیادی هست که می‌خواهم در میان بگذارم. لذا صحبت، معمولاً طولانی می‌شود. آنچه را که به‌طور خلاصه به شما عرض می‌کنم این است که جوانان عزیز! در تاریخ، کم پیش می آید که عدّه‌ای از جوانان، در جامعه‌ای، چنین کار بزرگی بر دوششان گذاشته شده باشد. امروز این کار بزرگ بر دوش شما گذاشته شده است. صلاحیتهای خودتان راحفظ کنید و بنیه معنوی خودتان را از همه چیز عزیزتر بدانید. نمی‌گویم در مورد نیازهای زندگی، دلتان هیچ‌گونه درخواست و خواهشی نداشته باشد؛ نه. شما که فرشته نیستید. بشر، نیازهایی دارد. اما عرض می‌کنم: آن‌جایی که معارضه پیش می‌آید، آرمانها را مقدّم بدارید. نیازها، همه زندگی نشود. نیازها، تعیین کننده در رفتار نشود. تعیین کننده در رفتار، آن مجاهدتی باشد که امروز بردوش شماست. شما نمی گویید که «جوانان میدان جنگ در آن برهه - آنهایی که شهید شدند - یک دوران استثنایی داشتند و گذشت. جنگ تمام شد؛ آن دوران هم تمام شد». عین همین حرف، در دوران جمهوری اسلامی وجود دارد. امروز شما موظّفید و باید این نظام را حفظ کنید؛ آن هم پیراسته، سالم، به شکل خالص و به همان شکلی که بشود آن را به ولیّ‌عصر ارواحنافداه تحویل داد. این، وظیفه بزرگ شما جوانان مؤمن است. البته این وظیفه، مخصوص پاسداران نیست. پاسدار و غیر پاسدار، همه این وظیفه را دارند. اما پاسداران، در طول این آزمایشهای دشوارِ دورانهای گذشته، نشان دادند که دراین راه، از همه صادقتر، ثابت‌قدم‌تر و آماده‌ترند. جوانان مؤمن بسیجی ما نشان دادند که می‌توانند در این مراحل عظیم، به معراج بروند. شما میدان جنگ راپشت سرِ خودتان گذاشتید. روزها و شبها، حالاتِ خوش معنوی راپشت سرخودتان گذاشتید. من به شما عرض می‌کنم: ای به معراج رفتگان! امروز که وارد زندگی معمولی شدید، مبادا دستاورد آن معراج را از دست بدهید! مبادا آنچه را که در آن‌جا با همین بینش معنوی احساس کردید، فراموش کنید! حجّت خدا هم بر شما تمام است. آن مناظر معنوی را که شما از دریچه عبادت و ذکر و مناجات، در چنان دورانی مشاهده کردید، همه کس نمی‌بینند. چشمهای مادّی، این چیزها را درک نمی کنند و نمی‌بینند؛ اما شما دیدید. حجّت بر شما تمام است. خودتان را حفظ کنید. این راه را حفظ کنید. این شرف وآبرویی را که بحمداللّه خودتان کسب کردید و به برکت مجاهدتها، به جمهوری اسلامی و به ملت ایران هم شرف و افتخار دادید، حفظ کنید. اینها را برای خودتان و برای اسلام و برای جمهوری اسلامی و برای ملت ایران نگه دارید و بدانید که ولیّ‌عصر ارواحنافداه وعجل اللّه تعالی فرجه الشّریف، بلاشک متوجّه و مراقب حال شماست و خوبان را دعا می‌کند. ادعیه زاکیه آن بزرگوار، برای هرکس، از یک دنیا بیشتر ارزش دارد. کاری کنیم که ان‌شاءاللّه مشمول دعای آن بزرگوار قرار گیریم و روح طیّب و طاهر امام بزرگوارمان از ما راضی باشد. من یک بار دیگر از همه شما عزیزان، بخصوص آنهایی که از راههای دور آمده‌اند، خاصه پاسداران و علی‌الخصوص جانبازان عزیزی که در جلسه تشریف دارند، تشکّر می‌کنم و از پروردگار عالم برای شما فضل و لطف او را درخواست می‌نمایم. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللّه‌وبرکاته. ------------------------------

--- ۱) مفاتیح‌الجنان: دعای سوم شعبان ۲) توبه: ۷۳. ۳) حدید؛ ۲۰. ۴) بروج: ۸.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و قشرهای مختلف مردم درروز نیمه شعبان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و قشرهای مختلف مردم درروز نیمه شعبان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاًـ سالروز این میلاد مبارک و این عید سعید را به همه مسلمانان عالم، بلکه به همه حق طلبان و مظلومان روی زمین و به ملت شریف و عزیز ایران و شما حضّار محترم؛ بخصوص میهمانان دهه فجر تبریک عرض می‌کنم. آنچه که در باب این میلاد مبارک به طور دائم باید مورد توجّه باشد، این است که امام زمان علیه سلام‌اللّه، رمز عدالت و مظهر قسط الهی در روی زمین است. به همین جهت است که همه بشریّت، به شکلی انتظار ظهور آن حضرت را می‌کشند. البته مسلمانان به صورت مشخّص، این انتظار

بزرگ را معلوم و تحدید کردند و شیعیان نسبت به شخصی که این لباس بر قامت او دوخته شده است، آگاهیهای روشن و مشخّص کننده‌ای هم دارند. لذاست که موضوع امام زمان عج اللّه تعالی فرجه الشّریف، با این دید، نه مخصوص شیعه و نه حتی مخصوص مسلمین است. بلکه انتظاری در دل همه قشرهای بشر و ملتهای عالم است. امیدی است در دل بنی‌آدم؛ که تاریخ بشریّت به سمت صلاح حرکت می‌کند. این امید، به بازوان قوّت می‌بخشد، به دلها نور می‌دهد و معلوم می‌کند که هر حرکت عدالتخواهانه‌ای، در جهت قانون و گردش طبیعی این عالم و تاریخ بشر است. به همین خاطر است که وقتی ملت ما، قبل از پیروزی انقلاب به مبارزات مشغول بودند، احساسشان این بود که در جهت پیشرفت به سمت آرمان بشریّت حرکت می‌کنند . بعد از پیروزی انقلاب هم احساس ملت ایران این است که هر حرکت و هر اقداممان؛ هر مبارزه‌ای که کردیم و هر رنجی که تحمّل نمودیم، در جهت مقصودی است که میان آحاد بشر و همه اهل معرفت مشترك است. مقصود، استقرار عدالت، و هدف، رسیدن به عدل برای بشر است. و اسلام این عدل را تأمین می‌کند. آنچه که من امروز به مناسبت این میلاد مسعود و اجتماع شما حضّار محترم و برادران و خواهران در نظر دارم عرض کنم، نکته‌ای در باب مسائل مربوط به انقلاب است. آن نکته این است که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، امیدی در دل ملتها و مبارزان مسلمان در همه جای عالم پدید آورد؛ دلهای مرده را زنده کرد و هرچه علیه اسلام و بلکه علیه مطلق دین، تبلیغ و فعالیت و تلاش شده بود، آنها را از ذهن و عملِ ملتهای مبارز در سراسر دنیا زدود و از بین برد. لذاست که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در اطراف عالم نهضتهای انقلابی پدید آمد، یا اگر هم قبلاً بود، اوج گرفت و شتاب پیدا کرد. علاوه بر این، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، وقتی جوانان و غیرتمندان یك ملت می‌خواستند مبارزه‌ای را علیه ظلمی که بر آن ملت و در منطقه خودشان حاکم بود، آغاز کنند، به دنبال تفکّرات چپ می‌رفتند. از چپیها الهام می‌گرفتند و از آنها جزوه و نوشته و دستورالعمل دریافت می‌کردند. هر جای دنیا که نهضت یا مبارزه‌ای علیه ظلم وجود داشت، شما می‌دیدید یك صبغه چپ در آن هست، یا سعی می‌شد این صبغه چپ به نحوی به آن داده شود. چنین تصوّر می‌شد که بدون ارتباط و اتّصال با یك تفکّر یا با یك مکتب - که آن هم مثلاً مکتب مارکسیزم بود نمی‌شود مبارزه‌ای را سازماندهی و هدایت کرد و به پیروزی رساند! امّا بعد از آن‌که انقلاب اسلامی پیروز شد، دیدیم در هر نقطه عالم که یك حرکت انقلابی و یا حرکت غیورانه‌ای در مقابل ظلم و جور انجام می‌شود، صبغه مذهب پیدا می‌کند. حرکتهای مذکور در کشورهای اسلامی، صبغه اسلام به خود می‌گرفت و در کشورهای غیراسلامی، گرایش به یك مذهب دیگر را در خود داشت. ما حتّی در اوایل پیروزی انقلاب، مبارزاتی را مشاهده کردیم که قبل از آن، گرایشهایشان مارکسیستی بود؛ امّا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نه این‌که آن گرایش مارکسیستی به کلّی از بین برود، ولی یك رگه مذهبی هم در آن به وجود آمد و یا یك عنصر مذهبی هم در آن وارد شد. این همه، از تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی ایران، پس از پیروزی خود، از یك طرف به مبارزان دنیا امیدداد و دلهای غیرتمندانی را که می‌خواستند با ظلم و جور و نامردمی در هر نقطه عالم مبارزه کنند زنده کرد و از طرف دیگر، هویّت اسلامی را به ملتهای مسلمان برگرداند. در این هیچ شکّی نیست. این تأثیر مثبتی بود که انقلاب اسلامی در همه جای دنیا گذاشت. اما همزمان با این تأثیر، یك تأثیر دیگری هم در دنیا به جانهاد و آن این بود که دشمنان جبهه اسلام را بیدار کرد و به آنان تجربه داد! دشمن کیست؟ جبهه ضدّ اسلامی است؛ استکبار است؛ همان که ما به آن «استکبار» می‌گوییم؛ قدرتهای مسلّطِ عالم. یك روز مظهر استکبار، امریکا و شوروی بودند. امروز که شوروی نیست، امریکا در رأس استکبار قرار گرفته است. قدرتهای مرتجع، قدرتهای ضدّ مردمی، قدرتهای متجاوز، قدرتهایی که ملتهای ضعیف را در مشت خود می‌خواهند و دنیا را متعلّق به خود می‌دانند، همه در جبهه استکبار ثبت نام کرده‌اند و اسلام و انقلاب اسلامی با اینها روبه‌روست. اینها بعد از انقلاب اسلامی، مجرّب شدند و تجربه پیدا کردند. وقتی انقلاب اسلامی پیش آمد، استکبار هیچ تجربه‌ای نسبت به حرکتهای عظیم اسلامی نداشت. در گذشته حرکتهای نامنسجمی پیش آمده بود؛ اما این انقلاب و این مبارزه، واقعه و حرکت عظیمی بود که استکبار در مقابلش غافلگیر شد. ما در اوان پیروزی انقلاب اسلامی به

خوبی مشاهده می‌کردیم که دشمن، حیرت‌زده و گیج است و نمی‌فهمد چه اتّفاق افتاده است. در حقیقت، استکبار نمی‌توانست تحلیل درستی از آنچه که واقع شده بود پیدا کند. امّا بعد از آن‌که جمهوری اسلامی تشکیل شد، مبارزه ملت ما با آن قدرت ادامه پیدا کرد؛ جنگ تحمیلی پیش آمد؛ مقاومت این ملت پیش آمد؛ رهبری قاطعانه امام خود را در میدانهای مختلف نشان داد و پیوند اسلامی میان مردم و امام، ابعاد مختلف خودش را شناساند؛ دشمن بیدار و هشیار شد و تجربه پیدا کرد. این نکته، برای ما ملت ایران و نیز برای مسلمانان در سایر نقاط عالم، مهمّ است. با این حال، مسلمانان در سایر نقاط عالم باید توجّه کنند که مبارزات اسلامی، مثل یک جنگ نظامیِ سنّتی و کلاسیک است. عیناً مشخّصات همان برخورد را دارد. در جنگ نظامی، وقتی می‌بینید دشمن حرکتی ابتکاری از خود نشان می‌دهد، سعی می‌کنید ضدّ آن حرکت را انجام دهید. همین که دشمن سلاح جدیدی به دست می‌آورد، سعی می‌کنید ضدّ آن سلاح را فراهم کنید. او تانک برای خود فراهم می‌کند، شما ضدّ تانک فراهم می‌کنید. او هواپیمای جنگی برای خود تحصیل می‌کند، شما ضدّهوایی درست می‌کنید. به معنای دقیقتر، هر حرکتی را که دشمن انجام داد شما می‌نشینید، فکر و تلاش می‌کنید و باابتکار و هوشمندی، حرکت مقابل او را انجام می‌دهید. در مبارزات اسلامی نیز همین‌طور است. در نهضت اسلامی نیز همین وضع وجود دارد. دشمن چون نسبت به انقلاب اسلامی تجربه پیدا کرده است، روشهای جدیدی را به کار می‌گیرد. لذا مسلمانان عالم باید هشیار باشند. می‌بینید دشمن در کشورهای مختلف اسلامی چگونه عمل می‌کند؟ می‌بینید امروز دشمن در بوسنی هرزگوین چطور عمل می‌کند؟ یکی حرکت صربهاست، یکی هم حرکت امریکا و اروپا که با سکوت خودشان، با بی‌اعتنایی خودشان، با تظاهر به اهمیت دادن و در واقع اهمیت ندادن، به نسل کُشی توسط صربها کمک می‌کنند. این، یک شیوه حرکت از طرف دشمن است؛ کار نوی است که دشمن انجام می‌دهد. در قضیه فلسطین می‌بینید که دشمن چه روشهایی را به کار می‌گیرد؟ در مقابله با نهضتهای اسلامی در کشورهای مختلف، مثل الجزایر و جاهای دیگر هم می‌بینید که دشمنان جهانی و عوامل بومی آنها چگونه حرکت می‌کنند؟ در هندوستان به گونه‌ای، در تاجیکستان به نحوی و در کشورهای مختلف، هر کدام برحسب موقعیت، به نوعی. دشمن برای برخورد با نهضتهای اسلامی به طور دائم در حال طرّاحی است. مسلمانان هم باید اذهان خودشان را هدایت کنند؛ با یکدیگر به مشورت بپردازند؛ از تجربه‌های هم استفاده ببرند؛ راهها را در مقابل یکدیگر باز، و به هم کمک کنند تا برای مقابله راههای جدیدی بیابند. ای بسا تجربه‌ها که ما را به ابتکارات جدیدی دعوت می‌کنند! به هر حال، اینها مربوط به سطح جهان است. در داخل جمهوری اسلامی؛ در داخل ایران اسلامی که مرکز توجّه خصمانه دشمن است، دشمن از تجربه‌های خود حداکثر استفاده را می‌کند. لذا ما ملت ایران باید هشیار باشیم. دشمن چند نکته را برحسب تجربه فهمید و دانست که اینها نقاط اصلیِ پیشرفت انقلاب اسلامی است و باید با اینها مقابله کند. یک نکته، امام، آن رهبر عجیب، استثنایی و عظیم‌القدر بود. دشمن متوجّه شد که نفوذ رهبری در ایران اسلامی چه می‌کند و چگونه این رابطه محبت آمیز میان رهبر و ملت، در میدانهای مختلف گره‌گشا و باز کننده راههاست. دشمن دید که نفوذ امام رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه، چگونه مردم را در همه میدانها، مقابل دشمن بسیج می‌کند. این، نکته‌ای بود که دشمن روی آن تکیه کرد. تجربه‌ای که دشمن پیدا کرد این بود که باید شخص امام امت رضوان‌اللَّه تعالی‌علیه و مطلق رهبری اسلامی - یعنی همان چیزی که در معارف انقلاب و معارف اسلامی با عنوان «ولایت فقیه» شناخته شده است - را زیر سؤال ببرد. لذا بیشترین تبلیغات دشمن، علیه امام بود. منتها به شکلی هدایت شده، دقیق و البته بی فایده! امروز هم ایادی دشمن، در اطراف عالم و داخل ایران، علیه امام‌تبلیغ می‌کنند. منتها به نام امام کاری ندارند؛ چون می‌دانند که به نام امام نمی‌شود نزدیک شد و به آن جسارت کرد. لذا به راه و عملکرد امام حمله می‌کنند و گذشته انقلاب را زیر سؤال می‌برند. این قلمهای مأجور و مزدور و یا غافل - از این دو خارج نیست - که در یک مقاله، سالهای اوّلِ انقلاب را به کلی زیر سؤال می‌برند، مقصودشان چیست؟! اینها با چه کسی طرفند؟! با امام؟! مگر رهبری امام نبود که ده سال به این ملت کمک کرد تا بتواند دشوارترین راهها را بپیماید؟ چه کسی می‌توانست کشور ویران شده‌ای را که ایادی دشمن و رژیم فاسد پهلوی آن را به خاک سیاه

نشانـده بودنـد و در دل آن، جنگ خانمان برانـداز و ویرانگری پیش آمده بود، حفظ کند و به پیش ببرد؟ چه کسـی ممکن بود این کار را بکنـد؟ این، رهبری امام بود. و حال رهبری امام و رهبری اسـلامی را زیر سؤال می‌برنـد؛ اصل مفهوم رهبری فقیه و حاکمیت دین‌شـناسان را زیر سؤال می‌برنـد. فقیه یعنی چه؟ فقیه یعنی کسـی که دین را می‌شـناسد و راهی را که دین برای مردم ترسیم کرده است تا بتوانند سعادت و خوشبختی و آزادی و خوشی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، می‌شناسد و در مقابل مردم می‌گذارد. فقیه یعنی حـاکمیت انسـانی که یـک منطق عقلانی پشت‌سـرش هست و اسـتدلالی محکم دارد. حاکمیت چنین انسانی را، حاکمیت یک نظامی یـا یـک سـرمایه‌دار، یـا حـاکمیت یـک سیاسـتمدارِ حزبیِ حرفه‌ای نـدارد. مقالاـت خـارجی، تبلیغـات خـارجیِ خبرگزاریها، مطبوعات، رادیوها، تلویزیونها و مزدوران داخل کشور، این را زیر سؤال می‌برنـد. البته کشور ما به فضل الهی کشور آزادی است. ما نمی‌گـذاریم مزدوران بـا کارهـای خودشـان این آزادی را مـتزلزل کننـد. بعضـی می‌خواهنـد به گونه‌ای بنویسـند که مـا جلوشـان را بگیریم! نه؛ بگـذار بنویسـند! بعضـی می‌خواهنـد در نوشـته‌هایشان درمطبوعـات به مـا فحش بدهنـد و مـا به جنـگ بـا آن مطبوعـات تحریک شویم تا بعـد در دنیا بگوینـد: «ببینید جمهوری اسـلامی آزادی ندارد!» نه؛ ما فریب نمی‌خوریم. ما در بحبوحه جنگ که در هیچ کشوری آزادی مطبوعات به آن شـکل نیست، آزادی مطبوعات داشتیم. امروز شـما نگاه کنید ببینید تعداد روزنامه‌ها و مجلّاتی که در ایران منتشر می‌شود، چقـدر است؟ در کدام کشور با ظرفیتهای کشور ما، این همه روزنامه و مجلّه منتشـر می‌شود؟ هرچه هم دلشـان می‌خواهـد می‌نویسـند! همین مطـالبی که درباره‌شـان صـحبت کردم، در مقالاـت مجلّه‌هـا وجود دارد. البته مردم، غالباً اطّلاع ندارنـد که اینها چه می‌نویسـند! علّتش هم این است که مردم اعتنایی به مزدوران ندارنـد و وقتشان را صـرف آن نمی‌کننـد که چنان نوشـته‌هایی را بخواننـد. امّا آنها می‌نویسـند و ما خبر داریم. پس شـما ملت عزیز هم بایـد بدانیـد که برای چه می‌نویسـند و هـدفشان چیست. دشـمن از نفوذ و شخصیت امام و نفوذ رهبری دینی، در هر زمانی به شدت صدمه خورده و داغدار است. یکی از نقاطی که دشـمن می‌خواهـد با آن مقابله کند، رهبری و نفوذ آن است. نقطه دومی که دشـمن روی آن سـرمایه‌گذاری می‌کند، جوانان است. در ایران اسـلامی، جوانـان مـا در کوره انقلاـب، افرادی پارسـا بارآمدنـد. پارسایی جوانان ما بی‌نظیر یا لااقل کم نظیراست. بنـده که نظیری برای آن سـراغ نـدارم! جـوانِ‌بری از آلودگیهـای مختلـف و پـاک از شـهوات، وارد میـدانهای خطر می‌شـود؛ همه چیز را رها می‌کنـد؛ آسـایش و راحتی را کنار می‌گـذارد؛ به فکر حرکتی الهی است واحساس می‌کنـد بار مسؤولیت بر دوش اوست. دشـمن با چنین جوانی به شدّت مخالف است. به همین سـبب کوشش می‌کند تا جوانان ما پارسا نمانند. امروز باندها و دستهایی را می‌شناسیم که به شـکل یک گروهک، می‌خواهنـد جوانان را فاسـد کنند. البته ما با چنان باندها و دسـتهایی برخورد می‌کنیم و با آنها که نسـل جوان را تهدیـد می‌کننـد، شدیداً مبارزه خواهیم کرد. نقطه دیگری که برای دشـمن بسیار مهمّ است، موضوع مردمی بودنِ دولت و مجلس و مسؤولاـن کشور است. در کشورهـایی که مثلاً دمکراسـی وجود دارد، اگر شـما نگاه کنیـد، می‌بینیـد غالباً دولتمردان یا از سرمایه‌داران و یا وابسته به سـرمایه‌دارانند و مجلسـهایشان را غالباً افراد متنفّذ، پولدار، قدرتمند و زور دار پر می‌کنند. در کشورهایی هم که دم از دمکراسـی می‌زننـد، وضع به همین گونه است. در کشورهـای معروف و نـام آشـنای جهـان، غالب کسانی که در رأس حکومتها قرار می‌گیرند از خانواده‌ها و قشـرهای شناخته شده سیاسی، مالی، نظامی و یا اشخاص وابسته به طبقات دارای زر و زورند. در ایران اسـلامی این گـونه نیسـت. مجلس شـورای اسـلامی متّکی بـه عناصـری از متن مردم است. یـک معلّم، یـک کشـاورز، یک روحانی، یک پزشک، یک کاسب یا یک دانشـجو، به یک منطقه انتخاباتی رفته است و مردم او را شـناخته‌اند، به او رأی داده‌انـد و به مجلس شورای اسـلامی وارد شده است. دولت جمهوری اسلامی نیز همین‌طور است. کسانی که در رأس مسؤولیتهای دولتی قرار دارنـد، افرادی هسـتند که عمر و جوانی خودشـان را در مبارزات و سـختیها و شدایـد گذرانده‌انـد. مثل رئیس‌جمهور عزیز ما؛ همین شخصـیت برجسـته‌ای کـه عمر و جـوانی‌اش را در راه مبـارزات گذاشـته است. همکـاران او هم کسانی‌انـد که سوابـق مبـارزاتی و یا قابلیّتهـا، آنها را به سـمت مسؤولیتها کشانـده است. هیچ‌کـدامشان به یک خانواده ثروتمنـد، به یک مجموعه اشـرافی، به یک فامیل

مشهور ریشه‌دار قدیمی، به یک کمپانی و یا به قشری از قشرهای دارای زر و زور، وابسته نیستند. همه از مردمان معمولی و انسانهای سالم و صادقند. مهندسی، دکتری، آدم کار کرده مجرّبی را آورده‌اند و مشغول کار کرده‌اند. این هم یک نکته است که دولت، دولتی مردمی است. لذا مردم، هم مجلس، هم دولت و هم مسؤولین را دوست می‌دارند؛ چون می‌بینند که اینها از جنس خودشان هستند. روی این نقطه هم، دشمن فعالیت می کند. دشمن تلاش می‌کند دولت و مسؤولین را در چشم مردم از صلاحیت و ابهّتِ لازم ساقط کند. این، کارِ دشمن است. تخصّص دشمن در این است که خبرها را تحریف کند و واقعیتهارا دروغ جلوه دهد. نقطه دیگری که دشمن روی آن تلاش می‌کند، روحانیت است. روحانیون چون در بین مردم محبوبیت و نفوذ و شخصیت داشتند، توانستند در دوران اختناق، پیام مبارزه را تا اعماق جامعه پیش ببرند و همه را از نظرات امام مطّلع کنند. روحانیت مبارز این کار را کرد. مردم، روحانیت را دوست می‌داشته‌اند و به آنها اعتماد دارند. این اعتماد و ابراز محبت به روحانیون در کشور ما، یک سنّت مربوط به طول قرنهاست. روحانیت اسلام در داخل کشور ما، متّکی به مردم است و هیچ وقت وابسته به قدرتها نبوده است. امروز هم روحانیون به هیچ قدرتی وابسته نیستند و صددرصد مردمی‌اند. مردم ما همیشه قداستی برای روحانیت قائل بوده‌اند و بحمداللّه، امروز هم قائلند. مردم، روحانیت را مجموعه‌ای پاک و سالم و قابل اعتماد می‌دانند. می‌بینیم دشمن، از تجربه‌های خود در این زمینه، استفاده می کند. دشمن می‌فهمد که باید روحانیت را در چشم مردم، از حیثیّت و اعتبار انداخت. همه تلاششان این است! تبلیغات می کنند، دروغ می گویند، اگر مسأله کوچکی را در جایی پیدا کنند، چندین برابر بزرگ می‌کنند و برای این‌که روحانیت را از چشم مردم بیندازند، خوبیها و گذشتها و فداکاریها را نمی گویند. علم و دانش روحانیت را انکار می‌کنند و تقوای آنها را منکر می‌شوند؛ همچنان که پنجاه سال، در دوران رژیم پهلوی هم از این کارها می‌شد. روحانیت، که مجموعه‌ای علمی و تقوایی است، به وسیله بلندگوهای رژیم پهلوی، فاقد علم و تقوا معرفی شده بود. امروز هم همان تبلیغ کذا انجام می گیرد. اینها مجموعه کارهایی است که دشمن انجام می‌دهد. ملت ایران، به برکت دین و هشیاری و وحدت کلمه، توانسته است تا امروز از همه موانع بگذرد. مواظب باشید و این هشیاری را حفظ کنید. این هشیاری که از اعتقاد و ایمان دینی سرچشمه می گیرد، ما را به نکاتی از جمله «وحدت کلمه» توجه می‌دهد. این هشیاری را باید با همه وجود و با همه قدرت حفظ کنید. دشمنان ما بدانند که ملت ایران به برکت تعلیمات دینی، همچنان که در طول این راه از تهدید دشمن نترسیده است، امروز هم از تهدید و اُشتلم آنان نمی‌هراسد. قدرتمندان، دنیا را پر از ظلم می‌خواهند. گر چه به زبان نمی‌آورند؛ امّا عملشان گواه آن است. ظلم می کنند، برای این‌که منافع خودشان را تأمین کنند. ما با ظلم و قلدری مخالفیم. ما برای استقرار قسط و عدل قیام و تلاش کرده‌ایم و باز هم این ملت در همین راه تلاش خواهد کرد. حرکتی که برای قسط و عدل است بر حرکتی که در مقابل قسط و عدل ایستاده است، پیروز خواهد شد. در این، شکّی نیست. دنیا به سمت عدل و قسط حرکت می‌کند و معنای امام زمان و انتظار فرج همین است. انتظار فرج یعنی این‌که در سرنوشت بشریّت، یک فرج بزرگ هست و ما به سمت آن فرج پیش می‌رویم. از چه بترسیم؟ چرا بترسیم؟ چرا تردید کنیم؟ چرا اطمینان خودمان را از دست بدهیم؟ دستورات اسلام، چراغ راهنمای ماست. آنچه را که میراث گرانبهایی از اسلام است، در دست داریم. مجموعه گفتار امام، که متّخذ از اسلام است، میراثی گرانبها و دستاوردی عظیم است که چراغ راه ماست. ما معتقدیم که ملتهای مسلمان، در هر نقطه از دنیا که هستند، اگر تصمیم بر ایستادگی برای اسلام و نصرت آن داشته باشند، پیروز خواهند شد. اساس قضیه این است که مسلمانان در هر نقطه از عالم که هستند، باید تصمیم بگیرند از عدالت دفاع کنند، از عدالت بگویند، در مقابل ظلم بایستند و از اسلام - اسلامی که طرفدار مظلومین و ضعفاست - دفاع کنند. قدرتمندان عالم که بر همه جا مسلّطند، خودشان قدرتشان را افسانه‌ای جلوه داده‌اند. واقعیت قدرت آنها با آنچه که دارند خیلی متفاوت است. اگر امریکا از آن قدرتی که ادّعا و تلقین می کند برخورداربود، امروز باید از مبارزات فلسطین اثری دیده نمی‌شد. امّا می‌بینید که مبارزات مردم فلسطین، روزبه‌روز پیش می‌رود. فلسطینیهایی که در این سرمای زمستان از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده‌اند، مشکلترین مشکل را

برای رژیم صهیونیستِ غاصب به وجود آورده‌اند. اینها قوی هستند و غالب خواهند شد؛ به شرط این‌که صبر کنند. اسرائیلیهای غاصب و خبیث، با این عمل، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند و خودشان را در محذوری چند جانبه گذاشته‌اند. امروز از هر طرف حرکت کنند، شکست می‌خورند و ضربه می‌بینند. امروز هر کار که بکنند با شکست مواجه می‌شود. اگر فلسطینیها را برگردانند، شکست خورده‌اند. نگهشان بدارند، شکست خورده‌اند. اعدامشان کنند، شکست خورده‌اند. زندانی‌شان کنند، شکست خورده‌اند. البته شرطش این است که مبارزین فلسطینی خسته نشوند؛ مقاومت کنند و بایستند و از سخن خود برنگردند. دشمن، آسیب پذیر است. همه دشمنانی که با ملتها مبارزه می‌کنند، آسیب‌پذیرند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه توجهات ولیّ‌عصر ارواحناله‌الفداء و عجل‌اللَّه‌تعالی فرجه‌الشریف شامل حال این ملت عزیز و همه ملتهای مسلمان باشد و تفضّلات الهی دستگیر همه شما گردد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای «نیروی هوایی» ارتش در روز نیروی هوایی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای «نیروی هوایی» ارتش در روز نیروی هوایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش‌آمدید؛ عزیزان من و پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران. هر سال، این مناسبت و این روز، وسیله بسیار شیرینی است که هم با جمعی از شما پرسنل این نیرو دیداری داشته باشیم و هم یاد آن روز تاریخی و فراموش نشدنی و آن شکوه و عظمت معنوی را که در مجموعه‌ای از صفا و سادگی متلألی بود و نشانه ایثار و صدق از همه حرکات و سکنات آن روز مشاهده می‌شد، به یاد بیاوریم و آن یاد را گرامی بداریم. من در آن روز تاریخی، از نزدیک شاهد آن ماجرای عجیب و عظیم و در واقع تاریخ‌ساز و مؤثّر در حرکتهای بعدی این نیرو - بلکه کلّ ارتش - بودم. امسال این روز مصادف با ایام مربوط به امام زمان ارواحنا له‌الفداست و این گردهمایی، نوعی اظهار ارادت به آن بزرگوار هم محسوب می‌شود. وقتی مجاهدت نیروی هوایی را در طول این چهارده سال؛ بخصوص در دوران جنگ به یاد می‌آورم و وقتی اطّلاعات گوناگونی را که از اوضاع و احوال این نیرو، از آغاز جنگ تا امروز داشتم، مرور می‌کنم، می‌بینم مجموعه عظیمی از فداکاریها و تلاشهای صادقانه و ابتکارها و نوآوریها و به کمک اسلام شتافتن در لحظات دشوار روزهای غربت و چه بسیار کارهای عالمانه و دلسوزانه انجام گرفته است که همه اینها حاکی از علاقه‌مندی و توان فکری و علمی در زمینه‌های فنّی و حرکتهای عاشقانه خلبانان در رفتن به سمت خطرهای حتمی است. وقتی اینها را در کنار هم می‌گذارم و چهره عزیز شهدای بزرگی چون شهید بابایی و دیگران را به یاد می‌آورم، می‌توانم در این روزهای ولادت، خطاب به ولیّ‌عصر، ولی‌اللَّه‌الاعظم ارواحنافداه، عرض کنم که «ای سید بزرگوار ما! ای مرکز عشق و محبت و سوز ما و ای نقطه اوج امید بشر! این نیروی هوایی که ما در طول این چهارده سال دیدیم، سپاهیان تو هستند؛ سربازان تو هستند؛ نیروی هوایی تو هستند. و این افتخار بسیار بزرگی است. نکته دیگری که در نظر دارم به شما عرض کنم، این است که ما در روزگاری هستیم که باید یک لحظه را هم برای تلاش صادقانه از دست ندهیم. نکته این است که دو نوع زندگی برای آحاد بشر وجود دارد. یک زندگی، زندگی برای نیازهای مادّیِ شخص است. زحمت می‌کشد، کار می‌کند، دوندگی می‌کند برای خود، برای شخصِ خود و آنچه که به شخص او مربوط می‌شود. این زندگی، وقتی که در فضای کنونی جامعه ما مطرح می‌شود، برای افراد هوشمند تعجّب‌انگیز است. اما واقعیت این است که امروز و در همیشه عالم و همیشه تاریخ، بیشترین تلاش انسانهای مادّی و کوته‌بین در هر قشر و هر جامعه‌ای، با هر اندازه از معلومات، همین‌گونه بوده است. درس می‌خوانند، برای این‌که به نان و نوایی برسند. زحمت می‌کشند، برای این‌که بهره‌ای بیشتر ببرند. کار می‌کنند، بی‌خوابی می‌کشند، حتّی خود را به خطر می‌اندازند، برای این‌که به چیزی برسند؛ به نانی یا به رفاهی یا به مقامی یا به لذّتی. این، یک نوع زندگی است و خیلی از انسانها این‌گونه زندگی می‌کنند. این‌گونه زندگی کردن، خصوصیّت تلخی دارد. حالا از محاسبه الهی و آخرتی که بعضی به آن اعتقاد دارند و بعضی ندارند، صرف نظر کنیم. در همین دنیا، این‌گونه

زنـدگی کردن، دشواریِ بزرگی دارد. آن هم این است که اگر فرض کنیم همه این تلاشـها هم موفّق از آب درآمد - واقعاً کارکرد و به اهداف خود رسید؛ می‌خواست پولدار بشود و پولدار شد؛ می‌خواست لذت ببرد و لذّت برد؛ می‌خواست به شهوات دست بیابد، می‌خواست به قـدرت و به‌عنوان و مقام برسـد و بالاخره به همه اینها رسـید و فرض کنیم همه این کامیابیها هم حاصل شـد - بعـد از طی سالیانی، وقتی انسان احساس کرد که به سراشیب عمر افتاده است و به اواخر عمر نزدیک می‌شود، به پشت سر که نگاه می‌کند همه‌اش حسرت است. انسان تا جوان است این را نمی‌فهمد؛ چون همه چیز را پیش روی خود می‌بیند و فکر می‌کند که به این لذّات خواهـد رسـید. اما وقتی از جوانی عبور کرد و به آن طرف سراشیبی رسـید، پشت سـر را که نگاه می‌کنـد، می‌بینـد با از دست رفتن عمر، همه چیز از دست رفته است. حسـرتِ بالاتر، در لحظاتِ آخر عمر است: حس می‌کند همه این زحمات هیچ شد، پوچ شد و از دسـت رفت. آن لحظه‌هـای لـذّت، آن نعمت، آن مکنت، همه از دست رفت. این، عیب بزرگِ این‌گـونه زنـدگی کردن است. یعنی زنـدگی بـه مجمـوعه‌ای از حســرتها تبـدیل می‌شـود. البتـه حســرت بزرگ، در قیـامت اسـت. خـدای متعـال می‌فرمایـد: «و انـذرهم یوم‌الحسرة.(۱)» آنها را از روز حسـرت بیم بـده، که نگاه می‌کننـد و زندگی را از دست رفته می‌بینند. نوع دومِ زندگی این است که انسان برای هـدفی زنـدگی کنـد؛ هـدفی که از خود او بیرون باشـد. نمی‌گویم این هـدف، همیشه الهی باشـد. حتّی اگر این هـدف، مـادّی هم باشـد، امـا مربوط به کـلّ جامعه یا برای بشـریت باشـد - اگر چه تلاش کردن برای چنین هـدفی، ممکن است انسان را از مسائـل شخصـی، مقـداری باز بـدارد - این حُسن بزرگ را دارد که وقتی انسان تلاش کرد، این تلاش همیشه موفّق است. کار برای اهـداف عالی، همیشه موفّق است. این را خـدای متعال در قوانین آفرینش قرار داده است که هرکس کار کنـد - حتّی برای هـدفهای دنیـایی - خداونـد او را بـه آن هـدفها خواهـد رسانـد؛ مگر آن‌کـه در خـودِ کـار، خللی وجـود داشـته باشـد که این، به خـود انسـان برمی‌گردد. والّا اگر کارِ برای هـدف، با اصول درست انجام گیرد، دست یافتن به آن هدف، قطعی است. در این‌نوع زندگی، هرچه می‌گـذرد انسان احساس می‌کند که عمرش تلف نشده است؛ چون برای یک هدف عالی زحمت کشـیده است. اگر این هدف یک هـدف الهی باشـد؛ به بشریّت برگردد، به آرمانهای خدایی برگردد، به صـلاح و خیر بشـر برگردد، به اسـتقرار عدالت و به مبارزه با ظلم و جور مربوط شود، احسـاس می‌کنـد که به هـدف نزدیکتر شـده است. در پایـان راه هم وقتی به پشت سـرِ خود نگـاه می‌کنـد، می‌بینـد فرسـنگها به هـدف نزدیک شـده است. لـذا حسـرت نـدارد و احساس لذّت می‌کند. این، زندگی واقعی است؛ زندگی برای آرمانها و هدفهای والا. جمله معروفی که به امام حسـین علیه‌السّلام نسبت داده شده است - و نمی‌دانم آیا این نسبت صحیح است یا نه - جمله حکیمانه و درستی است. می‌فرمایـد: «انما الحیاة عقیدة و جهاد.» عقیده، یعنی به هدفی دل بسـتن، آرمانی را پذیرفتن و در راه آن مجاهدت کردن. اسـلام آمده است به انسانها هدف بدهد و آنها را به سـمت آرمانهای والا و زیبای بشری به حرکت وادارد. در چنین راهی است که اگر انسان یک قـدم جلو برود؛ تلاش خالصانه و مخلصانه‌ای انجام دهـد؛ فداکاری کند؛ حتّی اگر زحمت و رنجی به او رسـید و ناکامی ظاهری‌ای نصیبش شد تحمّل کند، در دل و در محاسبه الهی، شاد و خشنود است؛ چون احساس می‌کند طبق آنچه که وظیفه او بوده، به سـمت آن اهداف عالی، تلاش و حرکت کرده است. این تلاش، فی‌نفسه دارای ارزش است؛ اگرچه انسان را دائماً به هـدف هم نزدیک می‌کنـد. این، آن چیزی است که مبارزه ملت ایران را شـکل داد و امروز هم این مبارزه همچنان ادامه دارد. هـدفی که این انقلاب و این مبـارزه برای خـود در نظر گرفت، هـدفی بود که انسـانیّت از آن متنفع و متمتّع می‌شود. آن هـدف، مبارزه با ظلم و فساد و تبعیض در سـطح جهانی و در محدوده کوچکتر، در سـطح کشور است و برای این است که هدفهای والاـ برای بشـریّت مطرح شود. امروز دنیـا در وضـعیّتی است که پیش از این، حقیقتاً در طول تاریـخ وجود نداشـته است. مجموعه‌ای بیگانه از هـدفهای والای انسانی، بر ابزارهای مـدرن و ثروت بسـیار زیاد تسـلّط پیـدا کرده است. گمان نکنیـد کسانی که امروز خط مشیهای حکومتهای اسـتکباری را طرّاحی می‌کننـد، از هـدفها و آرمانهای انسانی، حتّی بویی برده‌انـد. اینها برای مقاصـد شـیطانی و اهـداف ضدّبشـری کـار می‌کننـد. چگونه ممکن است انسـانی بتوانـد قبول کنـد که کشـتارهای ظالمـانه آنچنانی که در طول تاریخ

معاصر ما، با این ابزارهای مدرن، مکرّر اتّفاق افتاده است، می‌تواند در راه هدفهای صحیح باشد؛ از جمله همین انفجارهای اتمی و انفجارهای شیمیایی علیه انسانهای مظلوم؛ آن هم بدون این‌که دفاعی از حیثیتشان بشود؟ یک قدرت قلدر، در گوشه‌ای از عالم نشسته است و برای سرتاسر عالم؛ برای جلب منافع آنها؛ برای دست‌اندازی به منابع آنها و برای تسلّط سیاسی و نظامی بر آنها، نقشه می‌ریزد. کدام هدف انسانی در این کارها ممکن است وجود داشته باشد؟ چگونه است که در طول این صدوپنجاه، صدوهشتاد یا دویست سال اخیر، همه کشورهای ضعیف دنیا، به نحوی زیر شلّاق و چکمه قدرتهای بزرگ قرار گرفته‌اند؟ کدام هدف انسانی وجود دارد؟ کسانی که از اروپا - همین دریانوردان اروپایی - سوار کشتیهایشان شدند و به افریقا رفتند، به امریکا رفتند، به هند رفتند، به اقصی نقاط رفتند، برده‌گیری کردند، ملتها را مورد ستم قرار دادند وسرزمینها را گرفتند، کدام هدف انسانی را دنبال می‌کردند؟ اینها دنبال کدام آرمان بشری بودند؟ چگونه می‌توان این‌کارها و برنامه‌ها را مشمول اهداف انسانی دانست؟ امروز هم همان‌طور است. امروز هم که نگاه کنید، می‌بینید قدرتها درست برخلاف مصالح ملتها تصمیم‌گیری می‌کنند. گروهی به گروه دیگری ظلم می‌کند و اینها برای دفاع از مظلوم و جلوگیری از متجاوز و ظالم هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند. این، وضع دنیاست که ملاحظه می‌کنید. مخصوص امروز هم نیست؛ همیشه همین‌طور بوده است. قدرتها آن‌جایی که پای منافع خودشان در میان است، وارد می‌شوند. اگر کسی مظلوم هم بود و لازم بود بر سرِ مظلوم هم کوبیده شود، حرفی ندارند! امروز سیاست دنیا این است. در منطقه بالکان یک تصفیه قومی انجام می‌گیرد. گروهی که تصادفاً امکانات بیشتری در اختیار دارند، به جان قوم مخالف خودشان افتاده‌اند و آنها را قتل عام می‌کنند؛ آن هم با آن شکل فجیع! قتل عام می‌کنند؛ از گرسنگی می‌کشند؛ از آنها در اردوگاههای خودشان بیگاریهای سخت می‌کشند - همان قسم اردوگاههایی را که هنوز در فیلمهای انگلیسی و امریکاییِ ضدّنازی در دنیا نشان داده می‌شود، خودشان تشکیل می‌دهند - به نوامیسشان تعرّض و تجاوز می‌کنند و خانه‌هایشان را ویران می‌سازند. دیگر چه ظلمی از این بالاتر؟ اما می‌بینید که در دفاع از مظلوم، هیچ اقدامی انجام نمی‌گیرد. چرا؟ چون دفاع از مظلوم در این‌جا برای منافع غرب فایده‌ای ندارد؛ برای آنها منفعتی ندارد؛ برای آنها بازار فروشی ندارد؛ برای آنها منابع و معادن زیرزمینی به همراه ندارد. لذا، این‌جا سکوت می‌کنند. بعضیشان حتّی به متجاوز، کمک هم می‌کنند! ما دولتهایی را می‌شناسیم که هم اکنون به صربها و به همان بازماندگان یوگسلاوی سابق، کمک می‌کنند! این‌جا هیچ اقدامی نمی‌شود؛ اما در قضیه تجاوز عراق به کویت، چون پای منافع خودشان در میان است، وارد می‌شوند و وقتی وارد شدند، دیگر ملاحظه انسانها و افراد بشر و محیط زیست و هیچ چیز عزیزی را نمی‌کنند و بین افراد مظلومی که در بمبارانها نابود خواهند شد و سربازان مهاجم، فرقی نمی‌گذارند. آخرِ کار هم ملاحظه می‌کنید و می‌بینید که از صدّام حسین، به نحوی حمایت هم می‌کنند! این، دنیاست و این سیاستهای حاکم بر عالم است. چرا ملتها در مقابل این سیاستها خاموشند، و یا اگر صدایی بر می‌آورند، دولتها نمی‌گذارند صدای آنها به دنیا برسد؟ چون فشار از طرف قدرتهاست؛ چون ابرقدرتها هر فریادی را در هر جای دنیا که باشد درگلو خفه می‌کنند. جمهوری اسلامی این امتیاز را دارد که ملت و دولتش در مقابله و معارضه با این ظلم همگانی، همدستند و هیچ فشاری هم بر اینها کارگر نیست. به همین خاطر است که ابرقدرتها، همه حمله و دشمنی و تعصّب خودشان را برای مقابله با این ملت و دولت به کار می‌برند. چون همه ساکت شده‌اند و این یکی ساکت نمی‌شود. چون دیگران اعتراض جدّی نمی‌کنند؛ اما این‌جا، انقلاب، دلها را قرص و فریادها را رسا و مشتها را گره کرده است. مردم اعتراض می‌کنند و دولت و ملت با این وضع نابسامان جهانی به مبارزه می‌پردازند. این است مبارزه با ظلم. این است آن ویژگی که جمهوری اسلامی را امروز در میان ملتهای عالم به صورت یک الگو درآورده است و ملتها برای آن احترام قائلند. این است که علی‌رغم سیل شایعاتی که علیه جمهوری اسلامی در دنیا به راه می‌افتد و هر روز جنجال جدیدی درباره آن می‌آفرینند، نفوذ جمهوری اسلامی در میان ملتها بیشتر می‌شود. چرا؟ چون مردم، در هر جای دنیا که هستند، قلباً طرفدار حق و عدالتند. حتّی اگر بازویشان همکاری نکند، اما قلبشان عدالت را دوست می‌دارد و می‌فهمند که این‌جا صادقانه حرکت می‌کنند. ببینید در مورد

تسلیحات چه جنجالی به راه انداخته‌اند! همان قدرتهایی که در دوران جنگ سرد، برای این‌که پول به دست بیاورند؛ برای این‌که صنایع خودشان را به راه بیندازند و برای این‌که سلاح بفروشند تا دنیا را از سلاحهای نیمه مدرن و مدرن و فوق مدرن خودشان پر کنند، جنگ به راه انداختند؛ دولتهایی را در مقابل ملتهایشان مسلّح کردند و به کشورهایی بیش از آن مقداری که ظرفیت مصرف داشته باشند و بتوانند استفاده کنند، سلاح صادر کردند؛ همان قدرتها که هنوز هم همان‌گونه به صدور سلاح به شکلهای نامعقول ادامه می‌دهند، جنجال می‌کنند که جمهوری اسلامی سلاح می‌خرد! جمهوری اسلامی، با توجه به قدرت، حجم، جمعیت و موقعیتش، چه سلاحی تهیه یا تولید کرده است که موجب این جنجال شود؟ ما در حال دفاع از خودمان هستیم. ما به قدر دفاع از خودمان، خود را مسلّح می‌کنیم، نه بیشتر، و در این مسلّح کردن می‌خواهیم متّکی به خودمان باشیم. ما از این‌که بخواهیم پول این ملت را برای جلب سلاحهای مختلف از اطراف عالم، که برای ما لازم و در دفاع ما مؤثّر نباشد صرف کنیم، بیزاریم. ما نظامی‌گری را برای دولت و کشور خود نمی‌پسندیم. ما دفاع مشروع را حق خود می‌دانیم و در دفاع، متّکی به ایمانها و روحیه‌ها هستیم. این، همان نیروی هوایی است که سالهای متمادی پشتیبانی نشد. آن‌طوری که آنها محاسبه می‌کردند، این نیروی هوایی بایستی به کلّی زمینگیر می‌شد و نمی‌توانست قدم از قدم بردارد. ولی دیدید همین نیروی هوایی، آن روز که کشور به آن احتیاج داشت، چه کرد؛ و همیشه نیز، همین‌گونه خواهد بود. این به خاطر چه بود؟ به خاطر ایمان، عشق، و صدقی بود که عناصر مؤمن در این نیرو داشتند و بحمداللَّه‌دارند. این است آن راه درست! هر حرکتی که شما می‌کنید، در خدمت این راه و برای مقابله با ظلم است. اینها می‌خواهند بر ایران مسلّط شوند. اینها نمی‌توانند ببینند در یک موقعیت به این مهمّی و در این منطقه حساس جغرافیایی، دولت و کشوری وجود دارد که تسلیم زورگوییهای زورگویان عالم نمی‌شود. این را نمی‌توانند ببینند و فشار وارد می‌کنند. خوشبختانه هرچه آنها بیشتر فشار می‌آورند، جمهوری اسلامی قویتر، به خود متّکی‌تر و ضدّ فشارتر می‌شود. ما از آرمانهای جمهوری اسلامی، یک قدم پایین‌تر نگذاشتیم و بعد از این هم به فضل الهی نخواهیم گذاشت. باید عرض کنم که فعّالیتهای نیروی هوایی، بحمداللَّه به شکل صحیحی تقریباً در همه زمینه‌ها، بخصوص در بعضی از زمینه‌ها جریان داشته است. باید عرض کنم: آنچه که تاکنون شده است، هر چند خوب است و انسان نباید از سپاس نسبت به تلاشهایی که این بندگان خدا و مؤمنین و تلاشگران صادق انجام می‌دهند، لحظه‌ای غافل بماند، اما آنچه ظرفیت انسانی شما و اخلاص و ایمان آن و بحمداللَّه ظرفیتهای بشری آن اقتضا می‌کند، بیش از این است. لذا، هرچه تلاش کنید، جا دارد. هرچه فعالیت کنید، مورد رضای الهی است. هرچه در این میدانهای ابتکار و نوآوری - چه بخشهای عملیاتی، چه بخشهای فنّی، چه بخشهای مدیریّتی و سازماندهی و چه بخشهای تحقیقاتی - پیش بروید، مورد نیاز ملّت و کشورتان است. مردم ما هم بحمداللَّه نیروی هوایی را دوست دارند. مردم نسبت به زحمات و تلاشهای شما تا آن حدود که اطّلاع می‌یابند، اظهار محبّت می‌کنند. ما این را اطّلاع داریم. هرچه تلاش کنید، مورد رضای الهی و محبّت این ملت است. باز عرض می‌کنم: جا برای تلاش زیاد است. فعّالیت کنید، تلاش کنید و عناصر جوان و مؤمن را تربیت نمایید. روحیه تدیّن را در نیروگسترش دهید و کاری کنید که عناصر مؤمن در نیروی هوایی، احساس کنند که مجموعه نیرو به سوی آرمانهای الهی حرکت می‌کند. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز بیشتر خواهید درخشید و بیشتر مورد رضای ولیّ‌عصر ارواحنافداه قرار خواهید گرفت و روح مطهّر امام عزیزمان از شما راضی خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

-------------------------- ۱) مریم: ۳۹.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ائمّه جماعات و روحانیون و مبلّغین، در آستانه ماه مبارک رمضان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ائمّه جماعات و روحانیون و مبلّغین، در آستانه ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ابتدا به آقایان محترم؛ علمای عالی مقام و فضلا و گویندگان و وعّاظ و طلّاب محترم که از تهران یا برخی از شهرستانهای دیگر تشریف

آورده‌انـد خوشامـد عرض می‌کنم. امیدواریم که این دیدار و مجلس ما از جمله مجالسـی باشد که مایه خیر و برکت و هدایت برای خود مـا و همه مؤمنین محسوب شود. این سنّت خوبی است که در آسـتانه ماه مبارك رمضان، فرصتی برای طرح بعضـی از مسائلی که در فضای روحانیت و محیط اهل علم مطرح است، به وجود آیـد. بنـده ضـمن اسـتقبال از این دیدار و تشـکّر از آقایان محترم که این فرصت را به وجود آوردیـد، می‌خواهم مطلبی را عرض کنم که به جـامعه روحـانیت - از طبقـات مختلف و مراتب مختلفشـان - مربـوط است. آن مطلب این است که در کشـور مـا، لااقـل از چنـد قرن پیش به این طرف، روحـانیت به خـاطر وضـع خـاصّ خود و ارتباطی که با مردم داشته و اعتقادی که مردم نسبت به آن داشته‌اند، منشاء تحوّلات مهمّ اجتماعی و دینی و سیاسی بوده و یا در این تحوّلات نقش بسـزایی داشـته است. از جمله در ماجرای مشروطیت، در ملی شدن صنعت نفت - در آخر سالهای دهه بیست و اوایل سی - و واضـحتر از همه، در پیروزی انقلاب اسـلامی و نیز در گسترش این نهضت. البته نبایـد هم خیال کرد که فقط طلّاب جوان و پر حرارت و پر شور بودنـد که در این اجتماعات عظیم پیش از پیروزی، تأثیر گذاشـتند. این‌طور نبود. همه آقایانی که دست‌اندرکار این امور بودنـد، می‌داننـد که در شهرسـتانها، حضور علمای موجّه و پیرمردان محترم عالِمی که مردم به آنها اعتقادی داشـتند، بسـیار مؤثّر بود. اگرچه این افراد سابقه‌ای هم در مبارزات نداشتند - نه به زندان افتاده بودند، نه مبارزه‌ای کرده بودند و نه اعلامیه‌ای نوشته بودند - اما وقتی که در این سال آخر و ماههای آخر قبل از پیروزی، تشـخیص دادند که باید وارد میدان شوند، وارد میدان شدند و حضور ایشان، تأثیر عظیمی در جلب همه طبقات مردم داشت. لـذا، در راهپیماییها، همه قشـرهای مردم را مشاهـده می‌کردید. این‌که زنـان در داخـل خـانه احسـاس وظیفه کردنـد؛ پیرمردان احسـاس تکلیف کردنـد؛ کسانی که سوابق مبارزه نداشـتند احساس تکلیف کردنـد؛ مردم در شـهرها و روسـتاها احساس تکلیف کردنـد، و ناگهان یك ملت قیام کرد، به خاطر همین بود؛ به خاطر حضور همه جـانبه علمای دین و روحانیون بود که از بزرگشان، از کوچکشان، پیرمردشان، جوانشان، ملّای فقیه سالخورده‌شان، واعظ گوینـده پر حرارتِ نُورسشان، چون وارد شدند، معنایش این بود که همه قشرهای مردم وارد خواهند شد. این، طبیعت کار است. در ایران لااقل در این سه، چهار قرن اخیر این‌گونه بوده است. قبل از این، شاید وضع تفاوت داشته است. در بعضی از کشورهای دیگر اسلامی هم شاید همین‌گونه باشد. ما نسبت به کشورهایی که درست اطّلاع نداریم، قضاوت نمی‌کنیم؛ اما کشور ما این‌گونه است. ممکن است اگر علما نباشـند، قشری از مردم وارد میدان شوند و گروهی از جامعه کمر به مبارزه‌ای ببندند؛ اما سرکوب و ساکت و تطمیع کردن یك گروه، کار مشـکلی نیست. گروه عظیمی که نمی‌شود آن را از میان برداشت و راهش را به سمت پیروزی سد کرد، ملّت است. اگر بخواهیـد عـامه ملت و قشـرهای آن یـك جا حاضـر شونـد، بایـد روحانیون آن‌جا باشـند. اگر روحانیون و علمای دین در جایی حاضـر شدند، معنایش این است که همه طبقات، یا اکثریت قاطعی از ملت، آن‌جا حاضـر خواهندشد. این، طبیعت ایران ماست. این، خصوصـیتی است که در طول سالیان متمادی - بلکه قرون متمادی - به اثبات رسـیده است. علّت این چیست؟ علّت، وضع روحانیت است. بنده مکرّر عرض کرده‌ام که ما نباید خیال کنیم آبروی نسل فعلی روحانیت موجب این شد که مردم به سمت انقلاب اسلامی گرایش پیـدا کننـد. نه؛ این اشـتباه است. بلکه آبروی هزار سـاله روحـانیت، که یك ذخیره تمام نشـدنی بود، موجب این پیروزیها و موفّقیتهـا گردیـد. این آبروی هزارسـاله، عبـارت است از آن اعتبـاری که در طول قرنهـای متمادی، از علم و تقوای علمای بزرگ به دست آمـده است. یعنی علامه حلّی در این مجموعه نقش دارد؛ محقّق نقش دارد؛ مجلسـی نقش دارد؛ شـهیدین نقش دارنـد، شیخ طوسـی نقش دارد، سیّدِ مرتضـی نقش دارد؛ شیـخ انصـاری نقش دارد؛ علمـای بزرگ در قرنهـای متمـادی در نجـف نقش دارنـد؛ بزرگـان قم نقش دارنـد؛ مرحوم حـاج شیـخ(۱) نقش دارد، و مرحـوم آقـای بروجردی نقش دارد. یعنی هزاران انسـان برگزیـده، عمرهایشان را به طهارت و تقوا گذراندنـد، مجموعه‌های علمی سـطح بالا به وجود آوردند و آثار علمی ارائه دادند، تا بتدریج یك جامعه و یك ملت را به روحانیت - به صورت بنیادین - معتقد کردند. این نیست که عدّه‌ای؛ مردم یك عهد و زمان و نسـلی، کسی را بخواهنـد، امّیا نسـل بعـد نخواهنـد. وقتی که محبّتی، بنیـادی و عمیق شـد، به مثـابه خصـال انسـانی، از نسـلی به نسل دیگر به ارث

می‌رسد. مثل محبّتِ حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام، یا محبّت اهل بیت علیهم‌الصّلاةوالسّلام. اینها خصوصیاتی نیست که یک نسل داشته باشد و نسل دیگر بخواهد تحصیل کند. نه؛ اینها تحصیل کردنی نیست. اینها از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد و در تعلیمات پدران، در تربیت مادران، در نوازش مربّیان و در لالایی دایه‌ها برای کودکان، خودش را نشان می‌دهد. بنیادین شدن یک موضوع به این معناست و اعتقاد به روحانیت در جامعه ما، بنیادین بوده و هست. وقتی چنین چیزی وجود دارد و چنین اثری مثل انقلاب برآن مترتّب است، پیداست که دو حادثه بزرگ مورد انتظار است. انقلاب هم که شوخی نیست! تشکیل جمهوری اسلامی که شوخی نیست! این، یعنی تهدید همه قدرتمندان و قلدرهای دنیا! پیروزی انقلاب یعنی بیدار شدن یک میلیارد و اندی مسلمان، از خواب چند صدساله. این، یعنی ناگهان در همه کشورهای اسلامی، جمعی از روشنفکران مسلمان و دانشمندان و توده مردم بلند شوند، مشتها را گره کنند و شعار احیای اسلام را مطرح نمایند. پیروزی انقلاب یعنی اینها! پیروزی انقلاب این نیست که چهار افسر، دست به کودتای نظامی بزنند؛ دولتی را ببرند؛ یکی دیگر را بیاورند؛ بعد هم عدّه‌ای دیگر بیایند آن دولت را ببرند و دیگری را بیاورند! قضیه پیروزی انقلاب اسلامی که این گونه نیست! پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی برافراشته شدن پرچمی که قدرتمندان دنیا برای پایین کشیدن آن، زحمت بسیاری کشیده بودند؛ پول بسیاری خرج کرده بودند؛ تدبیرهای بسیاری اندیشیده بودند؛ انسانهای بسیاری را کشته بودند و خیلی کارها کرده بودند. ناگهان انقلاب اسلامی پیروز شد و با پیروزی آن، همه نقشه‌های قدرتمندان باطل گردید. همه آن قدرتمندان، معطل و سرگردان شدند و منافعشان مورد تهدید قرارگرفت. این است معنای پیروزی انقلاب اسلامی. لذا، وقتی که این آبرو و این سرایت دین و روحانیت در بین مردم، چنین اثر بزرگی می‌تواند داشته باشد، پس دو موضوع بزرگ، مورد توقّع است: یکی این‌که ما، اعقابِ آن اسلاف مطهّر و عالم و مقدّس، باید آبروی آنها را حفظ کنیم. به خاطر این‌که اگر این کار انجام نگیرد و این نسل، آبروی گذشتگان را حفظ نکند، همان چیزی که نهادین و بنیادین شده بود، بتدریج زایل خواهد شد و از بین خواهد رفت. این، طبیعتِ قضیه است. حال به چه نحو باید آبرویشان را حفظ کنیم؟ این خود داستان مفصّلی است. اوّلاً ـ آنها عالِم بودند؛ ما هم باید سعی کنیم علم آنها را پیش ببریم. علم آنها میراث بزرگ و مهمّی است. چهار نفر آدم که درکی از مسائل حقوقی و فقهی اسلام، یا از فلسفه اسلامی، یا از کلام اسلامی ندارند – ولو صورتاً در رشته‌ای تبحّری داشته باشند – اگر اهانت و تحقیر می‌کنند، به اینها نگاه نکنید. فقه اسلام و در میان فقه اسلام، فقه شیعه، از لحاظ پیشرفتها و دقّتهای عالمانه برای کسانی که اهل فن و فهمند، موضوعِ شگفت‌آوری است. شوخی نیست که انسانی مثل صاحب جواهر(۲) بنشیند، یک دوره فقه را از اوّل تا به آخر، با آن همه دقّت و تحقیق، به تنهایی بنویسد و یک دایرةالمعارف را به تنهایی در حقوق اسلامی پدیدآورد! این، به معجزه اشبه است. همین‌طور است شیخ انصاری. همین‌طور است صاحب ریاض.(۳) همین‌طورند بقیه علمای بزرگ، از متقدمین و متأخّرین. شیخ مفید دویست تألیف دارد. علامه حلّی نزدیک به سیصد تألیف دارد. خواجه نصیرطوسی یک‌طور دیگر. شیخ طوسی یک‌طور دیگر. اینها، برای کسانی که اهل فنّند، خیلی حرف و معنی دارد. البته اگر یک آدم جاهل و بی‌معلومات و نادان، در جایی مشغول گردن کلفتی باشد و یک حقوقدان بزرگ از آن‌جا عبور کند، برای او با یک نفر آدم بی‌سواد فرقی ندارد. اگر یک پزشک بزرگ از آن‌جا عبور کند، برای او با یک آدم نادان یکسان است. تشخیص او که ملاک نیست؛ تشخیص اهل فن ملاک است. علم شیعه، علم والایی است که از حیث کمّی و کیفی خیلی زیاد و خیلی بزرگ است. نگاه نکنید به کسانی که می‌ایستند و تحقیر می‌کنند و می‌گویند که «علمای شیعه کاری نکردند». شما نمی‌فهمید که چه کار کردند. «سخن شناس نئی جان من، خطا این‌جاست.» این‌طور نیست که هرکس بتواند جایی بایستد و به میزان، نقدی بگذارد که خودش اهلش نیست. این‌که روش علما نیست؛ روش سفهاست. علم آنها زیاد بوده است. جامعه علمی امروز اگر بخواهد آن میراث را گرامی بدارد و آن آبرو را حفظ کند، باید در علم جلو برود و پیشرفت پیدا کند. حوزه‌های علمیه در یک میدان و علمای در غیر حوزه‌های علمیه، در میدان دیگر. فرض بفرمایید که شما در رشته وعظ و تبلیغ تلاش می‌کنید. بسیار خوب؛ گفته‌ها و گفتارها باید عالمانه باشد. از سخن سست باید

پرهیز شود. از منبر بی‌مطالعه بایـد اجتناب شود. بهترین گفته‌ها و آخرین گفته‌های جدیـد درباره مسائل اسـلامی، بایـد دانسـته شود. البته ممکن است چهار منبر کمتر برویم؛ اشکال ندارد. انسانی که خوب بخواهد بگوید، ناچار است کمتر بگوید: «لاف از سخن چو در توان زد – آن خشت بود که پر توان زد.» اگر دُرش را بخواهیم پیدا کنیم، البته باید زحمت بکشیم؛ چاره‌ای نیست. آن کس که فرضاً در دانشگاهها مشغول تبلیغ و کـارِ مخصوص روحانی است یا در ارتش و یا در سپاه مشغول تلاش روحانی است، بایـد نیاز فکری آن مجموعه و مخاطبین خودش را هوشـمندانه و زیرکـانه بشناسد. بایـد ببینـد مخاطب او چه عقـده و ابهام و سؤالی در ذهن دارد؛ ولو به زبان نیاورد. باید عالمانه آن مشکل را حل کند. اگر می‌تواند، خودش حل کند و اگر نمی‌تواند پیش عالمتر از خودش برود و مشکل را حـل کنـد. این گـونه است که سطح علم بالاـ می‌رود. هر کس در هر جـایی که مشغول است – ولو مشاغلی که مستقیماً به کـار علم و درس و تحصیل ارتبـاطی نـدارد؛ مثـل مشاغـل قضایی – بایـد به این مسائل توجّه کنـد. البته مشاغل قضایی، عالمانه است؛ اما به کار تحصیل و پیشـرفت علمی، به طور مستقیم ارتباطی ندارد. یکی قاضی است؛ حقوقدان اسلامی است؛ باید به دقّت کـار و تلاش کنـد تـا حکم واقعی الهی را در مورد آن واقعه و حادثه بیابـد. این، در باب علم. در باب قـدس و تقوا هم معلوم است دیگر؛ عـالمی که حرص به دنیا داشـته باشـد مردود است. عالمی که از محرّمات اجتناب نداشـته باشـد، مردود است. نه این‌که عالم نباید از تمتّعات زندگی بهره ببرد؛ امّا مراتبی هست که انسان در آن مراتب، باید حقّاً و انصافاً از تمتّعاتی چشم بپوشد. علما هم مثل بقیه مردم، بایـد از تمتّعات معمولی زنـدگی بهره ببرند؛ همان‌گونه که خداوند درباره پیغمبر فرمود: «قل انما انا بشرٌ مثلکم(۴).» اما این دو چیز – حرص به دنیا و عـدم تورّع از حرام – ممنوع است. این‌که حرص به دنیا در عالِم احساس شود – ولو به حسب ظاهر فعـل حرامی هم نکنـد؛ اما همین‌طور از چپ و راست دنبال این باشـد که بتوانـد مال دنیا را جمع کنـد – ضـدِّ قـدس است. یا این‌که خـدای نکرده تورّع از حرام نداشته باشـد و دیـده شود که برایش غیبت کردن آسان است، دروغ گفتن آسان است، و خدای نکرده ارتکاب بعضـی از محرّمات گوناگون آسان است. پس، این نسل موظّف است چه از راه علم وتداوم رشـته علمی و پیشرفت علمی و چه از لحاظ حفظ اعتبار تقوایی و قدسـی، آبروی اسـلاف را حفظ کنـد. کسانی که می‌خواهنـد جمهوری اسـلامی را بی‌آبرو کنند، اگر شـده است تهمت می‌زنند و دروغ درست می‌کنند تا قدس و علم روحانیت را ضایع کنند. اینها خبرهای دروغ می‌دهند، حوادث دروغ جعـل می‌کننـد و موضوع کوچکی را بزرگ می‌کننـد، برای این‌که آبروی روحانیت را در نظر مردم ببرنـد. پیـداست این آبرو برای آنها خیلی اهمیت دارد. می‌داننـد که اگر این آبرو باشـد یا نباشد چقدر تفاوت دارد. بعضـی نیز همین را فرموله می‌کنند، لباس علمی و بحث اسـتدلالی به آن می‌پوشاننـد – گویا بحث علمی می‌کننـد – که «بله؛ در حوزه علمیه، علم و تقوا نیست!» نه آقا؛ انصافاً تقوا وقـدس، در بین این قشـر، به نسبت، از همه قشـرهای دیگر بیشتر است. شـما نگاه کنیـد ببینیـد این طلّاب حوزه علمیه، درآمد و حقوقشـان چقـدر است؟ امروز بیشترین حقوق حوزه‌ای یک طلبه فاضل – نه طلبه‌ای که امروز وارد حوزه شـده؛ آن هم حوزه قم که بالاـترین حوزه‌هـاست – که زن و چنـد بچه دارد و سالهـا درس خوانـده است، از متوسّطِ حقوق کارگران و کارمنـدان این کشور به مراتب کمتر است. یعنی ازنصف هم کمتر است. نصف متوسّطِ حقوق کارگران از همه حقوق یک طلبه فاضل ما در حوزه علمیه قم – حالا مشهد را نمی‌گویم؛ اصـفهان را نمی‌گویم؛ شـهرهای کوچک را نمی‌گویم؛ قم را می‌گویم که مرکز است – بیشتر است! اما درعین‌حال، با تقوا و طهارت زنـدگی می‌کنـد. خوب، قـدس یعنی چه؟ ورع یعنی چه؟ بی‌اعتنایی به دنیا یعنی چه؟ یعنی همین. البته آدمهـای نابـاب هم هستند؛ آدمهای قالتاق هم همه جا هستند. اما اکثریّت و شـکل غالب در میان طلّاب همین است که ما مشاهـده می‌کنیم. این برجسـتگیهاست که اگر در طول سالهـایی که طلبه مشغـول انجام مسؤولیتهاست در او باقی بمانـد، واقعاً علوّ مقام و علوّ درجه است. این، آن حادثه و مطلب اوّل که قشـر روحانی باید خودش به فکر خودش باشد؛ به فکر آن ذخیره باشد؛ به فکر آن آبرو باشـد. قاعـدتاً هم هست؛ امـا می‌شود بر آن آبرو افزود؛ همچنـانی که امـام بزرگوار مـا، آن هم بر آبروی هزار ساله روحانیت افزود. امام، آبروی روحانیت را از زمان شـیخ مفیـد تا امروز – هرچه بود – مضاعف کرد و بالا برد. قدرت روحانیت را در مقابله با بدیها و

ظلم و جور نشان داد؛ که یک عالم چگونه می‌تواند وارث موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام و پیغمبر خاتم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم باشد. اُف بر کسانی که قدر این نقش عالیِ آن بزرگوار را نمی‌دانند و خیال می‌کنند نسبت به روحانیت، دلسوز یا علاقه‌مندند! اُف بر جهالت و بر غفلت اینها، که چطور نمی‌دانند و نمی‌فهمند ارزیابی صحیح چگونه است!؟ امّا حادثه دومی که قاعدتاً وقتی با آن عظمت مواجه می‌شویم باید انتظارش را داشته باشیم، دشمنی دشمنان است. این را باید بدانید که وقتی شما در رفع ظلم از مظلوم مؤثّرید، ظالم کینه شما را در دل خواهد گرفت. این، امری قهری است که وقتی در برانگیختن یک ملت برای مقابله با ستم، موجود مستعد و آماده‌ای هستید، باید بدانید که ستم و ستمگر و زمینه‌های ستم خیز، شما را نفی می‌کنند و برای نفی شما دست به هر کاری که بتوانند، می‌زنند. البته آنها عقلا هستند - عقلای مادّی و نه عقلای واقعی - آنها زیرکند، و از راههای آسانتر شروع می‌کنند. اوّل سعی می‌کنند شاید با تطمیع بتوانند شما را از سرِ راه خود دور کنند. اگر نتوانستند، با تهدید؛ اگر نشد، با عمل؛ اگر نشد، با تبلیغات؛ اگر نشد، با ترور جسم؛ اگر نشد، با ترور روح و عنوان. بالأخره می‌خواهند زهرشان را بریزند. بین شما و آنها یک مبارزه جریان دارد و شوخی بردار هم نیست. بدانید که امروز دشمنان اسلام، با روحانیت و ذخیره علمی ارزشمند آن که از قرنها پیش تا امروز در این کشور استهرا داشته است و نیز با حاملان این امانت الهی به شدّت مخالفند. اینها هر قدر بتوانند اقدام خواهند کرد و بدانید که بیش از دشمنی با شما، با اسلام مخالفند. اگر بتوانند شما را از اسلام جدا کنند؛ اگر بتوانند شما را از وظیفه اسلامی و دنبال کردن آن جدا کنند، خیالشان راحت خواهد بود و آن وقت شما هم دیگر برایشان خطر محسوب نخواهید شد. اینها با اسلام مخالفند. در این چند سال اخیر، یعنی از حدود پنج، شش سال پیش به این طرف، سیاستهای استکباری هر چه توانستند تلاش کردند تا اسلام را در چشم توده‌های مردم و ملتها، بی‌آبرو و بی‌اعتبار کنند. نه در چشم توده‌هایی که مسلمان نیستند، بلکه در چشم ملتهای مسلمان! سعی کردند اینها را به اسلام بی‌عقیده کنند. به چه نحو؟ به این نحو که جوانانشان را بی‌اعتقاد و سرگرم فساد کنند؛ ذهنشان را با شُبَهات مشغول کنند و آنها را از آن ایمان عمیق دور کنند. در کشور ما هم تلاش کردند. در دیگر کشورهای اسلامی - در عراق، در کشورهای شمال آفریقا و در کشورهای شرق اسلامی - هر چه توانستند کردند. یکی از موضوعاتی را که به شدّت تبلیغ کردند بنیادگرایی اسلامی است! گفتند: «اسلام، غیر از بنیادگرایی اسلامی است. ما با اسلام مخالف نیستیم؛ بلکه با بنیادگرایی مخالفیم!» بنیادگرایی یعنی چه؟ برداشت من و شما از بنیادگرایی، غیر از متفاهَم توده مردم و فضای ذهنی مردم در غرب است. بنیادگرایی از نظر ما، یعنی پایبند بودن به اصول و بنیادهای دینی. این‌که چیز بدی نیست؛ ما افتخار هم می‌کنیم. وقتی هم می‌گویند «آقا، شما بنیادگرا هستید»، می‌گوییم «البته که ما بنیادگرا هستیم.» انکار و نفی هم نمی‌کنیم. پایبندی به اصول که بد نیست! شرافت اخلاقی هم یک اصل است؛ راستگویی هم یک اصل است؛ عدالت هم یک اصل و بنیاد اخلاقی است؛ خیانت نکردن هم یک بنیاد اخلاقی است، تکذیبِ کارهای بد هم یک بنیاد اخلاقی است. همه دنیا هم به این بنیادها و نهادهای اخلاقی پایبندند و به آنها افتخار می‌کنند و کسی هم آنها را بد نمی‌داند. ما از بنیادگرایی، استنباطی این گونه داریم و البته با این دید، درست هم هست. حتّی می‌بینیم که در بعضی از ممالک، دولتها مردم را در پایبندی به سنن پوسیده بی‌معنیِ قومی، تشویق می‌کنند. استخوان‌پوسیده اجدادشان را از گورها بیرون می‌آورند و به آنها تقدّس می‌بخشند! در همین کشورهای گوناگون اروپایی، مردم تشویق می‌شوند که برخی از سنن و آداب پوسیده قدیمیِ بی‌معنا را حفظ کنند. پس، ایرادی ندارد که انسان به اصول دین؛ به اصول عالیه ایمان و معرفت دینی، پایبند باشد. برطبق نظر و برداشت ما، این امر، پسندیده است. امّا در تداول فرهنگی غرب، بنیادگرایی را با تحجّر و حالت بسته بودن برروی حرف حساب و نفهمیدن منطق برابر می‌دانند و در حقیقت ما را به این متّهم می‌کنند! نمی‌گویند اینها پایبند به توحیدند. وقتی می‌گویند بنیادگرا هستند، معنایش این نیست که اینها پایبند به توحید و صدق در کلام و زهد نسبت به پدیده‌های مادّی‌اند. می‌گویند اینها متحجّرند! اینها چشم برروی پیشرفتهای دنیا می‌بندند! یعنی یک تهمت و یک دروغ. به این وسیله می‌خواهند اسلام را از چشم جوامع مسلمان بیندازند و توده‌های مسلمان را نسبت به دینشان

بی‌اعتقاد کننـد. همچنین می‌خواهند بی‌اعتقادی را در توده‌های غربی که به اسـلام گرایش دارند، بیشتر کنند. این، از جمله کارهایی است که همراه با تبلیغات می‌کنند. نکته‌ای که این‌جا مناسب است عرض کنم، این است که اهانت به اسـلام را شروع کرده‌اند و آن را یک سیاست قرار داده‌انـد. البته وقتی دینی ماننـد اسـلام، در نظر یک جامعه یک میلیاردی مقدّس است و مایه حرکت آن جامعه عظیم هم همین دین است، اهـانت به آن کـار سـختی است. جرأت نمی‌کننـد صـریحاً به اسـلام اهـانت کننـد. لـذا می‌بینیـد که حتی رؤسای جمهور امریکا و بعضـی از کشورهای گردن کلفت هم، دیگر جرأت نمی‌کنند نسبت به اسـلام، صـریحاً دشـمنی و مستقیماً اهانت کنند. به همین سبب، نشستند و راهی پیدا کردند: بر آن شدند افرادی را پیدا کنند که سپر بلایشان باشـند و از آنها بخواهند که در لباس روشـنفکر، شاعر و نویسـنده، به اسلام اهانت کنند، تا آرام آرام اهانت به اسلام باب و رایج شود. این، کاری بود که به وسیله کتاب «آیات شیطانیِ» آن شخص مرتد شروع شد. او در انگلیس کتاب خودش را نوشت و مجلّات امریکایی شروع به ترویج آن کتاب کردنـد. بنده آن روز مجلّات امریکایی را که به این‌جا می‌آمد می‌دیدم و تعجّب می‌کردم که این چه کتابی است که این قدر اینها می‌خواهند آن را ترویج کنند؟! این همه کتاب نوشته می‌شود! اما علّتی داشت که ناگهان مطبوعاتیهای دنیا، قلم به مزدهای دنیـا، صهیونیسـتهای دنیـا - که گرداننـدگان بیشترین مطبوعـات و رادیو تلویزیونهای غربنـد - دست به دست هم داده بودنـد و یک کتاب را ترویـج می‌کردنـد. مگر محتوای آن چه بود؟ چیزی نگذشت که معلوم شد چه در این کتاب هست. این کتاب بناست جاده باز کنِ اهانت به اسـلام باشد. پیغمبر را اسم بیاورد و مسـخره کند. به اصـطلاح، یک داسـتان خیالی نوشته است؛ اسم پیغمبر را، اسم زوجات پیغمبر را، اسم اصـحاب پیغمبر را آورده است و به شکل بسیار وقیحی به آنها اهانت کرده است. وقتی این کتاب رایج شد و مردم آن را خواندند، آرام آرام اهانت کردن به اسلام عادی می‌شود. این را می‌خواستند! این‌جاست که الهام الهی، آن مرد ربّانی را وادار به آن حرکت عظیم کرد و توطئه‌هایشان متوقّف ماند. امام براساس این تفکّر و فهم دقیق و نورانی - نوری که خدای متعال در دل بنـدگان خودش می‌اندازد، این‌جا خودش را نشان می‌دهد - فتوای ارتداد آن مردِ مرتد را صادر کرد و راه اینها را بست. ناگهان همه دنیـا مبهوت شـد! امـام فتوای ارتـداد یـک مرتـد را داد و گفت: «این آدم، بایـد به حـدّ شـرعی برسـد». دولتهـای اروپایی، همه سفرایشـان را از ایران خواسـتند. این عکس‌العمـل، در ارتباط با یک کتابِ معمولی است؟ یعنی دولتهای انگلیس و فرانسه و ایتالیا و کجـا و کجـا، دلشان برای جان یک انسان سوخته است؟! اینها هزاران انسان را برای یک موضوع کوچکْ درو می‌کننـد. کـدامشان نکرده‌انـد؟ کـدامشان گروه گروه انسانهـا را به قتـل نرسانده‌انـد؟ کـدامشان، اگر همین امروز منافعشـان اقتضا کنـد، هزاران انسان را نمی‌کشـند؟ اینها دلشان برای انسان سوخته؟ همین امروز، صـربها مسـلمانان را قتل عام می‌کننـد؛ آنها ککشان نمی‌گزد! همین امروز اسـرائیلیها فلسـطینیهای صاحب اصـلی سـرزمین را آن‌طور شـکنجه می‌دهند؛ اینها خوابشان برنمی‌آشوبد! آن وقت برای خاطر این‌که یک نفر بناست بعـد از این اعـدام شود، این‌گونه وادار به عکس‌العمل شونـد؟! این، قضـیه دیگری بود. برنامه‌ای که ریخته شده بود، برنامه اهانت به اسـلام بود. بنا بود اسلام را سبک کنند. امام با آن فتوا، ناگهان همه نقشه‌های اینها را نقش بر آب کرد. دنیای اسلام هـم تأییـد کرد و پیروی خـودش را از فتـوای امـام نشـان داد. حالاـ مـدّتی گذشـته اسـت. آن نـادان و نادانهـای طرفـدارش، خیـال می‌کنندقضایا تمام شده است. خیر؛ این قضیه تمام شدنی نیست. بنده همان وقت، در یکی از مصاحبه‌هایی که در اروپا انجام گرفت و از من پرسیدند که «این فتوای امام چگونه است؟» گفتم «امام، تیری را به طرف این مرد فاجر و هتّاک پرتاب کرد. این تیر، از چلّه کمان خارج شـده و هدف‌گیری هم دقیق بوده‌است. دیر یا زود، این تیر به هدف خواهد رسـید. بلاشک، باید این حکم اجرا شود و اجرا هم خواهد شد.» مسـلمانانی که امروز بتوانند این موجود موذی و مضـر را که به عنوان یک عاملِ پست‌فطرت و لئیم، برای یک حرکت ضدّ اسلامی عظیم ظاهر شد از سرِ راه مسلمانان بردارند، باید بردارند و مجازات کنند. الان هم وظیفه همه است. وظیفه همه کسانی است که این کار از عهـده آنها برآیـد و دسـتشان به این شـخص برسـد. حالا آنها دنبال اینند که آیا فتوای امام عوض شـده است؟ مگر فتوا قابل عوض شدن است؟ مگر کسـی می‌تواند نسبت به این قضـیه با کسی معامله کند؟ دولت انگلیس بدش می‌آید؟

خوب؛ مـا هم از خیلی از کارهای دولت انگلیس بـدمان می‌آیـد! فلان دولت اروپایی ناراحت می‌شود؟ ماهم از بسیاری از کارهای آنهـا نـاراحت می‌شویم. مگر ما قول داده‌ایم که هر کاری را که دولت انگلیس از آن بـدش می‌آیـد انجام نـدهیم؟! دولت انگلیس، بیش از همه چیز، از استقلال ایران بدش می‌آید. اینها همان کسانی هستند که سالهای متمادی در این مملکت خوردند و چاپیدند و حالا که مملکت مستقل است، ناراحتند. ما چه کار باید بکنیم؟ دولت انگلیس، اگر الان هم فرصت پیدا کند، دلش می‌خواهد بیاید در خلیـج فـارس، مثـل زمان «لرد کُرزن» بایستد و برای دولتهای اطراف خلیـج فارس، از جمله ایران، دسـتور صادر کنـد! ملت ایران اجازه نمی‌دهد. حالا دولت انگلیس باشد، دولت امریکا باشد، هر قلدر دیگری باشد و بخواهد در امور ما، خواستهای ما، اهداف ما، آرمانهای بزرگ ما و مقـدّسات ما دخالت کند! به آنها چه ربطی دارد؟! آنها اگر بخواهند این حادثه و این مشکل را به راحتی حل کننـد، بایـد آن شـخص مرتـدِ ملحـد را تحویـل مسلمانان دهنـد و بگوینـد: «این، جرم و جنـایتی کرده است. شـما مسلمانان، هرچه مجـازاتش است، انجـام دهیـد.» این راه، عاقلانه است. این کار را بایـد بکننـد. چرا نمی‌کننـد؟ ما به آنها اعتراض داریم که چرا جلوِ حکم امام را گرفتند؟! آنها چه اعتراضـی می‌توانند داشـته باشـند؟! اینها هشداری است برای من و شـما. بدانید که اگر اندکی غفلت کنیم، دشـمن علیه مقـدّسات مـا شـروع به حمله و اقـدام خواهـد کرد. این، یک نمونه است و نمونه‌های از این قبیل هم فراوان است. تکلیف ما زیاد است. حالا هم ماه رمضان در پیش است. در ماه رمضان، هم بایـد به خودمان برسـیم، هم باید به مردم برسـیم. ضـمناً بـدانیم که اگر به خودمـان نرسـیم، به مردم هم نمی‌شود رسـید. این دعاهـای مـاه رمضـان، این روزه مـاه رمضـان، این مناجاتها، این تضـرّعها، این اذکـار، این نوافل در ماه رمضان، همه برای این است که ما خودمان را اوّل کمی نورانی کنیم. اگر نورانی شـدیم، آن وقت می‌توانیم به دیگران هم برسـیم. والّا اگر نورانی نشدیم که نمی‌توانیم دیگران را نورانی کنیم. هرچه هم بگوییم، زیادی خواهد بود، مضـر خواهد بود و مفید واقع نخواهد شد. امیدواریم خدای متعال توفیق دهد، هم خودمان را بسازیم، هم بتوانیم به سازندگی و معنویّات و روحیّات مردم کمک کنیم؛ و خداونـد قلب مقـدّس ولیّ‌عصر ارواحنالمقدمه‌الفـداء را نسبت به ما مهربان کنـد و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) آیت اللَّه العظمی شیخ عبـدالکریم حائری یزدی، موسـس حوزه علمیه قم. ۲) شیخ محمد حسن نجفی ۳) سید علی طباطبایی (صاحب ریاض المسائل) ۴) فصّلت: ۶.

بیانات مقام معظم رهبری در روز اوّل ماه مبارک رمضان

بیانات مقام معظم رهبری در روز اوّل ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. والصّـلاة والسّـلام علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین. و لعنهٔ اللَّه علی اعدائهم اجمعین. قال‌اللَّه الحکیم: «شـهر رمضان الذی انزل فیه القرآن، هدی للنّاس و بیّنات من الهـدی و الفرقان(۱).» از جملـه کارهـایی کـه روزه‌دار بایـد از آن اجتنـاب کنـد و واضـحترین مصـداق روزه هـم هست، خـوردن و آشامیـدن است؛ ولو آن چیزی که خورده یا آشامیـده می‌شود، خیلی کم باشد. همین اندازه که صدق خوردن کرد، اگر عمداً باشد، روزه باطل می‌شود. بعضـی چیزهاست که صـدق خوردن نمی‌کنـد، اما همه مراجع فتوا داده‌اند که آنها هم مثل خوردن و آشامیدن، مبطل روزه است. از قبیل چه چیز؟ از قبیل سـرمهای غـذایی که وارد بدن می‌شود. این خوردن، عرفی نیست؛ اما مبطل روزه است. یا حتّی آمپولهـای تقویتی که داخـل رگ یا عضـله تزریق می‌شود، مبطل روزه است. اگرچه در مورد آمپولهای غیر تقویتی، که مربوط به تقویت و ویتامین و ایجاد ذخیره غذایی و غیره نیست، اشـکال نکرده‌اند - و ظاهراً اشـکال هم ندارد - امّا بعضـی احتیاط کرده‌اند. آب دهان را فرو بردن هم اشـکالی نـدارد؛ اما اگر مسواک را داخل دهان کردیـد و به آب دهان آغشته شـد، بعـد همان را آوردید بیرون و دوباره داخل دهانتان کردید و آن آب را فرو بردید، این، باز مبطل است. یعنی مسأله خوردن و آشامیدن مسأله دقیقی است. واضـحترین مصداق روزه هم، امساک از خوردن و آشامیدن است. اگرچه موارد دیگر هم هست که ان‌شاءاللَّه در طول ماه، مسائلش

را لابد آقایان خواهند گفت. ماه رمضان فرصت خوبی برای خودسازی است. ماهمان ماده خام هستیم که‌اگرروی خودمان کارکردیم و توانستیم این ماده خام رابه شکلهای برترتبدیل کنیم، آن کار لازم در زندگی راانجام داده‌ایم. هدفِ حیات همین است. وای به حال کسانی که روی خودشان از لحاظ علم و عمل کاری نکنند و همان‌طور که وارد دنیا شدند، به اضافه پوسیدگیها و ضایعات و خرابیها و فسادها که در طول زندگی برای انسان پیش می آید، از این دنیا بروند. مؤمن باید به‌طور دائم روی خودش کار کند؛ به‌طور دائم. نه اینکه خیال کنید «به‌طور دائم» زیادی است یا نمی‌شود؛ نه. هم می‌شود، هم زیادی نیست. اگر کسی مراقب خود باشد؛ مواظب باشد کارهای ممنوع و کارهایی را که خلاف است انجام ندهد و راه خدا را با جدیّت بپیماید، موفّق می‌شود. این، همان خودسازی دائمی است و برنامه اسلام، متناسب با همین خودسازیِ به‌طور دائم است. این نماز پنجگانه - پنج وقت نماز خواندن - ذکر گفتن؛ «ایّاک‌نعبدوایّاک‌نستعین» را تکرار کردن؛ رکوع کردن؛ به خاک افتادن و خدای متعال را تسبیح و تحمید و تهلیل کردن برای چیست؟ برای این است که انسان به‌طور دائم مشغول خودسازی باشد. منتها گرفتاریها زیاد است و همه گرفتاریم. گرفتاری زندگی؛ گرفتاری معاش؛ گرفتاری امور شخصی؛ گرفتاری اهل و اولاد، و انواع گرفتاریها مانع می شود که ما به خودمان، آن چنان که شایسته است، برسیم. لذا یک ماه رمضان را که خدای متعال قرار داده است، فرصت مغتنمی است. این ماه را از دست ندهید. مقصودم این است که اگر نمی توانیم به‌طور دائم در حال مراقبت و ساخت‌وساز خودمان باشیم، اقلاًـ ماه رمضان را مغتنم بشماریم .شرایط هم در ماه رمضان آماده است. یکی از بزرگترین شرایط، همین روزه‌ای است که شما می گیرید. این، یکی از بزرگترین توفیقات الهی است. توفیق یعنی چه؟ توفیق یعنی این‌که خدای متعال چیزی را برای انسان، مناسب بیاورد. با واجب کردن روزه، خدای متعال زمینه مناسبی را برای من و شما به‌وجود آورده است که قدری در این ماه به خودمان برسیم. روزه، نعمت بزرگی است. شکم خالی است و مبارزه با نفس، تا حدودی در اثنای روز، از جهات مختلف وجود دارد: هرچه را دوست دارید، نمی‌خورید و نمی‌آشامید و بسیاری از مشتهیات نفسانی را برای خودتان به مدت چند ساعت ممنوع می کنید. این، یک مبارزه با نفس است؛ مبارزه با هواست، و مبارزه با هوا، در رأس تمام کارهای نیک و خودسازیها قرار دارد. ماه رمضان زمینه بسیار خوبی است و خدای متعال این فرصت را به من و شما داده که در این ماه، چنین امکانی را برای خودسازی پیدا کنیم. علاوه براین‌که ساعات این ماه بسیار با برکت است و خدای متعال، از لحاظ طبیعی این لحظات و ساعات را این‌گونه قرار داده است، ساعات بسیار مغتنمی هم هست. یک رکعت نماز شما؛ یک کلمه ذکر «سبحان اللّه» شما؛ مختصر صدقه دادن شما، و یک صله رحم کوچکی که در این ماه بکنید، مزیّتی چند برابر بیشتر از همین امور، وقتی در غیر ماه رمضان انجام می‌شود، دارد. این، فرصت بسیار خوبی است. زمینه خوبی است که انسان در این ماه به خودش برسد. مثل طبیبی که با فردی بیمار مواجه است و آن بیمار به امراض متعدّدی مبتلاست - مرض قند دارد، فشار خون دارد، چربی خون دارد، استخوان درد دارد، رماتیسم دارد، زخم معده دارد و خلاصه انواع و اقسام مرض در او هست - طبیب حاذق که امراض او را می شناسد و راه علاجش را بلد است، با این بیمار چه کار می کند؟ اوّل سعی می کند بیماریهای او را روی کاغذ بیاورد و ببیند به چه امراضی مبتلاست. اگر طبیب، بعضی از بیماریهای او را نشناسد و برای علاج بیماری دوایی بدهد که با بیماری دیگر ناسازگار باشد، ممکن است به جای این‌که او را علاج کند، بیچاره را به بیماریهای دیگری هم مبتلاـ سازد! مثلاًـ نداند که بیمار زخم معده دارد؛ بعد برای علاج رماتیسم او آسپرین بدهد! خوب، آسپرین علاج رماتیسم است؛ اما برای زخم معده بسیار مضرّ است. اگر طبیب، این مرض را نشناسد و نداند که بیمار این مرض را هم دارد، ممکن است به جای این‌که او را علاج کند، بیچاره را به خونریزی معده هم مبتلا سازد. پس اوّل باید با دقّت نگاه کند؛ دلسوزانه بیماریها را پیدا کند و آنها را بنویسد؛ بعد ببیند کدام مهمتر است، کدام فوتی‌تر است و کدام اصولی‌تر است. فرض بفرمایید اگر کسی معده ناراحتی دارد، هر دوایی به او بدهند نمی‌تواند به خوبی آن را جذب کند. یا اگر روده خرابی دارد، هر غذای مقوّی‌ای بدهند و از آن بهره ببرد، نمی‌تواند استفاده کند. راهش این است اوّل آن مرضی را که از بقیه بیماریها تأثیر منفی‌اش بیشتر است و اگر خوب

بشود تأثیر مثبت شفایش بیشتر است، پیدا کنند. شما طبیب خودتان بشوید، برادر عزیز! هیچ‌کس مثل خود انسان نمی تواند بیماریهای خودش را بشناسد. برخی بیماریها در انسان هست که اگر مثلاً شمابه من بگویید «تو دچار این بیماری هستی»، عصبانی می شوم و بدم می‌آید. بگویند: «آقا، شما مرد حسودی هستید.» مگر کسی تحمّل می کند که به او بگویند «حسود»؟ می گوید: «حسود خودت هستی! چرا اهانت می کنی؟ چرا بی‌خود می گویی؟» از دیگری حاضر نیستیم قبول کنیم. اما به خودمان که مراجعه می کنیم، می‌بینیم بله؛ ما متأسفانه از این بیماریها داریم. سرِ هرکس را انسان کلاه بگذارد؛ از هرکس که پنهان کند، با خودش که دیگر نمی‌تواند! پس بهترین کسی که می‌تواند بیماری ما را تشخیص دهد، خودمان هستیم. بیاورید روی کاغذ! بنویسید: «حسد.» بنویسید: «بخل.» بنویسد: «بدخواهی برای دیگران. وقتی کسی به خیری می‌رسد، ما ناراحت می‌شویم!» بنویسید: «تنبلی در کار.» بنویسد: «روح بدبینی به نیکان و صالحان.» بنویسید: «بی‌اعتنایی به وظایف.» بنویسید: «علاقه به خود. شدیداً به خودمان علاقه داریم.» اگر بیماریهای ما اینهاست، اینها را روی کاغذ بیاوریم. ماه رمضان فرصتی است که یکی‌یکی این بیماریها را، تا آن‌جایی که بشود، برطرف کنیم. اگر برطرف نکنیم، این بیماریها مهلک خواهد شد؛ هلاک معنوی و واقعی. هلاک جسمی که چیزی نیست! اگر بیماری مهلکی در ما باشد یا احتمالش را بدهند، چقدر دستپاچه می شویم؟ شب خوابمان نمی‌برد. بهترین دکترها را پیدا می‌کنیم، می‌گوییم: «نکند این غدّه‌ای که در بدن من است، در دست من است، زیر پوست من است، سرطان باشد!» از تصوّرش کلّی وحشت می کنیم. آخرش چه؟ آخرش مردن است. حالا نشد، یک سال دیگر است، دو سال دیگر است، ده سال دیگر است. به قول نظامی گنجوی: «اگر صد سال مانی ور یکی روز/ بباید رفت ازاین کاخ دل افروز.» ماندنی که نیستیم. چند صباحی، کمی این‌ور، کمی آن‌ور، تمام خواهد شد. هلاکت جسمانی این است و این‌قدر از آن می‌ترسیم. هلاکت معنوی، یعنی برای ابد دچار خذلان و عذاب الهی شدن. یعنی در زندگی جاودان ابدی، از همه نعمتها و لذّتها و چشم روشنیهایی که خداوند برای من و شما معیّن و مقرّر کرده محروم ماندن. انسان به قیامت نگاه کند و ببیند خدای متعال به بعضی از بندگانش - همین افرادی که با آنها معاشریم و آنها را در کوچه و محلّه می‌بینیم؛ به همکار اداری، به دوست دوران تحصیل، یا به یک رفیق بگو بشنو - برای برخی کارها و مجاهداتی که در این دنیا داشته‌اند، مقامات عالی می‌دهد؛ آنها را به بهشت می‌برد؛ از عذاب دورشان می‌دارد و از عقبات قیامت، نجاتشان می‌دهد، و ما به‌خاطر تنبلی؛ به‌خاطر نرسیدن به خود و به‌خاطر یک لحظه غفلت، از همه آنها محروم مانده‌ایم! آن وقت است که حسرت گریبان انسان را می گیرد: «وانذرهم‌یوم‌الحسرةاذ قضی‌الامر(۲).» کار هم دیگر از کار گذشته است و حسرت هم فایده‌ای ندارد. این، هلاکت معنوی است. برادران و خواهران! اگر به خودمان نرسیم، بدبختی است؛ روسیاهی است؛ محرومیت است؛ از چشم خدا افتادن است؛ از مقامات معنوی دور ماندن و از نعیم ابدی الهی، تهیدست ماندن است. پس باید به خودمان برسیم. ماه رمضان فرصت خوبی است. کتابهای اخلاق هم خوشبختانه در اختیار هست. لکن آن چیزی که آدم از مجموع می‌فهمد و آنچه مهمّ است، این است که انسان بتواند هوا و هوسِ خود را کنترل و مهار کند. این، اساس قضیه است. یکی از ویژگیها که بسیار مهمّ است تا برای خود سازی به آن توجّه کنیم و شاید جنبه تقدّمی هم داشته باشد، «اخلاص» است. اخلاص عبارت است از کار را خالص انجام دادن و این‌که کاری را مغشوش انجام ندهیم. گاهی هست که کسی عبادت نمی‌کند و گاهی عبادت می کند؛ اما مغشوش و ناخالص. این هم مثل آن است .خالص بودن عبادت و خالص بودن عمل، این است که برای خداباشد. در بین مردم، متأسّفانه خیلی رایج است که کارهای خوب خودشان را بر زبان بیاورند و بگویند. کانّه توجّه ندارند که نباید کار نیک را به زبان آورد و گفت که ما می‌خواهیم این کار را بکنیم یا ما این کارها را می‌کنیم. البته برخی جاها استثناست. در جاهایی، بعضی از کارها باید در علن انجام گیرد. در روایات در باب صدقه، آمده است که «صدقه سرّ» این ثواب رادارد و «صدقه علانیه» این ثواب را. یا مثلاً عبادات گروهی، جلوی چشم مردم انجام می گیرد و باید انجام گیرد؛ و این از شعائر الهی است. اما بسیاری از عبادات یا اغلب عبادات، آن روابطی که بین خود انسان و خداست - ذکر، توجّه، دعا، نافله، شب زنده‌داری، سحرخیزی، احسان و کارهای نیک -

باید بین خود انسان و خدا بماند. مبادا انسان به‌خاطر این‌که دیگران ببینند، کاری را انجام دهد! کاری که انسان به‌خاطر توجّه دیگران به خودش انجام دهد، از نکردن آن کار بدتر است؛ زیرا نکردن کار، یعنی انسان کاری را انجام نمی‌دهد. کاری که انسان برای جلب توجّه دیگران نسبت به خودش انجام داده، کَأَنّه انجام نداده است. البته بدتر بودنش هم از این جهت است که عمل شرک‌آلودی انجام داده واین عمل شرک‌آلود، فعل حرام است و دور کننده است. بنابراین همه‌مان در هرجا و در هر موقعیّتی که هستیم، باید خیلی تلاش کنیم که کار را خالص انجام دهیم. اگر کار برای خدا انجام گیرد و نیّت برای خدا خالص باشد، اشکالاتی که معمولاً در کارها مشاهده می‌شود، پیش نخواهد آمد.ما وقتی مصالح واقعی رافدای حرف این و آن می کنیم که بخواهیم کار را برای این و آن انجام دهیم. انسان وقتی کار را برای خدا می‌خواهد انجام دهد، فقط نگاه می کند ببیند تکلیفش چیست؟ نگاه نمی‌کند که یکی خوشش می‌آید، یکی بدش می‌آید؛ پیش چه کسی آبرو پیدا می‌کند و پیش دیگری از آبرو می‌افتد. امروز در جمهوری اسلامی، در همه شؤون، کار برای خدا ساری و جاری است. هرکس در این کشور و این نظام، هر کاری که انجام می‌دهد، می‌تواند آن را برای خدا انجام دهد و از آن اجر و ثواب و بهره معنوی را ببرد و پیش خدا خودش را روسفید کند. من روایتی را در باب اخلاص یادداشت کرده‌ام که برایتان می‌خوانم. ازپیغمبر اکرم صلوات‌اللّه‌وسلامه‌علیه نقل شده است که فرمود: «ان لکلّ حق حقیقتاً(۳).» هر چیزی دارای حقیقتی است و یک روح و یک معنا و یک حقیقت دارد. «ومابلغ عبدحقیقهٔ الاخلاص.» بنده به حقیقتِ اخلاص و به آن معنای حقیقی اخلاص نمی‌رسد «حتّی لایحبّ ان یحمد علی شیء من عمل للّه.» (این خیلی سخت است؛ این، مرتبه‌اش از آن مراتبِ بسیار بالاست) مگر این‌که دوست نداشته باشد که مردم او را برای هیچ یک از کارهایی که برای خدا انجام می‌دهد، ستایش کنند. مثلاً فردی است که کار را برای دیگران انجام نمی‌دهد: برای خاطر خدا نماز می خواند، ختم قرآن می گیرد، کار خیری انجام می دهد، احسان و کمک و صدقه‌ای می‌دهد و مجاهدتی برای خدا می‌کند. اما دوست می دارد که مردم بگویند: «ایشان چقدر آدم خوبی است.» کارش رابرای مردم نکرده است. کار را برای خدا انجام داده و تمام شده؛ اما از مدح مردم و از این‌که مردم از او تعریف کنند، خوشش می آید. می فرماید این، آن مرتبه عالی اخلاص نیست. مرتبه عالی اخلاص این است که این را هم دوست نداشته باشد. اصلاً کاری به کار مردم نداشته باشد! می‌خواهند بدانند، می‌خواهد ندانند. می‌خواهد خوششان بیاید، می‌خواهد خوششان نیاید. نگاه کند ببیند خدا از او چه خواسته است و دقیقاً آن را انجام دهد. من، این صفت و این روحیه را در امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه، در بسیاری از موارد مشاهده کردم. در موارد متعدّدی، بنده این خصوصیّت را در ایشان دیده بودم. کاری نداشت که کسی خوشش می آید یا خوشش نمی‌آید. تکلیفش را انجام می‌داد. وقتی‌که بار سنگین است؛ وقتی‌که کار بزرگ است؛ وقتی‌که کار خطرناک است، اخلاص بیشتر به‌کار می‌آید. مثل امروز که وضع جمهوری اسلامی این چنین است. اگر ما اخلاص ورزیدیم، بنده مخلص می‌شویم؛ اخلاصْ ورزنده برای خدا، در عمل و نیّت. اما فراتر از بنده مخلص، بندگانِ مخلَص‌اند. مرحوم سیّد بحرالعلوم رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه، در رساله‌ای که در سیر و سلوک به ایشان منسوب است، بین مُخلِص و مُخلَص فرق می‌گذارد. می‌گوید مُخلِص کسی است که عملی را فقط برای خدا انجام می‌دهد و کاری به کار دیگران ندارد. اما مُخلَص آن است که همه وجود خود را خالصاً و مخلصاً برای خدا قرار می‌دهد. همه هستی او فقط برای خداست. این، مرتبه بسیار والایی است که واقعاً دور از دسترس است. اما به‌نظر بنده، در این دوران، بخصوص جوانان و کسانی که در میدانهای عمل و مبارزه و جهاد واردند، می توانند به این مرتبه هم برسند. البته برای امثال ما مشکل و خیلی دشوار است. ما خیلی دوریم! امّا جوانان و بخصوص جوانان مؤمن و پاک و خالص، با آن دلهای روشن و پاکی که دارند، می‌توانند به این‌جا برسند. البته رساله مذکور، منسوب به مرحوم بحرالعلوم است و قطعی نیست که مال ایشان باشد. بعد می‌فرماید: خدای متعال به این مُخلَصین سه وعده داده است؛ سه امتیاز بزرگ. یکی این است که فرموده است: «فانهم لمحضرون الّا عباداللّه المخلصین.(۴)» یعنی در قیامت، همه مردم در محشر حاضر می‌شوند و مورد محاسبه الهی قرار می گیرند، مگر بندگان مخلَص که آنها معافند. آنها چون ذرّه ذرّه اعمال و انفاس و

حرکاتشان برای خدا بوده است، لذا از این‌که در این عرصه از عرصه حشر آفاقی وارد شوند و مورد سؤال قرار گیرند، معافند. امتیاز دوم این است که می‌فرماید: «وماتجزون الاماکنتم تعملون الاعباداللَّه المخلصین(۵).» همه مردم، پاداش متناسب با عمل کاری را که انجام داده‌اند می‌گیرند، مگر بندگان مخلَصِ خدا. اینها عملشان و پاداششان متناسب نیست. عملشان هرچه که باشد، پاداش آنها بی‌نهایت است؛ زیرا این وجود متعلّق به خدا، برای خدا و سرتا پا در خدمت اهداف الهی است. او، همه وجودش برای خدا خالص شده است. روایتی را دیدم - البته سند این روایات را فرصت نمی‌کنم نگاه کنم و نمی‌دانم سندش چگونه است - که مضمونش این بود که خدای متعال می‌گوید: «اگر به بنده مُخلِص یا مُخلَص، همه دنیا را هم بدهم، حق او ادا نشده است.» بنابراین، جزای او متناسب با عملی که انجام می‌دهد، نیست. یک نماز او برابر هزاران نمازی است که بندگان خوب خدا بخوانند. امتیاز سوم که از همه اینها بالاتر است، این است که «سبحان اللَّه عمایصفون الاعباداللَّه‌المخلصین(۶).» یعنی خدای متعال از آنچه که بندگان او توصیف کنند، منزّه است؛ مگر از آنچه که بندگان مُخلَص توصیف کنند. یعنی آنها می‌توانند حقِّ توصیف الهی را ادا کنند. بندگان دیگر، کمتر و کوچکتر از این هستند؛ و هرچه در باب پروردگار عالم بگویند «ماعرفناک حقّ معرفتک(۷).» اوصاف خدا از زبان انسانها، ناقص و نارساست؛ مگر از ناحیه بندگان مخلَص. آنها می‌توانند خدای متعال را کَما هُوَ حَقُّه توصیف کنند. و لذاست که انسان اگر خود را به دعاهایی که از ائمّه علیهم‌السّلام، مأثور است، اُنس بدهد و مرتبط کند، امید این هست که توانسته باشد با خدای متعال، درست مناجات کند و چنان که شایسته الهی است، با او حرف بزند. ضمناً ماه رمضان ماه دعاست. دعاها را فراموش نکنید. دعاهای وارد شده در ماه رمضان، یکی از آن نعم و فرصتهایی است که باید مغتنم بشمرید. این دعای ابی‌حمزه، این دعای افتتاح، این دعای جوشن وبقیه ادعیه‌ای که در روزها و شبها و سحرها و بقیه ساعات و اوقات مخصوص در ماه رمضان وارد شده است، واقعاً از نعمتهای بزرگ الهی است. فرصت را مغتنم بشمارید. من به ذهنم رسید که این توصیه راهم عرض کنم که این نوافل سی‌وچهار رکعتی که برای نمازهای روز و شب وارد شده است، بسیار با ارزش است. ماه رمضان فرصت خوبی است. ما غالباً اهل نوافل نیستیم. ولی ماه رمضان که می‌شود، چه مانعی دارد؟ کدام کار با دهان روزه، بهتر از نماز خواندن؟ چهار رکعت نماز ظهر است، قبل از این چهار رکعت، هشت رکعت نافله دارد؛ چهار دو رکعتی. چهار رکعت نماز عصر است و قبل از این چهار رکعت، هشت رکعت نافله نماز عصر است. این نوافل را بخوانید. همچنین نوافل مغرب را که از اینها مهمتر است؛ و نیز نوافل شب که یازده رکعت است. همچنین نافله صبح که دو رکعت است. کسانی هستند که در ایام معمولی سال، برایشان مشکل است پیش از اذان صبح برای نماز شب بیدار شوند. ولی در این شبها، به طور قهری و طبیعی بیدار می شوند. این یک توفیق الهی است. چرا از این توفیق استفاده نکنیم؟ ان‌شاءاللَّه فرصتهای ماه رمضان را مغتنم بشمارید. من چند دعا هم بکنم، آمین بگویید: نسألک اللّهم و ندعوک، باسمک العظیم الاعظم. الاعزّ الاجلّ الاکرم یا اللَّه! پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را قدردان این ماه قرار بده. پروردگارا! به محمّدوآل محمّد، ما را به اعمالی که در این ماه برای مؤمنین قرار داده‌ای، موفّق بگردان. پروردگارا! به محمّدوآل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، رضای خودت را شامل حال ما در این ماه بگردان. مغفرت و عفو خودت را شامل حال ما بگردان. پروردگارا! ما را با اعمالمان به ولیّت امام زمان ارواحنافداه، در این ماه نزدیک بگردان. قلب مقدّس آن بزرگوار را از ما راضی کن .ما را به اعمال خیر - که این ماه فرصت خوبی برای این اعمال است - موفّق بگردان. پروردگارا! اسلام و مسلمین را سربلند کن. همه امور مسلمانان را اصلاح بفرما. شرِّ دشمنان و کفّار را از سربلاد و ملتهای اسلامی، مخصوصاً در این مناطقی که زیاد ظلم و جور می‌کنند، کوتاه بگردان. پروردگارا! مشکلات را به سود مسلمین خاتمه ببخش. جمهوری اسلامی را تا ظهور ولیّ‌عصر ارواحنافداه، پایدار و مبارک بگردان. برکات خودت را بر مردم ما نازل کن. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللَّه‌وبرکاته. --------------

-- ۱) بقره: ۱۸۵. ۲) مریم: ۳۹. ۳) . ۴)

صافات؛ ۱۲۷ - ۱۲۸. ۵) صافات؛ ۳۹ - ۴۰. ۶) صافات ۱۵۹ - ۱۶۰. ۷) بحارالانوار: ج ۶۹، صفحه ۲۹۲

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه صدا و سیما درباره روزجهانی قدس

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه صـدا و سـیما درباره روزجهانی قدس با تشـکر از حضـرت‌عالی که این فرصت را در اختیار ما قرار دادیـد، بـا عنـایت به این‌که فردا آخرین جمعه مـاه مبـارك رمضـان و مصادف با روز جهانی قـدس است، اگر پیامی برای امّت شریف ایران و مسـلمانان جهان داریـد، بفرماییـد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. من در این شـبهایی که گذشت، درتلویزیون دیدم که مردم راجع به روز قـدس و درپاسـخ به سؤالی که از آنهـا می‌شود، مطـالبی رابیان می‌کننـد که حاکی از آگاهی و روشن بینی و حضور و احساس مسؤولیت آنهاست. شایـد لازم نباشـد که به مردم عزیزمان چیزی دراین باب عرض کنم. لکن ازباب اینکه مسأله قدس مهم است و ازاین بـاب که امروز متأسـفانه صهیونیسـتها در وارد آوردن فشـار مضاعف به فلسـطینیها حمایت می‌شونـد و باتوجّه به این‌که بسـیاری از کسانی که شـعار فلسطین را می‌دادند، در بین راه، این ملت مظلوم را واگذاشتند و امروز، مبارزین فلسطینی و ملت مظلوم فلسـطین، نیاز به حمایت جهانی و دلگرمی از سوی برادران مسلمان خودشان دارند، من به مردم عزیزمان و همین‌طور به همه ملتهای مسـلمان توصـیه می‌کنم که ان‌شـاءاللَّه این روز را از گذشـته گرمتر و پرشورتر برگزارکننـد. این، به مبارزه و اصـلاح امور فلسـطینیها کمک خواهد کرد. اصـلاح امور فلسطینیها به این است که ان‌شاءاللَّه مردم فلسطین - که صاحبان خانه‌شان هستند - حقّ خودشان را به دست آورند. امیدواریم آحاد ملت عزیزمان موفّق باشند و این گام را هم مثل همه گامهای بلند و خوبی که برداشته‌اند، با موفقیّت بردارند. ... ان‌شاءاللَّه موفّق باشید.

بیانات در سال ۱۳۷۲

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

بیانـات مقـام معظم رهـبری در خطبه‌هـای نمـاز عیـد سـعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه رب العـالمین. الحمـدللَّه الّـذی خلق السـموات و الارض و جعل الظّلمات و النّور. ثمّ الّـذین کفروا بربّهم یعدلون. و الحمدللَّه الّذی لم یتّخذ ولدا و لم یکن له شـریک فی الملك، و لم یکن له ولی من الذّلّ و کبّره تکبیرا. احمده و استعینه و اسـتغفره و اتوب الیه. و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّـد، و علی آله الأطیبین الأطهرین، المنتجبین المعصومین المکرّمین، سیّما بقیّـۀاللَّه فی الارضـین. قال اللَّه‌الحکیم فی کتـابه: «یا ایّهاالّـذین آمنوا اتقوااللَّه ولتنظر نفس ما قـدّمت لغـدٍ واتقوا اللَّه انّ‌اللَّه خبیر بما تعملون.(۱)» روز عیـد مبارك فطر، روزِ گرفتـن پـاداش برای مؤمنـان و روزی است کـه برای پیغمـبر اکرم و اولیـایش، روز عیـد، روز شـرف و روز کرامت است. همه شـما برادران و خواهران مسلمان نماز گزار را به رعایت تقوا و پرهیزگاری دعوت و توصیه می‌کنم؛ که تقوا و پرهیزگاری، نتیجه و غایتی است که باید به فضل پروردگار، بر روزه ماه رمضان مترتّب شده باشد. روز عید فطر، روزِ مورد توجّه پروردگار و روز نزول مغفرت و رحمت الهی بر مؤمنان است. این روز را هم باید مثل ایام ماه مبارك رمضان، قدردانی کرد. امام مجتبی علیه‌السّـلام - طبق روایتی - در روز عید فطر، از راهی عبور می‌کرد. دید جمعیتی ایستاده‌اند و بازی می‌کنند و بی‌خیال و بی‌توجّه به اهمیت این روز، با غفلتِ خودشان سرگرمند و می‌خندند. کنار آن جمعیت ایستاد و فرمود: «ان اللَّه جعل شهر رمضان مضماراً لخلقه.(۲)» خداوند، ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای بندگانش قرار داده است. «فیسـتبقون فیه بطاعته الی مرضاته.» که در این میدان مسابقه، به وسـیله اطاعت او، به سوی رضـایت او بـا یکـدیگر مسابقه بگذارنـد و از یکـدیگر پیشـی گیرنـد. «فسبق قوم ففازوا.» در این ماه رمضانی که گـذشت، عده‌ای توانسـتند پیشی بگیرند و از دیگران جلو بیفتند؛ و اینها پیروز و موفّق شدند «وقصّر آخرون فخابوا.» اما عده دیگری، در همین ماه رمضان کوتاهی کردند. آنها نتوانسـتند خود را به درگاه رحمت الهی برسانند، و مأیوس و نومید شدند. «فالعجب کل العجب من ضاحك لاعب فی‌الیوم الّـذی یثاب فیه المحسـنون و یخسر فیه المبطلون.» فرمود: تعجّب است از کسانی که بی‌خیال می‌خندنـد و به

لعب مشغول می‌شوند. در آن روزی که نیکوکاران خرمنهای ثواب را می‌چینند و می‌برند و محرومان، خسارت خود را تحویل می‌گیرند؛ خسارتهای آنان دامنگیرشان می‌شود. روز بزرگی است. مثل روز قیامت است. در این روز، کسانی که در ماه رمضان توانسته‌اند رضای الهی را به دست آورند، پاداش خود را از خدای متعال خواهند گرفت. امروز روزی نیست که انسان بتواند در آن، به غفلت سرکند. سپس در ادامه فرمود: «لو کشف الغطاء لعلموا انّ المحسن مشغول بأحسانه، والمسیء مشغول باسائته.» اگر چشم بصیرت، نافذ می‌شد و پرده حجاب مادّی از مقابل چشمهای ما کنار می‌رفت، می‌دیدیم که نیکان مشغول جمع آوری پاداش خودند و به برداشتن ثواب، مشغول و سرگرمند؛ چنان‌که بَدان سرگرم به نتایج کوتاهیهای خودشان هستند. ماه رمضان، با همه خیرات و برکاتش، با همه ساعات و لحظات پربارش، با همه وعده‌هایی که خدای متعال به مؤمنان و نیکوکاران در آن داده بود، سپری شد. عدّه‌ای از این ماه، نتیجه‌ها گرفتند؛ پیمانه‌های خود را پر کردند و خود را تا آخر این سال، که باز به رمضانی دیگر منتهی خواهد شد، بیمه کردند. خوشا به حال آنان. امیدوارم که شما برادران و خواهران، از زمره این گروه مردم باشید. سعی کنید نتایج تلاش مبارک خود را در ماه رمضان، برای خود حفظ کنید. دلها را پاکیزه نگه‌دارید و مشغول مسائلی که شما را از خدا دور می‌کند، میسندید. دلتان را مشغول یاد خدا بخواهید؛ آن را قدر بدانید و از نتایج و ثمرات آنچه که در ماه رمضان به دست آورده‌اید، سعادت خود را تا آخر سال تأمین کنید. به فضل الهی، در جمهوری اسلامی ایران، زمینه برای کسانی که بخواهند خوب باشند و خوب بمانند و خوب زندگی کنند، آماده است. آنهایی که بخواهند مسلمان زندگی کنند، در فضای جمهوری اسلامی می‌توانند مسلمان زندگی کنند و مسلمان بمانند. در بسیاری از کشورهای دنیا، چنین فضایی وجود ندارد که در آن، جوان بتواند گناه نکند و کسی که می‌خواهد به گناه نزدیک نشود، بتواند نزدیک نشود. این فضا، از برکات جمهوری اسلامی است. این را باید قدر بدانیم. در این روز مبارک و در این محشر عظیم مردمی، طبق رویّه‌ای که در سالهای گذشته در مثل چنین روزی داشته‌ایم، با استفاده از این فضای روحانی، موردی را از دهها مورد که در زندگی ما می‌تواند مطرح شود، مطرح می‌کنم و آن، اجتناب از اسراف و زیاده‌روی است. به برادران و خواهران مسلمانمان در سراسر کشور عرض می‌کنم که موضوع قناعت را جدّی بگیرید. منظورم از قناعت این نیست که دست به نعمتهای الهی نزنید و از آنها بهره‌مند نشوید. مقصود این است که حدّ و اندازه نگه دارید؛ زیاده‌روی و اسراف نکنید؛ نعمتهای الهی را ضایع ننمایید؛ که متأسفانه بسیاری می‌کنند. در جمهوری اسلامی، کسانی هستند که دستشان به نعمتهای الهی نمی‌رسد. نه به خاطر این‌که کم داریم. به خاطر این‌که بسیاری به خودشان حق می‌دهند که نعمتهای الهی را بی‌حساب و کتاب مصرف کنند؛ بی‌اندازه مصرف کنند؛ هیچ ملاحظه‌ای نکنند؛ هیچ حدی نگه ندارند و حتّی نعمتهای الهی را ضایع کنند. چقدر نان ضایع می‌شود! چقدر غذای طبخ شده ضایع می‌شود! چقدر میوه مصرف نشده ضایع می‌شود و از خانه‌ها بیرون ریخته می‌شود! چقدر لباس زیادتر از اندازه لازم - چند برابر اندازه لازم - خریداری می‌شود و در خانه‌ها و صندوقها می‌ماند، برای این‌که یک بار در مراسمی پوشیده شود! اینها اسراف است. می‌خواهم این مطلب را ملت عزیزمان بدانند که اسراف، فعل حرام است؛ گناه است؛ خلاف شرع است؛ آنجایی که اسراف باشد و اسراف مال و اسراف نعمتهای الهی انجام گیرد، تضییع و تلف کردن نعمت است. تصمیم بگیرید این کار را نکنید. البته خانواده‌های کم درآمد، شاید وسعشان هم نرسد که بخواهند اسراف کنند؛ اما خانواده‌های پردرآمد و حتّی بسیاری از خانواده‌های متوسّط، متأسفانه اسراف می‌کنند. من این جمله را عرض کردم، بر آن تأکید و پافشاری می‌کنم و خواهشمندم که ملت عزیزمان، این سخن را مورد توجّه قرار دهند، به آن اهمیت دهند، برای آن حسابی باز کنند و سعی‌شان بر اسراف نکردن باشد. از خدای متعال درخواست می‌کنیم که همه شما برادران و خواهران نمازگزار و همه ملت ایران و همه مسلمانان جهان را مشمول فضل و رحمت خود قرار دهد. پروردگارا! مسلمانان را در همه جای دنیا پیروز کن. پروردگارا! دلهای ما را از گناه دور، و دست و بال ما را از گناه پاک کن. پروردگارا! ما را با زلالِ رحمت و مغفرت خود، در این روز مبارک، شستشو ده. ما را با لطف خود پاک و پاکیزه بگردان. ما را در صراط مستقیم، ثابت قدم بدار. پروردگارا! یاد امام

بزرگوارمان را روزبه‌روز در میان ملت و در دلهای مسلمانان عالم، زنده‌تر و زنده‌تر بدار. پروردگارا! نور و رحمت خود را بر روح مقدّس او و ارواح مقدّسه شهدای ما نازل فرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرحیم. انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. ان شانئک هو الابتر. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد، و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین المطهّرین، سیّما علی امیرالمؤمنین، والصّدیقة الطاهرة سیّدة نساء العالمین، والحسن والحسین، سیّدی شباب اهل‌الجنة، و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفرالکاظم و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف‌القائم المهدی. حججک علی عبادک و اُمنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین وحماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. واستغفراللّه لی و لکم، و اوصیکم‌بتقوی‌اللّه. همه برادران و خواهران عزیز را به رعایت تقوا در همه مسائل و از جمله آنها، در نگرش و قضاوت نسبت به مسائل جهانی اسلام توصیه می‌کنم. دو مطلب را در این خطبه، به اختصار عرض می‌کنم: یک مطلب این است که متأسفانه امسال برای مسلمانان عالم، سال مصیبتهای بزرگ بود؛ سال دردهای جانکاه مسلمانان. نگاه کنید به سراسر عالم و به کشورهای اسلامی و ملتهای مسلمان؛ خواهید دید که مسلمانان عالم، روزهای امتحانِ بسیار دشواری را می‌گذرانند. در رأس همه این مشکلات، چند مسأله دردناک است و از جمله آنها، مسأله فلسطین عزیز و خونین است که مسلمانان و برادران ما در فلسطین، همچنان زیر فشارها و ضربات دشمن غاصب گرفتارند. آن چند صد نفر مسلمان فلسطینی هم، در این روزهای دشوار، با استقامتشان حماسه آفریدند و ملتها را به خودشان متوجّه کردند. اما متأسفانه بسیاری از دولتهای مسلمان، حتّی از این حادثه هم که یک حادثه تاریخی است و طیّ آن چند صد نفر پیر و جوان از چهره‌های مبارز و معروف و شناخته شده را از خانه و زندگی‌شان تبعید و روانه بیابانها کردند، عبرت نگرفتند. در چنین روزگار و دورانی، مسائل حقوق بشر برای برخی دولتها و سازمانها در عالم، نانداني شده است! هر جا موردی به چشم بخورد که بتواند برای آنها بهانه و مستمسکی جهت فشار روی دولتهایی باشد که می‌خواهند فشار بر آنها وارد کنند، فریاد حقوق بشر را سر می‌دهند. وقتی حکومتی برای تضمین سلامت جامعه، قاچاقچی را محکوم می‌کند، آنها فریاد حقوق بشر سر می‌دهند؛ امّا هنگامی که چهارصد و چند نفر انسان را از خانه و زندگی و شهر و دیارشان بیرون می‌کنند و در سرما و شرایط دشوار گرسنگی و بیماری به بیابانها می‌فرستند، کسانی که داد حقوق بشر سرمی‌دادند، تکان نمی‌خورند! فاجعه‌ای بزرگ و حادثه‌ای عظیم است! این، یکی از حوادثی است که در رأس مصیبتها قرار دارد. دیگر، حادثه افغانستان است که امیدواریم آن درگیریهای خونین، دیگر بین رؤسای احزاب این کشور تکرار نشود. مردم افغانستان، مردم مسلمان و مظلومی هستند و این، یک ظلم مضاعف است که سوء تدبیر بعضی از رؤسای احزاب، آنها را در مقابل هم قرار دهد و در خانه و کوچه و خیابان شهرشان - که حالا به اصطلاح آن را آزاد کرده‌اند - خون مردم بر زمین ریخته شود. و باز در رأس همه این قضایا، قضایای خونین و ماجرای مصیبت بار بوسنی هرزگوین است. این حادثه، حادثه بسیار عجیب و بزرگی است! خودش، حادثه‌ای بزرگ است و سکوت و بی‌اعتنایی دنیای به‌اصطلاح متمدّن در مقابل آن هم به همان اندازه بزرگ و شگفت‌آور است. هر چه بخواهیم ابعاد این فاجعه و این مصیبت را با زبان معمولی بیان کنیم، امکان‌پذیر نیست. چگونه می‌توان مصیبت یک ملت را که فقط به جرم مسلمانی کشته می‌شود، خانه‌هایش ویران می‌گردد، به ناموسش تعرّض می‌شود، انواع ظلمها نسبت به آن انجام می‌گیرد و در پایان هم از خانه و زندگی خود آواره می‌شود، با الفاظ مجسّم نمود و بیان کرد؟! این، از آن نوع ماجراهایی است که اگر در تاریخِ گذشته اتّفاق افتاده بود و امروز برای ما نقل می‌کردند، به آسانی نمی‌توانستیم باور کنیم؛ اما امروز جلوِ چشم دنیا اتّفاق می‌افتد. نمی‌خواهم مطلب تکراری در این باب بگویم. نکته‌ای را که می‌خواهم در این باب بگویم، این است که در قضیه بوسنی چه کسی مقصر است؟ کسانی که دستشان در خون بی‌گناهان بوسنی، خونین و رنگین است، شانه‌هایشان را از زیر بار تقصیر بوسنی خارج نکنند! چه کسی در این حادثه مقصّر است؟ من عرض می‌کنم: همه کسانی که به نحوی نگذاشتند مردم مسلمان بوسنیایی توان دفاع از خود را پیدا کنند، در قربانی شدن آن ملت، سهیم و دخیلند. قدرتهای غربی مقصّرند که به بهانه واهیِ

جلوگیری از خشونت، نمی‌گذارند سلاح به دست آن مردم برسد. می‌گویند «اگر سلاح به دست مردم بوسنی برسد، خشونت ادامه پیدا می‌کند!» من می‌گویم: اگر شما راست می‌گویید که با اصل خشونت مخالفید و اگر نگذاشتید سلاح به‌دست مسلمانان برسد تا از خودشان دفاع کنند، بایستی در اولین فرصت و در اسرع وقت، با قدرت نظامی خودتان در آن منطقه حاضر می‌شدید و نمی‌گذاشتید صربها علیه مسلمانان فاجعه آفرینی کنند. اگر راست می‌گویید و مسأله‌تان این است که می‌خواهید خشونت ادامه پیدا نکند،راهِ ادامه پیدا نکردن خشونت این بود که می‌رفتید آن‌جا، حضور می‌یافتید و نمی‌گذاشتید جلّادی که مسلّح به انواع سلاحهاست و از بیرون هم به او کمک می‌کنند، به جان یک عدّه انسان بی‌دفاع و بی‌سلاح بیفتد و هرکاری می‌خواهد با آنها انجام دهد. راه جلوگیری از خشونت این بود که این کار را نکردند. به هر حال، یا باید خودشان آن‌جا حاضر می‌شدند، یا بایستی به آنها سلاح می‌رساندند تا بتوانند از خودشان دفاع کنند. اگر هم نمی‌خواستند سلاح به آنها برسانند، بایستی راه را باز می‌گذاشتند تا کسانی که می‌خواهند به آنها سلاح برسانند، بتوانند اقدام کنند. مسلمانان دنیا داوطلب بودند که به آنها سلاح برسانند. این‌که حقّ طبیعی و قانونی آنها بود.این را چرا نگذاشتند؟! دولتهای اروپایی، یکی یکی اعلام کردند که «ما در قضیه بوسنی وارد نمی‌شویم»! چرا وارد نمی‌شوید؟! چرا وقتی می‌بینید ملتی که بومی آن مناطق است، جلوِ چشم شما در اروپا قتل عام می‌شود، عکس‌العمل نشان نمی‌دهید؟! مردم بوسنی که بیگانه نیستند؛ آنها که مهاجر نیستند؛ آنها مردم همان منطقه‌اند؛ از نژادهای همان منطقه‌اند؛ آن‌جا خاک و خانه خودشان است. وقتی می‌بینید به وسیله گروهی قتل عام می‌شوند که از آنها قویتر هم نیستند اما سلاح دارند، چرا سکوت کردید؟! صربها که قویتر از مسلمانان نیستند. در دورانی که سلاحهای خودکار و آتشین و توپخانه دوربُرد و انواع و اقسام سلاحهای مدرن همه‌کاره میدان است، معلوم است که آن‌جا، کسی که یکی از این سلاحها را داشته باشد بر کسی که نداشته باشد مسلّط است! مسلمانان بوسنیایی حتی تفنگ انفرادی ندارند! نبایستی می‌گذاشتید که صربها این‌گونه حمله کنند. نمی‌بایستی می‌گذاشتید حمله آنها یک سال ادامه پیدا کند. حدود یک سال است که کشتار مردم بوسنی انجام می‌گیرد. اگر خودتان نمی‌خواستید وارد معرکه شوید، باید می‌گفتید «ما وارد نمی‌شویم، امّا سلاح می‌دهیم.» همان مقداری که صربها سلاح دارند، به بوسنیاییها هم می‌دادید. اگر هم نمی‌خواستید سلاح بدهید، راه را باز می‌گذاشتید تا دولتها و کشورهای مسلمان، به قدر نیاز مردم بوسنی، به آنها سلاح می‌دادند. چرا نگذاشتید؟ من عرض می‌کنم: همه کسانی که نگذاشتند مردم مسلمان بوسنی، قدرت دفاع از خودشان، زمینشان، ناموسشان و فرزندانشان را پیدا کنند، در این کشتار دخیل و سهیم و مجرمند. این را ملتهای مسلمان دنیا بدانند. این را مسلمانان در تاریخ آینده بدانند، که نسل کشی مسلمانان در اروپا به دست قدرتهای کنونی غربی - اعم از اروپایی و امریکایی - انجام گرفته است! اگر چه در میدان نیستند، اما - همانگونه که عرض کردیم - آنها مسبّبند؛ چون آنها نگذاشتند مردم بوسنی از خود دفاع کنند. وقتی دو نفر با هم دعوا می‌کنند، شما به دست یکی سلاح بدهید، بعد آن دیگری را بغل کنید، دستش را بگیرید، و نگذارید از خودش دفاع کند! نتیجه چه خواهد شد؟... چه کسی در این جنایت مقصّر است؟ دولتهای غربی مقصّرند؛ دولتهای اروپایی مقصّرند؛ دولت امریکا مقصّر است. خودشان را کنار نکشند. با چهار کلمه حرف زدن در این سازمان و آن سازمان، این لکّه ننگ از دامانشان پاک نخواهد شد. با پرتاب کردن چند محموله غذایی از آسمان، که نمی‌دانیم به دست چه کسی می‌رسد و معلوم هم نیست راست باشد - تازه اگر راست هم باشد - جبران آن فاجعه آفرینی نمی‌شود. ما می‌خواهیم به برادرانمان در بوسنی کمک کنیم، امّا نمی‌گذارند. ملتهای مسلمان می‌خواهند آنها را مسلّح کنند، امّا نمی‌گذارند. بسیاری از دولتهای مسلمان احساس مسؤولیت می‌کنند و خواهان کمک‌رسانی هستند، اما نمی‌گذارند. اینها که مانع از کمک‌رسانی به مردم بوسنی می‌شوند، همان کسانی هستند که هر جا منافعشان اقتضا کند، مسلّحانه وارد می‌شوند. ماجرای خلیج فارس یکی از این ماجراهاست. یک روز در یکی از کشورهای خاورمیانه، تعداد اندکی مسیحی مورد تهدید قرار گرفتند. یکی از دولتهای اروپایی، که در جریان بوسنی جزو بی‌اعتناهاست، اعلام کرد که وارد خواهد شد و مداخله هم کرد. اما در این‌جا، چون پای مسلمانان در

میان است؛ چون نمی‌خواهند مسلمانان در اروپا پا بگیرند؛ چون نمی‌خواهند یک ملت مسلمان در اروپا بر سر پا بماند، وقتی چنین جنایتی را در مقابل چشمشان مرتکب می‌شوند، می‌بینند و اغماض می‌کنند! من همین‌طور که به آفاق زندگی مسلمین می‌نگرم، احساس می‌کنم پشت سرِ این سختیها و محنتها، فضل الهی است. ان‌شاءاللّه فرج الهی است: «انّ مع العسر یسرا.(۳)» خدای متعال به دنبال این سختیها، آینده‌ای روشن را برای مسلمانان همان منطقه قرار داده است که به فضل الهی، امیدواریم این آینده را هر چه زودتر ببینیم. نکته دوم، در مورد مسائل خود ما، یعنی مسائل جمهوری اسلامی است. باز مدتی است که بوقهای تبلیغاتی صهیونیستی، در اطراف دنیا به صدا در آمده‌اند و گهگاه یک بار، موج حمله تبلیغاتی به راه می‌اندازند. مجدّداً این موج تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی به وسیله تبلیغات صهیونیستی آغاز شده است. مسأله این است که جمهوری اسلامی به خاطر استقلال، به خاطر زیر بار زور نرفتن، به خاطر رعایت منافع ملی - و نه منافع مستکبران - به خاطر ایستادگی در مقابل مطامع دشمنانی که می‌خواهند بر این کشور دست بیندازند، به خاطر برچیدن بساط کسانی که دهها سال نوکری استعمار و استکبار را در این کشور کردند، در چشم مستکبران جهان موجود منفوری است. ما این را می‌دانیم و از این بابت ناراحت هم نیستیم. هرچه جمهوری اسلامی در نظر مستکبران و جهانخواران و بدها و شیطانها منفور باشد، ما خوشحالتریم. روزی که آنها از ما خوششان بیاید و ما را بپسندند و از ما راضی شوند، در صحّتِ راه و کار خود شک خواهیم کرد. اما آنچه که امروز می‌گویند، مسأله تروریسم است که مطلب تازه‌ای هم نیست. اینها جمهوری اسلامی را به حمایت از تروریسم و به صدور انقلاب در سراسر عالم متّهم می‌کنند. من می‌گویم مسأله صدور انقلاب که بارها و بارها تکرار کرده‌اند، یک حرف بی‌معنا و پوچ است. انقلاب چیزی نیست که کسی آن را صادر کند. انقلاب کالا نیست که بشود صادرش کرد. انقلاب، محموله نیست که بتوان آن را به جای دیگری برد و یا به کشور دیگری صادر کرد. انقلاب، اگر درست و منطقی باشد و اگر برای ملتها جاذب باشد، خودش صادر می‌شود؛ بدون این‌که کسی بخواهد آن را صادر کند. ما انقلاب را صادر نکردیم. انقلاب، با جاذبه‌های خودش صادر شده است. این، نکته دوّم. نکته سوم این است که ما انقلاب را امروز نمی‌خواهیم صادر کنیم. انقلاب، یک‌بار صادر می‌شود؛ و شد! این‌که می‌بینید امروز در سرتاسر دنیا، گرایش و ایمان اسلامی زنده شده است؛ این‌که می‌بینید ملتها در شمال آفریقا و در خاورمیانه و در شرق و غرب کشورهای اسلامی بیدار شده‌اند؛ این‌که می‌بینید جوانان مسلمان در کشورهای گوناگون به زیباییهای دین و قرآن روآورنده‌اند، همه حاکی از این است که انقلاب اسلامی در اوّلِ وقوع خود صادر شده است. ما که نمی‌خواهیم بعد از گذشت چهارده سال، تازه به فکر صدور انقلاب باشیم! یک بار انقلاب صادر می‌شود و آن هم شد. وقتی که انقلاب، پیروز شد و خبر و جذّابیت آن، دنیا را پر کرد، کاری که باید بشود شد. همان کاری که شما از آن ناراضی هستید؛ همان کاری که به خاطر آن زنجیر می‌جوید و همان کاری که به خاطر آن خشمناک می‌شوید، شده و کار از کار گذشته است! شما هم هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و هیچ کس دیگری هم نمی‌تواند کاری بکند. کار از کار گذشته است! و اما در قضیه تروریسم! می‌گویند «جمهوری اسلامی ایران، از تروریستها حمایت می‌کند» و با این بهانه ما را تهدید می‌کنند. من می‌گویم اوّلاً تهمتِ حمایت از تروریسم به جمهوری اسلامی ایران، یک دروغ و افترای آشکار است. ما از هیچ تروریستی حمایت نمی‌کنیم. شما نگاه کنید ببینید تروریستهای عالم چه کسانی هستند، آن وقت بگویید ما از اینها حمایت می‌کنیم! بزرگترین تروریستهای دنیا، امروز صهیونیستهایند. می‌بینید که صهیونیستها با ملت فلسطین چه می‌کنند! صِرف این‌که دولت شدند، موجب نمی‌شود تروریست نباشند. چه کسی از تروریستهای صهیونیست حمایت می‌کند؟ سازمانهای جاسوسی غربی، طبق اعترافهای خودشان، جزو قلمهایِ درشتِ تروریستی در دنیا به شمار می‌روند. چقدر اینها با نظامها و دولتهای مردمی مبارزه کردند! این تروریسم نیست!؟ ما از اینها حمایت نمی‌کنیم. هر کس که در گوشه‌ای از دنیا؛ در شهری، در روستایی، در خیابانی، در هر جایی بمب گذاری کند و مردم بی‌پناه، مردم بی‌گناه، زن و مرد و غیر نظامیان را از بین ببرد، تروریست است. ما از چنین کسانی هرگز حمایت نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. شما هستید ای قدرتهای غربی که از تروریستها حمایت می‌کنید. آن

کوردلانی که در میدان راه آهن تهرانْ بمب گذاشتند و مرد و زن و کودک و بزرگ را تکّه پاره کردند؛ کسانی که در نماز جمعه تهران بمب گذاشتند و جوانان و مردان ما را قطعه قطعه کردند، بدون این‌که آنها گناهی داشته باشند؛ کسانی که در مرکز حزب جمهوری اسلامی بمب گذاشتند و هفتاد و تن از اصیل‌ترین و شیواترین چهره‌های این کشور را نابود کردند و داغ آنها را به دل این ملت گذاشتند، تروریستند. امروز هم اگر می‌بینید خبری از بمب‌گذاری نیست، به این سبب است که نمی‌توانند کاری بکنند. امروز هم اگر بتوانند، باز در میدانها، در خیابانها، در نمازها و در مجامع، بمب‌گذاری می‌کنند. تروریست اینها هستند. اینها کجایند؟ تروریستهایی که میدان راه آهن و میدان امام خمینی تهران را با بمب گذاری خودشان منهدم و منفجر کردند و بچه و بزرگ و زن و مرد را نابود کردند، امروز کجا زندگی می‌کنند؟ از چه کسانی کمک و حمایت می‌گیرند؟ آنها در همین کشورهای اروپایی هستند؛ آنها در امریکا هستند؛ آنها در اروپا هستند. تروریستها زیر سایه همان کسانی زندگی می‌کنند که ادّعای مخالفت با تروریسم را مطرح می‌کنند! جمهوری اسلامی، طرفدار تروریسم نیست. شما که جمهوری اسلامی را متّهم می‌کنید، طرفدار تروریسم هستید و از تروریستها حمایت می‌کنید! چرا کشور فرانسه، کشور آلمان، کشور امریکا و بقیه کشورها، همین تروریستهایی را که خودشان اعتراف کردند و بمب‌گذاریها را در ایران پذیرفتند، در کشورهای خودشان دستگیر نمی‌کنند؟! چرا آنها را محاکمه نمی‌کنند؟! چرا آنها را به عنوان تروریست تعقیب نمی‌کنند؟! اگر راست می‌گویند و مخالف تروریسم هستند، چرا آنها را مجازات نمی‌کنند؟! آن وقت به جمهوری اسلامی تهمت و افترا می‌زنند که طرفدار تروریسم است! نه؛ ما با بمب گذاری مخالفیم؛ ما با کشتن زن و بچه مردم مخالفیم؛ ما با روبه‌رو شدن با غیرنظامیان - که به زندگی روزمرّه خود مشغولند - به شدّت مخالفیم؛ ما تروریستها را محکوم می‌کنیم. آن‌که با این کارها مخالف نیست، شما هستید؛ دولتهای غربی هستید؛ استکبار هستید؛ همین شماها هستید که جمهوری اسلامی را متّهم می‌کنید! و اما نکته چهارم. قدرتهای استکباری، در پی متّهم کردن جمهوری اسلامی به تروریسم و صدور انقلاب، با سلاح تهدید هم به میدان آمده‌اند. من به آنها می‌گویم: شما به شدت در اشتباهید که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کنید. جمهوری اسلامی را به چه چیز تهدید می‌کنید؟ درباره جمهوری اسلامی چه خیال کرده‌اید؟ به شدّت در اشتباهند آنهایی که خیال می‌کنند چون انقلابهای پوشالی - انقلابهای غیر متّکی به مردم، در کشورهای کمونیستی - شکست خوردند و نابود شدند، معنایش این است که این انقلابِ اصیل مردمی که با دست یکایک ملت بر پا داشته شده است، ممکن است شکست بخورد. به شدّت در اشتباهند. چه مقایسه غلطی است بین کشور ما و کشوری مثل شوروی سابق که از اوّل تا وقتی منهدم شد، یک انتخابات مردمی و سراسری در آن انجام نگرفت! چه کسی در شوروی انتخابات مردمی دیده است؟ در کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی، چه وقت انتخابات انجام گرفته است؟ همیشه حزبها بر سرِ کار آمده‌اند؛ حزبها رؤسا را معیّن کرده‌اند؛ آن هم تازه نه همه افراد یک حزب را، بلکه برگزیدگان یک حزب را! شوراهای مرکزی چهارنفر را معیّن می‌کردند و در رأس قدرت قرار می‌دادند و کشور به دست آنها سپرده می‌شد. با آن اختناق، ملت خبری نداشت که چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود. فرق است بین چنان کشورها و کشوری مثل جمهوری اسلامی ایران. هنوز دوماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که در دهم و یازدهم فروردین، رفراندوم عظیم جمهوری اسلامی در ایران انجام گرفت. هنوز چند ماه نگذشته بود که قانون اساسی تصویب شد و رفراندوم قانون اساسی انجام گرفت و ملت، قانون اساسی را تصویب کرد. هنوز یک سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که انتخابات ریاست جمهوری انجام گرفت. شما به بعضی از این کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی، بعد از آن‌که دچار زلزله اخیر در کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی شدند، نگاه کنید. اعلام کردند که می‌خواهند انتخابات راه بیندازند. بعد از سی، چهل سال، تازه می‌خواهند انتخابات ریاست جمهوری راه بیندازند! همین کشورهای به اصطلاح سوسیالیستیِ عرب را بنگرید؛ چه وقت در این کشورها انتخابات انجام گرفته است؟! چه وقت مردم پای صندوق رأی رفته و رأی داده‌اند؟! اینها را با جمهوری اسلامی ایران مقایسه می‌کنید که در تمام مراحل، آحاد ملّت، با آرای خود حضور داشته‌اند! جمهوری اسلامی را ملت تصویب کرد. قانون اساسی

را ملت تصویب کرد. مجلس شورای اسلامی، هرچهار سال یک بار، با آرای مستقیم ملت تشکیل می‌شود. رئیس جمهور، هر چهار سال یک بار، با آرای مستقیم ملت بر سرِکار می‌آید. نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، اعضای هیأت دولت را تصویب می‌کنند. حتّی خبرگان منتخب مردم، رأی می‌دهند و رهبر هم با آرای غیر مستقیم مردم انتخاب می‌شود. درهمه جا مردم حضور دارند. نظام ما یک نظامِ مردمیِ کامل است. انقلابی را که به آرا و اراده‌های یکایک مردم متّصل است، با کجا مقایسه می‌کنید؟! جمهوری اسلامی را از چه چیز می‌ترسانید؟! من به شما ملت عزیزمان عرض کنم - ملتهای مسلمان هم بدانند - امریکا و کشورهای غربی، تا امروز برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی هر کار که توانسته‌اند کرده‌اند. هیچ‌کس بر سرِ ما منّتی ندارد. ضربات خودشان را زده‌اند و جمهوری اسلامی، به فضل پروردگار چنین بالنده بر سرِ پا ایستاده است. امروز هنوز هم در دنیا و در این منطقه، کشورهایی وجود دارند که تاکنون روی مجلس قانونگذاری به خود ندیده‌اند و یک انتخابات در این کشورها انجام نگرفته است. در همین منطقه خودمان، مردم در هیچ یک از مسائل کشوری حضور ندارند و اراده آنها محترم شمرده نمی‌شود. قبل از تشکیل جمهوری اسلامی و قبل از پیروزی این انقلابِ مبارک، پنجاه سال کشور ایران همین وضع را داشت. انتخاباتی نبود، امّا مجلسینی فرمایشی داشت! پادشاه ساخته شده‌ای به‌وسیله انگلیسیها و استخدام شده‌ای به‌وسیله امریکاییها در رأس کار بود. آن روز در این کشور و امروز در کشورهای مرتجع منطقه، حرفی از نقض حقوق بشر به میان نمی‌آمد و نمی‌آید. در جمهوری اسلامی، همه چیز روی دوش مردم و با اراده مردم انجام می‌گیرد. امروز به فضل الهی، آزادی‌ای در این کشور وجود دارد که در تاریخ گذشته ایران اگر نگوییم بی‌نظیر، کم‌نظیر است. دوران گذشته ما دوران سلطنتهای استبدادی بوده است. هر چه به گذشته نگاه می‌کنیم دوران سیاه و تاریک اختناق است. امروز، بحمداللَّه ملت ایران آزاد است، فکر می‌کند، می‌اندیشد، انتخاب می‌کند و تصمیم می‌گیرد. نظامی که بر دوش چنین مردمی استوار است، نظام مستحکمی است و کید دشمنان نمی‌تواند به این نظام صدمه‌ای وارد کند. پروردگار عالم هم به این ملت و به این کشور و به این سرزمین و به دلهای مؤمن شما مردم، تفضّل و لطف کرده است و بعد از این هم لطف خواهد داشت. امیدواریم که دشمنان، در نقشه‌های خود علیه جمهوری اسلامی، چنان‌که در گذشته ناکام بودند، امروز هم ناکام شوند و بی‌شک، ناکام خواهند شد. ملت ایران نیرومند است. ملت ایران قوی است؛ به خاطر ایمانش؛ به خاطر وحدتش؛ به خاطر وفاداری‌اش به اسلام و انقلاب، و امیدواریم همیشه مشمول نظر ولیّ عصر ارواحنافداه باشد و خواهد بود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. والسّلام علیکم و رحمة‌اللَّه. -- ۱) حشر: ۱۸ ۲) بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۰۹ ۳) انشراح: ۶

بیانات در دیدار با خانواده شهید آوینی

بیانات در دیدار با خانواده شهید آوینی بسم الله الرحمن الرحیم خداوند إن‌شاءالله این شهید را با پیغمبر محشور کند. من حقیقتاً نمی دانم چطور می‌شود انسان احساساتش را در یک چنین مواقعی بیان و تعبیر کند؟ چون در دل انسان یک‌جور احساس نیست. در حادثه‌ی شهادتی مثل شهادت این شهید عزیز چندین احساس با هم هست. یکی احساس غم و تأسف است از نداشتن کسی مثل سیدمرتضی آوینی. اما چندین احساس دیگر هم با این همراه است که تفکیک آن‌ها از همدیگر و بازشناسی هریک و بیان کردن آن‌ها کار بسیار مشکلی است. به هر حال امیدواریم که خداوند متعال خودش به بازماندگانش به شما پدرشان، مادرشان، خانمشان، فرزندانشان، همه‌ی کسانشان به شما که بیشترین غم و سنگین ترین غصه را دارید، تسلی ببخشد. چون جز با تسلی الهی دلی که چنین گوهری را از خودش جدا می‌بیند، واقعا آرامش پیدا نمی‌کند. فقط خدای متعال باید تسلی بدهد و می‌دهد. من با خانواده‌های شهدا زیاد نشست و برخاست کرده‌ام و می‌کنم و از شرایط روحی آنان آگاهم. گاهی فقدان یک عزیز مصیبتی است که اگر مرگِ

او شـهادت نبود، تا ابد قابل تسلی نبود؛ اما خدای متعال در شهادت سرّی قرار داده که هم زخم است و هم مرهم و یک حالت تسلی و روشـنایی به بازمانـدگان می‌دهد. من خانواده‌ی شـهیدی را دیدم که فقط همان یک پسر را داشـتند و خدای متعال آن پسـر را از آنـان گرفته بود. البته از این قبیل زیاد دیـده‌ام؛ این یک نمونه‌اش. وقتی انسان عکس آن جوان را هنگامی که با پـدرش خـداحافظی می‌کرد که به جبهه برود می‌دید، با خودش فکر می‌کرد که «اگر این جوان کشته شود، پدر و مادرش تا ابد خون خواهند گریست». یعنی منظره این را نشـان می‌داد. بسـتگی آن پـدر و مادر به آن جوان از این منظره کاملاً مشـخص بود. من آن عکس را دارم. آن را بعـداً برای من آوردنـد. من هم آن عکس را قاب شده نگه داشـته‌ام. این عکس حال مخصوصـی دارد. اما خدای متعال به آن پدر و مادر آرامش و تسلایی بخشیده بود که خود پدرش به من گفت: «من فکر می‌کردم اگر این بچه کشته شود، من خواهم مرد!»- یعنی همـان احساسـی را که من از مشاهـده‌ی آن عکس داشـتم ایشان با اظهاراتش تأییـد می‌کرد- می‌گفت: «ولی خـدای متعال دل ما را آرام کرد!» در این مورد هم همین است. یعنی وقتی شـما می‌دانید که فرزندتان در پیشگاه خدای متعال در درجات عالی دارد پرواز می‌کنـد، یعنی آن چیزی که همه‌ی عرفـا و اهـل سـلوک و آن سرگشـته‌های وادی‌هـای عشـق و شور معنوی و عرفـانی یـک عمر به دنبالش گشـته‌اند و دویده‌اند او با این فداکاری و این شـهادت به‌دست آورده و رضوان و قرب الهی را درک کرده است، خوشحال می‌شویـد که فرزنـدتان به این‌جـا رسـیده است. امیـدواریم که خداونـد متعـال درجات او را عالی کنـد. من با فرزنـد شـما نشـست و برخاست زیادی نداشـتم. شایـد سه جلسه که در آن سه جلسه هم ایشان هیـچ صـحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم‌صـحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال‌ها پیش می‌شـنیدم و به آن‌ها علاقه داشـتم؛ هرچند نمی‌دانسـتم که ایشان آن‌ها را اجرا می‌کنـد لکن در ایشـان همواره نوری مشاهـده می‌کردم. ایشان دو سه مرتبه آمـد این‌جا و روبه‌روی من نشـست. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین‌جور هم بود. همین‌ها هم موجب می‌شود که انسان بتواند به این درجه‌ی رفیع شـهادت برسد. خداوند إن‌شاءالله دل‌های داغ‌دیده و غمگین شـما را خودش تسلی بدهد. اگر ما به حوزه‌ی آن شهادت و شهید و خـانواده‌ی شـهید نزدیـک می‌شویم برای خـاطر خودمـان است. بنـده خودم احساس احتیاج می‌کنم. برای ما افتخار است که هرچه می‌تـوانیم به این حوزه‌ی شـهادت و این شـهید خودمـان را نزدیـک بکنیم. چنـد روز پیش توفیق زیـارت مقبره‌ی این شـهید را پیـدا کردیم. پنج‌شـنبه‌ی گذشته رفتیم آن‌جا و قبر مطهر ایشان و آن همرزم و همراهشان- شهید یزدان‌پرست- را زیارت کردیم. إن‌شاءالله که خداونـد درجاتشان را عالی کنـد و روزبه‌روز برکات آن وجود با برکت را بیشتر کند. کارهایی که ایشان داشـتند إن‌شاءالله نباید زمین بمانـد. إن‌شاءالله برای روایت فتـح یک فکر درست و حسابی شـده است که ادامه پیـدا کنـد. نباید بگذارند که کارهای ایشان زمین بماند. این کارها، کارهای باارزشـی بود. ایشان معلوم می‌شود ظرفیت خیلی بالایی داشتند که این‌قدر کار و این‌همه را به‌خوبی انجام می‌دادنـد. مخصوصاً این روایت فتـح چیز خیلی مهمی است. شب‌هایی که پخش می‌شـد من گوش می‌کردم. ظاهراً سه- چهار برنـامه هم بیشـتر اجرا نشـد. حالا۔ یـک مسئله این است که آن کـاری را که ایشـان کرده‌انـد و حاضـر و آمـاده است، چگونه از آن بهره‌برداری بشود. یـک مسـئله هم این است که کـار ادامه پیـدا کنـد. آن روز که مـا از این آقایـان خواهش می‌کردیم و من اصـرار می‌کردم که این روایت فتح ادامه پیدا کند، درست نمی‌دانسـتم چگونه ادامه پیدا کند. بعد که برنامه‌ها اجرا شد، دیدیم همین است. یعنی زنده کردن ارزش‌های دفاع مقدس در خاطرها. آن خاطره‌ها را یکی یکی از زبان‌ها بیرون کشیدن و آن‌ها را به تصویر کشیدن و آن فضای جنگ را بازآفرینی کردن. این کاری بود که ایشان داشت می‌کرد و هرچه هم پیش می‌رفت، بهتر می‌شـد. یعنی پخته‌تر می‌شد. چون کار نشده‌ای بود. غیر از این بود که بروند در میدان جنگ و با رزمنده حرف بزنند. آن کار خیلی آسان‌تر بود. این کار هنری‌تر و دشوارتر و محتـاج تلاش فکری و هنری بیشتری بود. اول ایشـان شـروع کرد و بعـد کم‌کم بهتر و پخته‌تر شـد. من حـدس می‌زنم اگر ایشـان زنـده می‌مانـد و ادامه می‌داد، این کار خیلی اوج پیـدا می‌کرد. حالا هم بایـد این برنامه دنبال شود. تازه در همین میدان هم منحصر نیست. یعنی بازآفرینی آن فضا از راه خاطره‌ها یکی از کارهاست. در باب جنگ و ادامه‌ی" روایت فتح "کارهای

دیگری هم شاید بشود انجام داد. حیف است که این کار تعطیل شود. من خیلی خوشحال شدم از این که زیارتتان کردم.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران حج

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً از همه آقایان محترم و خواهران گرامی که متحمّل زحمات و خدمات این واجبِ بزرگ و فریضه ممتاز اسلامی شده‌اید وان‌شاءاللَّه در حجّ آینده و نزدیک، خواهید توانست و توفیق پیدا خواهید کرد که این واجب را به بهترین وجه برگزار و به حجّاج محترم خدمت کنید، صمیمانه تشکّر می‌کنم و به شما خوشامد می‌گویم. امیدوارم خدمات شما و زحمات و اهتمامی که مسؤولین محترم در امر حج مبذول می‌کنند، مورد توجّه حضرت ولیّ عصر ارواحناله‌الفدا و مقبول درگاه پروردگار عالم باشد. یک مطلب اساسی و زیربناییِ فردی وجود دارد که به‌حسب طبع کار، مقدّم بر همه مسائل و ضروریّات دیگر است و آن این است که عملی که از ما سر می‌زند، ان‌شاءاللَّه باید همراه با قصد قربت و طلب مرضات الهی باشد. این، پایه کار است. همه کارها این‌طور است که با قصد خوب و نیّت طاهر و قصد خدایی، بهتر انجام می‌گیرد؛ حتی کارهای دنیاییِ محض. لکن کارهایی که طبع عبادی و جنبه معنوی دارد، تأثیراتی فراتر از تأثیرات قابل محاسبه مادّی می‌گذارد. حج هم یکی از اظهر مصادیق این نوع کارهاست و بیشتر به نیّت خالص و قصد الهی احتیاج دارد. اگر کار برای خدا و به قصد انجام تکلیف و کسب مرضات الهی شد، خداوند به آن برکت می‌دهد، اثر می‌دهد، جذابیّت می‌دهد و دلها را به طرف آن جلب می‌کند. در این مورد خاص هم، آنچه را که شما از تأثیرات حج دنبال آن هستید، فراهم می‌کند. شما به این حرکت عظیمی که انجام گرفت - یعنی اصل پیدایش انقلاب، شروع نهضت و مبارزه و کارهایی که در این انقلاب شد؛ از جمله همین موضوع حج که امام راحلِ عظیم‌الشّأن ما رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه‌و قدّس‌اللَّه‌نفسه‌الطّیّبهٔ‌الزّکیه، این کارهارا شروع کردند - نگاه کنید. در همه این کارها، آن مرد الهی و معنوی، نیّتش نیّت خدایی بود و خدا هم برکت داد. تبدیل حج از یک عمل نیمه تجاریِ نیمه سیاحتیِ تفنّنی به یک حرکت عظیم اسلامی با ابعاد جهانی، کار کوچکی نبود. این کار، با برنامه‌ریزیهای سیاسی و دنیایی و این چیزها قابل تحقّق نبود. این راخدا کرد و آن هم به‌خاطر نیّت خالص آن مرد بزرگ بود. ما هم باید این را یاد بگیریم و در کارهایمان نیّتها را خدایی کنیم. ان‌شاءاللَّه شما که همین‌گونه هستید. مطلب بعدی که از لحاظ تأثیرات اجتماعی و جهانی و بین‌المللی مهم است، خودِ قضیه حجّ است. حج یک ذخیره برای دنیای اسلام است. اگر از این ذخیره خوب استفاده شود، به دنیای اسلام سود خواهد بخشید. اگر از این ذخیره استفاده نشود یا اینکه بد مصرف شود و بد استفاده شود، دنیای اسلام - با این همه احتیاجی که دارد - از آن محروم خواهد ماند و یا خدای ناکرده، احیاناً از آن ضرر هم خواهد برد. ما مردم مسلمانی که در این نقطه از دنیا زندگی می‌کنیم، اختیار دار امور حج در ابعاد وسیع که نیستیم؛ ما خود و کار خودمان و تأثیرات آن را مالکیم. مابایدحج را به‌نحوی انجام دهیم که دنیای اسلام از آن سود ببرد. حج یک مرکز اجتماع است. خدای متعال می‌توانست برای زیارت خانه خودش، دوره سال را بگذارد. اگر فقط رفتن و دورخانه طواف کردن و حال و توجّه پیدا کردن بود، چه لزومی داشت که همه مردم دنیا موظّف باشند در یک روز، در یک مقطع زمانی و در روزهای مشخّصی، آن‌جا را زیارت کنند؟ می‌گفتند « واذن للناس‌بالحجّ(۱)»؛ در دوره سال بیایند؛ هرکس هر وقت می‌تواند، بیاید حج کند! این را نگفتند. حج را «ایّام معلومات» قرار دادند؛ زمان مشخص قرار دادند؛ در داخل حج، اجتماعات یک‌روزه، یک شبه، دو - سه روزه قرار دادند؛ خواستند همه، همزمان در آن‌جا جمع شوند. این برای چیست؟ برای این است که «لیشهدوا منافع لهم(۲)». پس این منافعی که مسلمانان در دوران حج باید شاهد باشند و آن را ببینند، منافعی است که با حیثیت تجمّع مردم و این حالت اجتماع ارتباط پیدا می‌کند. اگر اجتماعی تشکیل شود که در آن ارتباطی نباشد، هزارها تَن بیایند بی‌ارتباط با هم، بی‌تماس باهم و بدون خبرگیری از هم، بدون کمک معنوی به هم و بدون همفکری؛ مقصود حاصل نشده است. چه معنی دارد که عدّه‌ای را یک‌جا جمع کنند، درحالی‌که از آن جمع شدن، هیچ فایده‌ای

برای آنها متصوّر نیست؟! چرا نگفتند «دوره سال را بیایید»؟ لابد می‌خواسته‌اند که مسلمانان در این‌وقت معیّن در آن‌جا اجتماع کنند، تا از این اجتماعشان فایده‌ای ببرند. چه فایده‌ای از این اجتماع می‌شود برد؟ دهها فایده. مگر می‌شود اینها را سر دستی شمرد؟! اگر به عمق مسأله پی ببرید، دهها فایده بزرگ دارد که همه برای دنیای اسلام لازم وحیاتی است. اگر زمانی لازم باشد از اجتماع حج استفاده‌ای بشود که دنیای اسلام به تمام معنا نیازمند آن باشد، آن زمان، حالاست. هیچ‌وقت مسلمانان مثل امروز احتیاج به اجتماع کردن و تماس گرفتن با همدیگر و ارتباط پیداکردن با هم، نداشته‌اند. مدتها بود که مسلمانان خواب بودند؛ غافل بودند؛ نوری نبود؛ برقی نبود؛ بیدار نبودند. نه این‌که گرفتاری نداشتند؛ گرفتاری بود، اما نه آن‌قدر که مایه تنبّه و بیداری شود و آن گرفتاریها را درک کنند و دنبال علاج باشند. آن دوره، که دوران رکود بود گذشت؛ درحالی‌که اجتماع حج برایشان فایده‌ای نداشت. یک عدّه آدمِ خواب، ملتهای در خواب غفلت نگه داشته شده و غافل از وضعیت خود، به فکر این بودند که گلیمشان را از آب حج بیرون بکشند و واجبشان راانجام بدهند و بروند. یک مدت، چنین بود. امروز هم مسلمانان به‌خاطر گرفتاریهایی که برای آنها در همه جای دنیا به‌وجود آورده‌اند، نهایت احتیاج را به همفکری و همکاری دارند. این همکاری و همفکری، امروز ممکن است؛ لکن در گذشته، ممکن نمی‌شد. لذا، این فرصت، یک فرصت استثنایی است و باید از آن استفاده کرد. شما به اکناف عالم نگاهی بکنید؛ ببینید این قدرتهای ستمگر، با مسلمانها چه می‌کنند! اولین نیّت آنها این است که مسلمانان را در خواب غفلت نگه دارند و اگر کسی هست که به مسلمانان هشدار می‌دهد، هر طور می‌توانند، او را از صحنه خارج کنند. این، بزرگترین همّت استکبار و قدرتها و قلدرهای جهانی است. می‌خواهند مُنذِری نباشد؛ مُنَبِهی نباشد؛ بیدار کننده‌ای نباشد و به همین سبب، با جمهوری اسلامی ایران مخالفند. مخالفت با جمهوری اسلامی، به خاطر این تهمتهایی که به دروغ به این نظام می‌زنند، نیست. این‌که ادّعا می‌کنند در جمهوری اسلامی حقوق بشر رعایت نمی‌شود - که البته حرف غلط، و دروغ و افترای محض است - به خاطر این نیست که واقعاً آنها به حقوق بشر اهمیت می‌دهند و برای بشر، ارزشی قائلند. ما تا مدّتی پیش گمان می‌کردیم که این غربیها و امریکاییهایی، که پرچم حقوق بشر را به دروغ در دست گرفته‌اند، برای بشر آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین و مانند اینها ارزشی قائل نیستند و ارزش را فقط برای خودشان قائلند؛ امّا حالا معلوم شد که برای هیچ بشری ارزش قائل نیستند و اگر یک‌وقت خواستها و شهواتشان اقتضا کند حاضرند هر نوع انسانی را، مربوط به هر منطقه از عالم که باشد، نابود کنند. درهمین چند هفته پیش، دیدید که در امریکا، یک گروه را که به گفته دولت آمریکا «عقیده انحرافی داشتند»، کشتند. حالا عقیده آنها برای ما درست هم روشن نیست؛ امّا آنها که می‌گویند عقیده اشکالی ندارد و همه آزادند! در همان روزها رئیس‌جمهور و مسؤولین عالی رتبه امریکایی، ایستادند تا برای همجنسبازان حقوقی قائل شوند! پس، داشتن یک عقیده منحرف و غلط و باطل، چه جرمی محسوب می‌شود که جمع شدند و اینها را نابود کردند و در آتش سوزاندند؟! ما از کسی دفاع نمی‌کنیم. ما، آن گروهی را که کشته شدند، نمی‌دانیم چگونه کسانی بودند؛ امّا می‌خواهیم این نکته، برای همه و از جمله مردم ما روشن شود - که بحمداللّه روشن هم هست. حتّی وسواسیهای داخل جامعه هم، دیگر حالا می‌دانند - این کسانی که ادّعا می‌کنند طرفدار حقوق انسانها هستند، راست نمی‌گویند. اینها خلاف می‌گویند؛ اینها دروغ می‌گویند. کسانی که این‌قدر به بشر بی‌اعتنا هستند، اگر به کشوری ایراد گرفتند که در آن‌جا حقوق بشر نقض می‌شود، آدم عاقل باید نگاه کند، ببیند مقصودشان از این حرفها چیست و چه هدفی پشت سر این حرفها قرار دارد؟ آن هدف، معلوم است چیست. اینها نمی‌خواهند یک جمهوری اسلامی باشد، که قیام و وجودش به این معنی است که مسلمانان در همه جای دنیا می‌توانند مشابه چنین کشوری را تشکیل دهند. از این می‌ترسند! اینها می‌خواستند که جمهوری اسلامی نابود شود؛ می‌خواستند ناکام شود؛ می‌خواستند در راه هدفهایش پیش نرود؛ می‌خواستند گرفتاریهای بزرگ پیدا کند. حال که می‌بینند - بحمداللّه - با همّت مردم، دولت و مسؤولین، کشور به‌طرف سازندگی و آبادی پیش می‌رود، مردم یکپارچگی خودشان را در حدّ اعلا حفظ کرده‌اند و عزّت جهانیِ کشور روزبه‌روز رو به افزایش است؛ حال که می‌بینند جمهوری اسلامی مقتدر و

سربلند و مستقل است و از کسی ملاحظه و به قدرتی اعتنا نمی‌کند، ناراحتند. از این‌که می‌بینند چنین نظامی، با حضور خود، ملتهای مسلمان را تشویق می‌کند که بیدار شوند و به اسلام خودشان فکر کنند، ناراحتند. بیداری مردم، اوّلین اتّفاقی است که اینها درصدند مانع آن شوند. لذا روی جمهوری اسلامی، فشار می‌آورند. البته، فشار آنها اثری ندارد. اگر قرار بود فشارهای امریکا و امثال امریکا برروی جمهوری اسلامی، برای آنها اثر مطلوب داشته باشد، جمهوری اسلامی - به فضل الهی و به توجّهات ولیّ عصر - این‌طور پیشرفت نمی‌کرد. بودنِ این ملت و قیام و عزّت جمهوری اسلامی، بزرگترین و روشنترین دلیل بر این است که کید دشمنان به‌جایی نمی‌رسد و به کوری چشم آنها، مسلمانان در همه جای دنیا، کم و بیش بیدار شده‌اند؛ ملتها به خود آمده‌اند و قدر اسلام را می‌دانند. با وجود این همه فشاری که بر مسلمانان وارد می‌کنند، نیروی اسلامی و روح اسلامی، رو به فزونی و ازدیاد است. حالا مثلاً، به اصطلاح «مذاکرات صلح» راه انداخته‌اند، برای این‌که قیام مسلمانانِ فلسطین را خاموش کنند! مگر توانستند؟ مگر می‌توانند؟ اسمش راگذاشته‌اند صلح! این صلح است یا ظلم است؟! مخالفت ما با این مذاکراتی که بر سر فلسطین مظلوم انجام می‌گیرد، به خاطر مخالفت باصلح نیست. ما طرفدار صلحیم؛ ما منادی صلحیم؛ ما منادی بالاتر از صلحیم. ما می‌گوییم بین مسلمین عالم و بین آحاد بشر، برادری باشد. ما طرفدار برادری هستیم. ما مخالف با صلح نیستیم؛ اما این مذاکراتی که امروز در امریکا در جریان است، مذاکره صلح نیست. این، مذاکره ظلم است. می‌خواهند یک ظلم را تثبیت کنند؛ می‌خواهند یک ظلم را قانونی و رسمی کنند. البته که ما مخالفیم! همه جوانمردان عالم باید مخالف باشند. همه مسلمانان باید مخالف باشند و با آن مخالفت کنند. خانه ملت فلسطین را از آنها گرفته‌اند و یک عدّه غاصب را در آن‌جا، جا داده‌اند، پشتیبانی کرده‌اند و به دست آن غاصبین، صاحبخانه‌ها را به فجیع‌ترین شکل، سرکوب کرده‌اند. حالا هم، برای این‌که دهان صاحبخانه‌ها را ببندند و وادارشان کنند که به‌کلّی ادّعای خود را از مایملکشان پس بگیرند، می‌خواهند با دولتهای عرب و اسرائیل بنشینند مذاکره کنند! مگر کسی حق دارد از طرف ملت فلسطین، چیزی را امضا کند؟ مگر کسی حق دارد عوض کسی، خانه آن ملت را به غاصبی بفروشد؟ ما امیدواریم این مذاکرات، به قراردادِ امضا شده‌ای نرسد؛ اما اگر قراردادی هم درست شود؛ اگر پای آن را دولتهای عربی هم که حضور پیدا کرده‌اند امضا کنند، آن امضاها از نظر مردم فلسطین و مسلمانان عالم و ما، اعتباری ندارد. امریکا اشتباه می‌کند. امریکا با جمع کردن دولتهای عرب دور یک میز برای چنین‌مذاکره ننگینی، دولتهایی را که در آن‌جا جمع شده‌اند، پیش مردمشان منفورتر می‌کند. مگر مردم کشورهای عرب حاضرند موافقت کنند که رؤسایشان بروند خانه ملت فلسطین رابه دیگران بفروشند؟ با این کار، فاصله بین این رؤسا - اگر خدای ناکرده‌به‌چنین‌امضایی برسند - و ملتهایشان، بیشتر خواهد شد. این کار، ملتهایشان را خشمگینتر خواهد کرد. ملت مصر را خشمگینتر خواهد کرد. آن بیچاره مصری، بلند می‌شود مثل سائل به کف، می‌رود به امریکا، برای شکایت کردن‌ازایران! شکایت پیش آن بیچاره‌ای بکند که خود او، بیشتر از این، دلش از ایران پُر است و از آن شکایت دارد! از ایران چرا شکایت می‌کنی؟! از اسلام شکایت کن! از ملت مسلمان خودت شکایت کن! آن آقا اگر قرار است از کسی شکایت کند، از ملت مصر باید شکایت کند. ملت مصر، ملت مسلمانی است. ملت مصر، دارای سابقه در اسلام است. ملت مصر، افتخارات بزرگی در راه افکار نو اسلامی و مبارزات اسلامی دارد. این‌ملت، ملت غیوری است. یقین است که این ملت، حاضر نیست خیانت سران خودش را تحمّل کند و با آنها درگیری پیدا می‌کند. درگیری مردم مصر، به ما چه ارتباطی دارد؟ ما هر جا مسلمانان بیدار شوند، خوشحال می‌شویم. هر جا مسلمانان مشتشان را در برابر دشمنان دینشان گره کنند، خوشحال می‌شویم. هر جا مسلمانان کتک بخورند، ما غمگین می‌شویم واحساس مسؤولیت می‌کنیم؛ ولی ما نیستیم که بخواهیم وارد شویم و ملتی مثل ملت مصر را متوجّه تکالیفشان کنیم. آنها خودشان تکلیفشان را می‌دانند؛ خودشان آگاهند که چه باید بکنند و درست هم فهمیده‌اند. ملت مصر درست فهمیده است؛ جوانان مصر درست فهمیده‌اند که در مقابل حکومتی که به آرمان اسلامی و به آرمان فلسطین و به سرنوشت کشورهای اسلامی خیانت می‌کند، ایستاده‌اند. این، به ما ارتباطی ندارد. اشتباه اینها در همین است، که قوّت و نیرو و تأثیر اسلام را نمی‌توانند بفهمند. امروز شما

ملاحظه کنید در بوسنی هرزگوین چه‌خبر است! این بوسنی هرزگوین، واقعاً یک تابلو ماندنی است. خیانت و فاجعه آفرینی قدرتهایی که امروز به ظاهر دم از دلسوزی برای مردم بوسنی می‌زنند، در تاریخ خواهد ماند. مَثَل امریکاییها و بعضی از اروپاییها که فقط زبانی دلسوزی می‌کنند، مَثَل دو نفر است که در مقابل هم قرار گرفته باشند؛ بعد شمشیر یکی را از او بگیرند و شمشیر دیگری را تیز کنند و همین که او شمشیر را در بدن این مرد غیر مسلّح فرو برد و نزدیک است که وارد قلبش بشود، شروع کنند در اطراف او به آه و ناله کردن که «حالا چطور است دعوا را متوقّف کنیم؟ چطور است دوا و درمان کنیم؟ چطور است نگذاریم؟» این حرفها، انسانهای هشیار را به خنده تمسخرآمیز وادار می‌کند. مردم بوسنی بیشتر از یک‌سال است که زیر فشارند. شما می‌گویید ما دل می‌سوزانیم؛ آذوقه می‌فرستیم، صربها را محاصره اقتصادی می‌کنیم. اینها همه‌اش حرف مفت است؛ اینها ادّعای دروغ است؛ اینها منافقانه عمل کردن و حرف زدن است! اگر اینها راست می‌گفتند و دلشان برای مسلمانان می‌سوخت، بایستی محموله‌های سلاح را می‌بردند به دست آن مسلمانان می‌دادند. آن مسلمانان احتیاج به نان و غذای کسی ندارند؛ احتیاج به کاروان غذای سازمان ملل ندارند؛ احتیاج به دلسوزی دروغانه این و آن ندارند. اگر سلاح داشتند، از خودشان دفاع می‌کردند. می‌بینید چه فاجعه‌ای را همین امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی، به پشتیبانی از قصّابان و ستمگران صرب و کروات، انجام می‌دهند!؟ این نکته را می‌خواهم عرض کنم - و این یک نکته اساسی است - که علی‌رغم همه اینها، به فضل پروردگار، پس از چندی با پشتیبانی همین مردمی که برای اسلام مقاومت می‌کنند، شکوه و قدرت اسلام در اروپا روزبه‌روز بیشتر خواهد شد و خواب همان کسانی‌که می‌خواهند اسلام نباشد، آشفته خواهد گردید. این، قدرت اسلام است. این، معنویّت اسلام است. این، آمادگی مسلمین است. این، نیاز جهان اسلام و جامعه اسلامی به همفکری و همکاری است. و این، صحنه عظیم حجّ است و شما خدمتگزاران، که باید حجّاج را راهنمایی و هدایت کنید؛ احکام آنها را به آنها تعلیم بدهید، آنها را از لحاظ عمل شخصی‌شان، از لحاظ استفاده بهتر از مراسم حج، راهنمایی کنید. خدای متعال پشتیبان شما باشد و توجّهات حضرت ولیّ‌عصر، ارواحناله‌الفدا، شامل حال شما باشد و حجّ مقبول و سعی مشکوری داشته‌باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

۱) حج: ۲۷ ۲) حج: ۲۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و فرهنگیان کشور، به مناسبت «روز کارگر» و «روز معلّم»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و فرهنگیان کشور، به مناسبت «روز کارگر» و «روز معلّم» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه برادران وخواهران عزیز - کارگران عزیز و معلّمین عالی‌قدر - دانش‌آموزان و نوباوگان گرامی، خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم در هر جا که هستید و در هر سنگری که مشغول خدمتید، همه مشمول لطف و تفضّل الهی باشید. این‌روزها، هم به مناسبت شهادت استاد شهید مرحوم آیت‌اللَّه مطهّری و هم به مناسبت روز معلّم و روز کارگر، فرصتی است که اهل نظر و صاحبان فکر، درباره این دو، سه موضوع اساسی و حیاتی جامعه، مطالبی را برای ملت ما بگویند و در هر زمینه حقایقی روشن شود و سطح معرفت ملت ما در این زمینه‌ها، که بحمداللَّه بالاست، باز هم بالاتر برود. یک جمله در باب شهید مطهّری باید عرض کنم. اگرچه سیزده، چهارده سال است که در جلالتِ این مرد، مکرّر در مکرّر حرف زده‌ایم و حرف شنیده‌ایم، اما این، یک کتابِ ناتمام است. فضیلت مردی مثل شهید مطهّری، واقعاً در طول سالها هم قابل بیان کردن به شکلی که حقّش ادا شود، نیست. لذا، باز هم ملت ما باید از مطهّری عزیز - این شهید بزرگوار - بشنود. آن جمله این است که شهید مطهّری یک مبارزِ در راه خدا؛ یعنی یک مجاهد فی سبیل‌اللَّه بود. منتها جهاد، انواعی دارد. یکی از سخت‌ترین جهادها این است که در مقابله با هجوم افکار و فرهنگهای غلط و انحرافی و درک غلط جمعی از مردم، انسانی که حق را می‌شناسد، بایستد و بخواهد از حق دفاع کند و با بیان، بافکر، با منطق و با سلاح زبان و قلم، ذهنها را به سمت آنچه درست است هدایت کند. این، از آن جهادهای بسیار دشوار است و شهید مطهّری، این

جهاد سخت را سالهای متمادی انجام داد. او انسان بصیر و نافذالبصیره‌ای بود؛ آدم معمولی نبود؛ بینش تیزی داشت؛ به سطح جامعه نگاه می‌کرد و اشتباهاتی را که در فهم عمومی ملت ما وجود داشت و متأثّر از تلقین دشمنان بود، می‌فهمید که چیست و شروع می‌کرد با آنها مبارزه کردن. همین مبارزه، که مبارزه در راه خدا بود، کمک بسیار زیادی به پیروزی این انقلاب کرد؛ چون تا مردم فکرشان درست نباشد، کارِ درست از آنها سر نمی‌زند. فکر که درست شد، انسان درست عمل می‌کند. اعتقاد به یک‌راه درست که پیدا کرد، در آن راه به حرکت درمی‌آید و آن راه را می‌پیماید. شهید مطهّری به شناخت مردم کمک می‌کرد که راه را بشناسند. پس، به پیروزی این انقلاب و به هدایت این حرکت عمومی کمک کرد. کاش کسانی که در آن روزهای سخت در میدان مبارزه بودند، بنشینند و با قلم تحلیلی، آنچه که گذشته است - آن غصّه‌ها، آن رنجها و آن خون دلها را بیان کنند، تا این جوانان ما، این عزیزان ما و این نو باوگان ما، متوجّه شوند که ما از چه معابری عبور کردیم. گاهی اتوبوس از راههای سختی عبور می‌کند و مسافری که در خواب است، متوجّه نمی‌شود به راننده بیچاره، به شاگرد راننده و به چند نفری که بیدار بوده‌اند چه گذشته تا از گردنه‌های خطرناک عبور کرده‌اند. اینها را بنویسند تا مردم بدانند که مطهّری‌ها درآن دوران چه کردند. نکته دیگر این‌که همان مبارزه موجب شد که مطهّری به شرف شهادت نائل شود؛ یعنی آن دشمنی‌که مطهّری را بر زمین‌انداخت وخون او راجاری کرد، دشمنی بود که از ارشادها و آگاهیهایی که او به مردم می‌داد، صدمه می‌دید. چون شهید مطهّری در مقابل التقاط ایستاد، در مقابل نفاق ایستاد، در مقابل تهاجم فرهنگ غرب و شرق ایستاد و اسلام ناب و اسلام فقاهتی را ترویج کرد، لذا کسانی‌که با این چیزها مخالف بودند، او را بر زمین انداختند. اگر دستشان می‌رسید، هر کسی را هم که شبیه مطهّری و کوچکتر از مطهّری و در راه مطهّری بود، بر زمین می‌انداختند؛ اما خدای متعال به آنها این فرصت را نداد و ان‌شاءاللَّه، هرگز هم نخواهد داد. پس، تجلیل از مطهّری به خاطر اینهاست. من گاهی می‌بینم بعضی از افراد درباره شهید مطهّری مطلبی می‌نویسند، یا حرفی می‌زنند که ناشی از نشناختن مطهّری است. مطالب غلط و حرفهای عجیب و غریبی درباره او می‌نویسند و بیان می‌کنند که روح او هم از آن مطالب و حرفها خبردار نبود. متأسفانه، این از واقعیّات است؛ یعنی همان کسانی که یک عمر، در دوران اوج تفکّرات شهید مطهّری با او مبارزه کردند، امروز چون نام شهید مطهّری نام درخشانی است، این‌جا و آن‌جا به نام او تمسّک می‌کنند و زیر لوای این نام، باز همان حرفهای خودشان را می‌زنند. اما در مورد آن دو موضوع دیگر؛ یعنی موضوع معلّمی و تعلیم و تربیت. این مطلب را شاید هشت یا ده سال قبل از این - به گمانم در نماز جمعه - و عرض کردیم که «مردم توجّه کنند چگونه باید تلاش جامعه را جهت داد. این یعنی استقلال که برای یک ملت مهم است». ملت مستقل، یعنی ملتی که اربابهای امریکایی یا انگلیسی - یا روزی، روسی - و امثال اینها نمی‌توانند در سرنوشتِ او دخالت کنند و هر چه را به نفع خودشان است انجام دهند و آنچه را که به نفع این ملت است دور بیندازند. کشورهایی که مستقل نیستند، این‌گونه‌اند. امروز به بعضی از کشورهایی که اسم نمی‌آوریم، نگاه کنید؛ خودتان متوجّه می‌شوید کجاها را می‌گوییم. این کشورها رؤسایی دارند که گوش به فرمان امریکا هستند. وقتی ملت و کشوری، رؤسایش گوش به فرمان امریکا هستند، در این مملکت چه کار می‌کنند؟ معلوم است؛ کارهایی که به نفع امریکاست، درآن کشورتصمیم‌گیری و اجرا می‌شود. ازخرید، از فروش، از تبلیغات، از بالا آوردن، از کنار زدن، از عزل و نصب و خلاصه هر کاری که به نفع آن ارباب است، در آن کشور انجام می‌گیرد. هر کاری هم به نفع مردم است، انجام نمی‌گیرد. استقلال نداشتنِ یک ملت، چنین مصیبتی است؛ که در رژیم گذشته هم این‌طور بود. مهمترین مشکل این کشور در گذشته، این بود که آن رژیم - رژیم منحوس پهلوی - وابسته به‌امریکا و قبل از آن، وابسته به انگلیس بود! آنها می‌گفتند چه کسی بیاید بالا و نخست وزیر، یا مسؤول، یا وزیر یا مدیر شرکت نفت شود و یا فلان شغل را داشته باشد. امریکاییها که می‌گفتند، آن کس را مقام و مسؤولیت بالا می‌دادند. هرکس را هم که دشمنان خارجیِ این ملت می‌خواستند از صحنه کنار برود، اینها - رژیم پهلوی - همه قدرتشان را به کار می‌انداختند که او را کنار بزنند. در این مملکت، اگر کاری به نفع امریکاییها بود، به وسیله آن دستگاه انجام می‌گرفت. اگرکاری به

ضرر آنها وبه نفع مردم بود، انجام نمی گرفت؛ بلکه با آن کار، مقابله هم می‌شد. استقلال نداشتنِ یک کشور، این‌گونه است. ملت ما مبارزه کرد و استقلال را به‌دست آورد. این استقلال چیست؟ این، مسأله مهمی است. سه نوع استقلال داریم و این سه نوع، پشت سر همند. یکی مشکل است؛ دومی از اوّلی مشکلتر است؛ سومی از همه مشکلتر است! آن‌که مشکل است و ملت ما آن مشکل را حل کرد و نتیجه‌اش را به‌دست آورد، «استقلال سیاسی» است؛ که به‌دست آوردیم و خیلی هم مشکل بود. «استقلال سیاسی» یعنی چه؟ یعنی این‌که امروز در این کشور، کسانی که مسؤولند - چه دولت، چه مجلس و چه قوّه قضائیه - همه خدمتگزاران شما مردمند. اینها زیر بار هیچ کس، جز تکلیف الهی‌شان نیستند. استقلال، یعنی این. اگر همه دنیا هم جمع شوند - امریکا، انگلیس، اروپا؛ حتی آن روزی که در دنیا دو قدرت شرق و غرب بود - و دست در دست هم بگذارند و بخواهند این ملت و این کشور را یک قدم به سمتی که به ضرر مردم و به نفع آنهاست بکشانند، مسؤولین و رؤسا و خدمتگزاران این کشور، اجازه نخواهند داد. این، استقلال سیاسی است. استقلال سیاسی، یعنی این‌که امروز کسانی بر این مملکت حکومت می کنند که مردم می‌خواهند. چندصباح دیگر، انتخابات ریاست جمهوری است. مردم می گردند و آن چهره‌ای راکه به او علاقه و اعتماد دارند و او را برای کارهای مملکت قدرتمندوتوانا می‌دانند، انتخاب می کنند. البته یاوه‌گو،یاوه خودش رامی گوید. یاوه‌گو، به خدا هم یاوه می گوید: هر درونی کو خیال اندیش شد چون دلیل آری، خیالش بیش شد آنهایی که باطنشان مریض است، هر چه در این کشور نگاه کنند، چشمشان نمی‌بیند. آحاد مردم را می‌بینند؛ شور و شوق مردم را می‌بینند؛ علاقه مردم به مسؤولین را می‌بینند؛ صفا و خلوص مسؤولین کشور را می‌بینند؛ می‌بینندکه مردم، مسؤولین کشور را انتخاب می کنند؛ امّا باز به یاوه گویی می‌پردازند؛ حرف می‌زنند؛ متّهم می کنند؛ انتخابات و مردم را متّهم می کنند؛ مسؤولین را متّهم می کنند. البته اینها، محلّ اعتنا نیستند. به اینها اعتنایی نباید کرد. واقع قضیه این است که مردم همه چیز را می‌بینند. بحمداللّه، این ملت توانست باقدرت خود، استقلال سیاسی را به دست آورد. امروز کشور ما، از لحاظ سیاسی، یک کشور مستقل است؛ کشوری است که روی پای خودش ایستاده است. این، چیزی نیست که من بگویم. در مسافرتهای خارجی، بنده با رؤسای بسیاری از کشورها صحبت کرده‌ام. رؤسای دهها کشور دنیا، در طول سالهای ریاست جمهوری و بعد از آن، با من صحبت کرده‌اند و همه، این را قبول دارند؛ همه این را می گویند و همه این را می‌فهمند. یک روز شرق و غرب دستشان را در دست هم گذاشتند، برای این‌که بتواننداین کشور را به سمتی بکشانند. وقتی ما از حقّی دفاع می کردیم، همه، دستشان را در دست هم می گذاشتند تا نگذارند ما از آن حق دفاع کنیم؛ ولی نتوانستند. امروزهم، همه دست در دست هم گذاشته‌اند که حقّ فلسطینیها را از بین ببرند و نابودکنند. ماهم ایستاده‌ایم و می گوییم: «ما مخالفیم.» فریادشان بلند شده است که «چرا ایران مخالفت می کند؟!» این حرف را در مجالس خصوصی می گویند، در مجالس عمومی می گویند، در تبلیغاتشان می گویند و تهدید هم می کنند. بکنند! ماآنچه‌راکه فهمیده‌ایم، آنچه را که تکلیفمان است، آنچه را که می‌دانیم خدای متعال آن رامی‌خواهد؛ آن‌رامی گوییم، آن را انتخاب می کنیم و آن راه‌رامی‌رویم. کسی نمی‌تواند روی ملت و دولت و نظام جمهوری اسلامی‌ایران وخدمتگزاران شمامردم، تأثیری بگذارد. این، استقلال سیاسی است و ما، این را به‌دست آورده‌ایم. از این مشکلتر، «استقلال اقتصادی» است. استقلال اقتصادی، یعنی ملت و کشور، در تلاش اقتصادی خود روی پای خود بایستد و به کسی احتیاج نداشته باشد. معنایش این نیست که ملتی که استقلال اقتصادی دارد، با هیچ‌کس در دنیا داد و ستد نمی کند؛ نه. داد و ستد، دلیل ضعف نیست. چیزی را خریدن، چیزی رافروختن، معامله کردن، گفتگوی تجاری کردن، اینها دلیل ضعف نیست. اما باید طوری باشد که یک ملت، اوّلاً نیازهای اصلی خودش رابتواند خودش فراهم کند. ثانیاً، در معادلات اقتصادی دنیا و مبادلات جهانی، وزنه‌ای باشد. نتوانند او را به آسانی کنار بگذارند؛نتوانند او را به آسانی محاصره کنند؛ نتوانند او را به آسانی فرو دهند و هر چه می‌خواهند به او املاـ کنند. امروز کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته هستند و قدرتی دارند - و متأسفانه استعمار و استکبار دنیا را هم در اختیار دارند و دنبال می کنند اگر بخواهند با کشوری کالایی را مبادله کنند و داد و ستد و همکاری داشته باشند، مواردی را به آن

کشور تحمیل می کنند. اقتصاد مستقل یک کشور، یعنی آن چیزی که کشور لازم دارد، در داخل کشور قابل تأمین باشد؛ کارخانه‌های کشور، همه کار کنند و کارگران کشور، کار را وظیفه انسانی و دینی و وجدانی خودشان بدانند. کارگر هم فقط کسی نیست که در کارخانه است. هرکس که یک کارمفید در این مملکت انجام می‌دهد، یک کارگر است. یک نویسنده، یک هنرمند، یک معلّم، یک مبتکر و یک محقّق، اینها هم کارگرند. کارگری افتخار است. افتخار است که کسی کارگر باشد؛ چه رسد به آن بازوها و پنجه‌های توانا و قدرتمندی که این چرخهای کارخانه‌ها را به کارمی‌اندازند؛ که اگر آن بازوها نباشند، آن چرخها به کار نخواهد افتاد و ملتی که به چنین وضعی دچار شود، روزگارش سیاه خواهد بود. حالا ما به استقلال اقتصادی رسیده‌ایم یانه؟ من عرض می کنم این همان است که مشکلتراست. باید تلاش کنیم. البته می‌توانیم امروز ادّعای استقلال اقتصادی کنیم؛ اما به شرطها و شروطها. این، چند شرط دارد: اوّلاً این که در کشور، هر کس، هر کاری را که به عهده دارد، خوب انجام دهد. فرمود: «رحم اللّه امرء عمل عملاً فاتقنه(۱)»؛ خدا رحمت کند آن کسی را که کاری انجام دهد و آن رامحکم و متقن انجام دهد؛ خوب انجام دهد. شما اگر یک پیچ را می گردانید و سفت می کنید، اگر یک چرخ را می‌چرخانید، اگر جایی یک بخیه می‌زنید، اگر ماشینی را گریسکاری می کنید، اگر کتابی را چاپ می کنید، اگر کتابی را می‌نویسید، اگر سرِ کلاس درس می‌دهید، اگر در بیمارستان به بیماران می‌رسید، اگر در شهرداری مشغول تمیزکردن معابر شهری مردم خودتان هستید، اگر گوینده‌اید، اگر نویسنده‌اید، اگر محقّقید، اگر روحانی هستید، اگر مشغول تحصیل و درس خواندن هستید، اگر در دانشگاه یا مدرسه هستید، اگر در کار هنر مشغولید، اگر فیلمسازید، اگر داستان نویس هستید، اگر روزنامه نگارید؛ هر چه هستید و هر که هستید و هر جا کار می کنید، باید سعی کنید کاری را که انجام می‌دهید، درست انجام دهید، کامل انجام دهید، محکم انجام دهید، و کم نگذارید. این، یکی از شرایطی است که اگر محقّق شود، مابه استقلال اقتصادی می‌رسیم. شرط دوم این است کسانی که پول و امکانات دارند، فقط به فکر خودشان نباشند؛ چون آن پول هم از همین کشور به‌دست آمده، آن پول هم در سایه همین ملت و از همین آب و خاک به‌دست آمده است. چه کسی می‌تواند بگوید «من پول دارم و در پولدارشدنِ خودم، مرهون خدمات و کمکهای دولت وملت نیستم»؟ مگر چنین‌چیزی می‌شود؟ از آسمان که برای انسان پول نمی‌ریزند! پول در همین زندگی و تلاش روزمرّه به‌دست می‌آید. هزاران نفر کار می کنند؛ یک‌نفر تصادفاً پولدار می‌شود. کسانی که پول و امکان دارند، این پول را فقط برای استفاده خودشان مصرف نکنند. شما اگر می‌خواهی در جایی سرمایه‌گذاری کنی و به کاری بپردازی، فقط به فکراین نباش که این‌کار چقدر به من سود می‌رساند؟ ما نمی گوییم هیچ ملاحظه شخص خودتان را نکنید. می گوییم ملاحظه کشورتان را هم بکنید. سرمایه‌گذاری مضر نکنید. سرمایه‌گذاری بی‌فایده نکنید. در کاری که تولید آن، مملکت را به پیش نمی‌برد سرمایه‌گذاری نکنید. کسانی که پول و امکانات دارند، وجدان دینی و احساس مسؤولیت داشته باشند. شرط دیگر این است که درمحیط کار و تلاش اقتصادی کشور، ابتکار وجود داشته‌باشد. من عرض می کنم چه خوب است کارخانه‌هایی که در کشور ما وجود دارد؛ چه آنهایی که در اختیار دولت است و چه آنهایی که در اختیار مردم است – امروز تعداد زیادی از واحدهای تولیدی دراختیارمردم و مال خودمردم است – یک مقدار از درآمدشان را برای تحقیق، برای پیشبرد کار و برای کیفیّت بخشیدن به کالای تولیدیشان صرف کنند. چرا ما باید بنشینیم که دیگری در اروپا، یا در یک گوشه دیگر دنیا تحقیقی بکند و ما از او یاد بگیریم؟! مگر ما کمتر از آنها هستیم؟! مگر ما کمتر می‌فهمیم؟! پس باید تحقیقات کنند، ابتکار کنند، تولید را جلو ببرند، صنعت را جلو ببرند، تولید را از لحاظ کیفیّت و کمیّت بالا ببرند. این هم یک شرط؛ ابتکار داشتن و نوآوری. چیزی را به بازار خواستِ بشر در سطح جهان عرضه کنید که چشمها را به طرف شما بگرداند و به آن احساس احتیاج کنند. فقط ادّعا نباشد. در این میدان باید واقعاً عمل باشد. این هم یک شرط است. بعد، دستگاههای علمی کشور به کمک اقتصاد کشور بیایند. متفکّرین دانشگاهها بیایند و برای دولت کار کنند. دولت تکیه به متفکّرین و علمایی کند که در دانشگاهها هستند و درس می‌خوانند. خیال هم نکنند که تحقیق و حرف فلان متفکّر اروپایی که چیزی گفته،

همیشه همین است. امروز چیزی می گوینـد و بیست سـال دیگر، ده سـال دیگر، پنـج سـال دیگر، یـک نفر عـالم دیگر می آیـد و آن حرف راباطل می کنـد و حرف دیگری می‌زنـد. چرا ما عادت کرده‌ایم هر چه غربیها گفتند، بی‌قید و شـرط قبول کنیم و دست روی دست بگـذاریم و از آنها گوش کنیم و بپـذیریم؟! شـما بایـد درستـش را پیـدا کنید. اقتصاددانان کشور ما باید آنچه را که با اوضاع سرزمین ما، با عقایـد ما، با خصوصـیات مملکت ما و متناسب با مسائل اقتصادی ماست، پیـدا کننـد. همین‌طور که این‌جا اظهار شـد، امروز مـا می‌بینیم بحمـداللَّه طرحهـای جدیـد اقتصـادی از طرف دولت و مسؤولین کشور در جریـان است. این طرحهـای اقتصادی - آن‌طور که مسؤولین آنها بیان می کننـد - ان‌شاءاللَّه در آینـده نتایـج شـیرین و خوبی خواهد داشت و امیدواریم که آن آینده، زودتر برسـد. امـا مـن این‌را می‌خـواهم عرض کنم که قشرهای محروم و فقیر و کم‌درآمـد، که گران شـدن یـک جنس فـوراً در زنـدگی شخصـی‌شان اثر می گـذارد، باید تحت حمایت و پوشـش قرار گیرند. این را عرض می کنیم تا مسؤولین مسائل اقتصادی و بخشـهای مختلـف اقتصـادی و کسـانی که کـار و تولیـد در اختیارشـان اسـت، روی این قضایـا درست فکر کننـد و این قشـرهای آسـیب‌پذیر و به‌اصـطلاح مستضـعفین و محرومین و کم در آمـدها، به نحوی کمک شوند، تا ان‌شاءاللَّه این ملت بتواند اقتصاد را شـکوفا کند. این می‌شود اسـتقلال اقتصـادی. کـارگران ما در حیات این انقلاب و این کشور مؤثر بودنـد. لابـد می‌دانیـد در اوّلِ انقلاب، برای این‌که کارخانه‌های ما را به اعتصاب بکشاننـد چقدر سـرمایه‌گذاری شد! ما در جریان بودیم. حالا نمی‌خواهم جزئیّات آن مسائل را در این جلسه بگویم؛ اینهـا مسائل ریزی است که در جاهای دیگر و در فرصـتهای مخصوص بایـد بیان شود. بنـده پیش از پیروزی انقلاب و در بحبوحه مبارزات، دیـدم که عـدّه‌ای قصـد داشـتند درِ کارخانه‌ها را خشت بگذارند، تا وقتی جمهوری اسـلامی تشـکیل شد، این کارخانه‌ها مطلقاً جواب ندهد! این نیّت را داشـتند. اما چه کسی در مقابلشان مقاومت کرد؟ کارگران. من همان ایام به یک کارخانه رفتم - شایـد کـارگران آن کارخـانه در همین جمعیت حضور داشـته باشـند و یـا وقـتی این دیـدار پخش می‌شود، بشـنوند - در آن کارخانه، کمونیسـتها و چپها و به‌اصـطلاح و به قول خودشان «طرفـداران طبقه کارگر»، به سـر من ریختنـد برای این‌که بنـده را نابود کننـد؛ چون فهمیدنـد من به آنجا رفته‌ام که جلو خرابکاریهای آنها را بگیرم. اما کارگران کارخانه، که چپها خیال می کردند آنها را در مشت دارنـد، از من دفـاع کردنـد. بعـد هم که فردای آن روز رفتیم، دیـدیم‌همه آنهـا را از کارخانه بیرون کرده‌انـد. کارگران ما این‌گونه‌اند. دشمن، امروز هم تلاش می کند؛ این را بدانید. چون می‌دانند که جمهوری اسلامی در مقابل امریکا و در مقابل دشمن، قرص و محکم‌ایسـتاده است؛ برای این‌که به زانویش در آورنـد، امروز هم تلاش می کننـد تا شاید بتوانند برنامه‌های کشور را به‌کلّی مختل کنند. اگر غرب و امریکا و دشـمنان ما و منافقین و دیگران و دیگران بتوانند کارخانه‌های ما را از کار بیندازند، ضـربه حسابی زده‌اند و امروز تلاش می کنند که این ضـربه را بزنند. امروز چه کسانی در مقابل اینها ایسـتاده‌اند؟ کارگران مسـلمان ما؛ کارگران با وجدان ما. در گذشته هم - از اوّلِ انقلاب تا امروز - همین‌طور بوده است؛ امروز هم همین‌طور است و به فضل پروردگار، در آینده هم، همیشه کارگران ما به سـینه نامحرمانی که بخواهنـد در محیط کار ما اخلال کنند، خواهند زد. سومی که از همه سـخت‌تراست، «اسـتقلال فرهنگی» اسـت. ایـن، بسیار سـخت است و بسـیار خـون دل دارد. مبـارزه برای اسـتقلال فرهنگی، از همه انـواع اسـتقلالها سخت‌تر است. من یک وقت گفتم دشـمنان «شبیخون فرهنگی» می‌زنند. این ادّعا راست است و خدا می‌داند که راست است. بعضی نمی‌فهمند؛ یعنی صحنه را نمی‌بینند. کسی که صحنه را می‌بیند، ملتفت است که دشمن چه‌کار می کند و می‌فهمد که شبیخون است، و چه شبیخونی هم هست! من در یک جمله ساده و کوتاه عرض کنم که یک ملت، با نیروی ایمان و اعتقادش مبارزه می کند. اصـلاً مبـارزه و جنگیـدن و مقـاومت کردن، بـا ایمـان است، نه بـا دست و چشم و بـدن. دست و چشم و بـدن ابزار است. یک آدم سالم و قوی، یـک تیرانـدازماهر و آگـاه به همه فنون جنگی را در نظر بگیریـد که به جنگیـدن ایمـان نـدارد. یـک نفر نـاوارد را هم در نظر بگیرید که بلد نیست چگونه تفنگ را به دسـتش بگیرد؛ اما معتقد است که باید با چنگ و دندان جنگید. این دو نفر، کدامشان بهتر می‌جنگند؟ آن که جنگیدن بلد است، اما معتقد نیست، نمی‌جنگد! درست است که بلد است، اما بلدیِ خودش را به کار نمی‌اندازد.

یکی هم هست که جنگیدن بلد نیست، اما معتقد است که باید جنگید. لذا با چنگ و دندان می‌جنگد و جنگیدن را در اسرع وقت یاد می‌گیرد. مگر بسیجیهای ماچه کار کردند؟ بسیجیهای ما مگر دوره‌های آن‌چنانی دیده بودند؟ دوره‌های بیست روزه، دوره‌های چهل و پنج روزه، دوره‌های دوماهه و سه‌ماهه دیدند؛ اما دیدید در میدان جنگ چه کردند. چرا؟ چون معتقد بودند که باید دفاع کرد و جنگید. ملت ما از وقتی انقلاب کرد تا امروز، معتقد بوده است که باید با دشمنان اسلام بجنگد؛ با متجاوزین، با زورگوها و با آنهایی که سرنوشت این مملکت را دهها سال در دست داشتند و خوردند و چاپیدند و از بین بردند، باید مبارزه کند؛ باید همه لذّتها را کنار بگذارد و به میدان مبارزه بیاید. ملت ما این عقیده را داشت؛ به میدان آمد و انقلاب پیروزشد، جنگ پیروز شد و تا امروز، بحمداللَّه، پیش آمده‌ایم. حال اگر دشمن با امواج خبری وارد کشور ما شود؛ با رادیوهایش وارد کشور ما شود و حرفهایش را وارد کشور ما کند و در ذهن ملت این‌طور وارد کند که «مبارزه خوب نیست؛ دفاع از اسلام فایده‌ای ندارد؛ ایستادگی در مقابل دشمن ثمری ندارد؛ هر چه زحمت بکشید و مبارزه کنید، ضرر کرده‌اید» آیا باز هم در مملکت ایران، مبارزه‌ای علیه دشمنان اسلام باقی خواهد بود؟! معلوم است که نه! خیلی از مسلمانان در دنیا هستند که با امریکا و دشمنان اسلام مبارزه نمی‌کنند. خیلی ملتهاهستندکه قرآن هم‌می‌خوانند، نمازهم می‌خوانند، عبادت هم‌می‌کنند، امابادشمن اسلام مبارزه نمی‌کنند که هیچ، با آنها دوستی هم می‌کنند! اگر دشمن بتواند ملت ما را به ملتی که اعتقادی به مبارزه ندارد، امیدی به پیروزی ندارد، زهدی نسبت به جلوه‌های شهوانی و مادّی ندارد، تبدیل کند، پیروز شده‌است. این‌جاست که مبارزه فرهنگی، مبارزه‌ای واجب‌تر از واجب می‌شود. امروز این کار را می‌کنند. امروز در جبهه‌های مختلف، دشمن کار می‌کند. یک جبهه، جبهه جوانان ما در مدارس است. این جوانان عزیز ما - دختران و پسران پاکیزه ما - بچه‌های همین ملتند. دل پاکیزه، جسم‌پاکیزه و مغز پاکیزه آنها را با تحریکات شهوانی، با پخش‌کردن عکسهای مهیّج شهوت، با فیلم و ویدئو و نوار و انواع و اقسام خباثتها و رذالتها به جوش می‌آورند و آنها را به فساد می‌کشانند. ببینید این چه جنایت بزرگی است! این، یکی از کارهایی است که می‌کنند. عدّه‌ای خیال کرده‌اند که وقتی ما به تهاجم فرهنگی غرب حمله می‌کنیم، فقط مسأله‌مان این‌است که یک نفر در خیابان حجابش را درست رعایت نکرده است. مردم بحمداللَّه حجابشان را رعایت می‌کنند؛ الّا افرادی قلیل. مسأله اینها نیست. این، فرعی است. اصل قضیه آن است که داخل خانه‌هاست و از مجامع جوانان سرچشمه می‌گیرد و دشمنان آن‌جا کار می‌کنند. آن‌که آشکار نیست، آن‌که پنهان است، خطر آن‌جاست. جوانان ما شهوات را دور انداختند، راحتی و لذّت را دور انداختند؛ رفتند در میدان مبارزه و توانستند دشمن را به زانو درآورند. حال دشمن از جوانان ما انتقامش را می‌گیرد. انتقامش چیست؟ انتقام دشمن این است که جوانان ما را به لذّات و شهوات سرگرم کند. پول خرج می‌کنند، عکس مبتذل چاپ می‌کنند و مجّانی بین جوانان منتشر می‌کنند. ویدئو درست می‌کنند و فیلمهای مهیّج شهوت را مجّانی به این و آن می‌دهند که نگاه کنند. البته، یک‌عدّه از این طریق، پول هم دست می‌آورند؛ اما آنهایی که سرمایه‌گذاری می‌کنند، برای پول، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. می‌توانند آنها را در کشورهای دیگر، آزادانه پخش کنند و پول به‌دست آورند. این‌جا می‌خواهند نسل جوان را ضایع و نابود کنند. این، هجوم یک مهاجم است. حال، بیننا و بین اللَّه، اگر دستگاه قضایی این کشور، کسی را که به چنین فسادی دامن می‌زند، دستگیر کرد، چه مجازاتی برای او مناسبتر از همه است؟ کسی‌که هزاران جوان این مملکت را - جوانان پاک و پاکیزه ما را؛ بچه‌های معصوم ما را - به وادی فساد و شهوترانی می‌کشاند، مجازاتش چیست؟ به نظر من، اینها باید به شدیدترین وجه مجازات شوند. هدفِ تهاجم فرهنگی دشمن این است که ذهن مردم را عوض کند؛ از راه اسلام منصرف نماید و از مبارزه ناامید سازد. آن آقایی که خودش - به حسب آنچه که ما می‌بینیم - خسرالدنیا و الآخره است، بر می‌دارد می‌نویسد که «ملت ایران خسر الدنیا و الآخره شده‌اند»! می‌نویسند، و چاپ هم می‌کنند که «مسلمانهای عالم و از جمله ملت ایران، خسر الدنیا والآخره شدند.» چرا؟ چون با امریکا جنگیدند؛ مقصودش این است! این، خسر الدنیا و الآخره بودن است؟! ملت ایران که توانست خود را از ذلّتِ وابستگی نجات دهد؛ توانست خود را از ذلّت و ننگ ارتباط و اتّصال با رژیم منحوس دست نشانده فاسد

پهلوی و ارتباط با امریکا نجات دهد و این‌طور شجاعت و شهامت و سربلندی در دنیا از خود به نمایش بگذارد و در جاده آزادگی گام نهد، خسر الدنیا و الآخره است؟! این جوانان ما، این خانواده‌های مؤمن ما، این زن و مرد دلباخته دین و عاشق راه خدا، خسر الدنیا و الآخره‌اند؟! خودشان خسر الدنیا و الآخره‌اند! کسی که این را می‌گوید، حقیقتاً خسر الدنیا و الآخره است. نه دنیا دارند، نه‌آخرت. دنیاشان، دنیای نکبت؛ آخرتشان هم بلاشک، قهر و عذاب الهی است. نسبت به‌مردم این حرفها را می‌زننـد و پخش هم می‌کننـد. برای چه پخش می‌کننـد؟ برای این‌که مردم رامتزلزل کننـد؛ برای این‌که ایمان مردم را عوض کنند. این، کار کیست؟ کار همان دشمنی که استقلال اقتصادی به ضرر اوست، استقلال سیاسی به ضرر اوست؛ استقلال فرهنگی به ضرر اوست. اینها عوامل دشمنند. این، تهاجم فرهنگی است. این، مبارزه با ملت ایران است، که دشمنان انجام می‌دهند. مخصوص ما هم نیست؛ اینها با اسلام بدند و با اسلام دشمنی می‌کنند. حال وظیفه ما چیست؟ من می‌گویم وظیفه معلّم و فرهنگی و دانش‌آموز - که اینها در مرکز دایره قرار دارنـد - و همچنین همه کسانی که بـا امور فرهنگی کشور سر و کـار دارنـد، یک جهاد و مبارزه طولانی است. این روزها روز بزرگـداشت معلّم است و هیـچ بزرگداشتی از این بالاتر نیست که امروز سنگینترین بخش کار، که از غیر شـما بر نمی‌آید، بر دوش شماست. کارهای آسان را دیگران کردنـد. امروز روزی است که معلّمین کشور باید آن کار مشکل را انجام دهند. آن کارِ مشکل چیست؟ ساختنِ انسانهایِ مسلمان، مؤمن، متدیّن و سالم از لحاظ روحی و اعتقادی. ساختنِ جوانی که بتوانـد با دستهای نیرومند خود، چرخ مملکت را بگردانـد و این، بزرگترین کار است. امیـدوارم خـدای متعال به همه شـما - معلّمین، کارگران، دانش‌آموزان، دانشـجویان - و به همه کسانی که دست‌انـدرکار امور فرهنگی یـا اقتصـادی کشورنـد و به مسؤولین این کشور، توفیق دهـد و روح مطهّر امام و قلب مقدّس ولیّ‌عصر از شما راضی باشد، و دعای آن بزرگوار شامل حال همه شماگردد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکـــــاته. -- ۱)

بحارالانوار / ج ۲۲ / ص ۱۵۷

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم نوشهر

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم نوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. اوّلاً خدای متعال را شکرگزارم که این سفر را پیش آورد تا یک بار دیگر با شـما مردان و زنان مؤمن و پرشور و انقلابی و شهیدپرور این استان، به این مناسبت، ملاقاتی داشته باشیم. حقّ مازندران، حقّ عظیمی است. بنده بارها گفته‌ام که با توجه به سرمایه‌گذاریهای خباثت‌آمیز رژیم منحوس پهلوی در این استان از یک طرف، و سرمایه‌گذاریهای دشمنان دین و ملحدین و منافقین در این استان از طرف دیگر، اگر مـا می‌خواستیم همه چیز را بر طبق روال عـادی حساب کنیم، نمی‌توانستیم این همه ایمان و اخلاص و شوری را که در این استـان - چـه در دوران انقلاب، چـه در دوران جنگ، چـه در صـحنه نظـامی و چه در صـحنه سیاسـی - مشاهـده شـد، پیش‌بینی کنیم. این، نشان‌دهنـده ایمـان عمیق و خالصـانه شـما مردم عزیز است. این، نشان‌دهنـده لطف خـدا بر شـما زن و مرد مؤمن و فـداکار است. من تلاشـهای شـما در جبهه را هم فراموش نکرده‌ام. یگانهای شـما را بنـده از نزدیک دیده‌ام. شـهدای شـما و جانبازان عزیز شـما، آیتِ صِدقنـد بر این‌که رزمنـدگان شـما، خوب تلاش و خوب مبارزه کردنـد. هرجا که مشاهـده کردید فداکاران راه اسـلام - از شـهدا و جانبازان - زیادند، بدانید که دلهای زنان ومردان و پدران و مادران، با عشق الهی و عشق اسلام و عشق امام و عشق به انقلاب آغشته است. این مادران شـهدا، این پـدرانِ عزیز از دست داده، این خانواده‌های جوان پرورده و به میدان جنگ فرسـتاده، مجاهدت بزرگی کردنـد. خـدارا سپاسـگزارم که یـک بـار دیگر باشـما روبه‌رو شـدم و این اظهار اخلاص و ارادت به مردم مازنـدران را به زبان خود عرض کردم. البته این سفر، سفری نیست که خواسته باشم به مازندران بیایم. این سفر، یک سفر نظامی بود و من آمده‌ام تا برای کار

لازمی، رزمندگان و نظامیان ارتش و سپاه را، در نوشهر از نزدیک ببینم و کارشان را مشاهده کنم. دیدار با شما مردم عزیز مازندران، باتفصیل بیشتر، ان‌شاءاللَّه در آینده، به‌طور مستقل انجام خواهد گرفت. اما از همین فرصت کوتاه برای طرح دو، سه مطلب مختصر، که امروز از مسائلِ روزِ دنیاست استفاده کنم. این مسائل اگرچه مربوط به مسلمانهاست و اگرچه پای ما در میان است؛ اما نشان‌دهنده چهره بشریت مظلوم و ستم‌کش امروز است. درد بزرگی که انسانها در طول تاریخ دچار آن بوده‌اند، درد تحمیق از طرف قدرتمندان زور و زردار بوده است. یعنی کسانی پول و لذّت دنیا را برای خودشان جمع کرده‌اند؛ قدرت را در قبضه خودشان نگه داشته‌اند و علاوه بر همه اینها، برای این‌که بتوانند کارشان را در بین آحاد بشر پیش ببرند، ملتها را فریب داده‌اند. مثلاً شما ببینید کسی مثل فرعون - آن مرد ظالم و زورگو و هتّاک - درباره چهره نورانی موسی‌بن‌عمران، پیغمبر بزرگوار الهی و سفیر آسمان بر روی زمین، می‌گوید: «انّی اخاف ان یبدّل دینکم او ان یظهر فی‌الارض‌الفساد.(۱)»؛ موسی فسادانگیز است و مردم را گمراه می‌کند! این، درد بزرگ بشر تا امروز بوده است. وقتی که رادیو و تلویزیون ساخته شد و از شرق و غرب دنیا، آدمها با هم ارتباط پیدا کردند، عده‌ای از ساده‌لوحها شاید خیال کردند که روزگار تحمیق انسانها دیگر تمام شده است. اما افسوس! همان قدرتی که در طول تاریخ، پول را و قدرت و علم و همه ذخایر الهی در عالمِ وجود را به زیان بشر به‌کار برده است، این را هم به زیان بشریت به‌کار بُرد و امروز هم به کار می‌برند. برادران و خواهران! یک سال است که یک ملت قتل‌عام می‌شود. این شوخی است؟! من و شما یک چیزی می‌شنویم! چند روز شهرهای مختلف کشورمان، در طول فواصلی، زیر بمباران دشمن قرار می‌گرفت؛ شما ببینید مردم چه وضعی پیدا می‌کردند! یک سال است که در یک کشور اروپایی، مردم کشتار می‌شوند. آن‌جا دیگر آفریقا نیست؛ اعماق جنگلهای آمازون نیست؛ شرق آسیا نیست. آن‌جا اروپاست؛ همان جایی است که دولتهایش برای سایر کشورهای عالم، حق حیات قائل نیستند؛ چون می‌گویند: «آنها متمدّن نیستند و ما متمدّنیم». در همان‌جا، یک سال است که یک ملت کشتار می‌شود. کدام زبان می‌تواند بگوید بر سرِ مسلمانان بوسنی‌هرزگوین چه آوردند؟! کدام قلم می‌تواند این را ترسیم کند؟! کدام رسانه جهانی، کدام خبرگزاری از این خبرگزاریهای معروف دنیا، حاضر شدند بروند حقایق آنجا را بنویسند و منعکس کنند؟! یک سال است، بزرگ و کوچک و زن و مرد و مریض و سالم و افراد و آحاد انسان، در آنجا کشته می‌شوند؛ لگدمال می‌شوند؛ به عِرض و ناموسشان تعرّض می‌شود؛ خانه‌هایشان خراب می‌شود. از اوّلِ این مدت تا به حال - که شاید یک سال هم بیشتر است - دولتهای بزرگ و در رأس آنها امریکا، فقط هر چندگاه یک بار، نگاهی کرده‌اند، یک کلمه حرفی از زبانشان صادر شده و گاهی اظهار تأسفی کرده‌اند! من به‌عنوان آدمی که طبیعت این تمدّن مبتنی بر مادیّت را می‌شناسم؛ طبیعت این سیاستمداران دروغگو و دغلباز دنیای امروز را می‌شناسم، توقّع نداشتم که اینها بروند از مردم بوسنی‌هرزگوین حمایت کنند. الان هم که می‌گویند حمایت می‌کنیم، می‌دانم دروغ می‌گویند. آن روز هم که گفتند «ما صربها را محاصره دریایی می‌کنیم»، بنده می‌دانستم دروغ می‌گویند و نکردند. ما از آنها توقّع نداریم. آنها حتّی حاضر نشدند اجازه بدهند چهارتا جوان مسلمان از اطراف دنیا بلند شوند بروند به آن بیچاره‌ها کمک کنند، یا چهار تا سلاح دستشان بدهند تا بتوانند از جان خودشان محافظت کنند. آن وقت در دنیایی که این فاجعه یک قلمش است، قضایای فلسطین هم هست؛ قضایای کشورهای گوناگون در اطراف دنیا هم هست؛ قضیه سربریدن دموکراسی در کشور الجزایر هم هست؛ سرکوب مسلمانها در نقاط مختلف دنیا هست؛ تبعید کردن فلسطینیها هست... و همه این کارهای فاجعه‌آمیز، یا به وسیله خودِ قدرتهای مسلّط دنیا صورت می‌گیرد، یا به تشویق آنها انجام می‌شود و یا در مقابل چشم آنها و با استفاده از خونسردی آنها انجام می‌گیرد. آن وقت همین سیاستمداران دروغگو؛ همین کسانی که برای هزاران زن بوسنیایی دل نسوزاندند؛ همین کسانی که برای نسل‌کشی یک ملت، اهمیتی قائل نشدند، صدایشان را بلند می‌کنند و با استفاده از ابزار تبلیغاتی و ارتباطات قوی ادّعا می‌کنند که «ما با تروریسم مخالفیم؛ ما طرفدار حقوق بشریم!» فهرست درست می‌کنند و این کشور و آن کشور را در فهرست تروریستها می‌نویسند و خودشان را طرفدار حقوق بشر می‌دانند! این چیست؟ این همان دردِ قدیمیِ بشر است. این

همان تحمیقی است که از زمان فرعون و قبل از فرعون و بعد از فرعون، سراغ داریم. این، همان است، و بشریّت، بشریّت مظلومی است. این را بدانید: این بشری که زیر سایه این قدرتمندان و این قدرتها، در سطح عالم اداره می‌شود، بشر مظلومی است. این‌جاست که معلوم می‌شود فریاد آسمانی اسلام که به انسانها ارزش می‌دهد؛ دروغگویی را زشت می‌شمارد و صدق را علامت ایمان می‌داند، چقدر باارزش است. امروز بشریّت محتاج اسلام است. عزیزان من! جوانان مؤمن و پرشوری که خدا دلهای شما را به نور ایمان روشن و منوّر کرده است! امروز بشریّت به همان ایمانی که شما دارید محتاج است. چند هفته‌ای است که علیه جمهوری اسلامی ایران در سطح دنیا تبلیغات می‌کنند. چه کسانی؟ همان کسانی که از اوّلِ انقلاب تا امروز، روسیاهی‌شان برای ملت ایران آشکار بوده و روزبه‌روز در چشم ملت ایران روسیاهتر شده‌اند؛ یعنی صهیونیستها؛ یعنی عوامل امریکا؛ یعنی پنجه‌ها و سرانگشتهای شیطان بزرگ. سطح دنیا را از جنجال تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی پر کرده‌اند! من چند نکته را در این باب می‌گویم: نکته اوّل این‌که، این جنجالهای تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی، تازگی ندارد و مال امروز و دیروز نیست. از اوّلِ انقلاب این بحثها بود. البته اوّلِ اوّلِ انقلاب را نمی‌گویم؛ چون اوّلِ اوّلِ انقلاب، دشمن گیج بود؛ سرگیجه داشت؛ نمی‌فهمید چه‌شده است؛ قدرت نداشت موقعیّت را درک کند. لذا، آن چند ماه اوّلِ انقلاب، تبلیغاتی از این قبیل نبود. اما هنوز چندماهی نگذشته بود که سنای امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران مصوّبه‌ای گذراند و دشمنی خودش را با اسلام و نظام جمهوری اسلامی و امام بزرگوار ما روشن و واضح کرد. این اقدامها، از آن‌روز تا امروز، ادامه داشته است. پس اینها تازگی ندارد. همیشه دشمن می‌خواهد ضربه‌ها و حمله‌های خود را بزرگ نشان دهد. یادتان هست در دوران جنگ تحمیلی، وقتی جوانان ما سرزمینهایی را می‌گرفتند و ضربات سختی را به دشمن وارد می‌کردند و دشمن هم در مقابل، پاتک کوچکی می‌کرد، جنجال راه می‌انداخت که «ما عملیات کردیم. چنین کردیم، چنان کردیم»؟ دشمن اگر حرکتی تعرّض‌آمیز انجام می‌دهد، می‌خواهد آن را بزرگ نمایش دهد تا روحیه طرف مقابل را تضعیف کند. خودشان که حمله می‌کنند، حملاتشان را بزرگ می‌شمارند و در رادیوهایشان، جنجال راه می‌اندازند؛ این از آن نقل می‌کند و آن از این نقل می‌کند! اینها تازگی ندارد. اینها با اسلام بدند؛ با جمهوری اسلامی بدند؛ با استقلال یک ملت به شدّت دشمنند و با ملتی که بخواهد در مقابل آنها استقلال خودش را حفظ کند، از اعماق قلب کینه می‌ورزند. پس، اینها تازگی ندارد. نکته دوم این است که جنجالهای خصمانه و غرض‌آلود دشمنان ما، از اوّل در روحیه این ملت بزرگ و مقاوم اثر نگذاشته است و امروز هم کمترین اثری ندارد. روحیه ایمانیِ قوی و عمیق این مردم، چیزی نیست که با این تبلیغات غرض‌آلود دشمنان، متزلزل شود. مردم، ملتِ خودشان، کشورِ خودشان، دینِ خودشان، فرهنگِ خودشان، مسؤولین و انقلاب باشکوه و بسیار قیمتیِ خودشان را دوست می‌دارند. با این حرفها که مردم متزلزل نمی‌شوند! من خدا را شکر می‌کنم که ارتباط شخصی خودم را با آحاد مردم و با طبقات محروم و مستضعف و خانواده‌های شهدا حفظ کرده‌ام و نگذاشته‌ام اشتغالات زیاد، این ارتباطات را قطع کند. به فضل الهی توفیق پیدا کرده‌ام بسیاری از حرفهای مردم را از زبان خودشان بشنوم. لذا، آنچه را که می‌گویم ناشی از چیزی است که از اعماق ایمان مردم درک و لمس و مشاهده می‌کنم. این مردم، اسلام را انتخاب کرده‌اند؛ اسلام را وسیله‌ای برای اصلاح امور دین و دنیا دانسته‌اند و دشمن، البته نمی‌خواهد بگذارد. این، روشن است. وقتی شما می‌خواهید خانه خودتان را، خودتان اداره کنید، کسی که تا دیروز غاصب خانه شما بوده، مایل است که تا مدتی مزدوری بگیرد و خانه شما را از بیرون سنگباران کند؛ آب خانه شما را قطع کند و اگر بتواند، سیم برق شما را ببرد. راهش چیست؟ راهش مقاومت است. آنها می‌خواهند همان روابط ارباب و رعیتی که قبل از انقلاب میان قدرتمندان و مسؤولین خائنِ کشورِ ایران برقرار بود، دوباره به‌وجود آید. وقتی می‌بینند نمی‌شود، اذیّت می‌کنند؛ سنگ‌اندازی می‌کنند. راهش مقاومت کردن است و این را ملت ما فهمیده است. به فضل پروردگار، این ملت قدرت آن را دارد که بدون اعتنا به خصومتهای دشمنان و بدون این‌که پیش کسی دست دراز کند، کشور و خانه خود را با دست خودش بسازد. مردم این را فهمیده‌اند، و جوانان ما این را درک کردند. لذاست که وقتی احساس کنند مسؤولین کشور برایشان کار و تلاش می‌کنند،

دوستشان می‌دارند. نکته بعدی این‌است که ما تا آن‌جا که صدایمان می‌رسد، فریاد روشنگرانه خود را به سطح آفاق عالم می‌رسانیم. این طور نیست که ما در مقابل حرفهای آنها ساکت بمانیم! خدای متعال وسایل و ابزارهایی در اختیار جبهه حق قرار داده است که باطل، هر کاری هم بکند، نمی‌تواند جلو نفوذ حق را بگیرد. ما یک رادیو داریم، آنها دهها رادیو دارند. ما ابزارهایمان ابزارهای فوق مدرنِ امروزی برای پخش صدانیست، آنها ابزارهایشان بسیار قوی و رساست. آنها سرمایه‌های زیادی را فقط برای دروغ و لجن‌پراکنی، کنار می‌گذارند. همه اینها هست؛ اما در عین‌حال، اگر شمابه هر یک از کشورهایی که آوازه انقلاب اسلامی در آن‌جا پیچیده است بروید، تعجّب می‌کنید. البته کشورهایی را که از لحاظ فرهنگ با ما خیلی فاصله دارند، عرض نمی‌کنم. مردم آن کشورها ما را نمی‌شناسند. از اسلام خبری ندارند. از وضع ما هم خبری ندارند. راه شناختشان همان رادیو خودشان است. اما کشورهای اسلامی و کشورهایی که تحت تأثیر صددرصد صداهای دشمنان قرارندارند، اگر شما با مردمشان تماس بگیرید، آحاد مردم به جمهوری اسلامی عشق می‌ورزند. بحث یک نفر و دو نفر نیست؛ بحث توده جمعیت است. شما ببینید امروز مسؤولین کشورهای مختلف، چقدر وارد کشور ایران می‌شوند و در این شهر راه می‌روند! چه کسی می‌فهمد!؟ چه کسی به خودش زحمت می‌دهد که از دکانش بیرون بیاید و سرِ خیابان برود، که فلان رئیس‌جمهوری را که از آن‌جا آمده نگاه کند و ببیند؟ اهمیتی به اینها نمی‌دهند! ولی رئیس جمهور ما وقتی به کشورهای دیگر می‌رود، مردم از این شهر تا آن شهر صف می‌کشند که او را ببینند؛ برایش شعار بدهند و دست تکان بدهند. این، معنایش چیست؟ خانواده و خانه و مجموعه و مدرسه و مرکزهای فرهنگی بسیاری در دنیا هست که ما از آنها هیچ خبری نداریم؛ اما وقتی به آن‌جاها وارد می‌شوید، می‌بینید عکس امام را آن بالا زده‌اند! اینها از کجا و برای چیست؟ چه کسی عکس امام، اسم امام و شرح حال امام را در این کشورهای گوناگون - در آفریقا، در آسیا، حتی در اروپا؛ در همین کشورهایی که تازه از شوروی سابق جدا شده‌اند و استقلال پیدا کرده‌اند - بُرده و راجع به امام با اینها حرف زده است؟ شخصیتهای برجسته‌ای از اینها، آدمهایی معمولی بودند که بعد به برکت نام امام، پیام امام و پیام این انقلاب و فداکاریهای شما مردم - همین شما جوانان و شما پدران و مادران - چشمشان باز شد و تبدیل به انقلابیّون بزرگ شدند. رهبر مسلمانان زنده و بیدار یکی از کشورها، که من اسم نمی‌خواهم بیاورم، آمد پیش من، گفت: «ما آدمهایی معمولی بودیم و امام ما را زنده کرد.» این آدم، آدمی است که هزاران انسان، در یک نقطه از عالم، از او الهام می‌گیرند. ما با کدام ابزار پیشرفته و با کدام فنآوری فوق مدرن، این کارها را انجام دادیم؟ امروز هم همان بساط برقرار است. ما هم می‌گوییم. ما هم حقایق را بیان می‌کنیم. بنده هم به مسلمانان عالم پیام می‌دهم که تا اعماق جوامع اسلامی برود و در فضای زندگی آنها، به فضل الهی، بپیچد. خدای متعال به سخن حق برکت داده است و برکت می‌دهد. «ضرب اللّه مثلاً کلمةً طیبةً کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء.(۲)» ریشه در زمین است، اما شاخ و برگها، تمام فضا را پرکرده است. قضیه همین است. این‌طور نیست که آنها هرچه می‌خواهند علیه ملت ایران بگویند؛ ما هم مثل بعضی از کشورهای دیگر و بعضی از مسؤولین دیگر، صمٌ‌بکم بنشینیم و در جوابشان حرفی نزنیم. نخیر؛ حرف می‌زنیم. آن حرف هم مخصوص میدان شهر شما نیست. آن، حرفی است که در دنیا، به فضل الهی، می‌پیچد. و این، کار خداست که در دورترین نقاط، حرفها را می‌گیرند، پیامها را می‌گیرند، حقایق را می‌فهمند و افشاگریها را انجام می‌دهند. البته ما حقایق را بیان می‌کنیم. ما در کار هیچ ملتی دخالت نمی‌کنیم. علّت این‌که می‌بینید افرادی از گوشه و کنار دنیا و پشتیبانان یاوه‌گویشان، ادّعا می‌کنند که «ایران در کار کشورها دخالت می‌کند»، همین است. دخالتی نیست. حرف به آن‌جا می‌رود و طرفدار به‌وجود می‌آید. سخن حق، در دل آنها می‌نشیند. آن رئیس جمهور بیچاره، ادّعا می‌کند که «ایران در کشور ما دخالت می‌کند!» از او پرسیده‌اند: «شما به چه دلیل می‌گویید که ایران دخالت می‌کند؟» گفته است: «افرادی را که می‌گیریم، وقتی به خانه‌هایشان می‌رویم، می‌بینیم عکس امامِ ایران در خانه آنهاست» به او گفته‌اند: «این دلیل دخالت است؟! این دلیل نفوذ آنهاست؛ دلیلِ این است که حرف آنها را قبول دارند.» حقیقت قضیه نیز همین است. مسأله، اسلام است. شوخی که نیست! حالا ـ آن امریکایی نمی‌فهمد اسلام یعنی‌چه؛ تو که در یک

کشور – به‌اصطلاح – اسلامی بزرگ شده‌ای و اگر بپرسند «دینت چیست؟» به دروغ خواهی گفت «اسلام!»، باید بفهمی که مردم از اسلام جدا شدنی نیستند. این مردم مصر، مردم الجزایر، مردم سودان، مردم کشورهای دیگر، مسلمانند. این‌جا هم پرچم اسلام بلند است و هر کس دلش برای اسلام می‌تپد، این پرچم را در این‌جا عزیز می‌شمارد. نکته آخر این‌که ما با این شَلتاقها و قرشمال‌بازیهایی که علیه انقلاب در رادیوها و جنجالهای مطبوعاتی به وجود می‌آورند، از اصول اسلام و انقلاب و ارزشهایی که جوانان این ملت برایش خون دادند و جوانان جانباز، برای آن، سلامتی‌شان را از دست دادند و این ملت برایش سرمایه‌گذاری معنوی کرده، یک سرِسوزن دست برنخواهیم داشت. یک بار دیگر هم من این را عرض کنم – اگرچه قبلاً هم بارها گفته‌ام – آنهایی که ازجمهوری اسلامی خشمگینند و مدام بحث تروریسم و طرفداری ما از تروریسم و نقض حقوق بشر در ایران و از این حرفهای بی‌معنا و بی‌محتوا را مطرح می‌کنند، حرف دلشان چیز دیگر است. آنها که می‌گویند «ایران طرفدار تروریسم است»، خودشان هم می‌دانند که دروغ می‌گویند. تروریست خودشانند. خودشان طرفدار خشن‌ترین تروریستهای دنیا، یعنی صهیونیستها هستند. خودشان می‌دانند که ایران طرفدار تروریسم نیست. اگر گاهی می‌گویند که «در جمهوری اسلامی، حقوق بشر نقض می‌شود»، خودشان می‌دانند که دروغ می‌گویند و می‌فهمند که این، حرف بی‌محتوا و بی‌ربطی است. وانگهی، خودشان به حقوق بشر اصلاً علاقه‌ای ندارند! حقوق بشر یعنی چه؟ دیدید که در امریکا چطور آدمها را سوزاندند؟ دیدید چطور سیاهان را، که شهروندان امریکا بودند، چگونه تارومار کردند؟ حقوق بشر یعنی چه؟ به حقوق بشر اعتقادی ندارند! اینها حرف است؛ اینها ظاهر کار است! باطن کار، چیز دیگری است. آنها از چند چیز به شدّت ناراحتند؛ منتها نمی‌خواهند صریحاً آن را بگویند. اوّل همین مسأله عدم جدایی دین از سیاست است. مسأله اصلی این است. آنها با پیامی که امام بزرگوار از قلب و متن اسلام بیرون کشید و در فضای این جامعه و سراسر عالم پخش کرد که «دین از سیاست جدانیست. دین عین سیاست است؛ سیاست عین دین است. دین فقط برای گوشه محراب نیست؛ دین برای صحنه زندگی است؛ برای اداره بشراست»؛ و این اساس مبارزه عظیم ملت ایران و سایر ملتهای مبارز مسلمان شد، مخالفند. آنها از این عصبانی‌اند. می‌گویند: «دین و سیاست را از هم جداکنید!» یعنی‌چه؟ یعنی: هرکس می‌خواهد متدیّن باشد، متدیّن باشد؛ منتها وقتی می‌خواهید کسی را برای ریاست جمهوری انتخاب کنید، کارتان نباشد که باید مرد متدیّنی باشد! یک آدمی را، ولو لاابالی، ولو بی‌دین، ولو بی‌تقوا، بگذارید بیاید امور اجرایی کشور را اداره کند! وقتی می‌خواهید نماینده‌ای به مجلس بفرستید، کارتان نباشد که او متدیّن و پایبند به دین باشد. ولو لاابالی، ولو بی‌دین، ولو بی‌اعتنا به اصول و اخلاق و ارزشهای اسلامی باشد، او را انتخاب کنید. مقصودشان چیست؟ چون می‌دانند که اگر کسی در رأس کشور یا در مجلس شورای اسلامی، متدیّن و پایبند به دین باشد، بر ضدّ مصالح ملت، با آنها نمی‌سازد؛ مصالح آنها را بر مصالح کشور و ملت، مقدّم نمی‌کند. اما کسی که لاابالی است، برایش مسأله‌ای نیست. مسأله اصلیِ آدم بی‌دین و لاابالی، خودِ اوست. می‌گویند: «شما می‌خواهی رئیس باشی، می‌خواهی متنعّم باشی، می‌خواهی در دنیا لذّت ببری؛ این به عهده ما! آن‌طور که ما می‌گوییم عمل کن!» مثل عمّال رژیم فاسد و ننگین پهلوی که این‌طور بودند و امروز هم، متأسفانه، در دنیای اسلام، رژیمهایی مانند آن، هستند. آن‌طوری می‌خواهند. لذا، مشکل اصلی آنها مسأله دین و سیاست است که اینها از هم جدا باشند. مسأله بعدی، مسأله فلسطین است. آنها می‌خواهند که جمهوری اسلامی نگوید: «من با خیانت به ملت فلسطین مخالفم.» این را می‌خواهند بگویند. می‌گویند: «همان‌طور که دیگران می‌آیند پای میز مذاکره می‌نشینند و بر سرِ خانه فلسطینیها و سرنوشتشان معامله می‌کنند، شما هم قبول کنید!» ما که به فلسطین لشکر نفرستاده‌ایم؛ اما همین که با آنچه که بر سرفلسطین می‌آورند مخالفیم، اینها را می‌سوزاند. مشکلشان اینهاست. مسأله دیگر، دفاع از حقوق مسلمانهای دنیاست. می‌گویند: «چرا از مسلمانهای دنیا دفاع می‌کنید؟! چرا آنها را بیدارمی‌کنید؟!» مسائلی که مورد ناراحتی آنهاست، اینهاست. مسائل اصولی است. تروریسم و حقوق بشر و حقوق اقلیّتها و از این حرفها، بهانه‌هایی است که بر زبان جاری می‌کنند. من در پایان صحبت به شما این را عرض کنم: برادران عزیز؛ خواهران عزیز و

همه ملت ایران! تـا وقتی شـما پایبنـد به ارزشـهای دینتـان هستیـد؛ تا وقتی به کشورتان - ایران عزیز - علاقه‌منـدیـد؛ تا وقتی به ایرانی علاقه‌منـدیـد؛ تـا وقتی که برای اسـلام و قرآن احترام قائلیـد و به پیروی از حرف قرآن، دسـتتان در دست یکـدیگر است؛ تا وقتی که مسؤولین کشور را دوست می‌داریـد و بـا چشم بـاز آنهـا را انتخاب می کنیـد و تا آخر پشتِ سـرشان می‌ایستیـد - همچنانی که الان، بحمداللَّه، همین‌طور هست - تا وقتی‌که جوانان شـما نگذارند شور و احساس دینی و انقلابی‌شان کم شود؛ تا وقتی که روحانیون در صحنه‌انـد؛ تـا وقتی که در این کشور، دین منشأ زنـدگی است و تـا وقتی که حکومت قرآنی - به فضل‌الهی - بر ایران پرتو افکنـده است و این کشور در سایه قرآن زنـدگی می کنـد، امریکا که هیچ، اگر بزرگتر از امریکا و حتی همه قدرتهای شیطانی با هم شوند، نخواهنـد توانست علیه این کشور هیـچ غلطی انجام دهنـد. در پایان، چند دعا می کنم: پروردگارا! این دلها را که از محبّت و معرفت تو منوّر است، به فضل و لطف خودت، روزبه‌روز منوّرتر کن. پروردگارا! بر قوّت معنوی این ملت، بیفزا. پروردگارا! بر عزّت اسـلام و مسلمین بیفزا. پروردگارا!، ما احساس می‌کنیم که با عزّت اسلام و جمهوری اسلامی، خون شهیدان ما، بحمداللَّه، هدر نرفته است؛ پروردگارا! خون این عزیزان را روزبه‌روز در دنیا عزیزتر کن. پروردگارا! دشـمنان این ملت را به خودشان مشغول کن؛ کید آنها را به خودشـان برگردان. پروردگارا! قلبهای آنها را - آن چنان که هست - مرعوب عظمت این ملت قرار بـده. پروردگارا! گرفتاریهای این ملت را برطرف کن. پروردگارا! دستهای گره ساز دشمن را قطع کن. پروردگارا! آن دست و بازوهایی را که سعی می کنند گره از کار مردم باز کننـد، قوّت بده. پروردگارا! مسؤولین دلسوز کشور را موفّق بدار. پروردگارا! این ملت عزیز را مشـمول الطاف خود قرار بـده. پروردگارا! قلب مقدّس امام زمان را از ما راضـی کن. پروردگارا! ما را شایسـته شـیعه او بودن، قراربده. پروردگارا! چشـم همه مـا را به جمـالش روشن بگردان. پروردگـارا! روح مطهّر امـام و ارواح مقـدّسه شـهدا را، در اعلی علیّینِ برکات و درجات خود قراربده. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته. ---

------------------- ۱) غافر: ۲۶ ۲) ابراهیم: ۲۴

بیانات مقام معظم رهبری در پایگاه دریایی نوشهر

بیانـات مقـام معظم رهـبری در پایگـاه دریـایی نوشـهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خـدا را بر این توفیقـات پیـاپی شـاکر، و از صـمیم قلب سپاسـگزاریم. ابتـدا بـه فارغ‌التّحصـیلانی کـه در ایـن دوره، از این مرکز دانشـگاهی علمی و نظـامی، فارغ‌التّحصـیل شدنـد؛ همچنین برادرانی که از مرکز علوم دریایی سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی فارغ‌التّحصـیل شدنـد، و نیز کسانی که امروز سردوشـی گرفتنـد، تبریـک عرض می کنم. ان‌شاءاللَّه همه‌تان موفّق باشـید. یک‌چیز زیبا در این میـدان مشاهـده می‌شود و آن، ترکیب ارتشـی و سـپاهی است. من بایـد از مسؤولانی که این ترکیب مطلوب و توأم با مصـلحت و از لحاظ معنوی بسـیار جالب را به وجود آوردنـد و در راه آن تلاش کردند، صـمیمانه تشکّر کنم. البته نیروی دریایی ارتش و نیروی دریایی سپاه، هر کدام مسؤولیت جداگانه‌ای دارند و هیچ کدام جای دیگری را پر نمی کند. هر دو باید باشـند؛ اما در کنار هم و در رابطه‌ای صـمیمانه. امروز بحمداللَّه نشانه‌های خوبی از این امر مشاهـده می‌شود و این نشانه‌ها بایـد روزبه‌روز هم بیشتر شود. آنچه من به هر دو نیرو و هر دو سازمان ارتش و سپاه، کلّاً توصـیه می کنم، این است که هرکدام سعی کنند خود را برای مأموریتهایی که امروز انقلاب و کشورشان بر دوش آنها گذاشته است، آماده کننـد. برخلاـف تبلیغات خصـمانه و غرض‌آلودی که در درجه اوّل، صهیونیسـتهای خائف و نامطمئن، که احساس می‌کننـد هستی و موجودیّتشـان در دل اقیـانوس عظیـم اسـلامی کـه هر لحظـه توفـانی‌تر می‌شـود، در خطر اسـت، و در درجـه دوم، ازطرف پشتیبانـان جهانی‌شان ودررأس‌آنهاشـیطان بزرگ یعنی امریکا می‌شود؛ ما نه در دریا و نه در خشـکی، قصـد درآویختن با هیچ کس را، ابتدائاً نـداریم. تبلیغات می‌کننـد که ایران درصـدد نظامیگری است. یا گاهی می‌گویند ایران منطقه را ناامن می‌کند. حرفهایی که هر انسان عاقل و اندیشمندی به آن لبخند تمسخر آمیز می‌زند. منطقه را کسانی ناامن کرده‌اند - و باز هم می‌کنند - که سالهای متمادی مورد

حمایت همین امریکاییها و همپیمانانشان بودند. منطقه را امریکاییها و متّفقینشان ناامن کرده‌اند. ما منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه و همه دنیا را، امن و امان و برخوردار از صلح و دوستیِ ملتها با یکدیگر می‌خواهیم. ما منافعی در جنگ‌افروزی نداریم. منفعت ما در آرامش است. این را خودِ آنها هم‌می‌دانند. در باطن می‌دانند، امّا در تبلیغاتشان، نعل وارونه می‌زنند. پس‌ما طرفدار صلحیم؛ ما در فکر درآویختن با این و آن نیستیم؛ اما یک ملت زنده، باید هر لحظه بتواند از خود و منافع مشروعش دفاع کند. امروز یکی از مناطقی که این دفاع مقدّس و بزرگ و منطقی، در آن زمینه پیدا می‌کند، منطقه دریاست و شما - چه سپاهی و چه ارتشی - هرکدام باید همه آمادگیهای لازم - آمادگی علمی، عملی، فرماندهی و مدیریّتی؛ آمادگی تجهیزاتی و پشتیبانی و آمادگی انضباطی - را برای خودتان فراهم کنید. هرجا هستید، انتظار ملت ایران و انتظار من - به عنوان خدمتگزار شما و دیگران - همین است. من به مراکز علمی، نظامی علاقه‌مندم، که ترکیبی است از دانش، که خود هنر بزرگ انسانی است و انضباط نظامی، که هنر بزرگ دیگری است. این‌جا هم یکی از همان مراکزعلمی، نظامی‌است. اما مرکز علمی، نظامی باید از همه جهت، درخشان و پاک باشد. من بار چندمی است که‌به این مرکز می‌آیم و مایلم این بار این مرکز را از همه جهات، بهتر از دفعات دیگر ببینم. البته گزارشها این‌را نشان می‌دهد و قراین هم آن را تأیید می‌کند. شما جوانانی که در این مرکز هستید - چه خودتان، چه اساتیدتان و چه فرماندهانتان - باید بدانید که این مرکز، یک ساحت پاکیزه است و باید آن را، چه به لحاظ اخلاقی و چه به لحاظ عملی و دینی، پاکیزه نگه‌دارید. شما که در این استان مبارزخیز، استان جهاد،استان شهادت، استان اخلاص و در این شهر زندگی می‌کنید، بایدبرای مردم این شهرو مردم این استان، نمونه‌های تقوا و پرهیزگاری باشید. هم ارتشیها و هم سپاهیها - هر دو - مشمول این سخنانند. امیدوارم که روزبه‌روز وضع شما بهتر و پیشرفتتان بیشتر و درخشانتر و چشمگیرتر شود. لازم است این را هم تأکید کنم که در نگهداری ابزار و وسایل در سطح نیرو و استفاده کامل و بهینه از آنها، باید تلاش کنید. سازندگی و نوآوری و تعمیر و نگهداری، جزو وظایف حتمی و مهمّ شماست. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. من باز هم، از خدای متعال، برای شما درخواست توفیق و کمک و هدایت و فضل و رحمتش را می‌کنم. ان‌شاءاللَّه مشمول تفضّلات ولیّ‌عصر ارواحنالهالفدا باشید و کاری کنید که دعای آن بزرگوار شامل حال شما شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه بجمیع محامده کلّها، علی جمیع نعمه کلّها. الحمدللَّه الّذی خلق السّموات و الارض، و جعل الظّلمات و النّور، ثّم الّذین کفروا بربّهم یعدلون. احمده و استعینه، و استغفره و اتوکّل علیه، و اُصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و صفیّه و خیرته فی خلقه، و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. اوّل رسله و خاتم انبیائه، البشیر النّظیر و السّراج المنیر، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محّمد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین المکرّمین، سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «یریدون لیطفؤُا نوراللَّه بافواههم واللَّه متّم نوره و لو کره الکافرون. هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق، لیظهره علی الدّین کلّه، و لوکره المشرکون.(۱)» اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه، فاتباع امره و نهیه. همه برادران و خواهران عزیز را به حفظ تقوای الهی دعوت و توصیه می‌کنم. بخصوص در این نماز جمعه که به یاد و در کنار مرقد کسی نماز را اقامه می‌کنیم که شاید بشود گفت بزرگترین خصوصیات او، تقوا و پرهیزکاری بود. امروز به مناسبت این‌که مراسم چهارمین سالگرد ارتحال امام بزرگوار را در این جمع عظیمِ مردم سراسر کشور، بخصوص مردم عزیز تهران و همچنین مسافرانی که از شهرهای مختلف کشور، بعضی پای پیاده و بعضی سواره آمده‌اند، و نیز جمع علاقه‌مندی از میهمانان خارجی برگزار می‌کنیم، خطبه اوّل را به مطلبی درباره امام بزرگوارمان اختصاص می‌دهم. اگر چه، سخن درباره امام عزیز و بزرگوار، بسیار گفته شده و بسیارها هم ناگفته مانده است. مطلبی که امروز در خطبه اوّل عرض می‌کنم، این است که دو جریان در

زمان حیات امام، در سطح جهان، در ارتباط با انقلاب و با شخص امام وجود داشت. بعد از رحلت امام بزرگوار تا امروز هم، هر دو جریان باقی است و علی‌الظّاهر تا مدّتهایی که خدای متعال عمل آن را می‌داند، باقی خواهد بود. این دو جریان، یکی عبارت است از جریان خصومت و دشمنی خباثت آمیزی که استکبار جهانی با انقلاب ما داشت و آن را با انواع و اقسام روشها نشان می‌داد و اِعمال می‌کرد و این دشمنیها امروز هم ادامه دارد و گویا باز هم تا آن زمانی که خدای متعال اراده کرده است ادامه خواهد داشت. جریان دوم عبارت است از جریان گسترش نهضت گرایش به اسلام و پیوستن نسلهای جوان در بسیاری از کشورهای اسلامی به نهضت امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه که این جریان هم در زمان امام، با وسعت و گسترش و سرعت بسیار وجود داشت و امروز هم که چهارسال از در گذشت امام می‌گذرد، باز همین جریان ادامه دارد. وقتی شما به سطح عالم نگاه کنید، می‌بینید هر روز که می‌گذرد، در کشورهای اسلامی، جمعی به نهضت بیداریِ اسلامی، که امام بزرگوار ما برانگیزاننده آن بود، می‌پیوندند و آن را توسعه می‌دهند. در باب خصومت دشمنان استکباری ما و شیوه‌های دشمنی آنها با جمهوری اسلامی و انقلاب، سخن زیاد گفته‌ایم و مطالب برای مردم خود ما و شاید بسیاری از ملتهای علاقه‌مند به انقلاب و جمهوری اسلامی، روشن است. فقط همین اندازه لازم است تأکید کنیم که در رأس این خصومت و دشمنی با اسلام، بیداری اسلامی و نیز جمهوری اسلامی، رژیم امریکاو کسانی که به آن رژیم - چه در کشورهای پیشرفته دنیا و چه در میان کشورهای عقب‌افتاده عالم - وابسته‌اند، قرار دارند. علّت این خصومت هم روشن است: چون انقلاب اسلامی، جمهوری مستقلّی را بر پایه اسلام بنیان گذاشت، به نفوذ امریکا در این کشور پایان داد و شاید در بسیاری از مناطق جهان، چنان نفوذی را به خطر انداخت. البته امریکا و قدرتهای استکباری، در گذشته، به صراحت این دشمنی را - مگر در مواردی نادر - ابراز نمی‌کردند؛ اما امروز صریحاً دشمنی خودشان را با جمهوری جوان ما، با انقلاب اسلامی و با نهضت بیداری اسلام، بیان می‌کنند و به آن مباهات و تصریح می‌نمایند. آنچه برای ما مهمّ است نکته‌ای است که امروز می‌خواهم درباره آن مقداری صحبت کنم. ما درباره علّت این دشمنی، نباید دچار اشتباه شویم. خود آنها علّت دشمنیِ ریشه‌دارشان را با اسلام انقلابی و با نظام جمهوری اسلامی، مسائلی ذکر می‌کنند که به نظر ما، خلاف واقع است. واقعیت غیر از آن است که آنها می‌گویند. آنها چنین وانمود می‌کنند که گویا نظام اسلامی، طرفدار تروریسم و مخالف با دمکراسی است، یا رعایت حقوق بشر را نمی‌کند، یا از نهضتهای اسلامی در کشورهای دیگر پشتیبانی مالی یا پشتیبانی تسلیحاتی به عمل می‌آورد. ما عرض می‌کنیم: آنچه که آنها در بیان علّت دشمنی و کارشکنیها و روشهای خباثت‌آمیز خود با نظام اسلامی ذکر می‌کنند، خلاف واقع است. آنها خودشان هم می‌دانند که واقعیت غیر از آن چیزی است که بیان می‌کنند. چگونه کسی می‌تواند نظام جمهوری اسلامی را به مخالفت با دمکراسی و حاکمیت مردم متّهم کند؛ در حالی که لااقل در میان کشورهای این منطقه، هیچ کشوری مانند ایران در نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد که به آرای مردم و حضور مردم و دخالت مردم و انتخابات آزاد، این قدر توجّه نشان داده باشد. ناظران خارجی، در هیچ یک از کشورهای منطقه، چنین چیزی را ندیده‌اند. ملت ما هم قبل از دوران جمهوری اسلامی، هرگز چنین فضاهایی را تجربه نکرده بود. در چند روز آینده، ان‌شاءاللّه ملت ما در انتخابات ریاست جمهوری شرکت خواهد کرد، که ان‌شاءاللّه در پایان عرایضم، نکته و توصیه‌ای را در این خصوص به شما عرض خواهم کرد. از اوّلِ انقلاب تاکنون به آرای مردم و دخالتشان در سرنوشت کشور، توجّه شده است و این چیزی است که از نظر کسانی که جمهوری اسلامی را متّهم به نادیده گرفتن دمکراسی می‌کنند، پوشیده نیست. جمهوری اسلامی را به حمایت از تروریسم متّهم می‌کنند. این هم خلاف واقع است. خودشان هم می‌دانند که خلاف واقع است. واقعیت این است که نظامی که امروز در دنیا حامی تروریسم است، رژیم ایالات متّحده امریکاست. حمایت از رژیم تروریست صهیونیستی در کشور غصب شده فلسطین، بزرگترین حمایت از تروریسم است. روشهای خود امریکاییها، یعنی دخالتشان در کشورها، ربودن افراد و اشخاص مخالف، کشتن افراد، دخالت سازمان جاسوسی سیا در کشورهای مختلف و ایجاد کودتاهای نظامی و از بین بردن حکومتها و دولتهای ضعیفی که امریکا با آنها مخالف بوده است، همه از

قلمهـای درشت تروریسم است. با این وضع، خیلی روشن است که اگر امریکا، جمهوری اسـلامی را متهم به تروریسم کنـد، خودش هم می‌دانـد که این ادّعـایی کـذب و سـخنی خلاـف واقع است. یـا در موضـوع نقض حقوق بشر، خودِ آن دولتهـا و از جمله رژیم امریکا، که جمهوری اسـلامی ایران و هر نظام اسـلامی را در هر جا که بخواهـد به وجود بیایـد - یا به وجود آمـده باشـد - به نقض حقوق بشر متّهم می کنند، می‌دانند که قلمهای درشت نقض حقوق بشر، در نزدِ خودِ آنهاست. در نظام اسلامی، حقوق انسان از همه جـا بیشتر رعایت می‌شود و نظام جمهوری اسـلامی، به فضل پروردگار این را نشان داده است. امروز هم در مقابل چشم همه کسانی که می‌تواننـد قضایـا را بی‌طرفـانه و منصـفانه نگاه کننـد، این معنا روشن و واضـح است. بنابراین، آنچه که دشـمنان جهانی اسـلام و نهضت اسـلامی و بیداری اسـلامی، به عنوان علل و دلایل دشـمنی خودشان می‌شمارند، سخن بی‌جا و بیهوده‌ای است. خودِ آنها هم این را می‌دانند. جالب این‌جاست که بسـیاری از همین رجال و شخصیتهای سیاسی که در کشورهای غربی - چه امریکا و چه بعضی از کشورهـای اروپـایی - جمهوری اسـلامی و مسـلمانان را بـا تهمتهای ناروا، متّهم به نقض حقوق بشـر می کننـد، چنـد صـباحی که می گـذرد و دوران مسؤولیت و ریاسـتشان به سـر می آیـد، ناگهان معلوم می‌شود که مثلاً با مافیا مرتبط بوده‌انـد یا در فلان معاملات قاچاق سـلاح و یا در فروش مواد سـلاحهای شـیمیایی دخالت داشـته‌اند! مثلاً در فروش مواد شیمیایی به عراق و کشتار مردم حلبچه، خودشـان دخالت داشـتند و آن را تصویب یا تسـهیل کردنـد. چه کسانی؟ همین کسانی که دهان باز می کننـد و به‌خلاف حقیقت و واقعیت سـخن می گوینـد و مسـلمین و اسـلام و ملتهـای حق‌طلب و جمهوری اسـلامی را متّهم می کننـد! گـذشت زمان - نه زمانهای بسیار طولـانی؛ بلکه زمانهـای کوتـاه - ثـابت خواهـد کرد که خود آنهـا به آن چیزی که تهمت آن را به مردمـان و دامنهـای پـاک می‌زدند، آلوده بوده‌اند. در باب علل دشـمنی اسـتکبار جهانی با ما، حقیقت چیز دیگری است که می‌توانیم آن را به‌طور روشن بیان کنیم. مـا می‌دانیم چرا امریکا با جمهوری اسـلامی در ایران دشـمن است. می‌دانیم چرا با نهضت بیـداری اسـلامی - در هر کشور از کشورهای اسـلامی که اتّفاق بیفتد - دشمن است. می‌دانیم چرا کشورهای استکباری، اگر ببینند در کشوری، اسلام پیروز می‌شود - ولو با شیوه‌های دمکراسـی - برای مقابله با آن، هرچه بتواننـد انجام می‌دهند. چرا هرجا که نشانی از ندایِ امام راحلِ عظیم الشّأنِ ما در آن‌جـاست و دلهـا مجـذوب آن نـداست و قـدمها در راه اهـداف آن حرکت می کننـد، اسـتکبار موضـعگیری می کنـد؟ علـل این دشـمنیها، مواردی است که عرض می کنم: در درجه اوّل مسأله تفکیک نشـدن دین از سیاست و از صـحنه زندگی است. جمهوری اسـلامی عملاً اثبات کرد و نشان داد که دین در صـحنه زنـدگی انسانها دخالت دارد و دین مقـدّس اسـلام نیامده است تا انسانها در کنـج معبـدها، فقط به عبادت مشـغول شوند. بلکه صـحنه زندگی مردم، صـحنه سـیاست و عرصه مسائل عظیم اجتماعی و سیاسـی و اقتصـادی، در قلمرو احکام مقـدّس اسـلامی است. این، مسأله اوّل است. این، مهمترین خصوصـیتی است که اسـتکبار با آن مخالفت می کند. هرکس که طرفدار دین مقدّس اسلام باشد، اگر دین را از سیاست جدا کند، استکبار جهانی با او کاری ندارد. آن‌جایی که دین وارد میدان سیاست می‌شود و به زندگی مردم و امور اساسـی حیات جهان و امور دنیوی مردم کار دارد، اسـتکبار جهانی ظاهر می‌شود. چون می‌دانـد که در چنـان وضـعی، دین، جلوِ زورگوییهـا و سوء اسـتفاده‌های آنهـا را می گیرد و مـانع چپاولهایشان آنها از منابع طبیعی و انسانی جهان اسـلام می‌شود. این از اساسـی‌ترین مسائل است. در گذشته، این معنا را تصریح نمی‌کردند؛ امّا امروز، به صراحت می گویند که «دین را باید از سـیاست جدا کنید!» ما عرض می کنیم که دین اسـلام - بلکه همه ادیان الهی - سیاست و علم و زنـدگی و مسائل اجتماعی را در متن خود دارنـد. نمی‌شود کسـی به بخشـی از دین معتقـد و عامل باشـد و به بخشـی دیگر نباشد. دیـن، اداره‌کننـده زنـدگی انسـان در همـه صـحنه‌ها، از جملـه صـحنه سـیاست اسـت. آنهـا می گوینـد: «بگذاریـد در رأس سیاسـت کشورهـای اسـلامی، کسانی باشـند که بشود با آنها معامله کرد. بشود آنها را وادار به صـرف نظر کردن از مصالـح ملتها کرد. بشود نفوذ سیاسـی خود را، به وسـیله آنهـا، در کشورهـا گسترش داد.» کسـی که بـا انگیزه دینی و برای رضای خـدا در کرسـی و عرصـه سیاست حضور پیدا می کند، پیداست که زیر بار قدرتها نمی‌رود. این، اساسـی‌ترین مسأله است. مسأله دوم، تأثیرناپذیری از خواست

قدرتهای بزرگ است. از دیدگاه امریکا و مستکبرین، یکی از جرمهای بزرگ جمهوری اسلامی ایران این است که در مسائل جهانی، تحت تأثیر نظر امریکا و امثال امریکا قرار نمی‌گیرد. امروز شما نگاه کنید! یک مثال واضحش، مسأله فلسطین است. روی کشورهای عرب و بسیاری از کشورهای اسلامی فشار آوردند که مسأله فلسطین را ندیده بگیرند و متأسفانه بسیاری از دولتها هم تحت تأثیر این فشار قرار گرفتند و آن را قبول کردند. اما جمهوری اسلامی، حرف صریح خود را در یک جمله رسا و روشن بیان کرده است که همه منصفین عالم، آن را قبول می‌کنند. آن جمله این است که «فلسطین متعلّق به مردم فلسطین است.» یکی دیگر از علل دشمنیهای استکبار با ما، همین موضوع است که گفته‌ایم: دولت غاصب صهیونیست، باید بساط خود را جمع کند. یهودیها می‌توانند در فلسطین بمانند، اما حکومت در فلسطین، متعلّق به ملت فلسطین و فلسطینیهاست و آنها، مثل همه کشورهای دیگر، هرکس را خواستند آن‌جا نگه می‌دارند. امّا دولت صهیونیست، دولت غاصبی است. این، موضع ما در قبال مسأله فلسطین است. امام راحل، بارها این موضع را اعلام کرده‌اند و نظر قطعی جمهوری اسلامی ایران است. این را ما بارها گفته‌ایم و باز هم خواهیم گفت. اعلام این موضع، از موضوعهایی است که دشمنان استکباری را از ما عصبانی می‌کند. مسأله دیگر، حمایت معنوی و سیاسی ما از همه کسانی است که در راه اسلام و حاکمیت اسلامی تلاش می‌کنند. هرکس، در هر جای دنیا برای عزّت اسلام قیام کند، ما از او حمایت معنوی و سیاسی می‌کنیم. دشمن می‌خواهد بگوید «شما پشتیبانی مادّی می‌کنید.» این، دروغ است. دشمن می‌خواهد بگوید «شما با نهضتهایی که در کشورهای اسلامی است، ارتباط دارید.» ما ارتباط سازمانی را، ارتباط رسمی را، ارتباط به آن معنایی را که دشمن در نظر دارد، جدّاً تکذیب می‌کنیم. البته امروز همه کسانی که در دنیای اسلام، به نام اسلام صدا بلند می‌کنند، تحت تأثیر امام بزرگوار ما هستند. در این‌که تردیدی نیست. من در خطبه عید فطرِ امسال گفتم: دشمن به ما می‌گوید چرا انقلابتان را صادر می‌کنید؟ ما در جواب دشمن می‌گوییم انقلابمان را صادر نمی‌کنیم. انقلاب ما صادر شد و گذشت و تمام شد! شما در مقابل یک عمل انجام شده قرار دارید. صدور انقلاب به معنای صدور یک کالا نیست که به‌طور دائم، آن هم به وسیله اشخاص بخواهد ادامه داشته باشد. صدور یک فکر و یک اندیشه، به معنای آن است که آن اندیشه، صحیح است و دل انسانها را در اکناف عالم، به خود جذب می‌کند. این کار انجام گرفت و روزبه‌روز آثارش را در دنیا - حتّی بعد از رحلت امام بزرگوار ما - نشان می‌دهد. ولی ما حمایت معنوی و سیاسی می‌کنیم. ما جوانانی را که در مصر، یا در الجزایر، یا در سایر کشورهای اسلامی، به‌نام اسلام سخن می‌گویند، یا مسلمانانی را که در تاجیکستان از تفکّر اسلامی و قرآنی حمایت می‌کنند، یا مسلمانانی را که در هند، هویّت اسلامی خودشان را می‌خواهند حفظ کنند، یا مسلمانان مظلومی را که در عراق زیر فشار رژیم بعثی قرار دارند، یا هر گروه مسلمانی را که در هر نقطه عالم تفکّر اسلامی را احیا می‌کند، قبول داریم و حمایت می‌کنیم. قلباً برای آنها دعا می‌کنیم و از بُعد سیاسی، در سطح جهان از آنها حمایت می‌نماییم. این هم یکی از مسائل است. یکی دیگر از مسائلی که دشمن را خشمگین می‌کند، دفاع از ملتهای مسلمان است. برادران و خواهران عزیز! بیش از یک سال است که ملت و دولت ایران، از مردم مظلوم بوسنی دفاع می‌کنند و سخن حق را در آن مورد به زبان می‌آورند. آنچه را که باید انجام گیرد، ما اعلام کردیم. باز هم اعلام می‌کنیم که غرب و بعضی از کشورهای اروپایی و به‌ویژه امریکا، در قضیه بوسنی به اندازه گروههای افراطی و متعصّب و نژادپرست صرب، گناهکارند. گناه همه اینها به یک اندازه است. ماههاست اعلام کرده‌ایم که راه حلِّ مسأله بوسنی این است که راه را باز کنید، بگذارید مسلمانان بوسنی بتوانند به امکانات دفاعی دسترسی داشته باشند و از خودشان دفاع کنند. این، حرفی است که همه منصفین عالم آن را می‌فهمند و می‌پذیرند. ما نخواستیم مثل بعضی از دولتهای دیگر، خودمان را در قالب الفاظ فریبنده و بی‌محتوا و پوچ - مثل قطعنامه‌های بی‌حاصلِ شورای امنیت سازمان ملل - محصور و زندانی کنیم. ما راه را به‌طور دقیق و مشخّص گفتیم: حمایت از ملتها. حمایت از ملت بوسنی. حمایت از ملت فلسطین. این راهی است که پیمودنش وظیفه ماست و درست همین موضوع است که دشمنان استکباری ما را خشمگین می‌کند. از دیگر مسائلی که دشمن استکباری را نسبت به جمهوری اسلامی خشمگین می‌کند،

این است که ما با تحمیل فرهنگ غرب بر ملتهای مسلمان، مخالفیم. فرهنگ غرب، فرهنگی است که در عین برخورداری از نقاط مثبت، نقاط منفی هم دارد. ما معتقد به تبادل فرهنگها هستیم. ما می‌گوییم ملتی مثل ملت ایران، یا دیگر ملل مسلمان، باید در میان فرهنگهای عالم نگاه کنند و آنچه را که برایشان مفید و به درد بخور است، جذب و از آن استفاده کنند. از این فرهنگها، آنچه را هم که برایشان لازم و مفید نیست باید طرد کنند. اما دولتهای غربی، سردمداران نظامهای استکباری و بخصوص نظام امریکا، اصرار دارند با انواع و اقسام طرق، فساد و بی‌بندوباری را که جزو خصوصیات فرهنگ غربی است، به ملتهای مسلمان و کشورهای اسلامی تزریق و تحمیل کنند. ما با این روشها، که مختصِّ امروز هم نیست و در تاریخ معاصر، مسبوق به سابقه است، مخالفیم. ما می‌گوییم چرا شما آن روشی را که خودتان درباره زنان انتخاب کردید و صددرصد به زیان آنان و منافع جوامع و مصالح انسانیّت و بر خلاف عقل سلیم و منطق درست است، می‌خواهید به ملتهای دیگر تحمیل کنید؟! شما برای این منظور، از وسایل تبلیغاتی و طرق گوناگون استفاده می‌کنید. ما با این مخالفیم. و این از جمله مواردی است که سردمداران استکباری را خشمگین می‌کند. برادران و خواهران مسلمانِ سراسر جهان! اینهاست آن مسائلی که استکبار را علیه جمهوری اسلامی و نظام اسلامی تحریک می‌کند. لذا شما می‌بینید وقتی در کشور الجزایر، نزدیک بود که گروههای مسلمان، حکومت را از طریق انتخابات به دست گیرند، عدّه‌ای فریاد برآوردند که «دمکراسی از بین خواهد رفت!» دمکراسی را کوبیدند، برای این‌که می‌گفتند: «دمکراسی از بین خواهد رفت!» اینها تهمت زدن به نظامها و نهضتهای اسلامی است. مطلبی را که در پایان می‌خواهم جمعبندی و نتیجه گیری کنم و به شما برادران و خواهران عزیز یادآور شوم، این است: در طول نزدیک به پانزده سال که از پیروزی انقلاب ما می‌گذرد، این خصومت و دشمنی، به همین عللی که گفتیم، از سوی ابرقدرتها علیه ما بوده است و الان هم هست. من نمی‌گویم که دشمنیهای امریکا، بر اوضاع کشور و ملت عزیز ما اثری نگذاشته است. چرا؛ اینها به مصالح ملت ما ضرر زدند. اینها با تحمیل جنگ، ما را هشت سال عقب انداختند. ما را که باید در جاده سازندگی حرکت می‌کردیم، مجبور به دفاع از کشور کردند و بسیاری از منابع اساسی ما را نیز در داخل کشور و در حین جنگ از بین بردند. بنابراین، ضرر از سوی دشمن حتمی است و در این، تردیدی نیست. منتها یک واقعیت بسیار روشن هم وجود دارد و آن این است که ملت ایران، با ایستادگیِ و مقاومت خود، توانسته است توطئه‌های دشمنان را که می‌خواستند او را به تسلیم وادارند و دوباره بر سرنوشت این کشور مسلّط شوند و داراییهای این ملت را مثل پنجاه سال،صدسال گذشته غارت کنند، خنثی و آنان را ناامید کند. ملت ما با ایستادگی خود در مقابل توطئه‌ها، توانسته است دشمن را علی رغم این همه خصومت و خباثت، در پانزده سال گذشته ناکام کند. من عرض می‌کنم: شما ملت، باز هم قادرید امریکا و متّحدانش را در صحنه رویارویی با جمهوری اسلامی، به شکست مطلق بکشانید. البته در یک مبارزه، هر دو طرف ضربه‌ها و ضررهایی می‌بینند. اما موضوع این است که هر طرفی که تسلیم شود و شکست را بپذیرد، همه چیزش دستخوشِ دشمنیهای طرف مقابل خواهد شد. اینها می‌خواهند همچنان که در دوران سلطنت پهلوی بر این مملکت مسلّط بودند، باز مسلّط شوند. شما امروز می‌توانید در پرونده‌هایی که خود عُمّال رژیم گذشته بتدریج رو می‌کنند، ببینید که امریکا بر همه امور این کشور مسلّط بوده است. می‌خواهند همان نفوذ را مجدّداً زنده کنند. من عرض می‌کنم: ملت ایران، با قدرت تمام، در مقابل این توطئه خباثت‌آمیز خواهد ایستاد و ما اجازه نخواهیم داد اصولی که قوام جمهوری اسلامی از آن است - ولو دشمنی دشمنان هم به خاطر همان اصول است - متزلزل شود. من این جمله را هم در پایان خطبه اوّل عرض کنم: برادران و خواهران عزیز؛ ملت بزرگ ایران! شما امتحانهای بسیار خوبی را در این دوران طولانی دادید: امتحان اتّحادتان، امتحان آگاهیتان، امتحان همراهی و همکاری‌تان با مسؤولین، امتحان حضورتان در صحنه‌های گوناگون. امروز موضوع انتخابات ریاست جمهوری مطرح است. شرکت در انتخابات یک وظیفه عمومی برای آحاد ملت ایران است. شما برای این‌که دریابید چرا این مشارکت وظیفه است، دو راه دارید: یکی این‌که بدانید رأی شما به کسی که توفیق پیدا خواهد کرد از طرف شما منتخب شود، در روحیه او، در عملکرد او، در تواناییهای او، در حیثیت جهانی او و در قدرت فعّالیت او در داخل، چقدر

اثر می‌گذارد! بدانید که حضور شما، بسیار تعیین کننده است. شما کسی را که تشخیص می‌دهید برای تصدّی بالاترین مقام اجرایی کشور و در رأس قوه مجریه کشور مناسب است، انتخاب می‌کنید. این، همان حضور مردمی است که هنر بزرگ انقلاب اسلامی بوده است و در این کشور، تا قبل از انقلاب اسلامی، در طول تاریخ و در طول قرنها، سابقه نداشته است. این، یک راه. راه دوم این است که ببینید دشمنان از دو، سه ماه قبل - بلکه بیشتر - تاکنون، - هر کدام که بلند گویی و بوقی در دست دارند، شروع به تبلیغات کرده‌اند تا شاید بتوانند کاری کنند که انتخابات ریاست جمهوری خلوت باشد. هر کدام در هر گوشه دنیا قد علم کرده‌اند. یک عدّه با پول امریکا رادیو راه می‌اندازند؛ یک عدّه با پول عراق؛ یک عدّه با پول دیگری و دیگری. همین گروهکهای ضدّ انقلاب؛ همین دشمنان حقیر که رادیوهایی از قبیل رادیوهای کشورهای گوناگونْ منعکس کننده افکار آنهاست - علاوه بر وسایلی که خودشان دارند - به میدان آمده‌اند و شلتاق می‌کنند تا شاید بتوانند ملت ایران را تحت تأثیر قرار دهند و اگر برایشان ممکن شود، هرچه بتوانند از آرای ریاست جمهوری و حضور شرکت کنندگان در انتخابات بکاهند. چرا دشمنْ این قدر هزینه و اصرار می‌کند که انتخابات ریاست جمهوری را خلوت کند؟ آیا از این تلاش مذبوحانه دشمن، نباید فهمید که حضور در سرِ صندوقهای رأی و انتخابات، مشت محکمی به دهان آنهاست؟ آیا از این ترفند محکوم به شکست، نباید فهمید که دشمن از حضور مردم در صحنه ناراضی است؟ این خود، راه بسیار روشن و تعیین کننده‌ای است. من البته اطمینان دارم که ملت عزیزمان، در این انتخابات هم مثل انتخابات دوره‌های گذشته، شرکت خواهد کرد. لکن گمان می‌کنم این انتخابات، خصوصیتی دارد. امروز امریکا، صهیونیستها، سرمایه‌داران، گروهکها، پس‌مانده‌ها و تفاله‌های رژیم گذشته، همه دست به دست هم داده‌اند، تا بگویند با گذشت چهارسال از رحلت امام بزرگوار، مردم نسبت به انقلاب و راه امام، سرد شده‌اند. می‌خواهند این را وانمود کنند. ملت ایران باید با قاطعیت و قدرت تمام، با حضور در سرِ صندوقهای رأی و انتخابات، ثابت کند که اگر چه چهارسال از رحلت آن بزرگوار گذشته است، اما مردم به راه او، به توصیه او و به وصیتنامه او، که به مردم فرموده است «باید در انتخابات شرکت کنید»، همچنان وفادارند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. انّا اعطیناک الکوثر. فصّل لربّک وانحر. انّ شانئک هوالابتر. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین، سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصدّیقه الطّاهرة. سیّدة نساء العالمین، و الحسن و الحسین، سیّدی شباب اهل الجنّه، و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک، و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. من در خطبه دوم، با استفاده از روحانیتی که در این فضا موج می‌زند، به برادران و خواهران عزیز می‌خواهم چند جمله در قالب نصیحت عرض کنم: یک جمله درباره امام بزرگوارمان است. می‌خواهم به شما برادران و خواهران، استنباط خودم را از عظمت و مکانت این بزرگوار بگویم. اعتقاد من این است که عظمتی که این مرد الهی و معنوی، حتّی بعد از در گذشت خود، در دلها و چشمها پیدا کرد و مرقد او محل زیارت مشتاقان در تمام دوره سال شده و دلها متوجّه به او و مجذوب اوست، به‌خاطر این است که او یک انسان مخلص و پرهیزکار بود. آن بزرگوار، در همه کارها، برای خدا و در راه خدا و به‌نام‌خدا، حرکت و عمل می‌کرد. ما راه خدا را باید برای خدا و به کمک الهی بپیماییم و طی کنیم. امروز ملت عزیز ما، احتیاج به این دارد که هر فردی، در درون و در دل خود، راهی به سوی خدا و معنویّت باز کند. باید روزبه‌روز بر معنویّت خودمان اضافه کنیم. جلوه‌های دنیا و فریبندگیهای زندگی مادّی، نباید ما را مجذوب خود کند. تلاش مادّی، یک وظیفه است. فعّالیت در مسیر سازندگی، یک وظیفه است. اما مجذوب شدن و دلبسته شدن و ترجیح دادنِ لذّتهای دنیا و لذّتهای مادّی بر راه خدا، یک امر ضدّ ارزش و خلاف وظیفه است. بخصوص به جوانان عزیز عرض می‌کنم که پیروزی این انقلاب، به خاطر صفا و اخلاص گروههایی از شما مردم بود. بقای این انقلاب هم به‌خاطر صفا و صداقت و ایمان شما ملت بود. پیروزی در جنگ تحمیلی و ناکام کردن دشمن، به‌خاطر توکّل به خدا و تقوا و پرهیزکاری بود. امروز هم در میدانهای

دشوار، آنچه ما را قطعاً موفّق می‌کند، توکّل و توجّه به خدا، حفظ تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف و جذابیّتهای زندگی مادّی است. این نکته به معنای آن نیست که به فکر نیازهای مادّی خود نباشیم. هرکس حق دارد - بلکه وظیفه دارد - به دنبال نیازهای مادّی خود باشد؛ معاش خود را تأمین و حتّی لذایذ مشروع خود را هم تأمین کند. اما همه اینها غیر از این است که کسی دل به دنیا بسپارد، راه خدا را فراموش کند و همه فعّالیت و فکر و حرکت و سکون او را توجّه به امور مادّی تشکیل دهد. از خدای متعال می‌خواهیم که دلهای ما را با خودش آشنا کند. پروردگارا! تو رابه محمّد و آل محمّد سوگند می‌دهیم، ما را با قرآن زنده بدار و با قرآن بمیران. پرچم اسلام را در عالم، سر بلند کن. دشمنان اسلام را مخذول و منفور کن. پروردگارا! ما و ذریّه ما و همه کسان ما را جزو متمسّکین به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده. پروردگارا! دست توسّل ما را از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، در دنیا و آخرت کوتاه مکن. پروردگارا! دلهای ملل مسلمان را بایکدیگر آشنا و مهربان کن. دستهای تفرقه افکن را قطع کن. پروردگارا! راه صلاح و نجات را به همه ما نشان بده. ما را از هدایت خود محروم مفرما و ما را بر پیمودن این راه کمک کن. پروردگارا! ما را مشمول توجّهات و ادعیّه زاکیه وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه، قرار بده. ما را، در ظهور و غیبتش، از سربازان حضرتش قرار بده. پروردگارا! روح مقدّس امام را از ما شاد بگردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. والعصر، انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات، و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته. ------------------------------

-- ۱) صف: ۹ - ۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان کشوری و لشکری، به مناسبت «عید غدیر»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان کشوری و لشکری، به مناسبت «عید غدیر» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاً این عید سعید و بزرگ را به همه ملت عزیز ایران و به شما آقایان محترمی که این‌جا تشریف دارید و به مسؤولین کشور و به همه کسانی که در سراسر عالم برای ولایت اللَّه حرکت و تلاش می‌کنند و اشتیاق به آن دارند، تبریک عرض می‌کنم. بدون شک روز «عید غدیر» اهمیت بسیاری دارد. در روایات ما وارد شده که عظمت این روز، حتی از روز «عید فطر» و روز «عید قربان» هم بیشتر است. نه این‌که از اهمیت آن دو عید عظیم اسلامی چیزی کم بشود، بلکه به خاطر این‌که این عید حاوی یک مضمون والاتر است. اهمیت این عیدی که طبق روایات ما برترین اعیاد است، در همین است که متضمن موضوع ولایت است. شاید بتوان گفت که هدف از همه زحماتی که پیغمبراکرم و بزرگان دین و انبیاء الهی علیهم‌الصّلاهٔوالسّلام، متحمّل شده‌اند، استقرار ولایت الهی بوده است. گویا در روایتی از امام صادق علیه‌الصّلاهٔوالسّلام است که در مقام هدف جهاد فی سبیل‌اللَّه - مجموعه تلاشهایی که برای دین می‌شود - فرموده‌اند: «لیخرج الناس من عبادهٔ العبید الی عبادت اللَّه و من ولایت العبید الی ولایت اللَّه(۱).» هدف این است که انسانها را از ولایت بندگان و بردگان - با معنای وسیعی که این کلمه دارد - خارج سازند و به ولایت‌اللَّه نائل کنند. منتها در موضوع عید غدیر، این نکته هم وجود دارد که در باب ولایت، دو قلمرو اساسی هست: یکی قلمرو نفس انسانی است که انسان بتواند اراده الهی را بر نفس خودش ولایت بدهد و نفس خود را داخل ولایت اللَّه کند. این، آن قدم اوّل و اساسی است و تا این نشود، قدم دوم هم تحقّق پیدا نخواهد کرد. جانب و مرحله دوم این است که محیط زندگی را در ولایت‌اللَّه داخل کند. یعنی جامعه، با ولایت الهی حرکت کند. هیچ ولایتی - ولایت پول، ولایت قوم و قبیله، ولایت زور، ولایت سنّتها و آداب و عادات غلط - نتواند مانع از ولایت‌اللَّه شود و در مقابل‌ولایت‌اللَّه عرض اندام کند. آن نکته‌ای که عرض کردم بالخصوص در این روز وجود دارد، این است که کسی که در این روز معرّفی شده؛ یعنی وجود مقدّس امیرالمؤمنین، مولای متقیان سلام‌اللَّه‌علیه، درهر دو منطقه ولایت، یک الگو و شخصیت ممتاز است. هم در ولایت برنفس خود و به مهار کشیدن نفس خود - که عرض کردیم این همان بخش اصلی است - و هم در الگویی که او برای حکومت اسلامی و ولایت الهی از خود نشان داد و تثبیت کرد، در تاریخ نمونه‌ای است

که هرکس بخواهد ولایت الهی را بشناسد، نمونه اَتَم و الگویش آن‌جاست. آنچه امروز برای ما به عنوان درس باید مطرح شود - بخصوص که جلسه ما عمدتاً از کسانی متشکّل است که به‌نحوی در نظام ولایت اسلامی مسؤولیت و دخالت و شأنی دارند - این است که در این دو منطقه ولایت که مولا و محبوب ما علی بن ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام، در آن درخشیده، و کلمه کلمه سخن او و قدم قدم حرکات او می‌تواند برای هرکس درس باشد، حقیقتاً مشغول تلاش و مجاهدت شویم. یک مسأله، مسأله استقرار ولایت‌اللَّه در جامعه است. البته این ولایت، در دنیای امروز، دشمنان زیادی دارد که صریحاً با آن دشمنی می‌کنند. از روز اوّل هم داشت؛ مخصوص امروز نیست. علّت آن هم معلوم است که چرا دنیا با جامعه‌ای که براساس قیمومت و ولایت و حکومت الهی می‌خواهد اداره شود، مخالف است؟ در این‌باره صحبت شده است و همه چیز تقریباً روشن است. طبیعتاً کسانی که پایه‌گذاران و پایه‌های چنین نظامی محسوب می‌شوند، باید سعی کنند هر ساعت از ساعات کار و تلاششان، نسبت به ساعات قبل، به آن الگوی اصلی نزدیکتر شود. این درسِ غدیراست برای ما، در درجه اوّل. یک بار دیگر من این اشاره را در جایی کردم که بعضی کسان گفته‌اند «بعد از گذشت سالها از آغاز پیروزی، ارزشهای انقلاب بتدریج کمرنگ شده است.» این حرف، اگرچه شکل تحلیل دارد، اما در معنا نوعی خطدهی از طرف دشمن است. درست است که بعضی دوستان هم، آن را ناآگاهانه تکرار کردند؛ اما دشمن که روی این قضیه پافشاری کرده است و باز هم می‌کند، در حقیقت می‌خواهد یک چیز را در ذهنها مسجّل کند و آن این‌که، لازمه فاصله گرفتن ازمبدأ انقلاب، کمرنگ شدن ارزشهای انقلاب است. آیا این درست است؟! این به خلاف منطق کمال بشری است. این به‌خلاف آن منطقی است که تشکیل نظام اسلامی را الزامی کرده است و ما معتقدیم که باز هم در دنیا این معنا الزامی است و به مرور زمان، در مناطق بسیاری از عالم، حکومت الهی و اسلامی مستقر خواهد شد. چیزهایی از خواصِ هنگامِ پیدایش انقلاب است که آنها البته ضعیف خواهد شد. و بتدریج هم ممکن است از بین برود. چیز مهمی هم نیست. شما وقتی به یک دوست قدیمی یا فرزند دلبندتان می‌رسید که از سفر برگشته است، در آغازِ دیدار، قاعدتاً هیجانات عاطفی شدید دارید. اما این هیجانات، کم‌کم فرو می‌نشیند. با این همه، معنایش این نیست که شما محبّتتان به آن شخص، یا قضاوتتان نسبت به او، یا عُلقه مابین شما و او، بتدریج ضعیف می‌گردد، یا احساسِ پدریِ شما کم می‌شود. ارزشها و اصالتها نمی‌تواند بتدریج کمرنگ شود. به‌عکس، ارزشها بتدریج باید پررنگتر، نمایانتر، روشنتر و در ذهنها راسختر شود و می‌شود. خیلیها بودند که در اوّل انقلاب، های‌وهویی می‌کردند؛ امّا بعد، در تجربه‌های اواسط انقلاب نتوانستند راه بیایند. یا خودشان کنار رفتند و یا جریان انقلاب آنها را کنار زد. آنچه که می‌ماند - «و أمّا ما ینفع الناس فیمکث فی الارض(۲)» - آن‌که بادوام است، آن‌که کهنگی بردار نیست، آن‌که روزبه‌روز جوهر و درخشندگی خود را بیشتر نشان می‌دهد، همان حقایق و ارزشهای اسلامی و انقلابی است. پس، این طور نباشد که بعضی باورشان بیاید که هرچه می‌گذرد، ما باید نسبت به ارزشهای انقلاب بی‌علاقه‌تر، بی‌اهتمام‌تر، در حفظ آنها بی‌مبالات‌تر و نسبت به استقرار آنها در جامعه، بی‌حسّاسیت‌تر شویم. نه؛ این طور نیست؛ عکس قضیه است. زمانی که ما مثلاً سرگرم مسائل جنگ در جامعه هستیم، چیزهایی به‌طور طبیعی ما را به سمت خودش جذب می‌کند. امّا وقتی که برای خودسازی، درون‌سازی و جامعه‌سازی فراغت داریم، باید پایبندیِ ما به ارزشهای انقلاب و اسلام بیشتر باشد. استقرار ولایت الهی در جامعه، در آن‌جا که طعم شیرینِ ولایت الهی را چشیده است، باید روزبه‌روز روشنتر، واضحتر، عمیقتر و ماندگارتر شود؛ همان‌گونه که دردوران پنج ساله حکومت امیرالمؤمنین، به‌طور قطع و یقین می‌توانیم بگوییم این گونه بود. ما نمی‌خواهیم نسبت به دورانهای دیگر قضاوت داشته باشیم. در دوران حکومت امیرالمؤمنین، که حاکمیت حقیقی الهی است، بلاشک این گونه است که ارزشها روزبه‌روز پررنگتر می‌شود و چیزی که پشتوانه این امر است، همان معنایی است که گفتیم در امیرالمؤمنین از همه آشکارتر است و آن، استقرار ولایت الهی در نفس آن بزرگوار است. یعنی آن عبودیّتِ کاملِ امیرالمؤمنین درمقابل خدا، آن خلوص امیرالمؤمنین در تمام تلاشها و کارهایش برای خدا. این، آن چیزی است که باید از امیرالمؤمنین درس بگیریم. این به آن معنا نیست که خودمان را به آن سطح برسانیم - که هیچ کس

نمی‌تواند خود را به آن سطح برساند - بلکه به این معناست که هرکس در نظام جمهوری اسلامی، در هرجا که مشغول کار کردن است، باید این تمرین را هرگز از دست ندهد و فراموش نکند و سعی کند هرکاری انجام می‌دهد، برای خدا انجام دهد؛ هر مسؤولیتی قبول می‌کند، برای خدا قبول کند و هر حرکتی از او صادر می‌شود، برای خدا صادر شود. این، البته کار آسانی نیست. به این آسانی نمی‌توانیم خودمان را به این‌جاها برسانیم. اما باید تلاش کنیم. با تلاش می‌شود رسید. در زمان خودِ ما کسی که اخلاص بر وجود او، بر همه حرکات و سکناتش - تا آن‌جایی که فهمیدیم و شناختیم - حاکم بود، امامِ بزرگوارمان بود. البته بین امام ما و امیرالمؤمنین، فاصله از زمین تا آسمان است. خودِ آن بزرگوار هم، همیشه می‌گفت که ما کجا می‌توانیم مقام والای علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام را با کسی مقایسه یا حتی تصوّر کنیم! این امری بدیهی است. اما انسانی که تلاش می‌کند، تمرین می‌کند، این ریاضت را به خود می‌دهد که تلاشش برای خدا باشد، ببینید منشأ چه آثاری می‌شود! کاری که امام در این برهه از تاریخ توانست انجام دهد، گمان می‌کنم در طول تاریخِ بعد از اسلام، با این عظمت و این ابعاد، در هیچ جا سابقه نداشته است. مصلحین زیاد بودند، گویندگانِ حق زیاد بودند، مجاهدین فی‌سبیل‌اللّٰه زیاد بودند؛ اما آن انسانی که توانست این تحرّک و تحوّل عظیم را در دنیا، به نام خدا، به نام دین، به نام ارزشهای معنوی و الهی، آن هم دردنیایی که مالامال از انگیزه‌های مادّی است، به وجود آورد، او بود. غیر از او، ما کس دیگری را نمی‌شناسیم. این، به برکتِ اخلاصش بود. او برای خاطر خدا اقدام می‌کرد و برای خاطر خدا حرف می‌زد. وقتی آنچه که انسان می‌گوید و عمل و قبول مسؤولیت می‌کند، برای خدا باشد، کارها هم برانسان آسان خواهد شد. چون برای خداست، نفْس انسان، در آن، تأثیر و دخالتی ندارد. انگیزه‌های نفسانی، در آن طیف و میدان، حضور ندارند. لذاست که قبول مسئولیتْ آسان است، رها کردن مسئولیتْ آسان است، اقدام کردنْ آسان است، گفتنِ آنچه که باید گفت، آسان است، نگفتنِ آنچه که نباید گفت، آسان است، تصمیم گرفتن، آسان است، نوشیدنِ جامِ زهر، آسان است، مقابله با همه دنیا، آسان است، روبه‌رو شدن با ابرقدرتها، آسان است. آنچه که مسائل را دشوار می‌کند، نفْسِ ماست، هواهای ماست، خواسته‌های ماست، محاسباتِ مادّیِ ماست. اگر این طور باشیم، چه خواهد شد؟ چه ضرری می‌رسد؟ از چه چیز باز می‌مانیم؟ وقتی که «من» در بین نبود، «خود» در بین نبود، «شخص» در بین نبود، «هوای نفس» در بین نبود و همه چیز برای خدا بود، همه کارهای بزرگْ آسان می‌شود. اگر شما می‌خواهید به صفحه روشن این تجربه عظیم و درخشان نگاه کنید، زندگی امیرالمؤمنین را ببینید. آن روزی که بایستی رها می‌کرد و مثل هسته خرمایی از دهان بیرون می‌انداخت، این کار را کرد. آن وقتی که احساس تکلیف بود - برای تکلیف؛ نه برای چیز دیگری - به سراغش رفت و آن را قبول کرد. احساس تکلیف کرد. برای حفظ دین و برای مقابله با دشمنانِ دین، دوران خلافتش را، تقریباً، به جنگ گذراند. اگر مسأله هوای نفس و ملاحظات نفسانی بود، طورِ دیگری عمل می‌کرد. ملاحظات نفسانی نبود. آن وقتی‌هم که می‌خواست جان خودش را در راه این هدف و این مقصود فداکند، باز هم به آسانی فدا کرد. این، صحنه روشنی است که تاریخ از زندگی امیرالمؤمنین در مقابل ما ترسیم کرده است. از این روست که به این شخصیت، در طول تاریخ، همیشه با عظمت نگاه شده است. شما خیال نکنید که محبت به امیرالمؤمنین، مخصوص شیعیان است. این طور نیست. در دنیای اسلام، امیرالمؤمنین محبوبِ دلهاست و همه او را دوست می‌دارند. همه او را قبول دارند؛ مگر انسانهای ناسالمی، که کم و معدود هستند. در دنیای خارج از اسلام هم، کسانی که او را می‌شناسند، دوستش می‌دارند. این نیست، مگر به‌خاطر همین که او توانست ولایت و اراده الهی را بر قلمرو وجود خود، قلمرو نفس خود - در درجه اوّل - و بعد در محیط زندگی و در محیط حکومت، به‌طور کامل مستقر کند. ما امروز برای این حرکت می‌کنیم، و هدف ما این است. مبادا در فهمِ هدف حکومت و نظامِ اسلامی، کسی دچار اشتباه شود! هدف، این است. فقط ابزارها با زمان امیرالمؤمنین فرق کرده است؛ روشها فرق کرده است؛ دنیا فرق کرده است؛ خیلی از واسطه‌ها فرق کرده است؛ اما هدفها فرق نکرده است. آن روز هم هدف امیرالمؤمنین این بود که جامعه را قلمرو اراده الهی کند که مظهر اعلایِ آن، عدالت است. این‌جا ما نباید خودمان را فریب بدهیم. آن جامعه‌ای الهی است، که در آن، عدالت باشد. والّا،

جامعه‌ای که در آن عدالت نبود؛ فاصله‌های عمیقِ طبقاتی وجود داشت؛ عدم برخورداریِ یک جمع کثیر از مردم به سودِ برخورداریهای نابحقِ دیگران وجود داشت، این جامعه، اسلامی نیست. این جامعه، جامعه علوی نیست. باید تلاش کنیم تا به آن جامعه برسیم. این را هم از این طرف عرض کنیم: کسانی فوراً یک نقطه را پیدا نکنند و بگویند: «پس این حکومت و این نظام، نظام اسلامی نیست!» نظام اسلامی، نمونه کاملش آن است که امیرالمؤمنین ترسیم کرده است و ما از زبان آن بزرگوار شنیده و شناخته‌ایم. نمونه منطقی‌اش آن نظامی است که به سمت آن نمونه کامل حرکت می‌کند. کما این‌که در زمان خودِ امیرالمؤمنین هم، آنچه که بود، حرکت به سمت آن نمونه کامل‌بود. خودِ علی نمونه کامل بود. اما آن جامعه و نظام را نمی‌شد به‌عنوان نمونه کامل معیّن کرد. هنوز نابسامانیها زیاد بود. امّا اگر حکومت آن بزرگوار ادامه پیدامی‌کرد، به آن‌جا می‌رسید. ما باید تلاش کنیم که خودمان را به آن الگو نزدیک نماییم. باید تلاش کنیم که نظام اسلامی را هم به آن نمونه کامل نزدیک کنیم. این، وظیفه ماست. مادام که در راه این وظیفه حرکت کنید، هیچ یک از قدرتهای عالم - نه امریکا و نه غیر امریکا - قادر به این نخواهند بود که بتوانند بر شما فائق آیند و غالب شوند. ممکن است ضربه بزنند، اذیّت کنند، موذیگری کنند - اینها هست. از دشمن که توقّع محبّت و ملاطفت نمی‌شود داشت! - اما، بر شما مسلّط و غالب نخواهند شد و نمی‌توانند شمارا از حرکتتان به سمت کمال باز دارند. برشما علو پیدا نخواهند کرد. «وانتم الاعلون.(۳)» امیدواریم که ادعیه زاکیه ولیّ عصر ارواحناله‌الفدا کمک کند که بتوانیم همه‌مان در این راه حرکت کنیم و خداوند روح مطهّر امام بزرگوارمان را که ما را وارد این راه کرد و ارواح مطهّره شهدا را که این‌راه را باز نگه‌داشتند، مشمول فضل و رحمت خودش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --------------------------

-- ۱) . ۲) رعد: ۱۷ ۳) محمد: ۳۵

بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما، طلّاب و روحانیان، در آستانه ماه «محرّم»

بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما، طلّاب و روحانیان، در آستانه ماه «محرّم» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به‌همه آقایانِ محترم، علما، فضلا، اساتید محترم حوزه و آقایان ائمّه محترم جماعات تهران و قم که تشریف دارند؛ همچنین به طلّاب عزیز، بخصوص طلّاب عزیزِ غیرایرانی که در قم مشغول تحصیل علم و معارفند، خوشامد عرض می‌کنم. در آستانه سال جدید هجری قمری و ورود در عرصه بی‌نهایتِ ماه محرّم و دهه عاشورا و ماه پیروزی خون بر شمشیر، دو، سه مطلب را لازم می‌دانم عرض کنم. بخصوص که با توجّه به این جلسه و این جمع محترم، بعضی از آن مسائل، ضرورت و اهمیت بیشتری هم پیدا می‌کند. اوّلین مطلبی که به عنوان حق‌شناسی از ملت بزرگ و هوشیارمان لازم است عرض کنم، تشکّر از شرکت وسیع مردم در انتخابات ریاست جمهوری است که حقیقتاً در دنیا و در چشم تحلیلگران عالم، یک نقطه افتخارآمیز و مایه سربلندی برای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی شد. همچنین، جای شکرگزاری از مردم و سپاس از خداوند است که این انتخابات، همچنان که شایسته آن بود، منتهی به انتخاب یک شخصیّت و چهره محبوب(۱) شد که حقیقتاً عنوان ریاست جمهوری، بر او چیزی نمی‌افزاید. رئیس‌جمهوری که شما مردم انتخاب کرده‌اید، یکی از ارکان انقلاب بزرگ ماست و در این سخن، هیچ مبالغه‌ای نیست. چهره‌ای که درطول بخش‌عمده عمر خود، یکپارچه در خدمت انقلاب و اسلام و این مبارزه بزرگ بوده و جوانی خودش را یکسره در این راه به پای اسلام و انقلاب نثار کرده است. این برای یک ملت افتخاراست که با یک انتخابات آزاد، دریک محیط کاملاً روشن و بی‌غبار و درحالی که همگان می‌توانند آزادانه تصمیم‌گیری و انتخاب کنند - در این نوبتِ انتخابات، این معنا از همیشه واضحتر هم بود - علی رغم تبلیغات دشمن - که عرض خواهم کرد دشمن چه می‌خواست و چه می‌کرد و به کجا منتهی شد و بعداز این چه می‌کند - مردم رشد و درک والای خود را نشان دارند، و یک چهره بی‌غبار بی‌خدشه روشنِ افتخارآمیز را که سرگذشت او سرگذشت فداکاری است، برای ریاست جمهوری انتخاب کردند. قبل از این انتخابات، تبلیغات جهانی مثل یک توفانْ مشغولِ کار بود. البته ملت عزیز ما،

خوشبختانه بر اثر بی‌اعتنایی به رادیوها و بوقهای بیگانه، چندان سر و کاری با تبلیغات دشمن ندارد. ولی ما و کسانی که دست‌اندرکار هستند، به‌طور روشن می‌دیدیم که دشمنْ برای این‌که شاید بتواند انقلاب اسلامی را از انتخابات عمومی با شرکت قشر عظیمی از مردم، محروم کند، یقه درانی می‌کند. از دو ماه پیش از انتخابات، یا شاید هم بیشتر، شروع کردند به انواع و اقسام تبلیغاتِ مستقیم و غیرمستقیم واستفاده از هرکس و ناکس - مِن جمله از فراریها و تفاله‌های رژیم گذشته و ضدّ انقلاب بی‌آبرو و بی‌حیثیّت - تا شاید بتوانند از هر طریقی که شده است، به انتخابات ضربه وارد کنند. در روز انتخابات، اینها دیدند که در ایران چه خبر است. با وجود این‌که فصل امتحانات مدارس و فصل کشاورزی است، درعین‌حال، دیدند که مردم پای صندوقهای رأی جمع شدند و قریب به هفده میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند که از اوّل انقلاب تا به‌حال - آن طورکه آمارنشان می‌دهد - درهیچ انتخابات ریاست جمهوری، مردم به این تعداد شرکت نکرده بودند. بدیهی است که دشمن از این ضربه، به شدت پریشان و آشفته شد. تبلیغات دشمن و عمده این تبلیغات، دست صهیونیستهاست. خبرگزاریهای معروفی که در دنیا وجود دارند، اغلبشان متعلّق به‌صهیونیستها هستند. بعضی از رادیوهای معروف دنیا هم، متعلّق به آنهایند. صهیونیستها هم در این منطقه، مثل سگِ زنجیریِ استکبار عمل‌می‌کنند. پارس کردن و پاچه گرفتن و به این و آن پریدن، شأن صهیونیستهاست. از آنها، غیر از این هم انتظاری نیست و البته، کسی هم اهمیتی به آنها نمی‌دهد. اما اگر کسی به وضع تبلیغات اینها در برهه‌های مختلف نگاه کند، چیزهای شگفت‌آوری را احساس می‌کند. اگر کسی به تبلیغات نگاه می‌کرد، می‌فهمید که برای آنها انتخابات ایران و بخصوص انتخابات ریاست جمهوری چقدر مهم است! چقدر برای آنها مهم است کاری کنند که مردم در انتخابات شرکت نکنند! این را از تبلیغات آنها می‌شد فهمید. ولی تودهنی خوردند. ملت ایران با حضور خودش به آنها تو دهنی زد. شما ملاحظه فرمایید: کشور ما، مثل فلان کشور اروپایی نیست که از این سرِ کشور تا آن را، در ظرف دوساعت بشود طی کرد. در آن‌جا، کشورها کوچک است و جاده‌ها اتوبان. اما در کشور ما با این‌که بعد از انقلاب، این همه جاده‌کشی شده است، در عین‌حال هنوز روستاهایی وجوددارد که دسترسی به آنها آسان نیست. شصت هزار روستا درنقاط مختلف کشور گسترده است و تقریباً نیمی‌از جمعیت را در خودشان جا داده‌اند. صندوق رأی هم به بسیاری نمی‌رسد. به آنهایی هم که می‌رسد، نیم‌ساعت یا یک ساعت بیشتر در یک ده نمی‌ماند. همه اینها موجب می‌شود که آرا کم شود. اما در عین حال، از جمعیتی که شرایط رأی دادن را دارند، هفده میلیون - که درصد بالایی هم هست - رأی می‌دهند. این، اقبال مردم است. این، علاقه مردم به انقلاب است. این، حضور مردم در صحنه است. و این است که تودهنی به تبلیغات سوء استکبار به حساب می‌آید. بعد هم این انتخاب؛ یعنی انتخاب چنین چهره و شخصیتی! حال بعد از انتخابات، که توی دهان آنها خورده، باز تبلیغاتشان به‌نحو دیگری شروع شده است: تحلیل کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که مردم ایران، با انقلاب و جمهوری اسلامی قهرند! می‌خواهند چیزی را به‌زور ثابت کنند و معلوم است که جز به مغزهای علیل خودشان و پیروانشان، برکس دیگری چنین حرفی ثابت نمی‌شود. ملت ایران باید خدا را شاکر باشد که در این برهه، توانست دشمن را به خشم آورد. حضور شما مردمِ ایران در صحنه انتخابات، و شرکتتان در این انتخابات عظیم و تعیین کننده و مهم، استکبار جهانی و عمّال و بوقها و تبلیغاتچیهایشان را تا سر حد جنون عصبانی کرد. خدا از شما راضی باشد، ملت عزیز. کار بزرگی انجام دادید. من می‌خواهم این نکته را هم عرض کنم که دولتمردان جمهوری اسلامی باید قدر این فداکاری مردم و حضور آنها در صحنه را بدانند. مبادا مسؤولینِ بخشهای مختلف کشور، در تحلیل اشتباه کنند و خیال کنند که شرکتِ وسیعِ مردم در انتخابات، معنایش این است که آنها از یکایک کارهای مسؤولین خشنودند. این طور نیست. مردم، انقلاب را دوست دارند، امام را دوست دارند، دولت جمهوری اسلامی را دوست دارند، نظام را دوست دارند. اما معنایش این نیست که مردم، روی یکایک کارهای مسؤولین بخشهای مختلف، صحّه می‌گذارند. مسؤولین باید حواسشان راجمع کنند. باید به خودمان برگردیم. همه ما باید ببینیم کارهایمان چقدر برای این مردمِ فداکار و عزیزو هوشمند و با گذشت، شایسته است. اگر دیدیم که بخشی از کارهای ما شایسته نیست و این را فهمیدیم،

مردانه همّت کنیم و به اصلاح کارمان بپردازیم. مردم این را از ماميخواهند. مردم این را از مسؤولین می‌خواهند. مسؤولین باید دو چیز را در سرلوحه کارهایشان قرار دهند: یکی گزینشِ خوب. یعنی انسانهای پاک، امین، دلسوز، صمیمی و مردم دوست را انتخاب کنند. برای این کار بزرگ، یار گرفتن کار مهمّی است. این طور نباشد که به هرکس و ناکسی اعتماد کنیم و مردم را با کسی مواجه کنیم که برای آنها، یا برای کار آنها ارزشی قائل نباشد و به فکر خودش باشد. این، یک نکته است که مسؤولین باید رعایت کنند. دوم این‌که، این خدمت و این مسؤولیت را برای بهره دنیایی خودشان نخواهند. افراد مسؤول در این نظام، باید دندان لذایذ بی‌شماری را بکَنند. از خیلی لذّتها باید بگذرند؛ کما این‌که می‌بینیم، بحمداللَّه می‌گذرند. من یک وقت گفتم: اگر امروز مسؤولین جمهوری اسلامی، با آنچه که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود، تفاوت زیادی دارند، با مسؤولین امروز دنیا هم تفاوتشان بسیار زیاد و فاصله‌شان ناپیمودنی است. کسانی که در دنیا رئیس جمهور یا وزیر می‌شوند، مجموعه‌ای از لذایذ و استفاده‌های شخصی را در طول مدت مسؤولیت خودشان، برای خودشان ردیف می‌کنند. اصلا به شوق همانها جلو می‌آیند. غالباً این‌طور است - البتّه ممکن است مواردی هم استثنا باشد - لذا، شما می‌بینید خوشبخت‌ترین رئیس جمهورهای غالب کشورهای غربی - ازجمله امریکا - آنهایی هستند که توانسته باشند در اواخر دوران ریاست جمهوری‌شان، با چند شرکت و کمپانی مذاکره‌هایی کنند و بعد از دوران ریاست جمهوری، دلّال و مشاور اقتصادی آن شرکتها شوند! کار آنها این‌گونه است. البته اگر به‌خاطر جرایم قبلی‌شان، کارشان به زندان و دادگاه و محاکمه نیفتد؛ که بسیاری اوقات این‌طور می‌شود. این کجا و جمهوری اسلامی کجا، که مسؤولش برای خود حسابی باز نمی‌کند و نباید بکند! باید یک زندگی معمولی را بگذراند. به‌قدری که بتواند برای مردم کار کند، باید متمتّع شود. و از بسیاری لذایذ و تمتّعات، باید چشم بپوشد. این، قدردانی از کار مردم است. این طور که باشد، دنیای استکبار، با همه جنجالهایش، با همه تبلیغاتش و با همه تندخوییهایی که می‌کند، کاری از پیش نمی‌برد. لابد می‌بینید بعضی از این سیاستمدارانِ نپخته و نسنجیده دنیا، این‌جا و آن‌جا می‌نشینند، و علیه ملتها، کشورها و حقایق عالم، بنا می‌کنند به حرفهای آن‌چنانی و بی‌معنا و اباطیل برزبان جاری کردن. یک نمونه‌اش همین حضراتِ مسؤولینِ کنونی امریکا هستند که درگیر و دار مشکلات فراوان داخلی‌شان که کمر تشکیلات چند ماه روی کارآمده جدید را می‌شکند، برای این‌که خودشان را از زیر بار این مشکلات خلاص کنند، آن سیاستمدار ضدّ ایران؛ آن وزیر خارجه ضدّ ایرانِ بدخلقِ تند خویشان را این‌جا و آن‌جای دنیا می‌فرستند که مرتّب علیه این کشور و آن کشور حرف بزند. هر چند مردم عزیز ما به حرفهای او و بالاتر از او و اربابهای آنها هم اعتنایی نکردند و هرگز جز لبخند مسخره‌آمیز، چیزی به آنها تحویل ندادند. اما موضوع دوم، موضوع محرّم و تبلیغات است. اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت عاشورا هم باقی مانده است. اگر فداکاریِ بزرگِ حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام نمی‌بود - که این فداکاری، وجدان تاریخ را به کلّی متوجّه و بیدار کرد - در همان قرن اول یا نیمه قرن دوم هجری، بساط اسلام به کلّی برچیده می‌شد. قطعاً این‌گونه است. اگر کسی اهلِ مراجعه به تاریخ باشد و حقایق تاریخی را ملاحظه کند، این را تصدیق خواهد کرد. چیزی که وجدان جامعه اسلامی را در آن زمان برآشفت واسوه و الگویی برای بعدیها شد، همین حادثه عجیبی بود که تا آن روز در اسلام سابقه نداشت. البته، بعد از آن، نظایر بسیاری پیدا کرد؛ اما هیچ کدام از آن نسخه‌ها، مطابق اصل نبود. امّت اسلام، شهیدان زیادی داد. شهدای دستجمعی داد. اما هیچ کدام به‌پای حادثه عاشورا نرسید. حادثه عاشورا، در اوج قلّه فداکاری و شهادت باقی ماند و همچنان تا قیامت باقی خواهد ماند. «لایوم کیومک یا اباعبداللَّه.» ما شیعیان، از این حادثه، خیلی بهره برده‌ایم. البته غیر شیعه هم، استفاده کرده‌اند. امروز، در کشور مصر، مسجد «رأس‌الحسین» - آن‌جا که خیال می‌کنند سر مقدّس آن بزرگوار مدفون است - محل تجمّع عواطف مردمِ محبِ اهل بیتِ مصر است. ملت مصر، ملت خوبی است. کار به رژیم و دولت آن کشور نداریم. ملتْ محبِّ اهلِ بیت است. همه‌جای دنیا، متأثر از این واقعه‌اند؛ اما شیعه از این واقعه یک استفاده فوق‌العاده کرده است. ما دین را به‌وسیله این‌حادثه حفظ کردیم؛ احکام را برای مردم بیان کردیم؛ عواطف مردم را در خدمت دین و ایمان قرار دادیم. «ما» که

می گوییم یعنی طایفه روحانیون و مبلّغین، در طول چند قرن گذشته. آخرین برکت عظیم حادثه کربلا ـ همین انقلاب شکوهمند ماست. اگر حادثه کربلا و اسوه گیری از آن نبود، این انقلاب پیروز نمی‌شد. امام بزرگوارمان که در محرّم سال ۵۷ فرمودند «ماهی که خون بر شمشیر پیروز است»، این خط و این درس را از محرّم دادند. سراغ جنگ هم که بروید همین است. آقایان مبلّغین، وعّاظ، گویندگان مذهبی، خوانندگان و مدّاحان مذهبی، فراموش نکنند که در زمان ما، نمونه کاملی از حوادث عاشورا، همین بسیجیهایند. همین بچه‌ها و جوانان بسیجند. این یادتان نرود. عدّه‌ای از آنها شهید شدند، عدّه‌ای هم هستند. اینهایی که هستند، اگر شهید نشدند به‌خاطراین نبود که از شهادت گریختند. به سراغ شهادت رفتند؛ امّا شهادت به سراغشان نیامد. فراموش نشود که ماجرای عاشورا و محرّم، با شهدای ما و بابقایای آن بسیجیها – که امروز بحمداللّٰه از پیر و جوان در جامعه ما زیادند – پیوند دارد. این ماهِ تبلیغ، مقابل ما و شماست. مواظب باشید از این ماه، حداکثر بهره را در راه دین و برای خدا ببرید. در ماه محرّم، معارف حسینی و معارف علوی را – که همان معارف قرآنی و اسلامیِ اصیل و صحیح است – برای مردم بیان کنید. بنده مکرّر عرض کرده‌ام: منبرِ بی‌مطالعه رفتن؛ منبری که انسان برود، بگوید «حالا ببینیم چه خواهیم گفت» و هرچه به‌دهانش بیاید در منبر بگوید – گاهی حرف سست، گاهی خدای ناکرده نقلِ نادرست، خدای ناخواسته حرفی که موهن مذهب باشد – ناسپاسی در حقّ عاشوراست. آقایان محترم؛ روحانیون، علما و خطبای گرامی و زحمتکش و ارزشمند! امروز جوانان ما، با ذهن سیّال خودشان سؤالهایی دارند. این سؤالها را نباید حمل بر ایرادگیری کنید. تا یک جوان سؤالی کرد، بگوییم: «آقا، ساکت!» گویا دارد کفر می گوید! جوان است. ذهن جوان، سیّال است. افکار غلط و استدلالهای نادرست، امروز در همه جای دنیا با توجه به روابط صوتی و بصری‌ای که وجود دارد، گسترده است. جوان ما، برایش سؤال به‌وجود می‌آید. چه کسی باید این را برطرف کند؟ من و شما باید برطرف کنیم. اگر شما نروید و آن خلأ فکری را به شکل درست پُر نکنید، یا آن سؤال و اشکال را برطرف نکنید، کس دیگری می‌رود و به شکل غلط، جواب او را می گوید. روحانی باید با اندیشه ناب اسلامی از بهترینش، مستدلترینش و قویترینش مجهّز باشد. ما این طور اندیشه‌ها و حرفها، بسیار داریم. یک نفر مثل شهید مطهّری رضوان‌اللّٰه‌تعالی‌علیه، یک جامعه دانشگاهی را در مقابل خود، به قبول و اذعان و تسلیم وا می‌داشت. در همان دانشکده‌ای که آن بزرگوار تدریس می کرد،کسانی بودند که به‌طور صریح، ضدّ دین تبلیغات می کردند و درس می گفتند. آن بزرگوار نرفت با آنها دعوا کند و دست به یقه شود. حرف زد، فکر داد، حقایق را گفت؛ از ذهنیّت صحیح استفاده نمود و فضا را قبضه کرد. پیش از انقلاب، این گونه بود. پیش از انقلاب، روحانیونی که با دانشگاهها و محیطهای فکری جوان و احیاناً مرتبط با افکار بیگانه اتّصال داشتند، ابزاری که قدرت و زوری به آنها بدهد نداشتند. اما فضا در قبضه آنها و به دست آنها بود. در یک مسجد، یک روحانی می‌ایستاد برای مردم حرف می‌زد و می‌دیدید کلاسهای درس در دانشگاه، تعطیل یا خلوت می‌شد و می‌رفتند پای صحبت آن آقا؛ که چهار کلمه تفسیر از او بشنوند یا شرح نهج‌البلاغه او را یاد بگیرند. قبل از انقلاب، این گونه بود. ما باید این گونه خودمان را مجهّز کنیم. منبرها، این طور باید باشد. البته، این، مخصوص منبرها هم نیست. من نسبت به همه مراسم عزاداری عرض می کنم. نوحه‌خوانی نیز همین طور است. روضه‌خوانی نیز همین طور است. مرحوم حاجی نوری رضوان‌اللّٰه‌علیه، کتاب نوشت درباره شرایط روضه خوان. «لؤلؤ و مرجان؛ در شرایط پله اوّل و دوم منبر روضه خوانان» اسم کتاب ایشان است. روضه‌خوانی هم شرایط دارد. مداحی هم شرایط دارد. نوحه سینه‌زنی خواندن هم شرایط دارد. باید کسانی که اینها را تهیه می کنند، می‌سرایند و می‌خوانند، مواظب باشند که درست برطبق معارف اسلامی حرف بزنند، تا این سینه‌زنی، این روضه‌خوانی و این نوحه‌خوانی، قدمی در راه عروج مردم به‌اوج قلّه افکار اسلامی باشد. این، امروز برای ما لازم است. باید سعی کنند که از اباطیل و مطالب خلاف و کارهای ناشایسته و بعضی از کارها که وهن مذهب است و حقیقتاً شایسته دستگاه حسین بن علی‌علیه‌السّلام نیست، اجتناب شود. امیدواریم که خداوند متعال برکات و فضل خودش را نازل کند و مشمول ادعیه زاکیه ولی‌عصر ارواحنافداه باشید. امیدواریم خداوند این ماه محرّم را ماه رشد و اعتلای جامعه اسلامی قرار دهد. السّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته. ------------------

-- ۱) مراد «آیت‌اللّه هاشمی رفسنجانی» است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارکنان «وزارت آموزش و پرورش»، «سازمان بهزیستی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارکنان «وزارت آموزش و پرورش»، «سازمان بهزیستی» و «سازمان تأمین اجتماعی» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً- به همه برادران وخواهران گرامی خوشامد عرض می‌کنم؛ خاصّه به برادران و خواهرانی که از شهرهای اصفهان، سمنان، زنجان، کرج و بعضی شهرهای دیگر تشریف آورده‌اند و بخصوص به خانواده‌های عزیز شهیدان که این‌ماه، بخصوص، ماهِ شهیدان است. همچنین لازم می‌دانم به برادران عزیزی که در «جهاد سازندگی» مشغول خدمت هستند و در این‌جا حضور دارند، به خاطر خدمتشان در این ارگان و دستگاه انقلابی، تبریک بگویم و عرض کنم که باید قدر این نهاد اصیل و ارزشمند را بدانند. جهاد سازندگی به حقیقت یکی از زاده‌های انقلاب است و برکات آن در جنگ و صلح، در دفاع و در سازندگی، برای همه مشهود بود. امیدواریم که روزبه‌روز این نهاد مقدّس، هم از لحاظ تلاشِ کاری و هم از لحاظ جهتگیریِ انقلابی و ایمانی، تقویت شود. این نهاد، گُلی است که بر تنه برومند نهال انقلاب روییده است و ان‌شاءاللّه که این گُل، همیشه با طراوت بماند و به مردم فایده ببخشد. همچنین، لازم می‌دانم از برادران شاغل در بهزیستی کشور - که آنها هم در این جمع صمیمی و دوستانه شرکت دارند - به خاطر کار دشواری که بر دوش گرفته‌اند، تشکّر کنم. نگهداری از معلولین و عقب افتادگان و کودکان و بزرگانی که از سلامت جسمی برخوردار نیستند، یکی از بزرگترین صدقات و حسنات است. البته بهزیستی کشور، میداندارِ این کار مهم است؛ اما من به همه ملت عزیزمان عرض می‌کنم: برای این‌که این کار سامان بگیرد، همه باید احساس مسئولیت کنند. خودتان را جای آن خانواده‌ای بگذارید که یک کودک معلول و عقب‌افتاده ذهنی در میان خود دارند، تا ببینید چه حسنه بزرگی است که انسان بتواند به این سازمان کمک مالی و مادّی و معنوی برساند! امیدواریم که خداوند، هم به آنها کمک کند و خیر دهد، و هم این ملت عزیز را به اهمیت این کار، بیشتر متوجّه سازد. مطلبی که در نظرم هست عرض کنم، به مناسبت انتساب این ایام به امام چهارم علیه‌الصّلاةوالسّلام است. چون بیست وپنجم ماه محرّم، بنا به روایتی - که شاید هم روایت و قولِ قویتر باشد - وفات امام چهارم است. آن بزرگوار، تقریباً سی‌وچهار سال بعد از حادثه کربلا، در محیط اسلامی آن روز زندگی کرد و این زندگی، از همه جهت یکی از زندگیهای پر از درس است که ای کاش کسانی‌که از کیفیّات عالی این زندگی آگاهی دارند، آن را برای مردم، برای مسلمین و حتّی برای غیرمسلمانان تشریح می‌کردند، تا معلوم می‌شد که چگونه چهارمین امام بزرگوارِ ما، بعد از حادثه عاشورا که ضربه عظیمی بر پیکر اسلام ناب و راستین بود، توانست یک تنه بایستد و مانع از ویران شدن بنای دین شود. اگر تلاشهای امام سجاد علیه‌الصّلاةوالسّلام نبود، شهادت امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام ضایع شده بود و آثار آن نمی‌ماند. سهم امام چهارم، سهم عظیمی است. در زندگی امام چهارم، چند رشته کار وجود دارد که یکی از آنها، همین رشته اخلاق است. یعنی تربیت و تهذیب اخلاق جامعه اسلامی. این نکته‌ای است که من می‌خواهم چند دقیقه‌ای درباره‌اش، با شما برادران و خواهران عزیز و با همه ملت ایران صحبت کنم. امام سجاد به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمّی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن‌زیاد و عمر سعد و دیگران نمی‌توانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن‌طور پست نشده بودند، آن‌طور به خاک نچسبیده بودند، آن‌طور از آرمانها دور نشده بودند و رذایل بر آنها حاکم نمی‌بود، ممکن نبود حکومتها - ولو فاسد باشند؛ ولو بی‌دین و جائر باشند - بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه عظیمی؛ یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها وادار کنند. مگر این شوخی است؟! یک ملت، وقتی منشأ همه مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجاد علیه‌الصّلاةوالسّلام، در چهره جامعه اسلامی تفحّص کرد، و کمر بست به این‌که این چهره را از این زشتی پاک

کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا، دعای «مکارم‌الاخلاق» دعاست؛ اما درس است. «صحیفه سجادیه» دعاست؛ اما درس است. من به شما جوانان توصیه می‌کنم که بروید «صحیفه سجادیه» را بخوانید و در آن تدبّر کنید. خواندنِ بی‌توجّه و بی‌تدبّر کافی نیست. با تدبّر خواهید دید که هر یک از دعاهای این «صحیفه سجادیه» و همین دعای «مکارم‌الاخلاق»، یک کتاب درس زندگی و درس اخلاق است. من به شما برادران و خواهران عزیز عرض می‌کنم: وقتی یک انقلاب در یک کشور به وجود می‌آید، برای این است که اوضاع عمومی و نظام اجتماعی کشور را عوض کند؛ حکومت را دگرگون کند؛ روابط اجتماعی و اقتصادی را دگرگون کند. این، هدفِ یک انقلاب است. اما هدفِ عوض شدن و دگرگون شدن اوضاع اجتماعی چیست؟ چرا می‌خواهیم اوضاع اجتماعی عوض شود؟ برای این‌که اخلاق مردم عوض شود. برای این‌که در نظام فاسد و جائر و در نظام طاغوتی، انسانها بد تربیت می‌شوند. انسانها مادّی و بی‌معنویّت و بی‌حقیقت بار می‌آیند. انسانها بی‌وفا، بی‌صفا و بی‌صداقت بار می‌آیند. انسانها از رحم و مروت و دوستی و همکاری و همراهی، دور می‌مانند. اینها آثار یک زندگی اجتماعی فاسد و غلط است. انقلاب برای این است که جامعه را عوض کند و عوض کردن جامعه برای این است که اخلاق انسانها عوض شود. برای این است که انسانها به خوبی تربیت شوند. لذا شما می‌بینید در دعای روزهای ماه رمضان، یکی از فقرات اصلی دعا این است که: «اللّهم غیّر سوء حالنا بحسن حالك.(۱)» این‌گونه است که عدالت اجتماعی تأمین می‌شود. عدالت اجتماعی، یک اصل است. یک هدف اصلی و والاست. اما عدالت اجتماعی، در صورتی در جامعه تامین می‌شود که افراد در جامعه تربیت شده باشند؛ ظلم نکنند و زیر بار ظلم نروند. امروز در جامعه ما، یکی از تلاشهای اساسی، باید تغییر اخلاق باشد. هر کدام از ما - همین من و شما که این‌جا روبه‌روی هم نشسته‌ایم؛ تک تک من و شما - خودمان را موظّف بدانیم که اخلاق یک نفر را عوض کنیم و از بدی به سمت خوبی بکشانیم. آن یک نفر هم، خود ما هستیم. «کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیته(۲).» همه شما مسؤول هستید و اوّلین مسؤولیت، نسبت به شخصِ خودِ شماست. بر خودمان نظارت کنیم. خودمان را از فساد اخلاق، از پستی، از دروغگویی، از بدخواهی، از بددلی، از کینه‌ورزی، از بی‌رحمی، از تعرّض به حقوق دیگران، از جفا در حق دیگران، از بی‌اعتنایی به‌حال مردم محتاجِ توجّه و مراقبت، و بقیه اخلاقیّات فاسد، دور نگه داریم. همه انبیا و اولیا آمدند تا اخلاق انسانها را عوض کنند. منتها عوض کردن اخلاق انسانها به‌صورت موعظه و نصیحت و در یک نظام غلط طاغوتی، به‌کندی صورت می‌گیرد. امّا در نظامی که براساس ارزشهای الهی به وجود آمده باشد، تغییر اخلاق مردم، به سهولت انجام می‌گیرد. کما این‌که ما در مقابل خودمان، این را مشاهده می‌کنیم و مشاهده کردیم. جامعه ما، به برکت انقلاب، اخلاقش به سمت اخلاق الهی، گردش قابل توجّهی کرد؛ اگرچه این گردش کامل نیست و باید باز هم ادامه پیداکند. این جوانان را دیدید در جنگ چه کردند؟! این پدران و مادران را دیدید چگونه از عزیزان خود، برای خدا و قرآن و دین گذشتند؟! این انسانها را دیدید چگونه از ثروت شخصی خودشان - زنان از طلای خودشان، مردان از دسترنج خودشان - برای خاطر مصالح عمومی، برای جنگ، برای حلّ مشکلات کشور، برای سیل و زلزله فلان‌جا، صرف نظر کردند؟! اینها گردش به سمت اخلاق اسلامی است. قبل از انقلاب این چیزها بود؛ اما در مقیاسهای بسیار کوتاه و کوچک. عمومی نبود. مواظب باشید که این حرکت به سمت اخلاق اسلامی، ادامه پیدا کند. اگر این‌گونه شود، جامعه ما از عدالت اجتماعی برخوردار خواهد شد. عدالت اجتماعی، به مقدار زیادی وابسته به اخلاق است. البته بخش عمده آن مربوط به مقرّرات و قوانین جامعه است. اما مقرّرات و قوانین، بدون این‌که افراد از اخلاق الهی و اسلامی برخوردار باشند، چندان کارساز نیست. امروز در جامعه ما، هستند کسانی که درآمدهای زیادی دارند. حال یا تخصّص آنها تخصّص مورد نیازی است، یا افراد کمی آن تخصّص را دارند. به هر جهت و به هر دلیل، درآمدهای زیادی دارند. آیا این همه درآمد را باید صرف خودشان کنند؟ این اخلاقِ مادّی است. این اخلاقِ شیطانی است. به تعبیر درست‌تر، این اخلاقِ حیوانی است. حیوان هرچه دارد، مال شخص خودش است. اخلاق انسانی و بخصوص آن اخلاق والای اسلامی، این طور حکم نمی‌کند. آنچه شما دارید، باید پس از آن‌که نیاز ضروری خودتان را تأمین کردید و خواسته‌های خودتان را عمل نمودید، برای بقیه انسانهایی که

در آن جامعه هستند صرف شود. همسایه شما اگر نیازی دارد، صرف او شود. خویشاوند شما اگر نیازی دارد، صرف او شود. فرض کنید امروز در جامعه ما، مدرسه‌سازی یک مسأله مهمّ است. ساختن فضاهای آموزشی، یا همین رسیدگی به عقب‌افتاده‌ها و معلولین جسمی و ذهنی، یک کار مهم است. کسانی‌که امکان مالی دارند، بسیار شایسته است و از لحاظ اخلاقی یک فریضه است که بخشی از ثروت خودشان را برای اینها صرف کنند. این، همان دگرگونی اخلاقی است. اگراخلاق در جامعه تأمین شد، عدالت اجتماعی تأمین می‌شود؛ جامعه آباد می‌شود و انسانها در بهشت زندگی می‌کنند؛ ولو در همین دنیا. در سطح عالم، مشاهده می‌کنیم عمده فجایعی که بر سر بنی‌آدم می‌آید، ناشی‌از اخلاق سوء و فسادهایی است که در اخلاق افرادی از نوع بشر هست. شما همین ظلمهایی را که در سطح دنیا می‌شود نگاه کنید! البته ما از علل سیاسی غافل نیستیم. عوامل اقتصادی و سیاسیِ این تحلیلها روشن است. لکن اگر در ریشه و پایه همه آنها دقّت کنید، یک عنصر سوءاخلاق وجود دارد. اعتقاد بنده این است که تربیتها و اخلاقهای غلط است که امروز ملتهایی را در دنیا دچار مصیبتهای بزرگ کرده است. در همین مسأله بوسنی هرزگوین - موطن مسلمانان مظلومی که در قلب اروپا این گونه قتل عام می‌شوند و دچار مصائب روزافزونی هستند - اگر دروغگویی بعضی از مسؤولین قدرتهای استکباری دنیا نمی‌بود، مسلمانان آن‌جا این وضعیت را نداشتند. یک سال و چند ماه است که این مردم بیچاره و این ملت مظلوم، زیر ضربات یک عدّه وحشیِ نژادپرستِ فاشیست - یعنی صربها - قرار دارند. با کلمات و الفاظ، سرِ مردم را گرم می‌کنند و همه اینها ریشه در اخلاق فاسد، ریاکاری و دروغگویی دارد. خوی استکباری که امروز رژیم ایالات متحده امریکا دارد، در بُن و بنیاد، یک مسأله اخلاقی است و ریشه اخلاقی دارد. استکبار هم یک امر اخلاقی است؛ یک اخلاق فاسد است. اینها انصاف ندارند. اگر انصاف داشتند؛ اگر مروّت داشتند؛ اگر انسانیت در آنها بود، با ملتهای دنیا این‌طور عمل نمی‌کردند. شما ببینید امروز در سومالی با مردم چه می‌کنند! حرفشان هم این است - امریکاییها را عرض می‌کنم - که می‌گویند: «آن‌جا منافع ما ایجاب می‌کند که وارد شویم!» یک نفر نیست به اینها بگوید: «شما آیا آن قدر انصاف و مروّت دارید که اعتراف کنید منافع ملتها هم برای خودشان محترم است، یا نه؟» شما می‌گویید: «منافع ما ایجاب می‌کند که ما آن‌جا حضور نظامی پیدا کنیم.» پس منافع ملت سومالی چه ایجاب می‌کند؟ منافع آن ملتی که شما با انواع وسایل سرکوبش می‌کنید، چه ایجاب می‌کند؟ منافع شما منافع است، محترم است، معتبر است؛ اما منافع ملتهای دیگر، محترم و معتبر نیست؟ شما در خلیج فارس چه می‌کنید؟ می‌گویند: «ما در این‌جا منافع داریم.» اگر منافع شما با منافع ملتهای خلیج‌فارس اصطکاک پیداکند، به چه دلیل منافع شما مقدّم بر منافع ملتهای منطقه خلیج فارس است؟ چرا می‌گویید منافع شما مطلقاً باید مورد اعتنا قرار گیرد و منافع ملتهای دیگر، اگر پایمال و ضایع شد، شد؟! چرا؟! این همان مسأله اخلاقی است. این همان روح استکباری است. همان ریشه اخلاقی فاسد است که یک دولت و یک نظام سیاسی را این‌گونه به ظلم و جور و تعرّض و نامردمی و بی‌انصافی وادار می‌کند. امروز نظام امریکا یک نظام ضدّ اخلاقی است. اینها در مورد جمهوری اسلامی ایران، به انواع واقسام روشهای موذیانه و خباثت‌آمیز متوسّل می‌شوند. از آنها می‌پرسند: «شما چرا این کار را می‌کنید؟» می‌گویند: «می‌خواهیم ملت ایران را زیر فشار قرار دهیم!» با صراحت، باطن و مکنونِ فاسدِ قلب خودشان را بر زبان می‌آورند. در دوران حکومت قبلی امریکا - حکومت «بوش(۳)» - تظاهر می‌کردند به این‌که «ما ملت ایران را دوست می‌داریم و می‌خواهیم با ایران روابط داشته باشیم.» یک عدّه از افرادِ با حسن نیّت در داخل کشور ما هم - نه این‌که سوءنیّتی داشته باشند - باورشان آمده بود! می‌گفتند: «شاید واقعاً امریکاییها از آن راهِ خلاف و کجِ خودشان منصرف شده‌اند. اینهایی که با ملت ایران دشمن بودند و خباثت می‌کردند، شاید پشیمان شده‌اند؛ فهمیده‌اند باید با انقلاب ساخت؛ با ملت ایران باید ساخت.» اگرچه افراد هوشمند و دقیق، همان وقت هم می‌دانستند که آنها دروغ می‌گویند؛ اما اظهاراتشان طوری بود که‌این باور را در بعضی به وجود آورده بود که گویا امریکاییها از دشمنی و خباثت و از بدجنسی خودشان نسبت به ملت ایران و انقلاب اسلامی منصرف شده و دست شسته‌اند. ولی اینهایی که اکنون روی کار آمده‌اند، باطن خودشان را آشکار می‌کنند. اینها حقیقت را با سخنان گستاخانه و رذالت‌آمیز خودشان

بیان می‌کنند. صریحاً علیه جمهوری اسلامی ایران و ملت ایران موضعگیری می‌کنند. می‌گویند «ما می‌خواهیم علیه ایران کار و تلاش کنیم.» حقیقت روشن شد. معلوم شد کسانی که خلاف این را بر زبان می‌آوردند، ریاکاری می‌کردند. واقع همین است که در کلام اینهاست. بعضی می‌گویند: «اینها بی‌تجربه‌اند، خامند، ساده‌لوحند که از این حرفها می‌زنند.» البته که بی‌تجربه‌اند، خامند و مردمانی ابتدایی در سیاستند. این از کارهایشان معلوم است. اما همین موجب است که نتوانند ما فی‌الضمیر خودشان را پنهان و مخفی کنند. رفتار اینها طوری شده است که امروز دیگر شعار «مرگ بر امریکا» متعلّق به همه ملت ایران است. اگر بعضی در دوران دولت قبلی امریکا، ازروی ساده‌اندیشی دچار تردید شده بودند، امروز دیگر همه حقیقت را فهمیده‌اند. ملت ایران این دشمنی را احساس می‌کند. منتها ساده‌لوحی و خام بودن مسؤولان امروز امریکا، در این مطلب آشکار می‌شود که آنها نفهمیده‌اند این طور کارهای شیطانی علیه ملت بزرگ ایران، علیه این ملت شجاع و فداکار، علیه این کشور دارای اقتدار معنوی، هیچ اثری جز رسوا کردن خود آنها ندارد. ملت ایران با این چیزها شکست نمی‌خورد. روزی بود که دو ابرقدرت در دنیا بودند و تمام دنیا زیر نفوذ آنها قرار داشت. هر دو ابرقدرت هم علیه جمهوری اسلامی، دستِ همکاری به یکدیگر داده و دولتی مثل رژیم بعثی عراق را وادار کرده بودند که با استفاده از پشتیبانیهای آنها، انواع فشارها را بر این ملت بیاورد. اما شما دیدید که هرچه گذشت، ملت بزرگ ایران قویتر شد، عزیزتر شد، مصمّم‌تر شد، استقامتش بیشتر شد. مگر می‌توانند با ملت بزرگ و مؤمن ما، مقابله‌ای کنند که به شکست خود آنها منتهی نشود؟! هر کار بکنند به ضرر خود آنهاست. ما راه اسلام را، آن‌چنان که انقلاب و امام به ما آموختند، با قوت و قدرت ادامه خواهیم داد. بحمداللَّه هر چه زمان گذشته است، عزّت جمهوری اسلامی در دنیا بیشتر شده است. امروز دولت ایران، ملت ایران، رئیس جمهورایران، رزمندگان ایران، جوانان ایران و مرد و زن ایران، در دنیا سربلند و آبرومندند. ارتباطات جمهوری اسلامی با دنیا، بحمداللَّه مستحکم است. با اروپا، با آسیا، با همه کشورهای دنیا، بحمداللَّه ارتباطاتْ مستحکم و قوی است و شیطانها نمی‌توانند با بددلی و بدخواهیهای خودشان، برای جمهوری اسلامی اشکال به وجود آورند. اساس قضیه این‌است که ملت بزرگوار ما، این وحدت را، این پیوستگی را و این تمسّک به راه خدا را، با همین قوت و قدرت، حفظ کند. شما خانواده‌های عزیز شهدا، شما جانبازان و شما کسانی که برای انقلاب، از جان یا عزیزان خودتان سرمایه‌گذاری کردید، باید بدانید که بحمداللَّه این خونهای پاك، اثرخودش را بخشیده است. تلاشهای امام بزرگوار، کار خودش را کرده است. فداکاری و مجاهدت شما ملت، تأثیر خود را بخشیده است و ان‌شاءاللَّه تحت توجّهات ولیّ‌عصر، ارواحنالتراب مقدمه‌الفداء و عنایات و ادعیه زاکیّه آن بزرگوار، روزبه‌روز این ملت در راه استقلال و سربلندی و آبادی و بهبود زندگی پیش خواهد رفت و برای ملتهای دیگر الگو خواهد شد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ---

-- ۱) مفاتیح الجنان: دعای یومیه ماه رمضان. ۲) صحیح بخاری: ج ۱ ص ۳۰۴ حدیث ۸۵۳ (حدیث نبوی) ۳) جورج بوش» چهل و یکمین رئیس جمهور امریکا (۹۳ - ۱۹۸۹) که در سال ۱۹۸۸ با شکست دادن «مایکل دو کاکیس» در انتخابات، به ریاست جمهوری ایالات متحده رسید.

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التّحصیلی دانشجویان «دانشگاه علوم انتظامی»

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التّحصیلی دانشجویان «دانشگاه علوم انتظامی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً- لازم است به جوانان فارغ‌التّحصیل دوره افسری نیروی انتظامی و به برندگان پایان دوره مقدّماتیِ رسته‌ای و همچنین به جوانان سردوشی بگیر، صمیمانه تبریك عرض كنم. نیروی انتظامی، امروز یك نیروی خدمتگزار ملت است و باید در همین جهت، هرچه بیشتر خود را مجهّز و آماده کند. خدمت به‌مردم افتخار است و این خدمت، هرچه دشوارتر باشد، افتخار آن بزرگتر و ثواب الهی آن هم بیشتر است. آنچه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران باید به طور کامل رعایت کند، چند نکته است: اوّل، کسب یك اقتدار قانونی،

به‌طور کامل. از اقتدار شما، دوستان خوشحال خواهند شد؛ آحاد ملت احساس امنیت خواهند کرد و دشمنان و افراد ضدّ امنیت و آرامش زندگی مردم، خواهند ترسید. باید این اقتدار قانونی را در حدّ کامل و اعلی برای خودتان تأمین کنید. چه از راه آموزش، چه از راه جلب آن‌چه که - از لحاظ قانونی - موجب اقتدار شماست و چه از لحاظ با قدرت به کار بردن آن. دوم، احساس مهربانی و خدمت نسبت به مردم. این قدرت، وقتی زیبا و مقدّس و مطلوب است که در خدمت مردم به‌کار رود. به مردم مهربانی کنید و برای آنها همچون برادرانی مهربان و خدمتگزارانی صمیمی و دوستانی که در هنگام آسایشِ آنها بیدارند تا به آنها آرامش ببخشند، ظاهر شوید. سوم، دقّت و مراقبت در انجام وظایف قانونی. این دقّت و مراقبت، از یک سو موجب می‌شود که هیچ یک از وظایف قانونی شما فوت نشود و در هرجا که باید حضور داشته باشید، کسی شما را غایب نبیند و از سوی دیگر، موجب می‌شود که هیچ‌گونه تخلّف و تخطّی‌ای انجام نگیرد. نکته دیگری که بر آن، برای همه نیروی انتظامی تأکید می‌کنم، این است که در درون نیرو به صحّت عمل و درستکاری و امانت، حداکثرِ اهمیت رابدهید. امروز، مردم شما را امین می‌شمارند. در دوران انقلاب، نیروهای انتظامی امین مردمند. باید به وظیفه این امانت، به‌طور کامل عمل کنید. کسانی که خدای نکرده در این کسوت مقدّس، به‌خلاف مقتضای امانت عمل می‌کنند، باید وجدانشان به شدّت سرافکنده باشد. در لباسی که مردم از آن تأمین امنیت خود را می‌جویند، اگر کسی زندگی مردم را ناامن کرد، اگر وجدان دارد، باید وجدانش به‌شدّت آزرده شود و اگر احساس آزردگی وجدان نمی‌کند، دستگاههایی که مسؤولند، باید با چنین موجودی برخورد کنند. برادران عزیز؛ عناصر نیروی انتظامی در سراسر کشور و ای جوانانی که امروز در بخشهای مختلف وارد این صحنه عظیم خدمتگزاری می‌شوید! ملت بزرگ ما، با فداکاریهایش، با اخلاصش، با گذشتش، با شجاعتش و با عزّت و غرورش که از اتّکا به کلمه توحید منشأ گرفته است، امروز یکی از ارزشمندترین ملتهای دنیاست. آبروی این ملت، درهمه ابعاد و نواحی، باید حفظ شود و خدمت به‌این ملت، باید افتخار شمرده شود. بسیار کسان هستند که سرانگشت دشمنند؛ اما نه در چهره یک برخورد نظامی، بلکه با برآشفتن محیط امن زندگی مردم، با شکستن حریم خلوت امن خانواده‌ها و با نفوذ کردن در حصار محکم عفّت عمومی این ملت. سرانگشت دشمن است که این‌گونه عمل می‌کند. هنر بزرگ شما این است که اینها را بشناسید. همه یکسان نیستند. آن‌که به خطا و بی‌آن‌که بخواهد ضربه‌ای وارد کند، عملی انجام می‌دهد، تفاوت دارد با کسی‌که از روی نقشه و به دنبال اراده دشمنانِ این ملت، حرکتی را انجام می‌دهد. نیروی انتظامی باید این دو را از هم باز بشناسد و به وظیفه خود عمل کند. خوشبختانه، امروز این نیرو وضعیت خوبی دارد. من البته در طول ده، دوازده سال گذشته - چه قبل از دوران ادغام و چه در دوران ادغام نیروهای انتظامی و تشکیل یک نیروی انتظامی واحد - غالباً از فرماندهان این نیرو یا اجزای آن، خرسند و خشنود بوده‌ام. غالباً کسانی بر بخشهای سابق نیروی انتظامی یا در مجموعه این نیرو فرماندهی می‌کردند که مؤمن و بااخلاص و علاقه‌مند و دلسوز بودند. اما وضعیت امروز، از گذشته هم بهتر است. فرمانده نیرو یکی از عناصری است که در صحنه‌های انقلاب و جنگ و میدانهای فداکاری و اخلاص، نشان داده است که شخصیت شایسته‌ای است و او باید نیروی انتظامی را در بهترین شکلی که شایسته یک ملت بزرگ و مؤمن و انقلابی است، ان‌شاءاللّه تا آن مرحله پیش ببرد. از همه برادران عزیز و مسؤولان این نیرو به‌خاطر تلاشهای باارزشی که در ماههای اخیر در برخورد با دشمنان امنیت این کشور در نزدیکی مرزها، یا در هر بخشی از بخشهای کشور انجام داده‌اند، تشکّر می‌کنم. امیدوارم خداوند به شما کمک کند و «روز نیروی انتظامی» که روز توجّه مردم به زحمات و تلاشهای شماست، مبارک باشد. ان‌شاءاللّه در انجام خدماتتان، مشمول لطف پروردگار و عنایت ولیّ‌عصر عجل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سخنرانی در میدان «لشکر ۲۱ حمزه»

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سخنرانی در میدان «لشکر ۲۱ حمزه» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای بنده مایه خرسندی است که

مجموعه شما عزیزان و جوانان برگزیده ملت ایران را که در کسوت مقدّس نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی ایران مشغول خدمت هستید، یکجا زیارت کنم. هم باید «لشکر ۲۱ حمزه آذربایجان» را مورد تفضّلات الهی و لطف پروردگار بدانیم و دعا کنیم که همواره همین طور باشد، که بحمداللّه با آزمایشهای بسیار دشوار دوران جنگ مواجه بوده است و امروز هم در محل استقرار جدید، ان‌شاءاللّه بر افتخارات گذشته خود بیفزاید، و هم برادران «لشکر عاشورا» را که در این میدان حضور دارند، و همچنین برادران «پایگاه دوم شکاری تبریز» و نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی ایران را. آنچه که امروز برای یکایک نیروهای مسلّح مایه امید و دلگرمی است، این است که همه این تلاش مبارک، در راه دفاع از یک حقیقت مظلوم و درعین‌حال درخشان به‌کار می‌رود. شما از استقلال ملتی دفاع می‌کنید که قابلیّت خود را برای استقلال، به ثبوت رسانده است. شما از مرزها و از عظمت کشوری دفاع می‌کنید که در طول تاریخ، هرگاه قدرتمندان فاسدی بر سرِ کار نبوده‌اند و فرصت یافته، توانسته است یک رسالت بزرگ انسانی را در دنیا ایفا کند. امروز نیروهای مسلّحْ سرافراز و سربلندند؛ چرا که در خدمت سیاستهای اسلامی هستند. روزی بر نیروهای مسلّح ما تحمیل می‌شد که در خدمت سیاستهای امریکا باشند. این، برای ملت، یک نوع ذلّت بود و برای نیروهای مسلّح، ذلّتِ مضاعف. لعنت خدا بر آنان که نیروهای مسلّح ما را مجبور می‌کردند که از کارشناسان امریکایی و مستشاران ارباب‌وش بیگانه، در داخل پادگانها و مراکز و ادارات نیروهای مسلّح اطاعت کنند! امروز در نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی، ایمان و لیاقت، دو معیار پیشروی و ارزش است، و از این جهت فرقی میان سازمانهای نیروهای مسلّح نیست. میدان باز است. هدف بسیار بالا و والا و بزرگ است. این، یک دفاع حقیقی از آرمانهای والای اسلامی و انسانی است. هرکس در این چنین صفی خدمت کند، به حق، مجاهد در راه خدا و راه انسانیت است. امروز قدرتهای نظامی را در خدمت زورگویی به کار می‌برند. اگر در سرتاسر دنیا نگاه کنید، این را به وضوح مشاهده خواهید کرد. زرّادخانه‌های تسلیحاتی کشورهای مختلف، در خدمت سرکوبِ احساسات ملتها و گروههای مسلمان یا دارای آرمانهای انسانی به کار می‌رود. امروز، روزی است که متأسفانه، برترین پیشرفتهای تکنولوژیک در زمینه‌های نظامی و خدمات جنبی آن - مثل اطّلاعات و غیره - در خدمت هدفهای فاسد و پلید استخدام می‌شود. ارتش رژیم صهیونیستی را نگاه کنید که به خانه‌های مردم مظلوم لبنان و به روستاها و کلبه‌ها و مسجدهای آنها حمله می‌کند! این در حالی است که خاک لبنان را غصب کرده‌اند و این غیر از مسأله فلسطین است. این غیر از غصب فلسطین است. آیا در عرف بشرِ امروز، اگر جوانانی برای بیرون راندن سربازان بیگانه از خاک خودشان حرکتی انجام دهند، این حرکت در خورِ شماتت است؟! اگر آن نیروی متجاوز شعار بدهد که من به هجومِ خودم علیه مردمی که این جوانان از میان آنها برخاسته‌اند ادامه می‌دهم، این شعار، شعارِ قابل قبولی است؟! ببینید که دنیایِ قدرتمندِ استکباریِ امروز که در مقابل روش وقیحانه صهیونیستها سکوت می‌کند، چقدر در جرایم و گناهان رژیم صهیونیستی شریک است! شبیه همین قضیه، امروز در اروپا - در بالکان - در جریان است. شبیه همین قضیه، امروز در مرزهای میان افغانستان و تاجیکستان و بسیار جاهای دیگر در جریان است. آیا در این برهوتِ حاکمیتِ ارزشهایِ طاغوتی و معیارهای غلط، اگر جوانانی مانند شما، در خدمت آرمانهای مقدّس الهی و انسانی، در دفاع از حقّ و حقیقت و در بزرگداشت آزادی و کرامت انسان، اسلحه به دست گیرند و آموزش نظامی ببینند، این برترین افتخار نیست؟ به‌خود ببالید ای ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی ایران! به‌خود ببالید ای جوانان فداکار! به خود ببالید ای آحادِ مردم که در کسوت مقدّس بسیج، با نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی، همکاری خالصانه و صادقانه خودتان را همیشه داشته‌اید و همواره گره‌گشا بوده‌اید! این، آن راه درست است. این، آن صراط مستقیم است. این راهِ خداست. اگر چه پوششهای تبلیغاتی امپراتوری تبلیغات استکباری کوشش می‌کنند نام و تلاش و راهِ مقدسِ ما را با توطئه سکوت و منزوی کردن بپوشانند؛ اما در دنیا با این نشانه‌ها که گفته شد، ما نام آوریم. ما ملت ایرانیم! ما مدافعان استقلال و آزادیِ مشروع خود و مدافعان ارزشهای اسلامی و حاکمیت قرآنیم، و این بزرگترین افتخار ماست. این لشکر، در محل استقرار جدید، با این فضای جدید - که فضایی کاملا شایسته

عظمت و اهمیت آن است - یک لشکرِ عملیاتیِ با افتخار است. این‌جا تبریز است! این‌جا آذربایجان است! این‌جا مرکز فداکاری است! این‌جا خانه «لشکر عاشورا»ست! بهترین نقطه استقرار برای یک لشکر با سوابق فعّالانه آن در میدان جنگ، مانند «لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا»، همین نقطه با عظمت و با افتخار است. پسوند «آذربایجان» برای نام لشکر ۲۱ حمزه، یک پسوند افتخار آمیز است. این را قدر بدانید! دو لشکر سپاهی و ارتشی، با هم حدّاکثرِ همکاری و محبّت را داشته باشید. آنچه می‌توانید نسبت به مردم فداکار این خطّه، با فروتنی برخورد کنید. خود را خدمتگزار آرمانهای عزیزی که آنها با همه وجود خود در راه آن فداکاری کرده‌اند بدانید و کمبودها و کسریها را با تلاش پیگیر خودتان سریعاً جبران کنید. من امیدوارم تجربه‌هایی که در این لشکر وجود داشته است و ذخیره ارزشمندی هم هست، به سرعت به کارش بیاید و بتواند خود را درست بسازد، کامل کند و در این محلِّ استقرارِ جدید، آماده دستور برای خدمات لازمی باشد که از آن در هنگام خود انتظار می‌رود. امیدوارم برادران عزیز ارتشی و سپاهی و نیروهای انتظامی که در این میدان نمونه‌هایی از آنها حضور دارند، در سطح استان، حدّاکثرِ همکاری و محبّت را با یکدیگر بکنند؛ آمادگیها را، آموزشها را، تعمیر و نگهداری را و کمک به یکدیگر را به معنای حقیقی کلمه رعایت کنند. امیدواریم که مشمول لطف و رحمت ولیّ عصر ارواحنافداه باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه‌ای در پایان سفر به تبریز

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه‌ای در پایان سفر به تبریز سفر حضرت‌عالی نقطه عطفی در تاریخ این خطّه از سرزمین اسلامی ما خواهد بود. متشکّر خواهیم شد برای ما بفرمایید که در این سفر وضعیت استان را چگونه مشاهده فرمودید؟ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. این سفر برای من یکی از شیرین‌ترین و به‌یادماندنی‌ترین سفرهاست. به خاطر این‌که مردم تبریز و بعضی جاهای دیگری که رفتیم، چنان محبّت و اخلاص و شور و هیجان انقلابی از خود نشان دادند که برای همه افراد که شاهد و ناظر، شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز بود. من به نقاط مختلفی از کشور سفر کرده‌ام و سفر می‌کنم. در همه جا هم با محبّت و استقبال گرم و پرشور مردم روبه‌رو هستم. لکن آنچه که در تبریز مشاهده کردیم، با بقیه مناطق، متفاوت بود. برخورد بسیار محبّت‌آمیز و پرشور و مخلصانه مردم که ناشی از علاقه آنان به انقلاب و اسلام و نظام جمهوری اسلامی است، برای ما شگفت‌آور و فوق‌العاده بود. مردم، از مرد و زن و پیر و جوان، در این چند روز ما را مشمول محبّتهای صادقانه و صمیمانه خودشان کردند. البته جاهای دیگر هم که رفتیم همین‌طور بود. من نسبت به مردم تبریز و آذربایجان، علاقه دیرینه‌ای دارم و آنچه که مشاهده کردم، تا حدود زیادی مسبوق به سابقه بود. از اوّلِ انقلاب تاکنون، هر وقت با مردم تبریز مواجه شدیم - هم من و هم هر یک از عناصر انقلاب - در آنها روحیه‌ای بسیار مؤمنانه و پرشور، همراه با اظهار عمل و فکر در جهت انقلاب مشاهده کردیم. مردم تبریز، مردم بسیار خوبی هستند؛ بخصوص که ایمان و غیرت مذهبی آنها، خیلی بالاست. محبّت آنها، خونگرمی شان و علاقه‌شان به مسؤولین، خیلی بالاست. خدمتگزارانِ خودشان را تشویق می‌کنند، آنها را دوست می‌دارند و نسبت به آنها ابراز وفاداری می‌کنند. مردم تبریز و آذربایجان، مردم بسیار وفاداری هستند. البته سفر ما به تبریز، هم برای این بود که با مردم منطقه و استان از نزدیک دیدار کنیم و هم برای این‌که به بعضی از مسائل استان رسیدگی شود و برای برخی از مشکلات که جز با رسیدگی ویژه و مستقیم قابل حل نیست، بلکه ان‌شاءاللَّه بتوانیم راه‌حلی پیدا کنیم. بحمداللَّه دوستانی که با ما در این سفر همراهند، زحمات زیادی کشیدند و توانستند یک مجموعه کار باارزش و خدمات زیادی برای مجموع استان، تدارک ببینند. دوستان ما جناب آقای میرزاده و جناب آقای بشارتی از هیأت دولت، با من در این سفر همراهند. برادران دفتر خودمان هم در همکاری و مطالعه و همفکری دائم بودند و همه با هم توانستند پروژه‌های زیاد و کارها و خدمات بسیاری را برای استان تدارک ببینند. البته کارهایی که برای این استان و هر استان دیگری انجام می‌گیرد، دو نوع است. بعضی از آنها کارهایی است که در برنامه هست و رویش مطالعه انجام گرفته و باید در وقت معیّنی انجام گیرد. مثلاً

بودجه معیّنی برای آنها گذاشته می‌شود و به‌طور طبیعی، انجام‌پذیر است. اما کارهایی که در این‌جا قرار است انجام گیرد، از این قبیل نیست. بعضی از کارها، به‌هرحال، انجام شدنی است. چه ما بیاییم و چه نیاییم، آن کارها انجام می‌گیرد. اما بعضی از کارهای دیگر هست که خارج از برنامه قرار دارد. مثلاً ـ فرض بفرمایید از دفتر مناطق محروم، بودجه‌ای را برای استان آذربایجان شرقی گذاشتند که کارهایی را انجام می‌دهد و خدمات زیادی به این استان می‌رساند. لکن در این سفر، با توجه به نیازهایی که در استان هست، قرار است یک فصل مفصّل و بخش بزرگی از خدمات، علاوه بر آنچه که تصویب شده و قبلاً قرارش گذاشته شده است، در این‌جا انجام گیرد. در این سفرها، همّت ما این نیست کارهایی را که دولت تصویب کرده و بنای انجام آنها را دارد، تسریع کنیم که انجام گیرد. آنها را خودِ دولت، با تدبیر و علاقه‌مندی و پیگیری تمام، انجام می‌دهد و احتیاجی به این نیست که ما دنبال کنیم. لکن وقتی ما به این‌جا می‌آییم و به شهرستانها می‌رویم و در مناطق محروم حضور پیدا می‌کنیم، مطالبی مطرح می‌شود؛ استانداران، فرمانداران، مسؤولین محل، مسؤولین دفتر رئیس جمهور در تهران که مخصوص همین کارهای مناطق محرومند، فهرستهایی در اختیار ما می‌گذارند که می‌فهمیم سلسله کارهای دیگری هم هست که کمبودهایی دارند و برنامه دولت متوجّه حل آنها نمی‌شود. ما می‌گوییم آنها را از محل بودجه‌هایی که برای این کار گذاشته می‌شود، تأمین کنند. خوشبختانه در این سفر هم، از این قبیل بودجه‌ها در نظر گرفته شد. هم برای مناطق محروم استان - مثل منطقه هشترود و اهر و کلیبر و بعضی جاهای دیگر - و هم برای خودِ تبریز، طرحهایی را فراهم کردند. به روستاهای زیادی، ان‌شاءاللَّه آب لوله کشی داده خواهد شد. فضاهای آموزشی زیادی ساخته خواهد شد. جاده‌های زیادی اسفالت خواهد شد یا به وجود خواهد آمد. ورزشگاههای زیادی ساخته خواهد شد و کارهای فراوانِ آموزشی، ان‌شاءاللَّه صورت خواهد گرفت. اینها همه محصول این همکاری و همفکری برادران ماست که نشستند و با هم همکاری کردند. آقای استاندارِ این‌جا هم که بحمداللَّه استاندار فعّالی هستند، همکاری و کمک زیادی کرده‌اند و طرحها آماده شده است. آن‌طور که امروز صبح آقایان به من اطّلاع دادند، بعضی از این طرحها همین امسال تمام خواهد شد. یعنی شروع می‌شود و تمام می‌شود. بعضی هم هست که کارِ این مدّت نیست و طولانی‌تر خواهد بود. یعنی از حالا شروع می‌شود و ممکن است مثلاً بعد از یک‌سال یا بیشتر، تمام شود. امیدواریم خداوند به آقایان کمک کند تا بتوانند این طرحها را هر چه زودتر انجام دهند. حقیقتاً مردم مؤمن و لایق این استان، سزاوار این هستند که به آنها خدمت شود و برایشان کار صورت گیرد. این، افتخاری است برای هر مسؤول، که برای چنین مردمی کار کند. ان‌شاءاللَّه بتوانند از برکات این کارها، بهره‌مند شوند. با توجه به تحولات اخیر، جناب‌عالی به عنوان ولیّ‌امرمسلمین جهان، وظیفه مسلمانان را در این برهه چگونه مشخّص می‌فرمایید؟ مسلمانان - آن‌چنان که ما همیشه گفته‌ایم و امروز هم همان را می‌گوییم - باید به نیروی ذاتی خودشان ایمان پیدا کنند. به ملتهای مسلمان دیگر اطمینان کنند. به احکام اسلامی و ارزشهای اسلامی اهمیت دهند. اتّحاد کلمه پیدا کنند و از های و هوی استکبار هم نترسند. این در درجه اوّل است. این مطلبی است که اخیراً گفتم. یعنی نباید از امریکا، استکبار و دشمن بترسند. از دشمن نترسند. اگر نترسیدند، خیلی از کارها را خواهند توانست انجام دهند و امیدواریم ان‌شاءاللَّه مسلمانان این توفیق را پیدا کنند که این وظیفه بزرگ را انجام دهند. حضرت آیت‌اللَّه خامنه‌ای! در طول سفر پربرکتتان به خطّه آذربایجان، ساعاتی را نیز در «لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا»ی آذربایجان تشریف داشتید و باعث ارتقای توان روحی و رزمی سربازان مملکت امام زمان (عج) شدید. استدعا می‌کنم بفرمایید آمادگی ارتش جمهوری اسلامی ایران را برای اجرای مأموریتهای محوّله، چگونه ارزیابی می‌فرمایید؛ همچنین رهنمودی نیز برای فرزندان ارتشی‌تان داشته باشید. نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، امروز از چند سال پیش کارآمدتر و آماده‌تر است. این، برداشت ماست. البته در طول چهارده سال گذشته - یا بگوییم دوازده، سیزده سال گذشته - ارتش به‌طور مرتّب از لحاظ آمادگی روحی و سازماندهی و تجهیزاتی که برای یک ارتش لازم است خودش را به آنها مجهّز کند، پیشرفت داشته است. امروز هم بحمداللَّه، ارتش جمهوری اسلامی - از جمله نیروی زمینی - در حال پیشرفت است. با این که چندان تجهیزات جدیدی نخریدیم و بر آنچه که

در گذشته داشتیم اضافه نکردیم، لکن بحمداللَّه ارتشیها توانستند همان تجهیزاتی را که دارند خوب نگهدارند، بازسازی کنند، احیا کنند و عملیاتی کنند. لذاست که وضع نیروی زمینی، خوب است. در مورد «لشکر ۲۱ حمزه» و کسانی که در آن لشکر مشغول خدمت به نظام جمهوری اسلامی هستند، باید بگویم: این لشکر، از اوّل جنگ، جزو لشکرهای خوب ما بود. من در جبهه، این لشکر را دیدم. در جبهه دزفول و کنار پلِ نادری، همین لشکر بود که به غرب پلِ نادری رفت و بتدریج، آن سرپل را توسعه داد. بنده در آن حال، از این لشکر بازدید کردم. هم سرپلشان را دیده بودم و هم مدتی را در خود لشکر گذرانده بودم و می‌دانم که لشکر فعّال و کارآمدی است و خدماتی هم داشته است. الان هم فرصت خوبی است برای این لشکر که بتواند خودش را آماده کند. من دیروز به ارتشیها گفتم و حالا هم به این وسیله می‌گویم که هر یک از آحاد پرسنل این لشکر و سایر لشکرهای نیروی زمینی، باید به فکر این باشند که نیروی نظامی جمهوری اسلامی ایران، متناسب با مردم جمهوری اسلامی ایران باشد. شما ببینید مردم ما چه مردم برجسته‌ای هستند! ارتش ما هم به همان نسبت و اندازه، باید نسبت به بقیه ارتشها، برجستگی روحی و معنوی و کارایی داشته باشد. ان‌شاءاللَّه همه موفّق باشند.

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای هاشمی سال ۷۲

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای هاشمی سال ۷۲ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز، ان‌شاءاللَّه برای ملت ایران روز مبارکی است؛ شروع یک دوره دیگر از مسؤولیت و مدیریت رئیس جمهور عزیز و کارآمد و گرامی‌مان که حقیقتاً با توجّه به اوضاع و احوال جهانی و مطامع دشمنان و تلاشی که دشمن در این برهه مبذول کرد، یک نعمت بزرگ الهی است. البته بنده باید قبلاً از مردم عزیزمان تشکّر کنم. آنها بودند که با هوشیاری و احساس مسؤولیتشان به صحنه آمدند، انتخابات را رونق بخشیدند و این انتخاب درست و صائب را انجام دادند. تکیه ما بر عنصر اجرایی و این شکرگزاری‌ای که به خاطر این انتخاب عمومی و این مسؤولیتی که جناب آقای «هاشمی رفسنجانی» بحمداللَّه برعهده گرفتند، به درگاه خدای متعال می‌کنیم، به خاطر اهمیت دست اجرا در سرنوشت کشور است. مجری، حداقل نیمی از مسأله اساسیِ اداره کشور است. اگر یک نیم را سیاستها و برنامه‌ها و قوانین و پیگیریها بدانیم، حداقل یک نیم دیگر از مسأله اداره کشور، مربوط به آن مدیری می‌شود که اداره امور را برعهده دارد. اگر مسؤول هر بخش، در هر اندازه و هر شعاعی، دارای ویژگیهای لازم برای اداره آن امر و آن بخش باشد، انسان می‌تواند مطمئن باشد که کارها به سمت صلاح پیش خواهد رفت. به اعتقاد بنده، سه بخش عمده در مسؤول وجود دارد؛ سه آمادگی و احساس مسؤولیت: اوّل این‌که، برای نفسِ کار و عمل آماده باشد. تنبلی و بی‌حالی و سهل‌انگاری و کار را به دست حوادث و قضا و قدر سپردن، اوّلین بلایی است که ممکن است یک مدیر را از صلاحیت کافی و لازم ساقط کند. جدّی بودن در کار، آرام نداشتن برای کار، احساس مسؤولیت برای اصل اقدام و کار و وظیفه‌ای که بر عهده گرفته، بسیار مهم است. به همین جهت هم هست که اگر کسی واقعاً در بخشی از بخشهای کشور احساس می‌کند که کفایت لازم برای این کار را ندارد، معلوم نیست که پذیرش آن کار، مشروع باشد. چون قبول این کار، به معنای این است که تعهّد کند و بپذیرد که این کار را به انجام برساند. این، بدون کفایت و لیاقت، امکانپذیر نیست. این، آن نکته اوّل در باب مدیر و مسؤول است. دوم، مسأله آمادگی و استعداد و تعهّد برای انجام کار است؛ به همان نحوی که سیاستهای کلّی و برنامه‌های اساسی کشور آن را اقتضا می‌کند. اگر کشور، سیاست مشخّصی را در مقوله‌ای پذیرفته است، کسی که اجرای بخشی از بخشهای کشور را می‌پذیرد، باید آن را در همان جهت کار و به همان سمت و با همان هدف پیش ببرد و هدایت کند؛ ولو خود او، آن سیاست را به طور کامل تثبیت نکرده باشد. اگر چه، در صورتی که مجریِ آن سیاست را قبول نداشته باشد، معلوم نیست چقدر بتواند این کار را به درستی انجام دهد. ولی به هر حال، آن‌که لازم و اساسی است، این است که مدیر، مسؤول یا وزیری که این مسؤولیت را برعهده گرفته، کار را در جهت آن سیاستهای پذیرفته شده که سیاستگذاران در هر بخش انجام داده‌اند، پیش ببرد. این

هم آن نکته یـا رکن دوم از ارکـان یک مـدیریّت سالم. رکن سوم، حفظ طهارت و تقواست. حفظ پاکیزگی در عمل است. اجتناب از هرگونه - خـدای نـاکرده - اختلاـط بـا اهـداف غیر مشـروع یا اهـداف غیر مقبول و غیراخلاقی است. این، شأن سوم است. مـدیر خوب، مـدیری است که هر کاری را به عهـده می‌گیرد، با رعایت اصول اخلاقی صـحیح، انجام دهد. در نظام اسـلامی، چیزی که به شـدّت بـا آن مقـابله می‌شود، رسوخ فسـاد است. در نظـام اسـلامی، بـا اعتقاد بـد و نادرست، این‌طور مقابله نمی‌شود که با عمل غیر صحیـح و عمـل غیراخلاـقی و خـدای نـاکرده رسـوخ فسـاد مبـارزه می‌شود. چیزی که امروز، در دوران بازسـازی، مسؤولین کشور، همکاران دولت، مدیران درجه دو و سه در دسـتگاههای دولتی، تا پایین‌ترین رده‌ها، باید با دقّت مراقب باشـند، این است که در این دوران بداننـد خطر رسوخ و نفوذ فساد، جدّی و فلج کننده است. واقعاً فلج کننده است! در این کار، فساد که نمی‌گوید «من فسادم»! فرد مفسدی که دیگران را به وادی فساد می‌کشاند - فساد مالی، فساد کاری، قرارهای نامشروع و ناموجّه در زمینه‌های مسائل کاری - کسـی که انسان را تشویق می‌کند و می‌لغزاند به این سـمت، از اول نمی‌گوید «من آمدم که شـما را فاسد کنم.» اوّل با یک عنوان موجّه؛ با یک چیز کوچک وارد میدان می‌شود. انسان است و آسیب‌پذیریِ شدید. انسان، به شدت آسیب‌پذیر است. لذا، خیلی باید مراقب بود. تکیه ما بر مسأله اجرا و این‌که ما این‌قـدر از پروردگار عالم شـکرگزاری می‌کنیم، برای این است که بحمداللَّه، مدیریّت کشور، در دست یـک شخصیت موجّه و آزموده و شـناخته شـده قرار گرفته که بنـده از سـال ۳۶ تـا به حـال، یعنی قریب چهل سال است، ایشـان را از نزدیـک می‌شـناسم و در میـدانهای مختلف، بـا هم و در کنـار هم بوده‌ایم؛ بـا هم کار و با هم فکر کرده‌ایم. یک آزمـایش چهـل سـاله، برای ایجاد اعتماد در انسان، کافی است. من در همه این مـدّت، ایشان را در راه خـدا، در راه حقیقت، در راه اعلاـی کلمـه دیـن و پیشبـرد اهـداف اسـلامی مشاهـده کردم و هرگز ایشـان را از این راه، جـدا و منحرف ندیـدم. این‌که مـا اظهـار خوشـحالی می‌کنیم، برای این است که یک مدیر می‌تواند این نقش را داشـته باشد. همکاران، هر کدام در هر جا که هسـتند، همین خصوصـیت را دارنـد. البته من به شـما عرض کنم: بـا تجربه‌ای که در کـار اجرایی در طول چنـدین سال پیـدا کرده‌ام، به این نـتیجه رسـیده‌ام که اگر یک مـدیر بخواهـد حیطه کار خود را سـلامت نگه بـدارد، باید تا پایین‌ترین رده‌ای را که در انجام کار تأثیر دارد، مراقبت کنـد. نمی‌شود بگوییم: «ما حالا یک وزیر خوب را اینجا گـذاشتیم؛ همه چیز تمام شـد.» نه! آن وزیر هم باید معاونین خوبی بگذارد؛ مدیران خوبی را باید بگمارد؛ مسؤولین بخشهای خوبی را باید بگمارد. البته، کار هر چه سنگینتر است، معیارها بالاتر است. توقّعی که در مسؤول بالا هست، از مسؤول درجه دو نیست. اما صـلاح و امنیت و شـناختن کار و علاقه به انجام کار و رعایت تقوا و طهارت در همه رده‌ها، لازم است. بنده بارها به مسؤولین مختلف کشور، در جاهای مختلف، عرض کرده‌ام: مردم فلان شـهر یا فلان روسـتای دورافتـاده کشور، نظام را در چهره همان بخشـدار یا رئیس پاسـگاه نیروی انتظامی یا آن مسؤول مربوطه مشاهـده می‌کننـد. برای آنان، رئیس جمهور و وزیر و رئیس و معاون و همه، همین است که با او مواجه است. اگر او سالم باشد، امین باشد، مردمدار و دلسوز باشـد، نشانِ این است که کلّ تشـکیلات دولت این‌گونه است. و اگر خـدای ناکرده، قـدم را کج بردارد، او مقایسه می‌کند و نمی‌شود جلو مقایسه‌اش را گرفت. غرض؛ من در شـروع کارِ این دولت جدید - که ان‌شاءاللَّه دولت مبارک جمهوری اسلامی برای ملت ایران و کشور عزیز ما دارای برکات فراوان باشد - این توصـیه را مؤکّد می‌کنم که گزینش همکاران مهم است. البته در سـطح وزرا، رعایت و دقّت زیادی می‌شود. هم رئیس جمهور محترم، هم مجلس محترم، جوانب کار را خیلی می‌سنجند و رعایت می‌کنند. اما به این‌جا، اکتفا نشود. من به وزرای عزیز که بخشهای مختلف را برعهده دارند یا خواهند داشت، عرض می‌کنم: یکایک معاونین را، یکایک مدیران را، یکایک مسؤولین سراسـر کشور را، در بخش خودتان، با معیارهای الهی انتخاب کنید: کاردان، لایق، متدیّن، پـاک و آراسـته به خصوصـیاتی که برای یک مـدیر لازم است. مسأله دوم هم مسأله سیاسـتها و برنامه‌هاست. من فقط یک جمله در باب سیاسـتهای اقتصادی عرض کنـم - که بحمـداللَّه، دولت عزیزمان برنامه اوّل را به اواخرش رساند و به زودی برنامه دوم را بعد از یک‌سـال یـا کمتر، شـروع خواهـد کرد - اسـاس در نظام اسـلامی، عبارت است از رفاه عمومی و عـدالت اجتماعی. فرق عمـده ما با

نظامهای سرمایه‌داری همین است. در نظامهای سرمایه‌داری، اساس، رشد اقتصادی و شکوفایی اقتصادی و ازدیاد و تولید ثروت است. هر که بیشتر و بهتر تولید ثروت کند، او مقدّم است. آن‌جا مسأله این نیست که تبعیض یا فاصله پیش آید. فاصله در درآمدها و نداشتن رفاهِ جمع کثیری از مردم، نگرانی نظام سرمایه‌داری نیست. در نظام سرمایه‌داری، حتی تدابیری که ثروت را تقسیم کند، از نظر نظام سرمایه‌داری، تدابیر منفی و مردودی است. نظام سرمایه‌داری می‌گوید: «معنی ندارد که ما بگوییم ثروت جمع کنید تا آن را از شما بگیریم تقسیم کنیم! این معنی ندارد. این‌که شکوفایی نخواهد شد!» نظام اسلامی این‌گونه نیست. نظام اسلامی معتقد به یک جامعه ثروتمند است، نه یک جامعه فقیر و عقب‌مانده. معتقد به رشد اقتصادی است؛ ولی رشد اقتصادی برای عدالت اجتماعی و برای رفاه عمومی، مسأله اوّل نیست. آنچه در درجه اوّل است، این است که فقیر در جامعه نباشد؛ محروم نباشد؛ تبعیض در استفاده از امکانات عمومی نباشد. هر کس برای خودش امکاناتی فراهم کرد، متعلّق به خود اوست. اما آنچه که عمومی است – مثل فرصتها و امکانات – متعلّق به همه کشور است و باید در اینها تبعیضی وجود نداشته باشد. معنی ندارد که یک نفر پای خود را بگذارد روی دوش مأمورین دولتی و با ترفند و خدای ناکرده با اِعمال روشهای غلط، امتیاز بگیرد، رشدی افسانه‌ای بکند و بعد بگوید: «آقا، من ثروت را خودم به دست آورده‌ام.» در نظام اسلامی، چنین چیزی را نداریم. ثروتی که بر پایه صحیحی نیست، از اصل نامشروع است. ما با نظام سوسیالیستی هم، به همین اندازه فاصله داریم. نظام سوسیالیستی، فرصت را از مردم می‌گیرد؛ ابتکار و میدان را می‌گیرد؛ کار و تولید و ثروت و ابزار تولید و منابع عمده سرمایه و تولید را در دولت متمرکز، و به آن متعلّق می‌کند. این، غلط اندر غلط است. در اسلام، چنین چیزی نداریم. نه آن را داریم، نه این را. هم آن غلط است، هم این. نظام اقتصاد اسلامی، درست است. این‌طور نیست که نظام اقتصادی اسلامی، عبارت باشد از هر چه که در هر دوره‌ای مصلحت باشد. نخیر! نظر شریف امام رضوان‌اللّه‌علیه هم این نبود. من خودم یک وقت از ایشان پرسیدم. اسلام یک روش خاص خود دارد. مسلکی در مسائل اقتصادی جامعه اسلامی دارد و آن سلک را طی می‌کند. اساس سیاست کلّی اقتصادی کشور، عبارت است از رفاه عمومی و عدالت اجتماعی. البته ممکن است یک نفر با تلاش و استعدادِ بیشتر، بهره بیشتری برای خودش فراهم کند. این مانعی ندارد. اما در جامعه فقر نباید باشد. هدف برنامه‌ریزان باید این باشد. سازمان برنامه و برنامه‌ریزان کشور، با این سیاست کلّی و بر این اساس باید برنامه‌ریزی کنند. در زمینه‌های فرهنگی هم عرض کنم: این دیگر مخصوص ما نیست. همه ملتهای زنده دنیا، بر این متّفقند که اگر ملتی اجازه داد فرهنگ ملی‌اش پایمال تهاجم فرهنگهای بیگانه شود، آن ملت از دست رفته است. ملت غالب، ملتی است که فرهنگش غالب است. غلبه فرهنگی است که می‌تواند غلبه اقتصادی و سیاسی و امنیتی و نظامی و همه چیز را هم با خود به دنبال بیاورد. کشورهای مقتدر دنیا تلاش می‌کنند که زبان خودشان را در دنیا رایج کنند؛ چون زبان، بزرگترین رقم یک ملت و کانال عمده انتقال فرهنگ اوست، که لباس، آداب، دین، عقاید و باورهای اجتماعی‌اش را منتقل کند. امروز قدرتهای جهانی، حتّی با زور نظامی، می‌خواهند فرهنگ خودشان را منعکس و منتقل کنند. امریکاییها به شیوه‌ای که در مورد دولت و حکومت و نظام اجتماعی و اقتصادی قائلند، به این‌جا و آن جای دنیا لشکرکشی می‌کنند. یعنی این طغیان نفوذ نامشروعِ فرهنگ بیگانه، به این‌جاها هم می‌رسد؛ البته تحت نامهای موجّه مثل «حقوق بشر». کسی نیست به امریکاییها بگوید که «کجای دنیا با سیاهان آن طور عمل می‌کنند که شما می‌کنید؟ کجای دنیا چند صد نفر آدم را از مرد و زن و کودک، در یک ساختمان، زنده زنده می‌سوزانند و آتش می‌زنند؟ هرجا این‌طور بود، آن وقت اعتراض کنید که «حقوق بشر، نقض شده است.» در امریکا، این کار شد. ما در جای دیگر، این‌گونه کارها را سراغ نداریم. صهیونیستها هم که خشن‌ترین مردم دنیا هستند، با حمایت امریکاییها این حرکت را می‌کنند. در باب فرهنگ، سیاست کلّی کشور باید عبارت باشد از حفظ و پرداخت و وابستگی شدید و کامل به فرهنگ ملی. البته جزو مهمترین ارکان فرهنگ ملی، اسلام است. ما مردم ایران مفتخریم که از ۱۳۵۰ سال قبل، فرهنگ، زبان، آداب، عادات، لباس و همه چیزمان با اسلام آمیخته شده است. شاید هیچ ملت دیگری این‌گونه با اسلام آمیخته نشد که ما شدیم. اسلام و آداب و فرهنگ اسلامی، جزو

فرهنگ ملی ماست. «ملی» در این‌جا، مقابل «اسلامی» نیست؛ عین همان اسلامی است. «فرهنگ ملی» یعنی «فرهنگ خودی». فرهنگ خودی، باید حفظ شود. البته فرهنگ خودی از فرهنگهای دیگر هم وام می‌گیرد؛ حرفی نداریم. «اطلبوا العلم ولو بالصّین.» این هم فرهنگ است. این‌که باید رفت از هر جای دنیا چیز خوب را آورد، این هم جزو فرهنگ ماست. این را هم باید حفظ کنیم. اما آنچه را که برای بدنمان لازم است، بجَویم و فرو دهیم. نه این‌که ما آن‌جا بیفتیم، یکی دیگر بیاید، هر چه که خودش مصلحت می‌داند به بدن ما تزریق کند؛ مثل مرده؛ مثل آدم بی‌هوش! این اقتصاد، این فرهنگ و سیاست استقلال که پایه و مبنای سیاست نظام جمهوری اسلامی است، شعار اصلی ماست. استقلال کامل، در همه جهت، یعنی زور و زورگویی را از هیچ کس قبول نکردن؛ مسائل جهانی را طبق معیارهای خود حل کردن و راهِ آن را پیمودن. مسأله فلسطین را ما با معیارهای خودمان حل و بر اساس آن قضاوت می‌کنیم و نسبت به آن اقدام می‌نماییم و تابع هیچ قدرتی در دنیا نمی‌شویم. در مورد مسأله «بالکان»، همین‌طور عمل می‌کنیم. در مسأله «افغانستان» در طول هشت سال جنگ، با همه آن عسرتها و سختیهایی که آن همه مسأله برای ما داشت، ایستادیم و همان‌گونه که مبنا و روش و دید اسلامی ما بود، نسبت به این مسأله، حرکت کردیم. وقتی که این سیاستها مورد نظر باشد و آن مدیریّت وجود داشته باشد، کشور خوب اداره می‌شود. اما شرط اوّل آن، وجود ملت بی‌همتایی است که مسؤولین کشور می‌توانند به طور کامل به او اعتماد کنند. این ملت بزرگ، ملت خوبی است. امام عظیم‌الشّأن، این ملت را خوب شناخته بود و من هیچ کس را مثل آن بزرگوار ندیدم که با خصوصیات این ملت، این‌گونه آشنا باشد و به او این‌طور ایمان داشته باشد. همین‌طور که در قرآن راجع به پیغمبر علیه‌وعلی‌آله‌السّلام هست که فرمود: «یؤمن باللَّه و یؤمن باللمؤمنین»، امام به این ملت ایمان داشت. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه، شامل حال دولت عزیز ما و رئیس جمهور عزیزمان و مسؤولین زحمتکش گرامی‌مان و ملت عظیم‌الشّأن و بزرگوارمان باشد. ان‌شاءاللَّه، این ملت به همان جایی برسد که شایسته او و وعده الهی در حقّ اوست. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره دوم ریاست جمهوری آقای «هاشمی‌رفسنجانی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره دوم ریاست جمهوری آقای «هاشمی‌رفسنجانی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً لازم است به برادران عزیزمان، به خاطر شروع این مسؤولیت جدید و بسیار مهم، تبریک عرض کنم. اگر چه وقتی انسان این چهره‌های نورانیِ وزرایِ جمهوری اسلامی را مشاهده می‌کند و نگاهی به طهارت و تقوا و خداترسی و دین باوری آنها می‌اندازد، احساس می‌کند که این تبریک را باید به مردم گفت که بحمداللَّه مسؤولینی معتقد، متدیّن، علاقه‌مند به‌کار و عاشق به خدمت دارند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این دولت، مصداقی باشد برای همان دولت کریمه‌ای که در دعای «افتتاح» می‌خوانیم و از خدای متعال آن را درخواست می‌کنیم. لازم است که تجلیل شایسته خودمان را نسبت به شهدای گرانقدر دولت جمهوری اسلامی، شهید «رجایی» و شهید «باهنر»، همین‌جا عرض کنیم. همین‌طور بقیه شهدای عزیزی که در طول این چهارده، پانزده سال، با قبول مسؤولیتهای بزرگ، خودشان را در معرض خطرات عظیمی قرار دادند و به شرف شهادت هم نائل آمدند. خداوند درجات آنها را عالی و آنها را با اولیایشان محشور کند. البته، سپاس بزرگتر و تجلیل بیشتر، از روح مطهّر امام بزرگوارمان است که این راه را ایشان باز کرد و همّتِ بزرگِ آن مرد بود که به همه این فرصت را بخشید که هر کس بتواند به قدر توانایی و شوق و علاقه خودش به مردم، در جمهوری اسلامی خدمت کند. بعضی از وزرایی که در دوره قبل بودند و ما در سالهای دیگر، در هفته دولت آنها را زیارت می‌کردیم، در جمع شما نیستند و در این کابینه حضور ندارند. بنده تکلیف خودم می‌دانم که از زحمات آن آقایان و برادران عزیز هم تشکّر کنم که حقّاً و انصافاً، هر کدام از آنها به سهم خودشان، در صحنه‌ای که مسؤولیتشان بود، تلاشهای فراوان و کارهای زیادی کردند. خداوند از آنها قبول کند. آنچه برای بنده و شما آقایان که این توفیق را پیدا کرده‌ایم تا

بتوانیم به مردم خدمت کنیم، همیشه باید مطرح باشد، همین موضوع خدمت است. فرق جمهوری اسلامی با دیگر دستگاههایی که مادّی هستند و عمدتاً در زمینه مسائل انسانی، مبتنی بر یک فکر الهی نیستند، در همین یک نکته است که در جمهوری اسلامی، وزیر و مسؤول و رئیس جمهور و مدیر - در هر سطحی که هست - نیّت اصلی‌اش این است که به مردم خدمت کند و به اشاعه فکر الهی و آن حیات طیّبه و شایسته‌ای که خدای متعال برای انسانها مقرّر فرموده است، کمک کند. اصلْ این است. برخوردهای شخصی، هدف نیست. مدیر، برای خودش کار نمی‌کند. واقعاً در بین مدیران ما، هستند کسانی که اگر انسان در طول فعالیتهای روزانه اینها نگاه کند، می‌بیند در دوره سال، شاید یک‌بار، دوبار هم اینها برای خودشان کاری نمی‌کنند. یعنی فرصت نمی‌کنند که به خودشان برسند و مسائل شخصی خودشان را دنبال کنند. غالباً اینها مسائل شخصی‌شان هم خیلی می‌ماند. وقتشان، فکرشان، همّتشان صرف خدمات به مردم است. این، آن خواسته اصلی است و شما آقایان، این نکته را باید یک لحظه از نظر دور ندارید که هدف، خدمت کردن است. البته «خدمت»، تعابیر مختلفی دارد. هر کس ممکن است چیزی را خدمت بداند. ما دیدگاهی داریم، فکری داریم، مکتبی داریم، که اساس این نظام، بر آن بنا شده است و آن، مکتب اسلام است. آن تفکّر الهی است. تفکّر توحیدی است. همان فکری است که این توده‌های عظیم ملت، به خاطر آن حاضر شدند جوانانشان را در راه خدا بدهند و از همه چیز خودشان بگذرند و پشت سرشان را نگاه نکنند. خدمت، یعنی آن‌که در این‌راه حرکت کنیم، که این راه، خودش متضمّن خدمت به مردم است. این، آن مسأله اصلی است که ما در هر لحظه باید به یادش باشیم. البته شما معتقد به این معنا هستید؛ عامل به این معنا هستید؛ سالک این راه هستید. منتها انسان فراموشکار است. این‌که ما عرض می‌کنیم، برای خاطر این است که انسان به «تذکّر» و توجه دائم احتیاج دارد. البته، همه محتاجند. ما بزرگانی از اهل سلوک و اهل اخلاق - سلوک اخلاقی - را می‌شناسیم که به کسانی می‌گفتند: «بنشین مرا نصیحت کن!» برای خاطر این‌که انسان به نصیحت احتیاج دارد؛ به تذکّر احتیاج دارد. شما دائم باید خودتان را متذکّر نگه‌دارید. ترتیبی بدهید که متذکّر بمانید. به روایات اخلاقی مراجعه کنید. به کتب اخلاقی مراجعه کنید. آنچه را که در فضیلت خدمت به مردم است و آن‌چیزی که فلسفه حکومت را در اسلام مشخّص می‌کند، بخوانید. حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش این است که انسان حقّی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، در آن صحبتی که معروف است(۱) و همه شنیده‌اید، فرمودند این حکومت به قدر این کفش - یا بند این کفش - برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «الّا ان اقیم حقا.» مگر این‌که حقّی را اقامه کنم. در این راه انسان هر چه بکِشد و هر چه زحمت تحمّل کند و هر چه اضافه کار کند و هر چه شب بی‌خوابی بکشد و هر چه از آن امکاناتی که به‌طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند، حقّش است، جا دارد و انسان در این صورت، ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام نقل شده است که در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: حاضرم - مضمون این است - در راه این‌که اقامه حقّی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به هر حال، این آن چیزی است که مبنای کار ماست و باید به آن توجّه داشته باشید. البته وقتی که در این زمینه‌ها با دوستان و برادران مسؤول و مدیران کشور صحبت می‌کنم، با توجّه به این‌که اغلب شما را از نزدیک می‌شناسم - حالا شاید معدودی باشند که از نزدیک با آنها ارتباط کاری نداشته‌ام، ولی با اغلب شما در طول این سالهای متمادی، از نزدیک همکاری و آشنایی داشته‌ام - می‌دانم تفکّر و کارتان چگونه است و به حسنات شما، بیش از سایر مردم آشنایم. لذا عمده تأکید من بر گزینش همکاران است. من این را مکرّر عرض کرده‌ام، باز هم عرض می‌کنم. به این نکته باید توجّه کنید: گاهی می‌شود که یک مدیر، در مجموعه کاری خود، طبعاً به افرادی تکیه می‌کند و همه کارها را شخصاً نمی‌تواند انجام دهد. ناگزیر، کسانی با اختیاراتی در مجموعه‌هایی هستند و گاهی می‌بینید در صراط و راه دیگری حرکت می‌کنند. اوّلین ثمری که ثمر تلخی خواهد بود، این است که کار این مدیر را لنگ می‌گذارند. بعد هم، البته کشور ضرر می‌بیند؛ اهداف ضرر می‌بیند؛ مردم ضرر می‌بینند. اما اوّلین مشکلی که به وجود می‌آید این است که خود آن مدیر، می‌بیند کارش پیش نمی‌رود. برای خاطر این‌که، به انسانهایی تکیه کرده که اهل نیستند. در محیط

وزارتخانه، باید کسانی را آورد که به این راه و هدف از بُنِ دندان معتقد باشند. این، شرط اوّل است. برای خاطر این‌که، اگر از بُنِ دندان معتقد نباشد، اگر توانایی و کاردانی هم داشته باشد، آن توانایی و کاردانی، در خدمت راهی که شما دارید برایش تلاش می‌کنید، به کار نخواهد افتاد. این امری طبیعی است. باید معتقد باشد. بحمداللَّه، امروز بعد از چهارده، پانزده سال که از انقلاب می‌گذرد، دیگر آن دعوای تعهّد و تخصّصی که اوّل انقلاب بود، وجود ندارد. معنی ندارد که ما بگوییم تعهّد یا تخصّص؟ هم تعهّد، هم تخصّص؛ زیرا، بحمداللَّه، مدیران خوبی تربیت شده‌اند و شخصیتهای برجسته‌ای هستند. ما الان اگر واقعاً بخواهیم مدیران برجسته‌ای در سطح وزیر پیدا کنیم، تعداد بی‌شماری را می‌توانیم مشخّص نماییم. یعنی واقعاً جمهوری اسلامی، هیچ مشکلی از این‌جهت ندارد. من قبول ندارم که ما دچار کمبود مدیر در سطوح بالا هستیم. ممکن است الآن در سطوح متوسط این‌طور باشد؛ امّا در سطوح بالا، بحمداللَّه مدیران خوبی داریم و می‌توانید از این افرادِ مؤمن و معتقد استفاده کنید. من این‌طور می‌خواهم تعبیر کنم و این تعبیر، حاکی و گویاست: عرض من این است که در محیط وزارتخانه، آن جوّ حزب اللّهی را غالب کنید. با همان بارِ معنایی که کلمه «حزب‌اللّهی» دارد. باید آدمهای متدیّن بر سرنوشت تشکیلات حاکم باشند. البته در سطوح مختلف، انسان می‌تواند از همه کسانی که اندک چیزی بلدند و خودشان هم با ما همعقیده نیستند و حتی می‌گویند که «همعقیده نیستیم»، استفاده کند. حرفی نیست. بنده در بخشهای مختلف کشور، قسمتهایی را می‌شناسم که آن مدیری که در آن قسمت کار می‌کند - البته مدیر در سطوح پایین، یا یک کارشناس متخصّص - اعتقادی هم به راه انقلاب ما ندارد؛ اما خودش را در خدمت این مدیریّت قرار داده؛ در خدمت این تشکیلات یا این وزارتخانه یا این اداره قرار داده است و کار می‌کند. به این شکل می‌توانید از خدمات افراد استفاده کنید. اما آنهایی که تعیین کننده‌اند، راه را مشخّص می‌کنند و بخصوص، در سطوح بالای مدیریّت و نیز کارشناسیهایی که خط دهنده هستند، باید افرادی باشند با روحیه انقلابی و اسلامی عمیق. این، آن اساس کار است که اگر شد، به اعتقاد بنده تمام هدفهایی که شما برای خودتان مشخّص کرده‌اید و در برنامه‌هایتان آورده‌اید و در سخنرانیها و بیاناتتان اظهار کرده‌اید، تحقّق می‌پذیرد. ما، بحمداللَّه چیزی کم نداریم. من هیچ اعتقادی به این معنا ندارم که جمهوری اسلامی از رسیدن به خواسته‌اش که تشکیل یک جامعه بر اساس عدالت اجتماعی و رفاه عمومی است، ناتوان است. من به هیچ وجه به این اعتقاد ندارم. به این‌که ما در این قضیه نیاز به تکیه به دیگران داریم هم اصلاً اعتقادی ندارم. البته مراوده با دیگران، استفاده از دیگران، همکاری با دیگران و داد و ستد با دیگران، همیشه خوب است؛ در همه سطوح خوب است. البته با حدود و ثغوری که قانون و سیاستهای کشور و تدبیر مدیران بالا مشخّص می‌کند. لکن تکیه نه! اتّکا و استناد و ناتوانی بدون آن؛ چنین چیزی را من اعتقاد ندارم. اساس اداره تشکیلات کشور نیز همین است که بارها تکرار شده: عدالت اجتماعی. در تمام آثار دینی که شما نگاه می‌کنید، هدف و غایت برای حرکت جامعه اسلامی، تشکیل جامعه عادله است. راجع به امام زمان این‌همه اثر هست و در اغلبِ اینها گفته می‌شود که آن بزرگوار تشریف بیاورند تا این‌که جهان را پر از عدل کنند. بیش از آنچه که گفته شده «پُر از دین حق کنند» گفته شده «پر از عدالت کنند». یعنی آن‌چه که در درجه اوّل مطرح است، «عدالت» است که باید انجام گیرد. همین‌طور که جناب آقای «هاشمی» اشاره کردند، من‌هم واقعاً یکی از آرزوهایم این است: نگاه به مناطق محروم و طبقات مستضعف کشور و آن مناطقی که مورد بی‌مهری دستگاههای طاغوتی در گذشته قرار گرفته‌اند. این از جمله کارهای بسیار لازم و واجب است که ان‌شاءاللَّه آقایان در هر جا که هستند - چه در کارهای اقتصادی، چه فنّی، چه علمی و چه فرهنگی - دنبال کنند. این، همان خواهد شد که مردم و مجلس شورای اسلامی از شما متوقّع هستند. تأکیداً عرض می‌کنیم: همکاری با قوای دیگر - قوّه قضاییّه و قوّه مقنّنه - هم مسأله بسیار اساسی و مهمی است که بحمداللَّه در برهه اخیر، همکاری و روش مهربانانه‌ای بوده است. قوّه قضاییّه فعّال است، باتلاش است و مشغول خدمات با ارزشی است. قوّه مقنّنه، با احساس مسؤولیت و دلسوزی در مسائل، حرکت و مشی می‌کند. شما هم که بحمداللَّه دولت برگزیده مردم و نمایندگان مردم هستید و امیدواریم ان‌شاءاللَّه این همکاری به بهترین شکل انجام گیرد و ادامه پیدا کند. در مورد سیاستهانیز -

همان‌طور که اشاره شد - ان‌شاءاللَّه چیزی را پیشنهاد خواهیم کرد. البته آنچه که از طرف مسؤولین ارائه شده، به عنوان سیاستها نیست. به عنوان برنامه کلّی و آن تعبیر قانون اساسی نیست. لکن چیزی که ما در پاسخ ارائه خواهیم کرد، ان‌شاءاللَّه همان چیزی خواهد بود که عنوان «سیاستها» بر آن صدق کند. ان‌شاءاللَّه چار چوب کلّی‌ای خواهد بود برای برنامه ریزی‌های کلان شما در آستانه برنامه دوم. ان‌شاءاللَّه این قدم بزرگ را هم بتوانید به بهترین وجه بردارید و آن را پیش ببرید. امیدواریم که خداوند شما را موفّق بدارد. بنده آقایان و بخصوص جناب آقای هاشمی را که واقعاً این مسؤولیت سنگین بر دوش ایشان است، دعا می‌کنم. ایشان هم حقیقتاً جزو صلحای زمان ما هستند. خدا را شکر می‌کنیم که این مسؤولیت به دست کسی مثل ایشان است. بنده بخصوص با نام و پیوسته، ایشان را و همچنین سایر مسؤولین و دیگران را دعا می‌کنم. امیدواریم که مشمول توجّهات ولیّ عصر ارواحنا فداه باشید؛ مشمول دعوات زاکیّه آن بزرگوار باشید و ان‌شاءاللَّه بتوانید این بار سنگینی را که بر دوش دارید، به بهترین وجه به سر منزل برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

------------------- ۱) نهج‌البلاغه: خطبه ۳۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و قشرهای مختلف مردم در روز «ولادت پیامبر اکرم (ص) و امام صاد

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و قشرهای مختلف مردم در روز «ولادت پیامبر اکرم (ص) و امام صادق (ع)» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاً این روز سعید را که میلاد پیامبر نور و آزادی و مظهر علّو پایه انسانی و نیز میلاد فرزند برومند او امام جعفر صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام است، به همه مسلمانان عالم و به ملت عزیز ایران و به شما حضّار گرامی و میهمانان، تبریک عرض می‌کنم. ولادت نبیّ اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، از چند نظر برای ما مسلمانان حائز اهمیّت است. یعنی سالگرد بسیار بامعنا و پرمضمونی است. جهت اوّل این است که ولادت آن بزرگوار، در دنیا و در تاریخ، در زمانی واقع شد که بشریّت بر روی هم - نه یک ملت خاص یا اهل کشور خاصّی را عرض کنیم؛ بلکه مجموعه بشریّت - دو خصوصیت بارز داشت. یکی از این دو خصوصیت این بود که از لحاظ علمی و عقلانی و فکری، نسبت به آحاد بشر در ادوار گذشته خودش، بسیار پیشرفته بود. در میان آنها، فلاسفه‌ای پدید آمده و دانشمندانی پیدا شده بودند - ریاضیدانها، پزشکان، مهندسین بزرگ - و تمدّنهایی سرِ پا شده بود. این تمدّنها، بدون علم که نمی‌شد! آکادمیها درغرب، هگمتانه‌ها در شرق، تمدّن چین، تمدّن مصر و تمدنهای بزرگ تاریخی، همه عبور کرده بودند. یعنی بشر، کامل شده بود. این، یک خصوصیت. خصوصیت دوم - که جمع این دو خصوصیت با هم، خیلی عجیب است - این است که بشر در آن روز از لحاظ اخلاقی، از همیشه گذشته، منحطتر، یا اگر نخواهیم این نسبت را بیان کنیم، باید بگوییم: در اوجِ انحطاط بود. همین بشرِ برخوردار از علم و دانش، به‌شدّت اسیر تعصّبات، اسیر خرافات، اسیر خودخواهیها، اسیر ظلم و ستم و اسیر دستگاههای حکومتهای مردم‌کُش و ضدّبشری بود. چنین وضعی در دنیا حاکم بود. کسی اگر تاریخ را ملاحظه کند، خواهد دید که در آن دوران، همه بشریّت اسیر بودند. همان‌طور که در کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است که «فی فتن داستهم بأخفافها و وطئتهم باظلافها و قامت علی سنابکها.(۱)» در نهایت فتنه و فشار و مشکلات و برادرکشی. بشر زندگی تلخی را می‌گذرانید. «نومهم سهود.» در همین خطبه، امیرالمؤمنین می‌فرماید: «خواب راحت به چشم مردم نمی‌آمد.» اشتباه است اگر کسی خیال کند که این مشکلات، مخصوص همان جزیرةالعرب بوده است؛ نه. در مهد تمدّن آن روز دنیا، یعنی در کشور رومِ آن روز هم که شما نگاه کنید، همین حرفها بود. آن‌جا هم که آن روز، به اصطلاح، ادّعا می‌کردند دمکراسی و مجلس سنا دارند، استبدادها و فسادهایی بر مردم حاکم بود، که شما وقتی کتاب آن را بخوانید، پیش‌خودتان خجالت می‌کشید. انسان شرم می‌کند که بشر در روزگاری، دچار چنین انحطاطی بوده است. ایرانِ باستانِ ما هم، از این جهت بهتر از روم نبود. اینها هم، قدرت و شمشیر و نیزه و جنگاوری و سلحشوری و از این چیزها داشتند؛ اما اختلاف طبقاتی و ظلم و تبعیض و فساد و زورگویی و جهل و خرافه‌هم،

بی‌حدّ واندازه داشتند. در چنین شرایطی، این مولود مبارك و این پیام‌آور الهی، برای نجات بشریّت پا به عرصه وجود گذاشت. این‌که در آثار و تواریخ هست که کنگره کاخ کِسری شکست و نشانه‌های بت‌پرستی و شرك در گوشه و کنار دنیا متزلزل شد، اگر این آثار قطعیّت داشته باشد، شاید همان قدرت‌نمایی الهی است، برای اعلام رمزیِ حضور این قدرتی که قرار است همه پایه‌های ظلم و فساد را درهم بشکند و علم را از خرافه و تمدّن را از فساد و ظلم، پاك و آراسته کند. این کار را پیغمبر بزرگوارِ ما کرد. این مولود مقدّس، در هنگام بعثت بزرگ خود، با چنان دنیایی روبه‌رو شد و با جهادی بسیار دشوار، انسانیت را از جهل، از خرافات، از فساد، از ظلم، از تعصّبات دودمان برانداز، از زورگویی انسانها به یکدیگرو ستم انسانها و سوار شدن آنها بر دوش یکدیگر، جلوگیری کرد. اصلاً بساط بشریّت را دگرگون کرد. یك بساط جدید و یك وضع جدید را در دنیا به وجود آورد. بدیهی است که کار پیغمبر خاتم صلّی‌اللّه‌علیه وآله‌وسلّم، این نبوده است که همه دنیا را اصلاح کند. نه! آن بزرگوار بایستی این مستوره عملی را، این نمونه درست را از وحی الهی می‌گرفت و به بشر می‌داد، تا بشر در طول زندگی خود آن را به کار بندد، و از آن لحظه به لحظه استفاده کند. این‌که چه کسی به کار بست و چه کسی ضایع کرد، بحث دیگری است. آن بزرگوار، رسالت خود را به تمام انجام داد و کار خود را کامل کرد و به جوار رحمت الهی پیوست. امروز هم، از این جهت این سالگرد مهمّ است که توجّه کنیم دنیا، هم از لحاظ علمی جلو و پیشرفته است، هم از لحاظ اخلاقی به‌شدت در حضیض است. کار دنیا به جایی رسیده است که قدرتهای زورگوی عالم، جلوِ چشم مردم دنیا، معروف را منکر و منکر را معروف می‌کنند! به نظر من، در عالمِ فساد و تباهی بشریّت، هیچ چیز دیگر بالاتر از این نیست. این‌که پیغمبر اکرم - طبق روایت - فرمود: «کسانی پیدا خواهند شد که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند» و مردم که تعجّب کردند، فرمود: «منکر معروف خواهد شد»؛ انسان احساس می‌کند که امروز هم در دنیا چنین وضعی را دستِ قدرتِ مادّیِ استکباریِ لجام گسیخته متکبّرِ متفرعنِ زورگویِ استکبار به وجود می‌آورد. رو راست به مردم دروغ می‌گویند و این دروغ را یك کار مقدّس می‌شمارند! ظلم را تشویق می‌کنند و ظالم را به خاطر این ظلم، ذی حق به حساب می‌آورند! مظلوم را نکوهش می‌کنند و بر سر مظلوم می‌زنند و این بر سر مظلوم زدن را کاری خوب به شمار می‌آورند! امروز در دنیا این‌گونه شده است. یك عدّه رفته‌اند فلسطین را غصب کرده‌اند و به غصب فلسطین هم اکتفا نکرده‌اند. مسلمانان فلسطینی را در طول چهل و چند سال، مرتباً زیر فشار قرار داده‌اند و آوارگی و کشتار و تحقیر و تذلیل به وجود آورده‌اند. این، یك منکر واضح است. کیست، که اگر کسی به خانه شما وارد شود و بر سرِ شما بزند، او را تخطئه نکند؟! ظالم را باید تخطئه کرد. امروز شما ملاحظه بفرمایید: قدرتهای اروپایی، امریکا ونوکرهایشان؛ آنهایی که ریششان دست این قدرتها و شانه‌شان زیر بار آنهاست؛ حکومتهایی که به انگشتِ امریکا بر سرِ کار آمده‌اند و با ملتهای خودشان ارتباطی ندارند، همه دست به دست هم داده‌اند تا کار این ظالمی را که با این وضوح این ظلم را کرده است و ادامه می‌دهد، تصویب کنند. از آن طرف جوانان مسلمانانِ به ستوه آمده جان به لب رسیده فلسطینی و لبنانی، وقتی با این ظالم و ستمگر، جهادی می‌کنند که در نظر همه عقلای عالمْ یك عمل ممدوح است، از اطراف صدا بلند می‌شود که «اینها تروریستند؛ اینها ظالمند! چرا کشتید؟! چرا زدید؟! چرا تسلیم نشدید؟! چرا سازش نکردید؟!» دیگر از این بالاتر فساد در این دنیا نمی‌شود! فساد یعنی این! «ما ملئت ظلماً و جوراً(۲)» یعنی این! یك عدّه در اروپا - در «یوگسلاوی» سابق - جمع شدند و یك‌عدّه مردم همین منطقه - مردم بوسنی هرزگوین - را که مال آنجایند، اهل آنجایند، نه مهاجرند، نه خودشان، بلکه ده‌پشتشان، مردمی هستند مال همان سرزمین و از همان نژاد، محاصره کردند، بمب روی سرشان ریختند، زندگی‌شان را ویران کردند، خودشان را بیرون کردند، هزاران نفر از آنها را کشتند، اموالشان را غارت کردند، در اردوگاهها بدترین بلاها را بر سرشان آوردند و حتّی به نوامیسشان تعرّض کردند؛ آن وقت همین آقایان مدّعیان دفاع از حقوق بشر و حقوق زن و حقوق حیوانات و حقوق کودکان و از این دروغها که در دنیای امروز رایج است، نشستند تماشا کردند! به تنها کاری که دست زدند، این بود که منطقه را محاصره کردند تا سلاح به اینها نرسد! عجب! اقوام مسلّح کروات و صرب که احتیاج به

سلاح کسی ندارند، آمده‌اند یک قوم غیر مسلّح را محاصره کرده‌اند و شما می‌آیی دوراینها زنجیر می‌کشی که احدی به این منطقه سلاح نیاورد؟! این معنایش چیست؟! آیا وقاحت نیست که کسی این را «صلح‌طلبی» بنامد؟! این صلح طلبی است یا قتل عام آن عدّه مسلمان بیچاره است؟! این منکر بزرگ در دنیا، این است. فساد بزرگ یعنی این.الان هم تقریباً دو سال است که این مسأله مسلمان‌کشی در منطقه یوگسلاوی سابق در جریان است. در این دو سال نیز همین‌طور فقط حرف زدند. آنهایی را هم که جدّی می‌خواستند کار کنند، نگذاشتند. ما در این قضیه، جدّی بودیم. هم مردممان، هم جوانانمان، هم دولتمان و هم دستگاههای کشور، بینی وبین‌اللّه همه حاضر بودند برای همه کارهایی که می‌توانستند. بعضی کشورهای اسلامیِ دیگر هم، جدّی بودند. این را هم ما بالعیان دیدیم که انصافاً بعضی از کشورهای اسلامی در این قضیه جدّی بودند و ملاحظه آمریکا و غیر امریکا را نکردند. آنهایی را که جدّی بودند، پشت خط نگه‌داشتند؛ چرا که منطقه، دست آنهاست. آقایان! ایرانیان! مسلمانان! مردم دنیا! بدانید اینها در مورد جنگ ایران و عراق نیز همین کار را می‌خواستند بکنند، منتها نتوانستند. آرزوی اینها این بود که آن بلایی که در اروپا بر سر مسلمانان بوسنی هرزگوین آمد، در این‌جا بر سر مسلمانان ایران بیاید. می‌خواستند در افغانستان بر سر افغانهای مسلمان، همین بلا بیاید. اینها این را آرزو داشتند و می‌خواستند؛ اما نتوانستند. حالا در آن‌جا ناخنشان بند شده است به این بیچاره‌های هم منطقه‌ای خودشان که اروپایی هم هستند. این، وضع دنیا و فساد اخلاقی دنیاست. البته علم پیش‌رفته است. یک عدّه می‌نشینند به پیشرفتهای علمی امریکا وبقیه جاها نگاه می‌کنند و حسرت می‌خورند. پیشرفت علمی، مسلّماً ستایش دارد. عقب‌ماندگی علمیِ کشورهای عقب افتاده، مسلماً یک نکبت است و خدا کسانی را که این نکبتها را بر سر ملتهای مسلمان آوردند، مورد عذاب متزاید خودش قرار دهد و لعنت خدا بر دودمان مشؤوم و ننگین پهلوی و قاجار که این بدبختی را اینها بر سر ملت ما در طول دویست سال گذشته آوردند. والّا ما از لحاظ علمی، از امریکا بسیار جلوتر بودیم؛ ما از لحاظ علمی، در روزگاری از اروپا بسیار جلوتر بودیم. همین سلاطین، همین حکومتهای جائر، همین فرعونها و طاغوتها؛ همینهایی که حالا پس‌مانده‌ها و تفاله‌هایشان در این‌جا و آن‌جا مجلّه و روزنامه منتشر می‌کنند و دم از همه چیز می‌زنند، نگذاشتند این ملت پا به پای ملل عالم، بلکه جلوتر از آنها، پیش برود. بله؛ عقب‌ماندگی علمی تأسّف دارد. راهش هم این است که جوانان، بزرگها، پیرها، دانشمندان و مسؤولین، همه و همه بکوشند و این خلأ را پر کنند. اما این‌که فلان کشور پیشرفت علمی دارد، دلیل رستگاری آن کشور و آن ملت نیست. این را بدانید. ای بسا ملتهایی که از لحاظ علمی، امروز در اوجند، اما تا خرخره در لجن و فساد غوطه می‌خورند. همین الان در دنیا، با نامهای بزرگ و زیر چتر ابرقدرتی، چنین ملتهایی زندگی می‌کنند. این را بدانید. در آن کشورها، زن، سیه‌روز است؛ مرد، بیچاره است؛ جوان، نابود شده است. دستهای فساد و فحشا و اعتیاد و جنایت و همه فنون بدبختی بشر، در آن‌جا قتل عام و بیداد می‌کند. منتها پوشش تبلیغاتی نمی‌گذارد این فجایع و مفاسد برملا شود. وقتی یک بلندگوی قوی دست یک جاهل و یک ظالم باشد، در بین هزاران نفری که بلندگو ندارند - ولو میان آن هزاران نفر، از علما و فضلا و آدمهای حسابی باشند - صدای این، بر صدای همه آنها غالب خواهد شد. امروز، دنیا این‌گونه است. امروز شبکه تبلیغاتی دنیا، دست صهیونیستهاست. همین خبرگزاریهای معروف، اغلبشان صهیونیستند. صهیونیستها نسبت به اسلام چه خواهند گفت؟ نسبت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی چه خواهند گفت؟ نسبت به آن قدرتی که پای مسأله فلسطین و آرمان فلسطین ایستاده است چه خواهند گفت؟ معلوم است که سر تا پا، یا فحش است، یا تهمت است. اگر نباشد، باید تعجّب کرد. این، یک نکته در باب امروز که به طول انجامید. نکته دوم را کوتاه عرض می‌کنم و آن، مسأله وحدت است. عزیزان من! مسلمانان دنیا، زیر نام نبیّ اکرم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، راحت‌تر و سهلتر از همه‌چیز، می‌توانند متّحد شوند. این، خصوصیت آن بزرگوار است. من بارها عرض کرده‌ام: «آن بزرگوار، مجمع و ملتقای عواطف مسلمانان است. مسلمان، به پیغمبر خود عشق می‌ورزد.» خدایا! تو شاهدی که دلهای ما مالامال از محبّت پیغمبر است. از این محبّت، باید استفاده کرد. این محبّت، راهگشاست. امروز مسلمانان به اخوّت و برادری احتیاج دارند. امروز شعار «انّماالمؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم(۳)» از همیشه

جدّی‌تر است. امروز این ضعف و ذلّتی که مسلمانان کشورهایی در دنیا دچار آن شده‌اند، ناشی از همین تفرّق و اختلاف است. اگر مسلمانان متّحد بودند، فلسطین این‌طور نمی‌شد. بوسنی آن‌طور نمی‌شد. کشمیر آن‌طور نمی‌شد. تاجیکستان این‌طور نمی‌شد. مسلمانان اروپا، آن‌طور در محنت زندگی نمی‌کردند. مسلمانان در امریکا، آن‌طور مورد زورگویی قرار نمی‌گرفتند. علّت این است که ما با هم اختلاف داریم. منادی وحدت، جمهوری اسلامی بود؛ همه قدرتهای استکباری ریختند سرِ جمهوری اسلامی! البته جمهوری اسلامی، یک تنه از پسِ همه آنها برآمد. چرا؟ چون منادی وحدت بود و آنها با وحدت دشمنند. وحدت مسلمین، به ضرر آنهاست؛ لذا سعی می‌کنند وحدت را بشکنند. من عرض می‌کنم: علمای شیعه و سنّی، در هر جای دنیا که هستند، و از جمله در کشور عزیز ما، باید مواظب باشند. این وحدت در ایران، گران به دست آمده است. این ندای وحدت در دنیا، گران جا افتاده است. این را آسان نشکنید! هر که بشکند خیانت کرده است؛ هر که می‌خواهد باشد. فرقی نمی‌کند سنّی باشد یا شیعه باشد. این‌که امام بزرگوار توانست اسلام را عزیز کند، به برکتِ ایجادِ احساسِ وحدت در بین مسلمین بود. مسلمان در اقصی نقاط عالم، به نام امام حرکت می‌کرد. فکر نمی‌کرد که «مذهب من چیست؟» «من سنّی‌ام، او شیعه است.» «او سنّی است، من شیعه‌ام.» این حالت برای دشمن، حالت مضرّی است. دشمن می‌خواهد این را بشکند. حال اگر دوست این را بشکند چه؟ اگر به‌جای قدرتهای استکباری، خودِ من و شما، با حرف زدنمان، با نوشتنمان، با گفتنمان، این وحدت را بشکنیم، شیعه را از سنّی، سنّی را از شیعه جدا کنیم، چه می‌شود؟ بعد که اینها از هم جدا شدند، نوبت می‌رسد به فرقه‌های سنّی: این فرقه را از آن فرقه، اصحاب این اصول را از اصحاب آن اصول، اصحاب این فروع را از اصحاب آن فروع. بعد نوبت می‌رسد به شیعه: این فرقه را از آن فرقه، این دسته را از آن دسته! مگر بر کسی ابقا می‌کنند چرا ما باید به خواست دشمن حرکت کنیم؟ این‌که امام این‌قدر روی مسأله «وحدت» تکیه می‌کردند، برای این است که این، یک مسأله احساساتی نیست. این یک مسأله عقلانی است. هر کس به مقدّسات آن فرقه دیگر اهانت کند، اگر با خشونت و اهانت با فرقه دیگر برخورد کند، به هر اندازه که بُردِ کارِ او باشد، به این وحدت ضربه زده است؛ هر که می‌خواهد باشد. البته بنده یک کوت کتاب از کتابهایی دارم که بادلارهای نفتی عالم‌نماهای ضدّ شیعه - باید گفت ضدّ اسلام و ضدّ قرآن - علیه شیعه و علیه امام و علیه انقلاب نوشته‌اند، و یک نسخه‌اش این‌جا نصیب ما شده است که ما همین‌طور نگاه کنیم ببینیم چه کار می‌کنند؟ متقابلاً باید چه کار کرد؟ این همه تلاش مبارك و مخلصانه برای تقریب انجام می‌شود - همین مجمع‌التّقریبی که ما این‌جا داریم، یا بقیه تلاشهایی که در دنیا برای تقریب می‌شود - همه اینها را رها کنیم برای این‌که جاهلی یا خبیثی یا مزدوری حرکتی کرده است؟! عوض افشاگری، شروع کنیم به کار متقابل، اهانت، ایجاد تفرقه؟! این درست است؟! این همان چیزی است که بزرگداشت ولادت نبیّ اکرم، از آن منع می‌کند. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، امّت اسلامی را به سمت فلاح و نجاح هدایت فرما! ما را با تکالیفمان آشنا کن. روح مقدّس امام بزرگوار را با پیغمبر محشور کن. شهدای عزیز این راه را با شهدای صدر اسلام محشور کن. ما را به وظایف خودمان آشنا فرما! قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنافداه را از ما راضی فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

-------- ۱) نهج‌البلاغه: خطبه دوم (پس از بازگشت از جنگ صفّین) ۲) یملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» / اعلام الوری ص ۴۰۱ (حدیث نبوی) ۳) حجرات: ۱۰.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و مسؤولان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و مسؤولان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید برادران عزیز و جوانان زبده و برگزیده ملت بزرگ ایران. ایام آخرِ شهریور و اوّلِ مهر، برای ملت ما یادآور یک حادثه و یک ماجرای عبرت‌انگیز است که در خلال آن، اصالتهای زیادی آشکار می‌شود. اینها در تاریخ خواهد ماند و علاوه بر این، در دفتر

«کرام الکاتبین» و در علم واسع الهی و دیوان اجر و مزد و پاداش پروردگار هم، ثبت و ضبط است. آن حادثه و ماجرای عبرت‌انگیز عبارت است از دفاع هشت ساله جانانه ملت ایران که شما برادران، در این دفاع و حماسه بزرگ، نقش بسیار برجسته و تعیین کننده‌ای داشته‌اید. البته، همه نیروهای مسلّح - از ارتش و دیگران - هر کدام نقشی داشتند که خدای متعال به آنها اجر و پاداش عنایت خواهد فرمود. لیکن سپاه، با حضور و فداکاری صادقانه خود که مصداق این آیه شریفه است که «صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه(۱)»، حقیقتی از حقایق اسلام را زنده کرد؛ و آن این‌که: بشر - همین بشر معمولی و اسیر علل و اسباب عادّی - وقتی که با خدا رابطه برقرار می‌کند، چگونه آن سلطه عظیم و اقتدار معنوی را می‌یابد، که حتّی بر علل و عوامل تردید ناپذیر عالم مادّه هم غلبه پیدا می‌کند. ما قدر این را دانسته بودیم. در معارف اسلامی که در این شکّی نبود؛ اما دانستن کجا و دیدن و لمس کردن کجا؟! با آن فداکاریهایی که شما در این دوران هشت ساله نشان دادید و دیگر فداکارانی که در این میدان وارد شدند، این را ما احساس کردیم، لمس کردیم و دیدیم. همه دنیا با هم متّفق شدند و بر سر جمهوری اسلامی ریختند. در این‌که کسی تردید ندارد. آن روز هم ما می‌گفتیم. لکن بعد از پایان جنگ و فروکش کردن قضایا، همه گفتند و اسرار پنهان، برای ما هم - حتّی - برملا شد. همه بر سر ایران اسلامی ریختند، برای خاموش کردن این شعله که در این‌جا مشتعل شده بود و آنها از آن بیمناک بودند. قصد آنها از این اقامه جنگ و تهاجم به جمهوری اسلامی چه بود؟ این‌که شما در این هشت ساله همیشه مشاهده می‌کردید که از لحاظ تسلیحاتی، از لحاظ تبلیغاتی و از لحاظ سیاسی، همواره امریکا و شورویِ آن روز، قدرتهای پیمانهای دفاعی بزرگ دنیا، مرتجعین سراسر عالم و وابستگان به قدرتهای دوگانه آن روزِ دنیا، در همه جای دنیا علیه ما بودند و دشمنِ زبونِ ظالمِ ما را تقویت می‌کردند، برای چه بود؟ برای این بود که هشت سال دو طرف سرگرم شوند؛ بعد هم همان مرزهای بین‌المللی باقی بماند و قضیه تمام شود و حکومت اسلامی، قویتر و مقتدرتر گردد؟ اینها قصدشان از این جنگ چه بود؟ غیر از این بود که یا می‌خواستند نظام اسلامی را سرنگون کنند، یا می‌خواستند نظام اسلامی را متّهم به ناتوانی کنند؟ بگویند: «شما نتوانستید؛ مرزهای شما را به هم زدند، شکستند و کشورتان را تجزیه کردند.» اینها را می‌خواستند دیگر! و یا می‌خواستند جمهوری اسلامی، چون می‌بیند که پشت سرِ عراق، قدرتهای جهانی هستند، برای نرم کردن دل قدرتها، از اصول خود صرف‌نظر کند؛ با سلطه‌های جهانی بسازد؛ در مقابل اسرائیل این‌قدر سرسختی به‌خرج ندهد و در دفاع از مسلمین و از مظلومان، آن‌طور صریح وارد نشود؟ هشت سال جنگ گذشت؛ امّا کدام یک از این اهداف دشمن عملی شد؟ میلیاردها دلار خرج کردند. مگر شوخی بود؟! از همه زرّادخانه‌های بزرگ دنیا به مرزهایی که با ما می‌جنگید سلاح حمل کردند. آن همه متفکّرین و مغزهای سیاسی و استراتژیستهای درجه یک دنیا، از روسی و امریکایی و انگلیسی و امثال اینها، دور هم نشستند. اما کدام یک از این اهداف عملی شد؟ همه دنیا شاهدند و ملت ایران بهتر از همه شاهد است، که کوچکترین هدفی از هدفهای دشمن، عملی نشد. نه توانستند حکومت اسلامی را ساقط کنند و نه توانستند آن را تضعیف نمایند. بلکه حکومت اسلامی، در سایه اداره الهی و حیرت‌انگیز دوران جنگ و آن سازماندهیِ معنویِ عظیم و تشکیل این نیروی عظیم بی‌نظیر از لحاظ معنوی، در دنیا قویتر هم جلوه کرد؛ در چشمها شیرین‌تر هم شد. نتوانستند مرزهای ما را، یک سر سوزن این ورو آن ور کنند. نتوانستند حاکمیت ما را تضعیف کنند. بلکه ما توانستیم حاکمیت خودمان را بر مناطقی که می‌خواستند آنها را متزلزل کنند، بیشتر تثبیت کنیم. ما را از اصولمان هم نتوانستند منصرف کنند. حال این سؤال مطرح است که «این پیروزیهای بزرگ، چگونه برای ما به وجود آمد؟» پاسخ یک کلمه است: «در سایه ایمان و معنویت.» چیزی که شما، آن را مثل یک سرمایه ارزشمند در دست داشتید و همواره و به کمک آن، کار کردید. در جنگ، ابزار جنگی بلاشک یک عامل فوق‌العاده مهم است؛ اما عاملِ تعیین کننده نیست؛ زیرا ابزار را انسان به کار می‌برد. تا انسان، چگونه انسانی باشد: انسانی قوی، انسان متّکی به خود، انسانی نترس از مرگ، یا انسانی ضعیف که می‌خواهد در سایه ابزار، خود را پنهان کند؟ چه عاملی به انسان آن قوّت را می‌بخشد که ابزار در دست او، به معنای واقعی کلمه عاملی برای کوبیدن دشمن باشد؟ ایمان، اتّکای به خدا. البته همراه با کاردانی و بلدی. این را چه

کسی داشت؟ این از کدام دلها می‌جوشید؟ ای جوانان مؤمن! ای تربیت‌شدگانِ واقعی اسلام! نسل ما، تربیت شده اسلام نبود؛ اما شما تربیت شده اسلامید. شما آن نسلی هستید که یک مرد الهی و معنوی - که نظیر او را امّت ما در تاریخ خودْ کم دیده است - وقتی نگاهتان می‌کرد، دلش از امید موج می‌زد. نسل تربیت شده اسلام، به برکت ایمان و توکّل و اعتقاد به خدا؛ اعتقاد واقعی به ارزشهای الهی و اسلامی، توانست یکی از بزرگترین کارهای دنیا را بکند. شما امروز کدام کشور را در دنیا سراغ دارید (بروید سراغ قویترین کشورها) که اگر همه دنیا علیه او، با یکدیگر همدست شوند، بتواند سرِ پای خود بایستد و دچار تزلزل نشود؟ بروید این کشورهای قوی دنیا را یکی پس از دیگری ببینید. آیا چنین ظرفیتی در این کشورها هست؟ چه کسی می‌توانست آن‌طور بایستد، جز آن که دل او به خدای بزرگ و وعده نصرت الهی - به معنای حقیقی کلمه - باور داشت؟ «ولینصرنّ اللَّه من ینصره.(۲)» این‌که دیگر قابل تأویل نیست؛ و واقعیت جامعه ما و حوادث تاریخ ما هم این را ثابت کرد. و شما آن جوانان هستید. قدر خودتان را، یعنی قدر آن گوهر گرانقدری را که در وجودتان است، بدانید. تمام مشکلات بزرگ دنیای اسلام، می‌تواند با آن امانت الهی که در دلها و وجود شماست، حل شود. این‌که می‌بینید دنیای اسلام، بعد از چهل و پنج سال ضربه خوردن و خسارت کشیدن و قربانی دادن، ناگهان به وسیله عدّه‌ای عناصر ضعیف، حقیر و نالایق که ایمان به خدا در قلب آنها نیست و آن روح اسلامی به کلّی با آنها بیگانه است، با یک خیانت فضیح از بین می‌رود و دشمنانْ توطئه خودشان را نسبت به قضیه فلسطین کامل می‌کنند، به این سبب است که این گوهر گرانبهایی که در این‌جا، به فضل الهی به وفور وجود دارد، متأسفانه در آن‌جاها که باید باشد، کم است. بعضی جاها هم که اصلاً نیست! امروز دنیای اسلام بیش از همه چیز به این احتیاج دارد که جوانان مسلمان و آحاد ملتهای مسلمان، به وعده‌های الهی اطمینان یابند و قرآن را باور کنند. این‌که ما بگوییم «ایمان داریم»، «مسلمانیم»، «مسلمان واقعی هستیم»، کافی نیست. با این حرفها هم که بیایند جمهوری اسلامی و امتحان داده‌های ملت ما را - این ملتی که ایمان خودش را در عمل ثابت کرده است - تخطئه کنند و بگویند «آن‌که شما می‌گویید، ایمان واقعی و اسلام واقعی نیست. اسلام واقعی این است که ما می‌گوییم» کار درست نمی‌شود و مطلبی ثابت نمی‌گردد. همه، حرف می‌زنند. ملت ما که حرف می‌زند، این حرف را در میدان عمل ثابت کرده است. در این پانزده سال، ما اجازه نداده‌ایم قدرتهای استکباری در سرنوشت و مسائل ما اندک دخالتی بکنند. بسم‌اللَّه؛ این ایمان ما: «و لما رأالمومنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا اللَّه و رسوله و صدق اللَّه و رسوله(۳).» مردم ما وقتی دیدند شرق و غرب، همدست و متّحد، بر سرشان ریختند، گفتند: «ما انتظار این را داشتیم.» و ایستادند و مقاومت کردند و بالأخره آنها را دفع کردند و ناکام گذاشتند. این، تجربه میدان عمل. آن که بگوید «اسلام واقعی این است که ما می‌گوییم» و بعد برود در عمل، بر چیزی که مخالفِ صریح و ضرورت اسلام است صحّه بگذارد، یا در مقابل آن سکوت کند، یا به آن عمل کند؛ این یک لقلقه لسان و یک حرف بی‌معناست. در قضیه فلسطین، آنچه که حقیقت قضیه است، همین مطلبی است که سالهای متمادی است جمهوری اسلامی علناً و مستدلاً آن را بیان کرده است. یک باند و گروه وابسته و مزدور به قدرتهای جهانی، با اتّکا به همین وابستگی‌شان، آمدند سرزمین فلسطین را غصب کردند. آیا کسی می‌تواند منکر این بشود؟! از این چند میلیون صهیونیستی که امروز در سرزمینهای اشغالی ما - در فلسطین - هستند، چندنفرشان فلسطینی‌اند؟ پدرشان در فلسطین بوده یا خودشان متولّدِ فلسطین‌اند؟! بیگانه‌هایی هستند که با اهدافی شوم، از جاهای مختلف به این‌جا آورده شدند، تا این‌جا را پایگاهی قرار دهند، و نفوذ قدرتهای استکباری را در منطقه، راحت گسترش دهند. آیا این غصب نیست؟! آیا این ظلم نیست؟! آیا این محکوم نیست؟! اگر گروهی بروند خانه دیگری را، شهر دیگری را بگیرند، این در نظر آزادیخواهان و مردم عادّی و منصف - اهل هر دین و مذهبی - مردود نیست؟ اگر ما گفتیم «صهیونیستها غاصبند، ظالمند»، حرفی خلاف گفته‌ایم؟! یک عدّه مظلوم، که همان ملت مغصوبٌ منه و مظلوم هستند، در طول سالیان دراز، مبارزاتی را شروع کرده‌اند. آیا کسی که برای دفاع از سرزمین خود مبارزه می‌کند، یک تروریست است یا یک قهرمان؟ از اطراف و اکناف عالمِ استکبار، دستگاههای رسمی - آحاد مردم نه - با تبلیغاتی که مال خود صهیونیستها و در دست

سرمایه‌داران وابسته به صهیونیسم است، سالهای متمادی مرتّب تکرار کردند که «اینها تروریستند؛ چرا می‌جنگند؟» تا بالأخره این ترتیباتِ یکی دو سال پیش تا به حال را درست کردند و اسمش را صلح گذاشتند! این صلح است؟! آن بابا(۴) هم در آن‌جا برای ما اسلام‌شناس شده است و می‌گوید: «قرآن گفته است که صلح کنید.» این صلح است؟ این صلح را اسلام و قرآن گفته است انجام دهید؟! این‌که کسی به دیگری ظلم کند و بعد مظلوم را وادار کنند که ظلم او را بپذیرد - بدون این‌که از طرف ظالم اندک انعطافی به وجود آید و از ظلم خود کم کند - این صلح است یا ننگ است؟! این تسلیم به ظلم است. این همان انظلامی است که در شرع مقدّسِ اسلامْ حرام و مذموم است. امروز اینها، به خیال این‌که قضیه فلسطین تمام شده است، جشن گرفته‌اند. بنده عرض می‌کنم: قضیه فلسطین، تمام شده نیست. اشتباه نکنند! البته، دنیای استکبار، بر اثر این‌که «ذهب اللّه بنورهم وترکهم فی ظلمات لایبصرون(۵)»، با همه تحلیلهای علمی‌ای که به اصطلاح انجام می‌دهند، نمی‌توانند این حقایق انسانی را پوشیده بدارند. قضیه تمام شده نیست. قضیه فرقی نکرده است. قضیه فلسطین به حال خود باقی است. طرف فلسطینی، یعنی آن امضا کننده حقیرِ بدنامِ روسیاهِ علی‌الظّاهر فلسطینی - علی الباطنش را خدا می‌داند - او نبود که برود و چیزی را بفروشد. مگر ملت فلسطین «عرفات» است؟! عرفات چه کاره است که برود فلسطین را با غاصبین فلسطین و صهیونیستهایی که صدها حادثه فاجعه آمیز از آنها در تاریخ ثبت است - غیر از آنچه که ثبت نشده است - معامله کند؟! قضیه دیر یاسین و روستاهای منهدم شده با دینامیت و بر سر مردم فرو ریخته، مگر فراموش شده است؟! مگر می‌شود فراموش بشود؟! اینها را چه کسی کرده است؟! حالا همانها بیایند از شخص هیچ کاره‌ای امضا بگیرند که ما چهل و پنج سال است این‌جا را غصب کرده‌ایم، حالا شما بیا امضا بده که این‌جا مال ما خود ما باشد! مگر می‌تواند؟! مگر کسی قبول می‌کند؟! سردمداران امریکایی و صهیونیستی، همچنین آن زبونها و حقیرهایی که بر سرِ این میز مذاکره و امضا نشستند، بدانند: مشتهای فلسطینی، همچنان بر سر غاصبین فرو خواهد آمد. تبلیغات جهانی را با جنجالی به رخ همه می‌کشند، که «یک عدّه از فلسطینیها خوشحالند.» بله؛ در همه جا آدمهای مزدور، آدمهای ضعیف،آدمهای ناآگاه - که نمی‌دانند فردای آنها چه خواهد شد - البته وجود دارند. ممکن است که این‌طور هم باشد. چرا در این قضیه، از دنیای اسلام نظر خواهی نمی‌شود؟ این قضیه، یک قضیه اسلامی است. در همان دنیای عرب - که متأسفانه بعضی از سران عرب، به‌طور افتضاح آمیزی به این خیانت تسلیم شدند و تن دادند - در همان کشورها، اگر راست می‌گویید که تبلیغات جهانی آزاد است، بروید با آحاد مردم مصاحبه کنید. این‌جا که می‌رسد، دیگر آزادی تبلیغات و آزادی بیان معنی ندارد. دیگر جزو اصول دمکراسی غرب شمرده نمی‌شود. بروند با مردم مصاحبه کنند ببینند مردم چه می‌گویند؟ مگر امّت اسلامی حاضر است از این همه قربانی‌ای که در این چهل و پنج سال داده است، صرف نظر کند؟! مگر امّت اسلامی، همان چهار نفر شاه و رئیس جمهور خائنی هستند که هر چه امریکاییها اشاره کنند، دو دستی تقدیم می‌کنند؟! امّت اسلامی، امّت اسلامی است! امّت عرب هم، در محدوده خودش، با شهامت‌تر و سربلندتر از این حرفهاست. این مبارزه، به درون ملتها کشیده خواهد شد؛ همچنان که کشیده شده است. پس روشن شد که ناسیونالیسم و قومیّت‌گرایی نمی‌تواند مشکلات بزرگ را حل کند. این مسائل را اسلام باید حل کند و به فضل الهی، حل خواهد کرد. مردم مسلمان، در همه جای کشورهای اسلامی حضور دارند و غیرت اسلامی و دلسوزیهای اسلامی دارند. مگر اینها به این آسانی دست برمی‌دارند؟! یک نفر رفته امضا کرده است؟ غلط کرده، امضا کرده است! او چه حقّی داشته است امضا کند؟! ملت فلسطین هم دست برنمی‌دارند. البته این مقطع، مقطعِ مهمّی است. این یک توطئه بزرگ است. در همه جای دنیای اسلام، دلسوزان بایستی بیش از پیش مواظب باشند. در این‌جا هم، همین‌گونه است. دشمن یک سنگر را فتح کرده و جلو آمده است؛ اما این فتح نهایی نیست. این فتح واقعی نیست. تو دهنی‌اش را خواهد خورد. دنیای اسلام باید پا تک کند. در همه جای دنیای اسلام، باید جوانان، روشنفکران، علما و بخصوص علمای دین، احساس مسؤولیت کنند. من در همین جا به رؤسای سیاسی دولتهای اسلامی هم می‌گویم: خیال نکنند که با کوتاه آمدن در چنین قضیه بزرگی، اسرائیلِ غاصب و پشت سر او امریکا، تجاوزات و تعدیّات خودشان را متوقّف خواهند کرد. یک قدم

جلو آمدند؛ تسلیم شدید، یک قدم دیگر می‌آیند جلو. تا به حال، آن کسانی که متمسّک به این شعار بودند، یک حربه داشتند. چرا از دست دادند؟ با چه تحلیل درستی؟ جمهوری اسلامی ایران، در این پانزده سال حرفش را از زبان امام بزرگوارش و از زبان ملت ایران گفته است و باز هم حرف، همان است. حق، با گذشتِ زمانْ کهنه نمی‌شود و ناحق نمی‌گردد. ظلم هم با گذشت زمان، مشروعیّت پیدا نمی‌کند. چهل و پنج سال پیش، ظلمی صورت گرفته است: خانه ملت فلسطین از آنها غصب شده است. این خانه، به تمامه و بی‌قید و شرط، باید به ملت فلسطین برگردد. حکومت اسلامی، خصوصیتش این است که با جَوسازی، عقب نشینی نمی‌کند. مرتّب بگویند «آقا، منزوی می‌شوید!» «منزوی» یعنی چه؟! اگر قدرتهای پر روی دنیا، با جنجال و هیاهو و سرو صدا، آمدند و خواستند ناحقّی را حق کنند، ما هم مثل دیگران کنار برویم و بگوییم «صحیح می‌فرمایید»؟! پس معنای حکومت اسلامی چیست؟ خوب؛ معلوم است در بین افرادی که جز باطل و جز زورِ نامشروع، هیچ چیز برایشان مطرح نیست، انسانْ منزوی خواهد شد. «ان یتّخذونک الا هزواً.(۶)» معلوم است! مگر وقتی پیغمبر صلوات‌اللّه علیه، دعوت را آورد، منزوی نبود؟ مگر امام بزرگوار ما، در دوران سلطه طاغوت، در خانه خودش غریب و منزوی نبود؟ منزوی یعنی چه؟! حکومت اسلامی، این جوانمردی و رشادت را دارد که آنچه را حقّ است بگوید و از امریکا و قدرتهای متّحد در دنیا نترسد. فرق ما با آن کشورِ ضعیفِ وابسته در همین است. آن دولتهایی می‌ترسند که به ملتهایشان وصل نیستند. آنها هم اگر با ملتهایشان متّصل بودند، این جرأت را داشتند که مافی الضّمیر خودشان را بگویند. ما با ملتمان وصلیم. ما یک دولت بی‌پشت و پناه نیستیم. مثل یک پرده پوششی که نیرویی آن را به طرفی بکشد و پشت سرش هیچ نباشد، نیستیم. عقبه‌مان خیلی قوی است. عقبه ما، یک ملت با عظمت، یک ملت پنجاه و چند میلیونیِ مؤمن است. عقبه ما، منطق و استدلالی است که بر ما و بر روح ما حاکم است. ما تسلیم ظلم نمی‌شویم. تسلیم زورگوییها و گستاخیهای وقیحانه امریکا و قدرتهای متّحد امریکا نمی‌شویم. قرآن به ما یاد داده است که حرف حق را با قدرت بزنیم و بر آن پافشاری و اصرار کنیم و نیرویمان را برای آن بسیج نماییم. خدای متعال هم برکت خواهد داد و کمک خواهد کرد؛ همچنان که سرنوشت ما در این پانزده سال - ماجرای حماسی ملت ایران - این را اثبات می‌کند. خدای متعال با شماست. این را بدانید. آن سخنی را که امام بزرگوارمان بارها می‌فرمودند - هم در مجامع و هم به ما به طور خصوصی - بنده بالعیان احساس کرده‌ام، که «خدای متعال به این ملت کمک می‌کند و دستِ قدرتِ الهی پشتِ سرِ این ملت است.» بنده این را بالعیان مشاهده می‌کنم. به کمک الهی متّکی باشید. شما امروز امیدِ دنیا هستید. شما نقطه امیدید. به جنجالهایی که هوچیهای دنیا برپا می‌کنند، نگاه نکنید. اینها مردم دنیا نیستند. اینها روشنفکران و متفکّرین دنیا نیستند. اینها دروغ می‌گویند. پررویی می‌آید، بنا می‌کند هجو کردن و چرند گفتن. اینها ملتها نیستند. آن ملتی که بر حرف درست می‌ایستد، نقطه امید همه ملتهایی است که از حرف درست و حساب، خوششان می‌آید. آن ملت، امروز شما هستید و برکات و فیضهای الهی بر شما باد. امیدواریم که ادعیه زاکیه ولیّ‌عصر ارواحنافداه، همیشه شامل حال شما ملت عزیز، ملت شجاع؛ بخصوص شما جوانان مؤمن و صالح و فداکار باشد و خدای متعال، پیروزی واقعی و کامل را به همه شما نشان دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --

---------------- ۱) احزاب: ۲۳ ۲) حج: ۴۰ ۳) احزاب: ۲۲. ۴) - ۵) بقره: ۱۷ ۶) انبیاء: ۳۶

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صبحگاه مشترک نیروهای سپاه در «پادگان انصارالحسین»

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صبحگاه مشترک نیروهای سپاه در «پادگان انصارالحسین» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم یکی از بهترین منظره‌ها برای بنده، همیشه این بوده و هست که فرزندان صمیمی و تربیت شده و ولادت یافته انقلاب را که بار سنگین مجاهدت و فداکاری سالهای دشوار جنگ بر دوش آنهاست، و سهم مهمی در آن فداکاریها دارند، در قالب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ در چهره منظّم و سازمان یافته یک نیروی کارآمد و آموزش دیده مشاهده کنم. بحمداللّه آنچه که امروز از ظواهر بر می‌آید، بخش

قابل توجّهی از این خواسته و آرزوی به‌حق را در نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می‌شود دید. البته بارها عرض کرده‌ایم که ظواهر همه چیز نیستند. اما در نیروهای مسلّح، مانند بسیاری از بخشهای دیگرِ زندگی، ظواهر قسمتی از معنویات و بواطن را می‌توانند نشان دهند. و از این جهت حائز اهمیتند. نظم‌پذیری، انضباطپذیری و اهتمام به سلسله مراتب و جدّی گرفتن فرماندهی و از این قبیل، چیزهایی است که طبق تجربه چند هزار ساله بشر در نیروهای مسلّح، جزو لوازم حتمی این نیروهاست و حوادث و وقایع صدر اسلام هم، به این معنا گواهی می‌دهد. بحمداللّه امروز، علاوه بر معنویّاتی که بعضی از آنها حقیقتاً در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منحصر به فرد است، سپاه دارای امتیازات از این جهاتی است که اشاره شد. امیدواریم که از همه این جهات، بخصوص در زمینه آموزش، به دست آوردن دانش نظامی، حفظ اندوخته‌های تجربی - که سپاه از این جهت، خزانه ذی‌قیمت و ذخیره بزرگی را در اختیار دارد همچنین حفظ آنچه که در کلاسها و دوره‌های گوناگون - چه در زمینه مسائل عملیاتی، چه در زمینه مسائل ستادی - فرا می‌گیرید، روزبه‌روز کارآیی و اقتدار سپاه و تواناییهای آن، و همچنین تبادل اندوخته‌ها و تجربیاتش با ارتش که تکیه نظام جمهوری اسلامی به اینهاست به عنوان یک سازمانِ رزمیِ مورد امید و اعتماد، پیشرفت بیشتری بکند. یک نکته وجود دارد و آن این است که بعضی از چیزها - عزیزان من - در دنیا آموختنی و یاد گرفتنی است. کلاسی می‌گذارند، درسی می‌گذارند، دوره‌ای می‌گذارند، افرادی با استعدادهای مختلف می‌روند و آنها را می‌آموزند. اینها فرصتهایی است که در اختیار بشر است. که فرموده‌اند: «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد.(۱)» این قبیل چیزها، ما را امر به فرا گرفتن و تجربه آموختن و یاد گرفتن می‌کند. اما یک سلسله چیزهای دیگر هست که همیشه در اختیار آحاد بشر قرار نمی‌گیرد. گاهی دریچه رحمت الهی باز می‌شود، پنجره آسمانها بلکه پنجره بهشت - گشوده می‌شود و یک نفس بهشتی به داخل فضای زندگی مادّی ما مردم می‌وزد. این، همیشگی نیست. این، گهگاهی است. که «ان للّه فی ایام دهرکم نفحاةً علی فتعرضوا لهم.(۲)» خوشا به حال کسانی که در معرض وزش نسیم معنوی الهی و بهشتی، در این لحظات کمیاب قرار می‌گیرند و از آن استفاده می‌کنند. گاه گاه و به‌صورت تک تکِ آن، همیشه تاریخ ممکن است پیش آید. اما نادرتر این است که این نفحه، عمومی شود و این چیز بسیار نادر، در زمان ما واقع شد. اولاً راجع به این انقلاب عظیم، خودِ شما جوانان، با فکر روشن و بازی که دارید؛ با آن دل پاک و حسّاسی که خدا به شما داده است، فکر کنید. وضع این دنیا را نگاه کنید. حرکت و سیر دیوانه‌وار به‌سمت مادیّت را ببینید. بعد برگردید به سمت کشور و جامعه خودتان و پیام یک حرکت، یک حکومت، یک نظام به رهبری یک مرد عارفِ الهی محض را، که کمترین ارتباط و تعلّقی را برحسب آنچه که عادت ما مردم عادی است با مادیّات داشته است، در ایرانِ اسلامی مشاهده کنید و ببینید این چه نفحه عظیمی از سوی پروردگار بوده است! خودِ وجودِ آن مرد و سخنان او، یکی از نفحات بود که از دست ما گرفته شد. یکی دیگر از نفحات بسیار ارزشمند الهی و از آن دریچه‌های بهشتی که به روی ما باز شد، همین جنگ پرمصیبت و پردردسر بود. کسی خیال نکند که ما از جنگ خوشمان می‌آید. کسی خیال نکند ما خوشحالیم که هشت سال جنگ داشتیم؛ نه. جنگ مصیبت بود، بلا بود، سختی بود. اما: اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری همان بلاهای سخت لازم است تا اقیانوس موّاج فضایل انسانی، در درون انسان - به شکل معجزه‌آسا؛ نه به شکل معمولی - به موج بیفتد و انسانها معنویّاتشان رشد کند. شما جوانانی که جنگ را دیدید؛ شما جوانانی که در جنگ تجربه‌هایی را گذراندید؛ شما جوانانی که لحظه‌لحظه خطرها را با پوست و گوشت و استخوانتان حس کردید و در آن لحظه‌ها به خدا پناه بردید، بدانید که از یک اقیانوس بی‌پایان معنویّت استفاده کردید و بهره بردید. حرف من این است که سپاه پاسداران و بسیج و هر فرد و جمع دیگری از نیروهای مسلّح - در ارتش و غیر آن - که از این معنویّت و زلال روح و فضیلت استفاده کرده است، بایستی این را قدر بداند و آن دستاوردها را برای خود حفظ کند. بی‌شک، سپاه به عنوان یک سازمان، بیشترین بهره را از آن جویبار فضیلت برده است؛ و این مخصوص شماست.این را باید حفظ کنید. هر کس در جمهوری اسلامی و در راه خدا یک قدم بردارد، با ارزش است و خدای متعال، یک ذرّه - به سنگینی یک ذرّه هم - اجر

کسی را نادیده نمی‌انگارد. همه اجر دارند. اما وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بیشترین تلاش را، بیشترین بهره معنوی را، بیشترین حضور در این میدانهای فیّاض معنوی را، شما عزیزان ما در سپاه داشتید. این از اختصاصات شماست. دوره دافوستان، دوره دانشگاه افسری‌تان، دوره‌های تخصّصی‌تان، انضباطتان، آموزشهای گوناگون رزمی و ستادی‌تان، همه چیزهایی است علاوه بر آن. وقتی اینها را با هم داشته باشید، همان نیروی بی‌نظیری هستید که می‌توان برای آینده آرمانهای بلند اسلامی، روی شما به صورت جدّی و منطقی و عاقلانه حساب کرد. این را قدر بدانید و حفظ کنید. بعضی به ظواهر دنیا که نگاه می‌کنند، نسبت به آرمانهای الهی دچار تردید می‌شوند. این از کوته بینی است؛ از سطحی نگری است. درست است که ظواهر مادّی، با شتاب دیوانه‌واری به سمت غرق شدنِ هرچه بیشتر در مادّیات حرکت می‌کند. در این شکّی نیست. اما معنویّات، مانند شکوفه‌هایی بر روی بدنه این درخت پیر، خودش را می‌نمایاند. شیرین‌ترین حقایق در این مورد، پیدایش و تداوم جمهوری اسلامی و استحکام پایه‌های آن، و بالاتر از اینها، استقامت جمهوری اسلامی بر روی همان خطّ صحیحی است که از اوّل آن را انتخاب کرده است؛ آگاهانه و هشیارانه و بدون متمایل شدن به این طرف و آن طرف. این باید حفظ شود و حفظ خواهد شد. آدمهای ضعیف النّفس و دل کوچک و سطحی نگر که زرق و برق دنیای مادّی چشمشان را به‌طرف خود متوجّه می‌کند، گمان نکنند که امام آنها را ندیده بود و از آنها خبر نداشت. امام بزرگوار که آمد، گفت: «ملت ما برای خدا و فضیلت و معنویّت قیام کرده است، نه برای زرق و برق مادّی. و در این راه می‌ایستد.» آن زرق و برقها انسان و انسانیّت را کامیاب و اقناع نمی‌کند. آنها مال انسان نیست. آنها یک انحراف در زندگی بشری است. امروز این را حکیمان غرب و کسانی که با چشم حکمت آمیز می‌نگرند، فریاد می‌کنند. بگذار سیاستمداران آن را پنهان کنند؛ بگذار تبلیغاتچیها، ضدّ آن را فریاد کنند؛ بگذار ندیده‌ها و سطحی نگرها، عمق قضیه را نفهمند و باطنها را نبینند. اما واقعیت این است. چیزی که انسان را نجات می‌دهد، اسلام است، معنویّت است، فضیلت است، بی‌اعتنایی به زرق و برقهاست. چیزی که بشر را به عدالت می‌رساند، خطّ مستقیم الهی است. قدرتمندان عالم، بر پایه بی‌عدالتی و زور، قدرتهای خودشان را بنا کرده‌اند و از آن‌جا، با بلندگوهای قوی‌ای که در اختیار دارند، به ریش بشریّت می‌خندند. همه حقایق را، حقوق بشر را، عدالت را، انسانیت را، مسأله جوانان و مسأله زن را مسخره می‌کنند. بشریّت در سطح عالم - میلیاردها انسان؛ که از این میلیاردها، بخش بسیار مهمی هم در خود همان کشورهای غربی زندگی می‌کنند - زیر فشار این نظام باطل و غلط، جان می‌دهند. به هرکس هم می‌رسند، می‌گویند: «بیایید جزو ما شوید!» یعنی «شما هم بیایید مثل ما، به ریش بشریّت بخندید؛ حقایق را ندیده بگیرید؛ تزویر را بپذیرید.» اینها زور و تزویر را با هم مخلوط کرده‌اند. البته سلاح علم را هم در اختیار گرفته‌اند. این هم حقیقت تلخی است. چه کسی باید در مقابل این حرکت ظالمانه و خباثت‌آمیز که مربوط به یک دولت و دو دولت هم نیست، بلکه مربوط به یک حرکت بسیار خطرناک در سطح عالم است که از دهها سال پیش و شاید بشود گفت از دو، سه قرن پیش آغاز شده است، بایستد؟ کدام انسانها؟ انسانهای استوار و نیرومند و مجهّز به سلاح عقل و حکمت و دین؛ مجهّز به سلاح منطق واستدلال و مجهّز به سلاحهای رایج روز که برای زدودن خارهای سر راه به آنها نیاز دارند. و شما آن مجاهدان فی سبیل‌اللّه هستید که خواستید همه اینها را با هم داشته باشید و صحنه این میدان و لباس نظامی شما مظهر آن است. امیدواریم که مشمول لطف ولیّ عصر ارواحنا فداه باشید. امیدواریم که روح مقدّس امام از شما راضی باشد، و امیدواریم که مسؤولین بتوانند نیازهای نیروی هوایی سپاه را در حدّ امکان برآورده کنند؛ چه مسؤولین در سطح سپاه، چه مسؤولین در سطح نیروهای مسلّح و چه مسؤولین در سطح کشور. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --- ۱) نهج‌الفصاحه: ص ۶۴، ح ۳۲۷).

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و دانشجویان «نیروی زمینی ارتش»

بیانـات مقـام معظم رهـبری در دیـدار فرمانـدهان و دانشـجویان «نیروی زمینی ارتش» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز و خواهران گرامی؛ خیلی خوش‌آمدیـد. امیـدوارم در این راه مقـدّس و پرافتخـار، ان‌شاءاللَّه همیشه موفّق و مؤیّد باشـید. این مجموعه‌ای که هم نظـامی است و هم دانشـگاهی، و آمیزه‌ای از دو ارزش والای جامعه ما یعنی ارزش علم و جهاد را در خود جمع کرده است، یکی از شیرین‌ترین و مطلوبترین بخشـهای نیروهای مسلّح ماست. امروز برای نظامیان - در هر سـطحی که هستند - کسب معلومات و دانش نظـامی و هر آنچـه کـه بـه این دانش مربـوط می‌شـود، جزو فرایض است و همه دوره‌هـای تحصـیلی نظـامی مـا، از ارزشـهای واقعی برخوردار هسـتند. البته شـما که ارتش جمهوری اسـلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی باشـید، یک امتیاز اسـتثنایی را دارا هستیـد و آن این است که دانش نظـامی را در میـدان، آن هم در مـدّتی طولانی، آزموده‌ایـد. فرق است بین آن کسـی که در کتاب چیزی را می‌خوانـد و آن‌که خوانـده‌ها را در میـدان عمل می‌آزمایـد، یا اساساً در میـدان عمل می‌آموزد. میـدان عمل، موقعیتی فوق العاده است و شـما آن را داشـته‌اید. ممکن است افرادی از شما، جنگ را ندیده و نیازموده باشند؛ اما ارتش جمهوری اسلامی ایران، سرشار از تجربه‌های میـدان جنگ است و کدام دانش بالاتر از این؟! من بارها گفته‌ام و باز هم تکرار می‌کنم که از تجربه جنگ در دوره‌های نظامی، حدّاکثر اسـتفاده بشود. هم به منظور استفاده از جنبه علمی وقایع جنگ - که البته مهم است - و هم به منظور زنده نگهداشتنِ آن روزهای پرافتخار. باید آن ساعات دشواری را که شـما در آن، سـخت‌ترین لحظات عمر را تجربه کردید و آزمودید، از یـاد نرود. مگر شوخی است که ملّتی یـک جنـگ هشت سـاله را بـا نیروهای مسـلّحش؛ با این همه افتخار و با این همه سـرافرازی بگذارنـد؟ در این جنگ، چه کسـی به ما کمک کرد و چه کسـی به دشـمن ما کمک نکرد؟! مگر این چیز کمی است؟! من به جِد معتقـدم که در ارتش و سپاه، همه پدیده‌هایی که چشم را به خود جلب می‌کند، به نحوی انگشت اشاره‌ای به آن روزهای پر افتخار داشـته باشد. در همین سـرودها، حتی همین سرودهایی که در این مجالس خوانده و نواخته می‌شود - که بسیار خوب و مورد سپاس است - به‌جـای تعریفِ یـک شـخص، به تعریفِ انبوه انسانهـایی بپردازنـد که ساعـات پرافتخـاری را گذراندنـد و این کشور را، این جامعه را، این تاریخ را؛ دسـتگاه رهبری را و دستگاه اداره‌کننده کشور را در دنیا سر بلند کردند. بنده مسافرتهای متعدّدی به سرتاسر کشورهـا کرده‌ام و تـأثیر فـداکاریهای شـما را، در عظمت ایران، در خلق یک نمای پرافتخار برای کشور ایران و برای ملت ایران، در تصویر صـحیحی از این انقلاب با عظمت و شـکوهمند و در آبرو بخشـیدن به اسـلام - که همه می‌دانسـتند این همه فـداکاری برای اسـلام انجام می‌گیرد دیـده‌ام. اینها چیز کمی نیست. اینها را حفظ کنیـد. مبادا کسانی تصوّر کننـد که دوره سـخن گفتن از شـهدا و سربازان فـداکار و زحمتکشان میدان نبرد، سپری شده است! این دوره، هیچ وقت سپری نمی‌شود. ارتش، امروز بحمداللَّه یک ارتش پر افتخار است. بدانیـد از روزی که نیروی مسـلّحی در این کشور به وجود آمـده است تا امروز، در هیـچ برهه از تاریـخ ما، نیروهای مسلّحمان، این‌قدر وصل به مردم و کوشـنده در راه اهداف و آرمانها و فداکار برای کشور و مرزها نبوده‌اند. در این دوره‌های اخیر، ارتش فقـط یـک اسم بود. کـاخ بـاعظمتی از مقوّا - مقوّای پر زرق و برق - بود. آن‌جـا که میـدان عمل بود، معلوم می‌شـد که پوچ اسـت. آن‌جـا که نمـا و منظره بـود، البته زیبـاو پرزرق و برق بـود. چه در این دوره‌هـای اخیر که رهـبران خـائن، فرمانـدهان وابسـته، روحهای ضـعیف و ذلیل در مقابل بیگانگان بر آن حکومت می‌کردند و توده ارتش را که به‌هرحال بخشـی و پاره‌ای از تن این ملت بود، به نـام و رنـگ خودشـانْ رنـگ‌آمیزی می‌کردنـد، و چه در دوره‌هـای قبـل که بـاز همین‌طور بود. ارتش ایران، بـا نـام «قزّاق» و «سالـدات» شـروع شـده است. بـا نـام بیگانه. با لباس بیگانه. با ترتیبات بیگانه و فرمانـدهی بیگانه. ارتش ایران آن روز که حکّام غیر مردمی بر این کشور حکومت می‌کردند، یک ارتش غیر مردمی بوده است. امّا امروز، به فضل الهی، همان ارتش، همان افراد، همان عنصـرهای ایرانی مسـلمان، در یک مجموعه عظیمِ پرافتخارِ مردمی سازماندهی شده‌اند و برای عقیده خودشان، برای ایمانشان، برای میهن‌شان و برای کشورشان کار می‌کننـد. این افتخار است. اگر به ارتشـهای دنیا نگاهی بکنیـد، خواهیـد دید که روال معمولی آنها چیست. یک صـحنه، سومالی است. شـما ببینیـد ارتشیها در آن‌جا چه می‌کنند! به‌نام رساندن نان، وارد خانه ملتِ فقیری شده‌اند. اما

به‌جای نان، به آنها گلوله می‌خورانند! ارتش امریکا، برای مقابله و مواجهه با مردم سومالی چه حرف حسابی دارد؟! آیا وجدانشان هرگز از اینها سؤال می‌کند که «ما در سومالی، حرف حسابمان چیست؟ چرا این مردم بیچاره را با یک شعار دروغین و پوچ، این‌طور تحقیر می‌کنیم و می‌کوبیم و می‌زنیم؟» آن ارتش، خودش را یک ارتش به اصطلاح روشنفکر و آزادیخواه هم تصوّر می‌کند! هنوز سابقه ویتنام ازیادها نرفته است. این، یک نمونه! نمونه‌هایِ دیگرِ ارتشها نیز همین‌طور. آن‌جایی که باید از حق دفاع کنند، از آنها کمترین نشانه‌ای نیست. در بوسنی هرزگوین، که الآن سرِ سیاه زمستان آن منطقه، هزاران انسان جانشان در خطر است، هیچ نشان و اثر وجودی از ارتشهای اروپایی و امریکایی و غیره نیست. اما در سومالی، چرا. در ویتنام، چرا. در آن‌جا که از هدفهای انسانی خبری نیست، حضور دارند. آن‌جا که از هدفهای انسانی خبری هست، حضور ندارند. این وضع ارتشهای دنیاست. در مقابل چنین ارتشهایی؛ در مقایسه با چنین ارتشهایی، ارتش ما وقف برای حقیقت است. البته من نمی‌خواهم تعمیم بدهم و همه دنیا را بگویم. لابد در گوشه و کنار دنیا، بالأخره مجموعه‌های نظامی‌ای که قابل قبول باشند، پیدا می‌شوند و هستند. یا حتّی در همین مجموعه‌ها هم، اشخاصی ممکن است باشند. لکن، آنچه را که در صحنه عالم مقابل چشم ماست، مورد اشاره قرار می‌دهم. ارتش ما وقف برای حقیقت است: خدمت برای اهداف الهی؛ برای اهدافی که اگر آنها را با هر انسان با انصافی در میان بگذارند، تأیید خواهد کرد. برای حفظ میهن و حفظ استقلال خودش. نیروی مسلّح ما می‌خواهد کشور، در اختیار دشمن قرار نگیرد و سلطه‌گران بر آن غلبه پیدا نکنند. این کم چیزی است؟! این هدف کوچکی است؟! هدف از این بالاتر و مقدّستر؟! این ارتش است. هر چه می‌توانید، به این ارتش، کیفیّت بدهید. شما که در دوره‌های مختلف تحصیل کردید و این ارتش به گردنتان حق تعلیم پیدا کرده است، تمام وجود و تلاشتان را در حدّ میسور، در راه ارتقای کیفیّت این ارتش صرف کنید. البته نقص دارد؛ اما این نقصها باید برطرف شود. از دهها سال پیش، تلاش بر این بوده است که نگذارند این ارتش، از لحاظ تجهیزات، روی پای خودش بایستد. امروز، بحمداللَّه، جهادهای خودکفایی و دستگاههای فنّی، مشغول کارند. این را هر چه می‌توانید، ادامه دهید. سالها کوشش کردند از لحاظ سازماندهی و معیارهای نظامی، ارتش را وابسته کنند. با این باید مقابله کنید. دانش نظامی را از همه باید فرا گرفت. دانش را از هر کس و هر جا باید فراگرفت؛ اما وابستگی نظامی، نه! نگاه کنید ببینید طبیعت این سرزمین، طبیعت این ارتش، طبیعت کاری که بر دوش شماست و وظیفه‌ای که از شما منتظَر است، چیست؟ بر طبق آن، سازماندهیها و کارهای خودتان را انجام دهید. بحمداللَّه همه اینها را ارتش ما انجام می‌دهد. مقرّرات نظامی را با اصول ارزشی خودتان منطبق کنید. هر کدام از مقرّراتی را که می‌بینید با ارزشهای اسلامی ناسازگار است، تبدیل به مقرّراتی که با ارزشهای اسلامی سازگار باشد، کنید. این شما را تقویت خواهد کرد و به پیش خواهد برد و عزّتتان را در چشم مردم بیشتر خواهد کرد. امروز کشور در یک دوران بلوغ سازندگی است. همیشه دورانهای سازندگی، برای کشورها دوران دشواری است. آن هم سازندگی بعد از آن ویرانگریهای طولانی. در گذشته نزدیک، ویرانگریِ جنگ بود. قبل از آن ویرانگری، سلطه بیگانگان و بیگانه پرستان بر این کشور بود. من گمان می‌کنم این ویرانگری، خطرناکتر و صعب‌العلاجتر از ویرانگری جنگ است. به هر حال، برای یک ملت که بخواهد ویرانیها را بسازد و به عمارت و تجدید بناتبدیل کند، کاری دشوار است. شما ببینید بعد از جنگ بین‌الملل دوم، تقریباً همه دنیا و دولت ثروتمند امریکا، دست به دست هم دادند تا بتوانند کشور آلمان و کشور فرانسه و کشورهای ویران شده در جنگ را بسازند. سالها طول کشید تا توانستند. ما به هیچ دولت و هیچ قدرتی از قدرتهای دنیا - چه قدرت سیاسی، چه اقتصادی و چه نظامی - متّکی نیستیم. این ملت خودش باید بسازد و با دستان خودش باید این بنا را بالا ـ ببرد. طبعاً دورانِ دشواری است. همه چیز در این دورانِ دشوار، باید با تلاش بیشتر، با شوق بیشتر و با امید روشنتر انجام گیرد. سهم ارتش جمهوری اسلامی ایران از این تلاش، سهم بزرگی است. البته من اعتقادم این است که این سازندگی، در درجه اوّل در محدوده خود این سازمان باید انجام گیرد. هر کدام از سازمانهای نظامی، سازندگی را باید از خودشان شروع کنند. البته، اگر توانستند در سازندگیهای عمومی کشور هم شرکت کنند، مانعی ندارد. جوانانی

که تازه وارد ارتش شده‌انـد و فارغ التّحصیل دوره‌های نظامی هسـتند و کسانی که سابقه کمتری دارنـد، بایـد این دورانی را که در مقابل خود دارنـد، از هم اکنون دوران افتخار دنیا و آخرت بشـمارند. با این دید به دوران خدمتتان نگاه کنید. کار شـما، کارِ نظامی است. لکن همین کارِ نظامی، وقتی با نیّت صـحیح انجام گیرد، یک عبادت است. امیـدواریم خداوند متعال شـما را مشـمول لطف و رحمت خود قرار دهد، و روزبه‌روز توفیقات شما را بیشتر کند و ان‌شاءاللّه در آینده هم شاهد پیشرفتهای علمی و فرهنگی و عملی و ابتکارات شما در میدانهای مختلف باشیم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان به مناسبت «روز ملی مبارزه با استکبار»

بیانـات مقـام معظم رهبری در دیـدار دانش‌آموزان و دانشـجویان به مناسـبت «روز ملی مبـارزه بـا اسـتکبار» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به برادران و خـواهران عزیز – دانشـجویان، دانش‌آمـوزان، فرهنگیـان – و بخصـوص کسـانی کـه از راههـای دور تشـریف آورده‌انـد، خوشامد عرض می‌کنم. امروز و این ایام، مناسبت بسیار مهمّی برای ملت ایران است. یعنی خاطره درگیری ملت ایران با استکبار، که مظهر آن مظهر اسـتکبار و اسـتبداد جهـانی، یعنی همـان دولـت امریکـاست. عجیـب ایـن اسـت کـه در این سه حـادثه‌ای که در روز سیزدهم آبان مجتمع شده‌اند، درگیری بین این دو طرف است. بعضـی از این حوادث طوری است که ملت ایران، مظلوم و مضـروب واقع شـده و مورد سـتم قرار گرفته است؛ و کیفیّت بعضـی دیگر، طوری است که طرفِ امریکایی، سـزای آن ظلمها و سـتمهای قبلی خود را دیـده است. به نظر من، بـا قضیـه تسـخیر لانه جاسوسـی به‌وسـیله عـدّه‌ای از جوانـان مؤمن و مبـارز و رشـید ملت ایران، باید این‌گـونه برخـورد کرد. امروزه در عرف سیاستی که امریکاییهـا آن را هـدایت می‌کننـد، قضـیه این‌گـونه مطرح نمی‌شـود. قضـیه را این‌طـور مطرح می‌کننـد که امریکـا مثـل همه کشورهـای دیگر در داخـل تهران سـفارتخانه‌ای داشت و عـدّه‌ای از روی بی‌تربیـتی و بی‌اعتنایی به موازین بین‌المللی، ریختنـد و این سـفارتخانه را که خانه امریکاییها بود، تسـخیر کردنـد و دیپلماتها را دسـتگیر نمودنـد. این‌طور، قضـیه را در دنیا منعکس می‌کنند. در حالی که طرح این قضیه به این شکل، خلاف واقع و غلط است. قضیه این‌طور نیست. قضیه این است که دولت امریکا، یک نظام جبّار را در کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۳۲، در ایران بر سرِ کار آورد. بیست و پنج سـال، انواع پشتیبانیهـا را از آن نظام جبّارِ ظالمِ غاصبِ خائن و فاسـد انجام داد. در همان سالِ آخر؛ یعنی تقریباً آخرین سالی که آن رژیم نابجـا و نابحق و فاسـد بر سـرِ کار بود، همان آقایی(۱) که امروز در دنیـا چهره مردم دوسـتی به خود گرفته است و این گوشـه وآن گوشه دنیا، در قضایای بین‌المللی دخالتهای بی‌جا و حضور بی‌فایده می‌کند، رئیس جمهور آمریکا بود. رئیس جمهور دمکراتِ امریکا، در همان حالی که ملت ایران نهایت شـدّتها و سـختیها را از دست آن رژیم فاسدِ غاصب می‌کشـید، به ایران آمـد، نان ملت ایران را این‌جا خورد، بر سـر سـفره رنگین غاصـبان حکومت در ایران نشست و لذّتهایش را برد، بعد هم با حالت سرمستی، ایستاد و اعلام کرد که: «ایران صاحب بهترین حکومتهاست. امن‌ترین جاهاست و اینها که بر سـرِ کارنـد، بهترین حکّامنـد!» انگار نه انگار که دستِ شـاه تا مِرفق به خون این ملت آلوده است. این کار را امریکاییها کردنـد. بعـد از مـدّتی هم – در مثل چنین روزی – یک‌عـدّه دانش‌آموزان و نوجوانان ما – این گلهای هنوز درست باز نشـده – را پرپر کردند. این ضـربه را، اوّل آنها وارد آوردند. با همه اینها، ملت ایران نجـابت به‌خرج داد: وقتی که انقلاب پیروز شـد، در این‌جا هیـچ‌کس به امریکاییها صـدمه‌ای نزد؛ آنها را اذیّت نکردنـد؛ سفارت را از آنها نگرفتنـد. آنها را روانه کردنـد؛ با احترام به خانه خودشان رفتنـد. کسـی کاری به کارِ آنها نـداشت. عدّه‌ای از آنها هم در داخل سـفارت ماندند. لکن شروع به توطئه کردند: تماس با مخالفین انقلاب؛ درس دادن به عناصر پس مانده و وامانده رژیم پهلوی که در این‌جا از ادامه حیات مأیوس شـده بودند. خوب؛ ملت ایران هوشـیار است. ملت ایران غافل نیست و می‌فهمد که قضـیه چیست. جوانـان دانشـجو، در روز سیزدهم آبان ۵۸ که راهپیمـایی می‌کردنـد، رفتنـد این ماده فساد را از بین بردنـد. قضـیه این‌گونه است. من امروز عرض می‌کنم که این کار دانشـجویان ما در سال ۵۸ یکی از بهترین کارهـایی بود که در این انقلاب انجام گرفت.

مبادا تلقینهای یک عدّه آدمهایی را که - به اعتقاد بنده - تعریف واقعی از آنها این است که «انسانهای سطحی و ضعیفی هستند» باور کنید. نمی‌خواهیم بگوییم اینها وابسته‌اند. نمی‌خواهیم بگوییم مغرضند. نه! ضعیفند. انقلابها را هم غالباً ضعیفها از بین برده‌اند. کشورها را هم ضعیفها به بادِ فنا داده‌اند. ملتهای نیرومندِ پرقدرت را هم غالباً ضعیفها و زبونهایی که بر مراکز قدرت دست پیدا می‌کنند، از بین می‌برند. یک عدّه ضعیف، امروز نیایند وسوسه کنند و طوری شود که جوان ما، دانشجوی ما، با خودش فکر کند: «این چه کاری بود که لانه جاسوسی را تسخیر کردیم؟!» نه آقا! یکی از بهترین کارهایی که در انقلاب ما شد، همان کار بود. امام یک جوان نبود که شما بگویید «احساساتی شد و حرفی زد.» امام، آن پیر حکمت و مردِ حکیمِ دنیا دیده مجرّب، با دید نافذ خود، آن‌طور از حرکت دانشجویان در آن روز تجلیل کرد. پس امام، به حقیقتی پی برده بود که این را گفت. ما نیز همان را - نه فقط از روی تبعیت ؛ بلکه از روی احساس، از روی بینش و از روی منطق - تأیید و تصدیق می‌کنیم. یکی از بهترین کارها، همان کار بود. چرا؟ به‌خاطر این‌که عمدتاً بعد از جنگ بین‌الملل دوم، انقلابهای متعدّدی در سرتاسر عالم به وقوع پیوست. در آفریقا، در آسیا، در اروپا، خیلی کشورها حکومتهای خودشان را از دست دادند. این کشورها دو دسته بودند: بعضی، کشورهایی بودند که خودشان را دربست به بلوک شرق؛ یعنی به روسها و یا بعدها به چینیها تسلیم کردند و وابسته آنها شدند. ما در این پانزده سال عمرِ جمهوری اسلامی، که خدای متعال فرصت داد خیلی از مسؤولان دنیا را از نزدیک ببینیم، دیدیم در این کشورها، حتّی عقلا و مدبّرینشان، این‌طور باورشان آمده بود که باید وابسته به تشکیلات شرق باشند و آینده عجیب و غریبی را که دو سال پیش اتّفاق افتاد(۲)، اصلاً احتمال نمی‌دادند. یک‌عدّه که این‌طور شدند؛ زیر چتر کمونیستها و بلوک شرق رفتند و جزو یک خانواده شدند. آن هم عضو درجه دوی آن خانواده، نه عضو درجه یک. یک دسته اینها بودند، که انقلابهایشان و زحمات مردمانشان واقعاً هدر رفت. آن همه فداکاریهای مردم، در حقیقت ضایع و باطل شد. دسته دیگر کشورهایی بودند که اگر ارتباطی هم با بلوک شرق داشتند، این ارتباط، آن چنان مستحکم نبود. بعد، عمدتاً امریکاییها، شروع به نفوذ در داخل اینها کردند. اراده مردم، اراده رهبران و عزم عمومی ملتها را، طوری تغییر دادند که بتدریج، انقلابی که انجام شده بود، صددرصد به حال اوّل برگشت و بلکه به شکل بدتر درآمد. نمونه‌های این را در کشورهایی از آفریقا و جاهای دیگر داریم؛ که بنده بنا ندارم از آن کشورها اسم بیاورم. اگر به تاریخ سی، چهل سال اخیر نگاه کنید، این کشورها را می‌بینید که به رژیم امریکایی وابسته شدند. از چه راهی؟ یا از راه مرعوب کردن، یا تطمیع کردن، یا محتاج کردن و یا فشار وارد آوردن. انواع فشارها را روی این کشورها و ملتهای مستقل وارد می‌کردند. آنها هم رابطه را به کلّی قطع نکرده بودند. سفیر هم بود، مسؤولین امریکایی هم بودند. وسوسه می‌کردند، می‌رفتند، می‌آمدند و حتّی دل رهبران انقلابها و رهبران ملتها را خالی می‌کردند. آنها را می‌ترساندند، مرعوبشان می‌کردند، و کسی که مرعوب شد، با اندک تشری می‌شود او را از میدان خارج کرد. این سرنوشتِ - اگر نگوییم همه - اغلبِ انقلابهاست. آنچه که ما از نزدیک دیدیم، آنچه در خبرهای همزمان در دنیا خواندیم یا - چه قبل از انقلاب، چه دنباله‌هایش هم، بعضی در بعد از انقلاب - دیدیم، همین بود. عامل این برگشتن چه بود؟ این بود که آن پیوند تحمیلی میان قدرت فائقه حکومت متجاوز و مستبد امریکا با این کشورها، منقطع نشده بود. چون رابطه‌ای برقرار بود، آن رابطه، خود موجب می‌شد که طرفِ قویتر، از آن رابطه استفاده کند و مدام روی طرف ضعیفتر - در مجالس مذاکره، پشت میزها، در معاملات گوناگون - فشار بیاورد تا بالاخره وادارش کند که میدان را به نفع او خالی کند. قضیه لانه جاسوسی، این آخرین رشته ارتباط ممکن را بین انقلاب و امریکا برید و قطع کرد. این، خدمت بزرگ و ذی‌قیمت را به انقلاب ما کرد! ممکن است جوانانی که در آن لحظه رفتند و آن اقدام را کردند، دنباله‌های عمیق و دارای درجات گوناگون آن کار را، آن روز ندیده بودند. احتمال این هست. جوان از روی ایمان و احساس خود، کاری را انجام می‌دهد. اما خدای متعال، در آن کار، این برکتهای بزرگ را قرار داده بود. چون کاری از روی ایمان و اخلاص بود و خدای متعال همیشه روی کارهایی که از روی ایمان و اخلاص است، تأثیرات بزرگی قرار می‌دهد. این را بدانید: هرکاری راشما از روی اخلاص بکنید، خدا به آن برکت

خواهـد داد. هر کـاری راکه از روی حسابگریهـای مـادّی بکنیـد، متزلزل است. ممکن است به نتـایجی برسـد؛ خیلی از اوقات هم به نتیجه نمی‌رسد. به‌خلاف آن کاری که از روی ایمان و اخلاص، برای خدا، انجام می‌دهید؛ که «من کان للّه کان‌اللّه له(۳)». هر کس برای خـدا باشـد، قـدرت الهی در خـدمت او قرار می گیرد و به او کمک می کنـد. قضـیه سـفارت از این قبیل بود و آن رابطه را قطع کرد. بعـد از آن، تـا امروز که پانزده سال از پیروزی انقلاب و چهارده سال از قضـیه لانه جاسوسـی می گـذرد، هنوز که هنوز است، امریکاییها تلاشـشان این است که همان رشـته باریکی را که با حادثه تسـخیر لانه جاسوسـی قطع شـد، دوباره برقرار کننـد. هنوز آن تلاش را می کننـد. چرا؟ برای این که از همان رشـته باریک، طرف قدرتمنـد برای تحمیل خواسـتهای خود با طرف ضـعیف اسـتفاده می کنــد. اظهـارات امریکاییهـا را ببینیــد! امروز و دیروز، رئیس جمهـور دمکرات و رئیس جمهـور آن طرفی(۴) و رجـال گوناگون امریکا، همه این حرف را می‌زننـد که عرض می کنم. هیـچ کـدام نمی گویند: «ما می‌خواهیم با ایران رابطه برقرار کنیم.» نه! صـحبت رابطه که می‌شود، بنا می کنند شرط و شروط گذاشتن؛ که اگر چنین بشود، اگر چنان بشود! بنده یک وقت گفتم که بین حرف ما و حرف امریکاییهـا، از زمیـن تـا آسـمان فاصله اسـت. مـا می گـوییم: «شـکل اینهـا را نمی‌خـواهیم ببینیم. رابطه بـا اینهـا را - تـا آخر نمی‌خواهیم داشـته باشـیم.» آنها می گویند: «اگر می‌خواهید با ما رابطه داشـته باشـید، باید این کار را بکنید؛ آن کار را بکنید!» اصلاً چه نسـبتی بین این دو حرف است؟! گویـا بـا کشوری صـحبت می کننـد که آن کشور ده تـا واسـطه جلو انـداخته است که «بـا شـما می‌خواهیم رابطه داشـته باشیم.» شرط می گذارند! چه شرطی، آقا؟ ما شرط داریم برای رابطه با کشوری که آن همه فجایع پشت سر و در تاریخ آن وجود دارد. شرط ما، توبه آن کشوراست. شرط ما، قطع آن همه فاجعه آفرینی برای دنیاست. حال شما می آیید برای ما شـرط می گذاریـد؟! رابطه را مشروط می کننـد، اما مذاکره را غیر مشـروط! درست توجّه کنید! بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شمـا دانشـجویان؛ چه دختر، چه پسـر و حتّی دانش‌آموزان مـدارس - روی این ریزترین پدیـده‌های سیاسـی دنیـا فکر کنیـد و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دسـتهایی را که تلاش کرده‌اند و می کنند که قشر جوان و دانشـگاه ما را غیر سیاسـی کنند. کشوری که جوانانش سیاسـی نباشـند، اصـلاً توی باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمی‌فهمند، جریانهای سیاسـی دنیا را نمی‌فهمند و تحلیل درست ندارند. مگر چنین کشوری می‌تواند بر دوش مردم، حکومت و حرکت و مبارزه و جهاد کند؟! بله؛ اگر حکومت استبدادی باشد، می‌شود. حکومتهای مستبد دنیا، صرفه‌شان به این است که مردم سیاسی نباشند؛ مردم درک و تحلیل و شعور سیاسی نداشته باشند. اما حکومتی که می‌خواهد به دست مردم کارهای بزرگ را انجام دهـد؛ نظـام را می‌خواهـد بـا قـدرت بی‌پایـان مردم بـه سر منزل مقصـود برسانـد و مردم را همـه چیز نظـام می‌دانـد، مگر مردمش - بخصوص جوانان، و بالاخص جوانانِ دانشـجویش - می‌تواننـد غیر سیاسـی باشـند؟! مگر می‌شود؟! عالِم‌ترین عالِمها و دانشـمندترین دانشمندها را هم، اگر مغز و فهم سیاسی نداشته باشند، دشمن با یک آبنبات تُرش می‌تواند به آن طرف ببرد؛ مجذوب خودش کند، و در جهـت اهـداف خـودش قرار دهـد! این نکـات ریز را، بایـد جوانـان مـا درک کننـد. امریکـا می گویـد: «بیاییـد مـذاکره کنیم.» نمی گویـد: «بیاییـد رابطه برقرار کنیم.» مـذاکره یعنی چه؟ یعنی آن پیوندی را که جمهوری اسـلامی قطع کرد وبرید و همان موجب شـد که تمام عواطف صادقانه ملتهای دنیا به این نظام جلب شود، این را دو مرتبه برقرار کند. یعنی در درجه اوّل، یک ضـربه نمایان به جمهوری اسـلامی بزنند؛ و از آن‌جا که تبلیغات هم در دست آنهاست، در دنیا منعکس کنند که «جمهوری اسلامی، از حرفهایش برگشت!» به چه دلیل؟ به این دلیل که نشسـته است و با امریکا مذاکره می کند. آن‌وقت، یک یأس عمومی در تمام ملتها - در آسـیا و درآفریقا و در کشورهای گوناگون و در خود اروپا و در خود امریکا به‌وجود آیـد. ملتهایی که امیـد پیـدا کرده‌انـد - مسـلمانان و حتی بعضـی غیرمسـلمانان - ناامیـد شونـد؛ و آن چهره با صـلابت امام بزرگوارمان، که روی جمهوری اسـلامی را پوشانده و آنها را وادار به حرکت می کرده است، مخـدوش گردد؛ و بگوینـد: «نه آقـا! جمهوری اسـلامی هم توبه کرد!» یـا بگوینـد: «چون امام رفت، جمهوری اسلامی ایران توبه کرد!» اگر یادتان باشد، بعد از رحلت امام، یکی از شاه‌بیتهای تبلیغاتی دشمن، همین بود که «امام رفت؛

و اینها دیگر راه امام را رها کردند.» برای این‌که همان احساس را درون ملتها به وجود آورند؛ یا این را بگویند، یا بالاتر از این را. بگویند: «امام کی گفته بود ما با امریکا مذاکره نکنیم؟! کی امام چنین حرفی زده بود؟! امام همان چند روز زمان خودش را گفته بود! همان چند وقت را گفته بود! امام کی ما را نهی کرده است؟» یعنی حتّی تصرف کنند در نظرات امام تصرّف کنند که در میانِ صدها سخنرانی و بیان قاطع و صریح، این طور اظهار شده است. اولین ضربه‌ای که با این کار می‌خواستند بزنند، این بود که جمهوری اسلامی را از آبروی خودش؛ از آن حیثیّت و صلابت و قدرت و قامت استواری که در چهره‌ها و خاطره‌های ملتهای مسلمان در دنیا پیدا کرده است، ساقط کنند. ملت ایران مگر ملت کوچکی است؟ ملت ایران، فلان ملتِ از زیر بوته درآمده اروپایی یا آفریقایی که نیست! ملت کهنِ ریشه‌داری است که هزاران سال سابقه دارد. هزار و سیصد، چهارصد سال، بعد از اسلام، همیشه در اوج ملتهای مسلمان قرار داشته است. آن وقت این ملت، آن هم با این انقلاب، آن هم با آن حرفها، همه چیز را گذاشت کنار و توبه کرد؟! آمد شروع کرد با امریکا مذاکره کردن؟! به صِرف این‌که جمهوری اسلامی بگوید «بله؛ ما مذاکره را قبول داریم.» یا این را بفهماند، یا طوری مشی کند که معلوم شود حرفی ندارد که با آمریکا مذاکره کند، این، اوّلین ضربه است. و بعد، تازه شروع تحمیلهاست. شما وقتی با کسی قهرید، وقتی با کسی حرف نمی‌زنید، رودربایستی با هم ندارید. در مقابلِ هم، هیچ حالت توقّعی وجود ندارد. اما وقتی با کسی مذاکره شروع شد؛ پشت میز نشستید؛ یک قهوه با هم خوردید؛ یک گپ دوستانه هم در کنارش با هم زدید؛ در فلان محفل بین‌المللی نشستید و با همدیگر یک خرده درددل کردید؛ بعد رودربایستی به‌وجود می‌آید. آن‌وقت، اوّلِ شروعِ تحمیلات است. بدبختیهای انقلابهای دنیا و تسلّط و نفوذ آمریکا – همان‌طور که عرض کردم – از همین جا شروع شد. مثل کشورهایی که بنده نمی‌خواهم اسم آنها را بیاورم. امروز هم آن کشورهای بیچاره، غالباً چهره‌های بسیار بدی دارند. این است که روی مذاکره فشار می‌آورند. اصرار می‌کنند که «ایران چرا نمی‌آید با ما مذاکره کند؟» عدّه‌ای هم که آدمهایی ساده‌لوحند، یا نمی‌دانم، مرعوبند، یا بی‌اطّلاعند، یا غیر سیاسی‌اند، در داخل خودمان این حرفها را تکرار می‌کنند. من نمی‌دانم می‌فهمند چه دارند می‌گویند؟! بنده البته معتقدم: این حرفهایی که گاهی زده می‌شود، از طرف بعضی مسؤولین درجه دو و سه نظام جمهوری اسلامی است. بحمداللَّه، دولت و رئیس جمهور و وزرا، به فضل پروردگار، در آن قدرتِ روحی و معنوی واقعی و صحیح قرار دارند و برای خدا ایستاده‌اند. اما بعضی از این درجه دومیها و سومیها، که غالباً آدمهای غیرمسؤولند، گاهی زمزمه می‌کنند: «چرا اینها با آمریکا مذاکره نمی‌کنند؟ چرا نمی‌گویند؟ چرا نمی‌روند حرف بزنند؟ حرف زدن چه ضرری دارد؟!» خیال می‌کنند حرف زدن دو نفر آدمِ معمولی است که گوشه‌ای بنشینند و صحبت کنند. نمی‌فهمند این مذاکره‌ای که دشمن این قدر روی آن اصرار می‌کند، چه خطرات بزرگی برای جمهوری اسلامی دارد؛ که من شمّه‌ای از آنها را عرض کردم. بنده معتقدم که تکرار این حرفها از طرف آنها هم، کار بدی است. من این را عرض می‌کنم. این نظر بنده است. بنده معتقدم: برای رایج کردن یک گناه در عمل، یکی از راههایش این است که آن گناه را در زبانها رایج کنند. آن قدر بگویند که قبحش از بین برود! شما قضیه فلسطین و سرنوشت شومی را که بعضی از فلسطینیها برای خودشان و ملت فلسطین قبول کردند، ببینید! امروز این تجربه بسیار عظیم و عبرت بزرگی است. از بس مدام در گوشه و کنار، کسی چیزی گفت و دیگران به او تشر نزدند! هی گفتند: «چه مانع دارد که ما با اسرائیل صحبت کنیم؟!» دیگر نگفتند: «دشمنِ غاصب!» نگفتند: «این دشمنِ غاصب است. این در خانه فلسطینیها نشسته است. چه مذاکره‌ای؟! مذاکره با او این است که بگویند فلان فلان شده، از خانه ما برو بیرون!» مذاکره با غاصب، این است. مذاکره با ظالم این است که بگویند: «فلان فلان شده، چرا این قدر ظلم می‌کنی؟!» مذاکره، یعنی این. وإلّا، مذاکره دوستانه، که بروند و بگویند و بخندند و او چیزی بگوید و این چیزی بگوید و بعد چانه بزنند، و این‌که گفته شود «دیگر با غاصب این حرفها را نداریم»، چه معنی دارد؟! هیچ کس هم به آن کسانی که هی اسم مذاکره با اسرائیل را آوردند و آوردند و آوردند، تشر نزدند، تا عیب و قبحش در نظرها از بین رفت و آخرش به این روز تلخ و سیاه رسید. نکند کسانی که هی اسم مذاکره را این‌جا و آن‌جا و در داخل ملت ایران می‌آورند، قصدشان اینها

باشد! ملت ایران، ملتی است که احتیاج به مذاکره ومراوده و ارتباط با دشمن مستکبر ندارد. مگر شما ضعیفید؟! مگر ملت ایران ملت کوچکی است؟! مگر ملت ایران، قدرت دفاع از خود را ندارد؟! ما چه احتیاج داریم به این‌که به درِ خانه مستکبرین، مستبدین و دیکتاتورهای بین‌المللی برویم؟! من سال گذشته گفتم: این آقایانی که اسم دمکراسی را می‌آورند و پرچم دمکراسی را - به اصطلاح و به ظاهر - برای ملتهای خودشان بلند کرده‌اند، همان هم دروغ است و دمکراسیِ واقعی در این‌گونه کشورها نیست. همانها در سطح بین‌المللی، یک دیکتاتوری عظیم و خونین به راه می‌اندازند. هر جا دلشان می‌خواهد وارد می‌شوند، هر جا دلشان می‌خواهد تفحّص می‌کنند، و متأسفانه دستگاهی هم آن‌جا درست شده است به عنوان ابزاری در در دستِ اینها. یعنی سازمان ملل و شورای امنیت! چه لزومی دارد ما سراغ دیکتاتورها برویم؛ در مقابل آنها تعظیم کنیم و بگوییم: «بفرمایید با ما مذاکره کنید؟!» نه آقا! این دیکتاتور، همان دیکتاتوری است که این ملت، آن‌وقت که هیچ چیز نداشت، با مشت خالی و با شعار او را از خانه خود بیرون کرد. این، همان دیکتاتور است. آن روز که دنیا دو قطبی بود - البته می‌گویند: امروز یک قطبی است - برای ما خطرناکتر بود. به‌خاطر این‌که آن دو قطب، در صد مسأله با هم اختلاف داشتند، اما در قضیه ایران، باهم اختلافی نداشتند. نمونه‌اش را دیدید که هر دو، در جنگ، به عراق کمک کردند. هم امریکاییها کمک کردند، هم شورویها. «ناتو» هم کمک کرد. «ورشو» هم کمک کرد. همه به عراق کمک کردند. امروز خیلی از کشورها هستند که آن‌طور، زیر بار امریکا نیستند. البته یک تبعیت مختصر، دارند. اما در آن روز که شوروی بود، کلّ اروپای غربی هم به یک معنا در اختیار امریکا بود. اروپای شرقی هم در اختیار آن یکی بود. بقیه جاهای دنیا نیز همین‌طور. همه دنیا، به رهبری امریکا و شوروی، آن روز متّفق القول شدند برای این‌که ایران را در این جنگ شکست دهند و نتوانستند. این‌که مالِ تاریخ گذشته نیست. این مالِ همین چند سال قبلِ خودِ ماست. آحاد ملت ایران به چشم خودشان دیدند. مگر نبود که این دو قدرت متّحد شدند برای این‌که شاید بتوانند خوزستان را از ایران جدا کنند؟! شاید بتوانند جمهوری اسلامی راذلیل کنند، ضعیف کنند، سرنگون کنند و نتوانستند؟! مگر غیر از این است؟! آن روز دو قدرت بودند، هر دو هم قوی، هر دو هم در قضیه ایران، متّحد و نتوانستند کاری کنند. امروز اینها چه کار می‌توانند بکنند؟! چرا می‌ترسید؟! چرا قرآن را نمی‌خوانیم که این‌قدر تکرار می‌کند: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل.»(۵) چرا از دشمن می‌ترسید؟! دشمنِ ضعیف، دشمنِ ناتوان، دشمنی که همین امروز هم برای این‌که ایران را زیر فشار قرار دهند، دریوزگی اروپا را می‌کند. سراغ این کشور و آن کشور اروپایی می‌رود که «بیایید با ما همدست شوید، شاید بتوانیم به ایران فشار بیاوریم.» این، دلیلِ این نیست که به تنهایی نمی‌تواند فشار بیاورد؟! این، دلیل بر این نیست که این ملت عظیم، با این قدرت معنوی و اسلامی، بر قدرت مادّی او، تا به حال فائق آمده است؟! چرا فکر نمی‌کنند؟! خدا را شکر می‌کنیم که ملت ما بیدار است. خدا را شکر می‌کنیم که جوانان ما بیدارند. خدا را شکر می‌کنیم که شما دانشجویان بیدارید. اما دانشجویان! بیدار بمانید. این وضعِ دانشگاهی که امروز هست، من به شما صریح بگویم: من این وضعیت را نمی‌پسندم. دانشجویی که اصلاً نفهمد در دنیا چه می‌گذرد، این دانشجو، دانشجوی زمان خودش نیست؛ مرد زمان خودش نیست. دانشجو باید احساس سیاسی داشته باشد، درک سیاسی داشته باشد، تحلیل سیاسی داشته باشد. بنده در قضایای تاریخ اسلام این مطلب را مکرّراً گفته‌ام که، چیزی که امام حسن مجتبی علیه‌السّلام را شکست داد، نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود. مردم، تحلیل سیاسی نداشتند. چیزی که فتنه خوارج را به‌وجود آورد و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را آن‌طور زیر فشار قرار داد و قدرتمندترین آدم تاریخ را آن‌گونه مظلوم کرد، نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود وإلّا همه مردم که بی‌دین نبودند. تحلیل سیاسی نداشتند. یک شایعه دشمن می‌انداخت؛ فوراً این شایعه همه جا پخش می‌شد و همه آن را قبول می‌کردند! چرا باید این‌طور باشد؟! اگر ملت، هوشیاری لازم را داشته باشد، شایعه دشمن مثل برف و یخی زیر آفتاب است. چه کسی باید این کار را بکند؟ شما جوانان باید بکنید. بنده با شما جوانان عزیزمان، حجّت خدا را تمام می‌کنم. من به شما عرض کردم و گفتم. پروردگارا! من از این ملت این‌گونه احساس می‌کنم. خود من هم این‌گونه‌ام؛ ما از راه و اراده و

خواست تو، به خاطر خواستِ دشمن، بر نخواهیم گشت. این ملت، این‌طور دارد حرکت می‌کند و من این را مشاهده می‌کنم. ما با قدرت این ملت، در مقابل هیچ قدرت بزرگ جهانی، احساس ضعف نمی‌کنیم. بنده می‌بینم دشمن می‌خواهد با ترساندن، کار خودش را پیش ببرد. ما به اتّکای قدرت الهی که مجسّم در قدرت ملت بزرگ ماست، از دشمن مستکبرِ متکبّر، نمی‌ترسیم. معتقدیم کاری نمی‌تواند بکند. «انّ کید الشیطان کان ضعیفاً.»(۶) این، قرآن است. قرآن را باید باور کرد. کید شیطان، ضعیف است. اگر روزی در قرآن این را می‌خواندیم و از روی ایمان و تعبّد، فقط قبول می‌کردیم، خدایا تو شاهدی که امروز این را از روی تجربه هم قبول کرده‌ایم. تجربه هم همین را نشان می‌دهد. اگر شیطان ضعیف نبود، جمهوری اسلامی را تحمّل نمی‌کرد. ببینید چقدر با جمهوری اسلامی دشمنند. می‌بینید که «قد بدت البغضاء من افواههم»(۷). رئیس جمهور امریکا را ببینید! آن وزیر امور خارجه بدشکلش را ببینید! راجع به جمهوری اسلامی که حرف می‌زنند، نفرت و بغضا و دشمنی ملت ایران و جمهوری اسلامی، از سر و صورتشان می‌بارد. اما چرا با این همه نفرت، نمی‌توانند هیچ غلطی بکنند؟ چرا؟ علت چیست؟ چه دلیلی دارد؟ کی شما را نگهداشته است؟ کی مانع از ضربه زدن آنها شده است؟ کی مانع شده است از این‌که محاصره اقتصادی کامل و تام و تمامی بکنند و به تعبیر خودشان، پدر ملت ایران در بیاورند؟ آن وقت بعضی از این آدمهای ساده‌لوحِ ضعیف‌النّفس هم، همینها را تکرار می‌کنند که «آقا! پدر ملت ایران را در می‌آورند!» غلط می‌کنند! مگر می‌توانند پدر ملت ایران را در بیاورند؟! اینها کسانی هستند که ملت ایران پدرشان را درآورده است. بنابراین، ضعف دارند. قدرتِ آن‌چنان ندارند. البته، شرطش این است که ملت ایران، همین طور که بحمداللّٰه تا امروز در صحنه بوده است، در صحنه باشد. شرطش این است که خنّاسها و وسواسها نیفتند توی مردم، دل آنها را خالی کنند که «آقا چنین شد، آقا چنان شد. آقا می‌زنند، آقا می‌برند.» نه آقا! این حرفها چیست؟! ما یک ملت قوی و مستحکم هستیم. ما که فلان کشور دو، سه میلیونی فلان گوشه آفریقا نیستیم که هر غلطی دلشان خواست، بتوانند با ما بکنند. ما ملتی در مرکز مدنیّت تاریخی دنیا، و امروز هم در سر یک چهار راه مهم از چهارراههای جهانی هستیم. خدا ما را این‌گونه قرار داده است. شصت میلیون هم - بحمداللّٰه - جمعیتیم. مردممان مردم شجاعی هستند؛ مردم قوی‌ای هستند. جنگ تحمیلی هم کاملاً همه چیز را روشن کرد. خوشبختانه ملتهای دور و بر ما هم، همه نسبت به ملت ما همین احساس را دارند. دیدید وقتی رئیس جمهور ما به این چند کشوری رفت که هشتاد سال روی اینها کار شده بود که اسلام را به فراموشی بسپارند، آمدند و از او مثل یک عزیز و محبوب استقبال کردند! این، به خاطر چیست؟ از اسم افراد خوششان می‌آید؟ از آدمهای بخصوصی خوششان می‌آید؟ نه! به خاطر اسلام است. به خاطر این است که این ملتْ مسلمان است، رئیسِ این ملتِ مسلمان را دوست می‌دارند. به خاطر جمهوری اسلامی است. این، وضع بین‌المللی ماست. البته در جاهای دیگر نیز همین‌طور است. ما هر جای دنیا که رفتیم، همین‌طور بود. این را بدانید! وضع بین‌المللی ما، این است. وضع داخلی ما، این است. وضع معنوی ما، این است. امکانات این کشور، این است. آحاد این ملت، باید دست به دست هم بدهند و کشور خودشان را با قدرت بسازند. ما احتیاجی به کسی نداریم. از کسی هم نمی‌ترسیم. ما را نخواهند بی‌خود مجبور کنند و در رودربایستی و فشار و مانند اینها قرار دهند که «نمی‌شود! بالاخره امریکاست. چه کار می‌شود کرد؟» این حرفها یعنی چه؟! بگذار آنها با خودشان فکر کنند و بگویند: «این ایران است. کاریش نمی‌شود کرد. باید طوری، با او کنار آمد.» بحمداللّٰه، همین هم شده است. به فضل الهی و تا وقتی که توجّهات ولی‌عصر ارواحنافداه به شما ملت هست - که ان‌شاءاللّٰه این توجّهات همیشه باشد - بدانید که هیچ آسیبی کسی به شما نمی‌تواند برساند. امیدوارم خداوند جوانان ما را، دانشجویان ما را، دانش‌آموزان ما را، مردم ما را، عزیزان ما را؛ بخصوص جمعی از برادران لبنانی را که این‌جا هستند حفظ کند و ملتهای لبنان و فلسطین را نجات دهد و شما عزیزان را همیشه موفّق و مؤیّد بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه. ------------------------

-- ۱) مراد «جیمی کارتر» سی و نهمین رئیس جمهور امریکاست که از سال ۱۹۷۷ لغایت ۱۹۸۱ در رأس قدرت بود. ۲) فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی و امحای نظام کمونیستی. ۳)

منهج الصّادقین: ج ۶ ص ۴۴۵ ۴) مقصود «جمهوری خواه» است. ۵) آل عمران: ۱۷۳ ۶) نساء: ۷۶ ۷) آل عمران: ۱۱۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ فرماندهان «نیروی مقاومت بسیج» سراسر کشور در دومین روز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ فرماندهان «نیروی مقاومت بسیج» سراسر کشور در دومین روز از «هفته بسیج» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را سپاسگزاریم که الحمدللَّه نعمت بزرگ بسیج را به مردم انقلابی و مؤمن ما عنایت فرمود. برای این‌که درباره موضوع بسیج که یک موضوع بسیار مهم در انقلاب و برای مردم ماست، و امروز بحمداللَّه چهارده سال از تشکیل این نهاد مقدّس و این شجره طیّبه گذشته است، یک روشن بینی برای آحاد مردم در این زمینه به‌وجود آید، چند جمله‌ای عرض می‌کنیم. درباره بسیج، یک تاریخچه وجود دارد. که مربوط به گذشته است. یکی هم آینده بسیج است. یک مقدار هم وظایفی است که بر دوش ما و همه آحاد ملت است که باید ان‌شاءاللَّه انجام دهیم. آنچه مربوط به تاریخچه بسیج است، به گمان بنده، چیزی است که هرگز در تاریخ کشور بزرگِ پرحادثه ما فراموش نخواهد شد. یعنی در یک جنگ چند ساله طولانی - نمی‌شود گفت هشت ساله؛ چون قبل از این هشت سال هم، نیروی مردمی بسیج، در میدان بود. بعد از آن هم، تا امروز بوده است - یک نیروی عظیم مردمی وارد میدان شد، و همه معادلات را به زیان حسابگران سیاسی و نظامی دنیا بر هم زد. این نیروی مردمی همان نیروی بسیج است. نیروهای مسلّح ما - اعم از سپاه یا ارتش - خیلی زحمت کشیده‌اند و خدمات بزرگی انجام داده‌اند. اما بنده به جرأت می‌توانم ادّعا کنم: اگر حضور مردمی نبود؛ اگر نیروهای بسیج نبودند که در طول این سالهای متمادی، از خانه‌ها و مدرسه‌ها و کارخانه‌ها و ادارات و شهرها و روستاها و از سنین مختلف و از زن و مرد، به سمت صحنه‌ها و میدانهایی که به آنها نیاز بود، سرازیر شوند، نه در جنگ قادر می‌شدیم از کشور، آن‌چنان که شایسته است، دفاع کنیم و نه در صحنه‌های دیگری که تا امروز تقریباً هر لحظه در مقابل دشمنان داشتیم، می‌توانستیم آن قدرت ملی خودمان و پایداری جمهوری اسلامی را به همه دنیا ثابت کنیم. این، بسیج بود که چنین قدرتی را به ما داد. این تاریخچه چندین ساله؛ چه آنچه که در میدان جنگ نظامی اتّفاق افتاده است و چه آنچه که در صحنه‌های دیگر - مثل همین صحنه‌های تظاهرات مختلف و حضور عظیم مردم در همه صحنه‌های گوناگون - اتفاق افتاد، واقعاً - تا امروز که ما با هم صحبت می‌کنیم - به گمان من، به رشته تحریر و گزارش کشیده نشده است. یعنی خیلی کتاب باید نوشت. خیلی تصویر و نقّاشی و عکاسی و فیلم و نمایش و داستان و بقیه نشانه‌های آثار هنری باید به کار بیفتد، تا بتواند عظمت این حضور مردم و تأثیر آن را برای کسی که به چشم خودش ندیده است، نشان دهد. من و شما هم که به چشم خودمان دیده‌ایم، وقتی گزارشی از جایی که در آن‌جا نبوده‌ایم به ما می‌دهند، می‌بینیم بسیاری از نکات از دیدمان پنهان بوده است. وقتی بناست حرکتی در جبهه علیه دشمن انجام گیرد، شما می‌بینید آن کسانی که باید سلاح به‌دست گیرند، از همه اطراف سرازیر می‌شوند. آنهایی که باید این سلاح به‌دستان را آموزش دهند، از هر جا که هستند و می‌توانند، حضور پیدا می‌کنند. آنهایی که باید این سلاح به دستان را به صف مقدّم برسانند، با وسایل نقلیه خودشان حضور پیدا می‌کنند و این وظیفه را انجام می‌دهند. آنهایی که باید این گروه را پشتیبانی کنند و برایشان غذا و لباس و وسایل آسایش و تغذیه فراهم آورند، از همه جای این کشور، مشغول می‌شوند: خانه‌ها به خیّاطخانه و حسینیه‌ها و مسجدها به آشپزخانه تبدیل می‌شود تا این گروه مسلّحی را که راه افتاده‌اند و به جبهه رفته‌اند، پشتیبانی کنند. آنهایی هم که هیچ کدام از این کارها را نمی‌توانند انجام دهند، می‌آیند برای قهرمانانی که در وسط صحنه‌اند، دعا می‌کنند. برای آنها شعار می‌دهند و آنها را تقویت روحی می‌کنند. اگر ایمان و شور و شوق نباشد، مگر می‌شود چنین وضعیتی را برنامه‌ریزی کرد؟! این، ایمان مردم بود. این، شور و شوق مردم بود. این، امید مردم بود. این‌جا یک نکته وجود دارد و آن این است که ملت ایران - جمعیت و توده مردم - همیشه بوده است. اما چرا در ادوار دیگرِ تاریخ، این اتّفاق نیفتاد که در مقابل حوادث عظیم اجتماعی این‌طور مردم یکسره بریزند و با حضور خود، یک معضل عظیم اجتماعی را حل کنند؟ البته

نمی‌گوییم در گذشته، هیچ وقت اتّفاق نیفتاده است. چرا! وقتی که حادثه مهلکی پیش آمده است، غالباً مردم ما، وقتی احساس کرده‌اند که این تکلیفِ دینی است - که البته این تکلیف دینی را هم بایستی رهبران دینی و علمای دین به آنها می‌گفتند - راه افتاده‌اند و دفاع کرده‌اند. ما قضایای متعدّدی را در تاریخ گذشته - چه در ماجرای مشروطه، چه قبل از آن، چه بعد از آن و چه در جنگها - داریم. اما چرا یک حضور همگانی از همه جای کشور، با این استقامت، با این روشن بینی؛ آن‌هم به مدّت چند سال، در گذشته دیده نشده بود؟ چرا در طول این یکی دو قرن گذشته - شاید از دویست سال پیش به این طرف - ایران در همه جنگهایی که با همسایگان خود و دیگران داشته، شکست خورده است؛ مگر در همین جنگ تحمیلی هشت ساله که از همه جنگهایی که ملت ایران در این مدّت با آن مواجه شد، سخت‌تر و طولانی‌تر بود؟ این، سابقه ندارد. در جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلیشاه، ما شکست خوردیم. در جنگ هرات شکست خوردیم. در جنگ بین الملل دوم، آن وقت که متّفقین وارد کشور ما شدند، شکست خوردیم. در این مدّت، هر کدام از همسایگان، در هر جا از این کشور، تحرّک و تجاوزی کردند، ما در مقابل تجاوز آنها شکست خوردیم. اما در این جنگ هشت ساله که تقریباً تمام قدرتهای نظامی دنیا با یکدیگر همدست شدند و کشوری را علیه ما بسیج نمودند و به ما حمله کردند، ما آنها را شکست دادیم. شکست نخوردیم، و پیروز شدیم. چرا؟ عین همین مطلب، در سایر کشورها هم هست. اینها را می‌گوییم تا فکر کنید و پاسخ درست سؤال را پیدا کنیم، تا بشود با یک فهم عقلانی درست، با هدایت عقلانی و محاسبه دقیق، راه آینده را پیدا کرد. همچنان که به فضل الهی، ملت ایران تا امروز، همین‌گونه حرکت کرده است. به کشورهای دیگر نگاه کنید: مردم سایر کشورهای اسلامی هم مسلمانند. نمی‌شود گفت که مردم فلان کشور، دین و ایمان درستی ندارند. حال اگر در بعضی کشورها، بر اثر بعضی عوامل، مردم دچار سستی ایمان باشند و برخی عادات غیر دینی داشته باشند، این یک حرف دیگر است. اما ایمان مردم، در غالب کشورهای اسلامی، ایمان عمیقی است و می‌شود شواهد این را پیدا کرد. در همین کشورهای آسیای مرکزی، که در آنها حدود هشتاد سال علیه دین کار کردند، باز هم می‌بینید هنوز مردم علاقه دینی دارند. در خیلی از کشورها، نماز مردم، روزه مردم - یعنی چیزهایی را که فهمیده‌اند دین آنها را از آنان می‌خواهد - درست انجام می‌شود. اما همان مردم، در مقابل تهاجم فرهنگی دشمنان، در مقابل تهاجم سیاسی دشمنان، در مقابل تهاجم اقتصادی کمپانیهای استکباری دنیا و - اگر روزی پیش آید - در مقابل تهاجم نظامی دشمنان، هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. چرا؟ چرا کشورهای بزرگ و پرجمعیتی که در منطقه خاور میانه هستند و بعضی از همین کشورهای پرجمعیت که با رژیم متجاوزِ صهیونیست همسایه‌اند، نمی‌توانند این غدّه سرطانی را علاج کنند. علت چیست؟ علّت، همان چیزی است که موجب شده بود ملت بزرگ ایران با وجود دین و ایمانش، تا قبل از برهه انقلاب - در دورانهای قبل - در همه قضایایی که برایش پیش آمد، دچار ناکامی شود. علّت، در همه جا، یکی است. علّت این است که ملت ما از آن خصایص ممتازی که در طول این هشت سال از آنها برخوردار بود، در گذشته برخوردار نبود. امروز هم متأسفانه بسیاری از کشورهای مسلمانِ دیگر، از آن برخوردار نیستند. اما ملت ما، در طول سالهای بعد از انقلاب، از آن برخوردار بود. آن چیست؟ این، یک نکته اساسی است. این، عامل پیروزیهای بزرگ و کامیابی ملت ایران است. یعنی ارتباط این توده عظیمِ مؤمن - این جوانان، این مردان و زنها و قشرهای مختلف - با آن مرکزیّت و رهبری الهیِ ایمانی که با همه وجود در راه هدفهای اسلامی تلاش می‌کرد و مردم را در آن راهی که بایستی حرکت می‌کردند، هدایت می‌کرد. وجود یک رهبری، یک مرکزیّت و یک دستگاه هدایت، که در امام بزرگوار ما - آن مرد حکیم و معنوی - متجسّم شده بود. او بود که به این توده عظیمِ مسلمانِ مؤمنِ متعهّدِ ما راه نشان می‌داد. به مردم می‌گفت که باید با چه کسی مبارزه کنند. مردم را دعوت می‌کرد به این‌که دلشان را با خدا مرتبط کنند و به خدا توکّل نمایند. به مردم هشدار می‌داد که چگونه در مقابل دشمنْ خود را مجهز و آماده نگهدارند که دشمن نتواند آنها را فریب دهد. هر وقت لازم بود، آنچه را که دانستن آن برای مردم لازم بود به مردم می‌گفت. پشتِ سرِ امام هم، دستگاه اداره کننده کشور، یعنی نظام جمهوری اسلامی بود. اما قضیه، به شخص امام منحصر نمی‌شود. مبادا کسی خیال کند که در

نظام جمهوری اسلامی، توده‌های عظیم مردم، فقط باید با شخص رهبر در ارتباط باشند و دستگاه اداره کننده کشور به عنوان یک پدیده، در جذب و هدایت و راهنمایی و راه‌اندازی نیروی مردم و پشتیبانی آنها نقشی ندارد! نه؛ این اشتباه است. برای همین بود که شما می‌دیدید که امام بزرگوار، بارها و بارها از مسؤولین رسمی کشور حمایت و پشتیبانی می‌کردد. البته اگر در مسؤولین کشور، یک وقت خدای ناخواسته انحرافی پیدا می‌شد، امام بزرگوار هشدار می‌داد، و این، یک وظیفه است. اما آن مرکزیّتی که من می‌گویم «توده مردم و بسیج عمومی مردم با آن متّصل است»، عبارت است از مرکزیّت نظام جمهوری اسلامی. یعنی در نظام اسلامی ما، مردم - این توده عظیم - نسبت به مسؤولین کشور که محورش مسؤولین و نقطه مرکزی آن هم شخص امام بزرگوار و رهبر است، یک پیوند دائمی با هم دارند. این، آن چیزی است که عامل پیروزیهای جمهوری اسلامی تا امروز بوده است. به این، توجّه داشته باشید. من، چندی قبل عرض کردم: علّت شکستهای گوناگون در تاریخ، این است که مردم، گاهی قدرت تحلیل را از دست می‌دهند. هر جا مردم نتوانستند درست تحلیل کنند، آن‌جا نقطه خطرناکی است. آن‌جا، جایی است که ممکن است دشمن ضربه را وارد کند. من می‌خواهم به شما عزیزانم و به شما فرزندان و برادران بسیجی خودم، این نکته را عرض کنم که این را سررشته یک تحلیل طولانی و همیشگی قرار دهید تا دشمن را بشناسید و بفهمید دشمن، امروز چه کار می‌کند. وقتی در یک نظام، مسؤولینی - عدّه‌ای که یک کشور بزرگ مثل ایران را اداره می‌کنند - متّکی به آحاد مردم هستند؛ به این نیروهای زنده و پرنشاط؛ به این جوانانی که خطر را در مقابل هدفهای خودشان به هیچ می‌انگارند؛ به این دلهای سرشار از شور و شوق و عشق به هدف والا؛ همینهایی که جنگ هشت ساله را اداره کردند؛ همینهایی که امروز اگر ما در مقابل استکبار جهانی با قدرت می‌ایستیم، به خاطر این است که به ایستادگی این نیروی عظیم در داخل کشور اعتماد و اطمینان داریم؛ وقتی که بین این نیروی عظیم با مرکزیّت کشور، با مسؤولین کشور، با دستگاه اداره کننده کشور، با رهبر، با دولت، پیوند و ارتباطِ مستحکم باشد، اداره کنندگان چنان قدرت روحی پیدا می‌کنند که در مقابل فشارها و تحمیلات جهانی بگویند «نه»؛ تا استکبار نتواند بر آنها چیزی را تحمیل کند. کما این‌که امروز آمریکاییها و بقیه قدرتهای ظالم و غاصب، بر خیلی از دولتها تحمیل می‌کنند. هم آنها قدرت پیدا می‌کنند، هم نیروی مردم در راه مصالح کشور به‌کار می‌رود. اراده‌های مردم، مشتهای گره کرده مردم، در راه استقلال و آباد شدن کشور و در راه آزاد زیستن و عزّت ملت به‌کار می‌افتد. و کدام عزّت برای یک ملت از این بالاتر، که هیچ قدرتی نتواند آن را ابزار دست و وسیله برای رسیدن به خواستهای خودش قرار دهد؟! این، برای یک ملت، از هر عزّتی بالاتر است. امروز قدرتمندان عالم، آن‌قدر وقیح شده‌اند، آن‌قدر روحیه استکبار در درون ناپاکشان قوی شده است که صریحاً می‌گویند فلان دولت، فلان کشور و فلان رژیم، باید برای منافع ما کار کند! شما کی هستید؟! شما چه کاره هستید که در مسائل فلان کشور آسیایی یا آفریقایی یا هر نقطه دیگر دنیا دخالت می‌کنید؟! شما اگر خیلی آدمهای خوبی باشید؛ اگر مردم کشورتان پشت سر شمایند، باید کشور خودتان را اداره کنید. به شما چه که در مسائل فلان کشوری که در یک نقطه دیگر عالم است، دخالت می‌کنید؟! این «به شما چه» را متأسفانه دولتها و ملتها و دستگاههای اداره کننده دنیا، صریحاً، مثل یک مشت توی صورت دستگاه استکبار نمی‌زنند؛ وإلّااستکبار این‌قدر پررو نمی‌شد. اما ملت ایران، در مقابل مستکبرین و زورگوها و پرروها، این قدرت را دارد که با مشت توی صورت آنها بکوبد. این قدرت را، مسؤولین جمهوری اسلامی، از اوّل انقلاب تا به حال، از پیوند با مردم به‌دست آوردند و مردم از پیوند با مسؤولین، و همه از اتّکای به خدا و الهام گرفتن از تعلیمات قرآن مقدّس و آیات الهی. شما به تبلیغات جهانی نگاه کنید! به تبلیغات داخل کشور هم نگاه کنید! به اظهارات افراد هم نگاه کنید! این، یک معیار است. هر گفتار و هر صدایی که سعی می‌کند پیوند بین دستگاه مرکزیّت نظام جمهوری اسلامی و آحاد ملت را ضعیف کند، مالِ دشمن است. برو برگرد ندارد! هر دستگاه و هر صدا و هر گفتار و هر قلمی که سعی می‌کند دلهای مردم را نسبت به حرکت مرکزیّت نظام جمهوری اسلامی دچار تردید کند، مردم را متزلزل کند و در شک بیندازد، مالِ دشمن است. هرچند ممکن است خودش هم نداند. آن کسی که می‌نویسد، ممکن است خودش هم ملتفت نباشد چه

می‌نویسد. ممکن است تحت تأثیر یک احساسات غلط آنی، حرفی بزند یا چیزی بنویسد؛ اما در نهایت و بلاشک، به تحریک دشمن یا به سود دشمن است؛ مال دشمن است. همه قلمها و گفتارها و دستها و تلاشهایی که سعی می‌کنند این یکپارچگی و وحدت عمومی ملت را در راه دفاع از منافع جمهوری اسلامی و دفاع از منافع ملت ایران خدشه‌دار کنند، مال دشمنند. چون ما از همین طریقِ یکپارچگی بود که توانستیم دشمن را به زانو درآوریم. هر سخنی، هر نوشته‌ای، هر دستگاهی که کوشش کند چهره امام بزرگوار را - ولو امروز که آن بزرگوار به ملکوت اعلی پیوسته است - مخدوش کند؛ کارهای او را زیر سؤال ببرد؛ تصمیماتی که روزی ملت ایران را به اوج اعتبار در سطح جهانی رساند امروز مورد «لَیتَ و لَعَل» قرار دهد، بدانید مربوط به دشمن است. آن نَفَسی، آن قلبی و آن گفتاری حقّ است که سعی می‌کند پیوندها را میان آحاد مردم، میان مردم و دستگاههای اداره کننده کشور، میان مردم و اصول دین، میان آحاد مسؤولین کشور با یکدیگر و میان ارگانها مستحکم کند. سعی می‌کند در دلهای مردم نسبت به آینده، امید ایجاد کند و به مردم ثابت نماید و بفهماند که نیروی عظیمی مثل نیروی ملت ایران، وقتی که به عشق الهی و به ایمان و اعتقاد به خدا و مکتب اسلام منوّر شده باشد، و وقتی که این دستها و بازوها با یکدیگر گره خورده باشد، این قدرت را دارد که همه دشمنان را عقب بزند و ملت و کشور را به همان شکلی که شایسته یک ملت اسلامی است بسازد. حرف آن کسی حقّ است که در دلها امید ایجاد می‌کند، قدمها را مستحکم می‌کند، ذهنها را روشن می‌کند، پیوندها را مستحکم می‌کند، ایمانها را مستحکم می‌کند و قدرت دشمن را مورد مبالغه قرار نمی‌دهد. البته دشمن را نباید کوچک‌تر از آنی که هست گمان کرد؛ چون انسان آن وقت ضربه خواهد خورد. اما نباید هم دشمن را بزرگتر از آن‌که هست جلوه داد. یعنی همان کاری که امروز دستگاه تبلیغاتی صهیونیستها و مستکبرین، خودشان انجام می‌دهند: از امریکا و از قدرتها غولی درست کردند، که اگر کسی تجربه نداشته باشد، خیال می‌کند به یک اشاره اینها، همه جا دود خواهد شد، پودر خواهد شد و از بین خواهد رفت! این حرفها چیست؟! اینها اگر قدرت داشتند، روزبه‌روز نهضت اسلامی در دنیا ریشه‌دارتر و پرشکوه‌تر نمی‌شد! اینها در هر جا که دخالت زورمندانه و قدرتمندانه کردند - یا خودشان یا عواملشان - برای خودشان و عواملشان جهنّم سوزان و باتلاقی درست کردند که تا خرخره در آن فرو رفتند. نگاه کنید به آن‌جاها که اینها کسانی را بر مردم تحمیل کردند! ببینید در چه وضعیت زشتی به سر می‌برند و در چه گرفتاریهایی زندگی می‌کنند! قدرت استکبار را نباید مورد مبالغه قرار داد. آنی که به معنای واقعی قدرت است، قدرت ملتهاست؛ در صورتی که با ایمان به خدای متعال و با آشنایی و معرفت به احکام الهی، دلهایشان محکم و مستحکم شده باشد. وقتی که آحاد ملت، به محوریّت و تمرکز مسؤولین دلسوز، ایمان و اعتقاد و امید پیدا کرده باشند، اینهاست که یک قدرت واقعی را تشکیل می‌دهد. و این، همان چیزی است که بحمداللّه در کشور ما، از اوّل انقلاب، وجود پیدا کرد: امام بزرگوار در جلو، مسؤولین کشور در اطراف ایشان و آحاد عظیم ملت هم، به نور هدایت امام، دلهاشان منوّر شد. هر طرفی که مصلحت این کشور و این ملت ایجاب می‌کرد، به همان طرف متوجه شدند؛ کارهای بزرگ را انجام دادند و به فضل پروردگار، کشور را پیش بردند. امروز ملت ایران در دنیا عزیز است. امروز ملت ایران به عنوان یک ملت بزرگ شناخته شده است. امروز در داخل کشور، اراده خودِ مردم است که حکومت می‌کند و راه را در مقابل ملت ایران باز می‌کند. امروز دشمنان بر ما تسلّط و روی ما نفوذ ندارند و به فضل الهی، هرگز این نفوذ را پیدا نمی‌کنند. البته تلاش می‌کنند مشکلات درست کنند، گره در کارها بیندازند، چوب لای چرخهای نظام جمهوری اسلامی بگذارند و آنچه که می‌توانند، علیه این کشور و این ملت و مسؤولین تبلیغات می‌کنند. اما به فضل پروردگار، با همّت شما مردم، با اراده این ملت، همه اینها پوچ خواهد شد. «هَباءً منثورا(۱)» خواهد شد و از بین خواهد رفت. قدر بسیج را بدانید. بسیجیها هم قدر خودشان را بدانند. مسؤولین، آحاد بسیج را به عنوان شایسته‌ترین افراد ملت ایران برای آن کارهایی که توانایی آن را دارند به حساب بیاورند. جوانان بسیجی، بخصوص شما فرماندهان هسته‌های بسیجی و یگانهای بسیجی در سراسر کشور که امروز این‌جا اجتماع کرده‌اید، قدر این تشکّل و تجمّع الهی را بدانید که بسیار چیز با ارزشی است. سعی کنید این جوانان پاکیزه، این جوانان مؤمن، این دلهای

پاك و صاف و نورانی را از آسیب تبلیغات دشمن محفوظ نگهدارید. یکی از کارهایی که دشمن می‌کند این است که این جوانان پاك و پاکیزه و طیّب و طاهر ما را دچار آلودگی کند. هزار تلاش می‌کنند تا این جوانان ما - چه پسران و چه دختران - را آلوده کنند. خودِ جوانان باید اوّل کسانی باشند که در مقابل اغواگریها و شر آفرینیهای دشمن؛ در مقابل تبلیغات هوس‌انگیز دشمن که گمراه کننده جوانان است، مقاومت کنند. بعد هم باید فرماندهان و مسؤولین بسیج - مسؤولین فکری و روحانی - این مواظبت را بکنند. علاوه بر توجّه و مراقبت، با آموزش الهی و دینی و نظامی، با تمرین، با مانورهای لازم، با تشکّل کاملاً مستحکم، با گسترش دادن دستگاه بسیج، مسؤولیت سپردن به آحاد بسیجی - از مرد و زن و پیر و جوان - به حسب فرصتها و امکانات شغلی که هر کسی دارد، باید ان‌شاءاللَّه بتوانند این نیروها و عناصر زبده بسیجی را در این راه مقدّس و پرافتخار، ثابت قدم بدارند. بنده لازم می‌دانم به همه بسیجیان عزیز در سراسر کشور، که شما در حقیقت نمایندگان آنها هستید، سلام مخلصانه و دوستانه خودم را ابلاغ کنم. همه ما باید درود بفرستیم به ارواح مطهّر شهدا: شهدای بسیج، شهدای نیروهای مسلّح ارتش، سپاه، نیروی انتظامی و همه شهدایی که در میدانهای مختلف شربت شهادت نوشیدند و در راه وظیفه جان دادند. همچنین سلام و درود بفرستیم به خانواده‌های این عزیزان شهید و خانواده‌های رزمندگان که مشوّق آنها بودند، و همچنین آزادگان و مفقودالاثرهایی که هنوز در اسارتند، و امیدواریم که خبرهای خوشی از آنها به ما و به خانواده‌هایشان آنها برسد، و همچنین به جانبازان و مجروحین و خانواده‌های آنها. امیدواریم که همه شما و همه این عزیزان مشمول رحمت و لطف پروردگار باشید. بسیار شایسته است که ان‌شاءاللَّه، روزبه‌روز کانونهای بسیجی گرمتر و شوق و استقبال از آنها در میان مردم، بیشتر شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --- ۱) فرقان: ۲۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، به‌مناسبت «روز وحدت حوزه و دانشگاه»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، به‌مناسبت «روز وحدت حوزه و دانشگاه» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً از خداوند متعال برای ارواح طیّبه آن انسانهای شایسته‌ای که موضوع نزدیکی و اتّحاد دانشگاه و حوزه روحانیت را مطرح کردند و بعضی در این راه شربت شهادت هم نوشیدند - مخصوصاً مرحوم شهید مفتّح و شهید مطهّری و از این قبیل بزرگمردان - از خداوند علوّ درجات مسألت می‌کنم. موضوع دانشگاه، به خودیِ خود یک موضوع مهم است؛ همچنان‌که موضوع حوزه علمیه هم، به خودی خود یک موضوع اساسی و مهم است. وقتی ما «وحدت حوزه و دانشگاه» را عنوان می‌کنیم، بدیهی است مقصود این نیست که این دو را در عالم واقعیّت به یک چیز تبدیل کنیم. زیرا اگرچه در گذشته، در حوزه‌های علمیه، همان دروسی خوانده می‌شد که امروز در دانشگاهها خوانده می‌شود، اما اگر فرض کنیم آن دروس حوزه‌های علمیه، همان پیشرفتی را که تا امروز کرده است، می‌کرد، باز امروز باید به مقتضای تخصّص و تشعُّب، هر گروه کار و درس خودش را دنبال کند. پس، مقصود این نیست. مبادا بعضی همین موضوعِ به این روشنی و وضوح را ندیده بگیرند و درباره غلط بودن شعار وحدت حوزه و دانشگاه قلمفرسایی کنند. این را همه می‌فهمند: نه امام و نه دیگر بزرگواران نخواستند بگویند که دانشگاهها جمع شوند و قم بروند، یا شعبه‌ای از حوزه قم شوند. یا این‌که حوزه قم جمع شود و بیاید در دانشگاهها حل گردد، یا شعبه‌ای از آنها شود. هیچ‌کس این را نخواست و مطرح نکرد. مسأله این است که ما دو نهادِ اصیلِ دانشجویی داریم. یکی متوجّه به کسب علومِ مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است، که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه شؤون زندگی. آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کنج محراب یا کنج خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر. این گروه، این را باید فراگیرند؛ احکام جدیدش را تحقیق کنند؛ ناخالصیها و ناسره‌ها را از آن بزدایند و آن را با زبان مناسب، در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی، به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برسانند. این، وظیفه آن نهاد حوزه‌ای

است و اسمش «حوزه علمیه» است. نهاد دانشجوییِ دیگر، ناظر به اداره امور زندگی مردم، منهای مسائل مربوط به دین است. مردم معاش دارند، کسب دارند، ساختمان دارند، راه دارند، جسم دارند؛ شناساییهای گوناگون لازم است، تحقیق در امور زندگی مردم لازم است. علوم مختلف و انواع و اقسام دانشها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانشهاست که اینها را فرا گیرد و در آنها متخصّص و صاحب‌نظر شود؛ درباره آنها تحقیق کند و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده نماید؛ تحقیقات نوِ دنیایی را جذب کند و خودش به نوبه خود، تازه‌هایی در این دانشها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم یک نهاد دانشجویی دیگر. حال اگر این دو نهادِ دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه متقابل دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند، معنایش این خواهدشد که این جامعه، هم دینش و هم دنیایش آباد خواهد شد. آنها جهتگیری زندگی جامعه را تصحیح می‌کنند؛ اینها حرکات زندگی جامعه را تسهیل می‌کنند. آنها فکر و ذهن و روح جامعه را آن‌چنان از زشتیها و نادرستیها دور می‌کنند که بفهمد به کجا باید حرکت کند، و اینها وسیله این حرکت را به‌دست او می‌دهند تا حرکت کند. یک وسیله لازم است که ما از آن استفاده کنیم و راه بیفتیم؛ یک بینش لازم است که ما بدانیم به کجا باید راه بیفتیم. از کجا و به کجا، از کدام طرف؟ از کدام راه و به کدام هدف؟ این هر دو، برای زندگی انسانها لازم است. آن، دنیاست؛ این، آخرت است. این دو اگر با هم جمع شدند، «سَعَدالدّنیاوالاخرة؛ حَصَل‌الدّنیاوالاخرة» می‌شود. یعنی کسی که هم دنیا دارد، هم آخرت دارد. یعنی یک انسان خوشبخت. یعنی یک زندگی سعادتمند. یعنی همانی که انبیا آن را خواسته‌اند. لذا می‌بینید پیغمبر اکرم دین آورد، همان جهت‌گیری را آورد. بر معنویّات تکیه کرد؛ اما پی‌درپی، ابزار مادّی را هم به دست مردم داد. جاهایی را خودش، مباشرتاً علم را - یعنی علم زندگی و علم مربوط به اداره امور زندگی را - به‌دست مردم داد. یک جا هم که کار پیچیده‌تر می‌شد و محتاج تخصّص بود، آنها را امر کرد که بروید علم یاد بگیرید، بروید بینش پیدا کنید، بروید به اشیا نگاه کنید. در قرآن و سنّت نبیّ‌اکرم، علیه‌وعلی‌آله‌الصّلاةوالسّلام، راه کشف کردن، دیدن و پیدا کردن یاد داده شده است. لذا شما می‌بینید که هر کدام از این دو قسمت، در جوامع اسلامیِ صدر اوّل، یک اوج و شکوه دارد. در بخش دنیایی هم، به برکت اسلام، آنها قلّه دانش بشری شدند. این را که دیگر بنا نیست امروز غربیها سلب کنند. خاطره تاریخی از ملل مسلمان، که دیگر جای انکار نیست. اگر این دوتا، یعنی دنیا و آخرت، با هم جمع شوند، این خواهد شد که گفتیم. اما اگر هر کدام از این دو گرفته شود، اشکالی به‌وجود می‌آید. امروز، در نظامهای ساخته و پرداخته فرهنگ غرب - چه در خود منطقه جغرافیایی غرب، چه در جاهای دیگر دنیا در بخش ابزار و وسایل زندگی تا آن‌جا پیشرفت کرده‌اند که به کرات آسمانی رسیده‌اند. این از لحاظ علمی، انصافاً فوق‌العاده است. این را که دیگر نمی‌شود منکر شد. فرض بفرمایید به آسمانها بروند و دوربینهای تلسکوپ را در آن‌جا تعمیر کنند. این، پیشرفت عظیمی برای بشر است. اما اگر از نظر جهتگیری زندگی، بینشی که انسان به آن احتیاج دارد، نباشد، اصلاً این ابزار برای بشر هم لازم نیست؛ بلکه مضرّ است. انسانِ امروز، از این نظر عقب مانده است. دستش خالی است. معنویّت در دنیا نیست. جهتگیری درست، نیست. برای همین است که دنیا پر از ظلم و جور است. افسوس که بعضی، مطلبی به این وضوح را نمی‌فهمند! مگر این دنیا مال بشر نیست؟! مگر این علم و پیشرفت برای این نیست که انسان از آنها استفاده کند؟! وقتی ما می‌بینیم در دنیا وضعی است که اکثر انسانها، روزبه‌روز بدبخت‌تر می‌شوند و عدّه‌ای با همان ابزار پیشرفتهای علمی که مال انسان است، بر انسانیّت این گونه فشار می‌آورند، این کافی نیست که کسی بفهمد یک بال انسانیّت شکسته و افتاده است؟! این، بال معنویّت است. اگر ما هم در جامعه خودمان، جنبه معنوی را ندیده بگیریم؛ آن را حذف نماییم، یا کوشش کنیم از صحنه خارجش کنیم، همین خواهد شد. از وقتی که ترشّحات و نشانه‌ها و طلیعه‌های فرهنگ غرب، به صورت قصّه و نقشه - نه به صورت طبیعی و آنچه که لازمه زندگی عمومی بشر باشد - به کشور ما سرازیر شد - از اواخر سلطنت ناصرالدّین شاه - مبارزه با دین و تلاش برای منزوی کردن دین هم شروع شد. البته عدّه‌ای، اینها را از زمان رضاخان می‌دانند و مربوط به سلاطین قاجار نمی‌دانند. اما این، یک واقعیّت است. منزوی کردن علمای دین؛ منزوی کردن

دین؛ سعی در استخدام نیروهایی برای مقاصد خبیث که شروع شود، جامعه، جامعه‌ای خواهد شد که از لحاظ وسایل و ابزار زندگی – که ما به‌آن می‌گوییم: دنیا؛ یعنی همان که در علوم امروز، علوم دانشگاهی نامیده می‌شود – پیشرفت می‌کند. اما آن جامعه، یک جهتش ناقص است و آن، جنبه معنوی است. حالا یک وقت است که جامعه‌ای در جنبه علومِ مربوط به ابزار زندگی پیشرفتی دارد. مثل جوامع غربی. امّا یک وقت در همان هم پیشرفت ندارد. مثل بسیاری از جوامع تابع غرب که معنویّت را حذف کردند، مادیّت را هم نتوانستند جلب کنند! مثل وضع زندگی خود ما در دوران حکومت پهلویها: معنویت را طرد کردیم، مادیّت را هم نتوانستیم به شکل مدرن و جدید و علمی و واقعی‌اش به داخل کشور بیاوریم. یعنی «خسرالدّنیاوالاخره» شدیم! آن طرف قضیه هم، همین‌طور است. یعنی اگر جامعه‌ای، فقط به جنبه‌های معنوی بپردازد و از علوم غافل بماند؛ از پیشرفت علمی، از کشفیّات علمی، از نوآوریهای علمی، از تحصیل علم میان فرزندان میهن، از ساختن انسانهایی که بتوانند زندگی را به شکل متناسب با نیازهای بشر درآورند – با سهولت و سرعتی که امروز دنیا طلب می‌کند و نیازمند آن است – غافل بماند، باز یک بال دیگرش شکسته است. خیال نکنید که اسلام طرفدار این است که همه چیز منحصر بشود در مسائل روحی و معنوی و نظر به مادیّات نباشد! نه! این انحراف، همان اندازه بزرگ است که آن انحرافِ اوّل. اسلام، انزوا از دنیا و زندگی را، به‌صورتی بسیار روشن رد کرده است. در کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه، این را مشاهده می‌کنید. نهج‌البلاغه‌ای که کتاب زهداست، بر سرِ آن کسی که زندگی دنیا را رها کرده است، به خیال این‌که آخرت خودش را درست کند، فریاد می‌زند. اسلام این‌گونه نیست. پس، این دو باید باشند؛ اما با هم باید باشند. این دو نهاد دانشجویی، باید هر دو کار را بکنند. اما هم خوب کار کنند؛ هم نسبت به یکدیگر ارتباطات عاطفی درستی داشته باشند. یکدیگر را طرد نکنند. استعمارگران و کسانی که می‌خواستند بر این کشور سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و غیره پیدا کنند، دین را از محیط دانشگاه حذف کردند. راه پیدا کردن این سلطه این بود که دین را حذف کنند. اهل دین و علمای دین را حذف کنند. یا اگر به کل از بین نمی‌برند، آن را به صورتهای بی‌جانی تبدیل کنند. این، کاری بود که از همان اوانی که اشاره کردم – تقریباً از همان صدوپنجاه سال پیش؛ در اواخر حکومت ناصرالدّین شاه – دنبال شده است. حالا ـ علما هم باشند برای وقتهایی که شاید وجودشان لازم باشد و از آنها استفاده کنیم؛ اما بدون روح و معنای عالم دین. این را می‌خواستند. البته رضاخان آمد قلدری و بی‌عقلی کرد و همان ظاهرش را هم خواست در سطح جامعه و بخصوص در محیطهای علمی حذف کند. نیّت این بود. لذا در محیطهای دانشگاهی ما، دین یک چیز بیگانه شد. دانشگاه ما را این‌طور ساختند. یک چیز بیگانه؛ چرا؟ هدف بسیار روشن بود. برنامه بسیار زیرکانه‌ای بود. برای این‌که اگر دین در دانشگاه نباشد، آن کسانی که در این فضا پرورش پیدا می‌کنند، در آینده همان سردمداران و سررشته‌داران زندگی هستند، که بی‌دین شده‌اند و به سهولت جامعه را به سمت بی‌دینی خواهند کشاند! این، هدفی بود که دنبال شد و انصافاً هم، تا مدّتی و در برهه طولانی‌ای از زمان، موفّق شدند. محیط دانشگاه را محیط بیگانه از دین کردند. البته نمی‌توانستند دانشگاه را از انسانهای متدیّن، به کلّی خالی کنند. این روشن است. بالأخره جوانان این مملکت، بچه‌های خانواده‌های متدیّن بودند و به دانشگاه می‌آمدند. عدّه‌ای، البته، از دین خارج، یا به آن بی‌اعتنا یا سرد می‌شدند. اما عدّه‌ای هم متدین می‌ماندند. همان زمان هم داشتیم. پس، معنایش این نیست که در دانشگاه، آدم متدیّن نبود. بلکه معنایش این است که در دانشگاه، آن آدم متدیّن، غریب بود. همان دختر متدیّنی که می‌خواست دین و حجاب خود را نگه‌دارد، در دانشگاه کشور اسلامی و مسلمان – کشور ایران – در آن زمان، غریب بود. پسر دانشجوی متدیّن هم غریب بود. استاد متدیّن هم غریب بود. روال عمومی دانشگاه، هیچ‌گونه کمکی به او نمی‌کرد. بلکه در موارد بسیاری، معارضه و اصطکاک هم با او درست می‌کرد. اما اگر دانشجو یا استاد، بی‌دین و لاابالی بود، روال عمومی دانشگاه با او هیچ‌گونه اصطکاکی نداشت. به او میدان داده می‌شد. این راه، غلط بود. این، همان چیزی است که امام بزرگوار همیشه از آن نالید و شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» برای مقابله با این درست شد. این‌جاست که معنای وحدت حوزه و دانشگاه فهمیده می‌شود. وحدت در اهداف کلّی؛ وحدت در کامل ساختن این ملت و این

کشور و حرکت با یکدیگر و عبور در دو خطّ موازی، بدون اصطکاک با هم. یعنی هر دو، کار خودشان را بکنند؛ اما برای یک هدف و آن هدف، ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران است. این‌طور باید حرکت کرد. در دانشگاه، هنوز انگیزه‌های ضدّ دینی کم نیست. نمی‌گویم در بین دانشجویان زیاد است. دانشجویان، بچه‌های این ملت و امروز بچه‌های انقلابند. بچه‌هایی که امروز در دانشگاه هستند، بچه‌های ساخته و پرداخته انقلابند. اگر کسری هم در اعتقادات آنهاباشد، تقصیر ماست. تقصیر کسانی است که بایستی دین را به اینها تعلیم می‌دادند. دانشجو در محیط دانشگاه، از لحاظ اعتقاد و عمل و گرایش دینی، هیچ مشکلی ندارد. اما هنوز هم بعضی از دست‌اندرکاران و استادان هستند که نسبت به دین و احساسات و ایمان و انگیزه‌های دینی و انقلابی، مسأله دارند. اینها باید نتوانند در دانشگاه اثر بگذارند. من نمی‌گویم چگونه. اما اینها باید نتوانند محیط دانشگاه را با افکار و انگیزه‌ها و احساسات غلط خودشان، تحت تأثیر قرار دهند؛ چون این امر، مایه بدبختی ملت است. مایه سلطه بیگانگان است. مایه ناقص ماندن زندگی یک ملت است. دانشگاه باید یک محیط دینی باشد. در دانشگاه باید متدیّنین احساس کنند که فضای عمومی آن‌جا به آنها کمک می‌کند. البته تدیّن، دین، معنویّت و اخلاق، و از جمله شعب این معنویّت، همین احساسات انقلابی است. امروز کسی نمی‌تواند بگوید «من متدیّن هستم»، اما درتضاد با انقلابی باشد که براساس دین است. البته سلایق خاص را نمی‌گویم. همه سلیقه‌ها و مذاقها، وقتی که اهل دین و معنویّتند، باید بتوانند در این محیط زندگی کنند. نباید یک فرد بر فرد دیگری فشار بیاورد که «شما حتماً این طور که من فکر می‌کنم فکر کن!» لذاست که تشکّلهای دانشجویی باید باشند و هر کدام کار خودشان را بکنند. همه کار کنند و همه هم خوب کار کنند. بخصوص با حضور روحانیون محترم در دانشگاهها - اگر ان‌شاءاللّه این شکلی که جدیداً دنبال می‌شود، و آن‌چنان که بنده آرزو می‌کنم و دوست می‌دارم پیش برود - این معنا، یعنی این جنبه معنویّت و روحانیت در داخل دانشگاه، بیشتر تأمین خواهد شد. عین همین مسائل، نسبت به حوزه است. من درباره مسائل حوزه، حرفها و سخنها دارم و گفته‌ام. اما این‌جا چون چهره عمومی، چهره دانشجویی است، بیشتر به دانشگاه پرداختم. لکن مسائل حوزه هم، همین‌طور است. حوزه هم به این‌که خود را به روز کند احتیاج دارد. حوزه علمیه قم، به عنوان قلّه حوزه‌های علمیه، و به‌دنبال آن حوزه‌های دیگر علمیه، باید کاری کنند که دین خدا در بین مردم، مورد رغبت و شوق قرار گیرد. دین را آن‌چنان که خدا خواسته است، باید به مردم ارائه دهند. این هم احتیاج به تحقیق، به نوآوری، به روشنفکری، به آگاهی از دنیا و به خالی بودن از هواها و هوسهای دنیایی دارد. اگر نه در همه؛ لااقل در بخش عظیمی و حداقل در کسانی که دست‌اندرکار و مسؤول هستند. لذا شما می‌بینید درباره مرجع تقلید، چه سختگیریهایی در اسلام هست: «صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه.» و دیدیم که یک مرجع تقلید با این خصوصیات - مرحوم آیةاللّه‌العظمی گلپایگانی رحمةاللّه‌علیه، برطبق شناخت و تشخیص من، حقّاً و انصافاً همین خصوصیات را داشت - وقتی از دنیا رفت، جوش و خروش عظیمی در دلهای مردم به‌وجود آمد. این، نشان داد که احساسات و ایمان مردم ایران چیست. ضمناً، خنثی بودن و خنثی شدنِ تبلیغات و تلاشهای دشمنان را نشان داد. حوزه باید طوری باشد که از این قبیل، انسانهای شایسته، زیاد پرورش دهد. همه به سنین بالا- نمی‌رسند. همه به مرجعیّت نمی‌رسند. اما انسانهای خوب، در هر رتبه که باشند، وجودشان شایسته و مفید و مؤثر است؛ به شرطی که این دو با هم تلاش کنند، با هم انس داشته باشند و از تجربیات علمیِ هم استفاده کنند. اینها نکاتی است که در دیدارها و سخنرانیها، مکرّراً گفته می‌شود. آنچه من می‌خواهم عرض کنم و این بیانات با توجّه به آن انجام شد، این است که این دو باید ناظر به یک هدف باشند و آن، تکمیل زندگی مردم است. حوزه کامل؛ دانشگاه کامل. هر کدام به معنای کمال حقیقی خودشان؛ و هماهنگی این دو با هم. آن‌وقت ملت، ملت مستقل، و جامعه ایرانی، جامعه الگو دهنده خواهد شد. یعنی این انزجار شما نسبت به دشمنان دین - دشمنان مقتدر دین که امروز از قدرت دنیایی برخوردارند - تثبیت خواهد شد. نفیِ ملت ایران، یعنی آن کلمه نفی‌ای که ملت ایران، از زبان خودش صادر می‌کند. آن «نه»ای که می‌گوید، یا اثباتی که از زبان جاری و صادر می‌کند، هر دو، در دنیا الگو خواهد شد. امروز، بشریت به این الگو نیازمند است. امیدواریم که خداوند

متعال دلهای شما را به نور ایمان و معرفت منور کند و شما را به تأییدات الهی و توجّهات ویژه ولیّ‌عصر اروحنافداه، مؤیّد فرماید؛ و ان‌شاءاللّه بتوانید این هدف را، آن‌چنان که شایسته و خداپسند است، به پیش ببرید. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته.

بیانات در دیدار عمومی به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه السلام)

بیانات در دیدار عمومی به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه السلام) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امیدواریم که خداوند، این روز شریف و مبارک را بر همه‌ی مسلمانان و آزادیخواهان و عدالت‌جویان عالم، بخصوص ارادتمندان مولای متّقیان و بالاخص به ملت شریف و بزرگوار ایران اسلامیِ عزیز و شما حضّار این مجلس، مبارک و فرخنده فرماید. قرنهاست همه‌ی کسانی که معرفتی به این ذات مقدّس داشته‌اند از مسلمان و غیرمسلمان درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام، سخن گفته‌اند و نوشته‌اند و هنوز هم می‌نویسند و می‌سرایند و می‌گویند. لکن آنچه گفته شده است، کافی نیست که بتواند شخصیت این اعجوبه‌ی عالم و نمونه‌ی قدرت کامله‌ی الهی و کلمه‌ی تامّه‌ی پروردگار را، برای ما، با همه‌ی ابعاد روشن کند. البته، بیشتر این مشکل از ناحیه‌ی ماست. ما هستیم که با ذهنهای کوچک و اُنس گرفته با مقیاسهای مادّی، قدرت آن را نداریم که شخصیتی را با آن ابعاد عظیم معنوی و روحی تصوّر کنیم. می‌توان شبحی از آن شخصیت عظیم معنوی را به برکت گفته‌های کسانی که خودشان مثل امیرالمؤمنین بوده‌اند یا بالاتر از امیرالمؤمنین که آن عبارت است از وجود مقدّس خاتم‌الانبیا، حضرت محمّد مصطفی صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم در ذهن تصویر کرد. در روایتی که از طرق غیرشیعه نقل شده است دیدم که پیغمبراکرم به جمعی از اصحابشان فرمودند: «من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیبته، و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی وجه علیّ‌بن‌ابی‌طالب(۱۸۷)»؛ یعنی «علم آدم» که قرآن می‌گوید: «علّم آدم الاسماء کلّها(۱۸۸)» همه‌ی نشانه‌ها و نامها و معارف آفرینش را، خدای متعال به حضرت آدم تعلیم داد یا «حلم ابراهیم» که قرآن تعریف می‌کند: «انّ ابراهیم لحلیمٌ اوّاهٌ منیب(۱۸۹).» یا «هیبت موسی» که قدرت و عظمت فرعونی در مقابل آن هیچ و پوچ بود، یا «عبادت عیسی» که مظهر زهد و اخلاص و تعبّد در مقابل پروردگار بود... و در بعضی از روایات دیگر، که باز از طرق غیرشیعه است، چیزهایی هم اضافه شده است به این‌که «زهد یحیی‌بن‌زکریا» و از این قبیل نشانه‌های انبیا، همه در این انسان بزرگ و والایی که ما خود را دنباله‌رو و شیعه‌ی او می‌دانیم، جمع شده است. این، تصویری از شخصیت آن بزرگوار را می‌تواند تا حدودی برای ما روشن کند. آنچه که بعد از معرفت اجمالی نسبت به این بزرگوار و سایر اولیا برای ما مهم است، این است که توجّه کنیم آن مثال اعلایی که خدای متعال در روی زمین به افراد بشر نشان می‌دهد تا انسانها بفهمند که الگو چیست و به سمت چه چیزی باید حرکت کنند، با دیدن امام امکان پیدا می‌کند. مهم این‌است. لذاست که امام، در مفهوم اسلامی صحیحش، به همان اندازه که با زبان و دستورات خود، انسانها را هدایت می‌کند، به همان اندازه یا بیشتر، با منش و شخصیت و رفتار خود، انسانها را جهت می‌دهد و آنها را به سمت راه راست هدایت می‌کند. این، مسأله‌ی مهمی است. امیرالمؤمنین امام ماست. امام همه‌ی مسلمین است و همه او را به عنوان امام قبول دارند. امام یعنی چه؟ یعنی ما باید ابعاد این شخصیت را در نظر بگیریم مثل الگویی که شما جلو خودتان می‌گذارید، و بعد تمرین می‌کنید که چیزی شبیه آن بسازید و تمرین کنیم که شخصیت خودمان را از لحاظ فردیتمان، از لحاظ رفتارمان، از لحاظ علاقه و رابطه‌ی خودمان با خدا و کاری که روی شخص خودمان می‌کنیم، از لحاظ رفتاری که با مردم می‌کنیم، از لحاظ رفتاری که با بیت‌المال می‌کنیم این امکانی که در اختیار ماست؛ پولی که در اختیار ماست، ابزاری که در اختیار ماست از لحاظ رفتاری که با مردم به عنوان یک مجموعه‌ی بشری داریم که ما راعی آنها هستیم و بر بخشی از زندگی آنها حاکم هستیم، از لحاظ دلسوزی‌ای که برای محرومین می‌کنیم چه فقرا، چه محرومین ذهنی، چه محرومین علمی و اعتقادی از لحاظ رفتاری که با دین خدا می‌کنیم که چگونه باید از آن دفاع کرد و چگونه باید نسبت به آن دقّت ورزید از لحاظ رفتاری که با دشمنان می‌کنیم؛ در تمام اینها الگوی ما امیرالمؤمنین باشد و سعی کنیم خودمان را به آن بزرگوار شبیه کنیم. چطور می‌شود کسی

خود را شیعه‌ی علی‌بن‌ابی‌طالب بداند؟ آن بزرگوار، همه‌ی عمرش را به عبادت خدا گذراند. از اوّلی که در وجود آن بزرگوارْ به‌وسیله‌ی پیغمبر اکرم نقطه‌ی نوری از هدایت الهی به وجود آمد، تا لحظه‌ای که با شمشیر دشمنان خدا به لقاءاللّه شتافت، یک‌جا شما آن بزرگوار را پیدا کنید که از عبادت و توجّه به خدا و رابطه گرفتن با خدا غفلت کرده باشد! چه در شادی، چه در عزا، چه در جنگ و چه در صلح. در شب به نوعی، در روز به نوعی، در مسجد به نوعی، در میدان جنگ به نوعی، در مسند حکومت به نوعی، در جایگاه قضاوت و داوری به نوعی. دائم در حال ارتباط با خدا و تعبّد پیش پروردگار و کار برای او. این، امیرالمؤمنین است. حالا کسی بخواهد ادّعا کند که «او امام من است»، در حالی که به کمترین چیزی که در زندگی می‌پردازد رابطه‌ی قلبی‌اش با خداست، آیا واقعاً او امام چنین آدمی است؟! می‌شود قبول کرد؟! او در تمام آنات قدرت و حکومت و سلطه‌ای که خدای متعال در اختیارش گذاشت، به فکر ضعیفترین افراد جامعه بود. هم خودش به فکر بود، هم کسانی را که به جاهای مختلف به عنوان حکومت و استانداری و سفارت و غیره می‌فرستاد، سفارش می‌کرد. ایشان به مالک اشتر می‌فرماید: «بگرد، کسانی را پیدا کن که معمولاً چشم کسی مثل تو به آنها نمی‌افتد!» بعضی هستند که دُور و بَرِ مالک اشترِ نوعی، که حاکم است، دائم می‌پلکند، خودشان را به او نزدیک می‌کنند، خودشان را به او می‌رسانند، متمکّنین‌اند، زباندارانند، زرنگهایند، مقامدارانند. نمی‌گویم آدمهای بد. ولو خوب. اما دست و پای این کار را دارند. عدّه‌ای هم در جامعه هستند که دست و پای این کار را ندارند، امکانش را ندارند، رویش را ندارند، پولش را ندارند، آشنایش را ندارند. می‌فرماید: «بگرد اینها را پیدا کن و از حالشان تفقّد کن.» امیرالمؤمنینی که به حاکمش این‌طور می‌گوید، خودش آن‌گونه عمل می‌کند: به خانه‌ی فقیر سر می‌زند، در دهان بچه‌ی یتیم با دست خودش، غذا می‌گذارد. (کسی گفت: آن قدر امیرالمؤمنین لقمه در دهان بچه‌های یتیم گذاشت، که ما آرزو کردیم ما هم بچه یتیم بودیم.) حالا کسی ادّعا کند که او امام من است؛ در حالی که آن چیزی که در دوران حکومتش، قدرتش، ریاستش ولو بر یک مجموعه‌ی کوچک؛ ریاست بر یک ده؛ بر یک گوشه از گوشه‌های کشور به یادش نمی‌آید، این دسته از مردمند: محرومین، فقرا، مستضعفین! چنین کسی می‌تواند بگوید که «او امام من است»؟! اینها با هم نمی‌سازد! امیرالمؤمنین آدمی بود که در راه تبلیغ دین و کار برای خدا و مبارزه با دشمنان خدا، شب و روز نمی‌شناخت. در همه‌ی جنگهایی که پیغمبر رفتند، حضور داشت؛ جز در موارد خیلی معدود. ظاهراً در جنگ تبوک بود که پیغمبر فرمود: «یا علی! تو بمان و مدینه را حفظ کن.» چون مدینه از یک طرف دیگر تهدید می‌شد، پیغمبر ایشان را در مدینه گذاشت. امّا در بقیه جنگها، یا در اکثر نزدیک به همه‌ی جنگها، در کنار پیغمبر بود. وقتی که همه نبودند، او بود. آن‌وقت که کار از همیشه سخت‌تر بود، او در نزدیکترین جای خطر حضور داشت. کسی ادّعا کند که او امام من است؛ در حالی که حاضر نباشد در راه خدا و دین خدا، یک سیلی به بناگوشش او بزنند؟! این می‌شود؟! حاضر نباشد که به دشمن خدا، به دشمنان دین و به دشمنان اسلام، به خاطر قدرت و گردن کلفتی‌شان بگوید بالای چشمتان ابروست؟! دشمنان دین، که امیرالمؤمنین قبل از زمان خلافت و در زمان خلافتش، دست از آنها برنداشت، مگر قدرت نداشتند؟! قدرتهای سیاسی داشتند، قدرتهای نظامی داشتند. بعضی، قدرتهای مردمی داشتند، نفوذ داشتند، ادّعای معنویت می‌کردند، مقدّس مآب بودند. بعضی مثل خوارج شبیه یک عدّه از انقلابی نماهای افراطی ما بودند که هیچ کس را هم قبول نداشتند. فقط خودشان را قبول داشتند و طرفدار دین می‌دانستند؛ هیچ کس دیگر را هم قبول نداشتند. مثل کسانی که اوّل انقلاب، امام را هم به انقلابیگری قبول نداشتند! امیرالمؤمنین، با اینها روبه‌رو شد؛ تار و مارشان کرد و فرمود: «اگر من با اینها درنمی‌افتادم، هیچ کس جرأت نمی‌کرد با اینها دربیفتد.» طرفهای امیرالمؤمنین، این طور افراد بودند. حالا یک عدّه، امروز بگویند: «بله؛ او امام ماست.» اما حاضر نباشند به استکبار، به قدرت مسلط امریکا، به کسانی که امروز صد برابر قدرتمندان فاسد صدر اسلام به مردم ظلم می‌کنند (همه‌ی ظلمی را که آنها در طول سالها کردند، اینها انجام می‌دهند) یک کلمه حرفی بزنند که آنها را بد بیاید؟! بعد هم بگویند: «ما شیعه‌ی علی هستیم و او امام ماست»؟! امام یعنی چه؟ این، امیرالمؤمنین است با این جامعیّت! مگر می‌شود با این کلمات، جامعیّت علی را تصویر کرد؟! ما مثل آن نقاشِ

ناشیِ بی‌علم و بی‌هنری هستیم که بخواهد چهره‌ی زیبایی را با خطِ مدادی بکشد. چهار تا خط را این طرف و آن طرف می‌کشیم؛ یک هیکل مجسّم خواهد شد. اما آن چهره‌ی زیبا، یعنی این؟! خیلی بالاتر از این حرفهاست! اما برادران و خواهران! همان تصویر ناقصی هم که ما تصویر می‌کنیم، آن‌قدر زیباست، آن قدر بالاست، آن قدر شاخص است، که چشم انسان را مبهوت می‌کند! ما باید به آن سمت حرکت کنیم. البته هیچ کس توقّع ندارد که ما حتّی به یک فرسخی امیرالمؤمنین هم برسیم. این، واقعیّتی است. یک وقت بنده در نماز جمعه‌ی چند سال قبل از این، گفتم که ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم. یک نفر نامه نوشت که «شما خوب خودتان را راحت کردید! می‌گویید: ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم!» بحث راحت کردن خودمان نیست. امیرالمؤمنین، علیه‌الصّلاةوالسّلام، خودش هم فرمود که «شما نمی‌توانید.» او در قلّه است. یک قلّه‌ی مرتفع را در نظر بگیرید! ما باید به سمت قلّه به راه بیفتیم؛ ولو در این دامنه‌ها. عمده این است. مهم این است. شاخص این است. باید حرکت کنیم. نباید بگوییم «ما که نمی‌رسیم به آن‌جا.» نه! باید حرکت کرد. امیرالمؤمنین برای کسانی که مسؤول بخشی از بخشهای تشکیلات دولتی هستند، الگوست. گویا در جمع شما، عدّه‌ای از مسؤولین محترم دستگاههای اداری و دولتی حضور دارند. در هرجا که هستند چه کوچک، چه بزرگ باید کار را با دلسوزی برای مردم انجام دهند. باید بدون منّت انجام دهند. و مُراجع خود را احترام و تکریم کنند. آنها را تحقیر نکنند. بر آنها منّت نگذارند. از آنها توقّع نکنند. سلامت دست، سلامت چشم، سلامت زبان، سلامت جیب، بلکه سلامت قلب که از همه‌ی اینها مشکلتر است را از ما خواسته‌اند که داشته باشیم. امیرالمؤمنین در راه احیای انسانها کار کرد. امروز جمعی از خواهران نهضت سوادآموزی هم این‌جا هستند. سوادآموزی یک حسنه در راه آن بزرگوار است. یاد دادن، یاد گرفتن، خدمت به مردم، کار کردن برای مردم، زحمت کشیدن برای مردم، امانت و پارسایی را حفظ کردن و سخن حق را گفتن، همه‌ی اینها در راه علی علیه‌الصّلاةوالسّلام بودن است. این حکومتی که امروز در نظام جمهوری اسلامی تشکیل شده، حکومتی است که بعد از گذشت قرنها، در راه امیرالمؤمنین است. دیگران در راه عکس حرکت می‌کردند؛ یعنی نقطه‌ی مقابل آنچه امیرالمؤمنین می‌خواست و می‌گفت و می‌کرد. امّا این حکومت، در آن راه حرکت می‌کند. باید کمکش کرد. باید با آن همراهی کرد. باید تشویقش کرد. باید عیوبش را، برادرانه و دوستانه به آن تذکّر داد تا بتواند راه را ادامه دهد و این صراط مستقیم را حفظ کند. همچنان‌که آن روز، قاسطین و مارقین و ناکثینی با حکومت امیرالمؤمنین مخالف بودند و ماورای آنها هم کفّار دنیا با آن حکومت می‌خواستند مبارزه کنند و مخالف بودند، امروز هم همین‌طور است. امروز چه کسی در دنیا از حقوق مسلمین دفاع می‌کند؟ این حکومت. چه کسی صادقانه مسأله‌ی فلسطین را مطرح می‌کند؟ چه کسی مسأله‌ی لبنان را مطرح می‌کند؟ نظام جمهوری اسلامی. البته ملتها، در همه جای دنیای اسلام، دلشان برای همکیشانشان می‌تپد؛ اما ملتها، با کمک دولتها می‌توانند راه بیفتند و اعلام وجود کنند. در جاهای دیگر، اجازه داده نمی‌شود؛ یا خیلی به ندرت و کم. در این‌جا دولت خودش پیشاپیش مردم، در این راهها حرکت می‌کند. لذا با ما مخالفند. همه‌ی کسانی که در قضیه‌ی فلسطین و در توطئه علیه فلسطین سهیمند، با حرکت ملت و دولت ایران به نفع مردم فلسطین، مخالفند. همه‌ی جلّادانی که دستشان تا مرفق در خون مردم بوسنی هرزگوین فرو رفته است و این روزها باز نام آن ملت مظلوم تکرار می‌شود با این حکومت مخالفند. چرا؟ چون جلوِ ملتهای دنیا و دولتهای مسلمان حرکت می‌کند و می‌گوید: «بیایید به این ملت مظلوم کمک کنید.» کجایند کسانی که ادّعای بشریت دارند نمی‌گویم: طرفداران حقوق بشر. آن‌که سرشان را بخورد! چه حقوق بشری؟! دروغ می‌گویند! و می‌بینند که صربها و کرواتهایِ متعصّبِ قوم‌پرستِ ضدّ انسان و ضدّ احساسات بشری، یک ملت را این همه مرد و زن و کودک را آن طور تار و مار می‌کنند؟! این حکومت جمهوری اسلامی و دولت اسلامی و ملت مسلمان است که این حرفها را این طور صریح و علنی و پیگیر و جدّی بیان می‌کند. نه تنها به زبان، بلکه در عمل هم کمک می‌کند. ملت ایران کمک کرد؛ باز هم کمک می‌کند و باید کمک کند. دولت ایران کمکهای فراوانی در این زمینه کرده است. آنچه که می‌شده‌است تبلیغ بشود و گفته بشود، گفته شده است. بیشترش هم، ان‌شاءاللّه در آینده روشن خواهد شد. لذاست که با این حکومت و این

دولت مخالفند. امروز سعی دنیا این است که ملت ایران را از ادامه‌ی راه امیرالمؤمنین و راه اسلام مأیوس کند. من به شما و به همه‌ی ملت ایران عرض می‌کنم: امروز بزرگترین جهاد در میدان تبلیغات، این است که کسی بتواند ملت ایران را به عاقبت و فرجام این راه امیدوار کند. هر کس مردم را ناامید کند، به این ملت خیانت کرده است. بهترین راه برای دلسردی کوهنوردی که با شوق از قلّه‌ها بالا می‌رود در حالی که کوله‌پشتی‌اش را بسته و کمر را محکم کرده و عصا به دست گرفته این است که دروغی جعل کنند و به او بگویند که نمی‌شود رفت و به قلّه رسید. وسط راه، فلان اشکال و فلان مانع وجود دارد. می‌رود که قلّه را فتح کند؛ یعنی هدف دارد. امّا تا بفهمد به آن هدف نمی‌شود رسید، دست و پایش سست می‌شود و از همان جا برمی‌گردد. پانزده سال است تبلیغاتچیهای دنیا - و امروز بیشتر از گذشته سعی می‌کنند ملت ایران را، که می‌رود تا به قلّه برسد، مأیوس کنند. می‌گویند: «آقا، وضع اقتصاد خراب است! آقا، دنیا نمی‌گذارد! آقا، امریکا نمی‌گذارد! آقا، مردم ناراحتند!» دائم در گوش مردم این چیزها را می‌خوانند؛ آن هم با روشهای تبلیغاتی بسیار زیرکانه. بنده حرفهای اینها را گوش می‌دهم. حرفهایشان را گاهی مستقیماً گوش می‌دهم و بسیاری اوقات هم می‌نویسند یا ضبط می‌کنند و برایم می‌آورند. من می‌بینم اینها چه می‌گویند. می‌بینم که نشسته‌اند و کلماتی را انتخاب کرده‌اند که مردم این حرف را باور کنند! یک دروغ مسلّم را می‌خواهند مردم باور کنند! متأسّفانه بعضی در داخل، هر چه حرف می‌زنند برای مأیوس کردن مردم است. یا سکوت می‌کنند، یا اگر یک کلمه حرف هم زدند، برای این است که مردم را مأیوس کنند! چرا مردم را مأیوس می‌کنید؟! چرا به این ملت قدرتمند و شجاع، که می‌تواند راههای دشوار را برود و دشوارترین بخش راه را هم تا کنون رفته است می‌گویید: «نمی‌توانید به حکومت و جامعه و نظام عادلانه اسلامی برسید»؟! چرا؟! همه‌ی راهها را دشمن رفت، بلکه بتواند شما ملت را شکست دهد؛ و نتوانست. همه‌ی راهها را رفتند: راه جنگ نظامی، راه محاصره‌ی اقتصادی، راه تبلیغات، راه فحّاشی، راه تهمت زدن به مسؤولین. چقدر تهمتها زدند بعد ازاین هم، البته خواهند زد کسی باور نکرد. حرفهایی می‌زنند با شواهد دروغین، و مطلبی را ادّعا می‌کنند تا مردم را مأیوس کنند. من عرض می‌کنم: شما هر که هستید، هر جا هستید، در هر گوشه‌ی این کشور که زندگی می‌کنید و در هر گوشه‌ی این دستگاه عظیم اسلامی یا خارج از دستگاههای دولتی مشغول کارید، وظیفه‌تان این است که در حوزه‌ی امکان، مردم را امیدوار کنید. نشانه‌های امید هم بحمداللّه زیاد است. دیدید که جنگ برای ما سخت‌ترین مشکل بود و خدای متعال چه طور مشکل را برطرف کرد! دیدید که مشکلات مقاطع حسّاس این کشور را چطور خدای متعال با دست قدرت‌نمای خود، برای ما حل کرد! واقعاً انسان وقتی فضل الهی را نگاه می‌کند، می‌گوید: «سبحانک یا اللّه. سبحانک یا لا اله الاّ انت.» مرجع تقلید بزرگی(۱۹۰) از میان مردم رفت و مردم حقِّ مطلب را ادا کردند. آن تشییع جنازه، آن عزاداریها، آن تلگرافها، آن تسلیتها،آن وفاداریها. آن‌وقت عدّه‌ای توی مردم افتادند که «آقا، مرجعیّت رفت. دیگر نیست. دیگر نداریم. بعد از این، چه کنیم؟» یک عدّه از متدیّنین را مضطرب کردند. خدای متعال، به فضل و لطف خودش، یکی از ذخایرش را در حوزه‌ی علمیه قم، در معرض تقلید مردم قرار داد. این پیرمردِ کهنسالِ قوی البنیه معنوی و دینی، این استخوان بسیار مهم و استوار فقه و حوزه را، خدای متعال دهها سال نگهداشت، برای این روزها. این، چیز عجیبی است. آن‌وقتها که ما در قم بودیم و این مرجع بزرگوار حضرت آیةاللّه‌العظمی آقای اراکی را می‌دیدیم، ایشان مردی بود که علمش مورد قبول همه، تقوایش مورد قبول همه. اما احتمالِ مرجعیتِ ایشان نمی‌رفت. از بس ایشان خودش را از این خطوطی که به مرجعیّت منتهی می‌شود، کنار می‌گرفت. به زهد و ورع و تقوا و کناره‌گیری، معروف بود. خدای متعال این مرد را نگهداشت، عمر او را طولانی کرد، حواس او را حفظ کرد، قوّت معنوی و روحی و علمی او را حفظ کرد، برای امروز. و من به شما عرض کنم: در همه‌ی زمانها، در این حوزه‌ی علمیه قم، به فضل پروردگار، شخصیتها و رجالی هستند که شما برای تقلید از آنها، هیچ مشکلی پیدا نخواهید کرد. امروز هم ممکن است شما آنها را نشناسید. ممکن است تا قبل از آن لحظه‌ی لازم، کسی آنها را به عنوان مرجع نشناسد. (نه این‌که آدم ناشناسی بیاید.) بعد که مطرح شد، می‌بینند عجب! این آقا سی‌سال، چهل سال، پنجاه سال، در این حوزه مشغول خدمت و تدریس بود و

کسی به فکر نبود که ایشان برای مرجعیّت مناسب است. این طور خدا، ذخایر را برای روزِ معیّن حفظ می‌کند. به فضل الهی، حوزه‌های علمیه‌ی شیعه و امروز بیشتر و بالاتر از همه، با یک فاصله‌ی زیاد، حوزه علمیه‌ی قم سرشار از این ذخایر است. گذشتگان ما کار کردند. بزرگان ما کار کردند. فقهای بزرگ، در این حوزه‌ها کار کردند. ذخایر، در این حوزه هست؛ منتها لزومی ندارد که بیایند جلو مردم صف بکشند که «آقا؛ ما هم هستیم.» اینها در حوزه‌ی علمیه‌ی قم هستند و روزی که خدای متعال اراده فرماید، آشکار خواهند شد. خدای متعال آنها را نشان خواهد داد. امروز یکی‌شان را نشان داد، برای مردم کافی است. روزی، باز اگر احتیاج شود، خدای متعال کسانی دیگر را از آن بزرگان عرضه خواهد کرد. و به فضل پروردگار، مردم برای تقلیدشان، دچار هیچ مشکلی نخواهند شد. دشمن می‌خواست مردم را از این طریق هم مأیوس کند و اضطراب بیافریند. هوشیار باید بود. ملت ایران باید هوشیار باشد. شما به برکت هوشیاری‌تان، بحمداللّٰه توانستید این راه دشوار را تا این‌جا طی کنید. هوشیاری همراه با اتّکای به خدا و توجّه و توسّل به ولیّ‌عصر ارواحنافداه. اتّحاد کلمه را حفظ کردن، از دشمن نترسیدن و از خدا ترسیدن؛ اینها موجب شد که شما بتوانید این راه را تا امروز طی کنید. ان‌شاءاللّٰه در آینده هم، خدای متعال کمک خواهد کرد و به فضل پروردگار، این جامعه‌ی اسلامی، از لحاظ مادّی و معنوی همان جامعه‌ی نمونه‌ای خواهد شد که دلهای همه‌ی ملتهای دنیا به سمت آن کشش و جذبه پیدا کند. پروردگارا! به حق محمّد و آل محمّد، امام بزرگوار را با اولیای خودت محشور کن. بزرگان ما، فقهای ما، عزیزان ما و فضلای ما را در کَنَف حمایت خودت حفظ کن. ملت ما را روزبه‌روز در این راه ثابت قدمتر و استوارتر بدار. شرّ دشمنان این ملت را از اسلام و مسلمین برطرف فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت روز «عید مبعث»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت روز «عید مبعث» بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این روزبزرگ رابه همه امّت اسلامی در اقطار عالم و به ملت شریف و عزیز ایران و به شما حضّار محترم و مسؤولین زحمتکش وپرتلاش وپرتوان کشور، تبریک عرض می‌کنم. اهمیت روز مبعث از لحاظ معنوی، حقیقتاً بیش از آن مقداری است که امثال بنده بتوانیم درباره آن، سخن روشنگری بیان کنیم. لکن از لحاظ تأثیر بعثت در زندگی انسانها در ادوار مختلف تاریخ، نکاتی هست که درباره آنها می‌شود حرف زد. بعثت در روز اوّل، در یک خلأ به‌وجود آمد و بشریّت واقعاً محتاج آن بعثتِ بزرگ بود. خدای متعال هم بر طبق حکمت بالغه‌اش، مکان این انگیزش عظیم واین واقعه بزرگ را جایی قرار داد که مفاهیم واقعی بعثت، بدون آلوده شدن به مفاهیم رایج و دایر آن روز، هم در دنیای آن روز شناخته شود و هم در تاریخ صحیح بماند. این، خودش نکته‌ای است که ممکن بود - فرض بفرمایید - بعثتِ آخرین، در روم آن روز، در یونان آن روز و در کشورهای پیشرفته آن روز، اتّفاق بیفتد. در زمان بعثت، تمدّنهای بزرگی در دنیا بودند. ملتهایی وجود داشتند که از فلسفه ومعارف بشری وآگاهیهای مدنیّتی بهره برده بودند. می‌شد بعثتِ آخر، در آن کشورها و در آن مناطق اتّفاق بیفتد. اما خدای متعال، این بعثتی راکه در طول تاریخ - و خدا می‌داند چند هزار سال - بنا بود برای بشر بماند، به آن‌جاها نبرد. این بعثت را در جایی نبرد که از هنگام انعقاد این فکر و این دعوت، عنصر بیگانه‌ای بتواند در آن داخل شود. در همان منطقه مغرب زمینِ آن روز، مناطقی بودند که تمدّنهای بزرگی داشتند. برخوردشان با پیغمبران نشان می‌دهد که دارای مدنیّتهایی بوده‌اند. از جمله، همان مردم شهر انطاکیه، که در سوره «یاسین»، خداوند داستان فرستادن سه پیغمبر رابه آن‌جا، در عرض هم، نقل می‌کند. آخرش هم ناسپاسی آن مردم است. این، چیز کمی نیست. تاریخ هم برای ما چیزهایی را از آن ملتها نقل کرده است. این پیغمبر را در آن‌جا قرار نداد. در جزیرة العرب، معارف بشری وجود نداشت. شرک بود و معارف شرک آلود، در حدّ نازل. لذا در قرآن هم ملاحظه می‌کنید که با شرک، یک مبارزه جدّی شده است. سوره «اخلاص» که «لم یلد ولم یولد» را این همه درشت کرده است و در این سوره کوچکِ چهار آیه‌ای، «لم یلد ولم یولد» در قلب قرار گرفته و «ولم یکن له

کفواً احد» برجسته و متلألی است؛ برای این است که شرک از ذهنها زدوده شود و با پیام خدا مخلوط نگردد. هر کار شرک آلودی در اسلام مردود شده است. ولی از این‌که بگذریم، اسلامْ خالص متولّد شد؛ به اکناف عالم خالص منتقل شد؛ خالص منتشر شد. لذا هر جا رفت، بُرندگی و برجستگی خودش را در مقابله با تمدّنها و فرهنگهای مختلف نشان داد؛ تا وقتی که بتدریج، دعوت کنندگان از آن خلوص افتادند و دعوت هم از آن خلوص افتاد. این بعثت، یک امر دائمی برای بشر است. و این، خصوصیتِ بعثت خاتم الانبیا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم است. یعنی هر وقت که زمینه عالم وزندگی بشر از معنویت تهی شود، همین معارفی که قرآن کریم به آن ناطق است، می‌تواند در هر زمانی بیاید و آن خلأ را پر کند. کیفیّت معارف اسلامی آن‌چنان کیفیّتی است که در همه شرایط، نیرویی در درون این مجموعه قانونی و مجموعه معارف وجود دارد که در همه شرایط می‌تواند خلأهای معنوی را پر کند و به بشریت امکانِ زیستن در فضای معنوی را بدهد. امروز هم یکی از همان شرایط است. شرط این‌که یک دعوت بتواند در میان ملتها و کشورها جای خودش را پیدا کند و مستمعی بیابد، چیست؟ اوّل، منطقی و معقول بودن است. هر سخنی که اسلام را از منطق عقلانی که از آن برخوردار است جدا کند، به رشد و انتشار اسلام ضربه می‌زند. کسانی که درباره مسائل اسلامی سخن می‌گویند و اظهار نظر می‌کنند، به این نکته توجّه کنند. اسلامْ عقلانی است. اسلام دینی است که عقل سالم و فطری، آن را می‌فهمد، درک می‌کند و می‌پسندد و می‌پذیرد. این، خصوصیت اسلام است. نه به معنای این‌که هر حکمی از احکام اسلام، یک برهان عقلانی باید در کنارش باشد. نماز صبح چرا دو رکعت است؟ یک برهان عقلی لازم دارد؟ نه. به این معنا هم نیست که هر عقلی هر چه که فهمید و درک کرد، باید در اسلام بشود آن را پیدا کرد. این هم نیست. بلکه به این معناست که معارف اسلامی - آنچه که استناد آن به اسلام مورد قبول است و اهل خبره و اهل فن، قضاوت می‌کنند که این مربوط به اسلام است - در هر محیط عقلانی و علمی، قابل دفاع است. نماز را می‌شود برای مادّی ترین انسانهای دنیا توجیه کرد، تفهیم کرد و گفت نماز چیست و چرا اسلام نماز را لازم دانسته است. یکی از متفکّرین غربی در قرن نوزدهم که قرن بی‌دینی غرب است - شخص نامدارِ معروفی است که من نمی‌خواهم اسم بیاورم - می‌گوید: «در نماز رازِ عظیمی نهفته است.» آری؛ اگر در آن، راز عظیمی نهفته نبود، در آن محیط مادّیگرا، یک انسان متفکّر، این‌طور نسبت به آن شعار نمی‌داد. انسانهای باانصاف، انسانهای اهل علم، عقل، منطق و استدلال، تمام معارف اسلامی را می‌توانند درک کنند؛ می‌توانند بپسندند و بپذیرند. این، خاصیت اسلام است. پس، منطقی بودن و عقلانی بودن، از خصوصیات اسلام است. اگر کسانی سعی کنند که اسلام را از این خصوصیت جدا کنند یا در تبلیغات بگویند «اینها ضدّ علم و ضدّ عقل است»، یا این‌که در عمل، حرفهایی را به اسلام نسبت دهند که از اسلام نیست و قابل این‌که یک عقل سالم آن را تصدیق و تأیید کند نیست، اینها قطعاً به نشر اسلام ضربه می‌زنند و هیچ کمکی نمی‌کنند .این، یکی از خصوصیات عناصر درونی است که اسلام را می‌تواند منتشر کند. خصوصیت دیگرِ اسلام این است که معنوی و الهی است. یعنی به‌خلاف آنچه که نسبت به مسیحیّت داده می‌شود که جنبه‌های آخرت در مسیحیّت بر جنبه‌های دنیایی غلبه دارد، اسلام این‌طور نیست. اسلام دنیا را هم جزو آخرت می‌داند. همین زندگی شما، همین تجارت شما، همین درس خواندن شما، همین کار اداری شما، همین کار سیاسی شما، جزو آخرتِ شماست. دنیا هم قطعه‌ای از آخرت است، یا این کارهایی است که شما با نیّت خوب به‌جا می‌آورید. این حسنه‌ای است که در آخرتْ شما را به قُربات الهی و مقامات معنوی می‌رساند. یا خدای نکرده با نیّت بد، با نیّت خودخواهی و خودپرستی این عمل را انجام می‌دهید، که آن وقت موجب انحطاط و تنزّل و سقوط در درکات است. اسلام این‌گونه است. تمام محیط زندگی ما، تمام تلاشهای دنیایی ما، بخشی از آخرت است. دنیا و آخرت، جدا نیست. بد، آن است که این تلاش مادّی روزمرّه مربوط به زندگی این نشئه را، شما با نیّت بد انجام دهید. آن دنیای مذمومی که گفته‌اند، این است. اما این نشئه، از آن نشئه جدا نیست. این عالم، از آن عالم جدا نیست. این عالم، مزرعه آن عالم است. مزرعه یعنی چه؟ مگر می‌شود محصول را از غیر مزرعه چید؟ این، نهایت وحدت وهماهنگی و یکی بودن را می‌رساند. با وجود این‌که در همه منطقه زندگی بشر در اسلام موقعیت دارد، درعین‌حال اسلام

یک دین معنوی است. در محیط اسلام دلها باید به سمت خدا باشد. نیّتها باید برای خدا باشد. این از خصوصیت اسلام و از وسایل نشر اسلام است. آنچه امروز در دنیا کمبود احساس می‌شود و خودِ مردم دنیا هم آن را احساس می‌کنند، کمبود معنویت و خلأ معنوی - بخصوص در دنیای غرب - است. در مادیّات مانده‌اند و از معنویّات فاصله گرفته‌اند و غرق در شهوات شده‌اند. خاصیت شهوات این است که در بدو امر شهوت است؛ اما در استمرار و در ادامه، جهنّم است! وقتی شهوات بر زندگی یک فرد یا ملتی حاکم شد، تبدیل به دوزخ می‌شود. این، خاصیت شهوات بشری است. ممکن نیست کسی را ببینید که مدت مدیدی را در شهواتْ خوش بگذارند. چنین کسی را خدا نیافریده است. اگر بروید نگاه کنید؛ ببینید و تحقیق کنید، به این معنا خواهید رسید. این یک امر مسلّم و واضح است. ادامه بقا در شهوات، برای انسان جهنّم است. و این، همان جهنّمی است که امروز گریبانگیر عدّه‌ای از مردم متنعّم غرب شده است. آنهایی هم که متنعّم نیستند، در جهنّمی از فقر وبیچارگی و فساد غرقند. البته اشخاصی مستثنی هستند. از هر طبقه‌ای، لابد اشخاصی مستثنایند. قطعاً هم آدمهای خوب در آن‌جا هستند. لکن نوعیّت این است. دنیای امروز، به این بعثت احتیاج دارد. در ایران اسلامی چنین نیست که ما هم حکومتی مثل بقیه حکومتها هستیم. چند صباحی خاندان فلان و چند صباحی خاندان بهمان هستند و حالا هم مسلمین و مؤمنین بر این کشور حکومت می‌کنند. قضیه ما این‌گونه نیست. قضیه ما قضیه یک پیام است. قضیه یک بعثت است. ما حرف نُوی را به مردم دنیا عرضه می‌کنیم. مسأله، این است. این حرف و پیام نو، اگر چه که اوّلین اثرش باید در داخل زندگی خود ما و کشور ما دیده شود، اما برای دنیا یک راه جدید ارائه می‌کند. این را کارگزاران جمهوری اسلامی، نباید فراموش کنند. این نظام، نظامی است که آمده است به بشریت، بعثت الهی را نشان دهد. نیامده است که از جوامع و دولتها و نظامهای گمراه، چیزی یاد بگیرد. ممکن است ما خیلی بد باشیم؛ خیلی ناقص باشیم؛ برای حمل این پیام خیلی کوچک باشیم؛ امّا این پیام، پیام نجات بشر است. بر سرِ آن نمی‌شود چک و چانه زد. ماحق نداریم از این پیام به خاطر این‌که با سلیقه ما این‌طور در می‌آید چیزی کم کنیم. خیر! این پیام، پیامی برای بشریت است. و بشر به آن احتیاج دارد. ما دوست بشریّتیم. ما دشمن بشریت نیستیم. ما دوست علم و پیشرفت و بهروزی و راحتی همه ملتهای دنیاییم. ما می‌دانیم آنها از چه رنج می‌برند: آنها به معنویّت احتیاج دارند و معنویّت این‌جاست. البته معنویّتِ تحمیلی هم نیست. تحمیلی که بشود، دیگر آن اثر را نخواهد داشت. ما آن را عرضه می‌کنیم. در این‌جا دو نکته هست که باید به آن توجّه شود. به یک نکته من و شما؛ یعنی آحادی که در این نظام مسؤولیتی داریم باید توجّه کنیم. آن نکته این است که ما نه فقط به عنوان یک مدیر و یک حاکم، بلکه به عنوان عرضه کننده یک اندیشه نو در دنیا، باید خودمان را بشناسیم و این‌طور باید عمل کنیم؛ این‌طور باید مشی کنیم؛ این‌طور باید رفتار خودمان را با اسلام تطبیق دهیم؛ و خلوص و استقلال این اندیشه و فکر را نگهداریم. یک نکته هم با مردم دنیاست. وسایل ارتباط جمعی استکبار تلاش می‌کنند که جمهوری اسلامی را متعرّض، متجاوز و در صدد قلع و قمع همه نظامهای دنیا معرفی کنند. اما این‌گونه نیست. هرکس در دنیا، هر طور می‌خواهد، زندگی می‌کند. ما فقط آنچه را که بشر به آن نیازمند است عرضه می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرمود : «طبیب دوّار بطبّه قد احکم مراحمه واحما مواسمه.(۱)» در کوله پشتی ما دوای درمان دردهای امروز بشریت است. هر که نمی‌خواهد از این کوله‌پشتی نگیرد و نبرد. ما که با کسی دعوا نداریم. اگر بشر از بحران هویّت رنج می‌برد، از بحران معنویّت رنج می‌برد، از بی‌احترامی نسبت به سنّتهای بشری رنج می‌برد؛ پدر به پسر رحم نمی‌کند، پسر به پدر احترام نمی‌کند، پاس سنّتهای گذشته را نمی‌دارند، ارزشی برای ارزشهای غیر شخصی قائل نیستند، این یک بحران است. امروز ملتهای غرب به این بحران دچارند؛ و علاجش در اسلام است. اگر امروز ثروت ثروتمندان در دنیا روزبه‌روز افزایش می‌یابد و اشخاص و کمپانیها و شرکتهایی، ثروتهای افسانه‌ای میلیاردی تحصیل می‌کنند، و در مقابل، انسانهایی در کنار همان ثروتها، شب در کارتون، روی آسفالت خیابان می‌خوابند؛ اینها از مشکلات غرب است. اگر باوجود هزاران توصیه راجع به ازدواج و تبلیغات خانواده و نظایر آن، روزبه‌روز بنیان خانواده درکشورهای غربی سُست‌تر می‌شود؛ اگر دخترها و پسرها ناراحتند؛ اگر همانهایی که خودشان شریک این

جرمند ناراحتند؛ اگر بنیان خانواده متزلزل است و بچه‌ها ناراحتند؛ اگر بحران روانی همه را فرا گرفته است، اینها به خاطر چیست؟ این همه خودکشی برای چیست؟ درطول همین چند ماه گذشته، یا شاید حدود یک سال گذشته، چند صد نفر در کشور ایالات متحده - که به خیال خودشان در اوج قلّه علم و ثروتند؛ و خیال می‌کنند ارزش اینهاست - به وسیله اشخاص دیگر کشته شده‌اند. حالا ـ با هلیکوپتر در بیابانها بگردند برای تظاهر به محبّت و رأفت و رحمت نسبت به گربه یا سگ گمشده‌ای! مگر کورند؟! مگر نمی‌بینند که در شهرها وایالات امریکا چه خبر است؟! یک نفر وارد کوپه یک قطار می‌شود و با مسلسل، چند نفر را می‌کشد. از این کوپه می‌آید و باز در کوپه بعدی، چند نفر دیگر را می‌کشد. و همین‌طور... اگر بشریت از این دردهای لاعلاج رنج می‌برد، ما می‌گوییم: علاجش این‌جاست؛ علاجش اسلام است. این است تجدید بعثت در دنیای امروز. وامروز شما پیشقراولید. ملت ایرانْ پیشقراول است. باید عمل کند و با اعتماد و اتّکا به نفس هم باید این عمل را بکند؛ چون دنیا محتاج ماست. حالا تبلیغات می‌کنند که «ایران با همه مسأله دارد؛ ایران با همه مشکل دارد!» نه آقا! ایران فقط با دستگاههای سازمان امنیت دولتهای مستکبر دنیا که از کریه‌ترین جاهای آن کشورهاست، مسأله دارد. با همانهایی که همین تبلیغات رسانه‌ای را درست می‌کنند. شما خیال می‌کنید تبلیغات این رادیوهای بیگانه را چه کسی تنظیم می‌کند؟ مثلاً تبلیغات همین بی.بی.سیِ انگلیسی را چه کسی درست می‌کند؟ سازمان امنیت انگلیس! می‌نشینند برنامه‌ریزی می‌کنند و چیزی را درست می‌کنند... ما یک کشور و ملتی هستیم که یک پیام داریم. جمعیتی هستیم که قدرت و سابقه و افتخاراتی داریم. افتخاراتی در گذشته و افتخاراتی در امروز. شخصیتی مثل امام در میان ما بوده است که در دنیا چنین شخصیتی را نه امروز و نه در زمانهای نزدیک به ما - تا آن‌جا که ما می‌شناسیم - سراغ نداریم. جوانانی را داریم با آن عظمت؛ که خودشان را نشان دادند. مادرهایی داریم، پدرهایی داریم، خانواده‌هایی داریم، دانشمندانی داریم. به چیزی و کسی هم احتیاج نداریم. البته از کسی هم نمی‌ترسیم؛ از هیچ‌کس! ما می‌خواهیم چه بکنیم که برویم سراغ فلان کشور؛ فلان جا را فتح کنیم؛ فلان جا را خراب کنیم؛ فلان جا را به هم بزنیم؛ فلان جا را منفجر کنیم. این کار، کار دستگاههای ضدّ بشری همان حکومتهایی است که دچار آن‌طور مشکلات هستند. این کارها کارِ ما نیست. ما پیاممان پیامِ اسلام است. یکی از همان چیزهایی که عرض کردم از عوامل انتشار اسلام است، رفق است. «ما کان رفق فی شیء الّا ذانه.(۲)» رفق یعنی هموارى. رفق به معنای سستی نیست. رفق به معنای خاکریزِ نرمِ قابلِ نفوذ نیست. رفق یعنی ناهنجار نبودن، ناهموارنبودن، جگرخراش نبودن. این معنی رفق است. شما به یک عنصر بسیار سخت، مثل فولاد که می‌زنید، دستتان احساس ناراحتی نمی‌کند؛ احساس ناهنجاری و ناهمواری نمی‌کند. رفق -نرمی به این معناست. هنجار درست. این، معنای رفق است. گاهی هم ممکن است به یک چیز که دست می‌زنید، دست را بخراشد و زخم کند؛ درحالی‌که جنسش مثل فولاد نیست. از یک تکّه چوب است. چوب را ممکن است ناهموار بتراشند. بعضی، حرف ناحق را، حرف سست را، سخن کم محتوا را، طوری می‌گویند که همه را می‌خراشد. ممکن هم هست یک فکرِ با محتوا، یک فکرِ درست و یک فکرِ قوی را طوری بیان کرد که با همه استحکام، هیچ ناهنجاری نداشته باشد. اسلام، این است. قرآن، این است. درس بعثت برای ما باید این باشد، برادران و خواهرانِ عزیزِ من! درس قرآن باید این باشد که ما پیام آور یک سخن نو هستیم و خودمان باید احترام آن سخنِ نو را حفظ کنیم. تا آن‌جا که برای بشر ممکن است، اولین عمل کنندگان باشیم. ثانیاً؛ آنچه که ما دردست داریم، مورد نیاز انسانهایی است که از خیرات واقعی زندگی دور مانده‌اند. این چیزهایی را که داریم، بی‌خود با حرفهای این‌و آن، با سوغاتیهایِ دروغینِ همان متفکّرینی که آن دنیای جهنّمی را برای مردم خودشان با آن حرفها به‌بار آورده‌اند، مخلوط نکنیم. سوم این‌که، در مقابل حرفهای قلمبه سلمبه دیگران، احساس ضعف نکنیم. منطق این‌جاست. حرف درست این‌جاست. اگر شما یک وقت می‌بینید چیزی برایتان جا نیفتاده، باید بدانید که درستش دستتان نیست. باید بروید سراغ اهلش، تا درستش را به شما بدهند؛ منطقی‌اش را، مستحکمش را، قوی‌اش را. و این، همان مشعلی است که پیغمبر اکرم برافروخت. آن روز دنیایی را روشن کرد؛ آن روز تمدّنهایی را - نه یک تمدّن را - پایه‌ریزی کرد و امروز هم می‌تواند. آن روز هم دنیا چیزهای تازه‌ای داشت: علم

داشت؛ پیشرفت داشت؛ انطاکیه را داشت؛ روم را داشت؛ یونان را داشت؛ ایران را داشت؛ هگمتانه را داشت؛ پرسپولیس را داشت. آن روز هم دنیا آن‌چنان تهیِ تهی نبود. اما وقتی این مشعل روشن شد؛ وقتی این خورشیدْ فروزان شد، همه شمعها فروغ خودشان را از دست دادند و این بر همه غالب شد. «لیظهره علی الدّین کلّه(۳)» آمد تا معنویت را به طور طبیعی غلبه دهد. وقتی خورشید طلوع می‌کند، اگر شما وسط نور خورشید هزار شمع هم بگذارید، اصلاً نوری ندارد. بعثت، این‌طور ظهور و غلبه‌ای است. این همان شمع است. این، همان چراغ است. این، همان مشعل است. این، همان خورشید است. قدرش را باید بدانیم. بعثت را باید در خودمان و در زندگی‌مان زنده کنیم. باید از خدای متعال هم کمک بخواهیم و خدا هم کمک خواهد کرد. پروردگارا! مارا مشمول دعوات ولیّ‌عصر ارواحنافداه قرار بده. مارا مشمول هدایت و رحمت خودت قرار بده. قلب و جسم و عمل و زبان و فکر ما را نورانی کن. خود ما و ذریّه ما را با اسلام زنده بدار و با اسلام بمیران. امام بزرگوار ما را با اولیای خودت محشور فرما و این عید را برهمه مؤمنین و مؤمنات - در سرتاسر عالم - مبارک گردان! والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --------------------------------

-- ۱) - ۲) - ۳) توبه: ۳۳

بیانات مقام معظم رهبری به مناسب «روز پاسدار»، در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران

بیانات مقام معظم رهبری به مناسب «روز پاسدار»، در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران و «یگان ویژه نیروی انتظامی» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این روز بزرگ و این عید پر برکت را به همه آزادیخواهان عالم، به همه حق‌طلبان و آزادمردان و صاحبان روحهای شجاع و بخصوص به ملت بزرگ ایران و جوانان دلیر این مرز و بوم و فرزندان قرآن؛ یعنی پاسداران عزیز انقلاب و به شما حضّار عزیز، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. این اسم که «روز پاسدار»، روز ولادت حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام است، اشارات و رمزهایی دارد و مسؤولیتهایی را هم متوجه آن قشری می‌کند که امروز به او می‌زیبد که بگوید «من پاسدارم و خطِ حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را می‌روم.» برای این‌که این نکات، این اشارات و این مسؤولیتها را درست درک کنیم، اندکی در ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام، باید ژرف‌نگری کنیم و دقّت نظر به خرج دهیم. خیلیها در دنیا قیام کردند، رهبری داشتند؛ کشته هم شدند. در بین اینها، از اولاد پیغمبران و از ائمّه هم کم نبودند. اما سیدالشهدا یک فرد خاص است. حادثه کربلا، یک حادثه منحصر به فرد است. شهدای کربلا، یک جایگاه منحصر به خودشان دارند. چرا؟ پاسخ این «چرا» در طبیعت حادثه باید جستجو شود؛ و همان است که به همه ما درس می‌دهد؛ از جمله و شاید بخصوص به شما پاسداران عزیز. یک خصوصیت این است که حرکت حسین‌بن‌علی، حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه مسلمین بود. این، خصوصیت اوّل که خیلی مهم است. این‌که حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام فرمود: «انّی لم اخرج اشراً ولابطراً ولاظالماً ولامفسداً(۱)» خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذرّه‌ای ستم و ذرّه‌ای فساد، در این حرکت نیست. «و انما خرجت، لطلب الاصلاح فی امّة جدّی.» این، نکته بسیار مهمّی است. انّما: فقط! یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیّت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدّر نمی‌کند. قرآن کریم، وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً ورئاءالنّاس.(۲)» و این‌جا امام حسین علیه‌السّلام می‌گوید: «انّی لم اخرج اشراً ولابطراً.» دو خطّ است؛ دو جریان است. در آن‌جا قرآن می‌گوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس‌پرستی حرکت کردند.» یعنی چیزی که در آن نوعِ حرکت نیست، اخلاص است. یعنی از حرکتِ خطّ فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «ورئاءالنّاس.» خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج می‌شود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتّفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و دهها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این‌گونه است. فقط در او نفْس وجود دارد. این، یک طرف. بهترین نمونه در نقطه مقابلش هم حسین‌بن‌علی

علیه‌الصّلاةوالسّلام است که در او، خودخواهی و خود و من و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این، اوّلین خصوصیت نهضت حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام است. در آن کاری که انجام می‌دهیم، هرچه مایه اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار، ارزش بیشتری پیدا می‌کند. هرچه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خودکارکردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن نزدیک شده‌ایم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است. هر چه از آن‌جا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر می‌شود؛ برکتش کمتر می‌شود؛ ماندگاری‌اش هم کمتر می‌شود. این، خاصیت این قضیه است. هر چه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد می‌شود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمی‌شود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال بزنیم، این آلیاژ اگر صددرصد طلا باشد، فاسد شدنی نیست؛ زنگ خوردنی نیست. امّا به هر اندازه که مس و آهن و بقیه مواد کم قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده کلّی است. این، در محسوسات است. اما در معنویّات، این موازنه‌ها بسیار دقیقتر است. ما به حسب دید مادّی و معمولی، نمی‌فهمیم. اما اهل معنا و بصیرت، می‌فهمند. نقّاد این قضیه، صرّاف و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فانّ الناقد بصیر.» اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم ارزش می‌شود و خدا، از ماندگاری آن می‌کاهد. خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام، از کارهایی است که یک سر سوزن ناخالصی در آن نیست. لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تا کنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند. چه کسی باور می‌کرد بعد از این‌که این عدّه، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدنهایشان را همان جا به خاک سپردند، آن همه تبلیغات علیه‌شان کردند، آن‌طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند - داستان حَرّه، که سال بعد اتّفاق افتاد - و این گلستان را زیر و رو و گلهایش را پرپر کردند، دیگر کسی بوی گلاب از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده مادّی جور در می‌آید، که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می‌بینید که هر چه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیشتر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جدّ او و حسین‌بن‌علی دنباله‌رو راه اوست؛ اما حسین را قبول دارند! پدرش علی را قبول ندارند، امّا او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند -خدای حسین‌بن علی را قبول ندارند - اما در مقابلِ حسین‌بن‌علی، سر تعظیم فرود می‌آورند! این، نتیجه همان خلوص است. در انقلاب بزرگ ما هم، جوهر خلوص مایه ماندگاری آن شده است؛ همان فلز نابی که امام بزرگوار، مظهرش بود. حالا شما برگردید به خاطره‌هایتان و به یاد بیاورید آن بیابانها را، آن گرماها را، آن رعبها و خوفهای میدان جنگ را، آن خطر دم‌به‌دم را، آن سرمای قلّه‌های پربرف را، آن محاصره شدنها را، آن بی‌نیرویی را - که جوش می‌زدید برای عدّه‌ای نیرو - آن نداشتن تجهیزات را - که دنبال یک تفنگ و یک خمپاره، آن‌قدر می‌دویدید - و احساس آن روزها را در ذهنتان مجسّم کنید. آن وقت می‌فهمید که چرا این همه، علیه این انقلاب توطئه شده است و هنوز هم می‌شود؛ در عین حال، این درخت، استوار ایستاده است. همین جوهر است که آن را حفظ کرده است. اخلاص امام و این ملت و بخصوص اخلاص رزمندگانی بود که در میدانهای جنگ حضور داشتند و شما جزو بهترینها و جزو نمونه‌های کاملش هستید. این، یک نکته و جریان و سرخطّی است که همه ما باید دائم به آن توجّه داشته باشیم و بنده، بیشتر از شما محتاج توجّه به این نکته هستم. یک نکته دیگر - که آن هم در مجموعه نهضت حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام، خیلی مهمّ است و با توجّه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوّت نیروی اخلاص برمی‌گردد - این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خونبار صدر اسلام، به اندازه حادثه کربلا، غربت و بی‌کسی و تنهایی وجود نداشته است. این، تاریخ اسلام است. هر کس می‌خواهد نگاه کند. بنده دقّت کردم: هیچ حادثه‌ای مثل حادثه کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر و چه در جنگهای امیرالمؤمنین. در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ می‌رفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیغمبر یا امیرالمؤمنین بود. می‌رفتند در مقابل پیغمبر، جانشان را فدا می‌کردند. این، کار سختی نیست.

چقـدر از جوانان ما حاضـر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند! چقدر از ما، الان آرزو داریم اشاره لطفی از طرف ولیّ غایبمـان بشود و جانمان را قربان کنیم! وقتی انسان در جلو چشـمش، رهبرش را ببینـد و آن همه تشویق پشت سـرش باشـد، بعـد هم معلوم باشـد که می‌جنگند تا پیروز شوند و دشـمن را شـکست دهند، با امیدِ پیروزی می‌جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه عاشورا می‌بینیم، جنگ سـختی نیست. البته بعضـی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه‌های نسـبتاً غریبانه‌ای است. مثل حوادث امامزاده‌ها؛ مثل حسـنیّون در زمان ائمّه علیهم‌السّـلام. اما آنها هم - همه‌شان - می‌دانسـتند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق، مثل امام موسـی‌بن جعفر و مثل امام رضا علیه‌الصّلاةوالسّـلام وجود دارنـد که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضـرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسـیدگی می‌کنند. امام صادق - طبق روایت - فرمود: «بروند با این حکّام فاسد بجنگند و مبارزه کننـد - «و علیّ نفقـه عیـاله» - من عهـده‌دار نفقه عیـال آنهـا می‌شـوم. جـامعه بزرگ شیعه بـود. تحسینشان می‌کردنـد. تمجیـدشان می‌کردند. بالاخره یک دلگرمی به بیرون از میدان جنگ داشـتند. اما در حادثه کربلا، اصل قضایا ولبّ لباب اسلام - که همه آن را قبول داشـتند - یعنی خود حسـین‌بن‌علی، درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم می‌داند، اصحاب نزدیک او هم می‌دانند. هیچ امیدی به هیچ جا - در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل - ندارند. غریب محضند. بزرگان دنیای اسـلام در آن روز، کسانی بودنـد که بعضـی از کشـته شدن حسـین‌بن‌علی غمشان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضرّ می‌دانسـتند! عـده‌ای هم که غمشان بود، آن قدر اهتمام به این قضـیه نمی‌کردند. مثل عبداللَّه جعفرو عبداللَّه عباس. یعنی هیچ امیدی از بیرونِ این میـدان مبارزه غم‌آلوده و سـرشار از محنت، وجود نـداشت. و هر چه بود در همین میـدان کربلا بود و بس! همه امیـدها خلاصه شـده بود در همین جمع و این جمع هم دل به شـهادت داده بود. بعـد از کشـته شدن هم - برحسب موازین ظاهری - کسـی برای آنهـا یـک فـاتحه نمی‌گرفت. یزیـد بر همه جـا مسلّط بـود. حـتی زنـان آنهـا را به اسـارت می‌بردنـد و به بچه‌هایشـان هم رحم نمی‌کردند. فداکاری در این میدان، بسیار سـخت است. «لا یوم کیومک یا اباعبداللَّه.» اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نورخدایی در وجود حسـین‌بن‌علی نمی‌درخشـید که آن عـده معدود مؤمنین را گرم کند، اصـلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقّق نداشت. ببینید این حـادثه چقـدر بـا عظمت است! بنـابراین، یکی دیگر از خصوصـیات این حـادثه غریبـانه بودن آن است. لـذاست که من مکرّر عرض کرده‌ام شـهدای زمان ما، با شـهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای احد، با شهدای صفّین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسـیاری از آنها بالاترند؛ اما با شـهدای کربلا، نه! هیچ کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست. نه امروز، نه دیروز، نه از اوّل اسلام و نه تا آن زمانی که خـدای متعال بدانـد و بخواهد. آن شـهدا ممتازند؛ و نظیری دیگر برای علی‌اکبر و حبیب‌بن مظاهر نمی‌شود پیدا کرد. این است حادثه حسـین‌بن‌علی؛ عزیزان من! این پایه اسـتوار و محکم است که هزار و سـیصد و اندی است اسلام را، با آن همه دشـمنی، در دنیـا نگـه داشـته است. خیـال می‌کنیـد اگر آن شـهادت، آن خـون پـاک و آن حـادثه به آن بزرگی نبـود، اسـلام بـاقی می‌مانـد؟! قطعاً بدانیـد اسـلام باقی نمی‌مانـد. قطعاً بدانیـد در توفان حوادث، نابود می‌شـد. ممکن بود به عنوان یک دین تاریخی، با یک عـدّه طرفـداران کم‌مایه، در گوشه‌ای یا گوشه‌هایی از دنیا می‌مانـد؛ اما اسـلام زنـده نمی‌مانـد. فقط نام و یاد اسـلام ممکن بود بمانـد. اما امروز شـما می‌بینیـد که اسـلام، بعد از هزار و چهار صد سال، در دنیا، زنده است. اسـلام، سازنده است. امروز، اسـلام در دنیا، زاینده است. امروز اسـلام در دنیا، ملتها را به عنوان روشنترین و پرفروغترین امید، به سمت خود متوجّه کرده است. اینها همه از برکت همـان حـادثه کربلاـ و جانفشانی حسـین‌بن‌علی علیه‌السّـلام، است. حال خـدای متعال خواسـته است که اوّلین تجربه حاکمیت قرآن بعد از دوران حسـین‌بن‌علی، یعنی نظام جمهوری اسـلامی، پا به عرصه بگذارد. یعنی بعد از آن حادثه، هر کار شده، مقدمه‌ای برای امروز شـما بوده است. کوشـش همه علما، همه متفکّرین، همه فلاسفه، همه متکلّمین، همه زحمتها و تلاشها و این همه جنگها، اسـلام را نگه‌داشت و اوضاع و احوال آماده شد، تا امروز حکومتی براساس حاکمیت ارزشـهای الهی و قرآنی به وجود آید. بخت و اقبـال با شـما و با ملت ایران بود که خـدای متعال، این بار را، اوّل بار روی دوش اینها گـذاشت. البته «بخت» که می‌گوییم، به معنای

اتّفاق نیست. این اقبال بلند را خدای متعال، مفت و بیهوده به کسی نمی‌دهد. ملت ایران خیلی کارها کرد؛ و خدای متعال، این را بالاخره به او داد. البته این فداکاریها، تلاشها، اخلاصها و زحمات، تمام شدنی هم نیست. خیال نکنید که اگر چهار نفر یاوه‌گویِ ساده‌دلِ بیچاره خوش خیال بنشینند آن گوشه دنیا و بگویند «امروز و فردا کار جمهوری اسلامی تمام می‌شود» این به انجام می‌رسد! خیر! این اساس، تمام شدنی نیست. من و شما، تمام می‌شویم. افراد، به هیچ صورت، ماندنی نیستند. بهترینها، آن کسانی هستند که خوب می‌مانند تا می‌میرند. بعضی هم تا آخر خوب نمی‌مانند. همه نوعش را داریم. اشخاص در معرض آفت و تلف شدنند؛ اما اساس، ماندنی است. این حرکت اسلامی، این حیات دوباره اسلامی، ریشه در قرون دارد. ریشه در ده قرن تلاش و مجاهدت دارد. متّکی به اسلام است. لذاست که شما می‌بینید امروز که تبلیغات استکباری و صهیونیستی در دنیا سعی می‌کنند چهره جمهوری اسلامی و مردم ایران و ما و همه را زشت نشان دهند، اتفاقاً گرایش مردم به اسلام، در همه جای دنیای اسلام، از پنج سال و ده سال پیش، بیشتر است. به کشورهای اسلامی و به مسلمانانی که در دنیای غیراسلامی در اقلیت هستند، نگاه کنید! سختگیریهای استکبار را نسبت به مسلمانان ببینید! این سختگیریها، بی‌خود که نیست. اگر همین‌طور مثل میّت بین یدی الغسّال بودند که بر آنها سختگیری نمی‌شد. آنچه می‌خواهم عرض کنم این است که این عنصر غربت در این نهضت، انقلاب ما را به همین اندازه، به نهضت حسین‌بن‌علی شبیه کرده است. این غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه غربت را حسین‌بن‌علی و یارانش - بزرگوارانی که ما این‌طور برایشان سینه می‌زنیم و اشک می‌ریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست می‌داریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه کربلا، نه فقط در قطعه زمینی کوچک، بلکه در منطقه عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست: در ادبیات، در فرهنگ، در سنّتها، در اعتقادها و در میان دلها. آن‌که در مقابل خدا سجده نمی‌کند، در مقابل عظمت حسین‌بن‌علی سرفرود می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه غربت بود. امروز هم شما در دنیا غریبید. ملت ایران امروز در دنیا غریب و مظلوم است. غریب بودن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست. ما امروز خیلی قوی هستیم. این را با اطمینان باور کنید که هیچ ملت مسلمانی امروز به قوت ملت مسلمان ایران نیست. هیچ کدام؛ چه کوچکشان، چه بزرگشان، چه ملت صدمیلیونی‌شان. قوّت و قدرت ملت ایران، امروز در اوج است. دولت ایران نیز همین طور. دولت خیلی قوی است؛ خیلی عزیز است؛ خیلی مورد توجّه قدرتمندان دنیاست. در عین حال، این ملت و این دولتِ قوی و توانا که مسلّط بر کارهایشان هستند، غریب و مظلومند. ما امروز در دنیا غریبیم. هیچ قدرتی در دنیا از ما حمایت نمی‌کند. البته معنایش این نیست که همه قدرتها در مقابل ما صف کشیده‌اند؛ نه. دشمنان ما خوشحال نشوند که «همه قدرتها با اینها بدند.» اگر آن‌طور هم بود، باکی نبود. آن‌طورش را هم تجربه کردیم. امّا امروز، این‌طور نیست که همه دولتها یا قدرتهای دنیا، در مقابل ما صف کشیده باشند. بسیاری هستند که احساس می‌کنند صرفه و صلاح دنیایی آنها - با معیارهای مادّی خودشان - این نیست که در مقابل ملت ایران صف بکشند. اما هیچ کس به این ملت کمک و از او حمایت نمی‌کند. قدرتمندترین مستکبرین دنیا با این ملت دشمنند و معارضه می‌کنند. به آن ظلم می‌کنند و حقّش را ندیده می‌گیرند. به آن تهمت می‌زنند و خوبیهایش را نمی‌گویند و بدیهایش را، اگر ذرّه‌ای است، کوهی می‌کنند. این، مظلومیت و غربت ملت ایران است. اما این مظلومیت و غربت، باید شما را قویتر کند. من می‌گویم: این نعمتِ خداست. کشورها و دولتهایی به اصطلاح انقلابی بودند که یک قدرت گردن‌کلفت آن روز دنیا هم - که شوروی آن روز بود - از آنها حمایت می‌کرد. ما اگر آن‌گونه بودیم، بدانید که ملت و دولتمان فاسد می‌شدند. این‌که می‌بینید امروز، بحمداللَّه، ملت و دولت ما سالم مانده‌اند، به همین خاطر است. نه این‌که در مردم یا در میان کارگزاران، فساد نیست. اما قواره، سالم است. ترکیب، سالم است. نقاط اصلی، سالم است. اعضای حسّاس، سالم است. این، نعمتِ بسیار بزرگی است. این، به برکت تنها ماندن است. به برکت متّکی نشدن به غیرخداست. در دعاها داریم «یا ملاذ من لاملاذله، یا عون من لاعون‌له، یا حصن من‌لا حصن‌له.» و چقدر زیباست، چقدر شیرین است که انسان هیچ کمکی نداشته باشد؛ تا بتواند بگوید «یا عون من لاعون له.»

شیرین‌ترین حرفهااین است. اگر ما را کسی کمک کند، که نمی‌توانیم بگوییم: «یا عون من لاعون له»؛ ای کمک کسی که هیچ کمکی ندارد! اگر به جایی غیر خدا امید داشتیم که نمی‌توانستیم با شور و شوق عرض کنیم: «یا رجاء من لارجاء له»؛ ای امید کسی که به هیچ کس دیگر جز تو امیدی ندارد! حالا که ما در سطح دنیا به هیچ قدرتی، به هیچ دولتی، به هیچ دستگاه اطّلاعاتی‌ای، به هیچ دستگاه نظامی‌ای، به هیچ دستگاه سیاسی‌ای، به هیچ مجمع عمومی‌ای امید نداریم و از آنها جز بدی و نیش ندیده‌ایم، می‌توانیم با خدای متعال، با خدای خودمان، با مولای خودمان، با عزیز خودمان، با محبوب خودمان، با صدق و صفا حرف بزنیم و بگوییم: «یا رجاء من لارجاء له»؛ امید ما به توست. و این است که به یک ملت قوّت می‌دهد. امام، این‌گونه بود. آن مرد پولادینی که شرق و غرب دنیا علیه او دست به دست هم دادند و خم به ابرو نیاورد، نیمه شب، آن چنان در مقابل خداوند متعال اشک می‌ریخت که نزدیکانشان به من می‌گفتند شبها که امام گریه می‌کند، برای پاک کردن اشکهایشْ دستمال کافی نیست؛ امام چشمانش را با حوله پاک می‌کند! این قوّت از آن قوّتهاست. عزیزان من! این قوّت را، هر چه می‌توانید در خودتان پدید آورید. این ملت، این‌طور است که آسیب ناپذیر می‌شود. این انقلاب، این‌طور است که ضدّ ضربه می‌شود، که دیگر هیچ چیز علیه او کارگر نیست. دشمن، البته، مشغول کار خودش است. امروز دشمن، حتّی بدون حرف، با شیوه‌ها و با لبخندهایی که به افراد سست عنصر می‌زند، می‌خواهد کاری کند که آنها فراموش کنند این نظام درمقابل قدرت استکبار ایستاده است. دو صف است: یک صف، صف اسلام و قرآن و ارزشهای الهی و معنویت؛ که قلّه آن جمهوری اسلامی است و مسؤولینی از این نظام، که با قدرت و بدون ترس و ملاحظه، زیر این بار سنگین ایستاده‌اند و خوشحالند و خم به ابرو نمی‌آورند؛ یک صف هم، همه شیطانهای دنیا، همه خبیثهای دنیا و مجموعه رذالتهای دنیا، که آن طرف ایستاده‌اند. اگر کسی نیرویی دارد، باید کجا صرف کند؟ این یک صف بندی است. اگر کسی زبانی دارد، قدرت ابتکاری دارد، کجا باید صرف کند؟ اگر یک نفر در داخل جناح حق، یا خارج جناح حق، به این اعتبار که آن‌طور مبارزه را با باطل و با رذالت می‌کند، ببیند فلان نکته ملاحظه نشده است و فرضاً اشتباهی، خطایی و حتّی گناهی رخ داده است، بنا کند با این جناح جنگیدن، به نظر شما محقّ است؟ آیا این، تضییع نیروی الهی، در راه کفران نعمت خدا نیست؟! کسانی که به بهانه‌ای، جبهه حق را تضعیف می‌کنند، مسؤولین را تضعیف می‌کنند، دولت را تضعیف می‌کنند، رئیس جمهور را، قوّه قضاییّه را و مجلس را تضعیف می‌کنند، کفران نعمت نمی‌کنند؟ فلان جا، دستگاه قضایی، در فلان محاکمه، مثلاً یک حکم اشتباه داده است. فلان جا، فلان قاضی، چنین گفته است. فلان جا، فلان مأمور دولتی، فلان عمل را انجام داده است. اگر اینها را بهانه قرار دهند و عوض این‌که همه نیروها را برای مقابله با باطل صرف کنند، همان نیرو را صرف مبارزه با حق کنند، اینها کفران نعمت خدا را نکرده‌اند؟! اینها سزاوار سرزنش الهی نیستند؟! انسانهای زمان ما باید خیلی هوشیار باشند. صف را فراموش نکنند. جبهه را اشتباه نکنند. امروز برای همه مبارک است و برای شما پاسداران عزیز، ان‌شاءاللّه بیشتر مبارک است و باید مبارک باشد. امیدواریم که تحت توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه، همه شما و همه ما، توفیق پیدا کنیم، بتوانیم به وظایف خودمان در قبال این پدیده عظیم اسلامی زمان خودمان عمل کنیم و تکالیفمان را انجام دهیم، و سعی کنیم هرچه بیشتر خودمان را همرنگ حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام و یاران آن بزرگوار کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. ----------------------------------

-- ۱) فتوح‌ابن اثم: ج ۵، ص ۳۴. مقتل مقرم: ص ۱۳۹ ۲) انفال: ۴۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیان و مبلّغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیان و مبلّغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً لازم می‌دانم از آقایان محترم، علمای محترم و وعّاظ و گویندگان و فضلای گرامیِ حاضر در جلسه؛ بخصوص آقایانی که از خارجِ تهران و راههای نسبتاً دور تشریف آورده‌اند تشکّر می‌کنم. دیدار شما جمع علمای محترم و روحانیون و مظاهر دین و تقوا و توجّه

به خدا و علم دین - بخصوص که در بین جمع حاضر، بعضی از برجستگان علمای محترم تهران هم تشریف دارند - در آستانه ماه مبارک رمضان، برای بنده حُسنِ مَطلعی، هم از جهت ایام مبارک دهه فجر و هم ایام مبارک ماه رمضان است. اوّلاً دهه فجر، برای ملت ما دهه عزیزی است. شاید هنوز کسانی باشند که به خاطر بودن در خود قضیه، اهمیت آن را درک نمی‌کنند. انسان وقتی داخل یک قضیه است، عظمت و ابعاد آن را به درستی احساس نمی‌کند. از بیرون، از دور، از فراز موانع تاریخ و حتّی از مرزهای دورِ جغرافیایی، بهتر می‌شود عظمت این حادثه‌ای را که در این ایام اتّفاق افتاد، فهمید. این‌که غرب و بخصوص رژیم مستکبر امریکا، جایی را در دنیا به عنوان پایگاهی جهت مقاصد خود و پیشرفت فرهنگ فاسد غربی و ضدیّت با اسلام و هر چه که در خدمت افکار نو و اسلامی و انقلابی است، انتخاب کند و حکومت آن‌جا را به همین منظور تقویت نماید و آن‌جا را خانه امن خود به حساب آورد و منابع آن‌جا را متعلّق به خود بداند؛ بازارهای آن‌جا را ملک طلق خود بداند؛ بر ارتش آن حکومت کند؛ بر شؤون اداری و سیاسی آن، نهایت اقتدار و سلطه را به خرج دهد، و آن را پایگاهی برایِ اشراف بر بقیه کشورها در این منطقه قرار دهد، و پول خرج کند و سلاح بریزد؛ آن وقت، درست در همین نقطه، یک توفان عظیم به وجود آید که بنای همه آن خواستها و بلندپروازیها و نقشه‌های خائنانه را به هم ریزد و انقلابی رخ دهد که اسلام را، و به طور کلّی معنویت را در همه دنیا، دو مرتبه رواج دهد، موضوع عجیبی است. انقلاب ما، نه فقط مسلمانان را به فکرِ اسلام انداخت، بلکه برای مسیحیت هم خوب شد. کشورهایی که سالهای متمادی از دین خودشان که مسیحیت بود، دور افتاده بودند، به طرف معنویت و دین برگشتند. همین، مقدّمه‌ای برای فروریزی امپراتوری شرق و بنای حکومت مارکسیستی در دنیا شد. این حادثه چقدر عجیب است و چه ابعاد عظیمی دارد! درست همان جایی را که دشمن برای خود مکمن قرار داده است، خدای متعال مأمن دین و محل بالندگی نهال انقلاب دینی قرار دهد. ببینید این قضیه چقدر عظیم است! تهرانِ دوران حکومت وابسته و فاسد کجا و تهرانِ دوران اسلام کجا؟! مزرعه رشد ارزشهای فاسد غربی کجا و بوستان بالندگی گلها و میوه‌های ارزشهای اسلامی کجا؟! آن وقت آن مردی که بعد از اولیای خدا، کسی را در انسانهای معمولی به عظمت او، به قدرت او، به تجلّی صفات الهی در وجود او نمی‌شناسیم، با آن عظمت از تبعیدگاه خود وارد کشور شود و به محض ورود، با دستی که از آستین قدرت الهی بیرون آمده است، حکومت اسلامی را در دنیای دورافتاده از ارزشهای معنوی، پایه‌گذاری کند! این حوادث جلوِ چشم ما اتّفاق افتاد. ما امام و انقلاب را از نزدیک دیدیم. اما می‌خواهم عرض کنم: اکثر ما - خود من یکی از آنها - عظمت این پدیده، یعنی پدیده امام و انقلاب را حس نکردیم. خیلی عظمت دارد! بنده یک وقت به امام عرض کردم: اگر کسی شبیه شما دویست، سیصد سال پیش در تاریخ بود و نشانه‌ای از او می‌ماند - یک دستخط، یک کلمه امضا، یک تکّه از پارچه لباس - و امروز به دست ما می‌رسید، آن را در موزه‌ها می‌گذاشتیم و به آن تبرّک می‌جستیم. حالا شما با وجود خودتان و با همه حقیقتتان، در مقابل ما هستید. ما چطور می‌توانیم عظمت شما را درک و حس کنیم؟ این یک واقعیت است. باید گسترش این حقیقت در دلها و فضای زندگی ما و در همه دنیا و بخصوص دنیای اسلامی، هر چه زنده‌تر و ملموستر شود. ماه رمضان هم از یک جنبه دیگر، درخور یک توجّه اکید است که من درباره این قضیه، چند کلمه‌ای می‌خواستم عرض کنم. اگرچه این مطالب برای شما تازه نیست. حرفهایی است که شما خودتان، آنها را به مردم می‌گویید و برای شما روشن است. اما به عنوان تذکّر - برای هر کسی که بشنود - عرض می‌شود. ماه رمضان در هر سال، قطعه‌ای از بهشت است که خدا در جهنّم سوزان دنیای مادّی ما آن را وارد می‌کند و به ما فرصت می‌دهد که خودمان را بر سر این سفره الهی در این ماه، وارد بهشت کنیم. بعضی همان سی‌روز را وارد بهشت می‌شوند. بعضی به برکت آن سی‌روز، همه سال را و بعضی همه عمر را. بعضی هم از کنار آن، غافل عبور می‌کنند که مایه تأسّف و خسران است. حالا برای خودشان که هیچ، هر کس که ببیند این موجود انسانی، با این همه استعداد و تواناییِ عروج و تکامل، از چنین سفره با عظمتی استفاده نکند، حق دارد که متأسّف شود. این، ماه رمضان است. ماه ضیافت اللَّه است. ماه لیلةالقدر است. از بس اینها را تکرار کرده‌ایم و شنیده‌ایم و گفته‌ایم، برایمان عادّی شده است. انسانی به

کمال راه پیدا می کند که از بین همین چیزهای تکراری، حقایق را پیدا کند. علم مادّی نیز همین طور است. همه در مدّت عمرشان دیده‌اند که وقتی سیب از درخت جدا می‌شود، به طرف زمین می‌افتد. دیگر از این کار عادّی‌تر، چیزی در دنیا هست؟! اما یک نفر متوجّه شد که این یک پدیده است: چرا سیب پایین می‌آید؟ چرا از درخت که جدا می‌شود بالا نمی‌رود؟ آن وقت نیروی جاذبه کشف شد. یک باب جدید در دانش بشری باز شد. همه این چیزهای عادّی زندگی ما از این قبیل است. قرآن را ملاحظه کنید: «افلا ینظرون الی‌الابل کیف خلقت.(۱)» برای عربِ شترسوار چیزی عادّی‌تر از شتر هست؟! انسان را به آن ابل متوجّه می کند. ما باید به این پدیده‌های الهی که دور و بر ماست، توجّه کنیم. یکی از آنها، همین ماه رمضان است. این ضیافت اللّه چیز کمی نیست. شنیده‌ایم «ضیافت اللّه» میهمانی است! آن هم میهمانی‌ای که میزبان آن، خدای عظیمِ علیمِ کریمِ قدیر است که سراسر آفرینش، در قبضه قدرت اوست. «فهی بمشیتک دون قولک مؤتمره.(۲)» این، ضیافت الهی است؛ این هم ما که دعوت شده‌ایم: «دعیتم فیه الی ضیافت اللّه.(۳)» از این باید استفاده کرد. استفاده از این به چیست؟ به همین چیزهایی که در اختیار ما گذاشته‌اند: همین روزه، همین نماز، همین نوافل، همین دعا، همین ذکر، همین توجّه، همین خشوع و همین تضرّع. اگر وارد این میدان شویم و - ما معمّمین - سعی کنیم مخاطبان خودمان را هم وارد این میدان کنیم، این کشور تبدیل به یک منطقه بهشتی خواهد شد. دنیا و آخرت درست خواهد شد، که: «ولو انَّ اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکاتٍ من‌السماء والارض(۴)» اینها وعده الهی است. اینها مبالغه و اغراق گویی نیست. خدای متعال، برکات زمین و آسمان را بر مردم با تقوا مفتوح خواهد کرد. تقوا هم به همین است. از بزرگترین اهداف روزه ماه رمضان - یا شاید بشود به یک معنا گفت: «تمام الهدف» - تقواست. «لعلکم تتّقون.» و این دست ماست. مردم باید هرکدام خودشان، و اگر بتوانند دیگران را اصلاح کنند. این، مخصوص معمّمین نیست. لکن علما و روحانیون و خطبا و وعاظ آمادگی دارند. خدای متعال به آنها این بیان، این امکان، این ذهن، این موقعیت اجتماعی و این لباس را داده است؛ و ما باید از آن استفاده کنیم. از جمله چیزهایی که در این ماه رمضان عادی است، این عبارت صریح خدای متعال است که «لیلهٔ القدر خیر من الف شهر، تنزّل‌الملئکهٔ و الروح فیها باذن ربهم من کل امر، سلامٌ هی حتی مطلع الفجر.(۵)» یک شب تا صبح، مظهر سلام الهی است. همان «سلامٌ قولاً من ربّ رحیم(۶)» که مخصوص مؤمنین است. مخصوص اهل بهشت است. مخصوص بندگان خالص خداست. این، در اختیار ماست که استفاده کنیم. این، آن کلمه‌ای است که من می‌خواهم در باب ماه رمضان عرض کنم. این، کلید اصلاح همه امور است؛ و از این‌جا شروع می‌شود. کما این‌که اصل انقلاب از این‌جا شروع شد: از مسجد و دین و تقوا. اگر به امام بزرگوار نگاه کنید، بیشتر معلوم می‌شود که پایه و قاعده اصلی این حرکت عظیم، تقوا بود. امام، مظهرِ تقوا و توجّه و معرفت و عمل برای خدا و اخلاص بود. اگر این نبود، نمی‌شد. اگر امام آن قدر خوب و اهل معنا و معرفت نبود، این کار به این‌جا نمی‌رسید. این مقدّمه‌ای برای اصلاح است. مشکلی که انسان احساس می‌کند روحانیون در نظام جمهوری اسلامی دارند - البته ما مشکلات زیادی داریم - این است که حکومت پهلوی، پنجاه سال علیه روحانیون در این مملکت تبلیغ کرد. البته این مخصوص حکومت پهلوی هم نبود. اینها بدترینش را کردند؛ فضیحترینش را کردند. و الّا اگر کسی به تاریخ این قرن اخیر و حول و حوش آن مراجعه کند، خواهد فهمید که مبارزه با روحانیت، از دوران قاجار به ویژه از زمان ناصرالدین شاه شروع شد. وقتی دیدند که روحانیون با امتیازات خارجی مانند امتیاز «رویتر» و امتیاز «تنباکو» مخالفت می‌کنند؛ با فسق و فجور روزافزون و استبداد دستگاه قاجار - بخصوص ناصرالدین شاه - مبارزه می‌کنند؛ با ورود اروپاییهای بی‌قید و شرط، به کشور ایران مبارزه می‌کنند؛ هم خودشان فهمیدند و هم اروپاییها به آنها فهماندند که اگر بخواهید راحت زندگی کنید، باید این طبقه را از میان بردارید. نمی‌شد روحانیون را از میان بردارند. نمی‌شد این همه نفوس از - روحانیون و علما را قلع و قمع کنند. البته گاهی کم و بیش، در گوشه و کنار این کار را می‌کردند. کما این‌که مرحوم نوری(۷)، مرحوم سیدعبداللّه بهبهانی و بسیاری از بزرگان دیگر را در گوشه کنار، نابود کردند و از بین بردند. امروز هم می‌بینید که درصددند روحانیون مؤثّر و مفید برای کشور و اسلام و مسلمین را، حذف جسمانی کنند.

آخرینش همین حادثه‌ای بود که می‌خواستند در روز دوازدهم در مرقد امام به‌وجود آورند و یک شخصیت برجسته مفیدِ فدایی برای اسلام و مسلمین و نظام جمهوری اسلامی را از ملت مسلمان بگیرند(۸). این مردی که جوانی و عمر خودش را، تا آن‌جایی که ما دیدیم و فهمیدیم و شناختیم - و کسانی هم که ایشان را می‌شناسند، می‌دانند - در این راه گذاشته است؛ یعنی رئیس جمهور محبوب ما را می‌خواستند از ما بگیرند که بحمداللَّه، دست شکسته شیطانها، در بسیاری از موارد، از جمله در این مورد ناکام ماند و ان‌شاءاللَّه که همیشه در خیانتها و خدعه‌هایشان ناکام خواهند ماند. وقتی نشد آنها را جسماً حذف و از صحنه خارج کنند، از طرق دیگر شروع می‌کنند. تبلیغات برای آنها بهترین راه است. علیه علما، انواع و اقسام تبلیغات را کردند. ما گوشه مدارس، مشغول درس و بحث بودیم؛ به کسی هم کاری نداشتیم. نمی‌فهمیدیم که همه دنیای استکبار، به یک معنا بسیج شده است برای این‌که این بساط و این روحانیّت و این دستگاه علم دین و علمای دین را با تبلیغات، به‌کلّی از بین ببرند. خیال نکنید اینها موفّق نشدند. خیلی کار کردند. در پنجاه سال دوران پهلوی - چه رضاخان و چه پسر رضاخان - تبلیغات فراوانی علیه روحانیون کردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در بین یک قشر، نسبت به روحانیون بدبینی به وجود آوردند. البته توده مردم، عامّه مردم، اکثریت مردم، بازهم نسبت به علما علاقه و ارادت دارند؛ جامعه علمیِ مذهبی را از اعماق قلب دوست می‌دارند؛ به آنها عاطفاً و فکراً وابستگی دارند. اما توانستند یک قشر را نسبت به روحانیون بدبین کنند. واقعاً شاید علمای دین و طلّابی که همه عمرشان را در علم گذرانده‌اند و جز علمِ دین به چیز دیگری فکر نکرده‌اند، این را باور نکنند. در دوران رژیم پهلوی در بین عدّه‌ای از قشرهای متجدّد، تبلیغات این بود که روحانیون اصلاً سواد ندارند! اینها اصلاً اهل علم نیستند! اینها هیچ علمی را بلد نیستند! شاید اهل علم ما باور نکنند؛ چون همه عمرشان را در علم گذرانده‌اند. می‌گویند «مگر ممکن است کسی این‌طور اشتباهکاری کند؟!» بله؛ ممکن است. این کار را کردند. امروز، هنوز عدّه‌ای از همان بقایای نسل پرورش یافته دوران رضاخان - که دلِ سنگی داشتند و تحت تأثیر حقایق آشکار شده بعد از جمهوری اسلامی قرار نگرفتند - هستند که با نظام جمهوری اسلامی بدند؛ برای این‌که در رأس این نظام یک روحانی است. وَاِلّا می‌بینند که این نظام، نظام عادلانه‌ای است. می‌بینند که این نظام، از فساد دور است. امروز کدام کشور در دنیا وجود دارد - این را ما تحدّی می‌کنیم - که مسؤولان آن در بالاترین سطوح، آن چنان که در جمهوری اسلامی، به فضل پروردگار و به لطف الهی وجود دارد، این همه نسبت به زخارف و تعیّش دنیا و لذّات مادّی بی‌اعتنا باشند؟! البته این، جز به اراده الهی نیست. در این مورد ما کاره‌ای نیستیم. هرچه هست از خدای متعال است؛ از اراده ذات مقدّس ربوبی است. ما عجزِ محض هستیم. نه این‌که ما کاری کرده‌ایم؛ نه! مایی وجود ندارد. هر چه هست اوست. اراده و قدرت و خواست اوست که دلها را نرم و جانها را به حقایق متمایل می‌کند و نور معنویت را به بعضی دلها می‌تاباند. کسانی را به عبودیت خدای متعال مبتهج می‌کند که دیگر هیچ چیز در دنیا برای آنها لذّت بنده خدا بودن را ندارد. اینها را می‌بینند؛ پارساییها، عدالت طلبیها، ظلم ستیزیها، مردم‌گراییها، اُنس با مردم و از مردم بودن مسؤولان جمهوری اسلامی را می‌بینند و در عین حال، دشمنند! چرا دشمنند؟ برای این‌که در این مملکت پنجاه سال علیه روحانیت تبلیغات شده است. یک قزّاق قلدرِ بی‌سوادِ بی‌معرفتِ وابسته فاسدِ معتادِ بدبخت، آمد و خودش و پسرش، پنجاه سال بر این مملکت حکومت کردند. آن آقایان که به اصطلاح، خودشان را «منوّرالفکر» هم می‌دانستند، تا کمر در مقابل آن بی‌سوادهای بی‌معرفتِ بی‌دین، که واقعاً هیچ چیز نداشتند - یعنی سلسله پهلوی - خم می‌شدند. حالا گذشتگان گاهی در وجودشان چیزکی از علم و معرفت و فهم و عقلانیّت وجود داشت. ولی این بیچاره‌ها - این پدر و پسر - به‌کلی از همه چیز تُهی بودند. در مقابل اینها خضوع کردند و تسلیم شدند. اما نظام جمهوری اسلامی را که برمبنای معرفت و علم و تقوا و توجّه به خداست، قبول نمی‌کنند! برای چه؟ به سبب تبلیغاتی که علیه روحانیت شده است. من این را از این جهت به شما آقایانِ علما عرض می‌کنم که این جزو مشکلات کار شماست. در راه خدا باید این مشکل را هم تحمّل کنید. شما آقایان با این‌که همه یا اکثر، صرفاً به کارهای روحانی مشغول هستید؛ عالم دینی و امام جماعت و مدرّس و واعظ هستید؛ مشغول تبلیغ دین هستید و کاری به کار اداره کشور هم ندارید؛

اما چون روحانی‌ایـد، زیر ذرّه‌بینِ چشم بـدبینِ و دلِ بدخواه دشـمن قرار دارید. با توجّه به این، روحانیت باید اَعمال خودش را مورد مراقبت شدید قرار دهد: در گفتار، در کردار، در مشـی شخصی، در مشی خانواده و فرزندان و کسان؛ البته آن مقدار که تحت اراده و اقتدار شماست. «لا یکلّف‌اللَّه نفساً الّا وسعها.(۹)» ممکن است کسی با کسی نسبت داشته باشد و با این‌که آن شخص خود را به او منسوب نکنـد و تحت نفوذ او هم نباشـد، اما برایش مایه دردسـر شود. این‌که دست کسـی نیست! در آن حـدّی که خدای متعال در قرآن به وسـیله پیغمبر خطاب به مؤمنین می‌فرمایـد، باید رعایت شود: «قوا انفسـکم و اهلیکم.(۱۰)» باید عمده تبلیغ در جهت خاضـع کردن دلها در مقابل اراده الهی و تسـلیم در مقابل خدای متعال باشد. این، مهمترین کار است. تسلیم در مقابل خدای متعال، مقدّمه همه خیرات و برکـات است. این‌که باشـد، آن وقت دلی که آگـاه از حـوادث جـاری دنیـاست، تکلیـف را برای صـاحب خود معیّن می‌کنـد. امروز در دنیا، اهل کفر و نفاق و اسـتکبار و ظلم، دست به دست هم داده‌اند تا خود را از آسیب حملات موجِ ایمان و تقوا که بحمـداللَّه در دنیا به وجود آمده است، نجات دهند. امروز کفر و نفاق و ظلم و طغیان، احساس وحشت می‌کند. چرا؟ چون ایمانْ سربلند کرده است. این‌که می‌بینید مسـلمانان در اقطار عالم - در فلسـطین، بوسنی، لبنان، الجزایر، کشمیر و نظام جمهوری اسلامی - مورد بغض شدیـد دشـمنان اسـلامند، برای این است که ظلم و طغیان، از بیـداری ایمان به شـدّت خائف و ترسان است. لـذا از خود عکس‌العمـل نشـان می‌دهـد. راه چـاره این است که آحـاد ملت بزرگ و عزیز ایران؛ این کسانی که نعمت و لطف الهی را بارها در زنـدگی خود تجربه کردهانـد؛ این ملتی که امام را دیـده است؛ این ملتی که دوران انقلاب را دیده است؛ این ملتی که دوران هشـت ساله جنگ را دیده است؛ این ملتی که حوادث اعجاب‌انگیز و معجزه‌آسای بعد از جنگ را دیده است، به دیده تأمّل نگاه کند. ببیند بعـد از جنگ - از سال ۶۸ تـا امروز؛ یعنی در همین چهـار سال - چه حوادث عظیمی در دنیا به وجود آمـده است؟! چه کشورهایی رفته‌انـد؟! چه کشورهایی به وجود آمده‌انـد؟! چه دولتهایی نابود شده‌اند؟! چه شخصـیتهای نامداری از بین رفته‌اند و چگونه اتحادها علیه اسـلام، درهم شکسـته است؟! آن حمله عراق به کویت؛ آن حوادث گوناگون در منطقه خلیج فارس؛ آن حوادث در اروپا؛ آن حوادث در آسیا! اینها همه بعد از پایان جنگ ما تا امروز - در همین چند سال - اتّفاق افتاده است. اینها همه در جهت قدرت‌نمایی ذات مقـدّس پروردگـار و حـاکی از این است که خـدای متعـال، علی‌رغم ظلم و طغیـان و کفر روزبه‌روز، برکاتش را بر مردم مؤمن زیاد می‌کنـد. کسـی که دل و ایمان دارد؛ کسـی که دلش به یاد خـدا زنـده است، اینها را خوب می‌فهمد. دلهای مردم را با یاد خدا زنـده کنیـد. ذکر اللَّه را در فضای جامعه زیاد کنیـد. ماه رمضان را، ماه دعا و تضـرّع و الحاح و تعبّـد در مقابل پروردگار قرار دهید. باید اوّل هم از خودمان شـروع کنیم تا در مردم اثر ببخشد. آن‌گاه، در این فضای معنوی است که حرکت و مجاهدت و اسـتقامت و معرفت و قـدردانی از نعم الهی بر ملت جمهوری اسـلامی ایران و کشور عزیز ایران، آشـکار خواهـد شـد. امیدواریم که ادعیّه زاکیّه ولیّ‌عصـر ارواحنافـداه و عجـل‌اللَّه تعالی فرجه‌الشـریف، در این ایام و در ماه مبارک رمضان، شامل حال همه شـما و ملت عزیز ایران باشـد و ان‌شاءاللَّه ضـعف و تلاش قدرتهای مسـتکبر را به چشم ببینیم و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز، پایه‌های جمهوری اسـلامی و ریشه‌های آن، مستحکم‌تر و قویتر و پایدارتر شود. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته. ------------------------------------

-- ۱) غاشیه: ۱۷ ۲) مفاتیـح الجنـان: دعای فَرَج. ۳) . ۴) اعراف: ۹۶ ۵) قدر: ۵ - ۳ ۶) یس: ۵۸ ۷) شـهید شیخ فضل‌اللَّه نوری. ۸) اشـاره معظّمٌله به حادثه روز ۱۲/۱۱/۷۲ در حرم مطهر امـام خمینی (ره) است. در آن روز یکی از عوامل مزدور اسـتکبار قصد ترور آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی را داشت که خوشبختانه اقدام جنایتکارانه‌اش ناکام ماند. ۹) بقره: ۲۸۶ ۱۰) تحریـم: ۶

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه در دانشـگاه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. احمده واسـتعینه،

و استغفره واتوکّل علیه. و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، سیّد رسله وخاتم انبیائه، بشیر رحمته ونذیر نقمته، سیّدنا ونبیّنا ابی‌القاسم محمّد وعلی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین المکرّمین، سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «اتّقوا اللَّه حقّ تقاته.(۱)» وقال امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، فی کلام له «انّ من فارغ التقوی اغری بالشهوات، انّ من فارغ التقوی اغری باللّذات والشهوات، و وقع فی تیه‌السیّئات ولزمه کثیرالتّبعات.(۲)» همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت وحفظ تقوای الهی توصیه و دعوت می‌کنم. ماه رمضان را که ماه رسیدن به تقوا و ماهی است که روزه آن وسیله‌ای است برای این‌که انسان به وادی تقوا قدم بگذارد، قدر بدانیم و هر چه ممکن است خودمان را به مرحله‌ای از دیانت که نامش تقواست، نزدیک کنیم. امروز در خطبه اوّل، با اشاره به یک تجربه قرآنی بسیار مهم، صحبت من درباره تقواست. تقوا در زندگی انسان، فواید زیادی دارد. از جمله این فواید، یکی این است که انسانِ با تقوا می‌تواند خود را در لغزشگاهها و دست‌اندازهای زندگی حفظ کند؛ ولی انسان بی‌تقوا، نمی‌تواند. اگر انسان بتواند روح تقوا را ،که عبارت است از مراقبت دائم نسبت به خود و توجّه همیشگی در اعمال و حتّی افکار خود و فعل و تَرکی که به انسان منتسب می‌شود، در خود به وجود آورد، نتیجه‌اش این می‌شود که در امتحانات الهی، سالم می‌ماند. چون که معنای تقوا عبارت است از توجّه و پاییدن خود؛ مراقبت کردن از خود و تن به غفلت ندادن. برادران و خواهران من! امتحان، برای همه هست. وقتی در مقیاس یک ملت ملاحظه کنیم، می‌بینیم همه ملتها، در فراز و نشیب زندگی، دچار امتحان می‌شوند. در مقیاس افراد هم که نگاه کنیم، همه‌افراد دچار امتحان می‌شوند. امتحانها مختلف است؛ امّا هست. آن‌جا که لذتی بر سرِ راه انسان پیدا می‌شود و نفْس انسان، به آن لذّت که خلاف شرع است، راغب می‌گردد، آن‌جا، جای امتحان است. آن‌جا که پولی سر راه انسان قرار می‌گیرد و انسان می‌تواند آن را به دست آورد، اما خلاف قانون خدا و مقرّرات الهی است، جای امتحان است. آن‌جا که سخنی بر زبان انسان جاری می‌شود و آن سخن برای شخص انسان فایده دارد، اما سخن باطلی است، جای امتحان است. آن‌جا که گفتن حرفی لازم است و خدا از انسان می‌خواهد که آن حرف را بزند، اما گفتن آن حرف خطر و زحمت در پی دارد، جای امتحان الهی است. در مقیاس امّتها و ملتها که حساب کنیم، وقتی ملتی به ثروت و قدرتی می‌رسد، به پیروزی‌ای دست می‌یابد و به رشد علمی‌ای نائل می‌گردد، آن‌جا جای امتحان آن ملت است. اگر ملتها بتوانند در اوج قدرت، خودشان را سالم نگه دارند، از امتحانْ سرافراز بیرون آمده‌اند. اما اگر جمعیتها و ملتها، آن وقت که زحمت از سرشان کم شد، خدا را فراموش کردند، ناموفّق و سرافکنده از امتحان بیرون آمده‌اند. لذا، قرآن در سوره کوتاه «نصر»، خطاب به پیغمبر صلوات‌اللَّه‌علیه می‌فرماید: «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. اذا جاء نصراللَّه والفتح و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللَّه افواجا.» این، اوج قدرت یک نبی است که خدا به او فتح و نصرت بدهد و مردم، گروه گروه در دین او وارد شوند. این‌جا، جایی است که انسان باید مواظب خود باشد. لذا می‌افزاید: «فسبّح بحمد ربک واستغفره انّه کان توّابا.» در همان لحظه پیروزی به یاد خدا باش. خدا را تسبیح کن و حمد بگو که رویکرد این همه توفیقْ نه کار تو، که کار خداست. به خودت نگاه نکن؛ به قدرت الهی نگاه کن. یک ملت، یک رهبری حکیمانه و الهی مثل نبیّ‌اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم در چنین جاهایی مواظب است که امّت، راه خود را گم نکند. تقوا این‌جاست که به داد یک ملت می‌رسد. اگر ملتی با تقوا بود، راه پیشرفت ، راه ایمان و راه بندگی خدا را ادامه خواهد داد. اگر ملتها تقوا نداشته باشند، همان بلایی بر سرشان خواهد آمد که ملتهای مقتدر دنیا در جای جای تاریخ به آن دچار شده‌اند. آنها دچار غرور، دچار استکبار، دچار ظلم، دچار بدرفتاری و دچار انحراف شدند. مردم را منحرف کردند؛ دنیا را خراب و فاسد کردند و آخر هم خودشان سرنگون شدند. یک نمونه‌اش را در همین سالهای نزدیک، درباره یکی از دو امپراتوری عظیم موجود در دنیا، مشاهده کردید. این، نتیجه بی‌تقوایی است. همه بی‌تقواهای عالم - چه افراد و چه ملتها - سقوطی را باید انتظار بکشند؛ و این سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر است. به دنبال بی‌تقوایی، حتماً سقوط است. البته قبل از سقوط کامل، انحراف و فساد و خراب شدن است. آن تجربه قرآنی را که عرض کردم، مربوط به اصحابِ نوحِ پیغمبر و مؤمنین به اوست. مؤمنین به حضرت نوح، واقعاً انسانهای برگزیده‌ای بودند. درباره

ماجرای حضرت نوح و مؤمنین به او، در آیات شریفه سوره «هود»، به طور مفصّل صحبت شده است. حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال دعوت کرد. نتیجه و محصول دعوت او بعد از نهصد و پنجاه سال، عبارت بود از جمع معدودی که در بین آن مردم جاهل و طغیانگر، به نوح ایمان آوردند: «و ما آمن معه الّا قلیل.(۳)» سپس امتحان الهی برای آن قوم کافر، نزدیک شد؛ یعنی قضیه توفان. حضرت نوح، به کشتی ساختن در خشکی پرداخت و مایه مسخره همه کسانی شد که به او نگاه می‌کردند. کشتی را باید لب دریا ساخت، نه در خشکی و آن‌جایی که با دریا، شاید فرسنگها فاصله داشته باشد! کشتی بزرگی که جماعتی را می‌خواهد با خود حمل کند، چطور می‌شود با فاصله زیاد از دریا درست کرد؟! قومِ کافر وقتی که از کنار نوح و مؤمنین به او عبور می‌کردند، به تمسخر می‌پرداختند و می‌گفتند: ببینند نوح و یارانش، در بیرون شهری که محل سکونتشان است، به ساختن یک کشتی عظیم مشغولند! مؤمنین به نوح، کسانی بودند که تمسخرها را تحمّل می‌کردند. آنها که نمی‌دانستند کشتی برای چیست! آنها که از ماجرای توفان و آبی که از آسمان و زمین می‌خواست بجوشد، خبر نداشتند! امّا ایمانشان آن‌قدر قوی بود که در مقابل تمسخرها و تسخر زدنها، تاب آوردند و فشار افکار عمومی قدرتمندان جامعه را علیه خود، تحمل کردند. مؤمنین نوح، مردمان فرودستی هم بودند: «الا الّذین هم اراذلنا بادی الرأی.(۴)» شاید مردمان طبقه سه و چهار جامعه آن روز محسوب می‌شدند. حالا شما فکر کنید: جمعیت کمی، در مقابل جمعیت زیادی که پول دارند، قدرت دارند، زبان دارند، تبلیغات دارند، مورد تمسخر قرار می‌گیرند و اهانت می‌شوند، اما تحمّل می‌کنند. تحمّلی این چنین، ایمانی قوی می‌خواهد. اطرافیان نوح و مؤمنین به نوح، این ایمان قوی را داشتند. بعد که موضوع کشتی سازی پیش آمد، ایمان اینها بیشتر واضح شد: آنها بر پیغمبرشان فشار نیاوردند که «این چه کاری است می‌کنی؟! برای چه در خشکی، کشتی می‌سازی و چرا مایه مسخره ما شده‌ای؟!» نه. همه تلخیها را تحمل کردند. آنها کار عجیب و غریبی را شروع کرده بودند. فرض کنید در یک میدان بزرگ، وسط شهری مانند تهران که فرسنگها تا دریا فاصله دارد، یک نفر شروع به ساختن کشتی کند! این کار، توجیهی ندارد. مؤمنین به نوح، تمسخری را که به جا هم تلقّی می‌شد، تحمّل کردند. چنین تحمّلی، ایمان می‌خواهد؛ آن هم ایمان قوی. بعد که باران از آسمان شروع به باریدن کرد و آب از زمین جوشید، نوح به مؤمنین خود گفت: «حالا ـ سوار شوید.» سوار شدند و حیوانات را هم سوار کردند. اوضاع و شرایط جوّی طوری بود که معلوم می‌کرد سرتاسر دنیا را آب فرا خواهد گرفت. فرمان خدا به نوح این بود که: «قُلنَااحْمِل فیها من کلّ زوجین اثنین و اهلک.»(۵) همه موجودات جفت را(«زوجین اثنین» یعنی دو جفت) سوار کشتی کن. معلوم بود حادثه‌ای در شرف تکوین است که بناست به هیچ چیزِ دنیا رحم نکند. آنها سوار کشتی شدند. کشتی حرکت کرد و پس از آن دنیا را آب گرفت. انسانها غرق و حیوانات نابود شدند. آن جمع برگزیده مؤمن، اطراف حضرت نوح ماندند. امتحان کفّار تمام شد؛ اما امتحان مؤمنینْ هنوز تمام نشده بود. یک امتحان بود که در دوران ایمان به پیامبر، در مقابل سختیها صبر و تحمّل کنند و تمسخرها را تاب بیاورند. امتحان سختی بود. امتحانِ دوران شدّت! مؤمنین به نوح، امتحان را راحت گذراندند. گاهی امتحان دورانِ شدّت، راحت‌تر از امتحان دوران رخاء و رفاه و آسایش است. امتحان دوران مقابله مظلومانه با اسرائیلیهایِ غاصبِ غاشمِ ظالم، امتحان سختی بود. عدّه‌ای از عهده آن امتحان بر آمدند. بعد که چند سالی گذشت، به برکت همان مبارزات، بین مردم احترامی پیدا کردند. پولها سرازیر شد، احترامها سرازیر شد و دوران راحتی فرا رسید. دیگر مبارزه‌ای نبود. دیگر خطر مرگی نبود. دیگر مسلسل به دوش انداختنی نبود. لذا، در امتحانِ دوران آسایش، بریدند؛ آن هم چه بریدنی! فضاحتِ فروشِ فلسطین را که دیدید! از این قبیل، در تاریخ معاصر، زیاد داریم. بنده دیده‌ام مبارزینی که دوران شدّتشان را به پاکیزه‌ترین وضع گذراندند، امّا در دوران رخائشان، گرفتار کثافت و فساد شدند. گردابِ امتحان، گرداب بسیار سختی است. همان مردمی که آن شدّتها را در کنار نوح تحمّل کردند، به دوران رخاء و آسایش رسیدند. «قیل یا نوح اهبط بسلام منّا و برکات علیک.(۶)» و آب فرو نشست. دوران گردش کشتی نوح بر امواج آبی که توفان غضب الهی بود، به پایان رسید. بنا بود در دنیای سالم، از کشتی پیاده شوند؛ دنیایی که دیگر مستکبرین و ملأ و مترفین در آن نیستند. بایستی زندگی اسلامی و الهی خودشان را شروع می‌کردند. قرآن

می‌فرماید که به نوح گفتیم: «اهبط.» از کشتی فرود آ. «بسلام منّا علی امم ممّن معک.(۷)» درود ما برتو (یا «سلامتی و امنیت ما برای تو») و برای بعضی از کسان که با تو هستند. عجبا! این درود و توجّه و لطف الهی، برای مؤمنینی که در آن شرایط از امتحان بیرون آمدند، همگانی نیست. «عدّه‌ای» از آنها مشمول سلام الهی هستند: «و امم سنمتّعهم ثم یمسّهم منّا عذاب الیم.(۸)» اما عده دیگر از همانهایی را که با تو بودند (ظاهر آیه این است: «سنمتّعهم») اوّل بهره‌مند می کنیم. «ثم یمسّهم منّا عذاب الیم.» بعد به دنبال آن بهره‌بری (به دنبال برخورداری از زندگی راحت، به دنبال چشیدن مزه امنیت و رفاه و آسایش) یک عذاب دردناک از سوی ما به آنها خواهد رسید! یعنی آنها در امتحان، بد عمل خواهند کرد. در امتحان الهی خواهند برید. این، امتحان دوران رخاء است. چه کسانی می‌توانند از این امتحان سربلند بیرون آیند؟ مردم با تقوا. در ابتدای عرایضم روایتی از امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، خواندم که می‌فرماید: آن کسی که از تقوا جدا شود، «اغری باللّذات والشهوات.» لذّتها و شهوتها فریبش می‌دهند؛ اغراء می کنند. «و وقع فی تیه سیّئات.» و در حیرت و ضلالت و گمراهیِ بدکارگی خواهد افتاد. وقتی تقوا نبود، وقتی مراقبت ازخود نبود، وقتی نسبت به عمل خودمان، حرف خودمان، معامله خودمان، خدمتی که در دستگاه دولتی بر عهده گرفته‌ایم، وظیفه‌ای که در میدان بردوش گرفته‌ایم، و خلاصه به رفتاری که بر حکم وظیفه اسلامی‌بر ما لازم است، حواسمان جمع نبود، لغزشها به سراغمان می‌آید. خیال نکنید که لغزش از آنِ عده‌ای مخصوص و شهوات ویژه جمع معیّنی است! همه انسانها دچار شهوت می‌شوند. شهوتِ برخی گران و شهوتِ بعضی ارزان است. لذّتِ بعضی فاخر و لذّتِ بعضی ناچیز و کوچک است. لذّت، لذّت است. لذّتِ حرام، لذّتِ حرام است. فرق نمی‌کند؛ بزرگش هم حرام است، کوچکش هم حرام است. از آدم بزرگ هم حرام است، از آدم کوچک هم حرام است. امتحان، امتحان است. برای همه، امتحان است. برای همه قشرها امتحان است. البته آن کس که توقّع و انتظار بیشتری از او هست - یا به خاطر لباسش، یا به خاطر مقامش، یا به خاطر ظاهرش، یا به خاطر حرفهاش - مراقبتش لازمتر و واجبتر، و انحرافش زشت‌تر و دردناکتر است. اما امتحان برای همه هست. امتحان، امتحان است. یک ملت هم امتحان می‌شود. همان‌طور که درقضیه حضرت نوح - وامم سنمتّعهم - بود. در روایتی دیدم که نبی‌اکرم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم برای امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام نشانه های انحراف در ملت مسلمان را شرح می‌دهد، که چنین می‌شوند و چنان می‌شوند. امّا در نهایت و در مآل همه تکیه‌ها روی تقواست. در ادامه همین آیاتِ مربوط به نوح، خدای متعال می‌فرماید: «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لاقومک من قبل هذا فاصبر انّ العاقبهٔ للمتّقین.(۹)» عاقبت از آنِ متّقین است. فرجام نیک، وابسته به تقواست. یعنی در قضیه نوح هم، آیه کأنّه چنین اشاره می‌کند در آن‌جا هم آنهایی که زمین خوردند، به سبب بی‌تقوایی‌شان بود. برای من و شما برادران و خواهران عزیز که در دوران امنیت اسلامی زندگی می‌کنیم، امتحان همین امروز است. امتحان، نقد است. روزی در این مملکت کسی جرأت نمی‌کرد یک کلمه سخن حق بر زبان آورد. زیرا باطل بر همه جا مسلّط بود. ولی امروز، به فضل پروردگار و به برکت اسلام، سخنِ حق، سخنِ رایج است. تازه، آنهایی هم که اهل باطلند، امروز فرصت می‌کنند تا باطل خودشان را بگویند! نگاه کنید به فضای جامعه! نگاه کنید به مطبوعات کشور! نگاه کنید به آدمهایی که در خانه هایشان نشسته‌اند و کسی هم با آنها کاری ندارد! تماس می‌گیرند. از صدها فرسنگ راه، با کسی که دشمن جمهوری اسلامی است، ارتباط برقرار می‌کنند و حرفشان را به او می‌گویند، تا او حرف آنها را در دنیا پشت بلندگو پخش کند! می‌گویند، و حرفشان هم باطل است؛ کسی هم کاری به کارشان ندارد. بگذار حرف باطلشان را بگویند! وقتی که فضا فضای حقّ است، حاکمیتْ مالِ حقّ است، ملت طرفدار حقّند، دل ملت به طرف حقّ است، حالا یک باطل گوی یاوه‌سرا هم، اگر خواست حرف چرندی از گوشه‌ای بپراند، بپراند! ما حسّاسیتی نداریم. برای همه، امنیت هست؛ حتی برای کسانی که با نظام حق و روال حق، سازگار نیستند. این دوران کجا و روزگارانی که حتی افرادِ همراه با حکومت باطل هم، امنیت نداشتند کجا؟! این، حکومت اسلام است. حکومت حقّ است. فضای قرآنی و فضای نماز است. فضای «الذین ان مکّنا هم فی‌الارض أقاموا الصّلوهٔ و آتو الزّکوهٔ(۱۰)» است. فضای دین است. این فضا، فضایی است که امتحان دوران رخاء برای ملت ما نیز هست.

روزی در ماه رمضان، همین تهران، موشکباران می‌شد. روز وشب در خانه خودتان، از دست دشمن متجاوز امنیت نداشتید. امروز آن دشمن، به برکت فداکاری جوانان این ملت - رزمندگان، شهیدان، جانبازان و آزادگان - به کوته‌دستی محکوم شده و سر جای خود نشسته است. امنیت به شما رسید. اما لحظه امتحان است.مراقب باشید. ای مؤمنینی که در سخت‌ترین شرایط، سوار کشتی نوح شدید! مواظب باشید از امتحان، سربلند بیرون آیید. راهش هم این است که تقوا را درخودتان ذخیره کنید. تقوا یعنی همین که مواظب رفتار خودتان باشید که خلاف امر و نهی خدا رفتار نکنید. این، معنای تقواست. یک وقت ممکن است سرِ رشته از دست انسان خارج شود و گناهی هم از او سر بزند. مهم این است که شما مراقب باشید و بنا داشته باشید که گناه نکنید. این، آن روحیه تقواست. اینْ روحیه هشیاری است، که وقتی شما هشیار خودت بودی، هشیار دشمنت هم هستی. وقتی مواظب شیطانِ درون خودت بودی، مراقب شیطان بیرونی هم خواهی بود. وقتی شیطان درون ما نتواند به ما آسیب برساند، شیطانِ بیرون هم به آسانی نخواهد توانست ما را محکوم کند و ضربه وارد سازد. این، آن پیام ماه رمضان است. «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون.(۱۱)» مقدّمه تقواست و تقوا غایتِ است. پروردگارا! به محمّد وآل محمّد، دلهای ما را با تقوا آشنا کن. ما را متّقی و پرهیزگار کن. ما را از برکات تقوا برخوردار فرما. ما را از برکات ماه رمضان برخوردار فرما. پروردگارا! قلب ما رانورانی کن. ذهن ما رانورانی کن. عمل ما را نورانی کن. کلام ما رانورانی کن. پروردگارا! به محمّد وآل محمّد، قوت مارا در عملْ برای خودت قرار بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را از بندگان شایسته خودت قرار بده. پروردگارا! این ملت مؤمن، این ملت مجاهد فی سبیل‌اللَّه، این ملت امتحان داده در میدان سختی و بلا را به فضل و کرم خودت، در میدانهای رخاء هم حفظ کن. این ملت را از شرّ شیطان حفظ کن. از شرّ دشمنانش حفظ کن. شرّ دشمنان ملت را به خودشان برگردان. پروردگارا! رحمت ومغفرت ورضوان خودت را بر امام بزرگوار ما که گشاینده این راه بود، لحظه به لحظه بیشتر فرو بفرست. پروردگارا! به محمّد وآل محمّد، شهدای ما را با شهدای صدر اسلام محشور کن. رزمندگان را، ایثارگران را، جانبازان را، گذشت کنندگان را، بندگان صالح را، بندگان عالم را،بندگان با تقوا را، مشمول فضل و لطف و کرم خودت بگردان. پروردگارا! آنچه را که گفتیم و شنیدیم، ذخیره آخرت ما قرار بده. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، سیّما علی امیرالمؤمنین والصدّیقة الطّاهره، سیّدة نساء العالمین، والحسن والحسین، سیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی باقر علم النبیّین و جعفربن‌محمّد الصادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن‌علی العسکری و الحجّةبن‌الحسن القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماةالمستضعفین و هداة المؤمنین. و استغفراللَّه لی و لکم و اوصیکم بتقوی اللَّه و نظم امرکم. اولاً- لازم می‌دانم از ملت بزرگوار ایران، ملت آگاه، ملت موقع شناس، ملت دشمن شناس و ملت قدردانِ نعمتهای بزرگ الهی، به خاطر نمایش قدرتی که در روز بیست‌ودوم بهمن در مقابل چشم دشمن ودوست دردنیا داد، با همه وجود تشکّر کنم. ما که مسائل دنیا را قدری بیشتر از عامه مردم می‌دانیم و از قضایا و جریانات اطّلاع داریم، متوجّه شدیم که با این حرکت ملت ایران، چه ضربه‌ای برتبلیغاتی که دشمنان جمهوری اسلامی شروع کرده بودند، وارد آمد. دشمنان وقتی هم شروع می‌کنند، همه با هم شروع می‌کنند؛ چون طرف، یک جبهه است. از جمله، همین خبرگزاریهای صهیونیستی واستکباری - همین چهار، پنج خبرگزاری معروف - که همه آنتنهای دنیا، خبرها، تحلیلها و گزارشها را از آنها می‌گیرند؛ و همین چند رادیویی که سالهاست میلیونها دلار خرج می‌کنند، برای این‌که بتوانند مثلاً- صدایشان را به گوش چند نفری در ایران برسانند. می‌نویسند؛ مترجمها و گوینده‌ها استخدام می‌کنند؛ خرج فنّی و خرج تبلیغاتی می‌کنند؛ خرج مطلب نویسی می‌کنند؛ سیاست گذاری می‌کنند و پولها می‌دهند تا این صدا را به ایران برسانند؛ شاید چند نفری بالاخره در گوشه وکنار، گوش کنند و تحت تأثیر آن حرفها قرار گیرند.

اینها از چند ماه پیش زمزمه‌ای را شروع کرده بودند، که البته تازگی هم ندارد. همیشه هست؛ منتها گاهی، حمله‌ای را شروع می‌کنند. این زمزمه، معنا و مضمون ومحصولش این بود که مردم در ایران، دیگر با انقلاب و اسلام سر و کاری ندارند و از اسلام بیزار شده‌اند! می‌خواهند بگویند: ببینید مسؤولین جمهوری اسلامی چقدر بد عمل کردند که مردم، دیگر اسلام را هم بوسیدند و کنار گذاشتند! در داخل، قبلاً هم بعضی، همین حرفها را تکرار می‌کردند و باز هم تکرار می‌کنند. این را به شما عرض کنم که در همین دانشگاههای ما، متأسفانه مواردش دیده شده است. این را به دانشجویان مسلمان حزب‌اللّهی عرض می‌کنم که بدانند: چنین انگیزه‌هایی در گوشه و کنار هست. البته اکثریت اساتید ما خوب، مؤمن، طرفدار رشد و تعالی ملت و طرفدار انقلاب اسلامی و نظام مقدّس جمهوری اسلامی‌اند. اما این‌طور هم نیست که هیچ فرد موذی‌ای پیدا نشود. در همین دانشگاهها، کسانی - البته خیلی معدود - هستند که سعی می‌کنند یک قالب وهیکل فلسفی هم به این مطلب بدهند که، «بله؛ از وقتی جمهوری اسلامی بر سرِ کار آمد، اسلام ضعیف شد»! دیگر دروغ و ترفند، از این رسواتر نمی‌شود! اوج عظمت اسلام در همه دنیا، با پدید آمدن جمهوری اسلامی به منصه ظهور رسید. ولی آنها، درست به عکس، می‌خواهند بگویند که جمهوری اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، و پدید آمدن مشت کوبنده قرآن و اسلام علیه دشمنان، به ضرر اسلام است! اگر این‌طور است، پس پیغمبر صلوات‌اللَّه علیه هم باید حکومت تشکیل نمی‌داد. امیرالمؤمنین سلام‌اللَّه علیه هم باید حکومت تشکیل نمی‌داد. خلفای صدر اسلام هم باید به خانه هایشان می‌رفتند. حکومت دیگر چرا؟! اگر حکومت اسلامی برای دعوت اسلامی مضرّ است، چرا پیامبر این‌قدر زحمت کشید؛ این همه جنگ کرد و این عدّه آدم کشته شد؟! ببینید این بیدلا گویان، چقدر از اسلام بی‌خبرند! حالا یک وقت رادیوی فلان گروه بد نام کریه‌المنظرِ دنیا حرفی می‌زند؛ می‌گوییم «خوب؛ او خبر ندارد» یا لااقل «در میان این جمعیت نیست.» اما عدّه‌ای در داخل میهن اسلامی، از این حرفهای بی‌معنی بر زبان جاری می‌کنند! به هر حال، ملت ما، وقتش، کاری را که بایستی می‌کرد، انجام داد. بیست‌ودوم بهمن، دشمنان خارجی و داخلی را متحیّر کرد. ماندند چه بگویند. خیابانهای تهران به این عظمت و پر از جمعیت! آن، میدان آزادی! آن، شهرهای مختلف؛ شهرهای کوچک و شهرهای بزرگ؛ شهرهایی که دشمن می‌خواهد وانمود کند که مردمش بانظام مسأله دارند! بحمداللَّه یکی پس ازدیگری، چهره با صلابت مردم این شهرها نشان داده شد؛ خودشان دیدند، دیگران هم دیدند که ملت ایران، یکپارچه قیام کرد وبه حرکت درآمد. من به شما عرض کنم: امروز در دنیا حتّی یک دولت وجود ندارد - چه دولتهای بزرگی مثل امریکا و چه دولتهای کوچک - که بتواند در مراسمی ملی واعتقادی، چنین بسیج عظیمی را از ملت خود نشان دهد. تنها دولتی که توانِ این کار را دارد، نظام جمهوری اسلامی ایران است و بس! نکته دیگری که باید عرض کنم، این است که تهاجمی علیه مسلمین در دنیا شکل گرفته است. برادران و خواهران عزیز و قاطبه مسلمین باید بدانند که موردِ تهاجم همه جانبه‌ای قرار گرفته‌اند. اگر کشوری مسلمان، در گوشه‌ای - به خیال خود - راحت نشسته است، گمان نکند که مورد چنین تهاجمی نخواهد بود. تهاجم، علیه اسلام و همه مسلمین است. نمونه واضحش در حال حاضر، فاجعه عظیم بوسنی‌هرزگوین است. واقعاً قضایای عجیب و بی‌نظیری است! صربها و کرواتها و پشت سرشان انگلیسیها و بعضی از دولتهای اروپایی وامریکا، در فاجعه‌آفرینی و قساوت قلب، روی دستِ صهیونیستهای غاصب زدند! بنده در خطبه عربی گفتم که آن روز، فاجعه‌آفرینی صهیونیستها، در غیبت افکار عمومی دنیا انجام می‌گرفت و کسی خبر نداشت در فلسطین اشغالی چه اتفاقی می‌افتد. اما امروز در مطبوعات امریکا و اروپا و در تلویزیونهای اروپا وامریکا، همه قضایا منعکس می‌شود. غربِ سنگین دل ودولتهای استکباریِ ستمگر که بعضاً نظاره‌گر این فجایعند، اوّل صربها را تجهیز کردند. هرکاری که لازم بود برای آنها بکنند، کردند. حالا هم نشسته‌اند تا آن‌که دستش قویتر است، سرِ این ضعیف را گرداگرد ببرّد! هر چند گاه یک بار هم می‌گویند که فلان کنفرانس تشکیل شد! و همه‌اش هم حرف مفت! البته دولتهای اسلامی هم، در این قضیّه بی‌تقصیر نیستند. بعضی‌شان چرا؛ خوب عمل کردند. ملت و دولت ایران، از همه بهتر عمل کرد. بعضی دیگر هم خوب عمل کردند. امّا بعضی هم واقعاً بد عمل کردند. و الّا اگر دولتهای اسلامی می‌گفتند «با کسانی که از صربها

حمایت کنند، یک ماه قطع رابطه خواهیم کرد و با آنها به معامله نخواهیم پرداخت»، قضیه چنین بغرنج نمی‌شد. به هر حال، کوتاهی کردند و حادثه، حادثه عظیمی است. البته به شما عرض کنم که خواهید دید و ان‌شاءاللَّه در آینده همه دنیا خواهند دید که این حادثه در اروپا، به نفع اسلام و به ضرر قدرتهای استکباری اروپا تمام خواهد شد. یعنی طبیعت حادثه چنین است. این حادثه، به فضل الهی، مبدأ تحوّلی برای اسلام و موقعیت اسلام و مسلمین در اروپا خواهد شد. این «یک» که عرض کردم، نمونه‌ای از آن تهاجم است. نمونه دیگر، فلسطین اشغالی است. امروز جلوِ چشم مردم دنیا، اسرائیلیها غصب می‌کنند، زندان می‌کنند، شکنجه می‌کنند، محکوم می‌کنند، تبعید می‌کنند، بمباران می‌کنند، و دنیا هم هیچ نمی‌گوید! عجیب‌تر این‌که، دنیای استکبار، به آن مظلومها تشر می‌زند که «چرا دفاع می‌کنید؟!» دنیای استکبار، یعنی در درجه اوّل امریکا، که از همه شریرتر و خبیث‌تر است و بعد هم آنهایی که دنباله‌رو امریکا هستند. یک نمونه دیگر از آن تهاجم مذکور، جنایاتی است که در لبنان انجام می‌گیرد. لبنانیها با دشمنِ صهیونیستِ غاصب که هم فلسطین و هم بخشی از لبنان را غصب کرده است، مبارزه می‌کنند. دنیای استکبار، به جای این‌که به آن غاصب بگوید «چرا غصب کردی؟!» به دفاع کنندگان از خانه خودشان می‌گوید «چرا شما دفاع می‌کنید؟!» ببینید واقعاً چه نظامِ نوینِ پلیدی بر دنیا حاکم است! این نظم نوین جهانی که می‌گفتند، همین است؟! فرض کنید فرد گردن کلفت زورگویی، وارد خانه یک عدّه بچه یتیم می‌شود؛ خانه را می‌گیرد؛ اثاث رامی‌گیرد؛ آذوقه را می‌گیرد؛ اتاقهای راحت را می‌گیرد؛ فضای خانه را اشغال می‌کند و بچه‌ها را در انباری خانه، حبس می‌کند و یا محدودیتی برایشان ایجاد می‌کند. بچه‌ها هم اگر فرصتی پیش آید، فریادی می‌زنند و می‌گویند «چرا؟» فرد غاصب زورگو فوراً اخم می‌کند که «شما هم که همه‌اش دم از مبارزه می‌زنید! صلح کجا رفت؟! دنبال صلح باشید. چقدر شما بداخلاقید!؟» الآن دنیا چنین وضعی دارد. علیه مسلمانان تهاجم می‌کنند، قتل عام می‌کنند، قتل عام کننده را تشویق می‌کنند (مثل قضیه کشمیر، یا تاجیکستان) برای نابودی اسلام همکاری می‌کنند؛ ولی همین که مسلمانان در جایی صدا بلند کنند، می‌گویند «شما هم که همه‌اش دم از مبارزه می‌زنید! شما هم که همه‌اش بداخلاقی می‌کنید!» قضیه، این‌گونه است. مبارزه خطرناک و خشنی علیه اسلام شروع کرده‌اند. البته، مبارزه‌ای که با ده، دوازده سال برنامه‌ریزی و شروع شدید، هر چه پیش می‌رود، بحمداللَّه بر مشکلات استکبار می‌افزاید؛ کار بر او سخت‌تر می‌شود؛ ناکامی‌اش بیشتر می‌گردد و دولتهای طرفدارش متزلزلتر می‌شوند! این نکته را مسلمانان همه دنیا باید بدانند و شما مردم مسلمان ایران هم باید بدانید: آن‌جا که در دنیا، اسلام می‌تواند با قدرت حرف بزند، ایران اسلامی است. این قدرت را قدر بدانید. این عظمت را قدر بدانید. این استقلال را قدر بدانید. این توان ادای ما فی الضّمیر را که ملت و دولت ما علیه هر قدرتی از قدرتها که باشد، دارند، قدر بدانید. دیگران از این توان برخوردار نیستند. ما هم، بحمداللَّه، روزبه‌روز توانمندتر شده‌ایم. به فضل الهی، روزبه‌روز قویتر شده‌ایم و دشمن در مقابل اسلام و قلّه اقتدارش - ایران اسلامی - حسابی درمانده است. ملت قدر بدانند. دولت قدر بداند. مسؤولین قدر بدانند. از اسلام جدا نشویم. دشمن رافراموش نکنیم. بیست و دوم بهمن، امتحانی بود که ملت، خوب از عهده آن برآمد. امتحان «روز قدس» هم در جمعه آخر ماه رمضان فراخواهد رسید. در هر سال، یکی دو بار از این‌گونه تظاهرات عمومی ونمایش قدرت نظام اسلامی، بحمداللَّه در ایران هست؛ یکی از یکی بهتر. روز قدس راهم به یاد داشته باشید. البته راه پایداری در این میدان، این است که با خدا آشتی باشیم، تا خدای متعال، فضل و رحمت خود را از ما دریغ نکند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

------------------------ ۱) آل عمران: ۱۰۲ ۲) - ۳) سوره هود؛ آیه ۴۰. ۴) سوره هود؛ آیه ۲۷. ۵) سوره هود؛ آیه ۴۰. ۶) سوره هود؛ آیه ۴۸. ۷) سوره هود؛ آیه ۴۸. ۸) سوره هود؛ آیه ۴۸. ۹) سوره هود؛ آیه ۴۹. ۱۰) سوره حج؛ آیه ۴۱. ۱۱) سوره بقره: ۱۸۳

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۲۱ رمضان ۱۴۱۴

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۲۱ رمضان ۱۴۱۴ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه رب العالمین. الحمدللّه علی حلمه بعدعلمه، و الحمدللّه علی عفوه بعدقدرته، و الحمدللّه علی طول آناته فی غضبه و هو قادر علی مایرید. الحمدللّه خالق الخلق، باسط الرزق، فالق الاصباح، دیّان الدین، رب العالمین. الحمدللّه الذی یؤمن الخائفین وینجی الصالحین، و یرفع المستضعفین ویضع المستکبرین، ویهلک ملوکاً و یستخلف آخرین، و الحمدللّه قاصم الجبارین، مبیرالظالمین، مدرک الهاربین، نکال الظالمین، صریخ المستصرخین، موضع حاجات‌الطالبین، معتمدالمؤمنین. احمده واستعینه، واستغفره واتوب الیه، واصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و صفیّه و خیرته فی خلقه، وحافظ سرّه ومبلّغ رسالاته، سیّدنا ونبیّنا، ابی القاسم محمّد وعلی آله الأطیبین الأطهرین الطّیبین الطاهرین المنتجبین، سیما بقیة اللّه فی الارضین. اوصیکم عباد اللّه بتقوی اللّه. همه برادران و خواهران عزیز نماز گزار و نیز خود را، به رعایت تقوا و اهمیت دادن به اوامر الهی و دقّت در کارهای خود، گفتار خود،کردار خود و در دست گرفتن زمام این نفسی که ما را به هلاکت می‌کشاند، دعوت و توصیه می‌کنم. امروز روز بیست و یکم ماه رمضان و روز امیر المؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. گر چه اگر در دنیای اسلام و در تاریخ اسلام با چشم انصاف نگاه کنیم، همه روزها متعلّق به علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام است؛ لکن شیعه آن حضرت، امروز حال و هوای دیگری دارد. امروز یاد امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام بر همه چیز و همه جا گسترده است. بنده، امروز به مناسبت یاد امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، خطبه اوّل را به بیان وصیتنامه آن حضرت اختصاص داده‌ام. آن حضرت چند وصیت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام دارد و گفته‌های آن بزرگوار به دیگران نیز، همه در زمره وصیتهای اوست. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسلام، بعد از ضربت خوردن در شب نوزدهم، وصیت کوتاهی دارد که آن را ان‌شاءاللّه امروز برای شما ترجمه می‌کنم. علّت هم این است که هر کس سعی می‌کند لُبّ افکار و روحیات و نظرات و منش خود را، در لحظات آخر زندگی، برای بهترین و امین‌ترین اشخاص بیان کند. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام، اعجوبه خلقت است. مسلمان درجه اوّل است. تالی‌تلوّ نبیّ اکرم است. مقامات او در آسمانها معروفتر است تا در زمین. مریدان و محبّین او در بین ملائکه آسمانها بیشترند تا در بین انسانها. این انسانِ متّصل به ملکوت؛ این عارف به همه معارف عالیه و راقیه الهی؛ این مجاهد درجه اوّل فی‌سبیل‌اللّه که «جاهد فی‌اللّه حقّ جهاده» - همان‌طور که شایسته جهاد بود، در همه مراحل زندگی، جهاد کرد - آن زاهد درجه یک، سیاستمدار درجه یک، زمامدار درجه یک، انسانی با این خصوصیات والا، از دنیا می‌رود. وقتِ او تنگ است و آن بزرگوار، این ضیق وقت را پیش از ضربت خوردن هم می‌دانست. ضربت که زدند، معلوم شد. ساعتهای آخر عمر را می‌گذرانَد و می‌خواهد به فرزندانش، به اهل کوفه، به مسلمانان سرگشته آن روزگار و به همه تاریخ، پیامی را خلاصه کند و بدهد. آن پیام، در یک صفحه می‌گنجد و عباراتش خیلی دقیق انتخاب شده است. با چشم معمولی که نگاه کنیم، جملات این وصیت، گاهی ممکن است به نظر، ناهمخوان بیاید. یک جا مطلبِ بسیار مهمّی را از نظر دیدها و تحلیلهای معمولی ما بیان می‌کند، بعد ناگهان مطلبی را که از نظر ما دارای اهمیت چندانی نیست، می‌گوید. اما دید علی بن ابی طالب، علیه‌الصّلاة والسّلام، دید الهی است؛ دیدِ صائب است. مثل نگاه خداوند متعالْ به موجودات عالم است. کوچک و بزرگ در معیار خدایی و در دید علوی، با کوچک و بزرگ در دید ما، فرق دارد. لذا، اگر کسی با این دیدنگاه کند - که البته دست ما کوتاه است و از دور تحلیل می‌کنیم - با همین تحلیل، آن وقت عباراتْ همخوان است. مطالب، بسیار دقیق تنظیم شده است. گوش کنید: «و من وصیت له، علیه‌السّلام، للحسن و الحسین علیهماالسّلام، لما ضربه ابن ملجم لعنه اللّه.» این وصیت را به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام کرد. آنها را خواست؛ با آنها سخن گفت و این کلمات را بعد از ضربت خوردن، بر زبان آورد. مجروح است و بدن نازنینش بر اثر زهر، تب‌دار شده است. ضعف و بیماری، مانعِ آدمهایِ معمولی از ادایِ کلام می‌شود؛ امّا مانع کسی مثل علی‌بن ابی طالب علیه‌السّلام نیست. باید در همین ساعات کوتاه، بین ضربت خوردن تا شهادت، که کمتر از چهل وهشت ساعت است، همه کارهای واجب و لازم و درجه یک را

انجام دهد؛ و انجام داد. یکی همین وصیّت بود؛ که چنین شروع می‌شود: «اوصیکما بتقوی‌اللَّه.» بی‌مقدّمه، اولین کلمه تقواست. در آن هفته که این‌جا آمدیم، اجمالاً مطالبی راجع به تقوا عرض کردم. تقوا، یعنی همه چیز یک انسان؛ دنیا و آخرت یک ملت و زاد و توشه حقیقی این راه طولانی که بشر مجبور است آن را بپیمایـد. اوّل و آخر در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، تقواست. می‌فرمایـد: «پسران من! مراقب خودتان باشید؛ در راه خدا و با معیار خدایی.» «تقوی اللَّه» یعنی این. بحثِ ترسیدن از خدا نیست؛ که بعضی تقوا را به «خـدا ترسـی» معنـا می‌کننـد. «خشـیةاللَّه» و «خوف اللَّه» هم ارزش دیگری است. امّا این، تقواست. تقوا، یعنی مواظب باشـید هر عملی که از شـما سر می‌زنـد، منطبق بر مصـلحتی باشـد که خدای متعال برای شـما در نظر گرفته است. تقوا چیزی نیست که کسـی بتوانـد یک لحظه آن را رها کنـد. اگر رها کردیم، جاده لغزنـده است، درّه عمیق است؛ خواهیم لغزیـد وسـقوط خواهیم کرد، تا باز جایی دستمان به مستمسکی، سنگی، درختی و بوته‌ای گیر کند، و بتوانیم خودمان را بالا بکشیم. «ان الذین اتقوا اذامسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون.(۱)»؛ وقتی که آدم بـا تقـوا، مسِّ شیطان را احسـاس کرد، فوراً به خود می‌آیـد و حواسـش جمع می‌شود. شیطان که از ما دور نمی‌شود! پس، اوّلین وصیت، تقواست. دنبال تقوا، مطلبی دیگر است: «وان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما.» دنبـال دنیـا ندویـد، اگر چه دنیـا دنبـال شـما بیایـد. این هم نکته دوم. این هم از لـوازم تقـواست. البته همه کارهـای نیـک، از لـوازم تقواست. از جمله، همین ندویـدن دنبـال دنیا. نمی‌گویـد که «ترک دنیا کنیـد.» می‌گویـد: «لاتبغیا.» دنبال دنیا حرکت نکنیـد. دنیا را طلب نکنیـد. در حقیقت، با تعبیر فارسـی ما، چنین معنی می‌دهد که «دنبال دنیا ندوید.» دنیا یعنی چه ؟یعنی آباد کردن روی زمین ؟ یعنی احیـا کردن ثروتهـای الهی؟ این است معنای دنیایی که گفتنـد طلب نکنیـد؟ نه! دنیا یعنی آنچه که شـما برای خودتان، تمتّعات خودتان و لـذّات خودتان می‌خواهیـد. این را دنیا می‌گوینـد. و الّا، آباد کردن روی زمین، اگر با هـدف خیر و صـلاح بشـریت انجام گیرد، عین آخرت است. این، همـان دنیـای خوب است. دنیایی که مـذمّت شـده است و نبایـد دنبالش برویم، دنیایی است که ما را، نیروی مـا، تلاش مـا و همت مـا را متوجّه خود می‌کنـد و از راه بازمـان می‌دارد. خودخواهی ما، خود پرستی ما، ثروت را برای خود خواسـتن و لـذّت را برای خود طلبیـدن، دنیـای مـذموم و نکوهیـده است. البته این دنیـا، نوع حرام دارد، نوع حلاـل هم دارد.این‌طور نیست که برای خود خواستن، همه نوعش حرام باشـد. نه! حلال هم دارد. امّا همان حلالش را هم گفته‌اند دنبالش نروید.اگر دنیا به این معنا شـد،حلالش هم خوب نیست. هر چه بتوانید مظاهر زندگی مادّی را در جهت خدا قرار دهید، سود کرده‌اید و بهره برده‌اید. و این معنـای آخرت است. تجـارت هم، اگر برای رونـق دادن به زنـدگی مردم باشـد و نه انـدوختن سـرمایه برای خود، عین آخرت می‌شود. همه کارهـای دیگر دنیـا، از همین قبیـل است. پس، نکته دوم این است که دنبال دنیا ندویـد و در طلب دنیا روانه نگردیـد. آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این وصیت فرموده، خود، آیینه تمـام نمای آن بوده است. زنـدگی آن حضـرت را که نگاه کنیـد، خلاـصه همین جملاتی است که در وصـیت کوتاه او آمـده است. «و لاتأسـفا علی شـیءمنها زوی عنکما.» دیگر این‌که، اگر از همین دنیای به این معنا مذموم، چیزی به‌دست شما نرسید و از شما منع شد، تأسّف نخورید. این‌که فلان ثروت را، فلان لذّت را، فلان مقام و فلان امکان رفاه را ندارید، تأسف نخوریـد. این هم جمله سوم. جمله بعـد: «و قولا بالحقّ.» یا بر طبق نسـخه‌ای «و قول الحق.» فرق نمی‌کنـد. معنایش این است که «حق بگوییـد.» حق را بگویید و کتمان نکنید. اگر چیزی به نظرتان حق بود، آن را در جایی که باید بیـان کرد، بیان کنیـد. حق را مکتوم نگه ندارید. آن وقتی که زبانـدارها حق را پنهان و احیاناً باطل را آشـکار کردنـد، یا باطل را به جای حق گذاشـتند، اگر حق‌بینان و حقدانان، حق را بگویند، حقْ مظلوم نمی‌شود؛ حق به غربت نمی‌افتد و اهل باطل در نابود کردن حق طمع نمی‌بندنـد. جمله بعـد: «و اْعملاللاجر.» برای پاداش – یعنی پاداش الهی و حقیقی – کار کنیـد. بیهوده کارنکن، ای انسان! این کـارِ تـو، این عمر تـو و این نَفَس زدن تو، تنهـا سـرمایه اصـلی توست. این را بی‌خود از دست نـده! اگر عمری می‌گـذرانی، اگر عملی انجام می‌دهی، اگر نَفَسی می‌زنی و اگر قوتی را مصـرف می‌کنی، این همه را برای پاداشـی بکن. پاداش چیست؟ چند تومان پول، پـاداش وجود انسـان است؟! این پـاداش عمری است که من مصـرف می‌کنم؟! خوش آمـدن فلاـن و بهمان، پاداش یک انسان

است؟! خیر! «فلیس لانفسکم ثمن الاـ الجنّه علی فلاـ تبیعوهـابه غیرها.(۲)» این، جمله‌ای از امـام سـجاد علیه‌الصّلاةوالسّـلام است که می‌فرماید: «مزد شما و بهای مناسب عمر شما، فقط بهشت است. هر چه کمتر بگیرید، سرتان کلاه رفته است. پس، برای اجر وپاداش اخروی کار کنیـد.» این هم عبارت بعـد! آن وقت امام علی علیه‌السّـلام می‌فرماید: «وکونا للظّالم خصـماً و للمظلوم عوناً.» خصم ظالم باشـید. «خصم»، غیر از «دشـمن» است. یک وقت کسـی دشـمن ظالم است؛ یعنی از ظالم بـدش می‌آیـد و دشـمن اوست. این، کافی نیست. «خصم او باش»، یعنی «مدّعی‌اش باش.» خصم یعنی «دشمنی که مدّعی است»، «دشمنی که گریبان ظالم را را می‌گیرد و او را رهـا نمی‌کنـد. بشـریت بعـد از امیرالمؤمنین علیه‌السـلام، تـا امروز، به سـبب نگرفتن گریبان سـتمکاران، بـدبخت و روسـیاه شـد. اگر دسـتهای با ایمان، گریبان ظالمان و سـتمکاران را می‌گرفتنـد، ظلم دردنیا این‌قـدر پیش نمی‌رفت؛ بلکه از بن برمی‌افتاد. امیرالمؤمنین این را می‌خواهـد: «کونـا للظّـالم خصـماً.» خصم ظـالم بـاش. در دنیـا، هرجا ظلم هست و ظالمی هست، تو که این‌جا هستی، خود را خصـمش بـدان. نمی‌گـوییم «اکنـون راه بیفت؛ و از این سـوی دنیـا به آن سـوی دنیـا برو و گریبـان ظـالم را بگیر.» می‌گـوییم «حتماً خصومت خودت را نشـان بـده. هروقت و هرجـا فرصتی دست داد، خصم او بـاش و گریبـانش را بگیر.» یـک وقت انسـان نمی‌تواند نزدیک ظالم برود و ابراز خصومت نمایـد؛ لـذا از راه دور، مخاصـمه می‌کنـد. ببینیـد امروز، به خاطر عمل‌نکردن به همین یک کلمه وصـیت امیرالمـؤمنین علیه‌السّـلام، در دنیـا چه منجلاـبی ایجـاد شـده است و بشـریت چه بـدبختیهایی دارد! ببینیـد ملتهـا و بخصوص مسـلمانان چه مظلومیتی دارند! اگر به همین یک وصـیت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام عمل می‌شد، امروز بسـیاری از ظلمها و مصیبتهایِ ناشـی از ظلمهـا، وجود نمی‌داشت. «و للمظلوم عونـاً.» هرجـا مظلومی هست، به او کمک کن. نمی‌گویـد «طرفـدارش باش». نه! باید کمکش کنی. هرچه می‌توانی و به هرنحو که می‌توانی. تـا این‌جا وصـیت حضـرت، خطاب به امام حسن و امام‌حسـین علیهماالسـلام است. البته این حرفهـا مخصوص امـام حسن و امـام حسـین علیهمـا السّـلام هم نیست. خطاب به آنهاست؛ اما اختصاص به همه دارد. جملات بعدی وصـیت را، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام، عمومی می‌فرماید: «اوصـیکما و جمیع ولدی.» به شما دو پسرم و به همه فرزنـدانم وصـیت می‌کنـم. «و اهلی.» و بـه همه اهـل و کسـانم. « ومن بلغه کتـابی.» و به هرکس که این نـامه من به او برسـد. بـا این حساب، شـما که این‌جا نشسـته‌اید و من که این وصیتنامه را برای شما می‌خوانم، همه مخاطب کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسلام هسـتیم. می‌فرمایـد: «همه شـما را وصـیت می‌کنم.» به چه چیز؟ بـاز «بتقـوی اللّه.» مجـدداً «تقـوا». اولین وآخرین کلمه امیرالمـؤمنین، علیه‌السّـلام تقواست. به‌دنبـال آن: «و نظم امرکم.» نظم امرتـان. یعنی چه؟ یعنی همه کارهایی که در زنـدگی می‌کنیـد، منظّم باشـد؟ معنـایش این است؟ ممکن است معنـایش این هم باشـد. نفرمـود «نظم امـورکم.» کارهایتـان را منظم کنیـد. فرمـود «نظم امرکم.» آن چیزی که بایـد منظم و محکوم نظم و انضـباط باشد، «یک چیز» است. «نظم امور» نفرموده است. فرموده است: «ونظم امرکم.» انسان می‌فهمـد که این نظم امر، عبـارت است از امری مشترک بین همه است. به نظر من می‌رسـد که «نظم امرکم» عبـارت از اقـامه نظام و حکومت و ولایت اسـلامی باشـد. معنایش این است که با قضـیه حکومت ونظام، منطبق با نظم و انضـباط رفتار کنیـد و بلبشو نباشد. دنیـای اسـلام بر اثر همـان بلبشوهـا وبه خودخواهیها بود که به آن روزگار رسـید. اگر آن روز که امیرالمؤمنین علیه‌السـلام زمام امور دنیـای اسـلام را بـه دسـت گرفـت و امّت اسـلام، همـه درآن روز بـا او بیعت کردنـد، بر آن بیعت می‌ماندنـد، کـار به نابسامانیهـا و تلخکامیها نمی‌کشید. پیغمبر فرموده بود: «اگر کسـی امام شـد و مردم او راپذیرفتنـد و مورد رضای خـدا بود، کسـی حق ندارد با او مخالفت کند.» اگر به همین جمله پیغمبر عمل می‌شد، آن جنگها پیش نمی‌آمد؛ نه جنگ جمل، نه جنگ صفیّن و نه جنگ نهروان. این که افرادی به میل و برای دل خود، مردم را متزلزل کننـد (از این طرف بِکش؛ ازآن طرف بِکش) و نظام حکومت را به هم بزنند و انضباط عمومی کشور را مختل کنند، همان بدبختی بزرگی است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دراین عبارت از وصیتنامه، ازآن نهی می‌کند و به خلاف آن امر می‌فرماید: «ونظم امرکم و صلاح ذات بینکم.» سومین اصلی که در بخش دوم وصیت می‌فرماید، «صلاح ذات بین» است. یعنی با هم خوب باشید. دلها باهم صاف باشد. اتّفاق کلمه داشته باشید و اختلاف و جدایی میانتان نباشد. این جمله

را که بیـان می‌فرمایـد، یـک شاهـد نیز از کلاـم پیغمبر می‌آورد. پیـداست که روی آنْ خیلی تکیه دارد و از آن می‌ترسـد. نه این‌که صلاـح ذات بیـن، اهمیتش بیشـتر ازنظـم امراست؛ ازبـاب این‌که صـلاح ذات بین، آسیب‌پذیرتر است. لـذاست که این عبـارت را از پیغمبر نقل می‌کند: «فانی سـمعت جدکما، صلی اللَّه علیه و آله و سلم» یقول: از جدتان شنیدم که فرمود: «صلاح ذات البین‌افضل من عامّهٔ الصّـلاهٔ والصّـیام.» صـلاح ذات بین و صفای میان مردم از هر نماز و روزه‌ای بهتر است. نمی‌گوید «از همه نمازها و روزه‌ها بهتر است.» می‌فرمایـد «از هر نماز و روزه‌ای بهتر است.» شـما می‌خواهیـد، دنبال نماز و روزه خود برویـد. امّا کاری هست که از هر دوی اینها، فضـیلتش بیشتر است. آن چیست؟ آن، «اصـلاح ذات البین» است. اگر دیدیـد جایی، در بین امّت اسـلامی، اختلاف و شـکافی وجود دارد، برویـد آن شـکاف را پرکنیـد. این، از نماز و روزه، فضـیلتش بیشتر است. بعـد که این چنـد جمله را بیان فرمود، کلمات کوتاه، پرمغز و جانسوزی بیان کرد: «واللَّه اللَّه فی الایتام.» یعنی «ای مخاطبین من! اللَّه اللَّه دریتیمان.» «اللَّه اللَّه» ترجمه فارسـی نـدارد. مـا در زبـان فارسـی، برایش معـادل نـداریم. اگر بخواهیم ترجمه کنیم، بایـد بگوییم «جـان تو وجـان خـدا، در یتیمان.» یعنی «هر چه می‌توانیـد، به یتیمان برسـید. مبادا فراموشـشان کنیـد!» خیلی مهم است. ببینید چقدر این انسان شـناسِ خداشـناسِ روانشـناسِ دلسوز، نکته‌هـای ریز را می‌بینـد! بله! رسـیدگی به وضع یتیمان، فقط یک ترحّم شخصـی و عاطفه‌ای معمولی نیست. کودکی که پـدرش را ازدست داده، انسانی است که یکی از اساسـی ترین نیازهایش را از دست داده است و آن، نیاز به پـدر است. بایـد به گونه‌ای جبران کنیـد. گرچه نمی‌شود جبران کرد، امـا بایـد مواظب باشـید که جوان، نوجوان یـا کودکِ پـدر از دست داده، ضـایع نشود. «واللَّه اللَّه فی‌الایتـام. فلا تغّبوا افواههم.» مبادا بگذاریـد اینها گرسـنگی بکشـند! این طور نباشـد که گاهی چیزی به اینها برسـد و گاهی نرسـد! «لاتغّبوا» معنایش این است. از لحاظ وضع زنـدگی، به اینها برسـید. «ولایضـیعوا بحضـرتکم.» مبادا اینها ضایع بماننـد و با بودن شـما، مـورد بی‌اعتنـایی قرار گیرنـد! اگر حضـور نداشـته باشـید، بی‌اطّلاعیـد؛ امـا مبـادا حضور داشـته باشـید و یـتیمی - هر یـتیمی - مورد بی‌اعتنـایی و اهمـال قرار گیرد! نبایـد هرکسـی فقـط دنبـال کـار خودش باشـد و کودک یـتیم، تنهـا بمانـد. جمله بعـد: «واللَّه اللَّه فی جیرانکم.» یعنی «اللَّه اللَّه درهمسایگانتان!» موضوع همسایگی را کوچک نگیریـد. امرِ بسـیار مهمی است. یک پیونـد عظیم اجتماعی است که اسـلام به آن توجّه دارد و طبق فطرت انسانهاست. منتها در پیـچ وخم تمـدّنهای دور ازفطرت انسانی، این ارزشـها گم شـده است. بهمـان فرد، چنـد سـال در خـانه‌ای زنـدگی می‌کنـد و نمی‌دانـد در همسـایگی‌اش چه کسـی سـاکن است و چگـونه زنـدگی رامی‌گذراند! به نیازها و ضـرورتها و اضـطرارها و بیچارگیهای افراد درهنگام بلاها ومشـکلات، چه کسـی باید رسیدگی کند؟ باید همسایگانتـان را رعـایت کنیـد. نه فقـط از لحـاظ بُعـد اقتصادی و مالی - که آن هم البته مهم است - بلکه ازهمه جهات انسانی. آن وقت ببینیـد چه الفتی درجامعه به‌وجود می‌آیـد و چطور دردهای لاعلاج، دوا پیدامی‌کنـد. «فانهم وصـیّهٔ نبیّکم.» این، وصـیت پیغمبر است، که: «مـا زال یوصـی بهم حتی ظنّنـا انه سیورّثهم.» پیغمبر آن‌قـدر سـفارش همسایه را کرد که ما خیال می‌کردیم برایشان ارث معیّن خواهدشد! «واللَّه اللَّه فی‌القرآن.» اللَّه‌اللَّه در قرآن. «لایسـبقکم بالعمل به غیرکم.» مبادا دیگران مفاهیم قرآن را که اعتقاد به آن ندارنـد، عمـل کننـد و جلو بیفتنـد و شـما که اعتقاد داریـد، عمل نکنیـد و عقب بیفتیـد! یعنی همین امری که اتّفاق افتاد! آنهایی که دردنیا جلو افتادند، با پشـتکار، با دنبال‌گیری کار، باخوب انجام دادن کار، باصـفاتی که خدای متعال آن صـفات را دوست می‌دارد جلو افتادنـد، نه بـا فسادشـان، با شـرب خمرشان و یا با ظلمهایی که می‌کننـد. من مکرّر عرض کرده‌ام: اگربرخی از صـفات خوب و پسـندیده در این کشورهای غربی، که علم را در دنیا پیشرفت دادند، نبود، آن پیشرفتها پیدا نمی‌شد و همین ظلمی که به دیگران روا می‌دارند، نابودشان می‌کرد. صـفات خوب، باعث ماندگاری و پیشـرفت آنهاست. ما آن صفات را رها کرده‌ایم. آنها کارها را دنبال می‌کننـد. برای وقت، ارزش قائلنـد، و به محصولی که می‌خواهنـد تولیـد کنند، اهمیت می‌دهند. اگر کارگرما، محصّل ما، اسـتاد ما، روحانی ما، بازاری ما، کشاورز ما و سایر اقشار، به خصوصـیات مثبت و خوب عمل کنند، کشور یکباره گلسـتان خواهد شد. باید به صفات خوب و خصوصـیات مثبت روی آوریم که این همان عمل به قرآن است. می‌فرمایـد: «مبادا دیگران درعمل به قرآن، از شـما

جلو بیفتند!» نه این که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نمی‌خواهد کسی به قرآن عمل کند. بلکه اگر همه دنیا به قرآن عمل کنند، آن حضرت، خوشحالتر است. می گوید مبادا آنهایی که به قرآن عقیده ندارند، به مفاهیم قرآن عمل کنند و بعد برشما مسلّط شوند. آنها جلو بیفتند و شما عقب بمانید. «واللّه اللّه فی‌الصّلاهٔ. فانّها عمود دینکم.» نماز پایه دین شماست. «و اللّه اللّه فی بیت ربّکم.» درباره خانه خدا، «لاتخلّوه مابقیتم.» تا هستید، نگذارید خانه خدا خالی بماند. «فانه ان ترک لم تناظروا.» اگر خانه خدا ترک شود، شما مهلت داده نمی‌شوید (یا امکان زندگی نمی‌یابید). از این عبارت، معانی مختلفی کرده‌اند. «واللّه اللّه فی الجهاد باموالکم وانفسکم والسنتکم فی سبیل‌اللّه.» یعنی اللّه اللّه در جهاد. مبادا جهاد در راه خدا را با مال و جان و زبانْ ترک کنید. این جهاد، همان جهادی است که امّت اسلامی تا آن را داشت، ملت نمونه دنیا بود و وقتی آن را از دست داد، ذلیل شد. نویسندگان مسیحی که در انجیلشان از قول مسیح نقل کرده‌اند که «اگر کسی به این طرف صورتت سیلی زد، آن طرف را جلو بیار»، یعنی که «ما اصلاً اهل جنگ نیستیم و اهل صلح و سازش مطلق و مهربانی هستیم» - اینها شعارهایشان است. هنوز هم می گویند. هنوز هم ازرو نرفته‌اند - شروع کردند به مسلمانان طعن‌زدن که «شما اهل جهادید. شما اهل جنگید. شما اهل شمشیرید. شما اهل خونریزی هستید.» آن‌قدر گفتند و گفتند که مسلمانان را از رو بردند! آن وقت نویسندگان و دانشمندان مسلمان گفتند که «ما جهاد نداریم! در حقیقت جهاد ما، دفاع است!» خدای متعال می گوید: «جهاد کن!» دانشمند مسلمان می گوید: «جهاد، دفاع است!» خدا می گوید: «...اذا لقیتم‌الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار.(۳)»؛ به اینها پشت نکنید. با اینها مقاتله کنید: «قاتلواالذین یلونکم من‌الکفار.(۴)» نویسنده مسلمان می گوید: «جهاد فی‌سبیل‌اللّه، جهاد نیست. تهاجمی نیست؛ تدافعی است!» این همه، عکس‌العمل تبلیغات مسیحیان است که از بس اسم «صلح و سازش» را آوردند و گفتند «جنگ و شمشیرکشی بد است و به کسی حمله نکنید»، مسلمانان اهل جهاد و عزّتمند از جهاد را خانه‌نشین کردند. آن وقت خودِ آن آقایانِ اهل صلح، هرجا توانستند دمار از روزگار مسلمانان درآوردند! کسانی که امروز دربوسنی هرزگوین و در حرم ابراهیمی - مسجد خلیل الرّحمن - در فلسطین اشغالی، به کشتار مسلمانان کمر بسته‌اند، همانها هستند که از امریکا و اروپا آمدند. همین اروپاییها و امریکاییها و غربیهایی هستند که یک عمر با مسلمانان سروکلّه زدند که «شما اهل جهادید. جهاد بد است.» آن وقت از جنگهای صلیبی به این طرف، مسیحیان به یک نحو، آنهای دیگر هم نحوی، هرچه توانستند با مسلمانان مبارزه کردند و جنگیدند و کشتند. داستان این وقایع را ما نباید این‌جا بگوییم. خلاصه، داستان عجیبی است! کسی که تاریخ بخواند و کسی که تاریخ را بداند، از شرح چنین وقایعی خون می گرید. هم به خاطر ظلمها، هم به خاطر دو روییها. این همه دم ازصلح بزنند و این همه شمشیر وخنجر پنهان و آشکار داشته باشند؟! جهاد با همان شکل اسلامی‌اش - که البته حدودی دارد - ظلم نیست. در جهاد، تعدّی و تجاوز به حقوق انسانها نیست. درجهاد، بهانه‌گیری و کشتن این و آن نیست. در جهاد، از بین بردن هرکسی که مسلمان نیست دیده نمی‌شود. جهاد، یک حکم الهی است که بسیار هم با عظمت است. اگر جهاد باشد، ملتها سربلند خواهند شد. بعد می‌فرماید: «وعلیکم بالتّواصل و التّباذل.» با هم ارتباط داشته باشید. به هم کمک کنید. بذل کنید. «وایاکم والتّدابر والتّقاطع.» به هم پشت نکنید. پیوندها را قطع نکنید. «لاتترکوا الامر بالمعروف والنّهی عن المنکر.» امربمعروف و نهی از منکر را، هرگز ترک نکنید که اگر ترک کردید «فیولّی علیکم شرارکم.» آن‌جا که نیکی، دعوت کننده و بدی، نهی کننده نداشته باشد، اشرار برسرکار می‌آیند و زمام حکومت را دردست می گیرند. اگر مردم به مذموم شمردن بدها و بدیها عادت نکنند، بدها بر سرِکار می‌آیند و زمام امور را در دست می گیرند. «ثم تدعون.» بعد شما خوبها دعا می کنید که «خدایا، ما را ازشرّ این بدها نجات بده!» «فلا یستجاب لکم.» خدا دعای شما را مستجاب نمی کند. این، وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که از اوّل تا آخر، حدود بیست موضوع از مهمترینها را دستچین و بیان فرموده است. بعد هم یک مطلب عمده اساسی و حساس را بیان می کند. آن مطلب عمده چیست؟ مسأله «انتقامجویی» است. فرمود: «یابنی عبدالمطلّب!» ای فرزندان عبدالمطلّب و ای قوم و خویشهای من که خود را صاحب خون من می‌دانید! «لاالفینّکم تخوضون دماءالمسلمین خوضاً.» مبادا بعد از من، به جان این و آن بیفتید؛ «تقولون قتل امیرالمؤمنین».

به بهانه این‌که امیرالمؤمنین کشته شده، با هرکس خرده حسابی دارید پای او را به میان بکشید وبخواهید پدرش را درآورید. «الا لا تقتلن بی الاّ قاتلی.» وقتی کشته شدم، بعد از من، فقط قاتلم را اعدام کنید و بس! «انظروا اذا انامّت من ضربته هذه فاضربوه ضربتاً بضربهٔ.» وقتی با این زخم از دنیا رفتم، او را فقط با یک ضربت از بین ببرید و قصاص کنید. یک ضربت، در مقابل یک ضربت. «ولا تمّثلوا بالرّجل.» خوف این بود که بر سر آن مرد شقیِ خبیث - ابن‌ملجم - بریزند و تکّه پاره‌اش کنند. لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن دلِ خداشناس و خداجو و دقیق، مواظب این نکته هم بود که مبادا مردمْ به سراغ دشمن او بروند و از خشم وناراحتی و جهت انتقام‌گیری، تکّه پاره‌اش کنند. فرمود: «ولا تمّثلوا بالرّجل.» مبادا او را مثله و اعضای بدنش را قطع کنید! «فانی سمعت رسول‌اللَّه، صلی اللَّه‌علیه‌وآله وسلم، یقول: ایاکم والمثله ولو بالکلب العقور.» از رسول خدا شنیدم که فرمود: حتی سگ هار را هم تکّه‌پاره و مثله نکنید؛ چه برسد به انسان. این، آخرین وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و مخاطب این وصیت ماییم و باید به این وصیت عمل کنیم. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام این وصیت را فرمود و نمی‌دانم بعد از چند ساعت از دنیا رفت. این منبع حکمت و این انسان بزرگ، که در و دیوار کوفه و مسجد کوفه از کلمات حکمت‌آمیزش پر بود و یادگارهای او را آویزه گوش کرده بود و دردل داشت، درمثل دیشبی از دست مردم گرفته شد. یک جمله دیگر هم درنهج‌البلاغه هست. آن را هم بنده بخوانم که در روز عزای امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام اگر خواستید، چشم شما به یاد آن بزرگوار قطره اشکی بریزد. این جمله در نهج‌البلاغه است که گویا خطاب به امام حسن علیه‌السّلام، فرمود: «ملکتنی عینی و أناجالس.(۵)» در شب نوزدهم، قبل از سحر، و قبل از آن‌که به مسجد روانه شوم، چشمم گرم شد. «فسنحلی رسول‌اللَّه.» پیغمبر را در خواب دیدم. «فقلت: یا رسول اللَّه! ماذا لقیت من امّتک من‌الأود و للدد.» به پیغمبر، از دست امت، شکایت کردم. امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، در مقابل پیغمبر، مثل فرزندی در مقابل پدر است. او در آغوش پیغمبر بزرگ شده و پیغمبر، در همه ادوار، پدر او بوده است. اکنون هم که پیرمرد شصت‌وسه ساله‌ای است، وقتی پیغمبر را درخواب می‌بیند، باز همان احساس کودکانه را در مقابل پیغمبر دارد. مثل کودکی است که نزد پدرش شکایت می‌کند. باری! فرمود: «از دست امت، شکایت کردم.» «فقلت: یا رسول‌اللَّه! ماذا لقیت من امّتک من‌الأود وللدد.» «عرض کردم: یا رسول‌اللَّه! از دست امت تو، چه مصیبتها کشیدم.» چه دشمنیها با من کردند، چه لجاجتها با من ورزیدند و چه سختیها از دست آنان کشیدم. در یک عبارت دیگر، چنین آمده است که «به پیغمبر عرض کردم: یارسول اللَّه! آنها از من خسته شدند، من هم دیگر از دست آنها خسته شده‌ام.» «فقال: ادع علیهم.» «پیغمبر فرمود: (علی جان!) نفرینشان کن.» امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، می‌خواهد امّتی را که این‌قدر اذیتش کردند، نفرین کند. ببینید نفرین علی چیست: «فقلت: ابدلنی اللَّه بهم خیراً منهم.» به جای آنها، بهتر ازآنها را به من بدهد. «و ابدلهم بی‌شراً لهم منّی.» و به جای من، کسی بدتر از من را به آنها بدهد! معنای جمله‌ها این است که «خدایا؛ مرگ علی را برسان.» و این دعا مستجاب شد. درمثل دیشبی، اصحاب، اطراف خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفتند. در این خصوص، روایت زیاد است. من در جایی ندیدم که نوشته باشند کودکان یتیم، با ظرفهای شیر، جلو خانه مولا صف کشیدند. اما بعید نیست. امرِ ممکن است؛ اگر چه جایی نوشته نشده باشد. وقتی شنیدند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیر لازم دارد، هرکدام کاسه شیری تهیه کردند و برای آن حضرت آوردند. قدر مسلّمْ این است که اطراف بیت ولایت از عاشقان علی محاصره شده بود، و همه می‌گریستند. یکدفعه امام حسن علیه‌السّلام از خانه بیرون آمد و خطاب به مردم فرمود: «پدرم حال مناسبی ندارد. متفرّق شوید.» و مردم متفرّق شدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت کرده است که بدن طیّب و طاهر او را هنگام شب غسل دهند و دفن کنند. به راستی در خاندان پیغمبر، عجب سنّتی قرارداده شد! همان‌گونه که بدن فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها را شبانه غسل دادند و غریبانه در نیمه شب دفن کردند، بدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نیز شبانه غسل دادند و غریبانه به خاک سپردند. کسانی که سالها بر فراز منبرها، علی را لعن کردند، اگر می‌دانستند محل دفنش کجاست، بعید نبود بروند قبر را بشکافند و اهانتی به جسد مطهر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام روا دارند. نیمه شب، بدن را برای تدفین بردند. چه کسانی بودند؟ لابد فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بعضی

خواص اصحاب، جسد مطهّر را بردند، دفن کردند و برگشتند. بنده با خود می‌اندیشیدم که دراین قضایا، در این شهادت مظلومانه، در این تشییع مظلومانه، در این دفن مظلومانه، در خانه مصیبت‌زده علی، به چه کسی از همه سخت‌تر گذشت؟ به نظرم رسید که به زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها از همه سخت‌تر گذشته است. زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها پیش از آن، دفن مادر را در نیمه شب دیده بود و اکنون دفن پدر را در نیمه شب می‌دید. بعدها هم تشییع جنازه امام حسن علیه‌السلام را با آن وضع دید و تیرهایی را که به طرف جنازه آن حضرت پرتاب می‌شد. در روز عاشورا هم، آن منظره سهمگین و هولناک را دید که ازهمه سخت‌تر بود. و آن دم که فریاد برآورد: «یا رسول اللَّه! صلا علیک ملیک السماء: هذا حسینک مرمل بدماء و مقطع الاعضاء.» لاحول و لا قوةالا باللَّه العلی العظیم. بسم اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه‌الصمد. لم یلد ولم یولد. ولم یکن له کفوا احد. پروردگارا! ما را با علی زنده بدار و با علی بمیران. پروردگارا! به محمّد وآل محمّد، ما را ازقرآن و عترت جدا مکن. پروردگارا! سرمایه‌های ما، جان ما، ذهن ما، زبان ما، عمل ما، همه را در راه خودت و در راه قرآن و در راه اسلام و در راه علی قرار بده. پروردگارا! اسلام و مسلمین را سربلند کن. پروردگارا! مسلمانان را از ذلّتِ سلطه کفّار نجات بده. پروردگارا! مسلمانان بوسنی، مسلمانان فلسطین، مسلمانان لبنان، مسلمانان کشمیر، مسلمانان تاجیکستان، مسلمانان افغانستان، مسلمانان هند، مسلمانان آذربایجان، مسلمانان آفریقا، مسلمانان اروپا، مسلمانان امریکا و همه مسلمین عالم را به نور اسلام و قرآن عزّت ببخش و آنها را بر دشمنانشان غلبه و نصرت بده. پروردگارا! ملت عزیز و سربلند و مؤمن ایران را به فضل ولطف خودت، به اوج قدرت و عزت برسان و مشکلاتشان را برطرف فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم که این ماه رمضان را برای ما مبارک قرار بده. پروردگارا! آنچه را که در این ماه گفتیم و کردیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و به فضل و کرمت آنها را قبول فرما. پروردگارا! رَوْح و رحمت و رضوان به روح مطهّر امام بزرگوار ما برسان و به او بهترین پاداش را عنایت فرما. شهدای ما را با شهدای صدر اسلام محشور کن. پروردگارا! دلهای خانواده‌های شهدا، خانواده‌های جانبازان، خودِ جانبازان، مفقودین و خانواده‌هایشان را به فضل و رحمت خود آرامش و تسلّی ببخش. پروردگارا! به حق محمّد و آل محمّد تو را قسم می‌دهیم ما را دوست قرآن قرار بده. پروردگارا! حکم قرآنی و شریعت قرآنی را به‌طور کامل در میان ما پیاده کن! پروردگارا! فقر را، مسکنت را، بی‌سوادی را، جهالت را و مشکلات را، از جامعه ما برطرف کن. مسؤولین کشور، خدمتگزاران کشور و کسانی را که برای مردم کارمی‌کنند مشمول رحمت خود قرار بده. پروردگارا! ما را مشمول دعای ولیّ‌عصر ارواحنافداه قرار بده. ما نمی‌دانیم آیا دیشب که محتمل القدربود، مشمول دعای ولیّ‌عصر ارواحنافداه قرار گرفتیم یا نه؟ اگر آن بزرگوار یک دعا درحق ما بکند و گوشه چشمی نشان دهد، همه مشکلات ما حل خواهد شد. پروردگارا! مشکلاتی داریم که با دعای ما (یعنی با دعای امثال من) معلوم نیست حل شود. آن مشکلات، با دعای امام زمان حل می‌شود. پروردگارا! به حق ومحمّد وآل محمّد، ای مالک قلوب، به قلب منوّر و مطهّرِ آقایِ ما و سیّد ما و امام و صاحب ما بینداز که ما امت مسلمان را در شب‌قدر دعا کند! پروردگارا! دعای او را درحقّ ما مستجاب کن. اللهم اطفی فی نفسه و ذریته و شیعته و رعیته و خاصته و عامته و عدوه و جمیع اهل الدنیا، ما تقرّبه عینه و تصرفه نفسه. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه برکاته. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیین المعصومین، سیّما علی امیرالمؤمنین، والصّدیقة الطاهرة سیّدة نساءالعالمین، والحسن والحسین، سیّدی شباب اهل الجنّة، و علی‌بن‌الحسین، و محمّدبن‌علی الباقر، و جعفربن‌محمّد الصادق، و موسی‌بن‌جعفر الکاظم، و علی‌بن‌موسی الرّضا، و محمّدبن‌علی الجواد، و علی‌بن‌محمّد الهادی، والحسن‌بن‌علی العسکری، والحجّة القائم الهادی المهدی. حججک علی عبادک، و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین، و حماةالمستضعفین، و هداةالمؤمنین. اوصیکم و نفسی بتقوی اللَّه، و استغفراللَّه لی و لکم. فاجعه تهاجم دشمن صهیونیست به حرم شریف ابراهیمی، آن‌قدر بزرگ و دردناک است که باچند جمله نمی‌شود درباره آن سخن گفت و حقّش را اداکرد. به‌نظرما، دولت غاصب، مستقیماً مسؤول این فاجعه است و حامیان دولت غاصب هم، در این قضیه

مسؤولند. در رأس حامیان دولت غاصب، امریکا قرار دارد که در طول سالهای متمادی، همیشه و در همه جا از صهیونیستها دفاع کرده است. هرجا مشکلی برای صهیونیستها پیدا شد، فوراً امریکا سینه سپر کرد. یهودیان امریکایی و سرمایه‌داران بزرگ، هرکاری خواستند، به وسیله قدرت، پول و نفوذ سیاسی امریکا، در دنیا برای این غدّه سرطانی که دردل ملتهای اسلامی به وجود آمده است انجام دادند. در قضیه اخیر، آیا اینها مقصر و مسؤول نیستند؟ بی‌شک، هستند. چنان‌که دیگرِ همپیمانان اسرائیل وکمک کارهای او نیز در این قضیه مسؤولند. رسانه‌های عمومی جهانی هم که حقِّ این مسأله را ادا نکردند، مسؤولند. سازمانهای حقوق بشر، به‌ویژه «کمیته حقوق بشر سازمان ملل» نیز مسؤولند. سازمانهای کوچک و بزرگی که با عناوین گوناگون در دنیا وجود دارند و کمین کرده‌اند تا اگر در گوشه‌ای از جهان، در کشوری که با امریکا میانه مناسبی ندارد، مسأله‌ای پیدا شد، فوراً در بوقهایشان بدمند که «نقض حقوق بشر شد»، چرا خفقان گرفته‌اند؟! دولت غاصبِ خبیث و صهیونیستهای دشمن بشر، صدها فلسطینی را درحال سجده و با دهان روزه به خاک و خون می‌کشند. دهها نفر را می‌کشند و صدها نفر را مجروح می‌کنند. بعد هم که مردمِ عصبانی و داغدار که دلشان سوخته است، در خیابانْ مشتها را گره می‌کنند، سربازان اسرائیلی، یکی یکی فرزندان مردم را هدف می‌گیرند و نابود می‌کنند. امّا سازمانهایی که حافظ حقوق بشرند، خفقان گرفته‌اند و هیچ نمی‌گویند! حداکثر این است که گفته می‌شود: فلان سازمان محکوم کرده است! «محکوم کرده است» یعنی چه؟! این‌که کلمه‌ای در محکومیت گفته‌اند، به چه درد فلسطینیها می‌خورد؟! سازمانهایی که مدعی حقوق بشرند، اگر راست می‌گفتند، بایستی همه قیام می‌کردند. بایستی در دنیا غوغا می‌کردند. بایستی دولت اسرائیل را محاصره می‌کردند. بایستی به حامیان اسرائیل، اولتیماتوم می‌دادند و تهدیدشان می‌کردند که «حق ندارید به این دولتِ خونریزِ فاسقِ جنایتکار کمک کنید.» امّا هیچ یک از این کارها، انجام نگرفت. دولتهای عرب هم متأسفانه کوتاه آمدند. مذاکرات را کاملاً ـ و باطناً که قطع نکردند، هیچ؛ حتی عزای عمومی هم اعلام نکردند! واقعاً که خیلی کوتاهی و تقصیر کردند! البته، وجدان امت اسلامی توفانی شد. حداکثر کوتاهی و تقصیر را در این قضیه مطبوعات غربی کردند. از رادیوی اسرائیل و مطبوعات رژیم صهیونیستی که انتظاری نیست. آنها خودشان قاتلند. از قاتل، توقّع نیست که خودش را محکوم کند. اما مطبوعاتِ دنیای به اصطلاح آزاد، چرا باید این‌قدر حق کشی کنند؟! چرا باید این‌قدر سکوت کنند و حادثه را کوچک بشمارند؟! اخیراً یک فرد عرب در امریکا، اسلحه به دست گرفت و به چند نفر حمله کرد و ظاهراً خسارت چندانی هم وارد نیاورد. شما ببینید مطبوعات امریکا، طی چند روز گذشته چه غوغایی به پا کردند! همه روزنامه‌ها و جراید و دیگر رسانه‌هایِ گروهیِ غرب، خبر حمله یک عربِ مسلمان را به سراسرِ دنیا منعکس و مخابره کردند؛ اما در مقابل آن حادثه تلخ، سکوت پیشه کرده‌اند و اگر هم بیان کنند، کاملاً ـ تحریف شده است. آنها چنین فاجعه‌آفرینی‌ای را به یک نفر نسبت می‌دهند. اینها همه ظلم است. واقعاً کارکنان و گردانندگان مطبوعات درامریکا و دنیای غرب، چقدر باید متعصّب و سنگدل و دور از آزادی‌ای باشند که ادّعایش را می‌کنند، تا این‌طور نسبت به این قضیه، بد و بی‌اعتنا عمل کنند! البته ملت عزیز ما، همیشه مواضع خودش را اعلام کرده است. کسانی نگویند که «چه فایده‌ای دارد؟!» اعلام این مواضع، مهمترین فشار را بر گرده غاصب – در هر نقطه‌ای از دنیا که باشد – وارد می‌آورد. اگر ملتها در کشورهای خودشان، در برابر چنین حادثه‌ای قیام کنند، راهپیمایی کنند و مشتها را گره نمایند، فضا را بر جنایتکاران تنگ خواهند کرد. در همه قضایا چنین است. علیه امریکا هم چنین است. علیه خونریزهای یوگسلاوی سابق هم چنین است. ملتها باید حضور خودشان را اعلام کنند. اعلامِ حضورِ ملّتها، در فضای بین‌المللی و سیاست جهانی بسیار اثر دارد. جمعه آینده روز قدس است. اگر ان‌شاءاللَّه دنیای اسلام این روز را به معنای درست کلمه گرامی بدارد و برای فریاد کشیدن بر سرصهیونیستهای غاصب، مغتنم بشمارد، به میزان زیادی دشمن را شکست خواهد داد وبه عقب نشینی وادار خواهدکرد. شما ملت ایران، ان‌شاءاللَّه با حضور خود نشان خواهید داد که استفاده از روز قدس و فرصت اعلام موضع درقضیه فلسطین، یعنی چه. ملت ایران، بحمداللَّه در این زمینه خوب عمل کرد. دولت هم خوب عمل کرد. وزارت خارجه هم خوب عمل کرد. یعنی وقت را تلف نکردند و حرفها را زدند.

مظلومین فلسطینی فهمیدند که کسانی در اطراف دنیا هستند که نسبت به قضیه آنها حسّاسند. باید این حساسیت ثابت شود. باید فشار روی اسرائیل بیشتر شود. باید فلسطینیها، خودشان مسؤولیت زنده‌کردن مسأله فلسطین را جدّاً برعهده گیرند و مجاهدت کنند. اگر چه مجاهدت سخت است، اما زندگی در زیر فشار صهیونیستها، سختی و دشواری‌اش از مجاهدت کردن بیشتر است. اگر مجاهدت کنند، آینده برایشان خوب خواهد بود. اما این‌گونه زندگی کردن، روزبه‌روز سختیها را بیشتر خواهد کرد. البته امروز در سرزمینهای اشغالی و در فلسطین اشغالی، ملت مسلمان بیدار شده است. اما باید مبارزات در داخل فلسطین، عمومی، همه‌گیر، پیگیر، متّصل به خارج و متّصل به اعماق امّت اسلامی گردد و امّتها و ملتهای مسلمان سراسر دنیا به آنها کمک کنند. در این زمینه، من بیشتر مایلم تا با برادران مسلمانی که در خارج از مرزهای کشور ما زندگی می‌کنند، صحبت کنم؛ که چند جمله‌ای عرض می‌کنم. (خطبه عربی) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح، و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا. بنده لازم می‌دانم از این هفته کمک و دست اندرکاران هفته کمک به محرومین و از همه ملت عزیز، صمیمانه تشکّر کنم. کار بسیار شیرین و زیبایی را در این هفته انجام دادید. امیدوارم خداوند از کسانی که این صدقه را از مال خودشان خارج کردند، قبول فرماید و دست‌اندرکاران - کمیته امداد، برادران مسؤول در صدا و سیما - و همه کسانی را که به نحوی به این‌قضیه کمک کردند، مأجور قرار دهد. سنّت بسیار حسنه‌ای است. ان‌شاءاللَّه که سنّت کمک به محرومین، روزبه‌روز در جامعه ما رشد کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) سوره عراف؛ آیه ۲۰۱. ۲) حکمت ۴۵۶ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «الا حُرّ یدع هذه اللماظة لاهلها؟ انه لیس لانفسکم ثمنٌ الّا الجنّة فلا تبیعوها الّا بها» ۳) ۱. انفال: ۱۵ ۴) توبه: ۱۲۳ ۵) نهج‌البلاغه: خطبه ۷۰

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز «عید فطر»

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز «عید فطر» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه خالق الخلق، باسطالرّزق، فالق الاصباح، دیّان الدّین، ربّ العالمین. احمده واستعینه، و استغفره و اتوکّل علیه. و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه، سیّدنا و نبیّنا، ابی‌القاسم محمّد، و علی آله الأطیبین الأطهرین المعصومین المنتجبین، سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین، و صلّ علی ائمةالمسلمین و حماة المستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباد اللَّه بتقوی‌اللَّه. عید سعید فطر را به همه شما عزیزان نمازگزار وبه همه ملت بزرگ ایران و به همه مسلمین عالم، تبریک عرض می‌کنم. روزی بزرگ، پس از روزها و شبهایی بسیار با عظمت است. امیرالمؤمنین، علیه‌الصّلاةوالسّلام در یکی از خطبه های روز عید فطر چنین فرمود: «ایها النّاس! ان یومکم، هذا یوم مثاب فیه المحسنون(۱)»؛ ای مردم! امروز روزی است که در آن نیکوکاران پاداش واجر خود را از خدای متعال می‌گیرند؛ اجر روزه، اجر عبادات ماه رمضان، اجر امساکها و جلوگیریها از هوای نفس. «و یخسر فیه المبطلون»؛ و کسانی که حرکت و عمل نادرست داشته‌اند، در چنین روزی، خسارت بدکارگی خود را خواهند یافت. امروز، روز جزاست. «و هو اشبه یوم بیوم قیامکم»؛ امروز، شبیه روز قیامت است. «فاذکروا بخروجکم من منازلکم الی مصلّاکم، خروجکم من الاجداث الی ربکم»؛ از خانه که به طرف مصلّای نماز عید فطر خارج می‌شوید، به یاد بیاورید هنگامی را که از قبرهای خود در روز قیامت خارج می‌شوید تا به طرف میدان عظیم قیامت و محلّ ثواب وعقاب الهی روانه گردید. «واذکروا بوقوفکم فی مصلاّکم وقوفکم، بین یدی ربّکم»؛ در مصلّا که برای نماز می‌ایستید، به یاد بیاورید هنگامی را که در قیامت، در پیشگاه پروردگار ایستاده‌اید و برای حساب و کتاب آماده می‌شوید. «واذکروا برجوعکم الی منازلکم، رجوعکم الی منازلکم فی الجنّه»؛ از مصلاّ که به خانه‌های خود برمی‌گردید، به یاد بیاورید وقتی را که از عرصه قیامت به سوی منازل بهشتی خود روانه می‌شوید تا درآنها سکنا گزینید. بعد فرمود: ای بندگان خدا! «انّ ادنی ما للصائمین والصائمات»؛ کمترین پاداشی که خدای متعال برای مردان وزنان روزه‌دار در مثل امروز یا در مثل روز آخر ماه رمضان عطا خواهد

کرد، این است که «ان ینادیهم ملک فی آخر یوم من شهر رمضان»؛ فرشته‌ای در آخرین روز ماه رمضان، آنها را مخاطب قرار دهد و گوید: «ابشروا عباداللَّه»؛ بشارت بر شما باد ای بندگان خدا! «فقد غفرلکم ما سلف من ذنوبکم»؛ گناهان شما آمرزیده شد. این، پاداش ماه رمضان است. به یک روزه درست، یک عمل پر مغز و یک عبادت خالصانه و مخلصانه، در آخرین دقایق ماه رمضان و آخرین ساعات آن ماه عزیز، این‌گونه پاداش داده می‌شود: «فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم.» آمرزش گناهان گذشته، پاداش کمی نیست! «فانظروا کیف تکونون فی ما تستأنفون»؛ ببینید از امروز که می‌خواهید روزی نو را شروع کنید، چگونه شروع خواهید کرد. مبادا خیال کنید و با خود بگویید که «ما گناه کنیم، تا در ماه رمضان دیگر، آمرزیده شویم!» هیچ کس نمی‌داند که تا ماه رمضان دیگر زنده خواهد ماند یا نه. سال گذشته، در همین نماز عید و در همین مصلّی کسانی حضور داشتند که امسال نیستند. سال آینده هم معلوم نیست کدام از ما باشیم و کدام نباشیم. به علاوه، گناهی که از روی تجرّی و تعمّد انجام گیرد، دل انسان را سیاه وتاریک می‌کند. از چنین انسانی، دیگر عبادت خالصانه، به آسانی سر نمی‌زند؛ تا گناه وی به خاطر آن عبادت آمرزیده شود. سعی کنید و سعی کنیم که از گناهان اجتناب نماییم و عمل صالح انجام دهیم. این است خصوصیّتی که یک انسان را سعادتمند می‌کند. امروز، به مناسبت عید فطر و پس ازاین کلمات نورانی که از خطبه امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام نقل شد، یک نکته اخلاقی کوتاه را می‌خواهم عرض کنم. آن نکته این است که در یکی از دعاهای صحیفه سجّادیه - صحیفه ثالثه سجّادیه - در آخر دعایی که مابین نافله و فریضه صبح خوانده می‌شود، از امام سجاد علیه‌السّلام چنین نقل شده است: «اللّهم الرّزقنی عقلاً کاملاً و عزماً ثاقبا و لبّاً راجحاً و قلباً زکیاً و علماً کثیراً و ادباً بارعا.» آن حضرت، شش چیز از خدای متعال خواسته است. می‌فرماید: خدایا! عقل کامل، اراده نیرومند، لبّ راجح - که من روی این خواسته سوم می‌خواهم تکیه کنم - دل پاکیزه، دانش بسیار، و ادبی برجسته ودرخشانْ به من عنایت کن! نکته و خواسته سوم، «لبّ راجح» است. معنایش این است که «باطن و مغزِ کار من، از ظاهر وشکل کار من، بیشتر باشد.» ببینید امام سجاد، علیه‌السلام از خدا چه خواسته است! من می‌خواهم برای شما مردم مؤمن، برای ملت بزرگ ایران، برای دلهایی که به نور ایمان روشن شد و با سخن و عمل خودْ دنیایی را روشن کرد، این نکته را تکرار کنم: «لبّاً راجحاً.» ما، دو نوع آدم داریم: یک نوع، آدمی است که هرچه هست، در ظاهر اوست. ظاهرش جذّاب و چشمگیر و احیاناً خاشع کننده و خاضع کننده است. اما باطنش پوک و پوچ است؛ چیزی در او نیست. این، بدترین نوع آدمی است که می‌خواهد منشأ آثار بزرگ باشد. پناه بر خدا! اما یک نوع دیگر، آدمی است که باطن او برظاهرش ترجیح دارد. ظاهرش هر چه هست، باطن او بهتر وبیشتر از ظاهر، جذّابیت دارد. امام سجاد علیه‌السلام به ما درس می‌دهد که از خدا بخواهیم آدمی از نوع دوم باشیم. می‌دانیم که دعاها، فقط خواستن از خدا نیست؛ بلکه درس برای خود ما نیز هست. ریاکاری، مالِ آدم نوعِ اوّل است. صومعه، از آنِ آدم نوع اوّل است. پوکی و بی‌مغزی، ویژه آدم نوعِ اوّل است. چنین آدمی، نه در جنگ به درد می‌خورد، نه در شدّت به کار می‌آید و نه بارهای سنگین را می‌تواند بر دوش بگذارد. هر چه دارد، فقط ظاهر است! اما تربیت اسلامی، غیر از این است. تربیت اسلامی بر این مبناست که ظاهرت را باید حفظ کنی، اما باطنت باید از ظاهرت بهتر باشد. کسانی نگویند «ظاهر هرطور بود، بود. اصل، باطن است.» بله، اصل باطن است. اماظاهر باید نمودار باطن باشد: «الظاهر عنوان الباطن.»(۲) ظاهر را هم باید درست کرد. هیچ‌کس نباید تظاهر به کار خلاف کند. اگر از عمل وسیمای کسی آثار عبادت خدا دیده و شناخته شود، تأثیر بسیار خوبی می گذارد. اما در همان حال، باید باطن از ظاهر، بهتر و سنگینتر باشد. پروردگارا! تو را به محبوب بزرگ عالم امکان، امام زمان، تورا به آن قطب همه فضایل هستی سوگند می‌دهیم، باطن ما را از ظاهرمان بهتر کن. پروردگارا! دعای ولیّ‌عصر، ارواحنافداه را شامل حال ما بگردان. پروردگارا! روح مطهّر امام بزرگوار وارواح مقدّسه شهدا و گذشتگان ما را، در امروز از این مجمع و از حسناتِ اعمال ما، بهره‌مند بگردان. پروردگارا! اعمال ماه رمضان را از همه ما قبول فرما و توفیق عمل صالح به همه ما عنایت کن. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا،

ابی‌القاسم محمّد، و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، سیّما علی، امیرالمؤمنین، والصّدیقة الطّاهرة، و سبطی الرّحمة، و امام‌الهدی، الحسن والحسین، و علی بن الحسین، و محمّد بن علی، باقر علم النبیّین، و جعفربن‌محمّد الصادق، و موسی‌بن‌جعفر الکاظم، و علی‌بن‌موسی الرضا، و محمّدبن‌علی الجواد، و علی‌بن‌محمّد الهادی، و الحسن‌بن‌علی العسکری، والحجّةبن‌الحسن القائم المهدی. حججک علی عبادک، و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین، و حماةالمستضعفین، و هداة المؤمنین. اوصیکم عباد اللّه بتقواللّه. امروز، در صحنه سیاست بین المللی - دولتها و قدرتهای جهانی از یک طرف و ملتها و جمعیتهای انبوه مردمی از طرف دیگر - هم خصوصیّات زیبا وجود دارد و هم خصوصیّات زشت. خصوصیات زیبا، بیداری ملّتها، اسلامگرایی ملتهای مسلمان و تحمّل‌ناپذیری مظلومان است، و خصوصیات زشت، ستمگری ستمگران، زورگوییِ قلدران و توطئه بددلان و بدخواهان ملتهاست. دربین نقاط نامطلوب و زشت در صحنه جهانی، یک نقطه - به نظر من - زشت‌تر از همه است. امروز می‌خواهم آن نقطه را مورد تکیه قرار دهم، تا نظر ملت ایران، برای همه کسانی که نظاره‌گرند معلوم شود. آن نقطه این است که ما از قلدرها و گردن کلفتهای عالم، انتظارخوب بودن وظلم نکردن نداریم؛ اما از مجامع جهانی عالم، انتظار انصاف و استقلال داریم! سازمان ملل، اسمش سازمان ملل است. یعنی جایی که از آنِ ملتهاست. این سازمان جهانی، در تیول دولتها هم نیست، چه رسد به این‌که مال چند دولتِ قلدرِ زورگویِ افزون خواهِ دنیا باشد. متأسفانه، امروز، واقعیت چیز دیگری است و این، همان نقطه بسیار زشت است. ما البته کارهای شورای امنیت را که دستگاه اصلی تصمیم‌گیرنده در سازمان ملل و قلب این سازمان است، از قبل دیده بودیم. فهمیده بودیم که چقدر این سازمان، در مواقع حسّاس، درمشت ابرقدرتها قرار می‌گیرد و برای آنها - و نه برای ملتها - می‌شود. شاهد مثالِ آن، قضیه جنگ تحمیلی بود. وقتی جنگ تحمیلی پیش آمد و عراق مرزهای ما را شکست و وارد چنداستان کشور ما شد، ما طبق معمول به سازمان ملل شکایت کردیم. طبق مقرّرات سازمان ملل، می‌بایست شورای امنیت درظرف چندساعت، قطعنامه‌ای صادر می‌کرد که عراق را به عنوان متجاوز محکوم کند. این کار را نکردند؛ و تا چندین روز، هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. وقتی که قشون عراق، با استفاده از اوضاع نابسامان آن روز ما، در خاک کشور عزیزمان، خوب جاگیر شد و چندهزارکیلومتر را اشغال کرد، تازه شورای امنیت سر بلند کرد که یک کلمه حرف بزند. مثلاً، قطعنامه صادر کرد! قطعنامه چه بود؟ آیا قطعنامه این بود که «متجاوز، از خاک ایران، بیرون برود»؟ ابداً! قطعنامه صادر کردند که «ایران و عراق، آتش بس اعلام کنند»! یعنی چه؟ یعنی قشون عراق وارد خاک ایران شده است و حال که نوبت دفاع جانانه ملت ایران است، دستها بسته شود وکسی دفاع نکند و متجاوزین رابیرون نریزند! این، قطعنامه شورای امنیت بود! می‌دانید که چند سال، اینها بی‌آن‌که متجاوز را محکوم کنند، همین حرف را زدند! البته رزمندگان ما، درمدت نه چندان زیادی - تقریباً در ظرف یک‌سال و نیم - اکثر زمینها را خودشان پس گرفتند. این سابقه را، در قضیه جنگ تحمیلی از شورای امنیت سازمان ملل داشتیم. بعد از چند سال، حمله عراق به کویت اتّفاق افتاد. وقتی که عراق به کویت حمله کرد، دیگر مسأله، مسأله یک ملت مظلوم نبود. مسأله، مسأله منافع امریکا و ابرقدرتها بود و همه دیدید که درظرف چند ساعت، قطعنامه اوّل صادر شد که «عراق باید از کویت بیرون برود.» یعنی همان موردی که ماچند سال به شورای امنیت می‌گفتیم باید چنین قطعنامه‌ای را درجنگ تحمیلی که علیه ما آغاز کرده‌اند، صادر کند و نمی‌کرد. باری؛ درظرف چند ساعت قطعنامه اوّل صادر شد و بعد هم، بلافاصله، پی درپی، شورای امنیت قطعنامه‌های گوناگونی صادر کرد و به امریکاییها اجازه داد که وارد خلیج فارس شوند. اجازه داد عراق را ویران کنند و هر کاری که دلشان می‌خواست بکنند. تا امروز هم، اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت نسبت به قضیه جنگ کویت، درجریان است و هنوز هم اجرا می‌شود. این مسائل را ما دیده بودیم. دراین ماههای اخیر هم، یک بار در قضیه بوسنی، که شورای امنیت بایستی حرکت عادلانه‌ای انجام می‌داد، دیدیم انجام نداد. چنان‌که در قضیه حرم شریف ابراهیمی در فلسطین اشغالی، اقدامی به عمل نیاورد. ملتهای مسلمان اعلام آمادگی کردند تا نیروهایی را به عنوان سربازان سازمان ملل اعزام کنند که میان صربها و مسلمانان بوسنی حایل شوند. شورای امنیت گفت که «مسلمانان نمی‌توانند بروند؛ چون ممکن است از طرف

مسلمان درگیر در مناقشه، حمایت کنند». البته، این حرف غلطی بود. چون مسلمانان برای وساطت می‌رفتند و می‌خواستند بین طرفینِ نزاع حایل شوند؛ نه این‌که بجنگند. شورای امنیت، چنین ادّعایی را مطرح کرد. اما در همین حال اجازه دادند که سربازان روسی که معلوم بود با صربها روابط دوستانه و صمیمی دارند، به عنوان سربازان سازمان ملل، به آن منطقه بروند و به عنوان حایل در آن‌جا حضور داشته باشند. پس چرا این‌جا ملاحظه نکردند که سربازان روسی، ازلحاظ مذهبی و از جهات پیوندهای گوناگون، با صربها ارتباط دارند؟! دنیا تصویر تانکهای سربازان روسی را که حامل آرم سازمان ملل بود، منتشر کردند. در آن تصاویر، نشان داده می‌شد که روسها وارد منطقه می‌شدند و صربها برایشان شعار می‌دادند، کف می‌زدند و هورا می‌کشیدند! هنوز هم مسلمانان بوسنی قربانی می‌شوند و سازمان ملل ککش نمی‌گزد! شورای امنیت هم به وظیفه خود عمل نمی‌کند. قضیه دوم، فاجعه خونین حرم ابراهیمی است. در این ماجرا اسرائیل می‌بایست شدیداً محکوم می‌شد. بایستی محاکمه می‌گردید و مجبور می‌شد مجازاتهایی راتحمّل کند. این کارها رابایستی سازمان ملل می‌کرد و نکرد. شورای امنیت هم در این قضیه به وظیفه خود به هیچ وجه عمل نکرده است. علّت را در چه می‌بینیم؟ درنفوذ قدرتهای بزرگ، و در رأس آنها نفوذ امریکا برشورای امنیت وبرشخص دبیرکل! این، نظر نظام جمهوری اسلامی و نظر ملت ایران است. ما باکسی دشمنیِ خاصی نداریم. مابه مقامات جهانی، برحسب شأن و موقعیتشان، احترام می‌گذاریم. دبیرکلِ قبلی سازمان ملل(۳)، مکرّر به ایران آمد. درآن زمان، رئیس جمهور، رئیس مجلس و مسؤولین وزارت خارجه، از او احترام و تکریم کردند. اگر دبیرکل به وظایف خودعمل کند، ما او را احترام می‌کنیم. اما به نظر ما و به نظر ملت ایران، دبیر کلّ فعلی سازمان ملل به وظیفه خود عمل نکرده است. این حرکت زشت اخیر که کمیسیون به اصطلاح حقوق بشر سازمان ملل انجام داد و در اقدامی مفتضحانه، جمهوری اسلامی را متّهم کرد، از همین قبیل است. جلو چشمشان، اسرائیلیها صدها نفر مسلمان نمازگزار را به خاك وخون می‌کشند و بیش از هفتاد نفر را می‌کشند، اما آنها را محکوم نمی‌کنند! در این منطقه، کدام دولت وملت راسراغ دارید که مثل دولت و ملت ایران، مردمی باشد، آزاد باشد و حکومتش دراختیار آرا و افکار مردم باشد؟! چنین مجلس و چنین آزادی‌ای که دولتمردان، از مردم، در میان مردم و با مردم باشند، کجا سراغ دارید؟ ملت ایران، برای خاطر خدا، برای حفظ استقلال و آزادی خود، برای خاطر ظلم‌ستیزی خود، برای این‌که روی پای خود بایستد، برای این‌که تحت نفوذ امریکا نباشد و برای این‌که گذشته ننگین دوران سلطنت را با رفتار شجاعانه و بزرگوارانه خود به کلّی بشوید و از بین ببرد، در مقابل همه قدرتهای قلدر ایستاده است و باز هم خواهدایستاد. آینده این ملت، روشن است. روزبه‌روز قدرت این ملت بیشتر و ریشه‌هایش عمیقتر می‌شود. روزبه‌روز سخن این ملت در جهان، خریدار بیشتری پیدا می‌کند و می‌بینید که امروز همین‌گونه است. ما امروز از ده سالِ گذشته، قویتر و در دنیا آبرومندتریم. ملت، به برکت اسلام و به برکت قرآن، مستقیمتر و شجاعتر و آماده پیگیری راه بزرگ وهدف عالی خود است. یک نکته دیگر هم درپایان این صحبت عرض کنم: متأسفانه، مسأله حج، هنوز آن‌گونه که باید و شاید، در جریان عادّی خود قرار نگرفته است. دولت سعودی سنگ‌اندازی می‌کند و نمی‌دانم چرا؟! وزارت خارجه، سازمان حج، دستگاه نمایندگی رهبری و «بعثه» رهبری، تلاشهای زیادی کرده‌اند و باید بسیاری از کارهای حج دراین روزها - بعد ازماه رمضان - تمام شده باشد. امّا مشکل می‌آفرینند. نمی‌دانم چرا این کار را می‌کنند؟! البته ما، حمل برصحّت می‌کنیم. ما امیدواریم که مسؤولین سعودی، خدای ناخواسته حرکتی نکنند که ملت ایران از آنها خشمگین شود. کاری نکنند که مسلمانان جهان چنین احساس کنند که حج نیز وسیله‌ای در دست امریکا و قدرتهای بزرگ است. نباید چنین شود و امیدواریم که نشود. بنده اعلام می‌کنم که حج، حقّ مسلمانان، و خانه خدا از آنِ مسلمانان است. «انّ اوّل بیت وضع للنّاس(۴)». خانه خدا مالِ کسی نیست. اگر کسی افتخار این را پیدا کرد که مدیریت خانه خدا در دست او باشد، باید خدا راشکر کند و وسیله رفاه ملتها را برای رفتن به مکه فراهم سازد؛ نه این‌که سنگ اندازی کند. این ملت بزرگ و مؤمن، با آن علاقه و شوقی که به زیارت خانه خدا و زیارت قبر مطهّر نبیّ‌اکرم و قبور ائمّه بقیع علیهم‌السّلام دارد، شایسته است که برای زیارت حج و طواف خانه خدا، مقدّم بر سایر ملتها قرار گیرد. ما از خدا

می‌خواهيم مناسك حج كه مناسكی اسلامی است، اسلامی باقی بماند و قربانیِ سياستهایِ بين‌المللیِ استكبار نشود. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملتهای مسلمان را بيدار كن. پروردگارا! ستمگران عالم را به دست مظلومان مجازات كن. پروردگارا! ملت سرافراز و بزرگِ ايرانِ عزيزِ اسلامی را آن‌چنان كه شايسته بزرگواری او و شايسته كرامت توست، عطا و پاداش عنايت كن. پروردگارا! ارواح مطهّره شهدا و روح مقدس امام را از ما خشنود كن. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم. والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر. والسّلام عليكم و رحمةاللَّه و بركاته --------------------
-- ۱) - ۲) بحارالانوار؛ ج ۶۶؛ ص ۳۶۵. ۳)

خاوير پرزوكوئيار» ۴) آل‌عمران: ۹۶

بيانات در سال ۱۳۷۳

بيانات مقام معظم رهبری در صحن «آستان قدس رضوی»

بيانات مقام معظم رهبری در صحن «آستان قدس رضوی» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحيم الحمدللَّه ربّ العالمين. بارئی الخلائق اجمعين. والصّلاة والسّلام علی سيّدنا و نبيّنا و حبيب قلوبنا و شفيع ذنوبنا و طبيب نفوسنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين، الهداة المهديّين المعصومين. سيّما بقيةاللَّه فی الارضين. قال‌اللَّه الحكيم فی كتابه: «انّما تنذر من اتّبع الذّكر و خشی الرّحمن بالغيب، فبشّره بمغفرةٍ و اجرٍ كريم.(۱)» اوّلاً عيد سعيد را به همه مردم عزيز مشهد و ديگر شهرهای خراسان و همچنين به ميهمانان علی‌بن موسی‌الرضا عليه‌السّلام و زوّار و واردين اين شهر و به همه ملت ايران تبريك می گويم. امسال دو عيد فطر و نوروز، تقريباً مقارن شده است. آغاز سال جديد هجری شمسی، فرصتی برای شروع يك زندگی و منش و اخلاق شخصی و اجتماعی جديد برای آحاد ملت ايران است. اميدوارم تحت توجّهات حضرت ثامن‌الحجج، علی‌بن موسی‌الرضا عليه‌الصّلاة و السّلام، همه شما عزيزان مشمول افاضات الهی و توجّهات ويژه ولیّ عصر ارواحنا فداه، باشيد. من امروز صحبت مختصری درباره يكی از معارف قرآنی در نظر گرفته‌ام كه عرض كنم و پس از آن هم، چند جمله‌ای درباره مسائل مورد علاقه ملت ايران در زمينه امور جهانی و داخلی عرض خواهم كرد. مجلس، بسيار متراكم است و جمعيتی عظيم در اين محيط و در صحنهای ديگر، حضور دارند. مايلم به كمك پروردگار، در اين وقت محدود، از معارف قرآنی استفاده‌ای شود و همه در اين روز اوّل سال، از كلام الهی كسب نوری كنيم. يكی از مسائلی كه در قرآن مكرّر آمده و روی آن تكيه شده است، مسأله «ذكر» است. «ذكر»، يعنی به ياد بودن، به هوش بودن و متوجّه بودن. آيه شريفه قرآن می‌فرمايد: «لقد انزلنا اليكم كتاباً فيه ذكر كم(۲).» يعنی قرآن را وسيله ذكر و به هوش بودن و متوجّه بودنِ آحاد مسلمانان معرفی فرموده است؛ زيرا بسياری از مردم، در طول زمان دچار غفلت از حقايق عالم و در رأس همه، غفلت از ذات مقدس پروردگار بوده‌اند. در سوره‌های قرآن، درباره ذكر و غفلت مطالب زيادی بيان شده است كه به گمان من در دو سوره «ياسين» و «انبياء»، بيش از ديگر سوَر، روی اين دو مطلب تكيه شده است. قرآن می‌خواهد مردم مسلمان غافل نباشند، بلكه متوجّه باشند. نقطه مقابل اين خواستِ الهی و قرآنی، خواستِ كسانی است كه مست قدرت يا شهوتند، كه در آيه شريفه قرآن در سوره «نساء» نسبت به اراده پروردگار، اين گونه می‌فرمايد: «يريد اللَّه ليبيّن لكم و يهديكم سنن الّذين من قبلكم(۳).» يعنی خدا می‌خواهد كه شما هدايت شويد؛ راه را پيدا كنيد؛ چشمهای شما ببيند و قلب شما آگاه باشد. اما در آيه بعد، نقطه مقابل اين است «و يريد الّذين يتّبعون الشّهوات ان تميلوا ميلاً عظيماً(۴).» اما كسانی كه مست قدرت و شهوتند، دچار غفلت هستند و می‌خواهند شما هم مثل آنها در غفلت به سر ببريد و متوجّه نباشيد و راهتان را پيدا نكنيد. لذا، صاحبان قدرت و گردن‌كلفتهای عالم كه قدرت و شهوت و مقام و همه موجبات غفلت را با همديگر دارند، هر جا به مردم و كسانی كه بيدارند و دلهايشان به هدايت الهی نورانی

است برخورد می کننـد، می‌خواهنـد آنهـا را همماننـد خود دچار غفلت کننـد و از راه راست منحرف نماینـد. خـدای متعال، بر ما به عنوان یک ملت، منّت گذاشـته و بیدارمان کرده است. ما هم قبلًا در خواب غفلت بودیم. ما هم در سایه نا مبارک نظامهای طاغوتی و سـلطنتی، راه را نمی‌شناختیم. ما هم از اخلاق اسلامی برکنار بودیم. خدا بر ما منّت نهاد، بیدارمان کرد و دلهایمان را روشن نمود. روزی در جامعه ما قرآن حضور نـداشت. نماز و اقامه صـلاهٔ، به معنای واقعی وجود نـداشت. نماز جمعه نـداشتیم. اجتماعات الهی و معنوی، آن چنان که شایسـته یک ملت مؤمن است نداشتیم و سـتمگران بر ما حکومت می کردند. کسانی در رأس جامعه و به عنوان رئیس ما در این کشور زنـدگی می کردنـد که اهل فسق و فجور بودنـد؛ اهل گناه بودنـد؛ اهل دوری از خانه خـدا بودند؛ هدایت را نمی‌شـناختند؛ راه خدا را نمی‌شـناختند؛ عدالت را نمی‌شناختند؛ با پیغمبرانْ آشتی نبودند؛ با راه خدا سازگار نبودند. ما هم روزی در برهه‌ای طولانی از زنـدگیِ تاریخی خودمان، آن طور زندگی کردیم. ولی خدا، ما را بیدار کرد. این ملت، بیدار شده و هدایت شده خـداست. راه را خـدا به این ملت نشان داد. کاری را که این ملت انجام داد، هیچ ملتی در طول تاریخ، با این قدرت و با این عظمت انجـام نـداده اسـت. برای همین است که شـما امروز به هر کشـور اسـلامی که قـدم بگذاریـد، خواهیـد دیـد برجسـتگان آن کشـور، روشـنفکران آن ملت، جوانان درس خوانـده و تحصـیلکرده آن ملت و مردان و زنان آگاه آن ملت، دلشان به یاد ملت ایران می تپـد. خودشان بر زبان می‌آورند و می گویند که «ما ملت ایران را الگوی خود قرار داده‌ایم.» خیلی کسان از شما تقلید کردند. خیلی کسان راه شـما را انتخاب کردند، و البته، همه توفیق شما را نداشتند. ملت ایران ملتی است که خدای متعال بعد از یک غفلت، او را آگاه و بیـدار کرد؛ راه را بـه او نشـان داد و قـدمهایش را اسـتوار سـاخت. ایـن ملت هم، از مرگ نترسـید، از زحمتهـا نترسـید، پیش رفت و بحمداللَّه، پرچم اسـلام و قرآن و نام خدا و پیغمبران را در دنیا بلند کرد. ما به خاطر این وضـعیت و به خاطر توفیق بزرگی که خدای متعـال به مـا بخشـیده است، به این نکته و به این مسأله بایـد توجّه کـافی کنیم و موضوع ذکر و هـدایت را به عنوان مسأله اصـلی و اساسی خودمان مورد توجّه قرار دهیم. پس ملت ما، امروز از جمله موضوعهایی که احتیاج دارد به درستی به آن توجّه کند، موضوع ذکر و دوری از غفلت است. همه بایـد سـعی کننـد غفلتهـا را - چه در زمینه مسائـل شخصـی و چه در زمینه مسائـل سیاسـی،مسائل اجتمـاعی و مسائـل مهم عـالم، و بخصوص عالم اسـلام (اگر وجود دارد) - بزداینـد تا یک فضای روشن و نورانی به وجود آیـد که آحاد مردم بتواننـد حقایق را به روشـنی بفهمنـد. این، آن چیزی است که دین می‌خواهـد و قرآن ما را به سـمت آن هدایت می کند. یک نکته مربوط به همین مطلب در زندگی ابراهیمِ خلیل الرّحمن علیه‌الصّـلاهٔ والسّلام وجود دارد که آیات مربوط به این مطلب در سوره انبیـا قابـل توجّه است. ابراهیم علیه‌السّـلام به عنوان یـک جوان داعی توحیـد و تنها دعوت کننـده به معرفت پروردگار در یک جامعه غفلت‌زده و شـرک‌آلود، وارد میـدان دعوت شـد؛ اما دلها همه خواب و مغزها متحجّر شـده بود. ابراهیم علیه‌السّـلام، به تـدبیر الهی بایـد تکـانی به دلهـا، فکرهـا و ذهنهای مردم می‌داد تا در سایه این تکانِ شدیـد، می‌توانست حرف خود را به اعماق جان مردم برساند. آن تکانِ شدید، این گونه به وجود می‌آمد که ابراهیم علیه‌السّلام، بتخانه و مرکز ایمان کورکورانه و جاهلانه آن مردم را به هم بریزد. او وارد بتخـانه شـد، بتهـا را شـکست و تنهـا یـک بت را که بت بزرگ بود، سـالم نگاه داشت؛ برای این‌که از همین نقطه بتوانـد اسـتفاده کند و ذهنها را متوجّه حقیقت سازد. بعد از آن‌که مردم فهمیدند این حرکت، کارِ ابراهیم خلیل‌اللَّه است، گفتند: آیا تو این کار را با خدایانمان کردی؟! «قالوا ءَانت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم(۵).» و ابراهیم علیه‌السّلام به آنان جواب داد: «قال بل فعله کبیر هم هذا فاسئلوهم ان کانو ینطقون(۶).» از این‌جا مجاهدت فکری ابراهیم علیه‌السّـلام که یک نفر بود در برابر یک دنیا، شـروع شد. نکته، این‌جاست. یک دنیای ظلمانی در برابر ابراهیم علیه‌السّلام بود؛ که در آن قدرتهای پر تلألؤ مادّی بودند، ثروتمندان درجه یک بودنـد، داعیان و گوینـدگان تابع قـدرت بودند و او تنها بود. این، درس است. یک ملت وقتی که در مقابل یک دنیای مخالف قرار می گیرد چه حالی دارد؟ امروز شـما به ملت ایران نگاه کنیـد! ملت ایران حرفی می‌زنـد که هیـچ یک از قدرتهای جهانی آن را دوست نمی‌دارند. در قضـیه فلسـطین، همه با هم سازش کردند و جز ملت ایران کسـی جرأت نمی کرد «نه» بگوید و حقیقت را ابراز

کند. در قضایای تعدّی و ظلم و جوری که امروز به مسلمانان عالم می‌شود، جز ملت ایران هیچ ملتی یا جرأت نمی‌کند صدایی برآورد و یا صدایش به جایی نمی‌رسد. نسبت به نظم نوینی که مستکبرین عالم و در رأس آنها امریکا برای تسلّط بر ملتها درست کرده‌اند، جز ملت ایران هیچ کس در دنیا جرأت نمی‌کند «نه» بگوید. یعنی کسانی که عقیده ملت ایران را قبول دارند، در دنیا کم نیستند. حتّی از دولتمردان هم کسانی هستند که حرف شما ملت ایران را قبول دارند. اما آنها هم می‌ترسند! یکی از رؤسای جمهورِ به اصطلاح انقلابی، هفت، هشت سال قبل از این در یکی از مجامع جهانی که بیش از صد دولت در آن شرکت کرده بودند و ما هم بودیم، به من گفت: «غیر از شما، همه کسانی که در این مجمع هستند، می‌ترسند!» بعد سرش را پایین آورد و آهسته ادامه داد: «من هم می‌ترسم!» حقیقت این است. حرف حق را قبول دارند؛ اما بر قدرتشان، بر سلطنتشان، بر ریاستشان و بر حکومتشان می‌ترسند! برای این‌که چند صباحی در رأس قدرت باشند، حقیقت را نمی‌گویند.ملت و دولت ایران و نظام مقدّس اسلامی در ایران، حرف حقّ‌ِخود را در مقابل یک دنیای پر زرق و برقِ پر مدّعایِ بلند صدایی که تبلیغاتش همه عالم را گرفته است، می‌گوید. این خصوصیتی است که همه ناظران در سطح دنیا آن را تحسین می‌کنند. آن وقت شما ببینید که یک پیغمبر، یک تنِ تنها، در مقابل آن همه افکار مخالف، حرف حق را می‌زند و در مقابل نظرات مخالف، با قدرت می‌ایستد. ابراهیم علیه‌السلام چنین وضعی داشت. اینها هستند که تاریخ را شکل و جهت می‌دهند. نام ابراهیم و ابراهیمها و پیغمبران بزرگ الهی، به این جهت است که در تاریخ ثبت می‌شود. هیچ قدرتی نمی‌تواند بزرگان عالم و مردان شجاع الهی را از صفحه روزگار محو، یا نامشان را کمرنگ کند. گفتند: «تو این کار را کردی؟!» ابراهیم علیه‌السّلام به آنها جواب داد: «قال بل فعله کبیر هم هذا، فاسئلوهم ان کانوا ینطقون.» متعاقب این تکانِ شدیدی که آنها داد، خواست ذهنشان را متذکّر کند و به آنها ذکر بدهد. گفت: «اگر بتها حرف می‌زنند از خودشان بپرسید! اگر این بت بزرگ، قدرت دارد که بیان کند و حقیقت را به شما بگوید از او سؤال کنید و ببینید چه می‌گوید!» در واقع آنها را مقابل مطلبی قرار داد که ناچار بودند آن را بفهمند و تصدیق کنند. یعنی راهِ برو و برگرد نداشتند! الگو و نمونه ذکر دادن به مخاطب را ابراهیم علیه‌السّلام از طریق حرکتی بزرگ و کوبنده انجام داد. اکنون چند آیه را در ارتباط با موضوع تا آخر می‌خوانم و شرح و معنی می‌کنم. بعد به حرکت عظیم ملت ایران و آن رهبر الهی بزرگ که ابراهیم‌وار حرکت کرد و کرد آن کاری را که خدا می‌خواست بکند و تأثیر خود را در دنیا گذاشت، می‌پردازیم. قرآن کریم در ادامه آیات مربوط به اقدام و حرکت ابراهیم علیه‌السّلام می‌فرماید: «فرجعوا الی انفسهم.» وقتی به آنها گفت که «از بت بزرگ سؤال کنید» آنها به خودشان برگشتند؛ یعنی ناگهان به خود آمدند. این همان حالت ذکر است. «فرجعوا الی انفسهم فقالو انّکم انتم الظالمون(۷).» به خودشان برگشتند، فکر کردند و به تعبیر من با خود گفتند: «حقّا که ما ستمگریم.» انسان آن قدر غافل باشد که به جای رفتن به سراغ خداوندِ قادر حیّ بصیرِ فعّالِ مایشاء و حاکم ما یُرید، به سراغ موجودی که از خودش هم نمی‌تواند دفاع کند برود و چشم بسته تسلیم او شود؟! اگر چه آن بت، چوبی بود؛ اما بتهای گوشت و پوست و استخواندار نیز همین طورند. هر قدرتمندی که به خدا متکّی نباشد و قدرتش از قدرت پروردگار عالم سرچشمه نگرفته باشد، مثل همان بت است که نمی‌تواند از خود و از منطق خود دفاع کند. آری؛ همچنان که می‌بینید، مستکبرین و قلدران عالم در سرتاسر دنیا - چه در سطح بین‌المللی و چه در کشورهای خودشان - زورگویی می‌کنند، اما زورگویی برای همیشه قابل ماندن نیست. زور که باقی نمی‌ماند! آنچه باقی می‌ماند، حقیقت است. لذاست، که «نمرودها» رفتند و «ابراهیم»ها باقی ماندند. «ثمّ نکسوا علی رؤوسهم.» بعد از آن‌که ابراهیم علیه‌السّلام به آنها ذکر داد و به آگاهی رسیدند، سرشان را پایین انداختند. انسانِ غافل نمی‌فهمد چه کار می‌کند. شما اگر امروز به ملتهایی که تحت تأثیر فرهنگ تحمیلی ابرقدرتها قرار دارند نگاه کنید، همین غفلت را مشاهده خواهید کرد. سر به هوا در حال حرکتند، و هر کس غیر از خودشان را نیز نفی می‌کنند. از روی غفلت، ملتها را تحقیر می‌کنند و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهند؛ چون حقیقت را نمی‌دانند. «ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون. قال افتعبدون من دون اللّه ما لا ینفعکم شیئاً و لا یضُرّکم(۸).» ابراهیم علیه‌السّلام، از یک لحظه آگاهی آنها حُسن

استفاده کرد و در چند جمله، تنها سخن حقیقتی را که در آن لحظه می‌شد بیان کرد به آنها گفت. گفت: «آیا شما به غیر خدا، کسی را عبودیّت می‌کنید که نه می‌تواند به شما نفع برساند و نه ضرر؟!» و شما عزیزانِ من! بدانید که همه قدرتهای غیرخدایی این گونه‌اند. به قدرت ظاهری فراگیرشان نگاه نکنید. به سلاحهای مدرن و فوق مدرن و به پول و ثروتشان نگاه نکنید. آن عاملی که ملتها را در مقابل قدرتها ضعیف می‌کند، بی‌ارادگی خودِ ملتهاست. اگر ملتی با اراده حرکت کند، به خدا متّکی باشد و دستور الهی را اطاعت نماید، هیچ قدرتی نمی‌تواند مویی از سرِ او کم کند. «افٍّ لکم و لما تعبدون من دون اللَّه(۹).» ابراهیم علیه‌السلام فرمود: «اُف بر شما و بر آن چیزی که جاهلانه عبادتش می‌کنید و در مقابل آن سر فرو می‌آورید.» سیر حرکت ابراهیم علیه‌السّلام به این ترتیب بود که اوّل حرکت تندی انجام داد، تا وجدانها و ذهنها را متوجّه کند. آن‌گاه، با استفاده از آن توجّهی که دلها پیدا کرد، سخنِ حق را در یک جمله به دلها و ذهنهای آنها القاء نمود. بعد از آن‌که بیداری در مردم به وجود آمد، نوبت به دشمن رسید تا عکس‌العمل نشان دهد. دشمن کیست؟ همان است که قرآن فرمود: «و یرید الّذین یتّبعون الشهوات ان تمیلوا میلًا عظیماً(۱۰).» کسانی که مستِ شهوت و قدرت و پولند. آنها هستند که می‌خواهند همه مردم در حال غفلت باشند. همه مست باشند؛ چون آنها مستند! مسأله این است. ملت و رهبر الهی ایران - آن مردی که در راه انبیا حرکت می‌کرد - همین راه را طی نمودند و امروز شما ملاحظه می‌کنید که در دنیا، بیداری به وجود آمده است. این سخن، سخنی اغراق‌آمیز و مبالغه آلود نیست؛ بلکه یک حقیقت است. می‌بینید که عکس‌العمل دشمن چگونه است؟! می‌بینید که قدرتهای استکباری و در رأس آنها قدرت استکباری امریکا چگونه به تهدید می‌پردازند و برای تبلیغات علیه ملت ایران و نظام اسلامی پول خرج می‌کنند؟! این عکس‌العمل آنهاست. اگر آنها از حرکت عظیم ملت ایران ضربه نخورده بودند عکس‌العمل نشان نمی‌دادند. وقتی ابراهیم، علیه‌السلام، آن حرکت را کرد و مردم را بیدار نمود، آن وقت: «قالوا حرّقوه وانصروا الهتکم(۱۱).» گفتند: «ابراهیم را بسوزانید!» چرا ابراهیم را بسوزانند؟ چون ابراهیم برای آنها ضرر دارد؛ چون ابراهیم مردم را بیدار می‌کند؛ چون ابراهیم سخنی را مطرح می‌کند که پایه‌های شوکت ظالمانه مادّیِ مستان قدرت را می‌لرزاند. این همان کاری بود که ندای به حقِّ امام بزرگوار و شما ملت مؤمن، با قدرتهای استکباری دنیا کرد. امروز، در هر جا، وقتی که مردم رادیوهای دشمنان را باز می‌کنند - رادیو دولتی انگلیس، رادیو دولتی امریکا، رادیو حکومت غاصب صهیونیستی، رادیوهای عوامل مزدورِ پس مانده آنها؛ که ملت ایران، مثل خاکروبه‌ای از محیط زندگی خود بیروشان ریخت - می‌بینند به ملت بدگویی می‌کنند؛ به دولت بدگویی می‌کنند؛ به نظام بدگویی می‌کنند؛ به امام و به اسلام بدگویی می‌کنند. اگر کسی غافل باشد و قدرت تحلیل نداشته باشد، خواهد گفت: «عجب! ما تنها ماندیم و ضعیف شدیم.» من می‌گویم: ای ملت عزیز ایران! ای جوانان مؤمن! ای بازوان نیرومندی که توانستید در طول جنگ تحمیلیِ هشت ساله، قدرتهای زبده عالم را که پشت سرِ عراق مخفی شده بودند به زانو درآورید! بدانید که شما به عنوان یک ملت، در دنیا البته تنهایید؛ اما همان ملتِ تنهایی هستید که قدرتهای استکباری بزرگ، تا مغز استخوانشان از شما می‌ترسند. چون می‌ترسند، علیه شما تبلیغات می‌کنند. چون می‌ترسند، سعی می‌کنند به شایعه سازی بپردازند. چون می‌ترسند، سعی می‌کنند جوسازی کنند. اگر نمی‌ترسیدند که این کارها نبود! خوب؛ دلیل ترس آنها چیست و چرا می‌ترسند؟ آیا ملت ایران، به حقِّ کسی تجاوز کرده است؟ آیا ما کسی را تهدید کرده‌ایم؟ آیا ما به جایی لشکرکشی کرده‌ایم؟ ابداً. ما به هیچ جا لشکرکشی نکرده‌ایم؛ مگر آن وقت که مرزهایمان را شکستند و خاکمان را تصرّف کردند. آن وقت مانند هر انسان کریمی ملت ما قیام کرد؛ خاک خودش را از آلودگی پاک نمود و دشمن را بیرون ریخت. آن روز که روزِ دفاع است؛ آن روز که روزِ زدن به دهان متعدّی است؛ آن روز که روزِ پشت‌گردنی زدن به انسانهای خبیث و رذل است، البته ملت ایران مردانه وارد میدان می‌شود. اما ملت ایران، هیچ‌کس را تهدید نکرد. ما هیچ کشوری را به حمله نظامی و تعدّی و تجاوز ارضی تهدید نکردیم. این را همه دنیا هم قبول دارند و هیچ نمی‌توانند علیه این سخن، کمترین نمونه‌ای ارائه کنند. پس، از چه می‌ترسند؟ از این می‌ترسند که ملت ایران شعاری را مطرح کرده است که این شعار، مستقیماً به زیان همه قلدران دنیاست. ملت ایران می‌گوید: «ملتها

باید استقلال داشته باشند. ملتها باید بر ثروتهای طبیعی خودشان حاکم باشند. اختیار ثروتهای طبیعی ملتها باید دست خودشان باشد.» ملت ایران، این را می گوید. جمهوری اسلامی، یعنی این. حکومت الهی، یعنی این. شما ببینید، قدرتهای نظامی و سیاسی و اقتصادی دنیا، امروز با ملتهای به قول خودشان «در حال توسعه» چه می کنند؟! هر چه از دستشان بر آید نسبت به آنها انجام می‌دهند. اگر ملتی در داخل کشور خودش منابع طبیعی دارد، دولتهای قلدر دنیا می‌خواهند از منابع طبیعی او بیشتر از خودِ آن ملت استفاده کنند. البته تا زورشان برسد، بیشتر از خودِ آن ملتها هم استفاده می کنند. آقایان و خانمها! دو، سه کشور در دنیا – در افریقا و امریکای لاتین – هستند که تقریباً همه مس دنیا را آنها تأمین می کنند. دولتهایی که منابع مس مال آنهاست، به خاطر این منابع مورد تعدّیِ سیاسیِ دولتهای بزرگ قرار گرفتند و عاقبت هم به خاطر مس از لحاظ مالی ورشکست شدند! این در حالی است که همان مس، از آن کشورها به کشورهای ثروتمند و قلدر دنیا صادر می‌شود و آنها از این مادّه مهمِ لازم، تقریباً به صورت مفت و رایگان استفاده می کنند. همین نفتِ خودمان را نگاه کنید! من یک وقت خطاب به بعضی از سیاسیّونی که در کشورهای دیگر تولید کننده فعّال نفت هستند، نکته و سؤالی مطرح کردم و گفتم: «ما امروز نفت داریم. کشورهای حاشیه خلیج فارس،بعضی کشورهای افریقایی و بعضی کشورهای آسیایی هم، نفت تولید می کنند. این نفتِ گرانقیمت را به قیمتهای ارزان و به بشکه‌ای چندین برابر کمتر از قیمت حقیقی آن، از اینها می‌خرند. این کشورها هم چون به پولِ فروشِ نفت احتیاج دارند، بالاجبار آن را با قیمت پایین می‌فروشند. آن گاه مستکبرین می‌روند و از این نفت، حداکثر استفاده را می کنند.» سؤالی که مطرح کردم این بود. گفتم: «حالا فرض کنید به جای کشورهای عربستان، ایران، اندونزی، امارات، کویت و غیره و غیره، نفت در اختیار امریکا و انگلیس و ایتالیا و بعضی کشورهای دیگر اروپایی بود و ما می‌خواستیم از آنها نفت بخریم. شما را به خدا، حاضر بودند حتی یک قطره نفت به ما بدهند؟! اگر شما می‌خواستید یک بشکه نفت از آنها بگیرید، صد گونه شرط و شروط می گذاشتند و بعد هم به هر قیمتی که دلشان می‌خواست، آن را به شما می‌دادند! امروز همان نفت، یعنی همان مایع ذی‌قیمت را، با استفاده از خیانت بعضی از دولتهای تولید کننده نفت، که دستشان در دست آنهاست، به کمترین قیمت ممکن می‌خرند و در واقع غارت می کنند و می‌برند و از آن، همه اساس مدنیّت صنعتی کنونی را بر پا می‌دارند. روشنایی‌شان از نفت ماست؛ گرمایشان از نفت ماست؛ حرکتشان از نفت ماست؛ کارخانه و مصنوعاتشان هم از نفت ماست!» قلدری دولتهای قلدر دنیا، این گونه است، عزیزان من! امروز دنیای مستکبر این است و چنین رفتاری را دارد. اگر دستشان برسد، حاضرند کشورهای ضعیف را مثل برده به کار گیرند و از آنها استفاده کنند؛ کما این که در طول تاریخ – در دوران استعمار مستقیم – این کار را کردند. امروز هم به شکل دیگری همان کار را می کنند. در چنین دنیایی با وضعیتی چنین، ملت ایران قیام کرده است؛ حکومتی را که دست‌نشانده و نوکر همان قلدرها در ایران بوده است – یعنی سلسله منحوس پهلوی – را از اریکه قدرت پایین کشیده، آنها را تارانده، و از کشور بیرون کرده است. آنها کسانی بودند که در طول بیش از پنجاه سال، به این مملکت خیانت کردند؛ همه چیز این ملت را عقب نگه داشتند و ثروت این ملت را نابود کردند. دولتهایی که به اراده این مردم مسلمان بر سرِ کار آمدند، تلاش می کنند آن ویرانیها را اصلاح و بازسازی کنند و خلأها را پر سازند. شعار ملت ایران در این حرکت عظیم چیست؟ استقلال. این ملت می گوید: «ما می‌خواهیم مستقل باشیم. ما نمی‌خواهیم امریکا و انگلیس و دیگر دولتها، بر سرنوشتمان مسلط باشند.» همین شعارِ استقلال، شعاری است که قدرتمندان عالم از آن ضرر می‌بینند. مثل شعار ابراهیم خلیل‌اللّه است و هیچ فرقی با آن ندارد. همان طور که نظام «نمرود»ی آن روز، از ابراهیم علیه‌السّلام می‌ترسید – در حالی که او یک نفر بود و فقط یک حرف می‌زد – امروز نظام استکبار جهانی از ملت و دولت ایران می‌ترسد؛ از رهبری ایران می‌ترسد؛ از اسم امام بزرگوار، می‌ترسد. پس، این را که گفته می‌شود «استکبار جهانی از ملت ایران می‌ترسد»، بعضی برندارند به عنوان یک نقطه ضعف مطرح کنند و بگویند: «ببینیم چه کار کرده‌اید که از شما می‌ترسد؟!» این ترس، ترسِ یک مجرم از انسانی است که می‌خواهد او را سرِ جای خودش بنشاند. ترسِ یک گناهکار است، از کسی که گناه را می‌شناسد و می‌خواهد گناهکار را افشا کند.

ترسی که استکبار دارد، چنین ترسی است. این نکته را هم عرض کنم: برادران و خواهران عزیز من! اکنون پانزده سال است که ملت ایران، به فضل پروردگار در مقابل همه فشارها و تهدیدهای دشمنان مقاومت کرده است؛ آن هم مقاومتی بسیار با عظمت و با شکوه. همین مقاومت شماست که ملتهای دیگر را امیدوار نگه داشته است. دشمن می‌خواهد این مقاومت را در هم بشکند. این‌که می‌بینید سردمداران استکبار جهانی، پیوسته شعار می‌دهند «ما مایلیم با ایران روابط داشته باشیم»، اظهاراتی ریاکارانه و خلاف حقیقت است. معنای واقعی این اظهارات و شعارها، محبّت به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی نیست. به معنای قبول کردن اشتباهات گذشته‌شان نیست. به معنای تعهّد نسبت به آینده - که بعد از این به ملت ایران زورگویی نکنند - نیست. این یک نوع فریب است. به ظاهر می‌گویند «ما آماده‌ایم روابط برقرار کنیم» و متعاقب آن عنوان می‌کنند «مشروط بر این‌که ایران از حرفهای افراطی خود صرف‌نظر کند.» حرفهای افراطی ما چیست؟ یکی از حرفهای افراطی نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، همین است که می‌گوییم «نمی‌خواهیم دولتهای استکباری در کار ما دخالت کنند.» این حرف، افراطی است؟! این حرف، به نظر سردمداران استکبار، حرفی نگفتنی است! می‌گویند چرا عنوان می‌کنید که «در کار ما دخالت نکنید»؟! در همین منطقه خاور میانه و منطقه اسلامی خودمان، دولتهایی را می‌شناسیم که اگر بخواهند با دولتی دیگر رابطه برقرار کنند، از امریکا اجازه می‌گیرند! به امریکا می‌گویند: شما اجازه می‌دهید ما با فلان دولت، رابطه داشته باشیم؟ این را خودشان می‌گویند. حیا نمی‌کنند و خجالت هم نمی‌کشند! در همین کشور ایران، محمّدرضا پهلویِ خائن، برای این‌که کدام نخست‌وزیر سرِ کار بیاید؛ کدام رئیس شرکت نفت سرِ کار بیاید؛ کدام وزیر دفاع و یا کدام وزیر خارجه سرِ کار بیاید، دنبال سفرای امریکا و انگلیس در تهران می‌فرستاد و به آنها می‌گفت: می‌خواهم فلان کس را بیاورم. نظر شما چیست؟ اگر آنها می‌گفتند «بیاور»، می‌آورد و اگر می‌گفتند «نیاور»، نمی‌آورد! امریکاییها این را می‌خواهند. استکبار جهانی این را می‌خواهد. هستند دولتهایی که این‌گونه رفتار می‌کنند و این گرگهای درنده را نسبت به ملتها پر رو کرده‌اند. افراطیگری ملت ایران، این است که می‌گوید: «ملت ایران، یک ملت بزرگ، یک ملت کهن، یک ملت دارای فرهنگ قدیمی و یک ملت دارای سابقه درخشان تاریخی است. ملتی است که مردان و زنان و مادران و همسرانش، در مشکلات دنیا نشان داده‌اند که مانند پولاد آبدیده‌اند. این ملت حاضر نیست قیمومیّت امریکا و دولتهای استکباری را بر خودش قبول کند.» موضع ما در مورد مسأله فلسطین هم موضع روشنی است. ما طرفدار ملت فلسطین هستیم. ما طرفدار آزادی فلسطین هستیم. ما طرفدار کوتاه کردن دست متجاوزین به سرزمین فلسطین هستیم. ما می‌گوییم که «مردم فلسطین در خانه خودشان امنیت ندارند.» اسلام، این وضعیت را رد می‌کند. لذا ما هم رد می‌کنیم؛ ولو کشورهای دیگر پای میز مذاکره بنشینند و فلسطین را - به خیال خودشان - به دشمن بفروشند. اما بدانند که ملتهای مسلمان و ملت فلسطین، هرگز کشور فلسطین را به دشمن نخواهند فروخت. خدا را شکر می‌کنیم که ملت ما بیدار است. خدا را شکر می‌کنیم که ملت ما در صحنه است. ملت ما به آنچه که تا امروز انجام داده است افتخار می‌کند. دولتمردان از خودِ این مردمند؛ با همین احساسات، با همین ایمان و با همین جهتگیری. در رأس دستگاه اجرایی کشور، رئیس جمهوری باایمان، با جهاد، با سوابق روشن و درخشان و از خودِ مردم قرار دارد. مجلس شورای اسلامی، متشکّل از نمایندگان همین مردم است؛ با همین احساسات و با همین جهتگیری و خواست. دستگاه قضایی، دستگاهی از آنِ خود این مردم و متعلّق به خودِ آنهاست. البته این ملت، در سطح کشور کمبودها و کسریهایی دارد. مسؤولین باید تلاش کنند کسریها را از بین ببرند و جبران کنند؛ کمبودها را مرتفع سازند و مشکلات را به صفر برسانند. یک حرکت ملّیِ اسلامیِ عظیم بر سرتاسر این ملت حاکم است. دولت و ملت با هم تلاش می‌کنند و باید هم تلاش کنند. خدا را شکر می‌کنیم که این راه، راه روشنی است که در اختیار ملت ایران است. این، از برکات قرآن و از برکات ایمان به قرآن و اسلام است. این، از برکات هدایتهای الهی، از برکات هدایتها و رهنمودهای امام بزرگوار و از برکات روشن بینی شما ملت ایران است. این راه را با همین قدرت طی کنید که پیروزی با ملت ایران است. دشمنان هر چه هم قلدر و گردن کلفت باشند، در مقابل اراده ملت ایران مجبور به

عقب‌نشینی‌اند. همچنان که تا امروز عقب‌نشینی کرده‌اند و همچنان که تا امروز تو دهنی خورده‌اند. آنها می‌خواستند این نظام نباشد. آنها می‌خواستند نام اسلام نباشد. اما به فضل پروردگار، اسلام روزبه‌روز سربلندتر شد و این نظام، روزبه‌روز استوارتر گردید. پروردگارا! تو را به محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام، سوگند می‌دهیم توجّهات ولیّ عصر ارواحنا فداه را به این ملت، همیشه مستمر و مستدام بدار. پروردگارا! این عید سعید را بر آحاد این ملت مبارک کن. پروردگارا! شادی و نیکروزی را به همه خانه‌های این کشور و این ملت و به دلهای همه این مردم ببر. پرودرگارا! این اتّحاد و یگانگی‌ای را که میان این ملت و میان ملت و دولت وجود دارد، روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا! بر قرب و تعالی و درجات ارواح مطهّر شهدای عزیز ما، ساعت به ساعت بیفزا. پروردگارا! روح مطهّر امام بزرگوار را با اولیایت محشور کن. پروردگارا! مشکلات و گره‌ها و نابسامانیها را با دست قدرت خود برطرف کن. پروردگارا! لذّت پیروزی بر دشمن را به این ملت بچشان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد علیهم‌السّلام، هدایت و ذکر و روشن‌بینی را شامل حال همه ما بگردان. پروردگارا! ما را از برکات این قبرِ مطهّر و فیضهای حضرت علی‌بن موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاهٔ والسّلام، برخوردار فرما. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته. --

-- ۱) یس: ۱۱ ۲) انبیاء: ۱۰ ۳) نساء ۲۶ ۴) نساء ۲۶ ۵) انبیاء: ۶۲ ۶) انبیاء: ۶۳

۷) انبیاء: ۶۴ ۸) انبیاء: ۶۶ – ۶۵ ۹) انبیاء: ۶۷ ۱۰) نساء: ۲۷ ۱۱) انبیاء: ۶۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ارتشیان، به مناسبت «روز ارتش»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ارتشیان، به مناسبت «روز ارتش» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ مخصوصاً خانواده‌های عزیز شهیدانِ معظّمِ «ارتش جمهوری اسلامی» و جانبازان و آزمودگان میدان جهاد مقدّس و فرماندهان توانا و قدرتمند ارتش؛ خیلی خوش آمدید. این دیدار فرصت بسیار خوبی است که بنده یک بار دیگر «روز ارتش» را که از یادگارهای بسیار با ارزش امام بزرگوارمان است، تجلیل کنم و به مناسبت این روز، پیام قلبیِ تقدیر و سپاس از فداکاریهای ارتش را به گوش یکایکِ اعضای ارتش جمهوری اسلامی ایران برسانم. حقیقت این است که ارتش، یک فرصت بسیار خوب به دست آورد و آن فرصت، جهاد مقدّس بود. اگر در دنیا ارتشی باشد که جنگ را در میدانهای واقعی نبرد تجربه نکند و فقط در کتابها و کلاسها و از زبان این و آن درباره جنگ بشنود، این ارتش، یک ارتش واقعی، یا لااقل یک ارتش سرافراز نیست. اما آن ارتشی که جنگ را با پوست و گوشت و استخوان و سراسرِ حیات خود، آن هم نه یک روز و دو روز، بلکه بیش از هشت سال، لمس می‌کند و خود و همسر و فرزندان و خانه‌اش، با جنگ و حوادث جنگ آمیخته می‌شوند و همه آنها از مصایب آن متأثّر می‌گردند – به خصوص جنگی که در راه تجاوزطلبی و افزون‌خواهی و توسعه متصرّفات و قلمرو نیست؛ بلکه جنگی در راه دفاع از ملیّت و کیان کشور و دفاع از اسلام و انقلاب و شرف ملت ایران است – یک ارتش واقعی، آبرومند و سرافراز است. امروز ارتش ما این گونه است. البته کسانی هم هستند که بعد از پایان جنگ وارد ارتش شده‌اند و یا در ایام جنگ، توفیق حضور در خطوط نبرد را به آن شکل نداشته‌اند. لکن حکم روی اکثریّت است. اکثر قاطع افراد ارتشی ما، هم خود و هم خانواده‌هایشان، از حادثه جنگ، اثر پذیرفتند و آزمایشِ دشوارِ جنگ را با همه وجود لمس کردند. این، خیلی امتیاز و افتخار است. عزیزان من! نکته‌ای را همین جا عرض کنم و آن این است که تلاش کنید این افتخار را نگه دارید، و روزبه‌روز زیادتر کنید. هم یکایک کسانی که در میدان جنگ بودید این تلاش را برای شخصِ خودتان بکنید و هم مجموع ارتش و عناصر ارتش و خانواده‌هایشان، برای کلِّ ارتش این تلاش را بکنند. چون انسان، موجودی آسیب‌پذیر و در عین حال، تغیّرپذیر است. البته، تغیّرپذیر بودن، از یک نظر نقطه قوّت است؛ چون اگر انسان جامد بود، تحرّک و تغیّر نداشت و برای او، پیشرفت میسّر نمی‌شد. نفس این‌که انسان تغیّر یا فساد می‌پذیرد، مبیّن این است که می‌تواند پیش برود و می‌تواند با فساد، مبارزه کند و خود را سالم نگه دارد. این، خود یکی از بزرگترین مدارج تکامل برای موجود انسانی و

واحدهای انسانی است. بنابراین سعی کنید از این فرصت تکاملی که برای انسانها فراهم است، حدّاکثر استفاده را بکنید تا روز به روز، ارتش پیش برود و روزبه‌روز، انسانها خود را به خدا نزدیک کنند. افتخارِ مجاهدتِ فی‌سبیل‌اللَّه را، هر کس خودش به دست آورده است و ارتش، که به طور مجموع، در به دست آوردن این افتخار کوشیده است، آن را چون مدالی درخشان بر سینه خود نگه دارد. حفظ این افتخار، هم برای ارتش، هم برای ملت ایران و هم برای سرنوشتِ انسانیِ هر انسانی که با دیدگاه اسلامی معتقد است آینده‌ای وجود دارد؛ زندگیِ پس از مرگی هست و قیامت و حساب و کتابی خواهد بود، بسیار مهم است. ما، در پادگانها و دیدارهای نظامی، مطالب مربوط به ارتش را با شما زیاد در میان گذاشته‌ایم و می‌گذاریم. اما امروز، در فضای این حسینیه، می‌خواهم مطلبی را که مربوط به همه ملت ایران است با شما در میان بگذارم. آن مطلب این است که از سالها پیش - شاید بشود گفت از دویست سال پیش - مبارزه‌ای از طرف قدرتمندانِ تشنه ثروت و قدرتِ بیشتر، که می‌خواستند همه مناطق دنیا را در اختیار بگیرند، بر ملت ایران تحمیل شد. آنها می‌خواستند اگر منابع طبیعی هست، اگر میراث فرهنگی هست، اگر وسیله کسب علم هست و اگر استعداد هست، ببرند و در خدمت تمدّن و سیاستی که تازه در اروپا به وجود آمده بود - یعنی همین تمدّن صنعتی و تشکیلات سیاسیِ مترتّب بر تمدّن صنعتی و نظایر آن - قرار دهند. آنها مبارزه‌ای را بر همه ملتهایی که می‌شد از آنها استفاده‌ای کرد، بی آن‌که خودِ آن ملتها بخواهند، تحمیل کردند. اروپا محیط کوچکی بود که در آن عطش قدرت زیادی وجود داشت. عمده ثروتهای دنیا هم، نه در اروپا که در آسیا و افریقا نهفته بود. تشنگان ثروت و قدرت برای به دست آوردن چنان ثروتهایی مجبور بودند راههای دور و دراز را بپیمایند و با قبضه کردن مناطق ثروت‌خیز دنیا، آن ثروتها را در جسم نظامهای سیاسی‌ای که آن روز در اروپا، تازه طعم پیشرفت علمی و صنعتی را چشیده و مزمزه می‌کردند، تزریق کنند. بدین‌ترتیب بود که به جان ثروتهای آسیا و افریقا افتادند که هر کس کتابهای تاریخ معاصر جهان را خوانده باشد، بقیه داستان را می‌داند. هندوستان طعمه استعمار شد. چین طعمه استعمار شد. ژاپن و تمام مناطق شرق آسیا هم طعمه استعمار شدند و استرالیا یکباره بلعیده شد! یک وقت است که کشوری فاقد مردم است و یا مردم بی‌فرهنگی دارد. بدیهی است که تصرّف آن کشور برای استعمارگران آسان است. اما یک وقت کشوری برخوردار از مردمی با فرهنگ و با ادّعاست که برای خودشان شخصیّت و سابقه‌ای قائلند. آن وقت دیگر ورود استعمار به آن کشور، چندان بی‌دردسر نیست؛ چرا که از طرف مردم آن کشور، علیه استعمارگران، مبارزه‌ای به وجود می‌آید. عاملی که ما امروز به آن «استکبار» می‌گوییم، مبارزه مذکور را بر ملت ایران تحمیل کرد. در گذشته، وقتی که استکبار وارد کشوری می‌شد، به شکل استعمارِ مستقیم می‌آمد و آن کشور را قبضه می‌کرد. اما امروز، از طُرق پیشرفته‌تری برای تسلّط و تصرّف ملتها و منابعشان استفاده می‌کند. بنابراین، مبارزه‌ای که ملت ایران در طول صد و پنجاه سال یا بیشتر، با کشورهای استعمارگر داشت - از «مبارزه تنباکو» بگیرید تا قضایای بعدی و نهضت ملی و تا مبارزات امروزِ ملت ایران با سیاستهای استکباری و با امریکا و با دیگران - همه و همه از مبارزاتی است که بر مردم ما تحمیل کرده‌اند. والّا اگر ملت ایران را رها می‌کردند و او را راحت می‌گذاشتند تا خودش به کار خودش، به کشور خودش، به منافع خودش و به منابع خودش برسد، ممکن بود چنین مبارزه‌ای به این شکل پیش نیاید. آنها این مبارزه را بر ملت ایران تحمیل کردند. امروز هم، آنها متعرّض و متجاوزند. البته، ما یقه قدرتهای بزرگ دنیا را در همه جای دنیا می‌گیریم و دلیلمان این است که آنها متعرّض و ظالمند. ما ظالم را به حال خود رها نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: «اگر ما را رها کنید، دیگر با شما کاری نخواهیم داشت.» آنها متجاوز و متعرّضند، و دائماً در حال ظلم کردن به ملتها هستند. ما از آن دولتها و ملتها نیستیم که متجاوز ظالمی را به حال خود رها کنیم تا پیِ کار خودش برود! بنابراین، برادران و خواهران من! مبارزه از دیر باز بر ملت ایران تحمیل شده بود و مسأله امروز نیست. البته بعد از آن‌که انقلاب اسلامی در این کشور پیروز شد و نظام قبلی که دربست در اختیار قدرتهای استکباری بود، برافتاد، قدرتهای بزرگ استکباری، بیشتر عصبانی شدند و مبارزه، تندتر و خشن‌تر شد. شما ملاحظه کنید که روزگاری نه چندان دور، در این تهرانِ مرکز کشور، حکومتی بر سرِ کار بوده است که شاهِ آن وقتی می‌خواست

نخست‌وزیری برای خود انتخاب کند، اوّل از امریکاییها می‌پرسید: شما موافقید من فلانی را انتخاب کنم یا نه؟ وقتی می‌خواست مدیر شرکت نفت یا وزیر دفاع و یا رئیس ستاد ارتش را عوض کند - «زید» را بردارد و «عمرو» را بگذارد - از سفیر امریکا خواهش می‌کرد که «شما یک تُکِ پا به محلّ اقامت من تشریف بیاورید تا ببینیم سیاست شما با چنین تعویضهایی مخالفت دارد یا ندارد؟» به معنیِ ساده‌تر،از آنها کسب تکلیف می‌کرد! استکبار هم عادت به تعارف کردن ندارد که تا ببیند طرف کوتاه آمد، بگوید: «ببخشید! ما با شما عرضی نداریم.» هرگز این طور نیست! شما در مقابل استکبار و استعمار، هر چه بیشتر خم شوید، بیشتر فشار وارد می‌کند. اگر سرتان را پایین آورید، فشار خود را راحت‌تر وارد می‌کند تا به سجده بیفتید! وقتی هم در مقابلش به خاک افتادید و سجده کردید، پایش را محکم روی شما می‌گذارد! این، خاصیت قدرتهای استکباری و متجاوز است. باری؛ آنها در مقابل چنان شاهی، که چنین کسب تکلیف می‌کرد، گاهی می‌گفتند: «عیبی ندارد. اگر شما فلان کس را به فلان سمت منصوب کنید ما حرفی نداریم و موافقیم.» البته، گاهی هم با انتصابهای او مخالفت می‌کردند و نمی‌گذاشتند هر کس را که دلش می‌خواست عزل و یا نصب کند! فکرش را بکنید! چنان حکومتی، تا پانزده سال پیش در این کشور و در این شهرِ تهران حاکمیت داشته است! خوب؛ در هنگامه تسلّط چنان حکومتی بر ایران، نفت این مملکت، فولاد این مملکت، زغال سنگ این مملکت، منابع این مملکت، کشاورزی این مملکت، دانشگاه این مملکت و ارتش این مملکت، چه وضع و حالی داشت و در خدمت چه کسی بود؟ بدیهی است که در خدمت آن قدرتِ مستکبر و زورگو بود. البته آن زورگو هم همیشه یک کشور استکباری نبود. تا مدّتی انگلیسیها بودند. بعد که امریکاییها به عنوان یک قدرتِ تازه نفس و پولدار و جوان، وارد میدان شدند، آن رقیبِ پیرِ قدیمی و کهنه را بیرون انداختند و خودشان همه کاره این‌جا شدند. در چنین وضعیّتی، انقلاب پدید آمد و آن حکومتِ نوکرِ مخلصِ حلقه به گوشِ ارادتمندِ «هرچه شما بفرمایید» را بیرون انداخت و حکومتی بر سرِ کار آورد که سرِ تسلیم در مقابل فلک هم خم نکرد و نمی‌کند. حکومتی را که انقلاب بر سرِ کار آورد، حتّی برای یک لحظه هم در مقابل دو ابرقدرت امریکا و شوروی تسلیم نشد. این دو ابرقدرت اگر چه در صد مسأله با هم اختلاف داشتند، اما در چند مسأله با یکدیگر موافق بودند و یکی از آن چند مسأله، که مهمترین به حساب می‌آمد، وارد آوردن فشار بر جمهوری اسلامی بود. توافق دو ابرقدرت در اعمالِ فشار بر جمهوری اسلامی امری معلوم و واضح بود. مگر غیر از این می‌توانست باشد؟! هر کس در میدان بود، این قضیه را به وضوح می‌دید و چیزی نبود که کسی کتمانش کند. اما نظام اسلامیِ برآمده از انقلاب، در مقابل هر دو ابرقدرت ایستاد. هنوز هم قدرتمندان امریکا، ساده‌لوحانه و ابلهانه - البته به خیال خودشان - فکر می‌کنند رئیس دنیایند! حرف زدن آنها به گونه‌ای است که گویی مدیر کلّ همه کره زمینند! یک عدّه هم از روی ترس و ضعف نفس «بله قربان» گوی آنها شده‌اند. امروز هم جمهوری اسلامی، با کمال قدرت در مقابل امریکا ایستاده است و به قدرتمندان امریکایی می‌گوید: مگر شما که هستید؟! اگر قدرت و دولتی قوی هستید، بروید مملکت خودتان را اداره کنید! اگر راست می‌گویید، بروید ناامنی را از خیابانهای «نیویورک» و «واشنگتن» و «لوس‌آنجلس» برطرف کنید! اگر راست می‌گویید، بروید تبعیض نژادی و هزم فجیع حقوق بشر را که هنوز هم بین سیاه و سفید وجود دارد، اصلاح کنید! به شما چه مربوط است که در امور دنیا دخالت می‌کنید؟! مسلّماً وقتی حکومتی چون جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار می‌آید، مبارزه قدرتهای استکباری با آن، جدّی‌تر و قویتر می‌شود. شوخی که نیست! مسأله منافع امریکاست! مسأله قدرت سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی امریکاست که این‌جا ذبح گردیده و به سنگ کوبیده شده است. قهراً آنها در مقابل چنین پیشامدی عصبانی و خشمگینند. این درست است که مبارزه از دویست سال پیش ادامه داشت. اما مبارزه آن روز، آن هم از موضع قدرت کامل استکبار، فقط با ملت ایران بود و حکومت مسلّط بر کشور، لااقل در پنجاه و چند سال اخیر و یا بیش از پنجاه سال اخیر و از اواخر قاجاریه، خود را دست بسته تسلیم استکبار می‌دانست. البته، استکبار یک روز انگلیسی بود و یک روز روسی و بعد هم در کسوت امریکایی پدیدار شد. بعد از آن‌که انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید، مبارزه استکبار با دولت و ملت ایران آغاز شد که طی پانزده سال اخیر تا به

امروز ادامه دارد. چنین مبارزه‌ای با دولت و ملتی است که قرص و محکم ایستاده است و از جای خود، حتی یک قدم عقب نمی‌رود و حرفش هم در دنیا خریدار دارد. طرف مقابل ما با همه اولدرم بولدرم خود، تا کنون نتوانسته است ضربه‌ای به این نظام بزند. یک نمونه از اقدامات استکبار برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی، تحمیل جنگ هشت ساله بود. دشمنان ما برای رسیدن به مقصود، خودشان را کشتند! «ناتو» و امریکا و «ورشو» و شوروی و همه و همه، عراق را تجهیز کردند برای این که یک قسمت از کشور ایران را جدا کنند. اما دیدید که نتوانستند. پس، امروز مبارزه از جانب آنها از طرفی جدّی‌تر و از طرف دیگر، خشمگینانه‌تر است؛ چرا که قبلاً در دهانشان خورده و ناکام شده‌اند. شما نظامی هستید و می‌دانید که در مبارزات - چه مبارزات نظامی و چه مبارزات سیاسی یا اقتصادی - هر طرف باید بر نقاط قوّت خود و نقاط ضعف طرف مقابل تکیه کند. شما ببینید نقطه قوّتتان چیست و روی آن تکیه کنید؛ چنان که در میدان جنگ همین کار را می‌کنید. یعنی نقطه ضعف طرف را می‌یابید، رخنه‌گاه را در صفوف طرف مقابل پیدا می‌کنید و حمله را بر نقاط ضعف طرف متمرکز می‌نمایید؛ و اگر بتوانید نقاط قوّتِ طرف را از بین ببرید، به این کار می‌پردازید. فرض بفرمایید اگر دشمن هواپیماهای بسیار تیزپروازی دارد، برای زمینگیر کردن او در منطقه، ضدّ هوایی‌تان را تقویت می‌کنید. یا اگر زرهیِ بسیار مسلّطی دارد، شما ضدّ زرهی‌تان را مجهّز می‌کنید تا او زمینگیر شود. در مبارزات نظامی، این قاعده کلّی است و همه ارتشهای جهان، در نبردها چنین کاری می‌کنند. در دنیای سیاست نیز همین طور است. استکبار به کشور ما نگاه کرده و دیده است که ملت ایران نقاط قوّت و نقاط ضعفی دارد. بنابراین می‌خواهد ضمن حدّاکثر استفاده از نقاط ضعف، تا آن‌جا که می‌تواند نقاط قوّت را از بین ببرد و مانع استفاده این ملت از نقاط قوّت خود شود. ما فعلاً به نقاط ضعف نمی‌پردازیم؛ چون مستلزم بحثی طولانی است و من می‌خواهم صحبتم کوتاه باشد. و اما، ملت ایران نقاط قوّتی دارد که اگر بخواهم فهرست‌وار به آنها اشاره کنم، شاید در این فرصت بتوانم به هفت، هشت مورد که کسی نمی‌تواند درباره‌شان شک کند، بپردازم. یکی از نقاط قوّت ملت ایران هوش بالای اوست. نه این که صرفاً ما مدّعیِ برخورداری مردم ایران از این نقطه قوّت باشیم؛ بلکه همه تحصیلکردگان یا مدرّسین دانشگاههای دنیا که با چنین مباحثی آشنایی دارند، می‌دانند متوسّط هوش ایرانی از متوسّط هوش جهانی بالاتر است. در همه دنیا، متخصّصینی که ضریب هوشی ملتها را برآورد می‌کنند و محقّقینی که کارشان سنجش هوش و استعداد است بر این نقطه قوّت ایرانیان اذعان دارند. بنابراین، ملت ایران، ملتی باهوش است و نتیجه بهره‌مندی از این نقطه قوت آن است که پیشرفت علمی، پیشرفت صنعتی و پیشرفت سیاسی برای او میسّر است. دیگر نقطه قوّت ملت ایران عبارت است از سابقه کهن و ریشه‌دار تاریخی، فرهنگی، علمی و غیره که در وجود آن تردیدی نیست. ملتی را که تازه امروز از زیر بوته بیرون آمده و تبدیل به یک ملت شده و فاقد گذشته و سابقه و علم و فرهنگ و بزرگان است، نمی‌توان با ملتی مقایسه کرد که روزی بزرگترین دانشمندان دنیا از آنِ او بودند و این امتیاز هم نه یک بار و دوبار، که قرنهای متمادی مربوط به او بود. در قرنهای بعد از اسلام، یعنی از قرن چهارم هجری به بعد، تا چند قرن - نمی‌خواهم به طور دقیق مرزبندی کنم؛ چون مرزهای قرون، محلّ اختلاف و خدشه است. اما اصلش مسلّم است - بزرگترین دانشمندان دنیا در رشته‌های مختلف علوم - چه در رشته طبیعی، چه در رشته انسانی، چه در رشته نجوم و چه در ادبیات و فلسفه و ریاضی - ایرانی بودند و از میان آنها «فارابی»ها، «ابن سینا»ها، «فخر رازی»ها، محمّدبن زکریای رازی»ها، «خوارزمی»ها و «خیّام»ها و «فردوسی»ها و «سعدی»ها برخاستند. اینها گذشته ملت ماست. در مثالی محسوس می‌توان گفت که گذشته تاریخی به مثابه شفته و بتونی است که ستون روی آن قرار دارد. هر چه شفته در عمق بیشتری فرو رفته و قویتر باشد، ستونِ بنا شده روی آن از استحکام بیشتری برخوردار است. ملتی که سابقه تاریخی ندارد مثل ستونی است که آن را روی زمینِ سُست بنا کرده باشند. هر چه هم با عظمت باشد آسیب‌پذیری‌اش خیلی زیاد است. حال شما نگاه کنید و ببینید دشمنان ما نسبت به نقاط قوّتِ مورد بحث، چه موضعگیریهایی می‌کنند! ببینید چطور می‌کوشند بعضی از این نقاط قوّت را که قابل گرفتن است، از ملت ایران بگیرند و بعضی را که قابل گرفتن نیست، از نظر این ملت پوشیده بدارند و روحیه او را تضعیف کنند! و اما،

یکی از نقـاط قوّتِ بزرگ ملت ایران، ایمـان و دین‌باوری، معرفت دینی و مـذهبی و علاقه شدیـد به مسائل الهی و معنوی است. این هم نقطه قوّتی است که کسی نمی‌تواند انکارش کند. همیشه بزرگترین کارها را کسانی کرده‌اند که با منبع غیبی در ارتباط بوده‌اند. این، امر واضـحی است. به عنوان مثـال، در جهـاد هشت سـاله ملت ایران، اگر توسّـل و توجّه و تکیه به غیب و اتکا به خـدا به عنوان منشأ تمام قدرتهای عالم وجود نداشت، آن پیروزیهای درخشان به دست نمی‌آمد. در مقابل آن جبهه مستحکم، تکیه بر معنویت بود که توانست همه گره‌ها را باز کنـد. وقتی به این ملت می‌گفتنـد «دشـمنان، همه امکانات تسلیحاتی را فراهم آورده‌انـد تا شـما را در جنـگ شـکست دهنـد»، جواب ملت این بود که «خـدا بالاـتر و قویتر از اینهـاست.» ملت ایران بـا این اعتقـاد در جنـگ تحمیلی، در انقلاـب بزرگ اسـلامی و در طـول تاریـخ در همه مراحـل پیش رفته است. این هم از خصوصـیات ملت ایران است. ملت ایران ملت دین‌باوری است. البته در دنیا ملتهایی هسـتند که دین‌باورنـد. در بین ملتهای غربی هم بعضـی به دین، باور و اعتقاد دارند. اما بعضـی هم، اساساً مردمانی لاابالی‌انـد که با دین و ایمان و خـدا و معنویت سـرو کاری ندارنـد. در دنیا، در بین مسـیحیان و غیر مسـلمانان و ادیـان دیگر، چنین انسانهـایی وجود دارنـد. ملت ایران جزو ملتهایی است که از سابق، گرایش دینی داشـته است. در قبل از انقلاب، زمـانی یکی از نویسـندگان معروف عرب بـه ایران آمـده بـود. در دیـداری کـه بـا هم داشـتیم، به من گفت: «من به همه کشورهـای اسـلامی سـفر کرده‌ام؛ امـا در هیـچ کشوری ندیـدم وقتی مردم سوار بر قطارنـد و به مسـافرت می‌رونـد، به هنگام نماز، ناگهان قطار توقف کند و همه برای ادای نماز پیاده شوند.» می‌گفت: «من برای اوّل بار در ایران است که شاهد چنین موضوعی هسـتم و در هیچ جـای دیگر نظیرش را ندیـده‌ام.» آری؛ همین گرایش معنوی و دینی بود که نقطه قوّت بعـدی را به وجود آورد و آن، انجام یکی از بزرگترین آزمایشـهای ملی و قیامهـای شـجاعانه طول تاریـخ، در برهه‌ای حسّـاس از حیات این ملت، یعنی انقلاب کبیر اسـلامی ما و ایسـتادن پـای این انقلاـب و تشـکیل حکومتی براساس این انقلاب بود که همان حکومت هم جمهوری اسـلامی ایران است. اینها از برکات همان دین‌باوری است. دیدیـد کسانی را که ادّعای آزادیخواهی و مبارزه و انقلابیگری می‌کردنـد اما ته و توی وجودشان از دین بیگانه بود، چطور میان راه، سقط و زمینگیر شدند و به قول شماها «کُپ» کردند و نتوانستند جلو بیایند؟! اما ملت ایران، همچنان پیش رفت و پیش رفت و هنـوز هم به برکـت ایمـان پیش می‌رود. پس، نقطه قوّت بعـدیِ ملت ایران، عبـارت است از شـکل‌گیری و ایجاد یک قیام شـجاعانه. شـما به قیامهای تاریـخ که بر ضـدّ قـدرتهای ظالم شـکل گرفته است نگاه کنید! در هر کدام نگاه و مدّاقه کنیـد، بـاز هم می‌بینیـد قیام عظیم ملت ایران که مراحل عملی آن پانزده سال طول کشـید، هم ریشه‌هایش بیشتر از پانزده سال بود و هم فداکاریها و شهید دادنها و گذشتهایش. در این انقلاب، چقدر گذشت شد! مگر شوخی است؟! مگر گذشت کار آسانی است؟! شما اگر در صف اتوبوس ایستاده باشید و جایتان را به کس دیگری بدهید، می‌گویید: «من گذشت کردم.» هم خودتان خوشحالید و هم دیگران به خاطر این گذشت به شـما «آفرین» می‌گویند. گذشت این قدر مهم است. حتی در حدّ بخشیدن جای خود در صف اتوبوس به دیگری که ظاهراً کار مهمّی هم نیست. بالأخره، یک ربع بعد از آن، اتوبوسـی دیگری از راه می‌رسد و شما می‌روید. آن وقت ببینیـد گـذشت از جـان، گـذشت از عزیزان و گـذشت از همه زیورهـای حیـات مـادّی، چقـدر اهمیت دارد! اینهـا مگر شوخی است؟! ملت ایران، در طول انقلاـب، چنین گـذشتی از خود نشـان داد و در نهایت شـجاعت، انقلاب را به پیروزی رسانیـد. اما امروز یک عدّه قلم به مزدهای روسـیاه، مترصّد نشسـته‌اند تا ببینند سازمان امنیت امریکا از چه موضوعی خوشـش می‌آید و چگونه به آنها چند دلار می‌دهد تا همان گونه که خوشایند آن سازمان است، بنویسند. اینها در نوشته‌های خود عنوان می‌کنند: «ملت ایران مرتکب اشـتباه شـد که انقلاب کرد.» یعنی بزرگترین حادثه شـجاعانه افتخارآمیز ملت ایران را این گونه کوچک می‌کننـد! می‌گوینـد: «ملت ایران اشـتباه کرد.» می‌گوینـد: «ملت ایران، از این‌که انقلاـب کرد، پشـیمان است.» بیزاری ملت ایران بر اینها باد! نفرت ملت ایران بر این گونه قلم به مزدهـا بـاد! یکی از بزرگترین نقاط قوّت ملت ایران، همین انقلابی است که شـکل گرفت و به پیروزی رسـید. یک نقطه قـوّت بزرگِ ملت ایران این است که حکومـتی مردمی دارد. دسـتگاه، مردمی است؛ رئیس جمهور، مردمی است؛ نماینـدگان،

مردمی و از متن ملتنـد و سـلطان و پادشاه نیسـتند که تحکّم بر مردم را حقّ خودشان بداننـد و آنها را نوکران خود به حساب آورنـد. عمّال حکومت ستمشاهی این گونه بودند. مردکِ بی‌سوادِ بی‌شخصیّتِ بی‌ارزش، به صرف این‌که پدرش فردی قُلدر همچون خود وی بود، صاحب اختیار مردم شـده بود. مردم هم اگر در مقابلش به خاک می‌افتادنـد، حقّشان بود؛ بایـد می‌افتادنـد! او هم حقِ خود می‌دانسـت که هر چه را می‌خواهـد بر مردم تحمیـل کنـد. آن چه حکومـتی بـود! آن چه ننگی برای یـک ملت بـود! امروز به فضـل پروردگـار، کسـانی که در این کشـور در رأس قـدرت و حکومتنـد، برای خـود و منسـوبین خـود، هیـچ ادّعـایی ندارنـد و هیـچ چیز نمی‌خواهنـد. امام، با آن عظمت، خودش را خدمتگزار مردم می‌دانست و به آن افتخار می‌کرد. مسؤولین نیز افتخارشان این است که خـدمتگزار مردم باشـند. صـریحاً هم می‌گوینـد: «ما خدمتگزار مردمیم و برای خدمتکاری مردم آمده‌ایم.» چند صـباح هسـتند و چند صبـاح هـم نیسـتند. ایـن، ارزش بسیار بزرگی اسـت. این نقطه قـوّتِ بسـیار بزرگی است. البته نقطه قوّتهـای فراوانی وجـود دارد که نمی‌خواهم آنها را یکی یکی بشـمارم. باری؛ آقایان و خانمها! دشمنان ما که مبارزه دویست ساله‌ای را ادامه می‌دهند، سعی‌شان این است تا نقطه‌های قوّتی را که قادر به از بین بردن آنها هسـتند، از بین ببرنـد. مثلاً خیال می‌کننـد ایمانِ مذهبی مردم را می‌شود از بین برد. با همین تصوّر، سیل فساد غربی و گنداب فحشا و شهوترانی و شهوتگرایی را روانه کشورهای جهان سوم کرده‌اند و می‌خواهند آن را به داخل کشور ما هم هدایت کنند. البته این کار را مدّتی است که شـروع کرده‌اند. اگر امروز قضیه قاچاقچیهایی که نوارهای ویـدیویی مبتـذل، نوارهـای مسـتهجن جنسـی و مجلاّت و کتابهـای حاوی تصاویر عریان و شـهوت‌انگیز را می‌آورنـد، دنبال کنیـد، می‌بینید اگر بنا باشد بعضـی از این افراد، از توزیع چنین محصولاتی نان بخورند، برایشان نانی ندارد؛ بلکه نانشان از جای دیگر داده می‌شود. این مطالبی که عرض می‌کنم، از روی اطّلاع است. اینها مأموریت دارنـد تا از طریق کشورهای حاشـیه خلیج فارس و دیگر کشورهای همسایه، این گندابهای فساد و شهوترانی را به داخل کشور ایران، میان ملت ایران و مخصوصاً بین جوانان و در خانواده‌ها روانه کنند! ایمان مذهبی از نقاط قوّت است و دشمنان می‌خواهند آن را از بین ببرند. دشمن است دیگر! دشمن که دستِ نوازش بر سر و روی انسان نمی‌کشـد! دشـمن یعنی کسـی که می‌خواهد سـر به تن انسان نباشد. می‌خواهند آن نقاط قوّت ما را که می‌شود از بین برد، بـدین طریق از بین ببرند. می‌خواهند حکومت مردمی را از بین ببرند. سالهاست که دیگر فهمیده‌اند چنین امید و آرزویی را به گور بایـد ببرنـد؛ لـذا می‌خواهنـد حکومت مردمی را بـدنام کنند. علیه حکومت و دولتمردان و مسؤولین، انواع و اقسام تبلیغات را می‌کننـد. البته بی‌فایـده است؛ امـا آنهـا کارِ خودشان را می‌کننـد. در تبلیغاتشان، سابقه تاریخی و فرهنگی ما را به هیـچ می‌شـمارند. هوش ملت ایران را مورد تردیـد قرار می‌دهنـد و چنین وانمود می‌کننـد که ملت ایران، به جایی نمی‌رسد. پیش خود می‌گویند: «این ملت، بـاز هم محتاج ماست و باز هم بایـد درِ خانه ما غربیها بیایـد.» اصـلاً تبلیغات را به این سـمت متمرکز کرده‌انـد. سـعی می‌کنند انقلاب را لکّه‌دار کنند. اینها کارهایی است که در عالمِ سیاست انجام می‌گیرد. در عالمِ متن زندگی و واقعیت، مثل مسائل اقتصادی و امنیّتی و نظایر آن هم، هر کاری از دسـتشان برآید می‌کنند. دیدید که مثل دلاّلهای دوره گرد راه افتادند و در اروپا و آسـیا، پیش کشورهای اروپایی و پیش کشورهای بزرگ آسـیایی رفتنـد و به آنها گفتنـد: «با ایران به معامله و تجارت و همکاری نپردازیـد و به آن کمـک نکنیـد.» البته دائم از این کارها می‌کننـد و به چنین فعّالیتهای بی‌فایـده‌ای مشـغولند. خوب؛ یک حرف این است که آنها پانزده سال است دائم مشغول همین کارهای خلاف و سرگرم مبارزه با ما هستند و به فضل پروردگار، پانزده سال است که حکومت اسـلامی، جمهوری اسـلامی، انقلاـب اسـلامی و ملت انقلابی ایران، روزبه‌روز در حال قویتر شـدن است. پس، تلاش آنها بی‌فایـده است. این، البته در جای خود مسلّم. اما عزیزان من! حرف دیگر این است که امیرالمؤمنین علیه‌الصّـلاهٔ والسّـلام فرمود: «و من نام لم ینم عنه.(۱)» کسـی که در سـنگر به خـواب برود و چشـمش را خواب بگیرد، بایـد بدانـد چشم دشـمنی که او را می‌پایـد، به خواب نخواهد رفت. یعنی چه؟ یعنی دائم بیدار باشـید. دائم خودتان را در سـنگر ببینید. دائم خودتان را در مقابل یک دشـمن غدّار و زخم خورده و خشـمگین و به شـدّت ناراحت از این‌که تا کنون نتوانسـته است کاری انجام دهد، ببینید. یعنی هوشـیاری‌تان را حفظ کنید.

شما در ارتش، هوشیار و بیدار باشید. دانشگاهیان در دانشگاه، سپاه در سپاه، نیروهای انتظامی در داخل نیروهای انتظامی، حوزه علمیه در داخل حوزه علمیه، دستگاههای اقتصادی در کارهای اقتصادی‌شان، مأمورین دولتی در حوزه مأموریتهای خودشان و همه کسانی که در این کشور کاری بر عهده دارند و یا مشغول فعّالیت سازنده‌ای هستند، در حوزه کار خودشان بیدار و هوشیار باشند. در مقابل ما دشمنی قرار دارد که پانزده سال تلاش کرد و نتوانست ضربه بزند؛ اما هنوز مأیوس نشده است. بحمداللَّه نقاط قوّت ما زیاد است. باید این نقاط قوّت را تقویت کنیم؛ همین نقاط قوّتی که گفتم و بسی نقاط قوّت دیگر را. اینها را باید تقویت کنیم. البته نقاط ضعفی هم داریم که باید در برطرف کردنشان بکوشیم و بدانیم که دشمنان می‌خواهند نقاط قوّت ما را از بین ببرند. پروردگار متعال، بندگان صالح و پرهیزگار را دوست می‌دارد و به آنها کمک می‌کند. اگر در راه خدا باشیم، اگر تقوا داشته باشیم، اگر اخلاص داشته باشیم و اگر برای خدا حرکت کنیم، تردید نکنید که لحظه به لحظه، کمکهای الهی شامل حال این ملت خواهد بود. امیدوارم همین طور باشد و همه ما مشمول ادعیه زاکیه امام زمان، ولیّ عصر ارواحنا فداه و عجّل‌اللَّه فرجه باشیم و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز پیشرفتهای این کشور و این ملت، بیشتر و بیشتر و بهتر شود و خداوند روز به روز درجات امام بزرگوار ما را - که چنین راه روشنی در مقابل ملت ایران باز کرد - عالی‌تر کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --- ۱) نهج‌البلاغه: نامه ۶۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و دست‌اندرکاران «حج»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و دست‌اندرکاران «حج» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهرانِ خدمتگزار و عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدواریم که خداوند متعال، این خدمات ارزشمند را که متوجّه به یکی از مهمترین وظایف مسلمین است، مورد قبول قرار دهد و به شما کمک کند و به تلاشهایتان برکت ببخشد تا بتوانید ان‌شاءاللَّه به بهترین وجه، این فریضه عظیم عالی‌قدر را اقامه و احیا کنید. وظیفه خود می‌دانم که از همه دست‌اندرکاران حج، بخصوص کسانی که در طول سال، ساعات متوالی وقت صرف می‌کنند تا به انجام صحیح این فریضه کمک شود، سپاسگزاری و تشکّر کنم. این کارهایی که در راه آموختن به مردم و تشویق و تحریض آنها بر حجِ صحیح و تهیه مقدّمات آن انجام می‌شود، واقعاً ارزشمند است. بنده بالاخص از جناب آقای «ری‌شهری» حفظه‌اللَّه و ابقاه که حقیقتاً این کار را به وجه زیبا و نیکویی پیش بردند و ادامه دادند، سپاسگزارم. واجبِ حج، حقیقتاً یک واجب بی‌نظیر است. چنان که اگر ما در همه تعالیم اسلامی غور کنیم، شبیه آن را نخواهیم یافت. حج وضع مخصوصی دارد و جنبه معنوی در آن فوق‌العاده است. مثلاً یک نوبت نماز را که شما ملاحظه کنید، چند دقیقه ذکر خداست. اما حج، از آغاز پرداختن به اعمال مربوطه که طی چند روز انجام می‌گیرد - چه در داخل خانه خدا، چه در مسعای شریف، چه در عرفات، چه در مشعر، چه در منی چه در اعمال گوناگون، چه در طوافهای مختلف، چه در نشست و برخاستها و چه در افاضه از نقطه‌ای به نقطه دیگر - همه‌اش ذکر خداست. این از جنبه معنوی که معلوم می‌کند ذکر الهی در حج، یک قلمِ بسیار درشت است. از طرف دیگر جنبه دنیایی و مربوط به زندگیِ حج هم بی‌نظیر است. یعنی واجبی است که فقط مربوط به یک فرد یا یک ملت نیست؛ بلکه مربوط به همه دنیای اسلام است. خدای متعال نقطه‌ای را معین فرموده و در زمانی معلوم - ایّام معلومات - همه مسلمانان را به آن نقطه دعوت کرده است. آیا می‌شد که همه مسلمانان، نه یکپارچه که در گروههای مجزّا، و نه در ایامی معلوم که در طول سال، در این نقطه جمع شوند؟ این نکته از حج باید مورد اهتمام بیشتری قرار گیرد که خدای متعال فقط اراده نفرمود که همه در مکه و منی و مشعر و عرفات، جمع شوند. چون اگر حرکت مردم به این مناطق اصل قضایا بود، می‌شد همه را در طول یک سال در آن‌جا جمع کنند. این‌که خدای متعال امر به تجمّع همه مسلمانان در این نقطه، آن هم در یک مجموعه از روزها داده است، برای چیست؟ نکته اساسی و مهم همین است. بدیهی است تجمّعی با این کیفیّت، به خاطر آن است که آحاد مردم مسلمان، خود را در کنار یکدیگر

بیابند. یعنی احساس وحدت و جماعت کنند و در بعدی وسیعتر، احساس عظمت ناشی از اجتماعِ ملتها و شعوب، بر همه حاکم گردد. اگر این احساس مورد توجّه نبود، لزومی نداشت که ایام معلومات و معدودات در حج مقرّر شود. و اما این که امّت اسلام - هر ملتی از ملتهای مسلمان - کسانی از خودشان را در یک روز به یک نقطه می‌فرستند تا آنها با هم اجتماع کنند، این اجتماع برای چیست؟ اینها نکات و دقایقی است که به تعبیر امام صادق علیه‌الصّلاۀوالسلام: «یعرف هذا و اشباهه من کتاب اللّه(۱)؛» باید هر مسلمانی از مفاهیم قرآنی و اسلامی بداند. خدای متعال، از همه ملل مسلمان، جماعتی را دعوت می‌کند و به آنها می‌گوید: بیایید در این ایام معلوم، دور هم و با هم باشید. «ثم افیضوا من حیث افاض النّاس(۲)؛» همه با هم حرکت کنید. همه با هم افاضه کنید، و همه با هم به طواف بپردازید. این اجتماع همگانی برای چیست؟ مسلمان نقاط مختلف دنیا، در یک نقطه گرد هم بیایند که چه کنند؟ دور هم جمع شوند و در سکوت، به صورت همدیگر نگاه کنند و بعد از چند روز هم به اوطان خود برگردند؟! چرا دور هم جمع می‌شوند؟ جمع شوند تا اختلافات خود را با هم مطرح کنند؟ این جمع شدن به چه معنی است؟ جواب این است که جمع شدن افرادی از همه ملتها در یک نقطه، آن هم یک نقطه مقدّس، فقط می‌تواند یک فایده و یک معنا داشته باشد. آن فایده و معنا این است که دور هم جمع شوند تا درباره سرنوشت امّت اسلامی تصمیم‌گیری کنند و در این مجمع، به حیث امّت، یک قدم خوب برداشته شود و کاری سازنده و مثبت صورت گیرد. این کارِ سازنده و مثبت، به چه کیفیّتی می‌تواند باشد؟ به این کیفیّت که یک وقت است ملتهای اسلامی آن قدر پیشرفته‌اند - امیدواریم آن روز برسد - که وقتی در حج جمع شدند، در خلال این کنگره عظیم مردمی، از برگزیدگان ملتها، مجلسِ مفصّلِ چند هزار نفره‌ای تشکیل گردد و این مجلس مصوّباتی داشته باشد و آن مصوّبات در همان کنگره عظیم به تصویب آحاد حجّاجِ آمده از کشورها برسد و بعد برای اجرا به دولتها و ملتها ابلاغ گردد. این، بهترین کار است؛ که، متأسفانه امروز عملی نیست. زیرا ملتها هنوز در این زمینه، آن قدر پیش نرفته‌اند؛ بخصوص که دولتها هم به آنها کمکی نمی‌کنند. اما تا وقتی که چنان تصمیم‌گیریِ عملی در موسم حج امکان ندارد، کارِ واجب در آن‌جا چیست؟ این است که ملتها به هر نحو که بتوانند نسبت به مصالح دنیای اسلام دلبستگی نشان دهند و ضمن تأکید بر وحدت بین خود، به اظهار برائت از دشمنانِ دنیایِ اسلام بپردازند. این کمترین کاری است که می‌شود در حجّی که اسلام معیّن کرده است، انجام داد و از آن متوقّع بود. برائت را ما از بیرون نیاورده‌ایم وارد حج کنیم. جزو حج، روح حج و معنای واقعی اجتماع عظیم حجّ است. بعضی اشخاص دوست می‌دارند که در مطبوعات و در اظهارات و نیش زدنهای خود در اطراف دنیا، مرتب بگویند: «شما حج را سیاسی کرده‌اید.» «حج را سیاسی کرده‌اید» یعنی چه؟! اگر منظور این است که ما یک مفهوم سیاسی را در حج داخل کرده‌ایم، باید گفت: حج، هیچ‌گاه عاری از مفهوم سیاسی نبوده است. اگر کسی مفهوم سیاسی را در حج نبیند، باید دعا کرد که خدا او را شفا دهد تا بتواند ببیند! کسی که با اسلام و آیات حج در قرآن آشناست و هم از این طریق به اهمیت وحدت پی‌برده است، چطور ممکن است نفهمد این اجتماع عظیم، برای مقاصد و مفاهیم عالی سیاسی و الهی - سیاسی است که مربوط به همه مسلمین و برای وحدت و برای حلّ مشکلات دنیای اسلام و برای اجتماعِ دلها و نزدیک شدن آنها به یکدیگر است؟! اگر مراد این است که «حج وسیله‌ای برای پیشبرد سیاستهای ظالمانه قدرتهای بزرگ نشود»، درست است و ما قبول داریم. کسانی که به نحوی با حج ارتباط دارند، نباید این فریضه الهی و این واجب مورد عشق و محبت مسلمین را با سیاستهای جهانی مصالحه کنند. ما این را قبول نداریم. هر کس حج را به این معنا سیاسی کند، نسبت به حج خیانت کرده است. اما مسائل دنیای اسلام مسائل مهمّی است. این مسائل کجا باید مطرح شود؟ مسلمین جز در مراسم حج، در کجا می‌توانند صدایِ واحدِ خود را در اعتراض به این همه نامردمی که در سرتاسر دنیا نسبت به آنها صورت می‌گیرد، به گوش دنیا و سیاستهای خائن برسانند؟ ببینید امروز در اروپا با مسلمین چه می‌کنند! قضایای «بوسنی» و بخصوص قضایای هفته اخیر «گوراژده» واقعاً گریه‌آور است. انسان نمی‌تواند هیچ توصیفی برای اهمیّت و عظمت این فاجعه پیدا کند! هر چه در کلام بگوییم، کوچکتر از آن واقعیت است. سردمداران استکبار جهانی در دنیا، نشسته‌اند و به قربانی‌ای که در

مقابلشان است می‌نگرند و منتظرند ببینند کار این قربانی چه وقت تمام می‌شود! این قربانی هم، مسلمین «یوگسلاوی» سابقند. جرمشان چیست؟ مسلمان بودن. این دیگر موضوعی نیست که ما بگوییم. من این واقعیت را سه سال پیش در پیام حج نوشتم و عنوان کردم. اگر چه آن روز انکار می‌کردند، اما امروز خودِ بلندگوهای استکباری می‌گویند که «چون اینها مسلمانند، نباید کمکشان کرد!» مجبور شده‌اند اعتراف کنند که «جرم مردم بوسنی، مسلمانی است.» چون در دل اروپا، یک ملت مسلمان سربلند کرده است، استکبار به خشم آمده است. نمی‌گوییم «یک حکومت اسلامی»؛ چرا که اگر قرار بود بوسنی حکومتی پیدا کند، معلوم نبود یک حکومت صد در صد اسلامیِ به آن شکل باشد. بالاخره مردم این سرزمین، نزدیک به پنجاه سال زیر بار حکومت کمونیستی بوده‌اند. قبل از آن هم، سالهای متمادی زیر بار حکومت فاسد حکّام عثمانی یا امثال آنها و یا بعضی از دولتهای فاسد اروپایی و امپراتوریهای اروپایی مثل «اتریش» و بقیه کشورها بوده‌اند. اینها که نمی‌توانستند یک شبه یک حکومت اسلامی و قرآنی به وجود آورند! این امر، متوقّع نبود. آنچه که استکبارِ مسلّط بر دنیا را نسبت به مسلمین مظلوم «بوسنی هرزگوین» این طور خشمگین کرده است، وجود کشوری در اروپاست که ملت آن مسلمانند. آنها نمی‌توانند چنین ملتی را تحمّل کنند. این وضع مسلمین در دنیاست. آن وقت سازمانهای بین‌المللی - و بدتر و زشت‌تر از همه، سازمان ملل - در این قضیه، بدترین امتحانها را دادند. بنده عرض می‌کنم: دبیر کلّی(۳) که امروز در رأس تشکیلات سازمان ملل است، بداند چنان سابقه بدی برای خود در بین مسلمین ایجاد کرد که دیگر به هیچ قیمتی اصلاح نخواهد شد. مسلمانان دنیا می‌بینند که در بوسنی چه اتّفاق می‌افتد. لذا در برهه‌ای گفتند: «به ما اجازه بدهید برویم به آنها کمک کنیم؛ چرا که به طرف مقابلِ مسلمانان بوسنی کمک می‌شود.» گفتند: «نمی‌شود.» گفتند: «اجازه بدهید تسلیحات برایشان بفرستیم.» گفتند: «نمی‌شود.» ظاهر حرف هم این است که «به هیچ طرف، تسلیحات نمی‌دهیم.» اما یک طرفِ نزاع، تمام امکانات تسلیحاتی دولت سابق یوگسلاوی را در اختیار دارد؛ امکانات همان دولتی را که سالهای متمادی از عراق پشتیبانی تسلیحاتی می‌کرد و تانک و دیگر سلاحها برایش می‌فرستاد. امروز، آن همه امکانات در اختیار صربهاست. یک طرف هم، دست خالی است. مردم بی‌پناه یک شهر. زن و بچه‌ای که در یک شهر زندگی می‌کنند. معنای این حرف که می‌گویند «به هیچیک از طرفین درگیری، اسلحه ندادیم» چیست؟ در مقابل افکار دنیا، تقلّب می‌کنند و می‌گویند: «به هیچ طرف کمک نمی‌کنیم.» یک طرف، مسلّح و یک طرف غیر مسلّح، به جان هم افتاده‌اند. شما به جای این‌که یا سلاح را از دستِ مسلّح بگیرید، یا سلاح به دست غیر مسلّح بدهید، به کناری ایستاده‌اید و می‌گویید: «به هیچ طرف کمک نمی‌کنیم»! این حرف معنایی جز این ندارد که شما منتظر نشسته‌اید تا ببینید طرف غیر مسلّحِ بیچاره، چه وقت بر خاک می‌افتد؟ معنایش این است دیگر! واقعاً هم منتظرند که چه وقت مسلمانان از پا بیفتند. گفتند: «سربازان سازمان ملل را می‌فرستیم.» ملتهای اسلامی گفتند: «اجازه بدهید ما هم جزو سربازان سازمان ملل برویم آن‌جا و حائل شویم.» گفتند: «نمی‌شود.» نه فقط از جمهوری اسلامی، که تقریباً از هیچ کشور مسلمانی نگذاشتند نیروی حائل به آن‌جا فرستاده شود! این یعنی چه؟ یعنی به سربازانی که آن‌جا می‌فرستند، باید بگویند: «وقتی رفتید، به صربها کمک کنید.» به مسلمان که نمی‌توانند این را بگویند. لذا، نمی‌گذارند مسلمان برود. امروز چنین ننگی بر نظام نوینی که اینها می‌خواهند در دنیا به وجود آورند، حاکم است. آن رفتار امریکاییها، آن وعده‌های دروغشان در مورد مسأله مسلمانان بوسنی هرزگوین، آن مطلقاً کمک نکردنشان و آن هم رفتار سازمانهای بین‌المللی و بعضی دولتهای اروپایی و انگلیس و دیگران! خوب؛ یک عدّه مسلمان، در آن‌جا مظلوم واقع شده‌اند و منتظرند که چه وقت قتل عام شوند! مسلمانان در این مورد چه کنند؟ آیا راهی غیر از حج وجود دارد؟ آن عاملی که قدرتهای استکباری را می‌لرزاند، «سوادالنّاس» یعنی توده مردم است. و الّا، چند دولت، در فلان کنفرانس که در فلان گوشه دنیا برگزار می‌شود، بنشینند و قطعنامه‌ای هم صادر کنند. اهمیتی نمی‌دهند! صد قطعنامه هم صادر کنند، بی‌نتیجه است. مگر علیه صهیونیستهای غاصب، تا کنون چندین قطعنامه صادر نشده است؟ یعنی هیچ؛ یعنی بادِ هوا! قطعنامه فایده‌ای ندارد. آن عاملی که قدرتهای استکباری را به معنای واقعی می‌ترساند و متوقّف می‌کند،

حضور آحاد ملتهاست. کجا بهتر از حج؟ دو میلیون مسلمان از همه کشورهای اسلامی در آن‌جا جمع می‌شوند. از هر کدامشان بپرسی «احساس شما نسبت به «گوراژده» چیست؟» خواهد گفت: «دلم می‌خواهد به گوراژده بروم و از مسلمانان مظلوم آن‌جا دفاع کنم.» حیف نیست که ما این جماعت را از دست بدهیم؟! حیف نیست اجتماعی به این خوبی که این همه می‌توانند برکت داشته باشد و جان این همه مسلمان را نجات دهد، از دست برود؟! آن وقت، این سیاسی کردن حج است؟! به جمهوری اسلامی که اعتراض می‌کنند «چرا حج را سیاسی کرده‌اید؟» این است معنایش. برائت یعنی این. برائت یعنی مردم در آن‌جا جمع شوند و علیه دژخیمهایی که با کراوات و لباس اتو کشیده و ادکلن زده می‌آیند و مثل وحشی‌ترینِ وحشیها، انسانها را می‌کشند، و نیز علیه کسانی که از اینها حمایت می‌کنند و علیه کسانی که به نفع اینها در مجامع جهانی تصمیم می‌گیرند، فریاد سردهند. این معنای برائت است. می‌شود که حج خالی از این باشد؟! آیا حجِ خالی از برائت، حجّ است؟! کسانی که با قرآن و اسلام آشنا هستند، جواب بدهند! منصفانه هم جواب بدهند! معنای آن حرف امام که فرمود «حجّ بی‌برائت حج نیست»، یعنی این. برائت جزو حج و تنیده در ذات حجّ است. حضور مسلمانان در حج باید یک حضور معنی‌دار باشد. والّا اگر فقط جنبه معنوی و ذکر خدا منظور بود، انسان می‌توانست در خانه خودش بنشیند و ذکر خدا کند. دیگر «یأتوک رجالاً و علی کل ضامر یأتین من کل فجّ عمیق(۴)» لازم نبود. اگر اجتماع معنا نداشت، دیگر «ایام معلومات» لازم نبود. می‌گفتند: «هر کس، در هر وقت از سال توانست به مکه برود.» مگر نمی‌شد؟! این‌که گفتند «یک جا جمع شوید»، برای همین چیزهاست. برای این است که ذکر خدا هم دستجمعی گفته شود. اعتصام به حبل پروردگار هم دستجمعی صورت گیرد. می‌فرماید: «واعتصموا بحبل‌اللّه جمیعا» و نه «فرادا». مسأله این است! البته این‌که دیگران در حج چه می‌کنند، به ما ربطی ندارد. ما باید آنچه را که وظیفه‌مان است در حج انجام دهیم و به فضل پروردگار، انجام هم می‌دهیم. این‌که نسبت به ملتهای مظلوم، دیگران چه می‌کنند، به ما مربوط نیست. البته «به ما مربوط نیست» به این معناست که اگر دیگران به ملتهای مظلوم کمک نکردند، ما متوقّف نمی‌شویم. چرا؛ تلاش هم می‌کنیم. کما این‌که، به فضل الهی، دولت و مسؤولین تلاش کردند تا شاید بتوانند ملتهای دیگر را نیز برای کمک به مظلومین «بوسنی» ترغیب کنند. اگر ترغیب شدند، چه بهتر! اگر هم نشدند، ما به کمکهای خودمان ادامه می‌دهیم. بحمداللّه تا امروز دستگاههای مختلف جمهوری اسلامی و آحاد مردم، در قضیه بوسنی هرزگوین، سنگِ کم به ترازو نگذاشتند. خوب به میدان آمدند و باز هم باید به میدان بیایند. امروز هم باید «هلال احمر» هر کاری می‌تواند انجام دهد تا شاید امکان این را بیابد که به مظلومین محاصره شده از لحاظ غذا و لوازم زندگی کمک برساند. آحاد جوانان مؤمنِ مسلّح - از سپاه و ارتش و بسیج - باید اعلام آمادگی کنند، تا هر لحظه که گفتند برای رفتن به آن‌جا مانعی وجود ندارد و وقتی که راه باز شد، بتوانند بروند. انقلاب و امام، این را به ما یاد دادند. یاد دادند که در انجام تکلیف، منتظر دیگران نشویم. «لا یضرّکم من ضلّ اذا اهتدیتم(۵).» وقتی که شما می‌توانید پا در رکابِ وظیفه باشید، باشید؛ ولو ملتهای دیگر نباشند؛ ولو دولتهای دیگر اجازه ندهند. دولت و ملت ایران، به فضل الهی در راه انجام وظیفه اسلامی پیشگام باشند؛ حال، آن وظیفه اسلامی هر چه که می‌خواهد باشد. البته، بنده امروز راجع به فجایع یوگسلاوی سابق عرض کردم؛ اما فقط آن نیست. در همین نزدیکی خودمان، آنچه که با مسلمینِ منطقه‌ای از «جمهوری آذربایجان» در «قره‌باغ» می‌شود، مثل همان فجایع است. آنچه که با مسلمانان «تاجیکستان» می‌شود نیز مانند همان است. آنچه هم که با مسلمانان «کشمیر» می‌شود، دست کمی از آن فجایع ندارد. البته هیچکدام به عظمتِ فجایع بوسنی نیست. آن‌جا دشمن، دشمن محلّی نیست. در مناطقی که اسم بردم، دشمن، دشمن محلّی است. در بوسنی - در قلب اروپا - سیاستهای استکباری اِعمال می‌شود؛ زیرا آن‌جا برایشان مهمتر است. اصلْ این است که باید آنچه را تکلیف است، بدون خوف و واهمه از احدی انجام داد. ملت ایران رشته‌های ترس از قدرتها را برید تا توانست مستقیم و راست بایستد و راست قامتی او برای ملتهای دیگر درس شود. می‌بینید که جوانان امروز در دنیا، به نام اسلام شعار می‌دهند. از اوّل انقلاب، پانزده سال گذشته است. از رحلت امام رضوان‌اللّه علیه قریب پنج سال گذشته است. همه خیال می‌کردند که هر چه از مبدأ دور

شویم - بخصوص بعد از رحلت امام بزرگوار قدّس اللَّه‌نفسه - دیگر شور و شوق ملتهای مسلمان نسبت به ایران و انقلاب اسلامی، تمام می‌شود. اما می‌بینید که این شور و شوق، روزبه‌روز بیشتر و به موازات آن، روزبه‌روز برای استکبار جهانی، مشکل جدّی‌تر شده است. این کارِ خداست کارِ ما نیست. این اراده الهی است. منتها ملت ایران، به کمک خدا و توفیقات الهی، زمینه این تفضل الهی را با گذشت خود، با فداکاری خود، با تلاش خود، با خون دادنِ خود، با ابراز عقیده خود و با حفظ وحدت خود فراهم کرد. وحدت را حفظ کنید. دشمن، بسیار خواستار آن است که منادی وحدت را در خانه خودش دچار اختلاف و تفرّق کند. همه این را همیشه به یاد داشته باشند. گروههای مختلف، مذاهب مختلف، شهرهای مختلف و آدمهای مختلف این را بدانند. دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی، خیلی دوست می‌دارند بگویند «این هم جمهوری اسلامی که همه‌اش دم از وحدت می‌زد! ببینید! در خانه خودش دچار اختلاف و تفرقه است!» دلشان می‌خواهد چنین وضعی را پیش بیاورند. به فضل پروردگار، تا امروز نتوانسته‌اند و به هدایت و کمک الهی و بیداری و هوشیاریِ شما ملت عزیز، بعد از این هم نخواهند توانست. امیدواریم خداوند این حجِ مقبول را از شما و آحاد موفّقی که ان‌شاءاللَّه امسال به حج مشرّف خواهند شد، بپذیرد. ان‌شاءاللَّه زحمات همه را قبول کند و توفیق دهد که حجّ خوبی برگزار شود. کسانی که به حج می‌روند قدر حج را بدانند. من این یک کلمه را هم فعلاً عرض کنم تا اگر تفصیلی داشت بعداً راجع به آن بیشتر بگوییم. کسانی که به مکه می‌روند، مکه را فدای بازارگردی و دکان‌گردی نکنند. مکه بالاتر از این حرفهاست. می‌توانند بعداً یک سفر هم برای تجارت بروند و هر جا می‌خواهند بگردند. اما در حج، این «ایام معلومات» را برای خودشان و برای زیارت و توجّه و تذکّر نگه دارند و آن را فدای کارهای بی‌ارزش نکنند. در نمازهای جماعت، شرکت کنید. در اجتماعات، شرکت کنید. نماز اوّل وقت را به جماعت در حرمهای عالی‌مقام حتماً درک کنید. بگذارید حضور شما، حضور مؤمنانه و پرهیزکارانه‌ای باشد که از ملت ایران انتظار می‌رود. امیدواریم که پروردگار عالم، همه شما را موفّق بدارد و مشمول ادعیه زاکیه ولیّ عصر ارواحنا فداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) . ۲) سوره بقره؛ آیه ۱۹۹. ۳) مراد «پطرس غالی» دبیرکلّ وقت سازمان ملل است. ۴) حج: ۲۷ ۵) مائده: ۱۰۵

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلمان، در «روز کارگر» و «هفته معلم»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلمان، در «روز کارگر» و «هفته معلم» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، مخصوصاً به عزیزانی که زحمت کشیدند و از راههای دور تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم. این فرصت که هر سال به دست می‌آید تا در آن از دو قشر عزیزِ ارزشمند جامعه تجلیل کنیم و با آنها چند کلمه حرف بزنیم، برای بنده فرصت مغتنمی است. این دو قشر، که یکی قشر معلّمین و دیگری قشر کارگران کشور است، از جهات مختلفی حقیقتاً جزو قشرهای ممتاز کشور ما هستند. تصادفات زمانه، چنین پیش آورد که شخصیت برجسته‌ای مثل شهید «مطهّری» که به یک معنا، معلّمی بزرگ و به معنای دیگر، کارگری نمونه بود، تقریباً همزمان با روز کارگر به شهادت برسد. معلّمیِ آن شهید، موضوع تدریس اوست و کارگری‌اش، امر تألیف، این‌جا و آن‌جا رفتن، حرکت کردن و تماس گرفتن با قشرهای تحصیلکرده و روشنفکر و نظایر آن است. این هم به یک معنا وجهه دیگری از شخصیت شهید مطهّری است. آن بزرگوار که سالگرد شهادتش با این ایام مصادف است، نمونه آن چیزی است که بنده می‌خواهم امروز روی آن تکیه کنم. همان گونه که می‌دانید دو قشر معلّم و کارگر، فی‌نفسه از اقشار برجسته جامعه‌اند. قشر معلم در کشور ما با چند میلیون جمعیت - شاید یک پنجم یا یک ششم جمعیت کشور - سرو کار دارد. یعنی در واقع، امر آموزش و پرورشِ جمعیتی چند میلیونی از جوانان، نوجوانان و نونهالان ما که آینده کشور متعلّق به آنهاست، بر عهده معلّمین است. قشر دیگر هم قشر کارگر است که حیات مادّی کشور، تولید کشور و تأمین زندگی ملت در دست اوست.

بنابراین ملاحظه می‌کنید که اهمیت این دو قشر، خود به خود آشکار است و لازم نیست که ما بنشینیم و شرح و تفصیل بدهیم که به این دلیل معلّم مهم است و به این دلیل کارگر اهمیت دارد. اهمیت اینها واضح است. البته در اوضاع و احوال بعد از انقلاب و نیز اوضاع کنونیِ کشور ما، این دو قشر اهمیت بیشتری یافته‌اند. زیرا در حوادثی که طی پانزده سال اخیر برای کشورمان پیش آمد و حضور مردم در آن حوادث لازم بود - مثل جنگ تحمیلی - این دو قشر جزو فعّالینِ جامعه بودند. شما ببینید در جنگ چقدر کارگر و معلّم شرکت کردند و چقدر دانش‌آموز و دانشجو به تلقین و تشویق و هدایت معلّمین عازم جبهه‌ها شدند! این یک قلم نشان دهنده وضعیت دو قشر کارگر و معلّم در کشور ماست. یک وقت است که معلّم درسش را می‌دهد و بعد مشغول زندگی شخصی خود می‌شود. یا کارگر کارش را می‌کند و بقیه اوقات را به زن و فرزندش اختصاص می‌دهد. اما یک وقت است که این دو علاوه بر تدریس و کار، وقتی حادثه عظیمی در کشور اتفاق افتاد و آن حادثه حضور مردم را طلبید، کمر همّت را محکم می‌بندند و به وسط میدان می‌آیند. کارگران و معلّمین ما، چنین نقشی را از خود نشان دادند و اهمیتشان مضاعف گردید. البته ممکن است در بعضی کشورهای دیگرِ دنیا هم، چنین مواردی وجود داشته باشد که ما اطّلاع درستی نداریم. اما وضعیت این دو قشر در کشور ما همان است که گفتم. بنابراین دارای اهمیتند. ناگفته نماند که برخورداریهای این دو قشر هم کم است و این، جهت امتیاز دیگری برای آنهاست. پس، معلّم و کارگر دو قشر عزیز و محترم و مکرّم به شدّت مورد نیاز جامعه و مورد احترام براساس ارزشهای حقیقی هستند و این، در جای خود امری مسلّم است. طرّاحان، برنامه‌ریزان و بقیه کسانی که دست‌اندرکار جریانهای آینده کشورند، باید روی این مطلب که این دو قشر از جامعه ما این قدر خودی و صمیمی و مؤمن و علاقه‌مند به سرنوشت کشورند، حساب کنند. در واقع باید این مهم را در حسابهایشان بگنجانند. و اما مطلبی که امروز می‌خواهم با استفاده از فرصت آن را عرض کنم، این است که در کشور ما و نیز بسیاری از کشورهای به اصطلاح جهان سوم، جهت اداره امور مملکتی دو نظر وجود دارد: یک نظر این است که مردم یک کشور و روشنفکران و تصمیم‌گیران آن، اظهار نظر می‌کنند که برای ساختن کشورشان و به دست آوردن آینده، باید به قدرت حاکم جهانی متّکی باشند. این قدرت حاکم جهانی در هر زمان و هر که هست - چه قدرت برتر علمی باشد و چه قدرت برتر سیاسی و فرهنگی دنیا - برایشان فرقی نمی‌کند. می‌گویند: «ما باید دنباله‌رو قدرتهایی باشیم که امروز سکّوهای اوّل دنیا را در مسابقات علمی، سیاسی و تسلیحاتی به خود اختصاص داده‌اند». استدلالشان این است که چون آنها قوی‌اند، ما باید زیر بالشان برویم! این دیدگاه و طرز فکر، در کشورهای عقب‌افتاده دنیا حاکم است. کسانی که در مسائل سیاسی و جغرافیایی مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که چنین طرز فکری در کشورهای امریکای لاتین، در کشورهای آفریقایی و در بعضی از کشورهای آسیایی وجود داشته است و عدّه‌ای از روشنفکران و سیاستمداران، از آن تبعیت می‌کرده‌اند. سران رژیم گذشته ایران نیز چنین عقیده و طرز فکری داشتند. می‌گفتند: «امریکا، یا بعضی از ممالک اروپایی، پولدار، قوی، صاحب علم و دارای سلاحند. چرا ما خودمان را از اینها جدا کنیم؟! چرا ما دنباله‌رو این قدرتها نباشیم؟! بالاخره هر چه باشد اینها ارباب و آقایند!» در ایرانِ گذشته، چنین طرز فکری حاکم بود. اگر کسی از شما در روستاهای خانزده دوران طاغوت زندگی کرده باشد، این طرز فکر را در میان قشرهای پستِ ذلیل و ضعیفی هم که خود و عیالاتشان از پس مانده سفره خان ارتزاق می‌کردند، مشاهده کرده است. نتیجه چنین طرز فکری این می‌شد که رؤسای رژیم طاغوتی پهلوی، ثروتهای این ملتِ باهوش، با غیرت، شجاع و سابقه‌دار در تمدّن و علم را صرف خرید هواپیمای جنگی از امریکا می‌کردند. وقتی هم قطعه‌ای از قطعات یک هواپیما عیب و ایرادی پیدا می‌کرد، مهندس یا مکانیسین ایرانی حق نداشت آن قطعه را باز کند و در رفع عیب و ایرادش بکوشد. زیرا قطعه‌ها، قطعه‌های مرکّب بود؛ یعنی گاهی یک قطعه از یک هواپیما، مرکّب از ده قطعه به هم بسته شده بود. باید قطعه معیوب را باز می‌کردند، به وسیله هواپیما به کشور سازنده و فروشنده - که عمدتاً امریکا بود - می‌فرستادند. آن گاه، ضمن تحویلِ قطعه معیوب، یک قطعه جدید می‌خریدند و باز می‌گشتند! چرا مهندسین ایرانی حق نداشتند به قطعه معیوب هواپیما دست بزنند؟ برای این‌که به آنها می‌گفتند: «شما را چه به این

کارها؟! این مسائل مربوط به متخصّصین خارجی است. اصلاً شما دخالت نکنید و به چنین مواردی نزدیک هم نشوید!» تحقیر یک ملت همین است دیگر! بنده بسیار متأسفم که باید بگویم: امروز هم در گوشه و کنار کشور کسانی پیدا می‌شوند که چنین طرز فکری دارند. یعنی هنوز هم عدّه‌ای تحت تأثیر پس مانده‌های فکری و سلیقه‌ایِ گذشتگانِ وابسته به غرب و امریکایند. این یک نظر و طرز فکراست.یک نظر و طرز فکر دیگر هم وجود دارد که می گوید: «ما ملتی هستیم که تواناییهایی داریم و باید اصل را بر این بگذاریم که از این تواناییها استفاده کنیم. البته هر جا گیر کردیم و دیدیم دیگری ابزار بهتری دارد، می‌رویم از او ابزارش را قرض می کنیم؛ آن گاه می آییم کارمان را راه می‌اندازیم. بعد هم سعی می کنیم خودمان آن ابزار را بسازیم.» این یک کار عاقلانه است. نمی‌شود که شما هر وقت اتومبیلتان، اجاق گازتان یا یخچالتان خراب شد به سراغ همسایه بروید و بگویید: «بی‌زحمت بیایید این وسیله را برای ما تعمیر کنید.» این کار، عین وابستگی است. البته یک وقت هم لازم است؛ یعنی طرف خبرویّتی دارد و شما باید از او یاد بگیرید. این اشکالی ندارد. همسایه وسیله‌ای دارد که می تواند با آن کار کند. شما آن را از او امانت بگیرید و بعد هم سعیتان بر این باشد که خودتان را از او بی‌نیاز کنید. در مقیاس یک ملت، این بی‌نیازی به معنای استقلال علمی، عملی، فنّی، فرهنگی و در یک کلام استقلال همه جانبه است. انقلاب اسلامی از ابتدا به دنبال چنین استقلالی بوده است. امروز در سطح دنیا که نگاه می کنیم، می‌بینیم بعضی از کشورها این راه را رفته‌اند و به نتیجه هم رسیده‌اند. کشورهایی که بعد از جنگ دوم جهانی - به تعبیر مبالغه‌آمیزی که معمولاً گفته می‌شود - تقریباً با خاک یکسان شده بودند، کمر راست کردند و به خودشان پرداختند. در واقع از نیروهای درون خودشان استفاده کردند و امروز در زمینه اداره امور دنیای خود از کسانی که اینها را در جنگ به خاک سیاه نشانده بودند بالاتر رفته‌اند. پس به نتیجه می‌رسیم که می‌شود با چنین طرز فکری به استقلال علمی و فنّی و غیره دست یافت. امام ما رضوان اللَّه تعالی علیه همّتش این بود که به ملت بگوید: «ای ملت ایران! ای جوان ایرانی! ای کارگر ایرانی! ای مهندس و ای مدیر ایرانی! تو بدون این‌که به بیگانه تکیه کنی خودت می‌توانی.» امام می‌خواست روحیه «توانستن» را در ما زنده کند. کسانی که دارای طرز فکر اوّل - که منجر به وابستگی می‌شود - هستند، در طول دهها سال گذشته مدام به تمسخر ایرانی پرداختند و لطیفه ساختند که «مگر جنس داخلی هم جنس می‌شود؟!» ظلمی از این بالاتر به یک ملت وجود ندارد. امروز که شما نگاه کنید، می‌بینید مصنوعات داخلی ما در موارد بسیاری، بهتر از مصنوعات خارجی است. البته آدمهای اهل سود، یعنی کسانی که فقط به فکر جیب و سود خود هستند و هیچ به غیرت ملی و دینی و ارزش اجتماعیِ ملتِ ایران در دنیا توجّه نمی کنند، بر بعضی از مصنوعات داخلی ما مارک کارخانجات یا فروشگاههای معروف دنیا را می‌زنند و آنها را در بازارهای اروپایی به معرض فروش می گذارند. آنها از این کاسبی فقط به پولی که می‌توانند به دست آورند فکر می کنند. در حالی که این اجناس در کشور ما با سرانگشتان ظریف هنرمند ایرانی، چشم تیزبین ایرانی، مغز تیز ایرانی و استعداد والای ایرانی به وجود آمده است. من یک وقت عرض کردم: «هوشی که ملت ایران دارد از متوسّط هوش مردم دنیا بالاتر است.» پس این ملت با تکیه بر این هوش و استعداد والا می‌تواند روی پای خود بایستد. انقلاب عظیم اسلامی ما، بحمداللَّه نیروهای داخلی را در یک فضای آزاد قرار داد. به طوری که امروز، همان قطعه معیوب از هواپیمای جنگی را که سابقاً با اختصاص هزینه برای یکی دو نفر همراهِ قطعه و دیگر تشریفات، به خارج می‌فرستادند، تکنسین هواپیما و ارتشی ما با صرف وقت و هزینه‌ای اندک می‌تواند بهتر از روز اوّل تعمیر و بازسازی کند. چرا باید یک ملت را تحقیر کنند و بگویند: «شما نمی‌توانید؟!» اگر ما بخواهیم روحیه اتّکا به خود و روی پای خود ایستادن را در عمل نشان بدهیم و مجسّم کنیم، شما دو قشر معلم و کارگر می‌توانید از عواملِ آن باشید. شما هستید که باید نشان بدهید، ثابت کنید و نیز به دیگران تعلیم دهید که «ملت ایران می‌تواند روی پای خود بایستد.» بحمداللَّه ما منابع زیادی داریم. آرزوی واقعی من - که البته ممکن است به این زودیها قابل تحقّق نباشد - این است که ما درِ چاههای نفت را ببندیم و اقتصاد خود را براساس کالاها و محصولات غیر نفتی بنیاد نهیم. یعنی فرض کنیم این کشور، کالایی به نام نفت ندارد. البته این کار ممکن است در این سالها و به این زودیها عملی

نباشد. زیرا دشمنان ایران در دوران رژیم وابسته و فاسد پهلوی، بیش از حدِّ تصور خرابکاری کرده‌اند و چنان ملت و کشور ما را به نفت وابسته نموده‌اند که نشود به این آسانی چنین کاری را کرد. اما روزی باید این کار بشود و آن روز، روزی است که ملت ایران بدون این‌که سرمایه‌های خود را مفت و مجّانی به دست کسانی بدهد که با کمال خباثت از ثروت ملی کشورها استفاده می‌کنند، با تکیه بر امکانات ذاتی، روی پای خودش بایستد. متأسفانه امروز این کار امکانپذیر نیست. امروز به خاطر خیانت بعضی از کشورهای تولید کننده نفت و همدستی‌شان با دزدان غارتگر بین‌المللی، به جای این‌که نفت، وسیله‌ای در دست کشورهای تولید کننده آن برای کسب سود یا استفاده سیاسی و اقتصادی باشد، به عکس به عنوان وسیله‌ای در دست مصرف کنندگان قرار دارد! درست مثل جنسی است که توی سرش خورده باشد! در حالی که نفت، جنسی است که اگر امروز آن را به دنیا ندهند همه جا فاقد نور و حرارت و حرکت و صنعت خواهد شد. تمدّن صنعتی امروز، پایه‌اش بر ماشین استوار است. اگر نفت نباشد، این ماشین از حرکت خواهد ایستاد. اهمیت نفتِ ما تا این اندازه است. البته نفتِ ما که می‌گوییم، منظور نفت کلّ این منطقه و دیگر مناطق نفت خیز دنیاست. این منطقه بخش عمده‌ای از نفت جهان را داراست. یعنی همان دولتهایی که دستشان با دزدان غارتگر بین‌المللی یکی است، متأسفانه بخش عمده‌ای از نفت را صاحبند. امروز جنسِ به این ارزشمندی به منزله ابزاری در دست مصرف کنندگانی است که شدیداً به آن احتیاج دارند. آنها چنین سیاستی را از دهها سال پیش تا به امروز، طرّاحی و اجرا کرده‌اند و متأسفانه همواره عدّه‌ای از سیاستمداران خائن کشورهای وابسته نیز، با آنها همکاری می‌کنند. در چنین وضعیتی اگر ملت ایران - اعم از کارگر ایرانی، جوان ایرانی، تولید کننده ایرانی و معلّم ایرانی - با همه تلاش و غیرت خود وارد عمل شود و این کشور را به گونه‌ای بسازد که به خاطر صادرات و واردات و نیازهای مصرفی، محتاج فروش نفت خود، آن هم با این قیمتِ پایین نباشد، ببینید چه خدمت بزرگی به امروز و آینده این کشور خواهد بود! این کار چگونه امکانپذیر خواهد شد؟ به این گونه که کارگر ایرانی کار را یک عبادت واقعی بداند، نه عبادت تعارفی. واقعاً برای انجام کارِ خود «قصد قربت» کند. همچنین، معلّم ایرانی مسلمان، این تفکّر اسلامی را به نوجوان و جوان دانش‌آموز یاد دهد تا آن‌که ده سال دیگر در کارگاهها و مراکز تعلیم و تعلّم و تحقیقاتمان، چنان کار شود که دیگر همه استعداد این ملت، تجسّم و تبلور پیدا کند. آن وقت، زندگی راحت، رفاه برای همه کس در همه جا، تسلّط اقتصادی دشمنْ صفر، سرمایه‌های کشورْ محفوظ و آبرو و عظمت این کشور تأمین خواهد شد. ارزش و اهمیت کارِ دو قشرِ کارگر و معلّم این گونه معلوم می‌شود. اگر گفتم «شهید مطهّری این گونه بود» واقعاً این گونه بود. شهید مطهری از کسانی بود که کار کردن و درس گفتنش فقط به خاطر یک وظیفه مقدّس بود. آن هم بی آن‌که کسی وادارش کند یا از وی بخواهد. البته بیشترِ محققّین دنیا این گونه‌اند. همه پیشرفتهای علمیِ دنیا نیز این گونه پیش آمده است که کسانی از روی عشق یا ایمان و یا هر دو، کار کرده‌اند. یا باید عشق به کار باشد یا ایمان به ثواب الهی، یا هر دو با هم. و شما می‌توانید هر دو را با هم را داشته باشید. این گونه می‌شود که ملت ایران می‌تواند آن استقلال حقیقی و واقعی را که استقلال سیاسی مقدّمه آن است و آن نیز به یک معنا پشتوانه و پشتیبان و نگهدارنده استقلال سیاسی است، تأمین کند. این، نکته‌ای است که ما در «روز کارگر» و «روز معلّم» می‌توانیم به شما عرض کنیم. دشمن، دشمنی می‌کند و از او جز دشمنی هم انتظاری نیست. تبلیغاتی که رادیوهای دشمن می‌کنند و مطالبی که مطبوعات صهیونیستیِ جهانی می‌نویسند، ما کمترش را از آنها توقّع نداریم. دشمن است دیگر! دشمن، بدجنسی می‌کند، خباثت می‌کند، تهمت می‌زند و دروغ می‌گوید. ادّعا می‌کند که طرفدار انسانیت است؛ اما به دروغ. از او توقّع بیش از این نیست. چیزی که برای ما لازم است، این است که خودِ ما در نقطه تحقّق آرمانهای اسلامی قرار گیریم. آن کار و آن تعلیم، با آن نیّت، با آن احساس و آن غیرت انجام گیرد، تا در آینده نزدیک، ان‌شاءاللَّه کشور در موضعی قرار گیرد که «لیظهره علی الدّین کلّه ولوکره المشرکون(۱)». همانی شود که خدا برای شما ملت بزرگ اراده کرده است، خواسته است و ان‌شاءاللَّه مقدّر فرموده است. امیدواریم خداوند این روز و این ایام را بر شما مبارک کند و به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم این وظایف را درست درک و براساس آنها ان‌شاءاللَّه عمل کنیم. والسّلام

علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) توبه: ۳۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای گوناگون مردم از شهرهای مختلف

بیانـات مقـام معظم رهبری در دیـدار قشـرهای گوناگون مردم از شـهرهای مختلف بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ بخصوص خانواده‌های معظّمِ شـهیدان بزرگوارمان و بالاخص عزیزانی که از راههای دور تشـریف آورده و متحمّل زحمت شده‌ایـد؛ خیلی خوش آمدیـد. این ایـام جزو برجسته‌ترین روزهای سال است. دهه اوّلِ ذی حجّه، هم به مناسبت خاطرات ارزشـمندی که در ارتباط با ائمّه علیهم‌السّلام در آن وجود دارد و هم به مناسبتی که مربوط به عید «اضحی ، عید بزرگ مسلمین است و قربانی کردن در این روز یک معنـای رمزی و حـائز اهمیت دارد و هم خصوصاً به مناسبت آنچه که مربـوط به روز «عرفه»، روز دعـا و توسّـل و تضـرّع است، دهه فرخنده‌ای است. اگر چه مقارنت روز عرفه با شـهادت حضـرت مسـلم علیه‌السّلام، جنبه مصـیبت و عزا به این روز داده است، امـا برکـات عظیم روز عرفه، در حقیقت چنین روزی را به معنای روز عیـد، روز برکت و روز رحمت از طرف پروردگار به ما معرفی می‌کند. من می‌خواهم به همه شـما برادران و خواهرانی که این‌جا تشریف دارید و به همه ملت ایران عرض کنم که این فرصتها را برای توجّه به پروردگار مغتنم بشمارید. کسی خیال نکند در زندگی ملتی که در حال سازندگی است، دعا و تضرّع نقش زیـادی نـدارد. به‌عکس، ملتی که راه دشواری را در پیش روی خود دارد و می‌خواهـد کـار بزرگی را انجـام دهـد، در کنـار کـار و تلاش و مجاهدت، لازم است که باب گشاده‌ای برای دعا و توجّه به پروردگار و استمداد از خداوند قرار دهد. شما در تاریخ اسلام مشاهـده می‌کنید که معصومین علیهم‌السّلام، از جمله خودِ نبیّ اکرم و امیرالمؤمنین علیهماالصّلاة والسّلام، در میدانهای جنگ، در صحنه‌های پرخطر و در هنگام کارهای بزرگ، دست توسّل و دعا باز می‌کردند. کسـی نمی‌تواند بگوید که پیغمبر و مسلمانان صدر اسـلام، تلاش و کار نمی‌کردند. بالاتر از تلاش آنها دیگر تلاش وجود ندارد. در آن ده سال که پیغمبر حاکمیت جامعه اسلامیِ آن روز را در اختیـار داشت، سالهـایی یکسـره توأم بـا کار و تلاش بود. اما در عین حال، با وجود آن کار و تلاش و در کنار آن، دعا و تضـرّع و انابه و اسـتغفار و طلب و مسألت از پروردگار عالم هم جای خود را داشت. یک ملت اگر بخواهـد در راه خود توفیق یابـد، باید رابطه خود را با خدا درست و اصلاح کند. اگر بخواهد کارهای بزرگ انجام دهد باید از خدا استمداد کند. انسان اگر بخواهد خوف از دشـمنان را از دل خود زایل کنـد، نبایـد از قدرتهای بزرگ بترسد. چون بدبختی ملتها وقتی است که از قدرتها و قلدران و قدّاره‌بندان بین‌المللی بترسـند. یک ملت، آن وقت رو سـیاه می‌شود و در جاده سراشیب حضیض و بدبختی می‌افتد که از زورگویان عالم بترسد. اگر ملتها از زورگویان بترسـند، بدبخت خواهند شد. همین طور اگر دولتها و رؤسا و مسؤولین کشورهایی که امروز در دنیا هسـتند از قدرتهای مدّعی و گسـتاخ بین‌المللی بترسـند، دست و پایشان بسته خواهد شد. راهِ پیشرفتِ یک ملت؛ راه این‌که یک ملت بتوانـد از قـدرت و امکانات خود درست اسـتفاده کنـد، این است که از قلـدران و زورگویان و قدّاره‌بنـدان و سـرگردنه بگیران بین‌المللی نترسد. برای این‌که انسان از قدرتها نترسد، باید از خدا بترسد. دلی که از خوف و محبّت خدا و توجّه به پروردگار پر شد، دیگر از هیچ قدرتی واهمه نخواهد داشت. فایده دعا این است. راز بزرگِ موفّقیت امام بزرگوار ما - که می‌دیدید مثل کوه، اسـتوار ایسـتاده بود - همـان ایسـتادگی وی بود که از راه ارتبـاط با خـدا به دست آورده بود. رابطه با خـدا، این فایـده را دارد. این‌که بنـده گاهی روی دعا و تضـرّع، بخصوص برای شما جوانان تکیه می‌کنم، به خاطر این است که آینده کشور در دست شماست. سرنوشت این ملت در دست جوانان است و جوانان نبایـد در دلهایشان بیم و خوفی از قـدرتها و بیگانگان و قلدران داشـته باشـند و فریفته آنها هم نبایـد بشونـد. این عـدم خوف و بیم و فریفتگی، از راه انس بـا خـدا و دعا و تضـرّع و توجّه به دست می‌آیـد، و روز عرفه که در پیش است، یکی از همین روزهـای دعـا و تضـرّع و انس بـا پروردگـار است. روز عرفه را قـدر بدانیـد. در روایتی دیـدم که «عرفه و

عرفات را بدین خاطر چنین اسمی داده‌اند که در این روز و آن مکان، موقعیّتی برای اعتراف به گناه در نزد پروردگار پیش می‌آید.» اسلام، اعتراف به گناه را در پیش بندگان، مجاز نمی‌داند. کسی نباید گناهی را که انجام داده است بر زبان آورد و پیش کسی به آن اعتراف کند. اما پیش خدا، چرا. بین خودتان و خدا، بین خودمان و خدا، خلوت کنیم و به قصورهایمان، به تقصیرهایمان، به خطاهایمان و به گناهانمان که مایه روسیاهی ما، مایه بسته شدن پروبال ما و مانع پرواز ماست، اعتراف نماییم و از آنها توبه کنیم. اگر فردی بخواهد اصلاح شود، باید گناه و عیب خود را بپذیرد و در پیش خود و خدا، به آن عیب و گناه اعتراف کند. کسانی که برای خودشان هیچ عیب و خطایی قائل نیستند، هرگز اصلاح نخواهند شد. یک ملت هم، اگر بخواهد به راه راست برود، باید بفهمد که کجاها اشتباه کرده است و خطاهای او چیست و به گناه خود اعتراف کند. امروز هم اگر آحاد امّت عظیم اسلامی قبول کنند که در مقابل اسلام کوتاهی کرده‌اند؛ اگر مسلمانان عالم تصدیق و اعتراف کنند که در دنباله‌رَوی از قدرتهای اسلامی، راه را اشتباه پیموده‌اند و در پذیرش فرهنگ مفسدِ اغوا کننده غرب، به‌خطا رفته‌اند، راهشان باز خواهد شد و خواهند توانست خودشان را اصلاح کنند. تبلیغات جهانی می‌خواهد ملتها را سرگرم کند تا نفهمند که راه کدام و چاه کدام است. می‌بینید تبلیغات و زرق و برقهای جهانی و رادیوهای بیگانه، چه در زمینه‌های سیاسی، چه در زمینه‌های اقتصادی و چه در زمینه مصرف و نظایر آن، چها می‌کنند! رازِ اصلیِ این‌که ملت ایران توانست یک قیامت دنیوی به وجود آورد، دنیایی را بیدار سازد و تحوّل عظیمی ایجاد کند، این بود که آن راه خطا و اشتباه را عوض کرد. ملتفت شد که دنباله‌رَوی از ظلمه و ستمگران و سلاطین طاغوتی، یا سکوت در مقابل آنها خطاست. لذا از این خطا برگشت و این بازگشت از خطا موجب شد که بتواند به سعادت و رستگاری برسد. شما ملت ایران، راهی را در مقابل ملتهای جهان باز کردید و پیمودید، که امروز همه روشنفکران مسلمان و صاحبان وجدانهای بیدار در دنیای اسلام، همین راه را طلب و آرزو و دنبال می‌کنند؛ چون راه رستگاری همین است. راه رستگاری، در نجات پیدا کردن از تحمیل و سلطه قدرتهای استکباری است. متأسفانه بعضی از کشورهای اسلامی این گونه نیستند و بعضی از ملتهای اسلامی هنوز توفیق پیمودن این راه را پیدا نکرده‌اند. سران خائن و فاسد، نگذاشتند ملتها راهشان را پیدا کنند. من در مورد مسائلی که در حجّ امسال برای حجّاج پیش آمده است، آنچه که فعلاً می‌توانم عرض کنم این است که بگوییم: بسیار متأسّفم از این‌که کسانی از برخاستن ندای توحید در کنار خانه توحید و مرکز توحید ممانعت کنند. فعلاً ما در مورد رفتار حکّام و مسؤولین «حجاز» حرفی نمی‌زنیم تا ببینیم با حجّاج ما چگونه رفتار خواهند کرد. امروز هزاران نفر از مردم ما در آن‌جا هستند و ما به فضل پروردگار، جزءجزء مسائل آنها را دنبال و تعقیب می‌کنیم تا با کمال آسایش و سلامت فریضه خود را انجام دهند و برگردند. مسؤولین آن‌جا موظّفند که وسایل آرامش و آسایش و سلامتِ انجام مناسک و فرایض را برای حجّاج ایرانی تهیه و تأمین کنند. این امری است که آنها وظیفه دارند انجام دهند و ما منتظریم که ببینیم آیا آنها با حجّاج ایرانی، طبق وظیفه خودشان، به درستی و کامل عمل خواهند کرد یا نه؟ امیدواریم که خداوند متعال، دهه اوّل ذی‌حجّه و این ایام با برکت را برای همه مسلمین، بخصوص برای مردم عزیز و ملت بزرگ و مؤمن و وفادار ما، مبارک فرماید. بنده امیدوارم که خداوند به شما مردم مؤمن این توفیق را بدهد که از روز عرفه برای نزدیک شدن دلهایتان به خدای متعال هر چه بیشتر استفاده کنید و این روز را قدر بدانید. عرفه روز بزرگی است. تطهیر روح و صفا دادن به نفس، برای یکایک ما در هر جا که هستیم مسأله اساسی و مهمّی است. این فرصتها را کوچک نشمارید و این مسائل را ناچیز ندانید. در راه حرکتِ بزرگ ملت ایران و سازندگی و پیروزی بر دشمنان و ایستادگی در مقابل زورگویان و رسیدن به اهداف عالیه نظام اسلامی، ارتباط با خدا و توجّه و توسّل و تضرّع به پروردگار نقش دارد. فرصت و وقت آن نیز همین اوقاتی است که معیّن شده است و مهمترین آنها، یا از جمله مهمترین آنها، روز عرفه است. امیدواریم که خداوند همه شما را مشمول رحمت و برکات خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه وبرکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التّحصیلی دانشجویان «دانشگاه نیروی هوایی»

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التّحصیلی دانشجویان «دانشگاه نیروی هوایی» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم روز بسیار خوبی است که شاهدیم بحمداللَّه یک مجموعه دیگر از جوانان مؤمن و تحصیلکرده در یکی از میدانهای بسیار مهمِ مربوط به نیروهای مسلّح وارد می‌شوند و افتخاری بر افتخارات نیروهای مسلّح و ارتش جمهوری اسلامی می‌افزایند. هر یک نفر که شما فرماندهان و مسؤولین تربیت کنید، افتخاری بر افتخارات ارتش و خودتان افزوده‌اید. عزیزان من! در زندگی بشری یک چالش دائمی بین نیروهای حق - که می‌خواهند همه چیز بر اساسِ حقیقت و طبق اشاره هدایت الهی در صراط مستقیم باشد - با نیروهای باطل - که می‌خواهند همه روی زمین از هوسها و هواهای آنها پیروی کند و بیش از آن‌که برای بشریت باشد، در اختیار آنها قرار گیرد - وجود دارد. به تعبیری دیگر، این چالش دائمی به مثابه یک درگیری و مسابقه پنجه‌افکنیِ همیشگی است. اما شما مطمئن باشید، هر انسانی که به صلاح و شایستگی روی می‌آورد، مشتی بر دهان شیطانها و نظام شیطنت در آفرینش کوبیده می‌شود. برای نیروهای شر آفرین، همه چیز براساس شر مطلوب و پسندیده است. اگر بخواهیم این حرفها را در محیط کار و درس شما و در این دانشگاه - که از افتخارات نیروی هوایی است - تصدیق کنیم، باید بگوییم: هر چه زمان پیش می‌رود و هر دوره که از دوره‌های تحصیلی شما می‌گذرد، اگر شما دانشجویانِ این دانشگاه و سایر مراکز علمیِ نیروهای مسلّح، در راه صلاح و نیکی پیشرفت کنید، در این چالش با نیروهای باطل، یک سنگر به جلو رفته و یک خاکریز دشمن را در هم نوردیده‌اید. این را به یقین بدانید که یکی از ابزارهای قدرت استکباریِ قدرتمندانِ زورگویِ امروزِ دنیا، فسادهای شخصی است و هریک نفر انسان که فاسد شود، قدرت استکباری در سطح جهان، یک قدم به جلو رفته است. فلسفه این امر نیز واضح است. زیرا قدرتهای شیطانی، با فساد انسانها، قدرت ادامه زندگی پیدا می‌کنند و بدون فساد آنها، قادر به ادامه حیات خود نخواهند بود. شما امروز به کشورهای عقب افتاده دنیا یا کشورهایی که زیر نفوذ سلطه استکبارند نگاه کنید! اگر سران این کشورها فاسد نباشند، به زندگی چسبیده نباشند و منافع خودشان را مطلق نکرده باشند، آیا باز هم قدرت استکباری می‌تواند بر آن کشورها و دولتها و تشکیلات اداره کننده آنها تسلّط و نفوذ داشته باشد؟! پس بزرگترین دشمنِ کشورها و ملتها، فساد شخصی و اخلاقی و فسادی است که در سطوحِ تأثیرگذار بر زندگیِ مردم آن کشورها حاکم می‌شود. غالباً دستگاههای جاسوسی امریکا و دیگر کشورهای سلطه‌طلب دنیا، سعی می‌کنند نقاطی را بیابند تا با تمسّک به آنها، تأثیرگذاران کشورهای زیر نفوذ خود را آلوده نمایند و به فساد مبتلا کنند. آنها که مخالف پارسایی و پاکی‌اند، از این طریق می‌توانند اعمال قدرت کنند. هر یک از شما جوانان که پاک زندگی می‌کند، این پاکی را مجاهدت در مقابل سلطه بیگانگان و دشمنان بداند. همچنین، هر کدام از شما مدیران و مسؤولان که مجموعه‌ای را پاک پرورش می‌دهد، آن را حرکتی علیه تسلّط دشمنان بر کشور، مردم و ارتشتان به حساب آورد. ملتی که می‌خواهد سرنوشت خود را به دست گیرد و خود را نجات دهد، باید به سمت صلاح و پاکی حرکت کند. البته از ابزارهای دیگر هم در همه راهها می‌شود استفاده کرد؛ لکن آن ابزارها ناپایدار است. شما جوانان پاک و مؤمن، در این مرکز ارتشی که درس می‌خوانید، به تحصیل دانش می‌پردازید و خود را به کمال می‌رسانید، این درس و تحصیل را یک مجاهدت و عبادت به حساب آورید. در گذشته این کشور، مقامات ارتشی، مقامات دنیایی بود که گاه پایدار و غالباً ناپایدار می‌نمود. غالباً آسایشِ این مقامات، همراه با دغدغه‌ها و نگرانیهای بزرگ بود. اما امروز، مسؤولیتهای ارتشی در این کشور، هم ارزش دنیایی و هم ارزش خدایی و فضیلت است. هر کدام از شما، چه در آینده خلبان شوید، چه در رشته‌های فنّی یا مدیریّت پیشرفت نمایید و تبحّر پیدا کنید و چه آموزشهای مختلف را برای کامل کردن ارتش جمهوری اسلامی فرا گیرید، وقتی پاک و پارسا و پاکدامن زندگی کنید، در حقیقت به تأمین دنیای خود و ارزشهای معنوی و آخرت خویش می‌پردازید. این، خصوصیت نیروهای مسلّح امروزِ ماست. نیروهای مسلّحِ این کشور، در گذشته هرگز چنین امتیازی را نداشتند. اما امروز به برکت اسلام و ایمان، به آن دست یافته‌اند. بحمداللَّه مشاهده می‌کنیم که «دانشگاه نیروی هواییِ ارتش جمهوری اسلامی ایران»، در

کارهای گوناگون و مسؤولیتهایی که بر عهده دارد، پیشرفت کرده است. این پیشرفت، برای من موجب خرسندی است. همان طور که برای آینده ارتش و نیروی هوایی نیز نویدبخش و نشان‌دهنده افق روشن و جایِ بسی خشنودی است. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. امروز، هم شما جوانان دانشجو، هم فارغ‌التّحصیلان این دانشگاه و هم عناصر گوناگون نیروی هوایی، سعی کنید هر چه می‌توانید این نیرو را - که بحمداللَّه از ارزشهای استثنایی هم برخوردار است - بهتر و بیشتر به پیش ببرید. نیروی هوایی، بحمداللَّه نیروی آزمایش شده و امتحان پس داده‌ای است که در دوران جنگ تحمیلی و پیش از آن و پس از آن، تا امروز، در میدانهای گوناگون حضور بسیار برجسته‌ای را از خود نشان داده است و این باید روز به روز بهتر و کاملتر و درخشانتر و برجسته‌تر شود. امیدوارم که مشمول تفضّلات ولیّ عصر ارواحنا فداه باشید و روح مقدّس امام و ارواح مطهّره شهدای عزیز این نیرو از همه شما راضی باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم بنده هم این روز بزرگ را به همه مسلمین عالم و حق‌طلبان و انصاف دوستانِ همه جای جهان، بخصوص ملت عزیز ایران و به شما برادران و خواهرانی که در این جلسه حضور دارید و پایه‌های اساسی و سنگین اداره کشور بر دوش شماست، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. آنچه که در ماجرای غدیر از دیدگاه مطالعه کنندگانی از قبیل ما می‌شود فهمید، مضمون این نصب الهی در باب کیفیّت اداره کشور و گزینش انسانهای صالح برای مسؤولیتهای بزرگ است. البته کسانی که اهل بینش عالیِ عرفانیِ حق شناسانه هستند و دلشان با منابع نور و معرفت متّصل است، ای بسا حقایق دیگری را هم در این ماجرا می‌فهمند. آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام در روز غدیر، پیغمبر اکرم صلّی‌اللَّه علیه و آله و سلّم به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسؤولیت بزرگِ اداره جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی، بشود درباره آن از موردی صرف نظر کرد. در این کار بزگ، صددرصد باید معیارها و ارزشهای اسلامی در نظر گرفته شود. بالاتر از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام کیست؟ همه خصوصیاتی که از نظر اسلام، ارزش است و البته از نظر عقل سالمِ توأم با انصاف هم، همانها ارزش محسوب می‌شود، در امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام جمع بود. ایمان او، اخلاص او، فداکاری و ایثار او، تقوای او، جهاد او، سبقت او به اسلام، بی‌اعتنایی او به هر چه غیرِ خدا و هر چه غیرِ از هدف خدایی، بی‌اعتنایی او به زخارف مادّی، بی‌ارزش بودن دنیا درنظر او، علم او، معرفت او و اوج انسانیّت در او از همه ابعاد، خصوصیّاتی است که در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام واضح است. ادّعای این حرفها، مخصوص شیعه هم نیست. همه مسلمین و مورّخین و محدّثینی که درباره امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام خواسته‌اند به انصاف حرف بزنند، همین خصوصیّات و بیش از اینها را بیان کرده‌اند. پیغمبر اکرم صلّی‌اللَّه علیه و آله و سلّم، در آن روز در مقابل چشم کسانی که این خصوصیّات را در امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام می‌شناختند، او را به منصب ولایت نصب کرد. معنای این نصب، اهمیت دادن به آن معیارهاست. این همان نکته‌ای است که باید در نظام و جامعه اسلامی، تا قیام قائم مورد نظرِ همه باشد. اگر مسلمین در طول تاریخ نتوانسته‌اند از مواهب اسلامی به طور کامل بهره ببرند، به دلیل نقیصه بزرگِ ناشی از نشناختن معیارها بوده است. مطلب به این‌جا هم تمام نمی‌شود. نکته‌ای که برای ما، مسؤولین و کارگزاران نظام اسلامی در ایران، اهمیت دارد، این است که وقتی در رأس نظام اسلامیِ نبوی - یعنی نظام اسلامیِ ساخته دست مقدّس پیغمبر در صدر اوّل - انسانی مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام گذاشته می‌شود، معنایش این است که در همه تاریخ، در همه مسؤولیتهای اساسی در نظام اسلامی، باید معیارها رعایت شود. رعایت معیارها هم، مخصوص ریاست جامعه اسلامی نیست؛ بلکه اهمیت دادن به ارزشها، معیارها و ملاکهای اسلامی، یک امرِ ساری و جاری در کلِّ جامعه اسلامی است، و این است که برکات را متوجّه مسلمین می‌کند.

همین اندازه که ما مردم ایران توانسته‌ایم این اصل والای اسلامی را در محیط زندگیِ خودمان تحقّق ببخشیم، برکاتش را هم امروز مشاهده می‌کنیم. این خود آگاهیِ ملت ایران و احساس عزّتش به اسلام، درست نقطه مقابل آن چیزی است که دشمنان اسلام، همیشه خواسته‌اند. تلقین کرده‌اند که مسلمانان از مسلمانی خودشان سرافکنده باشند و سعی کنند اثر اسلام و مسلمانی را در حرکات و سکناتشان نشان ندهند. بلکه آنچه نشان می‌دهند، گرایش ضدّ اسلامی و گرایش به سمت دشمنان اسلام باشد. یکی از کارهای استعمارگران در جوامع اسلامی، این بوده است که خواسته‌اند کاری کنند که مردم مسلمان، در هر طبقه و رتبه‌ای از اهمیت و مسؤولیت در زندگی و جامعه، خودشان را به ارزشهای غیر اسلامی نزدیکتر کنند. یعنی لباسشان مثل لباس آنها، رفتارشان مثل رفتار آنها، بینششان مثل بینش آنها و اعمالشان هم مثل اعمال آنها باشد. در واقع، ارزشهای آنها را ارزش بشمارند، ضدّارزشهای آنها را ضدّ ارزش به حساب آورند و از اسلام یادشان نیاید. سعی کردند این کار را بکنند. متأسفانه، آنها در اکثر مناطق اسلامی، در طول سالهای استعمار و ورود فرهنگ استعماری به کشورهای اسلامی، موفّق هم شدند. لباسها را عوض کردند، رفتارها را عوض کردند، آداب زندگی را عوض کردند، بینشها را عوض کردند و مسلمانان را از اسلام دور، و به آنچه که ضدّ اسلام و غیراسلام است، نزدیک نمودند. امروز هم که ملت ایران اصرار دارد و پافشاری می‌کند بر این‌که مواضع اسلامی، ارزش اسلامی و فرهنگ اسلامی را در رفتار خود، در حرکات خود، در لباس خود، در برخورد جهانی خود و در گزینش دوست و دشمن خود رعایت کند، بیشترین حمله‌ها را برای همین می‌کنند. در چنین دنیایی، ملت ایران توانست اعتزاز به شخصیّت و هویّت اسلامی را به خودش برگرداند. یعنی مردم ما احساس عزت می‌کنند که مسلمانند؛ و حقیقت قضیه نیز همین است. «وللّٰه العزّة ولرسوله و للمؤمنین(۱).» مؤمنین، عزیزند. آن کس که در دل خود ایمان دارد و در عمل خود، آنچه را لازمه ایمان است رعایت می‌کند، حقیقتاً عزیز است. بحمداللّٰه، احساس عزّت هم در دل ملت ما هست و این از برکات رعایت همان ارزشهایی است که در غدیر تثبیت شد. ما، بخصوص کسانی که پایبند به غدیریم، مسأله غدیر را اساس اعتقادات خود می‌دانیم. اصلاً شیعه، مسأله غدیر را پایه و ریشه عقایدِ شیعی خود می‌داند. ما باید از این قضیه حداکثرِ تبعیّت و استفاده و پیروی را بکنیم. در دوران طاغوت، که روز عید غدیر معمول بود، می‌خواندیم: «الحمدللّٰه الذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین و الائمّة علیهم السّلام(۲).» این تمسّک به ولایت، آن روز در اعتقادات و عواطف بود؛ امّا در عمل که ولایتی نبود. در عمل، ولایتِ طاغوت بود؛ ولایتِ استکبار بود؛ ولایت دشمنان دین بود. آن روز دوستان ما می‌خواندند: «اللّهم اجعلنا من‌المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین.» یعنی از خدا می‌خواستند که متمسّک به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام باشند. امروز این دعا مستجاب شده است. ملت ایران، امروز با نظام اسلامی‌ای که به تدبیر امام بزرگوار، از حاقِ قرآن و دین استخراج شد و در این کشور به اجرا درآمد، به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام تمسّک کرده است. این تمسّک را باید هر چه بیشتر کنیم. اساس کارِ تمسّک به ولایت هم، تمسّک به ارزشهای اسلامی است. هر چه را که در اسلام ارزش است، باید در صدد باشید در عمل جذب کنید. چه ارزشهای فردی - مثل آنچه که به رابطه و علقه هر کس با خدای خود ارتباط پیدا می‌کند و یکی از مهمترین ارزشهای امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام؛ یعنی ارتباط با خدا، توسّل به پروردگار و خوب کردن رابطه خود و خدا بودن - چه ارزشهای اجتماعی که مربوط به جامعه است - مانند ارزشهای سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی - و چه ارزشهایی که مربوط به آداب و عادات عمومی است. ببینید اسلام کدام خصوصیّت و عمل را ارزش دانسته است؛ آن وقت سعی در پیاده کردن آن داشته باشید. به تعبیر دیگر، آن ارزشها را در محیط کار، در انتخاب همکاران، در اجرای مأموریت و در تهیه کردن طرح برای بخشی که مشغول کار در آن هستید، حتماً اعمال کنید. این به معنای تمسّکِ کامل به ولایت است. عزیزان من! هر چه ما ارزشها را بیشتر پیاده و اِعمال کنیم، جامعه اسلامی، عزیزتر خواهد شد؛ ملت اسلام قویتر خواهد شد و در همه مراحلِ حیات، پیشرفت ما بیشتر خواهد شد. امروز، آن روزِ حسّاس و مهمّ است. بعد از انقلاب، اگر ما چند مقطع مهم داشته‌ایم، یکی همین روزگار است که روزگار ترمیم ویرانیهای گذشته است؛ ویرانیهایی که یکی دو مورد هم نیست.

اگر ملت ایران نتواند ویرانیها را ترمیم کند و کشور را بسازد، در نظر افکار عمومی دنیا، داعیه اسلام او – العیاذ باللّه – دروغ از آب در خواهد آمد. این که می‌بینید مسؤولین، کارگزاران و خدمتگزاران کشور و قوای سه گانه، این همه دم از سازندگی کشور می‌زنند، برای این است. امروز، مقطع سازندگی است. امروز، روزی است که ملت، این فراغت را بعد از یک جنگ طولانی پیدا کرده است و هم به دلیل همین حسّاسیت است که می‌بینید دنیا چطور از همه طرف، سیاستهای سازنده ملت ایران را مورد تهاجم تیرهایِ زهرآگین خود قرار داده است. تبلیغات به نوعی، سیاست به نوعی، تحریکات امنیتی به نوعی و خرابکاریهای اقتصادی به نوعی. دشمن، هر کار می‌تواند می‌کند و بحمداللّه اغلب هم ناموفّق است. آنچه شما از توطئه‌های دشمن می‌بینید که در جامعه توفیق پیدا می‌کند، در حقیقت بخش کوچکی از توطئه‌های اوست. شاید بشود گفت: «ده برابر آن، توطئه می‌کند، ولی بحمداللّه بیشترش به نتیجه نمی‌رسد و فقط بخش کمی از آنها به نتیجه می‌رسد.» در چنین زمانی، آنچه می‌تواند شما را موفّق کند، کشور را آباد کند، ملت ایران را در صحنه نگه دارد و همه نیروها را در راه این سازندگیِ مقدّس بسیج کند، دو دستی چسبیدن به ارزشهای اسلامی است. البته خدای متعال هم باید توفیق بدهد. امیدواریم که ان‌شاءاللّه رفتار ما طوری باشد که توفیقات الهی را به سمتمان جلب کند و آنچه که می‌کنیم، آنچه که می‌اندیشیم، آنچه که به عنوان وظیفه خود انجام می‌دهیم، مقبول ذات مقدّس پروردگار و مرضیِ حضرت حق باشد و ان‌شاءاللّه قلب مقدّسِ ولیّ عصر ارواحنا فداه و عجّل اللّه تعالی فرجه را از ما راضی و خشنود، و روح مطهّر امام بزرگوارمان را شاد کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --
-- ۱) منافقون: ۸ ۲) مفاتیح‌الجنان: دعای «تهنیت عید غدیرخم»

بیانات مقام معظم رهبری در جمع «نمایندگان مجلس شورای اسلامی»

بیانات مقام معظم رهبری در جمع «نمایندگان مجلس شورای اسلامی» بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. خوشحالیم که بحمداللّه یک سالِ دیگر بر مجلس پرافتخار اسلامی ما گذشت، در حالی که حامل سرافرازی و افتخار بیشتر است. بنده عرایضی را خدمت نمایندگان محترم، از اوّلِ این دوره تا حال عرض کرده بودم و هر چه مسائل مجلس را تتّبع و پیگیری کردم و اطّلاع به دست آوردم، خدا را سپاسگزارم که شاهد بودیم آن توصیه‌های برادرانه دلسوزانه، در مجلس با دقّت تعقیب می‌شود. اوّلین نتیجه این است که امروز مردم بحمداللّه از مجلس شورای اسلامی احساس آرامش می‌کنند. چقدر خوب است که وقتی رادیو را باز می‌کنند یا روزنامه‌ها را می‌خوانند و از مذاکرات مطّلع می‌شوند، در آنها چیزی نیابند که مایه افسردگی دلهای بااخلاص باشد. و این از برکات مجلس چهارم است. امیدواریم که ان‌شاءاللّه روزبه‌روز وضع مجلس در همین جهت، بهتر و کاملتر شود. آن طور که بنده به عنوان یک ناظر در مسائل کشور احساس می‌کنم، اگر مجلس شورای اسلامی چهار خصوصیت داشته باشد، در جایگاه حقیقی خود قرار خواهد داشت. بحمداللّه امروز تا آن‌جا که ما مشاهده می‌کنیم، مجلس این خصوصیّات را دارد. لکن می‌شود هر چه بیشتر به این خصوصیّات افزود و مراقب بود. این چهار خصوصیّت، عبارت است از اوّلاً، احساس مسؤولیت. ثانیاً، استقلال. ثالثاً، شجاعت. رابعاً، فرزانگی و به کار گرفتن فکر و علم و تخصّص. در این کشور، دهها سال نام مشروطیت وجود داشت؛ اما در دورانهای سلطنت خاندانِ منحوسِ زیانبارِ خفّت‌آورِ پهلوی بر ایران، مجلس در حقیقت کان لم یکن بود؛ جز در همان برهه کوتاهی که مرحوم آیت‌اللّه کاشانی و نهضت ملی حرکتی کردند و مجلس جانی گرفت. و الّا بقیه آن پنجاه سال، هر چه بود، اسم بود بی‌مسمّا؛ ظاهر بود بی‌لُبّ و بی‌معنا. این، از آن دوران پنجاه ساله. قریب به بیست سال قبل از دوران پنجاه ساله هم، در این کشور، مشروطیت بود که مجموعاً، با تعطیلها و انسدادها و به توپ‌بستنها و غیره، تقریباً در حدود چهار دوره، مجلسِ شورایِ ملّیِ درست شده در اوّلِ مشروطیت، کار کرد. تاریخِ آن مجالس، بسیار عبرت‌آور است و واقعاً یکایک ملت ایران، برای این که بدانند جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی به این کشور و این ملت چه داده است، باید آن گذشته را بخوانند. تا ندانیم چگونه بوده‌ایم،

نخواهیم دانست که امروز چه در اختیار داریم. در آن چند سال اولیه، تا وقتی که هنوز مجلس، آن مجلسِ تحت نفوذ سلطان و سردار و دوله و سلطنه و سفارتخانه خارجی نبود، مجلسی بود که با وجود ابتدایی بودن، تأثیر خود را در اوضاع کشور می‌گذاشت. هر جا که اندکی نشانه سلطه خارجی بود، آن مجلس، باقدرت تمام می‌ایستاد. اولتیماتوم روس بود، مجلس ایستاد. استقراض از خارجیها بود، مجلس ایستاد. قرار داد وثوق‌الدوله بود، مجلس ایستاد. امثال مدرّس‌ها در آن مجلس، کم و بیش بودند. آنهایی هم که گذشتِ زمان نشان داد نمی‌توانند همیشه مدرّس باقی بمانند و مثل مدرّس باشند، در سایه حضور مردانِ مستقلِ با ایمانی از قبیل مدرّس، خیابانی و امثال آنها، یک حالت واقعیِ مردمی به آن مجلس دادند. این، از آن دو دوره اوّلیه که وضعیتش این گونه بود. بعد از آن‌که نفوذ سیاستهای خارجی در همان مجلس، با همان اشخاص پیدا شد، کار به آن‌جا رسید که نخست‌وزیر بعد از کودتا - حسن مشیرالدوله پیرنیا - وقتی کابینه خودش را در مجلس شورای ملی ارائه کرد و مجلس یکی دو نفر از وزرایش را رد نمود، به مجلس گفت: «همسایه جنوبی ما (یعنی انگلیس!) مایلند این دو نفر در کابینه باشند» و مجلس رأی داد! به صرفِ تمایل همسایه جنوبیِ دروغی، دو وزیرِ ابتدا رد شده، رأی مجلس را به دست آوردند. و اما، از آن‌جا که انگلیس، غاصبِ هند و بحرین بود و در خلیج فارس حضور داشت، آن را «همسایه جنوبی» می‌نامیدند و حتّی تا زمان پهلویها هم، انگلیس همسایه جنوبی نامیده می‌شد! آن کشور که در اروپا واقع بود و هزاران کیلومتر با ایران فاصله داشت، اسمش «همسایه» بود! چون این همسایه ناخوانده دروغین، تمایل داشت که دو نفرِ مورد نظرش در کابینه مذکور باشند، نه مشیرالدوله خجالت می‌کشید به مجلس بگوید که «همسایه جنوبی، مایل است این دو نفر باشند» و نه مجلس خجالت کشید از این‌که به خاطر میل همسایه جنوبی، حضور دو وزیری را که نمی‌خواست، قبول کند. همان مجلسی که قبلاً در مقابل اولتیماتوم روس و قرار داد وثوق‌الدوله و بقیه قضایا ایستادگی کرده بود، کارش به این‌جا رسید! بنده، مواردی را که مجلس اوّل و دوم ایستادگی کرد، یادداشت کرده‌ام که احتمالاً به ده یا نزدیک به ده مورد می‌رسد. آن مجلس، مجلسی بود که محکم ایستاده بود؛ ملت را به نشاط آورده بود و دولتها را نیز تقویت کرده بود. اگر چه دولتهای آن روز، ذاتاً دولتهای ناتوان و مریضی بودند و بسیاری از آنها ساختمانِ ذهنی‌شان، اساساً ساختمانِ باج دادن به گردن کلفتهای غربی بود؛ اما بالاخره، این مجلس، همانها را تا آن‌جا که ممکن بود، حفظ می‌کرد. این مجلسی که به خاطر همان دوره‌های اوّلیه، در تاریخ سرافراز ماند، بتدریج کارش به آن‌جا رسید که بعضی از نمایندگانش، جرأت مخالفت نداشتند! بعضی در جلساتِ به خیال خودشان مسأله‌دار، حضور پیدا نکردند. مگر وقتی شما حضور پیدا نکردید، مسؤولیتتان از بین می‌رود؟! شما نماینده‌اید و باید احساس مسؤولیت داشته باشید. بعضی از آنها افتخار می‌کردند که در آن جلسه‌ای که سلطنت ایران به خاندان فاسد و ننگین پهلوی داده شد، حضور نداشتند! در حالی که بایستی می‌بودند و مخالفت می‌کردند. بعضی وابسته و فاقد استقلال بودند. شجاعت هم داشتند؛ اما آن شجاعت را در جهت باطل و خلاف حق به کار می‌گرفتند. جیبها و شکمهایشان از مال حرام، پر بود. طمعِ رشوه، طمعِ رسیدن به مقامات، طمعِ کمکِ فلان کسی که ممکن است قدرت را در دست بگیرد یا امروز بر سر قدرت است، چنان آنها را گیج می‌کرد که نمی‌فهمیدند مسؤولیت چیست. احساس مسؤولیت نبود، استقلال نبود، شجاعت نبود، آگاهی و معرفت و فرزانگی نبود و کار به آن‌جا رسید. و الاّ اگر مشروطیت در آغاز کار، منطبق با خواسته رهبران واقعی و مخلص و مؤمن آن نهضت - که بلاشک برترینِ آنها علمای بزرگ بودند - و هر کس منکرِ این حقیقت شود، منکرِ ضروریات و واضحات شده است. چنان که عده‌ای منکر می‌شوند و امروز برای گذشته ما تاریخ می‌نویسند و حقایق را انکار می‌کنند - به پیش می‌رفت، کشور ما پنجاه سال در حسّاسترین مقاطع تاریخ جهان، از قافله عقب نمی‌ماند. ما پنجاه سال ضرر کردیم. ما ملت ایران، به خاطر تسلّطِ آن قلدر بی‌سواد و خاندان و فرزندان و کسان و همراهانش؛ یعنی تسلّط قدرتهای مسلّط بر این کشور - که در نیم قرن آخرِ قبل از پیروزی انقلاب، انگلیسیها و بعد هم امریکاییها بودند - و نیز به خاطر کوتاهی مجلس، ضرر کردیم و دچار خسران شدیم. مجلس می‌توانست از اوّل جلو این ضرر را بگیرد. شما به تاریخ دوران مشروطیت که نگاه کنید، می‌بینید هر جا مجلس از خود قدرتی نشان داد، در مقابل آن قدرت،

همه مجبور شدنـد راه و روش خود را اصـلاح کننـد. لـذا، دشـمن در مجلسِ آن وقت نفوذ کرد:«تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم.(۱)» اینهـا عبرت است. امروز مجلس مـا بحمـداللّه یـک مجلس نمونه در دنیاست. انسـان در بین نماینـدگان مجلس شورای اسـلامی که نگاه می‌کنـد، چهره‌های پاک، منزّه، مردمی، اهل تقوا، اهل علم، اهل معرفت، اهل تخصّص، اهل مجاهـدت، با زبان رسا و با شـجاعت می‌بینـد. امروز مجلس ما بحمداللّه هیچ نگرانی و دغدغه‌ای را در کسـی که منصف باشد ایجاد نمی‌کند. اما باید مراقب باشـید؛ زیرا این امانتی در دست شـماست. اسـتمرار ماجراها، باید صـحیح باشد: «و ان لو استقاموا علی‌الطريقة لاسقينا هم ماء قدغاً.(۲)» اسـتقامت بر طریق است. راه را بایـد درست و مسـتمر رفت. و الّا اگر چهار صـباح خوب و درست رفتیم، ولی بعد رها کردیم، فایده‌ای ندارد. امروز مسؤولیتِ مجلس این است که بنایی بگذارد، کاری کند و مَنِشـی نشان دهد که اگر در آینده، نماینده یا نمایندگانی خواستند به خلاف این منش رفتار کنند، مثل مزاج سالمی که جسم بیگانه را به نحوی از انحا از خودش دفع می‌کند، مجلس هم آن عضو نامناسب و نا متناسب را دفع کند. این بنا را شـما باید امروز بگذارید. دشـمنان بیدارند، ما هم باید بیدار باشـیم؛ همچنان‌که بحمـداللّه تا امروز بیـدار بوده‌ایم. امروز ملت ما بیـدار است، دولت ما بیدار است، مجلس ما بیدار است، مسؤولین قضایی کشور، بیدارند. امروز همه بحمداللّه هشـیارند؛ اما هشیاریِ امروز، کافی نیست. باید کاری کنید که این هشیاری و این خدمتِ الهی، اسـتمرار پیـدا کنـد. در «دعـای کمیل» عباراتی که می‌خوانیم برای ما درس است: «قوّ علی خـدمتك جوارحی، و اشـدد علی العزیمة جوانحی، و هب لی الجـدّ فی خشـيتك و الدّوام فی‌الاتّصال بخدمتك.(۳)» این دوام، لازم است و اتّصال به خـدمت پروردگار، باید مسـتدام باشـد. ایـن درس است به مـا. بحمـداللّه، مجلس منشِ خـوبی داشـته است. آنچه که در این برهه لازم می‌دانم این است که اندک کاری که دشـمن را امیدوار کند، نباید از مراکز مسؤولیّت سر بزند. آدمهای غیر مسؤول را کار نداریم. دولت و مجلس، باید شـانه به شانه هم حرکت کننـد. مجلس بایـد کمکِ دولت باشـد، و این مخصوص امروز هم نیست. در همه ادوار این گونه است که اگر نماینـدگان مردم، دولتهـا را کمـک نکننـد، دولتها نمی‌تواننـد کار کننـد. مجلس، مرکز قانونگـذاری است. عِقال، دستِ مجلس است. ترمز، زیر پـای مجلس است. اگر دولتی در حـال حرکت باشـد و ترمز کردیـد، طبعاً نمی‌توانـد حرکت کنـد. اگر در هـدایت دولت، بی توجّهی شـد، نتیجه خوبی عایـد نخواهـد شـد. بایـد هدایت انجام گیرد و همان اسـتقلالی که قبلاً گفته شد، وجود داشـته باشـد. البته دشـمن، هر چیز کوچکی را ممکن است ده برابر و گاهی صد برابر کند. اما بحمداللّه مجلس پشتیبان دولت است؛ دولت هم در جهت قانونگـذاری مجلس در حرکت است. اداره کشور، کـار دشواری است. من دیـده بودم کسانی خـدمت امام رضوان‌اللّه تعـالی علیـه می‌آمدنـد و از بعضـی اوضـاع شـکایت می‌کردنـد. یکی می‌گفـت مالیـات این طور شـد، یکی می‌گفت در فلاـن جـا، شهرداری آن گونه عمل کرد، اسـتانداری فلان کرد و از این قبیل مطالب. من غالباً می‌دیـدم امام تأمّلی می‌کردند و بعد به آن طرف می‌گفتنـد: «آقـا! اداره کشور سـخت است.» مقصود این است که در مقـامِ تصوّر و توصـیف و گفتن، خیلی کارهـا می‌شود کرد؛ اما وقتی وارد شدید، مشـکلات خودش را نشان می‌دهد. باید منصف باشـیم. باید ببینیم کاری را که کننده مشغول آن است، اگر ما در پیش روی خودمان داشتیم، بهتر، روانتر و بی‌اشـکالتر انجام می‌دادیم یا نه؟ این بایـد همیشه مورد توجّه باشـد. البته به هیچ وجه نباید از اشتباهات و خطاهـایی که غالبـاً در مراتبِ دوم و سوم دولت انجام می‌گیرد، دفاع شود. اگر کسـی خطایی کرده است، بایـد به او گوشـزد شود و هیـچ کس نبایـد دفاع کنـد. بحمداللّه رئیس جمهور ما یک عالمِ آگاهِ مسلّط به زمان، مسلّط به اداره کشور، دارای تواناییهـای بعضـاً اسـتثنایی - در بین کسـانی که ما می‌شناسـیم - و مراقب امور است. تـذکّرات نماینـدگان هم کمک خواهـد کرد. ابزارهایی که قانون به دست شـما داده است، از قبیل تـذکّر، سؤال و امثال اینها، در اختیار شـماست. اینها مهمترین ابزار قانونگـذاری است که به دولت می‌گوید «از این راه برو، از آن راه نرو» و دولت هم مکلّف به اطاعت است. با این ابزار می‌توانید جلو اشتباهات و خطاها را کاملاً بگیرید. امروز که نوبت، نوبتِ یکی از دشوارترین کارها، یعنی سازندگی است، وضـعیت بسیار حسّاس است. ویران کردن، خیلی آسانتر از ساختن است. فرق است بین کسـی که می‌خواهد بنای کجی را خراب کند، با کسی که می‌خواهد بنای سالم

و استواری را بنیان نهد. ویران کردن، کارِ دو روز است؛ اما بنا نهادن و ساختن، ممکن است در دو سال هم دست ندهد. بنابراین، وقتِ مشکل و کارِ مشکلی است. دشمنیهای دشمنان خارجی هم جدّی است.گوشه‌ای از آن دشمنیها را در تبلیغات دشمنان مشاهده می‌کنید. البته شما نمایندگان محترم، ممکن است به اخبار محرمانه هم دسترسی داشته باشید. در این صورت، می‌بینید که دشمن چقدر تلاش می‌کند تا نگذارد جمهوری اسلامی، هدفهای تعیین شده خودش را تأمین کند. در چنین شرایطی، بحمداللَّه این مجلسِ زنده مؤمن متعّهدِ آگاهِ آشنا به وظیفه و شجاع؛ آن دولتِ توانایِ مقتدرِ مسلّط بر اوضاع کشور و آن رئیس جمهور آزموده در همه میدانها، حضور خودشان را در زمینه‌های فراوانِ کار نشان داده‌اند. ما باید ان‌شاءاللَّه با سرعت و قدرت پیش برویم. هیچ چیز نباید مانع از یک حرکت صحیح شود. مردم کشور هم، انصافاً مردم بسیار خوبی هستند. حقیقتاً آگاهی و حلم و صبر و حکمت و عمق در مردم ما، خصوصیّتی فوق‌العاده است. مردم همه دشمنیها را می‌بینند، همه مسؤولیتها را می‌فهمند، همه خدماتی را که افراد خدوم انجام می‌دهند درک می‌کنند و مشکلات را تحمّل می‌نمایند. اینها خیلی با ارزش است. با این مردم و با این کشور و با این دولت و با این مجلس، ان‌شاءاللَّه باید کارها روزبه‌روز روانتر و بی‌اشکالتر شود. بحمداللَّه، وضع داخلی مجلس و اداره آن، خیلی خوب است. حقیقتاً بنده در موارد متعدّدی، از سرِ رضایت، پیش پروردگار عالم شکرگزاری کرده‌ام که بحمداللَّه وضع داخل مجلس، مدیریّت مجلس و کیفیّت کار آن، در عین آن که تلاش و فعّالیت و بحث و تضارب آرا و افکار - همان طور که امام رضوان‌اللَّه علیه همیشه آرزو داشتند و می‌گفتند: مثلِ مباحثه طلبگی - و سختگیری در رسیدن به مطالب حق وجود دارد، ولی بحمداللَّه، تنافس و مچگیری و سعی در تضییع اشخاص و گروهها در مجلس نیست. این بسیار با ارزش است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همه شما برادران و خواهران موفّق باشید. ان‌شاءاللَّه رئیس محترم مجلس - که بحمداللَّه مجدّداً همین چهره نورانی انتخاب شدند - و بقیه آقایان محترمی که مسؤولیتها را در مجلس به عهده دارید، همگی موفّق و مؤیّد باشید و خداوند توفیقات خودش را بر شما روزبه‌روز بیشتر کند. ان‌شاءاللَّه مشمول ادعیه زاکیه بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه و عجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف و مرضیِ نظرِ امام بزرگوارمان و روح مطهّر ایشان باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) بقره: ۱۳۴ ۲) جن: ۱۶ ۳) مفاتیح‌الجنان: دعای کمیل

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم «پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام»(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم «پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام»(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه‌الحکیم فی کتابه: «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم، ومن یأته مؤمناً قد عمل الصّالحات فأولئک لهم الدّرجات العُلی جنّاتُ وعدنٍ تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک جزاءُ من تزکّی »(۱) پنجمین سالگرد رحلت امام بزرگوار را به همه مسلمانان حق طلبِ عالم، بخصوص به ملت عزیز و عظیم‌الشّان ایران تسلیت عرض می‌کنم. همچنین به همه کسانی که در طول این پنج سال، راه امام را همچون خطِّ روشن زندگی خود برگزیده‌اند و به آن افتخار و مباهات کرده‌اند، و به مخلصین و شاگردان و پیروان راستین آن بزرگوار - که در میان ملت ما و دیگر ملتها، عدّه این قبیل اشخاص، کم هم نیست - صمیمانه تسلیت می‌گویم. نیز لازم می‌دانم به خاندان محترم ومعزّزِ امام راحل و مجموعه فداکاری که در سالهای آخر زندگی پربرکت آن مرد بزرگ مسؤولیت بسیار بزرگ و سنگینِ خدمت به آن انسان والا را بر دوش گرفت و آن را به بهترین وجه به انجام رساند؛ مخصوصاً به فرزند برومندِ عزیزِ ایشان جناب آقای «حاج سید احمد» آقا صمیمانه تسلیت بگویم. امروز، در این جلسه با عظمت و پرشور، چند مطلب را به مناسبت یاد عزیز این بزرگوار، به‌عنوان محورهای اساسی برای پیگیری و مطالعه و تدبّر، مطرح می‌کنم. اوّل از شخصِ امام آغاز می‌کنم. اگرچه درباره امام، گویندگان گفته‌اند، نویسندگان نوشته‌اند و سرایندگان سروده‌اند؛ لکن من امروز در ذهنم، مضمونِ دو آیه

مبارکه سوره «طه را که قرائت شد،با شخصیت امام بزرگوار، تطبیق کردم. در امام عزیز، سه خصوصیتِ درخشان وجود داشت که همان سه خصوصیّت، در این دو آیه شریفه هم مطرح شده است. در آیه اوّل می‌فرماید: «و من یأته مؤمناً قد عمل الصّالحات.» ایمان، خصوصیّت اوّل و عمل صالح، خصوصیّت دوم است. در پایان آیه دوم، خصوصیّت سومی هم در عبارتِ: «وذلک جزاءُ من تزکّی ذکر شده است که خصوصیّت تزکیه و تهذیب نفس است. قرآن کریم برای کسی که دارای این خصوصیّات است، وعده درجاتِ «عُلی داده است: «فاولئک لهم الدّرجات العُلی » این سه خصوصیّت در امام بزرگوار برجسته بود. ایمان آن مرد بزرگ، نمونه و استثنایی بود. عمل صالح او، عملی بود که بعد از صدر اسلام تا امروز، کسی آن را انجام نداده است. یعنی تشکیل نظام اسلامی، که امروز اندکی به آن خواهم پرداخت. تزکیه او هم، چنان بود که در اوج شهرت و قدرت و محبوبیت، اوج عبودیّت‌را برای خود انتخاب کرد و هر روز که گذشت، بر الحاح و تضرّع و توسّل او به خدای بزرگ، افزوده شد. این سه خصوصیّت، در امام بزرگوار وجود داشت. پس، حقّ است که گفته شود: او از جمله کسانی است که «اولئک لهم الدّرجات العُلی » این علوّ مرتبه‌ای که امروز شما در سراسر جهان، برای امام بزرگوار مشاهده می‌کنید ناشی از این خصوصیّات سه‌گانه است. هرجا انصاف هست، امام در آن‌جا بزرگ است. هرجا عدالتخواهی هست، آن‌جا امام زیباترین چهره است. آن‌جا که به امام خمینیِ بزرگوارِ ما بی‌ارادتی می‌شود، عدل نیست، انصاف نیست، حق‌طلبی نیست؛ بلکه دنیا خواهی و فساد است. این سه خصوصیّت مربوط به امام بزرگوار است که امروز محور سخن ما هم، امام عظیم‌الشّأن است. همان‌طور که گفتیم، عمل صالح یکی از این سه خصوصیّت است. عملِ صالح امام، پایه‌ریزی حکومت اسلام و نظام اسلامی بود. خوب است برادران و خواهران ارجمند توجّه کنند، تا این اهمیت و عظمتی که عملِ صالح امام از آن برخوردار است، به درستی در ذهن آنان بنشیند. امام بزرگوار ما، نظام اسلامی را تشکیل داد؛ یک نظام اسلامی که بر اساس آن یک حکومت و تشکیلات سیاسیِ اسلامی هست و پشت سر آن هم یک برنامه اسلامی قرار دارد. هر سه نقطه درخور توجّه و تعمّق است. نظام اسلامی‌ای که امام در این کشور تشکیل داد و به‌وجود آورد، عبارت از این است که شکل زندگی این ملت، قالب و معنای اسلامی پیدا کند و جهتگیری، اسلامی باشد. این نظام اسلامی دارای یک ماده اصلی به‌نام «ایمان به خدا و غیب» و نیز دارای یک قالب و صورت به‌نام «شریعت اسلامی» است. چنین نظامی که با مایه ایمان وبا صورت و قالب مقرّرات و شریعت اسلامی، یک نظامِ اختصاصیِ استثناییِ ناشناخته برای بشر مادّی، اما شناخته به‌وسیله مسلمانانی است که با اسلام و قرآن آشنا هستند، جز در صدر اسلام، دیگر در طول تاریخ وجود نداشته است، و امروز هم جز در ایران اسلامی در هیچ جای جهان وجود ندارد. البته کسی امیدوار نبود که در این دوران بشود نظام اسلامی را پیاده کرد. هیچ‌کس تصوّر نمی‌کرد که با این همه دشمنی و مخالفت، کسی جرأت کند به سمت این راه برود، یا قدرت داشته باشد که این کار را انجام دهد. اما امام، این کارِ نشدنی را با قدرت ایمان و اراده و همّت خود و به کمکِ تکیه به نفوس میلیونها دل مشتاق و عاشق انجام داد. بخشِ بارز و مشخّص در این نظام، دستگاه سیاسی، یعنی دستگاه حکومت است، و اوّلین بخش در هر نظامی، همین بخشِ سیاسی است که شکل می‌گیرد. از همین‌جا می‌شود نظامها، مکتبها و هدفها را درست شناخت. امام بزرگوارِ ما، حکومتی تشکیل داد که در دنیای امروز، بلکه در طول تاریخ - غیر از موارد استثنایی از صدر اسلام تاکنون - بی‌نظیر است. این حکومت هدفی دارد که عبارت است از رسیدن به جامعه آرمانی اسلام که در بخش «برنامه» آن را عرض خواهم کرد. خصوصیّات این حکومت این است که در نظامی که امام پدید آورد، اجزای دستگاه سیاسی دارای صلاحند. انسانهای صالحند. انسانهای مؤمنند؛ انسانهای پرهیزکار و دارای ورع و پاکدامنند. این را مقایسه کنید با دولتها وحکومتهایی که امروز مدّعی رهبریِ بشریّتند و ببینید چقدر فاصله هست! در نظام اسلامی‌ای که امام پدید آورد، دستگاه سیاسی، یک دستگاه پاک و متشکّل از انسانهایی است که دارای صلاحند؛ اهل دنیاطلبی نیستند و برای خود چیزی نمی‌خواهند. برای آنها هدف عبارت است از اسلام و احکام الهی و ماورایِ همه اینها، هدف عبارت است از رضای خداوند. نمونه کاملش، خودِ این بزرگمرد بود. مسؤولین نظام، به فضل پروردگار، در این سالیان پر تلاطمِ بعد از پیروزی انقلاب تا امروز، نشان

دادنـد که همه از آن چهره منوّر نشانی دارنـد؛ حتّی بعضـی هم، بیش از آنچه که بشود توصیف کرد. این‌که شـما ببینیـد در دنیای امروز، برای یک رئیس جمهور، یا یک مسؤول قوّه قضائیّه، یا یک رئیس قوّه مقنّنه و یا سـرداران نظامی و فرمانـدهان میدان جنگی، نیازهای شخصـی و هواها و هوسهای نفسانی، انگیزه حرکت نیست، موردی کم نظیر و بعضاً بی‌نظیر است. علاوه بر این، خصوصیّت دیگر این دسـتگاه سیاسـی، اسـتقلال آن است. مسؤولین این دسـتگاه، زیر بار کسـی نیسـتند؛ از هیـچ قـدرتی واهمه ندارنـد و فرمان قدرتمنـدان عـالم را که مسلّح و مجهّز به ابزارهـای زر و زورنـد، به هیـچ می‌گیرنـد. این هم موردی کمیاب در عالم است. در نظام جمهوری اسـلامی، طبیعتِ قضـیه همین است و همه به فضل پروردگار همین‌طورند. باز نمونه اعلی خودِ این بزرگمرد بود و دیگران هم، هر یک رشـحه‌ای از این حقیقت را در وجود خود دارنـد. پس، این هم نظامِ دسـتگاهِ سیاسـی، از نظام اسـلامی‌ای که امام پدید آورد. نقطه سوم برنـامه است. برنـامه نظـام اسـلامی هم، در میان برنامه‌هایی که مصـلحان دنیا و دولتها و آورنـدگان پیامهای جـدید مطرح می‌کنند، اسـتثنایی است. در این برنامه، بازسازی دنیا و آخرت با هم است. نظام اسـلامی می‌خواهد دنیای مردم را آباد سازد؛ اما نمی‌خواهـد به آن اکتفا کنـد. دنیا و آخرت در نظام اسـلامی و در برنامه این نظام، توأماننـد. انسانها بایـد زندگی را سـرافراز و با رفـاه بگذراننـد؛ امـا این رفـاه و آسایش و هرچه که این آسایش را برای انسانها فراهم می‌کنـد، همه و همه مقـدّمه برای رضای الهی است. آنها ذی‌المقـدّمه است و هـدف، کسبِ رضای پروردگار است. این، یک امرِ اسـتثنایی در صـحنه امروزِ عالم، بلکه در همیشـه تاریـخ - جز در حکومتهای انبیا و جانشـینان و اوصـیای آنها - است. همه ادعا می‌کنند که می‌خواهند دنیای مردم را اصـلاح کنند و غالباً هم نمی‌تواننـد. اما نظام اسـلامی می‌خواهـد دین ودنیا را اصـلاح کند و می‌تواند هم. این قدرت را اسـلام نشان داده است. اگر چشـمان باانصاف، وضع کنونی کشور را هم نگاه کننـد، این موضوع را تصدیق می‌کنند. امروز این ملت و این دولت و این کشوری کـه هشـت سـال جنـگ را بر آن تحمیـل و مسـلّط کردنـد؛ کارخانه‌هـایش را خراب کردنـد؛ راههـایش را نـابود کردنـد؛ محاصـره اقتصادی‌اش کردند؛ امکانات را از او باز گرفتند؛ هیچ دولتی هیچ کمکی به او نکرد و از داخل به‌وسـیله کارهای سیاسـی و تبلیغاتی هم انواع فشارهـا را بر آن وارد آوردنـد، برنامه‌هـای بازسازی و بخصوص کارهای زیربنایی را چنان دنبال می‌کنـد که ناظران هم به تحسـین می‌پردازنـد. کسـانی که می‌آینـد و می‌بیننـد، هم برنامه وهم مجریان برنامه را تحسـین می‌کننـد. اگر فشار دشـمن نبود؛ اگر دسـتهای خـائن و تحریک شـده دشـمن نبود؛ اگر حضور تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسـی دشـمن در پشت مرزهای ما نبود، وضع ما به مراتب بهتر از این بود و بسـیاری از مشـکلاتی که امروز از لحـاظ اقتصـادی در کشور هست، وجود نـداشت. برنـامه اسـلامی، برنامه اداره و آبادسـازی دنیـا و آخرت اسـت. برنامه‌هـای دیگر، به دین ملت و به آخرت انسانهـا کـاری ندارنـد. برنـامه اسـلامی، تربیت و تهـذیب می‌کنـد. امروز در کشور ما یک حرکت عمومی، بخصوص در میان جوانان، به سـمت آموزش قرآن، فراگیری دین و عمل به احکـام و مقرّرات اسـلامی مشاهـده می‌شود. این دیگر مال اهل دنیا نیست. اهل دنیا مدّعی‌انـد دنیای ملتها را درست می‌کننـد که نمی‌تواننـد هـم. امـا اسـلام دنیـا و آخرت را مطمـح نظر قرار می‌دهـد و به فضـل پروردگـار می‌توانـد هم. ملت نیز بر اثر اسـلام، هم ایمانش، هم صبرش و هم آگاهی‌اش در میان ملتهای عالم، اسـتثنایی است. این مجموعه را که روی هم می‌گذارید، عمل صالحِ این مرد بزرگوار و این عبـدِ صالـحِ پروردگار می‌شود. وضع تمرکز سیاسـی عالم و هرم قـدرت جهانی، می‌طلبـد که ملتها و دولتها، همه اسیر و دنبـاله‌روِ قـدرت مرکزی باشـند؛ که امروز قـدرت امریکـا و اقمار و همراهان آن هسـتند. خیلی از نظامها در این راه شکسـت خوردند و فرو غلتیدند. اما جمهوری اسـلامی به برکت همین اسـتقامت، در قضیه فلسطین سخن قاطعی را می‌گوید که دیگران حتی جرأت شـنیدنِ آن را هم ندارند. آن سـخن قاطع که ملت و دولت ایران بر آن متفقّ‌القولند، این است که «فلسـطین کشوری متعلّق به ملت فلسـطین است و دولت صهیونیست، دولتی غاصب است و اصل آن دولت و نظام، مطلقاً مشروعیّت ندارد.» بسیاری حتی جرأت نمی‌کننـد این حرف را از گوینـدگان آن بشـنوند! بـا این حسـاب، مـذاکراتی که درباره فلسـطین می‌شود،حرف مفتی بیش نیست و ارزش و اعتباری ندارد؛ چون به‌خلاف حق و اصول پذیرفته شده است. عین همین نظر مستقلّ و حقگرا، در همه قضایای عالم، متعلّق

به ملت و دولت جمهوری اسلامی است. در قضیه مسلمانان بالکان، ما معتقدیم که فشار بر مسلمین بالکان به‌خاطر این است که نمی‌خواهند یک ملت و دولت مسلمان در اروپا شکل بگیرد. ترس از اسلام است. با این حساب، قدرتهای مسلّطِ امروز عالم، حساب شده، از مسلمانان بوسنی هرزگوین حمایت نکردند. می‌فهمیدند چه‌کار می‌کنند. حساب شده، صربها را حمایت و کمک کردند. حساب شده، مانع شدند که ابزار و تجهیزات جنگی به مسلمین برسد. این نظر دولت و ملت ماست که معنایش محکومیتِ قدرتهایِ مسلّطِ امروز در قضیه بوسنی هرزگوین و مسائل بالکان است. در قضیه مسلمانانِ تازه استقلال یافته آسیای میانه، مسلمانان کشمیر، مسلمانان آذربایجان، مسلمانان در هر نقطه از آسیا و خاورمیانه و آفریقا، نظر دولت و ملت این است که حقِّ همه آنهاست که بخواهند به شیوه اسلامی زندگی کنند؛ احکام شریعت اسلامی را در زندگی خودشان پیاده نمایند و کسی هم حق ندارد جلوِشان را بگیرد. قدرتهای غربی به عنوان این‌که رویکرد به احکام شریعت اسلامی، بنیادگرایی است، حتّی مانع از برگزاری انتخابات آزاد در بعضی از این کشورها می‌شوند. ما عقیده داریم که این دخالت و تصرّف در کار ملتهای مسلمان، ظالمانه و ناحقّ است. مسلمانان حق دارند به شیوه اسلامی زندگی کنند و باید به آنها این فرصت را داد. دولت و ملت ایران، تجاوز صهیونیستها را در قضیه لبنان، محکوم می‌کنند؛ مبارزه با صهیونیستها را لازم می‌شمارند و قراردادها را باطل می‌دانند. اینها مواضع مستقلِّ نظام و حکومت اسلامی است و همینها موجب می‌شود که هرمِ قدرتِ بین‌المللی، نظام جمهوری اسلامی را متّهم کند. اتّهاماتی که به ما می‌زنند و اصلاً آنچه به عنوان اتّهام مطرح می‌گردد، از این‌جا ناشی می‌شود. این نکته دوم، غالباً تحریف واقعیت است و در موارد متعدّد، اشاره به یک نقطه قوت در نظام جمهوری اسلامی است. مثلاً ـ جمهوری اسلامی را به «بنیادگرایی» متّهم می‌کنند و منظورشان از بنیادگرایی، تعصّب و تحجّر است. این در حقیقت همان تسلیم‌ناپذیریِ ملت و دولت ایران است. همین که در مقابل خواسته‌های غیرمنصفانه قدرتهای جهانی تسلیم نمی‌شوند، گفته می‌شود: «اینها متحجّرند.» نه؛ این موضع، موضعِ حق‌طلبانه یک ملت مسلمان است و به معنای تحجّر نیست. اگر بنیادگرایی به معنای احترام به‌اصولِ پذیرفته شده است، مقوله خوبی است، و همه به آن افتخار می‌کنند. اما اگر به معنای تحجّر و تعصّب است، دروغ است و تهمت به دولت و ملت ایران تلقّی می‌شود. مسأله دیگر این است که به جمهوری اسلامی تهمت می‌زنند و می‌گویند حقوق بشر را رعایت نمی‌کند. مقصود آنها همان اجرای حدود اسلامی است؛ چون ما حدود اسلامی را اجرا می‌کنیم. قرآن می‌گوید: «و تلک حدود اللّه و من یتعدّ حدود اللّه؛(۲)» هر کس از حدود الهی تعدّی کند، مورد تهدید پروردگار قرار گرفته است. حدود، حدودِ الهی است. ما نصِّ قرآن و متن آن را بر فراورده‌های ذهن قاصرِ حقوقدانان غربی که برای خودشان معارفی را خلق و اختراع کردند و آن را پیشرفته‌تر از معارف ادیان الهی می‌دانند، مقدّم می‌شماریم. حدودِ الهی مقدّم است. راه اصلاح جامعه، اجرای حدود الهی است. ممکن است ما در این مورد کوتاهیهایی داشته باشیم؛ اما حرکتمان قطعاً به سمت اجرای کامل حدود پروردگار است. حدود، حدودِ قرآنی است. این هم نکته دوم. نکته آخر این است که راه ما – همان‌طور که این مرد بزرگ برایمان ترسیم کرده است – راه استقامت و پیگیری هدفهای نظام اسلامی است. طبق درسهای امام بزرگوارمان و طبق وصیّت او، راه این ملت همین است. برادران و خواهران عزیز من در سراسر کشور توجّه کنند که راه خوشبختی ملت ایران، تمسّک به احکام اسلامی و الهی است. راه خوشبختی ملت ایران، تکیه به خود و تواناییهاو استعدادهای خود است. راه خوشبختی این ملت، قطع امید از قدرتهای مسلّط جهانی و نیز نترسیدن از آنهاست. نه از آنها اندکی بترسید و نه به آنها سرسوزنی امید بورزید. عزیزان من! بزرگترین هدیه‌ای که انقلاب اسلامی به این ملت داده است، این است که شرِّ حکومتهای فاسد و وابسته را که سالیان و سالیان بر این کشور و ملت و این مواهب الهی مسلّط شده بودند، از سراسر این ملت واین کشور کم کرده است. امروز به فضل پروردگار، اداره کنندگانِ کشور، از خود این مردمند. امروز به همّت و هوشیاری این ملت، بهترین شکلِ حکومتِ مردمی و دخالت آراء مردم در این کشور است. البته دشمن در تبلیغات خود، این را منکر می‌شود و باید هم بشود. از دشمن چه انتظاری است؟! این‌جا، مردم با معیارهای مورد اعتقاد خودشان که همان معیارهای اسلامی است، انسانی را برای اداره

امور اجرایی کشور و انسانهـایی را برای قانونگـذاری و هـدایت مجریان انتخاب می‌کننـد؛ آن هم با کمال آزادی و با تکیه به ایمان. این همان نکته اسـتثنایی است. اگر در کشورهای معروفِ امروزِ عالم که ادّعای دمکراسی دارند، دعواهای احزاب و تعصّبات حزبی و کشمکشـهای گوناگون سیاسی، انگیزه رأی دادن است، در ایرانِ اسلامی و در این کشورِ سربلند و سرافراز، انگیزه رأی دادن فقط ایمان و تشـخیصِ ارزشـهای الهی و اسـلامی است. این ارزش دارد. این اهمیت دارد. و این امروز هست. من در دنیا هیچ کشوری را سراغ ندارم که در آن علقه عاطفی ورابطه قلبی میان ملت و مسؤولین، مانند ایران باشد. ملت، مسؤولین را دوست می‌دارد؛ مسؤولین هم ملت را با همه وجود دوست می‌دارنـد و خود را خدمتگزار او می‌دانند. این ملت است و این احساساتش. تبلیغات دشـمن، هرچه می‌خواهـد بگویـد. در سالهـای آخرِ زنـدگی بابرکت امام، دشـمن تبلیغ می‌کرد که گویا راه امام، از نظر مردم راهِ متروکی است! اما بدرقه‌ای که مردم از جسد این بزرگمرد کردند، باشکوهتر از استقبالی بود که از خودِ ایشان در هنگامِ ورود فاتحانه به تهران کردند. این است علقه و ارتباط میان ملت و دولت. این امام، این نظام، این دستگاه سیاسی، این برنامه و این هم ملت. همه استثنایی و همه از جهـات مختلـف، در دنیـا منحصـر به‌فرد. آنچه که من در آخرین جمله عرایضم می‌خـواهم بگویم، این است که هم ملت ایران و هم مسؤولین کشور، بایـد این خصوصـیّات را بـا همه وجود و قـدرت حفـظ کننـد. دولت و ملت، راه خـدا و راه اسـلام را حفـظ کننـد. مسؤولین کشور مردم را لحظه‌ای فراموش نکننـد. در خلال حرکت عظیمِ برنامه بازسازی، قشـرهای مستضـعف موردِ توجّهِ دقیق قرار گیرنـد. مجلس شورای اسـلامی قانون بگذرانـد؛ دولت اجرا کند و دسـتگاه قضایی با همه وجود ناظر بر اجرای آن قانون باشد. ملت هم، این راه را - راه اسـلام، راه قرآن، راه دینِ خدا و راهی راکه امام بزرگوار در پیش پای ما گذاشتـه است - با قدرت و شـجاعت پی گیرد. بنـده مجدّداً به همه آحاد ملت عزیزمان و به شـما حضّار محترم و میهمانان عزیز، این سالگردِ غم‌انگیز و یادآور خاطره تلخ را تسلیت می‌گویم. امروز روزِ «مباهله» هم هست. تقارنِ سالگرد با روز مباهله، ایجاب می‌کنـد که ما بیشتر علوِّ مقام این مرد بزرگ را از خداونـد بخواهیم. چون روز تضـرّع و دعـاست، توجّه و توسّل و تمسّک به تفضّـلات الهی را هرچه ممکن است بیشتر کنیم. به میهمانان عزیزی هم که از خارجِ کشور و یا از شهرستانهای دیگر به تهران آمده‌اند، بخصوص تسلیت می‌گویم. امیدوارم که همه از این مناسبت و این مراسم، بیشترین بهره معنوی را ببریم. چند دعا می‌کنم و ان‌شاءاللّه با توجّه، اینها را از خدا بخواهیم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد علیهم‌السـلام، حالِ امّت اسـلامی را اصـلاح فرما. پروردگارا! آرزویِ امام بزرگوار را در مورد عالمِ اسـلام، جامه عمـل بپوشـان، گامهـای مـا را در این راه اسـتوار بـدار! ملت ایران را به هـدفهای والاـی خود برسان و دشـمنان این ملت را مغلوب و منکوب فرمـا! پروردگارا! دلهای این مردم را همچنان که تا امروز با یکـدیگر مهربان بوده است، روزبه‌روز مهربانتر کن. پروردگارا! دلهـای مردم و مسؤولین کشور را روزبه‌روز به‌هم مهربانتر کن. پروردگارا! دست ما را از قرآن کوتاه مکن، دست ما را از دامان اهل بیت پیغمبرِ عظیم‌الشّـأن علیهم‌الصّـلاهٔ والسّـلام، کوتـاه مکن. پروردگـارا! قلب مقـدس بقیـهٔ‌اللّه و ولی‌اللّه‌الاـعظم ارواحنافـداه را از ما خشنود کن. پروردگارا! ما را از سربازان و پیروان و یاران آن بزرگوار، در حضور و غیبتش قرار بده. پروردگارا! روح مقدّسِ امام را متعـالی فرمـا و از هر حسـنه‌ای که از هر یـک از آحـاد ملت ایران سـر می‌زنـد، آن بزرگوار را برخوردار و در آن سـهیم فرمـا. مـا را بنـدگان خـالص و صالـح خودت قرار بـده. آنچه گفتیم و شـنیدیم و انجام دادیم، برای خودت و در راه خودت قرار بـده و آن را به کرمت از ما قبول کن. والسّـلام‌علیکم‌ورحمهٔ‌اللّه‌وبرکاته. --

---------------------------- ۱) سوره طه؛ آیات ۷۵ - ۷۶. ۲) طلاق: ۱

بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون استان «کهگیلویه و بویر احمد» در آستانه ماه محرّم

بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون اسـتان «کهگیلویه و بویر احمـد» در آسـتانه ماه محرّم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمـدللّه ربّ‌العالمین. والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا محمّـد وآله‌الطّاهرین. از حسن حظّ، امسال دیدار با آقایان علما و مبلّغین که رسم هرساله

در قبل از ماه محرّم بود، در این شهر و این استان واقع شد. ما از فرصت استفاده می‌کنیم و عرایضی را در زمینه مسائل مربوط به حضور ماه عظیم‌الشّأن محرّم و خاطره فراموش نشدنی عاشورا، به عرض برادرانِ عزیزِ روحانی می‌رسانیم. لکن قبل از پرداختن به آن مطلب، لازم است از آقایانِ علمای محترم و بخصوص برجستگانِ از علما و فضلای این استان که بحمداللّه بارِ سنگینِ درس و بحث وعلم و تفسیر و بیانِ حقایق و اقامه نمازهای جمعه و امثال آن را بر دوش دارند، صمیمانه تشکّر کنم. انصافاً این استان، از لحاظ نیروی ایمان،یکی از استانهای برجسته است. اگرچه مردم ما در سرتاسر کشور، بحمداللّه به دین و معنویّات اقبال دارند، لکن به‌هرحال، همه چیز کم و زیاد دارد. این استان جزو مراکزی است که مردمش نشان داده و ثابت کرده‌اند که مردم مؤمن و بااخلاص و صفایی هستند. هرجا چنین مردمی باشند، روحانیون برای وظیفه الهی‌شان، زمینه مساعد و مناسبی دارند. بنده، ضمن تشکّر از آقایان، به‌خاطر زحماتی که می‌کشند، بخصوص بعضی از اجلّه علما که بحمداللّه در این‌جا خدمات ارزشمندی انجام داده‌اند و می‌دهند، این درخواست را هم مطرح کنم که، تلاش و جدیّت برای به پایان رساندن عقب‌ماندگیهای فرهنگی در استان محروم کهگیلویه و بویراحمد، باید مضاعف شود. اما درباره مسائل مربوط به محرّم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره نهضت عاشوراست. اگرچه بزرگان درباره فلسفه قیام امام حسین علیه‌السّلام، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و حرفهای بسیار قیّمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر می‌شود سخن از این حقیقتِ درخشان گفت. هرچه درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه‌السّلام، فکر کنیم، متوجّه می‌شویم که این قضیه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه‌ای را بیابیم. این یک مقوله حرف؛ که اگرچه در دوره سال گفته می‌شود و باید هم گفته شود، اما محرّم خصوصیتی دارد و در ایّام محرّم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و می‌گویند و انشاءاللّه باز هم خواهند گفت. یک مقوله دیگر که به مناسبت محّرم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت می‌شود و بنده می‌خواهم امشب درباره آن، قدری صحبت کنم، مقوله عزاداری حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام و برکات احیای ذکر عاشوراست. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطره عاشوراست. از همان روزی که موضوعِ ذکر مصیبت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام مطرح شد، چشمه جوشانی از فیض و معنویّت در اذهان معتقدین و محبّین اهل بیت علیهم‌السّلام جاری گشت. این چشمه جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه آن هم یادآوری خاطره عاشوراست. بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست. بلکه بیان حادثه‌ای است که - همان‌طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی‌شمار است. پس، یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بیشماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمّه علیهم‌السّلام، قضیه گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه‌السّلام، برای خود جایی دارد. مبادا کسی خیال کند که در زمینه فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است! نه! این خیالِ باطل است. عاطفه به‌جای خود و منطق و استدلال هم به‌جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیّت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبّت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست. شما اگر در نهضتهای انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث می‌شدند، در وهله اوّل که عدّه‌ای دور آنها را می‌گرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام که مدوّن و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفّار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیّت داشته‌اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به‌این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بتهایی را که می‌پرستید، باطلند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربُرد دارد که نهضت پیش‌رفته است. در وهله اوّل، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله اوّل این است که ناگهان فریاد می‌زند: «نگاه کنید به این بتها و ببینید که اینها ناتوانند!» در وهله اوّل می‌گوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قولوالااله‌الاالّلّه‌تفلحوا.» به چه دلیل «لااله الااللّه» موجب فلاح است؟ این‌جا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در

خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است. اما بحث سر این است که نبی وقتی می‌خواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمی‌سازد؛ بلکه احساس و عاطفه صادق را مطرح می‌کند. البته آن احساس صادق، احساس بی‌منطق و غلط نیست؛احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اوّل توجّه را به ظلمی که در جامعه جاری است؛ اختلاف طبقاتی‌ای که وجود دارد و فشاری که «انداد اللَّه» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد می‌کنند، معطوف می‌سازد. این، همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریانِ معقول و عادّی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم می‌رسد. یعنی کسانی که دارای تحمّل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلالات عالی می‌رسند. ولی بعضی افراد هم، در همان درجات ابتدایی می‌مانند. در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم، حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالیِ پایین‌تری دارند، اما جوشش عواطفشان بالاست، ارتباط و علقه‌شان با مبدأ غیبی بیشتر و محبتشان نسبت به پیغمبر، جوشانتر است و به درجات عالیتری می‌رسند. قضیه این گونه است. در حرکتهای معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را می‌گیرد و نه استدلال می‌تواند به جای عواطف بنشیند. حادثه عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریایِ خروشانِ عواطفِ صادق است. یک انسان والا، پاک، منوّر و بدون ذرّه‌ای شائبه تردید در شخصیت ملکوتیِ والای او، برای هدفی که همه منصفین عالم در صحّتِ آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متّفقند، حرکت شگرفش را آغاز می‌کند و می‌گوید: «ایها النّاس! انّ رسول اللَّه، صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله، قال: من رأی سلطاناً جائراً...(۱)» بحث سرِ این است. امام حسین علیه‌السّلام، فلسفه حرکت خود را مقابله با جور قرار می‌دهد: «یعمل فی عباداللَّه بالاثم والعدوان.» بحث بر سرِ مقدّسترین هدفهاست که همه منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمّل می‌کند. دشوارترین مبارزه، مبارزه غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله دوستان و تحسین عامّه مردم، چندان دشوار نیست. چنان‌که در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که دو لشکرِ حقّ و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین، علیهماالسّلام، در رأس جبهه حق قرار داشتند، پیغمبر از سپاهیان خود پرسید: چه‌کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروفِ سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است. نوعِ دیگرِ جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می‌رود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافلند، یا کناره می‌جویند و یا در مقابلش می‌ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین می‌کنند - و تعدادشان کم است - جرأت ندارند زبانی به تحسینش بپردازند. در حادثه عاشورای امام حسین علیه‌السّلام، حتی کسانی مانند «عبداللَّه‌بن‌عباس» و «عبداللَّه‌بن جعفر» که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم و از همین شجره طیّبه‌اند، جرأت نمی‌کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نامِ امام حسین علیه‌السّلام، شعار بدهند. چنین مبارزه‌ای، غریبانه است و مبارزه غریبانه، سخت‌ترینِ مبارزه‌هاست. همه با انسان، دشمن. همه از انسان، رویگردان. در مبارزه امام حسین علیه‌السّلام، حتّی برخی از دوستان هم معرضند. چنان‌که به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن.» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن!» غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه‌تر؟! آن وقت در این مبارزه غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده‌هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی‌هاشم، پرپر شوند، و در مقابلش روی زمین بریزند و حتّی کودک شش‌ماهه‌اش هم کشته شود! علاوه بر همه این مصیبتها، می‌داند به مجرّد این‌که جان از جسم مطهّرش خارج شود، عیالات بی‌پناه و بی‌دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت. می‌داند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله‌ور می‌شوند، دلهای آنها را می‌ترسانند؛ اموال آنها را غارت می‌کنند؛ آنها را به اسارت می‌گیرند و مورد اهانت قرار می‌دهند. می‌داند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، زینب کبری سلام‌اللَّه علیها، که جزو شخصیتهای بارز دنیای اسلام است،

جسارت می‌کنند. اینها را هم می‌دانند. بر همه اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش را اضافه کنید: کودکان خردسال، تشنه. دختر بچه‌ها، تشنه. پیرها، تشنه. حتی کودکِ شیرخواره، تشنه. می‌توانید تصوّر کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟ انسانی چنان والا، پاک، مطهّر و منوّر که ملائکه آسمان برای تماشای جلوه او بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آرزومند تماشای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هستند تا به او متبرّک شوند؛ انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را می‌کنند، در چنان مبارزه‌ای و با چنان شدّت و محنتی به شهادت می‌رسد. شهادتِ چنین شخصیّتی، حادثه‌ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه‌اش از این حادثه جریحه‌دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دلبسته نشود؟ این همان چشمه جوشانی است که از ظهرِ روزِ عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها - طبق نقلی که شده است - بالای «تلّ زینبیّه» رفت و خطاب به پیغمبر عرض کرد: «یا رسول‌اللَّه، صلّی علیک! ملائکهٔ السّماء هذا حسینک مرمّل بالدّماء، مقطّع الاعضاء، مصلوب العامهٔ والرّداء.(۲)» او خواندنِ روضه امام حسین علیه‌السّلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرایی که می‌خواستندمکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام و مدینه، با صدای بلند به بیان حادثه عاشورا پرداخت. این چشمه، از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه عاشوراست. یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی‌بهره است و در مقابل نعمتِ نداشته، از او سؤالی هم نمی‌شود. اما یک وقت کسی از نعمتی بهره‌مند است و از آن نعمتی که دارد از وی سؤال می‌شود. یکی از بزرگترین نعمتها، نعمت خاطره و یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، یعنی نعمت مجالس عزا، نعمت محرّم ونعمت عاشورا برای جامعه شیعیِ ماست. متأسفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند. اما می‌توانند از این نعمت بهره‌مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمینِ غیر شیعه در گوشه وکنار، ذکر محرّم و عاشورا را دارند. ولی آن‌گونه که باید و شاید، بینشان رایج نیست؛ در حالی‌که بین ما رایج است. اکنون که ذکر محرّم و عاشورا و یاد و خاطره امام حسین علیه‌السلام، در بینِ ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده‌ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که می‌خواهم به عنوان سؤال مطرح کنم، و شما جواب بدهید. این نعمت عظیم، دلها رابه منبعِ جوششِ ایمانِ اسلامی متّصل می‌کند. کاری می‌کند که در طول تاریخ کرد و ستمگرانِ حاکم، از عاشورا ترسیدند، و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه‌السّلام، واهمه داشتند. ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی‌امیّه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب خودمان دیدید. وقتی که محرّم از راه می‌رسید، نظامِ مرتجعِ کافرِ فاسقِ فاسدِ پهلوی، می‌دید دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند علیه مردمِ مبارزِ عاشورایی، کاری انجام دهد. در واقع مسؤولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرّم می‌دانستند. در گزارشهای برجا مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحتهایی وجود دارد که نشان می‌دهد آنها با فرارسیدن محرّم، دست و پایشان را حسابی گم می‌کردند. امام بزرگوار ما رضوان‌اللَّه‌علیه، آن مرد حکیم تیزبینِ دین‌شناسِ دنیاشناسِ انسان شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه‌السّلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرّم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مطرح نمود و به برکت محرّم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این، یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرّم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السّلام است که شما دیدید. لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استاده کنند. استفاده مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهداء علیه‌السّلام، دل ببندند و این مجالس را - در سطوح مختلف - هرچه می‌توانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه‌ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمی‌دانند هم، این ثواب اخروی از کجا می‌آید؟ مسلّماً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزا، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم متوجّه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر

مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و اتّصالِ هرچه محکم‌تر میان خودشان و حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است. و اما در ارتباط با وظایف روحانیون، مسأله دشوارتر است. چون قوامِ مجالس عزا به این است که عده‌ای دور هم جمع شوند و یک فردِ روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه عزا کند تا دیگران از اقامه عزای او، مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه عزا خواهد کرد؟ این، سؤال من از همه کسانی است که نسبت به چنین قضیه‌ای احساس مسؤولیت می‌کنند. به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد: اوّلین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبّت به اهل بیت علیهم‌السّلام را زیاد کنند. چون رابطه عاطفی، یک رابطه بسیار ذی‌قیمت است. شما، روحانیون، باید کاری کنید که محبّت شرکت‌کنندگان در مجالس مذکور، روزبه‌روز نسبت به حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، خاندان پیغمبر و مناشیء معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به‌وجود آورید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل‌بیت علیهم‌السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بیزاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضّر هم بوده است. حال شما که مؤسّس یا گوینده چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری می‌توانید بکنید که عواطف مردم، براثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام و اهل بیت پیغمبر علیهم افضل صلواة اللَّه روزبه‌روز بیشتر شود. دومین ویژگی‌ای که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه عاشورا، معرفت روشنتر و واضحتری پیدا کنند. این‌طور نباشد که ما در مجلس حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوعِ سخنرانی، حضّار آن مجلس، اعم از جوان و غیرجوان و زن و مردِ اهل فکر و تأمّل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو ببرد که «ما به این مجلس آمدیم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه‌السلام گریه‌کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی بپردازید که جوابگویِ چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصلِ حادثه عاشورا معرفتی در افراد به‌وجود آید. اگر در روضه‌خوانی و سخنرانی یا سایرِ مطالبِ بیان شده از طرف شما، نکته‌ای روشنگر یا حداقل اشاره‌ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود. یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم. سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفتِ بیشتر در مستمع ومخاطب گردد. یعنی سخنرانان و منبریها، یک موعظه درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده درست، تفسیرِ آیه‌ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمندِ بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت‌کنندگان در این مجالس برسانند. این‌طور نباشد که وقتی بالای منبر می‌رویم، یک مقدار لفّاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً مطلبی هم ذکر می‌کنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمی‌کند، بلکه به تضعیف ایمانِ مستمعین می‌پردازد. اگر این‌طور هم شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصدِ موردِ نظر نرسیده‌ایم. متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده می‌شود. یعنی بعضاً گوینده‌ای در یک مجلس به نقل مطلبی می‌پردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهنِ یک مستمعِ مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم. ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید - ولو مسلّم نیست خلاف واقع باشد - و با شنیدن آنها برای مستمعان، که جوانِ دانشجو یا محصّل یا رزمنده و یا انقلابی است - وبحمداللَّه، انقلاب ذهنها راباز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسأله ایجاد می‌شود و اشکال و عقده به وجود می‌آید، نباید آن مطالب را بگویید. حتی اگر سندِ درست هم داشت؛ چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به این‌که اغلبِ این مطالبِ مندرج در

بعضـی کتابها، سند درستی هم ندارد. یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی براین می‌شنود که من در فلان سفر، فلان‌جا بودم، که فلان اتّفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را می‌گوید. شنونده هم آن را باور می‌کند و در کتابی می‌نویسد و این کتاب به دست من و شما می‌رسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمی‌تواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هرجا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! امروز عموم جوانان کشور - از دختر و پسر گرفته تا زن و مرد، و حتی غیرجوانان - ذهنشان باز است. اگر دیروز - قبل از انقلاب - جوانان دانشجو از این ویژگی برخوردار بودند، امروز مخصوص آنها نیست و همه، مسائل را با چشم بصیرت و با استبصار نگاه می‌کنند و می‌خواهند بفهمند. یک بخشِ مهم از حادثه فرهنگی در جامعه امروز ما این است که اینها در معرض شبهات قرار می‌گیرند. یعنی دشمنان شبهه القا می‌کنند. دشمنان هم نه؛ منکرینِ فکرِ من و شما به القای شبهه می‌پردازند. مگر می‌شود گفت هرکس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزند، و هیچ شبهه‌ای القا نکند؟ مگر می‌شود این‌طور گفت؟ به هرحال حرف می‌زنند، مطلب می‌پراکنند، به ایجاد تردید می‌پردازند و شبهات درست می‌کنند. مهم این است که مطلبی که شما می‌گویید، برطرف کننده شبهه باشد و آن را زیاد نکند. بعضی از افراد، بدون توجه به این مسؤولیت مهم، به بالای منبر می‌روند و حرفی می‌زنند که نه فقط گره‌ای از ذهن مستمع باز نمی‌کند که گره‌هایی هم به ذهن او می‌افزاید. اگر چنین اتّفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً چگونه می‌شود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیّه مشکل است. در مجالس عزاداری ماه محرّم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد: ۱. عاطفه را نسبت به حسین‌بن‌علی و خاندان پیغمبر، علیهم‌صلواةاللَّه، بیشتر کند. (علقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم‌تر سازد.) ۲. نسبت به حادثه عاشورا، باید دیدِ روشن و واضحی به مستمع بدهد. ۳. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند. نمی‌گوییم همه منبرها باید برخوردار از همه این خصوصیات باشند و به همه موضوعات بپردازند؛ نه. شما اگر یک حدیثِ صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت می‌کند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آن‌قدر شاخ و برگ می‌دهند که معنای اصلی‌اش از بین می‌رود. اگر شما یک حدیثِ صحیح را برای مستمع خود درست معنا کنید، ممکن است بخشِ مهمّی از آنچه را که ما می‌خواهیم داشته باشد. وقتی شما از روی یک تعبیر معتبر، راجع به یک آیه قرآنْ فکر و مطالعه کنید؛ به تنقیح آن بپردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است. اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نَفَس المهموم» مرحوم «محدّث قمی» را باز کنیدو از رو بخوانید، برای مستمع گریه‌آور است و همان عواطفِ جوشان را به‌وجود می‌آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس‌آرایی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی‌اش دور بماند؟! من واقعاً می‌ترسم از این‌که خدای ناکرده، در این دوران که دورانِ ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلّی اسلام و تجلّی فکر اهل‌بیت علیهم‌الصّلاةوالسّلام است، نتوانیم وظیفه‌مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک می‌کند. یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنّتی است که باعث تقرّبِ بیشترِ مردم به دین می‌شود. این‌که امام فرمودند «عزاداری سنّتی بکنید» به خاطر همین تقریب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سروسینه زدن و مواکب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پرجوش می‌کند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمی‌گرداند. بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه، چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرّم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه ما ترویج کرده‌اند. کارهایی را باب می‌کنند و رواج می‌دهند که هر کس ناظرِ آن باشد، برایش سؤال به‌وجود می‌آید. به‌عنوان مثال، در قدیم‌الایام بین طبقه عوام‌النّاس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل می‌زدند! البته، پس از مدتی، بزرگان و علما آن را منع

کردنـد و این رسمِ غلـط برافتـاد. امـا باز مجدّداً شروع به ترویـج این رسم کرده‌انـد و شـنیدم که بعضـی افراد، در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل می‌زنند! این چه کارِ غلطی است که بعضـی افراد انجام می‌دهند!؟ قمه‌زدن نیز همین‌طور است. قمه‌زدن هم از کارهـای خلاف است. می‌دانم عـدّه‌ای خواهنـد گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی‌آورد.» خواهنـد گفت: «شـما به قمه‌زدن چه‌کار داشتیـد؟ عـدّه‌ای می‌زننـد؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمی‌شود در مقابل این کارِ غلط سـکوت کرد. اگر به‌گونه‌ای که طیّ چهار، پنـج سال اخیرِ بعـد از جنگ، قمه‌زدن را ترویج کردند و هنوز هم می‌کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان‌اللَّه‌علیه ترویج می‌کردنـد، قطعاً ایشان در مقابل این قضـیه می‌ایسـتادند. کارِ غلطی است که عـدّه‌ای قمه به‌دست بگیرنـد و به سر خودشان بزننـد و خون بریزند. این کار را می‌کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه عزاداری است. شـما بارها دیده‌اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می‌آید، برسروسینه خود می‌کوبند. این نشانه عزاداریِ معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده‌اید که فردی به خاطر رویکرد مصـیبتِ عزیزترین عزیزانش، با شمشـیر برمغز خود بکوبد و از سرِ خود خون جاری کنـد؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه‌زدن، سنّتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجـام آن راضـی نیست. علمـای سـلف دسـتشان بسته بود و نمی‌توانسـتند بگوینـد «این کار، غلط و خلاف است.» امروز روز حاکمیت اسـلام و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامیِ برتر، یعنی جامعه محبِ‌اهل‌بیت علیهم‌السّلام که به نـام مقـدس ولیِّ عصـر ارواحنافـداه، به نـام حسـین‌بن‌علی علیه‌السّـلام و به نـام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاۀوالسّـلام، مفتخرنـد، در نظر مسـلمانان و غیرمسـلمانان عـالم، به‌عنـوان یـک گروه آدمهـای خرافیِ بی‌منطق معرفی شونـد. مـن حقیقتـاً هر چه فکر کردم، دیـدم نمی‌توانم این مطلب - قمه‌زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطّلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از اوناراضی‌ام. این را من جدّاً عرض می‌کنم. یک وقت بود در گوشه و کنـار، چنـد نفر دوْرِ هم جمع می‌شدنـد و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه‌زنی می‌کردنـد و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بدِ عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره محدودی انجام می‌شد. اما یک وقت بناست که چنـد هزار نفر، ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شـهرهای آذربایجان و یا شـهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشـیر برسـر خودشـان ضـربه وارد کننـد. این کـار، قطعاً خلاف است. امام حسـین علیه‌السّـلام، به این معنا راضـی نیست. من نمی‌دانم کـدام سـلیقه‌هایی و از کجا این بـدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسـلامی و جامعه انقلابی ما می‌کنند؟! اخیراً یک بـدعت عجیـب و غریب و نامـأنوس دیگر هم در بـاب زیـارت درست کرده‌انـد! بـدین ترتیب که وقـتی می‌خواهنـد قبـور مطهّر ائمّه علیهم‌السـلام را زیـارت کننـد، از درِ صـحن کـه وارد می‌شونـد، روی زمین می‌خوابنـد و سـینه‌خیز خـود را به حرم می‌رساننـد! شـما می‌دانید که قبر مطهّر پیغمبر صـلواۀاللَّه‌علیه و قبور مطهّر امام حسـین، امام صادق، موسی‌بن‌جعفر، امام رضا و بقیه ائمّه علیهم‌السّلام را همـه مردم، ایضــاً علمـا و فقهـای بزرگ، در مـدینه و عراق و ایران، زیـارت می‌کردنـد. آیـا هرگز شـنیده‌اید کـه یـک نفر از ائمّه علیهم‌السّلام و یا علما، وقتی می‌خواستند زیارت کنند، خود را از درِ صحن، به‌طور سینه‌خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مسـتحب بـود و مقبـول و خـوب می‌نمـود، بزرگـان مـا بـه انجـامش مبـادرت می‌کردنـد. امـا نکردنـد. حـتی نقـل شـد که مرحـوم آیت‌اللَّه‌العظمی آقای بروجردی رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، آن عالم بزرگ ومجتهد قوی و عمیق و روشنفکر، عتبه‌بوسی را با این‌که شاید مستحب باشد، منع می‌کرد. احتمالاً استحبابِ بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست. به ذهنم این است که برای عتبه بوسـی، روایت هم وجود دارد. بـا این‌که این‌کار مسـتحب است، ایشان می‌گفتنـد «انجامش ندهیـد، تا مبادا دشـمنان خیال کننـد سـجده می‌کنیـم؛ و علیـه شـیعه، تشـنیعی درسـت نکننـد.» امـا امروز، وقـتی عـدّه‌ای وارد صـحن مطهّر علی‌بن‌موسی‌الرّضـا علیه‌الصّلاۀوالسّـلام می‌شوند، خود را به زمین می‌اندازند و دویست متر راه را به‌طور سینه‌خیز می‌پیماند تا خود را به حرم برسانند! آیا ایـن کـار درستی است؟ نه؛ این‌کـار، غلـط است. اصـلاً اهـانت به دین و زیـارت است. چه‌کسـی چنین بـدعتهایی را بین مردم رواج

می‌دهد؟ نکند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهنها را روشن کنید. دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی‌ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی. متکلّمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی می‌درخشیدند و کسی نمی‌توانست به آنها بگوید «شما منطقتان ضعیف است.» این متکلّمین، چه از زمان ائمه علیهم‌السّلام - مثل «مؤمن طاق» و «هشام‌بن‌حکم» - چه بعد از ائمّه، علیهم‌السلام - مثل «بنی‌نوبخت» و «شیخ‌مفید» - و چه در زمانهای بعد - مثل مرحوم «علامه‌حلّی» - فراوان بوده‌اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالیِ قوی‌ای نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف‌الدّین» و نیز «الغدیرِ» مرحوم «علاّمه‌امینی» در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون‌آرمه و مستحکم است. تشیّع این است یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «اشبه‌شیءبالخرافه» است؟! چرا اینها را وارد می‌کنند؟! این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف دینی، مرزداران عقیده باید متوجّهش باشند. عرض کردم: عدّه‌ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمی‌زد.» نه؛ من بایستی این حرف را می‌زدم. من باید این حرف را بزنم. بنده مسؤولیتم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خطشکنی بود که هرجا انحرافی در نکته‌ای مشاهده می‌کرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه‌ای، بیان می‌فرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار می‌بود یا به این رواج می‌رسید، بلاشك می‌گفت. البته عدّه‌ای هم که به این مسائل دل بسته‌اند، متاذّی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه ما این‌طور بی‌محبّتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی‌غرضی هستند؛ اما اشتباه می‌کنند. وظیفه بزرگی که آقایان روحانیون و علما، در هر بخش و هرجا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم باشد. امیدواریم که خداوند متعال، شما را موفّق بدارد. آنچه را که موجب رضای پروردگار است، با قدرت، با شجاعت، با تلاش و با جدّ و جهد، پیگیری و بیان کنید و ان‌شاءاللَّه وظیفه خودتان را به‌انجام برسانید. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللَّه‌وبرکاته. -----------------------------------

-- ۱) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۲ (ایّها النّاس انّه رسول‌اللَّه صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم قال: من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم اللَّه ناکثا لعهد اللَّه مخالفا لسنة رسول اللَّه یعمل فی عباداللَّه بالاثم والعدوان فلم یغیّر علیه بفعل و لا قول کان حقّا علی اللَّه ان یدخله مدخله.) ۲) .

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اعضای «نیروی انتظامی»، کارکنان «سازمان تأمین اجتماعی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اعضای «نیروی انتظامی»، کارکنان «سازمان تأمین اجتماعی»، «سازمان بهزیستی» و اساتید و دانشجویان دانشگاهها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به عزیزان «نیروی انتظامی»، به مسؤولین و کارکنان سازمانهای «تأمین اجتماعی» و «بهزیستی»، به دانشجویان و دانشگاهیانِ حاضر، به عزیزانی که از نقاط دورِ کشور - از مشهد، از اصفهان، از کرمان، از اراك و از لرستان - در این‌جا حضور یافته‌اند، و بخصوص به خانواده‌های معظّم شهدایِ گرانقدرمان، خوشامد عرض می‌کنم. امیدوارم که خداوند دلهای همه ما را به نور معرفت و اخلاص و امید و توجّه و تذکّرِ ذات مقدّسش روشن و منوّر فرماید و به ما توفیقاتِ خود را ارزانی دارد. ابتدا در بابِ خدماتِ مربوط به بهزیستی و تأمین اجتماعی، نکته کوتاهی عرض می‌کنم: کارِ این دو مجموعه و سایر مجموعه‌هایی که به قشرهای ضعیف و محتاجِ رعایت مربوط می‌شوند، یک حسنه و صدقه و انجام تکلیف است و برای نظم اجتماعی کشور هم، بسیار لازم است. البته علاج فقر در جامعه باید با برنامه‌های کلان انجام گیرد. اما در کنار برنامه‌هایِ گاه بلند مدّت، که زود به نتیجه نمی‌رسد، یا سقطها و ریزشهایی دارد، باید تشکیلات و دستگاههایی باشند که وظیفه آنها، اساساً امداد به قشرهای محتاجِ کمك باشد. مثل این دو سازمانی که به آنها اشاره شد، یا «کمیته امداد» و امثال اینها. در این میان، سازمان

تأمین اجتماعی که دایره وسیعتری دارد و به زندگی مردمِ ضعیف کمک می‌کند، بسیار حائز اهمیت است. هم کارکنان این تشکیلات باید اهتمام بورزند، هم مسؤولین باید اهمیت دهند و هم مردم، حقیقتاً باید به چنین سازمانهایی کمک و از آنها حمایت نمایند و تا آن‌جا که ممکن است، درخواستهای آنها را اجابت کنند. در جامعه ما باید عادتِ کمک به ضعفا که یک عادت اسلامی است، روزبه‌روز بیشتر شود. صدقاتی که مردم می‌دهند، اطعامهایی که می‌کنند و کارهای بزرگی از قبیل وقف و حبس و امثال آنها که انجام می‌شود، از سنّتهای حسنه اسلامی است. این سنّتها به حیات اجتماعیِ طیّب کمک می‌کند. لذا نباید بگذارید در جامعه تعطیل شود. وقتی که مردم خود را در رفع گرفتاریِ مستضعفان و ضعفا و مستمندان سهیم بدانند، کارها اصلاح می‌شود. من بخصوص می‌خواهم به سازمان بهزیستی، درباره ایتام تاکید کنم. این سازمان باید به یتیمانی که در اختیار و سپرده شده به سازمانند، به صورت مضاعف رسیدگی کند. مبادا در نظام اسلامی، یتیمی مورد اهمال و ضیاع واقع شود! قرآن هم در چند جا یتیم را مورد تأکید قرار داده است و این به خاطر خصوصیتی است که در یتیم وجود دارد. مسأله یتیم، مسأله انسانیِ بسیار مهمّی است. البته دنیا تاکنون نتوانسته است مسأله یتیم را حل کند. امروز در دنیا مسأله ایتام، مسأله‌ای لاینحل است؛ اما اسلام در خصوصِ ایتام، دستوراتی دارد که اگر به آنها عمل شود، این مسأله، حل خواهد شد. لذاست که من نسبت به مسأله ایتام تأکید می‌کنم و امیدواریم که خداوند همه شما را در راه امداد به آنها موفّق بدارد. مطلب دیگری که امروز مایلم قدری درباره آن صحبت کنم، مسأله امنیت اجتماعی است که به نیروی انتظامی مربوط می‌شود. وظیفه نیروی انتظامی، تأمین امنیت اجتماعی است. معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگیِ خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسأله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منّت‌گذاردن بر قریش می‌فرماید: «فلیعبدوا ربّ هذا البیت. الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.(۱)» یعنی «امنیت دادن» را به عنوان یکی از دو نعمت، مورد تأکید قرار می‌دهد. آقایان اهل علم و فضلا، اگر در این خصوص به قرآن مراجعه فرمایند، خواهند دید که در آیات کلام‌اللَّه، مسأله امنیت، تکرار و تأکید شده و به ایمان ربط پیدا کرده است. «فایّ‌الفریقین احقّ بالامن.(۲)» کسانی که به خدا اعتقاد دارند و در راه او هستند، می‌توانند برای خودشان امنیت به‌وجود آورند. پس، امنیت موضوع مهمّی است و نقش آن در زندگی اجتماعی، نقش بسیار بالایی است. آحاد ملت برای این‌که بتوانند در محیط کسب و کار و فعّالیت اجتماعی و زندگی خصوصی، کارِ صحیح خود را انجام دهند و حتی به عبادتِ خدا با دلِ آرام و خاطرِ جمع مشغول باشند، محتاج امنیتند. برای تأمین این نیاز عمومی، لازم است که از طرف حاکمیت، اعمال قدرت شود. حکومت اسلامی که مظهر قدرت الهی و قدرت مردم در جامعه است، باید با اقتدار، این خواسته عمومی انسانها را تأمین کند. چرا؟ چون آنهایی که امنیت مردم را مختل می‌کنند، آدمهای ضعیفی نیستند؛ بلکه قدّاره‌بندها، اسلحه‌کشها و تروریستهایند. کسانی هستند که از تاریکیِ شب و خواب و غفلت مردم، برای ضربه زدن به زندگی آنها استفاده می‌کنند. چه آن کسی که قفل خانه و دکان مردم را به قصد دزدی باز می‌کند؛ چه آن کسی که در کوچه و خیابان به تهدیدِ ناموس مردم می‌پردازد و آنها را به‌حال خود نمی‌گذارد و چه آن کسی که جان مردم را تهدید می‌کند، در ایجاد فضای ناامنی، دخیلند. مسلّماً با خواهش و تمنا نمی‌شود جلوِ ایجاد ناامنی را گرفت و به مخلّینِ امنیت گفت: «از شما خواهش می‌کنیم ایجاد ناامنی نکنید!» این‌جا دیگر جای خواهش نیست؛ جای اقتدار است. لذا، نیروی انتظامی مظهر اقتدار ملّی است. مظهر آن قدرتی است که مردم آن قدرت را به کار می‌برند تا برسر آدمِ ناامنی ایجاد کُن بزنند و مانعِ او شوند. باید این قدرت، هم درست اعمال شود، هم حقیقتاً اعمال شود و معطل نماند و هم به دست آدمهایِ سالم سپرده شود. این قدرت، شمشیر و سلاحی است که ملت به دست کسی که ایجاد امنیت کند، می‌دهد. آن‌که می‌خواهد ایجاد امنیت کند، چگونه آدمی باید باشد؟ مسلّماً باید انسانی صالح و امین و علاقه‌مند به سرنوشت مردم باشد و خود موجب ناامنی نشود. و الّا مثل این خواهد شد که سلاح در دستِ مست و در یدِ دشمن باشد. پس، اصلاح نیروی انتظامی، اقتدار نیروی انتظامی و احترام نیروی انتظامی، لازم است. البته امروز به فضل الهی و به هوشیاری دستگاههای قانونگذاری و اجرایی، بحمداللَّه نیروی انتظامی با گذشته از زمین تا آسمان فرق

کرده است. امروز بحمداللّه انسانهای صالحی زمام امور این نیرو را در دست دارند و البته باید صلاح در این نیرو روزبه‌روز گسترش پیدا کند. مبادا پس‌مانده‌های فرهنگی و اخلاقی از دوران طاغوت، کار خودش را بکند! مواظب باشید. یکایک شما برادرانی که درنیروی انتظامی شاغلید، مراقبِ سازمانتان باشید و نگذارید یک وقت دشمن در این سازمان نفوذ کند. نگذارید فرهنگ خصمانه گذشتگانی که نسبت به دین و ناموس و عقاید، اعتنایی نداشتند، نفوذ کند. خیلی باید مراقبت کنید. مردم هم باید احترام این نیرو را داشته باشند و دستوراتش را اطاعت کنند. نیروی انتظامیِ خوب، در هر جای کشور، امر و نهی و حکمی به مردم کرد، مردم باید آن را از ناحیه برادر خودشان بدانند. وقتی پسر جوانی از خانه‌ای دفاع می‌کند، اهل آن خانه حرفش را محترم می‌شمارند؛ چون به دفاع از کیان آن خانه و اهلش برخاسته است. مردم باید با نیروی انتظامی این‌طور برخورد کنند. در سطح دنیا هم، چنین امری معمول است. امنیت در سطح دنیا و در سطح بین‌المللی، برای ملتها امر مهمّی است. امروز در دنیا حرفی رایج شده که به نظر ما از آن حرفهای درست است؛ ولی متأسفانه، مثل خیلی از حرفهای درست، آدمهای نادرست این حرف را به زبان می‌آورند و اطمینان انسان را سلب می‌کنند. این حرفِ درستِ رایج در دنیا، مبارزه با تروریسم است. تروریسم یعنی چه؟ یعنی این‌که مجموعه‌ای، سازمانی، گروهی یا دولتی بخواهد کار خود را با ایجادِ ترور و وحشت و قتل و ناامنی پیش ببرد. مثل همین کاری که گروهِ منافقینِ روسیاه، در حرم مطهّر علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام انجام دادند. این کار، مظهر زشت‌ترین نوع تروریسم است. به خیال خودشان، نشستند، جمع و تفریق و محاسبه و تحلیل کردند تا به این نتیجه رسیدند که باید جمهوری اسلامی و ملت ایران را به بحران بکشانند. بیچاره‌ها، قضایا را این‌طور بین خودشان تمام کردند که به بحران بکشانند! به‌بحران کشاندن هم این است که در مناطق مختلفِ کشور، دست به انفجار بزنند و کارهای تروریستی انجام دهند. به‌خیال خودشان، بدین وسیله، هم مردم را متوحّش و هم دستگاه را مضطرب کنند و اگر هم توانستند، اختلافات قومی و طایفه‌ای به‌وجود آورند. تحلیل و تصمیم‌گیری آنها، مقصودی را برایشان فراهم کرد. راهِ رسیدن به آن مقصود هم این بود که حرم امام رضا علیه‌الصّلاةوالسلام را که به‌نظر ملت ایران، مقدّسترین اماکن مذهبی در داخل کشور است، منفجر و هتک کنند و بی‌گناه‌ترین و پاکترین آدمها را که در آن‌جا مشغول تضرّع و راز و نیاز و دعا و توجّه بودند و مهمان علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام محسوب می‌شدند، در روز عاشورا قطعه قطعه نمایند. لعنت خدا بر آن دلهای سیاه باد! این، تروریسم است. برای یک مقصودِ احمقانه خیالیِ فرضی، به چنین کار زشت و ننگین و کشتار سُبعانه‌ای اقدام کردند. آنها می‌خواستند شبیه آن انفجار را در حرم حضرت معصومه سلام‌اللّه‌علیها و مرقد امام رضوان‌اللّه‌علیه هم انجام دهند که بحمداللّه خدای متعال تفضّل کرد و جلوِ فاجعه گرفته شد. این، تروریسم است. این، زشت‌ترین کاری است که یک مجموعه می‌تواند انجام دهد. مجموعه‌ای برای رسیدن به مقاصد شوم خود، یک عدّه انسان را، از هر نوع و جنس، در هر جایی، بدونِ دشمنیِ خاص و بدون جرم و گناهی، نابود کند. البته دولتِ تروریست هم داریم که به کارش «تروریسم دولتی» اطلاق می‌شود. امروز واضحترین نمونه دولت تروریست، رژیم غاصب صهیونیست است. در واقع، از روزی که دستِ پلید و سیاستِ ضدّاسلامی، ضدّمردمی و ضدّشرقیِ انگلیس، در کشور فلسطینِ اسلامی به صهیونیستها حکومت داد - یعنی از سال ۱۹۴۸ میلادی و قبل از آن - تروریسم دولتی هم شکل گرفت و به ترور پرداخت. صهیونیستها کارهایشان را با ترور پیش می‌بردند و می‌برند. به عنوان مثال، قتل عام در «دیریاسین» که قضیه‌اش را شنیده‌اید، از مظاهر تروریسم است. وقتی به یک روستا حمله کنند، مردها، زنها و بچه‌ها را به رگبار ببندند و یا مردها را بکشند و زنهای تنها و بی‌پناه را در بیابان رها کنند و به آنها بگویند «هر جا می‌خواهید بروید» و سپس همه خانه‌ها را آتش بزنند، یکی از بارزترین مظاهر تروریسم رخ می‌نماید. دولت غاصبِ اسرائیل، از بدو تشکیل تا امروز - به عبارتی: در تمام طولِ تقریباً نیم قرنی که این غدّه سرطانی در پیکره اسلامی پیدا شده است - همیشه کارش را با ترور پیش برده و مظهر کامل تروریسم دولتی است. حتماً شنیده‌اید که اخیراً این دولت غاصب، در یک هجوم شبانه، چند فروند چرخبال و هواپیما، همراه با کماندو و اسلحه به لبنان فرستاد، تا روستایی را به محاصره درآورند و مردی را از خانه‌اش بربایند و به زندان منتقل کنند!

آیـا تروریسم دولتی از این واضـحتر وجود دارد؟! جـالب این‌جـاست که چنـدی پیش، رؤسای هفت دولت صـنعتی جهان، نشسـتند، ریش جنباندنـد و راجع به تروریسم حرف زدنـد. آیا شـما نمی‌دانیـد که امروز مظهر تروریسم کیست؟! آیا شـما انصاف دارید؟! آیا شما از افکار عمومی جهان، اندکی ملاحظه دارید؟! آیا شـما که این‌قدر مدّعیِ حقوق بشـر هستید، انسانها را دارای عقل و تشخیص می‌دانید؟! امروز مظهر تروریسم دولتی و دولت تروریست در دنیا کیست؟ آن دولتی که هر روز به لبنان حمله می‌کند و به کشـتار و آدم‌ربـایی می‌پردازد کیست؟ کیست که دولتش، از اوّل براسـاس ترور، ایجـاد وحشت و کشـتار و قتل عام به‌وجود آمـده است؟ آیا غیر از دولت اسـرائیل، دولت دیگری هم هست که از این ویژگیهـا برخـوردار باشـد؟ دنبـال تروریسم دولـتی می‌گردیـد؟ بفرماییـد: اسـرائیل! چرا در مقابل اقـدامات تروریستیِ این دولت ساکت می‌مانید و حتّی از آن حمایت می‌کنید؟! چرا دروغ می‌گویید؟! دولت غـاصبِ اسـرائیل، بلا-یی جهـانی است. ببینیـد! امروز در سـطح جهـان، دو بلا-وجود دارد: یـک بلا-ـ بلای تروریسم است؛ که مظهر اعلا-یش از لحاظ دولتی، حکومت غاصبِ صهیونیسـتها، و از لحاظ حزبی، منافقین و امثال منافقینـد؛ که مثل میکروبی که در محیط مناسبی در زباله‌دان رشـد می‌کنـد و تکثیر می‌شود، زیر بال دولتهای بزرگ، رشد و نمو کردند. بلای دوم، که شاید از بلای اوّل هم بزرگتر است، حق‌کشـیِ کسانی است که مـدّعیِ زمامـداری امور بشـرند. اینها ترور را می‌بینند، تروریست را می‌شناسـند و تروریسـم دولتی را هم تشـخیص می‌دهنـد، اما حق را می‌پوشاننـد و انکار می‌کننـد. کار اینها واقعاً برای بشـریّت، بلای بزرگی است. امروز در دنیـا کسـی به‌ترور متوسّـل می‌شود که منطق نـدارد. پس بیهوده به خودشـان زحمت ندهنـد که بخواهنـد جمهوری اسـلامی را متّهم کنند. اتهام تروریسم زدن به جمهوری اسـلامی، حرفِ چرند و بی‌قاعده‌ای است. جمهوری اسـلامی به ترور احتیاج ندارد. خودِ شما می‌گوییـد که شـعارهای انقلاـب اسـلامی، مصـر و الجزایر و کجـا و کجـا و کجا را به هم ریخته است. ما که در این‌کشورها حضور نـداریم. این، حرف و فکر مـاست که در این سـرزمینها رسوخ کرده است. خودِ شـما می‌گوییـد که تفکّرات اسـلامیِ ایران، در دنیا، خطر بزرگی برای سـرمایه‌داری غرب و قـدرتهای غربی به‌حساب می‌آید. مگر خودِ شـما این را نمی‌گویید؟ پس، این فکر و اندیشـه ماست که به همه‌جا می‌رود و دلها را متحوّل می‌کند. دولتهای غربی، از ترسـشان اجازه نمی‌دهند که افکار ما، در غرب منتشـر شود. آیـا با این اوصاف، ما احتیاج به ترور داریم؟! ما که از چنین سـلاح برّایی - فکر و انـدیشه - برخورداریم. می‌خواهم به مطلبی اشاره کنم که قبلاً آن را گفته‌ام: یک وقت در زمان امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه، کسانِ ایشان درصـدد برآمدنـد تا پیام حـجِ امام را، که تازه صـادر شـده بود، در یکی از روزنامه‌هـای کثیرالانتشـار دولت امریکا چاپ کننـد. ما هم که در جریان بودیم، تأییـد کردیم و گفتیم: «این کـار بشود.» آنهـا پیـام را به دفـاتر روزنامه‌هـای معروف امریکا بردنـد و گفتنـد: «هرچه پول بخواهیـد می‌دهیم تا این پیام چاپ شود.» همان‌طور که می‌دانیـد، این روزنامه‌ها، همه نوع مطلب، حتی نظراتِ مخالفانِ سیاسـی و عقیـدتی خود را چاپ می‌کننـد. آنها نوکر پول و دلارند. از هر جا پول حاصل شد، حرفی ندارند. اما این‌جا، شوخی‌بردار نیست. آیا کشورهای بزرگ حاضرند بخشی از برنامه‌های تلویزیونی خود را در اختیار افکارِ انقلاب اسلامی بگذارند؟ به هیچ قیمتی حاضر نیستند! چرا؟ چون می‌دانند که وقتی این افکار عرضه شود و به دلهای مردم برسد، آنها را معتقد می‌کند. عامه مردم که غرضـی ندارند. مردم امریکا چه غرضـی با ما دارند؟! مردم اروپا چه دشمنی‌ای با ما دارند؟! اگر کسی حرف حسابی بگوید، می‌شنوند. بنابراین، می‌دانند که اگر افکار انقلاب اسلامی در رسانه‌های گروهی غرب منعکس شود، حداقل در تبلیغاتِ گران‌خرجی که امروز دولتهای غربی و دسـتگاههای صـهیونیستی متحمّل می‌شوند، اختلال ایجاد می‌کند. آنها مبالغ زیادی خرج می‌کنند تا اسـلام، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را بد جلوه دهند. اگر فکر مـا منتشـر شـود، همه اینهـا را عـوض خواهـد کرد. مـا، چنین فکر و منطـق و بیـانی داریم! مـا در سازمـان ملـل، در کنفرانسـهای بین‌المللی و در سـایر مجـامع جهانی، حرفمان را می‌زنیم. چه آن زمان که بنـده برحسب مسؤولیت به آن مجامع می‌رفتم و چه امروز که بحمداللّه رئیس جمهورِ فاضل و گرانمایه ما شرکت می‌کند، از بیانِ حرفِ خود، کوتاه نیامده‌ایم و نمی‌آییم. همه کسانی هم که حرفمان را می‌شـنوند، در دلشان تصدیق می‌کنند و حتی بسیاری این تصدیق را بر زبان می‌آورند. ما چنین فکری داریم! آیا با وجود

چنین فکری، احتیاج به ترور داریم؟! ترور، دستاویز کسی است که فکر نـدارد. ترور، مستمسکِ منافقِ روسیاهی است که در میان ملت ایران جایی نـدارد. هر چه هم از این کارها بیشتر بکننـد، نفرت ملت ایران از آنها بیشتر می‌شود. آنها هستند که به ترور احتیاج دارند. دردِ چنین موجودات بیچاره‌ای، هیچ علاجی ندارد؛ مگر با ترور، قدری تشفّیِ خاطر پیدا کنند. صهیونیستها که در دنیا حرف حساب ندارند، مجبورند از طریق ترور کارشان را پیش ببرند. البته بعضـی از دولتها هم هستند که متأسفانه به ترور تشبّث می‌کنند و من نمی‌خواهم اسم بیاورم. ایرانِ اسلامی، به این کارها احتیاج نـدارد. در فلان گوشه دنیا حادثه‌ای اتفاق افتاده است؛ فوراً صهیونیستها دهانهای کثیفشان را بازمی‌کننـد و اسم جمهوری اسلامی را می‌آورنـد. شما چه حق داریـد که با آن نفسهای پلیدتان نسبت به جمهوری اسلامی قضاوت کنید؟! جمهوری اسلامی، حکومتی طیّب و طاهر و متّکی به یک ملتِ مؤمن و سرافراز و اصیل و ریشه‌دار است. شما چه هستید؟ دولت بی‌اصل و نسب؛ دولت جعلی؛ ملتِ دروغی. از اطراف دنیا آدمهای شریر را گرد آوردند و ملغمه‌ای به اسم «اسرائیل» درست کردنـد! این ملّت است؟! هر جا یهودیهای شریر و خبیثی بودنـد، در آن‌جا جمع شدنـد. در اغلب کشورها، یهودیها هستند و زندگی می‌کنند - در کشور ما هم هستند که زندگی‌شان را می‌کنند - کاری به کار کسی ندارند، کسی هم به آنها کاری ندارد. کشورشان است و در آن زندگی می‌کنند. آنهایی که به سرزمینهای اشغالی رفتند، خبیثها، شریرها، طمّاعها، دزدها و آدمکشها بودنـد که از همه جای دنیا جمع شدند. این شد یک ملّت؟! ملت و دولتی که این‌طور به‌وجود آمده است و اسم خودش را اسرائیل گذاشته، غیر از راهِ ترور، راهی نـدارد؛ حرف حسابی نـدارد. آن وقت، چنین موجوداتی با این دنائت و پستی و پلیدی، می‌خواهند دولت و ملتِ نورانی و سربلند و عزیزی مثل ایران را در افکارِ عمومیِ جهان متّهم کنند. خودِ آنها از همه متّهمتر، مجرمتر و روسیاه‌ترند. ملت ایران، به فضل پروردگار، ملت آبدیده و مجرّبی است. شما ملت ایران خیلی سختی کشیدید. پانزده سال است که قدرتهای خبیث دنیا علیه شما کار می‌کننـد و پانزده سال است که به فضل پروردگار، ملت ایران روزبه‌روز قویتر می‌شود. این به برکت توجّه به خداست؛ به برکت دین خداست؛ به برکت اسلام است؛ به برکت وحدت کلمه است؛ به برکت همکاری همه قشرهاست؛ به برکت وظیفه‌شناسی دستگاهها و آحاد مردم و قشرهای مختلف مردم است. این راه را باید ادامه دهید. توجّهات ولی عصر اروحنافداه و عجل‌اللَّه تعالی فرجه، به این ملت کمک خواهد کرد که ان‌شاءاللَّه این راه را ادامه دهـد. امیدواریم که خداوند متعال، شّرِ اشرار را به خودشان برگردانـد و ملت ایران را در همه میدانهای افتخار و سربلندی، روزبه‌روز موفّقتر فرمایـد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ---

-------- ۱) قریش:۴-۳ ۲) انعام: ۸۱

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار کارگزاران و مسؤولان نظام و مهمانان کنفرانس وحدت اسلامی

بیانات مقام معظّم رهبری در دیـدار کارگزاران و مسؤولان نظام و مهمانان کنفرانس وحدت اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده این عید سعید را که ولادت حضرت نبیّ اکرم، محمّد مصطفی صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و ولادت فرزندش امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام است، به همه مسلمین عالم، بخصوص به ملت عزیز و بزرگ و عالی‌قدر ایران و همچنین به حضّار محترم و میهمانان گرامی، تبریک عرض می‌کنم. ولادت نبیّ اکرم، برای هر فرد مسلمان نقطه‌ای برجسته در تاریخ است. بعدها همین ولادت به یک حرکت عظیم در تاریخ بشر منتهی شد. هر فضیلتی که در دنیا، ولو به‌طور غیرمستقیم وجود دارد، ناشی از آن بعثت و اقامه مکارم اخلاق به‌وسیله آن پیغمبر عظیم‌الشّأن است. هر مسلمانی می‌داند که برای تمرکز عواطف دنیای اسلام و احساساتِ فِرَقِ مختلفِ مسلمین، نقطه‌ای بهتر از وجود مقدّس پیغمبر اکرم وجود نـدارد؛ چون همه مسلمین این بزرگوار را دوست دارنـد و وی محور امّت اسلامی در طول تاریخ است. پس این ولادت برای ما حائز اهمیت است. البته تاریخ اسلام نشان می‌دهد که تقریباً صد سال بعد از رحلت پیغمبر، فرزندش امام جعفر صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام به امامت رسیده است و این تجدیـد مطلعی در باب اهـداف اسلامی و معارف اسلامی است.

جمهوری اسلامی، بخصوص برای ولادت نبیّ اکرم و بعثت این بزرگوار و هر چه مربوط به ایشان است، اهتمام ویژه‌ای قائل است. چرا؟ چون امروز در سطح عالم و در زیر این آسمان، تنها نقطه جهان که در آن به‌طور رسمی احکام اسلامی، اجرا و قوانین و مقرّرات بر طبق قرآن و سنّت پیغمبر تنظیم و عمل می‌شود و به عبارت دیگر، مهمترین نقطه دنیا که چنین حرکت عظیمی در آن انجام می‌گیرد، ایران اسلامی است. دولتی به نام اسلام حاکم است و این موضوع، در حقیقت تکلیفی را بر دوش همه مسلمانان عالم می‌گذارد. چون اگر حکومتی براساس اسلام بود، به این معناست که اسلام مورد عمل قرار گرفته است. اما اگر اسلام به معنای اعتقاد و عمل افراد در جامعه وجود داشته باشد و حاکمیت دین برقرار نباشد، در چنین جامعه‌ای قرآن و اسلام مهجور است. مصداق آن در قرآن کریم و در سوره فرقان چنین آمده است: «وَ قالَ الرَّسولُ یا ربِّ اِنَّ قَومی اتَّخذُوا هذَا القُرانَ مَهجوراً»(۱). پیغمبر اکرم نزد پروردگار عالم عرض می‌کند: «یا رَبِّ اِنَّ قَومی اتَّخَذوا هذَا القُرانَ مَهجوراً». هَجر قرآن به چه معناست؟ بی‌شک به این معنا نیست که قرآن و اسم قرآن و اسم مسلمانی را به‌طور کلّی از خود دفع کردند. این اتّخاذ نیست. «اتّخذوا هذا القُرانَ مَهجورا»؛ یعنی قرآن را دارند، اما همراه با هَجر. قرآن هست، اما مهجور است. به این معنا که قرآن در یک جامعه تلاوت شده و احترام ظاهری می‌شود، اما به احکام آن عمل نمی‌کنند و به بهانه جدایی دین از سیاست، حکومت را از قرآن سلب می‌نمایند. اگر قرار بود که اسلام و قرآن حکومت نکنند، پس مبارزات پیغمبر برای چه بود؟ اگر پیغمبر اسلام بر این باور بود که نباید در حکومت و اداره زندگیِ مردم و قدرت سیاسی جامعه دخالت شود و همین قدر کافی است که مردم عقاید اسلامی داشته باشند و در خانه خودشان این اعمال دینی را انجام دهند، معلوم نیست که چنین مبارزاتی بر پیغمبر تحمیل می‌شد. دعوای پیغمبر بر سر قدرت سیاسی و قبضه کردن قدرت به وسیله قرآن است. هَجر قرآن به این معناست که اسم قرآن وجود دارد و حاکمیت قرآن نیست. در عالم اسلام، هرجا که قرآن حاکم نیست، این خطاب نبیّ اکرم «یا رَبِّ اِنَّ قَومی اتَّخَذوا هذَا القُرانَ مَهجوراً» صادق است. در جمهوری اسلامی این هجران وجود ندارد. این‌جا قرآن برای اجرای احکام عمومی جامعه، محور قرار گرفته است. یعنی هر آنچه که از شؤونِ اداره یک جامعه است، رسماً از قرآن گرفته می‌شود، نه اسماً. قوانین از قرآن اتّخاذ می‌شود. هر آن‌چه مخالف با قرآن باشد، طرد می‌شود. حکومت و قدرت سیاسی بر طبق معیارهای قرآنی تشکیل می‌شود. ارزشهای حاکم بر جامعه، ارزشهای قرآنی است. هر انسان متعهّد و خدومی در جامعه اسلامی مورد قبول و پذیرش است. امروز اگر ملت ایران، مسؤولین کشور را عاشقانه دوست دارند، به خاطر عمل آنها به قرآن و اعتقاد و تدیّن و پایبندی آنها به دین است. این جامعه، جامعه‌ای است که قرآن در آن زنده و برقرار است و مهجور نیست. این، جمهوری اسلامی است. بنابراین هر مسلمانی در هر نقطه دنیا، به حکم این که به قرآن و به نبیّ اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم عشق می‌ورزد، نسبت به جمهوری اسلامی که پرچم قرآن و اسلام را در دست دارد، احساس تعهّد می‌کند. این همان چیزی است که دشمنان اسلام را با ایران اسلامی به برخورد خصمانه وحشیانه‌ای می‌کشاند و کشانده است. عامل دشمنیها همین است. هر کس در دنیا مخالف قرآن و اسلام است، مخالفت و خصومت و عناد وی با جمهوری اسلامی، خودش را به شکل بارزی نشان می‌دهد. در دنیا نگاه کنید! این مخالف و عناد، به‌صورت یک معیار کلّی است. دشمنان اسلام، در هر جای دنیا با جمهوری اسلامی در حال معارضه و مخاصمت و دشمنی‌اند. هر میزان که با اسلام و حاکمیت و پایبندی ملتها به آن مخالفند، دشمنی‌شان با ایران اسلامی هم به همان میزان است. شما این دشمنی ناکام و ناموفّق را در سرتاسر دنیا مشاهده می‌کنید. قدرتهای استکباری در اشتباهند اگر خیال می‌کنند که می‌توان جمهوری اسلامی را هم مثل هر دولتی با همین ابزارهای معمولی - محاصره تبلیغاتی، فشارهای سیاسی، محاصره اقتصادی و امثال اینها - به زانو درآورد. نه؛ این خطاست. این‌جا مسأله اعتقاد در میان است. مسأله پایبندی به دین، مسأله یک وظیفه الهی برای مردم و این‌که از این حکومت و دولتی که پرچم اسلام را در دست دارد دفاع کنند؛ همچنان‌که وظیفه مسلمانان دیگر دنیا نیز همین‌طور است. بنابراین، از اوّلِ انقلاب هر قدر که توانستند مخالفتها، خصومتها و درگیریهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و نظامی را علیه جمهوری اسلامی سازماندهی کردند. همواره سخن امام بزرگوار ما رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه این بود

که این دشمنیها نه با ما که در حقیقت با اسلام و قرآن است. این نکته‌ای است که باید همه مسلمانان عالم به آن توجّه کنند. کسانی که امروز با جمهوری اسلامی در میدان تبلیغات، در برخورد سیاسی و با تلاشهای گوناگون اقتصادی درگیری دارند، کسانی هستند که دشمنی خود را با اسلام علنی کرده و نشان داده‌اند. تلاشهای این افراد، پوشیده نیست. البته در گذشته دشمنی خود را با اسلام چندان نشان نمی‌دادند؛ اما پیشرفت حرکت اسلامی آنها را وادار کرد تا باطن خود را نشان دهند. حادثه اخیری که به وسیله امریکا و اسرائیل – که در حکم سگِ زنجیری دولت امریکاست – بر سر قضیه آرژانتین پیش آمد، نمونه‌ای از این دشمنیهاست. البته برای ما این‌گونه تبلیغات، تازگی و اهمیت ندارد. جمهوری اسلامی در زمان حیات مبارک امام رضوان‌اللّه‌علیه، در طول ده سال بعد از انقلاب، به‌طور دائم با تبلیغات خصمانه دشمن درگیر بود. به یاد نمی‌آوریم زمانی را که چنین تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی، به بهانه‌های مختلف وجود نداشته باشد و همواره هم در نهایت کار، جمهوری اسلامی سربلند و غالب بیرون آمده است. این بار هم – در جنجال‌آفرینی بر سر قضیه آرژانتین – همین‌طور شد. جمهوری اسلامی از این‌گونه تبلیغات واهمه‌ای ندارد. دولت و کشور ما با جنجال تبلیغاتی روزنامه‌های مزدور عالم و رادیوهای صهیونیستی و دولتمردان هرزه‌گوی امریکایی و امثال آنها، دچار آسیب و ضرر نمی‌شود. آن‌قدر علیه ما تبلیغات کرده‌اند که نسبت به تبلیغات آنها ضدّ ضربه شده‌ایم! مطلب از این ناحیه مهم نیست. مردم دنیا هم این تبلیغات را باور نمی‌کنند؛ مگر یک عدّه افراد ساده‌اندیش و ظاهربین. از این جهت هم، ما چندان ضرر نمی‌کنیم. شنیدم حتی در خود کشور آرژانتین، مردم از موضع همراه با ضعف دولت خود، ناراحتند. به اعتقاد آنها این قضیه از امریکا و اسرائیل ناشی می‌شود. در نهایت هم، برای همه دنیا این معنا ثابت شد. آن‌وقت تبلیغات مهمل و بی‌اصل و اساسی را به راه انداختند و جنجال درست کردند. حتی مردم آرژانتین هم این نکته را فهمیدند. اغلب مردم دنیا هم قاعدتاً می‌دانند. از این نظر، مسأله برای ما مهم نیست. اما از نظر دیگر حائز اهمیت است. از این نظر که دوستان اسلام و ایران اسلامی در همه جای دنیا، بر اصرار بی‌اندازه دستگاه حاکمه امریکا و دستگاههای استکباری برای مقابله با جمهوری اسلامی واقف شوند و بدانند به چنین بهانه‌های واهی، متمسّک می‌شوند تا علیه جمهوری اسلامی تبلیغات به راه بیندازند. مسأله از این نظر مهم است که معلوم شود تا چه حد جمهوری اسلامی و حکومتی که با اتّکاء به قرآن و اسلام، به فضل الهی در این نقطه عالم بر سرِ پاست، در مقابل اغراض استکباری امریکا، حضوری قوی و تعیین‌کننده دارد. این مسأله آشکار می‌کند که وجود جمهوری اسلامی در سطح جهان به حدّی مانع از پیشرفت اهداف استکباری امریکا و اسرائیل است که آنها وقتی وسیله دیگری به دست نمی‌آورند، به هر وسیله‌ای، ولو سست و واهی متمسّک می‌شوند و با جمهوری اسلامی مقابله می‌کنند. این بسیار مهم است. اوّلاً از طرفی، ایادی تبلیغاتی آنها وانمود می‌کنند که جمهوری اسلامی در حال ضعف است. اگر در حال ضعف است، چرا این‌قدر قدرتهای به اصطلاح مقتدر جهانی از آن واهمه و هراس دارند؟ چرا این‌قدر سعی می‌کنند در دنیا و در افکار عمومی، علیه جمهوری اسلامی تبلیغات کنند؟ حقیقت جز این نیست که جمهوری اسلامی، علی‌رغم این تبلیغات، جایگاه برجسته‌ای در افکار عمومی دنیای اسلام و خارج دنیای‌اسلام دارد. ثانیاً از این نظر حائز اهمیت است که نشان می‌دهد یک دولت مستقل؛ دولتی که تسلیم هدفهای استکباری نمی‌شود، تا چه حد برای نقشه‌های استکباری خطرناک است. آنچه که مستکبران عالم و در رأس آنها امریکا از کشورهای در حال توسعه و جهان سوم و غیره می‌خواهند، آن است که دستگاههای حاکم بر این کشورها، در بست تسلیم سیاستهای امریکا باشند. اگر چنین حکومتی بر کشوری حاکم بود، هر عیب و علّتی در آن کشور باشد، برای آنها قابل قبول است و حرفی از عدم رعایت حقوق بشر در آن کشور نمی‌زنند. حتّی اگر آن کشور یک مجلس صوری قانونگذاری هم نداشته باشد، نمی‌گویند این‌جا دمکراسی نیست؛ نمی‌گویند این‌جا حکومت خان‌خانی و فامیلی است؛ نمی‌گویند این‌جا حقوق بشر تضییع و پایمال می‌شود. معیار درنظر آنها تسلیم و سرسپردگی و دست بسته بودن حکومتها و دولتها در مقابل امریکاست. اگر این امر حاصل شود، آن کشور و دولت و مسؤولان، از نظر دولتمردان امریکا مردمانی قابل قبول و بی‌اشکالند. دیگر نه لازم است فشاری بر آنها وارد آید و نه تبلیغاتی علیه‌شان انجام شود.

اما اگر کشوری دارای دولت مستقل و حکومت متّکی به مردم بود؛ عقاید و فرهنگ خودش برایش معتبر بود؛ مصالح ملتش برایش معیار و ملاک بود؛ مواضع خود را از روی اعتقاد و نه به خاطر فشار این و آن، خود اتّخاذ می‌کرد، این کشور از نظر آنها مردود است. حتی اگر بهترین نوع دمکراسی، بهترین مجلس مقنّنه و بهترین دولت مردمی را هم داشته باشد، آن را به نداشتن اینها متّهم می‌کنند. این موضع دستگاههایی مثل دولت امریکاست که امروز مدّعی رهبری جهانند. آیا این دولتها با این بینش تنگ‌نظرانه و این برخورد عنادآمیز نسبت به کشورها و ملتها، لایق و شایسته رهبری جهانند؟! جرم جمهوری اسلامی از نظر مستکبرین عالم این است که به اسلام، به استقلال و به مصالح ملت خود پایبند است. برادران و عزیزان من! رمز قدرت جمهوری اسلامی این است. رمز این‌که تا امروز نتوانسته‌اند ضربه قاطعی بر جمهوری اسلامی وارد کنند، همین است. فشار ایجاد کردند، خباثت کردند، ایذاء کردند، کارهای ناجوانمردانه انجام دادند، حتّی فعالیتهای تروریستی در داخل کشور را سازماندهی کردند، از تروریستهایی که علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند، با زبان، عمل و با سکوت رضایت‌آمیز حمایت کردند، آن واقعه ددمنشانه را در مشهد به وجود آوردند و دولتهای مدّعی حقوق بشر و مخالف با تروریسم، کلمه‌ای در محکومیت آن سخن نگفتند. وضعیت این دولتها چنین است. با همه اینها، جمهوری اسلامی به فضل پروردگار با قدرت و سربلندی، در سطح عالم راه افتخارآمیز خود را ادامه می‌دهد. رمز قدرت ما تمسّک به اسلام است. در این روز ولادت و هفته وحدت و مانند این ایام، مردم معمولاً از خدمتگزاران خود - یعنی از دولت خدمتگزارِ جمهوری اسلامی - تجلیل می‌کنند. آنچه باید به‌طور کامل در این ایام درنظر بگیریم، این است که اسلام و عمل به قرآن و پایبندی به این دو، رمز بقای نظام اسلامی و اقتدار آن است. وحدت بایستی براساس اسلام و اعتصام به حبل‌اللَّه باشد، نه بر اساس موهومات و قومیتهای پوچ و بی‌محتوا. قوام امّت اسلامی به همین است. درس ملت از این روزها، پایبندی به اسلام در همه ابعاد آن است. باید همه تلاش نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی این باشد که قوانین را صددرصد منطبق با شرع مقدّس اسلام تنظیم کنند؛ زیرا شرع مقدّس اسلام تأمین کننده نیاز و سعادت مردم است؛ همچنان که تا به امروز بوده است. بحمداللَّه قوانین جمهوری اسلامی جزو مترقّی‌ترین قوانین و منطبق‌ترین آنها با قوانین اسلامی است. قوانین اقتصادی و جزایی و قوانین گوناگون مربوط به مسائل حقوقی و ارتباطات و مناسبات گوناگون مردم با یکدیگر، براساس اسلام است. همه سعی دولت محترم و خدمتگزار، این باشد که ارزشهای اسلامی را هر چه بیشتر در جامعه زنده کند. بالاترین ارزش هم، ارزش تقواست. تقوا عاملی است که ما را در راه اسلام حفظ می‌کند. تقوا یعنی این که مواظب خود باشیم. این امر به گروه خاصّی اختصاص ندارد و هر فردی را در هر جا که هست و هر عضوی از اجزای دولت را - از اجزای عالی رتبه تا کارمندان معمولی - در بر می‌گیرد. هر فردی از آحاد مردم، در هر جای کشور که زندگی می‌کند، مراقب باشد که از جاده اسلام تخطّی نکند. اسلام وعده نصرت داده است. قرآن وعده پیشرفت و موفّقیت در همه ابعاد زندگی داده است و دنیا و آخرت ملت را آباد می‌کند. همچنان که به فضل پروردگار، در همین مدت کوتاه که اسلام در این کشور حاکم شده است، کارهایی برای زندگی مردم انجام شده که قابل مقایسه با دوران گذشته نیست. خدماتی که در این مدت به طبقات محروم شده است، با آنچه که قبل از پیروزی انقلاب انجام گرفته، قابل مقایسه نیست و این همه، با وجود همه مشکلاتی صورت گرفته است که علیه این کشور به وجود آورده‌اند. راه اسلام، راه سعادت است و ملاک پایبندی به اسلام، رعایت تقواست. این امر را هر کسی در عمل شخصی خود می‌تواند بفهمد و مواظب خود باشد. تقوا این است. برادران و خواهرانی که در گوشه و کنار این کشور هستید! مراقب باشید که از آنچه رضای خدا در آن است، تخطّی نکنید. تابع شهوات نفس نشوید، تا راه خدا را گم نکنید. مسؤولین کشور هم این مسأله را رعایت کنند. قوای محترم مقنّنه، قضائیّه و مجریّه که بحمداللَّه در این راه هستند، به رعایت تقوا بکوشند. شما در هیچ جای دنیا نمی‌توانید دولتمردان، رجال و مسؤولینی با این تقوا و طهارت و پاکیزگی که در جمهوری اسلامی هستند، پیدا کنید. همه همین راه را بایستی ادامه دهند. این راه، راهِ پیروزی است. دشمن در همه آزمایشهای خود علیه اسلام و مسلمین، ناکام شده است و باز هم ناکام خواهد شد. امیدوارم خداوند متعال به همه ما

توفیق دهد تا ان‌شاءاللَّه راه نورانی اسلام و قرآن؛ راه وحدت دلها و عملها را با موفّقیت بپیماییم و ملت ما بتواند این بهترین راهها را که راه اسلام است و بحمداللَّه اتّخاذ کرده است، تا آخر ادامه دهد و به کمک الهی، کید دشمنان را به خود آنها برگرداند. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته. --

-------- ۱) فرقان –۳۰

بیانات مقام معظم رهبری در شروع درس «خارج فقه»

بیانات مقام معظم رهبری در شروع درس «خارج فقه» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی محمّد و آله الطاهرین؛ و لعنهٔاللَّه علی اعدائهم اجمعین. طبق معمول همه روزها، امروز هم حدیثی رابخوانیم و ان‌شاءاللَّه به انوار معارف اهل بیت علیهم‌السّلام، متبرّک شویم. اگر کسی سند کتاب شریف «جعفریّات» را قبول داشته باشد، سند « نوادر» را به عنوان سند معتبر قبول می‌کند. ما قبلاً به مناسبتهای متعدّدی راجع به سند کتاب شریف «جعفریّات» یا «اشعثیات» - که به هر دو اسم خوانده می‌شود - این‌جا صحبت کردیم و همچنین راجع به روایات «نوادر»،اش «فضل‌اللَّه‌بن‌علی حسنی راوندی»(۱) رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، که از بزرگان علمای شیعه در قرن پنجم و ششم و صاحب کتاب «نوادر» و بعضی کتب دیگر است، نکاتی عنوان نمودیم. اغلب احادیث این کتاب، همان احادیث کتاب «اشعثیات» است که ایشان نقل کرده‌اند. راجع به « اشعثیات» هم قبلاً عرض کردیم روایاتی است که «محمّدبن‌محمّدبن‌اشعث» از «موسی‌بن‌اسماعیل» و «موسی‌بن‌اسماعیل» از «اسماعیل‌بن‌موسی‌بن‌جعفر علیه‌الصّلاهٔوالسّلام» و او از پدرش موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام، و او از حضرت جعفربن‌محمّد ابی‌عبداللَّه علیه‌السّلام، و او از آبائه علیهم‌السّلام، عن امیرالمؤمنین، عن رسول‌اللَّه نقل می‌کند. این مقدار سند، خیلی عالی است. البته «محمّدبن‌محمّدبن‌اشعث» توسیخ شده و بعضی از روایات قبل و بعد او، برای برخی مورد تردید است. لکن مرحوم «حاجی نوری»(۲) و بعضی دیگر از بزرگان، اصرار دارند که این سند جزو اسناد خوب است. همچنین مرحوم «شیخ آقا بزرگ تهرانی»(۳)، از مرحوم آقای «آخوند»(۴) نقل می‌کند که ایشان در مجلس استفتائشان می‌فرمودند «هیچ فقیهی نمی‌تواند قبل از دیدن کتاب مستدرک حاجی نوری رحمهٔاللَّه‌علیه فتوا بدهد.» برای این‌که فحص از معارض و حجّت و اینها، متوقّف بر این کتاب است و اصل کتاب «مستدرک»، همین «اشعثیات» است که البته بعدها از منابع و کتابهای دیگر، روایات زیادی را به آن اضافه کردند. بنابراین، بعضی روایات «اشعثیات» را با همین سندی که عرض شد، کاملاً مورد قبول قرار دادند. حال اگر کسی آن سند را قبول دارد و آن را معتبر می‌داند - که ما قبلاً بحث کردیم و گفتیم بعید هم نیست که این‌طور باشد - آن وقت روایات «فضل‌اللَّه بن علی راوندی» که در کتاب «نوادر» نقل شده، دیگر معتبر است. خوب؛ حالا این سه روایت اخلاقی را با این مقدّمه عرض می‌کنیم تا ان‌شاءاللَّه مورد توجّه قرار گیرد. مرحوم مجلسی، این‌جا چند روایت را از کتاب «نوادر» نقل می‌کنند که من امروز سه موردش را به مناسبت شروع درس، عرض می‌کنم. یکی از این روایات این است: «قال رسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله: السّابقون الی ظلّ العرش، طوبی لهم.» خوشا به حال کسانی که به سایه عرش سبقت می‌جویند. چون عرش الهی یک امر معنوی و حاکی از حدّ اعلای عظمتِ ذاتِ مقدّسِ ربوبی است؛ آن وقت معنای «سبقت به سایه عرش» هم اعلی درجه تحصّنِ عبد در عرش مولای خودش است. بالاترین چیزی که می‌شود برای بنده فرض کرد، همین است که انسان به ظلّ عرش پروردگار پناه ببرد. «قیل: یا رسول‌اللَّه و من هم؟» چه کسانی هستند که به سایه عرش رحمان سبقت می‌جویند؟ «فقال: الّذین یقبلون الحقّ اذا سمعوه.» کسانی که این چند خصوصیت را دارند: اوّل این‌که وقتی حق را شنیدند، آن را قبول می‌کنند. «و یبذلونه اذا سئلوه.» این هم طرف دیگر کفّه است که وقتی از آنها سؤال شد «حق چیست؟» بدون ملاحظه آن را بیان می‌کنند؛ حق را بذل می‌کنند. همین دو کلمه را شما ملاحظه بفرمایید، که اگر در همین دنیای غرق در فساد امروز - که بلاشک ذهنها، دلها، وجدانها و عقولی در آن پیدا می‌شود که حقیقت را بفهمند و حق را تشخیص دهند - تحقّق پیدا کند، چه می‌شود! حق چیست؟ حق آن چیزی

است که بنـای خلقت بر آن است. «ما خلقناهمـا الّا بالحقّ(۵).» حق، مبنـای آفرینش الهی است؛ یعنی همـان چیزی که بایـد باشـد و همـان چیزی که همه مجاهـدتهای مجاهـدانِ عظیمِ تاریـخ و عالم، برای رسیـدن به آن است. حق، موضوع بسیار مهمّی است. همان چیزی که اگر شـناخته و تبعیّت شود و تحقّق پیـدا کنـد، هیچ نادرستی، نامطلوبی و ناسـزاواری در عالم نخواهد بود. به هر اندازه که تحقّق پیدا کند، این‌طور خواهد شد. این، چیزِ کمی است؟! خوب؛ هسـتند کسانی که همه آن یا شطری از آن یا یک کلمه از آن را در همین دنیـای غرق در فساد می‌فهمنـد و می‌شناسـند. اگر همینها آن را بپذیرنـد و برای کسانی که به آن احتیاج دارنـد بیان کننـد، شما ببینید چه حادثه‌ای در دنیا رخ خواهد داد و چه تحوّل عظیمی در حیات بشر و عالم پیش خواهد آمد! گرفتاری در این است که هواهای نفسانی و قیدهای بشری و زنجیرهایی که به گردنهای افراد بشر - اغلال فی اعناقهم(۶) - آویزان است، اجازه این را به آنها نمی‌دهـد که حق را بشناسـند و بعـد که شـناختند قبول کننـد و بعـد که قبول کردند آن را به کسانی که به آن احتیاج دارند بگویند. اشـکال کـار در این‌جاست. اگر همین حاصـل شود، شـما ببینیـد که چه چیز عظیمی خواهـد شـد! پس واقعاً جا دارد که گفته شود: «السّابقون الی ظلّ العرش.» چون کارِ سختی هم هست. خیلی هم جای دور نروید. البته، حق، در مقیاس جهانی، یک عدّه شناسنده و ترویـج کننـده و ممـانعت کننـده و بخل کننـده و رد کننـده و کفر ورزنـده و مخفی سازنـده دارد. در مقیاسِ جامعه‌ای که ما در آن زنـدگی می‌کنیم، با یک نوع حـد و علائم و نشانه‌ها و مصادیق و آثار، و در محیط خاصـی که ما زنـدگی می‌کنیم، باز با نشانه‌ها و علائـم و مصـادیق و جزئیّات و خصوصـیات دیگری. همه اینها هم مهم است. نبایـد گفت فلان آدمِ مخفی کننـده حق، که مثلاً حقّ نبوّت یا حقّ توحید یا حقّانیت فلان حرف را در سطح عالَم انکار کرد، ملعون است. اما من که حقیقتی را جلو چشـمم و دم دستم و در محیـط زنـدگی‌ام همان‌طور انکار می‌کنم و می‌پوشانم و از آن دفاع نمی‌کنم و اگر بر من عرضه شـد قبول نمی‌کنم، از آن حکم خـارج هسـتم. این، نمی‌شود. پس «الـذین یقبلون الحقّ اذا سـمعوه و یبـذلونه اذا سـئلوه»، شامل هر کس، در هر جای دنیا می‌شود. «و یحکمون للنّاس کحکمهم لانفسهم.» این هم یکی از مصادیق حقّ است که خیلی سخت است. بعضی از حقها، برای بعضی از انسانها چنـدان تلـخ نیست، بلکه برای اهل حق، شـیرین هم هست. اما حقّی که برای همه در همه جا تلخ است، این مصداق از حق است که اگر کسـی به این حق به عنوان یـک مصـداق بسیار مهم عمل کرد، امتحان خوبی داده است. «یحکمون للنّاس کحکمهم لانفسـهم.» برای مردم همـان طور حکم کننـد که برای خودشـان حکم می‌کننـد و فرقی بین خود و دیگران نگذارنـد. این، از آن حقهـای خیلی سخت است. چون مـا طلبه‌ها و روحانیت و علمای شـیعه، از لحاظ اجتماعی، به برکت نظام جمهوری اسـلامی و هم پیش از تحقّق و اقامه نظام جمهوری اسلامی در طول تاریخ فقاهت شیعه، به شهادت مجاهدتها و مواضع و حوادث تاریخی، در یک موضع ممتاز در جهتِ تحقّق بخشیدن به حق و مبارزه با باطل قرار داشتیم، و الان هم به مناسبت این‌که این معنا با قیام جمهوری اسلامی و این دولت مبارکه الهیّه و قرآنیّه، بحمداللَّه بیشتر هم شده است، لذا این حدیث برای ما بسیار آموزنده و مهم است. این یادتان باشد و معمّمین و روحانیون و علما و طلّاب، این سه کلمه را هیـچ وقت فراموش نکننـد. هر جا حق را دیدند، آن را بپذیرند؛ البته با تشـخیص درست. یعنی آن را که بینهم و بین‌اللَّه و بـدون هیچ گونه شائبه نفسانی بفهمند که حق است. هرگاه که از آنان سؤال و خواسـته شد که حق را بر زبان جاری و اعلام کنند، آن را اعلام کنند. مطلب سوم هم، که تقریباً یکی از اصعب و ابرز مظاهر دومی یا اوّلی است، این‌که در قضـاوت، خودشـان را در قضاوت با دیگران یکسان قرار دهنـد. هر چه برای دیگران قضاوت کردنـد - به نفع دیگران یا به ضـرر دیگران - برای خودشان نیز همان‌طور قضاوت کنند. یک حدیث دیگر، باز بهذا الاسـناد، « عن علی علیه‌السّلام قال: قیل لرسول اللَّه، صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله، من الـذی یباعدالشـیطان منـا.» چه چیزی شـیطان را از ما دور می‌کنـد؟ البته می‌دانیـد که «شـیطان»، اعم از «ابلیس» است. همـان قوای مؤثر شـرّآفرین و فسـاد آفرین و انحراف آفرینی که در قالبها و لباسـهای مختلف، گاهی انسان، گاهی غیرانسان و گاهی هوای نفسانی و گاهی هم ابلیس است. «ابالسه» طایفه مهمّی از شـیاطینند، که داسـتانشان در قرآن هست. اما فقط آنها نیسـتند. آنها شـیاطین جنّند و شـیاطین انس هم هسـتند که گاهی خطرشان از آنها کمتر نیست. پس، شیطان یک معنای عام است. خوب؛ چه

عاملی این را از ما دور می‌کنـد؟ «قال: الصوم للّه یسود وجهه»؛ روزه چهره‌اش را سیاه می‌کند. علّتش هم این است که صوم و روزه، طغیان غرایز گمراه کننـده جسـمانی را سـرکوب می‌کنـد و جلو طغیان آنها را می‌گیرد. «و الصّـدقه تکسـر ظهره» و صـدقه پشـتش را می‌شـکند؛ چون صدقه، گذشت و اغماضِ مهمّی از مایملك انسان است. این هم مهم است: «والحب فی اللّه تعالی و المواظبت علی العمل الصّالـح یقطع دابرهٔ.» این دو، مهمتر از آنهاست. یکی «حب فی‌اللّه» است. یعنی انسان عواطف، بخصوص محبّت خودش را در جهت الهی هدایت کند. اگر کسی را دوست دارید، این محبّت برای خدا باشد، نه برای دنیا. محبّت را در آن‌جا خرج کنید که برای خدا باشد. البته روایات «الحب فی اللّه والبغض فی اللّه» روایات بسیار مفصّلی‌اند. در «کافی» و در دیگر کتب هم، بابی مفصّل درباره این صـفت هست. « و المواظبت علی‌العمل الصّالـح.» مهم این است که انسان از عمل صالح مواظبت کند. یعنی در انجام عمل صالح استمرار داشته باشد. «والدّوام فی الاتّصال بخدمتك»(۷) که در دعای کمیل می‌خوانیم، یعنی انسان دائماً متّصل به خدمت پروردگار باشد. این استمرار و تداوم، خیلی مهم است. اگر این دو، که یکی جنبه قلبی و عاطفی و دیگری جنبه عملی دارد، حاصل شد، «یقطع دابره»؛ یعنی ریشه شیطان را می‌کَنـد یـا آن را نابود می‌کنـد. «والاسـتغفار یقطع تینه»؛ اسـتغفار هم شاهرگش را می‌زنـد (همان تعبیر کنـایی، کـه در فارسـی هـم هست). پس، از جمله عـواملی که شـیطان را نـابود می‌کنـد، اسـتغفار است. اسـتغفار یـا طلب مغفرت از پروردگـار، کـه در قرآن هـم بارهـا آمـده و در هر جـایی خصوصـیّت و ثمره‌ای برای آن ذکر شـده است. این روحِ اسـتغفار و طلبِ مغفرت، چیز مهمّی است؛ زیرا به معنای توجهِ انسان به خطاهای خود است. کسـی که خود را عاری از خطا و اشتباه و گناه می‌بیند و خیـال می‌کنـد که کـار بـدی انجـام نـداده است، به فکر استغفار نمی‌افتـد. نفْسِ توجّه به استغفار، به این معناست که ما دچار خطا، کمبود، گناه، تخلّف، قصور و تقصیر هستیم. این، برای هر انسانی لازم است؛ زیرا به طور طبیعی، هیچ انسانی نیست که دچار ظلم و گناه و تقصیر نباشـد. «ولو یؤاخذ اللّه النّاس بظلمهم ما ترك علیها من دابهٔ.»(۸) خـدای متعال، از بندگان اغماض می‌کند والّا اگر بنا بود که به خاطر ظلم، بنـدگان را مؤاخذه کند، یك نفر بر روی زمین نمی‌ماند: « ما ترك علیها من دابّهٔ.» قهراً دابّه انسانی مراد است؛ چون بحث بر سرِ انسانهـاست. بنـابراین، دائم خطاهـای گونـاگونی از ما صادر می‌شود که غالباً ناشـی از هوایِ نفس و مقـداری هم ناشـی از جهالتهـا و کوتاه بینیهای ماست. پس، توجّه به اسـتغفار، توجّه به گناه است و لازمه توجّه به گناه، تصـحیح عمل است و هر انسانی، باید دائماً خودش را تصـحیح کند. اگر این حالتِ تصـحیح باشد، آن وقت تکامل به وجود می‌آید. پس، شـرط اصلیِ کمالِ انسـانیّت، همین تصـحیح است که اسـتغفار یکی از عوامـل مهم آن است. لـذاست که به اسـتغفار، خیلی بها داده شـده است. روایت سـومی هـم هسـت کـه آن را بخوانم و بعـد دو، سـه جملـه در دنبـال ایـن روایـات عرض کنـم. و بهـذا الاسـناد، « قـال رسـول‌اللّه، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله: اوصـی امتی بخمس، بالسّـمع والطّاعـهٔ...»؛ امتم را به پنـج چیز وصـیت می‌کنم. «سـمع» و «طاعـهٔ» را معمولاً ـ بـا هم می‌آورنـد؛ اما در این‌جا از هم جـدا شده‌انـد. پیداست که در این‌جا «سـمع» و «طاعهٔ» به یك معنا به کار نیامده است. اگر در جاهای دیگر هم «بالسّـمع و الطاعـهٔ»، یعنی «شـنیدم و قبول کردم» می‌آید، در این‌جا «سـمع» غیر از «طاعهٔ» است. «سـمع» یعنی «توجّه کردن، شنیـدن، اسـتماع و مبالاـت» اوّلین چیز، این است. اوّلین چیزی که جامعه علمی و مـذهبی شـیعه لازم دارد، مبالات است. این جامعه، نسـبت به مسائل جهانِ پیرامون خود، بایـد مبالات داشـته باشـد. شاید «سـمع» اشاره به این است. رها کردن، «هر چه شد، شد»، «به ما چه!»، «مـا کـه نمی‌تـوانیم»، «بـه مـا چه ربطی دارد!»؛ اینهـا نمی‌شـود. اسـاس این بنـای مبـارك به این خـاطر محکم شـد که آن مرد الهی(۹)، بـا دیگران این فرقِ اساسـی را داشت که هرگز نگفت «به من چه!» آنچه را که در جامعه اتّفاق می‌افتاد، خیلی کسان دیگر هم می‌دیدنـد. البته بعضـی هم نمی‌دیدنـد، نمی‌فهمیدنـد، ملتفت نبودنـد. خیلیها هم ملتفت بودنـد؛ اما می گفتند «به ما چه!»، «ما کار خودمـان را می‌کنیم.» این بزرگوار نگفت «به ما چه!» لـذا، شـد امامِ خلایق و امامِ امّت. امامت حقّ او بود و لـذا این اساسِ مبارك به وجود آمـد. این اوّلِ کار است. بعـد «والطّاعهٔ»: اطاعت. اطاعت از چه کسـی؟ از « من له الطاعهٔ »، « من حقّه الطاعهٔ ». هر کس در هر میدان و در هر مقام، باید از آن که شایسته اطاعت است، اطاعت کند. سرپیچی و نافرمانی و «به ما ربطی ندارد» و این حرفها، نیست.

امّت اسلام، وقتی به وصیت پیغمبر عمل کرده که آن‌جا که اطاعت کردن، شرعاً بر گردن او گذاشته شده است، دیگر اطاعت کند. در مقابل «اطاعت»، «عصیان» است که در آیه شریفه(۱۰) هشداردهنده‌ای که بنده بارها به مناسبتهای مختلف آن را بیان کرده‌ام، به آن اشاره شده است. یکی از عواملی که موجب شکست شد – ظاهراً در جنگ اُحد – قضیه عصیان، یعنی اطاعت نکردن بود. یک کلمه پیغمبر را اطاعت نکردند؛ یک فاجعه به وجود آمد. در دوران جمهوری اسلامی، هر جا عدم اطاعت مشاهده شد، فاجعه به وجود آمد. هر جا اطاعت بود، کار به رشد و صلاح و خیر انجامید. بعد، «والهجرة»: هجرت. البته هجرت هم مراحلی دارد. یک روز شاید مرادِ نبیِ‌اکرم از هجرت، تشکیل مدنیّت اسلامی بود که لازم بود مردم از حالت زندگیِ رهایی که اعراب، آن روز در «جزیرةالعرب» داشتند، خارج شوند و یک مدنیّت به وجود آورند. تا وقتی که مردم تابع مدنیّت و تجمّع و اجتماعِ به اصطلاح شهری نشوند، نمی‌شود نسخه‌های الهی و اسلامی را روی آنها اجرا کرد و آنها را به جایی رساند. یک مرحله‌اش، هجرت به «دارالهجرة» بود. بعد، هجرت به شهرها بود که عشایر و قبایل چادرنشین، به فرموده پیغمبر اکرم، از جاهای مختلف، به شهرها هجرت می‌کردند. اگر هجرت نمی‌کردند، ولو در جهاد هم شرکت می‌کردند، از غنیمتْ حقّی به آنها داده نمی‌شد. در روایات ما هم هست. انشاءاللَّه، در «کتاب جهاد» به آنها می‌رسیم و بحث می‌کنیم. هجرت به آن‌جا که باید هجرت کرد، یعنی نچسبیدن به یک مکان. شاید امروز مصداقِ این هجرت برای طلّاب علوم دینیّه و فضلای محترمی که در حوزه‌ها متمکّن و مستقرّند، این باشد که برای تبلیغ به اکنافِ بلادِ اسلامی هجرت کنند. عدّه‌ای هستند که می‌توانند در شهری مستقر شوند و آن را هدایت کنند. اینها در خلال هزارها یا صدها نفر مثل خودشان، در قم مانده‌اند و اثری هم بر ایشان مترتّب نیست. حداکثر این است که درسی بگویند، که اگر هم نگفتند، آن چند نفری که به درس اینها می‌آیند، به یک درس دیگر می‌روند. یعنی همان درس را از دیگری خواهند شنید. الان در کشور ما، شهرها و روستاهایی وجود دارد که محتاجِ عالِم دینی است و علمای دینی باید به آن‌جاها بروند. البته بدون پیش شرط. چون بعضی به ما می‌گویند باید فلان امکانات، فلان تسهیلات، چه و چه، فراهم باشد تا ما برویم! ما نمی‌گوییم که احتیاج به امور مادّی و شرایط زندگی نیست. البته که احتیاج هست. اما این را باید جزو طلبات قهری دانست. خوب؛ این در همه جا وجود دارد. پس، نباید آن را به عنوان «پیش شرط» فرض کرد. باید راه بیفتند و باید همّت گماشته شود. البته، این یک امر فردی هم نیست. ممکن است پنجاه نفر بگویند: «دیگر مسلّم شد که باید پا شویم برویم» و پا شوند بروند. خوب؛ پنجاه نفر این کار را کردند، بعد متوقّف خواهد شد. این، باید در حوزه علمیه قم و به تبع آن در سایر حوزه‌ها، به حرکت و جریان تبدیل شود. راه بیفتند و بروند. مدیریّت حوزه علمیه و اکابر و اعیان و متشخّصین حوزه، این کار را راه بیندازند. اوّل هم از خودشان شروع کنند. بعضی از بزرگان هستند که اگر به شهرهای دیگر بروند، وجودشان در آن‌جاها انفع از قم خواهد بود. حتی درباره بزرگان هم چنین چیزی وجود دارد. خوب؛ یک نفر مثل آیةاللَّه میلانی رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، از کربلا که دَمِ گوش نجف بود و مثل ایشان در نجف و کربلا تعداد زیادی بودند، پا شد آمد مشهد و حوزه علمیه بزرگی را به وجود آورد. این، یک واقعیّت است. حقیقتاً از برکات الهی برای حوزه مشهد، وجود مرحوم آیةاللَّه میلانی بود. خوب؛ ایشان می‌توانست تا آخر عمر در کربلا بماند. آن وقت، عالمی در ردیف چندین نفر مثل خودش بود. یعنی بعضی اگر علماً هم جلوتر نبودند، شاید از جهات دیگر، جلوتر از ایشان بودند. لکن ایشان به مشهد آمد و مایه برکت شد. پس، این حرف، حتی درباره شخصیتهایی مثل مرحوم آیةاللَّه میلانی هم جاری است؛ تا از تراکم جلوگیری شود. این هم هجرت؛ هجرت به جاهایی که احتیاج هست: به شهرها، حوزه‌ها، حوزه‌های بزرگ و حوزه‌های کوچک، و بعد به داخل دستگاههای دولتی، داخل ادارات، داخل کارخانه‌ها – آن‌جاها که طلبی و تمایلی هست – و بعد هجرت به خارج از کشور. امروز یکی از مصادیق هجرت، ممکن است این باشد. «والجهاد.» که جهاد، آن عرضِ عریض و آن عملِ شامل و عام و نافعِ تمام نشدنی است که در انواع و اَشکالِ مختلفْ تحقّق پیدا می‌کند. ما در اوّلِ «کتاب جهاد» عرض کردیم که معیارِ جهاد، شمشیر و میدان جنگ نیست. معیار جهاد، همان چیزی است که امروز در زبان فارسیِ ما در کلمه «مبارزه» وجود دارد. فلانی آدم مبارزی است؛ فلانی آدم

مبارزی نیست. نویسنده مبارز؛ نویسنده غیر مبارز. عالِم مبارز؛ عالِم غیر مبارز. دانشجوی مبارز و طلبه مبارز؛ دانشجوی غیر مبارز و طلبه غیر مبارز. جامعه مبارز و جامعه غیرمبارز. پس، جهاد یعنی «مبارزه». در مبارزه، دو چیز حتماً لازم است: یکی این‌که در آن جدّ و جهد و تحرّکی باشد. انسان در رختخواب یا در پستوی خانه که نمی‌تواند مبارزه کند! در مبارزه، باید جدّ و جهدی وجود داشته باشد. اگر چه در صُوَری، مبارزه با نفس هم میدانهایی دارد؛ اما حالا مثالهایی که می‌زنیم برای مبارزات اجتماعی و اینهاست. پس، اوّل این‌که در آن جدّ و جهد و تلاش و تحرّک باشد. دوم این‌که، در مقابلش دشمنی باشد. مبارزه، در آن‌جا که دشمن نیست، معنا ندارد. پس، جهاد متقوّم بر این دو رکن است: یکی این‌که در آن جدّ و جهد باشد؛ دیگر این‌که در مقابل دشمن باشد. اگر کسی علیه دوست جدّ و جهد کند، این جهاد نیست؛ بلکه فتنه و اخلال است. اگر کسی در مقابل دولت حق، در مقابل صلاح و نظام حق، جدّ و جهد و تلاش کند، این فتنه و محاربه است؛ جهاد نیست. حال این جدّ و جهدی که انجام می‌گیرد، به هر شکلی باشد - چه به شکل نوشتن، گفتن، کتاب، و چه به شکل شب‌نامه، شایعه‌پراکنی، نق زدن و منفی بافی - همه‌اش فتنه‌گری و اغواگری، و بعضی از اَشکالش محاربه است. اگر همه اینها در مقابل دشمن خدا و دشمنِ «علی لسان اللّه و لسان رسوله و اولیائه علیهم السّلام»، باشد، می‌شود «جهاد فی سبیل‌اللّه». پیغمبر به این گونه جهاد دعوت می‌کند. پس، تنبلی و نشستن و بیکارگی و بی‌اهتمامی، از امّت پیغمبر خواسته نیست. جهادِ دائم. «والجماعهٔ»؛ «اجتماع». بعد فرمود: «و من دعی بدعاء الجاهلیّه، فله جثوهٔ من جثی جهنم»؛ سنگی از سنگهای جهنم بر سر کسی، که با دعوت جاهلیّت، دعوت کند! جاهلیّت، نظامِ قبل از اسلام است. قبل از نظام اسلامی، نظام جاهلیّت است. غیر از نظام اسلامی، نظام جاهلیّت است. خوب؛ حالا ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه، این چند نکته‌ای را که گفتیم، به یاد داشته باشیم و به یاد داشته باشند. من امروز مخصوصاً سه روایت خواندم، برای این‌که بر اهتمام به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه تأکید کنم. آقایان! اگر کسی علم پیدا کند، مجتهد شود، به مقامات بالا برود، اما حاضر نباشد حق را بپذیرد؛ هوای نفس بر او غالب باشد و خواستها و تمایلاتِ شخصی، واضحات را از او مخفی کند، چنین کسی به عالَم اسلام نه تنها هیچ مفید نیست، بلکه مضرّ و گاهی اضرّ از جُهّال است. اگر کسی اعلم و افقه هم باشد، اما نتواند بفهمد و ببیند که نظام اسلامی، امروز در ایران اسلامی، چطور بر مبنای حق قیام کرده و چطور نظام جاهلیِ مبنی بر گناه و فسق و فجور و ظلم را از بین بُرده - طوری که امروز هم همه نظامهای مبنی بر فسق و فجور، از شیطان بزرگ امریکا تا اعوان و انصارش، و همه فاسدهای دنیا با این نظام می‌جنگند - و حتی با آنها همصدا شود و برای آنها خوراک درست کند و از این‌که آنها تحریکش کنند خوشحال شود، خاک بر سرِ آن عالم اعلم و افقه! خاک بر سرِ آن عالِمی که قلباً خوشحال شود از این‌که ببیند رادیوهای دشمنان اسلام، در مقابل نظام اسلامی، از او تمجید و تعریف می‌کنند! باید گریه کند! حالا ـ گیرم از لحاظ فقاهت و علم هم خیلی بالا ـ باشد، که آن هم علم نیست، جهل است. نور نیست، ظلمت است. والّا اگر نور بود، اوّل خودِ این نوع افراد را هدایت می‌کرد. این نوع افراد - که اگر هم باشند، بحمداللّه، خیلی نادر و در اقلیتند - به خاطر هواهای نفسانیِ خود، حاضرند مصالح عمومی را زیر پا بگذارند. حتی با نظام اسلامی همراهی نکنند. یا بالاتر - خدای ناخواسته - مقابله کنند. اگر چنین کسانی را دیدیم، باید بیشتر به نقش تهذیب اهمیت دهیم. اگر دیدیم درحوزه‌های علمیه، شورِ علمی هست، اما این شورِ علمی و کار علمی، خلأهای نظام را چنان که باید، پر نمی‌کند، باز باید به مسأله تهذیب توجه کنیم. برای این‌که اگر اخلاق و تهذیب نفس در حوزه‌ها باشد و صفای نفس ناشی از آن پیدا شود، هر کلمه‌ای که خوانده شود، باید به نفع مردم و جامعه باشد. بنده می‌خواهم بر مسأله تهذیب، تأکید کنم. آقایان! حوزه‌های علمیه ما، پر از جوانان پاک و طاهر است. در کمتر جایی، این همه جوان زندگی می‌کنند. در حوزه علمیه‌ای مثل قم، هزاران جوان پاک، صالح و کسانی که از زخارف این دنیایِ دنیّه، به حسبِ ظاهر گذشتند و واقعاً بعضی از اینها مصداق این فقره شریف دعای ندبه « شرطوا علیهم الزهد فی درجات هذا الدنیا الدنیّهٔ و زخرفها و زبرجها»(۱۱) هستند، جمع شده‌اند. خوب؛ اجتماع این جوانان صالح، خالص، مؤمن، پاک و نورانی در این حوزه علمیه، عجب موقعیت ممتازی است! یکی از وظایف حوزه علمیه این است که اوّلاً این روح صفا و معنویت را

که در این طلاّب جوان است، حفظ و در وجود آنها تثبیت و مانـدگار و عمیق کنـد. ثانیاً، آن را تکمیل و بیشتر کند؛ پرورش دهد و آنها را نورانی‌تر کنـد. این، یک نکته است که من می‌خواهم خواهش کنم که در همه حوزه‌های علمیه به آن توجّه شود. البته توجّه هست؛ مـا می‌خواهیم بیشتر شود. امروز دنیـا، دنیـای فاسـدی است و فسـاد دنیا، به همه مناطق عالم سـرریز می‌شود. دیوار و حصن و حصـاری هم نیست؛ مگر تبلیغ و تبیین صـحیح. این تبلیغ صـحیح را چه کسـانی بایـد انجـام دهنـد؟ انسانهایی که خودشان اسـتوار و محکم باشـند. و آنان، همین جوانان و روحانیونی هسـتند که معارف دینی را می‌خوانند و فرامی‌گیرند و بیان می‌کنند. اینها از لحاظ اخلاقی و روحی، باید خیلی استوار، پولادین و تأثیرناپذیر باشند. نکته بعدی، که آن هم اصل دوم در حوزه‌هاست، مسأله پیشرفت و تطوّر علمی و به روز بودنِ علمی است. آقایـان! من می‌خواهم عرض کنم که فقهای بزرگی از قبیل صاحب «جواهر»(۱۲) - که ما به تعبیر امام رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، فقهمان را «فقه جواهری» گفتیم - خصوصـیت عمـده‌اش این بود که اهل تحوّل در انـدیشه‌هایِ رایجِ فقهیِ زمـانِ خود بود. اعتنـا به شـهرت و اجمـاع و اینها، از خصوصـیات افرادِ خیلی معتنی است. بعضـی از فقها، چنـدان به شـهرت و اجماعاتِ منقوله، اهتمامی ندارنـد. مرحوم صاحب «جواهر»، در مسائل مختلف، به شـهرت و اجماع تکیه می‌کنـد. در عین حال، این مرد، دارایِ افکـارِ نو و جدیـد است. ایشان فتاوایی دارد - یا آن‌جاها هم که به فتوا نرسـیده، حرفهای نزدیک به فتوا دارد - که شاید قبل از ایشان، احدی از فقها نگفته است، یا لااقل معروف نیست. یکی همین مسأله «جهاد ابتدایی در زمان غیبت» است، که مشهور و معروف بین فقهـایِ متأخّر این است که «مشـروع نیست.» امـا ایشـان طوری بحث می‌کنـد که نـتیجه این می‌شود که «مشـروع است.» خـوب؛ این نوآوری است. در مسائـل گونـاگون، مرحوم صـاحب «جواهر» همین‌طور است. فقیهی می‌توانـد الگو، برجسـته و بزرگ باشـد، که دارای چنین روحی باشـد. مرحوم آیـهٔ‌اللَّه بروجردی رضوان‌اللَّه‌علیه که در زمان خودش قلّه فقاهت شیعه شد، از این قبیل بود. امـام رضوان‌اللَّه‌علیه از این قبیـل بود. در حوزه‌ها بایـد روح تطوّر علمی و فقهی وجود داشـته باشـد. حالا یک وقت به قـدر فتوا مواد آمـاده نمی‌شود. خوب؛ نشود. بحث علمی را بکننـد. من می‌بینم گاهی چنـد نفر در یک بحث فقهی، حرف جدیـدی را مطرح می‌کنند. بعد، از اطراف به اینها حمله می‌شود که «شـما چرا این حرف را زدید؟!» در این اواخر، بعضی از فقهای فاضلِ خوبِ دارای فکرِ نو، بعضـی از حرفها را مطرح کردنـد که مطرح کردنش ایرادی نـدارد. در حوزه علمیه، باید طاقتِ شـنیدنِ حرفهای جدید، زیاد باشـد؛ ولو به حدی نرسد که این فقیه فتوا بدهد. ممکن است دیگری، چیزی بر آن بیفزاید؛ فتوا بدهد. لذا، بنده به فضـلای محترم و بزرگان قم، توصیه کردم که یک مجلّه فقهی منتشـر کنیـد. یک مجلّه فقهی که فقط در آن افکار و آرایِ جدیـدِ فقهی مطرح شود. البته آن بزرگـان این کـار را نکردنـد. عـدّه‌ای از جوانـان کـاری در این زمینه انجـام دادنـد که اگر چه آن کـارِ اصلیِ عالیِ آرمانی نیست، اما شایسـته تحسـین و تقـدیر است. به خاطر این‌که، قدمی در این راه است. اما آن کارِ بزرگ، هنوز هم می‌تواند انجام گیرد. اگر دو و حتّی سه مجلّه فقهی هم در حوزه قم باشد، زیاد نیست. مجلّه‌ای مخصوص فلسـفه باشد. یک مجلّه کلامی بحمداللَّه هست؛ منتها با تیراژ کم و غیر معروف. شاید خیلی از شـما هم اسـمش را نشنیده و آن را ندیده باشید؛ اما بنده بحمداللَّه دیده‌ام و از کسانی که مسؤول این کار هسـتند تشکّر می‌کنم. این‌طور باید باشد تا افکار نو در علوم اسـلامی، روزبه‌روز در حوزه علمیه مطرح شوند؛ و اهمّ از همه و مقـدّم بر همه، فقه است. مطلب سوم هم این است که حوزه علمیه، بایـد در صفِ اول حرکتِ عظیم جـامعه قرار داشـته باشـد. همچنـان که ملاـحظه کردیـد، مراجع بزرگ مـا مثل مرحوم آیـهٔ‌اللَّه‌العظمی گلپایگانی، مرحوم آیـهٔ‌اللَّه‌العظمی نجفی و امروز آیهٔ‌اللَّه‌العظمی اراکی، حفظه‌اللَّه و ادام‌اللَّه‌بقائه‌الشریف‌ورحمهم‌اللَّه، چه در زمان امام رضوان اللَّه علیه و چه بعد از زمان امام تا امروز، در صف اوّل قرار داشـتند. در هر حـادثه مهمی که در جـامعه اتّفـاق می‌افتاد، اینها مقـدّم بودنـد. روز رأی‌گیری، اوّل صـبح، مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای مرعشی، اوّلین کسانی بودند که رأی می‌دادند. کار اینها، یک کار رمزی و نمادین بود. خوب؛ رأی را عصـر هم می‌شود داد. اما اوّلِ صـبح رأی دادن، یک کار رمزی است. امام، رضوان‌اللَّه‌علیه را دیـده بودیـد که چقدر مقیّد بودند! حالاـ وضع ایشـان که معلوم است. مراجع قم این‌طور بودنـد. در کارهـای اساسـی؛ جنگ، حضور در جبهه‌ها، تحریض بر حضور در

جبهه‌ها، کارهای اقتصادی و غیره، همیشه در صفِ مقدّم بودند. حوزه، باید این‌طور باشد. کسی که در حوزه باشد و به نظام اسلامی و احکام قرآن - که در این نظام عملی می‌شود - و به حکومت اسلامی - که به برکت مجاهدت مردم سرِ پا شده است - با چشمِ غیرجدّی نگاه کند، یک عنصر بیگانه است؛ هر کس می‌خواهد باشد. در حوزه علمیه صحیحِ شیعی، همه بخصوص طلّاب جوان، باید خود را در صفوف اوّل بدانند، که بحمداللَّه همیشه همین‌طور بوده است. یعنی همیشه فضلای جوان، طلّاب جوان، بزرگان حوزه و مدرّسین محترم، در صفوف مقدّم جا داشته‌اند؛ باز هم باید در صفوف مقدّم جا داشته باشند. ان‌شاءاللَّه به برکتِ هدایتهایِ دینیِ علمای بزرگ ما و پرچمدارانِ علمِ دین، این نظام اسلامی بتواند روزبه‌روز خودش را کامل کند. ------------ -- ۱) سید امام ضیاءالدّین ابوالرّضا فضل‌اللَّه‌بن علی حسنت راوندی کاشانی معروف به «سیّد ابوالرّضا کاشانی» ۲) حاج میرزا حسین نوری» از اکابر علما و محدّثین (۱۳۲۰ه.ق - ۱۲۵۴ ه.ق) ۳) علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ه.ق - ۱۲۹۳ه.ق) ۴) فقیه اصولی آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ه.ق - ۱۲۵۵ ه.ق) ۵) دخان: ۳۹ ۶) رعد: ۵ ۷) مفاتیح‌الجنان: دعای کمیل ۸) نحل: ۶۱ ۹) حضرت امام خمینی (قدّس سره) ۱۰) آل عمران: ۱۵۲ ۱۱) مفاتیح‌الجنان: دعای ندبه ۱۲) شیخ محمّدحسن نجفی (رحمةاللَّه‌علیه) (۱۲۶۶ه.ق - ۱۲۰۱ه.ق)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان رده‌های مختلف «سپاه پاسداران»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان رده‌های مختلف «سپاه پاسداران» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید؛ برادران بسیار عزیز. برای بنده، با خودتان سرور و امید و رفعِ خستگی به همراه آوردید. بحمداللَّه، در جلساتی که این روزها در گردهمایی خودتان داشتید، حرفهای بسیار با ارزشی گفته شده است و من از بعضی از آنها مطّلع شدم که خوب، مفید و عمیق بود. پس، تاکنون بحمداللَّه گردهمایی شما مبارک بوده است. امیدواریم که بعدها نیز همین‌طور باشد و با جریانِ آثارِ این نشستن و گفتن و تصمیم گرفتن و به خود پرداختن و از خدا کمک طلبیدن و تجدید پیمان با خدای متعال کردن، ان‌شاءاللَّه باز هم مبارکتر باشد. بنده وقتی به جمع شما نگاه می‌کنم، می‌بینم که این مجموعه و مجموعه‌های مشابه - که البته چنین مجموعه‌ای را کمتر داریم - از لحاظ برخورداری از موهبتهای معنوی و الهی، کم نظیر و خیلی ممتازند. شما الطافی را از سوی خدای متعال دریافت کرده‌اید، که هر یک از اینها، برای کسی که آن را ندارد، خیلی شوق آور و آرزو بر انگیزاست. مجموعه این الطاف، در شماست. اوّل این‌که جوانید که خودِ این نعمت، از بسیاری نعمتها بالاتر است. ثانیاً، دلهای شما در طریق هدایت قرار دارد. چقدر جوانِ گمراه در این عالم هست! جوانانی که این زندگی را مثل یک کور به‌سر می‌برند و چشم آنها وقتی باز خواهد شد که وقت گذشته است! «فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید.(۱)» بعد از آن، آنچه بر آنها حاکم می‌شود، حسرت است و چیز دیگری ندارند. شما قبل از آن‌که به آن مرحله برسید، چشمهایتان باز است: خدا را می‌شناسید. راه خدا، دین خدا و اولیای خدا را می‌شناسید. نعمت دیگری که خیلی مهم است، نعمت جهاد است که شما بحمداللَّه یک جهاد پرشور استثناییِ کم نظیر را با پوست و گوشت و رگ و پیِ خودتان لمس کردید و سختیهایش را دیدید. در دوران اختناق و مبارزه، بعضی که آن‌گونه مبارزات را قبول نداشتند یا نمی‌فهمیدند - افرادی که معرفت سیاسی‌شان کم بود و نمی‌فهمیدند که چرا باید مبارزه و جهاد کرد - اما آدمهای مؤمنی بودند، می‌گفتند: «ای کاش وسیله‌ای فراهم شود، تا ما برویم در جایی که دشمن خدا هست، شمشیر بزنیم. در جبهه‌ها و سنگرها بجنگیم و از فضلیتِ جهاد برخوردار شویم.» دلشان به سوی چنان حالتی پرواز می‌کرد. جهاد در اختیار هرکس قرار نمی‌گیرد! جهاد با دشمن و در میدان خطر، در اختیار هر کس قرار نمی‌گیرد! پانزده سال است که شما در این میدانید. حالا بعضی فقط هشت سال جهاد کردند. اما جهاد سپاه، قبل از آن هشت سال شروع شده است و تا امروز هم ادامه دارد. این هم یک امتیاز دیگر است و از آنهایی است که نیکان و بندگان صالح خدا غبطه آن را می‌برند؛ برجسته‌ها به آن غبطه می‌برند. کلامی از امام نقل شد و ایشان هم قطعاً و یقیناً آن را از دل

فرموده بودند که «ای کاش من هم یک پاسدار بودم!» روی این جمله دقّت کنید که یعنی چه؟ امام کیست؟ آن مرد بزرگِ فقیهِ عارفِ زاهدی که در راه خدا، یکی از برجسته‌هایِ بی‌برو برگرد است و هرکس در راه خدا باشد، اهل هر دین و ملتی که باشد، همین قدرکه اهل معنویّت باشد، نور وجود امام بزرگوار را درک می‌کند. می‌گفت: «ای کاش من هم یک پاسدار بودم!» پاسدار کیست که دلِ آن مردِ بزرگ را این‌گونه به شوق می‌آورد؟ این، همان چیزی است که عرض کردم. یعنی شوق به جهاد، شوق به حضور در میدانهای خطر و جنگ با دشمن. این را شما درک کردید. در پرونده شما هست. امروز هم هست و تمام نشده است. کسی خیال نکند که جهاد - همان جهاد مسلّحانه را می‌گوییم؛ نه جهاد علمی و مالی و اقتصادی و جهاد در سنگر سازندگی که همه در جای خود محفوظند و فضیلت دارند - تمام شده است. البته فضیلتِ جهاد مسلّحانه با فضیلتهای دیگر قابل مقایسه نیست. میدان این جهاد، میدان بازی است که خودِ این هم فرصت دیگری است. اینها نِعَم الهی هستند و شما باید از این فرصتها استفاده کنید. این فرصتها، از شما مجموعه‌ای به‌وجود آورده است که افرادش می‌توانند به آن کمالِ بشری برسند. البته هم می‌توانند برسند و هم می‌توانند نرسند. مبادا کسی خیال کند که «الحمدللّه بارِ ما بسته است.» شما این امکان و این لباس و کفشِ مخصوصِ کوهنوردی و این عضله قوی را دارید. حالا این گوی و این میدان! می‌توانید بروید و می‌توانید نروید. بعضی با همین امکانات، به جای این‌که به طرفِ اوج بروند، بر می‌گردند به طرف تنزّل که شقاوت عظیمی است. خداوند ما را از این‌که دچار چنین وضعی شویم نگه دارد. پس، اینها امکانات شماست. برادران عزیز! تلاش، جهاد و مجاهدت، از همه پسندیده و زیباست؛ بخصوص از کسی که ابزارِ این کار در اختیار اوست و می‌تواند این جهاد را در بهترین جایگاه خود قرار دهد و از آن بهره ببرد. بهره مورد نظر چیست؟ آن بهره دو بخش دارد: یک بخشِ شخصی دارد که این اصلِ قضیه است. (این را توجّه کنید!) قسمت اعظمِ مجاهدت در راه خدا، برای شخصِ خودِ شماست. «علیکم انفسکم لایضرّکم من ضلّ اذ اهدیتم»(۲) اصل قضیه این است که ما باید به عنوان یک بنده خدا، از عهده بندگی خدا برآییم. یا می‌توانیم که در این صورت، سر بلند و سعادتمند خواهیم شد؛ یا نمی‌توانیم که در این صورت، شقاوت است. تلاش و جهادی که می‌کنیم، سازندگی، خودسازی و دیگر سازی، که به دنبالشان می‌رویم، خدمتی که به خلق می‌کنیم، اقامه عدلی که می‌کنیم، حکومتی که به‌راه می‌اندازیم، همه در درجه اوّل، برای این است که پیشِ خدای متعال به عنوان یک بنده بتوانیم عرض کنیم: «پروردگارا! ما حقّ بندگی تو را تا حدّی که توانستیم به‌جا آوردیم.» در دعا هست که «و جعل من ظنَّ به علی عباده فی کفاء لتعزیهٔ حقّه.»(۳) دعای خوبی هم هست. احتمال این‌که صادر از معصوم باشد، زیاد است. (حالا سند دعا را درست نمی‌دانم.) «وجعل من ظنّ به علی عباده فی کفاء لتعزیهٔ حقّه.» یعنی «اگر آنچه را خدا منّت گذاشته و به ما داده است، به‌کار بیندازیم، کافی است که بتوانیم حقی را که برگردن ماست، ادا کنیم.» پس در درجه اوّل، تلاش مورد نظر است. در درجه دوم، مسائل دیگر مورد نظر است؛ مثل نجات بشریّت، اقامه حکومت عدل و حق و ایجاد راهی که بشر بتواند از آن راه به خدا و هدایت برسد. این تلاشها که اسم آوردم، مقدّمه‌اند برای این‌که ما بتوانیم پیش خدای متعال، حقِ بندگی را ادا کنیم. البته حقّ بندگی هم جز با همین کارها ادا نمی‌شود. این‌که کسی برود، درِ اتاق را ببندد و فقط عبادت شخصی بکند، حقّ خدا را ادا نخواهد کرد. آن وظیفه و هدف شخصی، با فداکاری، تلاش، به فکر بندگانِ خدا بودن، خدمت به خلق خدا و ادای وظایف اجتماعی تحقّق پیدا می‌کند و برآورده می‌شود. توجّه کنید که این دو مطلب، با هم خَلط نشود. حالا ـ راهِ این‌که این وظیفه مهم، یعنی ادایِ حقّ بندگی را درست انجام دهیم، چیست؟ راهش را در روایات و ادعیه و مانند اینها، بیان کرده‌اند. دو راه وجود دارد: یکی راه خداست و دیگری راهِ هواهای نفسانی. راه خدا، در مقابل راه نفسانی است. اگر انسان در راه خدا حرکت کند، به آن هدف اعلی و نهایی؛ یعنی ادایِ حقِ بندگی خواهد رسید. اما اگر دنبال هوای نفس باشد و بخواهد خواهشهای نفسانی را تحقّق دهد، به همان اندازه که نیرویِ خود را صرف هوای نفس و «خودِ مادّی» کند، از پیمودنِ راهِ الهی باز خواهد ماند. شرع مقدّس اسلام و همه شرایع الهی، بر این اساس پایه گذاری شده‌اند. بنابراین تکلیف معلوم است: مقابله با هوای نفس و شناختن آن و پیمودن راه خدا و تحمّل

دردسرهای آن. اینها عواملی هستند که یک انسان را سعادتمند می‌کنند. برای این است که می‌بینید در دعاها و تضرّعات و در کلمات ائمّه علیهم السّلام، نفس بشری و هواهای انسانی و شخصی، این‌همه مورد مذمّت قرار گرفته، و برای این است که در دعای صحیفه سجّادیه می‌خوانیم: «هذا مقام من استحیی لنفسه منک.»(۴) یعنی پروردگارا! به خاطر سبکسریهای نفس خودم، از تو شرمنده‌ام. توجّه کنید که این را امام سجاد علیه‌السّلام می‌گوید! بنده عقیده ندارم که ائمّه علیهم السّلام، آنچه راکه در دعا و در نیمه شب و در حال تضرّع و گریه می‌گفته‌اند، فقط برای این بوده است که ما از آنها یاد بگیریم؛ بلکه ایشان قصد انشا می‌کردند و حقیقت را می‌گفتند. منتها مسأله هوای نفس، در مراتب نفوس بشری مختلف است. آنچه را که آن بزرگوار هوای نفس می‌داند، ممکن است در زندگی ما، عبادت یا انجام عمل مستحب هم باشد. آن، در زندگی و در ترکیب وجودیِ امام سجاد، هوای نفس است؛ چون اوج ایشان زیاد است، لطافت روح و صفای معنوی و روحانی‌اش بالاست. «هذا مقام من استحیی لنفسه منک و سخط علیها و رضی عنک.» عرض می‌کند پروردگارا! من بر نفس خودم خشمگینم، اما از تو راضی‌ام. رضای بنده از خدای متعال، مرحله عالیِ انسان بزرگ است. باید در این خط حرکت کنیم. انسان دائماً در معرض انتخاب است. بنده یک وقت عرض کردم: این‌که ما در هر نمازی می‌گوییم «اهدنا صراط المستقیم» یکی از حِکَم و اسرار این آیه این است که انسان بر سرِ دوراهی است - البته در حدّی که عقل قاصر و معلومات بسیار ضعیف امثال بنده قد می‌دهد. والّا مردان خدا و اهل معرفت و حکمت، حتماً چیزهای بیشتری می‌فهمند - پس، یکی از حِکَم این آیه این است که انسان در همه آنات زندگی بر سر دوراهی است. همین الان من و شما برای گفتنِ یک کلمه، برای گرفتن یک تصمیم، برای یک قضاوت کردن، برای برداشتن یک قدم و گرفتن و دادن یک چیز، در معرض انتخاب و بر سرِ دوراهی هستیم. انسان در معرض انتخاب است. یا راه خدا را انتخاب می‌کند یا راه هوای نفس را. لذا هر مقدار که انتخابِ خداییِ شما بهتر باشد، عروج شما بهتر خواهد شد و تکامل پیدا خواهید کرد. هرچه انتخابِ خدایی بیشتر شود، صفای روح بیشتر می‌شود، قوّتِ اراده بیشتر می‌شود، توانایِی ذاتی بیشتر می‌شود، قدرتِ انجام کارهای بزرگ بیشتر می‌شود، حتّی توانایِی غلبه بر دشمنانِ دنیایی و توانایِی اداره کشور بیشتر می‌شود. پدیده‌ای در تاریخ اتّفاق افتاده که اگر ما بخواهیم آن را براساس معادلات معمولیِ تاریخی حل کنیم، حلّ آن محال است و آن این‌که، ملتی که در دورانی از اوّلیّات تمدّن بشری محروم بوده، بنایی را پی‌ریزی کرده که بزرگترین تمدّنهای بشری را به‌وجود آورده و آن، نهضت اسلامی است. تمدّن را چه کسانی به‌وجود می‌آورند؟ تمدّن یونان و رُم‌قدیم، که اروپای امروز در اواخر قرن بیستم هنوز به آن می‌نازد و در تاریخ و تفسیرهای علمی خود، آن را به رخ همه می‌کشد، هر قدمش مترتّب بر قدمهای قبلی بوده است. مگر یک تمدّن عظیم، همین‌طوری از یک کویر می‌جوشد؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! اما در مورد اسلام، چنین شد. عدّه‌ای که حتّی سوادِ خواندن نداشتند؛ چه رسد به این‌که سواد داشتن به خواندن کتابهای گوناگون و به پیدا کردن نظر علمی منتهی شود و بعد این نظر علمی در مسابقه بین نظرات علمیِ بشر رتبه بالاتر را پیدا کند، تمدّنی عظیم را پی‌ریزی کردند. لذا، ببینید که اینها چه راههایی طولانی هستند! چطور ممکن است که ملت و جامعه‌ای این راهها را طی کند و بعد از آن‌که نظرات علمی او در همه مسائل بر نظرات علمی مدرن درجه یک دنیا تسلّط پیدا کرد، به سودِ خود، تمدّنهای دیگر را حذف کند و تمدّن منحصر گردد؟! ملت عربستان نه تنها نظرات علمی برجسته‌تری نداشت، بلکه اصلاً نظر علمی نداشت. اصلاً علم و سواد نداشت. آن‌گاه، چنین جمعیتی، در طول ده سال حیات مبارک پیغمبر، بعد از هجرت و در دوران حکومت، پایه‌های مدنیّتی را چید که آن مدنیّت چند صد سال دنیا را اداره کرد و تمام مدنیّتهای دنیا را تحت تأثیر قرار داد. در آن قرون - قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم میلادی - تمدّن غربی تمدّن برتر بود؛ تمدّن شرقی منقرض شده بود و تمدّن ایرانی هم در واقع چیزی نبود. ولی می‌بینیم که تمدّن اسلامی، آن تمدّن برترِ غربی را از بین برد. بدین معنا که تمدّن غربی در مقابل این تمدّن منقرض شد؛ مثل ستاره که با آمدن خورشید دیگر نور ندارد، یا مثل ماه که با آمدن خورشید و طلوع روز دیگر هیچ است و یا مثل یک طبیب ابتدایِی تجربی که با آمدن یک متخصّص درجه اوّل با چند عنوان دکترای فوق تخصّص، اصلاً پُررویی است که

بگوید «کسی به من مراجعه کند.» وقتی که تمدّن اسلامی آمد، چنین شد. این یک واقعیت است که همه چیز اروپا در مقابل تمدّن اسلامی رنگ باخت و این تا قرنهای چهارم و پنجم و ششم هجری هم ادامه داشت. البته بعد از این، تمدّن اسلامی سالها تنزّل کرد تا به دوران رنسانس رسید. بعد از این، تمدّن غربی دوباره شروع به اوج گرفتن کرد. منتها تمدّن غرب، در تمام آن سالهای بعد از غلبه تمدّن اسلامی، مشغول تغذیه از این تمدّن بوده است. به کتابها و منابع آن زمان نگاه کنید! برجسته‌ترین دانشمندان، دانشمندانی بودند که می‌توانستند با آثار اسلامی سروکار داشته باشند و از آنها چیزی بفهمند و آنها را ترجمه کنند. حال سؤال اصلی این است که این تمدّن اسلامی چگونه به‌وجود آمد؟ برخی می‌گویند از آثار ایران گرفتند و برخی معتقدند که از آثار روم گرفتند. اما این حرفها، حرفهای جاهلانه و بچگانه است. حال فرض کنیم که ده عنوان کتاب از جایی ترجمه کردند، آیا با این ده عنوان کتاب، تمدّن درست می‌شود؟ آیا تمدّن اسلامی با ترجمه آثار یونانی و رومی و هندی درست شد؟ نه. جوهر تمدّن اسلامی، از درون خودش بود. البته تمدّن زنده، از دیگران هم استفاده می‌کند. سؤال این است که این دنیای آباد؛ این به‌کار گرفتن علم؛ این کشف حقایق درجه یک عالِم وجود - همین عالم مادّه - که به‌وسیله مسلمین به‌وجود آمد؛ این استخدام اندیشه‌ها و فکرها و ذهنها و فعّالیتهای عظیم علمی و به‌وجود آوردن دانشگاههای عظیم آن روز در مقیاس جهانی؛ پدید آوردن دهها کشور ثروتمند و مقتدر در آن روزگار و یک قدرت سیاسی بی‌نظیر در طول تاریخ، از کجا به‌وجود آمد؟ شما در طول تاریخ، قدرتی را جز قدرت سیاسی اسلام سراغ ندارید که از قلب اروپا تا قلب شبه قارّه، یک کشور واحد شده باشد و قدرت ماندگاری بر آن حکومت کند! دوران قرون وسطای اروپا، دوران جهالت و بدبختی برای اروپاست. اروپاییها قرون وسطی را «دوران سیاهی و تاریکی» می‌نامند. همان قرون وسطایی که در اروپا تاریکی و سیاهی بود، دوران تشعشع علم در کشورهای اسلامی، از جمله ایران است. اصلاً درباره قرن چهارم هجری - که دوران تشعشع علم است - کتابها نوشته و تحقیقها کرده‌اند. چنان قدرت سیاسی، چنان قدرت علمی، چنان دنیاآرایی، چنان کشور داری و چنان استخدام تمام نیروهای زنده و سازنده و فعّال بشری، بر اثر چه چیز به‌وجود آمد؟ بر اثر تعالیم اسلام. مسأله، فقط این است. اسلام یک درس را به مسلمین تعلیم کرد و آن درس هر روز که در بین مسلمین باشد، نتیجه‌اش درخشش و تلألؤ و علوّ معنوی و مادّی است.آن درس درسِ مجاهدتِ خالصانه و مخلصانه است. هرجا که مجاهدت خالصانه و مخلصانه باشد، نتیجه‌اش درخشش و تلألؤ خواهد بود. منتها مجاهدت خالصانه و مخلصانه، ممکن است برای خدا انجام گیرد، ممکن هم هست برای غیرِ خدا انجام گیرد. اگر برای خدا انجام گرفت، همیشگی، ماندگار و زایل ناشدنی است؛ اما اگر برای غیرِ خدا انجام گرفت، ماندگار نیست. ممکن است یکی عاشق کسی باشد؛ خالص و مخلص برای او حرکتی را انجام دهد. یا عاشق میهنِ خود باشد؛ خالص و مخلص برای میهنش حرکتی را انجام دهد. اینها ماندگار نیست و تا وقتی است که این هیجان و احساس در او باشد. به مجرّد این‌که احساس او یک ذرّه سرد شد، چشمش باز می‌شود و به خود می‌گوید که آیا من بروم بمیرم تا فلان کس بخورد گردنش کلفت شود؟! اما اگر برای خدا باشد، این‌طور نیست. هرقدر دقّت عقلانی انسان بیشتر شد، مجاهدتش بیشتر خواهد شد. برای این‌که می‌داند «ما عندکم ینفذ و ما عنداللّه باق»؛ آنچه که برای خدا دادیم می‌ماند. بزغاله‌ای را خدمت پیغمبر اکرم آوردند. ذبح کرد و فرمود: «هرکس گوشت می‌خواهد بیاید.» فقرای مدینه به سوی خانه پیغمبر به راه افتادند. پیغمبر به هر کدام یک تکّه داد. بعد که همه رفتند، فقط یک کتفِ آن مانده بود. یکی از زنان پیغمبر عرض کرد: «یا رسول اللّه! بزغاله‌ای به این بزرگی رفت؛ همین کتفش ماند!؟» پیغمبر فرمود: «همه‌اش ماند؛ فقط همین کتفش است که می‌رود.» یعنی می‌خوریم، از بین می‌رود و تمام می‌شود؛ امّا آنچه که دادیم می‌مانَد. این، حسابِ دو دوتا چهارتاست. وقتی کار برای خدا باشد، هر قدر عقلِ انسان بیشتر و تیزتر باشد، فداکاری او بیشتر خواهد شد؛ چون می‌داند که این همه عمر گذراندن، در دنیا تلاش کردن، عرق ریختن، فکر کردن، دویدن، پول به‌دست آوردن و کیف و عیش کردن، از بین می‌رود. هر چه کام بیشتر باشد، ناکامی بیشتر می‌شود. همین است که: کفّاره شرابخواریهای بی‌حساب هشیار در میانه مستان نشستن است انسان هرچه بیشتر لذّت ببرد، آن وقت که لذت از

دست او رفت، حسرتش بیشتر است. اما آن لحظه‌ای که شما علی‌العجاله از جانتان گذشتید؛ برای این‌که گَردانتان ممکن بود در محاصره واقع شود، بلند شدید، خواب نصف شب را زدید، دویدید، خودتان را به قرارگاه رساندید، خبر را - چون بی‌سیم هم نبود - با زبان رساندید و نیرو آمد و یک گُردان نجات پیدا کرد، آن نیم ساعت شما ماند، ماندگار شد و دیگر تمام شدنی نیست. این نیم‌ساعت چقدر قیمت دارد! قرنها خواهد گذشت، اما از آن نیم ساعت شما، مثل الماس، چیزی کم نخواهد شد. حال اگر شما صدتا از این نیم ساعتها داشته باشید، ببینید چقدر قیمت دارد! این، کار برای خداست. هیچ عاملی نمی‌تواند کاری را که شما برای خدا کردید از بین ببرد. فقط یک عامل می‌تواند و آن خودِ شما هستید. خدای متعال به انسان توان و نیروی کمی نداده است. این توان را هم به انسان داده است که همه کارهای خوبِ خودش را خراب کند. اما غیر از خودِ شما، احدی قادر نیست که کار و لحظه خوبی را که شما در راه خدا صرف کرده‌اید، از بین ببرد. ببنید کار برای خدا چقدر قیمت دارد! این را اسلام به مسلمین یاد داد. حال شما فکر می‌کنید دانشمندی که چنین عقیده‌ای دارد، آیا یک لحظه از کار دست خواهد کشید و به بهانه نداشتن حقوق و خانه و سایر امکانات، کوتاهی خواهد کرد؟ همه دانشمندان معروف غربی که در این چهارصد سال اخیر غرب توانسته‌اند کارهای بزرگی بکنند، با چنین روحیه‌ای توانسته‌اند به این پیشرفتهای علمی نائل شوند؛ یعنی با روحیه عشق به کاری که می‌خواهند انجام دهند. اگر انسان راهِ خدا را پیدا کرد و یاد گرفت که چگونه کار را برای خدا انجام دهد، آن وقت می‌بینید که این عشق به کار، چقدر کار را آسان خواهد کرد. تمدّن اسلامی، این گونه به‌وجود آمد: معمارش وقتی می‌خواهد بنایی را طرّاحی کند، همین‌گونه است. عمله‌اش وقتی خشتها را روی هم می‌گذارد، همین‌طور است. فرمانده‌اش وقتی در قرارگاه اصلی نشسته، همین‌طور است. سربازش وقتی در خط مقدّم حرکت می‌کند، همین‌طور است. سنگرساز بی‌سنگرش همین‌طور است. پاسدار و پاسبانِ کوچه و خیابانش که کشیک می‌دهد، همین‌طور است. عالِم دینی‌اش در درس، همین‌طور است. حاکمِ سیاسی‌اش، در جایی که نشسته و می‌خواهد تصمیم سیاسی بگیرد، همین‌طور است. خلاصه، همه برای خدا کار می‌کنند. آیا چنین ملت و کشوری، از لحاظ زندگی عقب خواهد افتاد؟! آیا چنین ملت و کشوری، اندکی ذلّت و اهانت در دنیا خواهد دید؟! آیا دیگر کسی جرأت می‌کند به چنین ملتی زور بگوید؟! دنیا و آخرتِ چنین ملت و کشوری، تأمین خواهد شد. آری؛ اگر همین ملت، رهبرانی فاسد و غافل از خدا و دل داده به دنیا، مثل خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس داشته باشد، پایه را سست خواهند کرد. خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، بنای چند صد ساله‌ای را که پیغمبر اکرم در طول ده سال گذاشت، با چکش و تیشه و ارّه، توانستند خراب کنند. اینها حرفهای بسیار قابل توجّهی است. کسی مثل یزید با آن همه فساد و خرابی، کافی است که اصلاً تمدّنی را ضایع کند. یکی مثل متوکّل، با آن همه ظلم، کافی است که مُلکی را از بین ببرد. این همه حاکم ظالم؛ این همه حاکم فاسد و این همه مست و لا یعقل که در طول سیصد، چهارصد سال بر سرِ کار آمدند، با چکشها و تیشه‌ها و ارّه‌های خود، توانستند بنایی را که پیغمبر در طول ده سال بر زمین چیده بود، از بین ببرند. عزیزان من! پیغمبر، با انسانهای مؤمن؛ انسانهای ساخته شده و مخلص کار کرد. اگر شما این اخلاص را که بحمداللّه زمینه‌اش در شما هست؛ این مجاهدت فی سبیل اللّه و این صفا و دل به دنیا نبستن را - نمی‌گویم دنیا را نخواستن و دور انداختن و نفرت داشتن - حفظ کنید و جوانان مؤمن ما هم حفظ کنند، در وسطِ همه این توفانهای فساد و این بادهای مخالف که در دنیاست، چنان پایه‌ای گذاشته خواهد شد که قرنها طول می‌کشد تا مفسدین بتوانند یک گوشه‌اش را بکَنند. این پایه را شما می‌توانید بگذارید؛ کمااین‌که امام گذاشت؛ کمااین‌که مجاهدات مخلصانه‌ای در یک روز، توانست این انقلاب را به بار آورد. مگر این انقلاب شوخی بود!؟ در کشوری که این گونه مورد طمع همه قدرتها بود، مگر انقلاب، شوخی بود!؟ شما ببینید که امریکا برای یک هائیتی چه‌کار می‌کند! برای یک پاناما چه‌کار می‌کند! برای یک کویت چه‌کار کرد! کویت را از دست می‌دادند؛ دیدید چه‌کار کردند! آن‌وقت ایرانِ به این عظمت، با این نفت و ذخایر طبیعی، با این سرزمین بزرگ و با این موقعیت استراتژیکی و جایگاه مهم جغرافیایی را از دست بدهد؟! حکومت دست نشانده مطیعِ گوش به فرمان مخلصِ مریدِ خودش را جلوِ چشمش بر دارند؟! آیا این کار شدنی بود؟!

این کار به افسانه‌ها شبیه بود؛ اما شد. اگر صد تا قسم می‌خوردند، خوشبین ترین آدمها می گفتند: «نمی‌شود.» مرحوم آیةاللَّه طالقانی(۵) که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی‌ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می‌زنند! مگر می‌شود؟!» آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتّی مردی مثل مرحوم طالقانیِ بزرگوارِ مؤمنِ مبارزِ زندان رفته شلاق خورده شکنجه کشیده، می گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متّصل است و از جای دیگری حرف می‌زند!» امام، یک مردِ مؤمنِ مخلصِ خدایی بود که توانست عدّه‌ای را به‌دنبال خود به‌راه بیندازد و کاری را انجام دهد که واقعاً مثل یک افسانه بود؛ یعنی اصلاً باور کردنی و شدنی نبود. در دنیایی که همه چیز علیه اسلام بود، یک نفر بیاید در جایی که همه انگیزه‌های دنیا بر این است که آن‌جا باید از اسلام و ایمان و قرآن دور بماند، حکومت اسلامی برپا کند؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟! اما امام کرد و بعد شما جوانان مؤمن، مخلص، بسیجی، سپاهی، ارتشی و مردم معمولی، در جاهای مختلف، کردید و شد. بحمداللَّه، بنا خیلی مستحکم است. شما باید دنبال کار را بگیرید و برای خدا مجاهدت کنید تا این بنا تکمیل شود. ان‌شاءاللَّه امکان ندارد که گذشتِ زمان بتواند چنین بنایی را تکان دهد؛ و گزندِ باد و باران و گذشتِ قرون بر آن اثر نخواهد کرد. صدای اذان به‌گوشم خورد. دیگر وقت ظهر است. بیش از این، ادامه نمی‌دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه. ------------------------------

-- ۱) ق: ۲۲ ۲) مائده: ۱۰۵ ۳) - ۴) صحیفه سجّادیه: دعای ۳۲ (پس از نماز شب) ۵) آیت‌اللَّه سید محمود طالقانی (۱۳۵۸ه.ش - ۱۲۸۰ه.ش)

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاه افسری و اعطای سردوشی به دانشجویان

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاه افسری و اعطای سردوشی به دانشجویان جدید بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به فارغ‌التّحصیلانِ عزیزِ دانشگاهِ باشرف و باعظمتِ افسری، که بحمداللَّه توفیق پیدا کردند این دوره را بگذرانند؛ همچنین به دانشجویان عزیزی که توانستند سردوشی بگیرند و کارِ تحصیلیِ خود را به سَمت نتایج افتخارآمیز آغاز کنند، تبریک عرض می‌کنم. به اساتید و مسؤولان و مدیران امورِ دانشگاهی و نظامی این مرکز آموزشی هم، که بحمداللَّه توفیق خود را در چهره شما جوانان برومند نشان می‌دهند، تبریک می گویم. اگرچه بحمداللَّه همه مراکز نظامی ما از جهت این‌که از ایمان و کارآیی و سابقه مجاهدت در دوران جنگ تحمیلی سرشار است، مایه ابتهاج و سُرور است و دیدار آنها انسان را شادمان و خرسند می‌کند؛ ولی دانشگاه افسری، از این جهت، از همه مراکز نظامی ما، پیش‌تر و شیواتر است. دانشگاه افسری، مرکز پرورش جوانانی است که تصمیم گرفته‌اند در صف پرافتخار دفاع از میهن عزیز و انقلابِ شکوهمند خود قرار گیرند. و این بسیار باارزش است. امروز، بحمداللَّه نیروهای نظامی ما - چه سپاه و چه ارتش - و همچنین نیروهای مردمی‌ای که به صفوف جهاد پیوسته‌اند - یعنی بسیج - وضع استثنایی دارند. این، مبالغه نیست؛ بیان یک حقیقت است. این، به برکت انقلاب و اسلام و به برکت تجربه پررنج، اما پرشکوهِ جنگ تحمیلی است. ارتش ما امروز یک ارتشِ سربلند و باافتخار و باایمان است. امروز بحمداللَّه هم ظواهری که در ارتشهای دنیا مورد اهتمام و توجه است در ارتش ما وجود دارد و هم ایمان، مجاهدت، تقوا و فداکاری. بالاتر از همه اینها، ارتش ما یک ارتش مردمی است. ظواهر خوب است، اما کافی نیست. روزی ظواهرارتش ایران خوب بود و خیلی به آن می‌رسیدند؛ اما در لحظه حسّاس و وقتی که دشمن در سالهای ۱۳۲۰ شمسی به مرزهای این کشور حمله کرد، ارتش، کمترین مقاومتی نکرد. ادّعایی که سردمداران رژیم فاسد پهلوی می‌کردند و می‌گفتند که «ما به ارتش رسیدگی و ارتش را اداره کرده‌ایم»، رسواییهایش در آن لحظه حسّاس آشکار شد. به خیال خود، ارتش را با خرج زیاد درست کردند؛ اما سودش برای کشور، برابر صفر بود؛ چون از این

مملکت دفاع نکردند. اما ارتش دوران حکومت اسلامی و نظام سربلند جمهوری اسلامی، در میدانهای نبرد، مردانه ایستاد، مقاومت و فداکاری کرد و شهدای بزرگی داد. همین روزها سالگرد شهادت چند نفر از سردارانِ بزرگِ ارتش و سپاه است. سرداران ارزشمندی در نیروهای سه گانه ارتش در دوران جنگ تحمیلی - قبل از آن و بعد از آن - به برکت اسلام فداکاری نمودند و نام خود و نام ارتش را درخشان و جاودانه کردند. امروز هم که شما ارتش جمهوری اسلامی را نگاه کنید، بحمداللَّه پُر است از افسران مؤمن و سربلندی که افتخار می‌کنند از میهن اسلامی خود دفاع کنند؛ افسرانی که از دشمن نمی‌ترسند، اما دشمن از آنها می‌ترسد. امروز ارتش و سپاه و نیروی عظیم بسیجِ مردمیِ ما، از دشمنان یاوه‌گویِ پرگوی و از این ببرهای کاغذی، ذرّه‌ای ترس در دل ندارند؛ اما دشمنان، حقیقتاً از این نیروی عظیم می‌ترسند. اظهاراتشان هم این را نشان می‌دهد. ما، ارتش، سپاه و نیروهای مسلّح نظامی و انتظامی‌مان را مورد توجّه قرار می‌دهیم و به آنها رسیدگی لازم را می‌کنیم. آنها از شریفترین اعضای نظام جمهوری اسلامی‌اند. اما سعی ما بر این است که هرچه بتوانیم، اتّکای این نیروی عظیم را به بیرون از این مرزها کمتر کنیم. لذا، خریدهای خارجی ما خیلی کمتر از کشورهایی است که در حاشیه خلیج فارسند، و به قدر یکی از شهرستانهای ایران سربلند و بزرگ هم نیستند. آنها بیشتر از ما خرید خارجی می‌کنند؛ اما بیهوده. مگر ابزار، هواپیما و تانک، می‌توانند یک کشور و یک ملت را نجات دهد؟! اراده‌ها و انسانها هستند که می‌توانند از میهنها، ارزشها و ملتها دفاع کنند. آنها به‌خاطر سوء سیاستها و فسادِ دولتهایشان، فاقد این عامل بزرگند. مدام پول خرج می‌کنند و کمپانیهای ساخت سلاح را از ورشکستگی نجات می‌دهند؛ اما به زیان ملتشان و منطقه. در عین حال، فریاد آنها و اربابان حیله‌گر و پرترفندشانْ بلند است که «جمهوری اسلامی نظامی‌گری می‌کند!» افتخار ملتی با شصت میلیون جمعیت، با تاریخی درخشان، با انسانهایی بزرگ، با حکومتی مردمی و با تجربه مجاهدتی که چشم انسانها را در همه جای دنیا خیره کرده، این است که بتواند از خود دفاع کند، که البته می‌تواند. آری؛ ما قدرتِ دفاع از خود را در مقابل سگهای هرزه‌گرد و گرگهای خون‌آشام تقویت می‌کنیم؛ اما به کوری چشم قدرتها و کمپانیهای صهیونیستی عالم، وابستگی‌مان را به خارج کم می‌کنیم. خودمان می‌سازیم و خودمان پدید می‌آوریم و به فضل پروردگار، خوبش را هم پدید می‌آوریم. آنها سالهای متمادی ضعفهای خود را در زیر شعارهای دروغین پنهان کردند. امروز بعضی از کشورهای حاشیه خلیج فارس، بزرگترین خیانت را به تاریخ خود و تاریخ کشورهای عربی مرتکب شدند. یعنی اسرائیل را که غاصب یک کشور اسلامی و یک ملت عرب است، در غصب و در ظلمش تأیید کردند و از آن حمایت نمودند. شناسایی اسرائیل، یعنی این! آنها تحریمهای اسرائیل را برطرف می‌کنند و این خیانت به ملتهای اسلامی و ملتهای عرب، و بزرگترین خیانت به ملت فلسطین است. آیا حکومتهای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، از این خیانت خواهند گذشت؟ آیا ملتهای این کشورها، از خیانتِ سردمداران اغماض خواهند کرد؟ حقایق عالَم با بازیهای سیاسی و پیشامدهای فصلی و موسمی، تغییرپذیر نیست. فلسطین متعلّق به فلسطینیان است. حکومت صهیونیستی یک دولت غاصب و دروغین است. اسرائیل هیچ شهروند حقیقی جز مردم بومی فلسطین ندارد. آنهایی که از اطراف دنیا جمع شده‌اند تا خانه فلسطینیان را تصاحب کنند، به همّت ملتهای مسلمان، روزی مجبور خواهند شد که این خانه را به صاحبانش مسترد کنند. آن روز ممکن است زود یا دیر باشد؛ اما حتمی و آمدنی و تخلّف‌ناپذیر است. این، مواضع ماست. ما یک ملت آزاد و مستقل هستیم. ما می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم. ما نگاه نمی‌کنیم که این و آن چه می‌گویند، تا دستورالعمل خود را از گفته قدرتها انتخاب کنیم. ما مصالح ملت و کشور و بینشِ درست و استدلالِ صحیح را چراغِ راهِ خودمان قرار می‌دهیم. اتّکای ما به خدا و به این ملت بزرگ است و شما نیروهای مسلّح، بازوان نیرومند و پنجه‌های قویِ این ملتِ بزرگ هستید. خودتان را بسازید. جوانان عزیز! فرزندانِ عزیزِ من! خودتان را با علم و عمل بسازید. دانشجویان! افسرانِ جوان! هر چه می‌توانید، ایمان و دانشِ نظامی و انضباط و اخلاص و شجاعت را در خودتان تقویت کنید. نقش شما، نقش شرافتمندانه و بزرگی است. افتخار شما، یک افتخار بی‌بدیل است. امیدوارم خداوند متعال، شهدای عزیز ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و بسیجِ مردمی و همه شهدای عزیزِ این ملت و همه

خدمتگزارانِ نیروهای نظامی و انتظامی را مشمول لطف و رحمت خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از خواهران پرستار، به مناسبت «ولادت حضرت زینب»(س)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از خواهران پرستار، به مناسبت «ولادت حضرت زینب»(س) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم مناسبت بسیار عزیز و فرخنده ولادت حضرت زینب کبری علیهاالسّلام را به همه زنان مسلمان در سراسر جهان و بخصوص به بانوان محترم و فداکار و زنان برجسته کشور جمهوری اسلامی ایران - مادران و همسرانِ فداکار - تبریک عرض می‌کنم. یک مطلب به مناسبت روز پرستار عرض می‌کنم و آن این است که: اگر بخواهیم ارزش خدمات مختلفی را که قشرهای مردم به یکدیگر تقدیم می‌کنند، این‌گونه محاسبه کنیم که هر خدمتی که مستقیماً به انسان ارتباط پیدا می‌کند، هر خدمتی که نوعی غمگساری نسبت به انسانهای دیگر است، هر خدمتی که تقدیم‌کننده آن خدمتْ رنج بیشتری می‌برد و هر خدمتی که از روی علم و معرفت و آگاهی و تحصیلات است، ارزشش بیشتر است، در این صورت گمان می‌کنم که خدمت پرستاری، جزو ارزشمندترین حرفه‌ها و خدمتگزاریها خواهد بود. چون پرستار، هم مستقیماً با انسان سر و کار دارد، هم غمگسارِ انسانی است که به غمگساری و همدردی و کمک او نیاز دارد و هم این‌که، بحمداللَّه، کاری از رویِ دانش و تحصیلات و علم است. پرستار چون با بیمار سر و کار دارد، با بیداری و دردکِشی سر و کار دارد و رنجش بیشتر از دیگران است؛ بنابراین حرفه‌اش حرفه عزیز و باارزشی است. اینها حقایق است؛ نه این‌که مردم بخواهند با پرستاران - چه مرد و چه زن - تعارف کنند. واقع مطلب چنین است. وقتی کاری خیلی بزرگ و خیلی عزیز باشد، دو طرف در مقابل آن مسؤولند: یکی مردمند؛ که باید آن کار را عزیز به حساب بیاورند و صاحب آن را معزّز بشمارند؛ دیگری خودِ آن شخص است که این شیء عزیز و این کار بزرگ در اختیار اوست. خود او هم باید آن را گرامی بدارد. من به پرستاران عزیزمان - چه مردان پرستار و چه زنان پرستار - عرض می‌کنم: شما که این توفیق را پیدا کرده‌اید و این کار بزرگ را برعهده گرفته‌اید و این خدمت باارزش را انجام می‌دهید، آن را گرامی هم بدارید. نگذارید که خدای ناخواسته، با یک قصور یا تقصیر یا برخورد نامناسب، کاری به این عظمت و ارزشمندی، مخدوش شود. این خدمت را هر چه بیشتر و صحیح‌تر ارائه دهید، نظام امور زندگی مردم بهتر خواهد شد و اجر و ثواب شما هم بالاتر خواهد بود. خداوند به شما اجر بدهد. و این خدمت بزرگ را برایتان خدمتی با برکت و برای مردمِ ما یک خدمت مؤثّر در پیشرفت امورشان قرار دهد. خواهران من! موضوع زن و برخورد جوامع با او، مسأله‌ای است که از دیرباز در میان جوامع و تمدّنهای مختلف مطرح بوده است. همیشه نصف مردم عالم، بانوان هستند. قوام زندگی در عالم، به همان اندازه که به مردان وابسته است، به همان اندازه هم به زنان وابسته است. زنان، بزرگترین کارهای آفرینش را به‌طور طبیعی برعهده دارند. کارهای اساسی آفرینش، مانند تولیدمثل و تربیت کودک، در دست زنان است. پس مسأله زنان، مسأله مهمی است و از دیرباز، در جوامع، در بین متفکّرین و در اخلاق و عادات گوناگون ملتها وجود داشته است. اسلام یک موضع برجسته را در این بین انتخاب کرده؛ از افراط و تفریط جلوگیری نموده، و هشداری به همه مردم عالم داده است. اسلام، مردانی را که به‌خاطر قدرتمند بودن جسمی یا توانایی مالی، زنان و مردان را به‌خدمت می‌گرفتند و زن را مورد آزار و احیاناً تحقیر قرار می‌دادند، به کلّی سرجای خود نشاند و زن را در جایگاه حقیقی خودش قرار داد و حتّی از جهاتی، زن را در ردیف مرد قرار داد: «انالمسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات...(۱)» مرد مسلمان، زن مسلمان. مرد عابد، زن عابد. مرد متهجّد، زن متهجّد. پس، در اسلام همه این مقامات معنوی و درجات انسانی، بین زن و مرد بالسّویه تقسیم شده است. در این موارد، مرد و زن با یکدیگر مساوی و برابرند. هر کس که برای خدا کار کند، «من ذکرٍ او انثی(۲)»؛ چه مرد باشد و چه زن، «فلنحیینّه حیاتاً طیبهٔ(۳)». اسلام در برخی جاها حتی زن را بر مرد ترجیح داده است. مثلاًـ آن‌جا که مرد و زن، پدر و مادری هستند که فرزندی دارند، این فرزند اگرچه فرزند هر دو نفر است، اما خدمتگزاری فرزند در مقابل مادر، لازمتر است. حقّ مادر بر گردن فرزند، بیشتر

و وظیفه فرزنـد نسبت به مـادر سـنگینتر است. روایات فراوانی در این زمینه هست: پیغمبر اکرم در جواب کسـی که سؤال کرد: «من اَبِرَ؟» (به چه کسـی نیکی کنم؟) فرمود: «امّک.» یعنی «به مـادرت.» دفعه دوم هم همین را فرمود؛ دفعه سوم هم همین را فرمود. دفعه چهارم که سؤال کرد، فرمود: «اباک.» یعنی «به پدرت». پس، زن در مقیاس خانواده و در رابطه با فرزندان، حقّ سنگینتری دارد. البته این هم نه از بـاب این است که خـدای متعـال خواسـته است جمعی را بر جمع دیگر ترجیـح دهـد. بلکه به این جهت است که زنـان زحمـت بیشـتری تحمّل می‌کننـد. این هم عـدل الهی است. زحمت بیشـتر است؛ پس حـق هم بیشـتر است. نـاراحتی بیشـتری تحمّل می‌کنـد؛ پس ارزشـش بالاـتر است. همه اینهـا از روی عـدالت است. در مسائـل مالی، مثل حقّ خانواده و حقّ سـرپرستی خانواده در مقابـل وظیفه اداره خانواده، روشِ اسـلام روشِ متعادل است. قانون اسـلامی، در این چیزها هم نگذاشـته است که ذرّه‌ای به زن یا به مرد ظلم شود. حقّی برای مرد و حقّی هم برای زن قرار داده است. یـک وزنه در کفّه مرد قرار داده و یـک وزنه هم در کفّه زن قرار داده است. کسـانی که اهـل مـداقّه در این امور هسـتند، اگر دقّت کننـد، اینهـا را می‌بیننـد. در کتابهـا هم نوشـته‌اند. امروز خانمهـای اندیشـمند و فاضل ما، بحمـداللّه این مسائل را بهتر از دیگران و بهتر از مردان می‌داننـد و تبلیغ و بیان می‌کننـد. این هم درباره حقوق مرد و زن. یـک نکته اساسـی هم وجود دارد که در آن اسـلام ایسـتادگی کرده است و آن این است که در طول زمان، چون اخلاق مردان خشن‌تر و اراده آنان در برخورد با مشـکلات قویتر و جسـمشان سـنگینتر بوده است، لـذا کارهای مهم و مسؤولیتها و قدرتهای گونـاگون را در دست داشـته‌اند و این، به مردان امکـانی برای سوء اسـتفاده کردن از جنس مخـالف - به نفع خودشان - داده است. شما نگاه کنید ببینید که کدام یک از سلاطین، ثروتمندان و پولداران و زرمندان و زورمندان در دربارها و دستگاههایشان، با داشتن پول و مقـام و قـدرت، به نحوی از انحـا، دست به سـمت تعرّض و تخطّی و سوءاسـتفاده از زن دراز نکردهانـد؟! اسـلام در این‌جا، با کمال قـدرت و قوّت ایسـتاده است و بین زن و مرد در جامعه، مرزی قرار داده است. از نظر اسـلام، هیچ کس حق ندارد که این مرز را زیر پـا بگـذارد و بشـکند؛ چون از نظر اسـلام، خـانواده خیلی مهم است. رابطه زن و مرد در محیـط خانواده به‌گونه‌ای است، و در محیـط جـامعه، به‌گونه‌ای دیگر است. اگر آن ضـوابطی که اسـلام در محیـط جـامعه به عنـوان حایـل بین زن و مرد قرار داده است، بشـکند، خانواده خراب می‌شود. در خانواده، غالباً به زن و گاهی هم به مرد، ممکن است ظلم شود. فرهنگ اسـلامی، فرهنگ عـدم اختلاط زن و مرد است. چنین زندگی‌ای با خوشبختی ادامه می‌یابد و می‌تواند به درستی و با رعایت موازین عقلی بچرخد و حرکت کند و به پیش برود. در این‌جا اسـلام سختگیری کرده است. اگر آن حدّ و مرزی که در جامعه قرار داده شده است، چه از طرف زن و چه از طرف مرد بشکند، اسلام در مقابل آن سختگیری می‌کند؛ درست نقطه مقابل آنچه که شهوترانان عالم می‌خواسته‌اند و عمل می‌کردهانـد. قدرتمنـدان و زرمنـدان و زورمنـدان، مردشـان، زنشـان و زیردسـتهایشان و کسـانی کـه بـا آنهـا و برای آنهـا زنـدگی می‌کردهانـد، همیشه عکس این عمـل می‌کردهانـد. آنهـا مایل بودهانـد که این حجاب بین زن و مرد، از بین برود، که این، البته برای زنـدگیِ جامعه مضـرّ و برای اخلاق جامعه بد است. برای حفظ عفّت جامعه زیانبار و بخصوص برای خانواده از همه چیز بدتر است. این، بنیـان خـانواده را متزلزل می‌کنـد. اسـلام به خـانواده اهمیت می‌دهـد. تمـام دعوای امروزِ بلنـدگوها و بوقهـای تبلیغـاتیِ غربی با مسـلمین هم بر سرِ همین است. شما ببینید که در مقابل «حجاب» چه حساسیتی نشان می‌دهند! این حجاب اگر در جمهوری اسلامی باشد، آن را زشت می‌شمارند. اگر در دانشگاههای کشورهای عربی باشد، که دختران جوانِ دانشجو، با معرفت و آگاهی و با میل و اختیار خود به‌حجاب روی آوردهانـد، حسّاسـیت نشان می‌دهنـد. اگر در بین احزاب سیاسـی باشد، حسّاسـیت نشان می‌دهند. اگر در مـدارس و حتّی دبسـتانهای کشورهای خودشان هم باشد - با این‌که زیردست خودشان است - حسّاسـیت نشان می‌دهند. پس، نقطه دعوا در این‌جاست. البته در تبلیغاتشان، دائم فریاد می‌زنند که حقّ زن در اسلام یا در جمهوری اسلامی، پایمال شده است. خودشان هم به این قضـیه اعتقادی ندارند و می‌دانند که حقّ زن در جمهوری اسـلامی تضعیف نشده ، بلکه تقویت شده است. شما نگاه کنید و ببینیـد که تعـداد محصّـلین و دانشـجویان زن - دخـتران تحصـیل کننـده در مراکز عـالی - امروز در ایران بیشتر است یـا در دوران

حکومت طواغیت بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. تعداد دانشجویانِ دخترِ برجسته و دارای نمره اوّل در تحصیلات، امروز بیشتر است یا در آن زمان بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. عده زنانی که در مراکز پزشکی و درمانی و در مراکز گوناگون علمی در این کشور مشغول کار و تحقیق هستند، امروز بیشتر است یا آن روز بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. عده زنانی که در صحنه سیاست کشور و در عرصه‌های مجامع بین‌المللی حضور قدرتمند پیدا می‌کنند و در آن‌جا از حقوق و نظرات این کشور و این ملت – که کشور خود و ملت خودشان است – دفاع می‌کنند، امروز بیشتر است یا آن روز بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. آن روز زنان با هیأتهای مختلف به مسافرتهای گوناگونی می‌رفتند؛ اما تشریفاتی بود. برای هوسرانی و نشان دادن سر و کول خودشان به این و آن بود. لکن زن مسلمان امروز، در مجامع جهانی، در کنفرانسهای گوناگون جهانی، در مراکز علمی و در دانشگاهها، حضور علمی یا سیاسی یا خدماتی دارد. اینها ارزش دارد. آن روز دخترانی را به عنوان «دختر نمونه» و «دختر شایسته»، از آغوش گرم و عفیف خانواده‌ها بیرون می‌کشیدند و در منجلاب فساد فرو می‌کردند. اما امروز، چنین چیزی نیست. حقّ زن در کجا ضایع می‌شود؟ در جایی که جلوِ تحصیلات زنان گرفته شود؛ جلوِ اشتغال زنان به کارهای متناسب با بانوان گرفته شود؛ جلوِ خدمت رسانی زنان یا خدمت‌رسانی به زنان گرفته شود و نیز در جایی که زن تحقیر شود. بروید به جوامع امریکایی نگاه کنید! خواهید دید که در آن‌جا زن تحقیر می‌شود. زنِ خانواده، از طرف شوهر تحقیر می‌شود. مادرِ خانواده، از طرف فرزندان تحقیر می‌شود. حقّ مادری، به این شکلی که در مراکز اسلامی هست، در آن‌جا معنا ندارد. جمله‌ای در یک سخنرانی معروف در یک مرکز بین‌المللی – که نمی‌خواهم خصوصیّات آن را در این‌جا ذکر کنم – راجع به خانواده گفته شد. گزارشهایی که از آن‌جا به ما رسید، حاکی از این بود که مردم آن کشور، نسبت به همان جمله، به‌شدّت علاقه نشان داده بودند؛ به خاطر این‌که وضع خانواده در آن کشورها از هم پاشیده است. آنجا به زنان ظلم می‌شود؛ اما این‌جا، آن مرز بین زن و مرد وجود دارد. معنای آن مرز هم این نیست که زنان و مردان در یک محیط تحصیل نکنند، در یک محیط عبادت نکنند، در یک محیط کار نکنند و در یک محیط خرید و فروش نکنند – که این قبیل موارد، فراوان است – بلکه معنایش این است که حدّ و حدودی در اخلاق معاشرتی خودشان قائل باشند. و این کار بسیار خوبی است. زن در این‌جا حجاب خودش را حفظ می‌کند. مردم ما چادر را انتخاب کرده‌اند. البته ما هیچ وقت نگفتیم که «حتماً چادر باشد، و غیرچادر نباشد.» گفتیم که «چادر بهتر از حجابهای دیگر است.» ولی زنان ما می‌خواهند حجاب خودشان را حفظ کنند. چادر را هم دوست دارند. چادر، لباس ملی ماست. چادر، پیش از آن‌که یک حجاب اسلامی باشد، یک حجاب ایرانی است. مال مردم ما و لباس ملی ماست. خانمهای باسوادِ مسلمانِ مؤمنِ درسخوانی که یا مشغول تحصیلند و یا در دانشگاهها بهترین علوم را دربالاترین مدارج تدریس می‌کنند، زیادند و این برای نظام اسلامی مایه افتخار است. خانمهایی هستند که بحمدللَّه بالا‌ترین تخصّصها را در پزشکی و در علوم گوناگون – در زمینه علوم انسانی، در زمینه علوم تجربی‌و در زمینه علومِ گوناگونِ دیگر دارند. خانمهایی هستند که در زمینه علوم دینی پیشرفت کرده و به مراتب بالا‌رسیده‌اند. یک روز یک خانم بزرگوار در ایران – در اصفهان – بود، به نام «بانوی اصفهانی(۴)» که خانم بسیار عالی‌مقامی بود. مجتهده و عارف و فقیه بود. اما فقط او بود. امروز، بحمداللَّه دختران جوانی که در آینده نه چندان دور به مقامات عالی علمی، فقهی و فلسفی می‌رسند، بسیارند. اینها افتخار نظام اسلامی هستند؛ و پیشرفت زن یعنی این. غرب می‌خواهد فرهنگ خود را بر همه جا حاکم کند. فرهنگ غرب، برهنگی است. البته به شما عرض کنم که این برهنگی، این فساد و بی بندو باری و این شکل فضاحت‌آمیزی که بعضی از زنان در بسیاری از کشورهای غربی دارند، بحمداللَّه در خودِ غرب نیز همه‌گیر نیست. این، کاری است که بر اثر تبلیغاتِ غلطِ خودِ آنها، روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کند. و الاّ‌حتی تا چهل، پنجاه سال پیش، در خودِ کشورهای غربی، به این شدّت نبود. آنها می‌خواهند همان فساد و بی‌بندوباری را که خودشان گرفتارش شده‌اند، به کشورهای اسلامی هم صادر کنند. ولی ما این را نمی‌خواهیم. این، برای زندگی اجتماعی مضرّ است و برای آنها هم مضرّ است. هر جا باشد، مضرّ است. روش اسلامی برای ما بهترین است. زنان ما

در طول حوادث انقلاب و بعد از انقلاب تا امروز، نشان داده‌اند که در آن چیزهایی که معیار واقعی زندگی و ارزش و برجستگی آنهاست، در سطوح عالی قرار دارند. مادری که فرزندان خود را در راه خدا و در راه هدف - هدفی که برای او مقدّس است و پیشِ خدا هم مقدّس است - تقدیم می‌کند و خم به ابرو نمی‌آورد، یک عمل برجسته انجام داده است و این امر کوچکی نیست.این را با هر معیار و میزانی اندازه‌گیری کنید، با عظمت است. زن جوانی که حرمت همسرش و خودش را به مدت ده، یازده سال که همسرش در زندانهای دشمن اسیر بوده، باکمال عفّت و سربلندی و پاکدامنی حفظ کرده است، آیا کارش ارزش نیست؟! اینها ارزشند. زنان ما در میدان جنگ حضور پیدا کردند؛ در میدان بازسازی حضور پیدا کردند و در میدان نشان دادنِ قدرت‌روانی، از همه بیشتر فعّالیت کردند. بهترین کسانی که در جوّ تبلیغات گوناگونِ دشمنان ایستادند، بانوان کشور ما بودند. تبلیغات دشمنان، به شکلهای مختلفِ انتقاد، کاهی را کوهی کردن، مشکل کوچکی را ده برابر جلوه دادن و از این رادیو و آن رادیو گفتن است. متأسفانه بعضی از قلم به مزدهای داخلی خودمان هم که گویی با انقلاب پدرکشتگی دارند، در فلان مجلّه و فلان نشریه، این چیزها را می‌نویسند. بعضی با شبنامه و بعضی با نشریات آشکار و مجاز تبلیغات می‌کنند. به افراد پول می‌دهند که در صف فلان جنس یا در اتوبوس بایستند و بدگویی کنند. این پولها را هم برای شایعه‌پراکنی و خراب کردن جوّ خرج می‌کنند. بهترین کسانی که در چنین جوّی ایستادند، بانوان کشور ما بودند؛ همین زنان مؤمن که بحمداللّه و به کوری چشم دشمنان، عدّه‌شان هم فراوان و فراوان است و اکثریت زنان ما را تشکیل می‌دهند. این همان جامعه زنِ زینبی و فاطمی است. این همان تربیت اسلامی و نظام اسلامی است. ارزش، برجستگی و آزادی زن، اینهایند. البته زنان کشور ما بدانند که برای پیشرفت و ترقّی، هنوز خیلی جا دارند. من از بانوان کشورمان -چه خانمهایی که در حال تحصیلند؛ چه خانمهایی که فارغ‌التحصیلند؛ چه خانمهایی که در فعّالیتهای سیاسی و اجتماعی و خدماتی حضور دارند؛ چه خانمهایی که در بخشهای مختلف مسؤولند و مسؤولیتهایی دارند و چه خانمهایی که در خانه‌ها هستند، اما دلشان به نور و روحیه انقلاب زنده است و محیط خانه‌ها را محیط اسلامی نگه‌می‌دارند - خواهش می‌کنم که درباره نقشِ زن مسلمان در پیشرفت جامعه خودشان، باز هم فکر کنند. در باره تشکّلهای سیاسی، کارهای علمی، خدمات ارزشمند، بالابردن سطح معرفت و معلومات و ایستادگی در مقابل دشمنان در همه مراکز و میدانهایی که ایستادگی در آنها مؤثّر است، فکر کنند. شما ببینید که امروز دشمن، آشکار و پنهان و چقدر وحشیانه، به مقدّسات اسلام حمله می‌کند. در تمام طول پانزده سال - چه آن ده‌سالی که در زمان حیات بابرکت امام بزرگوار، رضوان‌اللّه‌تعالی علیه بود، چه بعد از آن تا امروز - دشمنان نظام اسلامی، یک لحظه از نیّت ضربه‌زدن به جمهوری اسلامی، منصرف نشده‌اند. اگر گاهی هم می‌بینید که به ظاهر ساکتند، در حال توطئه‌اند. اگر می‌بینید که بحمداللّه نظام اسلامی، مستحکم سرِجای خود ایستاده است، بدین علّت است که ضربه آنها کارگر نشده است؛ نه این‌که آنها ضربه نزده‌اند. بعضی از سردمداران نابخرد امروز استکبار جهانی، حرفها را صریحاً بیان می‌کنند؛ بعضی هم نمی‌گویند و پنهان نگه می‌دارند. غالب حوادثی که در منطقه ما اتّفاق می‌افتد، جهتش به نحوی از انحا ضربه زدن به اسلام و نظام اسلامی و ملت مسلمان است. همین قضایای این روزها - لشکرکشی امریکاییها به خلیج فارس، آمدن تفنگداران و ناوهای هواپیمابر و تبلیغات جنجالی در مقابِل تحرّک عراق و خودِ تحرّک نظامی عراق - به نظر ما، کارهای به‌شدّت مشکوک، و به شدّت مورد سوء ظن‌اند. معلوم است که استکبار جهانی در فکر آن است که به هر نحو که می‌تواند، پای خود را در این منطقه محکم کند. روزی انگلیسیها در خلیج فارس حاکمیت مطلق داشتند که بحمداللّه حرکت اسلامی و بیداری ملت ایران و حوادث گوناگون، آنها را از خلیج فارس تار و مار کرد. امروز هم‌امریکاییها می‌خواهند در آن‌جا، جای پای از دست رفته خودشان و انگلیسیها را مجدداً پرکنند. شما در خلیج فارس چه کار دارید؟! امنیت خلیج فارس به شما چه مربوط است که از آن سرِ دنیا بلند می‌شوید، می‌آیید و در این طرف عالم دخالت می‌کنید؟! می‌گویند «ما در این‌جا منافع داریم.» این هم شد حرف، که هر کشوری در امور کشورهای دیگر دخالت کند و بگوید «ما منافع داریم»؟! پس قوانین بین‌المللی برای چیست؟! پس این سازمان مللِ با این عرض و طول، برای چیست؟! پس

این همه ادّعای قطعنامه‌های جهانی و کنوانسیونهای بین‌المللی برای چیست؟! همه اینها برای این است که یک دولت قلدر زورمند، نتوانـد به بهـانه این‌که من در فلاـن جـا منـافع دارم، بلنـد شود راه بیفتـد و به سـراغ فلان کشور یا فلان منطقه یا فلان دریاچه یا فلان خلیج یا فلان آبراهِ مهمِ بین‌المللی برود. شـما به چه مناسـبت در منطقه‌ای که به شـما هیچ ارتباطی ندارد - یعنی در خلیج فارس - به بهانه این‌که «عراق می‌خواهـد و نیّت دارد لشکرکشـی کند» - و عراق هم مرتّب منکر می‌شود - با این حجمِ عظیم حضور می‌یابید؟! اینها مسائلی است که ملت ایران باید نسبت به آنها حسّاس باشد. کسانی که تصوّر می‌کنند دشمن به خواب رفته است، خیال نکنند بـا خیـال خوش می‌شود زنـدگی کرد! امیرالمؤمنین فرمود: «من نـام لم ینم عنه(۵).» یعنی چشـمهای کسانی که هـدف بزرگ و طبعاً دشـمنان بزرگی دارنـد، به خواب نرود! همه فریـاد امام بزرگوارِ ما در طول این مـدّت برای این بود که ملت ایران نسبت به حوادث عالم، حساسیّت خود را از دست ندهد. امروز هم این حسّاسیت باید باشد و بحمداللّه هست. در سرتاسر این کشور، جوانان مؤمن و حزب‌اللّهی؛ خانواده‌های به‌شـدّت پایبنـد به اصول انقلاب؛ زنان مؤمن؛ مردان مؤمن؛ دلهای قوی و روحیه‌های بالا، در همه صـحنه‌ها آن‌قدر هستند که به فضل پروردگار می‌توانند از اسلامشان، از جمهوری اسلامی‌شان، از حیثیّتشان و از استقلال کشورشان در مقابلِ هر دشـمنی دفاع کننـد. امیدواریم خداوند متعال، شـما خانمها و بانوان محترم را که هر کدام در بخشـی از کارهای این کشور - چه کارهـای دانشـگاهی، چه کارهـای خـدماتی، چه کارهـای علمی و چه کارهـای سیاسـی - مشـغول تلاشـید، موفّق و مؤیّـد بـدارد و ان‌شـاءاللّه الگـوی زینـب کـبری سـلام‌اللّه‌علیها، همیشـه در مقابـلِ چشم مرد و زن مـا، زنـده و مجسّم بـاقی بمانـد. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --

-- ۱) احزاب:۳۵ ۲) آل عمران:۱۹۵ نساء:۱۲۴ نحل:۹۷ غافر:۴۰ ۳) نحـل: ۹۷ ۴) مجتهـده فقیـد «حـاجیه نصـرت خانم امین». ۵) نهج‌البلاغه: نامه ۶۲

بیانات مقام معظّم رهبری در آستانه سالروز تسخیر لانه جاسوسی امریکا و روز ملّی مبارزه با استکبار

بیانات مقام معظّم رهبری در آستانه سالروز تسخیر لانه جاسوسی امریکا و روز ملّی مبارزه با استکبار بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ابتدا لازم می‌دانم به شما جوانان عزیز که مایه امید و ذخیره فردای این کشور و این ملّت محسوب می‌شوید، خوشامد عرض کنم. این روزها و این مناسبتِ بخصوص، یک ارتباط ویژه با قشر جوان دارد؛ مخصوصاً جوانانی که مثل طلّاب و دانشجویان، با محیط علم و تحصیل سروکار دارند. در حقیقت، مناسبتِ روز ملّی مبارزه با استکبار، از جهات مختلفی به جوانان ما - که شما و امثال شما عزیزان هستید - ارتبـاط پیـدا می‌کنـد. امروز بنـده یک مطلب در باب مسأله مبارزه با اسـتکبار بایـد عرض کنم تا معلوم شود مسأله چیست؛ اساس قضـیه چیست و گذشـته این قضـیه تـا کجـاست؟ درست است که حـادثه تسـخیر لانه جاسوسـی امریکا در ایران، آن روزها به‌وسـیله جوانان دانشـجو انجام گرفت؛ لکن نسـلی که امروز جوان و دانشـجو و طلبه و دانش‌آموز است و در صـحنه ایستاده و امیدها را زنده می‌دارد و چشـمهای ما را روشن می‌کند، از سابقه این قضـیه چه می‌داند و چقدر اطّلاع دارد؟ گویندگان، نویسـندگان و کسانی که برای خودشان در این صـحنه سیاست الهی، مسؤولیتی قائلنـد، چقـدر برای نسل روبه رشـد امروز ما - که این کشور با آن هزار کار دارد - این قضـیه را تشـریح کرده‌اند؟ پس، یک مسأله این است. من امروز مختصری در این باره، آن‌هم عمدتاً برای جوانانی که در سـال پنجاه و هشـت - یعنی پـانزده سـال قبـل کـه ایـن حـادثه اتّفـاق افتـاد - کـودک یـا نوجـوان بودنـد، عرض می‌کنم. بعضـی از دانش‌آموزان عزیز مـا هم، آن وقت در دنیا نبودنـد. بعـد که این مطلب را ادا کردم، می‌خواهم یک مطلبِ اساسـی‌تر هم به شـما که امروز در واقع مانـدگارترین مخاطبان انقلاب و ما خـدمتگزاران انقلاب هستید، عرض کنم. درباره مطلب اوّل، عرض کنم که به‌طورِ مشـخّص و واضح، از سال ۱۳۴۱ مبارزه‌ای همه‌گیر در ایران شـروع شد. قبلاً هم مبارزه بود؛ امّا صـنفی و کوچک بود. یا دانشجویی بود یـا روشـنفکری بود یا روحانیّتِ محـدود بود. اما از سال ۱۳۴۱ مبـارزه‌ای همه‌گیر به رهبری علمـای بزرگ و در رأس همه، امـام

بزرگوار، شروع شد. از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۷ – یعنی شانزده سال – این مبارزه ادامه داشت تا به پیروزی رسید. عزیزان من! این مبارزه شانزده ساله اگرچه ظاهراً مبارزه با رژیم شاه محسوب می‌شد – چون اساساً رژیم شاه را امریکاییها در سال سی و دو بر سر کار آورده بودند و آنها پشتیبانی‌اش می‌کردند – اما در واقع یک مبارزه ضدّ امریکایی بود. آنها همه کاره این کشور بودند. آنها به شاه قدرت بخشیده بودند. آنها پشتوانه بودند که او بتواند مردم را آن‌طور قتل عام و شکنجه کند؛ افراد را آن‌طور غریبانه در زندان و زیر شکنجه بکُشد یا در خیابانها و میدانها – مثل پانزده خرداد و هفده شهریور – قتل عام کند و آن‌طور در مدرسه فیضیّه و دانشگاه، به جان دانشجو و طلبه بیفتد. ملّت ما همه این گناهان بزرگ را از چشم امریکا می‌دید و معتقد بود دست امریکا در کار است. امریکا در داخل کشور ما با دو ابزار کار می‌کرد. یکی از ابزارهای امریکایی عبارت بود از سرمایه‌گذاریها، دخالتهای در ارتش، مجموعه کارشناسی نظامی، پولها، سیاستها، سفارت امریکا و غیره. ابزار دوم هم عوامل صهیونیست بودند. اگرچه در ایران، آن وقت هم صهیونیستها از ترس مردم جرأت نمی‌کردند سفارتخانه رسمی داشته باشند، امّا مراکزی مخصوص خود داشتند و با عواملشان، با کسانشان، با سیاستمدارانشان و با تجّارشان، این‌جا کار می‌کردند. صحنه سیاست و اقتصاد و نیروی مسلّح ایران در مشت امریکاییها بود. این را مردم می‌فهمیدند. امام از سالهای چهل و یک و چهل و دو، به این مطلب تصریح کردند. پس، وقتی در سال پنجاه و هفت مبارزه پیروز شد و انقلابِ پیروزمند به ثمر رسید، در حقیقت یک انقلاب ضدّامریکایی به ثمر رسیده بود. حال شما ببینید ملّت ایران و انقلابیّون، حق داشتند با عوامل امریکایی در این کشور چه‌کار کنند؟ کارهای زیادی می‌توانستند بکنند و اگر هم می‌کردند، کسی ملامتشان نمی‌کرد؛ چون شانزده سال با امریکاییها مبارزه کرده و کتک خورده بودند. هیچ‌کس نمی‌گفت چرا شما با امریکاییها این کار یا آن کار را کردید؟ در عین‌حال – درست توجّه کنید! – بعد از آن که انقلاب پیروز شد، انقلاب و مسؤولین و شخص امام بزرگوار، نسبت به امریکاییها حدّاکثرِ ارفاق را کردند. سفارتشان سر جای خودش محفوظ بود و این‌جا کاردار داشتند. اوّل سفیر داشتند؛ بعد کاردار داشتند. در روزهای اوّل انقلاب – بیست و دو و بیست و سه بهمن – جوانان پرشور انقلابی، چند نفر از آنها را دستگیر کردند و به مدرسه‌ای که امام رضوان‌اللّه‌علیه، اوّل آن‌جا وارد شده بودند – یعنی مدرسه رفاه و مدرسه علوی – آوردند. بعد، امام برای دست‌اندرکاران خودشان پیغام فرستادند که مبادا کسی به اینها تعرّض کند؛ هیچ‌کس به اینها تعرّض نکند. آن‌وقت یکی‌یکی ولشان کردند، رفتند. اوّل از کشور رفتند؛ یعنی عدّه‌ای از آنها خارج شدند، اما سفارتشان در تهران مشغول کار و فعّالیت بود. شما ببینید! رفتار این انقلاب و این ملّت نجیب و آن امام کریمِ بزرگوارِ پر اغماض با امریکاییها در ایران این‌گونه بود. در حالی‌که عرض کردم، اگر از سوی مردم و انقلابیّون پرشور و شخص امام که مظهر صلابت و قدرت بودند، هر تصمیمی نسبت به آنها گرفته می‌شد، کسی در دنیا ملامت نمی‌کرد و نمی‌توانست بکند. از آن طرف، امریکاییها چه کار کردند؟ به جای این‌که این کرامت و بزرگواری امام بزرگوار و مردم را مغتنم بشمارند و قدردانی کنند و پاسخ مناسب بدهند، رفتار شدیداً خصمانه‌ای در پیش گرفتند. این سفارتی که بعد به عنوان لانه جاسوسی معرّفی شد – که واقعش نیز همین بود – به مرکز سازماندهی مخالفین و دشمنان انقلاب تبدیل شد که بروند آن‌جا دستور بگیرند و در بیرون، علیه انقلاب و نظام اسلامی همکاری کنند. آنها در سنای امریکا، علیه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی مصوّبه گذراندند. تبلیغات امریکایی در سراسر دنیا، تبلیغات به شدّت خصمانه‌ای علیه انقلاب و مردم بود که انجام می‌شد. مگر این مردم چه گناهی کرده بودند؟ چرا باید رژیم امریکا این‌قدر با اینها خصومت و کینه‌ورزی نشان می‌داد؟ این سؤالی بود که امریکاییها به آن جوابی ندادند و هرگز نمی‌توانند جواب بدهند. محمّدرضا را که فراری ملت ایران بود، در امریکا پذیرفتند و به عنوان یک میهمان پناه دادند. اموالی که در اختیار محمّدرضا قرار داشت، بالغ بر میلیاردها دلار می‌شد که در امریکا سرمایه‌گذاری کرده بود. در همه جای دنیا معمول است وقتی یک نفر که در رأس رژیمی قرار دارد، سرنگون شد، اموال شخصی‌اش که از آنِ مردم و دولت جدید بر سرِ کار آمده است، به آن دولت برگردانده می‌شود. این در همه جا یک عرف است. اگر روزنامه‌ها را در قضایای گوناگون خوانده باشید، می‌بینید که همه جا این

کار را کرده‌اند. هیچ جا سابقه ندارد که آن همه ثروت را که متعلّق به ملت ایران بود، در حسابهای محمّدرضا و کسانش در امریکا، نگه دارنـد. حتّی یـک ریـالش را به مردم ایران ندادنـد و نگه داشـتند و هنـوز هم پیش آنهـاست. هنوز هم طلب ملّت ایران از رژیم امریکا، میلیاردها دلار است. آنها اموالی را که دولت ایران در گذشـته خریـداری کرده بود؛ پولش از کیسه ملّت ایران پرداخته شـده بود و ملّت به آنهـا احتیـاج داشت، نگه داشـتند. هنوز هم در انبارهـای خودشـان نگه‌داشـته‌اند و تا امروز هم تحویل دولت جمهوری اسـلامی و ملّت ایران نداده‌انـد. طلبهای ایران که در امریکا بود، بلوکه شـد و اینها را برنگردانـدنـد. چرا؟ به این امید که شاید بتوانند نظام جمهوری اسـلامی را منهـدم کننـد. با خود گفتنـد: امروز این پولها را به آنها نمی‌دهیم که مورد اسـتفاده‌شان قرار گیرد. غرض این که، رژیم ایالات متّحده امریکـا، بعـد از پیروزی انقلاب اسـلامی، همـان روشِ قبـل از پیروزی را ادامه داد؛ یعنی اِعمال کینه و خصومت با ملّت ایران و نظام جمهوری اسـلامی. در چنین شرایطی بود که قضیه سفارت اتّفاق افتاد. ملّت ایران، یک ملّت انقلابی و مؤمن است. انقلاب اسـلامی که مثل انقلابهای کمونیستی و رنگارنگِ بعضـی کشورهای دیگر نبود که اگر خواسـتند به یک کشور که دشـمن آنهـاست تعرّض کننـد، فوراً در سـطح بالاـ قـدرت دیگری که پشتیبانشـان است، فشار بیاورد و مانع شود. در کشورهای دیگر، در بسـیاری از انقلابهـا، این گونه بود. تـا دولت انقلابی فلان کشور می‌خواست حرکتی علیه قـدرتی انجام دهـد، آن قـدرت، توسّـل به قـدرت پشتیبـانِ دولت انقلابی می‌جست؛ باهم تفاهم می‌کردنـد و مسائل حل می‌شـد. نظام جمهوری اسـلامی، تحت تأثیر قـدرتی نبـود و همـه قـدرتهای بزرگ نسبت به آن کینه داشـتند. این نظـام، خـود را مسـتقل از همه آنهـا نگه داشـته بـود و لـذا این ملاحظات وجود نـداشت. این بود که جوششـی در میان ملّت موجب شد تا به وسـیله قشـر حاضـر در صـحنه شـجاعِ متهوّرِ دانشـجو، سفارت امریکا تسخیر شود. معنای آن تسخیر این بود که رژیم امریکا بداند نسبت به این انقلاب نمی‌شود شوخی کرد و این انقلاب و این ملّت و کشور، از انقلابهـا و ملتها و کشورهایی نیست که دست روی دست بگـذارد، ساکت بنشـیند و تحمّل کنـد تا آن طرف دنیا علیهش خواب پریشان ببیننـد و توطئه درست کننـد. حرکت نسبت به سـفارت امریکا - که به حق «لانه جاسوسـی» نامیده شد و واقعاً هم مرکز جاسوسـی بـود - در حقیقت تبلوری از حقـایق این انقلاـب و ملّت بود. این حرکت نشـان داد که ملّت مـا در مقـابل قـدرتِ پر گویِ پرخواهِ متوقّعِ مغرورِ مسـتکبری مثـل امریکا هم، تا همه جا ایسـتاده است. این، ماجرای سـفارت بود. رسمِ امریکاییها این است که همیشه مسأله و مشـکل خودشـان را مشـکل همه دنیـا به حسـاب می‌آورنـد. مشـکل اروپا هم به حساب می‌آورنـد. در حالی که مشـکل آنها، مربوط به خودشان است. مسأله رابطه خصـمانه میان ملّت ایران و امریکا، مال امریکاست. نمی‌تواننـد آن را به اروپا و کشورهای دیگر سـرایت دهنـد که بگوینـد: اینها با همه مخالفنـد. نخیر؛ ملّت ایران با همه مخالف نیست. این‌طور می‌خواهند وانمود کنند که ملّت و دولت ایران، اصلاً حرف حساب سرشان نمی‌شود و با همه بدند! هرگز چنین نیست. اگر قرار است ما رژیمی را در دنیا پیـدا کنیم که با همه بـد است و علیه همه توطئه می‌کنـد، باز هم امریکاست. به امریکا می‌آید که بگوییم با همه بد است؛ چون هر جـای دنیـا قـدم می‌گـذارد، بـا پرخاشـگری و تکبّر و افزون‌طلبی و پررویی است. این حرف نه به مـا، نه به نظـام جمهوری اسـلامی و نه به مردم مـا نمی‌خورد. مـا بـا همه بـد نیستیم، با امریکا بَـدیم؛ آن هم به این دلایل: امریکا علاوه بر این‌که شانزده سال، علیه انقلاب اسـلامی و پشتیبان رژیم گذشـته بود، به بـدترین شـکل، نفوذ و دخالتِ یک دولت اسـتکباری در یک کشور را تجسّـم داده بود و ضربه‌ها همه از سوی او وارد می‌شد. اینها همه، دلیل کینه‌ها و عقده‌های این ملّت علیه امریکاست. اینها که مقدّسات ما را به بازی گرفته بودند و علاوه بر همه ضـربه‌ها، بعد از انقلاب در مقابل نجابت این ملّت و بزرگواری و کرامت آن امام، با ملّت ایران و با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی، این گونه رفتار کردند، چه توقّعی دارند؟ از ملّت ما توقّع نوازش دارند؟ «مرگ بر امریکا» را کسـی به ملّت ایران یـاد نـداد. از اعمـاق جـان یکایـک مردم برآمـد که: «مرگ بر امریکـا». حـال عـدّه‌ای در گوشه و کنـار پیـدا می‌شونـد و مـورد سؤال قرار می‌دهنـد که «چرا؟». چرا شـما این «چرا» را به جایگـاه خودش نمی‌بریـد؟ چرا نمی‌پرسـید که چرا رژیم امریکا با ملّت ایران،به جرم این‌که خواسـته است مستقل باشد، این همه کینه‌ورزی و دشمنی کرد و باز هم می‌کند؟ این، مطالب اوّلِ

انقلاب بود که عرض کردم. از آن روز تا این ساعت، رژیم امریکا پیوسته علیه ملّت ایران و انقلاب و جمهوری اسلامی و مسؤولین توطئه کرده است. یکی از سردمدارانِ دولتهای قبلی‌شان شرم نکرد و گفت: «ملت ایران باید نابود شود». چقدر حماقت می‌خواهد که کسی چنین حرفی بزند؟! ولی اینها گفتند. این از دشمنی است. این از کثرت کینه است که در حرفهایشان، در افواهشان و در چهره‌هایشان خود را نشان می‌دهد. امروز هم راه افتاده‌اند و به دلّالی، این طرف و آن طرفِ دنیا - ژاپن و چین و کجا و کجا - می‌روند و می‌گویند با ایران روابط نداشته باشید! به شما چه؟! شما چه کاره دنیایید؟ ایران یک کشور بزرگ است. ایران تاریخ عمیق و عظیمی دارد که امثال کشور امریکا در این تاریخ غرق می‌شوند. مگر ملّت ایران شوخی است؟ فرهنگ یک ملّت همچون ذرّه‌های الماس است که در طول قرون شکل می‌گیرد و استحکام پیدا می‌کند و در عنصر یکایک افراد ملت متجلّی است. مگر می‌شود ملّت ایران را دستِ کم گرفت؟ ملّت ایران، اسلام را انتخاب کرده است. کسی اسلام را به ملّت ایران تحمیل نکرده و حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را هم ملّت انتخاب کرده است. ملّت، زندگیِ همراه با مبارزه خودش و فضای آزاد امروز را انتخاب کرده است. استقلال از قدرتهای بزرگ را ملّت ایران انتخاب کرده است. مگر امروز در ایران کسی جرأت دارد دَم از وابستگی به یک قدرت و جناح در دنیا بزند؟ اگر بزند، این ملّت جوابش را می‌دهد. این ملّت، ملّتی آزاد و مستقل است. دولتهای دنیا، کشورهای دنیا و رژیمهای دنیا، از خدا می‌خواهند با چنین ملّتی ارتباط داشته باشند. یک ملّت دارای ثروت معنوی، فرهنگی، تاریخی، رشد عقلانی و ثروت مادّی؛ دارای این همه ذخائر، دارای این همه جوان و نیروی کار و دارای مدیران خوب. این ملّت، ملّتی است که پیش خواهد رفت. در دوران رژیم گذشته، درواقع بیگانه‌ها بر این کشور مسلّط بودند. ظاهراً رژیم، رژیم ایرانی بود، اما در باطن تحت تسلّط بیگانگان قرار داشت. اگر با آن زمان مقایسه کنید، امروز به برکت آزادی و استقلال، ایران پیشرفت زیادی کرده است و باز هم خواهد کرد و بیشتر، پیش خواهد رفت. مسأله، مسأله نفرتِ ملّت ایران از رژیم امریکاست. آنچه گفتیم، مجملی از علل و ریشه‌های آن بود. اینها جنگ را علیه ایران - اگر نگوییم راه انداختند - پشتیبانی کردند. احتمال دارد که در راه‌اندازی جنگِ عراق علیه ایران هم، امریکاییها دست داشته باشند. منتها چون نمی‌خواهیم تا یقین نداشته باشیم، چیزی بگوییم؛ می‌گوییم احتمال دارد. امّا پشتیبانی آنها از عراق، یقینی و قطعی است. همه رقم پشتیبانی کردند. ملّت ایران از یادش می‌رود؟ همه نوع کمکی که عراق لازم داشت به آن کردند. ملّت ایران فراموش می‌کند؟ این صدّام حسین و رژیم بعثی که در قضیّه حمله به کویت، در مطبوعات امریکایی و در نظرات رسمی امریکا، آن چهره‌ها را برایش ترسیم کردند، در دورانی که خانه‌های مردم در سی، چهل شهر ایران را در آنِ واحد با موشکها می‌کوبید، برایشان یک چهره خواستنی و محبوب و پسندیده بود! ملّت ایران اینها را فراموش می‌کند؟ با ملّت ایران دشمنی کردند؛ باز هم دشمنی می‌کنند و علّت دشمنی هم معلوم است. حال ممکن است کسی بپرسد: چرا این‌قدر دشمنی می‌کنند؟ از اوّل چرا کردند؟ علّت این است که ملّت ایران، با ایمان اسلامی و با فرهنگی که این مبارزه و این انقلاب و آن امام به آن بخشیده است، تسلیم تسلّط قدرتها نمی‌شود. امریکاییها هم این را دوست ندارند. سردمداران استکباری دنیا - در رأس همه و بیش از همه، امریکا - دولتها و ملّتهای تسلیم را دوست می‌دارند. می‌خواهند ملّتها و دولتها تسلیم آنها باشند و هر چه آنها می‌گویند، گوش کنند. نگاه کنید و وضع اینها را در دنیا ببینید! وقتی ملّتی ایستاده است؛ قبول ندارد و می‌گوید شما که هستید؟ شما یک کشور، ما هم یک کشور؛ شما یک دولت، ماهم یک دولت؛ شما دولتی هستید که ثروتمندید، پول دارید، پیشرفتهای علمی دارید؛ ما هم ملّتی هستیم که استعداد درخشان داریم، سابقه درخشان داریم، امکانات داریم، ذخایر ارضی داریم؛ شما یکی، ماهم یکی. وقتی ملّتی با این استقلال و با این احساس توانایی و قدرت در صحنه حاضر می‌شود و دولتی به آنها، به چشم یک ابرقدرت نگاه نمی‌کند، دیگر تحمّلشان تمام می‌شود. این، طبیعت سردمداران استکباری است. می‌روند سراغ این‌که ببینند چنین فکری را این ملّت از کجا پیدا کرده است. اگر کسی این فکر را به این ملّت داده بود، از اعماق با او دشمن می‌شوند. مثل این‌که با امام، از اعماق وجودشان دشمن بودند. امریکاییها تا ابد با امام آشتی نمی‌کنند. البتّه امریکاییها که

می گوییم، مرادمـان ملّت امریکا نیست. مراد، همان رژیم امریکا و گرداننـدگان سیاسـتهای امریکاست. اگر یک فکر و یک فرهنگ است که مردم را این‌طور نگه داشته است، با آن فکر و فرهنگ هرگز آشتی نمی کنند. همان‌طور که این حضرات از اسلام و از فکر اسـلامی و فرهنگ اسلامی به شدّت متنفّرند. علّت دعوا و مخالفت و خصومت، اینهاست. حال عدّه‌ای، ساده‌لوحانه، این گوشه و آن گوشه می‌نشـینند، حرفی و نِقی می‌زننـد. قلم روی کاغـذ می‌آورنـد که: «چرا با امریکاییها مـذاکره نمی کنید؟ تا کی می‌خواهید این وضع ادامه داشـته باشـد؟» آیـا اینهـا نمی‌فهمنـد در دنیـا چه خـبر است؟ نمی‌فهمنـد که توقّع این دشـمنِ افزون‌خواهِ مغرورِ کم‌خرد و بی‌حکمت چیست؟ تصوّر می کنند همین‌قدر که ما مذاکرات و روابطمان را با امریکا شروع کردیم، همه مشکلات تمام خواهد شد؟ نه آقا، قضیّه این نیست. آری؛ امریکاییها در اظهارات رسـمی می گویند و اظهار می کنند که ما آماده مذاکره با ایرانیم. مذاکره برای چه؟ معلوم است؛ مذاکره برای این‌که راهی و مجرایی برای فشار آوردن روی دولت ایران پیدا شود. مذاکره را برای این می‌خواهند. چه مـذاکره‌ای؟! ما با شـما کاری نـداریم، احتیاجی به شـما نداریم، ترسـی از شـما نداریم، هیچ محبّتی به شـما نداریم. شـما کسانی هستیـد که در روز روشن، جلو چشم همه مردم دنیـا، هواپیمـای مسـافربری ما را به بهانه دروغ و واهی، سـرنگون کردیـد و دهها نفر انسان را کشتیـد و حتّی عذرخواهی هم نکردید. این چگونه رژیمی است؟ این چگونه دسـتگاهی است؟ این چگونه فرهنگی است؟ چطور دل انسان با چنین رژیمی صاف شود؟ ما با اینها کاری نـداریم. هیـچ رابطه محبّت و عطوفت و دوستی بین ما و امریکا نیست. رابطه نفرت از طرف ماست؛ رابطه خصومت خباثت‌آمیز از طرف آنها است. این‌جا یک نکته اساسـی دیگر هم وجود دارد که حتماً باید در محاسـبات لحاظ شود: آنچه تا به حال گفتیم، مربوط به سوابق امریکا با ایران و ملّت ایران می‌شد؛ اما همه قضـیه این نیست. یک اصل بر تفکّر ما مسـلمانها حاکم است که آن اصلِ نفرت از ظلم و ظالم و مقابله با ظلم و ظالم در هر جای دنیاست. شـما ببینید امریکاییها چقـدر ظلم کرده‌انـد! چقـدر ظالم‌پروری کرده‌اند! چقدر ملّتها را مظلوم کرده‌اند! با مردم فلسـطین چه کرده‌اند! چگونه به اسـرائیل، پروبال داده‌اند! با لبنانیها چه کرده‌اند! با مسلمانان - در داخل کشورهای خودشان و در هر جا که توانستند - چه کردند! با ملّتهای ضـعیف چه کردنـد! آیا از اینها می‌شود صـرف‌نظر کرد؟ قضـیه این است. مسأله این است. مبارزه با اسـتکبار و روز مبارزه با اسـتکبار - که یک مناسـبت ضدّامریکایی این روز را تشکیل می‌دهد - قاعده و مبنایش اینهایی است که عرض شد. این روال ادامه دارد. تا وقتی که نظام جمهوری اسـلامی در خطِّ صـحیح حرکت می کند و تا وقتی که آرمانها و اهداف قرآنی و الهی و اسـلامی بر ما و بر این نظام حاکم است، این نفرت و مقابله با سـردمداران اسـتکبار جهانی و در رأس همه، امریکا، به قوّت خود باقی است. اگر آنها رفتارشان را عوض کنند، این روال عوض خواهد شد. البتّه ما چنین گمانی نداریم. بعید می‌دانیم. این، مطلب اوّل. مطلب دوم را در چنـد جمله کوتاه عرض می کنم. عزیزان من! جوانان! برای این ملّت، قضـیه بنای یک نظام و تمدّن اسـلامی و یک تاریخ جدید، قضیّه‌ای جـدّی است. آن را جـدّی بگیریـد. یک وقت در کشوری، یکی کودتا می کنـد و نظامی بر سرِ کار می‌آیـد. آن نظام، چند صباحی هست؛ بعد هم می‌رود - یا یکی دیگر از او تحویل می گیرد - و همه چیز به حال اوّل برمی گردد. یک وقت قضـیه این گونه است و ایـن همـه نقـل نـدارد. آنچه در ایران اتّفـاق افتـاد، مسأله یـک حرکت عظیم در مقیـاس جهـانی است. مـا البتّه یـک ملّتیم؛ مرزهایمان هم، مرزهای محدودی است. بیرون از این مرزها هم کاری نداریم. به این نکته توجّه داشته باشـید. تلاش و فعالیت ما در داخـل مرزهـای خودمان است. اما این انقلاب، محـدود به این مرزها نیست. این پیام یک پیام جهانی بود. دلیلش چیست؟ دلیل، این است که وقتی ملّت ایران و رهبر عظیم‌الشّـأن مـا - امـام بزرگوار - این کـار را انجـام دادنـد، مسـلمانان در هر جـای دنیـا که بودنـد، احسـاس کردنـد نوروز آنهـاست. روز نوِ آنهـا آغـاز شـد؛ بـا این‌که به آنهـا ربطی نـداشت. در همه جای دنیا احساس کردنـد مقطع جدیدی در تاریخشان به‌وجود آمد. این را ما از نزدیک دیدیم. خودِ من این واقعیّت را در طول سالهای گذشته در کشورهای دیگر از نزدیـک لمس کرده‌ام و از دهها زبـان دیگر هـم شـنیده‌ام. اینهـا روایـت و حـدس و تحلیـل نیست؛ واقعیّـات است. هر کسـی، هر مسـلمانی، هر جای دنیا بود، وقتی این انقلاب پیروز شـد، وقتی امام در صـحنه ظاهر شدند، وقتی پرچم اسـلام و لااله‌الّااللّه بالا رفت،

احساس کرد که پیروز شـده است. از این خیل عظیم یک میلیاردی در سراسـر دنیا، بعضـی این احساس را تـداوم دادنـد، دنبالش راه افتادند و مبارزه کردند؛ شد همین حوادثی که در کشورهای گوناگون به‌وسیله نهضتهای اسلامی راه افتاد. بعضـی هم رها کردند. اگرچه مـا در مرزهـای خودمـان هستیم و به بیرون مرزها کاری نـداریم، اما این پیام، پیام بین‌المللی و جهانی است. امروز هم این‌جا، بـارِ آن روی دوش شـماست. تـا به‌حـال هم، ملّت ایران کـار خودش را به بهترین وجهی انجام داده است. آن جنگ بود؛ آن بعـد از جنـگ است تـا امروز؛ این محیـط دانشـگاهی ماست؛ این محیط فعّالیتهای سازنـدگی و اقتصادی ماست؛ این دولت ماست؛ این ملّت مـاست و این، حضـور در صـحنه است. در همه جـا، ملّت ایران حضـوری شایسته از خود نشـان داده است. البته تبلیغـات می‌کننـد و حرفهایی هم می‌زننـد مبنی بر این‌که سازندگی چنین شد، برنامه‌ها فلان شد و سیاستها غلط از آب درآمد. اما اینها حرفهای دشـمن است. اینها را گوش نکنید. واقعیّت غیر از این است. واقعیت این است که ملّت ایران توانسته است در همه صحنه‌ها پیش برود، مانعها را بشـکافد، قـدم بردارد و جلو برود؛ هم در صـحنه علم و هم در صـحنه معنویّت. هم در صـحنه دین، هم در صـحنه اخلاـق. هم در صحنه اقتصاد، هم در صـحنه نیروی مسلّح و غیره و غیره و غیره. البته ممکن است به قـدری که توقّع داشتیم، نشـده باشد؛ اما از آنی که دیگران خیال می‌کردنـد، بسیار بیشتر شـده است. آینده هم، آینده روشـنی است. به برکـت اسـلام، آینده این انقلاب، آینده این نظام و آینـده این کشور، آینـده‌ای بسیار روشن و درخشان است. آنی که باید این آینده را شـکل دهد، عمدتاً شـما جوانان هستید. اوّلاً ـ با عمل، ایمان اسـلامی را در خودتان تعمیق کنیـد که این اساس کار است. ایمان هم یک موضوع کتابی و ذهنی نیست. ایمان، در عمل تقویت پیـدا می‌کنـد. انسان، خدا را در میدانِ مجاهدتِ برای خدا، بهتر می‌بیند. این مجاهدت هم، سـنگرهای مختلفی دارد که سنگر علم و سازندگی از آن جمله است. البته با تقوا و با تضرّع پیش خدای متعال و با انجام عبادات و اجتناب از محرّمات. پس، اوّل ایمـان اسـلامی است. ثانیاً آگاهی سیاسـی را در خودتان تقویت کنیـد که فریب تبلیغات دشـمن را نخوریـد. این هم یک رکن اساسـی است. از این هم نمی‌شود گذشت. بخصوص شـما جوانانی که مشغول تحصیل علم هستید، نمی‌توانید از این بگذرید. کلیّت ملّت و وحدت ملّت را ارج بنهید. مواظب باشـید انگیزه‌های صـنفی، انگیزه‌های حزبی و انگیزه‌های گروهی و سلیقه‌ای و خطّی، شما را به یک طرف جذب نکند. این، کار شـیطان است و شـیطان بزرگ از این کار، بسیار خوشش می‌آید. ملاحظه کنید! اگر امروز از زبان کسـی - حال این کس هر که می‌خواهـد باشد - تصادفاً ساز مخالفی صادر شود؛ چه رسد به این‌که عمداً و با توجّه باشد، فردا بوقهـای جهـانی آن را پخش می‌کننـد. چرا؟ چون به گوینـده‌اش کـاری ندارنـد؛ اصـلِ سازِ مخالف در این کشور برای آنها اهمیت دارد. بنـابراین وحـدت کلمه را حفـظ کنیـد. یـاد امام، یاد پیشـروان انقلاب، یاد شـهدای بزرگوار و یاد صـحنه‌های پرشور انقلاب و جنگ تحمیلی را چه در دانشـگاه، چه در حوزه و چه در محیطهای کار و زنـدگی، زنـده نگه‌دارید. اگر این شد، به فضل پروردگار در طول سالهای آینـده و دهها سال آینـده، چنان بنای تمـدّن رفیعی در این‌جا و بسـی جاهای دیگر، شالوده‌ریزی خواهد شد و چنان عظمتی از اسـلام و مسلمین آشکار خواهد شد که دیگر حقیقت و واقعیّتی برای استکبار جهانی باقی نخواهد ماند و دیگر استکباری وجود نخواهد داشت. امیدوارم خدای متعال شما را موفّق بدارد و ادعیّه حضرت بقیةاللّه‌الاعظم ارواحنافداه شامل حالتان شود و روح مبارک امام و شهدای بزرگوار، از شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته.

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار مدّاحان به مناسبت ولادت حضرت زهرا(س)

بیانات مقام معظّم رهبری در دیـدار مدّاحان به مناسـبت ولادت حضـرت زهرا(س) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم با همه وجود و همه اعماق دل و جان از خدای متعال سپاسـگزاریم که یک بار دیگر این توفیق را ارزانی فرمود تا با شـما بلبلان گلزار اهل بیت علیهم‌السّـلام و مـدّاحان خانـدان عصـمت و طهارت، این روز بزرگ را جشن بگیریم و به یاد فاطمه زهرا سـلام‌اللّه‌علیها، دل و جان خودمان را صـفا بخشـیم. از شـما عزیزان هم متشـکّریم که عیـد ما را شـیرین کردید و با این توسّل بسـیار خوب و گرم و صـمیمانه‌تان، این روز را به

معنای حقیقیِ کلمه عیـد کردید؛ بخصوص برادرانی که سـرودند و خواندند و مجلس را به یادِ زهرای درخشانِ اطهر و کوکب درّی خاندان پیغمبر، منوّر کردند و به یاد آن بزرگوار رطب‌اللسان شدند. درباره فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها، هرچه بگوییم، کم گفته‌ایم و حقیقتاً نمی‌دانیم که چه باید بگوییم و چه باید بیندیشیم. به قدری ابعاد وجود این انسیّه حوراء، این روح مجرّد و این خلاصه نبوّت و ولایـت برای مـا پهنـاور و بی‌پایان و درک ناشـدنی است که حقیقتاً متحیّر می‌مانیم. می‌دانیـد که همزمانی و هم‌عصـری از عواملی است که مانع از شـناختِ درستِ شخصـیتها می‌شود. سـتارگان درخشان عالم بشـریّت غالباً در زمان حیاتشان به‌وسـیله هم‌عصرانشان شناخته نشده‌اند؛ مگر عدّه کمی از برجسـتگان که انبیاء و اولیاء باشـند؛ آن هم به‌وسـیله عدّه معدودی. امّا فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها چنانند که در زمان خودشان، نه فقط پدر و همسر و فرزندان و شیعیان خاصّشان، بلکه حتّی کسانی که شاید رابطه صمیمانه و گرمی هم با ایشان نداشـتند، زبان به مدح آن بزرگوار گشودند. اگر به کتابهایی که درباره فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها به‌وسیله محدّثین اهل سنّت نوشـته شـده است، نگاه کنیـد، روایات بسـیاری را می‌بینید که از زبان پیغمبر صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم در سـتایش صدّیقه طاهره علیهاسـلام صادر شـده است و یا رفتار پیغمبر با آن بزرگوار را نقل می‌کنند. بسـیاری از این روایات، از زبان کسانی است که از آن قبیل بوده‌انـد؛ مثل بعضـی از زوجات پیغمبر و دیگران. این حدیث معروف از عایشه است که گفت: «واللَّه مارأیت فی سـمته و هدیه اشـبه برسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم من فاطمهٔ(۱)»؛ هیـچ کس را از لحـاظ هیـأت، چهره، سـیما، درخشـندگی و حرکات و رفتار، شبیه‌تر از فـاطمه به پیغمبر اکرم ندیـدم. «وکـان اذا دخلت الیه، اذا دخلت علی رسول‌اللَّه قـامت قام الیها(۲)»؛ وقتی که فـاطمه زهرا بر پیغمبر وارد می‌شد، آن حضـرت برمی‌خاست و مشـتاقانه به سمت او می‌رفت. این معنای تعبیرِ «قام الیها» است. این‌طور نبود که وقتی فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها وارد اتاق می‌شود، پیغمبر جلو پای او فقط بلند شود. قام‌الیها؛ برمی‌خاست و به سمت او می‌رفت. در بعضی از این نقلهـا، بـاز از همین راوی این‌گونه آمـده است: «وکـان یقبلها و یجلسـها مجلسهٔ(۳)»؛ فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها را می‌بوسـید، دست او را می‌گرفت و می‌آورد در جای خودش می‌نشانـد. این مقام فاطمه زهراست. انسان درباره این دختر چه بگوید؟ درباره این موجود باعظمت چه بگوید؟ عزیزان من! عظمت فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها، در سیره آن بزرگوار آشکار است. یک مسأله این است که ما چه شناختی از فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها داریم؟ این یک حرف است. بالأخره دوستان اهل بیت علیهمّ‌السلام، در طول زمان، تا آن‌جا که توانستند سعی کردند به حقِّ دختر پیغمبر، فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها معرفت پیدا کنند. چنین هم نیست که کسی خیال کند همان‌طور که در زمان ما، این بزرگوار این‌قدر در دلها عزیز و در چشـمها شیرین است، همیشه همین‌طور بوده است. امروز بحمداللَّه دورانِ اسـلامی اسـت، دورانِ حکـومت قرآن اسـت، دورانِ حکـومت علـوی و حکـومت اهـل بیـت علیهم‌السّـلام اسـت و آنچـه در دلهاست، بر زبانها جاری می‌شود. قدیمی‌ترین دانشـگاه اسـلامی در دنیای اسـلام - مربوط به قرن سوم و چهارم - به نام فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیهاست. نام دانشـگاه معروف «الازهر» در مصـر از نام فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها گرفته شـده است. در گذشـته به‌نام فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها دانشـگاه تأسیس می‌کردند. حتّی خلفای فاطمی که بر مصر حکومت می‌کردند، شیعه بودند. قرنهاست که شیعه سعی کرده به حقِّ این بزرگوار معرفت پیـدا کنـد. این، یـک مسأله است. مسأله دیگر این است که مـا بایـد راه را از همه سـتارگان بیاموزیم؛ «و بالنّجم هم یهتـدون(۴)». انسان عاقل این‌گونه است. از سـتاره بایـد اسـتفاده کرد. سـتاره در آسـمان است و می‌درخشد. آن‌جا عالمِ عظیمی است. مگر این سـتاره همینی است که من و شـما می‌بینیم؟ بعضـی از سـتارگان که در آسـمانند و مثل یک نقطه سوسو می‌زنند، کهکشانی هستند. گاهی یک ستاره بزرگتر است از کهکشان راه شیری که میلیاردها ستاره داخل آن است! - قدرت الهی که حدّ و اندازه‌ای ندارد - ولی من و شـما آن را یک سـتاره کوچکِ درخشان می‌بینیم. خوب؛ مقصود از این مطالب چیست؟ مقصود این است انسان عاقلی که خـدا به او چشم داده است، باید از این سـتاره برای امری در زندگی اسـتفاده کند. قرآن می‌گوید: «و بالنّجم هم یهتدون»؛ به وسـیله آن راه را پیدا می‌کنند. عزیزان من! این سـتاره درخشان عالم خلقت، فقط همان نیست که به چشـم مـا می‌آیـد. فـاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها بسـیار بالاـتر از این حرفهـاست. مـا فقـط درخشـندگی‌ای می‌بینیم؛ ولی بسـیار بزرگـتر از این

حرفهاست. امّا من و شما چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ همین قدر که بدانیم او زهراست، کافی است؟ در روایتی خواندم که درخشندگی فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها باعث می‌شود تا چشمان کرّوبیان ملأاعلی خیره شود: «زَهَر نورها للملائکة السّماء(۵)». برای آنها می‌درخشد. ما از این درخشندگی چه استفاده‌ای بکنیم؟ ما باید از این ستاره درخشان، راه به‌سوی خدا و راهِ بندگی را که راه راست است و فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها پیمود و به آن مدارج عالی رسید، پیدا کنیم. اگر می‌بینید خدا خمیره او را هم خمیره متعالی قرار داده است، به این دلیل است که می‌دانست این موجود در عالم مادّه و عالم ناسوت، خوب از امتحان بیرون خواهد آمد؛ «امتحنک اللّه الذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لماامتحنک صابره(۶)»؛ قضیه این است. خدای متعال حتّی اگر لطف ویژه‌ای درباره آن خمیره می‌کند، بخشی مربوط به این است که می‌داند او از عهده امتحان چگونه برخواهد آمد؛ والّا بسیار کسان خمیره خوب داشتند. مگر همه توانستند از عهده برآیند؟ این بخش از زندگی فاطمه زهرا سلام‌اللّه علیها، آنی است که ما برای نجات خودمان به آن احتیاج داریم. حدیث از طرق شیعه است که پیغمبر به فاطمه سلام‌اللّه علیها فرمود: «یا فاطمه انّی لم اغنی عنک من‌اللّه شیئا(۷)»؛ یعنی ای عزیز من! ای فاطمه من! نمی‌توانم پیش خدا تو را از چیزی بی‌نیاز کنم. یعنی خودت باید به فکر خودت باشی، و او از دوران کودکی تا پایان عمر کوتاهش به فکر خود بود. شما ببینید آن حضرت چگونه زندگی کرده است! تا قبل از ازدواج که دخترکی بود، با آن پدرِ به این عظمت کاری کرد که کنیه‌اش را امّابیها - مادرِ پدر - گذاشتند. در آن زمان، پیامبر رحمت و نور، پدیدآورنده دنیای نو و رهبر و فرمانده عظیم آن انقلاب جهانی - انقلابی که باید تا ابد بماند - در حال برافراشتن پرچم اسلام بود. بی‌خود که نمی‌گویند امّابیها! نامیدن آن حضرت به این کنیه، به دلیل خدمت و کار و مجاهدت و تلاش اوست. آن حضرت چه در دوران مکّه، چه در دوران شعب‌ابیطالب - با آن‌همه سختیهاکه داشت - و چه آن هنگام که مادرش خدیجه از دنیا رفت و پیغمبر را تنها گذاشت، در کنار و غمخوارِ پدر بود. دلِ پیغمبر در مدّت کوتاهی با دو حادثه وفات خدیجه و وفات ابیطالب شکست. به فاصله کمی این دو شخصیّت از دست پیغمبر رفتند و پیغمبر احساس تنهایی کرد. فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها در آن روزها قدبرافراشت و با دستهای کوچک خود غبار محنت را از چهره پیغمبر زدود. امّابیها؛ تسلّی بخش پیغمبر. این کُنیت از آن ایام نشأت گرفت. شما ببینید این دریای شخصیت و مجاهدت چه دریای عظیمی است! بعد رسید به دوران اسلام. بعد رسید به ازدواج با علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السّلام؛ همان علی‌بن ابیطالب که مصداق کامل یک بسیجیِ فداکار انقلاب است. هفته بسیج است؛ بسیجی یعنی این. یعنی همه وجودش وقف اسلام است. وقف است برای آنچه پیغمبر می‌خواهد و خدا را خشنود می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة و السّلام هیچ مایه‌ای برای شخص خود نگذاشت. در آن ده سال - ده سال حیات پیغمبر - امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هر کاری که کرد، برای پیشرفت اسلام بود. این که می‌بینید می‌گفتند فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین و فرزندانشان گرسنه ماندند، علّتش همین است. والّا این جوان اگر به فکر کاسبی بود، می‌توانست بهتر از هر کاسبی، به کسب بپردازد. این همان علی است که بعدها در دوران پیری‌اش چاه می‌کَنْد؛ چاهی که مثل گردن شتر، آب از آن بیرون می‌زد. آن‌وقت، هنوز دست و رویش را از گرد و غبار کار نشُسته، می‌نشست و وقف نامه چاه را می‌نوشت! آن حضرت از این کارها زیاد کرده است. چقدر نخلستانها آباد کرده بود. چرا باید امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة و السّلام، در جوانی گرسنه بماند؟ در روایت است که فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها خدمت پیغمبر رفت.آن‌قدر گرسنگی کشیده بود که پیغمبر زردی گرسنگی را در صورت او مشاهده کرد؛ دل پیغمبر سوخت و برای دخترش دعا فرمود. همه تلاش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در راه خدا و برای پیشرفت اسلام بود. آن حضرت برای خودش کاری نمی‌کرد. این، همان مصداق کامل بسیجی است. من به بسیجیانِ عزیزِ فعّالِ این کشورِ علوی و فاطمی عرض می‌کنم: امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را الگوی خودتان قرار دهید که بهترین و بزرگترین الگو برای بسیجیان مسلمان در همه عالم، علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السّلام است. آن وقت، فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها از بین آن همه خواستگار، این جوان پاک‌باخته همه چیز در راه خدا داده را انتخاب کرد که دائم در میدانهای جنگ بود. شوخی که نیست! دخترِ رهبرِ با عظمت اسلام و حاکم مقتدر زمان

است؛ این همه خواستگار دارد؛ در بین این خواستگارها، پولدار هست، شخصیت‌دار هم هست. اما خدا از بین این همه، علی را برای فاطمه انتخاب کرده بود و فاطمه هم به انتخاب الهی راضی و از آن خشنود بود. بعد، چنان با امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام زندگی کرد که آن حضرت با همه وجود از او راضی بود. کلماتی که این بزرگوار در روزهای آخرِ عمر خود به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرمود، شاهد و حاکی از این معناست. دیگر نمی‌خواهم آن کلمات حزن‌آور را در این روز عید بخوانم. صبر کرد؛ آن فرزندان را تربیت نمود؛ به آن دفاع جانانه از حقّ ولایت پرداخت؛ در راهش آن زجر و شکنجه را متحمّل شد و بعد هم با آغوش باز به استقبال آن شهادت بزرگ رفت. این فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیهاست. عزیزان من! شما که بلبلان گلزار فاطمی و مدّاحان اهل بیت علیهم‌السّلامو سرایندگان «انما یریداللّه لیذهب عنکم‌الرّجس اهل‌البیت و یطهّرکم تطهیرا(۸)» هستید، هرچه می‌توانید روی این نکات تکیه کنید. بخصوص از سروده‌های بعضی سرایندگان بسیار خوب استفاده کنید. امروز واقعاً شعر و سرودِ خوب و زیبایی انشاد و اجرا شد. مضامین شعر هم بسیار خوب و بی‌نقص بود. هر چه می‌توانید این اشعار و اشعاری را که برای مردم می‌خوانید، از این مضامین سازنده و جهت‌بخش و هدایتگر پر کنید. کافی نیست که مرتّب بگوییم این ستاره درخشنده است. گرچه این درخشندگی‌ای که ما می‌بینیم، پرتوی از آن درخشندگی وصف‌ناپذیر است. از همین پرتوِ آن ستاره درخشان باید اهتدا پیدا کنیم. من عرض می‌کنم که بحمداللّه دلهای جوانان ما با یاد فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها روشن و منوّر است. من این را احساس می‌کنم. انسان احساس می‌کند که در این ده پانزده سال اخیر، جوشش عشق به فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها در دل این امّت مؤمن و انقلابی و مخلص و حزب‌اللّه، بسیار زیاد شده است. نام آن بزرگوار و توسّل به آن، در جبهه‌ها بود، در دوران جنگ بود، در دوران صلح و سازندگی هم هست، در آمادگیِ در مقابله با دشمنان هم بحمداللّه هست. این توسّل، توسّل خوب و باارزشی است و این روح جهاد فی‌سبیل‌اللّه، به هر شکلی که ممکن شود، همانی است که فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها آن را دوست می‌دارد. این، مژده‌ای به جوانان بسیجی کشور است که هم فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها را دوست می‌دارند، و هم برطبق خواست و میل او حرکت می‌کنند و هم راه او را می‌روند که راه خدا و راه عبودیّت است. «واناعبدونی هذا صراط مستقیم(۹)». پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، در دنیا و آخرت دستهای ما را از دامن فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها جدا مفرما. دلهای ما را به نور زهرای اطهر هدایت کن. پروردگارا! محبّت او را در دلهای ما روزبه‌روز بیشتر کن. ما را با عشق به خاندان پیغمبر بمیران و در قیامت با عشق به خاندان پیغمبر زنده کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، مشکلات همه مردم را با تمسّک به اسلام و احکام اسلامی و الهی برطرف فرما و از این اجتماع، لطف و رحمت و صفا و نوری به روح امام بزرگوارمان و شهدای بزرگوار اسلام نثار کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه وبرکاته ---- -- ۱) . ۲) . ۳) . ۴) نحل - ۱۶ ۵) فرازی از حدیث نبوی - امالی شیخ صدوق - مجلس ۲۴ - ص ۹۹. ۶) امام صادق (ع) - التهذّیب - ج ۶ - ص ۱۰ ۷) ۸) احزاب - ۳۳ ۹) یس - ۶۱

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار عمومی به مناسبت روز ولادت باسعادت حضرت جواد (ع)

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار عمومی به مناسبت روز ولادت باسعادت حضرت جواد (ع) و در آستانه میلاد با برکت حضرت علی (ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اللّهم سدّد السنتنا بالصّواب و الحکمه و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفه. از اجتماع شما برادران و خواهران عزیز که در روز ولادت با سعادت حضرت جوادالائمّه علیه‌الصّلاةوالسّلام از راههای دور در این‌جا گرد آمده‌اید، بسیار خوشوقتم. همچنین از مردم عزیزی که از شهرستانهای دیگر در جمع شما هستند؛ مخصوصاً جمع زیادی از مردم عزیز قزوین که در این‌جا تشریف دارند، متشکّرم. امیدواریم خداوند همه شما را مشمول رحمت و برکت خود قرار دهد. امروز در دنیای اسلام، مسائل مهمی در جریان است که دل انبوه مسلمانان را در کشورهای مختلف، غرق غصّه کرده است. آنها غم می‌خورند، خون دل می‌خورند، ولی

نمی‌توانند چیزی بگویند. چرا؟ چون متأسّفانه بسیاری از سران کشورهایشان در این خونِ دل دادن به امّت اسلامی و نابود کردن امیدهای طبقات جوان در کشورهای اسلامی، سهیم هستند. یک مورد، قضایای مربوط به مسلمانان مظلوم فلسطین است و مورد دیگر مربوط به مسلمانان بی‌پناه بوسنی هرزگوین و بخصوص منطقه بیهاج است. اینها همه درد است. به کشور خودمان نگاه نکنید که این دردها را همه - از عالی‌ترین مسؤولین کشور تا آحاد مردم - آزادانه بر زبان می‌آورند؛ حرف می‌زنند؛ ابراز وجود می‌کنند و حرف دلشان را می‌زنند. متأسّفانه در کشورهای دیگر این فرصت را نمی‌دهند که مردم اقلاً غصّه‌های خودشان را نسبت به این قضایای عظیم امّت اسلام بر زبان جاری کنند. شما ببینید در کشورهای عربی، چه تعداد انسانهایی هستند که دلشان از قضایای مربوط به سازش با دشمن صهیونیستی خون است ولی نمی‌توانند چیزی بگویند. درست مثل دوران رژیم گذشته در این‌جا که ما نمی‌توانستیم علیه صهیونیستها مطلبی به زبان بیاوریم. دلهای ما آن روز خون بود، ولی نمی‌توانستیم چیزی بگوییم. بنده در همان سالها، یک وقت در جمع دانشجویان، به مناسبتِ تفسیر آیات مربوط به بنی اسرائیل - در اوایل سوره بقره - مطالبی گفته بودم. بعد، در یکی از بازداشتها زیر منگنه سؤال و بازجویی‌ام قرار دادند که شما اسم از اسرائیل آورده‌اید! آیات مربوط به بنی‌اسرائیل را مطرح کرده بودم؛ گفتند: چرا اسم از اسرائیل آورده‌اید؟! یعنی کسی که تفسیر قرآن هم می‌کرد، حق نداشت یک کلمه از بنی‌اسرائیل بگوید که مبادا به متّحد آن رژیم خبیث و خائن - که آن زمان با اسرائیل روابط گرمی داشت - بر بخورد! امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی، وضعیت به همان‌گونه است. بنده نسبت به کنفرانس اسلامی که این روزها در کشور مغرب مشغول کار است، نگرانم. نکند سران کشورهای اسلامی را جمع کنند و بخواهند با خدعه و حیله از اینها یک کلمه در جهت منافع و مصالح رژیم غاصب صهیونیستی بگیرند و بگویند کشورهای اسلامی این‌طور اتّفاق کردند! سران کشورهای اسلامی که در این کنفرانس شرکت کرده‌اند، بیدار باشند. ممکن است نفوذیهای دشمن و خائنین به دنیای اسلام کار خودشان را بکنند. البّته نماینده امین ما، یعنی وزیر امور خارجه، در آن‌جاست و اگر بخواهند در این زمینه، به خیال خودشان، امر متّفقٌ علیهی را اعلام کنند، نظر قاطع ما را در آن‌جا اعلام خواهد کرد. امّا واقعاً چنین خطراتی برای دنیای اسلام هست. کنفرانسی به نام اسلام تشکیل شود، ولی به جای رسیدن به دردهای مسلمانان، سراغ خواسته‌ها و دردهای امریکا و اسرائیل بروند و بخواهند آنها را علاج کنند! امید است که این‌طور نباشد؛ خدا کند این‌طور نباشد. به همین قضیه بیهاج نگاه کنید! این همه مسلمانان را قتل عام می‌کنند، اما کسانی نشسته‌اند و نگاه می‌کنند. اگر ملّتهای اسلامی روزی را معیّن می‌کردند و در این روز دولتها و ملّتها با هم همکاری کرده و فقط به زبان اعلام می‌نمودند که از وضع جامعه اروپا و مواضع صربها و دشمنان مسلمین در بوسنی هرزگوین ناراضی‌اند، همین اعتراض، بسیاری از گره‌ها را باز می‌کرد. حتّی از این کار هم خودداری می‌کنند. ملّتهای مسلمان با چنان مسؤولانی چه کنند؟ شما به ایران اسلامی نگاه نکنید که مسؤولان کشور، پیشاپیش ملّت حرکت می‌کنند. جاهای دیگر این‌طور نیست. اینها درد است. لکن من امروز مطلب دیگری را می‌خواهم عرض کنم که یک نقطه روشن و یک امید است. این مطلب عبارت است از موضع ملّت ایران در مقابل تبلیغات دشمن و حضور در مواضع حسّاس. اگر می‌شد ملّت ایران را در قالب یک انسان و به‌صورت یک فرد مجسّم کرد، جاداشت که امثال بنده دست این انسان را ببوسند. این ملّت در مواقع حسّاس، از خود عظمت نشان می‌دهد. مقصود من، قضایای مربوط به رحلت مرجع ربّانی الهی، مرحوم آیةاللَّه‌العظمی اراکی(۱) است. خدا می‌داند که دشمنان برای این قضیه چند صد ساعت و بلکه چندهزار ساعت کار و تلاش و همفکری کرده بودند تا بتوانند به نفع تبلیغات خصمانه خودشان استفاده کنند و شما ملّت، همه این تلاشهای خصمانه و خائنانه را با یک حرکت بجا و به‌موقع،نقش بر آب کردید. خدا می‌داند همان روزِ تشییع جنازه که داخل جمعیت رفتم، در دل من چه می‌گذشت! جای تحسین و اعجاب و قدردانی و تجلیل از نفوس طیّبه‌ای است که با حضور و حرکت و احساسات خودشان، مشکلات بزرگ جهانی را «کالعهن المنفوش(۲)» به‌کلّی از سر راه برمی‌دارند. برای این‌که عظمت کارهای بزرگی که ملّت ایران در رحلت مرحوم آیةاللَّه‌العظمی اراکی کرد، درست معلوم و روشن شود، دو، سه نکته عرض می‌کنم. البته در آخر صحبت، یک

مطلب اساسی هم هست که می‌خواهم بیان کنم. از اوایل بیماری مرحوم آیهٔاللّهالعظمی اراکی، دشمنان چند مطلب را در تبلیغات خودشان دنبال می‌کردند. اینها می‌خواستند با این تبلیغات و حرفهایشان، یک فضای ذهنی در این کشور به‌وجود آورند. البتّه اینها را دست کم نگیرید؛ تبلیغات دشمن، بسیار مهم است. نگاه نکنید که ملّت ایران، عکسِ هرچه دشمنان می‌گویند، عمل می‌کند. در دنیا این‌طور نیست. مردم عادی ملّتها، تحت تأثیر حرفهای رادیوها قرار می‌گیرند. اینها معتقدند که می‌شود یک نظام را با رادیو سرنگون کرد و یک نظام را با رادیو بر سرِ کار آورد! معتقدند با رادیو و با تبلیغات می‌شود کاری کرد که آحاد ملّتی بر سرِ یک آدم خوب بریزند و تکّه‌تکّه‌اش کنند و می‌شود یک انسان ناشایسته را بر سرِ کار آورد! تبلیغاتچیهای دنیا چنین اعتقادی به تبلیغات و زبان و رادیو و تلویزیون دارند. البتّه اینها درست فهمیده‌اند؛ جایی که ایمان و آگاهی نباشد، همین‌طور است. اینها در دنیا به‌وسیله رادیو و تلویزیون، بسیار کارها کرده‌اند، ولی در ایران نتوانسته‌اند هیچ غلطی بکنند؛ به خاطر این‌که مردم، مؤمن بوده‌اند. خلاصه؛ در اوایل بیماری مرحوم آیت‌اللّهالعظمی اراکی، می‌خواستند چند مطلب را به مردم بگویند. یک مطلب این‌بود که وانمود کنند مرجعیّت دیگر آن شأن و مکان همیشگی را ندارد. گذشت زمانی که یک مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و ایران تکان می‌خورد؛ اکنون دیگر مرجع این‌قدر اهمیّت ندارد. این مطلب را در بیاناتشان در همین رادیوهای بیگانه، مکرّر تکرار می‌کردند. در گوشه و کنار دنیا چند نفر از آخوندهای بی‌سواد یا فراری و بدنام و روسیاه را هم پیدا کرده‌اند و اسمشان را «آیت‌اللّه» گذاشته‌اند! میکروفونها را جلو دهن آنها می‌برند، پولی هم در مشتشان می‌گذارند؛ آنها هم دهن باز می‌کنند و هرچه اینها می‌خواهند، می‌گویند . آنها کیستند؟ یا بیسوادانی از خدا فرار کرده و از اسلام گریخته و پشت کرده به ملّت و فراری‌اند، یا آدمهایی بد دل و خبیث! می‌خواهند از زبان آنها چیزهایی را به خورد مردم بدهند. می‌پرسند: «آقا! مرجعیّت مثل سابق در ایران اهمیّت دارد؟» آنها هم می‌گویند: «نه آقا، مرجعیّت دیگر تمام شده است و مردم به مرجعیّت چندان اهمیّت نمی‌دهند» و از این حرفها. می‌خواستند این مطلب را در ذهن مردم جا بیندازند. قصدشان این بود که موقعیّتِ مرجعیّت را که یک موقعیّت عالی و الهی است و در اعماق جان مسلمین دارای تأثیر و نفوذ است، پایین بیاورند. چون از مرجعیّت چوب و تودهنی خورده‌اند، خواستند از مرجعیّت انتقام بگیرند، نه از یک مرجع خاص. این، یکی از مطالبی است که تبلیغات دشمن، طیّ چهل روز بیماری آن بزرگوار دنبال می‌کرد. مطلب دومی که می‌خواستند در ذهن مردم جا بیندازند،این بود که «در سطح کشور ایران، دیگر کسی نیست تا مقام مرجعیّت را در دست گیرد؛ آن علمای بزرگ و آن ریشه‌های قوی دیگر تمام شدند؛ آیهٔاللّهالعظمی اراکی آخریشان بود و تمام شد.» این مطلب را می‌خواستند جا بیندازند و در این باره مفصّلاً حرف زدند. سومین مطلب این بود که خواستند وانمود کنند ملّت ایران از روحانیّت زده شده است و علاقه‌ای به روحانیّت ندارد. خواستند بگویند: در گذشته‌ها – در اوایل انقلاب و قبل از انقلاب – روحانی برای مردم بسیار عزیز بود، ولی امروز دیگر ملت ایران اعتنایی به روحانیون ندارد! این مطلب را هم می‌خواستند جا بیندازند. این سه مطلب. البتّه حرفهای دیگری هم می‌زدند که به مواردی از آن اشاره خواهم کرد. روز وفات آن بزرگوار، تهران منقلب شد؛ ایران منقلب شد. ما خبرها را داشتیم. با این‌که جنازه در تهران بود، به هر شهر و دیاری که می‌رفتید، می‌دیدید مردم در مساجد و در مراکز عمده و در بقاع متبرکه اجتماع کرده‌اند. آن روز تهران حقیقتاً یک روز استثنایی را گذراند. تهرانیها که بودند و دیدند؛ دیگران هم از تلویزیون مشاهده کردند. البّته من به شما عرض کنم که دوربین نمی‌تواند آن واقعیت را نشان دهد. واقعیت، بسیار عظیم بود. من جوانانی را دیدم که سنّشان یک پنجم یا یک چهارم سنّ آن بزرگوار بود و مثل ابر بهار اشک می‌ریختند. شما جوانان برای چه گریه می‌کردید؟ چرا؟ چه علّتی داشت؟ شما که آن پیرمرد صد و سه ساله را یک‌بار هم در عمرش ندیده بودید. اصلاً تا سه، چهار سال پیش که او را نمی‌شناختید. علما و بزرگان و حوزه‌ها می‌شناختند؛ شما که او را نمی‌شناختید. سه، چهار سال بود که آن بزرگوار را شناخته بودید. چرا آن‌طور گریه می‌کردید؟ چرا ایران آن‌طور منقلب بود؟ چرا زنان آن‌طور به سینه می‌کوبیدند و گریه می‌کردند؟ چرا مردهای بزرگ اشک می‌ریختند و در آن اجتماع عظیم می‌خواستند خود را به جنازه برسانند و موکبش را لمس کنند؟ چرا؟

علّت چه بود و چیست؟ علّت آن بود و این است که مردم ایران همچنـان مقـام والاـ و عظیمی را برای مرجعیّت معتقدنـد. مردم ایران روحـانیّت را از ته دل دوست دارنـد. البتّه نه هر روحـانی‌نمـایی؛ روحـانی واقعی و عـالم دین را. نه آن روحـانی نمـایی را که دشـمن می‌خواهـد به‌جای روحانی در میان مردم جا بزنـد. مردم از او متنفّرند. امّا مردم، روحانی واقعی را دوست دارند. مردم معتقدند که با اسلام می‌شود به دنیا و آخرت آباد رسید. از اسلام نیکی دیده‌اند. اسلام به آنها آزادی و عزّت داده است. اسلام به این ملّت، رهایی از دسـت سـتمگران و دسـتگاههای فاسـد را داده اسـت. خانمهـا و آقایـان! گذشـته از ۲۵۰۰ سـال پادشـاهی ایران – کـه ادّعـایش را می‌کردنـد و ما خبر درستی از آن نـداریم؛ خودشان هم خبر نداشـتند و حرفی می‌زدنـد – آنچه در طول یکی دو قرن اخیر، زیر سایه سنگین و شوم پادشاهـان پهلوی و قاجـار بر این مملکت گـذشت، پـدر ملّت را درآورد! ایران از عظمت و عزّت تاریخی خود ساقط شـد؛ از کـاروان علم عقب افتـاد؛ از کـاروان تمـدّن عقب افتـاد؛ در سیاست عقب افتاد؛ در اقتصاد عقب افتاد و منابع حیاتی‌اش را از دست داد. مردم اینها را از سلطنت دیدند. چه کسی آنها را نجات داد؟ چه کسی آنها را بیدار کرد؟ آن مرد روحانیِ بزرگ. مردم، پیشـکسوتی و پیشـقدمی روحـانیون را دیده‌انـد. مردم علمای واقعیِ دین را دوست دارنـد. هر وقت در این مملکت یک نغمه آزادیِ واقعی بوده است، رهبرش روحـانیون بوده‌انـد. این تاریـخ است. تـاریخی که روحـانیون ننوشـته‌اند؛ تـاریخی که دشـمنان روحـانیون نوشته‌اند، امّا در آن به این حقیقت اعتراف کرده‌اند. در مراسم تشییع و عزای مرحوم آیت‌اللَّه‌العظمی اراکی این را مردم نشان دادند. بنابراین تبلیغات دشـمن نقش برآب شـد. تبلیغ کردند که در جامعه ایران، دیگر کسـی وجود ندارد که شایسـته مرجعیّت باشد. مردم در مقابل چشم خودشان دیدند که ناگهان فهرستی از علمای شایسته مرجعیّت از طرف خُبره‌های فن منتشر شد. کسانی که می‌توانند بشناسند و حوزه‌ها دست آنهاست و قوام حوزه‌ها به آنهاست؛ می‌توانند بگویند که چه کسی شایسته مرجعیّت است. البتّه آقایان فقط پنج، شش نفر را معیّن و معرّفی کردند. چنین مصلحت دانستند که پنج، شش نفر را بگویند؛ دیگر صد نفر را که نمی‌شود گفت. امّا من به شما عرض کنم، امروز اگر بخواهیم در حوزه علمیّه قم کسانی را که لایق مرجعیّتند، بشماریم، از صد نفر هم بیشترند؛ فقط در همین حوزه علمیّه قم. تنها شـش نفرشان آن بزرگانی بودند که خبره‌های فن اسم آوردند؛ ولی فقط آنها نیستند. دو نفر دیگرشان را هم جامعه روحانیت مبارز اسم برد؛ ولی فقط آنها نیستند. علمای شایسته مرجعیت، حداقل صد نفرند. می‌گویند: آقا، ریشه‌های کهن و نسـل علمـای بزرگ تمـام شـد. شـما چه می‌فهمیـد علمـای بزرگ کی‌انـد و حوزه‌هـا چیسـتند؟ سیاسـتمداران انگلیس و امریکـا و خبرگزاریهـای دنیا نمی‌تواننـد واضـحترین مسائل ملّت ما را بفهمنـد و تحلیل کننـد. اگر می‌توانسـتند بفهمنـد، این‌قـدر از ملّت ایران شکست نمی‌خوردنـد! پس قادر به تحلیل نیسـتند. آن وقت وارد اظهار نظر در امر حوزه‌ها می‌شونـد که از پیچیـده‌ترین مسائل است. اهل حوزه می‌دانند چه کسانی لیاقت دارند و چه کسانی ندارند. شـما چه می‌فهمید که نسل علمای بزرگ برافتاده یا برنیفتاده است؟ بعد از رحلت امام، چهار مرجع درجه یک از دنیا رفته‌اند. البتّه تعداد بیشتر بوده است، امّا آن چهارنفر را می‌گوییم که بسیار معروف بودنـد. مرحـوم آیـهٔ‌اللَّه‌العظمی اراکی، مرحـوم آیت‌اللَّه‌العظمی گلپایگـانی، مرحـوم آیت‌اللَّه‌العظمی خویی و مرحوم آیت‌اللَّه‌العظمی مرعشـی؛ این چهـار نفر. غیر از مرحـوم اراکی که به هنگـام رحلت، سـنّشان صـد و سه سـال بـود، بقیه حـول و حـوش نود سـال سـن داشـتند. یعنی در سال ۱۳۴۰ که مرحوم آیت‌اللَّه‌العظمی بروجردی از دنیـا رفت، این آقایـانِ نود سـاله، حول و حوش شـصت سالگی بودنـد. هنگـام ارتحال، نود سالشان بود؛ پس سـی و سه سال قبل از آن، در سـنین بین پنجاه و هفت، هشت سال تا شـصت و دو سـه سـال به سـر می‌بردنـد. همیشه همین‌طور است. آن روز که مرحوم آقـای خویی، مرحوم آقـای گلپایگانی و مرحوم آقای مرعشـی به عنوان مرجع معرّفی شدند، سنّشان از برخی کسانی که امروز به عنوان مرجع معرّفی شده‌اند، کمتر بود و بعضی هم تقریباً همسنّ اینها بودنـد. از چه رو بی‌خود دهن می‌جنبانیـد که نسـل علمای حوزه تمام شـد؟ شـما چه می‌دانیـد علمای حوزه که‌انـد و نسـلشان کـدام است؟ چرا بی‌خود اظهار نظر می‌کنیـد؟ این هم یک مطلب. مطلب دیگر این‌که شـروع کردند کسان خاصّی را به اسم معرفی کردن که فلاـن کس از همه بالاـتر است. بنـا کردنـد برای مردم مسـلمان حکم دادن و فتوا صـادر کردن! مردم در امر مرجعیّت، از همه جا

سختگیرترند. حقّش هم همین است. من هم به شما عرض می‌کنم: عزیزان من! در امر مرجعیّت سختگیر باشید. مبادا احساسات، شما را به سمتی بکشاند. سختگیر به همان طرق شرعی که وجود دارد، باشید. شاهد عادل بطلبید؛ آن هم نه یکی؛ آن هم نه هر شاهد عادلی. دو شاهد عادل خبره و این کاره، که بشناسند. آنها باید شهادت بدهند که فلان کس جایز التّقلید و شایسته تقلید است تا بشود از او تقلید کرد. آن وقت این آقایان از ملّت ایران - که در کار تقلید این‌قدر سختگیر است - توقّع دارند که حرف فسّاق و فجّاری را گوش کند که رادیوِ بی.بی.سی و رادیوِ صهیونیستی را اداره می‌کنند. آنها می‌گویند که فلان آقا از همه بهتر است؛ مردم بروند از فلان آقا تقلید کنند! عجب خیال باطلی! کسانی را که آنها اسم آوردند، اگر برای مراجعه عدّه‌ای شانس اندکی داشتند، بعد از آن‌که آنها اسم آوردند، بدون تردید این شانس کم شد! عدّه‌ای از مردم این کشور، بلکه اکثریّت مردم مؤمن کشور ما، از بس از رادیوهای بیگانه خباثت و ملعبت دیده‌اند و دروغ شنیده‌اند، هرچه آنها بگویند، عکسش عمل می‌کنند. اگر آنها گفتند از فلان کس تقلید کنید، از او تقلید نمی‌کنند. اگر روی کسی تکیه کردند و گفتند از او تقلید نکنید، مردم از او تقلید می‌کنند. این عادت مردم ماست و عادت درستی هم هست. امام رضوان‌اللَّه‌علیه هم می‌فرمود که رشد در خلاف رادیوهای بیگانه و تبلیغات دشمن است. بدانید که هرطرفی آنها می‌روند، آن طرف، طرف باطل است و طرف ضدّش، طرف حقّ است. مردم ما در قضیه مرجعیّت، با این موضعگیریها در دهان تبلیغات خصمانه دشمن زدند. ما که واقعاً زبان شکرگزاری از شما ملّت ایران را نداریم. در قضیه رحلت مرحوم آیةاللَّه‌العظمی اراکی و موضعگیریها و حضور در تشییع و حضور در نماز و حضور در مجالس فواتح، واقعاً ملّت سنگ تمام گذاشت. باید از آقایان قم و تهران هم واقعاً تشکّر کرد که فهرست از کسانی درست کردند که مردم می‌توانند از آنها تقلید کنند و آن فهرست را به مردم دادند. این آقایان، این‌جا به وظیفه خودشان عمل کردند. البتّه نمی‌شود گفت آنهایی که اسمشان در آن فهرست نیست، از کسانی که نامشان در فهرست، ذکر شده است، کمترند. عرض کردم اگر شما امروز به قم بروید، حداقل صدنفر را می‌توانید پیدا کنید که می‌شود اسمشان را فهرست کرد و گفت این آقایان جایزالتّقلیدند. بر خلاف گفته دشمن که وانمود کرد جنگ قدرتی بر سر مرجعیّت در ایران است؛ عجله‌ای ندارند. گفت: «کافر همه را به کیش خود پندارد»؛ اینها خودشان برای در دست گرفتن یک قدرت کوچک در کشورهای اروپایی، در امریکا و در دیگر جاهایی که با تمدن مادّی اداره می‌شود - مثلاً برای شهردار شدن در فلان ایالت یا فلان شهر، یا برای گرفتن فلان کرسی نمایندگی - حاضرند همه مقدّسات را زیر پا بگذارند تا به آن مقام برسند. خودشان این‌گونه‌اند. افسوس می‌خورم که شما مردم عزیز، فرصت ندارید بعضی از نوشته‌ها و اطّلاعاتی را که ما با آنها سروکار داریم ببینید تا بدانید که چقدر سطح دنیا در مقام پرستی و جاه‌طلبی نازل است. همین شخصیتهایی که در دنیا می‌بینید با چهره‌های مرتّب و منظّم، اتو کشیده، کراوات بسته و با لبخندهای مصنوعی جلوِ دوربینهای تلویزیون ظاهر می‌شوند، حاضر بوده‌اند برای گرفتن این مقام، به همه جنایتهای ممکن دست بزنند! اغلب این‌گونه‌اند. بنده درباره یک حادثه در امریکا کتابی خواندم؛ یک کتاب کاملاً مستند و صحیح. این کتاب حقایق عجیب و تکان دهنده‌ای را بیان می‌کند که برای تصدّی فلان پُست، چه گروههایی و چگونه با هم جنگیدند. خیال می‌کنند این‌جا هم همان طوری است؛ مرجعیّت هم همان‌طوری است. نه آقا، اشتباه کردید! هیچ جنگ قدرتی نیست؛ هیچ دعوایی نیست. در باب مرجعیّت، کسانی هستند که با وجود شایستگی، یک کلمه از خودشان اسم نمی‌آورند تا سی، چهل سال می‌گذرد. بعد از این مدّت به فکر آنها می‌افتند، پیششان می‌روند و اصرار می‌کنند؛ بعد از اصرار، رساله می‌دهند. ما مثل مرحوم آیةاللَّه‌العظمی اراکی زیاد داریم. امروز در قم کسانی از همین عدّه هستند که شایسته مرجعیّتند؛ اما اگر هزاران نفر بروند و بخواهند اینها را به میدان بکشانند، می‌گویند ما نمی‌آییم! بحمداللَّه چنین کسانی امروز هستند. کسانی هستند که خودشان را اعلم از همه می‌دانند، اما بر زبان هم جاری نمی‌کنند. غالباً مجتهدین خودشان را اعلم از دیگران می‌دانند - البتّه نمی‌گویم همه؛ غالباً این‌گونه‌اند - اما با وجود این‌که خود را اعلم از دیگران می‌دانند، حتّی بر زبان جاری نمی‌کنند. اینها این‌گونه‌اند. حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند. حاضر نیستند به میدان بیایند. بعد از

رحلت مرحوم آیـةاللّه‌العظمی بروجردی، همین امـام بزرگواری که دیدیـد دنیـایی را متوجّه خود کرد و مشت او آن چنان گنجایش داشت که می‌توانست بشریّت را در مشت بگیرد، رساله نـداد و رفت در خانه نشست. هر چه اصـرار کردند، رساله نداد. بنده خودم جزو کسـانی بودم که به ایشـان عرض کردم. ایشـان آن وقت جواب نمی‌داد و فقـط می‌فرمود: آقایان هستند. تا این‌که بالاخره یک عـدّه رفتنـد و ایشـان را وادار کردنـد. فتاوی ایشان معلوم بود؛ رساله ایشان را تنظیم کردنـد و بیرون دادنـد. از این قبیل فراوان است. امروز در گوشه و کنارِ حوزه‌ها کسانی ازبزرگان هستند که سی یا بیست سال پیش، شایسته بودنـد که اسمشان آورده شود. اما نه خودشـان اسم خودشـان را آوردنـد و نه به آنهایی که می‌شناختند اجازه این کار را دادنـد. دیگران هم که نمی‌شناختند. چه جنگ قـدرتی؟! کسـانی که اطراف شـبهه مرجعیّتنـد، بیشترین کـاری که ممکن است انجام دهنـد این است که تعـدادی رساله خودشان را چاپ کنند و در خانه‌شان بگذارند، تا اگر کسی مراجعه کرد، بگویند: آقا، این هم رساله ما؛ بگیر و برو. بیشترین کاری که می‌کنند این است. بیشتر از این کـاری نمی‌کننـد. رادیوهـا را پرکردنـد که: آقـا، جنـگ قـدرت است! چه جنـگ قـدرتی؟! از جمله حرفهای بی‌اساس و مفتضحی که خواستند در این تبلیغات عنوان کنند، یکی هم این بود که بیشترِ علما و بزرگان حوزه‌های علمیّه با دخالتِ دین در سیاست مخالفنـد؛ پس بـا حکومت اسـلامی و ولایت فقیه مخالفنـد. اکثریّت اینهاینـد؟ بفرماییـد؛ این اکثریّت. همینهایی که اعلامیه می‌دهند، اینها اکثریّتند؛ همینهایی که امروز اسمشان مطرح است، اینها اکثریّتند. البتّه در روحانیّت هم آدمهای ناباب هستند؛ ما نمی‌گوییم نیستند. در روحانیّت هست، در کسبه هست، در دانشگاهی هست، در ارتش هست، در دستگاههای مختلف هست؛ آدم نابـاب همه جا هست. در روحانیّت هستند آدمهایی که نان امام زمان را خورده‌انـد، نمک امام زمان را خورده‌انـد؛ امّا نمکدان امام زمان را شکسته‌اند و با راه امام زمان مخالفت کرده‌اند. هستند؛ ما نمی‌گوییم نیستند. رادیوهای بیگانه بروند هرچه می‌خواهند با آنها مصاحبه کنند. حاضرند به اندازه ده جلد کتاب هم به همه مقدّسات جمهوری اسلامی فحش بدهند! نه این‌که نیستند؛ هستند. امـا، اوّلاً ـ بسیار کم و ثانیاً منفور ملّت ایران و مسلمانان انقلابی‌انـد. شما خیال می‌کنیـد کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاههای استکباری، برای مرجعیّت دل به آنها بسته‌اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطّلاع ملّت قرار دهند، ملّت، آنها را آرام می‌گذارد؟ ملّت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت. یک نکته را لازم است عرض کنم. از برادران و خواهران عزیز خواهش می‌کنم این مطلب را بـدون احساسات گوش کنند. آن روزی که در مجلس خبرگـان، بعـد از رحلت امـام رضـوان‌اللّه‌علیه - آن روز اوّل که بنـده هم عضو مجلس خبرگـان بودم - بحث کردنـد چه کسی را انتخاب کنیم و بالاخره اسم این بنده حقیر به میان آمد و اتّفاق کردند بر این‌که این موجود حقیر ضعیف را به این منصب خطیر انتخاب کننـد، من مخالفت کردم؛ مخالفت جـدّی کردم. نه این‌که می‌خواستم تعارف کنم؛ نه. او خودش می‌دانـد که در آن لحظات در دل من چه می‌گذشت. رفتم آن‌جا ایستادم و گفتم آقایان! صبر کنیـد، اجازه بدهید. اینها هم ضبط شده، موجود است. هم تصویرش هست، هم صدایش هست. شروع کردم به استدلال کردن که مرا برای این مقام انتخاب نکنیـد. گفتم نکنیـد؛ هر چه اصرار کردم، قبول نکردند. هر چه من استدلال کردم، آقایان، مجتهدین و فضلایی که آن‌جا بودند، جواب دادند. من قاطع بودم که قبول نکنم؛ ولی بعـد دیـدم چاره‌ای نیست. چرا چاره‌ای نیست؟ زیرا به گفته افرادی که من به آنها اطمینان دارم، این «واجب» در من «متعیّن» شـده است. یعنی اگر من این بار را برندارم، این بار بر زمین خواهد ماند. این‌جا بود که گفتم قبول می‌کنم. چرا؟ چون دیدم بار بر زمین می‌ماند. برای این‌که بار بر زمین نماند، آن را برداشتم. اگر کس دیگری آن‌جا بود، یا من می‌شناختم که ممکن بود این بـار را بردارد و دیگران هم او را قبول می‌کردنـد، یقیناً من قبول نمی‌کردم. بعـد هم گفتم پروردگارا! توکّل بر تو. خـدا هم تا امروز کمک کرد. قبل از آن هم همین‌طور بود. من دو دوره به ریاست جمهوری انتخاب شـدم و در هر دو دوره هم قبول نمی‌کردم. دوره اوّل - که تازه از بیمارستان آمده بودم - دوستان گفتند اگر تو قبول نکنی، این بار بر زمین می‌ماند؛ کسی نیست. ناچار شدم. دوره دوم، خودِ امام به من فرمودنـد که بر تو متعیّن است. خـدمت ایشان رفتم و گفتم: آقا؛ من قبول نمی‌کنم. من دیگر این دفعه به میدان

نمی‌آیم. گفتنـد: بر شـما متعیّن است. یعنی واجب، واجب کفایی نیست؛ متعیّناً بر شـما واجب است؛ واجب عینی است. عزیزانم! اگر واجب عینی باشـد، من از زیر هیـچ بـاری دوش خـودم را خـالی نمی‌کنم. در قضـیه مرجعیّت، موضـوع این‌گـونه نیست. بـاربر زمین نمی‌مانـد. این قضـیه متوقّف به فرد نیست. آری؛ آقایان فهرست دادنـد و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردنـد. امّا اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطّلاعِ من این کار را کردند. بعد از آن‌که اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ والّا نمی‌گذاشـتم. حتّی من به تلویزیون اطّلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضـی نمی‌شوند، اعلامیه آنها را که می‌خوانید، اسـم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریفِ اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند، چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود. من اکنون به شما عرض می‌کنم: ملّت عزیز! عزیزان من! آقایان محترم و بزرگانی که از گوشه و کنار گاهی به بنده پیغام می‌دهید که رساله بدهم! بار فعلی من بسیار سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسؤولیتهای عظیم دنیایی، مثل بار چند مرجعیّت است. این را شما بدانیـد. اگر چنـد مرجعیّت را روی همـدیگر بگذارنـد، ممکن است بارش به این سـنگینی شود؛ ممکن است. فعلاً ضـرورتی نیست. آری؛ اگر العیاذ باللَّه وضع به جایی می‌رسـید که می‌دیـدم چاره‌ای نیست، می‌گفتم عیبی ندارد. من با همه ضـعف و فقری که دارم، به فضل پروردگار، آن‌جا که ناچار باشم - یعنی ضـروری باشد - برای برداشـتن ده بار به این سـنگینی هم حرفی ندارم که بردارم و روی دوش خودم بگـذارم. اما فعلاً آن‌گونه نیست. فعلاً نیازی نیست. بحمداللَّه این همه مجتهدین هسـتند. من قم را اسم آوردم؛ غیر قم هم هسـتند. مجتهدینی هستند، افراد شایسته‌ای هستند. چه لزومی دارد حال که این بارِ سنگین را خدای متعال بر دوش نحیف این حقیرِ ضـعیف گذاشـته است، بـار مرجعیّت را هم رویش بگذارنـد؟ احتیـاجی به این معنـا نیست. پس کسـانی که اصـرار می‌کننـد و می‌گوینـد: آقـا رساله بدهیـد، توجّه کننـد که من برای خاطر این از قبولِ بار مسؤولیتِ مرجعیّت اسـتنکاف می‌کنم. بحمـداللَّه آقایان هسـتند و نیـازی به این معنـا نیست. البتّه، خـارج از ایران حکم دیگری دارد. بارِ آنها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر این‌که آن بار را اگر من بر نـدارم، ضایع خواهـد شـد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمـداللَّه در این‌جا هسـتند و به عقیـده من کافی هسـتند - و می‌بینیم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضـروری برای تحمّل بار مسؤولیت هم امروز در قم وجود دارد - می‌توانند بـارِ خـارج را هم تحمّل کننـد، آن‌جا باز من کنار می‌کشم. امروز من درخواست شـیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم؛ برای خاطر این‌که چـاره‌ای نیست. مثـل همـان جاهـای دیگر است که نـاگزیر هسـتیم. امـا در داخـل ایران هیـچ احتیـاجی نیست. وجـود مقـدّس ولی‌عصـر ارواحنافـداه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی فرجه‌الشّـریف، خود نـاظر و حـافظ و نگهبـان حوزه‌هـای علمیّه است؛ حـافظ و پشتیبـان علمای بزرگ است؛ هـدایت کننـده دلهـای مراجـع و دلهـای مردم است. امیـدواریم خـدای متعـال، این مرحله را هم برای ملّت ایران مرحله مبارکی قرار دهد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ------------------------- ۱) آیت‌اللَّه‌العظمی حاج شـیخ محمـدعلی اراکی (۱۴۱۵ه.ق - ۱۳۱۲ه.ق) ۲) مانند پشمِ زده (عبارت قرآنی / سوره القارعه / آیه۵)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید مبارک را به همه مسلمین عالم و به امّت بزرگ اسلامی، بخصوص به ملت عزیز و مؤمن و پرتلاش ایران اسلامی و بخصوص به شما حضّار عزیز و کـارگزاران کشور و مسؤولـن عالی‌رتبه نظام جمهوری اسـلامی و میهمانان محترم، تبریک عرض می‌کنم. یک مسأله، بحث در باب شخصـیت مقدّسِ پیغمبر صـلی‌اللَّه‌علیه‌وآله است. از ابعاد معنوی و روحی، بهتر است کسانی که در وادی معنویّت قدم زده و حلاوت آن را چشیده‌اند، صحبت کننـد؛ چون در این وادی، نوبت به مـا نمی‌رسـد. یـک مسأله در باب اهمیت حادثه بعثت برای تاریخ و برای بشـریّت است که این هم یکی از آن مسائل مهم بشر است. اگر غرض‌ورزیها و تحریفها نبود و قلمهای مجرم و مزدور

در طول چند قرن در مناطقی از دنیا - بخصوص در اروپا - علیه این حادثه و در تخفیف و تکذیب آن قلم نمی‌زدند، شاید امروز دایره معرفت و نورانیّت اسلامی، از این هم وسیعتر بود. یک نکته در این باب هست که بنده امروز می‌خواهم بر روی آن نکته تکیه کنم. آن نکته این است که در اصطلاح قرآن و حدیث و عرف اسلامی، دوران مقابل با دوران بعثت را دوران جاهلیّت می‌نامند. در قرآن کریم هم این تعبیر و این اصطلاح به‌کار رفته است؛ در روایات هم هست و عرف مسلمین هم، دوره اسلامی را در مقابل دوره جاهلی می‌دانند. البته مرز و ضابطه‌ای وجود دارد. این ضابطه چیست؟ چند نکته در این ضابطه‌ای که دنیای اسلام را از دوران جاهلیت جدا می‌کند، وجود دارد که اینها نکات اصلی ارزشهای اسلامی است. در درجه اوّل، توحیدِ خالص است که توحیدِ خالص، یعنی نفی عبودیّت غیرخدا. این آن توحید خالص است. توحید، فقط این نبود که بتها را کنار بگذارند. توحید یک معنای شامل و عام و سایر در طول تاریخ است. همیشه که بتهای مکه وجود ندارند. همیشه که بتِ سنگی و چوبی وجود ندارد. معنا و روح توحید عبارت است از این‌که انسان از غیرخدا عبودیّت نکند و در مقابل غیرخدا، جبهه بندگی به زمین نساید. این معنای عبودیّتِ کامل و خالص است. حال شما اگر با چشم روشن‌بینانه و آگاهانه و مسلّح به دانشهای مربوط به زندگی بشر - علوم اجتماعی و علوم تربیتی و امثال ذلک - به این عنوان نگاه کنید، خواهید دید که دایره عبودیّت، دایره وسیعی است. قید و بندهایی که به بشر بسته می‌شود، هر یک نوعی عبودیّت برای انسان به وجود می‌آورد. عبودیّتِ نظامهای اجتماعیِ غلط، عبودیّتِ آداب و عاداتِ غلط، عبودیّتِ خرافات، عبودیّتِ اشخاص و قدرتهای استبدادی، عبودیّتِ هواهای نفسانی - که این از همه رایجتر است - و عبودیّتِ پول، زر و زور. اینها انواع عبودیّت است. وقتی می گوییم «لااله‌الّااللَّه، وحده لاشریک له»، یعنی توحید خالص. معنایش این است که همه این عبودیتها به کنار رود که اگر چنین شود، فلاح و رستگاری، حقیقتاً حاصل خواهد شد. این‌که فرمود: «قولوا لااله‌الّااللَّه تفلحوا»(۱)، این فلاح یک فلاح حقیقی است. فقط فلاح سیاسی نیست، فقط فلاح اجتماعی نیست، فقط فلاح معنوی نیست، فقط فلاح روز قیامت نیست؛ بلکه فلاح دنیا و آخرت است. این یک نکته در باب مایزه‌های اسلام و نکات برجسته دعوت اسلامی که به یک تعبیر دیگر هم می‌شود بیانش کرد و آن عبارت است از اسلام، تسلیم، «اسلامٌ وجهاللَّه» و تسلیم خدا بودن. این هم یک جانب دیگر و یک بُعد دیگرِ همان توحید است. این مثلاً یکی از آن ممیّزه‌های دعوت اسلامی است. هرجا این باشد، اسلام است. هر جا نقطه مقابلِ این باشد، جاهلیت است. هر جا بین این دو قرار داشته باشد، بین اسلام و جاهلیت است؛ اسلامِ خالص نیست، اسلامِ کامل نیست، اسلام نیمه‌کاره ممکن است باشد. یک نکته دیگر در دعوت اسلامی، عبارت است از استقرار عدل در بین انسانها. خصوصیت جاهلیت، نظام ظالمانه بود. ستمگری، عرف رایج بود. این‌طور نبود که گاهی یک نفر ظلم کند. بنای نظام جامعه بر ظلم و تبعیض و زورگوییِ قوی به ضعیف بود، زورگوییِ مرد به زن بود، زورگوییِ ثروتمند به بی‌پول بود، زورگوییِ ارباب به برده بود. باز همان اربابها به نوبه خودشان زورگوییهای سلاطین و صاحبان قدرت را قبول می کردند. زوراندر زور بود. یکسره، زندگی مردم ظلم و تبعیض و زورگویی بود. این، خصوصیتِ زندگی جاهلی است. هرجا این‌طور باشد، جاهلی است. اسلام نقطه مقابل آن را آورد. استقرار عدل را آورد. «انّ اللَّه یأمر بالعدل والاحسان»(۲). این یکی از خصوصیات جامعه اسلامی است. عدل فقط هم شعار نیست. جامعه اسلامی باید دنبال عدالت هم برود و اگر عدالت نیست، آن را تأمین کند. اگر در دنیا دو نقطه وجود دارد که یکی نقطه عدل و یکی نقطه ظلم است و هردو هم غیراسلامی هستند، اسلام به آن نقطه عدل، ولو غیراسلامی است، توجّه موافق دارد. مهاجرینِ به حبشه را پیغمبر اکرم صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله خودش به حبشه فرستاد. یعنی آنها را در پناه یک پادشاه کافر، به خاطر عدل قرار داد. به تعبیر دیگر، مردم را از خانه و زندگی و محیط زیست‌شان به خاطر ظلمی که به آنها می‌شد، دور کرد. این هم یک نقطه است. یعنی استقرار عدل، تبعیت از عدل، ترویج عدل، تلاش و مجاهدت برای عدل، بزرگداشت عدالت هرجا که باشد - ولو در بلاد غیرمسلم - و تقبیح ظلم در هر نقطه‌ای از دنیا که باشد. این هم یکی از خصوصیات اسلامی است و شما می‌بینید زندگی اسلامی و حیات مبارک پیغمبر صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله و تاریخ اسلامی در بهترین ازمنه و سالمترین

دورانهایش، حاکی از عدل پروری و عدالت‌جویی است. این هم یکی از ممیّزات بعثت پیغمبر صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله است. من اینها را به عنوان مثال عرض می‌کنم. توجّه کنید تا به نقطه‌ای برسیم که بشود از آنها سررشته‌ای برای حرکت امروز پیدا کرد. صرفاً نمی‌خواهیم تاریخ یا معرفتی از معارف اسلامی را در ذهن بیان کنیم و ذهنیّت را بیاراییم. در نظام اسلامی مثلاً یک نقطه سوم فرض کنیم که عبارت است از حرکت به سمت مکارم اخلاق. این، باز غیر از آن دوتاست. یک جامعه یک وقت انسانهایی برخوردار از اخلاقهای صحیح دارد. آحاد آن جامعه مردمانی هستند با گذشت، متفکّر، عاقل، اهل خیر و احسان، اهل کمک به یکدیگر، دارای صبر در مشکلات، دارای حلم بر سختیها، دارای اخلاق و برخورد خوش با یکدیگر و دارای ایثار در آن جایی که مثلاً ایثار لازم است. برعکسش هم ممکن است صدق کند. یعنی مردمانی باشند که روابطشان با یکدیگر نه براساس رحم و مروّت و انصاف و اخلاقِ خوب که بر مبنای سودجویی تنظیم شده است. یکی، دیگری را تا وقتی قبول و تحمّل می‌کند که با منافع او سازگار باشد. اگر سازگار نبود، حاضر است او را نابود کند و از بین ببرد. این هم یک نوع جامعه است. این جامعه، جامعه جاهلی می‌شود و با جامعه‌ای که در آن مکارم اخلاق حاکم است و جامعه اسلامی نامیده می‌شود، فرق دارد. خصوصیت بعثت پیغمبر صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله دعوت به مکارم اخلاق بود. این هم یک عنصر و نکته دیگر در حیات رسالی و بعثت پیغمبر. پس می‌توان گفت که در حقیقت یکی از مرزها و ممیّزه‌های اسلام و جاهلیت، مسأله اخلاق است. یک نکته دیگر که آن را نکته آخر قرار می‌دهم، محدود نشدن دیدها به زندگی دنیاست. این هم نکته‌ای اساسی است. یکی از خصوصیات نظام جاهلی این است که انسانهایش همه چیز را در زندگی دنیا می‌دانند. اگر در زندگی دنیا؛ یعنی همین خورد و خواب و آنچه که به شخص انسان مربوط می‌شود، توانستند چیزی به دست آورند، خود را برنده به حساب می‌آورند. اما اگر بنا شد تلاشی بکنند و کاری انجام دهند که محصول آن در این دنیا به دست انسان نمی‌رسد، خود را فریب خورده، شکست خورده و زیان کرده به حساب می‌آورند. این یکی از خصوصیات زندگی جاهلی است. این‌که انسان کاری بکند و آن را به حساب خدا و معنویت و روز جزا بگذارد، در زندگی جاهلی وجود ندارد. اسلام یکی از خصوصیات را هم این قرار داد که همه زندگی و همّت انسان، محدود به حیات دنیا نباشد. این خصوصیات بعثت است که نقطه مقابل آن، جاهلیت قرار دارد. امروز پرچم اسلام را جمهوری اسلامی بلند کرده است. یعنی پرچم بعثت را. یعنی همین ارزشها را که در بعثت هست و باید در تأمین آنها بکوشد. اگر قرار باشد که به اسم اکتفا کنیم، این دیگر اسلام نیست. باید توحید به معنای حقیقی کلمه و تسلیم در مقابل پروردگار رواج پیدا کند. باید نظام اجتماعی، نظامی عادلانه و نظام اخلاقی جامعه، نظامی انسانی و عاطفی و مبتنی‌بر فضائل باشد. در مقابلِ هر چه غیر خدا، تسلیم و عبودیّت نباشد، تبعیت نباشد، نفوذپذیری نباشد. بخصوص باید آن اعدا عدوِ انسان که همان «نفسک الّتی بین جنبیک(۳)» است و هواهای نفسانی که «مادر بتها، بت نفس شماست» و از همه بتها بالاتر و خطرناکتر است، مقهور شود. باید مبارزه با بتها، از جمله بت نفس، رایج باشد. نمی‌گوییم که انسانها یکسره تبدیل به فرشته شوند، اما یکسره تبدیل به انسانهایی شوند که در این راه تلاش و مبارزه می‌کنند. نفسِ این مبارزه، تقوا نامیده می‌شود. هر انسان و هر جامعه‌ای که چنین تلاش و مبارزه‌ای بکند، متّقی و پرهیزکار است. این، یک بعد قضیه است. دنیای جاهلیت دنیایی به حساب می‌آید که فاقد ارکان و ارزشهایی است که ما سه چهار موردش را عرض کردیم. مسلماً محتوای بعثت و خطوط اساسی جامعه اسلامی، دارای ارکان و ارزشهایی بیش از سه چهار مورد است. جامعه جاهلی جامعه‌ای است که از ارزشهای مورد اشاره، تهی است و درست نقطه مقابل جامعه اسلامی قرار دارد. حال با این نقطه مقابل - جامعه جاهلی - چگونه باید برخورد کرد؟ غلط است اگر خیال کنیم در مقابل جامعه جاهلی، ما که جامعه اسلامی هستیم باید برخورد خصمانه داشته باشیم؛ نه. برخورد ما باید برخورد دلسوزانه باشد. یعنی ارزشها را به دنیایی که محتاج ارزشهای اسلامی است، معرفی کنیم. این قدم اوّل است. بعد اگر خودمان ان‌شاءاللَّه برخوردار از این ارزشها هستیم، آنها را به نقطه مقابل منتقل کنیم. دشمنی و ستیزه‌گری‌ای که در اسلام وجود دارد، نسبت به کسانی است که مانع این تبادلند، مانع این نقل و انتقالند و مانع این تبدّل و تحوّل در درون نظام اسلامی‌اند. آنها هستند که

معارضـند و با معارض، طبعاً اسلام برخورد معارضه‌آمیز می‌کند. لکن دنیا، دنیایی است که امروز به پیام اسلامی نیازمند است. پس، نکته‌ای که بنده امروز خواستم عرض کنم این است که پیام بعثت، برای خود ما یک پیام سازنده و یک درس است. این پیام، صرفاً یک قرارداد اجتماعی نیست؛ بلکه یک حرکت است و بیش از همه، مسؤولین نظام بایـد خودشان را به این حرکت آرایش دهند.هر یک از ما که در این نظام، مسؤول هستیم باید تسابق به این حرکت کنیم. البته آحاد انسانها مسؤولند؛ منتها خصوصیت ما این اسـت کـه مسؤولیتِ جمـع کـثیری را بر دوش داریم و این بـار، سـنگینی می‌کنـد. اوّلین مسـأله این است که مـا بکوشـیم فراتر از یـک امر قراردادی حرکت کنیم. این که بگوییم دیروز این جـامعه، جـامعه‌ای طاغوتی بود، امروز بنا را بر این بگـذاریم که این‌جا یک جامعه اسـلامی است، کـافی نیست. جـامعه مـا در این پـانزده سـال به برکت رهبریِ بزرگمردی که حقیقتاً متأثّر از اسـلام بود، به جامعه‌ای اسـلامی تبـدیل شـد. امـام بزرگوار، حقیقتاً با همه وجود، اسـلام را درک می‌کرد، آیات قرآن را می‌نیوشـید و از آن بهره می‌برد. او خود را بـا معـارف اسـلامی و قرآنی تطبیق می‌کرد و به مردم نیز چنین توصـیه‌ای می‌نمود. نتیجه آن حرکت هم، خیـل عظیم جوانان مؤمن و مردمان متّقی و مردان و زنان مجاهـد فی‌سبیل‌اللَّه در جامعه ماست که بحمـداللَّه کم هم نیسـتند و از همه جا بیشترند. اما این حرکت باید همان‌طور با شدّت و قوّت ادامه پیدا کند. شـما به تبلیغات دشمن نگاه نکنید. رسانه‌هایی که با پولهای حرامِ زورمندان و زرمندان اداره می‌شوند و جهت می‌یابند ارزشـی ندارند. حرفهای آنها که از رادیوها پخش می‌شود فاقد ارزش است و قیمتی ندارد. آنها در حقیقت، برف انبار می‌کننـد. معلوم است که هرچه می‌گوینـد ناشـی از حقد و حسد و بغض نسـبت به اسـلام است. بالاتر از همـه، ناشـی از آن اسـت کـه از اسـلام می‌ترسـند. معلـوم است که اسـلام و قرآن برای زورمـداران و قدرتمـدارانی که دنیـا را برای خودشـان می‌خواهنـد و امروز، ملت مـا به حق، آنهـا را اسـتکبار جهـانی می‌نامـد، خطرناک است. خودشان هم می‌گوینـد خطرناک است. راست هم می‌گویند. حقیقتش نیز همین است. از روی حقد حسد و بغض و کینه، عبارات و الفاظ را با هم درمی‌آمیزند، انواع و اقسـام شـیوه‌های تبلیغـاتی را همراهش می‌کننـد و برای یک رادیو، ساعتها خوراک تـدارک می‌بیننـد! حرفهای بی‌پایه و اساس که دلیل نمی‌شود. شـما دیدید و می‌بینید واضحترین حقایق جامعه ما را دگرگون جلوه می‌دهند. نمونه‌اش حرکت مبارزه با گرانفروشی است که دولت محترم و رئیس‌جمهور عزیز ما شـروع کردند و دستگاهها دنبال نمودند. این حرکت، حرکت بسیار مبارکی است که مردم را بسـیار خشـنود و خوشـحال کرده اسـت و پیش هـم می‌رود. بـه مجرّد این‌کـه دولت و رئیس‌جمهـور محترم، حرکـتی به این وضوح و روشـنی را شـروع کردند، دسـتگاههای تبلیغاتیِ دشـمن هم، یکصدا بنای برخورد کردن با این حرکت را گذاشـتند. مسائل اقتصادی کشور را برخلاف آنچه که هست، نشان دادن؛ مشـکلات را بزرگ جلوه دادن و مردم ما را ناامیـد وانمود کردن، خوراک رسانه‌های اینهاست. مردم ما ناامیدند؟ این مردم روشن‌بین، این مردمی که هر وقت برای هرجا که انقلاب از آنها دعوت کرده است، با همه وجود حضور پیدا کرده‌اند و آثار ایمان خودشان را به اسـلام و به قرآن و به نظام و به مسؤولین و به دولت جمهوری اسلامی و به حرکت پـانزده سـاله تـا امروز و به شـخص امـام بزرگوار، به وضوح نشـان داده‌انـد ناامیدنـد؟ حرکتِ به این عظمت از نومیـدی برمی‌خیزد؟ دشـمنان ما این حرفها را در گذشـته نه چنـدان دور هم می‌زدند. همان روزهای جنگ که اگر شـما به جبهه‌ها در منطقه خوزسـتان، ایلام و دیگر مناطق می‌رفتیـد، بیابانها را مملو از عناصـر مؤمنِ داوطلب بسـیجی می‌دیدیـد که بـدون این‌که جزو ارتش و سپاه باشـند، برای مبارزه و جانفشانی از یکدیگر سـبقت می‌گرفتند. این مردم با این شور و شوق و ایمان مأیوسند؟ دشمن می‌خواهد مردم را مأیوس و مسؤولین را ناتوان جلوه دهـد. واقعاً نقشه دشـمن هم این است که اگر بتواند، مردم را مأیوس و مسؤولین را ناتوان کنـد. در چه قضایایی؟ در قضایای جلوِ چشم ما. در قضایایی که همه آن را مشاهده می‌کنند. به طریق اولی در مسائل و قضایایی که در آنها قدری خفا باشد. دشـمن این‌طور برخورد می‌کند. علی‌رغم نیاز بشـریّت به اسـلام، امروز دشـمن با اسـلام حدّاکثر دشمنی را می‌کند. قضیه بوسنی را ملاحظه کنید! ببینید مسلمانان در بوسنی هرزگوین چه می‌کشند. هرجا که مسلمانان حضور دارند و دشمنی در مقابلشـان هست، غرب صمٌّبکم می‌شود. حرف هم می‌زننـد، امـا شـعار محض می‌دهنـد. تـا امروز امریکـا این همه تبلیغـات برای

بوسنی کرد؛ این همه ادّعا نمود و حرف زد. کدام یک از این حرفها جامه عمل پوشید؟ اینها عملاً برای بوسنیاییها چه کردند؟ برای مردم مظلومی که مرد و زن و کوچک و بزرگشان روزانه از بین می‌رونـد، چه کردنـد؟ برای مسـلمانان چچن چه کردند؟ برای سایر سرزمینهایی که مسلمانان در آن جاها مشکل و گرفتاری دارند چه کردند؟ برای مسلمین فلسطین و لبنان چه کردند؟ امروز مسلمانان در خانه خودشان فلسطین، مشکل دارند. آقایان نشسته‌اند و بی‌اعتنا به نیازهای مسلمانان، راجع به مسائل درجه دو و درجه سه دنیا با یکدیگر گپ می‌زنند! سکوت و بی‌اعتنایی اینها به‌خاطر دشـمنی با اسـلام است. اما اسـلام، بزرگ است. اسلام برتر است؛ «الاسلام یعلوا و لایعلی علیه»(۴). این را پیغمبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله فرمـوده است. این واقعیت است و تـا امروز هم خود را نشـان داده است. در آینده هم به فضل پروردگار خود را نشان خواهد داد. امیدواریم خداوند متعال، همه شما برادران و خواهران - مسؤولین عزیز کشور - را مشمول الطاف و تفضّلات خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته. ------------------------------- --- ۱) حدیث نبوی. ۲) نحل: ۹۰ ۳) اعـدا عدوّک نفسک الّتی بین جنبیک» نهج‌الفصاحه /ص۶۶ /حدیث۳۳۴ ۴) جواهرکلام/ شیخ محمدحسن نجفی: ج۳۸ ص ۱۹۴

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرائت قرآن

بیانـات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرائت قرآن بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خـدا را شاکر و سپاسـگزاریم که بحمـداللّه در این دوره هم، این گردهمـایی به بهترین وجه انجـام شـد. جای خوشوقتی است که هر سال، یک قـدم جلوتر می‌رویم. البته من به شما برادران و خواهران عزیز عرض کنم که ما سالها از قرآن دور ماندیم. سلاطین ظالم و حکّام بیگانه از قرآن، سالهای متمادی این کشورِ قرآن را از قرآن دور نگه داشـتند. حقّاً ما عقب‌افتادگی داریم. لـذا سالی یک قدم، کافی نیست. عزیزان من! قرآن نور است و حقیقتاً دل و روح را روشن می‌کند. اگر با قرآن اُنس پیدا کنید، می‌بینید که دل و جان شـما نورانی می‌شود. به برکت قرآن بسـیاری از ظلمـات و ابهامهـا از قلب و روح انسان زدوده می‌شود. آیا این بهتر نیست؟ «یخرجهم من الظّلمات الی النّور». به‌وسـیله قرآن اسـت که خـدای متعـال می‌فرمایـد: «اللّه ولیّ الّذین امنوا یخرجهم من الظّلمـات الی النّور»(۱). بـه برکت قرآن است که انسـان از ظلمـات اوهام، اشتباهات، خطاها و غلطها، به نور هدایت راه پیدا می‌کند. قرآن، کتاب معرفت است. ما در زمینه زندگی، در زمینه آینده، در زمینـه تکلیـف کنـونی، در زمینـه هـدف از بـودن و در بسـیاری از زمینه‌هـای دیگر، خیلی از مسائـل را نمی‌دانیـم. بشــر مشـحون به جهالتهاست و قرآن برای انسان معرفت می‌آورد. قرآن کتاب نور، کتاب معرفت، کتاب نجات، کتاب سلامت، کتاب رشد و تعالی و کتـاب قرب بـه خـداست. مـا ایـن خصوصـیات را چه وقت از قرآن به دست می‌آوریم؛ برادران عزیز؟ همین که قرآن را در جیبمـان بگذاریم کافی است؟ این‌که در هنگام سفر، از زیر قرآن رد شویم کافی است؟ امروز من می‌گویم، این که ما در جلسه تلاوت قرآن شرکت کنیم کـافی است؟ این‌که حتی قرآن را بـا صـدای خوش تلاوت کنیم یا تلاوت خوش را بشـنویم و از آن لـذّت ببریم کافی است؟ نه. چیز دیگری لازم دارد. آن چیست؟ آن تـدبّر در قرآن است. بایـد در قرآن تـدبّر کرد. خـودِ قرآن در مـوارد متعـدد از ما می‌خواهـد که تـدبّر کنیم. عزیزان من! اگر مـا یـاد گرفتیم که بـا قرآن به‌صورت تـدبّر، اُنس پیـدا کنیم، همه خصوصـیاتی که گفتیم حاصـل خواهـد شـد. مـا هنـوز خیلی فاصـله داریم؛ پس بایـد پیش برویم. این‌که شـما می‌بینیـد از اوّلِ انقلاب تـا امروز، مسؤولین و دلسـوزان کشـور، قرآن را در تلاوت، در حفـظ و در تعقیبِ مراسم مربـوط به قرآن مطرح کرده‌انـد، برای این است که مـا به آن‌جا نزدیـک شویم. البته تلاوت قرآن با صـدای خوش، کار بسـیار خوبی است. روایت دارد که امام سـجاد علیه‌السّـلام - هم درباره امام سجـاد علیه‌السّـلام دارد، هـم دربـاره امـام بـاقر علیه‌السـلام - وقـتی تلاوت می‌کردنـد، کسـانی که از نزدیـک محل تلاوت ایشـان می‌گذشتند، زانوهایشان می‌لرزید و سست می‌شد و نمی‌توانستند حرکت کنند. می‌ایستادند تلاوت قرآن را گوش می‌کردند و وقتی حظّ خودشان را می‌بردند، به راهشان ادامه می‌دادند. تلاوت قرآن با صوت خوش و با آداب که شـیوه خاصی دارد، موسیقی خاصی

دارد، روش خاصی دارد، امور لازمی است. اینها انسان را نزدیک می کند؛ اما کافی نیست. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، این‌طور می گوییم: قرآن را به صورت بنای مُعْظمی، دارای سالنها و حجره‌ها و زوایای گوناگون و اعماق فراوان در نظر بگیرید. این عمارت وسیع و عظیم، سردر و مدخلی دارد. اگر آن مدخل را زیبا ساختیم، مردم برای ورود در آن عمارت، تشویق می‌شوند. مدخلِ آن بنای رفیع، همین تلاوتهای زیبایی است که این‌جا خواندند. کاشیکاری دَمِ در، این تلاوت است. حال وارد شوید. این کاشیکاری، بسیار لازم است. این زیباسازیِ تلاوت، امر لازمی است. لذاست که بنده تشویق و تقدیر می کنم. یعنی از کسانی که با خوب خواندنشان قرآن را در دلهای ما شیرین و در چشمهای ما زیبا می کنند، تجلیل می کنم. این تقدیر و تجلیل، هم قاریان عزیز جوان و نورسِ خودمان در ایران را شامل می‌شود و هم اساتید قدیمی و کهنی را که از کشورهای دیگر می‌آیند؛ بخصوص قُرّاء مصر و بخصوص این مرد کهن و استادِ قدیمی، آقای شعیشع که از قدیم بنده ایشان را می‌شناسم. شاید سی سال است که من با تلاوت او آشناییم. بحمداللّه چند سالی است که به این‌جا می‌آید و از نزدیک ایشان را می‌بینیم و تلاوتش را می‌شنویم. امروز هم از آن تلاوتهای بسیار خوب را انجام داد. نوارِ امروزِ این شیخ بزرگوار و استاد قرآن، از نوارهای یادگاری خواهد بود و ان‌شاءاللّه خواهد ماند. برای خود او هم ان‌شاءاللّه وسیله یادآوری و برای دیگران هم مایه استفاده است. دیگران هم بحمداللّه خوب خواندند. اما اینها همه مقدّمه ورود در آن بنیاد رفیع است. باید وارد شوید و قرآن را حفظ کنید. من در برنامه‌های این دو سه روز که پخش شد، دیدم بچه‌های کوچک ما قرآن را با خصوصیات آیه، سوره، صفحه به صفحه و خطبه‌خط حفظ کرده‌اند. بسیار کار جالبی است. بسیار زیباست. واقعاً باید از پدران و مادران این بچه‌ها تجلیل کرد. بسیار اهمیت دارد که انسان این‌طور با نوجوان خودش کار کند و او را این‌گونه بار بیاورد. اینها می‌ماند. البته من یک تذکّر هم بدهم: ذهن این بچه‌ها را با اعداد رایانه‌ای پر نکنید. ما چه کار داریم که فلان سوره چند حرف دارد؟ روزگاری این گونه مسائل لازم بود. روزگاری که خوف تحریف وجود داشت، لازم بود عدد کلمات و عدد حروف، محفوظ باشد. امروز قرآن، هزاران چاپ شده است. چه‌کسی جرأت دارد یک حرف از قرآن کم یا زیاد کند؟ این کارها امروز لازم نیست. به‌جای این کارها، بگویید حفظ کنند که در خواتیم آیات، تعبیراتِ مثلاً «و هو السّمیع العلیم» چند جا در فلان سوره آمده است. سمیع یا علیم یا قدیر؛ چند تا از اینها با هم آمده است. کدام یک با هم آمده است. اینها خوب است. اینها را حفظ کنند. اینها در فهم معانی آیات تأثیر می گذارد. ببینند در آیاتِ مثلاً اوّلِ این سوره تا آخر سوره، چند بار کلمه وحی آمده است. مثلاً در چند آیه به پیامبر اشاره شده است که این قرآن به‌سوی تو وحی می‌شود. مثلاً نکات مکرّر در سوره - هر سوره‌ای را که می‌خواهد بخواند - استخراج شود. فرض بفرمایید این آیات مربوط به سوره «فصّلت» است. در این سوره راجع‌به وحی مکرراً صحبت شده است. نوجوان این نکات را استخراج و حفظ کند. اینها مهمّ است. این‌که چند حرف است یا صفحه چندم است، مهم نیست. ما که قرآن با چاپ واحد نداریم؛ صدها چاپ قرآن داریم. آغاز یک سوره در این قرآن، صفحه ۳۲۵ است، اما در قرآن دیگر ممکن است صفحه ۱۰۰ باشد. لذا باید به بچه‌ها نکات لازم و مفید که آنها را به فهم مفاهیم قرآن نزدیک می کند، یاد دهید تا مثل نقشی که در سنگ می‌ماند، تا آخر عمر در ذهنشان بماند و مایه برکت شود. عزیزان من! جامعه اسلامی ما، این‌گونه رشد می کند. این‌گونه استحکام پیدا می کند. این‌گونه استقلال خود را تضمین می کند. این‌گونه توجه مسلمین دنیا را جلب می کند که راه هدایتشان را در اسلام پیدا کنند. امروز بحمداللّه مردم متوجّه شده‌اند و در اسلام، راه هدایت را می‌جویند. این‌کار بایستی تشویق شود. ظهر نزدیک است؛ جوایز هم بایستی داده شود. من بیشتر از این ادامه نمی‌دهم. از همه حضّار، از میهمانان، از گردانندگان این مسابقه، از داوران، از هر کسی که به‌نحوی زحمت کشیده است و از برادران عزیزی که بسیار تلاش کردند، صمیمانه تشکّر می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه --

-- ۱) بقره: ۲۵۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و اعضای «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

بیانـات مقـام معظـم رهـبری در دیـدار فرمانـدهان و اعضـای «سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی»، بـه مناسـبت «روز پاسـدار» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز بسیار بزرگ و جمع با شکوه و زیبایی است. خدا را سپاسگزاریم که این توفیق را به ما عطا کرد که در روز پاسدار، به یاد پاسدار بزرگ اسلام، حضرت ابی‌عبداللَّه علیه‌السّلام و کسانی که راه آن بزرگوار را رفتند، با شما بقیه آن سلف و مجموعه و زمره طیّبه مجاهدین فی‌سبیل‌اللَّه، دیداری داشته باشیم. بنده امیدوارم که این روز بر همه پاسداران عزیز ما - چه پاسدارانی که در سازمان پر افتخار و پیشرو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حضور دارند و چه پاسدارانی که از «کمیته» سابق در نیروی انتظامی مشغول خدمت هستند - بخصوص بر جانبازان و آسیب دیدگانِ دوران جهاد مقدّس و خانواده‌های آنها مبارک باشد. اگر نگاهی به امروز بیندازیم، همه چیز بشارت است. اگر به صحنه بین‌المللی، به حضور اسلام در زوایای جوامع گوناگون در اکناف جهان، به ملتهای مسلمان و به آن کسانی که قبل از انقلابْ اگر مسلمان هم بودند یا به مسلمانی خود توجّه نداشتند، یا اگر توجّه داشتند، به مسلمان بودن خود احساس افتخاری نمی‌کردند و شاید احیاناً احساس سرشکستگی هم می‌کردند، نگاه کنیم، می‌بینیم که امروز همانها، بـه اسلام و این‌که مسلمانند، احساس افتخار می‌کنند. نه فقط افتخاری در عالم ذهنیّت و به عنوان احساسات پوچ، بلکه افتخاری که آثاری هم در زندگی می‌گذارد. دعوی استقلال و تسلّط بر امور خود و حاکمیت اسلام دارند؛ که نمونه‌های آن را در منطقه بوسنی هرزگوین، چچنستان، در مناطق و کشورهای افریقایی و غیره، مشاهد می‌کنید. این صحنه‌های بین‌المللی، بشارت است. اینها نشان دهنده یک خیز بلند از سوی اسلام است که با یک مجاهدت جانانه و خونین به‌وسیله شما، یعنی این ملت بزرگ، اتّفاق افتاد. برای هر ملتی، بالاترین موفقیّتها این است که راهش غریب و ناشناخته و مطعون نماند و ادامه پیدا کند. به صحنه داخلی هم که نگاه کنید، باز همین‌طور است. اگر کسی نظری به داخل کشور بیفکند، خواهد دید که بنیانهای قدیمی سلطنتی، آرام آرام فرو ریخت؛ دفعتاً فرو نریخت. فقط تاج سلطنتی دفعتاً شکست، کاخ سلطنتی از بین رفت، اساس نظام سلطنتی ویران شد؛ اما بسیاری از بنیانهای باطل، تا امروز بتدریج فرو ریخته است. به‌خلاف تحلیلی که می‌گوید: «هر چه از انقلاب دور شده‌ایم، وضع ما از انقلاب دورتر شده است.» اشتباه درد آوری که در ذهن بعضی هست. درحالی‌که انقلاب و نظام جدید، موجود زنده‌ای است که هرچه پیش رفته، رشد کرده، اندامهایش ستبر شده، عقلانیتش قوّت پیدا کرده و توانایی‌اش بیشتر شده است. انقلاب و نظام جدید یک موجود عظیم و یک کلمه طیّبه الهی است. خیلی چیزها در روزهای اوّلِ انقلاب نبود و اگر هم بود، شعاری بود؛ ولی امروز بنیادین و عمیق شده است. آن روز مسأله تعبّد و تسلیم امر و نهی خدا بودن، مطرح نبود. آن روز روشنفکران اسلامیِ متعبّد ما، برای این‌که احکام اسلامی را مطرح کنند، سعی می‌کردند یک وجوه استحسانی عرضه کنند تا قابل عرضه باشد. اما امروز این‌طور نیست. امروز شما ببینید نسلی روی کار آمده و طبقه‌ای از جوانان انقلابی رشد کرده، که در این انقلاب، ولادت عقلانی پیدا کرده‌اند. برای این نسل، تعبّد به احکام الهی و تسلیم در مقابل حکم خدا - که حقیقت اسلام نیز همین است - یک مطلب جا افتاده و نهادین و عمیق است. این‌که امروز همه گوشه‌های کشور، در زمینه مسائل اجتماعی، نسبت به انقلاب حقّ واحدی دارند؛ نقاط محروم، روستا، شهر، دوردست و نزدیک دست، با تهران تفاوتی ندارند، یک مطلب منسوخ در اذهان بود. در دوران رژیم گذشته، اصلاً مناطق محروم، حقّ خواستن نداشتند. شما ببینید که دریافتها و برداشتها، به خاطر کار مداومی که انجام گرفته است، با آنچه امروز هست چقدر فرق کرده است! اگر بنده بخواهم بنیانهای عقیده‌ای و فکری و عملیِ طاغوتی و سلطنتی را که در طول قرنهای متمادی در این کشور به وجود آمده بود و در طول این پانزده سال، ویران یا خیلی ضعیف شد، بشمارم، می‌توانم بیش از شانزده بنیان را اسم بیاورم. اما امروز نمی‌خواهم درباره آن بحث کنم. امروز بحث دیگری را می‌خواهم عرض کنم: بشایر - به هر طرف نگاه کنیم - زیاد است. کافی است کسانی عینک بدبینی را از چشم بردارند؛ مقداری هم به وضعیت گذشته این کشور و وضعیت کنونی کشورهایی که شبیه گذشته ما هستند، توجّه داشته باشند و آن وقت به کشور جمهوری اسلامی

ایران نگاه کنند؛ خواهند فهمید که انقلاب چه معجزه عظیمی صورت داده است. ما مثل آن مردمی هستیم که در آفتاب راه می‌رفتند و هیچ سایه‌ای وجود نداشت. یکی از دیگری پرسید: «آفتابی که می‌گویند، کجاست؟» گفت: «به پشت سر خودت نگاه کن.» نگاه کرد. سایه خود را دید. فهمید که آفتاب چیست. چون در داخل نظام جمهوری اسلامی، انسان با حقایق و واقعیتها مأنوس است، قدرت قضاوت مقایسه‌ای، ضعیف است. لذا، یک نگاه برتر لازم است. بنده امروز از این مقوله می‌گذرم و نمی‌خواهم درباره‌اش بحث کنم. مطلب دیگری را می‌خواهم عرض کنم و آن این است که در قرآن کریم، حقیقت تلخی مطرح شده است که اگر بخواهیم اسمی برایش بگذاریم، می‌توان اسم آن را «ارتجاع»، یعنی رجعت به عقب، یا «ارتداد»، یعنی برگشتن، عقبگرد، خسران و از دست دادن دستاوردها گذاشت. راجع به این مقوله، در قرآن، حدیث و تاریخ، صحبت شده است. این مقوله، متأسفانه به جوامع و ملتهایی مربوط است که در بهترین حالات معنوی و الهی هستند. یعنی به مردمِ دوران جاهلیت مربوط نیست، بلکه به مردمِ دوران اسلام مربوط است. چون اینها هستند که ممکن است این میکروب در مزاجشان اثر بگذارد. آن، یک بیماری است که مخصوص کشورها و ملتهایی است که با حرکتی عظیم، یک قدم به جلو برداشته‌اند و به تعبیر امروز، انقلاب کرده، به جایی رسیده و خود را به خدا نزدیک کرده‌اند. به تعبیر دیگر، آن بیماری، مخصوص کسانی است که خدای متعال به آنان انعام کرده است. شما نگاه کنید این قضیه چقدر مهم است که ما هر روز، بارها در سوره حمد باید جمله‌ای را که به‌نحوی اشاره به همین حقیقتِ تلخ دارد، تکرار کنیم: «اهدناالصّراط المستقیم، صراطالذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولاالضّالّین»؛ راه کسانی که به آنان نعمت دادی. منتها، کسانی که خدا به آنان نعمت داده است دو نوعند: اوّل کسی که دچار بلای غضب الهی و بیماری ضلالت بعد از هدایت شده است، که می‌گوید: «خدایا مرا جزو این انعام شده‌ها قرار نده.» نوع دوم، کسی که انعام بر او شده است، اما دیگر مورد غضبِ بعدی و دچار ضلالتِ بعدی نشده است. می‌گوید: «مرا جزو اینها قرار بده.» «صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم، ولاالضالین.» مرا از انعام شدگانی که از قبیل «فاُولئک مع الّذین انعم اللَّه علیهم من النّبیّن و الصّدّیقین و الشّهدا(۱)» هستند قرار بده، نه از قبیل آنهایی که درباره‌شان فرموده‌ای: «اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و أنی فضلتکم علی العالمین(۲).» یعنی بنی‌اسرائیل. بنی اسرائیل هم جزو کسانی بودند که خدای متعال برایشان انعام کرد و قرآن مصرّح این معناست: «یا بنی اسرائیل أذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم»؛ «من به شما هم انعام کردم.» و «أنی فضلتکم علی‌العالمین»؛ «نعمت بسیار بزرگی هم دادم؛ که شما به خاطر آن نعمت، بر همه بشریت فضیلت پیدا کردید.» اما همین بنی‌اسرائیل، کسانی بودند که بعدها کارشان به جایی رسید که خدای متعال، لعنت دائمی بر آنان فرستاد و در روایات داریم که مراد از «المغضوب علیهم»، یهود است. یعنی کسانی که دچار آن تجربه و امتحانِ تلخِ تاریخی شدند. البته، چنین چیزی، در مورد مسلمین هم ممکن است. به همین سبب، قرآن، مسلمانان را بر حذر داشته است. بنده، در سال گذشته، به مناسبت یاد حسین بن علی علیه‌السّلام، این را مطرح کردم که ماجرای امام حسین جدای از یک درس، یک عبرت است. درس آن است که به ما می‌گوید: این بزرگوار، آن‌طور عمل کرد. ما هم باید آن‌گونه عمل کنیم. امام حسین درس بزرگی به همه بشریت داده که خیلی با عظمت و در جای خود محفوظ است. اما غیر از درس، چیز دیگری وجود دارد و آن عبرت است. عبرت آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام - همان کودکی که جلوِ چشم مردم، آن همه موردِ تجلیلِ پیغمبر بود و پیغمبر درباره او فرموده بود: «سیّد شباب اهل الجنه»؛ سرور جوانان بهشت - بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر، با آن وضعِ فجیع کشته شد؟! چطور شد که این امّت، حسین‌بن‌علی را جلوِ چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر سوار می‌شد و این حرفها را از زبان پیغمبر درباره او شنیده بودند، با آن وضع فجیع کشتند؟! این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل دخترانِ سرزمینهایِ فتح شده غیر اسلامی، بیاورند جلوِ چشم مردم کوچه و بازار بگردانند و به کسی مثل زینب سلام‌اللَّه‌علیها اهانت کنند؟! چطور شد که کار به این‌جا رسید؟ این، همان عبرت است و از درس بالاتر است. این، نگاه به اعماق و ریزه‌کاریهای تاریخ و حوادث است. حال به مناسبت بحث «ارتجاع» یا «ارتداد» یا «رجعت»، می‌خواهم عرض

کنم که در همین جریان، زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها اسم قضیه «ارتجاع» را آورد؛ یعنی به همین بیماری اشاره کرد و در کوفه فرمود: «انمامثلکم کمثل‌التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا(۳)»؛ «شما مثل کسانی هستید که پشمی یا پنبه‌ای را با زحمت به نخ تبدیل می‌کنند و بعد می‌نشینند با زحمت زیاد، این نخها را باز می‌کنند و باز به پنبه یا پشم تبدیل می‌کنند!» این، یعنی ارتجاع و برگشت و زینب کبری به این معنا اشاره کرد. یعنی در امت پیغمبر خاتم، صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، همان اندازه این خطر وجود دارد که در امّت موسی. بعد از گذشت زمان پیغمبر - با آن نفس گرم پیغمبر - این حوادث شوخی نیست! در زمان پیغمبر - این انسانی که به وحی الهی متّصل بود - درباره تمام حوادثِ ریز و درشتی که اتّفاق می‌افتاد، آیه قرآن نازل می‌شد و وحیِ الهی، صریح و روشن و بی‌ابهام، نازل می‌گردید؛ حالا بعد از آن سازندگی که پیغمبر داشت، آن چنان رجعتِ فجیع، دردآور و فراموش نشدنی، در تاریخ اتّفاق می‌افتد! پس این میکروب، میکروب «رجعت» یا «ارتجاع» یا «ارتداد» است. عزیزان من! مسائل اساسی انقلاب را ما با چه کسانی در میان بگذاریم؟ چه کسی نسبت به این انقلاب و نظامِ اسلامی، دلسوزتر، علاقه‌مندتر و خودی‌تر از شماست؟! مخاطب این بیان، شما جوانان مؤمنِ مخلصِ پاک نهادِ حقیقتاً دلسوز انقلاب، چه در لباس شما و چه در لباسهای دیگر - لباسهای نظامی؛ اعم از ارتشی و بسیجی و نیروی انتظامی، و لباسهای عادّی و روحانی و غیرروحانی - هستید. من می‌خواهم این را عرض کنم که: آقایان! دشمن بزرگ انقلاب در درون انقلاب، همین میکروب ارتجاع است؛ این میکروبی که در جوامع انقلابی رشد می‌کند، تکثیر می‌شود، نفوذ می‌کند، بیماری می‌آورد، و بیماری‌اش هم واگیر است. از روز اوّل، امریکا و بلوک شرقِ آن روز و دیگر دشمنان و مرتجعین منطقه، فکر کردند که با دخالت نظامی، تحریک همسایه، محاصره اقتصادی و غیره، خواهند توانست این نهال را ریشه کن کنند. اما هر چه کلف زدند، اره مالیدند و کارهای دیگر کردند، این نهال، روزبه‌روز تناورتر و ریشه دارتر شد. واقعاً مصداق آیه شریفه «الم‌تر کیف ضرب اللَّه مثلاً کلمة طیّبه کشجرة طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء(۴)» شد. ریشه‌ها محکم و شاخه‌ها در آسمان بود. امروز نمی‌خواهم بگویم که دشمنانِ مسلّح به پول و زور بی‌کارند و ضربه نمی‌زنند. ضربه می‌زنند و حرفهایشان را هم می‌شنوید. امروز آن‌قدر هم بی‌حیا شده‌اند که صریحاً می‌گویند: ما رفتیم به فلان کشور و گفتیم که رابطه‌اش را با ایران قطع کند، یا فلان کشور، معامله‌اش را چنان کند. وقاحت دشمنان ما - بیش از همه امریکاییها - آن‌قدر هست که تصریح هم می‌کنند! صهیونیستهایِ بی‌وجودِ مجهول الهویه مجعول النّسب هم که جرأت نمی‌کردند اظهار وجودی بکنند و همه تلاششان برای دفاع از خود مصروف بود، اکنون به خاطر بدکرداریِ بعضی از رؤسای عرب در منطقه، کارشان به جایی رسیده است که این‌جا و آن‌جا می‌روند و می‌گویند با ایران این‌گونه و آن‌گونه رفتار کنید! گفت: «یکی را به ده راه نمی‌دادند، سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت.» وجود خودشان در منطقه زیادی است، حالا راه افتاده‌اند که فلان و فلان! امروز مهمترین طرح دشمن، «انتظار» است. دشمن منتظر نشسته است تا این میکروب در داخل این کالبد سالم و نیرومند؛ یعنی کالبد نظام اسلامی و جمهوری اسلامی، اثر کند. لذا ما باید مراقب باشیم. امروز آنها منتظرند که فساد در داخل این کشور نفوذ پیدا کند؛ تردید در اذهان جوانان این کشور نفوذ پیدا کند؛ سرگرمیهای باز دارنده و فاسد، بر آرمانهای بزرگ غلبه پیدا کند؛ دنیا طلبی و اشتغال به مال و زینت دنیا رایج شود و لذّت پول و زندگی راحت و تجمّلاتی، خود را زیر دندان عناصر انقلابی نشان دهد. اینها ناقلهای میکروب ارتجاعند. نه این‌که مردم یا انقلابیون نباید زندگی کنند! نعمت و برکات خدا، مال همه است و همه باید از آنها استفاده کنند. اما پرداختن به دنیا و شهوات؛ پرداختن به مال و مال اندوزی؛ پرداختن به خود بیش از پرداختن و اندیشیدن به جمع و هدف و خدا و دین خدا؛ دچار شدن به فساد اخلاقی - اعم از فسادهای مالی، جنسی، اداری و اختلافات داخلی که این هم یک نوع فساد بسیار خطرناک است - و جاه طلبیهای غلط و نامشروع، آن چنان که در دنیای غرب مطرح است، عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران می‌کنند. بناهای جدیدی ساخته خواهد شد؛ اما بناهای طاغوتی، غیر خدایی، بناهای ضدّ اسلامی و ضدّ ارزشهایی که به‌خاطر آنها خون شهدای ما ریخته شد. و این یعنی همان رجعت و برگشت، که دشمن منتظر آن است. اگر می‌بینید که مسأله تهاجم فرهنگی یا

شبیخون فرهنگی یا قتل عام فرهنگی در این کشور به‌شدّت از طرف دشمن دنبال می‌شود؛ اگر می‌بینید که تبلیغات دشمن در همه جای دنیا روی جمهوری اسلامی بیش از جاهای دیگر متمرکز است و اگر می‌بینید که دائم تلاش می‌کنند ذهن ملت - بخصوص جوانان و مؤمنین - را در داخل جمهوری اسلامی تصرّف کنند، به همین سبب است. دشمن و نهادهای دشمن، بر اثر تجربه فهمیده‌اند که انسان، آسیب‌پذیر است. می‌گویند: «هر انسانی، قابل فاسد شدن است. هر کس باشد، می‌توان فاسدش کرد.» البته راست می‌گویند؛ با یک استثنا: «الّاالمتّقین». متّقین را نمی‌توان فاسد کرد. آنها این را؛ یعنی معنای تقوا را دیگر نمی‌فهمند. بله؛ انسانها را می‌توان فاسد کرد و می‌توان زیباییهای دنیا را از طرق نامشروع در جلوِ چشم آنها به رژه در آورد و دلهایشان را بُرد؛ طوری که همه ارزشها را دور بریزند و در مقابل جلوه‌های مادّی قربانی کنند. اما اگر تقوا نباشد: «الّاالمتّقین». تقوا در قیامت هم اثر می‌کند، در دنیا هم اثر می‌کند، در سیاست هم اثر می‌کند، در حفظ نظام هم اثر می‌کند، در جنگ هم اثر می‌کند. و این را خودِ شما، درک و لمس کردید و دیدید. عزیزان من! می‌خواهم عرض کنم که، بارِ سنگینِ حفظِ این امانتِ الهی - یعنی جمهوری اسلامی - بر دوش شماست. البته بدانید: من آدمی هستم که طبقات مختلف جامعه را می‌شناسم و با آنها ارتباط دارم. بنده الان خدا را شکر می‌کنم که این دیوارها و حجابها، نتوانسته است رابطه مرا با قشرهای مختلفِ مردم قطع کند. بنده خیلی خوشبینم. می‌بینم که دشمن، از صد تلاش در نود تلاش ناکام است. داخلِ مجامع و اجتماعات پاسداران را هم بحمداللّٰه می‌شناسم. آن‌قدر چیزهای زیبا وجود دارد و انسان در بین شما جوانان عزیز، آن‌قدر کارهای بزرگ، همّتهای بلند و گذشتهای افسانه‌وار مشاهده می‌کند که من بارها خدای بزرگ را به‌خاطر وجود چنین همّتهای بلند و روحیه‌های عظیم و شخصیتهای بزرگ و بی‌سرو صدا، شکر کرده‌ام و - به شما عرض می‌کنم که - خودِ من، احساس شرمندگی کرده‌ام. خودم را با این جوان مقایسه کرده‌ام، دیده‌ام که ما کجا و این جوان کجا! از این قبیل، خیلی هستند. بنده اینها را می‌دانم و می‌دانم که دشمنْ واقعاً نتوانسته است یک دهم از کارهای خود را، در وضع کشور، نافذ کند. اما همان ده درصد و یک دهم، بنده را نگران می‌کند. من می‌خواهم به شما جوانان عزیز، به شما پاسداران عزیز، به شما سازمانِ با عظمت و پرشکوه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به شما بسیجیها، به شما ارتشیهای مؤمن و دلسوز و ساخته و پرداخته انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، به شما جوانان قشرهای مختلف این کشور و به خانواده‌های گوناگون، از متوسّطها، پایین‌تر از متوسّطها و بالاتر از متوسّطها، عرض کنم که عزیزان من! بارِ سنگینِ حفظِ این امانتِ الهی که امانت پیغمبران است، بر دوش شماست. جمهوری اسلامی، امانتِ تاریخیِ انبیای عظام الهی است. آرزوی موسی و عیسی و آرزوی همه اولیا و ائمّه بزرگوار ماست که امروز تحقّق پیدا کرده است؛ ولو ناقص. (کاملش هم، ان‌شاءاللّٰه، در دوران حکومت کبری و ولایت عظمای حضرت بقیةاللّٰه فی‌الارضین، ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداه، ظاهر و آشکار خواهد شد.) این، بارِ خیلی سنگین و محموله پر ارزشی است. این را شما باید حفظ کنید و این میسّر نیست مگر با حفظ نفس. متاع دنیا، لذّت خیر، پول، ثروت و تجمّل دنیا - آن هم در حدودی که امثال من و شما ممکن است در زندگی خود داشته باشیم - خیلی کمتر و بی‌ارزشتر و حقیرتر از آن است که انسان به خاطر آنها بنیه معنوی خود را ضعیف کند و حملِ این بار را به خطر بیندازد. مراقب باشید و دشمن را ناکام کنید. این آمادگی، که می‌گویید «آماده‌ایم» خیلی باارزش است. اما بدانید که این آمادگی، سخت‌تر از آمادگی در جبهه است. این، آمادگیِ خیلی مشکلی است. آن آمادگیها، در صورتی میسّر خواهد شد که انسان این‌جا آمادگی پیدا کند. آن‌جا کسانی توانستند محکم بایستند که دلهایشان را از این محبّتها خالی کرده بودند. خودِ شما، مراجعه‌ای به آن تاریخ و خاطره‌های خودتان بکنید! به یاد بیاورید که چطور به فکر هیچ چیز در این دنیا نبودید! به فکر مال، ثروت، خانه، زندگی، پدر و مادر، عیال و فرزند نبودید! اگر کسی به شما می‌گفت که می‌خواهیم یک خانه خیلی خوب، در فلان جای شهر به شما بدهیم، اصلاً به ریشش می‌خندیدید که «خانه چیست؟!» این‌طور پاک بودید که توانستید آن کارهای بزرگ را انجام دهید. کسانی که آن‌جا، درمقابل هوسهای مادّی، پاها و زانوانشان می‌لرزید، نمی‌توانستند مقاومت کنند. برگردید به قرآن کریم و داستان جالوت را بخوانید! «و قتل داوود جالوت(۵).» این داستان را با دقّت و

تأمّل بخوانید تا ببینید که نقش مقاومت و استقامت در میدانهای سخت، چه نقش ارزنده و مهمّی است. امیدوارم که خداوند متعال توفیق دهد، و عنایات و توجّهات حضرت بقیةاللَّهالاعظم ارواحنافداه، کمک کند تا همه ما بتوانیم آماده حرکت در این میدان باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) نساء: ۶۹ ۲) بقره: ۴۷ و ۱۲۲ ۳) با اشاره مستقیم به آیه: «ولا تکونوا کالّتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا...» نحل/۹۲ ۴) ابراهیم: ۲۴ ۵) بقره: ۲۵۱

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه سوم رمضان ۱۴۱۵

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه سوم رمضان ۱۴۱۵ بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه، و نشکره و نحمده، و نؤمن به و نتوکّل علیه، و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «شهر رمضان الّذی انزل فیه القرآن. هدیً للنّاس و بیّنات من‌الهدی و الفرقان.(۱)» همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به توشه‌برداری از این روز و این ماه دعوت می‌کنم. حقیقتاً اگر ما در این ایام پربرکت و ساعات مغتنم، با چشم باز و دل نورانی به روزها و شبها و دقایق نگاه کنیم، ارزش آنها را برای سعادت، معنویت، آینده و دنیای خود خواهیم دانست. چون این روزها و ساعات را، خداوندِ مالک الوجود و خالق‌الخلق که همه چیز متعلق به اوست، شرافت و ارزش بخشیده و ما را در استفاده از این ساعات و ایام و لیالی، مفتخر به اذن و هدایت خود فرموده است. بهترین توشه‌ها در این ساعات با برکت، انس باخدای متعال، رو کردن به او، دل بستن به او، خواستن از او و سخن گفتن با اوست. عزیزترین چیزی هم که در این روزها و در این ماه از خدا می‌خواهید، «تقوا» باشد: «واسعدنی بتقواک و لا تشقنی بمعصیتک.(۲)» سعادت، در تقواست. دنیا، در تقواست. آخرت، در تقواست. فتح و پیروزی، در تقواست. و گشایش در همه امور و فرج الهی، در پرهیزکاری و تقواست. پس، از خدا بخواهیم که دل با تقوا به ما عنایت کند. یعنی به جای این‌که دل ما جذبِ هوسها و هواها شود و انگیزه‌های دنیایی و مادّی و شخصی و حقیر، ما را به سوی خود جذب کند، اراده خدا جذبمان سازد و محبت او، ما را به خود جذب نماید و این، بر همه کارهای ما، پرتو افکن باشد. این، توصیه اوّلِ خطبه بود. در خطبه اوّل، می‌خواهم سخنان مختصری در زمینه ماه مبارک رمضان - که امروز اوّلین جمعه آن است - عرض کنم و در خطبه دوم، در باب دهه مبارکه فجر، که عید انقلاب، عید تاریخ ایران و عید امام بزرگوار است، به بیانِ مطالبی بپردازم. در باب ماه رمضان، چند جمله از دعای چهل و چهارم «صحیفه سجادیه»، که مربوط به همین ماه است، انتخاب کرده‌ام و ان‌شاءاللَّه، همین چند جمله را برای شما ترجمه می‌کنم. اما قبل از آن، خواهش می‌کنم عزیزان من، بخصوص جوانان، با صحیفه سجّادیه اُنس بگیرند؛ زیرا همه چیز در این کتابِ ظاهراً دعا و باطناً همه چیز، وجود دارد. امام سجّاد علیه‌الصّلاة و السّلام، در این دعا هم مثل بقیه دعاهای صحیفه سجادیه، با این‌که در مقام دعا و تضرّع است و با خدای متعال حرف می‌زند، اما سخن گفتنش، کأنّهُ از یک روال استدلالی و ترتیب مطلب بر دلیل و معلول بر علّت، پیروی می‌کند. اغلبِ دعاهای صحیفه سجادیه - تا آن‌جا که بنده سیر کرده‌ام - همین حالت را دارد. همه چیز مرتّب و چیده شده است. مثل این است که یک نفر، در مقابل مستمعی نشسته و با او به صورت استدلالی و منطقی حرف می‌زند. همان ناله‌های عاشقانه هم که در صحیفه سجّادیه آمده است، همین حالت را دارد. در این‌جا نیز همین طور است. امام در اوّل دعای مورد اشاره می‌فرماید: «الحمدللَّه الّذی جعلنا من اهله(۳)»؛ «ما را اهل حمد قرار داد.» ما از نعم الهی غافل نیستیم، و او را حمد و شکر می‌کنیم. او راههایی در مقابل ما باز کرده است، که به حمدش برسیم. همچنین، غایات و راههایی معیّن فرموده و ما را در این راهها به رفتن واداشته است. بعد می‌رسد به این جمله: «والحمدللَّه الذی جعل من تلک السّبل شهره شهر رمضان»؛ «حمد خدای را که یکی از این

راههایی که ما را به او؛ به کمال و به بصیرت نسبت به معدن عظمت می‌رساند، همین ماه رمضان است.» امام تعبیر می‌کند به «شَهره»؛ یعنی «شهر خودش». شهر خدا را یکی از این راهها قرار داد. خیلی پرمعناست. اگر فکر کنیم همه ماهها ماه خدا و مال خداست؛ وقتی که مالک همه وجود، بخشی از وجود را معیّن می‌کند و آن را به خود نسبت خاص می‌دهد، معلوم می‌شود نسبت به این بخش، توجّه و عنایت ویژه‌ای دارد. یکی از این بخشها، همین «شهراللَّه» است؛ شهر خدا، ماه خدا. خودِ این نسبت، در فضیلت ماه رمضان، کافی است. «شهر رمضان، شهر الصیام و شهرالاسلام.» ماه روزه؛ ماهی که روزه آن، یکی از ابزارهای بسیار کار آمد برای تهذیب نفس است؛ چرا که در آن گرسنگی کشیدن و با هوسها و اشتهاها مبارزه کردن نهفته است. شهر اسلام، یعنی شهر «اسلام الوجه لدی اللَّه»؛ «در مقابل خدا تسلیم بودن.» خوب؛ انسانی جوان است و وقتی روزه می‌گیرد، گرسنه است، تشنه است و تمام غرایز، او را به سمت هوس و اشتهایی می‌خواند. ولی او، در مقابل همه این غرایز می‌ایستد. برای چه؟! برای اجرای امر پروردگار. و این، تسلیم در مقابل پروردگار است. در هیچ روزی از روزهای سال، یک مسلمان، به طور عادّی، این همه در مقابل خدا تسلیم نیست که در روزهای ماه رمضان به طور عادی تسلیم است. پس، «شهر اسلام» شهر تسلیم است. امام، در ادامه دعا می‌فرماید: «و شهر الطّهور»؛ «شهرِ پاکیزه کننده است.» در این ماه، عواملی وجود دارد که روح ما را پاک و طاهر می‌کند. آن عوامل چیست؟ یکی روزه است؛ یکی تلاوت قرآن است و یکی دعا و تضرّع است. این همه دعاها، ارزاق طیّبه و طاهره‌ای است از مائده‌های ضیافت الهی که خدای متعال در این ضیافت یک ماهه خود، مقابل مردم گذاشته است. مضمون کلام امام این است که خدا در این ضیافت، با روزه از شما پذیرایی می‌کند. روزه یکی از مائده‌های الهی است. چنان که قرآن هم، در این ضیافت عظیم، یکی دیگر از مائده‌های الهی محسوب می‌شود. از این مائده‌ها، هر چه بیشتر استفاده کنید، بنیه معنوی‌تان قویتر خواهد شد و خواهید توانست بارهایِ سنگینِ حرکت به سمت کمال و تعالی را راحت‌تر بکشید. آن‌گاه خوشبختی به شما نزدیکتر خواهد شد. بعد می‌فرماید: «و شهر التّمحیص»؛ این ماه، ماه تمحیص است. «تمحیص» یعنی چه؟ یعنی خالص کردن. مقصود این است که در این ماه، ناب و خالص شویم. عزیزان من! در وجود شما، زرِ ارزشمندی نهفته است که متأسفانه، در موارد بسیاری، این زر، با خاک، با مس و با اشیای کم قیمت، در هم آمیخته و مخلوط شده است. گنجی است در درون شما که در هم آمیخته با خار و خاشاک است. همه زحمت انبیای الهی برای این بود که من و شما بتوانیم آن زر، آن عنصر قیمتی را در وجود خودمان ناب و خالص کنیم و از بوته درآوریم. امتحانها و شدّتها در دنیا برای این است. تکلیفهایِ سخت که خدای متعال به اشخاصی متوجّه می‌کند، برای این است. مجاهدت در راه خدا، برای این است. شهید، که این قدر در راه خدا ارزش دارد، همه ارزشش برای این است که با آن مجاهدتِ بزرگ و نهادنِ جان در معرض فدا کردن، توانسته است خود را ناب و خالص کند؛ مثل خالص شدنِ طلا و بیرون آمدن از بوته. این ماه، ماه خالص شدن است و اگر درست نگاه کنیم، خالص شدن در این ماه، از راههای دیگرِ خالص شدن، آسانتر است. ما با همین روزه و مبارزه کردن با نفس، می‌توانیم خودمان را خالص کنیم. اغلبِ گمراهیهایی که وجود دارد، یا به خاطر گناهانی است که از ما سر می‌زند و یا به خاطر خصلتهای زشتی است که در وجودِ ما نهفته است. «ثمّ کان عاقبهٔ الذین اساؤا السوای ان کذّبوا بایات اللَّه.(۴)» گناه، عاقبتش گمراهی است؛ مگر این‌که نور توبه در دل انسان بدرخشد. این‌که مدام به ما می‌گویند «اگر یک گناه کردید، پشت سرِ همان گناه توبه کنید. از تکرار گناه، پشیمان شوید و تصمیم بگیرید که دیگر گناه نکنید» برای این است که فرو رفتن در باتلاق گناه، کار خطرناکی است و گاهی انسان به جایی می‌رسد که دیگر راه برگشتی ندارد. یکی گناه است که وسیله گمراه شدن می‌گردد و یکی هم خصلتهای ناپسند است. خصلتهای زشت، بیشتر از گناهان فعلی به گمراهی انسان می‌انجامد. اگر ما در هر کار و هر حرف و هر عقیده‌ای، خودپرست و خودرأی باشیم، همدیگر را تخطئه کنیم و بگوییم «فقط من درست فهمیدم و من درست عمل می‌کنم»، آن گاه به هیچ مشورت واستدلال و منطقی اعتنا نکنیم و به هیچ حرف حقّی گوش نسپاریم؛ اگر حسد در وجود ما چنان ریشه دوانیده باشد که به خاطر آن، زیبا را زشت ببینیم و حاضر نباشیم حقیقت درخشانی را در جایی تصدیق کنیم؛

اگر حبِ شهرت، حبِ مقام و حبِ مال، ما را از پذیرش حقیقت باز دارد، این‌جاست که پذیرای صفات خطرناکِ گمراه کننده شده‌ایم. اغلب کسانی که می‌بینید در دنیا گمراه شدند، از این گذرگاهها گمراه شدند. والّا «کلّ مولود یولد علی الفطره.(۵)» پاکی در همه روحها وجود دارد، و همه وجدان حق بین دارند؛ اما این چشمه نورانی و درخشان را با هواهای نفسانی و خصلتهای زشت - که بعضی ارثی و بعضی کسبی است - گل اندود می‌کنند. در این خصوص می‌خواهم نکته‌ای به شما عرض کنم: علمای اخلاق، که در این رشته از رشته‌های دانش امروزِ بشری صاحب نظرند - اگر چه «اخلاق عملی» برای من و شما ارزش دارد؛ اما کسانی هستند که در علم اخلاق تخصص دارند - می‌گویند: حتی من و شما می‌توانیم خلقیّات ارثی را نیز تغییر دهیم و عوض کنیم. مثلاً تنبلی ذاتی، حرص ذاتی، بخل ارثی، حسد ارثی و لجبازی ارثی را می‌توان تغییر داد. بعضی اشخاص لجبازند و هر چه انسان حقیقت را در مقابلشان قرار می‌دهد، روی موضع لجوجانه خود اصرار می‌کنند. چنین رویّه‌ای، انسان را از حقیقت دور می‌کند. فرد لجوج، در ابتدای لجبازی، هنوز اندکی نور حقیقت را می‌فهمد و احساس می‌کند که کارش براساس لجبازی است. اما وقتی لجاجت وی تکرار شد، دیگر آن اندک نورِ حقیقت را هم نمی‌فهمد. در او، باطن و اعتقاد و عقیده‌ای دروغین به وجود می‌آید که اگر به خود برگردد و تعمق کند، می‌بیند این‌که در ذهن اوست، عقیده نیست، «عن ظهر القلب» و از باطنِ جان، نیست. اما لجاجت نمی‌گذارد که او سروش حقیقت و پیام معنویت و حق را به گوشِ جان بشنود. دیدید کسانی که در مقابل اسلام و انقلاب اسلامی و فرمایشات امام و حقّانیت واضح و مظلومانه ملت ایران ایستادند و لجاجت کردند، چگونه این لجاجت به گمراهی‌شان انجامید! به راستی چقدر ملت ایران مظلوم است! ای امیرمؤمنان! ای علی‌بن ابی‌طالب! ای مقتدرترین و مظلومترین انسانِ تاریخ! امروز در دنیا ملتی از پیروان تو زندگی می‌کند که مثل خودِ تو، مقتدرترین و مظلومترین است. ملت ایران، امروز قویترین ملتهاست. با یک محاسبه روشن می‌توان پی برد که هیچ ملتی در دنیا، به این قوّت نیست. آن محاسبه این است که ملتهای دنیا، با وجود اقتدار علمی و اقتصادی و صنعتی و برخورداری از بعضی خصلتهای خوب، مانند پشتکار و غیره، در مقابل هواهای نفسانی، حصار و مانع و رادعی درست و حسابی ندارند. اما ملت ایران، در سایه تمسّک به دین و تقوا، هواهای نفسانی را از خود رانده است. جوانِ این ملت، در عنفوان جوانی، از لذّتهایی چشم می‌پوشد که هیچ جوانی در ملتهای دیگر، از آنها روبرنمی‌گرداند. در کجای دنیا چنین جوانانی سراغ دارید؟! ای منصفین دنیا و کسانی که نمی‌خواهید لجاجت کنید! شما را به خدا به این سؤال پاسخ دهید: شما در کجای دنیا سراغ دارید که جان سالمِ نیرومند، از شهوترانیِ به حرام که برای وی ممکن و میسّر هم هست، چشم بپوشد؛ از لذّتهای معمولی چشم بپوشد. امروز نه یک نفر، نه دو نفر و نه صد نفر و هزار نفر، بلکه جمع عظیمی از جوانان ملت ایران این گونه‌اند. البته جوانان شهوتران، هواپرست و بد هم داریم که آنها هم مثل بقیه جوانان دنیایند. اما آن طبقه جوانِ مؤمن، متذکّر، خاشع، خاضع، اهل عبادت، اهل سلامت و اهل تقوایی که در همه جای ایران است، دیگر در کجای دنیا دیده می‌شود؟! ملت ما، با این قدرت، در عین مظلومیت است. خیلی کسان، پیام مظلومیت این ملت را نشنیدند و به سبب لجاجت، حاضر نشدند حرف حقّش را بشنوند. مسلّماً لجاجت، گمراهی می‌آورد و شما بدانید که خصلتهای زشتِ بزرگ و عمده، از جاهای کوچکی شروع می‌شود. ماه رمضان، ماهی است که می‌شود با تذکّر و توجّه در آن، به جبرانِ کرده‌های ناپسند پرداخت. در «دعای ابوحمزه»، عبارتی بسیار تکان‌دهنده وجود دارد؛ که آن عبارت، این است: «و اعلم انّک للرّاجی بموضع اجابةٍ و للملهوفین بمرصد اغاثةٍ و انّ فی اللّهف الی جودک و الرّضا بقضائک عوضاً من منع الباخلین و مندوحةً عمّا فی ایدی المستأثرین و انّ الراحل الیک قریبُ المسافةِ و انّک لاتحتجب عن خلقک الّا ان تحجبهم الاعمال دونک.(۶)» فرد دعا خوان و ثناگو، عرض می‌کند: «ای خدای من! من امید به تو را بر امید به غیر تو ترجیح دادم. پناه آوردن به تو را جایگزینِ پناه بردن به دیگران کردم و می‌دانم اگر کسی به سوی تو بیاید، راه نزدیک است...» هر جا هستید، هر که هستید، در هر لباسی هستید، در هر سنّی هستید؛ ای جوان! ای پسر و دختر جوان! ای مرد و زن میانسال! ای پیرمردان و پیرزنان! ای فقرا! ای اغنیا! ای علما! ای متوسّطالسوادها! هر که هستید، اگر احساس نیاز به خدا می‌کنید - که هر انسانِ سالمی این

احساس را می‌کند - بدانید که خدا نزدیک است! یک لحظه دلتان را به خدا متوجّه کنید؛ جواب را خواهید شنید. ممکن نیست کسی با خدا از روی دل حرف بزند، ولی جواب الهی را نشنود! خدا به ما جواب می‌دهد. وقتی دیدید دلِ شما ناگهان منقلب شد، این همان جوابِ خداست. وقتی دیدید اشکِ شما جاری شد، وقتی دیدید روح شما به اهتزار در آمد، وقتی دیدید طلب، با همه وجود از سر تا پای شما جاری شد، بدانید این همان پاسخ الهی است؛ این همان جواب خداست و جواب بعدی هم اجابت است؛ اجابت این خواسته‌ها ان‌شاءاللَّه، که در قرآن فرمود: «واسئلوا اللَّه مِن فَضله.(۷)» از خدا بخواهید. «و لیس من عادتک ان تأمر بالسؤال و تمنع العطیّه.(۸)» بگویید، سؤال کنید، بخواهید و مگر می‌شود که بخواهید و ندهد؟! البته اقتضائات زمان و مکان و خصوصیات و نظایر آن هم، در خواستن از خدا مؤثّر است. غرض این‌که، ماه رمضان را قدر بدانید و برای سعادت خود، تقوای خود، آینده خود و فرزندان خود؛ برای پیشرفت روزافزون این ملت بزرگ و این انقلاب عظیم؛ برای فتوحِ روح آن بزرگمردی که همه این اوضاع و احوال به برکت اراده، ایمان، تقوا و اقدام اوست - که خداوند روح او را در ملکوت اعلی با ارواح انبیا و اولیا محشور فرماید - دعا کنید. بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد. بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا، ابی‌القاسم محمّد و علی المصطفین من آله و اهل بیته؛ عَلیٌّ امیرالمؤمنین، و الصدّیقة الطّاهره، فاطمةالزّهرا، سیّدة النساء العالمین؛ و الحسن والحسین، سیّدی شباب اهل الجَنّة؛ و علی بن الحسین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمّدبن علی و علی بن محمّد والحسن بن علی والخلف القائم المهدی؛ حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه، بتقوی‌اللَّه. همه شما برادران و خواهران عزیز را به رعایت تقوا و پرهیزکاری در همه امور دعوت می‌کنم. در خطبه دوم، می‌خواهیم نگاهی به این انقلاب عظیم بیفکنیم. البته از اوّلِ انقلاب تا امروز، هزاران ساعت در این باره سخن گفته شده است. از شخص امام بزرگوارمان رضوان‌اللَّه تعالی علیه که باز کننده این راه و پیشاهنگ اوّلِ این صراط مستقیم بود، تا همه کسانی که در این راه حرکتی و کاری کردند و معرفتی به دست آوردند؛ مطالبی گفتند که دقّت در آنها بسیار مفید و مؤثّر است. من همین جا این جمله معترضه را عرض کنم که، ما ملت ایران اگر چه با همه وجود این انقلاب را لمس کردیم، اما تحلیل و قضاوتمان درباره آن کمتر از بیگانگانی است که از دور و نزدیک، با این انقلاب ارتباط پیدا کردند. البته در میان بیگانگانِ تحلیلگر و قضاوت کننده، عدّه زیادی بودند و هستند که با دیدگاهی مغرضانه وارد شدند. امروز هم، بیگانگان دشمن، برای رساندن صدایِ مخالفِ خودشان به گوش آحاد ملت، پولها خرج می‌کنند، و اگر بگوییم میلیاردها دلار در این راه هزینه می‌کنند، اصلاً مبالغه نیست. آنها می‌خواهند ولو از راه تحلیل دروغینِ خودِ انقلاب، مسائلی را بیان کنند که انقلاب آنها را نفی کرده است. حقیقتاً باید اعتراف کنیم که امروز تحلیل و تفسیر انقلاب، کاری است که دشمنان انقلاب بیشتر از ما به آن پرداخته‌اند. قصدِ آنها از این تحلیل و تفسیر این است که پیام انقلاب را عوض کنند و حقیقتی را که به دست خود ملت اتّفاق افتاده و در مرئا و منظر اوست، غلط جلوه دهند. بنابراین، حرفهایی که خودیها در باب انقلاب زدند، باید جمع‌آوری و فهرست‌بندی شود و روی آنها کار فرهنگیِ درست صورت گیرد. البته تاکنون چنین کاری نشده و اگر هم شده، اندک است. به هر حال، این کار باید بشود. اما انجام نشدنش نباید مانعِ فهمیدنِ حقایق از طرف جوانان ما گردد. جوانان باید حرفهایی را که از طرف بزرگان انقلاب راجع به انقلاب، در پانزده سال اخیر زده شده است، بشنوند و آنها را مورد تأمّل قرار دهند. من امروز در عین حال می‌خواهم مقداری راجع به جنبه‌های از انقلاب صحبت کنم. از نکاتی که در خصوص آن کمتر بحث شده،این است که انقلاب عظیم ما از لحاظ کیفیت پیروزی، انقلابی استثنایی بود. یعنی واقعاً انقلابی با این ابعادِ عظیمِ مردمی که به وسیله حضور مردم در خیابانها و در فضای شهرها و روستاها پدید آید و در آن، با حضور همه مردم، علیه رژیم حاکم مبارزه شود، تا آن زمان لااقل در انقلابهای دوره خود ما سابقه نداشت. همه انقلابهایی که تا آن روز در اطراف و اکناف دنیا اتّفاق افتاده بود - از جمله انقلابهای چپ و مارکسیستی امریکای لاتین و افریقا و آسیا و جاهای دیگر - از نوع و شکل

دیگری بود. تفاوت انقلاب ما با انقلابهای دیگر این بود که به وسیله یک گروه ویژه پارتیزانی به پیروزی نرسید. البته احزابی در ایران بودند که به اقدامات پارتیزانی و چریکی دست می‌زدند، اما اینها در حدود سالهای ۵۴ و ۵۵ به کلّی فلج شده بودند. این موضوع را می‌توانید از کسانی که آن روز در میدان حضور داشتند، بپرسید. ما این اوضاع را به چشم خود دیدیم. اما جوانانی که امروز از اوضاع آن زمان، مباشرتاً مطّلع نیستند، از کسانی که در جریان وقایع بودند، بپرسند. از سالهای ۵۴ و ۵۵ تا سال ۵۶، گروهها و گروهکهایی که در ایرانِ آن روز، اقدام مسلّحانه می‌کردند - چه آنهایی که تفکّرات مارکسیستی داشتند و چه آنهایی که تفکّراتشان التقاطی بود - تقریباً از میدان خارج شده بودند و کارشان منحصر به این شده بود که مثلاً در گوشه‌ای از کشور بمبی بگذارند و جایی منفجر شود، یا این‌که کسی را ترور کنند. همه اقداماتی که گروهها و گروهکها در ایرانِ آن روز می‌کردند، در مقایسه با آنچه که امروز مثلاً- در کشوری از کشورهای عربی صورت می‌گیرد - از کشوری اسم نمی‌آورم تا بعضی کسان دچار محذور نشوند - و اخبارش را می‌شنوید که مسلمانان در فلان کشور عربی با پلیس درگیرند و کارهایی می‌کنند، به اندازه یک دهم هم نبود! حال ببینید اینها چقدر به پیروزی نزدیکند؛ آن وقت بفهمید آنها چقدر ممکن بود پیروز شوند! اصلاً تصوّرِ این‌که یک روز مبارزه چریکی و پارتیزانی بتواند در ایران به پیروزی برسد، تصوّری محال بود و امکانش وجود نداشت؛ همان‌طور که تصوّر کودتا نیز تصوّری ناممکن به نظر می‌رسید. در دوران معاصر، بعضی از انقلابها، یا به اصطلاح انقلابها، با یک کودتا شروع می‌شود. اما در ایرانِ آن روز، ارتش در چارچوبی به کلّی محدود، به وسیله امریکاییها گرفتار شده بود و عدّه ارتشیهایِ ناراضی از نظام ستمشاهیِ پلید، بخصوص در قشرهای جوان و طبقات پایین‌تر، بسیار بود. بسیاری از ارتشیها ناراضی بودند؛ اما کسی جرأت نداشت فکرِ مقابله با آن نظام را در سر بپروراند. به عنوان مثال و در مقام مقایسه، این طور می‌توان گفت که آنها وضعیت و شرایط نیروی مسلّح در عراق امروزی را داشتند که به کلّی در پنجه قدرتِ حاکم گرفتار است. البته گرفتاری آنها، بیشتر از اینهایی که امروز در عراق گرفتارند بود. زیرا ارتشیهای ایران فقط از طرف یک قدرت بالا دست مراقبت نمی‌شدند، بلکه در میان آنها عناصر امریکایی هم حضور داشتند. در اغلب پادگانها - بخصوص پادگانهای حسّاس - چند هزار نفر امریکایی حضور داشتند که این حضور، در بعضی از نیروها، پررنگتر بود. بنابراین، آن روز در ایران تصوّر و امکانِ کودتای نظامی وجود نداشت. احزاب سیاسیِ وقت هم، در عین ناتوانی به سر می‌بردند. همین احزاب ملی که امروز در دوران جمهوری اسلامی با استفاده از آزادی و بزرگواری نظام، دائم علیه حکومت حرف می‌زنند، مصاحبه می‌کنند، شبنامه می‌دهند و جمهوری اسلامی را متّهم به ایجاد اختناق می‌کنند، آن روز هم بودند؛ اما توان انجامِ هیچ اقدامی را در راه آزادی ایران نداشتند. مضاف بر این عدّه‌ای از آنها با رجال دربار پهلوی رفاقت نزدیک داشتند و با همدیگر به عیش و نوش می‌پرداختند. به تعبیری دیگر، سرهایشان در یک آخور بود! یک عدّه دیگرشان که بعضاً مهندس و متخصّص شده بودند، در دستگاههای دربار پهلوی مشغول کسب و کار بودند. یعنی از آنها پولی می‌گرفتند، نانی به دست می‌آوردند و به غفلت نمی‌خوردند، که مبادا غفلت کنند و این تصوّر به سراغشان بیاید که می‌شود با آن نظام دعوا کرد! اینها آن زمان را با چنین شرایطی گذراندند، تا این‌که جمهوری اسلامی به وجود آمد؛ به فضل الهی فضای باز ایجاد شد، مردم سیاسی شدند و آن گاه اینها هم زبان درآوردند! مردم ایران به این احزاب سیاسی هیچ‌گونه اعتمادی ندارند. چون اعتماد ندارند، قاعدتاً به آنها رو نمی‌کنند. آن وقت آنها هم دقّدلی‌شان را سرِ جمهوری اسلامی در می‌آورند! اگر مردم به احزاب سیاسی اعتنا و اعتماد نمی‌کنند، تقصیر کسی نیست. مگر کسی جلو مردم را گرفته است؟! بهترین احزاب سیاسی در آن روز، حزبهایی بودند که در میان آنها یکی دو، سه نفر آدم برخوردار از مقداری شجاعت وجود داشت که مثلاً در ارتباط با قضیه‌ای، اعلامیه می‌دادند و آن اعلامیه هم نه در سطح مردم که در میان طرفدارانشان پخش می‌شد. فرضاً هزار نسخه از یک اعلامیه که در آن به موضوعی اعتراض کرده بودند، پخش می‌شد. بعد هم آنها را دستگیر و محبوس می‌کردند. مدّتی که در زندان به سر می‌بردند، یا مصاحبه می‌کردند و آن مصاحبه باعث رهایی‌شان می‌شد و یا این‌که دوران حبس را می‌گذراندند و رهایشان می‌کردند. بهترینهایشان، اینها بودند. کار و

حرف آنها، مطلقاً موجی در بین ملت ایجاد نمی‌کرد. ملت ایران، ملتی دینی، مذهبی و معتقد به روحانیت و علما بود و همین خصوصیت، نقطه انفجار عظیم مردمی علیه رژیم ستمشاهی شد. یک مرجع تقلیدِ متّفقٌ علیه نزد همه؛ یک روحانی موجّهِ عظیم‌الشأن که هر کس او را می‌شناخت به خوبی می‌شناخت و حتّی دشمنانش اعتراف می‌کردند که «انسان خوبی است»؛ یک انسان پرهیزکارِ متّقی که تنها عیب او از دیدگاه دشمنانش این بود که می‌گفتند مثلاً فلان جا به ما محل نگذاشته، یا معتقد به فلان عقیده فلسفی است؛ یک انسان با علم و با تقوای در سطح بالا، با امداد الهی قدم به میدانِ مبارزه گذاشت. او در طول پانزده سال، یک عدّه شاگرد، یک عدّه همکار و یک عدّه علمای در سطح مراجع دیگر را با خود همراه کرد. مردم هم وقتی حضور علمای مورد اعتماد را دیدند، ابتدا کم کم، بعد گروه گروه و آخر سر یکپارچه به میدان آمدند. در سال ۵۶ عدّه‌ای از ما را به شهرهای مختلف کشور تبعید کردند که این تبعید، در اوایل یا اواسط پاییز ۵۷ به پایان رسید. بنده وقتی از تبعید به مشهد برگشتم، آنچه که در این شهر مقدّس دیدم، برایم غیر قابل باور بود. با این‌که ما در تبعید خبرها را می‌شنیدیم، اما واقعیتی که با آن مواجه شدیم، واقعیت عظیمی بود. در مشهد، مردم شب و روز راهپیمایی می‌کردند و آن راهپیماییها برایشان به صورت عادت درآمده بود. نه تنها مشهد، که همه جای کشور این گونه بود. تهران در این زمینه نقش محوری داشت؛ بعد شهرهای بزرگ؛ سپس شهرهای کوچک و نهایتاً روستاها به جنبش در آمدند و مردم در همه جا به راهپیمایی پرداختند. کیفیّت راهپیماییها هم این گونه بود که مثلاً در مراسمی، از طرف مرکزی اعلام می‌شد به فلان مناسبت، فلان روز راهپیمایی است. یا از طرف امام، که آن زمان در پاریس بودند، و یا از طرف مسؤولین سطح بالایِ روحانی در تهران و شهرهای دیگر، چنین اعلانی می‌شد. آن گاه مردم مثل سیل به خیابانها می‌ریختند. بتدریج دستگاههای وابسته به دولت، اداریها، نظامیها و حتی مسؤولینِ وقت هم به مردم پیوستند. بدین‌ترتیب، نشانه‌های تلاشیِ رژیمِ پادشاهی آشکار شد و نهایتاً رژیم از هم پاشید. روزی که محمّدرضا از ایران فرار کرد، در واقع رژیم پادشاهی از بین رفته بود. او دید ماندنش دیگر فایده‌ای ندارد. لذا مجسّمه‌ای از فرد بیچاره بدبختِ(۹) بدنامی که بدنامتر هم شد، درست کردند تا چند روزی رژیم در آستانه انحلالِ کامل را نگه دارند. او سی، چهل روز بر سرِ کار ماند، تا این‌که امام آمد و با یک اشاره دستِ ایشان، همه چیز روی هم ریخت. نظام پادشاهی در ایران پوک شده بود. به خاطرِ چه؟ به خاطرِ حضور مردم. مردم به چه خاطر به میدان آمدند؟ به خاطر دین. چون شعار، شعارِ اسلامی بود؛ چون پیشوایان، پیشوایانِ اسلامی و روحانیونِ مورد اعتمادِ مردم بودند. در بین مردم، کسان زیادی بودند که به روحانیون کمک می‌کردند و به آنها مشورت می‌دادند. حتّی در بعضی از شهرها، روحانیون را راهنمایی می‌کردند. اما عامه مردم و توده‌های میلیونی در سرتاسر کشور، چون می‌دیدند در رأسِ علمای بزرگ و روحانیون موجّه، امام بزرگوار قرار دارند، که هم مرجع تقلید و هم روحانی‌ای در سطح عالی دینی‌اند، به صحنه می‌آمدند. این انقلاب استثنایی، این گونه پدید آمد و به پیروزی رسید. به تعبیری دیگر، انقلاب ما به برکت حضور مردم شکل گرفت؛ مردمی که حضورشان در صحنه، ناشی از اعتقادات دینی بود. در آن روزگار، همه سیاسیّون - حتی گروههای پارتیزانی چپ؛ کمونیستها و التقاطیها که از زندانها یا بیرون زندانها با ما دوست و مرتبط بودند وبا هم رفت و آمد داشتیم و ما با آنها جلسه می‌گذاشتیم - یک صدا اعتراف می‌کردند وضعیتی که در ایران پیش آمده است، جز به پیشوایی کسی مثل امام و جز با شعارهای دینی، ممکن نبود پیش آید. یکی از مطالبی که در باب انقلاب می‌توان گفت، این است. این، حقیقتی است که جلو چشم همه بود. هر کس هم اهل تحلیل باشد، غیر از این نمی‌تواند بگوید؛ چنان که در روزهای اوّل، احدی جز این نمی‌گفت. فقط یک عدّه گروهکیهای پُر رویِ گستاخ که چهار، پنج سال در زندان بودند و به برکت انقلاب و حضور مردم از زندانها نجات پیدا کردند، به محض خلاص شدن، پرچمهای خود را جلو مردم برافراشتند. مردم هم پرچمهای آنان را گرفتند، پاره کردند و به دور افکندند. گروهکها، از همان وقت با مردم بد شدند؛ از مردم روی گردان شدند؛ با مردم دشمنِ خونی شدند و در خانه‌های مردم، در مغازه‌های مردم و در میدانهای تهران و شهرهای دیگر، شروع به بمب گذاری کردند. جز اینها، یک عدّه آدمهای لجوجِ لجبازِ حق‌ناپذیر، حاضر نبودند حق را قبول کنند. و الّا هر

کس که نگاه می‌کرد، حقایق را می‌دید. البته این نکته را هم در کنار این مطلب بگوییم که عوامل بسیاری به پیروزی انقلاب کمک کرد. هر کس کلمه‌ای در باب انقلاب گفته بود، به قدر همان یک کلمه به پیروزی انقلاب کمک کرده بود. در این هیچ تردیدی نیست. اما کمک کردن به انقلاب به قدر یک کلمه، به قدر صد کلمه و به قدر یک کتاب، یک مطلب است و موج انقلاب راه انداختن، مطلب دیگری است. اصلاً با هم قابل مقایسه نیست. البته این طور هم نیست که کسانی، به صرف گفتن کلمه‌ای در تأیید یا راجع به انقلاب، که فرضاً زمانی در جایی عنوان شده است، بگویند «پس ما هم جزو - مثلاً - برانگیزانندگان و رهبران این انقلابیم!» مثل آن مردی که ران ملخی در دیگ آش صد نفره انداخت و گفت: «حاجی؛ انا شریک!» مسلّماً همه آحاد مردم - مردمی که جان خودشان را در مقابل دشمن قرار دادند - صاحب این انقلابند. دیگر از این بالاتر چیست؟ گیرم که بنده هزار جلسه راجع به انقلاب صحبت کردم. مگر این صحبت به قدر جان یک انسان ارزش دارد؟! بدیهی است کسانی که در راه پیروزی انقلاب جانشان را تقدیم کردند، از ما جلو افتادند. اگر ما واقعاً بخواهیم منصفانه در این باره حرف بزنیم، باید چنین حرفی بزنیم. علی‌اَیّ‌حال، حضور مردمی، حقیقتی در باب انقلاب است. و اما مطلب دیگری که دنبال این مطلب می‌آید، در خصوص کارکردِ انقلاب است. انقلاب با نیرو و اراده مردم و با رهبران یا رهبری که صد در صد متّکی به عواطف مردم است و مردم، عاشقانه دوستش می‌دارند، پیروز شده است. اکنون این انقلاب می‌خواهد چه کار کند؟ جواب این است: اوّل کاری که چنین انقلابی می‌کند، قطع امتیازهای ظالمانه‌ای است که بیگانگان در طول زمان در این کشور به دست آورده بودند. چنین امری، طبیعی است دیگر! هر فرد وطندوستی از این‌که ببیند فرضاً دولت انگلیس آمده است و نفت ایران را به غارت می‌برد، ناراضی است و احساس ناراحتی می‌کند. این امری معلوم و آشکار است. در زمانهای گذشته، بسیاری از رجال دولتی و نمایندگان مجلس شورای ملی در دو، سه دوره اوّل که واقعاً نماینده بودند و به وسیله مردم انتخاب می‌شدند - و این، قبل از زمانی بود که رضاشاه، دست روی مجلس گذاشت - با دادن امتیازات به بیگانگان، مخالف بودند. شخصیتهای وطندوست و ملّیِ واقعی، حاضر نبودند امتیازات بدهند. اما در عین حال، جرأت مخالفت هم نداشتند. چرا جرأت نداشتند؟ چون مردم پشت سرشان نبودند و در واقع وجهه مردمی نداشتند. تا یک نخست‌وزیر می‌آمد کلمه‌ای بگوید که بوی اصطکاک با منافع خارجیها را داشته باشد، از کار برکنارش می‌کردند. تا یک رجل دولتی می‌آمد قیافه‌ای بگیرد و حرفی بزند که بوی اعتراض به امتیازات خارجی بدهد، فوراً از قدرت ساقطش می‌کردند و به دنبال کارش می‌رفت! اگر کسی هم مثل مرحوم مدرّس رضوان‌اللّه‌علیه، سرسخت بود، کتکش می‌زدند، محبوسش می‌کردند، تبعیدش می‌کردند و بعد هم به دست قلدری مثل رضاخان، با دهان روزه، در ماه رمضان، شهیدش می‌کردند. رجالی که جرأت و ایمان مدرّس را نداشتند، تا یک کلمه حرف می‌زدند، با چشم غرّه‌ای از طرف اربابان خارجی مواجه می‌شدند و فوراً سکوت می‌کردند. لذا امتیازات خارجیها در ایران، روزبه‌روز بیشتر شد. آقایان و خانمها؛ برادران و خواهران عزیز در سرتاسر کشور! در این مملکت، منبعِ ثروتی به نام «نفت» کشف شد. کشفِ نفت به منزله این بود که ملتی گنجی پیدا کند. تا این گنج در این مملکت کشف و پیدا شد، یک عدّه از خارجیها و عمدتاً انگلیسیها - که گناه این کار به گردن انگلیسیهاست - به ایران آمدند، بر سر این گنج نشستند، سالهای متمادی این گنج را استخراج کردند و خوردند؛ بی آن‌که به روی مبارکشان بیاورند که این غصبِ مالِ ملت ایران است! آیا این غصه ندارد؟! واقعاً مسأله نفت، یکی از مسائل فوق‌العاده تلخِ ملتِ ایران است که هنوز درست باز نشده است. انگلیسیها در زمان قاجاریه به ایران آمدند و با رجال خائن آن روز، برای بردن نفت مملکت قراردادی شصت ساله بستند! (ظاهراً قرارداد دارسیِ(۱۰) اوّل، یک قرارداد شصت ساله بود.) قرارداد شصت ساله بسته شد تا انگلیس بیاید و نفتی را که آن روز مثل آب خوردن به آن نیاز داشت، ببرد. واقعاً برای انگلیس، نفت ارزشمندترین کالا محسوب می‌شد؛ چون به کارهای استعماری مشغول بود و سرزمینها را می‌گرفت؛ لذا و به پول احتیاج داشت. پول هم با فعالیت کارخانه‌ها به دست می‌آمد و کارخانه‌ها نیز با نفت می‌گشت. انگلیس به ایران آمد و نفت گرانقیمت و ارزشمندِ این مملکت را به قیمتی ارزانتر از آب برمی‌داشت و می‌برد! اگر

می‌خواستند به جای نفت در بشکه‌ها آب بریزند و ببرند، شاید برایشان گرانتر تمام می‌شد! مدّت زمانی از انعقاد قرار داد شصت ساله نگذشته بود که رضاخان را بر سرِ کار آوردند. اواخر حکومت ضعیف قاجاریه بود و انگلیسیها کسی را می‌خواستند تا به قلع و قمع گردنکشانی که در گوشه و کنار ایران سربلند کرده بودند بپردازد. آنها برای این‌که کسی منافعشان را تهدید نکند، به قلدرِ گردن کلفتی که ضمناً سرسپرده خودشان باشد، احتیاج داشتند. باری؛ رضاخان را پیدا کردند؛ به تربیت او پرداختند و به آن‌جا که باید برسد، رساندندش. اوّل، سردار سپه و نخست‌وزیر بود و بعد هم پادشاه و رئیس کشور ایران شد! چند سالی از به قدرت رسیدن رضاخان توسّط انگلیسیها نگذشته بود که او به فکر افتاد اگر بشود، پول بیشتری بابت نفت از آنها بگیرد. البته سرسپردگی او به جای خود محفوظ بود؛ اما بالاخره هر نوکری، گاهی به این فکر می‌افتد که مقدار بیشتری پول از ارباب خود اخّاذی کند! مزاج قلدرمآبانه او به کمکش آمد تا با قرارداد دارسی که هنوز سی سال دیگر مانده بود تا به سر آید، برخوردِ قلدرانه کند. یعنی وارد هیأت دولت شد و قرارداد دارسی را در بخاری انداخت و سوزاند! وقتی به او گفتند «از مدّت قرارداد، سی سال دیگر باقی مانده است» گفت: «این چه قراردادی است! باید بابت نفت، پول بیشتری به ما بدهند.» آن وقت، طرفش کیست؟یک کمپانی انگلیسی! به مجرّد این‌که رضاخان با قرارداد دارسی چنین برخوردی کرد، حکومت انگلیس وارد میدان شد و های و هوی و سر و صدا به راه انداخت. نهایتاً انگلیسیها دماغ رضاخان را به خاک مالیدند و کاری کردند که همین قرار داد را که فقط سی سال دیگر از اعتبارش مانده بود، به مدّتِ شصت سال دیگر تمدید کرد! یعنی با انگلیسیها قرارداد دیگری بست. این، کاری بود که انگلیسیها از زمان قاجاریه تا پایان حکومت رضاخان در ارتباط با نفتِ ایران کردند. بعد هم زمان مصدّق رسید و زمزمه «ملی شدن صنعت نفت» آغاز شد. انگلیسیها دوباره آمدند. اما این دفعه دیگر تنها نبودند؛ بلکه امریکاییها را نیز به همراه داشتند. در واقع، امریکاییها از سال ۱۳۳۲ وارد این میدان شدند. من عرض می‌کنم: اگر ملت ایران، بغض و نفرت از دولت انگلیس را از دل خود پاک نکرده باشد و پاک نکند، حق دارد و به نظر هر عاقلی هم، حق با ملت ایران است. کاری که انگلیسیها با مردم ایران کردند و بلایی که بر سرِ این ملت آوردند، هیچوقت از یادها نخواهد رفت. اینان که امروز در گوشه‌ای از دنیا نشسته‌اند و علیه ملت و دولت ایران حرفهای مغرضانه و بی‌محتوا می‌زنند، یادشان رفته است که این دولت ظالم با ملت ایران چه کرد! البته خدای متعال سرشان را به سنگ کوبید و آن قدرت کذا را از آنها گرفت. امروز انگلیسیها، در دنیا نه آبرویی دارند و نه از قدرت چندانی برخوردارند.به مجرّد این‌که امریکاییها احساس کردند در ایران میدانی باز وجود دارد و انگلیسیها به تنهایی قادر به جولان در این میدان نیستند، آنها هم حضور پیدا کردند. از سال ۱۳۳۲ تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، انگلیس و امریکا بر سرِ چاههای نفت، و در واقع گنج نفت ایران نشستند و تا آن‌جا که توانستند، برداشتند و بردند. ملت ایران چگونه دلش با اینها صاف شود؟! رژیم پهلوی، سر سپرده انگلیس و امریکا بود و محمّدرضا، واقعاً مثل یک مأمورِ امریکا در ایران عمل می‌کرد. یک عامل امریکا در رأس یک رژیم وابسته، وظیفه‌ای نداشت جز این‌که وقتی بگویند فلان نخست‌وزیر را بگذار و فلان نخست‌وزیر را بردار، اطاعت کند. آنها هر کاری می‌خواستند، می‌کردند. اگر هم یک وقت خودِ او می‌خواست نخست‌وزیری را برکنار کند و امریکاییها راضی نبودند، به امریکا می‌رفت و این و آن را می‌دید، تا اجازه دهند فلان نخست‌وزیر را بردارد یا بگذارد! وضعیت این گونه بود. سفرای امریکا و انگلیس در تهران، تعیین کننده خطوط اساسی این مملکت بودند. حال می‌فهمید که چرا امریکاییها عصبانی‌اند؟ حال می‌فهمید که وقتی دولتمردان امروز امریکا - بخصوص آن وزیر خارجه زشت و نفرت‌انگیزشان - دور دنیا راه می‌افتند و این‌جا و آن‌جا می‌گویند «ما می‌خواهیم دولت ایران را زیر فشار بگذاریم تا سیاستهای خود را عوض کند»، این سیاستها چیست که می‌خواهند عوض شود؟ اینها کسانی بودند که روزگاری، شاه ایران - آن روسیاه نگونبختی که به اسمِ «شاه» در ایران بود - از سفر ایشان؛ یعنی سفیر انگلیس و سفیر امریکا در تهران، حرف‌شنوی داشت و هر چه آنها در مسائل اساسی این کشور می‌گفتند، انجام می‌داد. اما امروز با نظام و دولتی در ایران مواجهند که از صد عامل در مسائل اساسی کشورش، یک مورد هم منطبق با خواست امریکا نیست. با نظامی مواجهند که در بدو

استقرار، اوّلین کارش قطع کردن امتیازات اینها بود. در واقع انقلاب اسلامی، اوّل کاری که کرد این بود که به قطع امتیازات انگلیس و امریکا در ایران پرداخت. این هم حقیقتی دیگر راجع به این انقلاب. توجّه کنید! مطلب دوم را که گفتیم، این شد که این انقلاب، چون متّکی به مردم بود، نظامی را بر سرِ کار آورد که مردمی بود؛ و چون رهبر این انقلاب، محبوبیت مردمی داشت و مردم پشت سر وی حرکت می‌کردند، برای قطع کردن امتیازات خارجی، منتظرِ گذشتِ زمان نشد و بلافاصله امتیازات قطع گردید. البته ما، تا ماهها پس از پیروزی انقلاب، روابطمان را با امریکا قطع نکردیم و فقط امتیازات آن کشور در ایران قطع شد. آنها می‌خواستند از نفت ما استفاده کنند؛ گفتیم: «نمی‌شود.» می‌خواستند از سرمایه‌گذاریهای ظالمانه‌ای که به وسیله رژیم گذشته در ایران شده بود و آنها سودش را می‌بردند، استفاده کنند؛ گفتیم: «نمی‌شود.» می‌خواستند در ارتش - بخصوص در نیروی هوایی - حضور داشته باشند؛ گفتیم: «نمی‌شود.» می‌خواستند دستگاه جاسوسی خودشان را در سفارتخانه سابقشان، فعّال نگه دارند؛ گفتیم: «نمی‌شود.» توجه داشته باشید که سفارتخانه امریکا، تا ماهها پس از پیروزی انقلاب باز بود و در این‌جا کاردار و سایر مسؤولین سفارتی داشتند. بعد که جوانان مسلمان دانشجو، سفارتخانه را گرفتند، دیدند این سفارتخانه مرکزی برای ارتباط با عناصر ضدّانقلاب و ضدّ نظام جمهوری اسلامی، و وسیله‌ای برای بده و بستان و تقویت و وصل کردن این به آن بوده است؛ همان نقشی که سفارت انگلیس، قبل از ۲۸ مرداد در ایران ایفا می‌کرد. یعنی این را ببین، آن را ببین، این را به آن وصل کن. پول به این برسان، سلاح به او برسان و تدبیر به او برسان، تا حادثه‌ای علیه جمهوری اسلامی اتّفاق بیفتد. مشغول چنین کارهایی بودند. ملت ایران، سفارتخانه امریکا را «لانه جاسوسی» نامید و این واقعیت داشت. پس، مطلب دوم این است که انقلاب اسلامی، منافع انگلیس و امریکا را در ایران قطع کرد. در واقع، این دو، عمده کشورهایی بودند که در مملکت ما منافع گسترده نامشروع و غیرعادلانه داشتند. البته ما رابطه‌مان را با دنیا حفظ کردیم و هنوز هم با انگلیس رابطه سیاسی داریم. منتها به نظر من، این رابطه از آن رابطه‌های متزلزل است؛ زیرا انگلیسیها نمی‌توانند از ابراز دشمنی خودداری کنند و هر چندگاه یک بار، نیشی می‌زنند. دولت انگلیس این گونه است. اما به نظر من، بهتر است دولت انگلیس در مقابل ایران، قدری محتاطتر باشد؛ چون سابقه‌اش در ایران خیلی بد و سیاه است. حال که ملت و دولت ایران، رابطه سیاسی خود را با آن کشور حفظ کرده‌اند، آنها باید خیلی محتاطانه عمل کنند و حرفی نزنند که ملت ایران احساس کند همان اغراض پلید چند ده ساله را باز هم حفظ کرده‌اند. اگر چه انگلیسِ امروز، دیگر انگلیسِ آن روزها نیست و تمام شده است. این هم یک مطلب. البته خطبه دوم، قدری طولانی شد. من مقیّدم که خطبه‌ها کوتاه باشد؛ اما چون ماه رمضان است و من و شما عجله‌ای نداریم، ایرادی ندارد که قدری بیشتر، از این فرصت استفاده کنیم. و اما مطلب دیگری که می‌خواهم درباره انقلاب عرض کنم و یکی از نکات مهم این انقلاب است، این است که انقلاب اسلامی، در سطح جهان به اسلام و مسلمین عزّت بخشید. این یک واقعیت است. پیش از آن، مسلمانان - اعم از جوامع، دولتها و شخصیتهای مسلمان - در هر جای دنیا که بودند، احساس انفعال می‌کردند و برای خود و پیامشان ارزشی قائل نبودند. یک عدّه متفکّرین دلسوزِ مسلمان، از اسلام دفاع می‌کردند؛ اما دفاع آنها نه از روی قدرت و عزّت که از روی دلسوزی و دلسوختگی بود. زیرا اسلام در غربت به سر می‌برد. در افریقا،در آسیا و در خاور میانه، چقدر کشورهای اسلامی وجود دارد که در آنها نظامهایی رفت و نظامهای دیگری آمد؛ اما همه جا مسلمانان در انزوا و عزلت بودند. مثلاً کشوری مثل عراق، رژیم سلطنتی داشت. رژیم سلطنتی رفت، رژیم دیگری بر سرِ کار آمد. آن هم رفت، عدّه دیگری آمدند. بعد آنها رفتند، یک عدّه دیگر جایشان را گرفتند. باز آن عدّه رفتند و عدّه دیگری آمدند. تا این‌که نوبت به بعثیها رسید. در تمام این نقل و انتقالها، کسانی که جایشان خالی بود، مسلمانان بودند. اکثریّت قاطع مردم عراق، مسلمانند؛ اما در تحوّلات مذکور، اصلاً خبری از حضور آنها نبود! یا فرض بفرمایید در کشور مصر - البته آن‌جا، جمعیتی به نام «اخوان‌المسلمین» بود - تحوّلی شد و رژیم سلطنتی از بین رفت. با از میان رفتن رژیم سلطنتی، رژیم جمهوری و انقلابی بر سرِ کار آمد که چهره شاخصش «عبدالنّاصر» بود. بعد، عبدالنّاصر مُرد، دیگری آمد. بعد او رفت، دیگری آمد. در تمام این مدّت - البته تا قبل از پیروزی

انقلاب اسلامی - همه تحوّلات، برکنار از جریان اسلامی و عناصر اسلامی بود. اصلاً عناصر اسلامی، کاره‌ای نبودند. در همان انقلاب اوّلِ مصر هم، عناصر اسلامی مؤثّر بودند؛ اما به مجرّدِ این‌که حکومتِ جدید تشکیل شد، کنارشان زدند. بعضی را به زندان افکندند، بعضی را کشتند و بعضی را از صحنه خارج کردند. این‌جا هم اسلام، حضوری نداشت. انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و با پیروزی آن، در هر جای دنیا که مسلمان هشیار و آگاهی بود، احساس کرد عزّت و قدرت یافته است. در طول این سالها، بخصوص سالهای اوّلِ انقلاب، مسلمانان بسیاری از شخصیتهای برجسته اسلام به ما گفتند: «به مجرّد این‌که صدای امام را از رادیوهایی که صدایشان در دنیا پخش می‌شد شنیدیم که می‌گفت من حکومتی به نام اسلام یا جمهوری اسلامی تأسیس خواهم کرد، هر جا بودیم ناگهان احساس پیروزی کردیم.» هر مسلمانی، هر جای دنیا بود، احساس کرد پیروز شد و عزّت و قدرت پیدا کرد. این راست بود که در آن سه، چهار سال اوّل انقلاب، وقتی رهبران مسلمان و شخصیتهای اسلامی - از روشنفکر و شاعر و هنرمند گرفته تا سیاستمدار و عالِم دینی - به ایران می‌آمدند، به مجرّد این‌که چشمشان به امام، یا به آن حسینیّه، یا به ما، یا به مسؤولین کشور و یا به نماز جمعه می‌افتاد، از شوق، های‌های می‌گریستند و می‌گفتند: «شما با دنیای اسلام چه کردید!» احساس عزّت می‌کردند. البته هنوز هم وقتی شخصیّتهای مذکور به ایران می‌آیند، همین حرفها را می‌زنند و احساسشان همان احساس است. منتها گذشت زمان، حقایق دیگری را به وجود آورده است که بعد عرض می‌کنم. باری؛ همین احساس عزّتها بود که بعدها منتهی به پدید آوردن حوادث شورانگیزی از طرف مسلمانان در افریقا و آسیا شد؛ همان حوادثی که امروز دلمشغولی عمده امریکاییها و مستکبرین دنیاست. آری؛ آنها دغدغه دارند. این‌که می‌گویند «ایران خطرناك است»؛ این‌که می‌گویند «جمهوری اسلامی، منافع ما را به خطر می‌اندازد»؛ همه ناشی از همین دغدغه‌هاست. الجزایر را نگاه کنید! مصر را نگاه کنید! فلسطین اشغالی را که خیال می‌کردند همه چیز در آن تمام شده است، نگاه کنید و ببینید اکنون مسلمانانِ آن‌جا چه هیجانی دارند و چه مبارزه‌ای می‌کنند! در داخل اروپا، بوسنی هرزگوین را نگاه کنید و ببینید یك عدّه مسلمان، با این‌که از مسلمانی چیز زیادی هم نمی‌دانند، چطور با انگیزه و احساس مسلمانی - همان احساسی که انقلاب ایران به آنها داد - در مقابل دشمنانشان قیام کردند! به یاد می‌آورم که سالها پیش - در زمان ریاست جمهوری خود - به یوگسلاوی رفته بودیم. من ضمن بازدید از آن کشور، گفتم: «می‌خواهیم از بوسنی هرزگوین هم دیدن کنیم.» مقدّمات سفر به آن‌جا مهیّا شد و به سارایوو رفتیم. یك روز به خیابانهای سارایوو رفتم و مردم که شنیده بودند رئیس جمهور اسلامی آمده است - چون رسانه‌های گروهی یوگسلاوی که ما مهمانشان بودیم، عکس و گزارش و تفصیلات ما را در بلگراد منتشر کرده بودند - گروه گروه جمع شده بودند و زن و مرد، تحت تأثیر شوق و روحیه اسلامی، اشك می‌ریختند و کف می‌زدند. مقصود این است که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اعتزاز و افتخار و مباهات به اسلام، در مسلمانان زنده شد. اسلام، عزیز شد و مسلمان احساس کرد که اسلام مایه سربلندی اوست. این هم از برکات انقلاب اسلامی بود. اصلاً یکی از ابعاد این انقلاب و به قول معروف «عمق استراتژیك انقلاب ما» همین است و دشمنان، همین را می‌خواهند از ما بگیرند. مثل این است که انسان خیمه‌ای داشته باشد و دهها ریسمان در دهها سرزمین، با میخهای بلند آن را کوبیده باشند. این خیمه به گونه‌ای استوار و پابرجا می‌مانَد که هیچ توفانی نمی‌تواند آن را تکان دهد. این‌که می‌بینید ملتهای مسلمان در آسیا و اروپا و آفریقا، به نفع انقلاب اسلامی سخن می‌گویند؛ از یك فتوای امام، آن طور حمایت می‌کنند؛ از انقلاب اسلامی، از روز فلسطین - روز قدس؛ جمعه آخر ماه رمضان - و دیگر مناسبتها آن طور استقبال می‌کنند و درباره‌اش شعار می‌دهند، همه حاکی از عمق استراتژیك جمهوری اسلامی است، که دشمنان، این را هم نمی‌توانند ببینند. و اما، مطلب چهارم در این زمینه، مترتّب بر شایعه و شایعه سازی است. یکی از اساسی‌ترین پدیده‌های مربوط به انقلاب اسلامی - که شاید نسبت به کمتر حادثه‌ای در دنیا، این پدیده به این شدّت وجود داشته باشد - مسأله تبلیغات و شایعه سازی علیه جمهوری اسلامی است. برادران و خواهران! قدرتهای مخالف با اسلام و انقلاب اسلامی، مانند دولت امریکا، دولت انگلیس، صهیونیستها - البته صهیونیستها و دولت غاصب اسرائیل، ابزار دست

امریکـا هسـتند و امریکـا، این دولت غـاصب را اصـلاً برای انجـام کارهـای خود در خـاور میانه گذاشـته است - و نیز خبرگزاریها و رسانه‌هـای ارتبـاط جمعیِ وابسته به آنها، از روز اوّلِ انقلاب تاکنون، با حجم زیاد و کیفیّت بالا، به تبلیغات علیه جمهوری اسـلامی پرداختنـد و هر چه به دهنشان آمـد، گفتنـد و می‌گویند. مثلاً موضوع تضـییعِ حقوق بشـر که ممکن است عدّه‌ای در دنیا آن را واقعاً بـاور کننـد، از جعلیّات همینهـاست. می‌گوینـد: «حقوق بشـر در ایران، تضـییع می‌شود.» وقـتی می‌گوییم «دلیلش را بگوییـد و مثـال بیاورید»، فهرستی ارائه می‌دهند و می‌گویند: «شما اینها را اعدام کرده‌اید.» اینها چه کسانی هستند؟ قاچاقچیان هروئین و مرفین. یعنی محکومین به اعـدام که یـک بـار اعـدام برایشـان کم است و اگر می‌شـد بیش از یک بار اعـدامشان کننـد، جا داشت. آیا این نقض حقوق بشـر است؟! می‌گوینـد: «ایران تروریست است.» وقـتی می‌پرسـیم «به چه دلیـل می‌گوییـد ایران تروریست است و تروریسم را صادر می‌کنـد؟» می‌گوینـد: «ببینیـد در فلسـطین و لبنان، مردم چه می‌کننـد!» خوب؛ این به ایران چه ربطی دارد؟! البته در این شکّی نیست که یک عدّه انسان، در فلسـطین و لبنان بیدار شدند و از انقلاب اسلامی الهام گرفتند. همان عدّه می‌گویند: «چرا شما اسرائیلِ غاصب، صهیونیسـتهای بی‌وطن و دولت جعلی غلطِ اسرائیل را آوردید و بر لبنان و فلسطین مسلط کردید؟» این موضوع، به ایران چه ربطی دارد؟! آیا اگر عـدّه‌ای از میهنشان دفاع کننـد، به معنی تروریسم است و این به اصـطلاح تروریسم را ایران صادر کرده است؟! ببینیـد این حرف و ادّعا، چقدر مسـخره است! چنین حرفهایی را شایع می‌کنند؛ به سازمان ملل و کمیسـیون حقوق بشـر می‌برند؛ بعد روزنامه‌ها و مجلّات و رادیوها و تلویزیونها، به انتشار آن می‌پردازنـد. یک مـدّت که خسـته شدنـد، دست نگه می‌دارند و باز بعد از یـک مـاه دیگر، همـان حرفهـا را دوباره، سه باره و چهارباره تکرار می‌کننـد! از اوّلِ انقلاب تاکنون، همین حرفها مطرح است و البته یک عـدّه آدم ساده‌لوح هم باور می‌کننـد. مقصود از این تبلیغات و شایعه سازیها چیست؟ مقصود این است که آن وجهه عظیمی را که انقلاب اسـلامی در میان مسـلمانان و حتی غیر مسـلمانانِ دنیا پیـدا کرده است از بین ببرنـد. منشأ همه اخبار دروغ و غلطی که در خبرگزاریهـا و تبلیغـات است، اینهاست. می‌خواهنـد انتقام بگیرنـد. این انقلاب و این ملت، منافع عظیمی را که رژیمهای اسـتعمارگرِ امریکا و انگلیس در ایران داشـته‌اند، قطع کرده است. بدیهی است که به خودشان حق می‌دهند از این ملت، انتقام بگیرند. مسأله این است که آنهـا دشـمنند؛ دشـمن! آن وقت یک عـدّه می‌آینـد و به اصـطلاح از سرِ عقل، ریش می‌جنبانـد و به ما می‌گوینـد: «بیایید عاقلانـه فکر کنیـد!» آخر ایـن چه حرفی است؟! دشـمنان مـا از انقلاب زخم خورده‌انـد و روزی خشـنود و راضـی می‌شونـد که این انقلاب کنار برود و به آنها گفته شود: «آقایان دزدها! بفرمایید وسط! بیایید در ایران!» آن روز اینها راضی می‌شوند و به کمتر از این راضـی نیسـتند. صهیونیسـتها هم که حق دارنـد دشـمنِ مـا باشـند! مـا می‌گوییم: «ریشه صهیونیسـتها بایـد از خاورمیـانه کَنـده شود.» جمهوری اسـلامی، بارها قاطعاً گفته است و خواهد گفت که «حتماً باید صـهیونیسم ریشه کن شود.» مسلّماً با چنین موضعگیری که ما داریم، دلشان با جمهوری اسلامی، صاف نمی‌شود. این واقعیت قضیه است. لذاست که آنها شایعه پراکنی و دروغسازی می‌کنند. بالأخره تبلیغـات آنهـا هم از تبلیغات ما قویتر است. چون آن همه ابزارهای مجهّزی که آنها دارنـد، ما نـداریم. آنها همه جا تبلیغات دارند. پول زیادی خرج می‌کنند؛ رادیوهای زیادی دارند؛ می‌خواهند در داخل نفوذ کنند؛ می‌خواهند در خارج به تجهیز دشمنان ما بپردازنـد و دوسـتان ما را از انقلاب جـدا کننـد. بنابراین، تبلیغات زیادی انجام می‌دهنـد. اینها را شـما بدانید! البته در میان دولتمردانِ همین کشورها، بعضاً افراد با وجـدانی هم پیـدا می‌شونـد که وقتی مداقّه می‌کنند، می‌بینند واقعیت غیر از آنی است که در تبلیغاتشان وجود دارد.منتهـا هیجـان جنون‌آمیزِ دشـمنی بـا انقلاب اسـلامی به قـدری در این رژیمها زیاد است که افراد با وجـدان، حتی جرأت نمی‌کننـد حرفشان را بزننـد و اگر هم حرفی بزننـد، آن را پس می‌گیرنـد! در بین امریکاییها و انگلیسـیها، گاهی آدم با وجدانی پیدا می‌شـود کـه حقیقت را می‌فهمـد. می‌گویـد: «چرا بـا ایران در می‌افتیـد؟ چرا جمهـوری اسـلامی را دشـمن می‌داریـد؟ چرا شایعـات می‌پراکنیـد؟ اینها دروغ است و واقعیت ندارد.» اما هیجان جنون‌آمیزِ دشـمنیِ خشن با انقلاب، در آنها به قدری زیاد است که حرف آن فردِ بـا وجـدان را در لابه‌لای حرفها و نعره‌های مستانه خود گم می‌کننـد! و اما واقعیّات! من به ملت ایران عرض می‌کنم که این

دشمنیها و خصومتها، با آن همه تفصیلات، به مراتب کوچکتر از قوّت و اقتدار و پایداری و جوهره اصلی انقلاب ماست؛ به مراتب پایین‌تر و پست‌تر است. انقلاب ما خیلی عظیمتر و ستبرتر از این حرفهاست. دشمنان ما طی پانزده، شانزده سالِ اخیر، هر کاری توانستند کردند؛ اما به فضل پروردگار، امروز ما از پنج سال پیش قویتریم. پنج سال پیش، از ده سال پیش قویتر بودیم. ده سال پیش، از پانزده سال پیش – اوّلِ انقلاب – قویتر بودیم. این نظام، این ملت، این انقلاب و این مسؤولین، به فضل پروردگار، روز به روز قویتر شده‌اند. این خود دلیلی بر این است که همه تلاش و توانِ مصرف شده دشمنان، کمتر از آن بوده است که بتوانند به انقلاب صدمه بزنند. بعد از این هم همین‌طور است. البته ما نباید دشمن را کم و کوچک به حساب آوریم. باید بیدار باشیم. من به ملت ایران عرض می‌کنم که انقلاب، باز هم به فضل پروردگار آسیب‌ناپذیر خواهد ماند. ولی شما در این بین مسؤولیتهایی دارید: اولاً وحدت خودتان را حفظ کنید. ثانیاً به تقویت روح تقوا در خود بپردازید و اتّکای به خدا را در دلهایتان محکم سازید. سِرّ این که امام بزرگوار که یک روز تک و تنها بود، در مقابل عظمت ظاهری دشمن تسلیم نشد، این بود که متّکی و مرتبط با خدا بود و خود را به قدرت الهی وصل می‌دانست. مسلّماً وقتی انسان به قدرت لایزال الهی وصل شد، شکست‌ناپذیر می‌شود. موضوع دیگر این که، باید این کشور و این نظام را به نقطه‌ای کاملاً آسیب‌ناپذیر برسانید. شما ملت و دولت و مسؤولین ایران – همه و همه – باید همدستی کنید و این نظام و این کشور را صددرصد آسیب‌ناپذیر سازید. باید قدرتتان را زیاد کنید. باید ثروتهای طبیعی را استخراج و در راه خودش مصرف کنید. باید تولید و سازندگی را در این کشور روزبه‌روز زیاد کنید. ملت و دولت باید رابطه‌شان را با هم روزبه‌روز بیشتر کنند؛ ملت نسبت به دولت و دولت نسبت به ملت. باید شعارهای انقلاب را زنده بدارید. باید روحیه انقلابی را در همه ارکان این نظام روزبه‌روز تقویت کنید. این کشور اگر به پا بایستد، اگر قیام کند، اگر متّکی به خدا شود و حرکت کند، به هیچ کس محتاج نیست. باید روحیه اسرافی که در بعضی از مردم به صورت روز افزون پیدا می‌شود، مهار گردد. اسراف چرا؟ چرا انسان به درِ دکانی برود که دکاندار، آدم را تحقیر می‌کند و بدِ آدم را می‌خواهد؟! شما اگر خودتان، ناموستان و یا فرزندتان به درِ دکانی بروید و ببینید دکاندار، ضمن فروش جنس، شما را می‌چاپد، دیگر به درِ آن دکان نمی‌روید. اگر ببینید جنس به شما می‌فروشد اما نظر سوء دارد و بدِ شما را می‌خواهد، دیگر به سراغش نمی‌روید. چرا ما به درِ خانه کسانی برویم که بدمان را می‌خواهند؟! چرا ما با کسانی ارتباطِ مالی و داد و ستدی برقرار کنیم که می‌خواهند از اعماق وجود علیه ما کار کنند؟! چرا؟! چه لزومی دارد؟! سعی کنیم به خودمان متّکی باشیم و منابع خودمان را زنده و احیا کنیم. ملت ایران ملتی بزرگ و نیرویی عظیم است. منابع ایران نیز همین طور است. به خدای متعال توکّل کنیم. ماه رمضان ماهِ دعاست. بعد از همه این تلاشهایی که عرض شد، تضرّع و دعا و طلب از پروردگار را نیز حتماً به یاد داشته باشید. امیدوارم که پروردگار،شما را مشمول رحمت و فضل و لطف خودش قرار دهد. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم اذا جاء نصراللّه والفتح. و رأیت الناس یدخلون فی دین‌اللّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. --

---------------- ۱) بقره: ۱۸۵ ۲) اللّهم اجعلنی اخشاک کانّی اراک واسعدنی بتقواک ولا تشقنی بمعصیتک و خِرلی فی قضائک و بارک لی فی قدرک حتی لاـ احبّ تعجیل ما اخّرت ولاـ تأخیر ما عجّلت...» فرازی از دعای عرفه امام حسین (ع) / مفاتیح‌الجنان ۳) دعای ۴۴ «صحیفه سجادیه». ۴) روم: ۱۰ ۵) – ۶) مفاتیح‌الجنان: دعای ابوحمزه ثمالی. ۷) سوره نساء؛ آیه ۳۲. ۸) – ۹) مقصود «شاپور بختیار» آخرین نخست‌وزیر رژیم ستمشاهی است. ۱۰) ویلیام ناکس دارسی (۱۹۱۷م – ۱۸۴۹م) شخصیت استرالیاییِ متولد انگلستان که در سال ۱۹۰۱ میلادی امتیاز نفت ایران را از دولت قاجاریه گرفت.

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. احمده و استعینه و استغفره

واتوب الیه. و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته؛ بشیر رحمته و نذیر نعمته؛ سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا و شفیع ذنوبنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین؛ الهداة المهدیّین المعصومین المطهّرین المکرّمین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: «و اذا سَاَلَک عبادی عنّی، فانّی قریبٌ. اجیب دعوة الدّاع اذا دعان. فلیستجیبوا لی وَ لیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون.(۱)» همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و همچنین نفس خود را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم. رعایت عظمتِ حضرت باری تعالی و حضورِ همیشگی و همه جاییِ آن ربّ غفورِ وَدود و بصیرِ علیم، حتّی در خاطرات ذهنی و خطورات قلبی و آنچه نسبت به دیگران می‌اندیشیم و تصمیم می‌گیریم - چه رسد به اعمال و رفتار و احساسات - که در همه اینها حضور الهی و حضور حضرت احدیّت و حضور علمِ شاملِ حق تعالی را به فراموشی نسپاریم و حس کنیم، تقواست. این ماه، ماه تقواست که از نیمه آن گذشته‌ایم. در این مدّت، خدای متعال، دلهایی را نورانی کرده، جانهایی را مشمول مغفرت و آمرزش نموده و انسانهایی را به فضل خود، نواخته است. آیا ما جزو آنها هستیم؟ اگر نباشیم، فرصت کم است. اما بهترین فصلِ دعا و توجّه و تضرّع و خشوع که شبهای قدر است، پیشِ رویِ ماست. بنده امسال، از اوّل ماه رمضان، برای شبهای قدر، نگرانی‌ای داشتم؛ چون اوّلِ ماه برای ما ثابت نشده بود. روز چهارشنبه،اوّلِ ماه رسمی و تقویمی بود؛ اما شب چهارشنبه، به ما خبر نداده بودند که ماه دیده شده است؛ و ثابت نبود. بنده این دغدغه را داشتم که نکند ما ملت ایران، امسال شبِ قدر را درک نکنیم! از اوّلِ ماه، برادران ما در دفتر پیگیر بودند که ببینند آیا می‌شود کسانی را یافت که شب چهارشنبه یا شب پنجشنبه، هلال را رؤیت کرده باشند؟ دیشب، خداوند متعال این عیدی را به ما داد و به فضل او ثابت شد که چهارشنبه، اوّلِ ماه بوده است. بنابراین، امروز هفدهم و امشب شبِ هجدهم است و فردا شب شبِ نوزدهم، اوّلِ لیالی قدر است. امیدواریم که ملت ایران این شبها و روزها و آن ساعات ذی‌قیمت را قدر بدانند و تا آن‌جا که ممکن است، خود را از فضیلت آن ساعات بهره‌مند کنند. امروز مردّد بودم که در خطبه اوّل، راجع به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام که این ایام متعلّق به آن بزرگوار است صحبتی شود، یا درباره دعا. دیدم امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة و السّلام هم، در راه تضرّع و خشوع و تقرّب الی اللَّه به شهادت رسیده است. امیدواریم که ملت ایران در این ایام، راجع به آن بزرگوار سخنان زیادی بشنوند. درباره دعا، بحث مستقلی لازم است و جا دارد که در طول این مدتهای مدید، یک خطبه را اختصاص به دعا بدهیم. من ترجیح دادم که امروز، چند مطلب درباره دعا عرض کنم. تقریباً بعضی از امّهاتِ مسائلِ مربوط به دعا را در خطبه اوّل عرض می‌کنم: یک مطلب این است که در دعا، سه چیز نهفته است که این سه چیز، فواید و دستاوردهای دعاست. دعایی نیست که از دو تایِ این سه چیز، خالی باشد؛ چه دعاهای مأثور که از معصومین علیهم‌السّلام رسیده است و چه دعاهایی که یک انسان، خودش از روی طلب و نیاز به خدای خود عرض می‌کند. دو چیز حتماً در این دعاها هست. و اما بعضی دعاها، سه چیز علاوه بر این دو چیز دارند که این سه چیز، خیلی مهم است. یکی از این سه چیز، عبارت است از آن مقصودِ عمومی از دعا؛ یعنی خواستن و گرفتن از خداوند متعال. ما انسانها نیازهای زیادی داریم و وجودمان سر تا پا نیاز است. اگر در وجود خودتان دقّت کنید، می‌بینید از تنفّس کردن و غذا خوردن گرفته تا راه رفتن و گوش کردن و دیدن، همه و همه حاکی از نیاز ما انسانهاست. یعنی خدای متعال، مجموعه‌ای از امکانات و نیروها را در اختیار من و شما قرار داده است که با آنها می‌توانیم زندگی کنیم و همه نیز تحتِ اراده پروردگار است. هر کدام از این نیروها و امکانات کمبود پیدا کند، انسان دچارِ مشکلِ اساسی در زندگی خود می‌شود. مثلاً یک رگ یا یک رشته عصب از کار بیفتد، یک عضله مشکل پیدا کند، تا برسد به مسائلِ بیرون از وجودِ انسان یا مسائل روحی یا مسائل اجتماعی. بشر، سر تا پا نیاز است. رفع این مشکلات و تأمین این نیازها را از چه کسی باید بخواهیم؟ از خدای متعال که او حاجات ما را می‌داند. «واسئلوااللَّه من فضله ان اللَّه کان بکلّ شیءٍ علیما.(۲)» خدا می‌داند شما چه می‌خواهید، چه لازم دارید و چه چیز از او می‌طلبید و سؤال می‌کنید. پس، از خدا بخواهید. در جای دیگر، می‌فرماید: «و قال ربّکم: ادعونی استجب لکم.(۳)» پروردگار شما فرموده است: «دعا کنید مرا» یعنی «بخوانید مرا؛ من به شما جواب می‌دهم.» البته این جواب

دادن، به معنای برآمدنِ حاجت نیست. می گوید: «جواب می‌دهم و لبیّک می گویم»؛ استجب لکم. اما این استجابت الهی، در بسیاری از موارد بـا دادنِ حاجت و آن چیزِ مورد درخواست شما همراه است. پس، این مطلب اوّل که انسان نیازهایی دارد، و رفع این نیازها را، باید از خدا بخواهد. باید درِ خانه خدا رفت، تا از تضرّع پیش دیگران، بی‌نیاز شد. چون روزِ جمعه و روزِ توجّه و روز معرفت به کلمات نبیّ اکرم و ائمه علیهم‌السّلام است، چند حدیث کوتاه و مختصر بخوانم. در حدیثی آمده است: «افضل العبادة الدّعا.(۴)» بهترین عبادتها، دعاست. حدیث دیگر، حدیث نبوی است. آن حضرت، به اصحابِ خود فرمود: «علی ادُلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر ارزاقکم؟(۵)» «آیا می‌خواهید سلاحی را به شما نشان دهم که هم شما را از دشمن حفظ می کند و نجات می‌دهد و هم روزی‌تان را فراوان می کند؟» این، همان خواستن از خدا برای برآورده شدن حاجات است. «قالوا: بلی یا رسول‌اللّه.» «عرض کردند: بلی؛ بفرمایید.» فرمود: «قال تدعون ربکم.» «خدا را دعا کنید؛ خدا را بخوانید.» «باللّیل والنّهار.» «شب و روز.» «فانّ سلاح المؤمن الدّعا.» «سلاح مؤمن، دعاست.» یعنی دنبال حاجات رفتن، با سلاح دعا. با دشمن، با حادثه و با بلیّه در افتادن، با سلاح دعا. یک روایت از حضرت سجاد علیه‌السّلام است که می‌فرماید: «الدّعاء یبتع البلاء نازل و ما لم ینزل.» هم بلایی که به سوی شما آمده است با دعا دفع می‌شود و هم بلایی که نیامده است. یعنی اگر دعا نکنید، آن بلا متوجّه شما خواهد شد. مسأله بسیار مهمّی است. خداوند متعال، وسیله‌ای به انسان داده است که انسان می‌تواند حوائج خود را - مگر در موارد استثنایی که به آن اشاره می کنم - با آن برآورده کند. آن وسیله چیست؟ خواستن از خدای متعال است. کلامی از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده است که ایشان - بنا بر نقل - فرموده‌اند: «ثم جعل فی یدک مفاتیح خزائنه، بما اذن فیه من مسألته.(۶)»؛ «خدای متعال، به این‌که به تو اذن داد از او بخواهی، کلید همه گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داد.» پس، اذنی که خداوند متعال داد تا هر چه می‌خواهی از او بخواهی، کلید همه خزائن الهی است. اگر انسان این کلید را به شکل درست به کار ببرد - از خدا بخواهد - مسلّماً آن را در اختیار انسان می گذارد. «فمتی شعت استفتحت الدّعا ابواب خزائنه.» هر وقت بخواهی، به وسیله دعا، درِ خزائن الهی را باز می کنی. ببینید! این، مسأله بسیار مهمّی است. چرا انسان خود را از این وسیله مهم محروم کند؟! در این‌جا، چند سؤال مطرح می‌شود: یکی این که، اگر دعا، چنین نقش معجزآسایی دارد، پس این وسایل دنیوی و این ابزارها و علم و صنعت و نظایر آن چیست؟ جواب این است که دعا رقیب ابزارهای مادّی نیست. این طور نیست که وقتی انسان می‌خواهد به مسافرت برود، یا با خودرو و قطار و هواپیما عازم شود و یا با دعا برود! همچنین این طور نیست که اگر انسان بخواهد وسیله‌ای به دست آورد، یا پول خرج کند و یا اگر پول نداشت به دعا متوسّل شود و آن وسیله را به دست آورد! معنای دعا این است که شما از خدا بخواهید تا او این وسایل را جور بیاورد. آن وقتْ علل مادّی، هر کدام در جای خودشان قرار می گیرند. دعای مستجاب این گونه است. وقتی دعا می کنید که حاجتی از شما برآورده شود، اگر خدای متعال آن دعا را مستجاب کند، استجابتش این است که ابزارهای مادّی و عادّی و معمولیِ این خواسته، جور می‌شود. یعنی خدا جور می‌آورد. فرضاً شما از کسی طلبی دارید که آن کس طلب شما را نمی‌دهد. اما یک وقت به دلش می‌افتد و می‌آید طلبتان را می‌دهد. این، یک وسیله است. چه مانعی دارد که دعا این وسیله را برای انسان جور کند؟ همه وسایل عالم از این قبیل است. بنابراین، دعا موجب نشود کسی تنبلی کند. دعا موجب نشود که کسی از دانش و علم و ابزار مادّی و علّت و معلولِ طبیعی، دست بشوید؛ نه. دعا رقیب آنها نیست، بلکه در طول آنهاست. دعا، جور آورنده آنهاست. البته غالباً این طور است. ضمناً بعضی مواقع، خدای متعال معجزه هم نشان می‌دهد که آن بحث دیگری است. معجزه در موارد استثنایی رخ می‌دهد و در غیرِ مواردِ استثنایی، دعا جور کننده روال عادّی است. وقتی شما از خدا می‌خواهید حادثه‌ای اتفاق بیفتد که به آن نیاز دارید، در کنار دعا، باید نیرویتان را هم به کار ببندید. مثلاً اگر احساس تنبلی به شما دست می‌دهد و دعا می کنید که خدای متعال این احساس را از شما بگیرد، در کنار دعا، باید اراده و همّت نیز به خرج دهید. یعنی در این‌جا هم، باز وسیله مادّی و وسیله طبیعیِ دیگری هست که همان همّت کردن است. باید همّت و اراده کنید. هیچ کس خیال نکند که اگر در

خانه بنشینیم و به تلاش و اقدام نپردازیم، حتی اراده هم نکنیم و فقط به دعا مشغول باشیم، خدا حاجاتمان را برآورده می‌کند؛ نه. چنین چیزی امکان ندارد. پس، دعا در کنار تلاش و با تلاش است. بعضاً خیلی از تلاشها به نتیجه نمی‌رسد؛ اما همین که دعا کردید، به نتیجه خواهد رسید. این، یک نکته. مطلب دیگر این است که گاهی هر چه انسان دعا می‌کند، مستجاب نمی‌شود. علت چیست؟ روایات دینی، این مشکل را برای ما حل کرده‌اند. مثلاً در روایات آمده است که اگر شرایط دعا وجود نداشته باشد، دعا مستجاب نمی‌شود. بالأخره دعا هم شرایطی دارد. بزرگان دین فرموده‌اند: «کارهای نشدنی را از خدای متعال نخواهید.» در روایتی آمده است که روزی یکی از اصحاب نبیّ‌اکرم صلّی‌اللَّه علیه آله و سلّم در حضور پیغمبر دعا کرد و گفت: «اللّهم لاتحتجنی علی احداً من خلقک(۷)»؛ «خدایا، مرا محتاج هیچ آفریده‌ای نکن.» «فقال رسول، صلّی‌اللَّه علیه و آله: لا تقولنها کذا.» «پیغمبر، صلّی‌اللَّه علیه و آله فرمود: این طور نگو.» «فلیس من احداً الّا و هو محتاج الی‌النّاس.» مگر می‌شود که یک انسان، محتاج دیگران نباشد؟ «نگو که خدایا مرا محتاج هیچ کس نکن. این، خلافِ طبیعت بشری، خلافِ سنّت الهی و خلافِ طبعِ نهاده پروردگار در وجودِ انسان است.» چرا می‌گویی «خدایا، مرا محتاج هیچ کس نکن»؟ این دعا، مستجاب نمی‌شود. آن فرد، عرض کرد: «یا رسول‌اللَّه! پس چگونه دعا کنم؟» فرمود: «قل‌اللّهم لاتحتجنی علی شرار خلقک.» «بگو: خدایا! مرا محتاج اشرار از بندگان خود مکن. مرا نیازمند مردمان شریر مکن. مرا محتاج انسانهای لئیم مکن. این درست است. این می‌شود. این را از خدا بخواه.» پس، اگر چیزی را از خدای متعال طلب کردیم که نشدنی و به خلاف سنّتهایِ معمولیِ عالم است، برآورده نمی‌شود. یکی از شرایط استجابت دعا این است که آن را با توجه مطرح کنیم. گاهی لقلقه زبان، جملاتی چون «خدایا ما را بیامرز.»، «خدایا به ما سعّه رزق بده» و «خدایا قرض ما را ادا کن» است. ده سال انسان این گونه دعا می‌کند، اصلاً مستجاب نمی‌شود. این فایده‌ای ندارد. یکی از شرایط دعا این است که فرمود: «اعلموا ان‌اللَّه یقبل الدّعاء عن قلب غافل(۸)»؛ «خداوند متعال، از صاحب دلِ غافل - دلی که متوجه نیست چه خواسته‌ای را مطرح می‌کند و با که دارد حرف می‌زند - دعایی را قبول نمی‌کند.» معلوم است که دعایِ دارای این ویژگیها، مستجاب نمی‌شود. باید تضرّع کنید و جدّی بخواهید. باید از خدای متعال با الحاح بخواهید. باز بخواهید و باز بخواهید. در این صورت البته خدای متعال دعاها را مستجاب خواهد کرد. یک مطلب دیگر در باب دعا این است که برای برآمدن حاجات، هیچ حاجتی را آن قدر بزرگ نشماریم که بگوییم: «این حاجت را دیگر نمی‌شود از خدا خواست، چون خیلی بزرگ است.» نه. اگر حاجت، به خلاف طبیعت و سنن آفرینش نیست، اگر محال نیست، هر چه هم بزرگ باشد، مسأله‌ای نیست و از خدا بخواهید. شما در هر روز از ماه رمضان - بنابر مأثور - بعد از هر نماز می‌گویید: «اللّهم ادخل علی اهل القبور السّرور. اللّهم اغن کلّ فقیر(۹).» از خدا می‌خواهید همه فقرا را غنی کند. فقط فقرای ایران را نمی‌گویید. «اغن کلّ فقیر» یعنی همه فقرای اسلام غنی شوند. اینها، خیلی مهم است. (من در آن جهت دوم، باز هم، ان‌شاءاللَّه، به همین موضوع برمی‌گردم.) خواسته و حاجت بزرگی است، وقتی می‌گویید «خدایا، همه فقرا را غنی کن.» خوب؛ از خدا می‌خواهیم. چرا نشود خواست؟! اگر موانع بر سر راه غنی شدن برطرف گردد، چرا نشود؟! پدیده فقر که یک امر ذاتی در جامعه نیست. فقر در جوامع بشری، یک امر تحمیلی است. فقر را قدرتهای ستمگر و زورگو و زیاده‌طلب عالم، بر افراد و بر ملتها تحمیل می‌کنند. اگر این قدرتها از میان بروند، چرا دعای «اللّهم اغن کلّ فقیر» مستجاب نشود؟! ممکن است چنین حاجتی برآورده شود. در ادامه این دعا می‌گویید:«اللّهم اشبع کلّ جائع. اللّهم اکسُ کل عریان.» انسان حاجتی به این کلانی از خدا می‌خواهد! در دعای سحر روز جمعه - که مستحبّ است - دعایی کوتاه، اما بسیار خوب است. اگر توفیق پیدا کردید، حتماً این دعا را بخوانید. اوّل درخواستهایی از خدا می‌شود و بعد این عبارت می‌آید: «الهی طموح الآمال قد خابت الا لدیک و معاکف الهمم قد تعطّلت الّا علیک(۱۰)»؛ «خدایا! آرزوهای سرکش و بزرگ و خواسته‌های عظیم، محکوم به نومیدی هستند؛ مگر وقتی که با تو مطرح شوند.» کاروان طلبهای ما، از راه رفتن، محکوم به باز ماندنند؛ مگر وقتی که در خانه تو بیایند. خداوند از حاجت بزرگ انسان که هراسی ندارد! از خدا، هر چه بزرگتر بخواهید. مبادا یک وقت انسان با خود بگوید: «خوب؛ من این چیزی را که

می‌خواهم، اگر برای خودم بخواهم، قابلِ شدن است. اما طلبِ عافیت برای همه انسانها، خیلی بزرگ است. چطور این را از خدا بخواهم؟!» نه؛ بخواهید. برای بشرّیت بخواهید. برای همه انسانها بخواهید. بعضی چیزها را برای همه مسلمین بخواهید. در همین دعا، عبارتِ «اللّهم اصلح کلّ فاسد من امور المسلمین»، از آنِ مسلمانان است. مخصوص دعایی است که مخصوصِ اهلِ اسلام است. البته، آن هم عللی دارد که چرا؟ شاید در غیر اهل اسلام، امکانش نیست و شاید بدون حاکمیت اسلام، ممکن نیست که خدای متعال همه مفاسد را برطرف کند. اصلاً نمی‌شود. شرطش، اسلام است. پس، این یک طرف قضیه است. ضمناً، از کوچک بودن خواسته هم ابا نداشته باشید. خواسته‌های کوچکِ کوچک را هم از خدا بخواهید. در روایت است که حتی بندِ کفش خود را - که چیز خیلی حقیری است - از خدا بخواهید. روایتی است از امام باقر علیه‌الصّلاهٔ والسّلام که می‌فرماید: «لاتحَقّروا صغیراً من حوائجکم فانَّ احبّ المؤمنین الی اللّه اسئلهم(۱۱)»؛ «حاجتهای کوچک را حقیر نشمارید و از خدا بخواهید». خوب؛ انسان به بند کفش احتیاج دارد؛ به درِ مغازه می‌رود و می‌خرد. این هم دعا لازم دارد؟! بله! تا احساس کردید که به بند کفش و یا هر چیز دیگرِ به این کوچکی نیاز دارید، دل را متوجّه خدا کنید و بگویید: «پروردگارا! این را هم به من برسان.» رساندنش به چه ترتیب است؟ به این ترتیب است که پول در جیبم بگذارم، سرِ کوچه بروم، از مغازه بخرم و بعد هم آن را مورد استفاده قرار دهم. به هر حال، باید از خدا بخواهید. اگر چه به درِ مغازه رفتید، پول دادید و بند کفش خریدید؛ اما باز هم آن را خدا به شما داد. از غیر طریق خدا که چیزی به دست انسان نمی‌رسد. هر چه به ما می‌رسد خدا به ما می‌دهد. چیزی را که خدا می‌دهد، قبلاً باید از خدا بخواهیم. چرا بخواهیم؟ یکی از عللِ این‌که گفته‌اند حاجات کوچک را هم از خدا بخواهید، این است که به حوائج و عجز و حقارت و تهیدستی خودمان توجّه پیدا کنیم تا ببینیم که چقدر تهیدستیم. اگر خدای متعال کمک نکند، امکان ندهد، نیرو ندهد، فکر ندهد، ابتکار ندهد و وسایل را جور نیاورد، همان بندِ کفش هم به دست ما نخواهد رسید. اگر شما به قصد خریدنِ بند کفش از خانه بیرون آمدید، در راه جیبتان را زدند یا پولتان گم شد و یا مغازه مورد نظر، بسته بود و یا در بین راه، حادثه مهمّی پیش آمد که مجبور شدید برگردید، بند کفش گیرتان نیامده است. بنابراین، هر چیز را از خدا بخواهید؛ حتّی بند کفش را، حتّی کوچکترین اشیا را و حتّی قوت روزانه خود را. بگذارید این منِ دروغینِ عظمت یافته در سینه ما - که می‌گوییم «من» و خیال می‌کنیم مجمع نیروها ما هستیم - بشکند. این «من» انسانها را بیچاره می‌کند. این هم مطلبی در باب دعا که انسان خواسته‌های خود را از طریق دعا به دست آورد. حال نگاه کنید به حاجات خودتان، حاجات مسلمانان، حاجات کشورتان، حاجات برادران مؤمنتان؛ به مریضها، به مریض‌دارها، به جانبازان، به غم دیده‌ها، به دلهای غمگین، به چشمهای نگران، به نیازهای فراوانِ انسانهایی که حول و حوش شما، زیر سقف شما و در کشور شما هستند، در دنیای اسلام هستند، روی کره خاک هستند. همه این حاجات را در این شبهای قدر، یکی یکی از خدای متعال بخواهید. البته در مطلب بعدی، در این زمینه هم توضیحی عرض می‌کنم. و اما، دومین چیزی که در دعا وجود دارد، معارف است. و این مخصوص دعاهایی است که از معصوم به ما رسیده است. امام سجّاد علیه‌الصّلاهٔ والسلام، «صحیفه سجّادیه» را به صورت دعا تنظیم فرموده و اصلاً دعا خوانده است؛ اما این کتاب، پُر از معارف الهی و اسلامی است. توحید خالص در صحیفه سجّادیه است. نبوّت و عشق به مقام تقدّس نبیّ اسلام علیه و علی آله الصّلاهٔ والسّلام در صحیفه سجّادیه است. مثل بقیه دعاهای مأثور، معارف آفرینش در این کتاب است. همین «دعای ابوحمزه ثمالی» که مخصوص سحرهاست - سعی کنید آن را بخوانید و در معنایش توجه و تدبّر داشته باشید - و همین «دعای کمیل» که شبهای جمعه خوانده می‌شود، از جمله دعاهایی است که سرشار از معارف اسلامی است و در آنها حقایقی به زبان دعا بیان شده است. نه این‌که آن بزرگوار - امام سجّاد علیه‌الصّلاهٔ والسّلام - نمی‌خواسته دعا کند و دعا را پوشش قرار داده است؛ نه. دعا می‌کرده، مناجات می‌کرده و با خدا حرف می‌زده است. منتها انسانی که قلبش با خدا و با معارف الهی آشناست، حرف زدنش هم این گونه است. حکمت از او سرریز می‌شود و دعای او هم عین حکمت است. دعاهایی که ما می‌خوانیم، پر از حکمت است. در دعاهای مأثور از ائمّه علیهم‌السّلام که به ما می‌رسد،

نکاتی عاید از معارف وجود دارد که حقیقتاً مورد احتیاج انسان است. آن بزرگواران با آوردن این نکات در دعاها به ما یاد می‌دهند که از خدا چه بخواهیم. من از دعای شریف ابوحمزه ثمالی چند فقره برایتان عرض می‌کنم. این دعای طولانی، حالت مناجاتی عجیب دارد که در بخش سوم عرض خواهم کرد. و اما لابه‌لای این مناجاتها، نیازهای واقعی انسان نهفته است. نیازهای واقعی آنهایی است که این بزرگوار از خدای متعال می‌خواهد. مثلاً در فرازی از دعا، خطاب به قادر متعال، عرض می‌کند: «اَرْغِدْ عَیْشی ؛ «زندگیِ مرا زندگیِ گوارایی قرار بده.» گوارا بودن زندگی، نه با پول، نه با قدرت و نه با داشتن زر و زور است. زیرا یک فرد، در عین برخورداری از همه این امکانات، ممکن است زندگی برایش گوارا نباشد. نگرانی‌ای دارد که زندگی برایش گوارا نیست. مشکل خانوادگی‌ای دارد که زندگی برایش گوارا نیست. اولادش مشکلی پیدا می‌کنند - العیاذُ باللّه، نستجیر باللّه، یکی از فرزندان وی، اخلاق بدی دارد - دیگر زندگی برایش گوارا نیست. خبرِ بدی به انسان می‌رسد؛ زندگی بر او تلخ و ناگوار می‌شود. این انسان، هم پول دارد، هم قدرت دارد، هم امکانات دارد؛ همه چیز دارد؛ امّا زندگیِ گوارا ندارد. ممکن است انسان فقیری که زندگیِ خیلی ساده‌ای دارد و در اتاقی محقّر، با عیال و فرزندش در عین تنگدستی گذرانِ زندگی می‌کند، زندگی‌اش گواراتر از آن فردِ همه چیزدارِ ثروتمند و قدرتمند باشد. ببینید حضرت سجاد، علیه‌الصّلاة والسّلام، چگونه نقطه اصلی را مورد توجه قرار می‌دهد. می‌گوید: «اَرْغِدْ عَیْشی وَ اَظْهِرْ مُرُوّتی ؛ «زندگی‌ام را گوارا و جوانمردی‌ام را آشکار کن.» ظاهراً معنای عبارت دوم این است که «میدانی به وجود آید، تا من در آن، صفت جوانمردی را به منصه بروز درآورم.» نه این‌که «مردم ببینند من جوانمردم؛» نه. برای این‌که، اگر بخواهیم جوانمردی بروز پیدا کند، باید جوانمردی کنیم. صرف این‌که جوانمردی در درون انسان وجود داشته باشد، کافی نیست. انسان باید جوانمردی را به مرحله عمل برساند و نسبت به کسانی جوانمردی کند. این می‌شود «اَظْهِرْ مُرُوّتی . در ادامه می‌فرماید: «وَاَصْلِحْ جَمیعَ اَحْوالی»؛ «همه کارهای من و احوال مرا اصلاح کن. حالِ دعای مرا اصلاح کن. حالِ زندگی معمولی من و خانواده‌ام را اصلاح کن. حالِ شغلی را که دارم، اصلاح کن. همه خصوصیات مرا اصلاح کن.» اصلاح هر امری، به حسب خودش، یک دعای کامل و جامع است. «وَاجْعَلنی مِمّن اَطَلْتَ عُمْرَهُ وَ حَسَّنْتَ عَمَلَهُ وَاَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ وَ رَضیتَ عَنْهُ وَ اَحْیَیْتَهُ حَیوةً طَیِّبَةً.» می‌گوید: «مرا از کسانی قرار بده که عمری طولانی توأم با عمل نیکو و همراه با نعمتِ کامل الهی و همراه با رضایِ پروردگار و حیات طیّبه دارند.» آیا چیزی از این بهتر، وجود دارد؟! معصومین علیهم‌السّلام، یاد می‌دهند که چه باید از خدا بخواهیم. چیزهایی که باید از خدا خواست، همانهاست که آن بزرگواران در ادعیّه مطرح می‌کنند. بعضی در دنیا، به سراغ زیادیهای زندگی می‌روند. می‌گویند: فلان معامله برای من جور شود. فلان سفر درست شود. فلان شغل گیرم بیاید. و... چرا انسان چیزهای اصلی را از خدا نخواهد؟! پیشوایان دین به ما یاد می‌دهند: «این گونه دعا کنید و این چیزها را از خدا بخواهید.» البته نوع دعاهایی که آنان به ما یاد می‌دهند، یک فصلِ طولانی را به خود اختصاص می‌دهد. نکته دیگر این‌که، آنان در خلال دعاهای مذکور، نقطه‌های ضربه‌پذیرِ معنوی را به یادِ ما می‌آورند و هشدار می‌دهند که «ممکن است از این نقاط ضربه بخورید و آسیب ببینید.» در همین دعایِ شریفِ «ابوحمزه»، در عبارتی می‌فرماید: «اللّهم خُصّنی مِنْکَ بخاصَّةِ ذِکْرِکَ وَ لاتَجْعَل شَیئاً مِمَّا اَتَقَرَّبُ بِهِ فی آناءِ اللَّیلِ وَ اَطْرافِ النَّهارِ ریاءً وَلا سُمْعَةً وَلا اَشَراً و لابَطَرا»؛ «خداوندا! کاری کن که کارهای انجام شده از طرف من، ریا و سمعه نباشد. برای این‌که این و آن ببینند، نباشد. برای این‌که دهن به دهن بگردد، و مردم به هم بگویند خبر دارید فلان کس چه کار خوبی کرد و چه عبادات خوبی انجام داد، نباشد. از روی ناز و غرور، نباشد» آخر بعضی مواقع انسان کارهایی را از روی ناز و غرور انجام می‌دهد و به خود می‌بالد و می‌گوید: «آری! ما بودیم که این کار را انجام دادیم.» اینها نباشد. اینها، آن نقاطِ ضربه‌پذیر است. انسان خیلی کارهای خوب انجام می‌دهد؛ اما با اندکی ریا و سمعه، آن کارها را «هباءً منثورا» می‌کند. دود می‌کند و به هوا می‌فرستد. معصومین علیهم‌السّلام به ما توجّه می‌دهند و می‌فرمایند: «مواظب باشید این طور نشود!» «واجْعَلْنی لَکَ مِنَ الْخاشِعینَ» تا آخر. پس، نقطه دوم این است که در این دعاها، معارف زیادی نهفته است. مثلاً در فقرات اوّل دعای کمیل، همه می‌خوانیم: «اللّهم

اغفرلی الـذّنوب الّتی تهتک العصم. اللّهم اغفرلی الذّنوب الّتی تنزّل النّقم. اللّهم اغفرلی الذّنوب التی تغیّر النّعم.» گناهانی وجود دارد که پرده‌ها را می‌درد. گناهانی وجود دارد که نقمت الهی را بر انسان نازل می‌کند. گناهانی وجود دارد که نعمتها را از انسان می‌گیرد. «اللّهم اغفرلی الـذّنوب الّتی تحبس الـدّعاء.» گناهانی هم وجود دارد که دعا را حبس می‌کند. پناه بر خدا! ممکن است انسان مرتکب گناهی شود که هر چه دعا کند، آن دعا بی‌اثر و بی‌فایده گردد. بی اثر شدنِ دعا چگونه فهمیده می‌شود؟ به این گونه که حال دعا از انسان گرفته می‌شود. در این خصوص عبارتی را از بزرگی نقل کرده‌اند. نمی‌دانم روایت از معصوم، علیه‌السّلام، است یا عبارتی از غیر معصوم. هر چه هست، عبارت حکمت‌آمیزی است. می‌گوید: «انا من ان اسلب الـدّعا اخلف من ان اسلب الاجابة(۱۲)»؛ «از این‌که دعا از من گرفته شود بیشتر می‌ترسم تا این‌که اجابت از من گرفته شود.» گاهی حال دعا از انسان گرفته می‌شود. این، علامتِ بدی است. اگر دیدیم در وقت دعا، در وقت تضرّع و در وقت توجه و تقرّب، هیچ نشاط و حوصله دعا نداریم، علامتِ خوبی نیست. البته درستش هم می‌شود کرد. انسان می‌تواند با توجّه، با التماس و با خواستن، حال دعا را به طور جدّی از خدا بگیرد. بنابراین، دیدیم که در دعای کمیل هم معارف وجود دارد. این هم نکته دوم. و اما نکته سوم و آخر در دعا، آن مطلبِ اصلیِ دعاست. حتّی دو نکته‌ای که عرض شد، نسبت به این نکته آخر، کوچک است. آن چیست؟ خشوع در مقابل پروردگار. اصلِ دعا، این است. این‌که می‌بینید از قول پیغمبر صلی‌اللّه علیه وآله نقل شده است که فرمود: «الـدّعاء نح العباده(۱۳)؛ مغز عبادت دعاست» به خاطر آن است که در دعا حالتی وجود دارد که عبارت است از وابستگیِ مطلق به پروردگار و خشوع در مقابل او. اصل عبادت هم این است. لذاست که در ادامه آیه شریفه «و قال ربّکم ادعونی استجب لکم» می‌فرماید: «ان الّذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین(۱۴).» اصل دعا این است که انسان در مقابل خدای متعال، خود را از انانیّت دروغین بشری بیندازد. اصل دعا، خاکساری پیش پروردگار است. عزیزان من! هر جا که شما نگاه کردید - چه در محیط خودتان، چه در کشور خودتان و چه در سرتاسر دنیا - و بدی و فسادی را از ناحیه کسی، مشخّصاً دیدید، اگر دقّت کنید مشاهده خواهید کرد که اساس و منشأ آن بدی و فساد، انانیّت، استکبار، استعلا و غرور انسانی است. دعا باید این را بشکند. من یک وقت می‌خواستم بحثی قرآنی در این خصوص عرض کنم که فعلاً مجالش نیست. بحث قرآنی مربوط به ماجرای حضرت موسی علیه‌السّلام است که از آن ماجراهای عبرت‌آمیز و عجیب تاریخ است. درباره این ماجرا هرچه بگویم تمام نمی‌شود. واقعاً قرآن گنجینه عظیمی از تجربه موسوی برای ماست. در این ماجرای عجیب، یکی از نقاط برجسته، خراب و فاسد شدنِ کسانی از همراهان موسی علیه‌السّلام است که از همراهیِ او برگشتند. من اینها را عرض می‌کنم تا کسانی که اهل تأمّل در آیات قرآنند، دنبالش بروند. در قرآن چند مورد از این مسائل داریم که یکی مربوط به سامری است، یکی مربوط به قارون است و یکی هم مربوط به کسانی است که از رفتن به داخل ارض مقدسّه استنکاف کردند. اینها مصادیق رجعت و ارتداد است؛ و بنده یکی دو ماه پیش، درباره رجعت و ارتداد صحبت کردم. مثلاً قارونِ مبغوضِ خبیثِ ملعونِ الهی، آن قدر انسان بدی است که قرآن کریم بخشی را به او اختصاص داده است. مشکل قارون این‌جاست که وقتی حضرت موسی علیه‌السّلام به او می‌فرماید «اموالی را که تو به دست آوردی، زینت است» و به نصیحت وی می‌پردازد، در جواب آن حضرت می‌گوید: «انما اوتیتهُ علی علم(۱۵)»؛ من آگاه و عالم و توانا بودم.» به تعبیر امروزی: «هوش و ذکاوت داشتم، زرنگی داشتم، سیاست بلد بودم. ناز شستم که این اموال را از این راهها به دست آوردم. به کسی مربوط نیست!» او نمی‌فهمید که اموال را خدا داده بود. کما این‌که جان را خدا به انسان می‌دهد، فرزند را خدا به انسان می‌دهد، دین را خدا به انسان می‌دهد و همه چیز مالِ خداست. ای انسان نادان! چرا سرکشی می‌کنی؟! چرا اشتباه می‌کنی و می‌گویی «منم که این مال را به دست آوردم»؟! «من» کیست؟! خدای متعال به مبارزان فداکاری که به میدان جنگ رفتند؛ جانهایشان را در مقابل تیرهای دشمن سپر کردند؛ جنگیدند و بینی دشمن را به خاک مالیدند و نهایتاً دشمن را شکست دادند، می‌گوید: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن اللّه رمی (۱۶)» این تیری که تو قبلاً نحوه انداختنش را یاد گرفتی، سپس نشانه گرفتی، دقّت کردی و زدی تا این‌که به هدف خورد، کارِ تو

نبود. تو آن را به هـدف نزدی، بلکه خدا زد. نیروی من هم مالِ خداست، اراده من هم مالِ خداست. دقّت نظر من هم مالِ خداست. اصـلاً هر چه دارم مالِ خـداست. آن وقت در مقابل این قـدرتِ مالكِ محیطِ مـدبّری که همه چیز من در قبضه قدرت اوست، گردن بالا بگیرم و بگویم «من»!؟ این، آن نقطه فسادِ بشری است. هر جا این باشد، بد است و موجب فساد می‌شود. فلان صهیونیستِ رئیسِ فلاـن کمپـانیِ مثلاًـ چنـد ملیّتی، اگر بگویـد «من» و خیـال کنـد سیاست دنیا را می‌چرخانـد، یا مثلاً هیتلرِ آتش افروز، یا فلان رئیس جمهورِ طغیانگر امریکا، یا فلان دزدِ سرِ گردنه فلان نقطه، یا فلان شـخصِ ملبّس به لباس دین، اما در واقع دعوت کننده به نفس، یا من و شـمایی که هیچ کدام از اینها هم نباشیم، اما در زندگی خود را بر هر چیز دیگر ترجیح دهیم و استکبار و استعلا بورزیم، اینها مـایه فسـاد خواهـد شـد. البته هر چه انسان بزرگتر بود و قـدرت بیشتری داشت، انانیّت در او فساد بیشتری به وجود می‌آورد. اما اگر کوچـك بود، انـانیّت فقط به ضـرر خود اوست و فساد کمتری برای دیگران دارد. خاصـیت دعا این است که نفسانیتها را می‌شـکند. لـذاست که گفته‌انـد: «حتی چیزهای کوچکت را هم از خدا بخواه تا بفهمی که حقیری. بدانی که گاهی اوقات، یك پشه یا مگس، انسان را از کار می‌اندازد، و آسایشِ وی را می‌گیرد: «و ان یسـلبهم الذّباب شـیئاً لایستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب.(۱۷)» این اسـت که دعـا برای تضـرّع پیش خـداست؛ برای عرضِ حـاجتْ پیش خـداست؛ برای تواضـع و برای بیرون آمـدن از پوسـته دروغین اسـتکبار و استعلاست. خدای متعال، گاهی برای من و شما مشکلاتی به وجود می‌آورد، تا وادار به تضرّع و توجّه و خشوعمان کند. همان‌طور که در آیات کریمه قرآن می‌فرمایـد: «و لقد ارسـلنا الی امم من قبلك فاخذناهم بالبأسا والضّـراء لعلهم یتضـرّعون. فلولا اذ جائهم بأسـنا تضرّعوا و لکن قست قلوبهم و زیّن لهم الشّیطان ما کانوا یعملون.(۱۸)» این تضرّع، نه برای خاطر خدا، که به خاطرِ خودِ ماست. خدا احتیاجی به تضـرّعِ من و شـما ندارد: تیشه زان بر هر رگ و بندم زنند تا که با مهر تو پیوندم زنند این حالت تضرّع است که دل را از عشق خـدا پر می‌کند؛ انسان را با خدا آشـنا می‌کند؛ انسان را از خودبینی و خودنگریِ فسادانگیز تهی می‌کند و او را از نورِ مقـدّسِ پروردگار و لطفِ الهی، سـرشار می‌سازد. قـدرِ این را بدانید که از همه چیز بالاتر است. این، صـحبت ما درباره دعا بود که البته اندکی گفته شد و بسیاری باقی ماند. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه الصمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احـد. من می‌خواهم در پایان این خطبه، چنـد دعا کنم. ان‌شاءاللّه توجّه کنیـد و «آمین» بگوییـد. حـدود ظهر است؛ روز جمعه است؛ اجتماع هم عظیم است و همه هم دهانِ روزه هستیم. امید است ان‌شاءاللّه در روز ماه رمضان این دعاها مسـتجاب شود. نسئلك اللّهم و نـدعوك، باسـمك العظیم الاـعظم، الاـعزّ الاجـلّ الاـکرم و بـالقرآن المسـتحکم و بولیّك و حجّتك یا اللّه! پروردگارا! بزرگترین حاجـات مـا، عبـارت از طلب رضـا و مغفرت تـوست. این بزرگـترین دعـای مـاست که از همه چیز بالاـتر است. پروردگـارا! تو را به عزیزترین عزیزانت سوگنـد می‌دهیم، ما را در این ماه، مشـمولِ رحمت و رضا و آمرزش خود قرار بده. پروردگارا! در این ماهِ روزه، ما را از این ضیافتِ الهی، به قدر وافی و کافی برخوردار فرما. پروردگارا! اخلاق بد، خصوصیات و شرایط بد، سیاهیها و تاریکیهایی را در دل و جـان مـا به وجود آورده است. تو را به نبیّ بزرگوارت که در دعـای بعـد از زیـارت آل یاسـین بـا «و کلمـهٔ نورك» – به عنوان کلمه نور – از آن بزرگوار اسم آورده شـده است؛ تو را به آن برترین انوارِ ساطعه از اراده و قـدرت تو که وجودِ مقدّسِ خاتم الانبیـاست، قسم می‌دهیم که دلهای ما را به نور معرفت و محبّت خودت نورانی کن. پروردگارا! تاریکیها و گمراهیها را از دلهای ما بزدا. پروردگـارا! تـو را به حق ولیّ و حجّتت، مهـدی موعـودِ عزیز – که اگرقبول فرمایـد، مـا سـربازان و خـدمتگزاران اوییم – قلب مقـدّس او را در این روز جمعه از همه مـا راضـی و خشـنود فرمـا. پروردگارا! تو را سوگنـد می‌دهیم که ما را از دولت کریمه‌ای که مهدی عزیز در رأس آن است، برخوردار فرما. پروردگارا! تو را به حقّ اولیایت قسم می‌دهیم که رابطه ما را با قرآن، با دین، با ذکر، با دعا، با توسّل و با استشـفاء، روزبه‌روز قویتر کن. پروردگارا! تو را به قرآن سوگند می‌دهیم که ایران اسـلامی، این مرکز اوجگیری دوباره قرآن را مشـمول رحمت و برکات خودت قرار بـده. خدایا! ملت ایران را سـرافراز کن. خدایا! ملت ایران را پیروز کن. خدایا! دشـمنان ملت ایران را در هر جای دنیا که هسـتند سـرکوب و منکوب کن. خدایا! دلهای ملت ایران را سـرشار از لطف و وفای خود

بگردان. پروردگارا! تو را به حقّ اولیایت سوگند می‌دهیم که محبّت آنان را روزبه‌روز در دلهای ملت ما بیشتر کن. پروردگارا! کسانی در گوشه و کنار عالم علیه این ملت، علیه این کشور و علیه حکومت قرآن، مشغول توطئه‌گری هستند - که تو بهتر از ما آن توطئه‌ها را می‌دانی و می‌شناسی - به قدرت و قوّت قاهره خودت، همه توطئه‌هایشان را نقش بر آب بگردان. پروردگارا! دشمنان ما را به مشکلات خودشان مشغول بگردان. پروردگارا! دشمنان بشریت را که همین قدرتهای بزرگ و رؤسای بعضی از کشورهایند و نسبت به حقایق و فضایل بی‌اعتنا و طرفدار رذایل هستند، روزبه‌روز به مشکلات خودشان بیشتر مشغول کن. پروردگارا! دشمنان این ملت را مقهور این ملت قرار بده. پروردگارا! سخنِ حقّ این ملت را که غوغاهای تبلیغاتی نمی‌گذارند در دنیا به گوش انسانهای سالم برسد، در فضای عالم طنین‌افکن بگردان. پروردگارا! دشمنان ما را به کلّی از این ملت مأیوس کن. خدایا! توفیق درک لیلةالقدر را به همه ما مرحمت فرما و ما را از تفضّلات لیلةالقدر محروم مکن. پروردگارا! گرفتاریهای ملت ایران را برطرف کن و حاجات مردم ما را در هر کجا هستند برآورده فرما. پروردگارا! انسانهای پاکی را که در کشور ما برای تو زحمت کشیدند و کار و تلاش کردند، به طور وافر مزد و اجر عنایت فرما. پروردگارا! تو را به حق اولیایت و تو را به حق صدّیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها - آن گوهر عزیز خاندان پیغمبر - سوگند می‌دهیم، همه جانبازان ما را شفا عنایت فرما. پروردگارا! امید استجابت را از دلهای ما مبر و دلهای مهموم و مکروبی را که در میان ما، در ملت ایران، در میان مسلمین و در میان همه انسانهای ستمدیده وجود دارد، شاد فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد علیهم‌السّلام، همه مریضها را شفا عنایت کن. از همه گرفتارها رفع گرفتاری فرما. همه حاجتمندان را حاجت روا بگردان. همه دشمنیها و کینه‌های بین مسلمانان را برطرف فرما. گرفتاریهای کشورهای اسلامی را بر طرف فرما. پروردگارا! دلهای ما به خاطر قضیه فلسطین و به خاطر مسلمانانِ مظلوم فلسطین و به خاطر مسلمانان بوسنی هرزگوین و به خاطر مسلمانان چچن، خونین و مجروح است. اینها انسانهای مظلومی هستند که دنیا کمکشان نکرد. دنیا در هیچ جا به مسلمانان کمک نمی‌کند. خدایا! مسلمانان زیادی در اطراف عالم - در کشمیر، در مناطق عربی، در مناطق اروپایی، در قارّه امریکا و در نقاط دیگرِ جهان - گرفتاریها، مشکلات و ابتلائاتی دارند. تو را به حقِّ لیلةالقدر، تو را به حقِّ شهید لیالی قدر، تو را به حقِّ همه مؤمنانی که دعای آنها را در لیلةالقدر مستجاب می‌فرمایی و تو را به حقِّ معصومین علیهم‌السّلام سوگند می‌دهیم گرفتاریهای آنها را بر طرف کن. آنها را بر دشمنانشان پیروز بگردان. پروردگارا! این دعاها را به کرمت مشمول لطف و اجابت خودت قرار بده و حالِ دعا را از ما مگیر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه. بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و صدّیقة الطّاهرة سیّدة النساء العالمین و الحسن و الحسین و سبطی رحمه و امامی الهدی و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی الباقر و جعفربن‌محمّد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن علی الجواد و علی‌بن محمّد الهادی والحسن‌بن علی العسکری والحجّةالقائم المهدی؛ حججک علی عبادک و امنائک فی‌بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداه المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه. در این خطبه، می‌خواهم فقط یک مطلب را خیلی مختصر عرض کنم و بگویم: امتیاز بزرگ انقلاب ما این است که تکیه‌اش به مردم بوده است. حلّ مشکلات هم - از هر نوعی باشد - فقط در سایه ملت ممکن خواهد شد. علّت این هم که دشمن تاکنون نتوانسته به این کشور و این نهضت آسیبی وارد کند، همین است که مردم پشتوانه واقعی انقلابند. حرکتی که شما ملت ایران در روز بیست و دوم بهمنِ امسال از خود نشان دادید، یکی از همان حرکات معجزآسایی بود که ضربه قاطع را بر بسیاری از توطئه‌ها و دشمنیها وارد آورد و توطئه‌گران و دشمنان را ناکام گذاشت. همیشه همین طور بوده است و بعد از این هم باید همین طور باشد. شما از بیست و دوم بهمن پارسال، یا از روز قدس پارسال تا امسال، یک سال تبلیغات دشمن را با این حرکت، خنثی کردید. برای یک نظام از دست دادنِ پشتوانه مردمی، ضرری بسیار بزرگ و عیبی غیرقابل توصیف است. در واقع، از همه عیوب بالاتر این است که یک نظام پشتوانه مردمی نداشته باشد. امروز در کشورهای خاور میانه و نیز کشورهایی که امریکا آنها را جزو

دوستان خود به شمار می‌آورد، نظامهای متعدّدی هستند که هیچ پشتوانه مردمی ندارند. در سطح جهان که نگاه کنید، از این گونه کشورها با نظامهای مختلف خواهید دید و خیلی هم لازم نیست راههای دور بروید. این کشورِ اسلامی، این کشورِ قرآنی و این کشورِ مردمی، چشم دشمنان را کور می‌کرد. برای همین، سعی کردند پیوسته در تبلیغاتشان تکرار کنند که «مردم از اسلام و نظام و دولت جمهوری اسلامی روگردان شده‌اند و دیگر آن را قبول ندارند!» حتی این مطالب را در رادیوهایشان هم می‌گفتند. امسال بیست و دوم بهمن صحنه آزمایش عجیبی بود که شما ملت ایران نشان دادید و در واقع مشت محکمی بر دهان یاوه‌گویان زدید. اگر من بخواهم از شما با یک جمله سپاسگزاری کنم، باید عرض کنم: امیدوارم قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه از شما ملت ایران به خاطر این عمل راضی باشد. ان‌شاءاللّه این کارِ شما مورد شکرانه آن بزرگوار بوده است و خواهد بود. این علاج را در همه قضایا مدّ نظر داشته باشید. البته اگر کسی بعد از بیست و دوم بهمن، رادیوهای بیگانه را گرفته باشد، متوجه می‌شود که چقدر آنها عصبانی بودند. چرا و به چه دلیل؟ به این دلیل که با حرکت عظیم و غیر قابل توصیف شما مواجه شده بودند. حقیقتاً این حرکت عظیم و کثرت استقبال مردم و آنچه که در خیابانهای تهران و شهرستانها اتّفاق افتاد، غیرقابل توصیف بود. اما اینها سعی کردند چنین حرکتی را کوچک جلوه دهند. خوب؛ بگو: بی‌عقلها! شما می‌خواهید روی چه کسی اثر بگذارید؟! با که دارید حرف می‌زنید؟! همان مردمی که به چشم خودشان دیدند که واقعیت چه بود؟ به اینها می‌گویید «چیزی نبود»! اجتماع میلیونی عظیم مردم تهران را بگویند «چند ده هزار»! بعضی می‌گویند «چند هزار»! این اجتماع میلیونی کم‌نظیر، چند هزار بودند؟! بنده در روز بیست و دوم بهمن که حضور عظیم مردم را دیدم، به ذهنم رسید امروز در دنیا هیچ کشوری نیست که دولتش بتواند این حجمِ عظیم از مردم را به خاطر هر شعاری که باشد به خیابانها بکشاند. نه دولت امریکا چنین قدرتی را دارد و نه دولتهای اروپایی و جهان سوم از چنین قدرتهایی برخوردارند. هیچ کشوری نیست که بتواند چنین حرکتی عظیمی را در دنیا نمایش دهد. البته در ایران هم هیچ کس مردم را به خیابانها نکشاند. مردم به طور خودجوش حرکت کردند؛ چون کس در ایران، مردمند. دولت هم مردم است، مسؤولین هم مردمند، حکومت هم دست مردم است،نظام هم مالِ خود مردم است. این را از دست ندهید. آخرین مطلب این‌که، امریکاییها تلاش می‌کنند، حرص و جوش می‌خورند، یقه‌درانی می‌کنند، با همه مردم و دولتهایی که دستشان به آنها می‌رسد و یا ممکن است برسد، خطّ و نشان می‌کشند، بلکه بتوانند ملت ایران را زیر فشار قرار دهند؛ بلکه بتوانند دولت ایران را وادار به تسلیم نمایند؛ بلکه بتوانند این مقاومتِ شانزده ساله را مخدوش کنند. من در حضور جمعیت عظیمی که امروز در نماز جمعه تهران شرکت کرده‌اند و در حضور آحادِ ملت ایران، از زبانِ خودِ ملت ایران می‌گویم: ای دشمنان ملت ایران! بدانید که با این ترفندها و با هیچ ترفند دیگری، نمی‌توانید ملت ایران را به زانو درآورید. پروردگارا! این شور و نشاط را که جز با لطف و فضل و نظره رحیمه تو ممکن نیست در ملتی به وجود آید، روزبه‌روز در این ملت بزرگ و در این بندگان شایسته خودت، بیشتر کن. پروردگارا! به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم‌السّلام، شهدای بزرگوار ما؛ آن انسانهای عظیم‌القدر و برجسته‌ای که از جان خودشان مایه گذاشتند تا ملت ایران و ایران را به این نقطه از عظمت و کمال رساندند، در این روزها و در شبهای قدر و هم در این ساعت، مشمول رحمت و فضل و مغفرت خودت قرار بده. پروردگارا! سلسله جنبان شهیدان؛ آن انسانی که به همت و اراده او همه این حرکت عظیم در ایران به راه افتاد، یعنی امام بزرگوار ما را مشمول انوارِ رحمت و فضل خود قرار بده. او و شهدای ما را با پیغمبر و اولیایت محشور فرما و قلب مقدّسشان را از ما راضی کن. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم انا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربک والنحر. انّ شانئک هو الابتر. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. ---

-- ۱) بقره: ۱۸۶ ۲) نساء: ۳۲ ۳) مؤمن: ۶۰ ۴) . ۵) . ۶) . ۷) – ۸) – ۹) مفاتیح‌الجنان: از ادعیه ماه رمضان/ منقول از رسول اکرم(ص) ۱۰) مفاتیح‌الجنان: در اعمال شب جمعه (دعای سحر روز جمعه) ۱۱) – ۱۲) – ۱۳) – ۱۴) مؤمن: ۶۰ ۱۵) قصص: ۷۸ ۱۶) انفال: ۱۷ ۱۷) حج: ۱۳۷۳ ۱۸) انعام: ۴۳ – ۴۲

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه الّذی خلق السّموات والارض، و جعل الظّلمات والنّور. ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. الحمدللَّه خالق الخلق، باسط الرّزق، فالق الاصباح، دیّان الدّین، ربّ العالمین. الحمدللَّه علی حلمه بعد علمه. والحمدللَّه علی عفوه بعد قدرته. والحمدللَّه علی طول آناته فی غضبه، و هو قادر علی ما یرید. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیین. والصّلاةوالسّلام علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه، بتقوی اللَّه، واستغفراللَّه لی و لکم. عید سعید فطر را به محضر مبارک حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه و همچنین به همه مسلمانان عالم و به ملت بزرگ و شریف ایران و به شما نمازگزاران عزیز، تبریک عرض می‌کنم. هر عید فطری، برای انسانِ مسلمانِ آگاهِ هوشیار، می‌تواند یک روزِ عیدِ حقیقی باشد. روز شروعِ دوباره زندگی معنوی و روحی؛ مثل بهار برای گیاهان و درختان. انسانی که ممکن است در طول سال دچارِ انواع آلودگیها و گناهان شود، و انسانی که بر اثر هوایِ نفس و خصلتها و صفات زشت، خود را تدریجاً از ساحتِ رحمتِ الهی دور کرده است، هر سال از طرف پروردگار عالم از یک فرصت استثنایی برخوردار می‌شود و آن فرصت، ماهِ مبارکِ رمضان است. در طول ماه رمضان، دلها نرم می‌شود، روحها تلألؤ و درخشندگی پیدا می‌کند، انسانها آماده قدم نهادن در وادیِ رحمتِ خاصه الهی می‌شوند و هر کس به قدر استعداد، همّت و تلاش خود، از ضیافت عظیم الهی برخوردار می‌گردد. بعد از آن‌که این ماه مبارک به پایان رسید، روزِ شروعِ سال جدید، روز عید فطر است. یعنی روزی که انسان می‌تواند با استفاده از دستاوردهای ماه رمضان، راه مستقیم الهی را پیش گیرد، و از کج‌راهه‌ها پرهیز کند. همه همّتِ انبیا و اولیا و اوصیا و صالحین و صدّیقین، این بوده است که انسان، دشمنِ درونیِ خود را که نفس امّاره اوست، کشف کند و از آن بپرهیزد. این، راز بزرگِ دست یافتن به مقامات و مراتب معنوی و الهی است. انسان از این رهگذر است که می‌تواند از فرشته هم بالاتر برود. امروز همان روز است، عزیزان من! همه ما - کسانی که این ماه مبارک رمضان را پشت سر گذاشته‌ایم - ان‌شاءاللَّه به قدر همّت و استعداد خود از آن ضیافت و سفره گسترده الهی استفاده کرده‌ایم و هرکس توشه و دستاوردی از ماه رمضان برده است. با اتّکا به این دستاورد، بیایید همه ما از امروز سعی کنیم بخشی از عیبهای درونی و نفسانی را از خودمان دور سازیم. این، به دست ما و در اختیار ماست. «و من جاهد فانّما یجاهد لنفسه(۱).» هرچه هم از این مجاهدت، عاید شود در درجه اوّل متعلّق به خود ماست. اخلاقیّات نادرست و زشت را در خودمان کشف کنیم که این، یک قسمتِ دشوار از آن مجاهدت است. درباره خودمان دچار خودشیفتگی نشویم. عیبهایمان را ببینیم و آنها را مثل فهرستی در مقابل خودمان قرار دهیم. با استفاده از توشه‌ای که از ماه رمضان به دست آورده‌ایم - که همان رقّت قلب و اراده و صفا و خلوص و ان‌شاءاللَّه طاعات مقبول است - سعی کنیم از این فهرست، مقداری را حذف نماییم. اگر حسودیم، حسد را. اگر لجوجیم، لجاجت را. اگر در راههای زندگی، تنبل و بی‌نشاطیم، تنبلی و کسالت را؛ اگر بددل و بدخواهِ دیگرانیم، بددلی و بدخواهی را. اگر سست‌عهدیم، سست‌عهدی را. اگر پیمان‌شکنیم، بی‌وفایی را. هر عیبی را که از لحاظ اخلاق در ما وجود دارد، به برکت ماه رمضان و روز عید فطر، تا آن‌جا که می‌توانیم از فهرست و سیاهه اعمالِ بدمان پاک کنیم و برسر آن بایستیم و پیش برویم. بدانید که خدای متعال در این راه به کسانی که مجاهدت کنند کمک خواهد کرد. خدای متعال شما را در میدان مجاهدت برای رسیدن به کمال، تنها نمی‌گذارد و اوّلین سود، به خود هر شخص می‌رسد. علاوه بر این، منافعِ مبارزه با نفس، اصلاح نفس و مجاهدت درونی در راه خدا - که جهاد اکبر است - مخصوصِ خودِ شما هم نمی‌ماند؛ بلکه جامعه و کشور و ملت و اوضاع کشور و اوضاع سیاسی و عزّت بین‌المللی و اوضاع اقتصادی و وضع زندگی و خلاصه دنیا و آخرتِ مردم، از این رهگذر رونق و تلألؤ و درخشش پیدا می‌کند. آن وقت است که این ملت که بحمداللَّه لیاقتهای خود را در طول سالهای متمادی به اثبات

رسانده است، مانند مشعل درخشانی در مقابل چشم ملتهای دیگر خواهد درخشید؛ از او استفاده خواهند کرد و اخلاقش را الگو قرار خواهند داد. از خدا کمک بگیریم تا در این راه قدم برداریم و گناهان را یکی پس از دیگری ترک کنیم. اخلاق فاسد را یکی پس از دیگری از خود دور سازیم. خود را انسانِ طراز قرآن و طراز اسلام بسازیم و بپردازیم. آن وقت است که خدای متعال هم، به همه وعده‌های خود درباره این ملت عمل خواهد کرد و برکاتش یکی پس از دیگری بر شما نازل خواهد شد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین آمنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اهل بیته الطّاهرین المعصومین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقه الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سبطی الرّحمه و امامی الهدی و علی‌بن‌الحسین، زین‌العابدین و محمّدبن‌علی، باقر علم‌النبیّین و جعفربن‌محمّد الصادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسی الرضا و محمّدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن علی الزکیّ العسکری و الحجّةبن‌الحسن القائم المهدی صلواة اللّه و تحیاته و برکاته علیهم. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللّه، بتقوی اللّه. آنچه که از مجموع آثار مربوط به عید فطر بر می‌آید، این است که چنین روزی، نسبت ویژه‌ای با وجود مقدّس نبیّ‌اکرم حضرت محمّدبن‌عبداللّه صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم دارد. در دعاهای شب عید فطر، در چند جا گفته می‌شود: «یا مصطفی محمّدٍ و ناصره»، «یا مصطفیاً محمّداً و ناصره». «ای برگزیننده محمّد، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله و ای یاری کننده او.» در دعای قنوت امروز هم بارها تکرار کردیم: «الّذی جعلته للمسلمین عیداً ولمحمّدٍ صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله ذُخْراً وَ شَرفاً و کرامتاً و مزیدا.» پس، ارتباط ویژه این روز با وجود مقدس نبیّ‌اکرم صلّی اللّه علیه و آله امری معلوم و آشکار است. من عرض می‌کنم اگر در هر روز عید فطر، امّت این بزرگوار، حرکت شایسته‌ای نسبت به پیشوای عظیم‌الشّأن و رهبر معظّم الهیِ خود انجام دهد، آن وقت، عید فطر آن‌چنان که خدا خواسته و مقرّر شده است، یک عید نبوی و عید مصطفوی واقعی خواهد شد. آنچه من امروز در مقابل چشم خود مشاهده می‌کنم و مناسب است امّت مصطفوی، نسبت به پیشوای عظیم‌الشّأن و پیامبر برگزیده خدا، به عنوان یک هدیه عید تقدیم کند، حضور یکپارچه جمعیتی از امت مسلمان است که برای نماز عید آمده‌اند. جا دارد که امروز، امّت سعی کند یکپارچگی، التیام، وحدت و هماهنگی و همدلی در میان خود را - همچنان که نام یک امّت از این همه خبر می‌دهد - برای خود حفظ کند. امروز وظیفه این امّتِ بزرگ، در مقابل پیامبر، نجات دهنده، پیشوا، معلّم، امانت الهی در میان خود و محبوبترین چهره در میان امّت؛ یعنی وجود مقدس نبیّ‌اکرم علیه‌وعلی‌آله‌الصّلاةوالسّلام این است که عزّت و شوکت امّتِ اسلامی را با حفظ وحدت پاس بدارد. این وظیفه امروزِ امّت است. امّت از پیامبر خود عیدی می‌خواهد؛ اما امّت، در مقابل پیامبر موظّف است وظیفه عیدی خود را هم انجام دهد. عیدی امّت این است که حفظ وحدت کند و آبروی پیغمبر رامحفوظ بدارد. امروز همه تلاش دشمنان اسلام و امّت اسلامی این است که این امّت را به جان یکدیگر بیندازند و آنها را با همدیگر دشمن کنند. این تلاش، مخصوص امروز نیست و از گذشته نیز همین‌طور بوده است. اما امروز، این مأموریتِ خباثت‌آمیز و رذالت‌آلود از طرف دشمنان، با سازماندهی و تدبیر و همه‌جانبه انجام می‌گیرد. علّت هم این است که احساس می‌کنند روحیه و شوق اسلامی، در میان مسلمانان رو به فزونی است و اسلام، دلها را زنده کرده است. استکبار، در انقلاب عظیم اسلامیِ ملت ما، از اسلام سیلی خورده است. لذاست که مستکبرین می‌خواهند امّت را با یکدیگر دشمن کنند. من به ملت عزیز خودمان و به دیگر ملتهای مسلمان در همه جای عالم و در همه اقطاری که مسلمانی در آن‌جاها زندگی می‌کند و کلاًّ به همه مسلمین عرض می‌کنم: بیایید به این توصیه الهی گوش فرا دهید که قرآن فریاد می‌زند: «واعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لاتفرقوا(۲).» امریکا می‌خواهد امّت اسلامی با هم دشمن باشند. شما بیایید با ایجاد وحدت، بینی مستکبرِ تفرقه‌طلب را به خاک بمالید و نگذارید دشمن خشنود شود. دشمنان دنیای اسلام می‌خواهند هدفهای خودشان را در این برهه از زمان به دست مسلمانان انجام دهند. آنها می‌خواهند کاری کنند که مدّعی فلسطینیها و ملت فلسطین، نه مزدورانِ امریکایی صهیونیست در منطقه و دولت

جعلیِ دروغین اسرائیل، بلکه دولتهای اسلامی باشند! نگذارید. نگذارید که ملت فلسطین و ملتهای مسلمان و انسانهای حقجو و هر دولت بیدار و با وجدان، یک طرف قرار بگیرند و بگویند که «باید فلسطین را از دست اشغالگر بگیریم»، آن‌وقت یک عدّه دیگر، به خاطر شاد کردن دل امریکا، دل امّت اسلامی و ملت فلسطین و حقجویانِ عالم را بشکنند و به نفع اسرائیلِ غاصب حرف بزنند. چرا؟ چرا باید چنین چیزی پیش بیاید؟ امروز ملت و امّت اسلامی، باید دلهای خود را با هم نزدیک و آشنا کنند. ملت ایران به عنوان ملتی که قدرت و عزّت و عظمت و تواناییهای گوناگون خود را در این پانزده - شانزده سال به اثبات رسانده و صاحب این کشور است، و ما به عنوان مسؤولین این کشور، دستِ دوستی به همه امّتهای اسلامی داده‌ایم. این دست دوستی، بعد از این هم به سوی آنان دراز است. البته نه به سبب احتیاج به کسی و نه به علّت ضعف؛ بلکه به خاطر وحدت و یکپارچگی دنیای اسلام؛ به خاطر مصلحت مسلمین و امت اسلامی. ملت بزرگ ایران ثابت کرده است که عظمت و بی‌نیازی و قدرت و عزّت را به خاطر گرایش به اسلام از خدای متعال هدیه گرفته و بحمداللَّه امروز ملتی سرافراز است. تمام مسلمانانی که امروز به نحوی شلّاق استکبار را بر تن و جان خودشان می‌آزمایند و هر کدام از طرف دشمنان رنجی می‌کشند - ملت بوسنی، ملت فلسطین، ملت چچن، ملتهای گوناگون در منطقه، مردم لبنان، مردم کشمیر، مردم کشورهای اسلامی در آفریقا و آسیا - این رنج را از ناحیه یکپارچه نبودن امّتِ اسلامی می‌برند. والّا اگر امت اسلامی یکپارچه بود، هیچیک از این قضایا پیش نمی‌آمد و اگر پیش می‌آوردند، به راحتی علاج می‌شد. به ملت ایران هم عرض می‌کنم: خدا را شکر که به الطاف پروردگار و به توجّهات حضرت ولی‌اللَّه‌الاعظم، ارواحنافداه، شما ملت رشید، هشیار و آگاه، وحدت و یکپارچگی‌تان را حفظ کردید و بعد از این هم باید با همه دقّت و توان و ظرفیت بالای خودتان، بر توطئه‌ها فایق آیید و این یکپارچگی را حفظ کنید. امسال بحمداللَّه اجتماع عظیم شما در روز بیست‌ودوم بهمن و در جمعه آخر ماه رمضان - روز قدس -، دشمن را خلع سلاح و بدخواهان را مأیوس کرد. آن‌چنان که دوستان شما را در اطراف دنیا از اعماق دل خوشحال نمود و در واقع انقلاب را یک بار دیگر - بعد از دهها بار - در مقابل توطئه دشمن، بیمه کرد. ان‌شاءاللَّه همین روحیه، همین وحدت، همین نشاط، همین یکپارچگی، همین حضور در صحنه، همین مهربانی فیما بین ملت و دولت، همین همدستی و همگامی ملت ایران در همه صحنه‌ها، تمام مشکلات را از پیش پای شما ملت برخواهد داشت؛ بر توطئه‌های دشمن در همه مراحل فائق خواهد آمد و دنیایی آباد و آزاد - آن‌چنان که شایسته شما ملت بزرگ است - برایتان به ارمغان خواهد آورد. من چند جمله هم دعا کنم. روز عید فطر است و امیدواریم بعد از نماز عید فطر، خدای متعال این دعاها را در درگاه خود، مورد اجابت قرار دهد. نسئلك اللّهم و ندعوك، باسمك العظيم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاكرم، و بدم الشّهداء يا اللَّه. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد علیهم‌السّلام، رضا و رحمت و مغفرت خود را شامل حال این ملتِ بزرگ و این جمع نمازگزار و همه ما، بفرما. پروردگارا! گذشتگان و ذوی‌الحقوق ما را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار بده. پروردگارا! امام عزیز ما را مشمول رحمت و لطف و فضل وافرِ خود قرار بده. پروردگارا! شهدای گرانقدر ما را مشمول لطف و عنایت و رحمت خود قرار بده. پروردگارا! همه کسانی را که برای این کشور، برای این انقلاب و برای قرآن و اسلام، به نحوی فداکاری کرده‌اند، مشمول لطف و رحمت و فضل خود قرار بده. پروردگارا! به دلهای خانواده‌های شهدای عزیز ما سکونت و آرامش و صبر عنایت فرما. پروردگارا! جانبازان عزیز ما را مشمول لطف و شفا و رحمت خود قرار بده. زحمات آنها را مقبول و دلهایشان را شاد فرما! پروردگارا! توفیق ادامه خدمت به آنها مرحمت فرما. پروردگارا! همه دشمنان ملت ایران و دشمنان امّت بزرگ اسلامی را منکوب و سرکوب فرما. پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد علیهم‌السّلام، هر کس که علیه ملت ایران، علیه ایران و ایرانی و علیه مسلمانان عالم توطئه می‌کند، توطئه او را علیه خود او قرار بده. پروردگارا! غدّه سرطانی منحوس اسرائیل را ریشه‌کن فرما. ملت فلسطین، ملت چچن، ملت بوسنی هرزگوین، ملت کشمیر و ملتهای مسلمان در همه نقاط عالم را مشمول فتح و لطف و نصرت خود قرار بده. پروردگارا! گرفتاریهای ملت ایران را برطرف فرما. عبادات آنها را قبول کن. تلاشهای آنان را به نتایج مطلوبشان برسان و حاجات این جمع نمازگزار و همه ملت ایران را به کرم و

لطفت روا فرما. پروردگارا! به حق محمّد و آل محمّد علیهم‌السّلام، دنیا و آخرت ما را آباد کن و توفیقات خود را بر ما ارزانی دار. والدین ما و گذشتگان ما را از این مراسم و از این نماز و از این دعاها، بهره‌مند و دارای نصیب بگردان. قلب مقدّسِ ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی کن. ما را از یاران آن بزرگوار قرار بده و در فرج آن بزرگوار تعجیل فرما. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. انّ شانئک هوالابتر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه. -----------------------------

--- ۱) عنکبوت: ۶ ۲) آل عمران: ۱۰۳

بیانات در سال ۱۳۷۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم در «صحن امام خمینی» حرم حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم در «صحن امام خمینی» حرم حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا، ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللَّه علیه فمنهم من قضا نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلّوا تبدیلا.»(۱) قبل از آغاز صحبت، از همه برادران و خواهران خواهش می‌کنم که چون امروز برابر است با روز هفتم فرزند عزیز و یادگار گرامی امام بزرگوارمان، و این جلسه و دیدار هر ساله ما و شما در چنین روزی تشکیل شده است، برای این‌که آن عزیز از دست رفته ما، از این جلسه فیض بیشتری ببرد، همه حضار - چه کسانی که در داخل صحن تشریف دارید و چه کسانی که در بیرون صحن هستید - هر کدام یک «حمد» و «قل هواللَّه» برای روح ایشان بخوانید. ... اوّلاً به همه برادران و خواهران عزیز و مردم مؤمن، وفادار و بااخلاص شهر مقدّس مشهد و همچنین زوّار و مسافرانی که در این روزها این‌جا تشریف دارید، این عید را تبریک عرض می‌کنم. این، فرصت خوبی است که در زیر سایه مرقد مطّهر علی‌بن‌موسی‌الرّضا، علیه‌الصّلاةوالسّلام سال جدید را شروع کنیم. مطلبی را که من امروز در نظر گرفته‌ام عرض کنم، هم یک معرفت دینی است، هم با مسائل انقلاب و کشور و مسائل جاری جهان ارتباط دارد و هم زمینه‌ای برای کسانی است که مایلند در زمینه‌های اسلامی کار و تحقیق کنند. آن مطلب، به‌طور خلاصه، مطلبی است که عرض می‌کنم: در همه ادیان و مذاهب، بلکه در همه تمدنها و فرهنگهای عالم، اموری هست که مردم باید انجام دهند و صفتهایی هست که باید آن صفتها را برای خودشان به‌وجود آورند. اینها، ارزشهاست. کارها و صفتهایی هم هست که مردم باید از آنها دوری کنند. اینها، ضدّ ارزشهاست. هم در ادیان و هم در فرهنگهای دنیایی، امور و صفاتی داریم که ضدّ ارزش است و اگر کسی بخواهد خود را به هدف دین برساند، باید از آنها دوری کند. در تمدّنهای بزرگ جهانی هم، چیزهایی را مشخّص می‌کنند که از نظر آنها ضدّ ارزش است. مردم، گروهها و اجتماعات، باید از ضدّ ارزشهااجتناب کنند. همه جا، چیزهایی هست که از نظر دین، مکتب یا آن تمدّن یا فرهنگِ خاص، مطرود و منفی است که باید کنار گذاشته شود. در عرف شرعی و دینی، به این ضدّارزشها، «محرّمات» یا امور مذموم و صفات زشت می‌گویند. همچنین، در همه جا، ارزشهایی هست که اگر مورد توجّه قرار نگیرند و رعایت نشوند، نمی‌توان به هدفهایی که دین، تمدّن و فرهنگ به آنها دعوت می‌کنند، رسید. اگر عدّه‌ای ارزشهای فرهنگی یا دینی را دنبال کنند؛ مثلاً واجبات یا مستحّبات را انجام دهند، اما از محرّمات خودداری نکنند، به آن هدفها نمی‌رسند. مثل این است که بیماری، داروی معالج را مصرف کند، امّا از آنچه برای او مضّر است، پرهیز ننماید. در این صورت، دارو برای او اثر مثبت یا لااقل اثر چشمگیری نخواهد داشت و به او بهبودی نمی‌بخشد. لذا وقتی ما با دیدگاه اسلام به مسأله نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در شرع مقدّس اسلام، بایدها و نبایدها، هر دو در کنار هم ذکر شده است. اگر بخواهیم به هدفهای اسلامی برسیم، لازم است هم بایدها را ملاحظه کنیم هم نبایدها

را. در گذشته، کسانی که مایل نبودند مردم به هدفهای اسلامی برسند، گاهی بایدها را رعایت می‌کردند، اما نبایدها را رعایت نمی‌کردند. مثلاً - فرض بفرمایید - رژیم جبّار ستمشاهی، گاهی برای تظاهر به مسلمانی، اسمی از خدا و پیغمبر و امام می‌آورد. اینها، بایدها بود. یا گاهی تظاهر به نماز خواندن می‌کردند. مثلاً شخصی در جایی تصادفاً نمازی خوانده بود؛ عکس او را پخش و تظاهر می‌کردند که «بله؛ گاهی اینها نماز هم می‌خوانند.» یا قرآنی چاپ و منتشر می‌کردند. کارهای کوچکی از این قبیل، از آنها سر می‌زد. اما نبایدها را رعایت نمی‌کردند؛ یعنی علناً فسق می‌کردند و محرّمات را انجام می‌دادند. علناً با دشمنان خدا، دوستی می‌کردند و دوستان خدا را زیر فشار و شکنجه و قتل و حبس قرار می‌دادند. در روایتی از امام صادق و علیه‌الصّلاةوالسّلام نقل شده است که فرمود: «انّ بنی‌امیّةْ اطلقوا تعلیم الایمان، و لم یطلقوا تعلیم الکفر، لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه»(۲) یعنی بنی‌امیّه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و فسق چیست! چرا نگذاشتند مردم این را درست بفهمند؟ برای این‌که اگر خودشان رفتاری کردند که مردم را به سمت کفر و فسق سوق دادند، مردم نفهمند اینها چه کار می‌کنند، و مشتشان جلوِ مردم باز نشود. این، رفتار بنی‌امیّه است؛ رفتار طاغوتهاست. گاهی برای خاطر دل مردم، یا تظاهر به هم‌ایمانی با مردم، اسمی از خدا می‌آورند؛ اما نمی‌گذارند در زندگی آنها، نبایدها بر طبق نظر خدا و اسلام، اندکی محو و نابود شود. زندگی‌شان آلوده است. این، رفتار طاغوتها و نقطه مقابل تعلیمات ائمّه علیهم‌السّلام است. دعای «مکارم‌الاخلاق» که حقیقتاً هر فقره و جمله از آن، یک معرفت بزرگ است، برای انسان مؤمن یک درس زندگی است. جا دارد کسانی که اهل مطالعه و تدبّر یا اهل دعا و تضرّع هستند، با دعای «مکارم‌الاخلاق» اُنس بگیرند و آشنا شوند. در اوایل این دعا، چند جمله هست که خوب و بد را در مقابل هم قرار می‌دهد. مثلاً «و اجر للّناس علی یدیّ الخیر...» یعنی خدایا، کار خیر را برای مردم، بر دستان من جاری کن. این، کارِ خوب. بعد بلافاصله می‌فرماید: «...و لاتمحقه بالمنّ.» یعنی این کار نیک را با منّت‌گذاری بر کسانی که برایشان کار نیکی انجام گرفته است، ضایع مکن. «باید» عبارت است از کار خیر کردن برای مردم. «نباید» همان منّت گذاشتن است. یا عرض می‌کند که «و هب لی معالی الاخلاق»؛ اخلاق برجسته و والا به من عنایت کن. اما «وَاعصمنی من الفخر»؛ مرا دچار افتخار مکن، که مباهات و افتخار کنم و بگویم بله؛ من فلان اخلاق نیک را دارم. البته در جمله‌ای قبل از این جملات می‌گوید: «واعزّنی و لاتبتلیّنی بالکبر»؛ مرا عزّت ببخش، اما تکبر نبخش. عزّت خوب است، امّا تکبر بد است. رفتار و تعالیم ائمّه علیهم السّلام این‌طور است. خوب؛ در باب معارف و فرهنگ اسلامی، قضیه این گونه است. در همه فرهنگها و تمدّنها هم، چیزهایی «باید» و چیزهایی «نباید» است. هر ملتی بر حسب نیاز خود، چیزی را انتخاب می‌کند. کسی حق ندارد به یک ملت دیگر بگوید: آقا! شما چرا با فلان چیز موافقید یا با فلان چیز مخالفید؟ بحث علمی جداست؛ بحث اعتقادی جداست. اما آن‌جا که ملتی با یک ملت دیگر حرف می‌زند، این غلط است که بگویند: آقا! شما چرا - فرضاً - در حالت غذاخوردن، مثل ما عمل نمی‌کنید؟ خوب؛ هر ملّتی، عادت و فرهنگی خاص و باید و نبایدی دارد که معمولاً ـ برطبق نیازها شکل می‌گیرد. امروز در دنیا، متأسّفانه این عادت زشت وجود دارد که سردمداران و قدرتمندان نظامی و مالی دنیا - یعنی همین قدرتهای استکباری عالم - همه ملتهای دنیا را مورد اهانت قرار می‌دهند که «شما چرا مثل ما زندگی و رفتار نمی‌کنید؟!» مسأله تهاجم فرهنگی که بنده بارها بر آن تکیه کرده‌ام، یک بخش عمده‌اش مربوط به همین قضیه است. فرهنگِ غربیها، درست یا نادرست، مالِ خودشان است. قانع نیستند به این که ملتهای دیگر به آنها بگویند «فرهنگ شما مالِ خودتان باشد. ما به شما اعتراضی نمی‌کنیم که این‌گونه زندگی می‌کنید، لباس می‌پوشید، رفتار می‌کنید و چنین خُلقیّاتی دارید.» می‌گویند: «ملتهای دیگر باید مثل ما رفتار کنند و لباس بپوشند.» اگر فردی در مجامع جهانی و رسمی شرکت کند، فرضاً فلان چیز را به گردنش نبسته باشد، از نظر غربیها و سردمداران آنها و فرهنگ غربی، کار او مطرود است. «آقا؛ چرا شما این را نمی‌بندید؟» خوب؛ یک ملت دیگر، متقابلاً از آنها سؤال می‌کند: «شما چرا می‌بندید؟» همان‌طور که شما آن‌گونه پسندیدید، آن‌گونه خواستید، آن‌گونه لباس می‌پوشید، آن‌گونه مُد دارید؛ هر ملتی هم برای خودش - فارغ از درستی و نادرستی - فرهنگ،

آداب، عـادات، عقایـد و رسومی دارد. اگر بخواهیم حساب درست و نادرست را پیش بکشیم، بـدیهی است که فرهنگ اسـلامی و فرهنگی که از وحی الهی سرچشـمه می‌گیرد - یعنی فرهنگ ملتهای اسـلامی - درست و مُتقن است. به‌هرحال، با قطع نظر از این‌که کدام درست و کدام نادرست است، هر ملتی باید روی پای خود بایستد و فرهنگ، عقاید، آداب و عاداتش را خودش انتخاب کند. هیـچ قدرتی حق ندارد به ملتها بگوید «شـما چرا این‌گونه رفتار می‌کنید، آن‌گونه رفتار نمی‌کنید؟» این غلط است. البته چیزهایی هم در دنیـا هست که از نظر همه ملتهـا بـد و زشت است. ظلم، از نظر همه بـد است. تجاوز به بی‌گناهان، از نظر هر عقل سالمی، غلط و زشت است. متأسّفانه همان قـدرتهایی که امروز توقّع دارنـد همه ملتها و کشورها مثل آنها رفتار و از آنها تقلیـد کنند، این چیزها را رعایت نمی‌کنند. آنها آدمکشی، تجاوز و تعرّض می‌کنند و به غارت اموال ملتها می‌پردازند. این خلافها را خودشان انجام می‌دهند؛ آن‌گاه، سـخنان صحیح، راههای درست و روشهای متقن ملتها را هم حاضر نیستند تحمّل کنند. خوب؛ این یک مطلب کلّی در باب ارزشـها و ضدّ ارزشها بود. «حرام» می‌تواند دینی - ضدّ ارزشهای دینی -، ملّی - هر ملتی چیزهایی در میان خود دارد که ضدّارزش است - یا انسانی و بشـری - همه انسانها و بشریت، چیزهایی را بد و ضدّارزش می‌دانند - باشد. از نظر شرع مقدّس اسلام و فرهنگ قرآنی، مظهر همه ضـدّ ارزشـها و بـدیها، چیزی است که قرآن اسـمش را «شـیطان» گذاشـته است. در منطـق اسـلام و قرآن، شـیطان مفهوم عامی است که مظهر همه ضدّ ارزشـها، بدیها و زشتیهاست. هر چه در قرآن به شـیطان نسـبت داده شده است، بد است. فساد، کبر، تنبلی، فتنه‌گری، ظلم، دشـمنی با خوبان و خوبیها، مالِ شیطان است. عزیزان من! آنچه که در آغاز این سال جدید، مایلم با شما در این چـارچوب در میان بگـذارم، این است که انقلاب بزرگ ما برای ایران و ایرانی و هرکس که این انقلاب را بشـناسد، حرکتی نجاتبخش بود. کما این که می‌بینید امروز ملتها همین را شـناختند، فهمیدند و به آن رو آوردند. در گرایش به انقلاب عظیم اسلامی و تجلیـل و سـتایش از آنچه که در ایران اتفّاق افتـاد، در دنیـا غوغـاست. خـوب؛ انقلاـب اسـلامی که ایران و ایرانی، بلکه اسـلام و مسـلمانی را از چنگال قـدرتهای اهریمنی و شـیطانی نجات داد، بایـدها و نبایدهایی دارد. بایدها، چیزهایی است که انقلاب به انسانِ انقلابی - که زیر سایه انقلاب زنـدگی می‌کنـد - می‌گویـد: «بایـد این را انجام دهی.» نبایـدها، چیزهایی است که انقلاب می‌گوید: «نبایـد این را انجام دهی، برای این‌که به هدفها برسیم.» تا ایران به برکت انقلاب، به آن هدفهای عالی خود برسد و زشتیها، فسادها، فتنه‌ها و ویرانیهایی که دشـمنان ملت ایران در طول سالهای متمادی در این کشور از خودشان به‌جا گذاشتند، برطرف شود، باید اینها را رعایت کرد. من عرض می‌کنم: اگر کسـی از بنده - ما که از اوّلِ انقلاب و پیش از انقلاب از نزدیک تمام قضایا را در هر گوشه کشور زیر چشم داشتیم و مشاهـده کردیم - دربـاره ملت عظیم‌الشّـأن ایران نسـبت به بایـدهای انقلاـب گواهی بخواهـد، من گواهی می‌دهم که ملت ایران، حقّاً و انصافاً، بایدها و واجبات انقلاب را به بهترین وجه انجام داده است. کدام واجب انقلابی است که ملت مـا آن را انجام نـداده باشـد؟ بالاترین مجاهـدتها را این ملّت، برای انقلاب انجام داده است. هشت سال جنگ شوخی است؟! هشـت سال جنگی که یک طرفش همه قـدرتهای نظامی درجه یک دنیا بودند که دست در دست هم قرار دادند و از یک نفر و یک جبهه و جنـاح حمـایت کردنـد! شـوروی سـابق، امریکـا، نـاتو، کشورهـای مرتجع عربی و هر کس که امکانـاتی داشت، به نحـوی کمک می‌کرد. بعضـی به‌سـبب دشـمنی بـا ایران، بعضـی به‌خـاطر تجارت اسـلحه و دولتهای منطقه خلیـج فارس هم به علت پول زیادی که داشـتند و همه بازارهـا به روی آنها باز بود، به متجاوز همه رقم کمک نظامی و تسـلیحاتی می‌کردنـد. در یک طرف جنگ هم، این ملّت، تنها با اتّکا به خـدا و با اعتماد به نفس، بزرگترین مجاهـدتها را انجام داد. دیگر از این بالاتر؟! حضور در صـحنه‌های سیاسـی، یکی از «باید»های انقلاب است. آحاد ملت ما - اعم از زن ومرد - از سال اوّلِ پیروزی انقلاب تا امروز، در همه صـحنه‌های سیاسـی که انقلاـب از آنـان توقّع داشت و هرجـا لازم بود که حضور ملت اثبات شود، حضور پیـدا کردنـد. اما برای رادیوهای بیگانه، دروغ گفتـن آسـان است. دروغ که ماننـد اسـتخوان در گلـوی گوینـده آن گیر نمی‌کنـد! رسانه‌هـای صـهیونیستی و اسـتکباری، دائم علیه جمهوری اسـلامی تبلیغات می‌کننـد. یکی از قلمهای عمـده تبلیغات آنها، این بود که می‌گفتند «ملت ایران، از اسـلام و انقلاب سیر

شـده است!» خوب؛ این را چه‌کسـی می‌تواند تکذیب کند؟ فرضاً در رادیوی ایران جواب بدهند «نه خیر! سـیر نشده‌اند.» با این ثابت می‌شود؟! چطور ثـابت می‌شود که ملت ایران به انقلاب، اسلام، ارزشـها و هـدفهای عالی، همچنان متمسّک است و برای آنها همه هستی، ذهن و جان و تن خود را مایه می‌گذارد، و در صحنه است؟ با حضور مردم. فقط حضور جسـمهای مردم در مقاطع خاص و صحنه‌های مورد نظر – در خیابانها و میدانها – می‌تواند آن تهمتها را خنثی کند. این مردم مؤمن، وفادار، هوشـمند، آگاه و سیاست فهم، آن‌جا که لازم بود – در ۲۲ بهمن، روز قدس، تشییع جنازه فرزند امام و مراجع بزرگ تقلید – حضور پیدا کردند. این مردم، به مسؤولین کشورمـان و به مردم سارایوو، فلسطین، لبنـان و منـاطق گونـاگون عـالم؛ به زلزله‌زدگـان، مهـاجرین جنگی و پناهنـدگان کشورهـای دیگر، کمـک مالی کردنـد. مردم ما، واجبات جانی، مالی و سیاسـی را خوب انجام دادنـد. هرجا که انقلاب این ملت را صدا زد، به آن جواب داد. در انتخابات باید شرکت کند؛ شرکت کرد. از یک مسؤول دلسوز باید حمایت کند؛ حمایت کرد. اینها واجبـات انقلاب اسـت. مـن به شـما برادران، خـواهران و ملت عزیز ایران عرض کنم: همین پاسخگویی شـماست که تـا امروز، این انقلاب عظیم را با این همه دشـمن، بیمه کرده و دشمن را از صحنه خارج کرده است. دشمنان نمی‌توانند کاری بکنند. با یک ملت، چه‌کار می‌تواننـد بکننـد؟! علیه حکومتی که به مردم متّصل نباشـد و ریشه نداشـته باشـد، هزار کار می‌تواننـد بکننـد و می‌کنند. لذا، می‌بینید که دولتها و رژیمهایی که به مردم خودشان وصل نیسـتند و پشـتوانه مردمی ندارند، راحت زیر بارِ امریکا و دیگران می‌روند و از ترس، حرفهای آنها را قبول می‌کنند. امّا با انبوه میلیونی یک ملت، آن هم ملت آگاه، مبارز، نترس، اهل خدا و متوکّل به خدا و آزموده و آزمـایش داده، چه‌کـار می‌تواننـد بکننـد؟! این همـان جـایی است که امـام بزرگوار در مقـابله با دشـمنیهای امریکا، مکرّر فرمود: «امریکا هیـچ غلطی نمی‌توانـد بکنـد.» هیـچ غلطی نمی‌توانـد بکنـد؛ چون طرف مقابلش یک ملت عظیم است. عمل ملت در زمینه واجبـات انقلاب، خیلی خوب بوده است. انقلاب یک سلسله «نبایـد»ها و محرّمات هم دارد. آن محرّمات را هم بایـد در نظر داشت. من در این دو، سه سال اخیر، هر وقت که فرصتی پیـدا شـده است، راجع به نبایدهای انقلاب، با جوانان، گروههای علاقه‌مند به پیگیری هـدفهای انقلاب و بـا عموم مردم و جمعیتهـای میلیونی، صـحبت کرده‌ام. الان هم اشاره‌ای می‌کنم: نبایـدها را هم، مردم خیلی خوب رعایت می‌کننـد. اما گاهی در میان مردم، چیزهایی مشاهـده می‌شود،که خوب است مشاهده نشود. یکی از آنها، همین چیزی است که من در پیام اوّل امسـال به شـما مردم عرض کردم: این اسـرافها و ریخت و پاشـها، جزو نبایـدهاست. البته من می‌دانم عـدّه کثیری از مردم، بخصـوص طبقـات متوسط، رعـایت می‌کننـد. بعضـی هـم رعـایت نمی‌کننـد. اسـراف، یـک لجنزار اسـت. ریخت‌وپـاش مالی، یک وسوسه شیطانی است. وقتی که شـما به برکت هـدایت الهی، علی‌رغم سـنگ‌اندازیهای دشـمنان، مثل یک موجودِ فعّال، بانشاط و جوان، سرپا قرار گرفته‌ایـد تا بتوانیـد زنـدگی را نو کنید و از منابع عظیم ثروتْ در این کشور اسـتفاده کنید، آن‌جا شـما بایـد ببینید چه چیزی اندک ضـرری می‌زند؛ دیگر آن را انجام ندهید. اسـراف، پرداختن به مصارف زیادی و طمعکاری بعضـی از قشـرها در به‌دسـت آوردن درآمـدهای نـادرست و ناسالم، از ایـن قبیـل اسـت. اینهـا نبایـد باشـد. پیغمبر اکرم، حضـرت محمّدبن‌عبداللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله، در اوّلِ اسـلام – که آن هم صحنه دیگری مثل همین صحنه امروز انقلاب ما بود – با همین قضایا مواجه بود؛ مبارزه می‌کرد و می‌جنگید. منتها پیغمبر، فقط یک دوره خاص را ملاحظه نمی‌کرد؛ بلکه با ملاحظه طول تاریخ، سـخنی را می‌فرمود و مبـارزه می‌کرد. در هر حـادثه‌ای از این قبیـل، وحی الهی نـازل می‌شـد؛ نفس ملکوتی پیغمبر هم بود. سـپس نبیّ‌اکرم، مطلب را برای مردم بیان می‌کرد. لـذا شـما در قرآن می‌بینید: «...ولا تسـرفوا.» زیاده‌روی نکنید. در بین علما، این مطلب تقریباً مسلّم است که هر گناهی که در قرآن برای آن وعـده عـذاب داده شده باشد، جزو گناهان کبیره است. اگر با این دید نگاه کنیم، می‌بینیم خیلی از این کارهـایی که به چشم نمی‌آیـد، جزو گناهـان کبیره است و مـا توجّه نـداریم. امروز کشور در حال بازسازی است. شـما نمی‌دانید دشـمنان این ملت، در طول سـلطنت خاندان منحوس پهلوی و قاجار، بخصوص در نیمه دوم سـلطنت سلسله قاجاریه، با این کشور چه کردنـد. منابع حیاتی را تا آن‌جا که توانسـتند بردند؛ بعضـی را ضایع کردند و به بعضـی هم دسـتشان نرسـید. راه‌آهنی که

دولت کریمه جمهوری اسلامی شروع به ساختن آن کرد و چند روز قبل از این، به فضل پروردگار، افتتاح شد، برای کشور لازم بود. در حالی که از روز اوّلی که راه‌آهن در این مملکت آمد – بیش از یک قرن پیش – به آن هیچ اعتنایی نشده است. رفتند سراغ راه‌آهنی که انگلیس و روس لازم داشتند. رضاخان راه‌آهن سراسری را برای خاطر اتّصال منطقه نفوذ انگلیسیها – عراق و جنوب کشور – به منطقه نفوذ روسها در شمال کشور، درست کرد. چنان راه‌آهنی برای کشور لازم نبود. راه‌آهن لازم برای این کشور، همین راه‌آهنی است که جمهوری اسلامی آن‌را ساخت و بندرعبّاس – اولین بندر مهمّ ایران در خلیج فارس – را به مرکز و تمام کشور متّصل می‌کند. این کار در طول صد سال گذشته، انجام نشده بود. از این قبیل کارهای انجام نشده، خیلی هست. خوب؛ این ویرانیها در کشور، بعد از افساد دشمنان و سلاطین دست نشانده و در طول حکومت رضاخان و محمّدرضا و قلدران نادانِ بی‌سوادِ بدون حمّیتِ تسلیم قدرتهای خارجی و عیّاش، انجام گرفته است. امروز انقلاب می‌خواهد اینها را آباد کند. از عمر انقلاب، شانزده سال می‌گذرد که هشت سال از آن، مشغول جنگ بوده‌ایم. حال ببینید ساختن این کشور چقدر سخت است! چگونه می‌شود این کشور را ساخت؟ مسؤولین دولتی، دلسوز و کارآمدند. مردم هم به فضل پروردگار در صحنه‌اند. دشمن می‌خواهد در این کشور تورّم باشد. برای همین، تومان ایرانی را جعل می‌کنند تا بتوانند پول این کشور را با همان روشها و فرمولهای اقتصادی که وجود دارد، بی‌ارزش کنند. تا این‌جا اینها علیه این کشور و ملّت و اقتصادش اقدام می‌کنند. همه باید مواظب باشند. من به شما عرض کنم: شیطانی که قرآن، در منطق دین، آن را مظهر شرّ و فساد دانسته است، در منطق انقلاب هم وجود دارد. این شیطان، «استکبار» است که دشمن انقلاب است. از همه شیطانها رذلتر و خبیثتر، دولت ایالات متّحده امریکاست. زن و مرد ایرانی و آحاد ملت در سرتاسر این کشور، بدانند که امروز هیچ دشمنی برای آنها از این مسؤولین امریکایی که امروز سردمدار امور کشور امریکا هستند، بدتر، خبیثتر و خطرناکتر نیست. آنها دائم علیه جمهوری اسلامی و این ملت توطئه می‌کنند. البته سرشان هم دائم به سنگ می‌خورد؛ امّا ادب نمی‌شوند. یکی از رئیس جمهورهای امریکا، به داخل این کشور هلی‌کوپتر فرستاد و سر و کارش با توفان طبس، یعنی جنودِ غیبیِ الهی افتاد. اینها چه می‌گویند؟! می‌فهمند چه می‌کنند؟! می‌فهمند چرا؟! با کی مواجهند؟! این یاوه‌هایی که می‌گویند علیه کیست؟ جوابش با کیست؟ ملت ایران ملت بزرگ و نیرومندی است. ملت ایران ملت متّحد و بافرهنگی است. من تعجّب می‌کنم چرا اینها از گذشتگان خودشان و از این شانزده سال، عبرت نمی‌گیرند؟! دائم علیه جمهوری اسلامی و ملت و مسؤولین ایران یاوه‌گویی و دروغ‌پراکنی می‌کنند! سران و بزرگان آنها، دائم راجع به جزایر خلیج فارس، تسلیحات ایران، انرژی اتمی و سلاح شیمیایی دروغ پراکنی می‌کنند. اگر روزنامه‌ها بنویسند، آدم می‌گوید «خوب؛ روزنامه نگارند. برای نانشان مجبورند دروغ بگویند!» رؤسای مجلس و رئیس جمهورشان می‌گویند! انسان تعجّب می‌کند که چرا یک نظام، باید این قدر دچار انحطاط و نکبت معنوی شود، که به درون این مزبله دروغگویی بیفتد! من به آنها و همه دشمنان ایران و جمهوری اسلامی می‌گویم: این ملتِ با خدا، به خود متّکی است و به اسلام و جمهوری اسلامی متمسّک است. این ملتِ انقلابی و متّحد، امّتِ امام و پشتیبان مسؤولین دلسوز کشور است. هر کس در سطح دنیا با این ملت و مسؤولین دربیفتد، با سر به زمین خواهد خورد. پروردگارا! دشمنان این ملت را سرکوب کن. پروردگارا! لطف و فضل خود را روزبه‌روز بیشتر بر این ملت نازل کن. پروردگارا! دلهای این ملت را روزبه‌روز بیشتر به نور امید منوّر فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دشمنان را به خودشان مشغول کن؛ روزهای خوشتر، شیرینتر و شادتر را برای این ملت، در آینده نزدیک، مقدّر فرما. پروردگارا! درجات شهدای عزیز ما را که این راه را برای این ملت کوبیدند و محکم کردند، روزبه‌روز عالیتر گردان. پروردگارا! ملتها و گروههای مظلوم در سرتاسر عالم را از نصرت و ظفر خودت برخوردار فرما. پروردگارا! صهیونیستها را به مزبله‌دانِ تاریخ بیفکن. پروردگارا! ملتهای فلسطین، لبنان، بوسنی، چچن، افغانستان، کشمیر، تاجیکستان و بقیه ملتهای مسلمان را در هر جا که هستند از لطف و فضل خودت برخوردار گردان. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را نسبت به ما مهربان و او را از ما راضی و خشنود فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! ما

را از یاران و سربازانش قرار بده. پروردگارا! ما و پدر و مادر و گذشتگان ما را، بیامرز. این ملت را، روزبه‌روز، بیش از پیش مشمول فضـل و لطف و رحمت خودت قرار بـده. روح مطّهر امام و فرزنـدش، رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیهما را، در درجات عالیه جایگزین گردان. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته. -- ۱) احزاب: ۲۳ ۲) -

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران حج

بیانات مقام معظم رهبری در دیـدار کارگزاران حـج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً بایـد از همه برادران و خواهران عزیز تشـکر کنم که یـک بـار دیگر این فرصت را برای بنـده فراهم آوردنـد که در جمع محـترم کـارگزاران فریضه عظیم حـج بتوانم راجع به این واجب الهی، مطـالبی را در میان بگـذارم و عرض کنم. همچنین بایـد از زحمات شـما عزیزان، بخصوص مسؤولین محترم، در اجرای هر چه بهتـرِ ایـن واجب الهی و پر کردن این خلأـ تشـکّر کنم و از خـدای متعـال بخـواهم که شـما را منظـور نظر حضـرت بقیـهٔ‌اللَّه‌الاعظم و مشـمول ادعیه زاکیّه آن بزرگوار قرار دهـد و این خـدمت را به بهترین وجه از شـما قبول کند. دو نکته مهم در باب حج وجود دارد که همیشـگی و فراموش نشدنی است. یکی موضوع «معنویت» در حجّ است. در خلال این واجب، از اوّل تا آخر، روحی وجود دارد که عبارت است از توجّه و اخلاص به ذات مقـدّس احدیّت و اظهار عبودیّت در مقابل پروردگار. در فرایض و واجبات دیگر، به این حجم و کیفیّت، این ویژگی را نمی‌شود مشاهـده کرد؛ اگر چه قوام هر واجب و عبـادتی، به توجّه و ذکر حضـرت پروردگـار جـلّ و علاست. وقتی انسانها به مرکز اقامه فریضه الهی حج جذب می‌شوند، از محدوده زندگی مادّی خارج و به فضایی کاملاً معنوی وارد می‌شوند. در این فضای معنوی، انسان به‌طور حقیقی، شسـتشویی می‌کند و برمی‌گردد. فرض بر این است که اگر انسان، یک بار در مـدت عمر خویش چنین شسـتشویی بکنـد، برای او کـافی است. چون حـج یـک بـار واجب شـده است و واجبات بر اساس نیازها و حاجات بشـر است. اگر ما برای سیر تکامل و عروج الی‌اللَّه، به بیش از هفـده رکعت نماز در روز احتیاج داشتیم، خدای متعال آن‌را واجب می‌کرد. حـداقلِ واجب، آن چیزی است که برای مـا به صورت حکم واجب درآمـده است. حـج، برای هر کس که بتوانـد - «من اسـتطاع»، که نباید خیال کرد «من اسـتطاع»، واجب را محدود می‌کند؛ نه. این واجب را توسـعه می‌دهد، بدون اسـتثناء - یک‌بار در عمر واجب است و اگر کسـی نتـوانست، خوب؛ نمی‌توانـد. بر او چیزی واجب نیست؛ چون قـدرت وجود نـدارد. پس، یـک بـار رفتن در آن مخزن و چشـمه جوشـان معنویت برای شسـتشو و پـاکیزه شـدن کـافی است. البته اگر بیشـتر بشود، بهتر و بیشتر شستشـو خواهـد شد. امّا حدّاقلِ لازم، همان یک بار است. ببینید چقدر جنبه معنویت حج باید قوی باشد! اینها نکاتی است که ما باید واجب را از این دریچه‌ها درست بشناسـیم و بفهمیم. اگر ما دیدیم که حج، جنبه مادّی و ظاهرسازی و دوری از معنویت پیدا کرد و در سفر حجْ رفتارهایی که برای خودمان انتخاب می‌کنیم یا بر ما تحمیل می‌کنند، ضد معنویت است، باید بدانیم از فلسفه حج دور افتاده‌ایم. کسـانی که حـج و ایام حـج را به میزان زیادی صـرف کارهایی می‌کننـد که در جهت مقابل معنویت، یعنی غرق شـدن در مادیّت و دوری از خداست، در حقیقت، بدون این که خودشان بدانند، از آن سرمایه‌ای که خدای متعال در حج به آنها هدیه کرده است، کم می‌کننـد. آنها خیال می‌کننـد چیزی به‌دست می‌آورند؛ در حالی‌که چیزی از دست می‌دهند و با غرق شدن در مادّیات، هدیه معنوی را ناقص می‌کننـد. حـجْ اوّل با «لبیّک» یعنی پاسـخگویی و اجابت دعوت الهی شـروع می‌شود. تمام مناسک و کارهای حـج از قبیل حالت احرام، لباس و محرّمات احرام، طواف، سـعی، نماز و وقوفین، هر کـدام به نحوی، گوشه‌ای از وجود ما را به معنویت و خدای متعال جـذب می‌کند. این مجموعه مرکّب، در واقع چشـمه زلالی است که باید خود را در آن شسـتشو دهیم. مراقب باشـید که حج، این جهت را از دست ندهـد. در دوران گذشـته - البته در زمـانی که سـردمدار امـور حـجْ کسـانی بودنـد که معنویـات را بو و لمس نکرده بودنـد - توقّعی نبود. آن‌جا البته کسانی بودند که خودشان اهل معنا، توجّه و تذّکر بودند و خود را به نحوی تأمین می‌کردند.

اما دستگاهی وجود نداشت که آنها را به سمت معنویت حرکت دهد. امروز وضع فرق می‌کند. امروز کسانی که متصدّی حجّند، اهل معنویت، تذّکر و انس باخدا هستند. طعم معنویت را می‌فهمند و شیرینی اُنس با خدا و ذکر خدا را درک می‌کنند. فرق می‌کند وقتی که مسؤولین حج، چنین افرادی باشند، یا افرادی که اصلاً نمی‌فهمند حج چیست. نمی‌دانند فرق بین یک مسافرت معمولیِ گردشی، با حجّ عظیمِ الهی چیست. خیال می‌کنند این هم مسافرتی است که آدم برای سفر و گردش می‌رود و برمی‌گردد. امروز شما مسؤولین حجّید. اهل معنویت، متصدّی امور حجّند. من از همه آقایان محترم، مسؤولین، برادران و خواهران و هر کس که به نحوی با حاجی‌ای ارتباط دارد، خواهش می‌کنم که یکی از کارها و کوششهایشان این باشد که این حاجی را به روح و معنویت حج نزدیک کنند و مردم را با تأثیراتی که حج، منهای مسائل اجتماعی، برای تکامل فرد انسانی دارد - از قبیل این‌که فرد را کامل و پاک می‌کند، پالایش، تزکیه و مزیّن به زینت معنویت می‌کند، سرمایه‌ای به او می‌دهد، مشت او را پر می‌کند و برمی‌گرداند - آشنا کنند. همه‌اش هم با بیان و گفتن نیست؛ بلکه با عمل، حضور، توجّه و رفتار، باید مردم را به معنویت سوق داد. اگر این بشود، تحقق نکته دوم حج هم که نکته‌ای فراموش‌نشدنی و یکی از اهّم نکات در باب حج است، آسانتر خواهد شد. نکته دوم، همان نکته اجتماعی است. خدای متعال این واجب را به نحوی انجام داده است که مسلمانان، چشم در چشم یکدیگر قرار گیرند. اگر حج نبود، یک فرد مسلمان ممکن بود تا آخر عمر، بسیاری از این ملیّتها را نه تنها نبیند، بلکه اسم آنها را هم نشنود. حج، ملتها، رسوم، زبانهای مختلف و افراد ناآشنا را که اگر دونفرشان، روزهای متمادی در نقطه‌ای با هم باشند، معلوم نیست یک ذرّه با یکدیگر اُنس پیدا کنند، در یک نقطه جمع می‌کند و به همه آنها عمل، ذکر، عشق و هدف واحد می‌بخشد. خوب؛ توقّع چیست؟ توقّع این است که دستاورد واحدی پیدا کنند. آن دستاورد واحد چیست؟ چیزی که فضلاً از شخص واحد به همه ملتها ارتباط پیدا می‌کند، نه به یک ملت واحد، چیست؟ آن، عبارت است از چیزی که بین ملتهاست؛ که همان اسلام است. بین ملتهای صاحب نژادهای مختلف، که همه مسلمانند، آنچه مشترک است، چیست؟ آن، آرمانها، آرزوها، اهداف و عشقهای اسلامی است، که اسلام برای آنها معیّن کرده است. پس، حج می‌خواهد این را تأمین کند. چرا عدّه‌ای این نکته واضح را نمی‌فهمند و باید برایشان تشریح کرد؟! بعضی با وجود تشریح کردن هم نمی‌فهمند و شقاوت را به حد اعلی رسانده، با این امر واضح و حقِّ صریح، مبارزه هم می‌کنند! شرقی، غربی، سیاه، سفید و صاحبان زبانهای گوناگون که این‌جا جمع شده‌اند، چند روز عمل واحدی انجام می‌دهند: در یک نقطه عبادت می‌کنند، می‌خوابند و می‌نشینند. این کارها برای یک امر فرا ملیّتی و فراشخصیتی است. و الّا ممکن بود این اعمال را هر کس در مسجد جامع شهر خودش هم انجام بدهد. چرا مردم را به یک نطقه خاص کشاندند؟ برای این‌که با هم باشند و با هم بودن را حس کنند و آن چیزی را که فراتر از مجموعه‌های ملّی است؛ یعنی مسلمان بودن و وحدت اسلامی را به اینها بفهمانند. آن، همان چیزی است که انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، از روز اوّل تا به حال روی آن تأکید می‌کند و می‌گوید حج، برای آشنایی مسلمانان بایکدیگر، اتّحاد و تأمین منافع مشترک مسلمانان و احتراز از دشمنان مشترک، یعنی «برائت از مشرکین» است. این‌جا چون مرکز اسلام است و لُبّ روح و حقیقت اسلام، توحید است و خانه خدا، مرکز اقامه و مظهر و نماد و رمز توحید است، لذا شعار، شعار توحیدی است و برائت هم برائت از شرک است. این امر واضحی است. حالا ـ می‌گویند: آقا! در کتاب مسأله، کجا نوشته‌اند که برائت از مشرکین، جزو واجبات حج است؟ خوب؛ کجا نوشته‌اند که حفظ نظام اسلامی، از اوجب واجبات است و اگر کسی این را منکر باشد، اسلام را نفهمیده است؟ چیزهایی هست که نوشتن ندارد. هر جا که شما به اثری از دین نگاه کنید، این را به‌وضوح می‌بینید. البته انسان باید بصیرت، فهم، معرفت و قدرت درک داشته باشد. کیست که، توحید - شعار معنویت و وحدت مسلمین - را در حج ببیند و نفهمد که این اجتماع عظیم، برای این است که اسلام و توحید به رخ کفر کشیده شود؟! به‌خلاف آنچه امروز دشمنان می‌خواهند، در حج، توحید در مقابل شرک سینه سپر می‌کند. ببینید امریکا با چه فضاحتی با جمهوری اسلامی دشمنی می‌کند! این دشمنی برای چیست؟ برای این است که نمی‌خواهد کلمه حق و معنویت و اسلام، در جایی سینه سپر کند و خودش را

نشان دهد. اگر جمهوری اسلامی صرفاً شعارهای اسلامی مانند نماز، دعا، عبادت، قرآن و از این حرفهایی را که ما می‌زنیم، می‌گفت، امّا در مقابل استکبار سینه سپر نمی‌کرد و هر چه آنها می‌گفتند، می‌گفت «بله. چشم. هر چه شما بفرمایید»، به جان شما، هیچ کاری با آن نداشتند! اینها که با ذلّت اسلام مخالف نیستند! اگر اسلام، العیاذباللَّه، ذلیل باشد، اینها مخالفتی با آن ندارند. اینها با عزّت اسلام مخالفند. اگر در جایی، کشوری بود، پرچم اسلام و لااله‌الّااللَّه هم داشت، شعار اسلام هم داد؛ امّا در مقابل استکبار جهانی ذلیل بود، استکبار مگر دیوانه است با او بجنگد یا با او مخالفت کند؟! اسلامی که در مقابل امریکا به خاک می‌افتد، برای امریکا ضرری ندارد. بنابراین، چرا باید با آن مبارزه کنند؟! خوب؛ نوکر خودشان است. پول و کمک هم بخواهند، از او می‌گیرند و حرف خود را هم به او تحمیل می‌کنند. چنین اسلامی که دشمن ندارد! آنها اسلامی را نمی‌پسندند که سینه سپر می‌کند، داعیه دارد و مردم را به خود دعوت می‌کند. پیغمبر اسلام خودش را در مکّه حبس نکرد. اگر پیامبر خودش را در مکّه یا در خانه حبس می‌کرد؛ دعوت نمی‌کرد و متعرّض کسی نبود، کسی به او کاری نداشت. اسلام، عزیز است. عزّت اسلامی، که سینه سپر می‌کند، می‌ایستد، سرش را بالا می‌گیرد، زیر بار دشمن نمی‌رود؛ بلکه بارها و بارها استکبار را ذلیل می‌کند و بینی آن را به خاک می‌مالد، باید تثبیت شود. همچنان که جمهوری اسلامی، علی‌رغم بدبینها، ضعیف النفسها، منفی‌بافها و کوته‌نظرها که می‌گفتند «آقا، نمی‌شود. نکنید. بترسید» و به کمک همین مردم و با عنایت الهی و رهبری آن مرد موحّد - که حقیقتاً آن امام بزرگوار، موحّد بود و توحید در سراسر وجود او جریان داشت. همه وجود او خدا، عظمت و عزّت الهی را قبول داشت - توانست دشمن را ذلیل کند و خودش عزیز باشد. از این جمهوری اسلامی، ناراحتند و بدشان می‌آید. می‌خواهند بکوبندش. تهمت هم می‌زنند. شعار هم می‌دهند. خلاف و دروغ هم می‌گویند. ظلم هم می‌کنند. می‌بینید که همه آنچه که می‌گویند، ظلم است. توطئه هم می‌کنند. انگشت مفسد گندیده خودشان را وارد کشور هم می‌کنند. این‌جا و آن‌جا را، از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، دچار مشکل هم می‌کنند. خرابکاری می‌کنند و جلو بازسازی کشور را می‌گیرند. ساختن سخت است؛ امّا ویران کردن آسان است. امروز دولت می‌سازد و بازسازی می‌کند. یک ساختمان را مدّتها باید خشت روی خشت گذاشت تا بالا برود. امّا با یک مادّه منفجره، راحت و سریع می‌شود آن را منفجر کرد. جلو این کارِ مشکل را می‌گیرند. مزاحمت ایجاد می‌کنند. خباثت می‌کنند. برای چه؟ برای این‌که می‌بینند این‌جا ملتی هست که با دعوت و با شعارهای اسلامی، کمر بسته است به این‌که، زندگی، دنیا و آخرت خود را بسازد و آباد کند و می‌خواهد زیر بار دشمن هم نرود. این است که با این ملّت دشمنی می‌کنند. به همین دلیل، با شعار توحید در حج هم، دشمنند. عزیزان من! حج را با این دو خاصّه بشناسید. خاصّه تأثیر شخصی، فردی و معنوی. ایجاد انقلابی در هر دل؛ این هزاران دلی که از این‌جا احرام می‌بندند و به خانه خدا، به میعاد و میقات الهی می‌روند، تا منقلب، الهی و معنوی شوند و برگردند. دلها از خانه خودشان احرام می‌بندند. دلهای ذاکر و خاشع. در واقع قبل از میقات، دلها مُحرِمند. این، یک ویژگی بود که قابل اغماض نیست. دومی هم معنا و مفهوم جمعی، اسلامی، امّتی و فراملیتیِ مربوط به امّت اسلام، و عبارت است از اثبات عزّت توحید، نفی شرک، برائت از شرک و مشرکین و داعیان الی الشّرک و مخالفان توحید، به هر شکل و گونه‌ای که بتوانند. مثل خود حج؛ که «من استطاع الیه سبیلاً.»(۱) متوقّف بر استطاعت است. البته دلهای مؤمنِ پیروان آل محمّد صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله، در آن سرزمینها به دنبال یادگارهای عزیز خودشان هم می‌گردند. دنبال یاد ائمّه مظلوم خودشان که آن‌جا، پایگاه اشعاع و نورانیّت و درس آنها بوده است. ائمّه در طول دویست و پنجاه سال امامت شیعه، در آن شهرها و در همان کوچه‌ها، خیابانها و خانه‌ها؛ در همان سرزمین، در همان بقاع متبرکه، نشستند و اسلام را به مردم تشنه، مشتاق و با معرفتْ تعلیم و تدریس کردند و یاد، ذکر، آثار، قبور مطّهره و یادگارهای آنها، آن‌جاست. امروز هم بازمانده عزیز و دردانه قیمتی این عالِم وجود در روی زمین، در ایام حج، در همان جاست. سیّد و مولای آفرینش و محبوب دلهای مشتاقان، در عرفات، منی مشعر الحرام و طواف، آن‌جاست. دلهای آشنا سراغ بگیرند و خودشان را با کانون معنویت مرتبط کنند. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دلهای ما را با منابع نور و معنویت و حقیقت، آشنا کن. دلهای ما را با

خودت مرتبط کن. ما را از اولیایت جدا مفرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، حج را از امّت اسلام قبول کن. حج را برای امّت اسلام مبارک کن. کارگزاران حجّ عظیم اسلامی را مورد رحمت و برکات خودت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. - --- ۱) آل عمران: ۹۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای ارتش جمهوری اسلامی ایران

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید؛ برادران عزیز و حماسه‌آفرینانِ پُرمشقّت‌ترین دورانهای اخیر در کشور عزیز ایران. من امروز با استفاده از فضای معنوی این حسینیه و به یاد امام بزرگوارمان - که این‌جا هم به یاد اوست؛ همچنان‌که همه کشور به یاد آن بزرگوار است - مایلم برای تجلیل از ارتش جمهوری اسلامی ایران، قدری از سرگذشتهای این سالهای پرماجرا را در مطرح کنم. اگر چه ملت ما، بحمداللَّه، بیدار و با خبر است؛ اما درعین‌حال، گفتن بعضی از مطالب و تصریح به آنها، شاید برای نسلی یا نسلهایی در آینده و امروز لازم باشد. خلاصه آنچه می‌خواهم به شما عزیزان عرض کنم این است که یکی از عرصه‌ها و میدانهایی که جمهوری اسلامی و انقلاب، در آن با استکبار دست به گریبان شد و استکبار را در آن عرصه شکست داد، عرصه ارتش جمهوری اسلامی ایران است. ارتش صحنه و میدانی بود که اسلام و کفر درآن دست به گریبان شدند و اسلامْ کفر را بر زمین زد و بر آن پیروز شد. تفصیل این ماجرا زیاد است و من فقط می‌خواهم اشاره‌ای بکنم. چون این، یک فصل مهم از تاریخ انقلاب اسلامی است. شما می‌دانید که همیشه سعیِ قدرتهای ظالم و خودخواه و مستکبر این است که نیروهای زنده و با نشاط در جامعه را در خدمت خود بگیرند، نه در خدمت مصالح و منافع ملی. این، خاصیت استکبار است. در ایران، سلاطین و سلسله‌های پادشاهی در دوره‌های اخیر، می‌خواستند از ارتش به عنوان یک منبع قدرتمند ملی استفاده اختصاصی کنند. لذا، شما می‌دیدید و خود من هم در یکی از پادگانهای تهران، در اوایل انقلاب، دیدم شعاری که آن بالا زده بودند این بود «ارتش برای شخصِ شاه است، نه برای ملت و مرزها و آرمانهای ملی.» حالا نمی‌گوییم برای اسلام؛ که آنها به اسلام عقیده‌ای نداشتند. این‌قدر هم تواضع نمی‌کردند که بگویند «ارتش متعلّق به آرمانهای ملی و دفاع از حدود این آرمانها و هدفهاست.» بلکه می‌گفتند که «ارتش مال ماست، برای ماست و در خدمت ماست.» این، رسم و عقیده آنها بود. اما حقیقت این است که ارتش هم مثل بقیه نهادهای ملی، به ملت متعلّق است؛ مال ملت و متشکّل از ملت است. آحاد ارتش، در هر روزگار، بچه‌های این کشور و مردمند. اصلاً هدف از تشکیل هر ارتشی، دفاع از ملت و کشور و آرمانهاست، نه دفاع از یک شخص. اما آنها این وقاحت را می‌کردند که این‌گونه بگویند. نه فقط بیندیشند؛ حتّی بر زبان بیاورند و آن را در شعارهایشان علنی هم بکنند. وقتی که موج انقلاب همه‌جا را فرا گرفت، طبیعی است که دلِ عناصر ارتش هم مثل دلهای بقیه مردم تپید. در ارتش هم، مثل بقیه قشرها، افراد دوگونه بودند. بعضی با ایمانتر، علاقه‌مندتر و پا به‌رکابتر بودند و بعضی کندتر و عقبتر. بعضی در صفوف جلو، از نهضت و انقلابْ اعلام پشتیبانی کردند؛ در خیابانها راه افتادند و به صورت علنی یا مخفی، موضعگیری کردند. کسانی که در لباس ارتشی به انقلاب ایمان نیاوردند، کسانی بودند که از بُنِ دندان سرسپرده نظام طاغوتیِ پهلوی بودند؛ مال آنها و متعلّق به آنها بودند. چنین کسانی معلوم بود که به اسلام و آرمانهای الهی و ملی هرگز سر تسلیم فرود نمی‌آوردند! خوب؛ از این‌جا مصاف شروع شد. دشمن که دست‌بردار نبود! هم تفاله‌های رژیم گذشته، که از کشور بیرون رانده شده و نابود شدند و رفتند و هم حامیانشان - یعنی دستگاههای جاسوسی امریکا و انگلیس و اسراییل - تلاش گسترده‌ای را شروع کردند. دلسوزهای جامعه بدانند: آن مقدار تلاشی که دشمن در ارتش کرده است، اگر در قشر دیگری می‌کرد، معلوم نبود به قدر استقامتی که ارتش در راه اسلام و انقلاب کرده است، آن قشر می‌توانست استقامت کند! از اوّل انقلاب، دستگاههای جاسوسی دشمن، با پشتوانه پولیِ دولتهایشان، با تبلیغاتشان، با رادیوهایشان، با تماسهای مخفی و با رابطهایی که از گذشته داشتند، کارِ وسیعی را در مجموعه ارتش شروع کردند.

گمـان می‌کنم که اگر این کار و این وسوسه‌ها را در بین هر قشـر دیگری می‌کردنـد، دلهای آنها را می‌لرزانـد و متزلزلشان می‌کرد. علاوه بر ایمـان و دیـانت و اعتقـاد به خـدا و اسـلام، که در همه ملت ما هست و در ارتش هم هست، عامل دیگری در ارتش وجود دارد، که آن را نگهداشت. آن عامل، نظم و انضـباط است که به عناصـر نظامی تعلیم داده می‌شود و تا اعماق جانشان نفوذ می‌کند. بر اثر همین انضـباط، روح وفاداری در وجود آنها پدید می‌آید. آن عامل، به نیروهای ارتشـی ما اسـتحکامی بخشـید و نگذاشت که آنها در اوج وسوسه‌های خصـمانه دشـمنْ در طول این شانزده سال، جز به راه مستقیم بروند. من بعضـی از این وسوسه‌ها و تلاشهایی را که دشـمن کرده است به شـما عرض می‌کنم: اوّلین کارشـان این بود که سـعی کردنـد عناصـر وفادار به خود را در مراکز حسّاس ارتش، مهره چینی کننـد و بگذارنـد. در اوّل انقلاب، انسان وقتی به صـحنه ارتش نگاه می‌کرد، فرمانـدهان نیروها در آن چنـد روز اوّل، کسانی بودند که انسان تعجّب می‌کرد. من یادم نمی‌رود که در همین مدرسه رفاه ایسـتاده بودیم؛ یک وقت دیدیم ارتشبدی با یال و کوپال وارد شـد. گفتیم «ایشان کیست؟» گفتنـد، فرمانـده فلان نیروست! تعجّب کردیم. البته بعد از اندک مدّتی، خیانت او بر دسـتگاههای قضایی آشـکار شـد و با او برخورد لازمی که بایـد می‌کردند، کردند. چیز عجیبی بود! یک انقلاب بر یک نظام پیروز شـده است؛ بعد مهره‌های آن نظام آمده‌اند و می‌خواهند در حسّاسترین مراکز این نظامِ جدید، جایگزین شوند! این وقاحت، واقعاً در منتها درجه، در چنین جاهایی مشاهـده می‌شـد. پس، این اوّلین کارشان بود. که البته، انقلاب با این کارِ آنها برخورد کرد. فوراً خود عناصـر مؤمن ارتش، خبر عناصـر بیگانه‌ای را که در جاهای حسّاس گماشـته می‌شدنـد، به مقامات انقلاب می‌رساندنـد. حقیقت این بود که مـا اشـخاص را نمی‌شـناختیم و نمی‌دانستیم فلانـی چه‌کـاره است، سابقه‌اش چیست و پرونـده‌اش چطور است؟ لـذا مؤمنین و چهره‌هـایِ انقلابـیِ ارتش، فـوراً خودشـان را می‌رساندنـد که: آقـا! این فرد که فلانـ مقـامْ ایشـان را در آن مرکزِ حسّـاس گذاشـته، سابقه‌اش چنین و چنان است. این خبر، فوراً به امام منتقل می‌شـد، و گره گشوده می‌گردیـد. پس، تدبیر دشـمن این بود که ارتش را در بست به‌دست عناصـری بسپارند که برای آنها خودی و طبعاً با انقلاب دشـمن بودند. کارِ دیگرشان - در همین ردیف و با همین اهمیت و عظمت - این بود که در اوایل انقلاب، سعی کردند دستگاهِ مستشاریِ نظامیِ امریکا را در ایران نگهدارند. شاید این حرف برای شـما خیلی عجیب و تـازه باشـد - واقعـاً هم عجیب است - امـا از آن عجیبهایی است که اتفاق افتاد. چنـد ماه بعـد از انقلاب - شاید حدود یک سال - دستگاه مستشاری ارتش امریکا، در یکی از نیروهای سه‌گانه ارتش، دم و دستگاه خود را داشت. البته مرکز اصلی‌شان کـه در محلّ سـتاد مشـترک بـود، از بیـن رفته بـود و خودشـان فرار کرده بودنـد؛ امـا عناصـر اطّلاعاتی‌شـان را در آن‌جا نگهداشـته بودنـد تا سـنگر را حفظ کننـد. اگر انسان اسم افرادی را بیاورد که در شورای عالی دفاع آن روز - که یک شورای عالی دفاع تماشایی بود - عضو بودنـد، شـما برادرانْ امروز تعجّب می‌کنید که چطور در اوّل انقلاب، چنین آدمهایی در آن مرکز حسّاس حضور داشـتند. ولی ما در شورای عالی دیـدیم. حضور بنده هم در آن شورای عالی، در واقع غیررسـمی بود. یعنی آن عناصـر مایل نبودنـد مـا را ببیننـد. مـا هم به شـکل انقلابی و بـا روشـهای مخصوص زمـان اوّل انقلاب به آن جلسه می‌رفتیم. می‌دیـدیم لایحه‌ای آورده‌انـد، مصوّبه‌ای را می‌خواهنـد از شورای عالی دفاع بگذرانند که بر اساس آن، اسم مسـتشاری سابق امریکا در ایران فلان اسـم شود. چند اسم پیشـنهاد کردند که شورای عالی دفاع ایران رسـماً تصویب کند که اسم مسـتشاری این است. یعنی در حقیقت، وجود مستشاری را امضا کنند. ما آن‌جا فهمیدیم که مستشارها هنوز در ایرانند. گفتیم: «این آقایان این‌جا چه می‌کنند؟ اوّل اصل وجودشان را ثابت کنید تا بعد به اسـمشان برسیم!» مرحوم چمرانِ عزیز هم در آن جلسه بود. او هم کمک کرد و تصویب کردیم که اینها باید هر چه زودتر از ایران برونـد. آنها تا این حـد وقاحت و جرأت به خرج می‌دادنـد که عناصـر مسـتشاری امریکایی را در داخل ارتش جمهوری اسـلامی نگهدارنـد. این هم یکی از بلاها بود که به فضل الهی از سرِ ارتش گـذشت. این نشان می‌دهد که امیدهای آنها نسـبت به ارتشْ در چه حدّی بود و طمعشان چقدر بود. بعد از مدّتی که از این قضایا گذشت، ماجرای کودتای پایگاه شهید نوژه را ترتیب دادنـد و برنامه‌ریزی کردند. این هم از طرف همان دسـتگاههای جاسوسـی دشـمن، برای فتح ارتش بود. آنها می‌خواسـتند یا

موفّق شوند - که این هدف اوّلشان بود - و با این توفیق، با دستِ ارتشی که عناصر نفوذی‌شان در آن بود، به انقلاب خاتمه دهند و یا اگر موفّق نشدند، بین مردم و ارتش و بین انقلاب و ارتش فاصله بیندازند. توطئه خطرناکی بود. اما این توطئه هم به‌وسیله ارتشیها خنثی شد. شاید ملت ایران نداند آن کسانی که موجب شدند توطئه کودتایِ بسیار خطرناک پایگاه شهید نوژه خنثی شود، خودِ جوانان ارتشی بودند که آمدند به ما اطّلاع دادند. یک خلبان جوان در نیمه شب آمد و درِ خانه ما را زد و با اصرارِ زیاد ما را وادار کرد که حرفش را گوش کنیم. حرفش این بود که این کودتا در ظرف بیست‌وچهار ساعت آینده انجام می‌گیرد. بعد هم عناصر دنبال کننده این قضیه - نظامیان و ارتشیهای متدیّن آن پایگاه - بیشترین نقش را در خنثی کردن آن کودتا داشتند. آن کسی که در این صحنه از ارتش دفاع کرد، خودِ ارتش بود. خودِ ارتش نگذاشت که این چنگال دشمن به او وصل شود و توطئه خود را در ارتش پیاده کند. آن جوان خلبان هم، بعدها جانباز شد. الان هم هرجا هست، امیدواریم که مشمول فضل خدا باشد. این هم یک امتحان بود که توطئه دشمن، باز به‌وسیله خودِ ارتش خنثی شد و از بین رفت. بعد، جنگ پیش آمد. در اوایل جنگ، عناصری از همان وابستگان به دشمن، سعی می‌کردند که در زمینه پشتیبانی و لجستیک و عملیات، کار را معوّق کنند و نگذارند که ارتش خودش را در صحنه جنگ نشان دهد. گمان می‌کنم که هر ارتشی در آن موقعیت در مقابل چنان هجومی قرار می‌گرفت، متلاشی می‌شد. اما ارتش جمهوری اسلامی ایران، ارتش مسلمان و معتقد به آرمانهای الهی، خودش را با چنگ و دندان نگهداشت. یک شب یک افسر از لشکر ۹۲ زرهی اهواز، با التماس پیش من آمد که «من با شما دو کلمه حرف دارم.» من فکر کردم می‌خواهد بگوید مرخصی‌ای به من بدهید؛ مثلاً بروم چند روزی زن و بچه‌ام را ببینم. واقعاً چنین چیزی به ذهنم آمد. بالاخره پیش من آمد و گریه کرد، که «من از شما خواهش می‌کنم مرا با گروههای چریکی که شبها با آر.پی.جی و سلاح انفرادی بیرون می‌روند - برای این‌که دشمن را که در حدود پانزده کیلومتری شهر اهواز در زمین فرو رفته بود، بزنند - بفرستید بروم، یا مرا با خودتان ببرید.» چون آنها نیروهای منظّم بودند، باید با نظم و قاعده حرکت می‌کردند. جوانانی که آزاد بودند، شبانه دسته بندی می‌شدند و می‌رفتند. او نیز افسر ارشدی بود. گریه می‌کرد که «مرا با این جوانان بفرستید بروم و من هم کارم را انجام دهم.» شب، در بازدیداز یک یگان زرهی، پهلوی تانک، نظامی‌ای را دیدم که ایستاده بود و نماز شب می‌خواند. مردم ما شاید بسیاری از اینها را ندانند؛ اما ما با چشم خودمان دیده‌ایم. این‌گونه بود که ارتش توانست خود را در مقابل این حوادث نگهدارد. این‌گونه بود که امام، با آن صراحتی که داشت، نسبت به ارتش اظهار علاقه و محبّت می‌کرد. این هم یک آزمایش بود که ارتشیهای مؤمن، بعضی در قالب روشهای معمولی و بعضی حتّی بیرون از قالبهای معمولی، خودشان را در میدانهای جنگ به آب و آتش زدند و توانستند دشمن را وجب به وجب بیرون کنند و قدم به قدم عقب بنشانند. این کارها در تاریخ ما هست و تاریخِ نزدیک ماست. حیف است جوانان ما، بچه‌های ما و نسل نوخاسته، اینها را ندانند. آزمایش دیگری که باز به عقیده من دستِ دستگاههای اطّلاعاتیِ صهیونیستی و امریکایی و انگلیسی در آن دخالت داشت، این بود که عناصر مؤمن را در گوشه و کنار ارتش، به نحوی از کار برکنار کنند و از مصادر حسّاس پایین بکشند. بنده اجمالاً دیده بودم که وقتی عنصر مؤمنی در رأس یک نیرو، یا در رأس تشکیلاتی، یا حتّی در لشکری و یا در مرکز حسّاسی قرار داشت، دستهایی سعی می‌کردند تا او را از آن‌جا دک کنند و بیرون بیندازند تا عناصر مؤمن در ارتش پا نگیرند و حضور فعّال نداشته باشند. اما علی‌رغم همه اینها، عناصر مؤمنی که از اوّل انقلاب در ارتشْ فعّال بودند، بتدریج توانستند روحیه ایمان و انقلاب و وابستگی به انقلاب را هر چه بیشتر در داخل بدنه ارتش نفوذ دهند. خداوند هم کمک کرد تا عناصر مؤمن، بعد از یک برهه کوتاه، در رأس مراکز حسّاس قرار گرفتند؛ کارها و خدماتشان را انجام دادند و فعالیتهایشان را کردند. ارتش به خلافِ خواسته و میل و تدبیر دشمن، در راهی حرکت کرد که ایمان و فلسفه وجودی آن اقتضا می‌کرد، نه در راهی که دشمن می‌خواست و تلاش می‌کرد. کسانی که در اوّل انقلاب جزو وابستگان به دستگاه منحوس و پلید طاغوت بودند، گریختند و به کشورهای خارجی رفتند. آنها برای دستگاههای اطّلاعاتی دشمن مشغول کارند. البته کشورهای خارجی هم اعتنای چندانی به

آنها نکردند و نمی کنند. خیال نکنید که این از خانه و از خود گریختگان توانسته‌اند در آغوش بیگانه، یک مأمن و ملجأ پیدا کنند. بیگانه هم به آن کسی که از خود می گریزد، هیچ گونه اعتماد و اطمینانی نمی کند؛ اگرچه از او کار می کشد. همان تعبیری که مولوی دارد و من نمی‌خواهم عین آن تعبیر را تکرار کنم؛ به شکل نجسی از آنها استفاده می کند، بعد هم به دور پرتابشان می کند. استفاده‌ای که از آن فراریها خواستند بکنند، مهمترینش این بود که به آنها بگویند «شما با داخل بدنه ارتش تماس بگیرید و کسانی را با خودتان همراه کنید.» یعنی وادار به خیانت کنید. این تلاش دشمن، در طول این شانزده سال استمرار داشته است. کسانی که نمی‌دانند، بدانند که در طول این شانزده سال، دشمن یک لحظه از این توطئه پلید و پست و خائنانه خود غافل نشده است. اما همچنان که نمی توان از صخره چیزی را کَند، از بدنه مؤمن ارتش هم نتوانستند چیزی بکَنند. در مقابل دشمن، چه عاملی تلاش کرده است؟ در درجه اوّل، ایمان اسلامی، غیرت دینی و ملی، پایبندی و وفا؛ و در درجه بعد، هوشیاریِ کسانی که باید هوشیار باشند. این، معنای آن حرفی است که عرض کردم: ارتش، عرصه مبارزه بین اسلام و کفر بوده و در این مبارزه، اسلام پیروز شده و پشت کفر را به خاک رسانده است. لذاست که امروز، به فضل پروردگار، ارتش ما، هم قویتر و منظم‌تر است و هم متدیّن‌تر و انقلابی‌تر. این مهم است که درطول این شانزده سال، تبلیغات دشمن دائماً کاری می کرد که روحیه ارتشیها را متزلزل کند و آنها را نسبت به آینده ناامید سازد. یک‌بار گفتند: «می‌خواهند ارتش را منحل کنند.» یک‌بار گفتند: «بناست نیرویِ زمینیِ ارتش را، به سپاه بدهند.» یک‌بار گفتند: «بناست سپاهیها را در رأس ارتش قرار دهند.» همه این تبلیغات، برای تزلزلِ روحیه بود. یک‌بار گفتند: «اینها از ارتش استفاده می کنند؛ بعد ارتش را به دور می‌اندازند.» بارها و بارها، از این حرفها زدند. روحیه انسان باید از چه و چگونه باشد تا در مقابل این همه تبلیغات، محکم بایستد؟! دشمن، با روحیه کدام قشر این گونه کار کرد و کدام قشر می توانست به این استحکامی که ما در مورد ارتش مشاهده می کنیم، بایستد؟ اینها را چه کسی باید روی کاغذ بیاورد؟ چه کسی باید اینها را به نسلِ بعد منتقل کند؟ دشمن، دائم کار می کند. امروز هم کار می کند. البته ما امروز، خدا را شکر می کنیم که در موضع قدرت و اعتماد به نفسیم. ملت ایران احساس اقتدارِ ملی می کند. اسلام و اعتقاد به خدا و قیامت و نترسیدن از جهاد و شهادت، این ملت را چنان مستحکم کرده که از تبلیغات دشمن نمی‌ترسد. هر چه بخواهند تبلیغات کنند؛ که ملت و ارتش و سپاه از تبلیغات نمی‌ترسند. اما دشمن، بالأخره تبلیغات خودش را می کند. برای بلندمدّت باید حقایق را آشکار کرد، تا مردم بدانند و بی‌پایگی آن تبلیغاتْ روشن شود. امروز، بحمداللَّه، نیروهای مسلّح در جمهوری اسلامی - یعنی ارتش و سپاه - مثل دو بازوی محکم و دو دستِ درهم گره خورده از دوطرف، اطراف این ملت و این کشور را با قدرت کامل حفاظت و حراست می کنند، برای این‌که دشمن نتواند از بیرون و درون، به این ملت و کشور نگاه چپ بیندازد. وقتی امام رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، کلمه‌ای راجع به یکی از این دو سازمان بر زبان جاری می کردند، فوراً تبلیغات دشمن نسبت به آن سازمان دیگر به راه می‌افتاد. امام یک کلمه راجع به ارتش می گفتند؛ فوراً شایعه‌ها به راه می‌افتاد. (شایعه‌ها معمولاً از رادیوهای بیگانه شروع می‌شود و آدمهای سست عنصر، آنها را پخش می کنند.) فوراً می گفتند امام می‌خواهند سپاه را چنین و چنان کنند، یا «نظرشان از سپاه برگشته است.» وقتی دو کلمه از سپاه تعریف می کردند، فوراً شایعه پراکندند که بناست ارتش را منحل کنند یا فلان کنند. امروز دوران آن توطئه‌ها تمام شده است. توطئه هست؛ اما دیگر بختی ندارد. دو برادر، دو بازوی قدرتمند و نیرومند - یعنی ارتش و سپاه - با حدود و مأموریتهای کاملاً مشخص و جدا، هر کدام کار خود را دارند. مأموریت ارتش مشخّص و تعریف شده است؛ مأموریت سپاه هم مرزبندی و معلوم شده است. هر دو به همدیگر احتیاج دارند؛ هیچ‌کدام از هم بی‌نیاز نیستند و هر کدام هم کار خود را دارند. به تعبیر بهتری که با تعبیرات قرآنی بیشتر همخوان است، دو مسابقه دهنده در راه خدا به سمت مغفرت و رحمت الهی هستند. «و سابقوا الی مغفرةٍ من ربّکم(۱)»؛ «به سمت مغفرت و رحمت الهی مسابقه بدهید.» یکی یک قدم مثبت بر می‌دارد، دیگری تشویق می‌شود. دیگری یک قدم مثبت بر می‌دارد، آن یکی به شوق می‌آید. هر کدام سعی می کنند در کارِ خیر، بر دیگری سبقت بجویند. این، همان رقابت خوب و مثبت است. بنده ارتش و سپاه را

به این مسابقه مثبت توصیه می‌کنم. ببینید که آنها چه ابتکار عملی را در بهتر اداره کردن سازمانشان و در کارآمد کردن و کیفیّت بهتر دادن به آن به‌کار بستند؛ شما هم بروید آن را با شکل بهتری به‌کار ببندید. آنها ببینند شما چه تدبیری برای کیفیّت بهتر دادن به کارتان اندیشیده‌اید و بروند آن را از شما یاد بگیرند و با شکل بهتری انجام دهند. این، روش اسلامی است که قرآن قبول دارد، تأیید می‌کند و بر آن صحّه می‌گذارد. گذشته را گفتیم، برای این‌که آینده معلوم شود. عزیزان من! ارتش بار سنگینی را بر دوش دارد. ممکن است تا پنجاه سال دیگر هم هیچ دشمنی جرأت حمله کردن به مرزهای ما را نداشته باشد. واقعش این است که هشت سال جنگ تحمیلی، به همه نشان داد که جنگیدن با ایران صرفه ندارد. اگر روزی جنگی باشد، آحاد ملت، همپا و همقدم با نیروهای مسلّح و سازمانهای رسمی، وارد میدان خواهند شد. ممکن است بر اثر آن تجربه، هیچ جنگی پیش نیاید؛ اما آمادگی نیروهای مسلّح باید طوری باشد که گویا فردا جنگ خواهد بود. دائم باید بیدار باشند. «وانّ اخا الحرب الارق، و من نام لم ینم عنه.»(۲) من این کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام را، شاید صدبار در خطاب به برادران مسؤول در نیروهای مسلّح، تکرار کرده‌ام. «مرد جنگ، خواب ندارد. اگر شما خوابیدید، معلوم نیست دشمنی هم که پشت سنگرش نشسته تا بر شما بتازد، در خواب باشد.» باید بیدار باشید. ممکن است ما هیچ جنگی نداشته باشیم - پیش‌بینی بنده هم همین است - اما حضور و آمادگی نیروهای مسلّح، یکی از موجبات جنگ نداشتن است. این را بدانید! سستی نیروهای مسلّح، دشمن را به جنگ افروزی تشویق می‌کند. استحکام و ایستادگی و نظم و آمادگی و ابتکار و پا به رکاب و کمر بسته اهداف عالی بودن شما، دشمنی را که قصد جنگ هم دارد، در قصدش مردّد می‌کند. پس، باید آماده باشید. یاوه‌گوهای امریکایی، باز نروند این‌جا و آن‌جا بگویند که «ایران می‌خواهد جنگ درست کند» یا «بمب اتم منفجر کند.» این حرفها و این مهمل‌گوییها دیگر کهنه و منسوخ شده است. اگر چه آنها به منسوخ شدن یا نشدن این مهملات نگاه نمی‌کنند و باز هم از این مهملات می‌گویند؛ اما بدانند که ما جنگ‌افروز نیستیم. ما برطبق مبانی‌مان، با جنگ افروزی مخالفیم. اصول ما اقتضا می‌کند که پیام دوستی و صلح و محبّت و امنیت و آرامش داشته باشیم. چون ما حرف داریم. کسی که حرف ندارد، می‌خواهد فضا شلوغ باشد؛ صدا به‌کسی نرسد و کسی نداند که او چه گفت. کسی که اهل زورگویی و چَپُوْ کردن است، دلش می‌خواهد که فضا شلوغ شود، تا او در وسط کار چَپو کند. اما کسی که حرف حساب دارد، دلش می‌خواهد همه ساکت شوند؛ آرام باشند و فضا آرامش داشته باشد، تا حرف حساب او را بشنوند. ما حرف حساب داریم. ما پیام داریم. دلیلش هم این است که شانزده سال از انقلاب می‌گذرد و هنوز دشمنان می‌گویند «آنها می‌خواهند انقلاب را صادر کنند.» یعنی چه می‌خواهند صادر کنند؟! مگر انقلاب کالاست که کسی آن را بسته‌بندی کرده، صادر کند! آنها از حرفهای ما می‌ترسند. در فضای عالم، به حتی یکی از حرفهای درست و حسابی مسؤولین نظام جمهوری اسلامی، اجازه پخش نمی‌دهند و آن را در مطبوعات معروف عالم درج و نشر نمی‌کنند؛ چون می‌ترسند. من یک وقت عرض کردم که فرزند عزیزِ درگذشته امام بزرگوار، به فکر افتادند تا پیام حجّ امام بزرگوار را با پرداختن بهای زیادی، در مطبوعات یکی از کشورهای غربی چاپ کنند. اما آنها حاضر نشدند چاپ کنند. آنها با این‌که بنده پولند و پول برایشان دین و ایمان و ناموس و غیرت و همه چیز است، حاضر نشدند درج کنند. چون حواس دستگاههای اطّلاعاتی‌شان جمع بود که پیام امام، مثل بمب در آن‌جا منفجر می‌شد. آنها با حرفهای ما مخالفند و از حرفهای ما می‌ترسند. ما که حرف داریم، طبیعی است دنبال آرامش و امنیت و صلح و صفا هستیم؛ معلوم است که جنگ طلب نیستیم. اما این‌که ما جنگ طلب نیستیم، معنایش این نیست که دشمن ماهم جنگ‌طلب نیست. باید آماده باشید. آمادگی‌تان هم در این چند مورد باشد: اوّلاً هر چه می‌توانید سازماندهیها را محکمتر و با کیفیّتِ بهتر کنید. در استفاده و کاربری نیروی انسانی، اصل، سازماندهی است. مدیران به امر سازماندهی اهمیت بدهند؛ زیرا سازماندهی در نیروهای مسلّح، با نظم و انضباط ویژه همراه است. دوم، ارتقای کیفیت نیروهای انسانی است. نیروهای انسانی را رها نکنید. نیروی انسانی، دائم به تدارک و پشتیبانیِ معنوی احتیاج دارد. یگان، عضو سازمانی و آن کسی که دوره نظام وظیفه را می‌گذراند، رها نکنید. اینها را دائم پشتیبانی

معنوی کنید. این، در درجه اوّل، جزو وظایف سازمان محترم و مهم عقیدتی - سیاسی است. درس و کلاس و غیره در جای خود لازم است؛ اما اهمیتش درجه دو است. درجه اوّل، حرف زدن، نصیحت کردن و روحیه دادن است و اینها با علم حاصل نمی‌شود که برویم و علم دین به اینها یاد بدهیم. اینها با خود دین، یعنی با ایمان دینی حاصل می‌شود که برادران عزیز عقیدتی - سیاسی باید به این نکته توجّه کنند. کار اصلی روحانی، مخاطب قرار دادن دلها، با دلها حرف زدن و آنها را تحت تأثیر قرار دادن است و این مهم است. البته درس واستدلال و برهان و غیره هم در جای خود لازم است؛ اما ارتقای کیفیّت نیروهای انسانی از لحاظ ایمان، در درجه اوّلِ اهمیت است. البته فرماندهان و مسؤولین هم می‌توانند در این زمینه نقش داشته باشند. بعد، مسأله ابزار است. کاری کنید که در تهیه ابزارهایی که در درون نیروهای مسلّح به آنها احتیاج دارید، در بیرونِ این مرزها به کسی محتاج نباشید. نیّتتان این باشد. کمااین‌که الان، بحمداللَّه، خبرهایش داده شد. وسایل زرهی بسازید. کارهای مهمتری هم در نیروی هوایی انجام شده است که در وقتِ خود، رسماً گفته خواهد شد. بروید به سراغ کارها و سازندگیهای بزرگ و بدانید که می‌توانید. مبادا خیال کنید که نمی‌توانید. شما می‌توانید همه ابزارهای لازم برای جنگ را داشته باشید. البته برخی وسائل و ابزار لوکس را، اگر هم نداشتید مهم نیست. واقعاً برخی ابزارهای نظامی، فقط جنبه زینتی دارند. مثلاً جواهرنشان کردن یک اسلحه کمری. بعضی از روشهای فناوری و صنعت جدید و کارهای جدید، از این قبیل و در این ردیف است. آن ابزارهایی را که لازم است، سعی کنید خودتان فراهم کنید. از این فوری‌تر آن است که آنچه را که خودتان دارید، خوب حفظ کنید. این، سفارشِ همیشگیِ من به شما برادران عزیز است. مبادا بگذارید که ضایع شود و از بین برود. البته ما در برنامه نداریم که نیروهای مسلّح را، فعلاً تا مدتی، از لحاظ کمّی توسعه دهیم. بحمداللَّه، از لحاظ کمّی در حدّ نصاب است و توسعه لازم ندارد. اما توسعه از لحاظ کیفی، حدّ و سقف ندارد. به نیروهای مسلّح، هرچه بیشتر ارتقای کیفیّت بدهید، کارِ بجایی انجام داده‌اید. اینها برای آینده لازم است. شما بدانید که مال ملتید و ملت مالِ شماست. شما مالِ اسلام هستید و اسلام مالِ شماست. امروز نیروهای مسلّح، این افتخار را دارند که سرباز امام زمانند. شما سرباز امام زمانید. در واقع، در راه هدفهای آن بزرگوار و برای آن بزرگوار کار می‌کنید؛ و این افتخاری است که اگر همه عمر هم شکر آن را بکنید، باز هم کم شکر کرده‌اید. این، افتخارِ بسیار عظیمی است. ان‌شاءاللَّه در حضور آن بزرگوار هم، جزو سربازان آن حضرت باشید؛ برای آن بزرگوار کار کنید و در رکاب آن بزرگوار به جهاد بپردازید. خداوند همه ما و کسانی را که دوست می‌دارند و شایقند، به فیض عظمای شهادت نائل فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ------------------------

-- ۱) حدید: ۲۱ ۲) نهج‌البلاغه: نامه ۶۲(به مردم مصر)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران، فرهنگیان نمونه و کارکنان بنیاد مسکن به مناسبت «روز معلّم»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران، فرهنگیان نمونه و کارکنان بنیاد مسکن به مناسبت «روز معلّم» و «روز کارگر» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به شما برادران و خواهران عزیز، بخصوص ایثارگران و خانواده‌های شهدا و جانبازانی که در لابه‌لای جمعیّت تشریف دارند، و همچنین به عناصر برجسته‌ای که به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. شاید در بین روزهایی که در جمهوری اسلامی نام و عنوانی پیدا کرده است، هیچ روزی مثل این روز نباشد؛ چون دو عنوان خیلی مهم، حسّاس، کارآمد و خیلی عزیز، با هم در این روز مجتمع شده است. یکی عنوان علم و دیگری عنوان کار است. هم روز علم است و هم روز کار. واقعاً هم اگر درست نگاه کنیم، دنیا و آخرتِ هر امّت، جمعیّت و همچنین هر فردی، به این دو چیز بستگی دارد. هر کدام بدون دیگری، خاصیت کامل خود را ندارد. علم بی‌کار، همان علم بی‌عمل است. «العالم بلاعمل، کالشّجر بلا ثمر.»(۱) درختی روییده است؛ مظهر قدرت الهی است؛ امّا میوه ندارد. از آن طرف هم «المتعبّد بلا علم کحمار الطاحونة.»(۲) وقتی کسی بدون علم کار کند، اگر چه آن کار عبادت خدا باشد، باز هم فایده‌ای ندارد. مثل حرکت دَوَرانی: کسی بدون پیشرفت، دور خودش چرخ می‌خورد. کشور، هم

به علم و هم به کار احتیاج دارد. خدای متعال هم، هر دوی اینها را حسنه قرار داده و برای آنها اجر و ثواب معیّن کرده است. خوب؛ وقتی که ما از علم تعریف می‌کنیم، این در واقع تعریف از معلّم است. چرا؟ چون اوست که علم را به دیگران می‌بخشد. اگر معلّم نباشد، علم به دست نمی‌آید: «هر که چیزی یاد گیرد، باید از استاد گیرد.» علم بدون معلّم، معنی ندارد. کار نیز همین‌طور است. هر کس از کار تعریف کند، از کارگر تعریف کرده است؛ چون کار بدون کارگر، معنی ندارد. درست توجّه کنید، ببینید این مفاهیم چقدر به هم مرتبط است! علم و کار برای یک ملت، دو بال است. ملتِ بی‌علم و بی‌کار، پیش نخواهد رفت. بنده، بدین خاطر، بارها عرض کرده‌ام که ملت ایران باید از اعماق دل به دو سلسله پادشاهی پهلوی و قاجار، لعنت بفرستد که این دو سلسله خبیث، دو بالِ مملکت و پیکره عظیم این ملت کهن، با هوش و با استعداد را بریدند. نه علم و نه کار، هیچ‌کدام را برای این ملت فراهم نکردند. کاری که بود، کارهای بی‌ارزش یا کم‌ارزش بود. علمی که بود، علم تقلیدی و دستِ دوم بود. آن کاری را که از دل می‌جوشد و حقیقتاً پوشش و حلیه حیات می‌بخشد و کارهای اساسی در مملکت صورت می‌دهد، ترویج نکردند. هرچه توانستند، قلع و قمع هم کردند و بساط علمی را که از دل می‌جوشد و در آن ابتکار هست، برچیدند. آن خاندانها این جرائم را دارند. نتیجه این شد که ملّت ایران که در مسابقه علم و پیشرفت تمدّن و دانش و تجربه، یا از دیگران جلوتر بود یا اقلّاً کسری نداشت، سالها عقب ماند. حال ما باید تلاش و کوشش کنیم که بالاخره گلیم خودمان را از آب بیرون بیاوریم. ان‌شاءاللَّه به همّت شما مردم، این‌کار را خواهیم کرد؛ که نشانه‌هایش الان هم پیداست. اوّل خانواده قاجار - از ناصرالدّین شاه به بعد - بعدش هم خانواده پهلوی - این پدر و پسر - حقیقتاً چوب حراج به موجودی این ملت و کشور و سرمایه‌های معنوی‌اش زدند. «تلك امّة قدخلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم.»(۳) آنها رفتند و سر و کارشان با خداست. سزای اعمالشان را هم می‌بینند. حالا نوبت من و شماست. «و لكم ماكسبتم.» البته از اوّل انقلاب تا امروز، حقّاً و انصافاً، در زمینه علم و کار، خیلی تلاش شده است. اگر کسی این را انکار کند، مثل این است که بگوید «الان به چه دلیل روز است؟» این قدر واضح است. اگر کسی به سطح کشور نگاه کند، افزایش دانش‌آموز، معلّم، استاد، متخصّص، دانشجو و کارگاههای فراوان، کار کشاورزی، صنعتی، کارهای دقیق و برجسته، ابتکارها و اختراعهای زیادی می‌بیند که در این پانزده سال، اسلام برای این ملت آورده است. من و ما هم نمی‌توانیم بگوییم «این کارها را ما کردیم.» این دستاوردها، مالِ اسلام است. خاصیت ایمان، خاصیت حضور مردم و مردمی بودنِ حکومت است. خوب؛ یک مسأله این است که آیا علم و کار، یا به تعبیر دیگر، معلّمی و کارگری، مثل کاسبیهای دیگر، فقط برای نان درآوردن است؟ جواب این است که: نه! معلّمی و کارگری، اگر هم برای افراد، وسیله نان درآوردن است، امّا با معلّمی و کارگری، چیزهایی را می‌شود به دست آورد که حتی از نان هم بالاتر است. یکی از آن چیزها، اجر الهی است. باور کنید معلّمی، ثواب دارد. کارگری، ثواب دارد. شما وقتی که پشت دستگاه ایستاده‌اید و کاری را انجام می‌دهید، یا در مزرعه کار کشاورزی‌تان را انجام می‌دهید، یا در اتاق طرّاحی نشسته‌اید و طرح یک کار یا کالایی را آماده می‌کنید، یا به کلاس درس رفته‌اید و می‌خواهید با عدّه‌ای دانش‌آموز، پنجاه دقیقه سر و کلّه بزنید، یا مقدّمات کار معلّم را فراهم می‌کنید - مثلاً مطالعه یا تهیه کتاب - بدانید که عبادت می‌کنید. این، خیلی مهمّ است. چیزی که بعد از دروازه مرگ - که همه باید از آن عبور کنند - گیر من و شما می‌آید، آن پنج سیر خوراکی که روزانه برای خودمان یا زن و بچه مان فراهم کرده‌ایم، نیست. آنچه که آن‌جا به‌درد ما می‌خورد، عمل صالح است. «والّذین امنوا و عملوا الصالحات.»(۴) ببینید در قرآن چقدر این تعبیر «ایمان» و «عمل صالح» تکرار شده است! یکی از این عملهای صالح، همین است که شما در کلاس، درس بگویید، یا در کارگاه و مزرعه، کار کنید. پراکندن علم و فراهم کردن کار هم مثلِ نماز و خواندن قرآن، عبادت است. این، چیز کمی نیست. چرا خدای متعال یاد دادن و کار کردن را برای بشر موجب ثواب قرار داده است؟ العیاذباللَّه، کارهای خدا که گزاف نیست! این، بدین خاطر است که آن کمالی که خدای متعال می‌خواهد بشر در دوران زندگی به آن نائل شود، از جمله به علم و کار بستگی دارد. جامعه و مردم بی‌کار، یا کم کار، بد کار، بی‌علم و بی‌سواد، نمی‌توانند آنچنان که باید، خودشان را به

مراحل کمال بشری برسانند. زندگی دنیایشان هدر خواهد رفت. در علم کامل و شاملِ حقِ متعال عزّوجل، این معنا روشن است. لذا گفته است: «اگر کـار کنیـد، ثواب می‌بریـد.» هر چه کـار مفیـدتر و بهتر باشـد، ثواب آن بیشتر است. علمی که یاد می‌دهیـد، هر چه مفیـدتر باشـد، ثواب آن بیشتر است. این‌طور نیست که اگر قرآن و علوم دینی را یـاد دادیـد، ثواب داشـته باشـد، امّـا یـاد دادن جبر، مثلثات، فیزیک و هندسه، ثواب نداشته باشد. شما سرِ کلاس، درس می‌دهید و بچه‌های مردم را عالم می‌کنید. هر درسی که می‌تواند یک انسان را عالم، دانشـمند و مفیـد برای جامعه کنـد، یاد دادن آن ثواب دارد. این، منطق اسـلام است. پس، یک دسـتاورد، ثواب الهی است. یکی دیگر از دستاوردهای کار و تعلیم، این است که شما در بنای آینده جامعه‌تان سهیم می‌شوید. این، خیلی مهمّ است. تمام دعوای دنیا در امروز و دیروز، بر سـر یک کلمه است و آن این‌که، قدرتهای اسـتکباری می‌خواهند سـرنوشت ملتها را در دست گیرند. این امریکا که می‌بینید این قدر امروز در دنیا جنجال و هیاهو و غوغا برپا می‌کند - که غالباً هم بی‌فایده و بی‌ثمر و پوچ است - برای این است که برای خودش حقِ ابرقـدرتی قائـل است و می‌خواهـد اختیـار و سـرنوشت دنیـا در دست او باشـد. فلان کس چرا فلاـن معامله را کرد؟ فلان دولت چرا به فلان دولت فلان چیز را فروخت؟ فلان کشور چرا فلان مسأله مورد علاقه امریکا را رد کرد یـا مسـأله غیر مورد علاـقه امریکـا را تأییـد کرد؟... همه این حرفها برای دخالت در امور دنیاست. آیا می‌تواننـد سـرنوشت دنیا را در دست گیرند؟ عدّه‌ای می‌گویند: «می‌توانند.» آن عدّه، ملتهای ضـعیف، ناتوان و سـردمداران سـست عنصر بعضی از کشورها هستند. امّا نیروهای پرشور، با هیجان و متحمّس می‌گویند: «امریکا غلط کرده است! مگر می‌تواند سرنوشت دنیا را در دست گیرد!» بنده چه عرض می‌کنم؟ من می‌گویم که به یـک شـرط نمی‌توانـد، به یک شـرط می‌توانـد. اگر آن ملتی که طرف امریکاست، دارای عزم و اراده سیاسی و زنده، با نشاط، اهل کار، تلاش و جدیّت باشد، امریکا نمی‌تواند؛ اما اگر ملتی اهل کار، تلاش و نشاط نباشد، باز هم امریکا نمی‌تواند تسلط پیدا کند؟! چرا؛ می‌تواند. این همه که بر کشورها تسلّط پیدا کردند، برای چه بود؟ اگر سردمداران کشوری اهل معامله با امریکا باشند و مردم آن کشور هم افراد بی‌هوش و حواسِ بی‌کاره‌ای باشند، می‌تواند. اگر دولتی اهل معامله و مذاکره با امریکا نباشـد؛ امّا مردمش تنبل باشـند، این‌جا هم امریکا می‌تواند تسلّط پیدا کند. چرا؟ برای این‌که آن دولت، مستأصل می‌شود. مردمی که کار نکننـد، مردمی که ابتکار نداشـته باشـند، مردمی که خود را موظّف به اداره کشور و تولیـد نیازهای خودشان ندانند، مردمی که فقط مصـرف را بلد باشند و تولید را بلد نباشند، کشور و کسانی را که در رأس کارند در وضعیتی بدی قرار خواهند داد. ملتی می‌توانـد در مقابـل پرروهـا، پرتوقّعهـا، گردنه بگیرهـا و زیاده‌طلبهای دنیا - مثل امریکا - بایسـتد و مقاومت و از حق خود دفاع کنـد، که بگویـد: «آقا! ما خودمان، خودمان را اداره می‌کنیم.» اگر دشـمن بگویـد به شـما فلان چیز را نمی‌فروشـیم، بگویـد: خوب؛ بهتر! نفروشـید. شـما که به ما بفروشـید، ما تنبل می‌شویم و خودمان تولید نمی‌کنیم. می‌گوییم «آقا؛ بسته‌بندی شده می‌آید.» شما که به ما مجّانی بدهید، پول هم از ما نگیرید، به ما خیانت کرده‌اید. اگر شما دَر داد و ستد را با ما ببندید و بُنجلهای خودتان را به طرف مملکت ما سـرازیر نکنید، به نفع ماست. برای این‌که ما روحیه کار، نشاط، تلاش و تولید پیدا خواهیم کرد. باور کنید روزی که این مردک سـاده دلِ بی‌تجربه خـام اعلام کرده است که می‌خواهـد روابط اقتصادی امریکا را با ایران ممنوع کنـد (بعـد هم که رفت در جلسه صهیونیسـتها، بیچـاره در واقع بازی خورد. حال چه کسـی پوست خربزه زیر پای این آدم انـداخت، من نمی‌دانم) بنـده به چند جهت، از ته دل خوشـحال شـدم. اینها تا به حال گاهی با ریا چیزهایی می‌گفتند که بعضـی، در گوشه و کنار عنوان می‌کردند: «آقا؛ اینها آن قـدرها هم با ما دشـمن نیسـتند. آخر شـما می‌گوییـد مرگ بر امریکا، مردم می‌گویند مرگ بر امریکا، بد است! عیب است! زشت است!» بعضی از آدمهای کم مسؤولیت یا بی‌مسؤولیت، می‌خواستند این فریاد مرگ بر امریکا را که مردم ما از ته دلشان کنده می‌شود، در گلوهـا خفه کننـد و نگهدارنـد. حالاـ مردم وقتی که در مقابـل چنین صـراحتی قرار گرفتنـد، در هر جای کشور هسـتند، راحت فریـاد می‌زننـد: «مرگ بر امریکـا.» امّـا مهمتر این‌که، مـا در دوران جنـگ، از جهـات گونـاگون، محـدودّیتهای زیادی از قبیل سلاح، مهمّات و ابزارهای جنگی داشتیم. حال هم این آقایان می‌خواهند زحمت بکشند و برای ما محدودیّت ایجاد کنند. مگر ما در

هشت سال دوره جنگ، محدودیّت نداشتیم؟! آن‌جا چه کار کردیم؟ من شاید یک وقت دیگر هم این را گفته باشم: برادران و خواهران! تعجّب می‌کنید اگر بدانید که مسؤولین ما، سیم‌خاردار خریده بودند؛ می‌خواستند از کشور شوروی عبور دهند و بیاورند؛ اما شوروی نمی‌گذاشت! سیم خاردار دیگر چیست؟! چه وسیله‌ای، دفاعی‌تر از سیم‌خاردار؟! از خودش هم نخریده بودند که مثلاً بگوید «نمی‌فروشم.» بلکه از جای دیگر خریده بودند. شما ببینید با جمهوری اسلامی چه کردند! گلوله آر.پی.جی. دم دستیِ کم اهمیّت را به ما نمی‌فروختند. اصلاً کسی باور می‌کند؟! خوب؛ این جمهوری اسلامی، همان کشوری است که در آن وقت این محدودیّتها را داشت. می‌دانید نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که به فضل پروردگار و به حول و قوّه الهی، جوانان مؤمن این مملکت، به گوشه انبارها و کارگاهها رفتند؛ درها را روی خودشان بستند و مشغول کار شدند. ما امروز برخی از پیچیده‌ترین ابزارهای جنگی را که دشمن به عقلش هم خطور نخواهد کرد، خودمان در داخل تهیّه می‌کنیم. البته ما را به ساختن بمب اتمی و شیمیایی متّهم می‌کنند که اینها دروغ است. خودشان هم می‌دانند که دروغ است. آنچه را که واقعیت دارد، آنها نمی‌دانند و به عقلشان هم نمی‌رسد. چطور ما توانستیم؟ در این مملکت، خلبان با هواپیمای آمریکایی پرواز می‌کرد؛ همافر و افسر فنّی کارهای تعمیراتی‌اش را انجام می‌دادند؛ امّا هیچ کدام جرأت نداشتند قطعات این هواپیما را باز کنند، ببینند چه شکلی است. اسمشان هم تعمیرکار بود! قطعات هواپیما وقتی خراب می‌شد، باید می‌بردند امریکا، آن‌جا تعمیر می‌کردند. اجازه تعمیر قطعات هواپیمای امریکایی، به تعمیر کار ما که با آن هواپیما سروکار داشت، داده نمی‌شد. همین نیروهای مسلّح و مردم این کشور، توانستند پیشرفتی عظیم در این زمینه ایجاد کنند. چرا؟ به برکت همان تحریمها و جلوگیریها. حال تهدید می‌کنند که «ما رابطه تجاری‌مان را با ایران قطع می‌کنیم.» خوب؛ به درک، قطع کنید! مگر ما بدمان می‌آید؟! ما خوشحال می‌شویم که شما رابطه‌تان را با ما قطع کنید. اما دنیا از شما تبعیّت نمی‌کند. مگر امریکا کدخدای یک ده است که همه مجبور باشند از او تبعیّت کنند؟! خوب؛ شما برای خودتان هر کار می‌خواهید، بکنید. بعضی از آدمهای ضعیف، در بعضی از کشورهای اسلامی، تا این چیزها را می‌شنوند، تنشان بنا می‌کند به لرزیدن! مگر چه خبر است؟! الحمدللَّه در داخل کشور ما، روحیه‌های مسؤولان کشور - از رئیس جمهور تا رئیس مجلس، رئیس قوّه قضاییه و نمایندگان مجلس - و آحاد مردم در همه جای این کشور، قوی است. مشتها گره شده است. احساس نشاط می‌کنند. هر کس که در مقابلشان بایستد، با قدرت و قاطعیّت با او مواجه می‌شوند. از این جهات، مشکلی نداریم. خداوند شما را حفظ کند. از این جهت، نگرانی نداریم. عزیزان من! آنچه لازم است، «کار» و «تعلیم» است. معلّمین عزیز! باید جوانان را بسازید. باید نوجوانان را با روحیه کار، استقلال و علم‌طلبی، پرورش دهید، نه با روحیه مدرک‌طلبی. مدرک چیست؟ مدرک به این عنوان که نشان دهد فردی دارای این معلومات است، خوب است؛ اما نمی‌تواند منشأ اثری شود. آنچه مهم است، علم است. علم و کار، برای جامعه لازم است. همه مردم و مسؤولین بدانند: این‌که من عرض کردم «وجدان کاری»، یک تعارف نیست. باید برنامه‌ریزی کنند. «وجدان کاری» باید فرهنگ عمومی مردم شود. باید اگر کسی کاری انجام می‌دهد، فکر کند که یک نفر بالای سرش ایستاده است؛ حتّی اگر تنها، در اتاقی خلوت باشد. کار باید کامل، محکم، قوی، ابتکاری و همراه با نیاز انجام گیرد. یکی از کارهایی که وجدان کاری لازم دارد، تعلیم و تربیت است. معلّم در کلاسِ درسِ مدرسه‌ای که تَهِ فلان شهر یا فلان گوشه دورافتاده تهران یا یک روستاست، باید آن‌طور درس بگوید، زحمت بکشد و تلاش کند که گویا الان بازرس در کلاس نشسته است، کار او را نگاه می‌کند، یا یک ساعت بعد می‌آید تا نتیجه کار را ببیند. وجدان کاری یعنی این. ما تعارف که نمی‌کنیم! عزیزان من! با تعارف که یک ملت نمی‌تواند آقایی خودش را حفظ کند! با تعارف که نمی‌شود با دشمنان غدّار و خونخوار روبه‌رو شد! عمل، تلاش و برنامه‌ریزی لازم است. ما گفتیم: «وجدان کاری»، «انضباط اجتماعی» یا «انضباط اقتصادی». مسؤولین کشور، دولت، قوّه قضاییه و نمایندگان مجلس، باید برنامه‌ریزی کنند تا این کارها انجام گیرد، و الّا با این‌که تعریف کنند فلانی چه حرف خوبی زده، که کار تمام نمی‌شود! آحاد مردم هم باید کمک کنند. یک‌یک مردم، کنندگانِ واقعیِ کار هستند. عزیزان من! این خانه، خانه شماست. این

مملکت، مملکت شماست. مملکت عظیم،با برکت و ثروتمندی است. خیلی ثروت در این خاک نهفته است که همه‌اش متعلّق به شما و نسلهای آینده این کشور است. ثروت معنوی زیادی در این کشور وجود دارد و همه‌اش متعلّق به شماست. این همه علم، استعداد، آگاهی و اخلاقیّات خوب، به برکت اسلام، فرهنگ کهن اسلامی و سوابق این ملت در این کشور هست که متعلّق به شماست. چه‌وقت می‌توانید استفاده کنید؟ وقتی که این ملت، آماده کار باشد؛ کمر بسته باشد؛ هیچ کس در کارهای خود کوتاهی نکند و بی‌کاری را برای خود مغتنم نشمارد. هستند کسانی که در حال خستگی از کار هم، وقتی که کاری وجود دارد با کمال شوق کار می‌کنند. کسی از اینها نمی‌پرسد «شما چرا کار نکردید؟» فکر مؤاخذه الهی و نیاز مردم، اینها را به‌کار وادار می‌کند. این روحیه، باید همگانی شود. این، همان «وجدان کاری» است. امیدواریم که خدای متعال کمک کند و ان‌شاءاللَّه ادعیه زاکیه ولیّ‌عصر ارواحنافداه، کمک کار شما باشد. با این وضعیت، امریکا که هیچ، امریکا و متّحدینش هم، با تمام امکانات، به‌هیچ وجه نخواهند توانست بر چنین ملت و اراده‌هایی پیروز شوند. امیدواریم خداوند روح مطّهر امام بزرگوار را گشاینده این راه به روی ما بود، روزبه‌روز به عروج و درجات بالاتری نائل فرماید و شهید عزیز این روز، «شهید مطّهری» را با اولیایش محشور کند و شما عزیزان را مشمول برکات و توفیقات و رحمت و لطف خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ----------------

-- ۱) - ۲) - ۳) بقره: ۱۳۴ ۴) بقره: ۸۲

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه گزارشگر صدا و سیما، در جریان بازدید از «نمایشگاه کتاب»

بیانات مقام معظم رهبری در مصاحبه گزارشگر صدا و سیما، در جریان بازدید از «نمایشگاه کتاب» ابتدا تلاش می‌کنیم که نظر حضرت عالی را در ارتباط با برگزاری این نمایشگاه و همچنین دید محقّقانه‌ای که نسبت به مسائل کتاب و کتابخوانی دارید، جویا شویم. بیان بفرمایید که نمایشگاه امسال را چگونه دیدید؟ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. الحمدللَّه، نمایشگاه خوب بود. با این‌که گفته می‌شود هنوز بعضی ناشران کتابهایشان نرسیده، لکن من در بخشی که تاکنون توفیق پیدا کردم که بازدید کنم، کتابهای زیاد و جدید هم دیدم و عناوین کتابها، خوب بود. متأسفانه من زیاد وقت ندارم، و الّا به داخلِ هر یک از این غرفه‌ها که می‌رفتیم، بعضاً ایجاب می‌کرد که انسان نیم ساعت توی یک غرفه بماند و کتابها را یکی یکی نگاه و بررسی کند. آنچه که مجموعاً به‌نظرم رسید، خیلی خوب بود. وضعیت نمایشگاه را پسندیدم. شنیدم - آقایان گزارش کردند - که امسال ناشرین، بخصوص ناشرین داخلی، بیش از سال گذشته شرکت کرده‌اند. در گفتگویی که بعضاً ما با مردم داریم و حتّی مسؤولین انتشاراتیهای مختلف، این مسأله را اظهار می‌کنند، که کّلاً ـ به‌نظر می‌رسد آن‌طور که باید، سیاست مدوّنی برای انتشار و چاپ کتابْ در کشور نیست و یا این‌که دارای ضعفهایی است. و از لحاظ محتوایی هم، این مشکلْ وجود دارد. بیشتر تلاش می‌کنیم که نظر حضرت عالی را، به عنوان یک فرد محقّق و کتابخوان، در این زمینه جویا شویم؟ این را که «آیا سیاستی وجود دارد یا نه»، قاعدتاً باید وزارت ارشاد به شما بگوید. پاسخ دقیق را، آن‌جا به شما خواهند داد. من بعید می‌دانم که هیچ سیاستی نباشد. قاعدتاً، در این زمینه، سیاستها، خطِمشیها و جهتگیریهایی هست. البته، هر چه بگذرد، قاعدتاً بهتر خواهد شد. من، حالا که نگاه می‌کنم، از نوع کتابهایی که عرضه می‌شود، نوع مطالبه، رغبت و تقاضای مردم را درک و احساس می‌کنم. من از بعضی از ناشرین می‌پرسیدم که «شما فروشتان چطور است؟» یا «مراجعه مردم به این کتابی که شما چاپ کرده‌اید، چطور است؟» پاسخهایی که می‌دادند، برای ما روشن می‌کند که مردم به چه موضوعاتی بیشتر رغبت دارند. حالا ممکن است این رغبت، بعضیش هدایت شده باشد؛ یعنی دستگاه فرهنگی کشور، مردم را به سمت یک علاقه خاص یا به نوعی از کتابها هدایت کرده باشد. ممکن هم هست که بدون هدایت آنها باشد و مردم خودشان خواسته باشند. به هر تقدیر، یک جهتگیریِ کلّیِ نسبتاً مطلوب، مشاهده می‌شود. در پایان، اگر ممکن است به مناسبت ایام کتاب، کتابخوانی و نمایشگاه کتاب، پیامی برای همه مردم ما، بخصوص قشر تحصیلکرده و کتابخوان بفرمایید. خوب؛ الحمدللَّه سؤالات

شما زود تمام شد! من احتمال می‌دادم بیش از این طول بکشد. بله؛ پیامی که من دارم، همان پیام همیشگی است. من امروز می‌خواهم دو مطلب را به مردم و مسؤولین عرض کنم: یک مطلب، همان است که من همیشه تکرار می‌کنم. پارسال و سالهای قبل و در مناسبتهای گوناگون هم گفتم که ارتباط مردم با کتاب، باید بیش از این باشد. من می‌بینم که متأسفانه کتاب در جامعه ما، آن مقدار که شأن این جامعه اقتضا می‌کند، رواج ندارد. اگر ما یک جامعه بی‌فرهنگ و تاریخ بودیم؛ جامعه‌ای بودیم که گذشته و کسان فرهنگیِ با معرفت و برجسته‌ای ندارد؛ انسانهای بااستعداد و فهیم و دارای بینش و طرز فکر بالا ندارد (مثل بعضی از جوامع گوناگونی که در گوشه و کنار دنیا هستند) بی‌رغبتی به کتاب قابل توجیه بود؛ امّا در جامعه ما با این همه انسانهای فرهنگی، برجسته، والا، اساتید، مؤلّفین، آشنایان با کتاب، شعرا، نویسندگان، علمای بزرگ، دانشگاهیان برجسته و عناصر فرهنگی و عالِم، چرا باید اُنس با کتاب این‌طور باشد؟! سابقه فرهنگی و تاریخی ما خیلی زیاد است. جامعه ما اساساً جامعه‌ای پخته و بالغ شده است؛ یک جامعه ابتدایی و بدوی نیست. مردم ما باید بیش از این با کتاب آشنا باشند. من این را می‌خواهم عرض کنم. که در منزل خودِ من، همه افراد، بدون استثنا، هرشب در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین‌طورم. نه این‌که حالا ـ وسط مطالعه خوابم ببرد. مطالعه می‌کنم؛ تا خوابم می‌آید، کتاب را می‌گذارم و می‌خوابم. همه افراد خانه ما، وقتی می‌خواهند بخوابند حتماً یک کتاب کنار دستشان است. من فکر می‌کنم که همه خانواده‌های ایرانی باید این‌گونه باشند. توقّع من، این است. باید پدرها و مادرها، بچه‌ها را از اوّل با کتاب محشور و مأنوس کنند. حتّی بچه‌های کوچک باید با کتاب اُنس پیدا کنند. باید خریدِ کتاب، یکی از مخارج اصلی خانواده محسوب شود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزییناتی و تجمّلاتی - مثل این لوسترها، میزهای گوناگون، مبلهای مختلف و پرده و... -، به کتاب اهمیّت بدهند. اوّل کتاب را مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازم بخرند؛ بعد که این تأمین شد به زواید بپردازند. خلاصه، باید با کتاب اُنس پیدا کنند. در غیر این صورت، جامعه ایرانی به هدف و آرزویی که دارد - که حقّ او هم هست - نخواهد رسید. البته من این را فراموش نکنم که از وزارت ارشاد به‌خاطر انجام همه توصیه‌های ما در سال گذشته در هنگام مصاحبه - پایان بازدید - تشکّر کنم. مسأله نمایشگاه دائمی و کتابهای پرتیراژ که الان آقای مسجد جامعی به من گزارش دادند، از کارهایی است که انجام گرفته است. من از آنچه که انجام شده است خرسند شدم. خوب؛ این مسأله اوّل. مطلب دومی که من امروز فکر کرده بودم بگویم، مسأله کاغذ است. من وقتی از ناشران درباره مشکلشان و فروش کتاب می‌پرسم، بعضی بعد از سؤال من و بعضی بدون سؤال، به مشکل کاغذ اشاره می‌کنند. کاغذ در جامعه ما نباید یک کالای تزیینی و تجمّلاتی به حساب بیاید؛ بلکه باید یک کالای اصلی محسوب شود. کما این‌که دولت هم، برای کاغذ، واقعاً یارانه می‌دهد. (ما در مشهد، همین سوبسید را می‌گوییم «سر». سردادن به چیزی؛ چیزی را برای چیزی به عنوان سردادن.) علی‌ایّ‌حال، الان دولت به روزنامه‌ها، مطبوعات و ناشرین، کمک می‌کند. این کارها می‌شود؛ لکن درعین‌حال، مشکلات دارند. من می‌بینم کتابی را به قیمت گزافی می‌فروشند؛ در حالی که خریدار نمی‌تواند بخرد. من به مواردی برخورد کردم که قیمتها به نظرم زیاد و بیش از اندازه‌ای که امروز مقتضی است، بود. این بدین خاطر است که ما از لحاظ کاغذ مشکل داریم. خلاصه، باید روی بازیافت، صرفه‌جویی و تولید کاغذ داخلی کار شود؛ یعنی کاری کنند که در کاغذ، صرفه‌جویی شود. امروز با این‌که آدمی گاهی فکر می‌کند که دیگر حالا دوران «ادقّوا اقلامکم، قارعوا بین سطورکم»(۱) نیست، می‌بینیم نه! اتّفاقاً، باز هم دوران همینهاست. باز هم باید قلمها را ریز تراشید، تا کاغذ کمتر مصرف شود و باز هم باید در باب کاغذ، صرفه‌جویی کرد تا به نیاز جامعه برسد. علاوه بر این، مسأله بازیافت کاغذ و همچنین تولید کاغذ داخلی، باید ان‌شاءاللّه مورد توجّه قرار گیرد. بعضی از این کارها به عهده دولت و بعضی به عهده مردم است. ان‌شاءاللّه، امیدواریم که از امروز که روز اوّل بازدیدهای عمومی در نمایشگاه کتابِ امسال است، عدّه زیادی مردم بیایند، این کتابها را بخرند و از اینها استفاده کنند. باید مقداری از کلّ مراجعه به کتاب در طول سال را، در این چند روز ان‌شاءاللّه جبران کنیم. در این چند ساعتی که در معیّت حضرت عالی بودیم، مشاهده کردیم شما تعداد زیادی کتاب می‌خرید. سال گذشته هم به

همین شکل بود؟ نه. متأسّفانه نشد کتاب بخرم. کتابها را به من هدیه می‌دهند. من می‌خواهم کتاب بخرم یا پول کتابها را بدهم؛ اما غالباً تا من کتابی را انگشت می‌گذارم، ناشرین فوراً می‌گویند: « این مجّانی است.» و هر چه هم اصرار می‌کنم پول بدهم، قبول نمی‌کنند. لذا من بعضی از کتابها را می‌خواهم و واقعاً هم دوست دارم بخرم. منتها ناشرین - حالا بعضی از روی رغبت و بعضی هم ممکن است در رودربایستی گیر کنند - وقتی می‌گوییم این کتاب را بدهید، می‌گویند «آقا، قابلی ندارد.» و من نمی‌خواهم که چنین وضعی پیش بیاید، لذا به خرید کتاب اقدام نمی‌کنم. با این حال، ناشرین با محبّت و مهربان، بعضی کتابهایی را که فکر می‌کنند دوست دارم، به من هدیه می‌کنند. -- ---------------- ۱) اشاره به گفتار امام علی علیه السّلام در توصیه به صرفه‌جویی هنگام نگارش.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید بزرگ و عید اللَّه‌اکبر را به همه مسلمانان عالم، بخصوص شیعیان سراسر جهان و بالاخص ملت عظیم‌الشّأن، مؤمن و موالی ایران و به جمعِ حاضرِ عزیزان کارگزار و خدمتگزار ملت اسلامی، تبریک عرض می‌کنم. امیدواریم خداوند به ما توفیق ببخشد که به معنای حقیقی کلمه، رهسپار راه «ولایت» - که امروز در معارف و حیات تاریخی اسلام تثبیت شده است - به حساب آییم. در باب غدیر، انسان از ابعاد گوناگونی می‌تواند نظر بیندازد و بهره معنوی و فکری بگیرد. یکی، اصل و موضوع «ولایت»، به عنوانِ استمرار نبوّت است. این، موضوع مهمّی است. نبوّت عبارت است از گزاردن پیغام پروردگار در میان بشر در برهه‌ای از زمان و تحقق اراده الهی به وسیله شخصی که مبعوث و برگزیده پروردگار است. بدیهی است این دوره هم تمام می‌شد و می‌گذشت. که: «انّک میّت و انّهم میّتون.»(۱) امّا این حادثه الهی و معنوی، با رفتن پیغمبر، منقطع نمی‌شود؛ بلکه هر دو جنبه‌اش باقی می‌ماند. یکی جنبه اقتدار الهی، حاکمیّت دین و اراده پروردگار در میان بشر است. انبیا مظهر، اقتدار پروردگار در میان بشر بودند. انبیا که نیامدند مردم را فقط نصیحت کنند. نصیحت و تبلیغ، بخشی از کار پیغمبران است. پیغمبران همه آمدند تا جامعه‌ای را بر اساس ارزشهای الهی به وجود آورند؛ یعنی در واقعیتِ زندگیِ مردم تأثیر بگذارند. بعضی توانستند و مبارزاتشان به نتیجه رسید؛ بعضی هم نتوانستند. این جنبه از زندگی پیغمبر که مظهر قدرت خدا در زمین و در میان بشر و مظهر حاکمیّت و ولایت الهی در میان مردم است، استمرار پیدا می‌کند؛ برای این‌که معلوم شود، دین در هیچ زمانی نمی‌تواند اثر خود را ببخشد، مگر این‌که زمامداری، حاکمیّت و اقتدار، در آن وجود داشته باشد. جنبه دومِ موضوع که آن هم به‌همین اندازه مهمّ است، این است که حال که این حاکمیّت، با رفتن نبی قطع نمی‌شود و استمرار پیدا می‌کند، نمی‌تواند یک حاکمیّت برهنه و بی‌نصیب از معنویّات پیغمبر باشد. درست است که پیغمبر دارای مقام ممتازِ استثنایی است و هیچ‌کس دیگر با او مقایسه نمی‌شود؛ امّا استمرار وجود او، باید متناسب با او باشد. ارزشهایِ وجود مقدّس پیغمبر، باید در کسی که استمرار وجود اوست به قصد ظرفیّت آن شخص، حفظ شود. در آن دوره و فصل مهم از تاریخ نبوّت و ولایت، که بایستی معصوم می‌بود تا انحراف پیش نیاید، جز در وجود مقدّس امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السّلام، چنین چیزی متحقّق و متبلور نبود. ماجرای غدیر، این دو چیز را با هم، در تاریخ اسلام ثبت کرده است. لذا، این یک بُعد از مسأله غدیر است. یک بُعد دیگر، شخصیتِ خودِ امیرالمؤمنین است. بعد دیگر، اهتمام نبیّ‌اکرم به مسائل بعد از وفات خودشان است. اینها دیدگاههای مختلفی است که مسأله غدیر را از همه این جنبه‌ها می‌شود مورد بررسی قرار داد. آنچه که امروز بنده مناسب می‌بینم در باب مسأله غدیر به شما برادران و خواهران که مسؤولین کشور هستید و همچنین به ملت عزیزمان - با اختلاف مذاهبی که دارند - و امّت بزرگ اسلامی عرض کنم، این است که غدیر، واقعیّتی است که اتّفاق افتاده است و مفهومی هم دارد که ممکن است یک نفر این مفهوم را درک کند یک نفر دیگر، درک نکند. ما که شیعه هستیم، معنای غدیر را همان چیزی می‌دانیم که در طول این

هزار و چهار صد سال باز گو کرده‌ایم، تحقیق کرده‌ایم، نوشته‌ایم و آن را در جان و دل خودمان ثبت و ضبط کرده‌ایم. دیگران و بقیه فِرَق اسلامی هم، هر کدام نظرات خودشان را دارند. در مورد ماجرای غدیر، دو چیز هست که جامعه ایرانی و همه شیعیان در نقاط مختلف عالم و کشورهای گوناگون، باید آنها را با هم مورد توجّه قرار دهند. یکی این است که اعتقاد به غدیر، ولایت و امامت، که رکن اصلی مذهب شیعه است، باید مثل بقیّه مباحث مهم کلامی، مایه اختلاف بین مسلمانان نشود. نه شیعه و نه غیر شیعه از فِرَق اسلامی، نسبت به این مسأله، این حالتِ حسّاسیت را به وجود نیاورند که در میان خودشان اختلاف و تفرقه بیندازند؛ چون، این چیزی است که دشمن می‌خواهد. حالا قضیه غدیر، که قضیه مهم و بزرگی است؛ دشمنان اسلام حتّی از قضایای کوچک مربوط به هر یک از فِرَق و جماعات اسلامی، می‌خواهند برای ایجاد اختلاف استفاده کنند. به کشورهای اسلامی نگاه کنید! همه‌جا وسایل برای تفرقه افکنی هست. یک عدّه هم، حقیقتاً در این بین، سرشان کلاه می‌رود. یعنی فریب می‌خورند، بازی می‌خورند و بازیچه دست دشمن می‌شوند. امروز امّت اسلامی، باید متّحد باشد. نقاط اتّحاد و اجتماع زیادی هست که همیشه باید آنها را در نظر داشته باشیم. مطلب دومی که باید مورد نظر باشد، اصلِ خودِ مفهومِ حدیثِ غدیر و حادثه غدیر است که باید مغفولٌ‌عنه واقع نشود. ما البته به همه فِرق اسلامی این سفارش را می‌کنیم، نه این‌که فقط به شیعه بخواهیم بگوییم «آقا غدیرت را فراموش نکن!» ما به همه فِرق اسلامی می‌گوییم: «مبانی‌تان را فراموش نکنید.» در این‌جا به شیعه تأکید می‌کنیم که بر اندیشه و فکر غدیر، تکیه کند. این، یک فکر مترقّی است. اگر ما می‌گوییم «اتّحاد اسلامی» و پایش هم می‌ایستیم (ما با همه قدرت، پای موضوع وحدت اسلامی، در مقابل دشمنان وحدت ایستاده‌ایم) نباید تصوّر شود که این مفهومِ مهم، مترقّی، اصلی و نجاتبخش اسلامی، یعنی مفهوم ولایت و غدیر را فراموش خواهیم کرد. موضوع غدیر نباید فراموش شود؛ چون مسأله خیلی مهمّی است. همان‌طور که عرض کردم، اگر مسأله غدیر - با آن دو جنبه‌ای که اوّلِ صحبتم گفتم - مورد ملاحظه قرار گیرد، امروز اسلام دنیا را نجات خواهد داد. یک عدّه هستند که تصوّر می‌کنند می‌شود ملتی مسلمان بود؛ امّا به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصوّر، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد، امّا به احکام اسلامی عمل نکنید و سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه‌تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیراسلامی و حتّی ضد اسلامی باشد. البته، این، در مورد کشورهایی است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتّی قانون هم نیست؛ حتّی قانون غیراسلامی هم وجود ندارد و اراده اشخاص مهمّ است. در رأس قدرت یک نفر نشسته است و دستور می‌دهد: این‌طوری شود، آن‌طوری شود. نمی‌شود که ما فرض کنیم عدّه‌ای مسلمانند، امّا از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می‌خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به این معنا را می‌خورند. ببینید ماجرای غدیر، این‌جا چقدر می‌تواند الهامبخش باشد! نکته دوم این است که بعضی از کشورهایی که به نحوی خودشان را مقیّد به احکام اسلامی نشان می‌دهند، برای مسائلشان، به آیه و روایتی استناد می‌کنند؛ چهار نفر عمّامه به سر را هم به خدمت می‌گیرند، برای این‌که در جایی برایشان فتوایی بدهند و کاری کنند. این کشورها، اگر چه به‌ظاهر چیزی مثل حاکمیّت اسلامی دارند، امّا حاکمیّت اسلامی با ارزشها و معیارهای نَبَوی و وَلَوی، علم و تقوا، عدالت، عبودیّت خدا و خشیّت الهی و «ترتعد فرائسه فی المحراب»(۲)، که روش انبیا و اولیا و مقرّبترین افراد به خدا بوده است، در جامعه‌شان مطرح نیست. اگر تعبیرات تندتر و واضحتری نخواهیم بکنیم، آنها یک عدّه آدمهای دور از دینند. پس، غدیر یک مفهوم مترقّی و نجاتبخش است. ولایت در اسلام یک مفهوم عالی است. این را باید بفهمند. شیعه باید به ولایت افتخار کند و غیر شیعه هم سعی کند آن را بشناسد. بحث علمی و دانستن که دعوا ندارد. بدانند که اصلاً این موضوع چیست. متأسّفانه امروز یکی از کارهایی که دشمنان به صورت برنامه‌ریزی شده انجام می‌دهند، این است که عقاید شیعه را در دنیا به صورت وارونه جلوه دهند. یک عدّه، برای همین کار، کتاب می‌نویسند و پول می‌گیرند تا این جاذبه انقلاب اسلامی، حرکت

عظیم و بیداری اسلامی، نتواند مردم دنیا را جذب کند. امروز این کارها می‌شود. لذا، کسانی که می‌توانند پیام صحیح تشیّع را به مغزها، ذهنها و دلهای تشنه و محتاج منتقل کنند، باید این کارِ مهمّ را بکنند. در جامعه ما هم، بحمداللَّه، ولایت، از گذشته تا امروز، تأثیرات خود را در همه ابعاد نشان داده است. از اوّلِ حرکتِ انقلابی، همین‌گونه بود. امام بزرگوار رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، با استمداد از شاخه‌های ولایت، این انقلاب را به پیروزی رساندند. موضوع عاشورا و کربلا، محبّت به اهل بیت علیهم‌السّلام و کوشش برای شبیه‌شدن به آنها، روحیه جهاد مظلومانه و صبر بر این جهاد، جزو خصوصیات و معارف مربوط به ولایت است. امام به این وسیله توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند و این نظام را تشکیل دهند. البته نظامی نظام اسلامی است که از ولایت هم سیراب می‌شود و برخوردار می‌گردد. دشمنها تبلیغ نکنند که «این، یک انقلاب شیعی و مخصوص شیعه است و شامل غیرشیعه نمی‌شود.» از خصوصیّات محیط ولایت، این است که چشم را به مفاهیم اسلامی باز می‌کند. ما به برکت درسی که اهل بیت دادند، از مفاهیم اسلامی و قرآنی، حدّاکثر استفاده را کردیم. شیعیان، پیروان اهل بیتند. امروز هم بحمداللَّه، همین‌طور است. این حالتِ عاطفه و محبّت شدیدی که در میان مردم ما نسبت به دوستان، نسبت به مظلومین و محرومین، مردم فلسطین، ستمدیدگان اروپا و مظلومین بخشهای دیگر دنیا هست، اساساً روحیه شیعی و ولایتی است. این اشکها، دور هم نشستنها، ذکر مصیبت کردنها، این محرّم و عاشورا، در روحیه و فضای زندگی مردم ما تأثیر می‌گذارد. آن خشکی و بی‌روحیِ بعضی از جوامع ضدّشیعی - متأسفانه بعضی حکومتها، مردمشان را نه غیرشیعی، بلکه ضدّشیعی بار می‌آورند - بحمداللَّه، در جامعه ما نیست. جامعه ما، جامعه‌ای منعطف، با حال، با روحیّه، اهل عاطفه و تعطّف است. ایستادگی در مقابل دشمن هم، از خصوصیات ولایت است. چون ائمّه ما، الگوی این ایستادگی‌اند؛ از نمونه کربلا- بگیرید تا امامزاده‌هایی که در سخت‌ترین شرایط مقاومت کردند و به شهادت رسیدند، تا علی‌بن موسی‌الرّضا، علیه‌آلاف‌التّحیةوالثّناء که با یک سیاست الهی به جنگ دشمن رفت، تا موسی‌بن جعفر علیه‌الصّلاةوالسّلام که سالهای زندان را تحمّل کرد، تا ائمّه ابناءالرّضا علیهم‌السّلام که سالیان دراز رنج تبعید را تحمّل کردند. انواع و اقسام تحمل رنج برای خدا، در میان ائمّه، از اوّل تا آخر و در طول این دویست‌وپنجاه سال، وجود دارد. خوب؛ مردم ما اینها را یاد گرفتند. اینها درس است. لذا، می‌بینید که مردم می‌ایستند و همین ایستادگی هم آنها را پیروز می‌کند. مردم ما، در مقابل استکبار، امریکا و تهدید، ایستادند. آن وقت که دو بلوک شرق و غرب، علیه جمهوری اسلامی دست به دست هم داده بودند، مردم ایستادند و به زانو درنیامدند؛ بلکه دشمن را به زانو درآوردند. امروز هم در مقابل تهدیدهای امریکا، توطئه‌ها و حیله‌گریهای دشمنان گوناگون و نفاقِ چهره‌هایی که سعی می‌کنند خودشان را طرفدار حقوق بشر نشان دهند - در حالی که ضدّ حقوق بشر و اصلِ تروریسمند - ایستادگی می‌کنند و به فضل الهی، در مقابل این تبلیغات خصمانه و معارضه‌ها، پیروز هم خواهند شد. اینها به برکت ولایت است. این روحیه را، ولایت در جامعه و یک یکِ دلهای ما تزریق کرده است. امیدواریم که خدای متعال تا آخر عمرمان ما را با ولایت زنده بدارد؛ ما را با ولایت به عالم نشئه بعد منتقل کند؛ ما را با ولایت ائمّه علیهم‌السّلام در قیامت محشور کند. پروردگارا! برکات ولایت را بر مردم ما جاری کن. پروردگارا! روح مطّهر امام بزرگوار را که مدّرس بزرگ ولایت بودند، شاد فرما. پروردگارا! همه کسانی را که در راه دین و معارف دینی تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند، مشمول لطف و فضل خودت قرار بده. پروردگارا! یادگار امام رضوان‌اللَّه‌علیه را که امروز هم جای او در میان ما خالی است، با اولیایت و پدر بزرگوارشان، محشور فرما! والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ----
-- ۱) زمر: ۳۰ ۲) -

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و وعّاظ، در آستانه ماه محرم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و وعّاظ، در آستانه ماه محرم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه آقایان محترم و خواهران گرامی که از تهران و بعضی از ولایات دیگر تشریف آورده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. این دیدار سالانه مرسومِ پیش از محرّم، در

حقیقت برای امّت اسلامی، شروعی برای ورود در وادی پربرکت و پرماجرایِ عاشورا و بهره‌وری از برکات ماه محرّم است. اگر چه در باب محرّم و عاشورا و آثار این پدیده عظیمْ صحبتها و افادات ارزشمندی شده است و همه شنیده‌ایم و استفاده کرده‌ایم؛ لکن هر چه زمان می‌گذرد، احساس می‌شود که چهره بی‌زوال این خورشید منوّر - که می‌شود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به‌وسیله حسین بن‌علی علیه‌السّلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار می‌گردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم می‌شود. از همان روز اوّلی که این حادثه اتّفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن، بتدریج معلوم شد. از همان روزها، عدّه‌ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای «توّابین» پیش‌آمد. قضایای مبارزات طولانی بنی‌هاشم و بنی‌الحسن علیهم‌الصّلاةوالسّلام پیش آمد. بعد، حتّی نهضت بنی‌عبّاس که علیه بنی‌امیّه به‌پا خاست، در اواسط قرن دوم هجری، در همه اطراف عالم اسلام آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دُعاتی، زمینه را برای ازاله حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی، فراهم کردند. حتّی نهضت عبّاسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام شروع شد. اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دُعات بنی‌عبّاس، وقتی به اطراف عالم اسلام می‌رفتند، از خون حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگر گوشه فاطمه زهرا علیهاسلام، مایه می‌گرفتند تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بیندازند. مردم هم قبول می‌کردند. حتّی - آن‌طور که در ذهنم هست - لباس سیاهی که شعار بنی‌عبّاس بود، به عنوان لباس عزای امام حسین انتخاب شد و بعدها هم در زمان حکومت پانصد ساله بنی‌عبّاس، همواره لباس رسمی آنها، لباس سیاه بود. لباس سیاه، برای اوّلین بار به مناسبت عزاداری امام حسین استفاده شد. آنها می‌گفتند: «هذا حداد آل محمّد» صلّی‌اللّه‌علیه و آله. یعنی این لباس عزای ذریّه پیغمبر است. این‌گونه شروع کردند و آن تحوّل را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آنها هم دنباله کار بنی‌امیّه را پیش بردند. اینها تأثیرات عاشورایی است. در طول زمان نیز همین‌طور بوده است. آنچه در زمان ما اتّفاق افتاد، از همه اینها بالاتر بود. یعنی در عصر تسلّط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم؛ در عصری که عدالتْ خلاف قانون و ظلمْ قانون و مقرّراتِ بین‌المللی شده است، حق به حکومت رسید. این‌که شما می‌بینید ابرقدرتها زورگویی می‌کنند و می‌خواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام قبلی هم نظام حاکمیّت ابرقدرتها بود - این، همان سلطه ظلم است. برای هر آنچه در دنیا ظلم، حق‌کشی و تبعیض می‌شود، اسمهای قانونی مثل «حقوق بشر»، «دفاع از ارزشهای انسانی» و از این قبیل می‌گذارند. بدترین نوع سیطره ظلم این است که ظلم به اسم عدل و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسلّط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید. اسلام که همه دستها سعی می‌کردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلامِ راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروع نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود. امسال بعد از گذشت سی و دو سه سال از حادثه پانزده خرداد، مثل آن سال اوّل، دوباره خرداد با محرّم همزمان و مقارن شده است. در پانزده خرداد که در سال چهل و دوی شمسی - هشتاد و سه قمری - با دوازدهم محرّم مصادف بود، امام بزرگوار ما رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه در عرصه عاشورایی و با بهره‌برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرّم، توانستند پیام حق و دادِ برآمده از دلِ خود را به‌گوش مردم برسانند و مردم را متحوّل کنند. اوّلین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه‌زنهای حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجمِ دشمنِ عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاه و هفت هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود. این نام را امام بزرگوار از همه قضایای محرّم، خلاصه‌گیری، استحصال و مطرح کردند. همین‌طور هم شد. یعنی مردم ایران به پیروی از حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین چیز عجیبی است. خوب؛ حالا ما و شما، امانتدار و وارثِ این حقیقت تاریخی هستیم. امروز کسانی هستند که می‌خواهند ماجرای عاشورا را به عنوان یك درس، خاطره و یك شرح

واقعه، از زبان علما، روحانیون، مبلّغین، مبلّغات و امثال اینها بشنوند. ما در این زمینه چه خواهیم کرد؟ در این‌جا به قضیه خیلی مهمِّ تبلیغ می‌رسیم. اگر روزی این طلّاب جوان، فضلای حوزه‌های علمیّه، مبلّغین، وعّاظ، مدّاحان و روضه‌خوانان، توانسته‌اند ماجرای عاشورا را مثل حربه‌ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه بشر به کار گیرند و با این تیغ بُرنده الهی پرده ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیّت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتّفاق افتاده است - چرا نباید متوقّع بود که در هر عصر و زمانی - هر چه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره سخت، همه‌گیر و ظلمات «اشّد تراکماً» باشد - مبلّغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟! چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه فضای ذهن بشریّت را فرا گرفته است. در این، شکّی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره اسلام، بخصوص تشیّع، خرج می‌شود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملتها و کشورها دارد، خود را موظّف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلامی می‌بیند. درست است که کفر، با همه تفرّق و تشتّتش، با استفاده از همه امکانات، در یک امر اتّفاق کرده و آن ضدّیت با اسلامِ ناب است و حتّی اسلام محرَّف را هم به جنگِ اسلامِ ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست؛ اما آیا جناح حق و جبهه اسلامِ نابِ نمی‌تواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خباثت‌آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرّم، همان معجزه را یک بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد؛ اما ممکن است. همّت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن‌بست نیست. مسؤولیت ما و شما این است. امروز دنیا تشنه حقیقت است. این حرفِ یک روحانی یا یک شخصِ متعصّبِ اسلامی نیست؛ بلکه حرف کسانی است که سالها با فرهنگ غربی ارتباط، رفت و آمد، مبادله و حتّی نسبت به آن، حسن نظر داشته‌اند. آنها می‌گویند که امروز دنیای غرب در سطوح حسّاسش، تشنه اسلام است. «سطوح حسّاس» یعنی چه؟ فلان جماعت عامی و غافل، یا فرض بفرمایید جماعتهایی که منافعشان به‌شدّت مطرح است - مثل حکّام، دولتمردان، سرمایه‌داران، زراندوزان و زورگویان - بخشهای کرخ و دیر احساسِ پیکره فرهنگ غرب و جوامعِ غربی‌اند. دانشمندان، متفکّرین، انسانهای با وجدان، روشنفکران و جوانان بخشهای حسّاس پیکره جوامع غربی هستند. این بخشهای حسّاس، امروز تشنه مکتب و درسی از زندگی هستند که آنها را از هزاران دشواریِ واقعیِ زندگی نجات دهد. خیلی از این مشکلات زندگی، مشکلات واقعی نیست. مشکل واقعی، احساس ناامنیِ روحی، تنهایی، افسردگی، تزلزل و عدم اطمینان و سکینه روحی است. اینها مشکلات واقعی بشر است که در اوج ثروت و شهرت، یک نفر را به خودکشی وادار می‌کند. جوان، پولدار و دارای امکانات تنّعم و بهره‌برداری از زندگی است؛ امّا خودکشی می‌کند. خوب؛ چرا؟ دردش چیست؟ کدام درد است که از بی‌پولی و نداشتن امکاناتِ تمتّعِ جسمانی و لذایذ جنسی هم سخت‌تر است؟ دردی که امروز گریبان جوامع مادّی دنیا و تمدّن غربی را گرفته است، عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه اتّکای روحی، عدم اُنس و تواصل بین انسانها، احساس غربت، و انکسار است. بخشهای حساس جوامعی که این دردها را بیشتر احساس می‌کنند، چشم انتظارند که دست نجاتی بیاید و آنها را از این حالت نجات دهد. در آن‌جاهایی که آگاهی هست، چشمها به اسلام دوخته شده است. البته عدّه‌ای از آنها آگاهی ندارند و اسلام را نمی‌شناسند؛ اما زمینه گرایش به اسلام را دارند. کسانی که اسلام را می‌شناسند، مشخّصاً روی اسلام تکیه می‌کنند. یکی از اندیشمندان ایرانی خودِ ما گفته بود - بنده شنیدم آن شخص به رحمت خدا رفته است - که «امروز غرب در جستجوی چهره‌هایی مثل شیخ انصاری و ملّاصدراست.» زندگی، معنویّات و ارزشهای آنها، امروز چهره‌های غربی و متفکّرین غربی را جذب می‌کند. منبع زخّار این حقایق و ارزشها، معارف اسلامی، و در قلّه و اوج این معارف، معرفت عاشورایی است. قدر اینها را باید دانست. ما حالا- می‌خواهیم این معارف را در مقابل چشم مردم دنیا قرار دهیم. من این‌جا، با تشکّر از همه افراد و آحادی که در سال گذشته درخواست ما را اجابت کردند و یک حرکت تحریف‌آمیز را از صفحه عزاداری عاشورا حذف نمودند، باز می‌خواهم بر روی همین قضیه تکیه کنم. عزیزان من؛ مؤمنین به حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام! امروز حسین‌بن‌علی می‌تواند دنیا را نجات دهد؛ به شرط آن‌که با

تحریـف، چهره او را مغشـوش نکننـد. نگذاریـد مفـاهیم و کارهـای تحریف‌آمیز و غلـط، چشـمها و دلهـا را از چهره مبـارک و منوّر سیّدالشـهدا علیه‌الصّلاةوالسّـلام، منحرف کنـد. با تحریف مقابله کنید. بنده می‌خواهم به طور خلاصه، دو مطلب را عرض کنم: یکی این‌که، عـاشورا و مـاجرای حسـین‌بن‌علی بایـد در منبر، به شـکل سـنّتی روضه‌خـوانی شـود؛ امّـا نه برای سـنّت‌گرایی، بلکه از طریق واقعه‌خوانی. یعنی این‌که، شب عـاشورا این‌طور شـد، روز عـاشورا این‌طور شـد، صـبح عـاشورا این‌طور شـد. شـما ببینیـد یک حادثه بزرگ، به مرور از بین می‌رود؛ امّا حادثه عاشورا، به برکت همین خوانـدنها، با جزئیّاتش باقی مانده است. فلان کس این‌طوری آمد با امام حسـین وداع کرد؛ این‌طوری رفت به میدان، این‌طوری جنگید؛ این‌طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد. واقعه خوانی، تا حـدّ ممکن، بایـد متقن باشد. مثلاً در حدود «لهوفِ» ابن‌طاووس و «ارشادِ» مفید و امثال اینها - نه چیزهای من‌درآوردی - واقعه‌خوانی و روضه‌خوانی شود. در خلال روضه‌خوانی، سـخنرانی، مـدّاحی، شـعرهای مصـیبت، خواندن نوحه سینه‌زنی و در خلال سخنرانیهای آموزنـده، ماجرا و هـدف امام حسـین علیه‌الصّلاةوالسّـلام. یعنی همان هـدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که: «وانی لم اخرجِ اشـراً و لابطرا و لا ظالماً و لا مفسـداً، و انّما خرجت لطلب الاصـلاح فی امّـۀ جدّی»(۱)، بیان شود. این، یک سرفصـل است. عبـاراتی از قبیـل «ایها النّاس، انّ رسول اللَّه، صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، قال: من رأی سـلطاناً جائراً، مسـتحلاً لحرم اللَّه، ناکثاً لعهد اللَّه...، فلم یغیّر علیه بفعـل و لاـقول، کان حقاً علی اللَّه ان یـدخله مـدخله»(۲) و «من کـان بادلاًـ فینامهجته و موطّناً علی لقاءاللَّه نفسـه فلیرحل معنا»(۳)، هر کدامْ یک درس و سرفصـلند. بحثِ لقاءاللَّه و ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشـر و هدفِ «انّک کادحٌ الی ربّک کدحاً»(۴) - همه این تلاشها و زحمتها - همین است که «فملاقیه»: ملاقات کند. اگر کسی موطّن در لقاءاللَّه است و بر لقاءاللَّه توطین نفس کرده است، «فلیرحل معنا»: باید با حسـین راه بیفتد. نمی‌شود توی خانه نشست. نمی‌شود به دنیا و تمتّعات دنیا چسبید و از راه حسـین غافل شـد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شـروع می‌شود و به سـطح جامعه و جهان می‌کشـد. اینها بایـد بیان شود. اینها هـدفهای امام حسـین است. اینها خلاصه‌گیریها و جمعبنـدیهای نهضت حسـینی است. جمعبنـدی نهضت حسـینی علیه‌السّـلام این است که یـک روز امـام حسـین علیه‌السّـلام در حالی که همه دنیا در زیر سـیطره ظلمات ظلم و جور پوشـیده و محکوم بود و هیچ کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد. شما نگاه کنیـد، ببینیـد: «ابن عبّـاس» بـا امـام حسـین نیامـد. «عبـداللَّه‌بن‌جعفر» بـا امـام حسـین نیامـد. عزیزان من! معنای این، چیست؟ این نشان نمی‌دهد که دنیا در چه وضـعی بود؟ در چنین وضـعیتی، امام حسین تک و تنها بود. البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی‌ماندند هم، آن حضـرت می‌ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشـتم؛ برویـد.» همـه می‌رفتنـد. ابوالفضـل و علی اکـبر هم می‌رفتنـد و حضـرت تنهـا می‌مانـد. روز عـاشورا چه می‌شـد؟ حضـرت برمی‌گشت، یا می‌ایسـتاد و می‌جنگید؟ در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت «اگر من تنها بمانم و همه دنیا در مقابل من باشند، از راهم برنمی‌گردم.» آن شـخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «صـدقوا ما عاهدوا اللَّه علیه.»(۵) لقلقه زبان را که - خوب همه داریم. دیدیـد، یـک انسـان حسـینی و عـاشورایی چه کرد؟ خوب؛ اگر همه ما عاشورایی باشـیم، حرکت دنیا به سـمت صـلاح، سریع، و زمینه ظهور ولی مطلقِ حق، فراهم خواهـد شد. باید این مفاد برای مردم بیان شود. فراموش نکنید که هدف امام حسـین بیان شود. حالاـ ممکن است انسـان یـک حـدیث اخلاقی‌ای هم - به فرض - بخوانـد، یا سـیاست کشور یا دنیا را تشـریح کنـد. اینها لازم است؛ امّـا در خلاـل سـخن، حتمـاً طوری صـحبت شود که تصـریحاً، تلویحاً، مسـتقّلاً و ضـمناً، ماجرای عاشورا تبیین شود و مکتوم و مخفی نمانـد. این، مطلب اوّل بود. مطلب دوم این‌که، از این فرصت اسـتفاده شود و همـان‌طور که خودِ حسـین‌بن‌علی علیه‌السّـلام به برکت جهادش، اسـلام را زنـده کرد (اسـلام، در حقیقت زنـده شـده و آزاد شده خون و قیام حسـین‌بن‌علی است) امروز هم شـما به انگیزه یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسـلامی را بیان کنیـد؛ قرآن و حـدیث را معرفی کنیـد؛ نهـج‌البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقـایق اسـلامی، از جمله همین حقیقت مبـارکی را که امروز در حکـومت حق، یعنی نظام علوی، ولوی و نبوی جمهوری اسـلامی،

تجسّد پیدا کرده است برای مردم بیان کنید. این، جزو بالاترین معارف اسلامی است. خیال نکنند که می‌شود اسلام را تبیین کرد و از حاکمیت اسلام - که امروز در این مرز و بوم متجسّد شده است - غافل ماند و آن را مغفولٌعنه گذاشت. این، توصیه ما به شما عزیزان است. بحمداللَّه همه برکات در وجود آقایان محترم، بزرگان؛ بخصوص طلّاب جوان، پرشور، مؤمن و فاضل، وجود دارد. در روز اوّل هم که همین طبقه، این نهضت را گسترش دادند، و با استفاده از آن حدیث شریف، اصحابشان را به نحل تشبیه کردند، این آیه در مقابل چشم انسان مجسم می‌شد که «و اوحی ربّک الی‌النّحل ان اتّخذی من‌الجبال بیوتاً و من‌الشّجر و مما یعرشون. ثمّ کلی من کلّ الثمرات فاسلکی سبل ربّک.»(۶) حقایق را می‌مکیدند و عسل ناب را به تشنگان حقیقت می‌دادند، که «فیه شفاء للناس»(۷). امروز هم همین است. امروز هم طلّاب، فضلا و مبلّغین جوان، با بهره‌گیری از تجربه‌های اساتید و بزرگان این فنون، کوله‌بار خودشان را محکم کنند و به امید خدا، برای خدا، در راه خدا و با قصد قربت، بروند و این حقایق را در همه جای کشور، در اقطار این کشور، در اقطار عالم، با زبان مناسب بیان کنند. ان‌شاءاللَّه الطاف حضرت بقیةاللَّه الاعظم اروحنافداه، شامل حال شما باشد. ان‌شاءاللَّه از این محرّم که همزمان با سالگرد ارتحال امام و عروج آن بزرگوار به ملکوت است، بتوانیم حدّاکثر استفاده و بهره را ببریم. ان‌شاءاللَّه همه مشمول ادعیّه زاکیه ولیّ‌عصر ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ----------------
-- ۱) مقتل مقرم: ص ۱۳۹. جزء عاشر بحار از مقتل محمدبن‌ابیطالب موسوی. ۲) تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۰۴. کاملِ ابن‌ایثر: ج ۳ ص ۲۸۰ ۳) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۷ ۴) انشقاق: ۶ ۵) احزاب: ۲۳ ۶) نحل: ۶۹ - ۶۸ ۷) همان: ۶۹

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار «نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار «نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را سپاسگزاریم که از عمر بابرکت مجلس چهارم، یک سال مفید دیگر هم گذشت و ما مجدداً این توفیق را پیدا کردیم که دقایقی در خدمت مجموع شما خواهران و برادران - نمایندگان عزیز مجلس شورای اسلامی - باشیم. نظر بنده درباره مجلس چهارم این است که بحمداللَّه تا این تاریخ، مجلس چهارم کوشش بسیاری کرده است که خود را به اهداف والای نمایندگی از این ملت عزیز، بزرگ و عظیم‌الشّأن، و جایگاه حقیقی مجلس شورای اسلامی - چه آنچه که در قانون تصریح شده است و چه آنچه که لازمه آن هست - نزدیک کند و توفیق زیادی هم پیدا کرده است. خوب؛ در نظام ما، مجلس حقّاً جایگاه ممتازی دارد. این حقیقتی است که در محیط اسلامی، رأی و خواست مردم، در مسیر، جهتگیری و منش عمومی نظام، تأثیر بنیانی و تعیین‌کننده‌ای دارد و باید داشته باشد. پس، این جایگاه بسیار والایی است. یعنی در حقیقت یکی از بزرگترین، مهمترین و حسّاسترین معابری است که نظم اسلامی، از آن به سمت هدفهای خود عبور می‌کند. مجلس شورای اسلامی، چنین شأن و جایگاهی دارد. من چند خصوصیت را در این مجلس دنبال کرده‌ام. البته بعضی از آن خصوصیّات، در مجالس گذشته هم بوده است. (خداوند نمایندگان دوره‌های قبل را هم اجر عطا کند و زحمات و تلاشهایشان را به فضل خود مقبول قرار دهد.) بعضی از این خصوصیّات هم، از انحصارات این مجلس است. اینها را عرض می‌کنیم، تا هم مردم خوشحال شوند و حس کنند که بحمداللَّه، نمایندگان آنها چگونه عمل کرده‌اند و هم نمونه‌ای برای کارهای ممتازی که در یک مجلس شورای اسلامی باید انجام گیرد، باشد. چند نکته است که بنده در نفس و ذهن خودم، روی آنها خیلی تکیه دارم و به آنها معتزّ و مسرورم. یکی این است که مجلس چهارم، سیاست را با اخلاق ممزوج کرده است و بحمداللَّه، سیاست را در جهت ضدّاخلاقی نکشانیده است. لذا، شما مشاهده می‌کنید که در مجلس، درس اخلاق هست. مشاهده می‌کنید که در موضعگیریهای مجلس - چه موضعگیریهای سیاسی و مربوط به جناحهای مختلف فکری، چه موضعگیریهای کاریِ مربوط به لوایح، طرحها و گفتگوهای داخل مجلس و چه موضعگیری در مقابل مسؤولین - از زبان نماینده مجلس، اشاعه خلاف،

گناه و ذکر سوء نمی‌شود. بحمداللَّه، شما مسأله اعتبارنامه‌ها را که یکی از مسائل مهم بود، خیلی خوب حل کردید. این، چیز بسیار باارزشی است. لذا، تریبون کنونی مجلس، مطلقاً در میان مردم تشنّج ایجاد نمی‌کند؛ بلکه حتّی آرامش و سکوت هم به وجود می‌آورد. این، افتخار بزرگی است که شما دارید. نکته دومی که در کار این مجلس مشاهده می‌شود، این است که ضمن این‌که مجلس با دولت خدمتگزار و بخصوص رئیس دولت و کارهای ارزشمندی که در دولت انجام می‌گیرد، همکاری دارد، نقش نظارتی خود را هم ایفا می‌کند، که یک مصداق آن، همین موضوع دیوان محاسبات است. من چه در آن وقتی که در مأموریت ریاست جمهوری مشغول بودم و چه غیر آن زمان، نسبت به دیوان محاسبات، خیلی تأکید و حسّاسیت داشتم. خوب، بحمداللَّه، دیوان محاسبات حالا ـ فعّال است و کارهایی از قبیل مسأله تفریغ بودجه، نظارت بر بعضی از کارهای مربوط به بودجه کشور و صرف و خرج پول و صرفه‌جویی را پیگیری می‌کند. این کارها واقعاً باارزش و خوب است. بدون شک، دولت سالم، خوب و خدمتگزار ما، از نقش مجلس خشنود است؛ چون مجلس در جهت اصلاح امور کشور و ضبط امور مالی - که جای ضبط و انضباط زیادی هم دارد - کمکِ دولت است. سرفصل دیگری که بنده به‌خاطر آن، مجلس را در قلب خودم تحسین کرده‌ام، واکنش به‌موقع نسبت به مسائل حسّاس داخلی و خارجی است. مجلس در مسائل گوناگون - مثل مسأله فرهنگی ماهواره - غایب نیست. خوب؛ البته مسأله ماهواره جزو مسائل اصلی کشور نیست؛ بلکه یک مسأله موسمی، امّا مؤثّر و حسّاس است. گاهی بعضی از مسائل، خیلی بنیانی‌اند؛ هرچند در زندگی مردم بروز و ظهور و تأثیر عاجلی ندارند. امّا بعضی مسائل، آن قدر هم بنیانی نیستند؛ بلکه مسائل سطحی‌اند. مسأله ماهواره، مسئله‌ای سطحی است؛ امّا تأثیرات زیاد و مخرّبی دارد. شما آن‌جا خودتان را فوراً رساندید و بنده از بیرون مجلس مراقبت می‌کردم. من مباحثات مجلس را گوش و دنبال می‌کردم؛ دیدم مجلس با وجدان بیدار و درک صحیح از مسأله ماهواره، با آن مواجه شد. در قضیه برخورد با سیاستهای متعرّض استکبار جهانی، برخورد با دولت مستکبر امریکا و در همه دردها و هموم این ملّت، حضور مجلس خیلی مهم است. چیزهایی که ملت به آنها اهتمام می‌ورزد، برای ملت مهم است. این هم یکی از آن سرفصلهای مهمّ است که یکی دو مثالش اینها بود. البته مثالهای زیادی هم دارد که حالا در صدد احصای آنها نیستیم. یک موضوع دیگر که انصافاً جای تقدیر دارد، همین «برنامه دوم» است که دولت با زحمت قابل تحسینی آن را تقدیم مجلس کرد و مجلس، حقّاً، با این برنامه برخوردی جدّی و فعّال داشت. برنامه، یعنی قالب حرکت عمومی کشور. برنامه که امر کوچکی نیست! بودجه سالانه که نیست! برنامه، جهتگیری در همه مسائل است و اهتمام لازم دارد. مجلس هم اهتمام ورزید. من می‌دانم که مجلس، وقتی می‌بیند که نمی‌تواند کاری در وقت برساند، تأخیر می‌اندازد و بعد رسیدگی می‌کند. همه اینها، نشانه اهتمام است. مردم وقتی بدانند نمایندگان آنها این‌طور عمل می‌کنند، خوشحال می‌شوند. خوب؛ این مجلس ماست. حالا شما این مجلس را، با این وجدان بیدار، تلاش خوب، فعالیّت بموقع و نگرش به مسائل معنوی، با مجالس فرمایشی گذشته این کشور در دوران طواغیت - که واقعاً نمی‌شود اسم مجلس بر آنها گذاشت - مقایسه کنید. واقعاً حیف است که انسان اسم مجلس را ملوّث کند به این‌که آنها را هم «مجلس» بنامد؛ مگر آن دوره‌های اوّل. والّا اسم مجلس شورا، برای آنچه که در دوران رژیم پهلوی - بعد از دوره چهارم مجلس شورای ملّی سابق - گذشت، بسیار نامناسب است. مجلس ما را با مجالس دنیا مقایسه کنید. انصافاً (حالا ـ تا آن حدّی که ما می‌شناسیم. اگر گوشه و کنار، مجلسی هست که ما خبر نداریم، آن بحث دیگری است) مثل این مجلس، از لحاظ توجّه، دقّت، اهتمام، وجدان بیدار، تلاش بجا و نگرش به مسائل معنوی، بنده سراغ ندارم. بحمداللَّه مجلس ما، با این خصوصیّات، اوّلین مجلس دنیاست. در این وضعیت، نقش هیأت رئیسه و شخص رئیس محترم مجلس هم، انصافاً نقش ممتازی است. بنده قلباً خدا را شکر می‌کنم و ایشان را به‌طور مرتّب و دائم، به‌خاطر همین اهتمام، و این‌که می‌بینم بحمداللَّه والمنّهُ، این زحمات و تلاشها به نتایجی رسیده که برای کشور مؤثّر است، دعا می‌کنم. مبادا کسی خیال کند که «حالا ما در مجلس به این امر بپردازیم یا نپردازیم، در امر کشور چه تأثیری دارد؟» نه آقا! مجموعه همین رفتارهاست که منش کلّی مجلس را به‌وجود می‌آورد و منش کلّی مجلس، حرکت

کشور را به سمت اهداف والای آن تنظیم می‌کند. خوب؛ اینها خصوصیّاتی است که به‌خاطرشان باید خدا را شکر کنیم. شما عزیزان و مسؤولین مجلس هم، باید نسبت به آنها سپاسگزار باشید و از آنها تقدیر کنید. نکته دیگر این است که بین مجلس شورای اسلامی و آحاد نمایندگان، فرق هست. یعنی اگر ما از مجلس شورای اسلامی ستایش می‌کنیم - که جای ستایش هم دارد - این بدین معنا نیست که این ستایشها، مالِ همه اعضا و نمایندگان مجلس است. نماینده، بایدها و نبایدهایی دارد. بعضی نمایندگان، به این بایدها و نبایدها، خیلی پایبندند و بعضی به طور متوّسط پایبندند. شاید بعضی هم، خدای ناکرده، کمتر پایبند باشند. این بایدها و نبایدها را در امر نمایندگی باید در نظر گرفت. یکی از آنها این است که نماینده مجلس، چون نماینده این ملت عزیز است، باید عزّت این ملت را حفظ کند. بالاخره انتساب به یک جای بالا و بزرگ، اقتضائاتی دارد. آن کس که فرضاً یک نوجوانِ معمولی در کوچه و بازار است، یک طور حرکت می‌کند. امّا همین نوجوان، وقتی پسر فلان آقای محترم بود، مجبور است طوری دیگر حرکت کند؛ و ناچار، باید شؤونی را رعایت نماید و محدودیتهایی را بپذیرد. لذا اگر شما روشی را از پسر فلان آقا مشاهده کنید، به او ایراد می‌گیرید؛ امّا همان کار را اگر از یک نوجوان معمولی در کوچه و بازار ببینید، می‌گویید «حالا نوجوانی است که کاری انجام داده است.» خوب؛ ما نماینده ملتی هستیم که حقاً و انصافاً مصداق آیه شریفه «کنتم خیر امّة اخرجت للناس»(۱) است. اگر ملتهای مظلوم دنیا بخواهند به کارنامه یک ملت نگاه کنند و نیرو بگیرند؛ احساس عزّت و شرف کنند و درس بگیرند، باید به این ملت نگاه کنند. این، ملتی است که مادرِ چهار شهیدش، احساس افتخار می‌کند که چهار شهید در راه خدا داده است. این، ملتی است که جانباز و آزاده‌اش که ده، دوازده سال در زندان دشمن مانده است، به‌خاطر سربازیِ اسلام و قرآن، احساس افتخار می‌کند. اینها چنان مقامات بالایی است که اگر واقعاً در زندگی ما اتّفاق نیفتاده بود، حق داشتیم باور نکنیم که می‌شود این‌گونه بود. کما این‌که خیلی از مجاهدتها، فداکاریها و بزرگ‌منشیهای صدر اسلام را، وقتی در گذشته در سخنرانیها و گفتارهای خصوصی، نقل می‌کردیم، بعضی - حتّی گاهی خود گوینده‌هایش - ته دلشان خیلی باور نمی‌کردند که همه این جزئّیات، همین‌طور اتّفاق افتاده است؛ از بس بزرگ و باعظمت است. آنچه ما امروز می‌بینیم، واقعاً من به شما عرض می‌کنم که در صدر اسلام، در زمان نبیّ‌اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، نمونه‌های نادری دارد. حتّی بعضیش اصلاً نمونه ندارد. این ملّت، چنین ملتی است. ما اگر نماینده مجلس شدیم، نماینده این ملتیم. خوب؛ این ملتِ به این عظمت، جلالت قدر و عزّت، از وقتی بنده خدا شد، سر در مقابل غیر خدا فرود نیاورد. شانزده سال است که این ملتْ به دنبالِ عبدِ صالحِ خدا حرکت کرده و همه قیود بندگی قدرتها، شخصیتها و مقامات را برای خاطر بندگی پروردگار، بُریده است. پناه خودش را از همه قطع کرده و به خدای متعال پناه برده است. چنین ملّتی، عزیز است. «عزّ جارک.» ای خدای متعال! آن که به تو پناه می‌آورد، عزیز است. خدا پناه آورنده به خودش را وانمی‌گذارد. آن شأن لئام است که کسانی را که به آنها پناهنده می‌شوند و با آنها پیوند دوستی می‌بندند، در گرفتاریها رها می‌کنند. «اکرم‌الاکرمین» کسی را که به او پناه آورده است، عزیز می‌دارد؛ همچنان که خود او عزیز است. «عزّ جارک و جلّ ثنائک.» همان‌طور که می‌گوییم «جلّ ثناءاللَّه»، همین‌طور هم می‌گوییم «عزّ جاراللَّه». باید این عزّت حفظ شود. نماینده مجلس نباید خدای ناکرده یک وقت در مقابل کسانی که با این نظام دلِ همراه ندارند، یا فلان آدم طاغوتی که یک شاهی صنّار پول در جیبش است - احیاناً فرض کنید در قضایای انتخابات یک خرج بیخود هم کرده است - سر فرو آورد. یا در مسافرت به حوزه انتخابی، یا فلان نقطه دیگر (احیاناً عرض می‌کنم. این مسائل ممکن است گاهی پیش آید)به‌جای این‌که شما را در حسینیه حزب‌اللَّه و خانه فلان شهید ببینند، خبردار شوند که به خانه فلان آدمی که با انقلاب، نظام اسلامی و با اصل اسلام هیچ رابطه‌ای ندارد یا رابطه خوبی ندارد، رفته‌اید. این، حفظ عزّت اسلام نیست. خوب؛ این یکی از این بایدها و نبایدهاست. اینها، آن چیزهایی است که مورد توجّه است. یا فرض بفرمایید یکی از مسائلِ مربوط به بایدها و نبایدهای این مجلس، این است که ذرّه ذرّه وقت آن، قیمت دارد. وقت نباید هدر برود. بدین صورت که مثلاً در وقت معیّن، سرِ این مأموریت حضور نداشته باشیم، یا در هنگام مباحثات، در مباحثات داخل نباشیم. فرض کنید، در حالی‌که

شخصی به دفاع از مسأله‌ای می‌پردازد و دیگری رد می‌کند، ما برای خودمان مشغول مطالعه یا مذاکره باشیم، یا فرصت نمایندگی را برای کارهای غیر نمایندگی مغتنم بشماریم. من عرض می‌کنم: شغل نمایندگی، اعزّ از مشاغل دیگر و قیمت وقتِ مجلس، حتّی از تحصیلِ علم بالاتر است؛ چه رسد به تحصیل مال یا تأمین آتیه! در داخل مجلس، همه اهتمام باید به کاری باشد که در صحن مجلس یا در داخل کمیسیون می‌گذرد. این، اساس قضیه است. حضور باید تأمین باشد و حتماً همه در مجلس حاضر باشند؛ مگر این‌که اضطراری باشد. خدای متعال هم در نماز و روزه، اضطرار را به شکلی قبول فرموده است. آن، بحث دیگری است. در غیر موارد اضطراری، همه نمایندگان در سر مأموریتشان حاضر می‌شوند؛ در حالی‌که استراحت کرده‌اند و برای لایحه مورد بحثشان، پیش مطالعه کرده‌اند و آماده‌اند که راجع به لایحه دولت یا طرحی که در مجلس مطرح است، منصفانه، از روی کمال بینش و دقت و بااستفاده از نظرات کارشناسی، نظری بدهند و تصمیمی بگیرند. باید مجلس این‌گونه باشد. یک دقیقه از وقت این مجلس نباید هدر برود. این قبیل مسائل، جزو شؤون نمایندگی مجلس و چیزهایی است که عزّت، عظمت و قرار گرفتن مجلس در موضع حکمت، وابسته به اینهاست، که اگر این رعایت نشود، مجلس از آن پایگاه خواهد افتاد. خوب، بحمداللَّه حالا مجادلات بیخودی و پوچْ در مجلس نیست. امروز بحمداللَّه مجلس به این مسائل توجّه دارد. وقت مجلس باید به طور کامل صرف شود؛ زیرا به همین خاطر است که نماینده، نماینده است. خوب؛ این هم البته در دنباله این قضیه است که تا آخرین روز نمایندگی، شما نماینده هستید. سال آخرِ نمایندگی، با سال اوّل هیچ فرقی ندارد. حالا ما وارد سال آخر می‌شویم. جلسات سال آخر هم باید از همه جهت، مثل جلسات سال اوّل باشد. انسان باید با خدا معامله کند و خدای متعال هم آنچه را که مصلحت است تأمین می‌کند. حالا اگر خیلی هم دلمان بخواهد نماینده شویم، بالاخره باز هم سر و کار با خداست و او بهتر از دیگران می‌تواند این کار را صورت دهد و به انجام رساند. غرض؛ بایدها و نبایدهایی هست که من حالا دو، سه مورد از آنها را عرض کردم. خود آقایان، بحمداللَّه، بدون این‌که لازم باشد بنده عرض کنم، به این خصوصیات واقفید. بحمداللَّه اوضاع کشور، در حال حرکت و پیشرفت است. این، برای همه، خبر خیلی خوشی است. ما در حال رکود و عقبگرد نیستیم. این مطلب خیلی مهمّی است. البته رکود و توقّف هم، به معنای عقبگرد است. کشور، بحمداللَّه در حال سازندگی است. همه جای کشور نشانه سازندگی مشهود است. فعّالین کشور - بخصوص دولت خدمتگزار - همه در حال تلاشند که کارهایی را انجام دهند. مجلس هم در جایگاه و سنگر خودش، این سازندگی، نوسازی، پیشرفت، توسعه و رشد اقتصادی را برنامه‌ریزی می‌کند، پیش می‌برد و قانون می‌دهد. بحمداللَّه همه مشغولند. از لحاظ سیاسی وضع ما خوب و از لحاظ اقتصادی در حال تحوّل، حرکت و پیشرفت است. از لحاظ فرهنگی و اخلاقی، بیداری بر کشور حکمفرماست. از همه بخشها مهمتر و خطرناکتر، همین بخش فرهنگی و اخلاقی است. دشمن متوجّهِ این بخش است. خوب؛ ما در سنگرمان بیداریم. نفْسِ همین که ملتی بیدار باشد، خبر خوبی است. دشمن هم با این وضع نخواهد توانست هیچ کار مؤثّری نسبت به این کشور و انقلاب و این ملت انجام دهد. تهدید می‌کنند؛ تشر می‌زنند؛ گاهی اوقات مثلاً - فرض بفرمایید - با کارهای نمایشی، مثل حضور نظامی و تعیین یک ناوگان برای فلان‌جا - که در واقع اینها با گذشته چندان تفاوتی نمی‌کند قیافه ابرقدرتی می‌گیرند. خوب؛ اینها حضور غاصبانه ناحق و زورگویانه خودشان را داشتند. می‌خواهند وانمود کنند که ما در برخورد با مثلاً - فرض کنید - مخالفین خودمان (عمده نظر هم به اسلام، بیداری اسلامی، نهضت اسلامی و پیشرو این نهضت، یعنی نظام جمهوری اسلامی و دولت و ملت ایران است) جدّی هستیم. این کارها را می‌کنند؛ امّا در واقع ارزش و اهمیّتی ندارد. برای ملتی که به خود متکّی و به خدا مؤمن است، سنگینی‌ای ندارد. مگر امریکا در طول این شانزده سال، شده است که بتواند کاری علیه این ملت بکند و نکند؟! مگر می‌توانند هر وقت هر تصمیمی خواستند بگیرند؟! بالأخره ضرورتهایی در دنیا هست؛ مشکلاتی در دنیا هست. به فضل پروردگار، واقعیتهای موجود، چیزهایی را بر دشمن ما تحمیل می‌کند. اینها تا آن حدّی که توانستند، فشار آوردند. خوب؛ موفق نشدند و بعد از این هم موفّق نخواهند شد. این ملت بیدار است. این ملتْ پایبند به ایمان خود است. این ملت بحمداللَّه، روش و

حرکت و پیشرفتش، هنوز بسیار فراتر از تحلیلهای دشمنان است. ما در تحلیلها و اظهارنظرهایشان می‌بینیم که چقدر نسبت به فهمِ واقعیّاتِ این کشور، بر خطا و در غلط و اشتباه هستند. خوب؛ همان تحلیلها و تصمیم‌گیریهای خطا را به آنها املاـ می‌کنند و تصمیم‌گیری خطا هم، شکست را بر آنها تحمیل می‌کند. لذا، پشت سرِ هم شکست می‌خورند؛ چون ملت، انقلاب و کشور ما را نمی‌شناسند. خدای متعال اراده کرده است که پرچمش در اهتزاز بماند و دینش عزّت پیدا کند. چرا؟ چون مؤمنین به این دین کمر بسته‌اند. این، سنّت خداست. مال زمان ما هم نیست. در هر زمانی که عدّه‌ای از مؤمنین به اقامه دین کمر ببندند، خدا به آنها توفیق خواهد داد. این، وعده صریح قرآن و سنّت لایتغیّر الهی است. امروز عدّه‌ای به اقامه این دین، برافراشتن پرچم دین و تحکیم احکام و قوانین آن کمر بسته‌اند؛ خدای متعال هم اراده‌اش بر این قرار گرفته است که این خواست را منجّز و دست دشمن را کوتاه کند و کوتاه هم خواهد کرد. نگرانی ندارد که کسی در گوشه و کنار، نگران این مسائل باشد. بحمداللَّه، کشور در حال عزّتِ کامل، در جهت اعتزاز بیشتر و به سمت اهداف الهی، در پیش است. هر کس مشغول انجام وظایف خود است. در این مجموعه، تلاش مقدّس و مجاهدت‌آمیز است. مجلس هم، بحمداللَّه، مشغول است. خداوند به همه شما برادران و خواهران عزیز توفیق دهد، زحمات شما را قبول فرماید و تلاشهایتان را مستوجب اجر و ثواب وافر خود قرار دهد. خداوند، نیّتهای خالصی را که بحمداللَّه در جمع شما وجود دارد، برکت بخشد و منشأ آثار فراوان قرار دهد و همه ما را موفّق گرداند که بتوانیم با این کارها، قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه را از خودمان راضی کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) آل عمران: ۱۱۰

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) در مرقد مطهر

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) در مرقد مطهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا و شفیع ذنوبنا، البشیر النّذیر، و السّراج المنیر، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. سالگرد رحلت امام بزرگوار را به همه امت بزرگ اسلامی، ملّت شریف ایران و آزادگان عالم، تسلیت عرض می‌کنم. امسال این حادثه بزرگِ عاشورایی، با ایام عاشورای حسینی همراه است و اهمیّت این روزها، به این جهت مضاعف است. بخصوص چون پیکر مطّهر فرزند و پاره تن امام، مرحوم «حاج سیداحمد آقا»، در جوارِ مرقد مبارک امام بزرگوار است، ملت ما امسال عزای مضاعفی دارد: هم یاد امام است، هم تجدید خاطره فرزند دلبند و عزیز آن بزرگوار و این همه، در ایام عاشورای حسینی است. پس از تسلیت به شما حضّار محترم و گرامی، می‌خواهم از این فرصت، برای بیان مطلب مهمّی در باب انقلاب و پیام آن استفاده کنم: انقلاب بزرگ اسلامی که امام بزرگوار آن را هدایت کرد، به ثمر رساند و نتیجه مهمِ جمهوری اسلامی را بر آن مترتب کرد، دارای دو وجهه است: یک وجهه، وجهه داخلی و ایرانی و وجهه دیگر، وجهه جهانی، بین‌المللی، اسلامی و انسانی است. هر دو وجهه انقلاب، حائز اهمیّت است. در هر دو وجهه، ما به برکت استعداد ذاتی خود، رهبری آن بزرگوار و مجاهدت و پایمردی شما ملت عزیز، پیشرفتهای زیادی داشته‌ایم. من امروز در مقابل مرقد آن رهبر بی‌نظیرِ دورانِ ما، به مناسبت سالگرد رحلت امام بزرگوار، می‌خواهم اعلام کنم که انقلاب، در هر دو وجهه، باز هم به پیش می‌رود و جهتگیری انقلاب در هر دو جهت، به قوّت خود باقی است. وجهه اوّل، مربوط به کشور و ملت ایران است. هدف انقلاب در درجه اوّل این بود که نظامی در داخل کشور به وجود بیاورد که وابسته نباشد؛ بلکه مستقل باشد. وابستگی برای یک کشور و ملت، آفت بزرگی است و همه آفتهای دیگر، بر آن مترتّب می‌شود. ملتی که به یک قدرت خارج از خود وابسته است، خیرات، استعدادها و منابع عظیم انسانی و مادّی‌اش در جهت خواست آن قدرت خارجی مصرف می‌شود، نه در راه خیر ملت. شخصیتها و افرادِ دلسوز و علاقه‌مندِ این ملتها، یا منزوی می‌شوند، یا به وسیله نظام و رژیم وابسته، نابود

می گردند. منابعِ نفت، گاز و معادن زیرزمینی دیگرش اگر استخراج شود، به صلاح و خیر قدرتی که به آن وابسته است، مصرف می‌شود. دوستی، دشمنی و موضعگیری جهانی‌اش، به تبع میل و خواست قدرتی است که به آن وابسته است. مذهب، اخلاق، فرهنگ و آدابش، آن‌طوری است که آن قدرت خارجی می‌خواهد، انتخاب می کند و تشخیص می‌دهد. میل خودش و ایمان، اراده، خواست و نظر مردمش، مورد اعتنا قرار نمی گیرد. لذا، در یک نظام وابسته، مردم و مغزهای متفکّر، هیچ کاره می‌شوند. اداره حقیقی کشورِ وابسته، نه به دست دولتِ خودش، بلکه در واقع به دست دولتی است که به آن وابسته شده است. برای یک ملت، بدبختی‌ای از این بالاتر نیست. مادرِ همه آفتهای ملی، وابستگی است. برادران و خواهران عزیز! کشور ایران، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یک کشور وابسته بود. این وابستگی، بخصوص در پنجاه‌وچند سالی که نظام منحوس و فاسد پهلوی بر سرِ کار بود، به اوج خود رسیده بود. من دو، سه نمونه واضح و محسوس را عرض می کنم تا معلوم شود که وجهه درونی و ایرانی انقلاب، چه عظمتی برای این ملت به وجود آورده و چه کار بزرگی انجام داده است: انگلیسیها رضاخان را در ایران بر سرِ کار آوردند و به حکومت رساندند. این، حرفی نیست که مخالفین رضاخان بگویند. خودِ وابستگان به آن رژیم و همه مورّخین بی‌طرف و بی‌نظر هم، به همین مطلبْ تصریح و اعتراف کرده‌اند. خود انگلیسیها هم رضاخان را بردند؛ چون در اثنای سلطنت او احساس کردند که رژیم پهلوی به قدرت آلمان، که آن‌وقتها، در اثنای جنگ بین‌الملل دوم، پیشرفتهای مختصری به دست آورده بود، گرایشی پیدا کرده است. همچنین، به‌خاطر این‌که اخلاق رضاخانی با اخلاق هیتلری به هم شبیه بود؛ به طوری که رضاخانْ به هیتلر علاقه‌مند و دلبسته شده بود. انگلیسیها این را احساس کردند. طاقت نیاوردند و رضاخان را برداشتند. انگلیسیها، بعد، محمّدرضا را به حکومت رساندند. این، مطلبی است که خود آنها هم به آن اعتراف کرده‌اند و جزو مسلّمات و واضحات است. من نقلی را از یکی از وابستگان به رژیم محمّدرضا عرض می کنم؛ شما ببینید این وابستگی در چه حدِّ پست کننده و ذلت‌آوری بوده است! در اوایل رفتن رضاخان که هنوز تکلیف سلطنت در ایران درست معلوم نشده بود، سفیر انگلیس در تهران به کسی که از طرف محمّدرضا به او مراجعه کرده بود که تکلیف خودش را بداند، می گوید که چون بر طبق اطّلاعات ما، محمّدرضا به رادیو برلین گوش می کند و پیشرفتهای آلمان را روی نقشه پی می گیرد، پس مورد اعتماد ما نیست. آن شخص، خبر را به محمّدرضا می‌دهد. او هم گوش کردن به رادیو برلین را ترک می کند و کنار می گذارد! آن‌وقت سفیر انگلیس می گوید: «حالا دیگر عیبی ندارد؛ می‌شود او را به سلطنت انتخاب کرد.» رژیم و دولتی که در رأس آن کسی قرار دارد که تا این حد به یک سفارت بیگانه وابسته است که آنها برای سلطنت او شرطهای حقیر و ذلّت‌آوری از این قبیل معیّن می کنند و او هم آن شرطها را می‌پذیرد و عمل می کند تا آنها او را به سلطنت برسانند، معلوم است که چقدر به بیرون از این مرزها و به قدرتهای خارجی وابسته است. در اواخر حیات رژیم منحوس پهلوی هم، خاطرات و گفته‌های خودِ آن کسانی که جزو دوستان اینها بودند، همین را مشخّص می کند. در سال پنجاه هفت، سفیر امریکا و حتّی انگلیس - در آن‌وقت که دولت انگلیس دیگر قدرتی جهانی هم به حساب نمی‌آمد - در تعیین وضع محمّدرضا، سرنوشت او و تصمیمی که بایستی می گرفت، مؤثّر بودند. به او مراجعه می کردند و می گفتند: باید این کار را بکنی، باید این حرکت را انجام ندهی. به او نظر می‌دادند و او هم از آنها می‌پذیرفت. در طول این پنجاه سال هم، همیشه همین‌طور بود. قرارداد نفت را به مدّت شصت سال، با رضاخان تمدید کردند. دولتهایی را به اسم، معیّن کردند، که فلانی باید در رأس حکومت و دولت باشد. ببینید در طول این پنجاه سال، چقدر به این ملت بزرگ بی‌اعتنایی و اهانت شده است! انقلاب، رژیمی با این میزان وابستگی را از بیخ و بن بر کند و نابود کرد. اوّلین چیزی که برای انقلاب اهمیّت دارد، این است که نظام و دولتمردانی بر کشور حکومت کنند که چشم به قدرتهای خارج از این کشور ندوخته باشند. این، وجهه اول انقلاب است. مصالح ملی، برای نظامی که روی پای خود قرار دارد، مستقلّ است، وابسته نیست و به قدرتهای دیگر اعتنایی ندارد، مهمّ است. وقتی چنین نظامی بر سرِ کار است و دولتمردان و فرمانروایان کشورْ چنین آدمهایی هستند، بدیهی است که در همه تصمیم گیریها، اقدامها و موضعگیریها، آنچه که مورد نظر قرار می گیرد،

عبارت از صلاح، صرفه و خواست ملت است. آنچه که برای این کشور و ملت لازم است، چیزی است که امروز دشمنان و مخالفین انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، از آن ناراحت و نگرانند. ملت عزیز ایران! مسأله تمایل قدرتها به وابستگی کشورها، مسأله تاریخ نیست؛ متعلّق به همین امروز و همین حالاست. همین روزها قدرتهای بزرگ جهانی، همه همّتشان را برای گسترش نفوذ و وابستگی کشورها به خودشان، مصروف می کنند. امروز میزان دوستی و دشمنی کشورها برای قدرتهای بزرگ، این است. امروز که ابرقدرت امریکا در دنیا داعیه تسلّط بر جهان را دارد، مسأله این است. رئیس جمهور امریکا، در همین چند روز قبلْ یک سخنرانی کرده است که در آن در پاسخ به کسانی از خود امریکاییها که معتقدند «رژیم امریکا، زیادی در امور و مسائل کشورهای دیگر دخالت می کند» صریحاً گفته است: « ما برای منافع امریکا، در امور داخلی کشورها دخالت می کنیم!» آنچه برای آنها حائز اهمیّت است، مصلحت کشور خودشان است و برای تأمین مصالح آن کشور، در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت می کنند و خودشان را ذی‌حق می‌دانند. کشوری مثل ایران اسلامی و نظامی مثل جمهوری اسلامی که در مقابل این خواست غیرمشروع می‌ایستد، از نظر آنها، دشمن به حساب می‌آید. حرف و استدلال آنها هم این است که می گویند: «با منافع امریکا مخالفند.» در اظهارات جهانی، این را تکرار می کنند که «دولت جمهوری اسلامی ایران، با منافع امریکا مخالفت می کند.» شما اگر منافع خودتان را در داخلِ کشور امریکا محصور کنید، ما با شما چه‌کار داریم؟! اگر شما به امور ایران و کشورهای دیگر دست اندازی نکنید، ما با شما کاری نداریم! اما شما افزون‌طلب هستید. شما همان کاری را می کنید که دولتهای اروپایی قرن نوزدهم در اکناف عالم کردند؛ یعنی استعمار. در قرن نوزدهمْ دولتهای اروپایی، بساط استعمار را در اطراف عالم به راه انداختند. هرجا را که توانستند استعمار کردند و اختیار کشورهای کوچک را در دست گرفتند. بعضی کشورها، با حکومت مستقیم خودشان استعمار شدند -مثل هندوستان - و بعضی با دخالتهای نامشروع، با عَلَم کردن دولتهایِ ملیِ علی‌الظّاهر بومی، ولی وابسته به دولت انگلیس. بعد از آن که در اواسط قرن بیستم، دولتهای اروپایی به سبب دو جنگ بین‌المللی - که هر دو در اروپا به وجود آمده بود - ضعیف شده بودند، ملتها بیدار شدند و به پاخاستند. ملتهای استعمار زده، یکی پس از دیگری، خود را از چنگ استعمار بیرون آوردند. روشنفکران غرب، شروع به گفتن و نوشتن در مذمّت استعمار کردند. یکی از مراکزی که در آن، از استعمار به‌شدّت مذمّت می‌شد، همین کشور ایالات متّحده امریکا بود؛ چون تا آن روز، فرصت استعمار پیدا نکرده بود. دولتهای اروپایی در باب استعمار، گویِ سبقت را از امریکا ربوده بودند. آمریکاییها از استعمار بدگویی می کردند. بتدریج، ملتها خودشان را آزاد کردند و دولتهای مستقلْ به وجود آمد. آنچه که امروز دولت امریکا دنبال می کند، در روح و معنا، همان چیزی است که استعمارگران در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دنبال می کردند. آن روز هم دولتهای اروپایی حرفشان این بود که «ما به منابع حیاتی این کشورها احتیاج داریم. پس، وارد می‌شویم و استعمار می کنیم.» آنها کشورهای کوچک و ضعیف را تحقیر می کردند. امروز هم امریکا، به خاطر منافع خودش، همین کار را می کند. خوب؛ منافعی که به‌خلاف مصالح یک ملت دیگر باید تأمین شود، منافع نامشروعی است. رئیس جمهور امریکا، در همان سخنرانی‌اش می گوید: «ملت امریکا باید یک ملت مبارز باقی بماند.» من عرض می کنم: این مبارزه که او می‌خواهد ملت امریکا را - به قول خودش - به آن سوق دهد، مبارزه در راه عدالت، صلح، خوبی و نیکی نیست؛ بلکه مبارزه در راه ظلم و دست‌اندازی به کشورهاست. یقیناً در میان ملت امریکا، کسانی که از این‌نوع حرکت و سیاست نفرت دارند، کم نیستند. ملتهای دیگر هم از چنین انگیزه‌ای در دولت و دولتمردان امریکا، به‌شدّت متنفرند. به همین دلیل، ملت ایرانْ با قدرت استعمارگر و سلطه گر امریکا، در دل، احساس آشتی نمی کند؛ بلکه احساس می کند که اینها درصدد دست‌اندازی و تجاوزند. شرایط به گونه‌ای پیش می‌آید که بر زبان جاری می کنند. اوّلین کارِ این انقلاب بزرگ در داخل کشوری که سالهای متمادی را با وابستگی گذرانیده، قطع پیوندهای وابستگی و دستیابی به استقلال برای ملت ایران بود. امروز ملت ایران، در هیچ یک از شؤون و مواضع داخلی، بین‌المللی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغی، میل، خواست و دخالت قدرتهای بزرگ؛ بخصوص امریکا را رعایت نکرده است و نمی کند. این که

نظام جمهوری اسلامی در دنیا معروف شده است که در مقابل خواست قدرتها و بخصوص در مقابل اراده امریکا می‌ایستد و به اراده استکباری آنها اعتنا نمی‌کند، به خاطر همین روحیه اصلی انقلاب بزرگ و عظیم ماست که از اساس بر ضدّ وابستگی و در راه استقلال این ملت بوده است. نظام جمهوری اسلامی بر این اساس به وجود آمد و امروز هم به فضل پروردگار، این‌گونه است. این، آن بُعد و وجهه داخلی انقلاب است. امّا انقلاب بزرگ ما، حوزه تأثیرش محدود به داخل ایران نمی‌شود. انقلاب اسلامی یک حوزه بزرگتر دارد و آن، حوزه بشریّت و به طور ویژه، حوزه امّت اسلامی و ملتهای مسلمان است. در این حوزه بزرگ، به‌خلاف آنچه که تبلیغاتچیهای استکبار خواسته‌اند به همه بباورانند که ایران در امور داخلی کشورها دخالت می‌کند، ما ابداً در امور داخلی کشورها دخالتی نمی‌کنیم و چنین قصد و نیّتی هم نداریم. احتیاجی هم به این نمی‌بینیم. ما برای این‌که یک کشور مستقل و آباد و یک ملت قوی، شجاع و پیشرو باشیم، هیچ احتیاجی به دخالت در امور ملتهای دیگر نداریم. ملت ما هم یک ملت مبارز است. اما این مبارزه‌جویی ملت ما، علیه ظلم، تبعیض و تحمیل است. این مبارزه‌جویی به هیچ‌وجه در راه دخالت در امور کشورهای دیگر نیست. بنابراین، این‌که ما می‌گوییم «انقلاب یک وجهه بین‌المللی و جهانی دارد» به این معنا نیست که انقلاب در امور کشورها و ملتها دخالت می‌کند. انقلاب یک پیام، حرف منطقی و یک راه روشن دارد. این راه روشن در مقابل چشم ملتهاست. ملتها آن را می‌بینند. اگر بپسندند آن را می‌پذیرند و از آن راه می‌روند. ما هیچ تحمیلی بر ملتهای دیگر نداریم؛ امّا واقعیتی که اتّفاق افتاده این است که ملتها این راه روشن را دیده‌اند و شناخته‌اند. تعداد ملتهایی که پیمودن این راه را انتخاب کرده‌اند، کم نیست. این، حقیقتی است که در بخش دوم می‌خواهم عرض کنم و باید به آن توجّه شود. وجهه جهانی و بین‌المللی انقلاب، عبارت از پیام معنویّت در سطح جهان است. دنیا غرق در مادّیت است. دستهای سردمداران و شبکه‌های اختاپوسی مادّی، از یکی دو قرن پیش، دنیا را به سوی مادّیگری سوق داده و ملتها را در منجلاب مادّیگری غرق کرده است. امروز دنیا در جهتگیری خود و راهی که قدرتها و دولتها برای آن پیش‌بینی می‌کنند، نه تنها هیچ جنبه معنوی ندارد، بلکه به طرف مادّیگری حرکت می‌کند و معنوّیات را از انسانها سلب می‌نماید. علّت این‌که می‌بینید در بسیاری از کشورها، نسلهای جوان به ستوه می‌آیند، خودکشی زیاد می‌شود، خانواده‌ها متلاشی می‌شوند و جوانان به آوارگی می‌افتند، همین کمبود معنویّت است. برای بشر، معنویّتْ یک غذا و تغذیه روحی است. مگر می‌شود بدون معنویّت انسان بتواند مدّت طولانی‌ای راحت زندگی کند؟ هرجا علم و تمدّن مادّی بیشتر است، آشفتگیها هم بیشتر می‌شود. این هم به خاطر گناه حذف معنویّات به وسیله قدرتهای جهانی از صحنه زندگی مردم عالم است. پیام انقلاب اسلامی، پیام معنویّت، توجّه به معنویّت، وارد کردن عنصر معنویّت در زندگی انسان و توجّه به اخلاق و خداست. هر جا که نام و پیام امام نفوذ کرد، معنویّت را در آن‌جا به همراه برد. حتّی اگر به جوامع مسیحی و غیر مسلمان که به انقلاب اسلامی روی خوشی نشان دادند، از آن درسی طلب کردند و بهره‌ای بردند نگاه کنید، معنویّت را در آن‌جا مشاهده خواهید کرد. ردّ پای انقلاب بزرگ اسلامی ما معنویّت است و این معنویّت، اوّلین پیام این انقلاب و امام معنوی است؛ امامی که خودْ یک انسان والاـ و معنوی، عارف ، فقیه، دین‌شناس، متعبّد و قائمٍ بِاللّیل بود. امام، کسی بود که نیمه‌شب با خدا خلوت می‌کرد و تضرّع می‌نمود. پیام دیگر انقلاب، «عدالت» است. در دنیا هرجا که ندای عدالتخواهی بلند شده است، این انقلابْ آن‌جا را با خود و از خود و متناسب با خود یافته است و با حقجویان و عدالتخواهان عالم، همراهی کرده است. بسیاری از عدالتخواهان، آزادیخواهان و مبارزان با ظلم و تبعیض در شرق و غرب و قارّه‌های پنجگانه عالم، می‌گویند «ما از انقلاب شما این درس را آموختیم» و راست می‌گویند. این هم یک پیام است؛ پیام عدالتخواهی. پیام بزرگ و مهم انقلابِ ما برای امّت اسلامی و جوامع و ملتهای مسلمان، عبارت از «احیای هویّت اسلامی، بازگشت به اسلام، بیداری مسلمانان و بازگشت به نهضت اسلامی» است. این، پیام بزرگ انقلاب ما به ملتهای مسلمان است که امام و پیشوای بزرگ این راه و معلّم بزرگ این خطّ و مکتب بود. مسلمانان را از خود بیگانه کرده بودند. مسلمان در اطراف دنیا خجالت می‌کشید بگوید «من مسلمانم». دولتهای غیر اسلامی و ضدّ اسلامی، در کشورهای خود وضعیتی به وجود آورده بودند که هیچ

جوانِ امروزی، بویی از اسـلام حس نکند و خبری از اسـلام نداشته باشد. اسلام را متعلّق به نسل گذشته معرفی می‌کردند. می‌گفتند «اسـلام مُرد؛ رفت؛ تمام شـد.» در جوامع مدرن، مترقّی و متمدّن دنیا، کاری کرده بودند که مسـلمانان جرأتِ ابراز مسـلمانی خود را نداشـتند. یا عمل به اسلام را، به کلی ترک می‌کردند یا اگر هم انجام می‌دادند، در خفا و با ترس و وحشت بود. کشورهای اسلامی هم، وضع بهتری نداشـتند. یـک رئیس کشور اسـلامی، در یـک مجمع جهـانی رؤسـای کشورهـا، خجالت می‌کشـید نطق خود را با «بسم‌اللَّه» شـروع کند! این را عیب و ارتجاع می‌شـمردند! از اسـلام و نشانه‌های اسـلام، شرم می‌کردند و عوامل استکبار که ضربت و سیلی اسـلام را در اوایل و اواسط دوران استکبار و استعمار خورده بودند و از اسلام می‌ترسیدند، احساسِ کنار گذاشتنِ اسلام را در مردم تقـویت می‌کردنـد. در کشور خود مـا ایران هم همین‌طور بود. برادران و خواهران! کـدام یـک از شـما که آن دوران را درک کرده‌اید، یادتان می‌آید که یک مسلمان، جرأت کند در حضور جماعتی در غیر مسجد نماز بخواند؟ اگر کسی در فرودگاهها یا در میدانی در وسط شـهر نماز می‌خواند یا اذان می‌گفت، او را مسخره می‌کردند. اسلام را بتدریج قاچاق کرده بودند. در سربازخانه‌ها، اسـلام قاچاق بود. در دانشـگاهها تا وقتی یک گروه مسـلمان مبارز به وجود نیامده بود، اسـلام و نماز خواندن قاچاق بود. همه جای دنیا این‌طور بود. بعضـی جاها، حتّی از ایران هم بدتر بود. پیام بزرگ انقلاب ما، احیای هویّت اسلامی در ملتهای مسلمان بود. امروز همه ملتهای مسلمان، در هرجای دنیا - اعم از اروپا، امریکا و آسیا - به مسلمانی خودشان افتخار می‌کنند. امروز در قلب اروپا، دختر محجّبه دبسـتانی افتخـار می‌کنـد و می‌گویـد: «من مسـلمانم و می‌خواهم بـا حجـاب به مـدرسه بروم.» امروز ملـتی مثـل ملت بوسـنی هرزگوین، در قلب اروپا، با وجود این همه دشـمنی و فشاری که علیه آن هست، می‌ایسـتد و می‌گویـد: «من مسـلمانم». خسارت این مسـلمانی را هم تحمّـل می‌کنـد، چوبش را هم می‌خورد؛ ولی می‌ایسـتد. رؤسـای کشورهای اسـلامی، به خاطر گرایش ملتهایشان به اسـلام، مجبورنـد اظهـار مسـلمانی کننـد و دم از مسـلمانی بزننـد. امروز رؤسـای اسـتکباری کشورهای مسـتکبر هم، برای این‌که دل مسلمانان را به خودشان جلب کنند، می‌گویند: «ما با اسلام موافقیم و طرفدار اسلامیم.» البته دروغ می‌گویند و به زبان می‌گویند؛ امّا برای تظاهر هم که شـده است، این حرف را می‌زننـد. چرا؟ چون امروز اسـلامْ زنده و هویّت اسـلامی، ارجمند و بزرگ است. چون امروز اسـلام عزیز اسـت. چـون امروز حرکـات اسـلامی رو به رشـد است و به فضـل پروردگـار، تـا آن روز که «لیظهره علی الـدّین کلّه»(۱)، این حرکت آزادی اسـلامی و پیشـرفت تفکّر اسـلامی، روزبه‌روز در کشورهـا قویتر خواهـد شـد. آن وقت که این احساس مسـلمانی و هویّت اسـلامی در ملتهـا زنـده شود، وقتی است که همه کسـان و جناحهـایی که نقشه‌هـایی علیه اسـلام شـکل داده‌انـد، احساس انزوا، غربت و وحشت می‌کننـد. لـذا، شـما می‌بینید که در همین چند روز قبل، یکی از سـردمداران رژیم صـهیونیستی گفته بـود «مـا از لشـکرها و ارتشـهای عرب نمی‌ترسـیم؛ از بنیـادگرایی اسـلامی می‌ترسـیم.» بلـه؛ مـا بـا این‌کـه در همـه مسائـل بـا دشـمن صهیونیستی مخـالفیم، در این یـک حرف، با آنها موافقیم. آنچه علاج صهیونیسـتها را می‌کنـد، همین بیـداریِ اسـلامی است و بس. آنچـه می‌توانـد سـرزمین فلسـطین را آزاد کنـد، بیـداری ملتهـای مسـلمان و بیـداری اسـلامی اسـت. برادران و خـواهران! دشـمن که می‌گوید «انقلاب به وسیله انقلابیّون صادر می‌شود»، اشـتباه و غلط مضاعف می‌کند. دوبار غلط می‌کنند. اشتباه اوّل آنها این‌جاست که نظـام جمهوری اسـلامی، در صـدد صـادر کردن هیـچ چیز نیست. نظـام جمهوری اسـلامی دارای حقیقتی است که همان انقلاب اسـت. این ملت، حقیقتِ انقلاب را به وجـود آورد و نظـام جمهـوری اسـلامی، تجسّم انقلاب است. اشـتباه دوم این است که تفکّر انقلاب و پیام انقلاب که پیام آزادی و بیداری است، احتیاج به صادر کردن ندارد. مگر لازم است کسـی این مفاهیم را صادر کند؟! خوب؛ یک حرف و حقیقتی است که ملتها از آن بی‌خبرند. وقتی مواجه شدند و تجربه موفّق جمهوری اسلامی را دیدند، قهراً درس می‌گیرنـد. لازم نیست به ملتها گفته شود که «شـما هم بیایید این‌طور عمل کنید.» ملتها، نظام جمهوری اسـلامی، انقلاب، موفّقیتهای این ملت و عزّت ایران و اسـلام را می‌بینند و درس می‌گیرند. امروز بیداری اسـلامی در کشورهای گوناگون و بیداری روح معنویّت در سرتاسـر جهـان، مرهون انقلاب اسـلامی است. نکته‌ای که مایلم همه برادران و خواهران به آن توجّه کننـد، این است که عزیزان

من! امروز استکبار جهانی و در رأس آن رژیم ایالات متحده امریکا و به دنبال آن همه آدمهای بدِ عالم، همه تبعیض‌خواهها، ستمگرها، مستبدها و همه انسانهایی که با حق و عدالت مخالفند، به یک نتیجه رسیده‌اند که شما باید به آن توجّه کنید. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که «انقلاب اسلامی، امروز با نفس داشتن و سرپا بودن نظام جمهوری اسلامی، تبلیغ می‌شود.» تا وقتی که این نظام قائم است؛ تا وقتی که جمهوری اسلامی محکم و استوار ایستاده است و تا وقتی که کشور جمهوری اسلامی ایران روزبه‌روز آبادتر و قویتر می‌شود، آنها احساس خطر می‌کنند. چیزی که آنها دنبال می‌کنند این است که اگر بتوانند، نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرند و مضمحل کنند. البته از این مأیوسند و می‌دانند که دیگر این کار، عملی نیست. اما در درجه دوم، همه همّت آنها این است که نگذارند نظام جمهوری اسلامی و ایرانی که با این نظام اداره می‌شود، در دنیا به عنوان یک نظام و کشور مستقّل و آباد مطرح شود. آنها می‌خواهند در استقلال ایران خدشه وارد کنند و از طُرق مختلف به آن دست‌اندازی و در آن دخالت نمایند. آنها می‌خواهند به دروغ وانمود کنند که «اگر ما با شما نباشیم، نمی‌توانید کاری انجام دهید»؛ بلکه به این وسیله بتوانند استقلال و عدم وابستگی این ملت را به نحوی خدشه‌دار کنند، و اگر نتوانستند این کار را بکنند، سعی کنند که نگذارند این ملت، کشور خود را بسازد؛ ایران را آباد کند و زندگی را در این کشور، مایه رشک ملتهای دیگر کند. بیدار باشید! ملت ایران بداند: امروز بزرگترین تلاشها و جهادها در سطح جهان که از نظر خدای متعال در جهت تحکیم اسلام و پیام اسلام است، این است که ایرانِ اسلامی آباد و برکاتش آشکار شود. باید زندگی در این کشورْ مایه رشک ملتهای دیگر شود، تا بخواهند از آن درس بگیرند. این، عاملی است که دشمن را محکوم می‌کند. دشمن می‌خواهد وانمود کند که اگر کشور و ملتی به آغوش اسلام پناه برد، باید در فقر زندگی کند، از پیشرفتهای علمی محروم بماند و نتواند خود را اداره کند. ملت ایران! شما در طول این شانزده سال - از اوّل انقلاب تا امروز - با این خواست دشمن جنگیده و مبارزه کرده‌اید. شما ملت بزرگ، عزیز، هوشیار و توانا، کاری کردید که کشور شما که در آغوش و زیرِ پرچم اسلام زندگی می‌کند، بتواند برای کشورهای دیگر الگو باشد. شما ملت ایران برای بازسازی این کشور خیلی زحمت کشیدید. هشت سال جنگ تحمیلی را از سر گذراندید؛ با دخالت دشمن مبارزه کردید؛ مرزها را حفظ کردید؛ استقلال را تأمین کردید و تا امروز، در آبادی این کشور سعی کرده‌اید. از امروز به بعد، وظیفه عمومی این ملت این است که این کشور را هر چه می‌تواند آبادتر و آبادتر کند. در سازندگی کشور، همه شرکت کنند. ملت، وحدت و یکپارچگی خودش را حفظ کند تا تبلیغات دشمن نتواند در اذهان و افکار این ملت روشن‌بین، کمترین اثری بگذارد؛ همچنان که تا امروز این‌گونه بوده است. به فضل پروردگار، با گذشت چند سال دیگر، در سایه اسلام، ایرانی بسازید که هر کس از هر جای دنیا به این کشور نگاه کرد، معجزه اسلام را در سازندگی یک کشور و ملت به چشم خود ببیند. اگر شما، خدای ناخواسته، در جنگ تحمیلی شکست خورده بودید یا سرزمینتان را از دست داده بودید، این موجِ بیداریِ اسلامی، متوقّف می‌شد. ملتها در وجود شما، اسلام و انقلاب اسلامی را تجربه می‌کنند. اگر شما نتوانسته بودید این‌گونه کشورتان را آباد کنید و عزّتتان را در دنیا حفظ نمایید، موج اسلامی متوقّف می‌شد. اگر شما نتوانسته بودید وحدت ملی‌تان را حفظ کنید، العیاذباللّه، ایران دچار اختلافات و جنگهای داخلی می‌شد. الان دشمنان می‌خواهند همین‌کار را بکنند و تلاش می‌کنند که این کار بشود. خدا می‌داند این وحدتی که امروز ملت ایران دارد، چطور مثل تیری در چشم دشمن می‌خلد و او را ناراحت می‌کند. دشمن می‌خواست ملت ایران، بعد از انقلاب یا بعد از جنگ یا بعد از رحلت امام، دچار دودستگی شود؛ جنگ داخلی راه بیفتد و همدیگر را بزنند و بکشند. بعد، استکبار به مسلمانان دیگر می‌گفت: «ببینید! این ملت ایران! این انقلاب اسلامی! بفرمایید!» ملت ایران، وحدت و عزّت خود را حفظ کرد؛ آبادسازی و بازسازی کشور را ادامه داد؛ رشد خود را نشان داد؛ فرهنگ خود را پیش برد؛ دانشگاههای خود را، روزبه‌روز آبادتر و شلوغتر کرد؛ علم و معرفت را روزبه‌روز در کشور گسترش داد. پیشرفتهای کشور، روزبه‌روز بیشتر شد. ملتها کور که نیستند! نگاه می‌کنند، این وضع را می‌بینند؛ لذا به اسلام رو می‌آورند. بیداری اسلامی و بازگشت به اسلام، روزبه‌روز بیشتر می‌شود. اگر می‌خواهید اسلام باز هم پیش برود و

بیداری اسلامی دنیای اسلام را فرا گیرد؛ اگر می‌خواهید حتّی ملتهای غیر مسلمان به معنویت رو کنند و راه صحیح زندگی را بیابند، شما ملت ایران، بایـد همین اصولی را که تا امروز محترم شـمرده‌اید، همیشه محترم بشـمارید. وحدت و برادری‌تان را حفظ کنید. در سـاختن و بازسازی کشور، همکاریتان را با دولتمردان دلسوز و علاقه‌منـد، ادامه دهیـد. بحمـداللَّه مسؤولین کشور مشغولند. مردمان خـوبی امروز در رأس امور قرار دارنـد و کارهـای این کشور را دنبـال می کننـد. دشـمن، تبلیغـات، زهرپراکنی و لجن‌پراکنیِ زیـادی می کنـد. از دشـمن، غیر از دشـمنی انتظاری نیست. دشـمن یا بایـد محاصـره اقتصادی کنـد، یا تبلیغات دروغ کند، یا تهاجم امنیتی و تـوطئه کنـد. دشـمن، دشـمن اسـت. امـا ملت ایران، به خـدای بزرگ معتقـد و متّکی است. بـا خـدای بزرگ رابطه دارد. از قـدرت پروردگـار عـالم برخـوردار است که به برکت اسـلام و مسـلمین، به یـک ملت آن قـدرت را بخشـیده است. راه را تـا امروز درسـت آمده‌ایـد. امـام بزرگوار اگر خودش در میـان مـا نیست، روح بیـدار و زنـده‌اش، ناظر و حاضـر است و به مقتضای آنچه که از ارواح مؤمنین و برگزیدگان خدا می‌دانیم و اطّلاع داریم، وضع ملت را می‌داند و می‌بیند. به فضل پروردگار، روح مطّهر امام، از شـما ملت بزرگ راضـی است. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز راضـی‌تر باشد. قلب مقدّس ولیّ‌عصـر از همه شما خشنود باشد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دنیا و آخرت این ملت را آباد کن. پروردگارا! دشمنان این ملت را منکوب کن؛ در همه صحنه‌ها، این ملت را پیروز گردان. پروردگارا! روزبه‌روز ایران را در میان ملتها و کشورهای دنیا عزیزتر، آبادتر، مستقلتر و پیشروتر قرار بده. پروردگارا! امّت اسلامی را روزبه‌روز سربلندتر کن و دلهای کشورهای اسلامی را روزبه‌روز به هم نزدیکتر فرما. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللَّه‌وبرکاته. ---------
-- ۱) توبه: ۳۳. فتح: ۲۸. صف: ۹

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶)

بیانـات مقـام معظم رهبری در خطبه‌هـای نمـاز جمعه (عـاشورای ۱۴۱۶) (بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم) الحمـدللَّه ربّ العـالمین. نحمـده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، بشیر رحمته و نـذیر نقمته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین المطهّرین، الهداهٔ المهدیّین. سیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الارضـیین و صلّ علی ائمهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. عن رسول‌اللَّه (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله) انّه قال: «حسین منّی و انّا من حسین»(۱) (علیه‌وعلی‌آله‌السّلام) انّه قال: «انّ الحسین مصباح الهدی و سفینهٔ النّجاهٔ».(۲) همه برادران و خواهران نمـازگزار عزیز و نفْس خودم را به ترس از خـدا و رعـایت پرهیزکـاری و اجتنـاب از گناهـان و پرداختن به طلب رضای خالق متعال جلّت‌عظمته توصـیه می کنم. این روح و هـدف زنـدگی است و همین است که برای مـا در آن روزی که «لاـ ینفع مال و لابنون»؛(۳) همچنین در حیات دنیا، مایه سـعادت و سپیـدرویی خواهـد شـد. امروز به مناسـبت روز عاشورا نیّت کردم که درباره نهضت حسـینی علیه‌الصّلاهٔ‌والسّـلام سـخن بگویم. چیز عجیبی است؛ که همه زنـدگی مـا از یاد حسـین علیه‌السّـلام لبریز است؛ خـدا را شـکر. درباره نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هرچه دراین‌باره می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطـالعه گسترده است. هنوز خیلی حرفهـا دربـاره این حـادثه عظیم و عجیب و بی‌نظیر وجود دارد که مـا بایـد درباره آن فکر کنیم و برای هـم بگـوییم. اگر ایـن حـادثه را دقیـق در نظر بگیریـد، شایـد بشـود گفت انسـان می‌توانـد در حرکت چنـد مـاهه حضـرت ابی عبـداللَّه‌علیه السّـلام – از آن روزی که از مـدینه خارج شـد و به‌طرف مکه آمـد، تا آن روزی که در کربلا شـربت گـوارای شـهادت نوشـید – بیش از صـد درس مهم بشـمارد .نخواسـتم بگـویم هزارها درس؛ می‌شود گفت هزارها درس هست . ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشـد؛ اما این که می گویـم بیش از صـد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مداقّه قرار دهیم، از آن می‌شود صـد عنوان و سـرفصل به دست آورد که هر کـدام برای یـک امّت، برای یـک تاریـخ و یک کشور، برای تربیت خود و

اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین‌بن‌علی اروحنافداه‌و فدااسمه‌وذکره، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این‌گونه می‌درخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل ماه و ستاره‌گان باشند، این بزرگوار مثل خورشید می‌درخشد. واما، آن صد درسِ مورد اشاره به کنار ؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه‌السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را، به شما عرض کنم. همه آنها حاشیه است و این متن است.چرا قیام کرد؟ این درس است. به امام حسین علیه‌السلام می‌گفتند: شما در مدینه و مکه، محترّمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه‌ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟ این، آن سؤالِ اصلی است. این، آن درسِ اصلی است. نمی‌گوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض می‌کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است. دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدفِ قیام ابی‌عبداللّه علیه‌السّلام بود. این حرف، نیمه‌درست است؛ نمی‌گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است. بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می‌کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدنِ این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن‌جا جایز است انسان برود که بشود رفت. آن‌جا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حَقّه علوی است مرادش این است این درست نیست؛ برای این‌که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد. در نقطه مقابل، گفته می‌شود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدّتی بر سرِزبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. حتّی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این‌که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است .گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم! این حرف را هم، ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که ما در شرع مقدّس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادتِ صحیح اسلامی است. اما این‌که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این‌که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چنینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»؛ اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدفِ حضرت، این نیست. پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی می‌کنم در خطبه اوّل – که عمده صحبت من هم امروز، در خطبه اوّل و همین قضیه است – ان‌شاءاللّه این را بیان کنم. بنده به نظرم این‌طور می‌رسد: کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خَلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه‌السّلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدّمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدّمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هرکدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود،بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است. هدف چیست؟ اوّل آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می‌کنم؛ بعد مقداری توضیح می‌دهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه‌السّلام را

بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین - حتّی خود پیغمبر - انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین، نه امام حسن مجتبی. واجبی بود که در بنای کلّی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمّی دارد. با وجود این‌که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود - عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد. مثل این‌که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی‌سبیل‌اللَّه کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه‌السّلام انجام می‌گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد. حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد؛ مثلاً در زمان امام علی‌النّقی علیه‌السّلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی‌النّقی می‌کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه‌الصّلاةوالسّلام می‌شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهما السّلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد! پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به‌طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می‌رسد: یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید، قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد. برای آن هم امام حسین حاضر بود. خداوند امام حسین، و دیگر اءمه بزرگوار راطوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمّل کنند، و تحمّل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهم. برادران و خواهران نمازگزارِ عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند. خوب؛ اسلام بر قلب مقدّسِ پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی‌سبیل‌اللَّه، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریّت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود. «ما من شیء یقربکم من الجنّة و یباعدکم من النّار الّا و قد نهیتکم عند و امرتکم به»؛(۴) پیغمبر اکرم صلی‌اللَّه علیه‌و آله، همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبیّ‌اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند. خط هم روشن و مشخّص است. باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال می‌رسند؛ انسانها صالح و فرشته‌گون می‌شوند، ظلم در میان مردم از بین می‌رود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می‌رود. بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده کامل خدا می‌شود. اسلام این نظام را به وسیله نبیّ‌اکرم آورد و در جامعه آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد. سؤالی در این‌جا باقی می‌ماند و آن این‌که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم برروی این خط به راه انداخته است، دستی، یا حادثه‌ای آمد و را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که

خوف انحرافِ کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟ دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می‌شوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطّی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟ البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»(۵) تا آخر - و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم. امام حسین علیه‌السلام، این روایت پیغمبر(۶) را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در این‌جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدّی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی‌تکلیف نمی‌گذارد. پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند. چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که، به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدّی نرسیده است که خوف تبدیل کلّی اسلام وجود داشته باشد. شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است، اهمیّتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروزِ انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؟ پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خطّ اصلی است، از اهمیت خود حکمِ حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفّار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است. حتّی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این‌که در حقیقت این حکم، تضمین کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است. خوب؛ چه‌کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است. البته به شرط این‌که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هرکاری بکنند، فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید موقعیت مناسب باشد. البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این‌که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتّب می‌شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد. در زمان امام حسین علیه‌السّلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این‌که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتّی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند! شُرب خَمر و کارهای خلاف می‌کند. تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد. علیه قرآن حرف می‌زند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر ردّ دین می‌گوید و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه دامنه را پر می‌کند، از وجود او آب

گندیده می‌ریزد و همه جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان‌جا نمی‌ماند - برخلاف مردم عادّی - بلکه می‌ریزد و همه قلّه را فرا می‌گیرد! مردم عادّی، هرکدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادّی، ممکن است برای خودشان، یا برای عدّه‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه فضا را پر می‌کند؛ همچنان‌که اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه دامنه را فرا می‌گیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است! خلیفه پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست. چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می‌خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه می‌زند. پس خطر هست. این که می‌گوییم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقّانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن‌جا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن علیه‌السّلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این‌که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین و امام سجّاد، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی‌النقّی و امام حسن عسکری علیهم‌السّلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هریک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند. خوب؛ امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبداللّه‌بن‌جعفر و محمدبن‌حنفیه و عبداللّه‌بن‌عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند - وقتی به حضرت می‌گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سرراه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود. این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن‌چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند «آقا! شما که با شاه درافتاده‌اید، خطر دارد.» امام نمی‌دانست خطر دارد؟! امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرد، می‌کشد، شکنجه می‌کند، دوستان انسان را می‌کشد و تبعید می‌کند؟! امام اینها را نمی‌دانست؟! کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن‌جا به نتیجه شهادت رسید، این‌جا به نتیجه حکومت . این همان است؛ فرقی نمی‌کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه اسلامی به خطّ صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این‌که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می‌رسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمداللّه این‌طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی‌رسد؛ به شهادت می‌رسد. آیا در این صورت، واجب

نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هرکدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اوّلین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصلِ قضیه است. پس می‌توانیم این‌طور جمعبندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگِ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود. ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبداللَّه علیه‌السلام، چند عبارت را انتخاب کرده‌ام - البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می‌کند - اوّل در مدینه؛ آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «ننظر و تنظرون اینا احق بالبیعة و الخلافه»(۷) برویم فکر کنیم، ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود! مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید، گفت: یا اباعبداللَّه، تو خودت را به کشتن می‌دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی؟ بیا بیعت کن، خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز! حضرت در جواب او، این جمله را فرمود: «اناللَّه و انا الیه راجعون و علی‌الاسلام السّلام، اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید»(۸)؛ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدّی است، اشاره می‌کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصلِ اسلام است. حضرت ابی عبداللَّه علیه‌السّلام، هم هنگام خروج از مدینه، هم هنگام خروج از مکه، صحبتهایی با محمّدبن حنفیه داشت. به نظر من می‌رسد که این وصیّت، مربوط است به هنگامی که می‌خواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجّه هم که محمدبن حنفیه به مکه آمده بود، صحبتهایی با حضرت داشت. حضرت به برادرش محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیّت نوشت و داد. آن جا بعد از شهادت به وحدانیّت خدا و چه و چه، به این‌جا می‌رسد: «و انی لم اخرج اشرا ولا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً»؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغاتچیها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه، خروج می‌کنند برای این که قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ می‌شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «و انّما خرجت لطلب‌الاصلاح فی امّةِ جدّی»(۹). عنوان این کار، همین اصلاح است؛ می‌خواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین، انجام نگرفته بوده است. این اصلاح، از طریق خروج است - خروج، یعنی قیام - حضرت در این وصیّتنامه، این را ذکر کرد - تقریباً تصریح به این معناست - یعنی اوّلاً ـ می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم. نه؛ می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، طوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند - نمی‌شود - شهید می‌شود. در عین حال هر دو، قیامِ برای اصلاح است. بعد می‌فرماید: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدّی»(۱۰)؛ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر. حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه

حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است: «و قد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب اللّه و سنهٔ نبّیه فان سنّهٔ قد امیتت و البدعهٔ قدا حییت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرّشاد»(۱۱)؛ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنّت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنّت پیغمبر و نظام اسلامی است. بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب والقائم بالقسط الدّائن بدین الحقّ الحابس نفسه علی ذالک اللّه والسلام(۱۲)»؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست. باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند. یعنی در جامعه عمل کند؛ نه این که خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد. «الدائن بدین الحق»، یعنی آیین و قانون و مقرّرات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «والحابس نفسه علی ذالک للّه»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خطّ مستقیم الهی به هر کیفیّتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادّی نشود؛ والسّلام. بنابراین، هدف را مشخّص می‌کند. امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحنهای مختلف دارد. در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّبن‌یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از این که استراحت کنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این‌گونه فرمود: «ایّهاالنّاس، انّ رسول‌اللّه (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله) قال: «من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام اللّه، ناکثاً لعهداللّه، مخالفاً لسنّهٔ رسول‌اللّه یعمل فی عباداللّه بالاثم والعدوان ثم لم یغیّر بقول و لا فعل کان حقّاً علی‌اللّه ان یدخله مدخله»(۱۳)؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سرِ کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند - عمل نمی‌کند - و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند - حاکم فاسدِ ظالمِ جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «و لم‌یغیّر بقول و لافعل»، و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «کان حقّاً علی اللّه ان یدخله مدخله»، خدای متعال در قیامت، این ساکتِ بی‌تفاوتِ بی‌عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد. این را پیغمبر فرموده است. این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر مشخّص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می‌کند. پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف، «یغیّر بقول و لافعل» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است. بعد امام حسین فرمود: «و انّی احق بهذا»؛ من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به این‌که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک‌تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین‌بن‌علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجبتر و مناسبتر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علّت قیام خود را بیان می‌کند. در منزل «ازید» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، بیان دیگری از امام حسین علیه‌السلام هست. حضرت فرمود: «اما واللّه انّی لأرجو ان یکون خیراً ما اراد اللّه بنا؛ قتلنا او ظفرنا»(۱۴). این هم نشانه‌ی این‌که گفتیم فرقی نمی‌کند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم. در خطبه اوّلِ بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قد نزل من الامر ما قد ترون ...»(۱۵) بعد فرمود: «الا ترون الحق لایعمل به و الی الباطل لایتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربه حقا»(۱۶) - تا آخر این خطبه -

خلاصه و جمعبندی کنم. پس امام حسین علیه‌السّلام برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجّه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از این‌که هر وقت دیدند که نظامِ جامعه اسلامی دچار یک فسادِ بنیانی شده و بیم آن است که به کلّی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند. البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیّت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه‌السّلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد. خوب؛ ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین، در زمان هیچ‌یک از ائمّه دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام می‌گرفت و چنین شرایطی، در جامعه اسلامی، تا آخر دوران حضور و اوّل زمان غیبت، اصلاً محقّق نشد. البته در طول تاریخ، از این‌گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید. امروز هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیفشان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست می‌خورند. وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئنّاً فساد و انحراف، ریشه‌کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ‌کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود، زمان خلفای اوّل هم که انجام نگرفته بود، امیرالمؤمنین هم که معصوم بود، انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه‌السّلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد. هرجا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین در آن‌جا زنده است و با شیوه و عمل خود می‌گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلوِ چشم می‌گذارد. متأسّفانه در کشورهای اسلامیِ دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می‌شناختند و قیام امام حسین را می‌دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرّم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مردم تعجّب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر، پیروز گردید. بنده یک وقت در سالها پیش، همین مطلب را در جلسه‌ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می‌کند. یک نفر یک طوطی در خانه داشت - البته مَثَل است و این مَثَلها برای بیان حقایق است - زمانی می‌خواست به سفر هند برود. با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم وداع نمود. گفت من به هند می‌روم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویشها و دوستان من در آن‌جایند. آن‌جا بگو یکی از شما در منزل ماست. حالِ مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ماست. چیز دیگری از تو نمی‌خواهم. او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته‌اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه ماست، وضعش هم خیلی خوب است. در قفس به سر می‌برد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است. تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه‌های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت، دید مرده‌اند! خیلی متأسّف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً پنج تا، ده تا طوطی - با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمی‌توانست بکند. تاجر برگشت. وقتی به خانه خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند، روی زمین افتادند و مردند! تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پرپر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسّف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمی‌شد نگهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام، پرتاب کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز،

خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من این‌جا در قفس، اسیر و زندانیم. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً ـ به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم. بنده آن روز - بیست‌وچند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را می‌شنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خوب؛ امام حسین به همه نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمی‌شد، ما باید می‌فهمیدیم که تکلیفمان چیست. ملتی که اسیر است، ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت می‌کنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته‌اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد. با زبان نمی‌شد. اگر این مطلب را با صد زبان می‌گفت و خودش نمی‌رفت، ممکن نبود این پیغام، از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت. فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمی‌کند؛ هزار گونه توجیه و تأویل می‌کنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری‌ای با چنین عظمت و جانسوز که امام حسین انجام داد! حقیقتاً آنچه که از صحنه روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی‌همتاست و نظیری ندارد. همان‌طور که پیغمبر فرمود، امیرالمؤمنین فرمود، امام حسن فرمود - بنابر آنچه که در روایات هست - «لایوم کیومک یا اباعبداللّه»(۱۷)؛ هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه تو نیست. امروز هم روز عاشوراست و بنده مایلم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ـ ذکر مصیبت است. همه حوادث عاشورا گریه‌آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین، حرف او، خطبه او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان، همه اینها مصیبت است، تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه‌ای از آنها را حالا عرض می‌کنم. این روزها، روزهای روضه و گریه است؛ شما هم همه‌جا می‌شنوید. بنده برای این‌که خودم را مختصری در این میهمانی عظیم حسینی وارد کرده باشم، این چند کلمه را عرض می‌کنم و چون این ملت ما خیلی جوان در راه خدا داده است - شاید در بین این جمعیت، هزاران نفر هستند که جوانانشان را از دست داده‌اند - فکر کردم که چند کلمه از جوانان امام حسین عرض کنم. ما به همه می‌گوییم که از روی متن، روضه بخوانید؛ حالا بنده می‌خواهم متن کتاب «لهوفِ» ابن‌طاووس را برایتان بخوانم، تا ببینیم روضه متنی چگونه است. بعضی می‌گویند آدم نمی‌شود همان را که در کتاب نوشته است، بخواند؛ باید بپرورانیم - بسازیم - خوب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب، چند کلمه‌ای می‌خوانیم. علی‌بن‌طاووس، از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛ خانواده او همه اهل علم و دینند. همه آنها یا خیلی از آنها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی‌بن‌موسی‌بن‌جعفربن‌طاووس و احمدبن‌موسی‌بن‌جعفربن‌طاووس - این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلّفین بزرگ و ثُقات بزرگند. کتاب معروف «لهوف» از سیّد علی‌بن‌موسی‌بن‌جعفربن‌طاووس است. در تعبیرات منبریهای ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده می‌شود؛ از بس متقن و مهم است. من از روی این می‌خوانم. می‌گوید: «فلمّا لم یبق معه سوی اهل بیته»؛ یعنی وقتی که همه اصحاب امام حسین به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده او باقی نماند، «خرج علی‌بن‌الحسین علیه‌السّلام»؛ علی‌اکبر از خیمه‌گاه خارج شد. «و کان من اصبح النّاس خلقاً»؛ علی‌اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فاستأذن اباه فی القتال»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر، اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فاذن له»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد! این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید نرو - بایست - این پاره تن و پاره جگر خود اوست! حال که می‌خواهد برود، باید امام حسین اجازه دهد. این انفاق امام حسین است؛ این اسماعیل حسین است

که به میـدان می‌رود. «فـاذن له»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی‌اکبر به طرف میـدان راه افتاد، «ثمّ نظر الیه نظر یائس منه»؛ امام حسـین نگاهی از روی نومیدی، به قدّ و قامت علی‌اکبر انداخت. «و ارخی علیه‌السّـلام عینه و بکی ثمّ قال اللّهم اشـهد»؛ گفت: خدایا خودت شاهد باش. «فقد برز الیهم غلام اشبه النّاس خَلقاً و خُلقاً و منطقاً برسولک»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه مردم، شـبیه‌تر به پیغمـبر بـود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاـق؛ از همه جهت! به به، چه جوانی! اخلاـقش هم به پیغمبر، از همه شبیه‌تر است. قیافه و حرف زدنش هم به پیغمبر و به حرف زدن پیغمبر، از همه شبیه‌تر است. شما ببینید امام حسین، به چنین جوانی چقـدر علاقه‌مند است! به این جوان، عشق می‌ورزد؛ نه فقط به خاطر این‌که پسـر اوست. به خاطر شـباهت، آن هم چنان شباهتی به پیغمبر! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ، خیلی برایش سـخت است. بالاخره رفت. مرحوم ابن‌طاووس نقل می‌کنـد که این جوان به میدان جنگ رفت و شـجاعانه جنگید. بعد نزد پـدرش برگشت و گفت: پـدرجان! تشـنگی دارد مرا می‌کشـد؛ اگر آبی داری، به من بـده. حضـرت هم آن جـواب را به او داد. برگشت و به طرف میدان رفت. حضـرت در جواب به او فرمود: برو بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که به دست جدّت سیراب خواهی شد. «فرجع الی موقف نضال»؛ علی‌اکبر به‌طرف میدان جنگ برگشت. مؤلّف این کتاب، ابن‌طاووس است؛ آدم ثقه‌ای است. این‌طور نیست که برای گریه‌گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهـد حرفی بزند؛ نه. عباراتش عبارات متقنی است. می‌گوید: «و قاتل اعظم القتال»؛ علی‌اکبر، بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شـجاعت و شـهامت جنگیـد. بعد از آن که مقداری جنگید، «فرماه منقذبن مرة العبـدی لعنـهٔ اللّه»؛ یکی از افراد دشـمن، آن حضـرت را با تیری هـدف گرفت. «فصـرعه»؛ پس او را از روی اسب به زمین انـداخت. «فنادا یا ابتاه علیک السّلام»؛ صدای جوان بلند شد: پدر، خداحافظ! «هذا جدّی یقرأک السّلام»؛ این جدّم پیغمبر است که به تو سلام می‌رسانـد. «و یقول عجـل القـدوم علینـا»؛ می‌گویـد: فرزنـدم حسـین! زود بیـا، بر ما وارد شو - علی‌اکبر، همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد - «ثم شهق شهقتاً فمات»؛ بعد آهی، یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت. «فجاء الحسین علیه‌السّلام»؛ امام حسین تا صدای فرزند را شـنید، به طرف میدان جنگ آمد؛ آن‌جایی که جوانش روی زمین افتاده است. «حتّی وقف علیه»؛ بالای سر جوان خود رسـید. «و وضع خـدّه علی خدّه»؛ صورتش را روی صورت علی‌اکبر گذاشت. «و قال قتل اللّه قوماً قتلوک ما اجرأهم علی اللّه»؛ حضـرت، صورتش را روی صورت علی‌اکبر گـذاشت و این کلمات را گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت ... قال الرّاوی: «و خرجت زینب بنت علی علیهماالسّلام»؛ راوی می‌گوید: یک وقت دیدیم که زینب از خیمه‌ها خارج شد. «فنادا یا حبیباه یابن‌اخاه»؛ صـدایش بلنـد شـد: «ای عزیز من؛ ای برادرزاده من!». «و جائت فأکبت علیه»؛ آمـد و خودش را روی پیکر بی‌جان علی‌اکبر انداخت. «فجاءالحسـین علیه‌السّـلام فأخـذها و ردهـا الی النّساء»؛ امام حسـین علیه‌السّـلام آمـد، بازوی خواهرش را گرفت، او را از روی جسـد علی‌اکبر بلنـد کرد و پیش زنها فرسـتاد. «ثمّ جعل اهل بیته صلوات‌اللّه‌وسـلامه‌علیهم یخرج رجل منهم بعدالرجل»؛ دنباله این قضـیه را نقـل می‌کنـد کـه اگر بخـواهیم ایـن عبـارات را بخـوانیم، واقعـاً دل انسـان از شـنیدن ایـن کلمـات، آب می‌شـود! من از این عبـارت ابن‌طـاووس، مطلبی به ذهنم رسـید. این که می‌گویـد: «فـأکبت علیه»، آنچه در این جمله ابن‌طـاووس است - که حتمـاً از روایـات و اخبـار صـحیحی نقل کرده - نمی‌گویـد که امام حسـین خودش را روی بـدن علی‌اکبر انـداخت؛ امام حسـین، فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آن که خودش را از روی بی‌تابی روی بدن علی‌اکبر انداخت، حضـرت زینب کبری است. من در هیچ کتـاب و هیـچ مقتلی ندیـدم که این زینب بزرگـوار، این عمّه سـادات، این عقیله بنی‌هـاشم، وقـتی که دو پسـر خودش، دو علی‌اکـبر خودش هم در کربلا شـهید شدنـد - یکی «عون» و یکی «محمّـد» - عکس‌العملی نشان داده باشـد؛ مثلاً فریادی کشـیده باشد، گریه بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آنها انداخته باشد! به نظرم رسـید این مادران شـهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه زینب را عمل و پیـاده می‌کننـد! بنـده ندیـدم، یـا کمتر مـادری را دیـدم - مادر یک شـهید، مادر دو شـهید، مادر سه شـهید - که وقتی انسان او را می‌بیند، در او ضـعف و عجز احساس کند! مادران واقعاً شیر زنانی هسـتند که انسان می‌بیند زینب کبری نسـخه اصلی رفتار مادران

شهـدای ماست. دو پسر جوانش - عون و محمّد - شـهید شدند، حضـرت زینب سـلام‌اللَّه‌علیها عکس‌العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر - غیر از مورد پسـران خودش - دارد که خودش را روی جسد شـهید انداخت؛ یکی همین‌جاست که بالای سر علی‌اکبر آمد و بی‌اختیـار خودش را روی بـدن علی‌اکبر انـداخت، یکی هم عصـر عـاشوراست؛ آن وقـتی که خودش را روی بـدن برادرش حسـین انداخت و صدایش بلند شد: «یا رسول‌اللَّه! هذا حسـینک ململ بدماء»؛ ای پیغمبر خدا، این حسـین توست؛ این عزیز توست؛ این پاره تن توست! چه مصـیبتهایی را تحمّل کردنـد! لاحول و لاقوهٔ الّا باللَّه العلیّ العظیم. قبل از خطبه دوم، چنـد دعا بکنم؛ با این چشـمهای اشـکبار، خدا را بخوانیم. ظهر جمعه است، ان‌شاءاللَّه خدای متعال، برکات و رحمتش را بر ما نازل کند. پروردگارا! تو را به حسین و زینب علیهماالسّلام قسم می‌دهیم که ما را جزو دوستان و یاران و دنباله‌روان آنان قرار بده. پروردگارا! حیات و زندگی ما را زندگی حسـینی و مرگ ما را مرگ حسینی قرار بـده. پروردگارا! امام بزرگوار ما را که به این راه هدایتمان کرد، با شـهدای کربلا محشور کن. شـهدای عزیز مـا را با شـهدای کربلا محشور کن. پروردگارا! به کسانی که در راه خـدا، در راه این انقلاب و در راه اسـلام، از جان و عمر خود مایه گذاشـتند؛ جانبازان عزیزمان، ایثارگران، آزادگان و کسانی که هنوز در دست دشمن در اسارتند - هر تعدادی کـه هسـتند - از خزانـه غیبـت، رحمـت و فضـل خـود را نـازل کـن. پروردگـارا! رحمت خـود را بر این امّت و ملت نـازل کن؛ همه گرفتاریهـای این ملت را به فضل و تـدبیر و حکمت خود برطرف کن. پروردگارا! این ملت بزرگ، این ملت حسـینی و عاشورایی را بر همه دشمنان کوچک و بزرگش پیروز کن؛ دشمنان او را مأیوس و ناکام کن. پروردگارا! اسلام را در میان ما روزبه‌روز زنده‌تر و شـادابتر کن. پروردگارا! اجر کسانی که برای این ملت و این کشور، زحمت می‌کشـند و از هر لحاظ خـدمتی می‌کننـد - مخصوصـاً مسؤولین کشور که دلسوزانه خدمت می‌کنند - به بهترین و وافرترین وجهی عطا کن. پروردگارا! گذشـتگان ما را بیامرز؛ مرضای ما را شـفا عنـایت کن؛ پـدر و مـادر و ذوی‌الحقوق و اساتیـد مـا را مشـمول رحمت و فضـل خود قرار بـده. پروردگارا! همه کسانی که حـاجتی دارنـد و از ما التماسِ دعا کردنـد و خواسـتند که مسألت آنها را به درگاه خـدای متعال بیاوریم، متضـرّعانه از تو می‌خواهیم حاجاتشـان را برآورده فرمـا. پروردگـارا! به محمّـد و آل محمّـد، امّت اسـلامی را در هرجـای دنیـا که هسـتند، سـربلند کن؛ تکلیف حسـینی را به آنهـا تعلیم بـده؛ توفیق انجـام این تکلیف را به آنهـا عنایت فرما. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّـد، قلب امام زمان ما، ولیّ‌عصـر مـا اروحنافـداه را از مـا خشـنود و راضـی کن؛ مـا را از یـاران و موالیـان آن بزرگوار قرار ده؛ توفیق و سـعادت زیارت آن بزرگوار را به مـا عنـایت فرما. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّـد، آن خیری که از تو خواستیم و نخواستیم، به ما عنایت کن و از هر شرّی به تو پناه بردیم و پناه نبردیم، ما را از آن در امان بـدار. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللَّه احـد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد --

--- ۱) بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۶۱ ۲) بحارالانوار:ح ۳۶، ص ۲۰۴ ۳) شعراء: ۸۸ ۴) بحارالانوار: ج ۲، ص ۱۷۰. ۵) مائده: ۵۴ ۶) مقصـود ایـن روایـت اسـت:«ایهاالنّاس ان رسـول اللَّه(ص) قـال مـن رأی سـلطاناً جائراًمسـتحلاً لحرام اللَّه، ناکثاًلعهـداللَّه...»الخ. ۷) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۵. ۸) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۵ ۹) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۹ ۱۰) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۹ ۱۱) تاریخ طبری: ج ۷، ص ۲۴۰ ۱۲) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۳۵ ۱۳) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۲ ۱۴) - ۱۵) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۱ ۱۶) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۱ ۱۷) بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۲۱۸

بیانات مقام معظم رهبری در مانور عظیم عاشورا توسط «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

بیانـات مقـام معظـم رهـبری در مـانور عظیم عـاشورا توسـط «سپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العالمین. والصّـلاهٔ والسّـلام علی سـیّدنا و نبیّنا، ابی‌القاسم محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سـیّما بقیّهٔ اللَّه فی‌الارضـین. برای بنده، حضور در میانِ شـما جوانان عزیز، که بدون هیچ مبالغه امروز زبده جوانان اسلام و سربازان قرآن محسوب می‌شوید، مایه

خرسندی است و خدا را بر این نعمتْ سپاسگزاری می کنم. همچنان‌که خدا را بر نعمت وجودِ امثال شما جوانان مؤمن و انقلابی و با اراده و مصمم در دفاع از حقّ و حقیقت، همیشه سپاسگزارم. نسلی که امروز شما نماینده آن محسوب می‌شوید و خیل عظیم جوانان مؤمن و متعبِّدی که شما نمونه‌های برجسته آن هستید و بحمداللّه، در سراسر کشور حضور دارند، همان کسانی هستند که امام بزرگوار درباره آنان فرمودند: «فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی، عبارت است از تربیت چنین جوانانی.» واقعاً هم همین‌طور است. درباب این مانور عظیمِ بیش از یکصد هزار نفری، دو نکته عرض می کنم: نکته اوّل از جهتِ شکل است. شکل کار، حکایت از این می کند که در جمهوری اسلامی، به فضل پروردگار، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این توانایی و قدرت را پیدا کرده که در مدّتی بسیار کوتاه، حضوری همه جانبه و قوی در نقطه مورد نظر داشته است. این، مایه افتخار است. این، به برکت ایمان و در سایه اراده‌ای است که از عشق و ایمان برمی‌خیزد. این، همان روحیه میدان جنگ، همان روحیه «کربلای پنج» و «والفجر هشت» است. این، همان اراده عبور از «اروند» است؛ همان «فتح‌المبین»، «بیت‌المقدّس» و شکستن حصر آبادان است. مایه، همان است. تفاوتی که پیدا شده، این است که امروز سازماندهی قویتر و منظّمتر و فرماندهی، آگاهتر و بصیرتر است و نیروها، به طبیعتِ کار نظامی، آشناتر و علاقه‌مندترند. آن روز حضور دشمن در صحنه، هر کسی را به حرکت فرا می‌خواند. امروز، چیزی که همه را به حرکت فرا می‌خواند، حضورِ «وظیفه» است. آیه قرآن است که «و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل.»(۱) این، مرتبه افضلِ آن چیزی است که کشور و ملت ما، در دوران جنگ تحمیلی مشاهده کردند. این، دشمنان را می‌ترساند و دوستان را خرسند، امیدوار و مطمئن می کند. این، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی را دیگر نمی‌توان غافلگیر کرد. این، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی، گلِ خوشبوی معطّر زیبا را، آن چنان بی‌دفاع نگذاشته‌اند که دست دشمن، از هر طرف به تطاول دراز شود و آن را پرپر کند. این، شمشیر ذوالفقار است؛ شمشیر دودَمی که هم خوشحال کننده دوستان است، هم ترساننده دشمنان. هم برای ایجاد آمادگی لازم در هنگام خطر است و هم برای پیشگیری از طمع‌ورزی دشمن. هر ساعتی که شما در این‌جا در صف سان، در هنگام رژه، در هنگام تمرین و مانور می گذرانید (یعنی از وقتی که از خانه و شهر خود خارج شدید، تا وقتی که ان‌شاءاللّه با سلامتِ کامل به آن‌جا برگردید)، همه‌اش حسنه و صدقه است. هر قدم شما حسنه و صدقه و برای آن نیّت و هدف است. وجود همه آن جماعتِ عظیمِ رزمنده منتشر در سراسر این کشور - که امام عزیزِ این امت درباره‌شان فرمود «مملکتی که اسلامی است، همه افرادش باید به این معنا نظامی باشند» - حسنه و صدقه است. این، در راه آن هدف و برای آن کار است. رزمندگان، بسیجِ در همه جا حاضر و سپاه و ارتش، باید در همه‌جا این آمادگیها را داشته باشند. این، از جنبه شکلی قضیه است و تا به حال هم خوب انجام شده است. ان‌شاءاللّه، تا آخر مانور هم، با دقّت و هوشیاری شما، به بهترین وجه انجام می گیرد و این برای شما یک ذخیره در راه ایجاد آن نیروی مسلّحی می‌شود که جنبه الهی و فنّی را با هم دارد. کما این که ، بحمداللّه، همین حالا هم به میزان زیادی همان‌طور است. اما از جنبه معنوی و واقعی. ملتهای جهان و تاریخ بشر، آموخته و دیده است که جماعتی - ملت و کشوری - در طول تاریخ، در همه جای عالم زحمت می کشند، تلاش می کنند، دشمن را سرِ جای خود می‌نشانند، فداکاری از خود نشان می‌دهند و افتخار می‌آفرینند تا این که پیروزی نصیبشان می‌شود. سرنوشت اغلب این کشورها و ملتها چنین رقم خورده که بعد از آن‌که پیروزی را با زحمت به دست آوردند، به داخل خانه‌ها و جوامع و شهرها و روستاها رفته و مشغول زندگی شده‌اند و چرب و شیرین زندگی را زیر دندانهای خود مزمزه کرده‌اند. از یادشان رفته که دشمن هم داشته‌اند و افتخار پیروزی را با چه بهای سنگینی به دست آورده‌اند. خوابشان برده و دشمنی که در میدان جنگ در مقابل آنها شکست خورده بود، بعد از دوران جنگ به سراغشان آمده و با آسودگی و بدون زحمت، دستاورد عزیزی را که آن همه برایشان قیمت داشت، از آنها ربوده و برده است. تاریخ را نگاه کنید و ببینید که این سرنوشت بسیاری از کشورهاست. این، سرنوشت بسیاری از ملتهای غافل است. کسانی بودند که حتی در دوران جنگ هم، به جای این که به خطر دشمن بیندیشند، به زندگی راحت و برهم نخوردن آرامش مادی زندگی می‌اندیشیدند و اگر یک ذرّه از گوشه

آرامش مادّی آنها ساییده می‌شد، همه کس را مورد اعتراض قرار می‌دادند. بعد از دوران جنگ و قبول آتش‌بس - از سال شصت و هفت به این طرف - هم، چنین آدمها و روحیه‌هایی بوده است. ما هم مثل بقیه جوامع بشری هستیم و همان آفتها، همان خطرها و همان سرنوشتها، ما را هم تهدید می‌کند. نه این‌که یک کشور در دوران صلح نباید از نتایج صلح قدرتمندانه خود استفاده کند. صلح و زندگی، مال این ملت است. کشور، مال این ملت است. باید از نعمات این کشور استفاده کنند. باید کشورشان را بسازند و باید آبادی را روزبه‌روز بیشتر کنند. اگر شما به قرآن کریم نگاه کنید، یکی از مفاهیمی که از سوره مبارکه «بقره» تا سوره آخر قرآن (سوره «والنّاس») در قرآن بسیار تکرار می‌شود، مفهوم «شیطان» است. این‌که ایمان آوردیم و پشت شیطان را به خاک رساندیم، کار تمام نمی‌شود. این برای آن است که یک ملت آگاه و فرزانه و بیدار و دارای تحلیل، نباید از وجود، حضور، خطر، توطئه و کید و خباثت دشمن غافل بماند. امروز، به فضل پروردگار، نیروهای مسلّح ما - چه ارتش و چه سپاه - در سرتاسر این کشور مشغول کارهای آبادانی‌اند: جاده می‌سازند، اتوبان می‌سازند، سد می‌سازند، کارهای عمرانی می‌کنند، مزرعه راه می‌اندازند و خیلی کارهای دیگر می‌کنند. یعنی جوانان این ملت، ولو در لباس نظامی، همیشه می‌خواهند و می‌توانند برای کشورشان مفید باشند. اما عرض من این است که خبره جوانان این مملکت و سیّد فداکاران این ملت، کسانی هستند که در همه حال متوجّه باشند که این امانت حاکمیّت اسلام که امروز در دست آنهاست، امانتی از همه پیامبران و اولیا و امامان است. این، آرزوی همه کسانی بود که در دوران محرومیّت انسانها از حاکمیّت الهی، در غربت مردند و در شکنجه‌گاهها رنج کشیدند و آرزو کردند که خدای متعال یک وقت به آنها فَرَج دهد. این، آرزوی همه است و نتیجه قرنهاست. باید با همه توان، قدرت، هوشیاری و بیداری، از این محافظت کرد. البته محافظت فرهنگی داریم، محافظت اقتصادی داریم، محافظت علمی و سیاسی داریم. اما اگر محافظت نظامی نباشد؛ اگر این آمادگیها نباشد، همه آنها در یک نصف روز، قابل به هدر رفتن هستند. علیه ما جنجال می‌کنند که «جمهوری اسلامی، نظامیگر است.» بوق و قلم و همه چیز در دست دشمن است؛ شما از دشمن چه انتظاری دارید؟! از دشمن انتظار دارید که از اسلام و امام بزرگوار و امّت اسلامی و جمهوری اسلامی ستایش و تعریف کند؟! معلوم است که بد می‌گویند! معلوم است که تهمت می‌زنند؛ تهمت نظامیگری هم می‌زنند! این نباید موجب شود که ما آمادگی نداشته باشیم. دنیا بداند که ما اهل تهاجم، فساد، ظلم و ایجاد بی‌عدالتی نیستیم؛ اما اهل تسلیم هم نیستیم. دنیا بداند که تهدید نظامی، تهدید اتمی، تهدید محاصره اقتصادی و تهدید همدست شدن، در ملت ایران اثر نمی‌کند؛ چون ملت ایران متّکی به خداست. آن روز این فقره از دعا را در جایی خواندم: «عزّ جارك و جلّ ثناؤك و تقدّست ألاؤك ولا اله غيرك.»(۲) این ملت، جاراللّه است. این ملت، متّکی به خداست. خدا را قبول دارد و برای خدا حرکت می‌کند. کسی که متکی به خداست، عزیز است. خدا همپیمان خود و بندگان و مخلصان خود را در وسط میدان وانمی‌گذارد. عزیزان من! مگر در این شانزده سال، خدا ملت ایران را واگذاشت؟! واللّه بعد از این هم، تا شما در این راه باشید، خدا شما را وا نمی‌گذارد. این راه، راه خدا، راه افتخار و راه بهشت است؛ اما لطف خدا برای اهل این راه، فقط مخصوص نشئه بعد از مرگ نیست. «و أخرى تحبّونها نصرٌ من‌اللّه و فتحٌ قريب فبشّرالمؤمنين.»(۳) طبیعت این راه چنین است. حالا امریکا و مستکبرین عالم و صهیونیستها و کمپانی‌دارها و مزدورهای پست و نوکرهای حقیرشان، هرچه می‌خواهند بگویند. آنها مسائل ایران را نمی‌فهمند و تحلیل نمی‌کنند. این ملت، ملت عزیز و مؤمنی است. این نظام، نظام الهی است. ملت مؤمن ما، ملتی است کهن؛ اما جوان. امروز جوان، چهره اصلی این ملت را تشکیل می‌دهد. این ملت جوان و پُرشور ایستاده است تا راه سعادتی را که شروع کرده است به پایان ببرد و برای ملتهای دیگر سرمشق باشد. اگر شما توانستید از این گردنه عبور کنید - که بیشتر از نصف آن را تا به حال عبور کرده‌اید - برای ملتهای دیگر تجربه خواهد شد. امریکا هم از همین می‌ترسد. امریکا می‌خواهد به‌گونه‌ای، نگذارد که شما این گردنه را تمام کنید؛ یا شما را درگردنه سرنگون کند، که می‌داند این‌کار نشدنی است. این را می‌داند که نخواهد شد؛ لذا می‌کوشد کاری کند که خودِ شما بتدریج معتقد شوید که «چه لزومی دارد؛ خوب است برگردیم!» سعی می‌کند که خود شما

معتقد شوید که «ره چنان رو که رهروان رفتند.» مثل بقیه دولتها و حکومتها و کسانی که امریکا از آنها خوشش می‌آید و آنها هم از امریکا خوششان می‌آید، زندگی کنیم. اما امریکا، بد فهمیده است. به فضل پروردگار، عنایات و الطاف حضرت ولیّ‌اللَّه‌الاعظم – روح عالم وجود و دردانه همه هستی که خدا در معرفت و محبّت او بر ما منّت نهاده است – شامل این ملت خواهد شد. از یکایک شما عزیزانی که حضور پیدا کردید؛ مخصوصاً از فرماندهان عزیز سپاه و کسانی که در کارِ این مانور این همه تلاش کرده‌اند، صمیمانه تشکّر می‌کنم. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه این ساعات را تا انتهای مانور، با دقّت و مراقبت و کاردانی و موفقیّتِ هرچه بیشتر بگذرانید و این کارِ بزرگ را به بهترین وجه تمام کنید. ان‌شاءاللَّه قلب مقدّس ولیّ عصر و روح مطهّر امام بزرگوار را بیش از پیش از خودتان خشنود کنید و ان‌شاءاللَّه یاد شهدای عزیزِ دوران جنگ و انقلاب و سرداران بزرگ و کسانی را که همه آنچه هست یادگار آنهاست، روزبه‌روز زنده‌تر، و جانبازان و ایثارگران و مفقودان و آزادگان و خانواده‌های عزیزشان را سربلند و شاد کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

------------ ۱) انفال: ۶۰ ۲) – ۳) صف: ۱۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس، مسؤولان و قضات «قوّه قضائیّه»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس، مسؤولان و قضات «قوّه قضائیّه» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آقایان محترم؛ برادران و خواهران گرامی؛ مسؤولان و شاغلان در قوّه قضائیّه جمهوری اسلامی! خیلی خوش آمدید. در این دیدار معمول سالانه آنچه که به نظر این حقیر وظیفه اصلی بنده است، عبارت است از تشکّر کردن و گفتن «خسته نباشید» به شما حاضران و برادران و خواهرانی که هر کدام در بخشی از این قوّه عظیم‌الشّأن، به کارِ بسیار بااهمیت قضا و متعلّقات آن سرگرمید. حُکم کار در قوّه قضائیّه، اگر چه مانند حُکم کار در همه دستگاههای جمهوری اسلامی، عبادت، ثواب و حسنه است؛ اما این دستگاه این خصوصیت را دارد که اگر سالم باشد و در آن خوب کار شود، همه دستگاههای دیگر کشور نیز سالم خواهند بود و خوب کار خواهند کرد. بنده این مطلب را بارها در خطاب به مسؤولان و شاغلان در قوّه قضائیّه – در طول سالیان متمادی و شاید از ده سال پیش یا پیش‌تر تاکنون – عرض کرده‌ام و اکنون هم می‌خواهم روی همین نکته تکیه کنم. چون اگر در این قوّه، خوب کار و احقاق حق گردد و با جرم و تخلّف و تجاوز از قانون مبارزه شود؛ به عبارت دیگر، وقتی که یک جمع کمربسته کارآمدِ کارشناس، دائماً با جرم مبارزه کنند، بدیهی است که این پدیده شوم، در سطح جامعه و دستگاههای دیگر نیز مغلوب خواهد شد و عقب خواهد نشست. در این صورت، مجرم هم از انجام جرم، مرتدع خواهد شد. اما اگر این دستگاه خوب عمل نکند، این خوب عمل نکردن، علاوه بر این‌که حاکی از فساد در خودِ این دستگاه است، العیاذ باللَّه، موجب فساد در دستگاههای دیگر و در سطح جامعه هم خواهد بود؛ زیرا اژدهای گناه و فساد و شهوات، این‌گونه است که اگر راه خود را باز ببیند، پیشروی می‌کند و گسترش می‌یابد و حجم خود را روزافزون می‌کند. یعنی این خاصیت گناه است که اگر با آن مقابله نشد، به شکل عجیبی رشد می‌کند. این مقابله‌ها، مختلف است، که یکی از اهمّ انواع آن، همین مقابله قضایی است. خوب؛ پس شأنِ دستگاه قضایی این شد: «انْ صَلَحَتْ، صَلَحَ ماسِواها»(۱)؛ و خدای ناکرده «انْ فَسَدَتْ، فَسَدَماسِواها»(۲). یعنی در جامعه اسلامی، نقشی محوری دارد. اهمیت قوّه قضائیّه، از این جهت است. در آیات کریمه قرآن و روایات مکرّر آمده است که قوّه قضائیّه، برای احقاق حقّ است: «وانْحَکَمَ بِالْحَق»(۳)، «رجل قضا بِالحَقّ»(۴). مسأله «حق» در قضایای مربوط به قضا و قضاوت، دائماً تکرار می‌شود. خوب؛ حق چیست؟ حق در بینش و جهان‌بینی اسلامی عبارت است از قرارِ حقیقیِ عالم هستی: «ما خَلَقْنا السَّمواتِ والاَرضْ و ما بینهما الّا بِالْحَقّ.(۵)» و در آیه شریفه دیگر – آن‌طور که در ذهنم هست – : «خَلَقَ السَّمواتِ والاَرْضْ بِالْحَقّ.(۶)» و باز در دو آیه دیگر: «خَلَقَ اللَّه السَّمواتِ والاَرضْ بِالحَقّ»(۷) و «ما خلق اللَّه و السموات و الارض و ما بینهما الّا بالحق»(۸) که یکی در سوره «عنکبوت» و دیگری در سوره «روم» است. آیه شریفه «و ما خَلَقنا السَّمواتِ والاَرضْ و ما

بَینَهُما لاعِبین»(۹) هم هست که متعاقب آن در آیه بعد می‌فرماید: «ما خَلَقناهُما اِلّا بِالحقّ.»(۱۰) خوب؛ حق یعنی چه؟ یعنی آن قرارِ حقیقیِ عالمِ وجود. همان‌که خدا آن چنان آفریده است که باید باشد. همان که محصولِ حکمتِ الهی است و باید چنان باشد و چنان سیر کند که مطابق واقع و حکمت الهی باشد. از این‌رو، حکایتِ حق، مطابق با واقع و قرار الهیِ صدق، و مخالف با واقع و قرار الهیِ کذب است که در بین گناهانِ فردیِ یک انسان، هیچ گناهی به عظمت آن نیست. بدین معنی که اگر حکایت امرِ واقع خلاف شد و مثلاً ـ به ناحق، قولِ درستِ انسانی کذب شد، درواقع یکی از بزرگترین ذمایم اخلاقیِ انسانی پدید آمده است. پس، هرگاه مطلبی را می‌خواهید نقل کنید، موظّفید آن را چنان که هست بگویید. یعنی مطابق با همان قرارِ حقیقیِ هستی. اگر خلاف آن گفتید، کذب می‌شود و کذب، همان گناه بزرگی است که در قرآن، طرد و لعنت و در روایات اسلامی، بر پرهیز از آن، این همه تأکید شده است. این که گفتیم و این‌قدر اهمیت داشت، فقط حکایتِ حق بود. احقاق حق، بسیار مهمتر است. یعنی عالم هستی را، بر آن اساس که خدا آفریده و سرشت آن‌را قرار داده و حقّ و ناحقِ آن را تعیین کرده است، اداره کردن، پیش بردن و هماهنگ با آن حرکت کردن. این، حق و بسیار مهمّ است و شما یقیناً تلاش می‌کنید که براین اساس عمل کنید. هر گناهی تخلّف از حقّ است. هر خلاف قانونی در نظام الهی و اسلامی - که قوانین، قوانین الهی است - تخلّف از حق است. هر ظلمی، تخلّف از حقّ است. هر کوتاهی‌ای در اجرای وظیفه - در آن‌جا که وظیفه‌ای هست - تخلّف از حقّ است. در چنین شرایطی، دستگاه قضایی سینه سپر کرده و در مقابل این انواعِ گوناگونِ تخلّف از حق، ایستاده است. این، اهمیت دستگاه قضایی است. شما ایستاده‌اید تا مانع شوید که باطل بر نظامِ زندگیِ مردم تسلّط پیدا کند. در این مجموعه‌ای که شما زندگی می‌کنید، درواقع همه به‌حق کمر بسته‌اند؛ یعنی به تضمینِ اجرایِ صحیح آن چیزی که قرارِ اصلی هستی و آفرینش حق تعالی است. بی‌جهت هم نیست که در شرع مقدّس و در فقه ما، این همه در باب قضاوت و درباره متصدّیان و مباشران امر قضا، دقّت شده است. در حالی‌که هیچ یک از کارهای دولتی این همه مورد توجّه قرار نگرفته و تأکید نشده است، که باید این خصوصیت را داشته باشد و آن را نداشته باشد. این، به خاطر اهمیت این موضوع است. اگر کسی بپرسد: «چنانچه ما در دستگاههای گوناگون دولتی، اشکال و نارسایی و عدم پیشرفتِ کار (همان تعبیری که امروزه خیلی معروف شده است و بعضی درست و یا نادرست بر آن تکیه می‌کنند و نتایج و آمارهای غلطی در این‌باره به مردم می‌دهند؛ یعنی مسأله بهره‌وری دیدیم، چه باید بکنیم؟» پاسخ این است: اگر بهره‌وری کم بود و یا تخلّفی وجود داشت و یا مثلاً ـ کار راه نیفتادن و اشتغال به کارِ آدمهای ناباب درکار بود، باید دقّت کنیم و دریابیم که کجای دستگاه قضایی نارساست و آیا این نقص، در بخشها و سازمانهای نظارتی مثل سازمان بازرسی کلّ کشور است که متعلّق به دستگاه قضایی است یا مربوط به جای دیگری است؟ اگر به سازمان بازرسی - که البته بازرسی‌اش باید تضمین قانونی داشته باشد - مربوط است، نقصی در کلّ ترکیب دستگاه قضایی است و دستگاه قضایی باید آن‌را برطرف کند. شأن دستگاه قضایی، دیوان عدالت اداری و یا هر تشکیلات دیگری که در این کارهاست، صرفاً دیدن و ارائه دادن تخلّف نیست؛ بلکه مبارزه با تخلّف است. اگر مثلاً در بخشی از جامعه، بی‌عدالتی رایج بود و یا در نقطه‌ای، العیاذباللّه، قتل فراوان و یا به حقوق قشری از اقشار جامعه (مثلاً زنان و کودکان؛ در خانواده یا بیرون از خانواده) تجاوز می‌شد و یا مسائلی از این قبیل رخ می‌داد، چاره آن است که بیندیشیم و دریابیم که بخشهای مسؤول در قوّه قضائیّه، چه نارساییهایی دارند که نتوانسته‌اند مانع از رشد این تخلفات شوند؟ در نظام حاکمیّت اسلام، قاضی را «والی» (به تعبیرِ امروزِ ما، «ولی امر») منصوب می‌کرد؛ اما همین قاضی، گاهی خودِ ولی‌امر را نیز به محاکمه و مؤاخذه می‌کشاند! البته قاضیِ شجاع و حقگو. زیرا قاضیهایِ غیرشجاع و وابسته مانند «یحیی بن اکثم(۱۱)» هم، در دنیا بوده‌اند. من آنها را نمی‌گویم. شأن قوّه قضائیّه این است که گفتیم: شأن تصحیح، شأن اصلاح و شأن مبارزه با ظلم و ناحق. این، جامعش «کلمه ناحقّ» است. البته، بیننا و بین‌اللّه، اگر بخواهیم انصاف را رعایت کنیم، قوّه قضائیّه ما، با این ترکیب - تا جایی که ما از وضع دنیا اطّلاع داریم - در دنیا بی‌نظیر است. این همه انسانهای پاک و مؤمن، با رئیسی مجتهد و عادل، در کجای دنیا این گونه است؟! خوب؛ در کشورهای دیگر دنیا، به‌وضوح می‌بینیم

که رؤسای قوّه‌های قضائیّه، چه‌کسانی‌اند. چه کسانی منصوب کننده و چه کسانی منصوب شونده‌اند و قضات چه خصوصیاتی دارند. البته، قاضیِ شجاع و باوجدان و عدالت پیشه، در همه جای دنیا هست و ما نباید حقوق انسانهای گوناگون را حتّی در کلام و حکایت، تضییع کنیم. اما در کل، واقعیّت این است که انصافاً، قرار و اساسِ کار در این‌جا از همه جا بهتر است. شایسته است که همین جا از کسانی که پایه‌گذار این قوّه عالی شأن بوده‌اند - مخصوصاً شهید بزرگوار، مرحوم آیت‌اللَّه بهشتی رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه که با شخصیت استوار و قوی و ابتکارِ فکری و روحِ بیدار و سرزنده، پایه‌گذار برجسته این قوّه بود - متشکّر باشیم و برای ارواح پاک آنان دعا کنیم و از خدای متعال برایشان علوّ درجات بخواهیم. این مسلّم است که کار قوّه قضاییه خوب است؛ ولی توصیه هم بد نیست. آنچه امروز و همیشه به قوّه قضائیّه می‌گویم این است که شأن قضاو قضاوت را در نظام اسلامی درنظر بگیرید، سپس شأن قوّه و کار قضاوتِ خودتان را با آن بسنجید. قطعاً فاصله وجود دارد. امسال این فاصله را اندازه‌گیری کنید و بکوشید تا سال آینده فاصله را کم کنید و باز فاصله را بسنجید، ببینید آیا به سمت انطباق واقعیت قوه قضائیّه خودتان با آن قوه قضائیّه مطلوبِ اسلامی حرکت کرده‌اید و آیا این حرکت شما معقول و سریع بوده است یا خیر؟ اگر خیر، سعی کنید این سرعت را به حدّ لازم برسانید. در قوّه قضائیّه نظامِ جمهوریِ اسلامی، پیش از هرچیز، علم و آگاهی و معرفت لازم است. لذا، حوزه‌های علمیّه و دانشکده‌های حقوق و مؤسساتی که مربوط به حقوق قضایی هستند، باید نخبگان خودشان را به قوّه قضائیّه بفرستند. به ویژه حوزه علمیه که باید برجسته‌ترین فضلا و مجتهدان و شخصیتهای خود را بفرستد؛ همچنان‌که همیشه و از قدیمترین ایّام در این کشور، همین‌طور بوده است. البته در گذشته، دستگاه قضایی و به‌اصطلاح «سیستم» نبوده است؛ لکن مجتهدان بزرگ مجریِ امر قضا بوده‌اند و محضر می‌نوشته‌اند و امضای آنها بوده که به قباله‌ها و اسناد و قراردادها اعتبار می‌داده است. در همه بخشها همین‌طور بوده است و امروز هم باید این‌گونه باشد. یعنی بعضی مجتهدان بزرگِ حوزه‌های علمیّه - نمی‌گوییم همه مجتهدان - گروهی تشکیل دهند؛ عدّه‌ای تدریس کنند، عدّه‌ای تحقیق کنند، عدّه‌ای شاگرد تربیت کنند، عدّه‌ای ان‌شاءاللَّه مراحل عالی فقاهت و رسیدن به مراتب اعلی را طی کنند و عدّه‌ای از نخبگان خود را هم به قوّه قضائیّه بفرستند. این، یک وظیفه است. دانشکده‌های حقوق و مؤسّسات و سازمانهایی هم که شاگردِ حقوق قضایی تربیت می‌کنند، همین‌طور باید نخبگانشان را به قوّه قضائیّه بفرستند و قوّه قضائیّه هم باید آنها را جذب کند. این یک وظیفه است. خوب؛ پس اوّل «علم» لازم است و در مرحله دوم «حقگرایی»؛ یعنی همان که ناشی از عدالت، وجدان پاک و روحِ باطل‌ستیزی است. همه - چه آنهایی که در قوّه قضائیّه مشغولند و چه آنهایی که در سایر بخشهای اداری و دفتری - باید این خصوصیّات را داشته باشند. ولی این خصوصیّات، در دستگاه قضایی، بیشتر باید باشد؛ چون در هرجا که خدای ناکرده فسادی به وجود آید، به بدنه دستگاه قضا ربط پیدا می‌کند. قوّه قضاییه، باید دستگاهی با چنین خصوصیّات باشد و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز هم در این جهت پیش برود. به هرحال، همین نظارت و اِشرافی که از طرف رؤسا، بزرگان و مسؤولان طراز اوّل برقوّه قضاییه وجود دارد - و جناب آقای یزدی هم به آن اشاره فرمودند - باید ادامه پیدا کند و در حدّ امکان سعی شود که عناصر کارآمد جذب شوند و اگر کسانی هم به سبب نداشتن علم و خصوصیّات لازم، این بار سنگین را نمی‌کشند، قوّه قضاییه خودش را از وجود آنان پاک کند؛ زیرا اگر قوّه قضائیّه در حدّ مطلوب - حدّاقلِ آنچه لازم و مطلوب است؛ نه حدّاکثرِ آن - قرار گیرد، خواهید دید که روزبه‌روز در جامعه، جرائم و اشکالات، روزبه‌روز در بدنه دستگاههای دولتی کمتر خواهد شد. دستیابی به این اهداف، قطعاً بسته به کمک قوّه مقنّنه است که با تنظیم مواد قانونی محکم و لازم، این امکان را فراهم آورد تا، قوّه قضائیّه، با دستهای قدرتمند خود آنها را اجرا کند. وظیفه ما هم این است که برای آقایانِ محترم دعا کنیم. امیدواریم که خداوند به شما کمک کند و الطاف و برکات حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه پشتیبان شما باشد تا بتوانید وظیفه سنگین خود را در این برهه مهمّ تاریخی به انجام برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه. --

------------------------- ۱) - ۲) - ۳) - ۴) - ۵) حجر: ۸۵ ۶) انعام: ۷۳. ابراهیم: ۱۹. نحل: ۳ ۷) عنکبوت: ۴۴ ۸) روم:

۸ ۹) دخان: ۳۸ ۱۰) دخان: ۳۹ ۱۱) قاضی بغداد در عهد مأمون عبّاسی.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسؤولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسؤولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. از این‌که در جمعی که متکّفل و متعّهد مسأله فرهنگ عمومی در جامعه اسلامی ماست، بحمداللَّه فضلا و شخصیتهای فکری و متخصّصان تعلیم و تربیت و آگاهان از مسائل فرهنگی حضور دارند، بسیار خوشوقتم؛ زیرا وقتی جمعی از زبدگان و صاحبنظران فرهنگ عمومی یک جامعه، برای ترقّی آن اجتماع کرده‌اند، مایه سعادت و امیدواری است. کنترل فرهنگ عمومی، یک مسأله مهم و جدید است که شاید اهل فکر و فرهنگ و صاحبنظرانِ مسائل فرهنگی، قبلاً به این معنا کمتر اندیشیده بودند و کمتر توجّه می‌کردند که برای هدایت و اداره فرهنگ عمومی در جامعه، یک کار ویژه لازم است. قبلاً فرهنگ عمومی جامعه ما، رها و بسته به این بود که کدام صدای قویتر و کدام دستِ چیره‌تر و کدام مهارت و ذوقِ تواناتر در صحنه زندگی مردم حضور یابد و آنها را به سمت این یا آن پدیده و کیفیّت فرهنگی بکشاند. این‌که امروز جمعی بنشینند و فکر کنند که چگونه می‌شود فرهنگ عمومی جامعه را به شکل و سمت صحیحی سوق داد و پالایش و هدایت کرد، موضوع تازه‌ای است که مربوط به این چند سالِ اخیر است و ابتدا در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» مطرح شد و اکنون نیز بحمداللَّه، مجموعه‌ای گرد هم آمده‌اند و آن را دنبال می‌کنند. کارها و موضوعهای تازه، چون روالِ از پیش تعیین شده و شکل سنّتی‌ای ندارند، متصدّیانشان حتماً باید دو نکته را درباره آنها مدّنظر داشته باشند: اوّل این‌که برای آنها وقت بگذارند؛ و دیگر آن‌که ذوق و ابتکار و توانایی و مهارت به کار ببرند. پس، اوّلین عرضم به شما عزیزان و برادران و خواهران، این است که اکنون که شما در این زمینه مسؤولیت دارید، خواهش می‌کنم در اداره فرهنگ عمومی، از جان و ذهن و فکر و وقت خودتان، در حدّ توان، مایه بگذارید. وقتی این حاصل شد، نوبت آن است که بررسی کنیم کدام دستگاهها و افرادِ دیگر، در ارتباط با اداره فرهنگ عمومی جامعه هستند؛ مثلاً صدا و سیما، مطبوعات و یا شخصیتهای عمده فکری و فرهنگی که گاهی یک سخنشان شکل دهنده یک جریان در فرهنگ جامعه است. چگونگی همکاری آنان با شما، مسأله بعدی است که باید بررسی شود. از این‌رو، ابتدا شما باید درست شوید و وقتی که این اصل اساسی شکل گرفت، آن‌گاه براساس آن، بسیاری از کارهای دیگر انجام می‌شود. به نظر بنده، فرهنگ عمومی دو بخش دارد: یک بخش، امور و مسائلی است که بارز و ظاهر و جلوِ چشم است و حقیقتاً هم در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؛ اما در دراز مدت تأثیر می‌کند. یعنی در مسیر زندگی و حرکتهای آینده یک ملت تأثیر دارد. مثلاً شکل لباس و چه پوشیدن و چگونه پوشیدن و از کدام الگوی پوشش استفاده کردن، جزو مصادیق و نمونه‌های بارز فرهنگ عمومی جامعه است. یا شکل معماری در جامعه و در چگونه خانه‌ای زندگی کردن، بخشی از فرهنگ جامعه را شکل می‌دهد. زیرا خانه‌های قدیمی ما یک نوع خانواده و خُلقیّات بار می‌آورند (حیاط بزرگ، حوضی در وسطش و اتاقهایی در اطراف. از این اتاقْ پدر بزرگ در می‌آید و از آن اتاقْ دایی و از آن یکی هم عمو. بچه‌های خانواده، همه دور هم و بَرِ یک سفره جمع می‌شوند و در واقع، این خانه است که خانواده را به دنبال خود می‌کشاند) و آپارتمان نوعی دیگر از خانواده ایجاد می‌کند. حتّی شکلِ در و پنجره و ارتباط اتاقها با هم، به ناچار تأثیر خاصی بر ذهن و خُلق و منش و تربیت افراد دارد. از این‌رو، امروز - خوشبختانه - می‌بینیم که در تلویزیون و میزگردها و گفتارها، بر معماری سنّتی ایرانی تکیه می‌شود. در کردارها نمی‌دانم چگونه است. ولی به هرحال، آنچه معلوم است این‌که ، این ملت کهن و بزرگ، قبل از این‌که از سبک معماری اروپایی تأثیر بپذیرد، خودش یک سبکِ معماریِ خاص داشته است. خوب؛ اینها از موارد فرهنگ عمومی است که فراوان است و تأثیراتش بر سرنوشت این ملت، بلند مدّت است. چون به هرحال، هر نوع لباس، هرگونه رفتار، هر شکل نشستن بر سفره، هرگونه سخن گفتنِ دو نفر در مواجهه با همدیگر و مسائلی

از این قبیل، تأثیراتی انکار ناشدنی در شکل‌گیری شخصیت افراد یک جامعه دارد. لکن نه در کوتاه‌مدّت؛ در بلندمدّت. بخش دوم از فرهنگ عمومی، آن است که مانند بخش اوّل در سرنوشت یک ملت تأثیر دارد؛ اما تأثیراتش فوری و بسیار محسوس است. یعنی خودِ امورِ مربوط به این بخش از فرهنگ عمومی، چندان محسوس نیست؛ لکن تأثیراتش در جامعه و سرنوشت و مسیر آن، بسیار محسوس است. از جمله این امور و درواقع عمده‌ترینِ آنها، اخلاقیّات است؛ اخلاق فردی و اجتماعیِ مردمِ یک جامعه. فرض بفرمایید افراد یک جامعه، وقت‌شناس نباشند. خوب؛ وقتی که شما وارد آن جامعه می‌شوید، این وقت ناشناسی آنان را، از طریقِ تأثیرات منفی‌اش در سرنوشت خودتان و مردم درمی‌یابید؛ درحالی‌که خودِ آن، چندان واضح نیست. وجدانِ کاری و وقت‌شناسی در یک جامعه، بسیار مهمّ است. مثلاً ـ وقتی ساعت هشت با کسی قرار گذاشتیم، این‌که هشت‌وده دقیقه یا هشت‌ونیم و یا پیش از ظهر برویم، با این‌که سرِ ساعتِ هشت آن‌جا حاضر شویم، یکی و تأثیرش یکسان است؟ وجدانِ کاری هم، جزئی از فرهنگ عمومی است که بسیار پسندیده است. وجدانِ کاری، یعنی افراد یک جامعه، خود را در قبالِ آن کاری که پذیرفته‌اند متعّهد بدانند و نوعی احساس وجدان نسبت به آن داشته باشند و سرِهم‌بندی و رفع تکلیف نکنند و آن کار را به صورت کامل انجام دهند. اینها از جمله خُلقیّات یک ملت است که تأثیرش در زندگی و سرنوشت آنها خیلی زیاد است. از جمله مصادیقِ دیگرِ فرهنگ عمومی، این است که افراد یک ملت، مردمی باشند که خیلی عافیت‌طلب و به دنبال منافع شخصی خود نباشند؛ بلکه واقعاً حاضر باشند برای ملت و کشورشان وارد میدان شوند و خطرپذیری کنند. یعنی حسّ منفعت‌جوییِ گروهی و جمعی یک ملت، باید بیش از حسّ منفعت‌طلبیِ فردیِ آنان باشد. از جمله نمونه‌های دیگر فرهنگ عمومی که به اخلاق شخصی و اجتماعی مربوط است، این‌که : افراد جامعه صبور باشند، مهمان‌دوست باشند، عادتشان این باشد که به بزرگترها و پدر و مادر خود احترام کنند. از این‌رو، این‌گونه مسائل بسیار مهمّ است و می‌تواند سرنوشت یک ملت را تغییر دهد. بنده وقتی که در معارف اسلامی دقّت می‌کنم، برایم روشن است که عموم آن چیزهایی که ملل اروپایی به وسیله آنها توانسته‌اند در زندگی مادّی خودشان پیشرفتی داشته باشند، در همین معارف اسلامی است. زیرا این‌که ملتی در گذشته خود در قعر ظلمات جهل و خرافه و عقب‌ماندگی باشد و کتاب و کتابخانه نداشته باشد و حتی اوّلیات علم و معرفت را هم نداند و ناگهان ظرف نیم و یا یک قرن، از منجلاب آن عقب‌ماندگی بیرون بیاید، نمی‌تواند تصادفی باشد. اما متأسّفیم که آن حرکت اروپا، با حرکتی که خودشان به غلط اسم آن را «حرکت روشنفکری» یا «روشنگری» می‌گذارند، همراه شد؛ حرکتی که پیامش حذف دین و روی آوردن به ـ اصطلاحاً ـ اصالت انسان در تفکّرات و فلسفه‌ها و روشهایشان بود. عیب کارشان، این بود. و الّا اگر معنویّت را کنار نمی‌گذاشتند، بی‌شک امروز زندگی‌شان به مراتب بهتر و نورانیّت علم از آن ناحیه، صدها و هزارها برابر بود. خوب؛ به هرحال این اشتباه را مرتکب شدند و این حرکت را انجام دادند. البته عواملی هم داشت. در هر شکل، نقاط مثبتی که در زندگی‌شان وجود داشت و توانست آنها را از آن منجلاب عقب‌ماندگی و جهالت بیرون بیاورد ـ اگر دقّت کنید ـ به‌وضوح در زندگی گذشته و تاریخ آنان نمودار است. اما افسوس که با کنار گذاشتن معنویّت، این نقاط مثبت هم، کم‌کم رنگ باخت و کاملاً ـ محو شد. عموم خُلقیّات مثبتی که یک ملت را از حضیض بیکارگی و فقر و ذلّت و عقب ماندگی بیرون می‌کشد و به اوج پیشرفت مادّی می‌رساند، در اسلام مورد توصیه مؤکّد قرار گرفته است و هرکس به مفاهیم اسلامی مراجعه کند، این را تصدیق خواهد کرد. در واقع، همین خصوصیات و خُلقیّات مثبتی که امروز کمبودش را در میان ملت خودمان نیز احساس می‌کنیم، ناشی از همین بی‌توجّهی به معارف اسلامی است؛ زیرا همان روزی که در داخل کشور ما حرکت روشنفکری به وجود آمد و عدّه‌ای احساس کردند باید به غربیان روکنند و از آنها یاد بگیرند ـ متأسّفانه، با بی‌توجّهی به معارف اسلامی ـ این نقاط مثبت را یاد نگرفتند. از این‌رو، بنده مکرّر عرض کرده‌ام که روشنفکری در ایران از اوّل بیمار متولّد شد و هنوز هم گریبان روشنفکرانْ در چنگ همان بیماری است و آثار و تبعاتش همچنان باقی است؛ زیرا ـ همان‌طور که گفتیم ـ آنها به جای این‌که خُلقیّات مثبت را یاد بگیرند و ترویج کنند، چیزهای ظاهری و کم‌ارزش و یا مضرّ را آموختند و رواج دادند. از جمله، آزادی

جنسی، اختلاط زن و مرد، بی‌اعتنایی به معنویّت، حذف دین، بدگویی به روحانیان و یا مواردی مانند نوع و شکل لباس و میز و صندلی، و در کل، امور این‌گونه را که یا خیلی کم اهمیت بودند، یا اصلاً اهمیت نداشتند و یا حتّی مضر هم بودند. البته این را هم بارها عرض کرده‌ایم که فرهنگها تبادل دارند. وقتی‌که بحث تهاجم فرهنگی را مطرح و بر آن پافشاری می‌کنیم، به آن معنا نیست که یک فرهنگ نباید چیزی را از خارجِ خود، به خود بیفزاید. متأسّفانه در ایرانِ اواخر قاجار که به فرهنگ غرب توجّه شد و به ویژه در دوران منحوس پهلوی که این توجّه شدّت گرفت، آنچه که واقعاً تبادل، تلقّی، تعاطی و تکامل فرهنگی بود، در ارتباط با غرب انجام نگرفت؛ بلکه نوعی تحمیل فرهنگی رخ داد. گاهی انسانی هوشمند و عاقل، به اختیارِ خود، چیزی را گزینش می‌کند و می‌پذیرد و گاهی به‌عکس، به یک انسانِ مست و غافل و بیهوش، به‌زور، چیزی را تزریق و تحمیل می‌کنند. مسلّماً این دو، یکسان نیستند. در کشور ما، تحمیل فرهنگی کردند؛ یعنی آمدند و بدون این‌که گزینش صحیحی در کار باشد، چیزی را در کالبد فرهنگ و ذهنیّات این مردم تزریق کردند. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که در اسلام، ریشه همه این معنویّات وجود دارد؛ اما متأسفانه به آنها توجّه نشده است. زیرا مدتی حکومتهای استبدادی و سلاطین و به دنبال آنها، متولّیان دین و آخوندهای درباری و روحانیان وابسته‌ای که طبق نظر آنها حرف می‌زدند و یا مثل خود آنها و طبق الگوی آنها عمل می‌کردند، پایه‌های خُلقیّات خوب را در مردم ما ضعیف کردند. هرچند این مقدارِ باقی‌مانده هم (یعنی این انقلاب، این جنگ تحمیلی، این ایستادگی در مقابل تهدیدهای غرب و این احساس عزّت و استقلال در برابر ابرقدرتهای عالم بسیار ارزشمند است) ناشی از آن بقایای فرهنگ اسلامی است که در این مردم رنگِ ثابت گرفته است. خدا را شکر که دشمنان دین، فرصت نیافته‌اند که اینها را حذف، یا کمرنگ و یا نابود کنند و از بین ببرند. همین مقدار است که این همه عزّت ، پیشرفت، حرکتهای عمومی، حضور مردم در صحنه‌ها و استقلال در برابر خودکامگیِ مستبدان را به بار آورده است و ان‌شاءاللّه در آینده هم ثمرات دیگری به بار خواهد آورد. اگر بتوانیم اخلاق را اسلامی کنیم، فرهنگ را اسلامی کنیم، مردم را با خُلقیّات اسلامی پرورش دهیم و صفاتی را که در صدر اسلام از یک جماعت کوچک، یک ملت عظیم و مقتدر درست کرد، در ملتمان زنده کنیم، همینها بزرگترین دستاوردهاست. باید توجّه داشت که آنچه در آغاز، از پیشرفت و ترقّی برای انسانها به وجود آمد، ناشی از همین فرهنگ اسلامی بود: دنبال علم و کار رفتند، تلاش و سعی کردند، نوآوری کردند، به معرفت طبیعت، انسان، تاریخ و راههای زندگی پرداختند و تعامل خوب و برادرانه را پذیرفتند. اینها چیزهایی است که هیچ دستگاه قدرتمندی، بدون آن که فرهنگ مردم و بینش آنها را اصلاح کند، نمی‌تواند در جامعه‌ای ایجادکند. مثلاً آن عدالت اجتماعی‌ای که کمونیستها، بی‌توجّه به اصلاح فرهنگ مردم و پذیرش اختیاری آنها بر آنها تحمیل کردند، همان چیز ناقصِ غلطِ معیوبی شد که در تاریخ ثبت شده است. یعنی به اسمِ عدالتِ اجتماعی، همه چیز را به هم ریختند و هیچ فایده‌ای به‌بار نیاوردند. از این‌رو، کشورهای کمونیستی، تجربه عظیمی هستند؛ به ویژه طبقات مرفّه عظیم آنها که به زعم خودشان از ایجاد کمونیسمِ حکومتی و دولتی، به دنبال عدالت اجتماعی بودند؛ اما به‌جای این عدالت، یک تزار جدید و یک استالین بدکار و فاسد و ظالم و قسیّ‌القلب به‌وجود آوردند! بله؛ عدالت اجتماعی‌ای که از اخلاق و فرهنگ صحیح جدا باشد، نتیجه‌اش این می‌شود. عدالت اجتماعی، که یک امر اجتماعیِ محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است، جز به برکت یک فرهنگ صحیح در اَذهان یکایکِ مردم، تأمین شدنی نیست. اصولاً همه موفقیّتها در همه صحنه‌ها این‌گونه است. خوب؛ اینک شمایید و جامعه ایرانی. می‌خواهید فرهنگ اسلامی و آن چیزهایی را که از پیکره این جامعه اسلامی گرفته شده است، به آن برگردانید: «وَاسْتَصْلِح بِقُدرَتِکَ ما فَسَدَ مِنّی.»(۱) این، که در دعای «مکارم‌الاخلاق» آمده است، مصداقش همین است. می‌خواهید آن بخشهایی از زندگی‌مان را که تحت تأثیر ظلمها و استبدادها و انحرافها و کج‌فهمیها و کج‌رویها و دخالتهای بیگانه و امثال اینها ضایع و فاسد شده است، اصلاح کنید. این، کار عظیم و بسیار بزرگی است؛ به حدّی، که اگر وزارت ارشاد، واقعاً جز اصلاح فرهنگ عمومی، هیچ کار دیگری نکند، به نظر بنده، برای آن کافی است و کارِ کمی را عهده‌دار نیست. خوب؛ بحمداللّه، آقایان همتّشان

بالاست؛ این کار را می‌کنند و صد کارِ دیگر هم در کنارش دارند. ان‌شاءاللّه به همه آنها هم دست می‌یابند. اصلاح فرهنگ عمومی، از همه کارها مهمتر است؛ چون این کار، محور همه کارهای دیگر است. کتاب باید برای اصلاح فرهنگ عمومی منتشر شود. فیلم باید برای اصلاح فرهنگ عمومی ساخته شود. هنر باید در جهت فرهنگ عمومی هدایت شود. صدا و سیما، در همه برنامه‌هایش - چه هنری، چه خبری و چه گزارشی - دائماً باید در خدمت فرهنگ عمومی کار کند. علما و امامان جمعه و خطیبان و مبلّغان و جامعه روحانیان محترم و معظّم نیز - در هر بخشی که هستند - باید برای ترویج فرهنگ صحیح اسلامی تلاش کنند: عدّه‌ای تحلیل کنند، عدّه‌ای آیات الهی را بخوانند و عدّه‌ای کلمات معصومین را بیان کنند. جهتگیری عمده مطبوعات، باید اصلاح فرهنگ عمومی باشد. سازمانهایی که مخصوص کار تبلیغی هستند (مثل سازمان تبلیغات اسلامی و بخشهایی که تابع و در کنار آنند) باید در این جهت بکوشند. اگر ان‌شاءاللّه یک تلاش هماهنگِ صحیح جهت‌یافته وجود داشته باشد، ملت ما هم آماده پذیرشند. تازه، از خصوصیات این امور سیاسی و اصیل، این است که ذاتیِ انسانها می‌شوند و در نتیجه، نسل به نسل انتقال می‌یابند و در واقع، فطری، یعنی جزو فطرت افراد یک جامعه و دقیقاً عینِ امورِ ذاتی می‌شوند. اگر هم مردم، زمانی و به دلایلی، از آنها جدا شوند، با یک چیزِ مختصر، فوراً برمی‌گردند. به عقیده من، اگر این جمع محترم - که بحمداللّه، اشخاص شایسته، صاحب‌نظر، آگاه، هوشمند و متخصّص، در میانشان زیادند - بخواهند در این زمینه‌ها تلاش کنند و به‌جایی برسند، باید اوّل اولویّتها را پیدا کنند و در آن دونوع فرهنگ عمومی‌ای که داریم - و به ویژه در نوع دوم - دقّت کنند (البته نوع اوّل هم مهم است و نمی‌خواهیم آن را به کلّی کنار بگذاریم) و پس از آن دریابند که در بین امورِ اخلاقی‌ای که عمده آنها در نوع دوم است، کدام مهمتر، ریشه‌ای‌تر و اساسی‌تر است، که فروعِ بسیاری از آن ریشه می‌گیرد. اینها و امثال اینها را مشخّص کنند و بر آنها متمرکز شوند و در این زمینه تلاش نمایند. کسانی هم که اهل فکر، قلم، شعر و هنرند - یعنی علما، روحانیان و دستگاههای دولتی - آن را ترویج کنند. آن‌گاه، ان‌شاءاللّه اصلاح خواهد شد. بنده، ملتی با این ویژگیها و آرمانهای عظیم، کم سراغ دارم. این انقلابها و نهضتها و ناسیونالیسمهایی که ملتها و کشورها را در مشت خود گرفته و تحولّات زیادی را در آنها به وجود آورده‌اند، همه از آنچه که تحت عنوان نظام اسلامی است، کمترند؛ چون مجموعه آرمانهایی که تحت عنوان نظام اسلامی جمع می‌شود، بسیار والّا و عظیم است و همه مسائل فردی و اجتماعی را با همدیگر شامل می‌شود. اگر ان‌شاءاللّه این حرکت انجام گیرد، این ملت به آن آرمانها خواهد رسید. امیدواریم خدای متعال به شما کمک کند که این کار را انجام دهید. ان‌شاءاللّه مسؤولان بخشهای مختلف کشور نیز، بودجه، امکانات و کمکهای لازم را بگذارند تا این کار به بهترین وجه انجام پذیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه. -- ۱) مفاتیح الجنان: دعای مکارم الاخلاق.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و اعضای «نیروی انتظامی» به مناسبت «هفته نیروی انتظامی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و اعضای «نیروی انتظامی» به مناسبت «هفته نیروی انتظامی» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم پیش از هر سخنی لازم است که از یکایک اعضای زحمتکش نیروی انتظامی؛ بخصوص از مسؤولان و فرماندهان و مدیران امور اساسی این نیرو که در سراسرِ این میهن عظیم و عزیز مشغول خدمتند، صمیمانه تشکّر کنم. کارهای سنگینی را بر دوش دارید، که البته به مقتضای «افضل الاعمال احمزها»، اجر آن پیش پروردگار و ارزش آن در چشم مردم، بزرگ است. شک نیست که نیروی انتظامی، از گذشته خود خیلی پیش آمده و در ابعاد مختلف، ترقّی کرده است. حقیقتاً نمی‌توان این را نادیده گرفت و حقیقتاً انگیزه‌های باارزش در این نیروی عظیم و در بخشهای مختلف آن، به‌وضوح مشاهده می‌شود. لیکن اسلام و جهان بینی الهی به ما یاد داده است که در راه تکامل، هیچ‌جا توقّف نکنیم و به هیچ سطحی قانع نشویم. این، خصلت بشر است و خدای متعال این‌گونه قرار داده است. باید روزبه‌روز تعالی و ترقّی یافت. باید هم در مسائل شخصی - آنچه بین شما و خداست - خودتان را روزبه‌روز

لطیفتر، عالیتر، پرهیزکارتر و به اخلاقِ الهی متخلّقتر کنیـد و دامن خودتان را از فساد و کجروی و انحراف دورتر نگهدارید و هم در مسائل سازمانی. خلاصه آنچه بنده از نیروی انتظامی جمهوری اسلامی توقّع دارم، در سه خصوصیت و سه سرفصل، قابل بیان است: یکی «اقتـدار» است. نیروی انتظامی بایـد دارای اقتـدار باشـد. این اقتـدار، همیشه با صدای کلفت و اسلحه تیز و مشتِ محکم نیست؛ بلکه اقتدار، یک امر معنوی است. اقتـدارهای ظاهری، در حقیقت، اقتدار نیست. باید کیفیّتی به وجود آید که هم خودِ نیرو در خود احساس قـدرت کنـد و هم آحاد ملت احساس کننـد که پاسبان و پاسدار و حافظ امنیت فردی و اجتماعی آنها یک مجموعه مقتدر است و می‌توانـد از آنها دفاع کنـد. دشـمن - آن دشـمنِ مُخل که امنیت را دچار اختلال می‌کنـد - هم بایـد بفهمـد آن کس که به عنوان محافظ در این‌جا ایستاده است - یعنی همین نیروی‌انتظامی - مقتـدر است. دوم، «عزّت» است. نیروی انتظامی باید عزیز باشد. این عزّت، از رفتار نیروی انتظامی ناشی می‌شود. چگونگیِ انجام وظیفه اوست که او را در چشم مردم عزیز می‌کند. می‌دانید که اگر کسـی آلوده شـد، در چشم مردم ذلیل خواهـد شـد. اگر کسـی دلبسته به مادّیات معرفی شـد، از چشـمها خواهد افتاد. بدون استثنا، این‌طور است. هر کس را که می‌خواهیـد - چه شخصـیتهای مـادّی و چه شخصـیتهای معنوی - در نظر بیاوریـد. اگر کسانی که با او مواجهنـد، احساس کردند که این آقا اسیر پول، اسیر شـهوات و اسیر تملّق است، از چشـمشان ساقط خواهد شد. پس، عزّت به این است که پارسـایی و پاکـدامنی، در همه جـای این نیرو مشاهـده شود. همه احسـاس کننـد که این نیرو، یک نیروی پاکـدامن است و خود را به مـا به‌ازای قلیـل مـادّی و عوضـهای پست و حقیر، آلوده نمی‌کنـد. این، عزّت خواهـد آورد. این، یک امر معنوی و روحی است. سـرفصل سوم، «رحمت و مهربـانی» است. بایـد نسبت به مردمی که می‌خواهیـد از خانه آنها، جاده آنها، امنیت آنها، مرزهای آنهـا و کسب و کار آنها محافظت کنیـد، احساس رأفت و رحمت داشـته باشـید. این را مردم بایـد احساس کننـد. یعنی همان نیروی مقتدر و با صـلابتی که در مقابلِ مُخلِ به امور امنیت، با کمال قدرت و صـلابت می‌ایستد، وقتی که با مردم یا مظلوم مواجه می‌شود، آنها بایـد در او احساس رحمت و رأفت کننـد. پس، قـدرت و عزّت و رحمت، سه خصوصـیتی است که اگر در نیروی انتظامی پیدا شـد، جـامعه اسـلامی می‌توانـد به عنوان یـک نیروی انتظـامیِ کارآمـد و قابـل قبول، به آن تکیه کنـد. یـک نکته وجود دارد که در حقیقت چـارچوبِ همه اینهاست و من می‌خواهم آن نکته را، هم به شـما و هم به آحاد ملت عرض کنم. آن نکته دفاع از ارزشـهای اسـلامی است. مجموعه‌ای که با قـدرت و عزّت در میان مردم ظاهر می‌شود، همه بایـد بداننـد که بنا دارد از ارزشـهای اسـلامی دفاع کند. در درون خود نیروی انتظامی هم، ارزشـهای اسـلامی، باید ارزشـهای طراز اوّل و معیار و میزان باشـند. در همه دسـتگاهها باید همین‌طور باشد. اگر فرض کنیم در مجموعه‌ای، مثلاً نیروی انتظامی یا یک مجموعه غیرنظامی، عدّه‌ای که مؤمن، پرهیزکار، مقیّد به امـانت، پاکـدامن و معتقـد به انقلابنـد، و خود را سـرباز و مـدافع ارزشـهای انقلابی و معنوی می‌داننـد، احسـاس کردنـد که در این مجموعه، غریب و تنها هسـتند، باید کشف کنید که بر فضایِ داخلیِ این مجموعه، ارزشهای اسلامی حاکم نیست. اما به عکس، اگر کسـانی که در این مجموعه، ضـدّ ارزشـهای انقلابی و اسـلامی هسـتند و اعتنـایی به امـانت، پاکـدامنی، تقوا، حفـاظت از احکـام و مقررات اسلامی، دین، عبادت، نماز، حضور و سایر نمادها و شاخصهای معنوی نمی‌کنند، احساس کردند که در این مجموعه تنها و بی‌پشتیبـان هسـتند، این حاکی از آن است که بر فضای درونی این مجموعه، ارزشـهای الهی و اسـلامی حاکم است. این، یک معیار است و در تمام دسـتگاههای دولتی و تمام صـحنِ محیطِ اجتماع، باید این‌گونه باشد. اگر مؤمنین، پرهیزکاران، باتقواها، آشـنایان به معـارف، معتقـدین و پایبنـدان به ارزشـهای الهی و اسـلامی، احساس کردنـد که محیط اجتماعی برای آنها محیط راحت و مطلوب و قابل تنفّسـی است، معلوم می‌شود که در این جامعه، ارزشـهای الهی حاکم است. نظام اسـلامی باید تضـمین کند که ارزشـهای الهی حـاکم باشـد. آیه مبارکه «الّـذین ان مکّنّاهم فی الارض اقاموا الصّـلاة و آتُوا الزّکوة و اَمَروا بالمعروف و نَهوا عن المنکر(۱)»، ناظر به همین معنـاست؛ چون اگر در محیطی، حکّـام، فرمانروایان و زمامـداران، مردم را به نیکی امر کردنـد و از بـدی باز داشـتند و نماز را اقامه کردنـد، در آن محیط ارزشـها رشد می‌کند. در این کشور، بعد از پیروزی انقلاب، در هرجا که موفقیّتی مشاهده شد، ناشـی از

این بود که در آنجا ارزشهای اسلامی پیشرفت کرده بود. در هر جا که ما دچار ناکامی شدیم، اگر تفحّص کنید، خواهید دید که مشکل ما، مشکلِ پشت کردن به احکام و مقرّرات و اخلاق و ارزشهای اسلامی بوده است. در سطح دنیا نیز همین‌طور است. شما ببینید در اجتماعاتی که به معنویّت، خدا و انسانیت پشت کرده‌اند، زندگی مردم چه زندگی دشواری است! چقدر ناامنی، فاجعه‌آفرینی و جنایت در آنها زیاد است! دنبال علل و عوامل اجتماعی می‌گردند؛ اما به‌خاطر دوری از حقایق، علّتِ واقعی را لمس نمی‌کنند. مادری فرزندان خود را به قتل می‌رساند. آن‌وقت وجدانها تکان می‌خورد و فریاد می‌کشند: «اعدامش کنید، نابودش کنید.» چه فایده؟ اساسِ کار خراب است. در آن جامعه بدبختِ دور از خدا، اشکال در پشت کردن به ارزشهای معنوی و غرق کردن مردم در فساد است. آن وقت پیشرفتهای مادی و ثروت هم نمی‌تواند مردم را خوشبخت کند. جامعه امریکا، با ثروت زیاد، با برخورداری از امکانات فراوان زندگی و با پیشرفت علمی، دچار یک فقر معنوی و تهیدستی وحشت‌آورِ اخلاقی است که چنین جنایات و فجایعی در آن رخ می‌دهد، و این، پیامد دور ماندن از معنویّات است. چطور می‌شود که یک مادر، به‌خاطر یک شهوت زودگذر و برآمدن یک خواسته حقیر، فرزندان خود را به قتل می‌رساند؟! جامعه مادّی، اسیر چنین فجایعی است. لذا شما می‌بینید در جوامع مادّی، که در مادیّات غرق شده‌اند و معنویّات را فراموش کرده‌اند، بزرگترین فجایع، وجدانها را تکان نمی‌دهد و به حرکت درنمی‌آورد؛ مگر در جلوِ چشمشان اتّفاقی بیفتد، تا حرکت زودگذری پدید آید و بعد هم فراموش شود. الان در قبالِ وقایعی که در بوسنی هرزگوین اتّفاق می‌افتد (همین نسل‌کشی و ورود مغمول‌وارِ نیروهایِ صرب به شهر سربرنیستا که مع‌الاسف در حدّ اعلای فاجعه‌آفرینی، در آن جا، در مقابل چشم دولتها و ملتهای مادّی غرب، اتفاق می‌افتد) هیچ عکس‌العملی مشاهده نمی‌شود. ادّعا می‌کنند که از نقض حقوق بشر در منطقه‌ای از دنیا ناراحت می‌شوند! آیا این راست است؟! آیا کشته شدن هزاران زن و کودک و در معرضِ قتلِ عام قرار گرفتن یک شهر چند هزار نفری و ویرانه شدن خانه‌ها و آواره شدن خانواده‌ها، نقض حقوق بشر نیست؟! هر کس می‌خواهد دروغ بودنِ ادّعاهایی را که نسبت به طرفداری از حقوق بشر در امریکا و در بعضی کشورهای دیگر می‌شود به رأی‌العین ببیند، به همین قضایای سربرنیستا و سارایوو و شهرهای دیگر نگاه کند. هر کس می‌خواهد ناتوانی شورای امنیت را که به اصطلاح برای امنیت ملتها به وجود آمده است، مشاهده کند، به سربرنیستا و این حوادث فاجعه‌آمیز نگاه کند. در تاریخ، قضایایی مثل قضایای حمله مغول و هلاکوخان، تعجّب انسان را برمی‌انگیزد که «آیا ممکن است جماعتی این‌قدر قساوت به خرج داده باشند؟!» اما این حوادثِ تاریخی، امروز در مقابل چشم بشر اتّفاق می‌افتد. این است آن حرفی که ما دائماً تکرار می‌کنیم که «نظامهای غربی، تمدّن غربی و مدّعیانِ غربی قادر نیستند اداره دنیا را به دست گیرند. حق ندارند که ادّعای حاکمیت بر حدود شش میلیارد بشر و کشورهای سراسر عالم را بکنند؛ چون نمی‌توانند خودشان را اداره و امنیت خودشان را تأمین کنند و از بزرگترین فجایع بشری جلوگیری نمایند.» آن وقت امریکاییها نسبت به خلیج فارس، نسبت به کشورهای خاورمیانه، نسبت به منطقه آسیای میانه و نسبت به هر نقطه از دنیا، اعلام حضوری و اعمال رأیی می‌کنند! شما به چه حقّی، با کدام وجدان بیدار، با کدام اراده قوی و با کدام دامن پاک، ادّعا می‌کنید که باید در مسائل ملتها و کشورها دخالت کنید؟! همه اینها ناشی از دوری از معنویّت است. این کشور، به برکت روآوردن به معنویّت، در دنیا عزیز شد. این ملت، به برکت تمسّک به معنویت و اسلام، در سطح عالم اقتدار پیدا کرد. امروز قدرتهای بزرگ جهانی که هر گوشه دنیا را متعلّق به خود می‌دانند و در همه جا اعمال نظر می‌کنند؛ به دولتها دستور می‌دهند و نظرات خودشان را به پادشاهان و رؤسای جمهور املا می‌کنند، جرأت نمی‌کنند نسبت به دولت و ملت ایران، یک کلمه اعمال رأی و نظر کنند؛ چون می‌دانند که به برکت روی آوردن این ملت به اسلام و قرآن و ارزشهای اسلامی، رأی و نظر آنها مردود خواهد شد. بزرگترین وظیفه نیروی انتظامی، حفظ ارزشهاست. قدرت و عزّت و رحمت، در چارچوب حفظ ارزشهای اسلامی و قرآنی است. مردمْ یک نفر از شما را در هرجا - چه در پاسگاههای دور افتاده کشور، چه در خیابانهای مرکز کشور، چه در شهرها، چه در روستاها و چه در جاده‌ها - مشاهده می‌کنند، باید مظهری از تقوا و پرهیزکاری و معنویّت و دوری از

فساد، و دشمنی با هر گونه کجروی در وجود شما ببینند. کسی که اهل فساد است باید از شما بترسد. کسی که اهل رشوه گرفتن و رشوه دادن است، باید از شما بترسد. کسی که اهل بی‌تقوایی است، باید از شما بترسد. کسی که متّقی است، باید با دیدن شما، شاد و دلگرم و امیدوار شود و احساس کند که دنیا و محیط جامعه، محیط خوبی است و می‌توان در آن تنّفس و زندگی کرد. این، آن نیروی انتظامی مطلوبِ اسلام و قرآن است. البته امید ما این است و ان‌شاءاللَّه این اطمینان را داریم که نیروی انتظامی ما، با داشتن مسؤولین مؤمن و متدیّن و عناصر خوب و ترتیبات و برنامه‌ها و مقرّرات نافع و مفید، به همین سمت هم حرکت کند و روزبه‌روز پیشرفت نماید. امیدواریم که خداوند متعال به شما توفیق دهد؛ ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم شامل حال شما، و روح مطهّر امام بزرگوار از شما راضی باشد. همچنین، این «هفته نیروی انتظامی» بر شما مبارك و روزی باشد که در آن، در داخل نیرو، یک حرکت جدّی به سمت ارزشها به وجود آید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ----------------------------------

--- ۱) حج: ۴۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام و میهمانان خارجی شرکت کننده در کنفرانس بین

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام و میهمانان خارجی شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم این عید سعید و ولادت حضرت ختمی مرتبت صلی اللَّه علیه و آله و سلم و حضرت امام جعفر صادق علیه‌الصّلاة و السّلام را به همه مسلمین عالم، به ملت بزرگ ایران، به شما میهمانان عزیز و حضّار گرامی این مجلس، به مسؤولان و دست اندرکاران کشور، بالخصوص به ایثارگران و خانواده‌هایشان تبریک عرض می‌کنم. یکی از صدقات جاریه انقلاب که به برکت ذهن بیدار امام راحل رضوان اللَّه تعالی علیه تحقّق پیدا کرد، این بود که ایام ولادت نبیّ اکرم علیه و علی آله الصّلاة و السّلام، به عنوان ایام وحدت معرفی شد. از این جهت این مسأله جالب است که وحدت اسلامی یک آرزوست. بعضی واقعاً این آرزو را دارند، بعضی هم یک حرفی می‌زنند؛ لقلقه لسانی است. به هر صورت این آرزو، یک راه عملی لازم دارد. هیچ آرزویی بدون مجاهدت و تلاش تحقّق پیدا نمی‌کند و وقتی که ما به راههای عملی برای این مقصود و این آرزو فکر می‌کنیم، یکی از بهترینها و بزرگترینها، همین شخصیت عظیم الشّأن عالم خلقت، یعنی وجود مبارك پیامبر گرامی و مرکزیّت این بزرگوار برای عواطف و عقاید عامّه مسلمین است. در بین حقایق و معارف اسلامی، چیزی که به این صورت مورد توافق آراء و عقاید و نیز عواطف همه مسلمین باشد، شاید نداشته باشیم یا خیلی نادر باشد؛ چون عواطف هم نقش زیادی دارد. به غیر از بعضی اقلیّتها و جمعیتهای جدا شده از عامّه مسلمین که به عواطف چندان اهمیت نمی‌دهند و کاری به محبّت، توجّه و توسّل ندارند، عامّه مسلمین، با عواطف نسبت به نبیّ اکرم علیه و علی آله الصّلاة والسّلام سروکار دارند. بنابراین، وجود این بزرگوار می‌تواند محوری برای وحدت باشد. من می‌خواهم امروز با حضور مسؤولان عالی رتبه کشور و برجستگان دنیای اسلام از کشورهای مختلف، همین نکته را مورد توجّه ویژه‌ای قرار دهم. برادران عزیز؛ خواهران عزیز و گرامی! امروز مسأله وحدت برای مسلمین یک نیاز قطعی است. امروز دشمن اسلام و مسلمین، دو خصوصیت دارد که در طول تاریخ این دو خصوصیت را نداشته است. یکی این‌که به شدّت به مال، به سیاست، به تبلیغات، به انواع و اقسام ابزارهای اثر گذاری و نفوذ و ضربه زدن، مجهّز است. دشمن اسلام کیست؟ جبهه استکبار، از صهیونیسم تا آمریکا، تا کمپانیهای نفتی، تا قلم به مزدان و روشنفکرانی که برای آنها کار می‌کنند، در سرتاسر جهان مجهّزند. هیچ وقت جبهه مقابل اسلام، این قدر به همه ابزارها مجهّز نبوده است. خصوصیت دیگر این است که همین جبهه مجهّز، امروز نسبت به خطری که اسلام برای آن دارد و بیداری اسلامی برای آن به وجود می‌آورد، به شدّت حسّاس است و این حسّاسیت، ناشی از این است که می‌بینند اسلام می‌تواند از مرز یک توصیه اخلاقی فراتر برود و در موضع فکری که نظامی را به وجود می‌آورد، ظاهر شود. دشمنان اسلام دیدند که اسلام توانست یک انقلاب به وجود بیاورد؛ دیدند که اسلام توانست یک نظام مستقر

و پایدار به وجود بیاورد؛ دیدند که اسلام توانست یک ملت را به خود آگاهی برساند، آنها را از حالت هزیمت روحی، به استقرار و اتّکاء به نفس و اعتزاز به خود و دین خود تبدیل کند و برساند؛ دیدند که اسلام می‌تواند یک ملت را آن‌قدر مقتدر و قوی کند که همه آن ابزارهایی که گفتیم، در مورد این ملت بی اثر و کُند شود. تقریباً هفده سال بعد از پیروزی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، تنها ابرقدرت مدّعیِ ابرقدرتی در دنیا، در مصاف سیاسی و اقتصادی با جمهوری اسلامی وادار به عقب نشینی شد. این مسأله‌ای است که امروز آن را مشاهده می‌کند. این مسأله از چشم تحلیلگران استکبار جهانی پوشیده نیست. اقتدار اسلام خودش را نشان می‌دهد. دیدند در دنیای اسلام، هر گروهی که به دنبال اصلاح محیط، جامعه و کشور خود است، به اسلام متمسّک می‌شود. قبل از پیروزی اسلام در ایران، در کشورهای مختلف، گروههایی که می‌خواستند اصلاح طلبی را شعار خود بکنند، به مارکسیسم یا به ناسیونالیسمهای تند متمسِّک می‌شدند؛ ولی امروز در کشورهای اسلامی که نگاه کنید، روشنفکران، جوانان، روحانیون، دانشگاهیان و گروههای مختلف مردم، اگر داعیه اصلاح داشته باشند، متمسّک به اسلام می‌شوند. این توانایی و ظرفیت بالای اسلام است. اینها را دشمن می‌بیند؛ لذا حسّاس شده است. دنیای اسلام، در مقابل دشمن اسلام و مسلمین، با این دو خصوصیت قرار دارد: مجهزّ بودن بیش از همیشه و حساسیّت نسبت به اسلام بیش از همیشه. این دشمن چه کار خواهد کرد؟ بهترین وسیله‌ای که این دشمن دارد، این است که بین مسلمین، اختلاف ایجاد کند؛ بخصوص بین آن بخشهایی که می‌توانند به دیگر مسلمین، الهامبخش باشند فاصله بیندازد. شما ببینید امروز در کشورهای مختلف اسلامی، چقدر پول از دلارهای نفتی و غیر آن خرج می شود، برای این‌که کتاب بنویسند و عقاید عجیب و غریب را به شیعه نسبت دهند. من یک وقت بخش مُعظمی از این کتابها را جمع کردم، دیدم خیلی کتاب نوشته می‌شود. زیرکترین عناصر تبلیغاتی، در تهیه و تنظیم این کتابها، برای ایجاد اختلاف، تلاش می‌کنند؛ برای این‌که آن بخش از جامعه اسلامی را که پرچم اسلام بلند کرده است و قلّه و اوج آن هم ایران اسلامی است - و نیز بقیه جاهایی که به مدد اسلام توانستند به جنگ حوادث زندگی بروند و با قدرتها پنجه بیندازند - از بقیه دنیای اسلام جدا کنند. امروز در دنیای اسلام، پول زیاد است، فکر زیاد است، نیروی انسانی قابلی وجود دارد، جمع کثیری از علما، شعرا، نویسندگان، هنرمندان و شخصیتهای سیاسی قابل در دنیای اسلام هستند و بخش عمده‌ای از منابع عظیم مالی و منابع زیرزمینی - معادن خداداد زیرزمینی - در اختیار کشورهای اسلامی است. اگر اینها با هم همسو باشند، یا لااقل علیه هم کار نکنند، ببینید در دنیا چه اتّفاقی خواهد افتاد! دشمن کاری می‌کند که در دنیای اسلام، همه این منابع انسانی و مالی، در مقابل هم قرار گیرد، رژیم عراق را تحریک کردند؛ هشت سال یک جنگ خانمان برانداز در این منطقه به وجود آوردند، بعد هم کمکش کردند که اگر بتواند این نهال نورسته را به کلّی از بیخ و بن برکند، که البته نتوانستند. «ضرب اللَّه مثلاً کلمهٔ طیّبهٔ کشجرهٔ طیّبهٔ، اصلها ثابت» ، این خصوصیت کلمه اسلامی است، قابل ریشه کن کردن نیست: «و فرعها فی السّماء توتی اکلها کل حین باذن ربّها.(۱)» امروز هم از لحاظ سیاسی، حدّاکثر تلاش را می‌کنند؛ لذا استنتاج من، فهم و برداشت من و توصیه من به عنوان یک خدمتگزار؛ به عنوان آدمی که توطئه دشمن را می‌بیند و حس می‌کند، به برادران مسلمان این است که امروز اتّحاد بین مسلمین، برای مسلمین یک ضرورت حیاتی است. شوخی و شعار نیست؛ جدّاً باید جوامع اسلامی با یکدیگر اتّحاد کلمه پیدا کنند و همسو حرکت نمایند. البته وحدت امر پیچیده‌ای است؛ ایجاد اتّحاد یک کار پیچیده است. اتّحاد بین ملتهای اسلامی، با اختلاف مذاهب می‌سازد، با اختلاف شیوه‌های زندگی و آداب زندگی می‌سازد، با اختلاف فقهها می‌سازد. معنای اتّحاد بین ملتهای اسلامی، این است که در مسائل مربوطه به جهان اسلام، همسو حرکت کنند، به یکدیگر کمک نمایند و در داخل این ملتها، سرمایه‌های خودشان را علیه یکدیگر به کار نبرند. یکی از عواملی که می‌تواند در این زمینه مرکز باشد، عبارت است از وجود مقدّس نبیّ اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم. مسلمین و روشنفکران اسلامی باید بر روی شخصیت و تعالیم این بزرگوار و محبّت به این بزرگوار، با دید همه گیر نسبت به اسلام سرمایه گذاری کنند. از جمله عواملی که می‌تواند محور این وحدت قرار گیرد و همه مسلمین می‌توانند بر آن اتّفاق نظر کنند، تبعیّت از اهل بیت پیغمبر است.

اهـل بیت پیغمبر را همه مسـلمین قبول دارنـد. البته شـیعه اعتقاد به امامت آنان دارد؛ غیر شـیعه، آنان را به معنای امامت در اصـطلاح شیعی، امام نمی‌دانـد، لکن از بزرگان اسـلام که می‌دانـد، خانواده پیغمبر که می‌داند، مطّلع از معارف و احکام اسـلامی که می‌داند. مسـلمین بایـد در عمل به کلمات ائمّه علیهم السّـلام و اهل بیت پیغمبر، اتّفاق کلمه کنند. این یکی از وسایل وحدت است. البته این، یک کار فنّی است؛ کار آسانی نیست و مقـدّماتی دارد. کسانی که اهل فنّند، اهل حدیثند، اهل علوم وابسـته به حدیثند، می‌دانند که مقـدّمات این کار چیست. بایـد معیارهای درک حدیث، تلقّی و تحمّل حدیث و معیارهای صـحّت و اعتبار حدیث، مورد توافق قرار گیرد. بایـد بر روی رجال حـدیث توافق شود. در گذشـته، عمـدتاً دسـتگاه خلافت بنی عبّاس و مقـداری هم بنی امیّه، طوری ترتیب دادنـد که معـارف اهـل بیت را از ذهنیّت دنیـای اسـلام بیرون کننـد؛ لـذا روایات آنان کم نقل شـده است. محـدّث، حـدیث را نقل می‌کنـد و برای او فرقی ندارد که حدیث را از حسن بصـری، از قتاده و از دیگران نقل می‌کند. چرا از جعفربن محمّد علیه الصّـلاهٔ و السّـلام نقـل نکنـد؟! دسـتگاه خلافت امثـال هارون، مأمون، معتصم، متوکّل و امثال اینهاست که مانع می‌شدنـد، راهها را می‌بسـتند، بعضـی هم رجال حـدیث را متّهم می‌کردنـد؛ لـذا یکی از کارهایی که بایـد بشود، تلقّی مشترک در این زمینه‌های مقـدّمات حدیث است. علما در این زمینه وظیفه دارند؛ متفکّرین اسـلامی در این زمینه وظیفه دارند. چقدر جای دریغ و افسوس است که ذهن متفکّر اسـلامی که برای عزّت مسـلمین و برافراشـتن پرچم اسلام باید قلم بزند و تلاش کند، به دنبال مسائل اختلافی، ایجاد اختلاف، ایجاد دعوا و خلأ بین مسـلمین برود، قلم بزنـد و کـار کنـد؛ یکی را متّهم و یکی را از دین خـارج نمایـد! علمـا در این زمینه، برای انجـام وحـدت و فراهـم کردن مقـدّمات وحـدت وظیفـه بزرگی دارنـد؛ نـه فقـط علمـای یـک طرف، بلکه علمـای هر دو طرف. برادران و خواهران! گاهی دشـمن برای ایجاد اختلاف - هم در بین شـیعه، هم در بین سـنّی - از آدمهایی که غرض و مرضـی ندارند، استفاده می‌کند. در جامعه شـیعه حرکتی انجام می‌گیرد که برای برادر مسلمانِ غیر شیعه تحریک کننده و حسّاسیت برانگیز است. عین همین عمل، در بین جامعه سـنّی انجام می‌گیرد، نسبت به کاری که برای شیعه حسّاسیت برانگیز و نفرت برانگیز است. چه کسی این کارها را می‌کنـد؟! امروز دشـمن واحدی در مقابل ماست؛ علاوه بر این‌که کتابِ واحد، سنّتِ واحد، پیغمبر واحد، قبله واحد، کعبه واحد، حجِ واحد، عباداتِ واحد، اصولِ اعتقادی واحد در جامعه اسلامی است. البته اختلافاتی هم وجود دارد. اختلافات علمی ممکن است بین هر دو نفر عالِم باشد. علاوه بر اینها، دشـمن واحد در مقابل دنیای اسـلام است. مسألهٔ اتّحاد بین مسـلمین یک امر جدّی است. با این مسأله، باید این طور برخورد شود. هر روزی که این قضیه دیر شود، دنیای اسلام یک روز خسارت کرده و این روزها، روزهایی است کـه بعضـی آن چنـان حسّـاس اسـت که در یـک عمر اثر می‌گـذارد. نبایـد بگذاریـد دیر شـود. جمهـوری اسـلامی، به فضـل پروردگـار، از روز اوّل در این زمینه قـدم برداشـته است. امـام بزرگوار ما رضوان اللَّه علیه، پیشوای این راه بود و بزرگان، مسؤولان، گویندگان، نویسـندگان، دسـتگاههای مختلف و متفکّرین دنیای اسـلام هم تلاشهای زیادی کردند. نگذارید این تلاشها ضایع شود. امیـدواریم خداونـد متعال کمک کنـد، گامها را محکم گردانـد، دلها را در این راه هـدایت نماید، دسـتهای وحدت را گرماگرم در یکدیگر گره بزند و دلها را ان شاءاللَّه، هر چه بیشتر به هم نزدیک فرماید. والسـلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته -------------

--- ۱) ابراهیم: ۲۵ - ۲۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسبت بزرگداشت هفته دولت

بیانـات مقـام معظم رهبری در دیـدار با رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسـبت بزرگـداشت هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم اوّلاً حلول هفته دولت که همیشه برای مردم مـا حامـل نویـدهای امیـدوار کننـده و خبرهـای خوش و برای برادران مسؤول در دولت هم، روزهای تجدید عهد با گذشـته و پیمان با امام و اهداف مقدّس و والای اسلامی اوست، ان‌شاءاللَّه بر شما و ملت ایران مبارک باشد. یاد آن دو شهید(۱) عزیز را هم گرامی می‌داریم که حقیقتاً دو انسان مؤمن و مجاهد فی سبیل‌اللَّه بودند و مصداق واقعی آیه شـریفه

«من المؤمنین رجالٌ صدقوا ما عاهدوااللَّه علیه»(۲) محسوب می‌شوند. آنها صادقانه وارد میدان مسؤولیت شدند و عمل کردند و توفیقات الهی هم شامل حالشان بود. اگر چه مدت خدمتشان کوتاه بود و اگر چه دوره آنها سرشار از آرمانهای انقلاب و اوایل برپایی جمهوری اسلامی بود، لیکن اگر توفیق الهی نبود، آنها هم نمی‌توانستند آن گونه عمل کنند و به فوز عالی شهادت نائل شوند. خداوند ان‌شاءاللَّه درجاتشان را عالیتر کند و یاد آنها را همیشه در جامعه ما زنده بدارد. امسال خوشبختانه هفته دولت در شرایط بسیار خوبی از لحاظ جوّ عمومی کشور ما آغاز شد. مردم شاهد موفّقیتهای خوبی از نظام جمهوری اسلامی و دولت کریمه خدمتگزارند. از جهت سیاسی نیز در همین ایامِ نزدیک‌به این هفته، قدرتهای بزرگ و به طور مشخّص امریکا در سه ماجرا با انقلاب و ملت و کشور ما درگیر شدند و به لحاظ سیاسی در هر سه ماجرا هم شکست خوردند: اوّل قضیه قرارداد هسته‌ای ایران با روسیه و سپس مسأله تلاش برای حصر اقتصادی کشور و نهایتاً قرارداد ما با کشور افریقای جنوبی بود که امریکا با تمام توان علیه ما به میدان آمد؛ ولی عملاً مجبور به عقب نشینی شد. هر سه قضیه را خدای متعال پیش آورد و دولت امریکا با داعیه ابرقدرتی و با امکانات فراوان تبلیغاتی و سیاسی خود، جنجالبی را در دنیا علیه جمهوری اسلامی به راه انداخت و با نظام جمهوری اسلامی سینه به سینه شد؛ ولی در هر سه مورد به نتیجه مورد نظر خود نرسید. در این سه ماجرا عملاً ـ واضح شد که وقتی نظامی دارای اقتدار و استحکام حقیقی است و به دیگران اتّکا ندارد و قدرت و موجودیّت و مشروعیّتش را از خارج از وجود خود به دست نمی‌آورد، به موفقیّت می‌رسد. در قضایای مهمّ جهانی وقتی کشوری به ناحق با کشورهای دیگر مواجه شود، اوست که مجبور می‌شود عقب نشینی کند و امروز دولت جمهوری اسلامی بحمداللَّه با قدرت، کار و راه خودش را ادامه می‌دهد و از توطئه‌های استکبار نمی‌هراسد. این موفقیّتها را مردم می‌بینند و دوستان ما هم در دنیا مشاهده می‌کنند. بنابراین از لحاظ تقویت روحیه، این موفقیّت برای همه یک دستاورد بود و این لطف الهی را می‌رساند. از لحاظ اقتصادی هم موفّق بوده‌ایم. بعضی از شاخصهای مهمّ اقتصادی نشان دهنده این حقیقت است که‌بحمداللَّه دولت جمهوری اسلامی در عرصه فعّالیتهای اقتصادی نیز تلاشهای موفّقی داشته است که گزارشهای آن را آقایان به من داده‌اند. در مورد شاخصهای عمده مثل مثبت شدن طراز بازرگانیِ خارجی و یا افزایش ذخایر ارزی و یا کاهش واردات، توصیه می‌کنم که برادران تلاش کنند تا کاهش واردات به بعضی از بخشها هیچ ضربه‌ای وارد نکند و نتایج خوبی هم داشته باشد. باید برادران این نکات را به زبان ساده برای مردم تبیین کنند. البته بعضی از میزگردها تشکیل می‌شود که خیلی هم خوب است؛ لیکن کوشش کنید تا آنچه را که به مردم ارائه می‌کنید، حتماً در قالبهای علمی و فنّی نباشد، بلکه به گونه‌ای بیان شود که همه مردم آن را بفهمند و بدانند که چه اتّفاقی افتاده است. این کار، مردم را امیدوار و خشنود می‌کند. خوشحال کردن مردم از پیشرفتهای واقعی و مطّلع کردن آنها از جریان امور، کار خوبی است و حقّ مردم است که باید ادا شود. سال گذشته و اوایل امسال، در زمینه اقتصادی طرحهای فراوانی در سرتاسر کشور به پایان رسید و آنچه که در این هفته رسانه‌ها خبر دادند، مردم از طریق تلویزیون به چشم خودشان دیدند و مشاهده کردند که در سطح کشور چه اتّفاقی می‌افتد. اجرای این همه طرح باعث آبادانی کشور و افزایش تولید و اشتغال و کاهش هزینه‌های زندگی می‌شود و افرادی که بی کار بودند، به کار مشغول می‌شوند و امکان زندگیِ شرافتمندانه را پیدا می‌کنند. تثبیت نرخ ارز و جلوگیری از قاچاق و مبارزه جدّی با قاچاقچیان - چه قاچاق کالاها و چه قاچاق ارز - نیز تأثیر زیادی در زندگی مردم داشته است. باید این دستاوردهای مثبت را برای مردم گفت و خدمات گوناگون بخشهای مختلف را مطرح کرد. بحمداللَّه آنچه که تاکنون برای مردم مطرح شده، فضای خوبی را در اذهان آنها به وجود آورده است. دولت جمهوری اسلامی با دو عاملِ ارتباط واقعی با خدا و توجّهِ مردم دارای یک اقتدار حقیقی است. در واقع اقتدار دولت هم همان اقتدار ملی است. آنچه که به عنوان اقتدار ملی در یک کشور ذکر می‌شود، همین است که دولتی مقتدر و دلسوز و علاقه‌مند در رأس کارها باشد و مصالح مردم را درست تشخیص دهد و راهها را با قدرت و قوّت بپیماید و از تهدیدهای خارجی و خصومتهای گوناگون و احیاناً بعضی از کارشکنیهای داخلی واهمه نکند. این وضعیت بحمداللَّه در کشور ما مشاهده می‌شود. اقتدار

ملی که در حقیقت قدرت دولت است، دو پایه دارد: یکی ارتباط واقعی با خدا؛ یعنی کار برای خدا انجام گیرد و هیچ کس برای جهات مادّی و مسائل شخصی آن را انجام ندهد. نمی‌خواهیم بگوییم منظور از «هیچ کس» این است که در سطح کارکنان دولت احدی این گونه نباشد. طبعاً این یک آرزوی دوری است؛ ولی منظور ما مسؤولان و سررشته داران امورند که می‌باید رابطه خودشان را با خدا خوب کنند. اگر ما دیدیم که اقتدار ملی وجود دارد و دولت توانایی کار دارد، باید کشف کنیم که این امر تأمین شده است. رکن دیگر توجّه‌مردم است که: «من کان للّه کان اللّه له»(۳) ، «من اصلح ما بینه و بین اللّه اصلح اللّه ما بینه و بین الناس»(۴)؛ اگر انسان رابطه خود با خدا را درست کرد، خداوند رابطه او با مردم را درست خواهد کرد. همه اینها ارتباطها و مکانیسمهای علمیِ جامعه شناسی و روانشناسی دارد که فعلاً نمی‌خواهیم آنها راتبیین کنیم. آنچه که بیان شرعِ متکفّل است، تبیین علمی این مسائل نیست. آنچه که شرع بیان می‌کند، حکمت است. حکمت یعنی بیان حقایق. این حقیقتی است که اگر شما خودتان را با خدا مرتبط کردید، رابطه شما با مردمی که به خدا معتقدند و بنده او هستند، خوب خواهد شد. نکته‌ای که جناب آقای هاشمی اشاره کردند بسیار نکته درستی است؛ یعنی از آن روزی که حادثه شهادت این دو یار انقلاب اتّفاق افتاد، تاکنون پیشرفتهای زیادی در کشور پدید آمده است. ما باید ببینیم علّت این که از آن وضعیت به شرایط و موقعیت کنونی رسیده‌ایم چیست؟ ما که در آن زمان امکانات و پول و ذخایر بانکی‌ای نداشتیم. من یادم است که در آن وقت وضع ذخایر کشور و فروش نفت چگونه بود. خودِ جناب آقای هاشمی یادشان است که ما چه دغدغه‌هایی در این زمینه‌ها داشتیم. درآمد کشور چیزی در حدود صفر بود، مشکلات فراوان بودند و جنگ پُر هزینه کمرشکن، روی دوش مملکت و مردم سنگینی می‌کرد. چه عامل و قدرت و دست توانایی توانست این کشور را به این جا برساند؟ این همان لطف الهی و توجّه پروردگار و خواست خدا بود. او اراده‌ها را محکم و دستها را کارآمد و دلها رابه هم نزدیک کرد و دشمنیها و تفرقه‌افکنیها را خنثی نمود. اگر یکی از این وسوسه‌های تفرقه افکنانه به ثمر می‌رسید، وضع کشور ما مثل وضع کشورهایی می‌شد که گاهی مشاهده می‌کنید دو گروه با همدیگر مخالفند و مملکت را در این بین از یاد می‌برند. اگر وحدت برقرار شد و اگر کارها پیش رفت و اگر توفیقات الهی شامل ما شد و کید دشمنان ناتوان ماند، همه اینها ناشی از لطف الهی است؛ البته ابزار کاری او هم حمایت مردم از مسؤولان و انقلاب و خدمتگزاران بود که امروز آن را مشاهده می‌کنیم. باید کوشش شود این ابزرا محفوظ بماند. الحمدللّه شما که مسؤولان درجه یک کشور هستید، خوی و خصلت مردمی دارید و خودتان جزو قشرهای متوسّطِ مردمید و خوی اشرافی و کناره جویی از مردم و دوری از آنها را ندارید. این نعمت خیلی بزرگی است که باید آن را حفظ کنید و به همه اجزای دست اندرکار تسرّی دهید. اگر احیاناً کسی از گوشه و کنار در مجموعه شما پیدا می‌شود که می‌بینید روشش طور دیگری است، جلوش را نگه دارید. من در این جا و به همین مناسبت سفارش مهمّی را یادآوری می‌کنم: یکی از وظایف امروز آقایانْ مبارزه با فساد است؛ چون کشور به ثمردهی رسیده و وقت میوه‌چینی است. زحمات گذشته شما بتدریج ثمر می‌دهد و امکانات در کشور در حال افزایش است. چنین موسمی همیشه و در همه تاریخ، موسم خطرناکی بوده است. موسم ورود آدمهای سوء استفاده کن و فرصت طلب و کج دست و بددل و سیاهروست که وارد می‌شوند و اگر توانستند، از غفلتها سوء استفاده می‌کنند. خیلی مراقب این جهت باشید. شاید ما ده سال پیش این قدر به مراقبت نیاز نداشتیم - اگر چه همیشه مراقبت لازم است - زیرا آن وقت چیز زیادی برای بردن و دزدیدن نبود؛ ولی امروز چیز زیادی برای بردن و دزیدن وجود دارد. من محاکمات جنجالی این روزها را جزو افتخارات نظام می‌دانم. وجود فساد تعجّب‌آور نیست؛ مبارزه نکردن با فساد تعجّب‌آور است. این محاکمات معنایش این است که نظام جمهوری اسلامی با هیچ کس رودربایستی و شوخی ندارد و هر انگیزه فسادی را در هر جا ببیند سرکوب می‌کند؛ بخصوص آن فسادی که مثل خوره و کرمِ داخل درخت، بناست که اصل بنا را پوسانده و پوک کند و از بین ببرد. هر جا که با این مسأله در مجموعه خودتان برخورد کردید، با کمال قدرت و بدون هیچ گونه اِبا و امتناع و با تکیه بر همان روشها و طریقه‌های قانونی - که بحمداللّه ما برای همه این کارهای اساسی قانون داریم - با آن مبارزه کنید. بنابراین دو نکته

همراهی با مردم و حرکت در جهتِ خواست و اراده الهی را فراموش نکنید. مسأله خواست خدا هم امر غیر قابل فهم و مبهمی نیست. در هر کاری آنچه را که فکر می‌کنید تکلیف الهی است، عمل کنید. اگر تکلیف الهی با خواسته‌های شخصی معارض شد، خواسته شخصی را کنار بگذارید. این همان تقوای حقیقی و کاری است که برای مسؤولان لازم است. برای پُست و مقام و شغل و امثال اینها اصالت و اهمیت قائل نباشید. بحمداللَّه به این فکرها نیستید و خدا را شکر که مسؤولان بالای کشور، واقعاً دامنشان از این گونه چیزها مبّراست. اگر کسانی این گونه باشند، بایستی آنها را از محاسبات خودتان به کلّی خارج کنید. نکته دیگر این است که بحمداللَّه کشور در طریق رشد و توسعه حرکت می‌کند. این یک امر محسوس است. حقیقتاً کار سازندگی در کشور، جدّی گرفته شده است و هر کس که این موضوع را انکار کند، بلاشک بی انصافی کرده است؛ چون مملکت به شکل تعجّب برانگیز و تحسین آمیزی به سمت سازندگی حرکت می‌کند و هر جای این کشور نگاه کنید، شعله کار بلند است و کار مفیدی برای این مردم در بخشهای مختلف انجام می‌گیرد. پس رشد و توسعه جریان دارد و شما با برنامه ریزی و حرکت صحیح، دنبال آن می‌روید. آنچه که در این بین بایستی با وسواس و دقّت دنبالش باشید، مسأله «عدالت اجتماعی» است که با رشد و توسعه هم سازگار است. بعضی این طور تصوّر می‌کردند - شاید حالا- هم تصوّر کنند - که ما بایستی دوره‌ای را صرف رشد و توسعه کنیم و وقتی که به آن نقطه مطلوب رسیدیم، به تأمین عدالت اجتماعی می‌پردازیم. این فکرْ اسلامی نیست. «عدالت» هدف است و رشد و توسعهْ مقدمه عدالت است. آن روزی که در کشور عدالت اجتماعی نباشد، اگر بتوانیم باید آن روز را تحمّل نکنیم. اگر می‌بینید که در کشور هنوز تفاوت و فاصله طبقاتی وجود دارد و هنوز کسانی در فقر و محرومیّت هستند، به خاطر این است که مسؤولان کشور بیش از این نمی‌توانند. خرابی‌ای که در سالیان طولانی به وجود آمده، عمیقتر و بیشتر از آن است که در طول این مدت کوتاه بشود آن را بر طرف کرد، والاّ- اگر بتوانیم یک روز هم نباید تحمّل کنیم. برنامه دوم بحمداللَّه خوب انجام شد و حالا هم با خوبی پیش می‌رود. در برنامه‌ریزیهای بعدی مسأله برطرف کردن فقر و محرومیّت از کشور را در درجه اوّل قرار دهید که یکی از ارکان عدالت، این موضوع است. البته همه مفهوم عدالت این نیست که ما فقر و محرومیّت را برطرف کنیم؛ گرچه حقّاً و انصافاً بخش مهمّی از آن مفهوم است. این امر را در کارها و در همه بخشها و برنامه‌ریزیهایتان دخالت دهید. در سیاستهایی هم که برای برنامه دوم ابلاغ و اعلام شد، این نکته جزو اقلام مهم آن سیاستگذاری بود. توصیه دیگری که دارم این است که تا آن جا که می‌توانید به نیروهای داخلی تکیه کنید. البته می‌دانم این توصیه مورد توجّه شماست، چون تا حدود زیادی عمل هم شده است؛ لیکن می‌خواهم روی آن تأکید بیشتری کنم. استعداد در داخل کشور ما برجسته و بیش از حدّ معمول و متوسّط است. مکرّر گفته‌ام که متوسط استعداد در ایران بالاتر از متوسّطِ استعداد در کلّ جهان است. پیشرفتهایی که در المپیادهای ریاضی و فیزیک و شیمی و ... به دست آوردیم، نشان داد ما جوانانی داریم که از استعدادهای بالایی برخوردارند. کسانی که در این مسابقات، مقامات بالا به دست آوردند، افراد استثنایی نبودند؛ بلکه فرزندان این مملکتند. یقیناً از قبیل این افراد هزارها و صدها هزار در این مملکت وجود دارند. اینها را به آموزش، پرورش، توسعه علم و تحقیق تربیت کنید. به کار فرهنگی به معنای واقعی کلمه اهتمام ورزید. وقتی که اینها رشد پیدا کردند، می‌توانند کشور و بلکه دنیا را با دستهای خودشان اداره کنند. تکیه بر توان و امکانات داخلی نیز از همین مقوله است. تا آن جا که بتوانیم باید کشور را از مسأله نفت جدا کنیم که البته این هم محسوس است. آن طور که من در آمارها دیدم، به نظرم رشد صادرات غیر نفتی ما در سال هفتاد و سه از رشدی حدود بیست درصد برخوردار بوده است که رشد خیلی بالایی است. در همین جهت پیش بروید و کاری کنید که ما بتوانیم از تنوّع در تولید اقتصادی و صادرات و استفاده داخلی کشور برخوردار باشیم و ان‌شاءاللَّه از همه ظرفیتهای کشور استفاده کنیم. شرایط جهانیِ فوق العاده‌ای پیش روی ماست. علی رغم تبلیغاتی که ابرقدرتها و صهیونیستها و عوامل خنّاس دنیا علیه جمهوری اسلامی می‌کنند، کشور ما امروز در دنیا الگوست. نه فقط برای جمعیتها و یا ملتها، بلکه حتّی برای دولتها - آن هم بعضی از دولتهای بزرگ امروز - نیز الگوست. این که شما می‌بینید برخی از کشورها در مناطق

گوناگون دنیا این جرأت را به خودشان می‌دهنـد که در مقابل زیاده طلبیهای امریکا بایستند، این الگوگیری از ایران اسلامی است. این جسارتها و شجاعتها در گذشته‌نبود. حتّی در آن دورانی که دو بلوک قدرتمنـد در دنیـا وجود داشت و یـک بلوک در مقـابل دیگری خصمانه برخورد می‌کرد، کسانی که وابستگی به بلوک شرق نداشتند، ولو ادّعای استقلال می‌کردند، جرأت این را که در مقابل امریکا بایستند نداشتند؛ با این که امریکا در دنیای آن روز رقیب داشت، ولی امروز در دنیا رقیب هم ندارد. در عین حال شما می‌بینید کشورهایی هم در آسیا و افریقا هستند که در مقابل خواسته‌های امریکا با گستاخی و قدرت تمام می‌ایستند. این امر ناشی از الگوگیری از ایران اسلامی است. البته مخالفـان و دشـمنان مـا این کـار را از سیّئات جمهوری اسـلامی و دولت ایران می‌داننـد. آن کسـانی که به خیـال خودشـان سیّئات جمهـوری اسـلامی را می‌شـمردند و جرائمش را سیاهه می‌کردنـد، یکی از مـواردی که نـام می‌بردند این بود که ایران برای کشورهای دیگر الگو شده است. حق هم با آنهاست. امروز ایران اسـلامی در دنیا وضـعش این گونه است. از نظر سیاست بین‌الملل، بحمداللَّه اقتدار و آبروی جهانی و نفوذ در بسیاری از مناطق دارد و در داخل کشور نیز از امکانات و مردم ممتاز و آینده خیلی خوب برخوردار است. شـما بحمداللَّه خدمت می‌کنید. این خدمت را با قدرت تمام ادامه دهید. این رشته، رشته مستمرّی است. این همه تحوّلات در دنیا به وجود آمده؛ ولی جمهوری اسلامی از بعد از انقلاب در یک ثبات و استقرار کامل به سر می‌برد و خطّ مشخّصـی را در پیش گرفته است و بـدون هیچ گونه تذبذب، آن خط را تا امروز، مسـتقیم ادامه داده است. این گونه اسـتقامت و اسـتمرار در سـیاست را در کمتر کشوری مشاهـده می‌کنیـد. اینها نعمتهای الهی هسـتند؛ باید از این نعمتها حداکثر اسـتفاده را کرد. ما هم دعا می‌کنیم که خدای متعال ان‌شاءاللَّه به شما توفیق دهد؛ مردم عزیز ما را موفّق بدارد و این پیوند و محبّت و اعتمـادی را که بحمـداللَّه امروز بین دولت و ملت برقرار است و این علاـقه‌ای که مردم به مسؤولاـن کشور و بخصوص ارادتی که به رئیس جمهور عزیز ومحترممـان دارنـد، روز به روز زیـاد کنـد و دلهـا را گرمتر و پیونـدها را مسـتحکم‌تر نمایـد تا بتوانیـد ان‌شاءاللَّه آرزوهـای اسـلامی این انقلاـب را به طور کامل برآورده کنیـد و الگوی کاملی برای همه ملتهای مسـلمان شویـد. والسـلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته ---

-- ۱) مقصود «شـهید محمّدعلی رجایی» و «شـهید دکترمحمدجواد باهنر» است. ۲) احزاب: ۲۳ ۳) متهج الصّادقین: ج ۶ ص ۴۵ ۴) نهج‌البلاغه: کلمات قصار.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در آغاز درس خارج فقه

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در آغـاز درس خـارج فقه بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم در ابتـدای کلام، برای تیمّن و تبرّک، حـدیثی اخلاـقی مطرح می‌کنم: «علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبـوب، عن بعض اصـحابه، عن ابن ابی یعفـور، قـال: سـمعت اباعبـداللَّه علیه‌السّـلام یقول: فیماناجی اللَّه عزوجل بموسـی علیه‌السلام: یا موسی لاترکن الی الدنیا رکون الظالمین و رکون من اتّخذها أبا و اما. یـا موسـی لو و کلتـک الی نفسـک لتنظرلها اذا لغلب علیک حب الـدنیا و زهرتها. یا موسـی نافس فی الخیر اهله و اسـتبقهم الیه، فان الخیر کاسـمه واترک من الـدنیا ما بک الغنی عنه و لاتنظر عینک الی کل مفتون بها و موکل الی نفسه؛ واعلم ان کل فتنهٔ بدؤها حب الـدنیا و لاتغبط احـدا بکثرهٔ المال، فان مع کثرهٔ المال تکثر الذنوب لواجب الحقوق، و لاتغبطن احدا برضـی الناس عنه، حتی تعلم أن اللَّه راض عنه ولا تغبطن مخلوقا بطاعهٔ الناس له، فان طاعهٔ الناس له و اتباعهم اياه علی غیر الحق هلاک له و لمن اتبعه». سـند، مرسـل است، ولی ظاهراً در احادیثی که حکمت و اخلاق و حقایق را برای انسان بیان می‌کنند، معلوم نیست که ارسال ضـرری داشـته باشد. حاملِ حکم فقهی هم نیست که انسان دنبال حجّت باشد و بگوید نمی‌شود به خبر مرسل تعبّد(۱) کرد. حقایقی است که وقتی انسان مشاهده می‌کند، می‌بیند که صـحّت و اعتبار و اتقانش در خود آن مندرج است. پیداست که اینها یا حتماً کلمات معصوم علیه‌السّلام است یا متّخذ از کلمات آن بزرگواران است . بنابراین ارسال در سند این حدیث، نباید کمترین شبهه و ریبی در اخذ به مضمون این

حدیث به وجود آورد. البته منهای این ارسال، رجال سند هم ثقات عالی و جلیل القدری هستند: «علی بن ابراهیم» و «ابراهیم بن هاشم» که معلوم است. «ابن محبوب» هم که «حسن بن محبوب سرّاد» و از ثقات و بزرگان و علی قولٍ از اصحاب اجماع است. «ابن ابی یعفور» هم همان مرد بزرگواری است که از قول او این حدیث نقل شده است: «واللّٰه لو فلقت رمانهٔ بنصفین فقلت هذا حرام و هذا حلال لشهدت ان الذی قلت حلال حلال و ان الذی قلت حرام حرام» و نیز همان کسی است که حضرت در جواب او دو بار فرمودند: «رحمک اللّٰه». بعد از وفات او، امام صادق علیه الصّلاهٔ والسلام نامه‌ای برای «مفضّل» در کوفه نوشتند تا آن وکالتی را که قبلاً ـ «عبداللّٰه بن ابی یعفور» داشت، به او بدهند. در آن نامه چند مرتبه بعد از ذکر اسم «عبداللّٰه بن ابی یعفور» امام می‌فرمایند: «صلوات اللّٰه علیه»! قال سمعت اباعبداللّٰه علیه‌السّلام یقول فی ما ناجی‌اللّٰه عزّوجل بموسی علیه‌السّلام.» پیداست که پروردگار عالم می‌خواهد عالیترین حقایق و حکمتها را برای پیامبر عظیم الشأن و بزرگوار خود بیان کند. در این فراز تعبیر «اوحی» ندارد، بلکه از لفظ «ناجی» استفاده می‌شود. شاید به خاطر این است که پرروردگار عالم مطلب بسیار مهمی را به صورت یک گفتگوی نجوا گونه با موسی علیه‌السّلام در میان می‌گذارد: «یا موسی لا ترکن الی الدنیا رکون الظالمین». «رکون» به معنای میل قلبی و تکیه روحی است که اگر بخواهیم آن را به فارسی امروز ترجمه کنیم، به نظر می‌رسد که معنای «دل دادن» مناسبتر باشد. بنابراین می‌شود این طور ترجمه کرد که: «به دنیا دل مده، آن چنان که ستمگران به دنیا دل داده‌اند.» اگر دل دادگی به دنیا نباشد، انسان ستم نمی‌کند و بندگان خدا را مورد آزار قرار نمی‌دهد. ظلم کردن نهایت میل و رغبت به دنیا را می‌رساند. «و رکون من اتّخذها اباً و اما». کسانی که دنیا را پدر و مادر خود اتّخاذ کرده‌اند– یعنی همه فکرشان دنیاست و جز به دنیا به چیز دیگری نمی‌اندیشند و تمایل و رغبت نشان نمی‌دهند مثل کودکی هستند که به پدر و مادرش پناه می‌برد و جز به آنها به چیز دیگری نمی‌اندیشد. «یا موسی لو وکلتک الی نفسک لتنظرلها اذن لغلب علیک حب الدنیا و زهرتها». «لتنظرلها» با «لتنظر الیها» فرق دارد. نگاه کردن به دنیا کار مذمومی نیست؛ به دنیا اندیشیدن مذموم است. ای موسی! اگر من تو را به حال خود می‌گذاشتم که به دنیا بیندیشی، آن گاه دوستی و زیبایی‌های دنیا بر تو غلبه پیدا می‌کرد. این نکته را متذّکر شوم که در این حدیث و احادیث مشابه، مراد از دنیا زمین و متعلّقات آن و آبادانی و پرداختن به امور مردم و امثال این کارها نیست؛ بلکه جلوه‌هایی از دنیا (مال و جاه و مقام) مورد نظر است که انسان آنها را برای خود می‌خواهد. بنابراین هر آنچه از نعم الهی در روی زمین و زیباییها و لذّتها و تعیّشها که به نفس انسان بر می‌گردد و برای خود می‌خواهد، در تعبیرات حدیثی «دنیا» تلقّی می‌شود و مذموم است. پیداست که هر چه انسان بیشتر به دنیا بیندیشد و بپردازد، رغبت و شوق او بیشتر می‌شود و وقتی که از دنیا رو برگرداند، بتدریج محبّت دنیا هم از دل او کاسته می‌شود. مرادِ این روایت و امثال آن، این نیست که انسان فعّالیت و تلاش در زندگی را رها کند و برود گوشه خانه بنشیند. برخی این گونه خیال کردند و سالها – بلکه بعضیها قرنها – رویّه غلطی را که منجر به انعزال و انزوا و دوری از فعّالیتها و تلاشهای زندگی شده است، در پیش گرفتند و آن را به اسلام نسبت دادند. بنابراین مراد از دنیا، این برداشت غلط نیست. «یا موسی نافس فی الخیر اهله واستبقهم الیه». در کار خیر با اهلش منافست کن. منافست یعنی حالت رغبتِ رقابت آلودی که انسان به چیزی پیدا می‌کند. «واستبقهم الیه»، یعنی به سوی خیر از همه اهل آن سبقت بجو. «فان الخیر کاسمه» «خیر» مثل اسم خودش نیکو و پسندیده است. ظاهراً مراد کارهای نیک و عمومی و احسان به مؤمنین و کمک به برادران و اتّحاد و عبادت پروردگار و زهد در دنیا و دیگر صفات خوب است. لفظ «خیر» یک معنای افعل تفضیلی هم دارد که نشان دهنده بهتر بودن است. می‌فرماید: کارهای خیر مثل اسمش است و از هر چیز دیگر بهتر است. کارهای نیکی که انسان انجام می‌دهد، از هر آنچه که به ذهن بگذرد، بهتر است. اگر به عیادت مریض می‌روید، اگر به مؤمن احسان می‌کنید، اگر در کارها تعاون می‌کنید، اگر علم می‌آموزید، اگر به دنیا بی‌اعتنایید، اگر جهاد فی سبیل اللّٰه و یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و اگر عبادت خدا را انجام می‌دهید؛ همه‌اینها کارهای خیر است. این کارها از همه اموری که به ذهن انسان بگذرد، مثل مال و فرزند و جاه و مقام و دیگر ارزشهای گوناگون بهتر است. هم مرحوم مجلسی و هم صاحبِ تحف

العقول چنـد احتمال می‌دهنـد که یکی از آنها همین احتمال است. احتمالات دیگر هم می‌دهند که ظاهراً همین احتمال متیقن است. «و اترک من‌الـدنیا ما بک الغنی عنه» آن چیزی از دنیا که به آن نیاز نـداری و جزو حاجات تو نیست و زیادی است، ترک کن. «ولا تنظر عینك الی کل مفتون بها». به چند روش می‌شود این عبارت را خواند: «ولا تنظر عَینُك» که عین فاعل تنظر باشد؛ یعنی چشمت ننگرد. یا «ولا تنظر عَینِك» یعنی به چشم خود نشان نـده. و یا «لا تنظر عَینَك» که منصوب به نزع خافض باشد؛ یعنی «لاتنظر بعینِك» یـا «لاـ تنظّر عینَـك» باشـد، به این معنـا که به چشم خود عرضه نکن. «الی کـل مفتون بهـا». کسـانی را که مفتونِ به دنیا و فریفته آن هسـتند، «و موکل الی نفسه» و کسـی را که به نفس خود یا به خود واگذار شده است و حمایت و توفیق الهی از او گرفته شده باشد، «واعلم ان کـل فتنهٔ بـدؤها حب الـدنیا»، همه فتنه‌هـا بـا دوستی دنیـا آغـاز می‌شود. واقعش هم همین است. به دنیـا که نگاه می کنیم، می‌بینیم که در طـول تاریـخ ریشه همه فتنه‌هـا و گمراهیهـا و جاهـایی که حـقّ و باطـل به هم مخلـوط شـده است، در حُبّ دنیـاست. کسانی بوده‌انـد که به خاطر حبّ به دنیا و مقام و جاه و حبّ به اهل و رفقا، کاری را شـروع کرده‌انـد و فتنه‌ای را به وجود آورده‌اند. واقعاً این موضوع یکی از آن حِکَم عجیب است. هر جای دنیا که نگاه می کنید، می‌بینید که همین گونه است. «ولا تغبط احداً بکثرهٔ المال». به کسانی که مال زیاد دارنـد غبطه نخور. این از آن دردهای مبتلا به ماست که کم و بیش در زنـدگی بعضـی افراد ضـعاف النفوس جریـان دارد و آنهـا به خـاطر خانه‌هـای عـالی و تجمّلات فراوان و مراکب زیـاد غبطه می‌خورنـد! «فـان مع کثرهٔ المال تکثر الـذنوب کواجب الحقوق». مـال که زیاد شـد، حقوق هم زیاد می‌شود و به همین خاطر گناهان هم زیاد می‌شونـد. معلوم می‌شود که وقتی حقوق زیاد شد، انسان نمی‌تواند آن را ادا کند، والّا اگر می‌توانست ادا کند، گناهی در کار نبود. این در صورتی است که مال از حلال کسب شـده باشـد. اگر از حرام بود، شـکل بدتری خواهد داشت. البته یک احتمال هم وجود دارد و آن این است که اشاره حـدیث به کثرت مال از طریق حرام باشـد؛ یعنی انسان وقتی که مالی کسب می کنـد که از طریق حلال نیست، حقوق زیادی را باید پامال کرده باشد تا مال زیادی به دست آورد. «ولاتغبطن احدا برضـی الناس عنه». به حال کسی که مردم از او راضیند یا به او محبّت دارند، غبطه نخور. «حتی تعلم أن اللَّه راض عنه». اگر خدا از کسـی راضی است، به حال او غبطه بخور؛ اما اگر مردم به کسی محبت دارند و برای او شعار می‌دهند و دور او جمع می‌شوند و به او تحبّب و تقرّب می کنند، به حال او غبطه نخور. شما چه می‌دانید؛ شاید خدای نکرده در باطن او خلل و فساد و عیبی باشد که خدا را از او ناراضی می کند. آن وقت رضای مردم به درد او نمی‌خورد. واقعاً رضـای مردم - اگر واقعی هـم باشـد - چه فایـده‌ای دارد؟ «ولاـ تغبطن مخلوقـا بطاعـهٔ النـاس له». اگر دیـدی مردم از کسـی اطـاعت می کنند و دسـتور و فرمان و اراده‌اش را می‌پذیرند، باز هم جای غبطه ندارد. «فان طاعهٔ الناس له و اتباعهم ایاه علی غیر الحق هلاك له و لمن اتبعه». اگر اتبـاعِ مردم از او - نسـتجیر بـاللَّه - به حق نباشـد، برای خود او و کسانی که از او متابعت می کننـد، مایه هلاکت است. ان‌شاءاللَّه خـدای متعال به حرمت معصومین ما را از تابع و متبوع شـدنِ علی غیرالحق باز بـدارد و آن وضـعیت را برایمان پیش نیاورد. اگر این روایت اصـلاً سـند هم نمی‌داشت، حکمتهای عالی آن که هیچ شك و ریبی در آن نیست، برای ما راهگشا بود. این دسـتورالعملها معارف الهی و اسـلامی هستند و جا دارد که به آنها تمسّك کنیم. علّت آن که این روایت را انتخاب کردم، این است که امروز جامعه ما در شـرایطی قرار گرفته است که بایستی برایش روایات زهـد خواند. در نهج‌البلاغه از زهد زیاد گفته شده است؛ اما نشان دهنده این نیست که زهد عالیترین تکالیف انسان است؛ خیر. در جاهایی زهد بالاتر است و در جاهای دیگر جهاد و عبادت و تحصیل علم بالاتر است. موقعیت زمان را نشان می‌دهد و به نظر ما امروز زمانی است که بایستی جامعه را به زهد فرا بخوانیم؛ زیرا به سمت تموّل پیش می‌رود و ثروت در کشور رو به ازدیاد است و جایی است که چنانچه کسانی اهل دنیا باشند، می‌توانند ثروت را از طُرق مختلـف بـه دسـت آورنـد و آن را «علی غیر حلّه» کسب و خرج کننـد و اگر جمع‌آوری ثروت از طریـق حلاـل هم باشـد، مفتون دنیا و دچار عاقبتهای سوء افتنان شونـد؛ بخصوص در حوزه‌های علمیّه و محدوده‌ای که معمّمین و روحانیون و علما و طلّاب و فضـلا در آن زندگی می کنند. مطلبی را که امروز برای شـما مطرح می کنم، از مقدّمات بدیهی و واضح شـروع می‌شود و به استنتاج

بـدیهی و واضـح نیز می‌رسـد؛ لیکن به گمـان من – به عنوان یک طلبه و مسؤول در جمهوری اسـلامی و به عنوان معتقـد به رسالت علما در امور دین و دنیای مردم – این استنتاج بـدیهی از این مقدّمات بدیهیّه، کماهوحقّه مورد عمل قرار نگرفته است. البته کارهای خوبی هم شـده است: «ولاتبخسوا الناس اشیاءهم».(۲) انسان نبایستی حق کسانی را که زحمت کشیدند و کار کردنـد، ضایع کنـد. انصافاً خیلی کـار شـده است؛ اما آنچه که بایـد بشود، چنـد برابر آن چیزی است که تاکنون شـده است. اوّلین مقـدمه بـدیهی، بیان حاجت به فعّالیتها و تلاشـهای حوزه علمیّه است. علت فعّالیت حوزه‌های علمیّه که امروز اهمّ و اشـرف آنها حوزه علمیّه قم و بعضـی دیگر از حوزه‌هـای علمیه بزرگ ایران مثـل حـوزه علمیّه مشـهد و جاهـای دیگر و ان‌شـاءاللّه حوزه علمیه نجف (هنگـامی که از زیر پنجه‌ی نامیمون اشرار و ستمگران خارج شود) است؛ اولاً نیاز حکومت اسلامی است که در طول تاریخ بعد از حکومت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهماالصّلاهٔ والسلام، دیگر حکومتی با این خصوصیّات، متکّی بر احکام و مقرّرات دینی تا امروز تشکیل نشده است. این اوّلین بار است که حکومتی بر اساس قرآن تشـکیل می‌شود و جامعه‌ای اسـلامی – با همه مشکلات و زحماتی که این کار داشته و دارد – به وجود آمده است. این نظام و حکومت الهی، برای عمل، اوّلاً به معارف و مقرّرات اسلامی احتیاج دارد. ثانیاً در برخی از جاهابه اشخاصی برای اداره بعضی از امور این نظام نیاز است که بایستی این دو نیاز را حوزه‌ها تأمین کنند. البته منظور این نیست که بـایستی همه امور یـا امور مهم را علمـا به دست گیرنـد؛ خیر. همه مؤمنین و صـلحا و اهـل فکر و اهـل تحقیق در جـای خودشان قرار دارنـد. برای کارهـای گونـاگون در کشور متخصّصـینی وجود دارد که آنهـا را انجـام می‌دهنـد. بعضـی از کارها هم وجود دارد که بایستی علمای دین آنها را متصدّی شوند؛ این اشخاص را هم باید حوزه علمیّه تربیت کند. پس اگر نیاز جامعه و حکومت اسلامی و اقامه آن مطرح است، می‌بایست حوزه علمیّه آن را تأمین کنـد. چنانچه جامعه‌ای بی‌دین شد، طبیعتاً احساس نیاز به علما نمی‌کند؛ اما وقتی جامعه متدّین است، به علما و معلّمین اخلاق و دین و معارف احساس نیاز می‌کند. اگر ما در گذشـته علمایی داشتیم که حرف می‌زدنـد یا می‌نوشـتند یا شـبهات را بر طرف می‌کردنـد و یا معارف می‌گفتنـد، امروز چند برابر آن تعداد با کیفیّتهای بالا مورد نیاز است. کتابهـا و جزوه‌هـا و مجلّـات و رسانه‌هـایی لـازم است که همین رسـالت را به عهـده گیرنـد و راجع به دین و معارف و اخلاق بنویسـند و بگویند. کسانی هستند که اهل مطالعه‌اند؛ از اینها استفاده کنند. کسانی هم هستند که از رسانه‌ها بهره می‌برند؛ رسانه‌ها از اینها نیز استفاده کنند. علمای دین بایستی نوشته‌های مربوط به معارف اسلامی را چه به صورت کتاب و جزوه و چه به صورت مجلّه و مطبوعاتِ گوناگون فراهم کننـد تا هنرمندان از روی آنها – مثلاً – فیلم درست کنند و یا برنامه‌های گوناگون بسازند. حاجت سوم به فعالیّتهای حوزه علمیّه، نیاز روشـنفکران و جوانان است. اینها قشـری هسـتند که در مقابل شـبهات قرار می‌گیرند. در همه جا اوّلین مخـاطب شـبهه‌ها، روشـنفکران و اهـل فکر و اندیشه‌انـد که غالباً در میان جوانان و صاحبان فکر و انـدیشه و تحصـیلکرده‌ها هسـتند. بسـیاری از مردم شـبهه به سـراغشان نمی‌آیـد. آنهـا به شـبهه کاری ندارنـد. ایمانی دارنـد و بر طبق ایمانشان زنـدگی خوبی را پیش می‌برند. کسانی که اهل مطالعه‌اند، با دنیا مواجه می‌شوند و درباره اصل دین و اسـلام و معارف آن و نیز اصول و فروع و تاریخ دین حرف می‌زنند و مرتباً شـبهه القا می‌کنند. کسانی باید باشـند تا این شبهه‌ها را برطرف کنند. تأمین این افراد به عهده حوزه‌های علمیّه است. البته کسـانی که در غیر حوزه‌هـا هسـتند، ممکن است بتواننـد این کار را انجام دهنـد؛ لیکن متصـدّی اصـلی، انصافاً حوزه‌های علمیه و علمـای دیننـد. اینهـا اوّلین کسـانی هسـتند که بایـد شـبهه‌ها را برطرف کننـد. حـاجت چهـارم، نیـاز جوامع مسـلمان و مردم نومسـلمان است. ملاحظه کنید امروز در اطراف دنیا چقدر مردم به اسلام رو کرده‌اند؛ چه آنهایی که مسلمان بوده‌اند، اما اسلام را با پیام زندگی آن نمی‌شـناختند و فقط مجموعه‌ای از عبادات و خم و راست شدن و گوشه مسجد نشسـتن را می‌دانسـتند و چه آنهایی که قبلاً مسـلمان نبودند. امروز اسلام به عنوان پیام زندگی و پاسخ به معضلات اجتماعی و نیز به عنوان راه رهایی از مشکلات دنیای قرن بیسـتم و بیست و یکم – که در حال حلول است – مطرح است . آنها اسـلام را با این دیـد نگاه می‌کننـد و به اسـلام می‌گرونـد. امروز در کشورهای غربی، از جمله در امریکا و کشورهای بزرگ اروپا، اسلام به سرعت در حال رشد است. این ادّعای یک منبری

نیست که چیزی را شنیده باشد و بگوید؛ خیر. من از روی اطّلاعات دقیق می‌گویم که بسیاری از افراد در کشورهای مسیحی و غربی، به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. آنها اسلام را شناخته‌اند و راجع به آن سؤال دارند و می‌خواهند این دین را بشناسند. جوانان طیّب و طاهر و تحصیلکرده و با استعداد و ممتازی از اروپا که در دانشگاههای خودشان مسلمان شده‌اند پیش ما می‌آیند و درباره مسائل اسلامی راهنمایی می‌خواهند. چه کسی باید اینها را راهنمایی کند؟ چه کسی باید به آن جا برود و در میان آنها سکونت کند و تعلیم دین و اخلاق بدهد؟ چه کسی باید برای آنها کتاب بفرستد؟ چه کسی باید برای آنهامسائل را تبیین کند؟ پاسخ همه این پرسشها به حوزه‌های علمیّه مرتبط است. بسیاری از جوامع غیر مسلمان به اسلام توجّه پیدا کرده‌اند - ولو مسلمان نشده‌اند - ولی می‌خواهند بدانند اسلام چیست که این دستگاه عظیم را به راه انداخته و حکومت تشکیل داده و با ابرقدرتها سینه به سینه شده است و از کسی هم نمی‌ترسد و دنیا را اداره می‌کند؛ دینی که وارد میدان زندگی است و ضرورتها و فشارها و ترسها و لرزها و ضعفهای دولتهای دیگر به سراغش نمی‌آید. چه کسی باید این دین را بیان کند؟ آیا بمانیم تا بیسوادها و یا کسانی که از اسلام هیچ اطّلاعی ندارند و آن را از روی دهان دیگران شناخته‌اند، به آن جا بروند؟! من کسانی را می‌شناختم که درباره مسائل اسلامی عن عقیدةٍ و اجتهادٍ حرف می‌زدند. ده حدیث بیشتر بلد نبودند، از اوّل تا آخر یک کتاب حدیث را نخوانده بودند و یک بار قرآن را با تأمّل دوره نکرده بودند؛ بلکه از دهان دیگران حرفهایی را شنیده بودند و بعد به ذهن خودشان تطبیق می‌کردند و درباره اسلام چیزهایی می‌بافتند! آیا باید اینها درباره اسلام حرف بزنند یا علمای باللّه و علمای دین و کسانی که با مسائل دینی سروکار عمیق دارند و در کار خود خبره و متخصّصند؟ حاجت پنجم، نیاز حوزه به مدرّس و محقّق و مؤلف و فنّان در فنون مختلف است. بحمداللّه این امر در حوزه‌ها تأمین می‌شود. محقّقان و مدرّسان و فنّانان و بزرگان و مجتهدانی هستند که آماده کارند؛ لیکن اگر شما به بیست سال بعدِ حوزه علمیّه نگاه کنید، می‌بینید اینهایی که هستند کمند. شما بیست سال بعد را با چشم دقیق نگاه کنید، ببینید چه لازم داریم؛ آن وقت خواهید دید بزرگانی که امروز در حوزه‌های علمیّه حضور دارند، تعدادشان کم است. یکی از مهمترین نیازهای ما همین است. حوزه‌های علمیّه به قصد محقّق پروری و ملّا پروری، ملّا درست کنند تا این نیاز برطرف شود. پس، مطلب اوّل اثبات نیاز به یک حوزه علمیّه فعّال است و مطلب دوم این که همیشه انگیزه برای معارضه با حوزه‌های علمیّه وجود داشته است. سلاطین قاجار با علما و حوزه‌های علمیّه مخالف بودند و افراد حوزوی را هم لشکر علمای بزرگ قلمداد می‌کردند. آنها با علما مخالف بودند؛ چون علما در کارهای آنها دخالت می‌کردند. اگر می‌خواستند قرارداد رژی امضا کنند و با انگلیسیها رابطه داشته باشند و یا اگر می‌خواستند با دو خواهر ازدواج کنند، علما نمی‌گذاشتند و در مقابلشان می‌ایستادند. بعدها در دوره پهلوی مسأله تفاوت کرد. از زمان رضاخان به این طرف، انگیزه‌های اساسی وارد کار شد و غرب - خصوصاً انگلیس - قصد داشت که کلّاً ایران را قبضه کند. این تصرّف یا به صورت ایجاد یک حکومت واقعاً انگلیسی بود - که البته نتوانستند این کار را بکنند - و یا این که حکومتی ایرانی تشکیل دهند ولی همه‌ی مقدّراتش به دست آنها باشد. راه دوم انتخاب شد و حکومت پهلوی بر اساس این تصمیم شکل گرفت و رضاخان روی کار آمد. اگر می‌بینید همه آدمهای حسابیِ ایران با رضاخان مخالفند، به خاطر آن است که آدم لاتِ بی سر و پایی بود که اصلاً اسم دین را نشنیده و مزه آن را هم نچشیده بود. او در یک خانواده بی سوادِ لاابالی و دور از معارف دینی تربیت شده بود و وقتی هم که بزرگ شد، در میان قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌ها و الواط پرسه می‌زد. اصلاً رضاخان کسی نبود که با دین سر و کاری داشته باشد. مزاجش آماده معارضه با دین - آن هم به قصد براندازی - بود. آدمهای ضعاف النفسِ بددلِ کج سلیقه‌ای هستند که گاهی از کارهای به اصطلاح عمرانی رضاخان تعریف می‌کنند و مثلاً می‌گویند او راه آهن کشید و امنیت را برقرار کرد! باید از اینها پرسید که آیا احداث راه‌آهن و ایجاد امنیت برای مردم بود یا برای قدرتهای خارجی؟! چه کسانی از این کارهای به اصطلاح عمرانی سود می‌بردند؟ در حقیقت رضاخان عاملی بود که انگلیسیها او را وارد صحنه کردند تا نظام دینی را در ایران به هم بریزد. به همین خاطر در سال ۱۳۱۴ شمسی گذاشتن عمامه و حضور روحانیّت در جامعه را ممنوع کرد و نظام حوزه علمیّه را به هم زد و

روحانیت را مجبور به خانه نشینی کرد. زمانی که او رفت و پسرش - محمدرضا - بر سرِکار آمد و بر امور مسلّط شد، همین نیّت را داشت و همین هدف و راه را - البته به شکلهای مدرنتر و پیشرفته تر - دنبال کرد و تا روزی که انقلاب پیروز شد، در این زمینه جلو رفت. رژیم پهلوی ساقط شد؛ لیکن فتنه انگیزه‌های اساسی مخالفت با حوزه همچنان ادامه دارد. رژیم ایالات متّحده امریکا که از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب، پشت سر محمدرضا بود و علیه دین فعّالیت می‌کرد، امروز به وسیله بعضی از ایادی خود - که شاید خودشان هم ملتفت نیستند - مشغول تخفیف و توهین دین و علمای دین و حوزه‌های علمیّه است. در زمان رضاخان برای این که روحانیت را از چشمها بیندازد، می‌گفت: روحانیت مفتخور است؛ یعنی مثلاً عملگی و یا کار اداری نمی‌کند، در عین حال به زندگی خود ادامه می‌دهد. او با آن عقل ناقص خودش خیال می‌کرد که اگر کسی در بازار، داد و ستد نکرد و یا مثلاً بیل نزد و به اداره نرفت و شغلی نیافت، نباید نان بخورد و اگر خورد، مفتخوری کرده است! او چون به رسالت دین معتقد نبود، این حرفها را می‌زد و کار عالِم دین را باور نداشت. امروز هم بعضی کسان همان حرف را به زبان دیگری می‌زنند. کسانی که مردم را تعلیم می‌دهند و برایشان زحمت می‌کشند و آنها را دیندار می‌کنند و بر هدایتشان می‌افزایند و زمینه تحقق آیه شریفه «اهدناالصّراط المستقیم» را فراهم می‌آورند، اینها اهل دین و هدایتند و هُدات این راه محسوب می‌شوند. اینها کتاب می‌نویسند، درس می‌گویند، زحمت می‌کشند، کار می‌کنند و نان بخور و نمیری را هم به دست می‌آورند. مگر طلّاب حوزه علمیه چقدر از دنیا برخوردارند؟ حقوق یک طلبه فاضل معیل در قم - که بالاترینِ حوزه‌های علمیّه است - نصف حقوق یک عمله که بیل می‌زند، نیست. درآمد اینها از حداقل حقوق اداری کمتر است. با این وضعیت آیا می‌شود گفت که روحانیت ما نان خود را از طریق دین می‌خورد؟! آیا این ظلم و حق کشی و بی‌انصافی نیست؟ حکومت ما اسلامی است و در آن آزادی بیان وجود دارد و این سخنان که از سر بی‌انصافی بیان شده، با استفاده از همین فضای آزاد مطرح شده است. البته منظورم این نیست که به حرف یا دعوایی جواب دهیم؛ خیر. منظور این است که شما بدانید انگیزه‌های مخالفت با حوزه زیاد و گسترده است. بعضی از کسانی که چنین انگیزه‌هایی دارند، خودشان هم نمی‌فهمند چه کار می‌کنند. نیّتهای بدی ندارند، ولی ملتفت نیستند که حرف و عملشان چه تبعاتی دارد. در خود حوزه‌های علمیّه نیز همیشه این طور بوده و اکنون هم برای تضعیف حوزه انگیزه‌های تضعیف وجود دارد. طلبه جوانی که زندگیش در حوزه خوب نیست، برای امرار معاش مجبور است به حوزه پشت کند. حوزه یک نفر را تربیت می‌کند و استعدادش را پرورش می‌دهد و او را به مقامات علمی می‌رساند؛ بعد که وقت استفاده کردن از او فرا می‌رسد، می‌بیند دَرِ فلان اداره و یا مرکز علمی برای تدریس باز است. مجبور می‌شود به آن جا رود و مشغول کار شود. نمی‌شود گفت این کار حرام است. بالأخره ضرورت و نیاز وجود دارد و بعضی افراد این کار را می‌کنند؛ لیکن این کار پشت کردن به حوزه است. البته منظور کسانی نیستند که کاری را برای نظام به عهده می‌گیرند و آن را انجام می‌دهند. خیر؛ اینها باید بیایند وامور محّوله را متصّدی شوند. منظور من کسانی هستند که به حوزه و روحانیت پشت می‌کنند و کار روحانی انجام نمی‌دهند. پس ببینید انگیزه‌های تخفیف و تضعیف و توهین، در بیرون و درون حوزه وجود دارد. ما هستیم و آن نیازهای عظیم و این دشمنیهای شکننده همراه با نقشه و بدخواهی. حوزه علمیّه چه کار باید بکند؟ پاسخ این است که از امکاناتی که دارد، استفاده کند و به احسن و اتقنِ وجه، خودش را بسازد. نباید یک ذرّه از امکانات حوزه علمیّه که عمده‌اش نیروی انسانی است، هدر رود. نباید یک ساعت درس طلبه یا استاد، زائد و بی‌فایده و غیر ناظر به آن نیازها باشد. طلبه‌ای که در حوزه درس می‌خواند، باید در جهتِ برآوردن یکی از حاجات و رفع یکی از نیازها حرکت کند؛ یعنی یا برای داخل و یا برای خارج، یا برای تألیف و یا برای تحقیق، یا برای تدریس و یابرای تعلیم، خود را آماده کند. بحمداللَّه در چند سال اخیر کارهای بسیار مهمّی در این زمنیه انجام گرفته است که لازم است از شورای عالی و دستگاه مدیریّت حوزه علمیّه تشکّر کنم. در حوزه علمیّه قم خیلی زحمت کشیده‌اند و خیلی تلاش شده است؛ منتها آنچه باقی مانده و هنوز انجام نگرفته است، نسبت به آنچه که تاکنون انجام شده، چند برابر بیشتر است. این حرکت نباید کُند شود؛ بلکه باید روز به روز سرعت و استقامت و صحّت

بیشتری پیدا کند و اگر در یک جا کار اشتباه و یا کُند پیش می‌رود، تصحیح و تسریع شود. بزرگانی که در رأس شورای عالی حوزه علمیّه هستند، باید به صحنه دنیا و داخل کشور نگاه کنند و ببینند چه نیازهایی وجود دارد و چگونه می‌توان این نیازها را تأمین و افرادی که رفع این نیازها را می‌کنند، تربیت کرد. اگر ما کتاب لازم داریم، پس مؤلّف می‌خواهد. یک مؤلّف خوب چگونه تربیت می‌شود؟ باید روش تربیتش در برنامه‌های حوزه گنجانده شود. اگر ما مبّلغان مسلّط می‌خواهیم - البته نه به میزان پنج تا و ده تا و صد تا، بلکه هزارها مبلّغ - تا بتوانند در هر نقطه دینا این کارها را انجام دهند؛ تربیت آنها چه شرایطی دارد؟ این شرایط در یک انسان چگونه و با چه عواملی تأمین می‌شود؟ آن موارد در برنامه‌ریزیها منظور شود. باید بررسی شود که تدریسِ چه دروسی زیادی است و لازم نیست، تا حذف شود. دوره‌ها باید طوری باشد که اگر کسی توانست بخشی از چند دوره را طی کند، همان مقداری را که طی کرده است، برای او مفید باشد. این که ما خیال کنیم حتماً بایستی یک نفر بیست سال و یا بیست و پنج سال در حوزه علمیّه سر کند؛ این گونه نیست. بعضی از نیازها با ماندن چهار سال در حوزه تأمین می‌شود. بعضی از نیازها با ماندن ده سال تأمین می‌شود. برخی دیگر با ماندن پانزده سال و بعضی هم ممکن است با ماندن بیست سال در حوزه تأمین شود. چرا آن کسی را که با چهار یا پنج سال تحصیل در حوزه می‌تواند بخشی از نیازهای ما را برطرف کند، بی‌جهت ده سال در حوزه نگه داریم؟ باید برنامه ریزی کنیم و کسانی را به این حد برسانیم. امتیازاتی را قائل شویم و هر کس هم مشخّص باشد که چه نیازی را می‌تواند تأمین کند. حوزه باید گواهی و تصدیقِ بدهد. من یک بار دیگر هم این نکته را گفته‌ام. تصدیق اجتهاد یکی از چیزهایی است که از قدیم در حوزه بوده است؛ امروز هم چیز خیلی خوبی است. بعضی از آقایان خیال می‌کنند که اگر ما بخواهیم درس طلبه‌ای را ارزشیابی کنیم، باید بگوییم این سطح از تحصیل در حوزه با فلان دوره دانشگاهی - مثلاً لیسانس یا فوق لیسانس یا دکترا - معادل است. لزومی ندارد این کار را بکنیم. دروس حوزه یک چیز است و دروس دانشگاهی چیز دیگر. البته ممکن است این کار در جای خود لازم باشد. مثلاً ممکن است این شخص بخواهد در بعضی از دستگاههای اداری که احتیاج به مدرک دارند، مشغول به کار شود. طبیعی است که باید بدانند مدرک این فرد چقدر ارزش دارد. لیکن مسأله نیاز حوزه فراتر از اینهاست. ما انواع روحانیون در سطوح گوناگون و با تخصّصها و تواناییهای مختلف نیاز داریم. استعدادها مختلف است. باید استعدادها شناخته شود، درسها خوانده شود، دوره‌ها از هم تفکیک شوند و فضلای جوان در حوزه به کار گرفته شوند؛ چون برکات زیادی از این گروه عاید خواهد شد. حوزه علمیّه باید مثل یک کارخانه تأمین کننده نیازهای جامعه، مرتّب کار کند و محصول خود را که همان محقّقان و مبلّغان و مدرّسان و مؤلّفان و انواع قشرهای روحانی هستند، بیرون دهد. حوزه باید برنامه‌ریزی کند و مشخص باشد که مثلاً پنج سال دیگر چه تعداد مبلّغِ مناسب برای مناطق گوناگون دنیا و داخل کشور تربیت می‌شود. همچنین در زمینه مسائل قرآنی و تفسیر و دیگر علوم حوزوی و نیز تربیت مدرّس برای دانشگاهها و دروس معارف اسلامی و نیز تربیت محقّق و مؤلّف برای پاسخگویی و مقابله با شبهات، برنامه ریزیِ منظّم و مرتّبی داشته باشد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند به آقایان محترم و فضلای بزرگوار توفیق دهد و مشمول توجّهات و ادعیّه زاکیه حضرت بقیۀاللَّه ارواحنا فداه باشند. ان‌شاءاللَّه کارها به بهترین وجه انجام گیرد تا حوزه بتواندهر چه سریعتر شکلی را که پاسخگوی نیاز این زمانه است، پیدا کند. الحمدللَّه رب العالمین --

---------------------------------- ۱) تعبّد: بدون چون و چرا پذیرفتن. ۲) ۱ اعراف: ۸۵ هود: ۸۵. شعراء: ۱۸۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ورزشکاران جانباز

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ورزشکاران جانباز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از زیارت شما عزیزان و پیروزیهایی که کسب کرده‌اید، خیلی خوشحال شدیم. ان‌شاءاللَّه که خداوند شما را حفظ کند و موفّق بدارد تا همیشه در صحنه‌های انقلاب بدرخشید؛ همچنان‌که در گذشته، در جنگ درخشیده‌اید و اکنون در میدانهای ورزش می‌درخشید. من این مجموعه ورزشکاران و قهرمانان

جانباز را نقطه‌ای می‌بینم که چند جریانِ خیر به آن منتهی می‌شود: اوّلاً- جانباز، با وجود این‌که از لحاظ جسمانی ناقص است، باز همّت می‌کند و با همّتش به ملت و کشور و انقلابش آبرو می‌بخشد. این یک جریان خیر است که بسیار هم مهمّ است. پس، معلوم می‌شود که همّت انسانهای مؤمن، در پیروزیها بسیار کارساز است. چرا بعضی همّت ندارند؟ چرا بعضی از نیروی خداداد استفاده نمی‌کنند؟ چرا بعضی اراده انسانی را دستِ کم می‌گیرند؟ آنها باید به این جوانان قهرمان بنگرند که به‌وسیله ایمان و اراده محکمشان، چه کارهای بزرگی انجام می‌دهند! دوم؛ همین‌که ما برای شما که قهرمانان ورزشی هستید، ارزش قائل هستیم، نشان دهنده این است که ورزش در جامعه ما باارزش است. از این‌رو، مردم هم باید پیرو شما که قهرمانان ورزشی هستید و در میدانهای مختلف، جوهر ملت خودتان را نشان می‌دهید، به دنبال ورزش بروند. نمی‌خواهیم همه قهرمان شوند و نمی‌شوند هم؛ اما می‌خواهیم همه به این نقطه‌های اوج بنگرند تا انگیزه پیدا کنند و به دنبال آن بروند؛ به حدّی که هیچ‌کس نباشد که ورزش نکند. بنده مایلم که جامعه و کشور ما این گونه باشد. سوم؛ همان‌گونه که قبلاً حدس می‌زدم و بعد هم از برادرانی که با شما بودند شنیدم، در این سفر، با وظایف دینی‌تان مأنوس بوده‌اید و نماز جماعت برپای می‌داشته‌اید و به درگاه خداوند توجّه و تضّرع می‌کرده‌اید. اینها خیلی مهمّ است؛ همچنان که در جنگ هم، بسیار کارساز بود. البته اگر کسی با محاسبات مادّی به این مسائل نگاه کند، چیزی نمی‌فهمد؛ لکن ما که دیدمان فرق می‌کند می‌فهمیم. ما فرق بین دو یگانِ رزمی را که یکی در شب حمله توسّل و زیارت عاشورا و گریه و نماز شب داشت و با خدا و اولیای خدا بود، و دیگری که - اگرنگوییم به کارهای نامناسب مشغول بود - غافل بود و خوشگذران، به خوبی درمی‌یابیم. آنها می‌نشستند و با رفقا گپ می‌زدند و یا تا صبح می‌خوابیدند و بچه‌های ما، در شب حمله، با خدا بودند و به همین خاطر هم، فردای آن شب در جبهه جنگ، خدا را در کنار خود احساس می‌کردند. این در حالی بود که دشمن که در شب حمله از خدا غافل بود، در میدان جنگ و آن‌جا که جز خدا هیچ پشتیبانی نمی‌تواند انسان را دلگرم کند، پشتیبانی نداشت. خوب؛ بدیهی است چه‌کسی شکست می‌خورد و چه‌کسی پیروز می‌شود! نیروهای ما، تا آن وقت که توسّل و تضّرع و نفسِ گرم خدا جویشان در میدان جنگ با آنهابود، موفقّیت داشتند و آن هنگام که ذرّه‌ای در توجّه به این امور، سستی نشان می‌دادند، ناکامیهایشان آغاز می‌شد و باز که به حال اوّل برمی‌گشتند، آن پیروزیها و کامیابیهای بزرگ را به‌دست می‌آوردند. عین همین قضیه، در میدان ورزش هم هست. فرق است بین آن تیمی که در شب مسابقه، با توجّه و توسّل و ذکر و امید به خدا و خالص کردن نیّت، اوقات می‌گذراند و تیمی که آن شب را به خوشگذرانی می‌پردازد. اینها یکسان نیستند. در این‌باره، نقش کسانی که فدراسیون جانبازان را اداره می‌کنند، بسیار زیاد است. آقای «رفیق دوست» گفتند که بخش عمده این پیروزیها مربوط به اراده شماست. درست است. اراده و ایمان شما، اصلِ همه چیز است. اما اگر شما مسؤولان فدراسیون جانبازان، بچه‌های حزب‌اللّهی نبودید، باز هم این اراده و ایمان، بدین شکل وجود داشت؟ قطعاً جواب منفی است. از این‌رو، من معتقدم که باید در سرتاسر عرصه‌های ورزش، عناصر مؤمن، حزب اللّهی و با خدا را - که کم هم نیستند - بیاوریم و مورد توجّه و عنایات خودمان قرار دهیم؛ زیرا این، قطعاً در موفقیّت ورزش ما اثر خواهد گذاشت؛ شک ندارم! مادّیاتِ انسان از معنویّات تغذیه می‌شود. امکان ندارد بتوانید نقش معنویّات را از زندگی بشر حذف کنید؛ چون عوامل معنوی، در زندگی بسیار اثرگذارند. البته ممکن است مثلاً در عرصه ورزش، در کنار این عواملِ معنوی، عوامل دیگری از جمله حسّ رقابت، پول، نام و نشان و این چیزها نقش داشته باشد؛ اما عوامل معنوی، از تمامِ اینها برتر و بالاتر و مؤثّرتر است. چرا خودمان را از این عوامل معنوی محروم کنیم؟! ما که این همه ورزشکار مؤمن، خوب، حزب‌اللهی و جبهه رفته در عرصه ورزشمان داریم، باید از آنها به کمال استفاده کنیم. یقیناً در کارها و پیشرفتهای شما و این افتخاری که به خواستِ خدا کسب کرده‌اید، معنویّات، نقش اصلی را داشته است. هفتاد و نه مدال طلا در تاریخ ورزش ایران، ظاهراً سابقه ندارد و گویا در طول این سالیان دراز، هرگز هیچ مجموعه‌ای نتوانسته است این همه طلا بیاورد! خوب؛ خدا خواست این کار را هم، مثل خیلی کارهای بزرگِ دیگر، آقایانِ حزب‌اللّهی انجام دهند تا یاوه‌گویان نگویند که «از حزب اللّهی‌ها کاری

برنمی‌آیـد.» بفرمایید! همین جنگ را هم حزب‌اللّهی‌ها به پیروزی رساندند و همین مرزهای کشور را هم حزب‌اللّهی‌ها حفظ کردند. این را همه باور کنند. این‌که ما در صـنعت و فناوری و پیشرفتهای علمی و فنّی، با قبل از انقلاب، زمین تا آسمان فرق داریم، مرهون همین حزب‌اللهی‌هـا هستیم. عمـدتاً آنها کردنـد و عمـدتاً آنها بودنـد که این بن بسـتها را گشودنـد و پیش رفتنـد. از این‌رو، در همه زمینه‌هـا - هم زمینه‌های اقتصادی و هم ورزشـی و هم علمی و فرهنگی - به فضل پروردگار، کار به دست همین حزب‌اللّهی‌ها پیش رفته است. اکنون هم که بیشترین مدال را همین کاروان حزب‌اللّهی‌ها و آن هم در چند رشته ورزشیِ محدود به ارمغان آورده است. ایـن مملکـت، مملکـت حزب اللّهی‌هـاست و آینـده ایـن مملکـت هم به‌دست همین حزب‌اللّهی‌هـا و نیروهـای انقلابـی و مؤمن رقم می‌خورد و هرجا هم مشـکلی عمـده پدیـد آیـد، آنهاباید بیایند و آن را حل کنند. فضل پروردگار، این‌گونه هم خواهد شد. خوب؛ همین بـاقی مانـده است که به شـما تبریـک بگـویم و از شـما تشـکّر کنم. خیلی زحمت کشـیدید. حقیقتـاً، روزی که بنـده خبر این موفقّیتها را شـنیدم (هر چند، وقتِ شـنیدنِ بسـیاری از خبرها را ندارم) پیوسته خدا را شکر کردم و شما را دعا. ان‌شاءاللّه موفق باشید! والسلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم اللّه الرحمن الرحیم به همه برادران و خـواهران - عزیزانی که در حسّاس‌ترین اوقـات تاریـخ این کشور، یکی از مهمـترین وظـایف را بر دوش گرفتیـد و مردانه و سـرافراز این وظیفه را به پایـان رسانـدیـد - خوشامـد می‌گویم. برادران عزیز! مسؤولیت در مجموعه سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی را یـک موهبت الهی بدانیـد. توفیق بزرگی است که انسـان در هنگامی که دینِ خـدا و متـدیّنینِ به این دین، نیاز و موقعیّتِ حساسـی دارنـد، از امکان و اسـتعداد خود به بهترین وجه اسـتفاده کند. این توفیق را از خدا بدانید؛ او را شـکر بگوييد و آن را برای خودتان حفظ کنیـد. هر کدام از شـما در هر جا که هستید، همان جا را مقام کسب رضای الهی به حساب آورید و این چیزی است که بنـدگان صالح خدا همیشه دنبال آن بوده‌اند. درباره هفته دفاع مقدّس - که در آسـتانه آن هستیم - لازم می‌دانم مطلبی را مطرح کنم و آن این است که اسـلام پیروان خود را به عبرت گرفتن عادت می‌دهـد. در قرآن آیات متعـدّدی این نکته را متـذکر می‌شوند: «انّ فی ذلک لعبرهٔ»(۱)، «فاعتبروا یا اولی‌الابصار»(۲) و ... این یک درس زنـدگی است و فقط به معنای این نیست که انسان بتواند با این درس، معاش خود و حیات چند روزه را اصلاح کند و سامان بخشد. درس زندگی یعنی انسان بتواند با این درس هم حیاتِ این نشـئه و هم - بالاتر از آن - حیات نشـئه بعـد را آباد کند؛ چون اصل آن جاست. تا چشم بر هم بزنید، همه چیز تمام شده است. مهم آن نشـئه است که از لحظه وفـات و خروج از این عـالم تـا قیام قیامت، انسان دچار آن است و زنـدگی توأم با سـعادت یا شـقاوت و خوشـی یا ناخوشـی را مشاهـده می‌کند. انسان برای خوشـیِ یک لحظه این دنیا چقدر زحمت می‌کشد؟ باید برای خوشـی ابد خیلی تلاش کنـد. همه اینها با «عبرت» قابل تأمین است و به همین خاطر در قرآن این همه تأکیـد شـده است که عبرت بگیریـد. این جمله نهج‌البلاغه خیلی مهمّ است که: «انّ من صـرّحت له العبُر عمّا بین یدیه من المَثُلات»؛ هر که بتواند رنجها و بلاها و حوادث و سـختیها را به چشم عبرت ببینـد: «حجزته التّقوی عن تقحم الشُّبهـات»(۳)؛ آن قـدر از بـدی و زشتی و چیزهایی که انسان را دچار بـدبختی و نابسامانی می‌کنـد، رویگردان می‌شود که حتّی از شبهه‌های آن هم اجتناب خواهد کرد؛ چه رسد به خود آن. این جنگ هشت ساله بـا مقـدّمات و مؤخّراتش که تـا امروز هم ادامه دارد، یکی از آن صـحنه‌های عبرت است. به این صـحنه عـبرت نگـاه کنیم. قبـل از انقلاب، زنـدگی مردم ایران هم خودش یـک صـحنه عبرت بود که آن صـحنه امروز هم در نقـاطی از دنیا وجود دارد: حکومتهایی فاسد، مردمی گرفتار، دنیا و آخرتی فنا شده، دستی گشاده از سوی دشـمنان و بدخواهان و لاشـخورهای بین المللی در زندگی یک ملت و آفاقی بسـته و تیره و تار برای انسانهایی که در آن جا زندگی می‌کنند و نه دنیا دارند و نه آخرت! قبل از انقلاب وضـعیت ما

این گونه بود و امروز هم در دنیا بعضـی از کشورها این طورند. از آن عبرت، ملت ایران خوب اسـتفاده کرد. یکی از این استفاده‌ها، همـان ایسـتادگی در میـدان جنـگ هشت سـاله بود. امـام بزرگوار مـا – که تـا ابـدالآباد نور و رحمت الهی بر روح مطّهر او در حال فیضـان باشـد – مکرر در طول این سالهـا می‌فرمود: « دشـمن می‌خواهـد ایران را به قهقرا برگردانـد و همـان جـایی ببرد که ملت ما حرکت خود را آغـاز کرده است و او را در همـان حصـار گذشـته نگه دارد و به منابع و معادن و خیرات و برکات و نیروهای انسانی کشـور دست بـاز کنـد و برای خـود و نوکرانش پول و لـذّت و ثروت جمع آوری کنـد و ملت ایران را در سـیاهچال بـدبختی‌ای که زنـدگی می‌کرد، رها کنـد». مردم سـخنان ارزشـمند امام را باور کردند و جوانان هم حقیقت را فهمیدند؛ لذا حماسه آن هشت سال پدید آمد. امروز شـما و همه مردم ایران – و بلکه ملتهای دیگر – بایستی از آن حماسه درس بگیرید. در این هشت سال خیلی کارها شـد که هنوز عشری از اعشـار تلاشـهای دهسـاله جوانـان و ملت ما و مادران و پـداران و خیرخواهان این امّت به سـلک نگارش در نیامـده است و هنوز از آن تلاشـهای بسـیار، عـدّه‌ای خبر ندارند. من به جوانان امروز – بخصوص نوجوانان – مؤکّداً توصـیه می‌کنم کتابهایی را که شـرح و گزارش گوشه‌ای از جنگ هشت ساله است، قـدر بداننـد و آنها را بخوانند؛ زیرا حقایق زیادی در آن کتابها بازگو شده است. همین خاطراتی که جوانان می‌نویسـند و گزارشهایی که از آن روزها می‌دهند؛ خواندنی و عبرت‌آموز است. آنچه که هنوز بیـان نشـده، به مراتب بیشتر از آن چیزی است که تاکنون بیان شـده است. خیلی کارها انجام گرفت؛ لیکن یک جمعبنـدی وجود دارد که جلوِ چشم همه و مایه عبرت است. یکی از این جمعبندیها – که بارها هم گفته شده ولی هر چه بیشتر تکرار شود بهتر است – این است که در برهه‌ای از زمان، تمام قـدرتهای سرپایِ دنیا تقریباً علیه ایران اسـلامی دست به هم دادنـد. هر چنـد در ظاهر فقط یک ارتش عراق بود که با ما می‌جنگید؛ اما کارشـناسان و جاسوسان و ماهواره‌ها و سـلاحهای امریکایی و اروپایی بلوک شرق (شوروی آن روز و کشورهـای اروپای شـرقی) و نیز پول دولتهای اطراف خلیـج فارس و نیروهای کارشـناس غیر عرب – که بعضـی گفته‌انـد اسـرائیلیها هـم در میانشـان بوده‌انـد، ولی مـن چـون یقیـن نـدارم نمی‌خـواهم بگـویم – دسـت به هم داده بودنـد و از عراق جانبـداری می‌کردنـد. علاوه بر اینها شـما می‌دانیـد در جبهه قرار داشـتن فقط به این معنا نیست که انسان با دشـمن گلاویز شود؛ در صورتی که فراهم کردن زمینه نبردِ آسانتر برای طرف مقابل، کمک زیادی به او می‌کند. مثلاً دو نفر که با هم کُشتی می‌گیرند، اگر عـدّه‌ای یـک کشتی‌گیر را تشویق کردنـد و برایش امکانـات تـدارک دیدنـد و کار یادش دادنـد و زیر پایش را صاف و لباسـش را مرتّب کردنـد و اگر افتـاد زیر بغلش را گرفتنـد؛ همه آنهـا در کُشتی داخلنـد. جنگ عراق با ما شبیه چنین صـحنه‌ای بود. کسانی که سرپـا بودنـد، در جبهه ارتش عراق قرار گرفتنـد؛ برای این که اگر بتواننـد بخشـی از ایران را جـدا کننـد و یـا نیروهایشـان را تا مرکز کشور مـا برساننـد – صـریحاً گفتنـد که این کـار را خواهیم کرد! – و یا منابع نفتی ایران را در جنوب کشور و خلیـج فارس تصـرّف کننـد و یـا فشـار اقتصـادی را طوری بر ملت ما وارد کننـد که طاقت خود را از دست بدهـد . خلاصه این که با ده راه و از ده جهت کاری کنند که حکومت اسلام و قرآن سرنگون شود. این هدف آنها بود. یک روز و دو روز هم این کار انجام نگرفت؛ بلکه هشت سال طول کشـید و با همین شدّت و یکپارچگی جناحهای مختلف، علیه نظام اسلامی تلاش کردند. نتیجه همه اتّحادشان این شد که نه یک وجب از خاک ایران را توانسـتند جدا کنند و نه توانستند نظام انقلابی را تضعیف نمایند و نه توانستند بخشی از منابع ایران را بگیرنـد و نه توانسـتند ایران اسـلامی را دچار اضـطراب فکری و عقیـدتی کنند؛ بلکه به عکس، ایران مسـتحکم‌تر، حکومت ثابت‌تر، مردم علاقه‌منـدتر و افکـار دارای رشـد بیشـتر شـد و همه چیز صددرصـد در جهت خلاـف میـل و اراده دشـمن پیش رفت. این یک عبرت و تجربه است. چه دلیلی دارید که اگر در یک برهه دیگر از زمان باز هم همان امریکا و اروپا و ناتو و همان مرتجعان، دسـت به دست هم بدهند، نتیجه‌ای غیر از این به دست نیاید؟ چرا بعضـی کسان دائماً سعی می‌کنند دشمن را بزرگ کنند و نیروهای عظیمِ جوشان و خروشان انقلاب را کوچک جلوه دهنـد؟! مادامی که شـما ایمان و تقوا و عمل صالح را برای خودتان حفظ می‌کنید؛ تمام قـدرت خـدا، تمـام نوامیس طبیعت و تمام امکانات یک گروه برگزیـده در اختیار شـماست. در میـدان سازنـدگی، در میـدان توطئه

تبلیغاتی، در میدان مبارزه و تهاجم فرهنگی، در میدان خُلقیّات مردم، در میدان بازِ یک حرکت نظامی - که البته بسیار مستبعد است - و در هر میدان دیگر اگر دشمن با همه حجم و قدرت و تنوع و ابزار تبلیغاتی و با همان ساز و برگ نظامی وارد شود - که البته امروز دشمن دیگر آن ساز و برگ گذشته را ندارد؛ آن روز بلوک شرق با آن طول و عرض وجود داشت که دیگر امروز نیست؛ به علاوه تغییرات فراوان سیاسی و جغرافیایی در سطح عالم به وقوع پیوسته است که همه به سود اسلام و مسلمین است - در مقابل ملت و همین جوانان مؤمن و خانواده‌های جوشان از عاطفه و ایمان، هیچ غلطی نخواهد توانست بکند. همه حرفهایی را که گفتیم، خدای متعال صد برابر آن را در یک کلمه از آیه قرآن فرموده است: «ولا تهنوا»؛ مبادا سست شوید. «ولا تحزنوا»؛ مبادا غمگین شوید. «وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»(۴)؛ شما بالاترید. در جای دیگر می‌فرماید: «فلا تهنوا و تدعوا الی السّلم»(۵)؛ مبادا سست شوید و دعوت به سازش کنید یا دعوت سازش دشمنِ آشتی ناپذیر را بپذیرید. سازش با انسانهای خوب، حتّی سازش با انسانهایی که با شما کاری ندارند؛ عیبی ندارد. «لاینهیکم اللّٰه عن الذین لم یقاتلوکم فی الدّین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّوهم و تقسطوا الیهم»(۶)؛ با همه کسانی که با شما کاری ندارند و اهل صلح و سلامت و اخّوت و برادری هستند، سازش کنید: اما با کسی که با فلسفه وجودی و اساس و ایمان شما و با اصل حکومت اسلامی و ولایت الهی مخالف است؛ «لا تدعوا الی السّلم»؛ سازش نکنید. حواستان جمع باشد. کدام صحنه عبرت و درسی بهتر و بیشتر از این می‌تواند با انسان حرف بزند؟ هفته دفاع مقدّس یعنی توجّه به همین نکته. این ملت و همه ملتهای دیگر، فقط از جوانان تشکیل نشده‌اند. جوانان نوکِ پیکانند. به آن مادری که جوانش را تجهیز کرد و به جبهه فرستاد، نگاه کنید! به آن خانواده‌ای که فقط دو پسر جوان داشت و آنها را تقدیم اسلام کرده بود و می‌گفت: «وقتی دو بچه ما رفتند و شهید شدند، باز ما مثل اوّل تنها شدیم» بنگرید! مگر این صحنه‌ها شوخی است؟ به این همه ایمان و صفا و اخلاصی که در جبهه‌های جنگ خرج شد، نگاه کنید! به آن همه ابتکار و ذوقی که برای خود کافی کردن نیروهای مسلّح مصرف شد تا پیش دیگران دست دراز نکنیم، توجّه کنید! در سال پنجاه و نه ما حتّی گلوله آر.پی.جی را هم باید می‌خریدیم، ولی به ما نمی‌فروختند! پنج هزار آر.پی.جی وارد اهواز شد؛ مثل این که همه دنیا را به کسانی که آن جا بودند، دادند! امروز همین ملت، همین جوانان، همین استعدادها، همین پاسداران و همین ارتش، قدم در میدانهایی گذاشته‌اند که اگر دشمن بشنود، باور هم نخواهد کرد. دشمن تبلیغات می‌کند که اینها بمب اتم درست می‌کنند! خودش می‌داند دروغ می‌گوید و همه هم می‌دانند این ادّعا دروغ است. دشمن نمی‌خواهد پیشرفتهای ما را باور کند. یکی از برکات دفاع هشت ساله ما، همین پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی و ساخت دقیقترین ابزارهاست که با دست خالی و بدون هیچ سابقه‌ای آنها را به دست آوردیم و جزو موجودی ملت ایران شده است. این مجموعه باارزش است و باید برای اسلام و مسلمین حفظ شود؛ یعنی جوان رزمنده‌اش که صف مقدّم است و خاکریز اوّل را نگه می‌دارد و نیز عواطف و ایمان پدر و مادر و عشق و جوش و شور آن کودک و دختر و پسر جوان و نوجوان که عمق انقلاب و میدان جنگ محسوب می‌شدند، باید حفظ شود. زمانِ جنگ، وقتی بسیجی به خانه بر می‌گشت، آن جا را هم صحنه دیگری می‌دید که او را دوباره امیدوارانه بر می‌گرداند. مردم، بازار مسلمانان، ادارات، بسیجهای گوناگون دانشگاه و همه و همه مجموعاً سرمایه ملی هستند. اینها باید حفظ شوند. البته شما برادران عزیز سپاه پاسداران در این مورد وظایفی دارید؛ دستگاههای دیگر و آحاد ملت هم وظایفی دارند. کسانی که سعی می‌کنند نادانسته این روح ایمان و تمسّک به اسلام را از ملت ایران بگیرند، نمی‌فهمند چه می‌کنند. آنها پایه‌های استقلال این ملت را سست می‌کنند. مگر ایران بدون اسلام و انقلاب اسلامی می‌توانست در مقابل چنین تهاجم عظیمی مقابله کند؟! شما می‌دانید علاوه بر آن تهاجم، در داخل کشور، چقدر توطئه کردند که همین سرمایه‌های عظیم، کشور را نگه داشت. سعی کنید وحدت ملت و پیوند دولت و ملت حفظ شود. خدا را شکر می‌کنیم که اینها را برای ما نگه داشته است. پشتوانه همه اینها، روح توجّه و تضرّع به پروردگار است. این دیگر آن نقطه ویژه‌ای است که شما را به مسلمین صدر اسلام وصل می‌کند. عزیزان من! در درون خودتان صحنه‌ای از ارتباط با خدای متعال بیارایید. این چیزی است که در

زندگی شخصی، در زندگی سیاسی، در اداره کشور، در دم مرگ، در عرصه محضر پروردگار، در یوم الشّهود، در لقاء با اولیاءاللَّه و ان‌شاءاللَّه در بهشت برین پروردگار به کار شما خواهد آمد. رابطه‌تان را با خدای متعال محکم کنید؛ حرف بزنید و از او بخواهید. مخلصانه و صادقانه با او پیمان ببندید و به آن پیمان متعهّد بمانید. شما جوانید. حیف است که این دلهای پاک و نورانی و روحهای آماده، به چیزی غیر از یاد خدا و محبّت پروردگار آلوده شود. دنیا را فقط ابزار بدانید. مال دنیا و امکانات آن و خانه و زندگی ابزار است و لیاقت دل بستن ندارد. لایق دل بستن فقط ذات مقدّس پروردگار و کسانی هستند که در حوزه محبّت اویند: «اسئلکَ حُبَّکَ و حُبَّ مَنْ یُحِبُّک وَ حُبَّ کُلّ عَمَلٍ یوصِلُنی اِلی قُربک»(۷) این گوهر را رها نکنید. این آن چیزی است که فقط شما دارید. جوانان مسلمان در هر جای دنیا اگر این گوهر را داشته باشند، راه موفقّیت برایشان باز است. این آن چیزی است که مردی مثل امام بزرگوار را از دوران جوانی تا سن نود سالگی در صراط مستقیم الهی حفظ کرد و با این همه تغییرات که در دنیای پیرامون کسی به وجود می‌آید، راهش عوض نشد. شما زندگی امام را از دوران اختناق رضاخانی تا دوران بعد و تا تحوّلات گوناگون اجتماعی و سیاسی و پیروزی انقلاب و رسیدن به یکی از بالاترین موقعیتهای سیاسی و دنیایی - که همه دنیا به او چشم دوخته بودند و نامش در همه جا منتشر بود - نگاه کنید! این انسان از خطّ مستقیم خود هیچ تخطّی نکرد. این به برکت همان رابطه است: «صراط الذین أنعمت علیهم»(۸). این نعمت به برکت ارتباط با خدا به دست می‌آید. جبهه به شما این نعمت را عطا کرد. بر شماست که آن را حفظ کنید. نگویید نمی‌شود. با توجّه، تضّرع، نافله، گفتگوی نیمه شب با خدا و توسّل به حضرت ولیّ عصر ارواحنافداه - که سید و سالار و بزرگ ما اوست - این نعمت را حفظ کنید. همه چیزها به او بر می‌گردد. این جمع نورانی و مجموعه نورانی جوانان این کشور، در هر لباس و سمتی هستند و کسانی که حراست از ارزشها را عهده دار شده‌اند و بار سنگین را به دوش گرفته‌اند و بنا دارند با زشتیها و بدیها و ظلمها و دروغها و کج‌رفتاریها و ظلمهای بزرگ امروز دنیا مبارزه کنند؛ بایستی در خودشان رابطه با خدا را حفظ کنند. امیداریم خدای متعال به شما توفیق دهد و کمکتان کند. ان‌شاءاللَّه همه ما را به راه راست هدایت کند و دلهای پاک و نورانی شما را محل تجلّی انوار خود قرار دهد و آن را به معرفت خود نورانیتر فرماید. والسلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته -----

-- ۱) آل عمران: ۱۳. نور: ۴۴. نازعات: ۲۶ ۲) حشر: ۲ ۳) نهج‌البلاغه: خطبه ۱۶(هنگام بیعت با امام در مدینه) ۴) آل عمران: ۱۳۹ ۵) محمّد: ۳۵ ۶) ممتحنه: ۸ ۷) مفاتیح الجنان: مناجات المُحبّین ۸) فاتحه: ۷

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش جمهوری اسلامی به

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش جمهوری اسلامی به مناسبت هفته دفاع مقدّس بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم برادران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدوارم که همه شما مشمول توجّه و تفضّل ذات احدیّت و دعای حضرت بقیةاللَّه الاعظم بوده باشید. اجتماع ارتشیها در هفته دفاع مقدس خیلی تناسب دارد؛ چون در جمهوری اسلامی ارتباط پیوسته و مستحکمی بین این دو پدیده وجود دارد. ارتش در جنگ هشت ساله و پیش از آن و همچنین بعد از جنگ تا امروز، وظایف دشواری را متحمّل شده، تلاش زیادی کرده، میدانهای خوبی را پیموده و کارهای بزرگی انجام داده است. در طول هفده سالی که از آغاز پیروزی انقلاب تاکنون می‌گذرد، شخصیتهایی در ارتش بوده‌اند که حقیقتاً در میدان مجاهدت و فداکاری، صادقانه وارد شدند. من یک بار به شما برادران ارتشی گفتم که ارتش یکی از جاهایی است که در آن، امریکا و رژیم طاغوت و تبلیغات خصمانه دشمن شکست خورد. آنها روی ارتش خیلی کار کردند و به آن خیلی امید بستند؛ اما اشتباه می‌کردند. می‌پنداشتند که چون چند نفر خود باخته بی‌ایمان و بی‌وطن را آورده‌اند و در رأس ارتشِ زمان طاغوت نشانده‌اند، پس ارتش متعلّق به آنهاست! در حالی که ارتش متعلّق به اسلام و ایران و ملت بود. الحمدللَّه ارتش به جایگاه خودش برگشت و شما در این هفده

سال، خیلی زحمت کشیدید. در بین شما کسانی هستند که من آنها را می‌شناسم و سالها در میدان جنگ دیده‌ام و زحمات و بی‌خوابیها و تلاشها و عرق ریختنها و تن به مرگ دادنها و از دشمن نترسیدنها و گریه‌های نیمه شبشان را از نزدیک مشاهده کرده‌ام. بارها نقل کرده‌ام که در زمان جنگ وقتی در داخل یگانهای نیروی زمینی حرکت می‌کردم، افراد را در چند کیلومتری دشمن زیر آتش شدید می‌دیدم که اگر کسی آن مناظر را ندیده باشد، سخت است که چنین صحنه‌هایی را باور کند. نکته‌ای را خدای متعال به ما آموزش داده است که لُبِّ واقعیت و اصل حقیقت است و باید آن را بی‌دغدغه فهمید و پذیرفت و از آن استفاده کرد. آن نکته این است: «ضرب اللّٰه مثلا کلمهٔ طیّبهٔ کشجرهٔ طیّبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربّها»(۱). این، یک اصل است. جاهایی که خدای متعال در قرآن مَثَل می‌زند - «ان اللّٰه لایستحیی أن یضرب مثلاً ـ ما بعوضهٔ فما فوقها»(۲) - جای دقّت بیشتری است؛ چون در این گونه موارد، قرآن حقیقتِ بزرگ و پایداری را با تکیه بر یک مثال محسوس، برای بیان ما می‌کند. ما اگر عقل داریم، باید بفهمیم. یکی از آن موارد، همین جاست. شما یک درخت معمولی را نگاه کنید که آن را در خاکی حاصلخیز نشاندید و به آن رسیدید و آفت را از او دفع کردید و دیگر نگرانی‌ای ندارید، «توتی اکلها کل حین باذن ربها». به هنگام فصل میوه، سبد را بر می‌دارید و می‌روید تا میوه بچینید. این، یک مثل است. کلمه طیّبه مثل همین درخت است. همه حقایق درستِ عالم، کلمه طیّبه و کلمات‌اللّهند. ما در زمینه مورد نظر خودمان، کلمه طیّبه را پیدا می‌کنیم. در این جا ارتش جمهوری اسلامی، کلمه طیّبه است. ممکن است دو گونه ارتش وجود داشته باشد: یکی ارتش جمهوری اسلامی یعنی ارتش خدا و دین و معنویّت و حقایق و ارزشهای درخشان، و دیگری ارتش استعمار، ارتش تجاوزگر، ارتش کفر، ارتش حزب بعث و ارتش محمدرضا. آن اوّلی که ارتش معنویّت و ارزشهای انسانی است، کلمه طیّبه است و هر جا پیدا شد، بدانید که رشدش تمامی ندارد و میوه دهی او حتمی است. اگر در جایی دیدیم میوه‌ای نمی‌چینیم، بدانید که در اساس کار، اشکالی وجود دارد و ما نتوانستیم میوه لازم را بچینیم؛ مثل روز سی‌ویک شهریور سال پنجاه و نه(۳). در آن زمان ارتش ما لَنگی داشت؛ برای همین بود که ما خسارت دادیم و مشکلات برایمان پدید آمد. لَنگی‌اش از این بود که هنوز کاملاً خالص نشده بود. اشکالهایی در گوشه وکنارش بود که بعداً خودش را نشان داد. میدان جنگ، میدان آزمون است. مثل همین بوته زرگری است که وقتی طلاـ را در آن می‌گذارند و حرارت می‌دهند، ناخالصیها خودش را نشان می‌دهد، والاّـ تا وقتی که به شکل انگشتر است و در دست کسی قرار دارد، معلوم نمی‌شود کدامیک عیارش بالاـ و یا پایین است. ما در ارتش از آدمهای خوب و شخصیّتهای مؤمن برخوردار بودیم؛ آدمهای ناباب هم داشتیم. جنگ تکلیف همه را معلوم کرد و مانند بوته زرگری شد. فشاری که اوّلِ جنگ وارد شد، مقداری از عرقها را در آورد و در همان قدمهای اوّل، بخشی از آلودگیها را فوراً سُترد. به دنبال آن، ارتش سینه خود را گشود و سرش را بلند کرد و به ایمان و تقوا و دیانت مجهّز شد. البته منظور از این ارزشها، مقدّس مآبی و فقط سرپایین انداختن و ذکر گفتن نیست. تلاش مؤمنانه هر کس، انجام دادن کار به مقتضای نیاز است. در میدان جنگ یک طور است و در میدان سازندگی درون ارتش طور دیگر. وقتی سازماندهی مطرح می‌شود، یک طور است و وقتی صحبت از ابزار و تجهیزات و یا نشان دادن آمادگی و مانور کردن است، طور دیگر است. ایمان و تقوا و دین در این جاها خودش را نشان می‌دهد، والاّ بعضی کسان خیال کردند که اگر زودتر از وقتْ به نمازخانه رفتند و ریشی هم گذاشتند و تسبیحی هم به دست گرفتند و احیاناً در مقابل این یا آن مسؤول خم و راستی هم شدند، قضیّه تمام است. البته قضیّه در یک دیدار دوستانه فعلاً تمام است، اما در مقام عمل، خیر! قضیّه این گونه تمام نمی‌شود، بلکه با کار مؤمنانه تمام خواهد شد. رهبر این امّت و انقلاب، مردی بودند که در هشتاد سالگی سخت‌ترین کارهای دنیا را به دوش گرفتند. روزی که امام وارد ایران شدند، تقریباً هشتاد ساله بودند. نگفتند من پیر و یا خسته‌ام. در یکی از روزهای سال پنجاه و نه که از اهواز به تهران آمده بودم، خدمت ایشان رسیدم و صحبتهای گله‌آمیزی را درباره موضوعی مطرح کردم. ایشان به من گفتند که افراد مورد نظرشان را برای تشکیل جلسه خبر کنم. جلسه، وسط روز و بدون سابقه تشکیل شد و پیرمرد جوان دل و پر نشاط و نیرومند، جلسه را بدون

اظهار خستگی اداره فرمود. کار که برای خدا باشد، خستگی ندارد و زمان بردار نیست. یک وقت یکی از روستاهیانی که به غلط وارد صفوف اهل ایمان شده بود، چیزی گفت که امام در پاسخ او فرمودند: «اگر شما نمی‌خواهید انجام دهید، کنار بروید؛ من خودم کارها را انجام می‌دهم و بارها را بر دوش می‌گیرم!» باور نمی‌کردند امام این گونه جوانانه وارد میدان شوند. قدرت ایمان ایشان این کارها را آسان می‌کرد. البته قدرت ایمان در وجود ایشان نسبت به میدانهایی که ما وارد آن می‌شویم، در حدّ اعلایش بود. ما توقّع آن گونه ایمان را از هر کسی نداریم؛ اما می‌خواهیم نمونه عالی را به شما نشان دهیم. وقتی ارتش این طور شد، در آن وقت شجره طیّبه خواهد بود و رشد خواهد کرد. آیا امروز ارتش ما با ارتش ده سال و یا پانزده سال پیش یکی است؟ ما امروز نسبت به گذشته خیلی جلوتر رفته‌ایم. امروز ارتش، یک ارتش نیرومند و پرظرفیّت است. امروز ارتش با روحیه دین و تقوا و انقلابیگری، همه تجربه‌های سالیان دراز جنگ و آموزشهای گوناگونی را که در درون اوست، جمع کرده است. هفده سال که از انقلاب می‌گذرد، زمان کمی نیست. امروز کسانی در رأس ارتش هستند که بسیاری از آنها از این جهات واقعاً در حدّ نصابند. شما عزیزان من بدانید که تا آن جا که همّت و تلاش داشته باشید، امکان پیش رفتن و رشد کردن و رشد دادن دارید. البته منظورم رشد شخصی نیست؛ منظور رشد این شجره طیّبه است. در حال حاضر ارتش ما از بیشتر ارتشهایی که سراغ دارید و می‌شناسید، قویتر و منسجمتر و به درد بخورتر و در روزهای سختی، کارآمدتر است؛ اما از این، ده برابر می‌توانید جلوتر بروید و باید بروید. هر کدامتان در هر جا که هستید، آن جا را سنگر حقّ و حقیقت و ارزشهای معنوی بدانید. کار و تلاش کنید و یک لحظه را هدر ندهید. استحکام سازمانی بخش مربوطه و کلّ ارتش، کارهای آموزشی - که بسیار مهمّ است - کارهای سازندگی، نوآوری و مثل همین کارهایی را که می‌کنید، جدّیتر بگیرید. البته آن مقداری که جلوِ دوربینهای تلویزیون می‌آید، کمتر از آن است که در واقعیت وجود دارد. امروز خوشبختانه ارتش در زمینه ادوات زرهی و ضدّزره، در زمینه انواع و اقسام وسایل دفاعی و خیلی کارهای دیگر، مشغول است؛ خوب هم مشغول است. هر چه می‌توانید ابتکار و نوآوری به خرج دهید و راههای میانبُر را انتخاب کنید. شما می‌توانید و باید باور کنید که می‌توانید؛ کمااین که توانستید. یک روز همین مقدار را هم نه دشمن باور می‌کرد و نه خیلی از دوستان. عناصر مؤمن نشان دادند که می‌شود و توانستند. از این جلوتر هم می‌توانید بروید. در بخش سازندگی و نیز در بخش نگهداری، تلاش کنید. نگهداری خیلی مهمّ است. زورگوهای دنیا با شما لج افتادند کردند و خیال کردند می‌توانند شما را از پا بیندازند. روزی به ما سیم خاردار و گلوله آر.پی.جی هم نمی‌دادند؛ ولی شما توانستید از آن وضعیت خودتان را به این جا برسانید. امروز هم بگذار ندهند؛ چه اهمیتی دارد؟ اما علی‌رغم وجود آن سیاستها، کسانی که چشمشان دنبال پول و معامله است، در دنیا زیادند. آنها خیال می‌کنند که تحریم تسلیحاتی و ... مؤثّر واقع می‌شود؛ خیر. ما در وسط جنگ و تحریم اقتصادی، چیزهای ممنوع و مُحرّم و آن میوه‌های - به خیال آنها - بهشتی را از جاهای فراوانی به دست می‌آوردیم و امروز هم به دست می‌آوریم. گیرم که نتوانیم به دست آوریم، آنها را می‌سازیم؛ لیکن با توجّه‌به تضییقاتی که در این زمینه وجود دارد، آنچه را که داریم باید قدر بدانیم. باید از تجهیزات و جنگنده‌ها و دیگر وسایل موجود - حتّی یک تفنگ معمولی - نگهداری کنیم. تفریط و اسراف در سرمایه‌های ارتش، ممنوع و حرام شرعی است. هیچ کس حق ندارد این تفریط را بکند؛ همچنان که تفریط نیروهای انسانی نیز همین گونه است. شما حق ندارید عناصر کارآمد را معطّل بگذارید. کار شایسته و خوب باید از انسانهای کارآمد دریافت شود. باید این گردونه به طور دائم حرکت کند. این چیزها را در نظر داشته باشید و مهمتر این که به پشتیبان و تضمین کننده موفقّیت همه اینها که روح ایمان است، توجّه کنید. یک موجود بی‌ایمان، اگر در حدّ اعلای تخصّص هم باشد، به درد بخور نیست؛ باید ایمان داشته باشد. ایمان آن جایی است که دل انسان احساس استقرار می‌کند. آدم بی‌ایمان، دمدمی مزاج، مذبذب و غیر قابل اعتماد است. ایمان را در خود و در بخشهای زیر مسؤولیتتان تقویت کنید. از این توصیه‌هاست که دشمن ناکام می‌شود و می‌ترسد. اگر امروز می‌بینید که یاوه‌گویان تبلیغاتچی صهیونیستها و امریکاییهاو مستکبران عالم و بداخلاقهای دنیا علیه جمهوری اسلامی صف

کشیده‌اند و دهنها را باز کرده‌اند و هر کدام به شکلی علیه اسلام و مسلمین و در رأس آن جمهوری اسلامی، حرف می‌زنند، به خاطر همین ایمان است؛ چون آنها از این ایمان به شدّت بیمناکند. این را حفظ کنید. هر چه می‌توانید در میدان دین و اسلام و توجّه به خدا و حرکت برای مردم و مفید بودن برای کشور و انقلاب، کوشش کنید. این، تلاشی است که هدر نخواهد رفت و محصولش را در ارتش و کشور و بالاتر از همه پیش خدای متعال خواهید دید. توجّه کنید که ارتش و سپاه دو سازمانند، اما دو برادر هستند. مراقب باشید این برادری روز به روز بیشتر شود. این نکته مهمّی است. امیدوارم ان‌شاءاللَّه هفته دفاع مقدّس بر همه ارتشیان، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی، بسیج و نیروهای مردمی و ایمانهای مخلصانه‌ای که در گوشه و کنار این کشور صاحبان خودش را برای اسلام و قرآن، آماده دفاع مسلّح کرده است؛ مبارک باشد. ان شاءاللَّه موفّق و مؤید باشید. والسلام علیکم و رحمـــــةاللَّه -- ۱)

ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۲) بقره: ۲۶ ۳) آغاز حمله تجاوزگرانه رژیم بعث عراق به جمهوری اسلامی ایران.

بیانات مقام معظم رهبری در اوّلین روز ورود به ساری

بیانات مقام معظم رهبری در اوّلین روز ورود به ساری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله‌الاطیبین الاطهرین المنتجبین. الهداةالمهدیّین المعصومین المکرّمین المطهرین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. قبل از شروع عرایضم، به عنوان سپاسگزاری از احساسات پرشور و صمیمانه و محبّت‌آمیز شما برادران و خواهران عزیز، می‌خواهم چند دعا بکنم تا تفضّلات الهی را به برکت دعای شما دلهای پاک و نفسهای گرم، متوجّه‌به جمع خودمان کنیم. پروردگارا! تو را به پاکان درگاهت سوگند می‌دهیم که فضل و رحمت و برکت خودت را بر این مردم نازل فرما. پروردگارا! نورهدایت را در دل یکایک مرد و زن این جمعیت بتابان. پروردگارا! این احساسات، این صمیمیّتها و این دلهای پرمحبّت را منظور نظر ولی و حجّت - حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه - قرار بده. پروردگارا! آنچه می‌گوییم و می‌شنویم و می‌کنیم، همه را برای خودت و در راه خودت قرار بده. لازم است که یک کلمه در باب امروز و دیروز استان مازندران عرض کنم. وقتی که سیل جمعیتهای مؤمن، به انقلاب بزرگ ملت ایران رو کردند، یکی از استانهایی که از صفوف مقدّم محسوب می‌شد و با همه وجود در این راه قدم گذاشت، استان مازندران بود. وقتی نوبتِ دفاع از انقلاب مقدّس و دفاع از مرزهای این کشور شد، یکی از استانهایی که صفوف مقدّم را در میدانهای جنگ تشکیل داد و لشکر خط شکن ۲۵ کربلا را به وجود آورد، استان مازندران بود. وقتی نوبتِ مقابله با توطئه‌های دشمنان، منافقین، فاسقین، منحرفین و ملحدین شد، استانی که در مقابل دشمنان از هر نوع، سینه سپر کرد، استان مازندران بود. شاید در سرتاسر این استان، شهری و روستایی و جماعتی - حتّی خانواده‌ای - که به نحوی در جنگ، در انقلاب، در شهادت، در جانبازی و در ایثارگری شرکت نداشته باشد، وجود ندارد. هرجای این استان که شما نگاه کنید - از شرق تا غرب استان، از شهرها تا روستاها و کوهپایه‌ها - همه جا و همه جا، زن و مرد این استان، در این انقلاب، در تشکیل نظام اسلامی، در هدایت جنگ و در سازندگی کشور دارای نقش بوده‌اند. امروزِ استان مازندران این است؛ یک جمعیت مؤمن، پرشور، علاقه‌مند و جوانانی که هیچ خطری نمی‌تواند آنها را از دفاعِ از ارزشهای این انقلاب باز بدارد. پدران و مادرانی که جوانان خود را ایثارگرانه در این راه فرستاده‌اند و می‌فرستند؛ خانواده‌ها و قشرهای مختلف، همه و همه در خطوط مقدّم این انقلاب قرار داشتند و قرار دارند. امروزِ استان مازندران این است. اگر به تاریخ مازندران نگاه کنیم - بخصوص جوانان، روشنفکران، دانشجویان، روحانیون محترم و قشرهای برگزیده و اهل فرهنگ و معرفت به این نکته توجّه کنند - می‌بینیم که مازندران در صدر اسلام - در قرنهای اوّل‌ظهور اسلام در ایران - تا وقتی که در مقابل حملات لشکریانِ فرستاده شده از طرف دربارهای اموی و عباسی قرار گرفت، مقاومت کرد. یعنی سلاطین ظلم کسانی که بر دنیای اسلام در آن روز حکمرانی می‌کردند نتوانستند با زور شمشیر، دروازه مازندران را به روی

خودشان باز کنند. اما آن وقتی که فرزندان پیغمبر، خانواده ائمّه اهل بیت و اولاد زیدبن‌علی‌بن‌الحسین علیهم‌السّلام به مازندران آمدند، مردم این استان، فرزندان پیغمبر را در آغوش گرفتند. دور «داعی کبیر» را که از اولاد پیغمبر و از ذرّیه حضرت علی‌بن‌الحسین علیهاالسّلام بود، گرفتند و اسلام را با شکل علوی‌اش، به شیوه اهل‌بیت آموختند و باز در مقابل آن دربارهای ظلم و جور هم ایستادند و مقاومت کردند. این گذشته تاریخی پرافتخار مازندران است. برادران و خواهران عزیز! من این مطلب را بارها گفته‌ام؛ باز هم لازم است بگویم تا خودِ شما مردم، قدر این ایمان خالص و صمیمی؛ این معنویّت و صمیّمتی را که در خطّه، نسبت به ارزشهای انقلاب هست، بدانید. در دوران رژیم گذشته، دو جریان در استان مازندران مشغول فعّالیت و تلاش بودند که هر یک از این دو جریان برای خراب کردن و بی‌ایمان و فاسد کردن ملتی کافی است. یکی جریان فرهنگ منحطِّ فاسد رژیم ستمشاهی بود که با همه توان و قدرت، در این استان فعّالیت و تلاش می‌کرد. می‌خواستند این منطقه سرسبز و حاصلخیز و پربرکت را از معنویّت و دین خالی کنند، تا راحت‌تر بتوانند از آن سوء استفاده نمایند. یک جریان هم موج چپ بود - گرایشهای چپ و مارکسیستی؛ گرایشهای ضدّ خدا و ضدّ دین و ضدّ ارزشهای اسلامی - که در این استان و در این خطّه،فعّالیّت می‌کرد. می‌خواستند کاری کنند که دین و ایمان اسلامی را از این مردم بگیرند. مردمی که در استان مازندران، ایمان خودشان را - آن هم این‌گونه پُرشور و پُرثمر - حفظ کرده‌اند، در حقیقت این ایمان را در بین دو دهنه گاز انبری، که یک طرف آن دستگاه فاسد ستمشاهی و یک طرف، موج چپ بود، نگه داشتند و حفظ کردند. این ایمان، خیلی ایمان باارزشی است. این ایمان، خیلی ایمان عمیقی است. من با توجّه به این خصوصیّات است که شما مردم مازندران را - استان شما، مردم شما، جوانان، رزمندگان، ایثارگران، جانبازان و آزادگان شما و خانواده‌هایی را که در راه خدا و برای این انقلاب تلاش کردند - از صمیم قلب دوست می‌دارم و از همه دل و با همه وجود به شما ارادت می‌ورزم و مازندران را یکی از ذخایر پروردگار برای انقلاب و برای گسترش تفکّر اسلامی - عالمگیر شدن این خورشید فروزان که به برکت انقلاب به وجود آمد و درخشان شد - می‌دانم. در همین‌جا هم از استقبال گرم شما مردم، از اجتماع و محبّت شما، از خوشامدگویی شما به این برادر دوستدارتان در این سفر مازندران، تشکّر می‌کنم و امیدوارم این سفر برای شما مردم مازندران - برای این خطّه - و برای ما پیش خدای متعال و در عرصه فعّالیت انقلاب، مفید و مثمر ثمر باشد. مطلبی که شما برادران و خواهران عزیز باید به آن توجّه کنید، این است که انقلاب اسلامی به وجود آمد تا به ملت ایران، حیات طیّبه بدهد. حیات طیّبه، یعنی آن چیزی که قرآن می‌فرماید: « فلنحیّینه حیاهٔ "طیّبه».(۱) این ثمره و هدف نهایی این انقلاب است. حیات طیّبه، یعنی یک ملت، هم از لحاظ مادّی و زندگی روزمرّه و رفاه و امنیت و دانش و سواد و عزّت سیاسی و استقلال اقتصادی و رونق مالی و اقتصادی برخوردار باشد و هم از جهت معنوی، انسانهای مؤمن و خداشناس و پرهیزکار و برخوردار از اخلاق والای الهی در آن زندگی کنند. این حیات طیّبه است. بعضی جاهای دنیا رونق اقتصادی و رفاه مادّی تا حدودی دارند؛ اما معنویّت ندارند. وقتی معنویّت در جامعه وجود ندارد، رفاه اقتصادی هم فایده‌ای نمی‌بخشد؛ تبعیض را برطرف نمی‌کند، عدالت اجتماعی به وجود نمی‌آورد، گرسنگی را ریشه‌کن نمی‌کند و فساد را از بین نمی‌برد. رونق اقتصادی که همه چیز یک کشور نیست. اگر خانواده‌ای پول داشته باشد، اما زن و شوهر در درون خانواده، با هم دائماً دعوا کنند، زندگی در آن خانواده تلخ است. یا خانواده‌ای پول داشته باشد، اما امنیت در درون خانه نباشد، یا جوان آن خانواده معتاد به هروئین باشد، این خانواده لذّت پولداری را نمی‌برد. یک جامعه هم مثل یک خانواده است. خانواده‌ای مثل خانواده ملت امریکا را در نظر بگیرید! از لحاظ فعّالیت اقتصادی، تولیداتشان بالاست. پیشرفت علمی آنها خوب است. کارخانه‌هایشان کار می‌کنند. به همه دنیا جنس صادر می‌کنند و درآمد کشور خوب است؛ اما آن ملت نمی‌تواند از آن پیشرفت اقتصادی یک بهره واقعی بگیرد. چرا؟ چون در آن کشور امنیت نیست، معنویّت نیست و جوان در آن کشور نمی‌داند باید چه کار کند. لذا خودکشی و بزهکاریِ جوانان زیاد است؛ بچه‌ها از سن دوازده، و سیزده سالگی آدمکشی را یاد می‌گیرند؛ خانواده‌ها متلاشی می‌شوند؛ زن و شوهر نمی‌توانند روی وجود یکدیگر حساب کنند. زن نمی‌تواند احساس کند که

شوهر دارد، شوهر هم نمی‌تواند احساس کند که زن دارد! آن‌جا خانواده وجود ندارد. ما روزی این حرفها را می‌گفتیم؛ ولی امروز خود امریکاییها می‌گویند: مجلّاتشان می‌نویسند، روشنفکرانشان فریاد می‌کشند، سیاستمدرانشان یقه می‌درانند و می‌گویند معنویت از جامعه امریکایی گرفته شده است. چرا؟ به خاطر این‌که در آن دین و ایمان نیست. بله؛ رفاه اقتصادی تا حدودی هست؛ اما باز همان رفاه اقتصادی هم برای همه نیست. درآمد کلان آن کشور مخصوص عدّه‌ای است و بقیه از آن بهره‌ای ندارند. این، آن جامعه‌ای است که مادیّت دارد؛ اما معنویت ندارد. اسلام نمی‌خواهد این‌طور جامعه‌ای درست کند. اسلام می‌خواهد هم مادّه و هم معنا، هم پول و رفاه، هم ایمان و معنویت، هم پیشرفت اقتصادی و هم شکوفایی اخلاقی و معنوی در جامعه باشد. این حیات طیبه اسلام است؛ «فلنحيّنيه حياة "طيّبة"». جوانان عزیز من! فرزندان هوشمند و هوشیار کشور بزرگ ایران! دانشجویان، دانش آموزان، پسران و دختران؛ کسانی که فردای این کشور متعلّق به شماست! بدانید اگر می‌خواهید این کشور را بسازید، باید ببینید انقلاب، ارزشهای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، آن نسخه‌ای را که برای ساختن ایران داده است، چیست - ایرانی که قرنهای متمادی به وسیله پادشاهان ستمگر و حکّام وابسته و فاسد، ویران و خراب شده است - شما خیال می‌کنید که پادشاهان پهلوی به این مملکت، کم ضربه زدند و ویرانی در این مملکت ایجاد کردند؟! قبل از آنها پادشاهان قاجاریه - از زمان ناصرالدّین شاه به بعد - به این مملکت، کم ضربه زدند و کم ویرانی در این مملکت ایجاد کردند؟! انقلاب این ویرانیها را به دست چه کسانی آباد می‌کند؟ به دست شما. اگر می‌خواهید کشور ایران آباد شود، رفاه و رونق اقتصادی، پیشرفت همه‌جانبه، عزّت سیاسی، امنیّت اجتماعی، امنیّت شغلی، دانش و پیشرفت تحقیقات از یک طرف، و معنویت از یک طرف این کشور را روشن و نورانی کند، دو چیز را باید در نظر بگیرید. این دو چیز، وظیفه همه قشرها، مخصوصاً قشرهای آگاه است. کاسب، کشاورز، صنعتگر، کارگر، محصّل، استاد، معمّم، فرهنگی و روحانیون محترم، این دو چیز را باید با هم در نظر بگیرند. یکی این‌که در سازندگی کشور، همه باید با هم شرکت کنند. دوم این‌که در سازندگیِ نَفْس خود کوشش کنند. «و توبوا الى‌اللّه جميعاً ايّها المؤمنون لعلّكم تفلحون»؛(۲) فلاح و رستگاری به این است که همه ما راه توجّه به خدا، تضرّع و توسّل به پروردگار را به عنوان یک راه روشن داشته باشیم. هیچ کدام به تنهایی کافی نیست. مبادا کسی خیال کند که مملکت بدون فعّالیت و تلاشِ سازندگی - فقط با ذکر خدا گفتن - آباد خواهد شد؛ ابداً. باید تلاش کرد، باید مجاهدت کرد؛ هم مجاهدت علمی، هم مجاهدت عملی. استان مازندران، یکی از پرجمعیت‌ترین استانهای این کشور است؛ استانی با چهار میلیون جمعیت و با منابع فراوان طبیعی. استان شما منابعی دارد که کمتر استانی در این کشور، این منابع را با هم دارد. یک منبع عظیم این استان، همین دریای با برکت است. این دریا یک منبع عظیم ثروت و نعمت پروردگار است. این در اختیار شماست. یک منبع دیگر، زمینه‌های عظیم کشاورزی است - این مراتع، این جنگل، این زمینهای کشاورزی و این هوای مناسب - در بسیاری جاهای این استان، در سالی دوبار می‌شود کشت کرد. بعضی از محصولات این کشور، بیشترینش در این استان به برکت این هوا، به برکت این آب، این امکانات و این زمین حاصلخیز تولید می‌شود. علاوه بر اینها معادن طبیعی؛ یعنی زمینه‌های صنعتی شدن هم در این استان هست. زمینه‌های مربوط به دریا هم باب واسعی است که یکی از آنها صیّادی است و همه‌اش این نیست. چنین بخشی از این کشور، با همه ارزشهای طبیعی و نعمتهای خداداده، در دستان شماست. در این استان، نباید کسی بی‌کار باشد، باید ذخایر عظیم ملی به وسیله این استان، سرشار شود. نباید گره کور وجود داشته باشد. نباید در هیچ بخشی از آن، فقر وجود داشته باشد. اینها تلاش لازم دارد. عزیزان من!، اگر استکبار جهانی دست نشانده‌های خودش را علیه این ملت تحریک نمی‌کرد وآن جنگ هشت ساله به وجود نمی‌آمد، انقلاب این کارها را در همان سالهای اوّل می‌کرد. عدّه‌ای خوششان می‌آید که کناری بنشینند و علیه مسؤولین کشور تبلیغ کنند؛ علیه کارگزاران صمیمی و مخلصی که برای این کشور در دولت کار می‌کنند و غالباً هم در صحبتهای خود - در بیان مشکلات - به دست دشمنان خارجی اشاره می‌کنند. یک عدّه عادت کرده‌اند که در مقابل اینها بگویند «آقا، شما همه مشکلات را به دشمنان خارجی نسبت می‌دهید!» آقا! مگر جنگ هشت ساله، جزو واقعیّات این کشور

نیست؟! شوخی است که هشت سال بر کشوری یک جنگ همه‌جانبه را تحمیل کنند و تمام منابع مالی آن را به سمت جنگ بکشانند؟! این چیز کمی است؟ خدا خودش می‌داند که در دوران جنگ، بر ما که آن روز، مسؤولین اجرایی این کشور بودیم، چه می‌گذشت! برای فکر کردن، برنامه‌ریزی و آماده‌سازی کردن؛ تا به این دشمن اجازه داده نشود که مقاصد پلید خودش را نسبت به این ملت و این کشور انجام دهد. مگر وقتی برای کارهای دیگر باقی می‌ماند! اگر دشمن توطئه نمی‌کرد؛ اگر دشمن به رهبری استکبار جهانی و در رأسش امریکای پلید و خبیث، علیه این مملکت فعّالیت نمی‌کرد، خیلی از این کارها انجام شده بود. ما چند سال عقبیم؛ اما دیر نیست. این ملت، تواناست. متّکی به خود و متوکّل به خداست. مسؤولین دلسوز و علاقه‌مندی هم دارد؛ کارشناس و کاردان هم کم ندارد؛ بازوی کار هم فراوان دارد. می‌تواند خانه خود را چنان بسازد که هیچ نیازی به بیگانگانی که این ملت از قیافه آنها بیزار است، نداشته باشد. حالا امریکاییها می‌نشینند و برای ملت و دولت ایران، خطّ و نشان می‌کشند که تحریم اقتصادی بشود. خدا را شکر می‌کنیم که در همین چند روز گذشته، خودِ مسؤولین امریکایی به زبان خودشان به طور صریح و رسمی اعلان کردند که سیاست تحریم اقتصادی آنها علیه ایران، در سطح بین‌المللی با شکست مواجه شده است! این نتیجه ایستادگی شما ملت و نتیجه نترسیدن از تشر دشمن است. از تشر دشمن نترسید. از امریکا هیچ وقت نترسید. رفتار شجاعانه ملت و مسؤولین این کشور، بحمداللَّه ملتهای دیگر را هم تشجیع کرده است. گذشت آن دورانی که امریکاییها خیال می‌کردند صاحب اختیار دنیا هستند؛ نسبت به کشورهای گوناگون عالم خط و نشان می‌کشیدند و تصمیم گیری می‌کردند. همه اینها به برکت این است که شما ملت، این دو کار را فراموش نکنید: یکی شرکت در سازندگی کشور؛ هم سازندگی علمی - یعنی درس بخوانید، درس بگویید، تحقیق، فکر و نوآوری کنید، ابتکار کنید و راههای میانبُر را پیدا کنید؛ بن‌بستها را بشکافید و جلو بروید - هم کار عملی. در سازندگی کشور، همه باید سهیم شوند. هیچ کس نباید خود را کنار بکشد. دولت هم باید هدایت کند که البته می‌کند. برنامه دوم، متکفّل انجام کارهای بزرگی است که ان‌شاءاللَّه انجام می‌شود. به طور استثنایی هم بعضی از بخشهای این کشور - بعضی از استانهایی که استحقاقش را دارند - باید مورد توجّه خاصی قرار گیرند که ان‌شاءاللَّه استان مازندران از جمله این استانها باشد. امیدواریم مسؤولین همّت و تلاش کنند و حالا که فرصتی پیدا شده است ،بخشهایی را که در این‌جا می‌شود دنبال کرد و کارهایی را که می‌شود برای این مردم عزیز و برای کشور انجام داد، بیایند و با کمال قوّت و قدرت دنبال کنند. چهره استان را از آنچه که هست، زیباتر، و از لحاظ برکات معنوی و الهی، آن را با برکت‌تر کنند؛ به طوری که در این استان، دیگر ان‌شاءاللَّه ریشه فقر به‌کلّی از بیخ و بن کنده شود. و آن دومی، «توبوا الی‌اللَّه جمیعاً ایّها المؤمنون». عزیزان من! باید به خدا برگردید؛ خدا را فراموش نکنید. جوانان عزیز! مواظب اخلاق الهی و اسلامی که ودیعه‌ای است در میان این ملت، باشید. امروز یکی از هدفهای اساسی دشمنان شما این است که اخلاق جوانان این ملت را فاسد کنند. برای این کار تلاش و سرمایه‌گذاری می‌کنند. چه کسی باید مواظب باشد؟ همه؛ مخصوصاً جوانان ؛ جوانان مؤمن. آن ملتی که با خدا آشتی باشد؛ آن ملتی که تضرّع و توسّل به خدا را فراموش نکند، راه سازندگیش هم هموارتر خواهد شد. «و یاقوم استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه یرسل السّماء علیکم مدراراً و یزدکم قوّة الی قوّتکم».(۳) قرآن این‌گونه به ما یاد می‌دهد؛ یعنی استغفار، به خدا برگشتن، توجّه و رعایت امر و نهی الهی، پاکدامنی، تقوا، راستگویی، روح برادری و برابری، احسان به زیردستان، تواضع در مقابل برادران و خواهران مسلمان، کمک به درماندگان، عبادت پروردگار، نوافل، تلاوت قرآن، دعا و توسّل و تضرّع. وقتی این ارزشها در یک کشور و در میان ملتی وجود داشته باشد، اگر همراه با آن، عامل دیگر هم که تلاش باشد، بشود، هیچ چیز نخواهد توانست آن ملت را از پیمودن راه سعادت و صلاح باز بدارد. مراقب باشید دوران سازندگی، دوران جهاد اکبر هم هست: خودسازی، مبارزه با شیطان و مبارزه با نفس و توبه الی‌اللَّه. این استان، اهل توسّل و تضرّع و توجّه به خدا و اقامه مجالس و محافل دینی است. از قدیم این‌طور بوده است؛ بعد از انقلاب هم بهتر و بیشتر و با کیفیّت تر شده است. من به جوانان توصیه می‌کنم نماز جماعت را، حضور در مساجد، اقامه مجالس دعا و تضرّع و فهمیدن مفاهیم

این دعاها را - که بفهمید با خدا چه می گویید و چه صحبت می کنید - جدّی بگیرید. از یک طرف بازوانِ فعّال و گامِ استوار در راه سازندگی علمی و عملی؛ از یک طرف دلِ خاشع و خاضع در مقابل پروردگار و توجّه و توسّل به خدای متعال و استمداد از اولیای مطهّر و معصومش؛ بخصوص حضرت بقیهٔاللّه الاعظم ارواحنافداه. این خواهد توانست همان حیات طیّبه‌ای را که قرآن وعده کرده است و انقلاب برای آن است، ان‌شاءاللّه برای شما مردم به ارمغان آورد. یک بار دیگر از همه برادران و خواهران عزیزم در شهرساری و همچنین از برادران و خواهرانی که از شهرهای دیگر استان به ساری تشریف آوردند تشکّر می کنم. شنیدم که بعضی با پای پیاده از بعضی شهرها راه افتادند و این‌جا آمدند. ان‌شاءاللّه این گامها در راه خدا استوار باشد و این چهره‌های با محبّت در مقابل انوار لطف و فضل پروردگار قرار گیرد، و خدای متعال به همه شما مردم عزیز در این شهر و در شهرهای دیگر، تفضّلات خودش را عنایت کند. ما ان‌شاءاللّه چند روز کوتاهی در این استان هستیم؛ با جمعیتهای این استان در شهرهای مختلفی ملاقات خواهیم کرد و امیدواریم که این سفر، این دیدارها، این گفتنها و شنیدنها، در راه خدا و برای خدا باشد و ان‌شاءاللّه از شما و ما مشمول لطف و قبول پروردگار قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته ------------------------------------ -- ۱) نحل: ۹۷ ۲) نور:۳۱ ۳) هود:۵۲

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار دانش آموزان و دانشجویان

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار دانش آموزان و دانشجویان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز دانشجویان، دانش‌آموزان و فرهنگیان، بحمداللّه قشر برجسته و ممتازی را در کشور ما تشکیل می‌دهند. چون تقریباً همه افراد حاضر در جلسه از چهره‌های جوانند، خوب است در آغاز عرایضم عرض کنم که جوانان در هر برهه‌ای از تاریخ کشورها و ملتها، می‌توانند یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت باشند. علّت هم این است که جوان از طهارت فطری برخوردار است. جوان، پاک و ناآلوده است. آلودگیهایی که در طول زندگی به سراغ انسانها می‌آید و زنجیرهایی بر دست و پای روح آنان می‌بندد و آنان را از حرکت و عروج و تکامل باز می‌دارد، در مورد جوانان یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. جوان، مهبط لطف پروردگار است و در بسیاری موارد دل او محلِّ جلوه عنایات ویژه الهی است. جوانان باید قدر این موهبت را بدانند. صفایی که می‌تواند روح انسان به دست بیاورد و با آن از لایه‌های گرفتاری مادّی و آلودگیها و پلیدیها عبور کند و دامن خود را پاک نگه دارد، در جوانان بیش از همه انسانهاست. در روایات ما - شاید از قول نبیّ اکرم علیه و علی آله الصّلاهٔ والسّلام - هست که: «علیکم بالاحداث(۱)»؛ یعنی در همه کارها توجّه کنید. بخصوص اگر جوانان، اهل علم و معرفت و کسب کمالات فکری باشند - که عملاً قشر دانشجو، دانش‌آموز و طلبه در جامعه ما این‌گونه‌اند - به توجّه کردن در همه کارها سزاوارترند. در این صورت، قشر جوان در دانشگاهها، حوزه‌های علمیّه و مدارس، قشر ممتازی از جهات گوناگون است. در سیاست، حرکات پیش برنده جامعه و آگاهیهانیز همین‌طور است. اما بالاتر از همه، آن نکته معنوی و روحی و آن گرایش عرفانی و الهی است. بنده لازم می‌دانم به شما جمع عزیز و گرامی که در واقع امثال شما، عزیزترین عناصر جامعه ما را تشکیل می‌دهند، عرض کنم که قدر خود را بدانید. دنیا برای فعالیّت، کار، سازندگی، مبارزه و ساخته شدن به دست انسانهاست. همه این فعّالیتهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، مبارزاتی و علمی و تحقیقاتی برای انسان لازم است. هر کس بر حسب نوبت، فرصت و سهمی که دارد، باید کار خود را در این زمینه‌ها انجام دهد. در این شکّی نیست؛ اما فراتر از همه اینها یک نکته معنوی و الهی است و آن این است که شما در مسؤولیتی که بر عهده می گیرید؛ چه کار سیاسی باشد، چه کار علمی باشد، چه درس خواندن و درس دادن باشد، چه تحقیق و پژوهش باشد، چه ساختن و بنا کردن باشد و چه ویران کردن پایه‌های فساد و تباهی، باید یکی از این دو صورت باشید: کاری که می کنید شما را در آن سیر معنوی که اساس خلقت انسان برای آن است و بقیه چیزها مقدّمه‌اند، یا پیش می‌برد و یا از آن باز می‌دارد. یکی از این دو صورت است و شقّ سوم ندارد. همه تلاش

ادیـان الهی و سلوک معنوی و سعی پیغمبران و شهادتهای مردان بزرگ خدا برای این است که بشر را به راه اوّل بکشاننـد و در صراط مستقیم قرار دهند. یعنی بشر به سمت خدا حرکت کند، عروج معنوی و کمال انسانی بیابد، با خدا آشنا شود و آینده خود را که همان مرحله اساسی حیات بعـد از مرگ است و بقیه مقدّمه آن است، تأمین کند. «الدّنیا مزرعهٔ الآخرهٔ(۲)»؛ من و شما در این‌جا برای حیات ابدی مقدّمه‌چینی می‌کنیم. هر کاری که در این‌جا انجام می‌دهید – تحصیل علم و تعلیم آن، مبارزه، ورزش، کسب دنیا و بنا و آبادسازی آن، کوبیدن دشمنان – باید دارای روحی باشد که شما را در صراط مستقیم به پیش ببرد. هر چه که شما را از این راه باز دارد، گناه است. گناه در اصطلاح دینی و در سخن انبیا یعنی عوائق و موانع راهِ کمال انسان. معنای گناه آن نیست که خدای متعال – العیاذ باللّه – نمی‌خواسته بندگانش خوشی و لذّت داشته باشند. لذّتی که انسان را از راه خدا باز دارد، مثل غذای مضرّی است که کسی می‌خورد و او را به مرگ نزدیک می‌کند. انسان عاقل این غذا را نمی‌خورد و این لذّت را دور می‌اندازد. کسی که چربی یا قند خونش زیاد است یا ماده مضرّی در بدنش وجود دارد، از غذای لذیذی که آن ماده را در بدن او افزایش می‌دهد، پرهیز می‌کند. آن را نمی‌خورد و دور می‌ریزد؛ ولو خوردن آن غذا لـذّت داشته باشد. لـذّت این غذا برای یک لحظه است؛ بعد بدبختی و گرفتاری‌اش گریبان انسان را می‌گیرد. گناه چنین چیزی است. به همین جهت است که در قرآن به استغفار تکیه شده است. آیات کریمه‌ای که چند لحظه پیش، نغمه روحبخش آنها فضا را پر کرد، همین مضمون را داراست: «والّذین اذا فعلوا فاحشهٔ او ظلموا انفسهم ذکرواالله فاستغفروا لذنوبهم(۳)»؛ کسانی که وقتی کار خلافی انجام می‌دهند یا به خودشان ظلم می‌کنند – گناه، ظلم به خود است – به مجرّد این‌که به خود ظلم کردند، «ذکرواللّه»؛ به یادخدا می‌افتند و «فاستغفروا لذنوبهم»؛ سپس از خدای متعال طلب مغفرت می‌کنند. «و من یغفر الذّنوب الّا اللّه»؛ و کیست که بیامرزد گناهان را جز خدا. جوان باید مظهر پرهیز و استغفار باشد. در دنیای امروزی، جوانان گرفتارند. آنها چوب ناپرهیزیهایشان را می‌خورند. اگر می‌بینید هیپی‌گری و انواع و اقسام بدبختیها از سی یا چهل سال قبل تا به امروز در دنیای غرب ادامه دارد و گریبان خانواده‌ها و جوامع اروپایی و امریکایی را گرفته است، به جهت دوری از خدا و غفلت از استغفار و ناپرهیزی در ارتکاب گناهان است. این مسأله هم دلایل متعدّدی دارد. عمده‌اش آن است که این جوامع، جوانان خود را از لحاظ معنوی سیراب نمی‌کنند. جوان به دنبال سیراب شدن از سرچشمه‌ای زلال است و اگر آن سرچشمه را پیدا نکند، به انحراف مبتلا خواهد شد. امروز در دنیای غرب، حتّی سیاستمداران متوجّه این امر شده‌اند؛ هر چند آنها در مسائل مادّی هوشیارند، امّا در امور معنوی خواب سنگینی دارند و خیلی دیر متوجّه انحرافات و اشکالات می‌شوند. لابد جریان این بیداری را در جراید یا در خبرها می‌خوانید. البته ما خبرهای بیشتری در این زمینه داریم و این هنوز اوّل کار است. سیلی که از گنداب‌های اخلاقی آنها به راه افتاده، هنوز به دامنه‌ها نرسیده است. به دامنه‌ها که برسد، تمدّن غرب را ویران خواهد کرد و سعادت کشورهای غربی را که بر پایه مادّی‌گری است، نابود خواهد ساخت. شاید این ویرانی را شما نسل نو و جوان به چشم ببینید، و این حادثه، بسیار دور نخواهد بود. شما جوانان بحمداللّه پاکید. جوانی که در فضای اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تربیت شده، طهارت فطری سالم را داراست. عوامل ویران کننده این طهارت در جامعه ما بحمداللّه نسبت به کشورهای دیگر و گذشته‌های کشور خودمان کم است. قدر این طهارت را بدانید و آن را حفظ کنید؛ در این صورت نورانیّت آن را خواهید دید. هر جوانی که از گناه پرهیز داشته باشد و در رفتار معمولی خود، خدا را فراموش نکند و جهت خدایی را تا آن‌جایی که ممکن است، لحاظ کند، نورانیّت آن را خواهد دید. اگر جوانی در درس خواندن و کارهای گوناگون، با خلوص قصد کند که برای کمال خود، خدمت به جامعه و اسلام و برای کمک به آینده این کشور، بکوشد، نتایج و نورانیّت آن را در قلب خود می‌بیند. این امر آثار زیادی برای او در پی خواهد داشت. یکی از آثار، چیزی است که امروز به آن بسیار احتیاج داریم و این مطلب اصلی امروز من است. آن اثر، حفظ روحیه ایستادگی در مقابل دشمن و مبارزه با اوست. عزیزان من! این موضوع بسیار مهم است. عدّه‌ای خیال کردند در دنیایی که نظام سلطه بر آن مسلّط است، یک فرد نظامی نمی‌تواند دم از فضیلت، معنویت، استقلال، اتّکای به منابع انسانی و مادّی خود و

بی‌اعتنایی به دست‌اندازیهای بیگانگان بزند و بی‌دردسر مشغول زندگی باشد. حال، حقیقتِ دهشتناک نظام سلطه را به اجمال عرض می‌کنم. معنای نظام سلطه آن است که کشورها، ملتها و دولتها یا باید سلطه‌گر باشند، یا سلطه‌پذیر. دنیا تا چند سال قبل، دو قطبی بود؛ یک طرف نظام غربی به سرپرستی و رهبری امریکا بود، یک طرف هم نظام شرقی به سرپرستی شوروی. این دو نظام، در صد مسأله هم با یکدیگر توافق داشتند. یکی از آن مسائل حفظ نظام سلطه بود. یعنی هر دو این را پذیرفته بودند که دنیا به دو منطقه تقسیم می‌شود. با هم توافق کرده بودند که هر دو طرف به یکدیگر کاری نداشته باشند و هر کدام نظام سلطه را در مجموعه خودش مستقر کند. امروز هم که یکی از این دو قطب فرو پاشید و از بین رفت، آن دیگری از فروپاشی رقیب عبرت نمی‌گیرد؛ بلکه در فکر دست‌اندازی و کسب میراث بازمانده از اوست. ببینید امروز چه غوغایی نسبت به اروپای شرقی در دنیا درگرفته و چه مسابقه‌ای بین کشورهای غربی برای تصرّف کشورهای جدا شده از شوروی سابق، مثل کشورهای آسیای میانه برپا شده است! ببینید امروز درجمهوری آذربایجان چه خبر است! امریکا از یک طرف، صهیونیستها از طرف دیگر و بعضی از اروپاییها هم از طرفی به میدان آمده‌اند. شاید امروز سرِ قضیه ارتباط با آسیای میانه، دهها یا صدها هزار انسان زیر فشار و تهدید مرگند؛ به این دلیل که نظام سلطه می‌خواهد این منطقه را هم مثل بقیه مناطق دنیا ببلعد. امروز مظهر نظام سلطه، امریکاست. هر سیّئه‌ای که در دنیا براساس نظام سلطه به وجود آید، حتماً بخشی از گناه آن به گردن امریکاست. معنای نظام سلطه آن است که اگر رژیم امریکا برای خود در نقطه‌ای از دنیا منافعی فرض کرد، حق دارد در آن نقطه حضور قدرتمندانه نظامی پیدا کند و هر کسی را که با منافعش مخالفت کند، بکوبد. موضوع بر سر مشروع یا نامشروع بودن این منافع نیست. برای نظام سلطه فرق نمی‌کند؛ ولو این منافع بر خلاف همه پیمانهای بین‌المللی باشد. نظام سلطه، زمانی سلطه‌جوییهای خود را مخفیانه انجام می‌دهد؛ زمانی هم با صراحت و وضوح اعلان می‌کند که فلان سازمان، دولت، جمعیت یا حرکت، با منافع ما تضاد داشته است و این بهانه حقّی برای امریکا ایجاد می‌کند که آن سازمان، شخص، دولت و ملت را بکوبد. این قانون جنگل و نظامی غیرانسانی برخلاف فطرت انسان است. تنها کسانی از نظر سلطه‌گر مورد قبولند که سلطه‌پذیر باشند. اگر دولتی نفت، منابع، امنیت، اقتصاد، روابط خارجی و سیاستهای گوناگون کشور خود را در اختیار سلطه‌گر گذاشت و از او نظر خواست و مطیع او بود، برای سلطه‌گر خوشایند است و آن کشور را قبول دارد. برایش فرقی نمی‌کند که این دولت، دولت ظالم است یا عادل؛ حقوق بشر دارد یا ندارد؛ در آن کشور دمکراسی هست یا نیست؛ اسم پارلمان به گوش آن ملت رسیده یا نرسیده است. به منطقه خاور میانه نگاه کنید! دولتهایی که مورد قبول و اعتراف سلطه‌گران امریکایی‌اند، چگونه دولتهایی هستند؟ آیا از لحاظ فکری، سیاسی، حقوق بشر و دمکراسی رشد کرده‌اند؟ اصلاً معنای دمکراسی را می‌فهمند؟ مردم آنها معنای انتخابات را می‌دانند؟ آیا در این کشورها فضای نفس کشیدن وجود دارد؟ این موضوعات برای مسؤولین کشور سلطه‌گر - یعنی امریکا - اهمیتی ندارد. مهم این است که این کشورها تسلیم آن سلطه‌گرند و همین کافی است. اما اگر کشور، جمعیت و سازمانی با هر ملیّت و خصوصیّتی، تسلیم سلطه‌گر نشد، در هر کجای دنیا باشد در خور آن است که ضربه بخورد و مورد حمله قرار گیرد. درگیریها را ببینید! دوستیها و دشمنیها را ببینید! مقابله با نظام جمهوری اسلامی را مشاهده کنید! نظام سلطه‌گر در صورت تسلیم نشدن کشورها و ملتها، ارتکاب هر جنایتی علیه آنها را بلامانع می‌داند. امروز همه پذیرفته‌اند که در دنیا دولتهایی وجود دارند که ظلم و ستم می‌کنند و عناصری از ملتهای مورد ظلم واقع شده هم، با آنها به مبارزه برمی‌خیزند. دنیا به عناصری چنین نه به چشم تروریست که به چشم مبارز نگاه می‌کند. امروز کسانی با دولت ظالم و اشغالگر و غاصب و خشن صهیونیستی مبارزه می‌کنند. جوان مؤمنی که چند روز پیش به دست مجرم و جنایتکار صهیونیستها و مزدورهایشان به خون غلتید، از جمله این کسان بود. جرم سازمان و جمعیّتی که آن جوان به او منسوب است این است که با رژیم غاصب خانه خود، مبارزه می‌کند. البته به زعم صهیونیستها، جرم بزرگ دیگری که آن عناصر مبارز دارند، این است که دم از اسلام و تبعیّت از امام می‌زنند و به صراحت افتخار می‌کنند که پیرو امام بزرگوار ما هستند. این دیگر جرم بسیار بزرگی است! مزدوران صهیونیست، آن جوان را

به قتل رساندنـد. این هم چندان غیرطبیعی نیست. بدیهی است که رژیمی مثل رژیم تروریست اسـرائیل، اگر به دشـمنان خود دسـت پیـدا کنـد آنها را می‌کُشـد. غیر از آن جوان هم اگر کسانی را پیدا کنند، به قتل خواهند رساند. قضـیه تا این‌جا چندان خلاف انتظار نیست. مـا از اسـرائیل غیر از این انتظـار نـداریم؛ زیرا رژیمی تروریست است. لکن مهم این است که در دنیـای غرب، هیـچ‌کس این حرکت تروریستی را محکوم نکرد. این نظـام سـلطه است؛ چهره زشتی که امروز دنیا را پر کرده و بشـریّت در هر جای دنیا حق دارد علیه آن، مشت گره کند و فریاد بکشد. این سکوت، بسیار دردآور است. روزنامه‌نگاران، سازمانهای حقوق بشر، سیاستمدارانی که لقلقه زبانشـان ترور و تروریسم است، به راحتی سـکوت می‌کننـد. رئیس جمهور امریکـا در مقابـل نماینـدگان همه دولتها و ملتهای دنیـا، بـا بی‌شـرمی تمـام، جمهـوری اسـلامی را متّهـم بـه تروریسـت پروری کرده اسـت. آنهـا ایـن قـدر در تهمـت زدن، بی‌تقـوا و بی‌ملاحظه‌اند. نه گزارشـی دارند و نه دقّتی در واقعیّات. فقط به خاطر خوشامد صهیونیستها، راست یا دروغ، چیزهایی می‌گویند؛ آن وقت جنایات صـریح تروریستی صهیونیسـتها را محکوم نمی‌کننـد و به رو نمی‌آورند. این موضوعِ بسـیار کریه و زشتی است که اگر کسـی از وجود آن در دنیا غفلت کنـد، بایـد خود را غافل بداند. اکنون نظام جمهوری اسـلامی در مقابل این نظام سـلطه قرار گرفته است. اساس کار جمهوری اسـلامی، عبارت است از اداره ملت و کشور ایران براساس مفاهیم و ارزشـهای الهی که از اسلام آموخته شـده است. فرض بر این است که این ارزشـها می‌توانـد یـک جـامعه را سـعادتمند کنـد؛ قطعـاً هم چنین است و جامعه را سـعادتمند خواهـد کرد. اساس سـعادت در یک جامعه عبارت است از این که آن جامعه بتواند مسـتقل زندگی کند، بیندیشد، سازندگی کند، در کمـال اسـتقلال راه خـود را برود و هـدف خود را انتخـاب کنـد. پس اسـتقلال، اسـاس این حرکت مهمّ اسـلامی است. کشور ما براساس اسـتقلال و عـدم تسـلیم، در مقابل نظام سـلطه می‌ایسـتد. این کشور بـدون مبارزه، تلاش و مجاهـدت نمی‌توانـد پیش برود. کسـانی که خیـال می‌کننـد نظـام جمهوری اسـلامی چون در دوران سازنـدگی است، دیگر با دشـمنان خود مبارزه نمی‌کنـد، بسـیار غافلند. مگر دشـمن می‌گذارد که ما سازندگی کنیم؟ دشمن نمی‌گذارد شما راه سعادت این ملت را پیش بگیرید و جلو بروید. مگر دشـمن سـلطه‌گر می‌تواند تحمّل کند که ملتی مستقل باشد و دست سلطه‌گران را از زندگی خود کوتاه کند؟ آنها نمی‌توانند تحمّل کنند. معارضه و حمله می‌کنند، انواع توطئه‌ها را به وجود می‌آورند؛ توطئه فرهنگی، اقتصادی، امنیتی - که امروز نسبت به کشور ما به شدّت اعمال می‌شود - و چنانچه مقتضی و لازم بدانند، توطئه نظامی هم می‌کنند. وقتی کشوری هدف و راهی را دنبال می‌کند و مصـمّم است که آن را ادامه دهد، نبایستی در مقابل دشـمن تسلیم شود؛ بلکه باید مطامع و خواسته‌های غیر مشروع دشمن را به هیچ بگیرد. وقتی این ملت در مقابل چنین دشـمنی قرار گرفت، ناگزیر است از خود دفاع کنـد. شـما مجبورید از خود دفاع کنید. عزیزان من! روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشـمن، وقتی به طور کامل و سالم در شما قشر جوان باقی می‌ماند که تقوا، بازگشت به خدا و جهاد اکبر در وجود و زندگی‌تان بگنجد. اگر ما به جوانان توصیه می‌کنیم که طهارت، تقوا، استغفار، اجتناب از گناه، رو آوردن به خدا و توجه به معنویّات را سـرلوحه کارها قرار دهند، به این دلیل است که علاوه بر به همراه داشـتن سعادت شخصی شما، کشور شما هم به جوانانی نیازمند است که بتوانند حقایق را درک کنند، در میدانها بایسـتند، توطئه دشـمن را بشناسـند و با آن مقابله کنند. دانشـگاه، حوزه علمیّه و محیـط علمی و تحصـیلی جای این ایسـتادگی، مقاومت، هوشـیاری و مبارزه است. این، انتظار از نسل جوان است. بنده یک وقت عرض کردم دانشـگاهها باید سیاسـی باشند و دانشجو باید سیاسی باشد. معنای این حرف آن است که دانشجو باید قدرت تحلیل سیاسـی داشته باشد تا جبهه‌بندیهای دنیا را بشناسد؛ تا بفهمد امروز دشمن کجاست و از کجا و با چه ابزاری حمله می‌کند. این، برای شـما لازم است. اگر شـما تلاش سیاسی، کار سیاسـی، مطالعه و مباحثه سیاسـی نداشته باشید، این توانایی را پیدا نمی‌کنیـد. البته تـوجّه داشـته باشـید که دشـمن از همین امر اسـتفاده نکنـد. دشـمن بـا کمـال هوشـیاری ایسـتاده است. امیرالمـؤمنین علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام فرمود: «و من نام لم ینم عنه(۴)»؛ مراقب باشید که اگر شما غفلت می‌کنید، دشمن از شما غفلت نمی‌کند. دشمن بـا کمـال هوشـیاری مراقب است. عرض کردم که نظام سـلطه، مثل اختاپوسـی خطرناک و مثل سـرطان دنیا را گرفته است. کشور ما

جزو نقاط سالم دنیاست. نمی‌گوییم همه دنیا ناسالمند. ممکن است نقاط معدودی در دنیا سالم مانده باشند. کشور و دولتی که از نظام سلطه و کمند این عنکبوت خطرناکِ تننده در تار و پود ملتها و کشورها، سالم و برکنار مانده است، نظام جمهوری اسلامی است. طبیعی است که علیه شما بیدار باشند، فکر کنند و هر تلاشی انجام دهند. شما هم باید بیدار باشید. دانشجو، طلبه و دانش‌آموز باید بیدار باشد. بچه‌های دبیرستانی، دخترها و پسرها باید بیدار و هوشیار باشند. امروز از همه شما این انتظار هست. شما نسل برگزیده این کشورید. دشمن باید شناخته شود. این اوّلین قدم است. بنده از قدیم به محیط دانشگاهها و دانشجویان، اُنس داشتم و به چنین جاهایی رفت و آمد می‌کردم. بسیاری از حرفها لازم است برای دانشجویان گفته شود. وظیفه ما هم نصیحت است. امروز یکی از مسائلی که دشمن بخصوص در محیط دانشگاه دنبال می‌کند، تهاجم علیه نظامِ روحانیت در کشور ماست. به این نکته توجّه داشته باشید. این نکته، حرف امروز نیست. از روزی که نظام پهلوی بر سر کار آمد، دشمنان فهمیدند که اگر بخواهند به یکباره این کشور را تصرّف کنند، نباید چیزی به نام دین و ایمانِ دینی در این کشور باشد و برای این‌که ایمان دینی به شکل سازمان یافته وجود نداشته باشد، باید بساط روحانیت برچیده شود. تا وقتی که روحانیت هست، در واقع یک سازمان مرکزی وجود دارد که مردم آن را به نام دین می‌شناسند و از طریق آن، سخن دین را می‌شنوند. دین را نمی‌توان از میان زندگی، دلها و مغزهای مردم زدود. سازمانی را که به هیچ‌یک از دستگاههای قدرت از لحاظ مالی متّکی نیست، نمی‌شود به راحتی از میان برد. روحانیتِ برادران اهل سنّت ما در کشورهای اسلامی، نان‌خور دستگاههاست و نمی‌تواند با دستگاهها مخالفت کند. روحانیت مسیحی هم چیزی شبیه به همین است. خصوصیت روحانیت شیعه این بوده که از لحاظ مالی و ارتزاق زندگی، به دستگاههای حاکم متّکی نبوده است. لذا زبانشان باز بوده است. از صد سال پیش به این طرف، هر حرکت اصلاحی، مبارزه اجتماعی و سیاسی و هر تحوّل بزرگی در ایران اتفاق افتاده است، یا رهبران آنها روحانی بوده‌اند و یا روحانیت جزو رهبران آنها بوده است. تاریخ در مقابل ماست. دشمنان روحانیت در طول شصت سال اخیر، هر چه علیه روحانیت تلاش کرده‌اند، نتوانسته‌اند این موضوع را انکار کنند؛ چون متن تاریخ است. اوّلین ندای مشروطه از حلقوم علمای بزرگ بیرون آمد. در قضیه تنباکو، امتیازات دوران ناصرالدّین شاه، ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با رژیم پهلوی که منتهی به نهضت عظیم اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی شد نیز چنین بوده است. دشمن، این تاریخ را می‌داند. وقتی تشکیلاتی به نام دین و روحانیت شناخته شده، با مرکزیت و مسؤولیت مشخّص و ریاست کسانی که جز با تقوا ممکن نیست به ریاست برسند، وجود دارد، کار دشمن سخت می‌شود. ممکن است دشمنان، مراجع بزرگ تقلید را گاه از لحاظ علمی تخطئه کنند؛ اما از لحاظ تقوایی نمی‌توانند. مرحوم آیت‌اللّه بروجردی و مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ عبدالکریم(۵) نمونه‌ای از این مراجع بزرگوارند. خدای متعال کسانی را که از لحاظ تقوا اشکال داشتند، رسوا کرد. فقاهت یک روش و شیوه استنباط است؛ علم است. این علم را باید آموخت. برای همه راه باز است که دین را یاد بگیرند و از آن استنباط کنند؛ اما استنباط از دین یک روش علمی دارد و کار عامیانه‌ای نیست. هر کس از هر جا رسید نمی‌تواند از قرآن و سنّت استنباط کند. دانش اصلی روحانیت، فقاهت است. البته فلسفه و عرفان اسلامی نیز هست که هر دو به معنای وسیع فقاهت، داخل در فقاهتند. اگر روش فقاهت را از میان بردارند، دیگر چیزی از دین باقی نمی‌ماند. عدّه‌ای از آن طرف می‌آمدند و دین را با تفکّر مارکسیستی تفسیر می‌کردند. این عدّه ظاهرِ اسلامی و باطنِ مارکسیستی داشتند و از این جهت منافق بودند. وقتی کتاب آنها را در مقابل کتابهای فکری و نوشته‌های ایدئولوژیکِ حزب توده و گروههای کمونیستی می‌گذاشتیم، با هم مو نمی‌زدند. این شباهتها در زمینه‌های اقتصادی، تاریخ، فلسفه تاریخی و اقتصاد سوسیالیستی چشمگیرتر بود. تفاوت در این بود که این عدّه اسم خدا و پیغمبر را به کتابهایشان اضافه کرده بودند. وقتی دین، مفسّر و متصدّی و متولّیِ رسمی نداشته باشد، کار به این‌جا می‌رسد که عدّه‌ای از راه می‌رسند و دین را با تفکّر مارکسیستی و یا دمکراسی و سرمایه‌داری غربی تطبیق می‌دهند. امروز در دنیا کسانی هستند که اسلام - و نه مطلق دین - را درست با آنچه که شرکتها و کمپانیهای بزرگ می‌خواهند، تطبیق می‌دهند. اگر روحانیت وجود داشت، این

طور نمی‌شـد. البته همواره روحـانیت احتیـاج به اصـلاحات داشـته است. امـام بزرگوار مـا در اوایـل انقلاب درباره روحانیت و لزوم وجود آن و حمله به کسـانی که می‌خواسـتند ریشه روحـانیت را بزننـد، صـحبت کردنـد. در اثنـای صـحبت، مطلبی بـا این مضـمون افزودند: در میان روحانیت کسانی هستند که ظلم است اسم روحانی بر آنها بگذاریم. بعد این مصراع را خواندند: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشـد». واقعاً همین‌طور است. روحـانی داریم؛ اما اساس روحانیت امری لازم است. برای حفظ دین، ایمانِ دینی در جامعه لازم است. دشـمن این مطلب را زودتر از همه فهمیـد. یکی از بزرگترین مسؤولیتهای رضاخان، برچیدن بساط روحانیت برای نـابود کردن دین بود. بنـابراین به مجرّد این‌که قـدرت پیـدا کرد، در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شـروع به برچیدن بساط روحانیت کرد. اقدام رضاخان، قلدرانه بود. خیال می‌کرد با قلدری می‌تواند کارهای خود را پیش ببرد. گذاشـتن عمامه، پوشیدن لباس بلند و اسم و حوزه آخونـدی را ممنوع کرد. حوزه‌های قم و مشـهد را تا آن‌جا که می‌توانست - به خیال خود - متلاشـی کرد. البته نتوانست. امام عزیز ما جزو طلبه‌های آن دوران بودند؛ همان دورانی که قرار بود روحانیت را شدّت فشار و خفقانِ رضاخانی به کلّی نابود کند. اما روحانیت نه تنها نابود نشـد، بلکه کسانی مثل امام بزرگوار را به وجود آورد. من خود از امام شـنیدم که می‌گفتند:« در قم، ما صـبح زود از مدرسه یا خانه بیرون می‌آمدیم و به باغهای سالاریّه می‌رفتیم که در آن زمان یک فرسخ تا شـهر فاصـله داشت. در آن‌جا زیر درختها مشـغول درس و بحث و مطالعه می‌شـدیم. هنگام غروب وقتی که هوا تاریک می‌شد برمی‌گشتیم که مأمورین رضاخان ما را نبینند!» این‌طور درس خواندند. این قدم اوّل بود. در دستگاه رضاخانی، فقط رضاخان نبود. عدّه‌ای از به اصطلاح ادبا، اندیشمندان و ایدئولوگهای دسـتگاه رضاخانی هم بودند که طرّاحی می‌کردند و فکر می‌دادند. وقتی دیدند فشارها کارگر نشد، با پول و پشتیبانی واداره فرمانـدهی و سیاسـتگذاری رضاخانی، طرح دیگری ریختنـد. این طرح عبارت از درست کردن بساطی به نام مؤسّـسه «وعظ و خطابه» در تهران بود. متأسـفانه این مطالب را نسل جوان نمی‌داند. تأسـیس موسّسه «وعظ و خطابه» به سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ - یعنی دو یـا سه سـال بعـد از شـروع قلع و قمع روحـانیت - برمی‌گردد. تأسـیس این مؤسّـسه برای آن بود که هر کس می‌خواست روحانی بمانـد، می‌تـوانست تحت نظر این موسّـسه که وابسته به رضاخـان بـود، روحـانی بـاقی بمانـد! به عبـارتی آخونـد باشـد؛ امـا آخوند رضاخانی، درباری و در خدمت سیاسـتهای اسـتکبار باشد. البته آن موسّسه اساتید خوبی داشت. من نشریات مؤسّسه «وعظ و خطابه» را در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ از اوّل تا آخر مطالعه کردم. مطالب بسیار خوبی در زمینه‌های دین‌شناسی، ادیان باستانی و ادیان معاصر داشت. آنها اساتید برجسته‌ای را جمع کرده بودند و از لحاظ مطلب، کمبودی نداشتند. تنها هدف آنها این بود که سازمان روحانیت وجود نداشـته نباشد. مطالب دینی این موسّسه به وسیله غیر متخصّصین نوشته شده بود. تاریخ ادیان و فلسفه دین از جمله علومی بود که می‌شـد روی آن کـار کرد؛ امّـا هـدف آنها برچیـدن سازمان روحانیت در دوران رضاخان بود. بعـد که رضاخان قلع و قمع شـد، مردم با احترام تمام و آغوش باز روحانیون را پـذیرا شدنـد، حوزه‌های علمیّه شـلوغ شـد و مراجع تقلیـد مورد تجلیل و تقدیس مردم قرار گرفتنـد. بر اثر سـختگیریهای قبلی، دسـتگاه محمّـدرضا همـان سیاست را بـا شـکلهای دیگری پیش گرفت. بنـده در طـول عمر طلبگی خود تـا دوران پیروزی انقلاب، چنـدین مورد از نقشه‌هـای دسـتگاه پهلوی را دیـده بودم و می‌شـناختم. آخرین آنها در دهه پنجاه، تشکیل سازمان اوقاف به شـکل دلخواه پهلوی و کشیدن روحانیت به زیر چتر سازمان اوقاف بود. این، سیاستی بود که سالها دنبال شد. کسانی بر حسب گمان و طبق اطّلاعات ما، انگیزه‌هایی از قبیل انگیزه‌های رژیم پهلوی ندارند و علی‌الظّاهر جزو خودیها و مسلمانند . اما متأسفّم از این که می‌بینم این افراد، امروز همان حرفهایی را می‌زننـد که روزی رژیم رضاخان و محمّدرضا با انواع و اقسام سیاسـتها و تدبیرها می‌خواست به کرسی بنشاند. چرا باید این طور باشد؟ روحانیت یک نهاد اصلی در نظام اسلامی است. اگر روحـانیت و طلبه‌هـای معمّم نبودنـد، این انقلاب شـکل نمی‌گرفت. شانزده سال - از سال ۱۳۴۱ تـا سال ۱۳۵۷ - طلبه‌ها به سرتاسر کشور سـفر می‌کردند و در هر شـهر و روستا و منطقه‌ای - حتی در پادگانهای ارتشی - اسلام و مبارزه علیه رژیم را تبلیغ می‌کردند. دسـتگاه حکومتی هم نمی‌توانست مـانع آنهـا شود. بـا یـک طلبه چه می‌توانسـتند بکننـد؟ همه حقوق ماهـانه‌ای که طلبه یک لاقبا از

حوزه علمیّه می گرفت، به قدر حقوق پنج روز یک کارمند دون پایه بود. یک رژیم ستمگر با چنین آدمی چه می‌توانست بکند؟ او را به زندان می‌انداختند. تاجر نبود که پول و سرمایه‌اش را مصادره کنند. کارمند دولتی نبود که حقوقش را ببرند. به زندان می‌رفت و مردم بیشتر به او علاقه‌مند می‌شدند. لذا رژیم نمی‌توانست کاری بکند. نیروی طلبگیِ روحانیت با همین سازمان رسمی و بااستفاده از اعتقاد عمیق مردم به خود، به سراسر کشور می‌رفت و نهضت، امام، مبارزه، جمهوری اسلامی و ضدیّت با استکبار را تبلیغ می کرد و معنای استکبار را به همه می‌فهماند، والّا مردم امریکا را نمی‌شناختند. مردم ایران سالهای متمادی از سیاست دور افتاده بودند. روحانیون جوان در گوشه و کنار کشور این شناخت را به مردم تزریق کردند. آن روزها جوانان دانشجو و دانشگاهیِ بسیاری، از تبلیغات روحانیون استفاده کردند. آن روزها ایادی استکبار به روحانیون مؤثّر و فعّال می گفتند: شما دانشجویان را گمراه می کنید! گمراهی از نظر آنها این بود که روحانیون مردم را به مبارزه می کشاندند. تأثیر روحانیت تا به این حدّ است. امروز هم گره گشای مشکلات کشور و بازکننده گره‌های ریز، روحانیون هستند. در دوران جنگ، وقتی یک روحانی به جبهه می‌رفت، بر دیگر رزمندگان تأثیر می گذاشت. بچه‌های جبهه‌ای پیش ما می‌آمدند و اگر در جایی روحانی نبود گله می کردند؛ اگر بود ستایش می کردند. اگر یک انسان، شغل، زندگی و همه چیز خود را وقف تبیین دین و معارف دینی و روحیه ایمانی کند، جامعه را به تعالی می‌رساند. چرا بعضی کسان این حقیقت را نمی‌فهمند؟ اگر امروز کسی با روحانیت مقابله کند، بیش از همه دل صهیونیستها و امریکا را شاد کرده است. اگر جایی صدایی بلند شود، برای آن صدا از همه رسانه‌های صهیونیستی غریو تشویق و احسنت و آفرین بلند می‌شود. چون آنها به فنای روحانیت دل بسته بودند و نبود روحانیت را می‌خواهند. اینها فتنه است. این گونه حرف زدن و حقایق را واژگون فهمیدن و آن را منتشر کردن، فتنه است. من باید کسانی را که ملتفت نیستند و نمی‌فهمند، نصیحت کنم. نمی‌توانم باور کنم و به خود بقبولانم که این افراد، عن عمد این کار را می کنند، والّا اگر معلوم شود که این افراد - خدای نکرده - از روی غرض و سوء نیّت این کارها را انجام می‌دهند، نظام اسلامی توی دهانشان خواهد زد. روحانیت خدمتگزار مردم است. نهادی کم توقّع، کم‌نصیب و کم سهم از دنیاست. بنایی بر دنیا و هدف دنیا ندارد. البته در بین روحانیون، افراد بد، ناباب و خائن بوده‌اند. امروز هم هستند، نه این که نیستند. ما هم از افراد نابابی که در روحانیت هستند، خبر داریم. بعضی از آنها، دلها را خون کردند. دل امام و نیکان خود را خون کردند. اما این نباید موجب شود که سازمان و تشکیلات روحانیت زیر سؤال برود. عناصر ناباب در روحانیت، اغلب کسانی هستند که از راه صحیح و روحانیت منحرف شده‌اند، والّا روحانیتی که در راه مستقیم امام بزرگوار حرکت می کرده، بحمداللَّه خوب است. امیدواریم خدای متعال همه ما را هدایت کند و توفیق عطا فرماید و مشمول فضل و رحمت خود قرار دهد. شما جوانان عزیز را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که خداوند از شرّ دشمنان و شیاطین حفظتان کند و ان‌شاءاللَّه شما را ذخیره نظام اسلامی برای آینده قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------

-- ۱) . ۲) حدیث نبوی. ۳) آل عمران - ۱۳۵ ۴) نهج‌البلاغه - نامه ۶۲ ۵) آیت‌اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسّس حوزه علمیّه قم.

بیانات مقام معظم رهبری در میدان «صبحگاه دانشگاه امام حسین»(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در میدان «صبحگاه دانشگاه امام حسین»(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را سپاسگزارم که توفیق این دیدار بسیار خوب با شما عزیزان را - که بهترین جوانان این ملت و کشور در میانِ شما هستند - به بنده ارزانی داشت. نام، محتوا، هدف و همه چیزِ این دانشگاه، برای کسی که در دل شور و عشق حسینی داشته باشد، جذّاب و زیباست. مراسم امروز هم، مراسمی پرمغز، زیبا و امیدآفرین است. امیدواریم که خداوند شما را همواره حسینی بدارد و در راه اهداف حسینی، به هدایتها و نورانیّت بیشتر و ثبات در حرکت، مفتخر و سرافراز فرماید. حضور پرچم خونین حسینی در مقابل چشم ما، یک جلوه فوق‌العاده است. من صریحاً

عرض می‌کنم که دانشگاه امام حسین،علیه السلام بحمداللَّه از زمان دیدار قبلی ما - که شاید حدود هشت سال پیش بود - تا امروز، رشدِ کمّی و کیفی مطلوبی - بخصوص در سالهای اخیر - داشته است. عزیزان من! بنده معتقدم که در همه زمینه‌های مربوط به انسانها، رشد و وسایل رشد، یک امر خدا خواسته است. کسی که ابزار رشد را - که خدا در وجود او و در جهان پیرامون او گذاشته - به کار نمی‌گیرد و رشد خدا خواسته را در خود و در محیط پیرامون خود به‌وجود نمی‌آورد، کفران نعمت کرده است. این، کفران نعمت در مسائل شخصی و به‌وسیله یک شخص است. در مسائل اجتماعی، در مسائل مربوط به ملتها، اجتماعات و مجامع انسانی، کفران نعمت مربوط به حقوق انسانهاست که از سوی پروردگار، به هیچ وجه آمرزیده نیست. «الم‌تر الی الذین بدّلوا نعمةاللَّه کفراً و احلّوا قومهم دارالبوار. جهنّم یصلونها و بئس‌القرار.(۱)» این، انذار قرآنی درباره این گونه اشخاص است. عزیزان من! انسان، بخصوص وقتی مانند شما دل به معرفت و ایمان آباد کرده باشد، امکان رشد زیادی دارد. جوامع بشری که متشکّل از این انسانها هستند، می‌توانند آن چنان پیش بروند که دنیای ظلمانی را پر از نور کنند. این، نوری است که خدا می‌بخشد، اما به دست انسان. «اللَّه ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النّور.(۲)» این، نوری است که شما نشانه آن را می‌بینید و حضور آن را احساس می‌کنید. این، نور ایمان، نور اسلام، نور محبّت و نور دلسوزی برای انسان و انسانیّت است. نورِ دیدن و شناختن ظلم و زشت شمردنِ ظالم است. اینها چیزهایی است که امروز به برکت اسلام، در کشور و در نظام ما هست. شما باید هرچه بیشتر، از اینها استفاده کنید. شما باید از این فضا، برای بالندگی و سرافرازیِ هر چه بیشتر بهره ببرید. شما جوان، مؤمن و انقلابی هستید. بحمداللَّه، تربیت شده قرآنید. محیط پیشرفت آماده است. چشم و دل شما روشن است. پس، باید پیش بروید. لذا، همان‌طور که برادر عزیزمان، سردار فرمانده دانشگاه، یادآوری کردند، من بر همان اصول و موازین گفته شده قبلی، یعنی علمی بودن، نظامی بودن، معنوی و عرفانی بودن، و دائم در حال پیشرفت بودن، تأکید می‌ورزم. من روی نکته نظامی گریِ دانشگاه، تکیه می‌کنم. دانشگاه در کشور زیاد است و روزبه‌روز هم بیشتر می‌شود؛ اما دانشگاه نظامی، دانشگاهی که به عنوان پشتیبانی علمی و سازماندهی و برای برآوردن همه نیازهای سازمان عظیمی مثل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» باشد، باید وجود داشته باشد. به آسانی نمی‌توان از این گذشت و صرف نظر کرد. بعضی خیال می‌کنند که اگر ما روی ظواهر یا لباس نظامی یا نظام جمع و این قبیل چیزها تکیه کنیم، کفایت می‌کند؛ اما این، سطحی‌نگری است. هر ظاهری در این عرصه و میدان، حکایت از یک امر واقعی و باطنی می‌کند. نظم ظاهری، نظم رفتاری و نظمِ در میدان جنگ را به ارمغان می‌آورد و نظم در جبهه‌بندی عظیم جهانی را به ما می‌دهد. از همین‌جا، این نکته اصلی را عرض کنم که، مسأله اصلی، جبهه‌بندیِ سراسریِ استکبار جهانی در مقابلِ کلمه حقّ است. جبهه‌بندی در مقابل ایران من حیث ایران نیست؛ در مقابلِ یک ملت، یک نژاد، یک قوم، از جهت آن قوم نیست؛ بلکه جبهه‌بندی در مقابلِ حقّ است. آب عدّه‌ای، با حق به یک جوی نمی‌رود. کسانی که می‌خواهند دنیا را بچاپند و کسانی که می‌خواهند همه جغرافیای زمین را بر اساس تمایلات استکباری خود شکل دهند، نمی‌توانند با حق کنار آیند. به خاطر این که حق، حرکت باطل را بر نمی‌تابد و تحمّل نمی‌کند. شما امروز در سطح دنیا نگاه کنید: یک تروریستِ نام و نشاندار که سوابق او روشن است و رفتار غاصبانه و ظالمانه او، حرکت او علیه یک ملت، تلاش او بر ضدّ انسانیت و سرکوبگریهای او بر هیچ‌کس از این کسانی که در فلسطین اشغالی در این چند روز جمع شدند، اشک تمساح ریختند و برای از دست دادن یک همکارِ بسیار ستمگر و وفادار به آرمانهای استکبار عزا گرفتند، پوشیده نیست، می‌میرد و در حالی‌که همه اینها او را می‌شناسند و می‌دانند که در چه راهی حرکت می‌کرده، برایش عزاداری می‌کنند! من به ملتهایی که تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌های صهیونیستی هستند، کاری ندارم. آنها ممکن است اشتباه کنند. افکار عمومی را رسانه‌های عمومی تغییر می‌دهند؛ اما در بین سردمداران سیاستهای جهانی، کسی نیست که نداند «فتحی شقاقی» شهید راه یک ارزش انسانی بود. امروز کیست که سربازی را که برای برگرداندن خانه خود از دست اشغالگران می‌جنگد، تحسین و ستایش نکند؟ چرا سرداران جنگها و سربازان فداکارِ معلولِ جنگهای آزادیبخش، در همه جای دنیا مورد احترامند؟ چرا مقبره سرباز گمنام

به‌عنوان یک حرکت نمادین در همه جای دنیا مورد احترام است؟ این سرباز مگر چه کار کرده است؟ این سرباز یا آن سردار و یا آن معلول جنگی در آفریقا، در اروپا، در هر جای دنیا که شما نگاه کنید، همان کاری را کرده است که امروز فلسطینیهای مظلوم می‌کنند؛ سرداران فداکارشان می‌کنند و شهدای غریبشان انجام می‌دهند. هر کس که به ارزشهای انسانی پایبند باشد، اینها را از اعماق جانْ تحسین می‌کند؛ اما در شهادت شهید فتحی‌شقاقی، هیچ چشمی از چشمهای استکباری نگریست. یک قطره اشک از چشمهای دوخته به مطامع حیوانی‌شان، فرو نریخت. آن وقت برای قاتل او و برای یک تروریستِ سابقه‌دار، اشک می ریزند! وای بر ملتهایی که رهبرانشان چنین کسانی هستند! دلِ انسان بر حال ملتی مثل ملت امریکا که از چنین رهبران حقیر و ضعیف و فاقد ارزشهای انسانی برخوردار است، می‌سوزد. حالا از «شاه حسین» و امثال او که نوکرصفتی‌شانْ در طول سالهای طولانی، مشهودِ همه است، نمی‌خواهم یادی بکنم و اسمی بیاورم. این، صحنه دنیاست. اینها آن دستهایی هستند که حرکتهای جهانی را به سمت هدفهای مشخّصی شکل می‌دهند. این است ردِّ پنجه خونینِ ننگینِ صهیونیسم بر صحنه سیاست دنیا که مظهرش هم امریکاست. البته بدانید که این‌گونه نخواهد ماند. اگر در آینده انقلابی در کشور ایالات متّحده امریکا فرض و تصوّر شود، شروع این انقلاب این‌گونه خواهد بود که مردم امریکا می‌ریزند و صهیونیستهای امریکا را - که امروز بر سراسر وجود آن کشور مسلّطند - تکّه تکّه می‌کنند. «وانّ ربّک لبالمرصاد.(۳)» این‌گونه نمی‌ماند؛ اما فعلاً همین است. چون می‌بینند که در این گوشه دنیا، تلألؤ حقْ فضا را روشن می‌کند، مجبورند که حرکت باطل کنند، تیراندازی کنند و حمله کنند. امروز، به فضل پروردگار، جمهوری اسلامی با شجاعت و بدون سرِ سوزن ترس و تردیدی، در این راه و برای این هدف ایستاده است تا باطل را افشا کند. البته ما نمی‌خواهیم دنیا و نیروهای گوناگون دنیا را به مبارزه رویارویِ نظامی دعوت کنیم. این بحث که «ما دفاع خواهیم کرد و بر دهن هر متجاوزی خواهیم زد»، بحث دیگری است که در جای خود محفوظ است. ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، به‌هیچ‌وجه مبارزه‌جوییِ نظامی نمی‌کند؛ اما حقیقت را افشا و روشن خواهد کرد و بر حقیقت پای خواهد فشرد و در مقابل باطل، کوتاه نخواهد آمد. «لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد.(۴)» تا شما هستید، تا این مبانی را دارید و تا از آن خاستگاه حرکت می‌کنید، حرف ما را قبول نخواهید کرد. ممکن نیست که جبهه باطل، حرف حق را قبول کند. «ولا انا عابد ما اعبدتم.(۵)» من هم به طرف شما گرایش پیدا نمی‌کنم. این، حرف جمهوری اسلامی است. بعضی خیال می‌کنند که سوره مبارکه «قل یاایّها الکافرون» سوره صلح است، در حالی که سوره جنگ و صف‌بندی و جدا شدن راههاست. امروز، چه بخواهید و چه نخواهید، دنیا می‌داند که دو جناح وجود دارد. امروز بسیارند کسانی از سران و زمامداران و مردم دنیا که شما و ملت جمهوری اسلامی را به‌خاطر مقاومتش، به خاطر آمادگی‌اش، به خاطر کوتاه نیامدن و نترسیدنش، تحسین می‌کنند. هر چند بعضی به زبان می‌آورند و بعضی به زبان نمی‌آورند. شما در مقابل چنین حرکتِ سازماندهی شده‌ای، باید منظّم باشید. نظام جمهوری اسلامی، باید مظهر انتظام باشد. منتها نظم در عرصه زندگی یک کشور و یک ملت بزرگِ شصت میلیونی چیزی است و در عرصه یک سازمان نظامی، چیز دیگری است. امروز ارتش و سپاه، دو سازمان نظامی هستند که دوشادوش هم با فرماندهی واحد، در زیر نام مقدّس «نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی ایران» خدمت می‌کنند. سربازان هردو سازمان نظامی، سربازانِ خدا، سربازانِ قرآن، سربازانِ حقیقت و سربازان برترین ارزشهای انسانی‌ای هستند که هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را انکار کند. هرکدام هم مسؤولیت مشخّصی دارند. سپاه پاسداران، این امتیاز بزرگ را دارد که مولود انقلاب است. «لَمسجدٌ أسّس علی التّقوی من اوّل یومٍ احقُّ ان تقوم فیه فیه رجال یحبّون ان یتطهّروا.(۶)» چهره‌ها و دلهای پاک و نورانی در این دانشگاه، سرآغازِ تولّد یک سپاه در سازمان آینده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. در دوران اوّلِ انقلاب، در دوران جنگ و قبل از آمادگیهای لازم، فرصت این‌چیزها نبود. نه این که آن روز این چیزها بد بود؛ بلکه مجال و امکان نبود. اما امروز، مجال و امکان هست. لذا، این دانشگاه باید مظهر ایمان و تقوا و نظم، مظهر راستی و پاکی و صداقت، و مظهر روشن بینی و روشنفکری باشد. این دانشگاه باید به بیرون الگو بدهد. جوانان این دانشگاه، وقتی به بیرون می‌روند، باید الگوی یک جوانِ مؤمن

و انقلابی باشند و حدّ اعلا- و حدّاکثر را به بقیه نسل جوان کشور، نشان دهند. این، چیزی است که ما از این جا توقّع داریم. بحمداللَّه، امروز راه نیز همین راه است. باید آن‌را دنبال کنید و در این راه، تلاش نمایید. تکیه من روی نظامی گری، مثل تکیه روی علم و تقوا و معنویّت، بر فلسفه‌ای مبتنی است. ما در انقلاب و در اسلام، ظاهرسازی و صورتِ بی‌معنا و بی‌روح اصلاً نداریم. هرصورتی، معنایی، و هر لفظی، مضمونی دارد. اگر چیزی را توقّع داریم، به‌خاطر این است که ریشه فلسفی آن را با اعتقاد تمام، در دل می‌پرورانیم. در مورد دانشگاه امام حسین هم - که بحمداللَّه نام و خاستگاه و خصوصیّات دیگر، و امروز پرچمش، حسینی است - چنین است. حسینی باشید و حسینی بمانید. خودتان را در میدان حسینی پرورش و رشد دهید و بدانید که طریق سعادت دنیا و آخرت همین است و خدای متعال، به شما کمک خواهد کرد. من هم امروز خیلی خوشوقت و خوشحال شدم که این صحنه بسیار خوب و زیبا و ظواهرِ حاکی از معانیِ جالب را دیدم. ان‌شاءاللَّه در ادامه بازدید هم، چیزهای بیشتر و بهتری خواهیم دید. البته من قبلاً- از مسائل این دانشگاهْ مطّلع بودم؛ منتها آنچه شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، امروز به چشم دیدیم و خواهیم دید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

-- ۱) ابراهیم :۲۹-۲۸ ۲) بقره :۲۵۷ ۳) فجر:۱۴ ۴) کافرون:۳-۲ ۵) کافرون:۴ ۶) توبه: ۱۰۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهانِ نواحی، پایگاهها و گردانهای بسیج سراسر کشور به مناسبت هفته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهانِ نواحی، پایگاهها و گردانهای بسیج سراسر کشور به مناسبت هفته بسیج بسم اللَّه الرحمن الرحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدوارم پروردگار متعال همه شما را در هر جای این میهنِ بزرگِ اسلامیِ عزیز، مشغول تلاش هستید، مشمول لطف و رحمت و فضل خود قرار دهد. هفته بسیج، بحمداللَّه با وضع درخشانی برگزار شد و بار دیگر به برکت همّت و تلاش و کار مستمرّ و پر رنجِ دوره سال شما، نام و یاد و روحیه بسیجی، در جامعه اسلامی زنده شد. این جریان مبارک، باید همچنان در همه مقاطع و فصول و در همه سالها، مثل یک شطّ خروشان و پر برکت و پر فیض، ادامه پیدا کند و جریان داشته باشد. مطلب اساسی این است که بسیج، یک حرکت بی‌ریشه و سطحی و صرفاً از روی احساسات نیست. بسیج یک حرکت منطقی و عمیق و اسلامی و منطبق بر نیازهای امروز دنیای اسلام و - به طریق اولی - جامعه اسلامی است. قرآن کریم می‌فرماید: «هوالذی أیّدک بنصره و بالمؤمنین(۱)»؛ ای پیامبر! خدای متعال تو را، هم به وسیله نصرت خودش و هم از طریق مؤمنین، مؤیّد قرار داد و کمک کرد. این خیل عظیم مؤمنینی که در این جا مورد اشاره آیه قرآن قرار گرفته‌اند، عبارت دیگری است از آن چه که امروز به نام «بسیج» در جامعه ما وجود دارد. آیات دیگر قرآن هم، آن جا که اشاره به مردم و آحاد مؤمن و انسانهای با اخلاص می‌کند، بسیجِ عزیزِ کم نظیرِ زمان ما را که محصول فکر و درایت امام بزرگوار است، نشانه می‌گیرد. درباره نیاز دنیای اسلام به این حرکت، واقعاً باید تأمّل و تعمّق کرد. بعضی کسان «بسیج» را درست نفهمیدند. آنها خیال می‌کنند بسیجی یعنی کسی که از کارهای دیگر باز بماند! این، ضعف بینش آنهاست. این، ندانستن حقیقت و کوته فکری است. بسیج و بسیجی بودن و حرکت و فرهنگ بسیجی، از این تخیّلات بی‌اساس، خیلی فراتر است. مایلم مطالبی را در این زمینه مطرح کنم تا برای شما جوانان عزیز و همه جوانان خوب این مملکت، چه در پایگاههای مقاومت، چه در دانشگاهها و دبیرستانها، چه در میان برادران و یا خواهران، چه در شهرها و روستاها و چه در اصناف و قشرهای مختلف - که قوام بسیج به شما و امثال شماست - سررشته باشد و روی آن تکیه و تعمّق شود. امروز دو آفت در سطح جهان اسلام مشاهده می‌شود که یکی مربوط به دولتها و حکومتها و رژیمهای حاکم است و دیگری به مردم مربوط می‌شود. آن آفتی که به دولتها و رژیمها مربوط می‌شود، این است که غالباً در دنیای اسلام، حکومتها از مردم منقطعند. ممکن است انتخاباتی انجام گیرد و اکثریّتی - واقعی و یا صوری - رأی هم بدهند و مثلاً- فردی هم رئیس جمهور شود؛ ولی اکثریت مردم‌در صحنه نیستند و رابطه آنها با نظام قطع است. بعضی از کشورها همین انتخابات صوری را

هم ندارنـد و مثلاًـ رئیس جمهور و یـا پادشـاهِ مـادام العمر، بر آنها حکومت می‌کنـد و نظر و اراده مردم، نقشـی در سـرنوشت کشور نـدارد. مردم، کار خودشان را می‌کننـد؛ حکومتها هم راه خودشان را می‌رونـد! شـما نگاه کنید در این سـی، چهل سال اخیر، چقدر کودتا در کشورهای اسـلامی انجام گرفته است! عـدّه‌ای آمده‌اند و عدّه قبلی را از بین برده‌اند و خودشان سـر جای آنها نشسـته‌اند و مردم هم اصـلًا بـدون این که بر آن گذشـتگان بگریند یا برای آیندگان جشن بگیرند، فقط وضـعیت را تماشا کرده‌اند! این، جدایی ملتهـا از حکومتهاست. اگر شـما به زنـدگی چنین حکومتها و رؤسایی نگاه کنیـد، می‌بینیـد که شبیه مردمشان نیسـتند و اگر به مردم نگاه کنید، می‌بینید از وضع حکّامشان اصـلًا خبر ندارند! گذشـته کشور خودمان نیز همین گونه بود و هیچ ارتباط و پیوند عاطفی و عملی، میـان مردم و رؤسـای کشور وجود نـداشت. مردم منتظر حرف و دسـتور آنهـا نبودنـد و اگر حرف و دسـتوری هم می‌دادنـد، گـوش نمی‌کردنـد و در مـواقعی از روی ترس، دسـتورات را اجرا می‌کردنـد. نـتیجه ایـن آفـت و عیـب بزرگ، ایـن شـده اسـت که حکومتهای بریده از ملتها، چون موقعیّت خودشان را متزلزل و پشتشان را خالی می‌بینند، به دامن قدرتها پناه می‌برند. یعنی یا به دامن امریکا می‌چسـبند یا دیروز که شوروی بود، به سراغ آن کشور می‌رفتند و یا به یکی دیگر از دولتهایی که سرشان به تنشان می‌ارزد، تکیه می‌کننـد! رابطه و نسبت معکوسـی بین ارتبـاط بـا مردم و ارتبـاط بـا قـدرتها و پنـاه بردن به آنهـا وجود دارد: هر حکومـتی که ارتبـاطش بـا مردم خود صـمیمانه است، به قـدرتها بی‌اعتنـاست و به آنهـا نگـاه و تکیه نمی‌کنـد و به حرف آنها محل نمی‌گـذارد و دسـتور آنها را به گوش نمی‌گیرد و به سـراغ آنها نمی‌رود؛ ولی هر حکومتی که با مردم خود رابطه نـدارد، با قـدرتهای بزرگ گرم می‌گیرد و به آغوش آنها پناه می‌برد و به آنها تکیه می‌کند و قهراً از آنها حرف می‌شـنود و دستور آنها را اجرا می‌کند! از آن طرف نیز همین طور است: هر حکومتی که به قـدرتها نزدیک شد، از مردم خود دور می‌شود و هر حکومتی که از قدرتهای بزرگ جهانی دور شد، در دل مردم خود جای می‌گیرد. این، یک امر روشن و بدیهی در فرهنگ و معارف سیاسیِ امروز دنیاست. متأسّفانه اغلب دولتهای اسـلامی با مردم خودشان رابطه ندارند و نتیجتاً به آغوش قدرتها پناه می‌برند. اگر امریکا دستوری داد و فرمانی صادر کرد، فوراً اطاعت می‌کنند و دست به سـینه در مقابل او می‌ایسـتند! حال شما نگاه کنید و ببینید که امروز کدام‌یک از کشورهای اسلامی، این گونه نیسـتند! آفت دوم – که آن هم خیلی دردناك و گریه آور است – مربوط به ملتهاست. متأسّـفانه در کشورهای اسلامی، از چهل ، پنجاه سال قبل تا کنون، جوانان به سـمت فساد سوق داده می‌شوند. این روشـهایی که می‌شـنوید، در گذشته در کشور ما هم بود و امروز در کشوهای دیگر به صورت عمومی وجود دارد. امروز اگر در کشور ما فردی بخواهد در گوشه‌ای تظاهر به فساد کند، همـه بـه او اخـم می‌کننـد و چهره در هم می‌کشـند؛ امـا متأسـفانه در کشورهـای دیگر، این حـالت وجـود نـدارد. دختـران و پسـران کشورهای اسـلامی، در دامِ موجِ فسادِ همه گیری قرار گرفته‌اند که از سمت کشورهای غربی و فرهنگ آن دیار برنامه ریزی شده و به طرف آنها سـرازیر گردیـده است. البته جوانان در همیشه تاریخ، احساسات شـهوانی و غرایز گوناگون دارند و آسـیب پذیرند؛ اما شایـد در هیـچ دوره‌ای از دوره‌های تاریـخ، این گونه که حدس می‌زنیم، این همه فساد در میان جوانان دنیا مشاهده نشود و همه‌گیر نشـده باشـد! همـان طور که گفتم منشأ این فسـاد، کشورهـای غربی – امریکا و اروپا – هسـتند. آنها با فرهنگ خودشان، فساد را به سمت کشورهایی که پذیرای آن بودند، صادر کردند. شـما در کشورهای اسلامی، جوانانی را مشاهده می‌کنید که از همان جوانانی که اسمهای گوناگونی دارند (و من نمی‌خواهم فضای مجلس را با این اسمها خراب کنم) و تحت نامهای مختلف و شکلها و موها و لباسـها و رفتارهای عجیب و غریب، به چیزهای زائدِ زندگی سرگرمند؛ تقلید می‌کنند! البته در حاشیه، به این نکته هم اشاره کنم که غرب بتدریـج چـوب رفتـار و اعمـال فسـاد انگیز خود را می‌خورد؛ مثـل همـان کسـی که در دست خود، ظرفی پر از مـایع میکروب طـاعون بگیرد و در آب شُربِ خانه‌هـا بریزد! بالاـخره خود او نیز، روزی دچـار طـاعون خواهـد شـد. امروز، طـاعون فساد در غرب، خودش را نشـان می‌دهـد؛ به طوری که عُقلاـ دسـتپاچه شده‌انـد و از چنین وضـعیتی نگراننـد. این نگرانی، در مطبوعات مهّم اروپا و بخصـوص امریکـا، منعکس اسـت که مـا آن را مشاهـده می‌کنیم. بنـابراین، آفت دوم این است که فسـاد همه‌گیر و سیل‌آسا و تبـاه

کننده‌ای، به سمت جوانان کشورهای اسلامی سرازیر شده است. اثر این فساد و تباهی، این است که جوانِ فاسد شده، به فکر اصلاح نمی‌افتد و انگیزه پیدا نمی‌کند و دین و معنویّت و ایمان و سیاست به معنای صحیح، برای او دیگر معنا پیدا نمی‌کند و اگر از روی اجبار و برای نان بخور و نمیر، درس بخواند، آن درس هم همراه با فساد است و وقتی متخصّص شد، تازه یک آدم فاسد، فارغ التّحصیل شده است! این، عیبِ بزرگِ جوامع اسلامی است که وقتی انسان ابعاد این عیب عظیم و آفت بزرگ را می‌بیند، واقعاً باید به خدای متعال پناه ببرد. به اعتقاد من، امام عزیز ما با الهامی که پروردگار متعال به قلب آن بزرگوار کرد و او را هدایت نمود، با این حرکت عظیم بسیج، این دو عیب را در کشور ما ریشه کن کرد. شما بسیج را این گونه در نظر بگیرید. بسیج از طرفی به معنای حرکت خود جوش مردمی است؛ مردمی که خودشان را صاحب مملکت خویش می‌دانند؛ مردمی که - بخصوص جوانانش - با معنویّت هستند و دلشان با خدا آشناست؛ مردمی که اوّلاً از هر گونه انحراف در مشی کلّی کشورشان آگاه می‌شوند، ثانیاً از آن رنج می‌برند و ثالثاً در مقابل آن انحراف می‌ایستند. این، معنای بسیج است. کسی که به مسائل و جریان کلّی کشور خود و به دشمنی که از هر طرف به او حمله کند - چه نظامی و چه فرهنگی - حسّاس است، نمی‌تواند به سمت فساد برود و فرصت اندیشیدن به خواسته‌های فاسد و مفسدی که دشمنان در جامعه القا می‌کنند، ندارد. آن روزی که امام فرمودند: ارتش بیست میلیونی در ایران تشکیل شود؛ کشور ما چهل میلیون یعنی نصف جمعیت کنونی، جمعیت داشت و همه دارای خصوصیّات بسیجی بودند. امروز هم این گونه است. مردمی که چنین خصوصیّتی دارند، نسبت به مسائل محیط و جامعه و نظام خود، بی‌تفاوت نیستند. کسی در رأس امور قرار می‌گیرد که مورد حمایت آنها باشد و اگر کسی مورد حمایت مردم نباشد، در رأس امور قرار نمی‌گیرد. پس رابطه و پیوند بین مسؤولان کشور و آحاد مردم که متن عمومی آنها هم همین بسیجیها هستند، یک رابطه تنگاتنگ و برادرانه و صمیمانه است و این خصوصیّت، آن عیب اوّل را از بین می‌برد. حکومتی که این گونه به مردم متّکی باشد، به امریکا که هیچ، اگر در جهان ده قدرت هم وجود داشته باشند و هر کدام هم به عظمتِ استکبار امریکا باشند؛ آن جایی که لازم باشد، با قدرت و شهامت و توکّل به خدا، به دهان همه اینها می‌زند. امروز همه مردم دنیا و همه دولتها و شخصیتهای سیاسی، شاهدند که نظام مقدّس جمهوری اسلامی، در مقابل خواسته‌ها و تحمیلها و تقاضاهای امریکا «نه» می‌گوید و جنایتها و فاجعه آفرینیهای امریکا و استکبار و زائده‌های او - از جمله رژیم صهیونیستی - را امضا نمی‌کند. این، موضعِ شجاعانه و برجسته‌ای است و کار کوچکی هم نیست. کسانی که در دنیا مسائل را می‌فهمند - از جمله رؤسای برخی از کشورها و مسؤولان بزرگ سیاسی و شخصیتهای مصلح - در مقابل این موضع، سر تسلیم فرود می‌آورند. البته در مقام دشمنی و خباثت، دشمنیِ خودشان را می‌کنند؛ اما به خاطر همین موضعِ امتناعِ عظیم و مستحکم، عظمت نظام جمهوری اسلامی و دولت و حاکمیت دین، در چشم آنها آشکار و روشن است. این، به یُمن همین پیوند و به برکت بسیجی بودن و حضور بسیج در سطح ایران و در همه زوایای کشور است. بسیج، یک سازمانِ مشخّصِ رزمی - مثل دیگر سازمانها - نیست. بسیج، یعنی متن ملت و همه آحاد مؤمن و یک حقیقت گسترده در تمام زوایای جامعه. در موضعگیری مردم، این عامل تعیین کننده است. لذا شما می‌بینید هفده سال بعد از پیروزی انقلاب و بعد از این همه فشار و تبلیغات و این همه موذیگری و خباثتی که دشمنان از خارج و ایادی آنها در داخل انجام می‌دهند؛ وقتی زمان حضور مردم در بیست و دوم بهمن و روز قدس و ایام انتخابات و اعلام موضعِ عمومی فرا می‌رسد، مردم مثل کوه استوار می‌ایستند. این، از برکات بسیج است. کسی خیال نکند که بسیج، یک حاشیه است و ملت و دولت و حکومت، به راهی می‌روند و بسیج هم در کناری نشسته و به خود مشغول است؛ خیر. «بسیج» متنِ حرکت نظام است. همه باید بسیجی باشند. دولت و مسؤولان هم باید بسیجی باشند و بحمداللّه هستند. بسیاری از بلند پایگان و مسئوولان برجسته کشور، حقیقتاً بسیجی و دارای فرهنگ و عقاید و حرکت بسیجی هستند. درمان واقعی آفت دوم هم - که فساد جوانان در دنیاست - همین حرکت و فرهنگ بسیج است. شما در دوران دفاع مقدّس و حتّی بعد از آن تا امروز، دیدید و می‌بینید که جوانان کشور ما، با صفا و پاکدامن و مشتاقِ حقیقت و سرشار از معنویّات و ارزشهای اسلامی و انقلابی بودند و هستند و با

بی‌اعتنایی و اعراض از آن چیزهایی که جوانان دیگر را در دنیا به خود مشغول می‌کنـد، در جامعه ما حضور دارنـد. در کجای دنیا، این همه جوان مؤمن و پارسا دیـده می‌شود و وجود دارد؟ هیچ جا این گونه نیست. این، از برکات بسیج است. بنابراین، در حقیقت بسیج یـک فرهنـگ و یک حرکت فرهنگی است. فرهنگ بسیجی، یعنی چیزی که ما برای هر یک از آحاد جامعه اسلامی، آن را آرزو می‌کنیم. این که می‌گوییم همه باید بسیجی باشند، معنایش همین است. بسیجی کسی است که برای ارزشهای اسلام، اهمیت قائل است و معتقـد به خـدا و خاضع و خاشع در مقابل پروردگار عالمیان است. در دل، مشتاق صـلاح است و می‌خواهـد صالـح و پاک باشـد و از رذایل اخلاقی دور بمانـد. می‌خواهـد روز به روز اُنس خود را با خـدا بیشتر کنـد و بنـده او باشـد و بر طبق فرمان او زندگی کند. بسیجی این راه را راه سعادت می‌داند. او سعادت را در شهواتِ زودگذرِ زندگی و پوشیدن لباس الوان و رنگارنگ و قرار گرفتن در معرض دیـد این و آن به خاطر ارضای یک ساعته نمی‌دانـد. روح او با این چیزهای کوچک و حقیر، ارضا نمی‌شود؛ روح او بـا معـارف الهی ارضا می‌گردد. بسیجی بلنـدهمّت است. خواسـته‌های او بزرگ و در حـدّ اعتلای کشور است. خواسته او، نجات همه آحاد بشـر و رفع فساد و فقر و تبعیض و بی‌عدالتی و سـلطه دشـمن است. او از این که زیر پرچم امریکا یا دیگر قدرتهای بیگانه زنـدگی کنـد و مثل حیوانات بچرد، بیزار است. برای او فرق می‌کنـد و مهم است که چه کسـی بر کشور او فرمان براند: یک انسان فاسـد و فاسق و فاجر و مزدور بیگانه، یا بندگانِ صالح خدا. او به این که در خانه و در محیط زندگی‌اش، حکومتِ اللَّه مستقر باشد یا حکومت دشـمنانِ اللَّه،اهمیت می‌دهد. لذا برای این کار می‌ایسـتد. در دوران دفاع مقدّس، بسـیجیان ما از سرتاسـر کشور، از کار و زندگی و استراحت و آغوش خانواده و زن و بچه و همسـر و فرزند و عزیزانشان، چشم می‌پوشـیدند و به سمت بیابانهای گرم خوزستان و یا قلّه‌های یخزده و پر برف غرب و شـمال غرب کشور می‌رفتند و تابستان و زمستان را در آن جا می‌گذراندند. آنهااین کار را برای دفاع از اسـلام و کشور و شـرف و اسـتقلال و آزادی و حاکمیت دین خدا می‌کردند و می‌دانسـتند که اگر نظام اسلامی در مرزها شـکست بخورد، در مرکز هم شـکست خواهد خورد و اگر از لحاظ نظامی شـکست بخورد، از لحاظ سیاسـی هم شکست خواهد خورد. آنها با اقدام خود، امامشان را تنها نگذاشـتند. این، مفهومِ بسیجی و فرهنگ بسیج است. این مفهوم همیشه خواهد بود. امروز هم بسـیجی برای کشور دل می‌سوزاند؛ برای آبادانی کشور تلاش می‌کند؛ برای حفظ استقلال ملی، هر چه بتواند کار می‌کند و از جان خود هم می‌گـذرد. امروز هم اگر احساس کند دشـمن می‌خواهد از روزنه‌ای - چه اقتصادی و سیاسـی و چه فرهنگـی - به داخـل کشور نفوذ کنـد، در مقابـل او می‌ایسـتد و با مشت به صورتش می‌کوبـد. در زمان حکومت نبیّ اکرم و امیر المؤمنین علیهما السّـلام، با آن که این بزرگواران در داخل کشورشان اقتدار داشـتند، ولی دشـمنان اسـلام حضور خود را نیز حفظ کرده بودند. مگر دشـمنان و منافقان نمی‌خواسـتند مرکب پیامبر را در آن گردنه رم دهند که خدای متعال وجود مقدّس آن حضرت را نجات داد؟ در زمان آن بزرگواران، ایادی دشـمنان خارجی در داخل بودند و حتی به صورت مسجد سازی (مسجد ضرار)، قصد ضربه به حکومت اسـلامی را داشـتند: «و ارصـاداًلمن حـاربَ اللَّه و رسوله(۲)». آنهـا منتظر بودنـد که دشـمن خـارجی بیایـد و به او کمـک برساننـد و حکومت پیامبر را از بین ببرنـد! آن روز هم دشـمنان اسـلام بودنـد؛ امروز هم هسـتند. ما انتظار نداریم که دشـمن در جامعه و داخل کشور ما، جاسوس و سـرانگشت و ایادی و انسانهای خبیث و خود فروخته و منافق نداشـته باشد. خیر؛ امروز هم هستند. چه کسـی در مقابل آنها می‌ایستد؟ طبیعی است که عناصر «بسیج»؛ یعنی همان نیرویِ عظیمِ خروشان و زبده ملت مؤمن، در مقابل دشمن و ایادی او می‌ایسـتد . امام فرمودنـد: «بسـیج بایـد سازمانـدهی شود؛ بایـد یکـدیگر را بشناسـند؛ باید آمادگی به وجود بیاورند و آن را حفظ کنند». امروز هم تکلیف بزرگ شـما، همین کاراست. خیال نکنند که بسـیج، یک امر احساسی است. بسیج یک امر منطقی و فکری و ریشه‌دار و عمیق است و کسانی که در کارِ این حقیقتِ بزرگ، شـرکت دارند، همه آحاد ملتند. هر کس که بسیجی است، باید به بسـیجی بودن خود افتخار کند. بسـیجی بودن، مایه سـرافرازی و سـربلندی پیش پروردگار است. فرهنگ بسیجی، فرهنگ معنویّت و شجاعت و غیرت و اسـتقلال و آزادگی و اسـیر خواسـتهای حقیر نشدن است. خواسـتهای زندگی، برای همه مهّم است؛ اما آنچه که

مهمتر است، آرمانها و ارزشها و هدفهاست. آنها را باید مقدّم داشت. این، راه شماست. هفته بسیج، هفته بزرگداشت این ارزشها و این حقیقت زنده و مجسّم بود. همه طول سال هم برای بزرگداشت چنین ارزشهایی زیاد نیست. این هفته تمام شد؛ اما حقیقتِ بسیج، زنده است و یاد و بزرگداشت او تمام نشدنی است. امیدوارم که پروردگار عالم، به شما تفضّل کند و وجود مقدّس ولیّ عصر ارواحنا فداه از شما راضی باشد. هر جا هستید - چه در دانشگاه و حوزه علمیّه و مدارس گوناگون و چه در بازار و کارخانه‌ها و پادگانها و روستاها و شهرها احساس کنید که سرباز وجود مقدّس ولیّ عصر ارواحنا فداه هستید. برای آن بزرگوار کار کنید و از خدای متعال هم توفیق و کمک بخواهید. والسلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) انفال:۱۲ ۲) توبه:۱۰۷

سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه علمیه قم

سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه علمیه قم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیدالانبیاء و المرسلین. سیدنا و نبینا ابی القاسم محمّد و اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. سیما بقیةاللّه فی الارضین. جلسه‌ی بسیار بزرگ و مهم و به یاد ماندنی‌ای است. ارکان و اعیانِ بزرگترین حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه، مجتمع شده‌اند و فضلا و نخبگان و برجستگانِ شاغل در این حوزه‌ی مبارکه، تشریف آورده‌اند تا من که افتخار دارم طلبه‌ی این حوزه و جزو آحاد شما برادران عزیز و طلّاب این مدرسه‌ی عظیم الشّأن هستم، عرایض خود را که عمدتاً هم در اطراف همین حوزه‌ی مبارکه است، مطرح کنم. در انتخابِ مطلب دچار تردید نشدم. حرف برای گفتن هست؛ ولی آنچه که من ترجیح دادم مطرح شود و از این فرصت مغتنم استفاده کنم، سخنی است که به اعتقاد من، اهمّ و اقدم و اولی از هر سخنی در چنین محفلی است و آن،سخن، درباره‌ی حوزه‌ی علمیه و جامعه‌ی روحانیت و پایگاه رفیع علمی و دینی و تبلیغی و هدایتی‌ای است که به دست بندگان بزرگ و صالحی در این نقطه بنا شده است. لذا بحث من درباره‌ی حال و آینده‌ی حوزه است. حوزه‌ی علمیه‌ی قم که ما امروز نام آن را با افتخار و تعظیم و تجلیل می‌بریم، در واقع مصطفی و مستحصل حوزه های شیعه در طول تاریخ حوزه‌هاست. یعنی از اواخر قرن دوم و حدّاقل اوایل قرن سوم هجری که مراکزی به عنوان حوزه‌ی علمیه درست شده است، حوزه‌ی قم در دوران ائمّه‌ی ثلاثه‌ی اخیر (حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السّلام) که دوران قمیین است، یک حوزه‌ی علمیه به معنای حقیقی کلمه است که در آن، درس و بحث و جمع و تدوین و اشاعه و نشر و استادی و شاگردی به چشم می‌خورد. با این حال، از اجتماعات صحابه و محدّثین و حَمَله‌ی علم در اطراف ائمّه علیهم السّلام در شهرهایی مثل مدینه و کوفه و... می‌گذریم و نمی‌خواهیم اصطلاح حوزه‌ی علمیه را بر این مراکز اطلاق کنیم. بنابراین، شاید قدیمیترین حوزه های علمیه‌ی ما، همین قمِ قمیین است که در آن، آثار بزرگانی مثل اشعریین و آل بابویه و دیگران، تا امروز باقی است. البته بعد از آن، حوزه‌ی علمیه با این عظمت باقی نمانده است و به اکناف دیگری از عالم، مثل شرق دنیای اسلام و ماوراءالنّهر و شرق خراسان منتقل شده است و رجالی مثل «شیخ عیاشی»، «شیخ کشّی» و سمرقندیین و نساییین و دیگر اسمهایی که ما آنها را در زمره‌ی محدّثین و رواة و مؤلّفین می‌شناسیم، در آن به سر برده‌اند. همچنین به حوزه‌ی بغداد باید اشاره کردکه حوزه‌ی «شیخ مفید» و بعد از او، «سید مرتضی» و «شیخ طوسی» (علیهم‌الرّحمةوالرضوان) است و نیز حوزه‌ی نجف که با هجرت «شیخ طوسی» به این شهر در حدود سال ۴۵۰ یا ۴۴۸ یا ۴۴۹ و تشکیل مرکزی به نام حوزه‌ی علمیه‌ی فقاهت و حدیث و دیگر علوم اسلامی،رونقی میگیرد و مقطع مهمّی به‌وجود می‌آید. بعداً حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حلّه تشکیل می‌شود که بزرگان فقهای حلّیِ ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه‌های عظیم فقاهت شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا می کند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل می‌شود و مقطعی عظیم به وجود می‌آید. علی‌رغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضّد شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزشهای دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه‌ی

بدیهایی که در جانب حکومت و شخصیتهای خودشان داشتند، حرکتهای بزرگِ ماندگارِ فراموش نشدنی‌ای انجام دادند که یکی از آنها گسترش حوزه‌هایِ علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقیه‌ی مناطق، به برکت آنها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتیهای عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقهای شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت شمار است؛ امّا بعد از صفویه، هر کدام از بزرگان علما را که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقهای ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه‌ی نجف و کربلا ـ و حضور تلامذه‌ی مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‌ی این بزرگواران تا دوره‌ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه‌ی فقاهت به وسیله‌ی مرحوم «آیةاللّه حایری» و بعد مرحوم «آیةاللّه بروجردی»، باز به قم منتقل می‌شود و تا امروز ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده گُزینِ همه‌ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماست. حوزه های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمیِ بسیار مهمّی است که بجاست کسانی از فضلای حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسأله به شکل متقن و محقّقی بپردازند که می‌بینم بحمداللّه به این مسائل پرداخته می‌شود. ما امروز در قبال چنین حوزه‌ای که میراث دوازده قرن است، وظیفه داریم. من به سه وظیفه در کنار هم اشاره می‌کنم که اینها از بدیهیات است و استدلال و بحث نمی‌خواهد : اوّل حفظ. دوّم ترمیم. سوّم بالندگی و رشد دادن و تنمیه و پیش بردن. حفظِ حوزه، بحمداللّه حاصل است و نسبت به گذشته کمّاً و کیفاً افزایش پیدا کرده است. فی الجمله، در این جای تردید نیست؛ لیکن ترمیم قدری دقیقتر و سخت تر است و از آن سخت‌تر، بالندگی و رشد دادن و پیش بردن است. کفایت نمی‌کند که شما فقط میراث گذشتگان را نگه دارید و به آیندگان تحویل دهید؛ چون نفس توقّف در چنین قضیه‌ای، عقبگرد است. ترمیم یعنی چه؟ یعنی پس از ثلمه‌ی حاصل از فقدانها، حوزه عناصری را تربیت کند تا موجودیِ فعلی، جایگزین آنها باشد و نیز پس از اِندراسِ مفاهیم منسوخ، مفاهیمی بیافریند که جایگزین مفاهیم مندرس و کهنه شده باشد. مفاهیم، کهنه می‌شوند و نشاط و شادابی را بتدریج و با مرور زمان، از دست می‌دهند. باید بعد از آن‌که فکری به خاطر ورود انظار و دقّتهای گوناگون بر آن، به مرور زمان دچار خدشه شد و از استحکام اوّلیه افتاد، جای آن مفاهیم نویی گذاشته شود. این، کفایت نمی‌کند که ما – فرضاً – در علم اصول، کتاب صاحب فصول (رحمةاللّه علیه) یا صاحب قوانین را نگاه کنیم و بسیاری از مباحث آن را منسوخ به حساب آوریم؛– همچنان که این گونه هم هست. حالا کدام فاضل و ملاّ ـ و اصولیِ بحّاثی است که در طول تأمّلات اصولی خود، نسبت به کتاب فصول یا به بسیاری از ابواب قوانین، احساس احتیاج کند؟ آنها کهنه‌اند و بسیاری از آن حرفها از رونق و بها افتاده و بهتر از آنها وارد بازار شده است. پس، مفاهیم منسوخ می‌شوند. در همه‌ی علوم، چنین چیزهایی هست. برای پرکردن خلأ ـ حرفها و مباحث و مسائل منسوخ، باید مباحث جدیدی مطرح شود و فضای ذهنی در هر علمی، از لحاظ حجم مفاهیم ذهنیِ لازم، به کمال برسد. این، ترمیم است که تلاش و فعّالیت زیادی لازم دارد. از آن مهمتر، مسأله‌ی بالندگی است. بالندگی به معنای پیشرفت و یک قدم جلو رفتن و آفاق تازه‌ای را کشف کردن است. بالندگی به این نیست که ما در یک بحث، دقّت بیشتری به خرج دهیم. فرض کنید مسأله‌ای را ملاّی قرن ششم به گونه‌ای استدلال می‌کرد؛ ما امروز دقّت بیشتری به خرج دهیم و بعضی از استدلالهای او را تحکیم و بعضی را رد کنیم و مسأله را از آب درآوریم. کار، فقط این نیست؛ بلکه باز شدن آفاق نویی – هم در خودِ علم؛ یعنی فقاهت و هم در محصولِ علم؛ یعنی مباحث فقهی – است. اصول و کلام و دیگر مباحث نیز همین‌طور است. این، به حیات احتیاج دارد. حوزه های علمیه، وقتی می‌توانند خود را ترمیم کنند و رشد و بالندگی یابند که زنده باشند. حوزه‌ی مرده، قادر به چنین کاری نیست. واقعیتهای بشری، مثل خود انسانند و حیات و مرگ و ضعف و قوّت و بیماری و صحّت دارند. حوزه‌ی علمیه نیز همین‌طور است. حوزه‌ی بیمار و سالم و ضعیف و قوی و زنده و مرده، وجود دارد. حوزه باید زنده و سالم و قوی باشد تا بتواند رشد کند و آفاق جدیدی را بگشاید و منطقه‌ی جدیدی را در اختیار مستفیدین از فواید خود قرار دهد. وقتی سابقه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم را توضیح می‌دهیم، نمی‌خواهیم فقط بگوییم از لحاظ زمانی و

تاریخی، آنها سَلَف این حوزه‌اند؛ بلکه از لحاظ محتوایی نیز همین‌طور است. تحقیقاتِ «شیخ طوسی» و بعد ابداعات «ابن‌ادریس» و «محقّق حلّی» و آن فعّالیت فقهی وسیع «علّامه» و دیگر کارهایی که دیگران کردند، امروز همه در این حوزه متبلور است. هر کسی در طول این دوازده قرن، در فقه و اصول، فعّالیتی کرده و هنری را بروز داده است، امروز در درس و بحث و تألیف و کتابِ این حوزه‌ی علمیه متبلور است. حوزه‌ای که این، سابقه و ریشه و شجره و نسب علمی آن است، الان در چه وضعی است؟ این، آن چیزی است که ما باید دائماً به آن بپردازیم. واقعاً اگر کسی به سرنوشت اسلام و مسلمین علاقه‌مند است، باید به این قضیه بپردازد. این، از آن قضایایی نیست که بشود آن را به دستِ اِهمال سپرد و بگوییم حالا چه کار داریم. نه؛ این از آن مسائلی نیست که بشود گفت چه کار داریم! هم شما آقایانی که خودتان از بزرگان و اعاظم و فضلا و طلّاب این‌جا هستید باید به این موضوع فکر کنید و هم هر طلبه‌ای که در هر گوشه‌ای از این دنیای بزرگ، خودش را وامدار این‌جا می‌داند و دوش خود را زیر بار منّت این حوزه‌ی بزرگ می‌بیند و هم هر مسلمانی که از برکات این حوزه استفاده کرده است یا می‌خواهد بکند؛ باید به این موضوع فکر کند. البته اگر غیر روحانی به این قضیه فکر کند، راه به جایی نخواهد برد؛ همچنان که اگر کارِ کارستانی بخواهد انجام گیرد،باید در خود این حوزه انجام گیرد. کار بزرگ و اساسی و ریشه‌ای و موفّق، کاری است که شما در این حوزه بکنید. حال ممکن است هوادارانی هم - امثال من - در بیرون داشته باشید که اینها هم باید از شما پشتیبانی کنند و کمک کارتان باشند. درعین‌حال، کار را خود حوزه باید انجام دهد. لذا ما از اوّل بحث تا این‌جا و از این‌جا تا آخر، همواره بر روی ترمیم حوزه و ساختن آن توسّط خودش، تکیه می‌کنیم. دیگری از بیرون نمی‌تواند این کار را بکند. امروز، حوزه چگونه است؟ فردا چگونه خواهد بود و یا چگونه باید باشد؟ امروز، حوزه نسبت به گذشته خیلی پیشرفت کرده است و هیچ کس نمی‌تواند این حقیقت را منکر شود. یعنی اگر ما قدر مطلق را حساب کنیم، قابل مقایسه با گذشته نیست. همان‌طور که حضرت «آیةاللّه مشکینی» فرمودند، این حوزه کمّاً و کیفاً پیش رفته است. آن روز، چهار صد نفر طلبه داشت، ولی امروز هزاران طلبه و فاضل مشغول تحصیلند. فضلای امروز از فضلای آن روز کمتر نیستند. بعضی از طلّابِ امروز از طلّابِ آن روز کم شوقتر نیستند. کاری که فضلا و طلّابِ امروز می‌کنند، بعضی اوقات دهها برابر کاری که آن روز طلّاب و فضلا می‌کردند، اهمیت عملی و بعضاً علمی دارد. کسی نمی‌تواند بگوید که حوزه دچار عقبگرد است؛ نه. از این جهتی که بررسی می‌کنیم، حوزه پیشرفت کرده است. حرفهای گذشتگان هم دست علمای امروز است. امروز، این کتاب مکاسبی که شما می‌خوانید، درس خارج «شیخ» است. عالیترین تحقیقات «شیخ»، همینهاست. کفایه‌ای که شما می‌خوانید، اوج افکار اصولی «محقّق خراسانی» است. اگر امروز طلبه‌ی کفایه خوان ما، کفایه را که می‌خواند آن را بفهمد، مثل اکابر شاگردان «آخوند» که آن روز آن حرفها را بلد شدند، فهمیده است. منتها باید بداند که امروز پلّه‌ی آخر نیست؛ ولی آن روز، پلّه‌ی آخر بود. بنابراین، حوزه در فقه و اصول و در کار حوزه‌ایِ کمّی و در تبلیغات و گسترش خود و توسعه در اطراف عالم و مسؤولیتهایی که بر عهده گرفته است، با گذشته تفاوت زیادی دارد و پیشرفت زیادی کرده است. امّا از لحاظ یک دیدگاه دیگر، حوزه دو اشکال اساسی دارد که یکی از آنها حتماً در گذشته نبوده و متعلّق به امروز است و دیگری هم به احتمال زیاد، این گونه است. امّا اشکالی که حوزه‌ی ما، دیروز آن را نداشت و امروز دارد، این است که حوزه‌ی دیروز از دنیای زمان خود عقبتر نبود؛ بلکه جلوتر هم بود. شما نگاه کنید در آن روز علمای ما چقدر محصول علمی و فقهی و کلامی برای مردم زمان خودشان دارند. همان عدّه‌ی کمی که در گذشته بودند، کارهای بزرگی انجام دادند. اگر در نیشابور یا بلخ یا هرات یا طوس که اقصی نقاط دنیای اسلام نسبت به بغدادِ آن روز بود، چند نفر شیعه زندگی می‌کردند و سؤال فقهی یا کلامی داشتند، «شیخ مفید» آنان را از بغداد هدایت و راهنمایی می‌کرد. یعنی «شیخ مفید» از زمان خودش عقب نبود. یا در زمان «شیخ طوسی»، اگر دشمنِ مکتبِ اهل بیت می‌گفت : «أن لا مصنِّفَ لکم»؛ شما کتاب و تصنیف ندارید، «شیخ طوسی» خودش به تنهایی وارد میدان می‌شد و بزرگترین کتاب رجالی را تلخیص می‌کرد و اختصاصاً یک کتاب و فهرست رجالی دیگر می‌نوشت. یعنی بدون معطّلی، رجال «کشّی» را تلخیص کرد، رجال خود را نوشت و

فهرست «شیخ» را هم نگاشت! هنوز پاسخ در خانه‌ی اشکال کننده بود که می‌گفت فقه ندارید؛ ناگهان یک کتاب عظیم پرفرع پر تحقیق - به حسب سطح تحقیق آن روز - مبسوط از آب در می‌آمد. اگر «محمدبن زکریای رازی»، چهار کلمه‌ی الحادی بر زبانش جاری می‌شد، فوراً «سید مرتضای رازی» در ردّ او کتاب می‌نوشت و نمی‌گذاشت حرف او بی‌جواب بماند. اگر فلان نویسنده‌ی معاند اهل بیت، کتابی می‌نوشت و حقایق و اعمال شیعه را مسخره می‌کرد، بلافاصله «عبدالجلیل رازی قزوینی» حقّش را کف دستش می‌گذاشت و کتاب «النقض» را می‌نوشت. بنابراین، هرکسی که در زمینه‌های فقهی و کلامی - بخصوص - چیزی به شیعه می‌گفت، شیعه با قدرت و قوت، به زبان علمی به او جواب می‌داد و سخن تلخ رقیب و حریف و معاند را به خانه نمی‌برد. تا اواخر هم وضعیت این گونه بوده است. در هند یک نفر پیدا شد و کتاب «تحفه‌ی اثنی عشریه» را که بر ضدّ و ذّم شیعه و در قدح اهل بیت است، نوشت. «سید حامد حسین»، کتاب «عبقاتِ» به آن عظمت را در جوابش نگاشت و آن‌طور که به نظرم می‌رسد، شاید حدود ده ردّ بر کتاب «تحفه‌ی اثنی عشریه» نوشته شده است. من فهرستی را نگاه می‌کردم که متعلّق به کتب علمای هندیِ شیعه بود که البته بزرگان و اَعلام درجه‌ی یک هم در میان آنان بودند. به نظرم ده ردّ و شاید هم بیشتر علیه این کتاب نوشتند. بنابراین، حوزه های علمیه از زمان خودشان عقب نبودند. یک نفر پیدا می‌شد حرفی را در یک کتاب خطّی می‌زد و یک نسخه می‌نوشت و دیگری پخش می‌کرد و دیگری می‌خواند و چهار نفر در طول زمان از آن مطّلع می‌شدند؛ عالم شیعه هم برمی‌داشت همین کار را عیناً جواب می‌داد و گاهی تندتر و سریعتر و بهتر از او اقدام می‌کرد و عقب نمی‌ماند. تا زمان «شهید اوّل» کتب فقهی ما غالباً متضمّن آرای فقهای اهل سنّت - مثل کتب «علاّمه» و «فخرالمحقّقین» - هم بوده است؛ ولی بعد از آن زمان، کتب شیعه غالباً دیگر آرای اهل سنّت را ذکر نمی‌کنند. وقتی شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که در آن کتابها، رأی فقهای اهل سنّت، با اَدلّه‌ی متعدّد جواب گفته شده است. فقط کتاب «خلاف» را نگاه نکنید که «شیخ طوسی» در آن‌جا فقط به اجماع تمسّک کرده است. غالباً استدلالهای محکمِ کتب «علاّمه» و دیگران و نیز کتاب خودِ«شیخ»، مبسوط است. اما امروز، این گونه نیست. امروز، حوزه‌ی علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذرّه و دو ذرّه نیست. مثل این است که دو نفر سوار بر اسب، در وادی ای همراه یکدیگر بروند و یکی اسبش از دیگری تندروتر باشد و آن‌که اسبش کندروتر است، بعداً به اتومبیل دست پیدا کند. طبیعی است آن‌که اسبش تندروتر است، به گرد او هم نمی‌رسد. الان وضعیت این گونه است. در حال حاضر، امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق، دنیا را فرا گرفته است. ما وقتی به خودمان برگردیم، خیلی فاصله داریم. حتّی در «اخلاق» هم این گونه است. یکی از اَعلام حوزه (عَظم‌اللّه بقائه) - که الان در این‌جا تشریف دارند - چند سال قبل از این، سفری به انگلستان کرده بودند و در آن‌جا کتابخانه‌ای را دیده بودند. به من فرمودند: «یک طبقه از این کتابخانه، کتب اخلاقی بود که فرنگیها در چند سالِ اخیر نوشته‌اند»! در آن چند سال، حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چند کتاب اخلاق بیرون داده بود؟ یک هزارم آن؟ یک ده هزارم آن؟ گمانم هنوز هم کمتر از این مقدار است! این تازه اخلاق است که می‌دانید غرب با اخلاق، چندان سرآشتی ندارد. البته کتب اخلاقی آنها بیشتر، فلسفه‌ی اخلاق و ردّ اخلاق و بیان اخلاقِ غیرمعنوی و اخلاق مادّی است. ما بعد از «معراج السعادة» و «جامع السعادات»، در حوزه هایمان، چه کتابی نوشتیم؟ البته بعدها در چند سال اخیر، چند کتاب اخلاق نوشته شده است؛ چیزی که بشود به عنوان یک کتاب علمی ارائه کرد. عین همین قضیه در «حقوق» هم مشاهده می‌شود. شما ببینید چقدر در باب حقوق مدنی، حقوق جزا و انواع و اقسام مباحث حقوقی، تحقیقات گوناگون شده است. این کار، هم در غرب و هم در دنیای اسلامِ غیرشیعه شده است. ما در این زمینه ها انصافاً باید بگویم خیلی عقبیم. حال، این رشته‌ی تخصّصی ماست و بیشترِ تخصّصِ حوزه‌ها تقریباً فقه است. چقدر در زمینه‌ی فلسفه و کلام و کلامِ جدید و فلسفه‌ی دین و مباحث دین شناسی و سایر زمینه‌ها، مطلب نوشته‌اند و چقدر کار کرده‌اند! ممکن است همه‌ی اینها هم غلط باشد؛ اما بالاخره یک متاع فکر و موج فکری است که بخشی از فضای ذهن جامعه را اشغال خواهد کرد. شما در حال حاضر کجایید؟ چطور می‌خواهید با اینها مقابله کنید؟ کجاست آن «عبدالجلیل رازی قزوینی» که «النقضِ» مناسب این زمان را هم بنویسد

و نه یـک کتـاب، بلکه ده هزار کتـاب در این زمینه ها نوشـته شود. امروز دنیا، دنیای امواج است. با امواج و رایانه، همه‌ی مفاهیم از این طرف به آن طرفِ دنیا منتقل می‌شود. الان دورترین کتابخانه‌های دنیا می‌تواننـد در ظرف مـدّت پنج دقیقه، مطالب کتابی را که در کتابخـانه‌ی کنگره‌ی امریکـاست، روی صـفحه‌ی کاغـذ خود چـاپ کننـد! این گونه، مطالب منتقل می‌شود. ما از این دنیا عقبیم؛ دیگر چرا این را منکر شویم!؟ این یـک عیب قطعی است که حوزه‌ی امروز مـا، آن را دارد. عیب دوم که احتمـال می‌دهم این عیب هم مخصوصِ ما باشد و در گذشـته نبوده است، این است که از موجودی انسانی کنونی حوزه، استفاده‌ی بهینه نمی‌شود. همین حالا در همین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، هزاران اسـتعداد برجسـته و طلّاب فاضل و جوانان خوب وجود دارد که اگر اندکی به آنان توجّه شود و در جای خود قرار گیرند و کار بایسـته‌ای از آنان خواسـته شود و از تضییع وقتشان به زواید، جلوگیری شود، هر کدامشان خواهند توانست بخشـی از این خلأ را پر کنند. البته این عیب، زمانِ ما هم بود. آن زمان که ما ساکن حوزه بودیم، همین عیب وجود داشت؛ امـا احتمـال می‌دهم که در گذشـته هـا این گونه نبوده است. مثلاًـ «علاّـمه‌ی حلّی»، مـدرسه‌ی سـیار درست کرده بود و با «الجایتوی خدابنده» به اطراف راه می‌افتاد و طلبه ها را با خودش به مدرسه می‌برد. بعضی از قضایای تاریخی، واقعاً انسان را به شک می‌اندازند که شایـد در آن وقت، واقعاً از موجودیِ انسانیِ خود، اسـتفاده‌ی درست می‌کردنـد. حوزه، نارساییهای آشـکاری دارد که حاکی از عیوب موجود در آن است. اوّل این نارساییهـا را مشاهـده کنیم و ببینیم که آیـا آنها را قبول داریم یا نه؟ یکی از این نارساییها، عـدم گسترش کمّیِ متناسب روحانیت است. درست است که الان روحانیت نسبت به آن وقتها، ده برابر یا به اعتباری صد برابر شده است؛ اما درعین‌حال، هنوز ما گسترش کمّیِ لازم را نداریم. یعنی مسـجد و دانشـگاه و روستا و کارخانه و سربازخانه‌ای که روحانی ندارد و کشوری که مسـلمانانش از وجود روحانی بی‌بهره‌انـد، زیاد داریم. بنابراین، همین حجم عظیمی هم که امروز مشاهـده می‌کنید، از لحاظ کمّی گسترش لازم را نـدارد. این، نارساییِ آشـکاری است که کسـی هم نمی‌توانـد منکر آن شود. در گذشـته، در بعضـی از شهرهای بزرگ، ده نفر مجتهد وجود داشتند که هر کدام از آنان برای اداره‌ی دویست شاگردِ خوب کافی بودند؛ اما امروز یک نفر هم مثـل چنین افرادی در آن شـهرها نیست. در بعضـی از جاهـا، روحـانیونی هسـتند که توانـایی علمی و فکری لاـزم را ندارنـد و یا چنـدان تن به کـار نمی‌دهنـد. البته بعضـی کسان هم هسـتند که خیلی خوبنـد؛ اما جاهایی هم این اشـکال وجود دارد. یکی دیگر از نارساییهای حوزه، نارساییِ آشـکارِ عـدم گسترش محتوای حوزه است. ما مسائل حل نشده‌ی فقهی و کلامی،زیاد داریم. مجموعه‌ی لازم معارف برای عالِم دین را هم خیلی کم داریم. در جاهای مختلف، روحانیونی را داریم که آنچه را که بایـد بداننـد تا یک عالم متنـاسب با امروز باشـند، نمی‌داننـد. این را هم تحت عنوان عـدم گسترش کیفی - یعنی کمبود محتوایی حوزه - قرار می‌دهیم. عـدم گسـترش در نشـر و تبلیغ، یکی دیگر از نارساییهـای حـوزه است. کتـاب و امـواج و روزنـامه و مجلّه، به قـدر کـافی از حوزه منتشـر نمی‌شود. مبلّغ به قـدر کافی از حوزه گسـیل نمی‌گردد. الان در آفاق دنیا - آفریقا و اروپا و آسـیا - مرتّب از ما روحانی می‌خواهند. من در سال هفتاد که همین جلسه را با شـما داشتم، مطرح کردم که بعضی از آقایان اَعلام که برای کاری به خارج از کشور تشریف می‌برنـد، وقتی برمی‌گردنـد می‌گوینـد: «دانشـجویان فلان جا را دیـدیم که چقدر به روحانی احتیاج داشـتند. چرا کسـی را به آن‌جا نمی‌فرستیـد؟». می‌گوییم: پس خوب شـد که شـما برای معـالجه به آن‌جـا تشـریف بردیـد و این حقیقت را به چشم خودتان دیدیـد. امروز، از همه جـای دنیا، درخواست فراوان است. این نارساییها وجود دارد و نمی‌شود آنها را منکر شـد. این موارد، حاکی از وجود عیوبی در درون کالبـد عظیم این حوزه‌ی بـا عظمت است. به‌هرحـال، این عیوب در کنـار این محسّـِنات و این موجودیِ علمی و این اعیـان از فضـلا و محقّقـان و تلاشـهای خـوبی که انجـام می‌گیرد، وجود دارد. البته در همین حوزه، افراد متعـدّدی هسـتند که به این کارها می‌رسند و واقعاً می‌نشینند کتاب می‌نویسند. اگر دستشان رسید مسافرت می‌کنند، گرسنگی و خستگی می‌کشند؛ اگر جبهه‌ی جنـگ بـاز می‌شود، به جبهه‌ی جنگ می‌رونـد؛ اگر جبهه‌ی تبلیغ باز می‌شونـد، به جبهه‌ی تبلیغ می‌رونـد؛ اگر از آنها برای سـفر به خارج دعوت می‌شود، قبول می‌کنند؛ اگر به روستا دعوت می‌شود، می‌پذیرند. از این قبیل افراد هم داریم. اینها، حرکات فردی است

و کافی نیست. اینها، نارساییهایی است که وجود دارد. این نارساییها حاکی از وجود علّتهایی در داخل است که بایستی بگردیم آنها را پیدا کنیم. علّتِ اوّل این است که «فقه» که کار اصلیِ ماست، به زمینه‌های نوظهور گسترش پیدا نکرده، یا خیلی کم گسترش پیدا کرده است. امروز، خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف اینها را معلوم کند؛ ولی معلوم نکرده است. فقه، توانایی دارد؛ لیکن روال کار طوری بوده است که فاضلِ محقّقِ کارآمد، به این قضیه نپرداخته است؛ مثل قضیه‌ی پول. اصلاً پول چیست؟ درهم و دینار که این همه در ابواب مختلف فقهی - مثل زکات و دیات و مضاربه - اسم آنها آمده، چیست؟ باید به موضوع درهم و دینار پرداخت و باید تکلیف آن روشن شود. خیلی راحت است اگر ما عملیات بانکی - غیر از مسأله‌ی پول - و ودیعه گذاریها را تحت عنوان قرض و آن هم قرض رَبَوی بگذاریم و دورش را خط بکشیم! آیا جای این نیست که قدری بیشتر در عمقش فرو برویم و ببینیم که آیا واقعاً قرض است یا خیر. ما در بانك پول می‌گذاریم و به بانك قرض می‌دهیم؛ بانك از ما قرض می‌گیرد. چه کسی این را قبول دارد؟ شما در بانك ودیعه می‌گذارید؛ قرض که به او نمی‌دهید. از این قبیل مسائل زیاد است. بحث ارزش پول در هنگام تورّمهای سرسام‌آور و سنگین - نه آن تورّمی که به‌طور قهری در حرکت عمومی هر جامعه وجود دارد و موجب رشد است - چه می‌شود؟ بدون تورّم، جامعه به رکود خواهد انجامید. آن موارد را نمی‌گوییم. منظور، این تورمهای بیست و سی‌وپنجاه درصدی و تورّمهای سه رقمی است که از این هفته تا آن هفته، از ارزش پول کم می‌شود. در این حالتها، قضیه‌ی پول چه می‌شود؟ بدهکاریهای پولی و قرضهایی که از هم می‌گیریم چه می‌شود؟ اگر شش ماه پیش صد تومان از شما قرض گرفتیم و حالا می‌خواهیم بدهیم، آن صد تومان با صد تومان حالا فرق دارد. بالاخره تکلیف این مسأله، در فقه باید روشن شود. باید برای این کارها، مبنا درست کرد. البته انسان می‌تواند کار خودش را به اطلاقات و عمومات، آسان کند؛ اما مسائل این گونه حل نمی‌شود. بسیاری از مباحثِ حکومتی، مبحث دیات، مبحث حدود و دیگر مسائل قضا برای دستگاه با عظمتِ قضاوت ما، حل فقهی نشده و تکلیفش معلوم نگردیده است. البته کسی در گذشته تقصیر نداشته است؛ چون قضا و دیات و حدودی نبود؛ ولی ما امروز تقصیر داریم. مرحوم «محقّق اردبیلی» وقتی وارد بحث جهاد می‌شوند، می‌گویند این بحث مورد احتیاج ما نیست. آن بزرگوار بیشتر از ما واقفند و خودشان می‌دانند که چگونه باید جهاد کنند؛ اما درعین‌حال مورد نیاز و ابتلایشان نبود.با این همه لطف می‌کنند و مسأله‌ی جهاد را در چند ورق بیان می‌کنند. امروز، جهاد مورد ابتلای ماست. خودِ همین مسأله‌ی جهاد، در فقه ما روشن نیست. بسیاری از مسائل امر به معروف و نهی از منکر، مسائل حکومتی و بسیاری از مباحث مربوط به زندگی مردم همین مسأله‌ی پیوندها و تشریحها مباحثی هستند که فقه باید وارد این میدانها شود. نمی‌شود با نظر سریعی به آنها نگاه کرد و خیال کنیم که حل خواهند شد. نه؛ اینها هم مثل بقیه‌ی ابواب فقهی هستند. شما ببینید در باب عبادات و طهارت و صلات، فقهای ما چه دقّتهایی کرده‌اند! این ذهنِ جوّال آنهاست. این، عیب هم نیست. می‌پرسند که چرا آنها، این همه دقّت کردند؟ پاسخ این است که ذهنِ جوّال است که کار می‌کند؛ منتها ممکن است اولویت و تقدّم امروز، با گذشته متفاوت باشد. امروز، چیزهایی تقدّم دارد که باید ذهن را جولان داد و کار کرد و آن موارد را به بحثهای عمومی گذاشت. عدم تحوّل، یعنی عدم پرداختنِ فقه به خود مسأله‌ی فقاهت. فقاهت، یك شیوه و روش برای استنباط آن چیزی است که ما اسمش را فقه می‌گذاریم. همان چیزی است که تا این درس را نخوانید، یاد نمی‌گیرید که چگونه باید از کتاب و سنّت استنباط کرد. فقاهت یعنی شیوه‌ی استنباط. خودِ این هم به پیشرفت احتیاج دارد. این‌که چیز کاملی نیست؛ بلکه متکامل است. نمی‌شود ادعا کرد که ما امروز دیگر به اوج قلّه‌ی فقاهت رسیده‌ایم و این شیوه، دیگر بهتر از این نخواهد شد. نه؛ از کجا معلوم است؟ «شیخ طوسی» - ملّای به آن عظمت - فقاهت داشت. فتاوای ایشان را در یك مسأله‌ی فقهی ببینید! امروز، کدام مجتهد حاضر است آن گونه بحث کند؟ آن فتاوا، ساده و سطحی است. مجتهدِ امروز، هرگز راضی نمی‌شود آن طور کار کند و استنباط نماید. فقاهت، در دوره‌های متعدّدی تکامل پیدا کرده است. انسان، همین‌طور که به تاریخ فقاهت نگاه می‌کند، مقاطعی را می‌یابد. البته نظرات، مختلف است. من تصوّرم این است که زمانِ «شیخ»، یك مقطع است و زمان «علّامه»، مقطع دیگری

است. «علّامه» می‌گوییم، «محقّق» نمی‌گوییم؛ در حالی که قاعدتاً اینها یکی هستند؛ برای این‌که بحث استدلالی در بساط «علّامه» زیادتر است و انسان بیشتر می‌تواند بفهمد که با مسأله چگونه برخورد می‌کرده است؛ ولی در مورد «محقّق» به این روشنی نمی‌شود فهمید. بعد، یک دوره‌ی تقریباً ۲۵۰ ساله می‌گذرد. زمان «محقّق کرکی» باز یک مقطع دیگر است و به طور واضح انسان می‌فهمد که کیفیت استنباط «محقّق کرکی» با کیفیت استنباط «علاّمه» فرق دارد. همان فقاهت است؛ ولی کامل شده است. بعد به مقطع بعدی می‌رسد که مقطع تلامذه‌ی «وحید بهبهانی» است که آن، شکوفایی فقاهت اصولی است. صاحبِ«ریاض» و صاحبِ «قوانین» و «شیخ جعفر» و «سید بحرالعلوم» و ... در این مقطع هستند. بعد به زمان «شیخ انصاری» و صاحبِ «جواهر» می‌رسد که البته این مقطع و تحول در شیوه‌ی فقاهت، در کار «شیخ» نسبت به کار صاحب «جواهر»، بیشتر آشکار است. هر چند کار صاحب «جواهر» هم کار نو و جدیدی است؛ اما بعد از «شیخ انصاری» - به گمان قاصر این حقیر - اگر بخواهیم از مقطعی اسم بیاوریم و بگوییم که تحّولی در فقاهت انجام شده است، آن مقطع، مقطعِ مرحوم «آیةاللّه بروجردی» است که یک مقطع و باب جدیدی است که آن بزرگوار در کار فقاهت باز کرد. چه دلیلی دارد که فضلا و بزرگان و محقّقان ما نتوانند بر این شیوه بیفزایند و آن را کامل کنند؟ ای بسا خیلی از مسائل، مسائل دیگر را غرق خواهد کرد و خیلی از نتایج عوض خواهد شد و خیلی از روشها دگرگون می‌شود. روشها که عوض شد، جوابهای مسائل نیز عوض خواهد شد و فقه، طور دیگری می‌شود. این از جمله کارهایی است که باید بشود. محقّقِ امروز نباید به همان منطقه‌ای که مثلاً- شیخ انصاری (علیه‌الرّحمه) کار کرده است؛ اکتفا کند و در همان منطقه‌ی عمیق، به طرف عمقِ بیشتر برود. این، کافی نیست. محقّق، باید آفاق جدید پیدا کند. این کار در گذشته هم شده است. مثلاً شیخ انصاری حکومت را در نسبت بین دو دلیل کشف و ابداع کرده است. بعد دیگران آمدند و تعمیق کردند و آن را گستراندند و مورد مداقّه قرار دادند. آفاق و گستره‌های جدید در امر فقاهت لازم است. چه دلیلی دارد که بزرگان و فقها و محقّقان ما نتوانند این کار را بکنند؟ حقیقتاً بعضی از بزرگانِ این زمان و نزدیک به زمان ما، از لحاظ قوّت علمی و دقّت نظر، از آن اسلاف کمتر نیستند. منتها باید این اراده در حوزه راه بیفتد. باید این گستاخی و شجاعت پیدا شود و حوزه آن را بپذیرد. البته این طور نباشد که هر کس هر صدایی را بلند کرد، حوزه آن را قبول کند. درعین‌حال، نباید حرف جدید در حوزه و در چارچوبهای مورد قبول، مستنکر باشد. عیب دوم، عدم گسترش کافی و لازم در باب کلام است که این، حقیقتاً فاجعه است. از این بالاتر و تلختر، فراموش شدن کلام است. حوزه‌ی اسلام و حوزه‌ی علمیه‌ی اهل بیت، در درجه‌ی اوّل، حوزه‌ی کلام و بعد حوزه‌ی فقه بود و بزرگانِ فقهای ما، متکلّمین بودند. شما نگاه کنید، در حوزه‌های ما «کلام» منسوخ است؛ در حالی که امروز بیشترین تهاجم از سمت مباحث کلامی است. همان‌طور که مطرح کردم، ما در گذشته عقب نبودیم و هر کس چیزی می‌گفت، فوراً جوابش حاضر بود؛ ولی امروز این قدر مباحث کلامی در دنیا مطرح می‌شود که حوزه‌ی علمیه از آنها مطّلع نیست. می‌دانید امروز چقدر در دنیا مسأله‌ی دین شناسی و فلسفه‌ی دین، مورد بحث است و چه کسانی می‌نویسند و می‌گویند و تحقیق می‌کنند و ما خبر نداریم؟ این عیب بزرگی است. البته کسانی از آحاد منتسب به حوزه، کارهای با ارزشی کردند و می‌کنند؛ اما این کار، کار حوزه - در شکل نظام یافته‌ی آن - نیست. کارهای افراد، غیر از کارِ نظام است. نظام حوزه بایستی جواب بدهد. حالا- یک نفری پیدا شد و وارد منطقه‌ای گردید و کاری کرد و محصولی هم داد؛ نمی‌شود این را به حساب حوزه گذاشت. انصافاً حوزه در این زمینه کاری نمی‌کند. اگر از کار کلامی صحبت می‌کنیم، فوراً ذهن به نوشتن چهار کتاب بحث کلامی نرود. کار حوزه، نشر بیشتر نیست؛ بلکه تولید فکر تکاملی است. چنانچه تولید افزایش یافت، نوبت به نشر هم می‌رسد. نشر، مسأله‌ی دوم است. این طور نباشد که خیال کنیم مثلاً ده کتاب درباره‌ی مسأله‌ای نوشتیم و قضیه تمام شد؛ نه. حوزه باید در زمینه‌های کلامی، فکرهای نو تولید کند. عزیزان من! امروز شبهه‌های نو و خطرناکی وجود دارد. آن شبهه‌های قدیمی تمام شد. امروز، شبهه‌ی «ابن کمونه» را کسی مطرح نمی‌کند. امروز شبهات عظیم در تمام زمینه‌های کلامی وجود دارد. از اصل توحید و لزوم دین بگیرید تا به وجود صانع و نبوّت عامّه و نبوّت خاصّه و بعد مسأله‌ی ولایت و مسائل گوناگونی که

در زمینه‌های دینی و اسلامی وجود دارد، برسید. همه‌ی اینها مورد بحث است و امروز نسبت به همه‌ی اینها شبهه وجود دارد. چه کسی باید به این شبهات پاسخ دهد؟ مگر علما، مرزداران عقیده نیستند؟ آیا مرزهای عقیده مدافع ندارد و رهاست؟ چه کسی در مقابل ایتام آل محمّد صلوات‌اللّه علیهم اجمعین که بی‌دفاع در معرض این امواج قرار گرفته‌اند، جواب خدا را خواهد داد؟ نتیجه این می‌شود که وقتی کسی بر جامعه‌ی ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت، به جای این‌که ناگهان از ده نفر صدایی بلند شود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می‌شویم و دعوا و جنجال می‌کنیم؛ در حالی که اگر دست ما پُر بود، چرا دعوا کنیم؟ یک نفر مقاله‌ای می‌نویسد و حرف بی‌منطق و بی‌استدلالی را بیان می‌کند و یا با استدلال غلط و مغالطه جلو می‌آید - مثل قضیهِ معروفِ کشیدن عکس مار به جای نوشتن آن - آن گاه بلافاصله ده، بیست مقاله و یا صد مقاله از حوزه‌ی علمیه قم بیرون می‌آید و در هر روزنامه و مجلّه‌ای جوابش داده می‌شود و تمام می‌شود می‌رود. برای کسی که عصبانی شود، جایی باقی نمی‌ماند. چرا عصبانی شویم؟ حیف نیست که حوزه‌ی اسلام و این دینِ منطقی و مستدل را متّهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید!؟یک دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید! ما چه کسی را تکفیر کردیم؟ چقدر کافر هستند که ما تکفیرشان هم نکردیم؟ امروز، حوزه کسی را تکفیر نمی‌کند. پس عیب اوّل مربوط به فقه بود و عیب دوم که به نظر من بیش از عیب اوّل است و واقعاً درد بزرگی است،مربوط به کلام است که باید زودتر به دادش برسیم. شما هم باید چنین کنید. سومین عیبی که وجود دارد، نارسایی در امر تبلیغ است. حوزه، یک عیب اساسی در امر تبلیغ دارد و آن این است که تبلیغ از آن جدا شده است. البته عدّه‌ای از حوزه‌ی علمیه در فصل تابستان یا در ایام محرّم و یا ماه رمضان، بر اساس بعضی از انگیزه‌ها و نیازها، مجبور می‌شوند به تبلیغ بروند؛ ولی درعین‌حال، حوزه تبلیغ و درس مربوط به آن را ندارد. تبلیغ هم یک کار و فّن است و می‌تواند یک علم باشد و هست و باید تدریس شود. یکی خوب و یکی بد در می‌آید، یکی حرفی که می‌خواهد بزند، عکس او را می‌زند. خیلی اتّفاق می‌افتد که بر اثر بلد نبودن، فردی چیزی بگوید و آن چیزی که از حرف او استنتاج می‌شود، عکس چیزی باشد که نیت اوست و خودش هم ملتفت نیست! یا مثلاً می‌رود تبلیغ کند؛ ولی روانشناسی تبلیغی ندارد و با مردم حرفی را می‌زند که حرف آنها نیست! حرفی را که باید در دانشگاه زد، در روستا می‌زند و حرفی که باید در روستا زده شود، در کارخانه می‌زند! بنابراین، تعلیم و روش‌یابی علمی و فراهم کردن مقدّمات علمی برای تبلیغ - مثل روانشناسی اجتماعی - در حوزه نیست. فراهم کردن مواد تبلیغ، مثل دسته بندی و مشخّص کردنِ مباحثی که لازم است برای انواع مستمعین انجام گیرد، وجود ندارد. مثلاً اگر خواستید به فلان کشور بروید، این مطالب لازم است؛ ولی در فلان کشور دیگر، این مطالب مفید نیست و به درد نمی‌خورد. در داخل کشور و در روستا یک طور است و در شهر بزرگ، طور دیگر. در تهران و دانشگاه و محیط طلبگی یک طور است و در روضه‌ی زنانه، طور دیگر. این دسته‌بندی در حوزه انجام نگرفته است. انواع تبلیغ - صوتی و تصویری - باید از این‌جا صادر شود. من از آدمهایی نیستم که هر چیزی مطرح می‌شود، آن را با بیگانه‌ها مقایسه کنم و به خودیها سرکوفت بزنم؛ این را بدانید. من معتز به حقایقی هستم که در جامعه‌ی خود ما وجود دارد. من هیچ قائل نیستم که دیگران پیش رفته‌اند؛ اما چیزهایی است که انسان می‌بیند در دنیا چگونه عمل می‌کنند. کلیسا از لحاظ علم دین صفر است. البته در بین کشیشها کسانی هستند که پروفسورند و در رشته‌های گوناگون - مثلاً بیولوژی و گیاه شناسی - درس خوانده‌اند. این علوم، علومی نیست که به روحانیت کاری داشته باشد؛ ولی به‌هرحال عدّه‌ای از روحانیون مسیحی، دنبال آن رفته‌اند. در بین مکتشفین معروف، تعدادی کشیش هستند و مثلاً ریاضی و تاریخ خوانده‌اند؛ اما کلیسا دارای علم دین به صورت مدوّن و عمیق و استدلالی نیست؛ ولی درعین‌حال، از لحاظ تبلیغی جلو است. آنها بسیاری از فیلمها را ساخته‌اند که ظاهرش هم نشان نمی‌دهد؛ اما تبلیغِ مسیحیت است. حتی دوستانِ خودِ ما در تلویزیون، ایام ژانویه و کریسمس که می‌شود، به مناسبت این‌که عدّه‌ای از هم میهنان ما مسیحی هستند، از روی ملاطفت و یا مثلاً مجامله با آنها، چند فیلم مسیحی و کلیسایی را پخش می‌کنند. من نگاه کردم، دیدم اغلب اینها تبلیغ کلیساست. آن‌که این فیلم را گذاشته، نفهمیده است؛ اما کسی که

این فیلم را می‌بینند متأثر می‌شود. کشیشی را در یک چهره‌ی نورانی نشان می‌دهد که فلان کار را می‌کند. البته همه نوع کشیش داریم و من از آنها بی‌اطّلاع نیستم. هم کشیش خوب و هم کشیش بد داریم؛ اما غرضم «تبلیغات» است که ما آن را نداریم. این کارها، کارهایی نیست که یک شبه انجام گیرد. امروز اگر شما در این زمینه‌ها شروع به کار کردید و تولید امواج صوتی و تصویری – بخصوص تصویری – داشتید، شاید ده سال دیگر، این توانایی برای حوزه به وجود آید؛ ولی ما فعلاً این را نداریم. از هنر استفاده نمی‌کنیم؛ کتاب و مقاله و مجلّه هم نداریم! آن موارد، چیزهای مدرن و جدید و دور از دسترس بود؛ اما کتاب و مقاله که دور از دسترس نیست. اینها را هم نداریم! حوزه به عنوان حوزه، در زمینه‌ی تبلیغ دین، کتاب و مطبوعات و مجلّه هم ندارد! نارسایی در امر تبلیغ وجود دارد؛ ولی اهتمام به امر تبلیغ به عنوان امری که مربوط به نظام است، در حوزه نیست. نکات گفتنی درباره‌ی حوزه بسیار است؛ ولی به فصل آخر – که علاج این نارساییهاست – می‌پردازم. عزیزان من! امروز این کار قابل علاج است. ممکن است دیروز قابل علاج نبود و – نستجیر باللّه – ممکن است فردا هم نباشد. «قم فاغتنم الفرصة بین العدمین». چهار سال پیش که این‌جا آمدم، صحبت کردم و گفتم ما در دوران جوانی که تازه این افکار را یاد گرفته بودیم و با افکار نوِ مربوط به حوزه‌ها آشنا شده بودیم، موقعیت مناسبی برای اجرای طرحهای نو نداشتیم. آن وقتها هم این افکار بود. اینها حرفهای جدیدی نیست. یکی از دردهای ما نیز همین است که سالهاست انگیزه‌ها وجود دارد؛ ولی به تناسب آن انگیزه‌ها، کار کمی شده است. اولین نفر مرحوم آیةاللّه بروجردی (رضوان اللّه علیه) بود که در آن روزها، امام (رضوان اللّه علیه) و مرحوم «آیةاللّه محقّق داماد» و «مرحوم آیةاللّه حاج آقا مرتضی حایری» – فضلای جوان و پرنشاط آن روز حوزه – با همین انگیزه‌ها دور آقای«بروجردی» را گرفتند؛ ولی بعد به دلایلی نتوانستند و رها کردند و کنار آمدند. در آن وقتها، این حرفها بوده است و مرحوم آیةاللّه امینی (رضوان اللّه علیه) برای خود من نقل می‌کرد که در زمان «آسید ابوالحسن»، در نجف هم همین افکار بوده است که مرحوم «آیةاللّه خویی» و بعضی آقایان دیگر، جزو همان جوانهایِ پرشورِ آن روز بودند که این حرفها را می‌زدند. حرفی که می‌توانیم بزنیم این است که آن روز، اینها نمی‌توانستند کاری بکنند؛ چون حکومت ظالمی بر سرِ کار بود و پول و امکانات در اختیار ما نبود و اجازه‌ی کار نمی‌دادند و هر روحانی که می‌خواست در این زمینه‌ها اقدامی کند، به دهانش می‌زدند. بزرگانِ حوزه هم می‌ترسیدند که اصلِ حوزه از بین برود. اگر عدّه‌ای می‌گفتند بیایید اصلاح کنید، می‌گفتند اصلِ حوزه در خطر است و ظالمین که بر سر کارند، حوزه را می‌بلعند. ولی امروز، این حرفها نیست. البته این نکته را نیز بگویم که امروز هم تا ما یک کلمه حرف می‌زنیم، بدخواهان می‌گویند اینها می‌خواهند حوزه را دولتی کنند! خیر؛ من قویاً این ادّعا را تکذیب می‌کنم. البته دولت، دولت اسلامی است، رئیس دولت هم یک فردِ فاضل و طلبه‌ی خودِ این حوزه است. رئیس جمهور ما، خودیِ این حوزه است و بیگانه نیست؛ اما من اعتقاد ندارم که حوزه باید وابسته به یک تشکیلات دیگری شود. این اعتقاد، متعلّق به حالا نیست. از سابق – قبل از انقلاب و بیشتر پس از انقلاب – که این قضیه مطرح می‌شد که آیا اگر دولت اسلامی باشد، باز هم حوزه باید تشکیلات جدایی داشته باشد یا خیر؟ من جزو کسانی بودم که مستدلاً و با تکیه بر ادلّه‌ی قوی، معتقد بودم که حوزه باید مستقل باشد. الان هم عقیده‌ام همین است. از کسی هم نمی‌خواهم تقیه کنم؛ ملاحظه‌ی کسی را هم نمی‌کنم. به دهن کسانی که در مقابل هر حرف اصلاحی، وسوسه‌ای را در وسط می‌گذارند، بزنید. دشمن به طور قطعی و روشن، همه چیز را می‌برد. نمی‌گویید شاید هر فریاد اصلاحی و هر سخن دردآلودی که از دل دردمندی بلند می‌شود، فوراً چیزی به آن بچسبانند؟ این مسأله، علاج دارد. امروز می‌شود این علاج را انجام داد. امروز، حکومتی الهی و اسلامی و متّکی و معتقد به حوزه و قدردان و پشتیبان آن داریم. من آماده هستم تا هر حرکت خوبی را در این زمینه پشتیبانی کنم. بنابراین امروز، روز علاج است. باید علاج کنیم. اگر نکردیم، خدای متعال مؤاخذه خواهد کرد. این، عقیده‌ی من است. آنچه را که به نظر می‌رسد علاج این موارد است؛ فهرست‌وار مطرح می‌کنم: اوّلاً، قبولِ درد است. کسانی نیایند بگویند این حرفها چیست و مطرح کنند که «شیخ انصاری» و «میرزای نائینی» و «آخوند» و «امام» و دیگر بزرگان، در همین حوزه‌ها پرورش پیدا کرده‌اند و شما حرف تازه‌ای

می‌زنید! اگر آنها درد را قبول نکردند، درمان درست نخواهد شد. این کار، به دست شما - بخصوص فضلای جوان - است. بگویید، تکرار کنید، بنویسید، استدلال نمایید؛ با کسانی که این موارد را قبول ندارند، مباحثه کنید، مجادله‌ی بحق کنید و ثابت نمایید که این بیمار، واقعاً بیمار است و این موجود زنده، درد دارد. اگر درد را نفهمیدند، این بیمار درمان نخواهد شد. ثانیاً، گماشتن همّت به علاج است. نگویند: بله؛ درد هست؛ ولی حالا چه کار کنیم؟! حدود سی سال پیش، یکی از بزرگان حوزه - که رضوان خدا بر او باد و من با دل و جان به او ارادت داشتم درباره‌ی مسأله‌ای می‌فرمود: «بله؛ یک گناه یا جرم بزرگی -تعبیر درست یادم نیست انجام شده است؛ لیکن حالا دیگر چه کار می‌توانیم بکنیم؟» این، یعنی نگاه کردن، مشکل را دیدن؛ اما همّت به علاج آن نگماشتن. راهش همین است که کسانی - بخصوص جوانان - که احساس درد می‌کنند، آن درد را گسترش دهند، منتشر کنند، به دیگران منتقل نمایند، با کار آمدان و متنفّذین حوزه آن را در میان بگذارند و وادار کنند کار انجام گیرد. ثالثاً، بیدار شدن روحِ کار در جوانان حوزه است. وقتی می‌گوییم جوان، منظور این نیست که هر جوانِ خام از راه رسیده‌ای، علاج کننده‌ی درد است. منظور من فضلای جوانند که الان بحمداللّه در حوزه، طبقه‌ی بزرگی را تشکیل می‌دهند و سنّشان در حدود چهل و حول و حوش آن است و کفایه و مکاسب و درس خارج تدریس می‌کنند و سالهاست که پای درس فقه و اصول نشسته‌اند و بعضی مباحث دیگر هم دارند. روحِ کار، بایستی در اینها زنده شود. کسانی که مخاطبان ما هستند، باید روح کار را در آنها زنده کنند. اگر نکردند، خود اینها بایستی حرکت و تلاش کنند و همّت بگمارند. رابعاً، مرکزی به طور مشخّص، متصدّیِ سررشته دارِ انجامِ این کارها شود. چهار سال قبل، بحث ما بر سر تأسیس این مرکز بود که بحمداللّه امروز حاصل شده است. امروز، حوزه یک شورای عالی و یک مدیر دارد که من در همین جا فرصت را مغتنم می‌شمارم و از زحمات جناب آقای مؤمن (ادام‌اللّه‌بقائه‌الشّریف) به خاطر زحمات چند ساله‌شان در سمت مدیریت حوزه تشکّر می‌کنم و هم به جناب آقای استادی (دامت برکاته) که عزیزِ ما هستند و این بار مهم را به دوش گرفتند و من واقعاً از صمیم دل به ایشان اخلاص دارم، خوشامد عرض می‌کنم. حوزه باید مرکز و سررشته دارِ این حرکتها باشد. مدیریت، دو گونه کار می‌تواند بکند: یک گونه، کارهای قانونی و آیین‌نامه‌ای است که مثلاً امتحانات و گزینش و شهریه این طور باشد. یکی هم کارهای بزرگ و عظیمی است که شاید تحت یک آیین نامه و نظامنامه‌ای هم نیاید؛ بلکه حرکتی جهادی و بسیجی و به کارگیریِ افراد گوناگون و راه انداختنِ امور است. به‌هرحال، باید مرکزی مباشرت مستقیم و مشخّص کند و به نظر من، امروز این مرکز، مدیریت حوزه است. خامساً، ایجاد محیطهای باز برای پرورش افکار است. باید این کار در حوزه انجام شود و از چیزهایی است که حوزه را زنده خواهد کرد و آن نتایج، مترتّب خواهد شد. باید برای فقه و کلام و علوم عقلی، مجمعهایی تشکیل شود و مثلاً- برای فقه، مجمعِ بررسیِ مباحثِ تازه‌ی فقهی مرکّب از هفت، هشت، ده نفر طلبه‌ی فاضل ایجاد شود و اینها مرکزی داشته باشند و جلساتی تشکیل دهند و سخنرانیهای فقهی بگذارند تا هر کس هر خطابه و مطلب و فکر جدیدی در فلان مسأله‌ی فقهی دارد - از طهارت تا دیات، کوچک و بزرگ - به آن‌جا بیاورد و آنها نگاه کنند؛ اگر دیدند ارکانش درست است (نه این‌که خودِ حرف درست باشد) و متّکی به بحث و استدلال طلبگی است و عالمانه طرح شده است، آن را در فهرست بنویسند و در نوبت بگذارند تا این‌که آن فرد، روزی بیاید و در حضور جماعتی که اعلان می‌شود خواهند آمد، سخنرانی کند و آن مسأله را آزادانه تشریح نماید و یک عدّه هم آن‌جا اشکال کنند. ممکن است کسانی که در آن جلسه هستند، از خود آن شخص فاضلتر باشند. هیچ اشکالی ندارد. یک مسأله که بحث می‌شود، این فکر پراکنده می‌گردد. این طور نباشد که تا کسی یک فکر و یا فتوای جدید فقهی - ولو غلط - داد، برخورد اوّل ما نفی باشد و بگوییم ببینید فلان کس چه فتوای چرندی در فلان مسأله داده است! بالاخره یک نظر فقهی باید طرح شود و مورد بحث قرار گیرد و برای ابداع افکار جدید فقهی، میدان باز شود. البته این کار باید با ضابطه و قانون باشد؛ نه این‌که هر کسی بیاید برای خودش حرفی بزند. مجمعی شبیه همین، برای کلام باشد. افکار و حرفهای کلامی جلو بیایند و طلبه‌ها یکدیگر را برای طرح آن، خبر کنند. باید حرفها در فضای حوزه قابل بیان شود و کسانی که حرف

تـازه‌ای دارنـد، بیاینـد بگوینـد. «رُبَّ حامـل فقهٍ الی مَن هُوَ اَفقَهُ مِنه». ای بسـا کسـانی که یـک مطلب فقهی را ابراز می‌کننـد، کسـی می‌شـنود و از او منتقـل می‌گردد و بعـد به یـک مطلب خوب می‌رسـد. ممکن است آن مطلبی که القـا شـده، اصـلش غلـط و حرف بی‌ربطی باشد؛ اما کسـی که آن‌جا نشسته، به یک مطلب جدیدی برسد و میدان و عرضه‌ی افکار جدیدی باز شود. در زمینه‌ی علوم عقلی نیز همین‌طور است. سادساً، تغییر جدّیِ کتب درسـی است. مسأله‌ی کتابهای درسـی را باید جدّی گرفت. باید کتابهای درسـی تغییر کنـد. بنای بر تغییر هم باید بر صـرفه‌جویی در وقت طلبه باشد. طلبه‌ی ما «مُغنی» را می‌خواند؛ در حالی که همین مطالبی که در «مُغنی» است؛ مقـدار لازمِ آن در کتـاب کوچکـتر دیگری وجـود دارد که به زبـان خیلی خوبی نوشـته شـده و یـک نفر نویسـنده‌ی معاصـر، آن را نوشـته است. چه لزومی دارد که ما حرف «ابن هشام» را بخوانیم؟ این کار، چه خصوصیتی دارد؟ «مُغنی» درسِ خارجِ نحو است. می‌بینید که استدلال می‌کند آیا «واو» برای فلان معنا می‌آید یا خیر. فلان کس گفته است می‌آید، دلیلش این است. فلان کس هم پاسخ او را داده است. این، درسِ خـارج است. مگر مـا می‌خواهیم خـارجِ نحو بخوانیم؟ ما می‌خواهیم بـدانیم «واو» در چه معنایی اسـتعمال می‌شود. این نکته را در کتاب نوشته‌اند. چرا ما بی‌خود، در «مُغنی» یا «مطوّل» این همه وقت تلف کنیم؟ آنچه را که بایـد در «مطوّل» یـاد گرفت، در کتـابی حـدود یـک دهم «مطوّل» هست. آن را بخوانیـد. چه لزومی دارد که مـا کتـاب «معالم» را بر اسـاس اوّلین کتاب اصولی بخوانیم که مثلاً متعلّق به چهار قرن پیش است؟ در حالی که کتاب «معالم»، علاوه بر این‌که مطلبش یک مطلب اصولی است و بالاـخره برای متعلّم جدیـد است، عبارات آن هم عبارات مشـکلی است. چرا ما طلبه را به عبارت معطّل کنیم؟ امروز در دنیا تمرین می‌کننـد که مشـکلترین مطالب را به آسانترین زبانها بیان و فرموله کننـد. رمز می‌گذارند تا با گفتن یک کلمه، مخاطب ده کلمه را بفهمـد؛ اما ما بیاییم عبارتِ مشـکلی را برای بیان مطلبی انتخاب کنیم. همین مطالبی راکه مرحوم صاحب«معالم» به عبارتِ مشکل بیان کرده است، فرد دیگری در کتاب اصولیِ دیگری که از «معالم» کوچکتر و جدیدتر هم هست، چهار صد سال بعـد از «معالم» نوشـته و همه‌ی مطالب لازم «معالم» را به زبان ساده بیان کرده است. این‌که بهتر از آن است. چه اسـتدلالی پشت سـر این وجود دارد که مـا کتابها را عوض نکنیم؟ بایـد لَجنه‌ای از فضـلای بزرگ حوزه‌ی علمیه بنشـیند و یک دوره فقه - از طهارت تا دیات - به زبان ساده بنویسـند که کار «شـرح لُمعه» را بکند و کیفیت استدلال را نشان دهد. «شرح لمعه»، کتاب نسبتاً مشکلی است. ما چرا برای این عبارت، طلبه را معطّل کنیم؟ کتابهای درسی دیگر نیز همین گونه‌اند. این کتابها که از آسمان نازل نشده است. یک روز هم کتابهای درسـی دیگری بود. مگر «ریاض» کتاب بدی است؟ می‌گویند کتاب «مکاسِب» شیخ، کتاب خیلی خوبی است.البته که کتـاب خوبی است؛ ولی مگر «ریـاض» کتـاب بـدی است؟ یـک روز در حوزه‌های علمیه، «ریاض» می‌خواندنـد که البته زمان ما نبود؛ بلکه زمانِ پدران ما بود. از جمله کتابهای معمولی که طلبه‌ها در حوزه می‌خواندند، دو جلد کتاب «ریاض» بود. آیا حالا هم ما «ریاض» بخوانیم؟ آنها «قوانین» و «فصول» می‌خواندنـد؛ اما حالا نمی‌خواننـد و منسوخ شده است. این کار چه مانعی دارد؟ باید لَجنه و هیأتی بنشـینند و مباحثی که شـما در «مکاسب» می‌خواهیـد یاد بگیریـد، در کتابی که خیلی هم به مشـکلیِ «مکاسب» نباشـد و آن مطالب و استدلالها را هم داشته باشد؛ بنویسند و آن کتاب در حوزه‌ها خوانده شود. ما می‌خواهیم کاری صورت گیرد که طلبه وقتی به پـای درس خـارج - که اوّلِ شـروعِ کارِ جـدّی است، والاّ بقیه مقـدّمات درس خارج است - می‌رسـد، اگر اسـتاد در درس خارج کلمه‌ای گفت و اشاره‌ای کرد، او گیـج و گم نباشـد. مسأله‌ی اصولی را بدانـد. کتاب اصول خوانـده باشـد. فقه بلـد باشد. ذهنش با استدلالها آشنا باشد و مبنای «شیخ» و «آخوند» را بداند. این، هدفِ طلبه‌ای است که سطوحِ مقدّماتی و عالیه را می‌خواند. اگر بتواند همه‌ی اینها را در ظرف چهار سال بخوانـد، مگر عیب دارد؟ طلبه را از دیپلم بپذیریم، پنج سال درس مقدّمات و ادبیات و سـطوح را بخوانـد و بعـد وارد درسِ خارج شود و کار اصـلی را شـروع کند. ما اگر زمان را کوتاه کنیم، بعد در این مدّت چیزهای دیگری هم یـاد خواهـد گرفت. الاـن اگر بگـوییم«طلبه زبـان خـارجی لاـزم دارد و امروز در دنیـایی که این همه به هم وصـل است، اگر کسـی بخواهـد به طور کامل مفیـد باشـد، بایـد زبان خارجی بداند» می‌گویند: طلبه وقت ندارد. راست هم می‌گویند. واقعاً با این وضـعیت،

طلبه وقت ندارد؛ ولی اگر در وقت صرفه جویی کنیم، طلبه می‌تواند به تعلیم زبان خارجی هم بپردازد. بنابراین، تغییر جدّی در کتب درسی باید صورت گیرد؛ چون تحوّل از پایه باید شروع شود. در خودِ کتب درسی باید کار شود و در درس خارج فقه هم مباحث کاربُردی و مورد استفاده باید مطرح گردد. بعضی از مباحث - مخصوصاً در اصول و در فقه - وجود دارد که واقعاً مورد احتیاج نیست؛ ولی در اصول و فقه، این مباحث را می‌خوانند. یک فقیه، در تمام طول بیست سال هم که استنباط کند، ممکن است یک بار حاجتش به بحثی، یا به مبنای معانی حروف، یا در حقیقت و مجاز و یا مبانی دیگر بیفتد. چه لزومی دارد ما این همه در مباحثِ غیر لازم اصولِ، معطّل شویم؟ در این زمینه، مرحوم شهید صدر (رضوان اللّه علیه) کار خوبی کرده‌اند. آن کاری که ایشان در باب اصول کردند و آن پیشنهادی که در زمینه‌ی درس و تعلیم اصول دادند، پیشنهاد خوبی است. سابعاً، ایجاد رشته‌های مستقل - مثل فقه - برای کلام است. فقه، یک رشته‌ی اصلی در حوزه‌ی علمیه است. کلام هم باید یک رشتهٔ اصلی باشد. نگویید که حالا چند ساعت هم کلام می‌گذاریم؛ نه. طلبه باید تا جایی بخواند، بعد طرف فقه یا کلام برود. به عنوان یک رشته‌ی اصلی در حوزه، باید مجتهد در کلام هم داشته باشیم. ثامناً، وارد کردن زبان بیگانه در درسهای اجباری حوزه است که آن را مطرح کردم. تاسعاً، تقسیم تدریجی طلّاب بر حسب اهداف است. آماری که من دریافت کردم، حدود بیست و سه چهار هزار طلبه را در حوزه نشان می‌دهد. اگر این آمار را ملاک محاسبه قرار دهیم، از این تعداد، حدود هفت، هشت هزار نفر جزو فضلای بزرگ و علما هستند که در این تقسیم بندی نمی‌گنجند. این افراد، کسانی هستند که مراحلی را گذرانده‌اند و به مدارج عالی علمی رسیده‌اند. بخش دیگر، کسانی هستند که در جوانی اهل درس خواندن نبودند و حالا- هم دیگر وقتش را ندارند. فرض کنید اگر پانزده هزار طلبه در قم وجود داشته باشد، بر اساس ضابطه‌ی قبلی، حدود هزار نفر از آنها را گزینش کنیم تا فقیه و مجتهد بزرگ تربیت شوند. البته این کار باید در زمان و وقت خودش انجام گیرد. مثلاً یک دوره‌ی بیست ساله را در نظر بگیریم که طبیعتاً هر سال، جمع جدیدی اضافه خواهند شد و جمع دیگری هم خارج خواهند گردید؛ ولی میانگین تقریباً همین بیست سال است. این افراد باید افراد مستعدی باشند که استعداد و شوق فقاهت داشته باشند و اهل انصراف از فقاهت نباشند. باید اینها را گزینش کرد و روی آنها کار ویژه‌ی فقاهتی انجام داد. از بین اینها، مدرّسین و مؤلّفینِ بزرگِ فقه و مراجع تقلید در خواهند آمد. هزار نفر فقیه، کم نیست که این حوزه بتواند در ظرف مدت بیست سال بیرون بدهد. این، خیلی زیاد است. اگر شما بیست سال یا چهل سال پیش تاکنون را نگاه کنید، متوجّه می‌شوید هزار فقیه زبده‌ی برجسته‌ی بزرگی که بتوانند دنیای اسلام را از لحاظ فقاهت علمی بپوشانند و هزار نفر متکلّمِ مجتهد در کلام، نیازهای جهان اسلام را تأمین کنند؛ کم نیستند. کسانی که شوق و علاقه دارند، اینها را پیدا کنند. باید به اینها درسِ مخصوص داده شود. اگر لازم است، دوره‌های خارج بروند و یا در دانشگاهها بورسیه شوند و بورس بگیرند. از این تعداد که بگذریم، در مرحله‌ی بعد، پنج هزار نفر عالم شهری در حدود متوسّط تربیت کنیم. در میان این افراد، مجتهد و قریب الاجتهاد و مجتهد متجزّی هست و آنچه که لازم دارند، تأمین می‌شود. البته این هم یک دوره‌ی مشخّص خواهد داشت. ممکن است مثلاً یک دوره‌ی بیست ساله لازم داشته باشند. اگر آن دو دسته‌ی اوّل، حدود بیست سال طول می‌کشد، این دسته‌ی دوم کمتر خواهد بود. همه‌ی اینها قابل برنامه ریزی است. پنج هزار نفر هم به عنوان مبلّغ و منبری و نویسنده و گوینده‌ی عالِم و فاضل انتخاب شوند و سه هزار نفر هم به منظور تبلیغ در خارج از کشور و در سطح دنیا گزینش شوند. مجموع اینها پانزده هزار نفر می‌شود. البته، فردا این کار نخواهد شد. اگر ما امروز شروع کنیم، ممکن است پنج سال دیگر بتوانیم چنین تقسیم‌بندی‌ای را بکنیم؛ لیکن حوزه باید به این‌جا برسد و بالاخره هر روز که چنین کاری را انجام ندهیم، دیر است. می‌دانم که کار پیچیده و دشواری است؛ اما اگر حوزه - نه یک نفر - تصمیم بگیرد، این کار خواهد شد. مخاطب عرایض من، سه دسته هستند: یک دسته بزرگان حوزه‌اند که بحمداللّه جمع کثیری از حضرات، این‌جا تشریف دارند. از قدیم نسبت به اکثر این آقایان ارادت داریم و بعضی از آنها، هنگامی که من طلبه‌ی جوانی بودم، در همین حوزه، جزو بزرگان و فضلا بودند و همیشه آنها را به بزرگی و عظمت و تقوا و علم شناخته‌ایم. اینها چون در

حوزه منتفّذند، مخاطبِ اوّل هستند. مخاطب دوم، فضلای جوان حوزه هستند. شما مستقلاً مخاطبید. شما هم باید در این زمینه کمر همّت ببندید. مخاطب سوم، دستگاه مدیریت و شخص مدیر عزیز و محترم حوزه و شورای عالی حوزه‌ی علمیه هستند که اینها بیشترین بار را خواهند داشت و برای این‌که این کار راه بیفتد، باید اجتماعات علمی تشکیل شود. من در آن سفر قبلی هم عرض کردم که برای هر مسأله‌ای که می‌خواهید حل کنید، یک سمینار - به معنای واقعی کلمه - درست کنید. نه سمیناری که دو سه نفر بیایند سخنرانی کنند و بروند! این‌که سمینار نیست؛ جلسه‌ی سخنرانی است. سمینار، یعنی یک موضوعِ محتاج به تأمّلِ عقلی انتخاب شود و افراد صاحب نظری بروند فکر و مطالعه و آمارگیری و ... کنند و بیایند این‌جا بحث کنند و نظراتشان را بگویند. بعد آن جمعی که اداره کننده‌ی سمینارند، این نظرات را جمعبندی کنند تا یک دستاورد به وجود آید. البته، آن دفعه یک سمینار تشکیل شد که نتایجش هم بحمداللّه خوب بود؛ اما با گذشت مدّت زمانی، تعقیب نشد. شما باید افرادِ مناسب برای این کار را انتخاب کنید، روشها را بسنجید و برگزینید و علاج مشکل را بیابید. صد نفر یا پنجاه نفر صاحب نظر را انتخاب کنید، کسانی که مدیریت این کار را به عهده می‌گیرند، دعوت کنید تا دو سه روز دور هم بنشینند و تفکّر و بحث و استدلال کنند. حوزه‌ی علمیه، حوزه‌ی استدلال است. بحث طلبگی کنید تا از نتایجش استفاده شود. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد ما را در راه رضای خودت موفّق بدار. خدایا! ما را بیامرز. نیتهای ما را خالص کن. نصیب ما را از این مجلس، نصیب وافری نزد خودت قرار بده. پروردگارا! حوزه‌ی علمیه را پایدار بدار و آن را همواره مبارک و منظور حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه قرار بده. پروردگارا! نصیب ما را از این شهر پرخیر و برکت، نصیب وافری قرار بده. اللّهم اقسِم لَنا فی شهرِنا هذا خَیرَ ما قَسَمتَ. وَ اقسِم لَنا مَن قَضائکَ خیرَ ما خَتَمتَ. وَ اقسِم لنا بالسّعادةِ فیمَن خَتَمت. وَ اَحینا ما اَحییتَنا مَوفوراً و اَمِتنا مَسروراً وَ مَغفُوراً. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار روحانیون و طلّاب ایرانی و خارجی در صحن «مدرسه فیضیّه قم»

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار روحانیون و طلّاب ایرانی و خارجی در صحن «مدرسه فیضیّه قم» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سید الانبیاء و المرسلین، حبیب قلوبناابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیةاللَّه فی الارضین. در بین جلساتی که عدّه‌ای گرد هم می‌آیند و ما شاهد آن هستیم، شاید جلسه‌ای برای این حقیر، به شیرینی و زیبایی این جلسه نباشد. جمعی که جوان و اهل علم و تحصیل دانش هستند و در راه صلاح انسانیّت و رضای خدا کوشش می‌کنند،گرد آمده‌اند. این جمع، ترکیب بدیع، زیبا و با شکوهی از ارزشهای گوناگون است و بنده مکرّر عرض کرده‌ام که بیشترین صفا، معنویّت و حقیقت، روی هم در مجموعه طلبگی حوزه‌های علمیّه است. خدا می‌داند که در این حجره‌ها و مجموعه‌ها و در بین جمع انسانهای مؤمن، چه دلها، روحها و اخلاصها و چه عشقهایی با ارزشها، و چه صفاهایی وجود دارد، که هر کس چند صباحی را در عالم طلبگی گذرانیده باشد، از آن بی‌خبر نیست. امروز، حوزه قم، بر قلّه جوامع روحانیت است. در طول تاریخ و در عرض زمان، در هیچ برهه‌ای، حوزه‌ای با این کمیّت و کیفیتِ کاری و با این هدفهای بزرگ و امیدهای درخشان وجود نداشته است. در گذشته، طلّاب در حوزه‌های علمیّه، افق را تیره و تار می‌دیدند. آماج تبلیغات آنها، گاهی به یک جماعت چند ده نفری محدود می‌شد. حوزه‌ها به جهان نمی‌اندیشیدند. به پایگاههای رفیع سیاسی، اقتصادی و انسانی در اکناف گیتی نمی‌اندیشیدند. امروز در نگاه طلبه جوان، یک روستا نه به عنوان یک محیط محدود، بلکه جهان گسترده‌ای است که در آن، سیاست، استکبار، ابرقدرتها و صفوف به هم فشرده باطل وجود دارند و طلبه در دل و با عزم راسخ خود، به پیشواز این دنیا می‌رود تا علی‌رغم میل دشمنان، در عرصه گیتی، سخن حق را زنده کند و به کرسی بنشاند. اگر به روستا می‌رود، به چشم بخشی از آن دنیای بزرگ به آن نگاه می‌کند. در آن دنیا، روستا، شهر، شهر بزرگ، کارخانه، دانشگاه، محیطهای اسلامی و غیر اسلامی و بلکه ضدّاسلامی هم وجود دارد. این، امید طلبه امروز و آفاق دید اوست (ما در چه زمان چنین شرایطی را داشتیم؟!) و صفای

طلبگی، همان دریاچه زلال آرامی است که توفانهای مادّیگری، سکون و طمأنینه الهی آن را آشفته نکرده است. صفای طلبگی، همان معنویّت و حجره ساده، تواضع و کم توقّعی آن است، یا خانه‌ای که از حجره، چندان بهتر نیست. به همین دلیل است که بنده در دل خود، این جمع را بسیار ارج می‌نهم و قدر می‌دانم و از خدا می‌خواهم که آنچه رضای او و به سود این جمع و حوزه‌های علمیّه و طبعاً به سود جهان اسلام است، در این فضا منعکس کند و به دلها و گوشها برساند. عزیزان من! بنده درباره حوزه و دنیا و کار طلبگی، حرفهای زیادی در دل و بر زبان دارم. شاید بعضی از شما عزیزان آنها را شنیده باشید. این را هم گفته باشم که این حرفها، حرفهای یک نفر نیست. حرف بنده حقیر نیست؛ بلکه حرف آن نسلی است که گذشته، حال و آینده روحانیت را در مقابل چشم مجسّم می‌کند. همه دلسوزان، به این حرفها اعتقاد دارند. همه زعما و مسؤولان امور حوزه‌ها که از مجاری امور آگاهند، چنین چیزهایی را می‌دانند، می‌شناسند، آرزو دارند و می‌گویند. خوب؛ البته ما بعضی از این حرفها را در مناسبتی عرض کردیم و در مناسبتهای دیگر هم، برادران، عزیزان و بزرگانی گفته‌اند و خواهند گفت. اما در این جلسه، به دلایلی، قصد بیان یک مطلب مدوّن مدروسِ از آن قبیل را ندارم. شاید مطّلعید که چند شب پیش، در یک محضر بسیار مهم از ارکان و اعیان حوزه، حرفهای زیادی عرض شده است. حرف ما، همانهاست. شما هم یا مطّلع شده‌اید و یا مطّلع خواهید شد. اگر ما عناصر اصلی حوزه را چهار تا پنج عنصر بدانیم (استاد، شاگرد، فضای آموزشی، مواد درسی و از این قبیل) شاید به اعتباری بتوان گفت: مهمتر از همه، عنصرِ طلبه است؛ چون همه این امکانات برای اوست. اگر طلبه نباشد، وجود فضای آموزشی، کتاب درسی، علم استاد و فنّ سخنوری او بی‌معنا می‌شود. و این، یک طرف قضیه است. طرف دیگر آن، فردای دنیای اسلام است که آن هم در دست طلبه امروز است. یعنی همین طلبه امروز که مهمترین ناقل و رسانه است، فردا هم مهمترین وسیله و ناقل است. بنابراین، به اعتباری، طلبه، اهمّ عناصر در این باب است. بنده خودم را در مقابل این عنصر ارزشمند مدیون می‌دانم و چیزهایی به نظرم می‌رسد که فکر می‌کنم اگر آنها را در این جمعِ طلبگی مطرح کنم، بخشی از آن دِیْن، ممکن است ادا شود. بنابراین، چند مطلب را در نظر گرفته‌ام که عرض می‌کنم و هر کدام، مطلب مستقلّی است. مطلب اوّل این است که فضای قم و حوزه علمیّه، یک فضای معنوی است. حال، از گذشته‌های بسیار دور، حرفی نمی‌زنیم؛ اما از حدود زمان میرزای قمی (رضوان اللّه علیه)، و اندکی پیش از آن، یعنی زمان مرحوم ملّاصدرا و فیض تا امروز، که دوباره قم یک حوزه علمیه برجسته شده است، صحبت می‌کنیم. آن‌قدر اقطاب و ارکان معنوی و روحی از بزرگان، علما، زهّاد و اهل معرفت و سلوک، در همین فضایی که شما در آن نفس می‌کشید، راه می‌روید و زندگی می‌کنید، حضور یافته‌اند که شمارش و شرح حال آنان، انسان را به دهشت می‌اندازد. چقدر در این فضا معنویت ابراز شده است! چه خبر است در این مدرسه فیضیه و آستانه مقدّسه و در این قبرستان شیخان و گوشه گوشه این شهر عزیز و پر خاطره! این فضا را باید قدر بدانید و خود را با آن همرنگ کنید. بارِ سنگینی بر دوش دارید و برای تحمل آن، بنیه معنوی قوی‌ای لازم است. «انّا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً(۱).» حضرت حق، به پیغمبر و عزیز و حبیب خودش که برترین انسانها در طول تاریخ، از اوّلین و آخرین بود، خطاب فرمود که نماز شب را بخوان. نیمه شب برخیز، ارتباط و اتّصال خود را مستحکم کن؛ چون کارِ سنگینی در پیش داری. «انّا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً.» تحمل این بار، سخت است. آنانی که در وسط این راهِ پر دشمن و شیطان، لرزیدند، لغزیدند، منصرف شدند، به دشمن پیوستند، یا به آفات دیگر مبتلا شدند، این جای کارشان - معنویّت - عیب داشته است. طلبه امروز باید به این بُعد از زندگی خود، بسیار توجّه کند. شما جوانید؛ دلهای شما نورانی است و تعلّقاتتان کم است؛ اما همیشه این طور نمی‌مانید. این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاریها و تعلّقاتْ از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره معنوی خود استفاده کنید. من یقین دارم، آن پیرمرد نورانی، معنوی، عالم، زاهد و عارف که این انقلاب با دست توانای او بنا، غرس، آبیاری و میوه چینی شد، اگر در جوانی، آن راز و نیازها و آن عبادتها، تفکّرها و توسّلها را نداشت و آن دل مؤمن و نورانی در او پدید نمی‌آمد، این کارهای بزرگ از او صادر نمی‌شد. مرحوم آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی که از علمای بسیار مؤمن، زاهد و خالص بود و در مشهد، بسیاری ایشان را

می‌شناختند، نزدیک سی سال پیش از این، به بنده گفت: «من در جوانی برای تحصیل به قم رفتم و آن زمان، امام را در حرم مطهّر دیدم. نمی‌شناختم ایشان کیست. دیدم که یک سیّد طلبه جوان و نورانی در حرم ایستاده، تحت الحنک را انداخته، نماز می‌خواند و اشک می‌ریزد و تضرّع می‌کند.» حاج میرزا جواد آقای تهرانی می‌گفت: «من او را نشناخته، مجذوبش شدم و از بعضی پرسیدم این آقای نورانی کیست؟ گفتند این آقا روح‌اللَّه خمینی است. وقتی آقا روح‌اللَّه، در دوره جوانی، آن سرمایه و ذخیره را پدید می‌آورند، آن وقت در سنّ هشتاد سالگی، امام و بنیانگذار حکومت جمهوری اسلامی می‌شوند.» معمولاً پیرمردها، در زودتر از این سن بازنشسته می‌شوند و حال اداره زندگی شخصی خودشان را هم ندارند؛ اما امام در آن سن، چنین بنای عظیم و توصیف ناپذیری را به وجود آوردند و در مقابل دشمن، آن‌طور ایستادند که انسان از شجاعت و پایداری ایشان در مقابل حوادث و مصائب، مبهوت می‌ماند. در همین قم، اوایل انقلاب، به مناسبتی ما خدمت ایشان رسیده بودیم. صحبتی شد و ایشان درباره سیّد احمد آقا مطلبی را فرمودند که درست و دقیق، یادم نیست. اما مضمون آن این بود که «اگر این احمد را بگیرند یا شکنجه کنند و یا بکشند، من در باطن قلبم هم متزلزل نخواهم شد. نه این‌که بخواهم خودم را نگهدارم؛ تظاهر و تصبّر کنم.» این، تعبیر ایشان بود. مفهوم «لا تحّرکه العواصف و قور عند الحزائز(۲)»، این است. عزیزان من! وقتش حالاست. از این فضای معنوی، مواریث و یادگارهای معنوی‌ای که در این فضا انباشته است، استفاده کنید. مرحوم سیّد حسین رضوی، از همین آستان مقدّسه و از علمای اوایل قرن چهاردهم است که از حالاتش نقل می‌کنند، مثلاً در قنوت نماز وتر، دعای «ابی حمزه» را از ابتدا تا انتها می‌خوانده است! چنین عابدان و زاهدانی رااین حوزه تربیت کرده است. من از بزرگان حوزه خواهش می‌کنم، درس اخلاق و تهذیب را برای جوانان مستعد، روشن و نورانی - که در این حوزه فراوان هستند - جدّی بگیرند. پس، نکته اوّل مغتنم شمردن این فضا، جوانی، فراغت و نورانیّتی است که بحمداللَّه در شما وجود دارد، و این فرصتْ پایه همه چیز است. نکته دوم را که باز مربوط به همین ویژگیهاست و باید به شما عزیزان عرض کنم، اغتنام فرصت برای کسب علم و مجهّز شدن به سلاح فکری است. استعدادها نباید در این حوزه هدر برود. البته، این قضیه دو بخش دارد: یک بخشِ آن مربوط به نظام حوزه است و بخش دیگر به خود طلبه مربوط می‌شود. نظام حوزه، نقش زیادی در جلوگیری از اتلاف وقت طلبه دارد. کتاب درسی خوب، نظام آموزشی درست و منطقی، فرصتهای آموزشی مناسب، قرار دادن صحیح و منطقیِ درسها در کنار هم - که همین، جزوِ نظام آموزشی است - کم کردن تعطیلات حوزه و مسائلی از این قبیل به مسئولان و گردانندگان امور حوزه مربوط می‌شود. امروز خوشبختانه مدیریّت حوزه برای اجرای سیاستهای مهم در آن، حضور فعّالی دارد و برای سیاستگذاری هم «شورای عالی حوزه» وجود دارد. ولی باید عرض کنم: اگر دیگران همکاری نکنند، مدیریّتْ به تنهایی نمی‌تواند معجزه کند. باید همکاری وجود داشته باشد. طلبه‌ها، اساتید، فضلا، مجتهدین و مراجع معظّم - اعلی اللَّه مقامهم - باید همکاری کنند تا مدیریّت بتواند کار کند. اگر اعتقاد به همکاری نباشد، کاری پیش نخواهد رفت. آن بخش دوم که عرض کردم و مربوط به خودِ شما فضلای جوان و طلّاب است، این است که از هر فرصتی برای یاد گرفتن و آموختن استفاده کنید. شما در یک فصل طلایی قرار دارید. کسانی که برای آموختن، از سنین جوانی (یعنی حدود شانزده - هفده و هجده سالگی) دوران طلبگی را آغاز می‌کنند، تا حدود بیست سال، یک فرصت طلایی و تکرار نشدنی دارند. اگر انسان بخواهد بیاموزد، باید در این مدّت یاد بگیرد. این بزرگانی که ملاحظه می‌کنید، مهمترین تحقیقات و اساسی‌ترین فکرها و کارهایشان در این دوران بوده است، یا مایه‌اش را در این دوران به دست آورده و بعد از آن استفاده کرده‌اند. این دوران، دوران بسیار مهمّی است. اگر شخصی این دوران را به بی‌کاری، کم‌کاری، بی‌توجّهی و بیهودگی - در محیط درس یا خارج آن - صرف کند، خسارت بزرگی به او وارد شده است. البته مسأله معاش در این‌جا، مقداری مهم است و بنده از این نکته غافل نیستم. بعضی غمِ معاش، حقیقتاً مقداری از وقتشان را می‌گیرد و حق هم با آنهاست. امیدواریم که خدا کمک کند تا بتوان کاری کرد. بزرگان حوزه هم باید در این زمینه اقدامی کنند. هر کس که می‌تواند، در این زمینه تلاشی کند تا بتوان این مانع را - که در معنا، چیز مهمی نیست؛ اما در عمل، بسیار

مؤثر و خسارتبار است - از سرِ راه این استعدادهای برجسته و درخشان برداشت. بنابراین، فرصت را مغتنم بشمارید. همان‌طور که در آغاز عرایضم گفتم، امروز یک فرصت استثنایی پیش آمده است. این فرصت را، انقلاب به ما داده است. در سایه انقلاب است که حوزه‌های علمیّه، بدون مزاحمتِ یک دستگاه جابر، ظالم و خبیث، می‌توانند عالم و فاضل تربیت کنند. در گذشته، این‌طور نبود و انواع وسوسه‌ها و موذیگریها را می‌کردند. حمله کماندوها و چماق به دستهای دستگاه جبّار پهلوی به مدرسه فیضیه میدان آستانه، صحن مطهّر و خیابان ارم در سالهای چهل و یک و چهل و دو، یک واقعه فراموش نشدنی است. کاری می‌کردند که طلبه، فرصت و دل و دِماغ درس خواندن پیدا نکند. به طلّاب و علما اهانت می‌کردند و بر سرِ راهِ دلِ جوان این مجموعه، دامها پهن می‌کردند. اما امروز اینها نیست. امروز دنیا و جوانان مسلمان به شما نیازمندند و دنیای سرخورده از مادّیت، چشم انتظار شماست. من یک بار در صحبتی این را گفتم که یکی از فضلای برجسته زمان ما که به‌طور کامل با فرهنگ جدید آشنا بود و چند زبان می‌دانست و سالها در دانشگاههای مختلف دنیا تدریس کرده یا تعلیم گرفته بود، پس از سفری که برای یک فرصت مطالعاتی به اروپا رفته و بازگشته بود، نوشته یا گفته بود که امروز ذهنیّت دنیای غرب، دیگر دنبال این زرق و برقها نیست؛ بلکه به دنبال «شیخ انصاری»ها و «آخوند ملّاصدرا»هاست! و این دیگر حرف منِ طلبه نیست. امروز این انسانهای معنوی هستند که از زیر انبار تهمتها می‌درخشند و مردمی را که در تاریکی مادیّت دست و پا می‌زنند، به خود جذب می‌کنند. شیخ انصاری و آخوند ملّاصدرا - یکی فقیه و دیگری حکیمِ عارف - هر دو در دنیای غرب، با خصوصیّت زهد و عبادت فراوان، به یاد ماندنی و تاریخی هستند. امروز اوج مظاهر غرب، مانند علوم و فنون، فساد، زرق و برق و قدرت نظامی و اطّلاعاتی، در کشور ایالات متّحده امریکا وجود دارد. آن‌جا ناگهان یک جماعتِ بین یک تا دو میلیون نفر از سیاهان، که همه‌شان هم مسلمان نیستند، بر می‌خیزند و به عنوان شعار، همه «اللّه اکبر» سر می‌دهند! از نظر من و شما، این پدیده مهم و قابل تفسیری است و باید روی آن تأمّل کنیم. اینها فکر می‌خواهند و با انگیزه به میدان آمده‌اند. متاع نفیس دین، چیزی نیست که کسی در شهرهای امریکا بنشیند و بدون تعلیم و تربیت، آن را آن‌چنان که هست فرا گیرد.امروز انگیزه‌ای یافته است و باید به او تعلیم داد. بنده چند سال پیش به شهر سارایو و بعضی مناطق یوگسلاوی سابق رفتم و مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردم. ظاهر زندگی آنها، صد در صد غیر اسلامی، اما انگیزه‌هایشان اسلامی بود. آن روز، هنوز حکومت کمونیستی بر سرِ کار بود؛ اما وقتی می‌دیدند رئیس جمهور یک کشور اسلامی به آن‌جا آمده است، چون مسلمان بودند، در خیابانها می‌ایستادند و اشکِ شوق می‌ریختند. در مسجدشان جمع شده بودند و به همراهان ما که می‌رسیدند، لباس مردان یا چادر زنانِ هیأتِ ایرانی را می‌بوسیدند. این، انگیزه است. خوب! این انگیزه، ابدی نمی‌شود مگر این‌که یک مبلّغ خوب، با یک فکر و منطق حسابی به آن‌جا برود و آن را ماندگار کند. عزیزان من! این کارها را چه کسی خواهد کرد؟ امروز دنیا تشنه شماست. شهرها، روستاها، دانشگاهها و ملت ما نیز همین طور است. تنها چیزی که می‌تواند پاسخگوی این نیاز باشد، کسب علم، تحقیق علمی و تفکّر است. این هم نکته دوم که لازم بود عرض کنم. نکته سوم در مورد نوع ارتباط حوزه با حکومت امروز ایران اسلامی است که بسیار حسّاس و مهم است. در گذشته، حوزه‌های علمیّه در قبال حکومتها، در محیطهای شیعی و غیرشیعی، سه نوع عملکرد داشتند: یکی این‌که وابسته به دستگاههای قدرت بودند و روحانیتْ دولتی بود. در محیطهای مسیحی هم این‌گونه بوده و هست. حتّی در محیطهای غیرشیعی هم، روحانیت، بخشی از دستگاههای دولتی است. این، از نظر ما مردود است و قبول نداریم و آن را برای روحانیتْ مضرّ می‌دانیم. دستگاههای دولتی، نوسان و تلاطم دارند و آینده‌شان به طور دقیق قابل پیش بینی نیست. روحانیت باید همیشه امکان حضور قدرتمندانه نصیحت‌آمیز یا دخالت‌آمیز را برای خودش حفظ کند، والّا نمی‌تواند کاری انجام دهد. این خصلت هم، با این‌که بخشی از دولت یا حکومت باشد، نمی‌سازد. حوزه باید مستقل باشد و این، یک فرض است. فرض دوم این است که حوزه، ضدّ و نقطه مقابل حکومت باشد. مانند حوزه‌های علمیه ما در پیش از انقلاب و در برخی از گذشته‌های دور که روحانیت شیعه، در مقابل دستگاه حاکمه قرار داشت. علّت آن، این بود که آن دستگاهها، دستگاههای ظلم و کفر و فساد بودند و روحانیت با

آنها مخالف بود. این فرض هم بدیهی است که امروز مصداق ندارد. حوزه علمیّه اسلام، امروز نمی‌تواند با حکومتی که پرچم اسلام را برافراشته و اسلام را عزیز کرده و شریعت را از انزوا خارج کرده و از لحاظ اعتبار و آبرو در سطح بلندترین قلّه جهانی قرار داده است، مخالفت کند. بنابراین، فرض دوم هم مردود است. امروز این حکومتی که وجود دارد، در مبنا و اصل، زاییده خودِ حوزه علمیّه است. چطور ممکن است که حوزه با آن مخالفت کند؟! البته من حوزه را عرض می‌کنم. آدمهای مریض و خبیث بالذّات یا بالعَرَض را کار ندارم. آدمهای مریض و ناراحت، با هر دستگاه سیاسی‌ای مخالف نیستند. با حکومتی که مدبّرش ساواک بود، روابط بسیار خوبی هم داشتند.امروز هم که با دستگاه روحانیت مخالفند، از سرِ مبارزه‌جویی نیست و شجاعت مبارزه را هم ندارند. اگر تشری به آنها زده شود، از آنچه که کرده‌اند، هفت بار استغفار خواهند کرد! دشمنی آنان از سر دنائت و خباثت است. چون می‌بینند که حکومت اسلامی نجیبانه برخورد می‌کند، نانجیبانه در مقابلش می‌ایستند. پس، این دسته را... (صدا قطع می‌شود) گروههای تشیّع جفا و ستم و اجحاف می‌کردند. اینها می‌خواستند جانب این رقیب را در مقابل او، مثلاً قوی کنند. یک چنین چیزهایی. یا مثلاً می‌توان مرحوم میرزای قمی رضوان اللَّه علیه را مثال زد که نسبت به فتحعلی‌شاه با سرسختی برخورد می‌کرد و هیچ باجی به او نمی‌داد. با این‌که فتحعلی‌شاه خیلی به میرزا هم اظهار ارادت می‌کرد؛ اما میرزا به او چندان اعتنایی نداشت. در عین حال، نام رساله جهاد خودش را «عبّاس‌میرزا» گذاشت؛زیرا او یکی از سرداران آن زمان بود و به هر حال، دولت ایران مدّت زمانی رابا دولت متجاوز روس تزاری جنگیده بود و ایشان احساس تکلیف می‌کرد که باید از ایرانیان حمایت کند. از خود شاه که آدم فاسدی بود، نمی‌خواست به صراحت حمایت کند؛ بلکه از عبّاس میرزا که در میدان جنگ، جنگیده بود، این‌طور تجلیل می‌کرد. به هر حال، دوره بی‌اعتنایی نسبت به حکومت را باید با اغراض سیاسی صحیح و کارهای بجا پشت سر می‌گذاشت. این روش هم، امروز قابل قبول نیست. امروز اگر روحانیت در قبال حکومت، بی‌اعتنا و بی‌مبالات باشد، هم خودش ضایع خواهد شد و هم حکومت اسلامی تضعیف می‌شود. حکومت اسلامی، حکومت قرآن و حکومت فقه و فقیه و حکومت علم و عدل است. حکومت برای گسترش آرمانهای اسلامی است. تشکیل حکومت اسلامی، آرزوی همه اولیاءاللَّه در طول تاریخ بوده‌است. هر فرد مؤمنی وظیفه دارد از آن دستگاه سیاسی که اسلام را ترویج و احکام آن را پیاده می‌کند، حمایت کند. مگر عالِم دین می‌تواند نسبت به حکومت اسلامی بی‌اعتنا بماند؟! افراد کافر به اسلام، در مقابل حکومت طاغوتی بی‌اعتنا می‌مانند. «طاغوت» یعنی کسی که در مقابل خدا، دستگاهی برپا می‌کند: اندادااللَّه، شرکاءاللَّه. کسانی که خود را بنده مطیع خدا می‌دانند، برای تحقّق اهداف خدایی تلاش می‌کنند و صبح و شام در مقابل پروردگار پیشانی خضوع به خاک می‌سایند که به آنها توفیق دهد خدمتگزار دین او باشند. اگر اینها در کشور، زمام قدرت را به دست گیرند، همه وظیفه دارند که مانند یک عبادت، از آنان حمایت کنند. در گوشه و کنار، شاید افرادی هستند که خیال می‌کنند این نشانه زهد و علم آنان است که از کار کنار بکشند و کاری با حکومت نداشته باشند. مگر چنین چیزی امکان دارد؟! البته چون می‌خواهیم نسبت به مسائل، حُسن ظن داشته باشیم، می‌گوییم: «این، نشانه بی‌خبری و غفلت آنان است.» والّا اگر غفلت و بی‌خبری نباشد، نشانه چیزهای خیلی بدی خواهد بود. پس، این فرض هم مردود است. امروز، فرض چهارمی هم وجود دارد و آن عبارت است از حوزه علمیّه مستقلِّ از حکومت که همکار حکومت است. کار خود را در مجموعه عظیمی که امروز بر دوش همه است، انجام می‌دهد. وابسته به دولت نیست؛ اما به دولتْ کمک و از آن پشتیبانی می‌کند. به آن خدمت می‌دهد، آن را نصیحت و راهنمایی می‌کند و مقرّرات اسلامی را به آن می‌شناساند. امروز دستگاه قضایی در زمینه فقهی، نیازمند حوزه‌های علمیّه است و دستگاههای اجرایی و قانونگذاری، بیشتر احتیاج دارند. دانشگاهها، نیروی نظامی، کارخانه‌ها و تمام اقشار ملت، نیازمند حوزه‌های علمیّه‌اند. همچنین، این نظام، در رأس خود کسی را می‌خواهد که پرورده این حوزه‌ها باشد. این همکاری و همگامی، باید به شکل صحیحِ آن باشد. بعضی، امروز تا یک پیشنهاد اصلاحی از طرف کسی برای حوزه‌ها ارائه می‌شود، می‌گویند: «اینها می‌خواهند حوزه را به دولت وابسته کنند.» این، غفلت بزرگی است. ممکن است این حرف از زبان کسانی صادر شود که سوءنیّتی

نداشته باشند. اما شما فضلا و طلّاب عزیز جوان بدانید که این سخن از طرف کسانی است که نه به حوزه عقیده دارند و نه به دولت. نه دولت اسلامی را دوست دارند و نه حوزه علوم اسلامی را. نمی‌خواهند هیچ‌کدام وجود داشته باشد. حوزه همیشه به نحو صحیح و قوی آماده است تا به این حکومت اسلامی که امروز بحمداللّه در دنیا به یک قدرت عزیز، منیع و آبرومند تبدیل شده است، کمک کند. شما خیال نکنید امروز دولت جمهوری اسلامی در دنیا، یک دولت معمولی است. به رادیوهای بیگانه‌ای که پول می‌گیرند و نقشه صهیونیستها را اجرا می‌کنند و دائماً ملت، دولت و مسؤولان حکومت اسلامی را تحقیر می‌کنند، توجّه نکنید. اینها کارهای تبلیغاتی است. از دشمن، توقّعی جز این نداریم. حقیقت غیر از این است. حقیقت این است که بزرگترین قدرتهای دنیا، امروز برای نظام جمهوری اسلامی و مسؤولان آن، از ته دلشان احترام قائلند. دولت جمهوری اسلامی، در سطح دنیا عزیز است. حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در مجامع جهانی، نشان‌دهنده عزّت، استقلال در تصمیم‌گیری و تدبیر جمهوری اسلامی است و دنیا شاهد آن است. چند سال پیش، در قضیه فتنه خلیج فارس که با تحریکِ حکومتِ بعثیِ نادانِ عراق و میدانداری دولت مفسد امریکا به وجود آمد، مدبّرانه‌ترین روش را نظام جمهوری اسلامی اتّخاذ کرد. نظام جمهوری اسلامی، این‌طور احترام همه را جلب می‌کند. ملتها، روشنفکران، دانشمندان، دانشگاهیان، جوانان و قشرهای مختلف مردم در کشورهای گوناگون، نسبت به نظام جمهوری اسلامی و این دولت کریمه، چنین نظری دارند. همکاری با این نظامْ در راه عزّت اسلام، برای هر کس مایه افتخار است. هر قدمی که موجب عزّت نظام جمهوری اسلامی شود، در راه تعزیز اسلام و برای اسلام است. کسانی که در راه عزّت این نظام و مسؤولان آن قدم بر می‌دارند، باید بدانند که حسنه و کار برای خدا انجام می‌دهند و این، عبادت است. بعضی خیال نکنند که اگر از عزّت مسؤولان جمهوری اسلامی، دلشان خون می‌شود، این ناراحتی نزد خدای متعال اجر دارد؛ نه! اینها خسرالدّنیا و الآخره‌اند. دنیایشان در غم ناشی از بد صفتی یا حسد ضایع می‌شود و آخرتشان هم آخرت خوبی نیست. امروز به‌خاطر عزّت اسلام، باید به این مسؤولان کمک کرد. امروز هر کس برای تعلیم و تربیت وارد حوزه می‌شود، باید این در ذهنش باشد که من امروز به اندازه وسع و توانم، طلبه فاضل، مدرّس معروف، مرجع یا از ارکان حوزه می‌شوم تا به نظام جمهوری اسلامی و مسؤولانش کمک کنم. طلبه باید از ابتدا تا پایان، این روال و مسیر را در نظر داشته باشد. این، باید در حوزه علمیّه به یک فرهنگ تبدیل شود. مطلب آخر این‌که، حوزه علمیّه قم، گوهر گرانبهایی است که از لحاظ ارزشهای متراکمی که در آن وجود دارد، در طول تاریخ، نظیر آن یا نبوده است و یا اگر فرض کنیم از جهاتی همسنگ آن وجود داشته، بسیار نادر بوده است. اما از این گوهر گرانبها، به قدر ارزشش استفاده نمی‌شود. یک یاقوت یا برلیان گرانبها را می‌توان دُرّةُ التّاجی کرد که بدرخشد و تلألؤ داشته باشد، یا با بهای آن، زمانی ملتی را از مخمصه‌ای نجات داد و یا این‌که به جای همه اینها، از این گوهر گرانبها به جای سنگ ترازو استفاده کرد! این هم استفاده است؛ اما استفاده بهینه نیست. امروز البته در حوزه علمیّه کارهای بزرگ و تبلیغات عالی، با گستره بسیار پهناور و در همه زمینه‌ها انجام می‌گیرد و با گذشته قابل مقایسه نیست. اما با این حال، این گوهر گرانبها، هنوز بیش از اینها ارزش دارد و می‌توان از آن استفاده کرد. در صورتی از آن استفاده بهینه خواهد شد که مشکلات، نابسامانیها و نارساییهایی که وجود دارد، اصلاح شود. بعضی، تا گفته می‌شود که «حوزه را اصلاح کنید» می‌گویند: «آقا! این حوزه اصلاح بردار نیست» و دلیلی هم برایش می‌سازند. مثلاً می‌گویند: چون اینها مخالفند، یا آنها اقدام نمی‌کنند؛ و مانند این بهانه‌ها. نه آقا! چرا این حرفها را می‌زنید؟! کدام مجتمع علمی، رؤسایی به این خوبی، طهارت و نزاهت، یا بزرگانی به این قداست و باتقوایی دارد؟! کجا جوانانی با این انگیزه، زهد، بی‌توقّع و با این شور و شوق دارد؟ چرا ما مأیوس باشیم؟! این حوزه علمیّه می‌تواند نابسامانیهایش را خودش سامان دهد و باید اصلاح را از درونِ خودِ حوزه آغاز کند. این نابسامانیها، انواع و اقسامی دارد؛ مانند زمینه‌های محتوایی، شکلی، سازماندهی، نظام آموزشی، کتابهای درسی و امثال اینها. من به طور مفصّل، این مطالب را، آن‌جا(۳) عرض کردم. هر کس می‌خواهد، به آنها مراجعه کند. بسیاری از بزرگان حوزه هستند که می‌خواهند اقدامات خوبی انجام دهند. شما جوانان باید آنها را پشتیبانی و کمک کنید. باید از

آنها بخواهید و توقّع داشته باشید. شما، مانند فرزندان بزرگان حوزه هستید. فرزند هم به پدرش مراجعه و اصرار می کند تا او برایش کـاری انجام دهـد. بالأخره، بایـد بشود و چاره‌ای نیست. البته، حرکت اصـلاحی، مـدّتهاست که آغاز شـده و خیلی هم خوب است؛ مانند همین تشکیلات مدیریّت. باید این اقدامات صـحیح، در بخشـهای دیگر هم انجام گیرد. امید من به شما جوانان است. باید این آرزوها را در دل زنـده نگهدارید و انگیزه‌تان را روزبه‌روز بیشتر کنید. این فکر را باید در داخل حوزه گسترش دهید. وقتی این فکر گسترش یافت و غالب شـد، به عمل نزدیک خواهـد شـد و به فضل پروردگار، تحقّق خواهـد یافت. البته دعا هم بکنید و از خدا هم بخواهید. از حضـرت بقیةاللّه الاعظم هم که سیّد و سالار همه ماست؛ رئیس و مدبّر امور ماست و سر رشته کارِ ما در دست اوست، کمک بخواهید؛ ان‌شاءاللّه انجام خواهد شد. خوشبختانه امروز، این حوزه علمیه، علاوه بر طلّاب و فضلای ایرانی، جمعی از عاشقان علم و معنویت را هم از کشورهـای دیگر، در خود جمع کرده است که بایـد مورد توجّه و عنایات خاص قرار گیرنـد؛ مجهز و آماده شوند و به کشورهای خودشان باز گردند تا در آن‌جا، منشأ خدمات بزرگی شوند. --- ۱) مزّمّل:۵ ۲) . ۳) مقصـود جلسـه دیـدار معظّـم له بـا فضـلا و نخبگان حوزه علمیه قم (مورخ ۱۴/۹/۷۴) است.

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صبحگاه «نیروی هوایی»

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صـبحگاه «نیروی هوایی» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را شکر می کنیم که زحمات افسـران رشـید نیروی هوایی، ثمرات شـیرین خود را بتدریـج نشان می‌دهد. این جمعِ دانشـجویان و فارغ‌التّحصـیلان و این نظام معنوی و پیشـرفتهای علمی، نظامی، اخلاقی و دینی، هرکدام، مژده‌ای برای ملت ایران است. رحمت خدا بر کسانی که در راه پدیدآوردن چنین وضـعی، سالهایی را با تلاش و کوشـشِ مجاهدت‌آمیز گذرانیدند و به شـهادت رسیدند. رحمت خدا بر شهید «ستّاری»، شهید «بابایی»، شهید «اردسـتانی» و دیگر شهدای عزیزی که هر کدام در پدید آوردن این وضعیت مطلوب - که مایه روشنی چشم هر بیننده است - سهم وافری داشـتند. شـکرگزاری از شـهید ستّاری، همین را اقتضا می کند که این دانشـگاه به نام آن شـهید نامگذاری شود. شـما عزیزان دانشـجو و فارغ‌التّحصـیل، این را به‌روشـنی می‌دانید و بدانید که این تلاش علمی در محیط نظامی وبرای اهداف نظامی، یک عبادت است. اگر هر کس به وضـعیت امروز ایرانِ عزیز و آفاق روشن آینـده آن نگاه کند، خواهد فهمید که هر تلاش و اقدامی، هر تربیت جمع جوانی و هر پیمودن راه علم و تربیت و تکمیل نفسی که در هر بخش از بخشهای دستگاههای عظیم این کشور انجام می گیرد، یک عبادت، یک کار ماندگار و یک حسنه است. امروز بحمداللّه در سرتاسر این دستگاه عظیمی که اداره کشور را به عهده دارد - چه بخشـهای نظامی و چه بخشـهای غیر نظامی - انسانهای بی‌شـماری به کارها و حسنات بزرگ سرگرمند. جمعی به کار سازندگی کشور مشـغولند، جمعی به کار تربیت نسـلهای روبه رشد سـرگرمند، و جمعی هم همه همّت خود را برای زنده نگهداشتن شعارهای بزرگ انقلاب - که امروز شـعارهای ملی این کشور است - صرف می کنند. هر کس به کاری سرگرم است و این کشور کهن، این ملت رشـید، این آفاق روشن، این تاریخ پر از افتخار، همه و همه، با تلاشـهای امروز مسـلمانان مؤمن و فعّال این کشور، درحال جان گرفتن و معنا یافتن در جهت سـلامتِ زندگی در این کشور هستند و در همه جهات حرکت می کنند. خدا را شکر می کنیم که برای این ملت و این کشور، چنین وضعیت افتخارآمیزی را مقدّر فرمود. روزگاری بر اثر سلطه دستگاههای فاسد و نفوذ بیگانگان در همه اعمـاق این کشور بزرگ، همه منـابع حیـاتی، به نحوی هـدر می‌رفت. منـابع مـادّی و انسـانی نـابود می‌شـد و منـابع معنوی، فکری و عقیـدتی، رو به اندراس می‌رفت. آن روز، کسانی که در دنیا داعیه صاحب اختیاری همه عالم را داشـتند، از ایران راضـی بودند. آن روز، کسانی که ملتها را برده خویش می‌خواندند، ایرانِ دوران استبداد را تعریف و ستایش می کردند. ایرانِ آن روز، برای بیگانگان و طمعکـاران خـارجی، بهشت بود. برای کسـانی که جز به زیـان ملت ایران اقـدامی نمی کردنـد، نقطه امنی بود. اما برای ملت ایران،

برای صاحبان این سرزمین و برای فرزندان این خانه، فضایی ناامن، زندگی‌ای ناخوش، محیطی از همه سو یأس‌آور و مرگبار به شمار می‌آمد. جوان این مملکت، احساس افتخار نمی‌کرد. دانشجوی این مملکت، آن روز، همه همّتش این بود که خود را به نحوی به بیرون از این مرزها برساند و همان‌جا سرگرم شود. کسانی که می‌خواستند برای کشور و ملت خود تلاش کنند، خونِ دل می‌خوردند. امروز ایران، یک ایران مستقلّ است. امروز ملت ایران، زیر بارِ تحمیلی هیچ زورگویی در دنیا، سر خم نمی‌کند. امروز ملت ایران، از امکانات مادّی و معنوی‌اش، برای کشور و امروز و آینده خود استفاده می‌کند. امروز نیروهای مسلّح کشور ایران می‌دانند برای چه و که مجهّز می‌شوند. می‌دانند که بارِ مقدّس و افتخار آفرینِ دفاع از ملت، کشور و مقدّسات ملی، بر دوش آنهاست؛ از آن لذت می‌برند و به آن افتخار می‌کنند. امروز نیروهای مسلّح مجبور نیستند زورگویان و عناصر خارجی را در میان، یا بالای سرِ خود ببینند. همین دوره‌هایی که امروز دانشجویان نظامی ما - چه در این دانشگاه که، بحمداللَّه سطح راقی‌ای دارد و چه در دانشگاههای دیگر نظامی - فرا می‌گیرند، پیش از این، مجبور بودند برای فراگرفتنش، به خارج از این مرزها بروند، تحمیلها را تحمّل کنند و تحقیرها را بپذیرند، تا چیزی یادبگیرند یا نگیرند. کسانی که برای خودشان حقّ تصمیم گیری برای ملتها و کشورهای جهان قائلند، ملت ایران، نظامی ایران، عنصر ایرانی و همه ملتهای غیر خودشان را، انسانهای درجه دوم به حساب می‌آورند. متأسّفانه، امروز هم نسبت به کشورهایی که تحمیلات آنها را پذیرفته‌اند، همین‌طورند. امروز، زورگویان عالم از ملت و حکومت ایران و نظام جمهوری اسلامی ناراضی‌اند و حق هم دارند که ناراضی باشند. برای ملت ایران، ننگ نیست که گرگان فرارویش نعره و عربده بکشند؟! برای ملت ایران، ننگ نیست که دزدان و زورگویانِ عالم به رویش اسلحه بلند کنند؟! اتّحاد نامقدّس زمامداران امریکا با غاصبان صهیونیستِ سرزمین فلسطینْ علیه ملت ایران، برای این ملت یک افتخار است. ما افتخار می‌کنیم که زشتروی‌ترین و سیاهکارترین عناصر سیاسی دنیا، با ملت و دولت ایران مخالفند. بگذار مخالف باشند! هر کس که قلدران عالم از او تعریف کنند، باید احساس خجلت کند. هر کس که سیاهکاران عالم از او بد بگویند، باید افتخار کند. سیاهکاران، از هر که ضدّ سیاهکاری است، ناراحتند. دولت جمهوری اسلامی و ملت ایران، افتخار می‌کنند که با زور و غصب کنار نمی‌آیند. رژیم غاصبِ صهیونیستِ تروریستِ نژادپرست را یک روز هم نپذیرفته‌اند و نخواهند پذیرفت. هرکس که از زورگویان حمایت می‌کند، سیاهکار است. ملت ایران، در طول این هفده سال توانسته است ثابت کند که قدرتمند، رشید و صبور است. راه خود را با طمأنینه، آرامش و با اتّکای به نفس ادامه می‌دهد. هفده سال پیش، ملت ما، این ارتش، این نیروی هوایی، این نظم و سطح عالی دانش در نیروهای مسلّح و این دانشجو و استاد و چنین فرماندهان و مسؤولان دانشگاهی را نداشت، و این، آسان به دست نیامده است. تلاشها و کوششها شده است. ان‌شاءاللَّه، از این هم پیش‌تر خواهیم رفت. نیروهای مسلّح، روزبه‌روز، به هدفهای خود نزدیکتر خواهند شد، و روزبه‌روز تواناییهای بیشتری به دست خواهند آورد. این تواناییها، فقط توانایی نظامی نیست. توانایی علمی، صنعتی و روحی هم هست. اتّکای به نفس هم هست. دشمن هرچه می‌تواند، تلاش کند. بانوی ما، زینب کبری‌علیها سلام، خطاب به سیه‌روی‌ترین انسانهای زمان خود فرمود: «کد کیدک، واسع سعیک فواللَّه لاتمحوا ذکرنا(۱).» امروز ملت ایران و مسؤولان این کشور، همان سخن را به دشمنان زورگو و یاوه‌گوی جمهوری اسلامی می‌گویند. آنهایی که در موضع مسؤولان کشور امریکا یا هر گوشه دیگر دنیا، علیه ملت ایرانْ سخنان یاوه می‌گویند و زشتیهای خودشان را به ملت و دولت ایران نسبت می‌دهند، خودشان تروریست و زورگویند. آنان بدکاره و نژادپرستند. آنان از حل کردن ابتدایی‌ترین مشکلات اجتماعی خود، یعنی مسأله نژاد و سیاه و سفید، عاجزند. امروز همین سخنان را ملت و نظام ایران خطاب به آنها می‌گوید: «کدکیدک. واسع سعیک. فواللَّه لاتمحوا ذکرنا.» مگر شما می‌توانید کمترین آسیبی به جمهوری اسلامی برسانید؟! شما خواهید مُرد. شما خواهید رفت. شما مانند آن امپراتوری دیگر، زایل خواهید شد و پرچم اسلام روزبه‌روز، برافراشته‌تر خواهد شد. ملت ایران و هرکس که متمسّک به اسلام است، روزبه‌روز زنده‌تر خواهد شد. عزیزان من! یک بخش مهم و یک رکن بزرگ از این آینده درخشان، شما هستید و مسؤولیت آن بر دوش

شماست. شما خوبید، شما جوانید، شما پاکید، شما منوّرید. این را قدر بدانید. خود را در این فضای سالم و دینی، بسازید. نیروهای مسلّح، سپاه و ارتش، نیروهای انتظامی و همه کسانی که در لباس خدمت نظامی به اسلام و ملت ایران تلاش می کنید!در هر گوشه که هستید، این سنگر را قدر بدانید. برای این خدمت، خدا را شکر کنید. در راه این خدمت، گامتان را استوار بدارید. خدا با ماست و ان‌شاءاللَّه توجّهات حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه، متوجّه ماست. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ------------------ -- ۱) جمله‌ای از خطبه شکوهمند زینب کبری س) در مجلس یزید.

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار کارگزاران، در روز «عید مبعث»

بیانات مقام معظّم رهبری در دیدار کارگزاران، در روز «عید مبعث» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این روز عظیم را به همه امّت بزرگ اسلامی، بخصوص ملت مؤمن و عزیز ایران و به شما حضّار محترم که کارگزاران نظام الهی و اسلامی هستید، تبریک عرض می کنم. روز «بعثت»، تحقیقاً بزرگترین روز در تاریخ بشریّت است. روز ولادتِ برجسته ترین و شریفترین مفاهیم و ارزشهاست. بعثت نبیّ‌اکرم علیه‌الصّلاةوالسّلام، یک حرکت عملی بود تا بشر را از یک سو به سرمنزل کمال فردی، روحی و معنوی، و از سوی دیگر به تعالی زندگی اجتماعی و اصلاح وضع جوامع برساند. مسأله این است که در بعثت پیغمبر، آنچه به مردم هدیه شد، فقط تعدادی مفاهیم خشک و ارائه طریقی که رهروی در آن نیست و کسی زمام امور مردم را در آن راه در دست ندارد، نبود. از لحظه اوّل، این بعثت در وجود خودِ آن بزرگوار و سپس در روح و جان و در عمل مؤمنین به این پیام، تحقّق یافت و جاهلیّت، از لحظه اوّل، از این پیام ضربه خورد و با آن مقابله کرد. این، خصوصیت بعثت انبیاست. این، مخصوص نبوّت خاتم هم نیست. انبیا حرکت می کنند و آنچه را که در مقام تعلیم به انسانها هدیه می کنند، در عمل هم نشان می‌دهند. خودشان اوّلین کسانی هستند که این راه را طی می کنند. «یعلمّهم الکتاب والحکمة(۱)» فرعِ این است که علم کتاب و حکمت در وجود مقدّس نبی اکرم، در حدّ اعلی وجود دارد. «یزکیهم» فرع بر این است که آن وجود مطهّر در حدّ اعلای ممکنه برای طبیعتِ بشری، تزکیه شده است. با این نیروست که می‌تواند دنیایی را به سمت تزکیه پیش ببرد. این، آن چیزی است که رهبران مکاتب مختلف و سر رشته داران مفاهیم گوناگون فلسفی، اجتماعی، سیاسی و غیره، از آن بیگانه‌اند. آنان چیزهایی به ذهنشان می‌رسد؛ در عالم تصوّرْ چیزهایی را می‌فهمند و آنها را به مردم هم تحویل می‌دهند. کسانی هم از آنها یاد می گیرند، یا نمی گیرند. این، غیر از ممشای انبیاست که از اوّلْ حرکت است، از اوّلْ اقدام است، از اوّلْ تحقّق آن شعارهایی است که در زبان آنها وجود دارد و در عمل آنهاست. این، درست، در زندگی نبیّ اکرم پیش آمد. از لحظه اوّل، آن تعلیم و تزکیه و آن حرکتِ درراه اقامه قسط، آغاز شد. لذا از لحظه اوّل هم، مصادمه و معارضه شروع شد؛ از همان وقتی که پیغمبر اکرم دعوت خود را در پاسخِ «وانذر عشیرتک الأقربین(۲)»، در یک سطح گسترش دادند، تا زمانی که در سطح عمومِ مردم آن را منتشر و علنی کردند و تا وقتی که در جهت نظام اجتماعی - که همان نظام عدل بود - حرکت نمودند و آن را اقامه کردند. البته چیزی که ما در بعثتْ مشاهده و توصیف می کنیم، رویه ظاهری بعثت است. آن حقیقت الهی و ملکوتی و چیزی که میان خالق متعال و یک انسان ممتاز و برگزیده اتّفاق می‌افتد، از دسترسِ ذهنِ ما خارج است و ما نمی‌فهمیم که چه اتّفاقی افتاده است. حادثه، از این جهت، فوق العاده عظیم است و برای ما قابل تصوّر نیست. آنچه ما می‌بینیم و در منظرمان قرار می گیرد، هر کس به‌قدر فهم و تدبّر خود، چیزی از آن می‌فهمد و همین حادثه، روی مخاطبان، انسان و دنیای پیرامون خود، تأثیر می گذارد. از همان ابتدا که این حادثه به وقوع پیوست، دوچیز به‌صورت هدفی روشن، در آن وجود داشت: یکی ایجاد آن تحرّک درونی، روحانی و نفسانی درتوجّه دادن باطن انسان به خدای متعال. این، آن نکته اوّل است. یعنی مسأله ایمان، توجّه به پروردگار عالم، یا به تعبیر بسیاری از آیات قرآن، «ذکر». آنچه خدای متعال به‌وسیله بعثت، در درجه اوّل به انسانها می‌دهد، ذکر و

تذکّر و به خود آمدن انسان است. این، قدم اوّل است. تا این نشود، هیچ‌یک از اهدافِ بعثتها و نبوّتها، تحقّق نمی‌یابد. «انّما تنذر مَن اتّبع الذّکر.(۳)» کسی که این تذکّر را در خود به‌وجود آورد و از آن پیروی کند، بعد از آن زمان، قابل انذار، اصلاح، ارشاد، تکامل و مبارزه در راه هدفهای اجتماعی است. این، قدم اوّل است. بشر، وقتی از معنویّت غافل شد، همه درهای اصلاح و صلاح به روی او بسته می‌شود. امروز به دنیای مادّی نگاه کنید! امروز آنچه که در دنیای مادّی، می‌تواند کلید همه اصلاحات و سعادتها محسوب شود، همین است که انسانها به خود آیند، متذکّر شوند، هدف خلقت را از ورای این ظواهر مادّی جستجو کنند و در ورای این ظواهر مادّی زندگی، که همین خور و خواب، شهوات، قدرت، مال‌پرستی و این چیزهاست، دنبال حقیقتی بگردند. ریشه فساد، عدم توجه به این باطنِ حقیقیِ عالم است. سرّ، معنا و باطن زندگی و حیات انسان، این است: متوجه یک مبدأ و تکلیف بودن. منتظرِ یک الهام بودن. گوش به فرمان یک مبدأ حاکم و قادر و صاحب اختیارِ از غیب بودن. این، اصل قضیه است؛ که باز تعبیر دیگر قرآنی، همان «ایمان به غیب» است: «الّذین یؤمنون بالغیب.(۴)» در این ظواهرِ مادّیِ زندگی غرق نمی‌شوند. زندگی را در همین خور و خواب، شهوات، تمایلات انسانی، قدرت، ریاست و امثال اینها، خلاصه نمی‌کنند. این، اوّلین هدیه بعثتها به انسانها و اوّلین هدف پیغمبر است؛ که آنها را متذکّر کند و به آنها ایمان بدهد؛ آن هم ایمان به غیب. هدف دومی که پیغمبر، از لحظه اوّل به‌دنبال آن بوده است، عبارت است از ایجاد یک محیط سالم و صحیح برای معیشت انسان و زندگی انسانی. یعنی دنیایی که در آن، ظلم و دریده شدنِ ضعیف به‌وسیله قوی نباشد. دنیایی که در آن، ناکامی مطلق برای ضعفا و قانون جنگ نباشد. یعنی همان چیزی که در اصطلاحات قرآن، حدیث، و اصطلاحات دینی، به آن «قسط و عدل» گفته می‌شود. یعنی بزرگترین آرزوی بشر. بزرگترین آرمان بشر از اوّل تاریخ انسان (یعنی از آن زمانی که انسانْ تعقّلی یافته و فکری به سراغ او آمده، و به زندگی خود، نظم و ترتیبی داده است) تا امروز، آرزوی تحقّق عدالت است. اکنون، بعضی شعار صلح را مطرح می‌کنند. البته صلح، چیز بسیار خوبی است؛ لکن صلحْ آن زمان خوب است که عادلانه باشد. بسیاری برای رسیدن به عدالت، جنگ را انتخاب می‌کنند و در راه عدالت، می‌جنگند. پس، پیداست که عدالت از صلح بالاتر و مهمتر است. حقیقت هم، همین است. زندگی انسان بدون عدالت، همان چیزی است که شما در زشت‌ترین چهره های تاریخ بشر مشاهده می‌کنید. امروز هم در گوشه و کنار دنیا مشاهده می‌شود. همه بدبختیهایی که شما در جوامع مختلف می‌بینید، ناشی از ظلم و بی‌عدالتی است. ممکن است ظاهر امور، این را نشان ندهد؛ اما باطن قضیه، این است. اگر شما می‌بینید در گوشه‌ای از عالم، کودکان از بی‌غذایی جان خود را از دست می‌دهند، ظاهر قضیه این است که به دلیل نیامدن باران، خشکسالی شده است؛ اما باطن قضیه، چیز دیگری است. باطن قضیه، بی‌عدالتی است. اگر عدالت از نسلهای گذشته بر آن جامعه حکمفرما بود و چنانچه عدالت بر محیط زندگی بشر حکمفرما بود، انسان می‌توانست در سایه استقرار عدالت، محیط زندگی خود را طوری بسازد که برای او قابل زیست باشد و فرزند او به آن فلاکت نیفتد و زندگی، این قدر زشت و دردآور نشود. در اثر بی‌عدالتی، انسانیت دچار این بیماریها و دردهاست. اوّلین هدف همه انبیا، در کنار آن ذکر، تأمین عدالت است. این دو هدف اصلی است. البته یکی اصلی‌تر است و آن، همان موضوع تذکّر است. آن، ریشه‌ای و اساس قضیه است. اگر غفلت بیاید، چیزی عاید نخواهد شد و عدالت هم به‌وجود نمی‌آید. لذا، شما دیدید آن نظامها و کسانی که مدّعیِ عدالت اجتماعی بودند، نتوانستند چیزی از نوع عدالت، به مردم جوامع خودشان هدیه کنند. چرا؛ چیزهای دیگر دادند! فضانوردی به آنها دادند، موشکهای قارّه‌پیما برایشان ساختند؛ اما عدالت اجتماعی را نتوانستند مستقر کنند! عدالت اجتماعی، در سایه اصلاح انسان، نفوس و بواطن و در سایه توجّه به خدا و ذکر، حاصل خواهد شد. این دو، هدف پیغمبر است و توانست آنها را محقّق کند؛ ولو در دایره‌ای محدود. او جامعه‌ای به وجود آورد متذکِّر، آگاه و برخوردار از حدّ اعلایِ عدالت اجتماعی. ممکن بود در گوشه‌ای از آن جامعه، کسی به کسی ظلم بکند؛ اما این، ملاک فقدان عدالت اجتماعی نیست. ملاک وجود و عدم عدالت اجتماعی، استقرار حاکمانه عدالت اجتماعی است. در جامعه‌ای که قانون و حکمروایی عادلانه است، حکمران عادل است و نیّت، نیّت عدالت است، حرکت عمومی به سمت عدالت

اجتماعی است. ممکن است دیر یا زود این راه طی شود و مدتی طول بکشد؛ اما بالاخره به عدالت اجتماعی خواهد رسید. چنین وضعیتی را پیغمبر اکرم به وجود آورد. کمترین بی‌عدالتی را، آن بزرگوار برنتافت و نپذیرفت. الگو نشان داد، که البته ما پس از حیات مبارک نبیّ اکرم، آثار آن تربیت را تا مدتها در جوامع اسلامی دیدیم و باز در دوران امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، همان عدالت مطلق را در شخص حاکم مطهّر و بزرگوار دنیای اسلام در آن زمان، مشاهده کردیم. این دو خصوصیت، از ویژگیهای بعثت است. ما که بعثت را جشن می‌گیریم، برای این است که این ویژگیها احیا شود. جشن می‌گیریم به‌خاطر زنده نگهداشتن شخصیتها، راهها و حادثه‌ها و برای درس گرفتن از آنها. آنچه که امروز ملت ایران را سرافراز می‌کند، این است که در جهت این بعثت، یک حرکت عظیم و اساسی انجام داده است. دشمنان درباره ما، خیلی حرفهای دروغ می‌زنند؛ اما این را نمی‌توانند منکر شوند که نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، برای احیای ارزشهای اسلام و تجدید بعثت نبیّ اکرم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم قیام کرده است، و این، افتخار ماست. چیزی هم که موجب شده است این ملت تا امروز در این راه مقاومت کند، همین بوده است. لذا، اگر شما متن جامعه را مشاهده کنید، خواهید دید که جامعه ما بحمداللّه یک جامعه غفلت زده نیست. مردم، مردم ذاکر و متذکّری هستند؛ دنبال حقیقت و در راه حقیقتند. برای آنها، ارزشهای معنوی و الهی حقیقتاً ارزش است. مادّیات را فدای معنویّات می‌کنند؛ معنویّات را فدای مادّیات نمی‌کنند. روال عمومی جامعه ما این است. البته، همه نوع انسانی در همه جا پیدا می‌شود. درآن قسمت دوم هم، اساس جامعه نظام جمهوری اسلامی، «لیقومَ النّاس بالقسط(۵)» است. هدف، عدالت و قسط اجتماعی است. جامعه، زمانی به صلاح، آبادانی، عمران و نجات حقیقی خواهد رسید که این تأمین شود. نظامهای سرمایه‌داری در دنیا، دنبال آبادی، عمران و پیشرفت علم و صنعت در کشورهایشان رفتند؛ بدون این‌که به اصل عدالت اجتماعی، اهتمام قابل اعتنایی داشته باشند. البته خیلی از آن هدفها را توانستند کسب کنند؛ مانند کسب علم، زندگی راحت، فنآوری پیشرفته، زندگی لوکس و کسب قدرت نظامی. اینها به‌دست آمد و این هم وعده الهی است. خداوند متعال وعده فرموده است که هر ملتی، چنانچه به‌طور جدّی به‌دنبال هر هدفی حرکت کند، به آن هدف خواهد رسید.در این، شک نیست. آنهایی هم که به‌طور جدّی حرکت کردند، به همان مقدار، به این ظواهر زندگی؛ یعنی به ثروت جامعه، قدرت نظامی و قدرت و پیشرفت علمی رسیدند؛ اما در زندگی‌شان، سعادتمند نشدند. در آن کشورها، دردهای بشریّت، تمام نشده است. ثروتی که در آن جامعه هست، عدّه‌ای از افراد جامعه را برخوردار کرده است؛ اما نتوانسته‌اند تبعیض را برطرف و عدالت اجتماعی را برقرار کنند. حتّی برای کسانی هم که از زندگیِ راحت برخوردارند ، نتوانستند راحتی حقیقی، آرامش روحی و زندگی خوش به‌وجود آورند. آب خوش از گلویشان پایین نمی‌رود. انواع و اقسام گرفتاریها، گریبان آنها را گرفته است. البته بعضی از گرفتاریها فوری ظاهر می‌شود و بعضی بعد از مدّتی ظاهر می‌گردد، که اکنون وقتِ ظاهر شدن گرفتاریهای آنهاست. دنیای غرب، ممکن است بیست تا چهل سال پیش این‌طور نبوده است؛ اما اکنون گرفتاریهای زندگی مادّی، گریبان آن را گرفته است. دلیل آن، این است که به معنویّت و عدالت اجتماعی توجّه نکرده است. نظامی که براساس بعثت بنا شده باشد، هدفش، سعادت و زندگی راحت برای بشر است و این، جز با آن دو هدف، تأمین نمی‌شود. اگر این‌طور شد، دیگر دشمنیها هم اثر نمی‌کند. بسیاری متحیّرند که چه شد آن روزی که دو ابرقدرت بودند و هر دو ابرقدرت علیه ما اقدام می‌کردند، نتوانستند به جمهوری اسلامی آسیبی برسانند! امروز هم که یک ابرقدرت نابود شده و یکی مانده است، او و همدستانش - چه دولتهای پیشرفته و چه دولتهای ضعیفی که از روی حقارت و ذلّت، همدستی امریکا را پذیرفته‌اند و با هم تلاش می‌کنند - نمی‌توانند به جمهوری اسلامی، ضربه کاری وارد کنند. سرّش، همین ایمان، توجّه و پایبندی مردم به دین، حضور معنویّت در زندگی مردم و این احساس است که نظام جامعه به سمت عدالت حرکت می‌کند. البته دشمن خیلی عربده می‌کشد و بسیار هم تهدید و اقدام می‌کند. منتها اقدام او، اقدام مؤثّری نیست. فرق است بین نظامی که از مردمِ خود بریده است و ملتی که متّکی به معنویّت نیست، با ملتی معنوی که با نظام و حکومت خود یکپارچه است و بین آنها ارتباطات مستحکمی وجود دارد. مردم، دولت و رئیس جمهور را از خود

می‌دانند. گاهی آنها را از فرزندان خودشان هم بیشتر دوست می‌دارند. مردم به نمایندگان مجلس و رؤسای قوا، علاقه‌مندند. آنان را از خودشان می‌دانند و از ایمان و معنویّت هم برخوردارند. این ملت و دولت را نمی‌توان با آن نظام بریده منقطعِ از مردم خود مقایسه کرد. لذا، آن تهدیدها اثر نمی‌کند. البته تهدیدهایی هم که این اواخر می‌کنند، در حدّ جلافت است. این مسؤولان دولت امریکا، تهدید دولت و ملت ایران را به حدّ رکاکت و جلافت رسانده‌اند. با سبُکی تهدید می‌کنند. کارهای آنان از نظر افکار عمومی دنیا، مردود است و حرفهای بیجا می‌زنند. کنگره امریکا بودجه تعیین می‌کند تا در جمهوری اسلامی فعّالیتهای خرابکاری کنند. خوب؛ مگر تا به‌حال در نظام جمهوری اسلامی، فعّالیتهای خرابکاری نشده است؟! مگر تابه حال خرابکاران مزدور شما، طعم مشت پولادین ملت ایران را نچشیده‌اند که یک بار دیگر می‌خواهند امتحان کنند؟! بدیهی است که هرگاه ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران احساس کنند که سرانگشتهای مزدور امریکا، یا هرقدرت متجاوز دیگری درداخل کشور مشغول فعّالیت است، با آنها به‌صورت قاطع و کوبنده برخورد خواهند کرد. ملت، بحمداللَّه، زنده، بیدار، آماده و در صحنه است و شما کارگزاران عزیزِ نظام جمهوری اسلامی، به چنین ملتی خدمت می‌کنید. شما برای این مردم کار می‌کنید. شما مسؤولان و دست‌اندرکاران قوای سه‌گانه قوّه مجریّه، قوّه قضائیّه، نمایندگان محترم مجلس و دیگران در بخشهای مختلف، نیروهای نظامی، نیروهای انتظامی، ارتش، سپاه و همه، برای این‌مردم کار می‌کنید؛ مردمی با چنین ایمان و عزمی. دعای امروز هم، همین مضمون را دارد: «و قد علمتُ انّ افضل زادالرّاحل الیک عزمُ وارادةٍ یختارک.(۶)» این عزم و اراده انسان، که موجب اختیار راه خدا شود، اساس چیزهاست، و ملت ایران این را دارد. برای چنین ملتی تلاش می‌کنید، باید خیلی قدر بدانید، و هرچه می‌توانید، کوشش کنید و از کار خسته نشوید و ان‌شاءاللَّه به اجر الهی امیدوار باشید. امیدواریم توجّهات و ادعیّه زاکیّه ولیّ‌عصر ارواحنافداه، شامل حال همه شما باشد و از توفیقات الهی برخوردار باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --- ۱) بقره: ۱۲۹ ۲) شعرأ: ۲۱۴ ۳) یس: ۱۱ ۴) بقره: ۳ ۵) حدید:۲۵ ۶) مفاتیح‌الجنان: ازادعیه روز بیست و هفتم ماه رجب.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در جمع فرماندهان، مسؤولان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در جمع فرماندهان، مسؤولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار بسم اللَّه‌الرحمن‌الرحیم این روز فرخنده و شریف را به شما عزیزان که در این محفل حسینی حضور دارید و به همه پاسداران عزیزی که در سراسر کشور و هر نقطه‌ای از جهان حضور دارند - اعم از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و پاسدارانی که در کمیته‌های انقلاب فعالیت می‌کردند و امروز در یگان ویژه پاسداران هستند - تبریک عرض می‌کنم. جلسه امروز ما، مثل همیشه و هر جا که شما جوانان مؤمن و عاشق حسینی و مخلص اسلام و انقلاب حضور دارید، به عطر جهاد و معرفت و شهادت معطّر و به زینتهای اسلامی مزیّن است ؛ بخصوص که با حضور جانبازان عزیزمان در این محفل، مجلس ما بیشتر حسینی و جبهه‌ای و عاشورایی است. اگر چه انسانها عوض شده‌اند؛ اما فضا، همان فضاست و روح، همان روح است و این جریان مبارک، همیشه همین طور بوده است. یک جریان و جهت و حرکت وجود دارد؛ ولی جاها عوض می‌شود و قطره‌ها جا به جا می‌گردند تا ان شاءاللَّه این جریان مبارک و این قطره‌های متبرّک به برکات جهاد و شهادت، به اقیانوس ولایت بپیوندند و شما در آن محضر عزیز و شریف و بی‌نظیر و در زیر آن پرچمی که اوّلین و آخرین، نظیر آن را ندیده‌اند و همه خوبان عالم در آرزوی آن بوده‌اند، حضور پیدا کنید و دل و جان را در آن کوثر معرفت، شستشو دهید. عزیزان من! نام حسین بن علی علیه الصّلاة و السّلام، نام عجیبی است. وقتی از لحاظ عاطفی نگاه می‌کنید، می‌بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمینِ با معرفت، این است که دلها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب می‌کند. البته در بین مسلمین کسانی هستند که این

حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین بی‌بهره‌اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیانِ این خانواده محسوب نمی‌شوند؛ اما در میان آنها بسیاری هستند که اسم حسین علیه‌السّلام،اشکشان را جاری می‌سازد و دلشان را منقلب می‌کند. خدای متعال، در نام امام حسین اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملتهای شیعه، یک حالت معنوی حاکم می‌شود. این، آن معنای عاطفیِ آن ذات و وجود مقدّس است. از اوّل هم در بین اصحاب بصیرت، همین طور بوده است. در خانه نبیّ اکرم علیه و علی آله آلاف الصّلاهٔ والسّلام و امیر المؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم - آن طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می‌فهمد - این وجود عزیز، خصوصیتی داشته و مورد محبّت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم، همین گونه است. از جنبه معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف - که اشاره به آن مسمّای عظیم القدر است - همین گونه است. عزیزترین معارف و راقیترین مطالب معرفتی، در کلمات این بزرگوار است. همین دعای امام حسین در روز عرفه را که شما نگاه کنید، خواهید دید حقیقتاً مثل زبور اهل بیت، پر از نغمه‌های شیوا و عشق و شور معرفتی است. حتی بعضی از دعاهای امام سجّاد را که انسان می‌بیند و مقایسه می‌کند، گویا که دعای این پسر، شرح و توضیح و بیانِ متن دعای پدر است؛ یعنی آن اصل است و این فرع. دعای عجیب و شریف عرفه و کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه‌هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیبی دارد و بحر زخّاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل بیت علیهم السّلام کم نظیر است. از جنبه تاریخی هم، این نام و خصوصیّت و شخصیّت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته، به معنای تاریخ ساده و گزاره ماوقع نیست؛ بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است. من، یک وقت درباره عبرتهای ماجرای امام حسین صحبتهایی کردم و گفتم که ما از این حادثه، غیر از درسهایی که می‌آموزیم؛ عبرتهایی نیز می‌گیریم. «درسها» به ما می‌گویند که چه باید بکنیم؛ ولی «عبرتها» به ما می‌گویند که چه حادثه‌ای اتّفاق افتاده و چه واقعه‌ای ممکن است اتّفاق بیفتد. عبرت ماجرای امام حسین این است که انسان فکر کند در تاریخ و جامعه اسلامی؛ آن هم جامعه‌ای که در رأس آن، شخصی مثل پیامبر خدا - نه یک بشر معمولی - قرار دارد و این پیامبر، ده سال با آن قدرت فوق تصوّر بشری و با اتّصال به اقیانوس لایزال وحی الهی و با حکمت بی‌انتها و بی‌مثالی که از آن برخوردار بود، در جامعه حکومت کرده است و بعد باز در فاصله‌ای، حکومت علی بن ابی‌طالب بر همین جامعه جریان داشته است و مدینه و کوفه، به نوبت پایگاه این حکومت عظیم قرار گرفته‌اند؛ چه حادثه‌ای اتّفاق افتاده و چه میکروبی وارد کالبد این جامعه شده است که بعد از گذشت نیم قرن از وفات پیامبر و بیست سال از شهادت امیرالمؤمنین علیهما السّلام، در همین جامعه و بین همین مردم، کسی مثل حسین بن علی را با آن وضع به شهادت می‌رسانند؟! چه اتّفاقی افتاد و چطور چنین واقعه‌ای ممکن است رخ دهد؟ آن هم نه یک پسر بی نام و نشان؛ بل کودکی که پیامبر اکرم، او را در آغوش خود می‌گرفت، با او روی منبر می‌رفت و برای مردم صحبت می‌کرد. او پسری بود که پیامبر درباره‌اش فرمود: «حسین منّی و انا من حسین(۱)». رابطه بین این پدر و پسر، این گونه مستحکم بوده است. آن پسری که در زمان حکومت امیرالمؤمنین، یکی از ارکان حکومت در جنگ و صلح بود و در سیاست مثل خورشیدی می‌درخشید. آن وقت، کار آن جامعه به جایی برسد که همین انسان بارز و فرزند پیامبر، با آن عمل و تقوا و شخصیت فاخر و عزّت و با آن حلقه درس در مدینه و آن همه اصحاب و یاران علاقه مند و ارادتمند و آن همه شیعیان در نقاط مختلف دنیای اسلام را با آن وضعیت فجیع محاصره کنند و تشنه نگه دارند و بکشند و نه فقط خودش، بلکه همه مردانش و حتّی بچه ششماهه را قتل عام کنند و بعد هم زن و بچه اینها را مثل اسرای جنگی اسیر کنند و شهر به شهر بگردانند. قضیه چیست و چه اتّفاقی افتاده بود؟ این، آن عبرت است. شما جامعه ما را با آن جامعه مقایسه کنید تا تفاوت آن دو را دریابید. ما در این جا و در رأس جامعه، امام عظیم‌القدر را داشتیم که بلاشک از انسانهای زمان ما بزرگتر و برجسته‌تر بود؛ اما امام ما کجا، پیامبر کجا؟ یک چنین نیروی عظیمی، به وسیله‌ی پیامبر در آن جامعه پراکنده شد که بعد از وفات آن بزرگوار، تا دهها سال ضربِ دست پیامبر جامعه را پیش می‌برد. شما خیال نکنید این

فتوحـاتی که انجـام گرفت، از نفس رسـول اللَّه منقطع بود؛ این، ضـرب دست آن بزرگوار بود که جـامعه اسـلامی را پیش می‌برد و پیش برد. بنـابراین، پیـامبر اکرم در فتوحـات آن جـامعه و جـامعه مـا حضور داشت و دارد، تـا وضع به این جـا رسـید. من، همیشه به جوانان و محصّـلین و طلّاب و دیگران می‌گویم که تاریـخ را جـدّی بگیرید و با دقّت نگاه کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است: «تلک أمهٔ قد خلت(۲)». عبرت از گذشـتگان، درس و آموزش قرآن است. اساس قضـیه در چند نکته است که حالا من نمی‌خواهـم آنها را در این جـا تحلیل و بیان کنم. مقـداری را گفتم و مقـداری هم باب محافل بحث و تـدقیق است که افراد اهل تحقیق بنشـینند و روی کلمه کلمه این حرفهـا، دقّت کننـد. یکی از مسائلی که عامل اصـلی چنین قضـیه‌ای شـد، این بود که رواج دنیا طلبی و فساد و فحشا، غیرت دینی و حسّاسیتِ مسؤولیت ایمـانی را گرفت. این که مـا روی مسأله فسـاد و فحشا و مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه می‌کنیم، یک علّت عمـده‌اش این است که جامعه را تخـدیر می‌کند. همان مدینه‌ای که اوّلین پایگاه تشـکیل حکومت اسـلامی بود، بعـد از انـدک مـدّتی به مرکز بهترین موسـیقیدانان و آواز خوانـان و معروفترین رقاصّان تبـدیل شـد؛ تا جایی که وقتی در دربار شام می‌خواسـتند بهترین مغنّیان را خبر کننـد، از مـدینه آوازه خوان و نوازنـده می‌آوردنـد! این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجـام نگرفت؛ بلکه در همان حول و حوشِ شـهادت جگر گوشه فاطمه‌زهرا سـلام اللَّه علیها و نور چشم پیامبر و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتّفاق افتاد! بنابراین، مـدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقا زاده‌ها و بزرگ زاده‌ها و حتی بعضـی از جوانان وابسته به بیت بنی هاشم نیز، دچار فساد و فحشا شدنـد!بزرگان حکومت فاسـد هم می‌دانسـتند چه کار بکننـد و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویـج کننـد. این بلیّه، مخصوص مـدینه هم نبود؛ جاهـای دیگر هم به این گونه فسادهـا مبتلا شدنـد. تمسّک به دین و تقوا و معنویّت و اهمیت پرهیزکاری و پاکدامنی، این جا معلوم می‌شود. این که ما مکرّر در مکرّر، به بهترین جوانان این روزگار که شما باشید، این همه سفارش و تأکید می‌کنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید، به همین خاطر است. امروز چه کسی مثل جوانان پاسـدار است؟ همین پاسـداران و بسـیجیها، واقعاً بهترین جوانانـد که در میـدان علم و دین و جهـاد، پیشـرو هسـتند. در کجـا چنین جوانانی را سـراغ داریم؟ نظیر اینها را خیلی کم داریم و در هیـچ جای دنیا تعدادشان به این کثرت نیست. بنابراین، باید مواظب موج فساد بود. امروز، بحمـداللَّه خـدای متعال، قداست و معنویّت این انقلاب را حفظ کرده است. جوانانْ پاک و طاهرند؛ اما بدانید زیور و عیش و شـیرینی دنیـا، چیز خطرناکی است و دلهای سـخت و انسانهای قوی را می‌لرزانـد. بایـد در مقابل‌این وسوسه‌ها، ایستادگی کرد. جهـاد اکبری که فرمودنـد، همین است. شـما که جهـاد اصـغرتان را خوب انجـام دادیـد و امروز به این مرحله رسـیده‌اید، بـاید بتوانیـد جهـاد اکبر را نیز خوب انجـام دهیـد. بحمـداللَّه امروز عزیزان مـا در سـپاه و بسـیج و همچنین مجموعه جوانان مؤمن و حزب اللّهی، بهترین هسـتند. بایـد این نعمت را پاس داشت. دشـمن می‌خواهد این را از ملت ایران و مسـلمین در هر جا که هسـتند، بگیرد. دشـمنان ما می‌خواهند ملتهای مسـلمان به یک عیشِ ذلّت بار و غفلت آمیز و غرق شدن در گنداب و قبول سـلطه بیگانگان، سرگرم شوند؛ کما این که قبل از انقلاب نیز این گونه بود و امروز هم در بسیاری از کشورهای دنیا همین طور است. عامل دیگری که وضع را به آن جا رسانید و انسان در زندگی ائمه علیهم السـلام این معنا را مشاهده می‌کند، این بود که پیروان حق که ستونهای آن اساس واقعیِ بنای ولایت و تشیّع محسوب می‌شدند، از سـرنوشت دنیای اسـلام اعراض کردند و نسبت به آن بی‌توجّه شدند و به سرنوشت دنیای اسلام، اهمیت نمی‌دادند. بعضی افراد یک مدّت مقداری تحمّس و شور نشان دادند که حکّامْ سختگیری کردند؛ مثل قضیه‌ی هجوم به مـدینه در زمان یزیـد که اینها علیه یزید سـر و صدایی به راه انداختند، او هم آدم ظالمی را فرسـتاد و قتل عامشان کرد. این گروه هم، همه چیز را به کلّی بوسـیدند و کنار گذاشـتند و مسائل را فراموش کردنـد. البته، همه اهل مـدینه هم نبودند؛ بلکه عدّه‌ای بودنـد که در بین خودشان، اختلاف داشـتند. درست عکس تعالیم اسـلامی عمل شد؛ یعنی نه وحدت و نه سازماندهی درست بود و نه نیروها با یکدیگر اتصال و ارتباط کاملی داشـتند. بنابراین، نتیجه آن شد که دشـمن، بیرحمانه تاخت و اینها هم در قدم اوّل، عقب نشسـتند. این نکته، نکته مهمی است. کار دو جناح حقّ و باطل که با هم مبارزه می‌کننـد و به یکـدیگر ضـربه می‌زنند، بدیهی است.

همچنان که جناح حق به باطل ضربه می‌زند، باطل هم به حق ضربه می‌زند. این ضربه‌ها تبادل پیدا می‌کند و وقتی سرنوشت معلوم می‌شود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است. همه راز تداوم معارف انبیا – از اوّل تا آخر – کلمه توحید و فضایل و ارزشهای دینی بود که به وسیله اینها تکرار شد و امروز همین معارف، دنیا را گرفته است و به هر جای آن که نگاه کنید، معارف انبیا را می‌بینید؛ در حالی که تقریباً همه انبیا را – به جز تعداد معدودی – قلع و قمع کردند. موسی را آن همه زجر کردند و عیسی بن مریم را آن طور مورد تعقیب و فشار قرار دادند ؛ اما معارفشان تا امروز باقی است. راز اصلی این است که انبیا از میدان در نرفتند و شکست یکی از آنها، باعث نشد که دیگری به مصاف باطل نرود.همه انبیا – مگر تعداد کمی – در زمان حیات خود، از طرف دشمنانشان ضربه خوردند. در عین حال نتیجه کار این مجموعه‌ای که یا کشته یا سوزانده شدند و یا زندان رفتند و یا زنده زنده ارّه شدند و آن همه از قدرتمندان شکنجه کشیدند؛ این است که امروز دنیا زیر پرچم معارف انبیا علیهم‌السّلام است و هر جای دنیا که شما بروید، می‌بینید که معارف انبیا مطرح است و همه اخلاقیّات خوب و این همه نامهای زیبا، مثل عدالت و صلح و ... به خاطر تعلیمات انبیاست. راز همه اینها، خسته نشدن و از میدان در نرفتن است. در دوران امام حسین علیه‌السّلام و آن بخش از تاریخ اسلام که این قدر فاجعه آفرینی شده است؛ این اصل وجود نداشت؛ به خاطر این که آنها با هم پیوند و ارتباط نداشتند و زود احساس شکست می‌کردند و زود خسته می‌شدند و میدان را خالی می‌کردند؛ در نتیجه دشمن هم جلو می‌آمد. یک بار این تجربه، به نحو صحیح مورد استفاده قرار گرفت و همان یک بار، پیروزی مطلق به دست آمد و آن، داستان انقلاب اسلامی در زمان ما بود. خدای متعال، امام بزرگوار و آن شخصیت را این طور آفریده بود که احساس شکست و خستگی نمی‌کرد و ناکامی در روح او راه نداشت. در سخت‌ترین حالات هم قصد پیشرفت داشت. شما خودتان در دوره هشت ساله جنگ، از نزدیک دیدید که در سخت‌ترین حالات هم، آن کسی که تصمیم بر عقب‌نشینی نداشت، شخص امام بود که مثل کوه محکم ایستاده بود. وقتی یک کوه به آن استواری، پشت سر انسان است، راحت مبارزه می‌کند. او در دوران مبارزه نیز همین طور بود. با این همه شکست و سختی و کتک و فشار و تبعید و کهولت سن، باز هم به مبارزه ادامه می‌داد. امام بزرگوار که مشغول مبارزه شد، جوان نبود. ایشان، در ابتدای شروع مبارزه، یک مرد شصت و سه ساله بود! من یادم است که در همان سخنرانیهای سال چهل و یک می‌گفتند که من چرا و از چه چیزی بترسم؟ اگر مرا هم بکشند، شصت و سه سالم است و تازه در سن پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السّلام که از دنیا رفتند، از دنیا خواهم رفت. چه سعادتی از این بهتر؟ این، منطق او بود. آن روز، امام شصت و سه سالش بود که از همان دوران پیر مردی، شروع به مبارزه کرد و چون موقعیت آن روز مناسب بود، ایشان تمام زحمات را در دوران پیری، تحمّل کرد. در هشتاد سالگی هم رهبری این انقلاب با عظمت را به عهده گرفت و تا نود سالگی، آن را با قضایای عظیمی که شما شاهدش بودید، هدایت کرد. تهدید امریکا و شوروی و اتّحاد دو ابرقدرت و جنگ هشت ساله و حمله به طبس و محاصره اقتصادی و تبلیغاتی و سیاسی و ... هیچ گاه این کوه استوار را تکان نداد: «لا تحرکه العواصف». هیچ توفانی نتوانست او را تکان دهد و لذا پیروز شد. این تجربه، یک بار عمل شده است و آن، داستان انقلاب ماست که ملت و کسانی که دلِ مبارزه داشتند، پشت سر این مرد ایستادند و صفوف متّحدی را تشکیل دادند و حتّی ضعیفترین انسانها نیز پی در پی آمدند و ایستادند تا بالاخره دشمن مغلوب شد و امروز، دشمن مغلوبِ ماست. امروز دشمن، مغلوب انقلاب اسلامی است. همه این تشرها و سر و صداها و جنجالهای تبلیغاتی و اداهای قدرتمندانه‌ای که از خود در می‌آورند؛ نشانه شکست و ترس آنها از این انقلاب است. این که رؤسای امریکا به هم افتاده‌اند و بین خود مسابقه گذاشته‌اند تا علیه جمهوری اسلامی و نظام اسلامی حرف بزنند و طرح بدهند و تصمیم گیری کنند، نشانه احساس شکست آن ابرقدرت از انقلاب اسلامی است و بیانگر ایستادگی و پیروزی ملت ایران در این صحنه عظیم هفده ساله ، از اوّل تا به حال است . دشمن، با دقّت نگاه می‌کند تا لحظه ضعف را در چهره این انقلاب و این ملت، تفرّس و جستجو کند و در همان لحظه، بیرحمانه حمله نماید. البته، مواردی که در این روزها مطرح می‌شود، حمله نیست و ارزش و اهمیتی هم ندارد.

می گوینـد محاصـره اقتصـادی می کننـد؛ مگر تـابه حال نکردهانـد؟! امروز دنیا، آن دنیایی نیست که اروپا و کشورهای بزرگ آسـیا، تحمیل سیاستمداران پررو و زیاده طلب و گستاخ و بداخلاق امریکا را قبول کند. امروز، دنیایی است که هر ملتی برای خود، جایگاه و موقعیتی دارد. ملتهای کوچک هم اگر رهبران خوبی داشته باشـند، حاضر نیستند از ملتهای بزرگ، تحمیل قبول کنند؛ چه رسد به این که امریکاییها بیاینـد برای دولتها و شـرکتهای اروپایی تعیین تکلیف کننـد! چه کسـی به اینها اعتنا می کند؟ چه کسـی تحمیلهای آنها را می‌پـذیرد؟ بر فرض که رؤسای امریکا در اغراض خبیثانه خودشان، موفّق و پیروز شونـد و پیش بروند؛ تازه اوّل پیروزی ملت ایران اسـت. ملـت ایران بـه کسـی احتیـاج نـدارد. ملت مـا به اتّکـای نفس و کـاوش در خـود نیـاز دارد. ملت ایران احتیـاج دارد که شخصـیت خـویش را در میـدانهای دشـوار بیازمایـد تـا خـود را کشف کنـد. این ملت، ملت بزرگی است که از اسـتعداد درخشـانی برخوردار است. در این جا ارزشـهای والایی وجود دارد. نگذاشـتند ما به خودمان بپردازیم و به وضعیتمان رسیدگی کنیم. خوشا آن روزی که این ملت، سر در درون خویش فرو ببرد و قدری روی خود و امکانات و موجودی و تواناییهایش مطالعه کند؛ همچنان که در دوران جنگ، بر اثر احتیاج، چنین چیزی پیش آمـد و ما ثمرات شـیرینش را دیدیم. بنابراین، در چنین وقایعی، ما چیزی از دسـت نخواهیم داد. مسأله این است که امروز در رأس قـدرتهای دنیا، قـدرتی قرار دارد که به هیـچ فضـیلتِ انسانیِ حقیقی، پایبنـد نیست. امروز، سـردمداران رژیم امریکا، فقط و فقط در صدد آن هستند که سلطه گری خودشان را در دنیا توسعه دهند. هیچ اصلی از اصول انسـانی برای اینهـا معتبر نیست. هیـچ ارزشـی از ارزشـهای والای انسانی در نظر اینها اعتبار نـدارد. ناله مردم فلسـطین و دیگر ملتهای مسلمان، در هر جای دنیا که لگدکوب شوند، برایشان اهمیت ندارد. دمکراسی، آن جایی که منتهی به روی کار آمدن جماعتی‌شود که از آنها فرمان نمی‌برد، هیچ ارزشـی برایشان ندارد. دمکراسی را آن وقتی می‌خواهند که سرانجامش برای آنها سودی داشته باشد و قـدرتی که زیر بار فرمان آنها برود، بر سرِ کار بیایـد. در غیر این صورت، دمکراسـی را هم قبول ندارنـد! امروز، بحمداللّه در دنیا کانونهای مقاومت در مقابل این روحیه، متعـدّد شـده است. تا چندی پیش، فقط ایرانِ اسـلامی بود؛ ولی امروز چنین نیست و ملتهای دیگر هم وجود دارند که مقاومت می کنند و تحمیلهای اینها را بر نمی‌تابند. لیکن از آن جا که نقطه اصـلی، انقلاب اسـلامی و ملت مسـلمان ایران است، اینها از ملت ما به شـدّت کینه دارنـد و خیلی دلشان می‌خواهـد که ملت ایران بگویـد من اشـتباه کردم! آرزوی دشـمن این است که از ملت ایران و مسؤولان برجسـته این کشور، یـک حرکت و یـا اظهـاری سـر بزنـد که معنایش تخطئه گذشـته خودشان باشـد. البته به چنین چیزی دست پیـدا نخواهند کرد. به فضل پروردگار، این ملت و دولتِ خدمتگزار و این مسؤولان مؤمن و انقلابی، از امـام خودشـان فرا گرفتهانـد که در مقابل تحمیلهای امریکا، مثل کوه بایسـتند. دشـمنان ما، دنبال این می گردنـد که به خیـال خودشـان، با تهدیـدها و تشـرها و جو سازیها و هوچی بازیها و اهانت به ملت ایران و مسؤولان کشور، ملت را به عقب نشـینی وادار کننـد. تنهـا علاجی که وجود دارد، ایسـتادگی است. بایـد ملت ایران و شـما جوانـان مؤمن و کسـانی که در مقابـل تحمیلات دشـمنان قدرتمند، طعم عزّت را چشیدهاند و می‌دانند عزّتِ یک ملت یعنی چه، در تمام شـرایط به دشـمن حالی کنند که از مواضع اسـلامی و مواضـعی که انقلاب به آنان آموخته است، یک سـر سوزن عقب نخواهند نشـست. شـما جوانان مؤمن و پاسداران عزیز و مجرّبین میدانهای نبرد و کسانی که فضای شـهادت و جهاد را لمس کردهاید - بلکه آن را به وجود آوردهاید - در این مرحله، نقش بسـیار مهمّی را می‌توانیـد بر عهـده بگیرید. شـما باید رفتار و گفتار و تظاهر و اعلان و دل و باطنتان سـرشار از ایسـتادگی و اقتداری باشـد که امـام بزرگـوار مـا مظهر آن بـود و اسـتقلال و آزادی ایران از بنـد قـدرتهای تجـاوزگر، ثمره شـیرین آن است و ان شـاءاللّه پیشـرفت و رشـد پی در پی ایـن کشـور، ثمرات بعـدی آن خواهـد بـود و آزادی ملتهـای دیگر را کـه از تجربیّات این کشـور درس خواهنـد گرفت، به دنبال خواهـد داشت. امیـدواریم که خداونـد متعال شـما را موفّق بـدارد و ان شاءاللّه توجّهات ولیّ عصـر و ادعیّه زاکیه آن بزرگوار، شامل حالتان باشد. والسلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------------------

-- ۱) - ۲) بقره: ۱۳۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع اقشار مختلف مردم در روز میلاد پربرکت حضرت ولی عصر(عج)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع اقشار مختلف مردم در روز میلاد پربرکت حضرت ولی عصر(عج) بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم این روز بزرگ و یادبودِ یکی از درخشانترین لحظه‌های تاریخ را به همه مستضعفین عالم؛ بخصوص مسلمانان جهان در هر نقطه‌ای که هستند و به‌ویژه به ملت عزیز و بزرگ و مبارز و رشید ایران و همچنین به شما برادران و خواهران - مخصوصاً خانواده‌های محترم شهیدان و جانبازان و آزادگان عزیز - که لطف کردید، تشریف آوردید و روز عید ما را عید کردید و این محفل نورانی و صمیمی را تشکیل دادید، تبریک عرض می‌کنم. امیدواریم که امروز بر شما عید و مبارک باشد و مشمول برکات روز ولادت آن مظهر عدل الهی و مصداق بارز میثاق بزرگ پروردگار، قرار گیرید. روز ولادت حضرت مهدی موعود ارواحنافداه، یک عید حقیقی برای همه افراد بشر و آن کسانی‌است که ستمی کشیده‌اند، رنجی برده‌اند، دلشان سوخته است، اشکی ریخته‌اند، انتظاری کشیده‌اند و یا با مشاهده ناملایمات در طول حیات خود و در هر نقطه‌ای از عالم - و حتّی در هر نقطه‌ای از تاریخ - مصیبتی تحمل کرده‌اند. همه آنها در مثل چنین روزی و به یاد امروز، احساس شادمانی و امید و نشاط کرده‌اند. این ولادت بزرگ و این حقیقت عظیم، متعلّق به یک ملت و یک زمان خاص نیست؛ بلکه متعلق به بشریّت است. این «میثاق اللَّه الّذی أخذه و وکّده(۱)»، میثاق خدا با انسان است. «وعد اللَّه الذی ضمنه(۲)»؛ این، وعده خداست که تحقّق آن را ضمانت کرده است. همه انسانهای طول تاریخ، نسبت به این پدیده عظیم و شگفت‌آور، احساس نیاز معنوی و قلبی کرده‌اند؛ چون تاریخ، از اوّل تا امروز و از امروز تا لحظه طلوع آن خورشید جهانتاب، با ظلم و بدی و پلیدی آمیخته بوده است. همه کسانی که از ظلمی رنج برده‌اند - چه آنهایی که به خودشان ظلم شده است و رنج برده‌اند و چه آنهایی که به ستمکشیِ دیگران نگاه کرده‌اند و رنج برده‌اند - با یاد ولادت این منجیِ عظیم تاریخ و بشر، در دلشان امیدی به وجود می‌آید. به همین خاطر، شما می‌بینید که این حقیقت، مخصوص شیعه هم نیست؛ بل همه ادیان و مذاهب، عقیده دارند که یک منجی و یک دست مقتدر الهی، در مقطعی از تاریخ خواهد آمد و در نجات بشر از ظلم و جور، معجزه‌گری خواهد کرد. فرقی که ما شیعیان با دیگران و بقیه فِرَق اسلامی و غیر اسلامی داریم، این است که ما این شخص عظیم و عزیز را می‌شناسیم؛ اسمش را می‌دانیم، تاریخ ولادتش را می‌دانیم، پدر و مادر و آباء و اجداد عزیزش را می‌شناسیم و قضایایش را می‌دانیم؛ ولی دیگران اینها را نمی‌دانند. آنها عقیده پیدا نکردند یا باخبر نشدند و نمی‌دانند؛ ولی ما می‌دانیم. تفاوت این جاست. به همین دلیل است که توسّلات شیعه، زنده‌تر و پرشورتر و با معناتر و با جهت‌تر است. پس امروز، روز عید واقعی است؛ یعنی روز ولادت، برای همه بشر و تاریخ -حتّی برای گذشتگان - عید است. کسانی بودندکه در دوران تاریک فرعونها و نمرودها و ابوجهلها و سلاطین ظالم، در فقر و ظلم و تبعیض سر کردند و مُردند و رنج کشیدند و روی خوبی ندیدند؛ امروز برای آنها هم عید است. اگر روح آنها در عالم برزخ، از بعضی از تفضّلاتی که پاره‌ای از ارواح برخوردارند، بهره‌مند باشد؛ یقیناً مثل چنین روزی، شادی خواهند کرد. امروز با بقیه ایام و اعیاد، تفاوت دارد. واقعاً اگر ما امروز را «عید اللَّه‌الاکبر» بنامیم، مبالغه و گزاف نیست. در قضیه ولادت آن بزرگوار و اعتقادی که به این حقیقت است، اگر انسان در دو ناحیه و در دو جهت جستجو کند، آثار عظیمی را مشاهده می‌کند: اوّل، از جهت معنوی و روحی و تقرب الی اللَّه و جهات تکامل فردی انسان است. کسی که اعتقاد به این مسأله دارد، چون با مرکز تفضّلات الهی و نقطه اصلی و کانون اشعاعِ رحمت حق، رابطه‌ای روحی برقرار می‌کند، توفیق بیشتری برای برخورداری از وسایل عروج روحی و تقرب الی‌اللَّه دارد. به همین خاطر است که اهل معنا و باطن، در توسّلات معنوی خود، این بزرگوار را مورد توجّه و نظر دائمی قرار می‌دهند و به آن حضرت توسّل می‌جویند و توجّه می‌کنند. نفسْ پیوند قلبی و تذکّر و توجّه روحی به آن مظهر رحمت و قدرت و عدل حق تعالی، انسان را عروج و رشد می‌دهد و وسیله پیشرفت انسان را - روحاً و معناً - فراهم می‌کند. این، یک میدان وسیع است. هر کس که در باطن و قلب و دل و جان خود، با این بزرگوار مرتبط باشد، بهره خودش را خواهد برد.

البته، توجّه به کانون نور، باید توجّه حقیقی باشد. لقلقه زبان در این زمینه، تأثیر چندانی ندارد. اگر انسان، روحاً متوجّه و متوسّل شد و معرفت کافی برای خود به وجود آورد، بهره خودش را خواهد برد. این، یک میدان فردی و تکامل شخصی و معنوی است. جهت و وجهه دوم عبارت است از میدان زندگی اجتماعی و عمومی و آن چه مربوط به سرنوشت بشر و ملتهاست. در این زمینه، اعتقاد به قضیه مهدی و موضوع ظهور و فَرَج و انتظار، گنجینه عظیمی است که ملتها می‌توانند از آن بهره‌های فراوانی ببرند. شما کشتی‌ای را در یک دریای توفانی فرض کنید! اگر کسانی که در این کشتی هستند، عقیده داشته باشند که اطرافشان تا هزار فرسنگ، هیچ ساحلی وجود ندارد و آب و نان و وسایل حرکت اندکی داشته باشند، چه کار می‌کنند؟ آیا هیچ تصوّر می‌شود که اینها برای آن که حرکت کنند و کشتی را پیش ببرند، تلاشی بکنند؟ نه؛ چون به نظر خودشان، مرگشان حتمی است. وقتی انسان مرگش حتمی است، دیگر چه حرکت و تلاشی باید بکند؟ امید و افقی وجود ندارد. یکی از کارهایی که می‌توانند انجام دهند، این است که در این مجموعه کوچک، هر کس به کار خودش سرگرم شود. آن کسی که اهل آرام مردن است، بخوابد تا بمیرد و آن که اهل تجاوز به دیگران است، حق دیگران را بگیرد تا آن که چند ساعتی بیشتر زنده بماند. طور دیگر هم این است که کسانی که در همین کشتی هستند، یقین داشته باشند و بدانند که در نزدیکی شان ساحلی وجود دارد. این که آن ساحل دور و یا نزدیک است و چقدر کار دارند تا به آن برسند، معلوم نیست؛ اما قطعاً ساحلی که در دسترس آنهاست، وجود دارد. این افراد چه کار می‌کنند؟ تلاش می‌کنند که خود را به آن ساحل برسانند و اگر یک ساعت هم به آنها وقت داده شود، از آن یک ساعت برای حرکت و تلاش صحیح و جهت دار، استفاده خواهند برد و فکرشان را روی هم خواهند ریخت و تلاششان را یکی خواهند کرد تا شاید بتوانند خود را به آن ساحل برسانند. امید، چنین نقشی دارد. همین قدر که امیدی در دل انسان به وجود آمد، مرگ بالهای خود را جمع می‌کند و کنار می‌رود. امید موجب می‌شود انسان تلاش و حرکت کند، پیش ببرد، مبارزه کند و زنده بماند. فرض کنید ملتی در زیر سلطه‌ی ظالمانه قدرت مسلّطی قرار دارد و هیچ امیدی هم ندارد. این ملت مجبور است تسلیم شود. اگر تسلیم نشد، کارهای کور و بی‌جهتی انجام می‌دهد. اما اگر این ملت و جماعت، امیدی در دلشان باشد و بدانند که عاقبتِ خوبی حتماً وجود دارد، چه می‌کنند؟ طبیعی است که مبارزه خواهند کرد و مبارزه را نظم خواهند داد و اگر مانعی در راه مبارزه وجود داشته باشد، آن را بر طرف خواهند کرد. بشریت در طول تاریخ و در حیات اجتماعی، مثل همان سرنشینان یک کشتی توفان زده، همیشه گرفتار مشکلاتی از سوی قدرتمندان و ستمگران و قوی‌دستان و مسلّطین بر امور انسانهای مظلوم بوده است. امید، موجب می‌شود که انسان به مبارزه بپردازد و راه را باز کند و پیش برود. وقتی به شما می‌گویند انتظار بکشید، یعنی این وضعیتی که امروز رنجتان می‌دهد و دلتان را به درد می‌آورد، ابدی نیست و تمام خواهد شد. ببینید چقدر انسانْ حیات و نشاط پیدا می‌کند! این، نقش اعتقاد به امام زمان صلوات اللّه علیه و ارواحنا فداه است. این، نقش اعتقاد به مهدی موعود است. این عقیده است که شیعه را تا امروز، از آن همه پیچ و خمهای عجیب و غریبی که در سر راهش قرار داده بودند، عبور داده است و امروز بحمداللّه پرچم عزّت و سربلندی اسلام و قرآن، در دست شما ملت مسلمان و شیعه ایران است. هر جا که چنین اعتقادی باشد، همین امید و مبارزه وجود دارد. به همین خاطر، یکی از اساسیترین کارهای استعمار و استکبار و ایادی آن، این بوده است که عقیده امید و مبارزه را در دل مردم از بین ببرند. بارها خواسته‌اند این چراغ را خاموش کنند؛ ولی نتوانسته‌اند. ما می‌دانیم که استعمار و استکبار، چه تلاشی را در این جهت – نه فقط در ایران؛ بلکه در سطح دنیای اسلام – انجام داده است تا این چراغ را خاموش کند. در گزارش بسیار مهمّی که مربوط به سالها قبل است و جدید نیست، تلاش گروههای تبلیغی مسیحیّت که از اروپا به سمت شمال افریقا اعزام می‌شدند تا جاده استعمار را در آن جا صاف کنند، نشان داده شده بود. یکی از غصّه‌های دینداران دنیا این است که قدرتمندانِ مسلّط بر کشورهای مسیحی، تبلیغ علی‌الظّاهرِ دین مسیح در سطح دنیا را وسیله‌ای برای پیش بردن ماشین استعمار قرار دادند و اینها جاده صاف کن استعمار شدند. گروههای تبلیغی و به اصطلاح تبشیری را به عنوان تبلیغ مسیحیّت – که ظاهرش تبلیغ مسیحیّت بود؛ اما باطنِ قضیه این بود که راه را

باز کننـد تا اسـتعمارگران اروپایی از کشورهای مختلف اروپای آن روز، وارد کشورهای اسلامی شونـد و قـدرت سیاسـی را قبضـه کننـد - به اطراف دنیا فرسـتادند و متأسـفانه در بسیاری از جاها هم موفّق شدند. این گزارش، مربوط به گروههای تبلیغی در شـمال افریقاست. گزارشـگر می‌نویسد: «یکی از مشکلات ما در سرِ راه تبلیغ مسیحیّت و پیشرفت استعمار در شمال آفریقا و منطقه تونس و مغرب این است که این مردم اعتقـاد دارنـد که مهـدی موعود خواهـد آمـد و اسـلام را سـربلند خواهـد کرد». گزارشـگر، این را در گزارش رسـمی خود می‌نویسـد و برای هیأتی که مسؤول رسیدگی به این کارهـاست، می‌فرسـتد. بنـابراین، نفس اعتقـاد به مهـدی موعود، باعث ایجاد مشکل برای استکبار و استعمار شده بود؛ در حالی که اعتقادی که برادران ما در آن مناطق دنیا دارند، به روشنی و وضوح اعتقادی که ما امروز در این جا داریم نیست؛ بلکه بیشتر ابهامات و کلّی گویی وجود دارد تا تعیین مصـداق و مورد و نام و خصوصـیّات. در عین حال، استعمارگران از این امیـد ترسـیدند. در همین کشور خود ما، یکی از بزرگان علما و روحانیون محترمی که امروز بحمـداللَّه در میـان ما هسـتند و برکات وجود ایشان باز هم شامل حال مردم می‌شود، برای من نقل می‌کردنـد که در اوایل روی کـار آمـدنِ رژیـم منحـوس و فاسـد و وابسـته پهلوی، آن کودتـاگرِ بی‌سـوادِ فاقـدِ هر گـونه معرفت و معنویّت(۳)، یکـی از آخوندهای وابسـته به دربار را صدا کرد و از او پرسـید این قضـیه امام زمان چیست که چنین مشکلاتی برای ما درست کرده است؟! آن آخونـد هم بر طبق دل و میـل او، جوابی می‌گویـد و آن قلـدر هم مأموریت می‌دهـد که برویـد مسأله را حل و تمام کنیـد و این اعتقـاد را از دل مردم بیرون بیاوریـد! او می‌گویـد: این کار آسان نیست و خیلی مشـکلات دارد و بایـد کمک کم‌کم و با مقـدّمات شروع کنیـم. البته آن مقـدّمات به فضـل پروردگـار و بـا هشـیاری علمـای ربّانی و آگاهـان این کشـور، در آن دوران ناکـام مانـد و نتوانستند آن نقشه شوم را عملی کنند. در کشور ما، یک کودتاچی غاصب، از طرف دستگاههای قدرت استعماری مأموریت داشت که بیاید ایران را قبضه کند و کشور را دو دستی تحویل دشـمن دهد و برای آن که بتواند بر این مردم مسلّط شود، یکی از مقدّمات لازمش این بود که عقیـده به مهدی موعود را از ذهن مردم پاک کند. عقیده به امام زمان، نمی‌گذارد مردم تسـلیم شوند؛ به شـرطی که این عقیـده را درست بفهمنـد. وقـتی که این عقیـده به طـور حقیقی در دلهـا جـا بگیرد، حضـور امـامِ غـایب در میـان مردم حس می‌شود. امـام بزرگوار و عزیز و معصوم و قطب عالم امکان و ملجأ همه خلایق، اگر چه غایب است و ظهور نکرده، اما حضور دارد. مگر می‌شـود حضـور نداشـته باشـد؟ مـؤمن، این حضـور را در دل خـود و بـا وجـود و حواس خویش حس می‌کنـد. آن مردمی که می‌نشـینند، راز و نیـاز می‌کننـد؛دعـای نـدبه را بـا توجّه می‌خواننـد و زیارت آل یاسـین را زمزمه می‌کننـد و می‌نالنـد، می‌فهمنـد چه می‌گوینـد. آنهـا حضور این بزرگوار؛ را حس می‌کننـد؛ ولو هنوز ظاهر نشـده و غایب است. غیبت او، به احساس حضورش ضـرری نمی‌زنـد. ظهور نکرده است؛ اما هم در دلها و هم در متن زندگی ملت حضور دارد. مگر می‌شود حضور نداشـته باشد؟ شـیعه خوب کسـی است که این حضـور را حس کنـد و خـود را در حضـور او احسـاس نمایـد. این، به انسـان امیـد و نشـاط می‌بخشـد. این ملت بزرگ، بیش از همه چیز به همین امیـد نیـاز دارد؛ ملتی که در راه خـدا و برای عظمت اسـلام، مجاهـدت و مبـارزه می‌کنـد و افتخار طول تاریـخ بشـر و همه تاریـخ اسـلام شـده و پرچم اسـلام را در زمان ما به اهتزاز در آورده است. چنین ملتی، بیشتر از همه چیز، به همین امیـد درخشـان احتیـاج دارد. آن اعتقـاد، این امیـد را به او می‌بخشـد. قبـل از پیروزی انقلاب، دشـمن از همه وسایـل اسـتفاده می‌کرد تا مردم را از پیروزی انقلاب ناامید کند. می‌گفتند: «مگر می‌شود چنین انقلابی بر پا شود و ملت با دستِ خالی بر دسـتگاهِ تا دندان مسلّح پیروز گردد؟! اصـلاً ممکن نیست!» این ناامیدی را با هزار زبان، در میان مردم ترویج می‌کردند؛ ولی مردم، امیدشان را از دست ندادند. امام بزرگوار ما به عنوان یک رهبر تمام عیار، بیشترین همّت خود را به امیدوار نگاه داشتن مردم گماشته بود. وقتی مردم امیدوارند، حرکت و تلاش می‌کنند. در مقابلِ تلاش مردم، هیچ قدرتی نمی‌تواند مقاومت کند. فقط باید مردم امیدوار باشـند. امـام بزرگـوار، از همه وسایـلِ الهی و ملکوتی و معنوی اسـتفاده کرد و این امیـد را در مردم دمیـد و به برکت آن امیـد، این پیروزی بزرگ به دست آمـد. بعـد از پیروزی انقلاب هم، دشـمنان این ملت، دائماً آیه یأس خواندنـد. مرتّب می‌گفتنـد و می‌گوینـد: «شـما

نمی‌توانید کشور را اداره کنید! مگر می‌شود با امریکا در افتاد؟! مگر می‌شود در مقابل دنیای مادّی مقاومت کرد؟! فایده‌ای ندارد.باید تسلیم شد و باید قبول کرد!» هر جا پیروزی ای بود، آن را در رادیوها و رسانه‌های جهانی کتمان کردند؛ نگفتند و یا عوضی گفتند! هر جا مختصر ناکامی‌ای بود، از کاه، کوهی درست کردند! با همه این تبلیغات، مردم ما مأیوس نشدند. جنگ را گذراندند، بعد از جنگ را پشت سر گذاشتند و به سازندگی مشغول شدند. تا امروز - به فضل پروردگار - مردم تلاش و مجاهدت کرده‌اند و امیدشان روز به روز بیشتر شده است؛ چون پیشرفت را مشاهده می‌کنند. این ملت، در اول انقلاب کجا قرار گرفته بود و امروز کجاست؟ آن روز، ما جز یک ویرانه در اختیار نداشتیم و این کشور همه چیزش وابسته بود و بسیاری از آنچه که از دوران رژیم گذشته باقی مانده بود، همراه با وابستگی و پایه‌های بی‌بنیاد و سست بود. امروز، ملت ما حرکت کرده، نیرومند شده، قدرت نظامی خود را سنجیده و قدرت سیاسیش را مشاهده کرده است. دیده است که چطور در مقابل دنیای ظلم و استکبار می‌شود مقاومت کرد. سازندگی را تجربه کرده است. الان - به فضل پروردگار - برای هر کس که نگاه می‌کند، در همه جای کشور، تلاشِ سازندگی محسوس است. معلوم است که امید این ملت را نمی‌توانند از او بگیرند. حال، دشمن به تلاشهای مفتضح افتاده است. این که شما می‌بینید دستگاه سیاسی امریکا، گیج گیج می‌خورند و کارهای نسنجیده انجام می‌دهند و نمی‌دانند در مقابل ملت و دولت ایران چه بکنند؛ بر اثر قدرت و امید شماست. به خاطر عزم راسخ این ملت است که دشمن نمی‌داند در مقابل مردم ایران چه باید بکند و کارهای ابلهانه انجام می‌دهد. آنچه که امروز از طرف قدرتمندان و سیاستمداران امریکا - چه رئیس جمهور آن و چه دیگرانی که این کارها را می‌کنند و این حرفها را می‌زنند - صادر می‌شود، به ضرر خود آنهاست. قضاوت دنیا هم این است که به ضرر آنهاست. یک دولت، باید این قدر خود را در دنیا مفتضح کند که برای خرابکاری در یک کشور دیگر بودجه بگذارد؟! شما خیال می‌کنید عقلا و سیاستمداران عالم و انسانهای با فرهنگ دنیا نمی‌فهمند این کار چقدر وقیح و شرم‌آور است؟ بدیهی است که تلاش آنها، ناموفّق است. همه، این را می‌دانند. از روز اوّلِ انقلاب، اینها علیه جمهوری اسلامی بودجه گذاشتند، خرج کردند، اسم هم نیاوردند و جایی هم ننوشتند. این بمب گذاریها و این منافق پروریها، همه با بودجه همینهاست. چقدر تا به حال توانستند موفّق شوند؟! معلوم است که امروز هم مثل آن زمان ناموفّقند. در این، شبهه نیست. اینها این قدر رسوایی خود را در مقابل افکار عمومی دنیا، مفتضحانه بر ملا کردند که اقدام خود را به صورت یک مصوّبه گذراندند! این، همان داغ باطله خدایی به پیشانی آنهاست. دیگران و عقلای عالم می‌فهمند؛ اما خودِ اینها نمی‌فهمند! رژیم امریکا خیال کرد که با تصویب مبلغی - حال بیست میلیون دلار نه؛ دویست میلیون دلار، دو میلیارد دلار - برای خرابکاری در ایرانِ بزرگ و سربلند و اسلامی، کشور ما را در انزوا قرار خواهد داد؛ ولی خودش در انزوا قرار گرفت؛ بدون این که بداند و بفهمد! اینها خیال کردند که افکار عمومی عالم نمی‌فهمد چقدر این حرکت سخیف و رسواست. ممکن است حال که افکار عمومی دنیا، این کار را محکوم کرده است و هر چه هم بگذرد بیشتر محکوم خواهد کرد، واقعیّات را بفهمند و پشیمان شوند و کاری کنند که یاد این قضیه به فراموشی سپرده شود؛ اما مگر ما می‌گذاریم؟ مگر ما می‌گذاریم این فضاحت امریکایی فراموش شود؟ همه دنیا و همه نسلهای آینده، باید بدانند که در دورانی، وقاحت رژیم امریکا به این جا می‌رسد که صریحاً در مقابل یک دولت آزاد و یک ملت مقتدر، بودجه خرابکاری تصویب می‌کند! زشت‌ترین و محکوم‌ترین کاری که ممکن است دولتی در روابط بین‌الملل انجام دهد؛ همین کار است. دولتمردان امریکا خیال می‌کنند که دنیا تسلیم دیکتاتوری آنها خواهد شد!این خیال، عجب اشتباه پرخسارتی برای آنها خواهد بود! البته امروز آنها سرگرم و مست مبارزاتِ دور از اصول انسانیِ معمول خودشان در باب انتخاباتند و نمی‌فهمند چه می‌کنند. قدری که گرد و غبار فرو بنشیند، آن وقت می‌فهمند که چه غلطی کرده‌اند. خیال می‌کنند که دنیا تسلیم آنها خواهد شد. عجب اشتباهی! بسیاری از ملتها، در گوشه و کنار دنیا همدست و یکپارچه شدند و محرومیتها و سختیها را تحمّل کردند و استبداد داخل کشور را خرد نمودند. شما نگاه کنید؛ بر بسیاری از کشورها در پنجاه یا شصت و یا صد سال پیش، رژیمهای مستبدی حکمرانی می‌کردند؛ ولی ملتها مبارزه و

تلاش کردند. همه مبارزات صد ساله اخیر - بخصوص پنجاه سالِ میانه این قرن - در مقابل استبدادهای داخلی بود. این ملتها مبارزه کردند و استبداد داخلی را شکست دادند؛ یعنی اگر یک هم میهن خودشان خواست به آنها زور بگوید، او را از تخت سلطنت و قدرت و حکومت به زیر کشیدند و تحمّل نکردند. ملتهایی که استبداد داخلی را تحمّل نکردند، آیا استبداد امریکایی را تحمّل خواهند کرد؟! عجب غلطی و عجب اشتباهی! ممکن است چهار دولت ضعیف و بی‌شخصیّت و منقطع از ملت خود، در مقابل هارت و هورتها و تشرها و تهدیدها و دخالتهای امریکا تسلیم شوند؛ ولی ملتها و دولتهای با شخصیت که با ملت خودشان روابط مناسبی دارند، نه در اروپا و نه در آسیا و نه در افریقا، تسلیم زورگوییهای امریکا نخواهند شد. اگر ملتی مثل ملت مبارز و رشید ایران باشد و میدانهای مبارزه را تجربه کرده و این همه شهید داده باشد و از دریاهای خون عبور کرده باشد و زن و مردش در میدانهای خطر، مثل شیر غریده باشند؛ امریکا اگر پا جلو بگذارد، این ملت آنچنان با مشت به دهانش خواهد کوبید که از او چیزی باقی نمانَد. ملتی که به خدا معتقد و مؤمن و متّکی است و به آینده امیدوار است و با پرده نشینان غیب در ارتباط است؛ ملتی که در دلش خورشید امید به آینده و زندگی و لطف و مدد الهی می‌درخشد، هرگز تسلیم و مرعوب نمی‌شود و با این حرفها، از میدان خارج نمی‌گردد. این، خصوصیّت اعتقاد به آن معنویّتِ مهدی علیه آلاف التّحیة والثناء است. عقیده به امام زمان، هم در باطن فرد، هم در حرکت اجتماع و هم در حال و آینده، چنین تأثیر عظیمی دارد. این را باید قدر دانست. من توصیه می‌کنم که این توسّلات را - که مردم ما بحمداللَّه داشته‌اند و دارند و در سالهای بعد از انقلاب، به فضل پروردگار چندین برابر شده است - هر چه با کیفیّت‌تر ادامه دهند و توجّهات و الطاف آن بزرگوار را به سمت خود جلب کنند. آن بزرگوار، حاضر است و از ملت و شیعه‌ی خود، جدا و غافل نیست. او، در میان مردم حضور دارد و مردم با توجّه و توسّل به او، ان شاءاللَّه راه رشد و هدایت و فتح و پیروزی را به دست خواهند آورد. امیدواریم همه شما عزیزان، مشمول ادعیّه زاکیّه آن بزرگوار باشید و همه چشمهای منتظر، به جمال آن بزرگوار روشن شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه --

--------------- ۱) مفاتیح الجنان: زیارت آل یاسین. ۲) همان. ۳) مراد «رضاخان» است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلّغان اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلّغان اسلامی در آستانه ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم خدای متعال را سپاسگزارم که در آستانه ورود به «شهراللَّه‌الاکبر»، توفیق زیارت آقایان علما و فضلا و مبلّغین محترم به این جانب دست داد و فرصتی پیش آمد تا در این زمینه بسیار مهم که بدون شک امروز یکی از برجسته‌ترین نقشها را در جامعه و زندگی ما دارد و باید داشته باشد، قدری صحبت کنیم. تبلیغ دین مخصوص ماه رمضان نیست؛ لیکن ماه رمضان، ماه برکت و رحمت است و تبلیغ هم یکی از برکات الهی است و اگر کسانی بتوانند در این ماه، دین خدا و راه زندگی مردم را به شکل صحیحی تبلیغ کنند، یقیناً از برکات الهی محسوب خواهد شد. به همین خاطر، جای آن است که مسؤولان و دست‌اندرکاران امر تبلیغ در همه جا - بخصوص در حوزه‌های علمیّه - به این سنّت پایدار جامعه شیعی، توجه ویژه‌ای کنند. یک فرق اساسی بین تبلیغ در میان شیعیان و روحانیت شیعه و غیر آن وجود دارد و آن این است که تبلیغ دین به وسیله روحانیت، یک وظیفه مقرّر دولتی و یک مأموریت رسمی و خشک نیست؛ بلکه در آن انگیزه‌های شخصی و از جمله انگیزه‌های معنوی و الهی و همچنین سلایق نقش دارد. این، از جهتی نقطه قوت است. در بقیه ادیان و مذاهب هم، تبلیغ وجود دارد و گاهی تبلیغ به شکلی است که ما باید در حرکت تکمیلی امر تبلیغ خود، از آنها فرابگیریم و کارمان را تکمیل کنیم. در عین حال، جوهر کار در میان ما روحانیت شیعه، یک جوهر ویژه است. احساس تکلیف الهی، بیشتر موجب می‌شود که کسی اقدام به تبلیغ کند. نه این که انگیزه‌های مادّی وجود ندارد، یا مثلاً وظیفه الهی با بعضی انگیزه‌های مادّی برای مبلّغ منافات دارد؛ این طور نیست. نفس این که یک نفر روحانی با اختیار خود به

امر تبلیغ اقـدام می‌کنـد و اگر اهـل اخلاص و تقرّب به خـدا و توجّه به منافع معنوی تبلیغ باشـد، جلو او میـدان کار باز می‌شود، مهم است. این فرصت قابـل توجّهی است که در اختیار ماست. به هر حال، این یک سنّت هزار ساله است و اگر دوران قبل از هزار سالی که حوزه‌هـای علمیّه و جـامعه روحانیت شـیعه تشـکیل شـده است، مورد مطالعه قرار گیرد، در آن زمان هم ما در میان برجسـتگان و زبـدگان علمی شـیعه، تبلیغ را مشاهـده می‌کنیم؛ لیکن آنچه که روشن و مدوّن است و می‌توانیم با نام و نشان از آن یاد کنیم؛ همین مدتی است که حوزه‌های علمیّه به وجود آمد. در زمان سید مرتضی (رضوان اللَّه علیه) و شیخ طوسی (رحمهٔ‌اللَّه‌تعالی) فقها و علمای بزرگی از حوزه بغـداد و سـپس حوزه نجفِ آن روز، به منـاطق مختلف اسـلامی اعزام می‌شدنـد و برای تبلیغ و بیـان احکـام، در آن جاهـا سـکونت می‌کردنـد. بزرگـانی که در منطقه حلب و شامات ساکن بودنـد و در سـطح عالیِ علمی قرار داشـتند و از مجتهـدین بزرگ محسوب می‌شدنـد و آثار علمی آنها تا امروز مورد اسـتفاده است، در حقیقت از برکات اعزامهای همین بزرگاننـد که مبلّغین را از نجف و بغـداد به آن دیار اعزام کردنـد. البته در این مـدّت، شـیعه و علمای آنها دوران مختلفی را طی کردند و دوران تقیه‌های سخت و شدّت عملهای فراوان از طرف حکّام جائر زمان را پشت سر گذاشتند. یک وقتی بوده است که اگر دعات و مبلّغین شیعه را در جامعه آن روز و در بسیاری از شهرهای همین کشور فعلی ما پیدا می‌کردند، برای آنها سخت‌ترین مجازات را در نظر می‌گرفتند؛ لیکن تبلیغ متوقّف نشـد. اگر برادران عزیز مقـداری به تاریـخ مراجعه کننـد، برای فهمیـدن موقعیّت فعلی بسـیار لازم است و کمک می‌کند که بفهمیم امروز مبلّغین اسـلام در کجا قرار گرفته‌اند و در چه موقعیتی هستند. سخت‌ترین مجازاتها برای مبلّغین - بخصوص مبلّغین مهـاجر که برای تبلیغ و بیـان احکـام و فقه جعفری و حقـایق قرآن به شـهرهای مختلف می‌رفتنـد - بود. آنهـا بـا چه تقیه‌هایی زندگی می‌کردند و چه فشارهایی بر آنها وارد می‌شد؛ لیکن رشـته‌ی تبلیغ متوقّف نماند و منقطع نشد. این را از آن جهت می‌خواهم بگویم که امروز علمایی که مشـغول تحصیل علم دین و حقایق دینی هستند و نیز فضلای حوزه‌ها و علمای شهرستانها توجه کنند که اوّلین وظیفه عـالم دینی تبلیغ است و علم دین برای تبلیغ است. درست است که تربیت عالِم و مبلّغ، به بزرگان و متخصّصـینی احتیاج دارد که در نقطه‌ای بنشینند و شاگردان و فضـلا و طلّاب از آنها اسـتفاده کنند و توقّعی نیست که آنها با طبقات مختلف مردم مواجه شونـد. کـار آنهـا در واقع تربیت مبلّغ و عـالِم و متخصّـِص است - این در جـای خود درست و قابل قبول است - لیکن وقتی انسان با نگاه کلّی به علمای دین نگاه می‌کنـد، آن عـده متخصّـِص‌پرور، عـدّه کمی خواهنـد بود. اساس کار در بین علمای شـیعه، عبارت از تبلیغ و رسانـدن حقـایقِ دین است. البته این کـار، سـطوح مختلفی دارد: یـک سـطح، سـطح عـامّه مردم است. سـطح دیگر مربوط به کسانی است که تا حـدودی از معرفت و آگاهی برخوردارنـد. یک سـطح هم مربوط به زبدگان جامعه است؛ افرادی که اگر چه در علمِ دین آگاهی و معرفتی ندارنـد؛ ولی در رشـته‌های علوم دیگر یا فنون مختلف زندگی، اشـخاص برجسـته‌ای محسوب می‌شوند و داری ذهن وقّاد و هوش سـرشار و تجربه و آگاهی و معرفتنـد. اینها هم جزو مخاطبینِ مبلّغینِ دین به شـمار می‌آینـد. اینها هم احتیاج دارند که برایشان دین بیان شود. پس در یک نگاه کلّی، مبلّغِ دین با قشـرهای مختلفی مواجه است و فقط با طبقه عامی محض رو به رو نیست؛ بلکه بـا افرادی که تا حـدود زیادی از معرفت و علم و دانش و تجربه برخوردار هسـتند نیز مواجه می‌شود. این مطلب قابل توجّهی است که اسـاس و ملاک تصـمیم گیری می‌شود. نکته دوم این است که مبلّغ دین، عالِم انتخاب شـده است و تبلیغ دین جزو وظایف علمای دین است. آیا می‌شـد بگوییم که افراد غیر عالِم، تبلیغ دین را انجام دهند؟ نه. تبلیغ دین وظیفه عالِم است. کسانی که می‌خواهنـد تبلیغ دین کننـد، بایـد از علمِ دین - در حـدّی که مورد نیاز آنهاست - برخوردار باشـند. معنای این حرف، این است که مبلّغِ دین بایـد در هر سـطحی که مخـاطبین خود را مشاهـده می‌کنـد، برای بالا بردن آنها از آن سـطح، همّت بگمارد و باقی مانـدن مخـاطبین خود را در یـک نقطه، تحّمـل نکنـد. اساس کار تبلیغ، بر پیش بردنِ مخاطب است. بایـد آنها را آگاه کرد و ترقّی و رشـد فکری داد و در جهت آگـاهی دینی و تقرّب به پروردگـار و کمالاـت نفسـانی پیش برد؛ مثـل شـاگردی که انسـان او را روز به روز تربیت می‌کنـد و پیش می‌برد. نکته سوم هم مطلبی است که بارهـا گفته شـده است و بزرگـان گفته‌انـد و امـام (رضوان اللَّه‌علیه) نیز

مکرّر بر آن تکیه کرده‌اند. همه، این مطلب را گفته‌ایم و خودِ من هم بیش از همه به فهم این مطلب محتاجم. مبلّغ دین و مبیّنِ معارف دینی، باید به زبان اکتفا نکند؛ بلکه عمل او هم باید ایمان و اخلاص و صفایش را در بیان این حقیقت برای مخاطب ثابت کند و نشان دهد. این که مشاهده می‌کنید در هر کاری که علمای دین پیشگام باشند، مردم پاسخ مثبت می‌دهند و اجابت می‌کنند و جمع می‌شوند و عمل می‌کنند - چه جبهه باشد، چه امر سیاست و چه خودِ انقلاب - به خاطر این است که این لباس و شغل و زیّ، به خاطر عمل اخیار و نیکانی که قبل از ما بوده‌اند، توانسته است ایمان مردم را به خود متوجّه و جلب کند. این، اخلاص علمای گذشته و بزرگان ماست و سرمایه ارزشمندی محسوب می‌شود. باید این را حفظ کنیم. وقتی علمای دین، چنین ایمان و اخلاصی را از خود نشان می‌دهند و عملاً برای مردم ثابت می‌کنند،کار هدایت آنها را آسان می‌سازند. مردم، راه خدا را پیدا می‌کنند. این، برای کسی که بتواند مردم را به راه خدا بکشاند، چقدر اجر و ثواب دارد! این، متوقّف به عمل و صدق در گفتار است. در تأثیر خارجیِ کارها نیز همین طور است. انسان اگر صادق باشد، حرف و کار و راه او، در عالَم واقع و خارج برکت پیدا می‌کند. صدقِ یک ملت و یک امّت، می‌تواند آنها را در میدانهای گوناگون پیروز کند. امام بزرگوار ما در راه خود صادق بودند که توانستند ایمان مردم را جلب کنند و مردم نیز صادق بودند که توانستند نهضت را به این جا برسانند، و الّا اگر آن صدق و صفا و ایمان نمی‌بود، این نهضت محکوم به شکست می‌شد. امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ و السّلام فرمود: «فلمّا رأی اللّه صدقنا انزل بعدوّناالکبت و انزل علیناالنّصر ...(۱)». در صدر اسلام نیز این طور بوده است. صدق لازم است. صدق یعنی این که گفتار انسان به وسیله عمل و کردارش تأیید شود. اگر ما مردم را به بی‌رغبتی به زخارف دنیا دعوت می‌کنیم، باید این معنا در عمل خود ما هم دیده شود. اگر ما مردم را به تلاش بی‌مزد و منّت - در آن جایی که نظام احتیاج دارد - دعوت می‌کنیم، خود ما هم آن جایی که احساس می‌کنیم نظام و کشور اسلامی به تلاش ما نیازمند است، بدون دغدغه آن نیاز را برطرف کنیم و منّتی بر کسی نگذاریم. اینها مواردی است که تبلیغ را مؤثّر می‌کند. یک نکته دیگر هم در باب تبلیغ مطرح می‌کنم که قبلاً آن را به فضلا و زبدگان قم نیز عرض کرده‌ام. عزیزان من! امروز دوران حاکمیت اسلام است و اگر یک جای کارمان لنگ باشد، هیچ عذری از ما پذیرفته نیست. در زمان طاغوت و حاکمیت کفر، می‌گفتیم وسایل و ابزار در اختیار ما نیست؛ ولی امروز علمای دین و روحانیون، نمی‌توانند این حرف را بزنند. امروز، اگر جامعه علمی و دینی - یعنی همین جامعه روحانیت و علمای دین - به آنچه که نیاز زمان و کشور و جامعه و جهانِ اسلام است، کما هو حَقّه عمل نکنند، عذری پیش خدای متعال و تاریخ ندارند. در ذهن آیندگان، سؤال جدّی خواهد بود. به همین خاطر به این چیزها باید توجّه کنیم و اقدام لازم را انجام دهیم. البته، شاید هر فردی از افراد، قادر بر اقدام نباشد؛ اما وقتی مجموعه و همه آحاد بخواهند، می‌شود اقدام کرد و ممکن نیست انجام نگیرد. عمده این است که همه بخواهند این طور شود. آن نکته‌ای که در قم مطرح کردم و امروز به شما هم عرض می‌کنم، این است که تبلیغ یک فّن است و به تعلیم و فراگیری احتیاج دارد. همچنین نیاز دارد که نو به نو و روز به روز، ضرورتها و لوازم آن به مبلّغین ارائه شود. اینها چیزهایی است که لازم است. جامعه تبلیغی باید بتواند کار خود را درست انجام دهد. باید فنِّ تبلیغ را آموخت. باید کسانی این فن را یاد بگیرند و تعلیم دهند و تکمیل کنند. علاوه بر این - همان طور که عرض شد - نیازهای روز به روز تبلیغ و مبلّغ، باید در اختیار آنها قرار گیرد. ما امروز چه چیزی را به مردم بگوییم؟ در کجا چه مطلبی دارای اولویّت است؟ بعضی از مسائل دینی، عمومی است و باید در سطح عموم به همه گفته شود؛ مثل اخلاقیّات و معارف دینی و سیاسی که همه به آن احتیاج دارند؛ یا مسائل مربوط به نظام و یا مسائل موسمی مانند انتخابات که هر جا مبلّغ می‌رود، باید مردم را به اهمیت انتخابات آشنا کند و تفهیم نماید که این یک وظیفه و ضرورت است. اینها متعلّق به همه جای کشور است و مخصوص قشر و محلّ معیّنی نیست؛ لیکن بعضی از موضوعاتْ متعلّق به بعضی از جاهاست؛ مثلاً در محیط روشنفکران و جوانان و دانشجویان، چیزهایی مورد نیاز است که شاید در جای دیگر مورد نیاز نباشد و باید کسی باشد که آنها را بیان کند. بنابراین اوّلاً، مرکزی برای آموزش تبلیغ لازم و واجب است. خود حوزه باید این کار را بکند و دیگران نه

می‌تواننـد و نه بعضـی جاهـا امین هسـتند. این کـار، کـارِ حوزه است و بایـد در خود قم و یـا در شـهر دیگری راه‌انـدازی شود. ثانیاً، موضوعات عمومی برای همه جا تدوین شود و جمعی از فضـلا و بزرگان و علما و افراد برجسته و صاحب نظر بنشینند و موضوعات مهم را تعیین و تـدوین کننـد – نه این که هر کسـی بیایـد کتـابی فراهم کنـد – تـا هر مبلّغی حـداقل بدانـد آنچه که بایـد در اختیـار مخاطبین بگذارد، چه چیزهایی است. بعضـی از معارف، قدیمی – نه منسوخ – است. حرفهایی بود که اگر سی سال قبل برای جوامع ویژه متـدیّن گفته می‌شـد، حرفهای تازه‌ای بود؛ ولی امروز این حرفها دیگر تازه نیست. همه می‌داننـد بایـد حرفهای مهم و جدیـد را جستجو و بیـان کرد. البته تکرار آنچه که مخاطبین می‌داننـد، در مواردی لازم است؛ زیرا چیزهایی وجود دارد که بایـد تکرار شود، ولی چیزهایی هم هست که تکرارش مُملّ است. پس باید مجموعه‌هایی باشد که سطح لازم برای معارف را به مبلّغ نشان دهد. شما ببینید مثلاً کتاب تعلیمات دینی که در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شود، چه مفاهیمی را بیان می‌کند؟ مبلّغ دین، آن جایی که با چنـان مخـاطبی مواجه است، سطح مطلب دینیش نبایـد از آن پایینتر باشـد؛ بلکه بایـد از آن راقیتر و برجسته‌تر باشـد تا بتوانـد او را هدایت کند و پیش ببرد. نیاز دیگر، نشریه برای تبلیغ است. این نشریه باید به وسیله افراد صاحب نظر و از روی احساس مسؤولیت و معرفت و دانش – نه به عنوانِ از سر بـاز کردن – منتشر شود. حالاـ محلّ این طور بحثها، این جا هم نیست؛ بایـد جلساتی مخصوص این گونه بحثهـا تشکیل شود تـا ببینیم چه لازم است و چه لازم نیست. عزیزان من! اگر این کارها شـد، حقیقت درخشـنده‌ای که در اختیار شماست به طور طبیعی حدّاقل فضای جهان اسلام را روشن خواهد کرد. دشمن هم هیچ کار نمی‌تواند بکند. وقتی خلأ نبود و پاسخ فکری به طور مناسب داده شـد و معضـلات ذهن مخاطبین به شـکل حکیمانه‌ای حل گردید و گره‌ها باز شد، دشـمن چه کار می‌تواند بکند؟ تبلیغ دشـمن چه تأثیری می‌تواند ببخشد؟ حرف درست این جاست. وقتی خلأ بود، دشـمن همه کار می‌تواند بکند و در خانه ما هم می‌توانـد نفوذ کنـد و جوانان ما را ببرد و بعـد ما بایـد بـدویم تا به او برسم. نبایـد بگذاریـد چنین وضـعی پیش آیـد. بنابراین، غیر از مطالبی که به طور معمول همیشه در این مجامع گفته می‌شود؛ من مصرّم که جامعه تبلیغی ما بایـد به تبلیغ به صورت یـک کار اصـلی و حقیقی و لازمه قطعیِ علمِ دین نگاه کنـد. جامعه علمیِ دینی – یعنی روحانیت – اولین وظیفه‌اش تبلیغ است. تبلیغ یک وظیفه درجه دومِ مخصوصِ عدّه‌ای خاص از روحانیون نیست. شرایط و لوازم و نیازها و تلاشهایی احتیاج دارد. کسانی که اهل این کارنـد، باید دامن همّت به کمر بزنند و آستینها را بالا کنند و این حرکت را انجام دهند . امروز نظام اسلامی، پشتیبان این گونه حرکتهاست. علمای محترم دین، ائمّه محترم جماعات وآبرومنـدان محترم در هر جا که هسـتند، از این گونه حرکت حمایت کننـد و آن را تأییـد نمایند. ان شاءاللَّه خدای متعال کمک خواهد کرد و مورد توجّه و عنایت ویژه حضـرت بقیةاللَّه ارواحنا فداه قرار خواهد گرفت. امیـدواریم خـدای متعال شـما را محفوظ بـدارد و تأییـد کنـد و توفیق دهـد که وظیفه مهمِ تبلیغ را به بهترین وجهی – قولاً و عملاً – انجام دهید. والسـلام علیکم ورحمة اللَّه و برکاته ---

- (۱) ---------------------------

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت نظارت بر انتخابات شورای نگهبان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار اعضای هیأت نظارت بر انتخابات شورای نگهبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آقایان محترم و برادران عزیز؛ خیلی خوش آمدیـد و زحمت کشـیدید. همـان‌طور که فرمودنـد، روز مـاه رمضان و هوای سـرد و راههای دور، همّت بلندی را می‌طلبد که آقایان در این‌جا اجتماع بفرمایند. بنده هم متشکّرم از این‌که به این‌جا تشـریف آوردید و این بار سنگین امانت الهی و انقلابی را بر دوش خودتان پذیرفتیـد و ان‌شاءاللَّه به سـلامت حمل خواهیـد کرد. آقایان محترم! مسأله انتخابات، مسأله بسیار مهم و اساسـی و تعیین کننـده‌ای است. اهمیت انتخابـات از جهـات گونـاگونی است. یکی از آنهـا این است که نظام ما نظامی اسـت متّکی بـه ایمانهـا و عواطـف و علاـیق مردم. اساساً سرِّ شـکست‌ناپذیری این نظـام این است که به مردم متّکی است. این چیز مهمّی

است. اتّکای به مردم هم آسان به دست نمی‌آید و همه جا حاصل نمی‌شود. اگر یک سرِ الهی در میان نباشد، توجّه نفوس و دلهای مردم هم ممکن نیست. شما ملاحظه بفرمایید، خدای متعال به پیغمبرِ با آن عظمت می‌فرماید: «هو الّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین(۱)»؛ یعنی مؤمنین را در کنار نصرت الهی می‌آورد. هیچ بُعدی هم ندارد که آدم بگوید که این «بالمؤمنین»، تفسیر جزئی از مفهوم «بنصره» هم هست که اصلاً نصر الهی به وسیله مؤمنین تحقّق می‌پذیرد. البته در مواردی هم نصرتهای خارج از مقولات عادی در زمان آن بزرگوار بوده است - مثل ملائکه مسوّمین و غیرذلک - لیکن عمده‌اش مؤمنین‌اند. بعد هم می‌فرماید: «لو انفقت ما فی الأرض جمیعاً ما الّفت بین قلوبهم و لکنّ اللّه الّف بینهم(۲)». یعنی ای نبی گرامی ما! این «بالمؤمنین»ی هم که ما می گوییم، خیال نکن که خودت توانستی آنها را جذب کنی؛ نه - این کار من و ما و کار عوامل مادی و بشری نیست - این سرّ الهی و سرّ معنوی است. حال آن نکته باریکتر ز مو این‌جاست که همین سرّ الهی و معنوی هم قابل تعریف است. چیزی نیست که بگوییم عقل شما مردم نمی‌رسد و سه، چهار نفری هستند که این چیزها را می‌فهمند؛ نخیر. این امر واضحی است. این سرّ الهی عبارت است از ایمان. وقتی ایمانها در دلهای مردم می‌جوشد و به مرحله عمل سرازیر می‌شود، نتیجه این است که هر پدیده‌ای که متّکی به ایمان الهی است، تقویت پیدا می کند. این‌جا چون نظام، نظام الهی و نظام قرآنی است و مردم هم معتقد و متّکی به دین و به هرآنچه که مربوط به دین است، هستند، قهری است که چنین نظامی را به راحتی می‌شود با این مردم ادامه داد و این مردم بدون این‌که از کسی طلبکاری کنند؛ بدون این‌که منّتی بر سر کسی بگذارند و بدون این‌که برای این همه اخلاصِ خود از کسی جز خدا بهایی بطلبند، وارد میدان می‌شوند. نتیجه این است که بزرگترین طرّاحان سیاسی و قویترین شبکه‌های جاسوسی دنیا بنا می کنند علیه این کشور و این نظام کار کردن؛ اما کارشان بعد از هفده سال به نتیجه نمی‌رسد و ان‌شاءاللّه دهها هفده سال هم خواهد گذشت، ولی باز به نتیجه نخواهد رسید. پس ببینید نقش حضور مردم چقدر زیاد است. مجلس، مظهر آراء مردم در اداره این نظام است. حال شما ببینید انتخابات مجلس چقدر مهم است! تقدیر امر مجلس و انتخابات باید با چنین همه‌جانبه‌نگری‌ای انجام گیرد. صرف این نیست که حالا- ما یک کشور دارای دمکراسی هستیم و مردم باید رأی بدهند و حضور پیدا کنند؛ نه. این اساس موجودیت نظام است. حضور مردم این‌قدر تأثیر دارد. بنابراین همان‌طور که امام(رضوان‌اللّه‌علیه) فرمودند مجلس در رأس امور است، این انتخابات هم انتخاباتی است برای چنین مجلسی؛ لذا هرکس به هرنحوی در این انتخابات دخالت دارد، باید به آن اهمیت بدهد. هر کسی هم وظیفه‌ای دارد. مردم وظیفه دارند در انتخابات شرکت کنند و نامزدهای صحیح را پیدا و آنها را انتخاب نمایند. مردم وظیفه دارند به ملاکهای دینی و شرعی و انقلابی نگاه کنند؛ به روابط قوم و خویشی و ایل و طایفه‌ای و این‌طور چیزها نگاه نکنند. ببینند واقعاً چه کسی با معیارهای الهی و انقلابی، مناسبتر و به آن نزدیکتر است، او را برگزینند و با شور و شوق به عنوان یک وظیفه در این کار دخالت کنند. کسانی از مردم وظیفه دارند که دیگران را تشویق و تحریض کنند. کسانی که زبان گویایی دارند، قلم توانایی دارند و آبرویی پیش مردم دارند - که این آبرو هم جزو ذخایر الهی است و خدای متعال به هرکس داده است، باید آن را در راه او مصرف کند و به کار ببرد - مردم را توجیه و تشویق کنند و آدمهای خوب را به آنها معرفی نمایند. در معرفیِ نامزدهای نمایندگی باید ملاحظه کنند که هیچ رابطه‌ای را غیر از رابطه دینی و الهی و وظیفه شرعی دخالت ندهند. فلان کس با ما رفیق است، فلان کس با ما دوست است، فلان کس فایده‌ای به ما می‌رساند؛ ابداً این چیزها را در نظر نگیرند. البته هر کاری هم که آنها بکنند، مردم باید چشمشان باز باشد؛ خودشان واقعاً بشناسند و بفهمند که چه کار می کنند. مسؤولان امور انتخابات، اعم از مسؤولان اجرایی که وزارت کشور است و شورای نگهبان که کار نظارت را به عهده دارد، وظایف سنگینی دارند. اندک اختلالی در این کار عظیم، حقیقتاً یک گناه و یک جرم است. مبادا بگذارید در این امر مهم، کوچکترین اختلالی به وجود آید. در این خصوص، من دو سه مطلب را یادداشت کرده‌ام که به آقایان عرض می کنم: اولاً- همان‌طور که همیشه گفته‌ایم - در امر نظارت باید قانون و موازینْ ملاک و معیار باشد و نه مذاقها و سلایق شخصی. مطلقاً دنبال مذاق شخصی نروید و این‌طور نباشد که یک وقت انسان خودش

تشخیص دهد که اگر این فرد در مجلس نباشد، برای مجلس خسارتی است؛ اگر این شخص باشد، برای مجلس فایده‌ای دارد؛ آن‌گاه برخلاف موازین و مقرّرات، این مذاق اعمال شود. باید کاری کنید که بتوانید پیش خدای متعال و بندگان او جوابگو باشید. اگر از شما سؤال شد که به چه مناسبت این شخص را رد کردید، شما بگویید: پروردگارا! من ملزم بودم طبق مقرّرات عمل کنم. مقرّرات چنین گفت، من هم این شخص را رد کردم؛ یا مقرّرات چنین گفت، من این شخص را تأیید کردم؛ اما این‌که من این‌گونه تشخیص دادم، من این‌گونه فهمیدم، من این آدم را مضر دانستم، من این آدم را مفید دانستم؛ اینها قابل قبول نیست. اینها را نه خدای متعال قبول خواهد کرد، نه بندگان خدا. باید طبق موازین و مقرّرات عمل کنید. هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نباید مانع از اعمال مقرّرات شود. نکته دوم این است که اگر شورای نگهبان در این قضیه به یک نتیجه منطبق بر قانون و مقرّرات رسید، باید با قاطعیت اقدام کند. هیچ چیزی نباید مانع از اقدام قاطع قانونی شود. در همه امور، بخصوص در چنین اموری که با افکار و عواطف و احساسات و عقاید و آراء گوناگونی مواجه است، قاطعیت چیز لازمی است. نکته سوم این است که شورای نگهبان نقطه تضمین و تأمین برای نظام اسلامی است. این امر بسیار مهمّی است. من در دوره قبل نسبت به اهمیت کار شورای محترم نگهبان تذکّر دادم؛ حالا هم لازم است مجدّداً این را عرض کنم. شورای نگهبان در مجموعه تشکیلات نظام جمهوری اسلامی، مثل بقیه دستگاهها نیست که بگوییم ارگانها و تشکیلات مختلفی هستند؛ بعضی مهمترند، بعضی کم اهمیت‌ترند؛ این هم یکی از آنها؛ نه. شورای نگهبان مثل بعضی از پدیده‌های یک نظام - مانند قانون اساسی - وضع ویژه‌ای دارد. شورای نگهبان تشکیلاتی است که اگر خوب باشد و درست کار کند، این نظام دیگر خطر انحراف از دین نخواهد داشت. این چیز کمی نیست. این چیز قابل مقایسه‌ای با چیزهای دیگر نیست. ببینید از مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی بر اثر انحراف از موازین دینی چقدر ضرر کردیم! دهها سال این کشور خسارت دید؛ به خاطر این‌که از اصول دینی انحراف حاصل شد. با این‌که اساس مشروطیت بر پایه دین بنا شده بود؛ اما رعایت نشد و آن قضیه طراز اوّل مورد توجه قرار نگرفت. بعد هم با دین مخالفت شد و پدیده‌های دینیِ آن نظام از بین رفت؛ اما غیردینی‌هایش تقویت گردید و آن چیزی شد که شما دیدید یک کشور و یک ملت چه خسارتی را در طول این چند ده سالِ دوران مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی متحمل شد. یکی از بزرگترین خسارتهایش حکومت خاندان پهلوی بود؛ تسلّط آن دیکتاتوریِ عجیب و حقیقتاً کم‌نظیر در تاریخ. شما این را بدانید که وقتی یک نظام، تضمین بقا بر روال دینی نداشته باشد، این چیزها در انتظارش است. شورای نگهبان مانع این است که نظام اسلامی از خطّ دین و اسلام و همچنین از خطّ قانون اساسی - که این در درجه دوم اهمیت است؛ اما این هم خیلی اهمیت دارد - منحرف شود. قانون اساسی ستون فقرات نظام است؛ در حقیقت مرکز اصلی سلسله اعصاب نظام است؛ معیار و ضابطه است و شورای نگهبان نمی‌گذارد که دستگاههای کشور از قانون اساسی منحرف شوند؛ نمی‌گذارد که قوانینِ مخالف قانون اساسی، تصویب و اجرا شود. چنین دستگاهی که این همه اهمیت دارد، باید ابهّت و اقتدار و تکریم و حرمتش حفظ شود. هم خود آقایان محترمی که در این شورا و یا منتسب به این شورا هستند - مثل شما آقایان - بایستی این ابهّت و احترام و حرمت را حفظ کنند، هم دیگران که در بیرون شورا هستند. مبادا خدای نکرده کسی از هیأتهای نظّار در گوشه‌ای از کشور کاری کند که دهان بدخواهی را باز کند و احترام شورای نگهبان هتک شود؛ یا در بیان مطالب طوری حرف زده شود که احیاناً کسانی به عنوان اعتراض - نه از سر خیرخواهی - حرمت شورای نگهبان را هتک کنند. کسانی هم که در بیرون این مجموعه هستند، همین‌طور باید رعایت کنند. آنهایی که قلمی به‌دستشان هست، تریبونی در اختیارشان هست، بفهمند که اعتراض کردن، بی‌احترامی کردن و هتک حرمت شورای نگهبان، خطای کوچکی نیست. قابل قبول و قابل تحمّل نیست. البته وظیفه شورای نگهبان خیلی سنگین است. این وظیفه را باید در حدّ مقدور با کمال دقّت و با رعایت حدّاکثر عدل و انصاف انجام دهد و بر کار نظّار نظارت کند. آنچه که آقایان نظّار انجام می‌دهند، به نام شورای نگهبان تمام می‌شود و از لحاظ مسؤولیت الهی هم علی‌الظّاهر با مسؤولیت بزرگواران این مجموعه انجام خواهد شد. این باید موجب شود که دقّت و توجّه را مضاعف کنید.

نکته دیگر، حفظ احترام و آبروی اشخاص است. اگر کسانی در پرونده‌هایشان مشکلی دیده شد که بنا شد به مجلس نروند، مشکل آنها بازگو و پخش نگردد و هتک حرمت آنها نشود. البته ممکن است بعضی کسان بگویند فلان کس را که رد کرده‌اید، باید علّت آن را صریحاً بگویید. اگر مطلَبی گفتنی است، اشکالی ندارد آن را بگویید؛ اما اگر مطلَبی ناگفتنی است، نباید آبروی اشخاص با این حرفها برود و بیان شود. چون به ما این‌طور گفته‌اند و فشار آورده‌اند، پس ما آبروی این آدمها را ببریم؛ نه. در اسلام حرمت مؤمن خیلی اهمیت دارد و نباید هتک حرمت شود. نکته آخری که می‌خواهم عرض کنم، این است که اگر در معیارهایی که نسبت به نمایندگی مجلس وجود دارد، واقعاً دقّت شود، همین هم از آب در می‌آید. باید مراقب بود که آدمهای اهل سوء استفاده و بی‌اعتقاد به رسالت انقلابی و مسؤولیت نمایندگی و کسانی که می‌خواهند وارد مجلس شوند فقط برای این‌که سوء استفاده‌ای بکنند یا خدای نکرده خرابکاری‌ای انجام دهند، وارد مجلس نشوند. باید دقّت کنید مجموع شرایطی که گذاشته شده است، همین نتیجه را بدهد. البته بعضی وقتها ممکن است در کسی نقطه ضعفی هم باشد؛ اما لزومی ندارد که انسان هرچیز کوچکی را در اشخاص ببیند و آن را بزرگ کند. مثلاً فلان کس در فلان جا یک وقت حرفی را بر زبان جاری کرده است؛ یا مثلاً قبلاً این‌طور بود - بحمداللَّه حالا کمتر دیده می‌شود - که تا کسی مختصر حرکتی انجام می‌داد که برخلاف مذاق بعضی بود، فوراً او را به «ضدّیت با ولایت فقیه» متّهم می‌کردند! نه؛ این‌طور نیست که حالا هر کس یک کلمه حرفی زد، ضد ولایت فقیه محسوب شود. امروز مردم این کشور قانون اساسی و اساس ولایت فقیه را به عنوان یک اصل مهم، بلکه مهمترین اصل پذیرفته‌اند و زندگی می‌کنند. غرض؛ نمی‌شود افراد را به اندک چیزی متّهم کرد. توجه به چیزهای کم‌اهمیت، تنگ‌نظری و دقّتهای بیخودی را باید کنار گذاشت. اساس قضیه همان چیزهایی است که واقعاً همه را می‌ترساند: آدم پول پرستی؛ آدم پیشکرده خوانین و اشرار منطقه‌ای، از فقد یا ضعف نظارت استفاده کند و وارد مجلس شود و بعد بخواهد برای آن‌گونه افراد کار و تلاش کند؛ یا مثلاً - آن‌طور که جناب آقای جنّتی در نماز جمعه دیروز اظهار می‌کردند - در هنگام انتخابات به او پول بدهند تا وارد مجلس شود. اگر واقعاً این‌طور کسانی را شناختید، بی‌دریغ ردشان کنید. اگر دیدید کسانی هستند که برای این‌طور کارها به مردم پول می‌دهند یا دهن مردم را شیرین می‌کنند، بدانید که این آدمها، آدمهای نامناسبی هستند. وقتی معلوم می‌شود کسانی هستند که به‌خاطر امور مادّی و در راه کسب متاع دنیوی می‌خواهند مسند باارزشی را که قانون برای مردم وضع می‌کند، غصب کنند، بایستی جلوشان گرفته شود. معیارها هم ناظر به این است. بنابراین عمده آنچه که در یک نماینده لازم است، اعتقاد به این نظام و اعتقاد به اسلام و انقلاب و سعی برای انجام یک مسؤولیت و تعهّد است. البته اعتقاد به اسلام که می‌گوییم، منظور این نیست که غیرمسلمانها نمی‌توانند بیایند؛ خیر. اقلیتهای مذهبی هم طبق همان موازینی که وجود دارد، می‌توانند بیایند، ملاک عمده برای کسانی که می‌خواهند به مجلس بیایند؛ این است؛ که اگر این در کسی وجود داشت، بقیه چیزها را می‌شود واقعاً با اغماض نگاه کرد. مگر امری باشد که خلاف قانون است. به‌هرحال امیدواریم خداوند به شما کمک کند؛ هم در مقام معرفت و شناخت و هدایت در امور لازم، هم در مقام عمل و اجرا، که قوّتِ در اجرا چیز مهمی است و کمک الهی را لازم دارد. انتخاباتی که در پیش داریم، ان‌شاءاللَّه خوب، نظیف، نزیه و پاکیزه - مثل دوره‌های قبل - انجام گیرد و نمایندگان خوب و منتخبان واقعی مردم بتوانند به مجلس شورای اسلامی راه پیدا کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- (۱) . (۲) .

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه (۱۹ رمضان ۱۴۱۶)

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه (۱۹ رمضان ۱۴۱۶) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه کلّ ما حمداللَّه شیء و کما یحبّ‌اللَّه ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله. احمده و أستعینه و أستغفره و اتوکّل

علیه و اُصلّی و اُسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته؛ بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی‌اللّه. امروز نوزدهم ماه مبارک رمضان و روزی از روزهای دهه فجر است. مثل این روز، در طول سال، به تعداد معدودی برای ملت ایران؛ بلکه دنیای اسلام سراغ داریم. در خطبه اوّل، مایلم مطالبی را درباره شهید بزرگ تاریخ اسلام که شهید این ایام است، عرض کنم تا قدری محفل عظیم و باشکوه خودمان را به یاد مبارک امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام منوّر کنیم. در خطبه دوم هم، درباره مسائل مهم و فراموش نشدنی ملت ایران که انقلاب است، قدری صحبت می‌کنم. امسال حظّ و نصیب بنده از حضور در نماز جمعه در ماه رمضان کم بود. قبلاً به خودم وعده می‌دادم که چند جمعه در این ماه مبارک، در نماز حضور پیدا کنم؛ ولی متأسّفانه نشد. امروز مایلم هم به یاد امیرمؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام و هم به یاد فرزند نام‌آور و بزرگ آن مظلوم همیشگی تاریخ، یعنی امام راحلمان که ایام دهه فجر متعلّق به او و سرشار از یاد پرشکوه اوست، صحبت کنم. درباره امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، قریب هزار و چهارصد سال است که گویندگان، نویسندگان، متفکّران، شعرا، مرثیه سرایان، مادحان اهل بیت و همه - از مسلمان و غیرمسلمان؛ از شیعه و غیرشیعه - سخن گفته‌اند و تا ابدالدّهر هم خواهند گفت. با این‌همه درباره این بزرگوار، به‌قدری دایره سخن گسترده است که از هر طرف وارد شویم، ناگفته‌هایی را مشاهده می‌کنیم. من فکر می‌کردم که اگر بخواهم امروز یک جمعبندی از شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام ارائه کنم، چه باید بگویم؟ منظورم آن جوهر ملکوتی و غیرقابل دستیابیِ این انسان الهی نیست که امثال بنده به آن راهی نداریم؛ منظورم همان بخش از چهره و هویّت و شخصیت اوست که انسانها می‌توانند آن را ببینند، به آن بیندیشند و از آن سرمشق بگیرند. دیدم کار یک خطبه و یک ساعت نیست. این شخصیت، ابعاد بسیار عظیمی دارد؛ «هوالبحر من ایّ النّواحی أتیته(۱)». نمی‌شود آن ابعاد را جمعبندی کرد و به مخاطب گفت که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام این است. آری؛ می‌توانیم از ابعاد مختلف وارد شویم و به‌قدر فهم، همّت و بصیرت خودمان، مطالبی درباره این بزرگوار عرض کنیم. من فکر کردم، دیدم شاید بشود صد صفت و خصوصیت - که تعبیر «صد» در بعضی از روایات بزرگان هم آمده است - در امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام پیدا کرد؛ چه خصوصیات معنوی، مثل علم، تقوا، زهد، حلم و صبرِ آن حضرت - که خصال نفسانی اوست - چه خصوصیات رفتاری ایشان، در مقام یک پدر، یک شوهر، یک شهروند، یک سرباز، یک فرمانده، یک حاکم و یا خصوصیات او در برخورد با مردم، در مقام یک انسان متواضع، یک عادل، یک تدبّرکننده کارهای مردم و یک قاضی. شاید بتوان صد صفت از این نوع برای امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام برشمرد که اگر این صد صفت را کسی بتواند با بیانی جامع، گویا و رسا بیان کند، قادر خواهد بود تصویر نسبتاً کاملی از آن حضرت ارائه دهد. منتها به قدری دایره این صفات، باز، وسیع و گسترده است که برای هر صفت یا خصوصیت، اقلاً باید یک کتاب نوشت. فرض بفرمایید، راجع به ایمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام. البته خصوصیتی که من امروز می‌خواهم درباره آن صحبت کنم، ایمان نیست. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، انسانی مؤمن بود؛ یعنی یک فکر، یک ایمان و یک عقیده در اعماق وجود او راسخ بود. خوب این یک کلمه است. این ایمان را با چه کسی مقایسه کنیم که عظمت ایمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام معلوم شود؟ خود او می‌فرماید: «لو کشف الغطاء مزددت یقیناً(۲)»؛ یعنی اگر پرده غیب برافتد و من غیب را - یعنی ذات مقدّس باری‌تعالی، فرشتگان، بهشت، جهنّم و همه آنچه ادیان از غیب و ملکوت این عالم بیان کرده‌اند - با همین چشم ظاهر ببینم، یقین من از آنچه هست، بیشتر نخواهد شد. یعنی این یقین و ایمان، مانند یقینِ کسی است که با چشمِ سر همه چیز را دیده است. شاعر عرب می‌گوید: اشهد باللّه لقد قال لنا محمّد والقول منه ما خفا لو انّ ایمان جمیع الخلقه ممّن سکن الارض و من حلّ السماء یجعل فی کفّة میزان لکیّ یوفی بایمان علیّ ما وفا(۳) اگر ایمان همه خلایق را در یک کفّه ترازو بگذارند و ایمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را در کفّه دیگر؛ باز هموزن ایمان علی نخواهد شد. یا فرض بفرمایید «سابقه اسلام» ایشان که از اوان نوجوانی به‌خدا ایمان آورد، این راه را پذیرفت

و با همه وجود تا لحظه آخر پیمود، موضوعی است که با یک کلمه نمی‌توان بیان کرد. ابعاد شخصیت آن حضرت، بسیار عظیم و وسیع است. ما بسیاری از بزرگان را دیده‌ایم، شناخته‌ایم و یا در کتابها شرحِ احوالشان را خوانده‌ایم. بزرگانی که انسان وقتی آنها را درست تصوّر می‌کند، حقیقتاً در مقابلشان احساس حقارت می‌کند. مثل این است که انسان سر را به طرف آسمان بلند کند و ماه، زهره، مشتری، زحل یا مرّیخ را ببیند. چقدر این ستاره‌ها بلندند! چقدر بزرگند! چقدر نورانی‌اند! ولی چشم نزدیک بین و ضعیف ما نمی‌تواند بفهمد که فرق ستاره مثلاً- مشتری یا زهره، با ستاره‌ای که به وسیله ابزارهای فنّی و تلسکوپهای قوی آن را دیده‌اند و می‌گویند که میلیونها سال نوری و یا یک کهکشان با ما فاصله دارد چیست. هر دو ستاره‌اند، هر دو را چشم ما، شبها در آسمان می‌بیند؛ اما این کجا و آن کجا! ما این‌قدر از عظمتها دوریم که نمی‌توانیم فرق امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را با بزرگان و اکابری که بشر در تاریخ، در اسلام، در کتابها، در عالم علم و در هر صحنه و عرصه‌ای سراغ دارد، درست تشخیص دهیم. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام موجود عجیبی است. من و شما امروز شیعه علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام محسوب می‌شویم و باید به او اقتدا کنیم. اگر از ابعاد شخصیت آن حضرت چیزی ندانیم، در هویّتمان اشکال به‌وجود خواهد آمد. یک وقت است کسی ادّعایی ندارد، ولی ما ادّعا داریم؛ می‌خواهیم علوی باشیم و جامعه‌مان، جامعه علوی باشد. ما شیعیان در درجه اوّل و مسلمین غیرشیعه در درجه دوم با چنین مسأله‌ای مواجهیم. البته همه مسلمانان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را قبول دارند؛ منتها شیعه با کیفیّت و عظمت دیگری آن بزرگوار را می‌بیند و می‌شناسد. من امروز به‌نظرم رسید که مختصری درباره شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام صحبت کنم و اگر وقت شد یکی دیگر از خصوصیات آن حضرت را هم عرض خواهم کرد. شجاعت، صفت بسیار عظیم و سازنده‌ای است. اثر شجاعت در میدان جنگ این است که انسان از خطر نمی‌هراسد؛ وارد میدان خطر می‌شود، نیروی خود را به‌کار می‌اندازد و نتیجه‌اش هم این است که بر دشمن پیروز می‌گردد. مردم دنیا از شجاعت چنین شناختی دارند. اما غیر از میدان جنگ، میدانهای دیگری هم برای بروز شجاعت وجود دارد که اثر شجاعت در آنها از میدان جنگ مهمتر است. میدان زندگی، میدان تلاقیِ حقّ و باطل، میدان معرفت، میدان تبیین حقایق و میدان موضع‌گیریهایی که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید از آن جمله است. شجاعت در چنین میدانهایی است که اثر خود را نشان می‌دهد. یک آدم شجاع، وقتی حق را دید و شناخت، آن را دنبال می‌کند، از چیزی نمی‌هراسد، رودربایستی مانع او نمی‌شود، خودخواهی مانع او نمی‌شود، عظمت جبهه دشمن یا مخالف، مانع او نمی‌شود. اما یک آدم غیرشجاع چنین نیست. بحث این است که گاهی بنای حقیقت، با شجاع نبودن انسانها - بخصوص اگر دارای منزلت و مرتبه‌ای در جامعه باشند - فرو می‌ریزد. به عبارت دیگر، گاهی حقّی به‌خاطر شجاع نبودن یک انسان در اظهارنظرش، ناحق می‌شود و باطلی به کسوت حق درمی‌آید. این‌جا اگر شجاعت اخلاقی، شجاعت اجتماعی و شجاعت در عرصه زندگی - که بالاتر از شجاعت در میدان جنگ است - وجود داشته باشد، چنین مسائلی پیش نمی‌آید. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام که بزرگترینِ شجاعان بود، در میدان جنگ هرگز به هیچ دشمنی پشت نکرد. این، ارزش کمی نیست. شما در داستان جنگهای صدر اسلام - در جنگ خندق که همه به خود لرزیدند و علی جلو رفت؛ در فتح خیبر، در احد، در بدر و در حُنین - شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را می‌بینید. آن حضرت در بعضی از این جنگها، بیست‌وچهار ساله بوده، در بعضی جنگها بیست‌وپنج ساله بوده و در بعضی جنگها سی سال بیشتر نداشته است. یک جوان بیست و هفت، هشت ساله، با شجاعت خود در میدان جنگ، اسلام را پیروز کرد و آن عظمتها را آفرید. این، مربوط به شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در میدان جنگ بود. اما من عرض می‌کنم: ای علیِ بزرگ! ای محبوب خدا! شجاعت تو در میدان زندگی به مراتب از شجاعت تو در میدان جنگ بالاتر بود. از چه وقت؟ از نوجوانی. شما ماجرای سبقت در اسلام‌آوردن آن حضرت را نگاه کنید! علی هنگامی قبول دعوت کرد که همه به دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأتِ اسلام آوردن نداشت. این یک نمونه شجاعت است. البته یک حادثه را که شما در نظر می‌گیرید - مثل همین حادثه - ممکن است از ابعاد گوناگون، برای خصوصیّات مختلف، مثال باشد که فعلاً از نظر

شجاعانه بودنِ این کار به آن نگاه می‌کنیم. پیغمبر اکرم صلوات‌اللَّه‌وسلامه‌علیه، در حال ابلاغ پیامی در یک جامعه بود که همه عوامل آن جامعه، ضدّ آن پیام محسوب می‌شدند. جهالت و نخوت مردم، اشرافیّت اشرافِ مسلّط بر مردم و منافع مادّی و طبقاتی‌شان، در مقابل آن پیام ایستاده بود. چنان پیامی در چنان جامعه‌ای چه شانسی داشت؟ پیغمبر اکرم چنان پیامی را مطرح فرمود و اوّل هم به سراغ نزدیکان خود رفت؛ چون خداوند به او فرموده بود: «و انذر عشیرتک الأقربین(۴)». اما عموهای متکبّر، با سرهای پرنخوت و پربادِ غرور و بی‌اعتنا به حقایق، که در مقابل هر حرف حساب، بنای هوچیگری و تمسخر می‌گذاشتند، با این‌که پیامبر اکرم پاره تنشان بود و آنها هم عِرق و عصبیّت خویشاوندی داشتند - همه مردم آن روزگار چنین تعصّبی داشتند و برای یک خویشاوند گاهی ده سال می‌جنگیدند - چشمهایشان را پوشاندند و از او روی برگرداندند. آری؛ هنگامی که آن خویشاوند، مشعل اسلام را بر سر دست بلند کرد، بی‌اعتنایی کردند، اهانت کردند، تحقیر کردند، مسخره کردند. اما علی که نوجوانی بیش نبود، به پا خاست و گفت پسرعمو! من ایمان می‌آورم . البته وی قبلاً ایمان آورده بود؛ اما در جلسه خانوادگی، ایمان خود را علنی کرد. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، جز همان چند روز اوّل، هرگز ایمانش مخفی نبود. دیگر مسلمانان، چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه می‌دانستند که علی از اوّل ایمان آورده است. این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت می‌کنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری می‌کنند، شاعر مسخره می‌کند، خطیب مسخره می‌کند، پولدار مسخره می‌کند، آدم پست و رذل اهانت می‌کند؛ ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگینِ مخالف، محکم و استوار مثل کوه می‌ایستد و می‌گوید: «من خدا و این راه را شناخته‌ام» و بر آن پافشاری می‌کند. شجاعت این است. در تمام مراحل زندگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، این شجاعت نمایان بود. در مکّه این شجاعت بود. در مدینه این شجاعت بود. در بیعت با پیغمبر این شجاعت بود. نبیّ اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه وآله‌وسلّم چندین بار به مناسبتهایی از مردم بیعت گرفت. یکی از این بیعتها که شاید از همه سختتر بود، «بیعت الشّجرة» یا بیعت رضوان در ماجرای حدیبیّه است. وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم آن هزار و چند صد نفری را که دور و برش بودند، جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت می‌گیرم. نباید فرار کنید. باید آن‌قدر بجنگید تا پیروز و یا کشته شوید!» گمان می‌کنم آن حضرت جز همین یک بار، در هیچ جای دیگر چنین بیعتی از مسلمانان نگرفته است. باری؛ در میان آن جمعیت، همه رقم آدمی حضور داشت. آدمهای سست ایمان و - آن‌طور که نقل می‌کنند - آدمهای منافق در همین بیعت بودند. اوّلین کسی که بلند شد و گفت: «یا رسول‌اللَّه! بیعت می‌کنم» همین جوان نورس بود. جوانی بیست و چند ساله دستش را دراز کرد و گفت: «با تو بر مرگ بیعت می‌کنم.» بعد، دیگر مسلمانان‌تشجیع شدند و یکی پس از دیگری با پیغمبر بیعت کردند. آنهایی هم که دلشان نمی‌خواست، ناگزیر از بیعت شدند. «لقد رضی‌اللَّه عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشّجره فعلم مافی قلوبهم(۵)». شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام این‌گونه بود. در زمان پیغمبر، هرگاه که جای اظهار وجودِ جوهر انسانی بود، آن بزرگوار جلو می‌آمد و در همه کارهای دشوار سبقت می‌گرفت. روایت است که مردی نزد عبداللَّه‌بن‌عمر رفت و گفت: «من علی را دشمن می‌دارم.» شاید از آن‌جایی که می‌دانست آن خانواده چندان میانه‌ای با علی ندارند، خواست مثلاً خودشیرینی کند. عبداللَّه‌بن‌عمر گفت: «ابغضک اللَّه. اتبغض رجلاً سابقة من سوابقه خیر من الدّنیا و مافیها(۶)»؛ خدا تو را دشمن بدارد! آیا با مردی دشمنی می‌کنی که سابقه‌ای از سوابق او معادل با همه دنیا و مافیها و بهتر از همه دنیا و مافیهاست؟ این، آن امیرالمؤمنینِ بزرگ است. این، آن علیِ درخشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرنها درخشیده و روزبه‌روز درخشانتر شده است. این بزرگوار، هرجا که گوهر انسانی وجودش لازم بود، حضور داشت؛ ولو هیچ‌کس نبود. می‌فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لِقِلَّة اهله(۷)»؛ اگر در اقلّیّتید و همه یا اکثریت مردم دنیا با شما بدند و راهتان را قبول ندارند، وحشت نکنید و از راه برنگردید. وقتی راه درست را تشخیص دادید، با همه وجود آن را بپیمایید. این منطق امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود؛ منطقی شجاعانه که آن را در زندگی خود به‌کار بست. در حکومت خود هم که کمتر از پنج سال طول کشید، باز همین منطق امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود. هرچه نگاه می‌کنید،

شجاعت است. از روز دومِ بیعت بـا امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام، این بزرگوار دربـاره قطایعی که قبل از ایشان به این و آن داده شـده بود فرمود: «واللّه لو وجـدته تزوّج به النّساء و ملك به الاماء(۸)»؛ به خـدا اگر ببینم املاـکی را که قبل از من به ناحق کسانی به شما داده‌انـد و مهریه زنانتان قرار داده‌ایـد، یا با پول فروش آن، کنیز خریده‌ایـد، ملاحظه نمی‌کنم و همه آنها را برمی‌گردانم. آن‌گاه شروع به اقدام کرد و آن دشـمنیها به‌وجود آمد. شـجاعت از این بالاتر! در مقابل لجوجترین افراد، شـجاعانه ایستاد. در مقابل کسانی که در جـامعه اسـلامی نام و نشانی داشـتند، شـجاعانه ایسـتاد. در مقابل ثروت انباشـته شـده در شام که می‌توانست دهها هزار سـرباز جنگجـو را در مقابـل او و به صف آرایی وادار کنـد، شـجاعانه ایسـتاد. وقـتی راه خـدا را تشـخیص داد، ملاـحظه احـدی را نکرد. این شجـاعت است. در مقابـل خویشاونـدان خود نیز ملاحظه نکرد. گفتنِ این حرفها آسان است؛ اما عمل کردن به آنها بسـیار سـخت و عظیم است. زمانی ما این مطالب را به‌عنوان سرمشـقهای زندگی علی علیه‌السّـلام بیان می‌کردیم و باید حقیقت قضیه را اعتراف کنم که درست به عمق این مطالب پی نمی‌بردیم. امـا امروز که وظیفه حسّـاس اداره جـامعه اسـلامی در دست امثـال بنـده است و با این مطالب آشـناییم، می‌فهمیم که چقدر علی علیه‌السّـلام بزرگ بوده است. عزیزان من؛ برادران و خواهران نمازگزار مؤمن! اگرچه این مطـالب را من بیشتر برای خودم و برای کسـانی که دستی در کارهـا دارنـد و مثـل خود مـا، دوشـشان زیر بـار بخشـی از اداره جامعه اسلامی است، می‌گویم؛ اما مربوط به همه است و فقط مربوط به قشر یا جماعت خاصی نیست. امیرالمؤمنینی که توانست کاری کند که میلیونها انسان، اسلام و حقیقت را به برکت شخصیت او بشناسند، این‌گونه زندگی کرد. امیرالمؤمنینی که نزدیک به صد سال بر روی منبرهـا او را لعن و همه جای دنیای اسـلام علیه او بـدگویی کردنـد؛ آن یگانه‌ای که هزاران حـدیث جعلی علیه او و حرفهایش ساختنـد و به بازار افکار عرضه کردند، چنین بود که توانست بعد از گذشت این سالهای طولانی، خود را از زیر بار اوهام و خرافات بیرون آورد و قامت رسایش را در مقابل تاریخ نگه دارد. گوهری مثل علی است که می‌مانـد. خار و خاشاك و زباله و گل و لای، او را آلوده نمی‌کنـد و جوهرش را نمی‌کاهد. اگر قطعه‌ای الماس را در گِل هم بیندازند، الماس است و بالاخره خود را نشان خواهد داد. بایـد این چنین جوهر پیـدا کرد. هر فرد مسـلمان بایـد این مشـعل عظیم را بر بالای قلّه حیات ببینـد و به سـمت آن حرکت کند. هیـچ‌کس ادّعـا نکرده است که مـا می‌توانیم مثل علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّـلام حرکت کنیم. بی‌خود هم نبایـد به این و آن گفت که: «شـما چرا مثل علی عمل نمی‌کنیـد؟» از قول امام سـجّاد، زین‌العابدین علیه‌السّـلام که خود او هم معصوم بود، روایت است که وقتی درباره عبادت ایشان صـحبت کردنـد و سـخن از عبادت امیرالمؤمنین به میان آمـد، حضـرت گریست و فرمود:«ما کجا، امیرالمؤمنین کجـا! مگر مـا می‌توانیم مثـل علی باشـیم؟» تا کنون هیـچ‌کس از بزرگان عالم نتوانسته است. نه ادّعا کرده، نه خیال کرده و نه چنین اشتباهی به مغز او راه پیدا کرده است که خواهد توانست مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام حرکت یا کار کند. مهم این است که جهت، جهتِ امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام باشـد. آن بزرگوار در نامه‌ای که به عثمان‌بن‌حنیف نوشت و در نهج‌البلاغه هست(۹)، بعـد از آن‌کـه وضـع زنـدگی خـود را چنین شـرح داد که «اَلاـ و انّ امـامکم قـداکتفی من دنیـاه بطمریه»؛ اضـافه فرمـود: «اَلاـ و انّکم لاتقـدّرون علی ذلـک»؛ مبـادا خیـال کنیـد شـما می‌توانیـد رفتاری مثل من داشـته باشـید. او یک رب النّوع است؛ یک وجود دسـت نیافتنی، ولی الگوست. سـعی کنیم به سـمت این الگو برویم. کسـی نمی‌توانـد شـجاعت علی علیه‌السّـلام را داشـته باشـد. نزدیکترینِ انسانهـا به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام، جنـاب عبـداللّه بن عبـاس، پسـر عمو، شاگرد، رفیق و همراز و مخلص و محبّ واقعی آن حضـرت بود. وقتی خطایی از آن بزرگوار سـر زد - مقداری از اموال بیت المال را که فکر کرده بود سـهم او می‌شود، برداشته و به مکّه رفته بود - امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام چنان نامه‌ای به وی نوشت که با خوانـدن آن، مو برتن انسان راست می‌ایسـتد. تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در نامه(۱۰)، خطـاب به عبـداللّه‌بن‌عباس این است که «تو خیانت کردی!» آن‌گاه می‌فرمایـد: «فانّک ان لم تفعل»؛ اگر این کاری که گفتم نکنی، «ثمّ امکننی‌اللّه منک»؛ بعـد دسـتم به تو برسد، «لَأعذرنّ الی اللّه فیک» پیش خدا درباره تو خودم را معذور خواهم کرد. یعنی من سـعی می‌کنم به‌خاطر تو، پیش خدا خجل و سـرافکنده نشوم. «ولأضـربنّک بسیفی الّذی ما

ضربت به احداً الّا دخل النّار»؛ تو را با همان شمشیری خواهم زد که به هرکس این شمشیر را زدم، وارد جهنّم شد! این جمله باز بالاتر است: «وَ واللَّه لو انّ الحسن والحسین فعلا مثل الّذی فعلت ما کانت لهما عندی هوادهٔ»؛ به خدا سوگند، اگر این کاری را که تو کردی، حسن و حسین من بکنند، پیش من هیچ‌گونه عذری نخواهند داشت. «ولاظفرا منّی باراده»؛ هیچ تصمیمی به نفع آنها نخواهم گرفت. «حتّی آخذالحقّ منهما و اذیح الباطل انّ مظلمتهما»؛ حق را از آنها هم خواهم گرفت. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام با آن‌که می‌داند حسن و حسین معصومند؛ اما می‌گوید اگر چنین اتّفاقی هم - که نخواهد افتاد - بیفتد، من ترحّم نخواهم کرد. این شجاعت است. البته این شیوه برخورد، عناوین گوناگونی دارد. از یک دیدگاه عدل است و از دیدگاه دیگر ملاحظه قانون و احترام به آن است؛ اما از دیدگاه دیگر هم، شجاعت و قدرت تسلّط بر نفس است. امروز من، شما و آحاد ملت ایران، به این شجاعت احتیاج داریم و هر کس که کارگزار این حکومت است و دستش به چیزی از بیت المال مسلمانان می‌رسد و مردم بیشتر به او اطمینان دارند، بیشتر به این شجاعت احتیاج دارد. دیگر دنیای امروز هم متشکّل از جهّالی مثل ابی‌لهب و ابی‌جهل نیست. امروز کفّار، معاندان و زیرکهای درجه اوّل عالم، کسانی‌اند که مهمترین مسائل سیاسی و تبلیغاتی را در مشت خود دارند. اینها که سیاستهای دنیا را می‌چرخانند، ملتها را می‌گردانند، حکومتها را عوض می‌کنند، مناطق دنیا را تصرّف می‌کنند، جنگ به‌وجود می‌آورند، جنگ از بین می‌برند، نظامها را برمی‌چینند، نظام به‌وجود می‌آورند - این قدرتهای خادعِ حلیه گرِ مکّارِ درجه اوّل دنیا همه امروز متوجّه جمهوری اسلامی‌اند و سیاستشان در مورد جمهوری اسلامی این است که این نظام و ملت ایران را تحقیر و استهزاء و تخطئه کنند و بگویند شما اشتباه می‌کنید که بر طبق عرف پذیرفته شده دنیا عمل نمی‌کنید. اشتباه می‌کنید که تسلیم سیاستهای جهانی و بین‌المللی امریکا و ابرقدرتها نمی‌شوید. در قضیه فلسطین اشتباه می‌کنید؛ در قضیه بوسنی و در قضایای دیگر مسلمانان‌اشتباه می‌کنید و مانند این حرفها. امروز، سیاست این است. نه امروز، از اوّل انقلاب این‌طور بود که ملت ایران را تخطئه کنند. مسؤولان ایران و هر کس را که با آنها جدّیتر مخالف است، بیشتر تخطئه کنند. هر کاری که از آن بیشتر ضرر می‌بینند، بیشتر آن را به باد تمسخر بگیرند. رفتار با زن را مسخره کنند؛ دانشگاه را مسخره کنند؛ عبادت را مسخره کنند؛ نماز جماعت را مسخره کنند؛ مصرف نکردن مشروبات الکلی و اجرای حدود الهی را مسخره کنند. عزیزان من! گاهی همین تمسخرها و تحقیر و توهین کردنها، آدمهای بزرگی را مستأصل و بیچاره می‌کند؛ آن‌طور که به اجبار همرنگ جماعت می‌شوند. آن‌وقت ابرقدرتها دستهایشان را روی دلشان می‌گذارند، مخفیانه قاه قاه می‌خندند که کارشان را پیش بردند و مانعی را از سرِ راه برداشتند! آن قدر فلان جریان انقلابی را در دنیا مسخره می‌کنند که علناً و صریحاً، آرمانها، آرزوها و شعارهای انقلابی خودش را پس بگیرد، یا تخطئه و یا حتّی مسخره کند. در صحنه سیاست جهانی دیده شد، کسی که در حضور دشمنانِ دیروز خودش ایستاد؛ به امروزِ خودش متلک گفت، برای این‌که همرنگ جماعت شود، و آنها خندیدند! البته آنهاوقتی چنین چیزی را می‌بینند، دلشان را خوش می‌کنند و می‌گویند: به‌به! شما چقدر آدم متمدّن و چیزفهمی هستید! اما در واقع یک مانع را از پیش رو برداشته‌اند. بدین گونه موانع را از بین می‌برند. این‌جاست که شیعه معتقد به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام باید از شجاعت آن حضرت درس بگیرد. «لاتستوحشوا فی طریق‌الهدی لقلّهٔ اهله»؛ وحشت نکنید. از روگرداندن و اِعراض دشمن احساس تنهایی نکنید. از تمسخر دشمن درباره آنچه در دست شماست - که گوهر گرانبهایی است - عقیده‌تان سست نشود. شما گوهر گرانبهایی را در مشت گرفتید و کار عظیمی انجام دادید. گنجی تمام نشدنی را در داخل کشورِ خودتان‌کشف کردید، به اسلام رسیدید، به استقلال و آزادی رسیدید و توانستید خود را از یوغ قدرتها خارج کنید. زمانی این مملکت، این دانشگاه، این تهران، این پادگانها، این نیروهای مسلّح، این ادارات دولتی، این وزارتخانه‌ها، این دستگاههای اطّلاعاتی، همه و همه، تیول امریکا بود. امروز اگر این ملت در دورترین نقاط کشور، در کوره ده‌های این کشور، کسی را طرفدار امریکا ببیند، سایه‌اش را با تیر می‌زند. زمانی در این مملکت، ملتی وجود نداشت، آرایی وجود نداشت، مجلسی وجود نداشت، انتخاباتی وجود نداشت. همه چیز تشریفاتی، صوری، دروغی و تصنّعی بود. دوران پهلوی برای این ملت واقعاً دوران

عجیبی بود. مثل این‌که کارخانه عظیمی را در داخل یک سالن درست کنند! وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید کارخانه است و تجهیزات کارخانه است. وقتی نزدیک می‌روید، می‌بینید همه چیز از نایلون و از پلاستیک، بازیچه درست شده است. مانند عمارت عظیمی با مجسّمه‌ها و ستونها و سقفهای مرتفع، که آدم خیال کند کاخی عظیم است؛ اما وقتی نزدیک رفت، ببیند از برف درست کرده‌اند! دانشگاه، جریان روشنفکری، مجلّه و روزنامه، مجلس و دولت، همه صوری بودند. فقط جریان دین که جریانی عمومی و مردمی بود، حقیقی بود، که به آن هم با نظر بغض و نفرت نگاه می‌شد. البته یک جریان کم‌رنگتر و بسیار کوچکتر، به صورت وطن‌پرستی و میهن‌دوستی هم در گوشه و کنار وجود داشت. چنین وضعی برای این ملت درست کرده بودند. شما آمدید همه چیز را پایه‌گذاریِ اساسی کردید. امروز در این مملکت علم رشد می‌کند، صنعت رشد می‌کند، دانشگاه رشد می‌کند، شخصیت انسانها رشد می‌کند، افکار رشد می‌کند، آزادی - به معنای حقیقی کلمه - رشد می‌کند، تحصیلات رشد می‌کند. حرکت این ملت، آرام آرام، به جایی می‌رسد که جایگاه خود را در دنیا پیدا کند. دیروز کسی در دنیا به ملت ایران اعتنا نمی‌کرد. آنهایی که این‌جا می‌آمدند، از خودِ این ملت حقّ توحّش می‌گرفتند! شما امروز یک ملت و دارای یک رأی مهمّید. در هر قضیه مهمِ دنیا که ملت ایران با آن جدّاً مخالف باشد، آن قضیه پیش نمی‌رود. امروز این ملت و این نظام و این حکومت و این کشور بزرگ، بحمداللَّه در دنیا چنین وضعی دارند. جلوه ملت ایران چشمها را بتدریج متوجّه به خود می‌کند. شما این را به‌دست آورده‌اید. حال بگذار دشمن تحقیر کند و هرچه می‌خواهد بگوید. شجاعت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام و ایستادگی او در مقابل باطلی که می‌خواستند بر او تحمیل کنند، امروز درس بزرگ ما از شرحی است که درباره آن بزرگوار گفتیم. من همه شما عزیزان را توصیه می‌کنم که تقوای الهی را در معنایی که عرض شد، باکمال مراقبت و دقّت، در نظر بگیرید و تعقیب کنید و پیش بروید. خدا کمک خواهد کرد. در این مدت هفده سال، سایه نام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بر این ملت بود و این ملت از انوار آن بزرگوار استضائه و استفاده کرد. به کوری چشم دشمن، بیشتر از این استفاده خواهیم کرد و پیش خواهیم رفت تا ان‌شاءاللَّه جامعه ما حقیقتاً جامعه علوی شود. در خطبه دوم در این‌باره بیشتر صحبت می‌کنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجین. سیّما امیرالمؤمنین علیّ‌بن‌ابی‌طالب و حبیبته فاطمةالزّهراء سیّدةالنّساء العالمین. و سبطی الرّحمة و امامی الهداة الحسن و الحسین و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علیٍّ الباقر و جعفربن‌محمّدٍ الصّادق و موسی‌بن‌جعفرٍ الکاظم و علیّ‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علیٍّ الجواد و علیّ‌بن‌محمّدٍ الهادی والحسن‌بن‌علیٍّ العسکری والحجّةالقائم الهادی المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. امروز، هم موضوع انقلاب مطرح است - چون ایّام، ایّام سالگرد انقلاب است - و من ان‌شاءاللَّه باید صحبت کوتاهی در این زمینه عرض کنم؛ هم مسأله مهم انتخابات در پیش است که چند جمله‌ای درباره این موضوع مهم باید گفته شود و هم راهپیمایی روز بیست‌ودوم بهمن که مظهر حضور مردم در صحنه‌های شهرها و خیابانهاست، و بعد از آن راهپیمایی روز قدس مطرح است که درباره همه اینها باید صحبت کنم. من مطلب را این‌طور می‌خواهم آغاز کنم که انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلابهای دیگری را، هم در تاریخ خوانده‌ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفاصیل مطالعه می‌کردید که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلابهای دیگر فرق داشت. این فرق، هم در چگونگی به‌وجود آمدن آن و هم در انگیزه به‌وجود آمدن حرکت مردم دیده می‌شود. از جنبه دوم می‌توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به‌وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه آفرینی شد؛ این‌جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از

زمین تـا آسـمان است. البته این مقایسه با انقلابهایی است که مردمی هسـتند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسـمش انقلاب است؛ اما در واقع کودتایی نظامی به‌شـمار می‌رفت و واقعاً فاصله‌اش با انقلاب به قدری است که اصـلاً نمی‌شود این دو را بـا هم مقـایسه کرد. انقلاـب مـا از نظر عظمت، سـلامت، طهـارت، دوری و اجتنـاب از گمراهیهـا و فـاجعه آفرینیهایی که در شورشـهای مردمی همه جا دیده می‌شود و از نظر اسـتمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است. بنده در زمان مسؤولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سـفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسـته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی‌خواهم اسـمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشـان گذشـته بود. در حـال حرکت از فرودگاه به طرف محلّی که برای ما در نظر گرفته بودنـد، رئیس جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسـته بود و راجع به بعضـی از امور صحبت می‌کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته‌اند و کارگران کار می‌کنند. گفتم: «مثـل این‌که مشـغول کارهـایی هستیـد؟» گفت: «بله؛ مـا تـا امسـال فرصت نکرده بودیم آسـفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاـب خراب شـده بود، ترمیم کنیم. امسـال فرصتی به‌دست آمـده است و آسـفالت خیابانها را بعـد از نوزده سال، ترمیم می‌کنیم!» ببینید؛ این کارآیی انقلابهاست. انقلابهایی که ما دیده‌ایم همه همّتشان صرف نگه داشتن خودشان می‌شد. نه یک انتخابات درست، نه یـک سازنـدگی‌ای در کشور و نه بنـای تـازه‌ای. آن انقلابهایی که بسیار پیشـرفته بودنـد، برنامه‌های پنـج ساله و چنـد ساله اعلام می‌کردنـد؛ امـا صوری بود و در بـاطن تقریباً چیزی نـداشت. غالباً هم این انقلابها یکی پس از دیگری به دلیل کم‌کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشـان، شـکست خوردنـد؛ چه کمونیسـتها و چه غیرکمونیسـتها که به‌هرحـال چپ بودنـد. آری؛ نوزده سـال از انقلابشان گذشـته بود، تازه به فکر افتاده بودنـد که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند! ببینید چقدر فاصـله است با انقلابی که شـما به‌وجود آوردیـد و توانـایی و کـارآییِ معجزآسـایی که انقلاب شـما دارد. بنـده، باز در همان دوران، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره پرتغالیهـا بود. آن‌جـا هم ظـاهراً هشت، نُه سـال از انقلابشان می‌گـذشت. رئیس‌جمهور آن کشور هم یکی از شخصـیتهای معروف آن منطقه به‌شـمار می‌رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به‌نظرم رسـید که مغازه‌ها خالی است. بعـد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشـته بودند، آمدند و گفتند در مغازه‌ها اصـلاً جنسـی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوپنی وجود دارد. بـا گـذشت هشت، نُه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسـرت زنـدگی می‌کردنـد. البته، در محاصـره اقتصادی بودنـد؛ دشـمنانی به آنها هجوم می‌آوردنـد و مثل دیگر انقلابها، عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می‌بردند و مغازه‌های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشـور و انقلاـب، رفتـاری مثـل رفتـار حکّام قبـل از خـودش داشـت؛ همـان حکّامی کـه علیهشـان انقلاـب کرده بـود. رفتـار او تداعی‌کننـده رفتـار همان سـردار پرتغالی بود که در آن‌جا حکومت می‌کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبریایی! برای مـا تعجّب‌آور بود. آن روز بنـده رئیس جمهور بودم. یـک طلبه بودم، زنـدگی مـا هم زنـدگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زنـدگی‌اش مظهر صـفا و سـادگی بود و آن‌طور زنـدگی می‌کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می‌داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند. غرض این‌که، انقلابهای دیگر این‌طور بوده‌اند. انقلاب ما واقعاً استثنایی بوده است؛ هم از لحاظ شعارها و هدفها، هم از لحاظ روشها، هم از لحاظ کیفیّتِ به قدرت رسیدن و نابود کردن دشمن و از بین بردن رژیم فاسـد قبلی و هم از نظر اسـتمرار راه و قوّت و قـدرت سازندگی که از خود نشان داده است. این انقلاب، انصافاً از جهات مختلف فوق‌العاده است؛ اما یک خصوصـیت بسیار عظیم در آن است که من می‌خواهم درباره این خصوصیت، چند کلمه‌ای صحبت کنم. بنده این خصوصیت را در ذهن خودم با تشکیل نظام جمهوری اسلامی مقایسه کردم. یعنی اگر بپذیریم این انقلاب دو کار مهم کرده است؛ یکی تشـکیل نظام اسـلامی است که این اتّفاق عظیم در طول تاریخ، از صدر اسـلام تا کنون، آن هم در چنین دنیـایی و در چنین منطقه‌ای سابقه نداشـته است. کار دومِ انقلاب عظیم شـما مردم - که عظمتش قابل مقایسه با کار اوّل و به انـدازه

آن و حتّی به اعتقاد بعضی، بالاتر از آن است - زنده کردن هویّت اسلامی در دنیاست. یعنی آحاد امّت مسلمان در هر جای دنیا، بر اثر این انقلاب، احساس وجود، شخصیت و قدرت کردند و خودشان را از حالت یک مجموعه یا یک فرد یا یک ملتِ محکوم، خارج دیدند. بعضی از آنها در صحنه‌های سیاسی حضور پیدا کردند و حکومتهایی را در اختیار گرفتند، یا سعی کردند در اختیار بگیرند. در کشوری مثل الجزایر، این احساس هویّتِ اسلامی به آن‌جا رسید که مسلمانان توانستند در انتخابات پیروز شوند. این‌کار آن‌قدر برای استکبار خطرناک بود که علیه برندگان انتخابات، کودتای نظامی کردند؛ آنها را گرفتند و به زندان انداختند و به سرکوب و تار و مار کردن مردم پرداختند. البته نخواهند توانست این شعله و آتش را از بین ببرند؛ اما فعلاً تا مدتی خیال خودشان را راحت کرده‌اند. در کشوری مثل ترکیه، این هویّت و حضور اسلامی به آن‌جا رسید که در همین چند هفته پیش، جمعیتی که مردم آن را به عنوان مسلمان می‌شناختند، از تمام احزاب دیگر پیش افتاد. البته این‌جا هم، باز استکبار و دشمنان - امریکا و دستیاران امریکا - با اقدامی شبیه آنچه در الجزایر شد - منتها به شکلی دیگر - دست به‌کار شدند که نگذارند آن حزب، دولت تشکیل دهد. در افغانستان، همین حضور اسلامی، دولت شوروی را با آن عظمت و ارتش چند میلیونی - که از لحاظ حجم و تجهیزات، ارتشِ اوّل دنیا بود - مجبور به بیرون رفتن کرد. البته بعد، برادران افغانی این نعمتِ الهی را ناشکری کردند؛ «الم تر الی الّذین بدّلوا نعمت اللّه کفراً». برادران افغانیِ ما گوش کنند! مبادا این آیه شامل حالشان باشد: «الم تر الی الّذین بدّلوا نعمت اللّه کفراً و احلّوا قومهم دارالبوار(۱۱)». برادران افغانی مواظب باشند! تا به حال ناشکری کردند؛ به جنگ داخلی روی آوردند و اختلاف و بکُش بکُش راه انداختند. بلایی بر سر شهرهای خودشان آوردند که روسها و کمونیستها نیاورده بودند. باید عملشان را اصلاح کنند و به راه حقّ و حساب برگردند. فراموش نکنند، این اسلام بود که توانست آنها را بر شوروی پیروز کند. باری؛ در بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، به برکت همین احساسِ هویّت و بیداریِ اسلامی که این انقلاب به‌وجود آورد، امروز جمعیتهای اسلامی حضور دارند، قوی‌اند و برای خودشان آینده دارند. اگر بگذارند، احتمال دارد دولت هم تشکیل دهند. این جمعیتها، مخالفان و دشمنان اسلام را تهدید می‌کنند؛ امریکا را دشمن می‌شمارند، دشمنان اسلام را دشمن می‌شمارند. این موضوع، بیشتر از همه چیز استکبار جهانی را خشمگین می‌کند. البته وقتی امریکاییها، یا همدستانشان، یا شبکه صهیونیستی خبرگزاریها و روزنامه نگاران دنیا، می‌خواهند علیه انقلاب و ملت ایران قلمفرسایی کنند یا حرف بزنند، تهمتهایی را ردیف می‌کنند و می‌گویند: شما ضدِّ حقوق بشرید، حقوق زن را رعایت نمی‌کنید، می‌خواهید سلاح اتمی درست کنید و غیره. اما اینها ظاهری است؛ بهانه است. باطن قضیه این نیست. باطن قضیه همین موضوعی است که عرض کردم. اینها می‌گویند شما چرا موجب شده‌اید که در دنیا هرجا مسلمانی هست، احساس هویّت کند، بیدار شود، طلبکار شود و از حالت برده‌ای مطیع و رام و زیرکارد بیرون آید؟! انقلاب اسلامی چنین تحوّل عظیمی را در شخصیت و روح و وجود مسلمانان در همه عالم به‌وجود آورده است و باید هم به‌وجود بیاورد و این را هم خبر داریم که آنها از این موضوع به‌شدّت عصبانی‌اند. استکبار در مقابل این پدیده دو راه بیشتر ندارد. اگر توانست یکی از این دو راه را در پیش گیرد، خود را از خطرِ بیداری اسلامی نجات می‌دهد. به‌هرحال، انقلابی به‌وجود آمده است و حکومت مقتدری با رهبر عظیمی مثل امام راحل، خود را به دنیا نشان داده است. اگر می‌توانستند جلویش را بگیرند، علاجِ آن بود؛ اما نتوانستند و این اتّفاق افتاد. حال که اتّفاق افتاده و کار گذشته است، چه‌کار کنند؟ دو راه بیشتر ندارند. اگر توانستند یکی از این دو راه را بروند و به یکی از این دو مقصود برسند، خطر از سرِ استکبار برطرف شده است، وگرنه خطر هست. تلاش آنها برای این است که یکی از این دو راه را در پیش گیرند. یکی این است که جمهوری اسلامی؛ این بنای مستحکم را مضمحل کنند و از بین ببرند. اگر بتوانند چنین کاری بکنند، برای مسلمانان عالم تجربه می‌شود و می‌گویند: «خوب؛ چه فایده‌ای دارد! ما زحمت بکشیم، کشته بدهیم، این همه مشکل برای خود درست کنیم و آخرش هم بعد از پنج سال، ده سال، پانزده سال، مثل ایران شویم. جمهوری اسلامی از بین رفت، تمام شد.» این یک تجربه می‌شود. خطر از سر دشمن، به‌خیال خودش، برطرف می‌گردد. این تحلیل آنهاست. البته ما در این خصوص

هم حرف داریم. اگر این کـارِ نشـدنی و رؤیـای بی‌تعبیر؛ یعنی از بین بردن جمهوری اسـلامی – العیاذ باللَّه – روزی انجام گیرد، باز مشـکل اسـتکبار لاینحل باقی خواهـد مانـد؛ هرچنـد آنها خیال می‌کننـد مشـکلشان حل خواهد شد. به این دلیل تلاش می‌کنند بلکه بتواننـد این نظـام را بـا محاصـره اقتصـادی، جنگ و تهدیـد، مضـمحل کننـد و از بین ببرنـد. تا کنون چنـدین بار هم تصـمیم گرفتند کارهای خطرناک بکنند؛ اما دیدند نمی‌شود. به‌هرحال گیر کرده‌اند؛ مانده‌اند که با جمهوری اسلامی چه کنند! راه دوم که به خیال آنها از راه اوّل آسانتر است؛ اما همان اثر را دارد، این است که کاری کنند جمهوری اسـلامی بماند، لکن با استکبار – دشمن دیروز – کنار بیاید و دست از شعارهای مخالف خود بردارد. اگر این کار هم انجام گیرد، باز خطر از سرِ استکبار برطرف شده است. چرا؟ چون سـازش و کنار آمـدن جمهوری اسـلامی با اسـتکبار، روحیه مسـلمانان را – که در همه جای دنیا روحیه پیـدا کرده‌انـد – دچار ضربه و صـدمه خواهـد کرد و خواهنـد گفت: «فایـده‌ای نـدارد! ملتهـا جـان می‌کَننـد، زحمت می‌کشـند، بعـد رهبـران، مثـل رهبران جمهوری اسـلامی ایران می‌شوند. ببینید چه کردند! در نهایت تن به سازش دادند!» باز خطر از سرِ استکبار برطرف خواهد شد. تمام کارهایی که امروز امریکا و صـهیونیسم و مزدوران و ایادی آنان و شـبکه تبلیغاتی و نظامی و امنیتی و بقیه وابستگانشان می‌کنند، در جهت یکی از این دو راه است. می‌گوینـد یـا ضـربه بزنیم که جمهوری اسـلامی از بین برود، یا فشار بیاوریم که مسؤولان جمهوری اسـلامی بیاینـد بگوینـد ما با شـما آشتی می‌کنیم! خوب؛ بالأخره آنها هم آرزوهایی دارنـد! بالأخره رؤسایشان هم جوانند و آرزو بر جوانان عیب نیست! بگذار آرزو کنند که یا جمهوری اسـلامی را دچار شـکست و اضـمحلال کنند، یا جمهوری اسـلامی را وادارند که از امریکا عـذرخواهی کنـد و بگوید ما این چند ساله بدی کردیم؛ به شـما بد گفتیم، مرگ بر امریکا گفتیم، شـما ببخشـید! آنها آرزوی خودشان را دارنـد؛ اما نکته اساسـی این‌جاست که آیا این آرزوی خام، شدنی است یا نه؟ من عرض می‌کنم: ملت ایران! ای کسـانی که در زمـان حاضـر بزرگترین حمـاسه تاریـخ معاصـر را به‌وجود آوردیـد! بدانیـد که این آرزوهای امریکا در یک صورت نشـدنی و در صورت دیگر کاملاً شـدنی است. در چه صورتی نشدنی است؟ در صورتی که آحاد و قشرهای مردم، همچنان که در این هفـده سـال در صـحنه حضور داشـتند، انقلاب را مـال خودشـان و مسؤولان را از خودشان دانسـتند و به مسائل کشور و انقلاب حسّاس بودنـد، از اکنون به بعـد هم در صـحنه حضور داشته باشـند، انقلاب را مـال خودشـان بداننـد – که هست – مسؤولان را از خودشان بداننـد – که هسـتند – به مسائل انقلاب بی‌اهمیت نباشـند و نسبت به کشور و انقلاب خودشان احساس مالکیت کنند. اگر این باشد – که تا امروز بحمداللَّه بوده است – نه امریکا که اگر ده ابرقدرت مثل امریکا هم در دنیا باشـند، نخواهند توانست مویی از سرِ این انقلاب کم کننـد. تا امروز هم که دشـمن نتوانسـته هیچ غلطی بکند، به همین دلیل بوده است. مردم در جنگ، در انتخابات، در راهپیمایی و در همه پرسـی حضور پیـدا کردنـد. هر کاری که این دولت و نظام و مسؤولان داشـتند،با مراجعه به مردم انجام شد. برای هر جـا کمـک مـالی خواسـتند، مردم تـلِّ کمکهـای مـالی را مثـل کـوه به‌وجـود آوردنـد. برای جنگ پـول خواسـتند، زنها گوشواره‌هایشان را هم هـدیه کردنـد. برای جنگ خون خواسـتند، همه نوع آدمی آستینش را بالا زد و گفت: «این خونِ من.» جوان خواسـتند، جوان از درس و مـدرسه و کسب و کار و زراعت و پدر و مادر و همه چیز خود گذشت و به جبهه رفت. پدران و مادران هم جوانان را دادند و رفتند؛ پشت سـرشان را هم نگاه نکردند. نتیجه این شد. شـما خیال نکنید امریکا از لحاظ قدرت مادّی ضعیف است؛ نخیر! قوی است و همه چیز دارد؛ امـا چیزهـایی که او دارد، بر آنچه که این انقلاب دارد، کارگر نیست. آن امکانات، رژیمی را تهدیـد می‌کنـد که بـا کودتـا روی کـار آمـده است و یـا بـا مردم خود ارتبـاط نـدارد. نظام اسـلامی چیزی دارد که بمب و حمله خارجی وماننـد آنها بر آن کارگر نیست؛ بلکه آن را مسـتحکم‌تر می‌کنـد و آن «مردم» است. نظام اسـلامی مردم را دارد. تا مردم با نظام اسـلامی‌اند؛ تا مردم اگر ببیننـد سـروصدایی است، پنجره‌ها را باز می‌کننـد ببینند چه خبر است و اگر به‌وجود آنها احتیاج اسـت بروند؛ تا جوانان به مسائل انقلاب، احساس حمیّت می‌کنند؛ تا سـیاست جزو زندگی مردم است؛ دانشگاه سیاسی است، بازار سیاسی است، جامعه روحانیت سیاسی است و همه و همه در مسائل سیاسی دخالت می‌کنند، نظر می‌دهند و تحلیل می‌کنند، کاری از امریکا

و غیرامریکا و بمب اتم و تجهیزات و فنآوری و پول و دلار و غیره برنخواهـد آمـد. این، بخش اوّلِ قضـیه. بنابراین، دشـمن نمی‌تواند هیـچ کـاری بکنـد. اما اگر این نظام اسـلامی، مردم را از دست بدهـد؛ مردم بی‌توجّه و دلسـرد شونـد، ایمانشان سـست شود، به فکر زندگی شخصـی خودشان بیفتند؛ هر کسی بگوید ما چند سال در خدمت انقلاب بودیم، دیگر بس است، برویم سراغ کارمان؛ تاجر برای تجـارت خـود، کـاسب برای کسب خود، زارع برای زراعت خود، دانشـجو و طلبه برای درس خود و آن یکی برای تبلیغ خود، ارزش بیشتری قائـل شونـد، مسائـل کشور و انقلاب، البته آسیب‌پذیر است. مـا از آسـمان که نیفتاده‌ایم! ما ذاتاً که بر ملتهای دیگر؛ امّتهای تاریـخ و گذشـتگان خودمان، رجحانی نداریم. رجحان این ملت به دلیل انتخاب راه خدا و ایمان بود؛ به‌سبب حضورش بود که «من کـان للّٰه کان اللّٰه له(۱۲)»؛ هر کس در خدمت اهداف الهی باشد، خدا کمکش می‌کند. «ولینصـرنّ اللّٰه من ینصره(۱۳)»؛ هر کس خدا را نصـرت کند، خدا هم نصـرتش می‌کند. تا به حال این‌طور بود. اگر خدا را نصرت نکنیم، قضیه به‌عکس و طور دیگری می‌شود و دشـمن، مسلّط خواهد شد. ملت عزیز! مواظب و مراقب باشید، راه خدا را گم نکنید. کشور ما افتخارش این بوده است که توانسته در طـول مـدت کمی، نهادهـای قـانونی را به‌وجـود آورد و مجلس شـورای اسـلامی تشـکیل دهـد. چهـار دوره این مجلس بحمـداللّٰه بـا خوبی و اقتـدارِ تمام مشـغول بوده و قانون گذاشـته و وظایف خود را انجام داده است. حال هم انتخابات دوره پنجم در پیش است و مردم بایـد شـرکت کننـد. وظیفه و تکلیف شـرعی است. مردم در انتخابـات ریـاست جمهوری، تشـکیل دولت، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و همه نهادهایی که برای این کشور لازم بود، مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند و وظیفه خودشان را انجام دادنـد و این کشور و این نظام، هیچ‌وقت بی‌قانون، بی‌رئیس‌جمهور، بی‌مجلس و معطّل نماند. فقط در یک مورد دلخوشـی دشـمنان این بود که اگر امام بزرگِ این مردم از دنیا برود، چه خواهـد شـد. لابد کارها لنگ خواهد شد. اما، باز به همّت مردم و مسؤولان و کسـانی که وظیفه داشـتند و همچنین عموم مردم، بحمـداللّٰه خواسـته آنهـا عملی نشـد و کـاری که بایـد انجـام می‌گرفت، به بهترین وجهی انجام شـد. بنابراین، افتخار ملت به این است. عزیزان من! انتخابات در پیش است. من به شـما عرض می‌کنم همه در انتخابات شرکت کنیـد. همه در روز رأی‌گیری برای نمایندگی مجلس، نامزد انتخاباتی مشـخّص کنید و اسم آنها را در ورقه‌ها بنویسـید و در صنـدوقهای انتخابـات بینداز‌یـد. همه این کـار را بکننـد. بگردیـد آدمهای صالـح را پیـدا کنیـد. مجلس شورای اسـلامی، مهم است. مجلس شورای اسـلامی، به اعتبـاری، حسّاس‌ترین و مؤثّرترین نهاد قانونی کشور است. اگر نماینـده‌ای بی‌علاقه به انقلاب و کشور و بی‌اعتقاد به قانون اساسی به مجلس راه پیدا کند که مصالح این کشور برایش مهم نباشد؛ دشمنیهای استکبار جهانی را نفهمد، دلش بخواهد که از استکبار جهانی تملّق بگوید و در روزنامه‌ها و مجلّات وابسته به صهیونیستها اسمش را درشت بنویسند و بگویند فلانی بـا سیاست نظـام جمهوری اسـلامی مخالفت کرد؛ چنین نماینـده‌ای مجلس را خراب می‌کنـد، ملت را خراب می‌کنـد، کشور را هم خراب می‌کنـد؛ پس به‌درد نمی‌خـورد. اگر نماینـده‌ای بر سرِ کـار آیـد که قبـل از ورود به مجلس، خود را وامـدار دیگران کرده و مجبور باشـد در مجلس وام آنها را ادا کند؛ نانهایی به قرض گرفته باشد و بخواهد به مجلس که رفت، قرض خود را ادا کند؛ به‌درد نمی‌خورد. اگر نماینـده‌ای به مجلس برود که از مسائل کشور درک لازم را نداشته باشد؛ فاقد هوشـمندی، آگاهی، سواد و معرفت لازم باشـد، به‌درد نمی‌خورد. نماینـدگی کار مهّمی است. من خواهش می‌کنم برادران و خواهرانی که - بینهم و بین اللّٰه - می‌بینند این کار از عهده آنها برنمی‌آید، پیشـقدم نشوند. البته این حرف ما موجب نشود که بعضـی وسوسه‌شان بگیرد و احتیاطاً کنار بروند؛ نخیر. کسانی که احساس می‌کنند می‌توانند، وظیفه شـرعی است که بیایند. همه چیز در این نظام الهی باید از راه تقرّب به پروردگار و قصـد قربت حل شود. رأی هم که می‌دهیـد، انتخاب هم که می‌کنید، برای خدا باشد. انتخاب هم که می‌شوید، باز مسأله، عمل به تکلیف خـدایی است. بنـده هم که این‌جا حرف می‌زنم، بایـد به‌عنوان تکلیف خـدایی حرف بزنم. آن کسانی هم که به مردم، نامزد انتخابـاتی معرفی می‌کننـد، آنهـا هم بایـد برای رضای الهی و مصالـح این کشور این اقـدام را انجام دهنـد. البته بحمـداللّٰه گروههای مختلف در این کشور همه به این انتخابات اظهار علاقه‌منـدی و دعوت کرده‌اند. من از همه کسانی که در این کار، تلاشِ صـحیح و

منطبق بر اصول و ضوابط دارنـد، تشکّر می کنم. البته مردم هم می‌داننـد بـایستی به چه کسـانی اعتمـاد کننـد و از چه کسانی حرف بشنوند. هر کس افرادی را می‌شـناسد و معرّفی آنها برایش اطمینان ایجاد می کند؛ یعنی احساس می کند که از لحاظ شرعی مشکلی نـدارد، بر طبق معرفیها اقـدام کنـد. ممکن است همه کاندیداها را نشـناسد، یک عدّه هم معرفی می کنند. مهم، رعایت موازین است. من در عید نوروز امسال، همه آحاد مردم را به انضـباط اجتماعی و اقتصادی دعوت کردم. حال زمان رعایت آن است. همه انضـباط را رعایت کنند. همه دقّت داشـته باشـند که درست حرکت کنند. کار غیرقانونی نکنند؛ کار غیراخلاقی نکنند؛ سوءاستفاده نشود؛ از بیت‌المال صـرف و خرج نشود؛ از یکـدیگر بدگویی نکنند؛ به یکدیگر اهانت نکنند. این ملت هم ملت روشن و متدیّنی است؛ ملتی است که به آرمانهای انقلاب معتقد است و انقلاب را دوست دارد. انقلاب می تواند این کشور را نجات دهد. بدانید! اگر ارزشـهای انقلابی فراموش شد، هیچ قدرتی نخواهد توانست مشـکلات این کشور را برطرف کند و آن را بسازد. ارزشـها و شـعارهای انقلابی، ابزارهای حرکت و تضـمین کننـده حضور آحاد این ملتنـد. اینها می‌تواننـد کشور را نجات دهند. این کشور، مدّتها به این شـعارهای انقلابی احتیاج دارد تا اسـتخوانهایش محکم شود؛ تا آسیب‌ناپذیر و ساخته شود و دشـمن از او قطع طمع کنـد. مردم به کسـی رأی خواهنـد داد و دنبال معرفی‌اش خواهنـد رفت که اطمینان پیـدا کننـد، متـدیّن، پایبنـد و وفادار به آرمانهای انقلاب است. اینها ملاک است. اگر کسـی چنین افرادی را معرفی کنـد، از او خواهنـد پـذیرفت. بنـابراین، اوّلاً انتخابات مهمّ است و همه بایـد در آن شـرکت کنند. ثانیاً کاری است که می‌تواند بدون اندک اشکالی انجام گیرد، کمااین که بحمداللَّه تا به حال - در دوره‌های قبل نیز همین‌طور بوده است - خوب انجام گرفته است. عزیزان من، توجّه کنیـد! درباره راهپیمایی بیست‌ودوم بهمن هم که در ابتـدای این خطبه اشاره کردم، حضـور شـما در خیابانهـا تجسّم عینی و محسوسِ حضور ملت و پشتیبـانی از آرمانهـای انقلاـب است. چیزی که هیـچ تحلیلی نمی‌توانـد آن را نفی و انکار کنـد، همین حضور خیابانی شـماست که هر سال تکرار شده و هر بار مثل تیری در چشـمان بدخواهان نشسـته و آنها را آزرده است. اهمیت این حضور بسـیار زیاد است. امیدوارم ان‌شاءاللَّه با همّتِ امت مسـلمان، یک بار دیگر دشـمنان ملت مسـلمان و جمهوری اسـلامی احسـاس ناکـامی کننـد، که کرده‌انـد و خواهنـد کرد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احـد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد. --

-------------------- ۱) . ۲) . ۳) . ۴) شعراء - ۲۱۴ ۵) فتح - ۱۸ ۶) . ۷) نهج‌البلاغه - خطبه ۲۰۱ ۸) نهج‌البلاغه - خطبه ۱۵ ۹) نهج‌البلاغه - نامه ۴۵ ۱۰) نهج‌البلاغه - نامه ۴۱ ۱۱) ابراهیم - ۲۸ ۱۲) بحارالانوار - علامه مجلسـی - ج ۸۵ - ص ۳۱۹ ۱۳) حج - ۴۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید فطر

بیانـات رهبر معظـم انقلاـب اسـلامی در خطبه‌هـای نمـاز عیـد فطر بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمـدللَّه ربّ العـالمین. الحمـدللَّه کلمّا حمداللَّه شـیء و کما یحبّ اللَّه ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله. احمده و استعینه و استغفره و استهدیه و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و سیّد خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. الهداة المهـدیین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین. عید سـعید فطر را به همه مسـلمانان جهان و ملت عزیز ایران و به شـما خواهران و برادران نمـازگزار، تبریک و تهنیت عرض می کنم. این روز، روز بزرگی است و متعلّق به نبیّ اکرم، حضـرت خاتم الانبیا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و همه امّت اسلامی در طول تاریخ است. روزی است که مسلمانان، بعد از گذراندن امتحان مهمِّ سازنده تربیت کننـده مـاه مبـارک رمضـان، گویا در پیشگاه پروردگار عالم به حساب می‌نشـینند و ماه رمضان خود را بر پروردگار خویش عرضه می کنند. در دعاهای شب و روز عید فطر، به این معنا اشاره شده است: «تقبّل منّا شـهر رمضان». ماه رمضان را در معرض قبول الهی قرار می‌دهنـد. یک نکته‌ی دیگر هم در روز عیـد فطر هست و آن تصـمیم جـدّی برای آمادگی در طول سال، جهت حلول در

ماه رمضان دیگر است. اگر کسی بخواهد در هر ماه رمضان، در ضیافت الهی وارد شود و اگر بخواهد در حوزه لیلةالقدر و آن شبهای مبارک داخل گردد، باید از پیش خود را آماده کند. این آمادگی، آمادگی طول سال است که باید تصمیم آن را امروز بگیرید. بنا بگذارید که در سال آینده، در زندگی خود، آن چنان رفتاری داشته باشید که ماه رمضان، شما را بپذیرد و ضیافت الهی بر شما شیرین و مبارک شود. این، بزرگترین فیضی است که یک انسان می‌تواند ببرد و وسیله‌ای برای موفقیّت در همه امور مربوط به دنیا و آخرت و مربوط به شخص و نزدیکان و جامعه اسلامی است. برادران و خواهران عزیز! به این مطلب اجمالاً اشاره کنم که در این نشئه هستی در عالم دنیا، افراد بشر مثل کسانی هستند که برای گذراندن دوره‌ای، به اردوگاهی برده می‌شوند. یک جمع دانش‌آموز یا نظامی یا اداری را در نظر بگیرید که برای آن که دوره‌ای را بگذرانند و خود را به یک سطح عالی، ترقّی دهند و چیزهایی فرا گیرند، آنها را به اردوگاهی می‌برند و برایشان برنامه‌هایی می‌گذارند و وسیله زندگی در اردوگاه را فراهم می‌کنند و بعد از آن که این دوره را گذراندند و آنچه را که باید بفهمند، فهمیدند و آنچه را که باید به دست بیاورند، به دست آوردند، آنها را از اردوگاه بیرون می‌برند تا در سطح بالاتری مشغول ادامه کار و زندگی شوند. این جا، همان اردوگاه بزرگ است. هر روزی، هزارها هزار انسان، وارد این اردوگاه می‌شوند و هزارها هزار انسان، از این اردوگاه بیرون می‌روند تا خود را به مسیر هدف اصلی خلقت و سر منزل واقعی، نزدیکتر کنند. برای ما در این اردوگاه، برنامه‌هایی قرار داده شده است که با آن می‌توانیم خود را بالاتر ببریم و بسازیم و آماده ورود به سر منزل نهایی و حقیقی آفرینشِ انسان کنیم که همان لقاءاللّه است. ادیان، این برنامه‌ها را در طول زندگی، برای مردم معیّن کرده‌اند که چند گونه هم می‌باشد: بعضی از این برنامه‌ها، از لحاظ معنوی و روحی و قلبی، رابطه انسان با خدای متعال را برقرار می‌دارد؛ مثل نماز و ذکر و توجّه و تضرّع و توسّل به پروردگار و مثل بسیاری از عبادات دیگر. بعضی از برنامه‌ها، اخلاقیّات و ملکات انسان را تصحیح و عیوب را از روح انسان بر طرف می‌کند؛ مثل دستورهای اخلاقی که کبر و حسد و دنائت و لئامت و پستی و دروغگویی و خیانت را از ما دور می‌کند و انسان را کریم و با معرفت و با سماحت و با محبّت و آمیخته به خصال عالی انسانی می‌سازد. بعضی از برنامه‌ها، روابط فردی و اجتماعی ما را با انسانهایی که در این جهان و اردوگاهِ بزرگ هستند، تنظیم می‌کند. حتّی رابطه ما با اشیاء و حیوانات را هم تعلیم داده‌اند و بعضی از تعالیم و برنامه‌ها، این رابطه را برای ما تنظیم می‌کند. بعضی از این برنامه‌ها، فضای زندگی را قابل زیست می‌سازد؛ مثل برنامه حکومت، تشکیل دولت، امر به معروف و نهی از منکر، دشمنی با ستمگران، خوبی و نیکی با مردمان صالح و مؤمن، کمک به اصلاح امور عمومی جهان و جامعه، کمک به از بین بردن فقر و دیگر برنامه‌هایی که مربوط به سطح جهان و محیط زندگی و جوامع است. مجموع این برنامه‌ها، در این اردوگاه بزرگ و در این دوران زندگی، برای من و شما گذاشته شده است. علاوه بر اینها، در این محیطِ اردوگاهِ آموزشیِ تربیتیِ عظیمی که اسمش دنیاست، وسایل راحتی بشر هم گذاشته شده و به لذّات جسمانی و جنسی او نیز توجّه شده است؛ لذّاتی که چشم و گوش و شامّه و روح و عقل او را نوازش می‌دهد و او را خشنود می‌کند. اگر از این لذّات، به شکل درستی استفاده شود، زندگی در این اردوگاه، شیرین هم می‌شود؛ یعنی هم رشد و ترقّی می‌کنیم و هم خود را به کمال نزدیک می‌سازیم و هم آماده‌ی ورود به سر منزل نهایی آفرینش می‌شویم و هم در این دنیا از لذایذ مباحِ خدا داده زندگی، استفاده می‌کنیم که فرمود: «قل من حرّم زینةاللّه الّتی اخرج لعباده والطّیبات من‌الرزق(۱)». شما در ماه رمضان و در فرصتهای بزرگ عبادتی، در واقع برای آن که این مجموعه برنامه‌ها را درست انجام دهید، خود را آماده می‌کنید. کسی که این برنامه‌ها را درست انجام دهد و آنچه را بر او لازم است، بجا آورَد و زندگی و رفتار خود را تصحیح کند، از هنگام بیرون رفتن از اردوگاه هم نمی‌ترسد؛ چون دست او پُر است. در حلول ماه رمضان، بعد از هر نماز، مستحبّ است دعایی خوانده شود که در آن، این طور به پروردگار عرض شده است: «اللّهم اصلح کلّ فاسد من امورالمسلمین. اللّهم سدّ فقرنابغناک. اللّهم غیّر سوء حالنا بحسن حالک». پروردگارا! بدی احوال ما را با نیکویی حال و لطف و فضل خود ترمیم و اصلاح کن. این را از خدا خواسته‌ایم. این، به دست خود من و شما هم هست. باید مراقبت کنیم. باید در طول

یازده ماهِ قبل از ماه رمضان، خود را آماده کنیم. اگر با آمادگی لازم، وارد ماه رمضان شویم، از ضیافت الهی بهره بیشتری خواهیم برد و برای سال آینده، یک درجه و یک سطح و یک کلاس بالاتر خواهیم رفت. آن وقت، هم در نفس و قلب خود و هم در محیط زندگی اجتماعی، آنچه شما را خشنود و راضی می‌کند، مشاهده خواهید کرد. اساس برنامه تربیتی و همه برنامه‌های زندگی در اسلام، همین موارد است. هر کس باید واعظ خود باشد، خود را مراقبت کند، از تخطّی خود مانع شود، امر به معروف و نهی از منکر هم بکند که آن امرِ خود به معروف و نهیِ خود از منکر و موعظه کردنِ خود، بر امر و نهی و موعظه دیگران مقدّم است. این، همان تقوای الهی است که از ما خواسته‌اند. تقوا را مراقبت کنیم و به یکدیگر توصیه نماییم. من هم به شما برادران و خواهران توصیه می‌کنم که تقوای الهی را فراموش نکنید. بزرگترین محصول ماه رمضان، تقواست. آنچه را به دست آورده‌اید، حفظ کنید و برای سالهای آینده و ان‌شاءاللَّه تا آخر عمر، افزایش دهید. بار دیگر، این عید شریف را به همه برادران و خواهران؛ بخصوص به خانواده‌های معظّم شهیدان و جانبازان و آزادگان عزیز و همه مفقودان و ایثارگران و کسانی که در راه خدا گامی برداشته‌اند و رنجی برده‌اند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. بسم اللَّه الرحمن الرحیم انّا اعطیناک الکوثر فصلّ لربّک وانحر انّ شانئک هوالابتر. بسم اللَّه الرحمن الرحیم والحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله‌الاطیبین الاطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین والصّدیقة‌الطّاهره سیّدة نساءالعالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنة و علیّ بن‌الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد والحسن بن علی و خلف الهادی المهدی القائم. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. درباره مسائلی که در خطبه دوم لازم است مطرح کنم، دو سر فصل را مورد توجّه قرار می‌دهم و راجع هر کدام، مختصری صحبت می‌کنم. اوّل، درباره وضع مسلمانان در سطح جهان و دوم درباره مسائل جاری و مهمّ کشور. درباره مسلمانان جهان، آنچه که حقیقتاً مایه رنج و تأسّف و درد است؛ این است که مسلمانان، امروز به آن چیزی که بیش از همه احتیاج دارند، کمتر توجّه می‌کنند و آن عبارت از بازگشت به اسلام و اتّکا به قدرت اسلامی و استحکام پیوند بین مسلمانان و وحدت مسلمین است. علّت این است که امروز، دشمنان اسلام در مقابل این دین، موضع خشن‌تر و حتی صریحتری اتّخاذ کرده‌اند. در گذشته هم با اسلام، خیلی دشمنی و ستیزه شده است؛ اما امروز بیش از همیشه، این دشمنی خشن‌تر و صریحتر و ستیزه جویانه‌تر است. در رأس این دشمنان هم، اتّحاد شوم امریکا و صهیونیسم است. امریکا به عنوان رأس قدرت استکباری عالم و صهیونیسم به عنوان عامل فساد سیاسی و اخلال در روابط مسلمین با یکدیگر و اخلال در روند حرکت رشد ملتها و کشورهای اسلامی، عمل می‌کنند. این دو، با هم متّحدند. متأسّفانه وضعی که بسیاری از سران کشورهای منطقه عربی به خود گرفته‌اند - و توقّع می‌رفت نسبت به غاصبان فلسطین و در مقابل این تجاوز فاضح و واضح و وقیحانه، موضع صحیحی اتّخاذ کنند - وضعی است که مسلمانان را روز به روز در مقابلِ آن اتّحاد شوم، ضعیفتر و خودِ آن دولتها را هم ضعیفتر و بی‌پشتوانه‌تر می‌کند. چه خوب بود رؤسای کشورهای اسلامی، قدر اسلام را که به آنها قدرت و شخصیت و استقلال و توانایی ایستادگی در مقابل زورگویان را می‌دهد، می‌شناختند و می‌دانستند. متأسّفانه، بسیاری از سران مسلمان، قدر این نعمت بزرگ را نمی‌دانند. اسلام می‌تواند به برکت ایمان و تعالیم عالی و نورانی و معارف و احکام مترقّی خود، قدرتی را در کشورهای اسلامی به وجود آورد که هیچ کس نتواند به آن ملتها و کشورها زور بگوید و گردن کلفتی کند و چیزی را بر آنها تحمیل نماید. چرا از این قدرت عظیم استفاده نمی‌کنند؟ یک روز صهیونیستهای غاصب با پشتیبانیِ قدرت استعمارگر آن روز دنیا - یعنی انگلیسیها - آمدند در قلب کشورهای اسلامی و در نقطه حسّاس فلسطین، گوشه‌ای را گرفتند؛ بعد هم ادّعای تشکیل دولت کردند و صاحب خانه‌ها را بیرون راندند. بعد از آن، دائماً به این طرف و آن طرف حمله و تجاوز کردند و زمینها را توسعه دادند تا تمام سرزمین فلسطین و بخشی از اردن و لبنان و سوریه را تصرّف کردند. امروز، تصرّف غاصبانه آنها، مخصوص فلسطین نیست. اگر بتوانند باز هم این تجاوز و توسعه طلبی را ادامه خواهند داد. امروز، شرایط دنیا برایشان آماده نیست.

صبر می کننـد، آن وقتی که احسـاس کردنـد شـرایط اطرافشان آماده است و می تواننـد، آن وقت باز هم تجاوز را ادامه خواهنـد داد. آنها به این چیزهایی که امروز در اختیارشان است، قانع نیسـتند. آنها معتقدند که از آن طرف تا مدینه و از این طرف تا فرات، متعلّق به آنهاست! آنها کشور عظیمی که منابع آبی کافی در اختیار داشـته باشـند، می‌خواهنـد. آنها در صددنـد بر تمام کشورهای اطراف خود و بر تمـام منطقه خاورمیـانه، سـلطه اقتصـادی و سیاسـی و نظـامی و اجتمـاعی داشـته باشـند. آنها به آنچه که امروز دارنـد، قانع نیسـتند. کسانی که خیال می کنند اگر به زور و فشار امریکا، با صهیونیسـتهای متجاوز، پشت میز مذاکره نشستند، خود را از درگیری با این متجاوز و غاصب راحت خواهنـد کرد، اشتباه می کننـد. آن رژیم غاصب نمی گـذارد آنها راحت بماننـد. اگر هم می گذاشت، حق نداشـتند به خاطر فشار اسرائیل، با مذاکره و امضای خود، از سرزمین متعلّق به مسلمین و ملت فلسطین بگذرند. امروز، بعد از این که صهیونیسـتهای غاصب، در سرزمین فلسطین، خود را از خطر حمله ارتشهای کشورهای عربی - که تا چند سال قبل آنها را تهدید می کرد - خلاص کردند، به فکر دست اندازی به مناطق اقتصادی و سیاسی کشورهای دیگرند؛ آن هم باز با فشار امریکا! امریکاییها با انواع اهرمهایی که در اختیار دارند و با حربه‌های سیاسی - مثل حقوق بشر - و حربه‌های اقتصادی - مثل دخالت در مجامع جهانی و بنیانهـای اقتصادی بین‌المللی - به یکایک کشورهای اطراف منطقه فلسـطین و حتّی کشورهای دور دست، آن قـدر فشار می‌آورند که دولتهای ضـعیفی که با اسـرائیل رابطه ندارنـد، مجبور شونـد با این رژیم غاصب رابطه برقرار کنند و آنهایی هم که رابطه دارند، آن را توسـعه دهند! این فشار، برای آن است که راه را باز کنند تا اسـرائیل غاصب وارد کشورها شود و در آن جاها تلاش اقتصادی و فعّالیت تجاری و بازرگانی کنـد و بر منابع ثروت کشورها تسلّط یابد. این، خطر بزرگی است و امروز مسـلمانان را تهدید می کند. البته، بـدیهی است آن غـدّه سـرطانی که گسترش پیـدا می کنـد، اسـرائیل غـاصب و صـهیونیسم است؛ امـا آن دستی که به او کمک می کند، رأس اسـتکبار جهانی - یعنی دولت امریکا - است. ملتهای مسـلمان، نباید این نکته را فراموش کنند؛ همچنان که ملت عزیز و شـجاع و با غیرت و آگاه و هوشیار ما، با بیان و عمل و حضور در صحنه‌های سیاسی و دیگر صحنه‌های لازم، ثابت کرده است که فشار امریکا را تحمّل نمی کند و آن را به صورت تودهنی، به خود او بر می گرداند. شـما ملت، به امریکا و دشمنان انقلاب و کسانی که می‌خواهنـد نام فلسـطین و قـدس شـریف را از خاطره‌ها و ذهنها محو کننـد، تو دهنی زدید. در روز بیست و دوم بهمن ماه و روز قدسِ این ماه رمضان، مردم ایران با همه وجود و با همه شور و شوق و انگیزه و شجاعت و غیرت و ایمانی که دنیا در این ملت سراغ دارد، بـار دیگر نشـان دادنـد که ایسـتاده‌اند. مرحبـا بر شـما ملت ایران. مرحبـا برا ین شور و شوق و ایمان. مرحبا بر این هوشـیاری و آگاهی. آفرین بر این موقع شناسـی. شـما امسال، روز قـدس و شایـد روز بیست و دوم بهمن را از سالهای قبل هم پرشورتر گرفتیـد. این، نشانِ آگاهی ملت ایران است. معلوم است ملت ایران می‌داند که امسال حضورش در صـحنه، به خاطر وضع نابسامان مسـلمانان و تجاوز طلبی روزافزون دشـمنان اسـلام، لازمتر است. شـما این حضور را نشان دادید؛ خداوند از شما راضی باشد. قلب مقدّس ولی عصـر از شـما خشـنود و خوشحال باد که خوب می‌فهمید و خوب حرکت و عمل می کنید و خوب تشخیص می‌دهید. ملتهای دیگر، بایـد از ملت ما یاد بگیرند. دولتها هم باید قدر این نعمت عظیم را - که نعمت اسـلام و ملتهای اسـلامی است - بدانند. نکته دوم در بـاب مسائـل داخلی خودِ مـاست. به فضل پروردگار، کشور در حال حرکت به جلو است. دولت و مسؤولان و ملت تلاش می کننـد، مملکت را می‌سازنـد؛ هم از لحـاظ سازنـدگیِ اقتصـادی و بنـای بنیانهـای لازم در این کشور و هم از جهت معنوی و فرهنگی. البته، دشـمن خیلی تلاش می کند که رخنه و نفوذ و تهاجم کند و ضربه بزند و نگذارد سازندگی انجام شود؛ اما در مقابل، کار می‌شود و به فضل پروردگار، این کار ادامه پیـدا خواهـد کرد. هم مسؤولان که انصافاً با ایمان و علاقه و دلسوزی و کاردانی و لیاقت، مشـغول تلاش و خدمت هسـتند و هم آحاد و گروههای مردم در بخشـهای مختلف، باید این تلاش را ادامه دهند و ادامه هم می‌دهند. مسأله نقـد و نزدیـك مـا، مسأله انتخابات است که من یک بار دیگر به همه عرض می کنم: انتخابات و مجلس شورای اسـلامی مهّم است. مجلسِ قوی و با ایمان و انقلابی که این آرمانها را بفهمد و بشناسد و به آن پایبند باشد، مهّم است و نبودن چنین مجلسی، یا ضعیف

بودن آن، یا اختلال در آن، برای ملت یک خسارت و خسـران بزرگ است. شما با آگاهی و دقّت و مراقبت خود، می‌توانید مجلسِ خوب را تشـکیل دهیـد. ببینیـد و بفهمید چه کسـی را به مجلس می‌فرستید. آن کسـی که به عنوان وکیل این ملتِ انقلابی و مؤمن و شجاع به مجلس می‌رود، باید انقلابی و مؤمن و شـجاع باشد. اگر نگوییم شجاعترین و مؤمن‌ترین و انقلابی‌ترین؛ لااقل در سطح این توده عظیم مردم که این گونه از خود درخشـش نشان می‌دهند، باشد. آن کسـی که اسـلام را نمی‌پسـندد و مقرّرات اسلامی را قبول نمی‌کنـد و برای خاطر دل بیگانگان و خوشامد دیگران، به انقلاب و ارزشـهای انقلابی اهانت می‌کند و یا به خاطر ترس از دیگران، به جـای این که به ملت گرایش نشـان دهـد، به دشـمن گرایش نشـان می‌دهـد و آن کسـی که تقوای لازم را نـدارد و اهل معنویّات نیست و اهل دنیاست و فقط برای نام و نشان و استفاده شخصی ، این مسؤولیت را می‌خواهد، او لایق و شایسته این کار نیست. دنبال آدمهای مؤمن و شـجاع و انقلابی و کسانی که بتوانند قدرت این ملت را - که در سایه ارزشـهای انقلابی است - حفظ کنند، باشید. کسانی که وقتی قوانینی می‌گذارند و موضعی می‌گیرند و نطقی می‌کنند، همه در این جهت باشد. این طور آدمی، شایسته آن است کـه بـه عنـوان وکیـل ایـن ملـت، بـه مجلس شـورای اسـلامی برود؛ آن کسـی کـه بفهمـد امـام چه می‌گفت، چه می‌خـواست و چرا می‌خروشـید. وکیـل آینـده مجلس، بایـد دنبـال راه امـام و در خطّ او باشـد؛ آن مرد بزرگ و انسانی که دشـمنانش هم به عظمت و صداقت و شـجاعت او اذعان و اعتراف می‌کردند. آن انسانی که ایرانِ ضـعیف و وابسته را از چنگ آدمهای فاسد و مدیران نالایق و وابسته بیرون آورد و به دستِ خودِ ملت داد. آن انسانی که توانست حرکت مردم را هـدایت و این ملت را مجتمع و متّحد کند و در راه آن هـدف عظیـم، بـه حرکت بینـدازد. خطّ امـام و ارزشـها و وصیّت‌نامه او را فرامـوش نکنیـد. آنچه را که این ارزشـها به شـما می‌آموزد، آنها را در آدمی سـراغ کنیـد و وقتی پیـدا کردیـد؛ قربهٔ الی‌اللَّه و محض رضای خدا، نام او را در صـندوق رأی بیندازید. این، مجلس شورای اسلامیِ لایق شما و این ملت می‌شود. کار را این طور دنبال کنید. بحمداللَّه مجلس شورای اسلامی در این چهار دوره خـوب بـوده است. البته، همیشه در این مجلس، همه گـونه آدم و همه طـور فکر و سـلیقه سیاسـی‌ای وجـود داشـته است. حتّی کسـانی که جزو اقلیتهـای دینی بودنـد و مسـلمان نبودنـد؛ امـا در کنار هم میهنان مسـلمان خود، در راه حاکمیت و اقتـدار جمهوری اسـلامی - که اقتدار ملت ایران و عظمت و شوکت کشور است - زحمت کشـیدند و تلاش و خدمت کردند. من می‌دانم که در این دوره هم، لطف و فضل و کمک پروردگار عالم، شامل حال شـما خواهـد بود و مجلس، مجلس خوبی خواهد شد و حضور مردم - به فضل پروردگار - حضور خوبی خواهد بود. شوق و شور و ایمان و انگیزه و دشـمن شناسـی و موقع شناسـی این ملت، نمی‌گذارد دشـمن در اهداف و مقاصد خود کامیاب شود. دشـمن می‌خواهد مجلس ضـعیف باشد و انتخابات شور و شوق نداشـته باشد و رأی دهندگان کم باشـند. دشمن مایل است آنچه که برای این ملت لازم است، انجام نشود؛ ولی این ملت نخواهد گذاشت. رحمت خدا بر امام و شـما مردم و مسؤولان دلسوز و مؤمن و کسانی که راه درست را پیش پای مردم بگذارنـد و آنان که این راه را طی کننـد و برونـد. بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم والعصـر انّ الانسـان لفی خسـر الّاالـذین امنـوا و عملواالصّالحـات و تواصـوا بـالحقّ و تواصـوا بـالصّبر. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته --

------------- ۱) اعراف: ۳۲

بیانات مقام معظم رهبری در «دانشکده افسری»

بیانات مقام معظم رهبری در «دانشـکده افسـری» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این مراسم و این دیدار، مثل همیشه، برای من بسـیار شیرین و خاطره انگیزه است. «دانشـگاه افسـری»، یکی از جاهایی است که حقیقتاً باید برای بسـیاری از مراکزِ مشابهِ خود، الگو باشد. پیشرفت معنوی و علمی و نظامی، الحمدللَّه، روزبه‌روز، بیشتر و بهتر می‌شود. شـما جوانان عزیزی که فارغ التحصیل شده‌اید یا در شُرف فارغ التّحصـیل شدن هستید، قدر این تحصـیلات و این مسؤولیت را بدانید. مردم هم باید قدر شـما را بدانند؛ شما هم قدر بدانید؛ زیرا در

این مرکز علمی و نظامی، خودتان را آماده می‌کنید تا به یک ملت بزرگ، به یک کشور پرافتخار و به یک تاریخ درخشان خدمت کنید و این، چیزِ کمی نیست. مردم باید قدر شما را بدانند؛ زیرا روزی همین مرکز و مراکز مشابه آن - در تهران و در سراسر کشور - با همه مخارج گزافی که داشتند، متعلّق به ملت و کشور نبودند و مخارجشان در راه کشور و مصالح آن، صرف نمی‌شد. امروز، به فضل پروردگار، ارتش جمهوری اسلامی ایران و مراکز گوناگونش - از جمله این دانشگاه - مرکز علم، مرکز خدمت، مرکز رشد معنوی و اخلاقی، مرکز دین، مرکز فراگیری قرآن، مرکز نماز، مرکز تهجّد و مرکز رشد معنویّات، با جمعی جوان مؤمن است. شایسته است که همه قدردانی و قدرشناسی کنند. عزیزان من! آنهایی که این مراکز را بنا گذاشتند، جز به بیرونِ این مرزها، دل نبسته بودند. همین جا را خارجیها ساختند، خارجیها برنامه‌ریزی کردند و خارجیها از آن بهره‌برداری کردند. شاید بخشهای قدیمی این عمارتها، به وسیله آلمانیها ساخته و به وسیله انگلیسیها برنامه ریزی و اداره شد. بعدها هم، به وسیله امریکاییها بهره برداری می‌شد. اما امروز، در این مرکز، ایرانی می‌سازد، ایرانی می‌آموزد، ایرانی فرا می‌گیرد و ایرانی سود می‌برد. هدف، منافع و مصالح ملت است. این، چیز عزیز و عظیمی است و قدرش دانستنی است. شایسته این ملت است که در همه‌جا برایش قصد خدمت کنند، برایش بیندیشند و تلاش کنند. ملت ایران، ملتی مؤمن، بزرگ، شجاع و قهرمان است. آنهایی که از سرِ بدخواهی و بداندیشی با این ملت، بر سر کین و خدعه و دشمنی‌اند، در پایان شکست خواهند خورد. همچنان‌که تا امروز، به فضل پروردگار، شکست خورده‌اند. هرجا که مستکبرین عالم بتوانند اهانتی و عداوتی نسبت به این ملت بکنند، دریغ نمی‌کنند. درعین‌حال، این ملت، مثل کوه ایستاده است. همین حالا، در رسانه‌های وابسته به صهیونیستهای تروریست، ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی و مردان سربلند این کشور، به «تروریسم» متّهم می‌شوند. ما از تروریسمْ بیزار و متنفریم و از تروریستها که در رأس آنان، زمامداران غاصب فلسطینِ اشغالی و حامیان امریکاییِ آنها هستند، متنفّر و بیزاریم. ایران اسلامی، چون با عنوان اسلام و با هدف اسلامی در میان کشورها و ملتهای جهان می‌درخشد، هدفِ فعّالیتهای تروریستی دشمنان، سیای امریکا، دستگاههای صهیونیستی و همکاران بداندیش و بدخواهِ آنهاست. تروریستها کسانی هستند که شرم نمی‌کنند و برای خرابکاری در یک کشور مستقل، در دستگاه قانونگذاری خود، بودجه می‌گذرانند! ما از آنها متنفّریم و ملت ایران هم از کارِ آنها متنفّر است. آنها شایسته نام «تروریست»اند. دوستی و دشمنی ملت ایران، آشکار و منطقی، و با روشهای صحیح و عاقلانه است. کارِ تروریستی، کار کسانی است که در ذات خود، دچار انحرافند. مثل همین تروریستهایی که امروز بر فلسطین اشغالی حکومت می‌کنند، و پشتیبانهای امریکاییِ آنها. این ملت، در آستانه یک آزمایش بزرگ، یعنی انتخابات مجلس شورای اسلامی است. جنجالهای تبلیغاتیِ صهیونیستها و امریکاییها هم، اساساً، به همین خاطر است. هروقت فکر می‌کنند که خواهند توانست ملت را از یک اقدام اساسی باز بدارند، دریغ نمی‌کنند. مردم، از مدّتها پیش منتظرند که در روز جمعه، به پای صندوقهای رأی بروند، و آنها، برای این‌که ذهنها را به جای دیگری متوجّه کنند، در رسانه‌های مزدور خود، شعارهای ضدّ ملت ایران و ضدّ نظام جمهوری اسلامی سر می‌دهند. اما گوش ملت ما، به این حرفها بدهکار نیست. روز جمعه، روز امتحان است. روز جمعه، روز اقدام است. روز جمعه، روزِ تعیین سرنوشت کشور، برای یک دوره چهار ساله است. مجلسِ خوب، دولتِ خوب را انتخاب می‌کند و دولتِ خوب، کارِ خوب می‌کند، و برای ملت، خوب حرکت می‌کند. مجلسِ خوب و شجاع و مستقل، قوه مجریّه را با قوانین مناسب و با نظارت دائم، به سمت هدفهای درستی که برای کشور تعیین شده است، هدایت می‌کند. مجریانِ خوب هم، کشور را می‌سازند و سازندگی را به پیش می‌برند. مجلسِ خوب، کلیدِ کارهای صحیح در یک کشور است. در مجلسِ خوب، نماینده خوب حضور دارد. نماینده خوب، یعنی نماینده مؤمن، شجاع، آگاه، دانا، دارای احساس مسؤولیت، و علاقه‌مند به کار بزرگی که بر دوش او نهاده شده است. مردم تحقیق و مطالعه کنند؛ از روی احساس وظیفه به پای صندوقهای رأی بروند و از روی احساسِ وظیفه، نام کسانی را که گزینش کرده‌اند، به صندوقهای رأی بیندازند. مجلس، این‌گونه درست می‌شود و سپس دولت به وجود می‌آید و به پیش می‌رود. این، امتحانِ بزرگ و کارِ مهمّی است.

امیدواریم این بار هم ملت ایران، با اقدامِ قاطعِ خود، مشت محکمش را به دهان یاوه گویان بزنـد، که خواهد زد و جهانیان خواهند دید که ایران مسلمان، ایران انقلابی و ایرانِ متّعهد، یعنی چه! خواهند دید که ملتی که هفده سال تجربه انقلاب را پشت سر دارد، از گذشته قویتر، مجرّبتر، آگاهتر و هوشیارتر عمل می‌کند. به فضل پروردگار، ملت ایران، در این تجربه هم، مورد حسد حاسدان و حسرت دشمنانْ قرار خواهد گرفت. شما عزیزان دانشجو و فارغ‌التّحصیل، قدر این دورانِ خوب را بدانید. درس را خوب و کامل بخوانید و خود را بسازید. نظامیِ خوب، می‌تواند در همه چیزِ کشور یک نمونه باشد. نظامیِ خوب، در هنگام جنگْ دفاع می‌کند و در هنگامی که جنگ نیست، در هر جا که وجودش مفید باشد، با حیثیّت و منش نظامی خود، در آن‌جا حضور پیدا می‌کند. اساتید، مسؤولان، مربّیان و مدیران این دانشگاه و سلسله مراتب فرماندهی در ارتش جمهوری اسلامی ایران و همه مسؤولان باید به این دانشگاه، به مراکز نظامی و بخصوص به آموزش نظامی، توجه ویژه‌ای کنند. ارتش و سپاه، به فضل پروردگار، دو بازوی نیرومند برای نظام جمهوری اسلامی‌اند که روزبه‌روز بهتر و کاملتر شده‌اند و خواهند شد. امیدواریم که خدای متعال از شما راضی و روح مقدّس امام راحل - که بنیانگذار و گشاینده این راه است و بیشترین افتخار متعلّق به اوست - از شما خشنود باشد. امیدواریم که مشمول توفیقات و ادعیّه زاکیه ولیّ‌عصر ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظّم رهبری در مصاحبه گزارشگر صدا و سیما در شعبه اخذ رأی پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای

بیانات مقام معظّم رهبری در مصاحبه گزارشگر صدا و سیما در شعبه اخذ رأی پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی حضرت‌عالی، طبق روال گذشته، همیشه در اوّلین ساعات اخذ رأی در پای صندوقها حاضر می‌شوید. لطفاً در این ساعت اولیّه اگر توصیه خاصّی برای مردم عزیزمان دارید، بیان فرمایید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. ابتدا از خدای متعال درخواست می‌کنیم که امروز را روز مبارکی برای ملت ایران قرار دهد. مردم هم مطمئّناً به سمت صندوقهای رأی خواهند شتافت و آراء خودشان را در صندوقها خواهند ریخت و مثل همیشه، این در راه موفقیّت ملت ایران، گام دیگری خواهد بود. درخواست من از مردم این است که اوّلاً سرعت گیرند و با شتاب حرکت کنند. در هر کار خیری باید سرعت گرفت؛ «و سارعوا الی مغفرة من ربّکم(۱)» یا «فاستبقوا الخیرات(۲)». به سوی کارهای خیر باید سبقت گرفت و پیش رفت. هرچه زودتر انسان این‌کار را انجام دهد، بهتر است. ثانیاً هنگامی که می‌خواهند آراء را بنویسند و وقتی می‌خواهند آن را در صندوق بیندازند، قصد قربت کنند و رضای الهی را حتماً درنظر داشته باشند. از آقایان دست‌اندرکار این صندوقها هم - چه کسانی که در این چند ماه اخیر مشغول این تلاش بودند و چه کسانی که تلاششان از این به بعد شروع خواهد شد - صمیمانه تشکّر می‌کنم و از خدای متعال برای آنها اجر و ثواب اخروی طلب می‌کنم. همچنین به آنها عرض می‌کنم که این صندوقها امانت ملت ایران است؛ در واقع ناموس ملت ایران است که دست شما سپرده شده است. پس با کمال دقّت و مراقبت و در حقیقت شاید با اعمال نوعی وسواس در کار، مواظب باشند که آنها را حفظ کنند؛ به شکل درستی آنها را شمارش کنند و آن‌چنان‌که هست، آنها را به افکار عمومی عرضه کنند. یعنی هیچ مصلحتی را از این بالاتر به حساب نیاورند و همانی را که مردم رأی دادند، از صندوقها بیرون بیاورند و اعلان شود. هیچ تخلّفی نباشد. البته بحمداللَّه تخلّف هیچ‌وقت نبوده است؛ یعنی هیچ‌وقت ما علم به تخلّفی پیدا نکردیم. بحمداللَّه انتخابات ما جزو سالمترین انتخابات دنیاست. در همه دوره‌ها همین‌گونه بوده است. لکن به‌هرحال این توصیه‌ای است که من عرض می‌کنم و امیدوارم هرچه امکان دارد دقّت بیشتری در این زمینه بکنند. از شما آقایان هم متشکّریم؛ از آقایان خبرنگاران هم متشکّریم. هر چند حضرت‌عالی همیشه تأکید بر حسّاسیتهای نمایندگی مجلس داشته‌اید و وظایف خطیر مجلس شورای اسلامی را گوشزد فرموده‌اید؛ اما در این دوره که به نظر می‌آید در سازندگی کشور، حتّی در دشمنی دشمنان علیه انقلاب اسلامی، دوران خاصّی است، به عنوان ولیّ‌امر مسلمین و همچنین به عنوان یک شهروند مسلمان که رأی‌تان را به صندوقها انداختید، انتظارتان از نمایندگان مجلسِ پنجم شورای اسلامی چیست؟ پاسخ به این

سؤال را من در صحبتهایی که تا به حال شده، مقداری گفتم و به طور مفصّل با خودِ نمایندگان - وقتی که انتخاب شدند - خواهم گفت. چون امروز دیگر روز رأی‌گیری است؛ هرکس می‌خواسته انتخاب کند، قاعدتاً یا انتخاب کرده یا در شُرف انتخاب است. پس تأثیر زیادی نخواهد داشت. به همین علّت من به آنچه گفتم، بسنده می‌کنم و بقیه مطالب را به کسانی که انتخاب می‌شوند و پیش ما می‌آیند، به تفصیل خواهم گفت و شما هم خواهید شنید. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید ----------------------------

--- ۱) آل عمران - ۱۳۳ ۲) مائده - ۴۸

بیانات در سال ۱۳۷۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم مشهد و زائران حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) در صحن حضرت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم مشهد و زائران حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) در صحن حضرت امام خمینی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله‌الاطیبین‌الاطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیما بقیةاللَّه فی‌الارضین. شروع سال جدید در زیر سایه نورانی مرقد مطهّر حضرت ثامن‌الائمه علیه آلاف التحیّة والثّناء، توفیقی برای همه ماست. چه مردم عزیز مشهد که در طول سال هم از این نعمت بزرگ برخوردارند و چه زوّار مشتاق و علاقه‌مندی که از شهرها و مناطق دیگر عاشقانه تشریف آورده‌اند. حضور در این مرقد مطهّر و زیر سایه این پایگاه نورانی، معنوی و الهی، فرصتی است که همه ما بتوانیم به وظایفی که به طور معمول، مخصوص شروع سال است، توجّه کنیم. وظایفی که مربوط به مقاطع است و از جمله مقاطع برای همه ملتها و کشورها، مقطع سال است که شمارش تاریخ، زندگی و عمر خود را با حساب آن مقطع انجام می‌دهند. این نکته را همین جا بگویم که ما مردم ایران، تنها ملتی هستیم که هم مبدأ تاریخ قمری و هم مبدأ تاریخ شمسی را براساس هجرت نبیّ مکرّم اسلام قرار داده و محاسبه می‌کنیم. آغاز سال قمری، اوّل ماه محرم است که بقیه ملتهای مسلمان هم در محاسبه ماههای قمری، با ما شریکند؛ ولی برای حسابهایی که لازم است سر راست و مضبوط باشد، بقیه ملتهای مسلمان، از سال میلادی مسیحی استفاده می‌کنند و تنها ملت ماست که از سال شمسی استفاده می‌کند که آغاز آن نیز هجرت پیغمبر است. یعنی در واقع عید نوروز که اوّل سال شمسی است، یک سال دیگر بر هجرت پیغمبر و هجرت بزرگ اسلامی و پیدایش حکومت اسلامی اضافه می‌شود. سال شمسی ما هم هجری شمسی است و این افتخار ملت ایران است. البته این مسأله از سابق هم بوده است و مربوط به سالهای اخیر نیست؛ که این خود علاقه‌مندی این ملت بزرگ را به مسائل اسلامی، حتّی در امر تاریخ نشان می‌دهد. یکی از وظایف اوّل سال این است که هر کسی به حالات و حساب خود - هم حساب شخصی، هم حساب عمومی، هم شخص، هم جماعت مثل یک ملت - رسیدگی کند. این بهانه خوبی است که انسان به پشت سر خود برگردد و غفلتهایی را که انجام داده است، کوتاهیها و کارهای ناشایستی که از او سر زده است و همچنین کارهای خوب خود را یک بار دیگر مشاهده کند. یعنی، برادران و خواهران عزیز من! همه ما باید عادت کنیم که هر سالی که نو می‌شود، به مناسب اوّل سال، به گذشته یک ساله خود یک نگاهی بکنیم. هر یک از نقاط مثبت و منفی، به ما پیامی می‌دهند. من در آغاز سال نو، در پیامی به ملت عزیز ایران و دیگران، مطالبی را عرض کرده‌ام. در آن پیام رؤوس آنچه را که راجع به سال گذشته به نظر می‌رسیده است، به اجمال گفته‌ام. آنچه را هم که من توقّع دارم ملت عزیزمان به آن توجّه کند، فی‌الجمله و به اختصار بیان کرده‌ام. امروز نیز چند مطلب را پیرامون مسائل اساسی که در سال گذشته و در این ایام و در سالی که شروع شده است و برای ملت ما حائز اهمیت است، عرض می‌کنم: مطلب اوّل مربوط به شما مشهدیهای عزیز و مؤمن است که لازم است بگویم تا همه بدانند. ما برای انتخاباتی که گذشت، از همه ملت ایران تشکّر کردیم؛ چون اقبال به انتخابات خیلی خوب بود. اما باید از مردم مشهد یک تشکّر دیگر هم به

طور ویژه بکنیم، چون رشد شرکت در انتخابات در مشهد، نسبت به دوره قبلِ آن - بر اساس گزارشی که به من داده‌اند - در حدود پنجاه درصد است. خیلی رقم بالا-یی است که خبر از چیزهای خوبی می‌دهد و تحلیلگران را به مداقّه می‌طلبد. البته نمونه‌های برجسته‌ای از این قبیل، در همه جا هست و در مورد مشهد، این برجستگی ویژه وجود داشت که اشاره شد. اگر کسی با گزارشهای کشور به قدر ما آشنا باشد، خواهد دید همان طور که در آن پیام عرض شد، سال گذشته سال پرکار و پرباری بوده است. حقیقتاً در سرتاسر کشور در طول سال ۱۳۷۴، هزاران شعله کار بزرگ و باارزش - در زمینه‌های علمی، اخلاقی و معنوی،در زمینه آباد کردن و ساختن کشور، احیای ارزشهای انقلاب، رفع ویرانیهای بازمانده از دوران جنگ یا رژیم ستمشاهی - انجام شده است، یا در حال انجام بوده است که امسال یا سالهای بعد به پایان خواهد رسید. حقیقتاً حرکت عظیمی در کشور - در زمینه کار، تلاش، پیشرفت، افزایش ثروت عمومی کشور و آبادانیهای گوناگون - آغاز شده است. حقیقتاً اگر کسی بخواهد این کشور را با کشورهای آباد دیگر مقایسه کند، خواهد دید که جمهوری اسلامی از این جهت برای ملت بزرگ ایران، یک دوره پرافتخاری را به ارمغان آورده است. جهات معنوی، مسائل سیاسی و استقلال و آزادی در جای خود محفوظ؛ از جهت سازندگی کشور، آنچه که برای این ملت انجام شده و در حال انجام است، مایه افتخار است. بعضی کسان در دنیا درس می‌گیرند و از الگوی ایرانی پیروی می‌کنند. بعضی کسان ملت ایران را تحسین می‌کنند و بعضی کسان به ملت ایران حسد می‌ورزند و دشمنی می‌کنند. البته بعضی کسان هم از حقایق ایران خبری ندارند؛ تقصیری هم ندارند. تا وقتی که قلم در دست دشمن باشد و هر چه به قلمشان می‌آید علیه ملت ایران بنویسند و هر چه به دهانشان می‌آید بگویند، نمی‌شود گله کرد فلان انسان که اهل کشور عربی، آفریقایی یا اروپایی است، چرا از وضع ایران خبر ندارد؟ البته ما به قدر توسعه تبلیغات خودمان و رسانه‌ها تبلیغ می‌کنیم؛ اما شمول تبلیغات دشمن بیشتر است و دهها رادیو، صدها روزنامه و مطبوعات علیه جمهوری اسلامی می‌نویسند. خوب؛ بنویسند، اهمیتی ندارد. آنچه اهمیت دارد، اراده و توکّل این ملت و تدبیر مسؤولان کشور است؛ همان کسانی که باید برای این ملت برنامه‌ریزی کنند، نقشه بکشند و ثروت ملت را حفظ نمایند. اینها مهمّ است. وقتی که این کارها انجام شد، دشمن هر چه می‌خواهد بگوید، بنویسد، فحّاشی کند. اینها مانع پیشرفت ما نمی‌شود. بر خلاف بعضی افراد که به مجرد این‌که از گوشه دنیا، یک روزنامه، یک مقاله، یک نویسنده یا سیاستمداری علیه جمهوری اسلامی حرفی می‌زند، دستپاچه، ناراحت، متوحّش و عصبانی می‌شوند، من می‌گویم هر چه که می‌خواهند بگویند، بگویند. وقتی که یک ملت، خودش و راهش را می‌شناسد، تصمیمش را گرفته است و اراده قوی دارد، دشمنان هر چه می‌خواهند بگویند. حتّی وقتی معلوم است آنچه که دشمن می‌گوید و می‌کند، از روی دشمنی است، اراده این ملت را قویتر، پایش را استوارتر، توکّلش را به خدا بیشتر، امیدش را درخشانتر و آینده‌اش را به فضل پروردگار بهتر از امروز خواهد کرد. این، ملت است با این اراده و این ایمان و این تصمیم. آن هم بحمداللَّه دولت است که با خدمتگزاری و با دلسوزی خود، کارها را با جدّیت دنبال می‌کند. تولید می‌کند، تجارت می‌کند. می‌سازد، صادر و وارد می‌کند. بحمداللَّه در همه زمینه‌ها - فرهنگ، اقتصاد و ... - مشغول کارند. البته من یک نگرانی مختصری دارم - که مربوط به امروز هم نیست؛ سالهاست که این نگرانی را دارم - و آن این است که باید اقتصاد و ملت ایران از نفت جدا شود. این مسأله را اخیراً به دولت خدمتگزار ابلاغ کرده‌ایم که برایش برنامه‌ریزی کند و در حال برنامه‌ریزی است و کارهایی هم انجام داده است. ما باید کاری کنیم که ملت و دولت ایران، وابسته به نفت خود نباشند. چون متاسّفانه، امروز در دنیا نفت به سیاستهای بین‌المللی، کمپانیها و غارتگران بزرگ و جهانخوران و مستکبران وابسته است. در حقیقت، نفت در مشت آنهاست. هر گاه بخواهند، قیمتش را پایین می‌آورند، تولید را کم یا زیاد دور می‌کنند، یکی را از دور خارج یا وارد دورْ می‌کنند! نفت مال ماست؛ اما سیاستش در دست دیگران است! چنین سرمایه‌ای مایه دردسر است. البته دولت ما امروز حدّاکثر استفاده را از نفت می‌کند و باید هم بکند. اما باید کاری کند که بتواند روزی به دنیا اعلام نماید که از امروز تا شش ماه دیگر، تا یک سال یا چهل روز دیگر، می‌خواهیم درِ چاههای نفت را ببندم. می‌خواهم یک قطره نفت صادر نکنم. دولت باید

بتواند تصمیم بگیرد. باید به نفت احتیاج نداشته باشد. ما ثروت، منابع طبیعی و تولیدات داخلی زیاد داریم. امکانات تولید ثروت در داخل کشور، خیلی زیاد است. روزی به خاطر جنگ، این کارها عملی نبود، ولی بحمداللّه امروز عملی است. باید هم انجام گیرد و انجام دهند. دولت هم این کار را می‌کند، باید هم بکند. ما هم اخیراً اعلام و ابلاغ کرده‌ایم که این کار شروع شود و مقدّمات کار، در حال انجام است. ممکن است این طرح در مدت یک سال، دو سال، سه سال یا پنج سال نتیجه بدهد. اگر به فضل پروردگار، چنین شود، بسیاری از مشکلات این کشور کاهش پیدا خواهد کرد. البته به شرط این که همه ملت؛ همه کسانی که بازوی توانا، فکر و قلم فعّال، زبان گویا و دل بیدار دارند، پشت در پشت، با همین وحدتی که امروز در میان این ملت است، تلاش کنند و نگذارند مردم تقسیم شوند. برای این ملت، وحدت، از همه چیز واجبتر است. اتّحاد و اتّفاق، این ملت را در بحرانهای سخت نجات داده است. بحمداللّه امروز ما بحرانی هم نداریم. مشکل بزرگ و فوق‌العاده‌ای نداریم. اما به اتّحاد هم، کمال نیاز و احتیاج را داریم. همه باید در حرفها و تبلیغات انتخاباتشان، قبل و بعد از آن، در مجلس و در جاهای دیگر، حرفی نزنند که مردم، مابین خودشان احساس دوگانگی کنند و بین مردم اختلاف به وجود آید. خدای ناخواسته، اگر اختلافی به وجود آید، این ملت شُل خواهد شد. علّت این که ما توانسته‌ایم تا به حال محکم بایستیم، همین اتّحاد و اتفاق شماست. هر چه بیشتر و محکمتر باشد، ما نیز در مقابل دشمنان شما می‌توانیم محکمتر بایستیم. و اما در مورد دشمنان و مسائل خارجی، مطلبی را برای شما مردم عزیز، به طور کوتاه بیان می‌کنم. در زمینه مسائل جهانی، جمهوری اسلامی به همکاری بین‌المللی معتقد است. ما معتقدیم در دنیا هم اگر میان انسانهای خیرخواه وحدتی وجود داشته باشد، کار دنیا اصلاح خواهد شد. منتها این کار در دنیا، خیلی مشکل است. لذا ما در عرصه بین‌الملل دو نوع کار داریم. یک کارِ اصلی، که عبارت است از همکاریهای بین‌المللی - همکاری با ملتها، با دولتها و تلاشهای مشترک - و یک کار اضطراری، که همان مبارزه است. بله؛ ما در صحنه بین‌المللی مجبوریم با دشمنان این ملت مبارزه کنیم. ای کاش این ملت هیچ دشمنی نداشت و ما هم مجبور نبودیم با او مبارزه کنیم؛ اما این ملت، دشمنان لجوج، عنود، خبیث، رذل، فریبگر، دروغگو و خطرناکی دارد. باید با آنها مبارزه کرد. در زمینه مبارزه بین‌المللی نیز، ما دو گونه دشمن داریم. یکی دشمنان اصلی، که مبارزه ما با آنهاست و دیگری دشمنان غیر اصلی. ما با آنها مبارزه نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم با آنها تفاهم نماییم؛ آنها را از اشتباه خارج و از دشمنی منصرف کنیم. این مربوط به دشمنان درجه دو است. حتّی در مواردی نمی‌شود به آنها دشمن گفت. عمده، دشمنان اصلی هستند. دشمن اصلی برای جمهوری اسلامی کیست؟ امروز دشمن اصلی ما در دنیا، صهیونیست و استکبار است. اصل قضیه در دشمنی با اسلام و نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، صهیونیست و استکبار است. اگر بخواهیم استکبار را درست ترجمه کنیم، امروز با دولت متجاوز و مستکبر و یاغی و گردنکشِ آمریکا تطبیق می‌کند. امروز عمده مستکبرین عالم آنها هستند. داستان استکبار برای همه ملتها، داستان تلخی است. استکبار، یعنی در دنیا قدرتی هست که به منافع ملتها و به خواست انسانها، توجّهی نمی‌کند. به مفاهیم ارزشی انسانی هیچ اعتنایی نمی‌کند. برای او فقط یک چیز اهمیت دارد و آن خود اوست؛ آن هم با روحیه تکبّر، افزون خواهی و زورگویی! آن هم با زبان زور، با خشونت، با شدّت، با بی‌رحمی و سفّاکی! امروز آمریکا چنین وضعی دارد. البته پلیدتر از آمریکا، دولت صهیونیست، در فلسطین اشغالی است. چرا؟ چون بالاخره دولت آمریکا، یک دولت و متّکی به یک ملت است. در صورتی که اساساً دولت غاصب صهیونیستی، متّکی بر یک ملت نیست! ملت ساکن آن مناطق، ملتی است که امروز آواره است! اسراییل، از اوّل با ظلم و آدمکشی، با دروغ و فریب به وجود آمده است. در آن روز یک عدّه افراد زورگو و متجاوز، با پشتیبانی دولت انگلیس به منطقه فلسطین آمدند. اهالی آن منطقه را بیرون کردند و فرزندان و بازماندگان آنها - بیش از یک میلیون نفر - هنوز هم در زیر چادرها و در شرایط اردوگاهی زندگی می‌کنند! زیر چادر، یا چیزی شبیه چادر، در کوخها زندگی می‌کنند! مردم فلسطین، در خارج از فلسطین، با حال کوخ نشینی و اردوگاه نشینی زندگی می‌کنند. خانه‌های آنها و وطن آنها در اختیار کسانی است که از اروپا، از استرالیا، از آمریکا، از آسیا و از آفریقا به آن جا رفته‌اند و یک ملت جعلی و دروغین به وجود آورده‌اند و در

آن جا به نام یک ملت، زنـدگی می‌کننـد و دولتی هم دارنـد! اساساً چنین ملتی، وجود و هویّتی نـدارد. گناه جمهوری اسـلامی این است که این حرف را می‌زنـد! جمهوری اسـلامی بر خلاـف دولتهای دیگر که از ترس یا با تطمیع امریکا همین حرف حق را کتمان کرده و پوشیده داشتند، این حرف را به صراحت می‌زند و می‌گوید حق، حقّ است و باطل، باطل است. ما نمی‌توانیم انکار کنیم که ملت فلسطین وجود داشته، ولی امروز آواره است. نمی‌توانیم انکار کنیم که سرزمین فلسطین، از مردم فلسطین غصب شده است؛ آن هم نه با یک روش ظاهرا با نزاکت، بلکه با کشـتار و آدمکشـی و فریب و دروغ و اعمال زور و سفّاکی و قتل عام. دولت اسراییل با قتل عام و غدر و فریب و سفّاکی و لگدزدن به ارزشهای انسانی به وجود آمد. حقوق یک ملت در مقابل پای مهاجرین صهیونیست که وارد فلسطین اشغالی شدنـد، قربانی شد. در طول قریب پنجاه سالی که از عمر این دولت جعلی می‌گذرد، دائماً سرکوب و قتل نفس و دروغ و فریب و تجاوز و حمله به انسانها و بیگناهان، مایه حیات و تداوم زندگی آن بوده است. اسـراییل این است؛ آن وقت رئیس جمهور امریکـا - که واقعا انسان تعجّب می‌کنـد - خجالت نمی‌کشـد و روز روشن در مقابل افکار عمومی دنیا می‌ایستد و با صدای بلند می‌گوید که ما می‌خواهیم برای جلوگیری از تروریسم، با اسراییل همکاری کنیم! واقعا انسان تعجّب می‌کند که اسم این موضعگیری چیست؟ این، اسمش غفلت و بی‌انصافی و استکبار و زورگویی است. معنای این حرف چیست؟ الان هم خطرناکترین و پلیدترین تروریستهای عالم، همین کسانی هستند که در رأس قدرت کشور فلسطین اشغال شده مظلوم قرار دارند. شما می‌خواهید در مقابل تروریسم و تروریستها با اینها همکاری کنیـد؟! کـدام تروریسـتها؟ آن کسانی که از وطن خود آواره شده‌اند و بعد از سالهای متمادی، در اثر فشارها به جان آمده‌انـد و دستی از آستین در می‌آورنـد و مشتی گره می‌کنند و فریاد می‌کشـند تروریسـتند؟! ما این حقـایق را می‌گوییم. مـا این حقایق را مکتوم نگه نمی‌داریم. ما گناه دانسـته‌ایم که این روشـنترین حقایق را در این دنیا کتمان کنیم؛ برای این که امریکا خوشـش بیاید. اشـخاص بسیاری در سطح دنیا - کسانی که با ما در ارتباط تجاری یا سیاسی هستند- محرمانه به ماموران و کسان ما می‌گوینـد: علت دشـمنی امریکا با شـما، عبارت از همین مسأله خاورمیانه و قضـیه اسـراییل است. می‌گوینـد چرا شمـا مخالفت می‌کنیـد؟ صـریحاً می‌گوینـد که این قضـیه حقوق بشـر و محاکمات آن‌چنانی و حقوق زن و از این حرفهایی که علیه جمهوری اسـلامی، در رسانه‌هـای امریکـایی و صـهیونیستی گفته می‌شود، همه‌اش حرف است. ما خودمان می‌دانستیم که این حرف است؛ اما حالا آنها هم این را اقرار می‌کنند. من همیشه به کسانی که احساس ضـعف می‌کردند، می‌گفتم: چرا شما فریب تبلیغات را بخورید؟ چرا باید خیال کنید که وقتی امریکا از حقوق بشـر می‌گوید، واقعاً نگران ضایع شدن حقوق بشر در ایران است؟ آنها برای بشر دل نمی‌سوزانند. آنها خودشان بزرگترین نقض کنندگان حقوق بشرند. آنها کسانی هستند که در روز روشن، هشتاد نفر آدم را در یکی از شـهرهای امریکا، زنـده زنـده، در یک خانه سوزاندنـد و خم به ابروشان نیامد. آنها به بشـر و حقوق بشـر چه کار دارند؟ حقوق بشـر را چه می‌شناسـند؟ مسأله آنها در جای دیگر است. دردشان از جای دیگر است. آنها می‌گویند شـما چرا با اسراییل کنار نمی‌آیید و مثل دیگران، حکم قتل ملت فلسـطین را امضاء نمی‌کنید؟! حرفشان این است. من همیشه این موضوع را به همه می‌گفتم. حالا خود آنها اعتراف می‌کنند و به ما می‌گویند که فشارهای امریکا و محاصره اقتصادی و تبلیغات خصمانه و رذالت آمیزِ عناصری از دسـتگاه قانونگذاری و اجرایی امریکا علیه جمهوری اسـلامی، همه و همه به قضـیه اسراییل مربوط است. می‌گویند شما چرا صلح خاورمیانه را قبول ندارید؟ چرا می‌گوییـد این صـلح نیست و سازش گرگ و میش است؟ چرا نمی‌آییـد این سازش را امضاء کنید؟ آنهـا حکم قتـل فلسـطینیها را از مـا می‌خواهنـد! قضـیه این است. پس، امروز در رأس دشـمنان خارجی این ملت - که مبارزه اصـلی سیاسـی خارجی ما در دنیا با اوست - رژیم فاسـدِ غاصبِ خبیثِ صـهیونیستِ حاکم بر فلسـطین اشـغالی و پشت سـر او، رژیم ایالات متّحـده امریکـاست. ایالـات متحـده امریکا با آن عرض و طول و با آن پیشـرفتهای علمی و یک کشور و ملت بزرگ، بازیچه دسـت صهیونیسـتها شـده است؛ مثـل غولی که افسارش دست یک سگ است و هر جا می‌خواهـد، او را می‌برد! امروز، دولت امریکا با آن حجمِ ثروت و سـابقه و اهمیـتی کـه از لحـاظ سیاسـی و اقتصـادی و نظـامی برای خـودش در دنیـا قائـل شـده اسـت، بـازیچه دسـت

صهیونیستها و دولت اسراییل شده است.وقتی رئیس جمهور امریکا، علیه جمهوری اسلامی، تصمیمی اتّخاذ می کند، به مجمع صهیونیستهای امریکا می‌رود و در آن‌جا گزارشش را می‌دهد و در دنیا پخش می‌شود. این، برای ملت امریکا ننگ است. اینها دشمنان اصلی ما هستند. البته در گوشه و کنار دنیا، باز هم علیه ما دشمنی و خباثت می‌شود، اما اینها آن اهمیت چندانی ندارد و مسأله اصلی نیست. همین قضایای اخیر دستگاه قضایی آلمان که یک حرکت بسیار زشت و نفرت انگیزی را به خاطر صهیونیستها انجام دادند، از این نوع است. البته دولت آلمان خودش را کنار می کشد و می گوید به دستگاه قضایی کشورش مربوط است. هم ما می‌دانیم و هم آنها می‌دانند که این‌طور نیست که دولت آلمان، تسلّطی بر دستگاه قضایی کشورش نداشته باشد. جاهایی را خود ما مطّلعیم که اعمال نفوذ کرده‌اند. در حقیقت فشار صهیونیستها به دولت آلمان و دستگاه قضایی آن کشور است. اما اهمیتی ندارد. اینها کارهایی است که باید دولت ما و وزارت امور خارجه خود ما حلّ و فصل کنند که بحمداللّه به خوبی مشغول خدمتند و کار می کنند و حلّ و فصل هم خواهند کرد. اینها چیزی نیست که به عنوان یک مسأله برای ملت محسوب شود. آنچه که برای ملت مهم است، همان نکته‌ای است که اشاره کردم؛ یعنی مسأله امریکا و اسراییل. اساس مسأله این است. ملت عزیز ایران! حرفی که من به عنوان جمعبندی هفده سال انقلاب پیروزمندِ سربلندِ نظام جمهوری اسلامی و به عنوان جمعبندی نظرات امام راحلمان و نظرات این مردم، می‌توانم مطرح کنم، یک کلمه است و آن این است که هر دولت و جمعیت و ملت و شخصی در دنیا خیال کند که می‌تواند با زور و تهدید، ملت ایران را تحت تاثیر قرار دهد، سخت در اشتباه است. این ملت، با هشت سال مقاومت جوانمردانه خود در جنگ تحمیلی؛ با هفده سال ایستادگی در مقابل تهدیدها و خباثتهای استکبار و دشمنان، حداقل این مسأله را به همه دنیا ثابت کرده است که ملتی نیست که با زور و تهدید بشود او را به راهی کشاند، یا از راهی برگرداند.این مادران را ببینید! این شیرزنانی که فرزندان خود را در راه خدا، به جبهه‌های جنگ فرستادند - مثل کسی که به حجله عروسی می‌فرستد - و خم به ابرو نیاوردند. ببینید این ملت مبارز را! ببینید ملت ایران، در طول این هفده سال، از چه پیچهای خطرناکی گذشته است! در اوّلِ انقلاب، تهدیدهای گوناگون دشمنان داخلی، لیبرالها، مخالفین با امام و ولایت، مخالفین با اسم اسلام برای این جمهوری و مخالفین با اسمِ اسلام برای مجلس شورای اسلامی را دیدید!؟ در دروه اوّل، امام بزرگوار ما، در نامه‌ای که به مجلس شورای اسلامی نوشتند، کلمه اسلام را در مجلس آوردند که بسیار کار زیرکانه‌ای بود. امام رحمهٔاللّه علیه هم هوشمند و زیرک بود، و هم با تجربه. امام تجربه داشت و می‌دانست که اگر اسم اسلام، با نام مجلس شورا در اوّل مشروطیت هم، همراه می‌شد - مشروطیتی که با خون ملت و با نام اسلام و با رهبری علمای دین به وجود آمده بود - شصت سال از اسلام دور نمی‌افتاد! امام این موضوع را می‌دانست. در نامه نوشت «مجلس شورای اسلامی». لذا نمایندگان مجلس گفتند باید این موضوع، قانونی و رسمی شود. بایستی اسم مجلس شورای اسلامی به صورت قانون در آید. در همان مجلس که نمایندگانش به وسیله همین مردم مؤمن و انقلابی انتخاب شده بودند، کسانی بودند که می گفتند اسم اسلامی چیست؟! عجیب بود. ما باورمان نمی‌آمد که ممکن است بعد از پیروزی انقلاب - در حالی که هنوز یک سال و نیم یا دو سال از پیروزی انقلاب نگذشته است - کسانی پیدا شوند که با اسم اسلام بر روی مجلس شورا، مخالفت کنند! اما کردند! این که ما مرتّب می گوییم مواظب باشید که چه کسی را به مجلس شورای اسلامی می‌فرستید، به خاطر این است که کسانی را بفرستید که فدایی اسلام باشند. بدانند که فقط اسلام درد این کشور و ملت را درمان خواهد کرد و بس. کسانی را بفرستید که تجربه داشته باشند و گول نخورند. با نام لیبرالی و تحت عنوان آزادی نخواهند پایه تفکّر اسلامی را در این کشور بلرزانند و سست کنند. باید این نوع افراد به مجلس شورای اسلامی بروند. اینها می‌توانند در مقابل دشمنان سینه سپر کنند و از شما دفاع نمایند. ملت ایران، به خاطر این که در طول هفده سال، این همه رنجهای گوناگون را دیده است، محکم ایستاده و تکان نخورده و راه خدا و اسلام را پیش رفته است. امروز هم به فضل پروردگار، از روز پیروزی انقلاب، نه که هفده سال، بلکه دهها سال جلو هستیم. ما در طول این هفده سال، راهی طولانی را طی کرده‌ایم. روزی که این ملت، به وسیله انقلاب شکوهمند شما مردم از چنگ مزدوران

بیگـانه - یعنی از چنـگ خانـدان پهلوی و نظامیها و مزدورانشان - خارج شـد، در واقع یک ظاهر بی‌باطن و یک قالب و هیکل پوچ بود. ثروتهـایش را نـابود کرده بودنـد. زراعت آن را از بین برده بودنـد. صـنعتش را صددرصـد وابسته به وجود آورده بودنـد. کـار سازنده را به میزان نزدیک به صفر رسانده بودند. معنویّات و اخلاق را هم به کلّی ضایع کرده بودند. آنچه که می‌بینید، در طول این هفـده سال به همّت شـما مردم و و باقدرت مسؤولان دلسوز و با وجود همه موانع و مشـکلات به وجود آمده است و امروز دشـمنان خارجی می‌بیننـد و حسـد می‌برنـد و ناراحت می‌شونـد. چاره‌ای هم ندارند! علی‌رغم میل دشـمنان خارجی و علی رغم میل امریکا و اسـراییل و آنهایی که نمی‌تواننـد پیشـرفت این ملت را ببیننـد و می‌خواهند ایران منزوی باشد، ما - به فضل پروردگار - ارتباطمان را در سـطح جهان گسترش خواهیم داد. اگر کسانی هم تحت تأثیر امریکا قرار گیرند و بخواهند با جمهوری اسـلامی دشمنی کنند، ما باکی نـداریم. این ملت، بحمـداللَّه می‌توانـد روی پای خود بایسـتد. در طول این هفـده سال، بارها از طرف دولتهایی تهدیـد به قطع رابطه شـده است. در قضایای مختلفی، کشورهای اروپایی سـفرای خود را دسـتجمعی از ایران خارج کردند، به خیالی که حالا زمین به زمان خواهـد خورد و آسـمان به زمین خواهـد آمـد و همه چیز به هم خواهد ریخت! اما دیدند که آب از آب تکان نخورد. لابد دولتهای اروپایی این واقعه را یادشان است. امیدواریم که یادشان باشد و اشتباه نکنند. یک روز، همه سفرای اروپایی از تهران خارج شدند و وانمود کردند که ما با شما قهریم! جمهوری اسلامی گفت: بروید به سلامت! بعد از مدتی که گذشت، دیدند که جمهوری اسـلامی، هیـچ احتیاجی به آنها ابراز نمی‌کنـد و هیـچ نیازی به آنها نـدارد. بحمداللَّه، آنها بنابر احتیاج خودشان، شـروع به برگشـتن کردند! همیشه همین طور است. مهم این است که این ملت، قدر خود را بداند. مهم این است که مسؤولان این کشور، قدر این ملت را بداننـد و می‌داننـد. هر کسـی در هر بخشـی فعّالیت می‌کند، باید بداند که این ملت، ملتی بزرگ و قدرتمند و با ایمان و شکسـت ناپذیر است. مادامی که در میان خود، اتّحاد کلمه و توکّل به خدا را حفظ کنید، دنیا نمی‌تواند بر شما فائق و پیروز شود. پروردگارا! رحمت و فضـل و لطف بی‌پایـان خود را مثل بارانِ فرو ریزنـده، بر این ملت نازل کن. پروردگارا! امام بزرگوار را - که این راه را به ما نشان داد - در اعلی درجات علّیین، با اولیایت محشور کن. پروردگارا! درجات شـهدای عزیز ما را که با خون خود، این راه را باز کردنـد و این جاده را کوبیدنـد، روز به روز عالیتر کن. پروردگارا! جانبازان و ایثارگران و آزادگان و رزمندگان و نیروهای مؤمن و حزب اللّهی و بسیجی را که کمر بسـته این راه هستند، مشـمول هدایت و فضل و لطف خود قرار بده. هر کس برای این ملت کار و تلاـش می‌کنـد، لطف و رحمت خود را بر او نـازل کن. پروردگـارا! قلب مقـدّس ولیّ عصـر را از مـا راضـی و خشـنود فرما.ما را در حضور و غیبتش، جزو سـربازان آن بزرگوار قرار بـده. پروردگارا! دوستیِ دوسـتان خـدا و دشـمنیِ دشـمنان او را در دلهای ما بیشتر کن. همه دستهایی را که برای این ملت کار و تلاش می‌کنند، محکم و مسـتحکم و مشمول برکات خود قرار بده. پروردگارا! آنچه که گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راهت قرار بده و آن را از ما قبول فرما. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان صدا و سیما

بیانـات مقام معظم رهبری در دیـدار مسؤولان صـدا و سـیما بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم اوّلاً به برادران عزیز، خوشامـد عرض می‌کنیم و امیـدواریم که ان‌شاءاللَّه خداونـد شـما را کمک کند. هم در راهنمایی به آنچه که مورد رضای اوست کمک کند - چون کار شـما خیلی حسّـاس است - و هم در اجرا؛ تا بتوانیـد آنچه را که می‌فهمیـد و می‌بینیـد وتصـمیم می‌گیریـد، واقعاً اجرا کنیـد. گاهی انسان مسأله‌ای را تشـخیص می‌دهد و در مورد آن، درست هم تصـمیم‌گیری می‌کند. منتها در مقام اجرا، به خاطر موانع و اشکالاتی که در سرِ راه اجرا پیش می‌آیـد، قـدرت عمل به آن را پیـدا نمی‌کنـد. امروز حرف عمده من با شـما آقایان این است که از همه‌تان تشـکّر کنم. حقیقتـاً اسـاس مطلب این است! چون دیـدیم واقعـاً خیلی از شـما برادران صـدا و سـیما، در انتهـای سـال گذشـته، برای مسـائل گونـاگون، بخصوص در حول و حوش ایـام دهه فجر، روز قـدس، مـاه رمضان و قضـیه انتخابات خیلی زحمت کشـیدید. حقیقتاً هم

صدا، هم سیما و هم بخشهای مختلف شبکه‌های سیما، در این قضایا متحمّل زحمت شدند. البته بعضی از کارهای خیلی خوب هم در صدا و سیما انجام می‌شود که آنها هم جای تشکّر دارد. قاعدتاً گزارش جناب آقای لاریجانی - آنچه که نوشته و گفتند - شامل نقاط مثبت موضوعاتی است که در ذهن ما وجود دارد و مجموع اینها، حقّاً و انصافاً یک «خسته نباشیدِ» درست و حسابیِ رودررو را می‌طلبید، که آن را عرض کردیم. بحمداللَّه فرصتی پیش آمد که حضوراً از آقایان تشکّر کنیم و برایشان آرزوی توفیق داشته باشیم. بعضی از برنامه‌های صدا و سیما، انصافاً خیلی جالب، هوشمندانه و به کلّی فاقد نازرنگی است. گاهی ممکن است برنامه‌های ما خیلی هم خوب باشد؛ اما آدم یک نازرنگی در گوشه‌ای از آنها بیند و متأسّف شود که چرا باید این همه زحمت کشیده شود و این همه دستها تلاش کنند تا فیلم یا سریالی تولید شود، آن وقت در جایی از کار، نازرنگیِ خیلی بدی به چشم آید. واقعاً هم تنها اسمی که می‌شود روی چنین گوشه‌هایی از کار گذاشت، نازرنگی است و هیچ چیز دیگر نیست. یک هشیاری لازم بوده است که نگذارند این اشکال پیش آید؛ اما توجّه نشده است. بعضی از برنامه‌های صدا و سیما کاملاً متین و مستحکم، در سطح بالا و کاملاً فاقد نازرنگی است. البته بعضی از این برنامه‌ها را که می‌بینم یا می‌شنوم، بلافاصله به مسؤولین دفتر سفارش می‌کنم تا با صدا و سیما تماس بگیرند و بگویند که برنامه‌های خوبی بود و استفاده کردیم. به هر حال خود ما نیز اهل منبریم. ما هم آن وقتها که منبر می‌رفتیم، بعد از پایین آمدن از منبر و ختم سخنرانی، بدمان نمی‌آمد یکی بگوید: «آقا؛ طیّب اللَّه انفاسکم!» برخی وقتها منبری یک ساعت نفس می‌زد، ولی یک نفر از این‌که «طیّب‌اللَّهِ» خشک و خالی‌ای به او بگوید، ابا داشت! لذا چون می‌فهمیم که «طیّب‌اللَّه» خیلی مؤثّر است، خواستیم طیّب‌اللّهی به آقایان گفته باشیم. علی ایّ‌حال، نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم، وجود برنامه‌های «بسیار خوب»، بعضاً «خوب» و بعضاً «بسیار خوب» در صدا و سیماست. من چنین برنامه‌هایی را در حدّی که فرصت ایجاب می‌کند، هم از صدا و هم در سیما می‌شنوم و مشاهده می‌کنم. البته این برنامه‌ها، غیر از آن دو، سه کار انبوهی است که آقایان در زمینه انتخابات و راهپیماییها کردید. خوب؛ آنها کارهای جداگانه و مستقلی بود. در زمینه کارهای معمولی و مستمر صدا و سیما، آنی که می‌خواهیم عرض کنیم تحسین و تشکّر از برنامه‌های خوبی است که وجود دارد. من دو مطلب را نمی‌خواهم بگویم: یکی این‌که نمی‌خواهم بگویم هیچ عیب و نقصی در صدا و سیما نیست. چرا؛ انصافاً برنامه‌های معیوب هم زیاد است که قبل از بیان این سخنان، بعضی از مواردش را به آقای لاریجانی یادآور شدم. در صدا و سیما واقعاً برنامه‌هایی معیوب وجود دارد که باید هم اصلاح شود؛ و من خشنودم از این‌که روز به روز از تعداد معیوبها کاسته می‌شود. بحمداللَّه روند رو به اصلاح در برنامه‌ها حس می‌شود. با این همه، برخی از عیبها سرجایشان هستند. مطلب دومی که نمی‌خواهم بگویم، غایت خوبی در برنامه‌هاست. واقعاً از این خوبتر هم، حتّی در آن برنامه‌های خوب، می‌شود کار کرد. بشر موجود بی‌نهایتی است که حدّ و مرزی ندارد. هر چه هم عالی فکر کنید، پیشرفت کارهایی که آفریده انسانیت شماست، نهایت علوّ نیست؛ یعنی عالی‌ای نیست که اعلی از آن وجود نداشته باشد. بالاخره بالاتر از آنی وجود دارد، که باید آن را طلب کرد؛ و همین‌طور انسان در سیر بی‌نهایت حرکت می‌کند. واقعاً وجودی که خدای متعال آفریده، عجیب است. هر چیزی که فرض شود امروز بهتر از آن وجود ندارد، باز بالاتر و بهتر از آن، قطعاً وجود دارد و باید آن را جستجو و طلب کرد. در این مسیر نباید هیچ از کار و حرکت باز ایستاد. و امّا در زمینه مسائل فنّی، موضوعی را که علی‌العجاله مناسب می‌دانم سفارش کنم این است که شما کاری کنید صدای رادیو در درجه اوّل به همه جای کشور، راحت برسد. این امکان الان وجود ندارد و شما باید آن را تأمین کنید، تا بعداً به امکانات بهتر و فراگیرتری دست بیابید. این در مثل مانند آن است که انسان نان و پنیری فعلاً- تأمین کند تا بعد به خوراکیهای مقوّی‌تر و بهتر، با مخلّفاتش، دست پیدا کند. در زمینه صدای رادیو، درجه اوّل همین است. البته در گذشته پوشش‌دهی صدا از این کمتر بود. شاید یک دهم پوشش فعلی هم نبود. لکن الان که این همه گسترش پیدا کرده است و کار فنّی هم زیاد کرده‌اید - همان‌طور که گفتید و گزارش دادید و حتماً هم همان طور است - در عین حال هنوز صدای شما به همه جای کشور، حتّی به جاهایی که خیلی هم پشتِ کوه و در دور دست قرار ندارد، نمی‌رسد.

این که عرض می‌کنم، متّکی به تجربه شخصی است. در کشور ما مناطقی وجود دارد که صدای شما را به زحمت می‌شود گرفت. به تعبیری دیگر، صدای یک رادیوی ضدّانقلاب را خیلی راحت می‌شود پیدا کرد؛ در حالی که فاصله آن رادیو، به مراتب بیشتر از فاصله شما با مناطقی است که به آنها اشاره می‌کنیم! ما هنوز هم از تهران که خارج می‌شویم، در پیچ و خمهای کوههای اطراف، متأسفانه صدای شما را نداریم. با این رادیوهای معمولیِ در دسترس ما که نمی‌شود گرفت. شاید رادیوهای بهتری هم باشد که بتوان به وسیله آنها، صدا را شنید. ولی به هر حال چنین مشکلی وجود دارد که آن را باید شما حل کنید. این را بایستی درستش کنید. پرداختن به سیمای برون‌مرزی و خارج از کشور هم برنامه‌های مهمّی است. البته الان که ما در این‌جا با مشکل دریافت صدای رادیوی خودمان مواجهیم، در اروپا و آفریقا، کسانی به وسیله رادیو برون مرزی‌مان، صدای ما و صدای نماز جمعه ما را می‌شنوند. این هم هست. لکن می‌خواهیم بگوییم محدوده داخل ایران اولویّت دارد. باید کاری کرد که هر کس هر جا خواست صدای شما را بشنود، بتواند. یعنی مجبور نباشد به خاطر این‌که صدای شما را نمی‌شنود رادیوی دیگری را بگیرد و صدای دیگری را گوش کند و بگوید «حالا که می‌خواهیم پای رادیوی خودمان بنشینیم، کیفیّت صدایش این طوری است.» حداقل اختیار و تخییری برای او وجود داشته باشد. این هم در زمینه مسائل فنّی. ما البته با آقایان عضو صدا و سیما، حرفهای زیادی داریم؛ یعنی حرفهای مبنایی‌تر و اساسی‌تری هست که مناسب جمع شماست. ان‌شاءاللَّه در آینده نه چندان دوری، اجتماع خوبی با شما و بقیه برادران و خواهرانی که در صدا و سیما فعّالند، خواهیم داشت و اگر خدای متعال عمر و توفیق داد، صحبت خواهیم کرد. الان برای آن کار نیست؛ لذا به آن مباحث نمی‌پردازیم. فقط یک مطلب را - با این‌که قبلاً هم گفتیم - مجدداً عرض کنیم و صحبتمان را تمام کنیم. آن مطلب این است که در فیلمهای ایرانی و نمایشنامه‌های فارسی که از رادیو پخش می‌شود، به یک نکته حتماً توجّه کنید؛ ولو برای مدت سه سال طول بکشد و آن را تجربه نمایید. آن نکته که تاکنون هم کسی به آن توجّه نداشته این است که فیلم و نمایشنامه ایرانی را از حوادث آشفته کننده و برانگیزاننده ذهن و حالت سوهان برای روح، خالی کنید. متأسفانه این کار صورت نمی‌گیرد و نمی‌دانم چرا! با این‌که مکرّراً، هم به جمع آقایان عضو صدا و سیما گفته‌ام و هم به برادرانی که به امور فیلمسازی اشتغال دارند، ولی نمی‌دانم چرا این مسأله مهم رعایت نمی‌شود. یعنی ممکن است عیب و ایرادی در این جا وجود داشته باشد که این کار نمی‌شود؟ فیلم ایرانی را وقتی شما نگاه می‌کنید مثل این‌که باید حتماً یک مبالغه در اظهار غصّه، اظهار ناراحتی، اظهار گریه، دعوا و تشنّج اعصاب در آن باشد! کأنّهُ بدون این عناصر، فیلم و نمایشنامه ایرانی چیزی کم دارد! من یک وقت در این جا، در مقابل جمعی مثل شما آقایان، مثالی زدم. گفتم مثلاً فرض بفرمایید در تلویزیون ما برنامه‌ای درست کرده بودند و می‌خواستند بچه‌ها را به بُرس زدن تشویق کنند. ما هم طبق معمول، فیلم بچه‌ها را نگاه می‌کردیم. البته در قالب کارتون، ساختن فیلمهایی این‌گونه برای بچه‌ها، تشویق خوبی است و تبلیغ خوبی نیز برای رعایت بهداشت موی سر است. ماجرا این طور بود که یک بُرس عروسکی، لحظاتی زار می‌زد و گریه می‌کرد؛ به گونه‌ای که دل آدم کباب می‌شد. در این حال یکی دیگر از بُرسها به بُرس گریان می‌گفت:«چرا گریه می‌کنی؟» او هم جواب می‌داد که مثلاً «صاحب من، موی سرش را بُرس نمی‌زند!» این قضیه که این قدر گریه نداشت؛ به طوری که دل مستمع را خون کند! لااقل صدای دختر بچه یا پسر بچه‌ای را که در حال زار زدن روی بُرس گذاشته‌اید، یک لحظه‌اش بکنید، نه به قدر یک دقیقه و یک دقیقه و نیم! همین طور متّصل گریه، گریه، گریه! خوب؛ اعصاب مستمع خرد می‌شود! متأسفانه چنین حالتهایی در فیلم و کارتون و نمایشنامه ما وجود دارد. موضوع دیگری که در فیلمهای ما به آن می‌پردازند، پدیده طلاق است؛ و گریه و زاریها در این مقوله هم آزار دهنده است. خوب، آدم به فیلمهای خارجی، از جمله فیلمهای خانوادگی ژاپنی - که فیلمهای خوب ژاپنی است - نگاه می‌کند، می‌بیند در ارتباط با مسائل خانوادگی، آن جا هم از این حرفها هست. ولی این همه گریه و ناراحتی در فیلمها رواج ندارد. نمی‌دانم چرا باید فیلمهای ما این طوری باشند! حتماً عیبی در کار هست. من البته چون به بعضی از جاها و به بعضی از آدمها سوءظنهایی دارم که دیر زایل می‌شود، می‌گویم لابد تعمّدی در کار است. بعضی تعمّد دارند برای این‌که ذهن و اعصاب مردم را

خراب کننـد. خوب؛ شـما در خانه‌تـان نشسته‌اید. اگر بچه همسـایه بنای گریه کردن بگـذارد، اعصابتان ناراحت می‌شود. این، امری طبیعی است. لازم نیست بچه خود آدم باشـد. تلویزیون هم مثل بچه همسایه است. اعصاب انسان را با دعوا، تشنّج و گریه بی‌خودی خراب می‌کند. بیایید واقعاً برنامه ریزی کنید. هم در کارهای صدا و قصّه‌های شب و بقیه برنامه‌هایش و هم در کارهای سیمایی. این یـك کـار اساسـی است. این حفظ سـلامت اعصاب مردم است. اعصاب آشـفته، در محیط کار، در محل کسب، در خیابان و پشـت ترافیـك، همه جـا خودش را نشـان خواهـد داد. این‌که یـك وقت مـا عرض کردیم و حالاـ هم آقای لاریجانی تکرار کردنـد، مسأله آرامش بخشـی به ذهن مردم، یک بخش عمده‌اش مربوط به صدا و سیما و فیلمها و نمایشنامه‌هاست که هنوز تأمین نشده است. البته بعضـی از فیلمهـای نسبتاً فکـاهی و بـا مایه‌های طنز، قـدری رواج یافته است که عیبی نـدارد. خوب است که این کارها انجام گیرد. امیـدواریم که خداونـد کمکتان کنـدو بتوانیـد این کار بسیار بسیار بزرگی را که بر عهده دارید به بهترین وجه انجام دهید. البته به بهـترین وجه ممکن، وَاِلّـا بهترین وجه که خیلی بالاـست. ان‌شـاءاللَّه که رسـالت خود را بتوانیـد به انجـام برسانیـد؛ و این رسـالت هم رسالتِ یک ملت است؛ رسالتِ فرهنگی است. شما هم حقیقتاً تنها هستید. حتّی الان مطبوعات از صدا و سیما عقب است. در کشور ما مطبوعات که باید عِدل صدا و سیما باشد، متأسّفانه عقب افتاده است. ما پیشرفت کار و تحرّکی را که در صدا و سیما وجود دارد، مع‌الاسف در مطبوعات خودمان مشاهـده نمی‌کنیم. خلأ آنها را هم شـما بایستی تا حـدود زیادی جبران کنیـد. ان‌شاءاللَّه خداونـد به همه شما توفیق عنایت فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش

بیانات مقام معظم رهبری در دیـدار پرسـنل و فرمانـدهان ارتش بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم خوش‌آمدید؛ عزیزان من. امیدوارم ان‌شاءاللَّه روز ارتش برای ارتش جمهوری اسلامی ایران روزی مبـارک، پرثمر و آینـده سـاز باشـد. این روزها و هفته‌های یاد بود – مثل روز ارتش، روز معلّم، روز کـارگر، روز سـپاه و غیره – برای بـازنگری به خویشـتن است. برای هر مجموعه‌ای لاـزم است گـاهی به خود بنگرد. نگاهی از بیرون، نه از درون. نگاه از درون، خودبینی است؛ اما نگاه از بیرون، نگاه ضـعف‌جویانه و انتقادگر است. چشمِ نافذ است. خدا را شـکر می‌کنیم که ارتش در طول سالهای متمادی، روز به روز بحمداللَّه، پیشرفت کرده است. ارتش امروز قابل مقایسه بـا ارتش سالهـای پیش و سالهـای پیش از آن نیست. امروز ارتش خیلی پیش رفته است. ولی در عین حـال، خودنگری، بـازنگری و خویشـتن‌نگری، همیشه لازم است. فرد هم همین‌طور است. برای فرد هم گاهی لازم است که از خود بیرون آیـد. و این، سـخت‌تر از بیرون آمـدن از مجموعه است. هر فردی بایـد از زنـدان نفسانیّات و خودبینی و غرور، خود را خارج کنـد و از بیرون به خود بنگرد. همه مـا به این تحوّل احتیـاج داریم. جبلّت بشـر با نقص آمیخته است. کی می‌توانیم آن نقصـها را برطرف کنیم؟ وقتی آنها را ببینیم؛ وقتی آنها را بشناسیم و وقتی قبول کنیم که نقص داریم. اگر خودمان را مطلق دانستیم، مغرور شده‌ایم. خیال کرده‌ایم نقصی نداریم. پس چه وقت به فکر خواهیم افتاد که خود را علاج کنیم؟ وقتی که نقصـهایمان راببینیم و بشناسـیم. شـما ببینید معلّمین روحانی بشر، یعنی پیغمبران، یعنی ائمّه هدی علیهم‌الصّـلاة والسّـلام، دائم چکّشی به دست گرفته بودند و بر سر پیل دمانی که نامش نفس ماست، فرود می‌آوردنـد. نفس، یعنی آن بُعـد انحطـاطگرای وجـود مـا؛ آن بُعـدی کـه شـهوات را به مـا القـا و تلقین می‌کنـد و مـا را به آن می‌کشاند. ضـعفها و نقصـهای ما از آن جاست. باید خودنگری داشـته باشـیم تا ضـعفها را ببینیم. شما ملاحظه فرمایید که امام سجاد علیه الصّـلاة والسّـلام، آن مرکز نورانیّت، آن معـدن معنویت و کمال، زیْنِ همه عابـدین عالم، در دعاهای صـحیفه سـجادیه، با خود چگونه مواجه می‌شود و خود را چطور در مقابل پروردگار عالم قرار می‌دهد و اسـتغاثه می‌کند! در نیمه شب و بعد از نماز شب؛ آن هم نه نمـاز شبِ آدم معمولی و عادی، بلکه نماز شبِ سـیّد سـجاد، آن امام همام به پروردگار عالم رو می‌کنـد و می‌گویـد: «و هـذا مقـام من اسـتجبی لنفسه منـك و سـخط علیها و رضـی عنك(۱)». یعنی «پروردگـارا! من به خـاطر نفس خـودم، به خـاطر ضـعفها و

نقصهای خودم از تو شرمنده‌ام. بر نفس خود خشمگینم و از تو راضی‌ام.» این جمله را امام سجاد علیه‌الصّلاهٔ والسّلام، به پروردگار عالم می گوید: «فتلقّیک بنفس خاشعه و رقبهٔ خاضعه.» بازنگری در خود این است، که انسان، آسمان کمال را مرحله پس از مرحله طی می کند و کامل می‌شود. اگر انسانهای والا پدید می‌آیند و اگر معنویّات و زیباییها خود را ظاهر می کنند و نشان می‌دهند، همه بر اثر بازنگری در خود و دیدن نقایص و عیبهای خود است. برخلاف انسانی که چشم را بر روی همه این ضعفها ببندد؛ خود را فارغ بداند؛ مغرور به خود و مغرور به خدا شود؛ مغرور به اندک شعله نورانیّتی شود که در وجود او و بالاخره در وجود هر انسانی هست و خود را نشان داده است و نهایتاً به همین قانع شود. بعضی افراد هستند که به کمترین خیری از خیرات در وجود خودشان قانعند. فردی که چنین است، دیگر کمال را نمی‌تواند طی کند. جمعها هم این گونه است. باید نگاه کنید که چه چیز لازم است. این ملت هم از روزی که متوجه نقایص خود شد؛ از روزی که متوجّه ضعفها شد و خود باوری پیدا کرد، به پیش رفتن و ترقّی کردن و تکامل پیدا کردن رو نهاد. شما باید این گونه تصوّر فرمایید که ارتش یک ملتِ مستقلِ پیشاهنگِ دارای برترین آمال، ایده‌ها و آرمانهای بشری و انسانی، باید چگونه باشد. این را هدف قرار دهید و در این سمت پیش بروید. اساس قضیه در این انقلاب و این کشور، مسأله «استقلال» است. به دنبال استقلال از خیرات و برکات، همه چیز به یک کشور می‌رسد. چنان که همه ضعفها از «وابستگی» یک کشور به خارج، واصل و عاید می‌شود. چون وابستگی، اوّلِ ندیده گرفتن موجودیهای و و موهبات الهی در حق یک ملت است. وابسته شدن به یک مرکز قدرت - در هر حدّی که باشد - و دنباله‌رو آن بودن و حرکت کردن؛ ندیدن عقاید، ندیدن فرهنگ بومی، ملاحظه نکردن آمال مردم و حتّی ملاحظه نکردن مصلحت ملی، از نتایج وابستگی است. بدترینِ دولتها و حکومتها حکومتی است که وابستگی را بر ملت خود تحمیل کند. ملتها نمی‌خواهند وابسته باشند. اهل یک روستا را شما نگاه کنید! اگر بتواند دلش می‌خواهد وابسته به مرکز روستا یا فرضاً مرکز شهر نباشد. اصلاً وابستگی، خلاف طبیعت انسان است. اما دولتها آن را بر مردمشان تحمیل می کنند و در راه این تحمیل، ملت را می کوبند. دیروز به نوعی و امروز به نوعی دیگر. امروز در دنیا، وابستگی را با تبلیغات به وجود می‌آورند. چون ملتها چشم و گوششان باز شده است و می‌فهمند؛ و عاملان وابستگی نمی‌توانند به زور ایجاد وابستگی کنند، با تبلیغات این کار را می کنند. شما ببینید در همین قضیه لبنان - که یک فاجعه بزرگ انسانی است و نمی‌توان آن را انکار کرد - نَفَس درست و حسابی از کشورهای عرب هم بلند نشد، چه برسد به کشورهای اسلامی و بعضی کشورهای دیگر. در حالی که فاجعه لبنان یک فاجعه بزرگ بشری است. یعنی زشت‌ترین نوع تجاوزی که ممکن است فرض شود، تجاوزی است که امروز صهیونیستهای خبیث و قسیّ‌القلب و ضدّ بشر، نسبت به سرزمین و مردم لبنان انجام می‌دهند. امروز موضع حزب‌اللَّه و مردم لبنان، موضع «دفاعی» است. آنها از خودشان دفاع می کنند. امروز حزب‌اللَّه از مردم لبنان و حقّ آنها دفاع می کند. آنها برای دفاع از حقّ مردم لبنان و استقلال لبنان، خودشان را به آب و آتش می‌زنند. حکومت غاصب فلسطین، به غصب فلسطین اکتفا نکرده و بخشی از جنوب لبنان را هم گرفته است. مردم لبنان در مقابل اشغالگران از خود دفاع می کنند و به آنها می گویند «از سرزمین ما بیرون بروید.» روال همه دنیا چنین است که تمجید کننده مبارزینی است که به اشغالگر می گویند «از خاک ما بیرون برو.» امروز در دنیا کدام نهضت آزادیبخش است که به بیگانه بگوید «از خاک من بیرون برو» و دوست و دشمن از او تمجید نکنند؟! این اوّلین بار است که دنیای استکبار، به سرکردگی امریکای خبیث و پلید، حرکت آزادیبخش و آزادیخواهانه‌ای را که به غاصب می گوید «از سرزمین من بیرون برو»، نه تنها حمایت نمی کند، بلکه نکوهش هم می کند! در درگیریهای اخیر در لبنان، قضیه اساساً از این هم بالاتر است. صهیونیستها، کودکی را در لبنان کشتند. مبارزان لبنانی به انتقام خونِ آن کودک، به اسرائیل حمله‌ای محدود کردند. ولی اسرائیل، دست به این حمله وسیع و همه جانبه زد. در همین حمله همه جانبه هم، باز چندین کودک کشته شده‌اند. الان بیشترین کشته‌های لبنان - آن طور که به ما خبر داده‌اند - کودکان هستند. صهیونیستهای بچه‌کُش! ببینید فاجعه، چقدر آشکار و بیّن است! چقدر گناه، بزرگ است! چقدر حقیقت روشن است! آن وقت رئیس جمهور و دستگاه

حـاکمه امریکا، به جای این‌که از این پیش کرده دست پرورده پلیـد خودشان، یعنی اسـرائیلیها و رئیس دولت اسـرائیل، بخواهنـد که خویشـتنداری از خود نشان دهـد و کمتر بکشـد و کمتر تجاوز کنـد، و بالاخره نهیبی به او بزننـد، به حزب‌اللّه و به مردم لبنان تهاجم سیاسـی می‌کننـد که «شـما چرا دست بر نمی‌داریـد»؟! ببینیـد چقـدر عرف و فرهنگ سیاسـی اینها واژگون است؟! ببینید چقدر اینها بدند؟! ببینید بشـر، امروز در دنیا در دست چه کسانی گیر کرده است؟! آن وقت بفهمید که جمهوری اسلامی چه می‌گوید، امام چه می‌گفت و انقلاب چه می‌گویـد. اینها این قـدر واژگونه، غیر عادلانه و ضدّ بشـری فکر و عمل می‌کنند، آن‌گاه سـینه‌هایشان را جلو می‌دهنـد و سـرشان را هم بالاـ می‌گیرنـد و اصـلاً خجالت هم نمی‌کشـند. واقعاً که آدم تعجّب می‌کنـد! اگر در داخل سـرزمینهای فلسـطین اشـغالی کوچکترین آبی از آب تکان بخورد، فوراً رئیس جمهور امریکا از «کاخ سـیاه» سر بیرون می‌آورد و حرفی می‌زند، برای این‌که با پیش کرده‌ها و سگهای دست‌آموز اسرائیلی خود، هماهنگی کرده باشد. در حادثه اخیر دهها انسان در خانه خود و در مقـام دفـاع از خود، به ظلم و زور کشـته شدنـد. نه فقـط از اینهـا حمـایتی نمی‌شود، که علیه‌شان تهاجم هم می‌کننـد. این که رهبران اسـلام خبر داده‌اند که روزی در دنیا معروف، منکر می‌شود و منکر، معروف، امروز است. ببینید چگونه اینها منکر را در دنیا معروف و معروف را منکر می‌کنند! امروز در مقابل این جریان فساد و تباهی، چه کسـی باید بایستد؟ آن وقت حکومتها، ملتهایشان را دست بسـته تسـلیم قـدرتها می‌کننـد. آنهـا هم باورشـان می‌آیـد و می‌گوینـد: «مـا رهبران دنیـا هستیم!» این ادعـا، زشت‌تر از کارهـای قبلی اینهـاست. این‌که یک عـدّه آدمهای قلـدرِ زورمـدار که از ابتـدایی‌ترین مبانی اخلاق بشـری بویی نبرده‌انـد، ادّعا کننـد که رهبر چند میلیارد انساننـد، به نظر من اهانتی بزرگتر از همه اهانتهای قبلی به بشـریت است. امریکاییها باورشان آمده که رهبر بشـریتند! الان در خیابانهـای نیویورک و واشـنگتن و جاهای دیگر، آدم معمولی نمی‌توانـد شب هنگام بـدون اسـلحه در خیابانها راه برود! امنیتشان در این حدّ است. امروز در آن کشورِ آفت‌زده معنوی، کودکان در خانه‌ها از دست پدر خوانده‌هایشان امنیت جنسـی ندارند! اخلاقشان در این حدّ است. امروز زن‌آزاری و زیر کتک کُشـتن زن، در هیچ جای دنیا به قدر امریکا نیست. امروز جنایت در مورد کودکان - چه به صورت کشـتن و چه به صورت جنایات و فجایع جنسـی - در هیچ جا به اندازه امریکا نیست. بچه‌های دوازده، سـیزده ساله در خیابانهـای امریکا، اسـلحه می‌بندنـد، سـیگار می‌کشـند و عرق می‌خورنـد! آن وقت اینها ادّعا می‌کننـد که می‌خواهیم بر دنیا رهبری کنیم! این شـرم‌آور نیست؟! چنین مسـائلی است که انسان را به اهمیت اسـتقلال یک ملت متوجّه می‌کنـد. آن وقت حاکمی بیایـد و سرنوشت کشور و ملتش را به دست چنین جلّادهایی بسپارد! این همه در میان یک ملت، برجستگیهای انسانی وجود دارد! چقدر در یک ملت، علما، دانشـمندان، فرهنگیان عناصـر فـداکار و انسانیتهای درخشان هست؛ فـداکاریها و اسـتعدادها هست! سپردن همه این مجموعه به دست چنان جلّادهایی، چه مفهومی جز تابع سیاست آنها شدن دارد!؟ تابع سـیاست آنها که بگویند «شما در قضیه خاور میانه باید این موضع را بگیرید»، بگوید «چشم»! «در قضیه بوسنی باید این عمل را انجام دهید»، بگوید «چشم»! آیا این درست است؟ برای یـک ملت، خفّتی بالاـتر از وابسـتگی نیست. در حقّ یـک ملت از سوی مسؤولاـن، جنـایتی سـنگینتر از وابسـته کردن آن ملت نیست. در مقابل، برای مسؤولان یک ملت، هیچ خدمت و وظیفه‌ای بزرگتر از این نیست که اسـتقلال او را حفظ کنند. البته اسـتقلال هم مراتبی دارد که اوّلِ آن، اسـتقلال سیاسـی است. اسـتقلال سیاسـی آسانترینش است. یعنی حکومتی به وجود آیـد که به قدرتها، وابسـته نباشـد. انقلاب اسـلامی، چنین است. حکومت ایران در زمان رژیم طاغوت منحوس، رژیم ذلیل، رژیم فاسـد که تا گردن در لجنزار وابسـتگی گیر کرده بود، اصـلاً وابسته زاییـده شـده بود. محمـدّرضا که پـدرش وابسـتگی داشت، از ابتـدای تولّـد در محیط وابسـتگی حرکت و تنفّس کرده بـود و اصـلاً غیر از این را تصـوّر نمی‌کرد. آنهـا این ملت را به سـوی وابسـتگی سـوق داده بودنـد. انقلاب اسـلامی که آمـد، آنها را از این ملت ازاله کرد. واقعاً ازاله شدنـد؛ مثل ازاله نجاست از بدن و جامه که برای نماز لازم است! انقلاب اسـلامی، پیکر این ملت را ازاله کرد و آنها رفتند. انقلاب اسـلامی، حکومتی را بر سرِ کار آورد که مستقل است. از امریکا حرف نمی‌شـنود. از هیـچ کس دیگر هـم حرف نمی‌شـنود و از هیـچ کس نمی‌ترسـد. امروز بـه فضـل پروردگـار، دولت جمهـوری

اسلامی، چنین است. رئیس جمهور ایران، مسؤولان کشور و نمایندگان مجلس این گونه‌اند. رئیس جمهور ایران در برابر چشمهای مستفسر دنیا در قضیه مسائل فلسطین و لبنان و بوسنی، مواضعی می‌گیرد که دشمنان، دندان به زنجیر می‌سایند و از فرط خشم و عصبانیت، زنجیر می‌جوند! این، استقلال سیاسی است با مواضع سیاسی محکم. لکن بالاتر از استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی است که مسؤولان کشور، نمایندگان مجلس و دست‌اندرکاران مسائل اقتصاد، باید توجّه کنند که در زمینه پول، در زمینه ساز و کارهای اقتصادی و در زمینه فعالیتها اقتصادی، وابستگی خودشان را در همه بخشها قطع کنند. یکی از بخشها هم، شما ارتشیان عزیز هستید؛ که باید وابستگی‌تان را قطع کنید. ما اکنون ابزارهایی داریم که ساخت بیگانگان است. آنها هم خیال می‌کردند چون این ابزارها مصنوع آنهاست، پس وابسته به آنهاست! بعد از انقلاب و در جنگ تحمیلی، دلشان به این خوش بود. شما رابطه این مولود را از آن جفت قطع کردید و وابستگی تمام شد، رفت. یعنی مستقل شدید. آری؛ روزی وسایل موجود در جمهوری اسلامی مثل جنین از آن جفت تغذیه می‌کرد. اما امروز چنین نیست و کشور مستقل است. این کار را شما کردید. این کار را مسؤولان دلسوز و علاقه‌مند و عناصر مؤمن و حزب‌اللّهی انجام دادند. یادتان باشد: «حزب‌اللّهی»! عدّه‌ای سعی نکنند کلمه حزب‌اللّهی را از ارزش بیندازند. حزب‌اللَّه این مملکت را نجات داده است. حزب‌اللَّه در جنگ تحمیلی آن کارها را کرده است. حزب‌اللَّه ارتش را حفظ کرده است. اگر حزب‌اللّهی‌های ارتش نبودند، ارتش در همان کودتای پایگاه شهید نوژه، یکی از بدترین تجربه‌های خودش را می‌گذراند. حزب‌اللَّهِ ارتش، موجب شد که یک کودتا که از طرف چهار نفر ارتشی بی‌حیثیت و وابسته طرّاحی شده بود، مایه روسفیدی و سربلندی ارتش شود. حزب‌اللّهی‌های ارتش، حقِّ حیات به گردن ارتش دارند. حزب‌اللَّه را بزرگ بشمارید. در جنگ هم آن فرمانده حزب‌اللّهی، آن طور حرکت کرد. در مقام فرماندهی هم، فرماندهان حزب‌اللّهی - دیروز و امروز - همیشه سعی و تلاش کردند. در سازندگی هم همین‌طور. به هر حال ارتش، بخشی از قطع وابستگی اقتصادی را در درون خود دارد و آن، وابستگی فنّی و علمی است. این جا فقط وابستگی اقتصادی نیست؛ وابستگی فنّی هم هست؛ وابستگی علمی و فنّی و به اصطلاح تکنولوژیک. باید این وابستگیها قطع شود. البته در حال قطع شدن هست، اما بیشتر از این قطع کنید. باید بسازید! باید خودتان در درون ارتش بجوشید و بجوشانید! این‌که من بر روی نوسازی و بهسازی و نگهداری و تعمیر و ابتکار در ارتش تکیه می‌کنم، به خاطر این است. شما ظرفیت هم دارید. نیروی هوایی ظرفیت زیادی دارد. نیروی دریایی ظرفیت زیادی دارد. نیروی زمینی ظرفیت زیادی دارد. شما در بخشهای مختلف، ظرفیت برای کار علمی، فنّی و نوآوری و ابتکار، زیاد دارید. هیچ وقت هم نگویید چون فلان چیز را نخریده‌ایم، نداریم. فلان ابزار را نخریدیم، بهتر! فلان وسایل جدید را وارد نکردیم، بهتر! اگر وارد می‌کردیم که شما برای کار کردن به صورت نوسازی، عرقتان در نمی‌آمد. اگر دروازه‌ها در جاهایی به رویمان بسته است، قدر بدانید. اگر دروازه‌ها باز باشد، روح سهل‌انگاری و تنبلیِ انسان نمی‌گذارد او به جایی برسد. انگیزه بزرگی لازم است که انسان را به تلاش در کارها وادار کند. آنها که دائماً نوآوری می‌کنند، به این سبب است که روند علمی‌شان به این حرکت وادارشان کرده و بعد کار برایشان روان شده است. وانگهی، پول و استعمار دنیا را پشت سر خود دارند. امروز غربیها به وسیله علم، خودشان را بر دنیا مسلّط کرده‌اند. برای آنها انگیزه وجود دارد. کشورهای از لحاظ علمی عقب‌نگه داشته شده هم برای پیشرفت و حرکت، باید در خود انگیزه ایجاد کنند. یکی از عوامل ایجاد انگیزه این است که راهها بسته باشد. خدا را شکر می‌کنیم که راهها کاملاً باز نیست و در جاهایی بسته است. ولی از این بالاتر، «استقلال فرهنگی» است: فرهنگِ استقلال، اعتقاد به استقلال و ایمان. مهم این است که با هر نوع وابستگی مقابله شود. یک ملت به این نقطه که رسید، دیگر هیچ مشکلی ندارد. و اما این روزها مسائل «انتخابات» هم مطرح است. من راجع به انتخابات، مکرّر صحبت کرده‌ام و آنچه را که باید گفت، گفته‌ام. همه تأکیدی که بنده در قضیه انتخابات و برای انتخاب اصلح و غیره دارم برای همین است که این کشور، آسان استقلال خود را به دست نیاورده است. مبادا کسانی به مجلس بروند که گیرنده آنها، منتظر فرستنده قوی امریکا و غرب باشد! مبادا کسانی وارد مجلس شوند که آنتنهایشان را به آن سمت تنظیم کرده باشند؛ هر

چه از آن جا می‌آید، بگیرند و در داخل به زبان دیگری منتشر و منعکس کنند! همه نگرانی من از این است. البته این ملت، بیدار است. عدّه‌ای خیال نکنند که اگر کسانی لابه‌لای جمعیت توانستند از حسن ظنّی یا غفلتی استفاده کنند و خودشان را داخل مجلس بیندازند، دیگر مصونیت پیدا خواهند کرد. هرگز چنین نیست. این ملتِ آگاه و هشیار و خون داده و رنج کشیده، اگر دیدند عنصر وابسته‌ای به مجلس راه یافته است، دست دراز می‌کنند و او را از مجلس بیرون می‌اندازند. این‌که ما این همه روی تدیّن تکیه می‌کنیم، برای این است. عزیزان من! وابستگی از لاابالیگری دینی حاصل می‌شود. نه این‌که هر کس متدیّن نیست، وابسته است؛ نه. بالاخره انگیزه‌های گوناگونی وجود دارد. اما کسی که متدیّن است، یک مانع اضافه برای وابسته شدن دارد. این خیلی مهم است. شنیده‌ام بعضی در حول و حوش مرحله اوّل انتخابات، گفته بودند «فلانی – شاید اسم ما را هم نیاورده بودند – یا برخی دیگر این قدر روی تدیّن تکیه می‌کنند، چه اهمیتی دارد؟ باید آدمهای متخصّص به مجلس راه پیدا کنند. دکترها و مهندسها به مجلس بروند و مملکت را اداره کنند!» این، اشتباه است. نه این‌که برای مجلس، متخصّص لازم نیست. چرا؛ برای مجلس، متخصّص لازم است. ولی ما امروز تخصّص کم نداریم. عرض من این است که: ای ملت ایران! بین همین مهندسها و دکترها، میان همین متخصّصها و کارشناسها، بگردید متدیّنها را انتخاب کنید! به صرف ادّعا، اکتفا نکنید. فردی را که می‌خواهید برگزینید، باید متدیّن باشد. متدیّن که شد، آن وقت انسان احساس خاطر جمعی می‌کند. من در بعضی تبلیغات انتخاباتی، در بعضی جاها مشاهده کردم که فلان نامزد انتخاباتی، حتّی این قدر به خودش زحمت نداده است که عکسی را برای تبلیغات منتشر کند که اقلاً در آن عکس، ظواهر مذهبی را رعایت کرده باشد! خوب؛ چنین مواردی انسان را متنبّه به خطر می‌کند. این‌که عدّه‌ای خیال کنند دیگر وقت این حرفها گذشت و امروز مردم دنبال دین و آخوند و ریش و از این قبیل نیستند، اشتباه است. امروز هم اعتماد مردم به افراد متدیّن، نمایندگان متدیّن و علمای دین است. مردم به اینها اعتماد و اطمینان دارند. سزاوار هم هست که به اینها اطمینان داشته باشند. زیرا دین مانع وابستگی می‌شود. وقتی دینداری نبود، وابستگی آسان می‌شود. آیا کسی که در تبلیغات انتخاباتی‌اش شعارهایی مطرح می‌کند که نه فقط رنگ و بوی دینی و انقلابی ندارد، بلکه ضدّ مسائل دینی، ملی و انقلابی است، خطرناک نیست که به مجلس برود؟ البته ما به هشیاری مردممان خیلی مطمئنّیم. بنده به هشیاری مردم کاملاً مطمئنّم. مردم ما هشیارند؛ اما معنایش این نیست که آدم دغلی نخواهد توانست با پشت هم اندازی و تبلیغات گوناگون، فضا را غبار آلود کند و از آب گل آلود ماهی بگیرد. با وجود این‌که مردم هشیارند، باز هم ممکن است کسانی با یک نوع پشت هم اندازی و با یک نوع تبلیغات، فضا را غبارآلود کنند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. خارجیها هم که به این مسائل دامن می‌زنند و به دروغ، مردم ایران را تقسیم می‌کنند. تقسیماتی که خارجیها از مردم می‌کنند، اغلب خلاف واقع و دروغ است. عدّه‌ای «راست»، عدّه‌ای «چپ»، عدّه‌ای «سنتی»، عدّه‌ای «مدرن»... اینها همه‌اش حرفهای بی‌ربط و مزخرفی است که خارجیها القا می‌کنند. البته یک عدّه آدمهای ساده هم در داخل، بدشان نمی‌آید که بگویند ما جزو فلان دسته هستیم! خیال می‌کنند که این یک افتخار است. نه آقا! جزو ملت ایران باشید. جزو توده انقلابی مردم باشید. جزو این جماعت و ملت دین‌باور باشید. اسمهای چپ و راست و قدیم و جدید و امثال اینها، افسانه است. اینها واقعیت ندارد. به دلیل این‌که هیچ کدام از این گروههایی هم که آنها ذکر می‌کنند، هیچ تفکّر مدوّنی ارائه نکرده‌اند. دسته بندی گروهها با ارائه تفکّرِ مدوّن امکان‌پذیر می‌شود. در شرایط فعلی، گروههای موجود چه تفکّر مدوّنی دارند که ادّعا شود این با آن، این تفاوت را دارد! که این مدرن است، این نمی‌دانم چپ است، این راست است! اینها حرفهای بی‌معنی است. حرفهای بی‌ربطی است که خارجیها و تبلیغات بیگانه، عنوان می‌کنند. بله؛ یک جریان ضدّ انقلابی و ضدّدینی وجود دارد. یک لیبرالیسم ادّعایی و وابسته در کشور ما هست. نه این‌که نباشد. کسانی هستند که در دوران تسلّط رژیم فاسد و ستمگر گذشته، به ساز آن رژیم رقصیدند، با آن همکاری کردند، دست اطاعت و غلامی به آن دادند و آن اوضاع را تحمّل کردند و دم نزدند. (حالا نویسنده بودند، شاعر بودند، هنرمند بودند، مطبوعاتچی بودند... هر چه بودند!) بعد که نظام جمهوری اسلامی بر سرِ کار آمد و آزادی معقولی به همه داده شد و مردم

توانستند آزادانه افکارشان را بگویند و حرفهایشان را به زبان بیاورند و بنویسند، اینها برای جمهوری اسلامی شیر شدند! حالا هم در مطبوعات وابسته‌ای که پولهایش از آن طرف مرز می‌آید و خط کلّی‌اش هم به احتمال زیاد از آن طرف مرز داده می‌شود، جمهوری اسلامی را متّهم می‌کنند و به بعضی از اختلافات جزئیِ سلیقه‌ای دامن می‌زنند و به شعار دادن پوچ می‌پردازند. اینها هستند. از اینها بایستی به شدّت پرهیز کرد. اما متنِ ملت، متنِ خوبی است. متنِ ملت، متنِ متدیّنی است. امیدواریم خدای متعال تفضّل فرماید، این جا هم مردم هدایت شوند - همچنان که تاکنون هدایت شده‌اند - و آنچه را که وظیفه آنهاست متوجّه شوند. ان‌شاءاللَّه مجلس مستقلِّ کارآمدِ مؤمنِ متدیّنی که ملت بتواند خاطر جمع باشد که این مجلس همین راه استقلال را، همین راه خدا و همین راه انقلاب را به بهترین وجه دنبال خواهد کرد، تشکیل شود و همه دشواریهای راه زندگی هموار شود؛ که به خواست خدا روز به روز هموارتر خواهد شد. خداوند، مسؤولین و کسانی را هم که دست‌اندرکار این کارهای بزرگ هستند، کمک کند تا بتوانند به بهترین وجه، اهداف را به پیش ببرند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) صحیفه سجّادیه: دعای ۳۲

مصاحبه با مقام معظم رهبری در مراسم رأی‌گیریِ دومین مرحله از پنجمین دوره انتخابات مجلس

مصاحبه با مقام معظم رهبری در مراسم رأی‌گیریِ دومین مرحله از پنجمین دوره انتخابات مجلس به محضر مبارکتان عرض ادب می‌کنیم و نظر حضرت عالی را در مورد ضرورت اهمیتِ شرکت در مرحله دوم انتخابات، خواستاریم. بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم. به همه مردم عزیزمان عرض می‌کنم که اهمیت مرحله دوم انتخابات، کمتر از مرحله اوّل نیست. بلکه شاید به جهاتی بتوان گفت که اهمیت این مرحله، از مرحله اوّل بیشتر هم هست. توصیه بنده این است که اوّلاً ـ مردم به سوی صندوقهای رأی بشتابند و هر چه زودتر رأیشان را در اوّلِ وقت به صندوق بیندازند. یعنی «خیرالخیر عاجله». بهترین کارهای خیر، کاری است که سریع و در وقت خود انجام گیرد. ثانیاً کوشش کنند به همان تعداد که لازم است، رأی بنویسند و نه کمتر. مثلاً فرض بفرمایید در حوزه انتخابیه تهران اسم بیست و هشت نفر بایست در برگه رأی نوشته شود. سعی کنند اسم بیست و هشت نفر را بنویسند. بیست و هفت نفر و کمتر نباشد. یا فرض بفرمایید در بعضی از شهرها به پنج نفر و در بعضی شهرها به دو نفر باید رأی داد. همان مقداری که لازم است بنویسند و کمتر ننویسند. سومین توصیه، توصیه همیشگی ماست. یعنی این‌که رأی دهنده، اسم کسی را به خاطر بسپارد که وقتی خواست آن اسم را در برگه رأی بنویسد، قصد قربت کند. واقعاً قصد انتخاب کسی را داشته باشد که بشود او را برای خدا و دین به مجلس فرستاد. این مسأله اهمیت دارد. در این جا دیگر ملاحظات و رودربایستیها را باید کنار بگذارند. باید ببینند که خدای متعال را چه کاری راضی می‌کند. چون مجلس مهم است و مسأله مجلس، مسأله کوچکی نیست؛ سرنوشت ملت است. به آحاد ملت عزیزمان هم که بحمداللَّه در امتحانات گوناگون سربلند بوده‌اند، عرض سلام می‌کنم و امیدوارم و دعای مفصّل هم کرده‌ام که ان‌شاءاللَّه در این آزمایش هم سربلند بیرون بیایند. از شما آقایان هم که زحمت می‌کشید - چه شما آقایان عضو واحد خبر و گزارش؛ چه آقایانی که دست‌اندرکار انتخابات هستند و چه کسانی که جهات گوناگون را برای حفظ آرامش و تأمین فضای سالم انتخاباتی رعایت می‌کنند - صمیمانه تشکّر می‌کنم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمع کثیری از کارگران، معلمان و فرهنگیان کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمع کثیری از کارگران، معلمان و فرهنگیان کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز، معلّمان و کارگران و دانشجویان و مسؤولان بخشهای فرهنگی و کارگری، خیلی خوش آمدید. امیدواریم که یکایک شما عزیزان، مشمول فضل و لطف الهی باشید و امروز و این روزها و هفته‌ها، ملت بزرگ ایران را به ارزش والای این دو

قشر - معلمان و کارگران - بیشتر آگاه کند. این هم یکی از پیشامدهای شیرین در جمهوری اسلامی است که روز معلّم و روز کارگر، با هم اتّفاق می‌افتد. با هم در این جا حاضر می‌شوید و روزی را که متعلّق به خود شماست، با هم گرامی می‌دارید. ترکیب علم و کار، ترکیب زیبایی است. شاید بشود این را به عنوان یک حرکت نمادین تلقّی کرد؛ برای این که در جمهوری اسلامی، ما راه خود را بهتر و بیشتر پیدا کنیم. یعنی علم، واقعیتر و با صحنه کار نزدیکتر پیش برود و کار، عالمانه‌تر و از تجارب و اندوخته‌های علمی، بهره‌مندتر شود. انشاءاللّه همّت خواهید کرد و همچنان که تا امروز، شما دو قشر تلاش و مجاهدت کردید و زحمت کشیدید، بعد از این هم با حرکت سریعتر و روانتر، جامعه را خواهید ساخت؛ چون این کشور متعلّق به شماست. در این جا نکته‌ای وجود دارد و آن این است که هر کاری را - چه کارهای معدود در منطقه و حیطه کارگری و چه کارهای مربوط به حیطه تعلیم و تربیت - به دو طریق می‌شود انجام داد: یکی، دارای جهت و هدف و یکی هم، بی‌هدف و بی‌جهت. فرض کنید یک نفر می‌خواهد کاری انتخاب کند. یک وقت است که برایش فرقی نمی‌کند چه کاری باشد و می‌خواهد کاری بکند و درآمدی داشته باشد و صرفاً حرکتی انجام گیرد. یک وقت هم می‌گردد، کاری را انتخاب می‌کند و می‌سنجد که امروز چه کاری لازمتر و مفیدتر و مردم به آن نیازمندترند. این دومی، کارِ جهت‌دار می‌شود. در شرع مقدّس اسلام، به این جهت کارها، توجّهی خاص شده است. البته، قصد من این نیست که بگویم هر کسی می‌خواهد کاری انتخاب کند، برود بگردد و ببیند چه کاری لازمتر است. این، فعلاً از حوزه تصمیم و انتخاب فردی در بحث ما خارج است. ما می‌خواهیم برای جهت کلّی کشور و جامعه، صلاح اندیشی کنیم. در اسلام، به جهت کار خیلی توجّه شده است. مثلاً ـ در عبادات می‌گویند: باید قصد قربت کرد. قصد قربت، یعنی همان جهتگیری و این که انسان کار را برای خدا انجام دهد و در جهت رضای الهی باشد. شاید ظاهر و شکل مادّی کار، خیلی هم فرق نکند. روح کار فرق می‌کند. مثلاً در شرع مقدّس سفارش شده و مستحبّ است که روز جمعه، انسان غسل جمعه کند.(۱) به ذهن انسان می‌رسد که قاعدتاً اصل تشریع غسل جمعه، برای نظافت است و برای این است که هر انسانی، لااقل هفته‌ای یک بار، تن خود را شستشویی کند که به این وسیله، نظافت را که در اسلام خیلی اهمیت دارد، تأمین نماید. ولی اگر شما در روز جمعه، یک ساعت در حوض و یا استخری بروید و غوطه بخورید و دست و پا تکان دهید و بدنتان را صابون هم بزنید، اما نیّت غسل جمعه نکنید؛ آن ثوابی را که شارع مقدّس برای غسل جمعه معیّن کرده است، به شما نخواهند داد. صورت کار، همان صورت کار - یعنی شستشو - است. هدف ظاهری آن هم، در هر دو جا - هم در غسل جمعه و هم در یک غوطه خوری معمولی - نظافت است؛ اما غسل جمعه چیزی اضافه دارد که عبارت از هدف وجهت است. جهت چیست؟ کار را برای خدا انجام دادن. اسلام می‌خواهد در محیط مسلمانی، هر کاری که افراد می‌کنند، در راه خدا و برای خدا باشد، تا دو فایده ببرند: یک فایده، فایده مادّی آن کار است و یک فایده هم، فایده معنوی و روحی است که به خاطر قصد قربت عاید می‌شود و بدون آن، عاید نمی‌گردد. وقتی که شما مثلاً غذا می‌خورید، قصدتان این است که من این غذا را می‌خورم تا بدنم نیرو پیدا کند و بتوانم به وظایف زندگی برسم؛ چون خدا این را خواسته است. در این جا، غذا همان غذا و همان مواد غذایی است که به بدن شما می‌رسد و همان لذّت در ذائقه است؛ اما علاوه بر اینها، خدای متعال ثواب هم می‌دهد. چرا؟ چون شما با این کار، غیر از اداره جسم خویش، دل و روح خودتان را هم اداره و برایش جهت معیّن کرده‌اید. وقتی چنین روحیه‌ای، در همه چیز بر انسان مسلمان حاکم باشد، آن وقت کار حرام از او سر نمی‌زند، غذای حرام نمی‌خورد، غذای با چپاول و زور و ظلم به دست آمده را به لب نزدیک نمی‌کند، حرکت دست او حرکت ظالمانه نخواهد بود و حرکت اندیشه و فکر او هم، حرکتی در جهت زیان انسانیت و برادر مسلمان خود نخواهد بود. یعنی همین چیزی که به ظاهر خیلی کوچک به نظر می‌آید، موجب می‌شود که تمام مشکلات حیات بشری - که همین جرائم و گناهان و تخلّفات گوناگون انسانها و شهوترانیها و فزون طلبیها و آزها و امثال اینهاست - بتدریج از انسان فاصله بگیرد. ببینید چطور حکمت دین و احکام شرعی، از جای کوچک و از نقطه کمی آغاز می‌کند و ناگهان یک پهنه وسیع را فرا می‌گیرد! بنابراین، قصد قربت یعنی جهت دار کردن کار.

حالا با دیـد وسیعتری به یک جامعه نگاه کنید که این هم جزو قصد قربت است. این را هم که مطرح می کنیم، از قصد قربت بیرون نیست و یکی از مصادیق آن است. در یک جامعه، کار و تلاش و تعلیم و تربیت هست؛ اما جهت این کارها چیست؟ این کار یا این آموزش و پرورش، به چه سـمتی حرکت می کند؟ امروز، در زرّاد خانه‌های امریکا، کار انجام می گیرد. آن جا هم کارگر هست؛ اما این کـاری که انجـام می گیرد - چه کارِ کارگر ساده، چه کار کارگر ماهر، چه کار سرکارگر، چه کار مـدیر بخش، چه کار مـدیر کارخانه، چه کار طرّاحان و نقشه کشان اصلی این کارخانه - در خـدمت چیست؟ در خـدمت جنگ افروزی؛ در خـدمت کمک به غاصب - مثلاً اسـرائیل - و در خـدمت بمباران اتمی هیروشـیما در گذشـته. الان هم اگر امریکا از افکار عمومی و از نابودی درونی خودش نمی‌ترسید و خلاصه اگر مهارها و افسارها، جلوگیر دولت امریکا نبود، حاضر بود در هر نقطه‌ای از دنیا که هوس کند، بمب اتم بیندازد؛ چون برای اینها که آدمکشـی کار مشـکلی نیست! امروز، همچنین در دانشـکده علوم اطّلاعاتی یا جاسوسـی در سازمان سیـای امریکا هم، معلّم و شاگردی هسـتند که مشـغول درس دادن و درس خواندنـد. آیا آن معلّم هم، همین ارزش والایی را که ما برای معلّمـان قـائلیم، دارد؟ در آن جـا، محصول تلاـش و نمره آوردن شاگرد، این نیست که از منافع ملی امریکا دفاع کنـد. اگر این بود، ما حرفی نـداشتیم. امریکاییها برونـد برای خود و منافع ملی و در چارچوب کشورشان، خود را به شـکل معقولی اداره کننـد؛ ما که بخیل و مانع نیستیم. اما امروز، آن آموزش و پرورش و آن تعلیم و تربیت، در خدمت سیاهروترین و آلوده‌ترین دستها و انسانهای سیاسـی در دنیا و علیه نهضـتهای آزادیبخش و کشورهای در حال حرکت آزادیخواهانه و هر کشور استقلال طلب دیگر و نیز به نفع رژیمهـای مرتجع و علیه رژیمهـای مترقّی به کـار می‌رود. جهت کـار آنهـا، این است. خواسـتم شـما عزیزان من و جامعه کارگری و جامعه فرهنگی کشور، این نکته را توجّه کنیـد که نفس و مادّه‌ی کار، تعیین کننـده نیست؛ روح کار تعیین کننـده است. صـرف این که بازویی حرکت می کنـد و چرخی را می‌چرخانـد، این ارزش آفرین نیست. ارزش معنوی و اخلاقی مهم است. باید دید این چرخ برای چـه می گردد، برای کـه می گردد و در خـدمت چـه چیزی اسـت؟ صـرف این که کلاسـی تشکیل می‌شـود و معلّمی به آن جا می‌رود و از جان و دل خود مایه می گـذارد و با حلّه تنیـده زدل و بافته زجان، شاگرد را تربیت می کنـد و کلمه به کلمه روح او را با معـارف و معلومـات آغشـته می‌نمایـد، کافی نیست که ارزش درست کنـد. بایـد دیـد آن مادّه‌ای که آموزش داده می‌شود، چیست، هـدف و جهـت چیسـت و ایـن تعلیم و تربیت به چه سـمت و سـویی انجـام می گیرد. عزیزان من! این مهم است. امروز در بعضـی از منـاطق دنیـا، برای نـابودی ارزشـهای انسـانی تعلیم علم داده می‌شود. امروز کسانی هسـتند که علم را فرا می گیرنـد، برای این که در پشت مرزهای کشورهای بیگانه - که برای اهـداف شـیطانی کمین گرفته‌اند - به آنها کمک کنند. این، ارزش نیست. یک روز، در همین آب و خاک مقـدّس خود ما، کسانی علم را آموختنـد، برای این که جامعه ایرانی و کشور ایران را به سـمت فسادْ بیشتر و بهتر سوق دهنـد. این، ارزش و اعتباری ندارد. جهت و روح، مهم است. عزیزان من! کارگران و معلّمان کشور! امروز هر حرکت علمی و فرهنگی و کاری که در خدمت نظام و کشور جمهوری اسلامی و برای نوسازی و پیشرفت و آبادانی این کشور انجام می گیرد، یک عبـادت است. فرقی هم بین این کارخـانه و آن کارخـانه و این مـدرسه و آن مـدرسه نیست. اگر امروز در ایران اسـلامی، یک معلّم یک کلمه درس بدهـد و قصـدش این باشد که برای خدمت به این کشور - که امروز سـرزمین اسـلام و عرصه عظمت و درخشـش احکام اسـلامی است - شاگردی تربیت کنـد؛ این یک کلمه، یک حسـنه است که اگر صد کلمه شد، صد حسـنه می‌شود. اگر او را شب و روز فرا گرفت، شب و روز او سـرشار از حسـنه است. آن کارگری که در کارخانه‌ای کار می کنـد، یا طرّاحی و مدیریّت و یا هر گونه تلاشـی می کند، برای این که ایران اسـلامی - که امروز عرصه جلوه‌های معنوی و الهی است - رشد و پیشـرفت پیدا کند و آباد شود و از بیگانه‌ها بی‌نیاز گردد و نگران تحریم اقتصادی این قـدرت و آن قـدرت نباشد و استغنا پیدا کند، هر لحظه‌ای کارِ این کارگر یک حسـنه انجام می‌دهد و یک عبادت می کند. هر کسـی به این کار کمک کند، در این عبادت سـهیم است و از سـهم آن کارگر هم کم نمی‌شود. آن کسـی که به او کمک کرده است، او نیز سـهیم می‌شود. دسـتگاه خدا این گونه است. گاهی یک عمل

انجام می‌گیرد، ده نفر سهیمند و ده حسنه انجام می‌گیرد. نه این که یک حسنه تقسیم شود؛ بلکه هر کدام پیش خدای متعال ثواب جداگانه دارند. امروز، این گونه است. امروز، کشور شما این خصوصیت را دارد. کمتر جایی در دنیاست که کلاس درس و سالن کارگاه و محیط آزمایشگاه و دانشگاهش و حتّی ساعت استراحت معلّم و کارگرش - که استراحت می‌کند به قصد این که فردا بتواند کار بکند - این قدر مشمول به لطف و رضای الهی باشد. مگر ایران چیست؟ اساس قضیه، همین است. عزیزان من! امروز ایران اسلامیِ شما، مظهر رهایی و نجات بشریت است. چرا؟ ما که با بشریت، این قدر ارتباط و سعه کاری نداریم. مگر ما می‌خواهیم چه کار کنیم؟ نکته این جاست. امروز، قدرتهای اهریمنی و شیطانی - یعنی همین که شما به آن استکبار می‌گویید و مظهرش امریکاست - علیه بشریت و ارزشهای انسانی قیام کرده‌اند. برای اینها، جان میلیونها انسان اهمیت ندارد. شما دیدید که اسرائیل در ظرف پانزده شانزده روز، دهها هزار نفر را کشت و زخمی و آواره و آشفته کرد و داغهایی آفرید؛ ولی خم به ابروی استکبار جهانی نیامد. همینهایی که وقتی گربه‌ای داخل چاه فلان خانه می‌افتد، از روی ریاکاری، دستگاههایشان را بسیج و پولهایی را خرج می‌کنند که این گربه را که یک حیوان است، از داخل چاه نجات دهند! یا گاهی اوقات، تظاهر به انسان دوستی می‌کنند که ماها هم که اینها را خوب می‌شناسیم، گاهی اوقات واقعاً شک می‌کنیم که عجب، آیا این همه اظهار دلسوزی راست است؟! این قدر اینها ریاکاری می‌کنند! جلو چشم همینها، این فاجعه عظیم انجام گرفت و لب از لب تکان ندادند! فقط این یک جا که نیست. در این هفده سالی که از شروع انقلاب اسلامی می‌گذرد و مردم ایران چشمشان باز شده است و قضایای دنیا را می‌بینند، اگر شما حساب کنید، صدها قضیه از این قبیل پیدا می‌کنید. آن روزی که همین امریکاییها و دستگاههای صهیونیستی دنیا و قدرتهای دروغگوی عالم، طرفدار عراق بودند، شما دیدید که دولت عراق، شهر حلبچه را بمباران شیمیایی کرد و روز روشن، با هواپیما بر سر هزاران انسان داروی شیمیایی ریخت و آنها را مثل چوب خشک و مرده، داخل خیابانها انداخت! اصلاً حادثه عجیبی بود که از شنیدن آن، تن انسان می‌لرزید. تمام دوربینهای تلویزیونی هم، این را دیدند و فهمیدند و فیلمبرداری کردند؛ ولی عراق را محکوم نکردند و بسیاری از محافل جهانی - چه برسد به دولتها - به رونیاوردند! البته، جمهوری اسلامی در دنیا قیامتی راه انداخت و عدّه‌ای مجبور شدند و دیدند که در مقابل افکار عمومی، چاره‌ای ندارند و به همین خاطر، دو کلمه حرفی زدند، والّا نمی‌گفتند! ولی بعد از گذشت دو یا سه سال، از همان عراق به عنوان غول مهیبی یاد کردند و در مقابلش صف‌آرایی نمودند؛ چون آن روز، عراق با ایران اسلامی مبارزه می‌کرد! عزیزان من! قدرتهای استکباری این گونه‌اند. مسأله خطر حاکمیت استکبار بر بشریت، یک مسأله جدّی است. تا چند صباح قبل از این، دو قدرت شرق و غرب بودند که باز مقدار رقابتی بینشان بود و از این طریق، مقداری یکدیگر را کنترل می‌کردند. امروز، استکبار مطلق‌العنان است و امریکاییها این قدر پر رو شده‌اند که در سراسر دنیا راه افتادند و به کشورهای دیگر می‌گویند که شما بیایید با جمهوری اسلامی - که ما با آن خوب نیستیم - قطع رابطه کنید! این قدر وقاحت؟! البته، اروپاییها و کشورهای دنیا، به دهنشان زدند و اعتنایشان نکردند؛ اما وقاحت اینها این اندازه است. اینها می‌خواهند بر بشریت، بیشتر مسلّط شوند و چنگالهایشان را فرو کنند و زورگویی نمایند و در قضایای مهم جهانی به اظهار نظر بپردازند و همه را مجبور کنند که باید نظر ما را گوش کنید! قضیه فلسطین یک طور؛ قضیه لبنان یک طور؛ قضیه بوسنی یک طور و در قضایای گوناگون و هر جا که حادثه‌ای است، اینها بیایند در آن جا نظری ابراز کنند و ریشی بجنبانند و بعد هم متوقّع باشند که همه دولتها از اینها پیروی کنند! دولتهای ضعیفِ حقیرِ بی‌ارزش هم، بر خلاف مصالح ملتهایشان، به بَه بَه و چَه چَه می‌پردازند و اینها را بیشتر بزرگ می‌کنند! در مقابل چنین وضعی، کی ایستاده است؟ آن کدام دولت و ملت است که در مقابل تهدیدهای روز افزون آنها، خم به ابرو نیاورده است؟ آن کدام نظام است که به اتّکای مردم و اراده‌های نیرومند ملت عزیز و سربلندش، در مقابل همه تطمیعها و تهدیدهای آنها، «نه» گفته است؟ آن جا کجاست؟ شما خیال می‌کنید که این حرف را فقط ما می‌زنیم؟ امروز همه کشورها - که به مسائل جهانی وارد هم هستند و غالباً مسائل جهانی و بخصوص منطقه‌ای را می‌دانند - اعتراف دارند که فقط نظام جمهوری اسلامی است که این

شجاعت و قدرت را دارد که در مقابل تحمیل روزافزون اینها بایستد و «نه» بگوید. این «نه» گفتن ملت و دولت ایران، حتّی گاهی دولتها را هم تقویت و تشجیع می‌کند که بایستند. اگر در خبرها دقّت کرده باشید، نمونه‌هایش را در قضایای مختلف و در اظهارات بعضی از مسؤولان کشورهای منطقه خواهید دید که من نمی‌خواهم اسم بیاورم. این نمونه‌ها، در همین قضایای لبنان و قضایای دیگر، مکرّر مشاهده می‌شود. این ایستادگی شما، در دولتها هم اثر می‌گذارد و ملتها نیز به هیجان می‌آیند و تشجیع می‌شوند و شجاعت پیدا می‌کنند روح ترسی را که سعی شده است در کالبد آنها تزریق شود، دور بیندازند. این ایستادگی و رشد و پیشرفت ملت ما، این گونه بر افکار عمومی دنیا تأثیر می‌گذارد. ما درباره وضع خودمان، به قضاوت رادیوهای بیگانه گوش نمی‌کنیم. معلوم است که رادیوهای بیگانه را یک عدّه آدم مزدوری که پول گرفته‌اند و نشسته‌اند مقاله سرتاپا فحش تنظیم کرده‌اند، تغذیه می‌کنند. کسی که به کسی فحش می‌دهد، مگر در دادن این فحش، مراعات واقع را می‌کند؟ مگر کسی که می‌گوید تو پدر فلان هستی، رفته پدر او را دیده است؟ مثلاً بناست فحش بدهد دیگر! علیه جمهوری اسلامی، دشنام و فحش می‌دهند که ارزشی ندارد. ما قضاوت را از واقعیات می‌گیریم. امروز، واقعیات دنیا این است و هر چه این کشور اسلامی و مستقل و این ملت شجاع پیشتر برود و علم و کار و تجربه و دانشگاه و مدرسه و کارخانه و آزمایشگاهش بهتر شود، تأثیر این عامل روانی در ملتها بیشتر خواهد شد. آنهایی که محاصره اقتصادی می‌کنند، می‌خواهند جمهوری اسلامی نتواند از طریق رشد صنعتی و فنّی و علمی، روی ملتها تأثیرگذاری کند. بحمداللَّه نمی‌توانند و روز به روز هم، ما جلوتر و پیشتر رفته‌ایم. خدا را شکر می‌کنیم که امروز، دولت جمهوری اسلامی و مسؤولان دولت خدمتگزار و رئیس جمهور فعّالِ عزیز ما، با همه وجود تلاش می‌کنند. مردم هم، حقیقتاً کمک می‌کنند. این پشتیبانی مردم، خیلی با ارزش است. همه چیز، در این پیوند میان مسؤولان و مردم است. این تلاشها به نتیجه می‌رسد. کار و علم و فرهنگ و کلاس درس و آزمایشگاه و دانشگاه و محیط کارگری و کارخانه شما، می‌تواند روز به روز در پیشرفت این کشور تأثیر بگذارد و ملتها را امیدوار و دشمن را خوار کند و مستبدان عالم و دیکتاتورهای بین‌المللی را - که مظهرش هم دولت امریکاست - روز به روز از اهداف پلیدشان دورتر سازد. این، آن جهتگیریِ کار است. امروز، در جمهوری اسلامی جهت کار باید این باشد. خدا را شکر می‌کنیم که بحمداللَّه، تحت توجّهات حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه و علی‌رغم میل دشمنان، وضع کشور رو به پیشرفت است. کشورِ امروز با کشورِ پیش از انقلاب، قابل مقایسه نیست. اوضاع کشور روز به روز، هم از لحاظ مسائل انسانی و هم از لحاظ تعلیم و تربیت و هم از لحاظ نوسازی و پیشرفت و سازندگی کشور، پیشتر می‌رود. باید همه تلاش کنند و دست به دست هم بدهند تا ان‌شاءاللَّه این راه را به پایان برسانند. شما ملت عزیز ایران، خورشیدی خواهید شد که بر تمام کشورها خواهید تابید و ملتها را روح و نشاط خواهید داد. شما تحوّلی به پا خواهید کرد و باعث خواهید شد که ملتها بایستند و در امور زندگیشان تصمیم بگیرند. خدای متعال هم، یاور و یار شما خواهد بود و به شما توفیق عنایت خواهد کرد. ان‌شاءاللَّه. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه ---- -- ۱) من لا یحضره

الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدیران و مسؤولان مطبوعات کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدیران و مسؤولان مطبوعات کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. جلسه‌ای که در آن اهل معرفت وفرهنگ و اصحاب قلم و اندیشه گرد آمده باشند، جلسه بسیار دلنشین و شیرینی است. بنده گاهی که با مجموعه‌هایی از این قبیل ملاقات دارم، احساس آسایش و آرامش می‌کنم. گویی که انسان از محیط خسته کننده کارهای روزمرّه، به محیط جدیدی وارد می‌شود. البته برای من شیرین‌تر این بود که می‌توانستم با شما برادران و خواهران که مسؤولان اداره کننده مطبوعات کشور به حساب می‌آیید و بخش عمده‌ای از فرهنگ کشور دست شماست و شما سازنده و نقش

آفرین آن هستید، از نزدیک، به صورت دیدارِ گفتگویی ملاقات می‌کردم و بیش از آنچه که به شما عرض می‌کردم، از شما می‌شنیدم. متأسفانه، چنین پیش نیامده است. ای کاش برادر عزیزمان، آقای «میرسلیم»، ترتیبی می‌دادند که ما می‌توانستیم چنان ملاقاتی با شما عزیزان داشته باشیم. لازم است قبل از این‌که عرایض خودم را به سمع برسانم، از وزارت ارشاد و دست‌اندرکاران این جشنواره - «جشنواره مطبوعات» - تشکّر کنم. کار لازم و مفیدی است و حقّاً هم، چنین کاری بر عهده وزارت ارشاد است. البته باید روز به روز این کار را کاملتر و رساتر کرد تا بتواند نتایج خود را به دست آورد؛ و آن نتایج، ان‌شاءاللَّه در عرصه مطبوعات کشور حس شود. بنده برای این‌که، ان‌شاءاللَّه از تکرار پرهیز شود، مطالبی را که در ذهنم هست و می‌خواهم خدمت برادران و خواهران عرض کنم، به چند بخش تقسیم کرده‌ام. از آن‌جا که شما اهالی مطبوعات، جزو جدّی‌ترین قشرهای جامعه هستید و حضورتان در میان اقشار برگزیده جامعه، به عنوان اصحاب قلم و کسانی که می‌نویسند و مردم نوشته آنها را می‌خوانند، حضوری مؤثّر، نافذ و برجسته است؛ مایلم با شما جدّی، صریح و صادقانه حرف بزنم. آن هم نه فقط به عنوان یک مسؤول، بلکه بیشتر به عنوان یک فردِ فرهنگی که در دوره‌هایی، دست‌اندرکار امور مطبوعاتی هم بوده است و در زمینه‌هایِ مختلفِ مطبوعات، از جمله عرصه‌های نرم‌افزاری مطبوعات، تلاشهایی از نزدیک داشته است. باری؛ مایلم قدری در این محدوده و این چهارچوب با شما حرف بزنم؛ چون مسائل کشور، مسائل اساسی و مهمی است. مطلب اوّل، در باب جایگاه مطبوعات است. سؤالی که امروز مطرح است، این است که مطبوعات در کشور ایران و در نظام جمهوری اسلامی، کجای کارند؟ که هستند و چه هستند؟ آیا زاید و سرباری هستند؟ زینت‌المجالسی هستند؟ یا نه؛ یک عنصر حقیقی و مؤثّر و اجتناب‌ناپذیر و سازنده‌اند؟ نظر ما، البته، معطوف به نکته دوم و جمله اخیر است. ما معتقدیم که مطبوعات برای نظام جمهوری اسلامی، یک مقوله تجمّلاتی و تشریفاتی نیست. بنابراین، افزایش آن، تنوّع آن، کیفیّت یافتن آن، و اگر خطایی دارد، تصحیح آن، جزو کارهای اساسی در این نظام است. شاید پرسیده شود: «مگر نظام جمهوری اسلامی چه خصوصیتی دارد که چنین پرداختن و رویکردی به مطبوعات، جزو کارهای اساسی آن است؟» در جواب می‌گوییم: خصوصیت این است که نظام جمهوری اسلامی یک نظام مردمی است و کسی نمی‌تواند این را منکر شود. مخالفین ما هم نمی‌توانند این را منکر شوند. حداکثر این است که مردم را تخطئه می‌کنند و می‌گویند «مردم نفهمیدند و با این مسؤولین و این نظام، صفا کردند.» بالاخره صفای مردم با این نظام را نمی‌توانند منکر شوند و این، مطلب واضحی است. سر و کارِ ما با مردم است؛ پس این نظام، نظامی است مردمی. نظام مردمی، جز با آگاهی مردمْ ممکن نیست پیش برود. نظام دیکتاتوری، نظام غیر مردمی، نظام کودتایی، نظام تحمیلی که با مردم سر و کاری ندارد، دست مردم کاری ندارد، با فکر مردم سر و کاری ندارد، برایش مهم نیست که مردم بفهمند یا نفهمند. چه آن‌جا که شمشیر حاکم است و چه آن‌جا که سرمایه حاکم است - فرقی نمی‌کند - اگر دشمنی و مخالفتی هم با نظام شد، بالأخره سر و کارش با پول یا شمشیر است و کاری به اراده و خواست مردم ندارد. بنابراین، برای آن نظام، آگاهی مردم مهم نیست. می‌خواهند بدانند، می‌خواهند ندانند. مسؤولان یاوه‌گوی رژیم گذشته، یک وقت گفته بودند که «هر کس با ما مخالف است، از این مملکت بیرون برود!» برخورد نظامهای غیرمردمی با مردم، چنین است. البته گاهی، ریاکارانه، اسم مردم را می‌آورند؛ لکن تظاهر است و واقعی نیست. نظام مردمی - که مردم در بافت اصلی آن دخالت دارند - مستغنی از آگاهی مردم نیست. باید مردمش را آگاه کند؛ باید به آنها قوّت تحلیل بدهد و باید آنها را از آگاهیها و معلومات لازم و مفید و معرفتِ لازم سرشار کند. منظور، تبلیغات نیست که حرفهای خودش را پیوسته به خورد مردم دهد؛ نه. مراد، این نیست. در نظام مردمی، مردم باید اهل تحلیل شوند تا بفهمند که نظام برایشان مفید است. آگاهی برای چنین نظامی، مثل آب و هوا، لازم و واجب است. نظام ما، این گونه است. هر چه مردم بیشتر آگاه باشند، نظام جمهوری اسلامی، بیشتر سود می‌برد. بنابراین، این نظام، به آگاه سازی مردم نیازمند است. خوب؛ مطبوعات نقششان روشن شد. مطبوعات یعنی مطبوعات سالم؛ نه لزوماً مطبوعاتی که طرفدار دولت باشند - که من در تقسیم‌بندی عرض خواهم کرد -. مطبوعاتی که طریق سلامت بپیمایند و بنا بر عناد و بدجنسی نداشته

باشند. این گونه مطبوعات، در هر رشته‌ای قلم بزنند - سیاسی باشند، فرهنگی باشند، اقتصادی باشند، درباره مسائل خارجی حرف بزنند، در خصوص مسائل داخلی حرف بزنند - و هر کاری که بکنند، به نفع نظام حرکت کرده‌اند. چرا؟ چون بر مایه آگاهی مردم می‌افزایند. موضع مطبوعات در جمهوری اسلامی، این است. بنابراین، حرف من دو مخاطب دارد: یک مخاطب، دولت است. دولت باید موضوع مطبوعات را خیلی جدّی بگیرد که بحمداللَّه، شواهد نشان می‌دهد برادران، جدّی می‌گیرند. این‌که من از جشنواره تشکّر می‌کنم، به همین خاطر است. این‌که راجع به جزئیّات کار جشنواره کسب اطّلاع می‌کنم، به همین خاطر است. به جناب آقای «میرسلیم» راجع به نشریه روزانه جشنواره می‌گفتم: به هر حال، نشریه‌ای بود که آگاهی و اطّلاعاتی درباره جشنواره می‌داد. یعنی ما در مسائل ریز هم ذی‌علاقه‌ایم. همه به خاطر این است که دولت، ناگزیر باید در مسائل مطبوعات سهم داشته باشد. حالا یک وقت سهم مادّی است؛ مثل سهمیه‌ها و یارانه‌هایی که در بخشهای مختلف می‌دادند و کمکهایی که می‌کردند. یک وقت هم سهم حمایتهای معنوی است، که آن حمایتهای معنوی، مهمتر از حمایتهای مادّی و کمکهای گوناگون است. مخاطب دوم حرف من، خودِ مطبوعاتیها هستند که باید کار را از حالت تفنّن خارج کنند. کار، جدّی و اساسی است و برای این ملت، امری لازم است. لذا، این استنتاجی است که از مطلب اوّل عرض کردیم و قابل پیگیری و مطالعه بیشتر هم هست. مطلب دوم این است که از ما سؤال می‌شود - و از همه کس هم قابل سؤال است - که «شما از وضع کنونی مطبوعات ایران راضی هستید یا نه؟» من اگر بخواهم در این جلسه خصوصی و خودمانی به شما مطلبی عرض کنم، جوابم این است که «نه؛ راضی نیستم.» چرا؟ چون کیفیّت مطبوعات کشور، متناسب با تاریخ مطبوعات در این کشور نیست. این، نکته مهمی است. ما درباره هر پدیده‌ای که سخن می‌گوییم و قضاوت می‌کنیم، باید به تاریخ آن پدیده نگاه کنیم. یک وقت پدیده‌ای است که اگر چه در دنیا سوابق زیادی دارد، اما تازه وارد این سرزمین شده است. خوب؛ نمی‌شود زیاد انتظار داشت. یک وقت پدیده‌ای است که ضعیف وارد شده یا به وسیله آدمهای نالایق وارد شده است. نمی‌شود خیلی توقّع داشت. اما یک وقت پدیده‌ای است که سابقه زیادی دارد و خوب هم وارد شده است، که مطبوعات از این قبیل است. البته مطبوعات، وارداتی است؛ یعنی جزو بخشهای مثبت فرهنگ غرب است که ما از آنها گرفتیم. یک وقت من درباره «تعاطی فرهنگی» - نقطه مقابل «تهاجم فرهنگی» - بحث مفصّلی کردم که از مصادیقش، یکی همین مطبوعات است. خوب؛ ما مطبوعات را از غرب گرفتیم. غربیها سابقه زیادی در حرفه روزنامه‌نگاری داشتند. از اواخر دوران ناصر الدّین شاه هم مطبوعات وارد ایران شد و فعّالیتش را آغاز کرد. اوجِ کار مطبوعات، در دوران مشروطه بود؛ یعنی از عهد مظفرالدین شاه بتدریج افزایش پیدا کرد. مطبوعاتِ آن وقت را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم به خلاف اصل روشنفکری در ایران - که بارها عرض کرده‌ام «روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد» - کسانی که پدیده روشنفکری را به معنای غربی و اروپایی‌اش وارد کشور ما کردند، آدمهای سالمی نبودند. امثال «میرزا ملکم خان» بودند. آدمِ خوبشان کسی مثل «تقی‌زاده» بود که کلمه قصار معروفش، هنوز در گوشها زنگ می‌زند و بیانگر حالت خود باختگی اوست. روشنفکری در ایران، اساساً سالم متولد نشد. لذاست که در طول این سالیان دراز، روشنفکرهای خوب، روشنفکرهای متعهّد و حقیقتاً دلسوز - یکی از خصوصیات روشنفکری «تعهد» است؛ به این معنای معروف در کشور ما - واقعاً حائز این معانی بودند. اما در عین حال، جریان روشنفکری، جریانی نشد که بتواند با مردم ایران مخلوط شود، اُنس بگیرد، از آنها بیاموزد و به آنها تعلیم دهد. در اغلب قضایا، جریان روشنفکری، تجربه خوبی نشان نداد. البته بعضی از اشخاصِ روشنفکر، انصافاً خیلی خوب وارد میدان شدند و فداکاریهای زیادی هم کردند. اگر علما را که یکی از دو جریان مؤثّر در نهضت مشروطیت بودند، از مجموعه روشنفکری خارج بدانیم، روشنفکرهای آن دوره که در قالب انجمنها و غیره می‌گنجیدند، دومین جریان تأثیرگذار محسوب می‌شدند. لکن بعد از صدور فرمان مشروطیت، آن اشکالات معروف در جریان روشنفکری پدید آمد. علی‌ایّ حال، نمی‌خواهم راجع به روشنفکری بحث کنم. اما مطبوعات، در کشور ما بیمار متولد نشدند. اگر به مجموعه روزنامه‌های دوره مشروطه و اندکی قبل از مشروطه نگاه کنید، در آنها مطالب بسیار خوبی به چشم می‌خورد. طنزهای

پخته، ادبیات والا و مطالب حاکی از دلسوزی و علاقه‌مندی نسبت به سرنوشت کشور، از شاخصه‌های چنین روزنامه‌هایی است. با گذشت حدود نود سال از تاریخ نشر این روزنامه‌ها، در آنها بعضاً مطالب و نکاتی یافت می‌شود که برای امروز هم خیلی کهنه نیست. نشریه‌ای را از همان روزگار در دست مطالعه داشتم که در آن طنز بسیار پخته‌ای درباره «امین‌السلطان» درج کرده بودند! طنزی قوی و دنباله‌دار، که بعد از کشته شدن امین‌السلطان مجال نشر یافته بود. تعجب کردم! طنزی در نود سال قبل، به این خوبی؛ آن هم به قلم نویسنده‌ای که چندان هم معروف نیست! آیا طنز امروز مطبوعات کشور ما، از آن وقت به قدر نود سال پیشرفت کرده است؟ نمی‌شود قرص و محکم، جواب مثبت داد. هوشمندی و زیرکی در ارائه مطالب، از دیگر ویژگیهای مطبوعات آن روزگار است. نمونه دیگری در ذهن من هست که در یکی از همان مطبوعات عهد مشروطیت دیدم. مربوط به زمانی است که «علی خان امین‌الدوله»، از صدارت بر کنار و به رشت رفته و خانه نشین شده بود. ظاهراً شایعاتی علیه امین‌الدوله بوده است. به هر حال، مخالفینش بر سر کار بودند. قضیه از این قرار بوده که امین‌الدوله برای - به گمانم - روزنامه «پرورش» نامه‌ای می‌نویسد و از خودش دفاع می‌کند. البته پای آن نامه، امضای خودش را نمی‌گذارد و به عنوان فردی ناشناس، آن را ارسال می‌کند. اهل قلم می‌دانند که قلمِ امین الدوله، قلمی پخته و قوی و در عین حال قابل شناختن است. او شاید از این حیث، بهتر از همه رجال عهد قاجار باشد. باری؛ سردبیر آن روزنامه، قلم امین‌الدوله را می‌شناسد و می‌فهمد که نوشتن نامه، کار خود امین‌الدوله است. لذا، پاسخی به تناسب این شناسایی به نامه مذکور می‌دهد. پاسخ سردبیر روزنامه، به نظر من به قدری جالب و هشیارانه و آمیخته با زیرکی است که انسان شگفت‌زده می‌شود. ببینید! سابقه روزنامه‌نگاری ما، اینهاست. البته هوچیگری، تهمت زدن و مطرح کردن برخی از آدمها هم، در مطبوعات آن عصر هست که این جزو بزرگترین نقاط ضعف آنهاست. لکن چنان نقاط مثبتی هم که ذکر شد، دارند. خوب؛ ما اکنون نزدیک به صد سال است که سابقه روزنامه‌نگاری داریم. به تاریخ نشر اوّلین روزنامه در ایران نمی‌خواهم اشاره کنم؛ ولی از وقتی که در شهرهای تبریز، رشت، اصفهان، تهران و مشهد، روزنامه‌های متعدّدی پدید آمد، تا امروز حدود صد سال است. عزیزان من! ما حقّاً به قدر صد سال پیش نرفته‌ایم و این خسارت است. جالب است که در برخی مقولات دیگر، که آنها هم از اروپا آمده است و ما گیرنده آنها هستیم، پیشرفتهای زیادی داشته‌ایم. ما امروز وقتی بین مجلّات و روزنامه‌های خودمان با مطبوعات معروف دنیا، قائل به مقایسه می‌شویم، می‌بینیم که هم از لحاظ فنّی، هم از لحاظ نوع مطلب آرایی، هم از لحاظ احتوای بر مطالب قوی و عمیق و تحلیلها و وسیع‌نگریها، از آنها عقب هستیم! چرا باید این طور باشد؟! گیرم که کشور ما در صنعت و فنآوری و دانش جدید، از غرب، عقب باشد؛ اما از نظر فرهنگ که عقب نیست! ما در گنجینه فرهنگی، از آنها عقب نیستیم. شعر ما، نثر ما، انواع ادبیات و فرهنگ ملی ما که کمبودی ندارد! پس چرا باید عقب بمانیم؟! من از این وضع راضی نیستم. البته هر کس تقصیر را به گردن دیگری خواهد انداخت. یک عدّه می‌گویند «دولت به ما کمک نکرده است.» یک عدّه می‌گویند «شما سیاسی کاری کردید» و یک عده هم مسائل دیگری را مطرح می‌کنند. بحث بر سر تعیین مقصّر نیست که ببینیم چه کسی در این بین کوتاهی کرده است؟ بحث بر سرِ واقعیتی است که وجود دارد. چه کسی باید برای این مشکل راه چاره پیدا کند؟ مسلماً خودِ خانواده مطبوعات و متولّیِ رسمیِ مطبوعات در دولت که وزارت ارشاد است. برای این مسأله، باید فکری بکنید. عرض من این است که اگر جشنواره فقط به این یک مطلب بپردازد که ببینیم «راه عمق بخشیدن به کیفیّتهای مطبوعات در کشور چیست» و کسانی هم در این زمینه فکر کنند، جا دارد. به تعبیری دیگر، جشنواره به این نتیجه رسیده باشد که فقط بر سر همین مسأله خاص، مطالعه و فکر شود. من البته نکاتی را در ارتباط با مطبوعاتمان یادداشت کرده‌ام که نشانگر ضعفهایِ موجودِ این رسانه است. حضور نداشتن قوی در مسائل بین‌المللی، نبود تحلیلهای قوی، ضعف کارهای هنری و ضعف زبان فارسی، از آن جمله است. خوب؛ کاغذی را که شما در هیأت روزنامه یا مجلّه به دست خواننده می‌دهید، برای او «لغتِ امام»؛ یعنی «زبان معیار» می‌شود. این را چگونه می‌خواهید تهیه کنید؟ آن وقت ناله سر می‌دهیم که زبان فارسی چنین و چنان شد! مگر نه این‌که از مطبوعات باید زبان فارسی را درست کرد؟ مطبوعات، از این جهت،

از صـدا و سـیما مهمتر است. من البته راجع به زبان فارسـی، سالهاست – شایـد ده سال بیشتر است – که با صـدا و سـیما بحث و بگو مگو دارم؛ برای این‌که در آن زمینه پیشـرفت کننـد؛ کارهـایی بکننـد و اشـکالات را بر طرف سازنـد. اما روزنامه‌ها، از این جهت از صـدا و سـیما مهمترنـد. چون مخـاطبین آن رسـانه، در زمینه زبـان فارسـی و نکات و ظرایف زبانی و دسـتوری، فقط از طریق گوش ارتبـاط دارنـد و مواردی که عنوان می‌شود، لحظه‌ای و گـذراست. امّـا مطبوعـات در خـانه و کاشـانه ما، برای مـدتها می‌ماننـد؛ افراد متعـدّدی آن را می‌خواننـد و در آن تعمّق می‌کننـد. یکی دیگر از ضـعفهای مطبوعـات ما، تقلیـد کورکورانه از کارهای غرب است. گفتیم که روزنامه‌هـای غرب، از ما قویتر و پخته‌ترنـد؛ اما معنایش این نیست که ما شـکل عنوان گزینی خود را همماننـد آنها کنیم. فرض بفرمایید کیفیّت دسـتور زبان انگلیسـی، مثلاً در عقب و جلو بودن عناصر جمله، با زبان فارسی فرق می‌کند. آنها طبق دستور و قاعده زبان خودشان، شکلِ عنوان را مشخّص می‌کنند. چه لزومی دارد که ما در زبان فارسی عیناً همان را تقلید کنیم؟! در بعضی از روزنامه‌ها می‌بینیم که عیناً از شـکل عنوان‌گزینی روزنامه‌های امریکایی و انگلیسـی تقلیـد می‌کننـد؛ که البته از ما بدتر در این زمینه، عربهـا هسـتند! چه لزومی دارد این کـار را بکنیم؟! فارسی، زبـانی غنی و شـیرین است. هزار شـیوه در کـار فارسـی گویی و فارسـی نویسـی برای عنوان زدن وجود دارد. خوب؛ از این شـیوه‌ها اسـتفاده کنیم. البته آنها بعضـی از کارهای خوب هم می‌کنند که باید یاد گرفـت. مثلاًـ خـوش آهنـگ کردن عنـاوین در بیـن مطبوعـات انگلیسـی، امر بسـیار رایجی اسـت. یعنی عنوانهـای خـوش آهنـگ با سجعهای آغاز کلام می‌زننـد. البته سـجع ما، نه در آغاز که در پایان کلام و جمله است.آنها از این کارها می‌کننـد، که خوب است. این کارها را اگر به طور محـدود تقلید کنیم، منعی ندارد؛ گرچه تقلیدِ یکسـره، جایز نیست. مطلب سومی که می‌خواهم عرض کنم، تقسـیم بنـدی مطبوعـات کشور، در ارتبـاط با نظام است. این تقسـیم‌بندی از جهت فضای کلّی مطبوعات و جهت کلی دادن به آنها، کاری لازم است. از این جهت بنـده این تقسیم‌بندی را می‌کنم، والّا فعلاً بنای ایراد و اعتراض نسبت به کسـی نـدارم. از این جهت، مطبوعـات کشور به سه قسم تقسـیم می‌شونـد: یک قسم مطبوعاتی هسـتند که نظام را قبول دارنـد و موافقین نظامنـد. البته منظور این نیست که دولت را با همه کارهایش قبول دارنـد. کسانی که نظام را قبول دارند، طیف وسـیعی را تشـکیل می‌دهند. بعضـی منتقد به دولت یا طرفدار آن هسـتند. بعضاً معترض به فلان وزارتخانه و فلان تشکیلات و دستگاه، یا مدافع آنها هستند. ولی به هر حال، نظام جمهوری اسـلامی را در ایران، قبول دارنـد. در بین آنهـا چپ هست، راست هست، سـلایق مختلف هست، جناح‌بنـدیهایی بـا خط و خطوط مختلف در عرصه سیاسـی هست. اینها همه در یک طرف قرار می‌گیرنـد و اکثریت هم اینهایند. قسم دوم، مطبوعاتی هسـتند که نسـبت به نظام اسلامی بی‌تفاوتند. یعنی هیچ گونه طرفداری از نظام –حتّی به صورت درج یک خبر – نمی‌کنند؛ لکن کاری هم به کـار نظـام ندارنـد و از کنـار آن رد می‌شونـد. این هم یک قسم از مطبوعات است. (مثل مجلات علمی، مجلات فرهنگیِ محض، مجلّات شـعری، مجلات تخصّصـی و امثال اینها.) یک قسم هم مطبوعاتی هسـتند که بنده اسـمشان را مجلات یا روزنامه‌های «معاند» می‌گذارم؛ «مطبوعات معاند»! که البته تعدادشان زیاد نیست و اسـمی هم از مجله‌ای نمی‌آوریم! از جمله اصطلاحات غلط و رایج در این قسم از مطبوعات، اصـطلاح «دگرانـدیش» است. عناصـر فعّال در این مطبوعات هم، خوشـشان می‌آیـد که به آنها «دگرانـدیش» اطلاـق شود! در معنـا می‌خواهنـد بگوینـد چون مـا انـدیشه دیگری داریم، مورد غضب دسـتگاه هسـتیم! البته خیلی هم مورد غضـب نیسـتند. به هر حال، بحث انـدیشه، اصـلاً نیست. بحث «دگرانديشـی» نیست. خوب؛ در جمهوری اسـلامی، همه گونه اندیشه‌ای آزاد است. ما با اقلیّتهای مـذهبی هم مثل برادران خودمان برخورد و رفتار و رفاقت می‌کنیم. اصـلاً یادمان نمی‌آید که فلان کس – فرض بفرماییـد – مـذهب دیگری دارد و قاعـدتاً فکر مـا، دین مـا و اسـلام مـا را هم قبول نـدارد! حتّی به خانه‌های آنها هم می‌رویم. بنـده سالهـاست که به مناسـبت سـال نـو مسـیحی، معمولاًـ به خـانه شـهدای مسـیحی می‌روم. طرف، آشـوری یـا ارمنی است. به خانه‌شـان می‌رویم؛ پهلوی زن و بچه و جوانشان می‌نشینیم؛ حرف می‌زنیم و میوه و شیرینی‌شان را می‌خوریم؛ ولی هیچ یادمان هم نمی‌آید که اینها مـذهب دیگری دارنـد. ما در جمهوری اسـلامی، بحث انـدیشه نـداریم که مثلاً چون کسـی انـدیشه دیگری دارد، با او برخورد

کنیم. اصلاً این طور نیست! پس، «دگراندیش» یعنی چه؟! بحث، بحثِ «عناد» است؛ بحث «معارضه» است؛ بحث «غرض‌ورزی» است. غرض ورزی می‌کنند؛ چون این نظام را قبول ندارند. البته فقط قبول نداشتن هم نیست. بنا دارند با نظام معارضه کنند. یعنی عناد کنند و به همان مقداری که جرأتشان اقتضا می‌کند، ضربه بزنند. البته چندان هم آدمهای با جرأتی نیافتیمشان! امّا همان مقدار که شرایط ایجاب می‌کند، در پی آنند که حرفی بزنند؛ در بزنگاهی خاص، نیشی فرو کنند و زهری بریزند. بحثْ سرِ اینهاست؛ یعنی مغرضین که یک طبقه و یک دسته‌اند. هر کدام از اینها، حکمی دارند. عرض کردم، من این جلسه را می‌خواهم صریح باشم و امیدوارم و خواهش می‌کنم شما هم در زمینه مطبوعات، با مردم از شیوه صراحت پیروی کنید. البته نمی‌خواهیم بگوییم بروید و فوراً معاندین را معرفی کنید و بگویید فلان کس چنین است؛ نه. جنجال آفرینی، اصلاً! بنده تشنّج فکری و فرهنگی را اصلاً قبول ندارم. نه؛ هر کس به کار و وظیفه خودش بپردازد. لکن در بیان مطالب با مردم، از همین روحیه و همین لسان استفاده کنید. ما گاهی به اینها می‌گوییم که بر خلاف همه دیپلماسیهای عالم، دیپلماسی ما صریح است. علی‌ایّ حال، می‌خواهیم صریح صحبت کنیم. دیدگاه من درباره گروه اوّل این است: ما معتقدیم آقایانی که نظام را قبول دارند، وظایفی هم به عهده دارند. این وظایف، با سلیقه و عقیده خاص آنها هم هیچ منافاتی ندارد. توقّع این است که به آن وظایف عمل کنند. یکی از آن وظایف این است که فضای کشور را فضای تشنّج مطبوعاتی قرار ندهند. یعنی پیوسته این به آن و آن به این بد نگوید. در روزنامه مربوط به جشنواره مطبوعات، آقایانِ مسؤول با چند نفر درباره مسائل مطبوعات مصاحبه کرده بودند که آن را می‌خواندم. (در پرانتز بگویم که ما برای اسم روزنامه هم، به آقای میرسلیم، اعتراض کردیم. «کاغذ اخبار» گرته‌برداری زیاد شیرینی نیست. اسم روزنامه را «کاغذ اخبار» گذاشته‌اند؛ آن هم نه «کاغذ خبر»! در حالی که اگر واقعاً Newspaper هم بخواهند ترجمه کنند، «کاغذ خبر» می‌شود و نه «کاغذ اخبار». به نظر من که این گرته‌برداری، لزومی نداشت. کرده‌اند دیگر! ایشان متعذّر شدند که چون اسم اوّلین روزنامه، «کاغذ اخبار» بوده، از آن جهت برای روزنامه جشنواره هم از آن اسم استفاده کردیم. انتخاب اسمِ «کاغذ اخبار» کار زیاد شیرینی نبود.) علی‌ایّ حال، مصاحبه چاپ شده در همین کاغذ اخبار - یا به تعبیر درست‌تر Newspaper - را می‌خواندم. دیدم جوانی در طرح دیدگاههایش عنوان کرده که فضای مطبوعات و روزنامه‌های کشور، فضای دعواست! راست هم گفته است. روزنامه‌ها با هم دعوا دارند. خوب؛ به هم چه کار دارید؟! کار خودتان را بکنید. یک نفر خطِّ یک است، یکی خطِّ دو است، یکی خطِّ سه است. خوب؛ هر کس خطِّ خودش را برود، کار خودش را بکند. توقّع نیست که اینها از سلایق خودشان، به خاطر دیگری دست بردارند. هر کسی مبنایی دارد، ممشایی دارد، سلیقه‌ای دارد. پس، یک توقّع این است که با دعواهای خودشان، فضا را، فضای تشنّج نکنند. توقّع دوم این است: نظامی را که قبول دارند، تضعیف نکنند. نمی‌گوییم به فلان وزیر یا فلان مسؤول یا فلان بنیاد یا فلان نهاد انقلابی، اعتراض نکنید. اگر اعتراض و انتقاد در حدّ معقولی باشد، چه مانعی دارد؟! به قول آقایان دولتیها «سازنده» هم هست. بر سرِ انتقاد، بحثی نداریم. بحث بر سرِ نظام است. از آن‌جا که پایه هر نظام و هر زندگیِ فردی بر امید است، پس امید را در دلهای مردم متزلزل نکنید. این، یکی از سفارشهای ماست. به گونه‌ای حرف نزنید که پیر و جوان و زن و مرد، افق آینده خود را تیره و مه آلود ببینند. چرا این کار را می‌کنید؟! ایران که افق مه آلود و تیره‌ای ندارد! این ملت، ملتی است که با همه مشکلات بزرگ در طول قرنها دست و پنجه نرم کرده و بر همه آنها، ولو بعد از گذشت مدتها، فائق آمده است. پس افق تیره‌ای در کشور نداریم. خوب؛ امروز امریکا جلو ما سینه سپر کرده است؟ کرده باشد! اسرائیل در صحنه بین‌المللی سگدو می‌زند؟ خوب؛ بزند. برای ما اهمیتی ندارد. یا فرض کنید اجناس و کالاها گران شده است؟ خوب؛ شده باشد. یک وقت هم ارزان خواهد شد. منظور این است که اگر در هر زمینه‌ای، وضع نابسامانی به وجود می‌آید، نباید مجوّز شود که ما فروغ امید را در دلها بمیرانیم. این، نمی‌شود. این، جایز نیست. اصل و اصول انقلاب را زیر سؤال نبرید. اسلام را زیر سؤال نبرید. نگذارید مسائلی که پایه‌های اصلی انقلاب است، با نوشته‌های ناشیانه یا نوشته‌هایی که بعضی اشخاص، زیرکانه در مطبوعات شما وارد می‌کنند، زیر سؤال برود. مراقب این موارد

باشید. البته عرض کردیم که سلایق مختلف است و ما هم با سلایق مختلف کاری نداریم. علی‌ایّ حال، توصیه ما این است. از جمله مواردی که این‌جا یادداشت کرده‌ام، یکی هم نشر فرهنگ عمومی و دانش اجتماعی است که باید به آن عمق و کیفیّت دهید. اصلاً مهمترین کار شما آقایان و خانمها که در مطبوعات کار می‌کنید، این است که به کارها کیفیّت دهید؛ هم به کارهای سیاسی، هم به کارهای فرهنگی و هم به کارهای ادبی. انسان گاهی اوقات در مطبوعات، صفحه شعر را می‌نگرد؛ اصلاً رغبت نمی‌کند بخواند. سرمقاله را نگاه می‌کند؛ اصلاً هیچ جاذبه‌ای ندارد. پس زیبایی در سخن چه شد؟! لطافت زبان فارسی چه شد؟! هنر نویسندگی چه شد؟! ذوق چه شد؟! مگر نه که این همه برای کیفیّت بخشیدن به مطبوعات است؟! از واژه‌های سنجیده، تعبیرات زیبا و ترکیبات نو استفاده کنید. از هنر، از کاریکاتور و از عکس استفاده کنید. تحلیلهای خوب چاپ کنید. خوب؛ اینها مواردی است که ما از همه مطبوعاتِ قسم اوّل، انتظار داریم رعایت کنند. اکثریت مطبوعات هم – اعم از روزنامه و مجله – اینها هستند. البته تعدادی از مطبوعاتِ قسم اوّل – چه مجلّه و چه روزنامه – با بودجه‌های عمومی اداره می‌شوند. این نکته را هم عرض کنم: مطبوعاتی که با بودجه‌های عمومی اداره می‌شوند، در مقابل مطبوعاتی که اداره آنها با بودجه‌های شخصی است، ارتباط بیشتری با دستگاه ندارند. اصلاً این طور نیست که فرض کنیم روزنامه‌های اطّلاعات و کیهان، تلفن به دست نشسته‌اند و منتظرند که کسی به آنها بگوید چه بنویسید و چه ننویسید! نه. اینها روزنامه‌های مستقلّی هستند. ارتباط این روزنامه‌ها با دولت، مسؤولین دولتی و منابع مالی خودشان – چون مربوط به بیت‌المال هستند – به هیچ وجه قابل مقایسه با روزنامه‌های بخش خصوصی در دنیا که از کمپانیها پول و خط و الهام می‌گیرند، نیست. اصلاً آن، چیز دیگر و این چیز دیگری است. به هر حال، این مطبوعات استقلال دارند. یعنی خوشبختانه برای خودشان، فکرشان و سلایقشان می‌نویسند و نظراتشان را ترویج می‌کنند. گاهی تهمت می‌زنند که چنین مطبوعاتی دولتی هستند و از دولت، دستور می‌گیرند. کأنّهُ، دستور گرفتن از دولت، بد و ناپسند، امّا دستور گرفتن از دشمن خوب و پسندیده است! به هر حال، گویا چنین معامله‌ای، در ذهن بعضی اشخاص وجود دارد. جالب این است که مطبوعات مورد بحث، نه تنها از دولت دستور نمی‌گیرند، که خیلی اوقات، دولت از آنها گله‌مند است! آقای رئیس جمهور، مکرّر از همین مطبوعات، پیش بنده گله و شکایت می‌کند که چنین کردند و این طور نوشتند. این، از مطبوعات قسم اوّل و انتظاری که ما از آنها داریم. و اما از مطبوعات قسم دوم، انتظار زیادی نداریم. یعنی به هیچ وجه از کسانی که درباره نظام، اظهار نظر مثبتی نمی‌کنند، حرفی در تأیید نمی‌زنند، مشغول کار علمی و فرهنگی خودشان هستند و البته علیه نظام، اقدام و فعالیتی هم نمی‌کنند، هیچ انتظاری نداریم. این را بدانید! بنده به عنوان مسؤول کشور عرض می‌کنم: هیچ گونه انتظاری نداریم. هر کس در این زمینه از فشار دستگاه سخن به میان می‌آورد، خلاف واقع و دروغ گفته است. آنها کار خودشان را بکنند. اگر فرهنگ کشور را تقویت می‌کنند، دولت باید کمکشان کند. اگر سواد مردم را زیاد می‌کنند؛ به ترویج ادبیات می‌پردازند و زبان فارسی را رواج می‌دهند، دولت باید کمک هم به آنها بکند؛ ولو بی‌تفاوتند. با ما کاری ندارند، نداشته باشند. ما هیچ انتظاری از اینها نداریم. اما دسته سوم، وضعشان فرق می‌کند. البته اگر مطبوعات قسم سوم را «معاند» می‌نامم، به این معنا نیست که شمشیر به دست گرفته‌ایم و می‌خواهیم سراغشان برویم؛ خیر! وضع آنها، فردا با دیروز، هیچ فرقی نخواهد کرد. من می‌خواهم حقیقت مطلب را بیان کنم و آنچه را که در ذهن هست، بگویم. اوّلاً ـ در مطبوعاتی که معاند با نظام جمهوری اسلامی هستند، عناصر نامطمئن، زیاد است. اگر هم واقعاً بعضی از افراد که در این قسم مطبوعات حضور دارند، بنا ندارند با دستگاه در بیفتند؛ اما وجود آدمهای ناباب در تشکیلاتشان، حتمی است. ما در این تشکیلات آدمهایی را می‌شناسیم که سابقه آنها به کلّی غیر قابل اعتماد و سالب اطمینان است. فرض بفرمایید در این تشکیلات، عنصر یا عناصری با گرایش مارکسیستیِ قوی حضور دارند که شناخته شده‌اند. بنده بسیاری از آنها را با نام و نشان و آثار، از دیرباز می‌شناسم. من با محیط روشنفکری کشور، سالهای متمادی ارتباط تنگاتنگ و نزدیک داشتم و با خیلی از این افراد که بعضی در ایرانند و بعضی در خارج، یا ارتباط نزدیک و دوستانه، یا سلام و علیک و یا آشنایی داشتم. اغلب آنها خارج از دایره اطّلاع و معرفت من نیستند. پیش از پیروزی

انقلاب، سالهای متمادی، لااقل با آثارشان آشنایی داشته‌ام. در میان اینها کسانی بودند که گرایشهای مارکسیستیِ تندی داشتند و با همین گرایشهای مارکسیستی، بنای همکاری با ساواک را گذاشتند و یا در دفتر «فرح» مشغول فعالیت شدند! خوب؛ این سابقه، سابقه خیلی پاکی است؟! به چنین عناصری می‌توان اعتماد کرد؟! البته توقّع داشتن از عنصر یا عناصری چنین، واقعاً توقّع بی‌جایی است. کسانی در مطبوعاتِ قسمِ سوم حضور دارند که امروز دم از آزادی می‌زنند. می‌گویند: «آزادی بیان نیست و اختناق حاکم است.» می‌گویند: «دولت هر چه را که دلخواه خودش باشد، اجازه گفتن و نوشتن می‌دهد.» در حالی که خودشان هم می‌دانند خلاف واقع می‌گویند. برخی از همین افراد، در دوران رژیم شاه هم به کارهای مطبوعاتی سرگرم بودند. آن اختناق سیاه را می‌دیدند؛ اما نه فقط لب از لب نمی‌گشودند که همکاری هم می‌کردند! اینها با ستایشهای زبانی، نوشتن مقالات و با نوشتن کتاب و جزوه، به نفع دستگاه آن روز کار می‌کردند. آیا اینها در دفاع از آزادی صادقند؟! کسی که دوره اختناق محمّدرضا شاهی را تحمّل کرده و لب به اعتراض نگشوده، اگر در دوران جمهوری اسلامی که هر کس هر چه می‌خواهد می‌نویسد، دم از آزادیخواهی بزند، آیا از صداقت برخوردار است؟! اینها توجّه ندارند که خودشان مکذّب خودشان هستند. مصداقِ کسی هستند که یک ساعت استدلال می‌کرد تا ثابت کند آدم کم حرفی است! مرتّب می‌نویسند آزادی نیست و نوشته‌های خود را با انواع تهمتها همراه می‌کنند. نظام را متحجّر، تنگ نظر، یک سونگر، بی‌سواد، غافل از مسائل نو، قرون وسطایی و دارای عینک کهنه می‌نامند و با استفاده از تعبیرات به اصطلاح ادبی و هنری، آن را متّهم می‌کنند. با این حال، اگر فرضاً روزنامه‌ای مطلبی علیهشان بنویسد، فریاد بر می‌آورند که «محیط، محیط تهمت است و به ما تهمت می‌زنند.» آیا تهمت زدن به مسؤولین نظام؛ یعنی کسانی که عمری را در مبارزه، در سختی و در رنج و مصائب رژیمی که شما با آن همکاری می‌کردید، گذراندند و اکنون هم که مسؤولیت دارند، از این مسؤولیت برای دنیای خودشان هیچ استفاده‌ای نمی‌کنند، جایز است، ولی انتقاد از شما، خطای نابخشودنی است؟! بدانید که امروز در دنیا هیچ رئیس جمهوری مثل آقای هاشمی، چنین ساده و بی‌تشریفات زندگی نمی‌کند. بنده در دوران ریاست جمهوری خود، بارها به کشورهایی که به اصطلاح کشورهای انقلابی بودند، مسافرت کردم. در فلان کشور، رئیس جمهوری که تا دیروز در چادر زندگی می‌کرده است - به طوری که خودش یا وزیر خارجه‌اش می‌گفت، با تفنگ معمولی، هشت سال زیر چادر زندگی می‌کرده‌اند - در قصر امروزش که از ما در آن پذیرایی می‌نمود، چنان تشریفات و جبروتی حاکم بود و چنان تقلید و عکسبرداری دقیقی از حاکم پرتغالی که قبل از وی در آن کشور زندگی و حکومت می‌کرد، کرده بود که انسان در شگفت می‌ماند! مسؤولین کشورهای دیگر، این طور زندگی می‌کنند! اما مسؤولین جمهوری اسلامی، توقّعی از کسی ندارند. وزیر از خانه‌اش بیرون می‌آید، به مغازه لبنیاتی می‌رود و برای کودکش شیشه‌ای شیر می‌خرد، یا در صف نانوایی می‌ایستد، نان می‌گیرد و به منزلش می‌برد. کجای دنیا چنین چیزی هست؟! به یاد دارم در زمان رژیم سابق، رئیس جمهوری در هند از دنیا رفته بود. - می‌دانید که در هند، رئیس جمهور کاره‌ای نیست. به عنوان مقامی تشریفاتی حضور دارد؛ و اصلاً روی او حساب نمی‌کنند. - آن رئیس جمهور، آدم با سوادی بود. روزنامه‌های ما در آن زمان راجع به وی نوشتند که در ساختمانی ساده با چهار، پنج اتاق زندگی می‌کرد و امور شخصی‌اش را خودش انجام می‌داد. واقعاً در آن روزگار تعجّب می‌کردیم که یک رئیس جمهور، آن طور زندگی کند! شما آن رئیس جمهوری را که واقعاً هیچ کاره محض بود - در واقع مجسّمه‌ای بود - در نظر بگیرید و به رئیس جمهور خودمان که شخصیتی مسؤول و مورد اعتنا در عرصه‌های بین‌المللی است، بنگرید. بروید خانه‌اش را ببینید که آیا چهار، پنج اتاقْ بیشتر دارد؟ همان خانه‌ای است که قبل از انقلاب هم محل سکونتش بوده و یا از اوّل انقلاب در آن اقامت گزیده است. این، وضع زندگی مسؤولین جمهوری اسلامی است! در این جمهوری، هر کس هر چه می‌خواهد، می‌گوید. هر کس در هر ممشا و مسلکی که دوست می‌دارد، سیْر می‌کند. کسی کاری به کسی ندارد. آن وقت در همین نظام، برخی افراد که فجایع رژیم سابق را تحمّل کردند و لب از لب نگشودند، دم از آزادیخواهی و پایمال شدن حقوق بشر می‌زنند! در مقابل چنین مسائلی، انسان احساس می‌کند که بعضی افراد، چقدر بی انصافند!

شما بدانید، ما تحمّلمان خیلی زیاد است. واقعاً در نظام جمهوری اسلامی، تحمّل شنیدن حرف مخالف خیلی بالاست. البته دلایلی هم دارد که طبیعی است. اما غرض ورزی و بی‌انصافی هم حدّی دارد! اینها غرض‌ورزی و بی‌انصافی می‌کنند. هر وقت که دشمنان ما در خارج از کشور، تهمتی را علیه جمهوری اسلامی عنوان کردند، در همین مطبوعات قسم سوم، به همان شکل یا به اشکال دیگر، تکرار شد. آنها راجع به محدودیت زن گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به پایمال شدن حقوق بشر گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به تروریسم گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به بی‌کفایتی دولت گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به این‌که نظام اسلامی، نظام متحجّر قرون وسطایی است گفتند، اینها هم می‌گویند! چرا انسان این قدر با دشمن همکاری کند؟! چرا انسان این قدر از میهن خودش و از کسانی که برای این میهن دلسوزانه زحمت می‌کشند، بیزاری بجوید و ناجوانمردانه اعراض کند؟! واقعاً چرا؟! اینها چه مرضی دارند؟! من که تعجّب می‌کنم! اینها حتّی ارزشهای ایرانیِ محض را هم زیر پا می‌گذارند. مثلاً کریسمس را بر عید نوروز ترجیح می‌دهند! می‌پرسیم شما مگر ایرانی نیستید؟ می‌گویند بچه‌های ما از کریسمس بیشتر از عید نوروز خوششان می‌آید! خوب؛ بچه‌های شما غلط می‌کنند! وقتی در آن خانه و خانواده زندگی کنند، معلوم است که این طور می‌شوند! عید نوروز مگر مناسبت بدی است؟! کریسمس اوّل زمستان است؛ در یخ و برف و سرما. آیا بهتر از اوّل بهار و اوّل فروردین است؟! آخر این چه سلیقه‌ای است؟! چرا انسان این قدر دچار کوری چشم و عناد حتّی نسبت به اوّلیات شود؟! برای من عجیب است وقتی چنین مسائلی را می‌بینم یا می‌شنوم! یادم آمد از «سید علی خان مدنی(۱)». مناسب است که راجع به عید نوروز، ماجرای او گفته شود. چون عید نوروز از آن عیدهایی است که ما، به خلاف بعضی کسان، به آن خیلی ارادت داریم. باری؛ سید علی خان مدنی از علمای شیرازی تبارِ اهل و ساکن مدینه است. یعنی پدرانش، چند نسل در مدینه زندگی کرده‌اند. سیدعلی خان، مردی بزرگ، ادیبی طراز اوّل، شاعری توانا و عالمی فحل است. در بین کسانی که خارج از میهن زندگی کرده‌اند تقریباً شیخ بهایی دوم یا شیخ بهایی درجه دو است. البته او در آخر عمرِ خود به شیراز رفت، در آن‌جا زندگی کرد و به گمانم در شیراز هم از دنیا رفته است. نمی‌دانم قبرش کجاست. وی کتابهای بسیار خوب و وزینی دارد و ادبای معروف، دائماً به کلام نثر و نظم او استناد می‌کنند. پدر سیدعلی خان هم از علمای مدینه بود که یک روز به دعوت یکی از سلاطین محلّی هند، که مذهب تشیع هم داشته و ظاهراً در دکن حکومت می‌کرده است، از مدینه به هند می‌رود و سالها در آن‌جا می‌ماند. سید علی خان به مرحله نوجوانی که می‌رسد، همراه با مادرش از مدینه عازم هند می‌شوند و با زحمت و مشقّت زیاد، به پدر خانواده می‌پیوندند. پدر، وقتی نوجوان خود را می‌بیند، او را برای فراگیری علوم متداوّل زمان، نزد اساتید مبرّز می‌فرستد و به تربیتش می‌کوشد. پدر، چندین سال است در هند زندگی می‌کند (درست توجّه کنید!) محیط، هند است و در هندِ آن زمان هم زبان فارسی، زبان رایج بوده است. دوره، دوره تیموریهاست و گاهِ اوجِ زبانِ فارسی در هند. اما اینها عربند، و به زبان عربی تکلّم می‌کنند. سید علی خان که شاعر است، قصاید غرّایی به زبان عربی می‌سراید. عید نوروز که از راه می‌رسد، سید علی خان برای تهنیت عید به پدرش، قصیده‌ای به زبان عربی می‌گوید و به او تقدیم می‌کند. عناصر قصّه را جمع کنید! شاعر، عرب. ممدوح، عرب. مکان، هندوستان. زبانِ رایج، فارسی. قصیده درباره عید نوروز، به عربی! آیا قصیده عربی سید علی خان مدنی در خصوص عید نوروز، مایه افتخار به یک سنّت تاریخی نیست؟ به راستی چرا انسان باید این ارزشها را فراموش کند؟! آقا به نام ایرانی خواهی، نفس می‌کشد و زندگی می‌کند؛ اما عید نوروز را به راحتی با کریسمس عوض می‌کند! بی‌ذوقی و بی‌سلیقگی تا این حد؟! مدت هشت سال در این کشور، جنگ اتّفاق افتاد. این جنگ، دفاع بود دیگر! اگر آن روز که عراق به خرمشهر و اهواز حمله کرد - اینها که نرفتند ببینند آن‌جاها چه خبر بود. ما رفتیم و از نزدیک، واقعاً کربلای خوزستان را دیدیم - جوانان دفاع نمی‌کردند و اگر فداکاریهای بسیج و سپاه و ارتش نمی‌بود، امروز چه وضعی داشتیم؟! اگر عراق، منطقه نفتی ایران را از دزفول و اندیمشک جدا می‌کرد و تحت عنوان «عربستان» به خاک خود منضم می‌نمود - کما این که نقشه‌شان همین بود - و یا امارت جدیدی مثل قطر و کویت به وجود می‌آورد و در حقیقت به تجزیه ایران

می‌پرداخت، امروز چه وضعی داشتیم؟! در دوره‌های قبل از جمهوری اسلامی، همیشه ایران تجزیه شد و همیشه از ایران کَندند. هیچ کـدام از سـلاطین پهلوی و قاجار، این افتخار را ندارنـد که بتواننـد بگویند ما مرزهای ایران را حفظ کرده‌ایم. قاجارها که وضـعشان معلوم است. پهلویها هم، شـهرهای مرکزی ایران را سالها زیر چکمه سـربازان خارجی انداختند و زن و مرد و ناموس این کشور را به دست آنها دادند. تنها جمهوری اسـلامی بود که مردانه ایسـتاد و نگذاشت که متجاوزین یک قدم جلو بیایند. هشت سال جنگ مگر شوخی است؟! هشت سـال جنـگ و آن همه فـداکاری! جوانـان مـا در مقابـل اتّحـاد شـرق و غرب و «نـاتو» و همه و همه مقاومت و ایستادگی کردند و میهن را نجات دادند. آیا در مطبوعاتی که زمان جنگ منتشر می‌شدند و یا این‌که بعد از جنگ به وجود آمدند، یک کلمه از این کار بزرگ و دفاع عظیم و پرشکوه، نباید سـتایش شود؟! در مطبوعات معاند، اگر یک وقت اسمی از دفاع مقدّس و رزمنـدگان بیایـد، همراه با مسـخرگی است. چرا؟! چون رزمنـده ما دارای محاسن است و اینها از محاسن خوشـشان نمی‌آید! فقط علّتش این است. آیـا این نشـانگر بی‌انصـافی نیست؟! جـالب است که اینهـا، دیگران را به تنـگ‌نظری متّهم می‌کننـد! آیـا تنگ نظر، دستگاه است یا خودِ اینها؟! این تنگ نظری نیست که انسان از بزرگترین ارزش دوران خودش - دفاع مقدّس - فقط به خاطر این‌که پیروان آن دین دارنـد و او بـا دین مخـالف است، اغمـاض کنـد؟! پیروان آن، مـذهبی هسـتند و این می‌خواهـد سـر به تن مـذهب و مذهبیها نباشد! متأسـفانه این گونه است. پشت سـر هم و پیوسـته تهمت می‌زنند؛ آن وقت اگر در مقام پاسخگویی برآیی، می‌گویند «شـما به ما تهمت زدیـد!» البته همه مطبوعات باید توجّه داشـته باشـند که خطّ قرمزی وجود دارد و از این خطّ قرمز، هیچ کس نباید عبـور کنـد. نه این‌که مـا اجـازه نمی‌دهیم؛ در هیـچ جـای دنیـا اجـازه نمی‌دهنـد. در به اصـطلاح دمکراتیکـترین کشورهـا هم اجـازه نمی‌دهنـد. شـما ببینیـد آن وقتهـا که در امریکـا خبری از موج چپ بود - حالاـ که دیگر این خبرهـا نیست - چپهـای امریکا -اعم از گروههـای کمـونیست یـا سوسـیالیست - و اجتماعاتشـان تحـت چـه شـرایطی زنـدگی می‌کردنـد! شـما رمانهـایی را کـه بعضـی از نویسـندگان دارای گرایش به چپ، مثل «هواردفاست» نوشـته‌اند - چند رمان او به فارسی هم ترجمه شده و بنده دیده‌ام - بخوانید و ببینید درباره چپها چه مطالب تکان‌دهنده‌ای آورده‌اند! همین کتاب معروف «خوشه‌های خشم» اثر «جان اشتاین بک» یا دیگر کتابش را که الان در ذهنم نیست، بخوانید و ببینید راجع به وضع چپها و برخورد سـردمداران مرکزِ به اصـطلاح دمکراسی با آنها، چه نوشته است! بخوانیـد و بدانیـد که مرکزِ به اصـطلاح دمکراسـی و قبله کسانی که صاحب چنین قلمهای بد و زشتی در ایرانند، حتّی حاضـر نبودند چپها را تحمّل کنند؛ چون معتقد بودند، مارکسـیسم، نظام سرمایه داری امریکا را زیر سؤال می‌برد. خوب؛ اگر چپها را تحمّل می‌کردنـد، به معنـای موافقت بـا عبور آنها از خطّ قرمز بود. اگر امروز مجموعه‌ای در امریکا پیـدا شود که بنویسـد، بگویـد و شـعار بدهد «امریکا باید تجزیه گردد»، یا شـعار بدهد «امریکا باید به چهل و نه ایالت تقسیم شود»، چگونه با آن رفتار می‌کنند؟ اگر امروز کسـی در امریکا قـد عَلَم کنـد و بگویـد «چون چهل، پنجاه میلیون سـیاه در ایالات متّحـده زنـدگی می‌کنند، باید کشور جداگانه‌ای داشـته باشـند و بخشـی از امریکا را به آنها بدهیـد تا حکومت تشـکیل دهنـد»، دولت امریکا با وی چه برخوردی خواهد داشت؟ آیا همان کاری را که با فرقه داوودیها کردند و همه را در ساختمانی به آتش کشـیدند، با او نخواهند کرد؟ اینها خطوط قرمز یک ملت است. شـما، انقلاـب را زیر سؤال ببری، اصـل انقلاب را نفی کنی و در نفی نظام جمهوری اسـلامی بکوشـی؟! خوب؛ این خطّ قرمز است و قابل تحمّل نیست. مطبوعات معاند، تاکنون بارها خطّ قرمزها را تهدید کرده‌اند و بعد از این هم خواهند کرد. من هم فعلاً بنا ندارم در این‌باره، تجدید روشـی نسـبت به آنچه درگذشته بوده، بکنم. با اینها بر اساس اغماض رفتار می‌شود. من در مطبوعات قِسم سوم - معاند - خیلی از موارد تهدید کننده خطّ قرمزها را می‌بینم. البته نه به صورت بریده جراید؛ بلکه خود نشـریه را می‌بینم؛ چون مطالعه نشـریات مختلف را دوست می‌دارم. اینها در مطبوعات خود، گاه با شعر، گاه با نثر، گاه با قصّه و گاه با گزارشهای نامربوط، موضوع را به جاهایی می‌کشانند. اگر چه دستگاه تاکنون حرفی نزده و برخوردی نکرده است، ولی خوب؛ اینها خطّ قرمز است. باید توجّه داشـته باشـند. جـالب این‌جـاست که بعضـاً از ما طلبکار هم می‌شونـد! می‌گوینـد «چون ما دولتی نیستیم، پس حق داریم چنین

مواردی را مطرح کنیم»! اصلاً بحث دولتی و غیر دولتی نیست! بحثِ اساسِ یک نظام است. کدام نظام اجازه می‌دهد که شما اساسش را زیر سؤال ببری و از آن، تسهیلات هم بگیری؟! جوانان توجّه داشته باشند! بعضی از جوانان و روزنامه‌نگاران خودمان که درباره بعضی از این اشخاص دچار اشتباه می‌شوند، بدانند: ظواهر اینها، مورد نظر و ملاک نیست و اعتبار ندارد. باطن قضیه این است که با اصل نظام مخالفند، و مبارزه هم می‌کنند. البته گاهی هم، برای این‌که از قافله عقب نمانند، از مردم می‌گویند و یا حرفی از آن رژیم به میان می‌آورند و مقایسه‌ای نادرست می‌کنند: مؤذّن بانگِ بی هنگام برداشت نمی‌داند که چند از شب گذشته‌ست درازیّ شب از چشمان من پرس که یکدم خوابْ در چشمم نگشته‌ست. شما چه می‌دانید که رژیم گذشته چه کرد؛ با چه کسانی کار داشت؛ چه کار می‌کرد و با چه چیز می‌جنگید و چه چیزی بر او فائق شد! از کجا شما می‌دانید؟! غرض؛ این وضعیتی است که مطبوعات قسم سوم دارند و وضعیت خوبی نیست. البته من حقیقتاً دلم می‌خواهد این وضع اصلاح شود. بنابر ایرادگیری، مچ‌گیری و سختگیری نداریم. دوست می‌دارم اصلاح شود و این طور نماند. حیف است. این کشور، کشور بزرگی است. کشور مهمّی است. نظام جمهوری اسلامی واقعاً کار می‌کند، مسؤولین واقعاً کار می‌کنند، کشور در راه عزّت پیش می‌رود؛ دشمن هم دشمن است. خوب؛ ما چرا باید حرف دشمن را گوش کنیم؟! مطبوعات دنیا غالباً دست صهیونیستهاست. امریکاییها با ما بدند، صهیونیستها با ما بدند، قدرتهای تجاوزگر و چپاولگر با ما بدند. آنها علیه جمهوری اسلامی حرف می‌زنند. جمهوری اسلامی هم که گوشش بدهکار این حرفها نیست، با قدرت و قوّت، کارِ خودش را می‌کند. علی‌اَیِ‌حال، این هم مطلب بعدی. مطلب آخر - مثل این‌که صحبت ما خیلی طولانی شد - مربوط به اجتماع اهل قلم است که دیدم بارها تکرار شده است. هم وزارت ارشاد و هم دیگران، گفتند که کار خوبی است. ما هم موافقیم که اهل قلم، اجتماعی داشته باشند و با هم تفاهم و تبادل نظر کنند. البته، نه از این معاندین. اینها نه. اینها کسانی هستند که اگر در این گونه اجتماعات وارد شوند، افساد می‌کنند. اینها مورد اعتماد نیستند. اینها سابق ولاحق و حال و گذشته‌شان به گونه‌ای نیست که انسان بتواند به آن اعتماد کند. کسانی که واقعاً برای این مردم، برای این کشور و برای فرهنگ این کشور دل می‌سوزانند و کار مطبوعاتی را حقیقتاً از روی علاقه و عشق و احساس مسؤولیت انجام می‌دهند، خوب است اجتماع داشته باشند. وزارت ارشاد هم کمک و حمایت کند و تمهیداتی بیندیشد تا اهل قلم، بتوانند این کار را به سهولت انجام دهند. ما با این کار، موافقیم. من بار دیگر از همه برادران و خواهران عزیزم تشکّر می‌کنم. لطف کردید تشریف آوردید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه در کارتان که کار بزرگی است، موفّق باشید و مشمول توجّهات حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه قرار گیرید و بتوانید به این مردمی که حقیقتاً مستحق و لایق خدمتند، بیش از پیش خدمت کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------- -- ۱) سیدعلی خان مدنی»

«مدنی دشتکی شیرازی» متوّفی به سال ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ه.ق. وی سه شرح بر کتاب «صمدیّه» نوشت. «اغلاط القاموس» و «المخلاة» به سبک کشکول شیخ‌بهایی از دیگر آثار اوست.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم بنده هم این عید سعید را به شما حضّار گرامی و مسؤولان زحمتکش و خدمتگزار کشور و به همه ملت سرافراز و بزرگ و عالیقدرمان و جمیع مسلمین جهان و مستضعفان و نیازمندان به سرچشمه مبارک غدیر، تبریک عرض می‌کنم. حقیقتاً روز بزرگ و عید تعیین کننده و عظیم‌القدری است. این روز، هم از لحاظ شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام - در ابعاد این شخصیت عظیم و خصوصیات شخصی و سیاسی و اجتماعی که در این مردِ الهی و ملکوتی وجود داشت، نه در زمان نبیّ‌اکرم علیه و علی آله الصّلاة والسّلام و نه بعد از او، غیر از امیرالمؤمنین کسی را با این خصوصیات سراغ نداریم - قابل اعتنا و توجّه و بررسی است، و هم از لحاظ خودِ این حادثه و

نصب عجیب. در مورد امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام، همه کسانی که از روی مدارک با حالات آن بزرگوار آشنایی دارند، باید اقرار کنند که امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام، به واسطه غدیر به شخصیت والای خود نرسید. غدیر چیزی نبود که گوهر نایاب امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام را شکل دهد. غدیر، نتیجه فضایل، مزایا و کمالات آن حضرت بود. البته افتخار برخورداری از فرمان الهی، از نصب پیغمبر و از بیعت مؤمنین و صحابه، افتخار بزرگی است. اما بزرگتر از آن، خصوصیاتی است که در این انسان والا ـ و بی‌نظیر وجود داشت، که به چنین حادثه و دستور نصبی از طرف پروردگار منتهی شد. خودِ حادثه غدیر هم، دارای ابعاد بسیاری است. حقیقتاً مسلمین عالم می‌توانند از همین حادثه، وسیله‌ای برای رشد و هدایت وافی و کامل همه جهان اسلام پیدا کنند. هیچ کس هم وقوع این حادثه و صدور آن کلمات را از نبیّ مکرم اسلام منکر نشده است. مثل چنین روزی، در آن موقعیت مهم و حسّاس که پیغمبر اکرم، علیه و علی آله الصّلاهٔ والسّلام، آخرین ماههای حیات مبارک خود را می‌گذراند، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام را به ولایت – یعنی سرپرستی مسلمین – و به حکومت – یعنی مدیریّت جامعه اسلامی – نصب فرمود. ولایتی که در این‌جا مورد نصب و محلّ اشاره پیغمبر اسلام قرار گرفته، صرفاً آن ولایت کلّیه الهیّه معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست. بلکه یک امر الهی و یک فرمان آسمانی و ملکوتی است، که با این بیان تشریعی نبوی که فرمود «من کنت مولاه فهذا علی مولاه(۱)»، قابل نصب و جعل نیست. این بیان پیغمبر که ولایت را به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام سپرد، مبیّن نصب تشریعی است و به معنای حکومت، مدیریّت جامعه اسلامی و ولایت امر مسلمین است که البته با ولایت کلیّه الهیّه که در وجود مقدس پیغمبر و ائمّه هدی علیهم‌السّلام وجود داشت، همراه است. آن ولایت به آن معنا، در ائمّه‌ای هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آنِ امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسلام و منصوب پیغمبر بود ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیله پیغمبر اکرم در اسلام به وجود آورد و جعل کرد، و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقرّرات خود، مسأله حکومت و ولایت و سرپرستیِ امّت را دارد. اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسفانه در طول قرنها در اذهان وجود داشته است، باید برای او زایل شود. کسانی که با چهره طرفداری از دین، چنین عنوان می‌کنند که «دین نباید به امور سیاسی بپردازد»، خبر ندارند که این شگرد جدید تبلیغات استکباری و استعماری، علیه حاکمیت اسلام و حیات مجدّد اسلام است. البته جدایی دین از سیاست» را قرنهاست که مطرح می‌کنند. اوّل، ایادی استبداد؛ یعنی قدرتمندانی که زمام امور جامعه را مستبدانه در دست داشتند و می‌خواستند آزادانه، هر کاری می‌خواهند با ملت و کشور انجام دهند، مطرح کردند و بدیهی است که نمی‌خواستند احکام اسلامی و منادیان احکام اسلامی، در امر حکومت آنها دخالتی بکنند. لذا، حکّام و سلاطین مستبد، اوّلین پیشروان فکر انحرافیِ «جدایی دین از سیاست» محسوب می‌شوند. قبل از استعمارگران و قبل از دشمنان خارجی و قبل از طرّاحان سیاسی صهیونیسم و دیگران، کسانی که بر این کشور و بر دیگر کشورهای اسلامی، سالها مستبدانه حکومت کردند، مروّج و منادی این فکر بودند که «دین از سیاست جداست.» وقتی در زمان ناصرالدّین شاه، یک عالم روحانی(۲) در یک امر سیاسی دخالت کرد و همه تدابیر و مکر استعماری را که منافع مشترک کمپانیها و دربار پادشاهی ایران به وسیله آن تأمین می‌شد، به هم ریخت، آیا اطرافیان و درباریهای ناصرالدّین شاه به این فکر نیفتادند که چرا دین در امر سیاست دخالت می‌کند؟ کما این‌که در ادبیات دوران ناصرالدّین شاه – دوران اواسط و اواخر قاجار – همین معنا وجود دارد که «چرا علما و کسانی که به امور دینی مشغولند، در امر حکومت دخالت می‌کنند؟» این معنا، در نوشته‌های عهد ناصری، به طور واضح وجود دارد. پس، اوّل مسأله، به مستبدان و افسار گسیختگانِ دستگاه حاکمیت در کشور ما و کشورهای دیگر برمی‌گردد که از هر گونه دخالتی از ناحیه دین و اهل دین و منادیان و علمای دین در پهنه سیاست، می‌هراسیدند و با آن مخالفت می‌کردند. استعمارگران هم که قضیه را منطبق با آمال و سیاستهای خود می‌دیدند، آن را دنبال کردند و تزِ جدایی دین از سیاست، بعد از آن‌که بر خلقیّات آحاد مردم متدیّن و حتّی بسیاری از علما تحمیل شده بود و به خورد آنها رفته بود، شکل مبنایی هم پیدا کرد. یعنی برای آن،

استدلال درست کردند و به یک مبنا و یک فکر تبدیل شد. این همه، مربوط به گذشته است. یکی از بزرگترین خدماتِ حرکت عظیم دینی ملت ایران، این بود که افسانه غلط «جدایی دین از سیاست» را زایل کرد و از بین برد. هم مردم با انگیزه دین وارد میدان شدند و پرچم آزادی بلند کردند و هم به دستور دین، منادیان احکام دینی و علمای بزرگ، پیشرو قافله آنها شدند و به حرکت درآمدند تا این‌که آن حرکت، منتهی به حاکمیتِ دینِ خدا در این کشور شد. آن‌گاه برای مسلمین، روشن گردید که امور سیاسی – و برتر از همه امور سیاسی، امر حکومت و ولایت – با دین عجین است و از دین جدایی‌پذیر نیست. وقتی نصوص و متون دینی، معنای خود را آشکار کرد، همه فهمیدند که سالها به چنین امر واضحی توجّه نداشته‌اند. بدیهی است که یک انحراف، وقتی از سوی دشمنانِ خوشبختیِ یک ملت پشتیبانی می‌شود، به آسانی از بین نمی‌رود. بنابراین، استدلالهایی جدید برای جدایی دین از سیاست درست شد. استدلال کردند که «اگر دین را وارد سیاست کنیم و اگر سیاستِ یک کشور از دین سرچشمه و منشأ بگیرد، چون امور سیاسی و امر حکومت، مشکلات دارد، دنبالش نارضاییها، دلزدگیها و ناکامیهاست. لذا، این امر موجب می‌شود که مردم از اصل دین، بیزار شوند. پس، اصلاً دین، باید به کل از سیاست کنار برود؛ جنبه قداست پیدا کند؛ نورانیّتی بیابد؛ به کناری بنشیند و به امور معنوی و ذهنی و روحی مردم بپردازد.» امروز ایادی استکبار، در دنیا – بخصوص دنیای اسلام – با شیوه‌های مختلف این استدلال و نظریه را ترویج می‌کنند. ناسخ این سفسطه‌ها، غدیر است. در موضوع غدیر، نبیّ مکرم اسلام به پیروی از امر خدا و به خاطر عمل به آیات صریح قرآن، یکی از بالاترین واجبات را انجام داد: «و ان تفعل فما بلّغت رسالته.(۳)» قضیه نصب امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام به ولایت و خلافت، آن قدر مهم است که اگر آن را انجام ندهی، رسالت خود را انجام نداده‌ای! یا مراد این است که رسالت در این قضیه بخصوص را انجام نداده‌ای؛ چون خداوند متعال دستور داده است که «این کار را انجام بده.» یا از این بالاتر، اصل رسالت پیغمبر، با انجام ندادن این کار، مورد خدشه قرار می‌گیرد و پایه‌اش متزلزل می‌شود. احتمال این هم هست. کأنّه اصل رسالت، تبلیغ نشده است! احتمال دارد، معنا این باشد که در این صورت، قضیه خیلی اهمیت پیدا می‌کند. یعنی موضوع تشکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریّت کشور، جزو متون اصلی دین است و پیغمبر، با این عظمت، اهتمام می‌ورزد و این رسالت خود را در مقابل چشم آحاد مردم، به کیفیّتی انجام می‌دهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده است! نه نماز را، نه زکات را، نه روزه را و نه جهاد را. مردم را از قشرها و قبایل و مناطق مختلف، بر سرِ چهار راه بین مکه و مدینه به انگیزه انجام امری مهم جمع کند؛ آن‌گاه چنین رسالتی را ابلاغ فرماید، که در دنیای اسلام بپیچد: «پیغمبر، پیام جدیدی را ابلاغ فرمود.» با قطع نظر از شخص امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام و موضوع منصوب بودن آن حضرت – که شیعه متمسّک و پایبند به این معناست – دیگران به این بخشِ قضیه، توجّه چندانی نکردند و نصب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام را مورد ملاحظه قرار ندادند. در این قضیه، اصل مسأله نصب حاکم، مسأله مهمی است که پیام غدیر است. چرا باید این پیام روشن را که پیغمبر اکرم – مؤسّس اسلام – به همه مسلمین داده است، العیاذُ باللّه نادیده گرفت؟ آن‌جا که می‌گوید: «مسلمانان! دین را از اساس زندگی و از امر حکومت که پایه زندگی فردی و اجتماعی است، جدا نکنید. دین را به گوشه خلوتِ خانه‌ها و ذهن و مسائل روحی منحصر نکنید. دین را به انزوا نیندازید.» اساس زندگی بشر، که بر پایه حکومت است، امری است متوجه دین؛ مسؤولیتی است بر دوش دین و دین باید این کار را انجام دهد. هیچ کس هم آن روز این معنا به ذهنش نیامد که «مگر مردم صغیرند که ولی می‌خواهند؟!» سفسطه عوامانه‌ای که بعضی افراد با ظواهر علمی و استدلالی مطرح می‌کنند. سرپرستی، همه جا به معنای «سرپرستی آدم قاصر» نیست. آموزگاری و معلّمی، همه جا به معنی معلّمیِ کلاس اوّل دبستان نیست که ما اگر به یک استاد دانشگاه گفتیم «معلّم»، بگوییم «اهانت شد؛ چون به معلّم کلاس اوّل هم معلم می‌گویند»! معلمی در هر جا، به اقتضای خودِ آن‌جاست. معلّم دانشگاه، معنا و اقتضایی دارد. معلّم کلاس اوّل، یک اقتضا دارد. سرپرستی محجور و صغیر، معنایی و اقتضایی دارد. سرپرستی امت اسلامی، سرپرستی جنگ، سرپرستی صلح و سرپرستی سیاست هم، معنای دیگر و اقتضای دیگری دارد. اینها با هم قابل خَلط نیستند. این، پیام غدیر است. امام راحلِ

بزرگوارِ ما، بزرگترین حق را از این ناحیه به گردن امّت اسلامی دارد که آحاد مردم را به مسؤولیت خودشان که دخالت در امر حکومت است، متنبّه و واقف کرد. از این روست که در نظام اسلامی، هر کس متدیّن به عقیده و شریعت اسلامی باشد، در امر حکومت دارای مسؤولیت است. هیچ کس نمی‌تواند خود را از موضوع حکومت کنار بکشد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «کاری انجام می‌گیرد؛ به من چه!؟» در موضوع حکومت و مسائل سیاسی و مسائل عمومی جامعه در نظام اسلامی، «به من چه» نداریم! مردم برکنار نیستند. بزرگترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است. خودِ غدیر این را به ما آموخت و لذاست که عید غدیر، عید ولایت است، عید سیاست است، عید دخالت مردم در امر حکومت است، عید آحاد ملت و امّت اسلامی است. این عید، مخصوص شیعه هم نیست. جا دارد و حق آن است که همه امّت اسلامی، این روز را برای خودشان عید بدانند. غدیر، عید امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام هم هست و شیعیان آن حضرت، به طور ویژه از این عید استفاده می‌کنند. امیدواریم که وجود مقدّس ولیّ عصر ارواحنا فداه، به همه امّت اسلامی؛ بخصوص به ملت بزرگ ما و به شیعیان عالم، در این روز عیدی مناسبی عنایت فرماید. از ما راضی و قلب مقدّسش نسبت به ما عطوف باشد و ما مشمول ادعیه زاکیه آن بزرگوار باشیم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته. -- ۱) بحارالانوار: ج۲، ص۳۰۶ ۲) مراد «میرزای شیرازی» است که علیه قرارداد تالبوت (امتیاز انحصاری توتون و تنباکو) که بین «کمپانی رژی» و حکومت ناصری منعقد شده بود، علم مخالفت افراشت و فتوای معروف خود را صادر کرد. ۳) مائده: ۶۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلّغان، در آستانه «ماه محرم»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلّغان، در آستانه «ماه محرم» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم خدای متعال را سپاسگزاریم که توفیق داد تا یک بار دیگر در آستانه سرچشمه پر برکت محرّم و عاشورا قرار گیریم و خود را - هم جان و دل و هم تواناییهای فکری و روحی و جسمی خود را - در معرض نسیم مبارک عاشورا و سرچشمه فیوضات حضرت ابی‌عبداللَّه علیه‌السّلام قرار دهیم. ان‌شاءاللَّه همه ملت ما، مِن جمله علمای اَعلام و روحانیون محترم و مبلّغین، بخصوص جوانان پرشور و با ایمانی که آغاز این راه را تجربه می‌کنند، بتوانند از این فیوضات بهره ببرند و کسانی که مسؤولیت بیشتری دارند، خود را بیشتر به برکات این ماه نزدیک کنند. این فرصت، برای بنده حقیر هم فرصت مغتنمی است؛ زیرا جمعی از آقایان روحانیون محترم و علمای اَعلام و مبلّغین و اهل منبر و وعّاظ و جوانانی که وادی تبلیغ را در پیش روی خود دارند - و در آینده، ان‌شاءاللَّه باید کارهای بزرگی انجام دهند - زیارت می‌کنم. جمع شما برای بنده، جمع بسیار عزیزی است؛ چون جمعی است که می‌تواند کلمه حسینی را اِعلا کند و این راه پربرکت را ان‌شاءاللَّه بازسازی نماید. البته راه حسین علیه‌السّلام، در کشور ما و میان ملت ما، در طول چند قرن، هرگز مسدود نشد، و اگر چه مخالفین و معاندین بودند، اما نتوانستند کاری انجام دهند. با این همه، برکات این راه، خیلی زیاد است. اگر حقیقتاً جمع روحانیون و مبلّغین و اصحاب بیان، آن گونه که شایسته ماه محرّم است، در این راه قدم بردارند و ابتکارها و نوآوریها و تلاش مخلصانه همراه با کارهای فکری و علمی ارزشمندی در این راه انجام دهند، برکات این راه، نسبت به آنچه که تاکنون بوده است، چندین برابر هم می‌تواند بشود. لذا وظیفه داریم در این زمینه، هر چه بشود، مشترکاً تلاش کنیم. من تذکّرات مختصری در این زمینه دارم که عرض می‌کنم: خصوصیت دین مقدّس اسلام، بخصوص مجموعه فکری و عقیدتی شیعه - که امتیازاتی دارد - این است که همه عوامل لازم برای رشد فردی و اجتماعیِ انسان را در خودش جمع دارد. این، نکته خیلی مهمّی است. ملاحظه کنید: یک وقت فرهنگی، تمدّنی، عقیده‌ای و یا مکتبی بر بشر عرضه می‌شود که ممکن است جهات خیلی خوبی هم در آن باشد. مثلاً - فرض بفرمایید - مجموعه تفکّرات مکتبِ عرضه شده، موجب گردد که نیروهای درونی افراد بشر به کار بیفتد؛ استعدادهایشان شکوفا شود؛ کار کنند، ابتکار کنند، سازندگی کنند، تولید ثروت کنند و دنیا را نوسازی کنند. این خصوصیات هم ممکن است در مکتب

عرضه شـده باشـد. اما همین مکتب، عیبی هم در درون خود داشته باشـد، که موجب شود همین مردمی که این بهره‌ها را از قِبَل این مکتب می‌برنـد، زیانهـای سـختی تحمّـل کننـد که گـاهی آن زیانهـا، از این منافع هم بیشتر می‌گردد. مثال واضـحش، تفکّر غرب و فرهنگ سـرمایه‌داری و آزادی فردی و لیبرالیِ رایـج در غرب است. شـما که مبلّغ دینی و روحانی هستیـد، لازم است در این نکات، خیلی مـداقّه کنید. ما که می‌گوییم «فرهنگ غرب»، نمی‌خواهیم بگوییم که این فرهنگ، همه‌اش از بای بسم‌اللَّه تا تای تَمّت، بدی و زشتی و خرابی است. شـما دیده‌اید که بنده مکرّر راجع به غرب و تهاجم فرهنگ غربی حرف می‌زنم. معنای صـحبتهای بنده، صـرفاً این نیست که فرهنگ غرب از بای بسم‌اللَّه تا تای تمّت، همه‌اش خراب و خرابی و بدی است. اگر این گونه بود، شـهروندان ممالک غربی، از اوّل آن را نمی‌پذیرفتنـد و اصـلاً تحمّـل نمی‌کردنـد. بنابراین، فرهنگ مـذکور، نقاط مثبتی دارد که آن نقاط مثبت، چشم مردم را گرفت و جوامع را به خود جـذب کرد. فرض بفرماییـد مظهر این جوامع مجـذوب، جامعه امریکایی است. خوب؛ در آن‌جا، برای این فرهنـگ، اسم داشـتند. دیگر به طور کامـل، این فرهنگ، مشـهود است و خصوصـیات خوبی هم دارد. یعنی این فرهنگ و تمـدّن - به قـول خودشـان این ایـدئولوژی - مردم را به کـار و تلاش دعوت می‌کنـد و به وقت‌شناسـی و رعـایت دقـایق و ذرّه‌هـای سرمایه‌هـای انسـانی فرا می‌خوانـد. نتیجه این فرهنـگ، بـا همه خصوصـیاتی که دارد چیست؟ این است که جـامعه‌ای دارای ثروت و پیشـرفت و علم و فنآوری به وجود می‌آیـد. همین جاذبه‌ها، چشم آحاد مردم و متفکّرین غرب را در دو، سه قرن پیش، که این افکار در امریکـا و اروپـا مطرح بـود، گرفـت و همـه از ایـن روش زنـدگی و از این مکتب و فرهنـگ و مجمـوعه خوشـشان آمـد و آن را پذیرفتنـد. امـا این فرهنـگ، عوامل حفظ رشـد حقیقی انسان را در خود نـداشت. آنها غافل بودنـد و متوجّه این نکته نشدنـد. مثلاً - فرض بفرمایید - شـما حوضـچه یا منبع آبی برای شُرب مردم، در محلّی ایجاد کنید. در و دیوارش را محکم سازید، تمام منافذش را ببندید، دریچه ورود و خروج آب منبع را تعبیه کنید و دیگر هیچ نگرانی‌ای از این بابت که آب وارد محفظه خواهد شد و در آن‌جا باقی خواهـد مانـد، نداشـته باشـید. اما در مجاورت قرار گرفتنِ منبع آب را، با فلان ماده مسـموم کننده، پیش بینی نکنید. مسـلماً این آب، زلال و خنـک هم خواهـد بود و انسان وقتی بنوشـد، لـذّت هم خواهـد برد؛ اما در این آب، به سـبب مجاورت با ماده مسـموم کننده، میکرب و آلودگی وجود خواهد داشت. شـما که منبع آب را تهیه کرده بودید، همه نکات سلامت آب را در نظر داشتید؛ اما این‌جایش را دیگر نخوانده بودید. یک طرف را دیده بودید؛ اما طرف نامشـهود قضیه را ندیده بودید. اغلب مکاتب بشری، از جمله مکتب سـرمایه‌داری غرب هم، همین طور است. یـک طرفش را دیده‌انـد. آن طرفی که انسانها را به کار و تلاش و پیشـرفت و رشـد مـادّی و ثروت و علـم می‌کشانـد، دیده‌انـد و درسـت هـم بـوده اسـت. امـا طرف دیگرش را ندیده‌انـد، کـه در ایـن جـامعه‌ای که آسمانخراشـها وجود دارد و ثروتها و تجملّات هست، فقر و بیچارگی افراد زیادی از انسانها هم هست. از گرسنگی مردن هم هست. ظلم هم هست. بـدتر از همه، فساد همه‌گیری هست که به داخـل خـانه همه کسـانی که ازاین وضـع لـذّت می‌برنـد، نفوذ می‌کنـد و زنـدگی را بر آنهـا تلـخ خواهـد کرد. خوب؛ این معضـل، گریبانگیر شـد و کار را خراب کرد. هنرِ یک مجموعه و یک مکتب، این است که همه عوامل در آن جمع باشـد. و الّا اگر یک مکتب، فقط جهانگیری‌اش خوب باشـد، می‌تواند فتوحات کند؛ اما نمی‌تواند نگهـدارد. منابع طبیعی را خوب می‌توانـد حفظ کند؛ ولی از حفظ منابع انسانی، ناتوان است. رشد مادّی می‌تواند بدهد؛ اما در دادنِ رشـد معنوی می‌مانـد. بالاخره، مساوات را در بین آحـاد مردم، می‌توانـد برقرار کنـد؛ ولی نهایتـاً المثنّای مکتب کمونیسم می‌شود! کمونیستها همه چیز را دولتی کردند؛ همه چیز را کوپنی کردند و برای این‌که مردم، مساوی شوند، سرمایه‌های شخصی را به کلّی از آنها گرفتنـد. بسـیار خوب! کسـی که ثروتمنـد بود، ثروتش را از دست داد و همه مساوی - یعنی تقریباً فقیر - شدنـد! فرضاً یک جا اغنیا را هم به دم تیغ دادنـد تا فقرا سودی ببرنـد. ادّعایشان این بود که در طبقات پایین جامعه، به هر حال، مساواتی به وجود آورنـد. اما در طبقات بالا، تبعیض و اختلاف طبقاتی‌ای که در کشورهای دیگر بود، این‌جا چنـد برابر شـد! ما کشورهای کمونیستی را دیـده بودیم. بنـده در زمـان مسؤولیت دولتی خود، در مسافرتهـایی که به کشورهـای کمونیستی کردم، وضع فقیر و غنی‌شان را از نزدیک

دیدم. در طبقات پایین جامعه، مردم نان برای خوردن نداشتند. اما در رأس حکومتهایشان، چنان جاه و جلال و فرعونیت و امپراتوری‌ای به وجود آمده بود، که شانه به شانه سرمایه‌داریِ بزرگِ جهانی می‌سایید! انگار نه انگار که به گفته خودشان «سوسیالیست» هستند! آری؛ وقتی یک مکتب ناقص باشد، وضعیت، بهتر از این نمی‌شود. یک طرف را درست می‌کند، طرف دیگر خراب می‌شود! اسلام خصوصیتش این است که همه عوامل رشد انسانی را در خود دارد. هم رشد مادی در آن هست و هم رشد معنوی. یعنی در اسلام «خلق لکم ما فی‌الارض جمیعا(۱)» هست. «قل من حرّم زینةاللَّه الّتی أخرج لعباده(۲)» هست. استفاده از منابع مادّی هست. کار و تلاش هست. بوسه زدن پیامبر بر دست کارگر هست. کار کردن امیرالمؤمنین هست. - اینها همه‌اش معنا دارد. - این‌که اگر کسی کار نکند، دعای او مستجاب نمی‌شود هم هست. در عهد رسول‌اللَّه، کسانی در خانه نشستند و گفتند: «خدای متعال وعده کرده است که «و من یتوکّل علی اللَّه فهو حسبه(۳). خوب؛ ما توکّل می‌کنیم و در خانه می‌نشینیم.» وقتی پیغمبر خبردار شد، به آنها فرمود: «خدا یک دعای شما را هم مستجاب نخواهد کرد!» این برای چیست؟ برای این است که جامعه از لحاظ مادّی رشد کند، به سازندگی بپردازد و توسعه یابد. تفاوت محیط زندگی اوّل اسلام که مردم در «صُفّه» زندگی می‌کردند، با پنجاه سال بعدش، که در همان کشور اسلامی، انواع و اقسام نعمتهای مادّی همه جا را پرکرد، به خاطر این بُعد بود. البته اسلام در کنار رشد مادّی جامعه، رشد معنوی هم ایجاد می‌کند. می‌گوید که باید به درِ خانه خدا بروید: «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤُکم.(۴)» باید دعا کنید. «و قال ربکم: ادعونی استجب لکم.(۵)» باید دعا کنید تا از خدا جواب بشنوید. حیات انسان، جز در رابطه با خدا، معنا ندارد. حیات قلبی و روحی و معنوی انسان، جز در ارتباط با خدا، مفهوم پیدا نمی‌کند. به مجرّد این‌که کسی از خدا غفلت کند، قلب، زندگی خود را از دست می‌دهد و روح، میرا می‌شود. اگر دوباره ذکر و توجّه به سراغش بیاید، جان می‌گیرد، و الّا خواهد مرد. اگر رویکرد مجدّدش به خدا و معنویات، به طول انجامد، تبدیل به جماد خواهد شد. این را اسلام و آیات قرآن به ما می‌گوید: «ألم یان للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکراللَّه.(۶)» و یا: «الابذکراللَّه تطمئنّ القلوب.(۷)» اینها در اسلام است. یعنی همان اسلامی که می‌گوید «به سراغ کشف منابع طبیعی و ساختن این دنیا بروید؛ ابزار مادّی را به دست بگیرید؛ ذهن را مجهّز به علم کنید؛ دنیا را طبیعت را مادّه را و منابع را بشناسید و کشف کنید و پرورش دهید، چون از آنِ شماست»؛ یادآور می‌شود که «این همه را برای خدا بکنید؛ به یاد خدا باشید؛ ذکر خدا را از دل بیرون نکنید و همه این حرکات را به صورت عبادت انجام دهید.» جمعِ بین تلاش و سازندگی مادّی با تلاش و سازندگی معنوی، یعنی همین. لذا شما می‌بینید که آن کسی که در اسلام، اهل سازندگی مادّی است، اَزهد خلق‌اللَّه هم اوست. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة و السّلام، با دست خود چاه و قنات حفر کرد و آن گاه که آب به ضخامت گردن شتر فوران نمود، از چاه بیرون آمد؛ با همان لباسِ کار گل آلود، کنار چاه نشست و بر کاغذ نوشت که «این آب را برای فقرا وقف کردم و صدقه قرار دادم.» یعنی چون به آبادانیِ جایی پرداخت، آناً در راه خدا انفاق می‌کند. منفق‌ترین، سازنده‌ترین، به ماده پردازنده‌ترین؛ و از لحاظ معنا، برترین و بالاترین. این، نتیجه تربیت و نشانگر برنامه رفاه مادّی و معنوی اسلام است. عوامل بقا را در اسلام مشاهده کنید! یکی از عوامل بقا، همین عاشوراست. یکی از عوامل بقا، امر به معروف و نهی از منکر است. بدیهی است که در جامعه، فساد به وجود می‌آید. هیچ اجتماع بشری نیست که در آن، فساد به وجود نیاید. این فساد، چگونه باید برطرف شود؟ بعضی کسان تا چشمشان به مظاهر فساد می‌افتد، می‌گویند «پس مسؤولین کجایند که بیایند فساد را از بین ببرند؟!» غالباً فسادی را که به چشم می‌بینند فریاد بر می‌آورند و سراغ از مسؤولین می‌گیرند. اما آن فسادی که به چشم دیده می‌شود، خیلی کوچکتر از فسادهایی است که با چشم ظاهری در کوچه و بازار و خیابان نمی‌شود دید. کسانی که واردند، می‌دانند و می‌فهمند که فسادهای کلان، اغلب از دیده‌ها پنهان است. لذا محیط جامعه باید به گونه‌ای باشد که اگر در آن فسادی پدیدار شد، فرصت رشد پیدا نکند و زود از بین برود. مثل جریانهای عظیم آب. رودخانه‌های عظیم دنیا را مشاهده می‌کنید؟ هر چه در این رودخانه‌ها آلودگی و کثافت بریزند، کمی آن طرفتر، تلاطم آب، سر به سنگ کوبیدن آب و حرکت آب، مواد مضر را از بین می‌برد و در عوض، مواد

حیاتی تولید می‌کند. محیط جامعه، باید این گونه باشد. باید چنان زلال باشد که اگر کسی قطره فسادی هم در آن چکاند، خودِ جامعه، آن را هضم کند و از بین ببرد. چگونه امکان‌پذیر است؟ با امر به معروف، با نهی از منکر و با دعوت به خیر. قرآن می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربّک بالحکمهْ.(۸)» حکمت، حکمت، حکمت. اندیشه مستحکم را تعبیر به حکمت می‌کنند. حکمت، که انبیا به آن ممتازند و از آنِ بندگان برگزیده و صالح است، همان فکر مستحکمی است که هیچ ابزار عقلانی نمی‌تواند آن را نفی کند و از بین ببرد. هیچ استدلال و تجربه‌ای هم نمی‌تواند آن را خنثی کند. شما در قرآن به آیاتی که حکمت را معیّن می‌کند، بنگرید، و ببینید چه چیزهایی است: «ذلک ممّا اوحی الیک ربّک من الحکمهْ.(۹)» چیزهایی است که اگر بشریت تا ابد هم تلاش کند، نمی‌تواند آنها را رد کند. هیچ منکری، هیچ مغرضی، هیچ معاندی نمی‌تواند در ردِّ آنها بکوشد. حکمت یعنی مستحکم‌ترین افکار و اندیشه‌ها. این‌که حکما، حکمت را «صیرورهْ الانسان عالما مضاهیا للعالم الحسّی(۱۰)» می‌گویند، همان است. یعنی چنان افکار برجسته و مستحکم و غیر قابل خدشه‌ای در روح او - بنده برگزیده و صالح - گسترش پیدا کرده است، که خود تبدیل به یک عالَم شده است و شما می‌توانید کوْن را وجود را، و همه گیتی را در سخن او، در اشاره او و در اقدام او مشاهده کنید. این، حکمت است. آن وقت «ادع الی سبیل ربّک بالحکمهْ.» این گونه مردم را به سوی خدا دعوت کنید. «والموعظهْ الحسنه.(۱۱)» «و جادلهم بالتی هی احسن.(۱۲)» این هم هست. یعنی اینها عوامل بقاست. اینها هست که تفکر اسلامی تا امروز توانست بماند. عزیزان من! روحانیت باید بداند که نظام و جامعه اسلامی، اگر خود را به گونه‌ای که اسلام فرموده است شکل دهد، و عوامل بقا را در خود فراهم کند، هیچ نیرویی در دنیا قادر به مقابله با آن نخواهد بود؛ نه نیروی مادّی و نه نیروی نظامی، که پیوسته تهدید می‌کنند هواپیما می‌آید؛ موشک می‌آید، چه می‌آید، چه می‌آید. مگر می‌توانند؟! ایادی استکبار به مدّت هشت سال کشور ما را تهدید کردند و به تهدیدهای خود، جامه عمل هم پوشاندند. در طی این مدّت چه غلطی کردند که بعد از این بتوانند بکنند؟! امروز استکبار جهانی، نیروی علمی و خیل رجل خود را بسیج کرده تا بلکه بتواند با تفکّر و فرهنگ و ابزار دانش، تفکّر اسلامی را متزلزل کند. اما با این ترفند هم، نخواهد توانست کاری از پیش ببرد. البته، شرط ناکامی و ناتوانی استکبار این است که در این‌جا، همان گونه که اسلام فرموده است، عمل شود. یعنی: «ادع الی سبیل ربّک بالحکمهْ و الموعظهْ الحسنه.» در این صورت، حتّی با ابزارهای فساد هم نخواهد توانست کاری کند. عوامل استکبار، امروز فیلم بد درست می‌کنند، نوار بد درست می‌کنند، حرفهای بد درست می‌کنند، شعر بد می‌گویند، داستان بد می‌نویسند و این همه را، در داخل کشور، بین نوجوانان، جوانان و مردم عادّی پخش و منتشر می‌کنند و یا از طریق ماهواره، رواج می‌دهند. این مورد اخیر - ماهواره - واقعاً گنداب فسادی است که تیرهای زهرآگین خود را به سمت ملتها و کشورها هدفگیری می‌کند. بحمداللَّه سال گذشته، مجلس شورای اسلامی، با حسن فهم قضیه، ماهواره را ممنوع کرد. با این همه، اگر در جامعه، به دستور اسلام و فرموده قرآن عمل شود، هیچ‌کدام از ابزار و عوامل فساد، نمی‌تواند کمترین اثری بکند. به معنای دقیقتر، توجّه از جوانب مختلف و امر به معروف و نهی از منکر، نمی‌گذارد دشمن پیروز شود. این است که جامعه اسلامی، یک جامعه ماندگار است. این است که «انا نحن نزّلنا الذکر و انّا له لحافظون.(۱۳)» این است که «ولینصرن اللَّه من ینصره.(۱۴)» این است که «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا.(۱۵)» اینها تعارف نیست که خدا با ما کرده است. حال، قدرتمندان دنیا عربده بکشند و علیه نظام جمهوری اسلامی تهمت بزنند. بحمداللَّه این‌جا بنای مستحکمی است. بنایی است که هر کس با آن زورآزمایی کند، دست و پنجه خودش را زخمی و مجروح خواهد کرد. امروز همه عوامل بقا و حیات، در نظام اسلامی هست. کسانی هم که گاهی اوقات نسبت به بعضی از کارهای دینی و شعارهای اسلامی، اعتراض دارند و نِق می‌زنند که «آقا؛ شما هم دیگر شورش را درآوردید! دائم راجع به ارزشهای اسلامی می‌گویید! فلان شعار دیگر چیست و فلان کار دیگر کدام است؟!» در واقع حرف دشمن را تکرار می‌کنند. دشمن مایل نیست که اسلام به طور کامل پیاده شود؛ چون اگر اسلام به طور کامل پیاده شد، آسیب‌ناپذیر می‌گردد. حال، برای این‌که آسیب‌پذیر شود، باید چه کار کنند؟ باید ناقصش کنند.باید یک گوشه‌اش را نگذارند

عمـل شود. مثلاًـ نسبت به «لاـیحه قصـاص» و «قـانون مجـازات»، جنجال آفرینی کننـد. وظیفه علما و مبلّغین و روحانیون و معمّمین، این‌جـا روشن می‌شود. البته روشن است و بحمـداللَّه، آقایـان وظایفشان را خیلی خوب می‌داننـد. ما هم نمی‌خواهیم وظیفه علما را به آنـان یـادآور شـویم. چـون اهـل علمنـد، و خودشـان می‌داننـد. این‌کـه می‌گـوییم، برای «تـذکّر» است. برای دانسـتن جوانـان و تـازه رسـیدگان به این راه است که بداننـد این راه، راه مبـارکی است. این راه، راه شـکست‌ناپذیری است. این راه، راهی است که در آن، همه امکانـات برای بقـا، به وسـیله حکمت پروردگـار عالم، فراهم شـده است. این راه، هم جهاد دارد، برای دفع دشـمن؛ هم «رحماء بینهم» دارد، برای محیـط قابـل زیست در داخل کشور؛ هم «لاینهیکم‌اللَّه عن‌الـذین لم یقاتلوکم» تا «ان تبروهم و تقسـطوا الیهم»(۱۶) دارد، برای ارتباطـات حسـنه بـا کشورهـا و ملتهای دنیا و هم «انما ینهیکم‌اللَّه عن‌الـذین قاتلوکم فی‌الـدین»(۱۷) دارد، برای مبـارزه با اسرائیل و امریکا. یعنی همه چیز دارد. هم دنیا دارد، هم آخرت، هم حفظ ارزشها با دقّت و وسواس و هم رفتن به دنبال سازندگی و ایجاد دنیای خوب و اسـتقرار و کشف بواطنِ طبیعت، به وسیله دستهای توانا. همه چیز هست. هم عواطف و احساسات مردم را دارد، هم کمـک الهی را دارد، هم کار در آن هست و هم توکّل. لـذاست که آن وقت این آیه معنا پیـدا می‌کنـد: «و من یتّق اللَّه یجعل له مخرجـا. و یرزقه من حیث لا یحتسب.(۱۸)» اگر تقوا باشـد - یعنی، این مجموعه بـا هم باشـد - آن وقت دیگر هیـچ کس نمی‌تواند آسیب برسانـد. امروز هفـده سـال از پیروزی انقلاـب می‌گـذرد. کـاری که دشـمنان ما در طول این هفـده سال، علیه انقلاب و نظام می‌توانسـتند بکننـد و نکردنـد، کدام است؟! دشـمنان ما، هر کاری که ممکن بوده است کرده‌اند. اگر هم به بعضـی از کارها دسـت نزدنـد، به دلیـل فقـدان توانایی‌شـان در انجام آنها بود. یا ضـرورتهای جهانی ایجاب نمی‌کرد و یا با مشـکلات افکار عمومی و ترس مواجه بودنـد. بـا این حال، هر کاری می‌توانسـتند با این ملت بکننـد، کردنـد. امروز که نگاه کنیـد، می‌بینیـد بحمـداللَّه ما در میـدان سازندگی و در میدان سیاست بین‌المللی جلو هستیم. در همین قضایای چند روز اخیر و افتتاح خط آهن مشهد - سرخس، دیدید که همه آمدنـد و تعریـف کردنـد. کارهـایی چنین را، چه کسـی کرد و می‌کنـد؟ آیـا عواملی جز دین و اسـتقلال، قـادر به انجـام چنین کارهایی هست؟! ملت ایران، در وقتی این کارها را به سامان رسانده که امریکا و متّحدین امریکا با او دشـمن بوده‌اند. بعضی، چنین وانمود می‌کننـد که اگر کشوری بـا امریکا قهر باشـد، دیگر نمی‌توانـد در مسیر سازنـدگی گام بردارد و کاری صورت دهـد. پس، کارهایی که ما کردیم چیست؟! ما در دوره قهر با امریکا، این کارها را کردیم. همه این پیشـرفتها در زمانی حاصل شد که امریکا به خون ما تشـنه بود. خیلی از این کارهای سازنده، زمانی انجام شد که متّحدین امریکا - بعضـی در اروپا، بعضـی در آسیا و بعضی در آفریقـا - علیه ما خنجر کشـیده بودنـد. آنها گاه از روبه‌رو و گاه از پشت، به ما خنجر هم زدنـد. در عین حال، این همه کار سازنـده کردیم. پس، بدانند و عبرت بگیرند. خیال نکنند که ساختن این کشور و پیشـرفت آن، متوقّف به این است که ما به درِ خانه دشمنان خـدا - امریکا و غیر امریکا - برویم؛ نه. اگر به درِ خانه آنها رفته بودیم، این مقـدار پیشـرفت عایـد نشـده بود. کما این‌که در دوران رژیم شـاه، دیدیـد که این کشور، آنی را هم که داشت از دست داد! کشـاورزی داشت، از دست داد! صـنعت نـداشت، به دست هم نیاورد! یک مونتاژ دروغین غلطی را در این کشور به وجود آوردنـد و نامش را «صـنعت» گذاشـتند که در واقع صـنعت نبود. در آن زمان، البته انواع و اقسام فساد و فحشا و منکر را وارد کردنـد. انواع و اقسام مشـروبات الکلی و انواع و اقسام کاباره‌ها و انواع و اقسام تفریحهـای ناسـالم را وارد کردنـد. ارتبـاط با دشـمنان ملت و کشور، ارتباط و اتّصال با کسانی که می‌خواهنـد بر کشور ما حکومت کنند؛ قصد دوستی با ما ندارند و می‌خواهند ثروت این مملکت را به نفع خودشان مصادره کنند، جز ضرر و زیان حاصلی برای ملت ما ندارد. ما در سایه جدایی و دوری از امریکا و متّحدینش، بحمداللَّه در این هفده سال، این همه پیشـرفت کرده‌ایم که قابل مشاهده است. این سازنـدگیها و کارهـایی که بـاعث ترقّی کشور است، در بخشـهای مختلف و بیشتر به وسـیله عناصـر مؤمن انجـام می‌شود. عناصـر غیرمؤمن و نامعتقـد - که حزب‌اللّهی نیسـتند - گرچه حرف می‌زننـد، امـا کارِ چنـدانی برای مملکت انجام نمی‌دهنـد. بیشترِ کارهای سازنده و مؤثّر را همین عناصـر مؤمن و حزب‌اللّهی و مهندسـین معتقد به انقلاب و فعّالان و مدیران دلسوز نسبت به مملکت

و نظامْ انجام می‌دهند. عناصر فعّال، بچه‌هایِ خودِ انقلابند. دیگران هیچ کمک و خدمتی به ما نکردند. بچه‌های انقلابند که کارهای سازنده را انجام می‌دهند و زحمات طاقت‌فرسا را متحمّل می‌شوند. پیشرفت کشور، این‌گونه حاصل می‌شود. روحانیت محترم و مبلّغین عزیز، در این ماه بزرگ باید ابعاد مختلف قضایا را برای مردم روشن کنند و به آنها تفهیم نمایند که دنیا و آخرت، در سایه دین به دست می‌آید. ارتباط با امام حسین علیه‌الصّلاة والسّلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به زندگی مادّی و هم به زندگی معنوی انسان کمک می‌کند. یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمانها چگونه می‌شود رفت و جان فدا کرد، آن وقت می‌تواند بی‌دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولتها و بعضی از ملتهایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان می‌دهند. امیدواریم که خداوند کمک کند و تفضّل فرماید تا ابعاد اسلام عزیز و ابعاد و اعمال حادثه مهمّ عاشورا، برای همه روشن شود و واقعاً مثل سرچشمه‌ای، از آن استفاده کنند. ان‌شاءاللَّه شما آقایان محترم، برادران عزیز - مخصوصاً جوانان مؤمن و مخلص و پرشور - بتوانید وظیفه خودتان را به بهترین وجه انجام دهید؛ مردم را از سرچشمه مبارک عاشورا سیراب سازید و قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنا فداه از همه شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --------------------------

-- ۱) بقره: ۲۹ ۲) اعراف: ۳۲ ۳) طلاق: ۳ ۴) فرقان: ۷۷

۵) مؤمن: ۶۰ ۶) حدید: ۱۶ ۷) رعد: ۲۸ ۸) نحل: ۱۲۵ ۹) بنی‌اسرائیل: ۳۹ ۱۰) . ؟ ۱۱) نحل: ۱۲۵ ۱۲) نحل: ۱۲۵ ۱۳) حجر: ۹ ۱۴)

حجّ: ۴۰ ۱۵) عنکبوت: ۶۹ ۱۶) ممتحنه: ۸ ۱۷) ممتحنه: ۹ ۱۸) طلاق: ۳-۲

بیانات مقام معظم رهبری در «مانور بزرگ ولایت»

بیانات مقام معظم رهبری در «مانور بزرگ ولایت» بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم خداوند بزرگ را سپاسگزاریم که یک بار دیگر ارتش جمهوری اسلامی ایران، با حضور خود، اقتدار نظام مقدّسِ جمهوری اسلامی را در عرصه سازندگی نشان داد. اقتدار حقیقی یک نظام همین است که بتواند در عرصه سازندگی، مهارت و توانایی خود را نشان دهد. این‌که در دورانِ دفاعِ مقدّسِ هشت ساله، نیروهای مسلّح، علی‌رغم همه توطئه‌ها و بدخواهیهای دشمنان، توانستند با حضور خود، پیچیده‌ترین شیوه‌های جنگی را اعمال کنند؛ دشوارترین هماهنگیها را نشان دهند و بزرگترین حماسه‌ها را بیافرینند، نشانگر اقتدار جمهوری اسلامی ایران در عرصه سازندگی است. در فتح خرمشهر - که این روزها مزیّن به یاد این حادثه بزرگ و پرافتخار است - نیروهای مسلّح، با هماهنگی شگفت‌آور، پیچیده‌ترین تاکتیکهای جنگی را عمل کردند. بخشهای مختلف - زمینی، هوایی، توپخانه و پدافند هوایی - با هم توانستند پیچیده‌ترین شیوه‌های جنگی را اعمال کنند و انسانهای کارآزموده، مجرّب و ساخته شده در کوره گداخته امتحانهای دشوار در نظام جمهوری اسلامی،ثابت کردند که انسانسازی جمهوری اسلامی، در رأس همه سازندگیهای آن، یک نمونه برجسته و ممتاز و عالی است. خدا را سپاسگزاریم که جمهوری اسلامی ایران توانسته است بعد از دوران دفاع مقدّس، سازندگی کشور را در ابعاد مختلف شروع کند و به پیش ببرد و اقتدار خود را به دوستان و دشمنانش نشان دهد. در طول سالهای بعد از جنگ تا امروز، جمهوری اسلامی در عرصه سازندگی کشور، امتحانهایی را پشت سر گذاشته است که برای بینندگان مایه اعجاب است. خدا را سپاسگزاریم که به فضل او، توانستیم با حجم عظیم و کیفیّت بالای سازندگی در این کشور - که به دست فرزندان این مرز و بوم انجام شد - دهانِ بدگویِ دشمنان را ببندیم، چشم دوستان را روشن کنیم و دل علاقه‌مندان را شادمان گردانیم. اوّلاً ـ از همه سازندگیها بالاتر، سازندگی انسانی است؛ یعنی سازندگی انسانها، سازمانهای انسانی و تشکیلات بشری، مثل نیروهای مسلّح. ثانیاً، اگر کشوری نتواند اقتدار خود را در عرصه سازندگیِ نیروهای مسلّح نشان دهد، دیگر سازندگیهای او زیر سؤال خواهد رفت و مورد تردید قرار خواهد گرفت. زیرا آن که از موجودیّت، کیفیّت، پیشرفت و سازندگی دفاع می‌کند، نیروهای مسلّح است.

جمهوری اسلامی، به فضل پروردگار در این عرصه هم بهترین و شایسته‌ترین امتحانها را داده است. از اوّل انقلاب - بخصوص در دوران دفاع مقدّس - بازسازی شگفت‌آور و پرشکوهِ ارتشِ جمهوریِ اسلامیِ ایران؛ ایجاد و تأسیس اعجاب‌انگیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ حرکت عظیمِ کم‌نظیر یا بی‌نظیرِ ایجاد بسیج عمومیِ مردمی و به کار گرفتن نیروهای مؤمن و بازوان توانا در بخشهای مختلف، از معجزات نظام جمهوری اسلامی است و اقتدار نظام را نشان می‌دهد. امروز عرصه دیگری است تا ارتش جمهوری اسلامی ایران با حضور خود، با قدرت خود، با مهارت خود، با سازماندهی مستحکم خود، با همکاری نیروی زمینی و نیروی هوایی و با به کارگیری ابزارهای پیچیده و بسیار کارآمد و فرماندهیهای مدبّرانه، بتواند سازندگی نظام جمهوری اسلامی ایران را در این بخش عظیم، یک بار دیگر نشان دهد و ثابت کند. مانور بزرگ ولایت، یک حرکت انقلابی، یک حرکت سازنده، یک حرکت امیدبخش و یک کار مهّم و جدّی در جهت کیفیّت یافتن نیروهایِ مسلّحِ نظامِ مقدّسِ جمهوریِ اسلامی است. کار مهمّ و بزرگی است؛ و امیدواریم نتایج آن هم، برای ارتش و نیروهای مسلّح، بزرگ و پر ثمر و ماندگار باشد. ارتش جمهوری اسلامی و همه نیروهای مسلّح در این نظام مقدّس، وقف دفاع از ارزشها هستند؛ وقف دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور، وقف دفاع از این ملت بزرگ، وقف دفاع و حراست و حفاظت از کارهای بزرگی که در این کشور انجام گرفته است، سازندگیهای با ارزشی که شده است و می‌شود و در آینده هم - به فضل پروردگار - خواهد شد. ارتش جمهوری اسلامی ایران - همان‌گونه که امام بزرگوار می‌خواستند و آرزو می‌کردند و بارها بر زبان آورده بودند - یک ارتش مردمی و خدایی است. این، برای مجموعه نظام مقدّس جمهوری اسلامی، بسیار حائز اهمیت و ارزنده است. ارتشِ دفاعی و نیروهای مسلّح ما، هیچ کس را در این منطقه و هیچ ملت و کشوری را در سطح جهان، تهدید نمی‌کند. تنها کسی که مورد تهدید ارتش جمهوری اسلامی ایران است، متجاوز است. کسی که قصد تجاوز کند، تو دهنی خواهد خورد. (من مایلم از پرسنل به حالِ خبردار در میدان، بخواهم که با حال «راحت باش» بایستند و به راحتی آنچه را که می‌گویم بشنوند. از حال «خبردار» خارج شوند؛ راحت باش باشند. مدتی است در زیر آفتاب ایستاده‌اید. البته شما، بحمداللَّه، توانایی‌تان بیش از اینهاست؛ لکن راحت باشید.) ارتش جمهوری اسلامی ایران، فقط برای متجاوز و کسی که قصد تعرّض به این کشور، این ملت و این نظام را داشته باشد، خطر است. امروز در منطقه ما، خطری که امنیت منطقه و تمامیت ارضی کشورهای منطقه و همسایه خود را تهدید می‌کند، خطر رژیم اشغالگر قدس است. ملتها و دولتهای منطقه باید این حقیقت را با تمام وجود، احساس و ادراک کنند. بدیهی است، هر کس که آن رژیم متجاوز و متعرّض و غیر قانونی را پشتیبانی می‌کند، در جرائم آن، سهیم و شریک است. امروز صهیونیستها و پشتیبانانشان آن قدر گستاخ شده‌اند و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که در اطراف دنیا راه می‌افتند و علیه جمهوری اسلامی، تبلیغ می‌کنند! اگر ملتها و دولتهای منطقه، فراموش نکنند که نظام غاصب صهیونیستی برای چه و چگونه به وجود آمد، گستاخی او به این‌جاها نمی‌رسد؛ و الاّ ـ ملتهای منطقه را خطر بزرگی تهدید می‌کند. پشتیبانان رژیم صهیونیستی هم در هر تعرّض و تجاوز و حرکتی که علیه کشورهای همسایه سرزمین مقدّس فلسطین انجام گیرد، سهیم خواهند بود. جمهوری اسلامی - به فضل پروردگار - بر اساس استقلالی که آن را باقدرت و همّت ملت خود به دست آورده و به کمک خدا توانسته است آن را حفظ کند، مواضع خود را صریحاً اعلام می‌نماید. استقلال جمهوری اسلامی، بزرگترین موهبت الهی برای این ملت و کشور است. امروز قدرت استکباری امریکا می‌خواهد بر سرِ استقلال جمهوری اسلامی، معامله کند. مضاف بر این، جمهوری اسلامی را به تحریم و محاصره اقتصادی هم تهدید می‌کند! جمهوری اسلامی، استقلال خود را با مبارزه به دست آورده است و با مبارزه هم آن را حفظ خواهد کرد. این ملت در تاریخ صد سال گذشته خود - قبل از استقرار جمهوری اسلامی - آثار شئامت بارِ تسلّط بیگانه را در کشورش، با همه وجود لمس کرده است. لذا این استقلال برای ملت ایران خیلی ارزشمند است. روزی در این کشور، بیگانگان هر کاری می‌خواستند می‌کردند و آن را متعلّق به خودشان می‌دانستند. روزی - در گذشته‌ای نه چندان دور - همه زمینها، بیابانها و مناطقی را که شما در کشور مشاهده می‌کنید، امریکاییها از آنِ خود

می‌دانستند و روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کردند تا استفاده ببرند؛ بی آن‌که برای صاحبان آنها - یعنی ملت ایران - کمترین احترامی قائل باشند. جمهوری اسلامی با مبارزه به وجود آمد. ملت ایران با مبارزه توانست دست دشمنان را قطع کند و با مبارزه هم این استقلال را حفظ خواهد کرد. تحریم و محاصره اقتصادی از سوی رژیم ایالات متّحده امریکا و هر رژیم دیگری، ملت ایران را متزلزل نمی‌کند؛ نظام جمهوری اسلامی را متوحّش نمی‌سازد و بر زندگی مردم ما هیچ اثری نمی‌گذارد. ملت ما، ملتی بیدار، زنده، مستقل و متّکی به نفس است. چگونه می‌توانند چنین ملتی را با این تهدیدها بترسانند؟! اگر دو، سه برابر این تحریم هم نسبت به ملت ایران اعمال شود، این ملت، استقلال خود را از دست نمی‌دهد. ملت ایران، ملتی شجاع، کارآمد و قدرتمند است. می‌ایستد، می‌سازد، روز به روز تلاش می‌کند و خود را بیش از پیش مستغنی از دیگران می‌سازد. این ملت تهدیدپذیر نیست. اگر این ملت می‌خواهد در مقابل تهدیدها با قدرت بایستد، باید بخشهای مختلف، حرکت سازنده را ادامه دهند و نیروهای مسلّحِ ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران، در بخشهای گوناگون، روز به روز خود را تقویت کنند. ملتی که نمی‌تواند از خودش دفاع کند، دشمن را نسبت به خود جری و گستاخ خواهد کرد. ما باید بتوانیم از خودمان دفاع کنیم تا دشمن احساس کند که به این ملت نمی‌شود زور گفت و بر آن چیزی را تحمیل کرد. ملت ما از ملتهای بی‌ریشه بی‌تاریخِ فاقدِ افتخارات نیست که بتوانند هر چه می‌خواهند به آن بگویند. این ملت ریشه‌ای عمیق و کهن دارد و از درخشانترین تاریخها و بزرگترین فرهنگها برخوردار است. از همه اینها بالاتر، ایمان دارد و متّکی و معتقد به خداست. ملت ما در میدان جنگ و در عرصه صلح و در حال سازندگی و در کار سیاسی یا اقتصادی یا نظامی، از راهنمایی خدا بهره می‌گیرد. عزیزانِ من! این نکات را به گوش بگیرید! کار را - به فضل پروردگار - با قدرت به پیش ببرید. روز به روز بر کیفیّت خودتان بیفزایید و بدانید: هر کس که برای کیفیّت ارتش یا سایر نیروهای مسلّح تلاش کند، حرکت انقلابی و حسنه انجام داده است. هر کس هم در جهت از دست رفتن کیفیّت در ارتش یا دیگر نیروهای مسلّح تلاش کند، به سود دشمن کار کرده و دل او را شاد نموده است. پروردگارا! تو را به حرمت قرآن و به حرمت پیامبر اسلام و به حرمت ولی و حجّتت ارواحنا فداه سوگند می‌دهیم ما را در راه خودت ثابت قدم بدار. پروردگارا! ما را از سربازان و جانبازان خود و از کسانی که در راه تو با اراده نیرومند، حرکت و تلاش می‌کنند قرار بده. تلاشهایی را که فرزندان این مرز و بوم در بخشهای مختلف - از جمله آنچه را که مربوط به نیروهای مسلّح است - انجام می‌دهند، مشمول نظر امام زمان ارواحنا فداه و مورد قبول خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبینا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. هفتمین سالگرد درگذشت جانسوز امام بزرگوار ما که تجدید یک خاطره بسیار تلخ برای مردم ایران و دیگر مسلمانان جهان است، عرصه و صحنه‌ای است برای این‌که ملت ایران، احساسات خود را نسبت به آن امام بزرگوار و رهبرِ کبیرِ راحل خود، نشان دهد. این مراسم - آن طور که احساس می‌شود و به چشم می‌آید - هر سال از سالهای قبل، پرشورتر و عظیمتر و پرمعناتر است. معنای این مطلب آن است که ملت ایران، علی‌رغم دشمنان امام و انقلاب، راه امام و راه انقلاب را رها نکرد و امام، به کوری چشم دشمنانش پیروز شد. پیروزی، دو پیروزی است: یک پیروزی، پیروزی‌ای است که انسان خودش آن را می‌بیند؛ که آن، همین تشکیل حکومت و نابود کردن دشمنان انقلاب بود و امام این را به چشم مبارک خود مشاهده کرد. یک پیروزی، که از این پیروزی مهمّتر و بل پیروزی ماندگار است، پیروزی فکر و پیروزی راه و مدّعاست. این، همان پیروزی‌ای است که انبیای الهی، با وجود این‌که در دوران حیات، آن همه مرارت را تحمّل کردند، بالاخره به آن نائل شدند. این پیروزی، پیروزیِ فکر و ایده و راه یک انسان بزرگ و متفکّر است.

امـام، به این پیروزی هم رسـید. استـمرار خـاطره آن بزرگوار و پرشور شـدن هر ساله این مراسم، بـدین معناست. درباره نهضت امام بزرگوارمان، مطلبی را می‌خواهم عرض کنم که برای ما حامل درس است. خواهش می‌کنم افرادی که صاحبِ فکر و دارای اندیشـه و خرد سیاسـی و تأمّـل در مسائل بزرگنـد، روی این مسأله تأمّل کننـد و آن را بیشتر بشـکافند. می‌دانیـد که حرکت امام، مشابهتهای زیـادی بـا نهضت حسـینی دارد و تقریبـاً، الگوبرداری شـده از حرکت حسـینی است. گرچه آن حرکت - یعنی حرکت امـام حسـین علیه‌السّلام - منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید؛ ولی این فارقی ایجاد نمی‌کند. زیرا یـک نوع فکر، یـک مضـمون و یک طرح کلّی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لـذا سـرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسـین علیه‌السّلام و سرنوشت این حرکت، حکومت امامِ بزرگوارِ ما شد. این، به طور کلّی، امر روشن و واضحی است. از جمله ویژگیهایی که در هر دو حرکت، به طور بارزی وجود دارد، موضوعِ «اسـتقامت» است. با کلمه اسـتقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهمّ است. در مورد امام حسـین علیه‌السّلام استقامت به این صورت است که آن حکومت، ایسـتاد. هنوز مشـکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدتی، آن حضـرت تصـمیم گرفت تسـلیم یزید و حکومت جائرانه او نشود. مبارزه از این‌جا شـروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیت فاسدی که راه دین را به کلّی منحرف می‌کرد. امام از مدینه که حرکت فرمود بـا این نیّت بود. بعـد که در مکه احساس کرد یاور دارد، نیّت خود را با قیام همراه کرد. و الّا جوهر اصـلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسـینی، قابل تحمّل و قبول نبود. امام حسـین علیه‌السّلام ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجه با مشـکلاتی شـد که یکی پس از دیگری رخ نمود. نـاگزیریِ خروج از مکه، بعـد درگیری در کربلاـ و فشاری که در حادثه کربلا بر شخص امـام حسـین علیه‌السّـلام وارد می‌آمـد، از جمله این مشـکلات بود. یکی از عواملی که در کارهای بزرگْ جلوِ انسان را سـد می‌کند، عذرهای شـرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد؛ ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عدّه زیادی کشته خواهند شد - احساس می‌کند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه‌السّلام از این گونه عـذرهای شـرعی که می‌توانست هر انسان ظاهر بینی را از ادامه راه منصـرف کنـد، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ می‌نمود. اوّل اعراض مردم کوفه و کشـته شـدن مسـلم پیش آمـد. فرضاً این‌جا بایستی امام حسـین علیه‌السّـلام می‌فرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شـد. می‌خواستیم بـا یزیـد بیعت نکنیم؛ ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال، امکان‌پـذیر نیست. مردم هم تحمّل نمی‌کنند. پس، تکلیف ساقط است. لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت می‌کنیم.» مرحله دوم، حادثه کربلا و وقوع عاشوراست. این‌جا امام حسـین علیه‌السّلام می‌توانست در مواجهه با یک مسأله، به مثابه انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقها می‌خواهد حل کنـد، بگویـد: «زن و بچه در این صـحرای سوزان، طاقت ندارنـد. پس، تکلیف برداشـته شد.» یعنی تسـلیم شود و چیزی را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپـذیرد. یـا بعـد از آن‌که در روز عـاشورا حمله دشـمن آغـاز گردیـد و عـدّه زیـادی از اصـحاب امـام حسـین علیه‌السّـلام به شـهادت رسـیدند - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار می‌توانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمی‌شود مبارزه کرد و نمی‌توان پیش برد.» آن‌گاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسـین علیه‌السّـلام شـهید خواهـد شـد و بعد از شـهادت او، آل اللَّه - حرم امیرالمؤمنین و حرم پیغمبر علیهماالسّـلام - در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهنـد مانـد - این‌جا دیگر مسأله ناموس پیش می‌آیـد - به عنوان یک انسان غیرتمند، می‌توانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشـته شده است. تکلیف زنان چه می‌شود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّـلام و پاکیزه‌ترین و طیّب و طاهرترین زنان عالم اسـلام، به دست دشـمنان - مردان بی سرو پایی که هیچ چیز از شرف و ناموس نمی‌فهمنـد - خواهنـد افتاد. پس، تکلیف برداشـته شد.» توجّه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمّی است که در واقعه کربلا از این دیدگاه دقّت شود که اگر امام حسین علیه‌السّلام می‌خواست در مقابل حوادثِ بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشـنگی کودکان، کشـته شدن همه جوانان و حوادثِ فراوانِ دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دیدِ یک متشرّعِ معمولی

نگاه کند و عظمتِ رسالتِ خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم می‌توانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت می‌کنیم. چاره چیست!؟ الضرورات تبیح المحذورات.» اما امام حسین علیه‌السّلام چنین نکرد. این، نشانگر استقامت آن حضرت است. استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمّل مشکلات نیست. تحمّل مشکلات برای انسان بزرگ، آسانتر است تا تحمّل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمّل اینها، مشکلتر از سایر مشکلات است. یک وقت به کسی می‌گویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» خوب؛ انسانِ قوی می‌گوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟! راه را می‌روم.» یا می‌گویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ می‌گوید: «خوب؛ کشته شوم! چه اهمیت دارد؟!» اما یک وقت صحبتِ کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. می‌گویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند.» این‌جا دیگر پای جان دیگران در بین است: «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» این‌جا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهمّ نیست، پایشان می‌لرزد. آن کسی پایش نمی‌لرزد که اوّلاً در حد اعلی بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام می‌دهد. ثانیاً قدرت نفس داشته باشد و ضعفِ نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین علیه‌السّلام در کربلا نشان داد. لذا، حادثه کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم می‌درخشد، و تا ابدالدّهر هم خواهد درخشید. عرض من این است که امام بزرگوار ما در این خصوصیت، به طور کامل دنباله رو امام حسین علیه‌السّلام شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزیِ بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیعترش در سطح عالم، گرایش ملتها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزیها، به خاطر استقامت او بود. روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه علمیه قم را تعطیل خواهند کرد.» این‌جا صحبتِ جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه علمیه قم تعطیل شود.» پای همه می‌لرزد. اما امام نلرزید؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت. روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه علمای بزرگ و مَراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند.» یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید.» پای خیلی کسان، این‌جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزید و راه را ادامه داد تا به نطقه پیروزیِ انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خونهایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام رضوان‌اللّه علیه، خونها را - خونهای جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این‌جاها دیده می‌شد. به هر حال؛ این همه، مربوط به دوران مبارزه با رژیم ستمشاهی بود. آنچه که برای ما درس است، مربوط به بعد از پیروزی انقلاب است. همه باید به این نکته التفات و توجّه داشته باشند و همان‌طور که عرض کردم، اندیشمندان سیاسی، صاحبان فکر سیاسی و اهل تحلیل، روی این کار کنند. واقعاً مهمّ است. خوب؛ جمهوری اسلامی تشکیل شد. تا قبل از آن، مبارزه با رژیم ستمشاهی بود. از وقتی رژیم جمهوری اسلامی تشکیل شد و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد، دایره مبارزه، وسیع شد. شکل مبارزه عوض شد؛ اما دایره، وسیع گشت. مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، از سوی دشمنان جهانی آغاز گردید. دشمنان جهانی چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که ما به آنها «استکبار جهانی» می‌گوییم. استکبار جهانی، همه زورگوهای عالم، همه قلدرها و همه پُرروهای مسلّط بر ملتها را شامل می‌شود. این، استکبار جهانی است. چرا با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردند؟ جواب این سؤال، طولانی است و بارها هم گفته شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت:

منافعشـان به خطر افتاده بود. توسعه‌طلبی‌شان به خطر افتاده بود. حضور جمهوری اسلامی در میان کشورهای مسلمان، ادامه تسلّط آنها را بر آن کشورها به خطر انداخته بود و از این قبیل. به هر حال، مبارزه سختی را شروع کردند. هر قدم به قدم این مبارزه، جای این بود که اگر انسان ضعیفی به جای امام بود، حرکت را متوقّف کند و به سبب وجود مانع و عذر بگوید: «نمی‌شود با استکباری چنین عریض و طویل مبارزه کرد. چاره‌ای نیست؛ لذا عقب‌نشینی می‌کنیم.» اما امام، عقب‌نشینی نکرد. به این دو، سه مقطع توجّه کنید تا اهمیت قضیه معلوم شود: یک حمله از همه جوانب به ایران، از جهت سیاسی بود. همه دستگاههای تبلیغاتی، در چند برهه به ما حمله سیاسی کردند که فلج کننده است. گاهی حمله سیاسی، برای کشورها به ستوه آورنده است. امروز که تبلیغات رسانه‌های صوتی و تصویری، همه دنیا را فرا گرفته است، غالباً حملات سیاسی، دولتها را خیلی می‌ترساند؛ چون روی افکار ملتهایشان اثر می‌گذارد. چنین حمله‌ای را علیه نظام جمهوری اسلامی، از همه طرف شروع کردند. البته ملت ما بصیر و مستحکم بود و تکان نخورد. امام هم نگفت «حال که همه علیه ما همدستند، پس عقب بنشینیم.» نگفت «به تنهایی با امریکا می‌شود مبارزه کرد؛ اما امریکا و شوروی را چطور از عهده برآییم؟» چون آن زمان که دنیا دو قطبی بود، هر دو قطب، علیه ما اتّحاد و اتّفاق و همدستی داشتند. امام استقامت ورزید؛ عقب‌نشینی نکرد و از حرف و شعار و راهش برنگشت. یک کلمه از آن حرفهایی که دشمنان می‌خواستند بر زبان امام جاری شود، بر زبان او جاری نشد. این، استقامتِ حسینی است. شبیه ایستادگیهای امام حسین علیه‌السّلام در مقیاس و در قالبهای امروز است. یا آن وقتی که جنگ تحمیلی شروع شد. شما فکرش را بکنید! ملتی با آن همه ویرانیهایِ دوران ستمشاهی و آن همه احتیاج به کار و نوسازی، ناگهان مورد حمله دشمن قرار گیرد و همان چیزی را هم که دارد از کار بیندازند! راه آهن را از کار انداختند، پالایشگاهها را از کار انداختند، صادرات نفت را از کار انداختند، کارخانه‌های آهن را از کار انداختند. خوب؛ هر کس باشد، در مقابل چنین حرکتی به زانو در می‌آید. طرف هم که فقط رژیم عراق نبود! همه می‌دانستند که رژیم عراق، به اضافه شوروی، به اضافه فرانسه، به اضافه «ناتو»، به اضافه کارشناسان امریکایی - همه و همه - بودند. اگر امام ضعیف بود، این‌جا ممکن بود بگوید «دیگر تکلیف از ما برداشته شده است. اینها می‌خواهند که ما بر قوانین اسلام چندان اصرار نکنیم؛ خیلی خوب، نمی‌کنیم! اینها می‌خواهند که ما با اسرائیل مبارزه نکنیم؛ خیلی خوب، مبارزه نمی‌کنیم. چون فشار زیاد است. چه کار کنیم؟!» امام، چنین چیزی نگفت و ایستادگی کرد. قطعنامه را هم که امام قبول کرد، به خاطر این فشارها نبود. قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسؤولین آن روز امورِ اقتصادی کشورْ مقابلِ رویِ او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی‌کِشد و نمی‌تواند جنگ را با این همه هزینه، ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت. پذیرش قطعنامه، به خاطر ترس نبود؛ به خاطر هجوم دشمن نبود؛ به خاطر تهدید امریکا نبود؛ به خاطر این نبود که امریکا ممکن است در امر جنگ دخالت کند. چون امریکا، قبل از آن هم در امر جنگ دخالت می‌کرد. وانگهی؛ اگر همه دنیا در امر جنگ دخالت می‌کردند، امام رضوان‌اللَّه علیه، کسی نبود که رو برگرداند. بر نمی‌گشت! آن، یک مسأله داخلی بود؛ مسأله دیگری بود. در تمام عمر ده ساله حیات مبارک امام رضوان اللَّه تعالی علیه، پس از پیروزی انقلاب، یک لحظه اتّفاق نیفتاد که او به خاطر سنگینیِ بارِ تهدیدِ دشمن، در هر بُعدی از ابعاد، دچار تردید شود. این، یعنی همان برخورداری از روحیه حسینی. جنگ، تلفات دارد. جان یک انسان، برای امام خیلی عزیز بود. امام بزرگوار، گاهی برای انسانی که رنج می‌بُرد، اشک می‌ریخت و یا در چشمانش اشک جمع می‌شد! ما بارها این حالت را در امام مشاهده کرده بودیم. انسانی رحیم و عطوف، دارای دلی سرشار از محبّت و انسانیت بود. اما همین دل سرشار از محبّت، در مقابل تهدید شهرها به بمباران هوایی، پایش نلرزید و نلغزید. از راهْ برنگشت و عقب‌نشینی نکرد. همه دشمنان انقلاب در طول این ده سال، فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمی‌شود ترساند. این، نعمت بسیار بزرگی است که دشمن احساس کند عنصری چون امام، با ترس و تهدید از میدان خارج نمی‌شود. امام، با منش و شخصیت درخشان خود، کاری کرد که همه در دنیا، این نکته را فهمیدند. فهمیدند که این مرد را از میدان نمی‌شود خارج کرد؛ تهدید نمی‌شود کرد؛ با فشار و با تهدیدهای عملی

هم نمی‌شود او را از راه خود منصرف کرد. لـذا مجبور شدنـد خودشان را با انقلاب تطبیق دهنـد. آنچه که حاصلِ جمعبنـدی بحث ماست، دو حرف است – البته این جمعبنـدی، قابل گسترش و فکر کردن است – : اوّل این‌که یکی از خطوط روشن نهضت عاشورا و بلکه خطِّ نشان نهضت عاشورا، عبارت است از استقامت امام حسین، علیه‌السّلام. حرف دوم این‌که: امام بزرگوار ما رضوان‌اللَّه تعالی علیه، همین خطِّ نشان حسینی را در نهضت، در منش و در زندگی خود انتخاب کرد و لذا توانست جمهوری اسلامی را بیمه کنـد. توانست دشمن را از تهدیـد و از فشار منصرف کنـد. چون به دشمن تفهیم کرد که فشار، اثری نـدارد. تهدیـد، اثری نـدارد. حمله، اثری نـدارد و این حرکت و این رهبر، جریان و کسی نیست که بـا این حرفهـا، از راهی که می‌رود برگردد. این دو حرف، جمعبنـدی مطالبی است که عرض کردم. و اما، استنتاج! خوب؛ ما دنباله‌رُوِ راهِ امامِ بزرگواریم. می‌خواهم به شما ملت عزیز عرض کنم: ملت بزرگ ایران! شما در طول این هفده سال که از اوّل انقلاب گذشته است، تا امروز، علی‌رغم تهدیدها و فشارهای دشمن، روز به روز پیشرفت کرده‌اید. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که دستهای خدمتگزار و بازوان توانا در بخشهای مختلف این کشور، طی ایـن هفـده سـال، مملکـت را پیش بردنـد. این کشـور، ایرانی نیست که در دوران ستمشاهی، بـا آن همه نابسامانی، بـا آن همه محرومیت و بـا آن همه تبعیض بود. در این کشور، در طی این هفـده سـال انقلاب، کار و تلاش و خـدمتی انجام گرفته است که در همه عمرِ آن رژیمِ پلیدِ فاسد، انجام نگرفته بود. این، نکته اوّل. نکته دوم این است که همه این پیشرفتها در حالی انجام گرفته است که دشمنان ما – یعنی امریکا و همپیمانهای امریکا در مسائل سیاسی و اقتصادی و غیره – به طور مداوم ما را تهدید کردند. مدام به ما گفتنـد: «محاصره اقتصادی می‌شویـد.» پیوسته گفتنـد: «از گرسنگی می‌میریـد.» دائم گفتند: «راه سازندگی در این کشور، بسته خواهـد شـد.» و دهها تهدیـد دیگر. بحمداللَّه، این همه پیشرفتی که انجام گرفته است، علی‌رغم تهدیدها، دشمنیها و فشارهای آنها انجام گرفته است. نکته سوم این است که عزیزان من! برادران و خواهران من! ای ملت بزرگ! بدانیـد، امروز هـدف عمـده امریکا و استکبار این است که انقلاب را، جمهوری اسلامی را و ملت ایران را وادار کنـد که از حرف خود برگردد. اعلام کند که از حرف خود و از حرف امام برگشته است. همه همّتش مصروف این است. چرا؟ برای این‌که می‌بیند پیام امام، ملتهای مسلمان را بیدار کرده است. به ملتهـای گوناگون دنیا و عمـدتاً ملتهای مسلمان نگاه کنیـد! ببینیـد چطور تحت تأثیر پیام امام بزرگوار قرار دارنـد! استکبار فهمیـده است که اگر بخواهـد ملتهـا را ساکت کنـد، از راه صحیح منحرف سازد و سر جای خود بنشانـد، تنها راهش این است که کاری کند که این ملتها ببینند ایران اسلامی و ایران امام، از راه خود برگشته است؛ تا همه مأیوس شوند و از راه خودشان برگردند. استکبار این را فهمیـده است و همه تلاشـش برای این است. امروز از اطراف دنیا، بر دولت جمهوری اسلامی فشار می‌آورند، برای این‌که در قضیه اسرائیل، کوتاه بیایید، در قضایای اسلامی کوتاه بیایید، در ندا دادن شعارهای اسلامی کوتاه بیایید و این قدر دم از اسلام و قرآن – کـه بیـن ملتهـای اسلامی مشترک اسـت – نزنـد. همـه فشارهـا برای ایـن است. من عرض می‌کنم: ملت ایران، اگر می‌خواهـد راه عزّت و پیشرفت را ادامه دهـد – همچنان که بحمـداللَّه در این چنـد سال، به برکت بازوان توانا و خدمتگزاری که در دولت جمهوری اسلامی تلاش و فعّالیت، و در بخشهای مختلف کار و پیشرفت کردند – اگر می‌خواهد راه توسعه، سازندگی و رفاه زنـدگی را ادامه دهد و به نتیجه برساند، باید به استقامت و ایستادگی در مقابل دشمنان و استکبار بپردازد. ملت ایران در این چند سال، دستاوردهای عظیمی داشته است. لـذا وظیفه دارد که این دستاوردها را حفظ کنـد. ملت و بخصوص مسؤولین جمهوری اسلامی، وظیفه دارنـد با حرکت عاقلانه، خردمندانه و حکیمانه، مانع شوند که دستاوردهای مردم ایران، خدای ناکرده از بین برود. چه دستاوردهایی که مستقیماً به وسیله انقلاب به این ملت داده شـده است – مثل حکومت مردمی، دولت مردمی، رئیس جمهور مردمی، نمایندگان مردمی و از این قبیل – و چه دستاوردهایی که متعلق به انقلاب است، اما غیر مستقیم به این ملت داده شده است – مثل حرکات سازنـدگی؛ که همه، کار انقلاب و هنر انقلاب است و به وسیله عناصر انقلابی، در دولت و بخشهای مختلف انجام گرفته است –. دستاوردهایی چنین را ملت ایران و مسؤولین، بایـد خردمنـدانه و حکیمانه حفظ کننـد. بدیهی است که راهِ حفظ این

دستاوردها و به وجود آوردن دستاوردهای بیشتر، این است که ملت ایران و مسؤولین، خطّ نشانی را که امام بزرگوار با عمل خود کشیده است؛ یعنی خطّ استقامت و ایستادگی در مقابل توقّعات دشمنان و ایستادگی در مقابل یاوه‌گوییها و پرگوییهای کسانی که در بیرونِ این مرزها نسبت به این ملت ابراز توقّع می‌کنند، ادامه دهند. اما این‌که مکرّر گفته می‌شود «راه امام و خطِ امام» منظور چیست؟ اگر بگوییم «خطِّ امام، اسلام و انقلاب است» این، مطلبی کلّی است. معلوم است که خطِّ امام، انقلاب و اسلام است! هیچ کس هم مخالف با اسلام و انقلاب نیست. آن عاملی که می‌تواند مقصود امام بزرگوار را - که پدر این انقلاب و معمار ایران اسلامی است - برآورده کند، استقامتی است که او در رفتار خود نشان داد. در مقابل دشمن، کوتاه نیامد؛ از دشمن نهراسید و نترسید و تهدیدها او را متزلزل نکرد. هیچ کس هم نمی‌تواند امام بزرگوار را به این متّهم کند که آن چه انجام داد، خلاف تدبیر صحیح بود. همه عقلای عالم، اگر دقّت کنند، می‌فهمند و تحلیل می‌کنند که راهِ درست، همان راهی بود که آن مرد رفت؛ راهی به سوی هدفهایِ خودِ او. هر کس آن هدف را داشته باشد، راهش همانی است که آن بزرگوار پیمود. این، عرض من در سالگرد هفتم امام بزرگوار است. همه ملت ایران، همه مسؤولین و همه بخشهای مختلف، باید ایستادگی امام را در مقابل توقّعات دشمنان، الگوی خود قرار دهند. ملتهای دیگر هم، اگر بخواهند به جایی برسند، راهش همین است. قضیه فلسطین هم اگر بخواهد حل شود، راهش همین استقامت و ایستادگی است. قضایای گوناگونِ دخالتهای استکبار در منطقه ما، اگر بخواهد حل شود، راهش همین استقامت است. ملت ایران! بدانید، اگر امام شما استقامت به خرج نمی‌داد، شما امروز مرزهای ایرانِ بزرگ را نمی‌داشتید. دشمن همین مرزها را می‌شکست و پای متجاوزش در خاک شما باقی می‌ماند و مایه سرشکستگیِ ابدیِ ملت ایران بود. استقامتِ این مرد بود که نگذاشت. ایستادگی او بود که اجازه نداد. امروز هم، اگر می‌خواهید ایرانْ عزیز شود، ایرانْ سربلند شود و هدفهای امام بزرگوار - که هدفهای اسلام و انقلاب و هدفهای اسلامی ملت ایران است - تحقّق پیدا کند، راهش ایستادگی در مقابل توقّعات دشمن است. امروز، بحمداللَّه، مسؤولین کشور، مثل کوه ایستاده‌اند. امروز دولت جمهوری اسلامی، نمایندگان مردم، قوّه قضائیّه، نیروهای مسلّح و آحاد مردم، مثل «زبر الحدید» در مقابل توقّعات دشمنان ایستاده‌اند و از تهدیدهای آنها کمتر تکانی نمی‌خورند. همین، راهِ عزّت است. همین، راهِ سلامت است. امریکاییها می‌خواهند با تهدید، کار خودشان را پیش ببرند؛ اما نخواهند توانست. با دخالت هم نمی‌توانند. ملت ایران نمی‌تواند حقِّ ملت فلسطین را نادیده بگیرد. می‌گویند: شما ملت فلسطین را نادیده بگیرید و سازش تحمیلی علیه آن ملت را امضا کنید! معلوم است که ملت ایران، چنین حرفی را با قوّت و قدرت رد می‌کند و هر کس را که دنبال کننده این راه باشد، خائن می‌داند. بدانید که، بحمداللَّه، پیام امام و پیام شما ملت بزرگ و انقلابی، در سرتاسر جهان منتشر شده است. با این‌که هفت سال از رحلت امام می‌گذرد، نام امام و یاد امام، در دنیا کهنه نشده است و نخواهد شد. البته تبلیغات دشمنان، سعی دارد وانمود کند که پیام انقلاب، در دنیا، یک پیامِ کهنه شده است. اما این ادّعا دروغ و به‌خلاف واقعیت است. امروز در اقصی نقاط عالم - حتّی در برخی نقاط که از مسلمانی نام و نشانی نیست - نام و نشانِ انقلابِ بزرگِ شما و حرکت عظیم ملت ما و حرکت عظیم امام بزرگوار، در بین مردم مشهود است. این راه، راهِ عزّت ایران است؛ راه سربلندی کشور است؛ راه آبادی سرزمین ماست و راه رفاه، پیروزی و خوشبختی ملت ایران است. ان‌شاءاللَّه ملت ایران این راه را با قوّت ادامه خواهد داد و نسل بعد و نسلهای بعد هم - به فضل پروردگار - آن را تکمیل خواهند کرد. من در پایان صحبت، یک بار دیگر یاد و نام امام بزرگوار را گرامی می‌دارم. بخصوص در این فرصت، یاد فرزند گرامی امام، مرحوم آقای «حاج احمد» آقا رضوان‌اللَّه تعالی علیه را گرامی می‌دارم که در حرکت امام و در راهی که امام بزرگوار رفتند - این عنصر بارز و صمیمی - نقش بسیاری داشت. امیدوارم خداوند، رحمت و مغفرتش را بر این بزرگواران نازل کند و به خانواده محترم امام، لطف و فضل و اجر صابرین عنایت فرماید و ملت ایران را موفّق و مؤیّد بدارد. چند دعا می‌کنم؛ مایلم برادران و خواهران، همه از صمیم قلب «آمین» بگویید و استجابت این دعاها را از خدا بخواهید: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اجر بزرگی به امام عظیم‌الشّأن ما عنایت کن. پروردگارا! او را با پیغمبران و اولیای خود محشور

کن. پروردگارا! ملت ایران را پیروز کن؛ دشمنان ملت ایران را سرکوب و منکوب کن. پروردگارا! جوانان و عناصر مورد امید این ملت را برای این ملت حفظ کن. پروردگارا! شهدای عزیز ما و ایثارگران ما را با اولیای خود محشور کن. پروردگارا! جانبازان عزیز و خانواده‌هایشان و خانواده‌های شهدا و مفقودین عزیز و اسرای عزیز ما و همچنین خانواده‌های آنها را مشمول لطف و فضل و عنایت ویژه خودت قرار بده. پروردگارا! راه اسلام را همچنان راه این ملت بزرگ قرار بده. پروردگارا! هر کس که برای این ملت و این کشور و اسلام کار می‌کند، پیروز و موفّقش کن. پروردگارا! هر کس به زیان این کشور، این ملت و این انقلاب کار می‌کند، اگر قابل هدایت نیست، وجودش را محو و نابود فرما. پروردگارا! به حق محمّد و آل محمّد، پیام این ملت را که پیام آزادگی و سعادت و صلح انسانها و نجات بشریت از شرّ ابرقدرتهاست، به همه دلهای آگاه در سراسر جهان برسان. پروردگارا! قلب مقدّس امام زمان ما و صاحبِ عصر ما را از ما راضی و خشنود کن. پروردگارا؟ ما را سرباز او قرار بده؛ ما را موفّق به زیارت او فرما. پروردگارا! مرگ ما را جز شهادت در راه خودت قرار مده! پروردگارا! آنچه را که گفتیم و شنیدیم برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را از ما قبول فرما. رحم‌اللّه من قرأ الفاتحة مع الصّلوات.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم سال

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم میهمانان عزیز! خیلی خوش‌آمدید؛ چه میهمانانی که ازکشورهای دیگر تشریف آورده‌اید و چه میهمانانی که از نقاط مختلف کشورعزیزمان یا ازخود تهران زحمت کشیده، به این‌جا آمده و در این حسینیه اجتماع کرده‌اید.. امیدواریم که روح مطهّر ومتعالی امام بزرگوار، از یکایک شما و یکایک آحاد ملت ایران و مسلمین جهان خشنود باشد. این مراسم که هرسال در مناسبت رحلت امام عزیزما برپا می‌شود، فواید متعدّدی دارد؛ لیکن از همه این فوایدْ برتر، زنده‌نگهداشتن وبرجسته کردن یادامام‌است. چرا؟ چون نفس زنده بودن خاطره این مرد بزرگ و این چهره نورانی، برای مسلمانان ایران و سایر کشورها، دارای برکات عظیمی است. نفس زنده بودن امام در دلها، این آثار را دارد. شما ملاحظه کنید، یکی از مؤثّرترین شگردهای دشمنان اسلام این بود که ملتهای مسلمان را تحقیر کنند. به ایران و کشورهای عربی و شبه قارّه هند و کشورهای آسیای میانه و آسیای دور و آفریقا و اقلیّتهای اسلامی در اروپا و امریکا نگاه کنید! همه جا این سیاست - یعنی تحقیر مسلمانان - اعمال شده‌است. درست توجّه کنید که این چقدر مهمّ‌است. مسلمانان خصوصیتی دارند که می‌توانند اراده خود را در حرکت عالم مؤثّر کنند. به خاطر چه؟ به خاطر احکام نورانی اسلام؛ بلکه به خاطر روحیّات و خلقیّاتی که اسلام به مسلمانان می‌دهد؛ مثل ظلم ستیزی و کنار نیامدن با بدی و فساد، مثل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فی‌سبیل‌اللّه، که جهاد فی‌سبیل‌اللّه میدان گسترده وعرض عریضی دارد و مخصوص صحنه نبرد رویاروی جسمانی نیست، بلکه جهاد داخل خانه‌ها هم‌ممکن است و همه‌جا انسان می‌تواند با دشمن خدا جهاد کند؛ اگر اراده داشته باشد و اگر بداند باید چه کارکند. این، مجموعه احکام اسلامی است. این، جهاد و امر به معروف و عدم کنار آمدن بابدی و فساد و تحمّل نکردن ظلم است: «لاتظلمون و لاتظلمون».(۱) مجموع این احکام و معارف موجب شده است مسلمان به طور طبیعی در هر جای دنیا که هست - چه به صورت یک ملت و چه از یک ملت کوچکتر، تا یک فرد - به برکت این احکام قادر باشد اراده خود را در اداره جهان و محیط خودش مؤثّر سازد. این، خصوصیت مسلمان است. استعمارگران از چنین خصوصیتی چیزی ناراحتند. ظالمان عالم از چنین خصوصیتی نگرانند. روزی که اروپاییها سوار کشتیها شدند و آمدند کشورهای منطقه آسیا و آفریقا و خاورمیانه و بقیّه جاها را تصرف کردند، از این روحیّه مسلمانان می‌ترسیدند. برای این که مسلمان بی خطر شود، دوکار باید با او بکنند: یکی این که او را از احکام اسلامی دور کنند و دوم این که روحیه اورا بشکنند و تحقیرش کنند. پس، ببینید همه سیاستهای دشمنان اسلام در طول مبارزه با اسلام - که این یکی دو قرن اخیر، اوج این مبارزه بوده

است - در این دوچیز متمرکز می‌شود: یکی دور کردن مسلمین از احکام اسلام و دوم تحقیر مسلمین و شکستن و خرد کردن روحیه آنان. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که کشورهای اسلامی، به صورت کشورهای درجه سه عالم درآمدند. نمی‌شود گفت درجه دو.هرجا کشور اسلامی بود، یا مستقیم زیرنفوذ دشمنان اسلام و قدرتهای بیگانه بود، یا یک عامل قدرتهای بیگانه برآنها مسلّط بود؛ مثل خاندان منحوس پهلوی در این جاو بعضی کشورهای دیگر که نظیر این را داشتند.این، وضعیّت مسلمانان بوده است. امام بزرگوار ما آمد و درست روی همین دونقطه انگشت گذاشت. علّت این که شما می‌بینید اسم امام، دنیای اسلامی را مثل توفانی در نوردید، اینهاست. با تبلیغات و با پروپاگاند که نمی‌شود کسی را این طور در دل ملتها جا داد. این که در بعضی از نقاط عالم که مردم آن جا اسم ایران را اصلاً نشنیده بودند، به امام بزرگوار ما عشق و ارادت می‌ورزیدند، به خاطر این چیزهاست. این، سنّت الهی و قاعده آفرینش است. امام روی این دونقطه تکیه کرد. وجدان ملتها بیدار شد و دیدند که راه نجات، همین و الگوهم ملت ایران است. امام بزرگوار، ملت ایران را به برگشت به اسلام دعوت کرد و گفت بیایید به اسلام به معنای حقیقی کلمه عمل کنید. نه فقط عمل کردن در داخل مسجدها و به صورت عبادات فردی؛ بلکه به صورت عمل کامل این کار را انجام دهید و نظام زندگی را از اسلام بگیرید. به همین خاطر، جمهوری اسلامی را تشکیل داد. در نقطه دوم هم روحیه این ملت را احیا و بازسازی کرد. به ملت ایران آموخت و فهماند که قدرت دارد و می‌تواند. به همه ملتهای مسلمان دنیا پیام داد که شما دارای قدرت واقعی هستید و می‌توانید دشمن را به زانو در آورید. هرجا و به‌هراندازه، نسخه امام بزرگوار عمل شد، این نتیجه را داد. در خود کشور ما، ملت ایران از حالت ضعف و انفصال به جایی رسید که امروز در قضایای مهمّ دنیا، اراده‌اش دارای نقش است. دشمنان ما نیز همین را می‌گویند. دیروز شرق و غرب و امروز همه قدرتهای مؤثّر، دست روی هم گذاشتند که بتوانند حقّ ملت فلسطین را نابود کنندو از بین ببرند؛ ولی جمهوری اسلامی اعلام مخالفت کرده است. همه در همه جای دنیا می‌گویند: «چون جمهوری اسلامی مخالف است، این روند پیش نمی‌رود.» این، اراده ملت ایران است. آری؛ همین طور است، پیش نخواهد رفت. ملتی که رئیس حکومت سابقش - شاه ذلیل و فاسد - درامور روزمرّه زندگی خودباسفارت امریکا و انگلیس مشورت می‌کرد و از آنها خطّ می‌گرفت، وضعش به جایی رسیده است که حالا نه امریکا و نه هیچ قدرت دیگری، کوچکترین نفوذی روی این کشور و این ملت ندارند. این، برای یک ملت اقتدار ملی است. این کار را امام بزرگوار کرد و روحیه مسلمانی را احیا نمود. در زمینه سازندگی نیز همین طور است. فرمود: شما می‌توانید همه چیز بسازید و کشور خودتان را به دست خویش آباد کنید. و می‌توانیدمستغنی از بیگانگان باشید و مدارج علم و دانش را مثل دیگران بپیمایید و دانشگاههای خودتان را مستقل کنید! امروز شما ببینید ملت ایران قدم به قدم همه این موارد را پیش می‌برد. اینها را ملت تجربه‌کرد. این، داخل ایران بود. در هر نقطه جهان هم که نسخه شفابخش امام به هر اندازه عمل شد، به همان اندازه ملتها فایده بردند. شما ببینید طبیعت قضیه فلسطین یا مسأله دردناک لبنان یا مسائل گوناگون دیگر، امروز چقدر باگذشته تفاوت کرده است! امروز، ملت فلسطین بیدار شده است و عناصر حقیقی فلسطینی در داخل سرزمینهای اشغالی، خود را به صورت خاری در چشم اشغالگران نشان می‌دهند. آنها منتظر نشستند که چهارنفر به اسمشان در بیرون مرزهای فلسطین حرف بزنند. خود ملت فلسطین حرف می‌زندو اقدام و حرکت می‌کند؛ آن هم به نام اسلام. درهرجایی که این نسخه - یعنی نسخه اتّکای به‌نفس واعتماد به خود وبازگشت به اسلام - به هراندازه عمل شد، به همان اندازه کار ابرقدرتها را مشکل و حرکت ملتها را شتابنده کرد. نسخه امام بزرگوار ما، مسلمانان را در هر نقطه عالم عزیز کرد. امروز، مسلمانان جهان در هر نقطه‌ای از دنیا احساس عزّت می‌کنند. روزی بود که مسلمان از مسلمانی خود احساس سرشکستگی می‌کرد؛ اما امروز مسلمان از مسلمانی خود احساس سربلندی و عزّت می‌کند. اینها، کلیّات حرکت امام بزرگوار ماست. عرض من این است که چه ملت ایران و چه ملتهای دیگر، هرچه نام و یادامام را برجسته و زنده بدارند، بیشتر از راه امام بهره خواهند برد. دشمنان اسلام و مسلمین می‌خواهند نام امام زایل شود و از بین برود و یا کم رنگ گردد. می‌خواهند وانمود کنند این حادثه که پیش آمد و اتّفاق افتاد، گذشته است. می‌خواهند در آینده دنیااثری نداشته

باشـد. ملاحظه می‌کنیـد در اعمـال این تصـمیمات، شـیوه هـا و طرقی هم به کـار می‌برنـد؛ مثل تبلیغات زهرآگین و تحریفها و لجن پراکنیها. این چیزها، در همه جای حوزه نفوذ قدرتهای استکباری وجود دارد. نقطه مقابل آنها، حرکتی است که مسلمانان باید انجام دهنـد. بایـد یاد امام را زنده و نام او را بلند کنند. خطّ روشـنی را که او ترسـیم کرده است، برای افکار و اذهان تبیین کنند و بگویند که امام دنبال چه چیزی بود. بفهمانند که احکام اسـلام و روحیه عزّت اسـلامی، آن دو نقطه روشـنی است که امام به دنبال آن بوده است. در داخـل کشور مـا نیز همین طور است. ملت مـا اگر می‌خواهـد این راه عزّت را دنبال کنـد، بایـد یاد و نام امامرا روز به روز زنـده تر کنـد.اگر ملت می‌خواهـد به برکت بـازوان توانـا و ابتکـار و خلاّقیّت خودش، ایران را بسازد که مایه غبطه ملتها و کشورها باشـد، بایـد روز به روز به دسـتورات امام بیشتر توجّه کنـد. بعضـی دلهای غافل، ممکن است خیال کنند یا تبلیغ نمایند که راه امام و خطّ امـام، معنویّات و آخرت را برای مردم تـأمین می‌کنـد؛ امـا دنیا یشان آباد نمی‌شود! این، خطاست. راه خـدا برای انسانها، دنیا و آخرت را آباد می‌کنـد؛ زندگی را شـیرین و آسان می‌کند و فشار تحمیل دشـمن را از سـرآنها برمی‌دارد و کم می‌کند. راه خدا این گونه است و راه امـام نیز همین راه خـداست. ملت ایران به خـاطر دخـالت بیگانگـان و حکومتهـای فاسـد و حکومت جبّار پهلوی و قاجـار - که این دوسلسـله ننگین، سالهـا بر این کشور حکومت کردنـد و پای بیگانگان را بر این سـرزمین گشودنـد - از قافله علم و دانش بازمانـد. ملت ایران درصورتی می‌تواند زندگی را به آبادی و توسـعه و رشد حقیقی برساند که بتواند روی پای خود بایسـتدو احکام الهی را در زنـدگی عمل و پیاده کنـد و دست و پای دشـمن را به کلّی از این کشور قطع نماید. این، همان راه و توصـیه های امام است. ملت ایران، عزّت و رفاه و روسـفیدی دنیا و سـعادت و کمال معنوی و اخروی را در راه همان خطّی می‌تواند پیدا کند که امـام بزرگوار و رهبرعظیم‌الشّـأن او، پیش پای این ملت گـذاشت. خـدای متعال، ده سال هم به او مهلت و فرصت داد تا توانست این راه را برای مردم تبیین کنـد. در کلمـات امـام رضوان‌اللَّه‌تعـالی علیه نقطه پنهان و مشـکوکی وجود نـدارد. این، راه ملت ایران است. ملت عزیز و برادران و خواهران من در سراسـر این کشور، از مراسم سالگرد این استفاده را بکنند و این بهره را ببرند و این فرصت را مغتنـم بشـمارند کـه تعـالیم امـام را در ذهن خـود مرور کننـد و به یـاد آورنـد. هرکس درهرجـا که هست - چه مسؤولاـن کشـور و متصدّیان و مدیران بخشـهای اجرایی و چه نمایندگان مردم و چه مسؤولان قضایی و چه آحاد ملت - اینها را دسـتورالعمل خود قرار دهـد. اگر این کار شـد، آن وقت قلب مقدّس ولیّ‌عصـر(ارواحنافداه، انشاءاللَّه از این ملت راضـی خواهد شد و برکات الهی بر شـما نـازل خواهـد گردیـد که خـدای متعـال در قرآن فرمـوده است: «ولـو انّ اهـل القری امنـوا واتقوا لفتحنـا علیهم برکـات من السّـماء و الارض».(۲) خداونـد بـه برکت این راه، به برکت تقـوا و به برکت ادامه حرکـتی که امـام بزرگـوار در این کشورآغـاز کرد، ابـواب برکات را بر این مردم خواهد گشود. امیدواریم خدای متعال به همه شـماتوفیق ددهد، قلب مقدّس ولیّ عصـر را از شـما راضی کند. مسـلمانان همه دنیا را بیشتر از پیش با این راه آشـنا کند. مدیران و مسؤولان کشورهای اسلامی را به مسؤولیت خطیر خود آشنا کند. شرّ و کیـد دشـمنان را از همه جهـان اسـلام دفع فرمایـد و انشـاءاللَّه وحـدت اسـلامی را - که پشـتوانه همه اینهـاست - تأمین نمایـد. والسّـلام علیکم ورحمةاللَّه وبرکاته ---

------------ ۱) بقره: ۲۷۹ ۲) اعراف: ۹۶

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) / عوام و خواص

بیانات در دیـدار فرماندهان لشـکر ۲۷ محمـد رسـول‌الله (ص) / عوام و خواص بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم (اللّهمّ) سـدِّد السِّـنتنا بِـالصَّوابِ وَالحِکمَةِ یکی از نکات برجسـته در فرهنگ اسلامی، که مصداقهای بارزش، بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دیده می‌شود، فرهنـگ رزمنـدگی و جهـاد است. جهاد هم فقط به معنای حضور در میـدان جنگ نیست؛ زیرا هر گونه تلاش در مقابله با دشـمن، می‌توانـد جهاد تلقّی شود. البته بعضـی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت هم بکشـند و از آن، تعبیر به جهاد کنند. اما

این تعبیر، درست نیست. چون یک شرط جهاد، این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگِ مسلّحانه است که جهاد رزمی نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که جهاد سیاسی نامیده می‌شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به جهاد فرهنگی تعبیر می‌شود و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن جهاد سازندگی اطلاق می‌گردد. البته جهاد، با عنوانهای دیگر و در میدانهای دیگر هم هست. پس، شرط اوّلِ جهاد این است که در آن، تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این‌که، در مقابل دشمن صورت گیرد. این نکته در فرهنگ اسلامی، نکته‌ی برجسته‌ای است، که گفتیم نمونه‌هایی هم در میدانهای مختلف دارد. در روزگار ما هم، وقتی ندای مقابله با رژیم منحوس پهلوی از حلقوم امام رضوان اللّه علیه و همکاران ایشان در سال ۱۳۴۱ بیرون آمد، جهاد شروع شد. پیش از امام هم، البته جهاد به صورت محدود و پراکنده وجود داشت که حائز اهمیت نبود. هنگامی که مبارزه‌ی امام شروع شد، جهاد اهمیت پیدا کرد تا این‌که به مرحله‌ی پیروزی خود، یعنی پیروزی انقلاب اسلامی رسید. بعد از آن هم، تا به امروز، در این کشور جهاد بوده است. چون ما دشمن داریم. چون دشمنان ما، از لحاظ نیروی مادّی، قوی هستند. چون اطراف و جوانب ما را، از همه جهت، دشمنان گرفته‌اند. آنها در دشمنی با ایران اسلامی، جدّی هستند و سرِ شوخی ندارند؛ چون می‌خواهند از هر راهی که شد ضربه بزنند. پس، در ایران اسلامی، هر کس به نحوی در مقابل دشمن - که از اطراف، تیرهای زهرآگین را به پیکر انقلاب و کشور اسلامی، نشانه رفته است - تلاشی بکند، جهاد فی سبیل اللّه کرده است. بحمداللّه، شعله‌ی جهاد بوده است و هست و خواهد بود. البته یکی از جهادها هم جهاد فکری است. چون دشمن ممکن است ما را غافل کند، فکر ما را منحرف سازد و دچار خطا و اشتباهمان گرداند؛ هر کس که در راه روشنگریِ فکر مردم، تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوءفهمی شود، از آن‌جا که در مقابله با دشمن است، تلاشش جهاد نامیده می‌شود. آن هم جهادی که شاید امروز، مهمّ محسوب می‌شود. پس، کشور ما امروز کانون جهاد است و از این جهت هیچ نگرانی‌ای هم نداریم. الحمدللّه مسؤولین کشور خوبند. امروز در رأس کشور، شخصیتهای مؤمن، مجاهد، آگاه و صمیمی قرار دارند. امروز شخصیتی مثل رئیس جمهور ما - آقای هاشمی رفسنجانی - که یک شخصیت مجاهد و مبارز است و عمرش را هم در جهاد گذرانده، شب و روز جهاد می‌کند. مسؤولین دیگر، در بخشهای مختلف - مجلس، قوّه‌ی قضائیه، نیروهای مسلّح، آحاد مردم - همه و همه در جهادند و مملکت، مملکتِ جهاد فی‌سبیل‌اللّه است. از این جهت، بنده که بیشترِ سنگینی بارم این است که نگاه کنم ببینم کجا شعله‌ی جهاد در حال فروکش کردن است و به کمک پروردگار نگذارم؛ ببینم کجا اشتباه کاری می‌شود، جلوش را بگیرم - مسؤولیت اصلی حقیر، همینهاست - از وجود جهاد در وضع کنونی کشور، نگران نیستم. این را شما بدانید! منتها، نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما می‌گوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ، درس بگیرید. حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که گذشته، برای امروز نمی‌تواند سر مشق باشد. شنیده‌ام که از این حرفها می‌زنند و البته، برف، انبار می‌کنند! به خیال خودشان، می‌خواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری به کار آنها نداریم. قرآن‌که صادق مصدِّق است، ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می‌کند. عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌ای که الان عرض کردم. چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگرچه اتّفاقی افتاده است؟ اتّفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضی‌شان، قاری‌شان و اجامر و اوباششان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود، که چرا چنین شد؟ این قضیه را بنده دو، سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان" عبرتهای عاشورا "مطرح کردم. البته درسهای عاشورا مثل درس شجاعت و غیره جداست. از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشوراست. این را من قبلاً گفته‌ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و

به آنها تهمت خارجی بزنند! خارجی معنایش این نیست که اینها از کشورِ خارج آمده‌اند. آن زمان، اصطلاح خارجی، به معنای امروز به کار نمی‌رفت. خارجی یعنی جزو خوارج. یعنی خروج کننده. در اسلام، فرهنگی است معتنی به این‌که، اگر کسی علیه امام عادلْ خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار می‌گیرد. پس، خارجی یعنی کسی که علیه امامِ عادل خروج می‌کند. لذا، همه‌ی مردم مسلمان، آن روز از خارجیها، یعنی خروج‌کننده‌ها، بدشان می‌آمد. در حدیث است که «من خرج علی امام عادل فدمه هدر»؛ کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خونش هدر است. اسلامی که این قدر به خونِ مردم اهمیت می‌دهد، در این‌جا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه‌السّلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را علیهم‌السّلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه! آن عدّه، در معرفی امام حسین علیه‌السّلام به عنوان خروج کننده، موفّق شدند. خوب؛ دستگاهِ حکومتِ ظالم، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه می‌کند، همین جایِ قضیه است. می‌گویم: چه شد که کار به این‌جا رسید؟! چه شد که امّت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیّات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقّت داشت، در چنین قضیه‌ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام قرصتر و محکمتریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟ خوب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیه صحبت کنم. آن‌گاه سررشته‌ی مطلب را به دستِ ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند، دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عملند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی می‌توان جلو تکرار چنین قضایایی را گرفت؟ اگر امروز من و شما جلو قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه‌السّلام رسیده بود. مگر این‌که چشمان تیزی تا اعماق را ببینند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته، خاکریزِ محکم و دژِ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند. و الاّ اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید. آن‌وقت، این خونها، همه هدر خواهد رفت. در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده‌ی مقتولینِ جنگ بدر که به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه‌ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند، تکیه بر جای پیغمبر زد، سرِ جگر گوشه‌ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوبِ خیزران به لب و دندانش زد و گفت: لیت اشیاخی ببدرٍ شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل یعنی کشته‌های ما در جنگ بدر، برخیزند و ببینند که با کشنده‌هایشان چه کار کردیم! قضیه، این است. این‌جاست که قرآن می‌گوید عبرت بگیرید! این‌جاست که می‌گوید: «قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ» در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتّفاقی افتاده است؛ آن‌گاه خودتان را برحذر دارید. بنده، برای این‌که این معنا در فرهنگ کنونی کشور، ان‌شاءاللّه به وسیله افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان می‌کنم: ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم می‌شوند: یک قسمْ کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار می‌کنند. راهی را می‌شناسند و در آن راه – که به خوب و بدش کار نداریم – گام برمی‌دارند. یک قِسم اینهایند که اسمشان را خواص می‌گذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمی‌خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی‌خواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوّند. به چگونگی جوّ نگاه می‌کنند و دنبال آن جوّ به حرکت در می‌آیند. اسم این قسم از مردم را عوام می‌گذاریم. پس، جامعه را می‌شود به خواص و عوام تقسیم کرد. اکنون دقّت کنید تا نکته‌ای در باب خواص و عوام بگوییم تا این دو با هم اشتباه نشوند: خواص چه کسانی هستند؟

آیـا قشـر خاصّی هسـتند؟ جـواب، منفی است. زیرا در بین خواص، کنـار افراد بـا سواد، آدمهـای بی‌سواد هم هسـتند. گـاهی کسـی بی‌سـواد است؛ امـا جزو خواص است. یعنی می‌فهمـد چه کـار می‌کنـد. از روی تصـمیم گیری و تشـخیص عمـل می‌کنـد؛ ولو درس نخوانـده، مـدرسه نرفته، مـدرک نـدارد و لباس روحانی نپوشـیده است. به‌هرحال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است. در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای همجوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شـغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودنـد. به حسب ظاهر، به آنها عامی اطلاق می‌شد. بـا این حـال جزو خواص بودنـد. آنهـا مرتّب برای دیـدن ما به ایرانشـهر می‌آمدنـد و از قضایای مـذاکرات خود با روحانی شـهرشان می‌گفتند. روحانی شـهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو عوامبود. ملاحظه می‌کنید! راننده‌ی کمپرسـی جزو خواص، ولی روحانی و پیشـنماز محترم جزو عوام! مثلاً ـ آن روحـانی می‌گفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آیـد یک صـلوات می‌فرستیـد، ولی اسم «آقا» که می‌آیـد، سه صـلوات می‌فرستید؟!» نمی‌فهمید. راننده به او جواب می‌داد: روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشـته باشـیم؛ اسـلام بر همه جا فـائق شود؛ انقلاـب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صـلوات، که یک صـلوات هم نمی‌فرستیم! امروز این سه صـلوات، مبارزه است! راننـده می‌فهمید، روحانی نمی‌فهمید! این را مثال زدم تا بدانید خواص که می‌گوییم، معنایش صاحب لباسِ خاصی نیست. ممکن است مرد باشـد، ممکن است زن باشـد. ممکن است تحصیلکرده باشـد، ممکن است تحصـیل نکرده باشد. ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. ممکن است انسانی باشد که در دسـتگاههای دولتی خدمت می‌کند، ممکن است جزو مخالفین دسـتگاههای دولتیِ طاغوت باشد. خواص که می‌گوییم – از خوب و بدش – (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می‌دهنـد، موضـعگیری‌ای می‌کننـد و راهی انتخـاب می‌کننـد، از روی فکر و تحلیـل اسـت. می‌فهمنـد و تصـمیم می‌گیرنـد و عمل می‌کنند. اینها خواصـند. نقطه‌ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جوّ به سمتی می‌رود، آنها هم دنبالش می‌روند و تحلیلی ندارنـد. یک وقت مردم می‌گوینـد «زنـده باد!» این هم نگاه می‌کنـد، می‌گویـد «زنـده باد!» یک وقت مردم می‌گویند «مرده بـاد!» نگـاه می‌کنـد، می‌گویـد «مرده باد!» یک وقت جوّ این طور است؛ این‌جا می‌آیـد. یک وقت جو آن طور است؛ آن‌جا می‌رود! یـک وقت – فرض بفرماییـد – حضـرت «مسـلم»وارد کوفه می‌شود. می‌گوینـد: «پسـر عموی امـام حسـین علیه‌السّـلام آمـد. خانـدان بنی‌هاشم آمدند. برویم. اینها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند» و چه و چه. تحریک می‌شود، می‌رود دُور و بَرِ حضـرت مسـلم؛ می‌شوند هجده هزار بیعت کننده با مسـلم! پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به کوفه می‌آیند؛ به مردم می‌گویند: «چه کار می‌کنید؟! با چه کسـی می‌جنگید؟! از چه کسـی دفاع می‌کنید؟! پدرتان را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی می‌کنند و به خانه‌هایشان بر می‌گردند. بعد که سـربازان ابن زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را می‌گیرند تا مسـلم را دستگیر کنند، همینها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسـلم می‌جنگند! هر چه می‌کنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جوّ ایجاب کرد، حرکت می‌کننـد. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصـی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سـراغ خواص برویم. خواص، طبعاً دو جبهه‌انـد: خواصِ جبهه‌ی حق و خواص جبهه‌ی باطل. عدّه‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار می‌کننـد. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شـناخته‌اند و براساس تشـخیص خود، برای آن، کار و حرکت می‌کنند.اینها یک دسـته‌اند. یک دسـته هم نقطه‌ی مقابل حق و ضد حقّند. اگر باز به صدر اسـلام برگردیم، باید این طور بگوییم که «عدّه‌ای اصـحاب امیرالمؤمنین و امام حسـین، علیهما السّـلام هسـتند و طرفدار بنی‌هاشـمند. عدّه‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیّه‌اند.» بین طرفـداران بنی‌امیّه هم، افراد بـا فکر، عاقـل و زرنـگ بودنـد. آنهـا هم جزو خواصـند. پس خواصِ یـک جـامعه، به دو گروهِ خواصِ طرفـدار حق و خواصِ طرفـدار باطل تقسـیم می‌شونـد. شـما از خواص طرفـدار باطل چه توقّع دارید؟ بدیهی است توقّع این است که بنشـینند علیه حق و علیه شـما برنامه‌ریزی کننـد. لـذا بایـد با آنها بجنگیـد. با خواص طرفـدار باطل بایـد جنگید. این که تردید ندارد. همین‌طور که برای شـما صـحبت می‌کنم، پیش خودتان حساب کنیـد و ببینید کجایید؟ این که می‌گوییم سررشـته‌ی مطلب، سپرده به

دست ذهن؛ یعنی تاریخ را با قصّه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما، در صحنه‌ای دیگر: خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همینهایی که امروز این‌جا هستیم. پس، اگر ما شرحِ تاریخ را می‌گوییم، هر کدامان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمتِ داستان قرار گرفته‌ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم. فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک، شرکت کرده‌اید. در آن‌جا مثلاً جبهه‌ی دشمن فرضی را مشخّص می‌کنید، جبهه خودیِ فرضی را هم مشخّص می‌کنید. بعد متوجّه تاکتیک غلط جبهه‌ی خودی می‌شوید و می‌بینید که طراح نقشه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده است. شما دیگر در وقتی که می‌خواهید تاکتیک طرّاحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده؛ اما فرمانده یا بیسیمچی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده‌اند. می‌فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این گونه است. شما خودتان را در صحنه‌ای که از صدر اسلام تبیین می‌کنم، پیدا کنید. یک عدّه جزو عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و امام راحل ما رضوان‌اللّه تعالی علیه، بر سرِ کار بودند و جامعه را به سمت بهشت می‌بردند، به ضربِ دستِ خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که «وجعلنا هم ائمۀ یدعون الی‌النارِ» و یا «الم‌تر الی‌الذین بدلوا نعمۀالله کفرا و احلوا قومهم دارالبوارِ. جهنم یصلونها و بئس القرارِ» به سمت دوزخ خواهند رفت. پس، باید مواظب باشید جزو عوام قرار نگیرید. جزو عوام قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالیه باشید؛ نه! گفتم که معنای عوام این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالیه هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند؛ اما جزو عوامند. عوام بودن، دستِ خودِ من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جَرگه نپیوندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر می‌فرماید: «ادعوا الی‌الله علی بصیرۀ انا و من اتبعنی.» یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اوّل ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید. و اما گروه خواص. در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواصِ طرفدارِ حقّیم، یا از جمله‌ی خواص طرفدار باطل محسوب می‌شویم. این‌جا قضیه برای ما روشن است. خواص جامعه‌ی ما، جزو خواص طرفدار حقّند و در این تردیدی نیست. زیرا به قرآن، به سنّت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت می‌کنند. امروز، جمهوری اسلامی برخوردار از خواصِ طرفدارِ حقّ است. پس، خواصِ طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغِ خواصِ طرفدار حق می‌رویم. همه‌ی دشواری قضیه، از این‌جا به بعد است. عزیزان من! خواصِ طرفدارِ حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذّت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوبْ قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاۀ الّدنیا.» متاع، یعنی بهره. اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاۀ الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پایِ تکلیفِ سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، واویلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن‌جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقتْ حساب است. می‌بینید که حتّی خواصِ طرفدارِ حق هم به دو قسم تقسیم می‌شوند. این مسائل، دقّت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتّفاق نمی‌شود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد. باید به مطالعه و دقّت و فکر پرداخت. اگر در جامعه‌ای، آن نوعِ خوبِ خواصِ طرفدارِ حق؛ یعنی کسانی که می‌توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین

علیه‌السّلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگرِ خواصِ طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا. آنان که حق شناسند، ولی درعین‌حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتاست! اصلاً دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسؤولیت، و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آن‌جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبّت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، آن وقت حسین‌بن‌علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سرِ کار می‌آیند و بنی‌امیّه، هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد! جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است. یعنی در رأس جامعه، امام است. انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل، از او تبعیت می‌کنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی است که با قهر و غلبه بر مردم حکم می‌راند. مردم دوستش ندارند. مردم قبولش ندارند. مردم به او اعتقاد ندارند. (البته مردمی که سرشان به تنشان بیرزد.) درعین‌حال، با قهر و غلبه، بر مردم حکومت می‌کند. بنی‌امیّه، امامت را در اسلام به سلطنت و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ماه - یعنی نود سال! - در دولت بزرگ اسلامی، حاکمیت داشتند. بنای کجی که بنی‌امیّه پایه‌گذاری کردند، چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوطشان، با همان ساختار غلط در اختیار بنی‌عبّاس قرار گرفت. بنی‌عبّاس که آمدند، به مدّت شش قرن، به عنوانِ خلفا و جانشینان پیغمبر، بر دنیای اسلام حکومت کردند. خلفا یا به تعبیر بهتر پادشاهان این خاندان، اهل شُرب خمر و فساد و فحشا و خباثت و ثروت‌اندوزی و اشرافیگیری و هزار فسق و فجور دیگر مثل بقیه سلاطینِ عالم - بودند. آنها به مسجد می‌رفتند؛ برای مردم نماز می‌خواندند و مردم نیز به امامتشان اقتدا می‌کردند و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقاد مردم را خراب کرده بودند. آری! وقتی خواصِ طرفدارِ حق، یا اکثریت قاطعشان، در یک جامعه، چنان تغییر ماهیت می‌دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمی‌کنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند؛ آن گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام - با آن وضع - آغاز می‌شود. حکومت به بنی‌امیّه و شاخه‌ی مروان» و بعد به بنی‌عبّاس و آخرش هم به سلسله‌ی سلاطین در دنیای اسلام، تا امروز می‌رسد! امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه‌ی خدا و مدینةالنّبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فُسّاق و فُجّاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیه‌ی سرزمینها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید. لذا، شما در زیارت عاشورا می‌گویید: «اللهمّ العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد» در درجه‌ی اوّل، گذارندگان خشت اوّل را لعنت می‌کنیم، که حق هم همین است. اکنون که اندکی به تحلیل حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ می‌رویم: دورانِ لغزشِ خواصِ طرفدارِ حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر شروع شد. به مسأله‌ی خلافت، اصلاً کار ندارم. مسأله‌ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که می‌خواهم به آن بپردازم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگهای زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند، که بهره‌مندیِ مالیِ بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمی‌توان آنها را با دیگران یکسان دانست! این، خشتِ اوّل بود. حرکتهای منجر به انحراف، این گونه از نقطه‌ی کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات، از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبر، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب می‌شدند! توجّه می‌کنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی‌مقام که اسمهایشان معروف است - طلحه، زبیر، سعدبن‌ابی‌وقّاص و غیره - این بزرگان، که هر کدام یک کتاب قطور سابقه‌ی افتخارات در بدر و حُنین و اُحد

داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها، وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند. مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگِ مثقال می‌کشند. ببینید چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می‌شکسته‌اند! اینها در تاریخْ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتابهای خود نوشته‌اند. حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها به جا می‌ماند، افسانه‌وار بود. همین وضعیت، مسائل دوران امیرالمؤمنین علیه‌لصّلاهٔ والسّلام را به وجود آورد. یعنی در دوران آن حضرت، چون عدّه‌ای مقام برایشان اهمیت پیدا کرد، با علی در افتادند. بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر می‌گذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نَفَس امیرلمومنین علیه‌الصلاهٔ والسلام نَفَس پیغمبر بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که: «یأخذون مال الله دولا و عبادالله خولا و دین‌الله دخلا بینهم» جامعه‌ای است که در آن، ارزشها تحت‌الشّعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام، وقتی می‌خواهد مردم را به جهاد ببرد، آن همه مشکلات و دردسر برایش دارد! خواص دوران او – خواص طرفدار حق یعنی کسانی که حق را می‌شناختند – اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند! نتیجه این شد که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام بالاجبار سه جنگ به راه انداخت؛ عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دائماً در این جنگها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدمهای خبیث به شهادت رسید. خون امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام به قدر خون امام حسین علیه‌السّلام با ارزش است. شما در زیارت وارث می‌خوانید: «السّلام علیك یا ثاراللّه و ابن ثاره.» یعنی خدای متعال، صاحب خونِ امام حسین علیه‌السّلام و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام است. این تعبیر، برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می‌شود، صاحبی دارد. کسی که کشته می‌شود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیّت حقِّ دم را عرب «ثار» می‌گوید. «ثارِ» امام حسین علیه‌السّلام از آنِ خداست. یعنی حقّ خونِ امام حسین علیه‌السّلام و پدر بزرگوارش، متعلّق به خودِ خداست. صاحب خونِ این دو نفر، خودِ ذات مقدّس پروردگار است. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام به خاطرِ وضعیّت آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید. بعد نوبت امامت به امام حسن علیه‌السّلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد. تنهای تنهایش گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه‌السّلام می‌دانست که اگر با همان عدّه‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقیِ زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرّف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت امام حسن علیه‌السّلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد. گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقّاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقّت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکلتر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه‌السّلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند. یزید که بر سرِ کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیّت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه‌السّلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخابِ ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه‌السّلام بود که دو انتخابِ شهید شدن و زنده ماندن وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه‌السّلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه‌السّلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در اثر آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده

بود. کشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سرِ راه می‌کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد. وقتی امام حسین علیه‌السّلام قیام کرد - با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب می‌شود! به قضایای قیام امام حسین علیه‌السّلام و حرکت وی از مدینه نگاه می‌کردم. به این نکته برخوردم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود، عبداللّه‌بن زبیر بیرون آمده بود. هر دو، در واقع، یک وضعیّت داشتند؛ اما امام حسین علیه‌السّلام کجا، عبداللّه‌بن زبیر کجا! سخن گفتن امام حسین علیه‌السّلام و مقابله و مخاطبه‌اش از چنان صلابتی برخوردار بود که ولید حاکم وقت مدینه، جرأت نمی‌کرد با وی به درشتی حرف بزند! مروان یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد. چون انتقادش نابجا بود حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سرجایش بنشیند. آن وقت امثال همین مروان، خانه‌ی عبداللّه‌بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبداللّه، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم. به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می‌آوریم! اگر از خانه‌ات بیرون نیایی، به قتلت می‌رسانیم و چه‌ها می‌کنیم! چنان تهدیدی کردند که عبداللّه‌بن زبیر به التماس افتاد و گفت: پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستم؛ خودم فردا به دارالخلافه می‌آیم. آن قدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: امشب را به او مهلت بدهید. عبداللّه بن زبیر، با این‌که شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود، این قدر وضعیتش با امام حسین علیه‌السّلام فرق داشت. کسی جرأت نمی‌کرد با آن حضرت به درشتی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و همصحبت شد، خطابش به آن حضرت «جعلت فداک» (قربانت گردم) و پدر و مادرم قربانت گردند و «عمّی و خالی فداک» (عمو و دایی‌ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه‌السّلام این گونه بود. شخصیّت او در جامعه‌ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود. عبداللّه بن مطیع، در مکه نزد امام حسین علیه‌السّلام آمد و عرض کرد: «یابن‌رسول‌اللّه! ان قتلت لنسترقّن بعدک.» اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو، کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راهِ عادیِ خودشان را می‌روند. عظمت مقام امام حسین علیه‌السّلام در بین خواص چنین است که حتّی ابن عبّاس در مقابلش خضوع می‌کند؛ عبداللّه بن جعفر خضوع می‌کند، عبداللّه‌بن زبیر با آن‌که از حضرت خوشش نمی‌آید خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواصِ اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حقّند؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی‌امیّه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتّی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اوّل می‌دانند. اما همه‌ی اینها، وقتی که با شدّت عملِ دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند. وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه‌السّلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه می‌کنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبدگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه‌السّلام فرستاده شد. همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیتهای برجسته و نام و نشان‌دار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم می‌شود از این خواصِ طرفدارِ حق، کدامها جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیکِ نامه‌ها هم می‌شود فهمید که عدّه‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است. نتیجه در کوفه آن می‌شود که مسلم بن عقیل به شهادت می‌رسد و از همان کوفه‌ای که هجده هزار شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست، سی هزار نفر یا بیشتر، برای جنگ با امام حسین علیه‌السّلام به کربلا می‌روند! یعنی حرکت خواص، به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد. نمی‌دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را می‌گیرد، درست برای ما

روشن می‌شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین علیه‌السّلام نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام، مسلم‌بن عقیل را به کوفه اعزام کرد. با خود اندیشید مسلم را به آن‌جا می‌فرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه می‌شوم. مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه، مردم آمدند و همه، اظهار ارادت کردند. فرماندار کوفه، نعمان‌بن‌بشیر نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: تا کسی با من سرِ جنگ نداشته باشد، جنگ نمی‌کنم. لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جو را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند. دو، سه تن از خواصِ جبهه‌ی باطل – طرفداران بنی‌امیّه – به یزید نامه نوشتند که اگر می‌خواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست. چون نعمان بن بشیر نمی‌تواند در مقابل مسلم‌بن عقیل مقاومت کند. یزید هم عبیداللّه بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره – به قول امروز با حفظ سمت – کوفه را نیز تحت حکومت خود درآور. عبیداللّه بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت. در قضیه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم می‌شود، که اگر دیدم مجالی هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد. او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود. مردم معمولی کوفه – از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند – تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین علیه‌السّلام است. جلو دویدند و فریاد السّلام علیك یا بن رسول‌اللّه در فضا طنین افکند! ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آن‌که یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا یکی گفت او امام حسین علیه‌السّلام است همه فریاد امام حسین، امام حسین برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آن‌که صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبیداللّه هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت. اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشدّ فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد. بدین جهت، هانی بن عروه را با غدر و حیله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرق کرد. در این مقطع هم، نقش خواصِ به اصطلاح طرفدارِ حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجّح دانستند، آشکار می‌شود. از طرف دیگر، حضرت مسلم با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی سی هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عدّه فقط چهار هزار نفر دوْرادوْر محلّ اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند. این وقایع، مربوط به روز نهم ذی‌الحجّه است. کاری که ابن زیاد کرد این بود که عده‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر می‌خواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیه‌اند. پول و شمشیر و تازیانه دارند. چنان مردم را ترساندند و از گرد مسلم پراکندند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ‌کس! آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند! تاریخ می‌نویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند. چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواصِ طرفدارِ حق مقصرند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل شریح قاضی. شریح قاضی که جزو بنی‌امیّه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیداللّه زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن زیاد ترسید. آنها می‌گفتند: شما هانی را کشته‌اید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده. شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این‌جا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟! شریح قاضی گفت: می‌خواستم حرفهای

هانی را به کسانی که دورِ دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبیداللَّه آن‌جا حضور داشت و جرأت نکردم! جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیداللّه قصد دارد او را بکشد، با توجّه به این‌که عبیداللّه هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عبیداللّه را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن گاه کوفه از آنِ امام حسین علیه‌السّلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتّفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتّفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین علیه‌السّلام به حکومت می‌رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد. یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصِ ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است. به داخل شهر کوفه برگردیم: وقتی که عبیداللّه بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید وگرنه پدرتان را در می‌آورم چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همه‌شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه‌السّلام بودند. شَبَثْ بن ربْعی یکی از آنها بود که به امام حسین علیه‌السّلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. همو، جزو کسانی است که وقتی عبیداللّه گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرّق کنید قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت! چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شَبَثْ بن ربْعی در یک لحظه‌ی حسّاس، به جای این‌که از ابن زیاد بترسند، از خدا می‌ترسیدند، تاریخ عوض می‌شد. گیرم که عوام متفرّق شدند؛ چرا خواصِ مؤمنی که دوْر مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضیشان بعداً در کربلا شهید شدند؛ اما این‌جا، اشتباه کردند. البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفّاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسمشان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند. چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه‌السّلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتّفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سراشیب آغاز شد، دیگرچه فایده؟! لذاست که در تاریخ، عدّه‌ی توّابین، چند برابر عدّه‌ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند؛ توّابین نیز همه در یک روز کشته شدند. اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! به‌خاطر این‌که در وقت خود نیامدند. کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند. دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند. چرا مسلم بن عقیل را با این‌که می‌دانستید نماینده‌ی امام است، تنها گذاشتید؟! آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید. قبولش هم داشتید. به عوام کاری ندارم. خواص را می‌گویم. چرا هنگام عصر و سرِ شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه‌ی طوعه پناه ببرد؟! اگر خواص، مسلم را تنها نمی‌گذاشتند و مثلاً عدّه به صد نفر می‌رسید، آن صد نفر دور مسلم را می‌گرفتند. خانه‌ی یکی‌شان را مقرّ فرماندهی می‌کردند. می‌ایستادند و دفاع می‌کردند. مسلم، تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد. اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر می‌توانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع می‌شدند. پس، خواص در این مرحله، کوتاهی کردند که دوْر مسلم را نگرفتند. ببینید! از هر طرف حرکت می‌کنیم، به خواص می‌رسیم. تصمیم‌گیریِ خواص در وقت لازم, تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات می‌دهد و حفظ می‌کند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمّل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد. در الجزایر، جبهه‌ی اسلامی آن کشور برنده‌ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سرِ کار آمد.

روز اوّلی که حکومت نظامی در آن‌جا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز - بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اوّلیه‌ی حکومت نظامی، مسؤولین جبهه‌ی اسلامی، مردم را به خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمی‌توانست بکند، و از بین می‌رفت. نتیجه این‌که امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سرِ کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم می‌گرفتند، نگرفتند. عدّه‌ای ترسیدند، عدّه‌ای ضعف پیدا کردند، عدّه‌ای اختلال کردند، و عدّه‌ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند. در عصرِ روزِ هجدهم بهمن ماه سال ۵۷، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود به خیابانها بریزید. اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمی‌گرفت، امروز محمّدرضا در این مملکت بر سرِ کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر می‌شدند، و مردم در خانه‌هایشان می‌ماندند، اوّل امام و ساکنان مدرسه‌ی رفاه و بعد اهالی بقیه‌ی مناطق را قتل عام و نابود می‌کردند. پانصدهزار نفر را در تهران می‌کشتند و قضیه تمام می‌شد. چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سرِ کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه‌ی لازم تصمیم لازم را گرفت. اگر خواص امری را که تشخیص دادند به موقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا می‌کند و دیگر حسین‌بن‌علی‌ها به کربلاها کشانده نمی‌شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد. به افغانها نگاه کنید! در رأس کار، آدمهای حسابی بودند؛ اما طبقه‌ی خواص منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت ما امروز دیگر کار داریم. یکی گفت دیگر جنگ تمام شد. ولمان کنید، بگذارید سراغِ کارمان برویم؛ برویم کاسبی کنیم. چند سال، همه آلاف و اُلوف جمع کردند؛ ولی ما در جبهه‌ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم. گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر! خوب؛ اگر این گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ، تکرار خواهد شد! خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه این‌که به هر یک نفر پیروزی می‌دهند! وقتی مجموعه‌ای حرکت می‌کند، البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست: «ولینصرنّ الله من ینصره» نمی‌فرماید که نصرت می‌دهیم؛ خون هم از دماغ کسی نمی‌آید. نه! «فیقتلون و یقتلون»؛ می‌کشند و کشته می‌شوند؛ اما پیروزی به دست می‌آورند. این، سنّت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم؛ از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم؛ به خاطر خانواده ترسیدیم؛ به خاطر دوستان ترسیدیم؛ به خاطر منغّص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم؛ به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم؛ به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین هم سرِ راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کمااین‌که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام شهید شد؛ کمااین‌که امام حسین علیه‌السّلام شهید شد. خواص! خواص! طبقه‌ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته‌اید؟ اگر جزو خواصید - که البته هستید - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است. البته مطلبی که درباره‌ی آن صحبت کردیم، خلاصه‌ای از کل بود. در دو بخش باید روی این مطلب کار شود: یکی بخشِ تاریخی قضیه است؛ که اگر وقت داشتم خودم می‌کردم. متأسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمی‌ماند. به هر صورت، علاقه‌مندانِ کاردان باید بگردند و نمونه‌هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل می‌کردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمی‌شدید، ممکن بود ساعتی در زمینه‌ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم؛ چون در ذهنم هست. بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان، طبقه‌ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند. این‌که گفتیم اسیر دنیا نشوند یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثالها و مصداقهایش چیست؟ عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خودِ خواص پیدا شوند و

بگویند آقا، مگر تو بیکاری؟! مگر دیوانه‌ای؟! مگر زن و بچه نداری؟! چرا دنبال چنین کارها می‌روی؟! کمااین‌که در دوره‌ی مبارزه هم می‌گفتند. اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدتِ خواصی، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه می‌کنند، بد می‌گویند، تهمت می‌زنند؛ مسأله‌ای نیست. خدا را شکر می‌کنیم که ما انتخابات بسیار خوبی داشتیم. آحاد مردم شرکت کردند و الحمدللّه نمایندگان خوبی انتخاب شدند. دولت، وزارت کشور، رئیس جمهور، شورای نگهبان، همه و همه الحمدللّه فعالیت کردند و انتخابات به این خوبی انجام گرفت. حالا چهار نفر بسیجی در گوشه و کنار کشور - در تهران یا فلان شهر - دو کلمه حرف زده‌اند، سر و صدا بلند می‌شود که آقا، سپاه وارد انتخابات شد! آقا، فلان شد! این حرفها چیست؟! کو؟! چه وقت؟! خوب؛ همین‌طور است دیگر! تا بخواهید اقدامی کنید، حرکتی کنید، دشمن هست. دشمنهای جوراجور هستند. بعضی دوستند، دشمن هم نیستند، از جبهه‌ی خودی هستند؛ منتها نمی‌فهمند و تشخیص نمی‌دهند. لذا مورد سؤال قرار می‌دهند. البته همان‌طور که امام فرمودند، سپاه، ارتش و نیروهای مسلّح نباید در سیاست دخالت کنند. اما معنای فرموده‌ی امام این نیست که نیروی عظیم بسیج، حق ندارد در قضیه‌ی عظیمی مثل انتخابات، حرکت شایسته و مناسبی انجام دهد. چرا مسائل را با هم مخلوط می‌کنند؟! آحاد سپاه هم مثل بقیه‌ی مردم، در همه کار باید خردمندانه عمل کنند. البته وارد نشدن در سیاست - به همان معنایی که امام فرمودند - به قوّت خودش باقی است. این طور نیست که حالا کسی خیال کند، سیاست عوض شد. یعنی امام در زمان خود فرمودند وارد سیاست نشوید، حالا می‌گوییم وارد سیاست بشوید! نه! همان فرمایشِ امام است. اما مصداقش، اینها نیست. مثالش، اینها نیست. مردمان ارزشی، جوانان مؤمن و بهترین جوانان کشور، در قضیه‌ی انتخابات حرکتی انجام بدهند، کاری بکنند، در پای صندوقها حاضر شوند، مراقبت و نظارت کنند و مانع تخطّیِ - خدای ناکرده - بعضی دیگر شوند. اینها کارِ خلافی نیست. غرض این است که هر حرکتی شما انجام دهید و یا خواص در هر بخشی انجام دهند - حرکت اخیر، البته نسبت به کارهای بزرگ و عظیمی که ممکن است در آینده پیش آید، امر کوچکی است - کسانی هستند که بگویند چرا؟ و اشکال کنند. خدا را شکر می‌کنیم که امروز کشور ما، کشورِ مجاهدتِ فی سبیل اللّه است، کشورِ جهاد است، کشورِ ایثار است و کشور ارزشهاست. مسؤولین کشور، بزرگان کشور، علمای اَعلام، گویندگان، مبلّغین و حتّی در بخشهای زیادی دانشگاهها و جاهای دیگر، در خدمت اسلام، در خدمت انقلاب و در خدمت ارزشها حرکت می‌کنند. نیروهای مسلّح هم که معلوم است، مظهر ارزشهایند. سپاه و این سوابق روشن و چنین لشکرهایی که وضعشان معلوم است. چقدر اینها زحمت کشیدند و چقدر ارزش آفریدند! الان هم باید دنبال ارزشها باشند. آنچه گفتیم، اجمالی بود از مسأله‌ای که بنا شد به مناسبت ایام محرّم عرض کنیم. البته آنچه عرض کردیم خیلی مختصر بود. اگرچه، زمان، قدری زیاد شد. مرتّب به ما سفارش می‌کنند سخنرانیهایتان را کوتاه کنید؛ برای این‌که خسته نشوید. حقیقتش این است که بنده مصلحت می‌دانم خودم را خسته نکنم، تا بعد بتوانم کارهای دیگر را انجام دهم. اما وقتی انسان در جمعی مثل جمع شما می‌نشیند، اتّساع زبان پیدا می‌کند و احساس خستگی نمی‌کند. امیدواریم خداوند همه‌ی شما را موفّق بدارد. خداوند روح امام را با انبیا و اولیا، محشور فرماید. خداوند این راه روشن را که در پیش پای ملت ایران گذاشته شده است، به توفیق خود، راه همیشگی این ملت قرار دهد. خداوند ما را در خدمت انقلاب، در خدمت اسلام و در خدمت ارزشهای اسلامی زنده بدارد و در همین راه ما را بمیراند. پروردگارا! مرگ ما را به شهادت در راه خودت قرار بده. درجات شهیدان ما را روزبه‌روز عالی‌تر فرما. جانبازان ما را از قِبَلِ خود، اجر وافر عنایت فرما؛ به آنها سلامتی کامل عنایت فرما. پروردگارا! کسانی که در این راه زحمتی کشیدند، مدّتها در اسارت بودند، آزاد شدند یا هنوز آزاد نشده‌اند، یا مفقود الجسد هستند، مفقودالاثر هستند، از آنها کسی خبر ندارد؛ اجر همه‌ی آنها را در اعلا دواوین خود بنویس. به خانواده‌های آنها اجر بده و صبر عنایت کن. مفقودان و اسرا را زودتر رها و آزاد فرما. امور مسلمانان را اصلاح فرما. حاجات مسلمانان را برآورده فرما. کشورهای اسلامی را از چنگال اجانب و از چنگال امریکا نجات بده. رؤسای کشورهای اسلامی را از خواب غفلت بیدار کن و از منجلاب شهوات بیرون بکش. پروردگارا! به محمّد

و آل محمّد، امریکا و بقیه‌ی ایادی و اقطاب استکبار را آن چنان که شایسته‌ی اقتدار و عزّت خودِ توست، منکوب و مقهور فرما. لذّت قهر و غلبه بر آنها را به ملت ایران بچشان. همچنان که شوروی را متلاشی کردی، بقیه‌ی اقطاب استکبار را هم متلاشی فرما. پروردگارا! کسانی را که در این راه زندگی کردند و در این راه به لقای تو پیوستند، مشمول رحمت و برکات خودت قرار بده. کارها و تلاشهایی را که می‌شود، به لطف و کرمت قبول فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با نمایندگان پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با نمایندگان پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز نماینده و منتخبان و برگزیدگان این ملتِ بزرگ و هوشمند؛ خیلی خوش آمدید. باید خدای متعال را سپاسگزار باشیم که در نهایت لطف و فضل خود بر این کشور و این ملت، انتخابات را تسهیل و ملت عزیز و عظیم را بر حضور در این میدانِ امتحان تشویق فرمود و آنها را به گزینشهای خوب و درست هدایت کرد. مجلس پنجم در شرایطی تشکیل شد که دشمنان این ملت و این کشور، با تنگ کردن دایره حمله‌های تبلیغاتی و سیاسی خود، بیش از همیشه می‌خواستند و می‌خواهند که جمهوری اسلامی را به نحوی مورد تضعیف و کید و مکر خودشان قرار دهند. آرزو می‌کردند که این مجلس، سر وقت تشکیل نشود، یا حضور مردم در انتخابات آن، حضور چشمگیری نباشد، یا در مراحل انتخاب نمایندگان، درگیریهایی میان مردم، میان خواص و میان طرفداران چهره‌های معروف واقع شود و یا فضای کشور به خاطر انتخابات، تیره و تار گردد و جوّ کینه‌ورزی نسبت به یکدیگر، راه را بر بصیرتها و دلسوزیها ببندد. اینها آرزوهای دشمن بود. با همه وجود باید خدای متعال را شکر کنیم که هیچ یک از اینها تحقّق پیدا نکرد. مردم از همیشه بیشتر شرکت کردند و با وجود حضور جناحهای فکری و سلیقه‌ای مختلف، میدان انتخابات، میدانی پاک و بدون گرد و غبارهای معمولیِ انتخابات گوناگون در دنیا انجام گرفت. در آن جایی که آحاد و خواص مردم و گروههای حزبی ادّعا می‌کنند که از تمدّن و نزاکت برخوردارند، ملاحظه می‌کنید و می‌شنوید که مردم به خاطر انتخابات، با ساطور به جان یکدیگر می‌افتند! قتلها می‌شود، تشنّجها صورت می‌گیرد و کشورها تا مدّتی، رهین حوادث انتخابات می‌شوند. در کشور ما بحمداللّه این امتحان الهی به بهترین وجهی انجام گرفت و مردم از این امتحانْ سربلند بیرون آمدند و یک بار دیگر نظام مقدّس اسلامی ثابت کرد و نشان داد که کارایی اداره کشور، همراه با نظم و انضباط و خویشتنداریِ افراد و به کارگیری حدّاکثر فکر و حوصله و منش انسانی و بزرگوارانه را داراست. امروز بحمداللّه مجلس تشکیل شده است و من آن طوری که قضایای داخلی مجلس را دنبال می‌کنم، می‌بینم که همه برادران و خواهران در مجلس - آن گونه که به نظر می‌رسد - به ضرورتهای این کشور، به نیازهای این ملت و وظایف اساسی و کلانی که بر دوش آنهاست، توجّه دارند. آن وظایف اساسی و کلان، حتّی گاهی از قانونگذاری هم مهمتر است؛ یعنی حفظ آبروی این ملت و این انقلاب و حفظ الزاماتی که حضور در جامعه بین‌المللی را با سرِ برافراشته و دلِ عزیز و شخصیتِ مقتدر ایجاب می‌کند. بحمداللّه مسأله اعتبارنامه‌ها هم به خوبی مشغول انجام یا رو به پایان است و کار جدّی مجلس به زودی ان‌شاءاللّه آغاز خواهد شد و هر چه زودتر هم آغاز بشود، بهتر است. مردم منتظرند و نیازمند اقدام شما هستند. آنچه مهمّ است که ما خدمت شما عرض کنیم - اگر چه برای شما تازه نیست و همه شما بحمداللّه از آن اندیشه لازم و فهم معارف اسلامی برخوردارید. لیکن از باب تذکره و یادآوری مطرح می‌کنم - این است که نمایندگی هم برای شما امتحان است. همه حوادث در زندگیِ فرد مؤمن امتحان است. از حوادث کوچکی که داخل خانه یا محیط کار شما و با دوستانتان و در معاملات روزمرّه‌تان پیش می‌آید تا حوادث بزرگ، تا کارهای تعیین‌کننده، تا یک امضای کارآمد، تا یک سخن مؤثّر که از شما صادر می‌شود، همه و همه امتحان است. «لیبلوکم ایّکم احسن عملاً».(۱) این، خلاصه مطلب است. اساس فهم و رؤیت دینی در باب حیات انسان این است که اگر فرد انسانی، در مجموع این امتحانات از عهده برآمد، سعادتمند و برخوردار از فلاح است. اگر خدای نکرده ما در این امتحانات

شکست بخوریم و از عهده امتحان برنیاییم، آن وقت خسران است. بین فلاح و خسران، یک لحظه کوتاه فاصله است. آن لحظه کوتاه هم رهین اراده و نیّت و همّت فرد انسانی است. به نمایندگی مجلس، به این چشم نگاه کنید. به مسؤولیتهای مهمّ و پر سر و صدا و پرآوازه در جامعه، به این چشم نگاه کنیم. به شهرتها و مأموریتها و ثروت دنیا و اقتدار اجتماعی و نفوذ مردمی، باید به چشم امتحان نگاه کرد. حادثه‌ای پیش پای ماست و تکلیفی هم در مورد آن حادثه هست. هیچ جا هم تکلیف مبهم نیست. نمی‌شود گفت که من در این قضیه، تکلیف خود را نمی‌دانم. در شریعتِ «سمحه سهله»، اگر تکلیفها ناپیدا و مبهم و معضل باشد، خلاف حکمت است و چنین چیزی هم نیست. یا «بیّن‌الرشد» است که باید انجام داد و یا «بیّن‌الغیّ» است که باید اجتناب کرد و یا «مشتبه» است که میدان باز است و در موارد مشتبه، گاهی جایِ آن است که انسان بگوید من تکلیف ندارم. گاهی به خاطر اهمیت قضیه، جای آن است که انسان هر چند تکلیف را نمی‌داند، ولی مثل مکلّف عمل کند. هیچ جا مبهم نیست. آن جایی هم که موضوع مبهم می‌نماید، حکم روشن است. شارع مقدّس نگذاشته است که مکلّفان در فهمیدن تکلیف شرعی خودشان، دچار تردید و تزلزل و ریب شوند. ریبی وجود ندارد. انگیزه‌های انسانی، در همه این کارها جلوی انسان رژه می‌روند. بعضی از این انگیزه‌های انسانی، انگیزه‌های الهیند و به رضای الهی بر می‌گردند. بعضی از این انگیزه‌ها، به رضای الهی بر نمی‌گردند؛ بلکه به هوای نفس بر می‌گردند. اگر من و شما نتوانیم انگیزه‌های یکدیگر را بفهمیم، انگیزه‌های خودمان را می‌توانیم بفهمیم. این یک دستور کلّی است. عزیزان من! اگر این طور عمل کردیم، مجلس ما مجلسِ موفّق، کشور ما کشورِ پیشرفته و راه ما راهِ مستقیم و روشنی خواهد بود و اهداف ما - حتّی اهداف دنیایی - تحقّق پیدا خواهد کرد. ویژگی عجیبی که در معارف اسلامی وجود دارد - و شاید همه ادیان همین طورند - تلفیق بین سعادت فردی و سعادت جمعی است. اگر چه این طور هم نیست که همه جا سعادت نهاییِ فردی، با سعادت و فلاح اجتماعی ملازم باشد - مثل این که یک نفر در راه خدا مبارزه می‌کند، شهید می‌شود و به سعادت فردی خود می‌رسد، اما آن نهضت مثلاً در نهایت ناکام می‌شود - اما غالباً این گونه است که این دو خط روی هم قرار دارند. یعنی اگر انسانها حتّی سعادت فردی خود را طلب کنند و برای خدا کار کنند تا به بهشت بروند و رضای خدا را طلب نمایند؛ ولو قصدشان هم هیچ چیز غیر از این نباشد و فرضاً بگویند ما کاری به کشور نداریم و می‌خواهیم ببینیم که چه چیزی ما را پیش خدا روسفید می‌کند و آن وقت با چشم باز و معلومات کافی بنشینند ببینند که چه چیزی آنها را پیش خدا روسفید می‌کند و آن را انجام دهند؛ اگر این هم بشود، کشور - مثل افراد - به روسفیدی خواهد رسید. امروز که به فضل پروردگار، نظام اسلامیْ مستقر و دولتی اسلامی بر سر کار است و مسؤولان کشور جزو ممتازان اسلامی و دینی و تجربه شده‌های این راه هستند، برای انطباق این دو خط، زمینه از همیشه آماده‌تر است. شما برای خدا کار کنید و ببینید تکلیفتان چیست و چه چیزی خدا را از شما راضی می‌کند. در شناخت موضوع، سختگیری کنید که تسویلات نفسانی جلوِ چشم را نگیرد؛ چون می‌دانید که تسویلات نفسانی در مراحل مقدّماتی، جلوِ چشم انسان را می‌گیرد. انسانْ با دقّت می‌تواند آن پرده را از جلوِ چشم بردارد و حساب خود را با خدا روشن کند و در امر خود دچار اشتباه نشود. این، برای همه ممکن است. سعی کنیم که این طور شود. اگر این گونه شد، بدون تردید مجلس، مجلسِ موفّقی خواهد شد و کشور پیش خواهد رفت. «ولینصرنّاللَّه من ینصره(۲)»، یک آیه بیّنه قرآن کریم است که هیچ ابهامی در آن نیست. خدا را نصرت کنید، خدا هم شما را نصرت خواهد کرد. «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا(۳)»، یک آیه مبیّنه است و هیچ تشابهی در آن نیست. شما برای خدا مجاهدت کنید، خدای متعال هم راه را به شما نشان خواهد داد. این زندگی هم می‌گذرد. پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال - کمتر یا بیشتر - مثل برق می‌گذرد. این مسؤولیتها هم زودتر از زندگی تمام می‌شود. تا دیروز کسانی در این مجلس می‌نشستند، امروز شما می‌نشینید، فردا هم کسان دیگری می‌نشینند. این مأموریتِ کوتاه مدّت، ارزش این را ندارد که به صورت یک اصل در مقابل تکلیف شرعی - که بزرگتر از آن است - قرار گیرد. آن مأموریت کوتاه مدّت، در مقابل تکلیف شرعی کوچک است. این، حرف اساسی ما با شماست. مجلس، بحمداللَّه مجلسِ خوبی است. تقریباً می‌شود گفت که مجالس قبلی ما هم

به طور عموم یا اغلب، این طور بوده است. من به ترکیب مجلس که نگاه می‌کنم، می‌بینم که در آن ترکیبهای خوبی دور هم نشسته‌اند: انسانهای مؤمن، انسانهایی از طبقات متوسّط مردم، بدون وابستگیهای اشرافی و بدون وابستگیهای ناسالم سیاسی. جناحهای سیاسی‌ای هم که در بین برادران و خواهران ماست، اگر چه یک دسته‌بندی است و نمی‌خواهیم جلوِ این معنا گرفته شود - بالاخره هر گروهی شعاری دارند و حرفی می‌زنند - اما اگر به حاقّ واقع نگاه کنید، همه یکی هستند و یک چیز می‌خواهند و یک طور می‌اندیشند. اگر فرض کنیم افرادی از این مجموعه، شاذّ و بیرون باشند، بسیار بسیار کم و نادرند که من بعید هم می‌دانم چنین چیزی وجود داشته باشد. مجلس، بحمداللَّه مجلسِ خوبی است. در طول زندگی تاریخی این ملت، مردم ما مجلس حقیقی را بعد از انقلاب تجربه کردند. قبل از انقلاب - جز دو سه دوره - مجلس مردمی در این کشور وجود نداشت. یکی دو دوره در اوایل، بعد هم یک دوره در وسط، مجلس مردمی و ملی بود. در همان مجالس ملی هم که مردم انتخاب می‌کردند، به سراغ فلان معلّم یا فلان کارگر یا فلان روحانی که در شهری مشغول خدمتگزاری است - نه روحانیون خیلی نام و نشان‌دار - نمی‌رفتند؛ بلکه سراغ خوانین و اشراف‌زاده‌ها و شاهزاده‌ها می‌رفتند. به خاطر تربیتهای غلطی که وجود داشت، حتّی مردم هم آنها را انتخاب می‌کردند. امروز مجلس، مجلسِ این مردم است. نماینده‌گان، حقیقتاً نماینده‌گان مردمند. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که در این مجلس، کسانی وجود داشته باشند که نخواهند احکام اسلامی در این کشور مستقر و پیاده شود. من چنین گمانی نمی‌کنم. حتّی کسانی که از اقلیتهای مذهبی هستند و به صورت عقیده شخصی، اعتقاد به دین مقدّس اسلام ندارند، جمهوری اسلامی را پذیرفته‌اند. جمهوری اسلامی، یعنی مجموعه احکام اسلامی. آنها هم برای همین تلاش می‌کنند. هیچ کس در این مجلس وجود ندارد که نخواهد این مملکت به شکل صحیح و اسلامی و همراه با استقلال، نوسازی شود. هیچ کس وجود ندارد که نخواهد فقر از بین مردم ریشه‌کن شود. هیچ کس وجود ندارد که نخواهد برای مردم رفاه به وجود آید. در مجالسِ دوران قبل از انقلاب، کسانی بودند که می‌گفتند جیب ما پُر شود، ملک ما حفظ شود، سود ما تأمین گردد؛ مردم هم بروند هر کار می‌خواهند بکنند! اگر ایران را آب فرا می‌گرفت، خانه‌ها خراب می‌شد و هزاران نفر از گرسنگی می‌مردند، برایشان مهمّ نبود. در مجلسِ اسلامی بعد از انقلاب، چنین چیزی متصوّر نیست. بنابراین، همه یک چیز را می‌خواهند. برادران و خواهران عزیز! آنچه مهمّ است، این است که امروز شما تمکّنی دارید که دیروز که نماینده نبودید، نداشتید: تمکّن قانونگذاری. وظیفه اصلی مجلس، قانونگذاری است. البته وظایف دیگر هم دارد که در قانون اساسی مشخّص شده است؛ مثل نظارت بر امور دولت و تعیین وزرا و از این قبیل. اهمّ این وظایف، قانونگذاری است. نباید قانونگذاری را به چشم یک امر کوچک و فردی و جدای از یکدیگر نگاه کرد. مجموعه قوانینی که شما می‌گذارید - چه به صورت قانونهای جدا جدا، چه به صورت قانون بودجه یکساله، چه به صورت برنامه‌های بلند مدّتِ پنجساله و یا اگر همّت کنند، بیشتر - همه اینها عبارت است از آن چیزی که این کشور در آن طریق سیر خواهد کرد. راه این کشور و این ملت، همین قانونی است که شما می‌گذارید. دولت هم تابع شماست. قانونِ شماست که دولت را موظّف و مکلّف می‌کند که باید از این طرف و یا از آن طرف حرکت کند. پس، همه چیز به شما برگشت. اگر در این کشور، یک عارضه اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی وجود دارد که برای ملت یا برای اسلام مضرّ است و یا این که برای ملت، معوّق رسیدن به راههای اهداف هدایت و اهداف نهایی و آرمانهاست، حلّ این مشکل به شما نگاه می‌کند. شما هستید که موظّفید. اگر شما قانون تصویب نکنید. دولت می‌تواند دست روی دست بگذارد و بنشیند و بگوید من کاری ندارم بکنم. البته دولت چنین کاری نخواهد کرد. دولت کمک و پشتیبان و راه‌اندازنده مجلس است و در واقع با لوایح و پیشنهادها و با کارشناسی خود، مجلس را یاری می‌دهد. امروز بحمداللَّه دولت، دولت کارآمدی است و مسؤولان دولتی، مسؤولان دلسوزی هستند. باز هم می‌توانم عرض کنم که در طول تاریخ ایران، ما مجموعه وزرایی مثل وزرایی که امروز داریم، هیچ وقت نداشته‌ایم. مجموعه اداره کننده‌گان اجرایی کشور، هیچ وقت در هیچ دوره‌ای از ادوار، مثل آنچه که امروز در اختیار این ملت است، وجود نداشته است. در مجموعِ ادوار کشور، در رأس قوّه مجریّه، انسانی که از همه جهت مورد تأیید و

ستایش باشد - مثل رئیس جمهورِ امروزمان - هرگز نداشته‌ایم. اینها حقایقی در جامعه ماست و واقعیاتی است که وجود دارد و تکلیف همه را روشن می‌کند. این چیزها بارها را سنگین می‌کند. اگر رئیس جمهورمان آدم کارآمد و پُر کاری نبود؛ انسانِ دارای احساس مسؤولیتی نبود؛ اگر بینش دینی نداشت واگر در راه خدا مجاهدت نکرده بود، مجلس هر چه هم قانونِ خوب تصویب می‌کرد، چه فایده داشت؟ وقتی مجری وجود نداشته باشد، قانون فایده‌ای ندارد. پس، وجود مجریِ خوب، مثل وجود دسته‌ای کارآمد و بازوان تواناست. شما باید راه را نشان دهید و خط را ترسیم کنید. مجلس شورای اسلامی، این‌گونه است. لذا همان طور هم که در پیام اخیر، خدمت آقایان و خانمها عرض کردیم، ارزش یک دقیقه وقت شما خیلی زیاد است. نبایستی یک دقیقه وقتِ مقرّر و موظّف مجلس - چه در کمیسیونها و چه در داخل صحن مجلس - تلف و ضایع شود. باید فعّال حرکت کنید. واقعاً مسؤولیتِ سنگینی است. خدای متعال در روز قیامت، از یکایک دقایق و اقدامات شما در این کار سؤال خواهد کرد. از همه آن تأییدها یا ردهایی که می‌کنید، سؤال خواهد کرد. اگر تأیید نکنید و بگویید پس حالا که این قدر سخت است، کارت سفید می‌دهیم یا در این مجلس بی‌طرف می‌شویم؛ از این هم سؤال خواهد کرد که چرا رأی ندادید؟ باید رأی دهید. وقتی که شما در امری حَکَم هستید و برای تصمیم‌گیری جهت کاری بزرگ، شما را در آن جا نصب کرده‌اند، باید آن کار را انجام دهید. اگر انجام هم ندهید، مؤاخذه خواهید شد. اوّلاً ـ موظفید انجام دهید، ثانیاً خوب و درست و متقن انجام دهید. قضیه این است. کار بسیار سنگینی است. اگر با این دید به نمایندگی نگاه کردید، آن وقت همه آنات شما حسنه است. بدانید هیچ عبادتی هم دیگر بالاتر از کاری که شما می‌کنید، نخواهد بود. هیچ کس غصه نخورد که من با آمدن به مجلس، مثلاً از فلان وظیفه عبادی باز ماندم و فرضاً دیگر عمره و یا زیارت نمی‌توانم بروم. نخیر؛ این به مراتب از آن بالاتر است. اگر این گونه عمل کردید، از هر عبادتی در میزان الهی سنگینتر است. با احساس مسؤولیت و مراقبت نمایندگان الهی و کرام‌الکاتبین و «کنت انت‌الرّقیب علیّ من ورائهم والشّاهد لما خفی عنهم(۴)»، خود خدای متعال هم مراقب شماست. یک مجلسِ این‌گونه، در طول چهار سال می‌تواند بزرگترین خدمات را به این کشور و این ملت بکند و هر چه بعد از انقلاب در این مملکت، کارِ خوب شده است، ثواب و حسنه بخش عمده‌ای از آن، به نمایندگانی متعلّق است که در دوره‌های چهارگانه گذشته بوده‌اند و خوب عمل کرده‌اند و تلاش مناسب انجام داده‌اند. بایستی کارهای جزئی و ایراد نطق برای جلب توجّه این یا آن را و این که فلان طایفه و اهل فلان شهر و فلان روستا از ما راضی شوند و فلان خطّ سیاسی از ما خوشش بیاید، این کلمه را بگوییم یا نگوییم، این تأیید را بکنیم یا نکنیم، کنار گذاشت. اینها کارهای مجلس نیست. بعضی معوّق کار مجلس است، بعضی هم خنثی است. اگر بعضی از نمایندگان، به خاطر این که اهل حوزه انتخابیه خوششان بیاید، پیشنهادی بکنند و بگویند فلان جا فلان چیز را بسازید که دولت الان آمادگی و بودجه هم ندارد و در برنامه هم نیست، این کارها مناسب شأن نمایندگی نیست. اگر بخواهید موفّق باشید - همان طور که عرض کردم - بایستی آزاد و مستقل باشید. این که من در قضایای انتخابات، با ورود وزرا در کار انتخابات مخالفت کردم، یک علّتش همین است. البته علل مختلفی داشت؛ یکی از آنها این است. جریانهای مختلف سیاسی، باید در انتخابات و در همه قضایای کشور شرکت کنند. هیچ قضیه‌ای از قضایای کشور، در انحصار یک قشر و یک فکر و یک سلیقه سیاسی نیست. همه باید شرکت کنند. این چیزی است که ما به تجربه دریافتیم که صلاح و پیشرفت کشور، بسته به این است. لذا در همین قضیه هم بود که ما در مقدّمات کار، تشویق کردیم که جریانهای مختلف در امر انتخابات وارد شوند. همیشه همین طور است و در آینده هم جریانهای مختلف را برای ورود در میدانهای اجتماعی تشویق خواهیم کرد؛ اما ما وزرا را صریحاً نهی کردیم و گفتیم وزرا حق ندارند وارد شوند. یک علّتش همین است که قوّه مجریّه با قوّه مقنّنه نباید تداخل کند. هر دو به عنوان دو قوّه، در یک جبهه هستند و برای کشور کار می‌کنند؛ اما دو کار می‌کنند. نمی‌شود یک نفر، هم بازیکن و هم داور باشد؛ هم خط معیّن کننده و هم اجرا کننده باشد. وقتی که ما می‌گوییم نمایندگان مجلس مستقل باشند، یعنی به تشخیص خودشان نگاه کنند. البته از کارشناسان باید مدد بگیرند. کارشناسان، هم در وزارتخانه‌ها و هم در

دانشگاهها و هم در خود مجلس هستند. بحمداللَّه امروز ما کارشناس کم نداریم. من روزی دغدغه کارشناسان ناسالم را داشتم و در دوره گذشته که نمایندگان مجلس، در اوّل دوره به این جا آمده بودند، هم به آنها و هم به مسؤولان کشور و کارگزاران امور اجرایی گفتم که مراقب کارشناسان باشید. کارشناسی را شما نمی‌شناسید کیست؛ اما ورقه کارشناسی‌اش روی میز کار شماست. احیاناً امضای یک کارشناس مهمّ مؤیّد به امضای یک مدیر یا یک وزیر هم روی میز شماست. بفهمید کارشناس کیست. کارشناس گاهی توجیهی می‌کند که صاحب کار و کننده کار، از فلسفه آن توجیه بی‌اطّلاع است. ما در تجربه طولانی کار اجرایی، به این معانی از نزدیک رسیدیم. الان هم من مراقب مسائل هستم و کارهایی را که به مجلس یا به دولت و یا به بخشهای مختلف داده می‌شود، مشاهده می‌کنم. امروز بحمداللَّه ما دچار کمبود در امر کارشناس نیستم. ما در سازمان برنامه و وزارتخانه‌ها و در خود مجلس، کارشناسان خوب و مؤمن و حزب‌اللّهی داریم. از کارشناسان باید استفاده کرد؛ اما شنیدن حرف کارشناس برای سهولت تصمیم‌گیری و تدبّر و تأمّل روی آن، یک حرف است و رعایت خواست یک مسؤول اجرایی در امر لایحه و طرح قانونی و غیره، حرف دیگر است. دومی منفی است، ولی اوّلی مثبت است. اگر مجلس، مجلسی باشد که خود نماینده و کمیسیون فکر کند و تشخیص دهد و روی آن پا بفشارد و دولت را به دنبال خود بکشد، آن وقت این مجلس، مجلس کارآمدی خواهد بود که می‌تواند کشور را به بهترین وجهی اداره کند. این عرضی است که ما مکرّر در مکرّر، با برادران و خواهران نماینده در میان گذاشتیم و حالا هم به شما عرض می‌کنیم. البته - همان طور که عرض کردم - خوشبختانه مسؤولان دولتی، دلسوز و علاقه‌مندند و از روی احساس وظیفه کار می‌کنند. حدس من این است که در بین وزرا کسانی هستند که کارهایی را که انجام می‌دهند، یکایکش را ملاحظه می‌کنند و می‌بینند که آیا رضای خدا در آن هست یا نه. بحمداللَّه امروز چنین وزرا و دولتی داریم. حالا شخص رئیس جمهور و خصوصیات ایشان که مردی مؤمن، عالم، مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه، مسلّط بر امور کشور، مجرّب و کارآزموده است، به جای خود محفوظ. بحمداللَّه شخص رئیس دولت و آحاد وزرای ما هم از این امتیازات بزرگ برخوردارند؛ لیکن شما نماینده مردم هستید و شأن شما بایستی آن شأنی باشد که از شما توقّع می‌رود. به هر حال، به خدا توکّل کنید. خدای متعال هم ان‌شاءاللَّه کارها را آسان خواهد کرد. این وحدت و همدلی و تلائمی را که بحمداللَّه در مجلس هست، روز به روز بیشتر کنید. اگر در پایان این دوره، جناحهای سیاسی‌ای که حالا خیال می‌کنند با هم اختلاف دارند، به این نتیجه برسند که با هم اختلافی ندارند و با هم رفیق و دوست هستند، بدانید که هم کشور و هم شما، یک بُرد بزرگ کرده‌اید. ان‌شاءاللَّه خداوند شما را بر پیروی مرضات خود موفّق کند. همه ما را به آنچه رضای او در آن است، هدایت فرماید. کشور و ملت را روز به روز به پیش ببرد و به خاطر کارها و تلاشهای شما، روح مقدّس امام بزرگوار ما را - که آنچه داریم، از برکات آن وجود مبارک و بزرگ و شخصیت عظیم‌الشّأن است - روز به روز شادتر فرماید. السّلام علیکم و رحمةاللَّه --

------------ ۱) هود: ۲ ۷) حجّ: ۴۰ ۳) عنکبوت: ۶۹ ۴) الاقبال باعمال الحسنه، ج ۳، ص ۳۳۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رؤسای سه قوّه، کارگزاران نظام اسلامی و شخصیتهای خارجی شرکت کننده در

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رؤسای سه قوّه، کارگزاران نظام اسلامی و شخصیتهای خارجی شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم متقابلاً این عید سعید را که ولادت نبیّ مکرّم و معظّم اسلام صلی‌اللَّه علیه و آله و سلّم و همچنین مولود مبارک امام صادق علیه‌الصلاة والسّلام است، به شما حضّار محترم و به همه مسلمین عالم و آزادیخواهان و آزادگان جهان، تبریک عرض می‌کنم و به میهمانان این هفته هم که از مناطق دیگر عالم به کشور اسلامی آمده‌اند، خوشامد می‌گویم. این ولادت بزرگ، ولادت برترین نمونه‌های رحمت الهی برای بشریت بود؛ چون وجود آن بزرگوار و ارسال این پیامبر بزرگ، رحمت حق تعالی بر بندگان بود. این ولادت، ولادت رحمت است. دنیای اسلام باید این نکته را درک کند که

این رحمت، یک رحمت منقطع نیست؛بلکه یک رحمت مستمر است. آن روز، بسیاری از افراد بشر، از روی جهالت یا به خاطر عصبیتهای خودخواهانه، با این مظهر نور و هدایت بشر جنگیدند؛ با این که پیامبر(ص) برای برداشتن بار از روی دوش بشریت، به جهان آمده بود: «ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم»(۱). چه بارهای سنگینی بر دوش آحاد بشر آن روز بود! چه غلهای سنگینی بر گردن بشر افکنده شده بود! امروز هم همین طور است. اگر کسی ادّعا کند که بر دوش بشریت امروز، بارهایی سنگینی می‌کند که از بار دوش انسانهای جاهل جزیرةالعرب در آن روز، سنگینتر است، سخن گزافی نگفته است. این ظلمی که به آحاد بشر می‌شود، این حق‌کشی‌ای که در جوامع بشری انجام می‌گیرد، این غلبه دادن مادیّت بر زندگی بشر و راندن معنویت از محیط زندگی انسانها که امروز به زور و با شیوه‌های مختلف بر آحاد بشر تحمیل می‌شود، اینها بار بر دوش بشریت است. آنچه که امروز بشریت در دوران تمدّن صنعتی و زیر تشعشع مادّیگری جذّاب و فریبنده احساس می‌کند، سنگینتر و سخت‌تر و - در مواردی - تلختر است از آنچه که در ظلمات جاهلیت هنگام ظهور اسلام، حس می‌کرد و بر دوش او سنگینی می‌نمود! اگر امروز بشریت متوجه این رحمت شود - رحمت وجود اسلام، رحمت تعالیم نبوی، این سرچشمه جوشان وحدت - و آن را بیابد و خود را از آن سیراب کند، بزرگترین مشکل بشر برطرف خواهد شد. اگر چه همین امروز هم، تمدّنهای موجود عالم، بلاشک از تعالیم اسلام بهره‌مند شده‌اند و بدون تردید آنچه از صفات و روشهای خوب و مفاهیم عالی در بین بشر وجود دارد، متّخذ از ادیان الهی و تعالیم انبیا و وحی آسمانی است و بخش عظیمی از آن، به اسلام متعلق است؛ لیکن امروز بشر به معنویت و صفا و معارف روشن و حق و دلپذیر اسلام - که هر دل با انصافی آن معارف را می‌پذیرد و می‌فهمد - نیازمند است. لذاست که دعوت اسلامی در جهان، طرفدار پیدا کرده است و بسیاری از غیر مسلمین هم دعوت اسلامی را پذیرفته‌اند. پذیرش دعوت اسلام، به معنای پذیرش دین اسلام به طور رسمی نیست. این، یک مرحله از آن است. یک مرحله دیگر این است که مردم جهان، پیام و معارف و حقایق و پیشنهاد اسلام در یک مسأله را بپذیرند. امروز آن روزی است که وقتی ملتها در مقابل پیام اسلام قرار می‌گیرند، احساس چیزهایی می‌کنند که برای آنها مفید است و خلأهای زندگی آنها را پر می‌کند. آنچه اسلام در مورد ارزش و اهمیت و اهداف انسان بیان می‌کند، آنچه اسلام در مورد خانواده و زن و هدف علم و روابط جوامع با یکدیگر و مناسبات اجتماعی اقویا و ضعفا با هم می‌گوید، چیزهایی است که امروز مردمی که در زیر تمدّنهای گوناگون زندگی می‌کنند، وقتی به اینها نگاه می‌کنند، احساس می‌نمایند که گره‌های زندگیشان با این چیزها باز و برطرف خواهد شد. لذا پیام اسلام پرجاذبه است. به همین دلیل هم است که برخورد استکبار جهانی و دستگاههای تبلیغی عالم - که به همان مراکز زورگویی و ظلم و انسان ستیزی وابسته‌اند هستند - با پیام اسلام، یک برخورد خشن بسیار خصمانه است. از وقتی که نظام جمهوری اسلامی - که نشان دهنده تحقّق اسلام در سطح زندگی یک کشور و نشان دهنده تحقّق پیشنهاد سیاسی اسلام است - در عالم تحقّق پیدا کرد و جمهوری اسلامی در ایران به وجود آمد، خصومت با اسلام و ارزشهای اسلامی در سطح جهان، از سوی قدرتهای ستمگر و مستکبر مضاعف شد. تا وقتی که اسلام فقط در مساجد و در کنج دلهاست، تا وقتی که اسلام قدم در صحنه سیاست و مبارزه و حکومت و صحنه‌های عظیم بین‌المللی نگذاشته است، مراکز ظلم و طغیان جهانی، از آن احساس خطری نمی‌کنند که بخواهند با آن در بیفتند و پنجه بیندازند. از روزی که نظام اسلامی، پرچم حکومت را در این کشور بلند کرد و مسلمین از اقطار عالم، به ندای امام راحل عظیم ما رضوان اللّه علیه پاسخ گفتند و به سمت آن اظهار ارادت و علاقه کردند و گروههای زیادی در این جهت حرکت کردند و شعار احیای مجدّد اسلام، برای مسلمین یک شعار روز شد، دشمنیها هم بیشتر گردید. آنچه که من در این ایام و در این هفته و به مناسبت این ولادت بزرگ می‌خواهم عرض کنم، این است که اوّلاً ـ مسلمانان باید قدر این چشمه جوشان رحمت را بدانند و تبلیغ دشمن و برخورد خصومت آمیز و فتنه‌انگیزی استکبار، آنها را از این حقیقت روشن و درخشان منصرف نکند. نکته دوم این است که استکبار از روزی که احساس کرد این حقیقت در ایران پایدار و مستقر و متمکّن شده است و فهمید که نمی‌تواند آن را ریشه‌کن کند و این نهضت و حرکت و بنا را از

بین ببرد، تلاش خصمانه خود را طور دیگری شروع کرد و آن این بود که مسلمین عالم را از این انقلاب و از این ملت و از این رهبری عظیم و حکیمی که دنیا به عظمت او اعتراف کرده بود، جدا کند؛ یعنی جداسازی ملتهای دیگر از ملت ایران؛ جدا سازی زمینه‌های مستعد حیات اسلامی از این حرکت بالفعل و موجود که می‌توانست مشوّق آنها شود؛ جدا کردن کشورهای عربی و غیر عربی؛ جدا کردن کشورهایی که نظامها و رژیمهای آنها، ارتباطات دوستانه‌ای با استکبار و مراکز استکباری دنیا داشتند. اینها را در برنامه جدّی خود - در سطح سیاسی و دولتی و حکومتی - قرار داد و متأسفانه در این سطح، برخی از دولتها کاملا فریب و بازی خوردند و در دامی که برای آنها گسترده شده بود، افتادند. استکبار می‌خواست دولتها را با نظام جمهوری اسلامی دشمن کند. بعضی از دولتها هوشیارانه فهمیدند و نگذاشتند خواست استکبار عمل شود؛ اما بعضی از دولتها، بدون توجّه در این دام استکباری غلتیدند. در سطوح ملتها هم مسأله اختلافات فرقه‌ای و اختلافات شیعه و سنّی و اختلافات عقیدتی را مطرح کردند و افراد زیادی را واداشتند که با گرفتن مزد، علیه جمهوری اسلامی یا علیه تشیّع یا علیه برخی از عقاید ملت مسلمان ایران، کتاب بنویسند و کتابهای زیادی نوشته شد. عدّه‌ای را هم وادار کردند با زبان خود آنها، که به این کتابها و به این اشکالها و دشنامها پاسخ دهند. متاسفانه هر دو طرف در این دام افتادند. عزیزان من! امروز در دنیای اسلام، مسأله این است. آن روحانی نمایی که در یک کشور دوردست، به عنوان خطبه جمعه یا غیر جمعه می‌ایستد و به جای این که به آمریکا و اسرائیل و دشمنان دنیای اسلام و کفر و استکبار حمله کند، به فرقه‌ای از فرق مسلمین حمله می‌کند؛ این کار ساده و بی‌مقدّمه و بی‌ارتباط به حیات دوباره اسلام نیست. آن کسی که علناً و آشکارا، مقدّسات فرقه‌ای از فرق مسلمین را به باد اهانت می‌گیرد، این همان خواست استکبار است. امروز جدا کردن ملتهای مسلمان از ملت ایران، یکی از هدفهای مشخّص و تعریف شده استکبار است. روی این، برنامه‌ریزی و کار و سیاستگذاری می‌کنند و هم در سطح دنیا و هم - متاسفانه - داخل ایران پول خرج می‌کنند. داخل ایران هم مواردی وجود دارد؛ چون می‌بینند در ایران برادران مسلمان شیعه و سنّی، در یک صف واحد، در زیر یک پرچم واحد، با یک شعار واحد، در یک جبهه واحد، در کنار هم و با هم هستند. در جنگ تحمیلی هشت ساله، از کسانی که می‌خواستند بروند از تمامیت ارضی و مرزهای اسلام در این کشور دفاع کنند، کسی نپرسید شما از کدام طایفه، کدام فرقه، کدام مذهب، کدام لهجه و کدام زبان هستید؟ همه رفتند؛ از همه جا رفتند. در ایران، خونها درهم آمیخته شد و انقلاب به معنای حقیقی کلمه، یک اتّحاد و یک الفت میان فرق و لهجه‌ها و طوایف مختلف به وجود آورد. استکبار، نمی‌تواند این را ببیند. برای هر فرقه‌ای، بهانه‌یی درست می‌کنند. ساده‌ترین و فریب بخورترین افراد را در هر فرقه‌ای پیدا می‌کنند و چیزی در دهانش می‌گذارند، تا برود آنچه را که او می‌خواهد، برایشان تکرار کند! همه باید مراقب باشند. هر کسی که امروز به این هدف استکبار کمک کند - یعنی ملت ایران را از ملتها و کشورهای دیگر جدا کند - در نزد خدای متعال، حکم همان دشمنان اسلام و مسلمین را دارد که با اسلام جنگیدند؛ چه امروز و چه در زمان پیامبر. «کان حقیقاً علی اللَّه ان یدخله مدخله»(۲) هر کس که امروز به هدفهای استکبار در قبال ایران اسلامی کمک کند، مثل همان کسی است که در زمان ظهور و نزول اسلام، با آیات الهی جنگید. امروز این حرکت، حرکتی به سمت احیای اسلام و زنده کردن احکام منزوی شده اسلام و قرآن است. این حرکت، حرکت عظیمی است که در این جا اتّفاق افتاده است. مسلمانان در همه جا می‌خواهند این حرکت را انجام دهند. اگر به کشورهای اسلام در شرق و غرب دنیای اسلام نگاه کنید، این واقعیت را مشاهده می‌کنید؛ منتها استکبار جهانی، امریکا، کمپانیهای گوناگون و صاحبان زر و زور مانع هستند. آن جایی که تسلیم زر و زور نشده است و نمی‌شود؛ آن جایی که همه قدرت ملی در مقابل استکبار قرار گرفته است، ایران اسلامی است. این هفته وحدت، این هفته مشترک الاحترام بین مسلمین را قدر بدانید. همه سعی کنند وحدت و اتّحاد نیروها و در یک جبهه قرار گرفتن نیروهای مسلمین را - که رمز سعادت و مایه سربلندی مسلمین و بزرگترین حربه ملتها در مقابل استکبار جهانی است - مغتنم بشمارند و قدر بدانند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه اروحنافداه شامل حال حرکت کنندگان در این راه باشد و همه مسلمین در اقطار عالم، توفیق پیدا کنند به آیات

شریفه قرآن و دستور اعتصام به حبل‌اللَّه جمیعاً عمل کنند و ان‌شاءاللَّه وحدتی را که مورد آرزوی شخصیتهای بزرگ اسلامی از اوّل تا امروز بوده است، جامه عمل بپوشانند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) اعراف: ۱۵۷ ۲) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارمندان و کارکنان دولت به مناسبت هفته دولت و روز کارمند

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارمندان و کارکنان دولت به مناسبت هفته دولت و روز کارمند بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز که مجموعه‌ای از قشر وسیع و زحمتکش و خدوم کارمندان سراسر کشور هستید، خیلی خوش آمدید. تعیین روزی هم به نام روز کارمند، کار مفیدی بود. امیدواریم در این روز و این مناسبت، برای دست‌اندرکاران فرصتی پیدا شود که برخی از مسائل مهمی را که مربوط به کارمندان دولت در سراسر کشور است، تبیین کنند؛ قدر کارمندی و اشتغال به کار در دستگاهها را بشناسانند و اهمیت این کار را تبیین نمایند. امروز به این مناسبت، در جمع شما عزیزانی که زحمت کشیدید و به این جا تشریف آوردید، اوّلین مطلبی که عرض می‌کنم «خسته نباشید» به شما قشری است که بدنه عظیم و فعّال و پُرکار دولت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهید. این، اظهار ارادتی از طرف ما به کارمندان است؛ ولی ثواب و قبول الهی و برکات و فضل الهی بر افراد خدوم و زحمتکش، به مراتب ارزشمندتر است. آنچه که مهمّ است، این است که هم خودِ قشر کارمندان و هم آحاد مردم بدانند که کارمندی، در نظامِ به حق و عادلانه و مردمی، چقدر اهمیت دارد. این، خیلی مهمّ است. فرق می‌کند که انسان، کارمندِ چه کسی باشد و برای کدام دستگاه کار کند. وقتی فردی در هر پایه‌ای از تحصیلات، برای نظام اسلامی و یک نظام مردمی کار می‌کند که هدف آن، عبارت از گسترش عدالت و امنیت و رفاه است، که همه اینها در اعلای کلمه اسلام خلاصه می‌شود؛ یعنی حکومت اسلامی، آن حکومتی است که هم معنویت انسانها را بالا- می‌برد، هم در جوامع بشری، عدالت و امنیت را توسعه می‌دهد و رفاه قشرهای مختلف مردم را تأمین می‌کند؛ کار کردن برای چنین نظامی، خیلی حائز اهمیت است و از نظر ارزشهای انسانی و اسلامی، کار خیلی برجسته‌ای است؛ حالا هر کاری می‌خواهد باشد. البته بعضی از کارها، اهمیت و ارزشش بیشتر است؛ ثوابِ آن هم بیشتر است. بعضی از کارکنان، زحمت بیشتری متحمّل می‌شوند؛ دلسوزیِ بیشتری به خرج می‌دهند. البته ارزش کار اینها، قهراً پیش خدا بیشتر است. مجموعاً کار دولتی و کارمندی دولتی، در هر سطحی از سطوح برای نظام اسلامی که - همان طور که عرض کردیم - نظام مردمی و نظام عدالت و نظام اعلای کلمه اسلام و نظام گسترش معنویت و نظام ایجاد رفاه برای مردم است، افتخار است. جا دارد هر کسی سربلند باشد به این که در چنین مجموعه‌ای کار می‌کند. این کجا و کار کردن در مجموعه‌ای که اهداف خیانتکارانه دارد، یا وابسته به دشمنان اسلام است، کجا!؟ اینها، با هم خیلی متفاوت است. امروز در نظام اسلامی، مسأله کارمندی، این است. امروز بحمداللَّه مردم ایران شاهد این هستند که دولت خدمتگزار، در فعالیتهای سازندگی خود در سراسر کشور، توفیقات فراوانی به دست آورده است. یعنی اگر کسی منصف باشد و دور و بَر خود را نگاه کند، در هر گوشه‌ای از این کشور، آثار و حرکت سازندگی، به طور محسوسی مشاهده می‌شود؛ بخصوص در زمینه مسایلی که برای آینده کشور، دارای آثار فراوان و بزرگی است. حتّی می‌توان گفت برخی از آنها، زندگی یک ملت را متحوّل می‌کند و پیش می‌برد. این، جزو افتخارات دولت خدمتگزار است. این کارها را چه کسی می‌کند؟ این، نکته‌ای است که همه ملت ایران، باید به آن توجّه کنند. دستگاه اداری و کارگزاران امروز کشور در سطوح مختلف، چه کسانی هستند؟ همین مجموعه‌ای هستند که در دستگاهها و وزارتخانه‌های مختلف، مشغول تلاشند و کار می‌کنند و زحمت می‌کشند. مدیران یک طور، غیر مدیران یک طور و سطوح مختلف کارمندی، هر کدام به نحوی زحمت می‌کشند. یعنی در سطوح مختلف، از بالاترین سطح اجرایی کشور - رئیس جمهور و وزرا و مسؤولان بالای دولتی - گرفته تا یکایک کارمندان این بخشها، همه در این افتخارات، سهیم و شریکند. مردم، به مسأله کارمندیِ دستگاههای

دولتی، این گونه نگاه می‌کننـد. البته در همه قشرها، آدمهایی هسـتند که از موقعیت خود، قدرشناسـی نمی‌کننـد و با یک حرکت و عملی، دیگران را بدنام می‌کنند. در روحانیون هستند، در نظامیها هستند، در قشرهای مختلف هستند، در کارمندان هم هستند که خود دستگاه کارمندی کشور و دستگاههای اداری و دولتی، باید مراقبت کنند، آدمهای ناباب را وادار کنند که با حرکات بد خود، هم مـایه دلسردی مردم را از محیط کارمنـدی به وجود نیاورنـد، هم این همه انسان شریف و زحمتکش و آبرومنـد و خـدمتگزار و دلسوزی را که در محیط کارمندی هست، با حرکات خودشان بدنام نکنند. محیط کارمندی، محیط شرافت و پاکدامنی و محیط کار برای اسلام و مسلمین است. این را بایستی توجّه داشت. ماهیت کارِ کارمند، خدمت است. البته در یک نظام سالم، حتّی کسانی که شغل آزاد هم دارند، ممکن است به نحوی به جامعه خدمت کنند؛ اما آنها کجا و آن کسـی که همه عمر و همه وقتش، برای جریان امروز کشـور صـرف می‌شـود کجـا؟ محیـط کارمنـدی، چنین محیطی است. انسـان کارمنـد - چه خواهران و چه برادران - یعنی آن کسـی که همه زندگیش را در همان حدّی که در وسعت تواناییهای اوست، برای اداره امور کشور صرف می‌کند. این، خیلی ارزش دارد. البته من به شما عزیزان، دو توصیه می‌کنم که به آن توجّه کنید: یکی این است که بدانید امروز دولت جمهوری اسلامی، یک دولت معمولی نیست؛دولتی بـا هـدفهای بزرگ و بـا کارهـای برجسته است. فرق است بین آن کشوری که مسؤولانش می‌خواهند امور جـاری آن کشور را، «بـاری به هر جهت» اداره کننـد، بـا کشوری که مسؤولانش می‌خواهنـد یـک تحوّل اساسـی در کشور به وجود آورنـد و زندگی مردم را از وضع رقّت‌باری که سلطه‌های استبدادی و پادشاهی در طول زمان، بخصوص سلاطین وابسته و فاسـد پهلوی و اواخرِ قاجار، به وجود آورده بودنـد، نجات دهنـد. واقعاً آبروی ایران و ایرانی را در دنیا برده و همه چیز این کشور را دچار انحطاط کرده بودنـد. در چنین زمینه‌ای، مردانی دامن همّت به کمر زده‌انـد و اداره امور کشور را بر عهـده گرفته‌انـد و بارهای سنگین را بر دوش نهاده‌اند و می‌خواهند زندگی مردم را از آن وضـعیت، به وضع یک کشور پیشـرفته آبرومندِ برخوردار از عزّت و کرامت در سطوح بین‌المللی، تبدیل کنند و این کشور و این ملت بزرگ را به آن جایگاهی که شایسته اوست، برسانند؛ چون شما، هم ایرانی و هم مسـلمان هستیـد. هم مسـلمان بـودن به معنـای وجـود امتیـازات بسیار برجسته‌ای است و هم ایرانی بـودن حـاکی از استعدادها و امکانات درخشانی است. آن چیزی که مقتضای مسـلمان بودن و ایرانی بودنِ ماست، کجاست؟ در دنیا، در گذشته این هفتاد، هشـتاد، صـد سال تاریـخ قبل از انقلاب، کجا نشانه‌های این عظمتها دیـده می‌شوند؟ هر چه در تاریخ دوران هشـتاد، نود ساله گذشـته قبـل از انقلاب نگاه کنیـد، یا فساد مسؤولان است، یا خیانت دولتمردان است، یا دخالت بیگانگان است، یا تحقیر ملت ایران است. در تاریـخ گذشـته مـا در قرن جـاری، از عظمت اسـلامی و ایرانی خبری نیست. امروز نظـامی اسـلامی، به برکت انقلاب و به برکت دولتمردان خـدوم و زحمتکش، به سـرعت به سـمتِ جایگاه برجسـته‌ای که متناسبِ شخصیت این ملت است، می‌رود. شـما، کارمنـدِ چنین دولتی هستیـد. این، بـا دولتی که یـک زنـدگی روزمرّه معمولی را اداره می‌کنـد، فرق می‌کنـد. بنابراین، وقتی هـدفها بزرگ است، کار حسّاس می‌شود. من می‌خواهم به همه شما برادران و خواهرانی که در این جا هستید و به همه کارمندان دولت در سراسـر کشور عرض کنم: در محیط کار، سـعی کنید از همه توان و اسـتعداد و ابتکار خودتان استفاده کنید. این، لازم است. از همه قـدرت فکری و عملی خودتان، در محیط کار اسـتفاده کنید. نگذارید ساعتی از ساعات کار شـما، به بطالت یا به کم کاری بگذرد. اجازه ندهیـد در محیط کاری که شـما در آن جا مشـغول هستید، چنین چیزی پیش بیاید. اگر همه آحادی که امروز در این دسـتگاه عظیم دولتی مشـغول کارنـد، از ابتکار و نیرو و اخلاص و تواناییهای فکری و روحی خودشان اسـتفاده کننـد، کار دولت، شـتابانتر و بهتر و پیشرفتها، بیشتر و متناسب با همان قدمهای بزرگی که امروز دولت جمهوری اسلامی و نظام مقدّس اسلامی در پیش رو دارد، خواهد شد. این، توصـیه اوّلِ من به شـما کارمندان دولت است که از وقت و امکانات و اسـتعدادها و تواناییهای خود، اسـتفاده کنید. یکایک کارمنـدان دولت در سـطوح مختلف - در سـطوح بالا و در سـطوح پایین - حتّی در سـطح آن کارمنـدِ دون پایه‌ای که کار خدماتی کوچکی در فلان اداره دارد، می‌توانند دلسوزانه و باابتکار و با دقّت، کار خود را انجام دهند و بازده کار را مضاعف کنند.

توصیه دوم این است که: عزیزان من! کسانی که دشمنِ نظام جمهوری اسلامی هستند، اکتفا نمی‌کنند که مسؤولان و برجستگان و چهره‌های نمایان نظام را مورد اتهام قرار دهند. به همه دستگاه نظام اداری جمهوری اسلامی، اتهاماتی را متوجّه می‌کنند. شما باید مراقب باشید، دستگاه اداری را از این اتهامات مبرّا کنید. نگذارید افرادی که نه به فکر خدا و وجدان و شرافت و اخلاقند، نه به فکر سرنوشت خودشانند و - به طریق اولی - نه به فکر سرنوشت بقیه کارمندان دولت هستند، این طور چهره کارمند را خدای نکرده در نظرها مخدوش کنند؛ به این عنوان که کارمند کار نمی‌کند؛ کارمند طمع‌ورزی می‌کند و ...! البته، رسانه‌ها هم باید توجّه کنند. رسانه‌ها هم تحت عناوین مختلف، هر یاوه‌ای را نباید در مورد کارمندان پخش کنند و این قشر زحمتکش و خدوم را که این همه زحمت می‌کشند و این بارِ سنگین اداری کشور را متحمّل می‌شوند و چرخ و پَر کارهای دولت را می‌گردانند، با عناوین مختلفی لکّه‌دار کنند. خودِ شما مسؤولیت بزرگتری دارید. مراقب باشید و نگذارید در محیط کار، آدمهای طمّاع، این قشر قانع و شریف و زحمتکش و دلسوز را خدای نکرده مورد اتهامات قرار دهند. دشمن، منتظر بهانه است که دشمنی کند. در نظام منحوس و فاسد پادشاهی، از بالا تا پایین - مگر در افراد معدود - فساد جریان داشت. البته در محیط کارمندیِ آن روز هم، انصافاً انسانهای شریف بودند. ما کسانی را - چه در بخشهای اجرایی، چه در بخشهای قضایی و چه در نیروهای مسلّح - می‌شناختیم که انسانهای پاکدامن و شریفی بودند؛ اما آن انسانهای شریف، در محیط کار خودشان، برای حفظ شرافت خودشان مبارزه می‌کردند. یعنی چه؟ یعنی اقتضای عمومیِ دستگاهها در آن وقت، فساد بود. چرا؟ چون از بالا- تا پایین فساد بود. وقتی وزیر فاسد است؛ وقتی مقاطعه کارِ درجه یک کشور، با بیگانه‌ها دستش روی هم است؛ وقتی رئیس کشور - که خود پادشاه وقت باشد - رشوه‌بگیرِ از بیگانگان و از مردم خود و از بقیه کسانی است که می‌شود از آنها رشوه گرفت، حالِ بقیه مردم معلوم است! آن روز، دستگاه را به طور تعمّدی فاسد می‌کردند. در آن نظامِ فاسدِ مفسدی که عفونت او همه جا را فرا می‌گرفت، هیچ کس از این منتقدان بین‌المللی، لب از لب باز نمی‌کرد؛ اما امروز شما به رادیوهای بیگانه‌ای که مزدوران صهیونیستها هستند و برای آنها کار می‌کنند، نگاه کنید، می‌بینید که در غالبِ حرفهایشان، نیش به قشر کارمند و طبقه مأموران دولتی را فراموش نمی‌کنند! چرا؟ چون با این نظام مخالفند؛ چون می‌خواهند طبقه کارمندان را که دست و بازو و انگشتان این دولت خدمتگزار هستند، مأیوس کنند و از کار بیندازند. امروز استکبار جهانی، به جِد علیه مردم ایران کمر بسته است. به این که ما دشمن ملت ایرانیم، تصریح نمی‌کنند؛ اما حقیقت همین است. در چند سال قبل از این، یک وزیر دولت امریکا صریحاً گفت که ما بایستی ملت ایران را ریشه‌کن کنیم! این چه حماقتی است؟! مگر می‌شود این ملت را ریشه‌کن کرد؟ استکبار، طبیعتش این است دیگر. در آن جا نشسته‌اند و هوس خام در سر می‌پرورانند که یک ملت را ریشه‌کن کنند! خودِ شما ریشه‌کن خواهید شد، استکبارِ شما ریشه‌کن خواهد شد. امروز نمی‌خواهند صریحاً بگویند که ما با ملت ایران طرفیم. می‌گویند ما با دولت و نظام جمهوری اسلامی طرفیم! اما طرفیّت آنها با نظام جمهوری اسلامی، برای این است که می‌خواهند این حرکت عظیمی که ملت ایران بعد از انقلاب، برای ایجاد تحوّل بر اساس تفکّر اسلامی، برای بنای یک جامعه بر اساس تعالیم عادلانه قرآن، برای بالا بردن سطح زندگیِ یک ملت بر اساس تفکّر توحیدی و الهی شروع کرده است، در دنیا نباشد؛ چون بساط زورگویی و قلدریِ آنها را در دنیا متزلزل می‌کند و بنای امپراتوری استکبار را در هم می‌ریزد. با این، دشمنند. برای - به تعبیر خودشان - مجازات ایران، قانون می‌گذرانند! شما چه کسی هستید که مجازات کنید؟! شما مگر رئیس دنیا هستید که می‌خواهید مردمِ دنیا را مجازات کنید؟! استکبار، یعنی این. ما به این کسانی که امروز در مقابل قانون تحریم نفتی ایران و لیبی - که در مجلس امریکا گذشته است - ایستادگی کردند؛ این دولتهای اروپایی و آسیایی که تقریباً در سطح دنیا، در مقابل این قانونِ امریکایی ایستادند، می‌گوییم، پیام انقلاب اسلامی، پیام ضدیّت با استکبار، یعنی همین. محتوا و مضمون انقلاب اسلامی را بفهمید. انقلاب اسلامی در سطح بین‌المللی، پیامش این است که معنا ندارد یک دولت، و یک ملت، از چارچوب مرزهای خود،پا را فراتر بگذارد و برای آحاد ملتهای دیگر و شرکتهای کشورهای دیگر، تکلیف معیّن کند! ما می‌گوییم استکبار، یعنی این. ما با این

مخالفیم و مبارزه می‌کنیم. ملت ایران به کمک پروردگار، این رشد و آگاهی و بینایی را پیدا کرد که در مقابل استکبار بایستد وبا عربده‌های استکبار، از جا در نرود. به کمک پروردگار، ملت و دولت ایران، در مقابل این همه هیاهویی که دستگاههای استکبار به راه می‌اندازند، با متانت راه خود را ادامه می‌دهد. امروز، یک حرکت متین، حساب شده و قوی، در کشور آغاز شده است. یعنی از اوّل انقلاب، به اقتضای دوره‌ها و حالات؛ چه آن روزی که به مرزهای ما حمله کرده بودند و دفاع مقدّس ملت ایران بود، چه بعد از دوران جنگ تا امروز، ملت راه خود را می‌رود، مسؤولان با متانت و بدون اعتنا به این سر و صداها، حرکت خود را ادامه می‌دهند و قدمهای محکم را بر می‌دارند. یک روز می‌گفتند: بدون کارشناسِ خارجی، نمی‌شود. یک روز می‌گفتند: شماها نمی‌توانید. یک روز می‌گفتند: ایرانی عُرضه ندارد. البته الان هم مزدوران خارجیها در داخل و خارج، همین حرفها را می‌زنند؛ اما ملت ایران و مسؤولان کشور، ثابت کرده‌اند که به برکت اسلام، هم توانایی دارند، هم عُرضه دارند، هم ابتکار دارند، هم شجاعت دارند، هم قدرت نظامی دارند و هم قدرت سیاسی دارند. حرکت می‌کنند و این راه را ادامه خواهند داد. ملت ایران و مسؤولان کشور، به فضل پروردگار، با کارِ سازنده و استقامت و شجاعت خود، این بار هم مشت محکم انقلابی و سیاسی خود را بر دهان یاوه‌گویان بین‌المللی خواهند کوبید. امیدواریم خداوند به همه شما توفیق دهد. امیدواریم خداوند روح مطهّر امام بزرگوار را - که این راه را در مقابل ملت ایران، آن مردم بزرگ باز کرد - مشمول برکات خود قرار دهد و شهدای این راه را مخصوصاً شهدای دولت و مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر که دو چهره برجسته این راه هستند، مشمول مغفرت و رحمت و لطف خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران، به مناسبت هفته دولت

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران، به مناسبت هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً هفته دولت را که فرصت مغتنمی است، هم برای قدرشناسی از کارگزاران و مسؤولان و دست‌اندرکاران امور اجرایی کشور و هم برای رساندن مژده‌های شیرین و خوب به گوش مردم و خرسند کردن آنها و در جریان قرارداد نشان نسبت به آنچه که شده است و هم به اعضای محترم دولت، رئیس جمهور محترم، آقایان وزرا، بقیه مسؤولان دولتی و هم به آحاد مردم عزیزمان، تبریک عرض می‌کنم. خوشبختانه در این نوبت، امسال یکی از خواسته‌ها و آرزوهای ما عملی گردید، که عبارت است از این که قدری با مردم صبحت شد و از آنچه که انقلاب توانسته است برای این کشور و این ملت فراهم کند، برای مردم کشور و همچنین در درجه بعد، برای مردمِ مشتاق و علاقه‌مند جهان تبیین شد. از جمله کارهای خوبی که انجام گرفت، یکی همین نمایشگاه دستاوردهای دولت بود که ای کاش چنین نمایشگاهی، منحصر به این هفته نماند و مردم بتوانند به صورت عینی ببینند که دولت خدمتگزار و مسؤولانی که دم از طرفداری از مردم و خدمت برای آنها می‌زنند، در مقام عمل چه کرده‌اند. بفهمند که آنچه گفته می‌شود، صرفاً گفتن و ادّعا و وعدّه نیست؛ آن طوری که ما همیشه در طول سالهای عمرمان، تا قبل از انقلاب عادت کرده بودیم که از مسؤولان بالای کشور، وعدّه بشنویم. ببینند انقلاب برای مردم واقعاً کار می‌کند و برای کشور تلاش می‌نماید. به نظر من، اساسیترین مطلبی که در این هفته و در این جلسه ما، خوب است گفته شود - که حالا ـ خوشبختانه مقداری آقای رئیس جمهور بیان کردند، که خبرش به گوش مردم خواهد رسید - این هنر بزرگی است که دولت جمهوری اسلامی و مسؤولان کشور، در خروج از معضلات و مضایق دوران بعد از جنگ، توانستند نشان دهند. کار بسیار بزرگی در این زمینه انجام شد و در جریان است. ان‌شاءاللَّه باز هم شما مسؤولان و متصدیان امور، کار را ادامه خواهید داد. جنگ برای این کشور، از لحاظ معنوی دستاوردهای زیادی داشت که برای نسلهایی، تغذیه کننده معنویت و فکر و فرهنگ و ایمان و تجربه الهی است؛ لیکن در عین حال از لحاظ مادّی، دشمن خسارتهای بزرگی را بر کشور تحمیل کرد. یکی از این خسارتها این بود که بهترین جوانان و عزیزان ما، در این جنگ از دست ملت گرفته شدند؛ لیکن خسارت

ویران سازی کشور، از بین بردن امکانات و بالاتر از آنها، فرصتهایی که در این کشور، برای سازندگی بعد از انقلاب وجود داشت، قابل ذکر است. واقعاً در دوران جنگ، هنر بزرگ انقلاب این بود که بتواند کشور را همین طور حرکت دهد و راه ببرد. در دوران جنگ، هیچ فرصتی که قابل ذکر باشد، در مقیاس توقّعات و نیازهای این کشور، برای ساخت زیربناها و تأمین زیرساختاهای یک توسعه حقیقی و یک رشد واقعی اقتصادی و مادّی، به وجود نیامد. در طول این مدّتِ چند سالی که ما بعد از جنگ می گذرانیم، خوشبختانه دولت موفّق شده است در این زمینه، کارهای بزرگی را انجام دهد که حقیقتاً می توان این را امروز گفت که یک زیر ساخت مستحکم اقتصادی، در کشور به وجود آمده است. من یادم است که اوایلِ بعد از جنگ، که در جلسات بازسازی، با مسؤولان کشور می‌نشستیم - آن وقت آقای رئیس جمهور محترم، رئیس مجلس بودند و بعضی از مسؤولان دیگر هم بودند - جزو آرزوهای ما، یکی همین بود که چندین سد ساخته شود، یک مقدار راه ساخته شود، تعدادی کارخانه‌های اساسی در زمینه پتروشیمی، در زمینه فولاد و ... به وجود آوریم. اینها واقعاً جزو آرزوهایی بود که روی کاغذ می‌آوردیم و برای آن تلاش و کار می کردیم. امروز، بحمداللَّه آن آرزوها تحقّق پیدا کرده و این کارها شده است. اینها هم آسان به دست نمی‌آید و واقعاً جز با کارِ خستگی ناپذیر و خستگی ناشناس و با مدیریّتهای قوی و علاقه‌مند و بخصوص با مدیریت شخص آقای هاشمی - که واقعاً ایشان در این زمینه خوب عمل کردند و مدیریت خوبی را بر دولت اعمال نمودند - این محصول به دست نمی‌آمد. من باید عرض کنم، خدای متعال که می‌داند، مردم ما هم که خوشبختانه می‌دانند، لیکن من هم این را بگویم و تثبیت شود که در این افتخار، شخص آقای رئیس جمهور، اشخاص یکایک شما وزرای محترم و مسؤولان بخشهای مختلف، سهیم و شریک هستید و این افتخارات، متعلّق به شماست و ثوابش ان‌شاءاللَّه پیش خدای متعال، متعلّق به شماست. همچنین همه کسانی که با شما در طول این سالهای بعد از جنگ تا امروز، همکاری کرده‌اند، بخشهای مختلف اداری و کارکنانی که وجود داشتند، از متخصّصان و کارشناسان و مردم، ان‌شاءاللَّه که همه در این افتخار سهیم هستید. وقتی که در یک کشور، توسعه سازندگی و زیرساختهای اقتصادی، صحیح و مستحکم بنا می‌شود و وقتی که حرکت سازندگی در کشور - به معنای واقعی کلمه - به وجود می‌آید؛ کشور از اعتلای سیاسی هم در داخل و خارج برخوردار می‌شود. یعنی اگر شما امروز می‌بینید که بحمداللَّه دولت جمهوری اسلامی و ملت ایران و کشور ما، هم در سطح جهان، از یک آبروی سیاسی برخوردار است و هم در داخل، زبان بدخواهان و بدگویان و عیب گیران و کسانی که عیبهای کوچک را بزرگ می کنند و محسّنات بزرگ را ندیده می گیرند، تا حدود زیادی بسته است - اگر چه هیچ وقت زبان بدگویان به کلی بسته نخواهد شد؛ چون به طور کلی انگیزه‌های بدخواهی هرگز از بین نمی‌رود، لیکن تا حدودی زیادی این معنا هست - به خاطر این است که حرفی برای گفتن ندارند و خیلی از حرفهایی را که می‌توانستند بگویند و می‌توانستند به عنوان بهانه ذکر کنند، دیگر ندارند. یعنی استحکام سیاسی تا حدود زیادی، ناشی از استحکام فعالیتهای سازندگی در کشور است، که خوشبختانه این کار انجام گرفته است. در زمینه‌های فرهنگی هم کار شده است. اگر چه نه به اندازه کارهای زیر بناییِ اقتصادی و آنچه مربوط به توسعه اقتصادی است، لیکن به هر حال در آن زمینه هم، انصافاً کارهای باارزشی انجام گرفته است. آنچه که من به عنوان اوّلین توصیه، می‌خواهم روی آن تکیه کنم، این است که نگذارید این حرکتِ تلاش و فعّالیت سازندگی و کار زیر بنایی، در این دوره انتقالی‌ای که ما در پیش داریم، متزلزل شود. یعنی به حسب عادّی، این دولت در سال آخرِ تلاش خودش قرار دارد. آقایانِ مسؤولان، هیچ کدام تصوّر نکنند که ما چند ماه دیگر، بیشتر کار نداریم؛ نه. ممکن است شما سالهای متمادی، این کارها را بخواهید ادامه دهید و قاعدتاً هم همین طور است که مدیران خوب، کارها را به طور مستمر انجام می‌دهند. ولو به فرض هم که در رأس مسؤولیت نباشند؛ اما حضور و وجودشان در کارها، همواره محسوس خواهد بود. نگذارید امسال کارها، اندکی متزلزل شود؛ یعنی بگویید حالا ـ به هفته دولت رسیدیم و تبلیغاتی که لازم بود تا حدودی انجام دهیم، انجام دادیم و بعد دیگر یواش یواش، به فکر جمع کردن باشیم! نه. تا ساعت و لحظه آخری که از لحاظ قانونی، شما می‌توانید تلاش کنید، بایستی این حدیث شریف را در

نظر داشته باشید که: «اعمل لدنیاک کأنّک تعیش ابدا».(۱) یعنی باید فرض کنید که شما ده سال دیگر، پانزده سال دیگر، این کارها را در پیش رو و برعهده دارید. با این دید و با این نیّت کار کنید. من حقیقتاً خائفم از این که در این سال آخر، یک مقدار این حرکات تلاشگرانه‌ای که وجود داشته، سست شود و دچار تزلزل گردد. خوشبختانه کشور، روال مستمرّی دارد. سیاستها، سیاستهای واحدی است و طبیعت نظام و وضعیت قانون اساسی ما مثل بعضی از کشورها نیست که وقتی دوره یک دولت تمام شد، همه چیز عوض شود و حتّی سیاستها در معرض تغییر و تبدیل قرار گیرد. سیاستهای ثابت و مستمری داریم؛ بر اساس این سیاستها، برنامه‌ریزیهایی انجام گرفته است و بر اساس این برنامه‌ریزیها، مسؤولان کارهای خوبی انجام داده‌اند. بایستی این سیاستها ادامه پیدا کند و این کارها هم ادامه پیدا خواهد کرد. بنابراین، توصیه اوّل من این است که نگذارید این حرکت سازنده، حتّی اندکی دچار فتور و سستی شود. بایستی با قوّت و قدرت، ادامه پیدا کند. من همواره نکته‌ای را به آقایان عرض کرده‌ام؛ باز هم تکرار آن را لازم می‌دانم. البته شما مسؤولینِ خوبی هستید. مسؤولان بخشهای مختلف، بحمداللَّه از سرچشمه معنویّات انقلاب، بهره وافری گرفته‌اند و استفاده کرده‌اند؛ لیکن در عین حال، من باید این نکته را بگویم؛ برای این که اینها به صورت یک سرفصل فراموش نشدنی، همواره در ذهنها بماند. ما در تمام این کار بزرگی که برعهده داریم - در مراحل گوناگون آن - بایستی از اهداف و ارزشهای متعالی نظام اسلامی، یک لحظه غفلت نکنیم. اگر کارِ سازنده ما، با غفلت از آن اهداف انجام گیرد، خوف انحراف این کار از آن اهداف وجود دارد. چون ما انسان و بشریم؛ اگر اندکی غفلت کنیم، ممکن است از «صراط مستقیم»، به سمت چپ و راست منحرف شویم. فرض بفرمایید نوجوان با استعدادی را به یک مجموعه عاقلِ مدبّر دلسوزی سپرده‌اند که او را برای تبدیل به یک انسان ممتاز و برجسته، تربیت کنند و پیش ببرند. شکّی نیست که تأمین غذا برای او لازم است؛ چون اگر غذا نداشته باشد، زنده نخواهد ماند تا ممتاز شود. شکّی نیست که ورزش برای او لازم است؛ چون اگر ورزش نکند، توانایی ادامه کار پیدا نخواهد کرد. شکّی نیست که تعلیم و تربیت برای او لازم است و باید درس بخواند؛ چون اگر درس نخواند و عالم نشود، امکان کارهای بزرگ برای او وجود نخواهد داشت. شکّی نیست که سیاحت و مزاحت و حضور در مراکز تفریحی، برای او لازم است. یعنی اگر ما بخواهیم یک تربیت صحیح بکنیم، امکان ندارد که از جهات دنیایی غافل شویم. چطور ممکن است نظام اسلامی را در دنیا به اعتلا رساند، در حالی که کشاورزی نداشته باشیم، صنایع سنگین نداشته باشیم، معادن و فلزات نداشته باشیم و ...؟ بدیهی است که سازندگی کشور، یک امر ضروری و لازم است؛ اما در تمام کارهایی که نسبت به این نوجوانِ مستعد آماده‌ای که شما برای او فکر کردید که در آینده، یک انسان ممتاز معنوی و مادّی و علمی و دینی شود، بایستی آن هدف را فراموش نکنید. یعنی اگر در ورزش او، مثلاً شما طوری او را در میدانی از میدانهای ورزش بردید که دچار انحطاط اخلاقی شد، این دیگر آن نخواهد شد که شما می‌خواهید. اگر غذایی که به او دادید، غذایی بود که فرضاً دل انسان را سخت می‌کند، یا ذهن انسان را کند می‌سازد، او را سیر کرده‌اید؛ اما آنچه را که لازم است، به او نداده‌اید. اگر علمی که می‌خواهید به او بدهید، علمی باشد که برای فردای او، هیچ گونه تأثیری نداشته باشد و این امکان را که بتواند به عنوان یک انسان بزرگ و ممتاز ظاهر شود، به او ندهد، این کار انجام نشده است. به نظر من، امروز در سطح کشور، دو حرف هست که گاهی گفته می‌شود. هر دو حرف، درست است؛ اگر چه در ظاهر، این دو حرف، ضدّ همدیگر است و گاهی در مقابل همدیگر بیان می‌شود. بعضیها وقتی که راجع به توسعه و سازندگی حرف زده می‌شود، می‌گویند: سراغ ارزشها بروید. کأنّه مسأله سازندگی و توسعه مادّی و اقتصادی کشور، در درجه کمی از اهمیت قرار دارد. این طور از ارزشها اسم آورده می‌شود که گویا مسأله ساختن کشور، در درجه بعد قرار دارد و اهمیتی ندارد. نقطه مقابل، وقتی که صحبت از ارزشها می‌شود، بعضی می‌گویند: ما بایستی مملکت را بسازیم. اگر مملکت ساخته نشود، ارزشها را نمی‌توانیم در دنیا معرفی کنیم. این دو حرف، هر دو درست است؛ یعنی هیچ یک از این دو حرف، در واقع ردّ حرف دیگری نیست. کشور باید از تمام ابعاد مختلف، ساخته شود. یعنی شما هر کدام، متصدّی بخشی از بخشهای کشور هستید، تلاش زیادی هم می‌کنید و این تلاشها، بایستی باز هم حتّی مضاعف

شود و ان‌شاءاللّه با قوّت و قـدرت، این حرکتهایی که شـما شـروع کرده‌ایـد و بعضاً به نتایـج خوبی هم رسـیده است، به نتایـج نهایی برسـد؛ لیکن در تمـام این مراحل، بایستی آن ارزشـهای معنوی، آن چیزهایی که دو، سه مورد از آن را بعـداً عرض خواهم کرد، در نظر باشـد؛ که اگر نباشد، آن وقت این سازندگی، به آن مقصودی که شـما از آن دارید، نخواهد رسـید و نخواهد توانست آن نظام الهی و قـدرت سازنـدگی اسـلام و دین و قدرت اداره یک ملت و یک کشور به وسـیله احکام الهی را معرفی کند و نشان دهد. آن چیزی کـه در زمینـه ایـن مسائلِ ارزشـی، خـوب اسـت که عرض کنم و بایـد در همه بخشـها مـورد تـوجّه قرار گیرد - که البته اینها چیزهایی است که شاید فراگیرنده همه آنچه که لازم است در نظر باشد، نیست؛ لیکن بلاشک جزو مهمترین آنهاست - یکی مسأله اعتمـاد به نفس مـدیران و مسؤولاـن کشـور است. این، یـک ارزش اساسـی انقلاـب مـاست؛ که اگر این نباشـد، به نظر من پایه‌هـای سازندگی کشور متزلزل خواهد شد. در تمام مسؤولانی که در بخشـهای مختلف کشور، مشغول تلاش و کار هسـتند، باید این روح اعتماد به نفس و این فکر که جمهوری اسلامی و ملت ایران و عناصر خودیِ این کشور، قادر هستند کشور را به بالاترین حدّ اعتلای مورد نیاز و خواستش برسانند، تقویت شود. بعضاً ممکن است برخی از مسؤولان و بعضی از کسانی که در بخشهای مختلف مشغول کار هسـتند - چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های فرهنگی و غیره - به تحلیلهایی دلبسته باشند که دیگران - حتّی مثلاً یک فرد عـالم یا نویسـنده‌ای - در یک مجلّه علمی منتشـر کرده باشـند. این تحلیل، آن چنان نظرها را به خودش جلب کنـد که اعتماد به نفس را سلـب نمایـد و ذهن را از آن برنـامه‌ای که ناشـی از دیـدن واقعیّتهـا در کشور است - چون هر کشوری اقتضائات و واقعیّاتی دارد - غافل کند و منصـرف سازد! باید سعی کنیم که دانش‌آموزان ما از دوران مدرسه و دانشجویان ما و کسانی که تازه وارد کار شدنـد، روح اعتمـاد به نفس را و این که می‌توان با تحلیلها و انگیزه‌ها و فهم خودی از مسائل کشور، آن مسائل را حل کرد، حفظ و تقویت کنند. نباید به آنچه که فلان روزنامه‌نویس نوشـته است و فلان تحلیلگرِ خارجی می‌گوید که ایران باید این راه را طی کند تا بتوانـد به سازنـدگی و رفع مشـکل اقتصـادی برسـد» اعتنـا کرد. البته مسائـل علمی در هر جای دنیا، از هر زبانی که صادر شود، قابل اعتنـاست؛ منتهـا نه به صورت پـذیرش بی‌قیـد و شـرط، بلکه به صورت پـذیرش تحلیلی که انسـان حرفی را بگیرد، آن را بـا شـرایط گوناگون کشور بسـنجد و به مرحله عمل در آورد. به هر حال، عدم دلبسـتگی به تحلیلها و نظرهای بیگانه، مهمترین چیزی است که در زمینه مسائـل ارزشـی، لـازم است که در کـلّ تشـکیلات وجود داشـته باشـد. به این که دیگران در بـاره ما چه می‌گوینـد، اعتنای چنـدانی نکنیـد. شایـد آنچه که درباره ما می‌گوینـد، با آنچه که درباره خودشان می‌گوینـد، متفاوت باشد. اگر چه آنچه که درباره خودشان هم می‌گوینـد، به طور ضـروری، درباره وضع زندگی ما صادق نیست. این طور نیست که حتماً منطبق با وضع ما هم باشد. مـا مردم متـدیّنی داریم که بـا ایمـان مـذهبی، با حرکت انقلابی و با توجّه به ارزشـهای معنوی زنـدگی می‌کننـد، به این ارزشـها هم اهمیت می‌دهنـد و اهتمام می‌ورزنـد. اینها را بایستی توجّه کرد. نگاه نکنید که دیگران درباره شـما و کشور و مسؤولان و برنامه‌های کشـور چه می‌گوینـد. نگـاه کنیـد که چه چیزی مورد نیـاز است و بـایستی آن را انجـام دهیـد. مطلب دیگری که در همه زمینه‌هـای سازنـدگی لـازم است، این است که مـا به صورت یـک اصـل، از اوایـل انقلـاب، روی مشارکت مردم تکیه کردیم. امام رضوان‌اللّه تعالی علیه، مکرّر در مکرّر، درباره مشارکت دادن مردم، توصـیه می‌کردنـد و حرف می‌زدنـد. آن روزها، تفکّری هم وجود داشـت که مردم را تقریباً از میدانهای گوناگون دور می‌کرد. بعد هم بحمداللّه همه به این رسـیدند که نه؛ مردم بایستی در مسائل گوناگون کشور، چه مسائل اقتصادی و چه سایر زمینه‌ها - در مسائل سیاسـی که بحمـداللّه حالا هم دخالت دارنـد - شـرکت و دخالت داشـته باشـند. امروز هم این طوری است؛ بایـد هم باشـد. این، یـک اصـل هم هست که مردم بـایستی در کارهای دولت، سـهیم، شـریک، همکار و مباشـر کار باشـند؛ لیکن نکته اساسـی که در این‌جا وجود دارد، این است که نوع دخالت مردم، نبایـد منجر به این شود که بعضـی از قشرهای مردم یا بعضی از افراد زرنگ در میان مردم، سودهای کلان و بادآورده ببرند؛ در حالی که عدّه دیگری از مردم، در اوّلیات زندگی در بمانند. یعنی همان مسأله اساسـی عدالت اجتماعی و رسـیدگی به همه قشـرها در بخشـهای مختلف، باید مورد

توجّه قرار گیرد. الان در بخشهای مختلف کشور، دولت در وزارتخانه‌های مختلف، یا طبق قانون، یا طبق سیاستهایی که در این وزارتخانه خاص وجود دارد - که خوب هم هست و ایرادی ندارد - هر کدام به نحوی مسائلشان را با مردم، هماهنگ و متوازن می‌کنند؛ لیکن حتماً باید توجّه کنید که از قِبَل امکانات و موجودی دولت - که متعلق به همه مردم است - این طور نشود که ثروتهای بادآورده‌ای به وجود آید و در مقابل، همچنان که لازمه وجود ثروت بادآورده در کشور است، عدّه‌ای محروم بمانند. تا وقتی کسانی در کشور وجود دارند که می‌توانند از موجودیهای کشور، سودها و بهره‌های بی‌حساب و کلان ببرند و ظاهرش این است که مثلاً ـ در صورتهای قانونی هم معامله و اجاره و مقاطعه‌کاری و واسطه‌گری می‌کنند - یعنی علی‌الظّاهر شکل لباس قانونی دارد؛ اگر چه ممکن است باطنش هم بی‌قانونی باشد - بدون شک، فقر در کشور، ریشه‌کن نخواهد شد. چنین چیزی ممکن نیست. یعنی وجود امکانات بیش از حد در اختیار یک جمع معدود، نخواهد گذاشت که تولیدات و امکانات کشور، در دسترس بقیه مردم قرار گیرد. همین تورّمی هم که همیشه از آن می‌نالید و همه می‌نالند و حق هم هست؛ تا آخر ادامه پیدا خواهد کرد. بایستی در دستگاههای مختلف دولت، توجّه دقیقی شود که جلوِ استفاده‌های غیر منطقی و غیر صحیحِ منتهی و منجر به ثروتهای کلان، گرفته شود. اگر احیاناً قانونی هم وجود دارد که این قانون، از روی غفلت گذارده شده است، یا مقرّراتی در جایی وضع شده است که این نتیجه را می‌بخشد، چون این ضرر و عیب را دارد، باید حتّی آن قانون علاج شود و مجلس شورای اسلامی و هیأت دولت و بقیه بخشهای گوناگون، توجّه کنند که این را طوری علاج نمایند و نگذارند آن زمینه را فراهم کند. تمتّع قشرهای مختلف مردم از امکانات کشور، باید متعادل باشد. نبایستی طوری باشد که فاصله‌ها روز به روز زیادتر شود و عدّه‌ای آن طور زندگی کنند. البته یک بخش عمده از این کار را هم، وزارت اقتصاد و دارایی و بخش مربوط به مالیات، می‌تواند تأمین کند: گرفتن مالیاتهای متناسب و بجا از کسانی که سودها و استفاده‌هایی می‌برند. این هم یک معنای دیگر است. در همین زمینه، توصیه دیگری به برادران عزیز دارم که این را حتماً در برنامه باید بگنجانید؛ چون در دوره سازندگی، بخشی از معایب اقتصادی به طور طبیعی هست. در همه جا هم همین طور بوده است. تورّم زیاد می‌شود و قدرت خرید، در بسیاری از مردم کم می‌گردد. باید ان‌شاءاللَّه برای حلّ این مشکلات اقتصادی به معنای خاص در کشور، تلاش مضاعفی در دولت انجام شود. مسأله تورّم، باید به شکلی حل شود. قدرت پول ملی، بایستی به تدبیرِ هر چه تمامتر، با دنبال گیری و تلاش هر چه بیشتر، تأمین شود. البته امیدوار هستیم که ان‌شاءاللَّه آن روزی که نتایج کارهای شما بیشتر ظاهر شود و این کارهای زیربنایی به نتایج برسد، همین طور هم شود، در دراز مدت، این طور خواهد شد؛ لیکن نمی‌شود منتظر ماند و از راههای علاجی که در کوتاه مدت و میان مدّت می‌تواند دنبال شود، نباید غافل شد. همین ارزش پول ملی، کلید حلّ بسیاری از مشکلات کشور است و این ضعف قدرت خرید در طبقات پایین مردم و عدم توانایی آنها بر تأمین نیازهای زندگیشان، ناشی از این قضیه است، که ان‌شاءاللَّه باید تلاش مضاعفی برای اینها انجام گیرد. در همین خصوص، ما توصیه همیشگی داشتیم که باز هم به شما برادران عزیز عرض می‌کنیم و توجّه و تذکّر می‌دهیم و آن، عبارت از اعتنای به ایثارگران در کارها و بخشهای مختلف و سپردن مسؤولیتهای گوناگون کشور به آنهاست. حقیقتاً امنیتی که امروز کشور دارد و بخشهای مختلف می‌توانند با استفاده از این امنیت، کار و برنامه‌ریزی و ابتکار کنند، کشور را بسازند و برای کشور و برای خودشان افتخارات به وجود آورند، ناشی از تلاش ایثارگران و همین جوانانی است که به میدانهای نبرد با دشمن رفتند. بعضی شهید شدند، که خانواده‌های آنها هستند. بعضی مجروح شدند و جانبازان را تشکیل می‌دهند. بعضی هم بحمداللَّه سالمند، ایثارگران ما هستند. همین جوانان مؤمن نیروهای مسلّح، واقعاً تلاش کردند و زحمت کشیدند - چه نیروی نظامی و چه در بخش خودش نیروی انتظامی در مقابله با کسانی که مخلّ به امنیت کشور بودند - و همان طوری که امام یک وقت فرمودند: اگر این جوانان نبودند و این انقلاب پیروز نمی‌شد، حالا ماها این فرصت و این افتخار را نداشتیم که بخواهیم مسؤولان کشور باشیم و پیش خدای متعال، برای خودمان اجر، و پیش مردم و نزد تاریخ، برای خودمان افتخار درست کنیم. شما این خدمات را، به این مردم ارائه دهید. در حقیقت، شما

مسؤولان کشور و همه ما، مدیون آحاد مردم و بخصوص ایثارگران از مردم هستیم که با جان و توان و زحمات خودشان، این امکان را برای ما فراهم کردند. اگر این ایثارگریها نبود، معلوم نبود که کشور، تمامیت ارضی داشته باشد یا نه. امنیت داشته باشد یا نه. دشمن داخل کشور ما باشد یا نه. و آیا چنین امکانی وجود داشته باشد که کسی بتواند برای کشور، کار و تلاش کند و سازندگی به وجود آورد. این، بر ما دیکته می‌کند و واجب می‌سازد که در همه مراحل، مواظب و مراقب باشیم و نگذاریم که خدای نکرده، حقِّ طبقات ایثارگر کشور - مثل خانواده‌های شهدا، جانبازان، رزمندگان و کسانی که در راه خدا واقعاً جهاد کردند و زحمت کشیدند - به بعضی از حرفها و نِقهایی که گاهی گوشه و کنار زده می‌شود؛ آن هم از سمت کسانی که در جنگ، هیچ گونه دلسوزی‌ای نداشتند و برای این انقلاب و برای جنگ و در میدانهای خطر، هیچ گونه تلاشی نکردند، ضایع شود. گاهی نقهایی می‌زنند که مثلاً- چرا در دانشگاه، چرا در وزارتخانه‌ها، چرا در فلان جا، به خانواده‌های شهدا یا به ایثارگران یا به بسیجیها، امتیاز می‌دهند؟ به اینها، اعتنایی نکنید. آنچه به عنوان امتیاز - که بحمداللَّه امروز قانونی هم است - به اینها داده می‌شود، زیادتر از آنچه که آنها مستحقش هستند، نیست؛ بلکه در مقابل آنچه دستاورد تلاش آنهاست، واقعاً به مراتب کمتر هم هست. ما از برادران عزیز درخواست می‌کنیم که خدا را در همه احوال، حاضر و ناظر بدانید. حساب الهی را در قیامت باید جدّی بشمارید. محاسبه الهی، حقّ است. کوچکترین کار ما، خدای نکرده، یک لحظه غفلت ما، یک لحظه کم کاری ما، همه در پرونده و صحیفه اعمال ما، مضبوط و محفوظ و باقی است. از یکایک اینها، از ما حساب کشیده می‌شود؛ همچنان که هر لحظه دشواری را که شما در راه مسؤولیت طی می‌کنید، در نامه عملتان مضبوط و محفوظ است. آن نگرانی‌ای که شما برای کار دارید، آن تلاشی که می‌ورزید، آن فشاری که بر اعصاب و جسم و بر خانواده خودتان می‌آورید، برای این که کاری را برای خدا و در راه او انجام دهید، این هم پیش خدای متعال محفوظ است. اگر خدای نکرده، غفلتی، کم کاری‌ای، بی‌ملاحظگی‌ای در هر کاری از کارها، عدم رعایت مصالح عالی مردم و نظام، به خاطر بعضی از ملاحظات شخصی و گروهی باشد، اینها همه‌اش پیش خدای متعال محفوظ است و خدای متعال از اینها، از ما خواهد پرسید. محاسبه الهی، محاسبه‌ای سخت و بسیار جدّی است. خدا کند که ماها، این مراقبه را همواره برای خودمان داشته باشیم که بتوانیم کارهایمان را با دقّت بیشتری انجام دهیم. من خودم بیش از شما، محتاج به این معنا هستم و بلکه بیش از شما، موظّف هم هستم که این مراقبه را در کوچکترین اعمال خودم داشته باشم. البته وظیفه دارم این معنا را به شما هم عرض کنم که یک ساعت که بیشتر به کار می‌پردازید و اهتمام بیشتری که می‌ورزید، البته پیش خدای متعال اجر دارد. اگر لحظه‌ای هم از گوشه کار کم گذاشته شود، ملاحظه‌ای موجب شود که انسان، آن کاری را که باید انجام دهد، انجام ندهد؛ آن هم پیش خدای متعال، محاسبه و مؤاخذه‌ای دارد که بایستی به آن توجّه داشت. به نظر من، آقایانِ وزرا و مسؤولان بالای کشور بخصوص، اگر بخواهند از این دغدغه‌های گوناگون، خودشان را خلاص کنند و این خدمت بزرگ و خالص و خوبی را که ارائه می‌دهند، بی هیچ دغدغه و اشکال، در نامه عمل خودشان ثبت کنند و برای این کشور، انشاءاللَّه مستدام بدارند، راهش این است که در فعّالیتها و تلاشهای اقتصادی شخصی و گروهی، مطلقاً وارد نشوند. شما که بحمداللَّه به کم قانع شدید. یک وقت، آقای هاشمی، شخصی را برای وزارت دعوت کرده بودند که بیاید برای بخشی، مسؤولیتی پیدا کند. پیش ایشان آمده بود و گفته بود که من اگر بیایم وزیر شوم، زندگیم لنگ می‌ماند؛ ولی حالا زندگیم می‌گردد! یادم نیست حالا ایشان قبول کردند و مثلاً گفتند چیزی اضافه می‌دهیم، یا قبول نکردند. قاعدتاً این طور است که اگر کسانی با تخصّصهای خوب، در بخشهای دیگر کشور بروند کار کنند، البته ممکن است زندگیشان بهتر هم بشود. زندگیهای راحت‌تر و درآمدی بیشتری خواهند داشت. طبعاً وزارت، این طور نیست. بر حسب قاعده، یک مقدار سطح برخورداریها و تنعمها را، از دیگر بخشها کمتر خواهد کرد. به این مقدار، بسازید. این را تحمّل کنید و بسازید. به فکر نباشید که زندگی خودتان را تأمین کنید. البته می‌دانم بحمداللَّه به فکر نیستید؛ ولی حالا آنچه که ما به شما می‌گوییم، در واقع برای همه مدیران و مسؤولان بخشهای گوناگون در سطوح مختلف، حجیّت دارد و باید رعایت کنند. مدیران کشور، به فکر نباشند که

آینـده خودشان را تأمین کننـد. همه چیز، به دست خـداست. اداره زندگی و ادامه آن هم، به دست خداست. در فعالیتهای اقتصادی، هر چه که خودتان را دور نگه دارید و پرهیز کنید، به نفع شما و کارتان و به نفع کشور است؛ بلکه به نظر من، از هر کاری به غیر از آن کار ویژه خودتان، اجتناب کنیـد، برای این که بتوانیـد کار خودتان را انجام دهیـد. به هر حال، عزیزان من! کار خوب، آفاتی هم دارد. هیـچ کـار خـوب، بـدون آفت نیست. انسـانِ تربیت شـده والاـی سـطح بالاـیی که جزو مخلصـان به حسـاب می‌آیـد، طبق این طبقه‌بنـدیهای معنوی در روایـات و آثـار شـرعی ما، «فی خطر عظیم»(۲) است. انسـان مخلص، یعنی کسـی که همه کارهـایش برای خـداست، یک کلمه حرفش، یک حرکتش، حتّی خوردن و نوشـیدن و استراحت کردنش، جز برای خـدا و بدون نیّت قربت نیست، در روایت دارد که حتّی این انسـان، «فی خطر عظیم» است. حالاـ ببینیـد مـا که تا آن اخلاصِ آن طوری، فاصـله خیلی زیادی داریم، وضـعمان چگونه است. از آفات ، بایـد خیلی پرهیز کرد. آفات کار و آفات زنـدگی، خیلی زیاد است. باید انسان دائم مراقب باشد. البته این را نمی‌گویم برای این که شـما شـجاعتِ کار را از دست بدهید؛ نه. یکی از آفات کار، همین است که انسان، شجاعت کار را از دست بدهد. مراقب باشـید که کار را شـجاعانه و قوی و با قدرت و با توکّل به خدا انجام دهید. در هر سطحی که هستید، پیش برویـد. یکی از آفـات، همیـن است که انسـان، شـجاعت نداشـته باشـد. آفـات دیگری هم وجـود دارد که مراقب باشـید این آفـات، ان‌شاءاللَّه دامنگیر شـما نشود. امیدواریم از شما برادران عزیزی که مشغول این کارهای خوب و بزرگ هستید، همچنان که بحمداللَّه جناب آقای هاشـمی اظهار رضایت می‌کننـد، خـدای متعال هم راضـی باشد و نام و کار نیکی از خودتان بگذارید و این خدمات را سالهـای متمـادی، ان‌شاءاللَّه ادامه دهیـد و برای این کشـور، منشأ آثار باشـید و از قِبل کارهای شـما، ان‌شاءاللَّه مردم بهره‌های فراوانی ببرند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------- ۱) وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۴۹ ۲) مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۹

بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم ارومیه در استادیوم تختی

بیانـات مقـام معظم رهبری در جمع مردم ارومیه در اسـتادیوم تختی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه رب العالمین. والصّـلاة والسّـلام علی سیدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین الهداة المهدیین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. خدای متعال را سپاسـگزارم که همان‌طور که بعـد از جنگ تحمیلی، در اولین فرصت، به این اسـتان شـهید پرور و به دیـدار شـما مردم عزیز آمدم و توفیق ملاقات با شـما عزیزان را پیـدا کردم، حالا هم بار دیگر این توفیق پیـدا شـد که با شـما، در این اسـتانِ تاریخیِ سر بلندِ خوش سابقه فداکار، ملاقات کنم. اوّلاً لازم است از اسـتقبال پرشور و صمیمانه شما مردم ارومیه و دیگر شهرهایی که زحمت کشیدید و از راههـای دور و نزدیـک، برای این مراسم اسـتقبال محبّت‌آمیز، به ارومیه آمدیـد، تشـکّر کنم و آن چنـان که من در خیابانهای شـهر، مشاهده کردم، اگر بعضی از برادران یا خواهران، به خاطر ازدحام جمعیّت، دچار ناراحتی و فشار جسمی شدند، از آنها عذر خواهی کنم. خداونـد به همه شـما مردم مؤمن و صـمیمی و فـداکار، لطف و رحمت خودش را نـازل کنـد. مایلم نگاه کوتاهی به گذشـته و امروز و آینده این اسـتان بیندازم. از لحاظ مردم این استان، چیزی که من می‌توانم بگویم، این است که مردم استان آذربایجان غربی یعنی این بخشـی که در تقسـیمات کشوری‌مـا، امروز به نـام آذربایجان غربی شـناخته می‌شود – در گذشـته تاریـخ – یعنی در همین دوران نزدیک به زمان ما – بعد از مشـروطه تا امروز، در قضایای مختلفی، امتحانهای بسیار خوبی داده‌اند. آخرین امتحان، در جنگ تحمیلی بود که این اسـتان، بـا شـهدای بزرگش، بـا رزمنـدگانش و سـردارانش، بـا شـهید باکریِ پر افتخار و سـربلندش و مرد و زنِ پشتیبان و شجاعش، بهترینِ امتحانها را داد. قبل از دوران جنگ تحمیلی هم که هنوز در اغلب استانهای کشور، هیچ خبری از جنگ و درگیری و زد و خورد نبود، این اسـتان در گیر مبـارزه بـا ضـدّ انقلاـب و فتنه جویـان و تحریک شـدگان بود. آن‌جا هم مردمِ این اسـتان امتحان خوبی دادند. هم مردم ترک، هم مردمِ کُرد توانسـتند بهترین موضع را در مقابل فتنه جویان و فتنه گران و ضدّ انقلاب

اتّخاذ کننـد. اگر کسـی قبل از این دوران؛ یعنی تاریخ نزدیک به زمان ما را هم خوانـده باشـد و مطالعه کند، خواهددید که باز هم مردم این اسـتان پر افتخار، در دوران تهاجم قـدرتهای بیگانه به این کشور، یعنی در دوران جنگ بین‌الملل اوّل - که از جمله نکات بسـیار مهمّ همین نقطه است؛ آن هم بخصوص در این اسـتان - بهترین امتحانهـا را دادنـد. یعنی تجربه‌ای که این اسـتان، در قضایـای اواسط جنگ بین‌الملل اوّل دیـد و از سـر گذراند، یکی از قضایایی است که در سایر نقاط ایران، اصـلاً سابقه ندارد. شـما جوانان - بخصوص - بایـد روی این نکته توجّه کنیـد و در نوشـته‌های مورّخین و گزارشـگران مسائل ایران، بایـد این نکته بیاید؛ که متأسـفانه خیلی کمرنـگ است یا نیست. آن نکته این است که در جنگ بین‌الملل اوّل ، نماینـدگان دو، سه کشور از کشورهای مسیحیِ دنیا، در این حول و حوش حضورِ ضـعیفی داشـتند. نماینـدگان روسـها، انگلیسـیها و آمریکاییهـا هم در این اسـتان حضور داشـتند. به چه اسـمی؟ به اسم معلّم، به اسم پزشـک و از این قبیـل. درست توجّه کنیـد! بـا این که این کشورها در سیاسـتهای مختلف، به شـدّت با یکـدیگر معارضه و دشـمنی داشـتند، امّا در این نقطه از دنیا، ناگهان به فکر افتادند که به کمک یکدیگر، یک پایگاه اسـتعماری به مرکزیّت همین منطقه ارومیه و خوی و مـاکو و به وجود آورنـد. یعنی شـبیه آن چیزی که بعـدها در فلسـطین اشـغالی به وجود آمـد. منتهـا آن‌جا به اسم یهودی‌گری، این‌جا به اسم مسیحیّت! مردم این اسـتان سالهای متمادی، در کنار جمعی از هم میهنان مسـیحی ما زندگی می‌کردند؛ امروز هم زندگی می‌کنند؛ در آینده هم زندگی خواهند کرد - مثل برادر و خویشاوند - با هم هیچ مشکلی هم، نه آن روز داشـتند، نه امروز دارنـد و نه در آینـده خواهنـد داشت. یعنی در این اسـتان، تعدادی از هم میهنان ایرانی ما، از آشوری و ارمنی و مسیحیان کاتولیک و پروتستان، حضور دارند؛ آن روز هم بودند. مسلمانان هم با آنها دوستانه، آنها هم با مسلمانان برادرانه و دوسـتانه رفتار می‌کردنـد. بین آنها هیچ مشـکلی وجود نداشت. امّا نکته عبرت آموز این است که نمایندگان کشورهای خارجی و اسـتعمارگر، چون دیدند تعدادی مسـیحی در این اسـتان وجود دارد، به طمع افتادند که شاید بتوانند با تحریکات مذهبی و فرقه‌ای و دینی، پایگاهی از مسـیحیت در این بخشِ از ایران به وجود آورند و این بخش را از ایران جدا کنند. یکی از امتحانهای سـخت برای این اسـتان - یعنی برای ارومیه، سلماس، خوی، ماکو و شهرهای دیگرِ این منطقه - پیش آمد. در همان برهه از زمان و تاریخ بود که نماینـدگان دولت آمریکا، دولت روسـیه تزاری و دولت انگلیس، در این نقطه، توطئه مشترکی را طرّاحی کردند و فتنه عجیبی به راه انداختند. هزاران نفر از مسـلمانان و مسـیحیان، در این فتنه، در همین ارومیه و سلماس و بقیه نقاط کشته شدند. من وقتی آنچه را که بر این استان و بر این شهرها در آن برهه گذشته است، به یادم می‌آورم، قلبم متلاطم می‌شود. کاری کردند که مورّخ می‌نویسد: «در اطراف سـلماس، دیگر هیـچ آبـادی‌ای بـاقی نمانـد. هزاران نفر در ارومیه کشـته شدنـد. بـا مردم این منطقه کـاری کردنـد که وقـتی عثمانیهای متجاوز وارد مرزهای ایران و وارد ارومیه و خوی شدنـد، مردم از آنها اسـتقبال کردند»! البته خود آنها هم که آمدند، بعد ظلم و جور زیادی کردنـد تا بیرون رانده شدند. اما ببینید بر اثر تحریک اروپاییها و آمریکاییها، زیر نامهای موجّه - به اسم کمک به مردم، به اسم پزشـک و بیمارسـتان و مـدرسه و امثال آن - آن روز چه بر سـر مردم آورده بودنـد که مردم، از عثماینهای متجاوز، با آغوش باز استقبال کردند! امّا مردم این منطقه، با این که خیلی سختیها دیدند و با وجود تحریکات دشمنان، توانستند اوّلاً با شجاعت و با مقاومت و ایسـتادگی، دشـمنان را بیرون کننـد، ثانیاً - و از این بالاتر - همان برادری گذشـته را، باز هم در بین خودشان بر قرار کردند. گروههای مسـلمانان با یکدیگر متّحد شدند و تحت تأثیر تحریک دشـمن قرار نگرفتند و جنگ شیعه و سنّی، جنگ ترک و کرد، جنگ مسـلمان و مسـیحی به راه نینداختند. این رشد مردم این اسـتان را نشان می‌دهد. من همیشه در دلم، این رشد مردم استان را تحسـین کرده‌ام. این یکی از سوابق مردم این اسـتان است. بعد از انقلاب هم شـما شاهد بودید و دیدید کسی که در مقابل توطئه دشــمن، ایستادگی و مقـاومت کرد، خـود مردم بودنـد. بسیج مردم، جوانـان مؤمن مردم، در مقابـل فتنـه‌گری و اختلاـف افکنی و تحریکات و تجزیه طلبی و خباثتهای گوناگونِ بیگانگان، که با تحریک یک عِدّه آدمهای غافل انجام می‌گرفت، ایسـتادند و مبارزه کردند. این عظمت و رشد روحیِ مردم است و این خیلی با قیمت و ارزشـمند است. از لحاظ طبیعی هم این استان، یکی از استانهای

با برکت کشور پهناور و عزیز ماست. خدای متعال در این استان، امکانات بسیاری را برای استفاده مردم و احیای نیروی خلّاقه مردم قرار داده است. خاک حاصلخیز، آب فراوان، بارندگی به اندازه و مناسب، جنگل، این دریاچه بسیار پر برکت و با ارزش، معادن زیر زمینیِ مس، طلا و دیگر معادنی که در این استان وجود دارد. مردمی دارای رشد و با فرهنگ و زمینی آماده. باید در این استان، فقر و بی‌کاری وجود نداشته باشد. چرا هست؟ زیرا در گذشته - قبل از انقلاب - نسبت به این استان خیلی ظلم و ستم شده است. من آمارها را که نگاه می‌کردم، دیدم که تعداد فارغ‌التحصیلان و دانشجویان سطح کارشناسی این استان قبل از انقلاب، یک عدد بسیار کمی است. امروز به فضل پروردگار، از ده و پانزده برابر هم بیشتر است. ظلم بزرگ آن‌روز به این مردم، همین بود. جوانان این استان امکان تحصیل نداشتند. صنعتگر و انگشتان با مهارت وبا استعدادش، امکان کار صنعتی نداشت.کشاورز که تولید میوه یا غلاّت می‌کرد، امکان بهره برداری بهینه از این محصول را نداشت. بعد از انقلاب کارهای زیادی در این استان شده است . من آمارها را که دیدم، خدا را شکر کردم که دولت خدمتگزار، در سالهای بعد از انقلاب، توانسته است در بخشهای مختلف، کارهای زیادی انجام دهد. امّا در عین حال آنچه که انجام شده است، کمتر از آن کارهایی است که باید بعد از این انجام گیرد. کشور ما کشوری است که امکانات کار در آن زیاد است. در همه استانها وقتی که نگاه می‌کنیم، ویژگیهایی وجود دارد که بعضاً مخصوص آن استان بخصوص است. استان شما هم از این ویژگیها دارد. تعداد زیاد جوان و نوجوان در این استان، یک نقطه قوّت است. اینها کسانی هستند که می‌توانند نیروهای کار را برای آینده، هم برای این استان، هم برای سطح کشور، برای کارهای فرهنگی، اقتصادی، سازندگی، معنوی و مادّی، تأمین کنند. نیروی جوان، نیروی با ارزشی است. خدا را شکر می‌کنیم که مسؤولین دولتی و دولت خدمتگزار در زمینه سازندگی، به کارهای جدّی مشغول شده است. شما امروز هر جای کشور را نگاه کنید، آثار سازندگی مشهود است. هم سازندگی ویرانیهای جنگ و هم از آن بالاتر، سازندگی نسبت به کوتاهیها و ویرانیها و خراب کردنهای دوران قبل از انقلاب؛ یعنی دوران حکومت طاغوت. سازندگی در این استان هم شروع شده و کارهای زیادی انجام گرفته است. امّا باید مردم همّت کنند، مسؤولین دولتی کمک کنند تا این استان آباد، این استان با استعداد، این استانی که مردم کننده کار و با استعدادی هم دارد، بتواند یک استان نمونه شود. من در گزارشهایی که داده شده است، نگاه کردم و آنچه که به نتیجه رسیدم، این است که در این استان، بیکاری، یک معضل است. رواج قاچاق، یک معضل بزرگ است. یک عدّه راه قاچاق را که راهِ بسیار ناسالمی است در پیش گرفته‌اند؛ هم به مردم و هم به استان ظلم می‌کنند. تولید داخلی را به شکست می‌کشانند. به جای این که به تولید روی آورند و کشور و شهر و استان خودشان را آباد کنند، به کارهای نا سالم و خلاف قانون می‌پردازند که یقیناً جز فساد برای مردم، هیچ اثری ندارد؛ اگر چه برای خود آنها پولهای باد آورده‌ای را به ارمغان می‌آورد! این هم یک معضل بزرگ است. معضل فرهنگی هم در این استان، کم و بیش هست. عزیزان من! دشمنان مایلند که ذهن و فکر و روح جوانان را - که در طول این هفده سالِ انقلاب، معجزه آفریده است - به وسیله امواج مسموم و خطرناک تلویزیون و رادیو تسخیر کنند. جوانان باید هوشیار باشند. جوانان باید بدانند با آنچه از ورای مرزها، به وسیله کسانی که هیچ به سر نوشت این ملت علاقه ندارند، می‌رسد، باید بااحتیاط برخورد کرد. نمی‌شود بی‌قید و شرط، هر چه را که از آن سوی مرزها می‌فرستند - اعمّ از کالای فرهنگی و همچنین امواج تبلیغی و فرهنگی - پذیرفت. دشمن در کمین است؛ بخصوص در کمین جوانان. شما در این تبلیغاتی که می‌کنند، نگاه کنید! یک کلمه در جهت رشد و ترقیِ اندیشه مردم حرفی زده نمی‌شود. تبلیغات دشمن در جهت ویرانگری و فاسد کردن است. در جهت معطّل کردن نیروی کار و فکر و جسم جوانان است. باید با احتیاط با آن برخورد کرد. که از امواج فرستاده شده به وسیله دشمنان حرف می‌زنیم؛ از عادات بدی که بین خود ما هم هست، حرف بزنیم: من مقیّدم که در هر جا احساس می‌کنم نسبتِ به زنان بی‌اعتنایی یا ظلم می‌شود، تذکّر بد هم. این یکی از نکاتی است که اسلام بر روی آن خیلی توجّه دارد. آن طور که شنیده‌ام، در بعضی از بخشهای این استان، بخصوص در مناطق کُردی، نسبتِ به زنان، در خانه شوهر و در محیط زندگی، اهانت و بی احترامی

انجام می‌گیرد. حتّی گاهی میراث آنها را - که حقّ آنهاست - نمی‌دهند! یعنی حتّی نزدیکان هم به زنان ستم می‌کنند و حقّ آنها را نادیده می‌گیرند! اراده و خواست زنان در مسائل مربوط به ازدواج ندیده گرفته می‌شود. اینها همه بر خلاف اسلام است. در اسلام، از داخل خانه تا محیط کسب، از محیط زندگی و معاشرت تا سطح کشور و تا سطح جهان، همه‌جا عدالت مطرح است. یک جمله هم در این استان، درباره این همزیستی‌ای که میان برادران و خواهرانِ اقوام مختلف هست، بگویم که برای من بسیار اعجاب انگیز و تحسین برانگیز است. در این استان، ترک و کرد و شیعه و سنّی، در کنار هم با مهربانی زندگی می‌کنند. این چیز بسیار با ارزشی است. یکی از چیزهایی که هنگام پیروزی انقلاب، دشمنان خارجی را نسبت به شکست انقلاب امیدوار می‌کرد، مسأله تعدّد اقوام، در سرزمین پهناور ما بود. ترک، عرب، فارس، کرد، لر، بلوچ و ترکمن؛ اقوام مختلف. دشمن امیدوار بود که بتواند از این اختلاف، بهره برداری کند؛ اینها را به جان هم بیندازد. شما هرجا نگاه می‌کنید، تبلیغاتِ قوم گرایی و مبالغه در این مسأله را مشاهده می‌کنید. اگر کاوش کنید، دست دشمن را در آن‌جا خواهید دید. دشمن این را می‌خواست؛ امّا غافل بود که ملّت ایران پیش از همه چیز، ایرانی است. ترک و فارس و کرد و عرب و بقیه اقوام ایرانی، افتخار می‌کنند که فرزند «ایران اسلامی» هستند که پرچم اسلام را در دنیا بر افراشته است. دشمنان مدّتی در این استان آمدند؛ به وسیله عناصری فتنه‌گری کردند تا شاید بتوانند مردم کرد ما را - که هم‌میهن ما هستند، مثل بقیه هم میهنان - تحت تأثیر قرار دهند. البته مردم این استان جوابشان را دادند. خودِ کردها جواب فتنه‌گرها را دادند و به دهن آنها زدند. به فضل پروردگار، حیله دشمن در این استان نگرفت. نتوانستند مردم کرد را دور شعارهای خودشان جمع کنند. البته در همه‌جا یک عدّه فریب خورده هستند. یک عدّه هم خائن و تحریک کننده آنها هستند. امروز هم همان خائنین یا فریب خورده‌ها، در آن طرف مرزهای این کشور، جیره خوارِ دشمنان بدخواه این مردمند. شما ببینید امروز در کردستان عراق چه می‌گذرد! خود مردم کرد، به تحریک صدام و رژیم عراق و با چراغ سبز آمریکاییها، به جان هم افتاده و خون یکدیگر را می‌ریزند! آن کسانی که می‌خواستند مردم را از هم جدا کنند، اسم کرد و ترک و اقوام مختلف را، جدا جدا می‌آورند. برای این استان و استانهای دیگر این منطقه، همان وضعیتی را می‌خواستند که امروز بر استان کردستان عراق حاکم است. می‌خواستند خون مردم، در صحنه‌های جنگ برادر کشی، ریخته شود و مردم را بدبخت کنند. امروز به فضل پروردگار، در زیر سایه نظام عزیز و پر افتخار اسلامی - که امروز نظام اسلامی در دنیا، یکی از سرافرازترین نظامهاست - و در زیر این پرچم به اهتزاز در آمده‌ای که ملتها و دولتها، با عظمت به آن نگاه می‌کنند، همه گروهها و اقوام ایرانی، دست در دست یکدیگر زندگی می‌کنند و قدر این حکومت، این نظام و این عزّت را می‌دانند. روزی بود که مردم دنیا، اگر از ایران خبری داشتند، به خاطر داستانهای افسانه‌وار و ولخرجیهای فساد آمیز دستگاه حکومت خائن پادشاهی بود! از این طریق اسم ایران را می‌شنیدند. در ولخرجیها و قماربازیهایشان در کازینوهای معروف دنیا، از ایران اسم می‌آوردند؛ به مناسبت این که پادشاهان و حکمرانان این کشور و این ملت مظلوم، اموال این ملت را به آن‌جاها می‌بردند و می‌باختند و بر می‌گشتند! امروز در دنیا، نام اسلام را با عنوان شجاعت و عدالت خواهی و ظلم ستیزی می‌شناسند. امروز بحمداللّه وضع شما ملت ایران، به خاطر شجاعتها و به خاطر ایستادگی و نشان دادن شخصیت و عزّتتان، طوری شده است که اگر کسانی بخواهند با سلطه‌های مستکبر دنیا پنجه در بیندازند، به شما نگاه می‌کنند؛ از شما یاد می‌گیرند و تقلید می‌کنند. امروز نام ایران به عنوان مرکزی برای ایستادگی در مقابل افزون خواهی و زیاده طلبی استکبار جهانی، شناخته می‌شود. ملت ایران، ملتی است که دولتش را از خود می‌داند. خودش سرِ کار آورده است و از دولت و مسؤولین خود حمایت می‌کند. این‌جا میان مردم و دولت، مسؤولین و مردم، پیوند مستحکمی است. این خصوصیت این کشور و این ملت است. برای همین است که من برای چندمین بار تکرار می‌کنم که قدرت استکبارگر آمریکا و ایادی مزدور و اجیر او - که به وسیله تبلیغات و تلاشهای سیاسی و کارهای اقتصادی و فرهنگی، سعی می‌کنند این ملت را از اصول و ارزشهای خودش دور کنند - باید بدانند که این ملت، با تمسّک به اسلام، با چشیدن مزه استقلال و احساس عزّتی که از ایستادگی در مقابل دشمنان گردن کلفت خود می‌کند و در برابر

توطئه و تهدیدهای آمریکا و ایادیش و در مقابل خلاف‌کاریهای بعضی از مجامع جهانی، با کمال قدرت می‌ایستد. در نهایت، آن کسی که از میدان بیرون خواهد رفت، دشمنان ملت ایرانند نه ملت ایران! خدا را سپاس می‌گوییم و جبهه شکر و سپاس در مقابل پروردگار بر خاک می‌ساییم. اگر ملت و دولت ایران قوی، عزیز و امیدوار است، این لطف خدا و کمک الهی است. پروردگارا! شاهد باش که ما این نعمتهای فراوان را از تو می‌دانیم. ما به خودمان مغرور نمی‌شویم. ما به تو تکیه می‌کنیم؛ از تو کمک می‌خواهیم و به تو امید می‌ورزیم. در مقابل تو سر تعظیم فرو می‌آوریم و می‌دانیم تو به ما کمک خواهی کرد. این ملتْ شایسته کمک و سزاوار رحمت الهی است. ملتی که زن ومردش، در راه خدا، این قدر صادقانه تلاش می‌کند. امروز ملت، در چهار گوشه ایران - در همه جای این کشور بزرگ - افتخار می‌کند به این که در زیر سایه اسلام و با عزّت اسلام زندگی می‌کند. حتّی کسانی که در این کشور متدیّن به اسلام نیستند - پیروان اقلیتهای دینی، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان؛ پیروان ادیان الهی - آنها هم افتخار می‌کنند که همه آحاد ملت، در زیر سایه این نظام اسلامی و الهی،برادروار و با محبّت، با یکدیگر زندگی می‌کنند - رحماء بینهم - امّا همه در مقابل دشمنِ متجاوز، زورگو و بدخواه، با کمال سر بلندی و افتخار می‌ایستند - اشدّاء علی الکفّار - این است معنای «اشدّاء علی الکفّار(۱)». به متجاوز امان نمی‌دهند؛ امّا در میان خود برادرانه رفتار می‌کنند. شما کجای دنیا سراغ دارید؟! همین اروپایی که دم از آزادی و حقوق بشر می‌زند؛ همین آمریکایی که خود را مرکز همزیستی می‌داند، هنوز که هنوز است، اختلافات نژادی در میانشان بیداد می‌کند. در کشورهای اروپایی، جوانان پیرو ناسیونالیسمهای افراطی، در کوچه و خیابان، به جان دیگران می‌افتند؛ آنها را در روز روشن کتک می‌زنند، یا حتّی نابود می‌کنند. در آمریکا، سیاه و سفید، حتّی پیروان ادیان مختلف، از جمله مسلمانان، با این که تعدادشان در آمریکا زیاد است، آرامش و امنیتی را که اقلیتهای دینی در این کشور - ایران - دارند، به هیچ وجه ندارند. تا اندک چیزی می‌شود، مجلّاتْ علیه مسلمانان و اسلام حرف می‌زنند. مسلمانان، اهل هر جا که هستند، بیچاره‌ها تنشان می‌لرزد. شما در کجای دنیا مشاهده می‌کنید که برادران، مثل این‌جا در کنار هم، با مهربانی و با همزیستی زندگی کنند!؟ عزیزان من! این حالت را حفظ کنید. مواظب دشمن باشید. دشمن سعی می‌کند این همبستگی ملی را، این وحدتی را که در سرتاسر این کشور گسترده است، به شکلهای مختلف به هم بزند. مراقب دشمن باشید، دشمن فتنه‌انگیز است. ملت ایران با رشد کامل، پشت سر مسؤولین و با کمک آنان راه خود را می‌رود. آینده این کشور و این ملت، آینده روشنی است. به فضل پروردگار ایران فردا، با استعدادهای ظهور یافته و شکفته شده و ان‌شاءاللَّه با پیشرفت حیرت آور و خیره کننده‌ای در چشم ملتهای عالم، ایرانی آباد است. امیدواریم استان شما و شهرهای این استان هم، در این مسابقه سازندگی - که بحمداللَّه امروز در این کشور به راه افتاده است - بتوانند جلوتر از دیگران حرکت کنند. کارهای زیادی باید انجام گیرد. امروز بحمداللَّه دولت خدمتگزار، کار سازندگی را انجام می‌دهد. برادرانی که در این سفر همراه ما هستند - از وزرا یا دیگر مسؤلین دولتی و بخشهای انقلابی - گوشه وکنارهای کارهای این استان را زیر نظر قرار می‌دهند و مطالعه می‌کنند. ان‌شاءاللَّه هیأتها به همه شهرها خواهند رفت و با مردم عزیزمان در شهرهای مختلف، از نزدیک دیدار خواهند کرد. امیدواریم برادرانی که همراه ما هستند، بتوانند مشکلات را با ریزبینی و دقّت ببینند و همّت شود تا ان‌شاءاللَّه این مشکلات، در زمان خود، با کمک و همراهی شما مردم، با دستهای کارآمد و فعّالی که بحمداللَّه شما مردم از آنها برخوردارید،به شکل مناسبی بر طرف گردد. امیدوارم خداوند لطف و فضل خود را شامل حال شما کند و شما را مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنا فداه قرار دهد و علمای محترم و عزیز این استان را در وظایف و فعالیتهای خودشان موفّق بدارد و هر یک از بخشهای مختلف فرهنگی و اقتصادی را در کارهای مخصوص خودشان توفیق دهد، تا همه بتوانند ان‌شاءاللَّه دست در دست یکدیگر، کارهای مهمّی را که بر عهده دارند، انجام دهند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------

-- ۱) فتح: ۲۹

بیانات مقام معظم رهبری در جمع خواهران ارومیه

بیانات مقام معظم رهبری در جمع خواهران ارومیه بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلوة والسّلام علی سیّدنا، ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین. برای من، منظره بسیار جالب و زیبایی است که مشاهده می‌کنم بانوان این استان، اجتماعی را با این عظمت تشکیل داده‌اند. بحمداللَّه، شما قشرهای مختلف بانوان این استان، از شهرهای مختلف گرد آمده‌اید و این مجمع با شکوه را تشکیل داده‌اید. آنچه که امروز مناسب می‌دانم در این مجموعه بزرگ عرض کنم، دو، سه مطلب اساسی در خصوص مسائل زنان است: مطلب اوّل این است که امروز معضل بزرگی در ارتباط با قشر زن، نه فقط در ایرانِ ما، بلکه در سراسرِ جهان وجود دارد. آن معضل این است که نسبت به حقوق و شخصیت بانوان، در بعضی از بخشهای زندگی، کوتاهی یا تعرّض انجام می‌گیرد. یعنی به زنان ظلم می‌شود. بعضی تصوّر می‌کنند این ویژگی، مخصوص کشورهای شرقی یا اسلامی است. این تصوّر، اشتباه است. ظلم به زنان، در کشورهای غربی - با همه ادّعاهایی که نسبت به زنان دارند - اگر بیشتر از کشورهای اسلامی و شرقی نباشد، کمتر نیست. آمارهایی مبنی بر آزار زنان در خانواده از طرف مردان - چه شوهر، چه پدر و چه برادر - وجود دارد که من این آمارهای تکان‌دهنده را دیده‌ام. واقعاً انسان را دچار تعجّب می‌کند! پس، معضلی که به آن اشاره شد، در همه جای دنیا وجود دارد. این معضل، باید حل شود. البته در کشور ما، به هنگام مقدّمات پیروزی انقلاب که زنان در میدانهای عظیم مبارزه سیاسی حضور پیدا کردند و نقش خودشان را به اثبات رساندند، وضع تا حدود زیادی عوض شد. من این‌جا در جمع شما بانوان عزیز و خواهران و فرزندان خودم، عرض می‌کنم که نقش اجتماعات زنان در پیروزی انقلاب، به احتمال زیاد از اجتماعات مخصوص مردان بیشتر بود. یعنی حضور زنان در مبارزات عمومی و سیاسی، یک نقش چند گانه داشت. مرد یک نفر بود و خودش می‌آمد در مبارزات یا در اجتماعات و راهپیماییها شرکت می‌کرد. همین و بس! اما وقتی زنِ خانه، خود را در مبارزه سهیم می‌دانست و وارد میدان می‌شد، در واقع خانه‌ای را که در آن، مرد و زن و فرزندان هستند، به صحنه می‌آورد و خانواده‌ای را در میدانِ مبارزه حاضر می‌کرد. در جنگ نیز همین طور بود. یعنی اگر خانواده‌های شهدا - مادران و همسران - صبر نمی‌کردند، جنگ دچار مشکلات بسیار بزرگی می‌شد. در آن مقطع، نقش زنان، بسیار برجسته بود. انقلاب و جنگ، زنان ما را در جامعه از آگاهی و رشد سیاسی برخوردار کرد. زن، وقتی با سواد باشد و از آگاهی سیاسی برخوردار شود، کسی نمی‌تواند به آسانی به او زور بگوید و حقّش را پایمال کند. اینها غنیمتهایی بود که در انقلاب برای زنان پیش آمد. این، نکته اوّل. خواهش می‌کنم دختران جوان و تحصیلکرده و بانوان آگاه و هوشمند به نکته‌ای که می‌خواهم بگویم، درست توجّه کنند: زن را از سه دیدگاه می‌شود مورد ملاحظه قرار داد تا بینش اسلامی نسبت به او آشکار شود. یکی نقش زن به عنوان انسانی در راه تکامل معنوی و نفسانی است که در این دیدگاه، زن و مرد با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند. در تاریخ، زنان بزرگ و برجسته‌ای حضور داشته‌اند؛ همچنان که مردان بزرگ و برجسته‌ای بوده‌اند. در قرآن، وقتی خدای متعال می‌خواهد برای مؤمنین مثال بزند، از زن مثال می‌زند: «و ضرب اللَّه مثلاً للّذین آمنوا امرأت فرعون(۱).» زن به عنوان عنصر مؤمنِ برجسته‌ای که نظیر او در میان انسانهای آن روز هم نبود یا کمیاب بود، حضور دارد. این، از دیدگاه اوّل. دیدگاه دوم، در زمینه فعالیتهای اجتماعی، سیاسی، علمی و اقتصادی است. از نظر اسلام، میدان فعّالیت و تلاش علمی و اقتصادی و سیاسی برای زنان، کاملاً باز است. اگر کسی با استناد به بینش اسلامی بخواهد زن را از کار علمی محروم کند، از تلاش اقتصادی باز دارد، یا از تلاش سیاسی و اجتماعی بی‌نصیب سازد، به خلاف حکم خدا عمل کرده است. زنان به قدری که توان جسمی و نیازها و ضرورتهایشان اجازه می‌دهد، می‌توانند در فعّالیتها شرکت کنند. آنها هر چه می‌توانند، تلاش اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کنند. شرع مقدّس، مانع نیست. البته چون از لحاظ جسمانی زن ظریفتر از مرد است، لذا ضرورتهایی دارد. تحمیلِ کار سنگین بر زن، ظلم به زن است. اسلام این را توصیه نمی‌کند؛ چنان که منع هم نمی‌کند. البته از امام علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصّلاة و السّلام نقل است که فرمود: «المرأة ریحانة و لیست بقهرمانه(۲).» یعنی زن گل است، قهرمانه نیست.

«قهرمان» یعنی پیشکار و خدمتگزارِ آبرومند. خطاب به مردان می‌گوید که زنان در خانه‌های شما مثل گُلی لطیفند که باید نسبت به آنها با کمال ظرافت و دقّت رفتار کرد. زن، پیشکار شما و خدمتگزار شما نیست که خیال می‌کنید کارهای سنگین را باید به او محوّل کرد. این، مسأله مهمّی است. در گزارشی که اخیراً به من دادند، آمده است که در بعضی از مناطق آذربایجان غربی، هفتاد درصد کارهای روزمرّه را زنان و سی‌درصد بقیه را مردان انجام می‌دهند! این ظلم است. این به خلاف نظر اسلام است. این‌که بعضی مردان وقتی می‌خواهند ازدواج کنند، شرط قائل می‌شوند که زن باید حتماً کار کند و شغل و درآمدی داشته باشد، خطاست. گرچه خلاف شرع نیست، اما اسلام به چنین کاری هم توصیه نمی‌کند. این‌که ما بگوییم «زن را از فعالیت اقتصادی و اجتماعی ممنوع کنیم»، به استنادِ نظرِ اسلام، غلط است. اسلام چنین حرفی نگفته است. اما از آن طرف، این را هم که زن را مجبور به انجام کارهای سنگین و تلاشهای دشوار اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی کنند، اسلام توصیه نکرده است. نظر اسلام، یک نظر میانه است. یعنی زن اگر فرصت و فراغت داشته باشد، بچه‌داری مانع او نگردد، شوق و علاقه و نیرو و توان جسمانی داشته باشد و بخواهد وارد فعالیتهای اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی شود، مانعی ندارد. اما این‌که او را مجبور کنند و بگویند باید حتماً شغلی بپذیری، روزی فلان قدر کار کنی تا با درآمد آن بتوانی در تأمین هزینه خانوار، سهمی به عهده بگیری، نه. این را هم اسلام از زن نخواسته است. این را هم یک نوع تحمیل بر زن به حساب می‌آورد. پس، به طور خلاصه، در دیدگاه دوم، نظر اسلام این است که در میدان فعّالیت علمی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نباید بر زن تحمیل و اجبار کرد؛ چنان که به سد کردن راه او هم نباید پرداخت. اگر خانمها می‌خواهند وارد فعّالیتهای اجتماعی و سیاسی شوند، مانعی نیست. البته فعّالیت علمی، خیلی خوب است و بر سایر فعّالیتها ترجیح دارد. من به خانواده‌ها توصیه می‌کنم که اجازه دهند دخترهایشان درس بخوانند. مبادا پدر و مادری، از روی تعصّبِ دینی، خیال کنند که باید جلوِ دختر را بگیرند تا تحصیلات عالیه نکند! نه؛ دین چنین چیزی نگفته است. دین، برای تحصیل علم، میان دختر و پسر فرقی نمی‌گذارد. اگر پسر شما تحصیلات عالیه می‌کند، بگذارید دختر شما هم به تحصیلات عالیه بپردازد. بگذارید دختران جوان ما درس بخوانند، علم بیاموزند، آگاهی پیدا کنند، به شأن خودشان واقف شوند و قدر خود را بدانند، تا بفهمند که تبلیغات استکبار جهانی در خصوص زن، چقدر بی‌پایه و اساس و پوچ است. در سایه سواد، می‌شود اینها را فهمید. امروز متدیّن‌ترین، انقلابی‌ترین، پاکترین و با ایمانترین دختران و زنان جوان ما، در میان قشرهای تحصیلکرده هستند. کسانی که اهل تجمّل و چسبیدن به زر و زیورآلات هستند و یا کورکورانه و چشم بسته می‌خواهند از الگوهای غربی در لباس و پوشاک و وضع زندگی تقلید کنند، غالباً از سواد و معلومات و معرفت کافی بهره ندارند. کسی که معلومات داشته باشد، می‌تواند رفتار خود را کنترل کند و آن را با هر چه حقّ و حقیقت و خوب است، تطبیق دهد. بنابراین، در میدان علمی، همه راههای فعّالیت باید برای زنان باز باشد. دختران، حتّی در روستاها هم درس بخوانند. توصیه من به پدران و مادران این است که بگذارند دختر بچه‌هایشانْ به مدرسه بروند و سواد بیاموزند. اگر آنها استعداد دارند و مایلند پس از طیّ مراحل ابتدایی به تحصیلات عالیه و دانشگاهی بپردازند، ممانعت نکنید. بگذارید در جامعه اسلامی ما آنها جزو انسانهای با سواد و دارای معلومات شوند. این هم از دیدگاه دوم. دیدگاه سوم، نگاه به زن، به عنوان یک عضو در خانواده است که این از همه مهمتر به نظر می‌رسد. عزیزان من! در اسلام به مرد اجازه داده نشده است که به زن زور بگوید و امری را بر او تحمیل کند. برای مرد در خانواده، حقوق محدودی قرار داده شده است که از روی کمال مصلحت و حکمت است. این حقوق، برای هر کس گفته و تشریح شود، مورد تصدیق قرار خواهد گرفت. همچنین، برای زن نیز در خانواده، حقوقی معیّن شده است که آن هم از روی مصلحت است. مرد و زن، هر کدام طبیعت، اخلاق، روحیّات و غرایزی دارند که ویژه خودشان است. آنها اگر از خُلقیّات ویژه خود به طور صحیح استفاده کنند، در خانواده، زوجی کامل و هماهنگ و مساعد تشکیل می‌دهند. اگر مرد زیاده‌روی کرد، تعادل به هم می‌خورد. اگر زن هم زیاده روی کرد، تعادل به هم می‌خورد. اسلام در داخل خانواده، دو جنس زن و مرد را مانند دو لنگه یک در، دو چشم در چهره انسان، دو سنگرنشین در جبهه نبرد زندگی و دو

کاسبِ شریک در یک باب مغازه قرار داده است. هر کدام از این دو، طبیعت، خصوصیات و خصلتهایی، هم در جسم و روح و فکر و هم در غرایز و عواطف دارنـد که ویژه خودشان است. این دو جنس، اگر با همان حدود و موازینی که اسـلام معیّن کرده است در کنار هم زندگی کنند، خانواده‌ای ماندگار و مهربان و با برکت و پرفایده خواهند داشت. امروز در دنیای غرب، خانواده، بنیان بسیار سستی دارد. خانواده‌ها - بخصوص زنان - از جدایی و تلاشـی رنج می‌برند. اگر خانواده‌ای، خدای ناکرده، متلاشی شود، هم مرد و هم زن، هر دو، سرگردان و آواره و ناراحت می‌شونـد و رنج می‌بینند. اما در این میان، زن بیشتر رنج می‌بیند. امروز در دنیای غرب، زنـان دچار این رنجنـد؛ چون خانواده‌ها به آسانی به هم می‌خورنـد، متلاشـی می‌شونـد و از بین می‌رونـد. گاهی خودِ زنان اقـدام به فروپاشی کانون خانواده می‌کنند؛ اما خود آنها هم، چوبش را بیشتر می‌خورند. نکته مهمّ این است که در محیط خانواده - همان‌طور که گفتم - این دو عنصـر و دو موجود، ضـمن برخورداری از خصوصـیاتشان، بـا یکـدیگر هماهنگی و همزیستی دارنـد. لکن زن از لحـاظ جسـمی، ظرافت بیشتری دارد و مرد، قویتر و گردن‌کلفت‌تر است. بـا این حال، اگر قانون از زن دفاع نکنـد، ممکن است مرد، نسبت به او تعرّض کنـد. لـذا، قانون، در حمایت از بانوانی که خانواده تشکیل داده‌انـد و درون محیط خانوادگی خودشان هسـتند، وظایف بسیار سـنگینی دارد. مطلبی که ما در کشورمان بایـد با جـدیّت دنبال کنیم، حمایت اخلاقی و قانونی از زن است؛ تا مرد در محیط خانواده نتوانـد زورگویی کند. گرچه پس از انقلاب، اصـلاحات زیادی در قوانین ازدواج و حمایت از خانواده شده است، اما کافی به نظر نمی‌رسد. لذا، توصیه ما به همه دست‌اندرکاران - چه آنهایی که در مجلسند، چه آنهایی که در دستگاه دولتی هستند و چه آنهـایی که بر منـابر خطـابه و وعـظ هسـتند - و به خود زنـان، این است که چنین مطلبی را مجـدّانه دنبـال کننـد. این همان نقطه اساسـی است که اسـلام مهمترین کـار را در این بخش انجـام داده است. این همان نکته‌ای است که در دنیای غرب، مغفول مانـده و امروز زنان دچار مظلومیت شدیدی هسـتند. بعضی کسان که ظاهر بینند، به محیط اجتماعی در غرب می‌نگرند و می‌بینند زنان بدون هیـچ پروایی، در جوامعْ ظاهر می‌شونـد. لـذا، خیال می‌کننـد که آنها در داخل خانواده هم چنین بی‌پروایی را دارند. در حالی که این تصوّر اشـتباه است و در محیـط خـانواده به زنان خیلی ظلم می‌شود. اما اسـلام، مانع از چنین ظلمی در حقّ زن است. امروز اگر ما در جامعه‌مـان کمبودی در این زمینه داریم، بایـد مرتفع شود و حمایت قانونی از زن، با کمال قوّت و شـدّت انجام گیرد. البته در محیط اجتماعی، خدمات و مشارکتهایی وجود دارد که زنان در آن فعّالترند. خوب است به مناسـبت «روز پرسـتار»، به مسؤولیت پرستاری، که از سـابق، زنـان در این مسؤولیتْ بیشتر از مردان تلاش و فعالیت می‌کردنـد و کار بسـیار مهمّی هم هست که ارزش والایی دارد، اشـاره کنم: بـانوان عزیز و خواهران گرامی! مسأله مهمّ این است که امروز اسـلام بـا قوانین و معـارف خود، کمر به حمـایت از همه قشـرهای جامعه ما - اعم از زن و مرد، روسـتایی و شـهری، قشـرهای مختلف و مخصوصاً قشرهایی که ضعیفند - بسته است. از یک دیـدگاه دیگر، می‌توان چنین گفت که نظـام اسـلامی و احکـام اسـلامی، کمر به دفـاع از مظلومین در همه دنیا بسته است. به خاطر همین دیـدگاه است که امروز اسـتکبار، علیه نظـام جمهـوری اسـلامی تـوطئه می‌کنـد. اکنون کمـتر مـاهی می‌گـذرد که اسـتکبار با دسـتگاهها، کمپانیها، مغزهای مزدور و مؤسّسات طرّاحی‌اش - که دائماً مشغول طرّاحی توطئه علیه ملتها و دولتهای آزاد هستند - در صـدد ضـربه زدن و توطئه علیه نظـام جمهوری اسـلامی نباشـد. این توطئه‌هـا، حتّی بعضاً هر هفته و هر روز شـکل می‌گیرد و به طور مسـتمر ادامـه دارد. امـا به فضـل پروردگـار و به خـاطر همین اجتماعـات، همین همـدلیها، همین همبسـتگیها و همین آگاهیهـایی که بحمداللَّه زن و مرد در کشور ما از آن برخوردارند، همه تلاش استکبار علیه جمهوری اسلامی، ضایع و باطل شده و در میدان مقابله بـا ایـن ملـت بزرگ، بارهـا و بارهـا بینی او بـه خـاک مالیـده شـده اسـت. مسـلّماً بیش از همه عوامـل در این زمینه، آگـاهی مردم و حضورشان در میدانهای مهمّ اجتماعی و سیاسـی نقش داشـته است و شـما زنان، در این مورد، تأثیر زیادی داشته‌اید و باز هم دارید. امروز، بحمداللَّه، در همه کشور، دانشگاه و حوزه علمیه وجود دارد و دختران جوان، در بخشهای مختلف این دو نهاد و مرکز علمی، آگاهی کسب می‌کنند و به علم‌آموزی می‌پردازند. تا وقتی این روحهای جوان، پرشور، دارای آگاهی، با اراده وبا محبّت، در جامعه

ما بحمداللَّه فراوان است، استکبار، امریکا و دشمنان ریز و درشت این ملت، هیچ غلطی نسبت به این کشور نمی‌توانند بکنند. توصیه من به خواهران و دختران عزیزم این است که معلومات و آگاهیهایتان را بیشتر کنید. مطالعه، دقّت، تحقیق، درس، ورود به مسائل مورد ابتلای روز و اهتمام به کارهای دینی، جزو وظایف حتمی و مسلّمی است که امروز زنان کشور باید مثل مردان، خود را موظّف به انجام آنها بدانند. شما هستید که فرزندان صالح می‌پرورید و همسران خود را برای ورود به میدانهای مثبت، تشجیع می‌کنید. بسیاری از زنان، شوهرانِ خودشان را بهشتی می‌کنند و آنها را از مشکلات دنیا و آخرت نجات می‌دهند. کار و تلاش زن و آگاهی و موضعگیری او، چنین ارزشی دارد. از خدای متعال می‌خواهیم که همه شما را مشمول لطف و فضل خود قرار دهد. از همه شما خواهران گرامی تشکّر می‌کنم که از راههای دور و نزدیک آمدید و این اجتماع بسیار با شکوه و پرعظمت را به وجود آوردید و نشان دادید که زن آذربایجانی، مصمّم و مؤمن و فعّال و پر تلاش و با همّت است و از آگاهی لازم برخوردار است. همه شما را تحسین می‌کنیم؛ برایتان از خداوند متعال، لطف و فضل روزافزون او را مسألت می‌نماییم و به خدایتان می‌سپاریم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

-------- ۱) تحریم: ۱۱ ۲) نهج‌البلاغه: نامه ۳۱ (وصیت‌نامه‌ای به امام حسن علیه‌السّلام)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم از سراسر کشور

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم از سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، مخصوصاً خانواده‌های محترم شهدای گرانقدر و برادران عزیزی که از بسیج و سپاه، در جمع تشریف دارند و همچنین برادران فرهنگی و بالاخص برادران و خواهرانی که از شهرهای مختلف کشور و راههای دور، طی طریق کردند و تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم. امید است خداوند متعال، به همه شما برادران و خواهران گرامی، نظر لطف و فضل و رحمت خود را شامل فرماید و به همه کسانی که در این راه مقدس، تلاشی کرده‌اند، زحمتی کشیده‌اند و برای خدا و برای پیشرفت هدفهای عالیه انقلاب اسلامی، ایثاری کرده‌اند و فداکاری‌یی نشان داده‌اند، بخصوص جانبازان عزیز و خانواده‌های شهیدان و آزادگان و دیگر ایثارگران، ان‌شاءاللَّه اجر وافری مرحمت فرماید. در این اجتماعات متراکم در کشور ما، که همه قشرها در کنار هم می‌نشینند، با یک هدف حرکت می‌کنند و یک شعار را می‌دهند - که بحمداللَّه این گونه اجتماعات، کم هم نیستند - اوّلین چیزی که به نظر می‌رسد، جلوه زیبای وحدت و همدلی و جمعیت است. این، آن چیزی است که ملت ایران، خیلی باید قدر آن را بداند. هر چه ملت ایران به دست آورده است، بر اثر همین وحدت و جمعیت و همدلی و همگامی قشرها و مردم مناطق مختلف و اقوام گوناگون است. در دین مقدّس اسلام، وحدت یک اصل اساسی است. از ذات مقدّس باریتعالی - که اصل و مظهر وحدت و یکتایی است - بگیرید، تا آثار این وحدت که توجّه همه عالم وجود، به سمت آن مرکز عظیم و عالی است - کلّ الینا راجعون(۱) - و همه به سمت ذات مقدّس پروردگار حرکت می‌کنند: «الی‌اللَّه المصیر».(۲) حرکت آفرینش، به سمت وجود مقدّس باریتعالی عزّ شأنه است. در بینش اسلامی، حرکت و صیرورت انسان و بقیه موجودات آفرینش، به سمت پروردگار است. یعنی با وجود این که اجناس و انواع، مختلف است؛ انگیزه‌ها، به ظاهر مختلف است؛ جاهای جغرافیایی، گوناگون و مختلف است و عناصر تشکیل دهنده موجودات، با یکدیگر تفاوت دارد؛ اما علی‌رغم این تنوّع ظاهری، همه آفرینش، مثل کاروانی است که به طرف یک مقصد حرکت می‌کند و آن مقصد، خداست. سعادت هر انسانی، این است که این مقصد را بشناسد و رفتار اختیاری خود را با آن تطبیق کند. بدبختی و روسیاهی هر انسان، در این است که این مقصد را نشناسد و رفتار فردی و احساسات و عملکرد او، در جهت این حرکت عمومی و یکسان و جهانشمول قرار نگیرد، که ضربه‌اش را هم خواهد خورد. اساس جهان بینی و تفکّر و تصوّر اسلامی از عالم وجود، چنین وحدتی است. به ادّعاها و انگیزه‌های ظاهری و کج فهمی و بدفهمی انسانهای ناقص و قاصر، نگاه نکنید. همه عالم وجود، مثل یک رودخانه

و یک شطّ جاری، به طرف یک نقطه حرکت می کند و به یک سمت راه می‌بَرد. هنر بزرگ پیامبران الهی این است که این غایت قصوی و این مقصد اعلی را به بشر معرفی کنند و بشناسانند و راه را نشان دهند و بگویند که صراط مستقیم، یعنی صراط الی‌اللَّه، و بفهمانند که هر چه از قوای انسانی در اختیار اوست - عقل و احساسات و حواس ظاهری و توانایی و دست و پا و چشم و نعمتهایی که در طبیعت هست - همه و همه وسایلی هستند، برای این که انسان بتواند راحت‌تر این راه را طی کند. بهترین انسانها، آن انسانی است که این راه، یعنی راه خدا و هدف عالم وجود را می‌شناسد - که هدف خلقت هم همین است - و از نیروهای خود و طبیعت، برای رسیدن به این راه، استفاده می کند. لذا بندگان صالح خدا، خواب و خوراک و حرف زدن و تجارت و ورزش و درس خواندن و کار سیاسی و اجتماعی و فعالیتهای گوناگون دنیاییشان، همه و همه در جهت این هدف است. با حرکت در جهت این هدف، بهشتی در اطراف انسان به وجود می‌آید که از همسانی و همرنگی احساسات و خواست و اراده انسان با مسیر طبیعی عالم وجود، تشکیل شده است. در این زندگیِ اسلامیِ توحیدیِ معنوی، تناقض و تضاد و درگیری و اختلاف نیست. انبیا، برای این حقیقت مبعوث شده‌اند و به میان بشر قدم نهاده‌اند تا به بشر بفهمانند که این اختلافات، ظاهری و سطحی است و همه آنچه که در اختیار شماست - اراده و چشم و زبان و ثروت و قدرت و مقام و آگاهیهای سیاسی و فنّی و علم و صنعت و قدرت بازوی شما - همه و همه می‌توانند در خدمت هدف عالم وجود قرار گیرد؛ مثل انسانی که در مسیر آب رودخانه‌ای - نه بر خلاف آن - شنا می کند، زندگی راحت می‌شود، روح آسایش پیدا می کند، امنیت بر تمام وجود انسان سایه می‌اندازد و از درگیریها و حسدها و بغضها و کینه‌ها در درون انسان، خبری باقی نمی‌ماند. این، زندگیِ توصیه شده به وسیله پیامبران الهی است؛ عکسِ آنچه که در زندگی شیطانها و شیطان صفتهاست، که همه درگیری و تنازع و شنا کردن بر خلاف جریان عالم وجود و در جهت عکس هدفِ خلقت است. در قواره نظام سیاسی هم همین طور است. همه گروههای اجتماعی، متوجّه به یک مرکزند و برای یک هدف، حرکت و کار می کنند. لذا هنگامی که مبارزات برای پیروزی انقلاب بود، جوانان و پیران و زنان و مردان و اهل شهرهای مختلف بودند، قشرهای مختلف جامعه حضور داشتند و انگیزه‌های مختلف، همه در خدمت این راه قرار گرفت. بعد از آن هم در دوران جنگ، همین طور بود. دیدید که همه در یک سمت، به یک سو و در یک جهت، برای خدا و اعلای کلمةاللَّه حرکت کردند. راز بقای این نعمت بزرگ الهی - یعنی حاکمیّت اسلام - و راز نفوذ کلمه امام بزرگوار در سطح جهان، تا امروز این بوده است. شیطانها، به اختلاف و جنگ دعوت می کنند. امریکا، دعوت می کند که سلاح به‌کار گیرید! برادر را در مقابل برادر قرار می‌دهد و عراق را به طور غیر مستقیم تحریک می کند که به کویت حمله کند. از آن طرف، خودشان به عراق حمله می کنند، کشوری را نابود می کنند، احساسات حیوانی را در افراد بیدار می‌نمایند و خودشان هم با همان احساسات، وارد میدان می‌شوند. جنگ و خونریزی و آدمکشی و زوال و نابودی، نتیجه شیطنت است. بی‌خود نیست که «شیطان بزرگ»، لقب بالاستحقاق نظامِ امریکاست! امروز هم که به دنیا نگاه کنید، هر جا که جنگ و خونریزی و برادرکشی است، اگر کاوش کنید، دست امریکا و بقیه شیطانهای دنیا را در آن خواهد دید. در شمال عراق، بین کردها - اقوام واحد - اختلاف ایجاد کردند، هزاران نفر را بی‌خانمان نمودند، چقدر انسانها را کشتند و فاجعه‌آفرینی کردند. در همسایگی ما، در افغانستان، یک طور دیگر و در هر جای دنیا، به یک طور. پیام اسلام، پیام وحدت و امنیت و برادری است. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، یک جمله ابدی دارد که درباره همه انسانهاست. می‌فرماید: این انسانی که در مقابل توست، یا برادر دینی توست، یا شریک خلقتی توست(۳) و به هر حال، یک انسان است. همه‌ی انسانها، باید با هم متّحد و مهربان باشند؛ مخصوص یک دسته و یک گروه هم نیست. لذا در اسلام، به مسلمانان دستور داده شده است که حتی کسانی که از لحاظ دین و عقیده، بر خلاف شما هستند، با آنها هم خوبی کنید. «لاینهیکم اللَّه عن الذین لم یقاتلوکم فی‌الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّو هم و تقسطوا الیهم ان‌اللَّه یحب المقسطین».(۴) این، منطق اسلام است. یعنی کسی هم که از لحاظ فکری با شما یکی نیست و عقیده دیگری دارد، مظهر سزا گرفتن به خاطر عقیده، این جا نیست و شما مرجعش نیستید. «والحَکَمُ‌اللَّه و المعود الیه

القیامهٔ».(۵) این هم کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام است. شما با انسانی روبه‌رو هستید که یا با شما همعقیده است و برادر شماست، یا همعقیده نیست و در خلقت با شما شریک است. اتحاد و برادری، فقط یک استثنا دارد. آن استثنا این است که با کسانی که در این حرکت صحیح، اخلال می‌کنند، بایستی با شدت برخورد کرد: «أشدّاء علی‌الکفّار».(۶) این شدّت، متعلّق به آن جاست؛ اما در دایره ملت ایران، همه قشرهای اجتماعی باید با این چشم، به یکدیگر و به هدفهای این نظام مقدّس و این کشور اسلامی و این نقطه مورد امید مسلمانان دنیا، نگاه کنند. یعنی همه با هم، برادر و دوست و مهربان و دارای حقوقی در مقابل اراده و قانون الهی - که بر این کشور حاکم است - باشند. عزیزان من! همه حوادثی که بر ملت ایران گذشت، به خاطر همدلی شما مردم، به خوشی و خوبی گذشت. به کشورهای دیگر نگاه کنید! در قضایای مختلف، بین گروههای مردم، درگیریها و تنازعهای خونین به وجود می‌آید. در ایران اسلامی، مردم از لحاظ هوشیاری سیاسی، از کشورهای دیگر حتماً جلوترند. اگر جلوتر نباشند، عقبتر نیستند. امروز، فهم سیاسی و درک مسائل کشور و جهان در بین ملت ما، از بقیه ملتها بیشتر است و کمتر نیست. این طور نیست که مردم نفهمند چه می‌گذرد؛ ندانند چه کسی آمد و چه کسی رفت و چه شد؛ دولت و مسؤولان چه می‌کنند و با چه کسی خوبند و با چه کسی بدند. نخیر؛ مردم اینها را می‌دانند. مردم، جزئیات مسائل را در بسیاری از موارد می‌دانند، تحلیل می‌کنند، دقّت می‌کنند و مسائل را درک می‌کنند. با وجود این، به برکت اسلام و احکام نورانی قرآن و آموزش توحیدی که اسلام برای ما به ارمغان آورده و امام بزرگوار، این همه ما را به آن توصیه کرده است، میان مردم، همزیستی و همدلی وجود دارد. این را بایستی با همه وجود حفظ کنیم. این نگرش توحیدی، در درون خود انسان هم بهشت ایجاد می‌کند. این که بعضیها به دنبال مطامع دنیوی خودشان، دچار زندگی مشقّتبار روحی و صفات ناپسندیده و رذایل اخلاقی و حرص و طمع و بخل می‌شوند، به خاطر دور ماندن از جهان بینی الهی و معنوی و توحیدی است که مردم را به جمعیت و وحدت دعوت می‌کند. جمعیت، در درون انسان هم شیرین و مطلوب است. در متن جامعه و در سطح عالم هم همین طور است. عزیزان من! شما بدانید که از اوّل انقلاب تا امروز، یکی از بزرگترین هدفهای دشمنان این انقلاب، این بوده است که شاید بتوانند این وحدت و جمعیت و برادری و صفا را در مردم ما از بین ببرند. گاهی هم متأسفانه در گوشه و کنار، افسون آنها در بعضی از اشخاص، گرفته است. بعضی از افراد خام و سست ایمان، گاهی لغزشهایی پیدا کرده‌اند؛ اما این حرکت عظیم مردمی، همیشه با مشت به دهان دشمنان بدخواه و کینه‌جو کوبیده است. توصیه ما به ملتهای دیگر هم همین است. ما می‌خواهیم که در این اختلافات و دعواها و نزاعهایی که بین برادران پیدا می‌شود، مردم مسلمان، دست استعمار را ببینند. شما ملاحظه کنید؛ مسلمانان از نبودن وحدت، چه زیان بزرگی می‌برند! الان، شاید بیش از دو هفته است که در سرزمین فلسطین، فاجعه‌آفرینی مجدّد رژیم صهیونیستی غاصب، ادامه پیدا کرده است و مردم مظلوم فلسطین، در خانه خودشان، دچار سرکوب و وحشیگری غاصبینی هستند که به پشتیبانی امریکا، هر کار می‌خواهند با آن مردم می‌کنند. چرا باید بتوانند این کار را بکنند؟ چرا باید ملتهای مسلمان، حرکت واحدی را در سرتاسر دنیا شروع نکنند؟ چرا باید با امریکا محاجّه نکنند و حرفشان را به گوش دولتمردانِ سنگینْ خوابِ امریکایی نرسانند؟ چرا دولتهای اسلامی، در چنین مسأله حسّاسی، آن وحدت و هماهنگی و همدلیِ لازم را بین خودشان به وجود نمی‌آورند؟ این، فریاد جمهوری اسلامی، از اول پیروزی تا امروز است. این بارِ چندم است که با مردم فلسطین، این کار را انجام می‌دهند. ملت فلسطین گناهی ندارد، جز این که می‌خواهد در خانه خود زندگی کند؛ فقط همین. علی‌رغم این نیاز حقیقی و صادق و محق که ملتی می‌خواهد در خانه خود زندگی کند، خانه‌اش متعلّق به او باشد، دشمن در خانه او، به او حمله نکند، خون او را نریزد و امنیت او را از بین نبرد، امریکاییها آستینها را بالا زده‌اند و به خیال خودشان، برای این که قضیه فلسطین را به کلّی به فراموشی دچار کنند و به کل، اسم فلسطین را از یادهای مردم دنیا ببرند، فرمول صلح و مذاکرات صلح و میز مذاکرات درست کردند؛ چند سال هم خودشان را معطل کردند! مگر می‌شود؟ مگر ممکن است که یک واحد جغرافیایی را با آن پیشینه‌ی تاریخی، از صحنه روزگار بر انداخت؟ مگر می‌شود فلسطین را که زادگاه بسیاری از تمدّنهای

دیرین تاریخی است و جایی است که پیامبران بزرگ الهی در آن جا، پرچم توحید را بلند کردند و ندای عدل و داد دادند، از صفحه نقشه عالم پاک کرد و به جای آن، یک کشور دروغیِ جعلی به نام اسرائیل قرار داد؟ با گذشت ده سال و بیست سال و چهل سال و پنجاه سال که نمی‌شود حقایق تاریخی را به فراموشی سپرد. اشتباه کردند، خیال کردند می‌توانند. خوی متجاوز، اجازه نمی‌دهد که چنین حرکت سازشکارانه‌ای به وجود آید. دیدید که خودِ متجاوزان موجب شدند، مجدداً این جنجال به وجود آید. مردم فلسطین را زیر فشار سخت‌تری قرار دادند. بدیهی است که مردم فریاد می‌کشند، قیام می‌کنند و نسلها بیدار می‌شوند. من به طور روشن می‌بینم که در آینده نزدیک، علی‌رغم میل امریکا و صهیونیستها و سازشکارانِ برخی از کشورهایی که در منطقه هستند، کشور و پرچم فلسطین، در همان جای حقیقی خودش، یک روز همه دنیا را به خود متوجه خواهد کرد. شرط این آینده مهمّ تاریخی، همین است که مردم خودِ فلسطین، بیدار باشند؛ به خاطر زندگی ذلیلانه، از مبارزه دست نکشند و به خاطر چهار صباح در زیر تیغ خونین دشمن با ذلّت زندگی کردن، از بیان حقیقت خودداری نکنند. این شرط هم بحمداللَّه حاصل شده است. آن نسلی که فلسطین را تحویل دشمن داد، منقرض شد و گذشت. آن نسلی هم که با سازشکاری خواست، بلکه بتواند بخور و نمیری برای خود درست کند، رو به انقراض است. نسلی که امروز بر سرِ کار می‌آید، نسلی است که با شعار اسلامی، با هدف اسلامی، با تکیه به اسلام و به برکت آشنایی با قرآن، در صدد این است که کاری کند که از یک ملت مسلمان، انتظار می‌رود. این، نشانه‌های آن کار بزرگی است که انجام می‌دهند. غاصبان سرزمین فلسطین، به فکر این نباشند که دائماً پای این و آن را به ماجرا بکشانند و بگویند جمهوری اسلامی ایران، تحریک می‌کند. تحریکِ کسی لازم نیست. امروز به برکت بیداری اسلامی، ملتهای مسلمان بیدارند. لازم نیست کسی به آنها بگوید، تشویقشان کند و دستی به پشت آنها بزند. خودشان می‌دانند. امروز جوانان فلسطین، در میدانند و نسلهای نو فهمیده‌اند که راه عزّت و سعادت و مسلمانی چیست. البته در سرتاسر دنیای اسلام هم، دلِ مخلصان به یاد آنها می‌تپد. این همدلی، مخصوص ایران نیست؛ در مصر هم بروید، همین است؛ در آفریقا هم بروید، همین است؛ به آسیا هم بیایید، همین است؛ در خاورمیانه هم بروید، همین است. شما به هر کشور اسلامی که بروید، با هر مذهبی از مذاهب اسلامی که باشند، اگر به سراغ انسانهای آگاه و مخلص بروید، خواهید دید دلشان به یاد فلسطین و مردم آن می‌تپد. البته به فضل پروردگار در ایران اسلامی، علاوه بر این، حنجره‌های مردم هم به یاد فلسطین فعّال است، مشتهایشان هم گره است، آمادگی هم دارند؛ منتها ما لازم و مصلحت نمی‌دانیم که غیر از خود ملت فلسطین - که باید در صحنه باشد - کسی از جای دیگری برود. کاری را که یک ملت باید انجام دهد، دیگری نمی‌تواند برای او انجام دهد؛ خود آن ملت باید انجام دهد. البته ما برای آنها دعا می‌کنیم و از خدای متعال، پیروزی آنها را می‌خواهیم. عرض می‌کنیم: پروردگارا! اسلام و مسلمین را در همه جای دنیا، نصرت عنایت فرما. اسلام و مسلمین را در سرزمین مظلوم فلسطین، نصرت عنایت فرما. برادران مسلمان افغان ما را، از این محنت بزرگی که دشمنان و بیگانگان بر آنان تحمیل کرده‌اند، به بهترین وجهی نجات عنایت فرما. پروردگارا! روح مقدّس امام بزرگوار را که نشان‌دهنده این راه بود؛ این معارف را به ما یاد داد و رهبر مسلمین جهان و رهبر دلها به سمت آن حقیقتِ درخشان و روشن شد، روزبه‌روز به مقام قرب خودت، بیشتر نایل فرما. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از همه ما راضی و خشنود بگردان. پروردگارا! برکات و فضل و نعمت و رحمت و الطاف گوناگون مادّی و معنوی خود را، بر ملت بزرگِ مبارزِ مؤمنِ صادقِ ایران، نازل فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

انبیاء: ۹۳ ۲) آل عمران: ۲۸ ۳) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۴) ممتحنه: ۸ ۵) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۲ ۶) فتح: ۲۹

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشگاه افسری

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشگاه افسری بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم به فارغ‌التحصیلان عزیز، به سردوشی

بگیران، به استادان و مسؤولان و به همه کسانی که در نظم و ترتیب و موفقیت این دانشگاه نقش داشته‌اند، تبریک عرض می کنم. روز شیرین وامید بخشی است. امیدواریم هر روز که می گذرد، دانشگاهِ افسریِ ارتشِ جمهوری اسلامی ایران، قویتر و پیشرفته‌تر شود و با گامهای بلند، به سوی وضع هر چه مطلوبتر خود حرکت کند و مسؤولیت بزرگی را که بر دوش دارد، به بهترین وجه به انجام رساند. خدا را سپاسگزاریم که در مزرعِ الهیِ عظیم و بالنده‌ای به وسعت ایران اسلامی، در هر گوشه، به برکت قرآن و تعالیم اسلامی، نهالهای برومند در حال روییدن و بالیدن است. برکت یک نظام الهی و اسلامی و انسانی و مردمی، در همین است که استعدادها می‌جوشد و شکوفا می‌شود؛ انسانها سرزمینهای ناشناخته و ناپیموده‌ای از تکامل بشری را طی می کنند و جامعه، بتدریج، به سمت کمال پیش می‌رود. همان‌طور که مزارع گیاهی را، سرزمینِ با استعداد و باران رحمت حق و تربیت باغبان ماهر، شکوفا می کند و رنگین کمانی از میوه‌ها و گلها می‌سازد؛ در مزارع انسانی و بشری هم، یک کشور آزاد و مستقل، با تربیت قرآنی و اسلامی و باران رحمت احکام و معارف نورانی اسلام، همین بالندگی و شکوفایی را پیدا می کند. دشمن در مقابل این وضعیت چه می‌تواند بکند؟! دشمنان ایران، دشمنان اسلام و دشمنان جمهوری اسلامی، در مقابل این سنّت لایتغیّر الهی چه می‌توانند بکنند؟! کدام جنگ نظامی، کدام جنگ تبلیغاتی، کدام جنگ سیاسی و کدام محاصره اقتصادی، قادر است ملتِ راه خود یافته‌ای را، از پیشرفت، تحرّک و تکامل باز دارد؟! کافی است که ما راه خود را از بُن دندان و اعماق جان باور داشته باشیم. و ملت ایران، نشان داده‌اند که باور دارند. دشواری جنگ تحمیلی و دشواریهای گوناگون این هفده سال، باور ملت ایران را به همه دنیا نشان داده است. جوانان عزیز این مرز و بوم، خودشان را برای فردایی به مراتب برخوردارتر از عزّت و سربلندی امروز، آماده کنند. شما هم آماده باشید که در چنان ایران و چنان فضا و جامعه‌ای، به وظایف بزرگ و خطیر خودتان عمل کنید. خودتان را برای آن روز آماده کنید. به همین دلیل است که قرآن با صراحت و قاطعیت می گوید: «انّ کید الشّیطان کان ضعیفا.(۱)» دشمنی شیطانها و شیطان صفتها در مقابل اراده انسانها - اراده‌ای که با هوشیاری و هوشمندی و برنامه‌ریزی همراه است - همواره ضعیف بوده است و خواهد بود. ما خدا را به خاطر بیداری ملت ایران، به خاطر آزادی ایران و به خاطر استقلال این کشور بزرگ و پهناور و آباد و مشحون از نعمتهای الهی، شکر می کنیم. عزیزان من! دانشگاه افسری یکی از حسّاسترین مراکز است. در این دانشگاه، باید افسران مؤمن، کاردان، حزب‌اللّهی، با شرف و شجاع، برای اداره ارتش جمهوری اسلامی تربیت و آماده شوند. همه چیز این دانشگاه باید با این دید و نیّت و هدف، برنامه‌ریزی شود. کسانی که در این دانشگاه تدریس می کنند و یا اداره امور را در هر بخشی بر عهده دارند، باید به سِمَتِ خود افتخار کنند. خدمت در مرکزی عملی، نظامی و علمی، با هدفی بزرگ و با جوانانی پاکیزه و آماده فراگیری، حقیقتاً افتخار دارد. در این بخش، افتخارِ خدمت، از هر کاری برتر و باارزشتر است. رشته‌های درسی هم در این دانشگاه باید طوری برنامه‌ریزی شود که یکسره برای آینده ارتش، لازم و مفید باشد. کار در نیروهای مسلّح، ارزش بسیار دارد؛ گرچه در جمهوری اسلامی، همه کارها با ارزش است. درجات ارزش هم متفاوت است. آن‌جا که قضیه به دفاع از موجودیّت، استقلال، هستی کشور و ملت و تمامیّت ارضی مربوط می‌شود و سخن از فداکاری و ایثار جان در میان است، این ارزشها مضاعف می گردد. هر کاری که از درسها و کارهای دیگر خطرناکتر است، با ارزشتر است. لذاست که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام به مالک اشتر، در وصیت خود به سپاهیان و نیروهای مسلّح، با تعبیرهای افتخارآمیزی سخن می گوید و آنان را «حصون الرعیّة» - یعنی حصار ملت - می‌نامد(۲). حصار باید مستحکم، آسیب‌ناپذیر و غیر قابل نفوذ باشد. امروز به فضل پروردگار، ارتش و سپاه، دوشادوش یکدیگر، به وظایف بزرگ و افتخارآمیز خود اشتغال دارند. نیروهای انتظامی هم، در محدوده کارهایشان، وظایف خطیر خود را در پیش رو دارند. علاوه بر اینها، در متن مردم، بسیج میلیونی که متشکل از آحاد انسانهای مؤمن است، هماره در صحنه حاضر است. در عرصه‌ای که آن‌جا، سن هم مدخلیتی ندارد، از نوجوانان و نونهالان، تا مردان سالخورده، همه در میدانند. در چنین عرصه‌ای، تلاش، بسیار با ارزش است. من توصیه می‌کنم شما دانشجویان و مسؤولان، این کار را به چشم یکی از با ارزشترین کارها نگاه کنید و با این دید و

تشخیص، کار را دنبال نمایید. این درس را با این هدف و این فهم صحیح از حقیقت، بخوانید و فرا بگیرید و کسانی که اداره کننده این تشکیلاتند، با این دید و تشخیص، تشکیلات را اداره کنند. خوشبختانه دانشگاهِ افسریِ ارتش جمهوری اسلامی ایران، از لحاظ معنویت، مواد درسی و نظم و انضباط، پیشرفتهای چشمگیری داشته است. امّا شما عزیزان من! بدانید که ما به این حد، قانع نیستیم. اگر چه نیکوست؛ امّا نیکوتر، موردِ نظر است. باز هم باید تلاش کنند و تلاش کنید. نظم و انضباط در این تشکیلات، باید چنان باشد که از انگیزه عمیق معنوی و روحی خبر دهد. نظمی باشد که بتواند هر افسری را در محیط کار و تلاش و فرماندهی خود، مظهر نظم نشان دهد و دیگران را نظم‌پذیر کند. رفتار شما در محیط کار، در آینده برای دیگران درس خواهد بود. آن گونه که امروز برای مردم غیر نظامی که به این نظم نگاه می‌کنند، هیجان‌آور و زیبا و لذّتبخش است، از لحاظ معنوی، از لحاظ تقیّد به آداب اخلاقی و اسلامی، و از لحاظ بلندنظری نیز، همین خصوصیت، در دانشجویان و مسؤولین این دانشگاه، مورد نظر است. امیدوارم خداوند به شما توفیق دهد. کسانی که زحمت کشیده‌اند و تلاش کرده‌اند، تلاششان مقبول پروردگار باشد و شهدای عزیز ما که این بنای شایسته را پی‌افکندند یا در راه اعتلای آن کوشیدند و برای کشور و انقلاب و این ملت بزرگ، تلاش کردند، مشمول لطف و رحمت و غفران الهی باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. ----------------------------------
-- ۱) نساء: ۷۶ ۲) نهج‌البلاغه: نامه ۵۳ (فَالْجُنودُ باذن اللَّه حُصوُن الرّعیّه...)

بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت روز مبارزه با استکبار جهانی

بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت روز مبارزه با استکبار جهانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، بخصوص برادران و خواهرانی که از راههای دور و شهرهای دیگر تشریف آورده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. جلسه، جلسه بسیار شیرین و مطلوبی است؛ زیرا جلسه جوانانی است که در صف مقدّمِ تلاشهای علمی قرار دارند؛ یعنی دانشجویان و دانش‌آموزان و معلّمان و اعضای دفاتر نمایندگی و کسانی که سر و کار آنها با علم و معرفت است. چون جلسه، به مناسبت نزدیکی سیزدهم آبان - روز مبارزه با استکبار - تشکیل شده است، خیلی بجاست که درباره مسأله اساسی این شعار - یعنی شعار مبارزه با استکبار - در این جلسه قدری صحبت شود. اساساً شعارها در یک کشور و در یک نظام، اهمیت زیادی دارند و برخورد با شعارهای مختلف در هر کشوری، از ظرافت و حسّاسیت خاصی برخوردار است. اگر یک ملت یا مسؤولان آن، چگونگی برخورد با شعارها را درست ندانند، به خسارتهای بزرگی دچار خواهند شد. البته گاهی شنیده می‌شود که بعضی بر زبان می‌آورند، امروز روز شعار نیست؛ روز عمل است. این، حرف درست نیست؛ اگر چه بعضی از کسانی که این حرف را ادا می‌کنند، نیّت درستی دارند و می‌خواهند بگویند فقط با شعار دادن، نمی‌شود کشور را اداره کرد، که حرف درستی است. با شعار دادن، نه یک کشور را، بلکه یک دِه را هم نمی‌شود درست کرد و اداره و آباد نمود. در کنار شعار، عمل لازم است؛ ولی بعضی از روی ساده‌لوحی، بعضی هم شاید از روی غرض، این حرف را طور دیگری معنا می‌کنند. گویا این طور می‌خواهند وانمود کنند که شعار را باید کنار گذاشت. این، غلط است. شعار، مثل عَلَم، راهنما و نشانه است. عملِ بدون شعار هم، مثل شعارِ بدون عمل است. یک ملت، برای این که بداند کجا می‌رود و چه کار باید بکند، باید شعارهای خود را به طور صریح و روشن حفظ کند. اگر شعارها از بین برود، مثل این است که جمعیت کثیری در بیابانی، بدون نشانه حرکت کنند و یک وقت می‌بینید که از جای دیگر سر در می‌آورند. شعار، خصوصیتش این است که نمی‌گذارد یک ملت و یک کشور، راه را عوضی برود. پس، خود این هم، یک شعار باشد که بگوییم: هم شعار، هم عمل؛ شعار در کنار عمل، عمل در سایه شعار. شعار عمده ملت ایران، شعار «استقلال» و «آزادی» بود که به شعار «جمهوری اسلامی» منتهی شد. در گذشتِ زمان، هر چه انقلاب جلو رفت، شعار «استقلال» و «آزادی»، روشنتر و واضحتر شد. یعنی از آن

شعارها، شعارهای تازه‌ای به وجود آمد که راه را مشخّص کرد. یکی از آن شعارها، همین شعار مبارزه با استکبار است. البته استکبار، معنای وسیعی دارد. در قرآن هم، شاخه‌ها و مشتقّات استکبار، مکرّر به کار رفته است. خود کلمه استکبار هم، در قرآن به کار رفته است.(۱) به نظر می‌رسد که استکبار، غیر از تکبر است. شاید این طور بشود گفت که تکبر، بیشتر به یک صفت قلبی و روحی اشاره می‌کند؛ یعنی انسان خود را برتر از دیگران بداند و بگیرد. استکبار، بیشتر به جنبه‌ی عملیِ تکبر توجّه دارد. یعنی کسی که کبر می‌ورزد و خود را بالاتر از دیگران می‌داند، در رفتار خود با دیگران هم، طوری کار را سازماندهی می‌کند که این تکبر، در عمل مشخّص و واضح می‌شود. دیگران را حقیر می‌کند، به دیگران اهانت می‌کند، در کار دیگران دخالت می‌کند و برای دیگران، به عنوان تصمیم‌گیرنده ظاهر می‌شود. این، معنای استکبار است که در آیه کریمه قرآن هم، آن جایی که درباره مستکبران سخن می‌گوید، می‌فرماید: «فلما جاءهم نذیر مازادهم الاّنفورا، استکباراً فی‌الارض و مکر السّیئ». یعنی در مقابل پیامبر و حرف حق، استکبار ورزیدند. نگفتند ما بالاتریم؛ بلکه این بالاتر بودن را، این بیشتر حق داشتن یا برای خود حقِّ بیشتری قائل بودن را، در عمل سازماندهی کردند؛ یعنی همان جنگهای طولانی و تمام نشدنی جبهه کفر و عناد و طغیان، با جبهه پیام حق و معنویت و نور و هدایت. استکبار، یعنی این. البته در هر زمانی و برای هر ملتی، ممکن است استکبار معنای خاصی پیدا کند. برای ما ملت ایران، در جریان انقلاب و پیش از انقلاب و بعد از آن تا این ساعت، استکبار معنای خاصی داشته و عبارت از قدرتهای مسلّطی در جهان بوده است که در مسائل این کشور و در سرنوشت و کارهای این ملت، حضوری ظالمانه و قدرتمندانه و قلدرانه را در پیش گرفتند. برای ما، معنای استکبار، این بوده است. اگر بخواهیم در بین دولتهای دنیا، مستکبر را پیدا کنیم، دچار مشکل نمی‌شویم. یعنی دولت امریکا - که امام به او لقب شیطان بزرگ دادند - در مقابل ندای حق طلبانه ملت ایران، مستکبر بود. استکباری که در زمان ما شکل گرفت، استکبار امریکایی بود. قبل از انقلاب هم، این طور بود. در دوران انقلاب و تا امروز هم همین طور است. این سه حادثه‌ای که روز سیزده آبان، نمایشگر و یادآور آن حوادث است، در همین ارتباط است. قبل از انقلاب، امام با وسوسه و دخالت امریکاییها در کشور و با مسأله کاپیتولاسیون مخالفت کردند. به خاطر این مبارزه، امام را در روز سیزده آبان، تبعید کردند. استکبار، یعنی این. به خیال خودشان، حرف حق را در گلوی گوینده حق شکستند. البته این صدا نشکست و بحمداللّه شجره طیّبه‌ای شد. در اثنای انقلاب، در مثل چنین روزی، دانش آموزان ما به خیابانها آمدند و به خاطر گفتن «مرگ بر امریکا» و مبارزه با جبهه امریکایی، به شهادت رسیدند. این هم، باز به مسأله استکبار امریکایی، ارتباط پیدا کرد. بعد از پیروزی انقلاب هم، توطئه‌های امریکاییها به اَشکال مختلف، علیه نظام نوپای اسلامی، به این جا منتهی شد که دانشجویان ما رفتند، مرکز توطئه امریکاییها در تهران؛ یعنی لانه جاسوسی را که محلّ سفارت امریکا بود، تصرّف کردند. این هم، ماجرای دیگری در قضیه مبارزه با استکبار بود. یعنی جریان مبارزه با استکبار و تحقّق استکبار در شکل نظام ایالات متّحده امریکا، از قبل از انقلاب شروع شده و تا بعد از انقلاب ادامه داشته و تا امروز هم ادامه دارد. پس، ملت ایران، شعار مبارزه با استکبار را باید به عنوان پرچم و مشعلی حفظ کند. چرا؟ چون اگر این عَلَم برافراشته حفظ نشود و این شعار، افسرده و گم شود، راه ملت گم خواهد شد. استدلال واضحی هم دارد. چون دشمنیِ آن دشمن، آشکار است و برای اهل بصیرت، مخفی نیست و دشمنِ آشکار هم، با وجود این که دشمنیش آشکار است، شیوه‌هایی برای فریب دارد. غالب ملتهایی که فریب خوردند و دولتهایی که اشتباه کردند، از این جا اشتباه کردند که روشهای دشمن را درست نشناختند. اگر ما روشهای دشمن را نشناختیم و مبارزه با دشمنی که می‌خواهد ما را نابود کند، به فراموشی سپردیم، بدیهی است که راهی را خواهیم رفت که دشمن می‌پسندد؛ یعنی راه نابودی، راه ویرانی، راه فساد. پس، مبارزه با استکبار، یک شعار همیشگی است. منتها مطلب اساسی این است که یک ملت هوشمند، همیشه برخورد با شعارها را درست انتخاب می‌کند. یک وقت، انسان فقط شعاری را دائماً بر زبان جاری و تکرار می‌کند؛ این کارِ زیادی نیست. یک وقت، شعار را می‌شکافد، در آن تعمّق می‌کند و بر اساس آن، کار انجام می‌دهد؛ این درست است. در شعار مبارزه با استکبار - که امروز گفتم تجسّم استکبار، دولتِ متجاوز امریکاست - خود

امریکاییها و دولتمردان امریکایی، از اوّل انقلاب تا به حال، راههایی را طی کردند، برای این که این شعار را از فضای کشور ایران بزدایند. چرا؟ چون تا این شعار وجود دارد، تا ذهن مردم از «مرگ بر امریکا» پُر است، تسلّط دوباره امریکا بر این کشور و منابع آن، ممکن نیست. پس، تا وقتی که فضای کشور، از ضدّیت با دولت متجاوز امریکا - به صورت تبیین شده - پُر باشد، امریکا قاعدتاً دیگر راهی به این کشور ندارد. نه می‌توانند در سیاست این کشور دخالت کنند، نه به منابع اقتصادی این کشور تسلّط یابند و نه حضور فرهنگی در این جا داشته باشند. اگر بخواهند به این کشور برگردند، راهش این است که اوّل، این شعار را حذف کنند؛ اوّل دشمنیِ ملت ایران با نظام سلطه و با سلطه‌گر و به طور مشخّص با امریکای مستکبر را از بین ببرند. آنها برای خود، راههایی دارند. از روز اوّل انقلاب، این کارها به شکلهای مختلف شده است. یکی از کارها این است که در ذهن مردم داخل کشور، این فکر را به وجود آورند که امریکا، یک قدرت شکست‌ناپذیر و واقعیت و عظمتی در جهان است و نمی‌شود با آن مبارزه کرد. به حافظه خودتان مراجعه کنید؛ از دوران امام رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه و بخصوص بعد از رحلت ایشان تا امروز، به وسایل گوناگون، در شکل مقاله و قصّه و شعر و سیاست بافی و تحلیل سیاسی و غیره، کسانی - چه عناصر صریحاً وابسته به امریکا، چه حتّی عناصری که داخل کشور هستند و صریحاً هم خیلی وابسته به امریکا نیستند - این فکر را ابراز می‌کنند. اگر شما اهل مطالعه باشید - که هستید - یقیناً در ذهنتان، مواردی از این قبیل را می‌توانید پیدا کنید. یعنی به ملتی بگویند: بی‌خود زحمت می‌کشید، با چه کسی می‌خواهید در بیفتید؟! این، فکر غلطی است. ملت ایران که می‌گوید ما با استکبار مبارزه می‌کنیم، مقصودش این نیست که ما لشکرکشی می‌کنیم، تا در خلیج فارس، ناوگان امریکا را مثلاً بمباران کنیم! مبارزه ما، این نیست. حتی ملت ایران و مسؤولان کشور، نمی‌گویند که ما کاری می‌کنیم که به دست امریکای قلدر بهانه بدهیم، تا در موقعیتی، حرکت تندِ مجنونانه‌ای علیه جمهوری اسلامی بکند. پس، معنای مبارزه، مبارزه نظامی به آن شکل نیست. البته، اگر روزی تهاجم نظامی و تعرّضی بشود، ملت ایران جواب سختی خواهد داد. ملت ایران که در مقابل دشمن در نمی‌ماند. مقصود از مبارزه این است که ملت ایران، در مقابل کید و تعرّض و دست‌اندازی و تلاشهای سیاسی دشمن و انواع و اقسام کارهایی که می‌کند تا دوباره کشور ایران را به یکی از اقمار خود تبدیل نماید، با شدّت و قدرت خواهد ایستاد و مقاومت خواهد کرد. مبارزه، یعنی این. مبارزه با استکبار، یعنی هر جا که در سطح جهان، دستمان برسد، نسبت به استکبار، افشاگری خواهیم کرد. هر جایی که مظلومی، از ظلم استکبار دچار آسیب است و به جان آمده، ما هر طور بتوانیم، طرفِ آن مظلوم را خواهیم گرفت. امریکاییها در قضیه خاورمیانه، با انواع و اقسام شیوه‌های خود، سعی کردند که دولت جمهوری اسلامی را به روند سازش خائنانه‌ای که خودشان اسمش را گفتگوی صلح گذاشتند، ملحق و نزدیک کنند؛ ولی ایران اسلامی با قوّت و قدرت ایستاد و قبول نکرد. ما از روز اوّل گفتیم که این روند، محکوم به شکست است؛ چون بر خلاف حقّ است. دیدید که همین طور هم شد. امروز همه دنیا تصدیق می‌کنند که حرف ما درست بود. مبارزه با استکبار، یعنی این که هر جایی در سطح جهان، اگر امریکاییها علیه ملتی، علیه اصلی از اصول اسلامی و علیه حقیقتی که ما به آن پایبند هستیم، حیله و ترفندی به کار ببندند، ما آن حیله را بر ملا و خنثی خواهیم کرد و تا به‌حال هم کرده‌ایم. در این مبارزه، امریکا شکست‌ناپذیر نیست؛ اتفاقاً بسیار هم آسیب‌پذیر است. شما امروز نگاه کنید، خواهید دید که امریکا در چندین جبهه شکست خورده است. در افغانستان وارد شدند، تا دولتی را که علی‌الظّاهر دولت قانونی بود، به سود خودشان برکنار کنند و یک دولت وابسته بیاورند؛ ولی نتوانستند. در عراق، طور دیگری تلاش کردند؛ ولی نتوانستند. در خاورمیانه، تلاش بسیار وسیعی کردند؛ ولی نتوانستند. در مسائل سیاسی جهانی و در طرف کردن اروپا با ایران، تلاش کردند؛ ولی نتوانستند. در محاصره‌ی اقتصادیِ جمهوری اسلامی تلاش کردند؛ ولی نتوانستد. سعی کردند افکار عمومی ملتها را علیه ما تحریک کنند؛ ولی جز یک عده ملتهایی که مثل خود آنها فکر می‌کنند و در اقلیتند، در بقیه کشورها نتوانستند. امروز در سطح جهان - در آسیا، در آفریقا و حتّی در اروپا - به نام جمهوری اسلامی و به نام آن اسطوره تمام نشدنیِ این نظام - یعنی امام بزرگوارِ راحل ما مردم به هیجان می‌آیند و در آن جایی که بتوانند،

شعار هم می‌دهند. پس، این طور نیست که امریکا، آسیب‌ناپذیر باشد؛ آسیب‌پذیر است. در داخل کشور، همه تلاشهایشان را انجام دادنـد، بلکه بتوانند مقدّسات این نظام را از نظر افکار عمومی مردم، زیر سؤال ببرند؛ ولی نتوانستند. پس، این حرفِ غلطی است که بعضـی خیال کنند و ترویج نمایند و بنویسند و بگویند که چرا بی‌خود زحمت می‌کشید! نه؛ بی‌خود زحمت نمی‌کشیم. اگر بی‌خود زحمت کشیده بودیم، حالا بایـد پانزده سال باشـد که جمهوری اسلامی، استخوانهایش هم خاک شده باشد و کفنش هم پوسیده باشـد! می‌بینیـد که امروز بحمـداللّه جمهوری اسلامی، اگر در آن روز یـک نهال بود، امروز یک درخت تناور است. یکی دیگر از تلاشـهای استکبار - که جوانان عزیز، به این نکته توجّه داشته باشند جو سازی علیه کسی است که می‌خواهند او را از بین ببرند و از میـدان خارج کننـد. این کار، علیه جمهوری اسلامی، در طول این هفـده سال، به اشدّ وجهی انجام گرفته است. واقعاً لازم است که جوانان و روشـنفکران ما و کسانی که می‌خواهنـد در مسائل جهانی و سیاسـی و مورد علاقه‌شان، روشن بینی پیـدا کننـد، باید به این نکته توجّه کنند. امریکاییها، نه فقط نسبت به ایران، بلکه نسبت به هر دولتی که در هر گوشه از دنیا، آن را نپسندند، سیاستی دارند. البته، دولتی مثل دولت جمهوری اسلامی است که بـا اصـل وجودش مخالفنـد. دولتی هم هست که فقـط حرکتی از حرکتهای او و یک موضع‌گیریش را نمی‌پسندند. این سیاست هم، مخصوص امریکاییها نیست. همه قلدرهای دنیا، در دوران جدید ارتباطات و در عصر فنآوری مدرن، این سیاست را دارند؛ منتها امروز برای ما، امریکاییها این موضع غیرشریف را اتّخاذ کرده‌اند. آن سیاست این است که از یـک طرف، روی آن دولت، انواع فشارهـا را بیاورنـد و به قـدری این کـار را بکننـد که به خیـال خودشان، آن دولت را عـاجز نماینـد. یعنی در دنیـا، علیـه او تبلیغـات کننـد؛ در داخـل آن کشـور، مردم را از آن دولـت و آن نظـام برگرداننـد؛ در صـحنه اقتصـادی، او را دچـار محاصـره اقتصـادی کننـد و در زمینه علوم و روشـها و معـارف و صـنایع جدیـد، او را از پیشـرفتها باز بدارنـد. ملاحظه کردیـد که دربـاره نیروگاه اتمی و تشـکیل کوره اتمی، چه جنجالی در دنیا به وجود آوردنـد و گفتنـد که ایران می‌خواهد بمب اتم درست کنـد! می‌داننـد که این طور نیست. آنهـا می‌خواهنـد صـنعت اتمی، وارد کشور نشود. می‌خواهنـد روشـهای نوین و فنآوری جدیـد، به این ملت نرسـد؛ زیرا اگر این ملت، با این اسـتعدادی که دارد، دسـتش به دانش و فنآوری جدیـد رسـید، دیگر به هیـچ وجه نمی‌تواننـد با او مقابله کنند. این، جزو همان روشـهاست. پس، از یک طرف، فشار سیاسـی و اقتصادی و علمی و تبلیغاتی وارد می‌آورند و هر طور که بتوانند، بدگویی و جوسازی می‌کنند، و از طرف دیگر، وقتی به نظرشان رسید که حالا دیگر آن دولت خسته شده است، برای ارتباط گرفتن، چراغ سبز نشان می‌دهند و می‌گویند ما حاضریم با شما مذاکره و کار کنیم! معمولاً دولتهایی کـه مسؤولان آن، دچـار ضـعف باشـند، در چنیـن مـوقعی، پاهـا و زانوهایشـان می‌لرزد. بنـابراین، از یـک طرف، فشـار فراوان وارد می‌آورند و از طرف دیگر هم، چهره باز و آغوش گشاده نشان می‌دهند! نتیجه این می‌شود که وقتی آن دولت - که می‌خواهند با او دشـمنی کنند - این اشتباه را کرد و به دعوت آنها «بله» گفت، یک ذرّه حیثیتی هم که به خاطر استقلالِ خود به دست آورده بود، از دست خواهـد داد؛ اگر پشتیبانی مردمی داشت، از دست خواهـد داد؛ اگر پشتیبانی جهانی داشت، از دست خواهد داد و اگر اراده‌ای در درون خـودش بـود، آن اراده در هـم فرو خواهـد ریخـت. آن وقـت، فشارهـا را بـاز هم شدیـدتر می‌کننـد و او را در مشت خـود می‌گیرنـد. یعنی اگر بخواهنـد نابود و مضـمحل کننـد، مضـمحلش می‌کنند؛ اگر خواسـتند چیزی به او تلقین و تحمیل کنند، تحمیل می‌کننـد؛ او هم راحت می‌پـذیرد. این روش، شـناخته شـده است. اشـتباه دولتمردان امریکایی این است که می‌خواهند این روش را، نسبت به موجود عظیم با اراده مقتدرِ متّکی به خودی مثل ملت ایران، عمل کنند. اشتباه امریکاییها در این است که می‌خواهند همان روشـی را که در آزمایش با یک دولت ضـعیف - که اتّکایی هم به مردمش ندارد و اصلاً در آن کشور، با مردم سر و کاری نیست - به کار می‌برند، با یک موجودِ عظیمِ با اراده مستحکمِ ریشه‌دارِ در تاریخ و ریشه‌دارِ در سرزمین فطرت - مثل ملت ایران - به کار ببرند. ملت ما، ملتی قوی و با فرهنگ و بااراده است و نظامی که متّکی به چنین ملتی است - نظام جمهوری اسلامی - به اشخاص و دولتها متّکی نیست. به نظر من، یکی از مهمترین حرفهای امام بزرگوار این بود که می‌فرمود: این نظام، وابسته به من و زیـد و عمرو

نیست. امامی که پدر و پدید آورنده این نظام و معلم این ملت بود و دست قدرتمند او بود که توانست این معجزه را بکند و این هنر بزرگ را نشان دهد. او می‌گفت که این نظام، متّکی به من نیست؛ من هم که نباشم، این نظام و این ملت هستند. حرفِ خیلی بزرگی است. وقتی نسبت به امام، این طور باشد، نسبت به همه اشخاص، این طوری است. این نظام، متّکی به اشخاص نیست؛ متّکی به حقایق و متّکی به آحاد ملت و متّکی به آن معنویتی است که در میان این ملت وجود دارد و لطف خدا را جلب کرده است. تا وقتی این ملت، با همین ایمان و با همین اخلاص و با همین صفا پیش می‌رود و حرکت و مبارزه می‌کند، هر کسی در این دنیا و در این نظام باشد یا نباشد، لطف خدای متعال، شامل این نظام است و این نظام، همان قدرت و نشاط و حضور و توانایی فوق‌العاده را دارد و خواهد داشت. پس، شعار مبارزه با استکبار، یک شعار زنده است. بر خلاف آنچه که خود مستکبران تبلیغ کرده‌اند، مبارزه با استکبار، هم ممکن است، هم دارای آینده است و هم امروز برای ملت ایران، یک فریضه به حساب می‌آید. منتها شما جوانان و شما روشنفکران و شما افراد هوشمند، باید روشهای گوناگونِ این مبارزه را پیدا کنید. این، آن حرف اساسی ماست. دشمن را بشناسید، ادامه صفوف دشمن را در داخل کشور بشناسید، روشهای دشمنی را بشناسید، تبدیل شده و ترجمه شده آن روشها در داخل کشور را هم بشناسید. در داخل دانشگاه، در داخل دبیرستان، در متن جامعه، در فعّالیتهای کشور، در مطبوعات و در تبلیغات، ادامه حضور استکبار را بشناسید. استکبار می‌خواهد در این کشور و در میان این ملت، ایمانِ عمیق نباشد، سرگرمی به شهوات باشد، «معروف» اسلامی نباشد و آنچه از نظر اسلام «منکر» است، رایج باشد. استکبار می‌خواهد در داخل کشور، تنبلی و بیکارگی باشد، سازندگی و ابتکار و اصلاح امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم نباشد. استکبار می‌خواهد پیشرفت علم و دانش در کشور نباشد، تحقیقات نباشد، کلاسِ درس نباشد. ای بسا کسانی باشند که با طرح شعارهای فریبنده، همان کاری را بکنند که استکبار می‌خواهد. باید شما کاملاً هوشیار باشید. این، توقّع ما از نسل جوان است. به این اکتفا نکنیم که «مرگ بر استکبار» یا «مرگ بر امریکا» بگوییم. این، یک شعار است و لازم است و هست؛ اما همه قضیه، این نیست. از جمله آن عملهایی که گفتیم همراه با شعار لازم است، یکی کار روی این شعار است. شما جوانان، دور هم بنشینید و با هم صحبت کنید. این که من گفتم دانشگاه و محیط جوان باید سیاسی باشد، معنایش همین است. این چیزی را که به عنوان عَلَم، مسیر این ملت و این کشور معرفی می‌شود - یعنی مبارزه با استکبار جهانی - تبیین کنید و بشکافید. امروز امریکاییها که در شعار، با استبداد مخالفند، اگر یک جا حکومت استبدادی باشد، شعار می‌دهند که ما مخالف استبدادیم! حالا به این قضیه کاری نداریم که در مواردی - کشورهایی که شما می‌شناسید و من نمی‌خواهم اسم بیاورم - زشت‌ترین استبدادها در حکومتها را هم، خود آنها زیر بال می‌گیرند و با زشت‌ترین استبدادها هم می‌سازند؛ اما در سطح جهان، خود آنها قائل به استبدادند؛ استبداد امریکایی. آنچه که آنها می‌خواهند، می‌گویند در دنیا باید انجام گیرد؛ نه آنچه که ملتها می‌خواهند و نه آنچه که دولتهای مردمی می‌گویند و می‌خواهند. در همه امور کشورها، بخصوص در مسائل مربوط به این منطقه ثروتمند و نفت‌خیز و آنچه که مربوط به نظام جمهوری اسلامی است، دخالت می‌کنند. در مقابلِ چنین دخالتی و چنین روحیه متعرّضانه و متجاوزانه‌ای که استکبار دارد، یکایک ملت ایران، باید روی این شعار مبارزه با استکبار فکر کنند و شما جوانان، بیشتر باید فکر کنید. آن ملتی که اهل کار و فعّالیت است و از تلاش خسته نمی‌شود؛ جوانش تحصیل علم می‌کند، دانشگاهش به درس و بحث و تحقیق و بقیه کارهایی که جوانان، در عرصه فعالیتهای علمی و اجتماعی باید انجام دهند، می‌پردازد؛ دولتش، به نیازهای مردم می‌رسد و سوز و درد آنها را دارد و برای مردم کار می‌کند؛ روحانیتش، با کمال اخلاص و صفا، در راه خدا تبلیغ می‌کند، حرف می‌زند و تلاش می‌کند؛ آحاد مردمش، به سمت معرفت صحیح حرکت می‌کنند و در راه خدا می‌ایستند و حضور انقلابی خودشان را حفظ می‌کنند. بحمداللَّه این معیارها، تا حدود بسیار زیادی در کشور ما موجود است. البته بهتر از این هم می‌تواند بشود و باید بشود. کشوری که این خصوصیات را دارد، با آن دانشجو، با آن کاسبکار، با آن روشنفکر، با آن دانش‌آموز، با آن روحانی، با آن دولت، با چنین ایمانی، با چنین انگیزه و صمیمیتی، نه فقط امریکا، که اگر ده قدرت هم مثل

امریکا، در صحنه سیاست جهانی باشند، در مقام معارضه و مبارزه با چنین ملتی، نمی‌توانند یک مو از سر این ملت کم کنند. لذا توصیه من به شما جوانان عزیز - چه دختران و چه پسران - همین است. شما در صحنه فعّالیتهای جوانانه، فعّالیت علمی، فعّالیت تحصیلی، فعّالیت تحقیقی، فعّالیت سیاسی، فعّالیتهای اجتماعی گوناگون، کار فرهنگی و مطبوعاتی و هنری و ورزشی و امثال اینها، با همه نشاط و با همه قدرت حضور داشته باشید و طهارت و تقوا و ایمان و اخلاص و صفایتان را - که حقّاً و انصافاً در بین جوانان دنیا، شما از این جهات نمونه‌اید - حفظ کنید. اگر این تلاش مؤمنانه و مخلصانه و باصفا، در بین بخصوص جوانان ما و در بین بقیه آحاد ملت هم - هر کدام به سهم خودشان - وجود داشته باشد، استکبار در مبارزه خود با ملت ایران، قطعاً و یقیناً، نه یک بار، بلکه بارها و بارها به زانو در خواهد آمد و شکست خواهد خورد. در این، تردیدی نیست. ما از چه چیزی واهمه داشته باشیم؟ چرا واهمه داشته باشیم؟ البته بدیهی است که وقتی می‌گوییم مبارزه، معنایش این است که در این موضع قدرتمندانه و برخاسته از ایمان و اراده می‌ایستیم و تسلیم کسی نمی‌شویم. معنایش این نیست که لشکرکشی می‌کنیم و به جنگ با امریکا می‌رویم! کار و هدف ما، این نیست. البته هر متجاوزی هم اگر تجاوز کند - هر که می‌خواهد باشد؛ از امریکا گرفته تا دستها و ابزارها و کوچک ابدالهایش در هر جای دنیا - با مشت محکم این ملت روبه‌رو خواهد شد. در این تردیدی نیست. آنچه که برای این ملت اصل است، همان ایستادگی و مقاومت و مبارزه حقیقی است که خدای متعال را خشنود و قلب مقدس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از شما راضی و حالت انتظار آن بزرگوار را در شما تقویت می‌کند و روح مبارک امام را از شما شاد می‌نماید و دشمن را ناکام خواهد کرد. امیدواریم که خداوند متعال، این توفیق را به همه شما عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------------
-- ۱) فاطر: ۴۲ و ۴۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از بسیجیان سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از بسیجیان سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز بسیجی؛ خیلی خوش آمدید. بخصوص شما برادران و خواهرانی که از راههای دور و شهرهای دیگر، زحمت کشیدید و تشریف آوردید و این جلسه صمیمی و باصفا و پُر از روح معنویت و عشق و ایثار را تشکیل دادید. هفته بسیج، در حقیقت فرصتی برای ارائه حرکت عظیمی است که به وسیله امام بزرگوار راحل، در این کشور پایه‌گذاری شد و این حرکت، در این منطقه اسلامی و دینی، برای دیگر ملتها هم ان‌شاءاللَّه الگو و سرمشق خواهد شد.از حوادث زودگذری که گاهی بر اثر تبلیغات خصمانه دشمنان، در افکار عمومی ملتها به وجود می‌آید و مانع و عایقی برای الگوگیری ملتها می‌شود، بگذرید. حرکت ماندگار، این است. «الم تر کیف ضرب‌اللَّه مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ اصلها ثابت».(۱) مسأله این است که ریشه و پایه، سالم و محکم و استوار باشد. حرکت بسیج، از این قبیل است. علی‌رغم اظهارات خصمانه دشمنان جمهوری اسلامی - که هر هنری هم این ملت دارد، آنها سعی می‌کنند با چشم بدبینی به آن نگاه کنند و آن را عیب معرفی نمایند - و به کوری چشم آنها، حرکت بسیج، یک حرکت خردمندانه و منطقی و استوار و کاملاً حیکمانه است. حکمت امام بزرگوار ما، در خیلی از مسائل آشکار شد. این، یکی از برجسته‌ترینِ آن مسائل است. بدون این که بخواهیم نسبت به زحمات نیروهای مسلّحِ سازماندهی شده منظّمِ نظامی - که حقیقتاً در کشور ما، سپاه و ارتش، دو نیروی مسلّحِ کارآمدِ ارزشمند هستند و زحمات عظیمی هم کشیده‌اند و خدمات بزرگی هم کرده‌اند - تردیدی به ذهن بیاوریم، باید عرض کنیم که عمده کار در هر حرکت نظامی، پشتیبانی مردم است و این پشتیبانی - که در کشور ما، به شکل بسیج بود - هر جا باشد، در نبرد نظامی و هر نبرد دیگر، داروی شفابخش ضعفها و هزیمتها و عقب‌ماندگیهاست. بنابراین، هم در جنگ تحمیلی، هم پیش از آن و هم بعد از آن تا امروز، اساس فضیلت، متوجّه به بسیج است. خودِ حرکت بسیج هم، از روز اوّل تا امروز، یک حرکت خردمندانه بوده است. به تبلیغات دشمنان، که بهترین جوانان ما و فداکارترین و با صفاترین و نورانیترین عناصر این ملت را،

به تعصب و تحجّر رمی می کننـد، کاری نـداریم. روشن‌بینی، حرکت منطقی و خردمندانه، محاسـبات دقیق، کار دقیق و نتایج علمی، جزو خصوصـیاتی بـوده که از روز اولّ تـا امروز، در بسـیج مردمی محسـوس بوده است. من می‌خواهم عرض کنم، اوّلین تشـکیلات مسلّحِ نظامیِ انقلاب که از انقلاب جوشـید، در حقیقت فرزند بسیج بود. کمیته انقلاب اسلامی هم، در واقع از بسیجِ نیروها به جود آمـد. خودِ سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی، با این همه برکاتی که در طول سالهای متمادی از آن دیـده شد، در واقع فرآورده‌ای از فرآورده‌های بسیج نیروهای مردمی است. بعد هم بحمداللَّه تا امروز، بسیج به شکل یک مؤسّسه و یک سازمان و یک نیرو، وجود و حضـور دارد و بعـد از این هم، بـایستی این چنین باشـد. این، یـک حرکت خردمنـدانه بـود. برای کشـوری که آمـاج این همه حمله خصـمانه و خباثت‌آمیز دشـمنان است، جز بسـیج نیروهای مردمی، هیچ راه علاجی وجود ندارد. اگر بسـیج نیروهای مردم نمی‌بود و امام بزرگوار، از نیروی ایمان و عشق مردم، در سازماندهی این عناصر مؤمن و نورانی در سراسر کشور - اقوام مختلف و مرزداران و عشایر و جوانان و دانشـگاهیان و روحانیون و دانش‌آموزان و پیرمردان و زنان و دختران جوان و سایر اقشار ملت - اسـتفاده نمی‌کرد و این انبوه عظیم نیروی فعّال را به وجود نمی‌آورد، بـدون شک جمهوری اسـلامی نمی‌توانست در مقابل این همه توطئه و خباثت و دشـمنی و سـنگ‌اندازی، مقـاومت کنـد. وقتی شـما به اطراف عـالم نگاه می‌کنیـد، از هر طرف، فریاد خصـمانه یک جمع و مرکز و گروهی، از روز اوّل تا امروز، علیه انقلاب وجود داشـته، هنوز هم هست و بعـد از این هم خواهـد بود؛ تعجبی هم ندارد. طبیعت این حرکت، که ملت ایران را مسـتقل می‌خواهـد، دخـالت بیگانگـان را اجازه نمی‌دهـد، دسـتهای دخالتگر را قطع می‌کنـد، در سیاسـتها مستقل می‌اندیشد، کمپانیها را - که همه چیز دنیا، در دست آنهاست - ندیده می‌گیرد و شبکه سرطانیِ جهنمیِ صهیونیسم را دشمن می‌دارد، بدیهی است که علیهش دشـمنی زیاد است. البته ملت ایران، در شناخت دشمن اصلی، اشتباه نخواهد کرد. این را همه مردم دنیا بدانند. دشمن اصلی، در مقابل نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، اولاً صهیونیستها هستند که می‌دانند از نظر ملت ایران، رژیم غـاصب آنها در فلسـطین، یک رژیم غیرمقبول و شـناخته نشـده و غیر رسـمی و رو به اضـمحلال است. بیشتر دشـمنیها هم، از طرف آنهاست. سـرمایه‌داران صهیونیست، در اطراف دنیا، مخصوصاً در امریکا و اروپا، مشغول فعّالیتند. رادیوها، روزنامه‌ها، وسایل ارتباط جمعی و بسـیاری از امکانات، در اختیار آنهاست و علیه نظام مقـدّس جمهوری اسـلامی و ملت ایران، فعّالیت می‌کنند. دشـمن دیگر هم، رژیم امریکاست که در واقع، روی دیگر این سـکّه است. آن دشمنی هم، به خاطر این است که پایگاه عظیم اقتصادی و سیاسی و نظـامی امریکـا در ایران - کـه آن را پیش‌بینی کرده و ترتیـب داده بـود - از دسـتش رفتـه اسـت. هر نظـامی، بـا هر فکر و منطـق و ممشایی که در ایران بر سـر کار می‌آمـد و جلوِ زیاده طلبی امریکا را در این کشور نمی‌گرفت، این قدر مورد دشـمنی نبود. بنابراین، دشـمن اصـلی، این دو عنصـر پلید و خبیث - یعنی شـیطان بزرگ و صهیونیسـتها - هسـتند. ملت ایران، دچار اشـتباه نخواهد شد. هر جایی هم، هر دشـمنی‌ای مشاهده شود، از طرف این دو دشـمن است. اگر هر اسم و گروه و بلندگو و شخص و دولت دیگری، وارد ایـن میـدان شـود، درجـه دو و فرعی اسـت. دشـمن اصـلی، صهیونیسـتها و نیز دولـت و رژیم امریکـاست که تحت تـأثیر کمپانیهـا و فروشـندگان و صادرکننـدگان اسـلحه و چپاولگران بین‌المللی قرار دارد و به دست آنها، اداره و پشتیبانی می‌شود. این، اساس مسأله است. شـما اگر از اوّل پیروزی انقلاب تـا امروز هم نگـاه کنیـد، ترتیب دشـمنیها، به طـور متـوالی بـوده است و نگذاشـته‌اند که بین خصومت علیه جمهوری اسلامی، فاصله‌ای به وجود آید. قبل از آن که جنگ تحمیلی شروع شود، انواع و اقسام دشمنیهای اقتصادی و سیاسی و تهدیدهای گوناگون وجود داشت. جنگ تحمیلی که به وجود آمد، همه دشمنیها، در مسأله جنگ متمرکز شد. هر جای دنیـا، اگر کسـانی دشـمنِ تشـکیل یک حکومت بر مبنای انـدیشه‌های نورانی اسـلام و تفکّر مترقّی اسـلامی بودنـد، در مسأله جنگ کوشـش کردنـد که نگذارنـد ملت ایران و نظام جمهوری اسـلامی، با پیروزی نظامی، دشـمن خود را از صـحنه جنگ خارج کند و می‌خواستند مانع فتح نظامی جمهوری اسلامی شوند. در جنگ، کمک به دشمن ما - یعنی رژیم بعثی عراق - را همه برای خودشان یـک امر لازم و واجب تلقّی کردنـد و بی‌محابـا، این کمـک را انجام دادنـد! اگر ما خیلی خوشبین باشـیم و نگوییم که اصل شـروع

جنگ، به تحریک و دخالت قدرتهای استکباری بود - ممکن است کسانی در این قضیه تردید کنند؛ ولی شواهد فراوانی در این خصوص و جود دارد - بدون شک، ادامه جنگ و کمک به رژیم عراق، برای جلوگیری از پیروزی نظامیِ جمهوری اسلامی، جای هیچ انکار و تردیدی نیست. شما به این دولتهایی که در آن روز، قدرتهای جهانی محسوب می‌شدند، نگاه کنید! قدرت نظام مارکسیستی، در هر نقطه دنیا که وجود داشت، پشت سر رژیم عراق بود. قدرت نظامی و مالی و سیاسی امریکا، پشت سر رژیم عراق بود. رژیم عراقی که امروز با انواع وسایل و تبلیغات، چهره سران آن را زشت وانمود می‌کنند و زشتیها و فجایع ناشی از کارهای آنها را بر زبان می‌آورند؛ همین رژیم، با همین خصوصیات و با همین ماهیت، با ایجاد فجایعی از قبیل حلبچه و جنگ شهرها و به کار بردن سلاح شیمیایی و غیر آن، چند سال متوالی، مورد تأیید همین آقایانِ به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و طرفدار ملتها و مخالف با سلاحهای شیمیایی و غیره بود! امریکا کمک کرد، کشورهای بلوک غرب تقریباً به طور کامل کمک کردند. بعضی صریحاً و بعضی هم محرمانه کمک کردند. امریکا و صهیونیستها و عوامل و همپیمانها و تجّار وابسته و پشتیبانان مالی آنها، هر چه توانستند به کار بردند، برای این که شاید بتوانند جمهوری اسلامی را در این نبرد هشت ساله شکست دهند، ضربه‌ای وارد کنند، یا به نظام لطمه بزنند، یا اصل نظام را از بین ببرند، یا نظام را سرافکنده کنند و یا قطعه‌ای از کشور را ببرند. ملت ایران محکم ایستاد و بسیج نیروها، جوهر و حقیقت خود را در آن ماجرای عظیم نشان داد. بعد از هشت سال جنگ تحمیلی، بالاخره دشمن اعتراف به عجز کرد و نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی و ملت ایران، به کوری چشم دشمنان توانستند، سربلند و پیروز از این جنگ بیرون آیند و نگذارند یک وجب از خاک کشور اسلامی و حرکت این ملت، به وسیله دشمن مورد غصب قرار گیرد. بزرگترین افتخار ملت ایران در رابطه با جنگ، همین است که در طول هشت سال، همه قدرتها پشتِ سر رژیم بعثی ایستادند ، تا بتوانند جمهوری اسلامی را سرافکنده و شکست خورده کنند؛ ولی نتوانستند. ملت ایران، ایستاد و فداکاری کرد. امام بزرگوار، بزرگترین تجربه دوران نورانیِ رهبریِ خود را در این جا نشان داد و نگذاشت که ملت ایران، لحظه‌ای احساس هزیمت و شکست کند و بالاخره دشمن مجبور شد، با سرافکندگی عقب بکشد و در مقابل ضربات رزمندگان اسلام، تاب مقاومت نیاورد و عقب نشینی کند و برود. جنگ، هشت سال طول کشید. الان هم قریب هشت سال است که دوران بازسازی و تجدید قوا و دوران رسیدن ملت ایران به کارهایی است که هشت سال به خاطر جنگ، نتوانسته بود آن کارها را برای کشور خود انجام دهد. در این هشت سال دوم هم آنچه توانسته‌اند، نسبت به این ملت، خباثت و دشمنی انجام داده‌اند و فروگذار نکرده‌اند. باز هم پیشقراول، امریکا و صهیونیستهایند. شما نشان همه دشمنیها و جهالتها و خباثتها را نسبت به حقیقت این انقلاب و نسبت به ملت آزاد و مستقلی که می‌خواهد با عقیده خود زندگی کند، در آن جا مشاهده می‌کنید. ملت ایران که جرمی غیر از این ندارد. جرم ملت ایران، فقط این است که می‌خواهد آزاد و مستقل زندگی کند؛ از قدرتهای متجاوز و مستکبر دنیا اطاعت نکند؛ مسیر خود را خودش معیّن کند؛ سرنوشت خود را خودش تعیین نماید. جرم ملت ایران، دشمنی با ظلم و دفاع از حقیقت و در یک کلمه، دفاع از اسلام است. جرم ملت ایران، پیروی از اسلام، حرکت در پرتو اسلام و زندگی با احکام نورانی اسلام است. جهانخواران، نمی‌توانند این را ببینند. دشمنان ملتها، نمی‌توانند این را تحمّل کنند. اسلام و قرآن، با ظلم و تجاوز و ستمگری و با تسلّط رژیمهای خودکامه بر ملتها و بر مردم دنیا، نمی‌سازد. بدیهی است، ملتی که با چنین نظامی، با چنین فکری و در پرتو چنین مشعلی زندگی می‌کند، زیر بار نمی‌رود. اینها مایلند، در ایران و در هر کشور دیگری، رژیمهایی بر سرِ کار باشند که از مردم منقطع باشند، به آن قدرتها متّصل باشند، منافع مردم را زیر پا لگد کنند، منافع کمپانیهای جهانخواران را تأمین کنند، بر طبق تشخیص مردم و به خیر و صلاح آنها حرکت نکنند و طبق اشاره انگشت استکبار حرکت کنند. رژیمهای مرتجعی که شما می‌بینید، این گونه‌اند و چقدر هم برای این زمامداران امریکا، محبوب و مطلوبند. اما نظام مقدّس اسلامی، نظامی است که همه مردم در آن بیدار و هوشیارند؛ با اراده تصمیم می‌گیرند، در صحنه مسائل زندگی حضور دارند، مسؤولان کشور - دولت، دستگاه قضایی، قوّه مقننه - آزاد و اسلامی فکر می‌کنند، برای خدا حرکت

می‌کنند، به تهدید دشمن اعتنا نمی‌کنند و از تطمیع کسی به طمع نمی‌افتند. چنین نظامی، برای آنها مطلوب نیست. در چنین کشور و نظامی، هر حُسنی هم که در مردم وجود داشته باشد، از نظر آنها عیب است! از نظر امریکاییها، بزرگترین عیب جمهوری اسلامی این است که غصب غاصبانِ صهیونیست نسبت به فلسطین را قبول نمی‌کند. بزرگترین نقطه دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی این است که چرا شما قبول نمی‌کنید چکمه‌پوشان اسرائیلی، بدون اجازه در خانه مردم حرکت کنند و بر سر آنها بکوبند و حاکمانِ آن مردم باشند؟! همه دنیا قبول کرده‌اند، شما چرا قبول نمی‌کنید؟! بزرگترین نقطه قوت این ملت، از نظر آنها، بزرگترین نقطه ضعف است! ملت ایران، عقیده و ایمان و عشق خود، عدالت اجتماعی و رفاه و امنیت در سایه اسلام و توحید و احکام نورانی و مقدّس اسلام را، هدف قرار داده است و برای آن تلاش می‌کند و شعار می‌دهد. این، از نظر آنها تحجّر و تعصّب و کج‌فهمی است و آن را عیب می‌گیرند! ملت ایران از روز اوّل، با رژیم مستکبر امریکا مبارزه کرده است؛ باز هم مبارزه می‌کند. آن طور که از قرائن به دست می‌آید، هنوز که هنوز است، رژیم مستکبر امریکا تصمیم دارد با این فکر و این راه و این هدف و این ملت، مقابله کند. البته در طول این هفده سال، چه رژیم مستکبر امریکا و چه دشمنان متجاوز دیگر، در مواجهه با این ملت، همیشه تیرشان به سنگ خورده و بینیشان به خاک مالیده شده است. در آینده هم به فضل پروردگار، چه آنها و چه غیر آنها، هر کسی با این ملت مقابله و مبارزه کند و قصد تجاوز و تعرض داشته باشد و بخواهد حق این ملت را پایمال کند، باز هم تیرش به سنگ خواهد خورد و بینی‌اش به خاک مالیده خواهد شد. پانزده سال پیش که امام بزرگوار می‌فرمود: «امریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» ، بعضیها می‌گفتند، چه دلیلی دارید که هیچ غلطی نمی‌تواند بکند؛ شاید هم غلطی کرد. اما اگر امروز ما بگوییم، امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، پانزده سالِ گذشته را به عنوان سند در مقابلمان داریم. تا به‌حال، چه کار می‌توانستند بکنند که نکرده‌اند؟ دیدید که هیچ غلطی هم نتوانستند بکنند. آن طوری که من احساس می‌کنم، شیاطین صهیونیست، حتّی سردمداران دولت امریکا را هم وسوسه می‌کنند و به یک معنا، آنها هم در بعضی از موارد، عامل اینها هستند. امروز احساس می‌شود، برای تعرّض و مقابله و خباثت و دشمنی علیه ملت ایران و جمهوری اسلامی، وسوسه تند و شدیدی، از طرف شیاطین صهیونیست، نسبت به سردمداران دولت امریکا وجود دارد؛ لیکن تجربه‌ی گذشته، در مقابل روی ما و روی آنهاست. این ملت، حقگو و حق‌طلب است و در موضع حق قرار دارد. ما به کسی تجاوز نکردیم، ما علیه هیچ ملتی اقدام نکردیم، ما یک وجب از خاک ملتی را غصب نکردیم، ما منافع هیچ ملتی را تصاحب نکردیم؛ از ما همیشه کمک بوده است. تقریباً می‌شود گفت که همه و یا اغلب ملتهای ضعیف، در طول این چند سال، با همه گرفتاریهایی که ما داشتیم، به نحوی مشمول کمک و عطوفت ملت ایران شدند. شما نگاه کنید، اگر ملتی در اروپا، مورد فشار قرار گرفت و ضعیف شد و مظلوم واقع گردید، ملت ایران به کمکش شتافت. اگر در آفریقا چنین وضعی پیش آمد، ملت ایران به کمک او رفت. اگر در آسیا بود، اگر در همسایگی ما بود، اگر حتّی دولتی بود که مورد ستم واقع شد و مستضعف و محتاج کمک بود. ملت ایران همیشه به ملتها کمک کرده است. ما حق کسی را نگرفتیم، ما کسی را تهدید نکردیم. علی‌رغم خباثتها و وسوسه‌های دشمنان در خلیج فارس نسبت به همسایگان هم، هیچ وقت برای هیچ همسایه‌ای تهدید نبوده‌ایم. همسایه‌ها، علیه ما تهدید درست کرده‌اند؛ اماملت ایران و نظام مقدس جمهوری اسلامی، علیه هیچ دولت و ملت و کشوری، تهدید نبوده است. ما همیشه کمک کرده‌ایم. ملت و نظام جمهوری اسلامی، این است: ملتی در موضع حق، طرفدار حق، دشمن با باطل، دشمن با ظلم و ستم و زورگویی؛ ملت و دولتی که اهل زورگویی و تجاوز و تعرّض نیست و فقط با متعرّضانی که می‌خواهند به حقوقش تجاوز و تعرض کنند، مبارزه و مقابله می‌کند و محکم می‌ایستد و تسلیم زورگوهای دنیا نمی‌شود. جرم ملت ایران، فقط این است. هر جا ملتی با این خصوصیات باشد، مورد حمایت پروردگار و مورد حمایت سُنن و قوانین تاریخی است. هر کس با او مقابله کند، شکست خواهد خورد و ضربه خواهد دید و ستم خواهد کشید. این، از برکات ایمان و عشق و ایستادگی و حرکت خردمندانه این ملت و این نظام به سمت هدفهای متعالی و نورانیِ آن است. امیدواریم که خداوند متعال، شما عزیزان و همه ملت ایران و مسؤولان

کشور را موفّق کند و در راهتان مستدام بدارد و کمکهای الهی در حق این ملت، همیشگی باشد و دشمنان این ملت را مقهور و منکوب فرماید و قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از همه شما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) ابراهیم: ۲۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد مسعود مولای متّقیان علی (ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد مسعود مولای متّقیان علی علیه‌السّلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند این عید سعید و روز پُرفیضِ تاریخ اسلام را بر همه مسلمین و مستضعفان و حق‌طلبان عالم؛ بخصوص بر ملت حق‌طلب و خداجوی و علی دوست ایران و بر شما میهمانان عزیزِ امروزِ این حسینیه، مبارک فرماید. بخصوص که در جمع شما، گروهی از خانواده‌های محترم شهیدان، از تهران و بعضی شهرستانهای دیگر، تشریف دارند. امیدواریم که به برکت مولود امروز، همه شما مشمول لطف و فضل الهی باشید. شاید در بین چهره‌های معروف جهان و به طور خاص در میان شخصیتهای اسلامی، هیچ شخصیتی را نتوانیم پیدا کنیم - حتّی خود پیامبر اسلام - که در میان ملتها و پیروان ادیان مختلف و در زمانهای گوناگون، به قدر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام محبوب باشد. شما وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید در همان زمان خودِ این بزرگوار، که شمشیر عدالت و شدّت عدل او، دلهای متمرّد و روحهای خودخواه را از خود بیزار می‌کرد و جبهه دشمنیِ بزرگی علیه او به وجود می‌آورد، حتّی دشمنانش هم وقتی به اعماق روح خود مراجعه می‌کردند، نسبت به آن بزرگوار، عقیده همراه با تعظیم و تکریم و محبتی را احساس می‌کردند. این، تا زمانهای بعد هم ادامه داشت. بیشترین دشمنان را علی علیه‌الصّلاةوالسّلام داشته؛ اما بیشترین ستایشگران را هم - حتّی کسانی که به دین و راه او اعتقادی نداشتند - آن بزرگوار داشته است. خاندان زبیر در قرن اوّل هجری، به اشخاصی که غالباً نسبت به بنی‌هاشم و بخصوص آل علی علیه‌السّلام، بغض و عداوت داشتند، معروف بودند. این عداوت، بیشتر هم ناشی از عبداللَّه‌بن‌زبیر - پسر زبیر - بود. یکی از نوه‌های زبیر، از پدر خود پرسید: که به چه علت نام علی و خاندان علی، روز به روز بیشتر در میان مردم گسترش پیدا می‌کند؛ در حالی که دشمنان آنها، هر چه هم تبلیغات می‌کنند، اما زود افول و غروب می‌کنند و باقی نمی‌مانند؟ او - قریب به این مضمون - گفت که اینها به خدا و به حق دعوت کردند؛ به همین خاطر است که کسی نتوانست فضلشان را بپوشاند؛ ولی دشمنانشان به باطل دعوت کردند. در طول زمان، همین طور بوده است. یعنی متفکّران بزرگ - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - را که نگاه کنید، نسبت به امیرالمؤمنین ابراز ارادت می‌کنند. اگر به قهرمانان بزرگ، کسانی که برای ملتهای خود، تلاش و قیام کرده‌اند، نگاه کنید، می‌بینید که نام امیرالمؤمنین در نظر آنها عزیز و گرامی است. به شعرا و ادبا و هنرمندان و انسان دوستان هم که نگاه می‌کنید، باز هم می‌بینید که اسم امیرالمؤمنین را گرامی می‌دارند. خلاصه هر کس - جوان و پیر، عالم و عامی - که تاریخ اسلام را مطالعه کرده و اسم علی و احوال امیرالمؤمنین به گوش او رسیده است، نسبت به امیرالمؤمنین، احساس محبت و شیفتگی و ارادت می‌کند. در زمان خود ما، چند کتاب از نویسندگان و ادبای مصری، درباره امیرالمؤمنین نوشته شد، که دو جلد یا بیشترِ آن از طرف نویسندگان مسیحی است که اسلام را قبول ندارند؛ اما امیرالمؤمنین را قبول دارند. در بین چهره‌های اسلامی، این خصوصیت امیرالمؤمنین است. شاید یک علّت این باشد که این بزرگوار، در دوره‌های مختلف عمر و در شرایط و اوضاع مختلف، هر جا که قرار گرفت، همه وجود خود را به بهترین وجهی در راه اهداف عالیه خرج کرد. شما امیرالمؤمنین را به عنوان یک جوان شانزده تا نوزده ساله در مکه، یا اوایل ورود به مدینه - که باز هم این بزرگوار، یک جوان بیست و چند ساله بود - در نظر بگیرید؛ در دوره‌های مختلف عمر این بزرگوار نگاه کنید؛ ببینید این جوان، حقیقتاً برای بهترین جوانان همه زمانها، برترین الگوست. از شهوات جوانی، لذات دنیایی، زیباییهایی که در نظر جوانان ارزش پیدا می‌کند، هیچ نمی‌خواهد، مگر آن هدف عالی و والایی که بعثت نبیّ اکرم به خاطر آن هدف است. تمام وجود او در خدمت این

هـدف است. همه چیز برای او در درجه دوم است. این چیز خیلی عظیمی است که یـک جوان، یـک لحظه هم به دنیـا و شـیرینیها و لـذّتهای دنیا التفات نکنـد و جوانی، نیرو، نشاط و روحیه خود، یعنی همه آن چیزیهایی را که از طراوت و زیبایی و تازگی در جوان هست، در راه خـدا مصـرف کنـد. این حدّ اعلاست. چیزی از این بالاتر، حقیقتاً نمی‌شود. همین مرد را در دورانی در نظر بگیرید که به سنّ کمال و پختگی رسـیده است؛ یکی از شخصـیتهای جامعه خود به حساب می‌آید؛ همه به او احترام می‌گذارند و شاید هزاران نفر تعریف و تمجید و ستایش او را از زبان پیغمبر شنیده‌اند. این تعریف و تمجیدهایی که از زبان پیغمبر برای امیرالمؤمنین نقل شده است، گمان می‌کنم هیچ محـدّث مسـلمانی، برای هیـچ کس به این اندازه و با این کیفیّت نقل نکرده است. البته فضایل دیگری هم برای صـحابه دیگر نقل شـده است، اما گمان نمی‌کنم با این کمیّت، با این کیفیّت و محتوا، هیـچ یک از محـدّثین مسـلمان - اعم از فرق مختلف اسـلامی - دربـاره کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین نقـل کرده باشـند. بـدیهی است یکی از این تعریفها کافی است که یـک انسـان را مغرور، مُعجب به نفس، از خود بیخود و در انتخـاب وظیفه دچار اشـتباه کنـد. همه آنها صـدها تعریف از زبان پیغمبر شنیدنـد؛ بعـد نوبت امتحـان پیش آمـد. مسأله خلافت مطرح شـد - به مسأله حقّ و باطل و وصـیت و اینها کاری نـداریم - و آن چه مسلّم است این که امیرالمؤمنین مدّعی خلافت بود. در این که کسی تردید ندارد. وقتی مشاهده کرد صلاح عالم اسلام این است که او از صـحنه خارج شود، خارج شد. یعنی امیرالمؤمنین همه آن تعریفها، تمجیدها، استحقاقها و همه آنچه را که برای خود قائل بود و هزارهـا نفر شـنیده بودنـد و می‌دانسـتند، لای محفظه‌ای از فراموشـی موقّت پیچیـد و کنار گـذاشت. البته اینها که فراموش نمی‌شـد و فراموش که نمی‌شود؛ تا ابدالدّهر هم باقی است؛ لیکن مطرح نکرد. یعنی همه آن چیزی را که در امر خلافت و ریاست دنیای اسلام و مسؤولیتی بزرگ، برای او مطرح بود، چون احساس خطر کرد، کنار گـذاشت. فرمود: «وقتی دیدم اوضاع خطرناك است و ممکن اسـت دین پیغمـبر به خطر بیفتـد، دست بسـتم و کنـار نشسـتم.» برای یـک انسـان سیاسـی مخلص، یـک انسـان بزرگـوار، کسـی که می‌خواهـد هوای نفس خود را به کـار نبنـدد، تسلّط بر نفس از این بالاتر، بهتر، گویاتر و شـگفت‌آورتر نمی‌شود! همین انسان را در موضع رئیسـی دنیای اسـلام در نظر بگیریـد. رئیس دنیای اسـلام شـد. مردم آمدنـد و خواه و ناخواه او را انتخاب کردنـد. همه رقبا و منافسـین و دوسـتان و دشـمنان و هر که بود، یا بیعت، یا اعلام عدم مخالفت کرد. تعداد معدودی، چهار تا شـش نفر، بیعت نکردند؛ لیکن گفتنـد ما مخالفتی نمی‌کنیم. کنار نشسـتند؛ بقیه همه بیعت کردنـد و او رئیس کلّ دنیای اسلام شد. می‌دانید دنیای اسـلام آن روز یعنی چه؟ یعنی از مرزهـای هندوسـتان تا مـدیترانه! این دنیای اسـلام است. عراق و مصـر و شام و فلسـطین و ایران، همه و همه، مجمـوعه‌ی دنیـای اسـلام است؛ شایـد رئیس نصف دنیـای آبـادِ آن روز، بـا قـدرت کامـل. آن وقت زنـدگی امیرالمؤمنین، آن زهد امیرالمؤمنین که شـنیده‌اید، مربوط به این دوران است. یعنی این دنیای شـیرین، لذّت زندگی، راحتی، خوشی و چیزهایی که یکی از اینها بزرگانی را به خود جـذب می‌کند، در یک مرحله حساس می‌غلتاند و از گردونه خارج می‌کند، همه اینها با هم، نتوانست یک لحظه امیرالمؤمنین را دچـار تردیـد و اضـطراب و از راه مانـدگی کنـد. این انسان بزرگ نشان داد که از همه عوامل گمراهی انسان، قویتر و مقتدرتر است. عظمت، یعنی اینها. اینهاست که نسلها و تاریخها و انسانها و اجتماعات را در مقابل خود خاضع می‌کند. کسی اگر بخواهد انصاف به خرج دهد، نمی‌تواند در مقابل چنین شخصـیتی سرکشـی و گردن‌کشـی کند. اصـلاً دلها در مقابل او خاضـع می‌شـود. هر کس رشـحه‌ای از آنچه در امیرالمـؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بـود، در وجـود خـود داشـته باشـد، می‌توانـد بر دنیـایی از سرکشـیها و تمایلات درون و بیرون خود فائق آیـد. این امام بزرگوار را که شـما دیدیـد بزرگترین شخصـیتهای دنیا در زمان ما، در مقابل او احساس حقارت کردنـد؛ نمایندگان او هم در دنیا، هر جا می‌رفتند، چون نام و یاد امام همراه آنها بود، بزرگان و سـرکشان و قدرتمنـدان عالم را به خضوع و تواضع وادار می‌کردنـد. این امام بزرگوار ما توانسـته بود بخشـی و گوشه‌ای از آن معدن زیبایی و خلوص آن بزرگوار را در خود به وجود آورد. البته این بخش که مـا می‌گوییم، خیلی عظیم است؛ منتهـا در مقابـل اقیانوس بی‌کران شخصیت امیرالمؤمنین ناچیز و یک قطره است؛ اما خودش خیلی زیاد و خیلی بزرگ است. عزیزان من، امیرالمؤمنین را نمی‌شود این

گونه شناخت؛ نمی‌شود. مگر انسان با این مقایسه‌ها قدری احساس کند که او چه بود. امام سجاد علیه‌الصّلاةوالسّلام در مقابل یکی از اصحابش که به او عرض کرد: یابن‌رسول‌اللَّه! شما این قدر به خودتان فشار می‌آورید، زحمت می‌دهید، عبادت می‌کنید و زهد می‌ورزید، این گونه زهد ورزیدن و این قدر به نفس خود فشار آوردن، آخر چرا؟ وادار می‌کرد که حضرت سجّاد قدری به خود رحم کند. می‌گفت قدری به جسم و نفس خودتان رحم کنید. امام سجاد گریه کرد و گفت: مرا با امیرالمؤمنین مقایسه کن، ببین من کجا و امیرالمؤمنین کجا(۱)! توجّه کنید؛ او زین‌العابدین است. شخصیت امام سجاد از آن شخصیتهای دست نیافتنی است. نه این که فقط در عمل دست نیافتنی است، حتّی در ذهن هم دست نیافتنی است. از آن خورشیدهای تابانی است که ما فقط می‌توانیم شعاعش را از دور ببینیم. او وقتی که به امیرالمؤمنین نگاه می‌کند، با آن چشم تعظیم و تجلیلی نگاه می‌کند که بچه کوچکی به یک قهرمان بزرگ می‌نگرد. امیرالمؤمنین این گونه است. این امیرالمؤمنین، با این عظمت است. عزیزان من! نکته‌ای که به من و شما خیلی ارتباط پیدا می‌کند، این بخش قضیه است؛ چون پیرو این مرد بودن که با زبان نمی‌شود. شما در میدان جنگ، مرتب بگویید فلانی فرمانده ماست و مرتّب اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید، بعد آن فرمانده، همه را به صف کند، ولی شما نروید؛ شما را به تمرین دعوت کند، حاضر نشوید؛ به حمله دستور دهد، شما پشت کنید. این چه فرماندهی است؟! این که فرمانده نشد. انسان با دشمنش و با یک آدم بیگانه، همین گونه رفتار می‌کند. امیرالمؤمنین آقای ماست؛ امام، پیشوا و رهبر ماست. ما شیعه علی هستیم و به این افتخار می‌کنیم. اگر کسی اسم امیرالمؤمنین را با تجلیل کمتری بیاورد، دلمان از بغض او پر می‌شود، پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد. نمی‌گویم مثل امیرالمؤمنین شویم. امام سجاد هم فرمود که نمی‌تواند مثل امیرالمؤمنین عمل کند. امیرالمؤمنین هم فرمود: «الا و انّکم لاتقدرون علی ذلک.(۲)» به چه کسی؟ به عثمان‌بن‌حنیف، با آن عظمت. به او فرمود که شما نمی‌توانید این گونه که من می‌کنم، عمل کنید. این که واضح است. اما لااقل در آن راه، در آن سمت و جهت، در جبهه او قرار گیرید. این لازم است. اگر می‌خواهید در جبهه امیرالمؤمنین قرار گیرید، بارزترین خصوصیت او در دوران حکومتش - که مربوط به امروز من و شما می‌شود - دو چیز است: یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا. عزیزان من! این دو ارزش را ما باید مثل پرچم، در جامعه خودمان بلند کنیم. عدالت اجتماعی، یعنی نظر و نگاهِ دستگاه قدرت و حکومت، نسبت به آحاد مردم یکسان باشد. در مقابل قانون، امتیازات و برخوردها یکسان باشد. البته انسان با یکی دوست و خویشاوند است؛ لذا ارتباطات با همه، به یک صورت نیست. آن کسانی که در جایی مسؤولیتی دارند - مسؤول یک اداره یا یک میز، فرقی نمی‌کند. مسؤولیت یک ناحیه کوچک، یا مسؤولیتهای بزرگ، همه مثل هم است - می‌دانند که بالاخره انسان با یکی آشنا و با یکی آشنا نیست. نمی‌خواهیم این را بگوییم. منظور ما برخورد و رفتار قانونی است. آن جایی که پای امتیازات به میان می‌آید و حرکت و نگاه و اشاره، از سوی این مسؤول، منشأ اثر می‌شود، این جا باید یکسان باشد. همه باید احساس کنند که به طور یکسان از خیرات نظام اسلامی بهره‌مند می‌شوند. البته بعضیها تنبلند و دنبال کار نمی‌روند؛ بعضیها کوتاهی می‌کنند؛ بعضی به خودشان ظلم می‌کنند؛ حساب آنها جداست. اما معنای عدل اجتماعی این است که قانون، مقرّرات و رفتارها نسبت به همه افراد جامعه یکسان باشد و کسی امتیاز ویژه‌ای بدون دلیل نداشته باشد. این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین‌این کار را کرد. اساس دشمن تراشی علی علیه‌السّلام این بود. آن کسی هم که آن همه شعر برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان او گفته بود و آن همه محبّت کرده بود - نجاشی شاعر - وقتی که حدّ خدا را در روز ماه رمضان شکست، امیرالمؤمنین حد خدا را بر او جاری کرد. گفت: حدود الهی را نقض کرده‌ای. روز ماه رمضان، علناً شُرب خَمر کرده بود - هم شرب خمر بود، هم شکستن حرمت ماه رمضان بود - افرادی آمدند که: آقا! ایشان این قدر برای شما شعر گفته، این قدر به شما محبت کرده است؛ این قدر دشمنهای شما دنبالش آمدند، سراغ دشمنهای شما نرفت؛ او را یک طور نگه دارید. فرمود (به این مضامین): بله، بماند - مثلاً - قدمش روی چشم؛ اما باید حدّ خدا را جاری کنم. حدّ خدا را جاری کرد. او هم بلند شد و پیش معاویه رفت.(۳) یعنی امیرالمؤمنین با حکم خدا و با حدود الهی، این گونه رفتار می‌کند. همین امیرالمؤمنین،

وقتی کسی که یکی از گناهان را انجام داده است - دزدی - نزد او آمد؛ حضرت فرمود: چقدر قرآن بلدی؟ آیه قرآن خواند. حضرت گفت: «وهبت یدک بسورةالبقرة». دست تو را که باید قطع می‌کردم، به سوره بقره بخشیدم؛ برو.(۴) این تمایز بیجا نیست. این امتیاز، به خاطر سوره بقره و به خاطر قرآن است. امیرالمؤمنین در ملاحظه اصول و ارزشها و معیارها، هیچ ملاحظه از کسی نمی‌کرد. آن جا آن آدم را که فسق و فجور ورزیده است، به خاطر فسق و فجورش حدّ شرعی می‌زنند و ملاحظه این را که او به حال من خیری دارد، نمی‌کند. اما این جا به خاطر قرآن، از حدّ دزدی صرف نظر می‌کند. امیرالمؤمنین این است. یعنی صددرصد بر اساس معیارها و ارزشهای الهی - و نه چیز دیگر - حرکت می‌کند. این، عدل امیرالمؤمنین است. این که گفته شده است: «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله(۵)» - البته دقیقاً نمی‌دانم که این حرف از کیست؛ اما حرف درستی است - عدالت امیرالمؤمنین موجب شد کسانی که صاحب نفوذ بودند، نتوانند او را تحمّل کنند. حالا بعضی می‌گویند: آقا! آن عدالتی که نگذاشت علی حکومت مبارک خود را ادامه دهد؛ شما چطور می‌خواهید امروز اجرا کنید؟ من می‌گویم آن مقدار که ما می‌توانیم و طاقت داریم، باید اجرا شود. ما ادعا نداریم که باید مثل امیرالمؤمنین عدالت را اجرا کنیم. ما می‌گوییم آن مقدار که توان مؤمنِ امروز دنیا کفاف می‌دهد، باید اجرا کرد. اما این مقدار عدالتی را که می‌شود اجرا کرد و باید اجرا کرد، اگر به صورت یک فرهنگ درآید و مردم معنای عدالت را بفهمند، آن وقت قابل تحمّل خواهد بود. توده‌های مردم، از عدالت امیرالمؤمنین خوششان می‌آمد - آنهاکه بدشان نمی‌آید - صاحبان نفوذ ناراحت بودند. علت این که امیرالمؤمنین را شکست دادند و توانستند آن وضعیت را در جنگ صفّین پیش آورند و بعد حضرت را به شهادت برسانند، علت همه خون دلهای امیرالمؤمنین این بود که قدرت تحلیل مردم ضعیف بود. صاحبان نفوذ روی ذهنهای مردم اثر می‌گذاشتند. قدرت تحلیل و قدرت فهم مردم را باید اصلاح کرد. باید درک مسائل سیاسی در جامعه بالا برود تا بشود عدالت را اجرا کرد. دوم مسأله زهد امیرالمؤمنین است. برجسته‌ترین نقطه‌ای که در نهج‌البلاغه است، زهد است. امیرالمؤمنین آن روز که این زهد را فرمود، به عنوان علاج بیماری اساسی جامعه اسلامی فرمود و من مکرّر گفته‌ام امروز هم ما باید همان آیات زهد را بخوانیم. آن روز هم که امیرالمؤمنین می‌فرمود به شیرینیها و لذّتهای دنیا جذب نشوید، کسانی بودند که این شیرینیها و لذّتها، به دستشان نمی‌رسید - شاید اکثریت مردم آن طور بودند - امیرالمؤمنین به آن کسانی می‌گفت که فتوحات دنیای اسلام، سالهای گسترش امپراتوری و قدرت بین‌المللی اسلام، آنها را متمکّن، ثروتمند و برخوردار از امتیازات کرده بود؛ حضرت به آنها هشدار می‌داد. ما امروز همین که دو کلمه راجع به زهد بگوییم - بگوییم یک خرده ملاحظه کنید - بعضیها می‌گویند که آقا، اکثر مردم این چیزهایی که شما می‌گویید، ندارند. جواب این است که ما به آنها نمی‌گوییم؛ ما به کسانی می‌گوییم که تمکّن دارند؛ کسانی که لذّتهای دنیا برای آنها آغوش باز کرده است؛ کسانی که می‌توانند از راههای حرام، خودشان را به زیباییها و شیرینیهای زندگی برسانند. البته در درجه بعد به کسانی هم که از راه حلال می‌توانند به آن لذّتها دست پیدا کنند، می‌گوییم. البته بالاترین و واجبترین زهدها این است که انسان از حرام پرهیز کند؛ پارسایی کند؛ دامن را پاک نگه دارد و زهد بورزد. اما زهد از لذّات حلال هم، مرتبه بالایی است. البته افراد کمتری ممکن است مخاطب این خطاب باشند. امروز هم همان روز است - با تفاوتهایی در وضعیت زمان و خصوصیات تاریخی هر دوره، که مخصوص خود آن است - کسانی که دستشان می‌رسد، کسانی که می‌توانند از زیباییها، تجمّلات، لذّات، تنعّمات و از گسترش روزافزون زندگی بهره‌مند شوند، باید آن خطابهای زهد امیرالمؤمنین را به یاد داشته باشند. البته این خطاب در مورد کسانی که مسؤولیتی دارند، شدیدتر و سنگینتر است. در مورد کسانی هم که مسؤولیتهای دولتی ندارند، همان خطاب هست، منتهی کمتر است؛ آنها بیشتر مخاطبند. اگر جامعه اسلامی ما که با این همه خطرات و دشمنیها روبه‌روست، اینها را مدّنظر و مورد توجّه دقیق قرار دهد؛ این را به صورت فرهنگ درآورد؛ همه آن را بدانند، بگویند و همه آن را بخواهند، آن وقتِ اعمال این چنین عدل و زهدی، به هیچ وجه نظام اسلامی را به خطر نمی‌اندازد؛ بلکه قویتر می‌کند. نظام اسلامی را قوی و آسیب‌ناپذیر می‌کند. انسانهایی که لذّات و مطامع دنیا و شهوات زندگی فریبشان نمی‌دهد و از خود

بیخودشان نمی‌کند، می‌توانند در مقابل دشمنیها و دشمنها بایستند و در لحظه خطر، جامعه و نظام خود را نجات دهند. این همه دشمنی، با نظام جمهوری اسلامی است. این مسؤولیت خیلی سنگین بر عهده همه است؛ بخصوص بر عهده جوانان و کسانی که مسؤولیت دارند. بخصوص بر عهده روحانیون محترم و قشرهای گوناگون مردم و کسانی که مردم به آنها، به صورت الگو نگاه می‌کنند. امیرالمؤمنین این دو مشعل را روشن کرده است تا همه تاریخ را روشن کند و روشن هم می‌کند. اگر کسانی سرپیچی کنند، خودشان ضرر خواهند دید. اما نام علی، یاد علی و درس علی در تاریخ فراموش نخواهد شد. اینها همیشه خواهد بود. امیدواریم خداوند متعال ما را شایسته نام بزرگ و مقدّس «پیرو امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام»، قرار دهد و روح مطهّر و قلب مقدّس آن بزرگوار را از ما راضی کند و قلب مقدّس حضرت ولیّ‌عصر رواحنافداه را از ما راضی و خشنود کند و ما را به آنچه می‌گوییم و آنچه می‌اندیشیم، عامل فرماید و روح مطهّر حضرت امام را ان‌شاءاللّه با اولیائش محشور فرماید و کید و یأس دشمنان را به خود آنها برگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۹ ۲) نهج‌البلاغه، نامه ۴۵ ۳) بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۷۳ ۴) منهج‌الصادقین، ج ۳، ص ۲۳۰ ۵) -

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم متقابلاً این روز بزرگ و این عید عظیم را به امّت اسلام، در هر جای جهان که حضور دارند و به ملت سرافراز ایران و به شما حضّار محترم و میهمانان عزیز، تبریک عرض می‌کنم. حقیقتاً در یک ارزیابی واقع‌بینانه باید گفت آنچه که در مثل امروزی اتّفاق افتاد - در لحظه بعثت نبیّ مکرّم اسلام - بزرگترین حادثه‌ای بود که در تاریخ بشر اتّفاق می‌افتاد و تأثیر خود را در زندگی بشر می‌گذاشت. قضیه بعثت، قضیه خیلی عجیب و مهم و پرماجرا و قابل بررسی و تأمّل و دقّت است. البته همه بعثتها همین طور است. همه انبیای الهی در آزمایش خودشان در مورد بعثت، یک مرحله مهمّی را گذراندند. در هنگام بعثت حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت ابراهیم و دیگر پیغمبران بزرگ، کار عظیمی انجام گرفته است؛ لیکن بعثت خاتم پیامبران، خصوصیاتی دارد که برای آن نظیری نمی‌شود پیدا کرد. امروز به مناسبت مسؤولیت بزرگی که ما - ملت ایران - از جهت اسلام، در قبال بشریت داریم، مایلم نکته‌ای را در باب بعثت عرض کنم. شاید ان‌شاءاللّه ما را به حرکت و تلاش مناسبی در این زمینه برانگیزد و به راه بیندازد. این سرچشمه بعثت که در مثل امروزی در قلب مقدّس نبی اکرم صلی‌اللّه علیه و آله و سلّم جوشید و جاری شد، مسیر مهمّی دارد. یعنی مسأله به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند که ازطرف پروردگار، حقیقت و نوری در قلب یک انسان ممتاز، برجسته و استثنایی درخشید. این، قدم اوّل و اوّل کار است.البته مهمترین بخش قضیه هم، همین است. درخشیدن این نور در قلب مقدّس و مبارک پیغمبر و تحمّل مسؤولیت وحی از طرف آن بزرگوار، همان قسمتی است که به طور صریح، عالم خلقت، عالم وجود انسان و دنیای مادّی را به معدن غیب وصل می‌کند. حلقه وصل این جاست. اگر چه همیشه برکات الهی در طول این روندی که عرض خواهیم کرد، نسبت به بشر و نسبت به این راه وجود دارد؛ لیکن حلقه وصل در همان لحظه بعثت است که از عالم غیب، سرچشمه حقایق الهی و سرچشمه بعثت - که خود این یک کلمه کافی است - به روح مقدّس پیغمبر سرازیر و جاری می‌شود و بر قلب مقدّس پیغمبر می‌جوشد. پس قدم اوّل، تحقّق این بعثت است. دری از حقایق بر روی این انسان ملکوتی باز می‌شود و او که برای امتحان دادن، برای کشیدن این بار و تحمّل مشاق و مصائب آن آماده است، حرکت بزرگ خود را از همین لحظه اوّل آغاز می‌کند. لذا قضیه بعثت با قضیه تعلیم متفاوت است؛ یعنی بیش از تعلیم است. البته همیشه سفره تعلیم و تربیت الهی بر روی پیغمبران و اولیا باز است؛ «و علّم آدم الاسماء»،(۱) تا آخر هم وجود داشته است. تعلیم و تأدیب پیغمبران به عنوان شاگردان مخصوص

حضرت احدیّت، امری است که وجود دارد؛ اما بعثت چیزی علاوه بر آن تعلیم است. در بعثت، تعلیم، تهذیب و تزکیه هم هست؛ اتیان کتاب و حکمت هم هست؛ اما فقط اینها نیست، چیزی اضافه بر آن وجود دارد که همان برانگیختن است. این انسان برانگیخته می‌شود، تا سرمایه‌ای را که به او داده شده است، به کار اندازد و به وسیله آن، بشریّت را به سر منزلی که باید برساند، برساند. یعنی حرکت را شروع می کند. معنای بعثت این است. بعد از آن که قدم اوّل و این حرکت، با جوشش وحی الهی در قلب مقدّس پیغمبر و با تحمّل وحی الهی آغاز شد، آن وقت محتوای بعثت - که یک محتوای جدید است و به معنای ساختن دنیای جدید و برهم زدن نهادهای باطل و ساقط و توأم باظلم و عدوان است - یعنی تحقّق بعثت در خارج نیز شروع می‌شود که به مبارزه احتیاج دارد. بنابر این قدم اوّل بعد از بعثت، نهضت، مبارزه و حرکت است.هیچ پیغمبری نتوانست این راه را بدون مبارزه بپیماید؛ این بار را به منزل برساند و این پیام را به مردم ابلاغ کند. این طور نیست که مردمی که بعثت در قلب آنها، در میان آنها و در محیط آنها انجام گرفته است، آن دنیای جدیدی را که بعثت پیشنهاد می کند، به آسانی بپذیرند. لذا مبارزات با پیغمبران شروع می‌شود و پیغمبران، پر دشمنترین انسانهایی هستند که حامل یک بار امانت و یک حقّی هستند؛ و بعثت از روز اوّل، با این دشمنیها مواجه شد و مبارزه پیغمبر نیز از روز اوّل آغاز گردید و این مبارزه، تا لحظه وفات نبیّ اکرم - بیست‌وسه سال - طول کشیده است. شما توجه بفرمایید که این بیست‌وسه سال، چه سالهای مبارکی بوده است. بیست‌وسه سال، یک عمر طولانی و زمان زیادی نیست. شما خیلی افراد را مشاهده می کنید که در طول بیست سال، بیست‌وسه سال یا بیست‌وپنج سال موفق نمی‌شوند که حتی یک کار قابل ارائه و قابل عرضه انجام دهند. معمولاً زندگیهابه امور شخصی می گذرد. اگر کارنامه انسانهای بزرگ را - چه دانشمندان، چه فلاسفه و چه سیاستمداران - نگاه کنید، محدوده کار آنها را در طول بیست‌وسه سال خواهید دید - البته به اختلاف ظرفیت و توان اشخاص - معلوم نیست که بتوانند کارهای خیلی بزرگی انجام دهند. اما ببینید برکات این سالیان کوتاه، بیست‌وسه سالی که پیغمبر اکرم، عمر مبارکش را در دوران بعثت گذرانید، چقدر زیاد است! در قلب جاهلیّت و در قلب قرون جاهلی عالم - نه فقط منطقه جاهلی، بلکه قرنهای جاهلیّت بشر و تراکم ظلمات جهل - توانست بنایی را برافرازد و شعله و چراغی را برافروزد که نورانیّت آن در طول تاریخ، روز به روز بیشتر خواهد شد و مردم بیشتری را دستگیری خواهد کرد و به هدایت خواهد رساند. شروع این راه در سیزده سال اوّلِ زندگی پیغمبر است؛ تا این که منتهی به تشکیل حکومت می‌شود. پس قدم بعدی، تشکیل نظام مبتنی به این تفکّر و بر مایه بعثت است. لذا توجّه می‌کنید از این ترتیب، خوب می‌شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و بخصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همه ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادّعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، اداره کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اوّلی که به وجود آمد، با یک مبارزه دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست - اگر چه نه در شهر خود و در نقطه ولادت این بعثت، اما در نقطه دیگری از دنیای آن روز - این نظام را سر پا کند و به وجود آورد. قدم دوم بعد از آن مبارزات طولانی، همین است. ایجاد یک محیط و فضا و یک نظم و نظام بر مبنای این فکر است. تا این نظام و این قدرتِ پشتوانه تفکّرات الهی و اسلامی نباشد، نمی‌توان افکار و احکام و مفاهیم الهی را در زندگی مردم منتشر کرد وبسط داد. درست عکسِ نظر کج‌بینانه کسانی که مدّعی هستند اگر قدرت با دین همراه شود، دین فاسد می‌شود! نه؛ قضیه عکس است. دین اگر با قدرت همراه شود، خواهد توانست گسترش و بسط پیدا کند؛ اهداف و آرزوهای دینی را تحقّق ببخشد و آرمانهایی را که دین شعار آنها را می‌داده است، در جامعه به وجود آورد. اینها بدون قدرت امکان ندارد؛ با قدرت ممکن است. مثلاً شما خیال می‌کنید عدالت اجتماعی را در جامعه، می‌شود با نصیحت، توصیه، التماس و خواهش به وجودآورد؟! عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و کمک برای استقرار تساوی در قانون را مگر می‌شود بدون قدرت، در سطح داخل جامعه - به یک صورت - و در سطح جهان - به صورت دیگر به وجود آورد؟! همین که کلمه حقّی در دنیا گفته

می‌شود، چنانچه قـدرتهای دنیا قابل دانسـتند که ضـربه خود را به آن وارد کنند، معطّل نمی‌شوند؛ مگر این که قابل ندانند و آن قدر اهمیت ندهنـد! همیشه همین طـور بـوده است؛ مخصـوص امروز نیست که شـما می‌بینیـد هر جـا صـدای اسـلام و تفکّر اسـلامی بلند می‌شود، فوراً گوشـهای مسـتکبرین و سـرمایه‌دارها و کمپانی‌دارهـای عالم تیز می‌شود که ببیننـد چیست؛ مبادا خطری آنها را تهـدید کنـد! همیشه همین طور بود که هر جا سـخن حقّی از زبانی خارج می‌شد، یا دلی، روحی و انسان بزرگی تصـمیم می‌گرفت که این سخن حق را حتما به گوشها برساند، ناگهان حصارها، دیوارها و مشتهای آهنین از سوی دشمنان و مخالفین به وجود می‌آمدند و در مقابلش صف می‌بستند و جبهه‌بندی می‌کردند. البته شکست می‌خوردند. باطل – در مقابل حق – شکست می‌خورد؛ در این تردیدی نیست. اگر حق ایسـتادگی کند، شـکّی نیست که باطل شکست خواهد خورد؛ اما مقصود این است که بدون مبارزه و تلاش و بدون پشـتوانه قدرت، نمی‌شود افکار و آرمانها و آرزوهای دینی را – بلکه هیچ آرمان و آرزویی را – تحقّق بخشید. البته پاره‌ای چیزها را می‌شود با نصـیحت و با زبان خوش انجام داد. بنابراین پیغمبران هم دنبال تشـکیل حکومت بودند. واضـحترینش هم، پیغمبر بزرگوار مـاست که از روز اوّل، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسـلامی را وجهه همّت قرار داد. بعـد هم در یثرب، به آن دست پیـدا کرد. بعـد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسـعت بخشـید و این حرکت تا سالهای متمادی ادامه پیـدا کرد. پس قدم بعدی تشـکیل حکومت است؛ اما تشـکیل حکومت، هدف نیست. نکته اساسـی این جاست. تشـکیل حکومت برای تحقّق آرمانهاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقّق آرمانها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یك قاعده کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقّق آرمانها سالهایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت – جهت و سمتگیری این قدرتی که تشـکیل شده است – حتماً باید به سمت آن هدفها و آرمانها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسـلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشك حکومت منحرف است. معیار، این است که عـدالت اجتماعی و نظم متّکی بر قانون به وجود آید و مقرّرات الهی همه جا مسـتقر شود. چنانچه مقرّرات الهی مستقر شد؛ نظم متّکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقّق پیدا کرد، هنوز یك هدف متوسّط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی‌دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می‌کنند، برای تخلّق به اخلاق حسـنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می‌خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکـومت، این هـدف است. بلکه بعـد از تشـکیل نظـام عادلانه و اسـتقرار عـدالت اجتمـاعی و حکـومتِ واقعاً اسـلامی، هـدف این است.این، هـدف بعدی است. انسانها باید به اخلاق حسـنه تخلّق پیدا کنند که البته تخلّق به اخلاق حسـنه هم موجب تعالی و تکامل معنوی و روحی و معرفت برتر است و آن از مراحـل انسـان کامـل است. ما هم خیلی نمی‌توانیم حتّی درست درك کنیم. همین‌قـدر انسان، از اهلش و از بزرگان، چیزهایی شنیده است. مرحله‌ای که حالا به ما ارتباط پیدا می‌کند، مرحله اخلاق است؛ اخلاق، اخلاق. شما ببینید، این راست است که پیغمبر فرمود: «انّما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق».(۲) این حدیث از طرق فریقین – فِرَق اسلامی – نقل شـده است؛ شـیعه و سـنّی نقل کرده‌اند. این «انّما» خیلی معنا دارد. یعنی اساساً بعثت من برای این است؛ هدف این است؛ بقیه مقدّمه است. «لاتمّم مکارم‌الاخلاق»؛ تا این‌که مکارم اخلاق، در میان بشر و افراد جامعه، در میان انسانها و این امّت کامل شود؛ رشـد پیدا کند و همه از آن برخوردار شوند و انسان شویم. باید انسان شویم. باید اخلاق انسانی را در خودمان تقویت و تکمیل کنیم. این، آن قدم بعدی و خیلی مهم است. اگر در جامعه‌ای که متعلّق به اسـلام است، در نظامی که ارکان آن، ارکان اسـلامی است، ما از اخلاق الهی دور بمـانیم و دنبـال هوسـها، خودخواهیهـا و خودپرستیهـا برویم و هر کس تلاش کنـد برای این که بیشتر به دست بیاورد، بهتر بخورد و بهتر زنـدگی کند؛ از دست این و آن بقاپد و اگر لازم شد، بیش از حقّ خود اسـتفاده و تصـرّف کند؛ نه گذشتی باشد و نه ایثـاری؛ این چه حکومتی خواهـد بود؟! چه اسـلامی و چه جامعه اسـلامی‌ای خواهـد بود؟! این، آن اساس قضـیه است. «بعثت لاتمّم مکارم‌الاخلاق». عزیزان من! بدانند که دنیا امروز، به این احتیاج دارد. متأسّفانه دنیای مادّی، از این خصوصیت به کلّی محروم است!

و امّا اخلاق الهی و مکارم اخلاق در شرع مقدّس اسلام، توضیح و تفصیل داده شده است؛ چه آن چیزهایی که مربوط به خود انسان است - مثل صبر، شکر، اخلاص و قناعت -. چه آنها که در رابطه با انسانهای دیگر است - مثل گذشت، تواضع، ایثار و تکریم انسانها - و چه چیزهایی که در رابطه با مجموعه جامعه‌ی اسلامی است. اخلاق اسلامی دامنه وسیعی دارد. اینها همان چیزهایی است که بیشترین تلاش همه انبیا و اولیا و بزرگان ادیان الهی - و در اسلام، تلاش نبیّ مکرّم اسلام و ائمّه و بزرگان - برای آن بوده است که اینها به وجود آید. البته در یک حکومت جائرانه، این چیزها ممکن است که خیلی خیلی به دشواری به دست آید. همان طور که گفتیم، در نظامی که اساسش بر باطل، ظلم و بر مادّی گری است - مثل حکومت طواغیت عالم - طبیعی است که این‌طور چیزها، آسان به دست نمی‌آید؛ اما در یک نظام اسلامی، راحت تر می‌شود به دست آورد و امروز دنیا، به این احتیاج دارد. جامعه ما باید یک حرکت اساسی را به عنوان متمّم اصلی انقلاب بزرگ اسلامی انجام دهد که این حرکت بزرگ، دارای دو مرحله باشد: یکی استقرار نظام و گسترش اخلاق اسلامی در میان خود ما؛ ارزشی شدن خلقیّات اسلامی در میان ما مردم. اینها ارزش شود. در طول حکومت طواغیت در این کشور، اینها از ارزش بودن هم افتاده است. آدم صادق در مقابل افکار افرادی با دید ناقص و آدمهای کوته بین، فردی ساده لوح است. صادق است؛ هر چه می‌داند می گوید؛ ولی آدم خوب و درست و حسابی، آن کسی است که راست نگوید؛ حقایق را دگرگون سازد و بتواند حُقّه‌بازی و تقلّب کند! این دگرگونی ارزشهاست. در طول حکومت طواغیت، حکومت پادشاهان ظالم و جائر و فاسد و ضدّ اخلاق، این طور شده است و متأسفانه نهادهای اخلاقی در کشور ما، خیلی ضربه خورده است! البته حرکت انقلابی، به نهادهای اخلاقی و بنیادهای درونی و روح اخلاقی در جامعه ما کمک کرد؛ جان داد؛ اما تلاش لازم است. این مرحله اوّل است. و امّا مرحله دوم این است که شما اینها را به دنیا یاد بدهید. دنیا امروز احتیاج دارد. بشریّت در سطح جهان از فقدان اخلاق رنج می‌برد. اسلام و مسلمین می‌توانند بهترین هدیه اخلاقی رابه ملتها بدهند؛ به بشریّت اعطا کنند. متأسفانه امروز، بزرگترین جرائم استکبار جهانی این است که دروغگویی، فریب، تقلّب و باطل گرایی را، با رفتار خود در دنیا توسعه و رشد می‌دهد و ترویج می کند. الان شما ملاحظه کنید در حکومتهای مستکبر دنیا که دولت آمریکا در رأس همه حکومتهای مستکبر است - کسانی هستند که بیشترین ترور را در اطراف دنیا کرده‌اند. همین اواخر نقل شد که یکی از سیاستمداران امریکایی ادّعا کرده است که کشته‌ها و مفقودینی که در گواتمالا، دنیا را به خودشان متوجّه کرده بودند، کار «سیا» است. سازمان سیای جاسوسی امریکا، تک تک انسانها و مخالفین سیاسی را شکار و نابود و مفقود کرده است و حالا کشف می‌شود! در همه جای دنیا بخصوص در آمریکای لاتین و در بسیاری از نقاط دنیا، اینهاآدم کشی و ترور کردند؛ کودتا راه انداختند؛ کارهای خلاف کردند. در ایران هم خود ما شاهد بودیم و دیدیم. در جاهای دیگر هم همین طور است. اینها از زشت‌ترین تروریستهای عالم حمایت کردند؛ به آنها پناه دادند؛ با آنها مبادلات دوستانه انجام دادند؛ از آنها تجلیل کردند؛ به آنها کمک مالی کردند؛ الان هم می کنند. از دولت اسراییل که یک دولت مبنی بر تروریسم و مبنی برغصب و ظلم و عدوان است، بیشترین حمایت و کمک را کرده‌اند؛ آشکارا حمایت می‌کنند! حتّی آنها از دوستان عرب خودشان هم، به قدر اسراییل حمایت نمی‌کنند! الان امریکا در این منطقه، به دولتهایی که به صورت سنّتی با او دوست هستند، به قدری که به اسراییل کمک می کند، کمک نمی کند و در واقع دوست حقیقی او اسراییل است و او را به همه آن دولتها ترجیح می‌دهد. در حالی که اسراییل دولتی است که مبنی بر تروریسم است. از اوّل که این حکومت به وجود آمده است، با ترور، شکار مخالفین، دروغ، ظلم، نابودی افراد و انسانها و کشتارهای دستجمعی به وجود آمده است! این حمایت آنها از ترور و تروریسم است. در عین حال امروز پرچم مبارزه با تروریسم را هم، آمریکا بردوش گرفته است! ببینید؛ دروغ و فریب یعنی این! دوری از اخلاق و محرومیت بشر از اخلاق یعنی این! این در دنیا، از هر جنایتی رنج‌آورتر و غصّه‌اش بیشتر است که انسان ببیند کسانی در دنیا مدّعی ارزشها و فضیلتها هستند که خودشان دشمنان درجه یک این فضیلتهایند! دنیا به پیام و راه شما، به حقیقتی که در نزد شما، در قرآن شما و در بعثت شماست،

احتیـاج دارد؛ لیکن آن روزی خواهیـد توانست به دنیا بیاموزیـد که قبلاً خودتان آموخته باشـید؛ قبلاً خودمان آموخته باشـیم و عمل کرده باشـیم. باید به برکت روز و حادثه بعثت، یک حرکت عظیم مردمی شروع شود و گویندگان و فرهنگیان و افرادی که رسانه‌ها در اختیارشان است - و دیگران - در جهت رشد اخلاقیّات در میان مردم و تعلیم اخلاقیّات به مردم قیام کنند تا ان‌شاءاللَّه خداوند هم کمک کند و قلب مقدّس ولیّ عصـر از شـما و از ما راضـی باشد وان‌شاءاللَّه هدایت الهی باما همراه باشد و روح مطهّر امام بزرگوار رحمةاللَّه علیه از این حرکت فیض و سود ببرد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاتُه ------------------------------ -- ۱) بقره: ۳۱ ۲) بحارالاـنوار: ج ۱۶، ص ۲۱۰ السنن الکبری: ج ۱۰، ص۱۹۲ المعجم الکبیر: ج ۲۰، ص ۱۲۰

بیانات معظم رهبری در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار

بیانات معظم رهبری در دیدار پاسداران انقلاب اسـلامی به مناسبت روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم متقابلاً این عید بزرگ را به همه آزادیخواهـان جهان و به همه مسـلمین؛ بخصوص به محبّان اهل بیت در سراسـر عالم اسـلام و بالاخص به ملت عزیز ایران که نام حسـین‌بن علی و نام اهل‌بیت علیهم‌السّلام، نشان ثابت زندگی آنهاست و بویژه به شما عزیزان پاسدار که حقّاً فرزندان معنوی آن بزرگوار هستید، تبریک عرض می‌کنم و خیلی خرسندم که روز عید ما با دیدار شما عزیزان و تشکیل این جلسه صمیمی، حقیقتاً متبرّک و مبارک شـد. خداوند ان‌شاءاللَّه شـما را حفظ کند و دلهای گرم و روشن و پر محبت شـما را کانون توجّه ولطف خود قرار دهد. تشبّه به بزرگان و انتساب به اولیا، کار زیرکان عالم است. هر کس الگویی می‌خواهد، دنبال نمونه و اسوه‌ای می‌گردد؛ اما همه در جستن الگو، راه صواب نمی‌رونـد. بعضـی افراد در عـالم هسـتند که اگر از آنها بپرسـید کـدام چهره ذهن شـما را به خود متوجّه می‌کنـد، می‌بینیـد که سـراغ انسانهـای حقیر و کوچـک و پسـتی می‌رونـد که عمرشـان به عبـودیّت هوای نفس گذشـته است و تنها هنرشان چیزی است که جز غافلان را خوش نمی‌آیـد - تنها سـرگرم کردن چند لحظه انسانهای کوچک و غافل - اینها برای عدّه‌ای از انسانهای معمولی عالم، الگو می‌شوند. بعضـی سـراغ سیاسـتمداران و شخصیّتهای تاریخی و امثال آن می‌روند و آنان را الگو قرار می‌دهند. زیرکترین انسانها کسانی هستند که اولیاءاللَّه را الگو قرار می‌دهند؛ چون بزرگترین خصوصیت اولیاءاللَّه این است که تا آن حـد شـجاع و قوی و مقتدرنـد که می‌تواننـد امیر نفس خود باشـند و ذلیـل نفس خود نشونـد. به یکی از فیلسوفـان و حکمـای قـدیم منسوب است که به اسـکندر رومی - مقـدونی - گفت: تو غلاـم غلامـان من هستی! اسـکندر تعجب کرد و خشـمگین شـد. گفت : خشـمگین نشو؛ تو غلام شـهوت و غضب خود هستی. وقتی چیزی را بخواهی، بی‌تابی؛ وقتی هم از چیزی خشمگین بشوی، بی‌تابی! این بردگی در مقابل شـهوت و غضب است؛ در حالی که شـهوت وغضب غلام من هسـتند. ممکن است این داسـتان راست باشـد و ممکن است واقعیت نداشته باشد؛ اما نسبت به اولیاء خدا، پیغمبران و شاخصـهای راه هدایت الهی بشـر، راست است. نمونه‌های آن یوسف، ابراهیم و موسـی هسـتند و نمونه‌های متعـدّد نیز در زندگی اولیای خدا وجود دارد. زیرکترین انسانها کسانی هسـتند که این بزرگـان؛ این انسانهـای شـجاع و مقتـدر را الگو قرار می‌دهنـد و از این طریق برای خودشـان، در باطن و معنا کسب اقتـدار و عظمت می‌کنند. باز در میان این بزرگان هم شاخصـهایی است که بلاشک حضـرت ابی‌عبداللَّه علیه الصّلاة و السّلام، یکی از بزرگترین این شاخصهاست. حقّاً باید گفت که نه فقط ما انسانهای خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوالم وجود، ارواح اولیاء و بزرگان و فرشتگان مقرّب، محتـاج پرتـوی از انـوار اوینـد و در تمـام عـوالم تـو در تـوی وجـود، کـه برای مـا روشـن و آشـنا هـم نیست، نـور مبـارک حسـین‌بن‌علی علیه السّـلام مثل خورشـید می‌درخشـد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشـید قرار دهـد، این کار بسیار برجسـته‌ای است. بنابراین پاسـداران از جمله کسانی هسـتند که این زیرکی را به خرج دادنـد. این را برای خودتان حفظ کنیـد و جـدّی بگیرید. جِدّ لازم است. یک کار سرسری و در هم و تخیّلی به حساب نیاید. در همه چیز جِدّ لازم است. «وهب لی الجِدَّ فی‌خشّیتک».(۱) در

امور معنوی هم جدیّت لازم است. کار را باید جدّی بگیرید و دنبال کنید. جدّاً خودتان را متشبّه به آن بزرگوار بدانید؛ کما این که هر کس از اوّل انقلاب - در این هفده سال - صفحه انقلاب را بنگرد و این کتاب قطور پر برگ را ورق بزند، همین را هم درباره پاسداران خواهد دید. پاسداران به برکت تشبّه به رفتار حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام، خیلی ارزش آفریدند. عزیزان من! یک وقت کسی نعمتی را ندارد، به او می‌گوییم برو و به دست بیاور؛ ولی یک وقت کسی نعمتی را دارد، به او می‌گوییم آن را حفظ کن و افزایش بده. من غالباً در دیدار با شما عزیزان، چون شما متنعّم به نعمت الهی هستید، این دومی را مکرّراً می‌گویم که حفظ کنید و افزایش دهید. این چیزها خود به‌خود نمی‌مانند؛ باید نگهداری شود و نگهداری شدن آن هم شرایطی لازم دارد. ملاحظه کنید؛ امام حسین علیه السّلام فرزند پیغمبر که بود، فرزند علی‌بن‌ابیطالب علیه السّلام و فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها که بود - همه اینها ارزشهایی است که یک انسان را خیلی تعالی می‌بخشد - پرورش یافته آن خانه و آن دامن و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبیّ‌اکرم از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان هشت، نه ساله بود. وقتی امیرالمؤمنین به شهادت رسید، ایشان یک جوان سی و هفت، هشت ساله بود. در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه مستعد، زیر دست آن پدر، مرتّب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود. اگر همّت یک انسان مثل همّت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است و با همین خدا را ملاقات کنیم. همّت حسینی این نیست. در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن علیه السّلام، امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه اینها درجه و تعالی است. لحظه‌لحظه‌هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت. بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است - از وقت شهادت امام حسن تا هنگام شهادت امام حسین، حدود ده سال و اندکی است - شما ببینید امام حسین علیه السّلام، در این ده سال قبل از عاشورا چه می‌کرد. آن عبادت و تضرّع، آن توسّل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگترین بلای معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها وملتهای مسلمان آن روز سفارش می‌شد بزرگترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متّهم می‌شد به این که طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تعقیب قرار می‌گرفت. «القتل بالظّنة و الأخذ بالتهمة». در چنین دورانی این بزرگوار، مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده‌های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان می‌دهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است. رشته بعدی هم رشته نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است - نقل شیعه هم نیست - اتّفاقاً این نامه را - تا آن جاکه در ذهنم هست - مورّخین سنّی نقل کرده‌اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده‌ام؛ یا اگر هم نقل کرده‌اند، از آنها نقل کرده‌اند. آن نامه کذایی و نهی از منکر و امر به معروف ، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است که این هم امر به معروف و نهی از منکر است. « اُرید اَن امر بالمعروف وانَهی عن المنکر».(۲) ببینید؛ یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را می‌کند؛ هم در صحنه و عرصه‌ی فرهنگی، که مبارزه با تحریف، اشاعه احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است و هم در عرصه سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خود سازی و پیشرفت است. عزیزان من! این انسان الگوست - اینها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه‌ای نباید متوقّف شد. باید دائم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمنْ منتظرِ خاکریز نرم است که نفوذ کند. دشمنْ منتظر توقّف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقّف کردن حمله دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله شماست. پیشرفت شما حمله به دشمن است. بعضی

خیال می‌کنند حمله به دشمنان، معنایش این است که انسان حتماً توپ و تفنگ به جایی ببرد؛ یا فریاد سیاسی بلند کند. البته این هم در مواقعی لازم است. بله؛ لازم است انسان فریاد سیاسی هم بزند. بعضی این طور خیال نکنند که وقتی ما به مسأله فرهنگ اشاره می‌کنیم، منظور فریاد کشیدن بر سر دشمن است؛ نه. البته آن هم جای خودش کار لازمی است؛ اما فقط آن نیست. کار سازندگی انسان بر روی خود، بر روی فرزندان، زیردستان و کسان و بر روی امّت اسلامی، بزرگترین کارهاست. دشمن دائم پنجه می‌زند، برای این که بتواند این سدّ عظیم را به نحوی متزلزل یا نازك و نفوذ پذیر کند. دشمن که رها نمی‌کند. دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود، همه استکبار غربی و فرهنگ منحطّ جاهلی و طاغوتی است. این دشمن در طول قرنها به وجود آمده است؛ بر همه منافذ عالم - منابع اقتصادی، فرهنگی، انسانی و سیاسی - دست و چنگ انداخته است. حالا با یک مانع مهمّی که اسلام واقعی است - نه اسلام ادّعایی - رو به رو شده است. البته اسلام ادّعایی هست. اسمشان مسلمان است. سر سفره آن، هم می‌نشینند؛ هم می‌چرند؛ انگشتان را هم می‌لیسند!طبیعی است آن که ترسی ندارد. سدّ واقعی، اسلام واقعی و اسلام قرآن است. اسلام «لن یجعل‌اللّه للکافرین علی‌المؤمنین سبیلاً»(۳) و «ان الحکم الاللّه»(۴) است. اگر کمی دایره را اضیق کنید و به وسط دایره - به مرکز - نزدیکتر شوید، اسلام «اناللّه اشتری من‌المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنّة»(۵) است. اسلام شماست که بدنهایتان پر از ترکش است. بر سرتا پای شما نشانه‌ی عملیات و جنگ و جهاد فی‌سبیل‌اللّه و امثال آن است. چه جانبازان عزیز، چه خانواده‌های شهدا، چه آنهایی که رفتند و بحمداللّه زنده و سرحال - به کوری چشم دشمن - برگشتند. مانع اصلی این است. دشمن از این مانع، غافل نیست. دائم براین پنجه می‌اندازد. باید با پنجه افکنی و ناخن کشی و حیله‌گری دشمن مقابله کنیم. حرکت و تلاش لازم است؛ هم در جبهه خودسازی - این مقدّم بر همه است؛ مثل امام حسین علیه‌السّلام که آقا و مولای شماست - هم در جبهه سیاسی - که آن امر به معروف و حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار - هم در جبهه فرهنگی - یعنی آدم سازی، خود سازی، خودسازی فکری و اشاعه فکر و فرهنگ - اینها وظیفه همه کسانی است که امام حسین علیه السّلام را الگو می‌دانند. خوشبختانه ملت ما همه نسبت به حسین‌بن‌علی علیه السّلام خاضعند و آن بزرگوار را بزرگ می‌شمارند. حتی خیلی از غیر مسلمانها این گونه‌اند. حال به مسأله کربلا می‌رسیم که از جهت دیگری مسأله کربلا مهم است. باز این هم برای کسانی که می‌خواهند امام حسین را الگو قرار دهند، درس است. عزیزان من؛ ببینید! ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز - یا اندکی بیشتر - طول نکشیده است. تعدادی هم شهید شده‌اند - حالا هفتاد و دو نفر یا چند نفر کمتر و بیشتر - این همه شهید در دنیا هست. مسأله کربلا که شما می‌بینید این همه عظمت پیدا کرده است - حق هم همین است و هنوز از اینها عظیمتر است - این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچه‌های کوچک در همه‌جا کشته شده‌اند؛ در حالی که آن‌جا یک بچه شش ماهه کشته شد - دشمنان در بعضی جاها قتل عام کرده‌اند و صدها بچه را کشته‌اند - قضیه در این‌جا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است. روح قضیه این است که امام حسین علیه السّلام در این ماجرا، با یک لشکر روبه‌رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه السّلام با جهانی انحراف و ظلمات روبه‌رو بود. این مهم است. با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، که آن جهان هم همه چیز داشت. پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدّث و آخوند داشت. وحشت انگیز بود. تن آدم معمولی - حتی آدم فوق معمولی - در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت می‌لرزید. قدم و دل امام حسین علیه‌السّلام در مقابل این دنیا نلرزید؛ احساس ضعف و تردید نکرد و یک تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که قیام‌للّه است. کار امام حسین علیه‌الصّلاه والسّلام در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمد بن عبداللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان طور که پیغمبر در آن جا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین هم در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. امام حسین هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد.

حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره‌ی متحدالمرکز هستند. به یک جهت متوجّهند. لذا این جا « حسین منی و انا من حسین»(۶) معنا پیدا می‌کند. این عظمت کار امام حسین است. امام حسین علیه‌السّلام در شب عاشورا که فرمود: بروید و این‌جا نمانید؛ دست بچه‌های مرا هم بگیرید و ببرید؛ اینها مرا می‌خواهند، شوخی که نکرد.(۷) فرض کنید آنها قبول می‌کردند و می‌رفتند و امام حسین، تک و تنها و یا با ده نفر می‌ماند؛ آیا خیال می‌کنید عظمت کار امام حسین کم می‌شد؟ نه؛ عیناً باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این هفتاد و دو نفر، هفتاد و دو هزار نفر اطراف امام حسین را می‌گرفتند، آیا باز عظمت کار کم می‌شد؟ نه، عظمت کار این جا بود که امام حسین علیه‌السّلام، در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعرّض و مدّعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید می‌کنند. آدمهای فوق معمولی هم احساس تردید می‌کنند. کما این که بارها گفته‌ام عبداللَّه بن عباس - که یک شخصیت بزرگی است - و همه آقازاده‌های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبداللَّه زبیر، عبداللَّه عمر، عبدالرحمن بن‌ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیلند. در مدینه عدّه زیادی صحابه بودند؛ آدمهای با غیرتی هم بودند - نه این که خیال کنید با غیرت نبودند - همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم‌بن عقبه، در قضیه «حَرّه» مدینه - که سال بعد به مدینه حمله بردند و همه را قتل عام کردند - ایستادند؛ جنگیدند و مبارزه کردند. خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند. اما شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسأله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسأله دیگر است. امام حسین علیه‌السلاّم این دومی را داشت. برای این دومی حرکت کرد. برای همین است که من بارها تأکید کرده‌ام که حرکت امام بزرگوار ما، یک حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه‌ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی بگویند که امام حسین در صحرای کربلا، تشنه شهید شد؛ ولی امام بزرگوار، با این عزّت، حکومت و زندگی کردند؛ از دنیا رفتند و تشییع شدند. شاخص قضیه اینها نیست. شاخص قضیه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است که همه چیزها را هم با خود دارد. قبلاً گفتم که دشمن امام حسین علیه‌السلاّم، پول و زور و شمشیر زن و مروّج و مبلّغ و سینه چاک داشت. عزیزان من! الان وضع شما این است. کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمی‌شد. الان همان روز است. همه دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است. البته امروز حقّاً و انصافاً بهتر از زمان امام حسین است. باید این را قبول کرد. بالأخره امروز در لابلای این ظلمات، روشنیهایی دیده می‌شود. افراد و کسانی هستند؛ روشنفکران، مردمان آگاه و ملتهایی در گوشه و کنار دنیا هستند؛ ارتباطات خوب است. اما وضع دشمن اسلام و جمهوری اسلامی و دشمن این حق و این گوهر گرانمایه‌ای که در اختیار و در مشت شماست، در همه‌جا گسترده است. از دولت استکباری آمریکا بگیرید تا فرهنگ حاکم بر بسیاری از جوامع امروز دنیا - اعم از جوامع غربی و دنباله روهای آنها، تا دلهای فریب خورده‌ای که حتی در خانه شما، یعنی در چهار دیواری همین کشور الهی و حسینی زندگی می‌کنند - گسترده است؛ مدّعی هم هستند! ناگهان با یک نشست و بر خاست، جمهوری اسلامی را به چیزی متّهم می‌کنند که اگر برای مردم دنیا تشریح شود، مردم دنیا تعجّب خواهند کرد! همان طور که امیرالمؤمنین را به نماز نخواندن متّهم می‌کردند! یکی همین دولت آمریکاست که در کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای گوناگون دنیا و در آسیا، هزار نوع فاجعه انجام داده است؛ آمریکایی که از کشتار هزاران انسان مؤمن در «سربرنیتسا» و در مناطق بوسنی هرزگوین، اندکی اظهار ناراحتی نکرد. الان هم که تظاهر می‌کنند، واقع نمی‌گویند. به طور جدّی دنبال نمی‌کنند. آن روز ایستادند و همین طور نگاه کردند تا مسلمانان را قتل عام کردند و از بین بردند. هزاران هزار را نابود کردند. ما مرتّب فریاد کشیدیم؛ ولی آنها گفتند: نه، اصلاً خبری نیست! من یاد داشتی را از سال ۷۴ - همان زمان مربوط به «سربرنیتسا» - نگاه می‌کردم. در آن یاد داشت آمده بود که چند نفر از سر کردگان سرشناس سیاسی دنیا گفته بودند: از این حرفهایی که گفته می‌شود، خبری نیست! در صورتی که بعد از گذشت چند ماه - حدود دوازده، سیزده یا پانزده ماه - گورهای دستجمعی در سربرنیتسا کشف شد! ما آن روز پی در پی فریاد می‌کردیم؛ آنها می‌گفتند: خبری نیست! برای خونهای به نا حق ریخته مردم فلسطین، یک ذرّه ارزش

قائل نیستند. برای هزاران نفری که به وسیله رژیم بعثی عراق، در قضایای حلبچه و غیر آن، دچار آسیب شیمیایی شدند، اهمیتی قائل نشدند. برای فاجعه آفرینیهای گوناگون در دنیا و برای بشر، اصلاً ارزش قائل نیستند. این دولت آمریکا و اشباه و نظایرش - که من نمی‌خواهم دانه دانه اسم اشخاص و دولتها را بیاورم. بدتر از همه آمریکاست؛ دیگران هم مقداری به او دور یا نزدیک هستند - می‌آیند و جمهوری اسلامی را به عدم رعایت حقوق انسان متّهم می‌کنند! این طور هم نیست که فقط را دیوها بگویند؛ روزنامه‌ها می‌نویسند و قطعنامه می‌کنند. شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل مطرح می‌کنند و هر اقدامی بتوانند از قبیل پول دادن و تهدید کردن، انجام می‌دهند! حالا- این یک قلم است. در قضایای مختلف، در محاصره اقتصادی و در کارهای گوناگون و تهدیدهای مختلف هم این گونه است. البته معارضه سیاسی و فرهنگی دولتها، بخش کوچک معارضه با جمهوری اسلامی است. بخش مهمتر، معارضه فرهنگی غرب با نظام جمهوری اسلامی است که یک معارضه عمیق و بلند مدّت است. ایستادگی در مقابل اینها روح حسینی می‌خواهد. آن کسانی که امروز در مقابل تهاجم و توطئه آفرینیهای دشمنان ما در جبهه استکبار، در کار جهادی وسیاسی ایستادگی می‌کنند، کار حسین‌بن‌علی علیه السّلام را می‌کنند. پس عظمت حرکت حسین‌بن‌علی علیه السّلام، این‌جاست. این نکته به نوبه خود، ما را به نقطه دیگری می‌رساند و آن این است که چطور می‌شود ایستاد؟ ایستادن که کار آسانی نیست؛ قدرت می‌خواهد . این قدرت نیز با اخلاص حاصل می‌شود؛ لذا باید سراغ اخلاص بروید و برویم. برای خدا، برای وظیفه و تکلیف فعّالیت کنیم، نه برای خواهشهای و هواهای نفسانی، یا توقّعات و گفتن این و آن. اگر این شد، آن وقت میدان، هیچ گاه از انسانهای بزرگ و ستونهای استواری که می‌توانند این خیمه را نگه دارند، خالی نخواهد بود. همان گونه که مسأله در میدان جنگ، برای بسیاری از رزمندگان فداکار و جان برکف ما، حقّاً و انصافاً مسأله اخلاص بود. اوّل انقلاب، قبل از جنگ و بعد از جنگ هم همین طور بوده است. مسأله اخلاص را تمرین کنیم. امروز جمهوری اسلامی به این روحیه و به آن عزم و ایستادگی نیاز دارد. من می‌خواهم به شما بگویم که عزیزان من، امروز حیثیت ایران و ملّت ایران هم نیاز دارد. اگر کسی اهل دین خدا هم نباشد، برای خداکاری نخواهد کرد؛ همین قدر بخواهد که این خانه برای اهل آن سالم و پابرجا بماند. چنین کسی هم باید بداند که جز با ایستادگی پارسایانه و شجاعانه در مقابل دشمن، امکان پذیر نیست. دشمنْ لحظه‌ای غافل نیست و هر کاری بتواند می‌کند. من بارها گفته‌ام دشمنان جهانی ما، هیچ منّتی بر ملت ایران ندارند که بگویند ما می‌توانستیم فلان ضربه ر ابه شما بزنیم و نزدیم؛ نه. هر ضربه‌ای که نزدند، نمی‌توانستند! نتوانستن که فقط نداشتن مهمّات نیست. هزار گونه مانع و مشکل داشتند که نمی‌توانستند. از عکس‌العملش و از مشکلات منطقه‌ای ترسیدند؛ لیکن هیچ وقت هم غافل نبودند از این که بتوانند ضربه‌ای را وارد کنند که کاری و مؤثّر باشد. امتحان هم کردند، دیدند که برای این ملت، ضربه کاری وجود ندارد. ضربه‌ای از جنگ هشت ساله کاری‌تر؟! جنگ هشت ساله، این ملت را آبدیده، شجاع و متّکی به نفس کرد. نام این ملت را بلند کرد. خیلی از ملتهای مسلمان دنیا به خاطر جنگ و عقاید شما ملّت، توجّه و گرایش پیدا کرده‌اند. شرح حال کسانی را که در ستایش ملت ایران و در ستایش ایران و جمهوری اسلامی و شهر تهران، شعر گفته و مقاله نوشته‌اند - که فراوان است - بخوانید. در کشورهای اسلامی، بخصوص در کشورهای عربی هستند. البته کشورهای غیر عربی هم در این جهت زیادند. از آنها علّت را می‌پرسند؛ می‌گویند: ماجرای جنگ ما را به خود آورد! این ایستادگی ملت ایران، این قدرت همراه با مظلومیت، ملتها را تکان داد. این را هم امتحان کردند و دیدند. اما باز هم مترصّدند؛ «یتربّص بکمُ‌الدّوائر».(۸) همچنان که قرآن درباره پیغمبر فرمود: دائم در حال کمین‌گری هستند که بتوانند حرکتی انجام دهند. این که گاهی می‌بینید راجع به ایران و جمهوری اسلامی می‌گویند: «امنیت را چنین می‌کند» - شایعه درست می‌کنند - یا می‌گویند:«فلان سلاح را دارد؛ در فلان حادثه و انفجار دست داشته است»، همه اینها همین توطئه چینیهاست. همین نقشه درست کردن و زمینه ساختن برای مبارزه‌جویی با ملت ایران است. البته همه هم بحمداللّه نقش بر آب شده است؛ بعد از این هم خواهد شد. ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی در طول این سالها، یک بار هم موجب ناامنی این منطقه نشده است. همیشه حفظ امنیت

کرده است. دیگران ناامنی ایجاد کرده اند. در این تاریخ هفده ساله انقلاب، یک بار هم نمی‌توانند نشان دهند که جمهوری اسلامی یا ملت ایران، حرکتی کرده باشند که موجب ناامنی منطقه باشد. البته دیگران کردند؛ همه هم می‌دانند و اطّلاع دارند. هم بعضی از قدرتهای داخلی منطقه، هم کسانی که در خارج بودند، خیلی ناامنی درست کردند؛ امّا ما نکردیم. ما همیشه امنیت را حفظ کردیم. امنیت برای خودمان، قهراً امنیت برای منطقه است. یعنی هم امنیت خودمان را خواستیم، هم امنیت منطقه را؛ چون تفکیک ناپذیر است. ناامنی ما هم، ناامنی منطقه است. قدرتهای فراملیّتی یا تبعه آنها خیال نکنند که می‌شود ایران را ناامن کرد و منطقه را برای دیگران امن نگه داشت؛ نه. این خواب و خیالی بیش نیست. بدانند که اگر شیاطین سعی کنند تا برای این ملت، ناامنی درست کنند، این ملت ملتی نیست که ضربه دشمن را بی‌پاسخ بگذارد. ملت ایران ضربه هیچ کس ر ابی‌پاسخ نمی‌گذارد. آمریکاییها باسیاست خارجی ضعیف و علیلشان - که در این چند ساله نشان دادند که سیاست خارجیِ دولت آمریکا بخصوص این دولت کنونی آمریکا چقدر ضعیف و علیل و ناتوان است - به این نتیجه رسیده‌اند که بلکه بتوانند - به خیال خودشان - مثلاً ضرب شستی نشان دهند. البته چیزی اظهار نمی‌کنند. قراین این طور به نظر بعضی می‌رساند. مثلاً می‌گویند: در فلان انفجار، ایرانیها دست داشتند؛ یا در فلان قضیه، ایرانیها دخالت داشتند - ازاین گونه حرفها و بهانه گیریهای بی‌ارزش و بیهوده - برای این که شاید بتوانند لااقل یک زمینه سازیِ ذهنی درست کنند! اینها باید ملت ایران را خوب شناخته باشند. ملت ایران ملتی است که بیشترین قوام منطقه حسّاس خلیج فارس، به او و کشور اوست. آن روزی که ایران امنیت و آرامش داشته باشد - کما این که بحمداللَّه همین طور بوده است و همین‌طور است و ان‌شاءاللَّه در آینده هم خواهد بود - منطقه روی آرامش خواهد دید. مگر این که آنها برای خودشان دردسر درست کنند. در جاهای دیگر که به ما ربطی ندارد؛ امّا چنانچه بخواهند ملت ایران را مورد تعرّض قرار دهند، بدانند که منطقه بر دشمنان ملت ایران، بخصوص بر کسانی که در خانه‌های شیشه‌ای نشسته‌اند، به مراتب نا امنتر خواهد شد. به مراتب وضع برای آنها سخت‌تر خواهد شد. ملت ایران ملتی بزرگ و شجاع است؛ ملتی است که متّکی و متوکّل علی‌اللَّه است. راه او هم راه روشنی است. راهش عبارت است از راه فراهم آوردن یک نظام انسانی سالم، مرفّه، آباد، امن و امان برای افراد این کشور، تا برای ملتهای دیگر الگو شود. دفاع این ملت برای ملتهای دیگر، الگو و نمونه و اسوه بود و ان‌شاءاللَّه دیگران از آن درس گرفته باشند و ملتهای مسلمان، آن وقتی که لازم است، بتوانند از خودشان دفاع کنند. امروز هم سازندگی این کشور برای ملتهای دیگر الگوست و باید از آن درس بگیرند. متّکی به خود شوند و کشورشان را بسازند. از دیگران احساس استغنا کنند و بی‌نیاز شوند. ایجاد امنیت ایران برای خود و همسایگانش نیز همین طور است. ملت ایران بحمداللَّه در مسائل گوناگون ، هر جا که حضور پیدا می‌کند، حضوری آرامش بخش و ضدّ تشنّج است. هرجا که وارد شدیم، همین طور بوده است - اعتمادی که بحمداللَّه دولتها و ملتها به دولت و ملت ایران می‌کنند - که این هم از تفضّلات الهی است. اینها برای ملتها و دولتهای دیگر الگوست. این به خاطر توکّل و اعتماد به خداست. این هم راه روشن اوست. شما جوانان عزیز؛ شما کسانی که راه خدا و اتّکاء به خدا را آزمودید و تجربه کردید و فواید آن را درک کردید، برکات اتّکال به خدا را در رفتار امام و در رفتار خودتان در جنگ مشاهده کردید، این راه روشن را نباید لحظه‌ای مورد غفلت قرار دهید. نام مبارک امام حسین علیه‌السّلام، یاد و زندگی و تاریخ آن بزرگوار، همه برای ما درس است. این درسها را باید فرابگیریم. آنها را باید درست بفهمیم و مورد مداقّه قرار دهیم. آنها را در زندگی خودمان باید پیاده کنیم. ان‌شاءاللَّه این را هم برای ملتها الگو قرار دهیم. امیدواریم خداوند همه شما را مشمول تفضّلات و تأییدات الهی و مشمول ادعیه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه قرار دهد و ان‌شاءاللَّه چشمهای شما و چشمهای همه ما را به زیارت آن بزرگوار، روشن و منوّر فرماید و روح مقدّس امام عزیز را از همه ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------------

-- ۱) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۳، ص ۳۳۲ ۲) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ ۳) نساء: ۱۴۱ ۴) یوسف: ۴۰ ۵) توبه: ۱۱۱ ۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۷ ۷) وقعة الطف، ص ۱۹۸ ۸) توبه: ۹۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما، طلّاب و اقشار مختلف مردم شهر مقدس قم به‌مناسبت سالروز ۱۹ دی ما

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما، طلّاب و اقشار مختلف مردم شهر مقدس قم به‌مناسبت سالروز ۱۹ دی ماه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیزِ قمی؛ خیلی خوش آمدید. با تشریف‌آوردن خودتان - این سنّت همه ساله - این روز بزرگ و این خاطره فراموش نشدنی را همچنان زنده و با طراوت نگه داشته‌اید. جا دارد که این چنین خاطره‌هایی، همیشه زنده بماند. حوادث در زندگی ملتها زیاد است؛ اما حوادثی که به برکاتی منتهی شود، از قبیل برکاتی که قیام مردم قم در نوزدهم دی به دنبال خود آورد، در دنیا کم است. باید قدر آنها را دانست و آنها را در ذهن، در عمل و در گفتار خود زنده نگه داشت. امیدواریم خداوند شهیدان عزیز این روز و دیگر ایام مبارک قم و همه شهدای مردم مؤمن و حزب‌اللّهی و انقلابی و شهید پرور قم و سایر نقاط کشور را مشمول لطف و رحمت خود قرار دهد. یک مطلبِ لازمِ کوتاهی را در باب مسأله مساجد اشاره کنم - به مسائلی هم که بعداً به مناسبت ماه رمضان خواهم گفت، ارتباط پیدا می‌کند - و آن این است که مسجد، نه فقط در زمان ما و نه فقط در کشور عزیز اسلامی ما، بلکه در نقاط مختلف عالم و در طول تاریخ، منشأ آثار بزرگ و نهضتها و حرکتهای اسلامی بزرگی شده است. مثلاً قیام مردم کشورهای شمال آفریقا که مسلمان هستند - مثل الجزایر و دیگر کشورهایی که سالها در زیر سلطه نظامی استعمار فرانسویها بودند - از مساجد شروع شد، که به پیروزی هم رسید و کشورها استقلال پیدا کردند. انقلاب در این کشورها هم، آن روزی رو به شکست رفت و دوباره ملّتها استقلال خودشان را از دست دادند که رابطه خود را با مساجد و با دین و ایمانِ مساجد قطع کردند. در صدر اسلام هم، در زمان نبیّ مکرّم اسلام صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و همچنین در زمان حکومت با برکت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، مسجد مرکز همه تصمیم‌گیریهای مهم و کارهای بزرگ بود. نمی‌خواهیم از لحاظ وضع زمان، مسجد امروز را به مسجد کوفه زمان امیرالمؤمنین تشبیه کنیم؛ زیرا اقتضاهای هر زمان متفاوت است. به‌طور کلّی مسجد به عنوان یک پایگاه دین، عبودیّت و معرفت، می‌تواند برای جوامع اسلامی منشأ و سرآغاز حرکات بزرگ و برکات ماندگار باشد. یکی از علل پیروزی این انقلاب مبارک در ایران اسلامی - و یا لااقل سهولت این پیروزی - این بود که مردم به مساجد اقبال پیدا کردند؛ جوانان مساجد را پر کردند و علمای اعلام، مساجد را به عنوان مرکزی برای تعلیم، تربیت، روشنگری افکار و اذهان، مورد استفاده قرار دادند و مسجد، مرکزی برای حرکت، آگاهی، نهضت و افشای اسرار زمامداران فاسد و خودفروخته رژیم طاغوت شد. در دوره مشروطیت هم همین‌طور بوده است؛ در دوره ملی شدن صنعت نفت هم تا حدودی همین‌طور بود؛ در زمان انقلاب هم که این مسأله، به حدّاعلی رسید. ملت ایران باید مساجد را مغتنم بشمارد و پایگاه معرفت و روشن بینی و روشنگری و استقامت ملی به حساب آورند. اگر کسی خیال کند که در مسجد، فقط چند رکعت نماز می‌خوانند و بیرون می‌آیند و این چه تأثیری دارد، خطاست. این‌طور نیست. اوّلاً اگر همان چند رکعت نماز هم با چشم بصیرت نگاه شود، خودِ نماز که به زبان مُشَرِّع مقدّس نماز و اذان، خیرالعمل و فلاح است، مایه برکات زیادی می‌شود. نماز یک ملت را به قیامِ للَّه وادار می‌کند. نماز انسانها را از فساد دور و به خلوص و فداکاری نزدیک می‌کند. علاوه بر آن، مسجد فقط برای نماز نیست؛ در مسجد انواع عبادات هست. از جمله آن عبادات، تفکّر است که «تفکّر ساعهٔ خیر مِن عبادهٔ سنهٔ»(۱)، یا در بعضی از روایات است که «من عبادهٔ اربعین سنهٔ»، یا «سبعین سنهٔ» - البته فکر کردن درست - افراد مسجد برو، این فکر را به وسیله شنیدن سخنان عالم دین و فقیه به دست می‌آورند. بنابراین مسجد، هم مدرسه است، هم دانشگاه، هم مرکز تفکّر و تأمل، هم مرکز تصفیه روح، هم مرکز خلوص و مرکز اتّصال بنده به خداست. ارتباط زمین و آسمان است. جایی است که انسان خود را به منبع لایزال فیض و قدرت وصل می‌کند. انسان در مسجد، خود را به خدا متصّل می‌کند. بنابراین باید قدر مساجد را دانست. باید در مساجد حضور پیدا کرد. بحمداللَّه به برکت انقلاب در این سالهای اخیر، این معنا زیاد شده و کیفیّت پیدا کرده است. همه شنیدید که امسال در ایام اعتکاف در ماه مبارک رجب، در بسیاری از مساجد سراسر

کشور، جوانان ما، زنان و مردان از قشرها و سنین مختلف، رفتند و در مسجد ماندند؛ سه روز روزه گرفتند و با خدا مأنوس شدند. بعد از آن هم با گریه و اشک و آه، مسجد را وداع گفتند و بیرون آمدند، تا برای سال آینده آماده شوند. عزیزان من! این برای یک جامعه، علامت خوبی است. «الذین ان مکّنا هم فی‌الارض اقاموا الصلوة»(۲)، علامت یک حکومت الهی، علامت یک حرکت صحیح و دارای جهتگیری صحیح است. این را جدّی بگیرید و تقویت کنید. بحمداللَّه مسأله تنظیف و تطهیر و پاکسازی و غبارروبی و عطرافشان مساجد - کارهایی که این روزها انجام می‌گیرد - همه جزو کارهای خوبی است که بحمداللَّه انجام هم می‌گیرد و خوب است که انجام دهید. و امّا آن مطلب اصلی که می‌خواهم با شما مردم عزیز قم مطرح کنم: قم قبّةالاسلام، مرکز اسلام، مرکز روحانیت و دین است و برای انقلاب ما - هم در دوره انقلاب، هم در دوره جنگ و دوره مبارزه با گروهکها - مرکز بسیار مهمی بوده است. حوزه مبارکه قم هم که حقیقتاً یک کلمه طیّبه و شجره طیّبه است - «اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء، توتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»(۳) - و خیلی دارای عظمت است. مردم و جوانان و نیروهای حزب‌اللّهی و مؤمن قم، هم که جای خود دارند. حقیقتاً قم مرکز مهمّی در جهان اسلام و در میان شهرهای کشور ماست. این مطلب را هم باید با شما مردم قم در میان گذاشت که حقیقتاً «السّابقون الاوّلون»(۴) هستید. معروف است که بقای هر چیز، با همان عواملی تأمین می‌شود که حدوث آن شیء، با آن عوامل تأمین شده است. فی‌الجمله این حرف، حرف درستی است. یعنی اگر مثلاً ـ برای تداوم و بقای انقلاب اسلامی ایران، دنبال عاملی می‌گردیم، باید نگاه کنیم و ببینیم شروع و حدوث این انقلاب، با چه عواملی شد. اگر آن عوامل را در جامعه تأمین کنیم، انقلاب تداوم پیدا می‌کند. یک حرکت که با عامل خاصّی و با یک قدرت آغاز شده است؛ ادامه آن حرکت هم با همان عامل خاصّ است. عوامل حدوث انقلاب چه چیزهایی بود؟ عوامل متعدّد و فراوانی داشت. حدوث انقلاب که یک عامل نداشت. این، یک نگاه علمی و جامعه‌شناسی و تاریخی و دقیق لازم دارد که انسان نگاه کند و ببیند. البته نگاه هم کردند؛ این مسائل هم مکرراً بحث شده است. انقلاب، عوامل گوناگونی داشته است که شناخت آن عوامل، خود یک بحث طولانی و علمی و مفصّلی است؛ اما آن چیزی را که انسان می‌تواند به عنوان روح و رقیقه موجود در همه این عوامل معرفی و به آن اشاره کند، توجه به خدا، انجام تکلیف الهی و قیام‌للَّه - برای خدا قیام کردن - است. درست است که ممکن بود انگیزه‌های گوناگونی در ذهن بعضی از افراد باشد - فرض بفرمایید مبارزه با دیکتاتوری رژیم طاغوت و مبارزه با فساد - همه اینها درست است. این انگیزه‌ها در ذهن همه بود و جزو مؤثّرات این انقلاب هم بود؛ لیکن علت کارایی همین عوامل و مؤثّرها هم این بود که با روح دینی و با احساس تکلیف همراه بود. چون مبارزه با استبداد، با فساد، با وابستگی، با عقب‌افتادگی و فقر و تلاش برای بهسازی زندگی انسانها و رفع فقر از زندگی فقرا و مستضعفان، چیزهایی است که مورد رضای الهی است. خدای متعال انسانها را به این چیزها امر کرده است. اگر روح دینی باشد، این عوامل به صورت فراگیر در میان همه اقشار مردم، آن هم به صورت عمیق، به وجود می‌آید. لذا این انقلاب تمام‌شدنی نبود و نیست. اگر عامل دینی نباشد، چند صباحی حرکتی می‌شود، عدّه‌ای معیّن و قشر مشخّصی، کاری می‌کنند؛ بعد هم خسته می‌شوند. عدّه‌ای به دنیای خود می‌رسند؛ عدّه‌ای هم به حکومت و مقام می‌رسند؛ عدّه‌ای با قدرتمندان سازش می‌کنند؛ عدّه‌ای می‌ترسند؛ عدّه‌ای به زندگی راحت خو می‌گیرند و عدّه‌ای مأیوس می‌شوند و قضیه تمام می‌شود و از بین می‌رود! کمااین که در بسیاری از نهضتهای دنیا، چون اسم خدا، یاد خدا و روح تعبّد و اخلاص نبود؛ چون یک رهبر الهی و معنوی مثل آن بزرگوار، آن انسان بزرگ، امام راحل عظیم‌الشّأن، در میان آنها نبود، حتی استعدادهای معمولی هم برای حرکت در مبارزه با فساد و استبداد و بدبختیهای دیگر یک ملت، شکوفا نشد. اما در این جا همه آحاد مردم؛ مردان، زنان، پیرمردان، افرادی که در مدّت عمرشان در مسائل اجتماعی دخالت نداشتند و کسانی که در هیچ کار مضرّ و خطردار برای زندگی مادّی خود قدمی نگذاشته بودند، بپاخاستند و بی‌محابا به خیابانها آمدند. یک غوغای همگانی به وجود آمد، شد نهضت و انقلاب؛ آن هم انقلابی که به دنبال خود کاری کرد که در طول تاریخ اسلام - بعد از حکومت صدر اوّل تا زمان ما - این کار انجام نشده بود؛ نه در این‌جا و نه در هیچ جای دیگر.

آن، چه بود؟ آن، حاکمیت قرآن، حاکمیت فقه اسلامی و احکام دینی بود. این که قوانین و اداره امور کشور، بر اساس اسلام شود. این، سابقه نداشت؛ هیچ‌جا سابقه ندارد. امروز عدّه‌ای حقیقتاً ناشکری می‌کنند. بعضیها نعمت خدا را حقیر می‌شمرند. یک چیز و یک نابسامانی، فرض بفرمایید یک دادگاه در یک جا حکمی کرده است، یا یک بخشدار، یا فرماندار در یک گوشه کشور حرفی زده است، یا یک مأمور دولت برخوردی کرده است که به نظر اینها ناشایسته است، می‌بینید که ناگهان همه چیز را زیر سؤال می‌برند! انقلاب و حکومت و جمهوری اسلامی و ولایت و این حرکت عظیم، به‌کلّی فراموششان می‌شود! نمی‌فهمند چه اتّفاقی افتاده است! عزیزان من! مسلمانان هوشمند و انسانهای برجسته از اکناف عالم، اکنون که قریب هجده سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، گاهی می‌آیند و با ما ملاقات می‌کنند و به ما می‌گویند شما خودتان که در انقلابید، درست نمی‌دانید که چه اتّفاقی در ایران افتاده است! این حادثه، یک حادثه غیر قابل توصیف است! در کشوری که مأمن استکبار و پایگاه امریکا بود، سرانش نوکران حلقه به گوش قدرتهای جهانی بودند، ثروتش در بین خانواده‌های حاکم تقسیم می‌شد، از دین روزبه‌روز کاسته می‌شد، مردم روزبه‌روز و به زور، به بداخلاقی و فساد اخلاقی و فساد جنسی سوق داده می‌شدند، انسان بیاید و حکومتی مستقل، آزاد، شجاع و مردمی درست کند! رؤسا و مسؤولین کشور، رؤسای قوا، انسانهای مؤمن و علمای باللَّه! کارکنان، نظامیان، ارتش، سپاه و نمایندگان مجلسش؛ همه مردمان مؤمن، متعبّد، متدیّن و بعضی نافله‌خوان و نماز شب‌خوان هستند! این کشور در مقابل قدرتی مثل قدرت امریکا می‌ایستد؛ نمی‌ترسد و واهمه نمی‌کند؛ منافع کشور را به بیگانگان نمی‌دهد. اینها چیزهای بزرگ و عظیمی است. حالا یک گوشه هم به فرض، یک اشکال یا یک نابسامانی وجود دارد - یکی، دوتا، صدتا - مگر در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، نابسامانی، خلاف و بداخلاقی نبود؟ مگر حدّ شرعی نبود؟ مگر دزدی نبود؟ البته با دزد برخورد می‌کنند. آن جایی بد است که با درد و با فاسد و مفسد برخورد نشود و کارهای بد و بی‌دینی تشویق شود! تربیت یک جامعه و یک ملت بزرگ، در طول چند سال کوتاه که عملی نیست. بر این حادثه عظیمی که اتّفاق افتاده است، دیگران شهادت می‌دهند؛ خود ما هم هر وقت فکر و دقّت کنیم، خواهیم دید حرکت خیلی عظیمی شده است. علّت این هم که می‌بینید امریکا، صهیونیست، کمپانیهای جهانی، غارتگران بین‌المللی، قلدرهای معروف دنیا و دزدها سرگردنه عالم، به هیچ قیمتی حاضر نیستند با این نظام آشتی کنند، همین است که کار، کار عظیمی است؛ حرکت، حرکت عظیمی است. یک ملت، انقلابی با آن عظمت به وجود آورد، که این قیام مردم، چنین دستاورد عظیمی هم به دنبال خود داشته باشد و برکت و اثر آن باشد. بعد هم به این اکتفا نکنید؛ کار به این هم منتهی نمی‌شود. این نظام در طول سالهای اوّل ولادت خود، دست‌اندرکار مبارزه با یک توطئه حساب شده همه‌جانبه‌ای از سوی قدرتمندان درجه یک عالم - شوروی آن روز و امریکا - شد. بحمداللَّه شوروی متلاشی شد و از بین رفت و این یکی با هزار مشکل و دردسر برای خودش مانده است و دیگر قدرتهایی که در دنیا بودند و مجموعه‌های نظامی و غیره که به صورت جنگ تحمیلی جلوه کرد. این ملت و این انقلاب توانست در مقابل همه اینها بایستد و آنها را ناکام کند. مگر شوخی است؟! هر یکی از اینهایی که گفتم، می‌تواند یک نظام و یک رژیم حکومتی را خُرد و خمیر کند؛ از بین ببرد و یک ملت را به زانو درآورد! آن محاصره اقتصادی، آن مقابله‌های نظامی، آن جنگ طولانی و آن جنگ تبلیغاتی عظیم! باز هم نتوانستند. جنگ را هشت سال هم کش دادند، اما نتوانستند یک وجب از خاک این کشور را تصرف کنند و نگهدارند. هر چه را گرفته بودند، این ملت از چنگشان بیرون کشید. این، هنر این انقلاب و نظام بود؛ هنر این حکومت بود. بعد هم شروع به سازندگی کرد. گفت حالا جنگ تمام شد، شروع به ساختن کشور می‌کنیم. این هم سازندگی! شما امروز هر جای کشور که می‌روید، بحمداللَّه کار و تلاش و سازندگی است. ملت، دولت، مسؤولین بالا و پایین، همه و همه در تلاشند. این، اثر و هنر انقلاب است و ادامه پیدا خواهد کرد. این سازندگی، در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد. این حرکت به سوی رفاه و کمال دنیایی و آخرتی و مادّی و معنوی، در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد. این ملت از میدان خارج نخواهد شد. اینها به برکت دین است. این، کار یک انقلابِ جدای از دین نیست؛ کار احزاب و ایدئولوژیها و شخصیّتها نیست؛ کارِ

ایمان دینی این مردم است. پس این، عامل اصلی است. شما باید این عامل اصلی را حفظ کنید. این ملت باید حفظ کند. البته از حق نباید گذشت. خداوند این ملت را رحمت کند و برکاتش را بر این ملت روزبه‌روز بیشتر نازل فرماید. خداوند همه آحاد این ملت را مشمول فضل و رحمت خود قرار دهد. از اوّل انقلاب تا امروز، مردم در جهات دینی خیلی پیشرفت کرده‌اند. هر پدیده‌ای را نگاه کنید، می‌بینید که این‌طور است. مساجد بهتر شده است؛ ماه رمضانها و مجالس روضه‌خوانی بهتر شده است؛ شوق مردم به عتبات مقدّسه و صدقات جاریه بیشتر شده است؛ وجوهات برّیه و کمک به کارهای نیک، مسجدسازی، مدرسه‌سازی و ظواهر دینی بهتر شده است. علی‌رغم این که بعضی وقتی چیزی را در گوشه‌ای می‌بینند، فوراً می‌گویند که چرا این‌گونه شده است؛ اغلبِ موارد بهتر شده است. اگر دقیق شوید، خواهید دید که این چیزها از پانزده سال پیش - از ده سال پیش - بهتر هم شده است. این، حرکت به پیش است. این را باید در ماه رمضان تقویت کنید. ماه رمضان، ماه ذخیره‌سازی و ماه نیرو گرفتن است. ماه رمضان، ماهی است که آحاد مردم باید خود را به خزائن غیبی و معنوی الهی برسانند و هر مقدار که می‌توانند، تغذیه کنند؛ خود را برای پیشرفت آماده کنند. این، ماه رمضان است. لیلةالقدری که در این ماه رمضان است و قرآن صریحاً می‌فرماید:«لیلةالقدر خیرٌ مِن الف شهر»(۵)، یک شب بهتر است از هزار سی روز - هزار ماه - بسیار مهم است. چرا این قدر فضیلت را به یک شب دادند؟ زیرا برکات الهی در این شب زیاد است؛ نزول ملائکه در این شب زیاد است؛ این شب، سلام است؛ «سلام هی حتّی مطلع‌الفجر»(۶)؛ از اوّل تا آخر این شب، لحظاتش سلام الهی است. «سلام قولا مِن ربّ رحیم».(۷) رحمت و فضل الهی است که بر بندگان خدا نازل می‌شود. لیلةالقدر، شب ولایت است. هم شب نزول قرآن است، هم شب نزول ملائکه بر امام زمان است، هم شب قرآن و شب اهل بیت است، هم شب قرآن و هم شب عترت است. لذا سوره مبارکه قدر هم، سوره ولایت است. شب قدر خیلی ارزش دارد. همه ماه رمضان، شبها و روزهایش ارزش والا دارد. البته لیلةالقدر نسبت به روزها و شبهای ماه رمضان، خیلی فاخرتر است؛ اما شبها و روزهای ماه رمضان، نسبت به روزها و شبهای بقیه سال، خیلی فاخرتر است. باید قدر بدانید. در این روزها و در این شبها، همه بر سر سفره انعام الهی حاضرید. استفاده کنید. در این ماه، هر کار نیکی بکنید، هر سخن حقی بگویید، هر کلمه‌ای را به کسی که محتاج تعلیم است، تعلیم دهید، هر کلمه‌ای که برای خدا فراگیرید و در راه خدا به کار شما بیاید؛ هر رکعت نماز، هر آیه قرآن، هر ساعت گذراندن با دهان روزه و هر اجتناب از گناهی، باارزش است. دروغی نگویید و غیبتی نکنید که زمینه برای دروغ و غیبت مقتضی است. شما اجتناب و امتناع کنید. هر عمل حسنه‌ای که انجام دهید، احسان، اطعام و کمک به کسی، احوالپرسی از مستحقی، اقدامی برای مردم محروم، اقدامی برای جامعه اسلامی، کاری برای پیشرفت زندگی مردم؛ همه اینها عبادت است. ما عبادات فردی، عبادات اجتماعی و عبادات سیاسی داریم؛ عبادات ناب و خالص داریم که مربوط به نیمه‌شبهاست، مال هنگام دعا و مناجات و هنگام سخن گفتن با خدا و تضرّع است. هر کدام از اینها یک درجه است. هر کدام از اینها، شما را مثل پولاد آبدیده محکم می‌کند؛ این جوانان را مستحکم می‌کند؛ آنها را خلل‌ناپذیر و در مقابل نفوذ شیطان، نفوذ دشمن، نفوذ عوامل فساد و در مقابل تهاجم فرهنگی، آسیب‌ناپذیر می‌کند. در مقابل این نیرنگهای فرهنگی که برای جلب دلهای ساده بعضی از افراد به کار می‌برند و دامهایی که در سر راه جوانان می‌گسترانند، جاذبه‌هایی هم هست که کسی به جز نفس خود انسان نمی‌گستراند! یک جا پول است، یک جا شهوت، یک جا مقام، یک جا لذّتی است که خدای متعال به آن لذّت راضی نیست؛ این‌جا کسی شما را وادار نمی‌کند، نفس شماست که آن دشمنترین دشمنان شماست. «اعدی عدوّک نفسک التی بین جنبیک(۸)». روزه انسان را در مقابل همه اینها نفوذناپذیر و آسیب ناپذیر می‌کند. قدر این ماه را بدانید. در روزهای دوران اختناق هم وقتی عناصر مؤمن می‌خواستند در مقابل فشار دستگاه حاکم و در مقابل وسوسه‌ها و اغواهای زندگی راحت - که آنها را وادار می‌کرد مبارزه را کنار بگذارند - مقاومت کنند، به روزه روی می‌آوردند. عبادات خدا این گونه است. حضور در مقابل پروردگار این طور است. نماز که می‌خوانید، آرامش پیدا می‌کنید.از اضطراب و تلاطم روح نجات پیدا می‌کنید. وقتی با خدای متعال مناجات و تضرّع می‌کنید، جان خودتان را تصفیه و با صفا

می کنید، آلودگیها را از آن دور می کنید. روزه که می گیرید، خودتان را مثل فولاد، محکم و آبدیده می کنید. این گونه است. آنچه که به وسیله عبادات به دست ما می‌آید، خیلی خیلی باارزش است؛ خیلی زیاد است. باید خدا را شکر کنیم که برای ما نماز و روزه و عبادات را آورد؛ به ما امکان داد که این بهره‌ها را برای خودمان فراهم کنیم. آقایان محترم که به شهرهای مختلف تشریف می‌برید و با مردم حرف می‌زنید! به جوانان اقبال کنید؛ حقایق دینی را صریح با مردم در میان بگذارید؛ ارواح و نفوس مردم را تصفیه کنید. مردم احتیاج دارند؛ اهل شنیدن و باور کردن و پذیرفتن هستند. دلها پاک است. آیات کریمه قرآن و روایات نورانی اهل بیت را با دقّت، با تأمّل، با تدبّر و با بیان شافی و وافی مطرح کنید. آن چیزهایی را که متضمّن نصایح اخلاقی و هدایتهای فکری است و به ذهنها نور می‌افشاند، به این دلها فرو بخوانید. آنها را هدایت کنید. مراقب باشید که مبادا منبر ما، صحبت، نصیحت و حرف زدن ما، کسی را دچار شبهه کند؛ ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند. لُبّ دین، یعنی همان را که در روایات محکم - البته نه روایات ضعاف - و آیات کریمه قرآن است، بر این دلها و ذهنها بخوانید؛ اینها استقبال می کنند؛ دلهایشان پاک و صاف می‌شود. امیدواریم در این ماه مبارک رمضان، خداوند الطاف و برکات خود را بر شما ملت عزیز و امتحان‌داده و ثابت قدم در راه خدا، روز به روز بیشتر و بیشتر نازل فرماید. پروردگارا! این ماه مبارک را برای این ملت و برای آحاد ما، به معنای حقیقی کلمه، مبارک بگردان. پروردگارا! ارواح طیّبه شهدا و روح مبارک امام راحل رضوان‌اللَّه تعالی را در اعلی علیّین جای بده. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنا فداه را که این ماه، ماه آن بزرگوار و لیلةالقدر، شب آن بزرگوار است، از ما راضی و خشنود بگردان. پروردگارا! ما را موفّق به زیارت آن بزرگوار، جهاد در رکاب آن بزرگوار و شهادت در پیش روی آن بزرگوار بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه برکاته --- ۱) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷ ۲) حج: ۴۱ ۳) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۴) توبه: ۱۰۰ ۵) قدر: ۳ ۶) قدر: ۵ ۷) یس: ۵۸ ۸) نهج‌الفصاحه: ص۶۶، ح۳۳

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. احمده و استعینه و استمدّمنه و اتوکّل علیه و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته؛ سیدنا و نبیّنا ابی‌القاسم‌المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، الهداةالمهدیّین المعصومین، سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداةالمؤمنین. قال‌اللَّه‌الحکیم فی کتابه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. و من یعمل سوء أو یظلم نفسه ثمّ یستغفراللَّه یجداللَّه غفوراً رحیما».(۱) ماه مبارک رمضان که ماه خدا و ماه توبه و تضرّع و استغفار و استغاثه است، بر همه شما عزیزان و بر همه مسلمین عالم مبارک باد. در آغاز خطبه اوّل - که درباره برخی از شؤون این ماه، عرایضی خواهم داشت - همه شما نمازگزاران عزیز را به رعایت تقوای الهی دعوت می کنم که این ماه، ماه تقواست و روزه، وسیله‌ای برای تقواست و تقوا، ذخیره مؤمن - هم فرد مؤمن و هم جامعه مؤمن - برای دنیا و آخرت است. امیدواریم که خداوند در این ماه، از این ذخیره ارزشمند، به یکایک ما و به جامعه عظیم‌الشّأن ایران اسلامی عنایت فرماید و ما را از آن برخوردار کند. در دعایی که در روزهای ماه مبارک رمضان وارد شده است، این طور می‌خوانیم که «و هذا شهرالانابة و هذا شهر التوبة و هذا شهر العتق من النّار».(۲) ماه، ماه توبه و استغفار و بازگشت به خداست. امروز به همین مناسبت، در خطبه اول راجع به استغفار، عرایضی را مطرح می کنم. استغفار، یعنی طلب مغفرت و آمرزش الهی برای گناهان. این استغفار اگر درست انجام گیرد، باب برکات الهی را به روی انسان باز می کند. همه آنچه که یک فرد بشر و یک جامعه انسانی از الطاف الهی احتیاج دارد - تفضّلات الهی، رحمت الهی، نورانیّت الهی، هدایت الهی، توفیق از سوی پروردگار، کمک در کارها، فتوح در میدانهای گوناگون - به وسیله گناهانی که ما انجام می‌دهیم، راهش بسته

می‌شود. گناه، میان ما و رحمت و تفضّلات الهی، حجاب می‌شود. استغفار، این حجاب را برمی‌دارد و راه رحمت و تفضّل خدا به سوی ما باز می‌شود. این، فایده استغفار است. لذا شما چند جا در آیات قرآن ملاحظه می‌کنید که برای استغفار، فواید دنیوی و گاهی فواید اخروی، مترتّب دانسته شده است. مثلاً: «استغفروا ربّکم ثم توبوا الیه ... یرسل السّماء علیکم مدرارا»(۳) و از این قبیل. همه اینها، این‌طور قابل فهم و قابل توجیه است که راه این تفضّلات الهی، به برکت استغفار، به سوی دل و جسم انسان و جامعه انسانی باز می‌شود. لذا استغفار مهم است. خودِ استغفار، در واقع جزئی از توبه است. توبه هم یعنی بازگشت به سوی خدا. بنابراین، یکی از ارکان توبه، استغفار است؛ یعنی طلب آمرزش از خدای متعال. این، یکی از نعمتهای بزرگ الهی است. یعنی خداوند متعال، باب توبه را به روی بندگان باز کرده است، تا آنها بتوانند در راه کمال پیش بروند و گناه زمینگیرشان نکند؛ چون گناه، انسان را از اوج اعتلای انسانی ساقط می‌کند. هر کدام از گناهان، ضربه‌ای به روح انسان، صفای انسانی، معنویت و اعتزاز روحی وارد می‌آورند و شفّافیت روح انسان را از بین می‌برند و آن را کدر می‌کنند. گناه، آن جنبه معنویتی را که در انسان است و مایه تمایز انسان با بقیه موجودات این عالم مادّه است، از شفّافیت می‌اندازد و او را به حیوانات و جمادات نزدیک می‌کند. گناهان در زندگی انسان، علاوه بر این جنبه معنوی، عدم موفّقیتهایی را نیز به بار می‌آورند. بسیاری از میدانهای تحرّک بشری وجود دارد که انسان به خاطر گناهانی که از او سرزده است، در آنها ناکام می‌شود. اینها البته توجیه علمی و فلسفی و روانی هم دارد؛ صرف تعبّد یا بیان الفاظ نیست. چطور می‌شود که گناه، انسان را زمینگیر می‌کند؟ مثلاً در جنگ اُحد، به خاطر کوتاهی و تقصیر جمعی از مسلمین، پیروزی اوّلیه تبدیل به شکست شد. یعنی مسلمین، اوّل پیروز شدند، ولی بعد کماندارانی که باید در شکاف کوه می‌نشستند و پشت جبهه را نفوذناپذیر می‌کردند، به طمع غنیمت، سنگر خودشان را رها کردند و به‌طرف میدان آمدند و دشمن هم از پشت، آنها را دور زد و با یک شبیخون، حمله‌ای غافلگیرانه کرد و مسلمانان را تار و مار نمود. شکست اُحد، از این جا به وجود آمد. در سوره آل‌عمران، شاید ده، دوازده آیه و یا بیشتر، راجع به همین قضیه شکست است. چون مسلمانان از نظر روحی به‌شدّت متلاطم و ناآرام بودند و این شکست برایشان خیلی سنگین تمام شده بود، آیات قرآن هم آرامششان می‌داد، هم هدایتشان می‌کرد و هم به آنها تفهیم می‌نمود که چه شد شما این شکست را متحمّل شدید و این حادثه از کجا آمد. بعد به این آیه شریفه می‌رسد که می‌فرماید: «انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا».(۴) یعنی این که دیدید عدّه‌ای از شما در جنگ اُحد، پشت به دشمن کردند و تن به شکست دادند، مسأله اینها از قبل زمینه‌سازی شده بود. اینها اشکال درونی داشتند. شیطان اینها را به کمک کارهایی که قبلاً کرده بودند، به لغزش وادار کرد. یعنی گناهان قبلی، اثرش را در جبهه ظاهر می‌کند؛ در جبهه نظامی، در جبهه سیاسی، در مقابله با دشمن، در کار سازندگی، در کار تعلیم و تربیت، آن جایی که استقامت لازم است، آن جایی که فهم و درک دقیق لازم است، آن جایی که انسان باید مثل فولاد بتواند ببرّد و پیش برود و موانع جلوِ او را نگیرد. البته گناهانی که توبه نصوح و استغفار حقیقی از آنها حاصل نشده باشد. در همین سوره، آیه دیگری هست که آن هم به صورت دیگری، همین معنا را بیان می‌کند.(۵) قرآن می‌خواهد بگوید، تعجّبی ندارد که شما شکست خوردید و در جبهه جنگ، برایتان مشکلی پیش‌آمد. از این قبیل مسائل پیش می‌آید و قبلاً هم پیش آمده است. می‌فرماید: «و کأین من نبیّ قاتل معه ربیّون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل اللّه و ما ضعفوا و مااستکانوا».(۶) یعنی چه خبر است؟ شما از این که در جنگ اُحد، شکستی برایتان پیش آمده است و عدّه‌ای کشته شده‌اند، همه متلاطم و ناراحت شده‌اید و بعضیها احساس ضعف و یأس می‌کنید. نه؛ برای پیامبران قبلی هم در میدان جنگ حوادثی پیش می‌آمد که به خاطر آنچه که پیش می‌آمد، احساس ضعف و سستی نمی‌کردند. بعد می‌فرماید: «و ما کان قولهم الّا أن قالوا ربّنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی‌امرنا».(۷) یعنی در گذشته، وقتی اصحاب و حواریّون پیامبران، در جنگها و حوادث گوناگون، دچار مصیبتی می‌شدند، روی دعا به جانب پروردگار می‌نمودند و عرض می‌کردند: «ربّنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی‌امرنا»؛ خدایا! گناهان و زیاده‌رویها و بی‌توجّهیهایی را که در کار خودمان کردیم، بیامرز. این، در واقع نشان می‌دهد که حادثه و مصیبت، از آنچه

که خود شما با گناهان فراهم کردید، ناشی می‌شود. این، مسأله گناهان است. پس ببینید! گناهانی که انسان انجام می‌دهد، این تخلّفهای گوناگون، این کارهایی که ناشی از شهوترانی و دنیاطلبی و طمع‌ورزی و حرص ورزیدن به مال دنیا و چسبیدن به مقام دنیا و بخل نسبت به داراییهای موجود در دست آدمی و نیز حسد و حرص و غضب است، به طور قطعی دو اثر در وجود انسان می‌گذارد: یک اثر، معنوی است که روح را از روحانیت می‌اندازد، از نورانیت خارج می‌کند؛ معنویت را در انسان ضعیف می‌کند و راه رحمت الهی را بر انسان می‌بندد. اثر دیگر این است که در صحنه مبارزات اجتماعی، آن جایی که حرکت زندگی احتیاج به پشتکار و مقاومت و نشان دادن اقتدار اراده انسان دارد، این گناهان گریبان انسان را می‌گیرد و اگر عامل دیگری نباشد که این ضعف را جبران کند، انسان را از پا درمی‌آورد. البته گاهی ممکن است عاملهای دیگری مثل یک صفت و یا کار خوب در انسان باشد که جبران کند. بحث بر سر آن موارد نیست؛ اما گناه، فی‌نفسه اثرش این است. آن وقت، خدای متعال نعمت بزرگی به انسان داده که نعمت مغفرت است و فرموده است اگر شما از این کاری که کردید - که اثر این کار باید بماند - پشیمان شدید، باب توبه و استغفار باز است. شما با گناهی که مرتکب می‌شوید، مثل این است که زخمی به بدن خودتان زده و میکروبی را وارد بدنتان کرده باشید؛ بیماری اجتناب‌ناپذیر است. اگر می‌خواهید اثر این زخم و این بیماری و این ضربه، در وجود شما از بین برود، خدای متعال بابی باز کرده و آن باب توبه و استغفار و انابه و بازگشت به خداست. اگر برگردید، خدای متعال جبران خواهد کرد. این، نعمت بزرگی است که خدای متعال به ما داده است. در دعای وداع ماه مبارک رمضان - که دعای چهل‌وپنجم صحیفه سجادیه است - امام سجّاد علیه‌الصّلاةوالسّلام به ذات مقدّس ربوبی عرض می‌کند: «انت الّذی فتحت لعبادك باباً الی عفوك»(۸)؛ تو آن کسی هستی که به روی بندگانت، دری به عفو خودت باز کردی. «و سمیته التوبة»(۹)؛ و اسم آن باب را باب توبه گذاشتی. «و جعلت علی ذلك الباب دلیلا من وحیك لئلا یضلّوا عنه»؛(۱۰) و یک راهنما هم از قرآن و وحی برای این در گذاشتی تا بندگان تو این در را گم نکنند. بعد از جملاتی می‌فرماید: «فما عذر من اغفل دخول ذلك المنزل بعد فتح الباب و اقامة الدلیل»؛(۱۱) انسان، دیگر عذرش چیست که از این درِ گشوده و از این مغفرت الهی، استفاده نکند! راه مغفرت الهی هم، استغفار - یعنی طلب مغفرت - است. از خدا باید مغفرت را بخواهید. حدیثی از نبیّ مکرّم اسلام دیدم که ایشان فرموده‌اند: «اناللّه تعالی یغفر للمذنبین الّا من لا یرید أن یغفر له».(۱۲) یک روز، پیامبر به اصحابش این‌طور فرمود که خدای متعال گناهکاران را می‌آمرزد؛ مگر آن کسی را که خواسته نیامرزد. بعد اصحاب سؤال می‌کردند: «قالوا یا رسول‌اللّه من الذی یرید ان لایغفرله»؛ آن کسی که خدای متعال می‌خواهد او را نیامرزد، کیست؟ «قال من لایستغفر»؛ آن کسی که استغفار نمی‌کند. پس، استغفار کلید درِ توبه و مغفرت است. با استغفار، می‌شود آمرزش الهی را به دست آورد. استغفار، این قدر اهمیت دارد. استغفار، یعنی طلب مغفرت از خدا. دو، سه نکته کوتاه دراین‌باره عرض کنم، شاید ان‌شاءاللّه وسیله‌ای شود که ما در این ماه رمضان، استفاده کنیم و یک مقدار به خدای متعال برگردیم و از این باب رحمتِ گشوده الهی بهره ببریم که این برای دنیا و آخرت ملت و جامعه ما و پیشرفت در این میدانهای گوناگونی که در مقابل ماست، بسیار لازم و مفید است. یک مطلب این است که اگر بخواهیم استغفار - این نعمت الهی - را به دست بیاوریم، دو خصلت را باید از خودمان دور کنیم: یکی غفلت و دیگری غرور. غفلت، یعنی انسان به‌کلّی متوجّه و متنبّه نباشد که گناهی از او سر می‌زند؛ مثل بعضی از مردم. حالا عرض نمی‌کنم بسیاری - کار به کم و زیادش ندارم - ممکن است در بعضی از جوامع، کمتر باشند. به هر حال، این نوع آدمها در دنیا و در میان افراد انسانها هستند که غافلند و گناه می‌کنند؛ بدون این که متوجّه باشند خلافی از آنها سر می‌زند. دروغ می‌گوید، توطئه می‌کند، غیبت می‌کند، ضرر می‌رساند، شرّ می‌رساند، ویرانی درست می‌کند، قتل مرتکب می‌شود، برای انسانهای گوناگون و بی‌گناه پاپوش درست می‌کند، در افقهای دورتر و در سطح وسیعتر، برای ملتها خوابهای وحشتناک می‌بیند، مردم را گمراه می‌کند، اصلاً متنبّه هم نیست که این کارهای خلاف را انجام می‌دهد. اگر کسی به او بگوید که گناه می‌کنی، ممکن است از روی بی‌خیالی، قهقهه‌ای هم بزند و تمسخر کند: گناه؟ چه گناهی! بعضی از این افراد غافل، اصلاً به

ثواب و عِقاب عقیده‌ای ندارند. بعضی به ثواب و عقاب هم عقیده دارند؛ اما غرق در غفلتند و اصلاً ملتفت نیستند که چه کار می کنند. اگر این را در زندگی روزمرّه خودمان قدری ریز کنیم، خواهیم دید که بعضی از حالات زندگی ما شبیه حالات غافلان است. غفلت، دشمنی بسیار عجیب و خطر بزرگی است. شاید واقعاً برای انسان، هیچ خطری بالاتر و هیچ دشمنی بزرگتر از غفلت نباشد. بعضیها، این‌طورند. انسانِ غافل هرگز به فکر استغفار نمی‌افتد. اصلاً به یادش نمی‌آید که گناه می کند. غرق در گناه است؛ مست و خواب است و واقعاً مثل آدمی است که در خواب حرکتی انجام می‌دهد. لذا اهل سلوک اخلاقی، در بیان منازل سالکان در مسلک اخلاق و تهذیب نفس، این منزل را که انسان می‌خواهد از غفلت خارج شود، منزل «یقظه»، یعنی بیداری می گویند. در اصطلاحات قرآنی، آن چیزی که نقطه مقابل این غفلت است، تقواست. تقوا، یعنی بهوش بودن و دائم مراقب خود بودن. اگر از آدم غافل دهها گناه سر می‌زند و اصلاً حس نمی کند که گناه کرده است؛ آدم متّقی، درست نقطه مقابل اوست. اندک گناهی هم که می کند، فوراً متذکّر می‌شود که گناه کرده است و به فکر جبران می‌افتد. «انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا».(۱۳) به مجرد این که شیطان از کنارش عبور می کند و باد شیطان به او می‌خورد، فوراً حس می کند که شیطان‌زده شده و دچار اشتباه و غفلت گردیده است؛ «تذکّروا»: به یاد می‌افتد. «فاذا هم مبصرون»؛ چنین آدمی، چشمش باز است. عزیزان من؛ برادران و خواهران! هر که هستید ملتفت باشید. این خطاب، فقط به یک عدّه مردم خاص نیست که بگوییم مثلاً افراد کم‌اطّلاع، کم‌سواد و یا جوان و کم سن، به آن توجّه کنند. نخیر؛ همه باید ملتفت باشند. علما، دانشمندان، برجستگان، شخصیتها، بزرگان، کوچکان، پولداران، فقیران، همه باید ملتفت باشند که حدّاقل گاهی غفلت گریبان آنها را می گیرد و غافل می‌شوند. اصلاً گناه از آنها سر می‌زند و ملتفت نمی‌شوند که گناه انجام می‌دهند. خطر بسیار بزرگی است. این گناهی که من و شما انجام می‌دهیم، ملتفت نمی‌شویم و چون نمی‌دانیم گناه کرده‌ایم، از آن گناه توبه و استغفار هم نمی‌کنیم. بعد روز قیامت که می‌شود، چشم ما که باز شد، آن وقت می‌بینیم، عجب چیزهایی در نامه اعمال ماست! انسان تعجّب می کند، کی من این کارها را انجام دادم؛ اصلاً یادش نیست. این، گناهِ غفلت و اشکال آن است. پس، یک مانع استغفار، عبارت از غفلت است. مانع دوم، غرور است. اندک کار کوچکی که انسان انجام می‌دهد، مغرور می‌شود. در تعبیرات دعا و روایت داریم که «الاغترار باللّه». در دعای چهل‌وششم صحیفه سجّادیه که روزهای جمعه خوانده می‌شود، عبارتی وجود دارد که خیلی تکان دهنده است. می‌فرماید: «و الشّقاء الاشقی لمن اغترّ بک(۱۴)»؛ بالاترین شقاوتها، متعلّق به کسی است که به تو مغرور شود. «مااکثر تصرّفه فی عذابک و ما اطول تردّده فی عقابک و ما ابعد غایته من الفرج و ماأقنطه من سهولهٔ المخرج». کسی که مغرور می‌شود - به تعبیر این روایت - دچار حالت «اغترار باللّه» می گردد. غرور، این‌گونه است. مغرور، خیلی دور از آبادی است، خیلی دستش کوتاه از رهایی و سلامتی است. چرا؟ به خاطر این که اندک کار کوچکی که انجام داد، دو رکعت نمازی که خواند، مثلاً خدمتی برای مردم انجام داد، پولی در فلان صندوق انداخت، یا کاری در راه خدا انجام داد، فوراً مغرور می‌شود که ما دیگر پیش خدای متعال، کار خودمان را درست کردیم و حساب خودمان را ساخته و پرداخته نمودیم و احتیاج به چیزی نداریم! این را به زبان نمی‌آورد، اما در دل او این‌گونه می گذرد. مراقب باشید، این که خدای متعال باب توبه را باز کرده و فرموده است من گناهان را می‌آمرزم، معنایش این نیست که گناهان، چیزهای کم و کوچکی هستند؛ نه. گاهی گناهان، همه وجود حقیقی انسانی را ضایع می کنند، از بین می‌برند و یک انسانِ در مرتبه عالی حیاتِ انسانی را به یک حیوان درنده کثیفِ پلیدِ بی‌ارزش تبدیل می کنند. گناه، این‌گونه است. خیال نکنید گناه، چیز کمی است. همین دروغگویی، همین غیبت کردن، همین بی‌اعتنایی به شرافت انسانها، همین ظلم کردن - ولو با یک کلمه - گناهان کم و کوچکی نیست. لازم نیست که اگر انسان می‌خواهد احساس گناه کند، حتماً بایستی سالهای متمادی غرق در گناه شده باشد. نخیر؛ یک گناه هم، یک گناه است؛ نباید گناه را کوچک دانست. در روایات، باب «استحقار الذّنوب» داریم که حقیر شمردن گناهان را مذمّت کرده‌اند. علت این که خدای متعال می‌فرماید: «می‌آمرزیم»، این است که بازگشت به خدا، خیلی مهم است؛ نه این که گناه، کم و کوچک است.

گناه، عمل بسیار خطرناکی است؛ منتها بازگشت و توجّه به خدا و ذکر او، این قدر اهمیت دارد که اگر کسی این را صادقانه و درست و حقیقی انجام دهد، آن وقت آن بیماری صعب‌العلاج، از بین می‌رود. بنابراین، اغترار و مغرور شدن به کار نیک - کار نیکی که ما خیال می‌کنیم کار نیک است؛ ولی ممکن است آن قدرها هم نیک نباشد، یا چندان اهمیت نداشته باشد - موجب می‌شود که شما سراغ استغفار نروید. امام سجّاد در دعای دیگری به خدا عرض می‌کند: «فامّا انت یا الهی فاهل ان لایغترّ بک الصدّیقون».(۱۵) ببینید واقعاً چه بیان و چه معرفتی در این دعا وجود دارد! راه، این است. ایشان می‌فرماید، صدّیقین هم که مقام بالایی از مقام بندگی انسانها را دارند، باید مغرور نشوند به این که ما راه خدا را درست رفتیم و دیگر احتیاج به کار و تلاش نداریم. نخیر؛ «ان لایغترّ بک الصدّیقون». این هم مانع استغفار است. اگر غفلت نبود، «اغترارباللَّه» هم نبود، خودفریبی و خودشگفتی هم نبود، آن وقت انسان استغفار می‌کند. نکته بعدی این است که استغفاری کارگشاست که استغفار حقیقی و جدّی و حقیقتاً طلب باشد. فرض بفرمایید شما گرفتاری بزرگی دارید و می‌خواهید رفع این گرفتاری را از خدای متعال بخواهید. مثلاً خدای نکرده، عزیزی از عزیزان شما دچار مشکلی است؛ راههای عادی را هم رفته‌اید، ولی نتوانسته‌اید آن مشکل را حل کنید؛ حالا به پروردگار عالم متوسّل شده‌اید و دعا و تضرّع می‌کنید. ببینید! انسان در آن حال که فرضاً فرزند یا عزیزی از عزیزانش دچار بیماری است و درِ خانه خدا رفته و حال دعا پیدا کرده است، چگونه از خدا طلب می‌کند؟ آمرزش گناهان را این‌گونه از خدا طلب کنید. حقیقتاً آمرزش را طلب کنید و تصمیم داشته باشید که آن گناه را دیگر انجام ندهید. البته انسان ممکن است تصمیم هم داشته باشد که گناه را انجام ندهد، باز دچار لغزش شود و انجام دهد؛ باز دوباره توبه می‌کند. اگر انسان صد بار هم دچار توبه‌شکنی شد، باز دفعه صدویکم، بابِ توبه باز است. منتها شما که توبه و استغفار می‌کنید، از اوّل نباید تصمیم داشته باشید که حالا ما استغفار می‌کنیم، باز می‌رویم دوباره همان کار غلط و خلاف را انجام می‌دهیم! این که نشد. روایتی دیدم که از قول یکی از ائمّه این‌طور فرموده است: «من استغفر بلسانه و لم یندم بقلبه فقداستهزئ بنفسه»؛(۱۶) کسی که به زبان استغفار می‌کند، اما در دل از گناه پشیمان نیست و خیلی هم خوشحال است که این گناه را انجام داده است - به زبان می‌گوید: «استغفراللَّه» - این آدم خودش را مسخره می‌کند. این، چگونه استغفاری است؟! این، استغفار نیست. استغفار، یعنی انسان برگردد، واقعاً به طور جدّ از خدای متعال بخواهد که او را به خاطر این کارِ خلاف ببخشد. چطور انسان تصمیم دارد که باز همان کار خلاف را انجام دهد؟ آیا رویش می‌شود که از خدای متعال، طلب بخشش کند؟ سبحه در کف، توبه بر لب، دل پُر از شوق گناه معصیت را خنده می‌آید بر استغفار ما! این، چطور استغفار کردنی است؟! این استغفار، کافی نیست. استغفار باید جدّی و حقیقی باشد. استغفار، مخصوص یک عدّه آدمهای معیّن هم نیست که بگوییم کسانی که خیلی گناه کردند ، استغفار کنند؛ نه. همه انسانها - حتّی در حدّ پیامبر - باید استغفار کنند. «لیغفر لک اللَّه ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر».(۱۷) پیامبر هم باید استغفار کند. استغفار، یا از گناهی است که ما انجام داده‌ایم، یا از گناهان اخلاقی است. اگر فرض کنیم که یک انسان، هیچ گناهی هم انجام نداد؛ نه دروغ، نه غیبت، نه ظلم، نه خلاف، نه شهوترانی، نه اهانت به کسی، نه تعدّی به مال مردم - البته این‌طور آدمها، خیلی کمند - اما بسیاری از همین‌طور آدمهایی که این‌گونه گناهان جوارحی را هم ندارند، مبتلا به گناه جوانحی - گناه اخلاقی - هستند. اگر همین آدمی که هیچ گناهی نمی‌کند، وقتی که میان مردم راه می‌رود، نگاه کند و بگوید: این بیچاره مردم، همه مشغول گناهند؛ ولی ما الحمدللَّه خودمان را نگهداشتیم و گناه نمی‌کنیم - خود را بالاتر از آنها به حساب بیاورد - این خودش یک گناه و یک تنزّل و یک سقوط می‌شود و استغفار لازم دارد. تحقیر انسانها، خود را بالاتر از دیگران دانستن، کار خود را ارزشی بیش از ارزش کار مردم دادن، یا بعضی از صفات اخلاقی زشت دیگری که در انسانها هست - مثل حسد و طمع و خود بزرگ‌بینی - اینها استغفار لازم دارد. اگر فرض کنیم، انسانی است که این گناهان را هم ندارد؛ ولی مثلاً در باب علم توحید، پیش نرفت. در این صورت، یک قصور است و باید استغفار کند. باب علم توحید و معرفت به پروردگار، باب محدود و راه بن‌بستی که نیست؛ راه بی‌نهایت است که همه انبیا و اولیا، در این راه مشغول

پیشرفت و تکامل نفس و فراهم کردن معرفت بیشتر نسبت به ذات مقدّس پروردگار و صفات کمالیّه حضرت حقّند. هر مقداری که این گونه افراد، در این راه پیش نرفتند، یک قصور و یک عقب‌ماندگی و یک ناتوانی معنوی است که استغفار لازم دارد. استغفار، برای همه است. لذا ملاحظه می‌کنید که ائمّه علیهم‌السّلام در این دعاها، چه سوزوگدازی دارند. بعضی خیال می‌کنند که امام سجاد این سوزوگداز را کرده است، برای این که به دیگران یاد بدهد. بله؛ یاد دادن به دیگران که هست - هم در شکل و هم در مضمون کار - اما اصل قضیه این نیست. اصل قضیه، آن حالت طلبِ خود این بنده صالح و انسان والا و بزرگوار است. این سوزوگداز، متعلّق به خود اوست. این اظهار تضرّع پیش پروردگار، متعلّق به خود اوست. این ترس از عذاب خدا و میل به تقرّب الی‌اللَّه و رضوان الهی، متعلّق به خود اوست. این استغفار و طلب از خدا، واقعاً متعلّق به خود اوست. ممکن است مثلاً ـ توجه به مباحات در زندگی - لذّتهای مباح، کارهای مباح - در نظر انسانی که در آن حدّ از علوّ درجه است، یک نوع سقوط و انحطاط محسوب شود. دلش می‌خواست که در چارچوب ضرورتهای مادّی و جسمانی قرار نمی‌داشت و همین نیم نگاه را هم به مباحات و به مسائل عادی زندگی نمی‌کرد و در راه معرفت و در آن وادی بی‌نهایت به سوی رضوان الهی و بهشت معرفت الهی، بیشتر پیش می‌رفت. وقتی چنین چیزی نشده است، پس استغفار می‌کند. بنابراین، استغفار برای همه است. عزیزان من! ماه رمضان را برای استغفار مغتنم بشمارید و از خدای متعال طلب مغفرت کنید. ملت ما با این روحیه فداکاری، با این استقامتی که نشان داده، با این کار بزرگی که کرده است، با جوانان نورانی و خوبی که دارد (این جوانان با این تعداد، غیر از جامعه ما، قطعاً در هیچ جای عالم وجود ندارد) با این زنان و مردان و مادران و فداکاریهای گوناگونی که از این مردم سرزده است، استعداد پیشرفت زیادی در زمینه‌های مادّی و معنوی، دنیایی و اخروی دارد. این ملت، با استغفار، رحمت الهی را به سوی خود جلب کند. همه استغفار کنید. آن کسانی که اهل عبادتند، آن کسانی که در امر عبادت متوسّطند، آن کسانی که حتّی کاهل در کار عبادتند و فقط به اقلّ واجبات اکتفا می‌کنند، آن کسانی که حتّی گاهی خدای نخواسته بعضی از عبادت واجب هم از آنها ترک می‌شود، همه و همه توجّه داشته باشند که این رابطه بین آنها و خدا، کار را پیش می‌برد. از خدای متعال، آمرزش و مغفرت بخواهید و طلب عفو کنید. از خدا بخواهید که مانع گناه را بردارد؛ این ابر را از مقابل خورشید فیض و لطف و تفضلّات خودش برطرف کند، تا لطفش بر این دلها و جانها بتابد. آن وقت ببینید که تعالی و اعتزازی به وجود خواهد آمد. در پایان خطبه اول و در هنگام ظهر جمعه، چند جمله هم دعا کنم: «نسئلک اللّهم و ندعوک، باسمک العظیم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاکرم و بحرمهٔ اسمائک و بحرمهٔ اولیائک یااللَّه». پروردگارا! ما را بندگان صالح خودت قرار بده. پروردگارا! توفیق توبه، انابه، بازگشت به تو و استغفار به معنای واقعی کلمه، به همه ما عنایت کن. پروردگارا! انوار فیض و لطف خودت را که از جهات مختلف، همیشه بر این ملت تابانده‌ای، باز هم بیش از پیش بر این ملت بتابان. پروردگارا! کوتاهیها و قصورها و اسرافهای ما را ببخش و بیامرز. پروردگارا! خطاها و نادانیها و کم‌معرفتیها و کوتاهیهای ما را مشمول عفو و رحمت و مغفرت خودت قرار بده. پروردگارا! به حرمت پاکان و نیکان، به حرمت دلهای نورانی که در میان جامعه و مردم ما و در میان همین جمع امروز هست، غبار جهالت و پرده ظلمت را از دلهای ما برطرف کن. پروردگارا! معرفت خودت را نصیب ما بگردان. پروردگارا! سلوک در راه خودت و در راه کمال انسانی را عاید همه ما بفرما. پروردگارا! از گناهان ما بگذر. پروردگارا! خیر و لطف خود را بر این ملتْ روزافزون کن. پروردگارا! شرّ دشمنان این ملت و این کشور و این انقلاب را - کسانی که از تو بیگانه‌اند، با تو قهرند، از تو دورند و با این ملت هم به خاطر ارتباطش با تو دشمنند - از سر این ملت کم و کوتاه کن. شرّ آنها را به خودشان برگردان. این ملت را در همه میدانها پیروز کن. پروردگارا! توفیق اُنس با قرآن و نزدیکی به معارف قرآنی را در این ماه به ما عنایت کن. گذشتگان ما، بخصوص امام بزرگوارمان و ارواح مطهّره شهدای گرامی را مشمول رحمت و مغفرت خودت بگردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصالحات. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.(۱۸) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب‌العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمد و علی آله الاطیبین الاطهرین. سیما

علیّ امیرالمؤمنین و صدّیقةالطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی و الخلف القائم‌الهادی المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماة المستضعفین و هداةالمؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه همه شما برادران و خواهران نمازگزار را به رعایت تقوا و پرهیزکاری دعوت می‌کنم.این ماه مبارک رمضان در دهه سوم خود، با دهه مبارکه فجر - که حقیقتاً فجر سعادت این ملت بزرگ و بلکه فجر سعادت ملتهای اسلامی است - مصادف است. در آخر ماه که اواسط دهه فجر می‌شود، «روز قدس» است که یکی از روزهای مهم و از یادگارهای باارزش و ماندگار امام بزرگوار ماست که باید نسبت به آن دهه مبارک و نسبت به این روز، ملت عزیز ما از حالا خود را آماده کند و احساس تکلیف نماید و با عظمت هر چه تمامتر، این شعار عظمت ملی را در مقابل چشم جهانیان قرار دهد. این روزها، همچنین یادآور یکی از روزهای تلخ این ملت در سالهای دهه سی است که آن، شهادت فداییان اسلام است و من در چند کلمه، فقط یاد این عزیزان را گرامی بدارم. آن وقتی را که خبر شهادت این جوانان مخلص و مؤمن و پاکباز به مشهد رسید، فراموش نمی‌کنم. در بین طلاّب جوان حوزه مشهد، در آن مدرسه‌ای که ما بودیم، هیجان عجیبی پیدا شد. علّت هم این بود که سال قبل یا دو سال قبلش، مرحوم نوّاب صفوی، این جوان مؤمن روحانی، در همین مدرسه - که اتّفاقاً اسم مدرسه، مدرسه نوّاب است - آمده و سخنرانی کرده بود و نماز جماعت اقامه نموده بود و غوغایی از شور و هیجان به وجود آورده بود که تأثیرات او بر روحیه طلاب، در هنگام شهادتش محسوس بود. یکی از مدرّسان بزرگ هم در درس اشاره‌ای کرده بود و یادی از اینها نموده بود. جامعه آن وقت، از اهمیت این قیام غافل بود. اینها را به عنوان چند نفری که فقط بلدند گلوله‌ای از دهانه اسلحه‌ای خارج کنند و به سینه کسی بنشانند، معرفی می‌کردند. حتّی بزرگان آن دستگاه جبّار منحوس که خودشان مظهر اوباشگری و چاقوکشی و الواطی بودند و جزو افرادی به‌شمار می‌رفتند که ارزش نداشتند از آنها یاد شود، به عنوان یک انسان تربیت یافته، به این جوانان مؤمنِ صالحِ پاکبازِ مخلصِ و بی‌طمع و بی‌اعتنای به دنیا و به زخارف دنیا، چاقوکش می‌گفتند! بعضی از مردم نیز همین‌طور می‌شناختند و باور می‌کردند و بعضیها هم باور نمی‌کردند و بعضی هم غافل بودند. از مسأله فداییان اسلام، غفلت شد. اگر چه شاید آن زمان، آمادگی هم نبود که بخواهند آنچه را که می‌گفتند - که همان حکومت اسلامی بود - بر سرِ پا کنند. برای این کار، یک حرکت عمومی در درازمدّت لازم بود؛ لیکن سخن اینها در بین فریادها و عربده‌های مستانه دشمنانشان گم شد. اینها مردمانی بودند که «انّهم فتیة امنوا بربّهم».(۱۹) واقعاً جوانانی بودند که به خدا ایمان آوردند و از روی اخلاص، در راه حاکمیت معارف و احکام نورانی اسلام تلاش کردند و در مقابل ظلم و فساد ایستادند. ظلم و فساد خاندان پهلوی و وابستگی آنها به بیگانگان، این حرکت و نهضت را به وجود آورد. اصلاً قضیه اینها چنین بود که در جهت اسلامی شدن جامعه، مبارزه ضدّ استبدادی و ضدّ سلطنتی خودشان را آغاز کردند و متأسّفانه در وسط کار، همه‌شان از بین رفتند. البته برای خود آنها خوب شد؛ چون به شهادت رسیدند و به مقام عالی شهادت دست یافتند؛ اما برای جامعه خسارتی بود. به هر حال از آن تاریخ، چهل سال می‌گذرد. الان چهل سال است که از این قضیه گذشته است؛ اما بعد از چهل سال، شما ملاحظه می‌کنید که اسم این عزیزان، این‌طور در ملأ عام و علی‌رؤس الاشهاد آورده می‌شود؛ چون آرزوی آنها عملی شد و این ملت در این راه به حرکت درآمد و فداکاری و ایستادگی نمود و آن چهره کفر و استکبار را نابود کرد. و اما مطلب دیگری که من امروز می‌خواهم عرض کنم - که حرف اصلی من هم همین است - و البته سعی می‌کنم ان‌شاءاللّه کوتاه عرض کنم، این است که امروز جنگ روانی‌ای علیه جمهوری اسلامی مشاهده می‌شود که مظهرش هم همین رسانه‌های صهیونیستی‌اند. این خبرگزاریها و این تلویزیونها، غالباً دست صهیونیستهاست و من چون نمی‌خواهم از خبرگزاریِ خاصی اسم بیاورم، نام آنها را مطرح نمی‌کنم؛ والّا می‌گفتم که کدام خبرگزاری دست صهیونیستها و سرمایه‌داران یهودی بین‌المللی است. اغلب این سروصداها و جنجالها، کار این صهیونیستهایی است که حتّی در سیاستهای هیأت حاکمه دولت امریکا نیز چنگ انداخته‌اند. البته خود امریکاییها هم انگیزه دارند.

این، کـار آنهاست. علّت این که امریکاییها با این انقلاب و با این ملت بدنـد، معلوم است. روزگاری این کشور از صـدر تا ذیل، در مشت امریکـا بـود و او منـافعش را از این کشـور تـأمین می‌کرد. در این کشـور، پادشـاهی بـود که خـود را در مقابـل امریکـا متعهّد می‌دانست. به تعبیر رایـج، نوکر حلقه به گوش امریکا بود. به تعبیر سیاسـی، طرفـدار و متعهّـد نسبت به مصالح امریکا در این کشور بود. این کشور در رأسـش، چنـان کسـی بوده است که مصالـح امریکـا برای او، از مصالـح خود ملت و کشور ایران، اهمیت بیشتری داشـته است. برای مجموعه دسـتگاه حکومتی در آن روزگار که اعم از دورو‌بریها و دولت و وزرا و رجال حکومت باشند، به اضافه شخص شـاه، مطـامع و سود کلان خودشان، از مصالـح ملی به مراتب اهمیت بیشتری داشت. طبعاً این‌طور آدمها، با دشـمن زود کنار می‌آیند. آدمی که به فکر استفاده مادی خود و پرکردن جیب خود است، با دشمن کنار می‌آید و به‌راحتی خیانت انجام می‌دهد. در رأس حکومت، اینهـا بودنـد. اسـلحه امریکایی به هر قیمتی که آنها می‌خواسـتند، در این کشور فروش می‌رفته است. کارهای مهمّی که در این کشور انجام می‌شده است، یا به وسـیله سـرمایه‌داران امریکایی، یا بالأخره مجموعه سـرمایه‌دارانی که حول و حوش همین محور اسـتکباری حضور داشـته‌اند، انجـام می‌گرفته است. البته گـاهی هم برای این که دهان رقبای سیاسـی خودشان را ببندنـد، پای روسـها و شورویها و امثال آنها را هم در بعضـی از امور باز می‌کردند و اجازه می‌دادند که حضور داشـته باشند. اما زمام کار در این کشور، در دست رژیم ایالات متّحده امریکا بود. این‌که چقدر در این چند ساله، از کشور خوردند و بردند و از پول این کشور برای سرکوب ملتهـای این منطقه اسـتفاده کردنـد؛ از هیـأت حـاکمه این کشور، برای به دام کشـیدن هیأتهـای حـاکمه کشورهای همسایه استفاده نمودند، حکایت دیگری است. یعنی واقعاً کشور ایران در دوره دوم حکومت پهلوی - یعنی بعد از ۲۸ مرداد به این طرف - در واقـع متعلّق به دولت امریکـا بـوده است. ناگهـان انقلابی آمـد و مردم را بیـدار کرد. مردم، این انقلاب را به پیروزی رساندنـد. حکومـتی را خود این مردم به وجود آوردنـد که حرف اوّلش این است که می‌گویـد، من مصالـح این ملت را محـترم می‌شـمارم؛ نه مصالـح کشورهـا و دولتهـای دیگران را؛ هر کس می‌خواهـد باشـد. در بـاب سیاست خـارجی و ارتبـاط با دنیا، حرف اساسـی نظام جمهـوری اسـلامی، این است دیگر. از این موضـع، عصبانی‌اند. در گذشـته، اگر گفته می‌شـد که نفت را به فلاـن قیمت بفروشـید، می‌گفتنـد چشـم. بـه فلاـن کشورهـا بفروشـید، می‌گفتنـد چشـم. بـه فلاـن کشورهـا نفروشـید، می‌گفتنـد چشم. کمـا این که امروز نمونه‌هـایش را در اوپـک می‌بینیم. امروز بعضـی از کشورهـا هسـتند که به خـاطر امریکـا، به خاطر سـرمایه‌داران بین‌المللی، به خاطر کمپانیها غربی، قیمت نفت خودشان را از صفر هم کمتر می‌دهند! یعنی واقعاً این پولی که امروز بابت نفت می‌گیرند، چیزی نزدیک به صـفر است! اگر یک مقـدار ملاحظه کننـد و مدّت و مهلت بدهند، زیر صـفر می‌شود! برای خاطر این که مصالح آنها تأمین شود، دسـتور شـرکتهای خـارجی و کمپانیهای بزرگ این است که بایستی این مادّه حیاتی - که امروز تمـدّن بشـری متوقّف به همین نفتی است که متعلّق به ماست و اگر نفت ما نباشـد، تمام چرخهای بزرگ صـنعت عالم از کار خواهد افتاد و تمام شـهرها خاموش خواهد شد - با قیمت پایین عرضه شود. نفت هم قسـمت عمده‌اش در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه است. هر چه که آنها بخواهند، بعضی از این آقایـانی که در اوپـک هسـتند، همان را عمل می‌کننـد؛ ملاحظه خودشان را نمی‌کننـد. من یک وقت عرض می‌کردم که اگر یـک روز نفت منطقه خاورمیـانه تمام شود - که ممکن هم هست چنان روزی پیش آیـد - دولتها بایـد به فکر باشـند. این که ما این قدر روی اقتصاد بدون نفت تکیه می‌کنیم و اصرار داریم که هر چه ممکن است، درآمد کشور را از نفت به درآمدهای دیگر ببریم، به همین خـاطر است. امروز بعضـی از کشورهـا - از جمله خود امریکـا - نفت خودشان را اسـتخراج نمی‌کننـد؛ نفت وارد می‌کننـد، چون به این قیمتی که نفت را می‌خرنـد، یعنی در واقع مفت! نفت صادرکننـدگان این منطقه، با اسـتخراج هر چه بیشتر و فروختن هر چه بیشتر به این ثَمن بَخس، بعـد از گـذشت چنـد سال تمام می‌شود؛ ولی چاههای آنها هنوز نفت خواهد داشت. البته چاههای نفت امریکا، به برکت وفور چاههای نفت ما نیست - چاههای متوسّطی است - ولی به هر حال نفت هست. آن روزی که آنها نفت داشته باشـند و کشوری مثل ما العیاذُباللّه نفت نداشـته باشد و بخواهد از آنها نفت بخرد - که امیدوارم چنین روزی پیش نیاید - آنها بابت

هر شیشه نفتی که به ما بدهند، ده برابر قیمت یک بشکه نفت از ما پول خواهند گرفت! آنها به ما نفت می‌دهند؟ کسانی که جلوِ چشمشان، ملتها از گرسنگی می‌میرند، ولی گندمشان را در دریا می‌ریزند و به ملتهای گرسنه نمی‌دهند، برای این که قیمت گندم پایین نیاید، به کسی نفت خواهند داد؟! این مادّه حیاتی با این اهمیت و با این ارزش، زیر کلید قدرتهای بزرگ بود. از وقتی ایران اسلامی قد عَلَم کرد، قیمت نفت بالا رفت و تا نزدیک به چهل دلار هم رسید، که تقریباً چهار برابر قیمتی بود که قبل از انقلاب بالا رفته بود. البته بعداً بعضی از دولتها، توطئه و خیانت و دست به یکی کردند و با دشمن همکاری نمودند و مجدداً قیمت نفت پایین آمد. حالا ـ کشوری در همه زمینه‌ها - در زمینه اقتصادی، در زمینه صادرات، در زمینه واردات، در زمینه سیاستهای فرهنگی و در زمینه رابطه با کشورهای دنیا - حرف و دستور و امر و نهی امریکا را به حساب نیاورد، برای استکبار و یک ابرقدرت، خیلی سخت و غیر قابل تحمّل است. مشکل آنها، این است. دشمنی آنها با ایران، سر این مسأله است. همه حرفهای دیگر، بهانه است. لُبّ قضیه، این است. چرا ما زیر بار امریکا و هیچ قدرت دیگری نمی‌رویم؟ چون مسلمانیم؛ چون اسلام اجازه نمی‌دهد؛ چون شرف انسانی از دید اسلام، چنین اجازه‌ای را به هیچ قدرتمندی، به هیچ رئیس کشوری، به هیچ دولتی، به هیچ حکومتی و به هیچ ملتی نمی‌دهد که تحمیل بیگانگان و دیگران را قبول کند. اگر کشوری بخواهد چیزی را بر ملتی تحمیل کند، باید در مقابلش ایستاد و از خود و از شرف خود و از استقلال خویش دفاع کرد و او را به زانو درآورد. راه اسلامی، این است. ملت ایران، از روز اوّل نشان داده است؛ امروز هم پای این حرف ایستاده است که اگر امریکا و قدرتهای جهانی، دست به یکی کنند و بخواهند فشار بیاورند و این ملت و این نظام را وادار نمایند که از مواضع صحیح و عاقلانه و انسانی و برگزیده خودش - که این مواضع را ما انتخاب کرده‌ایم و کسی آنها را به ما دیکته نکرده است؛ خود ما انتخاب کرده‌ایم، خود این ملت انتخاب کرده‌اند - عقب‌نشینی کند، این ملت ترجیح می‌دهد که آن قدر مبارزه کند، تا آن جبهه متّحد را به زانو درآورد. این ملت، تسلیم کسی نخواهد شد؛ این را همه باید بدانند. این مربوط به امریکاییها. صهیونیستها هم خوب می‌دانند. صهیونیستها آمدند یک کشور اسلامی را غصب کردند و یک ملت اسلامی را بیرون راندند. بعد هم با قلدری و لجبازی و با کار سیاسی‌ای که صهیونیستهای تاجر انجام دادند، کار خود را توجیه کردند و قلمرو غاصبانه خودشان را گسترش دادند. صهیونیستها از صد یا صدوپنجاه سال پیش فهمیدند که باید دنبال پول درآوردن بروند و اگر بخواهند از این ذلّتی که در کشورهای اروپایی دارند، بیرون بیایند، باید خودشان بروند پول درآورند؛ مراکز حساس را بگیرند و خبرگزاریها و مطبوعات و رادیوها را در اختیار داشته باشند. آنها دنبال این کار رفتند. سرمایه‌داران بزرگی در دنیا هستند که صهیونیستند. همه اینها با فشار خودشان، با کار سیاسیشان، با کار تبلیغاتیشان، فکر کردند که با گذشت چهل یا پنجاه سال، بالأخره قضیه فراموش می‌شود؛ والّا چه کسی باور می‌کرد که بیایند ملتی را از این کشور بیرون کنند و یک عدّه را از اطراف دنیا جمع کنند و به این جا بیاورند و به اصطلاح یک کشور تشکیل دهند؟ امر خیلی عجیب و باورنکردنی‌ای است. اینها گفتند که ما به حرف این عربها و این باورها و این قطعنامه‌های سازمان ملل و این سروصداها اعتنایی نکنیم؛ هر کاری می‌خواهند بکنند، بکنند. ما فقط ایستادگی کنیم و بتدریج فشار بین‌المللی بیاوریم؛ اینها فراموش کنند! متأسفانه همین‌طور هم شد. اوّل که قبح مذاکره با اسرائیل از بین رفت، که خداوند نگذرد از آن سیاستمدار مصری(۲۰) که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم. البته در طول سالها در این تریبون، خیلی به او لعنت فرستاده شده است و من نمی‌خواهم دگرباره اسمش را بیاورم. اوّل، این فرد، و با حکومت غاصب مذاکره کرد و قبحش را ریخت. در ابتدا پرچمهایشان را آوردند، بعد هم یواش یواش یک یک کشورهای عربی و همسایه‌ها را - همانهایی که این همه جوان داده بودند، این همه مصیبت کشیده بودند، این همه شعار داده بودند، این همه ادّعا کرده بودند - پای میز مذاکره بردند! ما همان روز هم گفتیم که این مذاکراتِ صهیونیستها با عربها، مبنی بر حیله است. صهیونیستها نمی‌خواهند مشکلشان را با عربها حل کنند؛ می‌خواهند به خیال خود، شرّ را از خودشان کم کنند و باز دوباره تجاوزشان را ادامه دهند؛ چون تجاوز صهیونیستی تمام نشده و هنوز بعد از این، تجاوزاتی دارند. بعد از آن که از لحاظ جغرافیایی هم تثبیت شوند، تازه نوبت

دست‌اندازی به منابع حیاتی و مالی و اقتصادی این کشورهای عربی است! مگر می‌گذارند اینها نفس بکشند؟ آن روز که قدرت پیدا کنند، پدرشان را درمی‌آورند. متأسّفانه سران کشورهای عربی، به این مسائل توجه نکردند و به مصالح کشورها و ملتها و به آینده‌شان نیندیشیدند. البته فشار امریکا، بیشترین تأثیر را در این زمینه داشت. صهیونیستها به خیال خودشان، دیگر نفس راحتی کشیدند؛ ولی بعد دیدند که در دنیا نقطه‌ای وجود دارد که در آن جا به برکت پرچم و حاکمیت اسلام و به برکت ایمان مردم به قرآن و احکام و آیات آن و به برکت نترسیدن و شجاعتشان و اعتنا نکردن آنها به ابرقدرتها و استکبار، مردم و دولت ایستاده‌اند و یکصدا فریاد می‌زنند که حکومت غاصب صهیونیست، باید از فلسطین خارج شود. همین ایستادگی ملت و دولت ایران و نظام جمهوری اسلامی، موجب شده است که خونی به رگهای خشکیده نهضت فلسطین جاری شود و جوانان فلسطین - یعنی نسل سوم فلسطینیها - بیداری حقیقی پیدا کنند و نهضت را به شکل اسلامی خودش ادامه دهند. می‌دانند که اگر نهضت جوانان فلسطینی، در داخل و در اطراف مرزهای فلسطین اشغالی ادامه پیدا کند، همه این صلحی که اینها با عربها کردند و دور میز نشستند، پوچ و بی‌معنا خواهد بود و کارشان به جایی نمی‌رسد. پس، آن طرف امریکاست؛ این طرف هم صهیونیستها هستند. دشمنِ اصلی با ملت ایران، اینها هستند. حالا دیگران را هم بتوانند - یعنی بعضی را به‌خاطر ضعفشان، بعضی را به‌خاطر رودربایستی و بعضی را به خاطر بده بستانها - وارد جبهه خودشان کنند، یک امر درجه دو است. اصل قضیه، اینها هستند. اینها می‌خواهند با جمهوری اسلامی، با هر قیمتی مبارزه کنند. البته «من جرّب المجّرب حلّت به الندامهٔ»؛ کاری را که یک بار تجربه کردی، اگر دفعه دوم تجربه کنی، پشیمان می‌شوی. آنها این ملت را نه یک‌بار، بلکه ده‌بار از اوّل انقلاب تا به‌حال تجربه کردند؛ ولی دیدند که هر چه فشار سیاسی، اقتصادی و بخصوص نظامی، بر این ملت بیشتر شود، عزم و اراده این ملت بر ایستادگی در این راه و مبارزه با دشمنان، بیشتر خواهد شد. مسأله جنگ روانی رادیوها و خبرگزاریها و روزنامه‌ها و مجلّات و نویسندگان مزدور و بعضی از سیاستمدارانی که حدسیّاتی می‌زنند، به این نکته‌ای که عرض شد بر می‌گردد و این هم تازگی ندارد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت الناس یدخلون فی‌دین‌اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا.(۲۱) ----------------------------------

-- ۱) نساء: ۱۱۰ ۲) المقنعهٔ فی الفقه، ص ۳۳۳ ۳) هود: ۵۲ ۴) آل عمران: ۱۵۵ ۵) آل عمران: ۱۶۶ ۶) آل عمران: ۱۴۶ ۷) آل عمران: ۱۴۷ ۸) صحیفه سجادیه، دعای ۴۵ ۹) صحیفه سجادیه، دعای ۴۵ ۱۰) صحیفه سجادیه، دعای ۴۵ ۱۱) صحیفه سجادیه، دعای ۴۵ ۱۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۲ ۱۳) اعراف: ۲۰۱ ۱۴) صحیفه سجادیه، دعای ۴۶ ۱۵) صحیفه سجادیه، دعای ۳۹ ۱۶) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۶ ۱۷) فتح: ۲ ۱۸) عصر: ۴ - ۱ ۱۹) کهف: ۱۳ ۲۰) اشاره به «انورالسادات» رئیس‌جمهور معدوم مصر و مذاکرات همه جانبه و ننگ‌آور «کمپ دیود». ۲۱) نصر: ۳ - ۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرمانده و جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی در آستانه

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرمانده و جمعی از پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی در آستانه‌ی ۱۹ بهمن (سالروز نیروی هوایی) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز و یادآوران روزهای بزرگ و تجربه‌های باارزش و فراموش نشدنی؛ خیلی خوش آمدید. البته ارتش در بخشهای گوناگونش، همه جا با خود افتخارات بزرگی دارد؛ اما در تاریخ ما، خاطره و یاد نیروی هوایی با این روزها گره خورده است. در همین آغاز سخن، یک استنتاج بزرگ بکنیم که برای همیشه ما به درد می‌خورد؛ بعد به مطلب مورد نظرمان بپردازیم. آن استنتاج، این است که تصمیم‌گیریهای بموقع و بزرگ، گاهی در سرنوشت یک مجموعه و یک فرد و یک ملت، تأثیرات تعیین کننده‌ای می‌گذارد؛ مثل تصمیم‌گیری آن روزِ تعدادی از پرسنل نیروی هوایی برای آن کار شجاعانه، که در طول تاریخ نیروی هوایی تا امروز استمرار یافته است و بعد از این هم ان‌شاءاللَّه برای همیشه استمرار خواهد یافت. عزیزان من! اصل مطلب این است که دشمنان ملتها، برای تصرّف و از پا انداختن و نابود کردن مقاومت آنان، تدابیر گوناگونی را به

کار می‌زنند. یکی از این تدابیر که امروز در جاهایی از دنیا خیلی نمایان است، این است که ارتشهای آن کشورها را قبضه می کنند. وقتی ارتش در یک کشور قبضه بیگانگان شد، در واقع امنیت از فضای سیاسی آن کشور هم رخت بر می‌بندد. هر جایی که بیگانه لازم بداند، به وسیله این بازوی مسلّح، اوضاع آن کشور را درهم و برهم، یا هدایت می کند و یا به‌کلّی دگرگون می‌سازد. این، نشان دهنده نقش با اهمیت نیروهای مسلّح در کشورها هم هست. در رژیم گذشته ایران هم کم و بیش این‌طور بود. آنها حتّی تصور می کردند که وقتی دستگاه سیاسی این کشور - که خاندان پهلوی هم جزو آنها بودند - مجبور به عقب‌نشینی شود، باز کارگزاران آنها در نیروهای مسلّح ایران خواهند توانست منافع امریکاییها را تأمین کنند. البته آنها ایران و ایرانی و اعتقادات عمیق ما و اصالت ذوات و طینتهای مردم این کشور را نشناخته و بد محاسبه کرده بودند. منظورم صحّت و سقم محاسبه آنها نیست؛ منظورم محاسبه عمومی بر روی نیروهای مسلّح در کشورهای مختلف است. شما به کشورهایی که ارتشهایشان سرسپرده بیگانگان هستند، نگاه کنید، ببینید که در آن جاها چگونه عمل می کنند و کشورها در چه وضعیتی قرار دارند. نقطه مقابل آن، این است که در کشوری، ارتش و نیروهای مسلّح، با اصالتهای آن کشور چنان ممزوج شوند که خود به مدافع آن ارزشها تبدیل گردند. در کشور ما، این‌طور است. امروز ارتش در جمهوری اسلامی ایران، یک عنصر تعیین کننده در دفاع از ارزشهای اسلامی و انقلابی است. نیروهای مسلّح - ارتش و سپاه و بسیج - کلّاً در کشور این گونه‌اند؛ یعنی خودشان ارکان و استوانه‌های نظام ارزشی جمهوری اسلامی هستند. البته این وضعیت، آسان به دست نیامده است. عناصر مؤمن در داخل ارتش، به گردن همه ارتش و بخصوص برای پدید آمدن یک چنین وضع مطلوب و رضایتبخشی که امروز بحمداللّه دارد، حقّ حیات دارند. یکی از علل خشم دستگاه استکبار از جمهوری اسلامی هم همین است. این که می‌بینید راجع به نظامی گری در جمهوری اسلامی، آن قدر تبلیغات مغرضانه می کنند، علّتش این است که می‌دانند نیروهای مسلّح در جمهوری اسلامی، عناصر بیکاره و بی‌اعتنای به سرنوشت این کشور و ارزشهای اخلاقی و انقلابی نیستند؛ بلکه به‌شدّت پایبندند و در حال آماده کردن خود برای دفاع از این ارزشها هستند. این را می‌بینند و نمی‌پسندند. خشم آنها در قالب تبلیغات دروغشان، خود را نشان می‌دهد. البته تبلیغاتشان واقعاً دروغ است. می گویند ایران برای کشورهای همسایه، تهدید است. این، دروغ است. می گویند ایران با امنیت این منطقه، مخالف است. این، دروغ و بهتان است. نه این که ما بخواهیم اثبات کنیم دروغ است؛ هر انسان هوشمندی، هر انسان معمولی‌ای که با مسائل آشناست، می‌فهمد که اینها معنا ندارد. اگر منطقه خلیج فارس در امنیت باشد، ما که بیشترین ساحل را در خلیج فارس داریم، بیش از همه از امنیت این منطقه استفاده خواهیم کرد. اگر خلیج فارس، محل حضور بیگانگان نباشد، ما که منافع زیادی در این خلیجِ پهناور و بزرگ - که مشترک بین ما و کشورهای دیگر است - داریم، بیش از دیگران در امنیت این منطقه سعی خواهیم داشت. این امر طبیعی است. هیچ کس نمی‌خواهد خانه خودش را ناامن کند. کسانی خلیج فارس را ناامن می کنند که می‌خواهند از ناامنی و یا لااقل از شایعه ناامنیِ این جا سوءاستفاده کنند و وانمود نمایند که در این منطقه ناامنی است، تا بتوانند سلاح بفروشند، تا بتوانند حضور نظامی پیدا کنند، تا بتوانند نفوذ سیاسی در کشورهای خلیج فارس به دست آورند. این حرف، متعلّق به آنهاست؛ والّا هر کسی وقتی به جغرافیای منطقه نگاه کند، می‌فهمد که در این منطقه، ایران اسلامی بیش از دیگر کشورها، به امنیت این منطقه پایبند است. بنابراین، تبلیغات دشمن دروغ است. اما این تبلیغات دروغ از کجا ناشی می‌شود؟ از این جا ناشی می‌شود که شما بیدارید و نیروهای مسلّح سرِپا هستند. اگر نیروهای مسلّح کنار بودند، بی‌تفاوت و ناکافی بودند، توانایی دفاع از حیثیّت و موجودیّت خانه خودشان و یا دفاع از ارزشهای و عقاید خویش را نداشتند، دشمن این قدر عصبانی نمی‌شد. این عکس‌العمل دشمن، معیار خوبی برای وضعیت ماست. این، یک مطلب اساسی و اصلی است. امروز نیروهای مسلّح، این‌طورند. البته من باید این نکته را بگویم که بعضی از بخشها در نیروهای مسلّح، در پدید آمدن این وضعیت، تأثیر ویژه‌ای داشتند. از جمله آن بخشهایی که تأثیر داشتند، یکی همین نیروی هوایی است. بحمداللّه نیروی هوایی در طول این مدّت، کارهای زیادی کرده، فداکاریهای زیادی انجام داده، فرماندهان خوبی داشته و عناصر

هدایت کننده و اداره کننده‌ای در سطوح بالا داشته است که بسیار مؤمن، بسیار خوب، بسیار کارآمد و مقبول همه بوده‌اند و بعضی از آنها شهید شدند و عده‌ای هم بحمداللَّه هستند و این نیرو را اداره و هدایت می‌کنند. اینها، وضع نیروی هوایی است. امروز، شما که در نیروی هوایی هستید، برای این که ارزش و شخصیت خودتان را باور کنید، احتیاج ندارید که کسی به شما این را بگوید، یا کسی تعریف خلاف واقعی از شما بکند؛ در پرونده خودتان در نیروی هوایی، شما مجموعه‌ای از افتخارات، فداکاریهای شکوهمند، پروازهای خوب، کارهای فنّی خوب، دفاعهای بجا، حمله‌های بجا، کارآییهای برجسته و نوسازیهای خوب دارید. اینها، در سابقه و پرونده شماست و کسی هم نمی‌تواند انکارشان کند. این، اصالت و ارزش نیروی هوایی است. آنچه من به شما عرض می‌کنم و از شما می‌خواهم، این است که به این مقدار نباید اکتفا کنید. نیروی هوایی به احتمال قوی، نقش آینده‌اش از نقش گذشته‌اش هم اهمیت بیشتری خواهد داشت. نیروی هوایی، وضع تعیین کننده‌ای در بسیاری از جاها دارد؛ هم نقش اصلی او که حراست از آسمان کشور و پشتیبانی است و هم نقشهایی که احیاناً در مواردی برای نیروی هوایی پیش می‌آید و آن، تهاجم و برعهده گرفتن نقش اصلی در یک مبارزه و یک جنگ است؛ چه نقش هجومی و چه نقش دفاعی. بنابراین، در جهت پیشرفت نیروی هوایی، باید برای این نیرو به شکل بی‌نهایت برنامه‌ریزی کنید. هیچ وقت نگویید که ما این کارها را کردیم و این خوب است و احساس کنید که کافی است و شما را راضی کند. نخیر؛ اگر این‌طور می‌خواستیم حرکت کنیم، نیروی هواییِ ما به این جا که شما هستید، نمی‌رسید. ما در طول جنگ، تعداد زیادی از امکانات هواییمان را از دست دادیم. البته مقداری هم جایگزین کردیم؛ ولی آن مقداری که از دست دادیم، شاید از لحاظ ارزش، از آنچه که جایگزین کردیم، بیشتر باشد. در عین حال، الان نیروی هوایی ما، از ده سال پیش، از شانزده سال پیش، پیشرفته‌تر و بهتر و جلوتر است. امروز شما چیزهایی را می‌دانید، با ابزارهایی آشنا هستید، در میدانهایی تواناییهایی دارید که ده سال پیش نداشتید. یعنی شما روزبه‌روز جلو رفتید؛ در حالی که به قدر اقتضای این جلو رفتن، شما هواپیمای جدید و جنگنده جدید و ابزار جدید نداشتید. البته کشور برای تجهیزات نظامی خودش، بخل نمی‌ورزد. هر چه گیر شما بیاید، گیر کشور آمده است و برای دفاع از کشور است. هیچ کس بُخلی ندارد؛ دشمنان بخل می‌ورزند. امکانات جهانی، برای برخی از جهتگیریها و برخی از کارها، محدودیت پیدا می‌کند. محاصره دشمن، گاهی اوقات نمی‌گذارد آنچه را که انسان می‌خواهد انجام دهد و تهیه کند. البته این محاصره هم ماندنی و ابدی نیست؛ از بین‌رفتنی است. کما این که در بسیاری از میدانها، آن محاصره را ما به قدرت خودمان شکستیم، نه به لطف این و آن. هیچ کس لطفی به ما نکرده است. بحمداللَّه زیر بار منّت هیچ قطبی از اقطاب قدرت در جهان نیستیم. جمهوری اسلامی هر کاری کرده است، خودش کرده و با اتّکا به نیروی خودش انجام داده است. در زمینه شکستن محاصره‌ها نیز همین‌طور بوده است. در این زمینه هم همین گونه است. پس، این پیشرفت، ناشی از چیست؟ ناشی از تلاش عناصر مؤمن، باشوق و با همّت است. عناصری که در هر جایی باشند ،محیط خود را ماندگار و مستحکم و غیر قابل تصرّف و مایه افتخار برای ملت می‌سازند. بحمداللَّه چنین آدمهایی در نیروی هوایی بوده‌اند، الان هم هستند، کم هم نیستید و علی‌رغم تبلیغات و فعّالیتهای دشمنان، روز به روز هم بیشتر شده‌اند. امروز جوانان مؤمن و فعّال ما، دلهای پرشوق ما، پیشرفتهای روزافزون ما، از ده سال و پانزده سال پیش، بیشتر است؛ چون عناصر بیشترند، کارآمدترند و بحمداللَّه کمّ و کیف پیشرفت کرده است. پس، عنصر انسانی است که کارایی دارد. از رأس نیرو که بحمداللَّه فرماندهی و مجموعه ستادی سطح بالای نیرو، عناصر مؤمن و مورد قبول و رضایت ما هستند، تا عناصر مختلف از فرماندهیها و مدیریّتها در هر نقطه‌ای که هستند، باید نسبت به کار خودشان، احساس وظیفه عمیق کنند. همه باید احساس وظیفه کنند. در همه بخشها، در تربیت نیروی انسانی، در سرِ پا نگهداشتن قدرت، به پرواز در آوردن ابزارها و وسایل پرنده و حفظ و حراست از آسمان کشور - که مهمترین بخشِ کار این است - در دفاع، در کارهای فنّی، در سازندگی، در ابتکار و نوآوری، در کارهای سازماندهی، در آموزش و تربیت علمی، در انضباط نظامی و رعایت این جهات و کلاًّ در همه چیز باید احساس مسؤولیت کنید و پیشرفت به وجود آورید. همه باید تلاش مضاعف کنند. امروز،

دوران سازندگی است. سازندگیِ شما این است که نیروی هوایی را بسازید. باید این نیرو را بسازید. باید این روند مبارکی را که در ارتش، در نیروهای مسلّح و در نیروی هوایی به وجود آمده است، مضاعف کنید. برادران محترم و عزیز در بخشهای عقیدتی و سیاسی هم باید به هدایت دلها و جانها و تقویت ایمانها و این احساس که امروز کشور به کار فعّالِ یکایک آحاد مؤمن و کارآمد نیازمند است، کمک کنند. ما در دوره بسیار حسّاسی از عمر کشورمان هستیم. عزیزان من! می‌دانید که در عمر یک ملت، بیست سال و سی سال و پنجاه سال، یک لحظه گذراست؛ زمان طولانی‌ای نیست. از روزی که این نهضت شروع شده است تا امروز، در حدود سی‌وچند سال است. از روزی که این انقلاب پیروز شده است تا امروز، هجده سال است. این سی‌وچند سال و این هجده سال، در عمر ملتها مثل یک ساعت و یک لحظه گذراست. این لحظه‌های گذرای حسّاس، تعیین‌کننده است؛ مثل این که در عمر شما، گاهی بعضی از روزها و بعضی از ساعتها و بعضی از سالهای کوتاه، تعیین‌کننده بوده است. مثلاً ـ اگر در دورانی که می‌توانستید تحصیل کنید، تحصیل کرده باشید، سرنوشت شما یک چیز است و اگر نکرده باشید، یک چیز دیگر است. اگر ورزش کرده باشید، سرنوشتتان یک چیز است و اگر نکرده باشید، یک چیز دیگر است. چنانچه در جوانی، رعایت اخلاق و تهذیب نفس کرده باشید، سرنوشتتان یک چیز است و اگر نکرده باشید، چیز دیگر است. در عمر ملتها نیز، همین‌طور است. در این لحظات سرنوشت‌ساز - یعنی در این سالهای انقلاب تا امروز و تا سالها بعد - اگر این ملت، باهمّت و پشتکار و هوشمندی و ابتکار، احساس مسؤولیت کند و به آن عمل نماید، سرنوشتش یک چیز خواهد بود و اگر خدای نکرده امروز هم مثل بعضی از گذشتگانِ ما در دوران قاجار و دوران پهلوی که کوتاهی کردند و سرنوشت این کشور را دهها سال دچار بدبختی و رکود کردند، عمل کنیم، خدای نکرده سرنوشت چیز دیگری خواهد بود. این است که من عرض می‌کنم خسته نشوید و از تلاش کردن، ابتکار کردن، احساس مسؤولیت کردن، هر لحظه را قدر دانستن؛ از همه توانایی خود برای پیشبرد کاری که به شما سپرده شده است، استفاده کردن، کوتاهی نکنید. هر کدامتان هر کجا هستید - از صدر تا ذیل، در بخشهای مختلف - آن جا را یک سنگر انحصاری و اختصاصی و تعیین کننده به حساب آورید که همین‌طور هم هست. از خداوند متعال، برای شما توفیق و هدایت و کمکِ خودش را مسألت می‌کنم و امیدوارم ان‌شاءاللّه هر روزتان بهتر از روزهای گذشته باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید سعید فطر»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید سعید فطر» بسم اللّه الرّحمن الرّحیم نده هم این روز بزرگ و این عید اسلامی ممتاز و برجسته را به همه ملت عزیزمان و به امّت بزرگ اسلامی و بخصوص به شما حضّار محترمِ این مجلس، تبریک عرض می‌کنم. عید اسلامی، دارای معنای خاصی است و جهت اسلامی دارد. عید، یعنی مراسمِ همراه با شادی برای یک ملت و یک مجموعه، که در فواصل زمانی - سالی یک‌بار یا از این قبیل - تکرار می‌شود. هر عیدی باید معنا و جهت داشته‌باشد؛ چنان که اعیاد ملّی ملّتها هم، هر کدام جهت خاصی دارد. عید اسلامی، دو جهت دارد؛ که یک جهت آن توجّه به خدا و معنویت و دیگر جهتش تجمّع همه مسلمین، حول یک محور واحد است. محورها و جهتگیریهای عید اسلامی، همین است. لذا شما می‌بینید در دو عید فطر و قربان، نماز، آن هم به جماعت، تشریع شده‌است. نماز جماعت، مظهر همان دو جهت است؛ هم توجه به معنویت، توجه به خداو ذکر و خشوع و هم وحدت، تجمّع و بر گردِ یک محورِ مشترک فراهم آمدن. به نظر من، هر دو موضوع، امروز برای ملت ما و برای امّت اسلامی، مسأله روز است. البته ما در مورد ملت خودمان، خیلی امیدوارانه می‌توانیم به همه چیز نگاه کنیم؛ چون قراین، شواهد و پیشامدها، همه امیدبخش است. ملّت ما، به عکسِ آنچه دیگران توقّع داشتند و انتظار می‌کشیدند، اقبال روزافزونی به مسائل دینی دارد. «دیگران» که عرض می‌کنیم یعنی هم دشمنان ما، هم ناظرین بی‌طرف، هم حتّی شاید بعضی از خودیها. تصوّر این بود که به مرور، شعارهای دینی - که روح این انقلاب است - کمرنگ خواهد شد. اما عکس این قضیّه ثابت گردید. امسال

مردم توجّهشان به دین، از سال گذشته بیشتر بود. سال گذشته هم از سال قبل از آن، بیشتر بود. جوانها به دین اقبال دارند. دخترها و پسرها به معارف دینی و احکام دینی توجّه دارنـد و روح دین، یعنی توجّه به خـدا و تسلیم در مقابل پروردگار و عمل برای خـدا، بحمـداللَّه، در بین مردم رو به گسترش است. بایـد هم همین طور باشـد. یعنی این ملت، اگر بخواهـد کشور خود را آباد کند، دنیای خود را آبـاد کنـد، عزّت خود را به دست آورد و آن امکانـاتی را که برای یـک ملت، چه در آفـاق جهان و چه در درون خود مهم است، فراهم کنـد، بایـد به خـدا تـوجّه داشـته باشـد. به این توجّه احتیـاج دارد و این امر برای او کارسـاز است. در زمینه وحـدت نیز همین‌طور است. پیش‌بینیهـا از قبل از انقلاب این بود که چون در مجموعه ملت ایران، اقوام مختلف حضور دارنـد و زبانهای مختلف رایـج است، پس، زمینه اختلاف زیاد است؛ اما خلافش ثابت شـد و همه دیدند که ملت ما یک ملت متّحد و متّفق است. شـما ببینید در مراسم گوناگون و در صـحنه‌هایی که جای ابراز عقیـده نسبت به یک مسأله سیاسـی است - مثل مراسم «روز قـدس» که پریروز برگزار شـد و شـما ملاحـظه کردیـد کـه چه غوغـایی در سراسـر ایران، چه در شـرق و غرب و چه در مرکز بـود - ملت یکپـارچه ما چگونه وحدت خود را به نمایش می‌گذارند! اقوام مختلف، در هر جا که هسـتند - فارسـشان، ترکشان، کردشان، عربشان، بلوچشان و ترکمنشان - همه یکسان حرکت می‌کنند، یک شـعار می‌دهند و یک حرف را می‌زنند. این همه، نشانگر وحدتی عجیب و بزرگ است. نوبت انتخابات هم که می‌رسد، مردم همین طور شـرکت می‌کنند. نوبت دفاع مقدس هم که می‌رسد - جنگ هشت ساله ما - مردم همین گونه از همه جا شـرکت می‌کننـد؛ همه شـهید می‌دهنـد؛ همه برای خـدا وارد میـدان می‌شونـد و همه حول یک احساس وظیفه مشـترک، اقـدام می‌کننـد. حتّی در دوران دفـاع مقـدّس، در بین داوطلبـان مـا - سـرباز وظیفه که به جـای خود محفوظ - هم میهنان غیر مسـلمان هم شـرکت داشـتند. مسیحیانی بودند که داوطلبانه به میدان جنگ رفتند و جانشان را هم در این راه فدا کردند. اینهـا را دیـدیم، شـناختیم و می‌شناسـیم. یعنی وحـدت عجیبی در میان ملت ما وجوددارد؛ با این‌که دشـمن هم برای از بین بردن آن خیلی کار کرده است. بنابراین، در داخل کشور ایران اسلامی، به برکت حاکمیت اسلام و به برکت وجود محورهای اساسی وحدت آفرین، هر دو محور ذکر الهی و وحـدت عمومی تـأمین است و در آینـده هم ان‌شاءاللَّه مثل گذشـته خواهـد بود. نگرانی، بابت امّت اسـلامی است؛ چون متأسـفانه در سـطح امّت اسلامی، شرایط، این گونه نیست. من اکنون به بخش دوم قضیه می‌پردازم. بخش اوّل، داسـتان جـداگانه‌ای دارد و مسـأله دیگری است. لـذا، وارد آن میـدان نمی‌شویم. در بخش اوّل، البته می‌شود گفت که اقبال ملتهای مسـلمان در همه جای دنیای اسلام - بعضی‌جاها با شتاب بیشتر و بعضی جاها با شتاب کمتر - به امور معنوی و دینی، روزبه‌روز زیاد شـده است. امـا موضوع وحـدت، موضوع یکپارچگی، موضوع یک جهتی دنیای اسـلام و موضوع «واعتصـموا بحبل اللَّه جمیعاً»، که قرآن ما را به آن امر می‌کنـد، متأسـفانه، آن گونه که باید باشد، نیست و این کارِ دشـمن است. ملتهای اسـلامی مایل به اتّحادند. امّا دشـمن تلاش ویژه‌ای برای اخلال در این امر انجام می‌دهـد؛ یعنی از طرق مختلفْ سـرمایه گـذاری مادّی و معنوی مخصوصـی برای ایجاد تفرقه می‌کنـد که بخشـی از این سـرمایه گذاری، مربوط به سابق است و مثل تقویت ناسیونالیسـتهای افراطی، از قبل از انقلاب اسـت. در ایران ناسـیونالیزم افراطی ایرانی مـآبی، در کشورهـای عربی، ناسـیونالیزیم افراطی عربی و در کشورهـای ترک زبـان، ناسیونالیزم افراطی ترکی را تقویت می‌کردند. در داخل این کشورها، هر جا اقلیّتی وجودداشت، به تقویت ناسیونالیزم افراطی قومیِ آن اقلیّت می‌پرداختند. فرض بفرمایید در داخل ایران، نسبت به بعضی از اقوام ایرانی، القائات و تلقینهایی می‌شد، تا جنبه قومگرایی آنهـا، به شـکل افراطی بروز کنـد. در کشورهای شـمال آفریقا - در مصـر و جاهای دیگر - بین بعضـی از اقوام عربْ که از زمانهای گذشـته در آن منـاطق بوده‌انـد، به تقویت شـعارها و احساسـات قومیِ خـاصّ آنهـا می‌پرداختنـد و وادارشان می‌کردنـد که حول آن محورها بگردنـد. هر جا اقلیت مذهبی بود، آن را تقویت می‌کردند؛ و هلّم جرّا. تلاشـهایی چنین را که در زمان سابق هم بود، بعد از انقلاب اسـلامی در ایران، مضاعف و تقویت کردند؛ چون دیدند خورشـید وحدت آفرین اسـلام، در نهایت تلألؤ و گرمابخشی، در حال تابیدن بر دنیای اسلام است. اما آنها به این تلاشها هم اکتفا نکردند و عناصری را وادار نمودند تا به ایجاد تفرقه بپردازند. چنین

بود که شعارهای وحدت آفرین امّت اسلام را از دستشان ربودند که یکی از این شعارها، موضوع مقابله با صهیونیستهاست. شعار مقابله با صهیونیسم، امر وحدت آفرینی بین ملتهای اسلامی بود. پیش از این، ملتهای مسلمان، در مقابل تجاوز واضح و صریح صهیونیستها به یک کشور اسلامی، با همدیگر احساس خویشاوندی و همدردی می کردند. دشمنان، این شعار وحدت بخش و احساس اسلامی را شکستند و از بین بردند. مضاف بر این، سعی کردند دولتها و ملتهای اسلامی را نسبت به یکدیگر دچار سوء ظن کنند. نشستند و برای بی‌اعتماد کردن دولتهای اسلامی نسبت به یکدیگر، به وسوسه کردن آنها پرداختند. امروز هم به چنین تلاشی ادامه می‌دهند. در حال حاضر، محافل سیاسی و اطّلاعاتی کشورهای دارای طمع در این منطقه، که در رأسشان هم کشور ایالات متّحده امریکا و دستگاههای جاسوسی صهیونیستها حضور فعّال دارند، برای بی‌اعتماد کردن دولتها نسبت به یکدیگر، با محافل سیاسی کشورها در تماس دائمند. آنها از این طریق، چندین فایده می‌برند: یکی از فوایدش، بر هم زدن وحدت دنیای اسلام است. یکی از فوایدش، فروش اسلحه است. یکی از فوایدش، حضور نظامی است. یکی از فوایدش، مسابقه برای ایجاد رابطه با دولت غاصب صهیونیست در سرزمین فلسطین است. اینها، فوایدی است که استکبار از این تلاشها می‌برد. این وضع، برای دنیای اسلام، خیلی خسارتبار است. البته موضوع ملتها در این مورد، خیلی مشکل نیست. مشکل، موضوع دولتهاست. دولتهای اسلامی باید امر ساده‌ای را که هر عاقلی به آن توجّه می کند، مورد توجّه قرار دهند و آن امر ساده این است که انسان عاقل از ذخایر و امکاناتی که در اختیار دارد، استفاده می کند. اسلام، ذخیره‌ای گرانبها در اختیار کشورهای اسلامی است. دولتهای اسلامی باید از این ذخیره و امکان، استفاده مطلوب کنند؛ گیرم که خیلی هم پایبند به اسلام نباشند. اسلام موجب می‌شود امّت اسلامی احساس ارتباط و وحدت کند و این خیل عظیم یک میلیارد و چند صد میلیونی مسلمان، در مسائل گوناگون دنیای اسلام، حضور داشته باشند. بلاشک اگر حمایتهای دنیای اسلام از مسلمانان بوسنی وجودنداشت، امروز از مسلمانان بوسنی در اروپا هیچ خبری نبود و آنها را از بین می‌بردند. اگرچه همه کشورهای اسلامی به طور کامل حمایت نکردند، امّا همین که احساس شد اغلب دولتهای اسلامی به این مسأله اهتمام دارند، به آنها کمک کرد. عین این قضیه، در همه جای دنیای اسلامْ عملی است. کشورها از کمک یکدیگر و از وزنه عظیم احساسات امّت اسلامی، بی‌نیاز نیستند. پس، می‌توانند از این ذخیره و گنج شایان، استفاده کنند؛ و چرا استفاده نکنند؟ یک محاسبه ساده وجود دارد، که به آن توجّه نمی‌شود. لذا، نتیجه به سود دشمنان اسلام است. عید اسلامی برای زنده کردن احساس وحدت، در بین مسلمانهاست. عید اسلامی یعنی روزی که در تمام دنیای اسلام، مردم آن را جشن می گیرند. شما ملاحظه کنید! امروز برای بیش از یک میلیارد انسان، روز عید است. البته اختلاف افق امروز یا دیروز در تعیین روز اوّل ماه شوّال، اهمیتی ندارد. در بعضی کشورها دیروز عید بود و در بعضی کشورها، امروز. آیا این، مسأله کوچک و بی اهمیتی است که جمع غفیر و کثیری از این یک میلیارد نفر، در این روز، در مراسم نماز شرکت می کنند و نماز واحدی را به سمت قبله واحد، با آداب واحد و با مضمون واحد به جا می‌آورند؟! این موضوع، خیلی عظیم است؛ ولی متأسفانه به آن توجه نمی‌شود و بی‌توجهی به آن، خسارت بزرگی است. ما همه همّتمان در زمینه ارتباطات خارجی با دنیای اسلامی این است که بر این نکته تکیه کنیم. فایده این قضیه، برای ما هم به قدر دیگران است. ما در کشور خودمان، بحمداللَّه مشکلی نداریم. شاید در دنیای اسلام، کمتر بشود کشوری را پیدا کرد که دولت و مسؤولین قوای مختلف کشور، این قدر با مردم، راحت، صمیمی، دوست، نزدیک و با صفا باشند. کمتر کشوری با این ویژگی در دنیا سراغ داریم. مردم، مسؤولین نظام را دوست می‌دارند؛ از آنها قدرشناسی می کنند؛ در میدانهای مختلف، با همه امکاناتشان به کمک آنها می‌شتابند و پشت سرِ آنها هستند. این، امر واضحی است که همه می‌بینند. اما شرایط در دیگر کشورهای اسلامی، این گونه نیست و آنها در این زمینه مشکلاتی دارند. بنابراین، اتّحاد دنیای اسلام و توجّه به محور وحدتبخش اسلام، به سود همه دنیای اسلام است. به سود دیگران، بیشتر هم هست. قرآن کریم می‌فرماید: «واعتصموا بحبل اللَّه جمیعاً و لا تفرّقوا.(۱)» یعنی حتی اعتصام به حبل اللَّه و چنگ زدن به مستمسک و ریسمان الهی را که رابطه‌ای بین بنده و خداست و به نظر می‌رسد که

بایـد یک رابطه فردی باشـد، «جمیعاً» می‌فرمایـد. کاری را همه با هم انجام دهیـد و با هم اعتصام به خدا کنید. اجتماع و وحدت بین امّت اسلامی، از نظر اسلام این قدر حائز اهمیت است. به هر حال، ملت عزیز ما و شما عزیزان باید این فرصتی را که خدای متعال در اختیارتان گذاشـته است قدر بدانید. این اقبالی که دلهای شما به سوی خدا و معنویت و ذکر و خشوع و توجّه و تضرّع دارد، خیلی با ارزش است. این، همان عامل است که یک روز اسـلام را از یک جمع محـدود غریب به یک تمـدّن عظیم جهانی تبدیل کرد و این تمدّن، قرنها - لااقل در چند قرن از قرون اولیّه - دنیا را اداره کرد و امروز هم دنیا، مدیون تمدّن اسلامی است. توجّه به خدا و توجّه به معنویت، باعث تکوینِ چنین تمدّنی شد، والّا با انگیزه‌ها و تلاشـهای مادّی، چنین تمدّن ماندگاری به وجود نمی‌آمد. امروز هم ما نیازمنـد توجّه به خدا و معنویاتیم. انگیزه‌های این توجّه را، خدای متعال به شـما داده است. پس، قدر بدانید. بخصوص قدردان اتّحاد و همبسـتگی‌ای که در میـان ملتمان است، باشـید. اتّحادی چنین، خیلی با ارزش و عزیز است. گره‌های بزرگ و گوناگون یک ملت را، اتّحـاد آن ملت بـا سـرانگشتی معجزآسا باز می‌کنـد. چنان که اتّحاد ملت ما نیز همین گونه بوده است و در آینـده نیز همین طور خواهد بود. این، همان خصوصـیتی است که امام بزرگوار، دائماً ما را به آن وصـیت و نصیحت می‌کرد و پیوسته مردم را به «وحدت کلمه» و اتّحاد در شـعارها، حرکتها، اقـدامها و همـدلی با یکـدیگر دعوت می‌فرمود. آن روزْ علاج مشـکلات، وحدت کلمه و اتّحاد بود؛ امروز هم اتّحاد و وحدت کلمه، علاج کننده مشـکلات است. امیدواریم با فضل الهی و با توجّهات و ادعیّه زاکیّه حضـرت بقیهٔ اللَّه الاـعظم اروحنـا فـداه، این روحیه وحـدت‌طلبی و توجّه به خـدا، ان‌شـاءاللَّه در ملت مـا روز به روز بیشـتر شود. والسّـلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته. --

-- ۱) آل عمران: ۱۰۳

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عید فطر

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عیـد فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم «الحمـدللَّه ربّ العالمین. نحمـده و نسـتعینه و نسـتغفره و نتوکّـل علیـه و نصّـلی و نسلّم علی حـبیبه ونجیبـه و خیرتـه فی خلقه؛ سیدنا و نبیّنـا ابی‌القـاسم محمّـد و علی آله الأـطیبین الأـطهرین المنتجبین، الهـداهٔ المهـدیّین، سـیما بقیـهٔاللَّه فی‌الأرضـین و صـلّ علی ائمّهٔالمسـلمین و حماهٔ المستضـعفین و هـداهٔالمؤمنین. اوصـیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. عید سـعید فطر را به همه مسـلمانان عالم و بخصوص به مردم عزیز و شـریف و مؤمن و مجاهد ایران اسلامی و به شمـا نمـازگزاران و به‌ویژه به ایثـارگران، خانودهـای شـهیدان معظّم، جانبـازان عزیز، آزادگان، مفقودان و خانواده‌های آنها تبریک عرض می‌کنم. آن طوری که از مجموع آنچه مربوط به عید فطر و عید قربان است، استفاده می‌شود، این روز شریف، روز طهارت و تزکیه و پـاکی و پـاکیزگی است.در یکی از این دو سوره‌ای که در نماز عیـد خوانـده می‌شود، می‌فرمایـد: «قـد افلـح من تزکّی».(۱) یعنی آن کسـی که خود را پـاکیزه کنـد و دامـان و روح و دل خود را از آلودگیها نجات دهـد، از فلاح برخوردار است. فلاح، یعنی موفقیّت در میـدان زندگی و رسـیدن به هدف آفرینش. در سوره رکعت دوم می‌فرماید: «قد افلح من زکّیها»(۲)؛ عیناً همان مضمون است. یعنی کسـی که بتواند جان خود را تزکیه و پاکسازی کند، به فلاح و رسـتگاری دست یافته است. در هر دو سوره، صـحبت از تزکیه و طهـارت و پـاکیزگی است. علـاوه بر اینهـا، در این روز، یـک واجب مـالی وجود دارد که عبارت از ادای زکات فطر است. زکـات هم آن تعبیه مالی‌ای است که موجب طهارت انسان می‌شود: «خـذ من اموالهم صدقهٔ تطهّرهم و تزکّیهم بها»(۳). گرفتن این واجب و این صـدقهء مـالی از مردم، موجب طهـارت روح و پاکسـازی آنهـا از دنائتها و لئامتها و حرص و بخل و بقیه آلودگیهاست. عزیزان، برادران و خواهران من؛ نمـازگزاران عزیز! پس، روز عیـد فطر، روز طهارت و پاکیزگی است. ممکن است این پاکیزگی، به خـاطر آن باشـد که یک ماه روزه گرفته‌ایـد، ریاضت کشـیده‌اید و خود را از آلودگیها پاک کرده‌ایـد. ممکن است علاوه بر این، به خاطر آن باشد که در چنین روزی، با حضور در این میدان عبادت، به عبادت دستجمعی روی آورده‌اید. به هر حال، مسأله این است

که انسانِ مسلمان بعد از ماه رمضان در روز عید فطر، در عرصه طهارت و تزکیه است. شما خود را تطهیر و تزکیه کردید. اگر روزه درست و نماز عیدِ درست بجا آورده باشید - که البته آورده‌اید - این طهارت و این پاکی‌دامان و این پاکیزگی روح را قدر بدانید. آنچه یک انسان را نجات می‌دهد، همین پاکیزگی است. آنچه انسانها را گرفتار می کند، آلودگی است؛ آلودگیهای اخلاقی، آلودگیهای ناشی از شهوت و غضب ، آلودگیهای ناشی از حرص و بخل و دیگر ذمائم اخلاقی. انسانها و افرادی از بشر، با همین اخلاق پلید، دنیا را تیره و تار کرده، روی زمین را آلوده ساخته و نعمتهای خدا را کفران نموده‌اند. در نظام جمهوری اسلامی - که نظام الهی و حکومت قرآنی است - انسانها بهتر از دیگر نظامها می‌توانند طهارت خود را تأمین کنند. این را قدر بدانید. امروز جهان بشریّت، به پیام تطهیر و تزکیه شما احتیاج دارد. این ظلم و زورگویی و تبعیضی که در سطح جهان است، این تیره روزی انسانها در بسیاری از کشورها، این سردرگمی جوانان در کشورهای پیشرفته‌ی دنیا، این روابط نامناسب زن و مرد، این آلودگیهای شهوانی، این آلودگیهای سیاسی و این آلودگیهای مالی، بر اثر آن است که انسانها در صدد تطهیر و تزکیه خود برنیامده‌اند. قرآن، ندای تزکیه می‌دهد. پیامبر مقدّس اسلام، انسانها را تطهیر می کند؛ هم با نمازش، هم با زکاتش، هم با روزه گرفتنش و هم با عید فطرش. در نظام اسلامی، این فرصت برای همه هست. جوانان عزیز من! پسران و دخترانی که دوران پاکیزگی و نورانیّت دلها و جانها را می گذرانید! شما بیش از دیگران باید قدر دان این طهارت باشید و آن را حفظ کنید. کشور شما به فضل پروردگار و به برکت همین طهارت است که آباد و آزاد خواهد شد، توسعه پیدا خواهد کرد، ویرانیهایش از بین خواهد رفت و فقر و تبعیض و بدبختی و ناملایمهای گوناگون زندگی در آن، محو خواهد شد. همه باید به سمت خدا حرکت کنند، دست را به سوی خدا دراز کنند، از او کمک بخواهند، سعی کنند که دامان خود را پاک نگهدارند و از آلودگیها پرهیز نمایند. آن کسانی که در مسائل مالی اشتغال دارند، در خطر آلودگی مالی هستند. آن کسانی که در کارهای سیاسی و اجتماعی مشغول کارند، در خطر آلودگیهای آن چنانی هستند.آن کسانی که در معرض شهوات قرار دارند، در خطر آلودگیهای جنسی و شهوانی هستند. آن کسانی که زیردستانی دارند، در خطر آلودگی به ظلم و ستم هستند. آن کسانی که کاری در دست آنهاست، در خطر آلودگی به خیانت در کار هستند. همه باید مراقب باشند. همه باید مواظب اعمال خود باشند و این مراقبت، همان تقواست که در نماز عید فطر، ما مأمور شده‌ایم که خودمان و مستمعمان را امر به تقوا کنیم. پروردگارا!توفیق تقوا و طهارت و تزکیه و عمل به فرایض و پیمودن صراط مستقیم را به همه ما عنایت فرما. بسم‌اللّه الرحمن‌الرحیم. والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الاّـ الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۴) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین؛ الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما علی امیرالمؤمنین و صدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علیّ‌بن موسی و محمّدبن علی و علیّ‌بن محمّد و الحسن‌بن علیّ و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و أمنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی‌اللّه. آن چیزی که در عرصه عالمِ اسلام چشمگیر است، در درجه اوّل این است که با گذشت هجده سال از پیروزی انقلاب اسلامی و در حالی که دشمنان این انقلاب و برنامه‌ریزانِ بر ضدّ آن، انتظار داشتند که به مرور، یاد این انقلاب در سطح عالم کمرنگ شود و به فراموشی گراید؛ علی رغم میل آنها و بر خلاف نظرشان، روز به روز توجّه به این انقلاب و اثر بزرگ تاریخی بی‌نظیر آن - یعنی بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی - عمیقتر می‌شود و این خود یکی از معجزات اسلام و انقلاب است. البته نقش اوّل در این توجّه عمومی عالم را شما ملت بزرگ ایران دارید. من لازم است به عنوان شکرگزاری از خداوند و از شما مردم، این مطلب را عرض کنم. همه تلاش دشمن این بود که مردم را از عرصه عظیم انقلاب خارج کند. پاسخ شما مردم، آن چنان بوده است که در همه سالهایی که بر این انقلاب می گذرد، در میدانهایی که باید حضور مردم در آن آشکار شود، پاسخ شما به استکبار جهانی، کوبنده‌تر و صریحتر و

قـاطعتر بوده است. یک نمونه، اجتماع عظیم شـما در روز جمعه آخر ماه مبارك رمضان امسال - روز قـدس - بود. عجیب است که سال هجدهم از اعلام روز قدس، مردم بیشتر ازسال هفدهم شـرکت می‌کنند. سال هفدهم، بیشتر از سال شانزدهم شـرکت می‌کنند. این، چه حرکت و چه همّت و چه لطفی از طرف پروردگار عالم به این ملت بزرگ است! اجتماعات شما، اجتماع امروز شما در این عرصه عبـادت در روز عیـد فطر، بی‌نظیر است. من به جرأت می‌توانم بگویم که چنین نمـاز عیـد فطری، در هیـچ جـای دنیای اسـلام تشـکیل نمی‌شـود.می‌توانم بگویم که در هیـچ جـای دنیـا، این همه جوان در مراسم مـذهبی و اسـلامی، بـا این تراکم و شور و شوق شرکت نمی‌کنند. عزیزان من! البته این را هم بدانید که امروز به برکت انقلاب و جوانان و به برکت حضور شما، تقریباً در همه جای دنیـای اسـلام، اقبـال جوانان به دین و مراسم دینی،بیش از پانزده سال و بیست سال قبل است. فردا هم روز بیست و دوم بهمن است؛ باز هم همین نمایش عظیم قـدرت انقلاب و قـدرت ملت ایران در مقابل چشم بیننـدگان و تحلیلگران و مفسّـران جهانی قرار خواهد گرفت. البته این را در تبلیغاتِ خود نمی‌گوینـد. در رادیوها طور دیگری حرف می‌زنند؛ اما خودشان می‌دانند که چه خبر است. اگر چشـمهای سرشار از دشـمنی و عداوت نسبت به این انقلاب و این ملت، اجتماع عظیم روز قدس را نمی‌دیدند و آن دلهای پرکینه، خشـمگین نمی‌شدنـد، نمی‌رفتنـد در خبرگزاریهـا و تلکسـهای بین‌المللی اعلان کننـد که جمهوری اسـلامی برای مراسم روز قـدس، عـدّه‌ای را بـا اتوبوس آورده است! حـال که ملت ایران اینهـا را می‌شـنود، وزن و ارزش تبلیغات جهانی علیه انقلاب، برای او روشـن می‌شود. آیـا این اجتمـاع عظیم میلیونی در روز قـدس، عبـارت از جمعیت اتوبوسـی بود که دولت، مردم را آن جا جمع کرده بود؟! ببینیـد، چقـدر دلهایشان از حقـد و کینه پُر است! اگر نبیننـد، اگر خشـمگین نشوند، این عکس‌العمل را نشان نمی‌دهند. این خبرهای دروغ، عکس‌العمل خشم و کینه آنها از حضور شـماست. به فضل پروردگار، به کمك الهی و بادست قدرت خداوند، فردا هم یک بـار دیگر چشـمهای پربغض و دلهـای پرکین نسبت به این انقلاـب، دچـار ناراحتی خواهـد شـد و خواهـد لرزیـد. اما به موازات این بیـداری و عشق عمومی ملتها به انقلاب و به ملت انقلابی ایران، توطئه دشـمن هم روز به روز بیشتر شـده است؛ البته بی‌فایده. اگر بنا بود که توطئه دشـمن اثر کنـد، باید اثر می‌کرد. می‌بینید که به فضل پروردگار، توطئه دشـمن نتوانسـته است مقصود آنها را برآورده کنـد؛ امـا به هر حـال توطئه می‌کنـد. یکی از توطئه‌هـای آنهـا، ایجاد اختلاف بین کشورهای اسـلامی است. یکی از توطئه‌های آنها، سرگرم کردن بسیاری از دولتهـا به چیزهای حقیر و کوچك و غافل کردن آنها از چیزهای عظیم و مهم است. ایجاد بهانه‌هایی برای بگو مگو میان کشورهای اسـلامی، برای این که بتوانند دشـمنیهای دنیای اسلام را از صهیونیستها - که دشمن حقیقی جهان اسلامند - منحرف کننـد. در همه جای دنیای اسـلام، این کارها را می‌کننـد؛ مخصوص منطقه ما هم نیست. البته در منطقه ما، این معنا شدّت بیشتری دارد. از روز اوّل انقلاب، تلاش تبلیغاتچیها و سیاسـتبازهای اسـتکبار، آن بوده است که کشورهای حاشـیه خلیـج فارس را از جمهوری اسـلامی بترسانـد؛ برای این که بتواند به آنها سـلاح بفروشد؛ برای این که بتواند در آن جابرای خود، حضور نظامی تأمین کنـد. من نمی‌دانم آیـا وقت آن نرسـیده است که دلهـا و ذهنهـایی در این کشورهـا به خود آینـد و بفهمنـد که امریکـا خیر آنهـا را نمی‌خواهد؛ بفهمند که امریکا و تبلیغاتچیهای صـهیونیست در همه جای دنیا - که طرف خطابشان آنها هستند - نیّتشان این است که به خلیـج فارس بیاینـد و حضور نظامی پیـدا کنند و منافع اقتصادی نامشروع برای خودشان تأمین نمایند و البته اگر بتوانند، فشاری بر جمهوری اسـلامی و ملت ایران باشـند؟ بارها دولت، ملت، و همه مسؤولان اعلان کرده‌اند که جمهوری اسلامی نسبت به کشورهای همسایه، هیـچ‌گونه نظر تعرّض‌آمیزی ندارد. از اوّل انقلاب هم، این ثابت شده است. هجده سال از انقلاب می‌گذرد، ما تا به حال به چه کسی حمله کرده‌ایم؟ ما کدام تیر را به طرف مرزهای همسایه پرتاب کرده‌ایم؟ به طرف ما تیرها پرتاب شد، امّا در این مدّت، ما جز دفـاع از خودمـان، هیـچ کاری نکرده‌ایم. با این که کشور ایران، کشور بزرگی است و ملت ایران، ملت نیرومنـدی است - این را همه هم می‌داننـد و پی برده‌انـد که هیـچ کـدام از کشورهای همسایه ایران، حتی با کمك دیگران نمی‌توانند این ملت بزرگ و این کشور نیرومنـد و پهناور را تحت تأثیر فشارهای خودشان قرار دهند و هر کس جلو بیاید و تعرّض کند، خودش تو دهنی می‌خورد -

با وجود این، ملت و دولت و ارتش و نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی، هرگز مقاصد توسعه‌طلبانه و متجاوزانه نداشته‌اند، باز هم ندارند و بعد از این هم نخواهند داشت. توسعه‌طلبی، مطابق با جهان‌بینی ما هم نیست. سیاست اسلامی ما، مطلقاً با توسعه‌طلبی و تجاوز و این چیزهایی که متعلّق به طواغیت است، سر و کاری ندارد. البته ما به امنیت خودمان و به امنیت منطقه، خیلی اهمیت می‌دهیم. همه توجّه کنند که منطقه خلیج فارس، منطقه حسّاسی است. مراقب باشید، دشمنانی که از بیرون این منطقه، به عنوان دوستی با این کشورها به این منطقه می‌آیند، این منطقه را ناامن نکنند. این نکته را باید همه متوجّه و ملتفت باشند. اگر خدای نکرده این منطقه ناامن شود، بیشترین ضرر به کسانی خواهد خورد که مایه این ناامنی شده‌اند و زمینه این ناامنی را فراهم کرده‌اند. بیشترین خسارت به آن کشورهایی وارد خواهد آمد که ثروتشان، کشورشان و سرزمینشان را در اختیار متجاوزانِ بیگانه گذاشته‌اند. البته ما امیدواریم چنین وضعی پیش نیاید و به فضل پروردگار ان‌شاءاللَّه پیش نخواهد آمد؛ اما اگر خدای نکرده یکی از بیگانگانی که در خلیج فارس حضور پیدا کرده است، دیوانگی‌ای کند و این منطقه را با حرکت نسنجیده‌ای ناامن نماید، اوّلین کشورهایی که این آتش دامان آنها را خواهد گرفت، همان کشورهایی هستند که زمینه چنین حضور نامشروعی را فراهم کرده‌اند. خدا را سپاسگزاریم که ملت ایران در میدان سازندگی، با جدیّت مشغول تلاش و حرکت است. به فضل پروردگار، دولت، ملت، مسؤولان کشور، قوّه مجریه، قوّه مقنّنه و قوه قضاییه، با برنامه‌ریزیهای بلند مدّت و میان مدّت، کارهای خودشان را با دقت انجام می‌دهند. این ملت، یک ملت زنده است. این کشور، یک کشور زنده است. همه ملتهای زنده دنیا، همین‌طورند که کارهای خودشان را بتدریج در طول چند سال سر و سامان می‌بخشند و این کشور هم به سمت سر و سامان بخشیدن به کارهای خود می‌رود. به شما ملت عزیز عرض می‌کنم که همین حضور در صحنه را حفظ کنید، تا عزّت و اقتدار و قدرت مادّی و معنویتان محفوظ باشد. این اتّفاق کلمه‌ای که بحمداللَّه در میان شما برقرار است و دشمن نتوانسته است آن را به هم بزند، حفظ کنید، تا عزّت و اقتدار و آبرو و حیثیت شما در دنیا و تأثیرگذاریتان بر روی ملتهای دیگر، به همین شدّت و قوّت و قدرت و عظمت، باقی بماند. ان‌شاءاللَّه روح مطهّر امام عزیزمان از شما راضی است، ارواح طیّبه شهدای بزرگوار هم از شما راضی هستند. به فضل پروردگار، مشمول دعای بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنا فداه قرار خواهید داشت و قرار خواهید گرفت. بسم‌اللَّه الرحمن‌الرحیم. انّا اعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر. ان شانئک هوالابتر.(۵) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) اعلی: ۱۴ ۲) شمس: ۹ ۳) توبه: ۱۰۳ ۴) عصر: ۴ - ۱ ۵) کوثر: ۳ - ۱

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم اهواز

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم اهواز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، الهداةالمهدیّین، سیّما بقیه اللَّه فی الارضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه الکریم: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. یا ایها الذین امنوا أذکروانعمةاللَّه علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلناعلیهم ریحاً و جنوداً لم تروها و کان اللَّه بما تعملون بصیراً. اذجاءوکم من فوقکم و من أسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون باللَّه الظنوناً. هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شدیداً.(۱) در سال ۱۳۵۹، این شهر و این استان، در معرض یک آزمایش عظیم خونبار الهی واقع شد. دست دشمن، نقشه استکبار، برنامه‌ریزی دستگاههای فعّال صهیونیستی و استعماری، همه با هم این طور ترتیب دادند که این بخش از میهن عزیز ما، در معرض یکی از سخت‌ترین آزمایشهای الهی خونبار قرار گیرد. جنگ تحمیلی، هشت سال به طول انجامید؛ یعنی از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۷. در این مدت، شما مردم شجاع و دلاور این استان، در معرض این امتحان بسیار دشوار قرار داشتید. البته دشمن، جنگ را بر خوزستان تحمیل نکرد؛ بر ایران تحمیل کرد و همه ایران در مقابل او قیام کردند تا از کشور دفاع کنند؛ اما خوزستان در معرض سخت‌ترین و شدیدترین ضربات دشمن قرار گرفت و به وسیله دشمن، بیشترین فاجعه آفرینی در

این استان واقع شد و مردم این استان، از زنان و مردان و حتّی افراد مسن و نوجوانان، در معرض امتحانی بسیار سخت واقع شدند تا جنگ تمام شد. بیش از همه مردم کشور، مردم استانهای مرزی و بیش از همه‌ی استانهای مرزی، استان خونبار خوزستان، رنج جنگ را تحمّل کرد. توجّه کنید؛ هشت سال از پایان دوران جنگ تا امروز می گذرد. در این هشت سال دوم هم - که هشت سال دوران سازندگی است - باز ملت ایران در یک حرکت بزرگ و هماهنگ، به کار سازندگی ویرانیها و ترمیم خرابیهای این کشور پرداخته است؛ چه خرابیهای ناشی از جنگ به طور مستقیم، چه خرابیهای ناشی از جنگ به طور غیرمستقیم و چه ویرانیهای ناشی از طول حکومت طواغیت، قبل از برافراشته شدن پرچم اسلام در این کشور. امروز من می‌خواهم در مقابل شما مردم عزیز اهواز و برادران و خواهرانی که از شهرهای دیگر این استان در این جا اجتماع کرده‌اید و یا از روستاها و مناطق عشایر نشین از سرتاسر این استان به این جا آمده‌اید، این مطلب را بگویم که به برکت اسلام، ملت ایران هشت سال جنگ خونبار تحمیلی را با قدرت گذراند و اجازه نداد که دشمنان ایران و اسلام و نظام جمهوری اسلامی - که یک جبهه متحد در سرتاسر دنیای استکبار را تشکیل می‌دادند - بتوانند یک وجب از خاک این ملت و از خانه مقدس این امّت بزرگ و شجاع و سرافراز را تصرّف کنند و بعد از گذشتن آن هشت سال دشوار، توانست با سرعت و جدیّت و مهارتی تحسین برانگیز، ویرانیهای جنگ را ترمیم کند؛ بلکه کشور را هم بسازد. این، از برکت اسلام است. من امروز در مقابل شما عزیزانم، مردم شجاع و مؤمن و بااخلاص منطقه خوزستان و شهر اهواز و دیگر شهرهای این استان - که بخشی از ملت بزرگ ایران هستید - می‌خواهم بگویم که جمعبندی هشت سال جنگ و هشت سال تلاشِ بعد از جنگ این است که اگر ملت ایران متّحد باشد - آن چنان که هست - اگر پایبند به احکام اسلام باشد - آن چنان که هست - اگر همّت بر سازندگی کشور بگمارد - که گمارده است - هیچ قدرت و نیرویی، حتّی نیروی متّحد استکبار و استعمار در سرتاسر عالم هم نخواهد توانست به این ملت شجاع و مقاوم و با ایمان و مصمّم و کارآمد و به این کشور و این نظام مقدّس، کوچکترین خدشه و ضربه‌ای وارد کند. این، نه شعار بی‌محتوا و نه فقط حرف است؛ این عمل است. صحنه عمل هم این خوزستان است. من روزی را در این شهر دیدم که در هر ساعتی، صدها گلوله خمپاره، از لوله‌های خمپاره‌انداز دشمن - که در نزدیکی اهواز موضع گرفته بود - بر سر این خیابانها فرو می‌ریخت. آن روز، فقط رژیم بعثی نبود که به ما حمله کرده بود. پشت سرِ رژیم بعثی، مجموعه‌ای متشکّل از امریکا و دولتهای استکباری و ارتجاعی منطقه و دست‌نشاندگان استعمار و همپیمانان پنهانی صهیونیستها بودند که همّتشان هم این بود که پرچم اسلام را در این کشور فرو بخوابانند و از بین ببرند و نهضت اسلامی را نابود کنند و نگذارند که ملت ایران متمسّک به اسلام باشد. چرا؟ چون می‌دانند که اگر ملتی متمسّک به اسلام شد، دیگر دشمنان - هر چه هم به‌حسب ظاهر و با ابزار مادّی قدرتمند باشند - نخواهند توانست آن ملت را وادار به کاری کنند، یااز کاری باز بدارند و چیزی را به آن ملت تحمیل نمایند. آن ملت با افکار بلند اسلامی، راه خود را پیش خواهد برد؛ همچنان که ملت ایران پیش برد و شما مردم عزیز خوزستان، یک بار در ماجرای جنگ تحمیلی و یک بار قبل از ماجرای جنگ تحمیلی، به دهها سال توانسته‌اید از خود آزمایش بسیار درخشانی را در تاریخ به یادگار بگذارید. دوران جنگ تحمیلی را همه می‌دانند. هیچ کس نیست که نداند مردم خرمشهر و آبادان و مردم شجاع و غیور و مؤمن اهواز یا دزفول و دیگر شهرهای این استان، در مقابل دشمنی که می‌خواست ملت شهرها را خالی کند، چه عکس‌العملی نشان دادند. جوانان و پیرمردان و مردان و زنان ایستادند و مبارزه کردند و جنگیدند. من در سوسنگرد، یک زن مسلمان شجاع را دیدم که مردم سوسنگرد می گفتند او در هنگام حضور نیروهای متجاوز در این شهر، با چوبدستی خود، چند متجاوز را به خاک انداخته و نابود کرده است! در سرتاسر این استان ممتَحن و مجرّب، مردان و زنان و خانواده‌ها، شهریها و روستاییها، عشایر عرب و لُر و بختیاری و مردم فارس که در این استان هستند، همه و همه در کنار یکدیگر و دست در دست هم، در مقابل متجاوزان ایستادند. البته ملت ایران به کمک استانهای مرزی آمد - در این شکّی نیست - و آزمایش بزرگ، آزمایش ملت ایران بود؛ اما چه کسی است که نداند استانی که در کنار مرز است، در مقابل اوّلین حملات دشمن، چه

شکنجه و درد دشواری را تحمّل می کنـد. و این اسـتان، هشت سال این دشواری را تحمّل کرد و ایسـتاد و فداکاری نمود. در دوران قبل از انقلاب اسـلامی - یعنی شایـد هفتاد، هشـتاد سال قبل از این - باز مردم مؤمن و علمای خوزسـتان، در مقابل تجاوز انگلیسـیها ایسـتادگی کردند. آن هم یک تجربه دیگر است. مردم این اسـتان، در چنین کارهای بسیار باعظمت و پرشکوهی، سابقه دارند. البته همچنـان که همه می‌داننـد، آحـاد ملت ایران به برکت اسـلام توانسـتند در طـول جنـگ تحمیلی، در همه شـهرها و اسـتانها شـگفتی بیافرینند. مردم این استان، در درجه اوّل در مقابل دشمن این ایستادگی را کردند. بعد از دوران جنگ تحمیلی هم باز در این استان، تلاش و کار سازنـدگی، جزو بهترین نمونه‌های سازنـدگی در سرتاسـر کشور بوده است. همه دنیا و همه ملتها و دولتهایی که مسائل ایران را تعقیب می کننـد، بایـد بداننـد ملتی که زنده است، در کار خود هرگز درنمی‌ماند، به زانو نمی‌افتد، در مقابل دیگران تسـلیم نمی‌شود، احساس احتیاج به هیـچ ملت دیگری نمی کنـد. ملت ایران، یک ملت زنـده است و می تواند خود را اداره کند. آن کسانی که سـعی می کننـد افکار و نظرات و سیاسـتهای اسـتعماری خود را بر ملت ایران تحمیل کنند، امروز و در آینده و همیشه باید بدانند که تا ملت ایران در صـحنه است، تا نظام جمهوری اسـلامی این پرچمِ برافراشـته را در سـطح جهان به اهتزاز درآورده است، تا وقتی کـه میـان مسؤولاـن و ملت، ایـن پیونـد مسـتحکم برقرار اسـت، نسـبت بـه ایران اسـلامی و این ملت، هیـچ تحمیلی مـورد قبـول قرار نمی گیرد. ملت ایران، عـازم و مصـمّم است که راه سازنـدگی کشـور و راه بنـای جـامعه مـورد علاـقه خود را بـدون اتّکـا و اعتنـا به سیاسـتهای دیگران و بـدون این که اجازه دهـد کسـی در امور این کشور دخالت کنـد، خودش ادامه دهد و پیش ببرد. نمی توانند بر ملت و دولت ایران، چیزی را تحمیـل کننـد. عزیزان من! مـا یک دوره انقلاب را پشت سرگذاشـته‌ایم که تجربه بسیار دشواری بود. امروز دنیای اسـلامی، از تجربه انقلابِ ملت ایران اسـتفاده می کند و قدمهای این ملت را در بسـیاری از قضایای خود دنبال می‌نماید. خیلیها در دنیا از ملت ایران تقلید می کنند. بعد از آن، مرحله دفع هجوم دشـمن را گذرانیدیم که مرحله بسـیار سـختی بود. گفتم که دشـمن هجـوم آورد؛ بـا ایـن نیّت کـه شایـد بتوانـد انقلاـب را بـه زانـو درآورد و ملت ایران را از انقلاـب خـود پشـیمان کنـد. فکر ساده‌لوحانه‌ای بود؛ اما این فکر را معمولاً مسـتکبران عالم نسـبت به ملتهایی که به پا خاسته‌اند، می کنند. این اشتباه را تقریباً نسبت به همـه مرتکـب می‌شونـد. البته بعضـی از ملتهـا شـکست می‌خورنـد و بعضـی دیگر در مقابـل هجـوم نظـامی دشـمنان - که معمولاًـ با برنـامه‌ریزی بین‌المللی همراه است - عقب‌نشـینی می کننـد؛ امـا ملت مـا در آن مرحله هم بحمـداللَّه پیش رفت و موفّق شـد و یادگار باارزشـی در تاریـخ جهـان و تاریـخ ملتهـای بپاخاسـته بجا گـذاشت. این هم مرحله دوّم بود. مرحله‌ی سوم، مرحله ساختن و نوسازی ایران از لحاظ ترمیم ویرانیها - نوسازی مادّی - است. این مرحله، بلافاصـله بعد از جنگ شتاب گرفته است. البته از اوّل انقلاب، این نوسـازی به اَشـکال و انحـایی وجود داشت؛ امـا جنـگ فرصت و اجـازه نمی‌داد که شـتاب لازم را پیـدا کنـد. بعـد از دوران جنگ، بازسـازی و نوسازی شـتاب لازم را پیـدا کرد. امروز شـما در اسـتان خوزسـتان، در اسـتانهای مرزی، در اسـتانهای جنگزده و در همه اسـتانهای کشور، هر جا ملاحظه کنید، کار و تلاش و حرکت و سازندگی و تولید و ابتکار و به معرض بروز درآوردن اسـتعدادهای ملت ایران و تولیـد ثروت ملی و اسـتخراج ذخـایر عظیم ذی‌قیمتی که خـدای متعال در اختیار این ملت قرار داده است و امثال اینها را مشاهـده می کنیـد. این هم هنر بزرگ ملت ایران است. یعنی در کنـار ملتهـایی که بعـد از جنگهای خانمان برانـداز، ده سال، بیسـت سال، سـی‌سال زحمت کشـیدند، تا بتواننـد کشور خودشان را آباد کننـد، وقتی ملت ایران را ملاحظه می کنیم، می‌بینیم که در ظرف هشت سـال، قـدمهای بلنـدی برداشـته است. نمی‌توانیم بگوییم سازنـدگی و نوسازی کشور، به نقطه پایان رسـیده است؛ اما قـدمهای بلندی برداشـته شده است که این هم تجربه و گام سوم ملت ایران در انقلاب به‌حساب می‌آید و بسیار ارزشمند است. اگر ما همیشه می گفتیم که بعد از جنگ جهانی دوم، بعضـی از ملتها توانسـتند خودشان را در مدّت زمان کوتاهی از خاک بلند کنند و زندگی را دوباره سـرشار از زیبایی نماینـد و بسازند و بعضـی از ملتها را اسم می‌آوردیم، مطمئنیم که ملت ایران در این جهت، اگر از آن ملتها جلوتر نباشـد، یقیناً عقبتر نیست. این هم قدم سوم. اما قدم چهارمی که وجود دارد، نوسازی معنوی ایران است؛ یعنی اسـتقرار عدالت

اجتماعی به معنای کامل. البته این قدم چهارم هم برداشته شده است؛ منتها باید روز به روز شتاب بیشتری پیدا کند. در یک نظام اجتماعی، عدل از همه چیزها بالاتر و باارزشتر است. عدالت، هدف تشکیل نظامهای الهی وفرستادن پیامبران خداست. عدالت، از بین رفتن تبعیض و فقر و جهل و محرومیت و نادانیهای نفوذ و رسوب کرده در اذهان بخشی از مردم در گوشه و کنار کشور، چیزهایی است که باید انجام گیرد. ما اگر سازندگی را باز هم پیش ببریم، اما در جهت استقرار عدالت و از بین بردن تبعیض و ایجاد برابری حقوق و احیای کرامت زن و مرد مسلمان فعّالیتی نکنیم، موفقیّتی به دست نیاورده‌ایم. موفقیّت، آن وقتی است که بتوانیم معنویّت و دین و اخلاق و عدالت و معرفت و سواد و تواناییهای گوناگون را در میان جامعه مستقر کنیم. البته نظام جمهوری اسلامی، از روز اوّل این شعار را داده و به دنبال آن حرکت کرده است. خدا را شکر می‌کنیم، دستگاههایی که ظلم و تبعیض از وجودشان می‌تراوید و ناشی می‌شد، در این مملکت از بین رفتند. پادشاهی، دستگاه پادشاهی، دستگاههای زورگویی، دستگاههای فرعونی، دستگاههای اشرافیگری، دستگاههایی که همه همّتشان تأمین دنیای خود به قیمت نابود کردن دنیا و آخرت دیگران بود، نابود شدند و از بین رفتند. امروز ملاک، دین و تقوا و اخلاق است. جوان و زن و مرد و اقوام مختلف ما، همه به دنبال معنویّتند و به فضل پروردگار، مسؤولان کشور و دولتمردان ما، به دنبال استقرار عدالتند. این، آن قدم چهارم است. این، قدم اصلی و کار اساسی است، تا بتوانیم جامعه اسلامی را یک جامعه عادلانه - به معنای حقیقی - قرار دهیم. خدارا شکر می‌کنیم که مردم ما عدالتخواهند و با تبعیض و ظلم و زور و خصوصیاتی که متعلّق به یک جامعه طاغوتی است، مخالفند؛ باید هم مخالف باشند. من امروز که با جمعیت عظیم شما مواجه شدم، آثار محبّت و لطف و مهربانی و صفا را مثل همیشه در چهره شما مردم عزیز اهواز و شما مرد و زن عزیزی که از شهرها و روستاهای مختلف آمدید و این استقبال گرم و پرشور را به‌عمل آوردید و این اجتماع بزرگ را در این جاتشکیل دادید، مشاهده کردم. شما خاطره‌های متعدّدی را در من احیا کردید. این، همان اهواز سال ۵۸ است. در آن موقع که من به این شهر آمدم، وقتی بود که مردم اهواز با کمال غیرت و استقامت نسبت به انقلاب می‌جوشیدند و انقلاب را مثل جان خودشان دوست می‌داشتند. عدّه‌ای تحریک شده به وسیله قدرتهای بیگانه و با استفاده از شعارهای فریبنده، در میان مردم افتاده بودند، شاید بتوانند قومیتها را دامن بزنند و اختلاف ایجاد کنند. بعضی به اسم عرب و بعضی به اسم غیرعرب، ایجاد اختلاف می‌کردند. مردم، عجم و عرب ندارند. مردم در دوران انقلاب، مثل پاره‌های فولاد در مقابل دشمن ایستادند. خصوصیت این مردم، مسلمان بودن، ایرانی بودن، ایستادگی در مقابل متجاوز و در کنار هم بودن است. مردم استان خوزستان از روز اوّل، محبّت اهل بیت علیهم‌السّلام را در دل خود پروراندند. من نکته‌ای را به شما بگویم. ملت ایران، مکتب اهل بیت را از دو جا گرفته است. در واقع، همه ملت ایران برای تشیّع، وامدار دو مجموعه انسانی هستند: یکی اهواز است و یکی جبل عامل.در ایران، یکی از مراکز محدود و معدودی که از هزار و دویست سال قبل، پایگاه مکتب اهل بیت بود، همین شهر اهواز شما و منطقه خوزستان است که همیشه تشیّع و دین و محبّت و معارف اهل بیت را گرفته و آن را به بقیه مردم ایران منتقل کرده است. عدّه‌ای می‌خواستند بین این مردمی که با این خصوصیات تاریخی، عربشان، فارسشان، لرشان، دزفولی‌شان، شوشتری‌شان، از قومیتهای مختلفشان، با لهجه‌های گوناگونشان در کنار هم ایستاده‌اند، اختلاف بیندازند که بحمداللَّه تیرشان به سنگ خورد. آن چه که در پایان این صحبت می‌خواهم به همه شما برادران و خواهران بگویم، دو مطلب است: یکی در درجه اوّل اهمیت است، یکی هم در درجه بعد. آنچه که مهمتر است، این است که در سرتاسر کشور اسلامی ما و میان همه این ملت سرافراز، آن چیزی که از روز اوّل انقلاب، بلکه از پیش از انقلاب تا امروز، موجب شده است که دشمن نتواند هدفهای خود را عملی کند، عبارت از وحدت کلمه اقشار مختلف مردم است؛ یعنی اتّحاد همه قومیتهای ایرانی، همه برادران و خواهران، همه قشرها، همه لهجه‌ها، همه زبانها، همه استانها؛ وحدت بر محور افکار و رهنمودهای انقلابی اسلام که به وسیله امام بزرگوار مطرح شد و پایه‌های این حکومت و این نظام را به وجود آورد و به فضل پروردگار از روز اوّل، روحانیت مبارز و انقلابی و مردمی، ذهنها را با این افکار آشنا کرد. این، توصیه و حرف اوّل من به شما مردم عزیز خوزستان است.

شما بحمداللَّه از خودِ خوزستان، روحانیت انقلابی و خوش‌سابقه و امتحان داده خوبی در این استان دارید. شرط اصلی این وحدت در استان برقرار است؛ یعنی عناصر مؤمن در سرتاسر استان، این وحدت را تجربه کرده‌اند. باید وحدت کلمه را همچنان که در گذشته بوده است، حفظ کنید. زبان و لغت و قومیت و نژاد در استان، هیچ نباید به این یکپارچگی صفوف شما مردم عزیز اندکی خدشه وارد کند. این، آن مطلب مهمتر و اساسیتر است. به همه ملت ایران هم این توصیه را می‌کنیم و به فضل پروردگار، ملّت ایران هم همیشه پاسخ مثبتی داده است و در آینده نیز خواهد داد. نکته دوم که از لحاظ اهمیّت ، بلافاصله بعد از آن نکته اوّل است و بخصوص در استان شما و بعضی از استانهای دیگر باید مورد توجّه قرار گیرد، این است که من طبق گزارشها اطّلاع پیدا کردم که هنوز در گوشه و کنار این استان و در بعضی جاها، عادات غلط و جاهلی نسبت به زن مسلمان وجود دارد؛ عاداتی که زن را از استقلال و شخصیت خود و از کرامتی که اسلام برایش معیّن کرده است، محروم می‌کند. در دوران نظام اسلامی، این طور زواید فکری و خرافات، قابل قبول نیست. من از بانوان - که در درجه اوّل خودِ بانوان باید بخواهند که بر طبق سیره اسلامی با آنها عمل شود - و همچنین از همه برادران - چه برادران عرب، چه برادران بختیاری و لُر، یا برادران دیگر - خواهش می‌کنم که اگر در میان آنها عادات و روشهای غلطی از گذشته نسبت به زنان باقی است، آن را کنار بگذارند، تا خواهران هم بتوانند در میدانهای اجتماعی وارد شوند، تحصیل علم و معرفت کنند، خانواده‌ها را آباد کنند، فرزندان با معرفت و باکمال و عاقل و آینده سازی را تربیت کنند، یا در هر میدان دیگری که می‌خواهند یا می‌توانند، فعالیت نمایند. این، آن چیزی است که اسلام خواسته است و به فضل پروردگار بایستی در نظام جمهوری اسلامی تأمین شود. امیدوارم خداوند متعال، همه شما را مشمول لطف و رحمت و فضل خود قرار دهد. من مجدّداً از همه شما تشکّر می‌کنم و امیدوارم که مشمول الطاف الهی باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -----------
-- ۱) احزاب: ۱۱ - ۹

بیانات در اجتماع زنان خوزستان

بیانات در اجتماع زنان خوزستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. این اجتماع باشکوه و بزرگ، یکی از معدود اجتماعاتی است که در کشور اسلامی ما به معنای حقیقی کلمه برای تجلیل از بانوان فداکار میهن عزیزمان تشکیل شده است. تشکیل این مجلس و این دیدار باعظمتِ بانوان اهواز و خوزستان، اوّلاً ـ به‌خاطر این است که مقام والای زن ایرانی، مخصوصاً در این منطقه‌ی خونبار مورد احترام و اهتمام ویژه‌ای قرار گرفته باشد. ثانیاً درباره‌ی مسأله‌ی زن ایرانی و زن مسلمان، در اجتماعی که از خود بانوان تشکیل شده است، مطالب لازم و مهمی مطرح شود، تا در تصحیح بینش عمومی ملت عظیم‌الشّأن ایران و همه‌ی مسلمانان جهان نسبت به زن مسلمان و دیدگاه اسلام درباره‌ی زن، مؤثّر واقع شود. ثالثاً این اجتماع، نشان دهنده‌ی استقلال زن ایرانی و حضورش در میدان سیاست و میدان مسائل انقلابی است و این، نمایش قدرت ملت ایران، مخصوصاً بانوان در مقابل چشم جهانیان است. آنچه که من عرایضم را با آن شروع می‌کنم، این است که در دوران بازسازی کشور اسلامی - که در این دوران، هم ملت و هم مسؤولان، درصدد آن هستند که ایران بزرگ را هم از لحاظ مادّی و هم از لحاظ نظم اجتماعی و هم از جهات معنوی، بازسازی حقیقی کنند - بیشترین تکیه بر نیروی انسانی است. یعنی یک کشور اگر می‌خواهد به معنای واقعی بازسازی کند، باید بیشترین تکیه و بیشترین نگاه و توجّهش، به انسان و نیروی انسانی باشد. وقتی که صحبت از نیروی انسانی است، باید توجّه کنیم که نصف جمعیت کشور و نیمی از نیروی انسانی، بانوان کشورند. اگر بینش غلطی در مورد زن وجود داشته باشد، بازسازی به معنای حقیقی و در سطح وسیع آن، شدنی نیست. هم خودِ بانوان کشور باید نسبت به موضوع زن از نظر اسلام، دارای آگاهی کافی و لازم باشند، تا بتوانند با اتّکا به نظر والای دین مقدس اسلام، از حقوق خود به طور کامل دفع کنند، و هم همه‌ی

افراد جـامعه و مردان در کشور اسـلامی بایـد بداننـد که نظر اسـلام در مورد زن، حضور زن در عرصه‌هـای زنـدگی، فعّالیت زنـان، تحصـیل زنـان، کـار و تلاـش اجتمـاعی و سیاسـی و اقتصـادی و علمی زنـان، نقش زن در خـانواده و نقش زن در بیرون از خـانواده چیست. دربـاره‌ی همه‌ی اینها، اسـلام یک نظر روشن و صـریح دارد که اگر بخواهیم با نظر فرهنگهای دیگر، از جمله فرهنگ غربی مقـایسه کنیـم، نظر اسـلام، هـم مترقّی‌تر است و هم سـابقه‌ی بینش اسـلامی، از آنچه که امروز در مرد هست، بیشـتر است و هم نظر اسـلام موجب آبادی و صـلاح و فلاح کشور و موجب اعتلای هر چه بیشتر بانوان در کشور می‌شود. خواهران عزیز! توجّه بفرمایید؛ مخصوصـاً من اصـرار دارم که زنـان جوان و کسانی که دارای همّت و شور و انگیزه‌ی بیشتری هسـتند،درست توجّه بفرماینـد، تا آن قـدری که اقتضای این جلسه است، دراین‌باره مطالب کوتاهی را عرض کنم. نظر اسـلام در مورد زندگی انسان و شأن زنان، در سه بخش قابـل تقسیم است. من بارها این مطالب را بیان کرده‌ام؛ اما اصـرار دارم که هر چه بیشتر این مطلب مهم در مورد بانوان کشور مطرح شود. آن کسـی که بیشتر باید در این مورد فعّال باشد، خود زنان جامعه‌ی ما هستند. خواهران عزیز و دختران من! اعتقادم این است که اگر در بخشـی از جـامعه‌ی اسـلامی – چه در ایران و چه در بعضـی کشورهـای دیگر – نسبت به زن مسـلمان، کوتاهیهایی صورت می‌گیرد، قدری تقصـیر مردان و قدری هم تقصـیر خودِ بانوان است؛ چون آن کسی که باید شأن اسلامی زن را بشناسد و از آن دفاع کنـد، در درجه‌ی اوّل خودِ بانوان هسـتند. باید بدانند که خدا و قرآن و اسـلام، درباره‌ی آنها چه قضاوتی دارد، از آنها چه می‌خواهـد، مسؤولیت آنها را چه چیزی معیّن می‌کنـد و از آنچه که اسـلام فرموده و خواسـته، دفاع کننـد و بخواهنـد. اگر نخواهند، کسانی که به هیـچ ارزشـی پایبنـد نیسـتند، به خود اجازه خواهند داد که به زن سـتم کنند؛ کمااین‌که امروز در دنیای غرب و در زیر سایه‌ی نظامهای مادّی آن دیار، با وجود شـعارهایی که نسبت به زن می‌دهنـد، بیشترین ظلم را مردان غربی به زنان می‌کنند؛ پدر به دخترش، برادر به خواهرش، شوهر به زنش. بیشترین ستم و تعرّض و تعدّی نسبت به زنان و همسران و خواهران و یا حتّی دخترانشان – طبق آمارهـایی که در دنیـا هست – از سوی مردانی است که در نظامهـای غربی زنـدگی می‌کننـد. یعنی اگر در نظامی ارزشـهای معنوی حاکـم نباشـد، خـدا در دلها نباشد، مرد با تکیه بر قدرت جسـمانی، راه خود را برای ظلم و تعدّی به زن باز می‌بیند. چیزی که مـانع است، دو چیز است: یکی ملاحظه‌ی خـدا و قـانون و ایمـان و امثال اینها، و یکی هم خودِ زن که حقوق انسانی و الهی خود را درست بشـناسد و از آن دفاع کند و خود را به معنای حقیقی کلمه بطلبد. در این مورد، اسـلام یک حدّ میانه و بدون افراط و تفریط را ارائه می‌دهد. نه به زن اجازه‌ی ظلم کردن می‌دهد و نه طبیعت زن و مرد را نادیده می‌گیرد. خطّ مسـتقیم و صـراط مستقیم، همان خـطّ اسـلامی است که من به صورت کوتـاه آن را تشـریح می‌کنم. در اسـلام، برای فعّالیت زنان، سه عرصه معیّن شـده است. اوّل، عرصه‌ی تکامل و رشد معنوی خودِ زن است. زن و مرد در این بخش، هیچ تفاوتی در میدان رشد و تکامل معنوی ندارند. یعنی مرد می‌توانـد به عالیترین مقامات از لحاظ معنوی برسـد؛ زن هم می‌توانـد به بالاترین مقامات از لحاظ معنوی برسد. مرد می‌تواند به حدّ علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام برسد و زن می‌تواند به حدّ فاطمه‌ی زهرا سلام‌اللّه‌علیها برسد. قرآن کریم، وقتی می‌خواهد نمونه‌ای برای انسانهـای بـا ایمـان ذکر کنـد، آن را از میـان مردان ذکر نمی‌کنـد؛ از میـان زنـان ذکر می‌کنـد: «و ضـرب اللّه مثلاً للـذین امنوا امرأة فرعون»(۳۵۸). خدای متعال در این جا، دو زن را به عنوان دو نمونه از انسانهای برجسته و مؤمن – نه از زنان برجسته – ذکر می‌کند. یعنی در صحنه‌ی انسانیت و تکامل معنوی، خدای متعال وقتی می‌خواهد نمونه‌ی ممتازی بیان کند، سخن از پیامبران و مردان بزرگ و شخصـیتهای علمی و دینی نمی‌کنـد؛ بلکه سـخن از دو زن به میان می‌آورد که یکی از آن دو زن، زن فرعون است. «أذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی‌الجنة»(۳۵۹)؛ زنی در مقام مبارزه با قدرت طاغوتی شوهرش، زنی با استقلال کامل که زیر بار شوهر متجاوز و قدرتمنـد و فرعـون صـفت و فرعون نـام خود نمی‌رود. عظمت این زن، این جـاست که شوهر نمی‌توانـد راه گمراهی را بر او تحمیل کند؛ اگرچه آن شوهر، شخصی در حدّ فرعون با آن قدرت و با آن شخصیت باشد. میلیونها مرد، زیر دست فرعون و محکوم اراده‌ی اوینـد؛ اما همسـر خود این مرد، در خانه محکوم اراده‌ی او نیست؛ آزاد است، به خدا ایمان می‌آورد، راه فرعون را ترک می‌گوید و

راه خـدا و راه حق را انتخاب می‌کنـد. لـذا به عنوان یک موجود و یک انسان برجسته، نه فقط از میان زنان، بلکه از میان همه‌ی بنی نوع بشر انتخاب می‌شود. زنِ دیگر، مریم مادر عیسـی و دخترِ عمران است. «مریم ابنـهٔ عمران»(۳۶۰). مریم، زنی جـوان است که در مقابل تهمت و نگاه سوء ظن آلوده‌ی همه‌ی مردم شـهر و منطقه‌ی خود، مثل کوه می‌ایستد و کلمـهٔاللّه و روح را که خدای متعال با قـدرت کـامله‌ی خود در دامـان پـاک او گذاشـته است، بر روی دست می‌گیرد و مثـل نورافکنی فرزنـد خود را بر دنیای تاریک آن زمان می‌افکنـد. این دو زن، دنیا را نور باران می‌کننـد. این، نشان دهنـده‌ی آن است که در میدان عظیم و محشـر وسـیعی که همه‌ی انسانها، از اوّلین و آخرین جمع شده‌انـد؛ وقتی خـدای متعال می‌خواهـد دو انسان را از مجموع همه‌ی انسانها انتخاب کند و به عنوان مثـل و نمونه، آنهـا را معرفی کنـد، دو زن را انتخـاب می‌کنـد؛ نه دو مرد را و نه یـک مرد و یک زن را. در این کار، رازهایی است. پس، در عرصه‌ی اوّل - یعنی عرصه‌ی رشـد معنوی و تعـالی روحی و نفسـانی انسان - میان زن و مرد فرقی نیست؛ زن مثل مرد، مرد هم مثل زن هر دو می‌تواننـد مـدارج عالی معنویّت و قرب به خـدا را طی کنند. لذا در قرآن می‌فرماید: «ان المسـلمین والمسـلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصّادقین و الصّادقات و الصّابرین و الصّابرات و الخاشـعین و الخاشـعات و المتصـدّقین و المتصدّقات و الصّائمین و الصّائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذاکرین‌اللّه کثیراً و الذاکرات»(۳۶۱). همه جا، مرد و زن در کنار هم قرار دارنـد. «اعداللّه لهم مغفرهٔ و اجراً عظیماً»(۳۶۲). این، صـحنه‌ی اول است که در آن، میان زن و مرد هیچ تفاوتی نیست. عرصه‌ی دوم، عرصه‌ی فعّالیتهـای اجتماعی است؛ اعم از فعّالیت اقتصادی، فعّالیت سیاسـی، فعّالیت اجتماعی به معنای خاص، فعالیت علمی، درس خواندن، درس گفتن، تلاش کردن در راه خدا، مجاهدت کردن و همه‌ی میدانهای زندگی در صحن جامعه. در این‌جا هم میان مرد و زن در اجازه‌ی فعّالیتهای متنوّع در همه‌ی میـدانها، هیـچ تفاوتی از نظر اسـلام نیست. اگر کسـی بگویـد مرد می‌تواند درس بخوانـد، زن نمی‌تواند؛ مرد می‌تواند درس بگوید، زن نمی‌تواند؛ مرد می‌تواند فعالیت اقتصادی انجام دهد، زن نمی‌تواند؛ مرد می‌تواند فعّالیت سیاسـی کند، زن نمی‌تواند، منطق اسـلام را بیان نکرده و بر خلاف سـخن اسـلام حرف زده است. از نظر اسلام، در همه‌ی این فعّالیتهای مربوط به جامعه‌ی بشری و فعّالیتهای زندگی، زن و مرد دارای اجازه‌ی مشترک و همسان هستند. البته بعضی از کارهـا هست که بـاب زنـان نیست؛ چون با ترکیب جسـمانی آنها تطبیق نمی‌کنـد. بعضـی از کارها هم هست که باب مردان نیست؛ چون با وضع اخلاقی و جسـمی آنها تطبیق نمی‌کنـد. این موضوع ربطی به این نـدارد که زن می‌توانـد در میـدان فعّالیتهای اجتماعی باشـد یـا نه. تقسـیم کار، بر حسب امکانات و شوق و زمینه‌های اقتضای این کار است. اگر زن بخواهـد شوق داشـته باشـد، می‌تواند فعّالیتهـای گونـاگون اجتمـاعی و آنچه که مربوط به جامعه است، انجام دهـد. البته در عرصه‌ی این فعّالیتها، اسـلام حـدودی را معیّن کرده است که این حدود، مربوط به زن و اجازه داشـتن او برای فعّالیت نیست؛ مربوط به اختلاط زن و مرد است که اسلام روی این مسأله حسّاسیت دارد. اسـلام معتقـد است که مرد و زن بایـد یـک مرزبنـدی میـان خودشـان در همه جـا - در خیابان، در اداره، در تجارتخـانه - داشته باشـند. میـان زن و مرد مسـلمان، حجـاب و مرزی معیّن شـده است. اختلاـط و امتزاج زن و مرد، مثـل اختلاط و امتزاج مردان بـا هم و زنـان بـا هم نیست. این را بایـد رعـایت کننـد. هم مرد بایـد رعایت کنـد و هم زن بایـد رعایت کنـد. اگر این حسّاسیتِ اسـلام نسبت به روابـط و نوع اختلاـط مرد و زن رعایت شود، همه‌ی کارهایی که مردان می‌تواننـد در عرصه‌ی اجتماعی انجام دهنـد، زنان هم - اگر قدرت جسـمانی و شوق و فرصـتش را داشـته باشـند - می‌توانند انجام دهند. زنان می‌توانند تحصـیلات عالیه کننـد. بعضـیها خیال می‌کننـد که دختران نباید تحصـیل کنند. این، اشـتباه و خطاست. دختران باید در رشـته‌هایی که برای آنها مفیـد است و به آن علاقه و شوق دارنـد، تحصـیل کننـد. جامعه، به تحصـیلات دختران هم نیازمند است؛ همچنان که به تحصـیلات پسـران نیازمنـد است. البته محیط تحصـیل بایـد سالم باشـد؛ هم برای پسـر و هم برای دختر. دانشـگاه بایـد برای فرزندان مردم امنیت داشـته باشـد؛ چه دختر و چه پسـر. کوچه و خیابان بایـد از لحاظ ناموسـی و اخلاقی امنیت داشـته باشد؛ چه برای دختران و چه برای پسـران؛ فرق نمی‌کنـد. در صورتی که این امنیت حاصـل شود، آن وقت در محیـط امن، در کوچه و بازار امن، در دانشـگاه امن، در

دبیرستان امن که امنیت اخلاقی و فکری تأمین شده است - و مسؤولان و پدران و مادران باید آن را تأمین کنند - دختر مسلمان، پسر مسلمان، مرد مسلمان، زن مسلمان می‌توانند فعّالیت خودشان را بکنند. برای این‌که آن اختلاطی که قبلاً گفتم، پیش نیاید و حدود اخلاقی حفظ شود، اسلام برای زن حجاب را معیّن کرده است. خودِ این حجاب، یکی از وسایل امنیت است. با حجاب زنِ مسلمان، هم خود زنِ مسلمان امنیت پیدا می‌کند و هم مردان مسلمان امنیت پیدا می‌کنند. آن جایی که حجاب را از زنان دور می‌کنند، آن جایی که زن را به عریانی و برهنگی نزدیک می‌کنند، در درجه‌ی اوّل، امنیت از خود زن و در درجه‌ی بعد، از مردان و جوانان گرفته خواهد شد. برای این‌که محیط سالم و دارای امنیت باشد؛ زن بتواند کار خود را در جامعه انجام دهد، مرد هم بتواند مسؤولیتهای خود را انجام دهد، اسلام حجاب را معیّن کرده است که این حجاب، یکی از آن احکام برجسته‌ی اسلام است و یکی از فوایدش همین است که گفتم. فواید فراوان دیگری هم دارد که در بخش بعد، اگر به یادم آمد و فرصت شد، اشاره‌ای خواهم کرد. پس، در عرصه‌ی دوم - که عرصه‌ی فعّالیتهای اجتماعی و سیاسی و علمی و فعّالیتهای گوناگون است - زنِ مسلمان مثل مردِ مسلمان حق دارد آنچه را که اقتضای زمان است، آن خلأیی را که احساس می‌کند، آن وظیفه‌ای را که بر دوش خود حس می‌کند، انجام دهد. چنانچه دختری مثلاً مایل است پزشک شود، یا فعالیت اقتصادی کند، یا در رشته‌های علمی کار کند، یا در دانشگاه تدریس کند، یا در کارهای سیاسی وارد شود، یا روزنامه‌نگار شود، برای او میدانها باز است. به شرط رعایت عفّت و عفاف و عدم اختلاط و امتزاج زن و مرد، در جامعه‌ی اسلامی میدان برای زن و مرد باز است. شاهد بر این معنا، همه‌ی آثار اسلامی است که در این زمینه‌ها وجود دارد و همه‌ی تکالیف اسلامی است که زن و مرد را به طور یکسان، از مسؤولیت اجتماعی برخوردار می‌کند. این‌که می‌فرماید: «من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»(۳۶۳)، مخصوص مردان نیست؛ زنان هم باید به امور مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی و امور جهان اسلام و همه‌ی مسائلی که در دنیا می‌گذرد، احساس مسؤولیت کنند و اهتمام نمایند؛ چون وظیفه‌ی اسلامی است. بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی احزابْ فرق نمی‌کند؛ چه اسلام، چه ایمان، چه قنوت، چه خشوع، چه تصدّق، چه صوم، چه صبر و استقامت، چه حفظ ناموس، چه ذکر خدا، زن و مرد در این بخشها یکسانند. فعّالیت زنان در عرصه‌ی اجتماع، فعّالیتی کاملاً مباح و روا و مطلوب و مُجاز است که با حفظ حدود اسلامی، اینها را انجام دهند و نیمی از نیروی فعّال جامعه را به جامعه تقدیم کنند. آن وقتی که در جامعه، هم مرد تحصیل می‌کند و هم زن، جمعیت تحصیل کرده، دو برابر آن زمانی است که فقط مردان تحصیل می‌کنند. آن وقتی که زنان در جامعه تدریس می‌کنند، معلّم در جامعه دو برابر تعداد آن وقتی است که فقط مردان تدریس می‌کنند. در فعّالیت سازندگی، در فعالیت اقتصادی، در طرّاحی و فکر کردن و برای امور کشور و یک شهر و یک روستا و یک مجموعه و امور شخصی خانواده مطالعه کردن، میان زن و مرد تفاوتی نیست. همه مسؤولند و همه باید انجام دهند. دختران مسلمان و زنان مؤمن! این را هم بگویم: اروپایی که امروز ادّعا می‌کند زن در آن‌جا آزاد است، تا نیم قرن پیش به زن اجازه نمی‌داد که در مال شخصی خودش تصرّف کند! یعنی مثلاً ـ یک زن اروپایی یا امریکایی، تا پنجاه، شصت سال قبل از این، اگر میلیونها ثروت داشت، خودش حق نداشت که از این ثروت، به میل و اراده‌ی خودش استفاده کند؛ باید در اختیار شوهر یا پدر و یا برادرش می‌گذاشت و آنها هم به میل خودشان از ثروت آن خانم - یا برای او و یا برای خودشان - استفاده می‌کردند! در اسلام، این طور نیست. در اسلام، زن مالک ثروت خود است. شوهرش راضی باشد، یا راضی نباشد؛ پدرش راضی باشد، یا راضی نباشد - فرقی نمی‌کند - او می‌تواند ثروت و مال و اندوخته‌ی خود را مصرف کند و ربطی به کس دیگری ندارد. نظر اسلام، این است. در حمایت از استقلال اقتصادی زنان، دنیا سیزده قرن است که از اسلام عقب است. اسلام این را سیزده قرن قبل گفته است؛ ولی در اروپا تازه چهل، پنجاه سال و در بعضی از کشورها کمتر از این مدّت است که تازه شروع کرده‌اند به زن اجازه دهند که در مال و ملک خود، دخل و تصرّف کند! اسلام، از این جهت هم جلو است. بخش سوم - که آن هم بسیار مهم است - بخش خانواده است. به نقش زن در اعتلای معنوی اشاره کردیم و حکم اسلامیِ هر نوع فعّالیت اجتماعی را گفتیم؛ اما در این بخش، نقش زن در

خانواده را مطرح می‌کنیم؛ یعنی زن بعنوان یک همسر یا یک مادر. این‌جا واقعاً احکام اسلام به قدری درخشان و افتخارآمیز است که انسان وقتی احکام اسلام را مشاهده می‌کند، احساس اعتزاز می‌نماید. زن به عنوان یک زوجه و یک همسر، در مراحل مختلف مورد توجّه و عنایت ویژه‌ی اسلامی قرار دارد. در درجه‌ی اوّل، مسأله‌ی انتخاب همسر است. به نظر اسلام، زن در انتخاب همسر آزاد است و هیچ کس نمی‌تواند در مورد انتخاب همسر، بر هیچ زنی چیزی را تحمیل کند. یعنی حتی برادران زن، پدرِ زن - خویشاوندان دورتر که جای خود دارند - اگر بخواهند بر او تحمیل کنند که تو حتماً باید با شخص مورد نظر ازدواج کنی، نمی‌توانند و چنین حقّی را ندارند. این، نظر اسلام است. البته در جامعه‌ی اسلامی، در طول زمان، عادات جاهلی و غلط بوده است؛ الان هم در بعضی از کشورها هست و در کشورِ خود ما هم در بعضی از جاها - مثل مناطقی از شهرهای مرکزی کشور، مناطقی در خوزستان و جاهای دیگر - عادات غلطی وجود دارد. فرض بفرمایید - آن طوری که اطّلاع دارم - در بعضی از عشایر، پسر عموی هر دختری حق دارد که در مورد ازدواج آن دختر، اظهار نظر کند! این، غلط است. اسلام، چنین اجازه‌ای را به هیچ کس نمی‌دهد. آنچه را که مسلمانانِ جاهل انجام می‌دهند، کسی نباید به حساب اسلام بگذارد. اینها عادات جاهلی است. مسلمانان جاهل، با تکیه بر آداب و عادات جاهلیت، کارهایی انجام می‌دهند که ربطی به اسلام و احکام نورانی آن ندارد. اگر کسی دختری را مجبور کند که باید با پسر عمویت ازدواج کنی، کار خلاف کرده است. اگر کسی به عنوان این‌که پسر عموی دختری است، به خودش حق بدهد که او را از ازدواج کردن نهی کند و بگوید چون با من ازدواج نکردی، پس من اجازه‌ی ازدواج به تو نمی‌دهم، این پسر عمو و هر کس که به او کمک کند، فعل حرامِ خلاف شرع کرده است. اینها، خلاف شرع بیّن است و فقهای اسلام، در این مورد اختلاف نظر ندارند. اگر فرض کنیم کسی از قبیله‌ای، برای این‌که اختلافات خود را با قبیله‌ی دیگر حل کند - فرض کنید دعوا و اختلاف و خونریزی بوده است - حلّ این اختلاف و فصل این نزاع را به این قرار دهد که دختری را از این قبیله به آن قبیله بدهند؛ بدون این‌که از خودِ دختر اجازه بگیرند، این کار خلاف شرع است. البته یک وقت از خودِ دختر اجازه می‌گیرند؛ اشکالی ندارد. دختری است، خودش مایل است و حرفی ندارد که با جوانی از قبیله‌ی دیگر ازدواج کند که ضمناً با این ازدواج، اختلاف و نزاع هم از بین برود. این، ایراد و مانعی ندارد؛ اهلاً و سهلاً. اما اگر بخواهند دختری را به این کار مجبور کنند، این کار، خلاف شرع و خلاف احکام اسلامی است. ملاحظه می‌کنید که احکام اسلام در انتخاب همسر، از اوّلِ تشکیل خانواده، در جهت کمک به زنان است. چون بعضی از مردان، نسبت به زنان زورگویی و ظلم و تعدّی می‌کردند، اسلام در مقابل این ظلم و تعدّی ایستاده است. وقتی که عائله تشکیل می‌شود، در داخل عائله، از نظر اسلام، زن و شوهر دو شریک زندگی هستند و باید نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنند. مرد حق ندارد به زن زور بگوید؛ زن هم حق ندارد به مرد زور بگوید. احکام و مقرّرات اسلامی، در مورد ارتباطات زن و مرد در داخل عائله و خانواده، بسیار دقیق و ظریف است. خدای متعال، با توجّه به طبیعت زن و مرد، با توجّه به مصالح جامعه‌ی اسلامی، با توجّه به مصالح زن و مرد، این احکام را معیّن کرده است. مرد فقط در چند مورد - که من یک مورد را تصریح می‌کنم و یکی، دو مورد دیگر را تصریح نمی‌کنم - حق دارد به زن دستور بدهد و زن موظّف است که دستور را عمل کند. آن موردی که تصریح می‌کنم، این است که مرد می‌تواند از خروج زن از خانه بدون اجازه‌ی خود جلوگیری کند؛ به شرط این‌که در هنگام عقد ازدواج، شرطی در این مورد انجام نگرفته باشد. اگر شرطی در بین نباشد، مرد می‌تواند مانع شود. این، یکی از آن رازهای دقیق احکام الهی است و این، حق فقط به شوهر داده شده و حتّی به پدر هم داده نشده است. پدر نمی‌تواند دختر خود را موظّف کند که اگر خواست بیرون برود، از او اجازه بگیرد. پدر چنین حقّی ندارد، یا برادر چنین حقّی نسبت به خواهر ندارد؛ اما شوهر این حق را نسبت به زن دارد. البته در هنگام صیغه‌ی عقد، زنان می‌توانند شروطی را به عنوان شرط عقد ازدواج ذکر کنند. این شروط را هم زن و هم مرد موظّفند که عمل کنند. بنابراین، اگر شرط کردند، آن بحث دیگری است؛ اما در درجه‌ی اوّل، این طور است. یکی، دو مورد دیگر هم هست که زن موظّف است در آن موارد، از مرد اطاعت کند. اینها همه به خاطر طبیعت زن و مرد است. طبیعت

زن و مرد، هر کدام ویژگی‌ای دارد. در داخل خانواده، کار و روحیّات مرد را نباید از زنان توقّع کرد؛ روحیات زن را هم در خانواده نبایـد کسـی از مرد توقّع کند. هر کدام یک خصوصـیات طبیعی و روحی دارند که مصلحت بشر، مصـلحت جامعه، مصـلحت نظام اجتمـاعی زن و مرد این است که روحیّات و خصوصـیات مرد وزن در تعامـل اینهـا در داخـل خـانواده دقیقاً رعـایت شـود؛ که اگر رعـایت شـد، هم این خوشـبخت است و هم آن. اما کسـی به کسـی حقّ ظلم کردن، زور گفتن و اسـتخدام کردن نـدارد. بعضـی از مردان خیـال می‌کننـد که زن وظیفه دارد همه‌ی کارهای مربوط به آنها را انجام دهـد. البته در محیط خانواده، زن و مردی که به هم علاقه دارنـد، بـا کمـال میل و شوق، کارها و خـدمات یکـدیگر را انجام می‌دهنـد؛ اما انجام دادن از روی میل، غیر از این است که کسـی احساس کنـد، یا این طور عمل کند که گویا وظیفه‌ی زن است که باید مثل یک مسـتخدم، خدمت مرد را به آن شـکل انجام دهـد. چنین چیزی در اسـلام وجود نـدارد. از جمله وظایفی که برعهـده‌ی زنان در داخل خانه و خانواده است، مسأله‌ی تربیت فرزند است. زنانی که به خاطر فعّالیتهای خارج از خانواده، از آوردن فرزند استنکاف می‌کنند، برخلاف طبیعت بشری و زنانه‌ی خود اقدام می‌کنند. خداوند به این راضـی نیست. کسانی که فرزند و تربیت فرزند و شـیردادن به بچه و در آغوش مهر و عطوفت بزرگ کردن فرزنـد را برای کارهـایی که خیلی متوقّفِ به وجود آنهـا هم نیست، رهـا می‌کننـد، دچـار اشـتباه شده‌انـد. بهترین روش تربیت فرزند انسان، این است که در آغوش مادر و با اسـتفاده از مهر و محبّت او پرورش پیـدا کند. زنانی که فرزند خود را از چنین موهبت الهی محروم می‌کنند، اشتباه می‌کنند؛ هم به ضرر فرزندشان، هم به ضرر خودشان و هم به ضرر جامعه اقدام کرده‌اند. اسلام، این را اجازه نمی‌دهـد. یکی از وظایف مهم زن، عبارت از این است که فرزنـد را با عواطف، با تربیت صـحیح، با دل دادن و رعایت و دقّت، آن چنان بار بیاورد که این موجود انسانی - چه دختر و چه پسـر - وقتی که بزرگ شـد، از لحاظ روحی، یک انسان سالم، بدون عقده، بدون گرفتاری، بدون احساس ذلّت و بدون بدبختیها و فلاکتها و بلایایی که امروز نسـلهای جوان و نوجوان غربی در اروپا و امریکا به آن گرفتارنـد، بار آمده باشد. عزیزان من! شـما ببینید زنان غربی، به‌خاطر این‌که به خانواده اهمیت ندادند، به تربیت فرزند اهمیت ندادنـد، امروز کار جوامع غربی به جایی رسـیده است که میلیونها نوجوان تبهکار و فاسد در کشورهای اروپایی و امریکایی، در زیر سایه‌ی آن تمدّن مادّی، آن کاخهای سربرافراشـته، آن پایگاههای اتمی، آن آسمانخراشـهای صدوچند طبقه، آن پیشرفتهای علمی و تکنولوژیک، در سن ده سالگی، دوازده سالگی مشـغول تبهکارینـد؛ دزدند، قاتلند، قاچاقچیند، معتادند، سیگار می‌کشـند، حشـیش می‌کشند! این، به خاطر چیست؟ به خاطر آن است که زن غربی، قدر خانواده را ندانست. در گذشته، وضع زنان غربی این‌طور نبود. از سـی، چهـل، پنجاه سـال قبل، وضع زنان غربی - بخصوص در امریکا و بعضـی از کشورهای اروپایی - روزبه‌روز بـدتر شـد. آن روزی که زنان غربی این راه غلط را شـروع نمودند، فکر نمی‌کردند که سـی سال دیگر، چهل سال دیگر، پنجاه سال دیگر، کشور و جـامعه‌ی آنهـا، دچـار چنین وضـعی شود که نوجوان دوازده سـاله، هفت‌تیر ببنـدد، یـا چـاقوی ضامن‌دار در جیب خود بگـذارد و به هنگام شب یا روز، در گوشه و کنار خیابانهای نیویورک یا لنـدن یا بقیه‌ی شـهرهای غربی، اگر توانست کسـی را بکُشد، بدون هیچ ملاحظه‌ای بکشـد! وضـعشان به این‌جا رسـیده است. وقتی خانواده از هم پاشـید، وضـعیت این گونه می‌شود. در واقع، خانواده را هم زن به وجود می‌آورد و اداره می‌کنـد؛ این را بدانیـد. آن عنصـر اصلـیِ تشـکیل خـانواده، زن است، نه مرد. بـدون مرد، ممکن اسـت خانواده‌ای باشـد. یعنی اگر فرض کنیم در خانواده‌ای، مرد خانواده حضور نداشـته باشد، یا از دنیا رفته باشد، زن خانواده اگر عاقل و با تـدبیر و خانه‌دار باشد، خانواده را حفظ می‌کند؛ اما اگر زن از خانواده‌ای گرفته شد، مرد نمی‌تواند خانواده را حفظ کند. بنابراین، خـانواده را زن حفظ می‌کنـد. علّت این‌که اسـلام این قـدر به نقش زن در داخل خانواده اهمیت می‌دهـد، همین است که زن اگر به خـانواده پایبنـد شـد، علاقه نشـان داد، به تربیت فرزنـد اهمیت داد، به بچه‌های خود رسـید، آنها را شـیر داد، آنها را در آغوش خود بزرگ کرد، برای آنها آذوقه‌های فرهنگی - قصـص، احکام، حکایتهای قرآنی، ماجراهای آموزنده - فراهم کرد و در هر فرصتی به فرزندان خود مثل غذای جسـمانی چشانید، نسلها در آن جامعه، بالنده و رشید خواهند شد. این، هنر زن است و منافاتی هم با درس

خواندن و درس گفتن و کار کردن و ورود در سیاست و امثال اینها ندارد. در صدر اسلام، زن در میدان جنگ، علاوه بر بستن زخم مجروحان - که این کار بیشتر بر عهده‌ی زنان بود - حتّی گاهی با نقاب، در میدان جنگ و رزمهای دشوار آن روز، شمشیر هم می‌زد! درعین‌حال در داخل خانه، فرزندان خود را هم در آغوش می‌گرفت، تربیت اسلامی هم می‌کرد، حجاب خود را هم حفظ می‌کرد؛ چون اینها منافاتی با هم ندارد. اگر کسی درست توجّه کند، خواهد دید که منافاتی ندارد. بعضی افراط می‌کنند، بعضی تفریط می‌کنند. بعضی می‌گویند چون فعّالیت اجتماعی اجازه نمی‌دهد به خانه و شوهر و فرزند برسیم، پس فعّالیت اجتماعی نباید بکنیم. بعضی می‌گویند چون خانه و شوهر و فرزند، اجازه نمی‌دهد فعّالیت اجتماعی بکنیم، پس شوهر و فرزند را باید رها کنیم. هر دو غلط است. نه این را به خاطر آن، نه آن را به‌خاطر این، نباید از دست داد. زن مسلمان، در عائله وظایفی دارد و آن، همان رکنیّت اساسی خانواده و تربیت فرزندان و هدایت و تقویت روحی شوهر است. در دوران مبارزات ضدّ رژیم طاغوت در ایران، خیلیها در میدان مبارزه بودند، ولی زنانِ آنها نگذاشتند که آنها مبارزه را ادامه دهند؛ به‌خاطر این‌که طاقت نداشتند سختیهای مبارزه را تحمّل کنند؛ گذشت هم نداشتند. خیلیها هم به عکس، شوهران خود را به ایستادگی در راه مبارزه تشویق می‌کردند، آنها را کمک می‌کردند و برای آنها تقویت و پشتیبانی روحی می‌آفریدند. در سال ۵۶ و ۵۷، آن روزی که خیابانها و کوچه‌ها از اجتماعات مردم پر شده بود، زنان در بسیج و فرستادن شوهران و فرزندان خودشان به میدانهای مبارزه و تظاهرات، نقش حیاتی داشتند. مادران در دوران انقلاب و در جنگ تحمیلی، فرزندان خود را به سربازان جانباز و شجاع در راه اسلام و مسلمین تبدیل کردند، و همسران در دوران انقلاب و دوران جنگ تحمیلی، شوهران خود را به انسانهای مقاوم و مستحکم مبدّل ساختند. این است نقش و تأثیر زن بر روی فرزند و شوهر. این، نقشی است که زن می‌تواند در داخل خانواده ایفا کند و جزو بزرگترین نقشهاست و به نظر من از همه‌ی کارهای زن مهمتر، همین کار است. از همه‌ی کارهای زن مهمتر، تربیت فرزندان و تقویت روحی شوهران برای ورود در میدانهای بزرگ است، و خدا را شکر می‌کنیم که زن ایرانی و مسلمان، در این میدان هم بیشترین هنر را نشان داده است. البته زنان شجاع و آگاه و مقاوم و صبور ایران، در دوران انقلاب، در دوران جنگ - چه در پشت جبهه، چه در جبهه، چه در داخل خانه‌ها - و کلاً در همه‌ی میدانها، حضوری فعّال داشتند. امروز هم در میدان سیاست، در میدان فرهنگ، در میدان انقلاب، در فعّالیتهای مقابل چشم دشمنان جهانی، زنان ما حضور فعّال دارند. امروز اجتماع عظیم شما در این جا، یک مفهوم فرهنگی، یک مفهوم سیاسی و یک مفهوم اجتماعی دارد. آن کسانی که قضایای کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی را تحلیل می‌کنند، وقتی این اجتماع عظیم، این اراده‌های استوار، این آگاهی و این شور و شوق را از شما مشاهده می‌کنند، نسبت به ایران بزرگ و ملت عظیم‌الشّأن ایران و نظام مقدّس جمهوری اسلامی، احساس تعظیم و ستایش خواهند کرد. من به سخنان خود پایان می‌دهم و توفیقات همه‌ی شما خواهران عزیز، دختران عزیز و بانوان گرامی خوزستان و شهر اهواز و دیگر شهرها و روستاهای این استان را آرزومندم. امیدوارم همه‌ی شما مشمول لطف و رحمت پروردگار باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۷۶

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم در صحن امام خمینی(ره) مشهد مقدّس رضوی

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم در صحن امام خمینی(ره) مشهد مقدّس رضوی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المکرّمین. سیّما بقیّةاللّه فی الارضین. اللهم صلّ علی علی‌بن‌موسی الرّضا المرتضی، الامام التّقی النّقی و حجّتک علی من فوق الارض و من تحت الثّری. الصّدیق الشّهید صلاة کثیرة تامة زاکیة متواصلة متواتره مترادفة. کافضل ما صلیّت علی احد من اولیائک(۱). قال‌اللّه

الحکیم فی کتابه: «یریدون لیطفؤا نور اللّه بافواههم واللّه متمّ نوره ولوکره الکافرون. هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه و لوکره المشرکون.(۲)» اوّلاً ـ ولادت با سعادت امام همام، حضرت علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام را که امسال با عید نوروز مقارن و مصادف شده است، برای سال جدید و ملت عزیز و میهن عزیز و گرامیمان به فال نیک می‌گیریم. ثانیاً هم عید نوروز و هم این ولادت بزرگ را به همه شما عزیزانی که در این جا این اجتماع متراکم و با شکوه را تشکیل داده‌اید و همچنین به همه ملت بزرگ ایران و به همه مسلمانان و معتقدان به اهل بیت نبوّت و رسالت و نیز به همه ایرانیانی که در سراسر جهان هستند، تبریک عرض می‌کنم. امروز فکر کردم که از فرصت استفاده شود و ضمن این که مسائل مهمّی را که مناسب می‌دانم در آغاز این سال جدید هجری شمسی عرض شود، یک نکته قرآنی هم مطرح گردد. در واقع، آنچه به عنوان یک مسأله قرآنی و اسلامی عرض می‌شود، به نظر من با آن مطلبی که برای ملت عزیز ایران شنیدنش در این ایام لازم است، منطبق است. آن نکته قرآنی این است که در آیات متعدّدی از قرآن کریم، خدای متعال وعده فرموده است که دین خدا و دین حق را در مقابل کارشکنیها و دشمنیها و حسادتها و کین‌ورزیهای دشمنان در طول زمان، حفظ خواهد کرد. این آیه شریفه‌ای که مربوط به سوره «صف» است، یکی از آن آیات است: «یریدون لیطفؤا نوراللّه بافواههم». این آیه کریمه، راه خدا و دین خدا را به نور، آن هم نور خدا تشبیه فرموده است. نور خدا چون منتسب به حضرت باریتعالی است، طبعاً از همه انواری که در ذهن بشر می‌گنجد - مثل نور خورشید و نور ستارگان و انوار قویتر از آن - به مراتب و به قدر بی‌نهایت قویتر است. دشمنیِ دشمنان را هم به پُف کردن با دهان تشبیه کرده است. همان‌گونه که کسی پُف می‌کند و نور شمع یا چراغی را خاموش می‌کند، دشمنان می‌خواهند پُف کنند و نور خدا را خاموش کنند! نور خدا طبعاً از همه آنچه که در ذهن بشر می‌گنجد، قویتر است. اگر بگویند کسی نور خورشید را با هوای ضعیفی که از دهان خارج می‌کند، می‌خواهد خاموش کند، عقلا بر این تصمیم احمقانه و کودکانه، خنده تمسخر می‌زنند؛ چه رسد به نور خدای متعال. قرآن کریم، دین حق را به این نور تشبیه می‌کند و تلاش دشمنان را - چه تلاش نظامی، چه تلاش تبلیغاتی، چه تلاش سیاسی، چه تلاش اقتصادی و کلاًّ همه آنچه را که دشمنان، دیروز و امروز و در آینده در مقابل دین خدا عمل کرده‌اند - به همان هوای ضعیف و پُفی که از دهان کسی خارج می‌شود، تشبیه می‌کند. این کید دشمن، چقدر در مقابل اراده ذات مقدّس پروردگار ضعیف است. «واللّه متمّ نوره و لوکره الکافرون». این، وعده‌ای است که خدای متعال فرموده است. یعنی این‌طور مسلّم گردانیده است که هر جا حرکت و تلاش و نهادی مبتنی بر دین خدا پا گرفت، تلاش دشمنان خدا نمی‌تواند آن را از بین ببرد و نابود کند. البته شرایطی دارد که آن شرایط، در مجموعه معارف دین ذکر شده است؛ اما اصل و حقیقت مطلب، همین است. ما به تاریخ هم که نگاه می‌کنیم، همین را مشاهده می‌کنیم و درست هم همین است. در دنباله این آیه می‌فرماید: «هوالّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کله و لوکره المشرکون». آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، در ضمن این آیه شریفه است. یعنی می‌فرماید که خدای متعال تصمیم گرفته است دین خود، دین حق، راه درست و صراط مستقیم الهی را بر همه ادیان بشری و همه آنچه که در دست بشر وجود دارد - که حق نیست و باطل است - غلبه دهد؛ چه آنچه که از اصل باطل است و چه آنچه که روزی حق بوده و بعد با تصرّف متصرّفان و تحریفگران، به صورت باطل درآمده است. دین خدا بر همه دینها غلبه خواهد کرد؛ یعنی همه فرهنگهای بشری، همه سیستمهای اقتصادی، همه‌ی روشهای حکومتی و همه شیوه‌های زندگی غلط، بالأخره محکوم دین خدا خواهند شد. بگذار چند روز و چند صباحی، به قدر تلاش اصحاب خود و ضعف اصحاب حق جولانی کنند؛ اما در نهایت، دین خدا همه روی زمین را فرا خواهد گرفت و همه انسانها و افراد بشر، از دین خدا بهره‌مند خواهند شد. این، مضمون این آیه شریفه است. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که دین خدا چگونه بر روی زمین مسلّط خواهد شد؟ آیا دین خدا، با زور و با قدرت سیاسی و نظامی در سطح عالم گسترش پیدا خواهد کرد؟ یقیناً نمی‌تواند این‌طور باشد. این، هنری نیست که دین و عقیده‌ای را کسانی که صاحب آن عقیده‌اند و شمشیر در دستشان است و قدرت دارند، بر روی کشورها و نقاط متصرّف

خود، اشاعه و گسترش دهند و مردم را مجبور کنند که برطبق این عقیده رفتار نمایند. دین باطل هم می‌تواند همین خصوصیات را پیدا کند. یعنی یک نفر، عقیده غلطی را با شمشیر بر زندگی بشر مسلّط کند؛ مثل این که تفکّر مارکسیستی و روش زندگی کمونیستی، در چند سالی از سالهای این قرن، به زور بر کشورها و ملتهایی مسلّط شد و مردم به شیوه کمونیستی زندگی می‌کردند. دین خدا این طور نمی‌خواهد که بر روی زمین، بر کشورها و ملتها و ادیان دیگر غلبه پیدا کند. دین خدا بر دلها مسلّط می‌شود و با شمشیر و زور نمی‌شود بر دل مسلّط شد. دل باید بفهمد، بپذیرد و از روی طوع و رغبت، زیر بار روش و عقیده و ایمانی برود. این طور که شد، آن وقت از منافع آن ایمان و عقیده دینی، بهره‌مند خواهد شد. با زور و شمشیر نمی‌شود. نه؛ اسلام چنین چیزی را نخواسته است. البته دشمنان خدا و دشمنان اسلام در طول زمان، در این زمینه حرفهای نادرست زیادی زده‌اند که کار به حرف آنها نداریم. عدّه‌ای این‌طور وانمود کردند که اسلام با شمشیر در دنیا منتشر شد. عدّه‌ای هم از آن طرف پشت بام افتادند و گفتند اصلاً اسلام شمشیر ندارد! هر دو حرف، غلط بود و هر کدام بحثهایی طولانی دارد و من درباره آنها نمی‌خواهم صحبت کنم. سخن من درباره یک مطلب دیگر است که برای امروزِ مردم و کشور و مسؤولان ما بسیار مهمّ است. پس، دین خدا و دین اسلام، اگر ادّعا می‌کند که بر همه روشهای زندگی، بر همه شیوه‌های حکومتی و بر شیوه‌های اجتماعی و فرهنگهای دست‌ساز بشری مسلّط خواهد شد، معنایش این نیست که با شمشیر مسلّط می‌شود. اگر با شمشیر نیست، پس با چیست؟ پاسخ به این سؤال، آن نکته اصلی است. اسلام دو وسیله دیگر دارد که با کمک این دو وسیله می‌تواند بر همه ادیان عالم پیروز شود؛ همه دلها را جذب کند و همه منطقهای پوشالی مقابل خود را شکست دهد. آن دو وسیله چیست؟ یکی، عبارت است از منطق قوی و استدلال محکم و دلایل متقن که اسلام از آن برخوردار است. دیگری، عبارت از عدالت به معنای حقیقیِ کلمه و به صورت مطلق است. این، دو ابزار برای پیشرفت اسلام است. منطق قوی و استدلال محکم در مقابل تصرّف افکار مردم دنیا مؤثّر است. یعنی شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که در طول زمان، فراوان علیه اسلام شبهه درست کردند، به اشکالتراشی پرداختند و استدلال‌سازی کردند تا بلکه بتوانند عقاید اسلامی را سست و موهوم کنند؛ اما عقاید اسلامی به خاطر استحکامی که دارد و چون منطق دنبال تفکّر اسلامی است - نه فقط عقاید که احکام اسلامی نیز همین‌طور است؛ چون متّکی به منطق و همراه استدلال است؛ چون هر ذهن صحیح و سالم و اهل و فهم و استدلالی، در مقابل منطق اسلام تسلیم و خاضع می‌شود - روز به روز گسترش پیدا کرده است. شما امروز اسلام را با پنجاه سال قبل مقایسه کنید. امروز در کشورهایی که رژیمهای آنها با همه ابزارهای ممکن با اسلام می‌جنگند، اسلام رو به گسترش است. به‌عنوان مثال رژیم ایالات متّحده امریکا با هر وسیله‌ای که به دستش برسد و بتواند، با اسلام مبارزه می‌کند - البته ظاهر مطلب را هم حفظ می‌کند و می‌گوید من با اسلام معارضه‌ای ندارم، یا با مسلمانان دشمنی ندارم؛ اما این، یک ظاهر نفاق‌آلود است، بر ای این که مسلمین را از آنچه که می‌گذرد، غافل کند - اما در همین کشوری که رژیم آن با اسلام مخالف است و اگر اسلام صحیح و ناب را جایی سراغ کند، با هر وسیله ممکن با آن مبارزه می‌کند، آن‌گونه که آمارها نشان می‌دهد، اسلام دین دوم است. یعنی تعداد مسلمانان در این کشور، بسیار زیاد است و روزبه‌روز نه فقط سیاهان امریکا، بلکه سفیدپوستان امریکا - امریکاییهای نژاد بومی اصلی که شاید چند نسل است که در این کشور هستند - به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. در اروپا همین‌طور است. در آفریقا همین‌طور است. در شرق دور همین‌طور است. با وجود آن که این همه با اسلام مخالفت می‌کنند، ولی رو به توسعه است. چرا؟ چون استدلال و منطق، با اسلام همراه است. این استدلال، فقط استدلال دانشگاهی هم نیست که بگوییم فقط دانشمندان این استدلال را می‌فهمند؛ نه. اسلام در بطن خود، عقاید و احکامی دارد که هر انسان سلیم‌الطبعی را در مقابل خود جذب و به خود معتقد می‌کند. مسأله، مسأله استدلالهای پیچیده و معضل فلسفی فقط نیست که اسلام، از آن هم برخوردار است. استدلال اسلامی که می‌گوییم، یعنی استدلالی که برای عامّه مردم، قابل فهم است. این، یک ابزار است که در اختیار اسلام قرار دارد. البته در همین جا، من به همه علاقه‌مندان و عشّاق گسترش اسلام عرض کنم که درست نقطه مقابل این پیروزی، آن است که کسانی خرافات را

به نام اسلام بیان کنند. بزرگترین دشمنی در این قسمت با اسلام، همین است که کسانی به نام اسلام، به نام دین خدا و به نام محبّت اهل بیت علیهم‌السّلام، خرافاتی را اشاعه دهند که وقتی کسانی از این خرافات اطّلاع پیدا می‌کنند، بگویند «اگر اسلام این است، ما این اسلام را نمی‌خواهیم!» این، ضربه بزرگی است. من در دو، سه سال قبل از این، راجع به قمه‌زدن مطلبی را گفتم و مردم عزیز ما، آن مطلب را با همه وجود پذیرفتند و عمل کردند. اخیراً مطلبی را کسی به من گفت که خیلی برایم جالب و عجیب بود. برای شما هم آن مطلب را نقل می‌کنم. کسی که با مسائل کشور شوروی سابق و این بخشی که شیعه‌نشین است – جمهوری آذربایجان – آشنا بود، می‌گفت: آن زمان که کمونیستها بر منطقه آذربایجان شوروی سابق مسلّط شدند، همه آثار اسلامی را از آن‌جا محو کردند. مثلاً مساجد را به انبار تبدیل کردند، سالنهای دینی و حسینیه‌ها را به چیزهای دیگری تبدیل کردند و هیچ نشانه‌ای از اسلام و دین و تشیّع باقی نگذاشتند. فقط یک چیز را اجازه دادند و آن، قمه زدن بود! دستورالعمل رؤسای کمونیستی به زیردستان خودشان این بود که مسلمانان حق ندارند نماز بخوانند، نماز جماعت برگزار کنند، قرآن بخوانند، عزاداری کنند، هیچ کار دینی نباید بکنند؛ اما اجازه دارند قمه بزنند! چرا؟ چون قمه زدن، برای آنها یک وسیله تبلیغ بر ضدّ دین و بر ضدّ تشیع بود. بنابراین، گاهی دشمن از بعضی چیزها، این گونه علیه دین استفاده می‌کند. هرجا خرافات به میان آید، دین خالص بدنام خواهد شد. مبلّغان دینی، علمای دینی، متفکّران دینی، عشّاق گسترش اسلام، علاقه‌مندان به اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السّلام باید توجّه کنند که اسلام و قرآن، با استدلال و منطق همراه است. مکتب اهل بیت، با منطق و استدلال همراه است. اگر استدلال را از آن جدا کردند و به جای استدلال، خدای نکرده چیزی را وارد کردند که از منطق دور است و جنبه خرافی دارد، این درست ضدّ استدلال عمل خواهد کرد. پس، یک ابزار اسلام برای گسترش و غلبه بر همه ادیان و جماعات و ملل و کشورها، عبارت از منطق است و دیگری، عبارت از عدالت اجتماعی است. فرق عدالت اجتماعی با منطق این است که منطق و استدلال را همه مسلمانانی که حتّی در اقلیّت هم باشند، می‌توانند به کسانی که درباره اسلام دچار تردیدند، ارائه دهند. مثلاً فرض بفرمایید، اگر یک دانشمند اسلامی در کشوری زندگی کند که مسلمانان در آن کشور، در اقلیّت قرار داشته باشند، می‌تواند عقاید اسلامی و استدلال و منطق اسلام را ارائه کند. اما عدالت اجتماعی چه؟ عدالت اجتماعیِ اسلام، فقط در هنگامی قابل ارائه و عرضه کردن است که یک حکومت اسلامی بر پا شود. عدل اسلام در هنگامی است که حکومت اسلامی و نظام اسلامی در کشوری وجود داشته باشد؛ والّا عدالت اسلامی چگونه قابل اجراست؟ در قطعاتی از تاریخ که حاکمیت اسلام، حاکمیت حقیقی بوده است – مثل دوران امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، یا بعضی از دوران دیگر صدر اسلام – همان مقدار از عدالت اسلامی که باقی مانده، دلها را به خود جذب کرده است. شما ببینید چند نفر از نویسندگان و دانشمندان غیرمسلمان، درباره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کتاب نوشته‌اند و راجع به عدالت آن حضرت سخن گفته‌اند؛ به انگیزه عدالت، علی علیه‌السّلام را شناخته‌اند و به او دل باخته‌اند. عدالت، این‌گونه است. اگر جامعه‌ای که براساس اسلام به وجود می‌آید، در میان خود، عدالت اجتماعی و عدالت حقوقی و عدالت قضایی و عدالت اجرایی داشته باشد، عدالت به معنای مطلق کلمه در میان مردم اجرا شود و تقسیم صحیح ثروت باشد، خود این عدالت در این جامعه، عاملی برای جذب دلهای ملتها و مردم در همه جای دنیا به اسلام است. چرا؟ چون انسانها از بی‌عدالتی رنج می‌برند. امروز در کشورهایی هم که دارای ثروت مادّی و علمیِ فراوان هستند، بی‌عدالتی هست و عدالت به معنای حقیقی کلمه نیست. لذا اکثریت انسانها در آن کشورها دچار رنجند. چرا؟ چون درباره آنها عدالت اجرا نمی‌شود. وقتی اینها ببینند که در گوشه‌ای از دنیا حکومتی وجود دارد و نظامی هست که براساس اسلام شکل گرفته و در این نظام، عدالت مستقر است و مردم از عدالت بهره‌مندند و در آن، بی‌عدالتی و زورگوییِ افراد به یکدیگر و تجاوز و تعرّض به حقوق دیگران نیست و در آن مظلومی وجود ندارد که دستش به دادرسی و دادگستری نرسد، نسبت به آن نظام، جذب می‌شوند. خودِ این، عامل گسترش اسلام است. پس، عامل دومِ گسترش اسلام، عدالت است. عدالت، مقوله‌ای است که امروز جمهوری اسلامی، مخاطب به آن است. البته عدالت کامل و مطلق، چیزی نیست که در ظرف دو سال و پنجسال و دهسال، به

وسیله انسانهای ناقصی از قبیل ما قابل استقرار یابد. عدالت، مقوله بسیار دشواری است. عدالت، بسیار صعب‌الوصول و مشکل است. جامعه باید از لحاظ اخلاقی ساخته شود، تا بتوان عدالت کامل را در آن اجرا کرد. نکته دیگر این که از اوّل تشکیل حکومت جمهوری اسلامی تا امروز، به فضل پروردگار تلاشهای بسیاری برای استقرار عدالت شده است. آن ظلمها، آن زورگوییها، آن از بالا حقوق افراد جامعه را غصب کردنها، آن مال‌اندوزیهای قدرتمندان - که آن کسی که در رأس قدرت قرار داشت، از همه مردمِ کشور ثروتمندتر بود - امری عادّی نبود. سلاطین قاجار، سلاطین پهلوی - از قبلیها ما درست خبر نداریم و کاری هم با آنها نداریم - آن کسانی که در رأس حکومت بودند و آن کسی که به عنوان پادشاه در این کشور زندگی می‌کرد و رئیس کشور بود، از همه افراد ملت ثروتمندتر بودند. این، از کجاست؟ مگر جز با ظلم، چنین چیزی ممکن است؟ اموال مردم را می‌گرفتند. رضاخان هرجا ملک خوبی بود، هرجا چیز چشمگیری بود، هرجا عمارت زیبایی بود، دست می‌گذاشت و ثروت انبوه عظیمی برای خودش درست می‌کرد و چقدر از مناطق کشور را که یکجا دست گذاشت و آن را متعلّق به خودش کرد! بازماندگان او هم همین‌طور بودند. در رأس قدرت، بی‌عدالتیِ مطلق بود. هرچه از رأس قدرت پایینتر می‌آمدیم، این بی‌عدالتی هم پایین‌تر می‌آمد و گسترش پیدا می‌کرد. هر کس در آن نظام دستش می‌رسید که به دیگری ظلم کند، ظلم می‌کرد. جلوگیری هم نداشت.جلوداری هم نبود. آن نظامها، این‌گونه بودند. در نظام جمهوری اسلامی، بحمداللَّه مطلب به عکس است. اگر یک وقت هم گزارشی از برخی بی‌عدالتیها یا تعرّضها و تجاوزها می‌رسد، مطلقاً مربوط به کسانی که در رتبه‌های بالای حکومت هستند، نیست. آن کسانی که در رأس قدرتند؛ آن کسانی که در رأس حکومتند، زندگیهایی مثل زندگیهای مردم متوسّط - بعضاً پایین‌تر از متوسّط - دارند، طمعی به مال مردم ندارند، طمعی به مال دنیا ندارند. خدا را شکر می‌کنیم که پروردگار عالم، این سنّت و سیره سجیّه پسندیده را در جمهوری اسلامی قرار داد که کسی از مسؤولان نخواهد به ثروت تفاخر کند. آن روزها به ثروت تفاخر می‌کردند، چون یک امتیاز بود؛ ولی امروز ثروت داشتن مسؤولان، یک جنبه منفی است. اگر یکی از مسؤولان دارای ثروتی باشد، مال و منالی داشته باشد، خانه آن چنانی داشته باشد، وضعیت آن چنانی داشته باشد، این یک امر منفی است. هم از نظر مردم بحمداللَّه منفی است، هم از نظر مسؤولان منفی است، هم آن کسانی که دارند، می‌دانند که یک نقطه منفی است. این، در نظام جمهوری اسلامی، مسأله خیلی مهمّی است. این، همان حرکت به سمت عدالت است که از اوّل انقلاب بحمداللَّه شروع شد - امام بزرگوار ما مظهر پاکدامنی و پارسایی و بی‌اعتنایی به دنیا بود - و بحمداللَّه رواج داشت. در نظام حکومت امروز هم همین‌طور است. بنابراین، هم کارهایی که شده است و هم آنچه که به معنای عدالت مطلق مورد نظر است، یک حرکت بلندمدّت لازم دارد؛ ولی آن‌چیزی که من می‌خواهم به مسؤولان و به مردم عرض کنم، این نکته است که در دوران بازسازی، خطر دنیاطلبی بیشتر از همیشه است. در دوران بازسازی، ثروتها انباشته می‌شود؛ چون دوران بازسازی، دوران تراکم کارها، دوران انباشت ثروتها، دوران افزایش فعّالیتهای اقتصادی و دورانی است که اگر کسی می‌تواند تلاشی بکند و حرکتی اقتصادی بکند، راه برای او باز است. در چنین دورانی، آدمهایی که اهل دنیا هستند، آدمهایی که دلشان در بند زخارف دنیوی است، آدمهایی که منافع شخصی خود را بر منافع کشور و ملت و مصالح انقلاب ترجیح می‌دهند، دستشان باز است، برای این که بتوانند خدای نکرده به سمت اشرافیگری و زراندوزی و جمع مال و منال و سوءاستفاده بروند. دوران بازسازی، دوران شکوفایی و پیشرفت ملت و دوران ساختن کشور است. اما در همین حال، این دوران، دوران خطرِ گرایش آدمهای ضعیف به سمت اشرافیگری و تجمّل و انباشت ثروت و سوءاستفاده اقتصادی است. لذا همه باید خیلی مراقب باشند؛ هم مسؤولان و هم آحاد مردم. خدای متعال برای جامعه، غنا و ثروت خواسته است. خدای متعال از جامعه فقیر خشنود نیست و از جامعه مستمند و ملت فقیری که نمی‌تواند زندگی خود را تأمین کند، خوشش نمی‌آید. خدای متعال، برای یک جامعه، غنا و ثروت و داشتن امکانات زندگی و استخراج ذخیره‌های زیرزمینی و امثال اینها را خواسته است. اسلام، این را خواسته است. اسلام از ما خواسته است که روی زمین را آباد کنیم و به ثروت جامعه بیفزاییم. این درست؛ اما در عین حال اسلام خواسته است که در جامعه، فاصله میان دو

قشـر از جامعه - قشر فقیر و قشر غنی - فاصله زیاد و دره عمیقی نباشد و شکاف به وجود نیاید. این طور نباشد که در جامعه، عدّه‌ای دچـار فقر و تنگـدستی و تیره‌روزی باشـند، اوّلیـات زنـدگی به دست آنها نرسـد؛ اما عـدّه‌ای ثروتهای افسانه‌ای درست کننـد. این را اسـلام نمی‌خواهـد. این، خلافِ عـدالت است. این، همان چیزی است که اگر در جامعه به وجود آمـد و به آن میـدان داده شـد، آن وقت دیگر تـأمین عـدالت اجتمـاعی در جـامعه، شـکل افسـانه‌واری به خود خواهـد گرفت. دیگر نمی‌شود امیـدوار بود که جامعه به عدالت اجتماعی خواهد رسـید. باید جلوِ این را گرفت. آنچه که من می‌خواهم در روز اوّل سال ۱۳۷۶ هجری شمسی و روز ولادت امام علی‌بن‌موسـی‌الرّضا علیه‌السّـلام به همه شما، به همه ملت و به همه مسؤولان عرض کنم، همین نکته است. من دیروز در پیام اوّلِ سال، به ملت ایران عرض کردم که صـرفه‌جویی را شعار خودتان قرار دهید. صرفه‌جویی به معنای گدابازی نیست که بعضی بگویند چرا نمی‌گذاریـد مردم از نعمتهای خـدا اسـتفاده کننـد. نه؛ اسـتفاده کنند، ولی اسـراف و زیاده‌روی نکنند. اسـراف در جامعه، لازمه اشـرافیگری و تقسـیم نابرابر ثروت و مایه تضـییع اموال عمومی و نعمت الهی است. صـرفه‌جوییِ صـحیح - همان که در اسلام به آن قنـاعت می‌گوینـد - به معنـای نخوردن نیست. به معنـای زیـاده‌روی نکردن، مـال خـدا را حرام نکردن و نعمت الهی را ضایع نکردن است. اگر جامعه‌ای بخواهد قناعت و صرفه‌جویی را - که یک دستور اسلامی است - عمل کند، باید متوجّه باشد که در شکل کلّی به عـدالت اجتمـاعی و مسأله عـدالت پرداخته شود. برای این که بشود این راه را ادامه داد، همه و همه بایـد کوشـش کننـد. حال که بحمـداللّه کشور در راه سازنـدگی حرکت می‌کنـد، از عـدالت غفلت نکنند و میدان برای سوءاستفاده کنندگان باز نشود. مسؤولان قضـایی، بـا اسـتحکام دادگاهها و دسـتگاههای قضایی؛ مسؤولان اجرایی، با دقّت در سپردن مسؤولیتها و کارها و طرحها و ثروتها به افراد امین؛ مسؤولان قوّه مقنّنه و نمایندگان مجلس شورای اسـلامی، با وضع قوانین مناسب، باید این زمینه را فراهم کنند. این که من چندی پیش به مردم عزیز اهواز و خوزسـتان و در حقیقت به همه ملت ایران گفتم که ما باید گام چهارم انقلاب را که گام نوسازی و تحوّل معنوی و اخلاقی است، برداریم و در جامعه، به یک معنا این حرکت از همه حرکتها دشوارتر است و خیلی سـخت است که انسـان از لحـاظ اخلاقی، همه جـامعه را نوسازی کنـد و تحوّل ببخشـد و رذایل اخلاقی را کنار بریزد و معنویّات را بر جامعه مسـتقر کنـد، به‌خاطر همین است که ما بـدون یک تحوّل اخلاقی عمیق و گسترده، نخواهیم توانست عدالت اجتماعی را آن‌طوری که مورد نظر اسـلام است، انجام دهیم. عـدالت، عـدّه‌ای را زخمـدار و ناراضـی می‌کنـد. عدالت، کسانی را که درصدد سوءاسـتفاده از اموال عمومی‌انـد، به اعتراض وامی‌دارد. آن کسـانی هم که در این مواقع اعتراضـی می‌کننـد، کسانی نیسـتند که دسـتشان به جایی نرسـد. کسـی که امکانات و ثروت دارد، می‌تواند مسأله درست کند. دشـمنان خارجی هم به این طور آدمها کمک می‌کنند. نظام اسلامی، نظام عـدالت است. لذا در آیه شـریفه قرآن، فرسـتادن پیامبران و نازل شدن کتب آسـمانی را به هدف اقامه قسط معیّن فرموده است: «لیقوم النّاس بالقسط»(۳). جامعه، با قسط حرکت می‌کنـد. وقتی در جامعه عدالت بود؛ وقتی هر کس که اهل تلاش و کار و فعّالیت است، دیـد در جامعه می‌توانـد تلاش و کار و فعّالیت کنـد و وقتی همه دیدنـد کسانی که فرصت‌طلبند، کسانی که پُررویند، کسانی که متجاوز و متعرّض به حقوق دیگراننـد، توسّط قانون و پاسـداران قانون جلویشان گرفته می‌شود، به اسـلام جذب می‌شوند. نه فقط آنها، بلکه همه ملتها و کشورها و همه انسانها و همه تشـنگان عدالت در دنیا، به سـمت اسـلام جذب می‌شوند. مردم در دنیا به‌شدّت تشـنه عدالتند. امروز در کشورهایی که دم از دمکراسی می‌زنند، بی‌عدالتی از همه جا بیشتر است. در همین کشورِ امریکا، با این که سالهای متمادی می‌گذرد که رسـماً برابری حقوقی سـیاه و سـفید را روی کاغذ اعلان کرده‌اند، هنوز که هنوز است، میان سـیاهان و سفیـدان تبعیض حـاکم است. در بعضـی از کشورهـای اروپایی، تبعیض هست. مسأله نژادی هنوز در آن جاها مطرح است. هنوز که هنوز است، قدرتمنـدان این کشورها - از جمله در امریکا - اگر در داخل ملاحظه کنند که کسـی، چیزی و جماعتی، با اقتدار مطلقِ سرمـایه‌داری آنهـا معـارضه‌ای دارد، بی‌رحمـانه می‌کوبنـدش! کسـانی که اهل خبر و مطبوعاتنـد، به یاد دارنـد که چنـد سال قبل در ایالات متّحـده جمـاعتی را زنـده زنـده در آتش سوزاندنـد! هفتاد، هشـتاد مرد و زن و کودک را در امریکا - در همان جایی که به

خیال خودشان سگها و حیوانات حقوق دارنـد و اگر کسـی به گربه یا سگ خود در خانه ظلم کنـد، ادّعا می‌کنند که علیه‌اش اعلام جرم خواهـد شد - در روز روشن و جلوِ چشم مردم دنیا در آتش سوزاندند! همین کشور، از تروریست‌ترین کشورها و دولتهای دنیا - یعنی صهیونیسـتها - صـریحاً حمـایت می‌کنـد. امروز در دنیـا، هیـچ نظـام و رژیمی از لحـاظ گرایش به تبعیض و ظلم و فاشـیزم و تروریزم، زشت‌عمل‌تر و سیاهروتر از رژیم صهیونیستی نیست. رژیم صهیونیستی، تروریست و غاصب و نژادپرست و ظالم و متقلّب و خدعه‌گر و حیله‌گر و اخلالگر در امور دولتها و کشورها و ملتهاست، که اگر کسـی اسناد افشا شده امنیتی آنها را ملاحظه کند، همه اینها را خواهـد دیـد. چنین کشوری، در مقابل چشم مردم دنیا، بزرگترین ظلمها را به اعراب مسـلمانِ صاحب آن سـرزمین - نه فقط ساکن آن سـرزمین؛ مالك آن سـرزمین - می‌کنـد. از صـد مورد ظلم آنها، یکی هم مورد تعرّض قـدرتهای جهانی قرار نمی‌گیرد و تـازه اگر یـک مورد از ظلمشـان - ماننـد مورد اخیر - در شورای امنیت مورد تعرّض قرار گیرد و قطعنـامه‌ای علیه رژیم صـهیونیستی صادر شود، امریکا آن را وتو می‌کنـد! شـما ببینید چقدر اینها بدکردارند؛ چقدر اینها طرفدار سیاهی و ظلم و زشتی‌اند. مردم، امروز تشـنه عدالتنـد. وقتی در نظـام جمهوری اسـلامی عـدالت باشـد، از همه جـای دنیا مردم گردن خواهنـد کشـید؛ چشم به این حقیقت درخشان خواهند دوخت، آن را تحسـین خواهند کرد و به آن جذب خواهند شد. آن وقت این آیه شریفه معنا خواهد شد: «هوالّذی ارسـل رسـوله بالهـدی و دیـن الحـق لیظهره علی‌الـدّین کلّه». ایـن وظیفـه اسـت؛ هم وظیفه مردم و هم وظیفه دسـتگاههای مسؤول. همـان‌طور که عرض کردم، هم دسـتگاههای قضـایی، هم دسـتگاههای اجرایی و هم قوّه مقنّنه، هر کـدام بایـد ببیننـد برای تکمیل و گسترش و هوشـمندانه اجرا کردن عدالت در سطح کشور و در همه کارها و فعالیتهای اقتصادی - که مقداری بحمداللّه وجود دارد، اما بایـد تکمیل شود - بخصوص در این دوران، چه وظیفه‌ای متوجّه آنهاست؛ آن وظیفه را باید انجام دهند. مردم، به نظام جمهوری اسلامی با همه وجود علاقه‌مندند. مردم، مسؤولان و نظام و نمایندگان خود را دوست می‌دارند. این مردمِ علاقه‌مندِ بااخلاصِ صادقِ وفادارِ وارد در همه میـدانهای لازم در جمهوری اسـلامی را بایستی با اجرا و گسترش و اِعمال عدالت، باز هم به این حقیقت روشـن امیدوارتر کرد. عزیزان من! به شـما عرض کنم که این دو آیه با هم است. این آیه می‌گوید که اسـلام در سایه عوامل درونی خود - کـه عرض کردیـم منطـق و اسـتدلال از یـک سـو و عـدالت اجتمـاعی از سـوی دیگر است - بر دنیـا سـیطره خواهـد یـافت. نه از راه توطئه‌گری، نه از راه شمشـیر، نه از راه کارهایی که دشمنان خدا در جاهای دیگر همیشه کرده‌اند و دشمنان جمهوری اسلامی همین حالاـ هـم می‌کننـد؛ بلکـه از راه منطـق و از راه اجرای عـدالت. ایـن، یـک آیـه. آیه قبلی هم این است که «یریـدون لیطفئـوا نـوراللّه بافواههم»؛ هرچه می‌خواهنـد تهدیـد کنند. این که خدای متعال، کید دشـمن را در مقابل اسـلام ضـعیف می‌شـمارد، فقط کید کفّار قریش در روزگـار پیـامبر نیست. این، یعنی همه توطئه دشـمن، یکجـا علیه جمهوری اسـلامی. یعنی محاصـره اقتصـادی. یعنی توطئه تبلیغـاتی گسـترده در همه جـا. یعنی فشارهـای سیاسـی. یعنی شب و روز نشسـتن صهیونیسـتهای وسـوسه‌گر بـا دیگر قـدرتهای ضـدّ جمهـوری اسـلامی و علیه جمهـوری اسـلامی شب و روز تلاـش کردن. همه اینهـا را شامـل می‌شود و قرآن می‌گویـد که در مقـابل پایبندی این ملت به اسلام و راه خدا؛ در مقابل وحدت و همبستگی این ملت؛ در مقابل عشقی که این ملت را از روز اوّل به راه خدا و قرآن به حرکت واداشـته است؛ در مقابل اسـتقامت و صبر و حکمت و هوشیاری این ملت، همه این قدرتها، همه این توطئه‌ها، همه این خـدعه‌گریها و همـدستیها و همه این دشـمنیها، یکجا محکوم به شـکست است. خـدا را شـکر می‌کنیم که دلهای ما را از امید به رحمت خودش انباشـته کرده است. خـدا را شـکر می‌کنیم که در گوشه‌ای از گوشه‌هـای قلب و روح مـا، ذرّه‌ای یـأس و نومیـدی از آینـده حرکت این ملت بزرگ قرار نـداده است. خدا را شـکر می‌کنیم که ملت ما حرکت می‌کند. به شـما عرض کنم برادران عزیز! این حرکت و این تلاش و این همبستگی و این روشن‌بینی و این هوشیاری - در هر جایی که هوشیاری ملت لازم است - دشمن شما را شـکست خواهد داد، شـما را پیروز خواهد گرداند، قلب مقدس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از شما خشنود خواهد کرد و روح مقدّس امام راحل را از شـما شاد خواهد نمود. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دشـمنان این ملت را در هر جا و در هر لباسـی که هستند،

منکوب و محکوم به شکست فرما. پروردگارا! این ملت را به همه آرزوهای بلند اسلامی‌اش برسان. پروردگارا! روزبه‌روز بر شوکت و عزّت و قدرت و عظمت این ملت و جمهوری اسلامی بیفزا. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه -------------------------- -- ۱) بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۵۰ ۲) صف: ۸ - ۹ ۳) حدید: ۲۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش، در آستانه روز ارتش جمهوری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش، در آستانه روز ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عزیزان من و مسؤولان و بلندپایگان ارتش پرافتخار جمهوری اسلامی ایران؛ خیلی خوش آمدید. ان‌شاءاللَّه روز بیست و نهم فروردین - که برای ارتش عید محسوب می‌شود - بر شما، بر ملت و بر آیندگان مبارک باشد و همه بتوانیم در آن جهتی که اسلام عزیز، انقلاب بزرگ و مسؤولیتهای مهمّ این دوران بر دوش ما نهاده است، حرکت کنیم، پیش برویم و وظایفمان را انجام دهیم. اساساً عید یعنی همین؛ روزی که در هر سال، به جهت خاصّی تکرار و تجدید خاطره می‌شود و برمی‌گردد. بهترین عیدها، آن عیدی است که مضمونی داشته باشد، پیامی به ما بدهد و راهی را جلوِ ما باز کند. به این معنا، روز ارتش حقیقتاً یک عید است و ما را به یاد مسؤولیتهای ارتش، آینده ارتش، کارهای بزرگ ارتش، شهدای عالی قدر ارتش، خطّ حساس و مهمّ بازسازی ارتش - که امروز همه ما و شما موظّفیم آن را تعقیب کنیم - می‌اندازد. ارتش، بدون آن که بخواهیم به زبان مبالغه صحبت کنیم، یک حقیقت بسیار عبرت انگیز و تفکّرطلب در دوران ماست. ارتش جمهوری اسلامی، در حقیقت یک پدیده جدید است. کسی گمان نکند که ارتش امروز، تداوم ارتش گذشته است. این مجموعه و این هویّت جمعی، یک ساختار جدید است که بر مبنای یک نوسازیِ به معنای درست کلمه بنا شده است. این نوسازی هم سه رکن دارد و تا هر جایی که شما همّت کنید و قدرت و ابتکار نشان دهید و بدرخشید و پیش بروید، جا دارد. این سه رکن و سه پایه، عبارت است از: اوّل، دین و اخلاق؛ دوم، استقلال؛ سوم، کارایی. ببینید، این سه عنصر برای ارتش جمهوری اسلامی، چقدر حیاتی و اصلی است و اگر کسی به این عناصر توجّه کند، خواهد دید که این ارتش، ارتش تازه‌ای است. اوّل، دین و اخلاق است. باید بنای این مجموعه انسانی و نیز سازماندهی و جهتگیری و تعامل درونش با بیرونش، براساس دین و اخلاق باشد. در مجموعه نظام جمهوری اسلامی، از دین و اخلاق تهی ماندن، یک علامت صد در صد منفی است. هر کس که دین و اخلاق را بیشتر دارد، به لبّ و حقیقت جمهوری اسلامی نزدیکتر است. ما امروز که به ارتش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که سهم وافری از دین و اخلاق، روابط و عملکرد و ایمان دینی و احترام به مبانی اخلاقی را برده و یا در خود به وجود آورده و براساس آن، کار و تلاش کرده است. دوم، استقلال است؛ یعنی برای خود بودن، برای کشور و مردم خود بودن و حرکت و تلاش کردن. آیا این، خصوصیت جدیدی در ارتش عزیز ما نیست؟ کسی می‌تواند این را انکار کند؟ ارتشی که گوش به فرمان دیگران نیست، چشم به اشاره دیگران نیست، تحت فرمان دیگران نیست، برای مصالح دیگران حرکت نمی‌کند؛ هر چه هست، متعلّق به خودِ اوست، متعلّق به ملت اوست، متعلّق به آینده اوست، متعلّق به کشور اوست. ارتشِ مستقل، یعنی این. سوم، کارایی است. کارایی ارتش، نشان داده شد. ارتش در دوران هشت ساله جنگ تحمیلی نشان داد که رکن رکینی برای دفاع از مرزها و استقلال کشور است. شهدای ارتش، ماجراهای جنگ تحمیلی، حضور نیروهای مختلف ارتش در عرصه جنگ - نیروی هوایی یک طور، نیروی زمینی یک طور، نیروی دریایی یک طور - و نقش عظیم اینها در طول این مدت در دفاع از این مرزها، که نمی‌گویم هیچ انسان با انصاف؛ حتّی انسانی که چشم دارد و نگاه می‌کند، نمی‌تواند منکر این نقش عظیم شود، شاهد این نکته است. در این سه جهت، بازسازی و حرکت کنید. هر کاری می‌خواهید بکنید، این سه رکن اصلی را در حرکت خودتان در نظر داشته باشید. این دو مطلبی را که آقای سرلشکر شهبازی گفتند، من تأیید می‌کنم. هم بزرگداشت شهدا و هم مسأله

زهـد و برخـورد درست بـا زخـارف دنیـوی را که نکته بسیار مهمّی است و چیزی نیست که بشود بـا دو کلمه از آن گـذشت. برای بزرگداشت شـهدا اقدام کنید. این وظیفه ما و شماست. نام شهیدان سرافراز را زنده کنید؛ آن کسانی که عزیزترین و گرانقیمت‌ترین سرمـایه خود را ایثـار کردنـد. همه موجودات جانـدار - چه انسـان و چه غیر انسـان - عزیزترین سـرمایه‌شان، جانشان است. در مورد انسان، مطلب اوضـح از این است که احتیاج به بیان داشـته باشد. با این همه، انسان این سـرمایه عزیز را بردارد ببرد و در مرکزی قرار گیرد که این سـرمایه به مخاطره بیفتد. اگر شما یک نگین قیمتی داشته باشید، در یک مسافرت دشوار آن را همراه نمی‌برید. انسانها برای دفـاع از حق، از حقیقـت، از اسـتقلال، برای دفـاع از حیـثیت کشـور، برای دفـاع از نـاموس ملـت، برای جلـوگیری از پیشـرفت خواسـته‌های دشـمنی که علیه این ملت، یک لحظه از کمین خارج نشده است، عزیزترین سرمایه‌ها را که جان امّت است، برمی‌دارند به میدان جنگ می‌برند. البته، «فمنهم من قضی نحبهٔ و منهم من ینتظر»(۱). همه این سرمایه را از دست نمی‌دهند؛ اما همه این سرمایه را در مخاطره می‌گذارند؛ بعضـی می‌روند و بعضی می‌مانند. خیلی عزیز و خیلی مهمّ است. آن کسانی را که رفته‌اند و جان باخته‌اند و در واقع در این معامله عظیم، بُرد بزرگ را کرده‌اند، زنده بدارید. تمام دشـمنیهایِ دشـمنان با شـما و ملت ایران و انقلاب اسلامی، برای همین سه رکن ارزشـمندی است که عرض کردیم؛ دین و اخلاق، اسـتقلال، کارایی. می‌خواهند اصول دینی و اخلاقی و اسلام را - که سـرمایه اصلی ملت ایران است - از او بگیرند. به کمک جدا افتادنِ از اسلام، استقلال را هم از او بگیرند. بعد که به صورت یک ملت درجه سه از کارافتاده بی‌ارزشـی درآمـد و در اختیار آنها قرار گرفت، کارایی‌اش را به میل خودشان دسـتکاری کننـد. هر جـا به نفع آنهـاست، از او اسـتفاده کننـد؛ هر جـا به نفع آنها نیست، دیگر دل هم نسوزاننـد و اعتنا هم نکننـد؛ کاری که با ملتهای به اصـطلاح جهان سوم - طبق اصـطلاحات دهه‌های قبل - یا کشورهای عقب نگهداشته شده کرده‌اند. ملت فلان کشور، برای دستگاه اسـتکبار و اسـتعمار آن دولت غربی، یا هر کجایی که بر آن تسـلط دارد، اصـلاً ارزشی ندارد. ارزش آن به این است که چقدر از او بتواند برای خودش استفاده کند! در همین اظهاراتی که این چند روزه به وسیله این سیاسیّون واقعاً بیچاره غربی شد - که انسان وقتی وضع بعضی از اینها را ملاحظه می‌کند، حقیقتاً دلش می‌سوزد که اینها در چه حال و هوا و چه شرایط و وضعی قرار دارند - مشاهده کردید که توصـیه حضـرات به ایران اسلامی این است که بیایید به جامعه بین‌المللی برگردید! یعنی چه؟ یعنی این استقلال فرهنگی، این اسـتقلال سیاسـی، این چیزی که بـا خون خودتـان، بـا خون بهترین جوانـان این کشور به دست آوردیـد و خود را از دنبـاله‌رویِ دیگران نجات دادیـد، کنار بگذارید. یعنی بیایید مواضع سیاسـی بحقّی را که ناشـی از عقیده و ایمان شـماست و با فهم خودتان و با رعایت موازین عقل انتخاب کرده‌اید، کنار بگذارید. یعنی در قضـیه مهمّ فلسطین، بیایید این موضع آزادانه و شجاعانه‌ای که دارید و صریحاً اعلام می‌کنید و می‌گویید که ما حضور دولت غاصب را در سـرزمین فلسـطین قبول نداریم، کنار بگذارید. بیایید مثل بعضی از این کشورهای عقب‌مانده بیچاره‌ای باشـید که مسأله فلسـطین برای آنها، اصـلاً در چارچوب مصالح ارتباط با غرب معنا می‌دهد و معنای دیگری برایشان نـدارد و هر چه غربیها درباره فلسـطین گفته‌انـد، اینها هم همان را تکرار می‌کنند. البته ژست هم می‌گیرند؛ نه این که تصـریح کننـد ما دنباله‌رویم. اسـمی هم رویش می‌گذارند؛ اما همان مواضع را می‌گیرند. می‌گویند: شـما هم ای ملت ایران؛ ای دولت ایران که هجـده سـال است بـا اسـتقامت خـود، دنیـا را متـوجّه خودتـان کرده‌ایـد! بیاییـد همه این ارزش وجـودی را کنـار بگذارید؛ مثل فلان کشور آفریقایی و آسـیایی و فلان دولت عقب‌مانده بیچاره‌ای باشید که برای حفظ موقعیت خود، مجبور است از عقاید و رؤیت و دید خودش در مسائل صـرف نظر کند و حرف آنها را تکرار نماید! بعد از هجده سال که اینها ملت ایران را تجربه کرده‌انـد، بیهوشـی سیاسـی حضـرات تـا این جـاست که چنین حرفی را به ملت ایران می‌زننـد! ببینیـد؛ همه جریـان عالَم، برای انسان خردمنـد و هوشـیار، حقیقتاً تجربه است. انسـان بایـد از مسائل جاری عالَم، خیلی درس بگیرد. به نظر من، ملت ایران در این روزها، یکی از شـیرینترین و زیبـاترین درسـهای خود را گرفت و توانست بگیرد. در همین دادگاهی که در آلمان برای قضایای قهوه‌خانه‌ای تشـکیل شـد، آمدند مسائل را سـرهم‌بندی کردند و به خیال خودشان خیمه شب‌بازی‌ای پرداختند! این، برای ملت ایران عرصه خیلی

خوبی شد و درس خیلی مهمّی بود که بفهمند استکبار یعنی چه و دولتهای مستقل و به اصطلاح بزرگ عالَم، در دنیا چه کاره‌اند. این خیلی مهمّ است. البته درباره این قضیه، این چند روز، مسؤولان کشور - در دولت، در مجلس، در وزارت خارجه - بحمداللَّه هر کدام به نحوی حرفی زدند؛ حرفهای خوبی هم زدند و بحمداللَّه حرفهای لازم در همه جا گفته شد؛ لیکن درس است. البته می‌دانید که این طور قضایا، برای ما ملت ایران تجربه جدیدی نیست و بارها اتّفاق افتاده است. شلوغ کردند، جنجال آفریدند، به خیال خودشان علیه دولت جمهوری اسلامی دست به یکی کردند، گاهی سفرایشان را بردند و گاهی اولتیماتوم دادند. برای ما این چیزها تازه نیست؛ اما این اتّفاق اخیر، برای اروپا تجربه جدیدی بود. به نظر من، چنین چیزی پیش نیامده بود که دولت ایالات متّحده امریکا، با دلّالی اطّلاعاتی و سیاسی صهیونیستها، در طول دو، سه سال تلاش پیگیر، بتواند کاری کند که در درجه اوّل دولت آلمان، بعد هم دولتهای اروپایی را در تنگنایی گیر بیندازد که خودشان به هیچ وجه مایل نبودند در این تنگنا گیر بیفتند. این، تجربه جدیدی برای آنها بود. برای این که بفهمند دنیا چه خبر است، به نظر من برای آنها هم مفید است. این قضیه، چند طرف دارد. به نظر من، کم اهمیت‌ترین بخش قضیه، اصل قضیه است. همان طور که عرض کردیم، سر قضیه قتلی که یک وقت در قهوه‌خانه‌ای اتّفاق افتاده بود - اسم آن قهوه‌خانه هم به برکت دلال بازیهای صهیونیستها، در دنیا معروف شد؛ قهوه‌خانه «میکونوس». عیبی ندارد، او هم سودی ببرد! - یک خیمه شب‌بازی به اسم دادگاه درست کردند و دیدند که از این قضیه می‌شود استفاده کنند. به همین خاطر، شروع به طرّاحی کردند و به این جا رساندند. یک صورت سازی به اسم کار قضایی کردند که به نظر ما آنچه در این دادگاه مطرح شده است، بی‌ارزش و بی‌اعتبار است. آن چند جوان بیچاره‌ای هم که در آن جا زندانی شده‌اند، اگر واقعاً اتّهامی متوجّهشان است، باید در دادگاه صالح و عادلی تجدید محاکمه شوند و حکم آنها هم معلوم گردد. این بخش قضیه، اصلاً چندان قابل ذکر نیست. بخش عمده قضیه، انگیزه‌ها و هدفهایی است که دولتها و اقطاب جهان دنبال کردند. در درجه اوّل، دولت ایالات متّحده امریکاست که - همان طور که گفتیم - با کمک و دلّال بازی و حضور دستگاه جاسوسی صهیونیستها، این خیمه شب‌بازی را به راه انداخته است. حتماً ده سال، پانزده سال دیگر در خاطرات خودشان خواهند نوشت که بله؛ در قضیه قهوه‌خانه میکونوس، فلان کسِ ما رفت این کار را کرد، آن کار را کرد و یا فلان کس را دیده است. اینها بعداً رو خواهد شد. حالا فعلاً هر کس هم چیزی بگوید، قرص و محکم می‌ایستند و منکر می‌شوند؛ اما بالاخره اندکی بعد، قضیه روشن خواهد شد. همین خودِ شما، شاید در کتابها و خاطراتی که خواهند نوشت، اینها را بخوانید. امریکا در یک تحلیل غلط و غیر واقعی - مثل اغلب تحلیلهایی که راجع به ایران دارد - این‌طور تصوّر کرده است که علّت ایستادگی جمهوری اسلامی در مقابل او و این که نه در مقابل قوانین زورگویانه‌اش، نه در مقابل تهدیداتش، نه در مقابل پیغامهای گوناگونی که از طرق مختلف می‌دهد، نه در مقابل زبان نرم و چربش و نه در برابر زبان فحش و تهدیدش، تسلیم نمی‌شود و از مواضع خود کوتاه نمی‌آید و استوار ایستاده است، به خاطر پشتگرمی به اروپاست! تلاششان این شد که بلکه بتوانند بین ایران و اروپا فاصله بیندازند و به نظر من، حلقه ضعیف و غیر مؤثّری در اروپا را انتخاب کردند که آن، حلقه آلمان است. آلمان، علی‌رغم قوّت و پیشرفت اقتصادی و علمی‌اش، از جهات سیاسی ضعیف است و در مسائل مهمّ جهانی - مثل مسأله خاورمیانه و غیره و مسائلی که همه درباره آلمان می‌دانند - حضور ندارد و در ردیف دولتهای درجه اوّل اروپایی نیست. با ایران هم که ارتباطات دوجانبه نسبتاً قویِ متقنی در این چند سال داشته است. به همین خاطر، این دولت را انتخاب نمودند و تلاش کردند که در این قضیه، آلمان را به دام بیندازند و موفّق شدند. در واقع، امریکاییها با کمک صهیونیستها، در این قضیه دولت آلمان را به دام انداختند و در تنگنا و در زاویه قرار دادند. در همین جا، به همه شما ملت ایران عرض کنم که اشتباه امریکاییها، در این تحلیلِ غلط است. آنها خیال می‌کنند که اگر در زمینه‌های اقتصادی و غیره، توانستند آلمان و اروپا و فلان مجموعه دولتها را از ایران جدا کنند، خواهند توانست که ملت ایران را وادار به تسلیم نمایند. این، چه اشتباهی است؟ چرا اینها این قدر کُند فهمی نشان می‌دهند؟ من تعجّب می‌کنم! مگر همین شما - اروپا، امریکا، شوروی سابق، خیلی از کشورهای مرتجع همین منطقه - با همدیگر

دست به یکی نکردید و هشت سال جنگ نظامیِ آن‌چنانی علیه ما سازماندهی نکردید؛ ولی این ملت ایستاد؟ چرا تجربه‌ها را تکرار می‌کنید؟ این، چه خیال باطلی است؟ این، چه غلطی است؟ در ذهن این تحلیلگران بیچاره‌ای که می‌خواهند مسائل عالَم را با این ذهن علیل حل و فصل کنند، برای هر چیزی تکلیفی معیّن می‌کنند. این، چه طور فهمیدن مسأله است؟ ملت ایران مگر با این حرفها تسلیم می‌شود؟ بدانند، اگر همه اروپا هم با ایران فاصله پیدا کند، قطع رابطه کند، یا هر چه بشود، ملت ایران به اعتماد اروپا و آسیا و این و آن، به این میدان قدم نگذاشته است که با رفتن آنها احساس خالی بودن پشت خود را بکند. ملت ایران در هیچ شرایطی، در هیچ وضعیتی، با هیچ کیفیّتی، جز به قدم استوار خود، جز به حضور مردمی خود، جز به اصول خود و جز به ایمان محکم خود متّکی نیست. لذا به فرض اگر بتوانند همه اروپا را هم از ایران جدا کنند - که البته نخواهند توانست - اگر ده دشمن مثل اروپا هم در اطراف دنیا برای ایران درست کنند، این ملت با این ایمان و با این قدم استوار، در مقابل زورگوییهای نه امریکا و نه هیچ دولت دیگری، یک قدم به عقب نخواهد برداشت. پس، این برداشت و تفسیر و تحلیل غلط امریکاییها در این قضیه است که معلوم شد. نقش آنها هم این است. البته - همان طور که عرض کردیم - دولت آلمان، قربانی این توطئه امریکایی - صهیونیستی شد؛ ولی این از گناه دولت آلمان چیزی کم نمی‌کند؛ خودشان تقصیر کرده‌اند. دولت آلمان، تجربه بسیار غلطی را از سرگذراند. مگر شما ملت ایران را نمی‌شناسید؟ مگر شما نمی‌دانید که این کشور، کشورِ یک دولت جدا از ملت نیست؟ این کشور، کشور ملتی است که مجموعه مدیریّت کارامدی را برای خود و از میان خود برگزیده است. اینها یکپارچه‌اند. چرا باید شما در این قضیه، این قدر اشتباه کنید؟ چرا باید اجازه دهید که در زیر چشم و گوش شما، صهیونیستها بیایند چنین خیمه شب‌بازی‌ای بپردازند و به ملت ایران اهانت کنند؟ به نظر من، دولت آلمان بهای سنگینی هم پرداخته است و خواهد پرداخت. این، مسأله یک معامله با یک دولت نیست که حالاـ یک روز هست، یک روز نیست. در این چند روزه، مسؤولاـن کشور آلمان، حرفهای گوناگونی زده اند: بله، ما روابط اقتصادی خود را با ایران نگه می‌داریم، مسائل سیاسی را یک روز مذاکره می‌کنیم. اشتباه آنها این است که تصوّر می‌کنند، مسأله در ارتباطات دو دولت خلاصه می‌شود. نه؛ آلمانیها چیزی را در این معامله باخته‌اند که به این آسانی به دست نمی‌آید و آن، اعتماد ملت و دولت ایران است. آلمانیها این را از دست داده‌اند و ملت ایران دیگر هیچ گونه اعتماد و وثوقی - نه وثوق سیاسی، نه وثوق در ارتباطات دوجانبه - به دولت آلمان ندارد. ملت ایران در حقیقت نسبت به آلمانیها سلب اعتماد شد. این، چیز خیلی مهمّی است. اگر این قضیه برای انگلیسیها در ایران پیش می‌آمد، انگلیسیها چیزی از دست نمی‌دادند؛ چون ملت ایران هیچ وقت به انگلیسیها اعتمادی نداشته است.الان هم شما هر چیز بدی که در کشور پیدا کنید، هر حرکت بد و هر کار زشتی که مشاهده نمایید، می‌گویند این کار انگلیسیهاست. انگلیسیها به خاطر طول مدت استعمارشان و از بس که در ایران فساد کردند، در این جا بدنامند. بنابراین، اگر انگلیسیها بودند، چیزی را در این قضیه از دست نمی‌دادند. آلمان، این طوری نبود. مردم و دولت ایران، به صداقت آلمان نوعی اعتماد داشتند. البته به نظر من، همان هم ناشی از یک زودباوری بود و نباید این کار می‌شد. این اعتماد هم اعتماد درستی نبود؛ اما حالاـ ثابت شد. آلمانیها بدانند که امروز ملت ایران، به صداقت آنها دیگر هیچ اعتمادی ندارد. دولت هم البته آنچه را که لازمه حکمت و اعتزاز این ملّت است، در این زمینه عمل می‌کند و باید عمل کند. آنچه را که مصلحت ملت است، همراه با عزّتی که مناسب این ملت است، باید با توجّه و دقّت دنبال کند و هیچ گونه عجله‌ای به خرج ندهد. هیچ احساس احتیاجی نکند، که بحمداللّه نمی‌کند. ما به کسی احتیاج نداریم. این ملت، ملتی با شصت میلیون نیروی انسانی و با ذخیره بسیار باارزشی از تجربه‌ها و سرمایه‌ها - سرمایه‌های مادّی، سرمایه‌های انسانی، سرمایه‌های معنوی و دانش و تجربه است. این ملت، خیلی چیزها را در درون خود دارد. ما اگر همه‌ی دروازه‌هایمان را هم ببندیم، از پا نخواهیم افتاد. ما به خودکفایی نسبیِ کاملی در همه جوانب رسیده‌ایم. اگر این ملت، یک وقت مصلحتش ایجاب کند که همه درها را هم ببندد، می‌تواند. بدانید که اگر چنان روزی برای ملت ایران پیش آید، روز فَرَج است. چرا؟ برای این که ما همیشه آن وقتی که احساس کرده‌ایم باید از خودمان استفاده کنیم، درخشیده‌ایم. دیدید که در

جنگ، به مجرّد این که درهای سلاح و تجهیزات جنگی بر روی ما بسته شد، ما به درون خودمان برگشتیم که خودمان را تأمین کنیم. این پیشرفتهایی که ما امروزه در صنایع نظامی داریم، به همین خاطر پیش آمد، والّا ایران نمی‌توانست سلاح سبک کوچک هم تولید کند. امروز ایران سلاحهای پیچیده را هم تولید می‌کند و می‌تواند تولید کند. این، به برکت همین بستن درها و قطع رابطه‌ها پیش آمد. به برکت این پیش آمد که ملت ایران و نیروهای سازنده و کارامد، احساس کردند که باید به خودشان مراجعه کنند. اگر یک روز این احساس در جوانب دیگر هم پیش آید، روز عید ماست. ما از این هیچ نگرانی نداریم. تلاش کردند، تا شاید بتوانند کشورهای اروپایی و کشورهای دیگرِ وابسته به اروپا را وادار کنند که در این نمایش بی‌معنی شرکت کنند. البته کشورهای اروپایی حقّاً یکسان رفتار نکردند؛ بعضی خیلی بد عمل کردند. من به وزارت خارجه دستور داده‌ام که رفتارهای این دولتها را با دقّت ثبت کنند. در حافظه تاریخی این ملت باید بماند که فلان دولت، چگونه رفتار می‌کند؛ فلان حزب در فلان کشور که امروز دولت را اداره می‌کند، با ملت ایران در روز به خیال خودشان آزمایش، چگونه رفتار خواهد کرد. این باید ثبت شود و البته با دقّت ثبت خواهد شد. بعضیها، خوب و عاقلانه و طبق منافع خودشان عمل کردند. آن منافع را فهمیدند و عمل کردند؛ بعضیها هم نه. البته ما در زمینه مسائل اروپا، هیچ مشکلی نداریم. سیاست اروپایی را خود ما طرّاحی کرده‌ایم؛ کسی به ما دیکته نکرده است. ما خودمان تشخیص داده‌ایم که در زمینه رابطه با جهان، اروپا کجاست و چگونه باید با اروپا رفتار کنیم؛ همان طور هم رفتار کرده‌ایم و تا امروز هم بوده است. امروز هم آنچه را که لازمه حکمت و عزّت و مصلحت است، همان را طرّاحی می‌کنیم و پیش می‌بریم. در دنیا به کسی نیاز نداریم که بخواهد به ما کمک کند. ما خودمان به فضل پروردگار، از روز اوّل انقلاب تا به حال، گذرگاههای بسیار دشوار را گذرانده‌ایم؛ اینها که چیزی نیست و اصلاً اهمّیتی ندارد که با آنچه که ما از سرگذرانده‌ایم، قابل مقایسه باشد. بنابر این، به نظر من ملت ایران در این آزمایش، بیشترین سود را برده است. ملت احساس کرد که دشمن در کمین است. این، خیلی مهمّ است. من همیشه به دوستان می‌گویم که هیچ وقت زیر سر عناصر تعیین کننده این کشور، بالش نرم نگذارید و نگویید که هیچ خطری نیست. بگذارید همه بدانند و حس کنند که دشمن در کمین است؛ همچنان که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «من نام لم ینم عنه»(۲). آن وقتی که شما در سنگرتان به خواب رفته‌اید، خیال نکنید که سنگربانِ سنگر مقابل هم در خواب است. خیر؛ او متوجّه شماست و منتظر است که به خواب بروید. برای ملت، خواب رفتن، بزرگترین دشمن است. سعدی در گلستان، درباره آن کسانی که سرِ کوهی بودند و دشمن آنها را تصرّف کرد، چه شیرین و زیبا گفته است. او می‌گوید نخستین دشمنی که بر آنان تاخت و تصرفشان کرد، «خواب» بود. نباید به خواب بروید. اگر ملت به خواب رفت، می‌توانند همه کار با او انجام دهند؛ نابودش کنند و هر چیزی را به او تزریق نمایند. باید بیدار بود. ملت ایران باید بیدار باشد. این حادثه نشان داد که توصیه به بیداری ملت ایران، توصیه بی‌جایی نیست. باید بیدار باشید. می‌بینید که دشمن چطور بیدار است و ممکن است یک وقت علیه ملت ایران، از هر چیز کوچکی استفاده‌ای بکند و به خیال خود ضربه‌ای وارد نماید. البته ملت در صحنه آمد؛ خیلی هم خوب بود. دشمن از همین می‌ترسد؛ از حضور مردم در صحنه‌های گوناگون. این، شکننده‌ترین سلاحی است که ملت ایران دارد. این، یک صحنه بود؛ اما صحنه انتخابات را هم بعداً داریم که باز ملّت باید حضور پیدا کند. این حضور هم حقّاً و انصافاً شکننده خواهد بود. دشمن، این گونه است. نکته آخر هم این است که بدانید عزیزان، ارتشیان، برادران و فرزندان من! برای یک نیروی مسلّح و یک سازمان نظامی، بزرگترین افتخار این است که با چنین ملّتی، کاملاً همراه و همدوش و همکار و همسان باشد. البته سازمانها در بخشهای خودشان، باید پیشرو هم باشند. باید پیشرو باشید و حضورتان، حضور نظامی پارساگونه باشد. ما گفته‌ایم و الان هم اعتقادمان بر این است که نیروهای مسلّح، در دورانی که جنگ ندارند، باید به کار سازندگی کشور کمک کنند. نیروی مسلّح و سازمان مسلّح، در درجه اوّل و دوم، بایستی جنبه نظامی خود را محفوظ بدارد. در درجات بعد هم، اگر مسؤولان سطح بالا ـ ملاحظه کردند و دیدند که با کار نظامی منافاتی ندارد، در همین جهتِ کار نظامی، فعّالیت شود. مثلاً فرض کنید در نیروی زمینی، اگر ما پادگان یا

زاغه مهمّات و آموزشگاه کم داریم، بروند اینها را بسازند. منتظر نشوند که برایشان معمار از جای دیگر و بنّا از جای دیگر بیاورند. آن که ما گفتیم، اینهاست. این را هم بدانید - البته این بیشتر به عهده آقایان عقیدتی، سیاسی است - که به یکایک افراد و همه پرسنل، باید عدم استفاده نابجا از امکانات دولتی و امکانات عمومی را آموزش داد. این را آقایان باید تعلیم دهند؛ هم تعلیم قولی و هم تعلیم فعلی. بعضیها سراغ رفتار تجمّل‌آمیز و اشرافیگرانه و خودروهای آن چنانی و خانه‌های آن چنانی نروند. اگر این امور رعایت شد و این پارسایی و این اهتمام به هدف اصلی محقّق گردید، آن وقت امریکا که هیچ؛ حتّی اگر ده ابرقدرت مثل امریکا، با انگیزه‌های خصمانه نسبت به جمهوری اسلامی در دنیا هم وجود داشته باشد، به فضل پروردگار هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. ان‌شاءاللَّه خداوند از شما راضی و قلب مقدس ولیّ‌عصر ارواحنافداه از شما خشنود باشد و مشمول دعای آن بزرگوار باشید. ان‌شاءاللَّه روح مطهّر امام راحل و ارواح مقدّسه شهدای عزیز نسبت به شما علاقه‌مند و دعاگو و خوشبین باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) احزاب: ۲۳ ۲) نهج‌البلاغه، نامه ۶۲

بیانات مهم مقام معظم رهبری در اجتماع نیروهای شرکت‌کننده در مانور عظیم طریق‌القدس

بیانات مهم مقام معظم رهبری در اجتماع نیروهای شرکت‌کننده در مانور عظیم طریق‌القدس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. سیما بقیه‌اللَّه فی الارضین خدا را با همه وجود سپاسگزاریم که ایران اسلامی را یک بار دیگر، مشهد و منظر عظیم ایمان جوشان و انگیزه‌های بی‌پایان نیروهای مؤمن و مخلص انقلاب قرار داد. هر یک از این مانورهای بزرگ - که بهترین و عزیزترین فرزندان این ملت و این کشور در آن اجتماع می‌کنند - در حقیقت یک صحنه پرشکوه و یک نمونه فراموش نشدنی از حقیقت عظیمی است که امروز در این کشور و در این سرزمین الهی و در این مقطع حسّاس تاریخ حضور دارد و این عزیزان آن را در مقابل چشم جهانیان و کسانی که مایلند ببینند و حقایق را بفهمند، قرار می‌دهند. آن اجتماعی که دست خدا با آن است، همین اجتماع است. اجتماع دلهای مؤمن، اجتماع جانهای پاک و روحهای نورانی و با صفا، اجتماع جوانانِ پاکیزه این ملت که در عصر حاکمیت مادّیگری بر زندگی قشرهای جوان در سرتاسر عالم، توانسته‌اند خود را از تصرّف مادّیگری نجات دهند و شعله معنویّت را - که خدا در همه دلها و جانها برافروخته است - در دل و جان خودشان، برافروخته و مشتعل نگهدارند. در دورانی که توطئه‌های صهیونیستی بلند مدّت ، تصمیم گرفته بودند نسل جوان کشورها را به مسائل حقیر و به شهوات و آلودگیها دچار کنند و سرگرم نگهدارند و متأسّفانه در بسیاری از کشورها موفّق هم شده‌اند، جوانان این ملت، این فرزندان مؤمنِ مخلصِ با صفا، این کسانی که استعدادهای گوناگون بشری در آنها به صورت جوشانی هم وجود دارد و این را در همه جا ثابت کرده‌اند و نشان داده‌اند، توانسته‌اند خود را از این توطئه بزرگ صهیونیستی تاریخ معاصر و پیش از دوران معاصر ما حفظ کنند و نگهدارند. این، یک پدیده بسیار شگفت‌آور و پرشکوه و افتخارآمیز است. اجتماع چنین جوانان و چنین دلهایی، همان اجتماعی است که در آن نور الهی به چشم اهل بصیرت می‌آید. در چنین مجموعه‌های عظیم است که انسان خدا را می‌بیند، قدرت خدا را حس می‌کند و اراده لایزال الهی را بر اصلاح بشریّت و اصلاح تاریخ، با همه وجود در می‌یابد. در چنین موقعیتی، دل هر انسان دیرباوری از امید سرشار می‌شود. مانور بزرگ طریق القدس ما، ناظر به این معانی است. مانورهای جوانان و رزمندگان ما در سرتاسر کشور، - هر جایی که تشکیل می‌شود - دارای این مضمون و چنین مفهوم برجسته‌ای است. ملت ایران در دوران هجده ساله انقلاب، یک مانور بزرگ سیاسی و نظامی و انسانی را به طور مستمر در مقابل چشم بشریّت قرار داده است. همه این مانورهایی که در طول جنگ، خود را به صورت واقعی در جبهه‌های نبرد نشان می‌داد و امروز به صورت تمرینها و ایجاد آمادگیهایی در این‌جا و آن جا به وجود می‌آید، جزئی از آن مانور عظیم ملت

ایران است. این، یعنی نمایش قدرت ملتی که تصمیم گرفته است از نیروهای خداداده خود، برای بنای زندگی شرافتمندانه‌اش بهره گیرد و استفاده کند. این، یعنی یک ملت، با غیرت ملی خود و با احساس شرفی که در وجود و تاریخ و عقاید او نهفته است و می‌خواهد بگوید: دست دشمنان کوتاه، دست متجاوزان کوتاه، مستکبران عالم و قدرتهای پرتوقّع و ضد فضایل و ارزشهای انسانی به کناری بروند. این ملت، ملتی نیست که با تهدید و ارعاب و حضور تهدیدآمیز قدرتهای مادّی - که عادت کرده‌اند حرف خود را علیه ملتها و جوامع به کرسی بنشانند - پا عقب بگذارد، قدرت خود را فراموش کند و به ضعف تلقینی دشمن گوش دهد. این ملت می‌داند که قوی است و فهمیده که دارای اقتدار است. معنای این مانورها و این اجتماعات مبارک و منوّر این است. مانور ما، تهدید هیچ همسایه و هیچ ملت و دولتی نیست. علی‌رغم تبلیغات امریکایی و صهیونیستی و بوقهایی که در طول این هجده سال، همواره خواسته‌اند ایران اسلامی را تهدیدی علیه کشورهای خلیج فارس نشان دهند، ملت ایران علیه کشورهای خلیج فارس و ملتهای همسایه و هیچ کشور دیگری که متعرّض به آن نباشد، تهدیدی به وجود نمی‌آورد. ما کسی را تهدید نمی‌کنیم؛ امّا در مقابل آن قدرتهایی که عادت کرده‌اند همه ملتهایی را که حاضر نیستند در مقابل آنها زانو بزنند، تهدید کنند و به آنان زور بگویند، این ملت با قدرت و توانایی خود و با تکیه به خدا و دستورات قرآن مقدّس که به او گفته است به خدا تکیه کن و از کسی نترس، تصمیم دارد که بایستد، تهدید نشود و تهدید آنها را جدّی نگیرد و از مواضع بحق و از راه و مدّعای حق‌طلبانه خود، حتّی یک قدم عقب ننشیند. مضمون حقیقی این مانورها، این است. ما کسی را تهدید نمی‌کنیم. اگر کسانی، دولتهایی، سیاستمدارانی، مطبوعاتچیهایی دوست دارند که برای سرگرمی خودشان، یا برای سرگرمی مردمشان، وانمود کنند که ایران اسلامی به عنوان یک همسایه، آنها را تهدید می‌کند، این بسته به میل خود آنهاست. نیروی ما در خلیج فارس و در محدوده کشور، برای دفاع از مرزهای این میهن پرافتخار اسلامی، برای دفاع از استقلال این ملت و برای ایستادگی در مقابل قدرتهای زورگوست. متأسّفانه امروز دنیا غالباً به اردوگاه استکبار و زورگویی از یک طرف، و اردوگاه کسانی که حاضر شده‌اند زورگویی زورگویان را بشنوند از طرف دیگر، تقسیم شده است. می‌بینید که دستگاه استکباری، با تشبّث به همه امکانات، درصدد است که قدرت ظالمانه و غاصبانه خود را در هر نقطه‌ای از نقاط عالم که بتواند، گسترش دهد. امروز دولت امریکا به این قانع نیست که بر کشور و منافع خود تسلّط داشته باشد و خود را به عنوان یک کشور و یک ملّت، طبق میل و اراده خود اداره کند. آنها می‌خواهند در هر نقطه‌ای از عالم که موقعیّت جغرافیایی حسّاسی وجود دارد، حضور داشته باشند؛ هر جا آبراه مهمّی وجود دارد، بر آن مسلّط باشند؛ هر جا منابع حیاتی زیرزمینی‌ای وجود دارد، زیر کلید آنها باشد؛ هر جا پول و قدرت و امکانی هست، آنها بتوانند بر آن تسلّط داشته باشند و هر جا مجموعه‌ای از انسانها زندگی می‌کنند، تا آن جا که می‌توانند، اراده خودشان را بر آن مجموعه انسانی تحمیل کنند. استکبار، یعنی این. ما با این کارها، مخالف و مقابل و ضدّیم. ما نمی‌توانیم این را قبول و تحمّل کنیم. هیچ ملّتی هم این را نمی‌خواهد. هیچ ملت و هیچ مجموعه انسانی‌ای، نمی‌خواهد که زیر فرمان دیگران باشد. منتها خیلی از مجموعه‌های انسانی، متأسّفانه یا قدرت خود را کشف نکرده‌اند و خیال می‌کنند که نمی‌توانند، یا شاید هم واقعاً نمی‌توانند. ملت ایران هم متأسّفانه در سالهای متمادی دوران حاکمیت طاغوتها و زمان حاکمیت حکومت فاسد پهلوی و قبل از آن، حکومت فاسد قاجارها، همین وضعیّت را داشت. این ملت بزرگ، این فرهنگ عمیق، این تواناییهای عجیب و این استعداد کم‌نظیر و درخشان، این گونه مورد سوءاستفاده دشمنان قرار می‌گرفت. معلوم است که دشمن با یک ملت چه می‌کند. عزیزان من! این ملت، از لحاظ علم و فرهنگ و پیشرفتهای فکری و علمی و اجتماعی، عقب مانده و عقب افتاده نبود. این را همین قدرتهای تجاوزگر در طول زمانهای گوناگون، به کمک حکّام فاسد بر او تحمیل کردند و ملت ایران را به زور و ظلم، از قافله تمدّن و دانش بشری و پیشرفتهای علمی، عقب نگهداشتند. اسلام آمد، این ملت را زنده کرد و او را با تواناییهای خودش آشنا نمود. خدای متعال، معلّمی برای این ملت فرستاد که با زبان پیامبران با او حرف زد، او را بیدار کرد و به حقّ خود و قدرتش آشنا نمود. به او فهماند که اگر یک ملت بخواهد اراده کند، چه معجزه‌های بزرگی از

او و به دست او سر می‌زند. این ملّت بیدار شد. هجده سال است که این ملّت با بهره گیری از این درسهای آسمانی و الهی توانسته است یکی پس از دیگری، این بندهای جادویی را که دشمنان در دست و پا و بر گردن او بسته بودند، باز کند. از لحاظ علمی و سازندگی کشور، به حرکت افتاد و از لحاظ اخلاقی و ارزشهای دینی، راه زیادی را پیمود. امروز این ملت، ملتی است که در مقابل هیچ قدرتی در دنیا مرعوب نیست. این، چیز کمی نیست. این ملت، احساس قدرت می کند. روزی در این دنیا، دو ابرقدرت دست به دست هم دادند و با این که در همه مسائل، یا بسیاری از مسائل ضدّ هم بودند، در این مسأله یکی شدند تا این ملت را از راه اسلام برگردانند و او را پشیمان کنند و در را بر همان پاشنه قبلی بچرخانند؛ اما نتوانستند. واللّه هیچ قدرتی امروز در دنیا نمی‌تواند ملت ایران را از راه پرافتخار اسلام و قرآن برگرداند. کسانی که غیر ازاین گمان می کنند، چه فکر می کنند؟ آنهایی که عادت کرده‌اند به هر مناسبتی یا بی‌مناسبت، زبان انتقاد بر روی ملت ایران باز کنند، یاوه بگویند و یاوه بنویسند، دچار تحلیل و فهم غلط از مسائل این کشورند؛ چون این ملت و زبان این ملت را نمی‌فهمند. من این سخن را به همه کسانی که در سطح دولتهای عالم، درباره ملت ایران و کشور ایران می‌اندیشند و تصمیم می گیرند، می گویم که سعی کنند این ملت را درست بشناسند. تحلیلهای غلط، راه حلهای غلط در مقابل انسانها می گذارد. وقتی که این ملت را بد می‌فهمند، آن وقت بد هم تصمیم می گیرند. مثل امریکاییها که هیچ وقت سعی نکردند این ملت را آن چنان که هست، بشناسند و زبانش را بفهمند. فرهنگ آنها با همان چارچوبهای قالبی، با همان واژه‌هایی که برای خود آنها معتبر است، ممکن است برای اکثر ملتهای عالم معتبر نباشد. هر ملتی، فرهنگی دارد. برای یک ملت، چه اجباری است که فرهنگ و ایمان و فهم خود را از مسائل رها کند و تسلیم فرهنگ و فهم کس دیگری از مسائل شود؟ چرا بعضی این‌قدر پرتوقّع، خشک مغز و دچار تفکّرهای قالبی هستند؟! هر کس که امروز درباره ملت ایران، این طور حرف بزند و قضاوت کند، دچار اشتباه خواهد شد. خطِّ مشی ملت ایران، یک خطِّ مشی روشن در مسائل جهانی است. ملت ایران به خاطر این که گذشته خود را با بصیرت نگاه می کند، چشم خود را بر گذشته نمی‌بندد. مسائل تاریخ خود، تاریخ نزدیک خود، از صد سال پیش، از پنجاه سال پیش، از سی سال پیش را با دقّت نگاه می کند. ملت ایران به این نتیجه رسیده است که رژیم استکبار - و در وضع فعلی، رژیم ایالات متّحده امریکا - در طول شاید قریب سی و پنج سال که در زمان رژیم منحوس پهلوی بر این کشور تسلّط سیاسی داشته، به او خیلی بدی کرده است. ملت ایران، این را فهمیده و دانسته و دیده است. دست اینها به خون مردم آغشته است. به این ملت اهانت کردند، ثروتهای او را بردند و از رژیم فاسد ضدّ بشری - مثل رژیم محمّد رضا - حمایت کردند. بعد از آن مدت سی و پنج سال، از اوّل پیروزی انقلاب تا امروز هم، امریکاییها هر چه توانسته‌اند با این کشور و با این ملت دشمنی کرده‌اند. ملت ایران، با مشاهده این وضعیّت، حاضر نیست به این آسانیها گناه امریکاییها را ببخشد؛ تمام شد و رفت. ملت ایران حاضر نیست که از گناه رژیم ایالات متّحده امریکا صرف‌نظر کند. آن کسانی که در سطح عالم، خودشان را به امریکا وصل می کنند؛ خودشان را در جبهه امریکا قرار می‌دهند، به همان اندازه که خود را به امریکا وصل کنند، از نظر ملت ایران، در جرائم دولت امریکا شریکند. امریکاییها سعی کرده‌اند این طور وانمود کنند و جا بیندازند که غرب، یعنی امریکا و اصلاً بلوک غرب، بدون امریکا معنا نمی‌دهد. البته واقعیت این نیست. من در چند سال قبل از این - در زمان حیات مبارک امام رضوان‌اللّه تعالی علیه - به یکی از این سیاستمداران اروپایی گفتم: ما هیچ وقت حاضر نیستیم استقلال خودمان را در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به هیچ چیزی بفروشیم و معامله کنیم؛ امّا غرب به عنوان یک طرف برای جمهوری اسلامی مطرح است؛ مشروط بر این که غرب به معنای امریکا نباشد. ملت ایران از امریکا نمی گذرد و با او کنار نمی‌آید. به او گفتم: امریکا سعی می کند این طور وانمود کند که غرب مساوی با امریکاست. ما می گوییم که این طور نیست؛ اما اگر کشورهای اروپایی می‌خواهند تصدیق کنند که غرب منهای امریکا معنا ندارد، ملت ایران هیچ اهمیتی نمی‌دهد که غرب را به عنوان یک طرفِ تجاری و سیاسی و معاملی خودش نداشته باشد. این طور نیست که خیال کنید ملت ایران، به ارتباط با یک کشور، یا با مجموعه‌ای از کشورها نیاز دارد.البته همه کشورها در دنیا، به نحوی از ارتباط با یکدیگر

استفاده می کنند. به یک معنا، همه به نحوی به هم احتیاج دارند - این محلّ بحث ما نیست - اما این که کسی خیال کند ملت ایران یا دولت جمهوری اسلامی ایران، ناچار است با فلان مجموعه از کشورها ارتباط داشته باشد، این خطای فاحش و غلط بزرگی است. امروز هم ما همین حرف را تکرار می کنیم. ما دنیا را به یک چشم نگاه نمی کنیم. ما کشورهای گوناگون را به یک چشم نگاه نمی کنیم. آن دولتهایی که به ملت ایران بدی کرده‌اند، با آن دولتهایی که به عنوان یک طرف سالم در زمینه‌های گوناگون مطرح شده‌اند، یکسان نیستند. دنیایی که با تعلیمات ارزشمند پیامبران الهی و با آیات نورانی خدای متعال، برای بشر آراسته و منوّر شده است، دنیای شایسته انسان است. دنیایی که در آن، هم آبادی و رفاه و پیشرفت علمی و پیشرفت صنعتی هست و هم اقتدار سیاسی و تعالی معنوی وجود دارد. دنیایی که در آن، انسانها کنار یکدیگر احساس آرامش و امنیت و اطمینان می کنند و انسانیت در آن شکوفاست؛ چیزی که در دنیای ساخته تمدن مادّی وجود ندارد؛ چون در دنیای مادّیگری، انسانها مثل گرگها باید از هم بترسند. ملت ایران مصمّم است که چنین دنیایی را هم از جنبه مادّی و هم از جنبه معنوی، برای خود به وجود آوَرد و بسازد. این، یک مبارزه طولانی و بلند مدّت است. آنهایی که می کوشند این طور وانمود کنند که ملت یا دولت جمهوری اسلامی ایران، در پی آن است که به آن کشور، به آن دولت، به آن مرز جغرافیایی تجاوز کند، اشتباه نکنند. ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران، برای بنای این کشور و پیشرفت این جامعه، هزاران کار بزرگ و درخشان پیش پای خود دارند که آنها را از پرداختن به چنین کارهایی باز می‌دارد. امروز بحمداللّه کاروان علم و تمدّن اسلامی - تمدّنی که می‌تواند به دنیا خدمت کند - در این کشور به راه افتاده است. جوانان عزیز من؛ بسیجیان عزیز، جوانان مؤمن، دلهای نورانی‌ای که آیات خدا را شنیدید، پذیرفتید، فهمیدید و به کار بستید! آینده متعلّق به شماست. میدان در مقابل شما باز است؛ پس خودتان را در همه جبهه‌ها و عرصه‌های گوناگون آماده کنید. البته همه بدانند که این راه، راهی است که اگر یک ملت مثل شما، آن را با موفقیّت بپیماید و به فضل پروردگار به نتایج آن برسد، ملتهای دیگر از آن درس می گیرند و راه را پیدا می کنند. این، همان چیزی است که استکبار را وادار می کند که با همه وجود بخواهد علیه ملت ایران وارد اقدامهای خشن و خصمانه شود. باید برای مقابله با دشمنی که در مقابل ملت ایران - اگر بتواند - مهیّای هر گونه اقدام خشنی است، آماده بود. دولتهای مستکبر، چه در گذشته و چه در حال، تا هر جا که توانستند و بتوانند، همیشه خودشان را به ابزارهای تسلیحاتی مجهّز می کنند. آن‌جایی که لازم باشد، حرفی ندارند که دوستانشان هم تسلیحات جنایت‌آمیز را برای خودشان به وجود آورند! این، چیزی است که در دنیا مشهود است. همینهایی که امروز در کشور آلمان، جمهوری اسلامی را به بی‌اعتنایی به جان انسانها متّهم می کنند و این اتّهام بسیار ظالمانه و مغرضانه و غیر منصفانه را به ایران می‌زنند، همان کسانی هستند که اگر نگوییم خودشان، اما حدّاقل این است که بگوییم جلو چشمشان، شرکتهای آلمانی، رژیم بعثی را با خطرناکترین و جنایت‌بارترین سلاحهای شیمیایی مجهّز کردند. جنگ، اتّفاقِ خشن و نامطلوبی است؛ اما بالاخره قاعده و قانونی باید داشته باشد. در جنگ هم جوانمردی و ناجوانمردی داریم. رژیم متجاوز بعثی، ناجوانمردانه‌ترین روشها را علیه ملت ایران و جوانان ما به کار برد. شهر تهران و دهها شهر را بارها و بارها، برای مدّتهای طولانی با موشکهای دوربرد کوبیدند. در جبهه‌ها، سلاحهای شیمیایی به کار بردند؛ نه یک بار، نه دوبار، نه مدت یک ماه، دو ماه؛ سالهای متمادی، شاید پنج سال، شش سال، در این جبهه‌های ایران و عراق، سلاح شیمیایی به وسیله رژیم بعثی به کار رفت. این سلاحها را چه کسی به آنها داده بود؟ غیر از کشورهایی که دم از حقوق بشر می‌زنند؟! این سلاحها را غیر از آنها کس دیگری در اختیار رژیم بعثی گذاشته بود؟ امروز خیلی چیزها آشکار شده است. خدای متعال، پشت گردن خود غربیها - همانهایی که بعضی با ملت ایران و با جمهوری اسلامی، بسیار هم بدند و دشمنند - زد، تا به دلایلی وادار شوند اعتراف کنند و بنویسند. خودشان در کتابها و مقالاتشان نوشتند: شرکتهای آلمانی - که یقیناً بسیاری از اینها را بدون اجازه دولت آلمان نمی‌فروختند - این سلاحهای شیمیایی و این مواد مرگبار را به عراقیها فروخته‌اند! برای چه فروختند؟ آیا نمی‌دانستند که بناست اینها در میدان جنگ به کار برود؟ گاز خردل را کجا به کار می‌برند؟ کسی که سلاحهای مرگبار شیمیایی را می‌خرد،

کجا می‌خواهد به کار ببرد؟ آیا می‌خواهد ببرد در خانه خودش استنشاق کند؟! معلوم است که می‌خواهد ببرد در میدان جنگ مصرف کند. همینهایی که دولت جمهوری اسلامی را به بی‌مبالاتی نسبت به جان انسانها متّهم می‌کنند، از خدایی که به او اعتقاد ندارند، خجالت نکشیدند و نترسیدند؛ از وجدان بشری ملاحظه نکردند و اینها را به میزان زیادی به رژیم بعثی فروختند. او هم آن سلاحهای مرگبار را در جلوِ چشم آنها، در مرزها و در میدانهای جنگ به کار برد. بعد ما بسیاری از مجروحان شیمیایی را برای معالجه به همین آلمانی فرستادیم که سلاح شیمیایی از زیر دستش خارج شده بود! اینها وجدان دارند؟! اینها برای ارزشهای انسانی و جان انسانها احترام قائلند؟ آیا شرم نمی‌کنند که ادّعاهای واهی را مطرح می‌کنند؟! عزیزان من! این دشمنیها با نظام جمهوری اسلامی - این بی‌انصافیها، این غرض‌ورزیها - همه به خاطر این است که ملت ایران، راه استقلال در سایه حاکمیت قانون الهی را برگزیده است و حاضر نیست که در مقابل آنها به زانو درآید و اظهار ضعف کند. در مقابل چنین دشمنیهایی باید مجهّز و آماده بود. شما این آمادگی را به این ترتیب به وجود آوردید. من از همه نیروهای مسلّحِ سرافرازمان در سرتاسر کشور - از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از ارتش جمهوری اسلامی و از نیروی انتظامی - به خاطر آمادگیهایشان تشکّر می‌کنم. امروز نیروهای مسلّحِ جمهوری اسلامی، به معنای حقیقی کلمه، در خدمت حقّ و حقیقت و ارزشهای اسلامی‌اند. سپاس و ستایش و تمجید و تحسین فراوان خود را بر جوانان بسیجی مؤمن در سرتاسر کشور؛ این دلهای پاک، این دلهای تپنده با عشق به خدا، با ایمان به حقیقت، بااخلاص و باصفا، نثار می‌کنم. این اخلاص و صفا را در خودتان حفظ کنید. بحمداللَّه این میدانِ با نظم و ترتیبی که امروز مشاهده کردیم، مایه خرسندی و افتخار است؛ نظم و ترتیبی که حاکی از رشد فکری و آمادگیهای کامل در زمینه‌های مربوط به این چیزهاست. ان‌شاءاللَّه فردا هم مانورهای زمینی این نیروهای مؤمن، هم در این جا و هم در سایر مناطقی که برادران عزیزِ مسؤول در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ذکر کردند و برنامه‌ریزی نمودند، اجرا خواهد شد. من از همه شما و از آن برادران عزیزی که در این میدان نیستند - در دایره وسیعی هستند که مانور بزرگ طریق‌القدس، آن را شامل است - سپاسگزارم و برای همه شما دعا می‌کنم. از خداوند متعال، با تضرّع و با خضوع درخواست می‌کنم که فضل و رحمت و لطف و هدایت و توفیق و کمک خود را بر همه شما نازل فرماید. پروردگارا! تو را به قرآن، تو را به آیه‌های نورانی نازل شده بر قلب مبارک پیامبر اسلام، ما را در راه قرآن و در راه اسلام زنده بدار و در همان راه بمیران. پروردگارا! مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرار نده. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ عصر را از ما راضی کن. پروردگارا! ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده. پروردگارا! روح مطهّر شهیدان و روح متعالی و مقدس امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم متقابلاً این عید عظیم و سعید را به شما حضّار محترم و ملت بزرگ ایران و نیز به همه مسلمانان و حق‌طلبان عالم، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. در روایات ما، از این عید به «عید اللَّه‌الاکبر»(۱) - بزرگترین عید الهی - تعبیر شده است. یک وقت مسأله این است که شخصیت والایی مثل امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام که از همه خصوصیّات و جهات، منحصر به فرد است، در مراسمی به حکومت برگزیده شده است. البته این، مطلبِ مهم و حادثه عظیمی است و جا دارد که در طول سالهای متمادی - بلکه قرنها - برای این واقعه عید گرفته شود. معمول هم هست که وقتی مردم به کسی علاقه و اعتقاد دارند، هنگامی که او به امکانی دست پیدا می‌کند - به حکومت و قدرت و ریاست می‌رسد - اظهار شادمانی و خوشحالی می‌کنند. البته این هم مهم است و امر کوچکی نیست که کسی مثل امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام به حاکمیت امّت اسلام منصوب شود؛ لیکن مسأله غدیر، از اینها بالاتر است. مسأله غدیر، فقط از این جهت شرافت ندارد که در آن شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه الصّلاةوالسّلام که همطراز

او در عالم وجود کسی نیست، به حکومت و خلافت و ولایت منصوب شده است؛ بلکه علاوه بر این، جهت مهمّ دیگری در غدیر است - شاید جهاتی وجود دارد، ولی ما این جهت را امروز می‌خواهیم عرض کنیم - که از نفْسِ نصب امیرالمؤمنین به عنوان یک شخص، اهمیت کمتری ندارد و آن، عبارت از اصل مسأله ولایت است؛ مضمون ویژه‌ای که در مسأله ولایت در اسلام وجود دارد. آن چیزی که در طول زمان، به صورت یک جریان باقی می‌ماند و افراد بشر می‌توانند از آن درس بگیرند و زندگی و آینده خودشان را با آن تطبیق دهند، مضمونی است که در حادثه غدیر وجود دارد. نفس این که خدای متعال، دستور خاصّی صادر می‌فرماید و بر اساس این دستور، نبی مکرّم اسلام صلی‌اللّه علیه و آله و سلّم کسی را به عنوان «ولی» معیّن می‌کند - آن هم کسی با این خصوصیات - یک امر مهم و یک درس بزرگ و بخش مهمّی از اسلام است. شاید بشود گفت که اساس و پایه حقیقی اسلام، در این بخش از قضیه است. مضمون حقیقی غدیر، اهمیتش چنان است که آیه قرآن می‌فرماید: «فإن لم تفعل فما بلغت رسالته»(۲). حقیقت غدیر و حقیقت این نصب چیست که این قدر حائز اهمیت است؟ این قضیه، ابعاد گوناگونی دارد. یکی همین مسأله است که اداره امور بشر، یک امر الهی است و بشری نیست و با همه مسایل دیگر انسان، تفاوت دارد. کسانی ممکن است از این جنبه، سوء استفاده کنند و بسیاری از خلاف کاریها و کج‌رفتاریها را به حساب ارتباط با خدا بگذارند. البته در مورد همه حقایق عالم، ممکن است چنین سوء استفاده‌هایی اتّفاق بیفتند. از خودِ مسأله نبوّت هم کسانی سوء استفاده نمودند؛ ادّعای نبوّت کردند و کسانی را به گمراهی کشاندند. این، دلیل نمی‌شود که ما از این بُعدِ با این عظمت، به آسانی عبور کنیم. خودِ این، یک نکته است که مسأله اداره امور اجتماع و مسیر و سرنوشت و آنچه که سازنده دنیا بشر است، چیزی است که به معدن اراده الهی و نصب الهی ارتباط پیدا می‌کند. یک بُعد از این مضمون، این است. بُعد دیگری که من امروز می‌خواستم قدری روی آن تکیه کنم، کلمه و مضمون ولایت است که در ماجرای غدیر تکرار شد:«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»(۳). پیامبر اکرم در این ماجرای تاریخی و در این نصب بزرگ، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان کرد. در زبان عربی و زبانهای دیگر، برای این پدیده‌ای که اسمش حکومت و زمامداری و حکمرانی است - یعنی کسی یا جماعتی که بر یک جامعه حکومت می‌کند و فرمان می‌راند - تعبیرات گوناگونی آورده شده است که هر یک از این تعبیرات، اشاره به جهت خاصی است. مثلاً تعبیر حکومت، اشاره به این دارد که آن کسی که در رأس قدرت است، یا آن جماعتی که در رأس قدرتند، حکم می‌کنند و جامعه و افراد مردم، حکم و فرمان آنها را اطاعت می‌کنند. یک تعبیر دیگر، تعبیر سلطنت است که به معنای مسلّط بودن و مقتدر بودن و امور را در سلطه خود درآوردن است. در فارسی نیز همین تعابیر وجود دارد. مثلاً زمامداری، اشاره به یک جنبه از حکومت است. یا مثلاً حکمرانی و فرماندهی، هر کدام به یک جنبه اشاره می‌کند. در اسلام، بیشتر ازهمه بر روی کلمه «ولایت» تکیه شده است. هم در این جا و هم در آیه شریفه «انّما ولیکم اللّه و رسوله»(۴)، پدیده حکومت را با نام «ولایت» بیان کرده است. ولایت، معنای عجیبی است. اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دوچیز با یکدیگر است. فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تابیده می‌شوند و جدا کردن آنها از یکدیگر، به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی «ولایت» می‌گویند. ولایت، یعنی اتّصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر. همه‌ی معانی‌ای که برای «ولایت» در لغت ذکر شده است - معنای محبّت، معنای قیومیت و بقیه معانی، که هفت، هشت معنا در زبان عربی هست - از این جهت است که در هر کدام از اینها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرف ولایت وجود دارد. مثلاً « ولایت» به معنای محبّت است؛ چون محبّ و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتّصال معنوی دارند و جدا کردنشان از یکدیگر، امکان‌پذیر نیست. اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولیّ، مولا - یعنی اشتقاقات کلمه ولایت - معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرتِ حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتّصال و پیوستگیِ جدایی ناپذیری ازهم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفه سیاسی اسلام را در مسأله حکومت برای ما معنا

می کنـد. هر حکومتی که این طور نباشـد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسـلام پیش‌بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه آنها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف باشد - نه رابطه محبّت و التیام و پیوستگی - این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینیِ نَسَبی - منهای فضایل و کیفیّات حقیقی که در حکومت شرط است - در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولیّ، با مردمی که ولایتِ بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبّت‌آمیز و همان طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد - یعنی «بعث فیهم رسولا من انفسهم»(۵) یا « بعث منهم»: از خود آنها کسی را مبعوث کرده است - باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده‌دار مسأله ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است. البته معیارها سر جای خود محفوظ است. اگر کسی همین ارتباط با مردم را بدون داشتن آن معیارهای واقعی پیدا کرد، این باز هم ولایت نیست و این ملاکها را ندارد؛ اگر چه ممکن است بُعد دیگری را داشته باشد. پس، علاوه بر آن معانی حقیقی‌ای که وجود دارد، حکومت در اسلام، حکومت ولایی است و ولایت یعنی حکومت، که با این تعبیر لطیف و متناسب با شخصیت و شرافت انسان بیان شده است. در اسلام، چون افراد جامعه و افراد انسان، در حساب سیاسی اسلام به حساب می‌آیند، در واقع همه چیز مردمند. مردم هستند که شخصیت و خواست و مصالح و همه چیز آنها، در نظام سیاسی اسلام به حساب می‌آید. آن وقت، ولایت الهی ، با چنین حضوری از مردم معنا می‌دهد. حقیقت ولایت الهی این است: ارتباط با مردم. لذا شما می‌بینید امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام که مظهر ولایتِ اسلام و مصداق کامل ولیّ‌ای است که برای مردم مشخّص شده است، در هیچ برهه‌ای، از این حالت ارتباط و اتّصال و انسجام با مردم خالی نبوده است. نه در دورانی که او را عملاً از حکومت کنار گذاشتند و مردم را از او به عنوان ارتباطِ حکومتی جدا کردند؛ یعنی عملاً- حکومت را از او گرفتند، ولایت و حکومت و فرماندهی و حکمرانی‌ای که در اسلام، از آن به «ولایت» تعبیر می‌شود و حقّ او بود از او سلب کردند - البته ولایت معنوی، آن چیزی که در امامت تشیّع فرض شده است و وجود دارد، در هر حال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست - و نه در دوره‌های دیگر، از ارتباط و اتّصال با مردم خالی نبوده است. در همان وقت هم امیرالمؤمنین یکی از آحاد ملت و جزو مردم است. منزوی و منعزل و کناره‌جوی از مردم نیست. آن وقتی هم که به حکومت می‌رسد، یک حاکم به تمام معنا مردمی است. این چیزی است که در نظام جمهوری اسلامی، در حدّ بالایی تجربه شد. نظام مقدّس جمهوری اسلامی، قدرت خود را از همین معنا گرفته است. مسؤولان و زمامداران امور کشور، به تمام معنی کلمه، با مردم مرتبط و متّصلند. هم از لحاظ عاطفی با مردم یکی هستند؛ یعنی عواطف مردم، با مسؤولان نظام جمهوری اسلامی پیوند خورده است و به آنها محبّت می‌ورزند، و هم از لحاظ فکری ، مرتبط با مردمند؛ یعنی نماینده طرز فکر ملت ایرانند. البته در هر ملّتی ممکن است افکار شاذّی از لحاظ اعتقادی و دینی وجود داشته باشد که بر خلاف نظر اکثریت مردم باشد؛ لیکن آن چیزی که نمودار ملّت ایران است، در مسؤولان کشور تجلّی و ظهور پیدا کرده است. در واقع، مسؤولان کشور، مظهر رسمی و کامل تفکّر ملّت ایرانند. این، نکته بسیار مهمّی است. مردم در همه مراحل، با نظام سیاسی جمهوری اسلامی، احساس پیوستگی و جوش‌خوردگی می کنند. با یکدیگر جوش خورده‌اند، با همند، جدایی‌ناپذیرند. نظام سیاسی اسلام، قدرت خود را از این گرفته است. در این جلسه‌ای که حضّار آن، اکثراً شما مسؤولان کشور هستید و در جاهای مختلفی مشغول وظایف مهّمِ مسؤولیت کشورید - چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه مقنّنه، چه در قوّه قضاییه و چه در بخشها و سطوح مختلف از این مسؤولیّتهای گوناگونی که قرار دارید - می‌خواهم عرض کنم عزیزان من! عاملی که پشتوانه حقیقی این مسؤولیّتهاست، همین ارتباط با مردم است. اگر می‌بینید که نظام، حقیقتاً در مقابل تهدیدهای خارجی قوی است، به خاطر این نیست که نظام، ابزار قدرتی دارد که از ابزارهای قدرت مادّی کشورهای ابرقدرت بالاتر است، یا یک ثروت مثلاً آن چنانی، یا یک سلاح پیچیده آن چنانی در اختیار دارد. واقعیّت که این نیست. امّا در عین حال، شما می‌بینید که نظام سیاسی اسلام، آن چنان مستحکم و قوی است که قویترین

نظامهـای عالم هم، هنگامی که با آن مواجه می‌شونـد، هم احساس می کننـد که نظام جمهوری اسـلامی قوی است و هم اقرار به این معنا می کنند؛ یعنی آن قدری نیست که بشود آن را انکار کرد و پنهان نمود. در همین قضایای اخیر، ملاحظه کردید و دیدید که چه لشکرکشـی‌ای کردند. این طور لشکرکشیهایی که امریکاییها و صهیونیستها، با همه امکاناتشان به میدان بیایند و یک گوشه دنیا مثل اروپـا را در نظر بگیرنـد و تصـمیم بگیرنـد که هرطور است، اروپا را در مقابل یک حکومت و یک نظام سیاسـی قرار دهنـد، معمولاً برای حکومتهـا شـکننده است و آنهـا را به زانو درمی‌آورد و وادار به عـدول از مواضـعشان می کنـد. امریکاییهـا و صهیونیسـتها وارد شوند و دولتی مثل دولت آلمان را در مشت خودشان بگیرند و او را وادار کنند که آنچه را که آنها می‌خواهند، برایشان انجام دهد؛ آن هم بـا ارتباطهـایی که آن دولت بـا این نظام داشـته است. اگر نظام و رژیمِ جـدا و منفردی باشـد که با مردم خود این پیونـدها را نداشـته باشد، این طورکارها برایش کُشنده است. اما شما می‌بینید که در جمهوری اسلامی، نظام و مسؤولان و رؤسا و آحادِ مردم و قشـرهای گوناگونش سیاسـی‌اند و همه از قضایا مطّلعند. این طور نیست که قضیّه‌ای اتفاق بیفتد و مردم از آن بی‌خبر بمانند. همه - چه نظـام، چه مردم، چه مسؤولان و چه بخشـهای مختلف - مثل کوه اسـتواری ایسـتاده‌اند و این نسـیمها یا این توفانها، حتی کمترین تزلزلی به وجود نمی‌آورد. آنهایی که طرف مقابل هستند، احساسِ ناتوانی در مقابل این همه استحکام می کنند و نمی‌دانند که ادامه کـار را چگونه بـایستی انجام داد. واقعـاً در می‌ماننـد؛ کمـا این که درمانـدنـد! کسـی که تهدیـد انسان را تحویل نمی گیرد و اعتنایی نمی کنـد، در او تهدید اثر نمی گذارد. او را از قطع رابطه و دیگر مسائل می‌ترسانند؛ اعتنایی نمی کند و می‌بینند که اصـلاً در او اثری نکرد. با او چه کار کننـد؟ آنهایی که در این بازی و در این دعوا، چنـدان جدّی نبودند و بازی خورده بودند، به هم می‌زنند و شاید اگر لازم شـد، عـذرخواهی هم می کننـد. آن کسـانی هم که در متن ماجرا بودنـد - مثل دولت آلمان - درمی‌ماننـد که با جمهوری اسـلامی چه باید کرد. حقیقتاً باید هم دربمانند؛ چون با ملّت ایران بدی کرده‌اند. این، به برکت آن است که این نظام سیاسـی، نظام سیاسیِ جدا و منقطع از مردم نیست؛ نظام ولایت و نظام پیوسـتگی است. این، خاصـیّت نظام ولایت است. من این صـحبت را در دو صحنـه و دو جـا، بـا دو مخـاطب عرض می کنم. یکی بـا مردم است که مکرّر هم در این روزهـا، همین مطـالبی را که امروز به شـما عرض کرده‌ایم، به مردم گفته‌ایم. اما یک وقت مخاطب، شـما مسؤولان کشورید. چیزی که می‌خواهم به شـما بگویم، این است که: عزیزان من! در هر جایی که شـما مسؤول هستیـد، این را بایـد قـدر بدانید، نگهش بدارید و حفظش کنید. ما باید این را حفظ کنیم. اعتمـاد و اطمینان و پیوسـتگی و محبّت مردم، حرکتی یکجانبه نیست که اگر مردم به کسـی محبّت کردنـد و دل بسـتند، هر کار هم بکنی، اینهـا محبّت دارنـد. نخیر؛ ایـن طـور نیست. محبّت و ارتبـاط مردم، یـک امر دوجـانبه است. بایـد از طرفِ مسؤولاـن در همه سطوح، به مردم پاسـخ داده شود. البته این پاسـخ، انواع و میدانهایی دارد. باید برای مردم کار شود. البته کار می‌شود. انصافاً هم هیچ منصـفی نمی‌توانـد منکر شود. در این کشور، دسـتگاه کار می کند. این هم از برکات همین مردمی بودن است که با اتّکای به مردم، کـار و تلاـش، زیـاد انجـام می گیرد. یکی از خصوصـیّات، این است که مردم می‌خواهنـد این احساس را داشـته باشـند که مسؤولان کشور در سـطوح مختلف، نسبت به موجودی کشور، امانتـدار و امیننـد. این را من می‌خواهم از شـما به طور جد بخواهم که مراقب باشـید، این امـانت و این روحیّه امانتـداری نسـبت به آنچه که از مردم در اختیـار مـاست - بیت المـال و آنچه که مربوط به ثروتهای عمومی کشور است - اختلال پیدا نکند. نگذارید دشمن بتواند این طور تبلیغ کند که یک طبقه جدید و یک اَشرافیگریِ جدید، در حال شـکل گیری است. دشـمن، از این گونه حرفها می‌زنـد. اگر چیزی دیـده شـد که این حرف دشـمن را به نحوی تأییـد کرد، این خدمت به دشـمن است؛ نباید بگذارید. دشمن، دشمن است و تهمت می‌زند. در این چند ساله، این بلندگوها، این رسانه‌های جمعیِ دشـمن، چقدر علیه جمهوری اسـلامی حرفهای خصـمانه زدند! در زمینه سوء استفاده و امثال آن، آن‌قدر یاوه و دروغ و خلاف واقع گفته‌انـد که احصای آن واقعاً آسان نیست. ولی اگر مردم دیدند که در مواردی ، چیزهایی تأیید می کند - ولو یک مورد - ده مورد را باور و قبول می کنند. این را باید توجّه داشـته باشید. در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری - که آزمایش عظیمی برای ملت است

– مراقبت شود که مخارجِ بیش از متعارف و زیادی و اسراف‌گونه انجام نگیرد. البته – خوشبختانه – آن کسانی که ما می‌شناسیم و در این میدان وارد شده‌اند، کسانی هستند که مورد اعتمادند. ما به صدق و صفای اینها اطمینان داریم و می‌دانیم که نمی‌خواهند؛ ولی ممکن است کسانی در گوشه و کنار، بدون این که اصحاب قضیّه خودشان بخواهند، در این زمینه‌ها حرکتی بکنند که درست و مناسب نباشد. البته فقط این نیست؛ در همه زمینه‌ها و در همه میدانها و در بخشهای مختلف، مسؤولان در هرجا که هستند، باید کاری کنند که این ارتباط و علقه با مردم و این پیوند و این اعتماد، حفظ شود و ولایت به معنای حقیقی کلمه – که اسلام آن را خواسته است – تحقّق پیدا کند. این که باشد، همه سلاحهای دشمن، به‌کلّی کُند خواهد بود. همه سلاحهای دشمن، در مقابل نظام الهی و قرآنی جمهوری اسلامی، کُند است. دشمن، بی‌خود خودش را زحمت و دردسر می‌دهد. هر کاری بکنند، با نظامی مردمی که راهی را انتخاب کرده است و آن را آگاهانه و بااراده و باهمت طی می‌کند، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. اگرملّت ایران، همچنان که بحمداللَّه تاکنون بوده است و بعد از این هم به فضل الهی همین گونه خواهد بود، وحدت ارزشمند و آگاهی و هوشیاری و پیوند و رابطه مستحکم خودش با مسؤولان را حفظ کند و به فضل پروردگار، همواره در سطوح بالای این نظام، مسؤولان شایسته‌ای به خدمت مشغول باشند، نظام مقدّس جمهوری اسلامی، این امکان را پیدا خواهد کرد که پایه‌های تمدّن اسلامی را در این کشور؛ بلکه در همه کشورهای اسلامی و جوامعِ اسلامی، مستحکم کند. امیدواریم که خداوند متعال، در این روز شریف، روحِ مقدّس امام بزرگوار ما و ارواح طیّبه شهدا را – آنهایی که گشاینده و هموار کننده این راه بودند – شاد فرماید و با اولیای خودش محشور کند و همه ملّت ایران را ان‌شاءاللَّه به برکاتِ این عیدِ شریف، متبرّک گرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۰۲ ۲) مائده: ۶۷ ۳) امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۶ ۴) مائده: ۵۵ ۵) آل عمران: ۱۶۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمع کثیری از کارگران و معلّمان در آستانه روز کارگر و روز معلّم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمع کثیری از کارگران و معلّمان در آستانه روز کارگر و روز معلّم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدوارم این دو روز فرخنده‌ای که در کشور ما به عنوان روز معلّم و روز کارگر شناخته شده است، برای شما و همه ملّت ایران و نیز مسؤولان، سر منشأ برکاتی باشد؛ همچنان که به برکت خون شهیدِ عزیز بزرگوارمان، مرحوم آیةاللَّه مطهّری رضوان اللَّه‌علیه تا امروز بوده است. معلّم، مظهر علم است؛کارگر، مظهر عمل است. بنابراین، روز معلّم و روز کارگر، یعنی روز علم و عمل. قوام جامعه هم، به علم و عمل است. اگر ما بتوانیم در میان خودمان، این دو رکن – یعنی علم و عمل، تعلیم و تربیت و کار وابتکار – را توسعه دهیم و در این دو زمینه، پیشرفتی محسوس در کشور به وجود آوریم – که بحمداللَّه امروز تا حدود زیادی هم شده است – حرکت کشور به سمت هدفها سریع خواهد شد، مشکلات برطرف خواهد گردید و آن چیزی که انقلاب عظیم ما برای ایران اسلامی ترسیم کرده است، نزدیک خواهد شد. لذا این دو رکن، مهم است. کسانی که نماینده این دو رکن هستند – یعنی جامعه معلم کشور و مجموعه تعلیم و تربیت از یک طرف، و جامعه کارگری کشور و مجموعه مربوط به کار و ابتکار و تولید و حرکت صنعتی و کشاورزی و غیره از جانب دیگر – برای کشور بسیار حائز اهمیتند. من به مناسبت اجتماع امروز که به خاطر روز کارگر و روز معلّم تشکیل شده است، یک نکته برای جامعه کارگران و جامعه معلّمان کشور و یک نکته هم برای مسؤولان مطرح می‌کنم. عرض اوّلِ من به جامعه کارگران و معلّمان کشور، اظهار ارادت و علاقه و خسته نباشید و خدا قوّتی است. من قلباً از جامعه کارگری و جامعه معلّم کشور، صمیمانه متشکّرم. من می‌دانم که دشمنان ما چقدر تلاش کردند تا این دو جامعه عظیم را از متن مردم و از مجموعه انقلاب جدا کنند؛ ولی مقاومت افراد این دو جامعه، تلاش آنها را خنثی کرد. در بین کارگران، چقدر وسوسه پراکنی کردند تا شاید بتوانند چرخ کار را در کشور متوقّف کنند. در بین معلّمان و

بخش تعلیم و تربیت کشور، چقدر وسوسه پراکنی کردند تا شاید بتوانند مدارس و کلاسهای ما را تعطیل کنند؛ ولی نتوانستند. تا امروز به فضل الهی و به اتّکای ایمان و نورانیّتی که در دلهای افراد این جامعه است، نتوانسته‌اند و من یقین دارم که در آینده هم نخواهند توانست. این، مایه سپاسگزاری من از خدا و از شماست. سفارشی هم که به شما دارم، این است که کیفیّت کار را در هر دو بخش باید روز به روز ان‌شاءاللَّه بهبود ببخشید. این که ما در دو، سه سال قبل، از وجدان کاری گفتیم و در دهانها هم این تعبیر تکرار می‌شود، نکته خیلی مهمّی است. من نمی‌دانم کسانی که این جمله را به زبان می‌آورند، تا چه حد به اهمیّت این مضمون و تأثیر آن توجّه می‌کنند. وجدان کاری، تعبیری از قبیل وجدان سیاسی و وجدان علمی است. معنای این کلمه این است که آن کسی که مشغول کاری است، یک احساس وجدانی نسبت به کار پیدا کند و خود را در قبال آن کار، مسؤول بداند. این، غیر از مسؤولیت در قبال کارفرماست؛ یک چیز دیگر است. علاوه بر جنبه شرعی و جنبه انسانی و تعهّد، در قبال خودِ کار، انسان خودش را مسؤول بداند که کار را درست، کامل، قوی و بهترین انجام دهد؛ چه بالای سر او کسی باشد و چه نباشد. این، معنای وجدان کاری است. در اسلام که کار، عبادت و ارزش شمرده شده است، لازمه‌اش این است که هر کس کاری را قبول کرد و تعهّد نمود، آن را به بهترین وجهی انجام دهد. این حرف، سرِ کلاس درس و پای خطّ تولید و داخل مزرعه و پای چرخ خیاطی و کار داخل خانه هم هست. در هر نوع کاری - که به این حساب، معلّمی و تربیت و تعلیم هم یک کار است؛ آن هم یک کار بسیار ارزشمند - اگر کننده کار، وجدان کاری داشته باشد، آن کار به بهترین شکل انجام خواهد یافت. این، آن چیزی است که کلید مشکلات کشور است. اگر شما فلان جنس را می‌خرید و به منزل می‌برید و مشاهده می‌کنید که بعد از مدّت کوتاهی خراب شد و کاری که روی آن شده، کار درستی نبوده است - یعنی بی‌اعتمادی به کاری که انجام می‌شود - در صورت وجود وجدان کاری، این دیگر برخواهد افتاد. کسی فرزند خود را به مدرسه بفرستد و نداند که او در مدرسه تبدیل به چه چیزی و چگونه عنصری خواهد شد؛ این دیگر نخواهد بود. وقتی همه کنندگان کار، با احساس وجدان کاری به کار پرداختند و فهمیدند در حالی که کار را می‌کنند، اگر صاحب کار هم نیست، اما خداوند متعال حاضر و ناظر است، کرام الکاتبین حاضرند و ملائکه مقرّب الهی نگاه می‌کنند؛ هر دقّتی که برای بهبود کار بشود، مورد تحسین کرام الکاتبین خواهد بود و در پرونده عملِ کننده کار ثبت خواهد شد. این چیزها، در محاسبات بشریِ ما به حساب نمی‌آید و غالباً نمی‌بینیم، غفلت می‌کنیم و بدان توجه نداریم؛ اما در حساب خدا که این حرفها نیست. اگر شما آن یک دقیقه آخر را هم که سرِ کلاس بودید، درس دادید و نگذاشتید ضایع شود؛ یا با آن شاگرد بدآموز، حقیقتاً صرف وقت کردید و کوششتان را به کار بردید؛ یا در کارخانه، یا در مزرعه، یا در خانه که مشغول کار هستید و یا هر جای دیگر، دقت به خرج دادید؛ آن سوزنی را که با دقّت در پارچه فرو بردید و... همین دقّت و اهتمام، در پرونده عملتان ثبت خواهد شد. این ثبت در پرونده الهی، فایده‌اش فقط مربوط به قیامت نیست؛ در همین دنیا هم اثر می‌کند. یعنی محکم کاری و دقّت در کار دنیا، یک جامعه سرافراز، آباد، با انسانهای قوی، مستحکم، تسلیم نشویِ در مقابل دشمن، بی‌نیاز از لئام خلق خدا و دشمنان جامعه پدید خواهد آورد. نام نیکی هم برای این جامعه و این کشور، در عالم به وجود خواهد آورد. اینها مربوط به این طرف مرز مرگ است. آن طرف مرز هم که برزخ و قیامت و ثواب الهی است، مترتّب بر این کارهاست. این، توصیه ما به شماست. من، هم از جامعه کارگری کشور و هم از جامعه تعلیم و تربیت کشور، ضمن تشکّر و سپاس عمیق قلبی، این درخواست را هم دارم. ان‌شاءاللَّه که بتوانید روز به روز کار خود را بهبود ببخشید. به مسؤولان هر دو بخش نیز عرض می‌کنم که در مشکلات جاری و روزمرّه این دو بخش، غرق نشوند. فراتر از این مشکلات، درصدد کیفیّت بخشیدن به این دو بخش باشند. استعداد ملت ما، یک استعداد برجسته است. ما از چند سال پیش، راجع به استعداد ایرانی تأکید می‌کردیم. بعضی خیال می‌کردند که از روی محبّت به مردم و کشور خودمان چیزی می‌گوییم؛ در حالی که آنچه ما می‌گفتیم، متّکی به آمار و معلومات بود. خوشبختانه در این چند سال اخیر، خبرها و گزارشهای مستندِ قوی پخش شد و در اختیار مردم قرار گرفت که نمونه‌هایش را هم شما دیدید. در این مسابقات جهانی که به نام المپیاد

برگزار می‌کنند، شما دیدید که جوانان ما با این که اوایل کارشان است، از اکثر کشورها بهتر می‌درخشد. در مسابقات جهانی، در هماوردیهای علمی، در قبول بعضی از کارهای بزرگ و پیچیده صنعتی، در صنایعِ دقیق و ریز و غیره، بعضی از کسانی که از کشور ما رفتند، توانستند بر دیگران فائق آیند. این، همان استعداد برجسته است. از سوی دیگر، اگر شما به دست برجسته‌ترین صاحب استعداد هم یک بیل بدهید و او را به کار غیر علمی وادار کنید، استعدادش شکوفا نخواهد شد؛ اما وقتی که میدان باز شد و کشور بحمداللَّه از سلطه بیگانگان بیرون آمد، کم‌کم فضای کشور، فضای خوبی شد. وقتی محیط تعلیم، تربیت، تحقیق، دانشگاه و مدارس مساعد شد و دولت و مسؤولان کشور هم تشویق کردند، استعدادها گل می‌کند؛ و می‌بینید که گل کرد. با توجه به این استعداد بالا، ما هم در زمینه مسائل کاری، باید کارگر ماهر داشته باشیم؛ باید ابتکار در مسأله کار داشته باشیم؛ باید محیطهای کارگری ما مجموعه‌ای از نیروهای فعّال و توانا و کاردان باشد؛ نه کارگری که نمی‌داند چه کار می‌کند. مسؤولان بایستی زمینه ابتکار و خلاقیّت را فراهم کنند و روز به روز پیش ببرند. البته کارهای زیادی هم شده است - نه این که بخواهیم بگوییم نشده - ولی باید بیشتر بکنند و در این جهت سریعتر پیش بروند. در زمینه تعلیم و تربیت هم همین طور است. در محیط آموزش و پرورش باید کاری بشود که حتی یک استعداد، از میان این میلیونها نوجوان و جوان ایرانی هدر نرود. یعنی تا این حدّی که تعلیمات متوسّطه ماست - این دوازده سالی که درس می‌خوانند - هر کسی که درس می‌خواند، استعدادش هدر نرود. حالا بعد از آن ممکن است بعضی به دانشگاه بروند، بعضی به رشته‌های فنّی بروند؛ عیبی هم ندارد و همه‌اش هم خوب است؛ اما در این مدت باید همه استعداد شکوفا شود. باید کاری بکنند که این کار انجام گیرد، والّا روال عادی را حفظ کردن، یا پرداختن به کمیّتها، کار اساسی مسؤولان این دو بخش نیست. در زمینه کار، مثلاً اشتغالها را تعدّد و تنوّع ببخشند و پیشرفت بدهند. این، توقّع ما از مسؤولان این دو بخش است. آنچه که ما در این زمینه‌ها سفارش می‌کنیم، فقط مربوط به این دو بخش هم نیست؛ مربوط به کلّ کشور است و فایده آن به کلّ کشور برمی‌گردد. عزیزان من! کشور ایران اسلامی، امروز در حال عبور از یک مرحله بسیار مهمّ و حسّاس، مثل سالهای جنگ است. آن، یک طور بود؛ این،یک طور است. در این دوران، دشمنان مادر خارج از کشور - یعنی همین دولتها و ایادی استکباری - نشسته‌اند و به کشور ایران خیره شده‌اند تا ببینند آیا می‌توانند ملت ایران را از مواضع اصولی و اسلامی خود پایین بیاورند یا نه. همّتشان بر این است. ببینید؛ در دنیا یک زنجیره وجود دارد که در رأس آن، همین چند کشور استکباری دنیا - یعنی امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی - قرار دارند، که خودشان را کشورهای پیشرفته عالم می‌دانند. اینها در رأس زنجیره‌اند و پشت سرشان هم کشورهای کوچک و فقیر و ضعیف و دولتهای غیرمردمی قرار دارند که توسط همان زنجیره، به طرفی کشیده می‌شوند. آن کشورهای زنجیره‌ای، هر کاری که خودشان می‌خواهند و هر جهتی را که مایلند انتخاب کنند، بر آن پشت سریها تحمیل می‌کنند. این بیچاره‌ها هم، آن زورگویان را به زورگویی عادت داده‌اند. کار این دو گروه، مثل بازی‌ای است که بچه‌ها می‌کنند؛ یعنی چند نفر جلو می‌ایستند و بقیه هم دامن آنها را می‌گیرند و دنبالشان می‌دوند و حرکت می‌کنند. به نظر من، تفصیر زورگویی دولتهای گردن کلفت زورگوی امروز، مقدار زیادی به گردن رژیمهایی است که به خاطر ضعف خودشان، آنها را به پررویی و پرتوقّعی و زورگویی عادت داده‌اند. در این میان، ایران اسلامی، هفده، هجده سال است که به این کشورها خطاب می‌کند و می‌گوید: خودتان باشید، مستقل باشید، ملتهای خودتان را داشته باشید، خودتان را اداره کنید، به فرهنگ و استقلال و راه خودتان پایبند باشید، چرا دنباله‌روی می‌کنید؟ خود دولت و ملت ایران هم مثل کوه ایستاده‌اند و تسلیم پرروییها و زورگوییهای آنها نمی‌شوند. در حالی که در گذشته، کشور ایران هم یکی از همان کشورهایی بود که آن عقب عقبها، دامن جلویی را گرفته بود و دنبال اینها همین طور می‌دوید و حرکت می‌کرد! اینها پس از آن‌که مسأله جنگ تمام شد، گفتند حال که قضیه جنگ به اتمام رسید، شاید بتوانیم در اوضاع بعد از جنگ که دولت و ملت ایران می‌خواهند بازسازی را شروع کنند، زیر فشار ضرورتها وادارشان کنیم که از مواضع خودشان دست بکشند و بیایند باز دنباله روِ کشورهای استکباری شوند؛ ولی دیدند که نشد. ملت ایران در طول این سالها،

هم بحمداللَّه راه پیشرفت را طی کرده و گامهای بلندی در جهت توسعه کشور برداشته و کارهای زیادی انجام داده است، و هم از لحاظ مواضع سیاسی در مسائل بین‌المللی، روزبه روز مواضع خود را صریحتر و روشنتر و قاطعتر کرده و تسلیم آنها نشده است. به همین خاطر، در صددند که فشار وارد کنند. در این دوران، ملت ایران بایستی خیلی به فکر خودسازی باشد. ملت ایران باید تمام تلاش را در طول این سالهایی که هنوز امید آنها قطع نشده است، مصروف کند، برای این که بتواند اندک اتّکایی هم به خارج از مرزهای خود نداشته باشد - یعنی خودکفایی حقیقی به معنای تام و تمام کلمه - تا نتوانند زورگویی کنند. همین جلسه‌ای را که دیروز وزرای خارجه اروپا داشتند، ملاحظه کنید! حرفهای بیهوده و بی‌ادبانه‌ای زدند؛ مواضع غیر صحیحی اتّخاذ کردند؛ گفتند و برخاستند! هدف چه بود؟ هدف، فشار بر دولت و ملت ایران بود. ملت و دولت ایران باید نشان دهند که در مقابل دولتهای زورگو و مستکبر و بی‌ادب، برخوردشان بسیار شدید و قاطع خواهد بود. یکی از حرفهای بسیار غلط اینها این بود که دور هم نشستند، عقلهایشان را یکی کردند و گفتند برویم از دولت ایران بخواهیم که به موازین حقوق بشر احترام بگذارد! من هر چه با خودم فکر کردم که روی موضعگیری اینها چه اسمی می‌شود گذاشت و معنای کارشان چیست، دیدم غیر از کلمه «وقاحت»، هیچ چیز دیگری نمی‌توانم نسبت به کار آنها بگویم. در بیان این مطالب، آقایان وقاحت به‌خرج دادند. حقوق بشر؟! دولتهای اروپایی، بیشترین نقض حقوق بشر را در طول این یک قرن اخیر انجام داده‌اند. صد سال ، و اگر کسی قبل از صد سال را هم پیش برود، همین است. من تاریخ اروپا را تا حدود زیادی ورق زده‌ام و نگاه کرده‌ام. حداقل در این صد سال، همین آقایان اروپاییها، دو جنگ جهانیِ پر از مفسده به وجود آوردند. در کمتر از دو قرن، وقوع دو جنگ جهانی، کار اینها بود. همین آقایان اروپاییها؛ همینهایی که دیروز در لوکزامبورگ نشستند و ریشهایشان را همقد کردند و با هم حرف زدند و حکمت(!) صادر نمودند، دهها کشور دنیا را استعمار کرده‌اند. اگر استعمار و تضییع حقوق ملتها گناه است، این گناه فقط بر گردن همین دولتهایی است که نمایندگانشان دیروز نشستند و راجع به ایران حرف زدند که حقوق بشر را رعایت کند! این، آتش‌افروزی دو جنگ جهانی خانمانسوز متعلّق به دهها سال گذشته است؛ اما در همین زمان خودمان، چه کسی کارخانه‌های سلاح شیمیایی را در عراق به وجود آورد که آن همه فاجعه پدیدار شد؟ همین آقایان. چه کسی تأسیسات اتمی برای ساخت بمب اتم در عراق به وجود آورد که همه منطقه را تهدید می‌کرد؟ همین آقایان. چه کسی جنایات اسرائیل را - که هر روزی که می‌گذرد، یک جنایت انجام می‌دهد - زمینه‌سازی و توجیه می‌کند؟ همین آقایان. کسانی که در این جا نشسته‌اند، بازماندگانِ شهدای قانا هستند. سال گذشته، دولت صهیونیست، یکی از فاجعه‌آمیزترین جنایتهای خودش را در مقابل چشم این آقایان انجام داد. آیا لب باز کردند؟! آیا حتی یک کلمه تقبیح کردند؟! معاذاللَّه! این قدر وجودشان آمیخته با نقض حقوق بشر است. الان در داخل سرزمینهای اشغالی، این همه جنایت می‌کنند. روزانه، خانه‌های عادّی مردم لبنان بمباران می‌شود. با هلی‌کوپتر، به روستاها و دهکده‌های لبنانی می‌آیند و می‌نشینند و آدمها را بر می‌دارند و سوار می‌کنند و به زندان می‌برند! این کارها، جلوِ چشم همین آقایان اروپاییها - که از خودشان هستند - انجام می‌گیرد! یک کلمه حرف بزنند، ابداً! یک کلمه اخم بکنند، ابداً! در قضیه بوسنی هرزه‌گوین، آن همه فاجعه آفرینی شد؛ بعد که دیدند خیلی دیگر زشت است - چون بقیه جنایات ممکن بود در خارج از اروپا انجام گیرد، ولی این جنایت در قلب اروپا انجام گرفت - به همین خاطر یک مقدار جنجال و هیاهو کردند؛ ولی هیچ عمل صحیح و واقعی انجام ندادند. همین حالا، هم مسلمانان به وسیله صربها زیر فشار قرار دارند. جنایتکارانی که هزاران نفر را کشتند، یا زنده به گور کردند، یا در داخل زندانها از گرسنگی نابود کردند، الان راست راست در اروپا راه می‌روند؛ کسی هم معترضشان نیست! آن وقت این دولتهای اروپایی، با این همه جنایتهایی که یا به وسیله خودشان و یا در مقابل چشمشان انجام گرفته است و حرفی نزده‌اند، چه طور رویشان می‌شود که به ایران اسلامی - به یک نظام مردمی و به یک ملت رشید - بگویند: ناقض حقوق بشر؟! این، غیر از وقاحت چیز دیگری است؟ واقعاً اینها وقیحند! به خیال خودشان، دولت ایران را می‌ترسانند و می‌گویند ما گفتگوهای انتقادی را قطع می‌کنیم. به درک که قطع می‌کنید! اگر انتقادی

هست، ما از شما انتقاد داریم. اسم این گفتگوها، از اوّل غلط بود. من از اوّل هم می گفتم که بگویید این گفتگوها، انتقاد دو طرفه است. اگر انتقادات، انتقاد دوطرفه است، ما بیشتر از شما انتقاد داریم، تا شما از ما. شما چه انتقادی دارید؟ انتقاد شما به این است که چرا ما به اصول اسلامی خود پایبندیم! این، افتخار ماست. ببینید دشمنان ملت ایران، چقدر وقیح ، ظالم، غیرمنصف، پررو و بددلند! دشمنان جمهوری اسلامی، این گونه‌اند.البته ملت ایران که بزرگتر از این دشمنیها را دیده است، مثل کوه ایستاده است. مگر کسی اهمیت می‌دهد که اینها چه گفته‌اند؟ البته دستگاه دولتی ما که بحمداللَّه مواضع بسیار خوبی در مقابل حرکتهای زشت اینها داشته است، از حالا به بعد هم بایستی با کمال قدرت عمل کند و در مرحله اوّل، سفیر آلمان را فعلاً تا مدّتی نباید راه بدهد که به ایران بیاید. بقیه هم که می‌خواهند به عنوان یک حرکت به اصطلاح آشتی‌جویانه برگردند، مانعی ندارد. خودشان رفته‌اند، خودشان هم برمی گردند. دیدند که رفتنشان هیچ اهمیتی ندارد. اینها می‌خواهند برگردند، مانعی ندارد؛ اما در رفتن سفرای ایران به کشورهای آنها، هیچ عجله‌ای نباید بشود. باید سرِ صبر و فرصت ببینند چه چیزی مصلحت است؛ هر چه که عزّت اسلامی اقتضا می کند - همان طور که همیشه گفته‌ایم - همان گونه عمل کنند. این نکته را، هم اروپاییها و هم دیگران بدانند. اروپا خیال نکند که ما به او احتیاج داریم؛ ابداً. ما به اروپا هیچ احتیاجی نداریم.ما کشور خودمان را می‌توانیم بدون اروپا هم اداره کنیم. حالا فرض کنید، اگر چهار قلم کالای لوکس و تجمّلاتی از فلان جا می‌آید، نیاید؛ چه اهمیتی دارد. آنچه که مورد نیاز ملت ماست، در داخل تولید می‌شود و اگر هم چیزی باشد که ما لازم داشته باشیم، خیلی از کشورها هستند که صف کشیده‌اند تا به ما بفروشند. چه نیازی به این چند دولت کشور اروپایی است که خیال می کنند صاحب دنیا هستند؟! البته به نظر من، در این قضیه اینها فریب صهیونیستها و امریکاییها را خوردند؛ یعنی زیر فشار امریکاییها قرار گرفتند، منتها نفهمیدند که با چه کسی طرفند. نمی‌دانند که ایران اسلامی، کشوری نیست که بشود آن را با این حرفها از مواضعش پایین آورد، یا وادار کرد که در مقابل کسی تسلیم شود. ایران کشوری است که هجده سال با همه مشکلاتی که ابرقدرتها برایش درست کرده‌اند، با صلابت و با قدرت و با عزّت تمام، خودش را به این جا رسانده است. ایران کشوری است که از وضعیت روزهای انقلاب - که هیچ چیز در اختیارش نبود؛ نه کارخانه ما کار می کرد، نه مزرعه‌ای داشتیم، نه صادراتی، نه وارداتی - خودش را به این جا رسانده است. امروز در این کشور، آن قدر حرکتِ کاری،تولیدی، فعّالیتها و نشاطهای علمی و تحقیقی انجام می گیرد! این، باید به همه بفهمانند که این ملت، یک ملت زنده و بیدار و سازنده و دارای نشاط است و به کسی احتیاج ندارد. کسانی که می‌خواهند با ایران ارتباط داشته باشند، باید بدانند که اگر ارتباط، ارتباط استکباری شد، ملت ایران پس خواهد زد. عزیزان من؛ معلّمان، کارگران، جوانان، کسانی که قوام کار و استقلال و ستون فقرات کشور در دست شماست! مسؤولیت شما سنگین است. ببینید دشمن چه طوری است. ببینید دشمن چقدر بی‌انصاف و بی‌رحم و وقیح است. اگر بخواهید دشمن بر شما مسلّط نشود، باید خوب کار کنید. همه باید خوب کار کنند، همه باید کار را برای خدا و دقیق انجام دهند، تا ان‌شاءاللَّه این کشور اسلامی و این ایران سرافراز و سربلند، بتواند در مقابل دشمن بایستد و به همه بفهماند که به برکت اسلام - که «الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه»(۱) - هیچ کس نمی‌تواند نسبت به این ملت، استعلا و استکباری داشته باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۲۶

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیان و مبلّغان اعزامی در آستانه ماه محرّم‌الحرام

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیان و مبلّغان اعزامی در آستانه ماه محرّم‌الحرام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از شما آقایان محترم، علمای اعلام، فضلا، ائمّه محترم جماعات و مبلّغان محترم که زحمت کشیده‌اید و تشریف آورده‌اید و این اجتماع صمیمی را تشکیل داده‌اید؛ مخصوصاً از آقایانی که از راههای دور تشریف آورده‌اند، صمیمانه متشکّرم. البته اهمیت ماه محرّم و آنچه در این

ماه انجام می‌گیرد، آن‌قدر هست که به خاطر آن، اجتماعاتی تشکیل شود و درباره مسائل مربوط به آن، گفتگو صورت گیرد. ان‌شاءاللَّه در آینده، خیلی بجا و خوب است که قبل از ایامِ تبلیغ ماه محرّم، هماهنگیها و همفکریهای فراوانی در جهات مختلف، برای انتخاب موضوعات و کیفیّت تبلیغ و وظایف مهمّی که در ماه محرّم هست، انجام شود. ما هم امروز به قدر وسع، چند کلمه‌ای عرض می‌کنیم: در قضیه محرّم - که در تاریخ اسلام، از همه جهت قضیه نمونه و بی‌نظیری است - یک جهت بارز، همین قضیه تبلیغ است. فرصتی است برای این که به برکت خون مطهّر و نابحق ریخته حسین‌بن‌علی علیه الصّلاهٔ والسّلام و اصحاب و خانواده آن بزرگوار و واقعه مظلومانه آنها، مردم نسبت به حقایق آن دینی که این دماءِ مطهّره به پاس آن ریخته شد، آشنا و آگاه شوند. این هم یکی از برکات ماندگار حادثه کربلاست و باید آن را قدر دانست. چند صد سال است که در ایران و شاید در بقیه نقاطِ پیرو مذهب اهل بیت در عالم، سنّت تبلیغ در ماه مهمّ محرّم جاری است. تبلیغ در دورانی که حاکمیّت اسلام نیست، یک تفاوت اساسی با تبلیغ در دوران حاکمیت اسلام دارد. در دوران حاکمیت اسلام، تبلیغ هر بخشی از دین، می‌تواند درست در جای خود واقع شود؛ یعنی بیان یک بخش از مجموعه‌ای که برای اداره زندگی مردم لازم است. در حالی که وقتی حاکمیت اسلام وجود ندارد، این طور نیست؛ بخشها از هم جداست، به هم بی‌ارتباط است و همه مجموعه، کامل نیست. فرضاً اگر کسی درباره احکام فقهی در دوره حاکمیت اسلام کار می‌کند، آن احکام را دوگونه می‌تواند مورد مطالعه و ملاحظه قرار دهد: یک طور احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای این که این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند. یک وقت هم انسان همین حکم فقهی را به عنوان بخشی کوچک یا بزرگ از چگونگی اداره یک جامعه بررسی می‌کند. اینها با هم متفاوت است. حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوتهایی به وجود می‌آید؛ حتّی در مسأله طهارت و نجاست؛ حتّی در مسائل شخصی. یک وقت به عنوان جزئی از مجموعه اداره کننده فرد و جامعه در حاکمیت اسلام مطرح می‌شود؛ یک وقت هم نه، مجرّد از مجموعه اسلام و فقط به عنوان یک حکم که برای یک فرد مطرح است، می‌باشد. ای کاش فضلای روشن‌بین بنشینند، تفاصیل این تفاوتها را برای پژوهشگران خودِ حوزه‌های علمیه تشریح کنند. مسأله اخلاق نیز همین طور است. مثلاً راجع به گذشت و صبر حرف می‌زنیم. یک وقت یک مسأله شخصیِ محض است و به عنوان اخلاق اسلامی و یک دستور اخلاقی و روحیِ صرفاً فردی، یک ارزش مطرح می‌شود: در مقابل مصائب صبر کنیم. این، یک طور است. یک وقت هم صبر در سطح جامعه‌ای که با انواع مشکلات و فشارها و موانع و عوائق در کار و راه خود مواجه است، مطرح می‌شود: باید افراد در قبال این موانع و این شدائد، صبر بورزند. در این جا، صبر یک طور دیگر مطرح می‌شود. حقیقت صبر یک چیز است؛ چگونگی طرح قضیه مهمّ است. اساس فرق بین دوگونه تبلیغ که عرض کردیم، این است که در دوران حاکمیت اسلام، دین عبارت از مجموعه مسائل زندگی است که سیاست هم جزو آن است، اداره حکومت هم جزو آن است، مسائل ارتباطات خارجی و موضعگیریهای مسلمانان در مقابل جناحهای مختلف دنیا هم جزو آن است، مسائل اقتصادی هم جزو همین مجموعه است، ارتباط اشخاص با یکدیگر و رعایت اخلاق در امور مختلف زندگی هم جزو آن است. دین، یک مجموعه است که شامل مسائل شخصی و فردی، مسائل اجتماعی، مسائلی که دستجمعی باید انجام گیرد، مسائلی که ولو اجتماعی است، ولی یک یک افراد می‌توانند آن را انجام دهند و مسائلی که مربوط به سرنوشت دنیا یا سرنوشت آن کشور است، می‌شود. وقتی که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، یعنی تبلیغِ همه اینها. ببینید این تبلیغ، با نوع تبلیغی که ما در گذشته قبل از اقامه حکومت حق و حکومت الهی می‌کردیم، چقدر متفاوت است. آن روز کافی بود ما همین موضوعی را که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، درست بلد باشیم؛ آن گاه یک مبلّغ خوب می‌شدیم. امروز اگر جهان، یا لااقل جامعه خود را درست نشناسیم، هر چه هم که آن موضوع را خوب بلد باشیم، نمی‌توانیم یک مبلّغ خوب باشیم. باید بفهمیم این حرفی که ما می‌زنیم، به کجا ارتباط پیدا می‌کند؛ چه جناحی را در سطح جهان - نه در سطح کشور - تقویت می‌کند، چه جناحی را تضعیف می‌کند. مثل یک جبهه نبرد. یک وقت یک نفر انسان، با دشمنی مواجه می‌شود و می‌خواهد از خودش دفاع کند. این، یک طور دفاع است. یک وقت هم انسان در مجموع یک جبهه چند کیلومتری در

سنگری قرار گرفته است و می‌خواهد دفاع کند. این دفاع، طور دیگر است. یک وقت باید به مصلحت جلو رفت، یک وقت هم باید به مصلحت عقب آمد. یک وقت انسان خیال می‌کند که در حال حمله به دشمن است؛ اما ناگهان می‌بیند که به خودی تیراندازی می‌کند! از اوّل تشکیل این نظام تا امروز، بعضی از افراد بودند و هستند که در گوشه و کنار می‌نشینند و زبان انتقادشان مرتّب روی این نظام و حقایق آن باز است. اشتباه اساسی آنها این است که مثل کسانی هستند که در سنگرهای خود، خوابشان برده است؛ بعد که از اطراف جبهه پیشرفتهایی صورت گرفته است و عدّه‌ای رفته‌اند مواضع دشمن را آن جلو جلوها گرفته‌اند، این آقا حالا ـ از خواب پا شده است و آن جایی را که خودیها گرفته‌اند، زیر رگبار می‌گیرد؛ به خیال آن که دشمن آن جاست! آن جا، خودیهایند؛ اما این آقا خواب بوده و خبر ندارد! خواب ماندن در مسائل سیاسی، گاهی این طور نتایجی می‌دهد. تبلیغ، این قدر اهمیّت پیدا می‌کند. گاهی شنیده می‌شود که در گوشه و کنار، کسانی اظهاراتی می‌کنند و حرفهایی می‌زنند و بدون توجّه، به جایی ضربه وارد می‌کنند. این، بر اثر عدم توجّه به وضع و محاذات سیاسی دنیا و وضع و محاذات دوست و دشمن است. نمی‌دانند که جبهه خودی کجاست، جبهه دشمن کجاست. کافی نیست که ما چهارتا مسأله یاد بگیریم و بخواهیم آنها را بگوییم. گاهی بیان یک مسأله، شیوه خاصی دارد که اگر آن شیوه رعایت نشود، ممکن است ضربه وارد بیاید. باید هوشیار بود. این، خصوصیّت فضای اقامه دولت حقّ است. در فضایی که دولت حق قائم است، همه اهل حق، مسؤولیتشان مضاعف می‌شود. وقتی که دولت و نظام اجتماعی بر اساس دین است، مسؤولیت مبلّغان دین مضاعف می‌شود. اساس همه اینها هم - همان طور که عرض کردیم - این است که دین و سیاست از هم منفک نیستند. به اعتقاد من، این بزرگترین فصلِ مربوط به نظام سیاسی اسلام است که امام بزرگوار و عظیم الشّأن ما ابداع کرد. سالها، بلکه قرنهای متمادی، قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیرعادلِ عالم سعی کردند دین را - که هر جا هست، حکم به حقّ و عدل می‌کند و با کسی مماشات نمی‌کند - از دخالت در امور خودشان پس بزنند. قرنهای متمادی سعی کردند اثبات کنند که دین از سیاست جداست؛ چرا دین را با سیاست مخلوط می‌کنید؟ بروید دین خودتان را تبلیغ کنید! حرفهای ظاهر فریبی هم مطرح می‌کردند: دین، اشرف از این است که وارد میدان سیاستِ آلوده شود! بله؛ سیاستی که از دین جدا باشد،آلوده است؛ اما سیاستِ دینی به همان اندازه مقدّس است که عبادتِ دینی. بعد از انقلاب تا امروز، شاید بیشترین حمله‌ای که به اصول فکریِ سیاسیِ نظام جمهوری اسلامی شده است، حمله به همین «عدم انفکاک دین از سیاست» است. همه جای دنیا به این حمله کردند؛ امروز هم حمله می‌کنند. امروز کسانی در اطراف دنیا نشسته‌اند، کتاب می‌نویسند، مقاله می‌نویسند، به زبانهای مختلف و در محیطهای دور از ایران و در همه جای جهان، گفتار تلویزیونی ارائه می‌کنند؛ برای این که ثابت کنند دین از سیاست جداست. سبحان‌اللَّه! این قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست»، در شکستن هیمنه قدرتهای ظالم و ناحق، چقدر نقش عظیمی دارد که رهایش نمی‌کنند! روز به روز علیه قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست» حرف گفته می‌شود،مطلب نوشته می‌شود. البته عدّه‌ای هم در داخل، گاهی مثل طوطی - که بی‌توجّه، چیزهایی را تکرار می‌کند - مانند همان حرفها را تکرار می‌کنند. البته بعضی هم اصلاً دلشان با بیگانگان است و دین را با کلیّت خودش قبول ندارند! در آن سالهای ریاست جمهوری که برای شرکت در یک اجتماع جهانی، می‌خواستم به یک کشور خارجی سفر کنم، سخنرانی‌ای فراهم کرده بودم و طبق معمول، خدمت امام ارائه کردم که ایشان نظر بدهند. ایشان در حاشیه یادداشت کردند که راجع به «عدم انفکاک دین از سیاست» هم در این سخنرانی مطلبی بگنجانید. من اوّلش قدری تعجب کردم که این قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست»، چه ارتباطی می‌تواند با سران کشورها - مثلاً صد کشور غیر مسلمان - داشته باشد؟ در عین حال، چون امام دستور داده بودند، نشستم چند صفحه نوشتم. وقتی وارد مطلب شدم، تأمّل کردم و دیدم که نه، درست همین است. جای این بحث، در منبرهای عظیم جهانی است. چرا؟ چون علیه این بحث، در منبرهای جهانی کار می‌شود. بعد هم به آن جا رفتیم و آن بحث را القا کردیم و بسیار هم در نفوس مؤثّر واقع شد و اهمیت این حرف آشکار گردید. این عدم تفکیک دین از سیاست، روشن‌بینی آن مرد بزرگ را می‌رساند. وقتی که به عدم تفکیک دین از سیاست قائل هستید، پس

اهل دین باید سیاست را بشناسند و آن را بفهمند و در آن جایی که میدانِ کار سیاسی است، فعّال باشند و در آن جایی که میدان بیان احکام دینی محض است، آگاه از امر سیاسی و وضع سیاسی، آن را اعلام کنند. سیاست موجب نمی‌شود که انسان حکمی را کتمان کند. سیاست نباید موجب کتمان احکام الهی شود. نخیر؛ به عکس، سیاست موجب می‌شود که انسان، احکام و معارف الهی را طوری بیان کند که در نفوس مؤثّر واقع شود و با توجّه به همه جوانب ادا گردد. این، معنای آگاهی از سیاست برای امر تبلیغ است. یک جمله هم راجع به مسأله انتخابات - که فرمودند و درست هم هست - عرض کنم. شما باید مردم را به دو امر تذکّر دهید: اوّل، اصل ورودِ در انتخابات است. مبادا کسانی - شُذّاذی از مردم - از امر انتخابات غافل بمانند - اگر چه یقین دارم که مردم غافل نیستند - و خیال کنند که این انتخابات اهمیتی ندارد. خیر؛ بسیار مهم است. دشمنیها را ببینید! ببینید که در معیارهای جهانی و میزانهای سیاسی عالم، حضور مردم در جمهوری اسلامی و درصحنه‌های گوناگون، نسبت به قضاوتها و تشخیصها و تصمیمها، چگونه تعیین کننده است! نفس این که این نظام، نظامی متّکی بر مردم و آراءِ مردم است، حداکثر اهمیت را دارد. نفس قبول مردم، حداکثر اهمیت را دارد. یک جا که مظهری از حضور مردم در صحنه است - چه انتخابات، چه راهپیماییها و چه بعضی از استقبالهای باشکوهی که انجام می‌گیرد و حضور مردم را نشان می‌دهد - به‌کلّی ترفندهای دشمنان را - لااقل تا مدّتی - خنثی و باطل می‌کند. امروز با توجّه به این که دشمنان در سطح جهان مایلند خودشان را به همدستیهایی علیه نظام جمهوری اسلامی نائل کنند، اهمیت حضور مردم از اوقات دیگر هم بیشتر است. اگر چه این حضور، همیشه اهمیت بسیار زیادی داشته است؛ اما شاید بشود گفت که در حال حاضر، این اهمیت از همیشه بالاتر و بیشتر است. این را به مردم یادآوری کنید. نکته دوم این است که به مردم تفهیم کنید که همچنان که شرکتِ در انتخابات یک وظیفه است، گزینش خوب و آگاهانه هم یک وظیفه است. البته ممکن است همه‌ی تلاشها به نتیجه نرسد؛ اما انتخاب‌کنندگان تلاش کنند، برای این که گزینش درستی داشته باشند. این، خیلی مهمّ است. البته هیچ کس در صحنه انتخابات وارد نمی‌شود، مگر این که شورای نگهبان صلاحیّت او را اعلام کند. بنابراین، کسانی که وارد صحنه انتخابات می‌شوند، اشخاصی هستند که شورای نگهبان - که امین مردم در این قضیه است - پای اسم آنها را امضا کرده و اعلام صلاحیّت نموده است. بنابراین، همه صلاحیّت دارند؛ منتها امر ریاست جمهوری، بالاتر از این حرفهاست. باید گشت و اصلح را پیدا کرد. باید گشت و امین‌ترین را انتخاب کرد. باید جستجو کرد و در بین این چند نفر، به طور نسبی قادرترینِ بر اداره کشور را پیدا کرد. مهمّ است. چون این امر مهمّ است، تفاضل هر چه هم کم باشد، اهمیت پیدا می‌کند. در کارهای کلان، این طور است. فرق دو مَبلغی که با هم اندکی تفاضل دارند، اگر جنسی که می‌خواهیم با این مبلغ تهیه کنیم، یک کیلو و دو کیلو جنس است، خیلی اهمیت ندارد؛ اما وقتی آنچه که می‌خواهیم جا به جا کنیم، فرضاً هزاران تُن از این جنس است، آن هنگام تفاضل در قیمت وقتی هم کم باشد، حجم زیادی می‌یابد و اهمیت پیدا می‌کند. همه کارهای کلان، این طوری است. ریاست جمهوری خیلی مهمّ است؛ چون اداره امور اجرایی کشور در یک دوره نسبتاً طولانی - یعنی چهار سال - است. باید مردم بگردند و بهترین را گزینش کنند. مردم به شما اعتماد دارند. مردم به علما اعتماد دارند و حرف و تشخیص آنان را، تشخیص قابل احتجاجِ عنداللّه می‌دانند. این، خیلی مهمّ است. لذا باید مردم را در انتخابِ درست کمک کنید. مبادا کسی از روحانیون احساس کند که در این مسائل، وظیفه و تکلیفی ندارد و بگوید مردم خودشان بروند هر کاری که می‌خواهند، بکنند! البته راجع به همه روحانیون نمی‌خواهیم بگوییم. کسان خاصّی هستند که به طور استثنایی از این موضوع خارجند؛ اما شما علما می‌توانید به مردم کمک کنید. مردم هم در این قضایا، بیش از همه به علما اعتماد می‌کنند؛ حتّی کسانی که ممکن است سرو کاری هم با علما نداشته باشند. بالاخره انسان برای امور زندگی خودش، به شخصِ امین اتّکا می‌کند. اگر کسی خودش هم حتّی خیلی امانت نداشته باشد، اما برای حفظ پول و مال خود، به شخص امین مراجعه می‌کند. مردم، علما را امین خودشان می‌دانند. اگر در این زمینه، علما به مردم کمک کنند، این مرجع قابل قبولی برای آنان است. البته شما هم آن وقت که می‌خواهید مردم را راهنمایی کنید، باید حدّاکثر دقّت را در گزینش بکنید.

باید چیزی بگویید که فردا بتوانید پیش خدای متعال جوابش را بدهید. کسی را باید به مردم معرفی کنید که بتوانید پایش بایستید و به خدای متعال بگویید که حجّت من این بود. عدم دخالت خطرناك است؛ دخالتِ بدون حجّت هم خطرناك است. پیش خودتان و خدا، حجّت پیدا کنید. مردم را در این امر آگاه کنید. مردم هم به شما اعتماد می‌کنند، باید هم اعتماد بکنند؛ امین مردم هستید و باشید. کاری کنید که مردم بتوانند با رأی بالایی، یك شخص لایق و مدیر و متعبّد و متدیّن و مجرّب در امور اداره کشور انتخاب کنند. البته دست شما هم به کسی غیر از آن کسانی که شورای نگهبان آنها را ارائه خواهد داد، نمی‌رسد. در بین همانها باید کسی را انتخاب کنید. در بین آنها بگردید و بهترین را - که با معیارهای صحیح تطبیق کند - پیدا کنید و به مردم معرفی نمایید. مردم را وادار کنید در انتخابات شرکت کنند، که نفس شرکت مردم در انتخابات هم خیلی مهمّ است. اگر شرکت‌کنندگان در انتخابات کم باشند، اما فرد صالحْ باصدیِ نودآرا انتخاب شود؛ یا این که شرکت‌کنندگان زیاد باشند و فرد صالح، مثلاً با پنجاه و پنج درصد انتخاب شود، چنانچه بین این دو صورت، امر دایر باشد، این دوّمی مقدم است. البته در هر صورت باید فرد صالح انتخاب شود؛ اما درصدِ کمتر داشتن او، در حالی که مجموع شرکت‌کنندگان رقمشان بالاست، اهمیت بیشتری دارد از این که مجموع شرکت‌کنندگان کم باشند و درصد این فرد صالح بالا باشد. لذا کوشش کنید، مردم در امتحان و آزمایش مهمّی که در این روز وجود دارد، ان‌شاءاللَّه از عهده برآیند؛ خدای متعال هم به شما کمك خواهد کرد. ان‌شاءاللَّه قلب مقدّس ولیّ عصر از شما شاد باشد؛ مشمول دعای آن بزرگوار باشید و خود دستِ غیبی آن بزرگوار هم کمك کند تا آن چنانی که صلاح ملت و کشور و دین و دنیای مردم است، ان‌شاءاللَّه این آزمایش بزرگ انجام گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

مصاحبه مقام معظم رهبری در دهمین «نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران»

مصاحبه مقام معظم رهبری در دهمین «نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران» ضمن تشکّر از حضرت‌عالی که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید. طی ده سال گذشته، ده نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران تشکیل شده است و حضرت‌عالی از تمامی این ده نمایشگاه بازدید فرموده‌اید. این نمایشگاه تا چه اندازه به توسعه فرهنگ کتابخوانی و استفاده روز افزون از کتاب در متن جامعه کمك می‌کند؟ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. البته حتماً تأثیر دارد. بنده هم که تقریباً تقیّد دارم به این‌که هر سال به این نمایشگاه بیایم، از یك جهت برای همین است که می‌دانم اقبال مردم به این نمایشگاه، به معنای اقبال به کتابخوانی و نشان دهنده این است که مردم روزبه‌روز به کتاب علاقه‌مندتر می‌شوند. هر چه که این‌گونه نمایشگاهها بهتر و آراسته‌تر باشد و مردم را بیشتر به خودش جذب کند، کتابخوانی بیشتر رایج می‌شود. من هم در این چند ساله دیده‌ام، هر چه که جلوتر رفته‌ایم، این نمایشگاه بهتر شده است . البته این نمایشگاه از ده، دوازده سال پیش بود؛ اما هر دفعه که من می‌آیم و در این نمایشگاه شرکت می‌کنم، می‌بینم بهتر از گذشته شده‌است. بخصوص در این چند سال اخیر، انصافاً خیلی خوب بوده است. غرض این است که مؤثّر است. می‌خواستیم نظر حضرت‌عالی را در این مورد که چه تدبیری می‌تواند به استقبال عمومی از کتاب در جامعه‌مان جلب شود و کتاب را به صورت یك فرهنگ عمومی درآورد و در جامعه ترویج و تثبیت کند، جویا شویم. در این زمینه، خیلی حرف زده شده است. بنده خودم هم هر سال تقریباً یك حرف تازه در این مورد مطرح کرده‌ام و موضوع جدیدی نیست. خوب؛ همین کارهایی که الان وزارت ارشاد و بعضی دستگاههای دیگر در ترویج کتابخوانی انجام می‌دهند، خوب و مؤثّر است. امروز در این نمایشگاه سه نفر - که حال قبلاً با هم همفکری کرده بودند یا نه، من نمی‌دانم - جدا جدا به من پیشنهاد واحدی را ارائه کردند و آن این است که در مدارس، ساعتی برای کتابخوانی گذاشته شود. فکر خوبی به نظرم رسید. این را باید حتماً وزارت آموزش و پرورش بررسی کند و ببیند که چه کار می‌تواند بکند که مثلاًـ فرض کنید مثل ساعت انشا که ما داریم، به جای ساعت انشا، یا به جای ساعت فارسی، ساعت کتابخوانی بگذارند تا دانش آموزان با فرهنگ کتابخوانی آشنا شوند. چه به این شکل که خودشان بخوانند یا معلم برای آنها بخواند؛ چه به

این شکل که یکی از دانش آموزان بخواند و دیگران گوش کنند. به نظرم این، پیشنهاد بدی نبود. البته باید بررسی کنند و قاعدتاً به ما هم گزارش خواهند داد. اگر ملاحظه شد این کارِ موفّقی است، در مدارس چنین ساعتی ایجاد شود. شاید این هم مؤثّر باشد. از حضرت‌عالی تشکّر می‌کنم. موفّق باشید.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های سرداران شهید استان تهران

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های سرداران شهید استان تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مجلسْ بسیار باشکوه و از لحاظ معنوی بـا عظمت است. عطر شـهادت فضا را انباشـته است و بحمـداللَّه در این چنـد روز، فضای شـهر تهران معطّر به عطر یاد هزاران شهیـد عزیز و بزرگـوار از ایـن اسـتان اسـت. یقینـاً فضـیلت خانواده‌هـای مکرّم شـهدا از لحـاظ عظمت، بلافاصـله پشت سرِ فضـیلت شهـداست. شـما خانواده‌ها، سـنگرداران شـهادت و مرزداران فضـیلت در طول دوران دفاع مقـدّس بوده‌ایـد و روحیه شـما و فرزندان شهدا - که همین حالا گوشه‌های زیبایی از آن را در سـخنان مادر بزرگوار سه شـهید و فرزند عزیز سـردار شـهید شـنیدیم - توانسته است در طول دوران دفاع مقدّس و بعد از آن، عظمت نظام اسلامی و روحیه والای ملت بزرگ ایران را حفظ کند و روحیه دشمنان را تضـعیف نماید. من از برادران سپاه، به خاطر این اقدام که تجلیل از شهداست، خیلی متشکّرم. همه باید تجلیل کنند. سپاه، ارتش، بسیج، جهاد و دستگاههای دولتی، باید یاد شهیدان را زنده بدارند و مفهوم شهادت - این مفهوم باعظمت و پرارزش و بسیار مؤثّر - را در کشور ایران اسلامی و در میان ملت مبارز ایران احیا و حفظ کنند؛ اگر چه خون مطهّر شهدای ما در سطح جهان، بار دیگر این مفهوم را احیـا کرد. آنچه که مهم است، حفظ راه شـهداست؛ یعنی پاسـداری از خون شـهدا. این، وظیفه اوّلِ ماست. در قبال شـهدا، همه هم موظّفیم. نه این که بعضی وظیفه دارند و بعضی ندارند. البته کسانی که مسؤولیتی دارند و شانه‌های آنها زیر بار مسؤولیتهای بزرگ یا کوچک قرار گرفته است، وظیفه بیشتری دارند. شـهید، چیز عظیم و حقیقت شـگفت‌آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عـادت کرده‌ایم و گذشـتها و ایثارهـا و عظمتهـا و وصایـا و راهی که آنهـا را به شـهادت رسانـد، زیاد دیـده‌ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی می‌مانـد؛ مثل عظمت خورشـید و آفتاب که از شـدّت ظهور، برای کسانی که دائم در آفتابند، مخفی می‌ماند. در دوران گذشـته، وقتی که یک نمونه از این نمونه‌های شـهدای امروز ما، از تاریخ صدر اسـلام انتخاب و معرفی می‌شد و شرح حال او بیان می‌گردیـد، تغییر واضح و شـگفت‌آوری در دلها و جانها و حتی در همها و نیّتها به وجود می‌آورد. هر یک از این ستارگان درخشان، می‌تواند عالمی را روشن کند. بنابراین، حقیقت شهادت حقیقت عظیمی است. اگر این حقیقت، به وسیله کسانی که امروز در قبال شـهیدان مسؤولیت دارنـد، زنده بماند، حفظ و تقدیس گردد و بزرگ نگاه داشـته شود، همیشه تاریخ آینده ما، از این ایثار بزرگی که آنان کردنـد، بهره خواهـد برد. همچنان که تاریـخ بشـریّت، هنوز از خون به ناحق ریخته سـرور شـهیدان تاریخ، حضـرت ابی‌عبداللَّه‌الحسین علیه الصّلاهٔ والسّلام بهره می‌برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبّرانه‌ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگهداشـتن این خون به کار بردند. گاهی رنج و زحمتِ زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سـجّاد علیه الصّـلاهٔ والسّـلام و رنـج چنـدین ساله زینب کبری علیهاسـلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانسـتند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه ائمّه علیهم السّلام تا دوران غیبت ، این رنج را متحمّل شدند. امروز، ما چنین وظیفه‌ای داریم. البته شـرایط امروز، بـا آن روز متفـاوت است. امروز بحمـداللَّه حکومت حق - یعنی حکومت شـهیدان - قائم است. پس، ما وظایفی داریم. در جمعبندی، انسان به این نتیجه می‌رسد که شهیدان، دو موضعگیری و دو حرکت زیبا و باشکوه از خودشان نشان دادند که هر کـدام پیامی دارد. این دو موضـعگیری، یکی در قبال ذات مقـدّس ربوبی، در قبال اراده الهی، در قبال دین خدا، در قبال بندگان خـدا و مصالـح آنهـاست؛ یک موضـعگیری هم در مقابل دشـمنان خـداست. یعنی اگر شـما رفتار و روحیه و موضع شـهید را تحلیل کنیـد، بـه ایـن دو موضـعگیری می‌رسـید. موضـعگیری در قبـال خـدا و بنـدگان خـدا و امر خـدا و آنچه که مربـوط به ذات مقـدّس

پروردگـار است، عبارت از گـذشت است. شـهید در قبال خـدا، گـذشت و ایثار کرده است. ایثار، یعنی ندیـدن و به حساب نیاوردن خود. این، اوّلین موضـعگیریِ شـهید است. اگر او خود را به حسـاب می‌آورد و در معرض نـابودی و خطر قرار نمی‌داد، به این مقـام نمی‌رسـید. این جوانـانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزسـتان، در زیر آفتاب شـصت و پنـج درجه حرارت و یا در سـرمای کردسـتان، بر روی کوههـای پر از برف، رفتنـد و جـان را فـدا کردنـد، همه‌شـان خانه داشـتند، زنـدگی داشـتند، پـدر و مادر مهربان داشـتند، بعضـی همسـر عزیز و نازنین داشـتند، بعضـی فرزندان و جگر گوشـگان داشـتند، آسایش داشـتند، آرزو داشتند؛ اما همه را گذاشـتند و رفتند. ما که می‌خواهیم پیام آنها را بگیریم، پیامشان چیست؟ پیام این است که اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنیـد و وجودتـان در راه خـدا مفیـد واقع شود و مقاصـد و اهـداف عـالی ربوبی و الهی دربـاره عالم آفرینش تحقّق پیـدا کنـد، باید خودتـان را در مقابـل اهـداف الهی ندیـده بگیریـد. تکلیف مـا لایطـاق هم نیست؛ تـا آن جایی که می‌شود. هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردنـد، کلمه خـدا پیروز شـد. هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید ، بدون برو برگرد، کلمه باطل پیروز شـد. در انقلاب، بنـدگان مؤمن خـدا که این ایثار و گـذشت را کردند، انقلاب پیروز شد. کاری شد که هیچ تحلیلگری پیش‌بینی نمی‌کرد که بشود؛ یعنی اقامه حکومت اسـلام، حکومت دین؛ آن هم در این نقطه عالم. چه کسـی فکر می‌کرد؟ چه کسی باور می‌کرد؟ اما به برکت این حرکت شـهیدان و مؤمنان و ایثارگران، این کارِ نشـدنی انجام شـد؛ چون جمع برگزیـده و گروه قابل توجّهی از مؤمنان، - نمی‌گوییم همه - خود را نادیـده گرفتند. همه باید سـعی کنند که جزو این گروه باشـند، تا این افتخار متعلّق به آنهـا باشـد. هر جـایی که این گـذشت نبـود - مثـل آن جاهـایی که نیست؛ مثـل در طول تاریـخ که نیست؛ مثـل دوران امـام حسـین علیه‌الصّلاةوالسّـلام که اکثریت قاطع زبدگان و خواص و مؤمنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند - کلمه باطل پیروز شد، حکومت یزید سرِ کار آمد، حکومت بنی‌امیّه نود سال سرِ کار آمد، حکومت بنی‌عبّاس پنج، شش قرن سرکار آمد و ماند. به خاطر آن که این گذشت انجام نشد، مردم چه کشـیدند! جوامع اسـلامی چه کشـیدند! مؤمنین چه کشـیدند! صـحنه، صـحنه روشنی است. عزیزان من! همه دوران زندگی ما، جنگ اُحد است. اگر خوب حرکت کردیم، دشـمن شکست خواهد خورد؛ ولی به مجرّد این که چشممان به غنائم افتاد و دیدیم چهار نفر غنیمت جمع می‌کنند، ما هم حسودیمان شد، سنگر را رها کردیم و به سمت غنیمت رفتیم، ورق برمی‌گردد. دیدید که در جنگ اُحد ورق برگشت! در طول تاریخ اسـلام، جنگ اُحد تکرار شده است. فرمانده الهیِ آشنای با صفحه حقیقت، با آن دل نورانی، این عدّه را این جا گذاشـته و گفته است که شـما از این جا تکان نخورید و پاسداران جبهه باشید؛ اما تا چشـمشان افتاد و دیدنـد که چهار نفر آن پایین غنیمت جمع می‌کننـد، پای اینها هم لرزیـد. البته اگر با تک تک آنها صـحبت می‌کردیـد، می‌گفتنـد ما هم بالاخره آدمیم، ما هم دل داریم، ما هم خانه و زندگی می‌خواهیم. بله؛ اما دیدید که با این تسـلیم شدن در مقابل خواسـته‌های حقیر بشـری، چه اتّفاقی افتاد! دنـدان پیامبر شـکست؛ بدن مبارک آن حضـرت مجروح شد؛ جبهه حق مغلوب شد؛ دشـمن پیروز گردید و چقدر از بزرگان اسـلام شهید شدند. پیام شهیدان این است که تسلیم وسوسه غنیمت نشوید. پیام آنها به من و شـما و همه کسانی که به این خونهای به ناحق ریخته مطهّر احترام می‌گذارند، همین است. شـما نگاه نکن که یک نفر تخلّف می‌کند و سـراغ جمع کردن غنیمت رفته است. «لا یضـرّکم من ضلّ اذ اهتدیتم»(۱). شـما چه کار داری که دیگری گمراه شد؟ شما خودت را نگهدار و حفظ کن. دسـتور اسـلام و پیام خون شـهید، این است. آن روزی که همین شهدای عزیز ما در جبهه به شهادت رسـیدند، همه که به جبهه نرفتنـد؛ عدّه‌ای هم بودند که مشغول کاسبی شدند، عدّه‌ای هم مشـغول پول در آوردن شدند، عدّه‌ای هم مشـغول سوء اسـتفاده شدند، عدّه‌ای هم مشغول خیانت شدند. این شـهدا، بدون آن که به آنها اعتنا کنند، رفتند و نتیجه این شد که توانسـتند نظام اسـلامی را حفظ کننـد و امروز هرکدام یک سـتاره و یک خورشـیدند. بنابراین، پیام اوّل این است که در قبال خدای متعال، در قبال بنـدگان، در قبال اراده الهی، بایـد انسان خود را نشـناسد. این پیام را بایـد بگیریم. عزیزان من! با این حقایق نمی‌شود شوخی کرد. اینهـا از انسـان تحرّک و تصـمیم می‌طلبـد. پیام دوم، در مقابل دشـمنان خـداست؛ یعنی اسـتقامت، ایسـتادگی مطلق، از

دشمن نترسیدن، از دشمن حساب نبردن، در مقابل دشمن به انفعال دچار نشدن. این خیلی مهمّ است که انسان در مقابل دشمن، دچار انفعال نشود. تمام سعی امروز دنیای مادّیِ مستکبر - یعنی همین دولتهای استکباری که زمام مسائل اقتصاد و تسلیحات عالم و حتّی در موارد بسیاری، فرهنگ خیلی از کشورها را هم در دست دارند - این است که هر جا مقاومتی هست، آن را از طریق منفعل کردن خُرد کنند. انفعال در مقابل دشمن، غلطترین کار و بزرگترین اشتباه است. دشمن را از لحاظ دشمنی، باید به حساب آورد؛ یعنی در مقابل او، او را حقیر نشمرد و در برابرش آماده بود و دفاع کرد؛ اما از دشمن نباید حساب برد، نباید تحت تأثیر قرار گرفت و نباید در مقابلش منفعل شد. دشمن می‌خواهد جوامع را منفعل کند. امروز از لحاظ فرهنگی و سیاسی، بیشترین تکیه آنها این است. راجع به قضیه زن جنجال درست می‌کنند؛ راجع به حقوق بشر جنجال درست می‌کنند؛ راجع به مسأله دمکراسی جنجال درست می‌کنند؛ راجع مسأله نهضتهای آزادیبخش جنجال درست می‌کنند، برای این‌که طرف مقابل را دچار انفعال کنند. بزرگترین اشتباه این است که ما در این قضایایی که آنها جنجال درست می‌کنند، طوری حرف بزنیم که بخواهیم آنها را راضی کنیم. این، همان انفعال است. خیلی خطاست که ما در زمینه مسائل حقوق بشر، طوری حرف بزنیم که آنها راضی شوند. همان کسانی که خودشان برای حقوق بشر - به معنای حقیقی - هیچ ارزشی قائل نیستند؛ اما آن را چماقی کرده‌اند که بر سر جاهایی بکوبند! امریکا، سردمدار حقوق بشر در دنیا شده است! قبل از شروع جنگ، از نظر امریکا، دولت عراق در خدمت دولتهای حامی تروریسم بود. در سالهای شصت و یک و شصت و دو رزمندگان سلحشور ما توانستند دشمن را به زانو در آورند و او را از مرزها عقب برانند و دشمن بعثی مجبور شد برای مقابله با ما، از سلاح شیمیایی و سلاحهای کشتار جمعی استفاده کند - یعنی جنایت جنگی بکند - در همان اوقات، دولت امریکا احساس کرد که باید جبهه عراق را حمایت کند، تا دولت بعثی بتواند نقش خیانت‌آمیز خود را در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایفا نماید. در همان سالها که دولت عراق سلاح شیمیایی به‌کار برد، اینها اسم عراق را از فهرست دولتهای حامی تروریسم خارج کردند! مسأله حمایت اینها از حقوق بشر، چنین است! بزرگترین پشتوانه نقض حقوق بشر در هر جای دنیا که مشاهده شود، همین دولتهای مستکبر - امثال امریکا - هستند. آن‌وقت اینها داعیه‌دار حقوق بشر می‌شوند و آن را برای ملتها و دولتهایی که می‌خواهند با آنها در بیفتند، چماق می‌کنند! اگر از این طرف کسانی بیایند طوری در باب حقوق بشر حرف بزنند، برای این‌که او را راضی کنند، این خیلی سیاست غلطی است. این، یعنی انفعال در مقابل دشمن. درباره مسأله زن نیز همین طور است. بعد از اقامه دولت حق، به فضل الهی زنان کشور اسلامی ایران توانستند شخصیت حقیقی خودشان را تا حدود زیادی پیدا کنند، در میدانهای گوناگونی حضور یابند و عظمت روحیه زن مسلمان را نشان دهند، که شما نمونه‌اش را در وضع این مادر شهید و مادران عزیز و دلاور سایر شهدا دیدید و می‌بینید. من هرجا که با مادران شهدا مواجه شده‌ام، آنها را حتّی از پدران شهدا هم قویتر دیده‌ام. غالباً نمونه‌اش را در روحیه این مادران بزرگوار و شجاع می‌توانید ببینید. این، عظمت زن مسلمان در میدانهای سیاسی و فرهنگی است. آن وقت اینها می‌آیند و درباره تضییع حقوق زن در جمهوری اسلامی، قلمفرسایی و جوّسازی می‌کنند. اگر ما بیاییم، برای این که آنها را راضی کنیم، درباره زن طوری حرف بزنیم که با نظر اسلام - که مایه عزّت زن است - مخالف باشد، خطاست. چرا باید کسانی در زمینه زن، یا در زمینه حقوق بشر، طوری حرف بزنند که گویی ما باید بکوشیم خودمان را با نقطه نظرهای غربیها نزدیک و آشنا کنیم؟ آنها اشتباه می‌کنند. آنها باید نقطه‌نظرهای خود را به ما نزدیک کنند. آنها باید نسبت به مسأله زن و حقوق بشر و آزادی و دمکراسی، نقطه‌نظرهای غلط و باطل خودشان را تصحیح کنند و با نظرات اسلامی مواجه نمایند؛ نه این که عدّه‌ای از این طرف دچار انفعال شوند. پیام دوم شهید - که خودش نیز همین طور عمل کرده است - استقلال اسلامی، ایستادگی اسلامی، هضم نشدن در مقابل دشمن، نترسیدن از دشمن، قدرت پوشالی دشمن را به حساب نیاوردن، عظمت اتّکای به نفس و توکّل به خدا را در همه امور زندگی فهمیدن و تشخیص دادن است. ملت ایران، در همه قضایا این را نشان داده است؛ بعد از این هم باید نشان دهد. ملت ایران نشان داده است که به هیچ وجه حاضر نیست در مقابل پرروییها و افزون طلبیها و طلب‌کاریهای

دشـمن، یک قدم عقب‌نشینی کند و مبانی اسلامی را به خاطر دیدگاههای دشمن و راضی کردن او، رها سازد و کنار بگذارد. این، خـوب رویّه‌ای اسـت. در همیـن قضایـای مهـمّ جـاری روز، در زمینـه مسائـل سیاست خـارجی، در زمینه مسائـل انتخابـات ریاسـت جمهوری، بحمـداللَّه ملت ایران مواضع خوبی نشـان داده است و نشـان خواهـد داد. در همه این قضایای سیاسـی یا فرهنگی، دشـمن می‌کوشد برای خود جای پا باز کند و وارد معنای ذهنیِ فرهنگی ملت ایران شود. ملت ایران هم محکم ایسـتاده است و باید بایسـتد. حتی دیـده شـده است که دشـمنان نسبت به کاندیـداهای ریـاست جمهوری اظهـار نظر می‌کننـد، حرف می‌زننـد، تحلیـل می‌کننـد. می‌گوینـد ایـن فرد بـه غرب نزدیکـتر است، این فرد از اسـلام بیشـتر دفـاع می‌کنـد، آن شـخص کمـتر دفـاع می‌کنـد! یعنی دشـمنان می‌خواهند در همه امور دخالت کنند. ملت ایران در همه این میدانها، بر اصول اسلامی پای خواهد فشرد. این را همه دنیا باید بداند. از جمله این اصول، ایستادگی در مقابل اسـتکبار و روحیه اسـتکباری دولتهایی است که می‌خواهند در مسائل داخلی کشور ما جای پایی باز کننـد و دخالت نماینـد؛ ولی ملت ما با دقّت نگاه خواهـد کرد و بایـد دقّت کند. اگر کسـی از نامزدهای ریاست جمهوری، کمترین نشـانه نرمشـی در مقابـل امریکـا، در مقابل دخالتهای دولتهای غربی،در مقابل تجاوزهای فرهنگی و سیاسـی بیگانگان نشان دهد، همه دنیا باید بدانند که ملت ما به چنین کسی قطعاً رأی نخواهد داد. مردم به کسی رأی می‌دهند که بدانند در مقابل امریکا و افزون‌طلبیهای دولتهای متجاوز و پرتوقّع و خودکامه و کسانی که می‌خواهنـد اراده خود را بر ملت ایران تحمیل کنند، خواهد ایسـتاد و نیز در مقابل تهاجم فرهنگ بیگانه ایستادگی خواهد کرد. مردم به کسی که بیشتر این مواضع را از او ملاحظه کنند، بیشتر گرایش پیدا می‌کنند. البته ما متن مردم را می‌گوییم. ممکن است در گوشه‌ای، چهار نفر آدم هم باشند که دارای سلایق مخصوصی باشند و عکس متن مردم فکر کننـد. ما به آنها کاری نداریم. متن ملت ایران، این است. مواضع ملت ایران، همان مواضـعی است که به خاطر آن انقلاب کرده، هجـده سـال مقـاومت کرده و هشت سـال جنگ تحمیلی را اداره کرده است. این را بایـد همه مردم دنیا بداننـد و خواهنـد دانست. من از تفضّـلات الهی و توجّهات خاصّ حضـرت ولی‌اللَّه‌الاعظم ارواحنا فداه و ادعیه زاکیه روح مطهّر امام بزرگوار اطمینان دارم که پروردگار کمک خواهد کرد و در این تجربه هم مردم ان‌شاءاللَّه آنچه را که به صلاح دین و دنیای آنهاست، همان را پیش خواهنـد برد و ان‌شاءاللَّه ملت ایران به لطف پروردگار، شاهـد دوران دیگری از پیشـرفت و ترقّی خواهـد بود. امیـدواریم که ارواح طیّبه شـهدا، هم از همه ما شاد باشـند؛ هم ان‌شاءاللَّه در پیشـگاه پروردگار برای پیشـرفت اهداف عالیه اسـلامی دعا کنند و هم برای ملت ایران، درخواست لطف و تفضّل بیشتر الهی داشته باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) مائده: ۱۰۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های معظّم اسرا و مفقودان جنگ تحمیلی

بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار خانواده‌هـای معظّم اسـرا و مفقـودان جنـگ تحمیلی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران گرامی؛ خیلی خوش آمدیـد. امیـدواریم که خداونـد متعال، به لطف و فضل خود و به برکت ارواح طیّبه شـهدای عالی‌قدر عـاشورای حسینی و به عزّت و کرامتی که اسـرای اهـل بیت پیـامبر در ملأاعلی دارنـد، خبر خوشـی از همه اسیران و مفقودان مـا و جوانـان عزیزی که از آنهـا خبری در دست ما و خانواده‌هاشان نیست، به خانواده‌های آنها و ملتشان برسانـد. در جریان یک زنـدگی شرافتمنـدانه، البته مصائب زیاد است. خودِ صـحنه عاشورای حسـینی، صـحنه انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، ایـن عرصـه عـاشورای حسـینی را چطـور مجمـوعه‌ای از مصـیبتهای بزرگ قرار داد کـه انسانهـای بزرگی و در رأس آنهـا حضـرت ابی‌عبـداللَّه الحسـین علیه‌الصّلاةوالسّـلام، بـا کرامت و بزرگـواری و صـبر و شـکر، توانسـتند این مصـائب بزرگ را تحمّـل کننـد. هر دوطرف قضیه، در عرصه تاریخ بشر بی‌نظیر است. هم آن‌طور مصیبتها با آن شدّت و با آن تنوّع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتّفـاق افتـاد، در دنیـا نظیر نـدارد؛ هم صبری که در مقابل این مصـیبتها شـد، در تاریـخ نظیر نـدارد. آن شـهادتها، آن مظلومیتها، آن

احساس غربت، آن تشنگی، آن فشار تألّماتی که بر یک نفر به خاطر خانواده‌اش وارد می‌شود، آن نگرانی از آینـده، بعد هم فقدان عزیزتریـنِ عزیزان عـالم وجـود - یعنی حسـین‌بن‌علی علیه‌السّـلام - و خـانواده و فرزنـدان و اصـحابش و بعـد هم اسـارت؛ آن هم نه اسارت در دست یک عدّه مردم باشـرف؛ چون اسارت در دست انسانی که باشرف باشد، قابل تحمّل است؛ اما آن انسانها، انسانهای باشـرفی نبودنـد، انسان نبودند؛ ددمنش بودند. خاندان امام حسـین چنین اسارتی را بعد از آن همه مصیبت از صبح تا عصـر عاشورا تحمّل کردند. تحمّل کننده کیست؟ امام سجّاد - مقام امامت - است، زینب - تالی تلوّ مقام امامت - است، بعد زنان و کودکانی‌اند که به حسب ظـاهر، مقامـات عـالی معنوی مثـل ولایـت و امـامت هم ندارنـد؛ امـا تحمّل کردنـد. این است آن راز بزرگی که حادثه عاشورا را مانـدگار کرد. هر مجموعه‌ای از انسانها که در راه یک هـدف بزرگ و مقدّس و عالی - نه هدف بیهوده - مصـیبتهایی را بزرگوارانه تحمّل کند، بخشـی از آن ارزشـها را به خود اختصاص خواهد داد. برای این است که ما برای خانواده‌های شهدا و اسرا و مفقودان و جانبـازان و خودِ جانبازان و خودِ اسـرای در دست دشـمن، ارزش قائلیم. بی‌خود نیست که یک ملت و یک تاریـخ، برای یک عدّه انسان ارزش قائل می‌شود. اگر بی‌صبری بود، این ارزشـها آفریده نمی‌شد. البته لحظه‌های اسارت، حقیقتاً لحظه‌های سختی است؛ آن هم اسـارت در دست این دشـمنانی که وقتی آزادگـان عزیز ما برگشـتند، گفتنـد که آنها با اسـرای خودشان چگونه رفتار می‌کردنـد؛ نه مثـل آنچه که مـا بـا اسـرای بیگـانه رفتار کرده‌ایم. آنها طور دیگری رفتار کردنـد. حقّاً و انصافاً انسانی عمل نکردنـد. لحظه لحظه عمر و شب و روز اسـیرانی که هنوز در دست دشـمن هسـتند - که ما البته به‌طور دقیق آمار آنها را نداریم؛ اما فی‌الجمله می‌دانیم که مجموعه‌ای از این قبیل هسـتند - در پیش خدای متعال دارای ارزش است و درست مثل شـهدا که ما در باب آنها عرض کرده‌ایم که از لحاظ ثواب، در درجه اوّلْ شـهدا و پشت سـر آنها هم خانواده‌هایشان هسـتند، من به شـما عرض می‌کنم که در مورد اسـرا نیز همین‌طـور است؛ یعنی در ردیـف اوّلِ ثـواب و اجر، اسـرا هسـتند که آن رنـج را تحمّـل می‌کننـد، پشت سرِ آنهـا هم شـما خانواده‌های اسـرا هستید که خیلی هم اجر دارید. من می‌دانم خانواده‌ای که عزیزی را مفقود دارد و از سرنوشت او بی‌خبر است، چه می‌کشـد. برای مادران و پـدران و همسـران و فرزندان و خانواده‌ها، مراحل خیلی سـختی است، ساعات و شب و روز دشواری است؛ امـا اجر آن هم به همین انـدازه بزرگ است. البته من برای اسـرای دشـمن هم که پیش ما هسـتند، احساس ترحّم می‌کنم. حتّی برای آنها هم دعا می‌کنم که خداونـد وسیله آزادی‌شان را فراهم کنـد. ولی آنها در واقع اسـیر ما نیسـتند؛ اسـیر دولت بعثی‌اند؛ چون اگر دولت بعثی نسبت به اسرا و مفقودان ما جواب درستی می‌داد، ما داعیه‌یی نداشتیم که اینها را در این‌جا نگهداریم. ما هم اینها را رها می‌کردیم، تـا سـراغ خـانه و زنـدگیشان برونـد. آنها نسبت به اسـرا و مفقودان ما جواب نمی‌دهنـد. ما به آنها مکرّر - شایـد بیش از صـدبار - مراجعه کرده‌ایم؛ امـا جواب درستی داده نمی‌شود. متأسـفانه مجـامع بین‌المللی مثـل صـلیب سـرخ و دیگران هم به نظر من مسؤولیت حقیقیشان را در این قضـیه ایفا نمی‌کننـد. ما گفتیم اگر شـما می‌گوییـد این عزیزان ما از دنیا رفته‌اند، محل دفنشان را به ما نشـان بدهیـد، تـا مـا این را اقلاًـ بفهمیم؛ امـا این کـار را هم نکردنـد. در چنین شـرایطی، ما چطور می‌توانیم اسـیر عراقی را که پیش مـاست، رهـا کنیم برود؟ جواب مردم را چه بـدهیم؟ اگر در مقابل کسانی که از ما در دست دشـمن اسـیر هسـتند، اینها را در این‌جا نداشـته باشـیم، بعـد بـا چه امیـدی خواهیم توانست عزیزان خودمان را از آنها پس بگیریم؟ اگر فرض کنیم که بعضـی از آنها از دنیا رفته باشند، اجساد مطهّر و آثار و بقایای آنها را چگونه می‌توانیم به کشور برگردانیم؟ ما ناچاریم که اینها را در این جا داشته باشیم، والّا از لحاظ انسانی، ما هیـچ علاقه‌ای نـداریم که آنها را در این‌جا نگهـداریم. اگرچه آنها دشـمن ما هسـتند و در میـدان جنگ، تا آخرین گلوله خودشـان را شـلیک کرده‌انـد و بعـد هم اسـیر شده‌انـد؛ ولی رفتارمـان با آنها، رفتار انسانی است. اسـلام این‌طور به ما دستور داده است. رفتار ما با آنها، رفتار خشن نیست؛ رفتار ملایم است. علاقه‌ای هم نداریم که آنها اسیر بمانند؛ مایلیم آنها هم آزاد بشوند و بروند. از لحاظ ترتیب منطقی، آنها در واقع اسیر ما نیستند؛ اسیر دولت خودشان هستند. چندین سال پیش، جمعیتی از همین اسـرا جمع شده بودند و من رفتم با آنها صـحبت کردم. در آن‌جا هم به آنها گفتم که شما در واقع اسیر رؤسای خودتان هستید. آنها

هستند که جواب ملت ایران را نمی‌دهند؛ نتیجه این می‌شود که شما در این‌جا بمانید. علی‌ایّ‌حال، این امتحان، امتحان بزرگی برای شماست و بدانید عزیزان من! هر یک از این مصائب الهی که برای انسان پیش می‌آید، در کنار خود اجر بزرگ و عایدی هم دارد. قضیه یکطرفه نیست. انسان در مقابل دشواری و محنت، از خدای متعال عوض می‌گیرد و هیچ کس در دستگاه الهی مغبون نمی‌شود. آن کسی که فرزندش شهید شده است، با آن کسی که فرزندش در خانه کنار او با راحتی زندگی می‌کند، پیش خدا یکسان نیستند. آن کسی که در راه خدا، سلامت خود یا سلامت عزیزش را از دست داده است، پیش آن‌که این رنج را ندارد، یکسان نیستند. آن کسی که عزیزش از او دور است و خبری از او ندارد، با دیگران یکسان نیست. بر روی همه تلاشها و فعّالیتهایی که یک انسان یا یک جامعه انجام می‌دهد، اجر الهی هست؛ «و هم فیها لایبخسون»(۱). در دستگاه خدا، هیچ کس دچار غَبن و بَخس نمی‌شود؛ این را بدانید. این، یک امتحان الهی است و امیدواریم که خدای متعال هم کمک بفرماید. این آقایان مسؤولان بخش اسرا هم انصافاً تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند. ما شاهد و ناظر هستیم که دولت و مسؤولان دولتی هم خیلی تلاش می‌کنند. ما می‌بینیم که اینها چه می‌کنند؛ ولی طرف مقابل ما این‌طور است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خدای متعال بر اثر استقامت و صبر شما و مسؤولان، نتیجه را هر چه شیرینتر عاید کند. از همین‌جا من مسائل اساسی‌ای را که برای ملتمان مطرح است، عرض کنم: امروز مسأله انتخابات، حقیقتاً یک عرصه امتحان الهی است. ببینید امتحانهای الهی چگونه برای همه هست! مگر می‌شود انسان در دوران زندگی، با امتحان الهی مواجه نشود؟ عمده این است که انسان بتواند از امتحان الهی سربلند بیرون آید. من چند نکته را در باب انتخاباتی که به‌سلامتی در روز جمعه برگزار می‌شود، برای ملت ایران مطرح می‌کنم، تا به این نکات توجّه کنند. نکته اوّل این است که آنچه امروز در سطح کشور در زمینه انتخابات جریان دارد، همان چیزی است که برای ملت ایران و برای سرنوشت این کشور، امری لازم و ضروری و مطلوب است. شور و شوق انتخابات، همه‌جا را فرا گرفته است و همه احساس می‌کنند که در این امر بزرگ، سهیم و شریکند. ملت احساس می‌کند که آینده امور اجرایی کشور در دستان اوست؛ زیرا یک نفر را در رأس قوّه مجریّه می‌فرستد. آینده سازندگی کشور، اداره کشور، روابط کشور، فرهنگ کشور، اقتصاد کشور، مسائل اجتماعی، مسائل انسانی، همه و همه از همین‌جا آغاز می‌شود. یک دوره دیگر به دنبال دوره‌های گذشته - که بحمداللَّه با موفّقیت همراه بوده است - در پیش است. مردم احساس می‌کنند که در این قضایا سهیمند. این، درست همان چیزی است که ما آن را از خدای متعال می‌خواستیم و دشمن مایل نبود و در دل از آن ناراحت بود و می‌خواست این‌گونه نباشد. دشمن می‌خواست که انتخابات در ایران با استقبال عمومی مواجه نشود؛ اما امروز عکس آنچه که دشمن می‌خواهد، در صحنه مشهود است. همه منتظر روز جمعه‌اند. همه منتظرند که بتوانند به آن کسی که مورد علاقه‌شان است و به تشخیص آنها اصلح است، رأی بدهند. این، چیز خیلی خوب و برجسته‌ای است. من از همه ملت ایران می‌خواهم که به امید خدا و با توکّل به پروردگار، همین احساس مسؤولیت را تا هنگام رفتن به پای صندوقهای رأی و انداختن رأیشان در داخل صندوق حفظ کنند. ان‌شاءاللَّه عدد بالایی از مردم در این امتحان الهی شرکت کنند و دیْن خودشان را به کشور و انقلاب ادا کنند و سهم خویش را در آینده کشور ایفا نمایند. این، آن چیزی است که دشمن را به‌شدّت زخم خورده خواهد کرد. در واقع، رفتن مردم با تعداد زیاد آرا پای صندوقهای رأی و جمع شدن آراءِ زیاد برای مجموعه نامزدها، دشمن را مأیوس خواهد کرد. جمع شدن آراءِ زیاد در اصل انتخابات، مهم است. این، در واقع رأی به استقلال کشور و رأی به تبعیّت از نظام و همراهی با رهبری است. مردم با این کار، دشمن را مأیوس کنند و در واقع به دهان او مشت بکوبند. نکته دوم این است که سعی کنید این حرکت زیبا و این حرکت عظیم مردمی را - که حقیقتاً یک آزمایش بزرگ مردمی و ملی و اسلامی است - با همان نزاهت و طهارت و پاکیزگی‌ای که مطلوب اسلام است، پیش ببرید. البته متن و عموم مردم عزیز کشور ما همین‌طورند. سعی کنید کدورت ایجاد نشود. مسابقه انتخاباتی، ضمن این‌که یکی از جدیترین کارهای یک ملت است و به هیچ‌وجه جنبه شوخی و بازی در آن نیست و بسیار جدّی است؛ اما شبیه مسابقات ورزشی است. در مسابقات ورزشی همه تلاش می‌کنند؛ اما کسانی که

اهـل اخلاـق و اهـل فهمنـد، این تلاش را با کارهای زشت و نامناسب همراه نمی‌کننـد. البته من مردم خودمان را عرض می‌کنم، والّا بعضـی از ملتهـای دیگر - مثـل انگلیسیها - هستند که مسابقـات فوتبـال را هم به کُشت و کشتار تبـدیل می‌کننـد! ما به آنها کاری نـداریم. ملت مـا اهـل اخلاـق و معنویّت و عـاطفه است. نگذاریـد که فضای انتخاباتی، فضای کـدورت شود. هر کـدام از نامزدها و طرفـدارانشان، برای خودشـان تبلیغ کننـد؛ اما دوسـتان و هم‌میهنان و برادرانشان را که احیاناً از نامزد دیگری حمایت می‌کننـد، زخم خورده و رنجدیـده و از خودشان مکـدّر نکنند. به این نکته توجّه کنید. این، خیلی مهمّ است. البته در گوشه و کنار حرفهایی شـنیده می‌شود که قـدری مایه خلاف توقّع است. این را هم همه توجّه کنند که بعضـی از کارها مربوط به خودیها نیست؛ مربوط به دشـمن است. راه انداختن کاروان شادی در عصـر عاشورا، مربوط به مردم انقلابی و مسـلمان نیست. این کارِ دشـمن است. گیرم که عکس یک نامزد انتخاباتی را هم به دست بگیرنـد؛ این حیله آنهاست. نباید هیچ کس از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری را متّهم کرد که شـما از آنهـا خبر داشتیـد و آنها طرفـدار شـمایند. نخیر؛ آنها چه طرفـداری از کسانی دارنـد که اهل دین و معنویّت و این چیزها هسـتند. ربطی نـدارد. شایـد خود آن فریب‌خورده‌هایی هم که در خیابانها سوار بر اتوبوس شدنـد و آن مناظر زشت را راه انداختند، ندانند که قضیه چیست. دستی آنها را حرکت می‌دهد، برای این که فضا را خراب کند؛ برای این که مردم را ناراحت کند؛ برای این که انتخابات را در نظر متـدیّنان یک کار نامناسب جلوه دهـد و چهره‌ها را خراب کنـد. البته مسؤولان باید بگردند و آن دست پنهان را پیدا کنند. من مؤکّداً به مسؤولان توصـیه می‌کنم و از آنها می‌خواهم که بگردند و آن دستهای پنهانی که این زشتکاریها را انجام می‌دهند، پیدا کنند. از آنها نباید گذشت. صحبت سرِ اینها نیست؛ صحبت سر غفلتهایی است که ممکن است خدای نکرده گاهی از خودیها سـر بزند. بعضـیها را متّهم کنند و بعضیها را مورد اهانت قرار دهند. این کار درست نیست. البته تبلیغات منطقی و معقول و با اسـتدلال، اشـکالی ندارد؛ لیکن نباید فضا را خراب و مکدّر کرد. نکته سوم این است که دشـمن به همان اندازه‌ای که از اجتماع آرا در روز انتخابات ناراحت است، به همان اندازه هم درصدد است که اگر این تجربه به وسیله ملت ایران با موفقیّت انجام شد، شیرینی انتخابـات را به دهـان مردم تلـخ کنـد. از مـدّتی پیش نشسـته‌اند و برای این قضـیه برنـامه‌ریزی می‌کننـد. شـایعه تقلّب در انتخابات و صوری بودن آن را مطرح کردنـد، لطیفه و متـل درست کردنـد و در دهـان مردم انداختنـد؛ بعضـی هم البته ناآگاهـانه آنها را تکرار می‌کننـد. مـن بایـد عرض کنـم، شـایعه این که در انتخابـات تقلّب خواهـد شـد، از طرف دشـمن است. رادیوهـای بیگـانه، حرفهـای دلسوزانه رئیس‌جمهور محترم را حمل بر چیزهای نامناسب و ناشایسته کردند. حتّی بعضی از تحلیلگران و خودیها هم از روی غفلت برداشـتند آن مسأله را حمل بر این کردنـد که آیا چه چیزی قرار است اتّفاق بیفتد! این حرفها چیست؟ مگر ممکن است در انتخابات جمهوری اسـلامی، کسـی به خود حق بدهـد یـا جرأت بدهـد که در آراءِ مردم دسـتکاری کنـد؟ اوّلاً- شورای محترم نگهبـان، یک مجموعه عـادل و مواظب و ناظر بر انتخاباتنـد و هیـچ راهی را برای تقلّب باقی نمی‌گذارنـد. ثانیاً وزیر محترم کشور پیش من آمـد و گفت شـما مطمئن باشیـد که ما نمی‌گـذاریم یک رأی جا به جا شود. اینها مسـلمان و انقلابی و متدیّن و مورد اعتمادند و از مجلس شورای اسـلامی رأی اعتماد گرفته‌اند. بر فرض در گوشه‌ای یک تخلّف کوچک هم انجام گیرد. این در نتیجه انتخابات هیچ تأثیری نخواهد داشت. خود من هم مواظبم و اجازه نخواهم داد که کسـی به خود حق بدهد، تقلّب در انتخابات را که یک عملِ هم خلاف شرع و هم خلاف اخلاق سیاسـی و اجتماعی است، انجام دهـد. چنین کاری هرگز نخواهـد شـد. بعضـی خیال کرده‌انـد که حالا چه اتّفاق می‌افتـد. من بخصوص از رئیس‌جمهور محترم اسـتفسار کردم و گفتم شایـد ایشان خبری دارند؛ اما ایشان گفتند که نه؛ من در همه انتخاباتها، به مسؤولان و دست‌اندرکاران سـفارش می‌کنم که تخلّف نکنند. مسأله خاصی وجود ندارد. عدّه‌ای جنجال کردند و رادیوهای بیگانه هم های‌وهوی راه انداختند. نخیر؛ انتخابات ان‌شاءاللَّه با اتقان کامل انجام خواهد گرفت. هم مسؤولانی که هسـتند، مورد اطمینانند، هم خود من نخواهم گذاشت که مسأله انتخابات، خدای نکرده اندکی مخدوش شود. نکته چهارم این است که همه ملت ایران و خود نامزدهای محترم توجّه کننـد که هر کـدام از این چهار نفری که به خواست خدا و به‌سـلامتی اکثریت آرا را - چه

در مرحله اول و چه در مرحله دوم – به خود اختصاص داد، او رئیس‌جمهور قانونی است. البته ملت باید تلاش خود را بکند، باید زحمت بکشد و دنبال اصلح بگردد. من مکرّر عرض کرده‌ام که مسأله، مسأله دین و خدا و ادای تکلیف است. همچنان که اصل انتخابات یک تکلیف الهی است، انتخاب اصلح هم یک تکلیف الهی است. قبلاً هم گفتیم که تفاضل ولو کم باشد، در این قضیه بسیار است. باید بگردید، بین خودتان و خدا حجّت پیدا کنید؛ یعنی بتوانید از راهی بروید که اگر خدای متعال پرسید شما به چه دلیل به این فرد رأی دادید، بتوانید بگویید به این دلیل. بین خودتان و خدا، دلیل و حجّتی فراهم کنید و بعد با خیال راحت بروید رأی بدهید. مردم باید این کار را بکنند و ما هم از خدا می‌خواهیم و دعا و آرزو می‌کنیم که خدای متعال دلهای مردم را به سمت نامزد اصلح – آن که واقعاً صلاحیتش بیشتر است – هدایت کند. البته شورای محترم نگهبان، این چهار نفر آقایان را صالح دانسته است. لابد اینها در یک حد نیستند؛ بعضی صالحند، بعضی صالحترند. بگردید آن صالحتر را شناسایی و پیدا کنید و به او رأی بدهید. هر کس که برود رأی بدهد، چه رأی او صائب باشد و به اصلح رأی داده باشد و چه اشتباه کرده باشد و به غیر اصلح رأی بدهد، همین اندازه که از روی احساس تکلیف نسبت به آینده پای صندوق برود و رأی بدهد، این رأی پیش خدای متعال مأجور و موجب ثواب است و این شخص، علاقه‌مند به نظام و رهبری است. آنچه که مهم است، این احساس تکلیف است. همه آحاد ملت، این احساس تکلیف را باید بکنند. بحمداللّه – همان طور که گفتیم – احساس می‌شود که مردم کاملاً با شور و شوق وارد شده‌اند. همین شور و شوق، بلکه بیشتر از این را تا روز رأی و لحظه رأی دادن حفظ کنید. بروید تلاش و تفحّص خودتان را بکنید، اصلح را بیابید و آن کسی را که فکر کردید اصلح است و بین خودتان و خدا حجّت تمام شد، به او رأی بدهید و خاطر جمع باشید که تکلیفتان را انجام داده‌اید. این، آن چیزی است که همه باید به آن توجّه کنند. هر کس هم که نتیجه آرا متعلّق به او شد، خدای متعال ان‌شاءاللّه کمک خواهد کرد، ما هم کمک خواهیم کرد، تا بتواند وظایف خود را انجام دهد. پایه‌های نظام اسلامی، پایه‌های مشخص و روشنی است. به نظر من، در همین تبلیغات ریاست جمهوری، یکی از موفّقیتهای این دوره از انتخابات آن است که این نامزدهای محترم چهارگانه‌ای که هستند، صریحاً مبانی ارزشی انقلاب را بر زبان آورده‌اند. این، خیلی خوب است. تکرار و تأکید شد و معلوم شد که ملت چه می‌خواهد و آن چیزی که مورد علاقه ملت است، چیست. البته هر کدام از این آقایان که مسؤولیت قبول کنند، باید جوابگوی این حرفهایی که گفته‌اند، باشند؛ ما رها نمی‌کنیم. آنچه را که به مردم وعده داده‌اند، باید انجام دهند. مردم هم خواهند خواست، ما هم از طرف مردم از آنها خواهیم خواست. ان‌شاءاللّه خدای متعال توفیق خواهد داد و خواهند توانست آن دیْن خود را ادا کنند. آنچه که در پیش است، یک تجربه و یک امتحان بزرگ و یک صحنه و عرصه شیرین است. مواظب باشید که دشمن این عرصه را در کامها تلخ نکند. مواظب باشید که ایادی دشمن نتوانند خدای نکرده اخلالی بکنند، تا به فضل پروردگار، این پدیده خوب در نظام جمهوری اسلامی – یعنی پدیده دخالت و مشارکت مردم – در این دفعه هم مثل دفعات دیگر به نتایج مطلوبی برسد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، آنچه که صلاح این ملت در آن است، خودت این ملت را به آن راهنمایی فرما. قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه برکاته ---------------------------

-- ۱) هود: ۱۵

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما پس از رأی گیری هفتمین دوره‌ی «انتخابات ریاست جمهوری»

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما پس از رأی گیری هفتمین دوره‌ی «انتخابات ریاست جمهوری» رهبر عزیز و معظّم انقلاب! دو سؤال از محضر حضرت‌عالی دارم. اوّلین سؤالم شاید اقتضای این ساعت است؛ یعنی ساعات اولیه بامداد که بسیاری از مردم هنوز آراءِ خودشان را به صندوق نینداخته‌اند. حضرت‌عالی اگر در این زمینه توصیه‌ای دارید، بفرمایید. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. توصیه من، همان توصیه همیشگی است. توقّع ما این است که آحاد مردم، از همین ساعات اوّل به سمت صندوقهای رأی بشتابند و با احساس

مسؤولیت و با احساس این که کاری را آگاهانه و از روی تشخیص انجام می‌دهند، رأیشان را در صندوق بیندازند. چون در دین مقدّس اسلام، در کارهای نیک سبقت گرفتن مطلوب است، بهتر است که هرچه زودتر این کار را بکنند. خاطرم هست که چهار سال پیش هم، در چنین روزی، خدمت حضرت‌عالی رسیدیم. سؤالم این است که حضرت‌عالی به عنوان رهبر و ولیّ امر مسلمین و همچنین به عنوان یک شهروند مسلمان که حق رأی دارید، توقّعتان از آقای رئیس جمهور، برای آینده کشورمان چیست؟ ما از کسی که به عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شود، انتظار داریم که خود را خدمتگزار مردم بداند و آنچه را برای دین و دنیای این مردم مورد نیاز است، در محدوده اختیارات قانونی خود، با همه وجود انجام دهد. بدیهی است که اکثریت مردم، متدیّن و انقلابی هستند و مایلند آنچه برای رفاه و سعادت دنیوی آنها انجام می‌گیرد، در چهارچوب احکام و مقرّرات اسلامی باشد. خوشبختانه همه این آقایانِ نامزدهای ریاست جمهوری اعلام کرده‌اند که این‌طور بناست عمل کنند. ما هم همین توقّع را از آنها خواهیم داشت. من قبلاً هم گفته‌ام: هرکس که امروز، ان‌شاءاللّه رأی بیاورد و نامش از این صندوقها بیرون بیاید، من با او همان‌طور رفتار خواهم کرد که در هشت سال گذشته با آقای رئیس جمهور، جناب آقای هاشمی رفسنجانی رفتار کرده‌ام. البته خوب؛ برای شخص من، هیچ کس آقای هاشمی رفسنجانی نخواهد شد؛ اما امیدواریم برای ملت بشود و بتواند برای کشور همان‌طور شخصیتی باشد و همان‌طور تلاشی بکند و بلکه بیشتر و بهتر؛ چون باب رحمت الهی واسع است. ان‌شاءاللّه موفق باشید.خداحافظ آقایان.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ نمایندگان محترم ملت عظیم‌الشّأن ایران! خیلی خوش‌آمدید. خوشحالیم که به فضل پروردگار، مجلسی به تمام معنا مردمی - که آیینه‌ای از افکار و سلایق و گرایشها و خواستهای ملت ایران است - داریم. همان‌گونه که رئیس محترم مجلس، جناب آقای ناطق نوری اشاره کردند، من هم تصدیق می‌کنم که مجلس در زمینه وظایف خود، چه رسیدگی به طرحها و لوایح و تهیه قانونهای لازم برای اداره کشور، چه در زمینه مسائل کلّی کشور، مسائل سیاسی، موضعگیریهای بین‌المللی و جهانی، و چه در سایر مسؤولیتهای بزرگی که بر دوش آن است، فعال است. من از یکایک شما عزیزان، مخصوصاً از شخص جناب آقای ناطق نوری، مدیر و رئیس محترم مجلس تشکّر می‌کنم. امیدوارم که همیشه همین طور باشید، در همین جهت حرکت کنید و مسؤولیتهای عظیمِ متوجّه به مجلس شورای اسلامی را به چشم اعتبار نگاه کنید؛ هم همکاری با دولت، هم نظارت بر امور کشور، هم تهیه قوانین که برای اداره کشور، ابزارهای لازم در دست دولت است و نیز بقیه‌ی چیزهایی که بر عهده شماست. بحمداللّه به خاطر همین وضع خوبی که در مجلس هست و همین مدیریّت قوی و سالمی که وجود دارد، مجلس مایه آرامش برای مردم است؛ مایه تشتّت آراءِ مردم و مایه تشنّج نیست. نطقها، حرفها، گفته‌ها و موضعگیریها در مجلس، می‌تواند در مردم آرامش ایجاد کند - که بحمداللّه امروز این طور است - و می‌تواند در مردم ایجاد اضطراب کند، که بحمداللّه این گونه نیست. به هر حال، این از افتخارات ماست. یکی از بزرگترین افتخارات انقلاب ما، مردمی بودن و مردمی ماندن است. این، نعمت بزرگی است که باید آن را پاس داشت و قدر دانست. در دنیا، بسیاری از دولتهایی که به وسیله انقلابها، یا به وسیله کودتاها، یا به طرق گوناگون دیگر روی کار می‌آیند، نمی‌توانند حمایت مردمی را برای خودشان حفظ کنند. حتّی دیده شده است، دولتهایی که با کمک مردم بر سرِ کار آمده‌اند، بعد بلافاصله با یک حرکت تند و انقلابی اعلام کرده‌اند که مثلاً تا فلان مدّت، انتخاباتی انجام نخواهد گرفت، یا وعده داده‌اند، ولی به وعده خود عمل نکرده‌اند. جمهوری اسلامی، در اوّلین سال پیروزی انقلاب - سال پنجاه و هشت - پنج انتخابات برگزار کرد و تا امروز هم مرتّب ادامه داشته است. حضور مردم، نعمت بزرگی است. این نعمت که بحمداللّه در همین روزها یک تجربه و آزمایش شیرین و پرشکوه دیگر از آن مشاهده شد و صحنه بسیار زیبایی را آفرید که در دنیا و در تاریخ مایه افتخار ملت ایران و جمهوری اسلامی و

انقلاب شد - انتخابات ریاست جمهوری - جای شکرگزاری دارد. انتخابات - از جمله انتخابات اخیر - همه از برکات مردمی بودن و همین نعمت بزرگ خداست. عزیزان من! در برابر نعمت باید شکر کرد. آنچه مهم است، این است که کسی که از سوی پروردگار عالم نعمت می‌گیرد، در مقابل آن چه روشی از خود نشان خواهد داد. در سوره حمد می‌خوانید که «صراط الّذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضّالّین».(۱) یعنی کسانی که نعمت هم می‌گیرند، ممکن است «مغضوب علیهم» شوند؛ مثل بنی‌اسرائیل. بارهای خدای متعال به بنی‌اسرائیل فرمود: «اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم».(۲) آنها مورد نعمت خدا قرار گرفته بودند. در سوره حمد، «مغضوب علیهم» به بنی اسرائیل تعبیر شده است. بنابراین، نعمت را که گرفتیم، باید مواظب باشیم که بعد از تسلّم نعمت، شکرگزار آن باشیم تا جزو «مغضوب علیهم» و یا «ضالّین» نشویم. راهش هم این است که شکر کنیم. عزیزان من! حقیقت شکر این است که انسان نعمت را از خدا بداند. نه این که به زبان بگوید؛ با همه وجود باور کند که آنچه از نعمت در اختیار اوست، از سوی خداست. این طور نباشد که خیال کند، اوست که این نعمت را برای خود فراهم کرده است. این، جلب غضب و حرمان از نعمت الهی را فراهم خواهد کرد که «انما اوتیته علی علم».(۳) اگر بگوییم که خودم این داناییها و این تمکّنها را به دست آورده‌ام، غلط است. قرآن این‌طور می‌فرماید که «ما اصابک من حسنهٔ فمن اللّه(۴)»؛ هر حادثه‌ی نیکو که به شما می‌رسد، از خداست. «ما بکم من نعمهٔ فمن‌اللّه(۵)»؛ هر نعمتی که دارید، از سوی خداست. در دعا هم به ما یاد داده‌اند که به خدای متعال عرض کنیم: «ما بنا من نعمهٔ فمنک وحدک لاشریک لک لا اله الّا انت»؛(۶) هر نعمتی که ما در اختیار داریم، از توست. حدّاکثر این است که ما بتوانیم خود را قابل نعمت و حافظ نعمت خدا کنیم. این شکر، چیز خیلی مهمی است. احساس این که نعمت از خداست، مشکلات را برطرف می‌کند، غرور و تفرعن و تفاخرِ به خاطر نعمت را از انسان می‌گیرد و انسان احساس می‌کند که هیچکاره است و آنچه که هست، متعلّق به ذات مقدّس پروردگار است. او داده است، از او باید خواست، از او باید طلبید، از او باید تداوم را توقّع کرد، به او باید پناه برد، به او باید متوسّل شد و پیش او باید تضرّع کرد. این راه درست است. خدای متعال به فضلش، نعمت را بر مردم ما تمام کرده است. من اصرار دارم تکرار کنم که آنچه در این انتخابات سی‌میلیونی برای ملت ایران پیش آمد، ستاره درخشانی بر پیشانی ملت ایران شد. شما در کدام‌یک از دمکراسیهای دنیا این را سراغ دارید که هشتاد و هشت درصد از حائزان شرایط در انتخابات - طبق آماری که به ما داده‌اند - پای صندوقهای رأی حاضر شوند؟ این کسانی که در دنیا دم از حقوق مردم و دمکراسی و آزادی می‌زنند و آن را به رخ این و آن می‌کشند و همه را متّهم می‌کنند و هر کسی را که با آنها همسو نباشد و به آنها انتقاد داشته باشد، به خودرأیی متّهم می‌کنند، مگر در انتخاباتشان چقدر از مردم شرکت می‌کنند؟ من گفتم، آمار مقایسه‌ای آوردند و انتخابات ما را با انتخابات دو دوره ریاست جمهوری امریکا و نیز با انتخابات انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی مقایسه کردند، دیدم که هیچکدام این طوری نیست. نه این که به این اندازه نیست، نزدیک به این هم نیست؛ یعنی چهل و نه درصد، پنجاه درصد، پنجاه و چهار درصد، شصت درصد بودند. اینها کجا، و هشتاد و هشت درصد یا هشت و نه درصد در کشور ما کجا؟ عدّه زیادی از کسانی که می‌توانستند در این انتخابات شرکت کنند، شرکت کردند و رأی دادند. همه هم به کوری چشم دشمنان به نظام رأی دادند. البته در تبلیغات رسانه‌ای، دشمنان سعی کردند که شاید بتوانند همین پیروزی را هم طبق معمولشان - که هر خیری هم در ایران اسلامی باشد، از آن یک عیب درست می‌کنند - این را عیبی درست کنند و بگویند بله؛ مردم اعتراض و انتقاد داشتند. بحمداللّه در مصاحبه دیروزِ رئیس‌جمهور منتخبِ محترم، جواب دندان‌شکنی به همه اینها داده شد. در عین حال، اینها که دست بردار نیستند؛ اما من برای مردم خودمان عرض می‌کنم که این رسانه‌های جهانی را بشناسید - اگر چه بحمداللّه می‌شناسید - این تحلیلگران به اصطلاح سیاسی دنیا را که می‌نشینند برای تمام مسائل سیاسیِ دنیا تکلیف معیّن می‌کنند، اظهار نظر و فتوا صادر می‌کنند، بشناسید و ببینید که اینها چگونه‌اند. گفتند که این انتخابات، اعتراض است! چه اعتراضی؟! اکثریت بیست میلیونی مردم، به چه کسی رأی دادند؟ شعارهای رئیس جمهور منتخب مگر چیست؟ شعارهای رئیس جمهور منتخب، نظم و

قانون و رفع تبعیض و گسترش عـدالت اجتماعی و به طرف اهـداف اسـلامی و انقلابی رفتن و پیروی از وصایای امام بزرگوار است. آیا اینها مخالفت با نظام اسـلامی است؟! اینها شـعارهای نظام اسلامی است. مردم اینها را دوست می‌دارند. دشمن منتظر نشسته است که ببیند در جمهوری اسـلامی چه حادثه کوچکی ممکن است اتّفاق بیفتد، تا بشود با صد من سـریشم، چیز بدی را به آن چسباند و برای مردم مـا تلـخ کرد و چهره ملت ایران را در دنیـا مشوّه نمود. خـدا را شـکر می‌کنیم که « ربنـا مـا بنا من نعمـهٔ فمنك لااله‌الّاانت وحـدك لا ـ شـریك لـك». تـو جـواب دشـمنان ملت ایران را دادی. تو دلهـا را به سوی صـندوقهای رأی و به سوی شـرکت در این آزمایش بزرگ هدایت کردی. تو مردم را نسبت به این نظام الهی، این قدر با محبّت و حنون و وفادار قرار دادی. اینها از توست، از ما نیست. ما مغرور نمی‌شویم. بحمداللّه آزمایش بسیار خوب و شیرینی بود. همان طور که عرض کردیم، در این آزمایش بازنده‌ای هم وجود نـدارد؛ همه برنده‌انـد. من اصـرار دارم که این تعبیرات به کار نرود. متأسـفانه بعضـی از مطبوعات هنوز نتوانسـته‌اند تمرین کننـد که این قـدر خود را تحت تأثیر تعبیرات غلط فرهنگی غربی قرار ندهنـد. شـرکت در میـدان انجام وظیفه، بازنده‌ای ندارد؛ همه برنده‌اند. من در همین‌جا به مردم گفتم که هر کسـی پای صـندوق رأی برود و از روی احساس مسؤولیت و طبق تشخیص خود رأی را بیندازد، باید احساس کند که تکلیف خود را انجام داده است. الان هم قضـیه همین است. آقایان نامزدهای مختلف که در صـحنه انتخابات وارد شدند و نیز طرفداران آنها، باید خوشـحال باشـند. از خداوند متعال شاکر باشـید که به شـما توفیق داد تا در این صحنه وارد شوید؛ این عرصه را برای حضور ملت عظیم‌الشّأن ایران هموار کنید و آنان را در این آزمایشـی که این‌قدر شـیرین آغاز گردید و شـیرین تمام شـد، درگیر نماییـد. این برایتان افتخار است و همه شـما پیش خدای متعال مأجورید. همه کسانی که به نحوی در این انتخابـات شـرکت کردنـد، دخالت کردنـد، تبلیغات انجام دادنـد و از کسـی که مورد علاقه آنهاست و به نظرشان اصلح بوده است، حمایت کردند، پیش خداوند متعال مأجورند. همه میلیونها انسانی هم که به پای صـندوقهای رأی رفتند و از روی احساس مسؤولیت رأی خود را نوشـتند، در آن سهیم و شریکند. این، شرط اصلی قضیه است. «انّما یتقبل‌اللّه من المتّقین»(۷). این، دستور قرآنی ماست. همه کسانی که از روی احساس مسؤولیت رأی نوشتند و در صندوق انداختند - چه آن رأیی که آنها نوشتند و با این رئیس جمهور منتخب محترمی که بحمـداللّه امروز مشـغول مقـدّمات انجـام تکلیف و وظیفه بزرگ خود است، منطبق شـد و چه منطبق نشـد؛ فرقی نمی‌کنـد، همه در این جهت یکساننـد - بایـد بداننـد که برای آنها حسـنات الهی نوشـته شد. این آموزش قرآنی ماست که هر کس برای خدا کار کند، خدای متعال اجر او را ضایع نمی‌کند؛ ولو مثقال ذرّه‌ای باشد. این، صحنه امتحانی بود که مردم وارد شدند. البته پیروزی بزرگ، هم شـکر دارد و هم پرهیز از خطر. بعـد از همه پیروزیها، یک احتمال خطر وجود دارد. ملت ایران که در این حادثه پیروز شـده است، بایـد خـدا را شـکر کنـد. احتمال خطر چیست؟ احتمال خطر این است که یک وقت خدای نکرده بعضـی از افراد، کوتاهیهایی در رفتارشان نشان دهنـد، نسبت به دیگران بگومگوهایی بین مردم انجام گیرد. هم شـما آقایان و خانمهای محترمی که نمایندگان مردمید و جزو برگزیدگان ملت هستید، نگذارید، و هم آحاد مردم نگذارند که دشمن خوشحال شود. دشمن منتظر است که بین شـما بگومگو باشد. دشـمن منتظر است که صـفوف متّحد شما به هم بخورد. دشمن منتظر است که نمایش رأی سی میلیونی را - که نمایش اتّحاد ملت ایران در دفاع از نظام اسـلامی است - به یک دعوا و تنازع و تنافس و بگومگو تبدیل کند و این شـیرینی را از شـما بگیرد. نگذاریـد. این‌جا، جای هوشـیاری شـماست. همه نامزدها متعلّق به نظام اسـلامی هسـتند؛ همه از نظام اسـلامی دفاع کردند؛ همه برای نظام اسـلامی و برای خطوط اصـلی آن و آنچه که جزو بیّنات انقلاب است، شعار دادند. بنابراین، حرکت متّحدی به نفع نظام اسلامی اتّفاق افتاده است. باید هوشیار بود؛ بخصوص شما نمایندگان مردم بایستی متوجّه باشید. هم در مجلس و هم در حوزه انتخابیّه که می‌روید، به خاطر موفّقیت سـی میلیونی، به مردم تبریک بگویید. این، بزرگترین مسأله است. از ماهها قبل، بعضـی از بزرگان و عزیزان و برجستگان کشور، مکرّر به من می‌گفتند که اگر شما به شخص خاصی برای ریاست جمهوری نظر دارید، آن را به ما بگوییـد تا ما اوضاع و احوال را هموار کنیم و مردم را هدایت نماییم که همان انجام گیرد. من به آنها گفتم آنچه من از خدا

خواسته‌ام، سی میلیون رأی است. در طول این چند ماه قبل از انتخابات، هر چه اصرار شد، آقایان محترم مسؤولان برجسته کشور و دیگران، غیر از همین حرف، چیزی از من نشنیدند. گفتم در این انتخابات، من آراءِ مردم را از خدای متعال خواسته‌ام؛ آن برای ما و کشور مهمّ است. بالاخره هر کس که در رأس دولت و قوّه مجریّه قرار گیرد، کاری می‌کند، پیشرفتهایی دارد، مشکلاتی دارد. هیچ کس مطلق نیست، هیچ کس کامل نیست؛ تفاضلها هم خیلی زیاد نیست. آنچه برای من مهمّ است، این قضیه است که همه ملت احساس کنند که در این آزمایش شریکند. بحمداللَّه خداوند متعال این دعا را مستجاب کرد، این آرزو را برآورده نمود و این هدیه را به ملت ایران داد. ما اگر تا آخر عمرمان هم شکر کنیم، کم است. بعد از گذشت هجده، نوزده سال از پیروزی انقلاب، بعد از نُه سال از رحلت امام بزرگوار - که دشمن تصوّر می‌کرد یک ماه هم این نظام باقی نخواهد ماند - مردم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می‌کنند و با حضور خود که یادآور روزهای پرشور و هیجان اوّل پیروزی است، چنین انتخابات شیرینی را سازماندهی می‌کنند. این، نعمت بزرگی است که باید آن را شکرگزاری کرد. امیدواریم که خداوند متعال به همه ما توفیق دهد، تا شکر کنیم، نعمتهایش را بشناسیم، راه شکرگزاری را پیدا کنم و بفهمیم که آنچه تکلیف ماست، این است. مسؤولیتهایی که من و شما داریم، امانتهایی در دست ماست. «وتلك الایام نداولها بین الناس»(۸). خدای متعال، این امانتها را دست به دست می‌کند و چند روزی به ما فرصت می‌دهد که این امانتها را نگهداریم. این امانتها را خوب نگهداریم و با وظیفه‌ی الهی خوب رفتار کنیم و بیش از همه چیز، خدا را در نظر داشته باشیم. این مهمّ است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه از ملت ایران راضی باشد، که حتماً راضی است. ادعیّه زاکیّه آن بزرگوار، شامل حال ملت ایران باشد. این ملت عزیز و عظیم، در همه میدانها موفّق باشد. خداوند روح مطهّر امام بزرگوار را شاد کند، که آنچه ما از این خیرات و برکات داریم، به برکت آن وجود پرفیض، آن استثنای زمان، آن نادره دهر و یگانه تاریخ اسلام است. خدای متعال ما را مفتخر کرد که در زمان او واقع شویم و او را ببینیم و از او بشنویم و از برکات وجودش بهره‌مند گردیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------------------- -- ۱) حمد: ۷ ۲) بقره: ۴۰ ۳) قصص: ۷۸ ۴) نساء: ۷۹ ۵) نحل: ۵۳

۶) البلد الامین، ج ۱، ص ۲۰ ۷) مائده: ۲۷ ۸) آل عمران: ۱۴۰

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع با شکوه زائران مرقد مطهر حضرت امام خمینی(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع با شکوه زائران مرقد مطهر حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. الهداةالمهدیّین‌المعصومین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. هشتمین سالگرد رحلت امام بزرگوار، فرصت تازه‌ای برای ملتِ قدردان و وفادار ایران است که یکبارِ دیگر، میزان علاقه و عشق و وفاداری خود را به آن رهبر راحلِ عظیم‌الشّأن ابراز کند و بحمداللَّه همان گونه که ملاحظه می‌شود، با گذشت هشت سال از آن واقعه غم‌انگیز - که تا اعماق جان، این ملت را مصیبت‌زده و داغدار کرد - این حادثه بزرگ را به دست فراموشی نسپرده است و یاد و نام و خاطره امام، در میان مردم و در دلهای آنان، روز به روز شادابی و طراوت دیگری پیدا می‌کند. غیر از ملت ایران، سایر ملتهای مسلمان، بلکه آزادگان عالم هم، یاد این بزرگوار را فراموش نکرده‌اند و فراموش نخواهند کرد. امسال به مناسبت حضور عظیم مردم در عرصه انتخابات - که نمایش بزرگ دیگری از فرمانبرداری ملت بزرگ و عظیم‌الشّأن ایران نسبت به وصایای امام بزرگوار بود - می‌توانیم به روح مقدّس آن بزرگوار شادباش بگوییم. من در این مناسبت، یک بار دیگر هشتمین سالگرد این حادثه غم‌انگیز را به شما ملت بزرگ و باوفا تسلیت عرض می‌کنم و همچنین یاد فرزند ارجمند آن بزرگوار،مرحوم حاج سیداحمد آقا را که در مضجع پدر بزرگوار خود و در کنار آن عزیز ابدی خفته است، گرامی می‌داریم و از خداوند متعال برای روح آن بزرگوار و فرزندشان و همه شهدای انقلاب اسلامی، خواستار لطف و فضل و رحمت

هستیم. در این فرصت، دو مطلب را عرض می کنم. یک مطلب درباره انقلاب بزرگی است که به اراده و همّت امام و با دست معجزنشان آن بزرگوار و تبعیّتِ عظیم ملت از او در ایران به وجود آمد. مطلب دیگر، مطلب کوتاهی درباره خصوصیتی از خصوصیات امام است که می‌خواهم آن را بر مطلب اوّل مترتّب کنم. اصل صحبت من هم، همان مطلب دوم است. امام بزرگوار، نهضت عظیمی را در ایران سازماندهی کرد که ابعاد آن از ایران فراتر بود. بهره‌مندان از این انقلاب، فقط ملت ایران نبودند؛ بلکه جهان اسلام و - با یک دید - فراتر از جهان اسلام را هم شامل می‌شد. در ایران، تأثیر و نتیجه کوتاه مدّتِ بسیار مهمّی که بر این نهضت مترتّب شد، دگرگونی نظام سیاسی در این کشور بود. امام بزرگوار به کمک این ملت بزرگ، یک نظام سیاسی فاسد و وابسته و منحرفی را برانداخت و به جای آن، نظام سالم و مستقلّ و کارآمدی را در کشور ایران برسرِ کار آورد. توجّه به تفاوتها و تقابلهای اساسی این دو نظام، نکته مهمّی است که در این صحبت کوتاه و مقدّمه مطلب دوم، به طور مختصر به آن اشاره می کنم. آن نظام سیاسی‌ای که امام بزرگوار ما با نهضت خود و به کمک این ملت از بین برد - یعنی نظام فاسد و وابسته پادشاهی - نظامی بود که سردمداران و مسؤولان و رؤسای آن، به سرنوشت ملت ایران و جوانان این کشور اهمیتی نمی‌دادند و کشور و ملت را به سمت وابستگی هر چه بیشتر سوق می‌دادند. سعادت مردم به عنوان یک هدف، برای آنها مطلقاً مطرح نبود. اداره کشور، با الگوهای غلط و نامتناسبی انجام می‌شد، که از کشورهای بیگانه به طور ناقص گرفته شده بود و تازه همان هم اجرا نمی‌شد؛ یعنی یک نظام استبدادی و دیکتاتوری محض، تحت نامهای گوناگون و با روشهایی که هیچکدام از آن روشها، برخاسته از اراده و خواست ملت و متوجّه به مصالح آنها نبود. در نظام وابسته منسوخ و برافتاده قبل از انقلاب، مردم دچار فساد و بی‌بند و باری بودند، یا به تعبیر درست‌تر، به سمت فساد و بی‌بند و باری و خودباختگی و بی‌ایمانی سوق داده می‌شدند. یعنی حرکت ملت را این طور تنظیم کرده بودند که روز به روز در کشور، بی‌ایمانی همه‌گیرتر شود و مردم از ایمان معنویِ درست محروم بمانند و به فساد و بی‌بند و باری کشانده شوند و خودباختگی در مقابل بیگانگان در آنها تقویت گردد و استقلال اقتصادی و فرهنگی در کشور، مفهومی نداشته باشد. جهت کلّیِ حرکت در آن نظام منسوخ و فاسد، این بود. در این مرحله، هنر بزرگ امام بزرگوار در این بود که به جای آن نظام فاسد، یک نظام سیاسی در این کشور برقرار کرد که به جای بی‌اعتنایی به مردم، عشق به مردم بر آن حاکم است. به جای بی‌توجّهی به سرنوشت ملت، بخصوص سرنوشت جوانان، عشق به سرنوشت ملت و عشق به سرنوشت جوانان و اهمیت فوق‌العاده به آنها در آن مطرح است. به جای خودباختگی در مقابل بیگانگان، خودباوری در میان مردم روز به روز توسعه پیدا می کند. به جای وابستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به بیگانگان، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هدف قرار گرفته است. ملت ایران، در بینش نظام سیاسی‌ای که امام بزرگوار در این کشور برقرار کرد، نیازی ندارد که روشهای زندگی خود را از دیگران تقلید کند و یاد بگیرد؛ زیرا دارای فرهنگ غنی و عمیقی است. اسلام را دارد، آموزشهای قرآنی را دارد، دستورات الهی را دارد، سنتهای اصیل ملّی و بومی خود را دارد و می‌تواند یک زندگی شیرین، زیبا، باشکوه، مرفّه و همراه با عزّت را برای خود ترتیب دهد. تفاوت شکل نظام اسلامی‌ای که امام بزرگوار در این کشور مستقر کرد، با نظام فاسدی که قبل از نهضت امام بزرگوار و قبل از وقوع معجزه عظیم زمان ما در این کشور مستقر بود، این قدر عمیق و آشکار است. وقتی نگاه کنید و دقّت نمایید، می‌بینید که همه نقاط منفی‌ای که در نظام منحطِّ پهلوی بر ملت ایران تحمیل شده بود و جزو خصلتهای ذاتیِ آن نظام سیاسی بود، در نظام سیاسی‌ای که امام بزرگوار در این کشور به وجود آورد، به نقاطی که صد و هشتاد درجه با آن فاصله دارد، تبدیل شده است. در نظام اسلامی، مردم به خودشان ایمان و اعتقاد دارند؛ نظام سیاسی برای خود احترام قائل است؛ زیر بار تحمیل قدرتمداران جهانی و سلطه استکباری نمی‌رود؛ استقلال کشور، متّکی به منافع و مصالح خودِ این مردم است، نه متّکی به خواست و مصالح بیگانگان؛ مسؤولان کشور، منتخبان خودِ ملتند، نه تحمیل شده به وسیله اجانب، یا به وجود آمده در کودتاهای نظامی و با پول دشمنان. در آن نظام، مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خودشان، هیچ نقشی نداشتند؛ اما در نظام اسلامی، مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خودشان،

همه نقش و تأثیر را دارا هستند. آنچه را که امام بزرگوار، با دست قدرتمند و معجزنشان خود به وجود آورد - که آن هم از ایمان و توکّل و شخصیّت مستحکم او سرچشمه می‌گرفت - بر اساس اسلام بود. یعنی هدفهای نظام اسلامی، هدفهای اسلامی است؛ هدفهایی است که در قرآن و اسلام تعریف شده است. روشها و برنامه‌های نظام اسلامی هم، همان مقرّرات و برنامه‌ها و احکامی است که در منابع اسلامی تبیین و معیّن شده است؛ یعنی نظام اسلامی، نظامی است که صددرصد برخاسته از اسلام است. ادّعا نمی‌کنیم که واقعیت جامعه، صددرصد منطبق با اسلام است - این، چیزی است که در بلند مدّت باید تأمین شود - اما ادّعا می‌کنیم که برنامه‌ها متّخذ از اسلام است؛ روشها برخاسته از مقرّرات اسلامی است و هدفها، هدفهایی است که به وسیله اسلام، برای بشر و جوامع بشری و آحاد انسان تعریف شده است. لذا آن نکته‌ای که عرض شد، آشکار می‌شود؛ یعنی چون متّکی به اسلام است، ابعاد آن از ابعاد ایران وسیعتر است. در این قریب نوزده سالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، یکی از نکاتی که تبلیغات دشمنان همواره نسبت به نظام اسلامی مطرح کرده‌اند، عبارت از صدور انقلاب است. بارها هم مسؤولان جمهوری اسلامی گفته‌اند که ما نمی‌خواهیم انقلابمان را به کشورها و در میان ملتها صادر کنیم؛ اما آنها باز هم تکرار می‌کنند! مقصود آنها از صدور انقلاب، همین است که وقتی نظام اسلامی بر مبنای احکام اسلام و هدفهای قرآنی تنظیم شده باشد - که شده است - در هر جای آفاق عالم که مسلمانی زندگی می‌کند، این نظام و این انقلاب را از خود می‌داند، به آن افتخار می‌کند و از عزّتش، احساس عزّت دارد. امروز جمهوری اسلامی، در صحنه‌های سیاسی و بین‌المللی و در عرصه سازندگی کشور و در نمایشهای سیاسی عظیمی که این ملت به وجود می‌آورد - مثل همین مسأله انتخابات، یا بقیه عرصه‌هایی که مردم در آن حضور پیدا می‌کنند - سربلند است. هرگاه یکی از اینها به وجود می‌آید، یکی از نمونه‌های عزّت و استقلال هم ظاهر می‌شود. هر جای عالم، مسلمانی زندگی می‌کند، وقتی این خبر را می‌شنود، احساس عزّت می‌کند. چرا؟ چون نظام جمهوری اسلامی را متعلّق به خودش می‌داند و این به خاطر آن است که امام بزرگوار - طرّاح و معمار این انقلاب - این نظام را بر اساس هدفهای اسلامی به وجود آورد و به آن، جنبه فرامرزی و جهانی و بین‌المللی داد. نمی‌توانند این نظام را در چارچوب مرزهای ایران محبوس کنند. مسلمانان دنیا، این نظام را از خود می‌دانند و این همان چیزی است که استکبار را به‌شدّت خشمگین می‌کند. اسم این را صدور انقلاب می‌گذارند؛ یعنی همان تعبیری که انقلابیّون مارکسیست، در دهه‌های میانه قرن بیستم، به آن افتخار می‌کردند؛ در حالی که ما به آن معنا و به آن صورت، معتقد به صدور انقلاب نیستیم. وقتی که این انقلاب، اسلامی است، پس همه مسلمانان عالم، به آن علاقه‌مند و معتقدند و آن را از خود می‌دانند. ملاحظه کردید که امام بزرگوار در طرّاحی این انقلاب و در تنظیم نظام سیاسی بر اساس این انقلاب - یعنی تشکیل حکومت و نظام جمهوری اسلامی - به فضل پروردگار و به هدایت الهی، روشی را برگزید که روش پیامبران و بندگان متّصل به منبع غیب است. این، به خاطر آن است که امام، قرآن را دوست می‌داشت، خود شاگرد مکتب قرآن بود، با قرآن مأنوس بود، از قرآن استمداد می‌کرد و قرآن برای او برنامه زندگی به حساب می‌آمد. این، یکی از نتایج و آثار بزرگ و شکوهمند آن حقیقت است. مطلب دومی که درباره امام است و من آن مطلب را امروز می‌خواستم عرض کنم و به اختصار در میان می‌گذارم، این است که چنین حرکت عظیمی، معمولاً و عادتاً با یکی از دو آفتِ «تحجّر» یا «انفعال» مواجه می‌شود. چنین کار بزرگی، آفاتی دارد و آفت بزرگ چنین حرکت عظیمی با این ابعاد وسیع - همان‌طور که گفتم - یکی از دو آفت «تحجّر» یا «انفعال» است. تحجّر این است که، کسی که می‌خواهد کار بزرگی را با این عظمت انجام دهد، نتواند نیازهای زمان و لوازم هر لحظه لحظه زندگی یک ملت را از قرآن بشناسد و بخواهد در یک وضعیت ایستا و بدون انعطاف، حکم نماید و کار کند و پیش برود. این، امکان‌پذیر نیست. معنای تحجّر آن است که، کسی که می‌خواهد از مبانی اسلام و فقه اسلام، برای بنای جامعه استفاده کند، به ظواهر احکام اکتفا نماید و نتواند کشش طبیعی احکام و معارف اسلامی را، در آن جایی که قابل کشش است، درک کند و برای نیاز یک ملت و یک نظام و یک کشور - که نیاز لحظه به لحظه است - نتواند علاج و دستور روز را نسخه کند و ارائه دهد. این، بلای بزرگی است. اگر در رأس

نظامهای سیاسی‌ای که براساس اسلام، یا تشکیل شده است، یا در آینده تشکیل خواهد شد، چنین روحیه‌ای وجود داشته باشد، یقیناً اسلام بدنام خواهد شد و منبع لایزال معارف و احکام اسلامی نخواهند توانست جامعه را پیش ببرند. امام، خود را از این آفت مبّرا کرد. به خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خودِ گروه شیعه، در دنیای اسلام به قدرت و حکومت دسترسی نداشتند و فقه شیعه، یک فقهِ غیرحکومتی و فقهِ فردی بود، امام بزرگوار، فقه شیعه را به سمت فقه حکومتی کشاند. همچنان که اهل فن اطّلاع دارند، در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشورند - مثل مسأله حکومت، مسأله حسبه و چیزهایی که با کارهای جمعی و داشتنِ قدرت سیاسی ارتباط پیدا می‌کند - چند قرن است که جایشان خالی است. بعضی از آنها، از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرّض قرار نگرفته است؛ مثل همین مسأله حکومت. بعضی مسائل مثل مسأله جهاد - که یک مسأله اساسی در فقه اسلام است - چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، بتدریج کنار گذاشته شده و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است. علّت هم معلوم است. فقهای شیعه، در این مورد تقصیر یا قصوری نکرده‌اند. برای آنها، این مسائل مطرح نبوده است. شیعه، حکومت نداشته است. فقه شیعه، نمی‌خواسته است جامعه سیاسی را اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده است که جهاد بخواهد آن حکومت را اداره کند و احکامش را از کتاب و سنّت استنباط نماید. لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد، یا حدّاکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال آن کاربُرد داشت. شاید بشود به جرأت گفت که فقه شیعه، عمیقترین فقه‌های اسلامی است. یعنی کتب فقهیِ فقهای امامیّه، از لحاظ عمق، از همه کتب فقهی‌ای که ما دیده‌ایم، به طور معدّل عمیقتر و دقیقتر است؛ امّا این مباحث و این گرایش در زمینه‌های مختلف، در آن وجود نداشته است. امام بزرگوار، فقه شیعه را از دورانی که خود در تبعید بود، به سمتِ فقه اجتماعی و فقه حکومتی و فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملتها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملتها باشد، کشاند. این، یعنی نطقه مقابل آن آفتی که گفتیم تحجّر است. حتّی در اواخر سالهای عمرِ بابرکت امام بزرگوار، مسائلی که به ظاهر جزئی می‌نمود - اما با توجّه به این که یک خط و یک سَمتگیری را به فقهای شیعه نشان می‌داد، بسیار مهم بود - پیش آمد و ایشان باز هم نشان داد که آن کسی که می‌خواهد نظام را اداره کند؛ آن فقهی که می‌خواهد یک ملت یا مجموعه عظیمی از انسانها و ملتها را اداره کند، بایستی بتواند شرایط زمان را بشناسد و پاسخ هر نیازی را در هنگام آن نیاز، به آن بدهد و نمی‌تواند در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همه مسائلِ زندگی مردم، نقطه‌ای را بی‌پاسخ بگذارد. آفت دومی که در چنین مواردی، مسؤولان و رهبران و گردانندگان اجتماعات را تهدید می‌کند، این است که آنها را دچار انفعال و خودباختگی کنند و و در موضع تأثیرپذیریِ ناخواسته از اراده دیگران قرار دهند. امام بزرگوار، در مقابل این آفت دوم هم مثل کوه ایستاد. آن چیزی که باید مورد توجّه قرار گیرد و من اصرار دارم که مردم عزیز ما - بخصوص جوانان - و همچنین مسؤولان بخشهای مختلف نظام مقدّس جمهوری اسلامی به آن توجّه کنند، این است که دشمنان نظامِ جمهوری اسلامی، وقتی نمی‌توانند در میدان مبارزه رویاروی، کار مؤثّری با این نظام انجام دهند؛ یعنی نمی‌توانند به آن ضربه نظامی بزنند؛ نمی‌توانند انفجار داخلی درست کنند؛ نمی‌توانند ضربه‌های امنیتی بزنند؛ نمی‌توانند با محاصره اقتصادی، آن را به زانو درآورند - وقتی از همه اینها مأیوس می‌شوند - یک راه برایشان باقی می‌ماند و آن، این است که نظام اسلامی و انقلابی را به مواضعی برخلاف اصولِ خود سوق دهند، یا به عبارت ساده‌تر و روشنتر، آن را وادار کنند که از گفته‌های خود در زمینه مسائل انقلاب برگردد؛ حرف و مواضع خود را تخطئه کند و خودش را دچار تناقض نماید! این را از چه راهی انجام می‌دهند؟ از راه فشارهای تبلیغاتی، فشارهای سیاسی، فشارهای فرهنگی. جو را آن‌چنان از فشار انباشته می‌کنند که انسانهای ضعیف‌النّفس، در مقابل این فشار نمی‌توانند مقاومت کنند. اگر بخواهیم یکی، دو مثال در زمینه مسائل سیاسی عرض کنیم، باید بگوییم که تا ده، پانزده سال قبل، مسأله فلسطین در دنیای اسلام، مسأله‌ای بود که همه به نامِ آن شعار می‌دادند؛ بعضی صادقانه‌تر، بعضی همراه با ظاهرسازی؛ ولی به هر حال، همه حکومتهای اسلامی، شعار مسأله فلسطین را اقلاً به زبان می‌گفتند و

تکرار می کردند. فشار استکبار و دشمنان شروع شد. یعنی همان کسانی که از اوّل، بانی غصبِ کشور فلسطین از یک ملت – یعنی ملت فلسطین – و سپردن آن به دستِ یک مجموعه مهاجر و دروغین و یک ملت ساختگی بودند، شروع به فشارآوردن بر روی دولتها و شخصیّتها کردند. ملت کنونیِ صهیونیستِ اشغالگر، یک ملت ساختگی است. هیچ عنصری از عناصر اصلی یک ملت در اشغالگران نیست، از جاهای مختلف عالم، با دیدگاههای مختلف، با مناشئ اجتماعی مختلف و با عقاید گوناگون آمده‌اند؛ صرفاً از جهت این که به نژاد بنی‌اسرائیل اتّصال و ارتباط دارند! قرنها از هم جدا بوده‌اند، ولی آنها را به عنوان یک ملت تلقّی کرده‌اند. یک ملت تصنّعی و دروغین؛ برای این که بتوانند در این نقطه حسّاس از جهان – یعنی قلب خاورمیانه و قلب جهان اسلام – پایگاهی برای استکبار باشند. روز اوّل، انگلیسیها آنها را به وجود آوردند؛ امروز هم رژیم امریکا حداکثر استفاده را از آن می‌برد و اهداف استکباری خود را تأمین می کند. همانهایی که این زمینه را به وجود آورده‌اند، شروع به ایجاد فشارهای تبلیغاتی و سیاسی بر روی دولتها و شخصیّتها و نظامهای سیاسی کرده‌اند و باب گفتگوهای پشت پرده و رشوه دادنها و رشوه گرفتنها را باز گشوده‌اند و کاری کرده‌اند که این شعار عمومی مسلمانان را بتدریج از زبان دولتها بگیرند؛ والّا از ملتها که نمی‌توانند بگیرند. همان کسانی که پانزده یا بیست سال قبل، دولت صهیونیست را به عنوان دولت غاصب، مورد قطع رابطه و محاصره اقتصادی قرار داده بودند، امروز برای ایجاد ارتباط اقتصادی با او، مسابقه می گذارند! این، همان انفعال است. فشار گوناگون دستگاههای متمرکز استکبار، چه از لحاظ تبلیغات و چه از لحاظ مسائل اقتصادی و غیره، به قدری بر اینها به طور متوالی وارد می‌آید، که احساس می کنند ناچارند عقب‌نشینی کنند، و عقب‌نشینی می کنند. این، خودباختگی و انفعال در زمینه مسائل سیاسی است. همین قضیه، به شکل بسیار خطرناکتر، در زمینه مسائل اعتقادی و مواضع اصولی مطرح می‌شود. در اواسط این قرن، بسیاری از کسانی که با اتّکا به موج چپ، در آفریقا و آسیا، انقلابها و نظامهایی به وجود آوردند، بعد از گذشت پنج سال، ده سال، پانزده سال، زیر فشار دشمنان مسلّط و دارندگان زر و زور و بوقهای تبلیغاتی، همه مواضع اصولی خودشان را از دست دادند و بتدریج به آنها نزدیک شدند! فقط اسمهایشان با هم فرق داشت؛ اما باطنشان یکی بود. خطر بزرگی که انقلابها و اصالت ملتها را تهدید می کند، این خطر است. خطر بزرگی که صاحبان فکر و اندیشه را در کشورها تهدید می کند، این خطر است. امام، در مقابل این خطر، مثل کوه استوار ایستاد؛ «کالجبل لا تحرکه‌العواصف»(۱). از ساعت اوّل، از نام نظام جمهوری اسلامی بگیرید، تا بقیه قضایا. آن روزها معمول بود که کلمه «دمکراتیک» را در کنار نام جمهوری بیاورند؛ یعنی یک کلمه غربی، دارای محتوای دوگانه. هم غربیها ادّعا می کردند که ما دمکراتیک هستیم، هم کشورهای سوسیالیستی و شرقیِ آن روز می گفتند ما دمکراتیکیم! در دنیا مُد بود که اسم کشورها و نظامهای سیاسی را دولت دمکراتیک فلان جا بگذارند. اصرار داشتند که این کلمه را بر کلمه جمهوری اسلامی اضافه کنند. البته صرفِ اضافه کردن یک کلمه نبود؛ دنباله این اضافه کردن، خیلی از حرفها و مسائل وجود داشت که امام با آن دیدِ تیزبین خود دید. امام از اوّل اعلام کرد: «جمهوری اسلامی؛ نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد». جمهوری اسلامی، همان است که انسان از قرآن می گیرد. در هر مرحله‌ای، بخصوص در سالهای اوّل که هنوز قاطعیت امام بزرگوار برای تصمیم‌گیرندگان جهانی در داخل دولتهای استکباری، درست معلوم نشده بود، از این فشارها زیاد می‌آوردند؛ ولی البته بعدها مأیوس شدند. این، آن نکته‌ای است که همه باید توجّه داشته باشند. امروز هم همین معنا وجود دارد. دستگاههای وابسته تبلیغاتی استکبار، در رادیوهایشان، یک کشور را به خاطر اعتقادات اصیلش، به باد تمسخر و استهزا می گیرند؛ برای این که ملتی را وادار به عقب نشینی کنند. این رادیوهای بیگانه، با پولهای گزافی که اداره می‌شوند، برای همین است که ملتها را در مقابل موج مصنوعی جهانی – که آنها با تبلیغات خودشان وانمود می کنند – به احساس غربت وادار کنند. در همه قضایا هم دخالت می کنند و نظرات اصیل ملتها را مورد تهاجم قرار می‌دهند. ما از ملتهای دیگر هم کم و بیش خبر داریم؛ اما بیشتر، از ملت و از مسائل اصولی خودمان اطّلاع داریم. در همه زمینه‌ها – در قضیه زن، در قضیه حقوق بشر، در قضیه دمکراسی – اظهار نظر و دخالت می کنند و ملت را به خاطر عقاید اصولی‌اش زیر سؤال می‌برند. در

حالی که در همه این قضایایی که امروز بوقهای تبلیغاتی استکبار، ملت ایران را متّهم می‌کنند، مردم ما می‌توانند با گردن برافراشته بایستند و در یک عرصه جهانی - اگر در عرصه بین‌المللی، چنین فرصتی به این ملت بزرگ داده شود - اثبات کنند که در این زمینه‌ها، خودِ غربیها از ملت ایران عقبترند. یک مسأله، همین مسأله دمکراسی و مسأله حضور و دخالت مردم و مسأله آراءِ آنهاست. امروز شما ببینید، ملت ایران در انتخاباتی که مربوط به گزینش رئیس جمهور است - یعنی گزینش رئیس و مدیر امور اجرایی کشور - و برای او مهم است، با درصد بالایی شرکت کرد و رأی داد؛ که من هر چه نگاه کردم، در این سالهای اخیر، در هیچیک از کشورهای غربی، در انتخاباتی که آنها خودشان بدان افتخار می‌کنند، چنین حضوری از مردم مشاهده نشده است. ملت ایران، به دهان یاوه‌گویانی زد که نظام جمهوری اسلامی را به این متّهم می‌کردند که با مردم کاری ندارد و آراءِ مردم در آن دارای نقش نیست. ملت، به آنها تو دهنی زد و نشان داد که نخیر؛ اگر شما راهپیماییها را نمی‌بینید؛ اگر حاضر نیستید که حضور مردم را در صحنه‌های گوناگون پرهیجان این انقلاب و این کشور ببینید؛ بیایید، این یک نمونه و یک حضور آشکار و غیرقابل انکار را ببینید. جمهوری اسلامی، این افتخار را دارد که تصمیم‌گیری در آن، در مسائل مهمّی از این قبیل، به عهده مردم است. مردم، این امکان و این میدان را دارند و نظام جمهوری اسلامی از آنها می‌خواهد که در این میدان وارد شوند و حضور پیدا کنند و این حرکت را انجام دهند. البته تبلیغات دشمن که با این چیزها تمام نمی‌شود. تبلیغات خصمانه دشمن، تبلیغات استکباری، تبلیغاتی که ناشی از غرض‌ورزی و عناد است، به خاطر واقعیت داشتن حرفها که نیست. چیزی را برای یک ملت و یک کشور و یک نظام بهانه می‌کنند و به دروغ روی آن تبلیغات می‌نمایند. مسأله زن هم همین طور است. در طول این نوزده سال - از اوّل انقلاب تا کنون - نسبت به دیدگاه نظام جمهوری اسلامی و دیدگاه اسلامی درباره زن، به طور مستمر یاوه‌گویی کرده‌اند. اسلام، در مورد بینشی که نسبت به زنان و نقش بانوان در جامعه دارد - نقش فردی، نقش خانوادگی، نقش سیاسی، نقش اجتماعی - می‌تواند ادّعا کند که همه ملتهای مدّعی باید از او پیروی کنند. اگر قرار باشد که در این زمینه، کشورهای غربی پشت میز محاکمه‌ای قرار گیرند و پاسخ دهند، بدون شک آبرویشان خواهد رفت. در همین کشورهای غربی، تا چند سال قبل از این - نه خیلی زیاد - زنانی که در مراکز آموزش عالی تحصیل می‌کردند، حق نداشتند مدرک کتبی تحصیلات عالی خودشان را بگیرند! در همین اواخر، در بعضی از کشورهای غربی - از جمله در انگلستان - یکی از مجلاتّ یکی از کشورهای غربی - که نمی‌خواهم از آن کشور و از آن مجلّه اسم بیاورم - پیرزنی را معرفی کرده بود که در سال ۱۹۱۷ - یعنی تقریباً هفتاد سال قبل - در حدّ دکترا تحصیلات عالیه کرده است؛ لیکن به او مدرک تحصیل نداده‌اند! بعد سؤال می‌کند، چرا مدرک تحصیل نداده‌اند؟ می‌گوید که چون تا سال ۱۹۴۷ در انگلستان، به زنانی که تحصیل می‌کردند، مدرک تحصیلی نمی‌دادند و می‌گفتند که زن نباید مدرک تحصیلی بگیرد! اینها امروز آمده‌اند و در مقابل جمهوری اسلامی، مدّعی حقوق زن شده‌اند! در همان سالهایی که چنین حقارتهایی در فرهنگ غربی مشاهد می‌شد، در ایران اسلامی، «بانوی اصفهانی» اجازه اجتهاد از مجتهدان درجه اوّلِ آن روز اسلام داشت و در اصفهان، حوزه تدریس فلسفه و فقهش را دایر بود! اسلام، این است. تا اوایل این سده - یعنی تا دهه‌های دوم و سوم همین قرن میلادی - در کشورهای غربی، زنان مالکیت به معنای حقیقی نداشتند! یعنی زنی که شوهر می‌کرد، بدون اجازه شوهرش نمی‌توانست در ثروت خود تصرّف کند. این را با احکام اسلامی مقایسه کنید که زنان را مستقل می‌داند. مگر شوهر حق دارد که به زن بگوید تو در مال خودت این کار را بکن، این کار را نکن، این تصرّف را بکن؟ در اسلام، چنین حقّی به شوهر داده نشده است. درباره مسأله زن، اینها آمده‌اند طلبکار نظام جمهوری اسلامی شده‌اند! چرا؟ چون در نظام اسلامی، بر اساس معارف اسلام، بی‌بندوباری راه ندارد و فساد و فحشا اجازه داده نمی‌شود. اینها می‌خواهند، همچنان که در نظام منحوس پهلوی، زن و مرد و پیر و جوان را به سمت بی‌بندوباری سوق می‌دادند، امروز هم همین کار را در نظام جمهوری اسلامی بکنند و همان بساط را به راه بیندازند. همان بلایی که امروز بر سر خود کشورهای غربی آمده است، که امروز دلسوزان در کشورهای غربی - و از همه بیشتر در امریکا - نگران فساد و بی‌بندوباری نسل

جوان خودشان هستند، که دیگر از قابلیت کنترل هم خارج شده‌اند و نمی‌توانند علاج کنند! می‌خواهند این فساد را هم در کشورهای اسلامی و در نظام اسلامی ما - که بر پایه قرآن است - به راه بیندازند. آن وقت با فشارهای تبلیغاتی، با تحقیر، با تمسخر، با دروغ و با نسبتهای خلاف واقع، می‌گویند که زنان را شکنجه می‌کنند! با گفتن این دروغها، می‌خواهند نظام اسلامی را دچار انفعال کنند و ملت و مسؤولان ایران، در مقابل این حرفها مجبور به عقب‌نشینی شوند. حاشا و کلّا، چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. ملت ایران، عزّت و سربلندی خود را از استقامت و خودباوری و نفی خودباختگی به دست آورده است. همه دنیا باید بدانند که این ملت، به سمت کمال و رفاه و علم و معرفت و گسترش فرهنگ و به سمت همه نیکیها و زیباییها پیش خواهد رفت؛ اما حتّی یک روز و یک ساعت هم تسلیم فشارهای دشمنان نخواهد شد. راه میان تحجّر و خودباختگی، راهی بود که امام انتخاب کرد. این، درس بزرگ امام بود و توانست این انقلاب را نجات دهد. امروز هم به فضل پروردگار، همان راه و همان خط در این کشور مجرا و معتبر است و مسؤولان و فرزانگان و بزرگان و علما و سیاستمداران و جوانان کشور و آحاد ملت، بر روی همین خط حرکت می‌کنند. رحمت خدا بر آن روح پاک و فکر بلندی که راه را درست تشخیص داد، درست حرکت کرد و به نتایج درست آن دست پیدا کرد. پروردگارا! تو را به اولیایت سوگند می‌دهیم، روح مطهّر امام بزرگوار را روزبه‌روز و ساعت‌به‌ساعت، از تفضّلات خود بیشتر بهره‌مند فرما. پروردگارا! خطّ روشن آن بزرگوار را هر روز برجسته‌تر و نمایانتر گردان. پروردگارا! ملت ایران را در همه میدانهای بزرگ، موفق و پیروز گردان. پروردگارا! این وحدت و اتّفاق و یگانگی و وحدت کلمه‌ای را که میان این ملت است، روزبه‌روز مستحکمتر کن. پروردگارا! مسؤولان کشور را - کسانی که برای این مردم، تعهّد خدمتگزاری کرده‌اند - در ادامه راهشان و در انجام کارهای بزرگ و برداشتن بارهای سنگین، کمک فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود فرما و ما را در حضور و غیبتش، از سربازان حضرتش قرار ده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --------
-- ۱) کمال الدین، ص ۳۸۹

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل نیروی انتظامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل نیروی انتظامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدواریم که خدای متعال همه شما را مشمول لطف و امان در رحمت خود در دنیا و آخرت قرار دهد. ترکیب هم ترکیب متناسبی است؛ هم نیروی انتظامی که مسؤول امنیت فضای زندگی و جان و مال مردم در سراسر کشور است، هم سازمان تأمین اجتماعی که آن هم مسؤول امنیت بخشیدن به طبقات ضعیف و مستمند است. یک جمله راجع به این سازمان عرض کنیم، و آن، این است که نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که اساساً با تأمین اجتماعی به این صورتی که امروز در دنیا رایج است، موافق است؛ در شمار آن نظامهایی نیست که به شکل فلسفی و زیربنایی، با کارهای تأمینی در جامعه مخالفند. ما معتقدیم که مسؤولان کشور و دولت جمهوری اسلامی، باید به شکل ویژه‌ای، طبقاتی را که نیازمند کمک هستند، مشمول کمک‌رسانی کنند که این، در سازمان تأمین اجتماعی، به صورت بیمه‌های اجتماعی و کارهای تأمینی گوناگون انجام می‌گیرد. بنابراین، این کار با اساس و فلسفه نظام اسلامی منطبق است و هر چه تلاش شود، ابتکار عمل به خرج داده شود، پوشش به شکل صحیحی گسترش یابد و نوع کمک‌رسانیها طوری باشد که خانواده‌ها را به تلاش متناسب وادار کند و در جامعه رکود به وجود نیاورد، بلکه حرکت ایجاد نماید، این با اهداف نظام جمهوری اسلامی منطبقتر خواهد بود. دولت هم باید ان‌شاءاللَّه کمک کند تا قشرهایی که در پوشش تأمین اجتماعی هستند - مثل بازنشستگان - هر کدام به نحوی مورد اعتنا و توجّه ویژه قرار گیرند. بازنشستگان، نیروی فعّاله کشور در اندکی پیش از این هستند که تلاش کرده‌اند، زحمت کشیده‌اند، بسیاری از آنها شب و روز و عمر و جوانی خود را صرف کار کرده‌اند و باید کشور به این تلاش و به این زحمتکشیِ مستمرّ دوران عمر پاسخ گوید. این را هم بدانید که وضع فعلی بازنشستگان،

در واقع همیشه به صورت یک الگو در مقابل چشم کارکنان فعلی دولت قرار خواهد گرفت. هرچه وضع بازنشستگان در کشور بهتر باشد، کارکنان فعلی دولت با دلگرمی بیشتری کار خواهند کرد؛ چون می‌دانند فردا که به آن وضع رسیدند، اوضاعشان خوب خواهد گذشت. اگر خدای ناکرده نسبت به بازنشستگان بی‌اعتنایی، بی‌احترامی و بی‌توجّهی شود و آنها دچار مشکل شوند، این آیینه فردای کارکنان امروز خواهد بود. یعنی نگاه می‌کنند، می‌بینند که فردایشان این است؛ از کار دلزده خواهند شد و به کارهای نامتناسب با شغل خود روی خواهند آورد. لذاست که دستگاه دولتی باید به صورت اساسی به مسأله بازنشستگان - بخصوص کسانی که در پوشش سازمان تأمین اجتماعی و سازمانهای دولتی، بیمه و تأمین هستند - توجّه و به صورت ویژه به آنها رسیدگی کند. مسأله نیروی انتظامی، البته یک مسأله اساسی و مهمّ است. اگر ما بخواهیم ضروریات زندگی بشر را در فصول عمده خلاصه کنیم و مثلاً به دو فصل، سه فصل و حداکثر به چهار فصل برسد، یک فصل از این چند فصل، فصل «امنیت» است. بدون امنیت، نه خوراک لذّتی می‌بخشد، نه خانواده اُنسی ایجاد می‌کند و نه شغل و درآمد فایده‌ای می‌دهد. امنیت که نبود، هیچ چیز نیست. امنیت، مثل هوا برای انسان، به طور مستمر لازم است. اگر جامعه امنیت نداشته باشد، حالت اختناق پیدا می‌کند؛ مثل مجموعه‌ای که هوا در اختیار نداشته باشد. این، اهمیت امنیت است. امنیت هم متعلّق به همه است. امنیتِ تهران، واجبتر از امنیتِ مردم مرزنشین جنوب و شرق و غرب کشور نیست. امنیت افراد مرفّه که از سرمایه و امکاناتی برخوردارند، واجبتر از امنیت آن کارگری که چشمش به مزد روزانه است، نیست. لذا امنیت، متعلّق به همه است؛ نیروی انتظامی هم متعلّق به همه است. نکته‌ای را فرمانده محترم نیروی انتظامی ذکر کردند که نکته درستی است و آن، این است که اساس نیروی انتظامی در دوران رژیم غیر مردمی و طاغوتی، برای حفظ امنیت طبقات ویژه بود و بقیه مردم هر چه بر سرشان می‌آمد، اهمیتی نداشت! من در همان زمان رژیم گذشته، در مناطق مرزی کشور به صورت تبعید زندگی می‌کردم و می‌دیدم که وضع آن‌جا چگونه بود. در آن‌جا، امنیت به دست گردن‌کلفتها و باج‌بگیرهای منطقه سپرده شده بود. امنیت، عبارت بود از امنیت خوانین و بزرگان و سرمایه‌داران منطقه و دیگران حقی از آن نداشتند. به همین‌خاطر، اگر در مناطق مختلف این کشور و بخصوص در دوردستها، آدم متنفّذی، نوکران، کارگران و زیردستان خود را می‌زد، می‌کشت، حبس می‌کرد، از زندگی و هستی می‌انداخت و امنیت آنها و زن و فرزندشان را صلب می‌نمود، ایرادی نبود و کسی نمی‌گفت که شما چرا این کار را کردید! اگر به پاسگاه هم شکایت می‌کردند، شکایت‌کننده محکوم می‌شد! یعنی امنیت، امنیت طبقات ویژه بود، نه امنیت عمومی. گیرم که فرضاً در شهرهای بزرگ مثل تهران و بعضی شهرهای دیگر، پلیس، بازارها و کوچه‌ها و خیابانها را در همه‌جا زیر نظر داشت؛ اما در حقیقت این دستگاه عظیمی که در آن زمان برای امنیت کشور فراهم و طرّاحی شده بود، هدفش آن بود. در داخل نیروهای انتظامیِ آن روز، عناصر مؤمن و با اخلاص و خدوم و زحمتکش کم نبودند - ما از نزدیک آنها را می‌شناختیم؛ مردمان خوب خیلی بودند - لیکن سردمداران، امنیت را برای عموم نمی‌خواستند. در نظام اسلامی، قضیه این‌طور نیست. امنیت، امنیت عموم مردم است. در همه شؤون زندگی، امنیت یک ضرورت برای انسان است. در دوران عبادت، در دوران سازندگی، در دوران تجارت و در هر فعالیتی که انسان بخواهد بکند، محتاج امنیت است. این‌جاست که اهمیت نیروی انتظامی معلوم می‌شود. شما برادران نیروی انتظامی، هر چه از لحاظ اقتدار و سرپنجه قدرتمندی که بتواند عناصر مخلّ امنیت را در کشور تعقیب کند، و نیز از لحاظ اخلاق و شرافت و نجابت و امانت و پاکدامنی، بر کیفیّت خودتان بیفزایید، زیادی نشده است. نیروی انتظامیِ نظام اسلامی، همان‌طور که این آقایان در سرودشان می‌خواندند که «ما پناه دلهای شکسته‌ایم»، باید حقیقتاً این‌طور باشد. نیروی انتظامی باید پناه دلهای خائف و ترسان و جانهایی که احساس می‌کنند از سوی یک انسان یا جمع و مجموعه‌ای تهدید می‌شوند، باشد. وجود نیروی انتظامی، باید احساس امنیت را در مردم به وجود آوَرد. این، شأن نیروی انتظامی در نظام جمهوری اسلامی است. با این‌که در نیروی انتظامی، این همه کار انجام گرفته و بحمداللّه تلاشهای کیفی زیاد و فعالیتهای خوبی شده است - بخصوص در این اواخر احساس می‌شود که یک حرکت جدّی و حقیقی برای سازندگی درونی نیرو که همان سازندگی معنوی و

بشری است آغاز شده است و در داخل نیرو، با عناصری که احیاناً متخلّفند، واقعاً برخورد می‌شود، که این مورد تأیید ماست و باید باشد و با جدیّت همین حرکت ادامه پیدا کند - درعین‌حال، تأکید خودمان را باز هم داریم: عزیزان من! هر چه می‌توانید، در سالم‌سازی فضای درونی نیروی انتظامی تأکید کنید. هر چه می‌توانید، خود شما تخلّفات داخلی نیروی انتظامی را بزرگ بشمارید. مردم قدردان کار شما هستند. حال نگاه نکنید که احیاناً روزنامه یا مقاله‌نویسی، با اهداف گوناگونی که احیاناً بعضی از روزنامه‌نگاران دارند، سرِ قضیه کوچکی جنجال کنند و به بهانه‌های بی‌خودی، حیثیت نیروی انتظامی را مورد سؤال قرار دهند. مردم وقتی می‌بینند که می‌توانند کار کنند، کسب کنند، تحصیل کنند، فرزندانشان در اقصی نقاط کشور از این روستا به آن روستا بروند، بیایند و درس بخوانند، در نقاط دوردست کشور کارهای سازندگی با این حجمی که امروز وجود دارد، انجام گیرد، احساس می‌کنند که امنیت هست. اگر خیمه امنیت بر سر کشور زده نشده باشد، مگر می‌شود این همه کار و تلاش انجام گیرد؟ پس، نیروی انتظامی حاضر و ناظر و فعّال است. اینها را مردم می‌فهمند و قدر می‌دانند. درعین‌حال، شما قانع نشوید. اگر یک مورد احساس کردید که در گوشه‌ای از کشور مسؤولی در نیروی انتظامی هست که به وظیفه خود عمل نمی‌کند، به سراغش بروید و کارش را دنبال کنید. اگر کوتاهی دیدید، حتماً این کوتاهی - قصور یا تقصیر - را پیگیری کنید. اگر خدای نکرده از کسی تخلّف یا خیانتی دیدید، هیچ اغماض نکنید. یکی از جاهایی که نباید اغماض بشود، این‌جاست. اگر خدای نکرده کسی در دستگاهی که مردم چشم امید به این دارند که در مقابل متخلّف و تهدیدکننده آسایش و امنیت مردم بایستد، احساس تخلّف کند و خدای نکرده تعرّضی به امنیت مردم از درون آن‌جا بشود، این گناه خیلی بزرگی است. نباید اغماض شود، تا نیروی انتظامی همان چیزی بشود که نظام اسلامی لازم دارد؛ یعنی مقتدر، سربلند، عزیز، باعطوفت و رحمت و حاضر در همه نقاط. در مقابله با کسی که زندگی و امنیت مردم را تهدید می‌کند، سرسخت، شجاع و پیگیر؛ در مقابله با کسی که تهدید می‌شود، رحیم و عطوف و مهربان، مثل پدر و برادر. اگر این‌طور شد، کشور در بستر راحتی از امنیت قرار می‌گیرد و همه می‌توانند کارها و وظایف خودشان را انجام دهند. آن‌وقت، خیر و ثواب معنوی هر تلاشی، به شما برمی‌گردد و شما هم سهیم و شریک می‌شوید. ثواب الهی را که نباید ندیده گرفت. این مسائل دنیوی، بخشی از قضیه است. «و ما عنداللَّه خیر و ابقی»(۱) مهم است. بدانید، هر شبی، هر ساعتی و هر لحظه‌ای که شما رنجی می‌برید، مراقبتی می‌کنید، به تلاشی می‌پردازید و زحمتی می‌کشید، کرام‌الکاتبین آن را می‌نویسند، در پرونده شما مضبوط می‌شود و در هنگامی که شما نهایت نیاز را به آن دارید، عین همان عمل صالح برای شما حاضر و ناظر است و به کمکتان می‌آید. عاقبتِ خوب متعلّق به کسانی است که در این راه، این‌طور حرکت کنند. کشور در مرحله‌ای است که به این تلاشهای مخلصانه نیاز دارد؛ بخصوص بخشی اعظمی از مردم که با کمال نجابت ایستاده‌اند و می‌خواهند برطبق قوانین و مقرّرات اسلامی و نظام جمهوری اسلامی حرکت و کار کنند و بنای تخلّف ندارند. با آن دسته متخلّف باید برخورد شود؛ همه باید برخورد کنند. بخشی از آن مربوط به نیروی انتظامی است، بخشی هم مربوط به قوّه قضاییّه است. در مقابله با متخلّف، نباید کوتاهی و اغماض کرد، تا کسانی که از آن تخلّف زیان می‌بینند، امیدوار شوند. وقتی ما می‌گوییم دستگاه - چه دستگاه قضایی، چه دستگاه قانونگذاری و چه دستگاه انتظامی و غیره - با کسانی که با ثروتهای عمومی بازی می‌کنند و برای دست انداختن به درآمدهای ناپاک و نامشروع حدّی قائل نیستند، باید برخورد کند، به خاطر این است. کسانی هستند که تلاش می‌کنند و حقیقتاً در صدد این هستند که طبقه ممتازه جدیدی در نظام جمهوری اسلامی به وجود آورند. به خاطر انتخابها و انتصابها و زرنگیها و دست و پاداریها و مشرف بودن بر مراکز ثروت، و از طریق نامشروعی که با زرنگی آن را یاد گرفته‌اند، به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه‌ای جدید - طبقه ممتازان و مرفّهان بی‌درد - درست کنند. نظام اسلامی، با مرفّهان بی‌درد و معارض و مخل، آن‌طور برخورد سختی کرد؛ حال از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه مرفّه بی‌درد جدید طلوع کند! مگر این شدنی است؟! به فضل پروردگار، مخلصان انقلاب و اسلام نخواهند گذاشت که چنین انحرافهای بزرگی به وجود آید. وقتی ما می‌گوییم که باید با طبقه‌ی بهره‌مندان از پولهای حرام

مقابله شود، فوراً یک عدّه نگران می‌شوند که امنیت سرمایه‌گذاری در جمهوری اسلامی به خطر افتاد! نه؛ امنیت سرمایه‌گذاری و امنیت تلاش اقتصادی به خطر نمی‌افتد، این کمک به آن سرمایه‌گذاریهاست. دستگاه قضایی، دستگاه قانونگذاری و دستگاههای گوناگون کشور، با متخلّف برخورد می‌کنند، نه با غیر متخلّف. کسی که متخلّف نیست، چرا بترسد؟ کسی که متخلّف است و می‌ترسد، بگذار بترسد و احساس ناامنی کند. در نظام اسلامی، آدم گناهکار باید احساس ناامنی کند. هر نظامی که در آن بی‌گناهان بترسند که مبادا مورد تعرّض قرار گیرند و گناهکارانِ عمده احساس آسایش و آرامش کنند، آن نظام، نظامِ منحرفی است. نباید بگذاریم نظام ما این‌گونه شود. در نظام اسلامی، متخلّف و گناهکار و متخطّی - هر که هست - باید احساس نگرانی کند و بداند که پنجه عدالت، دیر یا زود گریبان او را خواهد چسبید. سرپنجه عدالت باید قوی باشد. دستگاه قضایی باید قوی باشد. نیروی انتظامی در چارچوبی که قانون برای او معیّن کرده است، باید قوی باشد. قوّت و اقتدار و سرپنجه پولادین با مردم ضعیف بد است؛ دست خشن، هنگام چیدن گلبرگ مضرّ است؛ اما هنگام جابه‌جا کردن صخره‌ها لازم است. بگذارید آدمهایی که متخلّفند، احساس ناامنی کنند. از چه می‌ترسید؟ می‌گویند قانون نداریم. من به مجلس شورای اسلامی عرض می‌کنم: نمایندگان محترم! اگر قوّه قضاییه و دستگاه انتظامی، برای مقابله با ثروتهای بادآورده دچار کمبود قانونند، در اسرع وقت برایشان قانون فراهم کنید. من احتمال می‌دهم که در مواردی کمبود قانون باشد؛ چون پیش آمده و دیده‌ایم. نظام اسلامی، نظام عدالت است. شما که آرزومند و مشتاق ظهور خورشید مهدویّت در آخرالزّمان هستید و الان حدود هزارودویست سال است که ملت اسلام و شیعه در انتظار ظهور مهدی موعود عجل‌اللَّه‌تعالی فرجه‌الشریف و جعلنااللَّه فداه است، چه خصوصیتی برای آن بزرگوار ذکر می‌کنید؟ «الّذی یملأ اللَّه به الارض قسطاً و عدلاً».(۲) نمی‌گویید که «یملأ اللَّه به‌الارض دیناً». این، نکته خیلی مهمّی است. چرا به این نکته توجّه نمی‌کنیم؟ اگر چه قسط و عدل متعلّق به دین است، اما هزار سال است که امّت اسلامی برای قسط و عدل دعا می‌کند. این نظام اسلامی به وجود آمده است؛ اوّلین کارش اجرای قسط و عدل است. قسط و عدل، واجبترین کارهاست. ما رفاه را هم برای قسط و عدل می‌خواهیم. کارهای گوناگون - مبارزه، جنگ، سازندگی، توسعه - را برای قسط و عدل می‌خواهیم؛ برای این‌که در جامعه عدالت برقرار شود، همه بتوانند از خیرات جامعه استفاده کنند و عدّه‌ای محروم و مظلوم واقع نشوند. در محیط قسط و عدل است که انسانها می‌توانند رشد کنند، به مقامات عالی بشری برسند و کمال انسانی خودشان را به دست آورند. قسط و عدل، یک مقدّمه واجب برای کمال نهایی انسان است. چطور می‌شود به این قضیه بی‌اعتنایی کرد؟ دنیا انصافاً دنیایی است که به قسط و عدل بی‌اعتناست. ما در این زمینه باید بگوییم که به عنوان یک حکومت، در دنیا خیلی تنهاییم. به این شعارهایی که در دنیا می‌دهند، نگاه کنید! اساس حکومتهای دنیا، اساس عدل و رعایت حقوق انسانها و رعایت ضعفا و محرومان نیست. شما ببینید امروز جنایات رژیم صهیونیستی با مسلمانان چه می‌کند؛ با اسلام و مقدّسات اسلامی چه می‌کند! ببینید امریکا - که گناه بزرگ این قضایا به گردن رژیم شیطان بزرگ امریکاست - چگونه از اینها حمایت می‌کند! حادثه مهمی پیش می‌آید، وجدان دنیای اسلام به هیجان می‌آید، به عزیزترین مقدّسات اسلام اهانت می‌شود، از اطراف دنیای اسلام سر و صدا بلند می‌شود؛ اما امریکاییها دو کلمه اظهار تأسّف می‌کنند! عجب! اظهار تأسّف خشک و خالیِ بی‌ارزش در مقابل یک حرکت عظیم اسلامی به این صورت! علمای بلاد اسلام، روشنفکران و توده‌های مردم در مقابل این اهانت صهیونیستها به هیجان آمدند - کار به ماهیّت قضایا ندارم؛ حرکت دنیای اسلام حادثه مهمی است - آن وقت آنها در مقابل این حرکت عظیم مردم، فقط اظهار تأسّف می‌کنند؛ عوض این‌که در رفتار و حمایت خود از صهیونیستهای ظالم و سفّاک و قانون‌شکن، اندکی تجدیدنظر کنند! این، بی‌اعتنایی به انسانیت و ارزشهای انسانی و خواست مجموعه عظیم انسانی نیست؟! ادّعای طرفداری از انسان هم می‌کنند! امروز شعار عدالت اجتماعی، شعار غریب و مظلومی در دنیاست. این پرچم هم در دست شماست؛ همچنان که امروز پرچم دفاع از ارزشهای معنوی در دست ملت ایران است. البته در میان ملتها خیلی طرفدار دارید؛ بخصوص در میان ملتهای اسلامی، خیلیها دلشان برای این شعارها و این حرکت عمومی ملت ایران

می تپد؛ ولی دولتها و حکومتها حکم دیگری دارند. شعار عدالت اجتماعی نیز همین‌طور است. اهتمام به مسأله عدالت اجتماعی در کشور، نباید یک لحظه کاستی بگیرد. البته این قضیه، قضیه شعاری نیست، با گفتن هم مسأله تمام نمی‌شود؛ همه دستگاهها باید تلاش کنند. همین کارهایی که امروز در کشور انجام می‌گیرد، همه لازم است و باید انجام گیرد؛ منتها جهت اینها باید جهت تأمین عدالت اجتماعی باشد. از مسؤولان اجرایی، تا مسؤولان قضایی، تا قانونگذاران، تا روحانیان، تا گویندگان، تا روزنامه‌نگاران، تا روشنفکران و دیگران، همه باید این را وظیفه خودشان بدانند. اگر جهتگیریِ عدالت اجتماعی در کشور ضعیف شود، هر کاری در کشور انجام گیرد، به زیان طبقات ضعیف و عامّه مردم و به سود یک عدّه معدود زرنگها و گردن‌کلفتها و دست‌وپادارها و قانوندانهای قانون‌شکن که راههای قانون را بلدند و قانون‌شکنی را هم می‌دانند، تمام خواهد شد. مجموعه‌ای از این کارها به عهده همه است؛ بخشی از آن هم که قابل اهمیت است، به عهده شما عزیزان نیروی انتظامی است. راه اصلاح و تکمیل و گسترش کیفی و همچنین به قدر لازم، گسترش کمّی را با جدیت و قدرت دنبال کنید؛ همان‌گونه که بحمداللَّه چندی است احساس می‌شود که در نیروی انتظامی واقعاً حرکتی محسوس است. همین حرکت را با قوّت و قدرت ادامه دهید؛ خدا هم به شما کمک خواهد کرد. البته مسؤولان بودجه و پشتیبانی هم باید اهمیت این مسأله را بفهمند و تا آن‌جایی که ظرفیت کشور اجازه می‌دهد، همکاری و کمک کنند. ان‌شاءاللَّه که مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه باشید و روح مطهّر امام بزرگوارمان در آن عالم دعاگوی شما باشد و حتماً هم این دعاها اثر خواهد کرد. ان‌شاءاللَّه برکات ارواح مطهّره شهدا روزبه‌روز به شما عاید و واصل شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) قصص: ۶۰ ۲) کفایة الاثر، ص ۸۹

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی در سالروز میلاد خجسته پیامبر اکرم (ص)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی در سالروز میلاد خجسته پیامبر اکرم (ص) و امام جعفر صادق (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم عید سعید میلاد حضرت نبیّ‌اکرم صلی‌اللَّه علیه و آله و سلّم و ولادت با سعادت حضرت امام جعفر صادق علیه الصّلاة والسّلام را به همه مسلمین، ملت بزرگ ایران و همه محبّان اهل بیت علیهم السّلام و به شما حضّار عزیز، مخصوصاً میهمانان گرامیِ این روز شریف - چه میهمانانی که از خارج از کشور تشریف آورده‌اند و چه میهمانان عزیزی که از مناطق دوردست کشور، از بلوچستان و جاهای دیگر در این جلسه صمیمی حضور دارند - و بالأخص خانواده‌های معظّم شهیدان و جانبازان عزیز و آزادگان، تبریک عرض می‌کنم و امیدواریم که خداوند متعال به برکت این روز بزرگ، بر همه امّت اسلامی و جوامع مسلمان، خیر کثیری عاید و نازل فرماید. درباره وجود مقدّس نبّی اکرم، اوّلاً باید بگوییم که معرفتِ آن بزرگوار بالنّورانیّه برای امثال ما میسّر نیست. حقیقت آن وجودِ معظّم و مکرّم و آن برترین موجود بشری در همه تاریخ و عزیزترین موجود در عرصه وجود، از ابعاد مادّی فراتر است. از آنچه انسانها با عقل و تجربه و حواسِ خود، از نبوغها و خردمندیها و دانشمندیها و تجربه‌ها می‌یابند و شخصیّتی را به مقام بالا و مکان رفیعی می‌نشانند؛ یکی را فروتر از او، و باز یکی را فروتر از او، این وجود عزیز، از این سلسله مراتب بالاتر است. اگر هیچ روایتی، هیچ آیه‌ای و هیچ اثر شرعی‌ای هم وجود نمی‌داشت، انسان می‌توانست به دلایل و اَمارات بفهمد. این معنا، معنای بسیار رفیعی است. کسانی که اهل این معانی هستند، می‌توانند سنجی از آن نورانیّت را درک کنند. ما با همین حواسِ ظاهری و با محدودیّت خودمان، آن وجود عزیز و عظیم را می‌بینیم و می‌شناسیم و حس می‌کنیم. در همین ابعادی که همه انسانها می‌توانند بفهمند، این وجود عظیم‌الشّأن، با هیچیک از بزرگانِ بشر قابل مقایسه نیست. مثلاً ملاحظه بفرمایید، وجود مقدّس علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصّلاة والسّلام، چشم بسیاری از فرزانگان عالَم را در گذشته و حال، به خود جلب کرده است و او را شخصیتی بزرگ و موجودی شبه افسانه‌ها دانسته و توصیف کرده‌اند. اما همین شخصیت، با این ابعاد عظمت، در مقابل وجود

مقدّس نبیّ‌اکرم، یک شاگرد و یک فرزند کوچک و کسی است که در مقابل آن عظمت، برای خود شأنی نمی‌شناسد. این طور ملاحظه کنید که در مجموعه وجودِ با عظمت نبیّ‌اکرم که چون اقیانوسی بی‌کران است، شخصیت امیرالمؤمنین گم است. از این جا می‌شود ابعاد آن عظمت را حدس زد. آن‌چه به دنیای امروز ما ارتباط دارد، نکته‌ای است که من مکرّر بر آن پا می‌فشارم و آن، این است که در بین فِرَق اسلامی - که امروز مسلمین خیلی گرفتاری و نابسامانی دارند و با آن دست به گریبانند و باید از هر وسیله‌ای برای نجاتِ خود از این گرفتاریها استفاده کنند - یک نقطه وجود دارد که در آن نقطه، هیچ اختلاف بین آنها نیست. حتّی در عقیده توحید هم که متفقٌ علیه است، ممکن است کسانی تفسیر و حرفی داشته باشند که آن دیگری قبول نداشته باشد؛ اما در این نقطه هیچ اختلافی وجود ندارد و آن، محبّت و ارادت به نبیّ مکرم اسلام حضرت محمدبن عبداللّه صلی‌اللّه علیه وآله و سلّم است. این، یک نقطه اجتماع و اتّحاد است و روی آن بایستی تلاش شود. ما قبلاً هم این را گفته‌ایم، بعضی از اصحاب همّت هم تلاش کرده‌اند که بر این اساس، اجتماعی بین فِرَق مسلمین به وجود آید. امروز هم کسانی که اهل همّتند، باید بر این اساس بنشینند و مسلمین را به این نقطه وحدت، متوجّه و متنبّه کنند. به مناسبت برکات این مولود، یک جمله درباره مسائل مربوط به دنیای اسلام عرض کنیم. آن جمله این است که مسلمین، وضع کنونی خودشان را بفهمند و بشناسند و حس کنند که دشمنان اسلام، چه خوابهای وحشتناکی برای آینده مسلمین دیده‌اند! علاوه بر آنچه که تاکنون انجام داده‌اند، صِرف همین معرفت به وضع، انسانهای بیدار دل را باید متوجّه به علاج کند. علاج، امر ساده و بسیطی نیست؛ لیکن دو، سه نکته اساسی دارد: در درجه اوّل، مسأله وحدت و اتّحاد مسلمین است. این قضیه اتّحاد مسلمین را همه فِرَق اسلامی - چه شیعه و چه سنّی، چه مذاهب مختلف اهل سنّت و چه مذاهب شیعه - باید جدّی بگیرند. امروز مسلمانان وحدت اسلامی را جدّی بگیرند. وحدت اسلامی هم معنایش معلوم است. مقصود این نیست که مذاهب، در یک مذهب حل شوند. بعضی کسان برای این که اتّحاد مسلمین را تحصیل نمایند، مذاهب را نفی می‌کنند. نفی مذاهب، مشکلی را حل نمی‌کند؛ اثبات مذاهب، مشکلات را حل می‌کند. همین مذاهبی که هستند، هر کدام در منطقه کار خودشان، امور معمولی خودشان را انجام دهند؛ اما روابطشان را با یکدیگر حسنه کنند. من به چشم خود، دستهای توطئه‌گری را می‌بینم که بخصوص در سالهای اخیر - بعد از حمله‌ای که پس از پیروزی انقلاب شروع کردند؛ اما با حرکت قاطع انقلاب اسلامی و رهبر عظیم‌الشّأن و امام بزرگوار ما خنثی شد - به شکل بسیار خطرناکی، برای ایجاد تفرقه بین مذاهب و مسلمین تلاش می‌کنند. دشمنان، همیشه با اتّحاد مسلمانان مخالف بوده‌اند. تاریخ، شاهد بر این معناست. اما امروز که پرچم مظفّر اسلام، در این نقطه از عالم، با عظمت و عزّت برافراشته شده است، بیشتر از همیشه از وحدت اسلامی می‌ترسند. عزیزان من! حضور جمهوری اسلامی در این دنیای بزرگ؛ حضور این دولت قدرتمند، این نظام مقتدر و مستقل، این ملت شجاع و سربلند و فعال و کارآمد و مؤمن، این کشور بزرگ، این انقلابی که توفیق خود را در اغلب عرصه‌ها تا امروز اثبات کرده است - هم در پیروزی انقلاب، هم در پیروزی بر تهاجم دشمن بیگانه در جنگ تحمیلی، هم در عرصه سازندگی - و توانسته است وحدتِ ملی به صورت کاملی حفظ کند، دشمنان اسلام را به‌شدّت به فکر فرو برده است. آنها می‌ترسند؛ چون می‌بینند که این انقلاب جاذبه دارد. هر جا در دنیا مسلمانی هست، وقتی سر بلند می‌کند و چشمش به این پرچم برافراشته و به اهتزار درآمده می‌افتد، به هیجان می‌آید و احساسات اسلامی در او زنده می‌شود. شما ببینید از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هیجانات و احساسات و حرکات اسلامی و موفّقیتهای گروههای مسلمان در منطقه اسلامی، چقدر زیاد شده است! از شمال آفریقا و الجزایر بگیرید، تا به این جا برسید و به طرف شرق بروید. این، به برکت همین پرچم رفیع و بلند است. احساس استقلال، احساس هویّت اسلامی و احساس شخصیت در جوامع اسلامی زنده شد و دشمن اسلام و مسلمین، خائف گردید. کسانی که دهها سال تلاش کرده بودند و تا مسلمانان را ضعیف و دلمرده و بی‌شخصیت و بی‌هویّت بار بیاورند، ناگهان دیدند که همه بافته‌هایشان پنبه گردید و همه نقشه‌هایشان نقشِ بر آب شد. قیام این دولت اسلامی، به مسلمانان احساس اعتزاز داد. دشمنان درصدد برآمدند که از طرق مختلف، رابطه بین دولت اسلامی در ایران و

بین جوامع و مجامع مسلمان در اقطار عالم را قطع کننـد. این کار را می‌کنند. یکی از آنها، طُرق مذهبی است؛ جنگ سنّی و شیعه، دعوای سنّی و شیعه، عمده کردن و درشت کردنِ تفاوت مذهبی، که آنها شیعه‌اند و به شما کاری ندارند؛ در حالی که ما در این جا پرچم حکومت اسلام و قرآن و نام مبارک پیامبر اکرم حضرت محمّد مصطفی را بلند کرده‌ایم. این چیزی است که همه مسلمانان، مشتاق و عاشق آن هستند. یکی از راهها این است. یکی از راهها این است که با تهمت تروریسم و امثال آن، جمهوری اسلامی و این ملت بزرگ و این دولت معنوی و اخلاقی و ارزشی را در دنیا از چشمها بیندازند. این که می‌بینید تهمت حقوق بشر، مخالفت با حقوق بشر، نقض حقوق بشر، دست زدن به ترور و امثال اینها را این همه خرج می‌کنند، برای آن است که این را در دنیا اثبات نمایند! خودِ آنها می‌دانند که دروغ است. این، برای آن است که افکار عمومی عالَم، از نظام جمهوری اسلامی فاصله بگیرد. این، برای همان ایجاد شکاف است. این، برای آن است که میان این پایگاه رفیع اسلام و قرآن و جوامع مسلمان در سرتاسر عالم، انجذابی ایجاد نشود. البته خدای متعال کید آنها را باطل می‌کند: «انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً(۱)»، «و مکروا و مکراللّه(۲)». در طول این چند سال، هر کاری که اینها کردند، خدای متعال آن را باطل کرده است. اما به هر حال، دشمنْ مانع تراشی و ایجاد اشکال می‌کند و مشکلات می‌آفریند؛ در جاهایی هم رسوا می‌شود، اما دست بر نمی‌دارد! این جاست که مسأله اتّحاد و وحدت اسلام و تفاهم اسلامی معنا پیدا می‌کند. ببینید این قضیه چقدر مهمّ است! ببینید این مسأله برای فردای دنیای اسلام، چقدر حائز اهمیت است! این، قضیه‌ای نیست که به آسانی بشود از آن گذشت. همه باید خود را مخاطب این کلام حساب کنند. من به همه می‌گویم؛ هم به اهل سنّت، هم به شیعه، هم به کتاب‌نویسان، هم به شعرا، هم به مطبعه‌چیها، هم به کسانی که در بین مردم پایگاهی دارند، حرفی می‌زنند و مستمعی دارند. همه باید این حقیقت را بفهمند و دشمن را بشناسند. مواظب باشید که دشمن در سنگر خودی جا نگیرد. مواظب باشید که شما به جای تهاجم به دشمن، به خودی حمله نکنید. عالِم به زمان باشید؛ یعنی دشمن و دوست و عرصه مبارزه را بشناسید. اینها خیلی مهمّ است. همه مخاطب به این کلامند. شیعه و سنّی ندارد. فرقی نمی‌کند؛ ایرانی و غیرایرانی ندارد. ما خوشبختانه در ایران، با برادران اهل سنّت مشکلی نداریم. در طول مدت هفده، هجده سال بعد از انقلاب، همیشه با حال صفا و محبّت و صمیمت زندگی کرده‌ایم؛ خدا را شاکریم. برادران ما در مناطقی که اهل سنّت بیشتر مستقر هستند، بیشترین کمکها را به دولت و نظام اسلامی کردند. مسأله، مسأله دنیای اسلام است. مسأله، مسأله فردای اسلام است. عزیزان من! امروز دولتها، کشورها، مجامع و مجموعه‌های بین‌المللی، برای این که خود را در عرصه مبارزه زندگی موفّق کنند، از همه امکانات خودشان - امکانات جغرافیایی، امکانات تاریخی، امکانات قومی - استفاده می‌کنند. چرا مسلمانان، از این امکان عظیم موهوب به آنها از طرف پروردگار، استفاده نمی‌کنند؟ امروز منطقه جغرافیایی مسلمانان، مهمترین مناطق عالم است. کشورهای آنها از لحاظ طبیعی، جزو ثروتمندترین کشورهای عالم است. امروز دروازه آسیا به اروپا، دروازه اروپا به آسیا و آفریقا، آفریقا به اروپا و آسیا، متعلّق به مسلمانان است. این منطقه سوق‌الجیشی و سرزمینهای بابرکتی که در اختیار مسلمانان است، امروز حامل و حاوی امکاناتی چون نفت و گاز و امثال اینهاست که بشر برای تمدّن خود، به صورت روزمرّه به آن احتیاج دارد. یک میلیارد و چند صد میلیون نفر مسلمان هستند؛ یعنی بیش از یک پنجمِ مردم دنیا. این همه جمعیت، در چنین منطقه‌ای؛ آن هم با برافراشته شدن پرچم اسلام در قلب این منطقه - یعنی در ایران اسلامی که امروز قلب و مرکز اصلیِ دنیای اسلام است - چرا باید از این استفاده نشود؟ این، یک امکان بزرگ در اختیار مسلمانان است. وسوسه جدایی دین از سیاست را که یک روز انگلیسیها گفتند، یک روز امریکاییها ترویج نمودند و یک روز ایادی آنها در بوق کردند، برای این است که مسلمانان از این امکان و از این موقعیت غفلت کنند. در این زمینه، بیشترین وظیفه را هم خواص دارند. خواص، یعنی علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و روزنامه‌نگاران و صاحبان نفوذ در بین گروههای مردمی. اینها هستند که بیشترین تکلیف را دارند. وقتِ آن رسیده است که دنیای اسلام به خود آید و اسلام را به عنوان صراط المستقیم الهی و راه نجات انتخاب کند و در آن، با استحکام قدم بردارد. وقت آن رسیده است که دنیای اسلام، اتّحاد خود

را حفظ کند و در مقابل دشمن مشترکی که همه گروههای اسلامی، آسیب آن دشمن را دیده‌اند - یعنی استکبار و صهیونیسم - به طور متّحد بایستد، شعارهای واحدی بدهد، تبلیغ واحدی بکند و راه واحدی را بپیماید. ان‌شاءاللَّه مورد تأیید پروردگار و مورد حمایت قوانین و سنن الهی هم خواهد بود و پیش خواهد رفت. امیدواریم که خداوند متعال جوامع مسلمین را بیدار کند، دولتهای اسلامی را به وظایف خودشان آشنا گرداند، همه ما را در این صراط مستقیم الهی ثابت قدم بدارد و قلب مقدّس ولی عصر ارواحنا فداه را نسبت به جوامع مسلمانان متوجّه فرماید و دعای آن بزرگوار را شامل حال همه گروههای مسلمان قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

--- ۱) طارق: ۱۵ و ۱۶ ۲) آل عمران: ۵۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار آقای هاشمی رفسنجانی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار آقای هاشمی رفسنجانی و کابینه ایشان در پایان دوره هشت ساله ریاست جمهوری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این یک آزمایش جدیدی برای جمهوری اسلامی است که بحمداللَّه دولتی در پایان یک دوره طولانی - که متشکّل از دو دوره ریاست جمهوری است - می‌تواند کارنامه واضح و بی‌ابهامی را از کارکرد خود ارائه دهد؛ و با احساس رضایت وجدانی از آنچه که انجام داده، و رضایت از حسّ خدمتگزاری نسبت به مردم، صحنه خدمت را به مجموعه دیگری تحویل دهد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند متعال، جناب آقای هاشمی و آقایان محترم - همکاران گرامی ایشان - را مشمول اجرهای وافر خودش قرار دهد. بنده هم وظیفه اخلاقی می‌دانم که احساس خودم را نسبت به جنابعالی - جناب آقای هاشمی - و همکارانتان عرض کنم. این دوره هشت ساله، برای کشور، یک دوره بسیار پرکار و پر تلاش و پر عاید و حقیقتاً دوره بازسازی بود. بازسازی برای ما یک آرزو بود. من فراموش نمی‌کنم، روزهای بعد از جنگ در آن جلسه‌ای که به دستور امام تشکیل شد، چند نفری برای طرح خطوط اصلی بازسازی کشور نشستیم؛ به نظر خودمان آرزوهای بزرگی را در آن نوشته‌ها آوردیم، بحث کردیم و تصور نمودیم، که ان‌شاءاللَّه در طول چندین سال انجام گیرد. آنچه در این هشت سال ریاست جمهوری شما اتفاق افتاده، از آنچه که آن روز ما آرزو داشتیم، بیشتر است و حقیقتاً کشور بازسازی شد. کشوری که قبل از ویرانیهای جنگ هم، حقیقتاً هیچ میراث زیربناییِ قابل توجّه و قابل قبولی از رژیم گذشته - که استقلال این ملت را نشان دهد - نداشت. بسیاری از آن‌چه را هم که بود و در طول سالهای متمادی به دست آمده بود، جنگ از دست ما گرفت. بعد از جنگ، ساختن و راه انداختن کشور، راه انداختن مردم و مشتعل کردن احساسِ کار و تلاش و ابتکار و نوسازی و بازسازی، همّتِ بلند و کار پرمرارتی را می‌طلبید، که این دولت، این وظیفه را بر عهده گرفت و با موفّقیت انجام داد. من به شما به خاطر این زحمت هشت ساله، «خسته نباشید» عرض می‌کنم. همچنین به همه برادرانی که در دولت شما هستند و بودند - بعضی هم بودند و در خلال این مدّت رفته‌اند - «خسته نباشید» عرض می‌کنم. در همه زمینه‌ها خیلی زحمت کشیدید، خیلی کار کردید و حقیقتاً کشور را پیش آوردید. من نمی‌خواهم بگویم که همه آرزوهای ما برآورده شده است. از قبیل مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و مسائل مربوط به قشرهای گوناگون، کارهای زیادی وجود دارد که بایستی به مرور انجام گیرد و ان‌شاءاللَّه دولتهای بعدی آنها را انجام خواهند داد؛ ولی آنچه که بر عهده این دولت بود و در طول هشت سال در زمینه بازسازی می‌توانست انجام بگیرد، بحمداللَّه به بهترین وجهی انجام گرفته است. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه شما اجر دهد و از شما راضی باشد و به این تلاشی که کردید و به نتایج کارتان، برکت دهد، که بتواند زمینه خوبی برای کارهای بعدی باشد. لازم می‌دانم - بخصوص - نظر خودم را درباره بخشی از علل موفّقیت این دولت ذکر کنم. هم اینها برای مردم نافع است، هم برای مسؤولینی که در طول زمان - در آینده - حضور خواهند داشت، بلاشک نافع است. بخش قابل توجّهی از این، به خصوصیّات شخصِ آقای هاشمی برمی‌گردد؛ یعنی واقعاً برخی از خصوصیات در ایشان هست که تأثیر تام و تمامی در این موفّقیتها داشته؛ از

قبیل برخورداری ایشان از روحیه کار - پرکاری - روحیه ابتکار و نوآوری و ورود در میدانهای جدید و ناپیموده، همّت بلند در امر سازندگی و نترسیدن از طرحهای بزرگ و اقدام کردن شجاعانه در مورد کارهای بزرگ، شیوه مدیریّت باز که در ایشان وجود داشت و این به همکاران ایشان امکان می‌داد که ابتکار و تلاش خودشان را به کار بیندازند و از آن استفاده کنند. ایمان عمیق به توانایی خود نیز نقش زیادی داشت. همچنین هوشمندی در شناخت مسائل و مضایق و پیدا کردن راه حلها، بخشی از خصوصیاتی است که بلاشک مؤثّر بود. یک مقدار هم به کابینه برمی‌گردد که آن هم کاملاً قابل توجّه است. بخشی از آن، مربوط به لیاقتهای آقایانی است که در مجموعه دولت حضور داشتند - اعم از وزرا، معاونین و مسؤولان سازمانهای مختلف و وابسته به ریاست جمهوری - که آنها در حدودِ متفاوتی است. در ضمن، یک نکته مهم در راز موفقیّتها این بود که این کابینه، یک کابینه کاری بود، نه یک کابینه سیاسی. معنای کابینه کاری این نیست که اشخاصی که در این کابینه‌اند، اهل سیاست نیستند، یا در سیاست دخالت نمی‌کنند؛ بلکه معنایش این است که نقطه مشترک و کاری و التقاء آنها - دور آن میزی که اسمش هیأت دولت است - اهتمام به انجام کارِ کشور است. این، نقش زیادی داشت و خیلی خوب بود. خدا را شکر می‌کنیم. جناب آقای هاشمی، به عنوان یک روحانی انقلابی، کارآمد، متدیّن و متعبّد، برای مردم ما مطرح هستند و این خصوصیّاتی است که در ایشان هست. من در تمام طول مدّت هشت سال، در جریان کارهای شما آقایان قرار داشتم؛ هم به وسیله‌ی گزارشهای مستقیم، هم از طرقی که برای اطّلاع گیری، در دسترس من بوده است. علاوه بر این که به طور مستمر - اقلاً هفته‌ای یک بار - جناب آقای هاشمی با من ملاقات می‌کردند. در این ملاقاتها و جلسات، گزارش کارها، طرح مسائل، طرح مشکلات، نظرخواهی و مشاوره در امور گوناگون نیز بوده است. این جلسات، جلساتِ پربرکتی بود. من هم، چه در آن مواردی که کاری را که دولت انجام می‌داده است، به تمام معنا قبول داشتم و به آن معتقد بودم و چه در مواردی که بخشی از مجموعه برنامه دولت را قبول هم نداشتم - اتّفاق هم افتاده است که در مجموعِ برنامه دولت، من به گوشه‌ای از کار اعتقادی نداشتم. این جاهایی هم که اعتقاد نداشتم، گاهی به این صورت بوده است که لازم می‌دانستم اظهار نظر قطعی بکنم و تغییر آن را بخواهم. گاهی هم نه؛ در این حد لازم نمی‌دانستم، بلکه نظر پیشنهادی داشتم، مطرح می‌کردم و مورد توجّه قرار می‌گرفته، اقدام می‌شده یا نمی‌شده - در همه این احوال خودم را موظّف می‌دانستم که از این دولت - که یک دولت حقیقتاً خدمتگزار و با ایمان و دارای حسّ خدمتگزاری و دلسوزی نسبت به مردم بوده است - حمایت کنم. این، وظیفه ماست. مردم هم حقّاً و انصافاً از دولت شما حمایت و از شما قدردانی کردند. حال، عمر این دولت با همین احساس خوب، به پایان رسید. همه چیز در دنیا، اوّلی و آخری دارد. به پایان رسیدن مدّتها و سرآمدنِ اَمَدها، جای تعجّب نیست، و جایی برای استنکار آن هم نیست. آنچه مهمّ است، این است که محصول این مدّتها چیست؟ مدّت عمر ما هم تمام می‌شود؛ ناگزیر هم باید تمام شود. آنچه مهمّ است، این است که ما در پایان عمر، چنانچه خودمان بتوانیم محاسبه‌ای در کار خودمان بکنیم - که «فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید(۱)» چشم انسان تیز می‌شود و می‌تواند چیزهای ریزتر را که در امور زندگیش گذشته، ببیند - آیا وجداناً از آنچه که انجام داده‌ایم، راضی و خوشحال خواهیم بود، یا نه؟ در مسؤولیتها نیز همین طور است. انسان بایستی در حین مسؤولیت، وقتی به گذشته خود نگاه می‌کند، ببیند آیا کاری که خدا و وجدان خود او را راضی کند، انجام داده است یا نه؟ خوشبختانه شما آقایان خوب کار کردید؛ خوب تلاش کردید. البته این، پایان دوران مسؤولیت و کار شما هم نیست. حالا این کار تمام شد، امّا بلاشک هر انسانی در جمهوری اسلامی، وظیفه دارد تا آخرین لحظاتی که اندک توانایی‌ای در او هست، به وظایف خودش عمل کند و در هر میدانی که می‌تواند، به کشور خدمت نماید. شما همه، باید آماده باشید که در جاهای مختلف - چه در دولت آینده، چه در حواشی دولت، چه در کارهای اساسی که مربوط به امور کشور است - خودتان را آماده خدمتگزاری بدانید و قرار دهید. این، وظیفه ماست. این مشاغل، مناصب و عنوانها، فی نفسه ارزشی ندارد. همان طوری که امیرالمؤمنین فرمود، «الّا ان اُقیم حقّاً(۲)»؛ مگر این که انسان با امکانی که در اختیار او قرار می‌گیرد، حقّی را بتواند اقامه کند؛ کاری را بتواند انجام دهد.

همّت باید این باشد و رضایت و خشنودی نیز باید از این باشد. بنده دائماً شما را در طول این سالهای متمادی دعا می‌کردم؛ شخص آقای هاشمی را به نام و حداقل در هر شبانه‌روزی یک مرتبه - و بیش از این - و شما را نیز همین طور، معمولاً دعا می‌کردم. باز هم دعا خواهم کرد. امیدوارم ان‌شاءاللّه خداوند به شما توفیق دهد، بتوانید کارهایی را که در آینده بر عهده‌تان است، به بهترین وجهی انجام دهید و کسانی هم که خواهند آمد، بتوانند دنباله این کارها را بگیرند. همان طور که عرض کردم، کار اداره یک کشور و به سامان رساندن مسائل یک کشور و آرزوهای بزرگ، کاری نیست که در کوتاه مدّت انجام گیرد. بخشی از کارها - که همین کار سازندگی است - به بهترین وجهی انجام گرفته است. مراحل دیگری در پیش داریم؛ کارهای بزرگ دیگری در پیش است که بایستی انجام گیرد. امیدواریم همه کسانی که در این میدان خواهند بود و مسؤولیت خواهند داشت، بتوانند این وظایف را به بهترین وجهی بر عهده گیرند. ارزیابی من از این دوره خدمتی و کارِی شما مثبت است و امیدوارم ان‌شاءاللّه رضایت مردم از شما، موجب رضایت پروردگار باشد و اگر کمبودی هم در کارها بوده است، خدای متعال به لطف و رحمت و فضل خودش آن را مورد گذشت و مرحمت قرار دهد. چنانچه ملاحظه شده است، بعضی اوقاتْ افرادی از بعضی از مسؤولین انتقاد می‌کنند - نسبت به بعضی از چیزها - انتقادها نباید به معنای نفی خدمتها و کارهای انجام شده، باشد. انتقاد به جای خود محفوظ است؛ باید خدماتِ اشخاصی که خدمت و تلاش خالصانه کرده‌اند، مورد نظر باشد. هیچ گاه انتقاد، به معنای نادیده گرفتن خدمات و کارهای بزرگ نیست. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند متعال لطف خودش را همواره شامل حال شما قرار دهد، و روح مطهّر امام بزرگوار را از شما راضی و خشنود کند، و ان‌شاءللّه قلب مقدّس ولیّ عصر را از شما خشنود و شما را مشمول دعای آن بزرگوار گرداند. والسلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

-- ۱) ق: ۲۲ ۲) نهج‌البلاغه: خطبه ۳۳

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای خاتمی سال ۷۶

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای خاتمی سال ۷۶ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. بحمداللّه امروز برای ملت ایران، روز مبارکی است. امیدواریم که خداوند، برکات خودش را بر آحاد این ملت و مسؤولین و رئیس جمهور عزیزی که امروز مسؤولیت را رسماً بر عهده گرفتند، نازل فرماید؛ و ان‌شاءاللّه همه بتوانیم از پرتو عنایات الهی و ادعیّه زاکیه حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه استفاده کنیم و عرض می‌کنیم: «اللّهم بارك لنا فیما اعطیت(۱).» این عطیّه بزرگ الهی، ان‌شاءاللّه برای ملت، یک عطیّه ماندگار و دارای برکات بزرگی باشد. بحمداللّه اوضاع کشور در این مقطع حسّاس، آن چنان است که هر کشور و ملتی چنین وضعی داشته باشد و از چنین سرمایه‌هایی برخوردار باشد، حق دارد که به آینده خود، با امیدوارِی منطقی و بجا نگاه کند. اوّلاً- در همه حوادث و قضایا، نشانه‌های لطف الهی و کمک پروردگار را می‌بینیم. همین انتخابات سی میلیونی، مظهر لطف پروردگار به نظام جمهوری اسلامی بود. درست در همان هنگامی که بوقهای تبلیغاتی از سوی کشورهایی که مدّعی دمکراسی هستند ادّعا می‌کردند که ملت ایران از انقلاب و نظامش جدا شده و به آرمانهای امامش پشت کرده است، ملت در صحنه حاضر شد و به عنوان عمل به تکلیف و به وصیّت امام، انتخاباتی با این شکوه و عظمت به راه انداخت، که ما از اوّلِ انقلاب، مانند آن را خیلی نادر داشته‌ایم. ببینید این چقدر مظهر لطف الهی است! همان‌طور که امام بزرگوار یک وقت به بنده فرمودند - و بنده هم خودم این را در دوران مسؤولیتهای مختلف تجربه کرده‌ام - همواره در شداید، دست قدرت الهی به ما کمک کرده است. عزیزان من! این را بدانید: گاهی حوادثی اتّفاق می‌افتد که مسؤولین کشور، یعنی کسانی که از قضایا مطّلعند، از آنها به تعبیر معروفِ «از حوادث پشت پرده» اطّلاع دارند و می‌دانند که عامل آن حوادث نمی‌توانسته یک عامل معمولی و طبیعی باشد و چیزی جز عنایت الهی، پشت این قضیه نیست. ما به این قضیه معتقدیم. قرآن، ناطق به این معناست. ما عقیده داریم که «ولینصرنّ اللّه من ینصره.(۲)» چه کسی بیشتر از این ملت نصرتِ

دینِ خدا کرده و در میدانهای خطر وارد شده است؟! پس، نصرت الهی، امری طبیعی و بدیهی است. آن را داشته‌ایم؛ بعد از این هم ان‌شاءاللَّه خواهیم داشت. این، قلم عمده است، که شامل بیشتر یا همه تواناییهای ما همین است. آن رقم عمده دیگری که باید مورد نظر قرار گیرد، این ملتِ بزرگ است؛ ملتی همراه با دولت، علاقه‌مند به نظام حاکم و وقتی که لازم باشد، فدایی در راه آن. ملّتی با ایمان. ملّتی حاضر در صحنه، که گذشته نشان می‌دهد هر جا لازم باشد از کشور اسلامی و اسلامش دفاع کند، با قدرت و شجاعت وارد صحنه می‌شود و دفاع می‌کند. در گذشته این گونه بوده است، در آینده هم ان‌شاءاللَّه همین گونه خواهد بود. صحنه جنگ هم این را نشان داد. قبل از آن، صحنه انقلاب هم نشان داده بود. عرصه سازندگی هم - در این سالهای اخیر - نشان داد که در هر جا که حضور مردم لازم است، این ملت، با صداقت، صمیمیّت و شور و هیجان حاضر می‌شود. این مردم، بر هیچ کس هم منّت ندارند. احساس تکلیف می‌کنند و وارد صحنه می‌شوند. در آینده هم به خواست خدا، همین‌طور خواهد بود. البتّه مستبعد است که ما در آینده، تجربه نظامی داشته باشیم؛ ولی اگر فرض کنیم باز یک فرد یا نظامِ غافلِ خدازده‌ای به فکر این بیفتد که با این مردم زور آزماییِ نظامی کند، باز سرو کارش با همین ملت، همین جوانان، و همین مؤمنان فعّالی است که در همه جا ایمانهای خودشان را نشان می‌دهند. ملت در انتخابات نشان داد؛ در صحنه‌های سیاسی، در راهپیماییها و در موضعگیریها هم نشان می‌دهد. این ملت، سرمایه بزرگی است و این ملت، با امام است؛ در راه امام است. الان هم محبوب‌ترین انسان در میان این ملت و در دلهای ایشان، امام بزرگوار ما، امام خمینی است. دیگران هر چه می‌خواهند بگویند. هر طور می‌خواهند تحلیل کنند. غلط است که کسی احوال خود را از دیگری بپرسد. بعضی عادت کرده‌اند که بنشینند ببینند خبر گزاریهای وابسته به صهیونیستها و مستکبرین و سرمایه دارانی که با اسلام و مسلمین و نظام اسلامی مخالفند، درباره ایران چه می‌گویند! معلوم است که آنها نمی‌توانند واقعیت را بگویند! حتّی نمی‌توانند واقعیت را درک کنند. آنها ملت ما را نمی‌شناسند، کشور ما را نمی‌شناسند، نظام ما را نمی‌شناسند، مسؤولین ما را نمی‌شناسند، شخصیتهای ما را نمی‌شناسند. می‌بینید چقدر اشتباه می‌کنند و می‌بینید چطور درباره‌شخصیتهای ما به اظهار نظر می‌پردازند! تاجایی که همه کسانی که وارد و مطّلع هستند، به ساده لوحی آنها می‌خندند. آنها آرزوهای خودشان را بر زبان جاری می‌کنند: همان داستان «شتر و پنبه‌دانه» است! آنچه را که در دل دارند و می‌خواهند، به صورت تحلیل بیان می‌کنند. این، شرح حال ملت ایران نیست. شرح حال ملت ایران این است که مشاهده می‌کنید. شرح حال ملت ایران، عرصه‌های دفاع مقدّس در طول هشت سال است. شرح حال ملت ایران، حضور در این انتخابات سی میلیونی است. ملت ایران ملتی است مسلمان، انقلابی، معتقد به امام، علاقه‌مند به نظام اسلامی و آماده برای دفاع از ارزشهایی که به آنها معتقد و پایبند است. این، سرمایه عظیمی است. هر حکومتی و هر دولتی که پشت سرِ خود چنین ملتی داشته باشد، باید به آینده امیدوار باشد. باید احساس قدرت کند. باید احساس کند که می‌تواند کار کند. باید احساس کند که وظیفه دارد کار کند. آنچه من به مسؤولان دولتِ آینده و رئیس جمهور عزیز - که بحمداللَّه خودشان هم به این نکات توجه دارند - از باب تذکّر عرض می‌کنم این است که اوّلاً، همه سعی ما باید این باشد که این ملت را بشناسیم. ثانیاً، خواسته‌ها و نیازهایش را برآورده کنیم. این ملت، حقّ عظیمی بر گردن ما دارد. این ملت است که کشور را حفظ کرده است و این ملت است که به حقیقت، آیتِ قدرتِ پروردگار است. من در چند دوره‌ای که امام بزرگوارمان حکم ریاست جمهوری - آراءِ مردم - را تنفیذ می‌کردند، در فرمایشات ایشان نگاه کردم و دیدم به‌طور مستمر - با هر کس که طرف بوده‌اند - راجع به مردم و ملت صحبت کرده‌اند. این، همان حکمتِ امام است؛ همان چیزی است که ما هر طور نگاه و مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم این درست است، این بهتر است. بخصوص قشرهای مستضعف، قشرهای فقیر و ضُعفای مردمند که نیروهای وفادار و ماندگار انقلاب و امام و دولتهای مختلف بوده‌اند و هستند و خواهند بود. عزیزانی که ان‌شاءاللَّه در آینده نزدیک مسؤولیت بر عهده می‌گیرند، باید هرچه می‌توانند از این ذخیره دائمی استفاده کنند و تا آن‌جا که قدرت دارند، برای آنها خدمت و کار کنند. وضع کنونی، بحمداللَّه این است. این، کشوری است که گامهای اساسی و بلندی برای بازسازی، در آن برداشته شده است. شاید در

طول دوران رژیم گذشته، حتّی بخشی از آنچه در این چند سال در بازسازی این کشور انجام گرفت، انجام نگرفته بود؛ چون کار را با کیفیّت و کمیّت - هر دو - باید دید. آنها اگر کاری هم برای کشور می‌کردند - که از لحاظ کمیّت هم نسبت به آنچه در این دوره کوتاه انجام گرفته است، حقیقتاً کم است - از لحاظ کیفیت، مخدوش بود؛ زیرا در آن، استقلال این ملتْ ملاحظه نشده بود. اساسِ سیاست آن رژیم، بر وابستگی بود. چند نفر دولتمردِ نسبتاً شجاع یک روز در زمان رضاخان پیدا شدند و یک قرار داد نفتی را نوشتند که منافع ملت ایران، تا حدودی در آن ملاحظه شده بود. به‌خاطر انگلیسیها، رضاخان با چکمه‌هایش وارد اتاق هیأت دولت شد و نوشته‌های آنها - پرونده نفت - را گرفت، در آتش بخاری انداخت و جلو چشم آنها سوزاند! این، چیزی است که خود آنها نوشته‌اند. امثال تقی‌زاده و دیگران این ماجرا را نوشته‌اند. سیاست، سیاستِ وابسته بود. راه‌آهن هم که می‌کشیدند، بیش از آن‌که برای ایران و تجارت ایران باشد، به نفع اتّصال دو جبهه متّفقین بود که آن روز بایستی علیه آلمان می‌جنگیدند. راه‌آهن سراسری این است! (راه‌آهن شمال و جنوب برای این بود که شورویِ آن روز را به جنوب، در خلیج فارس که محلّ استقرار انگلیسیها بود وصل کنند تا بتوانند سلاح منتقل نمایند، و جبهه‌های جنگ متّفقین علیه متّحدین - آلمان و همکارانش - همواره قادر به دفاع باشد. راه‌آهن هم برای این کشیده می‌شد. طرفداران رژیم منحوس و تفاله‌های رژیم گذشته، بعد از گذشت پنجاه سال، هنوز که هنوز است، صحبتِ راه‌آهن شمال و جنوب را می‌کنند؛ راه‌آهنی که براساس طرحی خائنانه و بی‌توجّهی به استقلال این ملت به‌وجود آمد و در آن، آبرو و شأن این ملت رعایت نشد. حالا شما ملاحظه کنید: خطوط راه‌آهن عظیمی که در دوران بعد از جنگ تحمیلی در ایران ساخته شد، همان چیزی است که ملت ایران به آن نیاز دارد. یکی از مستشرقینی که در همان دوران آمده و در ایران سیاحت کرده است، می‌گوید: من تعجّب می‌کنم چطور راه آهن ایران از شهرهایی که محلّ عمده تجارت ایران است عبور نکرده است!؟ (همین جاهایی که امروز بحمدالله به برکت جمهوری اسلامی، می‌بینیم که زیر پوشش ارتباطات و اتّصالات و مواصلات صحیح قرار گرفته‌اند). نه کمیّت آنچه قبل از جمهوری اسلامی در این مملکت انجام گرفته است، و نه کیفیّت آن، قابل مقایسه با آنچه این نظام مردمی و خدایی - جمهوری اسلامی - انجام داده است، نیست. نظام مرتبط با معنویّت و ایمان، معنایش این است؛ نظامی که پشتوانه عظیم مردمی، آرا، عواطف، پشتیبانی و کمک مردم را دارد؛ ایمان، معنویّت، برادری و هماهنگی، اتّکال به خدا و ایمان به غیب را هم دارد. آن، نتیجه‌اش می‌شود این. علی‌رغم این همه توطئه و مخالفتی که با این ملت شد؛ با این محاصره‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی، این ملت توانسته است یکی پس از دیگری، دولتهایش را حمایت کند و دولتها توانسته‌اند این‌گونه کشور را از لحاظ عمران و آبادی و از جهات سیاسی و آبروی بین‌المللی و اقتدار ملی، پیش ببرند. اینها آن ارزشهایی است که کشور ما دارد و بحمدالله، دولتهای ما، همه از آن برخوردار هستند و خواهند بود. این مظهر نعمِ بزرگ الهی و همان دست قدرتی است که عرض کردم خدای متعال دائماً در پشتیبانی این نظام داشته است و خواهد داشت. البته من سفارش کرده‌ام و سفارش و تأکید هم می‌کنم که باید تلاش شود فقر و بی‌عدالتی و تبعیض که میراث طواغیت گذشته است، در این کشور ریشه کن شود. این‌جانب بیشترین اهتمام را متوجّه این مطلب کرده‌ام و می‌کنم و توصیه‌ام این است که دیگران نیز همین‌طور عمل کنند. اگر این همه خیرات و برکاتی که بحمدالله مظهر و اوج آن هم در این چند سال اخیر، دولت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی رفسنجانی حفظه‌الله‌تعالی بود و همه آنچه را که انجام دادیم، چند برابر می‌بود و چندین برابر آن را هم انجام بدهیم، اما به این نکته توجّه نکنیم، کارمان ناقص و ابتر خواهد بود. عزیزان من! نظام اسلامی، نظام سرمایه‌داری نیست. من چهارسال قبل، در همین جا - در روز تنفیذ - همین موضوع را به حضّاری که بودند، عرض کردم و گفتم: «نظام ما، نظام سرمایه‌داری نیست. نظام سرمایه‌داری، به جمعِ ثروت، به رونق اقتصادی و به مجموع در آمد ملی نگاه می‌کند و برایش مهم نیست که این ثروتْ چگونه به دست می‌آید، به دست کی می‌آید و چند درصد از مردم، چگونه از آن استفاده می‌کنند!» باید در آمد ملی بالا برود، ثروت زیاد شود، تلاش اقتصادی مورد حمایت قرار گیرد؛ که مورد حمایت هم قرار می‌دهند. قوانین هم در این جهت است. قدرت اجرایی هم

در این جهت است. کشورهای سرمایه‌داری - آن هم نه همه بلکه بعضی - حداکثر کاری که می‌کنند این است که بیمه‌ها و تضمینهایی را برای قشرهای مظلوم و محروم می‌گذارند، تا حداقلی هم به آنها برسد. این، نظام سرمایه‌داری است. نظام اسلامی، این‌گونه نیست. نظام اسلامی می‌فرماید: «بالعدل قامت السموات والارض.(۳)» اصل، عدالت است. البته، تولید ثروت هست. نظام اسلامی، یک جامعه فقیر نمی‌خواهد. یک ملت فقیر و یک درآمد عمومی ناچیز نمی‌خواهد. از ثروتها استفاده می‌کند؛ علم را پیشرفت می‌دهد، منابع زیرزمینی را استخراج می‌کند، انسانها را به رشد عقلانی می‌رساند، تجارت می‌کند و صنعت راه می‌اندازد. تاریخ اسلام نشان داد که اسلام به برکت همین احکام نورانی، در یک دوره طولانی، صاحب علم و صنعت در کلّ جهان بوده است. اما جهت همه اینها، عدالت است. ثروت هست؛ اما باید عدالت در جامعه تضمین شود. برای عدالت، منتظر امام زمانیم. پیغمبران آمدند؛ همه هم برای اقامه قسط آمدند؛ «لیقوم الناس بالقسط(۴)». اینها حرفهای خیلی پرمعنایی است که قرآن به ما گفته است؛ نهج البلاغه به ما گفته است و در روایات ائمّه هم هست. این، جهت را مشخّص می‌کند. قسط یعنی همین: اگر جامعه برخوردار است، همه باشند. نمی‌گوییم همه یکسان؛ چون یکسانی امکان ندارد. بالاخره تلاشها، همّتها و قوّتها مختلف است. بعضی بیشتر تلاش می‌کنند؛ بعضی کمتر می‌کنند. بعضی ابتکار بیشتری دارند. استعدادها یکسان نیست. «و لایزالون مختلفین... و لذلک خلقهم(۵).» مردم، دارای اختلاف در استعدادند. بحث در این نیست که یکسان باشند. بحث در این است که به قدر استعدادشان کار کنند و به قدر همّتشان تلاش کنند و همه بتوانند به قدر قدرتشان به دست بیاورند. کسی محروم نماند؛ کسی مظلوم نماند؛ کسی سرکوب شده نماند. این، آن هدف اصلی است. ما که بر سرِ کار آمدیم - آن روز که روز مبارزه بود تلاش کردیم، آن روز که پیشنهاد مسؤولیت کردند، به هر صورت قبول کردیم - برای تحقّق همین هدف بود. کسانی که با فرهنگ ما آشنا نیستند، باور کنند. اگر چه می‌دانم قطعاً باور نمی‌کنند که برای ما این مسؤولیتها جاذبه‌ای ندارد. خودیها می‌دانند. کسانی که از نزدیک با این فرهنگ و اشخاص آشنا هستند، می‌دانند. این مسؤولیتها، فقط برای اقامه عدل، اقامه حکم اللَّه و هموار کردن راه خدا در مقابل پای مردم، ارزش و محبوبیت و جاذبه دارد.تلاش باید برای این باشد. البته در این زمینه، کار شده است. من اگر نگویم که برادران عزیز ما در مسؤولیتهای گوناگون در دوره‌های گذشته، برای این قضیه چقدر تلاش کرده‌اند، ناسپاسی است. لکن، راه طولانی‌تری از آنچه که تا به حال پیموده‌ایم در پیش داریم. کار بیشتری از آنچه تا به حال کرده‌ایم باید انجام دهیم. این، مسأله است. اساس کار دولت، باید بر این باشد. چه در زمینه فرهنگی، چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سازندگی، جهت باید این باشد؛ درحالی که فعّالیتها متنوّع است. خدا را شکر می‌کنیم که انتخابات، خوب و بسیار خوش عاقبت و همراه با خرسندی عمومی مردم بود. امروز انسان احساس می‌کند که برای ملت ما و فضای عمومی کشور، مثل یک روز عید است و این هم، لطف پروردگار است. امیدواریم که خداوند متعال، این روز و این حادثه را فرخنده و مبارک کند و مشمول الطاف و برکات خودش قرار دهد. امیدواریم شرور را از این ملت منصرف کند؛ دشمنان این ملت را سرکوب و منکوب فرماید، و این ملت را به آرزوهای بزرگش برساند. امیدواریم رئیس جمهور عزیز و مسؤولانِ ایشان را - که انتخاب خواهند کرد - در کار مهمّی که در پیش دارند، موفّق فرماید؛ قلب مقدّس حضرت ولیّ عصر را از همه ما راضی کند؛ روح مبارک امام بزرگوار را - که یقیناً از این حوادث و مراسم شاد است - همواره شاد نگهدارد و ارواح طیّبه شهدای بزرگوار ما را با پیغمبر و آل او محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) - ۲) حج: ۴۰ ۳) تفسیر صادقی: ذیل آیه ۷ از سوره الرّحمن. ۴) حدید: ۲۵ ۵) هود: ۱۱۹ - ۱۱۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ایثارگران، در سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ایثارگران، در سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به برادران و

خـواهران عزیز؛ بخصـوص ایثـارگرانی کـه در ایـن جلسه بحمـداللَّه فضـا را به عطر ایثـار و خاطره‌هـای شـکوهمند معطّر فرموده‌انـد، خوشامـد عرض می‌کنـم. جلسه امروز مـا که به مناسـبت یـاد روزهـای پرحمـاسه و پرشکوه و سـرشار از افتخـار و شـادی بازگشـت آزادگـان عزیز مـا به میهن است، ترکیـبی است از قشـرهای ایثـارگر، آزادگـان عزیز، همسـران مفقـودان و اسـرای هنوز آزاد نشـده، همسـران جانبازان عزیز ما، فرزنـدان شـهدای عزیز ما، بسـیجیان عزیز و قشـرهای اهل ایثار. این، فضای مبارکی است و تنفّس در این فضایی که شـما در آن حضور دارید، عطر معنویّت و شـهادت و ایثار را به مشام جان انسان مشتـاق می‌رساند. امروز حرف اصلی من به شما عزیزان و همه ملت ایران این است که به هیچ فردی، به هیچ ملتی و به هیچ جمعیتی، از خزانه غیبت الهی هیچ چیز نمی‌دهند، مگر با تلاش و کوشـش. ملتهای تنبل و بی‌حال، از افتخارات ملی نصـیبی نخواهند برد. مجموعه‌های بی‌همّت و بیکاره، به خدمات و به شایستگیهای بزرگ دست نخواهند یافت. افرادی که نخواهند تلاش کنند و زحمت بکشند، در بازار معنویّت و در سودای عشق و ایمـان و تقوا و فضایل معنوی، چیزی گیرشان نخواهـد آمـد: «لیس للانسان الّا ما سـعی ۱)». هم در دنیـای مادّی این‌طور است؛ یعنی ملتهایی که کار کننـد، فکر کننـد، ابتکار کنند، سـختیها را تحمّل کنند، به امکانات مادّی و رفاه و پیشـرفت خواهند رسـید، و هم در میدان معنویّات این‌گونه است: ملتهایی که تلاش کنند، مجاهدت کنند، ایثار کنند و از کار و فداکاری نترسـند، خدای متعال به آنها همه چیز خواهد داد. بزرگترین گناه سـردمداران و سـلاطین و حکّام فاسد در جوامع بشری و در گذشته ایران عزیز ما این بوده است که مردم را از این حقیقت بیگـانه نگهداشـتند و آنهـا را به سـمت کـار و تلاش و فـداکاری و ایثـار سوق ندادنـد. بزرگترین افتخـار انقلاب اسـلامی آن اسـت کـه ایـن درس را بـه مردم داد، ایـن راه را در مقابـل مردم بـاز کرد و امـام راحـل و بزرگـوار - آن رهـبر عظیم‌الشّـأن اسـتثنایی بی‌نظیر زمان ما - بزرگترین افتخارش این بود که خود در این راه پیشـقدم بوده و حرکت کرده است. ننشسـت که به دیگران بگویـد شـما بکنیـد. خودش در پیشـاپیش حرکت عمومی ملت ایران و جلوتر از همه راه افتـاد. شـما عزیزان، محصول چنین فضـای مبـارکی هستیـد. مسـأله آزادگـان، مسـأله بزرگی است. به فیلمهـای تبلیغـاتی غربیها و دیگران در زمینه مسائل نظامی و مسائل مربوط به اسارتهایشان نگاه نکنید. هیچ ملتی نتوانسته است از قشرهای مختلف، مجموعه‌ای جوان و رزمنده به وجود آوَرد که در سخت‌ترین شرایطِ اسارت، شخصیت انقلابی و ایمانی و روح رزمندگی را آن‌چنان حفظ کنند، که آزادگان ما در دوران اسارت حفظ کردند؛ در حالی که یقیناً آنچه ملت ایران از حوادث دوران اسارت این عزیزان می‌داند، بخشـی از مجموعه عظیمی از حوادث است. مگر می‌شود این حـادثه را تشـریح کرد؟ مگر رنجهـای لحظه لحظه اسارت را می‌شود در کلمات گنجانـد، یا با زبان ادبیّات و هنر تبیین کرد؟ شـنیدن، مانند دیدن و لمس کردن نیست. اینها ایستادگی و مقاومت کردند. شاید در آن لحظه‌ای که آزادگان عزیز مـا در اردوگاههـایی بـا نگهبانان غلاظ و شـداد دشـمن روبه‌رو بودنـد و ایسـتادگی می‌کردنـد، بعضـی از آنها امیـدی هم به آزادی خودشان نداشـتند. شایـد در میان آنها کسانی هم بودند که خسـته می‌شدند و می‌گفتند تا کی؟ اما سنّت الهی این است که «فانّ مع العسـر یسرا، انّ مع العسر یسرا».(۲) اگر سـختیها را تحمّل کردیـد، خـدای متعال درهای فَرَج را خواهـد گشود. اگر مجاهدت در راه خدا را بر جسم و نفس خودتان هموار کردید، خدای متعال روشـنایی فَرَج را به شـما نشان خواهد داد و درهای فَرَج را به روی شـما بـاز خواهـد کرد: «و مـن یتّق اللَّه یجعـل لـه مخرجاً و یرزقه من حیث لایـحتسب»(۳). خـدای متعـال به برکت مجاهـدت و به شـرط ایسـتادگی، بیرون از دایره محاسـبه معمولی عقول بشـری، درهـا را باز و راهها را هموار می‌کنـد. عزیزان من! این، تجربه گرانقـدری است. ما امروز یک نسل نوی شادابِ تازه به میدان وارد شده‌ای را در کشور خودمان داریم که باید از این تجربه‌ها اسـتفاده کند. از تجربه میـدان جنـگ که ایسـتادگی در آن، شـهادت و جانبـازی و محرومیت از سـلامتی و دوری از خانمـان و راحـتی و فرزنـدان و عزیزان را داشت، بایـد اسـتفاده کنـد. هزاران سـختی در میـدان جنـگ هست که فقط برای کسـی که در آن شـرایط قرار دارد، قابل لمس است، و لاغیر. تحمّل این سـختیها، یک کار عظیم است. ایسـتادگی در میدان نبرد با دشمن، میدانهای اسارت، دوران جانبازی - که جانبـازان مـا هنوز در میـدان مقاومت و ایسـتادگی هسـتند - یک کار عظیم محسوب می‌شود. عزیزان جانباز بداننـد که مبارزه

آنها ادامه دارد. جانبازان ما، در تمام دوران جانبازی در حال مجاهدتند. این فضیلت، مخصوص آنها و کسان و همسران و خانواده‌هایشان است، تا وقتی که ان‌شاءاللَّه سلامت و عافیت پیدا کنند. این مجموعه ایثارها، امروز کشور ما را به این‌جا رسانده است. مگر تصوّر می‌شد که کوچک و بزرگِ ملتی تنها، بدون هیچ پشتوانه جهانی و بدون هیچ کمک قابل ذکر از سوی هیچ گوشه‌ای از قدرتهای عالم، بتواند این‌گونه در میدان جهاد مقدّس و دفاع از خود و سازندگی و استقلال و مبارزه با همه نوع فشارهای دشمنان قلدر ایستادگی کند و روزبه‌روز دشمنان را متعجّبتر نماید؟ مگر ممکن بود که بدون این گذشتها و این ایثارها و این فداکاریها، ما به این‌جا برسیم؟ هر کدام از شما که این‌جا هستید؛ چه آزادگان عزیز، چه آنهایی که هنوز دربندند، چه خانواده‌هایتان، چه فرزندانتان، چه پدران و مادرانتان، چه همسرانتان، چه خانواده‌های شهدا، چه خانواده‌های جانبازان، چه فرزندان شهدا، و همه کسانی که به نحوی رنجها را بر جسم و جان خودشان تحمّل کردند، ایثارگران و پشتیبانی کنندگان، هر کدام به سهم خودشان در به وجود آمدن این ذخیره عظیم و تمام نشدنی و بی‌نظیر ملت ایران سهیم هستند. هر کدام از شما اگر این فداکاری‌ای را که کردید، نمی‌کردید؛ این صبری را که کردید، نمی‌کردید؛ این مجموعه‌ای که امروز در اختیار ملت ایران است، به وجود نمی‌آمد و این موفّقیتها هم عاید انجام نمی‌شد. این، درس قرآن است. در تاریخ عالم، عمر ملتها یک ساعت است. به نظر ما طولانی می‌آید؛ اما وقتی که به گذر جریان تاریخ نگاه می‌کنید، هر کدام از این ملتها ساعتی هستند و می‌آیند و می‌روند. این ساعت را طولانی کردن، خوب کردن و با افتخار به وجود آوردن، به دست آحاد ملتهاست. قرآن، این را به ما درس داده است. تجربه آن هم سخت است؛ لذا ملتها غالباً تجربه نمی‌کنند و توسریش را می‌خورند و سختیهایش را هم تحمّل می‌کنند. اما ملت ما این تجربه را انجام داد. این را قدر بدانید؛ خیلی عظیم است. درد ملتهای دنیا، این‌گونه درمان می‌شود. درد ملت فلسطین، این‌گونه درمان می‌شود، ولاغیر. آنهایی که خیال می‌کنند ملتی مثل ملت فلسطین را می‌شود با مذاکره و التماس کردن و گدایی نجات داد، سخت در اشتباهند. فقط با ایستادگی و مقاومت است که یک ملت می‌تواند روی پای خود بایستد، حقّ انسانی خود را به دست آوَرد و زندگی افتخارآمیزی را که برای او، هم دنیا و هم آخرت است، کسب کند. امروز دنیا، دنیای ظلم و دروغ و فریب است. پرچم دفاع از حقوق بشر را کسانی به دوش گرفته‌اند که بزرگترین دشمنان حقوق بشرند! در رأس آنها هم دولت امریکاست. ببینید در داخل کشورشان، با سیاهان چه می‌کنند! این‌که دیگر خبر از گذشته نیست. خبر از پنجاه سال، صد سال پیش نیست که بگویند ما حالا اصلاح کرده‌ایم. متعلّق به همین امروز است؛ در شهرهای بزرگِ کشورِ امریکاست. ببینید؛ هنوز مسأله تبعیض نژادی در آن کشوری که مدّعی آزادی و حقوق بشر است، حل نشده است. هنوز انسانی به جرم پوست سیاه، تأمین ندارد که در آن جامعه زندگی کند! یک وقت اگر لازم باشد، به جرم سیاه پوست بودن، پلیسی او را تا حدّ کشتن کتک می‌زند! اینها ادّعای حقوق بشر می‌کنند! اینها چشم خود را بر جنایات وحشت‌آور حکومت غاصب صهیونیست می‌بندند. ببینید در همین چند روز گذشته، صهیونیستها با مردم بی‌پناه شهرهای لبنان - صیدا و غیره - چه کردند! این بمبارانها، این آدم‌رباییها، این کشتارها؛ اینها همه جنایت است. همه اینها - به اصطلاح آقایان - حرکات ضدّ حقوق بشر است. طرفداران حقوق بشر، هیچ احساس نمی‌کنند که ضدّ حقوق بشر در آن جا انجام می‌گیرد. اگر یک فلسطینیِ از جان گذشته و ستمدیده فریادی بزند و حرکت خشم‌آگینی بکند، دستگاههای تبلیغاتی و سیاسیشان به راه می‌افتد؛ اما این همه جنایت علیه ملت فلسطین و ملت لبنان از طرف آنها نادیده گرفته می‌شود! امروز پرچم حقوق بشر را چنین کسانی بردوش گرفته‌اند! این، دنیای فریب نیست؟ دنیای دروغ نیست؟! دنیای تزویر نیست؟! قبلاً می‌گفتند که سیاست، تزویر است؛ اما اینها ادّعای حقوق بشرشان تزویر است؛ اساس کار بین‌المللی‌شان بر تزویر است؛ فقط مسأله سیاست نیست. چنین حکومتهایی مدّعیند که رهبری بشریّت باید به دست اینها باشد! دولتها باید تسلیم اینها باشند! متأسفانه خیلی از دولتها هم دچار ضعف و بی‌توجّهی می‌شوند، وظیفه خودشان را نمی‌شناسند، به آن عمل نمی‌کنند و تسلیم آنها می‌شوند؛ ملتها هم به خاطر سختیهایی که این کار دارد، بی‌تفاوت می‌مانند. طبیعتاً نتیجه همین است. ملت ایران ایستاده است و می‌تواند بایستد. دولت جمهوری

اسلامی و نظام مقدّس اسلامی، در مقابل این زورگوییها و کجرویها ایستاده است، آنها را کتمان نمی‌کند، به صدای بلند آنها را تشریح می‌کند، به دفاع از حقوق مظلومان می‌پردازد و از تهدید و اخم و سختگیریهای آنها هیچ واهمه‌ای ندارد. چرا؟ چطور شده است؟ چرا ملت و دولت و حکومت ایران می‌توانند چنین اقتداری داشته باشند؟ به خاطر این‌که ملت ما این ایثارها را کرده است. این ظرفیت در این ملت به وجود آمده است که در مقابل فشارها و زورگوییها بایستد. همین ایستادگی شماست که بالاخره دشمن متجاوزِ زورگوی دروغگوی مستکبر را از اوج نخوتش به زیر خواهد آورد و به زانو خواهد افکند. من به شما و همه جوانان عرض می‌کنم که وعده خدا را باور کنید. وعده الهی این است که اگر اهل حق پای حقّ خودشان بایستند، حق پیروز خواهد شد. در همه مراحل این‌طور است. در دوران انقلاب این را تجربه کردید، در دوران جنگ تجربه کردید، در دوران اسارت تجربه کردید، در دوران بعد از پایان جنگ - که ملت ایران در صدد بنای دوباره کشور خود برآمد - این را تجربه کردید؛ در آینده هم باید این را یقین داشته باشید که عملی است. هر جا دیدید که دشمنی زورگویی می‌کند، در مقابل او بایستید. این، وظیفه آحاد مردم، دولتمردان، نمایندگان مردم و کسانی است که این مملکت مسؤولیتی را به آنها سپرده است. در مقابل دشمن متجاوز، در مقابل زورگوی ظالم، در مقابل استکباری که امروز بر ارزشهای الهی و معنوی طغیان کرده است - که مظهرش هم دولت طاغوت و طغیانگر امریکاست - کوتاه نیایید. قدرتهای مادّی، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. با ملتی که ایستاده و به نیروی خود تکیه کرده است، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. همه راهها به روی آنها بسته است. اگر سختگیری کنند، آنها ضرر می‌کنند. اگر فشار وارد بیاورند، آنها ضرر می‌کنند. اگر حمله کنند، آنها ضرر می‌کنند؛ چون جوهر ایستادگی و مقاومت در یک ملت، جوهر نفیس و گرانقدری است. با همین جوهر است که ملت ایران به فضل پروردگار، با هدایت الهی، با کمکهای معنوی غیبی و با ادعیّه زاکیّه و هدایتهای معنوی ولی‌اللَّه‌الاعظم ارواحنافداه خواهد توانست تمدّن اسلامی را بار دیگر در عالم سربلند کند و کاخ با عظمت تمدّن اسلامی را برافراشته نماید. این، آینده قطعی شماست. جوانان، خودشان را برای این حرکت عظیم آماده کنند. نیروهای مؤمن و مخلص، این را هدف قرار دهند. البته در داخل کشور، کارهای زیادی وجود دارد که باید انجام گیرد. در داخل کشور، حرکات عظیمی است که به عهده مسؤولان است و باید با کمک مردم کارهای بزرگی را انجام دهند و کشور را بسازند؛ هم نوسازی مادّی، هم نوسازی معنوی و فرهنگی، هم تأمین و استقرار عدالت اجتماعی و هم از بین بردن فقر و محرومیت و بی‌سوادی و تبعیض و جلوگیری از رشد خصلتهای منفی در جامعه. اینها کارهایی است که باید انجام گیرد. وقتی که این کارها شد، حرکت عظیم مردم و آن جوهر معنویِ انقلاب خواهد توانست کار خود را بکند. به فضل الهی، بشریّت شاهد آن روز خواهد بود و شما جوانان، به کمک خدا و به امید او، آن روز را خواهید دید و به دست خودتان ان‌شاءاللَّه آن روز را خواهید ساخت. امیدواریم که خداوند متعال همه شما را توفیق دهد، هدایت کند، کمک نماید و راه را برای شما هموار و روشن بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) نجم: ۳۹ ۲) انشراح: ۵ و ۶ ۳) طلاق: ۲ و ۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسبت آغاز هفته دولت

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسبت آغاز هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را سپاسگزاریم که این آرزوی دیرینه را، که دولت جناب آقای خاتمی به بهترین شکلی و در نزدیکترین زمانی بتواند وارد صحنه کار و تلاش و مأموریت خود شود، برآورده کرد و بحمداللَّه شما در وقت مقرّر قانونی توانستید این وظیفه حساس را برعهده گیرید. در ابتدا یاد شهیدان عزیز این روز - رجایی و باهنر - را گرامی می‌داریم. البته این دو نفر، دو شخص بودند؛ لیکن فضایل انقلابی و دینی و تقوایی در آنها آن قدر بارز بود که خوشبختانه در جامعه ما یک جریان محسوب می‌شوند. وقتی که هفته دولت می‌شود و

اسم شهید رجایی و شهید باهنر می‌آید، مردم در ذهنشان نیست که فقط از دو شهید تجلیل می‌کنیم؛ می‌فهمند که یک جریان فکری و عملی و انقلابی است که مورد تجلیل قرار می‌گیرد. شما هم که اجتماع فرمودید، احترام به آن بزرگواران است. ان‌شاءاللَّه که خداوند ارواح طیّبه همه شهدا و آن دو بزرگوار را مشمول رحمت خودش کند و به خاطر زحمتی که کشیدند و اخلاصی که ورزیدند، در اعلی درجات علیّین، به آنها پاسخ و پاداش دهد. همچنین از برادر گرامیمان آقای هاشمی رفسنجانی یادِ نیک می‌کنیم که در سالهای متوالی، مثل این روزها، ما با ایشان و دولتشان می‌نشستیم و مطالبی را مربوط به آینده و وضع کشور ایشان می‌گفتند و ما می‌گفتیم. بحمداللَّه احساس می‌کنم که این خلأ پر شده و دولت جدید، با نفس تازه، با روحیه خوب و با استحکام وارد میدان شده است. ان‌شاءاللَّه زحماتی که آن برادران عزیز - شخص آقای هاشمی و دولتشان - کشیدند، مورد شکر و قبول پروردگار قرار گیرد و ان‌شاءاللَّه حسنه جاریه‌ای در کشور باشد و شما هم طبق تکالیف و وظایف خودتان، آنچه را که تشخیص می‌دهید این کشور به آن احتیاج دارد، به بهترین وجهی انجام دهید و بتوانید جای پای نیکی از خودتان در تاریخ این کشور باقی بگذارید. به مناسبت هفته دولت، من جز یادآوریِ چند نکته به شما برادران عزیزم، عرض دیگری ندارم. البته مطالبی که آقای خاتمی فرمودند و بارها هم تکرار کرده‌اند، واقعاً چیزهایی است که دولت و کشور ما به آن نیاز دارد و می‌بینیم که بحمداللَّه دولت جدید هم بر این اساس شکل گرفته است. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند، شروع این مرحله جدید را بر شما مبارک کند. مبارکی حقیقی آن وقتی خواهد شد که بتوانید وظایف سنگینی را که برعهده‌تان است، انجام دهید و انتظار بحق و بجایی را که مردم دارند، برآورده کنید. البته انتظارات مردم چیزهایی نیست که در طول مدّت کوتاهی برآورده شود. آنچه مردم از شما توقّع دارند، این نیست که در کوتاه‌مدّت همه مشکلات اقتصادی برطرف شود، همه کارهای اساسی در این مملکت شکل گیرد و همه‌ی کارها به جریان افتد. مردم، مردمِ هوشیاری هستند و آنچه از دولتها انتظار دارند، حرکت معقول و منطقی به سمت اهدافی است که اعلام شده است. ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم توفیق خواهد داد، تا آنچه را که شما به مردم گفتید و وعده دادید و مردم هم آنها را قبول کردند و از شما توقّع دارند، در کمترین زمانی بتوانید انجام دهید. اما من در همین‌جا به همه توصیه می‌کنم؛ هم به مسؤولان، که عجله نکنند و کار شتابزده انجام ندهند؛ هم به مردم، که توقّعِ دور از منطق نداشته باشند و خیال نکنند که در ظرف مدت شش ماه یا یک سال، همه مشکلات حل خواهد شد. البته وقتی حرکت شروع شد، آثار حرکت نشان داده خواهد شد. یعنی شش ماه، یک سال که بگذرد، معلوم می‌شود که دولت کار و حرکت می‌کند. مردم هم این را از شما می‌خواهند. من گمان نمی‌کنم که مردم عزیز ما، بیش از این هیچ توقّعی از دولتها داشته باشند که در آن جهاتی که مورد نظر است، برنامه‌هایی را که مصلحت است و مورد خواست مردم و اراده دولت، آنها را انجام دهند. علاوه بر آنچه که آقای خاتمی فرمودند، من می‌خواهم دو، سه تذکّر به شما عزیزان عرض کنم. یکی این است که در زمینه کارها باید اساس را مردم قرار داد. این، حرف کلّی است. همه این حرف را می‌زنند؛ هیچ‌کس هم منکر این حرف نیست. تازگیِ این حرف در این‌جاست که اگر بخواهیم توجّه بکنیم، گاهی اوقات منافع و خواست عامّه مردم، با منافع گروههای خاص تعارض پیدا می‌کند. این، جایی است که بسیار حسّاس است. برادرانی که با مسائل دولتی و مدیریتهای کلان سروکار دارند، خوب می‌توانند مصداقهای این را پیدا کنند. شاید الان اگر من بخواهم بیان کنم، در ذهن خودم مصداقهای فراوانی وجود دارد که البته بنای بر ذکر مصداق نیست. جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروههای خاصّی در جامعه هستند - گروههای پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروههای فرهنگی و گروههای سیاسی - که اینها متضرّر خواهند شد. این، آن نقطه حسّاس است. آن صراط مستقیم، این‌جا معلوم می‌شود. این، جای همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است که «فانّ سخط العامهٔ، یجحف برضی الخاصهٔ»(۱). یعنی اگر یک وقت مردم خشمگین بودند، خشنودی گروههای خواص به‌کل نابود خواهد شد و بر باد خواهد رفت. سخط و خشم عمومی، خشنودی گروههای خاص را پایمال خواهد کرد. گیرم که چند صباحی، ما

در فلان سیاستی که اعمال کردیم و فلان کاری که اجرا نمودیم، چهار نفر از گروههای خاص یا گروههای پولی و مالی را هم از خودمان راضی کردیم؛ اما اگر خدای ناکرده با این کار، مردم را ناراضی کرده باشیم، این نارضایی مردم مثل توفانی می‌آید و همه اینها را در می‌نوردد. این، هیچ ارزشی ندارد. بعد عکسش را می‌فرمایند: «وانّ سخط الخاصّة، یغتفر مع رضی العامة(۲)». یعنی اگر فرض کنیم که گروههای خاصّ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، سرِ سیاست و عملی از ما خشمگین و ناراضی شدند و گفتند که دولت چرا این کار را انجام داد، چنانچه «یغتفر مع رضی العامة»؛ یعنی وقتی که عامه و - به تعبیر امروز ما - توده مردم خشنود و راضی باشند، خشم آن گروهها قابل بخشایش است. باید این را فکر کرد. عزیزان من! هر انسان عاقلی و هر مجموعه‌ای باید بگردد، لشکریان با اخلاص و با صدق خودش را جستجو کند. امام بزرگوار ما، بزرگترین هنرش این بود که لشکر خود را شناخت و پیدا کرد و دانست که در روز بعد، چه کسی به داد او خواهد رسید و چه کسی سخن او را خوب گوش خواهد کرد. شما ببینید چه کسانی به سخنان امام گوش کردند؟ خوشبختانه صحنه جنگ تحمیلی که از چندین سو برای ما درس است، از این جهت هم برای ما درس است. آن روزی که امام در سال پنجاه و هشت سرِ قضیه پاوه کلمه‌ای گفتند، ساعت حدود سه‌ونیم، چهار بعدازظهر بود که من به طرف جماران می‌رفتم. اصلاً قیافه شهر، قیافه دگرگون شده‌ای بود و مردم همین‌طور بی‌اختیار راه افتاده بودند. این حالت، تقریباً با فراز و نشیبها و کم و زیادهایی، تا سال شصت و هفت ادامه داشت. وقتی که امام اشاره‌ای می‌کرد، فریادی می‌کشید و دستوری می‌داد، چه کسانی می‌رفتند؟ آنها لشکر حقیقی شمایند؛ آنها را دریابید. البته یک دولت، برای گروه یا دونِ گروهی فکر نمی‌کند. امنیت برای همه است. فرقی هم نمی‌کند که آن همه‌ای که ما می‌گوییم، جزو مخلصان دولت باشند یا نباشند. ولو آنهایی که مخلص دولت هم نیستند، باید امنیت داشته باشند. آنهایی که با دولت روابط چندان صمیمانه‌ای ندارند، بایستی امکان کار و تلاش داشته باشند. شکّی نیست که خدمات شما متعلّق به همه است. شما برای جمعی یا دونِ جمعی کار نمی‌کنید؛ اما بدانید که در میان اینها، آن کس که وقتی شما فریاد استمداد بلند کردید، به داد شما خواهد رسید، کیست. فرض کنیم، اگر یک روز احتیاج به این داشتید که برق کم مصرف شود و اعلان کردید که برق کم مصرف کنید، ببینید چه کسانی به حرف شما گوش می‌کنند و چه کسانی اعتنا نمی‌کنند و در منزلشان، صد برابر آن آدمی که با دو شعله برق، مصرف معمولی دارد، مصرف خود را بالا می‌برند؛ یعنی به فکر شما نیستند. ببینید اینها چه کسانی هستند. به نظر من، اینها را خیلی راحت می‌شود شناخت. من خواهش می‌کنم که در همه بخشها - در زمینه فرهنگ، در زمینه مسائل سیاسی و در زمینه امنیت - مسأله «رضی العامة و سخط العامة» را در مقابل «رضی الخاصة و سخط الخاصة» در نظر بگیرید؛ ببینید آنهایی که فریاد و استصراخ شما را در هنگام لازم جواب می‌دهند، چه کسانی هستند. نکته دیگری که به نظرم رسید به شما عرض کنم، این است که یکی از شعارهای بسیار خوبِ جناب آقای خاتمی - که من از اوّلی که آن را از ایشان شنیدم، واقعاً خدا را شکر کردم - مسأله «قانونگرایی» بود. این، حرف خیلی خوبی است و خوشبختانه این را شما بارها تکرار کرده‌اید. در دوره انتخابات گفتید، در مجلس گفتید، این‌جا و آن‌جا گفتید. من می‌خواهم عرض کنم که تا لحظه آخر، به این شعار تمسّک کنید و بدانید که قانونگرایی کار سختی هم هست؛ اما با وجود سختیهایش، در کوتاه مدّت و بلند مدّت، فوایدش از بی‌قانونی بهتر است. وقتی که انسان سوار اتومبیل است و می‌خواهد به منزل برسد، ممکن است از راه میانبُر، ورودِ ممنوعی مسیر خود را انتخاب کند. اگر شما از این راه رفتید و به منزل رسیدید، به نظرتان فایده نقدی وجود دارد؛ اما خطراتی که در این راه هست، به مراتب غیرقابل مقایسه با آن سود است. تمام قوانین همین طورند. از قانون اساسی - که اساس کار ماست - گرفته، تا قوانین عرفی و عادّی و معمولی که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، تا احیاناً مصوبات بعضی از مراکز دیگر مثل هیأت عمومی قوّه قضاییّه - که در حکم قانون است - تا مصوّبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، که آن هم مصوّباتش در حکم قانون است. آنچه که آنها معیّن می‌کنند و به مسؤولان راهبرد می‌دهند، ارزشش بیشتر است. البته این حرف هم - همان طور که عرض کردم - حرفی آسان است که در مقام عمل دشواریهایی دارد. بعضی قانون را طوری عمل می‌کنند که اصحاب سبت عمل

کردند! اصحاب سبت هم عین مُرّ قانون عمل کردند؛ یعنی خدا گفته بود روز شنبه ماهی نگیرید، اینها هم روز شنبه ماهی نگرفتند. بله؛ کار کوچکی کردند که آن هم رسماً منع نشده بود و آن، این بود که حفره‌هایی درست کردند، ماهیها داخل آن حفره‌ها آمدند، راه آن حفره‌ها را در روز شنبه بستند، تا ماهی نتواند برگردد! روز شنبه این کار را کردند، روز یکشنبه همان ماهیها را گرفتند! این، ظاهر قانون است. اگر شما نگاه کنید، این مثل همان کلاه شرعیهایی است که یک ربای سنگین کذایی را با یک شاخه نبات جا به جا می‌کردند! قانون بود، ظاهر شرع بود؛ اما امام بزرگوار رضوان اللَّه علیه که یک فقیه قویِ آگاه به لبّ و روح دین بود، قبل از این که تشکیل حکومت بدهد، این را منع کرد. جزو فتاوی ایشان - که در دوران مبارزه، ما به آن فتوا افتخار می‌کردیم و همه جا هم نقل می‌نمودیم - منع حیل ربا بود. ایشان مطلقاً حیل ربا را منع کرد. شما آقایان، حیل قانون را هم منع کنید و جلوش را بگیرید. بعضی از شرکتها و بعضی از مجموعه‌های علی الظّاهر قانونی، حامل باطن اصحاب السّبتی هستند. مواظب باشید کسانی که می‌خواهند از قانون بگریزند، شما را به این دام نیندازند؛ نیایند شما را قانع کنند که این کار قانونی است. نکته دیگر این است که عزیزان من! زمان را قدر بدانید. شما الان چهار سال وقت دارید. این چهار سال، مثل طَرفةالعینی خواهد گذشت. واقعاً چهار سال، زمان خیلی کوتاهی است. اگر کسی کار کند و از هر لحظه‌اش استفاده نماید، سرمایه عظیم و مغتنمی است. چنانچه خدای نکرده بگوییم حالا ـ که وقت داریم، هنوز که چهار سال یا سه سال و نیم وقت هست، و تسویف کنیم - که این تسویفی که در روایات ما هست، معنایش این است؛ سوف افعل، سوف افعل: خواهم کرد، خواهم کرد - و دائماً کار را به تأخیر بیندازیم، یک وقت می‌بینید که چهار سال تمام شد،ولی چیزی در دستمان نیست! از همین لحظه اوّل، دقایق را قدر بدانید و آن کار مهمّ اساسی را که می‌خواهید آخر انجام دهید، همین اوّلِ کار انجام دهید. حرف آخری که می‌خواهم عرض کنم این است که غیر از ارتباطات رسمی و معمولی در نظام اسلامی، شما بدون اتّکا و توکّل به خدا و ارتباط ویژه با او، توفیق لازم را به دست نخواهید آورد. توفیق از سوی خداست؛ جبر نیست. توفیق، یعنی جور کردن و جور آوردن و موافق طبع و موافق خواست آوردن کار. این، معنای توفیق است؛ نه این که وقتی می‌گوییم خدا توفیق داد، یعنی پشت گردن آدم را گرفت که این کار را انجام دهد. باز هم اراده خودِ شماست که کار را انجام می‌دهد؛ اما توفیق از طرف پروردگار است. اگر این توفیق و جور آمدن کار و فرصت لازم کار را می‌خواهید، باید با خدا رابطه مستقیم برقرار کنید؛ رابطه تضرّع، رابطه خواست، رابطه ویژه. این رابطه با خدا را همه باید داشته باشند؛ اما شما که مسؤول هستید و یکی از مدیریّتهای بالا در دست شماست - شما که می‌گویم، یعنی ما مسؤولان، که من خودم از شما به این کار اولی هستم - جزو شایسته‌ترین افرادی هستید که باید این رابطه ویژه را با خدا داشته باشید. نمازِ با توجّه و با حضور بخوانید؛ به نوافل اهمیت دهید و سعی کنید که در روز مقداری قرآن تلاوت کنید. هیچ روزی بر شما نگذرد که مقداری قرآن - ولو ده آیه، پنج آیه - با تدبّر تلاوت نکنید. این، به شما نورانیّت می‌بخشد. انتظار این را نداشته باشیم که اگر امشب نافله خواندیم، فردا مثلاً ـ گشایش مهمّی در کارمان بشود و اثرش ظاهر گردد؛ نه. در دعاهای ما، نفس رابطه با خدا، جزو بدیهیّات و محکمات ادعیّه ماست و خدای متعال، متضرّعین الیه را مورد توجه و عنایت خاص قرار می‌دهد. تضرّع، این خواص را دارد. با این که امام رضوان‌اللَّه علیه از سابق هم اهل عبادت بود - ما شنیده بودیم و اطّلاع داشتیم - اما این اواخر که به پایان عمر خود نزدیکتر می‌شد، با این که انسان وقتی پیر و خسته می‌شود، همچنان که همه کارهای دیگر برایش سخت می‌شود، نماز خواندن و عبادت کردن و دعا خواندن هم سخت می‌گردد، و جوان همچنان که ورزش را راحت می‌کند، عبادت را هم راحت‌تر انجام می‌دهد و نماز را هم راحت‌تر می‌خواند - در عین حال پیری و از کارافتادگی تضرّع و توجّه و اهتمام و گریه‌اش هم بیشتر می‌شد و خدای متعال هم به همان نسبت، کارها را درست می‌کرد و جور می‌آورد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به شما توفیق عنایت کند و در همه حال مشمول عنایات پروردگار باشید و خداوند در همه مراحل به شما کمک کند. الحمدللَّه آدم احساس می‌کند که ان‌شاءاللَّه عنایات الهی شامل حال این دولت و رئیس‌جمهور محترم و عزیز هم هست. همین که بحمداللَّه ایشان به سهولت توانستند کارِ

انتخاب وزرا را انجام دهند و وزرای دلخواه و مورد علاقه خودشان را که بتوانند با ایشان کار کنند، بیابند و راحت به مجلس ببرند و مجلس هم راحت رأی داد، نشان‌دهنده این است که خدای متعال اراده فرموده که کارها را پیش ببرد و ان‌شاءاللّه بعد از این نیز همین طور خواهد بود؛ «و من کان للّه کان‌اللّه له»(۳). خدا ان‌شاءاللّه با شما خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) نهج‌البلاغه: نامه ۵۳

۲) نهج‌البلاغه: نامه ۵۳ ۳) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۹۷

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم افتتاحیه مانور فرهنگی، ورزشی جانبازان و معلولان کشور

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم افتتاحیه مانور فرهنگی، ورزشی جانبازان و معلولان کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز نمایش قدرت معنوی را - که بحمداللّه نزد شما عزیزان و ایثارگران ذخیره ارزشمندی از آن وجود دارد - مشاهده کردیم و خدا را سپاسگزاریم که در نظام اسلامی، شاهد عظمت و شکوه معنویّت و قدرت اراده، در میان عزیزترین فرزندان این کشور هستیم. من ابتدا لازم است از همه دست‌اندرکاران این مراسم بسیار با شکوه و پرمعنا و پرمضمون، تشکّر کنم و از یکایک جانبازان عزیزی که در این مراسم شرکت کردند - بخصوص کسانی که با نشان دادن قدرت اراده خودشان، اهمیت و ارزش نیروی معنوی را به منصه ظهور گذاشتند - سپاسگزار باشم. جانبازان عزیز! در هر میدانی که شما به عنوان یک مجموعه ارزشی حضور داشتید، نشان دادید که دارای ابتکار، قدرت اراده و توان بیش از معمول سازندگی و برازندگی هستید. در میدان دفاع مقدّس، مجموعه شما و جوانان این کشور - ایثارگران ما که هر کدام در حقیقت یک شهید زنده‌اند - توانست کاری را نشان دهد که در تاریخ کشور ما بی‌نظیر و در دنیا هم انصافاً یا بی‌نظیر و یا کم‌نظیر بود! همین اراده‌ها و همین قدرت نفسانی و معنویِ شما جوانان موجب شد که در مقابله دنیای استکبار و کفر با نظام اسلامی - با وجود این‌که طرف مقابل شما از امکانات مادّی بیشتری برخوردار بود - شما پیروز شوید. این درس، درسی نیست که به این زودی برای یک ملت، قابل فراموش شدن باشد. این، چیزی نیست که آن را بشود یک پدیده جدا از گذشته و آینده دانست. این، یک جریان و یک حقیقت زنده است. این برای همه میدانها یک درس است. جانبازان ما در میدان درس خواندن و در میدان سازندگی، همین قوّت و قدرت معنوی را نشان دادند. در هرجا که جای بروز نیروی حقیقی انسان بود، وقتی که شما وارد شدید، توانستید کارهای بزرگ و محیّرالعقول و ظاهراً دست نیافتنی انجام دهید. یعنی نشان دادید که وقتی قدرت معنوی باشد، حتی ضعف جسمانی هم نمی‌تواند تعیین کننده باشد. با ضعف جسمانی و با کمبودهای قوای بدنی هم به خاطر قدرت اراده و قدرت ایمان و معنویّت، شما توانستید کارهای بزرگی را انجام دهید. این هم ورزش! در میدان ورزش هم همین‌طور، پرافتخارترین حضور ایرانی در یکی از میدانهای جهانی را جانبازان انجام دادند؛ یعنی در حضوری، این جانبازان بودند که هشتاد و نه مدال طلا را به کشور ایران هدیه کردند! معنای این پدیده چیست؟ معنای این پدیده این است که در میدان ورزش هم مثل میدان جنگ، مثل میدان علم و میدان سازندگی و میدان مدیریّت، آنچه تعیین کننده است، نیروی اراده و ایمان و خواست و همّت بلند و خلاصه نیروی معنوی است که نیروی جسمانی را هم به دنبال خود می‌کشد؛ ضعف جسمانی را هم جبران می‌کند. اینها برای کشور ما درس است. من خوشحالم از این‌که می‌بینم رشته‌های گوناگون ورزشی در میان جانبازان و معلولین، گسترش پیدا کرده است. تقریباً همه رشته‌های ورزشی‌ای را که با جسم معلول می‌توان به نحوی نسبت به آنها اقدام و کاری کرد، شما به‌گونه‌ای در حیطه تصرّف خودتان آوردید؛ آن هم در شکل بهترین! این، برای ملت ما، برای جوانان و تصمیم‌گیران و مدیران ما در بخشهای مختلف، درس است. روی قدرت معنوی و اراده ناشی از ایمان و انسانیّت تکیه کنید و آن را مهم بدانید. ای‌بسا انسانهای سالمی که به خاطر ضعف نیروی اراده نمی‌توانند در هیچ یک از این میدانها حضور افتخارآفرینی داشته باشند؛ اما انسانهایی با ضعف بدنی ظاهری - کمبود بدنی، نداشتن دست، نداشتن پا، قطع نخاع، نداشتن چشم، بودن ترکشهای متعدّد در بدن و انواع و اقسام گرفتاریهای

جسمانی که متأسفانه جانبازان دچار آن هستند و با آن دست و پنجه نرم می‌کنند - به مدد اراده و همّت قوی می‌توانند به این پیشرفتها و به این کارهای درخشان نائل شوند! این، برای همه میدانها درس است. عزیزان من؛ کسانی که در این میدان تلاش می‌کنید! این درس را برای ملت و تاریختان استمرار بخشید؛ یعنی باز هم بر همّت و تلاشتان بیفزایید و کارهای جدید، ابتکارهای تازه، تصرّف میدانهای نو و گشودن راههای ناگشوده را ادامه دهید. مسؤولین عزیز بخشهای گوناگون هم از این پدیده درس بگیرند و به نیروی معنوی جوانان اهمیت دهند. بدانید که اگر ملتی از ایمان برخوردار بود و با اراده بار آمد و قدرت تصمیم‌گیری به او تعلیم داده شد، در همه میدانها - در میدان سیاست، در میدان مبارزات فرهنگی و مبارزات نظامی - پیروز است. چنین ملتی در مقابل همه دشمنان پیروز خواهد شد. یک جمله هم درباره ورزش کشور که یک مسأله مهمّ کشور است، عرض کنم: اوّلاً همه آحاد مردم، باید ورزش را جدّی بگیرند. همه باید برای سلامتی خودشان، ورزش را یک ضرورت و کار لازم به حساب آورند. جامعه ورزشکار، جامعه بانشاط و پرتلاش و زنده و کارآمد خواهد بود. عادت ورزش را به فرزندان خودتان هم منتقل کنید. کودکان و نوجوانان - بخصوص جوانان - را به ورزش کردن وادار کنید. حتّی افراد مسن و پیر هم باید ورزش کنند - هر کسی ورزش متناسب با حال خود - ورزش، یک کار لازم و یک وظیفه است که برای نشاط و طراوت دائمی جامعه لازم است. امروز جامعه ما به این طراوت و این نشاط احتیاج دارد. نکته دوم این است که اگر می‌خواهید ورزش، عمومی و همگانی شود، باید ورزش قهرمانی را هم تقویت کنید. باید مردم از میان خودشان الگوها را پیدا کنند. رشته‌های مناسب ورزشی را باید تقویت کنید. من وقتی نگاه می‌کنم و می‌بینم که در برخی از رشته‌های ورزشی در صحنه جهانی، جوانان ما برترین حرف را می‌زنند و درخشانترین چهره‌ها را نشان می‌دهند - مثل رشته کشتی - تعجّبی نمی‌کنم. این ملت ایران است؛ شوخی که نیست! این ملت، با استعداد است. وقتی در برخی از میدانهای ورزشی و نسبت به بعضی از رشته‌های ورزشی می‌بینم که ورزشکاران ما حرف قابل گفتنی عرضه نمی‌کنند، متأسّف می‌شوم و حس می‌کنم این‌جا در حدّ نیاز و در شأن ملت ایران کار نشده است. من به مسؤولین ورزشی توصیه کردم، باز هم توصیه می‌کنم که چندین رشته ورزشی مناسب را که از نظر منطق و فرهنگ ما معنا و مضمون دارد، برگزینید و روی آن سرمایه‌گذاری کنید. منظورم فقط سرمایه‌گذاری مادّی نیست؛ سرمایه‌گذاری معنوی؛ یعنی همّت و مدیریت به خرج دهید و تلاش لازم و گزینشهای خوب بکنید، تا جوانان ما میدان پیدا کنند و در این رشته‌های ورزشی، در دنیا سرآمد شوند. بعضی از این ورزشها، ورزشهای اصالتاً ایرانی است، که از تاریخ ما برای ما به یادگار مانده است - مثل سوارکاری، چوگان بازی، یا بعضی از همین شاخه‌های ورزش باستانی - بعضی هم ورزشهایی است که از دیگران آموخته‌ایم، ولی آنها را می‌پسندیم - مثل ورزشهای دستجمعی، یا ورزشهای رزمی - اینها را گزینش کنند؛ روی اینها برنامه‌ریزی و همّت کنند. به عقیده‌ی من، جوان ایرانی برای اوّل شدن در دنیا، هیچ چیز کم ندارد. جوان ایرانی با استعداد است. ورزشکار ایرانی دارای استعداد درخشان است. باید به او امکان داد، میدان داد و کار او را روبه‌راه کرد تا بتواند مثل ستاره‌ای در میدانهای ورزشی دنیا بدرخشد. امروز دنیا این‌طور است؛ ورزش از موجودی ملتها خبر می‌دهد و سخن می‌گوید - حتّی از توانایی دولتها هم خبر می‌دهد و حرف می‌زند - امروز ورزش در دنیا این است. جوانان و ورزشکاران ما آماده‌اند. آن رشته‌هایی را که به دقّت انتخاب می‌شوند، برنامه‌ریزی و روی آنان کار کنند. جوانان ما در آن‌جاهایی که سخن قابل گفتنی در دنیا ارائه کرده‌اند، بحمداللّه توانسته‌اند مایه افتخار نظام جمهوری اسلامی شوند. من لازم می‌دانم از همه جوانان قهرمانی که در میدانهای ورزشی عالم، موجب آن شدند که نام ایران اسلامی عزیز، در بلندگوهای جهانی - برخلاف میل مستکبرین و علی‌رغم آنها - به طنین بیفتد و فضا را تکان دهد و پرچم و سرود مقدّس جمهوری اسلامی ایران چشمها و گوشها را بنوازد، تشکّر کنم. از همه این جوانان و از مربّیانشان سپاسگزارم. ان‌شاءاللّه موفّق باشید. ما در همه میدانها می‌توانیم این کار را بکنیم. من به همه شما عزیزان و به همه مسؤولین ورزش کشور عرض می‌کنم: باید برای ورزش به عنوان یک کار جدّی، اساسی و لازم - که به هیچ وجه فواید آن به اشخاص پایان نمی‌یابد، بلکه به کشور و انقلاب و دولت برمی‌گردد -

رسیدگی مناسب و شایسته آن را بکنید؛ و اگر بخواهید این کار، آن چنان که شایسته است پیش برود، باید محیط ورزش را محیط معنوی کنید. محیط معنوی، همان محیط پهلوانیِ دیرین ورزشکاران قدیمی خودِ ماست؛ آنهایی که وقتی وارد گود ورزشی می‌شدند، خاک گود را می‌بوسیدند؛ آنهایی که همیشه ورزش را با نام خدا شروع می‌کردند و با نام خدا تمام می‌کردند - با بسم‌اللَّه شروع می‌کردند و با دعا تمام می‌کردند - کشور ما این‌گونه کشوری است. محیط ورزش آن، محیط معنوی، جوانمردی، ایمان، تقوا، پاکدامنی و پارسایی و محیط معنویّت و درخشندگی روحی و نفسانی است. باید ورزش را همین‌طور، در چنین حال و هوایی قرار دهید و حفظ کنید. این برای ورزش کشور، هم مایه پیشرفت خواهد بود، هم خواهد توانست انعکاس نورانیّت خود را به همه قشرهای کشور بتاباند؛ همچنان که بحمداللَّه ما این خصوصیت را در ورزش جانبازان و معلولین مشاهده کردیم. من لازم است از یکایک شما عزیزان ورزشکار، از مسؤولینی که این مانور بسیار زیبا و جالب و پرمغز را تشکیل دادند - از مسؤولین ورزش کشور - تشکّر کنم. امیدوارم که همه شما موفّق باشید و خداوند متعال روزبه‌روز توفیقات و فضل خود را بر شما افزایش دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار پرستاران و جانبازان به مناسبت روز پرستار

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار پرستاران و جانبازان به مناسبت روز پرستار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم متقابلاً این میلاد مسعود را به همه عشّاق و پیروان خاندان ولایت، تبریک عرض می‌کنم و بخصوص این روز را - که روز پرستار نامگذاری شده است - به همه پرستاران کشور که قشر زحمتکش و ارزشمندی هستند، و همین‌طور به خواهران جامعه زینب که فعّالیت و تلاش فرهنگی خود را به نام این بزرگوار آغاز کردند و سامان دادند، مبارکباد می‌گویم. امیدوارم روح مطهّر حضرت زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها - که بخش عمده‌ای از حماسه بزرگِ ماندگارِ عاشورا متعلّق به آن بزرگوار است - نه فقط در میان بانوان جامعه، بلکه در میان همه افراد، زنده و حاضر و درس‌آموز باشد. اوّلاً لازم می‌دانم که از همه پرستاران سراسر کشور صمیمانه تشکر کنم؛ اگر چه مردم ما قلباً از پرستاران متشکّرند. هر کس که گذارش به بیمارستان افتاده باشد، یا مریض و مریضدار شده باشد، می‌داند که نقش پرستار، چقدر نقش پُربها و پُراثری است. در حقیقت، این حرفه پرستاری، ترکیب عجیبی است - که من برای تقدیر از پرستاران و توجّه دادنِ همه انظار و افکار مردم به این قشر شریف، این جمله را عرض می‌کنم - از یک سو، ترکیبی است از رحمت و عطوفت و مهربانی و مراقبت، و از سوی دیگر، دانش و معرفت و تجربه و مهارت. فقط هم مهربانی کافی نیست. غمگساری، همه پرستاری نیست. دانش لازم دارد، تا پرستار کار خود را درست و بجا انجام دهد. دانشِ تنها هم بدون عطوفت و مهربانی کافی نیست. لازم است این دانش، با روحیه انسانی لطیف، بامحبّت و احساس مسؤولیت و با دلسوزی نسبت به بیمار همراه باشد. این دو بُعد، در پرستاران جمع شده است. لذا اگر طبابت باشد، اما پرستاری نباشد، طبابت هم نخواهد توانست علاج بیماری بیمار را بکند. بخش مهمّی از بهبود حال بیماران ما، مرهون دست نوازشگر پرستاران است. عزیزان من! این موقعیت را قدر بدانید؛ این خدمتگزاری را بزرگ بشمارید؛ از خدا به خاطر آن سپاسگزاری کنید که شما را به این کار مهم موفّق کرده است و آن را هر چه می‌توانید، بهتر انجام دهید. در دوران جنگ تحمیلی هم پرستاران ما خیلی خدمت کردند و شب و روز، این قشرْ مشغول زحمتکشی هستند. این کارهایی که وزیر محترم ذکر کردند، همه کارهای لازمی است که ان‌شاءاللَّه امیدواریم با سرعت و به بهترین وجهی انجام گیرد و خداوند مسؤولانی را که در سالهای گذشته آن زحمات را کشیدند، مأجور فرماید. نکته‌ای که به این مناسبت به طور مختصر عرض می‌کنم، این است که این ترکیبِ میان دانش و عواطف انسانی، چیز مهمی است و در همه‌جا لازم است. امروز علّت این‌که دانشِ پیشرفته فوقِ مدرنِ تمدّن و دنیای غرب قادر نیست بشریّت را نجات دهد، همین است که با انسانیت همراه نیست. هر جایی که دانش باشد، اما وجدان و معنویّت و اخلاق و عاطفه و احساسات بشری در آن‌جا غایب باشد، بشر از آن دانش سودی نخواهد برد.

دانش بدون معنویّت و اخلاق، بمب اتم می‌شود، به جان بی‌گناهان می‌افتد؛ اسلحه می‌شود، غیر نظامیان را در لبنان و فلسطین اشغالی و دیگر مناطق عالم هدف قرار می‌دهد؛ مواد کشنده شیمیایی می‌شود، در حلبچه و بقیه نقاط عالم، زن و کودک و مرد جوان و انسان و حیوان را به نابودی می‌کشد! اینها از کجا آمد؟ این مواد کشنده، از همین مراکز علم و از همین کشورهای اروپایی خارج شد! آنها بودند که این مواد را ساختند و در اختیار رژیمی که ملاحظات لازم را نداشت، گذاشتند. نتیجه این شد که مشاهده کردید. سلاحها و انواع و اقسام فرآورده‌های علم، امروز نتوانسته است و نمی‌تواند بشر را خوشبخت کند، خانواده‌ها را سعادتمند نماید، فرزندان و کودکان و زنان و مردان را لذّت زندگی بچشاند؛ به خاطر این‌که با اخلاق و معنویّت همراه نیست. ما در تمدّن اسلامی و در نظام مقدّس جمهوری اسلامی که به سمت آن تمدّن حرکت می‌کند، این را هدف گرفته‌ایم که دانش را همراه با معنویّت پیش ببریم. این که می‌بینید دنیای غرب نسبت به پایبندی ما به معنویّت، حسّاس است؛ بر دینداری ما اسم تعصّب و تحجّر می‌گذارد و علاقه‌مندی ما به مبانی اخلاقی و انسانیت را مخالفت با حقوق بشر قلمداد می‌کند، به خاطر آن است که این روش، ضدّ روش آنهاست. آنها علم را پیش بردند - البته کار مهمّ و بزرگی بود - اما جدای از اخلاق و معنویّت بود و شد آنچه که شد. ما می‌خواهیم علم با اخلاق پیش برود. دانشگاه همچنان که مرکز علم است، مرکز دین و معنویّت هم باشد. متخرّجِ دانشگاههای کشور، مثل متخرّجِ حوزه‌های علمیه، دیندار بیرون بیاید. این، آن چیزی است که آنها نمی‌پسندند و نمی‌خواهند. به همین‌خاطر، سالهاست که با انواع تهمتها، به جمهوری اسلامی تهمت می‌زنند. این تهمتها آن‌قدر مکرّر شده که برای شنوندگان تهوّع‌آور است! جمهوری اسلامی را به تعصّب و تحجّر و - به قول خودشان - بنیادگرایی، یعنی خشکی بی‌حدّواندازه‌ای که هیچ انعطافی در آن نیست، متّهم می‌کنند! اسلام را این‌گونه معرفی می‌کنند؛ در حالی که خشکی آن‌جاست، زندگی دور از معنویّت و عطوفت و رحمت و انسانیّت آن‌جاست که حتّی محیط گرم خانواده هم قادر نیست کودکان را در خود نگهدارد. شما ببینید امروز در کشورهای به اصطلاح پیشرفته صنعتی، چقدر نوجوانان و کودکان بی‌سرپرست یا دارای سرپرستی که از خانه گریزان شده‌اند و شبها در خیابانها پرسه می‌زنند و جنایت و قتل و آدمکشی می‌کنند و به سیگارکشی و انواع و اقسام اعتیادهای مضر دچار می‌شوند، وجود دارد. این، متعلّق به آنهاست. همان خشکیهاست که این عصیانهای جوانی را در آن‌جا به وجود می‌آورد. از سی، چهل سال قبل، کارهایی که جوانان به اسمهای مختلف - مثل بیتل و ... - می‌کردند، تا امروز، همه به خاطر این است که آن جوامع قادر نیستند آن عواطف انسانی را اشباع و ارضا کنند. خشکند، بی‌انعطافند، یک جانبه‌اند، ظالمند، سختگیرند. محیط اسلامی، این‌طور نیست. محیط اسلامی، محیط رحمت، اعتدال، حاکمیت معنویّت و تقواست که خودِ معنویّت و تقوا، یعنی آغوش بازی برای همه عواطف انسانی، همه احساسات صحیح بشری، همزیستی و آسایش معنوی انسانها و آرامش دلها. نکته قابل توجّهی هم به مناسبت هفدهم شهریور عرض کنم، که این روزها، روزهای ماندگاری در تاریخ ماست. من از روز هفدهم شهریور سال ۱۳۵۷ خاطره‌ای در ذهن دارم. قبل از آن که این حادثه خونبار در تهران اتّفاق بیفتد، سیاست رژیم ستمشاهی به دنبال این بود که مبارزان و به تبع آن ملت ایران را، به تندرو و کندرو، افراطی و معتدل تقسیم کند. این، نکته خیلی قابل توجّهی است که امروز مثل آیینه‌ای، همه عبرتها را به ما درس می‌دهد. کسی که روزنامه‌های آن وقت و اظهارات مسؤولان رژیم ستمشاهی را مطالعه می‌کرد، می‌فهمید که اینها می‌خواهند کسانی را که در مقابل آنها هستند و مبارزه می‌کنند، از هم جدا کنند. عدّه‌ای را که طرفداران و علاقه‌مندان مخلص امام بودند و راه امام را علناً اظهار می‌کردند، به عنوان تندرو و افراطی و متعصّب معرفی می‌کردند. در مقابل اینها هم، بعضی از کسانی را که علاقه‌مند به مبارزه بودند، ولی خیلی جدّی در آن راه نبودند، یا جدّی بودند، ولی دستگاه آن‌طور خیال می‌کرد اینها جدّیّتی ندارند، به عنوان افرادی که معتدلند و با اینها می‌شود مذاکره و صحبت کرد، معرفی می‌کردند. من در آن روز این احساس خطر را کردم. آن زمان من در جیرفت تبعید بودم. شاید روز چهاردهم یا پانزدهم شهریور بود. به یکی از آقایان معروف که در قم بود، نامه‌ای نوشتم و این سیاست رژیم را برای آن آقا تشریح کردم و گفتم اینها با این تدبیرِ خباثت‌آمیز می‌خواهند بهانه‌ای برای

سختگیری بر مخلصان و عشّاق امام بزرگوار به دست آورنـد و شـما را بـدون این‌که خودتان بخواهید، در مقابل آنها قرار دهند. این نامه را نوشته بودم؛ اما هنوز نفرستاده بودم. روز شنبه هجدهم شهریور بود که رادیو و روزنامه‌ها، خبر کشتار هفده شهریور را پخش کردند. فردای آن روز، ما در جیرفت از این قضـیه مطّلع شدیم. من برداشـتم در حاشیه آن نامه برای آن آقا نوشتم که: «باش تا صبح دولتش بدمـد، کـاین هنـوز از نتایـج سـحر است». آن نـامه را به وسـیله مسـافر، برای آن آقـای محـترم فرسـتادم. آنهـا شـروع کردند سختگیریها را علیه مبارزان و انقلابیون حقیقی راه انداختن که نمونه‌اش کشتار هفدهم شهریور بود. عین همین سیاست را دشمنان ما از چنـد سـال بعـد از آغـاز پیروزی انقلاب، در خارج شـروع کردنـد که تا امروز هم ادامه دارد. می‌نشـینند تحلیل می‌کننـد که فلان کسان تندروند، متعصّبند، متحجّرند؛ فلان کسان معتدلند، فلان کسان قابل مذاکره نیستند، فلان کسان هستند! با آن برداشتهای غلط و نـاقص، پیش خودشـان می‌نشـینند و تحلیـل می‌کننـد و در رادیوهایشـان پخش می‌شـود! مـن آنچـه را که برای آگـاهی ملت عزیز می‌خواهم عرض کنم، این است که بدانید این همان سـیاست است؛ این همان تدبیر خباثت‌آمیز است که هجده، نوزده سال پیش، به وسـیله عوامـل آنهـا در داخل ایران انجام می‌گرفت؛ امروز هم به وسـیله همان طرّاحان و سیاسـتگذاران در سـطح جهانی، باز ناظر به نظـام اسـلامی و انقلاـب اسـلامی انجـام می‌گیرد. بحمـداللّه خـدای متعال دشـمنان ما را از کسانی قرار داده است که این ملت و این فرهنـگ و ایـن حرکـت و مبـارزه را نمی‌شناسـند و نتوانسـتند بشناسـند. خـدای متعـال چشـمهای آنهـا را بست: «وجعـل علی بصر غشاوهٔ»(۱)؛ نمی‌تواننـد درک کننـد که در داخـل این کشـور چه خـبر است؛ روحـانیون محـترم، علمـای بزرگـوار، سیاسیّون کشور، مسؤولاـن عالی‌مقام چه کسانی هسـتند، چی هسـتند، چه می‌گوینـد و حرفشان چیست. البته شایـد کسانی هم در بین اینها هسـتند که حقیقت را می‌داننـد و برای مصـلحت وقت، چیزی بیـان می‌کننـد. این حرفهایی که می‌زننـد، همه یا از روی جهالت است، یا از روی خبـاثت و یـا تـوأم! هم این ملت را نمی‌شناسـند، هم قصـد شـیطنت و خبـاثت دارنـد. برادران عزیز، خواهران عزیز و همه ملت ایران! بدانید امروز بحمداللّه در سـطح مسؤولان کشور، کسـی که حتّی ذرّه‌ای هم گرایشـی به سیاسـتهای اسـتکباری و اسـتعماری و علاقه انعطاف به آنها داشـته باشـد، وجود نـدارد. مسؤولان طراز اوّل کشور، همه عاشق انقلاب و راه امام و فـدایی اسـلامند و برای احکام اسـلام حرکت می‌کنند و نفس می‌کشـند. امروز بحمداللّه دولت این‌طور است، رئیس جمهور این‌طور است، مسؤولان قوای سه گانه این‌طورنـد، نمایندگان مجلس و اعضای بلندپایه قوّه قضاییّه و نیز همه مسؤولان کشور این‌طورند. آنچه که امروز در مقابل مسؤولان این کشور است، راه حـاکمیت مطلق احکـام نورانی اسـلام بر زنـدگی جـامعه و یکایـک افراد مـا و نیز تحکیم نظام حقیقی اسـلامی است. انـدکی در این تردیـد نکنیـد؛ بگذاریـد آنها هر چه می‌خواهند، بگویند. خواهشـهای دل خودشان است که این تعبیرات ظاهر می‌شود: فلان کس طرفـدار ماست، فلان کس علاقه‌مند به رابطه با ماست، فلان کس مخالف تندروی است، فلان کس چنان است! تندروی و کندروی، در ذهن آنهاست. ممکن است در زمینه‌های گوناگون و در برخی از سیاسـتهای اجرایی کشور، سـلایق مختلف باشـد. طبیعت بشـر است؛ مانعی ندارد و غیر از این نمی‌شود توقّع داشت. البته یک مدیر، یک‌طور ممشایی دارد، یک مدیر دیگر در اداره دیگر، ممشـای دیگری دارد؛ امـا بحمـداللّه همه مسؤولاـن در همـان راهی هسـتند که امـام بزرگوار از اوّل آن را اعلاـم کرد و پایه‌هـای آن را مســتحکم نمـود و نظام مقدّس جمهـوری اسـلامی را بر آن اسـاس بـه وجـود آورد. ایـن نظـام، یکی از بزرگـترین خاصـیتهایش، مقابله با اسـتکبار و تفرعن قـدرتهای مسـتکبر عالم است. نظام اسـلامی، در مقابل زورگوییِ هیـچ قـدرتی، یک لحظه کوتاه نخواهد آمد. ما می‌دانیم که چون عدل و حق، جریان اصلی و طبیعی عالم وجود است و حرکت موجودات و همه اجزای عالم و رشـد همه سلّولهای موجود زنـده و حرکت همه ملکولهـای اشـیا و اجسام در جهت حقّ است؛ رشـد غیر حق، رشـد باطل و رشـد سرطانی است و محکوم به فناست. بنابراین هرحرکتی که بر اساس داعیه حق باشد و تلاش و مجاهدت پشت سر آن باشد، آن پیروز خواهد شد. لذا ما که ادّعا می‌کنیم و می‌گوییم ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، بالاخره مستکبران را از تحت تفرعشان به خاک خواهنـد کشـید، بر این اساس - یعنی قاعـده و قانون عالم آفرینش - حرف می‌زنیم. البته «انّهم یرونه بعیـدا و نریه قریباً»(۲). آدمهای

ظاهربین این را دور می‌بینند؛ همچنان که در دوران مبارزات، آدمهای ظاهربین، زوال حکومت پهلوی و رژیم ستمشاهی را هم دور از دسترس، بلکه ناممکن می‌دیدند؛ اما ممکن بود و محقّق شد و انجام گرفت. ده سال قبل از این، اگر کسی ادّعا می‌کرد که رژیم مارکسیستی از روی عالم محو خواهد شد و از اتّحاد جماهیر شوروی با آن نام و نشان، اثری باقی نخواهد ماند، هیچ‌کس از افراد ظاهربین باور نمی‌کرد.خیلی از حقایق عالم، این‌گونه است. استکبار و تفرعنِ بشری و استبداد نسبت به ملتها، در عالم باقی‌ماندنی نیست. اگر شما می‌بینید که فلان قدرت و بهمان قدرت و در رأس همه، رژیم ظالم و ستمگر امریکا، امروز این حرفها را با فریاد و عربده بیان می‌کنند، گمان نکنید که اینها هم به معنای قدرت حقیقی و ماندگار است؛ نخیر، هیچ اعتباری ندارد. ما نمی‌خواهیم پیشگویی کنیم و زمان معیّن نماییم؛ طبیعت عالم این است که حق پیروز می‌شود، به شرط این‌که اهل حق دنبال آن بایستند و مبارزه کنند و برای آن تلاش نمایند. ملت ایران به فضل پروردگار در همه این میدانها پیروز خواهد شد. به لطف الهی، تا امروز بر همه موانع فائق آمده است؛ در آینده نیز همین‌طور خواهد بود. گمان نکنید که ملت ایران چون در دنیا پشتیبانی قدرتها را ندارد، ضعیف است؛ نخیر، خیلی قوی است؛ به خاطر این‌که همین معنویت و همین ایمان در اوست و همین مسؤولان دلسوز و علاقه‌مند و مؤمن در این کشور تلاش و کار می‌کنند. آحاد ملت بایستی یکپارچه و یکصدا و یک‌زبان، این راه را ادامه دهند و دنبال این راه حرکت کنند. خدای متعال هم تفضّل خواهد کرد و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز پیشرفتهای نظام جمهوری اسلامی در زمینه‌های معنویّت و مادیّت و سیاست و اداره امور کشور، بهتر خواهد شد و این مشکلات ریز و درشتی که برخی تحمیل شده است و برخی طبیعت پیشرفت کار است، ان‌شاءاللَّه به فضل الهی و به همت مسؤولان و با کمک مردم برطرف خواهد گردید. امیدواریم که خداوند متعال، قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از همه شما راضی کند و روح مطهّر امام بزرگوار را شاد فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) جاثیه: ۲۳ ۲) معارج: ۶ و ۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و مسؤولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز و جوانان نورانی و مسؤولان بلندپایه نهاد عزیز و مقدّس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ خیلی خوش‌آمدید. امیدوارم که خداوند متعال همیشه شما را مشمول هدایت و توفیق و عون و کمک خود قرار دهد و روزبه‌روز در راه اهداف عالیه اسلام ثابت‌قدمتر بدارد. این ایام، مصادف با روزهایی است که بنا به یک روایت، ایام شهادت حضرت صدّیقه طاهره، فاطمه مرضیه سلام‌اللَّه‌علیهاست. این مناسبتها اگر با چشم اعتبار نگاه شود، پر از درس است. این‌که گاهی ما بر روی تطبیق حوادث جاری خودمان با این مناسبتها تأکید و تکیه می‌کنیم - با این‌که چیز پیش‌بینی شده‌ای نیست؛ یک امر تصادفی است که حالا این اجتماع شما با این ایام مصادف می‌شود - به خاطر این است که تاریخ ما به برکت حوادث دویست‌وپنجاه ساله اوّل اسلام، پر از درس و عبرت است. اگر به چشم عبرت‌بین و درس‌گیر و درس‌آموز نگاه شود، برای انسانی که می‌خواهد در راه خدا - همان راهی که آن بزرگواران پیمودند - حرکت کند، یک خزانه تمام‌نشدنی از معارف و روحیه و درس است. در قضیه حضرت صدّیقه طاهره سلام‌اللَّه‌علیها، نکات خیلی مهمّی وجود دارد؛ لیکن یک نکته که با وضع شما جوانان مؤمن و انقلابی تطبیق می‌کند، این است که همه این افتخارات و کارهای بزرگ و مقامات عالیِ معنوی و دست‌نیافتنیِ آن انسان والا ـ و آن زنِ بی‌نظیر تاریخ بشر و سیّده زنان عالم، و ضمناً همه آن صبرها و ایستادگیها و موقع‌شناسیها و کلمات پرباری که در این زمانها از ایشان صادر شده است - همه این حوادث بزرگ - در دوران کوتاه جوانی این بزرگوار اتّفاق افتاده است. یک وقت این قضیه را به عنوان یک موضوع مرثیه‌سرایی مطرح می‌کنیم و می‌گوییم که این بزرگوار سنّ کمی داشتند یا جوان بودند، که این، موضوعِ مصیبت‌خوانی و مرثیه‌سرایی می‌شود. یک وقت این را به عنوان یک امر

قابل تـدبّر و حاوی درسـها می‌دانیم و با این چشم نگاه می‌کنیم؛ آن وقت اهمیت ویژه‌ای پیـدا می‌کنـد. چگونه یک انسان در دوران کوتاه زندگی، از مبدأ کودکی به بعد تا زمان شـهادت - که معروف این است که آن بزرگوار هجده ساله بودند و بعضی هم تا سنّ بیست‌ودو و بیست‌وچهار سال گفته‌اند - این همه معارف و این همه علوّ مقامات معنوی را به دست آورَد! این، حاکی از یک تربیت فوق‌العاده فوق بشـری است. آن زمـان کـه در شـعب ابی‌طـالب همـه راههـای عـافیت بر مسـلمانان و وجـود مقـدّس نبیّ‌اسـلام صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم بسته شده بود؛ نه امکانات زیستی، نه امکانات رفاهی، نه آسودگی خاطر؛ دائم دغدغه تهاجم دشـمنان، دائم خبرهـای بـد، صـدای گریه کودکـان از گرسـنگی بلنـد، انواع ناراحتیهـایی که در آن درّه خشـک وجود داشت و این عـدّه خانواده مسلمان برای مدّت سه سال مجبور به اقامت شده بودند - و چه سختیها کشیدند و همه این سختیها هم از مبدأ یکایک این انسانها از کوچک و بزرگ حرکت می‌کرد و روی دوش پیامبر اسـلام می‌نشست. چون رهبر بود؛ چون همه به او متّکی بودند، همه دردها را پیش او می‌آوردند، همه فشارها را او حس می‌کرد - در چنین وضـعیت سرشار از سختی و محنت و فشار و ناراحتیِ ناشی از دعوت در راه خـدا و صبر در راه او - اتفاقاً در همین ایام جناب ابی‌طالب هم از دنیا می‌رود؛ جناب خـدیجه کبری هم در مـدّت کوتاهی به رضوان الهی و لقاءاللَّه می‌پیوندد و پیامبر، تنهای تنهاست - فاطمه زهرا، این دختر چند ساله - حالا بنا به اختلاف روایات، پنج ساله، شش سـاله، هفت سـاله، ده سـاله - تنهـا کسـی است که پیـامبرِ بـا این عظمت به او تکیه می‌کنـد. او مثل مادر از پـدر بزرگوار خود پـذیرایی می‌کنـد، کـه ایـن قضیه «فاطمـهٔ امّ ابیها» مربـوط به این‌جـاست. این عظمت را ببینیـد! یـک دختـر بچه کم‌سـال، در دوران سخت‌ترین محنتهـا، به فریـاد بزرگـترین انسانهـا می‌شـتابد! شوخی نیست. همـان عنصـر است که در طول زمـان، در دوران جوانی تا پـانزده سالگی و شانزده سالگی و هجـده سالگی - بالاخره تا آخر عمر کوتاه - این همه مقامات معنوی را تجربه می‌کنـد و این همه کـار بزرگ انجام می‌دهـد و این همه در تاریـخ تشیّع و اسـلام اثر می‌گـذارد و خورشـید درخشـانی می‌شود که تـا دنیـا، دنیـاست، خورشـید درخشـان اظهر زهرای اطهر خواهـد درخشـید. همه این آثـار، از حیـات و زنـدگی و خصوصـیّات یک جوان نشأت گرفته است. ببینیـد جوانی چه ظرفیتی دارد! ببینیـد جوانی چه شور و شوق و عظمت و گنجایشـی دارد! چطور می‌شود در جوانی، بالاـترین مقامات معنوی را طی کرد!؟ یک بار دیگر در زمان ما، در همین جبهه‌هایی که شما آن را تجربه کردید، این اتّفاق افتاد. این‌که امام یک وقت فرمودنـد «این وصـیتنامه‌ها را بخوانید» به همین‌خاطر است. من چون خودم وصـیتنامه‌ها را می‌خواندم - و الان هم هر وقت به دستم بیایـد، می‌خوانم - فهمیـده‌ام که امام چرا این نکته را فرمودنـد. زیرا در این وصـیتنامه‌ها، گاهی مطالبی وجود دارد که یک دنیـا عرفـان حقیقی و نـاب است. یعنی حتّی عرفـای برخوردار از علوم دینی و علوم ظـاهری، که طبعاً امکان عروج و رشـدشان بیشتر است و قهراً پاکیزه‌ترنـد - نه یـک عـارف سـالکی که معرفتی از لحاظ علوم دینی نـدارد - آنچه را که بعـد از مثلاً چهل، پنجاه سال مجاهـدت، در سن هفتـاد سالگی، هشـتاد سالگی احساس و درک و مشاهـده می‌کننـد، یک جوان به برکت فـداکاری مخلصانه، در مـدت چنـد مـاه به دست می‌آورد. چیز عجیبی است! ببینیـد چطـور نعمت الهی، بی‌دریغ به سـمت دلهـای بااخلاـص روانه می‌شود! عزیزان من! اخلاـص چیز خیلی مهمی است؛ اخلاـص را فراموش نکنیـد. هر کـاری می‌کنیـد، بااخلاـص باشـد. اخلاـص، یعنی هیچ انگیزه دیگری را جز انگیزه الهی و رضـای پروردگـار و انجـام مأموریت و مسؤولیت خـدایی، وارد کار نکنیـد. این معنایش اخلاص است. این اخلاص، برکت عجیبی دارد؛ اثر طبیعی دارد. یکی از آثارش همین است که ناگهان یک سیر طیّ‌الارض و سـمایی برای ارواح مستعد به وجود می‌آورد و در طول مـدت کوتـاهی، این جوان هجـده سـاله، بیست ساله سیْر می‌کنـد و حرفهایی می‌زنـد که انسـان وقتی این حرفهـا را نگـاه می‌کنـد، می‌فهمـد که اینها حرف آدم معمولی نیست. نمی‌شود کسـی که چیزی را نمی‌بینـد، به این وضوح از آن حرف بزند. در طول هشت سال یا بیشتر، در این جبهه‌های نبرد، چشـمه‌های معرفت و بصیرت و نورانیّت در دلهای این جوانان باز شد؛ چیزها دیدند، چیزها فهمیدند، مقاماتی را طی کردند، عروج کردند و به چیزهایی رسیدند که اگر به هر سالکی که اهل علم و معرفت هم باشد، بگویند شما چنانچه بیست سال، سی سال عبادت کنید و مخلصانه کار کنید و زحمت بکشید، به این‌جا

می‌رسید، با شوق و ذوق خواهد رفت. اینها به برکت اخلاص فداکارانه در دوران جوانی است. این جوانی، چنین گوهر قیمتی و چنین جواهری است؛ قدرش را بدانید. قدر این جوانی را بدانید که صفا و نورانیّت و معرفت و سلوک و عروج و خدایی شدن و همه این چیزها، در دوران جوانی آسان به دست می‌آید. درست مثل دستاوردهای دنیوی که در دوران جوانی آسانتر از دوران کهولت به دست می‌آید، مقامات معنوی نیز همین‌طور است. جوانی را قدر بدانید و آن را در همین راه درستی که شما در آن حرکت می‌کنید، مخلصانه و صادقانه به کار بیندازید. سپاه، نهاد بسیار ارزشمندی است. من نمی‌خواهم بعد از این همه مطالبی که امام بزرگوار راجع به سپاه گفتند و خود ما متواضعانه عرض کرده‌ایم، باز راجع به سپاه مطلب بگوییم. اما بدانید که سپاه خیلی حائز اهمیت است. سپاه دارای شأن معنوی و انقلابی است؛ ولید و فرزند انقلاب است؛ تربیت شده دامان انقلاب است و به گردن انقلاب هم حق دارد؛ درعین‌حال رابطه متقابل است. سپاه نیروی مسلّح است؛ لیکن متّکی به معنویّت، به معرفت، به احساس تکلیف و بدون راه دادن انگیزه‌های دنیایی و مادّی. اینها خیلی مهم است. شما می‌بینید تحلیلگران سیاسی و همینهایی که در دنیا آنها را می‌شناسید، می‌نشینند و گاهی که بناست راجع به سپاه حرف بزنند، آن‌طور با زبان مبالغه حرف می‌زنند. البته مبالغه نیست؛ بینندگان و خوانندگان و گویندگانِ آنها مبالغه‌آمیز می‌پندارند. ما که از نزدیک می‌بینیم، می‌دانیم که آنچه آنها می‌گویند، بخشی از واقعیت است؛ یعنی در جاهایی که چشم دیدن معنویّات نیست و قادر نیستند ارزشهای معنوی را ببینند، درعین‌حال عظمت سپاه درک می‌شود و برخی از این عظمتها را مشاهده می‌کنند. این به خاطر آن است که درخشش این نهاد و وظایف آن و کارهایی که برعهده گرفته است، زیاد است. اینها را کوچک نشمارید و دست کم نگیرید. حفظ این نهاد مقدّس خیلی باارزش است، و حفظ آن هم به این است که یکایک شما خودتان را در این صراط مستقیمی که در آن قرار گرفته‌اید، با مراقبت و با تقوا و پرهیزکاری حفظ کنید؛ «اتّقوااللَّه»(۱). عزیزان من! «اتّقواللَّه». تقوا هم معنایش این است که به طور دائم مراقب حرکات و اعمال و رفتار و گفتار خودتان باشید و خود را رها نکنید. این مراقبت، خیلی برکات دارد. همین مراقبت است که انسان را در صراط مستقیم الهی حفظ می‌کند. بر اثر تقواست که همه چیز به دست می‌آید. این مطلب، مطلب قرآنی است؛ چیزی است که اگر تحلیلگران اهل معرفت و آشنا با این مسائل بنشینند رویش مطالعه کنند، تمام آن با استدلالات عقلانی قابل تبیین است. نه این‌که بخواهیم یک مطلب مثلاً غیبی را همین‌طوری عرض کنیم؛ واقعاً قابل تبیین است. اینها در جای خود گاهی تبیین هم شده است و من حالا در آن مقام نیستم که این را بیان کنم. تقوا مایه این است که یک فرد یا یک جامعه، در هر میدانی که وارد می‌شود، موفّق شود. «والعاقبة للمتّقین»(۲)؛ عاقبت این سیر عظیم تاریخی و جهانی، متعلّق به متقین است. آخرت هم متعلّق به متّقین است. عاقبتِ همین دنیا هم متعلّق به متّقین است. امام اگر باتقوا نبود، در طول این مبارزه نمی‌توانست آن منش و شخصیتی را از خود بروز دهد که برای چنین حرکت عظیمی محور شود و کار به این‌جا منتهی گردد. تقوای او، او را به این‌جا رساند. تقوای او، او را حفظ کرد. اگر در نظامی، مسؤولانِ نظام با تقوا باشند، فساد در آن نظام راه پیدا نمی‌کند. اگر در یک جبهه جنگ، مسؤولان و فرماندهان باتقوا باشند - یعنی همین مراقبت دائمی از خود - موجب می‌شود که هیچ خسارتی وارد نشود. نه این‌که اگر نیروها نابرابر بود، دشمن احیاناً به پیشروی نائل نخواهد شد - چرا؛ خواهد شد - اما این تقوا موجب می‌شود که در موقع نابرابری، کاری بکنید که انسان در موقع برابری خواهد کرد. یعنی اگر غفلت نکنید، کار نابجایی سر نزند و آن کاری را که در آن هنگام باید کرد، انجام دهید، خسارت حاصل نخواهد شد. تقوا - این عامل عظیم - در همه میدانهای زندگی مؤثّر است. شما ببینید در قرآن چقدر راجع به تقوا صحبت شده است. همه‌اش برای این نیست که وقتی مُردید و به آن دنیا رفتید، خدا به شما اجر خواهد داد؛ نخیر، تقوا زندگی این نشئه را اداره می‌کند. اداره صحیح زندگیِ این نشئه است که آن نشئه را می‌سازد. نداشتن تقوا موجب می‌شود که انسان دچار غفلت شود. غفلت، انسان را با مغز به زمین می‌زند. امیرالمؤمنین(۳) تقوا را به اسب راهوارِ نجیبِ در اختیار تشبیه می‌کند که صاحبش بر آن می‌نشیند و آن را هدایت می‌کند و آن اسب هم بدون هیچ دغدغه‌ای، صاحب خود را به آن‌جایی که باید ببرد، می‌برد. آن‌گاه خطا را که مقابل تقواست، به

اسب سرکش و نانجیب و ناهمواری تشبیه می‌کند که وقتی صاحبش نشست، افسار را از دست او می‌کَند و او را به جایی می‌برد که نمی‌خواهـد و اراده نـدارد برود؛ مثلاً او را به زمین می‌کوبـد. تقوا در امور زنـدگی هم اثر می‌بخشد. در این دسـتگاه عظیم و در این سپاه مقـدّس - که به تعبیر امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه لشـکر امام زمان و لشـکر اسـلام است - سـعی کنیـد در تمام زوایا تقوا را زنـده کنید؛ تقوا در عمل فردی، تقوا در عمل جمعی، تقوای کاری، تقوای سازمانی، تقوای سیاسی - آن‌جایی که جایش هست - تقوا در عمـل فردی خود، در رابطه بـا خـدا، در رابطه بـا انسانهـا، در رابطه بـا بیت‌المـال و در رابطه با کار. اگر این شـد، از همه آنچه که به عنوان برنـامه انقلاـب و نظام جمهوری اسـلامی از اوّل تا به‌حال ترتیب داده شـده است، و نیز از آنچه که امام بزرگوار ترسـیم کرده است و همه ما ملت ایران آن را پـذیرفته‌ایم، به کوری چشم دشـمن، یک سر سوزن عقب و جلو نخواهـد رفت و همان برنامه‌ها عیناً انجام خواهد شد. خیال نکنید که چون دوران حیات ظاهری امام رضوان‌اللّه‌علیه به سرآمد، برنامه‌ها تغییر کرد و اوضاع طور دیگری شد. بعضـی آدمهای بی‌خبر و غیر مطّلع و یا مغرض، سـعی می‌کنند که با تعبیرات گوناگون فاصـله ایجاد کنند. یعنی این‌طور وانمود کننـد که یک دوره، دوره امام بود و تمام شـد؛ یک دوره هم دوره جاری است! یعنی دوره‌ها را تقسـیم‌بندی می‌کننـد. نخیر؛ آدمها می‌آینـد و می‌رونـد؛ مسؤولان می‌آینـد و می‌رونـد و عوض می‌شونـد؛ شخصـیتها دگرگون می‌شونـد؛ اما خطّ و راه انقلاب یک راه اسـت: خـطّ مسـتقیم و صـراط مسـتقیم؛ همـانی کـه انقلاـب از روز اوّل در همـه قضایـای مهم جهـانی ترسـیم کرده است. بحمـداللّه مسؤولاـن و دولتمردان و کسـانی که زمـام امور را در دست گرفته‌انـد، همه مؤمن، معتقـد و عـاشق همین راهی هستند که به برکت رهبری امام بزرگوار پیموده شـد؛ بعـد از وفات ایشان هم تا امروز پیموده شـده است؛ بعـد از این هم ان‌شاءاللّه تا آخر پیموده خواهد شـد. به برکت تقـوا، شـما در تمـام اینهـا موفّق خواهیـد شـد. آنچه که امروز همه عوامـل فعّاله این نظـام مقـدّس را قـدرت و اقتـدار می‌بخشد، تقواست. بددلی و بیماردلی دشـمنان ما، تهمتهایی را متوجّه جمهوری اسـلامی می‌کند، یا گمانهایی را می‌زنند. خودشان می‌بُرند و خودشان می‌دوزند: ایران دنبال سـلاح اتمی است! ایران دنبال سـلاح شیمیایی است! امریکاییها از این حرفها آن‌قدر تکرار کرده‌انـد که دیگر از ارزش و اعتبار افتاده است! از اوّل هم اعتباری نداشت؛ اما از بس تکرار کرده‌اند، دیگر همه گوشـها از شـنیدن این حرفهای تکراری نفرت می‌کننـد. حرف دیگری که ندارنـد بزننـد؛ اما برای این‌که بتواننـد در داخل کشور خودشان یک مقـدار افکار عمومی را متوجّه تحرّکات بین‌المللی خودشان بکننـد و ناکامیهای گوناگونشان را در قضـیه فلسـطین و جاهای دیگر بپوشانند، مجبورنـد هر گاهی یک بار، اسم جمهوری اسـلامی و انقلاب اسـلامی را بیاورنـد و چیزی بگوینـد! آن‌قـدر هم تکرار کرده‌انـد که دیگر همه این حرفها از چشم افتاده و نفرت‌آور شـده است. آنها اتّهاماتی را وارد می‌کنند؛ ولی اقتدار جمهوری اسـلامی به موشـک بالستیـک و قارّه‌پیما و موشـکهای دوربُرد و اتمی نیست. اگر اینها مایه اقتـدار حقیقی بود، بایـد آنهایی که سالهاست این سـلاحها را دارنـد، امروز همه خواسـته‌های خودشـان را در دنیا تحقّق بخشـیده باشـند؛ چرا نمی‌تواننـد تحقّق ببخشـند؟ چرا امریکا برخلاف میل خودش، در اغلب مسائل جهانی که دخالت کرده، ناکام شده است؟ چرا در قضـیه فلسـطین نتوانستند آن کاری را که می‌خواستند - خیانت به ملت فلسـطین - انجام دهند؟ چرا ناکام شدند؟ چرا نتوانستند بیداری اسلامی را که این‌قدر از آن می‌ترسند، در کشورهای اسـلامی از بین ببرند و سـرکوب کنند؟ چرا نتوانسـتند جمهوری اسـلامی را از رشد الهی خود باز بدارند و آن را متوقّف کنند؟ چرا نتوانستند علی‌رغم این همه تبلیغاتی که دارند و این همه پولی که خرج می‌کنند، سُمعه(۴) جمهوری اسلامی را در دنیا خراب کنند؟ چرا همین الان اگر مسؤولان و رئیس جمهور کشور ما، به هر یک از کشورهای اسـلامی مسافرت کنند، ملتها چنان اسـتقبال و اظهار علاقه‌ای خواهنـد کرد که نسبت به هیچ مسؤولی از کشور دیگری نخواهنـد کرد؟ چرا این‌قدر ملتها، جمهوری اسـلامی و مسؤولان آن را دوست می‌دارنـد و رژیم امریکـا علی‌رغم این همه خرجی که کرده و تبلیغـاتی که انجـام داده، نتوانسته است این محبت را از بین ببرد؟ چرا اینهـا ناکام می‌شونـد؟ اگر بمب اتم و موشک اتمی و انواع سـلاحهای مـدرن و فوق مـدرن و هواپیماهای دورپرواز و سـایر تجهیزات نظـامی برای کامیـابی و اقتـدار حقیقی کـافی بود، امروز بایـد امریکـا همه مقاصـد خودش را عملی کرده باشـد. چرا

نمی‌توانـد عملی کنـد؟ پیـداست که در عالم تکوین، در عالم طبیعت، در خلق‌اللَّه و در فطرتی که خدا آفریده است، عامل مؤثّر اینها نیست؛ لـذا قـدرتهای مادّی هر چه انجام دهند، در نهایت ناکامند؛ «فکدکیدک واسع سعیک»(۵). ببینید زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها دختر همین فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها، به مقتدرترین سلاطین زمان خودش، در وقتی که اسیر در دست آن سلطان ظالم و سفّاک است، می‌گوید: هر کاری می‌توانی بکنی، بکن؛ اما نخواهی توانست ما را از صحنه تاریخ بیرون ببری و راهمان را محو و پاک کنی تـا بشریّت نتوانـد این راه را برود. اگر اقتـدار مـادّی می‌توانست، این کار را می‌کرد؛ آنها هم می‌کردنـد، اینها هم می‌کردنـد. امروز سردمداران رژیم اشغالگر که کشور اسلامی فلسطین را اشغال کرده‌اند و حامیان امریکاییشان که به اعتقاد من بسیار سفاهت‌آمیز و بی‌قید و شرط از آنها حمایت می‌کنند - بالاخره در عالم دیپلماسی و در عالم سیاست، طرفداری دولتی از دولت یا از کسانی، نظایر دارد؛ امـا دولتی مثـل امریکا، این‌طور در خدمت اهداف ریز و درشت دولت صهیونیستی قرار گیرد، واقعاً صحنه تماشاییِ عجیبی است! - سعیشان این است که اسم فلسطین را از تاریخ و از حافظه مردم پاک کنند، تا اصلاً چیزی به نام فلسطین در ذهن مردم باقی نماند. آیا تا به‌حال توانسته‌اند؟ از آن سالی که فلسطین اشغالی در سال هزار و نهصد و چهل و هفت، چهل و هشت تصرّف کامل شد و دولت صهیونیستی بر سر کار آمد، تا امروز درست پنجاه سال است. آیا در این پنجاه سال توانسته‌اند این کار را بکنند؟ نه. تا پنجاه سال دیگر، تا صد سال دیگر هم نخواهند توانست. اینها نخواهند توانست نام فلسطین را محو کنند. خودشان از صحنه روزگار و بلکه از حافظه تاریخ محو خواهنـد شـد؛ اما فلسطین و ملت فلسطین خواهـد مانـد. اینها خواب خوش دیدنـد؛ خیال می‌کننـد که فلسطین و ملت فلسطین از بین خواهد رفت. نخیر؛ ملت فلسطین خواهد ماند، فلسطین هم خواهد ماند، پرچم فلسطین هم به فضل الهی و به همّت جوانان مسلمانِ فلسطین و لبنان به اهتزاز درخواهد آمد. ببینید جوانان فلسطین چگونه مؤمنانه می‌جنگند؛ این جوانان لبنان چطور می‌جنگنـد؛ این حزب‌اللَّه لبنان چطور نه فقط برای مقاومتهای اسلامی، بلکه برای دولتهای عرب افتخار می‌آفرینند! این، به برکت همـان نیروی معنوی است. چیز دیگری وجود دارد، که منشأ قـدرت جمهوری اسلامی هم آن است و آن عبارت است از تقوا، پرهیزکاری، اتّکا به خدا، راه خدا را مصرّانه و مخلصانه و بی‌قیـد و شرط طی کردن. راه خدا، راه پُررهروی است. در طول تاریخ، خیلی از این راه رفتنـد. البته سختیهایی هم دارد؛ امـا این‌طور هم نیست که همه‌اش سختی باشـد. راه خـدا، راه افتخـار و راه عزّت اسـت. اگر این راه درست پیموده شـود، راه آسایش انسانهـاست. ملتهـا در سایه پیمودن راه خـداست که به رفاه و امنیت و آرامش و آگاهی و معرفت می‌رسند. بـدبختی مردم دنیا به خاطر پیموده نشدن راه خدا و به خاطر راه طواغیت است. در خبرها می‌گفتنـد بیست میلیون کودک بی‌پدر و مادر یا شبیه بی‌پدر و مادرِ آواره‌ی بـدبخت و نیز صدها میلیون گرسنه در دنیا هست. طاغوتها هستند که انسانها را این‌طور دچار چنین بدبختیهایی می‌کنند. راه خدا، راه عزّت، کرامت، آسایش زندگی و پرورش خوب نفوس طیّبه است. این، راه خداست. البته برای این‌که این راه تثبیت شود، مردان حق و گروهی از مردم بایستی مقداری سختیها را به خودشان تحمیل کنند. شما سرداران و دلاوران سپاهی، از جمله آن گروه هستید که باید مقداری بر خودتان مشاق این راه را تحمیل کنیـد و بـا قـدرت بایستیـد. البته خـدای متعـال هم کمک خواهـد کرد: «و من یتّق‌اللَّه یجعل له مخرجاً»(۶)؛ سختی هم ادامه پیـدا نمی‌کنـد. این راه وقتی که با این دقّت ادامه پیـدا کرد، ان‌شاءاللَّه خـدای متعال هم درهای فَرَج را، هم بر روی ملت، هم بر روی همه ملتهای مظلوم و مستضعف و هم بر روی کسانی که در این راه مبارزه و کـار می‌کننـد، خواهـد گشود. امیـدواریم ان‌شاءاللَّه این وضعیت جدیدی هم که در سپاه پیش آمد، وضعیت مبارکی برای سپاه باشد و همه ان‌شاءاللَّه بتوانند وظایفشان را به بهترین وجهی انجام دهند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) بقره: ۱۸۹ ۲) اعراف: ۱۲۸ ۳) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶ ۴) سُمعه: شهرت و آوازه ۵) نثرالدر، ج ۴، ص ۲۹ ۶) طلاق: ۲

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم مانور ذوالفقار

بيانات مقام معظم رهبرى در مراسم مانور ذوالفقار بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم الحمدللّه رب‌العالمين. و الصّلاة والسّلام على سيّدنا و نبيّنا ابى‌القاسم محمّد و على آله الطّيبين الطاهرين. يكى از سازمانها و دستگاههاى انقلابى كه از آغاز انقلاب تا امروز، به طور يكنواخت و مستمر، به ارزشهاى انقلابى نزديكتر و با آن آميخته‌تر شده است، بى‌شك ارتش جمهورى اسلامى ايران است. طبيعت يك سازمان حقيقتاً انقلابى و مؤمن همين است. هر روزى كه مى‌گذرد، هر امكانى كه پيش مى‌آيد و هر حادثه‌اى كه در سرِ راه كشور واقع مى‌شود، بايد آن سازمان و آن افراد و آن مجموعه را به هدفهايى كه نظام جمهورى اسلامى ايران ترسيم كرده است، يك قدم نزديكتر كند. ارتش اين گونه بوده است. بى‌شك، ارتشِ امروز، از ارتش سالهاى پيش، هم كارآمدتر و هم انقلابيتر است. مسؤولان زحمتكش و عزيز ارتش جمهورى اسلامى ايران، بايد اين راه را همچنان دنبال كنند. هر چه شما قويتر، كارآمدتر و باايمانتر باشيد و هر چه به هدفهاى انقلاب نزديكتر شويد، خيرات و بركات شما براى ملت ايران و نظام مقدّس جمهورى اسلامى ايران بيشتر خواهد شد. نيروهاى مسلّح جمهورى اسلامى ايران - چه ارتش، چه سپاه، چه نيروى انتظامى و چه بسيج عظيم مردمى - تا امروز هم براى ملت ايران و انقلاب اسلامى زينت بوده‌اند. هر جا نام و ياد آنهاست، ذكرِ خير نظام جمهورى اسلامى است. شجاعت آنان، مردمى بودن آنان، ايمان آنان، انصاف و جوانمردى آنان حتّى با دشمن و قرارداشتن در كنار آحاد ملت، افتخارات بزرگى است كه نيروهاى مسلّح جمهورى اسلامى از آن برخوردارند. اين امتياز متعلّق به اسلام است. اينها متعلّق به احكام و آموزشهاى دينى است. اين اسلام است كه به ما آموخت چگونه مى‌شود نيروى مسلّح بود و در ميان كشور و سازمانهاى موجود كشور، از قدرت سِلاح برخوردار بود، اما حتّى از آنها مردمى‌تر و از بسيارى از آنها با ارزشهاى اسلامى آميخته‌تر و نزديكتر بود. اينها هنرِ آموزشهاى اسلامى است. نيروى مسلّح هر كشورى اگر اين خصوصيّات را داشته باشد - يعنى هم كارآمد باشد، هم باايمان و با روحيه باشد، هم با مردم و در كنار مردم و نه در مقابل آنها باشد - براى او مايه زينت و پشتوانه مستحكمى است كه مى‌تواند به پشتيبانىِ آن، مناعت و عظمت و عزّت خود را حفظ كند. اين كه مى‌بينيد دستگاههاى تبليغاتى استكبار جهانى - كه بلندگوهاى استكبار در سراسر عالم براى پيشبرد تبليغاتى مقاصد استكبارى هستند - هر گاهى يك بار برخى از كشورها و بخصوص جمهورى اسلامى ايران را به خاطر داشتن سلاح، يا ساختن سلاح، يا ايجاد مانور و يا آراستن نيروهاى مسلّح، مورد سوءِذكر قرار مى‌دهند و ناسزا مى‌گويند، نشانه اين است كه جمهورى اسلامى به درستى بر روى تنظيم و ترتيب و تكميل نيروهاى مسلّح و قدرت نظامى تكيه كرده است. قدرت نظامى براى كشورى كه مورد تهديد قدرتهاست، يكى از واجبترينِ واجبهاست. امروز اين نكته مخصوص جمهورى اسلامى هم نيست. همه كشورهايى كه مى‌خواهند از آسيب دخالت قدرتهاى بزرگ محفوظ باشند، اوّلاً بايد نظامهاى سياسى آنها متّكى به مردم باشد؛ ثانياً بايد از قدرتِ نظامىِ مردمىِ خودكفاىِ كارآمد برخوردار باشند؛ ولى آنها اين را نمى‌خواهند. امروز رژيم استكبارىِ امريكا در پنج قارّه عالم حضور نظامى دارد؛ هزارها كيلومتر دورتر از خاك خود، حضور نظامى و نيروى مسلّح دارد - آن هم در حجمهاى انبوه - آن وقت كشورهايى را كه مى‌خواهند به قدرت ملىِ خودشان تكيه كنند و براى خودشان قدرتِ دفاع فراهم آورند، مورد سؤال قرار مى‌دهد! آرى؛ آنها مى‌خواهند ابزارهاى نظامىِ خود را هر چه بيشتر به كسانى بفروشند كه داراى پولى هستند و مى‌توانند آنها را بخرند؛ اما حتّى حاضر نيستند به آنها هم نيروى نظامى حقيقى مردمى را بدهند، يا اجازه آن را صادر كنند. در رژيم گذشته كشور عزيز ما، پولهاى گزاف و بى‌حسابى به بيگانگان داده مى‌شد - كه هنوز پرونده آن پولها و آن معاملات، در دادگاههاى جهانى گشوده است و جمهورى اسلامى ايران دنبال آن پرونده‌هاست؛ ما آنها را رها هم نكرده‌ايم - و ابزارهاى نظامى در اختيار آن رژيم قرار مى‌گرفت؛ اما كاملاً تحت اختيار و زيركليد و در كنترل خودشان! هواپيمايى را كه به ايران مى‌فروختند، حتّى اجازه نمى‌دادند قطعات يدكى‌اش در اين‌جا ساخته شود؛ حتّى قطعات مركّب آن در اين‌جا باز گردد و شناخته شود! آن قطعه را همين‌طور در بسته سوار هواپيما مى‌كردند و به كشور سازنده

می‌بردند؛ در آن‌جا یک قطعه دیگر با قیمت گزافی می‌فروختند و به ایران می‌فرستادند؛ در حالی که ایرانی می‌توانست آن را تعمیر کند! جوانان صنعتگر ایرانی که امروز در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به خود این گستاخی و جرأت را می‌دهند که به فکر ساختن یک هواپیمای شکاری - بمب‌افکن بیفتند و یک جنگنده مجهّز و پیشرفته بسازند، در ارتش آن روزِ ایران و در سراسر کشور ما بودند؛ اما کارایی نداشتند. استعداد بود، امکان بود؛ اما قدرتِ به کارانداختن نبود و به آنها فرصت داده نمی‌شد. امروز جوانان ما، صنعتگران ما، مهندسان ما و فن‌آوران ما، با ابتکاری که مخصوص ملت ماست - به این معنا که ملت ما هم بحمداللّه از آن به صورت ویژه‌ای برخوردار است - در زمینه ساخت تجهیزات نظامی، توانسته‌اند به پیشرفتهای زیادی نائل آیند. این هواپیمای آذرخش را با استفاده از تجربیّات خود ساختند؛ چون ما انواع هواپیماهای ساخت کشورهای مختلف را در این‌جا داریم؛ هواپیماهای ساخت کشورهای غربی، ساخت کشورهای شرقی. آنچه را که در آموزشها و تجربه‌های خودشان به دست آوردند، بر روی هم گذاشتند و این هواپیما امروز ساخته شده است و جمهوری اسلامی ایران به وسیله همین نیروهای مؤمن ما، در عداد سازندگان جنگنده‌های پیشرفته دنیا درآمده است؛ اما در گذشته چنین فرصتهایی داده نمی‌شد. عزیزان من! جوانان ایران! جوانان نظامی و ارتشی! رژیمهای خائنی که بر این کشور و بر این آب و خاک مقدّس حکومت می‌کردند، سالهای متمادی پدران شما را تحقیر کردند و اجازه دادند که بیگانگان مردم ایران را تحقیر کنند. نه سیاستمدار ایرانی جرأت نفس‌کشیدن داشت، نه دانشمند و فن‌آور ایرانی قدرت کارکردن داشت، نه جوان ایرانی قدرت نوآوری و ابتکار داشت و نه نظامی ایرانی حتّی توان دفاع از مرزهای این کشور را داشت. امریکاییها، استعمارگران، امپراتوری استعمارگر پیر انگلیس، ملت ایران را این طور می‌طلبیدند و این‌گونه می‌پسندیدند؛ مثل جسم مرده بی‌جانی با جیبهای پر از پول، که بیایند با او هر چه می‌خواهند بکنند و ثروت او را غارت کنند و ببرند. امروز هم امریکاییها ایرانی را این‌طور می‌خواهند.امروز هم کسانی که با جمهوری اسلامی ایران ستیزه می‌کنند و بدند، به خاطر همین بدند که اجازه نمی‌دهند آنها با ایران همان معامله‌ای را بکنند که اسلافِ آنها در طول دو قرن با این مملکت کردند و با پدران ما انجام دادند. آنها می‌خواهند ایران برای همیشه به آنها وابسته باشد. خدایا! به خاطر امکانات کم‌نظیر یا بی‌نظیری که به این آب و خاک داده‌ای؛ این همه ثروتهای زیرزمینی و این موقعیت عظیم جهانی، باید این ملت تا ابد تو را سپاسگزاری کند. ما برای اروپاییها دروازه آسیا و برای آسیاییها دروازه اروپاییم. ما در یک منطقه حسّاس واقع شده‌ایم. نه تشکیل اتّحاد جماهیری شوروی توانست حسّاسیت ایران را به عنوان یک محور اساسی میان شرق و غرب عالم تغییر دهد، و نه انهدام اتحاد جماهیری شوروی توانست این مرکزیّت و این اهمیت استراتژیک را از بین ببرد. امروز هم مثل پنجاه و یا صد سال قبل، ایران عزیز در یک نقطه بسیار حسّاسِ جغرافیایی قرار دارد و قدرتهای عالم نمی‌توانند - نه این‌که نمی‌خواهند - آن را نادیده بگیرند. این، موقعیت اختصاصی ایران است. از طرف دیگر، ملت ایران، ملتی شجاع، ملتی باهوش، ملتی جوانمرد و ملتی با ویژگیهای بسیار برجسته انسانی است. این چیزی است که احتیاجی نیست ما آن را به صورت ادّعا بیان کنیم؛ هم دشمنان ما گفته‌اند، هم دوستان ما می‌دانند و هم تاریخ ما آن را مشخص کرده است. همه فاجعه آفرینیهای بزرگی که در طول تاریخ در این کشور اتّفاق افتاده است، متعلّق به غیرایرانیانی است که به ایران آمدند و این کارها را انجام دادند. ایرانی، بخصوص از آن هنگامی که فضای زندگی و جانش با نور اسلام روشن شد، یک ملت نجیب، یک ملت خیرخواه، یک ملت جوانمرد و دارای کیمیای باارزش عشق و محبّت است؛ استعداد و توانایی و شجاعت هم در او هست. هر وقت به جدّ می‌جنگد، مظلومانه می‌جنگد؛ ظالمانه نمی‌جنگد. شما امروز ببینید کشورهای همسایه ما، هر کدام تا اندک تمکّنی پیدا کردند، یک حرکت نظامی از آنها سرزد. آن عراق بود، امروز ترکیه است، یک جای دیگر کشور دیگری است که در پاکستان و افغانستان دخالت می‌کند و از این قبیل؛ اما جمهوری اسلامی ایران در تمام طول بعد از انقلاب - و قبل از آن هم ملت ایران - همواره با همسایگان خود، با مهربانی و جوانمردی رفتار کرده است. امروز علاوه بر این نعمتها، یک نعمت بزرگ دیگر هم خدای متعال به این ملت داده است و آن، کثرت جوانان این کشور است. اکثر جمعیت این

کشور جوانند. همین چند روز قبل از این، نوزده میلیون دانش‌آموز به مدرسه رفتند؛ یعنی کسانی که یا همین حالا می‌توانند از آب و خاکشان دفاع کنند، یا به مرور در چند سال آینده به صورت یک نیروی مدافع و سرسخت، از این کشور و از این نظام درمی‌آیند. چنین کشوری، از هیچ تجاوز بیگانه‌ای نمی‌ترسد و نباید بترسد؛ از هیچ عقب‌ماندگی‌ای نباید واهمه داشته باشد و نسبت به هیچ آینده‌ای نباید ناامید باشد. کشوری که این همه جوان دارد، این همه استعداد دارد، این همه توانایی دارد و بحمداللَّه یک نظام مردمی دارد - حکومت از آن مردم، متعلّق به مردم و برای مردم؛ نیروهای مسلّح در کنار مردم، کمک کار مردم، مدافع از مردم و زینت ومایه سرافرازی ملت - از کسی نمی‌ترسد. همه جهانخواران، همه متجاوزان، همه رژیمهای بددل و همه مستکبرانی که قصدشان تجاوز و زیاده‌طلبی است، بدانند که ایران اسلامی با این ملت، با این جوانان، با این امکانات، با این ارتش، با این سپاه، با این نیروهای مسلّح عزیز و سرافراز و با این توانایی در ساخت، هیچ‌گاه در مقابل هیچ قدرتی تسلیم نخواهد شد. جا دارد که امروز ارتش جمهوری اسلامی ایران را «حزب‌اللَّه» بنامیم؛ ارتش حزب‌اللَّه. «الا انّ حزب‌اللَّه هم‌المفلحون»(۱). حزب خدا مفلح و رستگار است. حزب خدا غالب و پیروز است. هر چه می‌توانید، در این خطِ حزب‌اللّهی جلو بروید. حزب‌اللَّه، یعنی کسی که هم از امکانات خداداد بهترین استفاده را می‌کند - از دانش استفاده می‌کند، از خرد و اندیشه استفاده می‌کند، از نیروهای انسانی استفاده می‌کند، از ابتکار و تجربه استفاده می‌کند، از تجربه هشت سال دوران دفاع مقدس بیشترین استفاده‌ها را می‌کند - و هم ارزشهای انسانی و الهی را که اسلام به او آموخته است، گرامی می‌دارد و آن را مایه پیشرفت خود به حساب می‌آورد و به آن تکیه می‌کند و با آن سرافراز است. پروردگارا! ارتش و سپاه و نیروی انتظامی و بسیج عظیم مردمی را در زیر سایه حمایت و فضل مستدام خودت قرار بده. پروردگارا! مهربانی و همدلی را میان آحاد و سازمانهای نیروهای مسلّح روزبه‌روز بیشتر کن. پروردگارا! قلب مقدس امام زمان ارواحنا فداه و روح مطهّر امام راحل و ارواح مطهّره شهدای اسلام، مخصوصاً شهدای نیروهای مسلّح و ارتش جمهوری اسلامی ایران را از ما، از این جوانان و از این مسؤولان زحمتکش و دلسوز، راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) مجادله: ۲۲

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع با شکوه مردم کرج

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع با شکوه مردم کرج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ‌العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین. سیما بقیةاللَّه فی‌الارضین. والسّلام علی عباداللَّه الصّالحین. قبل از هر صحبتی لازم می‌دانم از شما مردم عزیز شهر کرج که با این محبّت صمیمانه و پرشور، این اجتماع عظیم را تشکیل دادید و این دریای خروشان جمعیت را در این محل فراهم آوردید، و همچنین از برادران و خواهرانی که در مسیر، استقبال کردند و اظهار محبّت نمودند، صمیمانه تشکّر کنم. لازم می‌دانستم به این شهر که هم برای من حامل خاطرات عزیزی است، و هم در انقلاب و در جنگ و در حوادث بزرگ این سالهای پرافتخار دارای نقش بوده است، سفری بکنم، که بحمداللَّه امروز این توفیق دست داد و من امروز در مقابل دهها هزار جمعیت پرشور مؤمن و باصفا و انقلابی در این شهرستان قرار دارم. مطالبی که مایلم با شما در میان بگذارم، بعضی مربوط به شهر شماست و بعضی مسائل عمومی کشور است، که خوب است شما عزیزان و برادران و خواهران در جریان این مطالب قرار داشته باشید و در این زمان هم، مردم کرج مانند همه ملت بزرگ ایران و مثل همیشه، سهم عظیم خودشان را در برابر این انقلاب انجام دهند؛ که داده‌اند و بحمداللَّه خواهند داد. اما آن بخشی که مربوط به شهرستان کرج است، به طور خلاصه این است که امروز بعد از پیروزی انقلاب، دیگر امتیاز یک شهر فقط به این نیست که دارای آب و هوای ممتاز یا باغستانهای زیبا و سرسبز است. خدای متعال این نعمت را به کرج داده است؛ اما نعمتهای دیگر و بزرگتری هست که آن نعمتها را هم به طور وافر به این منطقه و شما مردم مؤمن و انقلابی آن بخشیده است. امروز در شمار امتیازات درجه اوّل هر شهری این است

که مردم آن شهر چقدر نسبت به سرنوشت خود، نسبت به کشور خود، نسبت به انقلاب خود، نسبت به نظام انقلابی خود، احساس مسؤولیت می‌کنند و در شمار ملت عظیم ایران، به وظایفی که برای سربلندی ملت و پیشرفت کشور بر عهده همه است، عمل می‌کنند. من اگر بخواهم در این زمینه نسبت به شهر کرج مطلبی بگویم، باید بگویم که شهر کرج در این زمینه، در طول انقلاب امتحان بسیار خوبی داده است. این را ما شاهد بوده‌ایم و از نزدیک مشاهده کرده‌ایم. از همان لحظات حسّاسی که انقلاب اسلامی پیروز می‌شد و دشمن با چنگ و دندان سعی می‌کرد در مقابل انقلاب، موجودی خود را حفظ کند، شهر کرج و مردم کرج و جوانانِ آن روز کرج، نقش خود را ایفا کردند. در این‌جا بود که مردم شنیدند قرار است از منطقه‌ای تانکهای نظامی به سمت تهران سرازیر شود، تا از پادگانهایی که در تهران در دست مردم قرار گرفته است، دفاع کند و پادگانها را از دست مردم خارج نماید. مردم کرج اعلان آمادگی کردند که در مقابل آن تانکها بایستند و مانع شوند که تهران مورد حمله قرار گیرد. شاید همین اعلام آمادگی، مشکل را از تهران دفع کرد. این اوّلین قدمی بود که این شهر بیدار و جوان و سرزنده در انقلاب برداشت. البته من هیچ تعجّبی نمی‌کنم؛ چون از قبل از انقلاب این شهر را در مایه‌های انقلابی، در زمینه‌های مربوط به نهضت و حرکت، از نزدیک دیده بودم. در سال ۱۳۴۵ - یعنی درست سی‌ویک سال قبل - در مسجد جامع این شهر جمعیت پرشور و مؤمنی جمع می‌شدند، تا در آن ایام اختناق مطلق، سخنانی را بشنوند. من روزها و شبهای ماه رمضان از تهران می‌آمدم و با این مردم حرف می‌زدم. البته پلیس و دستگاه امنیت آن رژیم اختناقی و خفقان‌بار و ضدّآزادی، اجازه ندادند که آن ماه رمضان به شکل مطلوب تمام شود، و جلسات را قطع کردند. من از آن وقت، مردم کرج و روحیه کرج و نشاط و سرزندگی را در این شهر می‌شناختم؛ لذا تعجّبی نمی‌کنم. از لحظات پیروزی انقلاب هم هر چه گذشته است، همین روحیه تکرار شده است. در این خصوص می‌توان به تشکیل تیپ سیّدالشهداء از مردم کرج و جوانان مؤمن این شهر و بعد از اندکی تبدیل آن تیپ به یک لشکر مقتدر و نیرومند و بعد در مجموعه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اشاره کرد که امروز یک لشکر سازمانی و یک سپاه عملیاتی به‌تمام توان و قدرت، متشکّل از همین جوانان این منطقه است و من شنیدم بسیج این شهرستان و حتّی شوراهای اسلامی در این‌جا هم با گذشت هجده سال از انقلاب، هنوز با نشاط و فعّالند. پس، این نعمت - یعنی نعمت مشارکت مردم در دفاع از کیان انقلاب و از عزّت و آبرو و سربلندی کشور - نعمت بزرگی است. من به شما عرض کنم که با همین روحیه است که جوانان خواهند توانست نقش خود را در هر مرحله‌ای در پیشبرد و توسعه و آبادانی کشور ایفا کنند، و مردمی چون شما می‌توانند با چنین روحیه‌ای مدّعی شوند که عضو فعّال یک ملت زنده و عزیز مانند ملت ایرانند. البته به مناسبت این سفر و قبل از آن، گزارشهایی هم در زمینه مسائل و مشکلات مردم داده شده است. این‌جا هم، با مسؤولان و با بخشهای مختلف، گفتگو و استفسار خواهد شد و ان‌شاءاللّه مشکلاتْ شناسایی و به مسؤولان و برادران خدوم و زحمتکشمان در دولت منتقل خواهد گردید و پیگیری خواهد شد، تا به قدری که دولت خدمتگزار می‌تواند و در وسع اوست، این گرفتاریها برطرف شود. شهر کرج با جمعیت بیش از یک میلیون - که در طول بیست سال گذشته جمعیت آن بیش از پنج برابر افزایش پیدا کرده است - از لحاظ مسائل فرهنگی، مسائل بهداشت و درمان، ارتباطات و غیره احتیاج به خدماتی دارد که امیدواریم به فضل پروردگار با پیگیریهایی که خواهد شد، مسؤولان به وظایف خودشان در این زمینه‌ها عمل کنند و از مردم عزیز و مؤمن و انقلابی‌ای مانند شما قدردانی شود. و اما مسائلی که مربوط به کشور است. هر ملتی که زنده و بیدار و آگاه باشد و بخواهد کشور خود را از مشکلاتی که بر آن تحمیل شده است، نجات دهد، باید تا آن‌جا که می‌تواند، در میدان کار و تلاش و سازندگی، با قدرت پیش برود و گوشش بدهکار حرف و گفتِ دشمنان و این و آن نباشد. فرقی نمی‌کند؛ همه بخشهای سازندگی در این جهت مهم است: سازندگی علمی و صنعتی، سازندگی اقتصادی، سازندگی فرهنگی و سازندگی اخلاقی. اگر همه ملتهای در حال توسعه به این فکر بودند که بر روی پای خود، با اراده خود، بر طبق نیاز خود، خودشان همّت به خرج دهند و از مسؤولانشان بخواهند و همه با هم به سمت مقاصد بزرگ خود حرکت کنند - که بحمداللّه ملت ایران این‌طور عمل می‌کند - یقیناً

میـدان برای زورگوییها و اسـتکبارها و قلدریهای بین‌المللی باز نمی‌شد. متأسـفانه دنیا این‌طور نیست؛ اما ملت ایران این‌گونه است. با وجود این‌که ملت ایران بایـد در راه سازنـدگی و پیشـرفت، گوشـش بـدهکار حرفهای دشـمن نباشد و پیش برود، در عین حال باید بداند دشـمن درباره او چه فکری دارد و چه نقشه‌ای را برای دشـمنی طرح کرده است. برادران و خواهران عزیز! اگر از دشمن غافل شدید و غافل شدیم، یقیناً دشـمن از این غفلت اسـتفاده خواهد کرد و راه پیشـرفت و اسـتقلال ملت را سد خواهد نمود. برای این‌که بـدانیم دشـمن در سـر چه می‌پروراند، همه البته وظیفه دارند و دسـتگاههای دولتی هم در این زمینه‌ها فعّالند؛ اما تبلیغات دشـمن هم نشـان دهنـده است. در ماههـای اخیر، دو جریـان تبلیغـاتی از سوی خبرگزاریهای دشـمنان در سرتاسـر مناطق مربوط و مرتبط با نظام جمهوری اسـلامی به راه افتاده است، که من مختصـری درباره آن صحبت می‌کنم: یک جریان این است که این‌طور وانمود می‌کنند که نظـام جمهوری اسـلامی از لحـاظ اقتصـادی دچـار مشـکلات اساسـی و غیرقابـل حـلّ است! هم درزمـان دولت قبلی این را تبلیغ می‌کردنـد، هم از زمـانی که دولت جدیـد بعـد از آن انتخابـات سـی میلیونی در ایران روی کار آمـده است، باز تبلیغات دشـمنان به عنوان یک مسـتمسک بر روی همین مطلب تکیه می‌کنـد. این، یک جریان تبلیغی است. یک جریان دیگر مربوط به مسائل فرهنگی و فکری و انقلابیِ مردم است. این‌طور تبلیغ می‌کننـد که گویـا نظام جمهوری اسـلامی، یا مسؤولان و یا دولت، نسبت به ارزشـهای انقلابی بی‌اعتنا و بی‌مبالات شده‌اند، یا به این سمت حرکت می‌کنند! تبلیغات عمده استکبار جهانی درباره ایران بر روی این دو خط قرار دارد. اوّل من به شـما عرض کنم که هـدف دشـمن از این دو جریان تبلیغاتی چیست. چرا می‌خواهـد وضع را از لحاظ اقتصادی تیره و تار نشان دهـد و چرا می‌خواهـد وضع را از لحاظ انقلابی و فرهنگی دچار هزیمت قلمـداد کنـد. علّت چیست؟ در یک کلمه، علّت این است که بـا این کـار می‌خواهنـد نـور امیـد را از دلِ ملت ایران و بخصـوص دلِ جوانـان محـو کننـد؛ فروغ امیـد را در دلها خـاموش و مردم را ناامیـد نماینـد. عزیزان من! امیـد، بزرگترین قوّه محرّکه انسان است. امیـد به پیروزی، امیـد به پیشـرفت و امیـد به موفقیّت، هر انسانی را به حرکت وادار می‌کند. اگر شـما بخواهید هر انسان فعّال و سـرزنده و شادابی از حرکت بیفتد، کافی است او را ناامید کنید. اگر ناامید کردید، دسـتهای فعّالْ سـست خواهد شد؛ زانوان فعّال و اسـتوار به لرزه خواهد افتاد. می‌خواهند ملت ایران را ناامید کنند. چرا؟ چون می‌بینند که ملت ایران امروز به سوی یک آینده خوب و روشن که در آن، هم دنیای مادّی او تأمین اسـت و هم عزّت و سـربلندی و ایمان و نفوذ او در سطح دنیای اسلام تأمین می‌شود، حرکت می‌کند. ملت ایران امروز در صحنه بین‌المللی و در مقابل چشم ملتهای عالم، به عنوان یک ملت زنـده، به سـمت هدفهایی که برای هر ملّتی شورآفرین است و هر مجموعه انسانی را در هر جای دنیا به هیجان می‌آورد، می‌رود؛ یعنی به سـمت استغنا و اسـتقلال مطلق از همه کسانی که ملتها را با صـنعت و با مواد ساخته شـده به دست خود ذلیل می‌کننـد، پول ملتها را غارت می‌کننـد، منابع ملتها را از دست آنها درمی‌آورنـد، و شـرف و عزّت و روحیه اسـتغنای آنهـا را نیز در هم می‌کوبنـد. ملت ایران بـا انقلاب خود، مشتی بر دهـان این‌گونه مسـتکبران زد. در جنـگ، مشـت محکمتری زد. در میدان سازندگی هم توانست با قدرت و با اراده خود، به دهان دشـمنان مشت بکوبد و آنها را در مقابل حرکت و همّت و جسـارت و سـرعت عمـل خود خیره کنـد. ملت ایران بـاز هم پیش می‌رود. ما هنوز وسطِ کاریم. می‌خواهنـد ملت را در این حرکت، متوقّف و او را ناامیـد کننـد. به همین خاطر است که آن دو جریان تبلیغی را به راه می‌اندازنـد. هدف آنها این است. اما من به شـما عرض کنم که هر دو مایه تبلیغی، دروغ و خلاف واقع و مبتنی بر ترفند است. اگر ملت ایران با همین انسـجامی که بحمداللَّه امروزبین او و دولت وجود دارد - مسؤولان در جهت ساختن و آبادکردن این کشور حرکت می‌کننـد و مردم هم به مسؤولان کشور اعتمـاد دارنـد و بنـای کشور و نوسـازی کشور هم زیر سـایه اسـلام و انقلاب شـروع شـده است - پیش برود - که می‌رود - خواهد توانست در آینده معقولی و در مدّت زمان قابل محاسـبه‌ای، به عنوان ملتی ثروتمند و دارای دانش و با زندگی‌ای که شایسته مردمی فعّال و سـربلند است، در دنیا و در میان کشورها سـر بلند کند و خود را نشان دهد. البته این برای دشـمن بسیار تلخ است. عدّه‌ای هم شاید باشـند که بر اثر تلقینات دشمن، دچار بدبینی شده‌اند؛ اما بدبینی را باید در این میدانها راه نداد. نیمی از جمعیت ملت ما جوان

است. جوان، یعنی مرکز نیرو و امید و ابتکار عمل. ما ملتی داریم با جمعیت جوان، با دانشگاههای رو به گسترش، با فارغ‌التّحصیلان روزافزون مراکز علمی، که امروز نسبت به دوران قبل از انقلاب، به اضعاف مضاعف افزایش پیدا کرده است و دهها برابر آن روز، این کشور دانشگاه و مرکز علمی و تحقیقی دارد. این از نیروی انسانی، این از مراکز تعلیم و تربیتِ نیروی انسانی، آن هم از امکانات این کشور. کشوری دارای منابع زیرزمینی، دارای زمینهای حاصلخیز، دارای قدرت مهار آبهای کشور - که البته آب کشور کم است؛ اما قابل مهار و استحصالِ بهتر است - و از همه بالاتر، کشوری با مایه‌های دینی - که هر کشوری مایه‌های دینی در آن باشد، مردم با تقوا پرورش می‌یابند و وقتی باتقوا شدند، از ذخیره‌های مادّی و معنوی به بهترین وجهی استفاده می‌کنند - چرا به آن‌جا نرسد؟ چرا باید عدّه‌ای تردید کنند که ایران اسلامی با گذشت فاصله زمان معقولی، خواهد توانست به صورت یک نمونه و یک الگو برای کشورهای این منطقه و مناطق دیگر درآید؟ جای هیچ تردیدی نیست. بنابراین، تبلیغ این‌که کشور ایران دچار بیماریهای لاعلاج اقتصادی است، یک تبلیغِ خصمانه و بدبینانه و از روی عناد و دشمنی است؛ تعمیم مشکلات کوچک بر همه جا و همه چیز است و خلاف واقع است. و اما نکته دوم، تبلیغِ دورماندن مسؤولان یا متصدّیان دولتی یا جوانان از مبانی اسلام و دین و انقلاب است. این دروغ، از آن اوّلی بزرگتر است! به هیچ وجه چنین نیست. امروز در این کشور، هر کس که در یک مسؤولیت بزرگ و تعیین‌کننده مشغول انجام خدمت است، بزرگترین هدفش آن است که بتواند این کشور را با تعالیم زندگی‌بخش اسلام بسازد؛ این کشور را به برکت دین خدا آباد کند؛ این کشور را به عزّتی که دین خدا برای مردم خواسته است برساند؛ این کشور را به آبادانی و علم و تمدّنی که اسلام به انسانها و ملتها می‌دهد، نائل کند. هدف، این است. ملت ما ملتی است که در قعر ظلمات بی‌دینی و طاغوتی توانست خورشید دین را از پشت ابرها خارج کند و انقلابی بر اساس اسلام و قرآن به وجود آورد که چشم همه ملتهای دنیا - نه فقط ملتهای مسلمان - را خیره کرد. امروز هم همین طور است. امروز هم اگر شما به کشورهای امریکای لاتین و در میان جوامع مسیحی - جوامعی که کمترین ارتباطی با ایران و اسلام ندارند - بروید، خواهید دید که نام انقلاب و نام مبارک امام بزرگوارِ این انقلاب - حضرت امام خمینی - شناخته شده است. از همه اکناف عالم، دهها کتاب و رساله و صدها مقاله و شعر و قطعه ادبی از ادبیاتها و فرهنگهای گوناگون در عظمت این انقلاب صادر شده است. چنین انقلابی را این ملت به راه انداخته است. این انقلاب و این ارزشهای انقلابی و این اسلام عزّتبخش توانسته است این کشور را که یک روز به صورت پاانداز استکبار جهانی محسوب می‌شد، به عزّت برساند. این تهرانی که شما مشاهده می‌کنید، یک روز محلّ امن صهیونیستهایی بود که برای تفریح، به باغهای شمال تهران می‌آمدند و در خانه اشراف و اعیان رژیم طاغوت استراحت می‌کردند، تا به فلسطین اشغالی برگردند و با برادران مسلمان فلسطینی ما با خیال راحت‌تری مبارزه کنند و به سرکوب آنها بپردازند. صدها هزار اسرائیلی و امریکایی در این کشور، بر همه شؤون این کشور مسلّط بودند. بهترین مناطق این کشور در دست نوکران جیره‌خوار استکبار جهانی بود. بهترین مناطق و بهترین امکانات این کشور متعلّق به بیگانگان بود. ارزش این ملت در صحنه بین‌المللی و سیاستهای بین‌المللی دنیا، به هیچ‌وجه به اندازه ارزشِ حتّی یک کشور کوچک در فلان گوشه مناطق اروپایی و امریکای لاتین نبود. امروز این کشور به برکت اسلام آن چنان عزیز شده است که حتی دشمنان هم اعتراف می‌کنند که این ملت، ملت عزیزی است و این کشور، کشور مقتدری است. ملتی که از اسلام چنین بهره عظیمی برده است، به ارزشهای اسلامی هرگز پشت نخواهد کرد. هم جوانان این ملت، هم مسؤولان این کشور، هم قشرهای مختلف و همه کسانی که ایران را سربلند می‌خواهند، می‌دانند که تا وقتی پرچم اسلام بر این کشور گسترده است و پرتو اسلام ناب محمّدی از این کشور به سرتاسر دنیای اسلام می‌تابد، این کشور عزیز است؛ این کشور در میان ملتها سربلند است و این کشور - هم از لحاظ مادّی، هم از لحاظ معنوی، هم از جهات علمی و فرهنگی و هم از همه جهاتی که برای یک ملت دارای اهمیت است - آینده‌دار است. این ملت با این خصوصیات، از اسلام و از قرآن و از ارزشهایی که قرآن آنها را در مقابل ارزشهای طاغوتی مطرح کرده است، دست برنخواهد داشت و به وسیله اسلام خواهد توانست ملتهای دیگر را هم

به فضل پروردگار نجات دهد. این، وضع ملت ایران است که دشمن یا عمداً و یا از روی غلط و اشتباه، آن را بد می‌فهمد، بد تفسیر می‌کند و بد تبلیغ می‌نماید. البته ما از دشمن انتظاری هم نداریم. آنچه برای ملت ایران مهم است، این است که ملت عزیز ایران عناصر اقتدار خود را باید بشناسد. امروز شما در دنیا از عزّت و شخصیت و عظمت برخوردارید. امروز دولت و ملت ایران در میان دولتها و ملتهای عالم، به عنوان یک دولت و ملت برجسته و با شخصیت و شجاع و غیرقابل تحمیل معرفی شده است. باید ببینید که ملت و دولت ایران، این چهره درخشان و باعظمت را از کجا به دست آورده است؟ اوّلین عاملی که این هدیه بزرگ را به این ملت اهدا کرده است، همین پرچم باعظمت اسلام و قرآن است. امروز این پرچم به دست شما مردم سپرده است و شما آن را حفظ کرده‌اید. کسی اسلام را بر ملت ایران تحمیل نکرد. اسلام از اعماق دلِ یکایک ملت ایران برآمد و توانست به آنها روحیه و نیرو و توان بدهد و آنها را در صحنه‌های گوناگون جهانی و داخلی و عرصه‌های مختلف زندگی، به صورت انسانهای مقاومی درآوَرد. این را باید حفظ کنید و قدرش را بدانید؛ که می‌دانم قدر هم می‌دانید. البته بعضی از قشرها وظیفه سنگینتری دارند. روحانیون محترم و روشنفکران مؤمن، در این زمینه‌ها مسؤولیتهای مضاعفی دارند. در شهری مثل کرج، با این جمعیت زیاد و با این همه جوان، باید مراکز تبلیغی، دینی به شکل مدرن و پرجاذبه و به صورت متعدّد وجود داشته باشد و جوانان و نوجوانان مؤمن و علاقه‌مند بتوانند بر طبق آن کشش و جاذبه‌ای که در سنین جوانی به طور طبیعی به سمت ارزشهای معنوی دارند، این احساس و این کشش را اشباع کنند. این وظیفه‌ای است که بر عهده مسؤولان فرهنگی و روحانیون محترم و علمای مکرّم و انجمنهای اسلامی مدارس و دستگاههای مختلف است. عنصر دوم، وحدت و اتّحاد ملت بوده است. من به شما عرض می‌کنم که عزیزان من! ملت ایران به برکت وحدت کلمه، هم در جنگ، هم در بسیج نیروها برای میدانهای دفاع مقدس، هم در همه میدانهای گوناگونی که برای این ملت مطرح بود و هم در خود انقلاب، پیروز شد. اگر وحدت کلمه نبود؛ اگر ملت ایران دچار اختلافات و دودستگیها و شکافها و شقاقها می‌شد - که دشمن می‌خواست این کار را بکند، ولی بحمداللَّه موفّق نشد - ناموفّق می‌ماند. این وحدت را باید حفظ کنید. شهر کرج، یک نمونه از همزیستی قشرهای گوناگون از بخشهای مختلف کشور با یکدیگر است. در این شهر، چه مردم بومی کرج و این منطقه و چه میهمانان و مسافرانی که از بخشهای مختلف آمده‌اند، با یکدیگر در کمال آرامش و مهربانی زندگی می‌کنند. در همه‌جای کشور، یک‌آهنگی و یکدلی در طول انقلاب توانسته است مردم را در همه برنامه‌ها موفّق کند. باید مراقب باشید که این وحدت حفظ شود. نباید بگذارید به بهانه‌های مختلف، دشمن با دستهای نامریی و پنهان مابین مردم اختلاف بیندازد. در مواقع حسّاس دیده شده است، آن‌جا که زمینه‌ای فراهم می‌شود، حتّی رادیوهای دشمنان بیرونِ مرز - که با پولهای گزافی این رادیوها را راه می‌اندازند و با دقّت، مطالبی را انتخاب می‌کنند، تا بتوانند ملت ایران را دچار دغدغه و اضطراب کنند - عملاً حرفهای اختلاف‌انگیزی را مطرح می‌کنند، برای این‌که دلها را از هم جدا کنند. به این حرفها و به این وسوسه‌ها که از دلِ سیاه و بدخواه دشمنان شما برمی‌خیزد، هیچ اعتنایی نکنید. ملت بزرگ ما یک ملت واحد است؛ ایرانی است، مسلمان است، در پی عزّت و عظمت ایران اسلامی است، در پی اقامه حق و عدل در ایران و سپس در سطح جهان است. اینها هدفهای مشترکی است که افراد جدای از هم را نیز کنار هم قرار می‌دهد؛ چه برسد به برادران. یک بخش دیگر از مظاهر وحدت، وحدت میان ملت و مجریان است. امروز یکی از مشکلات بزرگ کشورها، این بخشِ قضیه است. در کشورهای مختلف، بین عموم و یا بخشهای عمده‌ای از مردم و دستگاههای اجرایی، اختلافات عمیقی وجود دارد و همه چیزِ مردم قربانی این اختلافات می‌شود؛ نان و آب مردم، امنیت مردم، آسایش مردم. در بعضی از کشورهای اروپایی، حتّی در طول ده سال، بیش از ده دولت سرِکار آمدند و از بین رفتند. چرا؟ به خاطر رقابتهای مردمی که به فکر مصالح کشورشان نیستند و به فکر مصالح گروهی خودشانند. در همسایگی ما هم چنین کشوری هست. امروز شما ببینید در کشور افغانستان، گروههای افغانی همه متعلّق به یک کشورند؛ اما چنان به جان هم افتاده‌اند که دشمنان خونی جدای از یکدیگر، این‌طور باهم نمی‌جنگند که اینها با هم می‌جنگند! این بیچارگی یک ملت است، این تیره‌روزی یک ملت

است که خدای متعال آن را به چنین وضعی دچار کند. در کشوری که برادران با هم بجنگند و هرکس به فکر خود باشد، آنچه از دست می‌رود، مصالح عموم ملت است. البته دشمنان خیلی سعی کردند که ملت بزرگ ایران را هم به این ورطه بیندازند؛ اما نتوانستند. به فضل پروردگار، شکل نظام جمهوری اسلامی آن‌چنان است که ایجاد این‌گونه اختلافات میان مردم، برای دشمنان کار بسیار دشواری می‌نماید. البته بیداری شما مردم نقش داشته است و من می‌خواهم باز هم به همین بیداری شما تکیه کنم. بحمداللَّه این بخش دوم هم - یعنی اتّحاد و همدلی میان مردم و مسؤولان - از اوّل انقلاب بوده است؛ بخصوص از آن وقتی که عناصر بیگانه‌طلب و بیگانه‌پرست، شرّ خودشان را از این انقلاب کم کردند و رفتند و نیروهای مؤمن و نیروهای خطّ امام، زمینه حضور بیشتری پیدا کردند. از سال ۱۳۶۰ به این طرف، همیشه همین طور بوده است. مردم با مسؤولان مهربانند، به مسؤولان علاقه‌مندند؛ مسؤولان هم خود را خدمتگزار مردم می‌دانند. امروز هم همین طور است، در دولت قبل هم همین‌گونه بود، این دولت هم همین‌طور است. این اتّحاد را قدر بدانید. وحدت کلمه جزو عناصر اصلی برای انسجامی است که آن انسجام، شرط اصلی موفقیّت ملت ایران است. امروز دشمنان این ملت - یعنی امریکاییها و صهیونیستها، که بزرگترین و لجوجترین دشمنان ملت ایران، رژیم ایالات متّحده امریکا، و زیر بال او رژیم غاصب و غیرمشروع صهیونیستی در فلسطین است - حاضرند از هر تلاشی استفاده کنند، برای این‌که به ملت ایران ضربه بزنند. من وقتی که صحنه تلاشهای بین‌المللی اینها را در مقابل صحنه تلاش مخلصانه و مؤمنانه ملت ایران مقایسه می‌کنم، می‌بینم که اراده الهی و فضل پروردگار بر این ملت، مقتضی آن است که هرچه آنها تلاش کنند و هرچه زحمت بشکنند، باز در نهایت بر این ملت فائق نمی‌شوند و این ملت خواهد توانست دشمنان را در همه این صحنه‌ها به زانو در آورد. امیدواریم که خداوند متعال، ملت عزیز ایران را موفّق بدارد و شما مردم عزیز کرج را در حرکت زیبای همزیستی فعّالی که در پیش گرفته‌اید، هرچه بیشتر موفّق کند. من هم بیش از این شما عزیزان را در این‌جا معطّل نکنم. بعضی از شما از ساعتها پیش در این اجتماع انتظار کشیده‌اید و من مقتضی نمی‌دانم بیش از این شما را در زیر آفتاب نگهدارم. ان‌شاءاللَّه موفّق و مؤیّد باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر

بیانات مقام معظم رهبری در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. ولادت باسعادت کوثر نور و معرفت، حضرت صدّیقه طاهره مرضیّه مطهّره، فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها را به همه شما حضّار گرامی و به همه مردم مسلمان، بخصوص بانوان کشور اسلامی تبریک عرض می‌کنم. این ولادت بزرگ، یکی از بزرگترین عیدهای اسلامی است؛ چون فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها یک شخصیت برجسته و بزرگ و طراز اوّل اسلامی است؛ در حقیقت یک شخصیت طراز اوّل در طول تاریخ بشر است. همچنان که از قول نبیّ‌اکرم علیه‌وعلی‌آله‌الصّلاةوالسّلام گفته شده است که به فاطمه زهرا فرمودند: «اما ترضی عن تکونی سیّدة نساء العالمین»(۱)؛ تو سیّده و بانوی همه زنان جهان در طول تاریخ هستی. خودِ فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها سؤال می‌کند: «فکیف مریم»؛ چگونه مریم سیّده نساء است، که در قرآن هم تصریح شده است؟ حضرت می‌فرمایند مریم سیّده زنان زمان خود بود و تو سیّده زنان همه تاریخ هستی. اگر شخصیت فاطمه زهرا سلام‌اللَّه علیها برای ذهنهای ساده و چشمهای نزدیک‌بین ما آشکار می‌شد، ما هم تصدیق می‌کردیم که فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها سرور همه زنان عالم است؛ بانویی که در سنین کم و در عمر کوتاه، به مقامات معنوی و علمی و معرفتی و به مرتبه‌ای برسد که برابر مرتبه انبیا و اولیاست. در واقع فاطمه زهرا فجر درخشانی است که از گریبان او، خورشید امامت و ولایت و نبوّت درخشیده است؛ آسمان بلند و رفیعی است که در آغوش آن، ستاره‌های فروزان ولایت قرار گرفته است. همه ائمّه علیهم‌السّلام برای مادر بزرگوار خود تکریم و تجلیلی قائل بودند که برای کمتر

کسی این همه احترام و تجلیل را از آن بزرگواران می‌شود دید. بنابراین، این یک عید اسلامی و یک عید بشری است و بخصوص برای مردم ما نکته اساسی‌تری دارد و آن این‌که زنان کشور ما، با آشنایی با زندگی فاطمه زهرا سلام‌اللّه علیها و معرفت و مبارزات و سخنان حکمت‌آمیز آن بزرگوار، راهی را در مقابل خود ترسیم کرده‌اند، از آن راه حرکت کرده‌اند و بیشتر هم بایستی پیش بروند. لذا من امروز صحبتی که در این مجمع عظیم شما بانوان گرامی می‌خواهم عرض کنم، درباره مسائل بانوان و مسأله زن در کشور ما و در زمان ما و در منطق اسلام است. البته از بعد از پیروزی انقلاب، درباره مسأله زن و تلاش برای دفاع از حقوق زنان، فعّالیتهای زیادی شده است. در حقیقت باید گفت که بعد از انقلاب، از زن ایرانی تجلیل شده است. پیشقراول این تجلیل هم امام بزرگوار بود که با همه وجود برای زن ایرانیِ مسلمان ارزش و احترام قائل بود. همین بینش بود که موجب شد زنان کشور در انقلاب اسلامی سهم بزرگی را ایفا کردند؛ به طوری که اگر حضور زنان در نهضت انقلابی ملت ایران نمی‌بود، به احتمال زیاد این انقلاب به این شکل پیروز نمی‌شد؛ یا اصلاً پیروز نمی‌شد، یا مشکلات بزرگی در سر راه آن پدید می‌آمد. بنابراین، حضور زنان مشکل‌گشا بود. در جنگ هم همین طور بود، در مسائل دیگر از اوّل انقلاب تا به‌حال هم همین‌گونه بوده است. بنابراین، تلاش زیادی شده است؛ لیکن در عین حال درباره مسأله‌ی زن، حقوق زن، رفع ستم از زنان و فراهم کردن زمینه‌های مناسب برای زنان کشورمان، لازم است کار فرهنگی بزرگی انجام گیرد. من امروز با این نیّت این بحث را می‌کنم که به ایجاد این فضای فرهنگی کمک شود. اگر فضای فرهنگی جامعه در زمینه مسائل زن، شفّاف شود و احکام اسلامی و نظرات قرآنی در این زمینه روشن گردد، راه هموار خواهد شد، برای این که بانوان کشور ما بتوانند به آن نقطه‌ای که برای یک زن، آرمانی و غایت مطلوب است، برسند. اگر چه بحث است، سخن است، گفتن است، اما در واقع عمل است؛ زیرا این گفتن، فضای فرهنگی جامعه را شفّاف خواهد کرد و ذهنها را روشن خواهد نمود. در این سالهای اخیر، در فضای فکری و فرهنگی کشور و در زمینه مسائل زنان، تلاش قابل تقدیری را مشاهده می‌کنیم؛ اما یک سؤال اساسی وجود دارد: ما که برای حقوق زنان یا برای فراهم کردن زمینه‌های تکامل و رفع ستم از زنان و درباره آنان صحبت می‌کنیم، هدفمان چیست؟ هدف از این تلاشها، از این نوشتنها و گفتنها و فعّالیتهای قانونی چیست؟ این یک سؤال است که حتماً باید به آن جواب داده شود. سؤال دوم این است: برای این که در جامعه، زن به جایگاه حقیقی خود نائل شود، ما چه شعارهایی را می‌خواهیم مطرح کنیم و از چه وسایلی می‌خواهیم استفاده کنیم؟ چون امروز در کشورهای غربی و همچنین در کشورهایی که با فرهنگ غربی و در حال و هوای کشورهای غربی حرکت و زندگی می‌کنند، چیزی به نام نهضت حقوق زنان وجود دارد؛ آن جا هم زن‌گرایی، نهضت به اصطلاح فمینیسم و زن‌گرایی با نیّت و هدف دفاع از حقوق زنان امروز مطرح است. آیا آنچه ما امروز در ایران اسلامی مشاهده می‌کنیم، همان است؟ این شبیه آن است، یا با آن متفاوت است؟ باید سؤال جدّی‌ای نسبت به این مسأله بشود و پاسخی جدّی نیز به آن داده شود. من امروز در این زمینه قدری صحبت می‌کنم و آنچه را که نظر اسلام در این باره است، به صورت خلاصه و مختصر عرض خواهم کرد. برای تلاش فرهنگی و حقوقی در راه رسیدن زن به نقطه مطلوب، از لحاظ اجتماعی و از لحاظ فردی دو گونه هدف می‌شود تصویر کرد: یک هدف این است که ما برای رسیدن زن به کمال وجودی خود تلاش کنیم، به مبارزه بپردازیم و بنویسیم و بگوییم. یعنی زن در جامعه، اوّلاً به حقّ انسانی و حقیقی خود برسد؛ ثانیاً استعدادهای او شکوفا شود و رشد حقیقی و انسانی پیدا کند و در نهایت به تکامل انسانی نائل گردد. زن در جامعه به صورت انسان کامل در آید؛ انسانی که می‌تواند به پیشرفت بشریّت و جامعه خود کمک کند و در محدوده تواناییهای خود، دنیا را به بهشت برین و زیبایی مبدّل سازد. یک نوع هدف دیگر این است که ما از این گفتن و تلاش کردن و احیاناً به مبارزه پرداختن بخواهیم یک نوع حالت تخاصم و جدایی و رقابت خصمانه میان دو جنس زن و مرد به وجود آوریم و دنیایی بر اساس رقابت بسازیم؛ کأنّهُ در جامعه بشری، مردان یک طرف قرار دارند، زنان هم در طرف دیگر و اینها بر سر دستاوردی با هم نزاع می‌کنند و زن می‌خواهد در این قسمت بر مرد غالب و فائق شود! آیا هدف این است؟ پس، دو دیدگاه در مورد هدف

این تلاش و این حرکت - یا اگر تعبیر کنیم این نهضت - می‌تواند ترسیم شود: هدف اوّل، هدف اسلامی است؛ هدف دوم، هدف کوته‌بینانه است، که در تلاشهایی که در کشورهای غربی می‌شود، ما ردّ پای هدف دوم را بیشتر مشاهده می‌کنیم. در خلال صحبت، توضیح بیشتری در این زمینه داده خواهد شد. این یک سؤال است که باید روشن شود؛ هدف از این تلاش برای زن یا برای حقوق زنان چیست؟ سؤال دوم - که آن هم به همین اندازه دارای اهمیت است - این است که ما وقتی به نام زن سخن می‌گوییم و به دفاع از زن می‌پردازیم، چه شعارهایی را مطرح می‌سازیم، چه چیزی را مطالبه می‌کنیم و برای چه چیزی تلاش می‌نماییم؟ این هم خیلی مهمّ است. در این‌جا هم روش اسلامی - یعنی آن چیزی که از مباحث اسلامی درباره زن و تعاریف اسلامی و معارف اسلامی می‌شود فهمید - با آن چیزی که امروز در غرب وجود دارد، متفاوت است. آنچه در غرب با عنوان شعار وجود دارد، در درجه اوّل آزادی زن است. آزادی، معنای وسیعی را شامل می‌شود؛ هم شامل آزادی از اسارت است، هم شامل آزادی از اخلاق است - چون اخلاق هم یک قید و بند است - هم آزادی از نفوذ مبنی بر سوء استفاده کارفرمایی است که زن را با مزد کمتری به کارگاه می‌کشد و هم شامل آزادی از قوانینی است که زن را در مقابل شوهر، متعهّد می‌کند. آزادی، به همه این معانی می‌تواند باشد. کمااین‌که در همین شعارهایی که نسبت به زن وجود دارد، طیف وسیعی از این مطالبات و درخواستها هست، که بعضی با یکدیگر به‌کلّی متناقضند. این آزادی معنایش چیست؟ متأسفانه در دنیای غرب، بیشتر متفاهم از این آزادی، آزادی به معنای نادرست و مضرّ آن است - یعنی آزادی از قید و بندهای خانوادگی، آزادی از نفوذ مطلق مرد، آزادی از حتّی قید ازدواج و تشکیل خانواده و پرورش فرزندان در آن‌جایی که هدف شهوانی زودگذری در مقابل قرار گیرد - نه آزادی به معنای صحیح آن. لذا شما می‌بینید جزو حرفهایی که در دنیای غرب زده می‌شود، مسأله آزادی سقط جنین است، که این نکته بسیار مهمّی است و با این که ظاهرساده و کوچکی دارد، اما باطن بسیار خطرناک و سهمگینی در این سخن مضمر و مندرج است. این، وسیله و شعار و مطالبه‌ای است که در غرب غالباً مطرح می‌شود؛ لذا می‌گویند نهضت آزادی زنان. در نظام صحیح، در یک مطالبه و مبارزه صحیح، هدف نمی‌تواند این معنای وسیعی باشد که یک بخش آن قطعاً مضرّ است؛ اگر چه ممکن است بخشهای مفیدی هم در آن باشد. باید به دنبال شعارهایی بهتر، مناسبتر، صحیحتر و گره گشاتر گشت. نقطه اصلی سخنم به شما بانوان عزیز، مخصوصاً خانمهای جوان است که هم سالهای طولانی‌ای را در این دنیا زندگی خواهید کرد و هم باید از امکاناتی که خداوند متعال در این عالم برای تکامل انسان به وجود آورده است، بهره ببرید؛ باید آن را درست بشناسید و راه آن را درست بدانید؛ پس احتیاج به فکر کردن دارید. همچنین برای شما مسأله مبارزه جهت رفع ستم از زنان مطرح خواهد شد؛ لذا باید بدانید که آنچه مطرح می‌شود چیست؟ آنچه لازم است چیست؟ آنچه مضرّ است چیست؟ بنابراین این نکته برای شما مهمّ است. در هر حرکت اجتماعی، آن وقتی حرکت درست خواهد بود و به نتایج درست خواهد رسید که مبنی بر خرد و تأمّل و تشخیص و مصلحت و مبتنی بر پایه‌های درست و عقلانی باشد. در هر حرکتی که به قصد احقاق حقّ زنان انجام می‌گیرد، عیناً باید همین معنا ملاحظه شود؛ یعنی باید هر گونه حرکتی، بر اساس یک بینش خردمندانه، مبتنی بر حقایق هستی - شناسایی طبیعت و فطرت زن و طبیعت و فطرت مرد، مسؤولیتها و مشاغل اختصاصی زن، مسؤولیتها و مشاغل اختصاصی مرد و آنچه می‌تواند مشترک بین اینها باشد - انجام گیرد و از روی انفعال و تقلید نباشد. اگر حرکت، حرکتی از روی انفعال و تقلید و تصمیم کورکورانه و چشم بسته باشد، حتماً مضرّ خواهد بود. اگر در کشور ما و جامعه ایرانی، کسانی نام زن و حقوق زن را از این جهت بیاورند که مجلّات غربی، یا گزارشهای غربی، یا سیاسیون غربی، ایران اسلامی را متّهم کرده‌اند به این که به حقوق زن نمی‌رسد، این غلط است. با این هدف نباید وارد این میدان شد؛ چون به انحراف و اشتباه خواهد انجامید. اگر ما با این قصد، وارد این میدان دفاع از زن شویم که از غربیها عقب نیفتیم، اشتباه خواهیم کرد. اگر به این قصد وارد شویم که آنها به ما نظر بد و منفی نداشته باشند، اشتباه خواهیم کرد. اگر با این تصوّر و توهّم وارد این میدان شویم که خیال کنیم آنها در این زمینه راه صواب پیموده‌اند و راه درست را پیدا کرده‌اند، به‌شدّت اشتباه خواهیم کرد. با این هدفها و با این نیّتها

وارد این میدان نباید شد؛ چون مبتنی بر اشتباه است. متأسفانه امروز من می‌بینم بعضی از مقالاتی که به عنوان دفاع از زن نوشته می‌شود و بعضی از سخنانی که به عنوان احقاق حقوق بانوان بر زبان جاری می گردد، کاملاً از موضع انفعال است؛ چون غربیها این طور گفته‌اند، چون اروپاییها این گونه نوشته‌اند، چون به ما این طور نسبت داده‌اند. اگر ما هم در مقام دفاع حرفی بزنیم و راهی را بپیماییم، این کاملاً منحرف کننده و اغواکننده است. ما باید ببینیم حقایقی که در عالم وجود دارد - که بیشترینِ این حقایق هم در تعالیم اسلامی نهفته است - چیست؟ اسلام طرفدار تکامل بشر است. برای اسلام، زن و مرد هیچ فرقی ندارد. برای اسلام، جنس زن یا جنس مرد مطرح نیست؛ تکامل انسانی مطرح است. یک جا سخن از مرد گفته می‌شود، یک جا سخن از زن. به یک مناسبت از زن تجلیل می‌شود، به یک مناسبت از مرد؛ چون دو حصّه پیکره بشرند، دو بخش وجود بشری هستند. از لحاظ جنبه‌ی بشری و جنبه الهی، هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند. لذا در قرآن آن وقتی که می‌خواهد راجع به انسانهای خوب یا انسانهای بد مثل بزند، از زن مثل می‌آورد: «وضرب‌اللّه مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط»(۲). در مورد کسانی هم که مؤمن هستند، مثال می‌زند؛ «امرأة فرعون»(۳). در هر دو جا، مثال و نمونه کامل راه خطا و راه صواب را از زن ذکر می کند؛ یک جا هم راجع به مردان سخن می گوید. برای اسلام، جنس - زن بودن و مرد بودن - مطرح نیست؛ تعالی بشری مطرح است، اخلاق بشری مطرح است، بروز استعدادها مطرح است، انجام وظایفی که به هر کسی یا هر جنسی از جنسهای بشری متوجّه است، مطرح است، که برای این باید طبعاً طبیعتها را شناخت. اسلام، طبیعت زن و طبیعت مرد را هم به‌خوبی می‌شناسد. در اسلام آنچه که مطرح است، عبارت است از تعادل؛ یعنی رعایت عدالت محض میان افراد بشر، از جمله میان جنس زن و جنس مرد. برابری در حقوق مطرح است، اما در جایی ممکن است احکام زن با احکام مرد متفاوت باشد؛ همچنان که طبیعت زن با طبیعت مرد در بعضی از خصوصیات متفاوت است. بنابراین، بیشترین حقایق و بیشترین واقعیتهای فطرت و طینت‌بشری در مورد زن و مرد، در معارف اسلامی است. اگر ما امروز بخواهیم برای زنان کشورمان، یک حرکت حقیقی و اساسی بکنیم، تا زنان بتوانند به وضع مطلوب خودشان برسند، باید به احکام اسلامی نظر داشته باشیم و از آن الهام بگیریم. برای ما، روش را احکام اسلام معیّن می کند. هر روش خردمندانه عقلایی را هم اسلام می‌پسندد و قبول دارد. اگر تجربه‌ای در جایی باشد، مورد قبول است؛ اما تقلید نه. استفاده خردمندانه از تجربیّات دیگران درست؛ اما تقلید، غلط. لذا امروز کسانی که برای حقوق زن و برای رشد و شکوفایی استعدادهای زنان در کشور ما تلاش می کنند - که البته هم باید این تلاش انجام بگیرد - باید بدانند چه هدفی را دنبال می کنند و چه شعارهایی را باید مطرح نمایند. اوّل من نکته‌ای را در مورد گرفتاریهای غربیان و فرهنگ غربی در این زمینه عرض کنم، بعد به نظر اسلام اشاره نمایم. غربیها در زمینه شناخت طبیعت زن و چگونگی برخورد با جنس زن، دچار افراط و تفریط بوده‌اند. اساساً نگرش غربی نسبت به زن، یک نگرش مبنی بر عدم برابری و عدم تعادل است. شما به شعارهایی که در غرب داده می‌شود، نگاه نکنید؛ این شعارها پوچ است و حاکی از واقعیت نیست. فرهنگ غربی را از این شعارها نمی‌شود فهمید. فرهنگ غربی را باید در ادبیّات غربی جستجو کرد. کسانی که با ادبیّات اروپایی، با شعر اروپایی، با رمان و داستان و نمایشنامه‌های اروپایی آشنا هستند، می‌دانند که در چشم فرهنگ اروپایی، از دوران قرون وسطی و بعد از آن تا اواسط قرن فعلی، زن موجود درجه دوم بوده است! هر چه بر خلاف این ادّعا کنند، خلاف می گویند. شما به نمایشنامه‌های معروف شکسپیر انگلیسی نگاه کنید، ببینید با چه نفسی و با چه زبانی و با چه دیدی در این نمایشنامه‌ها و سایر ادبیّات غربی به زن نگاه می‌شود! مرد در ادبیات غربی، سرور و ارباب زن و اختیاردار اوست، که بعضی از نمونه‌های این فرهنگ و آثار آن، امروز هم باقی است. امروز هم وقتی زنی با مردی ازدواج می کند و به خانه شوهر می‌رود، حتّی نام خانوادگی او عوض می‌شود و نام خانوادگی مرد را بر خود می گذارد. زن تا وقتی نام خانوادگی خود را دارد که شوهر نکرده است؛ وقتی شوهر کرد، نام خانوادگی زن به نام خانوادگی مرد تبدیل می‌شود. این رسم غربیهاست؛ در کشورما این طور نبوده، هنوز هم نیست. زن هویّت خانوادگی خودش را با خودش حفظ می کند؛ ولو بعد از ازدواج. آن، نشانه همان فرهنگ قدیمی غربی

است که مرد سرور زن است. در فرهنگ اروپایی، وقتی زن با همه موجودی و املاک خود ازدواج می‌کرد و به خانه شوهر می‌رفت، نه فقط جسم او در اختیار شوهر قرار می‌گرفت، بلکه تمام اموال و املاک و داراییهای او هم که از پدر و خانواده‌اش به او رسیده بود، متعلّق به شوهر می‌شد! این حقیقتی است که غربیها نمی‌توانند آن را انکار کنند. این در فرهنگ غربی بود. در فرهنگ غربی، زن وقتی به خانه شوهر می‌رفت، شوهر در واقع اختیار جان او را هم داشت! لذا شما در داستانهای غربی و در اشعار اروپایی بسیار می‌بینید که شوهر به خاطر یک اختلاف اخلاقی، همسر خود را می‌کشد و کسی هم او را ملامت نمی‌کند! دختر در خانه پدر هم حقّ هیچ گونه گزینشی را نداشت. البته در همان زمان هم در میان غربیها معاشرتهای زن و مرد تا حدودی آزاد بود، ولی اختیار ازدواج و اختیار انتخاب شوهر، یکسره به دست پدر بود. در همان نمایشنامه‌هایی که اشاره کردم، آنچه که شما می‌بینید، همین است: دختری است که مجبور به ازدواج شده است؛ زنی است که از طرف شوهر خود به قتل رسیده است؛ خانواده‌ای است که زن در آن در نهایت فشار است. آنچه که هست، از همین قبیل است. این، ادبیّات غربی است. تا اواسط قرن فعلی، همین فرهنگ ادامه داشته؛ اگرچه از اواخر قرن نوزدهم میلادی، حرکتهایی به نام آزادی زنان شروع شده است. بانوان گرامی؛ بخصوص زنان جوان که می‌خواهند در این زمینه‌ها فکر بیندیشند، درست توجّه کنند. نکته مهم این است که حتّی وقتی در اروپا برای زن حقّ مالکیت معیّن شد - طبق بررسی موشکافانه جامعه‌شناسان خودِ اروپا - به خاطر این بود که کارخانه‌ها که تازه بساط فناوری مدرن و صنعت در غرب را گسترده بودند، احتیاج به کارگر داشتند؛ اما کارگر کم بود و احتیاج به کارگرِ زیاد احساس می‌شد. لذا برای این که زنان را به کارخانجات بکشانند و از نیروی کارشان استفاده کنند - که البته مزد کمتری هم همیشه به زنان می‌دادند - اعلان شد که زن دارای حقّ مالکیت است! در اوایل قرن بیستم بود که اروپاییان حقّ مالکیت را به زن دادند. این، آن نگرش افراطی و غلط و ظالمانه نسبت به زن در غرب و در اروپاست. یک افراطِ این‌چنین، در مقابل تفریط هم دارد. وقتی نهضتی به نفع زنان در چنان فضایی به وجود می‌آید، طبعاً دچار تفریطهایی از طرف مقابل می‌شود. لذا شما می‌بینید در طول چند ده سال، آن‌چنان فساد و بی‌بند و باری در غرب به وسیله آزادی زنان به راه افتاد و رواج پیدا کرد که خود متفکّران غربی را دچار وحشت کرد! امروز دلسوزان و مصلحان، انسانهای خردمند و باانگیزه در کشورهای غربی، از آنچه پیش آمده است، متوحّش و ناراحتند و البته نمی‌توانند هم جلوِ آن را بگیرند. به عنوان این که می‌خواهند به زن خدمت کنند، بزرگترین ضربه را به زندگی او وارد آوردند. چرا؟ به‌خاطر این که با بی‌بندوباری، با اشاعه فساد و فحشا و با آزادی بی‌قید و شرطِ معاشرت زن و مرد، بنیان خانواده متلاشی شد. مردی که می‌تواند آزادانه در جامعه اطفای شهوت کند و زنی که می‌تواند بدون هیچ ایراد و اشکالی در جامعه با مردان گوناگون تماس داشته باشد، هرگز در خانواده، همسران خوب و شایسته‌ای نخواهند بود. لذا بساط خانواده متلاشی شد. امروز یکی از بزرگترین بلاهایی که گریبان کشورهای غربی را به‌شدّت گرفته و آنها را به وضعیت نامطلوب شدیدی دچار کرده، مسأله خانواده است. لذا هر مردی که شعار خانواده بدهد، از نظر غربیها و بخصوص از نظر زنان در غرب، یک فرد مطلوب و یک مرد محبوب است. چرا؟ چون از تزلزل بنیاد خانواده رنج می‌برند؛ به خاطر این که متأسفانه غرب، خانواده؛ یعنی کانونی را که برای مرد و زن و بخصوص برای زن محیط امن و آرامش است، از دست داده است. بسیاری از خانواده‌ها متلاشی شده‌اند. بسیاری از زنان تا آخر عمر تنها زندگی می‌کنند. بسیاری از مردان، زنِ مورد علاقه و مورد نظر خود را نمی‌یابند و بسیاری از ازدواجها در اوّلین سالهای پیدایش از بین می‌رود. خانواده‌ها آن ریشه‌ها و پایه‌های عمیق را که در کشورهای ما وجود دارد، امروز کمتر در غرب دارند. آن خانواده‌ای که پدربزرگ، مادربزرگ، نوه‌ها، خویشاوندان، پسرعموها، دخترعموها و سایر شعبش با هم باشند، هم را بشناسند و با هم ارتباط داشته باشند، امروز در غرب بسیار بسیار کمیاب است. زن و شوهر هم با یکدیگر صمیمیّت لازم را ندارند. این بلایی است که با کارهای غلط، با حرکت افراطی از آن طرف که در مقابل افراطهای قبلی انجام گرفت، بر جامعه بشری نازل شد و بیشتر از همه بر سرِ زن غربی آمد. در حقیقت، نهضت دفاع از زنان در غرب، یک حرکت دستپاچه، یک حرکت بی‌منطق، یک حرکت مبتنی بر جهالت، بدون تکیه

به سنّتهای الهی و بدون تکیه به فطرت و طینت زن و مرد بود که در نهایت به ضرر همه تمام شد؛ هم به ضرر زنان، هم به ضرر مردان، و بیشتر به ضرر زنان. این قابل تقلید نیست. این فرهنگی نیست که در کشور اسلامی کسی به آن نگاه کند و بخواهد از آن چیزی یاد بگیرد؛ این را باید طرد کرد. آری؛ حرکت در جهت احقاق حقوق زنان در جوامع اسلامی و در جامعه ما حتماً باید انجام گیرد؛ منتها بر مبنای اسلامی و با هدف اسلامی. یک عدّه نگویند که این چه نهضتی است، این چه حرکتی است؛ مگر زن در جامعه ما چه کم دارد؟ متأسفانه ممکن است بعضی این‌گونه فکر کنند. این، ظاهربینی است. زن در همه جوامع - از جمله در جامعه ما - گرفتار ستم و دچار کمبودهایی است که بر او تحمیل می‌شود؛ اما این کمبود، کمبود آزادی به معنای بی‌بندوباری نیست؛ این کمبود، کمبود میدانها و فرصتها برای علم و معرفت و تربیت و اخلاق و پیشرفت و شکوفایی استعدادهاست. این را باید تأمین و جستجو کرد. این همان چیزی است که اسلام بر روی آن تکیه کرده است. اگر جامعه اسلامی بتواند زنان را با الگوی اسلامی تربیت کند - یعنی الگوی زهرایی، الگوی زینبی، زنان بزرگ، زنان باعظمت، زنانی که می‌توانند دنیا و تاریخی را تحت تأثیر خود قرار دهند - آن وقت زن به مقام شامخِ حقیقی خود نائل آمده است. اگر زن در جامعه بتواند به علم و معرفت و کمالات معنوی و اخلاقی‌ای که خدای متعال و آیین الهی برای همه انسانها - چه مرد و چه زن - به طور یکسان در نظر گرفته است، برسد، تربیت فرزندان بهتر خواهد شد، محیط خانواده گرمتر و با صفاتر خواهد شد، جامعه پیشرفت بیشتری خواهد کرد و گره‌های زندگی آسانتر باز خواهد شد؛ یعنی زن و مرد خوشبخت خواهند شد. برای این باید تلاش کرد؛ هدف این است. هدف، صف‌آرایی زن در مقابل مرد نیست. هدف، رقابت خصمانه زن و مرد نیست. هدف این است که زنان و دختران بتوانند همان سیر و همان حرکتی را انجام دهند که وقتی مردان آن حرکت را انجام دهند، به صورت یک انسان بزرگ در خواهند آمد؛ زنان انسان بزرگ شوند. این ممکن است و در اسلام تجربه شده است. خواهران من! دختران من! بانوان کشور اسلامی! بدانید، در هر زمانی، در هر محیط کوچکی و در هر خانواده‌ای که زنی با این تربیت توانست رشد کند، همان عظمت را پیدا کرد. مخصوصِ صدر اسلام نبود؛ حتّی در دوران اختناق، حتّی در دوران حاکمیت کفر هم این ممکن است. اگر خانواده‌ای توانستند دختر خودشان را درست تربیت کنند، این دختر یک انسان بزرگ شد. ما در ایران هم داشتیم، در زمان خودمان هم داشتیم، در خارج از ایران هم داشتیم. در همین زمان ما، یک زن جوانِ شجاعِ عالمِ متفکّرِ هنرمندی به نام خانم «بنت‌الهدی - خواهر شهید صدر - توانست تاریخی را تحت تأثیر خود قرار دهد، توانست در عراقِ مظلوم نقش ایفا کند؛ البته به شهادت هم رسید. عظمت زنی مثل بنت‌الهدی، از هیچیک از مردان شجاع و بزرگ کمتر نیست. حرکت او، حرکتی زنانه بود؛ حرکت آن مردان، حرکتی مردانه است؛ اما هر دو حرکت، حرکت تکاملی و حاکی از عظمت شخصیت و درخشش جوهر و ذات انسان است. این‌گونه زنهایی را باید تربیت کرد و پرورش داد. در جامعه خودمان هم از این قبیل زنان زیاد داشتیم. در دوران اختناق هم کم‌وبیش داشتیم. در دوران مبارزات، بعد در دوران نظام اسلامی، زنان بزرگ؛ این زنانی که توانستند شهیدانی را پرورش دهند؛ این زنانی که توانستند شوهران یا فرزندان خود را به صورت انسانهای فداکاری درآورند که بروند و از کشور و انقلاب دفاع کنند؛ از هستی ملت و از آبروی ملت دفاع کنند. اینها زنان بزرگی هستند. این زنان بودند که توانستند این کار بزرگ را بکنند، و من موارد متعدّدی را شاهد بود. خیلی از کسانی که امروز به اصطلاح سنگ حقوق زن را به سینه می‌زنند، در واقع سنگ آزادی غربی و بی‌بندوباری را به سینه می‌زنند و از غربیها تقلید می‌کنند؛ همینهایی که گاهی چیزهایی هم می‌نویسند. اینها از آن افتخارات سهمی نداشتند؛ از آن عظمتی که زن ایرانی در این هجده‌ساله بعد از پیروزی انقلاب نشان داده و آفریده است، سهمی نداشتند و کار بزرگی نکردند. خیلی از اینها به فکر جیب خود، درآمد خود، کیف خود و وسایل آرایش و زینت خود بودند. اینها هیچ عظمتی ندارند. آن نسخه، نسخه غلطی است. اگر نسخه غربی در مورد زن درست بود، غربیها مجبور نمی‌شدند دوباره بعد از هفتاد، هشتاد سال، صد سال، مجدّداً یک نهضت حقوق زنان راه بیندازند. مقصود، نهضتی است که سالهای اخیر به راه انداختند. الان ده، بیست سال است که مجدّداً نهضتهای دیگری به عنوان نهضت دفاع از حقوق زن و دفاع از

آزادی زن به راه انداخته‌اند. چرا؟ اگر آزادی غربی برنامه موفّقی بود، اگر دفاع از حقوق زن حقیقی بود، احتیاج به این نبود که بعد از صد سال دوباره عدّه‌ای بیایند نهضت به راه بیندازند و جنجال کنند. پس، آن نسخه غلط بود؛ نسخه فعلیشان هم غلط است و جز به بدبختی و مشکلتراشی برای زن و مرد - بخصوص برای زن - به چیزی نخواهد انجامید. اما روش اسلامی این نیست. هدف اسلام در دفاع از حقوق زنان - همان‌طور که گفته شد - این است که زن تحت ستم نباشد و مردْ خود را حاکم بر زن نداند. در خانواده، حدود و حقوقی هست. مرد حقوقی دارد، زن هم حقوقی دارد و این حقوق به‌شدّت عادلانه و متوازن ترتیب داده شده است. آنچه به نام اسلام است و غلط است، آنها را نمی‌گوییم و از آنها دفاع نمی‌کنیم. آنچه متعلّق به اسلام است، بیّنات اسلام و مسلّمات اسلام است. اینها چیزهایی است که میان حقوق زن و مرد در داخل خانواده توازن قائل است. شما ببینید این آیه‌ی شریفه در مورد زن و مرد - عمدتاً در داخل خانواده - چه می‌فرماید. «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا»(۴). یعنی از جمله‌ی نشانه‌های قدرت الهی یکی این است که برای شما انسانها ،از نوع خودتان و از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ برای شما مردان، زنان را و برای شما زنان، مردان را. از خودتان هستند؛ «من انفسکم»، جنس جداگانه‌ای نیستند، در دو رتبه جداگانه نیستند؛ همه یک حقیقتند، یک جوهر و یک ذاتند. البته در بعضی از خصوصیات، با هم تفاوتهایی دارند؛ چون وظایفشان دو تاست. بعد می‌فرماید: «لتسکنوا الیها»(۵). یعنی زوجیّت و دو جنسی در طبیعت بشر، برای هدف بزرگی است. آن هدف، عبارت است از سکون و آرامش، تا شما در کنار جنس مخالف خودتان در درون خانواده - مرد در کنار زن، زن در کنار مرد - آرامش پیدا کنید. برای مرد هم آمدن به داخل خانه، یافتن محیط امن خانه، زن مهربان و دوستدار و امین در کنار او، وسیله آرامش است؛ برای زن هم داشتن مرد و تکیه‌گاهی که به او عشق بورزد و برای او مانند حصن مستحکمی باشد - چون مرد جسماً قویتر از زن است - یک خوشبختی است؛ مایه آرامش و سعادت است. خانواده این را برای هر دو تأمین می‌کند. مرد برای پیدا کردن آرامش، به زن در محیط خانواده احتیاج دارد؛ زن هم برای یافتن آرامش، به مرد در محیط خانواده نیازمند است - «لتسکنوا الیها» - هر دو برای سکون و آرامش، به هم احتیاج دارند. مهمترین چیزی که بشر به آن احتیاج دارد، آرامش است. سعادت انسان در این است که از تلاطم و اضطراب روحی در امان و آرامش روحی داشته باشد. این را خانواده به انسان می‌دهد؛ هم به زن و هم به مرد. جمله بعدی بسیار جالب و زیباست. می‌فرماید: «و جعل بینکم مودّة و رحمة»(۶). رابطه درست زن و مرد این است: مودّت و رحمت، رابطه دوستی، رابطه مهربانی؛ هم یکدیگر را دوست بدارند و به هم عشق بورزند و هم با یکدیگر مهربان باشند. عشق ورزیدن همراه با خشونت مورد قبول نیست؛ مهربانی بدون محبّت هم مورد قبول نیست. طبیعت الهیِ زن و مرد در محیط خانواده، طبیعتی است که برای زن و برای مرد رابطه‌ای فیمابین به وجود می‌آورد که آن رابطه، رابطه عشق و مهربانی است: «مودّة و رحمة». اگر این رابطه تغییر پیدا کرد، اگر مرد در خانه احساس مالکیت کرد، اگر به چشم استخدام و استثمار به زن نگاه کرد، این ظلم است، که متأسفانه خیلی از مردان این ظلم را می‌کنند. در محیط بیرون خانواده نیز همین‌طور است. اگر زن محیط امن و توأم با امنیتی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای احیاناً کسب درآمد و برای استراحت نداشته باشد، این ظلم و ستمکاری است. هر کس که موجب این ظلم شود، باید قانون و جامعه اسلامی با او مقابله کند. چنانچه نگذارند زن به تحصیلات صحیح و به علم و معرفت دست پیدا کند، این ظلم است. اگر شرایط طوری باشد که زن فرصت پیدا نکند به خاطر زیادی کار و فشار کارهای گوناگون، به اخلاق خود، به دین خود و به معرفت خود برسد، این ظلم است. اگر زن امکان پیدا نکند که از مایملک خود به طور مستقل و با اراده خود استفاده کند، این ظلم است. اگر به زن در هنگام ازدواج، شوهری تحمیل شود - یعنی خود او در انتخاب شوهر نقشی نداشته باشد و اراده و میل او مورد اعتنا قرار نگیرد - این ظلم است. اگر زن، چه آن وقتی که داخل خانه با خانواده زندگی می‌کند و چه در صورتی که از شوهر جدا می‌شود، نتواند از فرزند خود بهره عاطفی لازم را ببرد، این ظلم است. اگر زن استعدادی دارد - مثلاً استعداد علمی دارد، استعداد برای اختراعات و اکتشافات دارد، استعداد سیاسی دارد، استعداد کارهای اجتماعی دارد - اما نمی‌گذراند از این استعداد استفاده کند و

این استعداد شکوفا شود، ظلم است. ممکن است انواع ظلمها در جامعه وجود داشته باشد، که باید این ظلمها برداشته شود؛ اما درعین‌حال به مسؤولیت زن و مسؤولیت مرد که در قبال هم هر دو مسؤولیتی به عنوان تشکیل خانواده دارند، باید به چشم اهمیت نگریسته شود؛ چون خوشبختی زن و خوشبختی مرد در این است. بعضی خیال می‌کنند زن کمبودش این است که مشاغل بزرگ و سروصدادار ندارد! خیر؛ مشکل زن این نیست. حتّی آن زنی هم که شغل بزرگی دارد، به محیط امنی در خانواده، به یک شوهر مهربانِ بامحبّت، به یک تکیه‌گاه مطمئن عاطفی و روحی - که شوهر و مرد اوست - نیازمند است. طبیعت و نیاز عاطفی و روحی زن این است؛ باید این نیاز برآورده شود. مسأله شغل هم مسأله دیگری است؛ البته مسأله درجه اوّلی نیست. اگرچه اسلام مانع مشاغل و مسؤولیتهای زنان نیست - مگر در موارد استثنایی، که بعضی مورد اتّفاق بین فقهاست، بعضی هم مختلفٌ‌فیه است، و در این زمینه‌ها هم البته باید کار شود - لیکن مسأله اصلی زن این نیست که آیا شغلی دارد یا ندارد. مسأله اصلی زن، آن مسأله اساسی است که امروز در غرب متأسفانه از بین رفته است، و آن همان احساس آرامش و احساس امنیت و احساس امکان بروز استعداد و مورد ستم قرار نگرفتن در جامعه و در خانواده و در خانه شوهر و در خانه پدر و امثال اینهاست. کسانی که در خصوص مسأله زن تلاش می‌کنند، باید در این زمینه‌ها تلاش کنند. حال چند نکته اساسی را که باید مورد توجّه باشد، عرض می‌کنم: اوّلاً فکر رشد زنان از لحاظ معنوی و اخلاقی، بایستی یک فکر رایج در میان خودِ زنان باشد. خودِ بانوان باید بیشتر به این مسأله بیندیشند. خودِ آنها به معارف، به معلومات، به مطالعه و به مسائل اساسی زندگی رو کنند. همان تربیت غلط غربی موجب شد که در دوران حکومت طاغوت در این کشور، زنان به آرایش، تجمّلات، زینتهای بیخودی، تبرّج و خودنمایی تمایل پیدا کنند، که این هم از نشانه‌های مردسالاری است. یکی از نشانه‌های مردسالاریِ غربیها همین است که زن را برای مرد می‌خواهند؛ لذا می‌گویند زن آرایش کند، تا مرد التذاذ ببرد! این مردسالاری است، این آزادی زن نیست؛ این در حقیقت آزادی مرد است. می‌خواهند مرد آزاد باشد، حتّی برای التذاذ بصری؛ لذا زن را به کشف حجاب و آرایش و تبرّج در مقابل مرد تشویق می‌کنند! البته این خودخواهی را بسیاری از مردان در جوامعی که از دین خدا بهره‌مند نبودند، از دورانهای قدیم هم داشتند، امروز هم دارند؛ غربیها هم مظهر اعلای این بودند. پس، این مسأله که زن به سمت معرفت، علم، مطالعه، آگاهی، کسب معلومات و معارف حرکت کند، باید در میان خودِ بانوان خیلی جدّی گرفته شود و به آن اهمیت بدهند. دوم، اصلاح قوانین است. بعضی از قوانین در برخورد با زن و با مرد احتیاج به اصلاح دارد. باید کسانی که اهل این کارها هستند، مطالعه کنند، بررسی کنند و آن قوانین را درست کنند. یک مسأله دیگر که باز از کارهای لازم است، این است که نظر اسلام در مورد حقوق زن و حقوق مرد باید تبیین شود. خودِ بانوان هم در این زمینه باید کار کنند؛ اما بیشتر باید کسانی که در معارف اسلامی آگاهی دارند، تلاش کنند و بتوانند نظر اسلام را در آن‌جاهایی که حقوق زن و مرد متفاوت است، درست تبیین نمایند، تا هر کسی تصدیق کند که این دقیقاً براساس طبیعت و فطرت انسانی زن و مرد و بر طبق مصالح جامعه است. البته کارهای خوبی هم شده است؛ امروز هم باید با زبان امروز این کار بشود، والّا در گذشته هم در این زمینه کارهای خوبی انجام گرفته است و اگر کسی مطالعه و توجّه کند، به همین اذعان و تصدیق هم خواهد رسید. نکته بعدی این است که از بحثهای انحرافی در این زمینه‌ها باید اجتناب شود. بعضی کسان به عنوان این که از زن دفاع می‌کنند، به بحثهای انحرافی کشانده می‌شوند و بعضی از مسائل از قبیل دیه و امثال اینها را مطرح می‌کنند؛ در حالی که اینها بحثهای انحرافی است. نظر اسلام در مورد زن و مرد واضح و روشن است. همان‌طور که بیان شد، نظر اسلام در مورد خانواده کاملاً روشن است. این که کسی بیاید این‌طور مسائل را مطرح کند، جز دور کردن راه و منحرف کردن ذهنها هیچ فایده‌ای ندارد و کار صحیح و منطقی نیست. بحثهای انحرافی نباید مطرح شود. این به نفع حرکت صحیح دراین‌باره نیست. یک نکته دیگر که باید مورد توجّه باشد، دفاع اخلاقی و قانونی از زن، بخصوص در داخل خانواده است. دفاع قانونی با اصلاح قوانین - همان‌طور که گفته شد - و ایجاد قوانین لازم و دفاع اخلاقی با طرح این مسأله و مواجهه با کسانی که این را درست نمی‌فهمند و زن را در خانه، مستخدمِ مورد ستمِ مرد، بدون تمکّن از

خودسازی معنوی تلقّی و این‌گونه هم عمل می‌کنند. باید با این فکر با قوّت و شدت مقابله شود؛ البته به شکل کاملاً منطقی و عقلانی. مسأله بعد، مسأله اهمیت دادن به عفاف در زن است. هر حرکتی که برای دفاع از زنان انجام می‌گیرد، باید رکن اصلی آن رعایت عفاف زن باشد. همان‌طور که عرض کردم، در غرب به خاطر این‌که به این نکته توجّه نشد - یعنی مسأله عفت زنان مورد اهتمام قرار نگرفت و به آن اعتنایی نکردند - کار به این بی‌بندو باریها کشید. نباید بگذارند عفّت زن - که مهمترین عنصر برای شخصیت زن است - مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. عفّت در زن، وسیله‌ای برای تعالی و تکریم شخصیت زن در چشم دیگران، حتّی در چشم خودِ مردان شهوتران و بی‌بندوبار است. عفّت زن، مایه احترام و شخصیت اوست. این مسأله حجاب و مَحرم و نامَحرم و نگاه کردن و نگاه نکردن، همه به خاطر این است که قضیه عفاف در این بین سالم نگهداشته شود. اسلام به مسأله عفاف زن اهمیت می‌دهد. البته عفاف مرد هم مهمّ است. عفاف مخصوص زنان نیست؛ مردان هم باید عفیف باشند. منتها چون در جامعه، مرد به خاطر قدرت جسمانی و برتری جسمانی، می‌تواند به زن ظلم کند و برخلاف تمایل زن رفتار نماید، روی عفّت زن بیشتر تکیه و احتیاط شده است. شما امروز هم که در دنیا نگاه کنید، می‌بینید یکی از مشکلات زنان در دنیای غرب، بخصوص در کشور ایالات متّحده امریکا، همین است که مردان با تکیه به زورمندی خودشان، به عفّت زن تعدّی و تجاوز می‌کنند. آمار منتشر شده از سوی مقامات رسمی خود امریکا را من دیدم که یکی مربوط به دادگستری امریکا و یکی هم مربوط به یک مقام دیگری بود. آمارها واقعاً وحشت‌انگیز است. در هر شش ثانیه، یک تجاوز به عنف در کشور امریکا صورت می‌گیرد! ببینید چقدر مسأله عفّت مهمّ است و وقتی بی‌اعتنایی کردند، قضیه به کجا می‌رسد. هر شش ثانیه، یک تجاوز به عنف! برخلاف تمایل زن، مردِ زورگو، ظالم، بی‌بندوبار و بی‌عفّت بتواند به حریم عفّت زن تعدّی و تجاوز کند. اسلام اینها را ملاحظه می‌کند. مسأله حجاب که این همه مورد توجّه اسلام است، به خاطر اینهاست. پس، مسأله حفظ عفاف و اهمیت دادن به حجاب و عفاف هم مسأله دیگری است. یک مسأله هم مسأله تعلیم و تربیت بانوان است. من بر این همیشه تأکید کرده‌ام. خوشبختانه امروز در جامعه ما، تعلیم و تربیت زنان رایج است؛اما در عین حال هنوز خانواده‌هایی هستند که دختران خودشان را از تحصیل منع می‌کنند. اگر یک روز محیطهای تحصیلی، محیطهای ناسالمی بود، امروز بحمداللَّه در دوران اسلامی آن گونه نیست. باید اجازه بدهند که دختران درس بخوانند، مطالعه کنند، کتاب بخوانند، با معارف دینی و با معارف انسانی آشنا شوند و ذهن و مغزشان قوّت و قدرت پیدا کند. این، کارِ بسیار لازمی است که باید انجام گیرد. نکته آخر این که جامعه، هم از لحاظ قانونی و هم از لحاظ اخلاقی، باید با کسانی که تعدّی به زن را حقّ خودشان می‌دانند، برخورد سخت بکند؛ قانون هم باید در این زمینه مجازاتهای سختی را پیش‌بینی کند. باز همین جا من عرض کنم، در کشورهای غربی علی رغم این همه شعاری که می‌دهند، هنوز نتوانسته‌اند این را تأمین کنند. یعنی در داخل خانواده‌ها، زنانی که از دست شوهرانشان کتک می‌خورند و دخترانی که از دست پدرانشان صدمه می‌بینند و مجروح می‌شوند، فراوانند. آمارهای تکان‌دهنده و وحشت‌آوری هم در این زمینه وجود دارد. منتها در آن‌جا یک چیز دیگر هم هست و آن قتلِ نفس است. راحت خون می‌ریزند، راحت می‌کُشند. کُشتن، آن قبحی را که در محیط اسلامی دارد، در آن محیطهایی که از معارف الهی بویی نبرده‌اند - متأسفانه - ندارد. کشتن زنان، یکی از بلیّه‌های بسیار زشت و نفرت‌انگیزی است که در کشورهای غربی - به‌ویژه امریکا - رایج است. این کارها خوشبختانه در کشور ما به آن شدّت نیست و جز موارد استثنایی، دیده نمی‌شود؛ اما به هر حال هر گونه ستم و هرگونه تعدّی جسمانی‌ای نسبت به زن، باید با برخورد بسیار سختی مواجه شود، تا در این زمینه جامعه اسلامی ما به آن سطحی که اسلام خواسته است، برسد. اگر کشور بتواند جامعه زنان را با تکیه بر تعلیمات اسلامی، با همان معارفی که اسلام خواسته است، آشنا کند، من تردیدی ندارم که پیشرفت و ترقّی و تعالی کشور مضاعف و چند برابر خواهد شد. در هر میدانی که بانوان مسؤولانه وارد شوند، پیشرفت در آن میدان چند برابر خواهد شد. خصوصیت حضور خانمها در میدانهای مختلف این است که وقتی زن خانواده وارد میدان می‌شود، یعنی همسر و فرزندان او هم واردند. حضور مرد به این معنا نیست، اما حضور زن به این

معناست. در هر میدانی که زن وارد شود - زنی که خانم و کدبانوی یک خانه است - درحقیقت همه آن خانه را در آن میدان وارد می‌کند. حضور زنان در بخشهای مختلف بسیار مهمّ است. امیدواریم که خداوند متعال به مسؤولان کشور، به قانونگذاران، به برنامه‌ریزان مسائل زنان و به کسانی که در زمینه مسائل زنان فعّالیت می‌کنند، کمک کند و توفیق دهد، تا بتوانند راه درست اسلامی و صحیح را بدون تمایل و انعطاف به روشهای غلطِ بیگانه و تحمیلی بیابند و ان‌شاءاللَّه در آن راه حرکت کنند، و بانوان کشور ما بتوانند به آن وضع و سطحی که اسلام برای آنها خواسته است - که شامل خوشبختی مادّی و معنوی و خوشبختی دنیا و آخرت است - برسند. پروردگارا! تو را به فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها و زینب کبری علیهاسلام و مکتب روحبخش فاطمی و زینبی سوگند می‌دهیم، بانوان کشور ما را به اهداف اسلامی و والایشان نائل فرما. پروردگارا! موانع رشد و تعالی بانوان را از سر راه بردار. پروردگارا! همه ما را مشمول ادعیه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم قرار بده. امیدواریم که خداوند متعال همه شما را موفق و به سلامت بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۸ ۲) تحریم: ۱۰ ۳) تحریم: ۱۱ ۴) روم: ۲۱ ۵) روم: ۲۱ ۶) روم: ۲۱

بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان به‌مناسبت هفته بسیج

بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان به‌مناسبت هفته بسیج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. امسال سالروز تشکیل ارتش مبارک بیست‌میلیونی - به فرمان امام راحل حکیم ما - با ایامی مصادف شده است که از لحاظ تاریخی، حامل خاطره‌های بزرگی است. امروز، روز شهادت هفتمین امام معصوم، حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام است، که من به شما عزیزان و فرزندان بسیجی‌ام، این خاطره مصیبت‌بار را تسلیت عرض می‌کنم. در روزهای آینده هم مبعث عظیم و الهی حضرت خاتم‌النبیّین محمّد مصطفی صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم است که پیشاپیش، این عید بزرگ را هم به همه ملت ایران، به همه مسلمانان جهان و بخصوص به شما جوانان عزیز بسیجی در سرتاسر کشور، تبریک می‌گویم و امیدوارم که مبعث، در دل و جان، در رفتار و جهتگیریهای عمده زندگی شما، نقش اوّل و اساسی را داشته باشد. بسیج، یکی از برکات انقلاب و از پدیده‌های بسیار شگفت‌آور و مخصوص این انقلاب است؛ این هم یکی از آن گنجینه‌های معنوی بی‌پایانی است که امام بزرگوار ما با دید الهی خود و با حکمتی که خدای متعال به او ارزانی کرده بود، برای کشور و ملت و انقلاب ما به یادگار گذاشت. اگر بخواهیم بسیج را در یک تعریف کوتاه معرفی کنیم، باید بگوییم: بسیج، عبارت است از مجموعه‌ای که در آن، پاکترین انسانها، فداکارترین و آماده‌به‌کارترین جوانان کشور، در راه اهداف عالی این ملت و برای به کمال رساندن و به خوشبختی نائل کردنِ این کشور، جمع شده‌اند. بسیج، عبارت است از تشکیلاتی که در آن، افرادِ متفرّق و تنها، به یک مجموعه عظیم و منسجم و به یک گروه آگاه، متعهّد، بصیر و بینای به مسائل کشور و به نیاز ملت، تبدیل می‌شوند؛ مجموعه‌ای که دشمن را بیمناک و دوستان را امیدوار و خاطرجمع می‌کند. معنای بسیج، این است. بسیج در حقیقت، مظهر یک وحدت مقدّس، میان افراد ملت است. همه میدانهایی که بسیج در آن حضور پیدا کرده است، میدانهای ملی است؛ میدانهای مربوط به همه ملت - مثل میدان دفاع مقدّس، میدان سازندگی و خدمات عمومی - است. هیچ‌وقت کشور، از یک مجموعه عظیمی که از بهترین فرزندان کشور و با این خصوصیات تشکیل شده است، بی‌نیاز نیست. بسیج در واقع، مظهر عشق و ایمان و آگاهی و مجاهدت و آمادگی کامل، برای سربلند کردن کشور و ملت است. شما که در بسیج هستید، به عنوان نیروهای مؤمن و آگاه، قدر این خصوصیت را بدانید. امروز سازماندهی بسیج در سراسر کشور، در حدود پنج میلیون نفر است؛ اما این سازماندهی، یقیناً از این گسترده‌تر خواهد شد. و با یک دید وسیع که نگاه کنیم، همه انسانهایی که این خصوصیات را دارند، در واقع جزو بسیجند. در حقیقت همه انسانهای مؤمن، آگاه، بصیر، عاشق، متعهّد،

علاقه‌مند و آماده به کار، در هر میدانی از میدانها که برای ملت مفید است،حضور دارند، جزو بسیجند. لذا بسیج، یک نام مقدّس است. من به شما عزیزانم عرض کنم که یکی از برجسته‌ترین خصوصیاتی که ما برای فرد بسیجی قائل هستیم، عبارت است از صفا و خلوص. اخلاص و معنویت بسیجی و ارتباط با خدا در بسیجی، یک خصوصیت عمده است. من از این اجتماعِ بزرگ شما استفاده می‌کنم و به همه شما و همه کسانی که صدایم را می‌شنوند - یا بعداً خواهند شنید - عرض می‌کنم: عزیزان من! رابطه خودتان را با خدا، هرچه می‌توانید مستحکم‌تر کنید؛ بخصوص در این ماههای مبارک - ماه رجب و ماه شعبان - که ماههای دعا، استغاثه، رابطه گرفتن با خدا، و راز و نیاز کردن با معشوق حقیقی هر انسان است. در این ماهها، خود را برای ورود بر سرِ سفره ضیافت الهی - در ماه رمضان - آماده کنید. در ماه رمضان هم - در همه روزها و شبها - دلهایتان را هرچه می‌توانید با ذکر الهی نورانیتر کنید، تا برای ورود در ساحت مقدّس لیلةالقدر آماده شوید، که: «لیلةالقدر خیر من الف شهر. تنزّل الملائکة والرّوح. فیها بإذن ربّهم من کل امر»(۱). شبی که فرشتگان، زمین را به آسمان متّصل می‌کنند، دلها را نورباران و محیط زندگی را با نور فضل و لطف الهی منوّر می‌کنند. شب سِلم و سلامت معنوی - سلامٌ هی حتّی مطلع الفجر(۲) - شب سلامت دلها و جانها، شب شفای بیماریهای اخلاقی، بیماریهای معنوی، بیماریهای مادّی و بیماریهای عمومی و اجتماعی که امروز متأسفانه دامان بسیاری از ملتهای جهان، از جمله ملتهای مسلمان را گرفته است! سلامتی از همه اینها، در شب قدر ممکن و میسّر است؛ به شرطی که با آمادگی وارد شب قدر شوید. دعا و توجّه شما، ذکر خدا در دلهای پاک و نورانی شما جوانان عزیز، معجزه‌ها و کارها می‌کند. خود را از اکنون آماده کنید. مخصوص این ایام هم نیست؛ در تمام عمرتان رابطه با خدا، در شما صفا و اخلاص را تقویت می‌کند و صفا و اخلاص، گره‌گشای همه کارهاست. من از امام بزرگوار راحلمان که معلّم و امام و محبوب بسیجیان کشور، بلکه محبوب همه انسانهای پاک‌نهادی بود که دل آنان در هر نقطه دنیا، به یاد یک معنویت و حقیقتی می‌تپید، مثالی برای شما بزنم. عزیزان من! امام، آن کاری که کرد - و عظیمترین کاری بود که ما در زمان معاصر و نزدیک خودمان سراغ داریم - به برکت اخلاص بود؛ اخلاص! اگر اخلاص نبود، شخصیت عظیم و جوهر مستحکم امام هم برای این‌که این کارها را پیش ببرد، کافی نبود. یک حکومت فاسد و ریشه‌داری را که همه قدرتهای استکبار هم از آن حمایت می‌کردند، از این سرزمین، از بیخ و بن برکَنَد؛ مردم را از شرّ آن حکومت راحت کند و یک حکومت الهی به وجود آوَرد! آن همه فساد را در جامعه با همین حرکت از بین ببَرد و نفوذ دشمنان و تسلّط امریکا را که دو قرن در تحقیر ملت ایران کوشیده بودند و در عقب نگه‌داشتنش سعی بلیغ داشتند، قطع کند! اینها کارهای کوچکی نیست. بعد از پیروزی هم یک جنگ هشت ساله را که درواقع، همه قدرتهای مسلّح دنیا پشتیبان جبهه مقابل ما بودند، با پیروزی ملت ایران تمام کند و این همه توطئه‌ها را خنثی نماید. این، جز به برکت اخلاص امام، ممکن نبود. بعد هم که از دنیا می‌رود، نُه میلیون انسان در خیابانهای تهران، او را مشایعت کنند، تا در مضجع و مقام ابدی، به خاکش بسپارند! اینها به برکت اخلاص بود. امروز هم بحمداللّه، روزبه‌روز نام امام در دنیا بلندتر می‌شود و علاقه‌مندان و ارادتمندان او در اکناف عالم، روبه‌تزایدند. اخلاص یعنی چه؟ اگر اخلاصی را که امام داشت و مایه آن، در دل همه شما هست - و مختصراً معنا خواهم کرد - شما هم داشته باشید، ما هم داشته باشیم، دست‌اندرکاران هم داشته باشند، امروز هم تمام توطئه‌های دشمن، نقش بر آب خواهد شد! آن سلاحی که هیچ دشمن مادّی، قادر به مقابله با آن نیست، سلاح ایمان مخلصانه و عمل مخلصانه است. اخلاص یعنی این‌که انسان، کار را برای خدا و به عشق انجام وظیفه، انجام دهد. انسان برای هوای نفس، برای رسیدن به مال، به ثروت، به مقام، نام نیک، قضاوت تاریخ، برای انگیزه‌های نفسانی، برای اشباع صفت پلید حسد، طمع، حرص، زیاده‌طلبی و افزون‌طلبی کار نکند! کار را برای خدا و محض انجام وظیفه بکند. این، معنای اخلاص است. چنین کاری پیش می‌رود. این‌گونه کاری مثل شمشیر برنده، هر مانعی را از سر راه برمی‌دارد. امام با این سلاح، مجهّز بود. بارها گفت من نسبت به نزدیکترین نزدیکان خود هم، اگر قدمی برخلاف حق بردارند، اغماض نمی‌کنم و همین‌طور هم بود. در مواقع حسّاس نشان داد که آنچه برای او مطرح است، انجام وظیفه است. در آشکار، در

خلوت، در کارهای بزرگ و کارهای کوچک، این را نشان داد. این درسی شد برای مریدان، فرزندان و شاگردان امام که با همین سلاح در جبهه‌های جنگ، آن روز آن معجزه‌ها را آفریدند! بعضی از شما در آن میدانها بودید، خودتان از نزدیک آنها را دیدید، بعضی هم شنیدید. امروز هم به همان احتیاج است. عزیزان من! کسی گمان نکند که توطئه دشمن، با گذشت هجده سال از پیروزی انقلاب، تمام شد؛ نه! دشمن، از مقابله با نظامی که منافع نامشروع استکبار را در منطقه، از او گرفته است، آشتی نخواهد کرد. البته به زبان، چیزهایی اظهار می‌کنند، ولی باطن، چیز دیگری است! نظام اسلامی به همّت والای ملت ایران و آن رهبری الهی، توانسته است الگویی در دنیا درست کند که امروز بسیاری از ملتهای مسلمان، به آن الگو نگاه می‌کنند. شما خیال می‌کنید که استکبار، از چنین چیزی به آسانی می‌گذرد؟! امروز در هر جای کشورهای اسلامی و حتّی بعضی کشورهای غیر اسلامی، هر ملت و هر جمعیتی که می‌خواهد علیه زیاده‌طلبیهای استکبار جهانی اعتراضی بکند، با شعار شما ملت ایران - حتّی با تمسک به نام ملت ایران و به امام راحل - این کارها را می‌کند! امریکا و ایادی استکباری و دنباله‌روها و جیره‌خوارهایش، از این نمی‌گذرند؛ مبارزه می‌کنند، توطئه، حیله‌گری، و کید و مکر می‌کنند. مثل این‌که تا به‌حال در این هجده سال کردند. البته کید و مکر دشمن، در مقابل آگاهی و بیداری و حضور و فعالیت درستِ ملت و دولت، خنثی خواهد شد و اثری نمی‌کند؛ اما باید بیدار بود، باید هوشیار بود، باید رابطه را با خدا قوی کرد، باید اخلاص را تقویت کرد. من به شما عرض کنم که توطئه دشمن، در گذشته یک تفاوت با امروز داشت. در گذشته، توطئه دشمن از روی بی‌تجربگی بود. یعنی امریکا، استکبار جهانی، کمپانی‌داران بزرگِ صهیونیست و امثال آنها که می‌خواستند با ملت و انقلاب ایران مبارزه کنند، از روشهای ساده‌تری استفاده می‌کردند که برای همه، قابل افشا بود. مثلاً تحریک به حمله نظامی و راه انداختن جنگ، توطئه بود؛ اما همه، این را می‌شناختند. توطئه روشن می‌شد؛ مردم به پا می‌خاستند و مقابله می‌کردند. یا مثل حمله امریکاییها به صحرای طبس و از این قبیل، آنچه که انجام دادند - محاصره اقتصادی، حملات تبلیغی و غیره - کارهایی آشکار بود. به مرور فهمیدند که نمی‌شود ملت ایران و انقلاب اسلامی را با این توطئه‌ها و کارها شکست داد. این تجربه، موجب شده است که روشهای خودشان را پیچیده‌تر کنند. به همان نسبتی که آنها روشها را پیچیده‌تر می‌کنند، ملت ایران هم بایستی هوشیاریش را بیشتر کند. جوانان بایستی آمادگیشان را بیشتر کنند. نه آمادگی جنگی؛ چون امروز بحث جنگِ نظامی نیست. البته آمادگی رزمی هم برای روز مبادا ضروری است؛ اما آن چیزی که برای همه لازم است، آمادگی معنوی؛ یعنی آمادگی فکری، آمادگی روحی، آمادگی سیاسی و حفظ وحدت، اتّصال و ارتباط نیروها با یکدیگر، ارتباط مستحکم و دوستانه ملت و دولت و شناختن چهره دشمن در هر لباسی است. دشمن با شکلهای مختلفی خود را به مقابله با انقلاب می‌کشاند. همیشه با لباس نظامیِ وابسته به فلان دولتِ بیگانه، جلو نمی‌آید. چندی قبل، در یکی از اجتماعاتی که درباره انقلاب و خطرات انقلاب برای استکبار، در یکی از کشورهای بیگانه تشکیل شده بود، بعضی از کسانی که در آن‌جا سخنرانی کردند، گفته بودند که انقلاب اسلامی، به وسیله روحانیت و به پشتیبانی جوانان حوزه و دانشگاه پیش رفت و به طور کلّی با تکیه به نسل جوان ادامه یافت. برای زدن و کوبیدن انقلاب هم باید از همین وسیله استفاده کنیم! باید سراغ حوزه علمیه، سراغ یک معمّم و سراغ حوزه و دانشگاه برویم؛ بلکه از آن طریق بتوانیم این انقلاب را ضربه بزنیم! غافل از این‌که حوزه ما بیدار است، دانشگاه ما بیدار است، بزرگان ما بیدارند. کسانی که توطئه می‌کنند، ملت ایران را بد شناخته‌اند! در این توطئه‌ای که اخیراً نشانه‌های آن را مشاهده کردید - که من مایل نیستم در جزئیات این‌گونه چیزها وارد شوم - دلم نمی‌خواهد از کسانی اسم بیاورم؛ اما اصل قضیه را ملت ایران، باید درست توجّه کند و اعماق توطئه را بداند. عزیزان من! ما در شناختن دشمن، دچار اشتباه نخواهیم شد؛ این را دشمن بداند! خیال نکند که اگر آمدند و چند نفر آدم ساده‌لوح و معمّم را وادار کردند که حرفی بزنند، ما اشتباه می‌کنیم و خیال می‌کنیم که دشمن ما اینها هستند! اینها کسی نیستند! دشمن، خود را پشت پرده پنهان می‌کند. دشمن که جلو نمی‌آید و خود را نشان نمی‌دهد. دشمن سعی می‌کند شناخته نشود! آن کسی که سینه سپر می‌کند و به خیال خود جلو می‌آید، یک عامل است؛ ممکن است خودش هم نداند

عامل است! امام بزرگوار، مکرّر می‌فرمود که گاهی دشمن با ده واسطه، یک نفر را تحریک می‌کند که حرفی بگوید، یا کاری را انجام دهد! اگر شما بخواهید دشمن را بشناسید، باید ده واسطه را طی کنید و بروید. دشمن انقلاب در ایران – یعنی ایادی استکبار جهانی – راحت می‌توانند ده واسطه پیدا کنند و خودشان را در حوزه قم، به بیچاره‌ای برسانند و او را به حرفی، به گفته‌ای و به یک موضعگیریِ غلط و ناشیانه وادار کنند! آن‌قدر در کشور، ورشکستگان سیاسی، ضربت خورده‌های از انقلاب، تودهنی خورده‌های از همین بسیج، ضربت خورده‌های از دادگاههای انقلاب، ساواکیهای قدیم و کسانی که امیدشان به این بود که نظام مزدور گذشته ظالم بماند و آنها از آن استفاده کنند و محروم ماندند، هستند که واسطه بشوند تا آن ده واسطه را درست کنند و خبر غلط و حرف دروغی را به فلان آدم بیچاره و مفلوک بدهند و او خیال کند که اوضاع و احوال به صورتی است که باید حالا حرفی زد؛ خودش و دیگران و زن و بچه خود را به بلا بیندازد! باید هوشیار بود. من امیدوارم که ملت ایران در شناخت دشمن، اشتباه نکند و دشمن را بشناسد. دشمن، استکبار جهانی و امریکاست. دشمن، صهیونیستها هستند. دشمن برای مبارزه با انقلاب، انواع و اقسام روشها را تجربه کرده است. این دفعه به خیال خود خواستند روش مؤثّرتری را تجربه کنند و آن، هدف گرفتن رهبری است! یقیناً بعد از مطالعه زیاد و با اطلاع از اوضاع و احوال گوناگونی – و البته خبرهای راست و دروغی – توانسته‌اند به این نتیجه برسند که باید رهبری را هدف قرار داد! چرا؟ به خاطر این‌که می‌دانند در کشور، اگر یک رهبری مقتدر وجود داشته باشد، همه توطئه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد؛ والّا اینها با شخص، طرف نیستند! شخص، برای اینها مهم نیست؛ هر کس باشد. مگر همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند و این‌طور ناجوانمردانه سیل تهمت و افترا روانه می‌کنند، با امام، طرف نشدند؟! همین افراد با امام هم طرف شدند؛ دل امام را پر از خون کردند، که امام در آن نامه، به آن اشاره فرمود! همین کارها را با رهبری می‌کنند؛ چون می‌دانند رهبری در جامعه اسلامی و ایران اسلامی، گره‌گشاست. رهبری، یعنی آن نقطه‌ای که هرجا دولت – هر دولتی در ایران – مشکلی داشته باشد، مشکلات لاعلاجش به دست رهبری حل می‌شود. توجّه کنید؛ هر جا که تبلیغات دشمن کاری کند تا مردم را به دولتها بدبین سازد، این‌جا نقش رهبری است که حقیقت را برای مردم، روشن، و توطئه دشمن را بر ملا می‌کند. این چند ساله ندیدید که درباره دولتها، دولتمردان و مسؤولان چه می‌کردند و چگونه سعی می‌نمودند که تبلیغات دروغ و ترفندهای گوناگونی را رایج کنند تا مردم را مأیوس نمایند! آن‌جایی که می‌خواهند مردم را مأیوس کنند، رهبری است که امید به مردم می‌دهد. آن‌جایی که می‌خواهند یک توطئه سیاسیِ بین‌المللی برای ملت ایران به‌وجود آورند، رهبری است که قدم جلو می‌گذارد و تمامیت انقلاب را در مقابل توطئه قرار می‌دهد – مثل همین قضیه اخیر اروپا که ملاحظه کردید – و دشمن را وادار به عقب‌نشینی می‌کند. آن‌جایی که می‌خواهند در بین جناحهای گوناگون مردم، اختلاف ایجاد کنند، رهبری است که می‌آید مایه الفت و مانع از تفرقه می‌شود. آن‌جایی که می‌خواهند صندوقهای انتخابات را خلوت کنند و مردم را از حضور در پای صندوقها و رأی دادن مأیوس نمایند، رهبری است که به مردم الگو می‌دهد و می‌گوید که انتخابات وظیفه است. آن‌گاه مردم اعتماد می‌کنند، وارد می‌شوند و حماسه عظیمی می‌آفرینند. آن‌جایی که جایگاه ابراز نظر مردم در مسائل انقلاب است، چشم مردم به دهان رهبری است. در زمان امام راحل این را بارها تجربه کردند و به لطف پروردگار، تو دهنی خوردند. بعد از رحلت امام راحل هم با کمک مردم، با همّت و با همکاری مردم، دهها بار با همین کیفیّت و همین شیوه، پیوند جوشیده استوار میان مردم و رهبری، توانسته است مشت محکم به دهان دشمنان بزند. لذا بسیار طبیعی است که با رهبری، بد باشند و کینه عمیق داشته باشند؛ جای تعجّبی ندارد. البته رهبری مقتدر؛ اگر یک رهبری بی‌حال، بی‌جان و بی‌حضوری باشد – که نه از جایی خبر دارد و راحت می‌شود ذهنش را عوض کرد؛ راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت – چنین رهبری ضعیفی، چندان برایشان اهمیت ندارد. اما اگر قرار شد رهبریِ مقتدری که اسلام می‌گوید، مردم می‌خواهند، انقلاب طلب می‌کند و قانون اساسی حکم می‌کند، باشد، با آن مخالفند! حق دارند مخالف باشند! من تعجّب نمی‌کنم از این‌که اینها رهبری را هدف قرار دهند! البته ملت بیدارند. علما، بزرگان و مسؤولین کشور، به فضل پروردگار،

مثل همیشه در نهایت هوشیاری عمل کردند و تا دیدند که توطئه است، اقدام نمودند. البته سخنرانی در دنیا زیاد است، شب‌نامه در دنیا زیاد است، حرف نادرست، تهمت و افترا و دروغ، کم نیست؛ اما هر تهمت و دروغی، توطئه نیست، هر شایعه‌ای به‌وسیله دشمن نیست. آن شایعه‌ای که توطئه دشمن است، به‌وسیله انسانهای خبیر و بصیر شناخته می‌شود. اوّل کسی که در مقابل این حرفها در این چند روز - این یکی دو هفته - وارد میدان شد و حرف زد، رئیس‌جمهور عزیزمان جناب آقای خاتمی بود. در مصاحبه خود به شکل بسیار دقیق و هوشمندانه، آنچه را که می‌خواستند در ذهن مردم القا کنند، ایشان از ذهن مردم، پاک کرد، رفت و در مقابل این توطئه قرار گرفت؛ آنها هم خیلی عصبانی شدند. بعد از انتخاباتِ ریاست جمهوری امسال که برای مردم، یک حادثه شیرین بود - سی میلیون جمعیت در انتخاباتی شرکت جویند، رئیس‌جمهوری را با بیست میلیون رأی انتخاب کنند، بعد دولت تشکیل شود، مجلس شورای اسلامی به تمام وزرا رأی دهد، وزرا بدون هیچ دغدغه‌ای در سرتاسر کشور مشغول کارشان شوند و به موقع گزارش دهند؛ اینها کارهای کوچکی نیست. اینها برای مردم، رخدادهای شیرینی است - به همین نسبت برای دشمن، تلخ بود. نتوانستند تحمّل کنند. فهمیدند که این انسجام، این حرکت صحیح و عمومی و مردمی، کانونی دارد. کانون آن، وحدت ملت است؛ کانون آن، انسجام است؛ کانون آن، اعتقاد است. خواستند این اعتقاد، این ایمان و این همبستگی مردم را از بین ببرند و این‌طور وانمود کنند که در نظام جمهوری اسلامی، تشتّت هست! امروز کسانی که به رادیوهای بیگانه گوش می‌دهند - که غالب این تحلیلهای غلط هم از رادیوهای بیگانه است - پی می‌برند که متأسفانه آدمهای ساده‌دل، عین همان را که دشمن القا و پول خرج می‌کند تا آن را به ذهنهای مستمعین خود برساند، قبول می‌کنند! اگر کسی به این رادیوها گوش بدهد، خواهد دید که غوغا می‌کنند تا ثابت کنند الان در نظام جمهوری اسلامی، اختلاف، دودستگی، دو جریانی و دشمنی هست و همدیگر را تحمّل نمی‌کنند! بیچاره‌ها! نه ملت ایران را شناختید، نه انقلاب را شناختید، نه روحانیت را شناختید، نه مسؤولان را شناختید! با همین جهل و بی‌خبری بود که در انقلاب، شکست خوردید! با همین جهل و تحلیل غلط بود که هجده سال است شکست می‌خورید! به فضل الهی، با همین اشتباهی که می‌کنید، در این دفعه هم به دست مردم شکست خوردید و تا آخر، همیشه شکست خواهید خورد! دشمن سعی کرد بگوید دو جریان است که با هم مخالفند، و بر سر اختیارات، با هم اختلاف دارند. نخیر؛ ایشان در مصاحبه، قشنگ تشریح و روشن کردند. معلوم شد که روابط، کاملاً تعریف شده و مشخّص است. همه می‌دانند که تکلیف و وظیفه‌شان چیست و با همکاری و محبّت، کارهای خودشان را پیش می‌برند. دشمن، این‌جا ناکام شد! بعد هم بزرگان و مراجع عظام قم ایستادند. یکی از برکات مهم الهی برای این کشور، وجود مراجع آگاه است. مرجع تقلیدِ آگاه، برای مردم از هر نعمتی بالاتر است. مرجع تقلید آگاه، مرجعی که فریب نمی‌خورد، مرجعی که ذهن او را تبلیغات دشمن نمی‌سازد، مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیو اسراییل نمی‌گیرد، خیلی ارزش دارد. دیدید که مراجع، چطور در مقابل این زمزمه‌ها و شایعه‌های دشمن‌ساز، ایستادند؛ بعد هم حوزه و روحانیت قم، بعد هم شهرهای مهم و مختلف کشور، موضع خودشان را مشخّص کردند. معلوم شد که ملت ایران، بیدار است. انصافاً، هم ملت، هم مسؤولان و هم روحانیون، موضع بسیار خوبی نشان دادند. من از یکایک آنها تشکر می‌کنم؛ نه به خاطر شخص. عزیزان من! این‌جا مسأله شخص نیست. من هم مثل یکی از شما، از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی و از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام، باید دفاع کنم. وظیفه من است. تکلیف شرعی است؛ مسأله شخصی نیست. به خاطر مسؤولیت سنگینی که من دارم، از همه کسانی که در این برهه، قدم در میدان گذاشتند تا حرف دشمن را در گلوی او خفه کنند و مشت به دهان دشمن بکوبند، صمیمانه تشکّر می‌کنم. همین‌جا می‌خواهم از همه خواهش کنم که دیگر این راهپیماییها را متوقّف کنید؛ بس است. وقت برای حضور در صحنه و در میدان، در راهپیمایی برای مسائل و قضایایی که همیشه این ملت با آن مواجه است، بسیار است؛ لزومی ندارد که این راهپیماییها ادامه پیدا کند. در هر جای کشور، من خواهش می‌کنم دیگر راهپیمایی نکنند. البته گویندگان و نویسندگان، باید ذهنها را روشن کنند. تکلیف هدایت مردم، یک تکلیف الهی است. در این قضیه، ممکن است بعضی تصوّر کنند

که به شخص، ظلم شد. اگر در این مسأله به شخص من ستمی رفته باشد و کسی ظلمی کرده باشد، من از حق شخصی خودم به طور کامل می‌گذرم و هیچ شکایتی از هیچ‌کس ندارم. البته امام بزرگوار در طول ده سال، خیلی حرفها داشت که بعضی از آنها را به مردم گفت، خیلی را هم به مردم نگفت! ما هم حرفهایی داریم که اگر خدای متعال در پیشگاه خودش اجازه نطق داد، با خود او در میان خواهیم گذاشت. لزومی ندارد که انسان همه چیزها را بگوید! من مسأله شخصی در این قضیه ندارم؛ اما از حق مردم مطلقاً اغماض نخواهم کرد. آن کسانی که خواستند خاطر مردم را مغشوش، ذهن مردم را خراب و امنیت مردم را به هم بزنند، به خیال خود خواستند مردم را در مقابل یکدیگر قرار دهند و صفوف را از هم جدا کنند. اینها به مردم خیانت کردند، به انقلاب و به کشور خیانت کردند و البته باید در چارچوب قانون با اینها رفتار شود. من خواهش می‌کنم هیچ کار و هیچ حرکت غیرقانونی نشود. هیچ‌کس از آحاد مردم درصدد برنیاید که خودش برود و به خیال خود، کسی را مجازات کند؛ نه، به‌عهده قانون است. البته به هیچ‌وجه نباید انتقام‌گیری کرد؛ انتقام‌گیری چیزی نیست که جایش این‌جا باشد. انتقام را از دشمنان مستکبر، در جای خود باید گرفت. کسانی که از روی نادانی، نفهمی، هوای نفسِ زودگذر، هواهای بشری ناشی از خصال زشت و بد و حسد و غیره، اقدامی می‌کنند، شایسته این نیستند که کسی به فکر انتقام‌گیری از آنها بیفتد؛ لیکن قانون باید اجرا شود. اگر این کارهایی که بعضی کردند و می‌خواهند باز هم ادامه بدهند - من اطّلاع دارم که باز هم برای آینده، برنامه‌هایی دارند - غیرقانونی است و اگر خیانت به مردم است - که هست - باید مسؤولین اجرایی و قضایی، وظایف خودشان را درباره اینها انجام دهند. البته من اطّلاع دارم که انجام هم خواهند داد و هیچ‌گونه سستی‌ای در این زمینه وجود نخواهد داشت. عزیزان من! آنچه مهمّ است، این است که همه آحاد ملت، بخصوص جوانان، بخصوص اعضای بسیج - بسیج دانش‌آموزی، دانشجویی، کارگری، صنفی و عشایری، یگانهای گوناگون بسیج - و کسانی که جزو سازمان بسیج نیستند و در واقع جزو بسیجند، همه و همه در پای انجام تکلیف، حاضر و آماده باشند؛ خودشان را برای دفاع از اسلام و انقلاب آماده کنند. دفاع هم همیشه، با آلات قهریّه نیست؛ با مشت نیست، با تفنگ نیست. گاهی دفاع، با فهمیدن است. گاهی دفاع، با زبان است. گاهی دفاع از حقیقت، با حضور در جایی است. شاید یکی از بزرگترین خدماتی که انقلاب به ملت ایران کرد، این بود که ذهنها را باز کرد، ذهنها را سیاسی کرد، چشمها را باز کرد، و همه را با مسائل کشور آشنا کرد. این آشنایی و این بصیرت، باید روزبه‌روز بیشتر و زیادتر شود. اگر این بشود، دشمن هیچ‌کاری نمی‌تواند انجام دهد. شما بدانید مسؤولین کشور، همه آماده هستند برای این‌که وظایف خودشان را به بهترین وجهی انجام دهند. امروز مسؤولین قوّه قضاییّه، مسؤولین قوّه مقنّنه، مسؤولین قوّه مجریّه، اعضای هیأت دولت، شخص رئیس‌جمهور محترم، همه کسانی که دست‌اندرکارند، نیروهای نظامی و انتظامی، کسانی که در بخشهای مختلف مسؤولند، همه آماده هستند تا آنچه که وظیفه الهی و اسلامی آنهاست، انجام دهند و هیچ سستی و کوتاهی وجود ندارد. همه هم در یک جهت حرکت می‌کنند. دشمن به اختلاف سلیقه درباره فلان مسأله سیاسی نگاه نکند و خیال کند که بین اینها اختلاف است؛ نه. درباره مسائل اصلی جامعه، درباره ناموس انقلاب و مسائل اساسی اسلام، هیچ اختلافی بین اینها نیست. یکپارچه‌اند و روحانیت معظم و بزرگان حوزه‌های علمیه هم مثل همیشه، در جلوی صفوف قرار دارند و حرکت می‌کنند. بنده از خدای متعال خواسته‌ام که جسم و جان ناقابل من هم در همین راه و در خدمت اسلام و ملت ایران قرار گیرد. آنچه در اختیار من وجود دارد و خدای متعال، به ودیعه به من سپرده است - جسم و جان و نیروها و همه و همه - به فضل پروردگار در خدمت این راه و در مقابله با دشمن خواهد بود. دشمن بداند این انقلاب اسلامی، همان انقلابی است که تخت امپراتوری استکبار را لرزاند و با همان قدرت، با همان هیبت، با همان هیمنه و به فضل الهی با همان پیروزیها و پیشرفتهاست. بحمداللَّه نیروی عظیم جوانان هم در صحنه هستند. خداوند همه شما را حفظ فرماید و دلهای نورانی شما را با انوار معرفت خود روشنتر و نورانیتر کند. ان‌شاءاللَّه به همه شما لطف و فضل خود را عنایت کند و وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه و عجل‌اللَّه فرجه، از همه شما راضی باشد و روح مقدّس امام بزرگوار، شما را مشمول دعای خود قرار دهد. والسّلام علیکم و

رحمهٔاللّه و برکاته --

-- ۱) قدر: ۳ و ۴ ۲) قدر: ۵

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولین کشور به مناسبت مبعث پیامبر گرامی اسلام(ص)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولین کشور به مناسبت مبعث پیامبر گرامی اسلام(ص) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید و عظیم را به همه مسلمین جهان، به ملت بزرگ ایران و به شما حضّار گرامی، همچنین به همه انسانهای آزاده عالم - ولو غیر مسلمان - که می‌توانند قدر پیام اسلام و مبعث را برای بشریّت بدانند، تبریک عرض می‌کنم. اگر ما در بین حوادث تاریخ بشر - حوادثی که برای انسانها پیش می‌آید - بعثت انبیا را از همه‌ی این حوادث، در سرنوشت بشر مهمتر و مؤثّرتر بدانیم - که همین هم هست - بعثت پیغمبر خاتم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم از لحاظ اهمیت، در رأس همه حوادث بزرگ و کوچک تاریخ بشر قرار می‌گیرد. هیچ حادثه‌ای از قبیل انقلابهای بزرگ، مرگها و حیاتهای ملتها، پدید آمدن اشخاص بزرگ، از بین رفتن اشخاص بزرگ و ظهور مکتبهای گوناگون، اهمیتش برای بشریت، به اندازه بعثتهای انبیا نیست؛ همچنان که امروز شما می‌بینید، ماندگارترین شکلهای فکر و ذهن آحاد بشر، همان شکلهایی است که ادیان به آنها داده‌اند و تا ابد هم همین‌طور خواهد بود. اگر چه امروز بسیاری از کسان در عالم هستند که مستقیماً خود را در پرتو اشعه بعثت نبیّ‌اکرم قرار نداده‌اند - یعنی غیرمسلمانان - اما همانها هم از برکات این بعثت، تاکنون منتفع شده اند. بی‌شک علم و تمدّن بشر، خُلقیّات نیکو در میان انسانها، عادات خوب و بسیاری از این مقوله چیزها، اگر ظاهراً هم به ادیان متّصل نباشد، در ریشه اصلی، جوشیده از ادیان و معارف الهی است و در رأس آنها بعثت نبیّ‌مکرم اسلام است؛ لیکن در عین حال همه بشریت - در آینده هم بیشتر - از این برکات استفاده خواهند کرد. بنابراین بزرگترین، مهمترین و برجسته‌ترین حادثه در تاریخ بشر، این بعثت است. جا دارد که مسلمانان درباره این حادثه، بیشتر بیندیشند. نمی‌توانیم منکر گرفتاریهای دنیای اسلام شویم و آنها را ندیده بگیریم. نمی‌توانیم ضعفهایی را که جوامع اسلامی، امروز دچار آن هستند، کوچک بشماریم. یک روز تجربه‌ای در این عالم اتّفاق افتاده است و آن تجربه حاکمیت اسلام به طور کامل - در زمان وجود مقدّس نبیّ‌اکرم و دوره محدودی از صدر اوّل - بر زندگی انسانها بود. همان برکات، کار را به جایی رساند که امّت اسلامی توانست بزرگترین ملتها را در برهه‌ای از زمان به وجود آورد، و آن چنان مشعلی از علم و تمدّن و فرهنگ و اخلاق و پیشرفت و درسهای فراموش نشدنی برافروزد که بشریت هنوز که هنوز است، از پرتو و اشعّه آن استفاده می‌کند؛ آن هم در دوران جهلی که آن روز بر دنیا حاکم بوده است! خوب؛ این یک تجربه است. هر چه ما از اسلام دورتر شده‌ایم و پیام مبعث را کمتر مورد توجّه قرار داده‌ایم، زندگی بر ما مسلمانان - در دوره‌های مختلف - مشکلتر شده است. پیام مبعث را می‌شود در قرآن، در بخشهای برجسته‌ای جستجو کرد. من دو قسمت از این پیام عظیم را اشاره می‌کنم که ببینید چقدر برای ما مسلمانان مهم است و چطور در مقابل ما برنامه و راه قرار می‌دهد: یکی این پیام است که در آیاتی از قرآن، به آن اشاره شده است؛ از جمله این آیه که می‌فرماید: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. کتابٌ انزلناه الیک لتخرج النّاس من الظلمات الی‌النور(۱)» پیام خروج از ظلمت و ورود به نور. نور و ظلمت، چیزی نیست که برای انسان در بخشهای مختلف، قابل اشتباه باشد. اسلام و پیام بعثت، انسانها را از ظلمات جهل، ظلمات عادات زشت، خُلقیّات بد، فتنه‌های میان افراد بشر، خرافاتی که بر ذهنهای انسانها حاکم می‌شود، پنجه می‌اندازد و آنها را از راه مستقیم منحرف می‌کند، ظلمات ظلم و طغیان - اینها همه ظلمات است - خارج می‌کند و به نوری که مقابل آن است، هدایت و دلالت می‌کند. در آیات متعدّدی از قرآن، این مضمون تکرار شده است؛ یعنی یک تحوّل در زندگی انسان، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ هدفگیری و از لحاظ فردی؛ از همه جهت. یک نقطه‌ی برجسته دیگر، مسأله اخلاقیّات و تزکیه نفوس است که آن هم در آیاتی از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است و در حدیث نبوی معروف بین همه فِرَق اسلامی هم هست که «بُعِثتُ لِاُتَمّمَ مکارم الاخلاق(۲)».

ببینید؛ در آن جامعه‌ای که خُلقیّات - اخلاق حسنه و مکارم اخلاقی - رایج باشد، انسانها از اخلاق نیکو - از گذشت، برادری، احسان، عدل، علم و حق‌طلبی - برخوردار باشند، انصاف بین آنها باشد، صفات رذیله در میان آنها حاکم و رایج نباشد، در چه بهشتی زندگی خواهند کرد! امروز بشر، از همین چیزها رنج می‌برد. امروز گرفتاریهای دنیای بشر، گرفتاریهای ناشی از طغیانهای سیاسی در عالم و طواغیت، به ریشه‌های اخلاقی برمی‌گردد. گرفتاریهای توده‌های مردم هم غالباً به جهالت آنها برمی‌گردد. اسلام، اینها را برطرف می‌کند. مسلمانان باید این پیامها را گرامی بدارند. ما در جمهوری اسلامی این توفیق را پیدا کرده‌ایم - که بسیار هم توفیق بزرگی است - که یک بار دیگر جامعه را بر اساس احکام و معارف و دستورالعمل اسلامی به وجود آوریم و شکل بدهیم و هدایت کنیم. این توفیق کم‌نظیری است که خدای متعال به ما بخشیده است. البته ادّعا نمی‌کنیم که ما توانسته‌ایم الگوی اسلام را به طور کامل تأمین کنیم؛ این ادّعای بسیار بزرگی است و ما بسیار از آن فاصله داریم. ما از آن انسانی و آن جامعه‌ای که اسلام می‌طلبد و به عنوان نمونه و آرمانی معرفی می‌کند، هنوز خیلی فاصله داریم؛ لیکن بحمداللّٰه فاصله ما از آنچه که شکلهای رایج بشری است که از دین خدا دور افتاده‌اند - شکلهای اجتماعی و نظامهای آنها - هم خیلی زیاد است. ما توانسته‌ایم در راه اسلام و در جهت اسلام حرکت کنیم، قوانین اسلام را در جامعه به وجود آوریم و آنها را در حدّ وُسع و توان خودمان در زندگی پیاده کنیم. ما توانسته‌ایم ارزشهای اسلامی را به عنوان ارزشهای برتر در جمهوری اسلامی معرفی کنیم. ما توانسته‌ایم کلام خدا را در بین مردم رایج و دلها را به سمت خدا متوجّه کنیم؛ یعنی انقلاب، این کار را کرده است، اشخاص که نمی‌توانند این چیزها را به خودشان نسبت دهند. انقلاب ما - به فضل الهی - چنین کار بزرگی را در نظام ما انجام داده است. ما این توفیق را پیدا کرده‌ایم. باید این راه را با جدیّت ادامه دهیم؛ چون به همین اندازه آثار آن را مشاهده کرده‌ایم و خدای متعال به ما عزّت داد. کشور و ملت ما در طول سالیان متمادیِ حکومت طواغیت، تحقیر می‌شد، عقب افتاده بود، مردم به حقوق خودشان واقف نبودند، دولتمردان با مردم رابطه‌ای نداشتند و نظام حاکم بر کشور در مقابل قدرتمندان عالَم، شخصیتی نداشت. تبعیت و دنباله‌روی محض بود، معارف الهی برای مردم - در ذهن و در نظر آنها - اهمیتی نداشت، تعلیم و تربیت بر اساس اسلام نبود، ضعف و ذلّت و فقر و ناتوانی از اطراف - در طول حکومت طواغیت - بر کشور ما تحمیل شده بود و ملت ما را رنج داده بود! خدای متعال به برکت اسلام، به برکت توجّه به معنویّت اسلام و توجّه به پیام سیاسی اسلام، ما را از آن رنجها خلاص کرد؛ یعنی بعثت برای این نبود که یک عدّه مردم، عقیده‌ای را در ذهن خودشان حفظ کنند و اعمال شخصی را انجام دهند، اما نظام اجتماعی، تحت حاکمیت دشمنان خدا و اندادالله باشد! بعثت آمد تا زندگی مردم را شکل دهد. بحمداللّٰه این کار در نظام اجتماعی اسلام انجام گرفت؛ ملت ما هم آثارش را مشاهده کرد و ثمرات شیرین آن را هم چشید. ما باید امروز به سمت تغییر خودمان به سوی الگوهایی که اسلام معیّن کرده است، پیش برویم؛ تغییر خودمان به عنوان اشخاص و هر کس هم از خود شروع کند. درست است که حکومت در مقابل مردم، نسبت به مسأله تعلیم و تربیت، وظایف سنگینی بر دوش دارد؛ اما این وظایف، منافاتی ندارد که ما - مسؤولین و اعضایی که هر کدام مسؤولیتی را بر عهده گرفته‌ایم - روی خودمان به عنوان شخص هم کار کنیم. باید خودمان را اصلاح کنیم، اخلاق خودمان را درست کنیم، خودمان را از لحاظ باطن، به خدا نزدیک کنیم، به عنوان یک فرد، مجاهدت شخصی کنیم، آیات خدا را به دل خودمان بخوانیم و دل را به خدا نزدیک کنیم. این، وظیفه ماست. این، کمک خواهد کرد تا ما بتوانیم وظیفه‌ای را که در جنب مردم و در جنب جامعه داریم، به بهترین وجهی انجام دهیم و آحاد مردم هم منهای وظایف اجتماعی که برعهده همه هست و هیچ کس از وظیفه اجتماعی، خالی نیست، وظیفه فردی، وظیفه شخصی و اخلاقی را برای خودشان وظیفه مهمّی بدانند. بنده احساس می‌کنم که ما احتیاج داریم که در زمینه اخلاق و تزکیه و تهذیب، بر روی نفوس خودمان و نفوس دیگران کار کنیم. نوسازی معنوی نظام اسلامی و ملت مسلمان ایران، این مجاهدت بزرگ را لازم دارد و این هم یکی از پیامهای مهمّ بعثت است. امیدواریم خدای متعال تفضّل کند که ما بتوانیم به برکت تمسّک و توسّل به ذیل عنایت پروردگار و استفاده از آیات کریمه قرآن و کلمات

نبیّ‌اکرم و ائمّه معصومین علیهم‌السّلام، هر چه بیشتر فضای زندگی خودمان و فضای کشور را اخلاقی، معنوی و همراه با صفا و صمیمیت قرار دهیم و آن وسیله اساسی را که اسلام با آن توانسته است موفقیتهای خود را به وجود آورد - که آن انسان‌سازی است - هم در مورد خودمان و هم ان‌شاءاللَّه با برنامه‌ریزیهای دقیق در مورد جوانان کشور، با همه آحاد کشور تأمین کنیم. ان‌شاءاللَّه بتوانیم با نیرو و نشاط بیشتری این راه را ادامه دهیم. خداوند ان‌شاءاللَّه به برکت این روز، به برکت بعثت و روح مقدس نبیّ‌اکرم، همه مردم کشورمان، همه مردم مؤمن و همه مسلمانان عالم را از برکات قرآن کریم و برکات بعثت برخوردار فرمایـد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) ابراهیم: ۲ ۲) مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۴۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم این روز شریف و عید سعید را به همه ملت ایران، به همه آزادگان عالم، بخصوص به عزیزان پاسدار که رسماً و صریحاً در راه حسین‌بن علی علیه‌السّلام قدم گذاشته‌اند و با جان خود با خدای بزرگ پیمان بسته‌اند و در طول سالهای دشوارِ انقلاب بر سر این پیمان ایستاده‌اند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. این روز پاسدار - که روز ولادت امام حسین علیه‌السّلام است - و این انتخاب بسیار پُرمضمون و پُرمعنا، برای یکایک پاسداران قابل تدبّر و تعمّق و درسگیری است. هم پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و هم پاسداران کمیته‌ها - که امروز در مجموعه نیروی انتظامی حضور دارند - همچنین کسانی که جزو پاسداران این دو سازمان بودند و امروز هم در نقاط مختلفی مشغول خدمتند، ولی افتخار پاسداری را در دل خودشان برای خود حفظ کرده‌اند، همه روی این نکته باید تأمّل و دقّت کنند. این، یک درس مستمرّ است. شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین علیه‌السّلام دو وجهه دارد: یک وجهه، همان وجهه جهاد و شهادت و توفانی است که در تاریخ به راه انداخته و همچنان هم این توفان با همه برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که بخصوص در دعای عرفه به شکل عجیبی نمایان است. ما مثل دعای عرفخ کمتر دعایی را داریم که سوز و گداز و نظم عجیب و توسّل به ذیل عنایت حضرت حق متعال بر فانی دیدن خود در مقابل ذات مقدّس ربوبی در آن باشد؛ دعای خیلی عجیبی است. دعای دیگری(۱) مربوط به روز عرفه در صحیفه سجادیه هست، که از فرزند این بزرگوار است. من یک وقت این دو دعا را با هم مقایسه می‌کردم؛ اوّل دعای امام حسین را می‌خواندم، بعد دعای صحیفه سجّادیه را. مکرّر به نظر من این طور رسیده است که دعای حضرت سجّاد، مثل شرح دعای عرفه است. آن، متن است؛ این، شرح است. آن، اصل است؛ این، فرع است. دعای عرفه، دعای عجیبی است. شما عین همین روحیه را در خطابی که حضرت در مجمع بزرگان زمان خود - بزرگان اسلام و بازماندگان تابعین و امثال اینها - در منی ایراد کردند، مشاهده می‌کنید. ظاهراً هم متعلّق به همان سال آخر یا سال دیگری است - من الان درست در ذهنم نیست - که آن هم در تاریخ و در کتب حدیث ثبت است. به قضیه عاشورا و کربلا برمی‌گردیم. می‌بینیم این‌جا هم با این‌که میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه اوّل تا لحظه آخری که نقل شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاکهای گرم کربلا گذاشت و عرض کرد: «الهی رضاً بقضائک و تسلیماً لأمرک(۲)»، با ذکر و تضرع و یاد و توسّل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود: «من کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاءاللَّه نفسه فلیرحل معنا(۳)»، با دعا و توسل و وعده لقای الهی و همان روحیه دعای عرفه شروع می‌شود، تا گودال قتلگاه و «رضاً بقضائکِ» لحظه آخر. یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است. جنگ است، کشتن و کشته شدن است، حماسه است - و حماسه‌های عاشورا، فصل فوق‌العاده درخشانی است - اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه حماسی نگاه می‌کنید، می‌بینید که عرفان هست، معنویّت هست، تضرّع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه

دیگر شخصیت امام حسین علیه‌السّلام هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجه قرار گیرد. حال نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این جاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویّت و عرفان و توسّل و فناء فی‌اللَّه و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدّس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور باعظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اوّل - یعنی جانب جهاد و شهادت - آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خیلیها مؤمننـد و می‌روند مجاهدت می‌کنند، به شهادت هم می‌رسند - شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد - اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبّت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه می‌گیرد. این‌گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا می‌کند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می‌گذارد. رشحاتی از این را ما در جنگ مشاهده کردیم. این که شما دیدید امام فرمودند وصیت‌نامه این جوانان را بخوانید، من حدسم این است - البته در این مورد چیزی از امام نشنیدم - که این یک توصیه خشک و خالی نبود. خود امام، آن وصیت‌نامه‌ها را خوانده بودند و آن گلوله آتشین در قلب مبارکشان اثر گذاشته بود و می‌خواستند که دیگران هم از آن بی‌بهره نمانند. کمااین‌که خود من هم در طول سالهای جنگ و بعد از آن تا امروز، بحمداللَّه با این وصیت‌نامه‌ها تا حدودی اُنس داشتم و دارم و دیده‌ام که بعضی از این وصیت‌نامه‌ها، چطور حاکی از همان روح عرفان است. راهی را که یک عارف و یک سالک در طول سی سال، چهل سال طی می‌کند - ریاضت می‌کشد، عبادت می‌کند، حضور پیدا می‌کند، از اساتید فرا می‌گیرد، چقدر گریه‌ها، چقدر تضرّعها، چقدر کارهای بزرگ - این راه طولانی را یک جوان در ظرف ده روز، پانزده روز، بیست روز در جبهه پیدا کرده و طی کرده است. یعنی از آن لحظه‌ای که این جوان با هر انگیزه‌ای - طبعاً با انگیزه دینی، همراه با آن حماسه‌های جوانی - به جبهه رفته و این حالت بتدریج در جبهه به یک حالت عزم بر فداکاری و گذشت مطلق از همه هستی خود تبدیل شده و او خاطرات و یا وصیت‌نامه خود را نوشته است، تا لحظه شهادت، این حالت همین‌طور لحظه‌به‌لحظه پُرشورتر، و این قرب نزدیکتر، و این سیر سریعتر شده است؛ تا آن روزهای آخر و لحظه‌های آخر و ساعات آخر، اگر چیزی از او مانده است، مثل یک گلوله آتشین در دل انسان اثر می‌گذارد. این جوانانی که خاطرات نوشتند و شهید شدند، انسان در نوشته‌هایشان، چنین خصوصیتی را خیلی به‌وضوح مشاهده می‌کند. این، رشحه‌ای از همان روح حسینی است. پس، پشتوانه حادثه عاشورا، معنویّت است. این توفان ماندگار در تاریخ - که همیشه کاخهای ظلم از آن ترسیده‌اند و مغلوب آن شده‌اند - همیشه در مقاطع گوناگون تاریخی، هر جا درست سر بلند کرده، کاری کرده است شبیه کاری که در آن روز انجام داد؛ مثل انقلاب ما. این حادثه بزرگ، که اثرش لحظه‌به‌لحظه در مقاطع مختلف زمانی در تاریخ دیده شده است، چقدر سلسله‌های ظالم را از بین برده است؛ چقدر انسانهای ضعیف را قوّت بخشیده است؛ چقدر به ملتهای مستضعف روحیه داده است و چقدر انسانهایی را برای مقاومت در راه خدا مجهّز کرده است! در زمان ما هم با درایت امام بزرگوار، این حادثه توانست پیش از پیروزی انقلاب، ناگهان مثل همان توفانِ اول بار در جامعه ظهور کند. این خود معلول توجّه و توسّل و ذکر و حضور و ارتباط و اتّصال با پروردگار است. امام بزرگوار ما هم خود از این نوع آدمها بود؛ خود اهل همین ذکر و حضور بود. درخشندگی کار امام هم در همین بود. تأثیر نفس او هم قاعدتاً حدّاکثر مربوط به همین قضیه بود. من می‌خواهم به شما عزیزان عرض کنم که سپاه پاسداران و هر پاسدار و هر کسی در غیر کسوت پاسداری که در قبال امانت اسلام و امانت انقلاب، برای خود مسؤولیتی قائل است؛ در زندگی امروز و فردای بشر، برای ارزشهای اسلامی نقش قائل است، باید توجّه کند که با پایان یافتن جنگ، کار پایان نیافت؛ با گذشت یک دهه و دو دهه از پیروزی انقلاب، تلاش خاتمه نیافت. دلیل واضح هم این است که دشمنیها و عوامل مزاحم و معارض با این حرکتِ صلاح و فلاح، تمام نشده است. دشمنانِ با تدبیر؛ دشمنانی که دشمنی آنها مربوط به یک شخص نیست - یعنی جبهه‌های دشمن - این را آموخته‌اند که برای مقابله با یک حرکت عظیم مثل انقلاب اسلامی، اگر نمی‌شود سینه به سینه شد و احساس کردند کوبندگیش زیاد است - کمااین‌که در مورد انقلابْ همین احساس

را کردنـد – راه این است که خودشان را علی‌العجاله کنار بکشـند و در پشت سـنگر مخفی شونـد و منتظر فرصت باشـند. این کار را تقریباً با همه انقلابهای قرن بیستم انجام دادنـد. می‌دانیـد که قرن بیسـتم میلادی، قرن انقلابها و حرکتهای مردمی بر اساس ایـده‌ها و تفکّرات و آرزوهـای نو است. از دهه‌هـای اوّل این قرن، بـا انقلاـب سوسـیالیستی شوروی شـروع شـد و همین‌طور ادامه پیـدا کرد – بخشـی چپ، بخشـی هم نه چنـدان در چـارچوب تفکّرات مارکسیستی؛ امـا به‌هر حال دارای صـبغه خاص – تا انقلاب ما، و بعـد از انقلاـب مـا، بعضـی از انقلابهـای دیگر. دههـا انقلاـب در اطراف دنیـا اتّفاق افتاد؛ هر کـدام هم نظامی را واژگون کرد و حکومت و تشکیلاتی به وجود آورد. با یکایک آنها همین کار را کردند. یعنی اگر توانستند، همان اوّلِ کار به سراغشان رفتند و تلاش کردند، کارشان را تمام کنند! بعضیها بودند که همان اوّل کار نتوانستند خودشان را نگهدارند و مغلوب شدند. آنهایی را که مشکل داشتند، ضمن این که مزاحمتها را رها نکردند – مرتّب مزاحمشان شدند، اذیّتشان کردند، تبلیغات کردند، محاصره کردند، خسته‌شان کردند – خودشان هم در کناری کمین گرفتنـد، تا در لحظه‌ای که احساس کردنـد اینها خسته شده‌انـد، ناگهان ضـربه نهایی را وارد کنند؛ تقریباً وارد هم کردنـد و عموماً هم موفّق بوده است. همان جریانهای ضـدّانقلابی که یک روز منزوی و مغلوب بودند، بعد توانسـتند بیایند زمام را در دست گیرند و مسلّط شوند و کارها را انجام دهند. در مورد انقلاب اسلامی، جبهه دشمن – نه اشخاص و افراد – از اوّل انقلاب همین طرح و همین نقشه را در صـدد بود و در نظر گرفت. منتها در مورد انقلاب ما در طول این هجـده سال، حتّی یک پدیده به وجود نیامد که بتواند جبهه دشمن را خرسند و امیدوار کند. من یک وقت درزمان ریاست جمهوری، با یکی از کسانی که در رأس یـک مجموعه انقلابی بود و در دنیا جزو سیاسیّون معروف است – که نمی‌خواهم اسم بیاورم – در کشور خودش ملاقات کردم. او یـک کـار منافی با دعویهای انقلابی و ایـده‌ها و حرفهای خودش انجام داده بود. از او پرسـیدم: شـما چطور و با چه منطقی این کار را انجام دادیـد؟ خندیـد و گفت: این، تاکتیک است(!) گفتم: انسان تا وقتی می‌تواند تاکتیک را قبول کند که خطّمشـی را به‌کلّی دگرگون نکند؛ شـما خطّمشیتان را عوض کرده‌اید. همین هم بود؛ خطّمشـی و جهتشان به‌کلّی عوض شده بود؛ اما آن آقا به حسـاب تغییر تاکتیک می‌گـذاشت! می‌گفت: من مانور می‌کنم، من تاکتیک به خرج می‌دهم و عمل می‌کنم(!) این چطور تاکتیکی است که انسان دشـمن را بر خودش مسلّط کند! آیا این اسمش تاکتیک است که حرفهای خودش را پس بگیرد و جهتش را به‌کلّی عوض کند؟! از این طور چیزها در کارنامه آن انقلابها دیده می‌شد. دشـمن را به طمع می‌انداخت، دشمن هم امیدوار می‌شد، کمین می‌کرد، موفّق هم می‌شـد؛ کمـا این که تقریبـاً در همه‌جـا موفّق شدنـد. در مـورد انقلاـب مـا، حضور امـام، آن انسـان بصـیرِ بینـایِ بی‌ملاحظه در رعایت احکام الهی، با ملاک قراردادن حکم خـدا و حلال و حرام شـرعی، مانع شـد که در طول آن ده سال، انـدک گرایشـی به دشـمن نشان داده شود. بعد از رحلت امام هم به فضل پروردگار تلاش شده است همین‌طور باشد. یک وقت ممکن بود در چیزهایی نسبت به بعضـی از اشـخاص، دشمن خیال کند که مثلاً توانسته است یک چهره خودی پیدا کند؛ اما دیری نگذشته که دشمن فهمیده اشتباه کرده است. تاکنون به فضل پروردگار این انقلاب از خود چهره‌ای نشان نداده است که دشمن را بتواند امیدوار کنـد؛ امـا دشـمن همچنـان کمین گرفته است؛ این را بایـد همه بداننـد. آن چیزی که می‌توانـد انقلاب و جهتگیری عظیم این ملت و راهی را که او به سوی صـلاح و فلاـح و عزّت و رضای الهی و سـعادت دنیا و آخرت خود می‌پیمایـد، پایـدار کنـد، عبارت است از هوشـیاری و آمـادگی و روحیه پاسـداری. این روحیه پاسـداری، متوقّف به آن جنبه معنوی است. این که من در ملاقـات بـا برادران پاسـدار، با مجموعه‌های انقلابی و با برادران و خواهرانی که در بخشـهای مختلف مسؤولیتهای حسّاسـی دارنـد، بر روی رعایت جنبه معنوی تکیه می‌کنم، به خـاطر همین است. این توجّه و توسّـل و ارتبـاط قلبی بـا پروردگـار عالم، تضـمین کننـده اسـتحکام و اقتـدار نیروهایی است که می‌خواهنـد همیشه در مقابل آن جبهه بایستند و مقاومت کننـد. جز این راهی وجود نـدارد. اگر این رابطه با خدا ضعیف شـد، هوسـها بر انسان غالب گردیـد و این هوسـها توانسـتند جهتگیری را تنظیم کننـد، آن‌گاه قـدرت مقاومت در برابر جبهه دشـمن هم ضـعیف می‌شـود . البته هر انسـانی گـاهی در معرض اهواءِ خود است. این چیزی نیست که بشود انسانهـا را به‌کلّی از آن

برکنار کرد. آنچه مهم است، این است که اجازه داده نشود هواهای نفسانی و منافع مادّی و خواستهای حقیر، خطّ زندگی انسان را معیّن کنند؛ راه زندگی را جلوِ پای انسان بگذارند؛ در زندگی انسان، تعیین‌کننده شوند و راه را عوض کنند. این مهمّ است. آنچه که آسیب‌پذیری را در این زمینه کم می‌کند، همان مسائل معنوی و اخلاقی و دعا و ذکر و توجّه و تهذیب نفس و خودسازی باهواهای خود و مبارزه کردن با اخلاق فاسد در خود است. این خیلی مهمّ است. ای بسا کسانی که از لحاظ توجه و ذکر و دعا، اهل این چیزها هم هستند، اما نتوانستند خُلقیّات فاسد - خودخواهی، خودپسندی، بخل، حرص، حسد، بددلی، بدبینی، بدخواهی نسبت به این و آن - را در خودشان ریشه‌کن کنند، یا از تأثیر آنها در رفتارهای خودشان جلوگیری نمایند. درست نقطه مقابل آن، بهشت اخلاقی‌ای است که اسلام برای انسانها تصویر کرده است. اسلام خواسته است انسانها نسبت به هم مهربان، به سرنوشت هم شدیداً علاقه‌مند و دلبند و دلبسته، به مصالح هم علاقه‌مند، از رنجها و اشتباهات یکدیگر متأثّر و متأسّف باشند، یکدیگر را دعا کنند، با یکدیگر با مرحمت رفتار کنند؛ «و تواصوا بالمرحمة»(۴). این دست دوستی، پیوند عاطفی، ارتباط محبّت‌آمیز میان برادران، میان دوستان، میان خواهران، میان آحاد ملت اسلامی، خیرخواهی، خیراندیشی، اینها صفات بسیار برجسته و ممتازی است؛ اینها را باید در خود تقویت کرد. بدترین صفات در انسان این است که انسان خود و مصالح مادّی خود را محور قرار دهد و حاضر باشد که به خاطر ارضای یک حسّ شخصی و یک خواست شخصی، انسانهای بی‌شماری را در معرض تلف و بدبختی قرار دهد. خدا باید این را علاج کند و این ریشه‌ها را از دلهای ما بکَنَد. در خود این دعاها هم این معانی هست. عجیب این است که اگرچه از همه ائمه علیهم‌السّلام - تا آن جایی که در ذهنم هست - تقریباً دعاهایی مأثور است و ادعیّه‌ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروفترین دعاها از سه امام است، که هر سه درگیر مبارزات بزرگِ مدّتِ عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که دعاهایی مثل دعای کمیل و دعاهای دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که یک عالَم و غوغایی است. بعد ادعیه مربوط به امام حسین علیه‌السّلام است، که همین دعای عرفه مظهر آنهاست. این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجاد علیه‌السّلام است که فرزند و پیام‌آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه‌های مبارزات از همه بارزتر است، دعایشان هم از همه بیشتر است؛ درسشان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیات اخلاقی را در صحیفه سجادیّه نگاه کنید. من به یکایکِ شما عزیزان توصیه می‌کنم تا آن‌جا که می‌توانید، با صحیفه سجادیّه مأنوس شوید. کتاب بسیار عظیمی است. این که گفته‌اند زبور آل محمّد، واقعاً همین طور است؛ پُر از نغمه‌های معنوی است، دعا و درس است؛ هم درس اخلاق است، هم درس علم‌النّفس است، هم درس امور اجتماعی است. آن‌جا ملاحظه کنید: «اللّهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص و سورة الغضب ... والحاح الشهوة»(۵). یعنی یکی‌یکی این خصوصیات معنوی و اخلاقی و این ریشه‌های فاسدی را که در نفس ما هست، در زبان دعا به ما معرفی می‌کند. شما باید علاج اینها را هم از خدا بخواهید. وقتی که با خدا راز و نیاز می‌کنید، از جمله چیزهایی که می‌خواهید، علاج همین مشکلات درونی و نفسانی است. آن جامعه‌ای که حداقل مجموعه بزرگی از آن با این خصوصیات پرورش پیدا کند، همان جامعه‌ای است که هیچ ترفندی در آن کارگر نخواهد شد. جامعه ما بحمداللّه جامعه‌ای جوان است؛ چهره جامعه جوان است. جوانان در جامعه ما اکثریّتند و بعد از این هم تا چندین سال همین طور خواهد بود تا نوبت به آن رشدهای کمتر توالد برسد که متعلّق به سالهای بعد است. فعلاً تا سالهای متمادی، چهره جامعه ما، چهره جوان است و جوان مظهر تفضّلات الهی به انسانهاست؛ زیرا جوان دارای صفا و صمیمیت است. به خاطر برخی نقاط ضعف، دشمن روی جوان برنامه‌ریزی می‌کند؛ اما نقاط قوّت جوان به مراتب از نقاط ضعف او بیشتر است. اگر در این جامعه، توجّه و توسّل همراه با معرفت باب شود - نه توسّلِ علی‌العمیاء، نه توسّلِ بدون معرفت و بدون درک - و معنای صحیح توسّل الی‌اللّه که قرآن و روایات و ادعیه و نهج‌البلاغه به ما توصیه می‌کنند، رواج یابد - صحیفه سجادیه هم در این مورد می‌تواند نقش بسیار خوبی ایفا کند - و خود شما و جوانانی که با شما معاشرند با این مراحل معنوی مأیوس شوید و فرزندان خود را که به مرور به مرحله جوانی پا می‌گذارند، با این مقام معنوی و

با این مرحله معنویت و توجّه و حضور آشنا کنید؛ آن هم در قالب کلمات امام سجّاد علیه‌السّلام در صحیفه سجادیّه و از این قبیل چیزها - و البته نهج‌البلاغه هم همین روح معنوی را دارد - آن وقت این جامعه، جامعه‌ای است که هر گونه دشمن مستکبری باید حقیقتاً از آن بیمناک باشد؛ باید نسبت به جذب و هضم آن ناامید باشد؛ باید بداند که تا روح اسلام، تا معنویّت اسلام، تا تعبّد به اسلام و عقیده به اسلام در جامعه هست، هیچ عاملی نمی‌تواند این ملت و این جامعه را از صراط مستقیم انقلاب اسلامی منحرف کند. امیدواریم که خداوند متعال ان‌شاءاللَّه به همه شما توفیق دهد. به همه جوانان ما توفیق دهد؛ که بتوانند ان‌شاءاللَّه این راه نورانی و این احکام نورانی و این تعالیم و معارف نورانی را فرا گیرند؛ این راه را طی کنند و از برکات آن، هم خودشان بهره‌مند شوند، و هم این ملت و این کشور و نسلهای آینده را تحت توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه بهره‌مند کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

-- ۱) صحیفه سجّادیه، دعای ۴۷ ۲) وقعةالطف: ص ۲۵۱ ۳) بحارالانوار: ج ۴۴ ص ۳۶۶ ۴) بلد: ۱۷ ۵) صحیفه سجادیه، دعای ۵۶

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم گشایش هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم گشایش هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم مایلم در این مجمع برادرانه که می‌خواهد از زبان مسلمانان جهان سخن بگوید، کلامم را با ستایش و سپاس الهی آغاز کنم. بارالها! تو را سپاس می‌گویم بر معرفت، بر توحید، بر عبودیّت و بر محبّت. سپاس می‌گویم بر برادری اسلامی، بر تکریم انسانیّت، بر تعلیم صبر و توکّل، بر توصیه احسان و مروّت و درود می‌فرستم بر محمّد مصطفی صلّی‌اللَّه علیه و آله؛ بنده و پیامبرت که پرچم توحید و عدل را برافراشت، صلای تکریم انسان سرداد و او را از بندگی هر چه و هرکس جز تو آزاد ساخت. سلام می‌کنم بر خاندان پاک و یاران راست گفتار او و پیروان آنان و همه بندگان شایسته خدا و همه انسانهای پاک نهاد و به شما میهمانان عزیز؛ سران و مسؤولان کشورهای اسلامی و رؤسای هیأتها و یکایک اعضای آن. همچنین به دبیر کلّ سازمان ملل و دبیر کلّ این کنفرانس و دیگر میهمانان عزیز، خوشامدی صمیمانه و برادرانه نثار می‌کنم. برادران و خواهران! شما اینک در یکی از خانه‌ها و پایگاههای اسلام گرد آمده‌اید. میزبان شما اگر چه رسماً رئیس جمهور ماست، لیکن یکایک ایرانیان خود را میزبان شما می‌دانند و حضور شما را در این کشور ایمان گرامی می‌دارند. عزیزان! جمع ما دوستانی نیستیم که به موجب مصالحی به هم گره خورده باشیم تا مصالح دیگری هم روزی بتواند این گره را بگسلد. برادرانی هستیم که عقیده به قرآن، ما را با یکدیگر پیوند زده و با همه تفاوتهای تاریخی و جغرافیایی و سیاسی، از ما پیکره واحدی که همان امّت اسلامی است، پدید آورده است. ما این پیوند را با قبول اسلام، پذیرفته‌ایم و از آن گزیری نداریم. نقارها، اختلافها و حتی کشمکشها، غبارهایی بر چهره این حقیقت است که همواره با زلال حکمت و خردمندی و بردباری قابل شستشوست. به این جلسه عظیم و این دیدار تاریخی با این چشم بنگریم تا بتوانیم از آن برای سرنوشت ملتهای خود و امّت بزرگ اسلامی بهره بگیریم. برادران و عزیزان! من سخن خود را در گشایش این مجمع به بیان سه مطلب اختصاص می‌دهم و در پایان نتیجه می‌گیرم. آن سه مطلب: «اسلام»، «امّت اسلامی» و «کنفرانس اسلامی و آفاق آینده» است.

۱ - اسلام اسلام، هم در هنگام طلوع خود و هم امروز، راهی به دنیایی نوین، با زندگی‌ای سعادتمندانه و متضمّنِ صلاح و فلاح انسان بوده و هست. رنجهای اصلی بشر نیز - که اسلام کمر به زدودن آنها بسته - در آن زمان و پیش از آن و امروز، همواره مسائلِ ثابت و واحدی بوده و هست. فقر، جهل، تبعیض، جنگ و ناامنی و بالاخره زندانی شدن در حصار مادّیگری و اسارت درکمند خویهای زشتِ خویشتن، از همان رنجهای اصلی است. اسلام که دین انسانیّت و اعتدال و خردورزی و تسلیم در برابر حق متعال است - و بی‌شک همه ادیان، پیش از ورودِ دستهای تحریف، چنین بوده‌اند - درمان این دردهای انسانی را با شیوه‌ای دور از زیاده‌روی و افراط و تفریط و از راههای خردپسند، بر بشر عرضه کرد و آدمی را به ذکر و تضّرع و رابطه باطنی با خدای خود فرا

خوانـد و مبـارزه بـا بـدی و تجاوز و ظلم و فساد و نیز مبارزه دائم با خودخواهی و خودپسـندی و هوسـرانی را به او آموخت و بـدان توصـیه کرد. احکام عمده اسـلام بدین گونه شـکل گرفته و برنامه اسـلام برای زندگی فردی و اجتماعی و اخلاقی و سیاسـی بشر، از این ریشه‌ها روییده است. در نظام سیاسـی اسلام؛ عدالت اجتماعی، آزادیهای گوناگون، صلح عادلانه، مبارزه با زورگویی و تجاوز، روابـط زن و مرد، روابـط آحـاد مردم در یک جامعه و روابط جوامع با یکـدیگر و نیز تزکیه نفس و رابطه باطنی هر فرد با خداونـد، همـه و همـه مبتنی بر آن پایه‌هـا و نـاظر بـه درمـان آن دردهـای کهـن وهمیشـگی اسـت. امروز هم به رغم ظـواهر دلنشـین و رنگین زنـدگی، بشـر از همان دردهایی رنـج می‌برد که در طول تاریـخ برده است. اکثر مردم جهان فقیرند و عدّه‌ای معدود، بیشترین ثروت زمین را در دست دارنـد. اکـثر ملتهـا از پیشـرفت علمی بی‌نصـیبند و جمعی دانش خـود را وسـیله زورگویی به دیگران کرده‌انـد. در گوشه و کنـار جهـان، جنگهـا برپـاست و دیگران هم دائماً از بروز جنـگ بیمناکنـد. در سـطح جهـان میـان کشورهـا و نیز در اغلب کشورهـا میـان طبقات مختلف، تبعیض وجود دارد. تمـدن مادّی غرب، همه را به مادّیگری سوق می‌دهـد و پول و شـکم و شـهوت، بزرگترین همّتها شـده و می‌شود و بالاخره صـفا و یکرنگی و گذشت و ایثار، در بخشـهای عظیمی از عالم، جای خود را به نیرنگ و توطئه و حرص و حسد و بخل و دیگر خویهای زشت داده است. جهان از لحاظ دانش و فناوری و ابزار و سـرعت و سهولت، به‌کلّی بـا گذشـته تفـاوت کرده، ولی دردهـای مزمن و کهنه بشـر، همچنـان پابرجاست و گرفتاریهای عمـده، همان است که بود. لیبرالیسـم غربی و کمونیسم و سوسـیالیسم و غیره، همه امتحان خود را داده و ناتوانی خود را ثابت کرده‌اند. امروز هم مانند گذشته، اسلام تنها نسـخه شفابخش و فرشته نجات است. امروز هم مانند هزار و چهارصد سال پیش، این ندا طنین افکن است: «قد جائکم من اللَّه نورٌ و کتابٌ مبین. یهدی به اللَّه من اتبّع رضوانه سُبُل السّـلام و یخرجهم من الظلمات الی النّور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم(۱)». مهم آن است که چهره بی‌پیرایه اسـلام، دیده و شـناخته شود. دشـمنان در طول چند قرن و دوسـتان نادان و غافل در زمانی درازتر، چهره نورانی اسـلام را زشت کرده و به غرض یـا به سـلایق جاهلانـه، به آن افزوده یا از آن کاسـته‌اند. امروز هم اگر چه کژ فهمیها و سود طلبیها از سوی خودیها در کار تیره کردن تصویر اسـلام است، ولی حقّاً تبلیغات دشمنان در این باره بسی بیش از آن است و آنان از راههای ظریف و موذیانه به این کار مشغولند. یک نمونه از تلاش خستگی ناپذیر دشمنان در این باره، حجم عظیم تبلیغاتی است که علیه ایران اسـلامی، پس از قیـام دولت اسـلام در ایران، به راه افتاده است. برای از رونق انـداختن پیام نافـذ این انقلاب بزرگ، آنان مهمترین کار را تهمت زدن و خبر دروغ دادن دانسته‌اند. چندان به‌دروغ از ما گفته و به ما نسبت داده‌اند که حرفهای آنان تکراری و برای شـنوندگانش ملال آور شده است. در این مورد، صهیونیسـتها و رسانه‌های معروف صـهیونیستیِ جهان و عوامل استکبار و بیش از همه امریکاییها - یعنی کسانی که از این انقلاب، بیش از همه متضّـرر شده‌اند - فعّالترین بوده‌اند و هستند. برادرانِ مسلمان! بر این اساس، کار بزرگ ما شناسایی اسلام و شناساندن آن و نیز آشنایی بیشتر با یکدیگر است. ۲ - امّت اسلامی نخستین فرآورده سیاسی - انسانی اسـلام، امّت اسلامی است که از مدینهٔ النّبی آغاز شد و به صورتی حیرت آور و افسانه وار، قدم در راه رشد کمّی و کیفی نهاد. هنوز نیم قرن از ولادت این پدیـده مبارک نگذشـته بود که نزدیک به نیمی از تمامی قلمرو سه تمـدّن بزرگ باسـتانیِ همسایه خود، یعنی ایران، رم و مصـر را در نوردیـد و یک قرن پس از آن، تمـدّنی درخشان و حکومتی عزیز و مقتـدر در مرکز جهان پـدید آورد که از شرق به دیوار چین و از سوی دیگر به سواحل اقیانوس اطلس و از شمال تا استپهای سیبری و از جنوب تا جنوب اقیانوس هند می‌رسـید. قرنهای سوم و چهارم هجری و پس از آن، مزیّن به تمدّنی آن چنان مشـعشع است که پس از هزار سال، هنوز برکات علمی و فرهنگی آن را در مدنیّت کنونی جهان، می‌توان به‌وضوح دید. اگر چه مورّخان غربی به هنگام حکایت تاریخ علم و تمدّن، این رسـتاخیز عظیم و بی‌سابقه علم و فرهنگ و تمـدّن را یکسـره در بوته اجمال و اهمال می‌نهند و سـرگذشت علم را از یونان و رم باسـتان، یکسـره به رنسانس متصل می‌کننـد! گویی علم و تمدّن، هزار سال مرده بود و یکباره در رنسانس تولّد یافت! لیکن حقیقت آن است که قرون وسطی فقط برای غرب و اروپا دوران تاریکی و جهالت و وحشت بود، ولی برای دنیای اسلام با گستره‌ای چندین

برابر اروپا - یعنی از اندلس تا چین - دوران تشعشع و بیداری و عروج علمی شمرده می‌شد. غرض از این یادآوری، تفاخر به گذشته نیست. غرضِ یادآوری این حقیقت است که آنچه آن تمدّن را پدید آورد - یعنی اسلام و معارف زندگی‌ساز آن - هم اکنون نیز در اختیار ماست و به ما هشدار می‌دهد: که «یا ایها الذّین امنوا استجیبوااللّه و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم(۲)». اسلام ثابت کرده است ظرفیت آن را دارد که امّت خود را به اعتلای مدنی و علمی و عزّت و قدرت سیاسی برساند. ایمان و مجاهدت و پرهیز از تفرقه، تنها شرطهای تحقّقِ این هدف بزرگ است و قرآن به ما می‌آموزد: «و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین(۳)». و می‌آموزد: «و الذّین جاهدوا فینا لنهدیّنهم سبلنا و ان اللّه لمع المحسنین(۴)». و می‌آموزد: «و اطیعوا اللّه و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان اللّه مع الصابرین(۵)». ضعف این سه عامل، امت اسلامی را امروز در وضع تأسّفباری قرار داده است. حداقل در دو قرن گذشته، دشمنان پیگیر و با تدبیر و برخی حکومتهای مسلمان بی‌کفایت، در کنار عوامل و شرایط گوناگون تاریخی و سیاسی، در پدید آوردن این وضع، به‌شدت مؤثّر بوده‌اند و ما امروز وارث گذشتگانیم. برادران! بیایید ما برای آیندگان، میراثی از این افتخار آمیزتر به ارث بگذاریم. در بررسی عوامل بیرونی وضع کنونی، من تهاجم جبهه استکبار را، از همه مؤثّرتر می‌یابم. در فرهنگ ما، استکبار به آن مجموعه قدرتی گفته می‌شود که با تکیه بر تواناییهای سیاسی و نظامی و علمی و اقتصادی خود و با الهام از نگرش تبعیض آمیز به نوع بشر، مجموعه‌های بزرگ انسانی - یعنی ملتها و دولتها و کشورها - را با سیطره‌ای قلدرانه و تحقیر آمیز، به سود خود زیر فشار و استثمار می‌گذارد؛ در کار آنها دخالت و به ثروت آنها دست اندازی می‌کند؛ به دولتها زور می‌گوید و به ملتها ستم می‌ورزد و به فرهنگها و سنّتهای آنان، اهانت روا می‌دارد. مثالهای بارز آن را استعمار کهن و سپس استعمار نو و اخیراً تهاجم همه جانبه سیاسی و اقتصادی و تبلیغاتی و حتی نظامی، از سوی استعمارگران دیروز و وارثان آنها، در برابر چشم ملتهای مانهاده و طعم تلخ آن را به ایشان چشانده است. قدرتهای غربی در این تهاجم مؤثّر، از پیشرفت علم و تکنولوژی و از برخی خصال ملی و بومی خود بهره برده‌اند. ما دشمن را ملامت نمی‌کنیم. کسانی سزاوار ملامتند که با کوته بینی و راحت طلبی و خود خواهی، زمینه پیروزی دشمن و زوال خویش را فراهم ساختند. غرب در تهاجم همه جانبه خود، ایمان و خصال اسلامی ما را نیز هدف قرار داد و در سایه متاع دانش خود که همه بدان احساس نیاز می‌کردند، فرهنگ اباحیگری و بی‌مبالاتی در دین و اخلاق را - که خود دچار آن است - مصّرانه به جوامع ما صادر کرد. بی‌شك این لجنزار اخلاقی، روزی که چندان دور نیست، تمدّن کنونی غرب را در خود فرو خواهد برد و محو خواهد کرد. دنیای اسلام، امروز براثر آن تهاجم خصمانه، به اضافه عوامل درونی نسلهای گذشته، در وضعی مصیبت‌بار است. فقر و جهل و عقب‌ماندگی علمی و ضعف اخلاقی و از همه بدتر تسلّط فرهنگی و بعضاً سیاسی دشمنانش بر آن، از یک سو و گرفتاریهای بزرگی از قبیل مسأله فلسطین و مسائل افغانستان، لبنان، عراق، کشمیر، بوسنی و هرزگوین، قفقاز و غیر آن از سوی دیگر، فهرست بلندی از مسؤولیتهای الهی و انسانی را در برابر حکومتها و شخصیتهای سیاسی و رهبران جهان اسلام قرار داده است. ما امروز باید ابتکار عمل را به دست گیریم. تا کنون همواره دشمن ابتکار عمل را در دست داشته و ما، حدّاکثر شکوه و گله کرده‌ایم. فلسطین در یک فرآیند تاریخیِ متشکّل از دهها ابتکار عمل از سوی دشمن، به ملك طلقِ صهیونیستها بدل شده است. نخست خریدن زمینهای فلسطینیان، سپس مسلّح شدن صهیونیستهای مهاجر، بعد از آن جنگ داخلی و اعلام تجزیه فلسطین، سپس تصرّف بخشهای جدیدی از آن کشور اسلامی و عربی و در نهایت تصرّف همه آن و افزودن بخشهایی از کشورهای مصر و سوریه و اردن به آن! تا این‌جا فقط یکبار همسایگان عرب فلسطین، ابتکار عمل را به دست گرفتند و آن حمله رمضان سال هزار و سیصد و نود و سه هجریِ کشورهای سوریه و مصر بود، که اگر چه بر اثر همراهی امریکا با اسرائیل و کم همّتی کشورهای اسلامی به نتایج کامل نرسید، ولی باز مایه افتخار جبهه عرب و رهاسازی بخشی از سرزمینهای عربی شد. پس از آن، باز همواره تا امروز صهیونیستها و حامیانشان و در رأس همه امریکا، ابتکار عمل را در دادن شعارهای سازش و عموماً در جهت تحکیم تصرّف غاصبانه فلسطین در دست داشته و حریفهای خود را تا هر جا توانسته‌اند، به دنبال

خویش کشانده‌اند. ما دولتهای مسلمان، در راه نجات فلسطین باید به کشورهای خط مقدّم، کمکهای جدّیتری می‌کردیم. در گذشته بعضی از دولتهای ما حتّی از پشت هم به جبهه کشورهای خط مقدّم، خنجر زده‌اند! نمونه بارز آن، دولت ایران در عهد پهلوی است. متأسفانه در آن روزگار، ایران خانه امن صهیونیستها و همکار صمیمی دولت غاصب بود! برادران و خواهران عزیز! این وضع، با عزّت اسلامی ناسازگار و از راه علاج دردهای امت اسلامی، بسی دور است. هم باید همه کشورهای اسلامی در احقاقِ حقِّ ملت فلسطین سهم شایسته‌ای بر عهده گیرند و هم دنیای اسلام باید از حالت انفعال به حالت ابتکار در آید. این هر دو وظیفه را عجالتاً فقط جوانان مؤمن و غیور فلسطین و لبنان، با همه وجود خود انجام می‌دهند. درود بر آنان! مخالفت ما با آنچه بدان گفتگوی صلح خاورمیانه می‌گویند، به دلیل ناعادلانه بودن، استکباری بودن و تحقیر آمیز بودن و بالاخره غیرمنطقی بودن آن است. اصل تحمیلیِ صلح در مقابل زمین به معنای آن است که صهیونیستها زمینهای کشورهای همسایه را پس بدهند، تا ما بپذیریم که کشور فلسطین متعلّق به آنها باشد! چه سخنی از این نا عادلانه‌تر است؟ چه پاسخی می‌توان به ملت کهن فلسطین در این معامله مغبونانه داد؟ از شوخیهای عبرت انگیز زمانه، یکی این است که دولت غاصب، همین را هم نامناسب دانسته و رد کرده است!! آیا وقت آن نرسیده که دنیای اسلام، به این روحیه استکباری پاسخ دهد؟ ما اگر مناسبات خود را تنظیم و برادرانه کنیم، این قدرت را داریم. امریکا در برابر جبهه متحد کشورهای اسلامی، از اندونزی تا شمال آفریقا، چه می‌تواند بکند؟ امروز دلگرمی استکبار، به پراکندگی این جبهه است. آیا وقت آن نرسیده که این صف را به نفع خودمان مستحکم کنیم؟ حضور دشمنی مانند حکومت صهیونیستی در قلب قلمرو اسلامی، شاید می‌توانست ما را به یکدیگر نزدیکتر سازد، ولی دستهای مرموز استکبار، این خطر را هم از برابر خود برداشت. با ما کاری کرد که اینک از یکدیگر بیشتر می‌ترسیم تا از دشمن! وسوسه‌ها و دروغها و تبلیغات موذیانه، کشورهای اسلامی را به‌غلط و نابجا از یکدیگر ترسانده است. اکنون هجده سال است که نفسِ مسموم طرّاحان سیاسی استکبار، پیوسته دمیده می‌شود تا همسایگان ما در خلیج فارس را از ایران اسلامی که پرچم اتّحاد و برادری در دست دارد، بترسانند! من اعلام می‌کنم که هیچ خطری از سوی ایران اسلامی، هیچ کشور اسلامی را تهدید نمی‌کند. ایران اسلامی به برکت زندگی در سایه مبارك احکام قرآن، امروز از همیشه بیشتر مشتاق اتّحاد و عزّت و اقتدار جهان اسلام است. ما ایرانیان به برکت ایمان اسلامی و علی رغم توطئه‌های تبلیغاتی دشمن، وحدت ملی خود را به شکلی کم نظیر، حفظ کرده و در جهت عکسِ ادّعا و نیز میل باطنی دشمنانمان، حضور مردمی را افزایش داده‌ایم. انتخابات درخشان امسال برای گزینش رئیس جمهور، نمونه این حضور روز افزون بود. دولت، یکپارچه و مسؤولان، همه با هم صمیمی و ملت و دولت، برخوردار از روابط عاطفی و سرشار از اعتمادند. اعتماد و اتّکاء به نفس، در همه تلاشهای علمی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ما، ترسیم کننده خط و جهت اصلی است. ما به برکت همین خودباوری که امام خمینیِ راحل آموختمان، توانستیم کشور ویران و عقب افتاده دوران پهلوی را که در طول هشت سال جنگ تحمیلی ویرانه‌تر شده بود، بازسازی و از رونق و نشاط سازندگی برخوردار کنیم. این همّت را در برخی دیگر از کشورهای برادر نیز شاهدیم؛ ولی از همه مهمتر، عزّت و اقتدار سیاسی است. ملت و دولت ما به برکت تمسّک به اسلام و مشارکت جدّیِ سیاسی، توانسته‌اند نفوذ و دخالت بیگانگان را در کشور خود ریشه کن کنند. امروز امّت اسلامی نیز تشنه آن اعتماد به نفس و این عزّت و این استقلال است و باید همه در راه آن تلاش کنیم. این یک مسؤولیت تاریخی است و امروز زمینه ادای آن و کسب عزّت و اقتدار و استقلال کامل جهان اسلام فراهم است. اگر برای هماهنگ کردن تلاشها در این راه، کانونی لازم است، ما امروز آن را که سازمان کنفرانس اسلامی است در اختیار داریم. باید نگاهی به این سازمان و آفاق آینده آن افکند. ۳ – سازمان کنفرانس اسلامی و آفاق آینده اکنون از آتش سوزی مسجد الاقصی که به ولادت این سازمان انجامید، بیست و هفت سال می‌گذرد. شرایط جهان امروز، این سازمان را در معرض انتظارات جدّیتری از گذشته قرار می‌دهد. این سازمان می‌تواند مظهر اتّحاد حقیقیِ کشورهای مسلمان در مسائل و منافع مشترك آنان باشد. به نام اعضای خود سخن بگوید و مطالبه و اقدام کند و قدرت مالی و اقتصادی و سیاسی آنان را

پشت سر خود داشته باشد. میان اعضای خود، رابط حلّ مشکلات باشد. آن‌جا که گردآوردن همّتها و کمکها برای یک کار بزرگ و یک هدف مشترک، نیازمند یک نقطه تلاقی، یا یک عنصر هماهنگ کننده است، آن نقطه و آن عنصر باشد. آن‌جا که لازم است، داوری کند و آن‌جا که مفید است، اندرز دهد. امروز جهان اسلام با این‌که در تجارت جهانی سهمی بسی کمتر از ۲۰٪ - که نسبت تقریبی اعضای آن به کل سکنه جهان است - دارد، اما از همین مقدار هم آنچه مخصوص تجارت درونی میان کشورهای اسلامی است، در صدی بسیار پایین است. این سازمان می‌تواند نسبت به این مسأله مؤثّرِ اقتصادی که در سیاست این مجموعه نیز مؤثّر خواهد بود، نقش فعّال ایجاد کند. امروز برخی از کشورهای ما از امکانات طبیعی و تولیدی و تواناییهای علمی و صنعتی و فرهنگی با ارزشی برخوردارند، که برخی دیگر نهایت نیاز را به آن دارند. این سازمان می‌تواند در تبادل منطقی و عادلانه این امکانات، دخالتی جدّی داشته باشد. امروز و همیشه، جمعهای بزرگی از مسلمین، دچار دردهای جانگزایی هستند که حلِ عاجل می‌طلبد. مثلاً هم اکنون بعضی از ایالتهای افغانستان - مانند بامیان - در معرض آسیب گرسنگی عمومی و سرمای سخت زمستانِ آن مناطق قرار دارند. ملت عراق در یکی از سخت‌ترین محنتهای تاریخ خود - از لحاظ نایابی مواد غذایی و دارو - به‌سر می‌برد و جان میلیونها انسان، به‌ویژه کودکان، در خطر است. در الجزایر، فجیع‌ترین جنایات از سوی دسته‌های پنهان ارتکاب می‌شود تا اسلام گرایان بدان متّهم و چهره اسلام از آن زشت شود! در بوسنی، در کشمیر، در سومالی، در قره‌باغ و در برخی نقاط دیگر، مسلمانان دچار مشکلاتند. سازمان کنفرانس اسلامی می‌تواند با استفاده از کمیته‌های مخصوص، به این کارها همّت گمارد و با کار مؤثّری که همه اعضا در آن سهیمند، معضل را حل کند. ما برای فعال کردن این سازمان در مسائل فیمابین کشورهای خود، به جز اراده همگانی و کمک مالی از سوی کشورهای اسلامیِ ثروتمند، به هیچ کس و هیچ چیز دیگر نیاز نداریم. مخالفت احتمالی دولتهایی که از اتّحاد مسلمین متضرّر می‌شوند، نمی‌تواند هیچ مانعی بر سر این راه ایجاد کند؛ مگر آن‌که در اراده ما تزلزل ایجاد شود. هنگامی که مردم مسلمان منطقه بالکان، با وحشیانه‌ترین روش، نسل کشی می‌شدند و ملتی تنها در برابر تهاجم نظامی سازمان یافته برخی و چشمهای بی‌تفاوت برخی دیگر، از هویت اسلامی خود دفاع می‌کرد، جای چنین مرکزی خالی بود تا بتواند بخشی از آلام آن برادران را کم کند و وزنه مهمی در کفّه معادلات جهانی به سود آن ملت مظلوم شود! هم اکنون حضور ناوهای بیگانه و بیش از همه، عِدّه و عُدّه امریکایی در خلیج فارس - که یک دریای اسلامی و مرکز مهم انرژی برای همه جهان است - موجب ناامنی است. وجود یک سازمان کنفرانس اسلامیِ مقتدر، می‌تواند از یک سو با زبان عزّت و اقتدار اسلامی، بیگانگان را به رفع این مزاحمت وادار کند و از سوی دیگر بهانه‌های این حضور بی‌جا را مرتفع سازد و هر گاه لازم باشد، نیرویی از خودِ کشورهای اسلامی را به حراست از امنیّت و صلح، در این منطقه بگمارد. هم اکنون اقلیّتهای مسلمان در بعضی از کشورهای جهان، از تبعیض و ستم و رفتارهای تعصّب‌آمیز، به شدّت در رنجند. کمک به آنان وظیفه همه مسلمانان است. ولی برای یک کمک جدّی و قابل قبول در چهارچوب روابط بین‌المللی، نیاز به یک مرکز بین الممالک اسلامی است و کدام مرکز، مناسبتر از سازمان کنفرانس اسلامی؟ دهها کار بر زمین مانده وجود دارد که هریک به تنهایی، وظیفه همه دولتهای اسلامی است. آنچه گفتم، نمونه‌هایی از آن است و در همه این موارد، نقش هیچ دولت اسلامی نمی‌تواند جای خالی یک مرکز بین الدول اسلامی را پر کند. برادران و میهمانان عزیز! بیایید به حول و قوّه الهی، از این فرصتها بهره بگیریم، به یکدیگر نزدیکتر شویم و مرکز و نقطه اتّصالِ میان خود را تقویت کنیم. کنفرانس اسلامی باید قطعنامه‌های خود را تا اجرای کامل، پیگیری کند تا این اجلاسها برای ملتهای ما، دستاوردی داشته باشد. به علاوه باید بتواند پارلمان بین المجالس کشورهای اسلامی را تأسیس کند، بازار مشترک اسلامی را از صورت یک آرزوی دور، به یک واقعیّت تبدیل کند، دیوان داوری اسلامی را پی‌ریزی نماید و بالاخره به نمایندگی از پنجاه و پنج کشور اسلامی و یک میلیارد و چند صد میلیون نفوس، یکی از اعضای ثابت شورای امنیت سازمان ملل متحد باشد و تا وقتی حقِ «وتو» باقی است، ششمین عضو دارای حقِّ «وتو» در آن شورا باشد. این است آفاق آینده این کنفرانس و همین است که خواهد توانست

آفاق آینده امت اسلامی را ترسیم کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. -- ۱) مائده –۱۵ و ۱۶ ۲) انفال – ۲۴ ۳) آل عمران – ۱۳۹ ۴) عنکبوت – ۶۹ ۵) انفال – ۴۶

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت مهدی (عج)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت مهدی (عج) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید بسیار بزرگ و مسعود میلاد حضرت خاتم‌الاوصیا، حضرت ولیّ‌عصر و صاحب‌الزّمان ارواحناله‌الفداوعجّل‌اللَّه‌تعالی‌له‌الفرج را به شما برادران و خواهران عزیزی که در این‌جا تشریف دارید، بخصوص برادران و خواهرانی که از راههای دور تشریف آورده‌اند و بالاخص به خانواده‌های معظّم شهدا و جانبازان و ایثارگران و همچنین به همه ملت ایران و به همه شیعیان عالم و به همه کسانی که در هر نقطه عالم، از ستم و ظلمات حکومتهای طاغوتی رنج می‌برند و امیدی می‌طلبند، تبریك عرض می‌کنم. یکی از مهمترین روزهای سال، روز نیمه شعبان است که هم مصادف با ولادت ذی‌جود و مسعود حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه شده است و هم شب و روز نیمه شعبان – با قطع نظر از ولادت این بزرگوار در این شب و روز – از لیالی و ایام متبرّکند. شب نیمه شعبان، شب بسیار متبرّکی است. تالی‌تلوّ لیالی قدر و وقت توجّه و تذکّر و توسّل به ذیل عنایات باری‌تعالی و طلب و درخواست است. اعمال و ادعیه‌ای هم دارد که اگر موفّق شده‌اید و آنها را انجام داده‌اید، ان‌شاءاللَّه مشمول قبول پروردگار باشد. اگر کسانی هم غفلت کردند و توجّه نداشتند، به یاد نگهدارند که همه سال، شب نیمه شعبان را مغتنم بشمارند. مسأله ولادت حضرت مهدی علیه‌الصّلاةوالسّلام‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف، از این جهت هم حائز اهمیت است که مسأله انتظار و دوران موعود را که در مذهب ما، بلکه در دین مقدّس اسلام ترسیم شده است – دوران موعود آخرالزّمان؛ دوران مهدویت – ما به یاد بیاوریم، روی آن تکیه کنیم و بر روی آن مطالعه و دقّت و بحثهای مفیدی انجام گیرد. همه عقاید سازنده، مورد تهاجم دشمن قرار گرفته است. برادران و خواهران عزیز! این نکته بسیار مهمّی است. توجّه بفرمایید که ما امروز چقدر باید هوشیار باشیم! دشمنان سراغ مجموعه احکام و مقرّرات اسلام رفتند – هر عقیده، هر توصیه‌ای از شرع مقدّس که در زندگی و سرنوشت آینده فرد و جماعت و امّت اسلامی تأثیر مثبتِ بارزی داشته است – و به نحوی با آن کلنجار رفتند، تا اگر بتوانند، آن را از بین ببرند؛ اگر نتوانند، روی محتوایش کار کنند! خوب، ممکن است شما بگویید که «مگر دشمن چه‌کاره است؟ چطور دشمن می‌تواند عقاید اسلامی را کاری کند که از استفاده مردم خارج شود؟» نه؛ این خطاست. دشمن می‌تواند؛ منتها نه در کوتاه‌مدّت، بلکه در طول سالهای متمادی. گاهی دهها سال زحمت می‌کشند، برای این‌که بتوانند یك نقطه درخشان را کور، یا کمرنگ کنند، یا نقطه تاریکی را به وجود آورند! سالهای متمادی می‌نشینند و پول خرج می‌کنند! یکی زحمت می‌کشد و تلاش می‌کند، ولی توفیق نمی‌یابد؛ بعد از او کسان دیگری می‌آیند. روی عقاید دنیای اسلام، از این‌گونه کارها خیلی شده است. روی عقیده توحید، عقیده امامت و اخلاقیّات اسلامی – معنای صبر، معنای توکّل، معنای قناعت – کار کرده‌اند! همه اینها نقاط برجسته‌ای هستند که اگر ما مسلمانان درست به حقیقتشان توجّه کنیم، تبدیل به یك موتور حرکت‌دهنده جامعه اسلامی می‌شود؛ ولی وقتی روی آن کار کردند و آن را خراب و معنای آن را عوض کردند و در ذهنها به صورت دیگری جا انداختند، همین موتور محرّك، به یك داروی مخدّر و خواب‌آور تبدیل می‌گردد. این‌گونه است! در مورد ماجرای اعتقاد به مهدی موعود – یعنی این‌که در آخرالزّمان از خاندان پیامبر، شخصی ظهور می‌کند که دنیا را از عدل، از دادگستری و از نیکی پُر می‌سازد و تبعیضها، ظلمها، سوءاستفاده‌ها و فاصله‌های طبقاتی را از بین می‌برد – نیز خیلی کار کرده‌اند. این عقیده که همه مسلمانان هم به آن معتقدند، مخصوص شیعه نیست. البته در خصوصیات و جزئیّاتش، بعضی فِرَق، حرفهای دیگری دارند؛ اما اصل این‌که چنین دورانی پیش خواهد آمد و یك نفر از خاندان پیامبر چنین حرکت عظیم الهی را

انجام خواهد داد و «یملأاللَّه به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»(۱)، بین مسلمانان متواتر است. همه، این را قبول دارند. خوب؛ این عقیده از آن عقاید بسیار کارگشاست که من مختصری راجع به آن عرض خواهم کرد. به دلیل همین که کارگشاست، دشمنان از یک طرف و البته دوستان نادان هم از طرف دیگر بر آن می‌تازند. گاهی دوستان نادان، از روی نادانی و بر اثر بی‌توجّهی، کاری می‌کنند که هیچ دشمن دانایی به آن خوبی نمی‌تواند ضربه بزند! حال بحث ما در مورد دشمنان داناست که سراغ این عقیده آمدند. من سندی را دیدم که مربوط به دهها سال قبل؛ یعنی اوایل ورود استعمار به شمال آفریقاست. کشورهای شمال آفریقا، گرایش بسیاری به اهل بیت دارند. مذهبشان هر مذهبی از مذاهب اسلامی که هست باشد؛ اما محبِ اهل بیتند. در کشورهای سودان و مغرب و غیره عقیده به مهدویّت خیلی پُررنگ است. آن زمان که استعمار وارد مناطقِ مذکور شد - که ورود استعمار به آن مناطق در قرن گذشته است - یکی از مسائلی که مزاحم استعمار شد، عقیده به مهدویّت بود! در سندی که من دیدم، بزرگان استعمار و فرماندهان استعماری توصیه می‌کنند که ما باید کاری کنیم که عقیده به مهدویّت، بتدریج از بین مردم زایل شود! آن روز استعمارگران فرانسوی و انگلیسی در بعضی کشورهای آن مناطق افریقایی بودند - فرقی نمی‌کند که استعمار از کجا باشد - استعماران خارجی، قضاوتشان این بود که تا وقتی عقیده به مهدویّت در بین این مردم رایج است، ما نمی‌توانیم کشورهایشان را درست در اختیار گیریم! ببینید، عقیده به مهدویّت چقدر مهمّ است! چقدر خطا می‌کنند کسانی که به اسم روشنفکری و به عنوان تجدّدطلبی می‌آیند و عقاید اسلامی را بدون مطالعه، بدون اطّلاع و بدون این‌که بدانند چه‌کار می‌کنند، مورد تردید و تشکیک قرار می‌دهند! اینها همان کاری را که دشمن می‌خواهد، راحت انجام می‌دهند! عقاید اسلامی این‌گونه است. خوب؛ حالا چرا این کار را انجام می‌دهند؟ چند خصوصیت در عقیده مهدویّت هست که این خصوصیات برای هر ملتی، به منزله خون در کالبد و در حکم روح در جسم است. یکی، امید است. گاهی اوقات دستهای قلدر و قدرتمند، ملتهای ضعیف را به جایی می‌رسانند که امیدشان را از دست می‌دهند. وقتی امید را از دست دادند، دیگر هیچ اقدام نمی‌کنند؛ می‌گویند چه فایده‌ای دارد؟ ما که دیگر کارمان از کار گذشته است؛ با چه کسی در بیفتیم؟ چه اقدامی بکنیم؟ برای چه تلاش کنیم؟ ما که دیگر نمی‌توانیم! این، روح ناامیدی است. استعمار این را می‌خواهد. امروز استکبار جهانی مایل است که ملتهای مسلمان و از جمله ملت عزیز ایران، دچار روح ناامیدی شوند و بگویند: دیگر نمی‌شود کاری کرد؛ دیگر فایده‌ای ندارد! می‌خواهند این را به زور در مردم تزریق کنند. ما که در جریان خبرهای تبلیغاتی و زهرآگین دشمنان قرار داریم، به عیان می‌بینیم که اغلب خبرهایی که تنظیم می‌کنند، برای مأیوس کردن مردم است. مردم را از اقتصاد و از فرهنگ مأیوس کنند، متدیّنین را از گسترش دین مأیوس کنند، آزادی‌طلبان و علاقه‌مندان به مسائل فرهنگی و سیاسی را از امکان کار سیاسی، یا کار فرهنگی مأیوس کنند و آینده را در نظر افرادی که چشم به آینده دوخته‌اند، تیره و تار جلوه دهند! برای چه؟ برای این‌که جوشش و امید را از این مجموعه انسانی که با امید کار می‌کند، بگیرند و آن را به یک موجود مرده، یا شبیه مرده تبدیل کنند، تا بتوانند هر کاری که مایلند انجام دهند! با یک ملت زنده که نمی‌توانند هر کاری بخواهند، انجام دهند. به یک جسم بی‌هوشِ مدهوشِ بی‌حسّی که کنجی افتاده است، هر کس هرچه دلش خواست، می‌تواند تزریق کند؛ با آن هر کاری می‌توانند بکنند؛ اما با یک موجود سرحالِ زنده باهوشِ متحرّکِ فعّال که نمی‌توانند هر کاری را انجام دهند! یک ملت نیز همین‌طور است. با ملت مسلمان و انقلابی ایران - این مردمی که در سایه جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند - نمی‌توانند هر کاری را انجام دهند. ملتی است بیدار، زنده، متوجّه که قدر خودش را می‌داند، قدرت و عزّت خودش را می‌داند، با دنیا آن‌طور که شایسته خود اوست، رفتار می‌کند؛ نتیجه را هم می‌بینید. اگر ملتی برای خودش تحرّکی نداشت و ارزش و آینده‌ای برای خود قائل نبود، دشمنان می‌توانند بیایند و برایش نقشه بکشند، به او توصیه کنند، به جای او تصمیم بگیرند و عمل کنند! بدون هیچ مانعی این کارها را می‌توانند انجام دهند. این ناشی از عدم تحرّک است. عدم تحرّک، ناشی از عدم امید است. لذا سعی می‌کنند مردم را ناامید کنند! شما بدانید. امروز هر نَفَسی و هر حنجره‌ای که برای ناامید کردن مردم بدَمد و به صدا درآید بدانید که در اختیار دشمن

است؛ چه خودش بداند، چه خودش نداند! هر قلمی که کلمه‌ای را در جهت ناامید و مأیوس کردن مردم روی کاغذ بیاورد، متعلّق به دشمن است. چه صاحب این قلم بداند، چه نداند، دشمن از او استفاده می‌کند. آن وقت اعتقاد به مهدویّت و به وجود مقدّس مهدی موعود ارواحنافداه، امید را در دلها زنده می‌کند. هیچ‌وقت انسانی که معتقد به این اصل است، ناامید نمی‌شود. چرا؟ چون می‌داند یک پایان روشنِ حتمی وجود دارد؛ برو برگرد ندارد. سعی می‌کند که خودش را به آن برساند. پس، عقیده این است. البته وقتی نتوانستند این عقیده را از مردم بگیرند، می‌کوشند آن را در ذهنهای مردم خراب کنند. خراب کردن این عقیده چگونه است؟ به این صورت است که بگویند امام زمان می‌آید و همه کارها را درست می‌کند! این، خراب کردن عقیده است. این، تبدیل کردن موتور محرّکی به یک چوب لای چرخ است؛ تبدیل کردن یک داروی مقوّی، به یک داروی مخدّر و خواب‌آور است. امام زمان می‌آید انجام می‌دهد، یعنی چه؟! امروز تکلیف شما چیست؟ شما امروز باید چه بکنی؟ شما باید زمینه را آماده کنی، تا آن بزرگوار بتواند بیاید و در آن زمینه آماده، اقدام فرماید. از صفر که نمی‌شود شروع کرد! جامعه‌ای می‌تواند پذیرای مهدی موعود ارواحنافداه باشد که در آن آمادگی و قابلیت باشد، والّا مثل انبیا و اولیای طول تاریخ می‌شود. چه علّتی داشت که بسیاری از انبیای بزرگ اولی‌العزم آمدند و نتوانستند دنیا را از بدیها پاک و پیراسته کنند؟ چرا؟ چون زمینه‌ها آماده نبود. چرا امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام در زمان خودش؛ در همان مدّت کوتاه حکومت با آن قدرت الهی، با آن علم متّصل به معدن الهی، با آن نیروی اراده، با آن زیباییها و درخشندگیهایی که در شخصیت آن بزرگوار وجود داشت و با آن توصیه‌های پیامبر اکرم درباره او - نتوانست ریشه بدی را بخشکاند؟ خودِ آن بزرگوار را از سر راه برداشتند! «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله(۲)». تاوان عدالت امیرالمؤمنین، جان امیرالمؤمنین بود که از دست رفت! چرا؟ چون زمینه، زمینه نامساعد بود. زمینه را نامساعد کرده بودند. زمینه را زمینه دنیاطلبی کرده بودند! آن کسانی که در اواخر یا اواسط حکومت علوی مقابل امیرالمؤمنین صف‌آرایی کردند کسانی بودند که زمینه‌های دینیشان زمینه‌های مستحکم و مادّه غلیظِ متناسبِ دینی نبود. عدم آمادگی، این‌طور فاجعه به بار می‌آورد! آن وقت اگر امام زمان علیه‌الصّلاةوالسّلام در یک دنیای بدون آمادگی تشریف بیاورند، همان خواهد شد! باید آمادگی باشد. این آمادگی چگونه است؟ این، همانی است که شما نمونه‌هایی از آن را در جامعه خودتان مشاهده می‌کنید. امروز در ایران اسلامی چیزهایی از درخشندگیهای معنوی وجود دارد که در هیچ‌جای دنیا نیست. تا آن‌جایی که ما خبر و گزارش و اطّلاع داریم؛ از قضایای دنیا بی‌خبر هم نیستیم. امروز در کجای دنیا جوانانی پیدا می‌شوند که روی شهوات نفس و روی مادّیگری پا بگذارند و سراغ معنویات بروند؟ البته گاهی یک جوان، دو جوان، یا یک آدم استثنایی گوشه‌ای هست - همه جای دنیا پیدا می‌شود - اما این‌که عدد عظیمی از یک نسل، این‌طور باشند، کجای دنیا هست؟ هیچ جا؛ این‌جا هست! بعضی خیال می‌کردند که مخصوص دوران جنگ است. البته در دوران جنگ، زمینه‌های مناسبتری بود، برجستگی آن هم بیشتر بود؛ لیکن این‌طور نیست که بعضی خیال می‌کردند. امروز هم هستند. امروز جوانان خوب، جوانان مؤمن، حزب‌اللهی، با گذشت از شهوات نفسانی و انسانهایی که دارای گذشت از پول و کسب ثروت و درآمد باشند، زیاد هستند؛ در حالی که البته عدّه‌ای هم به دنبال این امکانات می‌دوند و فضا را خراب می‌کنند! عدّه‌ای با بلندنظری، باتقوا و با بی‌اعتنایی به این زخارف، حرکت می‌کنند. اینها مخصوص این کشور است. پس می‌شود قدم به قدم به سمت صلاح پیش رفت. زنان نیز همین‌طور. شاید بشود گفت که مجموعه زنان کشور ما از همه جای دنیا بهترند. وقت کار که می‌رسد - کار سیاسی، کار فرهنگی و کار تشکیلاتی - جلو هستند؛ وقت جهاد که می‌رسد، فرزندان خودشان را به دست خودشان به جبهه می‌فرستند و وقت خانه‌داری و تربیت اولاد که می‌رسد، کدبانوهای خانه‌دارند! همه اینها در دنیا کمیاب است. اینها خیلی ارزش است؛ اینها تربیت اسلام است؛ اینها همه امیدبخش است. همینها موجب شده است که بحمداللَّه امروز نتایج مثبت را هم می‌بینید. البته ما همیشه این را گفته‌ایم، بارها تکرار کرده‌ایم؛ حال خود ملت ایران، تدریجاً عزّت سیاسی‌شان را در دنیا می‌بینند. ما همیشه می‌گفتیم که بحمداللَّه ملت ایران - و به تبع ملت ایران، دولت ایران و مسؤولین کشور - در سطح دنیا عزیزند. بعضاً در گوشه و

کنار، پوزخندی می‌زدند که «بله؛ مرتّب از مردم خودتان، از کشور خودتان و از خودتان تعریف کنید!» بفرمایید؛ امروز همه این را می‌بینند. این کنفرانس را دیدید! قبل از کنفرانس هم قضایای دیگری بود که ملت ایران آنها را مشاهده کرد. بحمداللّه این کشور، کشوری عزیز و مقتدر است؛ کشوری است که دشمنانش هم اعتراف می‌کنند که برجسته و دارای ملتی بزرگ است و مسؤولینش بااخلاص، مؤمن، علاقه‌مند و تابع اسلامند. همه اینها از برکات است. پس می‌شود زمینه‌ها را فراهم کرد. وقتی چنین زمینه‌هایی ان‌شاءاللّه گسترش پیدا کند، زمینه ظهور حضرت بقیۀاللّه ارواحنافداه نیز پدید می‌آید و مسأله مهدویت - این آرزوی دیرین بشر و مسلمین - تحقّق می‌یابد. امیدواریم که ملت ایران، مشمول توجّهات آن بزرگوار باشند. ان‌شاءاللّه همه شما و همه ما، هم این توفیق را پیدا کنیم که روزی در رکاب آن بزرگوار باشیم، برای خدا تلاش و مجاهدت کنیم، در مقابل چشم آن بزرگوار، در راه خدا جانمان را از دست بدهیم و به فیض شهادت برسیم - که بزرگترین شرف و افتخار است - و هم تا قبل از ظهورشان، در زمان غیبت، خدای متعال توفیق دهد که ما سربازان آن بزرگوار، متوسّل و متذّکرِ آن بزرگوار باشیم و اُنس و رابطه قلبی و روحی با آن بزرگوار برقرار کنیم. اگر شما از این طرف اُنس داشتید، از آن طرف هم جلب توجّه، جلب تذکّر و جلب لطف و محبت خواهد شد. امیدواریم ان‌شاءاللّه همه مشکلات، همه موانع و همه سختیها و رنجها، به برکت این ارتباط طرفینی، با فضل الهی و با دست قدرت پروردگار از بین برود. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته ---

------------------------------ ۱) کفایۀ الاثر، ص ۲۸۹) -

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به آقایان محترم و عزیز، علمای اعلام، فضلا، مبلّغان و طلّاب جوان و انقلابی خوشامد عرض می‌کنم. امیدوارم که ان‌شاءاللّه این اجتماعِ ما به عنوان خدمتگزاران بخش تبلیغ دین، مورد نظر حضرت بقیۀاللّه‌الاعظم ارواحنافداه قرار گیرد و با ادعیّه زاکیّه آن بزرگوار و به برکت ورود در اعتاب ماه مبارک رمضان، دلها و جانهای ما مشمول پرتو هدایتگر و روشنگر و منوّرکننده الطاف الهی واقع شود. برای من توفیق بزرگی است که در آستانه ماه مبارک رمضان، با جمع عزیزانی مانند شما ملاقاتی کنم. خصوصیت این جمع همین است که عمرشان، جوانیشان، نیروهایشان، به جای صرف در منافع و مصالح شخصی و جمع کردن و گردآوردن مطاع دنیوی برای خود، صرف اهداف والای دین و تبلیغ دین و تحکیم مبانی ایمان دینی در دلها می‌شود. این شرف بزرگی برای ملت ایران است که روحانیت اسلام در این کشور، حاوی مجموعه‌ای است که حقّاً و انصافاً در مجموعه همه جمعها و سازمانهای روحانی در بین ادیان و مذاهب عالم، بی‌نظیر است. ماه رمضان، ماه مبارکی است. برکات رمضان، از خودِ آحاد و افراد مسلمانی که می‌خواهند در ضیافت الهی در این ماه وارد شوند، شروع می‌شود؛ از دلها شروع می‌شود. اوّلین حقیقتی که تحت تأثیر برکات این ماه قرار می‌گیرد، دل و جان مؤمنین و روزه‌داران و وارد شوندگان به عتبه مقدّس و مبارک این ماه است. از طرفی روزه این ماه، از طرفی تلاوت قرآن در این ماه و از طرفی اُنس با ادعیه‌ای که در این ماه وارد شده است، انسان را در معرض یک تزکیه و تهذیب و تصفیه باطنی قرار می‌دهد و ما همه به این تصفیه احتیاج داریم. علاوه بر این‌که هر فرد مسلمانی احتیاج دارد به این‌که در این ماه ذخیره تقوا و پرهیزکاری و تهذیب و تزکیه را برای خود فراهم کند، ما منسلکین در سلک روحانیت، بیشتر از دیگران به این معنا احتیاج داریم. به قول آن عارف معروف(۱) که می‌گوید: «آب که از برکات الهی است، همه پلیدیها و ناپاکیها را از بین می‌برد؛ هر جسمی که با آب تماس می‌گیرد، پاک می‌شود؛ ولی خود آب تحت تأثیر تماس با ناپاکها و ناپاکیها، به تصفیه احتیاج پیدا می‌کند و خدای متعال در یک گردش طبیعی، آب را به بخار تبدیل می‌کند؛ به آسمان می‌برد، از بالا ـ مجدّداً به صورت قطرات باران به زمین برمی‌گرداند، پلیدیها را از آن جدا می‌کند، آن را تصفیه می‌کند و باز به صورت ماء طهور در اختیار افراد انسان و سایر موجودات

قرار می‌دهد.» گوینده این سخن حکمت‌آمیز می‌گوید: «این جان شما، معارف شما، نصایح شما، بلکه خود قلب و روح شما، همان ماء طهوری است که ناپاکیها را از انسانها می‌زدایـد؛ اما خود این ماء طهور بتدریـج به تصـفیه و تزکیه احتیاج پیدا می‌کند و تزکیه و تصـفیه آن، جز بـا یـک عروج معنوی، جز با یک گردش معنوی به سـمت علویّات - که آن هم با ذکر و دعا حاصل خواهـد شـد - ممکن نمی‌شود.» با ذکر، با توجّه، با توسّل، با مناجات، با نافله، با تضرّع در مقابل خداوند، با تفکّر در آیات آفاقی و انفسی، این ماء طهور بـاز همـان طهـارت خود را به دست می‌آورد؛ آمـاده می‌شود تا باز هم با پلیـدیها مواجه گردد و آنها را از جسم و جان بشـر و عـالم بزدایـد. بنـابراین، ماه رمضان فرصت این عروج معنوی است. همیشه فرصت هست. ماه شـعبان و ماه رجب نیز همین‌طور است. ایام دیگر سال هم برای انسانهایی که اهل ذکر و توجّهنـد، همین‌طور است؛ «انّما تنـذر من اتّبع الـذّکر»(۲). پیروی از ذکر - یعنی به یـادآوردن و توجّه کردن - مـایه نجـات جـان بشـر است. در همه ایـام سال، در همه شـبها، در نیمه‌شـبها، با تلاوت قرآن، با تـدبّر در قرآن، با خواندن این دعاهای پُرمغز و عمیق و این لحن عاشقانه‌ای که در این دعاها هست - بخصوص ادعیّه صحیفه مبارکه سجّادیه - می‌شـود این تسویه بـاطن را به وجود آورد؛ ولی مـاه رمضـان یـک فرصت اسـتثنایی است. لیـالی و ایـام این مـاه، هر سـاعت و هر دقیقه‌اش برای انسان - بخصوص برای جوانان - یک فرصت است. شـما فضلای جوان که بحمداللّه جوانی خودتان را به توفیق الهی در خدمت دین و شریعت و تبلیغ قرار داده‌اید، خیلی باید بهره ببرید و از قبل از ورود در ماه رمضان، در همین روزهای معدودی که باقی مانـده است، خودتان را آماده کنید. شـما از امثال این بنده حقیر آماده‌تر هستید. هم از لحاظ روحی آماده‌ترید، هم گرفتاریهای کمتری دارید و هم از نورانیّت بیشتری برخوردارید. این را قدر بدانید، مغتنم بشمارید و خودتان را باز هم هرچه بیشتر برای برداشتن بارهـای سـنگینتر و انجام بخشیـدن به کارهای بزرگتر آماده کنیـد. هنوز این جامعه و این کشور و این دنیای بزرگ و این تاریـخ، به تلاش شـما - آن هم تلاش مقـدّس و پاکیزه - خیلی احتیاج دارد. بایستی از این فرصـتها حدّاکثر اسـتفاده را بکنید. در زندگی شـما عزیزان، یـک عامل دیگر هم برای مبارک بودن این ماه وجود دارد و آن تبلیغ است، که اجتماع امروز ما هم به مناسـبت تبلیغ است. تبلیغ به این شـکلی که در میـان مـا معمول است، امر خیلی بـدیعی است. حقیقتاً هیچکـدام از روشـهای تبلیغی، هنری، وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها، جای این تبلیغ را نمی‌گیرد. نمی‌خواهم عرض کنم که این تبلیغ مغنی از آنهاست؛ لیکن آنها هم مغنی از این تبلیغ و از ایـن سـبک و این روش نیست. این‌که انسـانی روبه‌رو بـا مـؤمنین در اجتماعـات هرروزه یـا هرشـبه پیـاپی بنشـیند و برای آنهـا با روشـهایی که باید مورد توجّه قرار گیرد به بیان معارف الهی را بپردازد، نصـیحت کند، اخلاق فاضـله را برای آنها بشـکافد، صـراط مسـتقیم را در مقابلشان قرار دهد و آن را برایشان تبیین کند و میان گوینده و مخاطب، نفسها و نگاهها و دلها بر هم گره بخورد، این چیز بسـیار بااهمیتی است. جامعه روحانیت و حوزه‌های مبارکه علمیّه نبایـد این را به هیـچ قیمت از دست بدهنـد. البته همین‌طور هم هست؛ هم طلّاب و فضـلا و عاملان تبلیغ در این راه قـدر این تبلیغ را می‌دانند، هم بزرگان تا سـطح عالیِ مراجع معظّم به این سـبک تبلیغ اهمیت می‌دهنـد و بایـد هم اهمیت بدهنـد؛ چون بسـیار حـائز اهمیت واقعی است. این تبلیغ دارای سه رکن اصـلی است که من مختصـراً عرض می‌کنم: یک رکن، منشأ این تبلیغ است؛ یک رکن، هدف این تبلیغ است؛ یک رکن، ابزار و وسایل و شیوه‌های این تبلیغ است. منشأ این تبلیغ چیست و چه بایـد باشـد؟ منشأ این تبلیغ بایـد فکر، اندیشه، خردمندی، اخلاص و معنویّت باشد؛ یعنی تبلیغ باید از یک منبع نورانی سرچشمه بگیرد. اگر این تبلیغ از روی هوای نفس شد، براساس انگیزه‌های ناسالم شد، از روی بی‌اعتنایی به اصـل کـار شـد و آن منشأ را نـداشت، تـأثیر آن هم تـأثیر آن سرچشـمه فیّاضـی نخواهـد بود که از یـک منشأ عزیز و پُربـار حقیقی سرچشـمه می‌گیرد و می‌ریزد؛ منقطع و ناسالم و آلوده خواهـد شـد. منشأ بایـد هم فکر و انـدیشه و مطالعه و تأمّل و تـدبّر باشد و هم اخلاص و نصـح و علاقه به مخاطب که برای او تبلیغ می‌کنیم. در تبلیغاتی که در دنیا برای بعضـی از فرق - که من نمی‌خواهم اسـم بیاورم - می‌شود و می‌گوینـد مبلّغان فلان فرقه در آفریقا یا در فلان‌جا رفتنـد، این حرفها را زدنـد، این کارها را کردند، با این هدف است که آنها می‌خواهند نشان دهند که تبلیغشان ناشی از همین منشأ مبارک است - یعنی از عشق و نصح نسبت به مخاطبان - لیکن

حقیقت قضیه غیر از این است. معلوم شد که گروههای تبشیری از صدوپنجاه سال پیش، دویست سال پیش، به عنوان مقدّمه استعمار، چه کارهایی را در کشورهای دیگر - چه در کشورهای آسیایی و چه بیشتر از آن در کشورهای آفریقایی - انجام دادند. در خود اروپا هم وضع بدتر از این حرفهاست، که قابل ذکر نیست؛ لیکن در شما این ممکن واقع است و گذشته تبلیغی ما نیز همین را نشان می‌دهد که تبلیغ ناشی از اندیشه و فکر و مطالعه و تدبّر و رسیدگی است. شما به آثار تبلیغی برخی از بزرگان نگاه کنید! اغلب کتابهای مرحوم آیةاللَّه شهید مطهّری رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه سخنرانیهای اوست؛ یعنی تبلیغات اوست که با همین روش و سبکی که شما امروز انجام می‌دهید، ابلاغ شده است، تبلیغ شده است، رسانده شده است و ببینید چقدر پرمایه و پرمغز است. از این قبیل، الی ماشاءاللَّه چه در دوران قبل از انقلاب و چه بعد از آن وجود دارد. همچنین منشأ باید همان اخلاص و صفا و عشق و علاقه به مخاطبان را داشته باشد؛ «عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم»(۳). این، خصوصیتِ آن مبلّغ اوّل و داعیِ اوّل است که شما دنبالش حرکت می‌کنید. باید با مردم این‌گونه بود. با این منشأ باید با مردم حرف زد. وقتی که مبلّغ با این احساس و با آن مایه فکری سخنش وارد میدان می‌شود، مثل مغناطیس دلها را جذب می‌کند، مثل قطرات آب زلال در سخت‌ترین سنگها هم اثر می‌گذارد و در زمین مناسب باروری می‌دهد؛ «والبلد الطّیّب یخرج نباته بإذن ربّه».(۴) آنچه که شما از این زلال معنوی به سرزمین دلهای مردم و ذهنهای مردم سرازیر کنید، فوراً پرورش می‌یابد و رشد می‌کند، که نمونه‌های آن را در زندگیهای خودمان مشاهده کردیم و یک نمونه‌اش همین انقلاب است. این انقلابِ عظیم، مهمترین رکن و عاملش همین تبلیغات بود؛ حال تحلیلگران مادّی هرطور می‌خواهند تبلیغ کنند، بکنند. آنچه که ما دیدیم و حس کردیم، این است و هر هدف بزرگی هم با این تأمین خواهد شد. هدف باید «صراط اللَّه» باشد؛ «صراط اللَّه العزیز الحمید»(۵)، «انّک علی صراط مستقیم»(۶)، «ادع الی سبیل ربّک»(۷). هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم»(۸). باید مردم را به عبودیّت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیّت، در زمینه اخلاق، در زمینه عمل فردی و در زمینه عمل اجتماعی کاربرد دارد، که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن‌وقت بحثهای سیاسی، تحلیلهای سیاسی - تبیین سیاسی - هم در حوزه کار شما قرار می‌گیرد. اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیّت را به منطقه فردی منحصر می‌کردند. آنها این‌جا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیّت است؛ منتها عبودیّت منطقه وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضعگیریهای سیاسی مشمول بحث عبودیّت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره‌ای ندارید. باید درس اخلاق بگویید، درس اخلاق سیاسی هم بگویید، درس اخلاق و معنویّت هم بگویید، تحلیل سیاسی هم بدهید، دشمن درونی را هم - که نفس امّاره یا شیطان رجیم است - معرفی کنید، دشمن اجتماعی را هم - که شیطان بزرگ یا شیطانهای گوناگونند - معرفی کنید، ایادی و اذناب شیطان را هم معرفی کنید. وقتی معنای عبودیّت الهی این شد که انسان از «انداد اللَّه» اجتناب کند و تبرّی جوید، باید از همه اَشکال آن تبرّی جوید. «انداد اللَّه»، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «نفسک التی بین جنبیک(۹)». یک وقت شیطان است که در دعای صحیفه سجّادیه می‌گویید که «او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکّن نکردی، تمکّن بخشیدی.» یک وقت هم شیطانهای قدرتمند عرصه سیاسی‌اند که برای اغوا و راهزنی و تسلّط و ضربه زدن و به جهنّم کشاندن ملتها و شعوب بشری منتظر نشسته‌اند. «انداد اللَّه» اینهایند. دعوت به عبودیّت، نفی اینها را می‌طلبد؛ چاره‌ای ندارید. ما توصیه نمی‌کنیم که منبرها و سخنرانیها را به جنبه‌های فردی و شخصی منحصر کنید؛ نه. ممکن است یک سخنرانی، یک منبر، یک سلسله منبر، منحصر به این معانی باشد - مانعی ندارد - اما در کنار آن بایستی صحنه زندگی اجتماعی - سیاسی انسان هم میدان عبودیت الهی باشد. آن‌جا هم بایستی طواغیت ازاله و زدوده شوند و افشا گردند. عامل سوم، عبارت از روش است. روشها خیلی مهمّ است. در همین

آیه مبارکه «ادع الی سبیل ربّک بالحکمهٔ(۱۰)»، روش را بیان فرموده است. سخن حکمت‌آمیز، یعنی سخن محکم، سخن غیرمشتبه، سخن غیرموهون و غیر ضعیف. حکمت، همه اینها را دارد. سخن حکیم است، یعنی هم حکمت‌آمیز است، هم مستحکم است، هم در مقابل متشابه است؛ «بالحکمهٔ والموعظهٔ الحسنهٔ و جادلهم بالّتی هی احسن(۱۱)». گفتگو، مذاکره، با ذهنها مواجه شدن، مخاطب قراردادن دلها و ذهنها، با لسان مبین و با روش برادرانه حرف زدن، بسیار بسیار مهمّ است. عزیزان من! از جمله چیزهایی که در تبلیغ بسیار مهمّ است، این است که شما پاسخ استفهامهای مخاطبان خود را بدهید. اگر جوانی جلوِ ما نشسته است و ده، بیست سؤال در ذهن اوست، ما هم یک سخنرانی یکساعته برای او می‌کنیم، در حالی که هیچیک از سؤالات او جواب داده نشده است، آیا به نظر شما این سخنرانی موفّق است؟ البته که نه. ما باید سؤالهای ذهن او را که احیاناً بر زبان نمی‌آورد، یا نمی‌تواند به زبان بیاورد، یا خودش متوجّه نیست که این سؤالها را باید به زبان آورد، یا موقعیت مقتضی نیست، پاسخ دهیم. چطور می‌شود پاسخ داد؟ وقتی که استفهامهای او کشف شود و ما بدانیم در ذهن او چیست. این‌قدر که من به فضلای جوان و به علما توصیه می‌کنم که با نسل جوان تماس بگیرید، برای این است. با نسل جوان تماس بگیرید، سؤالهای اینها را بخواهید، استفهامهای اینها را بشناسید، ببینید وقتی پای صحبت روحانی می‌نشینند، چه می‌طلبند؛ نه این‌که چه توقّع دارند شما بگویید، بلکه چه توقّع دارند برای آنها تبیین شود. این شناختن نیازها، خیلی مهمّ است. از این بالاتر، نیازهای جماعت مردم است. گاهی یک نیاز تبلیغی در جامعه وجود دارد، آحاد هم به آن توجّه ندارند؛ ولی شما می‌دانید که این نیاز هست. مثلاً شما تبلیغات دشمن را گوش کردید، دیدید که دشمن متمرکز و متوجّه به چیست؛ می‌فهمید که باید این را مورد توجّه قرار دهید و ازاله پلیدی و دفن تبلیغات کذب دشمن را بکنید؛ در حالی که ممکن است خود آن مخاطبان به آن توجّه نداشته باشند. این می‌شود رفع نیاز. عزیزان من! یکی از خدمتهایی که دشمنان ما به ما می‌کنند، همین است که به ما نشان می‌دهند در تبلیغ روی چه نقاطی باید متمرکز شویم. امروز اگر شما نگاه کنید، می‌بینید که همه دستگاههای تبلیغی دشمن دست به دست هم داده‌اند و تبلیغات خود را بر روی چند نقطه متمرکز کرده‌اند. در رأس آنها هم تبلیغات صهیونیستهاست. صهیونیستها که عرض می‌کنیم، فقط مراد ما دولت صهیونیست غاصب نیست؛ او بخشی از مجموعه صهیونیستهاست؛ مجموعه صهیونیستهایی که سرمایه‌داران بزرگ کشورهایی از جمله امریکا را تشکیل می‌دهند و بر سیاست آن کشور مسلّطند. امروز متأسّفانه کشور امریکا، دولت امریکا، کنگره امریکا، در زمینه‌های گوناگون - مالی، تبلیغاتی، فرهنگی و غیره - اسیر طلسم صهیونیستند. تبلیغات رسانه‌ای دنیا هم غالباً در اختیار اینهاست. این خبرگزاریهای معروفی که شما می‌بینید، عمده‌شان در اختیار همین مجموعه‌اند. بعضیها هم که متعلّق به آنها نیستند، با آنها هم‌جهتند. اگر شما تبلیغات اینها را نگاه کنید، می‌بینید که در مورد کشور عزیز و ملت بزرگ و قهرمان و درعین‌حال مظلوم ما، بر روی چند نقطه متمرکزند: اوّل، اختلاف و دوئیت و تفرقه است؛ همان داستان قدیمی «تفرقه بینداز، حکومت کن»؛ همان درد و بلای عمده‌ای که از قدیم در جان ملتها می‌افتاده است. درصددند تفرقه ایجاد کنند، یا اگر هرچه تلاش کردند دیدند نمی‌توانند تفرقه ایجاد کنند، شایعه تفرقه بیندازند. شما ملاحظه کنید، همین کنفرانس اسلامی بحمداللّه و به عزّت الهی، موجب عزّت امت اسلامی و ملت عزیز ایران شد؛ «من کان یرید العزّهٔ فللّه العزهٔ جمیعاً»:(۱۲) هرکس عزت می‌خواهد، سراغ خدا برود؛ خدا به او عزت خواهد داد. در این کنفرانس، این آیه شریفه خودش را نشان داد و دست قدرت الهی و عزت الهی، ملت ایران و دولت ایران و مسؤولان کشور و دست‌اندرکاران را در دنیا مثل خورشیدی روشنی‌بخش و بامشکوهٔ و منور جلوه داد. علی‌رغم میل امریکا، به وسیله این اجلاس باشکوهی که در این‌جا تشکیل شد، همه سیاستهای امریکا در مورد ایران شکست خورد. دیدند که این اجلاس، نشان‌دهنده وحدت، یکپارچگی، مدیریّت قوی، همکاری صمیمانه بین مسؤولان کشور و مسؤولان و مردم است و قدرت و توانایی انجام کارهای بزرگ و پیچیده و مرکّب را دیدند. حالا چه‌کار باید بکنند؟ شروع به ساختن شایعات و ایجاد اختلاف کردند. از روز اوّل تشکیل کنفرانس تا به‌حال شایعه اختلاف را همین‌طور ترویج می‌کنند. البته کسی هم گوشش بدهکار نیست، اعتنایی هم نمی‌کند؛ چون شواهد و قرائن و نصوص و همه‌چیز

برخلاف شایعات آنهاست؛ اما آنها کار خودشان را می‌کنند. پیداست که به مسأله اختلاف خیلی اهمیت می‌دهند. شما باید درست نقطه مقابل این جریان حرکت کنید. اوّلاً سعی کنید اختلاف نباشد، ثانیاً سعی کنید شایعه اختلاف که دشمن آن را رشد و پرورش می‌دهد، نباشد. کسانی که شایعه اختلاف را در داخل تقویت می‌کنند، مثل کسانی هستند که خود اختلاف را دامن می‌زنند. دستهای حقیر و ضعیف و پلیدی سعی می‌کنند ایجاد اختلاف کنند. اگر هم دیدند نمی‌شود اختلاف به وجود آورند، سعی می‌کنند شایعه‌پراکنی کنند که بله، اختلاف هست. مثل این‌که دشمن سعی می‌کند به جبهه حق شکست وارد کند. وقتی که دید نمی‌تواند، شایعه می‌اندازد که بله، شکست می‌خورند؛ الان است که شکست بخورند؛ الان است که عقب‌نشینی کنند! کار دشمن همین است؛ شما باید نقطه مقابل او حرکت کنید. این خدمتی است که دشمن به ما می‌کند. دشمن به ما نشان می‌دهد که روی این نقطه حسّاس است و در واقع معلوم می‌شود که ما بایستی روی این نقطه متمرکز شویم. البته نسبت به رفتار دشمن، عکس‌العملی و انفعالی حرکت نمی‌کنیم؛ یک تجزیه و تحلیل منطقی و خردمندانه است. نقطه دوم، تیره‌وتار و مبهم جلوه دادن آینده است. سعی دشمن این است که نشان دهد آینده مبهم و تیره‌وتار است و معلوم نیست که چه خواهد شد و به کجا می‌رسند. وظیفه مبلّغ دین و مبلّغ معنویت و پیام‌آور حقیقت این است که مردم را امیدوار کند و یأس را از آنها بزداید. یأس، بزرگترین دشمن یک ملت است. باید تلاش گردد که یأس از مردم زدوده شود. نگاه کنید ببینید در منطقه‌ای که مورد بحث شماست، مخاطبتان چه زبانی نیاز دارد. به هر تقدیر باید مانع شوید که یأس در دلها راه پیدا کند. کاری که دشمن می‌خواهد بکند، این است که یأس را بر دلها حاکم کند و هر کس به گونه‌ای مأیوس باشد: دانشجو یک‌طور، دانش‌آموز یک‌طور، کارگر یک‌طور، روحانی یک‌طور، کاسب یک‌طور، اداری یک‌طور، مسؤول دولتی یک‌طور، مسؤول بلندپایه یک‌طور. هرکدام روشهایی دارند؛ ما از نزدیک می‌بینیم. روشهایی دارند که حتّی برخی از مسؤولان بلندپایه را هم در یک کشور مأیوس کنند. ما مسؤولانی را از کشورهای دیگر می‌بینیم که گاهی با ما صحبت می‌کنند، دلشان پر از یأس است. واقعاً آدم مأیوس چه‌کار می‌تواند بکند؟ ما سعی کردیم یأس را از دلهای آنها بیرون بکشیم و به جایش امید تزریق کنیم. بحمداللَّه ملت ما، ملت امیدوار و بانشاطی است. در مردم امید را تزریق کنید. یک مرکز دیگر که دشمن روی آن کار می‌کند، ارزشها و پایه‌ها و اساس انقلاب است. دشمن می‌خواهد ایمان مردم به آن عاملی که توانست این حرکت عظیم و معجزآسا را تقریباً نوزده سال قبل به وجود آورد و آن را تا امروز نگه بدارد و جنگ را به نفع اسلام و مسلمین به پیروزی برساند، در دلها و ذهنها از بین ببرد. خیلی باید مراقب باشید. می‌خواهند مردم را به پایه‌ها و به اصول انقلاب و به این حرکت و نهضت عظیم و به پایه‌های جمهوری اسلامی بی‌اعتقاد و آنها را متزلزل کنند. دشمنی آنها با اشخاص نیست. دشمنی آنها با فلان عنوان مخصوص نیست. دشمنی با اصل این حرکت عظیم است؛ دشمنی با انقلاب است. کسی که این را نفهمد، چقدر غافل است! نقطه مقابل این حرکت، حرکت شما در تبلیغ است. اگر آن منشأ تبلیغی، آن هدف تبلیغی و این روشها و ابزارها و شیوه‌های تبلیغی مورد نظر باشد، موفّقترین و ماندگارترین و عمیقترین روشهای تبلیغی همین کاری است که شما به صورت سنّتی انجام می‌دهید. من به شما عرض کنم که به فضل الهی این را ما به چشم خودمان مشاهده کردیم و دیدیم که دست قدرت الهی، این ملت را حمایت و پشتیبانی می‌کند. نه قدرت امریکا، نه قدرتهای عظیم مالی و اقتصادی، نه قدرتهای جاسوسی و امنیتی و نه قدرتهای مخرّب نظامی، هیچکدام قادر نیستند این ملت مؤمن و انقلابی و شاداب و جوان و پرامید را از راه عزّت و عظمت اسلام که پیش می‌برد و پرچم اسلام را که بر دست گرفته است و به اهتزاز درمی‌آورد، برگردانند و او را در نیمه راه متوقّف کنند. امیدواریم که خداوند متعال به شما توفیق دهد و لطف کند. راه شما را هموار کند، دل شما را روشن کند، همه شما و ما را مشمول ادعیّه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه قرار دهد. شبهای قدر را هم قدر بدانید. بنده هم از همه شما ملتمس دعا هستم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------
-- ۱) مقصود «مولانا»ست که در مثنوی به این مطلب پرداخته است. ۲) یس: ۱۱ ۳) توبه: ۱۲۸ ۴) اعراف: ۵۸ ۵) ابراهیم: ۱ ۶) زخرف: ۴۳ ۷) نحل: ۱۲۵ ۸) یس: ۶۱

۹) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۴ ۱۰) نحل: ۱۲۵ ۱۱) نحل: ۱۲۵ ۱۲) فاطر: ۱۰

خطبه‌های مقام معظم رهبری در اولین جمعه ماه مبارک رمضان

خطبه‌های مقام معظم رهبری در اولین جمعه ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم «الحمدللَّه ربّ‌العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوب الیه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه؛ سیّدالانبیاء والمرسلین، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین المنتجبین. سیّما بقیه‌اللَّه فی‌الارضین . قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: «هوالذی بعث فی‌الامیّین رسولاً ـ منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم‌الکتاب والحکمهٔ».(۱) پروردگارا! با همه وجود و با همه حواس و احساسات و مشاعر خود، تو را سپاس می‌گوییم که به ما فرصت عنایت کردی تا یک ماه رمضان دیگر را درک کنیم و یک بار دیگر در مهمانسرای الهی و معنوی مبارک تو وارد شویم. اگر این فضل و لطف بزرگ الهی با این توفیق همراه شود که بتوانیم این بار از ضیافت الهی حقیقتاً استفاده کنیم و بر سر سفره انعام و احسان الهی بهره‌مند شویم، چنانچه تا آخر عمر یکسره شکر این نعمت را بگزاریم، شکر لازم و حقیقی را نگزارده‌ایم. به شما برادران عزیز و خواهران گرامی و نمازگزاران، ورود در ساحت این میهمانسرای الهی را تبریک عرض می‌کنم. آنچه که امروز در خطبه اوّل عرض می‌کنم، اوّلاً ـ توصیه همه شما برادران و خواهران عزیز به تقواست. هدف از روزه، تقوای الهی است و یکی از بزرگترین دستاوردهای ماه مبارک رمضان است. امیدوارم من و شما بتوانیم به برکت این ماه، در رفتار خود، در گفتار خود، در احساسات و اندیشه‌های خود، تقوای الهی و آن مراقبت عظیم را حاکم کنیم و خود را یک قدم به کمال انسانی نزدیک سازیم. بعد هم صحبت کوتاهی درباره روزه است که وظیفه عمده در این ماه مبارک به حساب می‌آید. خدای متعال بشر را طوری آفریده است که به تربیت احتیاج دارد. هم از بیرون باید او را تربیت کنند، هم از درون خودش باید خودش را تربیت کند. در مقوله مسائل معنوی، این تربیت، یکی تربیت فکر و قوای عقلانی اوست که محلّ این تربیت، تعلیم است و یکی تربیت نفس و قوای روحی و قوه غضبیّه و شهویّه اوست که نام این تربیت، تزکیه است. اگر انسان تعلیم درست و تزکیه درست شود، همان مادّه مستعدّی است که در کارخانه مناسبی شکل مطلوب خود را پیدا کرده و به کمال رسیده است. هم در این نشئه وجود او منشأ برکت و خیر و مایه آبادی جهان و آبادی دلهای انسانهاست، هم وقتی وارد نشئه دیگر شد و به عالم آخرت قدم گذارد، سرنوشت او همان سرنوشتی است که همه انسانها از اوّل تا امروز مشتاق آن بوده‌اند؛ یعنی نجات، زندگی ابدی سعادتمندانه و بهشت. لذا انبیا از اوّل تا نبیِ‌مکرّم خاتم صلّی‌اللَّه‌علیه وآله سلّم، هدف خود را تعلیم و تزکیه معیّن کرده‌اند: «یزکّیهم و یعلّمهم‌الکتاب والحکمهٔ». انسانها را، هم تربیت عقلانی و فکری می‌کنند و هم تربیت روحی. تمام عبادات و تکالیف شرعی‌ای که من و شما را امر کرده‌اند تا انجام دهیم، درحقیقت ابزارهای همین تزکیه یا همین تربیت است؛ برای این است که ما کامل شویم؛ ورزش است. همچنان که اگر ورزش نکنید، جسم شما ناتوان، بی‌قدرت و آسیب‌پذیر خواهد شد و اگر بخواهید جسم را به قدرت، به زیبایی، به توانایی، به بروز قدرتها و استعدادهای گوناگون برسانید، باید ورزش کنید. نماز، ورزش است؛ روزه، ورزش است؛ انفاق، ورزش است؛ اجتناب از گناهان، ورزش است؛ دروغ نگفتن، ورزش است؛ خیرخواهی برای انسانها، ورزش است. با این ورزشها، روح زیبا و قوی و کامل می‌شود. اگر این ورزشها انجام نگیرد، ممکن است به ظاهر خیلی پسندیده به نظر بیاییم؛ اما باطنمان یک باطن ناقص و نحیف و حقیر و آسیب‌پذیر خواهد بود. روزه، یکی از این ورزشهاست. روزه فقط این نیست که انسان نخورد و نیاشامد. این نخوردن و نیاشامیدن، باید از روی نیّت باشد، والّا اگر شما یک روز به خاطر گرفتاری و یا اشتغال به کار، دوازده ساعت، پانزده ساعت فرصت نکنید چیزی بخورید، هیچ ثوابی به شما نخواهند داد. اما همین امساک را وقتی با نیّت انجام دادید – «اجعلنا ممّن نوی فعمل»؛ نیّت کند و به دنبال آن، عمل انجام دهد – این همان گوهر درخشانی می‌شود که به شما ارزش می‌بخشد و روحتان را قیمتی می‌کند. شرط روزه، نیّت است. نیّت یعنی چه؟ یعنی این عمل را،این حرکت را، این امساک و تمرین

را، جهت دادن برای خدا، در راه خدا، به خاطر انجام دستور الهی. این است که به هر کاری ارزش می‌بخشد.لذا در دعای شب اوّل ماه مبارک می‌خوانید که: «اللّهم اجعلنا ممن نوی فعمل ولا تجعلنا ممن شقی فکسل»(۲). کسالت، بی‌رغبتی و بی‌نشاطی برای کار - چه کار معنوی و چه کار مادّی - شقاوت است. روزه، یکی از بهترین کارهاست. با این که به ظاهر اقدام نکردن است؛ اما در باطن اقدام است، عمل است، کار مثبت است. چون شما نیّت این کار را دارید؛ لذا از هنگامی که وارد صحنه روزه‌داری می‌شوید - یعنی از بعد از لحظه طلوع فجر - تا آخر روز به طور دائم به خاطر این نیّت، در حال عبادتید. اگر هم بخوابید، عبادت می کنید. همین‌طور راه بروید، عبادت می‌کنید. این که از قول نبّی‌اکرم علیهو علی‌آله‌الصّلاهٔ والسّلام نقل شده است که فرمود: «انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عبادهٔ(۳)»؛ خوابیدن و نفس کشیدن شما عبادت است، خواب چطور عبادت می‌شود؟ نفس کشیدن چطور «سبحان‌اللّه» گفتن می‌شود؟ این به خاطر آن است که شما بی‌کار هم که باشید، هیچ اقدامی هم که نکنید، چون با این نیّت وارد این وادی شده‌اید، یکسره در حال عبادتید. در روایت دیگر می‌فرماید: «نوم‌الصّائم عبادهٔ و صمته تسبیح(۴)»؛ سکوت هم که می‌کنید، مثل این است که «سبحان‌اللّه» می‌گویید. و «عمله متقبّل و دعائه مستجاب(۵)»؛ عمل شما مقبول، و دعایتان مستجاب است. سکوت شما عبادت است، نفس کشیدن شما عبادت است، خوابیدن شما عبادت است. چرا؟ چون شما این امساک و این دست کشیدن از بخشی از لذّات جسمانی را، برای خدا در یک مدّت سی روزه - ماه رمضان - تجربه می کنید. همه این عبادت و دیگر عبادات، برگرد این محور می‌گردد که انسان با مشتهیّات نفسانی و با لذایذی که انسان را به پستی می‌کشانند و برده می‌کنند، مبارزه کند. افسار گسیخته کردن نفس انسانی، هنر نیست. هر چه در توان داری لذّت ببری، برای انسان کمال نیست؛ این از مقوله حیوانیّت است. انسان هم یک جنبه حیوانی دارد؛ تقویت جنبه حیوانی است. البته جنبه حیوانی هم جزو ماست و نخواستند که ما آن را نداشته باشیم. خوردن، آشامیدن، استراحت کردن، لذّت مباح بردن، جزو وجود ماست؛ اشکال هم ندارد و کسی آنها را منع هم نکرده است. آنچه ممنوع است، این است که انسان در این جنبه غرق شود. مادّیگری، انسان را به غرق شدن در این جنبه می‌کشاند. ادیان و روشهای عقلانی عالم - که روش الهی، مبتنی بر پایه‌های عقلانی است - جلوِ انسان را می‌گیرد، تا در این سراشیب لذّت‌بری از لذایذ و مشتهیّات زندگی، اختیار خود را از دست ندهد و فرو نغلتد. هر دعوتی که انسان را به لجام‌گسیختگی در لذّات بکشاند، دعوت به آتش و دعوت به بدبختی و هلاکت است. به طور کلّی ، دعوت انبیا، دعوت حکما، دعوتهای الهی، در جهت کفّ‌نفس از این لذایذ است، که روزه هم از این قبیل است. به همین خاطر است که در روایات ما، ماه رمضان یک صحنه مناسب شمرده شده است؛ برای این که انسان در این ماه تمرین کند و مجموعه گناهان را ترک گوید. یک روایت از امام صادق علیه‌الصّلاهٔ والسّلام است که خطاب به «محمّدبن مسلم» می‌فرماید: «یا محمّد! اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و لسانک و لحمک و دمک و جلدک و شعرک و بشرک(۶)». امام صادق به این یار و شاگرد نزدیک خودشان می‌فرمایند که وقتی روزه می گیری، باید شنوایی تو روزه‌گیر باشد، بینایی تو روزه بگیرد، زبان تو روزه بگیرد، گوشت و خون و پوست و موی و بشره تو روزه‌دار باشد؛ دروغ نگویی، انسانهای مؤمن را دچار بلا نکنی، دلهای ساده را اغوا نکنی، برای برادران مسلمان و جامعه اسلامی توطئه درست نکنی، بدخواهی نکنی، بددلی نکنی، تهمت نزنی، کم‌فروشی نکنی، امانتداری کنی. انسانی که در ماه رمضان با کفِ‌نفس خود، از خوردن و آشامیدن و مشتهیّات نفسانی و جنسی روزه می گیرد، باید زبان خود، چشم خود، گوش خود، و همه اعضا و جوارح خود را روزه‌دار بداند و خود را در محضر خدای متعال و دوری گزیده از گناهان بینگارد. دنباله روایت می‌فرماید: «ولایکون یوم صومک کیوم فطرک»؛ روز روزه تو، مثل روز فطر تو نباشد؛ مثل روزهای عادّی باشد. روز ماه رمضان هم همان‌گونه رفتار کنی که در روزهای عادّی رفتار کردی. باید به تربیت نفس توجّه کنی و این فرصت را مغتنم بشماری. در یک روایتی دیگر می‌فرماید: «صوم النّفس امساک الحواس الخمس عن سائر المأثم»(۷). از امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔ والسّلام نقل شده است که روزه نفس، غیر از روزه جسم و روزه شکم است. روزه نفس انسان این است که همه حواس پنجگانه او از گناهان امساک کنند. «و خلوّ القلب من جمیع

اسباب الشّر»؛ دل از همه موجبات و اسباب شرّ و فساد خالی شود. با خدای متعال و با بندگان خدا، دل را صاف و بی‌غلّ و غش کنیم. در این جهت، روایات زیادی هست. برادران و خواهران عزیز! از این فرصت استفاده کنیم. ماه رمضان یک فرصت بسیار مغتنم است، برای این‌که خودمان را به خدا نزدیک کنیم، به کمال نزدیک کنیم، از مفاسد دور کنیم، از گناهان پاک کنیم. این دعاهایی که در این ماه هست، این استغفاری که در این ماه مستحب است، همه فرصت است؛ مبادا این فرصتها از دست برود. این ماه رمضان به زودی تمام خواهد شد. اگر تا ماه رمضان دیگر زنده بمانید، آن هم مثل برق و باد خواهد گذشت. این فرصتهای ذی‌قیمت از دست خواهد رفت؛ از هر روز و ساعتش باید استفاده کنید. من به شما برادران و خواهران نمازگزار؛ بخصوص به جوانان توصیه می‌کنم که از این بهار رحمت الهی استفاده کنید، استغفار کنید، درِ خانه خدا بروید، از گناهان تن و گناهان روح و گناهان فکر و قلب استغفار کنید. آن جامعه‌ای که این‌طور محلّ استغفار الهی و توبه الی‌اللّه باشد، جامعه نورانی خواهد بود و به برکت آن نورانیّت، پروردگار متعال خیرات را بر جامعه نازل خواهد کرد؛ همچنان که به برکت همین دلهای پاک و ارواح طیبه شما مردم در طول این هجده، نوزده سال پیروزی انقلاب، برکات و خیرات و لطف خودش را بر این ملت و بر این کشور نازل کرده است. برای حفظ و جلب رحمت الهی، باید به درِ خانه خدا رفت. چند جمله هم به عنوان دعا عرض کنم. همه از خدای متعال در این لحظات مُشْرف به اذان ظهر، حاجات عمده ملت مسلمان، امّت مسلمان و این ملت بزرگ را بخواهیم: «نسئلک اللّهم و ندعوک، باسمک العظیم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاکرم یااللّه یا رحمن یا رحیم یا مقلّب القلوب.» پروردگارا! دلهای ما را بر دین و ایمان ثابت بدار. قدمهای ما را در راه خودت ثابت و مستحکم بدار. نصرت خود را بر ملت ایران و بر امّت اسلامی نازل کن. دشمنان اسلام و مسلمین را مخذول و منکوب بگردان. در این ماه، رحمت خود را بر جسمها و روحها و محیط زندگی ما ببار. پروردگارا! دلهای ما را از آنچه که هست، با یکدیگر مهربانتر کن. پروردگارا! این ملت را در میان ملل دنیا سربلند بگردان؛ گرفتاریهای او را برطرف کن؛ همه امورش را اصلاح فرما و کسانی را که به این ملت خدمت می‌کنند، مشمول رحمت و لطف خود قرار بده. پروردگارا! ما را با قرآن و با اسلام زنده بدار؛ با قرآن و با اسلام و در راه آنها بمیران؛ با قرآن در قیامت محشور بگردان . پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ادعیّه زاکیه آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان. پروردگارا! ارواح طیّبه شهدای عزیز ما، روح مطهّر امام الشهداء رضوان اللّه علیه را از ما راضی و خشنود بگردان؛ راه ما را راه آنان و سرانجام ما را سرانجام آنان قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل‌هواللّه احد. اللّه‌الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.(۸) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه رب العالمین. والصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و سیّدهٔ المعصومهٔالزّهراءالجلیله سیّدهٔ نساءالعالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجَنّه و علی‌بن الحسین زین‌العابدین و محمّدبن علی‌الباقر و جعفربن محمّدالصادق و موسی‌بن جعفر الکاظم و علی‌بن موسی الرّضا و محمّدبن علی الجواد و علی‌بن محمد الهادی و الحسن بن علی الزّکی العسکری والحجّهٔالقائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔالمسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. من در این خطبه هم برادران و خواهران عزیز را به تقوای الهی دعوت و توصیه می‌کنم. موضوعی که در این خطبه در نظر داشتم عرض کنم، به نحوی نیست که بشود در این هوای بارانی - که ذهن من مشغول به برادران و خواهرانی است که در خیابانها و فضای باز ایستاده‌اند - به تفصیل وارد این موضوع شوم و حرف بزنم. ناگزیر به یک اشاره و مختصری اکتفا خواهم کرد و اگر توفیقی دست داد که باز هم در یکی از جمعه‌های این ماه، به زیارت نمازگزاران در نمازجمعه مشرّف شوم، شاید تفصیل بیشتر را در آن هنگام و آن فرصت عرض کنم. خلاصه‌ای که به نظرم می‌رسد الان عرض کنم، این است که استکبار بر روی تبلیغات، خیلی حساب می‌کند و البته این غلط هم نیست! به یک معنا دستگاه استکبار، اشتباه هم نمی‌کند که بر روی تبلیغات حساب می‌کند. هم در زمینه‌های سیاسی، که ما وقتی در زمینه سیاسی بحث می‌کنیم، جبهه مقابل را تعبیر به «استکبار» می‌کنیم - که این نامگذاری دلایلی دارد - و هم وقتی در جبهه مبارزه‌ی فرهنگی بحث می‌کنیم، جبهه مقابل را

«فرهنگ غربی» یا «فرهنگ تهاجم» می‌گوییم - که این نامگذاری هم باز دلایل خودش را دارد - فعلاً بحث من بر سر مواجهه استکبار با نظام جمهوری اسلامی است. در واقع استکبار، تبلیغات را میاندار مبارزه علیه خط و ربط و جهتگیری ملت مسلمان کرده است. نه این که بخواهیم بگوییم از حالا؛ بلکه از همان ماههای اوّل پیروزی انقلاب، این کار شد. منتها در واقع، اقبال با استکبار نبود؛ کما این که امروز هم در این جهت، اقبال با استکبار نیست! آنها که روی تبلیغات حساب می‌کنند، از این باب است که اثر تبلیغات را در دنیا دیده‌اند. فرض بفرمایید که تبلیغات در این قضایای تبدیل و امحای نظامهای مارکسیستی در اروپای شرقی، نقش خیلی عجیبی داشت. ما بخصوص بعضی از این قضایا را با دقّت دنبال می‌کردیم و اثر تبلیغات را لحظه به لحظه می‌دیدیم. فرض کنید در رومانی، تبلیغات امریکایی و غربی، قدم به قدم آن مردم را راهنمایی می‌کرد؛ یا قبل از آن در تبلیغات لهستان، در آن نهضت همبستگی که زمان حکومت مارکسیستی داشتند، تبلیغات رادیو امریکا و تبلیغات جهانی، مردم را تقریباً قدم به قدم هدایت می‌کرد که چه کار بکنید، به کدام سمت حرکت کنید، چه کسی را بلند کنید و چه کسی را به زمین بزنید! اینها را دیده‌اند؛ حتی در شوروی سابق و در جاهای دیگر نیز همین طور. اشتباه آنها این است که ایران اسلامی را با اروپای شرقی و ملت ایران را با ملتهای اروپای شرقی مقایسه می‌کنند؛ در حالی که ملت ایران، تفاوتهای عجیب و عمیقی با آنها دارد. اوّلاً این ملت، سوابقی از این استکباری که سردمداران این رادیوها هستند - مثل امریکا و مثل انگلیس - دارد، که این سوابق، شکاف و فاصله را زیاد کرده است. این ملت، دهها سال چوب خباثت و ملعنت و دشمنی اینها را خورده است - اینها که فراموش نمی‌شود - بعد، از اوّل انقلاب تا به حال، غرض‌ورزیِ اینها را در تبلیغات دیده است. مثلاً در جنگ تحمیلی، همین ملت ایران و همین جوانان آحاد مردم در جبهه‌های جنگ بودند؛ کس دیگری نبود. اینها می‌دیدند که تبلیغات استکباری، چطور واقعیّات جنگ را صد و هشتاد درجه عکس آنچه که بود، منعکس می‌کرد! می‌خواستند عراق را در تبلیغات خودشان، موجّه، مقبول، پیروز و مظّفر منعکس کنند - با آن همه جنایتی که آن وقت از آن جبهه سر می‌زد - و ایران را با این جوانان نورانی، با این مردم مؤمن، با این انسانهای والا و بزرگوار، با این اخلاقیّات برجسته و پیشرفته، با این ایثار، با این خداترسی و با این روحها و دلهای نازنین در این مردم، در چهره دژخیمی معرفی کنند! خوب؛ مردم اینها را یادشان است و فراموش نکرده‌اند که تبلیغات خصمانه علیه ما که از طرف استکبار اداره می‌شود، این‌گونه بدنام و بدسابقه است. لذاست که تبلیغاتشان اثری نمی‌بخشد. هر چه حرکت می‌کنند، فایده‌ای ندارد! اما ملت ایران باید بداند که آنها روی تبلیغات اهمیت می‌دهند. ببینید؛ یک بدیها و نابسامانیهایی در بین ما، برای دشمن ما مطلوب است؛ می‌خواهند اینها تحقّق پیدا کند. اگر توانستند که این نابسامانیها و بدیها و زشتیها و خرابیها را به وجود آورند، که خوب، به وجود می‌آورند. منتها نمی‌توانند؛ وقتی نمی‌توانند، حداقل این است که در تبلیغاتشان این‌طور وانمود کنند که این بدیها هست! این برای آنها، مقداری از موفقیّت است که ممکن است ذهنهای بعضیها را آشفته کند، دلهای بعضیها را بلرزاند، یا دوستان جمهوری اسلامی را در خارج از این کشور، مردّد کند. من چندی پیش هم در صحبتی گفتم که در واقع دشمنان ما با نقاطی که در تبلیغاتشان برجسته می‌کنند، نوعی خدمت به طرّاحان و گردانندگان نظام جمهوری اسلامی می‌کنند! آن خدمت این است که مشت خود را باز می‌کنند؛ نشان می‌دهند که بر روی چه چیزهایی حسّاسیت دارند. امروز اگر من بخواهم به صورت خلاصه عرض کنم که اینها بر روی چه چیزهایی حسّاسیت دارند، باید عرض کنم در درجه اوّل، این سه چیز است: یکی اختلاف. اصرار دارند وانمود کنند که در نظام جمهوری اسلامی، اختلاف هست. یک وقت می‌گویند: اختلاف بین مسؤولین. یک وقت می‌گویند: اختلاف بین دست‌اندرکاران نظام. در دایره‌ای وسیعتر، یک وقت می‌گویند: اختلاف بین مردم و مسؤولین. یک وقت می‌گویند: اختلاف بین مردم! سعی می‌کنند این طور وانمود کنند که اختلاف هست. حتّی بعد از برگزاری کنفرانس اسلامی باشکوهی که در تهران تشکیل شد، همه دست‌اندرکاران و سیاسیّون دنیا مبهوت شدند؛ چون دیدند مسؤولین جمهوری اسلامی یک مجموعه‌اند. به قول جوانان: یک تیم کامل؛ هر کسی کار خود را انجام می‌دهد، همه هم هماهنگ. خیلی برای آنها شگفت‌آور بود؛ چون تبلیغات دشمن، عکس این را

القا نموده و فریاد کشیده و تبلیغ کرده بود! این‌جا دیدند نخیر؛ این‌طور نیست، بلکه یک مجموعه هماهنگ با یک تمرکز قوی بر روی مسائل مشترکی، هر کسی کار و وظیفه و روابط تعریف شده خود را می‌شناسد و عمل می‌کند. این را سعی می‌کنند؛ حتّی بعد از آن هم که این، به روشنی و وضوح نشان داده شد، باز تبلیغات دشمنان، به زبانهای مختلف، مرتب سعی می‌کنند همین را هم مخدوش کنند. پس یکی مسأله اختلاف است. مسأله دوم، گرایش به غرب، یا گرایش به امریکاست. مرتّب سعی می‌کنند این را هم القا کنند که بله، در ایران یک جناح - گاهی می‌گویند یک جناح، گاهی می‌گویند کسی، گاهی می‌گویند مجموعه‌ای، گاهی می‌گویند مردم، گاهی می‌گویند دولتیها - دلشان می‌خواهد که به غرب، گرایش پیدا کنند؛ طرف غرب - طرف امریکا - بروند و آشتی کنند! دلشان خوش است به این که این را تبلیغ کنند؛ چون اگر می‌توانستند چنین کاری را انجام دهند، البته می‌کردند؛ حالا که نتوانستند و می‌بینند که نظام جمهوری اسلامی، جهتگیری منطقی و عقلایی و مستدلّ خود را به طور مستحکمی حفظ کرده است، مصلحت خودشان می‌دانند که اینها را تبلیغ کنند. می‌گویند: فلان کس به امریکا گرایش دارد، فلان کس به غرب گرایش دارد، فلان کس حرکت چنین می‌کند و با دیگران مخالف است! برای این که شاید بتوانند در داخل، دلهایی را متزلزل کنند، شاید بتوانند در بین مردم، اختلاف بیندازند، شاید بتوانند دوستان را در دنیا متزلزل کنند! این هم یک نقطه دیگر است که روی این، بسیار مانور و حرکت می‌کنند. نقطه سوم هم بی‌اعتقادی مردم به اسلام و نظام و ایمان اسلامی است. این را هم به شدّت تبلیغ می‌کنند. خوب؛ در داخل کشور، جوانان ما، دانشجویان ما، همین دانشگاه تهران ما، همین مسجد دانشگاه، شاهد عبادت و راز و نیاز و نماز جماعت و اعتکاف و روزه‌داریِ برجسته‌ترین جوانان این مملکت است. بهترین جوانان هر کشور، جوانانی هستند که صاحب فکر و با اندیشه باشند. قاعدتاً و غالباً در میان دانشجویان، این‌طور کسانی به صورت وافر پیدا می‌شوند؛ البته در بین غیردانشجویان هم این‌طور جوانان خوب هستند. ولی در زمان قدیم - زمان ما که جوان بودیم - در میان دانشجویان، در دانشگاه تهران و بعضی دانشگاههای دیگر و در همه ایران، شاید هزار نفر اعتکاف نمی‌کردند! در قم که مرکز دین و عبادت بود، شاید چند صدنفر طلبه اعتکاف می‌کردند. معمول نبود؛ مردم دور بودند. عزیزان من! من این را همین‌جا بگویم که دستهایی - تبلیغات دروغین و گاهی احمقانه و گاهی خبیثانه - می‌خواهند این‌طور وانمود کنند که مردم در سابق، از حالا دیندارتر و با اخلاقتر بودند! این، دروغ است. سابق یعنی چه وقت؟ یعنی دویست سال قبل؟ بله، ممکن است؛ البته آن را هم ما چیزهایی شنیده‌ایم، ندیده‌ایم. آن سابقی که ما یادمان است - پنجاه سال قبل، چهل سال قبل، سی‌سال قبل - انسان که در ماه رمضان به شهر تهران وارد می‌شد، اصلاً حال و هوای روزه در این شهر نبود! مردم راه می‌رفتند و راحت سیگار می‌کشیدند، غذا می‌خوردند، ساندویچ می‌خوردند! اصلاً کسی احساس نمی‌کرد که این‌جا روزه است! مشهد که شهری مذهبی بود - ما در مشهد بودیم - مردم راحت و علنی روزه می‌خوردند؛ کانّه در بعضی از بخشهای شهر، اصلاً ماه رمضان نیامده است! در مساجد - ظهر ماه رمضان در غالب مساجدی که انسان سر می‌زد و می‌رفتیم، می‌دیدیم - پنجاه نفر، چهل نفر، حداکثر صد نفر جمعیت نشسته بودند؛ مگر این که در جایی یک منبریِ معروفِ خوش‌بیانی باشد! امروز شما نگاه کنید! همه‌جا روزه‌دار است، همه جا در حال ذکر و در حال توجّه است و بهترین روزه‌داران از میان جوانانند. جلسات قرآن، جلسات دعا، جلسات توسّل، جلسات تضّرع و سخنرانیهای طولانی هست. اصلاً آیا با گذشته قابل مقایسه است؟ اعتکاف نیز همین‌طور بود. اصلاً اعتکاف در گذشته خیلی کم بود؛ سخت بود، کار مشکلی بود. باید سه روز، روزه می‌گرفتند، در مسجد می‌ماندند و از مسجد بیرون نمی‌رفتند؛ همه کس حاضر نبود. امروز جوانان ما - در دنیایی که نسل جوان روز به روز، رو به فساد بیشتر می‌رود - در این مملکت، روزبه‌روز پاکیزه‌تر، طاهرتر و نورانی‌تر می‌شوند. آن وقت تبلیغات استکباری، این کشور و این جوانان، این دانشگاه، این دانشجو و این استاد دانشگاه و نیز این طبقات گوناگون مردم را که همه سعی می‌کنند به خدا نزدیک شوند، و خودشان را بیشتر با اسلام و احکام اسلامی منطبق کنند، می‌کوشد این‌گونه وانمود کند که از اسلام دور شده‌اند! نظام اسلامی آن‌چنان جوانان را تربیت کرده و آن‌چنان حکومتی آورده است که وقتی همه دنیا از فسادهای

اخلاقی رنـج می‌برند، اینها درمانند. در کشور بزرگ امریکا، بسیاری از مصلحین و متفکّران و مردان روحانی، فریادشان از فسادی که در آن‌جا حاکم است، بلند است، همه می‌نالند و راه علاجی پیدا نمی‌کنند؛ اما نظام جمهوری اسلامی در چنین شرایطی توانسته است محیطی امن و امان برای نسل جوان به وجود آورد. این سه محور برای تبلیغات آنهاست. البته عزیزان من! شما بدانید ما حالا در نمازجمعه این قضایا را این‌طور راحت مطرح می‌کنیم و مردم عزیز ما هم بحمداللَّه هوشیارند، خودشان متوجّهند و این حرفها را تا اعماق جانشان می‌پذیرند؛ ولی طرف مقابل که استکبار باشد، برای این که همان حرفها را جا بیندازد، بیچاره میلیاردها دلار خرج می‌کند؛ میلیاردها! اگر شما بدانید که همین رادیو بی.بی.سی و همین رادیوها و تلویزیونهای امریکایی و رادیوهای صهیونیستی، چقدر خرج می‌کنند برای این که شاید این حرفها را به گوش مردم برسانند تا شاید یک نفر باور کند! خوب؛ «قل هل ننبّئکم بالاخسرین اعمالاً الّذین ضلّ سعیهم فی الحیاة الدّنیا»(۹)، مصداق کاملش همینها هستند! تلاش می‌کنند، زحمت می‌کشند، می‌نشینند، طرّاحی می‌کنند، وسایل فنّی مدرن می‌سازند، رادیوها و تلویزیونهایشان چه می‌کنند، برای این که شاید این حرفها را به گوش مردم برسانند، تا به دلهای آنها اثر کند! مردم هم، خیلیها که اصلاً اعتنا و اعتماد نمی‌کنند، گوش نمی‌کنند؛ بعضیها هم که می‌شنوند، اکثرش را باور نمی‌کنند. اگر هم کسی اشتباه کرده باشد، با توضیحی که داده می‌شود، در او اثر می‌کند. این هم لطف الهی است. به هر حال این سه محور، از محورهای حسّاس دشمن است. پس، اختلاف را می‌خواهد و تبلیغ می‌کند. گرایش به غرب و به امریکا و اصرار و نیّت یک اقدام نادرست و غیرمنطقی را می‌خواهد و در زمینه ارتباط با جبهه استکبار، تبلیغ می‌کند - که البته همه اینها خلاف واقع است؛ نه آن درست است، نه این - و گرایش مردم به سمت بی‌اعتمادی به دین و اسلام و نظام اسلامی را هم تبلیغ می‌کند که این هم خلاف واقع دیگری است. الحمدللَّه روش شما مردم هم پاسخ همه اینها را داده است. این نمازجمعه و این مراسم ماه رمضان است. عزیزان من! هر چه می‌توانید، وحدتتان را بیشتر حفظ کنید، اتّحادتان را با هم حفظ کنید، دلها را به هم نزدیک کنید. دولت و ملت، هر چه می‌توانید به هم نزدیک شوید. در مقابل جبهه استکبار، هر چه می‌توانید خودتان را یکپارچه کنید. هر چه می‌توانید خود را به خدا و درِ خانه خدا نزدیک کنید. از خدا بخواهید، به خدا اعتماد کنید و به خدا پناه ببرید. خدای متعال، همچنان که در این هجده، نوزده سال، پشتیبان ملت ایران بود و ملت ایران را امروز از صورت یک ملتِ بدون هیچ‌گونه تجهیزات، به این عزّت و عظمت و پیشرفت مادّی و معنوی رسانده است، باز هم قادر است که این ملت را بر دشمنانش - بر دشمنان پر سروصدا و پر های‌وهویش - به طور کامل پیروز کند و چشم این ملت و این مردم - بخصوص ایثارگران و خانواده‌های شهدا - را روشن فرماید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. انا اعطیناک الکوثر. فصل لربّک وانحر. ان شانئک هوالابتر.(۱۰) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته پیام به مردم قم به مناسبت سالروز قیام نوزدهم دیماه ۱۸/۱۰/۱۳۷۶ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سلام بر برادران و خواهران عزیز و مردم مؤمن و انقلابی و شجاع قم فرا رسیدن نوزده دیماه در هر سال خاطره‌ی یکی از مهمترین روزها در تاریخ انقلاب اسلامی را در ذهنها زنده می‌کند. خاطره‌یی که هم تبیین‌کننده‌ی سمت و سوی اصلی انقلاب، و هم روشنگر نقش مردم عزیز و شریف قم است. در چنین روزی بود که مردم قم اولین حرکت بزرگِ مردمی بر ضد دستگاه فاسد و وابسته و ضد دین را، به راه انداختند. و برای دفاع از امام بزرگوار، در مقابل وابستگانِ به استکبار، سینه‌ی خود را سپر ساختند و جمعی از بهترین جوانان آنان در راه خدا شهید شدند. و این سرآغازی بود برای حرکت عظیم ملت ایران. اکنون با گذشت بیست سال از آن روز ملت ایران شاهد بنیان رفیع جمهوری اسلامی است که مایه‌ی عزت اسلام و سربلندی ملت ایران در جهان و در تاریخ است. امروز نیز اسلام و نظام اسلامی و ارزشهای والایی که شهیدان ما به عشق آن جان باختند، همچنان مورد بغض و عناد دشمنان است، و همچنان قدمهای ثابت و دلهای باایمان را، به دفاع از این حقایق برمی‌انگیزد. ملت ایران با مدد الهی و توجهات حضرت ولی‌اللَّه‌الاعظم با شجاعت و هوشیاری و موقع‌شناسیِ خود توانسته است همه‌ی توطئه‌ها را تاکنون خنثی کند. و دشمنان چه جبهه‌ی استکبار و صهیونیسم و چه دشمنان حقیر و نوکرصفت داخلی را به عقب‌نشینی وادار کند. از این پس نیز به همین نحو خواهد بود، و به فضل الهی با هوشیاری و موقع‌شناسی

خود شجاعانه اقدام خواهد کرد و دشمن را مأیوس خواهد نمود. از خداوند متعال دوام فضل و رحمتش بر ملت عظیم‌الشأن ایران و الطاف ویژه‌اش برای شما مردم قم را مسألت می‌نمایم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته - سید علی خامنه‌ای - ۱۸/۱۰/۱۳۷۶ -- ۱) جمعـــه: ۲ ۲) الاقبال باعمال الحسنهٔ، ج ۱، ص ۱۳۷۶ ۳) امالی شیخ صدوق، ص ۸۴ ۴) ثواب الاعمال، ص ۷۵ ۵) ثواب الاعمال، ص ۷۵ ۶) المقنعهٔ، ص ۳۱۰ ۷) غررالحکم: ح ۵۸۸۹ ۸) توحید: ۴ - ۱ ۹) کهف: ۱۰۳ - ۱۰۴ ۱۰) کوثر: ۳ - ۱

خطبه های نماز جمعه تهران

خطبه های نماز جمعه تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نتوکّل علیه. نؤمن به و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین. سیّما بقیّهٔاللّه فی الارضین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. همه برادران و خواهران عزیزِ نمازگزار را در این ساعات و روزها و شبهای مغتنم و متبرّک، به اغتنام فرصت و بهره‌گیری از برکاتی که برای مؤمنین، در ایام و لیالی این ماه، به وفور از سوی پروردگار عالم اعطا می‌شود، توصیه می‌کنم. همه را و خودم را به رعایت تقوای الهی، مراقب خدا بودن، مراقب رفتار خود و گفتار خود در برابر خدا و مراقب خارراهها، لغزشگاهها و جاهایی که نفس انسان قدرت آن را ندارد که با استقامت و با عدم تزلزل، به راحتی آن راه را بپیماید، توصیه می‌کنم. انسان باید در زندگی فردی و اجتماعی، مراقب وسایلی که خدای متعال برای عبور از این لغزشگاهها قرار داده است، باشد. وسیله‌ای قرار داده است که انسان بتواند خود را حفظ و به مقصد نزدیک کند و از امکاناتی که برای رسیدن به سرمنزل مقصود، در اختیار مؤمنین گذاشته است، بهره‌برداری کند. مراقب این امور بودن، تقواست و همان‌طور که بارها شنیده‌اید، یکی از هدفهای مهمّ روزمّره ماه رمضان این است که ما تقوا پیدا کنیم؛ «لعلّکم تتّقون(۱)». و بنده وقتی اعمالی را که در ماه رمضان، از سوی شارع مقدّس مورد اهتمام است، ملاحظه می‌کنم - یعنی روزه ماه رمضان، تلاوت قرآن مجید، خواندن دعاهای مأثور و توسّلاتی که به ذیل عنایات حضرت باری‌تعالی وجود دارد - می‌بینم در میان این چهار عنصر بسیار مهم که روزه ماه رمضان، واجب هم هست، آنچه برای ما خیلی اهمیت دارد، استغفار است؛ طلب مغفرت، طلب گذشت از سوی پروردگار عالم نسبت به آنچه از روی قصور، از روی جهالت و خدای نکرده از روی تقصیر، از ما سر زده است. من در سال گذشته در همین ایام ماه مبارک رمضان، درباره توبه و استغفار در این ماه مبارک، مفصّلاً عرایضی را عرض کردم. امروز قصد ندارم که مجدّداً درباره استغفار، به عنوان یک بحث فکری یا یک بحث قرآنی و حدیثی صحبت کنم؛ بلکه می‌خواهم به مناسبت نزدیکی لیالی مبارکه قدر - این شبهای عزیز و بسیار مهم - مسأله استغفار را یادآوری کنم. عزیزان من؛ برادران و خواهران! قدم اوّل، طلب مغفرت کردن از خدای متعال و به خدا بازگشتن است. توبه، یعنی به سوی خدا برگردیم. هرجا که شما باشید، در هر حدّی از کمال که باشید - حتّی در حد امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام - باز به استغفار احتیاج دارید! خدای متعال به پیغمبرش می‌فرماید: «واستغفر لذنبک»، (۲) «فسبّح بحمد ربّک و استغفره(۳)». بارها در قرآن، خدای متعال به پیغمبر می‌فرماید «استغفار کن». با این‌که پیغمبر معصوم است، گناه از او سر نمی‌زند و از دستور الهی تخلّف نمی‌کند، اما به او هم می‌فرماید «استغفار کن»! البته این‌که استغفارِ اولیا و بزرگان از چیست، خود مقوله قابل بحثی است. استغفار آنها از گناهانی چون گناهان امثال ما نیست؛ آن گناهان از آنها سر نمی‌زند. مقام آنها بالاست. قرب به حضرت ربوبی و مقام ربوبیّت، در حدّ اعلاست. در آن مقام قرب، گاهی چیزهایی که برای ما مباح است - شاید حتّی چیزهایی که برای ما مستحبّ است - برای آن بزرگواران مانع و رادع است. آنها مناسب با شأن آن قرب است؛ که استغفار می‌کنند؛ آن‌هم استغفار جدّی، نه استغفار صوری. دعای کمیل را ببینید! امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام در دعای کمیل - که طبق

روایات، این دعا از آن بزرگوار صادر شده است - انشاءً و در اوّل بار، با شروع دعا به استغفار می‌پردازد. اوّل، خدا را به اسمش، به قدرتش، به عظمتش، به صفات جلال و جمالش سوگند می‌دهد و بعد از آن همه قسم دادن، شروع می‌کند به استغفار کردن: «اللّهم اغفرلی الذّنوب التی تهتک العصم»(۴)، تـا آخر. دعای ابی‌حمزه ثمالی و دعاهای گوناگون دیگر از این انسانهای بزرگ، همین‌طور است. من و شـما به اسـتغفار احتیـاج داریم. ای مؤمنین؛ عزیزان؛ ای دلهای پاک و صاف! مبادا مغرور شویـد و بگوییـد ما که گناهی نکرده‌ایم! چرا؛ غرق قصوریم، غرق تقصـیریم! «و ما قدر اعمالنا فی جنب نعمک».(۵) آنچه کـار خوب که ما به خیال خودمان انجام می‌دهیم، در مقابل نعم پروردگار و در مقابل حقّ شکر الهی، چه ربطی و چه نسبتی دارد؟! چقدر قابل ذکر است؟! ما نمی‌توانیم آن حقّ شکر را ادا کنیم؛ نمی‌توانیم! «لاالذی احسن استغنی عن عونک»(۶) مگر می‌شود انسان از تفضل و لطف الهی، در آنی از آنات، مستغنی باشـد؟! همیشه محتـاجیم؛ همیشه هم لطف پروردگار می‌رسـد: «خیرک الینا نازل(۷)». مـا هم از ادای شـکر عـاجزیم و این قصور، یـا تقصـیر است و به‌هرحـال طلب مغفرت می‌خواهـد. شب قـدر، فرصـتی برای مغفرت و عـذرخواهی است. از خـدای متعـال عـذرخواهی کنیـد. حال که خـدای متعال به من و شـما میدان داده است که به سوی او برگردیم، طلب مغفرت کنیم و از او معذرت بخواهیم، این کار را بکنیم، والّا روزی خواهد آمد که خدای متعال به مجرمین بفرماید: «لایؤذن لهم فیعتذرون(۸)». خدای نکرده در قیامت، به ما اجازه عـذرخواهی نخواهنـد داد. به مجرمین اجازه نمی‌دهنـد که زبان به عـذرخواهی باز کنند؛ آن‌جا جای عذرخواهی نیست. این‌جا که میدان هست، این‌جا که اجازه هست، این‌جا که عذرخواهی برای شـما درجه می‌آفریند، گناهان را می‌شوید و شـما را پاک و نورانی می‌کنـد، از خـدای متعال عذرخواهی کنید. این‌جا که فرصت هست، خدا را متوجّه به خودتان و لطف خدا و نگاه محبّت الهی را متوجّه و شامـل حال خودتان کنیـد. «فاذکرونی اذکرکم(۹)»؛ مرا به یـاد آوریـد، تا من شـما را به یاد آورم. در همان لحظه‌ای که شـما دلتان را متوجّه خـدای متعال و خدا را در دل خودتان حاضـر می‌کنید و به یاد خدا می‌افتید، خدای متعال در همان لحظه، چشم لطف و مهر و عطوفتش متوجّه شماست؛ دست لطف و بذل و بخشش او به سوی شما دراز است. خدا را به یاد خودتان بیندازید، والّا روزی خواهد رسید که خطاب الهی به سـمت گناهکاران می‌آید که «انّا نسیناکم(۱۰)»؛ ما شـما را فراموش کردیم، ما شما را به دست فراموشـی سپرده‌ایم، برویـد! عرصه قیامت این‌گونه است. امروز که خـدای متعال اجازه داده است که شـما به زاری، تضّـرع و گریه بپردازیـد، دست ارادت به سوی او دراز کنیـد، اظهـار محبّت نماییـد و اشـک صـفا و محبّت را از دل گرم خودتان به چشمهایتان جاری سازید. این فرصت را مغتنم بشمارید، والّا روزی هست که خدای متعال به مجرمین بفرماید: «لاتجأروا الیوم(۱۱)»؛ بروید، زاری و تضّرع نکنید، فایده‌ای ندارد: «انّکم منّا لاتنصرون(۱۲)». این فرصت، فرصت زندگی و حیات است که برای بازگشت به خدا در اختیار من و شـماست و بهترین فرصتها ایامی از سال است که از جمله آنها ماه مبارک رمضان است و در میان ماه مبارک رمضـان، شب قـدر! شب قـدر هم در میـان این سه شب است. طبق روایتی که مرحوم «محـدّث قمی» نقل می‌کنـد، سؤال کردنـد که کدام یک از این سه شب - یا دو شب بیست‌ویکم و بیست‌وسوم - شب قدر است؟ در جواب فرمودند: چقدر آسان است که انسان، دو شـب - یـا سـه شـب - را ملاحظه شب قـدر کنـد. چه اهمیت دارد بین سه شب مردّد باشـد. مگر سه شب چقـدر است؟ کسـانی بوده‌انـد که همه ماه رمضان را از اول تا آخر، شب قـدر به حساب می‌آوردنـد و اعمال شب قدر را انجام می‌دادند! قدر بدانید. ملتی که دل خود را با خـدای خود این‌گونه صاف کنـد که درِ خانه خـدا برود، از خدا صادقانه بخواهد و به خدا صادقانه پناه ببرد، هرگز بدبخت و روسیاه نخواهد شد؛ دچار فساد، دچار ذلّت، اسیر دشمن و دچار اختلاف داخلی نخواهد شد. آنچه از این بدبختیها بر سر ملتها می‌آیـد، «فبما کسبت ایدیکم(۱۳)»؛ بر اثر کوتاهیهـا، غفلتهـا، گناهـان و فسادهـایی اسـت که خودمـان برای خودمـان درسـت می‌کنیم! کسـی که درِ خانه خـدا می‌رود، خود را یک قـدم به عصـمت و به حفظ و نگهـداری از گناه نزدیک می‌کنـد. به خدا پناه ببریم، از خـدا بخواهیم، برای خـدا کار کنیم و قـدم برداریم و دلها را به خدا بسپریم. صـفای دلهایمان را با یاد خدا روزافزون کنیم. وقتی دلهـا با صـفا شـد؛ وقتی دلها چنگ در دنیا نزد و اسـیر دنیا و مادّیات نشـد، آن وقت جامعه، جامعه‌ای می‌شود با مردمی حقیقتاً

نورانی و باصفا و پاک. چنین مردمی، خوب تلاش می‌کنند، خوب کار می‌کنند، دنیای خودشان را هم خوب می‌سازند. دلبسته نبودن به دنیای شخصی، معنایش نساختن دنیا نیست؛ آبادی دنیا، کاری برای خدا و جزو کارهای اُخروی است. آنچه که به آبادی زندگی مادّی می‌انجامد، چیزی است که خدا از ما خواسته است و این هم یک عمل اُخروی است. همین هم وقتی با یاد خدا همراه باشد، بهتر، روانتر، شیرینتر و کاملتر انجام می‌گیرد. این روزها را قدر بدانید. شبهای قدر را حقیقتاً قدر بدانید. قرآن صریحاً می‌فرماید: «خیر من الف شهر(۱۴)»؛ یک شب بهتر از هزار ماه است! این خیلی ارزش دارد. شبی است که ملائکه نازل می‌شوند. شبی است که روح نازل می‌شود. شبی است که خدای متعال آن را به عنوان سلام دانسته است. سلام، هم به معنی درود و تحیّت الهی بر انسانهاست، هم به معنای سلامتی، صلح و آرامش، صفا میان مردم، برای دلها و جانها و جسمها و اجتماعات است. از لحاظ معنوی، چنین شبی است! شبهای قدر را قدر بدانید و برای مسائل کشور، مسائل خودتان، مسائل مسلمین و مسائل کشورهای اسلامی دعا کنید. کشورهای اسلامی چقدر مشکلات دارند! حلّ آن مشکلات را از خدا بخواهید. برای همه انسانها دعا کنید. برای هدایت انسانها، برای خودتان، برای زندگیتان، برای مسؤولینتان، برای کشورتان، برای گذشتگانتان و برای آن چیزی که می‌خواهید خدای متعال به شما بدهد، دعا کنید. این ساعات و دقایق را قدر بدانید. بنده هم از همه شما برادران و خواهران عزیز، در شبهای مبارک قدر، ملتمس دعا هستم. چند جمله هم دعا کنیم، ان‌شاءاللّه در این ساعاتِ مقارن با ظهر، دعاها مقبول اجابت شود: نسألک اللّهم و ندعوک. باسمک العظیم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاکرم یا اللّه. پروردگارا! ما را به درک لیلهٔ القدر موفّق فرما. لیلهٔالقدر را برای ما بهتر از هزار ماه قرار بده. دعاهای ما را در آن شب مستجاب کن. سلام و تحیّت ما را اکنون و در آن شب، به محضر ولی و امام ما حضرت بقیهٔاللّه ارواحنافداه برسان. ما را در آن شب مبارک، مشمول ادعیّه زاکیّه آن بزرگوار فرما. پروردگارا! ملت ایران را عزیز کن. احکام اسلام را در همه عالم مستقر و حاکم گردان. دشمنان اسلام، دشمنان ایران، دشمنان این ملت و دشمنان نظام جمهوری اسلامی را سرکوب و منکوب فرما. همه انسانها را در همه جای عالم، به سمت حق هدایت فرما. پروردگارا! پیوند برادری و صلح و صفا را میان ملت ما از همیشه بیشتر گردان. پروردگارا! شهدای عزیز ما را در اعلی درجه علیّین، با اولیایت محشور فرما. روح مطهر امام را با اولیایت محشور فرما. پروردگارا! ارواح گذشتگان ما، والدین و ذوی‌الحقوق ما را مشمول مغفرت خودت گردان. پروردگارا! گرفتاریهای مردم - گرفتاریهای شخصی، عمومی، اجتماعی و غیره - را به کرمت رفع کن. چهره این ملت را با نور شادی و معنویت و صفا برافروخته کن. پروردگارا! این ملت را در نزد دشمنانش سربلند و عزیز گردان. دشمنانش را به دست او سرکوب و منکوب گردان. پروردگارا! رابطه ما و قرآن و اسلام را روزبه‌روز مستحکم‌تر و بیشتر گردان و ما را قدردان احکام اسلام، قدردان انقلاب و قدردان آیات مبارکه قرآن قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصدّیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساءالعالمین و سبطی الرحمهٔ الحسن و الحسین، سیّدی شباب اهل‌الجنّه و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی‌الباقر و جعفربن‌محمّدالصّادق و موسی‌بن‌جعفرالکاظم و علی‌بن‌موسی‌الرّضا و محمّدبن‌علی‌الجواد و علی‌بن‌محمّدالهادی و الحسن‌بن‌علی‌الزّکی العسکری والحجّهٔ‌القائم‌المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ‌المسلمین و حماهٔ‌المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه در ابتدا همه برادران و خواهران عزیزِ نمازگزار را به رعایت تقوا در گفتار، در کردار، در اندیشه و حتّی در احساساتی که تحت اختیار آدمی است، توصیه می‌کنم. قبل از این‌که مطلب اصلی مورد نظر خودم را عرض کنم، به دو سه مطلب کوتاه اشاره کنم: یکی مربوط به این حادثه تأسّف‌انگیز و خونبار پاکستان است که جمعی از مردم مسلمان و مؤمن، به جرم شیعه بودن، به دست یک گروه معاند و مغرض به شهادت رسیدند. حادثه تلخی است. البته مسؤولان دولت پاکستان بارها به ما گفته‌اند و قول داده‌اند که قضایای قبلی را دنبال کنند؛ ما هم مایلیم که ان‌شاءاللّه اعتماد خودمان را به این تعهّد دوستان پاکستانی حفظ کنیم. امیدواریم که هرچه جدّیتر این کار دنبال شود. من شک ندارم که مسأله تا حدود زیادی به روابط ایران و پاکستان

مربوط می‌شود و در واقع دشمنان این روابط، ابتکار این جنایات را در دست دارند. باید قاطعانه با آنها برخورد شود، والّا خدای نکرده اگر کوتاهی‌ای صورت گیرد، بعد مذاهب مختلف هستند؛ آن طرفیها هم تصوّر کنند که باید به نحوی به دفاع از خودشان بپردازند و مجبورند مسلّح باشند؛ طبیعتاً ابعاد قضیه، ابعاد بسیار خطرناکی خواهد شد. این‌طور جاها حکومتها هستند که بایستی وارد میدان شوند؛ مجرم را بی‌ملاحظه مورد تعقیب قرار دهند و قدرت دولتی خودشان را تثبیت کنند. مسأله دیگری که آن هم خیلی تلخ و غم‌انگیز است، وقایع الجزایر است. البته در دنیا کسانی هستند که انگشت اشاره‌شان به سمت دولت الجزایر - به عنوان مسؤولان این قضایا - دراز می‌شود. ما نمی‌خواهیم در این مورد ادّعای قاطعی بکنیم؛ اما شک نیست که یک دولت، مسؤول جان اتباع خود است. حادثه خیلی عجیب و کم‌نظیر و تلخی است. تا آن‌جایی که ما یادمان می‌آید، در این برهه‌های اخیر زمانی، اصلاً چنین چیزی را به یاد نمی‌آوریم که در کشوری، افرادی که دولت مدّعی است نمی‌تواند آنها را شناسایی کند، در فاصله کوتاهی صدها نفر از مردم بی‌گناه - زنان و مردان و کودکان - و عمدتاً وابستگان به یک جناح سیاسی یا طرفداران آنها را سر بُرند و با قساوت تمام بکشند! البته محافل جهانی و این کسانی که همیشه پرچم حقوق انسان را در دست گرفته‌اند و تا یک نفر در یک گوشه دنیا اندک خدشه‌ای پیدا کند - به شرط این‌که غربی و بخصوص وابسته به خودشان باشد! - فریاد بر می‌آورند، امروز در این قضایا خونسردی نشان می‌دهند؛ چون طرفی که مورد ظلم قرار گرفته است، جزو ابواب جمعی آنها نیست! این هم مایه تعجب است. شبیه این قضیه را ما در دو سه سال قبل از این در بوسنی هم می‌دیدیم. خودِ این، داستان عجیبی است که اگر در دنیا به کسی ظلم شود که جزو ابواب جمعی قدرتها و استکبار و طرفداران آنهاست، یک کلاغ را چهل کلاغ و صد کلاغ می‌کنند! اگر جزو آنها نباشد، یا جزو مخالفان باشد، سکوت کرده و حتّی ستمگر را هم تشجیع و ترویج و، کمک می‌کنند. جزو حوادث عجیب امروز دنیا، همین حادثه است که ان‌شاءاللَّه در بحث بعدی، بیشتر از این باز خواهد شد. ما این حوادث و این سکوتها و این خونسردی در پیگیریها را به شدّت محکوم می‌کنیم. موضوع سومی هم که باید به آن اشاره کنم، مسأله روز قدس است. ان‌شاءاللَّه جمعه آینده که جمعه آخر ماه رمضان است مردم ایران به عنوان متولّیان روز قدس، باید کاری کنند که برای دیگر ملتها سرمشق شود؛ چون هر سال ملتهای دیگر در گوشه و کنار، حتّی در خود اروپا و جاهای دیگر، به تبع شما روز قدس را گرامی می‌دارند. شما باید روزبه‌روز این پرچم را سرافرازتر و این کانون درخشندگی و نور را درخشانتر کنید، تا عدّه بیشتری بتوانند استفاده کنند. موضوع اصلی‌ای که من امروز می‌خواهم قدری درباره آن صحبت کنم و در خطبه جمعه اوّل ماه به مناسبت یک موضوع دیگر اشاره‌ای کردم و به خاطر بارش برف نشد تعقیب کنم و حال قضایای تازه‌تری هم پیش آمده است که من لازم است این موضع را دنبال کنم، جنجال تبلیغاتی‌ای است که در این یکی، دو هفته اخیر در مورد مناسبات ایران و امریکا، به عنوان یک خبر تازه از ایران، همه دنیا را متوجّه به خود کرده است. همان‌طور که در آن خطبه قبلی تا حدودی اشاره شد، دستگاههای عمدتاً امریکایی و دنباله‌روانشان، یک شگرد تبلیغاتی را دنبال می‌کنند، برای این‌که در جهت مقاصد و اغراض خودشان، دروغی را به شکل واقعیت جلوه دهند و واقعیتی را به کلی بپوشانند، که من امروز قدری در این زمینه صحبت خواهم کرد. البته این موج تبلیغاتی، عمدتاً از طرف دستگاههای تبلیغاتی خارج از کشور است؛ منتها در داخل هم انعکاس دارد. بعضی از کسانی که پایبندیهای انقلابیشان آن‌قدر نیست که ما از متصدّیان امور مطبوعاتی توقّع داریم، متأسفانه در برخی از مطبوعات، همان‌گونه مشی می‌کنند که دشمنان انقلاب و دشمنان ملت ایران و عوامل وابسته به استکبار در دنیا یا مثلاً- در کشور امریکا مشی می‌کنند! این هم جای تأسّف است. مسأله‌ای که موضوع جنجال اینهاست، این است که جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد درباره مناسبات خودش با دولت امریکا، تجدیدنظر کند! این را به عنوان یک خبر تازه منتشر کردند! مطلب کاملاً بی‌اساسی و واهی‌ای را بزرگ کردند و جنجال و های‌وهوی به راه انداختند. البته مقاصد بسیار خطرناکی برای ملت ایران دارند. آنها دنبال کارهای خودشان هستند؛ اما ما باید کار دشمن را بشناسیم. ولو هیچ اقدامی هم در مقابل دشمن نخواهیم بکنیم، باید بدانیم دشمن چه کار می‌کند. ما نباید اجازه بدهیم که دشمن نسبت به کشور ایران و ملت و

مسؤولان آن، هر کاری که می‌خواهد، در زمینه تبلیغات بکند و ما همین‌طور سکوت کنیم! این‌که نمی‌شود. لازم است اهداف و مقاصد دشمن شناخته شود. البته در بعضی از رسانه‌ها و به وسیله برخی از مسؤولان هم واقعاً حرفهای درستی زده می‌شود. دیشب در تلویزیون دیدم که وزیر محترم امور خارجه مصاحبه می‌کردند. حرفهای خوب و درست گفته می‌شود - نه این‌که نمی‌گویند - اما من هم موظّفم آنچه را که وجود دارد و واقعیت مطلب است، برای ملت عزیزمان بیان کنم. این را هم به شما عرض کنم که این اوّل بار هم نیست. قبلاً هم از این قبیل قضایا اتّفاق افتاده است؛ بخصوص آن باری که بعد از رحلت امام بود تا حدودی هم با امروز قابل مقایسه است. آن‌جا هم جنجالی درست کردند و حتّی روزنامه‌های ما مقاله نوشتند و بعضی افراد مخالف و معاند با انقلاب، چیزهایی نوشتند و ادّعاهایی کردند؛ صریحاً به تخطئه دوران امام پرداختند که الحمدللّه سیلی ملت بر بناگوش آنها، نگذاشت ادامه دهند. البته این دفعه جنجالها وسیعتر است و طور دیگری جنجال می‌کنند. سرِ جنجال، خارج از کشور است؛ عمدتاً آنها هستند. وضع، وضع دیگری است؛ آن‌وقت هم بود؛ هرچند با این وسعت و در این ابعاد نبود. بهانه‌ای که برای این جنجال درست کرده‌اند، مصاحبه رئیس جمهور محترم ما در هفته گذشته است. این هم واقعاً ظلم بزرگی است؛ هم به ملت ایران، و هم به رئیس جمهور. این اخفاء حقیقت و پوشاندن آنچه که می‌خواهند به چشم مردم نرسد، واقعاً چیز عجبی است. من ابتدائاً لازم است عرض کنم که در آن مصاحبه، همه مواضع اصولی ما در زمینه رابطه با امریکا و اسرائیل به خوبی بیان شد. همه مطالبی که باید بیان می‌شد، بیان شد؛ من با دقّت گوش کردم. آنچه درباره مذاکره با امریکا لازم بود گفته شود، گفته شد؛ آنچه راجع به رابطه با امریکا لازم بود گفته شود، گفته شد؛ آنچه راجع به اسرائیل، راجع به مبارزان فلسطینی و بعضی قضایای داخلی لازم بود گفته شود، بیان شد و خیلی خوب بود. من دعا کردم؛ هم ایشان را، هم وزیر امور خارجه را، و هم بعضی مسؤولان دیگر را که در این زمینه‌ها مواضع خوبی گرفتند. حال چیزهایی هم ممکن است مربوط به سلایق و لحنها باشد؛ با آنها کاری نداریم. آنچه اصولی و مهم بود، همین مسائل مربوط به رابطه و مذاکره و حکومت صهیونیستی بود، که اینها خوب گفته شد و مطالب خوبی بود. حال دشمن اگر نخواهد که به این حرفها - که برخلاف میل اوست - اعتراف کند، دشمن است دیگر؛ ما از دشمن چه توقّعی داریم؟ ما باید خودمان بفهمیم که هدف و غرض دشمن چیست. من اوّلاً برای شما برادران و خواهران عزیز بیان کنم که اهداف جنجال تبلیغاتی امریکاییها - عمدتاً - و مخالفان ما در دنیا چیست. این‌که دائماً می‌گویند ایران می‌خواهد با امریکا مذاکره کند؛ ایران می‌خواهد بتدریج رابطه با امریکا برقرار کند، هدفشان از این حرفها چیست؟ چه می‌خواهند؟ مخالفان ما به دنبال چه چیزی هستند؟ آنچه مسلّم است، دنبال خیر جمهوری اسلامی و خیر ملت ایران نیستند؛ این‌که واضح است. تا به حال در طول این نوزده سالی که از انقلاب می‌گذرد، هم حکومت امریکا، هم مطبوعات امریکا و هم رسانه‌ها و تلویزیونها و رادیوهای امریکا، تا آن‌جایی که توانستند، به ملت ایران ضربه زدند، خنجر از پشت زدند، اهانت رواداشتند، خیانت کردند و دروغ پرداختند. در هشت سال جنگی که ما داشتیم و در قضایای اقتصادی، یک‌جا اینها به نفع ما کار نکردند؛ حال هم از همان قبیل است. پس، هدفشان چیست؟ هدف، چند چیز است. که من به اختصار عرض می‌کنم. شما روی مطالبی که عرض می‌کنم، فکر کنید؛ مخصوصاً شما جوانان تحصیلکرده، دانش‌آموزان، دانشجویان و طلاب علوم دینی، درست دقت و تأمل کنید؛ چون اینها مسائل مهمی است. یک ملت هم غالباً در همین جاهای علی‌الظاهر کوچک است که سرنوشتش ساخته می‌شود. چنین مقطعی، اگر مردم، جوانان، مسؤولان و دیگران درست نفهمیدند که حقیقت قضیه چیست، زاویه‌ای باز می‌شود که خدای نخواسته همین زاویه، به فنای همه چیز منتهی خواهد شد. معمولاً این‌طور است؛ لذا خیلی مهم است که درست دقّت شود. هدف اینها چیست؟ هدف حکومت امریکا و دستگاه امپراتوری خبری امریکایی از این حرفها چیست که مرتّب می‌گویند: ایران می‌خواهد مذاکره کند؟ هدف، چند چیز است: یکی این‌که اینها می‌خواهند آن چیزی را که تا امروز وسیله وحدت ملت ایران بوده است، به وسیله اختلاف ملت ایران تبدیل کنند. تا به حال آحاد ملت ایران به خاطر این‌که می‌دانستند دولت امریکا دشمن آنهاست، در مقابل دشمنی امریکا، اگر یک وقت اختلافات جزئی هم داشتند، کنار

می گذاشتند و متّحد می‌شدند. مقابله با امریکا، یکی از وسایل وحدت این ملت بوده است. اینها می‌خواهند با این جنجالها، همین وسیله وحدت را، به وسیله اختلاف تبدیل کنند. این علیه آن، آن علیه این. این بگوید مذاکره، آن بگوید مذاکره چه فایده‌ای دارد؛ آن یکی بگوید چه ضرری دارد؟ یک عدّه از این طرف بحث کنند، یک عدّه از آن طرف بحث کنند! واینها هم این وحدت عظیم ملی را که ملت ایران در مقابله با حضور دشمن دارد، به اختلاف ملت ایران تبدیل کنند. هدف دوم این است که می‌خواهند با تکرار این قضیه - مذاکره و رابطه با امریکا - قضیه‌ای را که در چشم ملت ایران، به دلایلی منطقی، یکی از زشت‌ترین چیزهاست، قبحش را از بین ببرند. تا حدّی که در نماز جمعه می‌شود حرف زد، خواهم گفت که دلایل منطقی آن چیست. می‌خواهند قبح این را از بین ببرند؛ مثل کاری که سرِ قضیه اسرائیل با اعراب کردند. یک روز بود که دولتهای عرب، صحبت کردن با اسرائیل، رابطه با اسرائیل و حتّی آوردن اسم اسرائیل را یکی از کارهای بسیار زشت می‌دانستند. اینها با مطرح کردن و پیش کشیدن این قضیه، آنها را یکی یکی از صفوف ملت عرب خارج کردند و بار را به گردن او انداختند. بتدریج کاری کردند که قبح این قضیه ریخت؛ حتّی دولتهایی که در مرزهای اسرائیل نیستند و هیچ خطر و ضرری هم از اسرائیل نمی‌بینند، در خانه خودشان نشسته‌اند و صحبت از مذاکره با اسرائیل می‌کنند! واقعاً چه لزومی دارد؟ اما می‌کنند؛ چون قبحش ریخته است. ملت ایران به دلایل کاملاً محکم و با استدلال منطقی، دولت امریکا را دشمن خود می‌داند؛ که من بعداً اشاره خواهم کرد. همه ملتهای دنیا هم این را از ملت ایران شناخته‌اند و با چشم تعظیم و تجلیل به این نگاه می‌کنند. بتدریج می‌خواهند قبح این را از بین ببرند و یک کار عادّی و معمولی بکنند. هدف سوم این است که اصل مذاکره با ایران، برای امریکا به عنوان ابرقدرت، بسیار مهم است. ممکن است بعضی تعجّب کنند و بگویند مگر ایران چیست که برای امریکای ابرقدرت، مهم است که با ایران پشت میز مذاکره بنشینند؟! بله، بسیار مهّم است. اتّفاقاً چون ابرقدرت است، برایش خیلی مهّم است. ابرقدرت، یعنی آن قدرتی که از همه قدرتهای سیاسی دنیا بالاتر است و می‌تواند اراده خود را بر آنها تحمیل کند. یک روز دو ابرقدرت در دنیا بودند - امریکا و شوروی - و هر کدام منطقه نفوذی داشتند؛ هر کار هم می‌خواستند، می‌توانستند بکنند. حتّی امریکا در مقابل آن دشمن، موشکهای امریکایی - کروز و غیره - را در کشورهای اروپایی مستقر کرده بود؛ بیچاره اروپاییها هم چاره‌ای نداشتند، حرفی هم نمی‌زدند؛ چون به عنوان دفاع در مقابل شوروی سابق بود. شوروی هم در منطقه نفوذ خودش، این کارها را می‌کرد. امروز که شوروی از بین رفته است؛ امریکا مدّعی است و به شدّت در پی این است که نظام یک قطبی در دنیا به وجود آید؛ یک ابرقدرت در رأس امپراتوری بزرگی که اسمش دنیاست! این مطلبی که عرض می‌کنم، حرفی است که صاحب‌نظران سیاسی امریکا از گفتن آن ابایی ندارند. در مطبوعات امریکایی، مقالات سیاسی فکری با همین مضمون چاپ می‌شود. در همین حدود یک ماه پیش، در یکی از مطبوعات امریکایی دیدم که یک نویسنده معروف سیاسی‌نویس امریکایی به دنیا خطاب می‌کرد که «چه عیبی دارد که در رأس یک امپراتوری واحد جهانی، امریکا قرار داشته باشد؟! امریکا امروز چنین و چنان است!» آنها اصلاً ادّعایشان این است؛ دنبال این هستند. حال ابرقدرتی با این همه ادّعا، با این همه باد و بروت جهانی و سیاسی، یک جا هست که برایش ارزش و اعتبار و احترامی قائل نمی‌شوند؛ آن یک جا کجاست؟ جمهوری اسلامی ایران. جمهوری اسلامی و ملت ایران، هیبت‌شکن ابرقدرت امریکا در دنیا شدند. من بارها عرض کرده‌ام که عمده قدرت ابرقدرتها، متّکی به هیبتشان است؛ هیبت آنهاست که می‌تواند کار کند. اینها همه‌جا که وارد میدان نمی‌شوند، تیر و تفنگ که به کار نمی‌برند؛ تشر و هیبتشان است که رؤسای دولتها و رؤسای احزاب سیاسی دنیا را وادار می‌کند که دست و پایشان در مقابل اینها بلرزد و کوتاه بیایند. برای امریکا مهم است که ایران اسلامی که از روز اوّل به دلایل روشنی در مقابل امریکا ایستاد و تسلیم امریکا نشد و گفت که با امریکا مذاکره نمی‌کنم، حالا بگوید که بسیار خوب، چَشم، ما هم مذاکره می‌کنیم! می‌گویند بفرما، ابرقدرتی کامل شد! این منطقه‌ای هم که زیر بار نمی‌رفت، زیر بار آمد؛ این‌جا هم عتبه را بوسیدند! بنابراین، صِرف مذاکره برایشان خیلی مهّم است. البته در مورد رابطه، این‌طور نیست؛ بعد خواهم گفت. امریکاییها نسبت به رابطه، طور دیگری فکر

می کننـد. آن چه‌که برای آنها خیلی مهّم است، مذاکره است. می‌خواهند ایران پشت میز مذاکره بنشـیند؛ بعد که مذاکره شـروع شد، آن‌وقت سرِ رابطه داسـتانها و حکایتهـا دارنـد. نکته دوم برای این‌که مـذاکره با ایران برای امریکا اهمیت دارد، این است که حرکت جمهوری اسـلامی و ملت ایران موجب شد که احساسات اسـلامی در هر گوشه دنیا بیدار شود؛ در آسـیا، در آفریقا و حتّی در اروپا، مسـلمانان با نام اسـلام، احساسات اسـلامی خودشان را سرِ دست گیرند و مبارزه‌ای را به نحوی شروع کنند. بعضی از این مبارزات، مبارزات سیاسـی با دولتهاست. بعضـی از این مبارزات، مبارزات اصـلاحی است؛ بالاخره مشـغول مبارزه هستند. همه اینها، از این قلّه جمهوری اسـلامی و امام و این ملت، سـرازیر شده‌انـد. من کسانی را در دنیای اسـلام می‌شـناسم و اطّلاع دارم که مذهب اهل‌بیت را بـدون هیچ‌گونه تبلیغی، فقط برای خاطر قضایای جنگ قبول کردند. همین که شـما جوانان، شـما جانبازان، شـما ایثارگران به میدان جنگ می‌رفتید و این خبرها در دنیا به همین شـکل منتشـر می‌شد؛ همین‌که مادران آن‌طور شجاعانه می‌ایستادند و آن شجاعتها را به خرج می‌دادند، عدّه‌ای را در دنیا مسـلمان کرد، عدّه‌ای از مسـلمانان را شـیعه کرد، عدّه بیشتری را عاشق انقلاب و عاشق امام و ملت ایران کرد و احساسـات اسـلامی بروز کرد. در حقیقت، قطب همه اینهـا، ملت ایران و نظـام جمهـوری اسـلامی است. اگر جمهـوری اسـلامی با امریکا پشت میز مذاکره بنشـیند، امریکاییها خیالشان از این جهت راحت می‌شود؛ به هرجایی در دنیا می‌گویند: شما برای چه تلاش می‌کنیـد؟ شـما که مثل ایران نخواهیـد شـد، به پای ایران که نخواهیـد رسـید! هر چه بشویـد، یک ملت و یک نظام و آن شکوه و شـجاعت را که پیدا نخواهید کرد؛ آنها هم بالاخره مجبور شدند و این‌جا پای میز مذاکره آمدند؛ شما دیگر چه می‌گویید؟! یعنی با تسـلیم ملت ایران و نظام جمهوری اسـلامی ایران به نشستن پای میز مذاکره با امریکا، خیال امریکا از بسیاری از این مبارزات دنیای اسلام آسوده خواهد شد. درست توجّه کنید! هر کدام از اینها، بحثهای طولانی و مفصّلی دارد که جایش در مجالس ویژه این حرفهاست. من مایلم که در نماز جمعه، فقط رؤوس مطالب را عرض کنم. مـذاکره برای اینها مهّم است. ببینیـد؛ بسـیاری از کشورها هسـتند کـه دولتهایشـان از دوسـتان دولت امریکـا محسـوب می‌شونـد؛ یعنی تحت نفـوذ و تسـلیم دولت امریکـا قرار دارنـد، مواضع سیاسـیشان تـابع دولت امریکـاست و کلاًّ تـابع امریکا هسـتند؛ با فلان‌جا قطع رابطه کنیـد، فلان‌جا را معامله کنیـد، فلان‌جا را معامله نکنید، نفت را این‌گونه کنید، مس را آن‌طور کنید. این دولتهایی که تسـلیم امریکا هستند، بتدریج این فکر برایشان به وجود می‌آید که دولتی به نـام جمهوری اسـلامی ایران هست که به امریکـا هیـچ اعتنایی نمی‌کنـد؛ امریکا هم نسبت به آن دولت نمی‌توانـد هیچ آسیب جـدّی بزنـد. پس، علّت این‌کـه مـا از امریکـا این‌قـدر می‌ترسـیم، چیسـت؟ ایـن سـؤال امروز در ذهـن بسـیاری از مسؤولان کشورهای اسـلامی و غیر اسـلامیِ به اصـطلاح خودشان جهان سومی وجود دارد و برای دسـتگاه امریکا موجب زحمت جـدّی شده است؛ خـارج شـدن از حـالت تبعیت و تسـلیم، به خـاطر وجود جمهوری اسـلامی، که جمهوری اسـلامی هست، هیـچ اعتنایی هم به امریکـا نمی‌کنـد و امریکـا نمی‌توانـد هیـچ کـار مهمّی بـا آن انجـام دهـد. چرا؛ گـاهی اوقـات هـارت و هورت می‌کننـد؛ مثلاً قانون «داماتو»یی می‌گذرانند، قانون هم بعد از چند ماه به خودی خود منسوخ می‌شود؛ کار اساسـی نمی‌توانند بکنند. پس، چرا ما خودمان را بیخودی معطّل کردیم و اسیر امریکا شـدیم؟ برای امریکا خیلی خطرناک است که این فکر در دوسـتان و در تبعه دولتهای تابع و پیرو او رسوخ پیـدا کنـد. امریکا در پی یک جواب است؛ بایـد کاری کنـد که به آنها این‌طور تفهیم شود که: «دیدید، این محاصـره اقتصادی و همین فشارهایی که ما علیه جمهوری اسـلامی به خرج دادیم، بالأخره جمهوری اسـلامی را هم خسته کرد و مجبور نمود که او هم بیایـد و زانو بزنـد و از آن پایگـاه و از آن گردن برافراشـته‌ای که داشت، بناچار پایین آیـد!». این را به دولتهایی که پیرو و تابعش هسـتند، تفهیم کند که: «نخیر؛ این‌طور هم نیست که شـما خیال کنید کسـی که با ما نباشد، می‌تواند از آسیب در امان بماند. جمهوری اسـلامی هم بالاخره مجبور شـد بیایـد»! یـک نکته دیگر هم هست که موجب می‌شود حقیقتاً مـذاکره برای امریکاییها به عنوان یـک ابرقـدرت مهم باشـد و آن، این است که در مصاف دو قطب مبارز که الان نوزده سال یا بیست سال است که در صـحنه سیاسـی عالم، مبارزه می‌کنند – قطب اسـتکبار از یک طرف، و قطب اسـلام از طرف دیگر؛ قطب اسـتکبار به رهبری امریکا، و قطب

اسلام به محوریّت نظام جمهوری اسلامی که تا به حال هم گسترش و پیشرفت، متعلّق به قطب اسلام بوده است - شما هرچه صحنه دنیا را نگاه می‌کنید، می‌بینید کشورهایی که بوی حرکت و نهضت اسلامی در آنها استشمام نمی‌شد، وضعی برایشان به وجود آمد که حکومتهای اسلامی - لااقل به تناسب آن کشورها - در آنها به وجود آید! در ترکیه به صورتی، در الجزایر به نحوی و در جاهای دیگر نیز همین‌طور. البته با همه اینها هم برخورد کردند؛ اما با احساسات مردم که نمی‌توانند برخورد کنند؛ نمی‌توانند با احساسات مردم آن‌طور برخورد کنند که مثلاً با حکومت «رفاه» در ترکیه یا با بعضی از حکومتهای دیگر برخورد کردند. احساسات مردم به حال خود باقی است. تا به حال در برخورد این دو قطب مبارز با یکدیگر - که قطب، استکبار از یک طرف و قطب اسلام از طرف دیگر است - پیشرفت و مبارزه و پیروزی، متعلّق به قطب اسلام بوده است. قطب اسلام همیشه پیش رفته است؛ اما قطب استکبار پیشرفتی نداشته است. اینها می‌خواهند با شایعه مذاکره جمهوری اسلامی - که بگویند جمهوری اسلامی تسلیم شد؛ طرف ما آمد و مجبور شد کنار بیاید و با ما مذاکره کند - این‌طور وانمود کنند که در این مصاف، بالاخره قطب اسلامی شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شد و قطب استکبار در این مصاف پیروز گردید. می‌خواهند این را تفهیم کنند که دشمن پیروز شده و اسلام مجبور به عقب‌نشینی شده است. می‌خواهند بگویند که اسلام انقلابی از حرفهایش گذشت و برگشت. می‌خواهند بگویند همه این حرفها در طول این نوزده سال - ده سال اول که امام گفته بود، و نه سال بعد از امام، مسؤولان و ملت همه بر زبان آوردند - به گوشه‌ای گذاشته شد، به دست فراموشی سپرده شد و همه این حرفها تخطئه گردید؛ چون امام بارها فرموده بودند که ما با دشمن کنار نمی‌آییم و تسلیم دشمن نمی‌شویم. این شایعات برای این هدف است که آن گذشته را تخطئه کند. بالاخره امریکا از این‌که شایع شود جمهوری اسلامی تسلیم شده است تا با امریکا مذاکره کند و پشت میز مذاکره بنشیند - یعنی از حرفها و ادّعاهای خود نسبت به استکبار دست بردارد - بیشترین استفاده را می‌کند. این جنجال تبلیغاتی برای این است. لذا با این‌که رئیس جمهور محترم در مصاحبه‌اش گفت که ما مذاکره نمی‌کنیم؛ گفت که ما احتیاجی به مذاکره نداریم، آنها گفتند بله، این مقدّمه مذاکره است؛ می‌خواهند مذاکره کنند! هر کسی چیزی گفت؛ جنجالی در دنیا درست کردند. پس، انگیزه‌های امریکا و دستگاههای خبری امریکا از این جنجال این است. حال موضع ما چیست؟ البته موضع ما بارها گفته شده است؛ چیزی نیست که حالا من بخواهم آن را بیان کنم. امام بارها فرمودند، بعد از امام هم ما، مسؤولان سیاست خارجی و کسانی که در این زمینه‌ها حرف می‌زدند و اقدام می‌کردند، حرفها را گفته‌اند. حرفها همان حرفهاست؛ حرفهای محکمی است؛ حرفهایی نیست که بشود امروز گفت و فردا از آنها برگشت؛ درعین‌حال من به طور مختصر عرض می‌کنم. موضع انقلاب و موضع نظام جمهوری اسلامی این است که اوّلاً هر تصمیمی که ما برای انقلاب و به عنوان مواضع اصولی انقلاب بگیریم، باید تابع استدلال باشد. ما اهل منطقیم. ما حکومتمان هم حکومت استدلال است، قوانینمان هم قوانین مستدل است، معارفمان هم معارف استدلالی است، مواضع سیاسی ما هم مواضع استدلالی است. ممکن است یک وقت کسی نسبت به این مواضع شعار بدهد - خیلی خوب؛ مانعی ندارد - اما پشت سرِ این شعار، استدلال و برهان و منطق وجود دارد. اساس این منطق هم یکی نفع ملت ایران و مصالح کشور است، یکی هم اصول و عقاید و باورهایی است که ملت ایران در راه این باورها مبارزه و مجاهدت کرده، شهید و جانباز داده، ایستادگی کرده است و مردم دنیا را متوجّه خودش کرده است. مواضع ما تابع این چیزهاست. حال من در سه عنوان کوتاه، مطلب را خلاصه می‌کنم. وضع کنونی - یعنی قطع رابطه ما با امریکا - اوّل این را بیان می‌کند که این وضع، نتیجه رفتار و وضع طبیعی استکبار امریکایی است؛ در واقع، نتیجه مظلومیت ملت ایران است. حرف دوم این است که مذاکره با امریکا، هیچ فایده‌ای برای ملت ایران ندارد. حرف سوم این است که مذاکره و رابطه با امریکا، برای ملت ایران ضرر دارد. اما مطلب اوّل که گفتیم این قطع رابطه، ناشی از رفتار امریکاست. عزیزان من! سیاست دولت امریکا از سالهای ۱۳۲۰ به بعد - تقریباً سالهای بیست‌ویک و بیست‌ودو - وارد کشور ما شد؛ بتدریج آمدند و نفوذ پیدا کردند و یواش یواش جای انگلیسیها را گرفتند. در طول این تقریباً بیست‌وهفت هشت سالی که امریکاییها در این کشور حضور قدرتمندانه

داشـتند، همه اهانتها و بـدیها و سـتمگریهایی که یک دولت مسـتکبر با یک ملت مظلوم می‌توانـد انجام دهـد، انجام دادنـد؛ منابع را بردنـد، رژیم مسـتبد پهلـوی را تقـویت کردنـد، به مسؤولاـن مـا اهـانت کردنـد، به مردم اهـانت کردنـد، کاپیتولاسـیون را آوردنـد، حکومتهای ملی را سـرنگون کردند و خیلی جنایات که واقعاً اگر کسی بخواهد جنایات امریکا را در طول مدّت تقریباً بیست‌وهفت، هشت سال قبل از انقلاب بنویسد، یقیناً یک کتاب قطور خواهد شد. انقلاب پیروز شد. وقتی انقلاب پیروز شد، یکی از کارهایی که مردم کردنـد، همـان اوّل روزهـای بیست‌ویـک و بیست‌ودو بهمن به سـفارت امریکـا رفتنـد و امریکاییهـا را گرفتنـد و در آن روزها آن‌جایی که ما مستقر بودیم، من خودم دیدم که چشـمهای اعضای سـفارت امریکا را بستند و به آن‌جا آوردند. من یقین داشتم که امام دسـتور خواهنـد داد اینها را یا اعـدام و یا مثلاً زنـدانی کنند! برخلاف تصوّر همه و برخلاف تصوّر خود امریکاییها، امام دسـتور دادنـد کـه اینهـا را آزاد کردنـد و به سـفارتشان رفتنـد. البته بعضـیشان از ایران رفتنـد؛ چـون اوضـاع ایران را برای خودشـان مناسـب ندانسـتند؛ بعضـی هم در ایران ماندنـد. بعـد از پیروزی انقلـاب، رابطه مـا بـا امریکـا، از طرف ما قطع نشـد. یعنی ملت ایران در حال اقتدار، مظلومیتهای گذشته خودش را ندیده گرفت و دولت امریکا را عفو کرد. دیگر از این بزرگواری بالاتر؟! ما سی سال از طرف امریکاییها مظلومیت داشتیم؛ منتها نمی‌توانستیم مقابله‌به‌مثل کنیم و عکس‌العمل نشان دهیم. انقلاب که پیروز شـد، ملت ایران اقتـدار را به دست گرفت و می‌توانست عکس‌العمل نشان دهـد. توقّع طبیعی این بود که عکس‌العمل نشان دهد؛ عکس‌العمل که نشان نداد هیـچ، امام دسـتور دادند رهایشان کنید! البته عدّه‌ای از آنها رفتند؛ ولی عدّه‌ای هم ماندند و روابط سیاسـی ما و امریکا برقرار بود. اما دولت امریکا این بزرگواریهای ملت ایران و انقلاب را ندیده گرفت. از همان روزهای اوّل که خیالشان آسوده شد، محلّ سفارت را محلّ توطئه علیه نظام جمهوری اسـلامی کردنـد. در خود امریکا، علیه ایران شـروع به اقدامات کردند. مجلس سـنای امریکا آن‌وقت حرکـت زشـتی انجـام داد کـه در این‌جـا خروش خشم مردم علیه آن حرکت بلنـد شـد. در یکی از میـدانهای تهران اجتمـاع عظیمی تشـکیل شـد و مردم در آن‌جـا نسـبت به این کار امریکاییها اعلام خشم کردنـد. امریکاییها از همان روزهای اوّل، شـروع به توطئه و بـدی کردنـد؛ دشـمنان جمهوری اسـلامی را دیدنـد و آنها را به کارهایی وادار کردند؛ مقدمات کودتایی را فراهم آوردند؛ یعنی از گذشـته درس نگرفتند! نتیجه قهریِ این کارها هم این بود که دانشـجویان مسـلمان پیرو خطّ امام ریختند سفارت را تصرّف کردند و اعضای سـفارت را گروگان گرفتند. این حرکت، در واقع مجازاتی نسبت به امریکاییها بود. امروز امریکاییها وقتی می‌خواهند تاریخ دشـمنیهای بین دولت امریکا و دولت ایران را بیان کنند، از قضیه سفارت شروع می‌کنند. در زمان ریاست جمهوری، در سالی که به سازمان ملل رفته بودم، اوّلین حرفی که خبرنگار در هنگام مصاحبه با من مطرح کرد، مسأله سـفارت بود که شـما اعضای سفارت ما را به گروگـان گرفتیـد! در حالی که تاریـخ از آن‌جا شـروع نمی‌شود؛ قبل از این قضـیه است. اگر قضایای قبل را بگوییم، می‌گویند اینها متعلّق به گذشـته است! اگر متعلّق به گذشـته است، قضـیه سـفارت مگر متعلّق به گذشـته نیست؟ آن را همیشه به عنوان حرکتی مطرح می‌کننـد که چرا شـما به ما حمله کردید؛ در حالی که در واقع این یک حرکت متقابل ناشـی از خشم انقلابی ملت ایران بود. مردم ایران نجـابت کردنـد که آنها را به قتل نرساندنـد؛ والّا اگر جوانان ما می‌خواسـتند بی‌مراعاتی کننـد و بی‌تقوایی به‌خرج دهنـد، همان‌جا نابودشان می‌کردند؛ اما این کار را نکردند، جان آنها را حفظ نمودند و بعد از مدّتی هم به دستور امام که به مجلس محوّل کردنـد، آزاد شدنـد و رفتنـد. پس، قضـیه ضـربات امریکایی و خنجرزدنها و خیانتها و کودتا درست کردنها و قضـیه کودتای پایگاه شهیـد «نوژه» و قضایـای دیگر، پشت سرِ هم علیه جمهوری اسـلامی انجـام گرفت و ادامه یـافت، تـا جنـگ تحمیلی شـروع شـد. در جنگ، به دشـمن ملت ایران سلاح دادند. یکی از چیزهایی که در عرف همه ملتها و دولتهای دنیا ورود در جنگ محسوب می‌شود، همین است که دو کشور که در حـال جنگنـد، یکی بیایـد به آن طرفی که بـا این کشور جنـگ می‌کنـد، سـلاح بدهـد، یـا امکانات نظامی بدهـد، یا مشورت نظامی بدهد. این ورود در جنگ است. اینها را نباید به‌کلّی ندیده گرفت. ملت ایران در مقابل این حرکتها و این ظلمهاست که این‌طور در مقابل امریکا ایستاده است. من پارسال گفتم که این ملت، مثل امام خود - امیرالمؤمنین علیه‌السّلام -

است. امیرالمؤمنین، مظلوم‌ترین انسان مقتدر دنیا بود. شما به قدرت و اقتدار امیرالمؤمنین کسی را نمی‌شناسید؛ اما مظلوم‌تر از امیرالمؤمنین هم کسی را نمی‌شناسید! ملت ایران، مثل امام خودش است. ما در زمان خودمان، هیچ ملتی را با این نشاط و سرزندگی و اقتداری که ملت ایران در این دو دهه ظاهر شده است، نمی‌شناسیم؛ اما مظلومترین ملتها هم ملت ایران است! چه کسی از همه بیشتر به او ظلم کرده است؟ شیطان بزرگ! می‌گویند چرا به ما شیطان بزرگ می‌گویید؟! شیطان یعنی چه؟ شما شیطنت می‌کنید. شیطنت نکنید، تا به شما شیطان بزرگ نگوییم. شیطنت می‌کنند، خیانت می‌کنند، ضربه می‌زنند، جنایت می‌کنند، تکبر می‌کنند، استکبار می‌کنند. ملت ایران، یک ملت زنده است؛ او را با ملتهای دیگر مقایسه نکنید. ملت ایران هم در مقابل چنین دولت و چنین حکومتی می‌ایستد، مقاومت می‌کند، بی‌اعتنایی می‌کند، رابطه را قطع می‌کند، با او حرف نمی‌زند و در صحنه‌های جهانی، مواضع خود را برخلاف مواضع باطل او اتّخاذ می‌کند. یک جهت دیگر، مواضع جهانی امریکاست. امریکا امروز بزرگترین حامیِ حکومت غاصب صهیونیستی است. حکومت صهیونیستی، بدترین دولتها و مجموعه‌های سیاسی دنیاست؛ چون یک ملت را از مملکت خودش بیرون کرده است. شما چنین چیزی را در دنیا سراغ دارید؟ در تاریخ سراغ دارید؟ آخر، یک خانواده را، یک فامیل را، یک شهر را، یک میلیون آدم را از مملکت خودش بیرون کنند، یک مطلب است؛ کسی بیاید یک ملت را از کشور خودش بیرون کند، آنهایی را هم که در داخل کشور هستند، در نهایت ضعف و شدّت و فشار قرار دهد و خودش بر آنها حکومت کند، چیز واقعاً عجیبی است! حکومت از این بدتر و زشت‌تر؟! بعد هم با ملت با نهایت قساوت رفتار می‌کنند. تروریسم دولتی که در همان مصاحبه گفته شد - که حرف بسیار درستی هم هست - امروز مظهرش حکومت غاصب صهیونیستی است. این حرف، خیلی هم به صهیونیستها برخورده است! این حرفِ کاملاً درستی است. شما دیدید با مردمشان چه می‌کنند! دیدید با فلسطینیها چه می‌کنند! دیدید با مردم لبنان چه می‌کنند! با هلی‌کوپتر به روستاهای لبنان می‌آیند و آدمها را از خانه‌هایشان می‌دزدند و می‌برند! کجا دیگر چنین چیزی در دنیا هست؟ امریکاییها بزرگترین و جدّیترین حامی صهیونیستها هستند. این جرم، بزرگ نیست؟ این جرم، کافی نیست ؟ این بس نیست برای این‌که ملت حق‌طلبی مثل ملت ایران بگوید من با شما کاری ندارم، من شما را رد می‌کنم، من رفتار شما را محکوم می‌کنم؟ ملت ایران به امریکا همین را می‌گوید. عنوان دوم این است که رابطه و مذاکره با دولت امریکا، به حال ملت ایران هیچ فایده‌ای ندارد. امروز از چیزهای جالب این است که دستهای امریکایی و تبلیغات امریکایی - همان‌طوری که در هفته اوّل این ماه عرض کردم - در دنیا این‌گونه شایع می‌کنند که ملت ایران مشکلاتی دارد؛ راه‌حل و کلید این مشکلات هم این است که بیاید با امریکا مذاکره کند! تو گفتی و من باور کردم! مذاکره، هیچ فایده قابل ذکری برای ملت ایران ندارد. البته ضررهایی دارد که بعد عرض می‌کنم؛ اما اصلاً فایده ندارد. کسی که خیال کند اگر ما با امریکا مذاکره کردیم، محاصره اقتصادی و قانون «داماتو» و ... از بین خواهد رفت، اشتباه کرده است. اوّلاً ـ هر کدام از رفتارهای امریکا با ایران، بعد از مدّتی محکوم به شکست شده است. مگر بار اوّلی است که اینها این‌طور با ما رفتار می‌کنند؟ مگر بار اوّلی است که تهدید می‌کنند؟ مگر بار اوّلی است که محاصره اقتصادی می‌کنند؟ مگر بار اوّلی است که اینها راه می‌افتند و به این کشور و آن کشور می‌گویند که شما با ایران فلان معامله را نکنید، یا فلان قرارداد را نبندید؟ بار اوّل که نیست؛ همیشه این‌طور کرده‌اند. ما در این هجده، نوزده سال، همه پیشرفتهایی که به دست آورده‌ایم؛ همه کارهای برجسته‌ای که دولتهای ما در این چند سال کرده‌اند، در همان حالی بوده که امریکا نمی‌خواسته است. مگر به خواست امریکاست؟! در سال گذشته، به مناسبت قانون «داماتو»، قرارداد شرکت خودشان با شرکت گاز ما را ابطال کردند. قانونی گذراندند که هیچ شرکتی حق ندارد از فلان مبلغ بیشتر، با ایران معامله نفتی کند. اوّلاً همان شرکت به مسؤولان ما پیغام داد که ما ناراحتیم و در اوّلین فرصتی که بتوانیم، باز قرارداد را می‌بندیم! الان یکی از مشکلات امریکا همین شرکتهایی هستند که نمی‌توانند بیایند در کارهای نفتی مربوط به ما در خلیج فارس سرمایه‌گذاری کنند. شرکتهای نفتی امریکا به شدّت ناراحتند. مربوط به حالا هم نیست؛ مربوط به تقریباً یک سال اخیر است. روی دولت فشار آوردند، اجتماع درست کردند،

قطعنامه درست کردند؛ لذا همان تلاشها توانسته است تا حدود زیادی آن قانون امریکایی «داماتو» را تضعیف کند. پس، آنها بیشتر احتیاج دارند. ثانیاً به مجرّد این‌که آن شرکت امریکایی در سال گذشته قرارداد خود را با شرکت گاز ما فسخ کرد، به فاصله کوتاهی یک شرکت فرانسوی آمد و داوطلب انعقاد قرارداد شد. امریکاییها بنا کردند به جنجال کردن که چرا می‌خواهید قرارداد ببندید؟! دولت فرانسه، بلکه بعداً همه جامعه‌ی اروپا ایستادند و گفتند که باید این قرارداد با ایران بسته شود و امریکا نباید بتواند حرف خودش را در این قضیه سبز کند. این‌طور نیست که حالا مشکلات ملت ایران به دست امریکا باشد و امریکا بتواند مشکل جدّی‌ای درست کند. البته تلاش می‌کنند، خباثت خودشان را می‌کنند - نه این‌که نمی‌کنند - اما کارها دست آنها که نیست. وانگهی، شما ملاحظه کنید! دولتهایی که امروز امریکا به اصطلاح وزارت خارجه خودشان آنها را مجازات می‌کند - مثل چین، روسیه، ترکیه زمان حکومت حزب رفاه - مگر با امریکا رابطه ندارند؟ مگر مذاکره نمی‌کنند؟ همه کسانی که امریکا با آنها برخورد خشن می‌کند، در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی با امریکا رابطه دارند. این‌طور نیست که رابطه با امریکا یا مذاکره با امریکا، مانع از دشمنی امریکا شود. الان کشورهایی هستند که سفارتهایشان در امریکاست، سفارتهای امریکا نیز در پایتختهای آنها باز است و فعّالیت می‌کند؛ از لحاظ سیاسی و کنسولی و غیره هم با یکدیگر ارتباط دارند؛ اما امریکا آنها را جزو لیست تروریستهای دنیا معرفی می‌کند! من حالا ـ نمی‌خواهم اسم آن کشورها را بیاورم. خوب است که برادران ما در وزارت خارجه و جاهای دیگر، اینها را به مردم بگویند و تبیین کنند. خیال نکنید که حالا ـ اگر با امریکا رابطه برقرار شد، یا مذاکره شد، دیگر از سوی امریکا، اندکی حرف نازکتر از گل هم به جمهوری اسلامی گفته نخواهد شد؛ نه. بسیاری از کشورها با امریکا رابطه هم دارند، خیلی هم روابطشان علی‌الظاهر در سطح جهانی خوب و صمیمی و مؤدّبانه است؛ درعین‌حال امریکا هرجایی که لازم باشد، ضربه خودش را می‌زند؛ محاصره اقتصادی می‌کند، تحریم می‌کند! امریکاییها مستکبرند. آدم مستکبر و دولت مستکبر، دنبال سبز کردن حرف خودش است. بنابراین، این‌طور نیست که رابطه‌برای کشور ما فایده‌ای داشته باشد؛ که اگر رابطه نباشد یا مذاکره نباشد، این مشکلات به وجود خواهد آمد و اگر این مذاکره و رابطه انجام شد، مشکلات از بین خواهد رفت؛ نه. نه امریکا برای ایجاد مشکلات آن‌چنان دستش باز است و نه رابطه و مذاکره این چنین معجزه‌گری‌ای برای رفع مشکلات دارد. هیچکدام از اینها نیست؛ بسته به توان ملت است، بسته به عُرضه یک حکومت است، بسته به اقتدار و عزّت‌خواهی ماست که بتوانیم در مقابل امریکا بایستیم و برطبق اراده و برطبق مصالح کشورمان اقدام کنیم. این تبلیغات در حالی انجام می‌گیرد که وقتی دولت امریکا در مقابل خود دولتی را داشت که در حال جنگ بود، نتوانست کاری با آن انجام دهد. ما یک روز در حال جنگ بودیم. قبل از آن، اوقاتی بود که حکومت ما از لحاظ امکانات، حکومتی بسیار ضعیف بود. آن روز نتوانستند با ما کاری انجام دهند. آن روز نتوانستند ضرر اساسی وارد کنند. امروز بحمداللّه دولت ایران، دولتی عزیز و مقتدر است و در سطح جهانی به عنوان یک کشور مقتدر و عزیز شناخته شده است؛ رئیس کنفرانس اسلامی است. در بسیاری از کنفرانسهای جهانی، به عنوان یک عضو محترم شناخته شده است؛ دولتها برایش احترام قائلند، ملتها برایش احترام قائلند. امروز ما از چه بترسیم؟ چرا بترسیم؟ چرا خیال کنیم که اگر با همین وضعی که در این نوزده سال داشتیم، ادامه دهیم، چنین و چنان خوهد شد؟ امریکا احتیاج دارد. امریکا امروز آن قوّت و قدرت ده سال، پانزده سال قبل را هم ندارد. روزی بود که حرف دولت امریکا در اروپا و جاهای دیگر، با احترام تلقّی می‌شد و با آن با احترام رفتار می‌شد؛ امروز آن‌طور هم نیست. امروز امریکاییها از لحاظ دیپلماسی و سیاست خارجی، در موضع ضعفند؛ در موضع قدرت نیستند. می‌خواهند در حال ضعفشان، همان هیبت ابرقدرتی را علیه ما و در مقابل ملت ایران به کار ببرند! عنوان سوم که این را هم من خیلی مختصر عرض می‌کنم، چون می‌ترسم وقت نماز بگذرد، این است که رابطه و مذاکره، برای ملت ایران و برای نهضت جهانی مضّر است. اولین ضرر این است که امریکاییها با ورود در این میدان، این‌طور تفهیم خواهند کرد که جمهوری اسلامی از همه حرفهای دوران امام و دوران جنگ و دفاع مقدّس و دوران انقلاب صرف‌نظر کرده و گذشته است. اوّلین چیزی که امریکاییها

ادّعا می‌کنند، این است. اوّلین مطلبی که در دنیا شایع می‌کنند، این است که انقلاب اسلامی تمام شد و پایان گرفت؛ کمااین‌که هموز هیچ چیز نشده، همین حرفها را زمزمه می‌کنند! همین دو، سه روز قبل از این، تلکسی دیدم که رئیس یکی از دولتهای آفریقایی - که چند روز قبل از این، یکی از مسؤولان ما حرفی را علیه آن دولت بر زبان رانده بود - مصاحبه کرده و گفته است که بله، ایران مدّتی ادّعا می‌کرد که با امریکا مخالف است؛ اما حالا مقدّمات جور می‌کند برای این‌که بتواند با امریکا دست دوستی بدهد! هنوز هیچ‌چیز نشده، این‌طور می‌گویند! در دنیا، تبلیغات و شایعات علیه ملت ایران و علیه جمهوری اسلامی و علیه دولت فضا را پُر خواهد کرد که اینها از انقلاب برگشتند. اینها آبروی انقلاب را در دنیا در پیش مستضعفان خواهد برد، دلها را مردّد خواهد کرد، نهضت جهانی اسلامی را دچار افول خواهد کرد، استقلال ملت ایران را از دست او خواهد گرفت. این ملت در طول دوران طولانی تقریباً بیش از صدوپنجاه سال - یعنی از اواسط دوران ناصرالدّین شاه قاجار تا روز انقلاب - همیشه زیر چتر قدرتها و زیر بار قدرتهای خارجی بود. حالا سلاطین قبلی اگر مستبد بودند، بد بودند، ظالم بودند، ملعون بودند، هرچه بودند، اقلاً عزّت کشور ایران و ملت ایران را حفظ می‌کردند و زیر بار بیگانه‌ها نبودند. از اواسط و اواخر دوران ناصرالدین شاه قاجار، نفوذ خارجیها و دخالتها خارجیها در امور ایران شروع شد و مرتّب زیاد گردید تا به دوران پهلوی رسید و ایران یکسره به دست خارجیها افتاد. رضاخان را انگلیسیها آوردند؛ او در مشت انگلیسیها بود. بعد که رضاخان را بردند، محمّدرضا را خودشان آوردند؛ او هم کاملاً در مشت انگلیسیها بود. بعد از چند سالی هم امریکاییها با پول و امکانات وارد میدان شدند. کشور ایران و سرنوشت ملت ایران در دست خارجیها بود. ملت ایران توانست این خفّت و این اهانت و این جسارت به خودش را در انقلاب جواب دهد. عزیزان من! یکی از ابعاد انقلاب اسلامی، مشتی بود که به دهان وطن‌فروشان و وابستگان و دستگاههای مزدور اجانب و دشمنان خارجی زده شد. در واقع، انقلاب، خشم ملت ایران در مقابل نفوذ خارجی بوده است. انقلاب، استقلال را به این مردم داد. حال بعد از آن‌که این همه خون در راه این استقلال ریخته شده است، مدّعیان آقایی بر این کشور، مدّعیان مالکیت بر این کشور - یعنی امریکاییها که خودشان را مالک این کشور می‌دانستند - برگردند داخل این کشور بیایند و خرده‌فرمایش و دخالت در کارها و نفوذ در دستگاههای گوناگون و جمع کردن دشمنان انقلاب کنند! مگر ملت ایران اجازه خواهد داد که چنین چیزی انجام گیرد؟ مگر ملت ایران از انقلاب، از امام، از عظمت و از شوکت خود دست برداشته است که اجازه دهد امریکاییها باز پایشان در این مملکت باز شود؟ البته بارها گفته‌ایم و تکرار شده است؛ من هم گفته‌ام، مسؤولان هم گفته‌اند که مسأله ما، مسأله دولت امریکاست؛ با ملت امریکا بحثی نداریم. طرف ما ملت امریکا نیست؛ ملت امریکا هم مثل بقیه ملتهای دیگر، خوبیهایی دارد، بدیهایی دارد؛ مربوط به خودشان است. مسأله، مسأله دولت امریکا و رژیم امریکاست، و رژیم امریکا دشمن نظام جمهوری اسلامی و دشمن انقلاب و دشمن ملت ایران است، و این را تصریح کرده‌اند و بارها هم گفته‌اند. البته مصلحت خودشان نمی‌دانند که این را بر زبان آورند؛ لیکن باطن قضیه همین است که با استقلال شما دشمنند، با اسلام شما دشمنند، با عزّت شما دشمنند، با ایستادگی شما در مقابل زیاده‌خواهیهایشان دشمنند؛ خیلی هم تلاش می‌کنند که بتوانند بلکه اینها را از بین ببرند. البته قانون الهی، عکس خواست آنهاست. قانون الهی این است که شما بمانید، شما قوی شوید، شما پیروز شوید؛ ان‌شاءاللَّه پیروز هم خواهید شد و ما هیچ احتیاجی به رابطه با امریکاییها نداریم؛ همچنان که رئیس جمهورمان هم در آن مصاحبه گفتند و دیگران هم تصریح کردند. الحمدللَّه خیلی خوب بود؛ هیچ احتیاجی به مذاکره و و به رابطه با اینها نداریم و علی‌رغم میل دشمنان ملت ایران، ملت ما ان‌شاءاللَّه مدارج ترقّی و پیشرفت را روزبه‌روز بیشتر خواهد پیمود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین‌اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا.(۱۵) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) بقره: ۱۸۳ ۲) غافر: ۵۵ ۳) نصر: ۳ ۴) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۳، ص ۳۳۲ ۵) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۶۱ ۶) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷ ۷) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۶۲ ۸)

مرسلات: ۳۶ ۹) بقره: ۱۵۲ ۱۰) سجده: ۱۴ ۱۱) مؤمنون: ۶۵ ۱۲) مؤمنون: ۶۵ ۱۳) شوری: ۳۰ ۱۴) قدر: ۳ ۱۵) نصر: ۳ - ۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری به مناسبت عید سعید فطر

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری به مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم این عید بزرگ را به همه مسلمین عالم و ملتهای مسلمان و به ملت بزرگ و سربلند ایران اسلامی و به شما حضّار گرامی این مجلس تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم که خداوند متعال، امروز را حقیقتاً برای ملت ایران و برای امّت اسلامی، عید و وسیله‌ای برای شادی و موفقّیت قرار دهد و آنچه را که در ماه رمضان مردم ما در میدان عبادت حق‌تعالی انجام دادند، ان‌شاءاللَّه آثارش را از امروز به بعد در نفسانیّاتشان، در عملکردشان و در برخوردشان مشاهده کنند. خصوصیت این عید و بعضی اعیاد دیگر اسلامی این است که مخصوص به مجموعه خاصی از جامعه عظیم اسلامی نیست. حقیقتاً ما مسلمین امروز باید به دنبال آن نقاطی باشیم که همه آحاد مسلمان را در شرق و غرب دنیای اسلام، از هر ملیتی، با هر نژادی، با هر زبانی و با هر فرهنگی، گرد محور توحید و کلمه متعالی اسلامی جمع کند. عید فطر از جمله اینهاست. البته بعضی اعیاد دیگر هم این خصوصّیت را دارند. لذا در دعای قنوت عید فطر - برحسب آنچه وارد شده است، مستحب می‌دانیم و می‌خوانیم - عرض می‌کنیم «الذّی جعلته للمسلمین عیدا»(۱)؛ خدای متعال این روز را برای مسلمین عید قرار داده است. عید، یعنی سالگشتی که مایه شادی و خشنودی است. چه چیزی برای امّت اسلام مایه خوشحالی است؟ نزدیک شدن به هدفهای اسلامی. اسلام برای جامعه و امّت اسلامی هم مثل فرد مسلمان اهدافی را تعریف و ترسیم کرده است. باید اعتراف کنیم که امروز دنیای اسلامی متأسّفانه از این هدفها دور است. ما مسلمین عالم، ما امّت اسلامی، با آنچه که اسلام برای امّت اسلامی می‌خواهد و می‌پسندد، فاصله زیادی داریم. امّت اسلامی باید امروز در دنیا به برکت اسلام آن‌چنان باشد که مثل مشعلی راه بشریت را روشن کند؛ مثل خورشیدی بر بشریت بتابد و به آنها خیر برساند؛ آنها را گرما ببخشد، آنها را نورانیّت ببخشد، به آنها حرکت ببخشد، به آنها حیات بدهد. آن جامعه اسلامی که باید «لتکونوا شهداء علی النّاس»(۲) باشد؛ آن جامعه اسلامی که باید «یدعون الی الخیر»(۳) باشد؛ آن جامعه اسلامی که باید پیشرو بشریت در همه خیرات باشد، این‌گونه است. آن جامعه اسلامی که باید پرتوی از «وللَّه العزة و لرسوله و للمؤمنین»(۴) را داشته باشد، با وضع فعلی جهان اسلام و امّت اسلامی فاصله دارد. البته بحمداللَّه شوق این هدفهای عالی در دلهای مسلمین پیدا شده است و ملتهای اسلامی حرکتهای خوبی را شروع کرده‌اند و در سراسر آفاق دنیای اسلامی، امروز بحمداللَّه ارزشهای اسلامی رو به نو شدن است. برخلاف آنچه که دشمنان اسلام می‌خواستند که این ارزشها را از زندگی بشر بزدایند، امروز بحمداللَّه وقتی ما در شرق و غرب دنیای اسلامی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آحاد مردم به سمت احکام نورانی قرآن و ارزشهای اسلامی، گرایش بیشتری پیدا کرده‌اند؛ لیکن باید تلاش شود. ایران اسلامی به برکت اسلام، عزّت پیدا کرده است؛ به برکت اسلام از زیر سلطه بیگانگان خارج شده است؛ به برکت اسلام دلهای مردمش به هم نزدیک شده‌اند و به برکت اسلام به خیلی از آن خیراتی که اسلام برای مسلمانان خواسته، رسیده است. از ایران اسلامی و از میان این امّت، آنچه که ما برای برادران مسلمانمان در سراسر عالم می‌خواهیم، این است که دولتها و ملتها به اسلام به چشم نجاتبخش نگاه کنند و آن را مایه عزّت و افتخار و کرامت خودشان بدانند. این چیزی که دشمنان اسلام خواسته‌اند به بسیاری از افراد در دنیای اسلام بباورانند که اسلام مایه عقب‌افتادگی و سرافکندگی آنهاست، یک تلقین شیطانی است. این، تلقین کسانی است که خواسته‌اند امّت اسلامی را از اصل خودش جدا کنند، تا بتوانند به راحتی بر او فرمان برانند. قرآن مایه عزّت مسلمانان است. قرآن به معنای تلاوت کردن و اعتقاد داشتنِ فقط نیست؛ قرآن مجموعه نظام یک زندگی اجتماعی است؛ قرآن دستورالعمل یک حیات سعادتمندانه و زندگی توأم با عزّت است و این چیزی است که امروز برای متفکّران مسلمان مبهم و مشکل نیست. آحاد ملتهای اسلامی هم بحمداللَّه آشنا هستند. ملتهای مسلمان، دولتهای مسلمان، روشنفکران مسلمان سیاستمداران مسلمان و جوانان

کشورهای اسلامی، باید تا آن‌جا که می‌توانند زمینه ذهنی مردم خودشان و زمینه عملی زندگی آنها را مستعد و فراهم کنند، تا ملتها به زندگی قرآنی برگردند و بتوانند در جاده عزّت و عظمت حرکت کنند. آن پایبندی به گذشته‌ای که مایه سرافکندگی و جمود است، پایبندی به سنّتهای جاهلی است. پایبندی به قرآن، مایه روشنفکری و مایه آزادفکری و مایه به کار افتادن علم و عقل و ابتکار و تلاش است. اسلام مرده‌های اجتماعی و سیاسی را زنده کرد؛ «اذا دعاکم لما یحییکم».(۵) اسلام ملتهایی را که خاک مرگ بر روی آنها پاشیده شده بود و چیزی از حیات حقیقی و سرافرازانه مجتمع انسانی نمی‌دانستند، حیات و آقایی بخشید و پرچم انسانیت و دفاع از انسانها را به آنها داد. نه فقط آن روز، امروز هم بحمداللّه همین‌طور است. نمونه‌اش کشور ماست؛ این ملتی است که قرنهای متمادی در زیر فشار استبداد سلاطین ظلم و جور، هویّت و قدرت تصمیم و قدرت عمل خودش را از دست داده بود؛ در این صد سال اخیر هم در زیر فشارهای مضاعف استعمار و استکبار و دخالت خارجی، اعتماد به نفس خود را به کلّی از دست داده بود. اسلام این ملت را به یک ملت پیشرو، مقدّم در میدان علم، در میدان عمل، در میدان سیاست، در میدان تفکّر، در میدان تعقّل و تأمّل و در ابتکارات زندگی تبدیل کرد. این، علاج ملتهای مسلمان است. این، درست همان چیزی است که نسخه‌پیچان ضدّ اسلام آن را نهی می‌کنند و از آن می‌ترسند. امروز هم نیست که منع می‌کنند و از آن باز می‌دارند؛ اگر تاریخچه استعمار را نگاه کنید، از وقتی استعمار در کشورهای اسلامی شروع شد، این را تکرار کرده‌اند و گفته‌اند و خواسته‌اند دین و اسلام را منزوی کنند و از زندگی انسان بیرون برانند. امیدواریم که خداوند متعال همه ما را بیدار کند. همه ملتهای مسلمان، ملت مظلوم فلسطین و ملتهای مظلومی را که در اقطار اسلامی از رنجهای بزرگی می‌نالند و از دردهای بزرگی رنج می‌برند، ان‌شاءاللّه نجات بخشد و اسلام و مسلمین را مثل فرشته نجاتی به سراغ همه ملتهای دربند بفرستد و روح مطهّر امام بزرگوار ما را - که گشاینده این راه در مقابل ما بود - با اولیایش محشور فرماید و ارواح طیّبه شهدا و همه ایثارگران را مشمول رحمت خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱)

الاقبال باعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۹۵ ۲) بقره: ۱۴۳ ۳) آل عمران: ۱۰۴ ۴) منافقون: ۸ ۵) انفال: ۲۴

خطبه های نماز عید سعید فطر

خطبه های نماز عید سعید فطر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه الّذی هدینا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو الا ان هدینااللّه. نحمده و نستغفره و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. عید سعید و مبارک فطر را به همه مسلمین جهان، مخصوصاً به ملت عظیم‌الشّأن ایران و به شما برادران و خواهران عزیز نمازگزار تبریک عرض می‌کنم. امروز هم بحمداللّه اجتماع عظیم شما مردم مؤمن در این مراسم عبادی - سیاسی و در این اجتماع عظیم، مایه مباهات و افتخار و آبروست. روز عید فطر، روز بسیار عظیم و حائز اهمیتی است. در خطبه اوّل، یک حدیث از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام درباره این روز برای شما برادران و خواهران عزیز عرض می‌کنم، تا برای خود من و برای شما ان‌شاءاللّه مایه موعظه باشد. صدوق علیه‌الرّحمة از امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام نقل می‌کند: «عن ابیه عن جدّه علیه‌السّلام قال: خطب امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام للنّاس یوم الفطر».(۱) یعنی امیرالمؤمنین در روز عید فطر برای مردم خطبه ایراد فرمود و در آن خطبه این‌طور بیان کرد: «فقال ایها النّاس ان یومکم هذا یوم یثاب فیه المحسنون و یخسر فیه المسیئون»؛ یعنی ای مردم! این روز، روزی است که در آن نیکوکاران به ثواب خود می‌رسند و کسانی که در ماه رمضان کردار بد داشته‌اند، زیان می‌کنند و محروم می‌مانند. کسانی که ماه رمضان را به عبادت و به اغتنام فرصت معنوی پرداخته‌اند، امروز، روزی است که پاداش خود را از خداوند متعال می‌گیرند. پاداش روزه با اخلاص، تلاوت قرآن، قیام نیمه شب، تضرّع و دعا و صدقات و احسان و همه آنچه که شما جوانان عزیز، شما مردم مؤمن و آشنای با حقایق اسلامی در ماه مبارک

رمضان انجام داده‌اید، امروز در عالم معنا به شما تقدیم می‌شود. «و هو اشبه یوم بیوم قیامتکم». چون روز پاداش و گرفتن ثواب برای نیکوکاران و روز خسران برای بدکاران است، شبیه روز قیامت است؛ همچنان که روز قیامت هم کسانی که زندگی دنیا را به عمل نیک گذرانده‌اند، ثواب خواهند یافت و دل و چشم آنان به عنایت الهی روشن خواهد شد؛ اما کسانی که دنیا را به غفلت، به بدکاری، به ستمگری، به سرکشی و نافرمانی از خدای متعال، به غرق شدن در شهوات، به خودخواهی و به خودپرستی گذرانده‌اند، آن روز زیان خواهند کرد. چون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این تشبیه را می‌فرماید، بر اساس این تشبیه، این استفاده زیبا را می‌کند. توصیه می‌فرماید: «فاذکروا بخروجکم من منازلکم الی مصلّاکم خروجکم من الاجداث الی ربّکم»؛ از منزل که خارج شدید تا برای نماز به مصلّی بیایید، زمانی را به یاد آورید که برای حضور در پیشگاه خداوند، از قبرهای خود بیرون خواهید آمد و به سوی عرصه قیامت خواهید شتافت. «واذکروا بوقوفکم فی مصلّاکم وقوفکم بین یدیّ ربّکم»؛ با ایستادن خود در مصلّی و به هنگام نمازگزاردن، آن روزی را به یاد آورید که در قیامت در پیشگاه خدای متعال خواهید ایستاد، تا مثل امروز که به شما پاداش اعمالتان را می‌دهند، پاداش اعمال خود را بگیرید. «واذکروا برجوعکم الی منازلکم رجوعکم الی منازلکم فی الجنّة او النّار»؛ هنگامی که به منازل خودتان برمی‌گردید، آن لحظه‌ای را در قیامت به یاد آورید که در پیشگاه عرض الهی، از عرصه قیامت به سوی منازل خود در بهشت، یا خدای نخواسته در جهنّم، خواهید رفت. همان‌طوری که امروز، روز ثواب و روز گرفتن پاداش برای نیکوکاران، و روز خسارت و زیان برای گناهکاران است، آن روز هم در پیش است. لحظه لحظه عمر را قدر بدانید. از ساعات عمرتان برای نیکوکاری استفاده کنید. خود را به خدا نزدیک کنید. اوقات خود را به تلاش در راه خدا و مجاهدت برای او مستغرق کنید. ساعات زندگی، سالهای زندگی، به سرعت برق می‌گذرد؛ در عرصه قیامت این لحظات را به یاد خواهید آورد. خوشا به حال نیکوکاران و بدا به حال زیانکاران. پروردگار! تو را به حقّ اولیایت، تو را به حقّ احکام نورانی‌ات، تو را به حقّ قرآن و تو را به جلال و عظمتت سوگند می‌دهیم، یکایک این جمع حاضر و یکایک مؤمنین و مسلمین را موفّق به انجام عمل نیک و اطاعت در زندگی دنیا بفرما. پروردگارا! ما را در قیامت جزو زیانکاران قرار مده. پروردگارا! این موعظه و اندرز را برای ما درسی در زندگیمان قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۲) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین المنتجبین. سیّما امیرالمؤمنین و صدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم‌المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداة المؤمنین. در خطبه دوم نیز همه برادران و خواهران عزیز را به تقوای الهی و به پرهیزکاری در همه امور زندگی توصیه و دعوت می‌کنم. بحمداللّه سالی که در آن قرار داریم، برای ملت ایران، سال توفیقات بزرگ و کارهای بزرگ و اقدامهای بزرگ است. خدا را سپاس می‌گوییم که دلهای ملت ایران را به هم نزدیک کرد. خدا را سپاس می‌گوییم که عزّت ملت ایران را در چشم مردم جهان افزایش داد. خدای متعال را سپاس می‌گوییم که همّت این مردم را در روز قدس، یک بار دیگر در مقابل چشم جهانیان قرار داد. در راهپیمایی عظیم روز قدس، ملت ایران مواضع خود را برای دنیا تشریح کرد. بخصوص امسال این ملت هوشیار، آگاه، آشنای به مصالح سیاسی، زمان‌شناس و موقعیت‌شناس دانست که باید از هر سال قویتر و پُرشورتر وارد صحنه شود. ملت و دولت، مسؤولان و آحاد مردم، زن و مرد و کوچک و بزرگ، اجتماعات عظیم میلیونی را در سراسر کشور به راه انداختند و شعارهای انقلاب و مواضع سیاسی حقیقی این کشور و نقاط برجسته خطّ نورانیِ ترسیم‌شده به وسیله امام امت را - که خط عزّت این ملت است - با صدای بلند فریاد کردند؛ خواستند تا دنیا ملت ایران را بشناسد و او را خوب درک کند. البته ملتها، ملت ایران را می‌شناسند؛ اما استعمارگران هنوز هم که هنوز است، این ملت را نمی‌شناسند، مسؤولان را نمی‌شناسند، رئیس جمهور را نمی‌شناسند، خطّ امام را نمی‌شناسند، پایگاه امام را

نمی‌دانند و هنوز نمی‌توانند میزان عمق ایمان این مردم را تشخیص دهند. درود بر این ملّت. درود بر این دلهای بیدار که توانستند در موقعیت مناسب، با زبانی رسا و بلیغ، سخن خود را به دنیا بگویند و فریاد کنند. یک ملت حرف خود را چگونه می‌تواند بزند؟ این، بهترین روش فریاد کردن حرف دل یک ملت است که در خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ انجام شد. من از یکایک مردم تهران و شهرستانها و از مسؤولان عزیز، صمیمانه تشکّر و سپاسگزاری می‌کنم که نام خدا و نام انقلاب و نام امام را زنده کردند و گرامی داشتند. مسلمانان در اکناف عالم دچار گرفتاریند. علاوه بر گرفتاری عمومی مسلمین - که تسلّط استکبار است - معالاسف آنچه که شأن و شخصیت ملتهای اسلامی اقتضا می‌کند و آن عزّتی که اسلام به مسلمانان می‌دهد، مشاهده نمی‌شود. کجاست آن عزّت در سطح جهان و در میان ملتهای مسلمان؟ به‌جز ملت ایران که پرچم عزّت اسلام را هم به فضل الهی به دست گرفته است - که «وللّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»(۳) - بقیه ملتهای مسلمان تشنه عزّتند؛ اما متأسفانه عزت مناسب شأنشان به آنان ارزانی نمی‌شود. وضع مسلمانان در کشورهای اسلامی دشوار است. وضع ملت عراق بد است. وضع ملت افغانستان بد است. وضع بعضی از ملتهای آسیای میانه رقّتبار است. وضع مردم الجزایر بسیار بد است. کشتارهای الجزایر، آبروی مدّعیان حکومت بر ملت بزرگ الجزایر را در دنیا برده است. مسؤولان الجزایر نمی‌توانند با اِعمال پُررویی، تهمتهایی را که در طول تاریخ هرگز از آنها جدا نخواهد شد، از خودشان بزدایند. آنها مسؤولند. من ادّعا نمی‌کنم که این کشتارها کار دولت الجزایر است؛ من نمی‌دانم. این کار هم به عهده مسؤولان جهان اسلام است. امروز اگر کشورهای مسلمان همّت کنند، کنفرانس اسلامی با ریاست جمهوری اسلامی می‌تواند این کار بزرگ را هم انجام دهد. دولت و رئیس جمهور ما این را به کشورهای مسلمان پیشنهاد کردند. بنابراین، آن کاری است که بعد از تحقیق باید معلوم شود. من می‌گویم در کشوری اگر چنین فجایعی اتّفاق بیفتد، کار هر کس که باشد، دولت مسؤول است. دولت باید از مردم خود حمایت کند. ولو کار دولت هم نباشد، باز دولت مسؤول است. مگر می‌توانند با یاوه‌گویی و متّهم کردن این و آن، گریبان خودشان را از قضاوت تاریخ و قضاوت افکار عمومی عالم رها کنند؟! متأسفانه در پاکستان و بسیاری از نقاط دیگر دنیای اسلام هم اختلافات فرقه‌ای مشکل‌ساز شده‌است. این بد است. راه علاج هم برگشتن به اسلام است. روز عید فطر، «الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله ذخراً و شرفاً و کرامة و مزیدا»(۴) است. چرا روز عید فطر این‌گونه است؟ چون روز عید فطر، مظهر اجتماع و اتّحاد و برادری مردم با داشتن دل به سوی خداست. اگر این در دنیای اسلام تأمین شود - یعنی اتّحاد و دل به سوی خدا و در گرو احکام خدا داشتن - عزّت مردم هم تأمین خواهد شد. شما ملت عزیز ایران این را که دارید، قدر بدانید. اگرچه متأسفانه در داخل کشور ما هم کسانی یا با بی‌مسؤولیتی و یا با سوء نیّت سعی می‌کنند میان مردم دلخوری، دوگانگی و کدورت به وجود آورند؛ اما آحاد و توده مردم و قشرهای وسیع مردم و مسؤولان کشور، بحمداللّه دلهایشان نورانی و باصفاست. ملت و دولت با هم خوبند؛ آحاد مردم هم با یکدیگر خوبند. اگر دیدید کسی مایه اختلاف می‌نویسد، می‌گوید و می‌پراکند، بدانید که او به مصالح ملت یا واقف نیست، یا احساس مسؤولیت نمی‌کند و یا به‌کلّی علاقه‌مند نیست. پروردگارا! همه ما را از خواب غفلت بیدار کن. پروردگارا! دلهای این ملت را با هم متّحدتر و نزدیکتر گردان. پروردگارا! روح مبارک امام عزیز و بزرگوار ما را در اعلی‌علیّین با اولیا و صلحا محشور گردان. پروردگارا! ارواح طیّبه شهدای اسلام، مخصوصاً شهدای این ملت و شهدای جنگ تحمیلی را در اعلی‌علیّین با شهدای کربلا محشور کن. پروردگارا! به جوانان مؤمن، به خانواده‌های ایثارگر، به خانواده‌های شهیدان، به جانبازان، به آزادگان، به مفقودان، به خانواده‌هایشان و به همه ایثارگران، اجر وافر و کامل عنایت فرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هو اللّه احد. اللّه صمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۵) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -

--- ۱) امالی شیخ صدوق، ص ۸۹ ۲) عصر: ۳ - ۱ ۳) منافقون: ۸ ۴) الاقبال باعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۹۵ ۵) اخلاص: ۴ - ۱

گفت و شنود صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با گروهی از جوانان و نوجوانان

گفت و شنود صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با گروهی از جوانان و نوجوانان *رهبر عزیز! بسیار دوست می‌داریم که شما از دوران کودکی خودتان بگویید و این‌که چند برادر و خواهر هستید؛ از اوّلین روز مدرسه و اوّلین معلم و دوستان و همکلاسیها، از سرگرمیها و از علاقه خود به درس و بازی برای ما تعریف کنید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قبل از آن‌که به سؤالات این دختر خانم عزیز جواب دهم، باید بگویم خوش به حال شما جوانان و نوجوانان امروز! به شما اهمیت داده می‌شود؛ به شما پرداخته می‌شود. این آقایان محترم(۱)، با این مایه‌های فکرای که من حالاـ مورد تأمّل قرار دادم، برای شما – بخصوص – برنامه‌ریزی و برنامه‌سازی می‌کنند، تدارک اندیشیدن برای شما ترتیب می‌دهند، با شما حرف می‌زنند، تماس برقرار می‌کنند و هر نامه‌ای از نامه‌های شما را جواب می‌دهند. البته من سابقه آشنایی با شما عزیزان ندارم؛ اما از همین گزارش(۲) چیزهای زیادی را نسبت به استعداد و توان شما حس کردم. البته من گاهی برنامه «نیمرخ» را هم به یاد نوجوانی نگاه می‌کنم – هم برنامه نیمرخ را، هم گاهی برنامه کودکان را تماشا می‌کنم – بنابراین باید گفت: خوش به حال نسل جوان و نوجوان امروز که این‌قدر برایشان امکانات فکر کردن و فهمیدن و تماس گرفتن و اظهار کردن مافی‌الضّمیرِ خودشان فراهم است. حالاـ اگر من در پاسخ سؤالات این خانم – که البته این سؤالات، خیلی بود؛ اصلاً یادم نمی‌ماند. باید آنها را دانه دانه مطرح کنید، تا ان‌شاءاللَّه جواب بدهم – بخواهم حرف بزنم، خواهید دید که اصلاً زمان ما این‌گونه نبود؛ به ما این‌قدر اهمیت داده نمی‌شد، با ما این‌طور صحبت نمی‌شد، از ما این‌طور نظراتمان و حرف دلمان خواسته نمی‌شد – که از شما خواسته می‌شود – خوب؛ شما از این جهت از ما جلو هستید. ان‌شاءاللَّه که خداوند بر شما مبارک کند و این دهه فجر هم بر شما مبارک باشد. موفّق باشید. خوب؛ حالا ایشان(۳) گفتند که شما عزیزان من، از بچه‌هایی هستید که با این برنامه تماس دارید و بعضی از خانواده‌های معظّم شهدا از تهران و از شهرستانهایید. خیلی خوب؛ حالا پاسخ به سؤالات را یکی یکی شروع می‌کنیم: ما هشت خواهر و برادر از دو مادر بودیم؛ یعنی پدرم از خانمی، سه فرزند داشت که هر سه هم دختر بودند. بعد، آن خانم فوت کرده بودند و پدرم با خانم دیگری – که مادر ما باشند – ازدواج کرده بودند. ما بچه‌های این خانم دوم، پنج نفر بودیم؛ چهار برادر و یک خواهر، و در این پنج نفر، من دومی بودم. البته در این بین، دو بچه هم از بین رفته بودند؛ با آن حساب، من چهارمی می‌شوم؛ اما چون واسطه‌ها کم شده بودند، من بچه دوم خانواده بودم. البته خواهرهای بزرگ ما از خانم اوّل بودند؛ آنها از ما خیلی بزرگتر بودند. پدر و مادرم، پدر و مادر خیلی خوبی بودند. مادرم یک خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس – البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و اینها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ – و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت. ما وقتی بچه بودیم، همه می‌نشستیم و مادرم قرآن می‌خواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند. ما بچه‌ها دورش جمع می‌شدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، می‌گفت. من خودم اوّلین بار، زندگی حضرت موسی، زندگی حضرت ابراهیم و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم – به این مناسبت – شنیدم. قرآن که می‌خواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است می‌رسید، بنا می‌کرد به شرح دادن. بعضی از شعرهای حافظ که هنوز – بعد از سنین نزدیکِ شصت سالگی – یادم است، از شعرهایی است که آن وقت از مادرم شنیدم. از جمله، این دو بیت یادم است: سحر چون خسرو خاور عَلَم در کوهساران زد به دست مرحمت یارم در امّیدواران زد *** دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند غرض؛ خانمی بود خیلی مهربان، خیلی فهمیده و فرزندانش را هم – البته مثل همه مادران – دوست می‌داشت و رعایت آنها را می‌کرد. پدرم عالِم دینی و ملّای بزرگی بود. برخلاف مادرم که خیلی گیرا و حرّاف و خوش برخورد بود، پدرم مردی ساکت، آرام و کم حرف می‌نمود؛ که این تأثیرات دوران طولانی طلبگی و تنهایی در گوشه حجره بود. البته پدرم تُرک زبان بود – ما اصلاً تبریزی هستیم؛ یعنی پدرم اهل خامنه تبریز است – و مادرم فارس زبان. ما به این ترتیب از بچگی، هم با زبان فارسی و هم با زبان ترکی آشنا شدیم و محیط خانه محیط خوبی بود. البته محیط شلوغی بود؛ منزل ما هم منزل

کوچکی بود. شرایط زندگی، شرایط باز و راحتی نبود و طبعاً اینها در وضع کار ما اثر می‌گذاشت. در مورد بازی کردن پرسیدید؟ بله؛ بازی هم می‌کردیم. منتها در کوچه بازی می‌کردیم؛ چون در خانه جای بازی نداشتیم و بازیهای آن وقت بچه‌ها فرق می‌کرد. یک مقدار هم بازیهای ورزشی بود؛ مثل والیبال و فوتبال و اینها که بازی می‌کردیم. من آن موقع در کوچه، با بچه‌ها والیبال بازی می‌کردم؛ خیلی هم والیبال را دوست می‌داشتم. الان هم اگر گاهی بخواهیم ورزش دستجمعی بکنیم - البته با بچه‌های خودم - به والیبال رو می‌آوریم که ورزش خیلی خوبی است. بازیهای غیر ورزشیِ آن وقت، «گرگم به هوا» و بازیهایی بود که در آنها خیلی معنا و مفهومی نبود؛ یعنی اگر فرض کنیم که بعضی از بازیها ممکن است برای بچه‌ها آموزنده باشد و انسانِ با تفکّر آنها را انتخاب کند، این بازیهایی که الان در ذهن من هست، واقعاً این خصوصیت را نداشت؛ ولی بازی و سرگرمی بود. چیزی که حتماً می‌دانم برای شما جالب است، این است که من همان وقت، معمّم بودم؛ یعنی در بین سنین ده و سیزده سالگی - که ایشان سؤال کردند - من عمامه به سرم و قبا به تنم بود! قبل از آن هم همین‌طور. از اوایلی که به مدرسه رفتم، با قبا رفتم؛ منتها تابستانها با سرِ برهنه می‌رفتم، زمستان که می‌شد، مادرم عمامه به سرم می‌پیچید. مادرم خودش دختر روحانی بود و برادران روحانی هم داشت، لذا عمامه پیچیدن را خوب بلد بود؛ سرِ ما عمامه می‌پیچید و به مدرسه می‌رفتیم. البته اسباب زحمت بود که جلوِ بچه‌ها، یکی با قبای بلند و لباس نوع دیگر باشد. طبعاً مقداری حالت انگشت‌نمایی و اینها بود؛ اما ما با بازی و رفاقت و شیطنت و این‌طور چیزها جبران می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که در این زمینه‌ها خیلی سخت بگذرد. به‌هرحال، بازی در کوچه بود. البته خاطراتی هم در این زمینه دارم که اگر مناسب شد، ممکن است در خلال صحبت بگویم. بازی ما بیشتر در کوچه بود؛ در خانه کمتر به بازی می‌رسیدیم. * از روز اوّل مدرسه و اوّلین معلّم بگویید: باید بگویم اوّلین مرکز درسی که من رفتم، مدرسه نبود، مکتب بود - در سنین قبل از مدرسه - شاید چهار سال، یا پنج سالم بود که من و برادر بزرگتر از مرا - که از من، سه سال و نیم بزرگتر بود - با هم در مکتب دخترانه گذاشتند؛ یعنی مکتبی که معلّمش زن بود و به جز چند نفر پسر، بقیه شاگردان، دختر بودند. البته من خیلی کوچک بودم. تجربه‌ای که از آن زمان می‌توانم به یاد بیاورم این است که بچه را در سنین چهار، پنج سالگی اصلاً نباید به مدرسه و مکتب و غیر آن گذاشت؛ برای این‌که هیچ فایده‌ای ندارد. من به نظرم می‌رسد که از آن دوره مکتب قبل از مدرسه، هیچ استفاده علمی و درسی نکردم. طبعاً ما را به مکتب فرستاده بودند تا قرآن یاد بگیریم؛ چون در مکتبها معمولاً قرآن درس می‌دادند. آن زمان در مدرسه‌ها قرآن معمول نبود و درس نمی‌دادند. بد نیست بدانید که من متولد سال ۱۳۱۸ هستم. این دورانی که می‌گویم، مربوط به سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ است - اوایل مکتب رفتن ما - بنابراین یک دوره آن است؛ که اوّلین روز مکتب اوّل را یادم نیست. پس از مدتی - یکی دو ماه - که در آن مکتب بودیم، ما را از آن مکتب برداشتند و در مکتبی گذاشتند که مردانه بود؛ یعنی معلمش مرد مسّنی بود. شاید شما در داستانهای قدیمی، «ملّا مکتبی» خوانده باشید. درست همان ملّامکتبیِ تصویر شده در داستانها و در قصّه‌های قدیمی به ما درس می‌داد. من کوچکترین شاگرد آن مکتب بودم - شاید آن‌زمان، حدود پنج سالم بود - و چون هم خیلی کوچک بودم، هم سیّد و پسر عالِم بودم، آقای «ملّامکتبی»، صبحها مرا کنار دست خودش می‌نشاند و پول کمی، مثلاً اسکناس پنج قرانی - آن وقتها اسکناس پنج ریالی بود، اسکناس یک تومانی و دو تومانی بود. شما ندیده‌اید - یا دو تومانی از جیب خود بیرون می‌آورد، به من می‌داد و می‌گفت: تو اینها را به قرآن بمال که برکت پیدا کند! بیچاره دلش را خوش می‌کرد به این‌که به این ترتیب - مثلاً - پولش برکت پیدا کند؛ چون او و امثال او درآمدی نداشتند. روز اوّلی که ما را به آن مکتب بردند، به یاد دارم که از نظر من روز بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایندی بود! پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاقی کرد که به نظرم خیلی وسیع می‌آمد. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق، یا مقداری بیشتر از نصف این اتاق بود؛ اما به چشم کودکیِ آن روز من، جای خیلی وسیعی می‌آمد و چون پنجره‌هایش شیشه نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آن‌جا بودیم. لیکن روز اوّلی که ما را به دبستان بردند، روز خوبی بود؛ روز شلوغی بود. بچه‌ها بازی می‌کردند، ما هم بازی می‌کردیم. اتاق ما کلاس بسیار

بزرگی بود - باز به چشم آن وقتِ کودکی من - و عدّه بچه‌های کلاس اوّل، زیاد بودند. حالا که فکر می‌کنم، شاید سی نفر، چهل نفر، بچه‌های کلاس اوّل بودیم. به هرحال و روز پُرشور و پُرشوقی بود و خاطره بدی از آن روز ندارم. البته چشم من ضعیف بود، هیچ‌کس هم نمی‌دانست، خودم هم نمی‌دانستم؛ فقط می‌فهمیدم که چیزهایی را درست نمی‌بینم. بعدها چندین سال گذشت و من خودم فهمیدم که چشمهایم ضعیف است؛ پدر و مادرم هم فهمیدند و برایم عینک تهیه کردند. آن زمان - وقتی که من عینکی شدم - گمان می‌کنم حدود سیزده سالم بود؛ لیکن در دوره اوّل مدرسه این نقصِ کار من بود. قیافه معلم را از دور نمی‌دیدم، تخته سیاه را که روی آن می‌نوشتند، اصلاً نمی‌دیدم و این، مشکلات زیادی را در کار تحصیل من به وجود می‌آورد. حالا خوشبختانه بچه‌ها در کودکی، فوراً شناسایی می‌شوند و اگر چشمشان ضعیف است، برایشان عینک می‌گیرند و رسیدگی می‌کنند. آن زمان اصلاً این چیزها در مدرسه‌ای معمول نبود. البته مدرسه ما یک مدرسه به اصطلاح غیر دولتی بود؛ بعلاوه مدرسه دینی بود که معلّمین و مدیرانش از افراد بسیار متدّین انتخاب شده بودند و با برنامه‌های اندکی دینی‌تر از معمولِ مدارسِ آن روز، اداره می‌شد؛ چون آن مدرسه‌ها اصلاً برنامه دینی درستی نداشتند و کسی توجّهی و اعتنایی به آن نمی‌کرد. در مورد معلّمین اوّل ما، بله یادم است که مدیر دبستان ما آقای «تدّین» بود که تا چند سال پیش هم زنده بود. من در زمان ریاست جمهوریم ارتباطات زیادی با او داشتم. مشهد که می‌رفتم به دیدن ما می‌آمد. پیرمرد شده بود. یک معلّم دیگر داشتیم که اسمش آقای «روحانی» بود و الآن نمی‌دانم کجاست. عدّه‌ای از معلّمین را یادم است؛ بله، تا کلاس ششم - دوره دبستان - خیلی از معلّمین را دورادور می‌شناختم. متأسفانه الان هیچ کدام را نمی‌دانم کجا هستند. اصلاً زنده‌اند، نیستند و چه می‌کنند؛ لیکن بعد از دوره مدرسه هم با بعضی از آنها ارتباط و آشنایی داشتم. * به چه درسهایی علاقه داشتید؟ دورانهای کلاس اوّل و دوم و سوم را که اصلاً یادم نیست و الان هیچ نمی‌توانم قضاوتی بکنم که به چه درسهایی علاقه داشتم؛ لیکن در اواخر دوره دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - به ریاضی و جغرافیا علاقه داشتم. خیلی به تاریخ علاقه داشتم، به هندسه هم - بخصوص - علاقه داشتم. البته در درسهای دینی هم خیلی خوب بودم؛ قرآن را با صدای بلند می‌خواندم - قرآن‌خوانِ مدرسه بودم - یک کتاب دینی را آن وقت به ما درس می‌دادند - به نام تعلیمات دینی - برای آن وقتها کتاب خیلی خوبی بود؛ من تکّه‌هایی از آن کتاب را که فصل، فصل بود، حفظ می‌کردم. در همان دوره آخر دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - تازه منبر آقای «فلسفی» را از رادیو پخش می‌کردند که ما از رادیو شنیده بودیم. من تقلید منبر او را - در بچگی - می‌کردم و به همان سبک، آن بخشهای کتاب دینی را با صدا بلندی و خیلی شمرده، پشت سر هم می‌خواندم. معلّم و پدر و مادرم خیلی خوششان می‌آمد؛ مرا تشویق می‌کردند. بله؛ این درسهایی بود که آن زمان دوست می‌داشتم. * ضمن تشکّر از وقتی که گذاشتید؛ حضرتعالی در نوجوانی، چه حالات و روحیّاتی داشتید و در چه سنّی به این فکر افتادید که راه آینده خود را انتخاب کنید و چه کسی به شما بیشترین کمک را در این زمینه کرد؟ خیلی ممنون، سؤال خوبی کردید. البته من اگر بخواهم به نوجوانان عزیز، در این مورد که شما مطرح کردید، سفارش کنم، سفارش من این خواهد بود که نوجوانان باید به فکر حال باشند؛ برای این‌که به فکر آینده باشند، وقت زیاد است. در دوره جوانی - دوران سنین هجده، بیست سالگی - راجع به آینده هرچه می‌خواهند فکر عملی بکنند؛ چون در سنین نوجوانی - یعنی سنین سیزده، چهارده و پانزده سالگی - اگر بخواهند درباره آینده فکر کنند، این فکر، خیلی تعیین کننده نیست. چون به‌هرحال حتماً یک طریق و مسیری را - هر آینده‌ای داشته باشند - باید بگذرانند؛ لذا باید به فکر حالِ خودشان باشند. البته اگر به فکر آینده هم باشند، ما کسی را ملامت نمی‌کنیم. به‌هرحال، گاهی انسان به فکر آینده می‌افتد؛ اما من از این‌که چه زمانی به فکر آینده افتادم، هیچ یادم نیست. این‌که در آینده زندگی خودم، بنا بود چه شغلی را انتخاب کنم، از اوّل برای خود من و برای خانواده‌ام معلوم بود. همه می‌دانستند که من بناست طلبه و روحانی شوم. این چیزی بود که پدرم می‌خواست و مادرم به شدّت دوست می‌داشت. خود من هم علاقه‌مند بودم؛ یعنی هیچ بی‌علاقه به این مسأله نبودم. اما این‌که لباس ما را از اوّل، این لباس قرار دادند، به این نیّت نبود؛ به خاطر این بود که پدرم با هر کاری که رضاخان پهلوی

کرده بود، مخالف بود - از جمله، اتّحاد شکل از لحاظ لباس - و دوست نمی‌داشت همان لباسی را که رضاخان به زور می‌گوید، بپوشیم. می‌دانید که رضاخان، لباس فعلی مردم را که آن زمان لباس فرنگی بود و از اروپا آمده بود، به زور بر مردم تحمیل کرد. ایرانیها لباس خاصی داشتند و همان لباس را می‌پوشیدند. او اجبار کرد که بایستی این‌طور لباس بپوشید؛ این کلاه را سرتان بگذارید! پدرم این را دوست نمی‌داشت، از این جهت بود که لباس ما را همان لباس معمولی خودش که لباس طلبگی بود، قرار داده بود؛ اما نیّت طلبه شدن و روحانی شدن من در ذهنشان بود. هم پدرم می‌خواست، هم مادرم می‌خواست، خود من هم می‌خواستم. من دوست می‌داشتم و از کلاس پنجم دبستان، عملاً درس طلبگی را در داخل مدرسه شروع کردم. معلّمی داشتیم که خودش طلبه بود و سالهای پنجم یا ششم دبستان - به نظرم هر دو سال - معلم کلاس ما بود. او پیشنهاد کرد که به ما درس «جامع‌المقّدمات» بدهد. می‌دید که من و یکی، دو نفر از بچه‌ها علاقه‌مندیم و استعدادمان هم خوب بود؛ فکر کرد که به ما درس بدهد، ما هم قبول کردیم. «جامع‌المقّدمات» اوّلین کتابی است که طلبه‌ها می‌خوانند، - هنوز هم معمول است - و مجموعه‌ای از جزوات، یعنی چند کتاب کوچک است. من چند تا از آن کتابهای کوچک را در دبستان خواندم؛ بعد هم که بیرون آمدم، به شدّت و با جدّیت و علاقه دنبال کردم. من بعد از دبستان به دبیرستان نرفتم؛ یعنی دوره دبیرستان را به طور داوطلبانه و به صورت شبانه، خودم می‌خواندم. درس معمولی من طلبگی بود و بعد از دوره دبستان، مدرسه طلبگی رفتم - یعنی از دوازده سالگی به بعد - بنابراین از همان وقتها دیگر من به فکر آینده - به این معنا - بودم؛ یعنی معلوم بود که دیگر بناست طلبه شوم. البته طلبگی و لباس طلبگی، به‌هیچ‌وجه مانع از کارهای کودکانه آن زمان نبود؛ یعنی هم عمامه سرمان می‌گذاشتیم، هم وقتی می‌خواستیم بازی کنیم، عمامه را در خانه می‌گذاشتیم، به کوچه می‌آمدیم و با همان قبا می‌دویدیم و بازی می‌کردیم - کارهایی که بچه‌ها می‌کنند - وقتی می‌خواستیم با پدرمان به مسجد برویم، باز عمامه را سرمان می‌گذاشتیم و عبا را به دوش می‌انداختیم و با همان وضع و حال و چهره کودکانه به مدرسه می‌رفتیم و می‌آمدیم. * ما جوانان چه الگویی را برای خودمان در نظر بگیریم و خودمان را با آن مقایسه کنیم؟ من نمی‌توانم کسی یا اشخاص معیّنی را اسم بیاورم که حتماً آنها الگوی شما باشند. بالاخره هر کسی ذوقی و سلیقه‌ای دارد؛ منتها می‌شود این‌طور فرض کرد الگویی را که انسان انتخاب می‌کند، باید الگویی باشد که شخصیت و منش او کاملاً با آرمانهای انسان، همخوان و هماهنگ باشد. فرض بفرمایید بعضیها یک هنرپیشه را الگوی خودشان قرار دهند. خوب؛ این خیلی منطقی نیست. مثلاً یک هنرپیشه خارجی را الگوی خودشان قرار دهند. این نمی‌تواند منطقی باشد. محیط او محیط دیگر و زندگی او زندگی دیگری است. یک انسان مسلمان؛ یک نوجوان مسلمان و ایرانی که برایش عزّت ایران، سربلندی و آینده ایران و آینده نسل خودش، آن هم در چهارچوب معارف و احکام اسلامی مطرح است، نمی‌تواند خارج از این چهارچوبها الگو انتخاب کند. بنابراین الگو را بایستی در بزرگانی که از لحاظ دید و جهتگیری و اهداف به هدفهای ما می‌خورند، انتخاب کرد. در بین مسلمانان صدر اسلام، اشخاصِ بسیار برجسته و خوبی هستند. در بین شخصیتهای برجسته امروز و دوره‌های گذشته نیز همین‌طور، واقعاً شخصیتهای برجسته‌ای هستند. به زندگی ائمّه که نگاه کنید - مثلاً زندگی امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام - جوانیهای آنها بسیار چیزهای با ارزشی در خود دارد که هر جوان و نوجوانی را جذب می‌کند. هم نوع دخترانه‌اش هست، هم نوع پسرانه‌اش. همه آنها شخصیتهایی بودند که می‌توانند واقعاً برای انسان جاذبه داشته باشند و برای نوجوانان و جوانان ما الگو محسوب شوند. * علّت این‌که جاذبه آن الگوهای نامناسب، بیشتر است، چیست و چه کنیم که جوانان ما به سمت این الگوها که شما فرمودید، حرکت کنند؟ هر کس که درست معرفی شود، اگر واقعاً برجسته باشد، جاذبه پیدا می‌کند. اگر شما می‌بینید که ممکن است بعضی از چهره‌های درخشان صدر اسلام برای بخشی از جوانان ما جاذبه نداشته‌باشند - برای همه که نمی‌شود گفت جاذبه ندارند؛ ممکن است بگوییم برای بخشی جاذبه دارند و برای بخشی جاذبه ندارند - به خاطر این است که آنها از آن شخصیتها شناسایی درستی ندارند. نسبت به آنها آشنایی ندارند. حالا ممکن است کسی بگوید: چطور ما نمی‌شناسیم، اما فلان خارجی می‌شناسد؟ بله؛ اتّفاقاً همین‌طور است. چون زندگی

ائمّه - زندگی امام حسن و امام حسین علیه‌السّلام - برای ما زیاد سطحی تکرار شده است - بدون این‌که عمقی داشته باشد - لذا خیلی چیزهای ریزی در آنها هست که راحت از زیر نگاه ما رد می‌شود و ما به آن دقّت نمی‌کنیم؛ اما همین یک نمونه، وقتی برای آدمی که با این نامها آشنایی نداشته، مطرح می‌شود، خیلی جلوه و اهمیت دارد. برادرمان(۴) اشاره کردند که ما می‌خواهیم دریا را با پیمانه کوچک پیمانه کنیم. من می‌خواهم بگویم که این معرفیها هم کار همین آقایان(۵) و همین برنامه‌هاست و اصلاً پیمانه کردن دریا با پیمانه کوچک نیست، بلکه راه درست همین است. گسترش وسعه کار رادیو و تلویزیون، خیلی زیاد است. اگر حقیقتاً برنامه‌های خوبی در صدا و سیما ترتیب داده شود، این برنامه‌ها می‌تواند جاذبه داشته باشد. زندگی ائمّه را با زبان نو معرفی کنید. فقط هم نمی‌خواهم ائمّه را بگویم؛ البته ائمه، واقعاً برترین و زیباترین هستند. بهترین شیوه‌ها، زیباترین چهره‌ها و زیباترین روحها در آنهاست؛ اما غیر ائمّه هم از صدر اسلام، کسان زیادی هستند. مخصوص صدر اسلام نیست؛ از گذشته و در تاریخ خودمان، چهره‌های خیلی زیادی داریم که همه می‌توانند برای جوانان ما الگو باشند. اگر اینها با زبان خوب و با استفاده از ابتکار معرفی شوند، برای جوانان ما جا می‌افتند. خوب؛ وقتی انسان اینها را ابتدا به جوان عرضه نکند، اگر جوان هم بخواهد مقداری سطحی‌نگری کند، چشمش به عکسی، یا به پوستری می‌افتد و در یک مجلّه، خبری را می‌خواند و فرض بفرمایید آدمی را که از جهتی یک جنبه جاذبه‌ای هم در زندگی او هست - از جهت ورزش، یا از جهت کار هنرپیشگی و غیره - الگوی خودش قرار می‌دهد؛ اما وقتی که آن چهره‌ها و زیباییهای حقیقی نشان داده شوند، جوانان ما به آنها رو می‌آورند و از آنها استقبال می‌کنند. * تدیّن و تمدّن در ذهن جوانان دو مقوله جدا از هم است. شما در جوانی در این مورد، چگونه فکر می‌کردید؟ نمی‌شود من به این فکر کنم که در دوره نوجوانی - سیزده، چهارده سالگی - در این زمینه‌ها چه فکر می‌کردم. واقعاً یادم نیست که بخواهم از آن زمان چیز دقیقی را ذکر کنم. من نکته‌ای را این‌جا به شما بگویم: این سؤالات و این تفکّراتی که امروز برای شما مطرح است، در دوره ما برای افرادی مثل شما اصلاً مطرح نبود؛ یعنی ممکن بود که یک نفر در این سنین، از حالای شما در کارهای علمی پیشتر باشد. این کاملاً قابل قبول است؛ کمااین‌که من در همان سنین نوجوانی، بعد از گذشت دو سه سال که طلبگی خوانده بودم، درسم خیلی پیشرفت کرده بود، راههای طولانی را در زمان کوتاهی طی کرده بودم و سوادم خوب بود؛ اما به‌هیچ‌وجه درک من از مسائل روز - از مسائل فرهنگی و عمومی - به قدر درک امروز جوانان همسنِّ آن وقتِ خودم نبود. این بدان خاطر بود که شرایط آن روز، اصلاً شرایطی نبود که اجازه فکر کردن به کسی بدهد. عدّه‌ای گرفتار نان بودند، عدّه‌ای گرفتار زندگیهای خودشان بودند، یک عدّه در تلاش معاش بودند؛ اصلاً فضا، فضایی نبود که آدم بتواند نسبت به این مسائل فکر کند. نمی‌شود بگوییم که ما آن زمان برای وفق دادن تدیّن و تمدّن، چه کار می‌کردیم. شما عزیزان بدانید این حرفی که «تمدّن و تدیّن با هم تطبیق نمی‌کنند» جزو آن حرفهایی است که خیلی کهنه و قدیمی است و اصلاً حرف امروز نیست. زمانی اروپاییها با دینی که داشتند - دین مسیحیتِ تحریف شده کلیسای قرون وسطی - با نشانه‌های تمدّن مواجه شدند؛ بدیهی است که آن تدیّن، اصلاً با آن تمدّن تطبیق نمی‌کرد. آن تدیّن، تدیّنی بود که اگر کسی «گالیله» می‌شد، حتماً باید سوزانده شود! اگر کسی یک کشف جدید می‌کرد، حتماً بایستی نابود و تکفیر می‌شد! اصلاً بحث تدیّن و تمدّن که با هم تطبیق نمی‌کند، مربوط به آن دوره است، آن هم مربوط به اروپا؛ منتها همچنان که اروپاییها همه چیز خودشان را - البته چیزهای زیاد و بد، نه چیزهای خیلی خوب - عمداً به کشورهای تحت سلطه استعماری منتقل می‌کردند، این فکر را هم بتدریج با شیوه‌های خیلی موذیانه، به داخل جامعه ما منتقل کردند. در داخل جامعه هم کسانی بودند که دوست می‌داشتند این افکار را ترویج کنند؛ بقایای افکار آنها را ترویج کردند، که آن هم مربوط به دوره چهل، پنجاه سال قبل است و گاهی تا این زمانها در گوشه و کنار مانده است و کسانی مطرح می‌کنند، والّا این حرف، حرفِ امروز نیست. تدیّن و تمدّن، چرا باید با هم منافاتی داشته باشند؟ تمدّن، یعنی زندگی توأم با نظم علمی، با تجربیات خوب زندگی، استفاده از پیشرفتهای زندگی، و تدیّن یعنی جهت درست در زندگی داشتن - جهت عدل، انصاف، صفا، صداقت و رو به طرف خدا - اینها با هم چه

منافاتی دارنـد؟! انسان می‌توانـد با این جهتگیری، آن‌طور زنـدگی کنـد؛ کمااین‌که خیلی از دانشـمندان و متفکّرین ما متدیّن بودند؛ خیلی از پیشروان همین تمدّن کنونی اروپا هم - البته عمدتاً در دوره‌های بعدی - متدیّن بودند. تمدّن اسلامی در زمان خودش جزو تمـدّنهای درخشان تاریخ بود که امروز هم نشانه‌هایش وجود دارد. امروز هم بحمداللَّه خیلی از ملتهای مسلمان - بخصوص ملت ما - از مـدنیّت روز بهره‌منـد می‌شونـد، از دانش روز اسـتفاده و در تحصیـل آن کوشـش می‌کننـد. در هر جـایی کـه کوشـش کننـد، پیشـرفتهای بسیاری هم به دست می‌آورند؛ متدیّن هم هستند، منافاتی هم ندارد. * با وجود ابهام در هدف ما جوانان و بعضاً یأس در زندگی، به نظر شـما چگونه برنامه‌ریزی کنیم و چه هدف و معیاری را انتخاب نماییم؟ البته این‌که شـما گفتید ما این‌طور هستیم، من نمی‌دانم منظورتـان از مـا کیست؟ حتماً نبایـد منظورتان نسل جوان و نوجوان باشـد؛ چون خیلی از جوانان این‌گونه نیسـتند. بعضـیها این‌طورند، بعضـیها هم نیسـتند. شـما هم که این را مطرح می‌کنید، من اطمینان ندارم خودتان هم حتماً این‌گونه باشـید. ممکن است شما واقعاً هیچ‌گونه سـردرگمی نداشـته باشـید، ولی البته چرا؛ بعضیها این‌طورند. بچه‌های عزیز من! ببینید؛ هدف زندگی باید چیزی فراتر از خود زنـدگی باشـد؛ چون وقتی شـما چیزی را به عنوان هدف زندگی انتخاب می‌کنید، یعنی زندگی، وسـیله و ابزاری برای آن است. غیر از این است؟ یعنی حیات انسان، مقـدّمه و وسـیله‌ای است برای آن هـدف، والّا اگر - مثلًا - این هـدف را پولدارشدن قرار دهیم، آیـا واقعـاً می‌ارزد که انسان، حیات و لحظات و آنات ارزشـمند زنـدگی خود را صـرف کنـد، برای این‌که پول به دسـت آورد؟! از پول می‌خواهد چه اسـتفاده‌ای بکند؟ چهار صباح دیگر با پول زندگی کند! یعنی انسان در واقع بخش عمده‌ای از زندگی و حیـات را مـایه بگـذارد، تـا بتوانـد بخش دیگری را - که آن را هم حتماً زنـدگی خواهـد کرد - با کیفیّت بهتری به کار ببرد. این معامله خیلی مغبونانه‌ای است! هـدف زنـدگی بایـد خیلی بالاتر از این باشد. انسان وقتی که به دنیا می‌آید و دوره‌ای را می‌گذراند و از دنیا می‌رود، نفس این آمـدن و رفتن، نشان دهنـده این است که آفریننـده و خالق انسان، از این حرکت و از این جابه‌جایی هـدفی دارد. ما بایـد کاری کنیم که هـدفمان در زنـدگی، با هـدفی که خالق دارد، به هم نزدیک شود و با هم تطبیق کند. این درست‌ترین کار است. انسان باید زندگی را طوری انتخاب کند که وقتی این زندگی تمام شد، از آنچه که به دست آورده، خشـنود و خوشحال باشد. در لحظات آخر زندگی که انسان از این دنیا خارج می‌شود، احساس نکند که دستش خالی است. شما هر هدف مادّی را که فرض کنیـد، اگر زنـدگی را صـرف آن کردید، وقتی از دنیا می‌روید، دسـتتان خالی است - هرچه می‌خواهد باشد - چیزی ندارید. باید هدفی فراتر از زندگی دنیا، فراتر از خود این زندگی مادّی داشـته باشید، که همان رضای خدا، آباد کردن خانه آخرت و جلب خشـنودی پروردگار است. شـما بایـد این را هـدف اصـلی قرار دهیـد، تا وقتی که زنـدگی تمام شـد، احساس کنید کارتان را انجام داده‌ایـد. مثـل این است که فرض کنیـد مـا را ده روز، بیست روز به اردوگـاهی می‌برنـد، برای یـک دوره تمرین، آمـوزش، کـار، یا ورزش. طبیعی است هرچه در این اردوگـاه قرار می‌دهنـد، هـدفی دارد - انسـان وقتی در اردوگـاهی وارد می‌شود، بـدیهی است که برای مقصود و منظوری وارد می‌شود - وقـتی این ده روز تمـام شـد، آدم بایـد احسـاس کنـد که دسـتاوردی دارد و از این‌جـا بیرون می‌رود. توجّه می‌کنیـد؟ اگر دسـتاورد، در خود آن ده روز خلاصه شـده باشد، ما خسارت کرده‌ایم؛ یعنی ما در آخرِ کار، هیچ چیز در اختیار نـداریم. البته من اردوگاه را که مثال می‌زنم، در واقع مثال ناقصـی است؛ چون شـما بعـد از اردوگاه، یک دوره و زنـدگی دیگری در ذهنتان هست، اما وقتی که از این دنیا رفتیم، دیگر هیـچ چیز نـداریم؛ از این سـرمایه، هیچ چیز در اختیار ما نیست. بعد از مردن، آن چیزی در اختیـار ماست که آن را در این‌جا برای خودمان فراهم کرده باشـیم. هـدف بایـد این‌طور انتخاب شود. آن وقت چگونه این هـدف انتخاب شود؟ اگر شـما در زنـدگی برای خودتان برنامه‌ای بریزیـد که در آن خـدمت به مردم باشـد و این هـدف تأمین شود، وقتی زنـدگی را به پایـان بردیـد، احساس می‌کنیـد که کار بزرگی را انجام داده‌ایـد و با دست پُر می‌رویـد. چرا؟ چون خودتان را در راه خـدمت به مردم گذاشتیـد. اگر هدف، خدمت به فرهنگ باشد، همین‌طور است. اگر خدمت به کشور، خدمت به بشـریت و هر کاری باشـد که خـدای متعال از آن خشـنود است، وقتی زنـدگی شـما تمام شـد، آن لحظه‌ای که می‌روید، دسـتتان پُر

است. چرا؟ چون سرِ محاسبه‌ای می‌روید که نظر محاسبه کننده در این دوره زندگی شما تأمین شده است؛ یعنی آن کاری را که او خواسته، شما انجام داده‌اید؛ دارید می‌روید و محموله خود را به او هدیه می‌دهید. علّت این‌که مقام شهادت، این‌قدر بالا و والاست، همین است که شهید در واقع همه زندگی خودش را به او می‌دهد؛ برای آن هدف و مقصودی که خدای متعال، آفرینش انسان را برای آن انجام داده است؛ یعنی اقامه عدل، اقامه زندگی سعادتمندانه برای انسانها، نزدیک شدن انسانها به خدا و اقامه احکام الهی در جامعه. هدفها اینهاست دیگر؛ حیات طیّبه! کسی که در راه خدا شهید می‌شود، به این معناست که در این راه، مجاهدت و تلاش کرده و سرانجام در این راه، جان خودش را از دست داده است. البته چنانچه در این راه، به مرگ طبیعی هم بمیرد، آن هم خیلی ارزش دارد؛ ولی اگر در این راه کشته شود - یعنی همان شهادت - طبعاً ارزش بسیار والاتر و بیشتری دارد. لذاست که این مقامش بالاست؛ به خاطر این‌که همه زندگی را یک جا تقدیم این راه کرده است. باید برنامه‌ریزی را این‌طور بکنید. شما نگاه کنید، اگر می‌خواهید در جامعه خودتان، در کشور خودتان برنامه‌ریزی کنید، ببینید کدام یک از کارهایی که در جامعه وجود دارد، یا ممکن است در آینده باشد - یا هست، یا ممکن است باشد. ممکن است کاری الان نباشد، ولی بتوان آن را ایجاد کرد و به وجود آورد - و کدام یک از این سرگرمیها و اشتغالها می‌تواند جامعه و انسانها را به اهداف والای الهی و اسلامی نزدیک کند. ببینید آن کدام است، آن را انتخاب کنید. اگر آن را انتخاب کردید و البته کار کردید، می‌تواند همین هدف شما - یعنی این برنامه‌ریزی - برای خود شما هم زندگی راحتی را به وجود آورد. یعنی وقتی ما می‌گوییم هدف خدایی انتخاب کنیم، معنایش این نیست که باید در مدت عمرمان گرسنگی بکشیم و زندگیِ بد بگذرانیم؛ نخیر، کاملاً می‌تواند جهتگیریِ خدایی باشد، در عین حال تأمین کننده نیازهای زندگی انسان هم باشد. شما در جامعه، هر شغلی انتخاب کنید که به نفع مردم باشد، لابد درآمدی هم دارد، لابد زندگی مناسبی هم همراه آن هست؛ اما وقتی شما این را انتخاب کردید که به جامعه خدمت کنید، برای این‌که امر الهی و دستور دینی را عمل نمایید، خودتان را به آن هدف، نزدیک کرده‌اید. * چه کتابهایی را در دوران نوجوانی مطالعه کردید و نظرتان درباره‌ی مطالعه اسلامی چیست؟ من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم. غیر از کتابهای درسی خودمان که مطالعه می‌کردم و می‌خواندم، کتاب تاریخ، کتاب ادبیات، کتاب شعر و کتاب قصّه و رمان هم می‌خواندم. به کتاب قصّه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمانهای معروف را در دوره نوجوانی خواندم. شعر هم می‌خواندم. من با بسیاری از دیوانهای شعر، در دوره نوجوانی و جوانی آشنا شدم. به کتاب تاریخ علاقه داشتم و چون درس عربی می‌خواندم و با زبان عربی آشنا شده بودم، به حدیث هم علاقه داشتم. الان احادیثی یادم است که آنها را در دوره نوجوانی خواندم و یادداشت کردم؛ دفتر کوچکی داشتم که یادداشت می‌کردم. احادیثی را که دیروز، یا همین هفته نگاه کرده باشم، یادم نمی‌ماند، مگر این‌که یادآوری وجود داشته باشد؛ اما آنهایی را که در آن دوره خواندم، کاملاً یادم است. شما هم واقعاً باید قدر بدانید؛ هرچه امروز مطالعه می‌کنید، برایتان می‌ماند و هرگز از ذهنتان زدوده نمی‌شود. دوره نوجوانی برای مطالعه و یاد گرفتن، دوره خیلی خوبی است؛ واقعاً یک دوره طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست. من خیلی کتاب نگاه می‌کردم؛ منزل ما هم کتاب زیاد بود. پدرم کتابخانه خوبی داشت و خیلی از کتابها هم برای من مورد استفاده بود. البته خود ما هم کتاب داشتیم، کرایه هم می‌کردیم. نزدیک منزل ما کتابفروشی کوچکی بود که کتاب، کرایه می‌داد. من رمان و اینها که می‌خواندم، معمولاً از آن‌جا کرایه می‌کردم. الان یادم افتاد که به کتابخانه آستان قدس هم مراجعه می‌کردم. آستان قدس هم در مشهد، کتابخانه خیلی خوبی دارد. در دوره اوایل طلبگی - در همان سنین پانزده، شانزده سالگی - به آن‌جا مراجعه می‌کردم. گاهی روزها آن‌جا می‌رفتم - نزدیک آستان قدس است - و مشغول مطالعه می‌شدم؛ صدای اذان با بلندگو پخش می‌شد، به قدری غرق مطالعه بودم که صدای اذان را نمی‌شنیدم! خیلی نزدیک بود و صدا خیلی شدید داخل قرائتخانه می‌آمد و ظهر می‌گذشت، بعد از مدتی می‌فهمیدیم که ظهر شده است! با کتاب اُنس داشتم. البته الان هم که در سنین نزدیک شصت سالگی هستم - همان‌طور که گفتید بعضی از شما جای فرزند من هستید و بعضی مثل نوه من می‌مانید - از خیلی از

نوجوانان بیشتر مطالعه می‌کنم؛ این را هم بدانید. * درخواستِ این‌که معظمٌ‌له چند نمونه کتاب معرفی کنند. من نمی‌خواهم به بچه‌ها خیلی کتاب و رمان معرفی کنم؛ حالا ممکن است اسم مؤلّفینش را بگویم. مثلاً یک نویسنده معروف فرانسوی هست به نام «میشل زواکو» که کتابهای زیادی دارد. من اغلب رمانهای او را در آن دوره خواندم. یا نویسنده معروف فرانسوی «ویکتور هوگو» من کتاب «بینوایان» او را اوّلین بار در همان دوره نوجوانی از کتابخانه آستان قدس گرفتم. البته همه آن را نخواندم؛ مقداریش را خواندم. یکی دو بار بعد از آن هم تمامش را خواندم. * نظر شما راجع به ادبّیات و هنر چه هست؟ ادبّیات، طبعاً مقوله خوب و مطلوبی است؛ منتها هنر - هنری که با ادبیات، نسبت نزدیک دارد؛ مثل هنر شعر، یا بعضی هنرهای دیگر - تأثیرش بیشتر است. نظر من نسبت به شعر، نظر بسیار مثبتی است. معتقدم شعر، هنر بسیار خوبی است. قریحه شعری یک موهبت الهی است و شعر و همه هنرها، یک توان و قدرت و تعبیر رسایی از تخیّلات ظریف انسان هستند. بعضی از تصوّرات و تخیّلاتِ انسانی هست که جز با زبان هنر و با توصیف هنری، با هیچ زبانی قابل توصیف و بیان نیست. اگر هنر نبود، خیلی از ما فی‌الضّمیر انسان، ناگفته و توصیف نشده باقی می‌ماند. البته شعبه‌های گوناگون هنر، هر کدام خصوصیتی دارد. یکی از بهترینهایش که با ادبّیات ارتباط نزدیک دارد، شعر است و شعر، هنر رسا و بلیغی است. زبان شعر، بسیار گویاتر از هنرهای دیگر است؛ یعنی زبان نقّاشی، موسیقی و بعضی هنرهای دیگر، به اندازه زبان شعر، گویا و توانا نیست. البته شعر خوب، نه هر شعری؛ شعری که حقیقتاً هنر تخیّل در آن حضور داشته باشد و لمس شود. ضمناً بعضی از هنرهای دیگر که توصیفشان به دقّت هنر شعر نیست، دایره شعورشان وسیع است؛ مثلاً وقتی شعر فارسی می‌گویید، فقط یک فارسی‌زبان از زیباییهای شعر فارسی استفاده می‌کند، همچنان که از زیباییهای یک شعر عربی، فقط یک عرب‌زبان استفاده می‌کند. حتّی کسی که عربی را هم بلد است، زیباییهای یک شعر عربی را مثل یک عرب‌زبان نمی‌فهمد. لیکن نقّاشی این‌طور نیست؛ شما یک نقاشی که می‌کشید، دیگر زبان نمی‌شناسد، مرز زبان ندارد. موسیقی هم تا حدود زیادی همین‌طور است. بعضی هنرهای دیگر نیز همین‌گونه است. پس شاید بشود این‌طور گفت که هرچه توصیف هنر، دقیقتر و ریزتر و زبانش رساتر و بلیغتر است، حوزه و گستره شعورش نیز محدودتر است؛ اما هرچه که زبانش به ابهام نزدیکتر باشد، حوزه‌اش هم وسیعتر است. علی‌ایّ‌حال هنر، مظهر زیبایی است. بیان زیباییها و توصیف تخیّلاتی است که انسان از زیبایی در ذهن خودش دارد. * سرگرمیهای شما در سنین جوانی چه بود؟ ما متأسّفانه سرگرمیهای خیلی کمی داشتیم؛ این‌طور سرگرمیها آن وقت نبود. البته پارک بود، ولی کم و خیلی محدود. مثلاً ـ در مشهد، فقط یک پارک در داخل شهر بود و محیطهایش، محیطهای خیلی بدی بود. ما هم عضو خانواده‌هایی بودیم که پدرها و مادرها مقیّد بودند؛ اصلاً نمی‌توانستیم برویم. برای امثال من در دوره جوانی، امکان این‌که بتوانند از این مراکز عمومیِ تفریحی استفاده کنند، وجود نداشت؛ به خاطر این‌که این مراکز، مراکز خوبی نبود، غالباً مراکز آلوده‌ای بود. دستگاههای آن روز هم مقداری سعی داشتند که مراکز عمومی را آلوده به شهوات و فساد کنند! این کار، تعمّداً و طبعاً با برنامه‌ریزی انجام می‌شد. آن زمانها این را حدس می‌زدیم؛ ولی بعدها که قرائن و اطّلاعات بیشتری پیدا کردیم، معلوم شد که واقعاً همین‌طور بوده است؛ یعنی با برنامه‌ریزی، محیطهای عمومی را فاسد می‌کردند! لذا ما نمی‌توانستیم برویم. بنابراین تفریحات آن وقت ما از این قبیل نبود. تفریح من در محیط طلبگی خودم در دوران جوانی، حضور در جمع طلبه‌ها بود. به مدرسه خودمان - مدرسه‌ای داشتیم به نام مدرسه نوّاب - می‌رفتیم؛ جوّ طلبه‌ها برای ما جوّ شیرینی بود. طلبه‌ها دور هم جمع می‌شدند، صحبت و گفتگو و تبادل اطّلاعات می‌کردند و حرف می‌زدند. محیط مدرسه برای خود طلبه‌ها مثل یک باشگاه محسوب می‌شد؛ در وقت بی‌کاری آن‌جا دور هم جمع می‌شدند. علاوه بر این در مشهد، مسجد گوهرشاد هم مجمع خیلی خوبی بود. آن‌جا هم افراد متدیّن، طلّاب، روحانیون و علما می‌آمدند، می‌نشستند و با هم بحث علمی می‌کردند. بعضی هم صحبتهای دوستانه می‌کردند. تفریحات ما اینها بود. البته من آن زمان ورزش می‌کردم؛ الان هم ورزش می‌کنم. متأسّفانه می‌بینم جوانان ما در ورزش سستی می‌کنند که این خیلی خطاست. آن زمان ما کوه می‌رفتیم و پیاده‌رویهای طولانی می‌کردیم. من با دوستان خودم، چند بار از کوههای اطراف مشهد،

همین‌طور کوه به کوه و روستا به روستا، چند شبانه روز حرکت کردیم و راه رفتیم. از این‌گونه ورزشها داشتیم. البته اینها تفریحات سرگرم کننده‌ای بود که خارج از محیط شهر محسوب می‌شد. حالا در تهران، این دامنه زیبای البرز و ارتفاعات به این قشنگی و خوب هست؛ من خودم هفته‌ای چند بار به این ارتفاعات می‌روم. متأسفانه می‌بینم نسبت به جمعیت تهران، تعداد کسانی که آن‌جا می‌آیند و از این محیط بسیار خوب و پاک استفاده می‌کنند، خیلی کم است! تأسف می‌خورم که چرا جوانان ما از این محیط طبیعی و زیبا استفاده نمی‌کنند! اگر آن زمان در مشهدِ ما چنین کوههای نزدیکی وجود داشت - چون ما آن وقت در مشهد، کوههای به این خوبی و به این نزدیکی نداشتیم - ما بیشتر هم استفاده می‌کردیم. * با تشکر از عنایت معظّمٌله برای این دیدار، انتظار دارید نوجوانان در حال و آینده فرهنگ، اقتصاد و سیاست این مرز و بوم، چگونه گام بردارند؟ من البته انتظار دارم نوجوانان - همان‌طور که قبلاً گفتم - به جای این‌که خیلی به آینده نگاه کنند، به حال بنگرند؛ یعنی الان شما در یک دوران طلایی زندگی می‌کنید. این دوران - بین سنین ده، یازده سالگی، تا بیست‌ودو سه سالگی - حقیقتاً یک دوران طلایی است؛ دوران یاد گرفتن، آماده‌سازی ذهن و فکر خود برای آینده است، بخصوص که امکانات روز در کشور ما فراهم است. من می‌ترسم اگر بچه‌ها امروز خیلی به فکر این باشند که «فردا چه‌کاره خواهیم شد»، در تخیّلاتِ زیاد و غیرعملی بروند - تخیّلاتی که خیلی به عمل نزدیک نیست و بیشتر یک حالت موهومات و افسانه‌پردازی ذهنی را به انسان، القا می‌کند - و از زمان حالشان بمانند. آن چیزی که من توصیه می‌کنم، این است که بچه‌ها از استعداد و از وقت خودشان استفاده کنند؛ خوب درس بخوانند. ما بیشترین چیزی که امروز لازم داریم، این است که بچه‌ها به طور جدّی درس بخوانند. من می‌بینم با این‌که برنامه‌های مدارس ما برنامه‌های خیلی غلیظِ شدیدِ پُر و پیمانی نیست، بعضی از جوانان ما غالباً گله می‌کنند که درس، ما را خسته کرده است، نمی‌توانیم بخوانیم. طبق اطّلاعاتی که من دارم، در بسیاری از کشورهای دیگر - کشورهایی که امروز از لحاظ علمی و صنعتی و فنآوری پیشرفته‌تر از کشور ما هستند - درسهای دوره راهنمایی و دبیرستان، از درسهای مدارس ما - هم حجمش بیشتر و هم دشوارتر است؛ یعنی بر ذهن قابل کشش جوانان واقعاً تحمیلِ مطلب می‌کند. ذهن جوان، خیلی قابل کشش است، توانش برای کشیدن بار معلومات، خیلی زیاد است؛ محفوظات زیادی به آنها می‌دهند. من می‌بینم با این‌که درسهای موجود، از لحاظ حجم و محتوا خیلی سنگین نیست، بعضی از جوانان ما فرصتی برای خودشان نمی‌بینند که بتوانند مطالعات جنبی کنند؛ در حالی که به نظر من، جوان می‌تواند هم درس بخواند، هم مطالعه و هم ورزش کند. وقتتان را صرف کارهای جدّی کنید و همه اینها جدی است - ورزش و بازی هم جدّی است - برای جوان این‌طور است. البته بعضی از کارها جدّی نیست. فرض کنید انسان ساعتها بنشیند - البته جمعاً ساعتها - و تبلیغات تلویزیون را تماشا کنند؛ چون مثلاً- بیست دقیقه قبل از این‌که فیلمی را به ما نشان دهند، تبلیغات می‌کنند! این بیست دقیقه‌ها، خودش خیلی می‌شود. من با این‌طور وقت‌گذرانی خیلی موافق نیستم؛ که ممکن است جمعاً ساعتها از وقت ما را بگیرد. بعضی از کارها، کارهای زایدی است؛ اما درس خواندن، مطالعه و ورزش کردن، کارهای لازمی است. جوانان در این سنین از همه اینها می‌توانند استفاده کنند و خودشان را برای آینده بسازند. شما نگاه کنید که چه استعدادی خودش را در شما نشان می‌دهد. اگرچه باید کسانی بنشینند و استعدادها را در افراد کشف کنند؛ اما حقیقت این است که استعداد در وجود جوان و نوجوان، به هر شکلی خودش را نشان می‌دهد. توجّه می‌کنید؟ بعید است که انسان بااستعدادی تا سنین حدود هجده، نوزده و بیست سالگی، خودش حس نکند که شوق و گرایش و علاقه و توانایی بیشتری برای کدام کار و به کدام سمت دارد. وقتی که فهمیدید استعدادتان در کدام طرف است - حالا یا خودتان کشف کردید، یا معلّم، مدرسه، یا پدر و مادر به نحوی کشف کردند - آن وقت به آن سمت بروید؛ هرچه می‌خواهد باشد، نگویید این کوچک است، این کم است. کشور ما به همه چیز احتیاج دارد. کشور به رئیس جمهور احتیاج دارد، به صنعتگر احتیاج دارد، به وزیر و طبیب هم احتیاج دارد. هر کشوری به همه‌نوع انسانی احتیاج دارد. این‌طور هم نیست که ما فرض کنیم اگر آن شغل را گرفتیم، زندگی ما بهتر خواهد شد و بعد راحت‌تر به اهداف زندگی خواهیم رسید؛ نخیر، این‌طور هم نیست. گاهی انسان در

آن‌جایی که خیال نمی‌کند، هم زندگیش خوشتر می‌گذرد، هم به هدفهای والای زندگی که جلب رضای الهی است، نزدیکتر می‌شود و می‌تواند محصول صحیحی از زندگی خودش به دست آورد. بنابراین آن چیزی که من می‌توانم به جوانان و نوجوانان عزیز توصیه کنم، این است که از وقت - از حال - حداکثر استفاده را بکنند. البته این هم بدون برنامه‌ریزی نمی‌شود؛ باید بنشینند و با همان ذهن خودشان برنامه‌ریزی کنند. برنامه‌ریزی هم یک الگوی همگانی ندارد که من بگویم همه باید این‌طور برنامه‌ریزی کنند؛ نه. هر کسی بر حسب سنّش، بر حسب وضع زندگی خانوادگی و امکاناتش، بر حسب آن شهر و خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کند، ممکن است یک‌طور برنامه‌ریزی کند و یک طور امکان داشته باشد. همه باید برنامه‌ریزی کنند و از وقتشان با برنامه، حدّاکثر استفاده را بکنند. * به علت جلوگیری بیگانگان، ما از فنآوری غرب دوریم. جوانان ما چطور می‌توانند از فنآوری غرب استفاده کنند، در حالی که اسیر آن نشوند؟ چرا اسیر و مسحور شوند؟ این یک استعداد بشری است. یک نفر فکر و ذهن خودش را به کار انداخته و توانسته است چیزی را در این عالم طبیعت - در این طبیعت بزرگ و همچنان عمدتاً ناشناخته - به دست آورد. شما خودتان هم می‌توانید این کار را بکنید؛ خودتان هم می‌توانید ذهنتان را به کار بیندازید و این را به دست آورید. اگر مسحور شدن به معنای این است که انسان، چیزی را تحسین کند، این اشکالی ندارد؛ بله، باید تحسین کند، چه مانعی دارد؟! هر پدیده علمی، هر پدیده حاکی از پیشرفت و برجستگی ذهن یک انسان، در خور تحسین است. اشکالی ندارد که ما هم تحسین کنیم؛ اما این‌که مسحور شود، یعنی خودش را در مقابل آن کوچک ببیند، خودش را تحقیر کند؛ نه، به‌هیچ‌وجه. شما هم اگر همین امکان را در اختیار داشته باشید، همان و بهتر از آن را پدید می‌آورید؛ کمااین‌که اگر شما در این چند ساله ملاحظه کنید، در همین زمینه‌هایی که جوانان و نوجوانان ما وارد شدند - در المپیادهای ریاضی، فیزیک، رایانه و... - می‌بینید که بچه‌های ایرانی از امثال و اقران خودشان جلو افتادند؛ یعنی از بیشتر کشورهای جهان جلو افتادند دیگر. غیر از این است؟ با این‌که عمر این امتحان و آزمایششان خیلی کوتاه است! بنابراین ما می‌توانیم بفهمیم؛ یعنی یک نوجوان ایرانی راحت می‌تواند کشف کند، اگر ذهن و استعدادش را به کار بیندازد، اگر واقعاً درس بخواند و بخواهد، او هم می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد. البته من بارها به اندیشمندان خودمان گفته‌ام - آن نکته‌ای که شما گفتید - «غرب از ما خیلی جلواست»؛ این حقیقتی است. ما اگر بخواهیم از همان راهی که غرب حرکت کرده، دنبالش برویم تا به آن نقطه‌ای که امروز هست، برسیم، عمرها و قرنها طول خواهد کشید و نخواهیم توانست. ما احتیاج به راههای میانبُر داریم. آیا راه میانبُری وجود دارد؟ حتماً وجود دارد. کو؟ من نمی‌دانم؛ بروید تا پیدا کنید. تمام این اکتشافات فعلی، راههای میانبُرند. ببینید؛ زمانی حرکت با نیروی بخار نبود، با استفاده از نیروهای دیگری غیر از نیروی بخار بود؛ اما یک نفر نیروی بخار را به دست آورد. یعنی چیزی در طبیعت وجود داشت، نیروی بخار از اوّلِ عالَم وجود داشته، کسی آن را کشف کرد. این یعنی یک راه میانبُر. راههای میانبُر را کشف کنید. این نیروی الکتریسته که شما مشاهده می‌کنید - که در واقع امروز همه کارهای دنیا، یا قسمت مُعْظمی از آن را انجام می‌دهد - همیشه در طبیعت وجود داشته، این‌که به وجود نیامده است؛ یک نفر رفت، این راه میانبُر را یافت و از آن عبور کرد. خیلی خوب؛ هنوز بسیاری از راههای میانبُر وجود دارد. دانشمندان بزرگ تصریح می‌کنند که ما هنوز به بیشتری از اسرار عالم طبیعت - از جمله به بیشتری از اسرار وجود انسان - پی نبرده‌ایم؛ هنوز خیلی چیزها را کشف نکرده‌ایم. چه کسی می‌تواند کشف کند؟ آن کسی که بتواند فکر کند، عالِم و دانشمند شود و از علوم روز استفاده نماید. او می‌تواند راههای جدید را کشف کند و به دست آورد. شما آن کس باشید. جوان ایرانی آن کس باشد؛ چرا باید خودش را در مقابل کسانی که این راه را تا به حال رفته‌اند، کوچک ببیند؟! * ما شخصیت دیگری از شما که پدر و رهبرمان هستید، با نام مستعار «امین» می‌شناسیم. «دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو اسپندوار ز کف داده‌ام عنان بی‌تو». می‌خواهیم جناب «امین» از نوشته‌ها و شعرهای حتّی عارفانه‌شان برای جوان امروزی بگویند. بفرمایید چه شعرهایی داشته‌اید و می‌خواستم از «امین» برای ما بگویید. عرض کنم حضور شما که ماجرای «امین»، ماجرای دیگر و عالَم دیگری است، عالَم شعر و احساس و اینهاست. البته مقداری راجع

به شعر با شما صحبت کرده‌ام؛ چند کلمه دیگر هم صحبت می‌کنم: من در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم و گاهی شعر می‌گفتم؛ منتها به دلایلی تا سالهای متمادی شعرم را در انجمن ادبی - که آن وقت در مشهد تشکیل می‌شد و من هم شرکت می‌کردم - نمی‌خواندم. حالا عیبی ندارد آن دلیلی را که گفتم به آن دلیل نمی‌خواندم، بگویم. علّت این بود که من سابقه زیادی با شعر داشتم، شعر را می‌شناختم؛ یعنی خوب و بد شعر را می‌شناختم. در آن انجمن، وقتی که شعری خوانده می‌شد و اشخاص نامداری هم در آن انجمن بودند - که بعضی از آنها امروز هم هستند، بعضی هم فوت شده‌اند - نقدی که من نسبت به شعر انجام می‌دادم، نقدی بود که غالباً مورد تأیید و تصدیق حضّار - از جمله خود سراینده شعر - قرار می‌گرفت. وقتی که شعر خودم را، با دید یک نقّاد نگاه می‌کردم، می‌دیدم این شعر، مرا را راضی نمی‌کند؛ لذا نمی‌خواستم شعرم را بخوانم. یعنی اگر شعری بود که از شعر آن روز بهتر بود، حتماً می‌خواندم؛ لیکن می‌نشستم، فکر می‌کردم، شعر را می‌گفتم، می‌نوشتم و پاکنویس می‌کردم؛ اما در آن انجمن نمی‌خواندم. چرا؟ چون سطح آن انجمن به خاطر همین نقدهایی که می‌شد - از جمله خود من زیاد نقد می‌کردم - بالاتر از این شعر بود. شاید شعرهایی خوانده می‌شد که از سطح آن شعر بالاتر نبود؛ اما مورد نقد قرار می‌گرفت. به‌هرحال، می‌توانم این‌طور بگویم که آن شعر، مرا به عنوان یک ناقد، راضی نمی‌کرد. اتّفاق افتاده بود که در غیر از آن انجمن - انجمنهای دیگری در بعضی از شهرهای دیگر؛ یک شهر از شهرهای معروفِ شعرخیز ایران که حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم - شرکت کرده بودم و آن‌جا دیدم سطح آن انجمن، سطح نقد انجمن ما را در مشهد ندارد؛ از من شعر خواستند، لذا من خواندم - همان سالهای قدیم.- این‌که می‌گویم، مربوط به سالهای ۱۳۳۶ و ۳۷ و آن وقتهاست که در حدود سنین بیست، بیست‌ویک ساله، یا حداکثر بیست‌ودو ساله بودم. البته این تا سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۴ - تا آن وقتها - ادامه داشت که بعد دیگر غرق شدنِ در کارهای مبارزات، ما را از کار شعر به کلّی دور کرد؛ انجمن هم دیگر نمی‌رفتم. به‌هرحال، آن زمان شعر می‌گفتم؛ بعد شعر گفتن را رها کردم و نمی‌گفتم، تا چند سال قبل از این‌که تصادفاً یک طوری شد که دوباره احساس کردم مایلم گاهی چیزی بر زبان، یا بر ذهن، یا روی کاغذ بیاورم؛ آنها هم در بین مردم پخش نشده است - حالا شما یک بیت را خواندید - از شعرهایی که من گفته‌ام، چند غزل بیشتر در دست مردم نیست؛ نمی‌دانم شما این را از کجا و از چه کسی شنیده‌اید! این غزلی که مطلعش را خواندید، مالِ خیلی دور نیست؛ خیال می‌کنم مربوط به همین سه، چهار سال قبل است. * می‌خواستم چون فرزندی از محضر پدر، این سؤال را بکنم که شما در دوره نوجوانی چه تصوّری از خدا داشتید؟ حالات و روحیّات شما در این دوره چگونه بود؟ شما به نوجوانان توصیه می‌کنید که چگونه با خدا حرف بزنند، چه چیزهایی از خدا بخواهند و رابطه‌شان با خدا چگونه باشد؟ عرض کنم که من در دوره نوجوانی - یعنی همان دورانی که تازه از دبستان بیرون آمده و طلبه شده بودم - به دعا و توجّه و توسّل خیلی اهتمام می‌ورزیدم؛ اما این را که چه تصوّری از خدا داشتم، الان نمی‌توانم چیزی به یاد بیاورم که درباره‌ی خدا چگونه فکر می‌کردم، کمااین‌که انسان درباره ذات مقدّس پروردگار هم نباید خیلی فکر کند و راجع به ذات مقدّس پروردگار، در فکر فرو برود. وجود خدای متعال، یک وجود بدیهی و روشن و واضحی است که همه وجود یک انسان، به او گواهی می‌دهد؛ یعنی اگر انسان دچار وسوسه نشود و خودش را در وسوسه‌ها غرق نکند، ذهن انسان، دل و جان انسان به وجود خدا گواهی می‌دهد. واقعاً وجود خدا حتّی به برهان و استدلال، احتیاج ندارد؛ اگر چه برهان و استدلال زیادی هم در مورد وجود پروردگار هست. آنچه که آن وقت برای من مطرح بود و عملاً وجود داشت، این بود که اهل دعا و ذکر و دعاهای مأثور و اعمالی که وارد شده بود، بودم. مثلاً یادم است هنوز بالغ نبودم که اعمال روز عرفه را بجا آوردم. اعمال آن روز، طولانی هم هست - لابد آشنا هستید؛ خیلی از جوانان با آن اعمال آشنا هستند - چند ساعت طول می‌کشد. اعمال، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع می‌شود و اگر انسان بخواهد به همه آن اعمال برسد، شاید تا نزدیک غروب - روزهای نه چندان بلند - به طول می‌انجامد. آن وقت من یادم است که با مادرم - چون مادرم هم خیلی اهل دعا و توجّه و اعمال مستحبّی بود - می‌رفتیم یک گوشه حیاط که سایه بود - منزل ما حیاط کوچکی داشت - آن‌جا فرش پهن می‌کردیم - چون

مستحب است که زیر آسمان باشد - هوا گرم بود؛ آن سالهایی که الان در ذهنم مانده، یا تابستان بود، یا شاید پاییز بود، روزها نسبتاً بلند بود. در آن سایه می‌نشستیم و ساعتهای متمادی، اعمال روز عرفه را انجام می‌دادیم. هم دعا داشت، هم ذکر و هم نماز. مادرم می‌خواند، من و بعضی از برادر و خواهرها هم بودند، می‌خواندیم. دوره جوانی و نوجوانی من این‌گونه بود؛ دوره اُنس با معنویات و با دعا و نیایش. البته ما آن وقت از یک امتیاز برخوردار بودیم که اگر آن امتیاز، امروز در جوانی باشد، دعا و ذکر و نماز برای او شیرین خواهد بود و مطلقاً خسته کننده نخواهد شد؛ و آن توجّه به معانی است. ببینید؛ هر کس که از نماز خسته می‌شود، یا معنای نماز را نمی‌داند، یا توجّه نمی‌کند، والّا اگر کسی معنای نماز را بداند و به نماز هم توجّه کند، امکان ندارد از نماز خسته شود؛ اصلاً امکان ندارد. اگر کسی معنای دعا، مثلاً دعای ابی‌حمزه ثمالی، یا دعای امام حسین علیه‌السّلام در روز عرفه را بفهمد و توجّه کند - که هر دو خیلی طولانی هستند و چون گاهی انسان معنا را هم می‌داند، اما توجّه نمی‌کند، ذهنش جاهای دیگر می‌رود - امکان ندارد از این دعای به این بلندی خسته شود. یعنی این گفتگویی که در این دعا انجام گرفته، بین آن بنده برگزیده و شایسته و بامعرفت و خدا، این‌قدر پُرجاذبه و نافذ و حقیقی است - یعنی بیان کننده آن خواستهای فطری انسان است - که امکان ندارد کسی هیچ وقت از آن خسته شود. من توصیه‌ام به جوانان این است که عبادت را با توجّه انجام دهند. من اصرار نمی‌کنم که زیاد عبادت کنید؛ نه. شما خواستید زیاد عبادت کنید، خواستید کم عبادت کنید؛ ولی آنچه انجام می‌دهید با توجّه باشد. البته همه باید عبادت واجب را انجام دهند؛ آن‌که قابل اغماض و اینها نیست. هر کسی باید عبادت واجبش را انجام دهد. عبادات واجب، چیزی هم نیست، فقط هفده رکعت نماز در شبانه‌روز، عبادت واجب ماست که این چیز زیادی نمی‌شود. هفده تا یک دقیقه، یا حداکثر هفده تا دو دقیقه چیزی نمی‌شود. من نمی‌گویم جوانان عبادات مستحبّه - مثل دعا خواندن، تلاوت قرآن، یا نمازهای مستحبی - را زیاد انجام دهند؛ اما می‌گویم همان مقداری که انجام می‌دهند با توجّه باشد. اگر با توجّه انجام دادند، بهره می‌برند؛ حقیقتاً از آن چیزی که می‌خوانند، استفاده می‌کنند. حالا ممکن است بعضی عربی بلد نباشند، ترجمه‌های خوبی شده است؛ من بعضی از ترجمه‌های دعاها را دیده‌ام، واقعاً خوب است. بد نیست شما این را بدانید. من با دید ادبی که به این دعاها نگاه می‌کنم، جزو زیباترین سخنان زبان عربی است. همین دعای کمیل، یا دعای امام حسین علیه‌السّلام در عرفه، یا همین دعای ابی‌حمزه، یا آن مناجات شعبانّیه، اینها در زبان عرب، جزو زیباترین متنهای ادبی است؛ خیلی زیباست؛ البته این دعاها متنهای قدیمی است. می‌دانید که زبان، تحوّل پیدا می‌کند؛ مثلاً به صورت یک تشبیه ناقص، گلستان سعدی قدیمی است، زبان قدیمی دارد، اما کسی که آن را بخواند و اهل ادبّیات و هنر باشد، از زیبایی آن بهره می‌برد. این تعبیرات، بسیار زیباست؛ هم الفاظ زیباست، هم معانی زیباست. مفاهیم و معارفی که در صحیفه سجّادیه است، به قدری زیباست که! انسان گاهی اوقات حیرت می‌کند این چه ذهنی است، چه مغزی است که اینها را توانسته است کنار هم بنشاند و چنین تعبیراتی را درست کند! لذا من توصیه می‌کنم که ارتباطات بچه‌ها با خدا، ارتباطاتِ با توجّه و با حالی باشد؛ بخصوص نمازها را با حال بخوانند. دعا که می‌خوانند، با حال و با توجّه بخوانند و بدانند با چه وجودی حرف می‌زنند و چه می‌خواهند و بدانند این خواست، پاسخ دارد. در قرآن، به ما گفته شده است: «ادعونی استجب لکم»(۶)؛ مرا بخوانید تا به شما پاسخ دهم. یک جا دارد: «واسئلوا اللّه من فضله»(۷)؛ از فضل خدا طلب کنید و بخواهید. اینها وعده‌های الهی است و وعده‌های الهی، صادقترین وعده‌هاست و حتماً چنانچه از خدا بخواهید، خدا به شما پاسخ خواهد داد. اگر اُنس پیدا کنید، خواهید دید که خیلی از پاسخها همانی است که در همان لحظه به شما داده می‌شود؛ یعنی آدم نباید خیال کند که پاسخ دعا حتماً همان پولی است که از خدا خواسته است و باید برسد! گاهی اوقات پاسخ، همانی است که در آن لحظه به شما می‌دهند. آن‌چنان نورانیّتی در دل شما به وجود می‌آید که می‌بینید اصلاً پاسختان را از همان ساعت گرفته‌اید. آن حالتی را که انسان در دعا پیدا می‌کند، گاهی احساس می‌کند که دیگر غیر از آن، هیچ چیز نمی‌خواهد. وقتی یاد پروردگار در دل انسان، زنده باشد، این‌گونه است. * سؤالم را طور دیگری مطرح می‌کنم: شما خدا را چگونه شناختید؟ البته من به صورت ایمانی،

از خانواده گرفتم و به صورت معرفتی، بعدها با فکر و با مطالعه کتابهای استدلالی، توانستم به معرفت استدلالی دست پیدا کنم. عزیزان من! می‌توانم به شما بگویم که معرفت استدلالی لازم است؛ اما آن چیزی که انسان را نجات می‌دهد و به حرکت وا می‌دارد، همان معرفت ایمانی است. یعنی وقتی که ابوذر مسلمان شد، پیامبر اسلام نرفته بود برهان نظم و برهان خلف و برهان علّت اُولی را برای او بیان کند و بگوید به این دلیل خدایی هست و خدا یکی است و این بتها خدا نیستند. نخیر؛ با آن بیان پُرجاذبه خودش، ایمانی را در دل ابوذر انداخته بود. می‌دانید، آن بیانی که بر اثر نورانیّتِ ایمان در دل انسان به وجود می‌آید چقدر ارزشمند است! حالا- چه آن را پدر و مادر به انسان بدهند، چه یک بزرگتر دیگر، چه یک حادثه که گاهی آن ایمان ناب را به انسان می‌بخشد که آن برای انسان، خیلی بیشتر به کار می‌آید، تا آن استدلالها. اگر چه آن استدلالها حتماً لازم است؛ زیرا در آن ایمانی که گفتم، ممکن است گاهی وسوسه بشود، بعضی بیایند و خدشه کنند. انسان برای این‌که خودش را از آن وسوسه‌ها به جای امنی برساند، به آن استدلال احتیاج دارد. آن استدلال، مثل ستون و دیواری است که انسان به آن تکیه می‌دهد و خیالش آسوده است که جای وسوسه و دغدغه نیست؛ یعنی کسی نمی‌تواند در انسان، تردید ایجاد کند. اما آن چیزی که انسان را به کار می‌آید، به حرکت وادار می‌کند و در میدانهای زندگی کمک می‌کند، همان اعتقادی است که از ایمان، از محبّت، از جاذبه و از شور و عشق، حاصل می‌شود. * یک نوجوان، در دعا از خدا چه بخواهد؟ هر چه بخواهد عیبی ندارد؛ یعنی نوجوان، آرزوهایی دارد دیگر. گاهی آرزوهای انسان در یک اتاق خلاصه می‌شود - در اتاق خودش که در خانه دارد، یا با خانواده‌اش زندگی می‌کند - یعنی خیلی کوچک است؛ همان را هم از خدا بخواهید، مانعی ندارد. از خدا همه چیز بخواهید؛ یعنی هیچ چیز را نگویید کوچک است، یا بد است که از خدا بخواهیم همه چیز را می‌شود از خدا خواست. فرق خدا و بندگان خدا این است که بندگان خدا به گونه‌ای هستند که گاهی بد است انسان چیزهایی را از آنها بخواهد؛ اما از خدا، هیچ چیز بد نیست که شما بخواهید. خدا قدرتش زیاد است، علمش هم زیاد است، نیاز شما را هم می‌داند و آن چیزی که از شما می‌پسندد، ارتباط با اوست. این ارتباط، با درخواست حاجت است. بسیار خوب؛ حاجت بخواهید، خدا هم ان‌شاءاللَّه عطا خواهد کرد. اگر مصلحت شما باشد، خدا آن حاجت را روا خواهد کرد. آینده‌تان را بخواهید، توفیقات و پیشرفتتان را بخواهید، سلامت خودتان را بخواهید، ایمان قوی را از خدا بخواهید. می‌دانید، یکی از خواسته‌هایی که در دعاهای ما خیلی روی آن تکیه شده، همان ایمان و یقین ثابت و روشن و شورانگیز است؛ این را هم از خدا بخواهید. این را هم خدا به شما می‌دهد. دنیا بخواهید، آخرت بخواهید، برای پدر و مادرتان و برای دوستانتان بخواهید. دعا این است. * از چه زمانی به فعالیتهای سیاسی علاقه‌مند شدید و مطالعات سیاسی را آغاز کردید؟ من شاید پانزده یا شانزده سالم بود که مرحوم «نوّاب صفوی» به مشهد آمد. مرحوم نواب صفوی برای من، خیلی جاذبه داشت و به کّلی مرا مجذوب خودش کرد. هر کسی هم که آن وقت در حدود سنین ما بود، مجذوب نوّاب صفوی می‌شد؛ از بس این آدم، پُرشور و بااخلاص، پر از صدق و صفا و ضمناً شجاع و صریح و گویا بود. من می‌توانم بگویم که آن‌جا به طور جدّی به مسائل مبارزاتی و به آنچه که به آن مبارزه سیاسی می‌گوییم، علاقه‌مند شدم. البته قبل از آن، چیزهایی می‌دانستم. زمان نوجوانیِ ما با اوقات «مصدّق» مصادف بود. من یادم است در سال ۱۳۲۹ وقتی که مصدّق تازه روی کار آمده بود و مرحوم «آیةاللَّه کاشانی» با او همکاری می‌کردند - مرحوم آیةاللَّه کاشانی نقش زیادی در توجّه مردم به شعارهای سیاسی دکتر مصدّق داشتند - لذا کسانی را به شهرهای مختلف می‌فرستادند که برای مردم سخنرانی کنند و حرف بزنند. از جمله در مشهد، سخنرانانی می‌آمدند. من دو نفر از آن سخنرانان و سخنرانیهایشان را کاملاً یادم است. آن‌جا با مسائل مصدّق آشنا شدیم و بعد، مصدّق سقوط کرد. در سال ۱۳۳۲ که قضیه ۲۸ مرداد پیشامد کرد، من کاملاً- در جریان سقوط مصدّق و حوادث آن روز بودم؛ یعنی من خوب یادم است که اوباش و اراذل، در مجامع حزبی که به دولت دکتر مصدّق ارتباط داشتند، ریخته بودند و آن‌جاها را غارت می‌کردند. این مناظر، کاملاً جلوِ چشمم است! بنابراین من مقوله‌های سیاسی را کاملاً می‌شناختم و دیده بودم؛ لیکن به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی، از زمان آمدن

مرحوم نوّاب علاقه‌مند شدم. بعد از آن‌که مرحوم نوّاب از مشهد رفت، زیاد طول نکشید که شهید شد. شهادت او هم غوغایی در دلهای جوانانی که او را دیده و شناخته بودند، به وجود آورده بود. در حقیقت سوابق کار مبارزاتی ما به این دوران برمی‌گردد؛ یعنی به سالهای ۱۳۳۳ و ۳۴ به بعد. * از نحوه زندگی در دوران پهلوی و در طول مبارزات، که چقدر در زندان و تبعید به سر برده‌اید، بفرمایید. من بارها بازداشت شدم. مرا شش مرتبه بازداشت کردند؛ یک بار هم زندان بردند، یک بار هم تبعید شدم. مجموعاً این دورانها نزدیک به سه سال طول کشیده است. دوره زندگی ما در آن زمانها، برای ایرانیها دوران بسیار بدی بود. اوّلاً نکته خیلی مهمّی که امروز شاید شما واقعاً نتوانید آن را درست تصوّر کنید، این است که آن دوران، مسائل کشور – سیاست و دولت – مطلقاً برای مردم مطرح نبود. امروز مردم ما در کشور، وزرا را می‌شناسند، رئیس جمهور را می‌شناسند، آن وقتی که نخست‌وزیر بود، او را می‌شناختند، کارهای عمده را می‌دانند، در مبارزات سیاسی خیلی چیزها را خبر دارند که دولت، امروز چه اقدامی کرده و چه تصمیمی گرفته است؛ ولی آن زمان، دولتها می‌آمدند و می‌رفتند و اصلاً مردم نمی‌فهمیدند! یک نخست‌وزیر می‌رفت، یک نخست‌وزیر دیگر می‌آمد، کابینه عوض می‌شد، انتخابات می‌شد و اصلاً مردم خبر نمی‌شدند! توجّه می‌کنید؟! به کل نسبت به مسائل دولت، بی‌تفاوت بودند. دولت برای خودش کارهایی می‌کرد، مردم راه خودشان را می‌رفتند، دولت راه خودش را می‌رفت، فشار روی مردم، خیلی زیاد بود و آزادی اصلاً نبود. من یادم است که دوستی از دوستان ما از پاکستان آمده بود، برای ما نقل می‌کرد که بله، من در داخل پارک، فلان کس را دیدم که اعلامیه‌ای را به فلانی داد؛ من تعجّب کردم که مگر در پارک کسی می‌تواند به کسی اعلامیه بدهد! او از تعجّب من تعجّب کرد و گفت: چرا نشود؟! پارک است دیگر، انسان اعلامیه را درمی‌آورد و به آن طرف می‌دهد. گفتم: چنین چیزی می‌شود؟! این مربوط به دوران مبارزات ما بود که من دوره نوجوانی را هم گذرانده بودم؛ یعنی اختناق در ایران آن‌قدر زیاد بود که اصلاً تصوّر نمی‌کردیم ممکن است کسی بتواند به زبان صریح، روشن، روز روشن، جلوِ چشم مردم، حرف سیاسی به کسی یا به دوستی بزند، یا کاغذی را به او بدهد، یا کاغذی را از او بگیرد! از بس فشار و خفقان بود. به کوچکترین سوءظن، افراد را می‌گرفتند و به خانه‌های مردم می‌ریختند! بارها به منزل ما ریختند و منزل ما را گشتند – منزل پدرم، منزل خودم – کاغذها و نوشته‌های مرا بارها بردند! خیلی از نوشته‌ها و یادداشتهای علمی و غیر علمی من از بین رفته و غارت شده است؛ بردند، جمع کردند و بعد دیگر ندادند! یا وقتی دادند، همه‌اش را ندادند! زندگی از لحاظ سیاسی، زندگی سختی بود؛ یعنی زندگی سیاسی بسیار زندگی سختی بود. خفقان بود و آزادی نبود. من در دوره مبارزات، برای جوانان و دانشجویان در مشهد، مدّتها درس تفسیر می‌گفتم. یک وقت به بخشی از قرآن رسیدیم که راجع به قضایای «بنی‌اسرائیل» بود؛ قهراً راجع به بنی‌اسرائیل هم تفسیر قرآن می‌گفتیم. یک مقدار راجع به بنی‌اسرائیل و یهود صحبت کردم؛ بعد از مدّت کمی مرا بازداشت کردند! البته نه به آن بهانه، به جهت و به عنوان دیگری بازداشت کردند و به زندان بردند. جزو بازجوییهایی که از من می‌کردند، این بود که شما علیه اسرائیل و علیه یهود حرف زده‌اید! توجّه می‌کنید؟ یعنی اگر کسی آیه قرآنی را که راجع به بنی‌اسرائیل حرف زده بود، تفسیر می‌کرد و درباره آن حرف می‌زد، بعد باید جواب می‌داد که چرا این آیه قرآن را مطرح کرده است! چرا این حرفها را زده و چرا راجع به بنی‌اسرائیل، بدگویی کرده است! یعنی وضع سیاسی، این‌گونه وضع سخت و دشواری بود و سیاستها این‌قدر ضدّ مردمی و وابسته به خواست اربابها بود! البته با این دو سه کلمه نمی‌شود اوضاع و احوال دوران اختناق را بیان کرد. من این را به شما بگویم که حقّاً و انصافاً اگر ده جلد کتاب هم نوشته شود و همه آنها تشریح و توصیف آن دوران باشد، باز هم نمی‌شود بیان کرد! البته بعضی از حرفها هست که اصلاً نمی‌شود با زبانِ معمول بیان کرد؛ بعضی از تصوّرات هست که جز با زبان ادب و هنر بیان نمی‌شود. در شعر می‌شود بیان کرد، در کارهای ادبی و هنری می‌شود بیان کرد؛ اما خیلی از آنها را در زبان معمولی نمی‌شود گفت. * خاطره‌ای از دوران انقلاب و به طور اخص، خاطره‌ای در رابطه با امام راحل بفرمایید. البته خیلی خاطره هست؛ یعنی همه محفوظات ما به یک معنا خاطره است. یکی از خاطرات خیلی جالب من، آن شب اوّلی است که امام وارد تهران شدند؛ یعنی روز

دوازدهم بهمن - شب سیزدهم - شاید اطّلاع داشته باشید و لابد شنیده‌اید که امام، وقتی آمدند، به بهشت زهرا رفتند و سخنرانی کردند، بعد با هلی‌کوپتر بلند شدند و رفتند. تا چند ساعت کسی خبر نداشت که امام کجا هستند! علّت هم این بود که هلی‌کوپتر، امام را در جایی که خلوت باشد برده بود؛ چون اگر می‌خواست جایی بنشیند که جمعیت باشد، مردم می‌ریختند و اصلاً اجازه نمی‌دادند که امام، یک جا بروند و استراحت کنند. می‌خواستند دور امام را بگیرند. هلی‌کوپتر در نقطه‌ای در غرب تهران رفت و نشست، بعد اتومبیلی امام را سوار کرد. همین آقای «ناطق نوری» اتومبیلی داشتند، امام را سوار می‌کنند - مرحوم حاج احمد آقا هم بود - امام می‌گویند: مرا به خیابان ولی‌عصر ببرید؛ آن‌جا منزل یکی از خویشاوندان است. درست هم بلد نبودند؛ می‌روند و سراغ به سراغ، آدرس می‌گیرند، بالاخره پیدا می‌کنند - منزل یکی از خویشاوندان امام - بی‌خبر، امام وارد منزل آنها می‌شوند! امام هنوز نماز هم نخوانده بودند - عصر بود - از صبح که ایشان آمدند - ساعت حدود نه و خرده‌ای - و به بهشت زهرا رفتند تا عصر، نه ناهار خورده بودند، نه نماز خوانده بودند، نه اندکی استراحت کرده بودند! آن‌جا می‌روند که نمازی بخوانند و استراحتی بکنند. دیگر تماس با کسی نمی‌گیرند؛ یعنی آن‌جا که می‌روند، با کسی تماس نمی‌گیرند. حالا کسانی که در این ستادهای عملیاتی نشسته بودند - ماها بودیم که نشسته بودیم - چقدر نگران می‌شوند! این دیگر بماند. چند ساعت، هیچ کس از امام خبر نداشت؛ تا بعد بالاخره خبر دادند که بله، امام در منزل فلانی هستند و خودشان می‌آیند، کسی دنبالشان نرود! من در مدرسه رفاه بودم که مرکز عملیاتِ مربوط به استقبال از امام بود - همین دبستان دخترانه رفاه که در خیابان ایران است که شاید شما آشنا باشید و بدانید - آن‌جا در یک قسمت، کارهایی را که من عهده‌دار بودم، انجام می‌گرفت؛ دو، سه تا اتاق بود. ما یک روزنامه روزانه منتشر می‌کردیم. در همان روزهای انتظار امام، سه، چهار شماره روزنامه منتشر کردیم. عدّه‌ای آن‌جا بودیم که کارهای مربوط به خودمان را انجام می‌دادیم. آخر شب - حدود ساعت نه‌ونیم، یا ده بود - همه خسته و کوفته، روز سختی را گذرانده بودند و متفرّق شدند. من در اتاقی که کار می‌کردم، نشسته بودم و مشغول کاری بودم؛ ناگهان دیدم مثل این که صدایی از داخل حیاط می‌آید - جلوِ ساختمان مدرسه رفاه، یک حیاط کوچک دارد که محلِّ رفت و آمد نیست؛ البته آن هم به کوچه در دارد، لیکن محلِّ رفت و آمد نیست - دیدم از آن حیاط، صدای گفتگویی می‌آید؛ مثل این‌که کسی آمد، کسی رفت. پا شدم ببینم چه خبر است. یک وقت دیدم امام از کوچه، تک و تنها به طرف ساختمان می‌آیند! برای من خیلی جالب و هیجان‌انگیز بود که بعد از سالها ایشان را می‌بینم - پانزده سال بود، از وقتی که ایشان را تبعید کرده بودند، ما دیگر ایشان را ندیده بودیم - فوراً در ساختمان، ولوله افتاد؛ از اتاقهای متعدّد - شاید حدود بیست، سی نفر آدم، آن‌جا بودند - همه جمع شدند. ایشان وارد ساختمان شدند. افراد دور ایشان ریختند و دست ایشان را بوسیدند. بعضیها گفتند که امام را اذیّت نکنید، ایشان خسته‌اند. برای ایشان در طبقه بالا اتاقی معیّن شده بود - که به نظرم تا همین سالها هم مدرسه رفاه، هنوز آن اتاق را نگه داشته‌اند و ایام دوازده بهمن، گرامی می‌دارند - به نحوی طرف پله‌ها رفتند تا به اتاق بالا بروند. نزدیک پاگرد پله که رسیدند، برگشتند طرف ما که پای پله‌ها ایستاده بودیم و مشتاقانه به ایشان نگاه می‌کردیم. روی پله‌ها نشستند؛ معلوم شد که خود ایشان هم دلشان نمی‌آید که این بیست، سی نفر آدم را رها کنند و بروند استراحت کنند! روی پله‌ها به قدر شاید پنج دقیقه نشستند و صحبت کردند. حالا دقیقاً یادم نیست چه گفتند. به‌هرحال، «خسته نباشید» گفتند و امید به آینده دادند؛ بعد هم به اتاق خودشان رفتند و استراحت کردند. البته فردای آن روز که روز سیزدهم باشد، امام از مدرسه رفاه به مدرسه علویِ شماره دو منتقل شدند که بِر خیابان ایران است - نه مدرسه علوی شماره یک که همسایه رفاه است - و دیگر رفت و آمدها و کارها، همه آن‌جا بود. این خاطره به یادم مانده است. من شما جوانان عزیز - پسرها و دخترها - و همه جوانان و نوجوانان ایران بزرگ و عزیزمان را به خدا می‌سپارم. ان‌شاءاللَّه که همه‌تان موفّق و مؤیّد باشید. ان‌شاءاللَّه زندگی جوانی را که زندگی تکامل و تعالی علمی و اخلاقی و همه‌جانبه است، به بهترین وجهی طی کنید و از خطراتی که سر راه انسانها قرار دارد، به سلامت عبور کنید و در آینده‌ای که چندان دور نیست، یعنی بیست سال دیگر - به نظر شما زمانِ خیلی طولانی‌ای

است؛ لیکن کسی که چند تا بیست سال عمر کرده است، می‌داند که بیست سال، زمان خیلی کوتاهی است؛ برخلاف تصوّر جوانان که خیال می‌کنند بیست سال، خیلی طولانی است؛ بیست سال مثل یک ساعت برای انسان می‌گذرد - ان‌شاءاللَّه هر کدام از شما بتوانید برای کشورتان یک شخصیت مفید و سودمند و پیش‌برنده، و برای هم‌میهنانتان یک الگوی مناسب و برای نوجوانان آن روز، شخصیتهایی باشید که به شما اقتدا کنند؛ از شما یاد بگیرند و از وجود شما استفاده کنند. ان‌شاءاللَّه در دوره جوانی و در همه عمرتان بتوانید رضای خداوند را جلب کنید و ان‌شاءاللَّه در راهی که خدای متعال برای انسان خواسته - که راه سعادت و خوشبختی همان است - به بهترین وجهی حرکت کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) اشاره به مسؤولان برنامه کودک و نوجوان صدا و سیم ۲) گزارش مسؤول برنامه، قبل از شروع سؤالات ۳) اشاره به مسؤول برنامه ۴) سؤال کننده ۵) مقصود گردانندگان صداوسیماست. ۶) غافر: ۶۰ ۷) نساء: ۳۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجمع جهانی اهل‌بیت(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجمع جهانی اهل‌بیت(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز و گرامی، بخصوص میهمانانی که از نقاط دوردست و خارج از کشور تشریف آورده‌اند و به منزل و میهن خودشان وارد شده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. یکی از برکات الهی این است که برادران مسلمان، گردِ محورهای مورد قبول و مشترک خودشان جمع شوند. اگر این مقصود برای یک مجموعه حاصل شود، باید این را نعمت خدا بداند و نسبت به آن شکرگزاری کند. بر همین اساس است که ما در مورد امّت بزرگ اسلامی و برادران و خواهران مسلمان و اصحاب مذاهب مختلف اسلامی، به عنوان یک طرز فکر، عقیده جدی داریم که باید اختلافات را در تعامل خودشان دخالت ندهند و مشترکات را به چشم اهمیت بنگرند و گردهم جمع شوند. انقلاب اسلامی از قبل از پیروزی، این پیام را برای همه مسلمین داشت؛ بعد از پیروزی هم تا امروز به همه برادران مسلمان در اکناف عالم، این سفارش و این درخواست و این توصیه مؤکّد را دارد که امّت اسلامی را به صورت یکپارچه و متّحد، فراتر از اختلافاتِ عقیدتی، مذهبی، کلامی و فقهی، در مقابل دنیایی که جدّاً با اسلام مخالف است، قرار دهند و از این وحدت و عظمتی که به وجود می‌آید، به نفع اسلام و مسلمین استفاده کنند. اجتماع برادران پیرو مذهب اهل‌بیت و شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السّلام هم بر همین اساس است. گرد آمدن معتقدین و مؤمنین به مذهب اهل‌بیت، برای مبارزه و معارضه با مسلمانان غیر خودشان نیست؛ برای ایجاد شکاف و شقاق نیست؛ برای تمیّز از میان برادران مسلمان و جدا کردن اصحاب فقه‌ها و کلامهای مختلف و مذاهب مختلف نیست؛ برای حراست از مجموعه پیروان اهل‌بیت است. پیروان اهل‌بیت در اغلب نقاط دنیا مظلومند. ملت بزرگ ایران - که اکثریّت قاطع افراد آن پیروان اهل‌بیت هستند - یک ملت مظلوم است. مظلومیت شیعیان منحصر به آن‌جایی نیست که در کشور بزرگی مثلاً هزار خانوار شیعه زندگی می‌کنند؛ حتّی در ایران هم شیعیان مظلومند! مظلومیت، با قدرت منافاتی ندارد. ممکن است شخصی یا ملتی در کمال اقتدار هم باشد؛ اما مظلوم واقع شود. امیرالمؤمنین، مولا و مقتدای ما علیه‌آلاف‌التّحیّةوالثّناء، در نهایت اقتدار و در نهایت مظلومیت بود. آن سه جنگی که در دوران خلافت کوتاه آن بزرگوار بر او تحمیل شد، و بعد شهادت مظلومانه‌اش، و بعد اختفاء مرقد مطّهرش تا بیش از یک قرن، به معنای مظلومیت آن بزرگوار است. ملت ایران هم مظلوم است. شیعیان در بسیاری از نقاط عالم همین‌طورند. علّت هم این است که مکتب اهل‌بیت علیهم‌السّلام از اوّل بر اساس مبارزه با تحریف و کشاندن جریان ایران اسلامی به میل قدرتهای حاکم، حرکت کرده است. کسی که در زندگی ائمّه علیهم‌السّلام مطالعه و تفحّص کند، این را به وضوح می‌یابد. در دوران سلاطین بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، اهل‌بیت علیهم‌السّلام مثل عَلَمها و پرچمهایی بودند که راه اسلام ناب و بری از تحریف را به مردم نشان می‌دادند؛ اسلامی که قدرتها نمی‌توانستند به خاطر حفظ حکومت خودشان، یا به خاطر تأمین تعیّش و

عیاشّیهای خودشان، به آن چیزی بیفزاینـد، یا از آن چیزی کم کنند. این چیزی نیست که ما بگوییم شیعه فقط روایت کند؛ در همه تواریخ اسلامی می‌شود از کسانی که به خاطر یک مقتدر و یک حاکم، به جعل حدیث می‌پرداختند و تفسیر آیات کریمه قرآن وضع می‌کردند، نمونه‌هایی پیدا کرد. ائمّه در مقابل این می‌ایستادند. هر کس که در مقابل تحریف و در مقابل کشاندن مذهب به این طرف و آن طرف به میل صاحبان قدرت بایستد، مورد ستم قرار می‌گیرد. نفس این مکتب و این عقیده، این خصوصیت را دارد؛ چاره‌ای هم نیست. با این دشمنیها، مجاهدت را هم نمی‌شود تعطیل کرد. البته امروز این‌طور نیست که هرجا شیعه‌ای زندگی می‌کند ، مشغول مبارزه است؛ نه. شیعیان هرجا که هستند، در خلال امّت بزرگ اسلامی مشغول زندگی خودشان هستند؛ لیکن مکتب و تفکّری که از آن انقلاب اسلامی ایران پدید می‌آید؛ جمهوری اسلامی ایران با این استقلال و ثبات سیاسی و با این عزّت اسلامی به وجود می‌آید و امّتی را با این شجاعت و با این قدرت تربیت می‌کند، نمی‌تواند مورد پسند مستکبران جهان باشد؛ قهراً با آن مخالفند. این مخالفت طبعاً به صور مختلفی بروز و ظهور می‌کند؛ حرفهایش را تحریف می‌کنند. تشکیل این نظام، با الهام از حرکت ائمّه و با استفاده از محبّت اهل‌بیت علیهم‌السّلام و حرکت امام حسین صلوات‌اللَّه‌وسلامه‌علیه انجام گرفت و کسانی که بودند و هستند، می‌دانند و می‌بینند و دیدند. از روزی که این انقلاب با این شکل به وجود آمد و این بنای عظیم و مرتفع بر اساس تعالیم ناب اسلامی بنیان شد، شما ببینید چقدر کتاب و جزوه و مطلب علیه شیعه نوشته و منتشر شده است؛ لاتعدّ و لاتحصی این کتابها را برای من می‌آورند. من اینها را می‌بینم و می‌دانم که دستهای مجرم و گنهکار، برای این‌که فکر اهل‌بیت و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السّلام را از نظر مردم و از نظر جوانان، به عنوان فکری که منحرف از اسلام است، معرفی نمایند، چه می‌کنند. نسبتهای گوناگون می‌دهند: نسبت دروغ می‌دهند، نسبت خلاف می‌دهند، نسبت تحریف قرآن می‌دهند. چرا این کارها را می‌کنند؟ چون این حرکت، این فکر، این انقلاب، این نظام عظیم، این عزّت اسلامی، این ایستادگی ملت در مقابل تمایلات استکبار و در رأس آن شیطان بزرگ امریکا، برای جوانان و دلهای بانشاط در دنیای اسلام جاذبه دارد. از این می‌ترسند. این، یک امر جدّی است. استکبار می‌داند که امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی، دلهای مردم با جمهوری اسلامی است؛ می‌داند که عمق سیاسی و استراتژیک نظام جمهوری اسلامی، در داخل کشورهای اسلامی است؛ از شمال آفریقا تا شرق آسیا. به همین خاطر است که فکر شیعی را منحرف معرفی می‌کنند، به او تهمت می‌زنند، بد معرفی می‌کنند، نسبتهای خلاف می‌دهند، جمهوری اسلامی را مورد تهاجم قرار می‌دهند و شیعه در این بین مظلوم واقع می‌شود. شما برادران و خواهران عزیز که در این مجمع عظیم و الهی شرکت دارید، این حرکت را حقیقتاً یک جهاد به حساب آورید. شما باید بتوانید از فکر مکتب اهل‌بیت و از شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السّلام دفاع کنید؛ این مکتب را آن‌چنان که هست و می‌درخشد، معرفی نمایید؛ از این‌که به کسانی از این مجموعه عظیم در اکناف عالم ظلم شود، جلوگیری کنید؛ از این‌که کسانی از اینها - که به ایتام آل محمد علیهم‌السّلام تعبیر شده است - در معرض فتنه فکری یا فتنه جسمی قرار گیرند، جلوگیری کنید. اینها وظایف سنگینی است. ما به عنوان جمهوری اسلامی، این احساسِ تکلیف را می‌کنیم. ما احساس می‌کنیم که در قبال طرفداران مکتب اهل‌بیت علیهم‌السّلام، در اطراف عالم و کشورهای اسلامی و بقیه نقاط جهان مسؤول هستیم. ما احساس مسؤولیت می‌کنیم؛ هم از لحاظ فکرشان، هم از لحاظ تربیت فرزندانشان، هم از لحاظ ارتباطشان با یکدیگر؛ هم از لحاظ این‌که به خاطر عقیده و مذهبشان، مورد تعقیب و فشار قرار نگیرند؛ که بعضی جاها متأسفانه این‌گونه است که فقط به خاطر این‌که به این مذهب معتقدند، مورد تعقیب قرار می‌گیرند. این، ظلم خیلی بزرگی است. این، جزو وظایف این مجموعه است که احساس مسؤولیت کند. اگر ان‌شاءاللَّه شما بتوانید با همّت والا و بلندی که بحمداللَّه دارید و با امکان عظیمی که نفس این اجتماعِ دور یکدیگر و همّت‌گماریِ به این کار در اختیار هر مجموعه‌ای قرار می‌دهد، این راه را با قوّت اداره کنید، این جهاد بزرگ و حرکت عظیمی است؛ این مورد رضای اهل‌بیت و ائمّه‌ی بزرگوار علیهم‌السّلام است و مورد رضای حضرت بقیّةاللَّه ارواحنافداه قرار می‌گیرد. کار بسیار بزرگی است. این، وظیفه است. امروز خدا را شکر می‌کنیم که پرچم مبارزه دشمنان اسلام، به دست پیروان

مکتب اهل‌بیت است؛ به دست این ملت عظیم و شجاعی است که از هیچ قدرتی به جز خدا نمی‌ترسد. امروز ملت ایران این‌گونه است. امروز این عوامل عمده استکبار و قدرتهایی که در دنیا برای ملتها، برای دولتها، برای نظامها، برای شخصیتها، برای رجال فکری و فرهنگی، مثل هیولایی ترساننده هستند، برای ملت ایران پشیزی ارزش و اهمیت ندارند. ملت ایران فقط به دنبال تکلیف و مسؤولیت خود و در پی ادامه راه نورانی خود حرکت می‌کند و با شیاطین به مبارزه می‌پردازد و در مقابل خواست شیاطین می‌ایستد. بزرگترین مبارزه با استکبار و با شیاطین استکبار این است که انسان تسلیم خواست و تحمیل آنها نشود. امروز ملت ایران این مبارزه بزرگ را دارد و این راهی است که امام بزرگوار ما در مقابلمان باز کرد و ملت ایران از این راه پیش رفت و حرکت نمود و بحمداللَّه به عزّت رسید؛ امروز هم همان راه را با قوّت و شدّت ادامه می‌دهد. شهدای بزرگی هم دادیم، جانهای گرامی و عزیزی هم در این راه فدا شدند؛ اما ملت ایران سرافرازی خود را در این می‌داند که این راه را ادامه دهد و ان‌شاءاللَّه ادامه هم خواهد داد و پیروزی و نصرت هم بنا به وعده الهی با کسانی است که در راه خدا پیش می‌روند و حرکت و مجاهدت می‌کنند. از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که همه شما عزیزان و برادران و خواهران را موفّق و مؤیّد بدارد؛ دلهای شما را به نور هدایت و ایمان خود روشن کند؛ به همه شما شرح صدر عنایت فرماید تا ان‌شاءاللَّه بتوانید این حرکت عظیم و این اقدام بزرگ و این خدمت باارزش را پیش ببرید و به نقاط مطلوب و اهداف عالیه آن برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل بیانات مهم رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم بندرعبّاس

متن کامل بیانات مهم رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم بندرعبّاس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ربنا اغفرلنا ولاخواننا الّذین سبقونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلّا للذّین امنوا ربنا انّک رؤف الرحیم.(۱) ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبّت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین.(۲) الحمدللَّه رب العالمین. و الصلاة و السّلام علی سیدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمد و علی آله الطیّبین الطّاهرین. والسّلام علیکم جمیعاً و رحمةاللَّه و برکاته. خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود که وعده‌ای را که به شما مردم استان هرمزگان برای دیدار مجدّد داده بودم، محقّق شود و من بار دیگر در میان شما مردم عزیزِ خونگرمِ ایثارگرِ انقلابی و مؤمن قرار گیرم و برخی از مطالبی را که مورد علاقه ما و شماست، با شما در میان بگذارم. اوّلاً از این اجتماع عظیم و پرشور و از این استقبال صمیمانه شما مردم عزیز، با همه وجود تشکّر می‌کنم. این مناظر و این احساسات پاک و صمیمانه، شاید در میان ملتهای عالم و در میان کشورهای جهان، بی‌نظیر و یا لااقل کم‌نظیر است. این پیوند میان شما و خدمتگزارانتان در مسؤولیتهای مهّم کشور، یکی از اساسیترین، عمیقترین و شگفت‌انگیزترین رازهای موفقّیت ملت ایران در طول سالهای بعد از انقلاب است. چند جمله درباره شهر بندرعبّاس و موقعیت حسّاس این شهر و این استان عرض کنم. البته شما مردم این شهر و مردم این استان با این حقایق آشنا هستید؛ اما ملت ایران بدانند که در این ساحل طولانی خلیج‌فارس و تنگه هرمزِ این استان تاریخی، این مردم ایثارگر چه کسانی هستند و چه کرده‌اند و چه می‌کنند و در آینده ان‌شاءاللَّه چه نقشی در پیشرفت این کشور می‌توانند ایفا کنند. شاید در میان شهرهای کشورمان، غیر از بندرعبّاس، شهری نداشته باشیم که تاریخچه بنای آن همراه با مبارزه قهرمانانه مردمی با خارجیان باشد و اساساً شهر بر این اساس شکل گرفته باشد. اگر هم باشد، بسیار معدود است. شهر بندرعبّاس، از آغاز بر اساس مبارزه با اشغالگران پرتغالی شکل گرفت؛ بیگانگانی که طبق عادت همه استعمارگران، محلّ و زمین و دریا و امکانات و بلکه مردم را متعلّق به خود و مملوک خود خیال می‌کردند. از آن سر عالم، گروهی اروپایی آمده بودند و منطقه حسّاس تنگه هرمز و لبِ این آبراه عظیم تجاریِ جهانی و تاریخی را اشغال کرده بودند. تقریباً چهارصد سال قبل، مردم ایران با فرماندهی فرماندهان غیور و میهن‌دوست و بیگانه‌گریز، توانستند این پایگاه مهم را که متعلّق به خودشان بود، از دست بیگانه خارج کنند و از آن وقت این‌جا شد بندرعباس؛ به عنوان یک شهر، به عنوان یک پایگاه اساسی و حسّاس برای هم تجارت و هم نظارت بر

این آبراه عظیم و مهّم جهانی. بعد از آن، انگلیسیها و هلندیها و انواع و اقسام بیگانگان، در این منطقه بساط حاکمیت و زورگویی خودشان را گستردند. بالاخره ملت ایران بر همه آنها فائق آمده و این منطقه و این ساحل حسّاس، به صاحبان حقیقی و اصلی آن متعلّق شده است. شهر بندرعبّاس و این استان بزرگ و طولانی، با هزار کیلومتر ساحل، با امکانات زیاد، با استعدادهای طبیعی، با مردمی سختکوش و خونگرم و علاقه‌مند، در کنار خلیج‌فارس شکل گرفته است؛ اما عزیزان من! تا قبل از انقلاب، از این استعدادهای مردمی و از این استعدادهای طبیعی و سرزمینی - چه در خشکی و چه در دریا - استفاده به قدر شایسته که هیچ، حتّی استفاده کمتر از حدّ شایسته هم نمی‌شد. این شهرِ حسّاس و این مرکز مهم، به عنوان یک تبعیدگاه برای رژیم گذشته مطرح بود - تبعیدگاهِ اشرار، چاقوکشها از اطراف دنیا و از اطراف کشور - اما زنده کردن امکانات عظیم این شهر و این منطقه، مورد توجّه نبود. این که ملاحظه می‌کنید از بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی، با این همه فعّالیتی که شده است و این همه سرمایه‌گذاری و تلاش و سازندگی، هنوز چهره استان نتوانسته است غبار محرومیت را بشوید، به خاطر آن جفای تاریخی است که در طول دهها سال در دوران طاغوت بر این شهر و دیگر شهرهای این استان رفته است. خدا را سپاسگزاریم که انقلاب عظیم اسلامی و نظام مقدّس جمهوری اسلامی، قدر این مردم و قدر این سرزمین را شناخت. از قبل از انقلاب در همین شهر، مردم مؤمن، جوانان پرشور، در خطّ انقلاب و امام، اقدامات مؤثری داشتند که بجاست من از شهید «حقّانی» آن روحانی سختکوش و علاقه‌مند که مقداری از عمر خود را در این‌جا گذراند و قبل از انقلاب سازماندهی مبارزات را کرد، یاد کنم. از روز اوّل انقلاب هم تا امروز، مردم این استان برای انقلاب، برای نظام جمهوری اسلامی، در همه مقاطع حسّاس، در جنگ، در سازندگی، در تظاهرات عمومی، در انتخابات و در هر جایی که حضور مردم معنا می‌دهد، به بهترین وجهی حضور خودشان را نشان داده‌اند. برادران شیعه و سنّی، کنار هم و دست در دست هم، دور از تشنّجی که دشمن همیشه خواسته است میان برادران مسلمان به وجود آورد، در کنار یکدیگر، هم کار کرده‌اند، هم به مبارزه پرداخته‌اند و هم در دفاع هشت ساله شرکت جُسته‌اند. این استان، دو هزار شهید، تعداد بی‌شماری ایثارگر و جوانان بسیجی داشته است؛ بخصوص غوّاصانی که در هر جا که بودند، نشان دادند که جوانان مؤمن و فداکار و علاقه‌مندی هستند. امروز هم ایثارگران این خطّه، جزو ایثارگران پرشور و مؤمن و صادقی هستند که حرکات آنها، تلاش آنها، دلسوزی و علاقه‌مندی آنها، از چشم مردم و مسؤولان پنهان نیست. نظام جمهوری اسلامی با این دید، با این استان و با این مردم رفتار کرد؛ مردمی علاقه‌مند و صادق، سربازان حقیقی اسلام و قرآن و نظام جمهوری اسلامی. خدمات نظام جمهوری اسلامی در این مدّت، یک فهرست طولانی و بسیار ارزنده است. من با این که خودم تا حدودی با این استان آشنا بودم، ولی باز در همین روزها به مناسبت سفر و به مناسبت وظایفی که بر عهده ماست، یک بار دیگر مراجعه کردم. کارهای انجام شده، حقیقتاً چشمگیر است. تلاشی که در بخش اقتصادی، در بخش آموزش، در بخش سازندگی، در بخش صنایع سنگین، در بخش صید و صیّادی و در بخشهای مختلف انجام گرفته، چشمگیر است. استانی که قبل از انقلاب، از آموزشگاههای آموزش عالی بی‌بهره بود، امروز غیر از دوره‌های لیسانس و فوق‌لیسانس، صدها نفر در رتبه دکترا مشغول تحصیل دارد. تعداد آموزشگاههای آموزش عالی در این استان، تعداد بسیار قابل توجّهی است که نیروی انسانی را تربیت می‌کند. نظام جمهوری اسلامی در این مدّت، کارهای بسیار باارزشی برای این استان انجام داده است - راههای استان، خطّآهن استان، صنایع سنگین استان - اما آنچه انجام داده است، در مقابل آنچه باید انجام گیرد، یک بخش از دهها بخش است. استعداد این استان، استعداد بسیار بالا و وسیعی است؛ هم استعداد تجارت، هم استعداد زراعت، هم استعداد صنعت، هم استعداد صیّادی و هم استعداد جلب سیاحتگران. یک استان بالقوّه بسیار ثروتمند، که اگر ان‌شاءاللَّه این روند سازندگی همچنان که مسؤولان دلسوز و علاقه‌مند کشور مشغول هستند، ادامه پیدا کند، آینده خوبی خواهد داشت. البته به فضل پروردگار، روند سازندگی ادامه هم پیدا خواهد کرد؛ دولت فعّال، مسؤولان کاری و رئیس‌جمهور تازه‌نفس که با عشق به مردم دلهایشان می‌تپد، برای مردم و منافع مردم ادامه هم خواهند داد. البته امروز چهره استان، چهره یک استان محروم است و با همه

تلاشی که شده است، هنوز روستاهای محروم، بخشهای محروم و حتّی مشکلات شهری در این استان بسیار است. در این سفر، بیشترین نقش ما، نقش شناسایی و فهمیدن مشکلات است. مسؤولان کشور، دولت عزیز و بخشهای مختلف، مسؤولیتهای خودشان را بشناسند و در برنامه‌های کاری آینده، آنها را بگنجانند. در زمانهای منطقی و معقولی و با فاصله‌های قابل قبولی، به ترتیب و بتدریج این مشکلات باید حل شود. این ملت مؤمن، این استان جوان، این دلهای پرمحبّت، این دستهای کاری و قوی و این روحهای مطمئن، باید بتوانند در این بخش از کشور، هم از لحاظ معنوی و فرهنگی و دینی، هم از لحاظ اقتصادی، هم از لحاظ مسائل اجتماعی، و هم بر لبِ تنگه حسّاس هرمز - این آبراه عظیم جهانی که چشم همه قدرتمندان عالم به آن است - بهره‌مند شوند. مردمی هوشیار، جوانانی مصمّم، پنجه‌هایی قوی و نیرومند، زنان و مردانی که دلشان از عشق به میهن و فداکاری برای اسلام می‌تپد، در این نقطه حسّاس گوش به زنگ باشند؛ دوست را بشناسند، دشمن را بشناسند و وظیفه را بفهمند. پیشرفت همه جانبه این استان، به امنیت این کشور هم - به طور مستقیم و غیرمستقیم - ارتباط پیدا می‌کند، که باید به فضل پروردگار همه این کارها انجام گیرد. البته نقش شما آحاد مردم، بخصوص نقش جوانان و بالاخص نقش کسانی که از آنها انتظار تخصّص و مهارت و آمادگیهای گوناگون برای کارهای مختلف هست، بسیار حسّاس و تعیین‌کننده خواهد بود. درباره مسائل مورد علاقه ما و شما - چه مسائل کشور و چه مسائل جهان - من به دو مطلب اشاره می‌کنم که بخصوص برای شما مردمِ ساکن در حاشیه خلیج‌فارس، یکی از این دو مطلب بسیار مهّم است. در زمینه مسائل مربوط به همه جهان باید بگویم: خلیج‌فارس نقطه‌ای است که در واقع چشم همه جهان به آن است - چشم مصرف کنندگان نفت و چشم کسانی که به محصولات آن مصرف کنندگان دوخته شده است - منطقه ثروتمندِ بسیار مهّم جهان که بیشترین بخش آن هم سواحل ایران اسلامی است و تمام اطراف آن متعلّق به اسلام است و کشورهای اسلامی، اطراف این حوزه ثروتمند نفت‌خیز عظیم را گرفته‌اند. پس مسائل این منطقه، مسائل دنیای اسلام و از جهتی مسائل جهان است. متأسفانه امروز حضور قدرتهای بیگانه در این منطقه، یکی از نقاط بسیار تیره‌ای است که در این منطقه در طول زمان وجود داشته است. امروز دهها شناور نظامی دشمنان دنیای اسلام در این منطقه مشغول حرکتند. البته ایران اسلامی به فضل نظام تثبیت شده جمهوری اسلامی و به لطف هوشیاری ملت و آمادگی نیروهای مسلّح، هیچ تهدیدی را نسبت به خود اوّلاً احساس نمی‌کند؛ ثانیاً اگر تهدیدی باشد، با قدرت تمام به آن پاسخ خواهد داد. ولی به هر حال حضور بیگانگان در این منطقه - که بیشترین شناورهای نظامی هم متعلّق به شیطان بزرگ امریکاست - تهدیدکننده است؛ یعنی امنیت این منطقه بسیار حسّاس را تهدید می‌کند. این روزها بهانه مسأله عراق هم بر بهانه‌های قبلی اضافه شده است. به عنوان اجرای مصوّبات شورای امنیت سازمان ملل، امریکاییها این‌جا حضور مضاعف پیدا کرده‌اند که البته اقدام آنها در حقیقت هیچ ارتباطی هم به معنای واقعی کلمه با مصوّبات شورای امنیت ندارد. ما تهدید امریکا نسبت به عراق را یک عمل غیرقانونی و دیکتاتورمآبانه، و از لحاظ انسانیت و شرع محکوم می‌دانیم؛ به خاطر این که اگر دولت ایالات متّحده با انگیزه‌های خاص خود می‌خواهد با رژیم «صدّام حسین» دربیفتد، مردم عراق در این بین گناهی نکرده‌اند. هرگونه تهاجمی به عراق، موجب کشتار مردم بی‌گناه و بی‌دفاع و غیرنظامی است. این یک جنگ روبه‌روی دو نیروی زمینی نیست که این لشکر آن لشکر را، و آن قوا این قوا را بکشد و نابود کند؛ این یک حمله هوایی و یک حمله موشکی و یک حمله لیزری است. به همان اندازه‌ای که ممکن است نظامیان عراق هدف این حمله باشند، غیرنظامیان عراق هم به همان اندازه ممکن است هدف حمله گیرند. آن دولتی که ادّعا می‌کند طرفدار حقوق بشر است و گاهی برای یک مُجرم سیاسی یا یک قاچاقچی که در ایران محاکمه می‌شود، وابستگانش، یا خودش و یا همفکرانش، جنجال به راه می‌اندازند، یا در مسائل جهانی به این بهانه دخالت می‌کنند، کشتار مردم بی‌دفاع و غیرنظامی در عراق و غیرعراق برایش کم‌اهمیت است. اخیراً اعلام کرده‌اند که ممکن است در حمله نظامی امریکا به عراق، هزار و پانصد نفر کشته شوند! البته رقمی که اظهار شده است، یقیناً خیلی کمتر از رقم کسانی است که در معرض تهدید قرار می‌گیرند. چه کسی می‌تواند بگوید که هزار و پانصد نفر کشته خواهند شد؟ ممکن است

پانزده هزار نفر کشته شوند. ممکن است بیشتر یا کمتر کشته شوند. تازه هزار و پانصد نفر انسان بی‌گناه هم عدد کمی نیست! به خاطر تسویه حساب دو دولت با یکدیگر، الان چند سال است که بر اثر محاصره اقتصادی امریکا نسبت به عراق، مردم عراق در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند؛ بچه‌ها شیر ندارند، مادران نان ندارند، پدران کار ندارند. ملت مرّفه و نسبتاً ثروتمندی مثل ملت عراق، الان چند سال است که به خاطر محاصره اقتصادی امریکا و بعضی از همپیمانانش، به یک ملت محتاج نان شب تبدیل شده است! چقدر خانواده‌ها در فشار زندگی می‌کنند؛ چقدر کودکانی که دچار بیمارهای صعب‌العلاج می‌شوند؛ چقدر خانواده‌هایی که جواب بچه‌هایشان را که از گرسنگی گریه می‌کنند، نمی‌توانند بدهند. اینها انسانی است؟! اینها با ادّعای طرفداری از حقوق بشر سازگار است؟! این مصیبت چند ساله کم است که بعد از حداقل دو مرتبه تهاجم نظامی به عراق، بار دیگر اعلام می‌کنند که می‌خواهند به عراق حمله کنند! ملت عراق با این حمله‌ای که ممکن است پیش آید، یقیناً مظلوم واقع خواهد شد و خون مردم به گردن تصمیم‌گیرندگان امریکایی است. نکته دوم در قضیه و محکومیت حمله به عراق این است که امریکا با این حمله، دخالت و حضور خشن و زورمدارانه خود در کشورها و در مسائل جهانی را به صورت یک قاعده و رویّه درمی‌آورد. به چه دلیل؟ با چه مجوزی؟ شما مگر چه کاره هستید؟! مگر امریکا ژاندارم جهان است؟! من دو سال قبل از این گفتم، آن چیزی که تهِ دلِ قدرتمداران امریکایی است و گاهی هم بر زبان جاری می‌کنند، این است که همه دنیا یک امپراتوری بزرگ است؛ امپراتور آن هم امریکاست! اراده ملتها، حق انتخاب ملتها و آزادی ملتها، از نظر آنها افسانه و بی‌ارزش است! حقوق بشر را بر زبان جاری می‌کنند؛ اما در دل آن را قبول ندارند: «یقولون بأفواههم مالیس فی قلوبهم(۳)». امریکا با چه مجوّزی به خود حق می‌دهد که نسبت به مسأله عراق یا رژیم عراق یا ملت عراق تصمیم بگیرد؛ آن هم تصمیمی خونین که به معنای دخالت نظامی است؟! برای چه؟ برای این که حضور خود را در خلیج‌فارس تأمین کند؛ برای این که سلاحهای جدیداً ساخته شده خود را بر روی مردم بی‌گناه عراق آزمایش کند! عجب دنیایی است! عجب فرهنگ جنایتکارانه و زورمدارانه‌ای است! سلاحها باید آزمایش شوند! سلاحهای جدید باید یک جا عمل کنند، تا اینها عملکردش را ببینند! این بشود یکی از موجبات حمله نظامی به یک ملت و یک کشور! اینها چطور ادّعا می‌کنند که مسائل مربوط به انسانها را می‌شناسند و یا به آنها اندک علاقه‌ای دارند؟! برای اینها آنچه مطرح نیست، انسان است؛ آنچه مطرح است، قدرت خودشان است. حضور امریکا در خلیج‌فارس و حمله آمریکا به عراق یا به هر نقطه دیگر در این منطقه، اوّلاً ـ موجب ناامنی و موجب فتنه است؛ ثانیاً موجب به هم انداختن دولتهای منطقه است؛ ثالثاً برای تقویت صهیونیستها و رژیم صهیونیستی این اقدامات سازماندهی می‌شود. می‌خواهند جا پای عاملِ خودشان - نظام صهیونیستی - را در منطقه محکم کنند. ملت ایران و نظام مقدّس جمهوری اسلامی، با موضعگیری خود در مقابل امریکا، از اوّل انقلاب تا امروز نشان داده است که امریکا را خوب می‌شناسد؛ چهره شیطنت‌بار مستکبران حاکم بر کشور امریکا را خوب شناخته و خوب تشخیص داده است. حقیقتاً آن‌طور که امام فرمود: «امریکا شیطان بزرگ است»، این شیطنت علیه ملتهاست. بنابراین، آنچه گفتیم، نه فقط در چارچوب کشور ایران، که برای افکار عمومی جهان قابل فهم و قابل قبول و منطقی است. بر طبق چنین پشتوانه استدلال و منطق محکمی، ما با حضور امریکا در خلیج‌فارس و با حمله نظامی‌اش به عراق مخالفیم. البته این به معنای تأیید کارها و سیاستها و روشهای رژیم بعثی عراق نیست؛ همه هم این را می‌دانند. عزیزان من! جوانان استان هرمزگان! روحانیون محترم! قشرهای مختلف! شما بر لب این آبراه مهم - تنگه هرمز - و در ساحل هزار کیلومتری خلیج‌فارس، باید این حقایق را خوب بدانید. بدانید که در نزدیکی شما چه می‌گذرد. بدانید که تهدید دشمن یعنی چه. بدانید که دشمن اسلام و دشمن ملتها و دشمن استقلال و آزادی کشورها، اگر به کشوری هم تعرّض نمی‌کند، نه از باب این است که نمی‌خواهد؛ از باب این است که نمی‌تواند. هیچ قدرت مادّی‌ای در دنیا وجود ندارد که بتواند با ملت ایران، با این ملت یکپارچه و مستحکم و مؤمن و با این احساسات صمیمانه بین مسؤولان و ملت مبارزه کند و بر آن فائق آید. هر کس با چنین ملتی مبارزه کند، محکوم به شکست است. هر کس با چنین کشور و ملت و حکومتی دربیفتد، محکوم به هزیمت

است. با مردمی که خدا را یاری می کنند، اسلام را یاری می کنند، به قرآن عمل می کنند، در سرنوشت خود حاکمند، قدر آزادی و استقلال را می‌دانند، در صحنه حضور دارند و مسائل را تحلیل می کنند، هر کس مواجه شود و مقابله کند، خودش شکست خواهد خورد و این ملت پیروز خواهد شد. من همین‌جا از فرصت استفاده می کنم و آن نکته‌ای را که در مورد مسائل کنونی کشور لازم می‌دانم به شما عرض شود، مطرح می کنم: عزیزان من! بدانید امروز کشور شما با یک دولت قوی، با یک نظام تثبیت‌شده و با یک برنامه منظّم به سمت هدفهای ترسیم‌شده خود حرکت می کند. در مجموعه تصمیم گیرندگان و عمل کنندگان کشور، بحمداللَّه هیچ گونه اشکالی که بتواند در پیمودن این راه اختلال ایجاد کند، وجود ندارد. دشمنان سعی می کنند وضع اقتصادی کشور را تیره جلوه دهند. نه این که ما مشکل نداریم؛ بدیهی است ملتی پس از دوران طولانی سلطه طاغوت و پس از هشت سال جنگ و با این همه دشمنی از سوی متعرّضان و دخالت کنندگان خارجی و متجاوز، وقتی بخواهد در راه رشد خود حرکت کند، سالها طول خواهد کشید. سالها طول می کشد تا بتوانیم مشکلات کشور را به کلّی حل کنیم؛ اما امروز بحمداللَّه حرکت صحیح، حرکت پرشتاب، حرکت معقول و حرکت امیدبخشی در کشور وجود دارد. از قبل هم وجود داشته است؛ امروز هم بحمداللَّه هست، که آینده را روشن و افق را باز و امیدبخش جلوه می‌دهد. آینده بحمداللَّه خوب است. البته دشمن می کوشد این آینده را خراب کند، یا لااقل امید به آینده را در دلها بمیراند. من بارها گفته‌ام که دشمنان کشور، تبلیغاتچیها و بوقهای وابسته به استعمار، اگر دیدند در واقعیت نمی‌شود اثر گذاشت، سعی می کنند در فضای ذهنی اثر بگذارند؛ ذهنها را خراب کنند و دلها را مأیوس نمایند. حقیقت غیر از آن چیزی است که تبلیغاتچیهای استکبار می گویند. حقیقت، حرکت صحیح کشور به سمت اهداف است. البته در این دنیای ظلم و در این دنیای استکبار، پیمودن این راه آسان نیست؛ دشوار است. هر کس مسؤولیت می‌پذیرد، این دشواری را هم باید قبول کند، که بحمداللَّه قبول کرده‌اند، حرکت می کنند و با همه سختیها دست از تلاش بر نمی‌دارند. همدلی ملت و دولت، و وحدت صفوف ملت، یکی از شرطهای اساسی کار است. این را باید حفظ کنید و نگذارید دشمنان بین شما تفرقه بیندازند: «واعتصموا بحبل اللَّه جمیعاً ولاتفرقوا».(۴) امروز بعد از هزاروچهارصد سال، همه آیات قرآن زنده است؛ همه آیات قرآن با ندای بلند خطاب به ماست. شاید یکی از زنده‌ترین و برجسته‌ترین کلمات الهی، همین آیه شریفه است: «واعتصموا بحبل اللَّه جمیعاً ولاتفرقوا»؛ همه با هم به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید. وحدت در سایه پیروزی از احکام‌اللَّه، وحدت در زیر سایه قرآن، وحدت در راه هدفهای الهی، وحدت در راه ایجاد جامعه نمونه اسلامی. ما در راه آن به حرکت در آمده‌ایم؛ اما هنوز تا سرمنزل، فاصله زیادی داریم. باید برویم تا به جامعه نمونه اسلامی برسیم. تلاش ملت، دولت، مسؤولان، عناصر فرهنگی، عناصر اقتصادی، نیروی کار زن و مرد، همه و همه با هم است؛ لذا صفوف ملت هم باید با یکدیگر متّحد و همدل و همصدا باشد و همگام و همجهت شود. میان مردم و مسؤولان هم باید همجهتی باشد. بحمداللَّه مسؤولان، امین و دلسوز و معتمدند؛ نیّتشان، نیّت پاک و خالصی است. ما از نزدیک اینها را می‌بینیم و می‌شناسیم؛ تلاش می کنند. خط هم خطّی است که انقلاب ترسیم کرده است و به فضل پروردگار از جهتگیری‌ای که انقلاب ترسیم کرده است - که جهتگیری قرآن انقلابی و اسلام راستین است - سر سوزنی هم انحراف به وجود نخواهد آمد و همان خطّ مستقیم ادامه پیدا خواهد کرد. آنچه که بخصوص به استان شما ارتباط پیدا می کند، این است که من به شما، به ویژه به جوانان عزیز عرض کنم که برای سازندگی کشور، نیروی کار، خیلی مهّم است. دشمن سعی می کند نیروی کار را از ملت ایران بگیرد. ما ملتی هستیم که تعداد جوانان در میانمان زیاد است. در همین استان شما حدود پنجاه درصد جمعیت زیر بیست سال سن دارند. در سطح کشور هم آمارها، آمارهایی است که همه می‌دانید. نمودارها، نمودارهایی است که اعلان شده است. نیروی جوان و جمعیت جوان کشور، برای یک ملت خیلی ارزنده است. این همه جوان، این همه نیروی کار، این همه نیروی ابتکار، برای یک ملت خیلی ارزنده است. این‌جاست که دشمن برای تباه کردن و ضایع نمودن نیروی کار، وارد میدان می‌شود. چگونه؟با دو عامل: عامل فساد اخلاقی و عامل اعتیاد. من به شما مردم عزیز هشدار می‌دهم. الان رسانه‌هایی از کشورهای دیگر هستند - اسم نمی‌آورم

از کجا - که برنامه‌های فاسدکننده و مبتذل بخصوص برای شما جوانان تولید می‌کنند؛ برای این که بتوانند از آن سوی مرزها بر روی جوان پاک و سالم و صحیح العمل و صحیح‌النّیهٔ ایرانی اثر بگذارند. این جوان را دشمن تجربه کرده است. این جوان، همان جوان میدان جنگ هشت‌ساله است. جوانان امروز ما از جنس همان جوانانی هستند که در دوران هشت سال دفاع مقدّس، هر وقت لازم شد، تمام بیابانهای پشت مرزهای با عراق را پر کردند؛ جنگیدند تا دشمن را ناکام گذاشتند. اینها همان جوانانند؛ دشمن این را می‌داند. دشمن برای فاسد کردن، منحرف کردن و ضعیف کردن پنجه قدرتمند اینها در میدان سازندگی و عمل و احیاناً دفاع، برنامه می‌ریزد؛ برنامه هم فساد اخلاقی و اعتیاد است؛ مراقب باشید. البته دستگاههای کشور مراقبند و دقّت می‌کنند؛ اما بهترین مراقب، خود شما مردم، خود پدران و مادران، خود جوانان در محیط کار، در محیط درس، در محیط گردش و ورزش و تفریح هستید. با این مراقبتها، با این توجّه، با این اتّکال به خدا، با این تمسّک به قرآن، با این اعتصام بحبل‌اللّه جمیعاً، به فضل پروردگار این ملت خواهد توانست کشور ایران عزیز را به کشور نمونه اسلامی و این جامعه را به جامعه آباد، آزاد، پراستعداد، پرتلاش، پرعمل و ثروتمند اسلامی تبدیل کند. امیدواریم تحت سایه عنایت پروردگار و توجّهات اولیایش و بقیهٔ‌اللّه‌الاعظم ارواحنا فداه، این روز خیلی دور نباشد و شما آن را به چشم ببینید و همه شما در تشکیل و ایجاد آن روز سهیم باشید. من یک بار دیگر از شما برادران و خواهران عزیز به خاطر این اجتماع پرشکوه و عظیم و به خاطر محبّت و لطفتان در استقبال، تشکّر می‌کنم. امیدوارم که بتوانیم وظایف خودمان را در قبال شما انجام دهیم و همه مسؤولان با وظایف خودشان در قبال این مردم عزیز بیشتر آشنا شوند و به آن بهتر عمل کنند. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته --- ۱) حشر: ۱۰ ۲) آل عمران: ۱۴۷ ۳) آل عمران: ۱۶۷ ۴) آل عمران: ۱۰۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با حجّهٔ‌الاسلام والمسلمین محمّدی ری‌شهری و دست‌اندرکاران امور حج

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با حجّهٔ‌الاسلام والمسلمین محمّدی ری‌شهری و دست‌اندرکاران امور حج بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم حلول ماه مبارک حج را اگرچه به همه مسلمانان عالم باید تبریک گفت، اما بخصوص به کسانی که توفیق حج را از خدای متعال هدیه گرفته‌اند، بیشتر باید تبریک گفت و بالاخص به کسانی که در مراسم حج، این عزّت و این مباهات را دارند که جزو فراهم‌آورندگان حج برای مجموعه‌ای از حُجّاجند، که شما از اتمّ و اکمل و اظهر مصادیق آن هستید. خوشا به حال شما. ان‌شاءاللّه خداوند اعمال شما را قبول کند، تلاش شما را خالص گرداند، و توفیق شما را روزافزون نماید. امروز بحمداللّه در ذهن جامعه ما این معنا ثابت و جا افتاده است که حج در بین همه فرایض اسلامی، آن فریضه ممتازی است که هم جنبه الهی و معنوی و فردی آن وهم جنبه اجتماعی‌اش، از بقیه واجبات امتیاز دارد. اما جنبه الهی و فردی آن. حج یک واجب طولانی، مستمر، مرکّب و متشکّل از انواع و اقسام عبادات است؛ از واجباتش، مستحبّاتش، از نمازش، طوافش، سعیش، وقوفش، آن دعاها، آن بیتوته‌ها، آن مناجاتها، آن افاضه‌ها. هر انسان با استعدادی که از این چند روز ایام حج حقیقتاً درست بتواند استفاده کند، از جنبه فردی آن، همین یک سفر برای اصلاح او تا آخر عمر کافی است. البته اگر یک حج را با یک نماز یا با یک روزه مقایسه فرمایید، برتری حج از جنبه پُر بودن از مفاهیم معنوی و حالات روحانی و ارتباط با خدا و تضرّع و رابطه و ... واضح است. از جهت اجتماعی نیز همین‌طور است. البته شاید بشود گفت که اکثر فرایض عبادی اسلام - حتّی نماز - یک جنبه اجتماعی هم دارد؛ ولی جنبه اجتماعی حج، یک عالم غریبی است، محشری است، چیز ماندگاری است؛ اما این دفعه نه در حافظه یک فرد، بلکه در حافظه یک امّت و یک ملت. واقعاً اگر از یک موسم حج، به لحاظ جنبه اجتماعی، درست استفاده شود، یک مراسم حج در یک سال کافی است که دنیای اسلام را متحوّل کند. اگر رابطه‌ها درست باشد؛ دلها به هم وصل شود، جویبار بابرکت مفاهیم و فرهنگها و معلومات از سوی ملتهای گوناگون، به سمت دلهای دیگر سرازیر گردد، مسلمانان در آن‌جا همدیگر را بیابند، مجموعه را ببینند، معنای طواف و سعی و

وقوف و مبیت را درک کنند، مفاهیم اجتماعی اینها را بفهمند، حقیقتاً یک حج می‌تواند کار یک امّت را اصلاح کند. این‌قدر بابرکت است. خسارتهای دنیای اسلام، یکی دو تا که نیست. از وقتی که به خاطر سنگینی سایه منحوس سیاستهای استکباری، استبدادی، استعماری و استثماری، بین مردم مسلمان، با حقایقِ معارف و با روالِ صحیح جریان امور فاصله افتاد، از این‌گونه خسارتها زیاد داشتیم؛ این هم یکی. ولی از هرجای ضرر که برگردیم، منفعت است. ملت ما به برکت انقلاب، به برکت نَفَس گرم امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه و به برکت آن دید وسیعی که آن مرد حقیقتاً الهی داشت - الهی به معنای جامع کلمه، نه انسانی که در درون خود فقط الهی است؛ جامع بین درون و برون، جامع بین افق ظاهر و باطن، روح و جسم - از ضرر برگشت. امروز بحمداللّه حجّ ما، با حجّ سالهای گذشته قبل از انقلاب مبارک اسلامی، خیلی تفاوت دارد. مردم با یک قصد حرکت می‌کنند. حج، اصلاً به معنای قصد است. مردم با یک نیّت راه می‌افتند و هدفی را دنبال می‌کنند؛ لااقل وجه غالب این است. این را باید تقویت کرد. آن جنبه اوّل را هم باید تقویت کرد. عزیزان من! تجربه‌ی کاری ما این است. حال بگذریم از مفاهیم و معلومات و دانسته‌هایی که علما بلدند و به دیگران، به ما و به همه یاد دادند. غیر از آنها، تجربه کاری ما این است که اگر ملتی که در راه صلاح و فلاح و انقلاب و تحوّل حقیقی حرکت می‌کند، از معنا صرف‌نظر کرد و دور معنویت خط کشید - اگر بهره خود را از معنویت نبرد - در جهت سیاسی و مادّی هم استفاده نخواهد کرد. اگر رهبر این انقلاب، مردی مثل آن انسان معنوی، آن عارف خالص پاکباخته دلسوخته نبود، این انقلاب هم به این‌جاها نمی‌رسید. هرچه هم عاقلانه و حکیمانه حرکت می‌شد، این‌گونه نمی‌شد. پشتوانه و مغز معناست که قشر مسائل اجتماعی و فردی و سیاسی و غیره را جان می‌دهد و رنگ و جلا می‌بخشد. بدون آن نمی‌شود. مایه اصلی، معنویت و ارتباط با خدا و توجّه به خداست. لذا در حج به این بخش هم بایستی حداکثر اهتمام شود. نه این‌که ما می‌گوییم ارتباط بر قرار کنیم، کار سیاسی بکنیم، برائت راه بیندازیم، تبلیغ مسائل گوناگون جمهوری اسلامی را بکنیم؛ اما به گریه و شب‌زنده‌داری و تضرّع و ختم قرآن و استضائه از آن خورشید معنویت و از آن کوره گداخته عشق و محبّت را نپردازیم. نخیر، این‌گونه نیست. این‌جا هم پشتوانه آن است. هر دو جهت مورد نظر است. البته چون بی‌توجّهی به جنبه اجتماعی و سیاسی بیشتر شده است، این‌جا یک توجّه ویژه برای آن قسمت لازم است. این را باید توجه داشت. آنچه که در حج به نظر می‌رسد از همه چیزها مهمتر است، سه مطلب است: یکی این‌که ما بتوانیم به مخاطبان خودمان - هرکه هستند - عظمت و کارآمد بودن و گسترش دامنه عظیم امّت اسلامی از جهات مختلف را تفهیم کنیم. این، وظیفه اوّل است. در دنیای اسلام، بحث هزار و میلیون نیست؛ شاید صدها میلیون یا بیش از اینها آدم وجود دارد که عظمت و شکوه و کارایی و حجم غیر قابل محاسبه دنیای اسلام را نمی‌دانند؛ لذا خود را ضعیف می‌پندارد و در مقابل همه استکبار، خویش را تنها و ناتوان احساس می‌کند. باید تفهیم کرد که دنیای اسلام و امّت اسلام یعنی چه. اگر کسی بخواهد عظمت امّت اسلام را بفهمد - که واقعاً نمی‌شود با این توصیفهای ساده تفهیم کرد - به جزء کوچکی از امّت اسلام که ملت ایران است نگاه کند. مگر ما چقدر از امت اسلامیم؟ شما ببینید این بخش از امّت اسلام، آن زمان که اراده کرد، تصمیم گرفت و پای تصمیم خود ایستاد، تمام قدرتهای جهانی - این که دیگر شوخی نیست، این مبالغه که نیست؛ شما که خوب می‌دانید - در جنگ نظامی با او مجبور شدند عقب‌نشینی کنند؛ در جنگ سیاسی با او مجبور شدند احساس شکست را بپذیرند؛ در جنگ اقتصادی با او مجبور شدند ناکامی خودشان را تحمّل کنند. مگر غیر از این است؟ ببینید؛ ایران جزئی از دنیای اسلام است. همین که این جزء، به هویّت خود، به شأن خود و به توانایی خود پی‌برد و تصمیم گرفت اراده و عزم خود را در میان بگذارد و آن را هم به حساب آورد و پای آن بایستد، موجب شد که دنیای دوقطبی آن روز - حالا که شکل دیگری دارد - و آن کسانی که در رأس کار بودند، متوجّه شوند که مشترکاً و متّفقاً هم نمی‌توانند با آن دربیفتند و کار خودشان را پیش ببرند؛ در حالی که همین جزء هم نمی‌تواند ادّعا کند که به بهترین وجهی ایستادگی کرده است؛ نه، حتّی از این هم بهتر هم می‌شد. از این‌جا می‌شود عظمت امّت اسلامی را فهمید. اگر همه دولتهای اسلامی فقط یک کلمه حرف را با هم بزنند، هیچ قدرتی در دنیا نیست که بتواند برخلاف آن یک کلمه کار کند.

همین حالا، هر یک از قضایای دنیا را که شما بخواهید حساب کنید، همین‌طور است. اگر رؤسای همین دولتهای فعلی اسلامی، بر سر یک قضیه اقتصادی یا سیاسی، یک «نه» بگویند، هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند در مقابل آن «نه»، یک کار اثباتی بکند. اگر بخواهند کاری انجام گیرد، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آنها شود. نکته دوم، مسأله اتحاد است. اتّحاد را تبلیغ کنید. البته نمی‌گوییم الان اتّحاد تحقّق پیدا کند. طبیعی است که از حرف و عقیده و اعتقاد تا عمل فاصله ژرفی است؛ لیکن امروز اعتقاداً ترویج تفّرق و تشتّت می‌شود که نمونه‌هایش را می‌بینید. بایستی با این مبارزه و مقابله کرد. بایستی تفهیم کرد که وحدت بین مسلمین، به صد دلیل واجب، و به صد دلیل ممکن است. بایستی دنبال کرد که این نکته در تبلیغات زبان‌دانها و مبلّغان و گویندگان و حتّی حجاج معمولی که ممکن است رفیقی از یک کشور پیدا کنند و با او دو کلمه حرف بزنند، رعایت شود. دشمنان وحدت چه کسانی هستند که می‌شود در دنیا یکی یکی آنها را با انگشت نشان داد؟ طرفداران وحدت چه کسانی هستند؟ آیا خدا و ملائکه و انبیا و اولیا از وحدت خرسند می‌شوند، یا ناراضی؟ اینها را می‌شود کاملاً با وجدان معمولی دینی و اسلامیِ مشترک بین همه مسلمین فهمید. مسأله دیگری که توجّه به آن خیلی لازم است، مسأله دین و سیاست است. جدا کردن دین از سیاست که شاید از قریب دویست سال قبل در برنامه دشمنان دنیای اسلام بوده است، نکته بسیار مهمّی است. ولو خود این کلمه را تکرار کنید که «سیاست اسلام از دیانت آن جدا نیست، دیانت اسلام از سیاست آن جدا نیست». این تکرار شود، گفته شود و به گوش همه برسد. پیامبر اکرم، اوّل که به مدینه تشریف بردند، یک حکومت تشکیل دادند. حکومت یعنی چه؟ نرفتند گوشه‌ای بنشینند و بگویند هر کس خواست مسأله بپرسد - چون کفّار قریش نیستند که ایجاد مزاحمت کنند - بیاید پیش ما آزادانه بپرسد! یا مثلاً هر که خواست نماز یاد بگیرد، برود از فلانی یاد بگیرد یا از خودمان بیاموزد. اوّل، یک حکومت و یک ریاست تشکیل دادند. کار اوّلِ اسلام این است. بعد هم بلافاصله این حکومت شروع به کارهای حکومت مقتدر کرد: جنگیدن، مبارزه کردن، بعد کم‌کم نامه‌نگاری به این طرف و آن طرف و حلّ و فصل امور دیگر. در مقابل این واقعیت، چه کسی می‌تواند غیر از آنچه که معنا و مفهوم صریح آن، وحدت دین و سیاست در اسلام است، مطلبی اقامه کند؟ آخرین نکته‌ای که من می‌خواهم عرض کنم، مسأله اخلاق و رفتار است. عزیزان من! در یک تحوّل اجتماعی، آن چیزی که آخرتر از همه اصلاح می‌شود و تغییر پیدا می‌کند، اخلاق است؛ اخلاق، نه به معنای رفتار. البته رفتارهای افراد با یکدیگر را که عرفاً به آن «اخلاق» می‌گویند، آن هم دیر عوض می‌شود؛ لیکن منظور ما آن نیست. آن چیزی که از همه دیرتر عوض می‌شود، اخلاقیّات و خُلقیّات انسانهاست؛ چه خُلقیّات فردی، چه خُلقیّات جمعی؛ که جمعهای مختلفِ عالم، خُلقیّاتی دارند: یک قوم به تعصّب معروف است، یک قوم به راحت‌طلبی شهرت دارد و ... . اینها خیلی دیر عوض می‌شود. اگر چیز بدی از این قبیل در قومی هست و اخلاق زشتی وجود دارد، خیلی دیر عوض می‌شود. اگر شما می‌خواهید بر مخاطبانتان تأثیر بگذارید - چه آن مخاطبی که این نکته‌ای را که عرض کردیم می‌داند و چه آن مخاطبی که این نکته را نمی‌داند - باید با اخلاق با آنها مواجه شوید. باید نشان دهید که اخلاقمان تغییر پیدا کرده است. ما باید اثبات کنیم که اسلام در آن بطن‌البطن جان ما و در آن ژرفای روح ما نفوذ و رسوخ کرده و به خوردِ جان ما رفته است، والّا اگر اسم اسلام و ظاهر اسلام و ادّعای اسلام و ادّعای جمهوری اسلامی باشد، قبل از ما هم دیگران کرده‌اند؛ بعد از ما هم کسانی کرده‌اند و خواهند کرد. خیلی هم ارزش ندارد؛ گاهی اوقات به ضرر هم هست. اگر بخواهید آن جاذبه معنوی اسلام، را در طرف مقابل - هر مسلمانی در دنیا، حتّی مسلمان غیر عامل که مشتاق اسلام حقیقی است - تأمین کنید، این کار با اخلاق اسلامی، رفتار اسلامی، گذشت، حکمت، بلندنظری، پختگی، انسانیت، خیرخواهی و مروّت امکانپذیر است. در همه امور هم می‌شود این کار را انجام داد. البته معنایش این نیست که حالا- برائت را راه نیندازیم تا خیال کنند ما اهل مروت و اخلاق و سازشیم؛ نه، در جهاد مسلّحانه هم می‌شود اخلاق صحیح را اعمال کرد: او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبیّ و هر ولی بعد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بلند شد حرکت کرد و: گفت من تیغ از پیِ حق می‌زنم بنده حقّم نه مأمور تنم حتّی در جنگ هم این‌طور است. وقتی وحشیگری آمد، سبعیّت آمد، گرگ‌صفتی آمد، آن چیزی می‌شود

که در تهاجم ناجوانمردانه در طول هشت سال جنگ علیه ما شد که مظهر اعلایش حمله میکربی و شیمیایی و زدن شهرها و کشتن بچه‌ها بود و نمونه‌های دیگرش را هم که دیگران نشان داده‌اند. درعین‌حال باز هم می‌شود این اخلاق را داشت. اگر این شد، بدانید که آن باران مؤثّر معنویت، یقیناً در سرزمین جانها و دلهای مخاطبان شما نفوذ خواهد کرد؛ چه ما علی‌العجاله اثرش را درک کنیم، یا نکنیم. امیدواریم ان‌شاءاللّه این سفر حج هم به شما همچون سفری معنوی، با خوشیِ معنوی و حقیقی بگذرد و ان‌شاءاللّه در آن‌جا که مسلّم آن بزرگوار(۱) در آن ایام هستند، همه شما از آن رایحه دل‌انگیز و دلپذیر و دلفریب و محبوب عالم وجود - نه فقط شیعیان - به نحوی از انحاء استفاده کنید و بهره ببرید و محرومان را هم دعا بفرمایید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) مقصود حضرت صاحب‌الامر(عج) است.

بیانات در سال ۱۳۷۷

بیانات مقام معظم رهبری در صحن مطهّر حضرت ثامن الحُجج، امام رضا (ع)

بیانات مقام معظم رهبری در صحن مطهّر حضرت ثامن الحُجج، امام رضا (ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیما بقیةاللّه فی‌الارضین. خداوند متعال را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود امسال در زیر انوار مرقد مطهّر حضرت ثامن الحُجج علیه آلاف التّحیة والثناء، آغاز سال شمسی هجری را در خدمت شما برادران و خواهران مشهدی و نیز زائران محترم این آستان مبارک باشم. عید سعید نوروز را به همه شما تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم ان‌شاءاللّه با استضائه از این انوار مقدّسه و مانند اوّلین روز سال که بحمداللّه با یاد خدا و اولیای خدا گذشت، همه سالتان به انوار توحید و ولایت و انوار معنوی دین مطهّر و مقدّس اسلام و تعالیم ائمّه علیهم السّلام منوّر باشد. در ابتدا مطلبی درباره عید نوروز عرض کنم. به نظر من آنچه که ملت ایران در باب عید نوروز انجام داده است، یکی از زیباترین و شایسته‌ترین کارهایی است که می‌شود با یک مراسم تاریخی و سنّتی انجام داد. اوّلِ سال شمسی ما ایرانیها، - یعنی اوّل بهار - عید نوروز است. اوّلاً ملت ایران افتخار دارد که سال شمسی او هم سال هجری است؛ یعنی همچنان که سال قمری ما - که سال ۱۴۱۸ است - از مبدأ هجرت خاتم الانبیاء علیه و علی آله الصّلاة والسّلام است، سال شمسی ما هم از مبدأ هجرت است. بقیه ملتهای مسلمان برای سال شمسی خود، از سال میلادی استفاده می‌کنند؛ ولی ما ایرانیها، هجرت نبیّ اکرم را، هم مبدأ سال قمری قرار دادیم، هم مبدأ سال شمسی. این، مطلبِ اوّل که به نظر من نشانگر هنر و عشق و علاقه ایرانی به تعالیم مقدّس اسلام و به آثار مطهّر و مقدّس نبوی است. در ضمن، اوّلِ سال را اوّلِ فصل بهار انتخاب کرده‌ایم، در حالی که مسیحیان، اوّلِ زمستان را اوّلِ سال قرار می‌دهند! البته فرق آنها با ما این است که ولادت حضرت مسیح، تاریخ مشخّصی ندارد و یک مطلب حدسی است؛ در حالی که هجرت نبیّ مکرّم اسلام، از نظر تاریخی کاملاً دقیق و مشخّص است. به هر حال ما اوّلِ بهار را اوّلِ سال خودمان قرار داده‌ایم که این هم یک ذوق و سلیقه ایرانی است. اوّل بهار، اوّلِ رویش طبیعت، اوّلِ بیداری باغ و راغ و بوستان و اوّلِ بالندگی همه موجودات زنده است. این بهتر از زمستان است که وقت مردن و انجماد طبیعت و گیاه و نباتات است. در تعالیم اسلام نکته‌ای وجود دارد که خوب است برادران و خواهران به آن توجّه کنند. اسلام با سنّتهایی که از قبل از اسلام باقی مانده است، دو نوع رفتار می‌کند. اوّلاً بعضی سنّتهای غلط را به‌کلّی از بین می‌برد و نابود می‌کند؛ چون سنّتهای درستی نیست. مثل این که عربها قبل از اسلام، دختران خودشان را نگه نمی‌داشتند، یا بیشترِ ملتهای غیرمسلمان، جنس زن را تحقیر و اهانت می‌کردند! اسلام این سنّت را به‌کلّی از بین برد؛ چون به‌کلّی غلط بود. ثانیاً اسلام بعضی از سنّتها را از بین نبرده است. کالبد سنّت را نگه داشته

و محتوا و روح آن را عوض کرده است؛ مثل بسیاری از اعمال و مراسم حج. این طوافی را که ملاحظه می‌کنید، قبل از اسلام هم بود؛ منتها محتوای طواف، محتوای شرک بود! اسلام آمد و این عمل را از محتوای شرک آلود، خالی و از محتوای توحید پُر کرد. طواف در آن زمان، مظهر گرایش انسان به آلهه و اربابِ ادّعایی و پنداری بود؛ آن را تغییر داد و مظهر ارادت انسان به مرکز عالم وجود - یعنی حضرت حق متعال و وجود مقدّس پروردگار - قرار داد. ظاهر را نگه داشت و باطن را عوض کرد. اسلام در بسیاری از مواقع، با سنّتها این کار را می‌کند. مردم ما عینِ همین کار را با نوروز کردند؛ نوروز را نگه داشتند و محتوای آن را عوض کردند. نوروز در ایران، جشنی در خدمت حکومتهای استبدادیِ قبل از اسلام بود! به همین خاطر است که «نوروز باستانی»، «نوروز باستانی» می‌گویند! «نوروز» اش خوب است، ولی «باستانی» اش بد است! «باستانی» یعنی این که همه این جشنهای دوره سال - مثل جشن «نوروز»، یا جشن «مهرگان»، یا جشنهای دیگری نظیر «خردادگان»، «مردادگان» و جشنهای گوناگونی که قبل از اسلام بوده است - در خدمت حکومتهای استبدادی و سلطنتهای پوسیده دوران جاهلیت ایران بود! محتوای نوروز، محتوای مردمی و خدایی نبود؛ توجّه و ارادت به حضرت حق در آن نبود؛ جهات عاطفی و انسانی و مردمی در نوروز نبود! ملت ایران نوروز را نگه داشتند؛ اما محتوای آن را عوض کردند. این محتوای امروز نوروز ایرانی، غیر از محتوای باستانی است. نوروز برای ملت ما، امروز عبارت است از اوّلاً: توجّه مردم به خدا. اوّلِ تحویلِ سال که می‌شود، مردم دعا می‌خوانند، «یا محوّل الحول والاحوال» می‌گویند، آغاز سال را با یاد خدا شروع می‌کنند، توجّه خود را به خدا زیاد می‌کنند. این، ارزش است. ثانیاً نوروز را بهانه‌ای برای دید و بازدید و رفع کدورتها و کینه‌ها و محبّت به یکدیگر قرار می‌دهند. این همان برادری و عطوفت اسلامی و همان صله رحم اسلام است؛ بسیار خوب است. ضمناً نوروز را بهانه‌ای برای زیارت اعتاب مقدّسه قرار می‌دهند؛ به مشهد مسافرت می‌کنند - که همیشه یکی از پرجمعیت‌ترین اوقات سال در مشهد مقدّس، اوقات عید نوروز بوده است - این بسیار خوب است. پس می‌بینید که نوروز را نگه داشتند، محتوای آن را که غلط بود، به محتوای صحیح و درست تبدیل کردند. این هنر ملت ایران و ذوق و سلیقه ایرانی مسلمان است. ما عید نوروز را از دیدگاه کسانی که با اسلام سر و کار دارند، تأیید می‌کنیم. عید نوروز، چیز خوبی است. وسیله‌ای است که با آن دلها شاد می‌شود، انسانها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، صله رحم و صله احباب می‌کنند؛ چون دوستان و رفقا هم مثل ارحام، احتیاج به صله دارند. انسان باید با ارحام صله کند، باید با دوستان و رفقا هم صله کند؛ یعنی ارتباط برقرار کند. این، ارتباط عید نوروز است که بسیار خوب است. یک نکته اساسی در نوروز هست که در روایات ما به آن توجّه شده است. من مایلم شما عزیزانی که امروز در این صحن و در صحنهای دیگر و مراکز آستان قدس رضوی هستید - اجتماع عظیم مردم - و این سخن را می‌شنوید، به آن توجّه کنید. هر یک از آحاد ملت ایران هم که می‌شنود، به آن توجّه کند. نوروز، یعنی روز نو. در روایات ما - بخصوص همان روایت معروفِ «معلّی‌بن‌خنیس(۱)» - به این نکته توجّه شده است. معلّی‌بن‌خنیس که یکی از رُوات برجسته اصحاب است و به نظر ما «ثقه» است، جزو شخصیتهای برجسته و صاحب راز خاندان پیغمبر محسوب می‌شود. او در کنار امام صادق علیه الصّلاهٔ والسّلام زندگی خود را گذرانده و بعد هم به شهادت رسیده است. معلّی‌بن‌خنیس - با این خصوصیات - خدمت حضرت می‌رود؛ اتفاقاً روز «نوروز» بوده است - در تعبیرات عربی، «نوروز» را تعریب می‌کنند و «نیروز» می‌گویند حضرت به او می‌فرمایند : «أتدری ماالنیروز؟» آیا می‌دانی نوروز چیست؟ بعضی خیال می‌کنند که حضرت در این روایت، تاریخ بیان کرده است! که در این روز، هبوط آدم اتّفاق افتاد، قضیه نوح اتّفاق افتاد، ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام اتّفاق افتاد و چه و چه. برداشت من از این روایت، این نیست. من این طور می‌فهمم که حضرت، «روز نو» را معنا می‌کنند. منظور این است: امروز را که مردم، «نوروز» گذاشته‌اند، یعنی روز نو! روزِ نو یعنی چه؟ همه روزهای خدا مثل هم است؛ کدام روز می‌تواند «نو» باشد؟ شرط دارد. روزی که در آن اتّفاق بزرگی افتاده باشد، نوروز است. روزی که شما در آن بتوانید اتّفاق بزرگی را محقَّق کنید، نوروز است. بعد، خود حضرت مثال می‌زنند و می‌فرمایند: آن روزی که جناب آدم و حوّا، پا بر روی زمین گذاشتند، نوروز بود؛ برای بنی آدم و نوع بشر،

روز نویی بود. روزی که حضرت نوح - بعد از توفان عالمگیر - کشتی خود را به ساحل نجات رساند، «نوروز» است؛ روز نویی است و داستان تازه‌ای در زندگی بشر آغاز شده است. روزی که قرآن بر پیغمبر نازل شد، روز نویی برای بشریت است - حقیقت قضیه همین است؛ روزی که قرآن برای بشر نازل می‌شود، مقطعی در تاریخ است که برای انسانها روز نو است - روزی هم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به ولایت انتخاب شد، روز نو است. اینها همه، «نوروز» است؛ چه از لحاظ تاریخ شمسی، با اوّلِ ماه «حَمَل» مطابق باشد یا نباشد. این نیست که حضرت بخواهند بفرمایند که این قضایا، روز اوّلِ «حَمَل» - روز اوّلِ فروردین - اتّفاق افتاده است؛ نخیر. بحث این است که هر روزی که این طور خصوصیاتی در آن اتّفاق بیفتد، روز نو و «نوروز» است؛ چه اوّل فروردین، چه هر روز دیگری از اوقات سال باشد. خوب؛ من حالا ـ به شما عرض می‌کنم. روزی که انقلاب پیروز شد «نوروز» است، روز نویی بود. روزی که امام وارد این کشور شد، برای ما نوروز بود. روز فتوحات عظیم این جوانان مؤمن و این ایثارگران ما در جبهه نبرد - علیه نظامیانی که از «ناتو» و «ورشو» و امریکا و شوروی و خیلی از مراکز دیگرِ قدرت تغذیه می‌شدند - روز پیروزی جوانان ما - با ایمانشان - بر آنها «نوروز» است؛ روز نو است. حال اگر شما می‌خواهید روز اوّلِ فروردین را هم برای خودتان روز «نو» و نوروز قرار دهید، شرط دارد. شرطش این است که کاری کنید و حرکتی انجام دهید؛ حادثه‌ای بیافرینید. آن حادثه در کجاست؟ در درون خود شما! «یا مقلّب القلوب والابصار. یا مدبّراللیل والنّهار. یا محوّل الحول والاحوال. حوّل حالنا الی احسن الحال».(۲) اگر حال خود را عوض کردید، اگر توانستید گوهر انسانی خود را درخشانتر کنید، حقیقتاً برای شما «نوروز» است! اگر توانستید پیام انقلاب، پیام پیامبران، پیام امام بزرگوار و پیام خونهای مطهّرِ بهترین جوانان این ملت را - که در این راه ریخته شده است - به دل خودتان منتقل کنید، برای شما «نوروز» است. عزیزان من! سعی کنید روز اوّل فروردین را برای خودتان «نوروز» کنید. بعضی کسان روز اوّلِ فروردینشان «نوروز» نیست. ممکن است اوّل فروردین برای آنها از هر روز نحسی هم نحستر باشد! اوّل فروردین - «نوروز» - برای آنهایی که در درون خود، به فساد و انحطاط گرایش پیدا می‌کنند، آنهایی که خود را از خدا دور می‌کنند، آنهایی که خود را از هدفهای بلند این ملت و این انقلاب جدا می‌کنند، نوروز نیست، روز عید نیست، روز جشن و روز شادی نیست؛ شوم است! این، آن حقیقت مسأله در باب نوروز است. پس «نوروز» به طور خلاصه خوب است. اوّلِ سال هجری شمسی است، روز نو، اوّلِ بهار، اوّلِ رویش و جوشش طبیعت و اوّلِ شروع زیباییها در عالم طبیعت است. این را برای خودتان هم اوّلِ بالندگی و جوشش و اوّلِ بروز زیباییها قرار دهید و برای خودتان «روز نو» کنید. من دو مطلب را در پیام عید امسال، عرض کردم؛ می‌خواهم مختصری درباره این دو مطلب صحبت کنم. اوّلاً این پیامهای عید، تعارف و تشریفات نیست؛ حرف لازمی است که در این فرصت، به گوش ملت عزیز می‌رسد. ثانیاً امسال در این فرصت، من چند مطلب لازم را عرض کردم که یک مطلب، همین مسأله صرفه‌جویی بود. ببینید عزیزان من! دشمنان ما در خارج از کشور، برای این که بیشترین ضربه خود را بزنند و زهر خود را کاملاً به جسم این ملت خالی کنند، چند کار را با هم انجام می‌دهند! اوّل، تبلیغ می‌کنند که وضع ایرانیها از لحاظ اقتصادی خراب است. حالا وضع، هیچ خرابی هم ندارد، اما وضع اقتصادی را طوری تصویر می‌کنند که اگر کسی این ملت را نبیند، خیال می‌کند که مردم سرِ نان روی هم چاقو می‌کشند! خیال می‌کند این جا قحطی است! بعضی افراد که از خارج به کشور ما می‌آیند - در تهران، در مشهد، در اصفهان، در تبریز و در هر نقطه این کشور - به کسانی که با آنها هستند، می‌گویند : «ما اصلاً خیال نمی‌کردیم که ایران این‌گونه باشد!» دشمنان ما، اوّل یک ترسیم خیلی بدِ اقتصادی می‌کنند! این برای ناامید کردن مردم و هر کسی است که صدایشان را می‌شنود. برای خراب کردن چهره انقلاب در چشم ملتهای دیگر است که انقلاب را بزرگ می‌شمارند و به انقلاب ارادت دارند. می‌خواهند به آنها بگویند که این انقلاب نتوانست «مشکل اقتصادی» را حل کند. این یک کار که می‌کنند. خوب؛ اگر واقعاً وضع اقتصادی ملتی آشفته است، باید چه کار کند؟ بایستی به خودش سختی بدهد. آنها برای این که مبادا تبلیغاتشان موجب شود کسانی به فکر بیفتند که به خودشان سختی دهند و اگر مشکلی هم در کار اقتصادی هست، از بین برود، تبلیغات می‌کنند که «در ایران، فلان کسان می‌خواهند

مردم را به ریاضت اقتصادی دعوت کنند!» به قول معروف، پیش می‌افتند که پس نیفتند! یعنی حرفی می‌زنند که کسی در این مملکت جرأت نداشته باشد مردم را به قناعت دعوت کند که مبادا بگویند «ریاضت اقتصادی»! از طرف دیگر، هر کاری که از دستشان برآید، برای این که وضع اقتصاد مردم را نابسامان کنند، انجام می‌دهند! همه تیرهای زهرآگین را با هم پرتاب می‌کنند؛ همه توطئه‌ها را با هم می‌کنند! اگر می‌بینید اثر نمی‌کند، یا کم اثر می‌کند، به خاطر عظمت این ملت و عظمت انقلاب است. من نمی‌گویم در داخل، مسؤولین، کارگزاران و ماها هیچ گونه کوتاهی نداریم؛ نخیر، بحث ما این نیست. بحث، این است که علاوه بر آن کمبودها و نارساییهایی که ممکن است در رفتار فلان مسؤول وجود داشته باشد، دشمن هم از بیرون توطئه می‌کند! یک عدّه می‌خواهند وانمود کنند که ما اصلاً دشمن نداریم! یک عدّه می‌خواهند وانمود کنند که اصلاً توطئه‌ای علیه ملت ایران نیست! می‌نویسند دیگر؛ اینها هم رفیقهای همانها هستند! در روزنامه‌ها می‌نویسند و گاهی در سخنرانیها می‌گویند که اصلاً توطئه‌ای وجود ندارد؛ خیالات است که شما می‌کنید، خیالات است! نه؛ دشمن از همه طرف توطئه می‌کند! قیمت نفتی که متأسّفانه بیشترین منبع درآمد ملت و دولت ایران است، امسال تقریباً به دو سوم - بلکه شاید کمتر - رسیده است. من نمی‌گویم که هدف از این کار، فقط ایران است؛ نه. ایران و غیرایران، هدفند! نمی‌گویم که این کار را فقط دشمنان کردند. دشمنان هم کرده‌اند، متأسّفانه دوستان نادان و بی‌توجّه هم به آنها کمک کردند و این کارِ بد انجام گرفت. خوب؛ یک ملت زنده، بیدار، متوجّهِ کار و مسلّط بر امور خود، در مقابل چنین پدیده‌هایی چه کار می‌کند؟ فوراً می‌گردد تا راه علاج را جستجو کند. سعی می‌کند بَدَل فنِّ ضربه حریف را به او بزند. این همان کاری است که الان انجام می‌گیرد؛ یعنی مسؤولین اقتصادی دولت، برنامه کشور را طوری تنظیم می‌کنند که هیچ گونه ضربه‌ای بر مسائل اساسی کشور وارد نیاید. این کار را کرده‌اند و می‌کنند؛ خیلی هم خوب است. قیمت نفت، در دوران جنگ از این هم کمتر بود، ولی به خوبی گذراندیم. در زمان ریاست جمهوری بنده، قیمت نفت که امروز هر بشکه‌ای حدود دوازده دلار است - از هجده دلار به دوازده دلار رسیده است - به هشت دلار، به هفت‌ونیم دلار رسید و گذراندیم! وقتی مسؤولین بر کار خودشان مسلّط باشند و مردم را پشت سر خودشان داشته باشند، می‌توانند انجام دهند. ما آن روز، جنگ را هم داشتیم - که خرج جنگ هم خرج خیلی عظیمی بود - پس این کافی نیست. در کنار این، مسأله صرفه‌جویی مطرح است. عزیزان من! در کشور ما، اسراف زیاد می‌شود! ما از چند طرف ضربه اقتصادی می‌خوریم؛ از جهت نفت هم ضربه‌ی اقتصادی می‌خوریم! نفت، ثروت ملت ایران و ثروت دولت است - که نماینده ملت است - اما درآمد دولت تولید کننده نفت، کمتر از درآمد دولتی است که کمپانیهای نفتی آن، نفت ما را می‌خرند و آن دولت از آنها مالیات می‌گیرد! شما ببینید چه ظلم بزرگی در دنیا انجام می‌گیرد و اتّفاق می‌افتد! یعنی تجّار و کارخانه‌داران فلان کشور صنعتی که نفت را از خلیج فارس می‌خرند و به آن جا می‌برند، دولت از آنها مالیات می‌گیرد - به خاطر نفتی که آنها می‌خرند و وارد می‌کنند - آن مالیاتی که او به خاطر این نفت می‌گیرد، بیشتر از آن قیمتی است که دولت تولید کننده و صادر کننده نفت، به خاطر فروش نفتِ خودش می‌گیرد! آیا این ظلم نیست؟! این ظلمی است که کشورهای صنعتی می‌کنند؛ اِعمال نفوذی است که می‌کنند. این یک ضررا! بنده از چند سال قبل - دو، سه سال قبل - شعار تکیه بر «اقتصاد منهای نفت» را با مسؤولین کشور در میان گذاشتم؛ آنها هم انصافاً استقبال کردند. البته کار آسانی نیست. این کار در طول یک سال و دو سال و پنج سال، انجام نمی‌گیرد؛ باید به مرور و بتدریج انجام گیرد، که ما برای اداره امور کشور، برای کارهای گوناگون کشور، برای واردات و خدمات کشور، برای آموزش و پرورش و بودجه جاری کشور، مجبور نباشیم نفت را که ذخیره ماست، بفروشیم و گندم، یا شیر خشک وارد کنیم! این غلط است. چند سال است که این مطلب را به مسؤولین گفته‌ایم؛ مسؤولین هم - چه در دولت قبل، و چه در دولت فعلی - جدّاً این قضیه را دنبال کردند و می‌کنند که شاید بتوانند؛ اما کار دشوار است. این خشت کجی است که در زمان رژیم پهلوی گذاشته شده است. آن جوانانی که نمی‌دانند رژیم گذشته با این کشور چه کرده است، بدانند یکی از دهها کار خیانت آمیزی که کردند، این است! اقتصاد این کشور را متّکی به نفت کردند که به آسانی هم نمی‌شود

آن را تغییر داد و دگرگون کرد! این ملت اگر بتوانـد، باید با صادرات گوناگون - صادرات میوه، صادرات معادن گوناگونی که در این کشور هست، تولیدات صنعتی، کشاورزی و خدمات - این کشور را اداره کند. نفت، ذخیره همیشگی این ملت است و می‌ماند. اوّلاً از آن برای ساخت زیربناهای ماندگار و دیگر سرمایه‌های اساسی کشور استفاده می‌شود. ثانیاً به وسیله قدرت نفت، ملت ایران می‌تواند در صحنه سیاست بین‌المللی، ابراز قدرت کند. یک وقت اعلان کند که من می‌خواهم نفتم را شش ماه نفروشم! همه دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ همه سیاستها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یا بگوید می‌خواهم این قدر کم کنم، یا این قدر زیاد کنم! این در طول زمان انجام می‌گیرد. پس از این طرف، ملت ایران ضرر می‌کنـد، از آن طرف هم مسؤولین کشور، همین پول نفت را به خاطر نیاز کشور می‌دهند و گندم وارد می‌کنند! بعد وقتی که این گندم وارد می‌شود، وقتی که آرد می‌شود، نان می‌شود و پا به سفره من و شما می‌گذارد، آن جا ضایع می‌شود! امروز ما آن مقداری که از ضایعات نان ضرر می‌بینیم از هیچ ضایعه مادّی‌ای ضرر نمی‌بینیم! یعنی همین نان خشکی که از خانه من و شما خارج می‌شود - که به نظر ما هم هیچ نمی‌آید - معادل بخش عظیمی از قیمت گندم وارداتی ماست! این مطلب را دولتیها - مسؤولین - می‌گویند؛ امنای من و شما می‌گویند! ببینید اسراف چه کار می‌کند! اسراف در نان، اسراف در آب، اسراف در برق، اسراف در مصالح ساختمانی، اسراف در انواع و اقسام کالاهای گوناگون، اسراف در اسباب بازی بچه و در وسایل تجمّلاتی! عزیزان من! این اسراف همان کاری را با کشور می‌کند که دشمن می‌خواهد! او از آن طرف به وسیله نفت، به‌وسیله تحریم اقتصادی و انواع و اقسام ضربه‌ها بر ملت ایران ضربه وارد می‌کند؛ از این طرف هم خودِ ما با اسراف و صرفه‌جویی نکردن، ضربه او را تکمیل می‌کنیم! حرف من این است. من در پیام گفتم که مردم را به ریاضت اقتصادی دعوت نمی‌کنم؛ ابداً! چه ریاضتی؟ بحمداللّه ملت ما احتیاج به ریاضت ندارد. من آنها را به قناعت، به صرفه‌جویی و به اسراف نکردن دعوت می‌کنم. اسراف، حرام است. این هم نمی‌شود که من و شما، مرتّب دیگران را نصیحت کنیم. همه باید سعی کنند که اسراف را از زندگی شخصی و از زندگی کاری خودشان دور کنند. من در پیام عرض کردم که مسؤولین دولتی باید فهرستی درست کنند و موارد اسراف را به مردم یاد دهند. این یک مطلب از مطالبی که ما در پیام امسال عرض کردیم؛ حال هم تأکید می‌کنیم و توقّع داریم که مردم، توجّه و دنبال کنند. ان‌شاءاللّه از آن، سود کشور حاصل شود. مطلب دوم این است که یک ملت اگر در چشم ملتهای دیگر از عزّت برخوردار نباشد، کارش زار است! کارش در سیاست، در تجارت و در فرهنگ، زار است. اوّلین دشمنیِ بزرگی که قدرتهای استکباری و استبدادی با یک ملت می‌کنند، این است که او را ذلیل می‌کنند؛ عزّت او را از او می‌گیرند. ملت ایران با این سابقه تاریخی، با این عظمت، با این استعداد، با این جوانان خوب، با این همه زیبایی - زیبایی انسانی و طبیعی و تاریخی که در میان این ملت هست - در دوران رژیم گذشته، در چشم بیگانگان به ملتی تبدیل شده بود که آنها از آن ملت، فقط فرش یا پسته را می‌شناختند! می‌گفتند اینها همان کسانی هستند که برای ما فرش می‌بافند و پسته تولید می‌کنند! اهانت به یک کشور و یک ملت از این بالاتر! انقلاب آمد و به دنیا نشان داد که ملت ایران، آن ملتی است که در مقابل خواستِ قدرتهای استکباری می‌ایستد و حرف خود را می‌زند و اگر همه قدرتهای استکباری نیز همدست شوند، در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانند اراده خود را بر او تحمیل کنند! امروز، چه امریکاییها بخواهند، چه نخواهند؛ چه صهیونیستها بخواهند، چه نخواهند؛ چه دشمنان این ملت بخواهند، یا نخواهند، ملت ایران در دنیا این طور شناخته شده است: ملتی قوی، مصمّم، با اراده، نترس و شجاع که خودش می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد و انتخاب می‌کند! هیچ کس نمی‌تواند بگوید: ای دولت ایران، ای ملت ایران، رابطه‌ات را با فلان کشور قطع کن، یا با فلان کشور، رابطه برقرار کن و یا فلان جا تجارت کن، فلان جا نکن! هیچ کس نمی‌تواند به ما دستور بدهد. این امروز آبروی ملت ایران است. در جنگ، این مطلب فهمیده شد. در اصلِ انقلاب، در مقابله با محاصره اقتصادی و در قضایای گوناگون سیاسی و دیپلماسی فهمیده شد. در همین قضیه دادگاه میکونوس هم فهمیده شد! ما قضیه را بزرگوارانه، با سکوت برگزار کردیم و گذراندیم؛ اما حقیقتِ قضیه که جایی نمی‌رود. همه اروپا با هم همدست شدند تا سرِ قضیه دادگاه میکونوس که بنده گفته بودم «چون در این

قضیه، آلمان این گونه رفتار کرده است و سفرا رفتند، اگر سفرای دیگر می‌خواهند بیایند، بیایند؛ ولی سفیر آلمان، باید بعداً بیاید. حق ندارد با آنها برگردد» این حرف را از بین ببرند، که سفیر آلمان، اگر شده با یک نفر دیگر با هم بیایند. دولت و ملت ایران ایستادند. از هر راهی که می‌توانستند فشار بیاورند و اقدام کنند، اقدام کردند. هر کاری می‌توانستند بکنند، کردند. از اواسط سال هفتاد و پنج شروع شد؛ سال هفتاد و شش رسید و انتخابات انجام گرفت و اجتماع عظیم مردم - آرای سی میلیونی و شرکت سی میلیونی مردم در انتخابات که مایه افتخار ملت ایران و نظام مقدّس جمهوری اسلامی بود - موجب شد که مرتّب به آنها فشار می‌آمد! آنها هم مرتب فشار آوردند، شاید بتوانند با دولت و با مسؤولین جدید، ارتباط برقرار کنند! کسی به آنها جواب نداد و بالاخره در نهایتِ کار، مجبور شدند همان را که ما گفته بودیم قبول کنند! درست همان گونه که گفته شده بود، عمل کردند. خوب؛ این عزّت ملت ایران است. تحلیلگران سیاسی که کور نیستند! در اطراف دنیا می‌بینند که در ایران چه اتّفاق می‌افتد؛ همه هم می‌دانند که این به خاطر انقلاب و به خاطر اسلام است. سعی می‌کنند انواع و اقسام تبلیغات را هم علیه این مواضع ملت ایران داشته باشند؛ از اطراف حمله می‌کنند - البته حمله دیپلماسی و سیاسی - که ملت ایران چاره‌ای ندارد و مجبور است با امریکا رابطه برقرار کند، و الّا نمی‌شود! از صد طریق این را به گوش ما می‌رسانند؛ مربوط به امروز هم نیست! آن سالی که بنده برای اجلاس سازمان ملل به نیویورک رفتم، یکی از مسؤولین بلندپایه یکی از کشورهای اروپایی پیش من آمد و گفت : «شما بالأخره باید مسأله خود را با آمریکا حل کنید!» فکر می‌کردند ما که به نیویورک رفته‌ایم و در کشور آمریکا هستیم، شاید بتوانند نان را به تنور گرم بزنند! گفتم نمی‌شود. قضیه سازمان ملل، قضیه دیگری است. من به سازمان ملل آمده‌ام تا با مردم دنیا حرف بزنم و این ربطی به آمریکا ندارد! مسأله آمریکا، مسأله دیگری است. یکی از وزرای خارجه کشورهای معروف و بزرگ اروپایی - که حالا نمی‌خواهم اسم ببرم - در زمان ریاست جمهوری بنده، به ایران آمد و حرفهایی زد. من این حرف را به او گفتم؛ حالا هم به شما عزیزان می‌گویم - این حرفهایی که ما با این دیپلماتها، در طول سالهای متمادی زدیم، در کاغذها ثبت است و هیچ وقت فرصتی پیش نیامده است که به گوش مردم برسد. اگر یک روز این حرفها پخش و فهمیده شود - که ما در طول هشت سال ریاست جمهوری و بعد از آن، چه گفتیم، من گمان می‌کنم که ملت ایران، بیشتر احساس عزّت خواهد کرد. الحمدللّه - من به آن وزیر خارجه‌ای که از طرف دولتش - شاید هم از طرف جامعه اروپا - به ایران آمده بود - در زمان حیات مبارک امام بود - گفتم ما به‌عنوان جمهوری اسلامی، نمی‌خواهیم با غرب، قطع رابطه باشیم. ما می‌خواهیم رابطه‌مان برقرار باشد؛ اما منظور از غرب که فقط امریکا نیست. آمریکاییها می‌خواهند وانمود کنند که غرب یعنی آمریکا! اگر شما با آمریکا رابطه برقرار کردید، با غرب رابطه دارید، والّا منزوی هستید! گفتم ما این را قبول نداریم. البته آن اروپایی هم از این حرف، خوشحال شد. اروپاییها جزو مجموعه غربند، اما با امریکاییها خیلی اختلاف دارند. کسانی خیال نکنند که اگر فلان مسؤول اروپایی در مقابل انقلاب، در مقابل ایران و ملتهای مسلمان، در مقابل ملتهای شرق یا خاور میانه، از کلّیتِ غرب، یا از امریکا پشتیبانی می‌کند، قضیه همین است؛ نه. اختلافات بین آنها خیلی زیاد است! اختلاف بین آمریکا و اروپا - از لحاظ عمق - در مواردی، اصلاً کمتر از اختلاف اروپا با دنیای غیرغرب نیست! با هم خیلی اختلافات دارند که حالا جای بحث آن نیست. ما بارها تکرار کرده‌ایم، ما ملتی هستیم که خودمان تصمیم می‌گیریم. ما نمی‌توانیم منتظر بمانیم تا فلان کشور، فلان دولت، فلان وزیر خارجه یا رئیس جمهور، به ما توصیه کند که شما چاره‌ای ندارید جز این که با آمریکا رابطه برقرار کنید! نه آقا، چاره داریم؛ چاره این است که بر روی مواضع سرشار از عزّت، که ناشی از اسلام، ناشی از ملت ایران و از قدرت اسلامی و ملی ماست، محکم بایستیم تا همه کسانی که بیگانه از ما هستند، احساس کنند در مقابل این ملت، نمی‌شود با قلدری حرف زد! من در پیام عید نوروز، خواستم به ملتمان این را عرض کنم که ای ملت عزیز! آن عزّتی که دارید، ناشی از مواضع ایمانی و انقلابی شماست. عزیزان من! در داخل مرزهای ملت ما کسانی هستند که متأسفانه همان حرفی را می‌زنند که سازمان سیای آمریکا به وسیله قلم به‌مزدان خود در مجلّات و مطبوعات دنیا پخش می‌کند! یعنی می‌خواهند بگویند «ارتباط با

آمریکا، کلیدِ حلّ است؛ تا ارتباط با آمریکا پیدا نکنید، نمی‌شود هیچ کار کرد!» عدّه‌ای هم در داخل کشور، این پیام دشمن را در روزنامه‌های خودِ ما با استفاده از فضای آزادی که خوشبختانه نظام جمهوری اسلامی به‌وجود آورده است و همه می‌توانند نظرات خودشان را بگویند، پخش می‌کنند! آنچه که من بر آن تأکید می‌کنم، این است که عزّت ملت از استقرار او بر روی مواضع انقلابی و استحکام مواضع دینی و ملی اوست؛ نه از گرایش به این و آن. نه از اتّکا به این و آن. نه از التماس کردن و ایجاد رابطه پیش این، یا آن دولت. متأسّفانه عدّه‌ای در داخل، این طور حرف می‌زنند، این طور حرکت می‌کنند و این گونه می‌اندیشند. البته من بعید می‌دانم که این، فکر آنها باشد. نمی‌تواند یک نفر در این فضای سالم و معنوی و انقلابی، این قدر غلط و کج فکر کند! حالا می‌نویسند، بنویسند؛ البته آن کسانی که با پول بیت‌المال قلم می‌زنند، باید بفهمند که چه می‌نویسند. بعضی کسان حق ندارند پول این ملت را بگیرند و با بودجه بیت‌المال - با پول بیت‌المال که مال مردم است - علیه مصالح مردم حرف بزنند و خائنانه نظر بدهند! بحمداللَّه امروز عزّت مردم در کشور ما، بر اثر همین روح استکبار ستیزی است. و استکبارستیزی موجب انزوای هیچ ملتی نمی‌شود. آمریکاییها خودشان می‌خواهند این طور وانمود کنند که اگر ملت ایران با ما رابطه برقرار نکند، منزوی می‌شود! ما با امریکا، رابطه هم برقرار نکردیم، رابطه را هم رد کردیم؛ نه که منزوی نشدیم، بلکه در قضیه اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و یک قضیه دیگر قبل از آن، همه دنیا گفتند که آمریکا در مقابل ملت ایران منزوی شد! ایستادگی یک ملت، موجب انزوای او نمی‌شود، بلکه بیشتر موجب عزّت او می‌گردد. همچنان که رابطه با دولت آمریکا یا هر دولت دیگر هم هیچ گره‌ای را از کار ملتی که خودش نتواند دردهای خود را علاج کند، باز نمی‌کند. شما به ملتهای شرق آسیا نگاه کنید! یکی از رؤسای معروف(۳) همین چند کشور آسیایی که در قضایای بحران اقتصادی، چند ماه قبل دچار ضرر شدند، در قضیه کنفرانس اسلامی که به تهران آمده بود، به من گفت : «ملت ما یک شَبِه تبدیل به یک ملت فقیر شد»! می‌گفت عامل آن هم همین سرمایه‌داران صهیونیست و آمریکایی هستند! آن کشور، با آمریکا هم روابط صمیمانه، یا رابطه دوستانه دارد. مگر رابطه می‌تواند مشکلی را از کار یک ملت حل کند؟! مگر استکبار و ایادی دولت آمریکا و دیگران، آن وقتی که منافعشان ایجاب کند، به ملتی رحم می‌کنند؟! نه به اقتصاد رحم می‌کنند، نه به فرهنگ، نه به مردم، نه به پول و نه به اقتصاد بین‌المللی. به کسی رحم نمی‌کنند! حال فلان آقای نویسنده، از فضای بازی که بحمداللَّه در کشور ما هست، سوء استفاده کند و ایستادگی ملت ایران را بگوید «انزوا»! آیا این انزوا است؟! آیا ملتی که همه دنیا از عزّت و عظمتش خبر می‌دهند، منزوی است؟! اگر معنای منزوی این است که یک ملت مستقل باشد و تسلیم این و آن نشود، این انزوا از هر چیز دیگری بهتر است! این انزوا نیست. خیال کرده‌اید که اگر ملت ایران از اصول خود صرف نظر کند، از راه پرافتخار دوران حیات مبارک امام برگردد و دست دوستیِ التماس آمیز و حقارت آمیز به سوی قدرتها دراز کند، همه مشکلات اقتصادی این کشور، یک شَبِه حل خواهد شد! ابداً! آن کشورهایی که دوستیشان با آمریکا خیلی شدیدتر بود، آن ضربه را از ناحیه سرمایه‌داران خودِ آمریکا خوردند! مگر امریکاییها به صغیر و کبیر رحم می‌کنند!؟ در فضای فرهنگی و مطبوعاتی‌ای که در این چند ماه آخر، به‌شدّت ناسالم شده و ناسالم می‌شود، متأسّفانه بعضی سمپاشی و زهرافشانی می‌کنند! البته سیاست ما این نیست که کسی را به خاطر نوشتن چیزی و پخش مطلبی، تا خلاف قانون نباشد، مورد ملامت قرار دهیم؛ اما به افشاگری می‌پردازیم و آنها را به مردم معرفی می‌کنیم. اگر هم دست برندارند، مردم خودشان می‌دانند که با آنها چه کنند! این، آن دو مطلبِ اساسی بود که من در پیام اوّلِ سال، به ملت عرض کردم؛ حالا هم خواستم با تفسیر بیشتری در مورد آن صحبت کنم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، برکات و رحمت و خیرات و تفضّلات خود را بیش از پیش بر این ملت، نازل کن. پروردگارا! این ملت بزرگ، این ملت مؤمن، این جوانان انقلابی و این خانواده‌های عزیزِ ایثارگر را مشمول توجّهات و ادعیه حضرت بقیةاللَّه الاعظم ارواحنا فداه قرار بده؛ در فرج و ظهور آن حضرت تعجیل فرما. پروردگارا! دنیا و آخرت این ملت را آبادان کن، ما را با قرآن زنده بدار، ما را با قرآن بمیران، پرچم اسلام و قرآن را روز به روز سربلندتر فرما. همه ملتهای اسلامی را از عزّت و استقلال و بقیه نِعم بزرگ ملی و انسانی برخوردار کن.

والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ------------- ۱) بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۹۲ ۲) زادالمعاد، ص ۵۳۱ ۳) مقصود معظم‌له «ماهاتیر محمّد» نخست وزیر مالزی است که در چند سخنرانی دیگر نیز اشاره مستقیم فرمودند.

بیانات در دیدار با امیر خلبان شهید حسین لشگری

بیانات در دیدار با امیر خلبان شهید حسین لشگری ۷۷/۱/۱۹ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را با همه‌ی وجود و از اعماق دل و جان سپاسگزارم که بحمداللّه این نقطه‌ی غم‌انگیز همیشگی را در خاطر و ذهن ما و ملت ایران زدود و شما عزیزان میهن و آزادگان عزیز را که در دشوارترین شرایط، حقیقتاً سربازان فداکار انقلاب و اسلام بودید، به آغوش میهن و آغوش خانواده برگرداند. این ساعت که شما را ملاقات می‌کنم، برای من ساعتی بسیار عزیز و گرامی است. البته شما این را بدانید - شاید هم می‌دانید - که بنده و مسؤولین و شاید بسیاری از ملت ایران، کمتر وقتی بوده که از یادتان غافل باشیم و به خاطر ناراحتی شما عزیزان و خانواده‌هایتان، رنج نبریم. حقیقتاً در دلهای مسؤولین به خاطر وجود عزیزان ما در چنگال دشمنانی که حتّی به قواعد جنگ هم پایبند نیستند، یک غصّه‌ی دائمی وجود داشت؛ ولیکن فعلاً این برای شما اهمیت زیادی ندارد. آن چیزی که بیشتر از همه اهمیت دارد، این است که بدانید لحظه لحظه‌ی رنجهای طولانی‌تان پیش خدای متعال، ثبت و محفوظ است. هیچ کس نمی‌تواند لحظه‌های ناراحتی طولانی شما را توصیف کند. نه انسانهایی که آن چیزها را درک نکردند، می‌توانند بفهمند، نه زبانها می‌توانند آن را درست بیان کنند. لمس ناراحتیها و رنجها چیز دیگری است. شنیدن آنها از زبان دیگران، نمی‌تواند آنچه را که بر انسان رنجدیده گذشته، تصویر کند. اما در پیشگاه خدا این‌طور نیست، در پیش کرام‌الکاتبین این‌گونه نیست. در قیامت، عین عمل شما آن‌جا حاضر می‌شود - «فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره»(۲۲) - یعنی انسان، خودِ عمل را آن‌جا مشاهده می‌کند! همان ثانیه‌های رنج، همان شبهای طولانی، همان تنهاییها، همان دوریها و غربتها، همه‌ی آن مصیبتهایی که برای انسان در زندان دشمن وجود دارد - آن اهانتها، آن تحقیرها، آن بی‌خبریها، آن نگرانیها و دلهره‌ها، آن یاد زن و فرزند و پدر و مادر و عزیزان، آن امیدهایی که انسان می‌بیند کأنّه رفته رفته از افق دیدش، کمرنگ و خاموش می‌شوند و خود این، بزرگترین مصیبتهاست - همه‌ی این چیزهای غیرقابل تصویر، عیناً در پیش پروردگار و در محضر ذات مقدّس الهی، حضور پیدا می‌کنند. عین آن صبری که شما کردید، حضور پیدا می‌کند - تجسّم اعمال - عمل پیش خدای متعال محفوظ است. حسنه محفوظ است و خدای متعال، آن حسنه را در قیامت به شما برمی‌گرداند و آن، هنگامی است که شما از همیشه بیشتر به چنین چیزی نیازمندید! تنها توصیه‌ای که من به شما می‌کنم این است که عزیزان! حسنات را برای خودتان حفظ کنید. مبادا خدای نکرده در طول زندگی به خاطر چیزهایی، چیزی از این حسنات، از دست برود؛ حیف است. اینها - این صبری که شما کردید - ذخیره‌های بسیار ارزشمندی است. تعبیری در عربی هست که می‌گوید: «ذهب العنا و بقی الاجر».(۲۳) سختیها مثل همه چیز عالم، گذراست. خوشی هم می‌گذرد، سختی هم می‌گذرد. همه‌ی زندگی می‌گذرد. خوب؛ این سختیها تمام شد، اما آن اجرها همه باقی مانده است. برای انسان خیلی قیمتی است که ببیند آن اجرها، آن پاداشهای الهی، آن سپاسی که پروردگار عالم به خاطر تحمّل این صبر و این رنج کشیدن از شما دارد، برای شما باقی است. ان‌شاءاللّه خداوند اجر شما را زیاد کند، آن را پیش خودش محفوظ بدارد، ثوابهای زیادی به شما عنایت کند، شما را ان‌شاءاللّه برای استقبال از یک زندگی شیرین در آینده - در میان عزیزانتان - سالهای طولانی، مداوم و از همه جهت آماده کند و ان‌شاءاللّه وسایل رفاه و آسایش و راحتیِ خیال و فکر شما را به جبران آن سختیها فراهم نماید. همه‌ی شما - بخصوص آنهایی که زیاد ماندند - رمز مقاومت و ایستادگی هستید. شما نشان دهنده‌ی این حقیقت هستید که رنجها می‌گذرد و اجرها می‌ماند. از همه بیشتر غم و رنج این آقای «لشگری» بود که ما هر وقت به یاد ایشان می‌افتادیم، حقیقتاً غمی دلمان را می‌گرفت. هجده، نوزده سال، زمان بلندی است؛ زمان کمی نیست که

ایشان در چنگ دشمن بودند و بحمداللَّه صبر و استقامت کردند. امیدواریم خدای متعال به همه‌ی شما اجر دهد و موفّقتان بدارد و ان‌شاءاللَّه خانواده‌های شما - فرزندان و کسان و والدینتان - را مشمول رحمت و خیر کند. عین این ثواب و اجری را که خدای متعال به شما می‌دهد، به کسان شما هم می‌دهد؛ چون آنها هم خیلی رنج کشیدند، خیلی زجر کشیدند. گاهی می‌شود آن کسی که خودش در زندان است و از میهن عزیز و خانواده‌اش دور است، کمتر رنج می‌کشد، تا کسانی که در انتظار او هستند و جای خالی‌اش را دائماً می‌بینند. آنها هم خیلی رنج کشیدند. خداوند ان‌شاءاللَّه به آنها هم اجری وافر عطا کند - که حتماً هم عطا خواهد کرد - ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه ۲۲) زلزال: ۷ ۲۳) نظیر عبارات فوق در روایتی از امام محمد باقر (ع) آمده است که پیامبر خدا (ص) هرگاه افطار می‌فرمود به خداوند عرض می‌کرد: «اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظمأ و ابتلّت العروق الاجر»؛ کافی، ج ۴، ص ۹۵

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید و روز بزرگ و مقطع عظیم تاریخی برای جهان اسلام، بلکه برای عالم بشریت را به شما عزیزان، به همه ملت ایران و به همه کسانی که در سراسر جهان و در طول تاریخ، دلشان برای حقیقت و عدالت می‌تپد، تبریک عرض می‌کنم. روز عید غدیر «عید ولایت» نامیده می‌شود. نامگذاری درستی است؛ روزی است که مفهوم ولایت اسلامی به وسیله پیامبر اکرم صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم یک مصداق روشن و عینی پیدا کرد. برای کسانی که می‌خواهند از الگوی انسان طراز اسلام، نمونه‌ای ذکر کنند، بهترین نمونه همان کسی است که آن روز نبیّ مکرّم اسلام صلی‌اللَّه علیه و آله و سلّم، او را به الهام الهی و به دستور پروردگار عالم، برای منصب عظیم ولایت، معیّن فرمود. معنای ولایت و مفهوم عظیمی که در روز عید غدیر، مصداق مشخّصی پیدا کرد، یکی از نکات اساسی است که برای جامعه اسلامی ما و صاحبان فکر، نقطه حسّاسی است و جا دارد روی آن تأمّل کنند. وقتی که در نظامی، ولی‌اللَّه - کسی مثل پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین - در رأس نظام قرار دارد، آن جامعه، جامعه ولایت است؛ نظام، نظام ولایت است. ولایت، هم صفتی است برای منصبی که نبیّ اکرم و جانشینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده‌اند، هم خصوصیتی است برای آن جامعه اسلامی که در سایه آن حکومت، زندگی می‌کند و از پرتو آن بهره می‌گیرد. من این نکته را بارها عرض کرده‌ام، امروز هم می‌خواهم بر روی همان نکته تکیه کنم؛ برای این که مسائل زندگی، مسائل سرنوشت‌ساز و وظیفه مهم ملت اسلام، وابسته به همین نکات اساسی و زیربنایی است. آن نکته این است که ولایت که عنوان حکومت در اسلام و شاخصه نظام اجتماعی و سیاسی برای اسلام است، یک معنای دقیق و ظریفی دارد که معنای اصلی ولایت هم همان است و آن عبارت است از پیوستگی، پیوند، درهم‌پیچیدن و در هم تنیدگی. این، معنای ولایت است. چیزی که مفهوم وحدت، دست به دست هم دادن، با هم بودن، با هم حرکت کردن، اتّحاد در هدف، اتّحاد در راه و وحدت در همه شؤون سیاسی و اجتماعی را برای انسان، تداعی می‌کند. ولایت، یعنی پیوند. «والذین آمنوا و لم یهاجراو مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا(۱)» یعنی این. پیوند افراد جامعه اسلامی، با هجرت حاصل می‌شود؛ نه فقط با ایمان. ایمان کافی نیست. پیوند ولایت که یک پدیده سیاسی، یک پدیده اجتماعی و یک حادثه تعیین کننده برای زندگی است، با تلاش، با حرکت، با هجرت، با در کنار هم‌بودن و با هم کارکردن حاصل می‌شود؛ لذاست که در نظام اسلامی، «ولیّ» از مردم جدا نیست. ولایت که معنایش پیوند و پیوستگی و با هم‌بودن است، یک جا هم به معنای محبّت می‌آید، یک جا هم به معنای پشتیبانی می‌آید که همه اینها در واقع مصادیق به هم‌پیوستگی، وحدت و اتّحاد است، والّا معنای حقیقی، همان اتّحاد و یگانگی و با هم بودن و برای هم بودن است. معنای ولایت، این است. اگر با این دید به جامعه اسلامی نگاه کنید، ابعاد این وحدت اجتماعی و وحدت سیاسی و وحدت معنوی و روحی و وحدت عملی، ابعاد عجیبی می‌یابد که بسیاری از

معارف اسلامی را برای ما معنی می‌کند. به سمت مرکز عالم وجود حرکت کردن انسان، در جهت ولایت اللَّه حرکت کردن است. همه ذرّات عالم، خواه و ناخواه در چنبر ولایت الهی، در دایره ولایت اللَّه قرار دارند و انسانهای آگاه، مختار، تصمیم گیرنده و دارای حُسن انتخاب، عملاً ـ هم ولایت الهی را برمی‌گزینند و در آن راه حرکت می‌کنند؛ محبت الهی را کسب می‌کنند و خود از محبّت پروردگار، پر می‌شوند. صفای دنیای اسلام و محیط اسلامی و محیط معنوی، ناشی از همین ولایت اللَّه است. این ولایت الهی، با ولایت خداوند در عالم سیاست و محیط سیاسی، تفاوت جوهری ندارد؛ حقیقت هر دو یکی است. لذا در نظام اسلامی، حکومت با محبّت، با ایمان، با وحدت و همدلی، همچنین با هم بودن مردم و حکومت، با هم بودن اجزای حکومت و با هم بودن اجزای مردم است؛ اینهاست که مصداق حقیقی ولایت را در جهانِ متشتّت و متفرّق و متنازع، متمایز و مشخّص می‌کند و نشان می‌دهد که این نظام اسلامی است. وجه غالب زندگی در نظام اسلامی و در نظام ولایت، باید تعاطف، همدلی، تعاون و همکاری باشد؛ لذا شما در آیات کریمه قرآن هم که نگاه می‌کنید، می‌بینید این مسأله همکاری و همدلی و همراهی، بخش قابل توجّهی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است. آیاتی هست که صریحاً در این معناست، مثل «واعتصموا بحبل اللَّه جمیعاً(۲)» و غیر اینها. آیاتی هم هست که اگر چه به صراحت در این معنا نیست، اما مفاد و جهت حقیقی آن، اتّحاد دلها و جانها و همگامی انسانهاست و می‌دانید که امیرالمؤمنین صلوات اللَّه و سلامه علیه، مظهر همدلی یک رهبری سیاسی، یک حاکم سیاسی و یک ولیّ و امام، با آحاد مردم است. مثال زدنی‌تر از امیرالمؤمنین هم نمی‌شود کسی را در دنیا و در تاریخ پیدا کرد - علیٌّ ولی اللَّه - ولایت به معنای حقیقی، این است. ما از اوّل در نظام مقدّس جمهوری اسلامی، به برکت وحدت و اتّحاد، هر کاری کردیم و توانسته‌ایم بکنیم. عزیزان من! اگر وحدت مردم ایران در زیر لوای اسلام و با هدایت آن نَفَس گرم و دلِ آگاه نمی‌بود، بدانید که این انقلاب در زیر بار مشکلات، کمر راست نمی‌کرد؛ نمی‌توانست در زیر آن همه بارهای سنگین، کمر راست کند و خود را به سلامت به ساحلِ نجات برساند؛ ممکن نبود. از آنچه که در اوایل انقلاب به وسیله‌ی جناح‌بندیهای سیاسی، گروهکها و عوامل پشت پرده گروهکها اتّفاق افتاد، تا آنچه که در دوران جنگ اتّفاق افتاد، تا آن‌چه که به وسیله ابزار فرهنگی انجام گرفت، تا آنچه که به وسیله فشارهای اقتصادی و سیاسی برای این ملت به وجود آوردند، در همه این مراحل، آن چیزی که توانسته است این ملت را زیر انبوه مشکلات، با سلامت، با قامت رسا و با سرِ برافراشته، پیش ببرد و از مشکلات فراوان نجات دهد، وحدت عظیم و اتّحاد این ملت بزرگ و با اراده و هوشمند بوده است. از روز اوّل سعی کردند که نگذارند این اتّحاد شکل بگیرد. به قومیّتها و به عوامل تفرقه‌انگیز، تمسّک کردند، لیکن اراده الهی و روح ولایت، معنا و حقیقت ولایت در این کشور و نظام ولایت، بر همه توطئه‌های دشمنان فائق آمد. حتّی در وقتی که جنگ شروع شده بود، دشمن در خانه ما قدم گذاشته بود، تهران زیر بمباران هوایی قرار داشت و منطقه‌ای از غرب و جنوب غربی کشور، عملاً ـ زیر پای دشمنان بود، کسانی در تهران بودند که تحت نامهای گوناگون، زمزمه تشنّجِ تفرقه‌انگیز را راه انداخته بودند و می‌خواستند تفرقه ایجاد کنند. در واقع می‌خواستند پشت جبهه رزمندگان را خراب کنند! انقلاب نگذاشت، امام نگذاشت، ملت نگذاشت، هشیاریهای مردم نگذاشت، ایمان مردم نگذاشت. این همان روح ولایت است؛ ولایت یعنی این و بحمداللَّه ملت ما، ملّتی یکپارچه و مردمی متّحدند. این اتّحاد، مظاهر بسیار ارزشمندی داشته است؛ ملت ما از امتیاز معنای همزیستی، همدلی، همدستی، همگامی و اتّفاق و اتّحاد، با همه خصوصیاتی که در قاموس سیاسی جهان دارد و آن را ارزشمند کرده است - به تمام معنی کلمه - برخوردار بوده است و بحمداللَّه امروز هم برخوردار است. عرض من این است که این را حفظ کنید. عرض من به شما، به مسؤولان، به آحاد ملت و به قلم به دستان این است که این اتّحاد را حفظ کنید. من می‌بینم امروز در خلال تبلیغاتِ دشمنانی که از بیرون مرزهای ما تبلیغ می‌کنند، خطّ ایجاد اختلاف و تفرقه تعقیب می‌شود. البته بعضی از آنها دنباله‌هایی هم در داخل دارند و این طور نیست که یکسره بیرون این مرزها باشند. آری؛ شعب باریکی در داخل هست که اگر جرأت کنند، آن را بیشتر هم خواهند کرد! از این آزادی که بحمداللَّه در کشور هست، این سوءاستفاده را می‌کنند؛ اما عمده مربوط

به بیرون است. می‌بینیم که خطّ تشنّج و خطّ ایجاد اختلاف و تفرقه، از طرف دشمن انقلاب و دشمن اسلام، از طرف مارهای زخم‌خورده، از طرف کسانی که انقلاب، نَفَس آنها و جلوِ مطامع آنها را در طول سالهای متمادی گرفت و حرفها و آرزوهای دور و درازشان را علیه این ملت، به عکس کرد، تعقیب می‌شود! حالا ـ خیال می‌کنند که فرصتی پیدا کرده‌اند، هر گاهی یک بار – مخصوص الان هم نیست، بار اوّل نیست؛ لیکن الان هم یکی از آن اوقات است – احساس می‌کنم که می‌خواهند بین آحاد مردم، بین دلها، بین ذهنها، بین مسؤولین و رده‌های گوناگون، اختلاف بیندازند! از رده‌های بالا مأیوسند، سراغ رده‌های بعدی می‌روند. باید هوشیار باشید. معنای ولایت، معنای اعتقاد به راه قرآن و اسلام، معنای دل دادن و سرسپردن به حکومت الهی، این است که باید دلها در ظلّ این حکومت، با هم نزدیک باشد. «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض»(۳). ولایت در بین مؤمنین، لازمه حکومت الهی و تسلّط الهی است؛ لازمه‌ی حکمروایی آیات قرآن و احکام نورانی قرآن است. اگر دلها جدا بود، اگر دشمنی بود، اگر بغضاء بود، دیگر این حکومت الهی نیست؛ این حکومت طاغوت است. – «جان گرگان و سگان از هم جداست.» – این حکومت، غیرالهی و غیر انسانی و نظام، نظام غیرولایتی است! آن وقت نمی‌شود ادّعای نظام الهی کرد؛ لیکن حقیقت قضیه این است که دلها با هم است، مردم در خطّ اسلامند، مردم در خطّ خدا و راه خدا هستند. البته ممکن است سلایق، اختلاف داشته باشد؛ مذاقها اختلاف داشته باشد. مسأله مذاق و سلیقه، غیر از دل و جهت و راه و جهتگیری کلّی است. در این جهتگیری کلّی – «واعتصموا بحبل اللّه جمیعاً» – اعتصام به حبل‌اللّه، باید با اجتماع باشد، باید با هم اعتصام کنند. همه با مسؤولین کشور، همه برای تقویت نیروهای خدمتگزار کشور، احساس وظیفه کنند. همه باید دولت را تقویت کنند؛ همه باید پشتیبانی کنند. مسؤولیت اداره امور کشور، امر کوچکی نیست، بار سبکی نیست، بار سنگینی است. مسؤولین کشور در مقابل این بارهای سنگینی که تحمّل می‌کنند، از ما چه می‌خواهند؟ واقعاً اگر ما، مسؤولین و رؤسای محترم قوای کشورمان را با نظایرشان در دنیا مقایسه کنیم، با توقّع کم، بااخلاص، باعلاقه و با دلسوزی، این بارهای سنگین را بر دوش گرفته‌اند و کار انجام می‌دهند. خوب؛ وظیفه ما چیست؟ وظیفه این است که همه ما – گروهها و آحاد مردم، همه و همه – از آنها حمایت کنیم. حمایت هم انواع و اقسامی دارد؛ نباید مشکلات را بزرگنمایی کرد. چه موقع جامعه ما مشکلاتی نداشته است؟ هیچ جامعه‌ای بدون مشکل نیست؛ بخصوص کشوری مثل ما، انقلابی مثل ما، ملتی مثل ما، با این دشمنان گردنکش جهانی که بسیاری از آنها حقیقتاً به هیچ اصلی از اصول انسانی و الهی معتقد نیستند و اصلاً اصول انسانی را قبول ندارند. می‌بینید دیگر! وقتی علیه کشوری بسیج می‌شوند، دیگر نه مظلوم، نه بی‌گناه، نه بچه، نه مریض، هیچ چیز سرشان نمی‌شود! بحمداللّه ملت ما بر دشمنانش فائق آمده است. ملت ما تا امروز، زبون دشمن نشده است؛ لیکن به هر حال دشمنی، اثر دارد. با این دشمنیها، کدام کشور است که هیچ مشکلی نداشته باشد؟ نباید مشکلات را بزرگ کرد. نباید در زمینه‌های گوناگون، درشتنمایی کرد. البته تذکّر، خوب است؛ امر به معروف، خوب است؛ نصیحت، خوب است؛ اما با خیرخواهی، با روش عقلایی، بدون این که موجب تضعیف یک مجموعه خدمتگزار شود. این، وظیفه همه است. نسبت به قوّه قضاییّه نیز همین طور، همه وظیفه دارند کمک و حمایت کنند، تا بتواند کارهای بزرگی را که بر عهده دارد، انجام دهد. اگر قوّه قضاییّه نباشد، عدالت، میزان و مبنایی نخواهد داشت. همه وظیفه دارند که از مسؤولین کشور، از قوای سه‌گانه کشور، از دولت، از قوّه قضاییّه و از مجلس حمایت کنند. این همان چیزی است که دشمن نمی‌خواهد. نمی‌خواهد ملتهای مسلمان از رفتار و عمل و هویّت و بقای ملت اسلام، ملت ایران و نظام اسلامی، امیدوار شوند و امید در دلشان، فروغ بگیرد؛ بلکه می‌خواهند در این‌جا اشکالی به‌وجود آورند. این تشنّج‌آفرینیها به خاطر این است. دشمن را هوشیارانه بشناسید. دشمن را در هر لباسی بشناسید. دشمن را در زیر قالب هرگونه کلماتی بشناسید و با دشمن، با نفس رحمانی مواجه شوید. با دشمن به‌وسیله نام و یاد خدا مقابله کنید که نام خدا و یاد خدا و اتّکال به پروردگار، دشمنانی را که جهت شیطانی دارند، دچار هزیمت خواهد کرد. این کشور باید ساخته شود، این کشور باید پیش برود. این ملت بزرگ بایستی استعدادهایش شکوفا گردد؛ بایستی در دنیا بدرخشد و بالاخره آن تمدّن عظیم اسلامی را در

مقابل چشم جهانیان بگذارد و نشان دهد. ما هنوز اوّل راه هستیم. ما در ابتدای راهیم. انقلاب، موانع را برداشت، ما را به راه انداخت و ما راه افتادیم. هنوز اوایل راهیم؛ هنوز وقت آن نیست که به مسائل جزئی بپردازیم و عیوب کوچک را در هم بزرگ کنیم. البته من می‌دانم و می‌بینم که بحمداللَّه مسؤولین و بسیاری از کسانی که در عرصه تبلیغات و بیان و تبیین هستند، انصافاً باوجدانِ آگاه و با دلِ بیدار حرکت و کار می‌کنند؛ وظایفشان را بااخلاص، با صفا و بدون هیچ چشمداشتی انجام می‌دهند و ملامتها را هم به جان می‌خرند. کسانی هم در گوشه و کنار هستند که نمی‌خواهند این یکپارچگی بماند. بایستی آنها را شناخت و به آنها توجّه کرد. امیدواریم خداوند متعال ما را به معنای حقیقی کلمه، متمسّک به ولایت قرار دهد، و ولایت امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام را که ولایت الهی و ولایت نبوی و مایه خیر دنیا و آخرت است، ان‌شاءاللَّه مبارک بدارد و ما را هدایت کند که بتوانیم آن راهی را برویم که رضای او در آن است. ان‌شاءاللَّه توفیقات کامل ملت و دولت ایران و همه مسؤولین کشور را به زودی زود، در ظلّ عنایات ولیّ‌عصر ارواحنا فداه پیش آورد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------------------------------------

-- ۱) انفال: ۷۲ ۲) آل عمران: ۱۰۳ ۳) توبه: ۷۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیون در آستانه ماه محرّم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیون در آستانه ماه محرّم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را سپاسگزارم که یک بار دیگر به مناسبت قرار گرفتن در آستانه ماه عزیز و عظیم محرّم، ماه غلبه خون بر شمشیر، ماه حیات دوباره اسلام و ماه سیّدالشهداء علیه‌السّلام، توفیق دیدار با شما آقایان علما، وعّاظ، خطبا و فضلای محترم را پیدا کردم. جلسه بسیار خوبی است. معنوی و روحانی و مزیّن به نشانه‌ها و نمودارهای معنویّت و روحانیت است و امیدواریم خداوند توفیق دهد از این جلسه - از این گفتنها، شنیدنها، نشستنها و برخاستنها - ان‌شاءاللَّه سودی عاید اسلام و مسلمین شود. مسأله تبلیغ، یکی از مسائل اساسی در حیات اجتماعی است و مخصوص یک دوره نیست. تبلیغ که از آن در قرآن به «بلاغ»، «بیان»، «تبیین» و از این قبیل تعبیر شده است، یکی از وظایف مقدّس، وظیفه انبیا، وظیفه علما، وظیفه متفکّران و دانایان و مصلحان است. تبلیغ، یعنی رساندن. رساندنِ چه؟ رساندنِ آن حقایقی به اذهان و دلهای مخاطبان که بدون آن، دچار خسارت خواهند شد. این است که ارزش تبلیغ را بالا می‌برد. تبلیغ، یک جنبه انسانی دارد. تبلیغی که اسلام به آن امر می‌کند و علمای اسلام و روحانیت شیعه، در طول تاریخ به آن پایبند بوده‌اند، وظیفه‌ای است که هم جنبه الهی دارد - «لتبیّننه للنّاس و لاتکتمونه»(۱) - هم جنبه انسانی دارد؛ چون دستگیری از دلها و ذهنها و انسانهایی است که دچار عدم علم، دچار شک و دچار جهالتند. به این وظیفه، باید با این چشم نگاه کرد. بحمداللَّه روحانیت اسلام در طول این چند قرن اخیر، پایبند به این مسأله بوده و نگذاشته است که مشعل فروزان تبلیغ دین و اخلاق و معنویّات خاموش گردد. قبل از پیروزی انقلاب، نقش عظیمی که تبلیغ ایفا کرد، برای کسانی که مطّلعند، کاملاً بارز و روشن است. بعد از پیروزی انقلاب، هنگامی که دشمنان با طُرق مختلفی تلاش می‌کردند جامعه را دچار رکود و اختلاف و تشنّج کنند، نقش مبلّغین دینی در شهرها، روستاها، مراکز عمده کشور و در منبرهای مختلف، نقشی تعیین کننده و بسیار مهم بود. امروز هم تبلیغ، دارای همان نقش عظیم است. مبادا کسی این‌طور تصوّر کند که با بودن رادیو و تلویزیون و ویدئو و این وسایل امروزی، دیگر منبر چه نقشی دارد؟ تبلیغ دین چه نقشی دارد؟ نه؛ آن تأثیری که گفتار یک انسان در یک مجلس - روبه‌رو، با گزینش مخاطبین، با انتخاب مطلب لازم - در ذهن مخاطبین می‌گذارد، به کلّی با هر نوع تبلیغ دیگر متفاوت است. این، نوعِ تبلیغی است که برکات الهی با آن هست؛ آثار مواجهه انسانی در آن هست. بسیار مهمّ است. من این‌جا درصدد نیستم که اهمیت تبلیغ دین را برای شما بیان کنم؛ چون علی‌الظّاهر این معنا برای شما روشن است و بر این معنا عازم هستید؛ لذا از این مقوله می‌گذریم. اجمالاً عرض می‌کنیم که تبلیغ دین به شکل سنّتی، یعنی همین حضور روحانی در جمعهای مختلف مردم و استفاده از منبر دین و تبلیغ، یکی از مهمترین ابزارها و نعمی است که خدای متعال در

اختیار شما قرار داده است. برای خدا و در راه خدا، باید حدّاکثر و بهترین استفاده را از آن بکنید. آنچه من امروز می‌خواهم عرض کنم، تذکّر مطلبی درباره چگونگی این تبلیغ است؛ بخصوص در برهه حاضر زمان و دوران کنونی انقلاب ما. آن نکته این است که در تبلیغ، باید دو چیز را با حدّاکثر اهتمام، مورد توجّه قرار داد: یکی گزینش مخاطب و یکی گزینش محتواست. مخاطب، ممکن است قشرهای مختلفی از مردم باشند. وقتی که انسان در جمعی مشغول صحبت می‌شود، اگر بداند که مخاطب او کیست و مخاطب خود را انتخاب کند و آن مخاطب را مورد نظر قرار دهد، طبعاً محتوا را هم به تبع انتخابِ مخاطب، به تناسب نیاز او انتخاب خواهد کرد. پس این دو، مرتبط و متّصل به یکدیگر است. در مورد انتخاب مخاطب، من می‌خواهم عرض کنم شاید لازم است که امروز، اکثریّت نزدیک به همه مخاطبان منبرهای تبلیغی ما، جوانان باشند - نسل جوان - به چند دلیل: اوّلاً چون امروز جوانان در کشور ما اکثریّتند. جوانان در بعضی از کشورها اقلیّتند، ولی در کشور ما، به دلایل مشخّصی که هست، امروز جوانان اکثریّتند؛ یعنی بیش از دو سوم مردم ما جوانانند. خود شما هم جوانید؛ اکثر جزو همین نسل هستید. پس بیشتر از همه آنها را باید مخاطب قرار داد. این یک. دوم این‌که دشمنان این کشور، دشمنان این انقلاب و دشمنان دین، با توجّه به همین حقیقت، مدّتهاست که برای مخاطبین جوان برنامه‌ریزی می‌کنند. ممکن است ما غفلت کرده باشیم؛ اما دشمن ما غفلت نکرده است! سعی دارند به وسیله رادیوها، جزوه‌ها، ابزارها و روشهایی که متناسب با طبیعت جوان و شهوات قشرهایی از جوانان هم هست، دلها و فکرهای آنها را متوجّه و تسخیر کنند و در آنها اعمال نفوذ نمایند. این هم دلیل دیگری است که باید توجّه بیشترِ شما به جوانان باشد. دلیل سوم این است که جوان، آسان‌پذیر و زودپذیر است؛ چون دل او نورانی است. هنوز آلودگی در دلهای جوانان به قدر افرادی از قبیل بنده که سنّی از آنها گذشته است، نیست و سخت‌پذیر نشده‌اند. نورانی هستند؛ می‌توانند به راحتی حقیقت را درک کنند و بیایند و آن را بشنوند و بپذیرند. این هم دلیل دیگری برای گزینش این قشر است. پس، از اوّل که شما به فکر تبلیغ هستید و می‌خواهید مطالبی را برای بیان دین و اخلاق و هر آنچه باید گفته شود، انتخاب کنید، هدف را مخاطبه با جوانان قرار دهید. این، نوع محتوا را تحت تأثیر قرار خواهد داد. امروز کدام محتوا مهمّ است؟ ما باید چه چیزی را در منبرِ تبلیغ، برای مردم بیان کنیم؟ می‌توان در یک کلمه گفت: مباحثی که عقاید دینی آنها را مستحکم و راسخ کند؛ لیکن همین جمله، قابل تفسیر و تبیین است. بعضی از عقاید دچار تزلزل و اضطراب نیست. آن کس که می‌خواهد مخاطب خود را هدایت کند، ابتدا باید ببیند آن بخش جهالت او و آن بخش آسیب‌پذیر ذهن او، کجاست. باید آن امواجی را که بر روی ذهن مخاطبین شما تلاش و کار می‌کند تا تخریب نماید، بشناسید، تا بدانید جوان، چه چیزی را احتیاج دارد که به او بگویید. طوری نباشد که دهها سؤال در ذهن مخاطب ما وجود داشته باشد و ما به جای پاسخگویی به آن سؤالها و استفهامها، یک مطلب دیگر را که اصلاً برای او مورد سؤال نیست، مطرح کنیم. این مطلبی که عرض می‌کنم، مربوط به ماه محرّمِ امسال و جمع حاضر نیست؛ این باید اساس کار تبلیغ ما باشد. اگر در دانشگاهها تبلیغ می‌کنیم؛ اگر در نیروهای مسلّح یا در قشرها و جوامع مختلف تبلیغ می‌کنیم - در هرجا که با مخاطبین خودمان مواجه هستیم - اوّل باید بدانیم که آن سؤال و استفهامی که در ذهن جوان است، چیست. البته مواردی هم پیش می‌آید که سؤال و استفهامی که در ذهن اوست، اهمیت کمی دارد و شما ترجیح می‌دهید چیز مهمتری رابه او بگویید. البته باید همین‌طور عمل کنید؛ لیکن امروز که شبهات، سؤالها و استفهامهای گوناگون را به فکر قشرهای مختلف - علی‌الخصوص جوانان - تزریق می‌کنند، مبلّغ دین بایستی آن شبهه را، آن موج مخرّب و مفسد و مضرّ را بشناسد تا بداند که می‌خواهد علاج چه دردی را بکند و کدام خلأ را می‌خواهد پر کند. یک نکته اساسیِ دیگر این است که امروز علاوه بر این‌که باید به مسائل اعتقادی اسلام پرداخت و اعتقاد به اسلام را در ذهنها و دلها راسخ نمود، باید اعتقاد به حاکمیت اسلام را هم راسخ کرد. این مطلب واضح است. این امری است که مسلمانان عالم در طول قرنهای متمادی و بخصوص متفکّرین بزرگ در قرن اخیر - از سید جمال اسدآبادی تا اقبال لاهوری، تا بزرگان فکر و اندیشه، تا علمای بزرگی در داخل کشور خود ما - دنبال آن بوده‌اند که دین خدا را حاکم کنند و این ادامه راه پیغمبران بوده است. امروز دستها، زبانها،

نوشته‌ها و امواج تبلیغاتی، در این امر واضح ایجاد خدشه و درباره آن، سؤال ایجاد می‌کنند. بایستی این را در ذهنها مستحکم کنید. باید بدانند که حاکمیت اسلام، یعنی حاکمیت عدل و علم و انصاف بر مجموعه انسانها. حاکمیتی که می‌تواند هم جسم انسانها، هم دل انسانها، هم عواطف، اخلاق و زندگی واقعی و زندگی معنوی آنها و هم دنیا و آخرتشان را آباد کند. حاکمیت دین یعنی این. حاکمیت دین، در مقابل حاکمیت طاغوت است؛ که «اذا تولی سعی فی‌الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل(۲)». حاکمیت طاغوت، حاکمیت فساد و حاکمیت ضایع کردن دین و دنیاست - نه فقط دین - کمااین‌که در گذشته کشور خودمان از نزدیک شاهد بودیم و کسانی که آن دوره را درک کردند، همه آن را حس نمودند. حاکمیت خدا، یعنی نجات و سعادت انسانها. حاکمیت دین خدا، یعنی پاسخگویی به نیازهای اساسی انسانها. هر نیازی که انسانها دارند - نیازهای معنوی، نیازهای مادّی، فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی و همه و همه - در ظلّ حاکمیت دین خدا تأمین می‌شود. بایستی اینها را برای مردم، بخصوص برای جوانان تبیین کنید. اگرچه ملت ما بحمداللَّه این بخش مسأله را از بنِ دندان معتقدند، آن را پذیرفته‌اند، با همه وجود از آن دفاع کردند و در هشت سال دفاع مقدّس، خونهایشان را در حاکمیت دین خدا دادند و امروز هم همان‌طور است؛ لیکن نباید از کید دشمن غافل شد. نباید از تلاش دشمن غافل شد. آنها کار می‌کنند، برای این‌که در درازمدّت، بهره آن را ببرند؛ استفاده آن را بکنند. از جمله چیزهایی که بخصوص در رابطه با جوانان، لازم است به آنها گفته شود و آنها به آن هدایت شوند، سوق دادن آنان به اندیشیدن، تعقّل، اخلاق اسلامی، حلم، اجتناب از شتابزدگی و عجله در امور، اجتناب از تندخویی و اِعمال خشونت است. در محیط اسلامی آن وقتی می‌شود حقایق را به اعماق دلها نفوذ داد که زبان لیّن، رفتار اندیشمندانه و عاقلانه در میان باشد و حلم وجود داشته باشد. حلم، عبارت است از همان ظرفیّت داشتن - به اصطلاح عمومی مردم - جنبه داشتن و در قضایای گوناگون، آتشی نشدن؛ در وقت اِعمال غضب، غضب را اعمال کردن، که هر انسان عاقلی هم در جنگها و در برخورد با دشمنان، اعمال می‌کند. اما در زندگی روزمرّه، مبنای کار جامعه اسلامی بر تأمّل، تدبّر، اندیشیدن، جوانب را دیدن، عاقلانه و منصفانه با قضایا مواجه شدن و شتابزده نبودن در داوری است. اینها را به جوانان تعلیم دهید. جوانان را جوانانِ پرداخته و ساخته امّت اسلام و اخلاق اسلامی بار آورید. اینها لازم است. از جمله نکاتی که باید به مردم - بخصوص به جوانان - بگویید، نعمت بزرگی است که خدای متعال به وسیله رهبر عظیم‌الشّأن و عظیم‌القدر و کم‌نظیر و حرکت عظیم ملت ایران در این انقلاب عظیم به ما داد. جوانان امروز، قبل از این انقلاب را ندیدند، با آن آشنا نیستند و نمی‌دانند در این مملکت چه بود و چه ذلّتی بر ملت ایران حاکم بود! در پنجاه سالِ آخر قبل از انقلاب، دو نفر در این مملکت حکومت کردند - پدر و پسر - که هر دو را بیگانگان بر سرِ کار آوردند. رضاخان را انگلیسیها از میان فوج قزّاق پیدا کردند - به یک قلدر بی‌باک و بی‌محابا احتیاج داشتند - آوردند و دست او سلاح دادند! دست، پشتش زدند، او را آوردند تا به مقام سلطنت رساندند، بعد مقاصد خودشان را به وسیله او اِعمال کردند! آن کاری را که می‌خواستند در این مملکت بکنند به وسیله او کردند. آن ضربه‌ای را که می‌خواستند به دین، به روحانیت، به سنّتهای قدیمی و ملی این کشور و به پایه‌های دینی و اعتقادی این کشور بزنند، به وسیله او زدند. چون آدم بی‌باک و گستاخی بود، به درد آنها می‌خورد! انگلیسیها مدّتها - از قبل از مشروطیت - دنبال وسیله نفوذی در این کشور می‌گشتند؛ اما نمی‌شد. بیشتر هم علما مانع نفوذ بودند. این آدم، آدمی بود که می‌دانستند در برخورد با علما، گستاخ و بی‌باک است. او را بر سرِ کار آوردند و هر کار خواستند، به وسیله او انجام دادند! بعد هم چون دیدند که از لحاظ سیاسی به سمتِ دیگری گرایش پیدا می‌کند، او را برداشتند و پسرش را جایش گذاشتند! برای یک ملت - برای ملت ایران - هیچ ننگی بالاتر از این نیست که حکام، فرمانروایان، سیاستمداران و سررشته‌داران امور کشور را دولت انگلیس به وسیله سفارتخانه خود بیاورد و ببرد! کدام ننگ برای یک ملت، از این بالاتر است؟! خاطراتی را که از عناصر دوران پهلوی نوشته‌اند، بخوانید! بعد از آن‌که در سال ۱۳۲۰ رضاخان را بردند، پسر او محمدرضا تا چند روز نمی‌دانست که آیا پادشاه خواهد بود یا نه! کسی را به سفارت انگلیس فرستاد، آنها گفتند که بله، عیبی ندارد، پادشاه باشد، به شرطی که فلان

کار را نکند و فلان کار را بکند! خوشحال شد. اینها حقایق این کشور است. پنجاه سال حکومت ایران که حکومت دیکتاتوری، سلطنتی، طاغوتی، فاسد و آن چنانی بود، به وسیله دو نفری انجام گرفت که آنها را بیگانگان بر سرِ کار آوردند و مردم هیچ نقشی نداشتند. قبل از آن هم که حکومت قاجار و حکومت سلاطین بود. شرحِ حال این سلاطین را ببینید! مردم که هیچ، مردم که اصلاً برای آنها قابل ذکر نبودند! عمّال دولت را از صدر اعظم تا پایین، نوکران خودشان می‌دانستند و به آنها می‌گفتند شما در بین نوکران ما چنین هستید، چنان هستید! چنین حکومتهایی بر این کشور حاکم بوده‌اند! این برای اولین بار در طول قرون متمادی است که به برکت انقلاب در این کشور، حکومتهایی سر کار می‌آیند که ملاک مسؤولان حکومتها، علم، تقوا، عدالت، مردم‌دوستی و گزینش مردم است. با مردمند؛ برای مردم و در خدمت مردمند؛ اهل سوء استفاده، دزدی و سرسپردگی به دشمن نیستند. این حقایق در تاریخ طولانی ایران، قرنها سابقه نداشته است. اینها را اسلام و انقلاب به این ملت داد. اینها را باید برای نسل جوان تشریح کنید؛ بدانند کشور ایران چه بود و چه شد! از کجا به کجا آمد! امروز تفاله‌های همان رژیمهای وابسته فاسدِ ذلیلِ توسری خورده حقیر، در دامن همان اربابهایی که آن روز به ایشان پول می‌دادند، نشسته‌اند! امروز هم به ایشان پول می‌دهند، میکروفون دستشان می‌دهند، با ایشان مصاحبه می‌کنند، پخش می‌کنند، رادیو و روزنامه درست می‌کنند؛ آن وقت به فلان نقطه جمهوری اسلامی - یک گوشه از نظام عظیم و دستگاه عریض و طویل حکومت اسلامی - اشکالی را وارد می‌کنند و آن را بزرگ و در رادیوهایشان پخش می‌کنند! باید جوانان اینها را بدانند؛ اینها نکات مهمّی است. امروز تبلیغ دین و تبیین حقایق، بایستی این چیزها را هم در بربگیرد و شامل این چیزها هم بشود. از جمله چیزهای مهمی که بایستی در تبلیغات، مردم را به آن توجّه دهید، مسأله وحدت و اتّفاق و اتّحاد ملت است. عزیزان من! امروز وقتی که من به امواج تبلیغاتی دشمنان نگاه می‌کنم و نیز به آنچه که به تبع آنها بعضی از انسانهای غافل یا مغرض و بددل ترویج می‌کنند، همین خطّ اختلاف، خطّ ایجاد تشنج و ایجاد درگیری آحاد مردم و بزرگ کردن چیزهای کوچک است. مبادا در منابر عمومی، در آن‌جایی که بایستی دین و اخلاق تبلیغ شود، مسائل اختلافی را مطرح و اختلافها را بزرگ کنید! دشمن سعی می‌کند اختلافات کوچک را بزرگ جلوه دهد. از اوّلِ انقلاب، این‌طور بوده است و فقط امروز نیست. از اوّلِ انقلاب، از قبل از جنگ، حتی در دوران جنگ با حضور امام بزرگوار، همیشه این‌طور بوده است. سعی می‌کردند چیز کوچکی را به عنوان سندی بر وجود اختلاف و شکاف، با شیوه‌های روانشناسانه تبلیغی، آن‌چنان بزرگ جلوه دهند که هر کس گوش می‌کند خیال کند که در کشور، غوغایی از زد و خورد و اختناق است؛ در حالی که چنین چیزی نبود؛ الان هم نیست. متأسّفانه بعضی از مطبوعات خودِ ما هم بی‌توجّه، همین خط را دنبال می‌کنند! در حالی که امروز مسؤولین کشور و دولت خدمتگزار، احتیاج به فضای آرامی دارند تا بتوانند به مسائل عمده کشور برسند، مسائل اقتصادی را سر و سامانی بدهند و بتوانند مشکلات و گره‌ها را باز کنند. البته دولتها برای بازکردن گره‌ها هستند و همه تلاش خودشان را هم می‌کنند؛ اما این احتیاج به جوّ آرام و همدلی بین آحاد مردم دارد. بعضی از قلمها نمی‌توانند آرام بگیرند! حتّی گاهی به بهانه حمایت از دولت هم بیشتر فضا را متشنّج و جوسازی می‌کنند! اینها مسائل مهمّی است. تبلیغ دین و تبیین حقایق که وظیفه علما و مبلّغین بزرگ اسلام است، امروز شامل همه اینهاست. اگر ما از لحاظ اقتصاد به بالاترین مقام برسیم و از لحاظ سیاست، همین اقتدار و عزّتی را که امروز داریم، چند برابر کنیم، ولی اخلاقهای مردم ما، اخلاقهای اسلامی نباشد؛ در میان ما گذشت، صبر، حلم و خوش‌بینی نباشد، اساس کار از بین خواهد رفت. اساس کار، اخلاق است. همه اینها مقدّمه اخلاق حسنه است - بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق - (۳) حکومت اسلامی برای این است که انسانها در این فضا تربیت شوند، اخلاق آنها تعالی پیدا کند، به خدا نزدیکتر شوند و قصد قربت کنند. سیاست هم قصد قربت لازم دارد. مسائل سیاسی هم قصد قربت لازم دارد. آن که در مسائل سیاسی چیزی می‌گوید و آن که چیزی می‌نویسد؛ آن که تحلیل می‌کند و آن که تصمیم می‌گیرد، بایستی بتواند قصد قربت کند. قصد قربت چه زمانی است؟ آن وقتی است که مطالعه و بررسی کنید، ببینید رضای خدا در این کار هست؟ اگر رضای خدا را در این کار دیدید، می‌توانید قصد قربت کنید. پس اوّل، احراز رضای خدا لازم

است. ببینید چقدر خط روشن است و چطور بعضی توجّه نمی‌کنند! امیدواریم خداوند متعال به شما توفیق دهد که ان‌شاءاللَّه به برکت این ماه - ماه امام حسین (علیه‌السّلام)، ماه ایثار و شهادت، ماه بروز عالیترین جلوه‌های اخلاق - بتوانید با مطالب متقن، محکم،متین و مورد نیاز قشرهای مختلف مردم، جامعه و مردم ما را یک قدم به سمت تعالی و تکامل خودشان جلو ببرید و رضای الهی را کسب کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

--------------------------- ۱) آل عمران: ۱۸۷ ۲) بقره: ۲۰۵ ۳) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۲

بیانات در دیدار صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با جوانان به مناسبت هفته جوان

بیانات در دیدار صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با جوانان به مناسبت هفته جوان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از دیدن جوانان چه احساسی به شما دست می‌دهد و اوّلین مطلبی که به آنان می‌گویید، چیست؟ وقتی با جوانان هستم و در محیط جوان قرار دارم، احساس من مثل احساس کسی است که در هوای صبحگاه تنفّس می‌کند؛ احساس تازگی و طراوت می‌کنم. آن چیزی هم که معمولاً در ملاقات با جوانان، اوّل بار به ذهن من می‌رسد و بارها به آن فکر کرده‌ام، این است که آیا اینها خودشان می‌دانند که چه ستاره‌ای در جبینشان می‌درخشد؟ من این ستاره را می‌بینم؛ اما آیا خودشان هم می‌بینند؟ ستاره جوانی، ستاره بسیار درخشان و خوش‌طالعی است. اگر جوانان این گوهر قیمتی و بی‌نظیر را در وجود خودشان حس کنند، فکر می‌کنم که ان‌شاءاللَّه از آن خوب استفاده خواهند کرد. جنابعالی دوره جوانی خود را چگونه گذراندید؟ آن وقتها مثل حالا نبود؛ انصافاً وضع خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط دلنشینی نبود؛ نه برای من که آن وقت طلبه بودم - من در دوره کودکی هم از دبستان طلبه بودم - بلکه برای همه جوانان. به جوان اعتنا نمی‌شد. خیلی استعدادها در داخل جوانان می‌مرد. ما در مقابل چشم خودمان، این را شاهد بودیم. من خودم در محیط طلبگی‌ام این را می‌دیدم. بعد هم که با محیطهای بیرون طلبگی، با محیط دانشگاه و دانشجویان ارتباط پیدا کردم - سالهای متمادی، من با دانشجویان ارتباط داشتم و مأنوس بودم - در آنها هم دیدم که همین‌طور است. آن قدر استعدادهای درخشان بود. آن‌قدر افرادی بودند که ممکن بود در این رشته‌ای که درس می‌خوانند، استعداد چندانی نداشته باشند؛ اما ممکن بود استعداد دیگری در وجودشان باشد، که کسی نمی‌فهمید و نمی‌دانست. همان‌طور که آقای میرباقری اشاره کردند و درست هم گفتند، قبل از انقلاب، همه دوران جوانی من غالباً با جوانان گذشته است. وقتی انقلاب پیروز شد، من حدوداً سی‌ونه ساله بودم. تمام مدت دوره از هفده، هجده سالگی من تا آن تاریخ، با جوانان بود؛ چه جوانان حوزه علمی و تحصیلی دینی و چه جوانان خارج از این حوزه. چیزی که حس می‌کردم این بود که رژیم محمّدرضا پهلوی کاری کرده بود که جوانان به سمت ابتذال می‌رفتند. ابتذال، نه فقط ابتذال اخلاقی؛ ابتذال هویّت و ابتذال شخصیّت. البته من نمی‌توانم ادّعا کنم که خودِ آن رژیم برنامه‌ریزی کرده بود که جوانان مملکت را به ابتذال بکشاند - ممکن است این‌طور بوده، ممکن هم هست نبوده باشد - اما آنچه مسلّم می‌توانم بگویم، این است که آنها برنامه‌هایی ریخته بودند و به گونه‌ای مملکت را اداره می‌کردند که لازمه‌اش این بود؛ یعنی از مسائل سیاسی دور، از مسائل زندگی دور. شما باور می‌کنید که من و امثال من، تا سنین مثلاً بیست و چندسالگی، دولتهایی را که برسرِ کار بودند، اصلاً نمی‌شناختیم که چه کسانی هستند؟! حالا شما در این مملکت کسی را می‌شناسید که نداند وزیر آموزش و پرورش کیست؟ وزیر اقتصاد و دارایی کیست؟ یا مثلاً رئیس جمهور را کسی نشناسد؟ در اقصی نقاط کشور هم همه اطّلاع دارند. آن زمان، همه قشرها - از جمله جوانان - اصلاً به‌کل از مسائل سیاسی غافل بودند. بیشترین سرگرمی جوانان، به مسائل روزمرّه بود. بعضی در غم نان، مشغول کار سخت بودند، برای این که یک لقمه نان گیر بیاورند و بخورند، که آن هم البته مقداری از درآمدشان صرف خوردن نمی‌شد؛ صرف کارهای حاشیه‌ای می‌شد. شما اگر این کتابهایی را که در دوره جوانی ما درباره امریکای لاتین و آفریقا نوشته شده است، خوانده باشید - مثل کتابهای «فرانتس فانون» و کسانی دیگر که آن زمانها کتاب می‌نوشتند و امروز

هم کتابهایشان به اعتبار خودشان باقی است - درمی‌یابید که وضع ما هم همین‌طور بود. در مورد ایران کسی جرأت نمی‌کرد بنویسد؛ اما در مورد مثلاً آفریقا یا شیلی یا مکزیک راحت می‌نوشتند. من با خواندن این کتابها می‌دیدم که عیناً وضع ما همین گونه است. یعنی آن جوان کارگر هم بعد از آن که کار سخت می‌کرد و یک‌شاهی، صَنّار گیر می‌آورد، نصف این پول صرف عیّاشی و ولگردی و هرزه‌گری و این‌طور چیزها می‌شد. اینها همان چیزی بود که ما در آن کتابها می‌خواندیم و می‌دیدیم که در واقعیّت جامعه خودمان هم همین‌طور است. انصافاً خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط خوبی نبود. البته در داخل دل جوانان و محیط جوان، طور دیگری بود؛ چون جوان اساساً اهل نشاط و امید و هیجان و اینهاست. من خودم شخصاً جوانیِ بسیار پُرهیجانی داشتم. هم قبل از شروع انقلاب، به خاطر فعّالیتهای ادبی و هنری و امثال اینها، هیجانی در زندگی من بود و هم بعد که مبارزات در سال ۱۳۴۱ شروع شد، که من در آن سال، بیست و سه سالم بود. طبعاً دیگر ما در قلب هیجانهای اساسی کشور قرار گرفتیم و من در سال چهل و دو، دو مرتبه به زندان افتادم؛ بازداشت، زندان، بازجویی. می‌دانید که اینها به انسان هیجان می‌دهد. بعد که انسان بیرون می‌آمد و خیل عظیم مردمی را که به این ارزشها علاقه‌مند بودند، و رهبری مثل امام رضوان‌اللَّه علیه را که به هدایت مردم می‌پرداخت و کارها و فکرها و راهها را تصحیح می‌کرد، مشاهده می‌نمود، هیجانش بیشتر می‌شد. این بود که زندگی برای امثال من که در این مقوله‌ها زندگی و فکر می‌کردند، خیلی پُرهیجان بود؛ اما همه این‌طور نبودند. البته جوانان طبعاً دور هم که جمع می‌شوند، چون طبیعتاً دلشان گرم است - یعنی یک نوع حالت سرزندگی و شادی در طینتشان است - از همه چیز لذّت می‌برند. جوان از خوراک لذّت می‌برد، از حرف زدن لذّت می‌برد، از در آیینه نگاه کردن لذّت می‌برد، از تفریح لذّت می‌برد. شما باور نمی‌کنید که انسان وقتی از سنین جوانی گذشت، آن لذّتی را که شما مثلاً از یک غذای خوشمزه می‌برید، دیگر نمی‌برد و نمی‌داند چیست! آن وقتها گاهی بزرگترهای ما - کسانی که در سنین حالای من بودند - چیزهایی می‌گفتند که ما تعجّب می‌کردیم چطور اینها این‌گونه فکر می‌کنند؟ حالا ـ می‌بینیم نخیر؛ آن بیچاره‌ها خیلی هم بی‌راه نمی‌گفتند. البته من خودم را به‌کلّی از جوانی منقطع نکرده‌ام. هنوز هم در خودم چیزی از جوانی احساس می‌کنم و نمی‌گذارم که به آن حالت بیفتم. الحمدللَّه تا به‌حال نگذاشته‌ام و بعد از این هم نمی‌گذارم؛ اما آنها که خودشان را در دست پیری رها کرده بودند، قهراً التذادی که جوان از همه شؤون زندگی خودش دارد، احساس نمی‌کردند. آن وقت این حالت بود. نمی‌گویم که فضای غم حاکم بود - این را ادّعا نمی‌کنم - اما فضای غفلت و بی‌خبری و بی‌هویّتی حاکم بود. این هم بود که آن وقت من و امثال من که در زمینه مسائل مبارزه، به طور جدّی و عمیق فکر می‌کردیم، همّتمان را بر این گذاشتیم که تا آن‌جایی که می‌توانیم، جوانان را از دایره نفوذ فرهنگی رژیم بیرون بکشیم. من خودم مثلاً مسجد می‌رفتم، درس تفسیر می‌گفتم، سخنرانیِ بعد از نماز می‌کردم، گاهی به شهرستانها می‌رفتم سخنرانی می‌کردم. نقطه اصلی توجّه من این بود که جوانان را از کمند فرهنگی رژیم بیرون بکشم. خود من آن وقتها این را به «تور نامریی» تعبیر می‌کردم. می‌گفتم یک تور نامریی وجود دارد که همه را به سمتی می‌کشد! من می‌خواهم این تور نامریی را تا آن‌جا که بشود، پاره کنم و هر مقدار که می‌توانم، جوانان را از کمند و دام این تور بیرون بکشم. هر کس از آن کمند فکری خارج می‌شد - که خصوصیّتش هم این بود که اوّلاً ـ به تدیّن و ثانیاً به تفکرات امام گرایش پیدا می‌کرد - یک نوع مصونیتی می‌یافت. آن روز این گونه بود. همان نسل هم، بعدها پایه‌های اصلی انقلاب شدند. الان هم که من در همین زمان به جامعه خودمان نگاه می‌کنم، خیلی از افراد آن نسل را - چه کسانی که با من مرتبط بودند، چه کسانی که حتّی مرتبط نبودند - می‌توانم شناسایی کنم. به هر حال، الان شما زمان بهتری دارید. فضا، فضای بهتری است. البته نمی‌گویم که برای جوان همه چیز فراهم است و همه چیز آن‌گونه که باید باشد، هست؛ اما در مقام مقایسه با آن زمان، امروز وضع از آن روز خیلی بهتر است. اگر جوانی بخواهد خوب زندگی کند و هویّت انسانی و شخصیّت خودش را بیابد، به نظر من امروز می‌تواند. تعریف شما از یک جوان مسلمان و خصوصیّات او چیست؟ چگونه یک جوان می‌تواند مسیر زندگی را طی کند و به اهدافش برسد؟ البته به‌راحتی نمی‌شود طی کرد. این شرطی که شما گذاشتید، کار مرا در

پاسخ دادن خیلی مشکل می‌کند. هیچ راه جدّیِ مهم را واقعاً نمی‌شود به‌راحتی طی کرد. بالاخره اگر انسان می‌خواهد به چیز باارزشی دست پیدا کند، باید مقداری زحمت و تلاش را با خودش همراه کند - این ناگزیر است - منتها ببینید؛ من اساساً در بین این خصوصیّات مهمّی که جوانان دارند، سه خصوصیّت را خیلی بارز می‌بینم، که اگر آنها مشخّص گردد، و اگر آنها به سمت درستی هدایت شود، به نظر می‌آید که می‌شود به این سؤال شما پاسخ داد. آن سه خصوصیّت عبارت است از: انرژی، امید، ابتکار. اینها سه خصوصیت برجسته در جوان است. اگر واقعاً رسانه‌ها در کمکهای فرهنگی که به ما می‌کنند - چه گویندگان مذهبی، چه گویندگان مسائل فکری و فرهنگی، چه صدا و سیما و چه مدرسه‌ها - بتوانند این سه خصوصیت عمده را درست هدایت کنند، من خیال می‌کنم که خیلی راحت می‌شود یک جوان راه اسلامی را پیدا کند؛ چون اسلام هم چیزی که از ما می‌خواهد این است که ما استعدادهای خودمان را به فعلیّت برسانیم. البته در قرآن یک نکته بسیار اساسی هست - بد نیست من این را به شما جوانان عزیز بگویم - و آن توجّه دادن به تقواست. وقتی که افراد می‌خواهند پیش خودشان تصویری از تقوا درست کنند، به ذهنشان نماز و روزه و عبادت و ذکر و دعا می‌آید. ممکن است همه اینها در تقوا باشد، اما هیچکدام از آنها معنای تقوا نیست. تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار می‌کند و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب کند؛ مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه اسب در دستش است و می‌داند کجا می‌خواهد برود. تقوا، این است. آدمی که تقوا ندارد، حرکات و تصمیمها و آینده‌اش در اختیار خودش نیست. به تعبیر خطبه نهج‌البلاغه(۱): کسی است که او را روی اسب سرکشی انداخته‌اند؛ نه این که او سوار شده است. اگر هم سوار شده، اسب‌سواری بلد نیست. دهانه در دستش است، اما نمی‌داند چگونه باید سوار اسب شود. نمی‌داند کجا خواهد رفت. هرجا که اسب او را کشید، او هم مجبور است برود و قطعاً نجاتی در انتظار او نیست. این اسب هم سرکش است. اگر ما تقوا را با همین معنا در نظر بگیریم، به نظر من راحت می‌شود راه را طی کرد. البته باز هم نه آن‌طور که خیلی راحت باشد. به هرحال، می‌شود، ممکن است و واقعاً عملی است که یک جوان راه اسلامی زندگی کردن را پیدا کند. اگر متدیّن است، ببینید چه کار می‌کند. این اقدام، این حرف، این رفاقت، این درس و این فعل و درک، آیا درست است یا درست نیست. همین که او فکر می‌کند درست است یا درست نیست، این همان تقواست. اگر متدیّن نیست، چنانچه همین حالت را داشته باشد، این حالت او را به دین راهنمایی خواهد کرد. قرآن کریم می‌گوید: «هدی للمتقین»(۲)؛ نمی‌گوید «هدی للمؤمنین». «هدی للمتّقین»؛ یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد - ممکن است کسی دین نداشته باشد، اما به همین معنایی که گفتم، تقوا داشته باشد - او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست. بستگی به شانسش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی می‌ماند؛ اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمی‌ماند. بنابراین، اگر بتوانیم از آن سه خصوصیّت باتقوا کار بکشیم و درست هدایت شود، به نظرم خیلی خوب می‌شود جوانان در شکلی که اسلام می‌پسندد، زندگی کنند؛ بخصوص که خوشبختانه امروز کشور ما کشوری اسلامی است. این، امر خیلی مهمّی است. حکومت - یعنی اقتدار ملی - در اختیار اسلام است. کسانی که زمامهای امور در دستشان است، عمیقاً به اسلام معتقدند. مردم هم که ایمان در عمق جانشان جا دارد. لذا زمینه برای مسلمان شدن و مسلمان زیستن خیلی زیاد است. من یک مثال کوتاه هم بزنم و پاسخ سؤال شما را به پایان ببرم. در دوره جنگ که شما متأسّفانه اعتلای آن دوره را درک نکردید - البته جنگ را درک نکردید و این تأسّف ندارد؛ اما آن خصوصیات بی‌نظیر را شما درک نکردید و آدم افسوس می‌خورد - جوانان هجده و بیست ساله‌ای که در سنین شما بودند، از لحاظ لطافت و صفای معنوی، گاهی به حدّ عارفی که چهل سال در راه خدا سلوک کرده بود، می‌رسیدند! آدم این را در وجود آنها احساس می‌کرد. کم هم نبودند؛ فراوان بودند. من همان وقتها در مقابل چنین جوانانی که قرار می‌گرفتم، احساس خضوع حقیقی می‌کردم؛ نه این‌که بخواهم تواضع کنم. دیده‌اید انسان در مقابل بزرگی که قرار می‌گیرد و کمالات او را که می‌بیند، ضعف خودش را می‌فهمد! من همان احساس را

در مقابل یک جوان بسیجی و یک جوان رزمنده در خودم می‌دیدم و می‌یافتم. آن فضا، چنان فضایی بود که می‌توانست یک جوان معمولی را این‌گونه متحوّل کند. شما می‌دانید که جوانان در دنیا چگونه‌اند؛ گروههای «رپ» و فلان و هزار نوع بلیّه اخلاقی و فکری. جوانان دنیا واقعاً به هزار نوع ابتلائات مبتلاـ هستند. گروههای «رپ» و این چیزهایی که حالا هست، زمان ما هم البته بود. زمان ما «بیتل»های معروف بودند که حالا شنیده‌ام پیرمرد شده‌اند. چند وقت پیش دیدم که در یک مجلّه خارجی شرح حالشان را نوشته‌اند که هر کدام کجا هستند و چه کار می‌کنند. آن گرفتاریهای روحی، آن عقده‌های روانی، آنها را به این وادیها می‌کشاند. حالا کسانی که در کشورهای عقب‌افتاده و دوردست از آنها تقلید می‌کنند، نمی‌فهمند که آن بیچاره‌ها دچار چه بیماری‌ای هستند! خیال می‌کنند پیشرفتی است؛ در حالی که این یک انحطاط و سقوط است. در حالی که دنیا گرفتار چنین وضعی بود، جوانان ما آن‌طور وضعی داشتند. در ایران، جوان، سرشار، مستغنی، سربلند، بااحساس شادی عمیق در قلب خود، احساس انجام وظیفه، احساس روشن‌بودن هدف - که چه کار می‌کند و برای که کار می‌کند - و بحمداللَّه فائز و برخوردار به اعتلای حقیقی و معنوی بود که خدای متعال به او داده بود. به عنوان یک دختر دانشجو، ما چگونه می‌توانیم از زندگانی حضرت زهرا علیهاسلام الگو بگیریم؟ الگوهای خود شما در دوره جوانی چه کسانی بوده‌اند؟ سؤال خوبی است. اولاً من به شما بگویم که الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شماست. این الگوی قراردادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمی‌شود. الگو را باید خودمان پیدا کنیم؛ یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره‌ای که در جلوِ چشممان می‌آید، کدام را بیشتر می‌پسندیم؛ طبعاً این الگوی ما می‌شود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، بخصوص مسلمانی که با زندگی ائمّه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست و الگو هم کم نیست. حالا خود شما خوشبختانه از حضرت زهرا سلام‌اللَّه علیها اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدّس فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها چند جمله بگویم؛ شاید این سررشته‌ای در زمینه بقیه ائمّه و بزرگان شود و بتوانید فکر کنید. شما خانمی که در دوره پیشرفت علمی و صنعتی و فنآوری و دنیای بزرگ و تمدّن مادّی و این همه پدیده‌های جدید زندگی می‌کنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزاروچهارصد سال پیش توقّع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید می‌خواهید ببینید چگونه دانشگاه می‌رفته است؟ یا وقتی که مثلاًـ در مسائل سیاست جهانی فکر می‌کرده، چگونه فکر می‌کرده است؟ اینها که نیست. یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست؛ آنها را بایستی مشخّص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسائل مربوط به حوادث پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد کند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقت مربوط به دوره‌ای است که مترو هست و قطار هست و جت هست و رایانه هست؛ یک وقت مربوط به دوره‌ای است که نه، این چیزها نیست؛ اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه می‌کند. انسان دوگونه می‌تواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسؤولانه، یکی بی‌تفاوت. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه‌ای، با چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر می‌کند الگوی او می‌تواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید. من این موضوع را یک وقت در سخنرانی هم گفته‌ام. در این سخنرانیهای ما هم گاهی حرفهای خوبی در گوشه کنار هست؛ منتها غالباً دقّت نمی‌شود و همین‌طور ناپدید می‌گردد! ببینید؛ مثلاً حضرت زهرا سلام‌اللَّه‌علیها در سنین شش، هفت سالگی بودند - اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است - که قضیه شعب ابی‌طالب پیش آمد. شعب ابی‌طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بود، بتدریج مردم مکه - بخصوص جوانان، بخصوص برده‌ها - به حضرت می‌گرویدند و بزرگان طاغوت - مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند، جز این‌که پیامبر و همه مجموعه دوروبرش را از مدینه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که دهها خانوار می‌شدند و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی‌طالب - با این‌که ابی‌طالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک می‌شدند، همه را از مکه

بیرون کردنـد. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟ تصادفاً جناب ابی‌طالب، در گوشه‌ای از نزدیکی مکه - فرضاً چند کیلومتری مکـه - در شکاف کـوهی ملکی داشت؛ اسـمش «شـعب ابی‌طـالب» بـود. شـعب، یعنی همین شـکاف کـوه؛ یـک درّه کوچـک. ما مشـهدیها به چنین جایی «بازه» می‌گوییم. اتفاقاً این از آن لغتهای صحیحِ دقیقِ فارسیِ سره هم هست که به لهجه محلی، روستاییها به آن «بَزَه» می‌گوینـد؛ اما همان اصلـش «بازه» است. جناب ابی‌طالب یک بازه یا یک شـعب داشت؛ گفتنـد به آن‌جا برویم. حالا شـما فکرش را بکنیـد! در مکه، روزهـا هوا گرم و شـبها بی‌نهـایت سـرد بود؛ یعنی وضـعیتی غیرقابـل تحمّـل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چقدر گرسـنگی کشیدند، چقدر سختی کشیدند، چقدر محنت بردند، خدا می‌داند. یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن‌جا بود. پیـامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقـط مسؤولیت رهبری به معنـای اداره یک جمعیت نبود؛ بایـد می‌توانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده‌انـد، دفاع کنـد. می‌دانیـد وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضیند؛ می‌گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا می‌شود، همه دچـار تردیـد می‌شونـد، می‌گوینـد ایشان ما را آورد؛ ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار شویم! البته ایمانهای قوی می‌ایسـتند؛ اما بالأخره همه سـختیها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شـدّت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی‌طالب که پشتیبان پیامبر و امیـد او محسوب می‌شـد، و خدیجه کبری که او هم بزرگترین کمک روحی برای پیامبر به‌شـمار می‌رفت، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند! حادثه خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد. من نمی‌دانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه کاری بوده‌اید، تا بدانید معنای مسؤولیت یک مجموعه چیست!؟ در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره می‌شود. در این شرایط، نقش فاطمه زهرا سـلام‌اللَّه‌علیها را ببینیـد. آدم تاریـخ را که نگاه می‌کنـد، این‌گونه موارد را در گوشه کنارها هم بایـد پیـدا کنـد؛ متأسـفانه هیچ فصـلی برای این‌طور چیزها باز نکرده‌اند. فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن‌جـا بوده که گفتنـد فـاطمه «امّ ابیهـا» - مادر پـدرش - است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شـش، هفت ساله این‌گونه بوده است. البته در محیطهای عربی و در محیطهای گرم، دختران زودتر رشـد جسـمی و روحی می‌کننـد؛ مثلاً به اندازه رشد یک دختر ده، دوازده ساله امروز. این، احساس مسؤولیت است. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد، که نسـبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسؤولیت و احساس نشاط کند؟ آن سرمایه عظیم نشاطی را که در وجود اوست، خرج کند، برای این‌که غبار کـدورت و غم را از چهره پـدری که مثلاً حـدود پنجاه سال از سـنش می‌گـذرد و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهمّ است. نمونه بعد، مسأله همسرداری و شوهرداری است. یک وقت انسان فکر می‌کنـد که شوهرداری، یعنی انسان در آشپزخانه غـذا را بپزد، اتاق را تر و تمیز و پتو را پهن کنـد و مثل قدیمیها تشـکچه بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید! شوهرداری که فقط این نیست. شـما ببینید شوهرداری فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه حضور داشت، حدود نُه سالش حضـرت زهرا و حضـرت امیرالمؤمنین علیهماالسّـلام با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نُه سال، جنگهای کوچک و بزرگی ذکر کرده‌اند - حدود شـصت جنگ اتّفاق افتاده - که در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتّب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می‌ماند - این قدر جبهه وابسـته به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبه‌راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده‌ایم: «و یطعمون الطّعام علی حبّه مسـکیناً و یتیماً و اسیراً انّما نطعمکم لوجه اللَّه»(۳)؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم می‌کنـد. ببینیـد انسان چقدر روحیه قوی می‌خواهـد داشـته باشـد تـا بتوانـد این شوهر را تجهیز کنـد؛ دل او را از وسوسه اهل و عیال و گرفتاریهای زنـدگی خالی کنـد؛ به او دلگرمی دهـد؛ بچه‌ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شـما بگویید امام حسن و امام حسـین علیهما السّـلام، امام بودند و طینت امامت داشـتند؛ زینب علیهاسـلام که امام نبود. فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها او را در همین مدت نُه سال تربیت کرده بود.

بعد از پیامبر هم که ایشان مدّت زیادی زنده نماند. این‌طور خانه‌داری، این‌طور شوهرداری و این‌طور کدبانویی کرد و این‌طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفت. آیا اینها نمی‌توانند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه‌دار یا مُشرف به خانه‌داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. حالا بعد از قضیه وفات پیامبر، آمدنِ به مسجد و آن خطبه عجیب را خواندن، خیلی شگفت‌انگیز است! اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، می‌فهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله، بیست ساله و حداکثر بیست‌وچهار ساله - که البته سنّ دقیق آن حضرت مسلّم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلّم نیست و در آن اختلاف است - آن هم با آن مصیبتها و سختیها به مسجد می‌آید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی می‌کند که آن سخنرانی، کلمه به کلمه‌اش در تاریخ می‌ماند. عربها به حافظه خوش معروف بودند. یک نفر می‌آمد یک قصیده هشتاد بیتی می‌خواند، بعد از این‌که جلسه تمام می‌شد، ده نفر می‌گرفتند آن را می‌نوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این‌گونه مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده می‌شد و ضبط می‌گردید. این خطبه‌ها و این حدیثها، غالباً این‌گونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند و این خطبه‌ها تا امروز مانده است. کلماتِ مفت در تاریخ نمی‌ماند؛ هر حرفی نمی‌ماند. این‌قدر حرفها زده شده، آن‌قدر سخنرانی شده، آن‌قدر مطلب گفته شده، آن‌قدر شعر سروده شده؛ اما نمانده است و کسی به آنها اعتنا نمی‌کند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه می‌دارد و بعد از هزاروچهارصد سال هر انسان که می‌نگرد، احساس خضوع می‌کند، این یک عظمت را نشان می‌دهد. به نظر من، این برای یک دخترِ جوان الگوست. شما راست می‌گویید؛ تقصیر ما متصدّیان این امور است. البته منظورم امور دولتی نیست؛ منظورم امور معنوی و دینی است که این جوانب را، آن چنان که باید و شاید، درست در مقابل نسل جوان قرار نداده‌ایم؛ اما شما خودتان هم می‌توانید در این زمینه‌ها کار کنید. همه زندگی ائمّه از این قبیل دارد. زندگی امام جواد علیه‌السّلام هم الگوست. امام جواد علیه‌السّلام - امامی با آن همه مقامات، با آن همه عظمت - در بیست‌وپنج سالگی از دنیا رفت. این نیست که ما بگوییم؛ تاریخ می‌گوید؛ تاریخی که غیر شیعه آن را نوشته است. آن بزرگوار، در دوران جوانی و خردسالی و نوجوانی، در چشم مأمون و در چشم همه، عظمتی پیدا کرد. اینها چیزهای خیلی مهمّی است؛ اینها می‌تواند برای ما الگو باشد. البته در زمان خودمان هم الگو داریم. امام الگوست. این جوانان بسیجی ما الگو هستند؛ هم کسانی که شهید شدند، و هم کسانی که امروز زنده‌اند. البته طبیعت انسان این‌گونه است که درباره کسانی که رفته‌اند و شهید شده‌اند، راحت‌تر می‌شود حرف زد. ببینید چه الگوهایی می‌شود پیدا کرد! ما در جنگ کسانی را دیدیم که از شهر یا از روستای خودشان بیرون آمده بودند؛ در حالی که یک آدم کاملاً معمولی به نظر می‌رسیدند. اشاره کردم که آن رژیم نمی‌توانست استعدادها را رشد دهد، یا به بروز بیاورد. اینها در آن رژیم یک آدم معمولی بودند؛ اما در این نظام، به میدان جنگ - که میدان کار بود - آمدند؛ ناگهان استعدادشان بروز کرد و یک سردار بزرگ شدند، بعد هم به شهادت رسیدند. از این قبیل زیاد داریم. چند سال پیش، شرح حال اینها را در جزوه‌هایی به نام «فرمانده من» می‌نوشتند؛ خاطرات جوانان از فرماندهانشان در جبهه بود. نمی‌دانم اینها ادامه پیدا کرد یا نه؟ یک داستان کوتاه، یا یک خاطره کوچک را نقل کرده‌اند، آن خاطره عظمت این شخصیت را به انسان نشان می‌دهد. اینها می‌توانند الگو باشند. البته در شخصیتهای علمی خودمان، در شخصیتهای ورزشی خودمان، در شخصیتهای ادبی خودمان، در شخصیتهای هنری خودمان، می‌شود الگوهایی پیدا کرد؛ شخصیّتهایی که انصافاً برجستگیهایی دارند. البته انسان هم الگو را با معیارهای خودش انتخاب می‌کند. من خواهش می‌کنم هر الگویی که خواستید انتخاب کنید، معیار «تقوا» را که توضیح دادم، حتماً در نظر داشته باشید. تقوا چیزی نیست که بشود از آن گذشت. برای زندگی دنیوی هم تقوا لازم است؛ برای زندگی اُخروی هم تقوا لازم است. و اما این‌که چه شخصیتهایی روی من اثر گذاشته‌اند، باید بگویم شخصیهای زیادی بودند. آن کسی که در دوره جوانی من خیلی روی من اثر گذاشت، در درجه اوّل، مرحوم «نوّاب صفوی» بود. آن زمانی که ایشان به مشهد آمد، حدوداً پانزده سالم بود. من به‌شدّت تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفتم و بعد هم که از مشهد رفت، به فاصله چند ماه بعد، با وضع خیلی بدی

شهیـدش کردنـد. این هم تأثیر او را در ما بیشتر عمیق کرد. بعد هم امام روی من اثر گذاشـتند. من قبل از آن‌که به قم بیایم و قبل از شروع مبارزات، نام امام را شـنیده بودم و بـدون این‌که ایشان را دیده باشم، به ایشان علاقه و ارادت داشـتم. علّت هم این بود که در حوزه قم، همه جوانـان به درس ایشان رغبت داشـتند؛ درس جوان‌پسـندی داشـتند. من هم که به قم رفتم، تردیـد نکردم که به درس ایشان بروم. از اوّل در درس ایشان حاضـر می‌شدم و تا آخر که در قم بودم، به یک درس ایشان مستمرّاً می‌رفتم. ایشان هم روی من خیلی اثر داشـتند. البته پـدرم در من اثر داشت، مادرم در من خیلی اثر داشت. از جمله شخصـیتهایی که عمیقاً روی من اثر گذاشـته، مادرم است؛ خانم خیلی مؤثّری بود. با توجّه به علاقه شما به هنر و ادبیات، از شعرای معاصر، آثار کدامیک را بیشتر مطالعه کرده‌اید و به کدامیک بیشتر علاقه دارید؟ من شـعرای معاصـر را تقسیم می‌کنم به شـعرایی که غزلسرا بودند، شعرایی که قصیده‌سرا بودند و شعرایی که نوسـرا بودند. هر کدام چند نفری هستند که من به ایشان علاقه داشتم. در غزل، مرحوم «امیری فیروزکوهی» است که من بـا ایشان دوست هم بودم و ایشان به من هم خیلی علاقه داشـتند و سالها تا بعـد از انقلاب، با یکـدیگر رفت و آمـد داشتیم. در زمان ریـاست جمهـوری مـن، ایشـان از دنیـا رفتنـد. البتـه غیر از «امیری» هم یکی، دو نفر شـاعر غزلسـرا بودنـد که شـعرهایشان را دوسـت می‌داشـتم؛ یکی مرحـوم «رهی معیّری» بود که او را از نزدیـک ندیـده بودم، یکی مرحوم «شـهریار» بود که از شـعرش خیلی خوشـم می‌آمـد. با ایشان هم آشـنا بودم. البته من بعـد از انقلاب با ایشان آشـنا شـدم؛ قبل از انقلاب، هیـچ ارتباطی با یکـدیگر نـداشتیم. در درجه اوّل، قصیده‌سـرا «ملک‌الشّعرای بهار» بود که قصـیده‌هایش مرا خیلی به خودش جلب می‌کرد. مرحوم «امیری فیروزکوهی» هم یک نوع قصـیده سـبک خاقانی می‌گفت که آن هم در نوع خودش قصـیده بسیار فخیم و برجسته‌ای بود؛ از آن هم من خیلی خوشم می‌آمـد. در شـعر نو، دو، سه نفر بودنـد که شـعرهایشان را خیلی می‌پسـندیدم. یکی از آنها «اخوان» بود. ما با «اخوان» آشـنا بودیم و شعرش، شـعر بسـیار برجسـته‌ای بود. یکی دو نفر دیگر هم هستند که دوست ندارم از آنها اسم بیاورم. کسانی بودند که آن وقت در زمان جوانی ما، جزو اساتید و برجسـته‌های شـعر نو بودند و به اعتقاد من اینها از خود «نیما یوشیج» بهتر شعر نو می‌گفتند. اگر چه او شروع کننده این راه بود؛ اما به نظر من اینها از او بهتر و پخته‌تر و برجسته‌تر شعر می‌گفتند. البته صفای «نیما یوشیج» را هیچکدامشان نداشتند؛ نه اخوان داشت، و نه آن یکی، دو نفر دیگری که من از ایشان اسم نیاوردم. نیما یوشیج - برخلاف آن چیزی که می‌گفتند - مردی متـدیّن بود. مرحوم «امیری» بـا «نیمـا یوشـیج» از نزدیـک دوست بود. او برای من نقل می‌کرد و می‌گفت «نیما یوشـیج» آدم متـدیّنی است. او به شـعر سنّتی هم علاقه‌منـد بود؛ منتهـا این سـبک را هم می‌پسـندید. البته می‌دانیـد که ایشـان این سـبک را هم از اروپاییها گرفته بود. اصلاً سبک شعر نوِ ما، سبک ابتکاری به معنای حقیقی نیست؛ سبک شعر اروپایی است، با خیلی از خصوصیاتی که آن شـعرها دارد. حتّی سـبک جمله‌بندی انگلیسـی، در شـعر نوِ فارسی ما گرته‌برداری شده است. در بین شعرایی که الان هستند، چنـد نفر شاعر خوب داریم. هم شـعر غزلی خوب داریم و کسانی که می‌گوینـد، انصافاً خوبنـد؛ هم شـعر نو داریم. در میان شـعرای انقلاب، بعضـیها واقعـاً خوب و برجسـته‌اند. به من اجـازه بدهیـد که از شـعرای معاصـر و زنـده اسم نیاورم. امروز ادبیّات مسـتقیماً با جنبه‌هـای سیاسـی مخلوط شـده است. به همین خـاطر، با ادبیات معاصـر با بی‌مهری برخورد می‌شود و نتیجتاً نویسـندگان نسل جوان دچار سرگشـتگی شده‌اند. جنابعالی در این خصوص چه نظری دارید؟ این‌که می‌گویید ادبیات با سیاست آمیخته شده، من نمی‌دانم مقصود چیست. آیا به این معنی است که محتوای سیاسی دارد؟ مثلاً فرض کنید این‌گونه بگوییم: شاعری است که از لحاظ سیاسی، الان با منطق فعلی ما منفی است؛ اما شاعر برجسـته‌ای است. اگر این، شـعرش به دانشـگاه بیاید و مورد توجّه قرار گیرد، ممکن است مورد اسـتفاده واقع شود. بنابراین نمی‌شود از آن اسـتفاده کرد. البته من نمی‌دانم که در دانشـگاهها، با شـعر چگونه برخورد می‌شود. اگر واقعاً ما شاعری داشـته باشـیم که از لحاظ رتبه شـعری، سـطحش بالا باشد؛ به طوری که دانشجو بتواند از شعر او حقیقتاً استفاده کنـد؛ امـا طوری است که مثلاً ـ ضـدّ انقلاب است، من حرفی نـدارم که شـعر او به کلاس درس بیایـد و مورد توجّه قرار گیرد. اما صادقانه و حقیقتاً من الان این‌گونه شاعری نمی‌شـناسم که بی‌بدیل باشد. شما از انفصال شعر کنونی و نثر کنونی با شعر دوره قبل از

خود صحبت می‌کنید. ما در همان دوره‌ای که آن شاعرِ فرضاً برجسته این شعر را گفته، ممکن است ده نفر شاعر دیگر داشته باشیم که همان برجستگی را، یا بهتر از آن را داشته باشند. حالا آن شاعری که مورد نظر من بوده - که نمی‌خواستم اسمش را بیاورم و نمی‌آورم - شعرش در دانشگاه نیاید، اما شعر «اخوان» بیاید. که فکر نمی‌کنم از لحاظ نشان دادن رتبه شعر دوره قبل، بالاتر از همه باشد. «اخوان» با من دوست بود. هم زمان ریاست جمهوری با من یک نوع ارتباط رقیق داشت و هم بعد از ریاست جمهوری - این آخری که از یک سفرِ ظاهراً یکساله به اروپا، برگشته بود - نامه‌ای به من نوشت و شعری گفت و بعد هم از دنیا رفت. بنابراین، «اخوان» اشکالی ندارد. واقعاً چه لزومی دارد که ما به سراغ این‌که کاملاً می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، نرویم؟ یعنی این‌طور می‌خواهم بگویم که الان ضرورتی وجود ندارد؛ اگرچه من هیچ ایرادی نمی‌بینم که اگر حقیقتاً ما الان شاعر بزرگی داریم، شعرش مورد استفاده دانشجو قرار گیرد و از لحاظ علمی رویش کار شود. من هیچ این را ممنوع نمی‌دانم؛ لااقل از نظر من ممنوع نیست. این‌که برنامه‌ها چگونه است، اطّلاعی ندارم؛ لیکن چنین شاعری به این شکل واقعاً من سراغ ندارم. این را هم شما بدانید که بعضیها اسمشان بزرگ است؛ در حالی که خودشان چندان عظمتی ندارند و شعرشان خیلی دارای اهمیت نیست. اگر پای نقد به میان آید و بدون جنبه‌های شعاری، سره و ناسره در جزئیات مطرح شود، آن وقت معلوم می‌شود که بعضی فقط ادّعا دارند! من غالباً از این شعرهای معاصر بی‌اطّلاع نمی‌مانم. بعضی از حضراتِ شاعر، شعر می‌گویند و ادّعا می‌کنند که «ما چنین هستیم، ما چنان هستیم؛ ما در این کشور ریشه شعریم!» در حالی که ما می‌دانیم چنین چیزی نیست. آن زمان که وقتِ گُلِ کارِ آنها بوده، درجه دو بودند؛ بعضیهایشان درجه سه بودند؛ از اینها بهتر در این کشور خیلی بودند. شعر معاصر را باید کار کرد. شما در غزل، بهتر از «رهی معیری» در زمان خودش، هیچ کس دیگر را پیدا نمی‌کنید. «رهی» همان نسل متصّل به امروز است. مرحوم «امیری فیروزکوهی» هم همین‌طور. اینها همان شعرای برجسته‌اند. یا مرحوم «غلامرضا قدسی»، یا همین آقای «قهرمان» که الان در مشهد است و شاعر غزلسرای بسیار خوبی است. یا مثلاً آقای «صاحبکار» در مشهد که شاعر غیر مشهوری است، ولی غزلهایش خوب و ممتاز است. یا مثلاً در کرمانشاه آقای «بهزاد». اینها برجستگان شعر این دوره‌اند. جوان شاعرِ امروز، شاعر بهتر از اینها واقعاً نمی‌تواند پیدا کند. ما شعرای برجسته‌ای داریم که متأسّفانه نسل جوان اینها را نمی‌شناسد. همه اینها هم مردمان خوبی هستند؛ آدمهایی هستند که در خطّ انقلاب و نظام و اسلامند؛ همین خطّی که امروز ملت ایران دنبالش است. مخالفت و مباینتی وجود ندارد؛ می‌توانند از آنها کاملاً استفاده کنند؛ منتها جوانان ما در کار تحقیق و تدقیق و پیگیری، قدری تنبلی می‌کنند. اگر به جوانان جسارت نشود، باید این‌گونه بگوییم. در بعضی از کارهایشان، اگر یک خرده دنبال کنند و به طور جدّی بروند، می‌توانند سرچشمه‌های خوبی پیدا کنند. الان در دانشگاه خودمان در تهران هم شعرای برجسته و ممتازی داریم که کمتر به ایشان توجّه می‌شود. ما در مسائل اجتماعی و سیاسی، بعضاً موضعگیریهایی افراطی و تفریطی مشاهده می‌کنیم که ضررهایی را هم در پی دارد. رهنمود جنابعالی برای جوانان در این خصوص چیست؟ از اختلاف سلیقه خیلی نباید ترسید. اختلاف سلیقه چیز بدی نیست و اشکالی هم ندارد که حالا که مثلاً دو سلیقه سیاسی وجود دارد، یک جوان به این سلیقه معتقد باشد، دیگری به آن سلیقه. آن چیزی که مضرّ است، اقدام بی‌فکر و بی‌مطالعه و تصمیم‌گیریهای سریع و جوشی شدن و بی‌مطالعه کار کردن است. من جوانان عزیز را از این حالت بر حذر می‌دارم. جوانی لزوماً به معنای سرعتِ تصمیم‌گیری نیست. البته جوانی به معنای بی‌باکی در اقدام هست؛ به معنای این هست که انسان خیلی دچار پیچ و خمهای کاری که می‌خواهد انجام گیرد، نشود؛ اما به معنای جوشی شدن، اقدام بی‌رویّه کردن و اقدام نسنجیده کردن نیست. جوان می‌تواند نسنجیده کاری کند، می‌تواند هم سنجیده کاری کند؛ یعنی کاملاً با فکر و با تأمّل کار کند. اگر این خصوصیّت، یعنی خصوصیّت تأمّل و اندیشمندی و مطالعه و حقجویی وجود داشته باشد - که همه اینها خصوصیّاتی است که کاملاً در جوان می‌تواند باشد؛ بعضیش هم مثل حقجویی، اصلاً جزو خصوصیّات جوانان است - اختلاف سلیقه هیچ مانعی ندارد و موجب گمراهی نخواهد شد؛ حداقل ضررهای عمده پیدا نخواهد شد. حالت نفی غیر - این‌که انسان در مسائل اجتماعی، موضعی را اتّخاذ کند و بگوید

صددرصد این است و جز این نیست - درست نیست؛ این حالت خوبی نیست. البته در بعضی از اصول عقاید، باید همین‌گونه بود؛ یعنی بایستی با فکر دنبالش رفت و در یک نقطه ثابت و مستحکم ایستاد و قاطع گفت: این است و جز این نیست. در این‌جا، «این است و جز این نیست»، بد نیست؛ خوب است. اما در مسائل اجتماعی، در مسائل سیاسی، در برخوردهای گوناگون اجتماعی، «این است و جز این نیست»، درست نیست. به نظر من، انسان بایستی نظرات طرف مقابل را تحمّل کند و در مورد ترتیب اثر بر فکر و نظر خودش، سنجیده کاری را معیار و ملاک کار خویش قرار دهد. اگر این باشد، به نظر من هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت. در طول فعّالیتهایی که تاکنون داشته‌اید، تا چه اندازه به جوانان مسؤولیت داده‌اید و چه تجربه‌ای از این کار دارید؟ به نظر شما مسؤولیت جوانان نسبت به اعتلای علمی کشور چیست؟ ضمناً آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُرشدنی است؟ از اوایل انقلاب، در کارهایی که در اختیار من بوده، به جوانان مسؤولیت می‌دادم؛ هم در نیروهای مسلّح، هم در کارهای دولتی، هم در دوران ریاست جمهوری. تجربه من این است که اگر ما به جوان اعتماد کنیم - آن جوانی که شایسته دانستیم به او مسؤولیت بدهیم و صلاحیتش را داشت؛ نه هر جوانی و هر مسؤولیتی - از غیر جوان، هم بهتر و مسؤولانه‌تر کار را انجام می‌دهد؛ هم سریعتر پیش می‌برد، هم کار را تازه‌تر و همراه با ابتکار بیشتری به ما تحویل خواهد داد؛ یعنی روند پیشرفت در کار حفظ می‌شود. برخلاف غیر جوان که ممکن است کار را بالفعل خوب انجام دهد، اما روند پیشرفت در آن متوقّف خواهد شد. غالباً این‌گونه است. آن زمان که ما در شورای انقلاب بودیم، نسبت به همین موضوع، به ما و دوستان دیگری که در آن شورا بودیم، اعتراض می‌شد. افراد مسنّی - عمدتاً شصت ساله، هفتاد ساله، هفتادوپنج ساله - هم در آن شورا بودند، که خیلی عقیده به جوانان نداشتند و می‌گفتند چرا شما به جوانان رو می‌دهید و اینها را بی‌خود وارد کارهای عمده می‌کنید؟! اینها دوست نمی‌داشتند که به جوانان خیلی میدان داده شود. البته دوست می‌داشتند که جوانان از آنها اطاعت کنند و دنبالشان راه بروند! می‌گفتند آنها جوانند، ما پیریم؛ باید دنبال ما بیایند. خیلی حاضر نبودند به جوانان اعتماد کنند؛ ولی ما اعتماد می‌کردیم و جواب آنها را هم در واقع با تجربه عملی‌ای که می‌دیدند خوب کار انجام می‌گیرد و پیشرفت می‌کند، می‌دادیم و داده می‌شد. در بخش دیگری از سؤالتان، به اعتلای علمی کشور اشاره کردید. ببینید؛ دوره جوانی، دوره توانایی است. این توانایی در چه چیزهایی باید به کار برود؟ به اعتقاد من، باید عمدتاً در تحصیل علم، در ایجاد صفای نفس و روحیه تقوا در خود و ایجاد نیروی جسمانی در خود - که ورزش باشد - به کار رود. این سه مورد، عمده است. یعنی اگر در یک جمله کوتاه از من بپرسند که شما از جوان چه می‌خواهید؟ خواهم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر می‌کنم که جوانان باید این سه خصوصیّت را دنبال کنند. تحصیل، اعم از تحقیق و کارهای علمی هم هست. چون این نیرو در جوانان هست، بایستی در کار تحصیل علم خیلی تلاش کنند. امروزه آن‌طور که شنیده‌ام، در دانشگاهها جوانان خیلی گُرده زیر بار کار علمی سخت نمی‌دهند؛ این چیز خیلی خوبی نیست. چطور ما به جوانی که تحصیل علم نمی‌کند، دوره دبیرستان را متوقّف گذاشته و به دانشگاه نمی‌رود، توصیه می‌کنیم که برو درس بخوان؛ اما به آن دانشجویی که در دانشگاه کار علمی سخت نمی‌کند، توصیه نکنیم که کار علمی بکن؟ واقعاً بیاید دانشگاه چه کند؟ باید به دانشگاه بیاید که علم پیشرفت کند. به نظرم می‌رسد که جوانان بایستی در کار تحصیل علم، حقیقتاً از نیروی جوانیشان مایه بگذارند. آن سؤالی که شما مطرح کردید: «آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُرشدنی است یا نه؟» من اعتقادم این است که بله؛ کاملاً پُرشدنی است. البته ممکن است از همان راهی که آنها رفته‌اند، ما نتوانیم برویم پُر کنیم؛ اما راههای میانبُر در دنیا الی‌ماشاءاللّه وجود دارد. این طبیعت آفرینش را که خدا به وجود آورده، ما درست نشناخته‌ایم. هزاران راه وجود دارد. یک راه، همان راهی است که این تمدّن صنعتی کنونی دنبالش رفته و پس از هر قدمی، قدم بعدی را به دنبال آورده است. ما چرا ناامید باشیم از این‌که دریچه جدیدی باز گردد و یک کشف تازه در دنیا بشود؟ یک روز الکتریسته کشف نشده بود؛ یعنی در دنیا وجود داشت، اما آن را نمی‌شناختند؛ ناگهان شناختند و به دست آمد. بله، نیروی بخار را شناختند. قبل از آن، آتش را نمی‌شناختند؛ اما بعد شناختند. چرا ما ناامید باشیم از این‌که می‌توان در این دنیا چیز

ناشناخته‌ای را مجدّداً شناخت؛ کمااین‌که هر روز چیزهای ناشناخته‌ای شناخته می‌شود. ما باید در این قسمت کار کنیم و به راهی برسیم که آن راه ما را به پیشرفتهای علمیِ سریع، کاملاً مجهّز کند. علاجش هم فقط به این است که جوانان، بخصوص جوانانی که اهل علم و تحصیل و تحقیق هستند، به کار سخت بپردازند. هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی می‌شود کرد؛ یعنی در هر سه زمینه - هم در زمینه علمی، هم در زمینه تهذیب نفس، هم در زمینه ورزش - باید در جوانی کار کنید. البته همه می‌دانند که در دوره پیری، ورزش این‌قدر تأثیری که در دوره جوانی دارد، ندارد؛ اما غالباً تهذیب نفس را نمی‌دانند. خیال می‌کنند انسان باید بماند، پیر که شد، عبادت و تهذیب نفس کند؛ در حالی که آن وقت تهذیب نفس مشکل و گاهی محال است. در دوره پیری، تهذیب نفس سخت است؛ اما در دوره شما - در دوره جوانی - تهذیب نفس خیلی آسان است. به‌هرحال، جوانان این سه کار را باید جدّی بگیرند. با توجّه به این‌که نوگرایی یکی از ویژگیهای انسان به شمار می‌رود و نوعاً در مسائلی از قبیل آرایش و پوشش خودنمایی می‌کند، نظر جنابعالی در مورد نحوه برخورد با اینها چیست؟ دستگاههای دولتی چه کارهایی تاکنون انجام داده‌اند؟ آیا موفّق بوده‌اند یا نه؟ در پاسخ شما، آن چیزی که حالا- می‌توانم عرض کنم، این است که اصل گرایش به زیبایی و زیباسازی و زیبادوستی، یک امر فطری است. البته این شاید با مقوله نوگرایی مقداری تفاوت کند. نوگرایی امر عامتری است. این مسأله آرایش و لباس و چیزهایی که شما گفتید، مقوله خاصی است که انسان - بخصوص جوان - از زیبایی و زیباسازی خوشش می‌آید و دلش می‌خواهد که خودش هم زیبا باشد. این عیبی هم ندارد؛ یک امر طبیعی و قهری است؛ در اسلام هم منع نشده است. آن چیزی که منع شده، فتنه و فساد است. این زیبایی و زیباسازی، بایستی موجب این نشود که در جامعه انحطاط و فساد به وجود آید؛ یعنی ابتذال اخلاقی نباید به وجود آید. چگونه؟ راههایش مشخّص است. اگر ارتباط بی‌قید و شرط و بی‌بندوباری در روابط زن و مرد وجود داشته باشد، این موجب فساد خواهد شد. اگر به صورت افراطی به شکل مُدپرستی درآید، این به فساد خواهد انجامید. اگر این مقوله زیباسازی و رسیدن به سر و وضع و لباس و امثال اینها، مشغله اصلی زندگی شود، انحراف و انحطاط است؛ مثل این‌که در دوره طاغوت، آن خانمهای اعیان و اشراف، پشت میز آرایش می‌نشستند. فکر می‌کنید چند ساعت می‌نشستند؟ شش ساعت! این واقعیت دارد و ما خبرهای دقیق داشتیم که شش ساعت می‌نشستند! یک انسان، این مدّت برای آرایش صرفِ وقت کند که می‌خواهد مثلاً- به عروسی برود و موی سرش را، یا صورتش را این‌طوری درست کند! اگر کار به این شکل درآید، انحراف و انحطاط است؛ اما فی‌نفسه، رسیدن به سر و وضع و لباس، بدون این‌که در آن خودنمایی و تبرّج باشد، عیبی ندارد. در اسلام، تبرّج ممنوع است. تبرّج، یعنی همان خودنمایی زنان در مقابل مردان، برای جذب و فتنه‌انگیزی. این، یک نوع فتنه است و خیلی اشکالات دارد. اشکالش فقط این نیست که این دختر جوان، یا این پسر جوان به گناه می‌افتند - این اوّلیش است؛ شاید بتوانم بگویم کوچکترینش است - دنباله‌اش به خانواده‌ها می‌رسد. اساساً آن‌گونه رابطه بی‌قید و شرط و بی‌قید و بند، برای بنای خانواده سمِّ مهلک است؛ چون خانواده با عشق زنده است. اصلاً بنای خانواده با عشق است. اگر این عشق - عشق به زیبایی، عشق به جنس مخالف - در صد جای دیگر تأمین شد، دیگر آن پشتوانه قوی‌ای که استحکام خانواده باید داشته باشد، از بین خواهد رفت و خانواده‌ها متزلزل می‌شود و به همین وضعی درمی‌آید که امروز متأسّفانه در کشورهای غربی هست؛ بخصوص در کشورهای اروپای شمالی و امریکا. اخیراً امریکاییان به‌شدّت دچار این مشکلند. خانواده‌ها متلاشی می‌شوند و این مصیبت بزرگی شده است. این مصیبت هم در درجه اوّل، ضررش به خود خانمها برمی‌گردد. البته مردان هم بسیار سختیها می‌کشند؛ اما بیشتر به زنان می‌رسد؛ بعد هم به آن نسلی که متولّد می‌شود. این نسل بزهکار و تبهکار موجود دنیا و امریکا را می‌بینید؟ اینها همه‌اش از آن‌جا شروع می‌شود؛ یعنی مقدّمه و کلید شرّی است که دنبالش همین‌طور پی‌درپی شرور می‌آید! در اسلام، به مسأله زیبایی اهمیت داده شده است. زیاد شنیده‌ایم که : «انّ اللّه جمیل و یحبّ الجمال»(۴)؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. در خصوص رسیدن به سر و وضع، روایات زیادی در کتب حدیثی ما هست. در کتاب «نکاح» مفصّل بحث می‌شود که مرد و زن بایستی به خودشان برسند.

بعضـی خیال می‌کنند که مثلاً مردان باید موی سـرشان را بتراشند؛ نه. در شرع، برای جوانان مستحبّ است که موی سر بگذارند. در روایت هست که «الشَعر الحسن من کرامهٔ اللّه فأکرموه»(۵)؛ مـوی زیبـا، جزو کرامتهـای الهی است؛ آن را گرامی بداریـد. یـا مثلاً روایـت دارد که پیـامبر اکرم وقـتی می‌خواسـتند نزد دوسـتانشان برونـد، به ظرف آب نگـاه می‌کردنـد و سـر و وضـع خـود را مرتّب می‌کردند(۶). آن زمـان که آینه به این شـکلی که حالاـ هست و فراوان هم هست، نبود. جـامعه مـدینه هم که فقیر بود. پیـامبر ظرف آبی داشـتند، که وقتی می‌خواسـتند نزد دوسـتانشان بروند، از آن به جای آینه استفاده می‌کردند. این، نشان‌دهنده آن است که سر و وضع مرتّب، لباس خوب و گرایش به زیبایی، امر مطلوبی در شرع اسلام است؛ منتها آن چیزی که بد و مضرّ است، آن است که این وسـیله‌ای برای فتنه و فساد و تبرّج شود. همان‌طور که گفتم، ضـررهایش تا خانواده و نسل بعد هم می‌رسد. اخیراً در یکی از مجلّات امریکایی مطلبی دیـدم - روزنامه‌های خودمان هم آن را منعکس کرده بودنـد - مبنی بر این‌که دو بچه ده، دوازده ساله، در مدرسـه کمین گرفته بودنـد و بـا مسـلسل، یـک مشت بچه و معلّم را به رگبار بسـته بودنـد! اول هم آژیر خطر کشـیده بودنـد، تا بچه‌ها جمع شوند؛ بعد همه را به رگبار بسته بودند! ببینید برای یک جامعه، چنین وضعیتی، واقعاً چقدر بد و دردآور است! جنایتی خونسردانه و از روی بی‌خیالی، به خاطر تربیت بـد. اینها همه‌اش دنباله همان بی‌بنـدوباری است. جوان چگونه می‌توانـد حسّ نیاز به هیجان را در خود ارضاء کنـد و از آن اسـتفاده نمایـد؟ سؤال خوبی است؛ البته دشوار هم هست؛ یعنی از آن سؤالهای آسان نیست. ببینید؛ هیجان در منطقه خاصی است. چیزهایی هست که هیجان در آن آشکار است. مثلاً ورزش - بخصوص بعضی از ورزشها مثل فوتبال - یک حـادثه هیجـانی است. طبیعت فوتبـال این‌گونه است و با نوع بازی والیبال و تنیس فرق دارد؛ از جهت این‌که اصـلاً بافت بازی، بافتی است که در آن، مبـارزه و هیجـان و امثال اینها زیاد است. ورزش به طور کلّی یک امر هیجانی است. کارهای هنری هم هیجان‌انگیز است؛ امـا اینهـا آن چیزهـایی است که هیجانشـان آشـکار است. هیجان، فقط مخصوص این منطقه‌ها نیست. اگر جوان بتوانـد منطقه مورد علاقه خودش را - هرچه که هست - پیـدا کنـد، به‌راحتی می‌توانـد آن هیجان را در خود ارضاء کنـد. مثلاً آن هنگامی که من جوان بودم و لبـاس طلبگی تنم بود، محـدودیتهای لبـاس و محـدودیتهای محیط وجود داشت؛ اما درعین‌حال ما هم هیجان داشتیم و آن هیجان ارضاء هم می‌شد. چگونه؟ من به شـعر علاقه داشـتم. ممکن است باور این برای شـما خیلی سخت باشد. جلسه شعری بود که چهـار، پنـج نفر دوستی که به شـعر علاقه‌منـد بودنـد، دو سـاعت، سه سـاعت می‌نشسـتند و راجع به شـعر حرف می‌زدنـد و شـعر می‌خواندند. این برای کسی که به این مقوله علاقه‌مند است، روحیه هیجانش را به همان اندازه ارضاء می‌کند که یک فوتبالیست در میـدان فوتبـال، یـا یـک علاقه‌منـد به فوتبـال در حین تماشـای فوتبـال. بنابراین، میـدانها محـدود نیسـتند. مثال دیگر، مربوط به همان دانشجوی مهندسی است که شما مثال زدید. شما می‌گویید او درس می‌خواند و هیجان ندارد. آدم وقتی اسم درس را می‌آورد، فکر می‌کنـد درس که هیجانی ندارد. درست است که کلاس درس هیجان ندارد؛ اما اگر فرض کنیم یک کارگاه مجهّز در کنار کلاس درس، در دانشـگاه یـا بیرون دانشـگاه باشـد - مثل این‌که الان معمول شـده که جوانان در دوره‌ای از تحصـیل مهندسـی می‌رونـد با کارخانجـات ارتباط برقرار می‌کننـد - این جوان احساس می‌کنـد که در این کارگاه امکانی وجود دارد که او می‌توانـد ابتکار مورد نظر خـودش را و آن فکری که به ذهنش رسـیده، در این فضـا ابـداع و دنبـال کنـد. آیـا فکر می‌کنیـد که او هیجـان کمـتری خواهد داشت؟ خیلی هیجـان دارد. این‌که به برادرمـان می‌گفتم کار تحقیقی بکننـد؛ کار تحقیقی بایـد از روی عشق و شوق باشـد. آن کار تحقیقی که آدم را مجبـور کننـد و بگوینـد تحقیق کن، البته چیز خشـکِ بی‌هیجـانی خواهـد بود؛ فایـده‌ای هم نـدارد. امـا در همـان رشـته‌ای که شـما آن را دوست دارید و به آن علاقه‌مندید؛ برای آن در کنکور شرکت کرده‌اید، در دانشگاه درسش را می‌خوانید و استاد خوبی هم دارید، حالا کارگاه مجهّزی هم در کنار دستتان هست که می‌توانید نتیجه آن فکر و نوآوریهایی را که دارید، آن‌جا ببرید و تحقّق ببخشید؛ این خیلی خوب است. من می‌خواهم این‌طوری بگویم که نباید این را به عنوان یک سؤال و یک نگرانی در ذهنمـان بیـاوریم که هیجان جوانان را چگونه ارضاء کنیم؛ نه. اگر در بخشـهای مختلف، میـدان زنـدگی باز باشـد، جوان خودش به

آن‌جایی می‌رود که علاقه دارد هیجان خودش را ارضاء کند. کاری که ما باید به عنوان مسؤولان کشور بکنیم و نیز همه کسانی که می‌توانند و به کشور علاقه‌مندند - اعم از دولت و غیر دولت و بخشهای مخصوص جوانان - این است که میدان برای فعالیت صحیح و سالم جوانان باز شود. حالا مثلاً جوانی به مقوله ادبیّات علاقه‌مند است، یا جوانی به مقوله اقتصاد علاقه‌مند است. طبیعتاً اقتصاد آزمایشگاه ندارد؛ اما ناگهان اعلام می‌شود که فلان اقتصاددان کشور یا خارج از کشور، در فلان جا جلسه درس یا سمینار دارد و می‌خواهد سخنرانی ایراد کند. این برای جوانی که به این مقوله علاقه دارد، خیلی معنا دارد. بلیط بگیرد، فوراً برود خودش را برساند و از استاد سؤال کند. اینها همه‌اش هیجان است. یعنی اگر به توفیق الهی، با همین روندی که از اوّل انقلاب هم پیش رفته، میدان کار و فعّالیت در مقابل جوانان گشوده شود، جوانان خواهند توانست آن هیجان جوانی را که جزو برکات جوانی است، ارضاء کنند. البته قبول می‌کنم که به خاطر گرفتاریهایی که تاکنون وجود داشته، به قدر نوزده سال پیش نرفته است. از این نوزده سال، هشت سالش واقعاً جنگ بوده؛ دو، سه سال اوّلش، ناآگاهی مسؤولان و عدم ورود و عدم تجربه بوده؛ بعد یواش یواش راه افتاده است. شما هنرمند هستید و الحمدللّه چهره شما هم آشناست و ما شما را در تلویزیون دیده‌ایم. عزیزان من! شما هنرمندان خیلی می‌توانید به مردم خدمت کنید. مردم از شما می‌توانند یاد بگیرند. اگر هنرمند حقیقتاً آن تقوایی را که من گفتم، داشته باشد؛ یعنی وقتی شما این حرکت را انجام می‌دهید، این بخش را اجرا می‌کنید، یادتان باشد که یک عدّه جوان، یک عدّه کودک، یک عدّه زن و مرد به شما نگاه می‌کنند و نگاه خواهند کرد و از این چیزی خواهند آموخت و در صدد باشید که کارتان خوب و متعالی باشد، من خیال می‌کنم شما خیلی می‌توانید خدمت کنید. هنر، زبان رسایی دارد که هیچ زبانی به رسایی آن نیست. نه زبان علم، نه زبان معمولی و نه زبان موعظه، به رسایی زبان هنر نیست. یکی از رازهای موفقیت قرآن، هنری بودن آن است. قرآن خیلی در اوج هنر است؛ فوق‌العاده است؛ واقعاً آن وقت مردم را مسحور کرد، والّا اگر پیامبر اکرم بدون زبان هنری می‌نشست با مردم همین‌طور حرف می‌زد، البته عدّه‌ای علاقه‌مند پیدا می‌کرد؛ اما آن صاعقه، آن رعد و برق و آن توفان، دیگر به وجود نمی‌آمد. این هنر است که این کارها را می‌کند. آثار هنری این‌گونه است. الان هم که آدم شعر حافظ را می‌خواند، می‌بیند چیز عظیمی است؛ تأثیرگذار است. آن وقت این هنرهای نمایشی، از شعر و ادبیّات هم تأثیرشان تندتر است. البته نمی‌دانم ماندگارتر است یا نه. ممکن است مثلاً آدم بگوید در جاهایی ماندگارتر هم هست یا نیست؛ اما به‌هرحال اثرش سریعتر و قاطعتر و کوبنده‌تر است. شما خوب می‌توانید اثر بگذارید. من خواهش می‌کنم، آن کسانی که این فیلمنامه‌ها و این سناریوها را می‌نویسند، آن کسانی که بازی می‌کنند، آن کسانی که کارگردانی می‌کنند، آن کسانی که فضاسازی می‌کنند، آن کسانی که طرّاحی لباس می‌کنند - که یکی از چیزهای بسیار مهم در کارهای هنری که کمتر هم به آن توجّه می‌شود، طرّاحی لباس است؛ چون این لباسی که شما می‌پوشید، برای یک عدّه الگو می‌شود و جاذبه دارد - بدانند که چه کار می‌کنند؛ فکر عواقبش را بکنند. به‌هرحال زمینه خیلی خوبی است. ان‌شاءاللّه موفّق باشید.

چرا در ورزش، سیاستهای کلانی مشاهده نمی‌شود و از ورزش به عنوان یک ابزار قوی در برابر تهاجم فرهنگی استفاده نمی‌گردد؟

مطالبی که شما در مورد کمبودهای کار در امر ورزش می‌گویید، کاملاً درست است. روی ورزش کار نشده است. دو کمبود بزرگ در پرداختن به ورزش وجود دارد: اوّل، برنامه‌ریزی کلان و تصمیم‌گیری اساسی در مورد گزینش ورزشی که باید برای آن سرمایه‌گذاری کرد. بالاخره جامعه ایرانی اقتضایی دارد، استعدادی دارد. کدام ورزشها باید مورد توجّه قرار گیرد؟ و با چه روحیه و پیگیری‌ای؟ در همین خصوص، من یکی، دو سال پیش، با ورزشکاران و مسؤولان ورزش کشور مفصّل صحبت کردم. من عقیده‌ام بر این است که اگر ما در این بخش سرمایه‌گذاری کنیم و درست بیندیشیم و تدبیر نماییم، بلاشک در میدانهای ورزشیِ دنیا همان اتّفاقی خواهد افتاد که در جنگ به وسیله بسیجیها و سازمانهای نظامی ما - که از همه تجهیزات مدرن دنیا تقریباً منقطع بودند - اتّفاق افتاد. دیدید که در جنگ چه کردند و چه افتخاری آفریدند! همین الان در ورزشِ والیبال جانبازان و معلولان، همین اتّفاق افتاده است و این برادران مرتّب افتخار می‌آفرینند. یا مثلاً در کُشتی، خود شما و برادرتان و بعضی از برادران دیگر، واقعاً افتخارات

بزرگی را به کشور دادید. ما در همه میادین ورزشی می‌توانیم این گونه باشیم. هیچ دلیلی ندارد که ما در فوتبال، یا در والیبال، یا در اسب سواری، یا در بعضـی از ورزشـهای سنّتی خودمان - مثل چوگان - یا در ورزشهای انفرادی رزمی، یا در شنا، نتوانیم به مصاف ورزشکاران برجسته دنیا برویم. علّت این‌که این وضعیت نابسامانِ فعلی وجود دارد، آن است که بر روی تربیت و پیشرفت و استفاده از تکنیک، برنامه‌ریزی نشده است. این یک اشکال است. اشکال دوم - که آن هم به این اشکال کاملاً مرتبط است - کمبود فضای معنوی و فرهنگی در ورزش است. یعنی در محیط ورزش، سعی نشده فضای فرهنگی اسلامی و سالمی حاکم باشد. نه این‌که ورزشکاران ما آدمهای خوبی نیستند؛ نخیر، آدمهای بسیار خوب و مؤمن و متّقی و پرهیزکار در میانشان هست؛ منتهی فراتر از این باید باشد. محیط ورزشی ما باید محیط عفیفی باشد. عفّت، معنای خیلی عجیب و وسیعی دارد. سلامت نفس یک انسان، در هرجایی خودش را نشان می‌دهد. محیط ورزش، باید محیط عفیف باشد. در آن بایستی هرزگی، شلختگی و هر چیز غیر عفیفانه مشاهده نشود. ما باید این فضا را در محیط ورزشمان به وجود آوریم و اگر این باشد، در دنیا خواهد درخشید و ورزش ما ستاره خواهد شد. شما ببیند، الان همین فیلمهای ما که به جشنواره‌های جهانی می‌رود، آن نقطه‌ای که این فیلمها برای داوران و تماشاچیان بیشتر جذاب است، عفّتی است که در فیلمهای فارسی فعلاً هست. حالا بعضی از کارگردانان و فیلمسازان به طور طبیعی دنبال آنند، بعضـی هم عفت به آنها تحمیل می‌شود، ناچارند که زن و مرد و روابط خانوادگی را آن‌طوری که فعلاً فضای جمهوری اسلامی می‌پسندد، پدید آورند؛ همین است که در دنیا گُل می‌کند. برخلاف تصور خیلیها، دنیا از این بی‌بندوباری و ولنگاری و هرزه‌گری خوشش نمی‌آید؛ خسته شده است. این حالت عفّت و نجابت و سلامت و حیا و این چیزی که طبیعیِ ایرانیها هم هست، اسلام هم همین را توصیه کرده است. این را ما هم باید در محیط ورزش و در محیطهای دیگر حاکم کنیم. این، فضای معنوی - فرهنگی ورزش خواهد شد؛ همان چیزی خواهد شد که شما می‌گویید برای رفتن به مصاف تهاجم فرهنگی، بایستی متمسّک به فرهنگ خودی شویم و کاملاً درست است. بنابراین، اگر در عالم ورزش، مسؤولان ورزش به این دو کار بپردازند - یعنی از یک طرف، رسیدن علمی، برنامه‌ریزی دقیق برای ورزش از همه جهت؛ گزینش، تکنیک، کار، تربیت، تمرین و از طرف دیگر، رسیدن به فضای فرهنگی ورزش - من خیال می‌کنم که محیط ورزشی ما پیش خواهد رفت و خیلی هم خوب خواهد شد. البته من خواهش می‌کنم که جوانان ما منتظر آن روز نمانند و نگویند وقتی ورزش آن‌طوری شد، بعد ما می‌رویم ورزش می‌کنیم؛ نه. جوانان بی‌استثناء ورزش کنند. حالا وقتی می‌گوییم جوانان، معنایش این نیست که غیر جوانان نباید ورزش کنند؛ نخیر، غیر جوانان هم باید ورزش کنند. البته ورزش برای جوان دستاوردهای زیادی دارد که من چون اینها را مکرّر گفته‌ام، دیگر نمی‌خواهم تکرار کنم. برای پیران هم ورزش واجب است؛ برای کسانی که از سنین جوانی - از چهل سالگی و پنجاه سالگی - عبور کرده‌اند، ورزش واجب است و باید ورزش کنند. چرا مرکز مشخّصی برای سیاستگذاری در امور جوانان وجود ندارد؟ چرا بخشهای مختلف، در مسائل جوانان - مثل ازدواج - با هم هماهنگ نیستند؟ البته این تا حدودی انجام شده است؛ یعنی همین «شورای عالی جوانان» که تشکیل شد، قدم اوّل در این راه بود و من امیدوارم که این قدم اوّل، ما را به قدمهای بعدی هم برساند. البته بی‌شک بعضی از دستگاهها هم مثل آموزش و پرورش، مثل آموزش عالی یا پزشکی، به مسائل جوانان مرتبطند؛ لیکن آن مرکز ستادی که می‌تواند به شکل همه‌سونگر و جامع به مسائل جوانان نگاه کند، پایه اصلیش همین «شورای عالی جوانان» است که به نظر من برادران تا به حال، در آن حدّی که به عهده آنهاست، خوب هم کار کرده‌اند. آنها باید کار ستادی بکنند؛ کار اجراییش را باید دستگاهها انجام دهند. این «منشور جوانان»ی که آقایان در سال گذشته تهیه کردند و پیش من آوردند، چیز بسیار خوب و جامع و مفیدی بود و می‌تواند پایه عملی منطقی خوبی باشد برای این‌که دستگاههای جمهوری اسلامی بر اساس آن کار کنند. البته مسأله ازدواج که شما گفتید، دولت یا همین «شورای عالی جوانان» می‌توانند فکرهایی درباره آن بکنند؛ لیکن مسأله ازدواج، یک مسأله کاملاً فردی و شخصی است. خانواده‌ها باید فکر کنند؛ دستگاههای دولتی و عام، باید توصیه‌های عمومی بکنند. من خودم توصیه‌ام این است که ازدواج را آسان

بگیرنـد؛ مهریه‌ها زیاد نشود؛ جهیزیه‌ها سـنگین نشود؛ در مراسم مهمانیها، خیلی ریخت و پاش نشود و اسـراف‌آمیز نباشـد. باید روی این کار شود. چقـدر خوب است که از لحاظ فرهنگی و هنری تبلیغ شود، تا مردم اینها را فرا گیرنـد. اگر این را فرا گرفتند، من فکر می‌کنم که ازدواج آسان خواهد شد. سـنین ازدواج هم، نه به آن شوری شور باید باشد که بعضـیها فکر کردند باید در سـنین کاملاً جوانیِ زودرس باشد - نه این‌که من آن را نفی کنم؛ ایرادی ندارد. اگر کسی خواست در آن سنینِ خیلی زود هم ازدواج کند، هیچ اشـکالی نـدارد؛ اما حالا لزومی ندارد که ما اصـرارمان را روی آن ببریم - نه هم به آن بی‌نمکی که غربیها انجام می‌دهند و در سـن سی، چهـل سـالگی ازدواج می‌کننـد. البته به نظر من، از بس خودخواهیهایی حاکم هست، اگر مرد سـی، چهل، پنجاه سالش باشـد، ایرادی نمی‌بینـد که با دختر جوانی ازدواج کند؛ یعنی آن سـنین بالا متعلّق به مردان است. باز او هم دنبال یک زن جوانتر از خودش با فاصله‌های سنّی زیاد می‌گردد؛ که اینها البته در آن‌جاها هست و همینها هم موجب می‌شود که ازدواجها بی‌پایه باشد؛ لذا آدمِ تنها در کشورهای غربی خیلی است؛ انسانهایی که همه عمرشان را تنها زنـدگی می‌کننـد؛ چیزی که در ایران و سایر کشورهای اسـلامی خوشـبختانه خیلی کم است. علی‌ایّ‌حال، بایستی قدری ازدواج را آسان بگیرند و دنبال تشـریفات نباشند، تا راحت بتوانند جوانان را به مرحله ازدواج نزدیـک کننـد. بایـد در خانواده‌هـا و در خـودِ جوانـان و در خودِ دخـتران و پسـران، همّت به وجود آیـد. امتنـاع از ازدواج نباید باشد. البته اگر دولت بتواند تسـهیلاتی هم فراهم کند، خیلی خوب است. من همیشه دنبال این بوده‌ام و به مسؤولان هم همیشه برای مسـکن و وام و سـایر نیازهـای زنـدگی جوانان سـفارش کرده‌ام. ما اینها را مفروض می‌گیریم؛ اما می‌خواهم بگویم که مسؤولیت این کـار در درجه اوّل، مسؤولیت خانوادگی و شخصـی است. به نظر شـما چه راههایی برای حفظ ارزشـها و انتقال فضای معنوی زمـان جنـگ به جوانـان امروز وجود دارد؟ همین حرفهایی که شـما زدیـد، همه‌اش درست است. من هم به همین مطالبی که جنابعالی گفتید، اعتقاد دارم و به وجود امثال شـما افتخار می‌کنم. بحث اشخاص نیست؛ بحث آن روحیه‌هاست، بحث آن نیّتهاست، بحث آن حیـات مجـدّدی است که این انقلـاب و این آزمایشـهای دشوار به کشور ما داد. در قضـیه فتـح بسـتان در سال ۱۳۶۰، امام رضوان‌اللَّه‌علیه پیامی دادند، که در آن پیام، تعبیر «فتح الفتوح» بود. بعضی خیال کردند که «فتح الفتوح»، جنگ بستان است؛ اما امام آن را نمی‌گفت؛ امام می‌فرمود: - به این مضمون - «فتح الفتوح»، فتح یا ساختن این جانهای آگاه و بیدار است. واقعاً بزرگترین فتح جمهوری اسلامی این بود که توانست این جوانان را به این مرحله از عظمت و اعتلای روحی برسانـد که بتوانند احساس خودباوری کنند و بایسـتند و در مقابل تهاجم عظیم یکپارچه دنیا، از کشور و از موجودیتشان و از اسلام دفاع کنند؛ که مظهرش جنگ تحمیلی بود و تـا الـان هم ادامه دارد. الـان هم مـا در مقابـل تهـاجم دنیا قرار داریم. من بعضـی از این مطبوعات و روزنامه‌ها و آدمهای نو به میدان رسـیده بی‌خبر از همه جا - حمل بر صـحّتش، بی‌خبر است؛ والّا مغرض - را می‌بینم. اینها خیال می‌کنند این هنری است که ما کشور را به حالت ابتذال قبل از انقلاب بکشانیم. در این جهت سعی می‌کنند. چقدر غفلت است! چقدر تأسّف‌آور است! جوانان ما در دوره جوانی توانستند خود را از آن تخدیری که فضای کشور شده بود، خلاص کنند؛ حرکتی کنند و ایران را نجات دهند. ایران رفته بود؛ ما گم شده بودیم؛ ما زیر دست و پاها له شده بودیم. سـیل گنداب فرهنگ غربی - که مقدّمه سـلطه اقتصادی و سیاسـی و استعمار به معنای حقیقی کلمه بود - در واقع ما را از بین برده بود. وسط زمین و هوا، دست قدرتمند انقلاب و اسلام، به وسیله همین جوانـان، کشور را نجـات داد. عـدّه‌ای می‌خواهنـد این دوره افتخـار آمیز به فراموشـی سپرده شود و مردم به همـان حال تخـدیر قبلی برگردنـد. این حالت را چه کسـی می‌خواهد؟ دشـمنانِ این کشور و این ملت می‌خواهند. به نظرم این را شاید در یک سـخنرانی هم گفته باشم. همین اخیراً - قبل از عید - در یکی از مجلّات امریکایی، سرمقاله‌ای به وسیله یک نویسنده معروف امریکایی نوشته شده بود که خلاـصه‌اش این بود که برای مقـابله بـا کشورهـایی مثـل ایران - که او البته تعبیر زشتی می‌کنـد؛ مثلاً یاغی - ما نمی‌توانیم از راههای نظامی و اقتصادی عمل کنیم؛ اینها راههای تجربه شده و شـکست خورده است؛ از راههای فرهنگی باید وارد شویم. تصریح هم می‌کنـد. می‌گوید چگونه باید وارد شویم؟ در وسط همان صـفحه، عکس کاملاً عریان یک زن را کشـیده و گفته از این طریق!

گفته اینها را بایستی ترویج کنیم، تا بتوانیم بر آنها فائق آییم. راست هم می‌گویند؛ راه این است! متأسّفانه عدّه‌ای نمی‌فهمند در کشور چه کار می‌کنند! البته به حول و قوّه الهی نمی‌گذاریم و نخواهند توانست. ما اجازه نمی‌دهیم این خیانت را به این کشور و این انقلاب انجام دهند و به پایان ببرند. اما این هوسها در سرشان هست؛ می‌خواهند مردم را به آن روز بدبختی و سیه‌روزی این کشور برگردانند. به نظر من، جوانان ما امروز هم خدایی و مؤمن و باصفایند. شما ببینید دانشگاههای ما چگونه است؛ ببینید کارگاههای ما چگونه است؛ ببینید فضای کشور چگونه است! شما ببینید در روز راهپیمایی بیست‌ودوم بهمن یا روز قدس، اکثریت این جمعیتی که مثل سیل به خیابانها می‌آیند، چه کسانی هستند؛ همین جوانانند. همان روح الهی، همان انگیزه و صاعقه الهی، هنوز هم در کشور وجود دارد و باز هم کارساز است. همین روحیه، باز هم کشور را به ساحل نجات خواهد رسانید. همین الان بلاشک ما گرفتاریها و مشکلاتی در زمینه اقتصادی و غیره داریم. اینها یک روز تمام خواهد شد؛ اما آن عامل تمام شدن این گرفتاریها، جز همین روحیه معنوی و تمسّک به اسلام و انقلاب، چیز دیگری نخواهد بود. باز هم همین دختر و پسرِ جوانند که کشور را نجات خواهند داد. من بارها گفته‌ام که نسل جوان، گره‌گشای دوره‌های سخت و محنتهای بزرگ است و وقتی وارد میدان می‌شود - که الحمدللّه امروز هم در میدان است - گره‌های ریز و سخت گشوده خواهد شد. جوانان ما، مؤمن و متدیّن و علاقه‌مند به کشورشان و علاقه‌مند به اسلامند و با سلطه امریکا و با سلطه بیگانه مخالفند. همین کارساز خواهد بود. این توطئه‌هایی هم که می‌کنند و ترفندهایی هم که می‌شود، اثری ان‌شاءاللّه نخواهد بخشید. ان‌شاءاللّه که خداوند هم کمک خواهد کرد. حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه هم ان‌شاءاللّه پشتیبان این راه و این کار و این جوانان خواهد بود. در خاتمه، نکته‌ای را هم یادآور می‌شوم: این کارهایی که جوانان می‌کنند، کوچک نیست. همین درس خواندنی که من می‌گویم، همین کار تحقیق، همین کار هنری، همین کار ورزشی، اینها کارهای کوچک نیست. من خواهش می‌کنم کسی که این کارها را انجام می‌دهد، تصوّر نکند که کارش کوچک است؛ نه. همین کار در مجموعه کلان کشور، به یک عنصر تعیین کننده تبدیل می‌شود. فرضاً هنرمندی به تنهایی تصمیم می‌گیرد که یک کار هنری برجسته ارائه دهد. او نمی‌تواند بگوید که من یک کار فردی انجام می‌دهم؛ خودم تنها هستم و این کار کوچکی است؛ نه. شما کارتان را که خوب انجام دادید، اگر صد نفر دیگر مثل شما فکر کنند، همان اعتلای عظیم و همان کار بزرگ اتّفاق خواهد افتاد. عین همین مسأله، در باب ورزش است؛ عین همین مسأله، در باب درس خواندن و در باب تحقیق است؛ عین همین مسأله، در باب کارهای خاص جوانان است. این، درست مثل روز راهپیمایی است. اگر همه بگویند که حالا من یک نفر چه تأثیری دارم، این سیل عظیم میلیونی در روز بیست‌ودوم بهمن یا در نماز جمعه راه نمی‌افتد؛ اما هر کس احساس می‌کند که تکلیف خودش را انجام می‌دهد. من می‌خواهم تأکید و تکرار کنم که کار تک تک این جوانان - هر جا و در هر زمینه‌ای که کار می‌کنند؛ در زمینه قرآن، در زمینه معلومات، در زمینه معارف، در حوزه، در دانشگاه و در کتاب‌نویسی - کاری مهم است؛ همان کاری است که ان‌شاءاللّه کشور را به اعتلاء خواهد رساند. ان‌شاءاللّه موفق باشید --

------------------------- ۱) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶ ۲) بقره: ۲ ۳) انسان: ۸ و ۹ ۴) بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۲ ۵) بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۸۳ ۶) بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلّمان در آستانه روز کارگر و روز معلّم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلّمان در آستانه روز کارگر و روز معلّم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما برادران و خواهران عزیز معلّم و کارگر و جمع گرامی‌ای که در این‌جا حضور دارید، خوشامد عرض می‌کنم. امیدوارم این روز که توأماً روز تجلیل از دو قشر بسیار ارزشمند در جامعه ماست و امسال با آغاز محرّم‌الحرام - اوّلین ماه سال هجری قمری - و ایّام یادآوری عزّت و عظمت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام و ندای حق‌طلبانه ایشان مصادف است، برای همه شما روزی میمون باشد و ان‌شاءاللّه منشأ

برکات الهی باشد. از این جوانان عزیز هم که این سرودها را خواندند - بخصوص سرود معلّم، که سرود بسیار خوب و مؤثّری بود - تشکّر می‌کنم. البته باید عرض کنم یکی از سخت‌ترین لحظات برای من، لحظاتی است که می‌بینم کسانی نسبت به این بنده ضعیفِ حقیر، ستایشهایی را مطرح می‌کنند. من خودم را اهل آن ستایشها نمی‌دانم و احساس خجلت می‌کنم. امیدوارم خدای متعال با شما بر طبق حسن ظنّتان رفتار کند و ان‌شاءاللَّه ما را هم همان‌طور که حسن‌ظنّ شماست، قرار دهد. قشر کارگر که یکی از دو قشر مطرحِ امروز است، از این جهت منزلت عظیم اجتماعی و الهی دارد که به وظیفه کار کردن - که یک وظیفه انسانی از سوی پروردگار است - عمل کند. درست باید به این نکته توجّه کرد که نفس کار کردن، یک وظیفه است. آن کس که به این وظیفه عمل می‌کند و به کار می‌پردازد، محترم و عزیز و پیش خدا مأجور است. بعضی تصوّرشان این است که زمانی انسان پیش پروردگار اجر دارد، که از این کاری که می‌کند، هیچ قصد دیگری غیر از امتثال فرمان الهی نداشته باشد. به گمان من، کسانی هم که برای گذران زندگیشان کار می‌کنند، پیش خدای متعال مأجورند؛ چون نفس کار، عزیز و بزرگ و برای سرنوشت انسان تعیین کننده است. پس، در درجه اوّل، کارگران عزیز ما هنگامی که مشغول کارند - هر نوع کار سازنده‌ای - باید احساس کنند کاری انجام می‌دهند که مورد رضای خداست و وظیفه انسانی است. حال بعد از آن‌که دانستیم نفس کار - هر نوع کاری - یک وظیفه است و بیکاری ممنوع و خلاف وظیفه شمرده می‌شود، باید توجّه داشته باشیم که امروز کارگر ایرانی با کار خودش، دو طریق دیگر برای جلب رضای پروردگار دارد: یکی این است که با این کار او، مردم، هم‌میهنان، کشور، ملت و مسلمانان بهره‌مند می‌شوند. هر کاری که شما انجام می‌دهید، توجّه کنید که از آن، این مردم مؤمن و مسلمان، یا مستقیماً و یا غیر مستقیم منتفع می‌شوند. فرض بفرمایید محصول کار شما به خارج از کشور صادر شود و درآمد آن به کشور برگردد. مسلّماً مردم و نظام اسلامی و کشور عزیز از آن منتفع می‌شوند. این، یک عنوان برای ثواب و قصد تقرّب الی‌اللَّه است. عنوان دیگر این است که این کاری که شما می‌کنید، کشور را از بیگانگان - که بسیاری از آن بیگانگان، فقط بیگانه و غریبه نیستند، بلکه دشمن هم هستند - بی‌نیاز می‌کند. به گمان من، یکی از بزرگترین جرائم و گناهان رژیم محمّدرضا پهلوی، عبارت بود از این‌که کشور را از لحاظ فنّی، صنعتی و اقتصادی، وابسته نگهداشت و وابسته‌تر کرد. سرنوشت یک کشور را در نانش، در گندمش، در سیلوی گندمش، در وسیله آرد کردن گندمش، در مواد غذاییش و در همه چیزش، به خارج وابسته کرد! شما از این مواد غذایی و نان بگیرید، تا سایر چیزها، ایران به خارج از مرزها وابسته شد؛ به طوری که اگر یک وقت دشمنان اراده کنند، بتوانند این ملت را از همه چیز محروم کنند. کسی که این‌طور کشوری درست کند و اداره نماید و به این‌جا برساند، خیانتی مرتکب شده است که هیچ خیانت دیگری جز آن‌که در همین سطح باشد، با آن قابل مقایسه نیست. امروز شما با کار فعّالی که انجام می‌دهید - در گزارش وزیر محترم این بود که نوآوری و اختراع و ابتکار و این چیزها هم در کارها هست، که بسیار مهم است - کشور را از وابستگی نجات می‌دهید. پس، شما کارگر عزیز توجّه کنید علاوه بر این‌که کار، خودش عبادت و وظیفه و ثواب است، با این کاری که انجام می‌دهید، دو جهت دیگر برای تقرب الی‌اللَّه وجود دارد: یکی انتفاع مردم و دیگری استغناء مردم از بیگانگان. پس، قصد خدا کنید و بدانید که این کار شما و این حرکتی که انجام می‌دهید، با این نیّت و قصد، شما را به خدا نزدیک می‌کند. حقیقت این است که در کشور و در نظام ما، کارگری باید به عنوان یک افتخار محسوب شود. از اوّلِ انقلاب خیلی سعی کردند که دستهای کارگر را از کار دور کنند، بُرند، محیط کار را متشنّج کنند؛ اما شما مقاومت کردید. در مقابل توطئه‌های دشمنان، کارگر مسلمان و مؤمن، برای خیر کشورش مقاومت کرد و ایستاد و تا امروز بحمداللَّه آنچه که در هر صحنه‌ای از صحنه‌های تولیدی و صنعتی و پیشرفتها و اختراعات و ابتکارات به وجود آمده است، به برکت همین ایستادگی است. البته مسؤولان امر باید سطح کار را بالا ببرند و به کیفیّت کار ارتقاء دهند؛ به‌گونه‌ای که کار ایرانی در دنیایی که با کارهای گوناگونی سر و کار دارد، امتیازی داشته باشد. وقتی گفتند این جنس از ایران آمده است، همه بدانند که این جنس، جنس خوب و محکم و قوی‌ای است. بایستی رتبه کار بالا برود و ارتقاء پیدا کند؛ همچنان که دستگاههای ذی‌ربط

بایستی به امور کارگران و مشکلات آنان با جدّیت و دلسوزی برسند که البته من می‌دانم مسؤولانِ امور کارگری کشورمان، حقیقتاً مردمانی دلسوز و علاقه‌مند به قشر کارگرند؛ خودشان را با آنها یکی می‌دانند، از آنها می‌دانند و تلاش خودشان را می‌کنند. این، نعمت بزرگی است که انسان بتواند با کار خود به خدای متعال تقرّب جوید. در مورد معلّمان عرض می‌کنم که معلّم هم خود یک کارگر است، با کاری از نوع فرهنگی و معنوی که البته بسیار هم باارزش است. یک نکته در باب معلّم هست و آن این است که همه انسانهای یک جامعه پیشرفته و یک جامعه اسلامی، رهین معلّمند. امروز شما در این کشور ملاحظه کنید! هر کس از کسانی که به جایی رسیده‌اند و توانسته‌اند کار بزرگی بکنند و خدمت بزرگی انجام دهند - این بزرگان، این سرداران، این شهدا، این علما، این برجستگان و فرزانگان و مسؤولان عالی‌رتبه، تا برسید به شخص امام بزرگوار راحل - همه رهین منّت معلّمند؛ چون معلم اینها را تربیت کرده است. معلّم دوران کودکی اینها را پوشانده و شخصیت آنها را شکل داده است. این معلّمان چقدر عزیزند! این شغل معلّمی چقدر ارزشمند است! این مرتبه تعلیم چقدر والا و بلند است، که همه انسانهای فرزانه، انسانهای بزرگ و برجسته، هرجایی که باشند، خود را پرورده دست معلّم می‌دانند و سایه معلّم را بر سر خودشان حس می‌کنند! سلام بر شما ای معلّمانِ دوران جوانی و نوجوانی کودکی ما! شما چه حقّ بزرگی بر گردن ما دارید! چه کار بزرگی برای ما انجام دادید! برای همه انسانهایی که مشغول کار و تلاشند و خدمت و حرکتی می‌کنند، چه کار برجسته‌ای انجام دادید! این، مقام معلّم است. معلّمی که در دورترین نقطه در یک روستا، در یک کلاس ابتدایی مشغول تدریس است، باید بداند که بزرگترین کارها را انجام می‌دهد و انسان می‌سازد. عزیزترین فرآورده عالم خلقت، انسان خوب و انسان پاکیزه است. همین انسان اگر بد تربیت شود، از بدترین بدهای آفرینش، از حیوان درنده، از وحشی و از جماد پست‌تر است. معلّم کسی است که انسان را آن چنان پرداخت می‌کند که گوهر وجود و نورانیت او، تلألؤ کند و خود را نشان دهد. ببینید این شغل چقدر عظیم و باارزش است! هم خود معلّمان بایستی به عظمت کاری که دارند، توجّه کنند و بر این شغل، خدا را سپاس گویند و هم آحاد مردم باید با این دید، قدر معلّمان را بشناسند. معلّم مقام بسیار بالا و والایی دارد. هرچه این مسؤولیت بزرگتر است، این مقام بالاتر، این شأن رفیعتر، و احساس مسؤولیت هم بایستی به همین نسبت بالاتر باشد. امروز این انقلاب عظیمِ توفان‌واری که توانست کاخهای ظلم را در دنیا بلرزاند - انقلاب کبیر اسلامی ما - در حدّی از رشد رسیده که دستگاه استکبار را تا اعماق وجودش به طور جدّی به وحشت انداخته است. از اوّل هم از این انقلاب وحشت داشتند؛ اما خود را تسلّا می‌دادند و می‌گفتند این انقلاب باقی نخواهد ماند و از بین خواهد رفت؛ تجربه پشت سر تجربه! اوّل که انقلاب پیروز شد، می‌گفتند شش ماه بیشتر باقی نمی‌ماند. بعد گفتند دو سال بیشتر باقی نمی‌ماند. بعد که جنگ تحمیلی شروع شد، گفتند جنگ طولی نمی‌کشد که انقلاب را به زانو درمی‌آورد. بعد که هشت سال با همه وجود و از همه طرف، مهاجمِ به این کشور را کمک کردند، دیدند که ایران اسلامی محکم و استوار مثل کوه ایستاد و مهاجمان را بدون این‌که یک قدم در خاک ایران دستاورد داشته باشند، پس راند و باافتخار مرزهای خودش را مستحکم و استوار نگهداشت. این، شوخی نیست. آنها پس از جنگ، باز خود را دلخوش کردند و گفتند آن زمان جنگ بود، هیجان و احساسات داشتند، نمی‌شد کاری بکنیم؛ اما در دوران سازندگی، آنها را به خودمان وابسته می‌کنیم. کاری می‌کنیم که در دوران سازندگی، آنها را از آن طرف برگردانیم و از انقلاب، بیزار و بیگانه کنیم. هشت سال هم دوران سازندگی گذشت. مردان سازندگی، انسانهای علاقه‌مند و مؤمنی که توانستند در این هشت سال برای کشور کار کنند - که آنها هم به جای خود، در این میدان عظیم، سردارانی محسوب می‌شدند - کاری با استحکام و باقدرت و بدون اتّکاء به بیگانگان انجام دادند. نتیجتاً در دوران سازندگی هم نتوانستند این کشور را وابسته کنند. از همه طرف امتحان و آزمایش کردند؛ اما از همه طرف درمانده شدند! امروز دستگاه استکبار حقیقتاً با همه وجود، از هیمنه و هیبت این انقلاب عظیم و این ملت بزرگ، خائف و لرزان است. ملتی با این عظمت؛ همین ملتی که نوزده سال با این همه سختیها مقاومت کرده است، دیدید که امسال بیست‌ودوم بهمن - سالگرد انقلاب - را با چه شکوهی برگزار کرد! دیدید که این ملت، مظاهر انقلاب را

چگونه گرامی می‌دارد! دیدید که علی‌رغم آن همه تلاش دشمنان، جوانان ما، دانشجویان ما، کارگران ما و قشرهای مختلف مردم، چگونه مظاهر مذهب را، دین را و تعبّد را بزرگ می‌شمارند! اینها را دشمن هم دید. دشمن هم اعتکاف دانشجویان در مسجد دانشگاه را دید؛ مساجدِ پُر از معتکفان را که اکثر آنها جوانان بودند، دید. دشمن از اینها می‌لرزد. همه اینها ابعاد مختلف عظمت این انقلاب، عظمت آن پیام و عظمت آن امام است. امروز تنها یک راه برای دشمن باقی مانده است - این را، هم شما معلّمان، هم شما کارگران، هم مسؤولان، و هم آحاد مردم توجّه کنند - آن راه، عبارت است از محاصره تبلیغاتی. این تنها راهی است که دشمن می‌خواهد با همه توان و قوای خود، آن را آزمایش کند. البته تا الان صدها رادیو و روزنامه و مجلّه و تلویزیون و وسایل گوناگون ارتباط علیه این انقلاب و مفاهیم این انقلاب در همه دنیا راه انداخته‌اند و داخل ایران هم گسترش داده‌اند - در این شکّی نیست - اما می‌خواهند همین را چند برابر کنند و می‌کنند و همین الان مشغولند. هدف چیست؟ هدف این است که مردم را نسبت به این پایه مستحکم ایمانی متزلزل کنند؛ البته مهم هم هست. عزیزان من! در جبهه نبرد، وقتی سربازی پشت به دشمن می‌کند، علت شکست او، یک شکست درونی است. تا کسی در قلب و در روح خود شکست نخورد، جسم او در میدان شکست نمی‌خورد. روح و قلب و دل چگونه شکست می‌خورد؟ آن وقتی که نسبت به ایمان خود متزلزل شود. این ملت بزرگ ما که تا امروز در همه میدانها ایستاده است، به خاطر آن بوده که ایمان مستحکمی داشته است. جوانان ایمان داشتند، نوجوانان ایمان داشتند - همین حالا هم بحمداللّه والمنّه دارند - پدران و مادران و قشرهای مختلف ایمان داشتند. بله؛ بعضی از تفاله‌های بازمانده دوران لجنزار پهلوی که آن روز هم با دین و ایمان سر و کاری نداشتند و غرق در فساد بودند، خودشان و بعضی از بازماندگانشان ایمانی ندارند. غالباً هم هرچه شما مطلبی در مخالفت دیدید و شنیدید، از طرف این‌طور افراد بوده است؛ ولی در دل مردم کشور ما ایمان مستحکم است. آماج این تبلیغات و این محاصره تبلیغاتی، همین ایمان است. می‌خواهند این ایمان را متزلزل و مخدوش کنند. چگونه؟ با تبلیغات دروغ، با حرفهای غلط، با تعلیمات ناقض و مغرضانه و خبیثانه از دین و از انقلاب و از شخصیتها، حقایق را دگرگون کردن و تحلیلهای نادرست به خورد مردم بخصوص به خورد جوانان دادن. امروز برنامه این است. این، حدس نیست؛ این، علم و یقین است. من از کارهایی که در دنیا، پشت پرده انجام می‌گیرد، اطّلاع دارم. بحمداللّه دستگاههای خبررسانی ما مجهّز و قوی است و می‌توانیم بفهمیم در دنیا چه می‌گذرد. در دنیا این می‌گذرد. البته بعضیهایش را خودشان هم اعلام کرده‌اند و اطّلاع داده‌اند که می‌خواهیم این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم، که در زیر حرفهای خودشان، معلوم و واضح است اغراض حقیقیشان چیست. وظیفه شما معلّمان در این‌جا خیلی سنگین می‌شود. شما با عزیزترین، آسیب‌پذیرترین و مؤثّرترین اقشار مواجهید. شما با خیل عظیم جوانان و نوجوانان این کشور مواجهید. آموزش و پرورش در این بخش، یک مسؤولیت مضاعف دارد. باید کاری کنیم که این نوجوان و جوان که امروز در این دوران حسّاس و مهم و تعیین‌کننده انقلاب و نظام زندگی می‌کند، امام را ندیده است، جنگ را ندیده است، انقلاب را ندیده است، با آن ایمانی بار بیاید که بتواند در مقابل مطامع دشمنان، در مقابل تجاوز بیگانگان، در مقابل سلطه‌گری امریکا، در مقابل نفوذطلبی دستگاههای استعمارگری که یک عمر این کشور و این ملت را چاپیدند و دستخوش و ملعبه خودشان کردند، مثل کوه محکم بایستد. این، وظیفه مهمّ این روزگار است. وظیفه رسانه‌ها در جای خود، همین است. وظیفه مطبوعات هم در جای خود، همین است. عزیزان من! آنچه که امروز می‌تواند جبهه ایمان و جبهه حق را مستحکم کند عبارت است از تمسّک به وحدت کلمه در زیر سایه اسلام، در زیر سایه حسین‌بن‌علی، در زیر سایه معارف عالیه اسلام که شخصیتهایی مثل شهید مطهّری - که این روزها ملت ما به یاد آن بزرگوار است - آن را در کتابهای خود برای آحاد مردم تبیین و تشریح کردند. تمسّک به وحدت در پرتو این خورشیدهای فروزان، به فضل الهی این کشور را از این مرحله هم مثل مراحل گذشته خواهد گذراند و دشمن را ناکام خواهد کرد. ان‌شاءاللّه فردای این کشور و فردای این ملت، به برکت استقامت ملت ایران و استقامت جوانان ما و ایمان راسخ و عمیق آنها، فردایی خواهد بود که هم دشمنان را ناکام خواهد کرد، هم دوستان را شاد خواهد نمود و هم به فضل پروردگار ملتها را

به سوی این الگو سوق خواهد داد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همه شما این روز درخشان و نزدیک را ببینید و تلاش فراوان خودتان را در راه تحقّق آن به کار ببرید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظّم رهبری در خطبه‌های نمازجمعه تهران

بیانات مقام معظّم رهبری در خطبه‌های نمازجمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. احمده واستعینه و استغفره و اتوکّل علیه واصلّی واسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المظلومین المعصومین. سیّما ابی‌عبداللَّه الحسین علیه‌السّلام و سیّما بقیه‌اللَّه فی‌الارضین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. همه شما عزیزان، برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی دعوت و توصیه می‌کنم. اوّل و آخر، تقواست و توصیه اصلی به توشه‌گیری از تقواست. اگر بحثی هم می‌کنیم، برای این است که بتوانیم مایه تقوا را در خودمان، در مردم و مستمعان نمازجمعه، ان‌شاءاللَّه به مدد الهی تقویت کنیم. امروز در خطبه اوّل، بحثی درباره ماجرای عاشورا عرض می‌کنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده‌ایم؛ اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه عظیم و مؤثّر و جاودانه بررسی می‌شود، ابعاد تازه‌تر و روشنگریهای بیشتری از آن حادثه آشکار می‌شود و نوری بر زندگی ما می‌تاباند. در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحثِ عمده وجود دارد: یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه‌السّلام است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحثهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم. بحث دوم، بحث درسهای عاشوراست که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معیّنی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام للَّه و درس محبّت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبداللَّه الحسین علیه‌السّلام انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی‌کنم. بحث سوم، درباره‌ی عبرتهای عاشوراست که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد. بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم. ما قضیه را این‌گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه اسلامی به محوریّت پیامبر عظیم‌الشّأن، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره آن عرض خواهم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، همان مردم، حتّی بعضی همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن‌جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیعترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می‌شود؟! زینب کبری سلام‌اللَّه‌علیها در بازار کوفه، آن خطبه عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد: «یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، أتبکون؟!».(۱) مردم کوفه وقتی که سرِ مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجّه و گریه کردند. فرمود: «أتبکون؟!»؛ گریه می‌کنید؟! «فلا رقات الدمعه ولاهدئت الرنه»؛(۲) گریه‌تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «انّما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوهٔ انکاثا تتّخذون ایمانکم دخلاً بینکم».(۳) این، همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقبگرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه‌ها را با مغزل(۴) نخ می‌کند؛ بعد از آن که این نخها آماده شد، دوباره شروع می‌کند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه اسلامی، در معرض همین خطر هست. امام خمینیِ عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امّت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد. شخصیت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه

است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرتهای عاشورا این‌جاست. ما مردم این زمان، بحمداللَّه به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که آن راه را مجدّداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقّت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن‌چنان که باید و شاید، در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این‌جاست. حال من می‌خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمداللَّه دیدم فضلا درباره آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسّع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نمازجمعه نیست؛ چون طولانی است و ان‌شاءاللَّه اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نمازجمعه، این موضوع را مفصّل با خصوصیّاتش بحث خواهم کرد. امروز می‌خواهم یک گذر اجمالی به این مسأله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم. اوّلاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان‌طور که همه ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «لقد عظمت الرّزیّه و جلّت و عظمت المصیبهٔ»(۵)، مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیّه، یعنی حادثه بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی‌نظیر است. برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبداللَّه‌الحسین علیه‌السّلام اجمالاً مطرح می‌کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا می‌توان حدس زد که کارش به آن‌جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امّت جدّش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل‌عام کنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟ این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم است. دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست‌وپنجساله تا حکومت امیرالمؤمنین است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلاست. در دوران حیات پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر. پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می‌دانند که پیامبر فرمود: «انّ اللَّه لیغضب لغضب فاطمهٔ»(۶)؛ اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است. «و یرضی لرضاها»؛(۷) اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملأ عام، راجع به او این‌گونه حرف می‌زند. این مسأله‌ای عادّی نیست. پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام. او، جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمنتر، از همه باسابقه‌تر، از همه شجاعتر و در همه میدانها حاضر است. کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در می‌مانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز می‌کند و بن‌بستها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نودیده پیامبر است. کودکی از اینها متولّد شده است و او حسین‌بن‌علی است. البته همه این حرفها درباره امام حسن علیه‌السّلام هم هست؛ اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه‌السّلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دلِ این محبوبِ همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. ببینید؛ مسأله این است. پیامبر درباره امام حسن و امام حسینِ شش، هفت ساله فرمود: «سیّدی شباب اهل الجنّه»؛(۸) اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در

همه وجودش موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست امّت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلّفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجّب کردند که یعنی چه؛ مگر می‌شود؟! دوره دوم، دوره بیست‌وپنجساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است. حسینِ جوان، بالنده، عالم و شجاع است. در جنگها شرکت می‌جوید، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشندگان که می‌آید، همه چشمها به سوی او برمی‌گردد. در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می‌درخشد. همه برای او احترام قائلند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائلند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل و تجلیل می‌کنند و نامش را به عظمت می‌آورند. جوان نمونه دوران، و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد. دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام باز در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسّک و توسّل همه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمتِ تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمّل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریفِ عزیزِ نجیب - که مجسّم‌کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین امّت قرآن و اسلام کشته شود - آن هم با آن وضع - هیچ‌کس تصوّر هم نمی‌کرد؛ اما همین حادثه باورنکردنی، همین حادثه عجیب و حیرت‌انگیز، اتّفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است؛ اما باطنش پوک شده است. خطر این‌جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عدّه‌ای هم طرفدار اهل‌بیتند! البته من به شما بگویم که در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می‌دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه‌السّلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، ولوله زوّار و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت می‌کنند، می‌بوسند و توسّل می‌جویند. همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره معنای اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می‌کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. حالا ـ ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است.این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است. بنابراین، اهل‌بیت محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتّفاق می‌افتد. حالا عبرت کجاست؟ عبرت این‌جاست که چه کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن‌جا چه شد که جامعه به این‌جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم. اوّل به عنوان مقدّمه عرض کنم: پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من درمیان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم: اوّل، معرفت شفّاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدّن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از

قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند. خطّ اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلّق به همه مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤولیت‌دهی و مسؤولیت پـذیری. البته عـدالت، غیر از مسـاوات است؛ اشـتباه نشود. گـاهی مسـاوات، ظلم است. عـدالت، یعنی هر چیزی را به جای خـود گذاشـتن و به هر کسـی حقّ او را دادن. آن عـدل مطلق و بی‌اغمـاض بود. در زمـان پیـامبر، هیـچ کس در جـامعه اسـلامی از چـارچوب عـدالت خـارج نبود. سوم، عبودیّت کامـل و بی‌شـریک در مقابـل پروردگـار؛ یعنی عبودیّت خـدا در کـار و عمل فردی، عبودیّت در نمـاز که بایـد قصـد قربت داشـته باشـد، تا عبودیّت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زنـدگی مردم و مناسبات اجتمـاعی میـان مردم بر مبنـای عبـودیّت خـدا که این هم تفصـیل و شـرح فراوانی دارد. چهـارم، عشـق و عـاطفه جوشـان. این هم از خصوصـیّات اصـلی جـامعه اسـلامی است؛ عشـق به خـدا، عشق خـدا به مردم؛ «یحبّهم و یحبّونه»(۹)، «ان اللَّه یحـبّ التّـوابین و یحبّ المتطهّرین»(۱۰)، «قـل ان کنتم تحبّون اللَّه فـاتّبعونی یحببکم اللَّه»(۱۱). محبت، عشق، محبت به همسر، محبّت به فرزند، که مسـتحبّ است فرزند را ببوسـی؛ مسـتحّب است که به فرزند محبّت کنی؛ مسـتحبّ است که به همسـرت عشق بورزی و محبّت کنی؛ مسـتحبّ است که به برادران مسلمان محبّت کنی و محبّت داشته باشی؛ محبّت به پیامبر، محبّت به اهل بیت؛ «الّا المودّة فی القربی».(۱۲) پیامبر این خطوط را ترسـیم کرد و جـامعه را بر اسـاس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین‌طور کشانـد. البته پیـداست که تربیت انسانهـا کـار تـدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها اسـتوار و محکم شود و ریشه بدوانـد؛ اما این ده سال، برای این که بتوانـد مردمی را که درست برضـدّ این خصوصـیّات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می‌کردند، عبودیّت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود - که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شـیوایی دارد، که واقعاً یک تابلوِ هنری است؛ «فی فتن داسـتهم باخفافها و وطئتهم باظلافها»(۱۳) - محبّت هم نبود، دختران خود را زیر خاک می‌کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می‌کشتند - «تو از قبیله ما یکی را کشتی، ما هم بایـد از قبیله شـما یکی را بکشـیم!» - حالا قاتل باشـد، یا نباشد؛ بی‌گناه باشد، یا بی‌خبر باشد؛ جفـای مطلق، بی‌رحمی مطلق، بی‌محبّـتی و بی‌عـاطفگی مطلق. مردمی را که در آن جوّ بـار آمدنـد، می‌شود در طول ده سـال تربیت کرد، آنهـا را انسـان کرد، آنها را مسـلمان کرد؛ امـا نمی‌شود این را در اعمـاق جـان آنهـا نفوذ داد؛ بخصوص آن‌چنان نفوذ داد که بتواننـد به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند. مردم پی‌درپی مسـلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودنـد که آن ده سال را درک نکرده بودنـد. این مسأله «وصایت»ی که شـیعه به آن معتقـد است، در این‌جا شـکل می‌گیرد. وصـایت، جانشـینی و نصـب الهی، سـرمنشأش این‌جـاست؛ برای تـداوم آن تربیـت است، والّـا معلـوم است که این وصـایت، از قـبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند. حالا نمی‌خواهیم وارد بحثهای کلامی شویم. من می‌خواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم، و بیشترش را شـما تحلیل کنید. این بحث هم متعلّق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلّق به شیعه و سنّی و همه فِرَق اسـلامی است. همه بایـد به این بحث تـوجّه کننـد؛ چـون این بحث برای همه مهم است. و امـا ماجراهـای بعـد از رحلت پیامبر. چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسـلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضـیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این‌جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لـذا در اوایلِ بعـد از رحلت پیامبر که شـما نگـاه می‌کنیـد، همه چیز - غیر از همـان مسـأله وصـایت - سـرجای خودش است: عـدالتِ خوبی هست، ذکْرِ خوبی هست، عبودیّت خوبی هست. اگر کسـی به ترکیب کلی جامعه اسـلامی در آن سالهای اوّل نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظّاهر چیزی به قهقرا

نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی‌شدن پیش می‌رود. ببینید، نکته‌ای در سوره مبارکه حمد هست که من مکرّر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصِّراط المستقیم»(۱۴) - ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن - بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط الّذین انعمت علیهم»(۱۵)؛ راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلیها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است: «یا بنی‌اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم».(۱۶) نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست: «فاولئک مع الّذین انعم‌اللَّه علیهم من النّبیّین والصّدّیقین والشّهداء والصّالحین»(۱۷). آنها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی‌اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند. کسانی که نعمت داده شده‌اند، دوگونه‌اند: یک عدّه کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه اینها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الّذین انعمت علیهم» صفت است؛ که صفت «الّذین»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لاالضّالّین»(۱۸)؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لاالضّالّین»، گمراه هم نشدند. یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالّین»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیّت این‌گونه بود که از اوّل گمراه شدند - یا لااقل اکثریتشان این‌طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضالّین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السّلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السّلام نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسین صلوات‌اللَّه‌علیه اشتدّ غضب اللَّه تعالی علی اهل الارض»؛(۱۹) وقتی که حسین علیه‌السّلام کشته شد، غضب خدا درباره مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهمّ است، خیلی سخت است، خیلی دقّت نظر لازم دارد. من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالّین» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از این‌جا به بعد، از تاریخ «ابن‌اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورّخان اهل سنّتی که روایتشان در نظر خود اهل سنّت، مورد تردید است - مثل ابن‌قتیبه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن‌قتیبه دینوری» در کتاب «الامامهٔ والسیّاسهٔ»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه آنها را کنار می‌گذارم. وقتی آدم به کتاب «کامل التواریخ» ابن‌اثیر می‌نگرد، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبیّت اموی و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدّار»(۲۰) که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، می‌گوید علّت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمی‌کنم: «لعلل»؛ علّتهایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. وقتی قضیه جناب «ابی‌ذر» را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب ابی‌ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتّفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم(۲۱). حالاـ یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا این‌که تعصّب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیّع دارد؛ فردی است که احتمالاً ـ هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه آنچه که من از حالاـ به بعد نقل می‌کنم، از ابن‌اثیر است. چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این‌جا رسید؟ من دقّت که می‌کنم، می‌بینم همه آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیّت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبّت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است. «سعیدبن عاص» یکی از بنی‌امیّه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولیدبن‌عقبهٔ‌بن‌ابی‌معیط» - همان کسی که شما

فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعیدبن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ماجود طلحهٔ؟»؛ «طلحهٔبن‌عبداللَّه»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبّتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید ان من له مثل النشاستج لحقیق ان یکون جوادا»(۲۲). یک مزرعه خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه بزرگ کوفه، ملک طلحه صحابی پیامبر در مدینه بوده است. سعیدبن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «واللَّه لو ان لی مثله»(۲۳) - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لاعاشکم اللَّه به عیشا رغداً»(۲۴)، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آوردم؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ای داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این‌جا رسیده است. نمونه بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیّت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این‌که پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهادِ پیاده گفت؛ که آقا جهادِ پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آن‌قدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عدّه از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم»(۲۵)؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عدّه‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمّل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این‌طور درباره جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن‌اثیر است. او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «اخرج ثقله من قصره علی اربعین بغلاً»(۲۶)؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت! آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمی‌دهند. هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلمّا خرج تتعله بعنانه»(۲۷)؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالو احملنا علی بعض هذا الفضول»(۲۸)؛ ما را هم سوار همین زیادیها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن. «وارغب فی المشی کما رغبتنا»(۲۹)؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بسوطه»(۳۰)؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابهٔ فمضی»(۳۱)، از اطرافش پراکنده و متفرّق شدند؛ اما البته تحمّل نکردند. به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست! مثال سوم: «سعدبن ابی‌وقّاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خودِ خلیفه جواب می‌داد. در کوفه، حاکم «سعدبن ابی‌وقّاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبداللَّه‌بن مسعود» که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام محسوب می‌شد. او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمی‌دانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبداللَّه‌بن‌مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعدبن ابی‌وقّاص» گفت ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب

«هاشم‌بن عتبهٔ‌بن‌ابی‌وقّاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و مرد خیلی بزرگواری بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می‌کنند. جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید. «عبداللَّه مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عدّه‌ای از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم می‌شود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عدّه دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر این که «سعدبن‌ابی‌وقّاص»، قرض خودش به بیت‌المال را نمی‌داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعدبن ابی‌وقّاص» از اصحاب شوراست؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛ بعد از چند سال، کارش به این‌جا رسید. ابن‌اثیر می‌گوید: «فکان اول مانزغ به بین اهل الکوفه»(۳۲)؛ این اوّل حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر این‌که یکی از خواص، در دنیاطلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان می‌دهد! ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه تونس و مغرب - را فتح کردند و غنایم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنایم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن‌اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در این‌جایی که این را نقل می‌کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصدهزار درهم می‌خرم؛ به او فروختند!(۳۳) پانصدهزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و می‌گفت این رَحِم من است؛ من «صله رَحِم» می‌کنم و چون وضع زندگیش هم خوب نیست، می‌خواهم به او کمک کنم! بنابراین، خواص در مادیّات غرق شدند. ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبهٔ‌بن‌ابی‌معیط علی الکوفه»(۳۴)؛ «ولیدبن عقبهٔ» را - همان ولیدی که باز شما او می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعدبن ابی وقّاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی‌امیّه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجّب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیّنوا»(۳۵) درباره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عدّه‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیّنوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلّق به زمان پیامبر است. معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم «سعدبن ابی وقّاص» و هم «عبداللَّه بن مسعود». هر دو تعجّب کردند! «عبداللَّه‌بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی‌دانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ماادری اصلحت بعدنا ام فسد النّاس»(۳۶)؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن‌ابی‌وقّاص» هم تعجّب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «اکست بعدنا ام حمقنا بعدک»(۳۷)؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این‌قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟! ولید در جوابش برگشت گفت: «لاتجز عنّ اباسحق»(۳۸)؛ ناراحت نشو «سعدبن ابی وقّاص»، «کل ذلک لم یکن»(۳۹)؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «وانّما هوالملک»(۴۰)؛ مسأله، مسأله پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغدّاه قوم و یتعشاه اخرون»(۴۱)؛ یکی امروز متعلّق به اوست، یکی فردا متعلّق به اوست؛ دست به دست می‌گردد. «سعدبن‌ابی‌وقّاص»، بالأخره صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوشخراش بود که مسأله، پادشاهی است. «فقال سعد: اراکم جعلتموها ملکاً»(۴۲)؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید! یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملک انا ام خلیفه؟»(۴۳)؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»(۴۴)، سلمان در جواب

گفت: «ان انت جبیت من ارض المسلمین درهماً او اقلّ او اکثر»(۴۵)؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقّه»(۴۶)؛ نه این‌که برای خودت برداری؛ در جایی که حقّ آن نیست، آن را بگذاری، «فانت ملک لا خلیفة»(۴۷)، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که «فبکا عمر»(۴۸)؛ عمر گریه کرد. موعظه عجیبی است. مسأله، مسأله خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبّت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می‌کند. اینها مال خواص بود. خواص در مدّت این چند سال، کارشان به این‌جا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقیّد بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسأله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه تواریخِ معتبر در نزد همه برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست. طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیّت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهنها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسأله ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به این‌جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاخبار» تلفّظ می‌کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالِم یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم(۴۹). وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدّم کنند! این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سَمتی رفتند، دنبال آنها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها می‌گویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت می‌کنند. و اما یک ماجرا هم از عامّه مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمّار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن‌که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمّار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این‌طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمّار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد!(۵۰) شبیه این ماجرا برای ابی‌ذر و دیگران هم اتّفاق افتاد. شاید خود «عبداللَّه‌بن‌مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک می‌شود. عبرت، این‌جاست. عزیزان من! انسان این تحوّلات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید

مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کلّ جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نرونـد. این معنـایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کننـد و ثروتهای فراوان به وجود آورنـد؛ اما برای شخص خودشان نخواهنـد؛ این بـد است. هر کس بتوانـد جامعه اسلامی را ثروتمنـد کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمـداللّه توانستند در این چنـد سال کشور را بسازنـد، پرچم سازنـدگی را در این کشور بلنـد کنند، کارهای بزرگی را انجام دهنـد، اینهـا کارهای خیلی خوبی کرده‌انـد؛ اینها دنیاطلبی نیست. دنیاطلبی آن است که کسی برای خود بخواهـد؛ برای خود حرکت کنـد؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود. اگر مراقبت نباشـد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزشها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید – امتحان قیام ابی‌عبداللّه – آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود! گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بـدهیم(۵۱). ریِ آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُرفایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرنـد و همه‌اش زحمت می‌کشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند اگر به جنگ حسین‌بن‌علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این‌جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کنـد؛ می‌گویـد مرده‌شوی ری را ببرنـد؛ ری چیست؟ همه دنیا را هم به من بدهید، من به حسین‌بن‌علی اخم هم نمی‌کنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم؛ من بروم حسین‌بن‌علی و فرزنـدانش را بکشم که می‌خواهیـد به من ری بدهیـد؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حدّاکثر یک شب هم فکر می‌کند؛ خیلی حِدّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه کربلا پیش می‌آید. در این‌جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام که خودش تجسّم ارزشهاست، قیام می‌کند، برای این‌که جلوِ این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن‌جا برسد که هیچ چیز باقی نمانـد؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراشیب سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد. «و انا من حسین»؛ یعنی دین پیامبر، زنـده شـده حسین‌بن‌علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پُرشور و ماجرای عاشقانه عاشوراست که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمیـد. بایـد با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین‌بن‌علی در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز – از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا – چه کرده و چه عظمتی آفریـده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند. من امروز می‌خواهم از روزی مقتلِ «ابن‌طاووس» – که کتاب «لهوف» است – یک چند جمله ذکر مصیبت کنـم و چنـد صحنه از ایـن صحنه‌های عظیـم را برای شـما عزیزان بخوانم. البته این مقتـل، مقتـل بسیار معتبری است. این سیدبن‌طاووس – که علی‌بن‌طاووس باشد – فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثّق است، مورد احترام همه است،

استاد فقهای بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته‌ای است. ایشان اوّلین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشت. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان – ابن نَما(۵۲) – مقتل دارد، «شیخ طوسی» مقتل دارد، دیگران هم دارند. مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شد؛ اما وقتی «لهوف» آمد، تقریباً همه آن مقاتل، تحت‌الشّعاع قرار گرفت. این مقتلِ بسیار خوبی است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. من حالا چند جمله از اینها را می‌خوانم. یکی از این قضایا، قضیه به میدان رفتن «قاسم‌بن‌الحسن» است که صحنه بسیار عجیبی است. قاسم‌بن‌الحسن علیه‌الصّلاهٔوالسّلام یکی از جوانان کم سالِ دستگاهِ امام حسین است. نوجوانی است که «لم یبلغ الحلم»(۵۳)؛ هنوز به حدّ بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه‌السّلام فرمود که این حادثه اتّفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده‌ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین خواست که این نوجوان را آزمایش کند – به تعبیر ما – فرمود: عزیزم! کشته‌شدن در ذائقه تو چگونه است؟ گفت «احلی من العسل»(۵۴)؛ از عسل شیرینتر است. ببینید؛ این، آن جهتگیریِ ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت‌شده‌های اهل بیت این‌گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربّی به تربیتِ امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. در این مقتل این‌گونه ذکر می‌کند: «قال الرّاوی: و خرج غلام»(۵۵). آن‌جا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند. چند نفرند که قضایا از قول آنها نقل می‌شود. از قول یکی از آنها نقل می‌کند و می‌گوید: همین‌طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبداللّه، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کانّ وجهه شقّهٔ قمر»(۵۶)؛ چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فجعل یقاتل»(۵۷)؛ آمد و مشغول جنگیدن شد. این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اوّل زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود. «فضربه ابن فضیل العضدی علی رأسه فطلقه»(۵۸)؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فوقع الغلام لوجهه»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وصاح یا عمّاه»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فجل الحسین علیه‌السّلام کما یجل الصقر». به این خصوصیات و زیباییهای تعبیر دقّت کنید! صقر، یعنی بازِ شکاری. می‌گوید حسین علیه‌السّلام مثل بازِ شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثمّ شدّ شدّهٔ لیث اغضب». شدّ، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فضرب ابن‌فضیل بالسیف»؛ اوّل که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عدّه‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند؛ اما حضرت به همه آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و برِ بدن «قاسم‌بن‌الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «وانجلت الغبر»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «فرأیت الحسین علیه‌السّلام»: من نگاه کردم، حسین‌بن علی علیه‌السّلام را در آن‌جا دیدم. «قائماً علی رأس الغلام»؛ امام حسین بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «و هو یبحث برجلیه»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می‌شکافد؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می‌دهد. «والحسین علیه‌السّلام یقول: بُعداً لقوم قتلوک»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند. این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان‌دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و درعین‌حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم این‌گونه رفتار کردند. یک منظره دیگر، منظره میدان رفتن علی اکبر علیه‌السّلام است که یکی از آن مناظر بسیار پُرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین، عجیب است؛ از جهت این جوان – علی اکبر – عجیب است؛ از جهت

زنان و بخصوص جناب زینب کبری، عجیب است. راوی می‌گوید این جوان پیش پدر آمد. اوّلاً علی اکبر را هجده ساله تا بیست و پنجساله نوشته‌اند؛ یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست و پنج سال. می‌گوید: «خرج علی بن‌الحسین»؛ علی بن‌الحسین برای جنگیدن، از خیمه‌گاه امام حسین خارج شد. باز در این‌جا راوی می‌گوید: «و کان من اشبه النّاس خلقاً»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «فاستأذن اباه فی القتال»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «فأذن له»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد «قاسم‌بن الحسن»، حضرت اوّل اذن نمی‌داد، و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛ اما «علی‌بن‌الحسین» که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «ثمّ نظر الیه نظر یائس منه»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان می‌رود و دیگر برنخواهد گشت. «وارخی علیه‌السّلام عینه و بکی»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن. یکی از خصوصیّات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک‌ریختن در حوادث و پدیده‌های عاطفی. شما در قضایا زیاد می‌بینید که حضرت گریه کرد. این گریه، گریه جزع نیست؛ این همان شدّت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد می‌دهد. حضرت بنا کرد به گریه‌کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده‌اید: «اللّهم اشهد»؛ خدایا خودت گواه باش. «فقد برز الیهم غلام»؛ جوانی به سمت اینها برای جنگ رفته است که «اشبه النّاس خُلقاً و خَلقاً و منطقاً برسولک». یک نکته در این‌جا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین در دوران کودکی، محبوب پیامبر بود؛ خود او هم پیامبر را بی‌نهایت دوست می‌داشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رفت. چهره پیامبر، به صورت خاطره بی‌زوالی در ذهن امام حسین مانده است و عشق به پیامبر در دل او هست. بعد خدای متعال، علی‌اکبر را به امام حسین می‌دهد. وقتی این جوان کمی بزرگ می‌شود، یا به حدّ بلوغ می‌رسد، حضرت می‌بیند که چهره، درست چهره پیامبر است؛ همان قیافه‌ای که این قدر به او علاقه داشت و این قدر عاشق او بود، حالا این به جدّ خودش شبیه شده است. حرف می‌زند، صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است. اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف. بعد این‌گونه می‌فرماید: «کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک نظرنا الیه»؛ هر وقت که دلمان برای پیامبر تنگ می‌شد، به این جوان نگاه می‌کردیم؛ اما این جوان هم به میدان رفت. «فصاح و قال یابن سعد قطع اللّه رحمک کما قطعت رحمی». بعد نقل می‌کند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه‌ای کرد و عدّه زیادی از افراد دشمن را تارومار نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه‌ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدّت پیامبر سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین این جمله را به علی‌اکبر فرمود، علی‌اکبر در آن لحظه آخر، صدایش بلند شد و عرض کرد: «یا ابتا علیک السّلام»؛ پدرم! خداحافظ. «هذا جدّی رسول‌اللّه یقرئک السّلام»؛ این جدم پیامبر است که به تو سلام می‌فرستد. «و یقول عجل القدوم علینا»؛ می‌گوید بیا به سمت ما. اینها منظره‌های عجیبِ این ماجرای عظیم است. و امروز هم که روز جناب زینب کبری سلام‌اللّه‌علیهاست. آن بزرگوار هم ماجراهای عجیبی دارد. حضرت زینب، آن کسی است که از لحظه شهادت امام حسین، این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار؛ آن‌چنان که شایسته دختر امیرالمؤمنین است، در این راه حرکت کرد. اینها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین، نجاتبخشیِ یک ملت نبود، نجاتبخشیِ یک امّت نبود؛ نجاتبخشی یک تاریخ بود. امام حسین، خواهرش زینب و اصحاب و دوستانش، با این حرکت، تاریخ را نجات دادند. السّلام علیک یا اباعبداللّه و عَلی الارواح الّتی حلّت بفنائک. علیک منّا سلام‌اللّه ابداً مابقیت و بقی اللّیل و النّهار و لاجعله اللّه آخر العهد منّا لزیارتک. السّلام علی الحسین و علی علی‌بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین. بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم. قل هواللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد.(۵۹) پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را قسم می‌دهیم، ما را در راه اسلام و قرآن ثابت‌قدم بدار. پرورگارا! جامعه ما را، جامعه اسلامی قرار بده، پروردگارا! ما را از اسلام جدا مکن. پروردگارا! به اسلام و مسلمین در همه جای عالم نصرت کامل عنایت فرما. دشمنان اسلام را مخذول و منکوب گردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد،

ارزشهای اسلامی، پیوند برادری، محبّت و عاطفه، عبودیّت برای پروردگار و عدل کامل را در میان ما استقرار ببخش. پروردگارا! کسانی که سعی می‌کنند، دشمنانی که کوشش می‌کنند، برای این که جامعه ما را از اسلام دور کنند، آنها را از رحمت خودت دور کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه را از ما خشنود کن. پروردگارا! دعای آن بزرگوار را در حقّ ملت ما مستجاب گردان. پروردگارا! ما را از یاران و انصار آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! شهدای عزیز ما، جانبازان عزیز ما، امام شهیدان رضوان‌اللّه علیه را مشمول رحمت و لطف خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الطّیّبین الطّاهرین المعصومین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین و الحسن والحسین سبطی الرّحمة وامامی الهدی و سیّدی شباب اهل‌الجنّة و علی علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی‌اللّه چون وقت گذشته است، پس از توصیه به تقوا و حفظ و رعایت پرهیزکاری در همه امور، فقط یک مطلب را عرض می‌کنم. البته قبلاً لازم است از همه برادران و خواهرانی که در سراسر کشور، در ایّام عزاداری، با اقامه عزا و به راه انداختن مراسم عزاداری، بخصوص با اقامه نماز جماعت در ظهر عاشورا و با عرض ارادت به خاندان پیامبر، این روزها را بزرگ داشتند - قشرهای مختلف مردم، زن و مرد و پیر و جوان - سپاسگزاری کنم و از خداوند متعال، رحمتش را برای همه شما مسألت کنم. آن مطلب این است که همان‌طور که عرض کردیم، تبلیغات دشمن علیه ملت ایران، هر گاهی یک بار اوج می‌گیرد. مخصوص امروز هم نیست؛ حرفها هم حرفهای تازه‌ای نیست. شاید الان پانزده، شانزده سال است که دشمنان این ملت و دشمنان این انقلاب، جمهوری اسلامی را به همان چیزهایی متّهم می‌کنند که امروز هم متّهم می‌کنند. فرقی که کرده است، این است که آن روز کلّیاتی را می‌گفتند، ما تحلیل می‌کردیم و می‌گفتیم منظورشان این است؛ امروز خودشان به همان چیزی که ما آن روز تحلیل می‌کردیم، تصریح می‌کنند! سالهای متمادی گفتند که ایران از تروریسم حمایت می‌کند؛ ما می‌گفتیم که مقصود آنها که می‌گویند «دولت ایران از تروریسم حمایت می‌کند»، این است که ما از مبارزان فلسطینی حمایت می‌کنیم. این را می‌گویند «حمایت از تروریسم»! مبارز فلسطینی را تروریست و حمایت از او را حمایت از تروریسم می‌نامند! ما در سابق این را بارها می‌گفتیم؛ حالا خودشان تصریح می‌کنند و همین را می‌گویند! این نشان می‌دهد که استکبار جهانی و دستگاه امپراتوری خبری آن، وقتی که ناچار باشد، آن حقایقی را که یک وقت مجبور بود پنهان کند، با وقاحت تمام آشکار می‌کند و شرمی ندارد! دشمنی رفته ملتی را از خانه‌اش بیرون کرده، کشوری را غصب نموده، حکومت ظالمانه‌ای تشکیل داده، مردم آن سرزمین را با انواع مصیبتها مواجه کرده و انواع محنتها را بر سر آنها وارد آورده است؛ وقتی آن مردم یک فریاد می‌کشند و یک عکس‌العمل کوچک نشان می‌دهند، به این می‌گویند تروریست! بله؛ اگر معنای تروریسم این است، ما افتخار می‌کنیم که از مبارزان فلسطینی حمایت کنیم؛ وظیفه ماست. ما از حق دفاع می‌کنیم، با باطل مقابله می‌کنیم؛ حالا انسانهای باانصاف عالم، خودشان قضاوت کنند. یک صاحبخانه و یک غاصب داریم. صاحبخانه، فلسطینیها هستند. و غاصب، صهیونیستهایی که از اطراف دنیا - از امریکا، از اروپا، از روسیه و از جاهای دیگر - رفتند در آن‌جا ساکن شدند. آن غاصبان نسبت به این صاحبخانه‌ها صد جنایت انجام داده‌اند؛ صاحبخانه‌ها هم مواردی مقاومت کرده‌اند و به آنها ضربه زده‌اند. کدام تروریستند؟! آیا آن کسی که به خانه مردم رفته، زنان را کشته، بچه‌ها را کشته و در «دیر یاسین» فاجعه آفریده و هزار مشکل برای مردم درست کرده است، در خانه‌های آنها دیگران را اسکان کرده و شهرهای فلسطینی را به دیگران داده است، الان هم اگر کسی نفس بکشد، او را به زندانهای سخت می‌اندازد، این تروریست است، یا آن کسی که حقّ خودش را مطالبه می‌کند؟! این شیخ شجاع فلسطینی(۶۰) که به ایران آمد و سر تا پا فلج است - دستش فلج، پایش فلج و قطع نخاعی است - سالهاست که شجاعانه مبارزه می‌کند. با وجودی که قطع نخاع دارد، او را به زندان بردند و شکنجه کردند! احتمال

دادنـد اگر به بدنش ضـربه بزنند، حس نکند؛ لذا به صورتش شـلاق زدند و به او بی‌خوابی دادند! اینها تروریست نیستند؟! به داخل لبنـان می‌آینـد و مبـارزان لبنـان را که بـا آنها مخالفنـد، می‌دزدنـد و می‌برنـد. اینها تروریست نیستند؟! آن وقت آن کسـی که فریاد می‌زنـد، دو نسـل زیر چـادر، در داخل خیمه‌ها و در اردوگاهها، داخل خانه‌های محقّر، در خارج از شـهر و کشور خودشان زنـدگی کردنـد و غربت دنیـا را تحمّـل نمودنـد و حالا ـ یـک کلمـه حرف زدنـد، یـا اقـدامی کردنـد، اینهـا تروریســتند! امریکـا طرفـدار صهیونیستهاست و ما طرفدار فلسطینیها؛ کدام طرفدار تروریست هستیم؟! با انصافهای دنیا بگویند. این را می‌گویند «طرفداری ایران و دولـت ایران و ملـت ایران از تروریسم»! نه آقـا! این معنـایش این است که ملت ایران حاضـر نیست این قلـدری را که امریکـا به‌خرج می‌دهـد، قبول کنـد. می‌خواهنـد بـاطلی را حمایت کننـد؛ می‌خواهنـد همه دنیا از آن باطل حمایت کننـد و همه این را حق بداننـد و متأسـفانه خیلیها در دنیا قبول کردند؛ ولی ملت ایران قبول نمی‌کند. ملت ایران شجاع است. ملت ایران ایستاده است. خیال نکنند این حرف، حرف یـک نفر، یـا حرف جمعی در ایران است. بی‌عقلهـا می‌گوینـد ما می‌خواهیم تبلیغات کنیم، فلان کنیم، چه کنیم؛ برای این‌که می‌خواهیم بـا فلانـی – بـا علی خـامنه‌ای – مبـارزه کنیم! این هم یک خطای دیگر، این هم یک اشـتباه دیگر در تحلیل! خیال می‌کننـد که این حرفهـا، حرفهای یک نفر است؛ نه آقا! امروز در ایران، همه همین را می‌گوینـد؛ رئیس جمهور عزیز ما هم همین را می‌گویـد؛ دولـت خـدمتگزار هم همین را می‌گویـد؛ مجلس شـورای اسـلامی هم همین را می‌گویـد؛ مسؤولاـن کشـور هم همین را می‌گوینـد؛ علمـا هم همین را می‌گوینـد؛ آحـاد ملت هم همین را می‌گوینـد؛ اختلـافی نیست. تهمتها و اهانتها به ملت ایران به جایی نخواهد رسید. استکبار در این مبارزه، طَرْفی نخواهد بست. هنوز هم اشتباه می‌کنند. یک بار در قضیه انقلاب اشتباه کردند، اثرش را دیدنـد؛ یک بار هم در قضـیه جنگ تحمیلی اشـتباه کردند، نتیجه‌اش را دیدند؛ یک بار هم در قضایای بعد از جنگ اشـتباه کردند، نتیجه‌اش را دیدنـد؛ یک بار دیگر حالا دارنـد اشـتباه می‌کننـد، باز هم نتیجه‌اش را خواهند دید. در این کشور، پرچم اسـلام و پرچم انقلـاب بلنـد است و نـام امـام زنـده و جـاودانه است. ارزشـهای این کشور برای این ملت، برای این جوانـان و برای این آحاد عظیم، همان ارزشهایی است که به آنان عزّت داده و ملت ایران را عزیز و بزرگ کرده و نیروهایش را زنده کرده است؛ راه آنها را به سوی آینـده، روشن و همواره کرده است و ان‌شـاءاللّه به سوی این آینـده پیش خواهنـد رفت و این تهمتها اثری نـدارد. البته همان‌طور که عرض کردیم، اینها موسـمی است. هر گاهی به مناسـبتی جنجالی می‌کننـد؛ اما باز می‌بینند فایده‌ای ندارد! مدتی می‌مانند، باز دوباره شیطان آنها را وسوسه می‌کند! ما هم کار خودمان را می‌کنیم. ملت ایران هم مشغول حرکت خودش در این راه و در این مسیر است و ان‌شـاءاللّه خـدای متعـال روزبـه‌روز بیشـتر او را توفیـق خواهـد داد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جـاء نصـراللّه والفتـح. و رأیت النّـاس یدخلون فی دین‌اللّه افواجاً. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّاباً.(۶۱) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---------------

-- ۱) ۲) ۳) ۱ و ۲ و ۳- لهوف، سیدبن‌طاووس ص ۸۸و ۶۷، معالی‌السبطین، ج ۲، ص ۶۰ ۴) مغزل: دوک، وسیله‌ای که با آن نخ یا ریسمان ریسند. ۵) الاقبال سیدبن طاووس، ص ۳۳۳ ۶) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴ ۷) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴ ۸) بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۷۸ ۹) مائده: ۵۴ ۱۰) بقره: ۲۲۲ ۱۱) آل‌عمران: ۳۱ ۱۲) شوری: ۲۳ ۱۳) نهـج‌البلاغه، خطبه‌ی دوم ۱۴) فاتحةالکتاب: ۶ ۱۵) همان: ۷ ۱۶) بقره: ۴۰ ۱۷) نساء: ۶۹ ۱۸) فاتحةالکتاب: ۷ ۱۹) الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸ ۲۰) ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۷۰ تا ۱۶۷ ۲۱) ابن‌اثیر، جلد سوم، ص ۱۱۳ تا ۱۱۶ ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۳ و ۴ و ۵. ابن‌اثیر، جلد سوم، ص ۱۳۷ تا ۱۴۰ ۲۵) ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰ ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۱ الی ۶. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰ ۳۲) ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳ ۳۳) ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۸ تا ۹۱ ۳۴) ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳ ۳۵) حجرات: ۶ ۳۶) الی ۹. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳ ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) الی ۱۵. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۵۹ ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵ ۵۰) تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۰ تا ۳۱ ۵۱) اشاره به ماجرای خفّتیار «عمربن‌سعد ابی‌وقّاص» ۵۲) شیخ نجم‌الدین جعفربن نَما. ۵۳) و ۲. زندگانی حضرت ابی‌عبداللّه‌الحسین سیدالشهدا(ع)، تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۴۸۴

۵۴) ۵۵) الی ۶. لهوف، ابن‌طاووس، ترجمه سید احمد زنجانی، (با نام آهی سوزان بر مزار شهیدان)، ص ۱۱۵ ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) اخلاص: ۴ – ۱ ۶۰) شیخ احمد یاسین (رهبر حماس) ۶۱) نصر: ۳ – ۱

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه تهران

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در انتخاب بحثی که امروز برای شما دانشجویان عزیز مطرح می‌کنم، خیلی دچار تردید نشدم. البته سخنان زیادی هست که ذکر می‌شود و خیلی مناسب است که با شما جوانان عزیز، بخصوص دانشجویان در میان گذاشته شود. قول معروف : «یک سینه حرف موج زند در دهان ما». لیکن بحثی که به نظرم رسید امروز مطرح کنم، موضوعی است که بارها در ذهن من گذشته و روی آن فکر و مطالعه کرده‌ام و به آن اهمیت می‌دهم. البته این بحث، احتمالاً بحث قابل گسترشی است. امروز برای اوّل بار من این مسأله را طرح می‌کنم و اگر خود من در جلسات یا نوبتهای دیگری که به این دانشگاه یا دانشگاههای دیگر می‌روم، مجال و فرصت شود، آن را ادامه خواهم داد. دانشجویان، بخصوص دانشجویان رشته تاریخ و رشته‌های علوم اجتماعی، می‌توانند روی این قضیه‌ای که من مطرح می‌کنم، فکر و مطالعه کنند. این بحث، بحثی درباره مقوله روشنفکری و روشنفکران در کشور ماست که به نظر من مقوله مهمّی است. قبلاً ـ من نکته کوتاهی را درباره امروز که به این‌جا آمدم، بگویم. من تقریباً از یک هفته پیش تصمیم گرفتم که به این‌جا بیایم؛ اما آن را به کسی نگفتم. حتّی در دفترم هم فقط یکی، دو نفر می‌دانستند و هیچ کس نمی‌دانست. دیشب من اطّلاع پیدا کردم که امروز چند گروهِ دانشجویی بنا دارند اجتماعات تشکیل دهند و سخنرانی کنند. گفتم، از آنها خواهش شد که امروز تأخیر بیندازند و اجتماع نداشته باشند، تا ما بتوانیم این برنامه را انجام دهیم. پیغام دادند، آنها هم برنامه‌هایشان را تعطیل کردند. به همین مناسبت، می‌خواهم یک نکته را بگویم. عزیزان دانشجو! سخنرانی و اجتماعات ایرادی ندارد؛ اما دو گروه هیچ وقت همزمان در یک دانشگاه اجتماع تشکیل ندهند. این توصیه پدرانه من به شماست. شما گروهی هستید که می‌خواهید اجتماعات تشکیل دهید و سخنرانی کنید. مثلاً حرفهایی دارید که به نظر خودتان لازم است، ولی ممکن است از نظر دیگری هم لازم نباشد. خیلی خوب؛ دور هم جمع شوید؛ اما آن گروهِ دیگر، تا دید که شما جلسه یا اجتماع دارید، اجتماعش را به وقت دیگری بیندازد؛ این درست است. عزیزان من! این چیزی که من می‌گویم، حدس نیست؛ اطّلاع است. می‌خواهند دانشجویان را به جان هم بیندازند؛ آنها را مشغول کنند و از درس خواندن باز دارند. می‌خواهند دانشجویان را به چیزهای بیخودی مشغول کنند. تسلیم نشوید و نگذارید که با عنصر دانشجویی بازی شود. من همیشه از سالها قبل به دانشجویان سفارش کرده‌ام که دانشجو عنصری است که متعلّق به همین فضاست. شما هم وقتی که بیرون رفتید، دیگر دانشجو نیستید؛ یکی دیگر جای شما می‌آید و او این خصوصیات را پیدا می‌کند. عنصر دانشجو، متعلّق به این فضاست. دوران دانشجویی، چیز خوبی است، چیز مقدّسی است، چیز شیرینی است؛ بخصوص برای ما که عمری گذرانده‌ایم، چیز خیلی زیبایی است. نگذارید با درگیریهای شما با یکدیگر، این هویّت دانشجویی و مجموعه دانشجویی را خراب کنند؛ حواستان جمع باشد. این توصیه من بود به مناسبت موضوعی که برای امروز اتّفاق افتاده بود؛ فکر کردم به شما بگویم و گفتم. و اما مسأله مورد نظر من در مقوله روشنفکری. این مسأله، مسأله‌ای است که اگر من بخواهم روی آن اسم بگذارم، مثلاً ـ خواهم گفت: ارتجاع روشنفکران، یا ارتجاع روشنفکری. می‌دانید که مقوله روشنفکری، اساساً ضدّ ارتجاع است. روشنفکری مقوله‌ای است که رو به جلو دارد و به آینده نگاه می‌کند؛ یعنی همان مفهومی که در فارسی آن را از «انتلکتوئل» فرانسوی ترجمه کرده‌اند. البته کسانی که اهل فنّ این کار و اهل زبانند، می‌گویند این ترجمه، ترجمه درست و دقیقی نیست. حالا هرچه هست، معلوم است که مقصود چیست. من بعداً مقداری هم در این خصوص توضیح می‌دهم. این هویّت پیشرو و آینده‌نگر، رو به مستقبل دارد و نمی‌تواند با رجعت و عقبگرد خو کند؛ اما من پدیده‌ای را مشاهده کردم و مشاهده می‌کنم که جز اسم گفته شده برای آن، عنوانی پیدا نمی‌کنم: ارتجاع

روشـنفکری، رجعت روشـنفکری. من بارها گفته‌ام که روشـنفکری در ایران، بیمار متولّد شد. مقوله روشـنفکری، با خصوصیّاتی که در عـالمِ تحقّق و واقعیّت دارد - که در آن، فکر علمی، نگـاه به آینـده، فرزانگی، هوشـمندی، احسـاس درد در مسائـل اجتمـاعی و بخصوصِ آنچه که مربوط به فرهنـگ است، مسـتتر است - در کشور مـا بیمار و ناسالم و معیوب متولّـد شـد. چرا؟ چون کسانی که روشـنفکران اوّلِ تاریـخ مـا هسـتند، آدمهایی ناسالمنـد. اکنون من سه نفر از این شخصـیتها و پیشـروان روشـنفکری در ایران را اسـم می‌آورم: میرزا ملکم خان ارمنی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج سیّاح محلّاتی. این کسانی که اوّلین نشانه‌ها و پیامهای روشنفکریِ قرن نوزدهمی اروپا را وارد ایران کردنـد، به‌شـدّت نامطمئن بودند. مثلاً میرزا ملکم خان که داعیه روشـنفکری داشت و می‌خواسـت علیه دسـتگاه اسـتبداد ناصـرالدّینشاهی روشنگری کند، خود دلّال معامله بسیار استعماری و زیانبار «رویتر» بود! می‌دانید که در بیست سال آخرِ زندگی ناصرالدّینشاه، انحصارات خارجی پدر این مملکت را درآورد. انگلیسیها می‌آمدند انحصاری می‌گرفتند - انحصار گمرکات، انحصار دخانیات، انحصار راه‌آهن و ... - باز روسـها از آن طرف می‌آمدند و می‌گفتند شـما به رقیب ما امتیاز این معامله انحصـاری و این به اصـطلاح تجـارت را دادیـد، بایـد به ما هم بدهیـد؛ به آنها هم چیزی می‌دادنـد! بعـدها اسم این را «موازنه مثبت» گذاشـتند؛ موازنه بین روس و انگلیس در سیاست خـارجی و ارتباطـات اقتصـادی؛ منتهـا بر مبنای مسابقه! یک چیزی به این قـدرت بدهنـد، دیگری فردا بگویـد چرا به من ندادیـد؛ اینها هم بگوینـد بگیر این هم مال تو! باز او بگویـد مال من کم شد، بگویند این هم مال تو! ایران را به نفع خاندان سـلطنت - یعنی همان ناصـرالدینشاه و درباریها و هر کسـی که بتواند از این سفره یغما لقمه‌ای ببرد - غارت می‌کردنـد. این آقای روشـنفکری که به عنوان معروفترین پیام‌آور روشـنفکری و روشـنگری در ایران مطرح بود - یعنی همین میرزا ملکم خان - خودش دلّال قضیه «رویتر» بود! در همین انحصار معروف تنباکو - که میرزای شـیرازی، مرجع تقلیـد وقت، آن را تحریم کرد و جلوِ این معـامله زیانبـار را گرفت - میرزا ملکم خـان خودش دلّال آن بود! واقعـاً یکی از دلّالیهـای عمـده میرزا ملکم ارمنی، همین قضیه «رژی» بود که دربار هم آن را قبول کرد. این آدم می‌خواهد در ایران پیام‌آور روشنفکری باشد؛ یعنی مردم را به آینـده، به تجـدّد و نوگرایی دعوت کند؛ ببینید مردم چه از آب درمی‌آیند! من نمی‌دانم شـما چقدر از تاریخ معاصـر اطّلاع دارید و چقـدر آن را خوانده‌ایـد. چقـدر خوب است که شـما در تابسـتان که قـدری فراغت پیدا می‌کنید، واقعاً برنامه‌ریزی کنید و قدری از تاریـخ معاصـر، از جمله همین قضـیه تنبـاکو را مطالعه کنیـد. کتابهایی هم درباره این موضوع نوشـته شـده که مناسـبت است آنها را بخوانیـد. البته مطـالعه کتابهـای امین را می‌گویم. بعضـیها هسـتند که چون پـای روحـانیت و دین در میان است، از عنادی که با دین دارنـد، حاضـر نیسـتند به افتخار به این بزرگی اعتراف کننـد و آن را مطرح نمایند. از یک بُعد دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده شبیه میرزا ملکم‌خـان است. این آخونـدزاده، از خامنه است. من از خامنه‌ایهای قـدیمی و بعضـی از خویشاونـدان خودمان چیزهای زیادی نسبت به او شـنیده‌ام و می‌دانم. ایشان قبل از انقلاب اکتبر به قفقاز رفت و در روسیه سر سفره تزارها نشست و با کمک تزارها و زیر سـایه آنهـا، به خیـال خودش بنا کرد علیه دسـتگاه اسـتبداد ایران مبارزه کردن! این مبارزه، مبارزه نامطمئنی بود؛ این قابل قبول نبود. اولین چیزی را هم که اینها هدف قرار می‌دادند، به جای این‌که بیشتر به اسـتبداد و جهات سیاسـی بپردازند، به دین و اعتقادات مردم و سنّتهای اصـیل بومی می‌پرداختند که آن را بعداً خواهم گفت. حاج سیّاح هم نمونه سوم است. او شرح حال و زندگی خودش را در سـفر اروپایی نوشته است. کسی که این کتاب را بخواند، شک نمی‌کند که در این کتاب، به صورت سفارش شده‌ای سعی شده، بـا هرجـایی که پـای یـک روحـانیِ آزاده بزرگ در میـان است، برخورد شود؛ عملاً ـ نـام او کتمـان شود و ماجرای او مطرح نگردد. روشـنفکری در ایران، این‌گونه متولّد شد. طبقات بعدی روشـنفکری هم در ایران، طبقات مطمئنی نبودند؛ بیشتر شاهزاده‌ها و اشراف و اعیان‌زاده‌ها بودنـد. شـما شـرح حال سه جلـدی عبـداللّه مسـتوفی را نگاه کنید که خودش آن را نوشـته است. خود او هم از همان روشـنفکران است؛ ضـمناً از اعیان زاده‌ها و خان‌زاده‌های دستگاه قاجار است. البته او شخصیت متعادلی است؛ شخصیت منفی به نظر نمی‌رسد. اگر شما به آن کتاب نگاه کنید، خواهید دید که آن افرادی که اوّلین پرچمها و پیامهای روشنفکری، با آنها دیده و شنیده

و شناخته می‌شد، چه کسانی بودند. دوره قاجار به این ترتیب گذشت؛ یعنی یک روشنفکر وطنیِ میهنیِ بی‌غرضِ دلسوزِ علاقه‌مند، در بین مجموعه روشنفکران ایران کمتر دیده شد. بعد، دوره رضاخان آمد. در این دوره، روشنفکران درجه یکِ کشور، از اساتید، از نویسندگان و از متفکّرانی که جزو زبدگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند؛ رضاخانی که از فرهنگ و معرفت بویی نبرده بود. دفاع اینها از رضاخان، هیچ وجهی نداشت؛ نه باسواد بود، نه فرهنگی بود، نه ملی بود؛ همه می‌دانستند که سیاستهای انگلیسیهاست که اجرا می‌شود. خودِ روشنفکران می‌دیدند که انگلیسیها رضاخان را آوردند، برکشیدند، به قدرت رساندند، سلطنت او را تقویت کردند، مقدّماتش را فراهم کردند، موانعش را نابود کردند و جاده را برای او صاف نمودند. در آن موقع، روشنفکران، ایدئولوگهای حکومت کودتایی رضاخانی شدند! هرکاری که او خواست بکند، اینها ایدئولوژی و زیربنای فکریش را فراهم می‌نمودند و برایش مجوّز درست می‌کردند! من دوست دارم این بحث را نه به عنوان یک مسؤول، بلکه به عنوان یک روحانی و یک طلبه و به عنوان کسی که تقریباً همه جوانیم را در فضای روشنفکریِ زمان خودم گذرانده‌ام و با خیلی از این چهره‌های معروف روشنفکری ایران، یا از نزدیک آشنا بوده‌ام، یا با آثارشان آشنا بوده‌ام و درست آنها را می‌شناسم - از شاعرشان، نویسنده‌شان، هنرمندشان - مطرح کنم و با شما حرف بزنم. دلم می‌خواهد شما جوانان این دوره، قدری فضای فرهنگ کشورتان را بشناسید؛ چون شما جزو قشرهای روشنفکر هستید. ببینید کجا قرار دارید، چه بوده و چه شده و می‌خواهند چه بشود. مایلم شما این نکته را توجّه کنید. در دوره بعد از رفتن رضاخان و بعد از شهریور بیست - که حکومت عجیب و غریبی در آن زمان تشکیل شده بود - بخشی از روشنفکران به حزب توده پیوستند که اتّفاقاً بعضی از صادقترین روشنفکران از اینها بودند که به حزب توده پیوستند؛ اگرچه به شوروی وابسته بودند. آن وقت، خودشان هم اعتراف داشتند؛ همه‌شان هم قبول داشتند که به شوروی وابسته بودند. شورویها در ایجاد و پشتیبانی اینها نقش داشتند و اینها مثل ستون پنجم شورویها در ایران عمل می‌کردند. شما به خاطرات «کیانوری» و دیگر رؤسای توده‌ایها که در جمهوری اسلامی گیر افتادند، نگاه کنید! خاطرات اینها چاپ شده است؛ از پنجاه سال قبل، شصت سال قبل صحبت می‌کنند. با آن‌که اینها شاید همه حقایق را هم نمی‌خواستند بگویند، اما کاملاً از گوشه و کنار حرفهایشان مشخّص می‌شود که آن روز حقیقت حزب توده چه بود. درعین‌حال، باز صادقترین و مخلصترین روشنفکران در همین مجموعه جمع شده بودند. یکی از آنها «جلال آل احمد» بود که من در این بحث، از حرفهای او برای شما نقل خواهم کرد. مرحوم جلال آل احمد، جزو حزب توده بود. «خلیل ملکی» و دیگران، اوّل در حزب توده بودند. من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می‌کرد. سال چهل و هفت ایشان به مشهد آمده بود. در جلسه‌ای که با آن مرحوم بودیم، از این حرفها خیلی گذشت. احتمال می‌دهم خودم شنیده باشم، احتمال هم می‌دهم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می‌کرد. می‌گفت: ما در اتاقهای حزب توده، مرتّب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم - منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم و به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می‌آید! گفتیم آن‌جا کجاست؟ گفتند این‌جا مسکو است! گفتیم ما نیستیم؛ برگشتیم. یعنی به مجرّد این‌که در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند ما دیگر نیستیم. بیرون آمدند و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم را درست کردند؛ مخلصها آن‌جا بودند. این دوره، تا حدود دوران «دکتر مصدق» و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه‌های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه بیست مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه سی به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند! آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران»، از همین روشنفکری دهه سی حرف می‌زند. آل احمد این کتاب را در سال چهل و سه شروع کرده، که تا سال چهل و هفت ادامه داشت. سال چهل و هفت که آل احمد به مشهد آمد، ما ایشان را دیدیم. به مناسبتی صحبت از این کتاب شد، گفت مدّتی است به کاری مشغولم؛ بعد فهمیدیم که از سال چهل و سه مشغول این کتاب بوده است. او از ما در زمینه‌های خاصی مطالبی می‌خواست، که فکر می‌کرد ما از آنها اطّلاع

داریم. آن‌جا بود که ما فهمیدیم او این کتاب را می‌نویسد. این کتاب بعد از فوتش منتشر شد. یعنی کتابی نبود که در رژیم گذشته اجازه‌ی پخش داشته باشد؛ کتابِ صددرصد ممنوعی محسوب می‌شد و امکان نداشت پخش شود. البته در این‌جا آل احمد مواضع خیلی خوبی را اتّخاذ می‌کند؛ اما درعین‌حال شما می‌بینید که همین آل احمدِ معتقد به مذهب و معتقد به سنّتهای ایرانی و بومی و شدیداً پایبند به این سنّتها و معتقد به زبان و ادب فارسی و بیگانه از غرب و دشمن غربزدگی، باز درباره مسائل روشنفکری، در همان فضای روشنفکری غربی فکر کرده، تأمّل کرده، حرف زده و قضاوت نموده است! این که می‌گویم روشنفکری در ایران بیمار متولّد شد، معنایش همین است. تا هرجا هم ادامه پیدا کرده، بیماری ادامه پیدا کرده است. و اما این بیماری چه بود؛ یعنی کجا بروز می‌کرد؟ این را از زبان آل احمد برای شما ذکر می‌کنم. آل احمد در مشخصات روشنفکر می‌گوید: یک مشخصات، مشخصات عوامانه روشنفکر است. او می‌گوید معنای «عوامانه» این نیست که عوام، روشنفکر را این‌گونه تصوّر می‌کنند؛ بلکه خود روشنفکر هم گاهی همین‌طور فکر می‌کند. این خصوصیات سه تاست: اوّل، مخالفت با مذهب و دین - یعنی روشنفکر لزوماً بایستی با دین مخالف باشد! - دوم، علاقه‌مندی به سنن غربی و اروپارفتگی و این‌طور چیزها؛ سوم هم درسخواندگی. این دیگر برداشتهای عامیانه از روشنفکری است؛ ممیّزات روشنفکر این است. یعنی اگر کسی متدیّن شد، چنانچه علّامه دهر باشد، اوّلْ هنرمند باشد، بزرگترین فیلسوف باشد؛ روشنفکر نیست! بعد می‌گوید این سه خصوصیتی که برداشت عامیانه و خصوصیات عامیانه روشنفکری است، در حقیقت ساده‌شده دو خصوصیت دیگری است که با زبان عالمانه یا زبان روشنفکری می‌شود آنها را بیان کرد. یکی از آن دو خصوصیت، عبارت است از بی‌اعتنایی به سنّتهای بومی و فرهنگ خودی - که این دیگر بحث عوامانه نیست؛ این حتمی است - دیگری، اعتقاد به جهان‌بینی علمی، رابطه علمی، دانش و قضا و قدری نبودن اینها؛ مثالهایی هم می‌زند. این در حالی است که در معنای روشنفکریِ ساخته و پرداخته فرنگ - که اینها آن را از فرنگ گرفتند و آوردند - به‌هیچ‌وجه این مفهوم و این خط و جهت و این معنا نیست! یعنی چرا باید یک روشنفکر حتماً به سنّتهای بومیش بی‌اعتنا باشد؛ علت چیست؟ روشنفکری، عبارت است از آن حرکتی، شغلی، کار و وضعی که با فعّالیت فکر سر و کار دارد. روشنفکر، کسی است که بیشتر با مغز خودش کار می‌کند، تا با بازویش؛ با اعصاب خودش کار می‌کند، تا با عضلاتش؛ این روشنفکر است. لذا در طبقات روشنفکری که سپس در فصلهای بعدی کتابش ذکر می‌کند، از شاعر و نویسنده و متفکّر و امثال اینها شروع می‌کند، تا به استاد دانشگاه و دانشجو و دبیر و معلم و روزنامه‌نگار - که آخرین آنها روزنامه‌نگار و خبرنگار است - می‌رسد. چرا باید کسی که با تفکر خودش کار می‌کند، لزوماً به سنّتهای زادگاه و کشور و میهن و تاریخ خودش بیگانه باشد، حتّی با آنها دشمن باشد، یا بایستی با مذهب مخالف باشد؟ پاسخ این سؤال در خلال حرفهای خود این مرحوم، یا بعضی حرفهای دیگری که در این زمینه‌ها زده شده، به دست می‌آید. علّت این است که آن روزی که مقوله روشنفکری - مقوله «انتلکتوئل» - اوّل بار در فرانسه به وجود آمد، اوقاتی بود که ملت فرانسه و اروپا از قرون وسطی خارج شده بودند؛ مذهب کلیساییِ سیاهِ خشنِ خرافیِ مسیحیّت را پشت سر انداخته و طرد کرده بودند. دانشمند را می‌کُشد، مکتشف و مخترع را محاکمه می‌کند، تبعید می‌کند، نابود می‌کند، کتاب علمی را از بین می‌برد. این بدیهی است که یک عدّه انسانهای فرزانه پیدا شوند و آن مذهبی که این خصوصیت را داشت و از خرافات و حرفهایی که هیچ انسان خردپسندی آن را قبول نمی‌کند ، پُر بود، به کناری بیندازند و به کارهای جدید رو بیاورند و دائرةالمعارفِ جدیدِ فرانسه را بنویسند و کارهای بزرگ علمی را شروع کنند. بدیهی است که اینها طبیعت کارشان پشت کردن به آن مذهب بود. آن وقت روشنفکر مقلّد ایرانی در دوره‌ی قاجار، که اوّل بار مقوله «انتلکتوئل» را وارد کشور کرد و اسم منوّرالفکر به آن داد و بعد به «روشنفکر» - با همان خصوصیت ضدّ مذهبش - تبدیل شد، آن را در مقابل اسلام آورد؛ اسلامی که منطقی‌ترین تفکّرات، روشنترین معارف، محکمترین استدلالها و شفّافترین اخلاقیات را داشت؛ اسلامی که همان وقت در ایران همان کاری را می‌کرد که روشنفکران غربی می‌خواستند در غرب انجام دهند! یعنی در برهه‌ای از دوران استعمار، روشنفکران غربی، با مردم مناطق استعمارزده غرب همصدا شدند. مثلاً اگر کشور

اسپانیا، کوبـا را اسـتعمار کرده بود و ثروت آن‌جا - شـکر کوبا - را در اختیار گرفته بود، «ژان پل‌سارتر» فرانسوی از مردم کوبا و از «فیـدل کـاسترو» و از «چه‌گوارا»، علیه دولت اسـتعماری فرانسه دفـاع می‌کرد و کتـاب می‌نوشت: «جنـگ شـکر در کوبـا». به عبارت دیگر، روشـنفکر غربی در برهه‌ای از زمـان، بـا دولت و بـا نظام حاکم بر خودش، به نفع ملتهای ضـعیف مبارزه می‌کرد. این کار در ایران به وسـیله چه کسـی انجام می‌گرفت؟ به وسـیله میرزای شـیرازی؛ به وسـیله میرزای آشتیانی در تهران؛ به وسیله سیدعبدالحسین لاری در فـارس. اینهـا بـا نفوذ اسـتعمار مبـارزه می‌کردنـد؛ اما چه کسـی به انعقاد قراردادهای اسـتعماری و دخالت اسـتعمار کمک می‌کرد؟ میرزا ملکم‌خان و امثال او و بسیاری از رجال قاجار که جزو روشـنفکران بودنـد. یعنی درست مواضع جابه‌جا شده بود؛ اما در عین‌حـال مبـارزه بـا دیـن خرافی مسـیحیّت در روشـنفکری ایران، جـای خـودش را بـه مبـارزه بـا اسـلام داد! بنـابراین، یکی از خصوصـیات روشـنفکر این شد که با اسلام، دشمن و مخالف باشد. البته هنوز هم که هنوز است، دنباله‌های همان خیل روشنفکران دوره پهلوی، از کتاب نویسشان گرفته، تا شاعرشان، تا محقّقشان، تا مصحّحشان، تا بیوگرافی نویسشان، گاهی با صراحت همان خط را دنبال می‌کننـد و از مثل «میرزا فتحعلی آخونـدزاده»ای، آن‌چنان تجلیل می‌کنند، که گویی از پیامبری تجلیل می‌کنند! برای این‌که میرزا فتحعلی به برکت ضدّیتش با دین و مبارزه‌اش با اسـلام، هم رفت سـر سـفره تزارها نشست و نان آنها را خورد و کمک آنها را قبول کرد و هم بعـداً وقتی که بلشویکها و کمونیسـتها به خامنه ما آمدنـد، به نام میرزا فتحعلی آخوندزاده کنسـرت راه انداختند! من خودم چون در آن دوران، کودکی را نگذرانـدم، آنهایی که کودکیشان را در آن‌جا گذرانـده بودنـد و یادشان بود، سالها پیش این مـاجرا را برای من نقل می‌کردنـد. می‌گفتنـد وقتی در زمان «پیشه‌وری» - سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ - تبریز و بخشـی از آذربایجان در اختیار نیروهای پیشکرده شوروی قرار گرفت و اشغال شد و حکومت به اصطلاح محلی تشکیل گردید و بعد هم تار و مار شدند، در آن وقت بلشویکها به تبریز آمدنـد و به خامنه رفتنـد و کنسـرتی به نام میرزا فتحعلی آخونـد زاده راه انداختند! یعنی یک نفر، هم در حکومت تزاری طرفدار دارد، هم در حکومت بلشویکها که حکومت تزاری را برانداخته است! شخصیت مضطرب را می‌بینید!؟ نقطه مشترک حکومت تزاری و حکومت کمونیستی چیست؟ ضـدّیت با مـذهب، ضـدّیت با اسـلام؛ و ایشان منادی ضدّیت با اسـلام بوده است. البته به نظر ما، در روشـنفکری به معنای حقیقی کلمه، نه ضـدّیت با مذهب هست و نه ضدّیت با تعبّد. یک انسان می‌تواند هم روشـنفکر باشد؛ به همان معنایی که همه روشـنفکر را تعریف کرده‌اند - کسـی که به آینده نگاه می‌کند، کار فکری می‌کند، رو به پیشـرفت دارد - و هم می‌تواند مذهبی باشد، می‌تواند متعبّد باشد، می‌تواند مرحوم دکتر بهشتی باشد، می‌تواند شـهید مطهّری باشد، می‌توانـد بسیاری از شخصـیتهای روشـنفکرِ مـذهبیِ کاملاً مؤمن ما باشد که ما دیده‌ایم. هیچ لزومی ندارد که مخالف مذهب باشد. جـالب این‌جاست کـه وقتی قیـد عـدم تعبّـد را جزو قیـود حتمی و اصـلی روشـنفکری ذکر می‌کننـد، نـتیجه این می‌شـود که علّامه طباطبایی، بزرگترین فیلسوف زمان ما که از فرانسه فلاسفه و شخصیتهای برجسته‌ای مثل «هانری کربن» به این‌جا می‌آیند و چند سال می‌ماننـد تـا از او اسـتفاده کننـد، روشـنفکر نیست؛ اما مثلاً فلان جوجه شاعری که به مبانی مـذهب و مبانی سنّت و مبانی ایرانیگری اعتقادی ندارد و چند صـباحی هم در اروپا یا امریکا گذرانده، روشنفکر است؛ و هرچه در اروپا بیشتر مانده باشد، روشنفکرتر است! ببینیـد چه تعریـف غلـط و چه جریـان زشت و نامنـاسبی به نـام روشـنفکر در ایران ایجـاد شـده بود! در جریـان مسائـل عظیم کشور، روشـنفکران با همین خصوصیات حضور داشتند؛ اما در حاشیه. در قضیه ۲۸ مرداد، هیچ مبارزه حقیقی از جانب روشنفکران صورت نگرفت. البته ۲۸ مرداد نسبت به زمان ما، خیلی قدیمی و دور از دسترس است؛ لیکن شدّت عمل رژیم پهلوی در قضیه ۲۸ مرداد، با روشـنفکرانی که احیاناً به دکتر مصـدق یا نهضت ملی علاقه‌ای هم داشـتند، کاری کرد که به‌کل کنار رفتند و هیچ مبارزه حقیقی از طرف مجموعه روشـنفکر صورت نگرفت؛ در حـالی که وظیفه روشـنفکری ایجاب می‌کرد که به نفع مردم و به نفع آینـده آنها وارد میـدان شونـد، شـعر بگوینـد، بنویسـند، حرف بزننـد و مردم را روشن کننـد؛ اما این کارها انجام نگرفت. بعـد به قضـیه پانزده خرداد می‌رسـیم که بزرگترین حـادثه‌ای بود که در قرن حاضـر در کشور مـا، میـان مردم و رژیم حـاکم اتفـاق افتاده بود. در پانزده خرداد،

سخنرانی امام رضوان‌اللَّه‌علیه در قم و در روز عاشورا، آن‌چنان ولوله‌ای ایجاد کرد که یک شورش عظیم مردمی، بدون هیچ گونه رهبری مشخّصی در تهران، فردا و پس‌فردای آن روز به راه افتاد. اسنادی هم چاپ شده که نشان‌دهنده مذاکرات هیأت دولت برای مقابله با این حادثه در همان روزهاست. شما ببینید، آن سخنرانی و آن حضور مردم، چه زلزله‌ای به وجود آورده بود. حرکت امام، با قویترین شکلی که ممکن بود انجام گیرد، انجام گرفت و مردم را به حرکت درآورد. بعد هم سربازان رژیم به خیابانها آمدند و مردم را به گلوله بستند. چند هزار نفر - که البته آمار دقیقش را هرگز ما نتوانستیم بفهمیم - در این ماجرا کشته شدند و خونها ریخته شد. آل احمد در همین کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» می‌گوید: روشنفکران ایرانی ما - به نظرم چنین تعبیری دارد - دست خودشان را با خون پانزده خرداد شستند! یعنی لب تر نکردند! همین روشنفکران معروف؛ همینهایی که شعر می‌گفتند، قصّه می‌نوشتند، مقاله می‌نوشتند، تحلیل سیاسی می‌کردند؛ همینهایی که داعیه رهبری مردم را داشتند؛ همینهایی که عقیده داشتند در هر قضیه از قضایای اجتماعی، وقتی آنها در یک روزنامه یا یک مقاله اظهارنظری می‌کنند، همه باید قبول کنند، اینها سکوت کردند! این قدر اینها از متن مردم دور بودند و این دوری همچنان ادامه پیدا کرد. گاهی نشانه‌های خیلی کوچکی از آنها پیدا می‌شد؛ اما وقتی که دستگاه یک تشر می‌زد، برمی‌گشتند می‌رفتند! یکی از نمونه‌های جالبش، آدم معروفی بود که چند سالی است فوت شده است - حالا نمی‌خواهم اسمش را بیاورم؛ کتابش را می‌گویم؛ هر کس فهمید، که فهمید - این شخص، قبل از انقلاب نمایشنامه‌ای به نام: «آ باکلاه، آ بی‌کلاه» نوشته بود. آن وقتها ما این نمایشنامه را خواندیم. او نقش روشنفکر را در این نمایشنامه مشخّص کرده بود. در آن بیان سمبلیک، منظور از «آ بی‌کلاه» انگلیسیها بودند و منظور از «آ باکلاه» امریکاییها! در پرده اوّل، نمایشنامه نشان‌دهنده دوره نفوذ انگلیسیها بود و در پرده دوم، نشان‌دهنده دوره نفوذ امریکاییها و در هر دو دوره، قشرهای مردم به حسب موقعیت خودشان، حرکت و تلاش دارند؛ اما روشنفکر - که در آن نمایشنامه «آقای بالای ایوان» نام دارد - به‌کل برکنار می‌ماند! می‌بیند، احیاناً کلمه‌ای هم می‌گوید، اما مطلقاً خطر نمی‌کند و وارد نمی‌شود. این نمایشنامه را آن آقا نوشت. من همان وقت در مشهد بعد از نماز برای دانشجویان و جوانان صحبت می‌کردم؛ این کتاب به دست ما رسید، من گفتم که خود این آقای نویسنده کتاب هم، همان «آقای بالای ایوان» است! در حقیقت خودش را تصویر و توصیف کرده است؛ به‌کلّی برکنار! بنابراین، بدترین کاری که ممکن بود یک مجموعه روشنفکری در ایران بکند، کارهایی بود که روشنفکران ما در دوره پانزده ساله نهضت اسلامی انجام دادند؛ به‌کل کنار رفتند! نتیجه هم معلوم شد: مردم مطلقاً از آنها بریدند. البته تا حدودی، تعداد خیلی معدودی وسط میدان بودند. از جمله خود مرحوم آل احمد بود. حتّی شاگردان و دوستان و علاقه‌مندانش وارد این میدان نشدند؛ خیلی دورادور حرکتی کردند. زندانها از مردم، از روحانیون، از دانشجویان، از طلبه‌ها، از آحاد مردم، از کارگر و از کاسب پُر بود. تمام طول این سالهای متمادی، بیشترین تعداد زندانیان را، زندانیان مربوط به نهضت امام تشکیل می‌دادند؛ چون تلاششان، تلاشی بود که دستگاه را به ستوه می‌آورد. این چهره‌های معروفی که همه می‌شناسید، زندان رفتند و ساعتهای متمادی زیر شکنجه فریاد کشیدند؛ اما آن آقایان نه! البته بعضی از اینها که به خاطر چیز مختصری به زندان می‌افتادند، تقریباً به فوریت به توبه‌نامه می‌رسیدند! الان در میان همین چهره‌های معروفی که می‌خواهند عامل ارتجاع روشنفکری در زمان ما شوند - که بعد عرض می‌کنم - کسانی بودند که در زندان نامه می‌نوشتند و التماس و گریه می‌کردند! ما اینها را کاملاً از نزدیک می‌شناسیم؛ خودشان هم می‌دانند که ما آنها را می‌شناسیمشان؛ اما جوانان اینها را نمی‌شناسند. آن مجموعه آن روز، تا زمان انقلاب نشان داد که یک قشر غیر قابل اعتماد برای رهبری فکری مردم است. البته یکی، دو سال به انقلاب، حرکتی به وجود آمد. این حرکت هم به این شکل بود که موج نهضت، با بار معرفتی و اعتقادی خودش، وارد محافل گوناگون شد. خیلیها بودند که به اسلام اعتقاد نداشتند؛ اما به برکت نهضت، به اسلام اعتقاد پیدا کردند. خیلی از دختران بودند که به حجاب هیچ اعتقادی نداشتند؛ اما در دوران نهضت، بدون این‌که کسی به آنها حتّی یک کلمه بگوید، خودشان باحجاب شده بودند؛ یعنی نهضت امام، نهضت اسلامی، با گسترش خودش، با اوج خودش، با کربلایی شدن خودش،

هرچه بیشتر تلفات می‌داد، هرچه بیشتر شهید می‌داد، هرچه بیشتر فدایی می‌داد، طرفداران بیشتر و پیام گسترده‌تری پیدا می‌کرد. هرچه پیام انقلاب پیش می‌رفت، پیام نهضت هم که همان پیام دین و پایبندی به اصول و معارف اسلامی بود، گسترش پیدا می‌کرد و البته مجموعه‌ای را هم شامل شد. اینها - اشخاص مشخصی که البته من نمی‌خواهم اسم بیاورم - وارد میدان شدند، تا انقلاب شد. بعد از پیروزی انقلاب، روشنفکری در ایران برنیفتاد - روشنفکری وجود داشت - اما در واقع یک روشنفکری نوین به وجود آمد. در دوره انقلاب، شاعر، نویسنده، منتقد، محقّق، کارگردان، سینماگر، نمایشنامه‌نویس و نقّاش، از دو قشر پدید آمد: یکی از عناصری که انقلاب اینها را به وجود آورده بود و دوم عناصری که از دوره قبل بودند و انقلاب اینها را به‌کلّی قلب ماهیّت کرده بود. برای اوّلین بار بعد از گذشت تقریباً صد سال از آغاز تحرّک روشنفکری در ایران، روشنفکری بومی شد. آن کسانی که در مقوله‌های روشنفکری فعّال‌ترند و در مرکز دایره روشنفکری قرار دارند - یعنی نویسندگان و شعرا - تا برسد به قشرهای گوناگون، مثل هنرمندان و نقّاشان و ... اینها برای اوّلین بار در این کشور مثل یک ایرانی فکر کردند، مثل یک مسلمان حرف زدند، محصول روشنفکری و هنری و ادبی تولید کردند؛ این شد یک دوران جدید. البته مقاومتهایی بود، لیکن حرکت عظیم انقلابی، که همه چیز مقدّمه چنین حرکتی است - این را شما بدانید که هر فکری، هر قلم‌زدنی، هر کار کردنی، مقدّمه چنین حرکتی است؛ مثل حرکتی که در انقلاب برای کشور پدید آمد - بزرگترین برکات را برای کشور دارد؛ لذا موج حرکت خودی و اسلامی و بومی روشنفکری، با شعبه‌های گوناگونش در کشور، همه چیز را تحت‌الشّعاع قرار داد. از آهنگساز گرفته، تا موسیقیدان، تا هنرمند، تا ادیب، تا شاعر، اسلامی فکر کردند، اسلامی کار کردند؛ لااقل تلاش کردند که این‌گونه باشند. این، پدیده بسیار نو و مبارکی بود و ادامه پیدا کرد. جنگ، میدانی برای بروز استعدادها در این زمینه شد. می‌دانید یکی از عواملی که هنر و ادبیّات را در هر کشوری به شکوفایی می‌رساند، حوادث سخت، از جمله جنگ است. زیباترین رمانها، بهترین فیلمها و شاید بلندترین شعرها، در جنگها و به مناسبت جنگها نوشته شده، به تصویر کشیده شده، سروده شده و به وجود آمده است. در جنگ ما هم همین‌طور بود. ما در جنگ مظلوم بودیم. ما در جنگ، ملتی بودیم یکجا مظلوم و مورد ستم. ما که تجاوزی به کسی نکرده بودیم؛ ما هیچ بهانه‌ای دست کسی نداده بودیم؛ ما حتّی یک تیر هم به داخل مرزهای عراق پرتاپ نکرده بودیم؛ اما طبیعت انقلاب این بود که به ما حمله نظامی بشود. یکی از رهبران ملی آفریقا «احمد سکوتوره» رئیس جمهور گینه کوناکری بود. او در دوران ریاست جمهوری من چند بار به ایران آمد. یکی از دفعاتی که آمد، زمان جنگ بود. گفت از این جنگی که بر شما تحمیل شده، تعجّب نکنید. هر انقلابی که علیه دستگاههای استعماری و استکباری و قدرتهای نافذ جهانی باشد، وقتی به وجود آید، یکی از اوّلین کارهایی که علیه آن می‌شود، این است که یکی از همسایگانش را به جانش می‌اندازند! شما هم مشمول این قانون کلّی شده‌اید؛ تعجّب نکنید. او به من گفت: به شما از یک مرز حمله کرده‌اند؛ اما به من، از پنج جای مرزم، پنج کشور حمله کرده‌اند! چون کشور کوچکی است و اطرافش کشورهای متعدّدی وجود دارد. او هم چون یک فرد انقلابی بود و با یک انقلاب بر سر کار آمده بود، مورد حمله قرار گرفته بود. همه مردم در جنگ شرکت داشتند. در حادثه جنگ، نقش رهبری، نقش طراز اوّل بود. رهبری با خودش، حضور یکپارچه مردم را آورد. این بسیج، تشکیل سپاه، تحرّک عظیم ارتش، کارهای فراوانی که انجام گرفت، کمک مردم، همراهی مردم و ... هم، آن فضایی را که روشنفکری برای رشد و شکوفایی خودش لازم داشت، در همان جهت درست تشدید کرد. البته اینهایی که می‌گویم، مسأله اغلب است - نه عمومی - استثناهایی دارد. در همان دوران جنگ، نویسنده و داستان‌نویسی، داستانی درباره جنگ نوشت؛ لیکن داستانی که ایران را در این جنگ محکوم می‌کند! ببینید؛ وقتی کسی حاضر نیست به هیچ قیمتی از مواضع غلط خودش منصرف شود، این‌طوری درمی‌آید. ایرانی که اهواز و آبادان و خرمشهرش، بدون اراده و بدون اختیار او، مورد هجوم نظامی دشمن قرار گرفته و جمهوری اسلامی - از رهبری، از دولت، از نیروهای مسلّح و از مردم - با همه وجود وارد میدان شده است، چه ایرادی باید به این گرفت؟ این رمان، اوّل تا آخر، ایراد به مردم و مسؤولان آن منطقه و تمسخر و اهانت به آنهاست. از این چیزها، از بعضی

از آن قدیمیها صادر شد؛ لیکن روال عمومی این‌گونه نبود. تا بعد از جنگ و تا بعدها، روال عمومی در جهت صحیح بود. در عالم حرکت روشنفکری، این یک پیشرفت و یک ترقّی و یک کار منطبق با طبیعت روشنفکری بود؛ چون روشنفکری طبیعتش پیشروی است و درستش همین بود که از آن اشتباه و از آن بیماری نجات پیدا کند؛ اما در شرایط قبل از انقلاب امکان نداشت؛ شرایط انقلاب این تحوّل را ممکن و عملی کرد. یک کلمه از بحث من باقی مانده و آن یک کلمه، همه آن مطلبی است که اسم این بحث به مناسبت آن است. آن یک کلمه این است: از بعد از جنگ تلاشهایی جدّی شروع شده برای این‌که روشنفکری ایران را به همان حالت بیماری قبل از انقلاب برگردانند - برگشت به عقب، ارتجاع - یعنی باز قهر کردن با مذهب، قهر کردن با بنیانهای بومی، رو کردن به غرب، دلبستگی و وابستگی بی‌قید و شرط به غرب، پذیرفتن هرچه که از غرب - از اروپا و از امریکا - می‌آید، بزرگ شمردن هر آنچه که متعلّق به بیگانه است و حقیر شمردن هر آنچه که مربوط به خودی است؛ که در باطن خودش، تحقیر ملت ایران و تحقیر بنیانهایش را همراه دارد. من این را مشاهده می‌کنم. اینها چه کسانی هستند؟ البته می‌شود حدس زد. من این‌جا دیگر خبر یقینی نمی‌توانم بگویم. یک عدّه کسانی هستند که «لم یؤمنوا باللّه طرفهٔ عین(۱)». اینها هرگز نه به اسلام و نه به ایران، ایمانی نیاورده‌اند. آن چند سالی هم که این جریانات روشنفکریِ الهی، اسلامی، مذهبی، حقیقی، ایرانی - هرچه می‌خواهید اسمش را بگذارید - در ایران وجود داشت، اینها حاضر نشدند حتّی سر بلند کنند! به گوشه‌ای رفتند، یا به خارج از کشور سفر کردند و معبود خودشان، قبله خودشان، معشوق خودشان را آن‌جا یافتند. این ملت، این سنّتها، این تاریخ و این فرهنگ، برایشان اهمیتی نداشت؛ طبعاً آینده این ملت هم برایشان اهمیتی ندارد. ممکن است حرف بزنند، ممکن است ادّعا کنند؛ اما گذشته نشان نمی‌دهد که اینها صادقند. اینها به فکر مردم نیستند؛ به فکر خودشانند. بعضیها هم کسانی هستند که ممکن است تحت تأثیر اینها قرار گیرند؛ عنوانهای پُرطمطراق روی ذهنها اثر بگذارد. بعضی هم احتمالاً - نمی‌توانم یقیناً بگویم - کسانی که اجیر باشند. بالاخره یکی از چیزهایی که راحت در خدمت پول قرار می‌گیرد، ادبیّات و قلم و هنر و شعر است؛ تعجبی ندارد! ما شعرای بزرگی داشتیم که برای فلان پادشاه شعر گفتند و او را ستودند؛ در حالی که در خور لعن و نفرین بودند. ما کسان زیادی داشتیم که به خاطر پول، به خاطر دنیا و به خاطر شهوات، از بنیانهای پلید و زشت حمایت کردند؛ در حالی که باید از آنها تبرّی می‌جستند. هیچ بُعدی ندارد. البته عرض کردم که این اطّلاع نیست؛ این حدس است. می‌خواهند روال را به عقب برگردانند. نباید روشنفکران مسلمان ما این را اجازه بدهند. این‌که می‌گویم نباید اجازه بدهند، مقصودم این نیست که حالا بلند شوند دعوا کنند؛ نخیر، میدان روشنفکری، میدان مشت و امثال اینها نیست. میدان فرهنگ و روشنفکری، میدان همان فرهنگ است؛ ابزارهایش، ابزارهای فرهنگی است. جوانانی که اهل مقولات روشنفکرینند، باید در میدان فعّال شوند. جوانان! خودتان را بسازید. یک ملت اگر بخواهد راه رشد و کمال و پیشرفت را طی کند، باید از لحاظ ایمان فکری، به جای محکمی متّکی باشد. آن ملتی، آن نسلی، آن جوانی که بخواهد به یک مجموعه هُرهُری مذهب، بی‌ایمان، بی‌اعتقاد به بنیانهای اخلاقی و دینی و معنوی دل بسپارد و با حرف آنها پیش برود، زیر پایش سست خواهد شد. نسل جوان، همانی خواهد شد که در دوران رژیم پهلوی بود؛ یأس‌آور، بی‌فایده، مایل به فساد، آماده برای کجروی. آن وقت برای آن‌که کسی آنها را باز از آن راه، به راه راست حرکت دهد، معونه زیادی لازم است؛ حرکتی مثل انقلاب اسلامی لازم است که به آسانی در قرنی - بلکه قرنهایی - در این کشور پیش نمی‌آید. با همه قوا باید موجودی فعلی را حفظ کرد. نباید اجازه دهند که یک عدّه افرادی که سالهای متمادی در این کشور با ابزارهای روشنفکری و با ابزارهای فرهنگی، هیچ خدمتی به این مردم نتوانستند بکنند - حدّاقلش این است - در هیچ مشکل و مسأله مهمی نتوانستند با این مردم همراه باشند و به پای مردم برسند؛ حتّی نتوانستند پابه‌پای مردم برسند، چه برسد بخواهند جلودار و پیشرو و رهبر مردم باشند - همیشه عقب ماندند، همیشه در انزوا ماندند - اینها مجدداً به این کشور بیایند و سایه فکر و فرهنگ خودشان را حاکم کنند. این‌که می‌بینیم در بعضی از مطبوعات و مجلّات و منشورات فرهنگی، چیزهایی نشان داده می‌شود، دنبال رجعت به گذشته‌اند؛ دنبال برگشتن به حالت بیماری روشنفکرینند. این مقوله

روز است. این مقوله بسیار اساسی و مهمّی است. البته روشنفکرجماعت وقتی بخواهند در این زمینه‌ها حرف بزنند، می‌توانند بنشینند ببافند، حرف بزنند، که آقا نمی‌شود، روشنفکری با دین نمی‌سازد؛ دین اگر به کشوری آمد، همه چیز را تحت‌الشّعاع قرار می‌دهد؛ کمااین‌که متأسّفانه در یک پاورقی، مرحوم آل احمد هم یک جمله این‌طوری دارد، که خطای تاریخی است. به نظر من، ایشان در این‌جا دچار خطای تاریخی شده است. می‌گوید در زمان صفویه، چون دین، منشیگری، ادیبی و دبیری، در کنار دستگاههای حکومتی قرار گرفت - یعنی مثلاً میرداماد رفت کنار شاه عباس نشست - لذا در آن زمان، فرهنگ و ادب و فلسفه و هنر تنزّل کرد! این اشتباه است. مثل دوره صفویه، دوره‌ای در طول ادبیّات نیست. مرحوم آل احمد اهل شعر نبوده؛ به نظر من از روی بی‌اطّلاعی اظهارنظر کرده است. شعرای مخالف سبک هندی، حرف معروف غلطی را در دهنها انداختند. سبک هندی در دوره صفویه رایج شد و تا دوره زندیه و اوایل قاجاریه هم ادامه داشت؛ بعد گروه دیگری پدید آمدند، که به آنها به اصطلاح متجدّدان و انجمن ادبی اصفهان می‌گفتند. اینها با سبک هندی خیلی مخالف بودند. البته شعرهایشان هرگز به پایه شعرای سبک هندی هم نمی‌رسد - فاصله خیلی زیاد است - لیکن مخالف بودند. از آن زمان ترویج شد که دروه صفویه، دوره انحطاط شعر است! نه؛ شاعر بزرگی مثل صائب، متعلّق به دوران صفویه است. شعرایی مثل کلیم، مثل عرفی، مثل طالب آملی، متعلّق به دوران صفویه‌اند. شعرایی که در همه طول تاریخ شعر، ما نظیرشان را کم داریم، در دوره صفویه بوده‌اند. نصرآبادی در «تذکره نصرآبادی»، در زمان خودش در اصفهان، نزدیک به هزار شاعر را اسم می‌آورد و شرح حالشان را می‌نویسد. شهری مثل شهر اصفهان با هزار شاعر! البته شعرای خوب، نه شاعر جفنگ‌گو! شعرهایشان هست، تذکره نصرآبادی هم موجود است. ما کِی و کجا چنین چیزی داشتیم؟ در فلسفه، ملاصدرا، بزرگترین فیلسوف همه تاریخ فلسفه اسلامی، متعلّق به زمان صفویه است. میرداماد، مربوط به زمان صفویه است. فیض کاشانی - عارف معروف - مربوط به زمان صفویه است. لاهیجی - متکلّم و فیلسوف معروف - متعلّق به زمان صفویه است. این چه حرفی است که زمان صفویه، دوره انحطاط شعر است؟ نخیر؛ اتّفاقاً دوران صفویه، دوران شکوه و اوجِ ادب و هنر است. البته ادب به معنای شعر، نه نثر. نثر هم خوب است، اما آن‌چنان اوجی ندارد. بهترین کاشیکاریها و بهترین معماریها، متعلّق به دوران صفویه است. شما در طول تاریخ، مثل مسجد شیخ لطف‌اللّه - در یک مقوله - مثل میدان نقش جهان اصفهان - در یک مقوله - مثل آن ساختمانها - در مقولات دیگر - نمی‌توانید پیدا کنید؛ مگر خیلی کم. اینها متعلّق به دوران صفویه است. البته صفویه شعرا را به دربار نمی‌بردند، تا به آنها پول بدهند؛ ولی واقعاً نمی‌خواهم از صفویه دفاع هم بکنم. ما با همه شاهها بدیم. شاه بد است. اصلاً شاه نمی‌تواند خوب باشد. ملوکیت بد است. ملوکیت، به معنای مالکیت است. آن کسی که خودش را مَلک می‌نامد - یعنی پادشاه - مالکیتی نسبت به مردم و به اصطلاح رعیت خودش برای خود قائل است. در اسلام اصلاً ملوکیت مردود است. آن روز در نماز جمعه هم گفتم که خلاقت و ولایت، نقطه مقابل ملوکیت است. پادشاهان صفویه هم پادشاه بودند و ما اصلاً نمی‌توانیم از آنها دفاع کنیم؛ اما از لحاظ تاریخی، این حرف، حرف غلطی است که ما بگوییم در دوره صفویه، شعر و ادبیّات، تنزّل و انحطاط پیدا کرده است. من می‌بینم که هنوز هم به تبع همان دوران، در تلویزیون و رادیو و این‌جا و آن‌جا، گاهی همین مطالب را می‌گویند. نخیر؛ دوران صفویه، دوران انحطاط نیست. بعد از حافظ، هیچ غزلسرایی به عظمت صائب نیامده است. بعد از رودکی، هیچ شاعری به تعداد صائب شعر نگفته است؛ دویست هزار بیت شعر دارد. البته شاعرِ حسابی که بشود روی شعرش ایستاد و از شعرش دفاع کرد، مورد نظر است، والّا شاعران جفنگ‌گو هرچه بخواهید، می‌گویند. هیچ شهری به قدر اصفهان، در خودش شاعر و هنرمند و فاضل و فیلسوف و فقیه نداشته است. این چه حرفی است؟! علی‌ایّ‌حال، ارتجاعِ روشنفکری این است؛ یعنی برگشتن به دوران بیماری روشنفکری؛ برگشتن به دوران بی‌غمی روشنفکران؛ برگشتن به دوران بی‌اعتنایی دستگاه روشنفکری و جریان روشنفکری به همه سنّتهای اصیل و بومی و تاریخ و فرهنگ این ملت. امروز هر کس این پرچم را بلند کند، مرتجع است؛ ولو اسمش روشنفکر و شاعر و نویسنده و محقّق و منتقد باشد. اگر این پرچم را بلند کرد - پرچم بازگشت به روشنفکری دوران قبل از انقلاب، با همان

خصوصیات و با جهتگیری ضدّ مذهبی و ضدّ سنّتی - این مرتجع است؛ این اسمش ارتجاع روشنفکری است. شما دانشجویان، خودتان جزو قشرهای روشنفکرید. روی این موضوع باید فکر و کار کنید. البته من اگر بخواهم در این زمینه صحبت کنم، با این یک ساعتی که صحبت شد، مطلب تمام نمی‌شود؛ چون نمونه‌ها و مثالهای فراوانی وجود دارد؛ حرفهای فراوانی در این زمینه هست؛ انتقادهای گوناگونی از حرفهای کسانی که در این زمینه‌ها حرف زده‌اند، وجود دارد که من اگر بخواهم اینها را بگویم، خیلی طول می‌کشد. ان‌شاءاللَّه ادامه مطلب برای فرصت و مجال دیگری بماند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- (۱) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم نکته‌ای را که به نظرتان می‌رسد، بنویسید؛ من هم چیزهایی که به نظرم لازم برسد، بعداً خواهم گفت. لیکن دوست دارم که دانشجویان عزیز سؤال کنند، من هم پاسخ بدهم. یقیناً بعضی از آنچه که گفته خواهد شد، مفید است؛ اگر نگوییم همه‌اش مفید است. وقت من هم گرفته نمی‌شود. من امروز وقتم برای همین کار است. همه کارهای دیگرِ امروز تا بعدازظهر را کنار گذاشته‌ام، برای این‌که این‌جا با شما باشم. البته توجّه کنید که این سؤالها زیاد خواهد شد. قاعدتاً مرتب سؤال می‌آید و من شاید بخشی از این سؤالها را بتوانم جواب بدهم؛ یعنی وقت این‌قدر نخواهد بود که همه سؤالها را جواب بدهم. فکر می‌کنم بهتر این باشد که سؤالها را ببرم و دوستان دسته‌بندی کنند، بلکه بشود بعداً پاسخ داده شود و به شما برگردد. البته قول قطعی نمی‌دهم؛ سعی می‌کنم که این کار را بکنم. اگر بشود، خیلی خوب خواهد بود. بعضی افراد با ایراد شبهه‌هایی نظیر نظامی بودن، نسبت به حضور بسیج یا بسیج دانشجویی در دانشگاههااشکال کرده‌اند و محدودیتهایی را اعمال می‌کنند. نظر جناب‌عالی چیست؟ بسیج لزوماً یک سازمان نظامی نیست؛ یعنی حتماً سازمان نظامی نیست. بسیج، یعنی مردم. من هم ممکن است عضو بسیج باشم؛ اما نظامی نیستم. در دانشگاه، در کارخانجات، در حوزه‌های علمیه، در ادارات، همه جا بسیجی هست. بسیج، یک سازمان نظامی نیست. دانشجویان هم بسیجی بودنشان هیچ اشکالی ندارد؛ بلکه بلاشک یک ارزش است. همه هم بسیجی باشند عیبی ندارد. علی‌رغم این‌که تمامی اعضای بسیج، دانشجو هستند و با اختیار و علاقه در بسیج ثبت‌نام کرده‌اند، اما مسؤولان دانشگاهها نسبت به این گروه سختگیری می‌کنند. نه، من فکر نمی‌کنم که مناسب باشد نسبت به بسیج سختگیری شود. البته من حالا چند و چون این قضیه را نمی‌دانم؛ باید بعداً از رئیس محترم دانشگاه سؤال کنم، ببینم چنین چیزی اصلاً هست یا نه. در این مملکت کسی با بسیج بد نیست. بسیج آن‌قدر به این کشور خدمت کرده که کسی نمی‌تواند در مفید بودن آن - بلکه ضرورت آن - تردید کند. بسیج، یادگار امام است. در زمینه‌ی فضای مسموم مطبوعات کشور، نظر خویش را بفرمایید. بالاخره مطبوعات، مطبوعاتند دیگر! یکی خوب است، یکی خوبتر است؛ یکی بد است، یک بدتر است؛ هر کدامی برای خودشان امّتی دارند. به نظر من، راه برخورد با مطبوعات بد، توسعه مطبوعات خوب است. اگر زمینه مطبوعاتی در کشور، به شکل مفید و مناسب پُر شود، مطبوعات بد - آن چیزی که شما اسمش را بد می‌گذارید که حالا نمی‌دانم ملاک بدی هم چیست؛ آن هم خودش یک بحث است - خیلی میدان پیدا نخواهند کرد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری و حماسه حضور مردم در پای صندوقهای رأی، بعضی از اشخاص و مسؤولان، با تعابیر مختلف، شکاف ایجاد می‌کنند و از رئیس جمهور محبوب و محترم، در جهت منافع خود استفاده می‌کنند. رئیس جمهور کسی نیست که بشود از او سوء استفاده کرد. رئیس جمهور، شخصیتی برجسته، فاضل و آگاه است. ایشان خط درستی را انتخاب کرده و در همان خط هم حرکت می‌کند. ممکن است یک نفر هم برای خودش حرفی بزند، اما فکر نمی‌کنم کسی بتواند از رئیس جمهور سوء استفاده کند؛ ان‌شاءاللَّه. بزرگترین مشکل دانشگاههای ما، جوّ جمود و تحجّر در حوزه علم و فرهنگ ناب اسلامی است. به نظر شما این جوّ جمود را چگونه می‌توان از بین برد؟ مطلب بسیار مهم و قابل

توجّهی است. البته من در این‌که این بزرگترین مشکل ما باشد، تردید دارم؛ اما بلاشک جمود و تحجّر هرجا باشد، یک مشکل است و راه از بین بردنش هم این است که شما - که دانشجویان - هرچه می‌توانید به کیفیّت فکری خودتان در زمینه دانش و معرفت بیفزایید. هر یک نفر از شما، وقتی که اهل دانش، فرهنگ، فرزانگی، روشنفکری و فرهیختگی است، می‌تواند این مفاهیم را در عمل گسترش دهد؛ یعنی درست نقطه مقابل جوّ جمود و تحجّر. اگر بخواهیم با جمود بجنگیم، جنگ با جمود این‌گونه است؛ یعنی جنگ فرهنگی است. جنگ با جمود، جنگ شمشیری نیست؛ چون از مقوله فرهنگ است. تحجّر و جمود هم نوعی فرهنگ است؛ منتها فرهنگ بسته! بایستی با روشهای فرهنگی با آن مقابله کرد. به نظر من، دانشجویان می‌توانند در این زمینه مؤثّر باشند. اگر امکان داشته باشد، مشکلات خانواده‌های شاهد - مخصوصاً دانشجویان شاهد - مورد گفتگو و بررسی قرار گیرد. امیدواریم با این درخواست ما موافقت شود. من نمی‌دانم آیا پیشنهاد می‌شود که بنده با دانشجویان شاهد صحبت کنم، یا یک نفر را معیّن کنم صحبت کند؟ عیبی ندارد، این مشکل را بررسی می‌کنیم. گرچه ما با ساز و برگ دفتری به این‌جا نیامده‌ایم، اما یکی از شما آقایان این را یادداشت کنید، تا بعد من به دفتر بدهم که دنبال کنند. این کاغذ را هم کنار بگذارید، تا بعد رسیدگی بشود. چگونه می‌توان از خطّ فکریِ ناب ولایت در مسائل روزمرّه و جاری به صورت واضح مطّلع شد تا افراد نتوانند نظرات حضرتعالی را مثلاً خلاف وانمود کنند؟ من آنچه که در سخنرانیها بیان می‌کنم، لبّ نظراتم است. اساسی‌ترین نظراتم همانهایی است که شما در سخنرانیها از من می‌شنوید. هیچ نظری درباره مسائل جاری کشور و مسائل اسلام و مسلمین و مسائل اجتماعی وجود ندارد که من آن را درِگوشی به کسی بگویم و نشود آن را در علن گفت. نظرات من، نظراتی شفّاف و روشن است که در خطبه نماز جمعه و در سخنرانی با گروههای مختلف، شما اینها را می‌شنوید. مگر در قرآن عزیز ما نیامده است که انسان آزاد آفریده شده و بزرگترین آزادی، آزادی خواندن و نوشتن است؟ پس چرا در جمهوری اسلامی، این حق را از ما گرفته‌اند؟ من نمی‌دانم چه کسی این حق را گرفته است! هر کس گرفته، به من معرفیش کنید، تا من بروم حقّتان را از او بگیرم و به شما بدهم! حقیقت این است که شما جوانان، دوره قبل از انقلاب را در این کشور ندیده‌اید و بسیاری از کشورهای دنیا را هم ندیده‌اید. امروز خوشبختانه در ایران، آزادی فکر کردن و فکر را بیان کردن، در دنیا کم‌نظیر است. البته من نمی‌خواهم بگویم که اسلام این آزادی را بدون قید و شرط داده است؛ نه، این‌طور نیست. محدودیتهایی در همین زمینه وجود دارد که در قوانین ما هم آن محدودیتها پیش‌بینی شده است؛ که شاید آنچه محصول همه اینهاست، با همان معارف قرآنی که شما ذکر کردید، منطبق است. اما آنچه که امروز محصول همه اینهاست، آزادی است و خوشبختانه وجود دارد؛ خیلی هم خوب است. این وضعی هم که الان شما می‌بینید من و شما این‌جا نشسته‌ایم و شما می‌گویید و من حرف شما را می‌خوانم، این هم جزو چیزهای کم‌نظیر در دنیاست. من از این‌که وضع در کشور ما، از جهات انسانی و احترام به شخصیت و هویّت انسانی، آن‌چنان خوب باشد که توقّعات بالاتری را بیافرینند، خوشحال می‌شوم، مانعی هم ندارد؛ اما بدانید که اگر شما به جاهای دیگر - کشورهای مشابه ما، با سوابقی که شبیه هم داشته باشیم - بروید و در زمینه مسائل مربوط به آزادی نگاه کنید، خواهید دید که از این جهت، خوشبختانه هیچ‌جا نظیر ایران نیست. در مورد ازدواج جوانان دانشجو چه فکری کرده‌اید؟ البته این سؤال مهمّی است. من به هیچ‌وجه این سؤال را شوخی نمی‌گیرم؛ واقعاً سؤال مهمی است. به نظر من یکی از کارهایی است که مسؤولان مربوطه باید به آن توجّه کنند. ما در این زمینه‌ها - هم در مورد ازدواج جوانان و هم در مورد لوازمی که ازدواج دارد - سفارشهای زیادی هم به مسؤولان دولتی کرده‌ایم؛ از جمله مسأله مسکن که من مدّتهاست به وزارت مسکن سفارش کرده‌ام. آنها اقدامهایی هم می‌کنند که ساخت مسکنهای موقّت اجاره‌ای، برای زوجهای تازه ازدواج کرده یکی از آن کارهاست. امیدواریم که این مقدّمات فراهم شود و ان‌شاءاللّه مشکل ازدواج به شکلی حل گردد. در این قضیه، بالاخره حق با شماست. تکلیف نیروهای علمی تازه جذب شده به اعضای هیأت علمی دانشگاه در خصوص کمک به اسلامی کردن دانشگاهها چیست؟ مسأله اسلامی کردن دانشگاهها در برنامه شورای عالی انقلاب فرهنگی است که برایش برنامه‌هایی دارند،

کارهـایی انجام می‌دهنـد و در زمینه‌های مختلف آن را ریز کرده‌انـد. در این جهت، نیروی تازه جـذب شـده و نیروی قـدیمی، فرقی نمی‌کنـد؛ گمـان نمی‌کنم تفـاوتی داشـته باشـد. به‌هرحال، در روش این کار، من هیـچ دخالتی نمی‌کنم و نکرده‌ام. روش، مربوط به مسؤولان دانشـگاهها و اعضای برجسـته شورای عالی انقلاب فرهنگی است؛ آنها بایـد تصـمیم بگیرند. من ایده را مطرح نمودم و از آنهـا مطـالبه کردم و مطالبه هم خواهم کرد و اگر دانشـگاهها اسـلامی شـده، فهمیـده بشود و معلوم گردد که من چه خواسـتم و چه گفتم. فکر نمی‌کنم حتّی یک نفر در دانشـگاهها باشـد که ضـرورت و خوب بودن و مفیـد بودن آن را احساس نکند. بنابراین، همه تکلیف دارنـد که در این زمینه کار کنند. البته من هم می‌توانم این را احساس کنم که منظور از اسـلامی شدن دانشـگاهها، همیشه و همه جا و نزد همه درست فهمیده نشده باشد. بعضـیها آن را خیلی محدود، کوچک و ضـعیف فهمیده‌اند. مقصود، یک مسأله خیلی والاـتر از این حرفهـاست. بـا توجّه به امکانات ناچیز در بخش تحصـیلات تکمیلی، آیا امکان پیشـرفت در عرصه علمی و رسیدن به جایگـاه لاـزم وجود دارد؟ من از امکاناتی که در دانشـگاهها هست، درست مطّلع نیسـتم؛ لیکن مطّلعم که تصـمیم دولت، بر توسـعه امکـانت تحصـیلی و تحقیقی دانشـجویان اسـت. ممکـن اسـت در دانشـگاهی، بـه خـاطر کمبودهـایی کـه دولت از لحـاظ بـودجه و مشـکلات درآمـدی دارد، موقّتـاً نقصـهایی وجـود داشـته باشـد؛ لیکـن تصـمیم قطعی و عزم دولت بر این است که این مشـکلات را برطرف کنـد. سـرعت پیشـرفت علمی را در ایران بیشـتر می‌دانیـد، یـا در امریکـا؟ این سؤال خیلی عجیبی است. امریکاییهـا سالهـای متمـادی است که در زمینه‌هـای علمی تلاـش می‌کننـد. در آن سالهـایی که امریکاییهـا در زمینه‌هـای علمی، آزادانه بـا امکانات ملی خودشان و امکاناتی که از کشورهای دیگر به غارت می‌بردنـد، دانشـمند تربیت می‌کردنـد و پیشـرفت علمی می‌نمودنـد، ملت ما در زیر یوغ رژیمی بوده که با ایجاد اختناق، با وابسـتگی، با فساد سیاسی و با فساد اخلاقی، اجازه نمی‌داده که دانشمند ایرانی حتّی فکر کنـد! توقّع دارید ما در این شـرایط، در حدّ امریکا و پابه‌پای امریکا پیش برویم؟ این توقّعی زیادی است. من این را شاید بار دیگری هم گفته باشم که این جتهای جنگنده‌ای که در زمان رژیم گذشته از امریکا خریداری کرده بودند، اگر در قطعه‌ای از آنها - که هر قطعه، گاهی خودش متشکّل از دهها قطعه است - عیبی پیـدا می‌شد؛ یعنی یک قطعه ریز در یک مجموعه قطعه، اشـکال پیدا کرده بود، امریکاییها اصـلاً اجازه نمی‌دادنـد که عناصـر فنّی نیروی هوایی ما، این قطعه بزرگ را باز کننـد و عیب آن را بیابنـد و آن قطعه ریز را عوض کنند! فقط قطعه کامل - که گاهی متشکّل از دهها و گاهی صدها قطعه بود - سوار هواپیما می‌شد، به امریکا می‌رفت، عوض می‌شـد و برمی‌گشت! این‌گونه رفتـار می‌کردنـد. نه تعـداد دانشـجو، نه کیفیّت تحصـیلی، نه میـدان کـار، نه روحیه پرورش و تحقیق و آموزش و پژوهش، در کشور وجود نداشت. در آن شـرایط، شـما توقّع دارید که ملت ایران پیشـرفتی کرده باشد؟ ما نوزده سال است که شـروع کرده‌ایم. در این نوزده سال، مشـکلات اوّلِ انقلاب و وقایع همین دانشـگاه و حضور گروهکهای مسلّح و دوره جنگ را داشـته‌ایم. من از این مسـجد - مسـجد دانشگاه تهران - خاطره‌های زیادی هم از پیش از انقلاب و هم از دوره‌های مختلف انقلاب دارم که بد نیست یکی از آنها را برای شما نقل کنم: سال پنجاه و هشت من در یکی از روزهای هفته - فکر می‌کنم یکشنبه یـا دوشـنبه - به همین مسجد می‌آمـدم و نمـاز ظهر می‌خوانـدم. دانشـجویان جمع می‌شدنـد، به سؤالاـت پاسخ می‌دادم و برایشـان سخنرانی می‌کردم. در همان سال، این دانشـگاه تهران، سنگر گروهکهای مسلّحی شده بود که تحت عناوین و اسمهای گوناگون، با ژ - ۳ و کلاشـینکف، از داخل دانشگاه به جان مردم بیرون دانشگاه و به جان دانشجویان مسلمان افتاده بودند! یکی از روزها که در دانشـگاه به‌شـدّت درگیری حقیقی وجود داشت، من طبق معمول، اوّل ظهر به این‌جـا آمـدم. وقتی وارد دانشـگاه می‌شـدم، چنـد نفر دانشـجو آمدنـد گفتنـد امروز خطرناک است، این‌جا نیایید. من گفتم نه؛ برنامه‌ام را تعطیل نمی‌کنم. لذا وارد شدم. دانشـگاه خلوت بود، هیچ کس تقریباً نبود، خیلی تک و توک آدم دیده می‌شد؛ چون وضع خطرناکی بود. از آن مسـیری که می‌آمدیم، دانشجویان به مسـجد آمدند. شاید آن روز ده نفر در مسـجد جمع نشده بودند؛ همه فرار کرده بودند. به نظرم نماز را خواندیم و رفتیم؛ یعنی ما هم در حقیقت قـدری ترسـیدیم. متعاقب آن، مـدّتی دانشـگاه تعطیل شـد. شایـد حـدود یک سال، دانشـگاه در کشور ما تعطیل بود.

ببینید؛ این نوزده سال، چنین دوره‌هایی در خود داشته است؛ دوران درگیریها، دوران درس نخواندن، دوران تظاهرات و اعتصابهایی که هر روز بر دانشگاه تحمیل می‌شد. اثر اینها چیست؟ وقتی که دانشجو را از درس خواندن و باز بدارند، شما دلتان می‌خواهد شکوفایی علمی مثل برق در محیط علمی کشور به وجود آید؟ بعد هم که جنگ تحمیلی و مشکلات آن بود. البته دانشگاهها باز شده بود، کلاسها برقرار شده بود؛ اما کشور مشغول جنگ بود. ما در حقیقت اگر بخواهیم این نوزده سال را غربال کنیم، ده سال از آن در نمی‌آید. در واقع بعد از پایان جنگ، ما توانستیم به دانشگاه رسیدگی کنیم. بنابراین سرعت پیشرفت علمی ده‌ساله ما به قدر سرعت علمی دویست‌ساله امریکا نیست؛ اما من می‌خواهم به شما این را بگویم که دانشجوی ایرانی، با هوشمندی‌اش، با ایمانش، با احساس استقلالش، با احساس عزّتی که امروز در ملت ایران و بخصوص در جوانان و دانشجویان ما هست، اگر سی سال کار کند، امید هست که به قدر صد سالِ دیگران پیشرفت کند. بهترین شیوه برخورد با منکرات چیست؟ بستگی به این دارد که چه کسی بخواهد برخورد کند. اگر شما بخواهید برخورد کنید، «زبان» است. شما به غیر از زبان، هیچ تکلیف دیگری ندارید. نهی از منکر برای مردم، فقط زبانی است. البته برای حکومت، این‌طور نیست. اگر منکر بزرگی باشد، برخورد حکومت احیاناً ممکن است برخورد قانونی و خشن هم باشد؛ لیکن نهی از منکر و امر به معروفی که در شرع مقدّس اسلام هست، زبان است؛ «انّما هی اللسان». تعجّب نکنید. من به شما عرض می‌کنم که تأثیر امر و نهی زبانی - اگر انجام گیرد - از تأثیر مشت پولادین حکومتها بیشتر است. من چند سال است که گفته‌ام امر به معروف و نهی از منکر. البته عدّه‌ای این کار را می‌کنند؛ اما همه نمی‌کنند. همه تجربه نمی‌کنند، می‌گویند آقا چرا اثر نمی‌کند؛ تجربه کنید. منکری را که دیدید، با زبان تذکّر دهید. اصلاً لازم هم نیست زبان گزنده باشد و یا شما برای رفع آن منکر، سخنرانی بکنید. یک کلمه بگویید: آقا! خانم! برادر! این منکر است. شما بگویید، نفر دوم بگوید، نفر سوم بگوید، نفر دهم بگوید، نفر پنجاهم بگوید؛ کی می‌تواند منکر را ادامه دهد؟ البته به شما بگویم عزیزان من! منکر را باید بشناسید. چیزهایی ممکن است به نظر بعضی منکر بیاید؛ در حالی که منکر نباشد. باید معروف و منکر را بشناسید. واقعاً باید بدانید این منکر است. بعضی گفته‌اند که باید احتمال تأثیر وجود داشته باشد. من می‌گویم احتمال تأثیر همه جا قطعی است؛ مگر در نزد حکومتهای قلدر، قدرتمندان و سلاطین. آنهایند که البته حرف حساب به گوششان فرو نمی‌رود و اثر نمی‌کند؛ اما برای مردم چرا. برای مردم، حرف اثر دارد. بنابراین، پاسخ من این شد که بهترین روش برای شما که از من سؤال کردید، «زبان» است. با توجّه به تهاجم فرهنگی در دانشگاهها و استبداد و انحصار بعضی از اعضای هیأت علمی و طرد و فشار به اساتید مسلمان، نظام برای حمایت از اساتید مسلمان و عدم اخراج آنان، چه تمهیدی را پیش‌بینی می‌کند؟ البته من این مطالبی را که شما برادر یا خواهر عزیزم نوشته‌اید و من خواندم، تصدیق نمی‌کنم. خواندن من، دلیل تصدیق نیست - نقل قول شماست - چون من خبر ندارم چنین چیزی وجود داشته باشد. البته اگر واقعاً چنین باشد که در یک محیط دانشگاهی، فضا بر استاد مسلمان تنگ باشد، این چیز بدی است؛ این چیز خوبی نیست؛ ولی من بعید می‌دانم که این‌گونه باشد. امیدواریم این‌گونه نباشد. لطفاً نظرتان را درباره همبستگی بین گروههای مختلف بفرمایید. من معتقد به همبستگیم. من معتقد به روابط حسنه‌ام؛ روابط حسنه‌ای که به معنای عدول از دانسته‌های صحیح و یقینی نیست. من معتقدم بین گروههای دانشجویی، با هر سلیقه‌ای که هستند، باید روابط حسنه برقرار باشد. شما نگاه کنید؛ کشورهای دنیا، گروههای مختلف اجتماعی و سیاسی در عالم، با وجود اختلافات فراوانشان، دور یک میز می‌نشینند، حرف می‌زنند، مذاکره می‌کنند؛ بالاخره به جایی هم می‌رسند. معنا ندارد که در محیط دانشگاه اسلامی، افرادی که به اصول واحدی معتقدند، اسلام را قبول دارند، امام را قبول دارند، انقلاب را قبول دارند، ارزشها را قبول دارند؛ اما سلایق مختلفی هم دارند، اینها با همدیگر کنار نیایند. من نمی‌توانم این را بفهمم و قبول کنم. نظر جنابعالی درباره جامعه مدنی، تشکیل احزاب و انتخاب شوراها چیست؟ جامعه مدنی، یک عبارت است؛ تا معنایش چه باشد؟ شعار جامعه مدنی را رئیس جمهورمان داده‌اند. ایشان در توضیح این کلمه گفتند که منظور من از جامعه مدنی، عبارت است از آن جامعه‌ای که از «مدینةالنّبی» الگو می‌گیرد. ما همه حاضریم در راه چنین

جامعه‌ای، جانمان را بـدهیم؛ این‌که معلوم است. البته امروز در غرب، این اصـطلاح معنای خاصّی دارد. شـما بدانیـد، غربیها با همه شگردهـای ممکن، کوشـش می‌کننـد آن خطوط اصلیِ فکر و فرهنـگ خودشـان را منتقـل کننـد. حالا یک شـکل و یک مجموعه درست کردند و اسمی هم رویش گذاشتند؛ کاری به آنها نداریم. ما از نظر خودمان، این اصطلاح برایمان معنا شده و ما آن را قبول داریم. راجع به مسأله احزاب، انتخابات شوراها و غیره باید گفت که قانون اساسی تکلیف همه اینها را معیّن کرده است. مگر کسـی می‌تواند قانون اساسی را قبول نداشته باشد؟ قانون اساسی، تکلیف شوراها و تکلیف احزاب را معیّن کرده است. اگر طبق آنچه که در قانون اساسی هست و بعضی هم قانون عادّی دارد، عمل شود، من موافقم و به آن معتقدم. می‌خواستم نظر حضرتعالی را درباره گروههـای حامی ولایت بـدانم. به نظر من، همه گروهها حامی ولایتنـد. من در کشور، گروه قابل توجّهی که ولایت را قبول نداشته باشد، نمی‌شناسم. همه ولایت را قبول دارند. حالا ممکن است بعضی مثلاً عشق و اخلاص بیشتری داشته باشند، بعضی کمتر داشته باشند. مثلاً ولایت ائمّه علیهم‌السّلام را همه قبول داریم؛ اما یک نفر هست که تا اسم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌آید، چشمش پُر از اشک می‌شود. او عشق بیشتری دارد؛ طبعاً ثواب بیشتری هم می‌برد. یکی هم هست که نه، حضرت را قبول دارد، امام می‌دانـد، مخلص هم هست، حاضر است در راه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کشته هم بشود؛ اما این‌طور هم نیست که تا گفتند «السّلام علیک یا امیرالمؤمنین»، چشمهایش پُر از اشک شود. نمی‌شود گفت که شما چرا ولایت را قبول ندارید و چشمتان اشکی نشد! همه گروههای دانشجویی – چه خود گروهها و چه افراد دانشجویی – با من ارتباط دارند و پیش من می‌آیند و همه‌شان اظهار ارادت به ولایت می‌کنند. همه قبول دارنـد؛ نمی‌شود قبول نداشته باشند؛ معلوم است که قبول دارند. من هم همه‌شان را به یک معنا حمایت می‌کنم؛ البته نه حمایت مادّی؛ من که از کسی حمایت مادّی نمی‌کنم. معتقدم اینها باید در دانشگاه باشند، کار کنند، تلاش کنند، زحمت بکشند و البته مردم را مسلمان و انقلابی کنند. وظیفه تجمّعها و تشکّلهای دانشجویی این است که همّتشان، مسلمان کردن – البته همه مسلمانند – و انقلابی کردن عناصر گوناگونی باشد که هستند. آنها را پیش ببرند و تهذیب اخلاق و عمق یافتن بنیانهای اخلاقی و انقلابی را در آنها هدف خودشان قرار دهند. دانشجوی موفّق چه دانشجویی است؟ به نظر من دانشجوی موفّق کسی است که خوب درس بخوانـد؛ خوب تهذیب اخلاق کنـد و خوب به ورزش بپردازد. من برای دانشجوی موفّق، سه شاخص دارم. البته ممکن است یک جوان موفّق در خانه، معیارهای دیگری داشته باشد؛ یک کاسب موفّق، یک اداری موفّق، معیارهای دیگری داشته باشد؛ اما دانشجوی موفّق، به حیث دانشجویی، این است: بایـد خوب درس بخوانـد، به اخلاق و تهـذیب نفس بپردازد، ورزش هم بکنـد. وظیفه جوانـان حزب‌اللّهی و مؤمن در مقابـل کجرویها و سوءنیّتهایی که در بعضی جاها مشاهـده می‌شود، چیست؟ اگر منکر است، وظیفه نهی از منکر است. لطفاً قـدری از جوانی خود بگوییـد. جوانیهای ما به یک معنا، جوانیهای خیلی پُرهیجان و پُرماجرایی بود؛ به یک معنا هم از آن جوانیهایی نیست که آدم حسرتش را بخورد. این را بدانید، وقتی انسان جوانیِ شما را ندارد، جا دارد که حسرتش را بخورد. عزیزان من! شما در دوران آزادی و بروز استعدادها زندگی می‌کنید؛ اما دوره جوانی ما این‌طور نبود. من جلوِ دانشکده حقوق همین دانشگاه آمدم، منتظر برادری بودم؛ با هم قرار داشتیم که من بیایم و با هم برویم. شاید به اندازه ده دقیقه من در این‌جا منتظر ایستادم. احساس کردم از سوی عناصری که همه جا پُر بودنـد – عناصر ساواکی و مأموران اطّلاعاتی و حراستی دانشگاهی – با چشم سوءظن به من نگاه می‌شود؛ چون من دانشجو که نبودم؛ با خود می‌گفتنـد این آقای معمّم در این‌جا جلوِ دانشکده حقوق، با چه کسی کار دارد؛ چه کار دارد و هدفش چیست؟ مبادا کار سیاسی بکنـد! سالهای اواخر دهه چهل یا اوایل دهه پنجاه بود – درست یادم نیست – اتّفاقاً در همین هنگام، مرحوم «ریاضی یزدی» به ما رسید. او شاعری نسبتاً خوب بود و کارمند دانشکده پزشکی بود – اخیراً دیدم که دیوانش هم چاپ شده است – او با ما خیلی دوست بود. اسم من را صدا کرد و سلام و علیکی گفت. بعد گفت شما مسجد دانشگاه را دیده‌اید؟ چون من ندیده بودم، گفت برویم مسجد دانشگاه را به شما نشان بدهم. به نظرم همین جاها بود؛ حالا من درست یادم نیست. احتمال می‌دهم که بعد از آن، وضع مسجد تغییر کرده است؛ چون آن‌جا

کتیبه‌هایی بود که رویش شعر نوشته شده بود. ما را کنار آن کتیبه‌ها آورد و گفت این شعرها را ببینید؛ بنا کرد به خواندن. بعد که شعرها را خواند، به آخرش رسیدیم، دیدیم شعرها متعلّق به خود ایشان است! خدا ایشان را رحمت کند؛ ما را آورده بود که اینها را ببینیم. به‌هرحال، ما از شعرهای ایشان خیلی استفاده کرده بودیم؛ این هم یک نمونه دیگرش بود. علی‌ایّ‌حال، فضا، فضای سوءظن و فضای خطرناکی بود. حالا ـ من که در میدان مبارزه بودم و زندان رفته بودم، حتّی در دانشگاه به قدر ده دقیقه که جلوِ دانشکده حقوق می‌ایستادم، مورد فشار نگاه سوءظن‌آمیز مأموران بودم. بنابراین، زندگی تلخ بود. نقش نهاد نمایندگی ولیّ‌فقیه در دانشگاهها را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟ آیا این نهاد، نقش پدرانه و فراجناحی و فراتشکّلی خود را در حال حاضر به‌خوبی ایفا می‌کند؟ این نهاد، نهادِ خیلی خوبی است و دانشگاه به این نهاد نیاز داشت. البته قبل از زمان من هم این نهاد بود؛ من آمدم در واقع این نهاد را مقداری ویراستاری کردم؛ افرادی جوانتر و فعّالتر آمدند. از بعضی از دانشگاهها که به من خبر می‌رسد، الحمدللَّه خیلی خوب است؛ اما از جاهایی هم دانشجویان پیش من می‌آیند و شکایت می‌کنند. تا به حال بارها برادران پیش من آمده‌اند و شکایت کرده‌اند؛ اما آن شکایت، البته از سوءعمل آن برادر نهادی نیست؛ از مثلاً کم‌کاریهاست. کار لازم را انجام نمی‌دهند؛ به وقت انجام نمی‌دهند و ... . به‌هرحال، اگر مشکلی وجود دارد، باید اصلاح شود. سرانجام و پایان کار شهرداری به کجا خواهد رسید؟ این را باید از دستگاه قضایی پرسید؛ چون من هیچ دخالتی در این قضیه ندارم. الان اطّلاع هم ندارم که این پرونده در چه وضعی است. البته آن هنگام که گره‌ای ایجاد شده بود و من واقعاً دیدم معضلی هست، این معضل را به شکلی موقّتاً حل کردم و این به ملاحظه اطراف قضیه بود. من دیدم که اطراف قضیه - که مسؤولان عالی‌رتبه کشورند - سر این قضیه دچار مشکل می‌شوند؛ لذا من دخالت کردم و موقّتاً این قضیه را حل نمودم؛ لیکن این حل نهایی نبوده است. بالاخره پرونده‌ای است، به دادگاه می‌رود و نتیجه معلوم می‌شود. به نظر من، دادگاه چیز بدی نیست؛ خوب است. این‌جانب روز یکشنبه همین هفته، شاهد مجروح شدن یک روحانی توسط یک نفر در خیابان کارگر بودم. به نظر شما، علّت کاهش محبوبیت روحانیون بعد از انقلاب چیست؟ ایشان شاهد مجروح شدن یک روحانی بودند؛ اما من تقریباً شاهد شهید شدن چندین روحانی بودم. امر چندان عجیبی نیست. بالاخره هر آدمی ممکن است دشمنی داشته باشد. یک روحانی در خیابان مجروح شده؛ در همان ساعت، دهها نفر غیر روحانی هم این طرف و آن طرف مجروح می‌شوند؛ این دلیل کمبودِ محبوبیت نیست. نمی‌شود هم به طور کلی گفت که بعد از انقلاب، محبوبیت روحانیون بالا رفته، یا پایین آمده است. بعضیها محبوبیتشان زیاد شده، بعضیها هم کم شده است. بعد از انقلاب، در بُرهه‌ای خیلی بالا رفته، در برهه‌ای هم یک خرده تنزّل کرده است. بسته به شرایط و بعضی از پدیدارهای زمانی است. بر این قضیه، عوامل گوناگونی اثر می‌گذارد. اینها یک امر معمولی است. البته من نباید این را نگفته بگذارم، که ممکن است یک انسان قدسی، اگر در هیچ کاری دخالت نکند و کنار بایستد، مقام قداست و آن حالت جنّت‌مکانیش محفوظ باشد؛ اما به مجرّد این‌که وارد میدانی شد، بالاخره یک عدّه مخالف و یک عدّه موافق پیدا می‌کند. اگر روحانیون در کارهای گوناگون - مثل اوّل انقلاب که در کمیته‌ها و یا نهادهای دیگر حضور داشتند - دخالت نمی‌کردند؛ یک گوشه در همان مسجد می‌ماندند و یک وقت هم مثلاً ـ ریشی می‌جنباندند و انتقادی هم از اوضاع می‌کردند، یقیناً عدّه‌ای به اینها علاقه‌مند می‌شدند؛ ولی بدانید عزیزان من! وقتی انسان وارد این میدان شد، همیشه این‌گونه است که یک عدّه را با خود موافق می‌کند، یک عدّه را مخالف. البته سلیقه‌ها دوگونه است: بعضی می‌گویند خوب است ما جنّت‌مکان بمانیم؛ کناری بایستیم و در هیچ کاری دخالت نکنیم. یک سلیقه هم می‌گوید نه، من جنّت‌مکانی را رها می‌کنم و وارد میدان می‌شوم؛ کاری که تکلیف خودم می‌دانم، انجام می‌دهم. یک عدّه خوششان می‌آید، یک عدّه هم بدشان می‌آید؛ باید خدا خوشش بیاید. این هم یک سلیقه دیگر است. این سلیقه، متعلّق به آنهایی است که خوب عمل می‌کنند؛ اما همه یک‌طور نیستند. «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد». در این‌جا هیچ دعوی کلّی نمی‌کنیم که هر کس این لباس را دارد، عالی‌مقام و عالی‌جاه است؛ نخیر، خیلی افراد هستند که در این لباس یا در هر لباس زیبا و پاک و مقدّسی، ممکن است باطن نامقدّسی داشته باشند. به نظر

حضرت‌عالی، موانع اجرایی احکام نورانی اسلام و اصول مترقّی قانون اساسی نظام مقدّس جمهوری اسلامی در چیست؟ البته خیلیهایش عمل شده؛ نمی‌شود بگوییم مطلقاً عمل نشده است؛ ولی بله، راست می گویید، بعضی از این قوانین هم عمل نشده است. موانعش هم یکی نیست که من در یک جمله خلاصه کنم؛ بالاخره موانع گوناگونی دارد. بعضی از این موانع، به عملکردها مربوط می‌شود. بعضی از این موانع، به ضعفهای متراکم و شدید در مدیریّتها و اساساً در آیین مدیریّت مربوط می‌شود. بعضی از این موانع، به زمینه‌های نامساعدی که از گذشته به ارث رسیده، یا تبلیغاتی که علیه این احکام، یا علیه جمهوری اسلامی هست، ارتباط پیدا می کند. بالاخره موانع گوناگونی وجود دارد. لطفاً بفرمایید آیا در زمینه فرهنگی، اقدام انقلابی را صلاح می‌دانید؟ به عبارت دیگر، در زمینه فسق و فجور، آیا برخورد فیزیکی را در مواردی که مسؤولان کوتاه آمده و به وظیفه خود عمل نمی کنند، صلاح می‌دانید؟ نه. شما شرعاً به‌هیچ‌وجه موظّف به برخورد فیزیکی با منکر نیستید؛ شما فقط موظّف به گفتن هستید. شما چه‌کار دارید؛ حرف خود را بگویید. شما نمی گویید، خیال می کنید که اگر بگویید، نمی‌شود. امتحان کنید، بگویید؛ بارها هم بگویید. البته یک نفر بگوید، معلوم است که اثر نمی کند. دیگران را وادار کنید بگویند. خودِ گفتن، اثرش به مراتب از مشت بیشتر است؛ حتّی گاهی از اخم هم اثرش بیشتر است؛ با این‌که اخم اثر سازنده دارد و مثل مشت نیست. به‌هرحال، در نهی از منکر، اگر برخورد فیزیکی لازم باشد، کار حکومت است، نه کار مردم؛ مگر وقتی که حکومت اجازه دهد و کسی را مأمور کند. آن بحث دیگری است که ما امروز چنین وضعی نداریم. ما واقعاً کسی را مأمور نمی کنیم و مصلحت نمی‌دانیم که این‌طور چیزها وجود داشته باشد. مسأله لباس روحانی دانشجویان حوزه علوم اسلامی چه می‌شود؟ من نفهمیدم منظور چیست. لباس یعنی چه؟ یعنی مثلاً طلبه اگر دانشجو باشد، لباس چه می‌شود؟ با لباس طلبگی بیاید؛ اشکالی ندارد. لباس که فرقی نمی کند. به‌هرحال، اگر مقصود همین باشد، جواب را دادم. نظر شما در باره طرح «انطباق امور پزشکی با قوانین شرع» چیست؟ من این طرح را اصلاً ندیدم و از جودش هم خبر نداشتم. از جنجال روزنامه‌ها فهمیدم چنین طرحی هست؛ یک عدّه مخالفند، یک عدّه موافق. من نمی‌دانم این طرح چیست و چگونه است. اصلاً من درباره قوانین و مقرّرات اظهارنظر نمی کنم. عمداً هم اظهارنظر نمی کنم؛ چون مجرایی دارد که باید خودش به طور طبیعی آن مجرا را طی کند. البته اگر قانونی شد، من از قانون اطاعت می کنم؛ همه هم وظیفه دارند که اطاعت کنند. به‌هرحال، اگر معنای این کار این است که ما می‌خواهیم موازین اسلامی را در دانشگاهها رعایت کنیم، این چیز خوب، بلکه لازمی است. البته اگر اشکالاتی دارد، آن اشکالات را باید برطرف کنیم. اوّلاً ما پیمان بسته‌ایم که بر سر عهدمان با حضرت روح‌اللّه و شهدای عاشقمان بمانیم و ان‌شاءاللّه خواهیم ماند. ثانیاً سؤال ما این است که امروز دانشگاه خالی از تشکّلهایی است که به فرموده حضرت‌عالی، باید حداقل چهل درصد دانشجویان را جذب کند. چرا متفکّران نظام، الگویی بر اساس جذب نیرو و همچنین ارائه تولیدات فرهنگی در آنها عرضه نمی‌کنند؟ به نظر من، تشکّلهای دانشجویی نباید از بیرون الگو بگیرند؛ الگو نمی‌خواهد. این که من می گویم چهل درصد را باید جذب کند، یعنی همین جمعیتهای دانشجویی که الان هستند، اینها باید خوب کار کنند تا بتوانند حداقل چهل درصد دانشجویان را جذب کنند. من عقیده‌ام این است که آنها کم‌کاری دارند، والّا اگر کم‌کاری نداشتند، واقعاً چهل درصد دانشجویان، بلکه بیشتر دانشجویان را جذب می کردند. کم‌کاری، گاهی کج‌سلیقگی و گاهی قصور، موجب می‌شود که این کار انجام نگیرد. اما این‌که حالا چه الگویی مورد نظر است، این الگو را بایستی خودِ دانشجویان پیدا کنند. آیا در نظام اسلامی ما می‌توان کسی را حقّ مطلق و کسی یا اندیشه‌ای را باطل مطلق دانست، یا در هر تفکّر و یا در هر فردی، نظرات حق و باطل کم و بیش وجود دارد؟ من این سؤال را یکی از سؤالات اساسی ذهن خود و بسیاری از دانشجویان می‌دانم. این مسأله نسبی‌نگری، حرف خوبی نیست. نه این‌که من بخواهم بگویم چه کسی حقّ مطلق است، چه کسی هم باطل مطلق؛ نه، این را به طور طبیعی آدم می‌داند که هیچ انسانی نیست که در مجموعه تفکّراتش، یک حرف غلط یا یک فکر باطل - ولو نادانسته - نباشد. آن کسی هم که فرضاً تصوّر غلط یا ایده باطلی را دنبال می کند، لابد چیزهایی در کلماتش هست که آنها حقّ است. بالاخره هر دروغگویی هم یک بار راست

می گوید؛ ولو تصادفاً! این را من قبول دارم؛ اما این که ما این را به صورت یک مبنای فکری و فلسفی درآوریم و بگوییم اصلاً حقّ مطلق و باطل مطلقی وجود ندارد، این غلط است. نخیر؛ حقّ مطلق وجود دارد، باطل مطلق هم وجود دارد. پیامبر اکرم در جنگ بدر به پروردگار عالم عرض کرد که پروردگارا! امروز همه حق، در مقابل همه باطل ایستاده است. واقعاً همین‌طور بود. پیامبر، حقّ مطلق بود؛ اما جبهه مقابلش، باطل مطلق. شما بفرمایید ببینم در مجموعه کافر قریش که سواد ندارند، اخلاق ندارند، دخترانشان را زیر خاک می کنند، در مقابل بت به سجده می‌افتند، به همدیگر ظلم می کنند، آن همه آدم کشی می کنند، حقّشان کجاست؟ باطل مطلق است دیگر؛ کمااین که پیامبر هم حقّ مطلق است. بنابراین، نظریه نسبی گرایی در حقّ و باطل، یک حرف است که من این نظریه را قبول ندارم؛ اما این که در واقعیت خارجی، آیا حقّ مطلق یا باطل مطلق در ما وجود دارد، آن یک حرف دیگر است. بله؛ من هم عقیده‌ام این است که هر آدم یا هر مجموعه طرفدار حق، بالاخره ممکن است شائبه غلطی، باطلی، خطایی در آن وجود داشته باشد؛ عکسش هم از آن طرف وجود دارد. امیدوارم که من توانسته باشم این سؤال را جواب بدهم. اگر این برادر یا خواهر عزیزی که این سؤال را نوشته، باز هم در این زمینه برایش سؤال باقی مانده، بنویسد، بدهد؛ اگر من ان‌شاءاللّه بعداً فرصت کردم، یا خودم به اینها جواب بدهم، یا مجموعه‌ای را بگذارم جواب بدهند، باز بیشتر توضیح خواهیم داد. لطفاً نظر خود را درباره موضعگیریهای مختلف در خصوص انتخابات مجلس خبرگان بفرمایید. من نمی‌دانم منظور چیست و نظرات مختلف یعنی چه. بالاخره انتخابات خبرگان، انتخاباتی است که به عقیده من مهمّ است. البته مجلس خبرگان، برخلاف ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی، کار نقد ندارد؛ برای یک لحظه منتظر می‌نشینند، لیکن آن لحظه - لحظه انتخاب رهبر - بسیار مهمّ است. بنده هم هیچ چک و سند و سفته‌ای از خدای متعال نگرفته‌ام که تا ده روز دیگر، یا یک ماه دیگر، یا شش ماه دیگر، یا یک سال دیگر، زنده خواهم بود؛ من هیچ تضمینی ندارم. ممکن است من یک ساعت دیگر نباشم؛ کاملاً ممکن است؛ نه این که بخواهیم تعارف کنیم. پس باید خبرگانی وجود داشته باشند که به مجرّد این که این شخص زمین افتاد، یک نفر دیگر را اقامه کنند؛ کمااین که بعد از رحلت امام، این کار به‌سرعت انجام گرفت و با قطع نظر از نوع انتخابی که آنها کردند - که من خودم را حقیر می‌دانم - نفس این کار و سرعت عمل، بسیار کار مفید و گره گشایی بود. از این جهت، کار خبرگان بسیار مهمّ است. باید آدمهای امین و درست و حسابی انتخاب شوند و منتظر بنشینند. البته آقایان هر سال یک جلسه دارند که دور هم می‌نشینند و بحث می کنند. این یک جلسه، برایشان لازم و ظاهراً مفید است. ممکن است سالهای متمادی بگذرد، به آن انتخاب اساسی نیاز پیدا نکنند؛ اما یک لحظه که انتخاب می کنند، این مجلس خیلی اهمیت پیدا می کند. من نظرم این است؛ اما اگر موضعگیریِ دیگری هست، من اطّلاعی ندارم. همان‌طور که حضرت‌عالی فرمودید، گمراهی خواص، باعث گمراهی عوام خواهد شد. بعضی از آقایان، بلاواسطه یا باواسطه، در حوزه مدیریّت حضرت‌عالی دچار خلافهایی می‌شوند. چگونه می توان این را به حضرت‌عالی منعکس نمود؟ این را بدانید که الان منعکس کردن مطلب به من، از منعکس کردن مطلب به هر مسؤولی در کشور آسانتر است. اگر یک وقت کسی بخواهد چیزی به من منعکس کند، اما نکند، تقصیر از خودش است، والّا من دیدارهای فراوان و حضورهای زیاد مردمی دارم. روزهای دوشنبه - البته با قرار قبلی - عدّه زیادی از جاهای مختلف و از قشرهای گوناگون، با من ملاقات می کنند. گاهی دانشجویان می آیند، دیگران می آیند؛ من خیلی دیدار دارم. به‌علاوه، در دفتر ما معاونت ارتباطات مردمی هست، که هر روز صدها نامه - الان من آمارش را درست نمی‌دانم - از مردم می گیرند و خلاصه می کنند؛ خلاصه‌هایش را هم هر روز به صورت یک جزوه - یا به قول شما بولتن - برای من می‌آورند؛ من هم تا آن‌جا که وقت کنم، نگاه می کنم. بنابراین، می‌شود مطالب را منعکس کرد. جوّ شایعه‌پراکنی را که در جامعه گسترش پیدا کرده است، چه کسی باید از بین ببرد؟ البته من نمی‌دانم که از بین بردن شایعه به طور مطلق، اصلاً ممکن باشد، یا نه. بالاخره همیشه در جامعه شایعه هست؛ لیکن از یک طرف اگر مردمی که هدف شایعه‌اند، هوشمندانه برخورد کنند و از طرفی هم اخبار صحیح از رسانه‌ها پخش شود، من گمان می کنم زمینه شایعه به خودی خود از بین می‌رود. در روز انتخابات دوم خرداد،

منظور شما از این‌که فرمودید «هیچ‌کس برای من مثل هاشمی نیست» چه بود؟ علّتش این است که آقای هاشمی از سال ۱۳۳۶ – یعنی چهل‌ویک سال – با من همکاری و رفاقت دارد. رفاقت چهل‌ویک ساله، خیلی است؛ یعنی دو برابر عمر شما. حالا تصادفاً نکته جالبی وجود دارد. آن روزی که من این را گفتم، آقای خاتمی که انتخاب نشده بود. عجیب است که آقای خاتمی هم اتّفاقاً همین مقدار با من سابقه دارد؛ از سال سی و هفت. البته آن وقت ایشان کوچک بودند. سال ۱۳۳۷ که من می‌خواستم به قم بیایم، پدر ایشان، مرحوم آیة‌اللّه خاتمی – که مرد بسیار عزیز و بزرگی هم بود – مشهد بودند و ما با ایشان در آن‌جا آشنا شدیم. ایشان و برادرانشان، پانزده، شانزده ساله بودند؛ من هم سنّاً خیلی از آنها بزرگتر نبودم – پنج، شش سال بزرگتر بودم – لیکن در آن سنین، پنج، شش سال کاملاً مشخّص است. با ایشان هم سابقه زیادی داریم. به‌هرحال، الان وضع خوب است. الان رئیس جمهورمان کاملاً به ما نزدیک است و الحمدللّه روابط فی‌مابین، بسیار خوب و صمیمی است. نظر حضرت‌عالی در خصوص قرار دادن اولویّت برای ورود رزمندگان، بسیجیان و ایثارگران به دانشگاه و مقاطع بالاتر چیست؟ آیا باید این اولویّت جهت نیروهای مخلص انقلاب هنوز هم اعمال شود؟ چه اشکالی دارد؟ به نظر من، هیچ اشکالی ندارد. امیرالمؤمنین فرمود: «ولا یکوننّ المحسن و المسیئ عندک سواء». کسانی که واقعاً به این انقلاب و به این کشور خدمت کردند، لب مرزها رفتند؛ ما گرفتیم خوابیدیم، اما آنها رفتند جنگیدند؛ چه اشکالی دارد که اولویّتی به اینها بدهیم؟ البته این اولویّت، به هیچ‌وجه نبایستی معیارهای علمی را تحت‌الشّعاع قرار دهد. بایستی از لحاظ علمی رتبه بیاورند؛ کسی بی‌سواد به دانشگاه نمی‌آید. خوشبختانه همین‌طور هم بوده است. دو، سه سال پیش، برای من گزارشی آوردند، که این بچه‌هایی که با همین سهمیه‌ها به دانشگاه آمده‌اند، بعضیها از لحاظ رتبه علمی، در رتبه‌های خیلی بالا هستند. باید هم همین‌طور باشد. به‌هرحال، به نظر من، این اولویّت چیز خوبی است؛ چیز بدی نیست. این، قدردانی از فداکاری است. لطفاً نظر خود را در مورد آینده فعالیتهای سیاسی دانشجویان و سمت و سوی این حرکات بفرمایید. من حرفم را در این زمینه گفتم. ببینید، من سه، چهار سال قبل از این گفتم که دانشجویان بایستی سیاسی شوند؛ و بعد هم علیه کسانی که دانشگاه را از سیاست دور کردند، تعبیر تندی کردم. یک سال بعد از آن، یا همان وقتها، در یک اجتماع دانشجویی گفتم که اشتباه نکنید؛ من که می‌گویم فعّالیت سیاسی، معنایش این نیست که فعالیت سیاسی حتماً باید علیه دولت، علیه مسؤولان و علیه نظام باشد. بعضی از بدخواهان، فعالیت سیاسی را این‌گونه تعبیر می‌کنند. فکر می‌کنند فعّالیت سیاسی، یعنی سیاسیکاری! این، یک نوع سیاسیکاری و یک نوع تقلّب است که آدم تصوّر کند فعّالیت سیاسی در دانشگاه، فقط با بدگفتن و با فحّاشی کردن و با اهانت کردن به این و آن حاصل می‌شود؛ نه. فعّالیت سیاسی، برای پیدا شدن قدرت تحلیل در دانشجوست. این دانشجو اگر قدرت تحلیل سیاسی نداشته باشد، فریب می‌خورد و فریب خوردن دانشجو، دردِ بزرگی است که تحمّلش خیلی سخت است. بالاخره اگر دانشجویان بخواهند قدرت تحلیل پیدا کنند، باید فعّالیت سیاسی بکنند؛ باید سیاست را بخوانند، بنویسند، بگویند، مذاکره و مباحثه کنند. تا این کار نشود، دانشجویان توانایی پیدا نمی‌کنند. عقیده من، هنوز هم همین است. لطفاً ویژگیهای دانشگاه اسلامی را که مدّ نظر حضرت‌عالی است، بیشتر تشریح فرمایید. من در این زمینه، چند سخنرانی کرده‌ام و این‌طور هم نیست که حالا بشود در دو کلمه گفت. من به طور خلاصه دانشگاه اسلامی را دانشگاهی می‌دانم که در آن، علم یک ارزش حقیقی است. آدم علم را برای گرده نانی که از آن طریق می‌شود به دست آورد، تحصیل نمی‌کند. ببینید، نبیّ‌اکرم می‌فرمایند: «اطلبوا العلم ولو بالصّین». یعنی با شرایط آن روز، اگر لازم است از حجاز به چین بروید تا علم به دست بیاورید، بروید. آن روز برای چقدر پول و چقدر درآمد ممکن بود یک نفر سوار شتر یا سوار کشتی شود و به چین برود؟! مگر امکان دارد چنین تلاشی در مقابل درآمد مادّی باشد؟! این معنایش آن است که علم ارزش است. این در دانشگاه اسلامی باید باشد. شما باید علم را دوست بدارید، ارزش بدانید، آن را برای خدا و با نیّت خالص دنبال کنید. ضمناً عزیزان من! باید به تهذیب نفس بپردازید و بنیانهای اخلاقی را در خودتان تقویت کنید. برای یک کشور، عالم و محقّق و پژوهشگر و نابغه، ثروت خیلی بزرگی است؛ اما به شرط این‌که در او بنیانهای اخلاقی استوار باشد؛ وجدان

اخلاقی زنده باشد، والّا آن علم به درد نمی‌خورد. شما می‌دانید که در زمان رژیم گذشته، در همین دانشگاههای ما، چقدر بچه‌ها تحصیلات انجام دادند؛ استعدادهای خوبی هم داشتند، اما بعد هم گذاشتند به خارج رفتند و نوکر فلان دولت خارجی که علیه ملتشان کار می‌کرد، شدند! نان این ملت را خوردند، در دانشگاه این ملت درس خواندند؛ اما رفتند نوکر آنها شدند و تا آخر عمرشان آن‌جا ماندند. این، نداشتن وجدان اخلاقیِ بیدار است. البته حالا اگر بخواهیم دو کلمه بگوییم، این مطالب می‌شود، والّا اگر بخواهیم به تفصیل بگوییم، یک ساعت طول می‌کشد. در رمضان سال هفتاد و شش، در خدمت جناب آقای ابوترابی به مکّه مشرّف شدیم. زیارت خانه خدا در این‌جانب انقلابی به وجود آورد. من عقیده دارم که اگر از استادان علوم پایه و فنّی، مهندسی نیز در مسائل فقهی استفاده شود، این امر می‌تواند دیدگاه جدیدی در مسائل فقهی، بەویژه بحث خداشناسی ایجاد کند. ضمناً اساتیدی که اشتیاق زیادی جهت مشرّف شدن به مکّه مکرّمه برای حج تمتّع دارند، بتوانند از این فیض هم بهره‌مند شوند. حالا شما که می‌گویید به مکّه رفته‌اید، راهش را هم پیدا کرده‌اید - آقای ابوترابی - به من چه کار دارید؟! معلوم می‌شود کلید این کار دست آقای ابوترابی است. کاش ایشان می‌توانستند بنده را هم به مکّه ببرند! من در همه عمرم، یک بار به مکّه مشرف شده‌ام؛ آن هم ده روز. از اوّل تا آخر که رفتیم و برگشتیم، ده روز بود. حالا ـ شما که الحمدللّه رفتید و یک ماه هم آن‌جا ماندید، حتماً از ما بیشتر فیض بردید. و اما در مورد استفاده از اساتید و از دانشهای گوناگون در بحثهای فقهی. البته بحث خداشناسی، بحث کلامی است - بحث فقهی نیست - ولی به‌هرحال استفاده از اینها، حرف درستی است و خیلی خوب است و معنایش استفاده از تخصّصها برای شناختن موضوعات است. یکی از کمبودهای اساسی فقه ما، ضعف معرفت به موضوعات است؛ چون حکم فقهی، حکمی کلّی است که بر روی موضوع سوار می‌شود؛ به یک موضوع تعلّق پیدا می‌کند. اگر فقیه موضوع را نشناسد، در شناخت حکم و در تطبیق، اشتباه خواهد کرد؛ کمااین‌که مثلاً در زمینه مسائل مالی، بعضیها پول را نمی‌شناسند، اعتبار بانکی را نمی‌شناسند، بانک را نمی‌شناسند؛ در نتیجه حکم ربای قرآنی را درست نمی‌فهمند و ممکن است طور دیگری فتوا بدهند. این یک مثال است؛ مثالهای فراوان دیگری هم وجود دارد. موضوع‌شناسی، خیلی خوب است؛ من استقبال می‌کنم. این کار خوبی است؛ البته راهش ارتباط با حوزه قم است. خوب است جناب آقای ابوترابی این زحمت را هم بکشند و این برادران را که به این کار علاقه‌مند هستند، با حوزه قم و مدیریّت قم آشنا کنند. لطف فرموده، اولویّتهای سیاسی، فرهنگی در دانشگاهها و راهکارهای صحیح حرکتهای دانشجویان مسلمان انقلابی را در رسیدن به آنها بیان فرمایید. بحث سیاسی را که فکر می‌کنم گفتم. به نظر من، اولویّتهای سیاسی امروز، نباید موضوعات را مشخّص کند؛ روشها را باید مشخّص کند؛ موضوعات خیلی تفاوتی نمی‌کند. به نظر من، بحثهای سیاسی دانشجویان خوب است. بحث کنند؛ منتها بحثهای جستجوگر و کاوشگر، نه بحثهای فرمایشی. ما مثلاً به بعضی از شخصیتها یا افراد یا مقاماتی که همه چیز را فرمایشی بیان می‌کنند، اعتراض می‌کنیم؛ اما بعد ناگهان می‌بینم که فلان دانشجو در یک گردهمایی، اجتماع کوچک یا بزرگ، یک فرمایش صادر می‌کند! اگر فرمایش بد است، همه جا بد است. بحث دانشجویی باید باز، قابل کشش، قابل انعطاف، قابل کم و زیاد شدن باشد، تا در نتیجه قدرت تحلیل سیاسی دانشجو بالا برود. هدف بحثهای سیاسی دانشجویی باید همین باشد تا دانشجو بتواند قدرت تحلیل سیاسی پیدا کند. در مورد مسائل فرهنگی هم همین‌طور است. حالا اگر وارد این بحث شویم، خیلی طول می‌کشد؛ اینها بحثهای طولانی است. تشکّلهای اسلامی دانشگاهها و همچنین نهادهای فرهنگی، عموماً کارهای یکدیگر را خنثی می‌کنند. غالب وقت این عزیزان صرف این می‌شود که پاسخهای سیاسی یکدیگر را بدهند و در بسیاری موارد صرف این می‌شود که به یکدیگر بپردازند، نه به موضوع اصلی فرهنگی و دردهای اصلی جامعه. گاهی هم در این راه، قربةً الی‌اللّه از بزرگترین معاصی نیز دریغ نمی‌کنند! اگر لازم می‌دانید، توضیحاتی را ارائه فرمایید. فکر می‌کنم طرح همین مسأله، پاسخهای خودش را هم با خودش دارد. این چیزهایی که ذکر شد، و این برادرمان دردمندانه آنها را نوشتند، به نظر من همه‌اش درد است، همه‌اش بد است. نباید با هم دربیفتند، نباید کارهای هم را خنثی کنند، نباید به هم بپرند، نباید انتقام‌کشی کنند، نباید با بداخلاقی با

هم برخورد نمایند. بچه‌های مسلمان باید این‌طور رفتار کنند. به نظر می‌رسد بعضی از کارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه ما، مبنای علمی ندارد و خیلی ساده می‌توان با مشارکت دانشجویان در بعضی از امور، جلوِ مشکلات و احیاناً اسراف و تبذیر را گرفت. اصولاً نقش دانشجویان را در زمینه مشارکت ملی و اجتماعی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ دانشجویان یکی از قشرهای زنده و فعّال و بانشاطند. در قضایای اجتماعی و سیاسی هم باید همین‌طور زنده و فعّال و بانشاط شرکت کنند. خیلی خوب است که در قضایای مختلف، مسائل سیاسی جامعه، در انتخابات، راهپیماییها، موضعگیریها، بخصوص موضعگیریهایی که در زمینه مسائل جهانی و بین‌المللی است و خیلی هم مهمّ است، دانشجو فعّال باشد. اما این‌که می‌گویید مبنای علمی ندارد، خوب است که داشته باشد. حالا من در آن مورد نظری ندارم. عمده‌ترین وظیفه جوانان حزب‌اللّهی و انقلابی چیست؟ به نظر من، جوانان انقلابی دانشگاه - چون بحث دانشجو را داریم - سعی کنند خوب درس بخوانند؛ خوب فکر و معرفتشان را بالا ببرند. سعی کنند در محیط خودشان اثر بگذارند؛ فعال باشند، نه منفعل؛ روی محیط خودشان، اثر فکری و روانی بگذارند. این شدنی است. یک جوان گاهی اوقات می‌تواند مجموعه پیرامونی خودش را - کلاس را، استاد را و حتّی دانشگاه را - زیر تأثیر شخصیت معنوی خودش قرار دهد. البته این کار با سیاسیکاری به‌دست نمی‌آید؛ با معنویت به‌دست می‌آید، با صفا به‌دست می‌آید، با استحکام رابطه با خدا به‌دست می‌آید. عزیزان من! رابطه با خدا را جدّی بگیرید. شما جوانید؛ به آن اهمیت بدهید، با خدا حرف بزنید، از خدا بخواهید. مناجات، نماز، نماز با حال و با توجّه، برای شما خیلی لازم است. مبادا اینها را به حاشیه برانید. دانشجوی سال دوم یکی از دانشگاهها هستم که علاقه‌ی شدیدی به علوم اسلامی دارم و آینده خود را یک اسلام‌شناس و مبلّغ می‌خواهم. بعضی می‌گویند اوّل لیسانس بگیر، بعد به حوزه برو. شما چه توصیه‌ای می‌فرمایید؟ آیا اوّل لیسانس بگیرم، بعد به حوزه بروم؟ یا فوق لیسانس بگیرم، بعد به حوزه بروم؟ یا دکترا بگیرم، بعد به حوزه بروم؟ یا اصلاً به حوزه نروم؟ یا الان به حوزه بروم؟ بعضی از برادران دانشجو به حوزه رفتند، تحصیلات حوزه‌ای را دنبال کردند، به مقامات عالی هم رسیدند؛ خیلی هم خوب بوده است. البته فکر می‌کنم بعضی از آنها در پایان مقطع کارشناسی رفتند؛ بعضی هم در مقطع کارشناسی ارشد رفتند؛ بعضی هم هستند که الان طلبه‌اند و مشغول تحصیلات دانشگاهی. خیلی هم خوبند؛ البته قدری سخت است. اما این برادری که از من سؤال کردند و گفتند «علاقه دارم»، من فکر می‌کنم که به ظرفیتها و شوق و استعداد خودشان نگاه کنند؛ چون از بر نمی‌شود قضاوت کرد. من نه شما را علی‌الظّاهر دیده‌ام، نه استعدادهایتان را می‌شناسم؛ بنابراین برای قضاوت در این مورد، خیلی معلوم نیست من صلاحیت داشته باشم. شما نگاه کنید ببینید اگر واقعاً شوق و علاقه زیادی دارید، رشته‌تان هم یک رشته مورد علاقه‌تان نیست، می‌توانید الان رها کنید بروید. البته حالا که در کنکور شرکت کرده‌اید و به دانشگاه آمده‌اید و لابد چند ترم را هم گذرانده‌اید، حیف است که تمام نکنید. به نظر من، بد نیست درستان را تمام کنید و حداقل مدرک کارشناسی را بگیرید. اما اگر می‌بینید نه، شوقی چندانی ندارید، یا تردید دارید، حالا بگذارید جلو بروید، بعداً تصمیم‌گیری خواهید کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

ما از دسترسی بیگانه به ذهن فرزندانمان نگرانیم/دیدار با مسؤولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

ما از دسترسی بیگانه به ذهن فرزندانمان نگرانیم/دیدار با مسؤولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه‌ی برادران و خواهران عزیز و مسؤولان گرامی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خوشامد عرض می‌کنم. بنده شخصاً این دیدار را در درجه‌ی اوّل، با این هدف قرار گذاشتم که اظهار ارادتی به این کانون و گردانندگان آن و شما کرده باشم؛ چون حقیقتاً در این چند سال -همان‌طور که آقای چینی فروشان فرمودند- من نگاهی از دور بر تلاشها و زحمات شما داشته‌ام. بدیهی است که آن همه کارهای ظریف و کم‌مدّعا و در نقاط دوردست و آن همه احساس مسؤولیت، تنها با مخاطبانی که قاعدتاً اهل تبلیغ نیستند، به آسانی قابل دیده شدن از نزدیک هم نیست؛ چه برسد از دور! لیکن از آنچه که شده و از آنچه که دیده

می‌شود، می‌توان آنچه را که از دور به چشم امثال بنده هم نمی‌آید، حدس زد. به‌هرحال من از زحمات یکایک شما عزیزان، بخصوص مدیران عزیز و گردانندگان کارها و دنبال کنندگان سیاستهای اصلی این کانون، حقیقتاً متشکرم و امیدوارم خداوند به شما توفیق دهد و بتوانید این مسؤولیت سنگینی را که طبیعت این کانون و نام آن و مسؤولیت پذیرفته‌ی آن بر دوش هر کسی می‌گذارد که به آن مستند است، ان‌شاءاللّه به بهترین وجهی انجام دهید. شما بااخلاص و همه‌ی توان و شوق و عشقی که دارید، کارها را می‌کنید؛ خدای متعال هم نتایج را مترتّب خواهد کرد و ان‌شاءاللّه به کار شما برکت خواهد داد. جمله‌ای راجع به مسأله‌ی کودکان و نوجوانان عرض کنم: حقیقتاً باید بگویم که اگر مسؤولان امور فرهنگی کشور بخواهند مسأله‌ی کودک و نوجوان را آن‌چنان که هست، مورد اهتمام قرار دهند، من خیال می‌کنم خیلی از آنهایی که مسؤولند، از ساعات خوابشان هم خواهند زد تا به این مسأله بپردازند. امروز قضیه‌ی تربیت کودک و نوجوان، با گذشته‌های دور - حتّی با گذشته‌های نه چندان دور، مثلاً با بیست سال پیش - خیلی تفاوت کرده است. ما می‌خواهیم از این نسلی که امروز مثل ماده‌ی خامی و مثل ذخیره‌ای در اختیار یکایک ماست، چه ساخته شود؟ آینده‌ای را که آنها خواهند ساخت و پرداخت و پیش برد، چگونه تصویر کرده‌ایم؟ اگر حقیقتاً به آرمانهای اسلامی و ملی و عظمت ایران و ایرانی و جبران راهی که دستهای استبداد سیاه در این صدوپنجاه سال، دویست سال اخیر ما را در آن کشانده است، فکر می‌کنیم؛ اگر اینها برایمان مهمّ است و به آینده به معنای حقیقی کلمه اهمیت می‌دهیم، پس بایستی به تربیت کودک و نوجوان خیلی بپردازیم، درباره‌ی آن خیلی فکر کنیم و اهمیت آن را خیلی بشناسیم؛ که احساس می‌کنم برای برخی از مسؤولان امور فرهنگی - دست‌اندرکاران - مسأله به این شکل مطرح نیست! میل به دانستن نتیجه انقلاب امروز کودک ما - چه برسد نوجوان - آگاهی و هوشیاری‌ای دارد که داده‌ی تردیدناپذیر جو و فضای انقلاب است. در گذشته این آگاهیها، این آزادیها و این روح استفهام و این میل به دانستن، نبود. دسترسیهایی هم وجود دارد که در واقع دسترسی کودک ما، یک منبع فرهنگی نیست؛ بلکه با دید درست، دسترسی مراکز هدایت کننده‌ی فرهنگ در سرتاسر دنیا برای القای مقاصد استعماری به کودک ماست. قضیه از این طرف مطرح است. وقتی که ما از یک متاع فرهنگی فاسد که از طرف دشمنِ کشور، دشمنِ مردم، یا لااقل یک بیگانه‌ی بی‌علاقه - از این‌که دیگر کمتر نیست - حرف می‌زنیم، بعضی خیال می‌کنند که ما از دسترسیهای فرزندان خودمان ناراحت و نگران هستیم یا شکایتی داریم. می‌گویند: «آقا! جوانند، بگذارید بفهمند!» کأنّه ما می‌خواهیم جوانمان نفهمد! ما از دسترسی بیگانه به ذهن فرزند خودمان نگرانیم. قضیه از آن طرف، قابل مطالعه و بررسی است. بچه‌ی شما در آغوش شما، در مدرسه‌ی شما، در کتابخانه‌ی کانون و جلوِ روی شماست و شما برای او فکرهایی، آینده‌ای و امیدواری‌ای دارید. ناگهان مشاهده می‌کنید دسترسی یک نفر که حداقل بیگانه است - شما با این بچه خویشاوندید، شما معلّمش، پدرش، یا مربّیش هستید؛ لیکن او بیگانه و بی‌علاقه به سرنوشت این بچه است - به این بچه، از راه همین کالاهای فرهنگیِ متداول و رسانه‌های گوناگون خبری و فرهنگی، بیشتر از شماست! این، جای نگرانی است و امروز این وجود دارد؛ چه من و شما بخواهیم، چه نخواهیم! نتیجه چیست؟ این است که ما باید گردشِ کار را تُندتر کنیم. ما باید بیشتر تلاش کنیم و می‌توانیم. من اعتقاد دارم ما می‌توانیم بهتر، عینی‌تر، دقیقتر و سریعتر کار کنیم و نگذاریم. ما جوانان خودمان را تربیت کنیم. پس نکته‌ی اوّل، در مورد اهمیت کار بر روی کودکان و نوجوانان است. من به شما عرض کنم که شما مربّی عزیز، شما که در کتابخانه با کودک مواجه می‌شوید، شما که قصّه می‌گویید، شما که کتاب می‌فرستید، شما که کتاب می‌خوانید و شما که در کار هنری و آفرینش هنری خودتان، آن کودک را مخاطب قرار می‌دهید، بدانید که الان درست روی نقطه‌ی اصلی و اساسی حرکت می‌کنید. شما درست آن کاری را که باید انجام گیرد انجام می‌دهید. آن کسی می‌تواند از کار خود، شاد و خشنود و از رضای الهی خاطرجمع باشد که خلأِ لحظه را پر کند. خلأِ لحظه این است و شما این خلأ را پُر می‌کنید. پس، این نکته‌ی اوّل در مورد اهمیت کار بر روی کودکان و نوجوانان است؛ یا به تعبیر بهتر، برای کودکان و نوجوانان است که در حقیقت برای آینده، برای خانواده‌ها، برای کشور و تاریخ است. اهمیت هنر و ادبیّات! نکته‌ی دوم، در مورد

اهمیت هنر و ادبیّات است. کشور ما خوشبختانه کشور هنر و ادبیّات است. نمی‌خواهم به طور مطلق و بی‌مطالعه ادّعایی را بکنم که حالا در خیلی از رشته‌های هنری، یا بلد نیستیم، یا عقبیم، یا مقلّدیم! در این بحثی نیست؛ لیکن طبیعت این تاریخ، بیشتر یک طبیعت ادبی و هنری است و گذشته‌ی ما، طبیعت ما و ادبیّاتِ خیلی قوی ما هم این را نشان می‌دهد. ده نکته در ادبیات، حائز اهمیت است: یکی پیش بردن ادبیات در هر عصری که به عهده‌ی کسانی است که سروکارشان با ادبیات است و در هر بخشی از بخشهای ادبیات، نسبت به آن آگاهی، توانایی و خبرویّت دارند. یک نکته خرج کردن درست ادبیّات در سطح کشور، در سطح جامعه، یا در سطح جهان است؛ هرجایی که در بُرد ادبیّات ماست. البته روزی از قسطنطنیه، یا از استانبول تا آسیای شرقی، بُرد ادبیّات ما بود. خوب؛ زمانی این‌طور بوده است؛ زبان فارسی، زبان دیوانی کشور عثمانی بود. در همان زمانی که کشور عثمانی دائماً با ایران جنگ داشت، نفوذ زبان فارسی آن‌چنان بود که منشی و دبیر دستگاه عثمانی کار خودش را با خطّ فارسی، با عنوان فارسی، با تعبیر و زبان فارسی و با شعر فارسی راه می‌انداخت! از این طرف هم - طرف شرق - حتّی تا هند و چین، زبان فارسی بُرد داشت. زبان مذهبی بود؛ زبان اداری، زبان دبیران و منشیان و زبان ادبیّات و هنر بود. امروز این دایره محدود شده است. البته بعد از انقلاب مقداری گسترش پیدا کرده؛ ولی قبل از انقلاب بر اثر تنگ‌نظری و نادانی و بی‌سوادی مسؤولان کشور در دوره‌ی اواخر قاجار تا آخر زمان محمّدرضا پهلوی، زبان و ادبیّات فارسی انحطاط پیدا کرد. با این‌که ما در همین دوره، انصافاً شخصیتهای خوب ادبی، شاعر و نویسنده‌ی بزرگ هم داشتیم، لیکن از لحاظ گسترش سیاسی و از لحاظ قدر و قیمت بین‌المللی، در پایینترین وضعیت قرار گرفتیم! علّت هم این بود که در مهد زبان فارسی - یعنی ایران - کسانی که متصدّیان امور بودند، از زبان فارسی تبرّی می‌جستند! این نهایت انحطاط است. عدّه‌ای راجع به تغییر خط حرف می‌زدند و عدّه‌ای در مورد به کار بردن لغات و اصطلاحات فرنگی افتخار می‌کردند و خودشان را در مقابل آن کوچک می‌دانستند! آن‌جایی هم که می‌خواستند فارسی‌سازی کنند، حتّی لغت‌سازیِ فارسیشان نوعی اظهار ارادت به لغت بیگانه بود! واقعاً از چیزهای عجیبی که انسان مشاهده می‌کند، این‌که یک دستگاه لغت‌سازی در ارتش زمان شاه وجود داشت؛ آنها می‌نشستند و لغتی را از لغتنامه‌ی کهن فارسی انتخاب می‌کردند که یک نوع شباهتی به زبان خارجی داشته باشد! گاهی هم لغت فارسی جعل می‌کردند؛ لغت‌سازی می‌کردند. البته لغت‌سازی، کار جایزی است؛ به شرط این‌که آن کسی که لغت‌سازی می‌کند، صلاحیت این کار را داشته باشد - اشکالی ندارد، پیشرفت زبان است - اما آنها صلاحیت داشتند یا نداشتند، کاری ندارم؛ لیکن لغت‌سازی‌شان با توجّه به لغت خارجی بود! «تک» را در مقابل «اَتک» و برای تقلید از «اَتک» می‌آوردند! «چالش» را برای تقلید از «چلنج» می‌آوردند! این‌طور لغت‌سازی می‌کردند. از این قبیل، زیاد است و شاید اگر کسی واقعاً دنبال کند، بتواند یک دفتر از این‌گونه لغتهایی که عمدتاً بر محور لغت انگلیسی می‌گشته، بیابد. خوب؛ وقتی که در مهد زبان فارسی، زبان فارسی این‌گونه مورد بی‌اعتنایی است که بلد نیستند درست فارسی حرف بزنند، انتظار پیشرفتِ آن بیجاست! یک وقت یک نخست‌وزیر عرب‌زبان، در زمان ریاست جمهوری بنده آمده بود با من ملاقات می‌کرد - یادم نیست که رئیس جمهور بود یا نخست‌وزیر - وزیر خارجه‌اش هم پهلویش نشسته بود. با من عربی صحبت می‌کرد، یک جمله را خواست بگوید، آن مفهوم را نتوانست در عربی پیدا کند! هرچه فکر کرد، دید یادش نمی‌آید. به طرف وزیر خارجه‌اش برگشت و به فرانسوی پرسید که این چه می‌شود؟ آن مفهوم را به لغت فرانسوی گفت و عربی معادلش را به رئیسش گفت؛ آن وقت ایشان به من گفت! جالب این‌جاست که من به‌عنوان مخاطب او که زبانم هم عربی نبود، آن معادل را می‌دانستم و برایم سخت نبود! من فارسی زبان بودم و آن آقا لغت عربی خودش را بلد نبود و از راه لغت معنی فرانسوی - عربی، از وزیر خارجه‌اش پرسید! من در دلم گفتم بیخود نیست شما این‌قدر بدبختید که زبان خودتان را هم بلد نیستید؛ در حالی که شما رئیس کشورتان هستید! عزیزان من! این وضع، قبل از انقلاب در ایران هم وجود داشت. خیلی تعجّب نکنید؛ زبان خودشان را بلد نبودند! تو در اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست تو در داخل خانه‌ی خودت این‌گونه حرکت می‌کنی، آن وقت دلت می‌خواهد که زبان به بنگال و به چین و

ماچین و به قسطنطنیه برود!؟ معلوم است که زبان، محدود می‌شود. البته بعد از انقلاب، تا حدودی تکان خورد. امروز در مناطق جزیرةالعرب – اینها که عرض می‌کنم، اطّلاع است، حدس و تخیّل نیست؛ خبر دارم – عربی که مثلاً‌ـ اهل منطقه‌ی احسا و قطیف(۱۲۳) است، که هیچ وقت ممکن نبود یک کلمه‌ی فارسی هم یاد بگیرد، با نشستن پای رادیو و تلویزیون فارسی ایران – که تلویزیون را با بشقاب می‌گیرد – زبان فارسی می‌آموزد؛ یعنی می‌توانند فارسی حرف بزنند. آن‌قدر پای رادیو و تلویزیون فارسی می‌نشینند، تا بتوانند بتدریج فارسی یاد بگیرند! یعنی انقلاب، زبان را منتشر کرد. امروز به برکت انقلاب در نقاطی از دنیا، زبان فارسی به عنوان زبان دوم دانشگاهی یا به عنوان زبان رشته‌ی اختصاصی، باز مورد توجّه قرار گرفته است. انقلاب پیام و سخنی دارد؛ کسی که مسلمان است، پیام اسلام را از انقلاب می‌گیرد، کسی هم که مسلمان نیست و بالاخره پیام نو را از انقلاب می‌گیرد، دلش می‌خواهد – مثلاً – بداند که امام و پدر این انقلاب، وقتی حرف می‌زد، چه می‌گفت که در ترجمه نمی‌شود فهمید؛ لذا زبان فارسی یاد می‌گیرند. امروز این‌طور است. به‌هرحال، امیدواریم زبان فارسی گسترش پیدا کند. زبان فارسی زبانی است با ظرفیت و با کشش. یکی از مراکزی که باید در آن، روی زبان و ادبیّات – بخصوص با شیوه‌های هنری – تلاش شود، مرکز شماست؛ چون شما با نسلی کار می‌کنید که آن نسل هرچه را که از شما فرا گرفت، برایش ماندگار خواهد بود. به زبان اهمیت دهید اگر امروز کودک ما فارسی را درست یاد بگیرد و بتواند لغت فارسی را در جایی که لازم دارد، استفاده و مصرف کند، اگر شاعر شد، اگر هنرمند، گوینده، برنامه‌ساز، یا کتاب‌نویس شد، شما دیگر خاطرتان جمع است؛ مثل کتاب‌نویس، فیلمنامه‌نویس، گوینده‌ی تلویزیون و افرادی نظیر آنها که در محیط قبلی پرورش پیدا کرده‌اند، نخواهد بود. یعنی شما در حرکت خودتان در کانون، می‌توانید آن دو مقصود و دو وظیفه‌ای را که در باب ادبیات هست، هر دو را با هم تأمین کنید؛ هم ادبیات را پیش ببرید، هم آن را در قشرهای گوناگون – که قشر مخاطب شما کودک است – درست صرف کنید. بنابراین به زبان و ادبیّات، باید خیلی اهمیت داده شود. یک جمله‌ی کوتاه هم درباره‌ی نقش هنر عرض کنم. البته شما خودتان هنرمندید و مناسبتی ندارد که من با شما در این زمینه چیزی بگویم – همه‌ی شما بهتر از من می‌دانید – لیکن عزیزان من! زبان هنر زبانی است که هیچ چیزی جایگزین آن نیست. حتّی در نوشته‌ها هم بایستی هنر به کار برد. حتّی در فرهنگِ کلامی هم هنر است که اثر می‌گذارد! یک عبارت را شما می‌توانید دو نوع بیان کنید: هنرمندانه و غیر هنرمندانه. اگر هنرمندانه بیان کردید، اثر می‌گذارد ولی همان عبارت اگر غیرهنرمندانه ادا شد، اثر نخواهد گذاشت! هنر این‌گونه است؛ هیچ چیز جای هنر را نمی‌گیرد. امروز فرهنگ استعماری در سطح جهان – فرهنگ متجاوزانه تعبیر کنیم – که می‌خواهد همه‌ی دنیا را تسخیر کند – البته این فرهنگ، مقوله‌ی مرکّبی است، مقوله‌ی بسیطی نیست – بیشترین و رونده‌ترین وسیله‌ی مورد استفاده و مرکب سیرش، هنر است. فیلم می‌سازند، نمایشنامه، اثر هنری و رمان درست می‌کنند و می‌فرستند! ما چرا نقش هنر را در کارهای معمولیِ زندگی خودمان، این‌قدر دست کم می‌گیریم؟! الان همین کارهای هنری که آقای چینی‌فروشان اشاره فرمودند و من هم بعضی از آنها را دیده‌ام، کاملاً حاکی از هوشمندی است. ظاهراً یکی دو تا از آنها هم از تلویزیون پخش شد که خیلی هوشمندانه و خوب تهیه شده بود. این‌گونه کارها را هرچه می‌توانید باید تکثیر کنید. هنر، تا آن نهایی‌ترین لایه‌های ذهن انسان نفوذ می‌کند و ماندگار و سازنده است. هرچه می‌توانید از هنرِ خوب، هنرِ فاخر – نه آبکی و پیش پا افتاده – استفاده کنید. البته شنیدم که شما قصّه‌گویی دارید. قصّه‌گویی، هنر بسیار خوبی است. قصّه‌های خوب، سازنده‌ی شخصیت کودک است. همان قصّه‌های قدیمی را که ما از مادر خودمان، از مادر بزرگ و یا از پیرزن دیگری در کودکی شنیده‌ایم، امروز که مرور می‌کنیم، می‌بینیم در آنها چقدر حکمت وجود دارد! انسان، بعضی از خصال و تفکّرات خودش را که ریشه‌یابی می‌کند، به این قصّه‌ها می‌رسد. قصّه مقوله‌ی خیلی مهمّی است؛ منتها قصّه‌های خوب. ایمان اوّلین چیز برای تربیت کودک سعی کنید در این قصّه‌گویی و در این کار هنری، اوّلین چیزی را که در کودک ایجاد می‌کنید، ایمان باشد. هیچ چیز، معادل ایمان نیست. شما از این بچه، هرچه بخواهید بسازید، باید در او ایمان به وجود آورید. بدترین ضربه‌ای که امپراتوری خبری و هنری زد، این بود که شبکه‌ی

عظیم فساد در دنیا را در این سالهای متمادی راه انداخت - که متأسفانه در دوره‌ی پهلوی، پَرش ما را هم گرفت - هُرهُری مذهبی و بی‌ایمانی را رواج داد که انسان در دل و جان خودش، به هیچ ستونی متّکی نباشد! سعی کنید بچه‌ها را با ایمان کنید؛ ایمان به خدا، ایمان به حقیقتِ مطلق و ایمان به اسلام. اگر این بچه‌ها باایمان پرورش پیدا کردند و شما توانستید بذر ایمان را در دلشان بکارید، در آینده می‌شود از آنها هر شخصیت عظیمی ساخت و برای هر کاری مناسبند. اگر این عنصر را در آنها نداشته باشیم، برای هیچ کاری مناسب نیستند؛ هرچه بشوند، نامطمئنّند. سیاستمدار شوند، نامطمئنّند، تاجر شوند، کارگر شوند، نویسنده یا هنرمند شوند، نامطمئنّند. سعی کنید ایمان را در بچه‌ها تقویت کنید. این اوّلین نقطه است. البته آن وقت می‌توان بر محور ایمان، تعصّب و جمود و امثال آن را پروراند و تنید؛ می‌توان صفات عالی، آزاداندیشی، شجاعت، بزرگواری و سماحت را پروراند و تنید. آنچه را که فکر می‌کنید برای این بچه و برای شخصیت او لازم است، بر محور ایمان بتنید. ان‌شاءاللّه خداوند شما را توفیق دهد. البته ما همین‌طور می‌گوییم بکنید، ولی می‌دانم که در عمل، خیلی دشوار است، خیلی خون دل دارد، خیلی زحمت دارد. قصد من این نیست که از زحمات و دشواریهای این کار صرف نظر کرده باشم؛ لیکن می‌خواهم عرض کنم که با همّت بلند، ان‌شاءاللّه همه‌ی دشواریها برطرف خواهد شد و خداوند به شما توفیق خواهد داد. چون در راه خداست و کار بزرگ است، ان‌شاءاللّه موفّق خواهید شد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱۲۳) ناحیه‌ای در مغرب خلیج فارس و مشرق شبه جزیره‌ی عربستان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع باشکوه عزاداران مراسم نهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع باشکوه عزاداران مراسم نهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ‌العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. سیما بقیةاللّه فی الارضین. قال اللّه الحکیم فی کتابه: «بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم. انا اعطیناک الکوثر. فصلّ لرّبک وانحر. ان شانئک هوالابتر.(۱)» در زمان حیات بابرکت امام بزرگوار، هنگامی که وجود آن مرد بزرگ و رهنماییهای او، مثل خورشید عالمتابی بر تمام اجزای این نظام می‌تابید و به همه نور و گرما می‌بخشید، تصوّر این که یک روز این نظام بتواند بدون این خورشید فروزان به حیات خود ادامه دهد، دشوار بود. دوستان به سختی باور می‌کردند؛ دشمنان هم به چنان روزی امید بسته بودند. اما به فضل الهی، خدای متعال نعمت خودش را بر این مرد بزرگ، منحصر به دوران حیات او نکرد؛ بعد از وفات او هم، برّ الهی و نعمت الهی بر او جریان یافت و این سرچشمه‌ای که او با ایمان عظیم و با توکّل و اخلاص خود به جریان انداخته بود، همچنان جاری ماند و ثابت شد پایه‌ای که امام در این کشور چیده است، ماندگار است و به اشخاص وابسته نیست. اشخاص می‌روند؛ اما جریان عظیم نهضت اسلامی ملت ایران و امام بزرگوارشان، باقی می‌ماند. امروز بعد از گذشت نُه سال، هر کس که به این کشور نگاه کند، آثار حضور امام بزرگوار را می‌بیند. امام در میان ما حاضر است، افکار او زنده است، راه او ماندگار است و ادامه خواهد یافت. این راه، به کمک الهی و به دعای حضرت ولی‌اللّه‌الاعظم، راه ماندگاری است و ملت ایران با همه وجود، راه امام را قبول دارد و به آن وفادار و در آن پایدار است. دو نکته اساسی در حرکت امام بزرگوار بود که همین دو نکته، سرمایه ارزشمند این انقلاب بود و هست: یکی این است که هدف این انقلاب، اسلام است. دوم این که سربازان این انقلاب و لشکر این انقلاب، مستضعفان و پابرهنگان و همچنین قشر جوانند. این انقلاب را، پابرهنگان به پیروزی رساندند. این جنگ طولانیِ تحمیلیِ هشت ساله را جوانان این مملکت به نتیجه رساندند. امروز هم جوانان، در راه خدا و در راه اسلامند. امروز هم اگر خطری این انقلاب را تهدید کند، اوّلین کسانی که به میدان خواهند آمد، همین جوانانند؛ جوانان حوزه‌ها، دانشگاهها و جوانان سراسر کشور و قشرهای مختلف. امام بزرگوار، با همه وجود، از اسلام دم زد. امروز همه امام را با وجودشان و با دلشان قبول دارند. کلمات امام، کلمات واضحی است؛ محکمات و بیّنات است. فرمایشات امام، هنوز در فضا طنین‌افکن است. وصیتنامه امام، میثاق همیشگی امام با امّت است. همه

باید این کلمات را درست بفهمیم و بر آن تدبّر کنیم، تا راه امام را اشتباه نکنیم. کسانی که دم از امام می‌زنند، اما حاضر نیستند فکر امام و راه امام را بپذیرند و به آن تن بدهند، اشتباه می‌کنند. امروز ملت، دولت، رئیس‌جمهور، مجلس شورای اسلامی، قوّه قضاییّه، همه مسؤولان بلندپایه نظام، آحاد مردم، دانشگاهها و حوزه‌های علمیّه، دلشان برای اسلام می‌تپد. دنیا هم که برای انقلاب ما ارزش قائل است، به خاطر همین است که پشتیبانی عظیم میلیونی از این انقلاب را می‌بینند. اسلام عزیز، اسلام ناب، اسلامی که امام بزرگوار ما عمرش را وقف آن کرده بود و این ملت در راهش این همه فداکاری کرد، کارایی خود را نشان داده است. ملت ایران، هم در به وجود آوردن این انقلاب، هم در جنگ تحمیلی و دفاع از کشور در مقابل دشمنان متجاوز و هم در دوران سازندگی، نشان داد که این اسلام کارآمد است و می‌تواند کشور ویرانه‌ای را بسازد؛ و ان‌شاءاللَّه در میدانهای دیگری که باقی است - در زمینه‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی - اسلام عزیز کارایی خود را نشان خواهد داد. ملت باید از اسلام جدا نشود و نخواهد شد. همه مسؤولان، در خدمت اسلام و کمربسته اسلامند. دعای حضرت بقیةاللَّه به این مردم و این ملت، همواره پایدار خواهد بود. اسلام از این کشور دفاع خواهد کرد. دنیا و آخرت ملت ایران، به برکت اسلام تأمین خواهد شد. این خیل عظیم میلیونی مردم، بخصوص جوانان عزیز، سربازان اسلام و در راه اسلامند. مادامی که اسلام در میان شما حاکم است و مادامی که این وحدت کلمه عظیم، بحمداللَّه بر شما حکمفرماست، آمریکا، صهیونیست و دشمنان شکست‌خورده و روسیاه، نخواهد توانست با این ملت کاری بکنند و خسارتی بزنند. من امروز به همین اندازه اکتفا می‌کنم؛ چون بیش از این، دوستان و پزشکان به من اجازه نداده‌اند که صحبت کنم. چند دعا می‌کنم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، همه ما را تا لحظات آخر عمرمان، سرباز اسلام قرار بده؛ اسلام را در ایران و در دنیا پیروز کن و ملتهای اسلامی را به پیروزی کامل برسان. پروردگارا! روح مطهّر امام و ارواح طیّبه شهیدان را با پیامبر محشور کن. پروردگارا! اتّحاد این ملت را روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا! اتّحاد میان مردم و آحاد ملت با مسؤولان کشور، با دولت، با مجلس، با قوّه قضاییّه و دیگران را روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا! همه توطئه‌های دشمنان اسلام را - چه دشمنان آشکار و چه دشمنان منافق - خنثی فرما. پروردگارا! ما را در راه خودت زنده بدار و در راه خودت بمیران. پروردگارا! قلب مقدّس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------------------

-- ۱) کوثر: ۳-۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمع کثیری از مردم آمل

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمع کثیری از مردم آمل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. خدای بزرگوار و عزیز را سپاسگزارم که این توفیق را عنایت کرد تا بتوانم وعده قبلی خودم را به شما مردم عزیز، مؤمن و انقلابی آمل عمل کنم و به زیارت و دیدار شما به شهر آمل بیایم. خوشحالم از این‌که در جمع شما مردم مؤمن و خونگرم هستم؛ چه مردم خود شهر و چه کسانی که از روستاها و اطراف، یا از شهرهای دیگر تشریف آورده‌اند. دغدغه من این بود که نشود این وعده قبلی را انجاز کنیم؛ اما خدای متعال منّت نهاد و بحمداللَّه وعده تحقّق پیدا کرد. شهر شما هم در گذشته و هم در دوران انقلاب، شهر درخشانی بوده است؛ تاریخ درخشانی پشت سر این مردم مؤمن و خونگرم است. مردم شهر آمل در گذشته - در دورانی که شمشیر مبارزان در سرتاسر دنیای آن روز پیش می‌رفت - در مقابل شمشیرها تسلیم نشدند؛ اما پیام حقّ و حقیقت را از خاندان پیامبر، با عاطفه و محبّت و عشقی که به آن خاندان داشتند، دریافت کردند. این‌جا جزو معدود مناطقی است که مردم، اسلام را از خاندان پیامبر، بدون واسطه فرا گرفته و آموخته‌اند. پایگاه ولایت است؛ محل توجّه خاندان پیامبر علیهم‌الصّلاةوالسّلام است. منطقه شما نقطه‌ای است که قدیمیترین حکومتهای علوی در آن تشکیل شده است. بزرگان خاندان پیامبر - مثل داعی کبیر و ناصر کبیر و بقیه

خاندان حسنیّون - و اولاد پیامبر علیهم‌الصّلاةوالسّلام، با تکیه به مردم این منطقه توانستند پرچم اسلام، پرچم ولایت و پرچم معارف زلال قرآنی را در این منطقه برافرازند و مردم را از این سرچشمه زلال، سیراب کنند. لذا در طول زمان، علمای بزرگ - چه فقها، چه فلاسفه، چه مورّخین و چه عرفای نامدار - از این منطقه برخاسته‌اند. وقتی که به فهرست کتابخانه‌ها و مفاخر علمی دنیای اسلام و شیعه می‌نگریم، بارها و بارها نام آمل و نسبت آملی را ملاحظه می‌کنیم. فقیه، فیلسوف، عارف، شاعر و بزرگانی از این منطقه برخاسته‌اند که هر کدام از آنها ستاره درخشانی در آسمان معارف و فرهنگ اسلامی هستند. این‌جا پایگاه فرهنگ اصیل و ریشه‌دار اسلام و تشیّع است. خدا را شکر بر این منطقه این‌قدر با برکت. برکات الهی بر شما، در سرسبزی زمین خلاصه نشده است؛ سرسبزی عالمِ معنا و فکر و ذهن، از این بالاتر است، «والبلد الطیّب یخرج نباته باذن ربّه»(۱). امروز هم بحمداللَّه بزرگانی از این منطقه می‌درخشند که این دو گوهر درخشان منطقه آمل - حضرت آیةاللَّه حسن‌زاده و حضرت آیةاللَّه جوادی آملی - نمونه‌های بارز آنند. بحمداللَّه فضلا، علما و بزرگانی در این منطقه، خود را توانسته‌اند بر همه کسانی که مشتاق علم و معرفتند، نشان دهند. بعد از دوران انقلاب، وقتی کسی نگاه می‌کند می‌بیند این منطقه یکی از مناطقی است که توانست حرکت ماندگاری برای تحکیم انقلاب، از خود نشان دهد. قبل از جنگ و در اثنای جنگ، در مقابله با دشمن متجاوز به مرزها، تعداد شهیدان این منطقه و همچنین جانبازان زیاد است. بالاتر از همه اینها در مقابله با ضدّ انقلاب داخلی که خیال می‌کرد خواهد توانست عَلَم مخالفت با اسلام و انقلاب اسلامی را در این منطقه به اهتزاز درآورد، شما مردم، شما جوانان و بسیجیان، شما زن و مرد، افراد این شهر و یکایک مردم توانستید شهر خودتان را شهر هزار سنگر کنید. در واقع شهر خودتان را به صورت سنگر اسلام و سنگر انقلاب درآورید. گوارا باد بر شما این جایگاه مستحکم و این ثبات قدم. آنچه که من به این مناسبت به شما مردم عزیز عرض می‌کنم، این است که تشکیل حکومتی بر پایه مبانی قرآن، از بعد از صدر اسلام، یک پدیده بی‌نظیر بود. چنین چیزی را که مسلمین، مشتاق آن هم بودند، هرگز نتوانسته بودند ببینند و توفیق آن را نیافته بودند. ملت ایران به برکت الطاف خاص الهی و به برکت هدیه بزرگی که خداوند در این زمان به این ملت داد - یعنی وجود آن مرد ملکوتیِ معنوی الهی، آن فقیهِ حکیمِ عارف باللَّه، آن مؤمن متّقیِ حقیقی، امام خمینی که حقیقتاً هدیه ارزنده و بی‌نظیری بود که خدا به مردم ایران داد - توانست شاهد تحقّق این پدیده در کشور خود باشد. عزیزان من! اگر تشکیل حکومت اسلامی از خاصیتهای اسلام بیگانه باشد - یعنی اگر با ظلم و بدی و شرارت به مقابله نپردازد - شاید دشمن مهمّی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی‌کند که شعار طرفداری از انسانیت سر دهد، بلکه اسلام برای تحقّق این شعار، مبارزه و مقابله با شرارت و شیطانیّت را هم سر می‌دهد. در واقع برای این‌که اسلام بتواند سعادت را برای انسانها محقّق کند، باید با عوامل و عناصری که ضدّ انسانیت و ضدّ سعادت انسان حرکت می‌کنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند. لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطنت، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده است(۲)؛ برای این‌که مردم، شیطان و حضور شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شماست، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کُند خواهد کرد و از بین خواهد برد - یعنی بزرگترین فرصت برای دشمن است - لذا شما ببینید در طول این سالهای متمادی، هر وقت، هر کسی و هرجا، از دشمنی دشمنان و توطئه مستکبران و دشمنی امریکا و اسرائیل و بقیه مخالفان آزادی و سعادت بشر، سخن گفته است، از سوی تبلیغاتچیهای جهانی مورد تخطئه قرار گرفته است! آنها می‌خواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد. در سایه این فراموشی است که می‌توانند مردم را به مسائلی کوچکتر، سرگرم کنند و میانشان اختلاف بیندازند. یک ملت و یک جمعیت، وقتی بداند که دشمن در کمین اوست، به مسائل کوچک، به مسائل روزمرّه و درجه دوم، مشغول نخواهد شد. اگر اختلافی هم دارد، آن را علی‌العجاله کنار می‌گذارد؛ اما وقتی از دشمن غافل شد، مسائل کوچکِ داخلی، عمده می‌شود؛ اختلافات، بزرگ می‌شود و افراد به جان هم می‌افتند و جناحها تشکیل می‌گردد. این بر اثر غفلت از دشمن است. عزیزان من! یکی از کارهای مهمّ دشمن همین است که شما و ما را از وجود خود غافل کند، تا ما دشمن را در میان خود جستجو کنیم و

دنبال دشمن در میان خودیها بگردیم! وقتی کسی دشمن بزرگی دارد که در بیرون مرزهای او منتظر فرصت است، هرگز به دشمنان کوچک، به دشمنان خیالی و به دشمنان جناحی توجّه نمی‌کند. ما دشمنان بزرگی داریم. معنا و مفهوم شعار «آزادی» که ملت اسلام و ملت ایران سر می‌دهد چیست؟ آزادی از سلطه زورگویان، آزادی از دخالت و نفوذ بیگانگان، آزادی از دخالتهای عناصری که هرجا دخالت کرده‌اند، شرّ و فساد و بدبختی و حتی فقر و نکبت به وجود آورده‌اند. شما نگاه کنید به کشورهایی که - به اصطلاح - به آنها کشورهای در حال توسعه، یا عقب‌افتاده، یا کشورهای جهان سوم می‌گویند. کدامیک از آنها توانستند از ناحیه دخالت امریکا، دخالت بانک جهانی، دخالت مراکز و اقطاب سیاسی عالم، طرْفی ببندند و کاری بکنند و سعادتی برای خودشان درست کنند؟! ملت مستقل و آزاد، آن ملتی است که بتواند روی پای خود بایستد، با امکانات خود کار کند، با اراده خود حرکت کند، با وحدت و با جهتگیری صحیح، با آنچه که به صلاح او، برای او و تأمین‌کننده آینده اوست، حرکت کند؛ این ملت به جایی خواهد رسید. همچنان که ملت ایران در این نوزده سال‌واندی که تا امروز از انقلاب عظیم و شکوهمند می‌گذرد، گامهای بلندی برداشته و کارهای بزرگی انجام داده است. البته ما تا هدف نهایی، خیلی فاصله داریم و خیلی باید تلاش کنیم؛ اما به برکت آزاد شدن از جاذبه مغناطیسی غلطِ مضرِّ بیمارگونه استکبار جهانی، توانستیم به خودمان بپردازیم. چقدر آثار علمی، چقدر شکوفاییها، چقدر حرکتهای عظیم، چقدر حیثیّت و چقدر امید در این ملت به وجود آمد! این ملت زنده شد. بایستی این راه همین‌طور ادامه پیدا کند. عزیزان من! در صدر اسلام - در زمان طلوع اسلام - قرآن از کسانی یاد می‌کند که به بعضی از آنها منافق می‌گوید: «فی قلوبهم مرض»(۳). اینها در هنگام سختیها وقتی با دشمن مواجه می‌شوند، بی‌کاره‌اند، ترسو، کناره‌گزین و عافیت‌طلبند، وقتی که یک ملت در شداید و سختیها قرار می‌گیرد، از اینها هیچ اثری نیست! «فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک»(۴)، مثل کسی که مرگ در مقابل او قرار گرفته است، به تو نگاه می‌کنند؛ از مرگ می‌ترسند! چرا؟ چون خطر را احساس کرده‌اند. اما وقتی که خطر برطرف می‌شود، وقتی که دیگر میدانِ نشان دادن گوهر حقیقی انسان نیست، وقتی که میدان فرصت‌طلبانه است: «فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنهٔ حداد اشحهٔ علی الخیر»!(۵) اینها کسانی هستند که وقتی میدان، میدان نشان دادن گوهر مردانگی است، نشان دادن جهاد و فداکاری است، نشان دادن مجاهدت است، اصلاً پیدایشان نیست! اما وقتی که میدان، میدانی است که خطری - علی‌الظّاهر - آن را تهدید نمی‌کند، می‌بینید که زبانشان بر روی مؤمنان دراز است، زبانشان روی جوانان بسیجی و روی خانواده‌های شهدا دراز است. اینها آن نقاطی نیستند که قرآن با چشم تحسین نگاهشان کند. تحسین در قرآن متعلّق به کسانی است که وقتی روز شدّت است، با شدّت می‌ایستند؛ وقتی روزی است که دشمن، تهدیدی متوجّه ملت و کشور کرده است، در صفوف مقدّم می‌ایستند. آن وقتی هم که وقت سازندگی، وقت کار اجتماعی، کار علمی، وقت درس خواندن و وقت تربیت و رشد استعدادهاست، باز در میدانها - میدانهایی که مناسب این کارهاست - با واقع‌بینی، با نجابت و با حلم دنبال این هستند که سودی از آنها به جامعه برسد. خدا را شکر می‌کنیم که در میان ملت ما انسانهای این‌گونه زیادند و انسانهای آن‌چنانی کمند. من به شما فقط می‌خواهم این نکته را تأکید و تکرار کنم؛ می‌خواهم بگویم: ای مردم عزیز آمل! ای مردم شریف مازندران و ای همه ملت بزرگ ایران! کشور شما کشوری است که خدای متعال آن را از نعم مادّی و معنوی، سرشار کرده است. استعدادهای این کشور، استعدادهای این آب و خاک و این فرهنگ و این تاریخ، به شماره نمی‌آید! شما می‌توانید و شایسته آن هستید که ملتی باشید که ملتهای دیگر از شما الگو بگیرند. در دوران حکومت طاغوتها، موانعی بر سر راه رشد و شکوفایی این استعدادها و پیمودن این راه وجود داشت؛ انقلاب عظیم شما مردم آمد و این موانع را برداشت. اسلام عزیز با نورافکنهای قویِ آیات قرآنی، راه را روشن کرده است و شما در این راه، به حرکت درآمده‌اید و گامهای بلندی برداشته‌اید. دشمنانی هم در کمین شما هستند. اگر بخواهید می‌توانید این راه را طی کنید؛ همچنان که تاکنون خواسته‌اید و بحمداللّٰه توانسته‌اید. اگر بخواهید این راه را طی کنید، شرط اساسی این است که اوّلاً وحدت کلمه خودتان را حفظ کنید. ثانیاً از راهنمایی اسلام و قرآن، یک لحظه جدا نشوید. امام عزیزِ بزرگوار ما

به رهنمودهای زمان حیات خود اکتفا نکرد؛ بلکه بعد از رفتن هم این وصیتنامه گرانبها را گذاشته است. عزیزان من! اگر شما به وصیتنامه امام نگاه کنید - من به شما جوانان توصیه می‌کنم که مخصوصاً به این وصیتنامه مراجعه و مکرّر نگاه کنید - خواهید دید که از اوّل تا آخرِ آن دو نقطه درخشان وجود دارد و آن دو نقطه این است: اوّل تمسّک به اسلام و ارزشها و قِیَم اسلامی و استفاده از راهنماییهای اسلام که شما را به سعادت می‌رساند و راه را نشان می‌دهد و دوم اتّحاد و اتّفاق. دشمن سعی می‌کند هر کسی را که بگوید «این ملت، دشمنی دارد و دشمنی در کمین اوست»، تخطئه کند! می‌خواهند این‌طور وانمود کنند که نه آقا، چه دشمنی؟ کدام دشمن؟ حرفشان این است که شما ملت و این جوانان پاکباخته مؤمنِ غیور، آسوده‌خاطر شوید که دشمنی شما را تهدید نمی‌کند! وقتی جماعتی این‌طور احساس کردند که در بیرون، هیچ دشمنی ندارند، در درون خودشان دنبال دشمنان کوچک و خیالی و فرضی و جناحی می‌گردند؛ آن‌وقت اختلافات به وجود می‌آید و رشد می‌کند. نه آقا! این گونه نیست. دشمنان سهمگینی در کمین این ملت و این کشور و این انقلابند. اگرچه همین دشمنان سهمگین هم با همه قدرت ظاهریشان و به فضل پروردگار، تا امروز هیچ غلطی نتوانستند بکنند؛ بعد از این هم به فضل پروردگار نخواهند توانست هیچ غلطی بکنند؛ اما این موجب نمی‌شود که ما از وجود دشمن، غافل بمانیم. عزیزان من! توصیه بنده این است که گمان نکنید دشمن، همیشه از مرزهای جغرافیایی می‌آید - مرزهای جغرافیایی کاملاً بسته است و کسی آن مرزها را نشکسته است - گاهی دشمن از مرزهای فرهنگی می‌آید و منافذی در مرزهای عقیدتی به وجود می‌آورد. متوجّه آن دشمنان هم باشید. هوشیاری شما، راه را به سوی سعادت این ملت باز خواهد کرد و امیدواریم خداوند متعال، شما جوانان، شما مؤمنین، شما انسانهای غیور و شما زن و مرد آزاده و رشید و شجاع را موفّق بدارد. من همین مقدار هم امیدوار نبودم بتوانم با شما صحبت کنم. خدا را شکر می‌کنم که الحمدللّه حال من با دیدن شما مردم بهتر شد و توانستم صحبت کنم. به همین اندازه اکتفا نموده و چند دعا می‌کنم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را در خدمت اسلام، زنده بدار و در خدمت اسلام بمیران. پروردگارا! اسلام و مسلمین را سربلند، ملت ایران را پیروز و دشمنانش را منکوب کن. ارواح طیّبه شهدا را در اعلی علیّین، مشمول رحمت خود قرار بده. امام‌الشّهدا را با ائمّه معصومین محشور فرما. پروردگارا! این ملت را در راه خودش موفّق و مؤیّد کن. وحدت و اتّفاق را میان این ملت، روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. اسلام عزیز را روزبه‌روز در میان این ملت، زنده‌تر و سرافرازتر گردان. پروردگارا! همه مسلمانان جهان را با اسلام زنده بدار، آنها را در خدمت اسلام قرار بده و نعمت حیات طیّبه اسلامی را به همه امّت اسلامی عنایت فرما. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. ما را مشمول ادعیه زاکیه طیّبه طاهره آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! به ما نعمت بزرگ زیارت آن بزرگوار را عنایت کن. ما را در حضور و غیبتش، از سربازان حضرتش قرار بده. مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرا مده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---------- -- ۱) اعراف: ۵۸ ۲) شَطَنَ و تمام واژه‌های هم‌خانواده به کار رفته در قرآن، ۸۸ بار است. ۳) بقره: ۱ ۴) احزاب: ۱۹ ۵) احزاب: ۱۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان دستگاه قضایی کشور و خانواده‌های شهدای هفتم تیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان دستگاه قضایی کشور و خانواده‌های شهدای هفتم تیر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً ـ به همه برادران و خواهران عزیز، هم مسؤولان عالی‌رتبه قوّه محترم قضاییّه و هم خانواده‌های گرامی و ارجمند شهدای عزیز حادثه تلخ هفتم تیر، خوشامد عرض می‌کنم و لازم می‌دانم در درجه اول، اخلاص و ارادت خودم را به ارواح طیّبه آن شهدای عالی‌قدر، مخصوصاً شهید مظلوم، شخصیت جلیل‌القدر و عزیز و کم‌نظیرمان، مرحوم شهید بهشتی(رضوان‌اللّه‌علیه) عرض کنم. خوب است همه به یاد داشته باشیم که این کشور، این انقلاب و این تاریخ، نجات‌یافته این مجاهدتها و این خونهاست. بدانیم که این انقلاب و این ملت و این کشور، بخصوص فعّالان این نهضت بزرگ، چه دشمنان خونخوار و بیرحمی در کمین داشتند و هنوز

هم دارند. همانهایی که شـهید بهشتی را از دست این ملت گرفتند، هنوز در دنیا هستند. همانهایی که آنها را کمک می‌کردند، هنوز هم می‌کننـد. مبادا بعضـی ساده‌دلیها یا احیاناً کج‌فکریها موجب شود که ما تصوّر کنیم دشـمنیها و دشـمنها تمام شدند؛ که این خطر بزرگی را تولید خواهد کرد. برای کسی که در مواجهه با دشمن است، هیچ خطری بالاتر از فراموش کردن دشمن نیست. به‌هرحال، آنهـا به پاداش خودشان رسیدند. حقیقتاً مردن معمولی و در بستر، برای کسانی مثل شـهید مظلوم ما – مرحوم شـهید بهشتی – با آن همه تلاش، بـا آن همه همّت و غیرت کم بود و بایـد شـهید می‌شـد. شـهادت پـاداش بزرگی است که خداونـد به او و یارانش داد. امیـدواریم که همچنـان در نعیم الهی باشـند و هسـتند و روزبه‌روز درجـات آن عزیزان متعـالی باشـد و ما هم در همین راه و به‌سوی همیـن هـدف، بـه آنهـا ملحق شـویم. دربـاره قـوّه قضـاییّه، بعـد از اظهـار ارادت و اخلاـص به شـما عزیزانی که در این قـوّه زحمت می‌کشیـد، همچنین همه کسانی که در سرتاسـر کشور، در جمع قوّه قضاییّه تلاش می‌کنند، و تشکّر از زحماتتان و قدردانیِ از آنچه کـه کردیـد، یـا همّت آن را داریـد که بکنیـد؛ همچنین اظهـار ارادت نسـبت به همه شـما، مخصوصـاً رئیس محـترم این قـوّه عظیم و شخصـیتهای برجسـته و قضات شـریف و پاکـدامن و شـجاعی که هسـتند، می‌خواهم دو نکته را در کنار هم و با هم عرض کنم: یک نکتـه این است که قـوّه قضـاییّه از ارکـان کشـور است. تضـعیف این قـوه جـایز نیست؛ تقـویت این قـوّه هم به انحـایی است. بعضـی برمی‌گردد به کسـانی که در خودِ این قوّه عظیم و کارآمـد هسـتند، بعضـی هم به دیگران برمی‌گردد. معلوم است که قاضـی – حتّی قاضـی بحق – همیشه یک طرف را از خود ناراضـی می‌کند. معمولاً متخاصمین، هر دو راضی از کنار قاضی نمی‌روند؛ مگر بندرت. این نارضایتیهـا، یـا آنچه که مربـوط می‌شـود به ندانسـتن آنچه که در داخـل این قـوّه می‌گـذرد، نبایـد مـوجب شـود که کسـانی به خودشـان حق بدهنـد قـوّه‌ای را که ضـامن امنیت و عـدالت و اجرای قـانون و آسـایش در کشـور است و در حقیقت پشـتوانه نظم و انضـباط ملی است، تضـعیف کننـد. شما که در داخل این قوّه مشغول کار هستید، بدانید کار شما خیلی مهم و اساسی است. اگر همه دسـتگاههای کشور مشـغول کار خودشان باشـند، اما خـدای نکرده قوّه قضاییّه معطّل باشد و کارآمد نباشد، کارها بتدریج به سـمت خرابی خواهد رفت. اگر بقیه دستگاهها خیلی کارآمد نباشند، اما قوّه قضاییّه کارآمد باشد، این کارآمدی بر روی همه دستگاهها اثر خواهـد گـذاشت و آنها را بتدریج اصـلاح خواهد کرد. وقتی فهمیدید جایگاه شـما و تأثیر نیک عمل کردن و پشـتکار و صداقت و امانت و پاکـدامنی و دقّت و هوشـمندی شـما در فهم قضایا این قدر مهم است، کار را برای خدا و برای آن برکاتی که خدای متعال در کـار شـما قرار داده است، بـا همین اسـتحکام انجـام دهیـد. گوشـتان به این نباشـد که حالا فلانی اعتراض کرد، فلانی حرفی زد، فلاـنی اهانتی کرد. البته نبایـد بکننـد. این که بعضاً دیـده می‌شود، دسـتجات سیاسـی یا مطبوعات یا غیره، در مقابل حفظ احترام این قوّه‌ای که مردم باید به آن اعتماد داشـته باشـند، احساس مسؤولیتی نمی‌کنند، بد و خلاف مصـلحت است. یکی از راههای بی‌اعتماد کردن مردم، همین شایعه‌پراکنیها و حرفهایی است که از روی بی‌مسؤولیتی زده می‌شود. پس، نکته اوّل این است که همه بداننـد قوّه قضـاییّه، کارامـد و مهـم و بحمـداللّه برخـوردار از شخصـیتهای برجسـته است. امروز رئیس قـوّه قضـاییّه، تحقیقـاً یکی از امین‌ترین و غیورترین علمای برجسـته این مملکت است. این برای یک قوّه، خیلی حائز اهمیت است. بحمداللّه در این قوّه، شخصـیتهای روحانی برجسـته، قضـات عـالی‌رتبه امیـن، پاکـدامن و پارسـا وجـود دارنـد. من این شـهادتی را که می‌دهم از روی اطّلاـع است. بسـیاری از شخصـیتهای این قوّه و این قضـات را می‌شـناسم. بی‌سـروصدا و بـدون هیـچ طمعی، در گوشه و کنار با پاکـدامنی و با پارسایی برای خـاطر حقیقت کار می‌کننـد. خیلی اهمیت دارد که انسان چنین مجموعه‌ای را در کشور داشـته باشـد؛ و ما بحمـداللّه این مجموعه را داریم. همه این را بدانند و همه نسـبت به این قضـیه با مسؤولیت برخورد کنند؛ نه غیرمسؤولانه و تابع هیجانهای سیاسی و انگیزه‌های سیاسـی و حرفهـای سیاسـی و غیره. نکته دوم که در کنـار این نکته حتماً بایـد مورد توجّه قرار گیرد، این است که قوّه قضاییّه ما در عین حـال کامـل نیست. ضـعفهایی دارد؛ نمی‌توانیم این ضـعفها را انکار کنیم. بنـده بحمـداللّه این لطف را از سوی خـدا دارم که از طرق مختلف مورد مراجعـات زیـاد هسـتم. نامه‌ها و شـکوه‌نامه‌ها به دست ما یا لااقل به اطّلاع ما می‌رسـد. آن چیزی که ما برای این

مملکت و برای این ملت خواسته‌ایم، عبارت از این است که مردم در کنار قوّه قضاییّه، احساس آرامش کنند. این هنوز حاصل نشده است؛ باید این بشود. من یک بار خطاب به مجموعه شما عزیزان عرض کردم: در نظام اسلامی باید به‌گونه‌ای باشد که اگر کسی مظلوم واقع شد، کسی حقّی از کسی ضایع کرد و آن حقْ‌تضییع‌شده نتوانست در مقابل او از خودش دفاع کند، کسی توی سر کسی زد، کسی به کسی اهانت کرد، آن فردی که مظلوم واقع شده است، در دلش فروغ امیدی روشن باشد؛ بگوید حالا سراغ قوّه قضاییه می‌روم. این را باید شما در این کشور تأمین کنید؛ این باید بشود. عدالت قضایی، در کنار انواع رشته‌های گوناگون عدل اجتماعی، تأمین‌کننده این است. البته با مطالبی که فرمودند(۱) - مبنی بر این‌که اقدامات بسیار باارزشی انجام گرفته است - ان‌شاءاللّه بایستی بیشتر هم تلاش شود. هم دولت تلاش کند و هم خود شما عزیزان تلاش کنید. کاری کنید که مردم در تظلّمها خاطرشان جمع باشد که نهایتاً سراغ قوّه قضاییّه می‌آیند. این حالتِ اعتماد باید به وجود آید. من یک جمله هم اضافه کنم: در خلال عرایضی که ما سال گذشته به شما مجموعه محترم و خدمتگزار و باارزش عرض کردیم، این مسأله ثروتهای بادآورده و تشکیل طبقه جدید و بحث عدالت اقتصادی بود. مخاطب این مطلب، فقط شما نیستید؛ همه دستگاههای کشورند. دولت، بخصوص بخشهای اقتصادی دولت، قوّه مقنّه و مسؤولان عالی‌رتبه از همه نهادهای مختلف، همه مخاطبند. البته سال گذشته وقتی من این حرف را زدم، آحاد مردم و گروههای مختلف اظهارنظر کردند، پیغام دادند، مطالبی گفتند و امیدواریهایی در دلها پدید آمد. البته حرفهای غیرمنصفانه‌ای هم زده شد. مطالبی گفته شد که حقیقتاً درست و منصفانه نبود؛ لیکن عزیزان من! دنبالگیری لازم دارد. عدالت و عدل، مهمترین ارزش در جامعه است: «بالعدل قامت السّموات والارض(۲)»؛ آسمان و زمین به عدالت وابسته است؛ نظام اجتماعی هم به عدالت وابسته است. اگر عدالت نباشد، هیچ چیز در جامعه نیست.در یک جامعه آزاد - حتّی آزاد به همان سبک امریکایی - اگر عدالت نباشد - که در آن‌جاها نیست و همان آزادی هم به نفع یک طبقه و علیه یک طبقه خواهد بود - چند نفر سفیدپوست یک نفر سیاه‌پوستِ معلول را از روی ویلچر برمی‌دارند و به اتومبیل خودشان می‌بندند، به بیابانها می‌برند و روی زمین می‌کِشند! بالاخره آزادی است دیگر! عدالت که نباشد، امنیت هم در خدمت طبقه مرفّه و برخوردار و سوءاستفاده‌چی است. اگر عدالت نباشد، همه خیرات به یک طرف می‌رود. من پارسال به شما عزیزان عرض کردم که هشت سال دوران سازندگی را گذراندیم که از بهترین و پرکارترین دورانهای ما بوده است. خیلی تلاش شده است، خیلی زحمت کشیده شده است؛ اما خاصیت دوران بازسازی این است که پول در جامعه زیاد است. زرنگترها، بی‌ملاحظه‌ترها، بی‌قانون‌ترها، بی‌خداترها، کسانی که دلشان به خون امثال شهدای هفتم تیر نمی‌تپد، در چنین شرایطی سوءاستفاده می‌کنند. کسانی که بارها بر دوش آنهاست، سرشان بی‌کلاه می‌ماند؛ یعنی اکثریت کشور، یعنی طبقه مستضعفین، یعنی پابرهنه‌ها، یعنی کسانی که بار تورّم بر روی دوش آنهاست و گرانیها بر آنها فشار می‌آورد؛ یعنی طبقه کارمند، طبقه کارگر، کسبه ضعیف، قضات پاکدامن، قاضی‌ای که در سنین نزدیک به بازنشستگی باید چند کیلو پرونده را زیر بغل بگذارد، به خانه ببرد و فصل تابستان در یک اتاق گرم بنشیند، ساعتها بررسی کند. برای این که درآمدی در مقابل آن داشته باشد! فشارها روی اینهاست؛ اینها عقب می‌مانند. این خلاف عدالت است. ما برای این نیامده‌ایم. فلسفه وجود من و امثال من در این‌جا - که بنده یک طلبه هستم - این است که ما بتوانیم عدالت را اجرا کنیم ولاغیر. دعایی که شما برای آمدن امام زمانتان می‌کنید - که اعزّ همه خلایق عنداللّه و عند عباده الصّالحین است - این است که می‌گوییم:«یملااللّه به الارض عدلاً و قسطا»(۳)، نمی‌گویید دیناً و خلقاً. بشر تشنه عدالت و دنبال عدالت است. عزیزان من! کشورهای غربی برای این که خودشان را از مسأله عدالت راحت کنند، شعارهای دیگری می‌دهند. عدالت مقوله‌ای نیست که چیزی جای آن را بگیرد. در جامعه عدالت لازم است. عدالت در همه امور اجتماعی، از جمله در امور اقتصادی لازم است. نمی‌گوییم همه یک اندازه درآمد داشته باشند؛ اما فرصتهای بهره‌مندی از امکانات عمومی در اختیار همه قرار گیرد و سوءاستفاده نباشد. بعضی گفتند شما که راجع به عدالت حرف می‌زنید، امنیت اقتصادی از بین می‌رود؛ بعکس است. اگر عدالت باشد، امنیت اقتصادی بیشتر است. دزدها و چپاولگرها هستند که از بی‌عدالتی سود می‌برند. انسانی که

می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند و طبق قانون سود ببرد، از عدالت خوشش می‌آید؛ عدالت پشتوانه و پشتیبان اوست. این قضایا را دنبال کنید و عوامل را بیابد. دولت هم باید به شما کمک کند. افتخار قوّه قضاییّه این است که بتواند عدالت را در جامعه تأمین کند. جلوِ جُرمها را بگیرید. اینها کار لازم دارد. خیلی تلاش کردند؛ من می‌دانم. ما بحمداللَّه موفّق هستیم که دیدارهای منظّمی با جناب آقای یزدی داریم. گزارشهای خوبی به من داده می‌شود که خیلی خوب است؛ اما من به همه، به بدنه، به مجموعه، به شخصیتهای گوناگون قوّه قضاییّه عرض می‌کنم که تلاش لازم دارد، تحقیق می‌خواهد، دنبالگیری می‌خواهد، تا بتوانید ان‌شاءاللَّه روشهایی را پیدا کنید که این کار انجام گیرد. باید هم بشود. تا نشود به نتایج و اهداف این انقلاب نخواهیم رسید. باید عدالت در جامعه تأمین شود. ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم بر این تلاشها ترحّم خواهد کرد، رحمت الهی شامل حال جامعه خواهد شد، حدود الهی اجرا خواهد شد، موازین و قسط اجرا خواهد شد و خدای متعال ان‌شاءاللَّه کمک خواهد کرد. امیدواریم مشمول الطاف و رحمتهای فراوان و فیوضات الهی و مشمول الطاف حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه باشید. ان‌شاءاللَّه خداوند کمک کند و به همه شما توفیق دهد و همه دلسوزان انقلاب بتوانند این کارهای بزرگ را انجام دهند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اشاره به مطالب رئیس قوه قضائیه در ابتدای این دیدار. ۲) وقعهٔ صفّین: ص ۱۰۶. تغییر صافی: ذیل آیه ۷ از سوره «الرّحمن». ۳) کمال‌الدین، ص ۲۸۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت میلاد پیامبر (ص)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت میلاد پیامبر اکرم(ص) و امام جعفر صادق(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم من هم میلاد مسعود و مبارک رحمت عظمای الهی، حضرت خاتم‌الانبیاء صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و حضرت امام صادق علیه‌الصّلاة والسّلام را به همه امّت بزرگ اسلامی، بخصوص به ملت عظیم‌الشّأن ایران و همچنین به شما حضّار محترم - مسؤولان و کارگزاران بخشهای گوناگون کشور - و نیز به میهمانان عزیزی که در این ایام در ایران اسلامی به‌سر می‌برند، تبریک عرض می‌کنم. بزرگداشت نبیّ‌اکرم، صرفاً یک تشریفات نیست. اگر چه بودن چنین تشریفاتی در میان ملتهای مسلمان هم مغتنم، بلکه لازم است، ولی مسأله بالاتر از این است. امروز دنیای اسلام، بخصوص به احیای یاد پیامبر بزرگوار اسلام از همیشه محتاجتر است؛ بشریت هم محتاج همین نام مبارک و یاد مبارک و تعالیم مبارک است؛ لیکن قبل از آن که ما بخواهیم به کلّ بشریت بپردازیم، دنیای اسلام باید این سرمایه عظیم معنوی خود را بازشناسی کند. مثل ملتهایی که قرنها بر روی منابع مادّیِ ناشناخته خودشان گرسنه خوابیدند، تا دیگران آمدند منابع آنها را غارت کردند، امروز دنیای اسلام در کنار ذخایر عظیم معنویِ خود، با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند و می‌گذراند؛ در حالی که این ذخایر عظیم و منابع بزرگ، می‌تواند او را نجات دهد و به او کمک کند. بزرگی در چند ده سال قبل فرموده بود: «بنی الاسلام علی دعانتین: کلمةالتّوحید و التّوحید الکلمة». این دو پایه اساسی اسلام است: اوّل کلمه توحید، بعد وحدت کلمه؛ که این دومی هم به اوّلی برمی‌گردد؛ یعنی وحدت کلمه بر محور توحید. امروز ما به این شعار از همیشه بیشتر احتیاج داریم؛ برگشت به کلمه توحید و به توحید کلمه. هر چه امروز از سختیها و بلاها بر سر مسلمانان و ملتهای مسلمان می‌آید بر اثر گم‌کردن سررشته زندگی در زیر سایه توحید است. توحید که فقط یک امر ذهنی نیست؛ توحید یک امر واقعی و یک نظام و یک دستورالعمل زندگی است. توحید به ما می‌گوید که با دوستانمان چگونه باشیم، با دشمنانمان چگونه باشیم، در نظام اجتماعی چگونه باشیم و چگونه زندگی کنیم. بعضی خیال می‌کنند که اعتقاد به توحید، مربوط به بعد از مرگ است؛ در حالی که اعتقاد به توحید، سازنده این عالم و سازنده زندگی است. امروز ما به این احتیاج داریم؛ ملتهای اسلامی به این احتیاج دارند. هر چه ما به سمت توحید و عبودیت للَّه پیش برویم، شرِّ طواغیت و انداداللَّه از سر ما بیشتر کم خواهد شد. ملت مسلمان ایران به همان اندازه‌ای که در خطّ توحید پیش رفته است، امروز از زبان‌درازی

و دست‌درازیِ امریکا و غیرامریکا از مستکبران عالم، راحت است؛ از بکن‌نکنِ آنها آزاد است. این، خاصیت توحید و خاصیت عبودیت للّٰه است. بنده خدا که شُدید، بندگی خدا با بندگی دیگران و نوکری دیگران نمی‌سازد. این، آن رکن اول است. رکن دوم هم توحید کلمه است. ملتهای مسلمان باید با هم متّحد شوند. امروز یکی از بزرگترین مصائب دنیای اسلام این است که دشمنان اسلام کاری کرده‌اند که آنچه باید وسیله اتّحاد مسلمین شود - یعنی وجود دشمن، وجود صهیونیستهای غاصب - وسیله اختلاف آنها شده است! کاری کرده‌اند که بعضی از دولتهای مسلمان، این را وسیله‌ای برای قرار گرفتن در مقابل برادران خود بکنند و حقیقتاً اختلاف به وجود آید؛ در حالی که بودنِ چنین دشمنی در قلب کشورهای اسلامی، باید مسلمانان را به هم نزدیک کند؛ جبهه واحد تشکیل دهد و ید واحد به وجود آورد. این گناه هم به دخالت و دست‌اندازیهای استکبار برمی‌گردد. اگر حمایتهای استکبار و در رأس آنها امریکا از اشغالگران فلسطین و تروریستهای بین‌المللی، که در قلب کشورهای اسلامی متمرکز شده‌اند - یعنی همین حاکمان فعلی دولت جعلی اسرائیل - نبود، قدرتِ ماندن نداشتند. الان هم همین‌طور است. امریکاییها در قضیه فلسطین نمی‌توانند میانجی باشند، نمی‌توانند واسطه باشند. آنها طرف قضیه‌اند؛ مقابل دولتهای اسلامی و ملتهای اسلامیند. در همین قضایای چندسال اخیر هم نشان داده شد. همین حالا در مقابل این فاجعه عظیمی که صهیونیستها راه می‌اندازند - یعنی در حقیقت غصب دوباره بیت‌المقدّس، غصب دوباره قبله مسلمانان - همین حمایتهای امریکاست که اینها را جَری کرده است، والّا اینها جرأت نمی‌کردند. اگر حمایت امریکا نبود، دولتهای اسلامی این زمره طاغیه را کفایت می‌کردند. الان هم اگر کشورهای اسلامی و دولتهای اسلامی متّحد باشند، کفایت می‌کنند. عمده دشمنی امریکا با ایران اسلامی، به خاطر دو چیز است: یکی تمسّک به اسلام، دیگری موضعگیری قاطع در مقابل قضیه فلسطین. این را همه شما بدانید، همه در دنیا بدانند. علّت این که امریکا در مقابل ایران اسلامی، این‌طور گستاخ، جری، خشمگین و عنود قرار می‌گیرد، این دو مسأله است: اسلام و موضع در مقابل قضیه فلسطین؛ موضع صریح و قاطع، که از روز اوّل انقلاب تا امروز تغییر نکرده است و روزبه‌روز روشنتر و واضحتر هم شده است. تمام فشارها بر ایران اسلامی، برای این دو چیز است: دست برداشتن از اسلام و انصراف از حاکمیت احکام مقدّس اسلامی و تغییر موضع در مقابل قضیه‌ی فلسطین. تا این مواضع ما هست، امریکا دلش با ما صاف نخواهد شد. این لحنهای علی‌الظّاهر ملایمی هم که این اواخر مشاهده می‌شود، یک مقدار کار سیاسیِ معمولیِ منافقانه است؛ مقداری هم بر اثر تحلیل غلط اوضاع داخلی ایران است. نمی‌فهمند در ایران چه می‌گذرد؛ تحلیلهای غلطی می‌کنند، برداشتهای غلطی می‌کنند، تقسیمهای غلطی می‌کنند. امروز به فضل پروردگار، علی‌رغم تلاشهای دستهای تفرقه‌افکن، ملت ما، دولت ما، مسؤولان ما، مجموعه کارگزاران این کشور، همه در یک جبهه و یک جناح قرار دارند و آن، جناح اسلام و انقلاب و خطّ روشن امام‌خمینی است. مسؤولانْ قرص و محکم ایستاده‌اند و حفاظت می‌کنند. دولت خدمتگزار ما، رئیس‌جمهور عزیز ما، مجلس مردمی و حقیقتاً ملی ما، دستگاههای قضایی ما و توده عظیم مردم، همه در یک خط و یک جناح قرار دارند. این تفرقه‌های خیالی که رادیوهای بیگانه ترویج می‌کنند و یک عدّه هم رویش تفسیر و تحلیل می‌گذارند، یک عدّه هم باور می‌کنند، اینها مثل حباب و مثل کف بر روی جریان آب است. جریان اصیل، «وامّا ماینفع الناس فیمکث فی‌الارض»(۱) همین است؛ همه در یک جناحند و اختلافی بین مردم و بین مسؤولان نیست. وحدت، یعنی برگرد محورهای اصولی گردآمدن و این به تمام معنی‌الکلمه امروز در ایران هست. بله؛ ما دشمن داریم. زخم‌خوردگان از انقلاب که سالهای اوّل انقلاب، تو دهنی انقلاب را خوردند، از روی صفحه زمین محو که نشدند - هستند - اینها هم دچار همان اشتباه دوستان امریکاییشان هستند؛ اوضاع داخلی را بد می‌فهمند، بد تفسیر می‌کنند، اشتباه می‌کنند. در اثر این اشتباه، حرکاتی می‌کنند که آنها را بیشتر افشا می‌کند و به ضررشان هم تمام خواهد شد؛ حالا چند صباحی نمی‌فهمند، ولی بعداً خواهند فهمید. ملت ما متحد است؛ ملت با دولت، دولت با ملت، مسؤولان در بین خودشان. این وحدت کلمه در خطّ اسلام و انقلاب، همان چیزی است که دشمن را عصبانی می‌کند. من به شما مسؤولان، به شما کارگزاران کشور، به آحاد این ملت عرض می‌کنم که این را قدر بدانید. عزّت شما به

این وحدت شماست. عظمت شما در چشم دشمن به خاطر این وحدت شماست. احساس عجزی که می‌بینید دشمن می‌کند به خاطر این وحدت شماست؛ این را نگهش دارید. دشمن وسوسه می‌کند. از اوّل انقلاب هم می‌کرده است؛ مخصوص امروز هم نیست. از اوّل انقلاب، شایعه ساختند، حرف درست کردند و پی‌درپی دم از اختلافات زدند. امروز هم مثل اوقات دیگر است. همیشه هم اراده ملت و اراده مسؤولان دلسوز و علاقه‌مند و دلباختگان به اسلام و به عبودیّت خدا، بر همه اینها فائق شده است. امروز هم به فضل الهی فائق خواهد شد. دنیای اسلام باید به سمت چنین وحدتی حرکت کند. وحدت، یعنی همدلی و اتّحاد بر اصول. کارگزاران استکبار در دنیا خیال نکنند که ایران در حمایت از فلسطین تنهاست. سعیشان این است که این را القا کنند. نخیر؛ ایران تنها نیست. تمام ملتهای اسلامی، دلشان در این جهت و در این خطّ است؛ دلشان در جهت نجات فلسطین و دفاع از ملت فلسطین است. روشنفکران دنیای اسلام، علمای دنیای اسلام، برجستگان دنیای اسلام، بسیاری از سیاستمداران و سران و مسؤولان دنیای اسلام، این‌گونه فکر می‌کنند. ایران تنها نیست. اگر تنها هم بودیم، می‌ایستادیم؛ اما این خطاست که خیال کنند ایران تنهاست. نخیر؛ همه ملتها دلشان با ماست؛ همه از صهیونیستها بیزار و متنفّرند؛ از حامیان صهیونیستها بیزار و متنفّرند. امروز صهیونیسم، یک فکر شکست‌خورده در دنیاست. خیال کرده‌اند که می‌توانند این کار را بکنند؛ اما نتوانستند؛ تا الان هم نتوانسته‌اند و نخواهند توانست. خواستند ملت فلسطین را از بین ببرند و به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند. امروز ملت فلسطین از تمام طول این پنجاه سال بیدارتر است. اگر مردم فلسطین نصف بیداری امروز را در سالهای چهل‌وپنج و چهل‌وشش و چهل‌وهفت و چهل‌وهشت - سالهای آن فاجعه کبری - می‌داشتند، این اتّفاق نمی‌افتاد. امروز مردم فلسطین بیدارند و بیدارتر هم می‌شوند و مبارزه می‌کنند. صهیونیستم در مقابل موج نسلهای رو به ازدیاد فلسطینی طاقت نخواهد آورد. صهیونیسم و دولت غاصب و مجعول صهیونیستی در فلسطین، محکوم به فناست. مردم فلسطین باید از خدای متعال کمک بگیرند، کمک بخواهند و به خدا اتّکال کنند. جوانان فلسطینی، جوانان لبنانی، همه جوانان دنیای اسلام و همه روشنفکران، این راه را دنبال کنند. ان‌شاءاللّه خدای متعال تفضّل خواهد کرد و برکات الهی شامل حال خواهد شد. امیدواریم ان‌شاءاللّه آنچه که می‌گوییم، آنچه که حرکت می‌کنیم، آنچه که می‌کنیم، مشمول رضای الهی و رحمت الهی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

---------------------------- ۱) رعد: ۱۷

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم و جمعی از آزادگان، جانبازان و خانواده‌های معظّم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم و جمعی از آزادگان، جانبازان و خانواده‌های معظّم شهدا بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما عزیزانی که از راههای دور و شهرهای مختلف، قبول زحمت کردید و تشریف آوردید و بنده را به زیارت خودتان مفتخر کردید، خوشامد عرض می‌کنم. امیدواریم که خدای متعال در دنیا و آخرت، ما را از شما جوانان صالح و شما بسیجیان و ایثارگران جدا نکند. این روزها یکی از خاطره‌های بزرگ تاریخ انقلاب، بلکه تاریخ کشور ایران شکل گرفته است و آن خاطره بازگشت پیروزمندانه آزادگان سرافراز ماست. عقیده بنده این است که یکایک ملت ایران باید این خاطره و خاطره‌های شبیه آن را دائماً در ذهن خودشان داشته باشند. قضیه برگشتن اسرای ایرانی - که بحق لقب «آزاده» را به آنها داده‌اند - یک حادثه الهی بود. دست قدرت پروردگار بود که این حادثه را شکل داد و ایستادگی و مقاومت آزادگان سرافراز ما در طول سالهای سخت اسارت در دست دشمن، ملت ایران را روسفید و سربلند کرد. البته اجر این محنتها و سختیها را فقط شکرگزاری خدای متعال می‌تواند بدهد. ما قابل نیستیم که از آزادگان و ایثارگران تشکّر کنیم. اجر آنها با خداست؛ اما درعین‌حال همه ملت ایران در همه جای کشور، باید لحظه‌ای این فداکاریها را فراموش نکنند. عزیزان من! یک نکته اساسی وجود دارد که همه باید آن را به خاطر داشته باشند. یک کشور اگر بخواهد آزاد و مستقل و بدون وابستگی و تبعیّت از قدرتهای ظالمِ عالم زندگی کند، به ایستادگی

احتیاج دارد. در مواقع حسّاس برای یک ملت، ایستادگی را چه کسانی انجام می‌دهند؟ بهترین و فداکارترین و پاکترین و بااخلاصترین فرزندان یک ملت. اینها کسانی هستند که در مواقع سختی، فداکاری می‌کنند و ایستادگی نشان می‌دهند و از آبروی کشور و از استقلال و هویّت ملی خودشان دفاع می‌کنند. اینها در کشور و در نظام جمهوری اسلامی چه کسانی هستند؟ همان جوانان فداکاری هستند که در دوران جنگ تحمیلی و قبل از آن، توانستند در میدانهای جنگ در مقابل دشمن بایستند؛ یعنی شهدای گرانقدر ما، جانبازان عزیز ما، آزادگان سرافراز ما، خانواده‌های اینها، کسانی که هنوز مفقودالاثر هستند - بنابر این‌که مفقودالاثرهایی در داخل خاک بیگانه داشته باشیم - همه کسانی که در این راهها استقامت کردند؛ یعنی بسیجیان، یعنی نظامیان، یعنی پاسداران، یعنی نیروهای مؤمن و حزب‌اللّهی کشور. قدرتِ حقیقی کشور مربوط به اینهاست. توانایی کشور ناشی از اینهاست. هر کشور و ملتی که چنین جوانانی داشته باشد، هیچ قدرت جهانی نمی‌تواند به او زور بگوید، او را تحت سیطره درآورد؛ اوضاع او را به دست گیرد. در واقع چنین کشور و ملتی سرافراز خواهد بود. همه ملت ایران وظیفه دارند که از عناصر فداکار و ایثارگر، قلباً و لساناً متشکّر باشند. ما همه زیر بار منّت این ایثارگران هستیم. البته غربزده‌ها و دلداده‌های به اربابان خارجی و کسانی که خواب دوران حکومت طاغوت را می‌بینند و دلشان می‌خواهد که با امریکا نَرد دوستی ببازند و مثل کشورهای دست‌نشانده، دور از نام اسلام و پرچم اسلام، زیر بار طواغیت عالم بروند، خوشبختانه در جامعه ما مطرود و دورافتاده و منفورِ مردمند. اینها سعی می‌کنند نام پاسدار و نام ارتشی و نام بسیجی و نام جانباز و نام شهید و نام آزاده و نام ایثارگر را مورد تحقیر قرار دهند. وقتی صحبت از ایثارگران می‌شود، چهره‌هایشان درهم می‌رود. وقتی صحبت از خانواده‌های شهدا، یا صحبت از نیروهای بسیجی، یا صحبت از نیروهای مؤمن حزب‌اللَّه - که متن عمومی ملت ایرانند - می‌شود، اینها چهره درهم می‌کشند. در حالی که کشور ایران را همین نیروها حفظ کردند. الان هم همین نیروها حفظ می‌کنند. الان هم در هر جبهه و در هر قسمتی، اگر خطری این کشور را تهدید کند، آن کسانی حاضرند پا در میدان بگذارند و فداکاری کنند و از خودگذشتگی نشان دهند، که روحیه ایمانی و روحیه ایثار دارند. آدمهای خودپرستِ منفعت‌طلبی که در همه عمرشان، به جز منافع شخصیشان چیز دیگری را نمی‌بینند، اینها که از یک کشور دفاع نمی‌کنند؛ از منافع ملت دفاع نمی‌کنند. وقتِ جنگ که بشود، جای اینها خالی است؛ وقتِ خطر که پیش آید، جای اینها خالی است؛ وقتی خطری نیست، زبان اینها دراز است: «سلقوکم بألسنةٍ حداد».(۱) کسی که این کشور را در همه مراحل نجات می‌دهد، از دولت حمایت می‌کند، از مسؤولان حمایت می‌کند، از انقلاب حمایت می‌کند، از نام امام بزرگوار حراست می‌کند، از ارزشهای انقلاب پاسداری می‌کند، حاضر است در روز خطر بایستد؛ یعنی همین جوانان مؤمن، همین نیروهای حزب‌اللَّه، همین بسیجیان؛ همینهایی که امثالشان در میدان جنگِ هشت ساله، امتحان خودشان را دادند. قدرت ملی، قدرت اینهاست. امروز هم بحمداللَّه در سرتاسر کشور ما، غلبه کامل با نیروهای مؤمن و علاقه‌مند به اسلام، علاقه‌مند به انقلاب، علاقه‌مند به امام، علاقه‌مند به راه جمهوری اسلامی و دشمنی با امریکا و شیطانهای گوناگونی است که در اطراف دنیا، چشم طمع به این آب و خاک دوخته‌اند. این دشمنانی که در بیرون از مرزها می‌نشینند و به خیال خودشان برای این ملت خواب خوش می‌بینند، متن عظیم مردم را نمی‌بینند و در تحلیلهایشان، مثل همیشه اشتباه می‌کنند. لذا مثل همیشه هم ان‌شاءاللَّه تودهنی خواهند خورد. به همین خاطر است که من از اوضاع داخلی کشورمان هیچ نگرانی ندارم. بعضیها گاهی به بنده مراجعه می‌کنند، نوشته و حرفی را مطرح و اظهار نگرانی می‌کنند؛ اما من نگران نیستم. من می‌دانم که این ملت زنده است. می‌دانم که این ملت، ملت مؤمنی است. می‌دانم که جوانان ما در دلشان، خون عشق به اسلام و امام جریان دارد و دلشان به یاد امام و اسلام می‌تپد. ملت ما، ملت بیدار و مؤمنی است. امریکاییها و تحلیلگران امریکایی و صهیونیستی و غربی، تاکنون بارها به خاطر این‌که متن ملت را ندیدند، در این کشور دچار اشتباه و معادله غلط شدند. آنها وقتی چهار نفر آدمهای زبان‌دارِ مدّعی را که در گوشه و کنار موقعیتی به دست می‌آورند و منفذ و بوقی پیدا می‌کنند و بنا می‌کنند به حرف زدن، می‌بینند، خیال می‌کنند ملت هم اینهایند! در حالی که ملت، همان ملت عظیمی است که بنای نفوذ امریکا را در ایران

ویران کرد و خانـدان ننگین و فاسد پهلوی را از کشور بیرون راند. این ملت، همان ملت است. این ملت، همان ملتی است که هشـت سـال همه قـدرتهای دنیـا دست به دست هم دادنـد و از دشـمن مهـاجمش دفـاع کردنـد تـا شایـد بتواننـد او را به زانو درآورنـد؛ اما نتوانسـتند. این همان ملت است؛ این همان اسـلام است؛ این همان انقلاب است. آن کسانی که خواب خوش دیدند که انقلاب تمام شـد، برونـد با دلخوشـی خودشان، خوابشان را تعبیر کننـد؛ اما واقعیت، واقعیت این ملت است. به همین خاطر است که بنـده با بودنِ شمـا جوانـان مـؤمن و مردم مؤمن و خانوادههـای مؤمن در سرتاسـر کشور، بحمـداللّه از اوضـاع داخلی نگرانی نـدارم. البته آدمهـای بـددلی هم هسـتند؛ کسـانی که از اوّل انقلاـب هم دلشان با امریکاییها بود. سـر سـفره امام و انقلاب نشسته بودنـد، بعضـی پسـتهای حسّاس را هم تصـرّف کرده بودنـد؛ اما دلشان با امریکا بود. امام به پشتیبانی این ملت، دست اینها را قطع کرد. دست اینها قطع شـده است، امـا خودشـان که نمردهانـد؛ گوشه و کنار هسـتند و گاهی خیال می‌کننـد که این ملت مرده است! اشـتباهشان این است. خیال می‌کنند که این ملت مرده است؛ صدایی بلند می‌کنند، سری بلند می‌کنند، شکلک زشتی درمی‌آورند؛ بعد هم از ترس، سر جایشان می‌نشینند! قدرت، متعلّق به این ملت است. دولت، متعلّق به این ملت است. رئیس جمهور، از این ملت است. وزرا و مسؤولان کشور، از ایـن ملتنـد. مجلس، متعلّـق بـه ایـن ملـت است. قـوّه قضـاییّه، متعلّـق به این ملت است. این ملت، ملت مقتـدر و مـؤمنی است؛ آنها بیگانه‌پرسـتند و مثـل بیگانگـان می‌ماننـد. حساب کار کشور را با آن بیگانگان نمی‌شود کرد. آن چیزی که من از شـما جوانان توقّع دارم می‌خواهم و همه‌تان بجدّ آن را فراموش نکنید، این است که در صـحنه باشید و امیدتان را هم از دست ندهید. بدانید که امروز دشـمن، تمام این تبلیغات پُرخرجی را که علیه جمهوری اسـلامی انجام می‌دهد - رادیو امریکا، روزنامه‌ها، مجلّات، صهیونیستها و ... - برای این است که شـما را از آینده خودتان ناامید کند. برای این است که به جوانان این‌گونه تفهیم کند که آینده اسـلامی در این کشور مانـدنی نیست و نمی‌شود کاری کرد. اینها این‌قدر نمی‌فهمند که بدتر از این وضع را نوزده سال پیش تصویر می‌کردند و این ملت با اسـتقامت خود، با قدرت خود، با حرکت مستقیم خود و با رهبری امام بزرگوار، توانست همه این موانع را درنوردد. امروز ما یـک ملت عزیز، یـک ملت مقتـدر، یـک ملت بـاابهّت در دنیـا هسـتیم؛ کارهایمـان را انجـام می‌دهیم، سازنـدگی می‌کنیم، نوآوری می‌کنیم، تکیه‌مان را به خارج از این مرزها روزبه‌روز کمتر می‌کنیم؛ از منابع داخلی خودمان، از منابع انسانی خودمان، از نیروی علم خودمـان، حـداکثر اسـتفاده را می‌کنیم. در گذشـته، دانشـگاهها و مراکز مـا، در خیلی جاهـا از لحاظ علمی به نیروهای غیرمعتقـد به اسـلام متّکی بود؛ اما امروز هزاران نیروی مؤمن، علاقه‌منـد، عالِم و دانشـمند، در کشور ما پرورش یافته‌انـد. ما پیشـرفت کرده‌ایم؛ به حول و قوّه الهی، روزبه‌روز هم بیشتر پیشـرفت خواهیم کرد. امریکاییها بداننـد که با این جنجالها و شـیطنتها و شـرارتهایی هم که در کشور همسایه شـرقی ما - افغانسـتان - راه انداخته‌اند، راه به جایی نخواهند برد. من البته برای ملت افغانستان خیلی متأثّرم. حیفِ این ملت؛ حیفِ این کشور افغانسـتان که دست یـک مشت جهّال بیفتـد که نه مصـلحت خودشان را می‌دانند، نه اسـلام را می‌شناسـند، نه سیاست را می‌شناسند، نه توطئه و فریبهای بیگانگان و طواغیت را می‌فهمند چیست؛ همه چیز را بازیچه خیال می‌کنند. خون این همه مسـلمان در افغانسـتان ریخته می‌شود. حقیقتاً بنده خیلی غصّه‌دار و ناراحتم از وضـعی که در افغانسـتان هست. امیدوارم خدای متعال خودش تفضّلی کند و این ملتی را که توانست در مقابل شوروی، آن ایستادگیها را بکند، از دست جهّال و آدمهای خام نجات دهد. بیگانگان در افغانسـتان دخالت می‌کنند؛ بعضـی از کشورهای همسایه هم متأسّفانه به دخالت می‌پردازند و خیال می‌کنند به خیرشان است. در حالی که اگر آن کاری که آنها می‌خواهنـد بکننـد، انجام شود - که خیلی هم بعیـد است بتواننـد آن کار را انجام دهند - اوّلین کشور و دولـتی که صـدمه خواهـد خورد، خود آن دولتی است که حالاـ اینهـا را کمـک و حمـایت می‌کنـد! خودِ آنهـا بیشتر متضـرّر خواهند شد؛ اما حالا نمی‌فهمند. این تجربه ما در این‌گونه مسائل است.(۲) عدّه زیادی از مردم از دست می‌روند. من شنیدم منطقه «باميـان» را که یـک مشت مسـلمان مظلـوم و مـؤمن در آن به‌سـر می‌برنـد، بمبـاران می‌کننـد؛ چون زیر نفوذشـان نیست! اینها کارهایی است که اسلام از آن متنفّر است؛ امّت اسلامی از این کارها بیزار است. ملت افغانستان ملت مسلمانی است؛ در مقاومت در

برابر افراد ظالم و ستمگر، ملت ریشه‌دار و باسابقه‌ای است. اینهایی هم که امروز این کارهای خلاف را می‌کنند، نمی‌توانند کار را به جایی برسانند. مطمئناً ضربه خواهند خورد و ضرر خواهند کرد. به‌هرحال، این کسانی که در افغانستان این کارها را می‌کنند، بدانند که پشت سر کارهایشان، دست سوء استفاده‌چیِ بیگانگان اعم از امریکا و غیر امریکاست. بعضی از کشورهای غیر امریکایی هم - استعمارگرانی که از قدیم در این منطقه مطامعی داشتند - وجود دارند. ملت چه گناهی کرده است که یک عدّه افرادِ خام نادان، بازیچه دست بیگانگان شوند و به جانش بیفتند؟ آن کشور، یک مرکزیت قوی و استواری ندارد که در چنین جاهایی بتواند آنها را نجات دهد. البته ما دستگیری کارمندانمان را در شهر «مزارشریف» کار خیلی زشتی می‌دانیم. به صلاح و صرفه آنهاست که هرچه زودتر این کار زشت خودشان را جبران کنند و با احترام آنها را به کشورشان برگردانند؛ چون ملت و دولت ایران و نیروهای مسلّح، شیطنت و شرارت را از امریکا هم تحمّل نمی‌کنند؛ چه برسد از این آدمهای کم‌ارزش و حقیر. امیدواریم خداوند متعال امّت اسلامی را بیدار کند؛ دشمنان را به آنها درست بشناساند، که این‌طور فریب دشمنان را نخورند و بتوانند مصالح خودشان را بفهمند؛ همچنان که بحمداللَّه ملت عزیز و عظیم ایران، این راه را رفته است و با قدرت و استقامت، باز هم خواهد رفت. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱)

احزاب: ۱۹ ۲) اشاره معظّمٌله به اوضاع افغانستان در زمان تسلّط گروه طالبان و حمایت پاکستان از آنهاست.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت آغاز هفته دولت

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت آغاز هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً هفته دولت را که هم یادآور شهادت عزیزان ملت ایران - شهید رجایی و شهید باهنر - است و هم صحنه‌ای است برای این‌که ملت ایران در طول یک سال، به طور تفصیلی با فعّالیتهای دولت آشنا شود، به شما عزیزان هیأت دولت و شخص جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور محترم و گرامی - تبریک عرض می‌کنم و از خدای متعال مسألت می‌کنم که شما برادران و خواهران گرامی و دلسوز و صمیمی و علاقه‌مند به انجام وظیفه را در این راهی که در پیش گرفته‌اید موفّق بدارد. همان‌طور که آقای خاتمی فرمودند، انتخاب این هفته و این مناسبت برای دولت، معنادار است و معنای آن هم همین است که این دولت بر روی این پایه‌های مستحکم و استوارِ ایثار و فداکاری و اخلاص بنا شده و ملت عزیز ایران در تاریخ پُرماجرای انقلاب، چنین شخصیتهایی را در مسند خدمت به خود مشاهده کرده است. انسانهای پُرشور و باایثار و بااخلاص و بی‌توجّه به دستاورد شخصی از خدمت خودشان، در تاریخ این انقلاب پُرشکوه وجود داشته‌اند؛ هم در رأس دولت - مثل این دو بزرگوار - و هم در سایر بخشها، مثل شهید «عراقی» که ایشان هم در همین روزها ذکر یادشان تکرار می‌شود، و همچنین شهید «لاجوردی» که دیروز به شهادت رسیدند. این سیّدِ بزرگوار هم، در نوع همان مردان باایثار - مثل شهید رجایی - و آن نوع انسانهای فداکار بود؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب. اینها برای ما درس است. این یک جریان است که بحمداللَّه امروز هم دولت جمهوری اسلامی و مسؤولان، در همین مجرا و در همین مسیر حرکت می‌کنند. برادران و خواهران عزیز! آنچه که کارها را آسان می‌کند، این است که هدفمان اعلای کلمه الهی است. هر کدام از شما دوستان، در هرجا که هستید، مقصودتان این است که بتوانید کلمةاللَّه را اعلاء کنید. وقتی ما توانستیم یک کشور و یک نظام و یک مجموعه عظیم مردمی را در بستر احکام و ارزشهای الهی به سعادت برسانیم و آنها را چه از لحاظ معنوی، فکری، روحی و اخلاقی و چه از لحاظ مادّی و معیشتی، به وضع مطلوب خودشان نزدیک کنیم و به نهایت برسانیم، این حرکتی است در راه اعلای کلمةاللَّه. غرض و مقصود از بعثت انبیا و این مبارزات عظیم انبیا در تاریخ هم همین بود. امروز نوبت ماست و میدان فداکاری در پیش ما باز است. همه باید تلاش کنیم، زحمت بکشیم، فشارها را تحمّل کنیم و سختیها را به جان بخریم، برای این‌که بتوانیم یک الگوی درست از زندگی یک ملت و اداره یک کشور به مردم دنیا ارائه دهیم. هدف این است که هم مردم را به سعادت اسلامی و

به آنچه که اسلام برای آنها خواسته، برسانیم و هم این نمونه را در دنیا در مقابل چشم انسانها قرار دهیم؛ که خوشبختانه نمونه پُرجاذبه‌ای هم هست. علی‌رغم تبلیغات دشمنان که این همه از اوّل انقلاب تا امروز، علیه نظام اسلامی، علیه شیوه اسلامی در اداره حکومت و علیه اهداف و مقاصد اسلامی حرف زدند و نوشتند و تبلیغ کردند، بحمداللَّه روش اسلامی و نظام اسلامی - که متجسّد در جامعه اسلامی ماست - در چشم مردم دنیا، همچنان یک نمونه پُرجاذبه است و اگر فارغ از تبلیغات نگاه کنیم، خواهیم دید که مردم دنیا هنوز هم عشق می‌ورزند. البته آن کسانی که در جریان امور قرار می‌گیرند و شعاع تبلیغاتِ بد در آنها خیلی کارگر نمی‌شود و سختیهای نظام جاهلی را حس می‌کنند، هنوز هم این نظام و این الگو را یک الگوی مطلوب می‌دانند. ما هرچه می‌توانیم، باید در روشن کردن و شفّاف کردن آن تلاش کنیم. بحمداللَّه در این مدّتی که عمر کوتاه دولت کنونی است، زحمات زیادی کشیده شده و من به برادران و مسؤولان محترم توصیه می‌کنم که مردم را در جریان کارها قرار دهند. وعده‌هایی که عمل می‌شود، به مردم گفته شود. از قدمهایی که در جهت هدفها برمی‌دارید، مردم مطّلع شوند. خیلی کارها می‌شود و خیلی پیشرفتها انجام می‌گیرد که مردم از آنها مطّلع نیستند و احیاناً دشمن بزرگنماییِ نقاط ضعف هم می‌کند. امروز بیشترین تلاش دشمن بر این متمرکز است که نقطه ضعفی که وجود ندارد، خلق کند و اگر وجود دارد، در کشور بزرگنمایی کند تا مردم را از دلبستگی و پیوندی که با نظام اسلامی دارند، منقطع نماید. تلاش شما در کار و بیانتان برای مردم، می‌تواند جلوِ این را بگیرد. من به برادران و خواهران یک توصیه عرض می‌کنم: کار را بااخلاص و برای خدا انجام دهید؛ چون کار شما برای اداره یک کشور اسلامی است و این آن چیزی است که خداوند متعال بزرگترین عبادتها را در این حد نمی‌شناسد. واقعاً اگر شما عالیترین عبادات فردی را محاسبه کنید، در قبال این قرار نمی‌گیرد که انسان برای اداره یک کشور به شکل اسلامی تلاش کند. این از همه تلاشهای فردی - اگر با اخلاص انجام گیرد - بالاتر است. اگر اخلاص باشد و برای خدا باشد - همان‌طور که عرض کردیم - این کار فرصت بزرگی برای شماست و از همه کارهای فردی و عبادات فردی بالاتر است. البته اگر برای خدا نباشد و اخلاص در کار نباشد، این اجر را که ندارد هیچ، پیشرفت هم ایجاد نخواهد شد. برادران و خواهران! سعی کنید در همه برنامه‌ریزیها و در همه تلاشها، نیّتتان این باشد که رضای الهی را کسب کنید. این، ما را هدایت هم خواهد کرد. وقتی ما این‌طور تصمیم بگیریم و اراده کنیم و بخواهیم، طبعاً دچار برخی اشتباهاتی که از رفتار خود ما هم ناشی می‌شود، نخواهیم شد. بحمداللَّه در زمینه مسائل داخلی کارهای خوبی شده است که از جمله کارها همین است که جناب آقای خاتمی اشاره کردند: طرح ساماندهی اقتصادی. این را باید از صورت یک نوشته و یک تصمیم خارج کنید و راههای عملی آن را با قوّت و با ایمان کامل به لزوم و وظیفه بودن این کار، مشخّص نمایید. البته ممکن است کسانی در جامعه باشند - چه صاحبنظران و چه افراد دیگر - که نظرات اقتصادی دیگری داشته باشند. ما ایرادی نداریم بر این‌که کسی نظر مخالفی داشته باشد؛ اما همه موظّفند همکاری کنند تا این کار انجام گیرد. این تصمیم‌گیری، باید یک تصمیم‌گیری حقیقی و بلندمدّت باشد و آنچه که در این مجموعه به عنوان سیاست اعلام شده است، تحقّق پیدا کند؛ آنچه که به عنوان راهکار پیش‌بینی شده است، قدم به قدم دنبال شود و انشاءاللَّه اجرا گردد. مردم حقیقتاً شایستگی این را دارند که مسؤولان همه وقت و همّت خودشان را مصروف این کار کنند. در زمینه مسائل کشور و بخصوص در زمینه مسائل اقتصادی، توجّه به اشتغال جوانان و جهتگیریِ فکری و روحی و فرهنگی آنان، خیلی مهم است. امروز عمده مخاطبان ما در کشور، جوانانند. خوشبختانه نیروی عظیم این کشور، ناشی از نیروی جوان است. این فرصتی است و می‌تواند به عنوان یک نقطه قوّت به کار رود. البته دشمن، درست در نقطه مقابل آنچه که شما می‌خواهید، سعی می‌کند که این نقطه قوّت را به نقطه ضعف تبدیل کند؛ جوانان را به فساد بکشاند؛ از لحاظ فکر سیاسی، از لحاظ رفتار اجتماعی، از لحاظ رفتار فردی، با تبلیغاتش آنها را دچار آلودگی کند. در داخل هم متأسّفانه کسانی هستند که در این جهت کار می‌کنند؛ همان کاری را می‌کنند که درست دشمن دنبال آن کار است: ایمان جوانان را ضعیف کردن، پیوند آنها را با نظام و با مسؤولان کشور سست کردن، آنها را به آینده بدبین و دلسرد کردن، آنها را نسبت به محیطی که

در آن زنـدگی می‌کننـد، بی‌اعتقـاد کردن. این کارهـا متأسّـفانه انجام می‌گیرد. البته از دشـمن، غیر از تلاش خصـمانه، توقّع دیگری نیست. آنچه که ما از خودمان توقّع داریم، این است که بایستی تلاشـمان را در خنثی کردن هدفهای دشمنان متمرکز کنیم. در زمینه مسائل خارجی هم، این روشی را که امروز دولت در پیش گرفته است - یعنی در تماس بیشتر بودن با کشورها و عادّی کردن روابط بـا همه کشورهـایی که می‌توانیم بـا آنها ارتباط برقرار کنیم - من تأییـد می‌کنم؛ روش درستی است. در زمینه سیاست خارجی باید سعی کنیـد که همه در دنیـا بداننـد که ملت و دولت ایران، انگیزه و هـدفش این است که می‌خواهـد بـا فکر خود، بـا نیروی خود، با اراده خود، در راه سعادت خود قـدم بردارد. این آن چیزی است که ما به عنوان یک ملت دنبالش هستیم. حقّ ملت ما هم هست که در فکر این باشـد که بـا ذهنیّت خودش، بـا فکر خودش، با فلسـفه خودش، با دین و ارزشـهای خودش، راههای سعادت و تکامل را بپیماید. البته کسانی که سعی دارند فرهنگ و روش خودشان را تحمیل کنند، این را نمی‌پسندند؛ لیکن مردم بی‌غرض و بی‌نظر دنیا، این را می‌پسـندند. در ارتباطـات دیپلماسـی مـا، بایـد بر این اسـتقلال و بر این عزّت اجتماعی تکیه شود، که بحمـداللَّه می‌شود و این روش درستی است. مـا بـا ملتهـای دنیا و با دولتهای گوناگون عالم، بنای همکاری و تفاهم داریم؛ البته نه با زورگویان و کسانی که می‌خواهنـد همه مسائل را با تکیه بر قـدرت خودشان حل کننـد؛ مثل امریکا. با اینها آبمان در یک جوی نمی‌رود. ملاحظه کنید! در همین قضایـای اخیر، آنچه که در سودان و افغانسـتان اتّفـاق افتاد، به‌هیـچ‌وجه مورد قبول انسانهای مسـتقّل دنیا نیست. نمی‌شود قبول کرد که دولتی به اتّکای این‌که می‌تواند به خاک یک کشورِ دوردست و به یک ملت دیگر حمله کند، تهاجم نماید. استدلالش هم فقـط این باشـد که من می‌توانم، پس می‌کنم! این غلط است. این روش، روشِ مردود ملتهای مسـتقلّ دنیاست. ما به عنوان جمهوری اسـلامی، از اوّل این شجاعت را داشتیم که این روش را محکوم کنیم. بعضی از کشورهای دیگر، با این‌که این روش را نمی‌پسندند، حاضـر نیسـتند آن را محکوم کننـد. ما هرگز زیر بار این‌گونه قدرت‌نماییها نرفتیم و نخواهیم رفت. این کاری که در افغانسـتان یا در سودان انجـام گرفت، دو اشـکال بزرگ دارد: اوّلاًـ از لحاظ انسانی، یک عملِ جنایت‌آمیز است. من «اسامه‌بن‌لادن» را نمی‌شـناسم و کشتن مردم بومی غیر نظامی کنیا و تانزانیا را هم به‌هیچ‌وجه تأیید نمی‌کنم - به این چیزها ما راضی نیستیم - اما این حرکتی که اینها در افغانستان انجام دادند، به همان اندازه محکوم است که آن حرکتی که در آن‌جا از لحاظ کشتار انسانهای غیر نظامی و غیر دخیل در یک اقدام نظامی انجام گرفت. به عنوان حمله به دشمن، به یک عدّه انسان بی‌دفاع حمله می‌کنند؛ دهها موشک پرتاب می‌کنند؛ یا در سودان کارخانه‌ای را از بین می‌برنـد؛ معلوم نیست چه تعـداد انسان را از بین می‌برنـد و نابود می‌کنند؛ فقط به این عنوان که ما تشـخیص دادیم، یـا حـدس زدیم، یـا فهمیـدیم که دست دشـمن مـا در این‌جاست! این روشِ غلطی است؛ این یک جنایت است. هر کس مرتکـب ایـن جنـایت شـود، محکـوم است. دولت امریکـا هم محکـوم است؛ او یـک تروریسم است. حرکت او، یـک حرکت تروریسـتی اسـت؛ تروریسم دولـتی است. جرمش هم بزرگـتر از این است که افراد غیر مسؤول مرتکب کارهـای تروریسـتی شونـد. جهت اشـکال دوم که مخصوص این کـار است و در کـار مخالفـان اینها وجود نداشـته است، این است که این تجاوز به یک کشور دیگر است؛ تعرّض به حریم زنـدگی یک ملت است. قـدر مسلّم، یکی از فوایـدی که مرزهای کشورها دارد - ممکن است فوایدی داشـته باشـد، مضـارّی هم داشـته باشـد - این است که مثل یک حصار امنیتی است که در درون آن، ملتها زنـدگی می‌کننـد. به چه مناسـبتی کشوری این حصار را در هم می‌شکند و بدون این‌که هیچ‌گونه اعلام جنگی با دولت آن کشور شده باشد، وارد می‌شود و همین‌طور بر طبق میـل خودش، با غرور و نخوت و خودخواهی، این کار را انجام می‌دهـد؟! بنابراین، این کار، حرکتی است محکوم و غلط. مـا این روشِ سیاستِ قلـدرمآبانه را نمی‌پسـندیم و آن را رد و محکوم می‌کنیم. علّت این‌که از اوّل انقلاب تا به‌حال، دولت جمهـوری اسـلامی در مقابـل پدیـده‌ای کـه اسـمش را «اسـتکبار» می‌گـذارد، ایسـتاده، همین است که این روشـهای خودخواهـانه و قلـدرمآبانه و متّکی به قـدرتهای ظالمانه را مردود دانسـته و آنها را رد می‌کنـد. به همان انـدازه‌ای که کار «طالبان» در حمله به مردم بی‌دفـاع «مزارشـریف» محکـوم اسـت، بـه همـان انـدازه کـار امریکـا در حملـه به مردم سـودان و مردم افغانسـتان و کشـتن انسانهـای

غیرنظامی محکوم است. دشمنان اسلام هم این موضع را از ما، دانسته‌اند. کسانی هم که دشمن قدرتهای ستمگر و ظالم هستند، آنها هم فهمیدند و دانستند و می‌دانند که راه و هدف ما، هدف و راهی است که اسلام معیّن کرده است. نه در آن ظلم است، و نه تجاوز به حقوق انسانها و نه بی‌اعتنایی به تجاوزهایی که مردم ظالم نسبت به مردم مظلوم انجام می‌دهند. حقوق انسان در آن، در حدّاکثر میسور و ممکن رعایت شده است. هدف ما این است، راه ما این است؛ تا به‌حال هم بحمداللَّه این هدفها را تعقیب کرده‌ایم. امیدواریم که بعد از این هم بتوانیم با قدرت و با قاطعیت و با همان تلاشی که شما برادرانِ مسؤول در دولت جمهوری اسلامی مبذول می‌کنید و انجام می‌دهید، ان‌شاءاللَّه این راه را ادامه دهیم. آخرین عرضم این است که برادران و خواهران عزیز! این مدّتِ مسؤولیت در دولت را قدر بدانید. این مسؤولیتها گذراست؛ آنچه که برای شما باقی می‌ماند، اجر و ثوابی است که بر اثر کار برای مردم به شما خواهد رسید و خدای متعال شما را مشمول آن اجر و ثواب خواهد کرد. مردم هم قدر دولت و قدر مسؤولان خدمتگزار را می‌دانند. سرمایه عظیم پشتیبانی آنها از شما، سرمایه خدادادی است. این سرمایه را باید حفظ کنید، که با همین تلاش مخلصانه، ان‌شاءاللَّه حفظ خواهد شد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه کار شما مرضیّ حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه واقع شود و روح مطهّر امام از شما شاد باشد و ارواح طیّبه شهدا از همه شما خشنود باشند؛ ما هم شما را دعا خواهیم کرد. خدای متعال شما را در این راهِ سرافرازانه و پُرافتخار کمک کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرّس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرّس با تشکّر و سُرور فراوان از تشریف‌فرمایی حضرت‌عالی به این دانشگاه. جناب‌عالی مستحضرید که دانشگاه در عین سازندگیِ کالبدی، به تربیت مدرّس و استاد می‌پردازد. من به عنوان یک فارغ‌التّحصیل مقطع کارشناسی ارشد و دانشجوی دوره دکترای همین دانشگاه، از شما تقاضا می‌کنم به منظور تیمّن و تبرّک، هزینه سالن ورزشی این دانشگاه را تقبّل بفرمایید. حقیقتش این است که من خودم پولی ندارم که بتوانم به دانشگاه بدهم؛ اعتبارات دولتی مطرح است. ممکن است من سفارشی بکنم. حرفی ندارم که اگر ممکن باشد، سفارشی بکنم که کمکی بشود. همان‌طور که مستحضرید، اصلاح جامعه، به اصلاح و تقویت قوه قضاییّه آن است. عملکرد منفی چند سال گذشته مسؤولان این قوّه در رده‌های مختلف و حمایتهای جناب‌عالی از آنها، موجب یأس و ناامیدی دانش‌آموختگان رشته حقوق از اصلاح قوه قضاییّه شده است. بنده به عنوان یک شهروند و درعین‌حال مطّلعِ نسبی از مسائل حقوقی و آثار منفی عملکرد قوّه قضاییّه در جدا شدن مردم از اعتقاد نسبت به نظام، انتظار دارم در این مورد تجدید نظر اساسی بشود. البته من نمی‌توانم ضعفهای قوّه قضاییّه را نفی کنم؛ اما این‌طور هم که این خواهر یا برادر عزیزمان نوشته‌اند و یکسره منفی تلقّی کرده‌اند، نه؛ من این‌گونه عقیده ندارم. کارهای خوب، کارهای برجسته و قضات شریف، انصافاً در قوّه قضاییّه خیلی هستند؛ البته نقصهایی هم هست. این را شما بدانید که من همیشه از سه قوّه حمایت کرده‌ام و خواهم کرد. این وظیفه من است. رؤسای این سه قوّه هر کدامشان تا وقتی که در رأس این سه قوّه‌اند، از حمایت من برخوردارند. این به آن معنا نیست که من همه کارهای این سه قوّه را قبول دارم؛ نه. در قوه مجریّه و مقنّنه هم ممکن است چیزهایی بگذرد که من بعضی از آنها را قبول نداشته باشم؛ اما این موجب نمی‌شود که من حمایتم را سلب کنم. قوّه قضاییّه هم همین‌طور است. شما از من گله نکنید که چرا حمایت می‌کنم؛ من باید از مسؤولان قوا حمایت کنم. البته این حمایت، در منظر عام است. در دیدارها، در دستورها و در پی‌نوشتها، انتقاد هست، اعتراض هست، دستور برخی چیزها هست. بله؛ البته در مواردی اگر اصلاحی لازم باشد و من بتوانم آن را انجام دهم و دخالت در کار قوّه نباشد که نظام آن را به هم بزنند، آن دخالت را هم می‌کنم. گاهی ما به بعضیها در جلسات خصوصی تشر هم می‌زنیم؛ اما حمایت معنوی عمومی را از هر سه قوّه لازم می‌دانم؛ باز هم ان‌شاءاللَّه حمایت خواهم کرد. با سلام و آرزوی پیروزی و سرافرازی برای اسلام و اسلامیان عزیز و بالاخص حضرت‌عالی و سایر

خادمان اسلام مبین. در یک جامعه اسلامی، قاعدتاً باید شایسته‌ترین و لایقترین مؤمنان در سمتها و مسؤولیتها باشند. با این مقدّمه، چرا افرادی که از طرف حضرت‌عالی به سمتها و مسؤولیتها گمارده می‌شوند، نه دارای سلامت نفس، نه توانایی مدیریّت و نه شیفته خدمت هستند؟! خواهشمندم برای تقویت اسلام عزیز و جبهه ولایت، افراد بی‌طرف و مستقل و توانا را منصوب فرمایید. البته شما بدانید، من نیّتم این است که بهترین آدمها را در رأس مسؤولیتها ببینم و بگمارم؛ در این شکّی نداشته باشید. در این زمینه‌هایی هم که حالا- مواردی را ذکر کردید و من نام و مسؤولیت آنها را نخواندم، سعی کرده‌ام بهترینها را انتخاب کنم. البته گزینش سخت است. آدمْ کنار که نشسته، عیبها را می‌بیند. احیاناً بعضی انگیزه‌ها ممکن است دخالت کند و آدم عیبی را بزرگتر از آنچه که هست، ببیند؛ محسّنات را نبیند و مقایسه بین آدمهای مختلف برایش میسّر نباشد. این کار خیلی سختی است. ما سعیمان این است که از آدمهای خوب و توانا استفاده کنیم. البته بعضیها را در جاهایی می‌گماریم، اما بعد از مدّتی احساس می‌کنیم که مناسب آن‌جاها نیستند؛ طبیعتاً آنها را برمی‌داریم؛ از این کارها هم بلدیم. این‌طور نیست که همیشه نصب باشد؛ گاهی هم عزل است. منتها عزل هم دوگونه است: گاهی از روی خشم و ناراحتی است؛ گاهی نه، از روی مصلحت‌اندیشی است. اینها هم وجود دارد. به عنوان رهبر انقلاب، خواهشمندم تدابیری اتّخاذ فرمایید تا در گرداب افغانستان وارد نشویم. اگر مرادتان گرداب جنگ افغانستان است، ان‌شاءاللَّه چنین چیزی پیش نخواهد آمد و من در این قضیه بخصوص، مراقبت ویژه‌ای داشته‌ام و ان‌شاءاللَّه خواهم داشت. خواهشمندم نیروهای انقلاب را برای حلّ مشکلات جامعه با هم متّحد فرمایید، تا از افتراق بپرهیزند؛ زیرا نظام ما باید در دو بُعد فکر و عمل، به همه پاسخ گوید. بله، شما راست می‌گویید. من سعیم این است که جناحهای مخالف را تا آن‌جایی که ممکن است، در عمل به هم نزدیک کنم. سعی نمی‌کنم جناحها را در هم ادغام کنم. این را نه لازم می‌دانم، نه ممکن و شاید هم نه مفید؛ اما سعی و میل دارم که اینها را در عمل به هم نزدیک کنم. منتها بدانید که کار آسانی هم نیست. انگیزه‌های فراوانی وجود دارد. اگر انگیزه‌ها در همه جا واقعاً خالص و الهی باشد، کارها خیلی آسان خواهد شد. وقتی که انگیزه‌ها خالص نبود - لااقل در یک جا و یک گوشه انگیزه‌ها خالص نبود - آن وقت خیلی سخت خواهد شد. شما دعا کنید که ما هم بتوانیم توفیق پیدا کنیم؛ خودمان هم ان‌شاءاللَّه تلاش می‌کنیم. با عرض سلام و آرزوی توفیق و سلامتی برای جناب‌عالی. در نظام دانشگاهی، برای جابجایی اعضای هیأت علمی دانشگاهِ ما قانونی وجود ندارد. این امر باعث می‌شود مثلاً- سالیانی دراز، فردی در شهری غریب و غیر دلخواه خود، مجبور به سکونت گردد که این امر در کاهش انگیزه‌هایش تأثیر فراوانی دارد. در صورت امکان، تدبیری اتّخاذ گردد تا عواملی مانند سابقه کار فرد یا امتیازات دیگر، در نقل و انتقالات افراد دخیل باشد. این موضوع، قابل توجّه آقایان مسؤولان دولتی است. آن را کنار می‌گذارم، تا ان‌شاءاللَّه بعداً آقایان ببینند و رویش تدبیری بیندیشند. چرا هیچ اولویّتی برای استخدام فارغ‌التّحصیلان دانشگاه تربیت مدرّس در نظر گرفته نمی‌شود؟ بعضی از دانشگاهها با استخدام فارغ‌التّحصیلان این دانشگاه، مغرضانه برخورد می‌کنند. سؤال دیگر این است که هیأتهای علمی در طرح سربازیِ وزارت فرهنگ و آموزش عالی، وضع معیشتی نامطلوبی دارند. چرا برای بهبود وضعیت آنها اقدامی نمی‌شود؟ البته من از موضوع سؤال اوّلِ شما خبر نداشتم و این اوّلین باری است که می‌شنوم با فارغ‌التّحصیل این دانشگاه در دانشگاههای دیگر، برخورد مغرضانه می‌شود. اگر چنین باشد، حقیقتاً مایه تأسّف خواهد بود؛ لیکن من این سؤال و سؤال دوم شما را هم کنار می‌گذارم تا در اختیار آقای دکتر «معین» قرار گیرد و ان‌شاءاللَّه ایشان آن را دنبال کنند و ببینند علّتش چیست و چه تدبیری می‌شود اندیشید. از آن‌جا که دولتِ محترم آقای خاتمی، انتخاب‌شده مردم و مورد تأیید جناب‌عالی است، چرا شما به عنوان رهبر انقلاب، مانع سنگ‌اندازی گروههای فشار در جهت حرکتهای متعالی این دولت نمی‌شوید و جلوِ آنها را نمی‌گیرید؟ من اگر ببینم و بدانم که کسی حقیقتاً در کار این دولت سنگ‌اندازی می‌کند، بدانید که قاطعاً جلوش را خواهم گرفت؛ ملاحظه هم نمی‌کنم. اعتقادم این است که امروز همه باید به این دولت کمک کنند و اگر همه کمک نکنند، توفیق پیدا نخواهد شد. مسائل کشور، مسائل بسیار حسّاسی است و سفارش من همیشه به همه این بوده و هست. هر حمایت و کمکی هم چه آقای

رئیس جمهور و چه اعضای دولت از من خواسته‌اند و برایم میسور بوده، بی‌دریغ کرده‌ام، باز هم خواهم کرد. اگر واقعاً کسانی بخواهند اذیت کنند، من جلوشان را می‌گیرم. البته بعضی از کارها ممکن است مخالف‌خوانی باشد؛ اما مانع به حساب نمی‌آید. مخالفان دولتها همیشه هستند. اگر یک نفر در مسأله‌ای مخالف هم باشد و انتقادی هم بکند، مادامی که به سنگ‌اندازی نینجامیده باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر به آن‌جا برسد، قطعاً جلوش گرفته خواهد شد. با عرض سلام و تشکّر از تشریف‌فرمایی جناب‌عالی. علی‌رغم طیّ مراحل گزینش اخلاقی و علمی و داشتن تعهّد و تخصّص فارغ‌التّحصیلان، متأسفانه هنوز برای جذب و بکارگیری این عزیزان و نیز طیّ مراحل استخدامی در دانشگاهها، با مشکلاتی مواجه هستیم. خواهشمند است رهنمودهایی در جت تسهیل این امر ارائه فرمایید. البته من در ساز و کار مسائل اداری وارد نمی‌شوم و اگر رهنمودی داشته باشم، آن رهنمود همین است که دانش‌آموختگان این دانشگاه، حداقل بتوانند در سراسر کشور مورد استفاده قرار گیرند. حدّاکثرش هم این است که برای اینها امتیاز قائل شوند؛ چون - همان‌طور که گفته شد - این دانشگاه با یک امیدی به وجود آمده و اگر به فارغ‌التّحصیلان این دانشگاه امتیازی هم داده شود، بجاست؛ لیکن حداقلش هم این است که برای اینها مانع‌تراشی نشود؛ من این حرف کلّی را دارم. البته حالا که این تذکّرات، مکرّر می‌شود من تصوّر می‌کنم که ان‌شاءاللَّه برادرانمان در این زمینه باید بیشتر فکر کنند. شهادت آقای «لاجوردی» دردناک بود؛ زیرا ایشان خدمات زیادی به انقلاب کردند. ایشان بعد از کناره‌گیری از سمت خود، در یک روسری فروشی به دست دژخیمان شهید شدند. آیا حکومت اسلامی نباید از افرادی که سابقاً خدمتگزار به نظام مقدّس بوده‌اند، حمایت و حفاظت معقول نماید؟ آیا سرنوشت آقای «خلخالی» هم همین خواهد بود؟ کاش این خط را به تروریستها نمی‌دادید! البته من اطّلاعی ندارم که ایشان محافظی داشتند یا نه. اخیراً در روزنامه خواندم که خود ایشان علاقه‌مند نبودند محافظ داشته باشند. واقعش هم همین است که اگر آدم بخواهد برود یک شغل آزاد در بازار بگیرد، داشتن محافظ و این‌که انسان با خودش محافظ ببرد و بیاورد، خیلی آسان نیست. حالا من نمی‌دانم دستگاه چه‌کار باید می‌کرد. مثلاً مانع می‌شد که ایشان بروند شغل آزاد بگیرند، یا شغل دیگری باید به ایشان می‌دادند؟ واقعاً در این زمینه، فکرش را نکرده‌ام. شاید این حرف منطقی باشد که ما بگوییم کسانی که در معرض چنین حوادثی هستند، مثلاً وقتی که از این شغل رسمی کناره‌گیری می‌کنند، در جایی به نحوی اشتغال داشته باشند که لااقل این‌گونه خطرات، آسان به سراغشان نیاید. به‌هرحال، ایشان شخصیت برجسته‌ای بودند. من از قبل از انقلاب - دهه چهل - ایشان را می‌شناختم. در آن دوره، ایشان در چشم خود من و بیشتر کسانی که در خطّ مبارزه بودند، فردی پولادین به حساب می‌آمدند. همان‌طور که من در اطّلاعیه شهادت ایشان هم نوشتم، واقعاً آدمی بودند که در میدانهای سخت همیشه حاضر بودند و هیچ ابایی از ورود در کارهای دشوار نداشتند. خداوند ان‌شاءاللَّه جایگاه ایشان را عالی کند. البته سرنوشت ایشان مورد غبطه ماست؛ خوشا به حالشان. وقتی خبر شهادت «لاجوردی» را به من دادند، گفتم حیف بود که ایشان با آن سوابق بمیرند؛ باید شهید می‌شدند. خوشا به حالشان. مستحضرید که انتخابات مجلس خبرگان با همه اهمیتش در پیش است و متأسّفانه فضای تشکیک و تردید در نحوه بررسی صلاحیت داوطلبان توسّط شورای محترم نگهبان، به هر دلیلی واقعیتی انکارناپذیر است. آیا صلاح نمی‌دانید همچنان که از حضرت امام شاهد بودیم، در این امر مداخله نمایید؟ به‌هرحال، بررسی صلاحیت کاندیداها توسّط شورای نگهبان، کم و بیش مشکلات دوْرِ مورد اشاره منتقدان را دارد. آیا بهتر نیست با توصیه حضرت‌عالی، شورای نگهبان این امر را به مراجعِ معرفی شده از سوی جامعه مدرّسین ارجاع دهد تا این شائبه رفع گردد؟ شورای نگهبان، خودش امتحان نمی‌کند؛ ممتحن کس دیگری است. اداره کار، دست شورای نگهبان است، والّا شورای نگهبان وقتش را ندارد که بخواهد بنشیند و امتحان کند؛ البته صلاحیتش را انصافاً دارد. این آقایانی که امروز در این شورا هستند - به استثنای یک نفر که در زمان بنده منصوب شدند - کسانی هستند که حضرت امام اینها را منصوب کردند؛ یعنی به اجتهاد و عدالت اینها امام شهادت دادند. بنابراین جای شبهه نیست. این بزرگواران، خودشان امتحان نمی‌کنند. از مدرّسین قم، افراد شایسته و بی‌طرف را می‌آورند و امتحان می‌گیرند. امتحان هم - آن طور که اعلام کرده‌اند - کتبی

است؛ بـدون نام و بدون سربرگ. بنابراین، هیچ شائبه‌ای وجود ندارد. این شـبهه دوْری هم که گفته‌اند، حرف غلطی است؛ به خاطر این‌که این شورای نگهبان را رهبریِ فعلی که معین نکرده؛ رهبریِ قبل معیّن کرده‌انـد. این خبرگانی هم که می‌آیند، نمی‌خواهند که رهبریِ فعلی را انتخاب کننـد؛ رهبری بعـد را انتخـاب خواهنـد کرد. این چه دوْری است؟ اگر این رهبری فوت کنـد، یـا به هر دلیل دیگری کنار برود، آن وقت رهبریِ بعـد را آنها انتخاب خواهنـد کرد، والّا رهبر فعلی را که نمی‌خواهنـد انتخاب کننـد. بنابراین هیچ دوْری نیست. شـما که بحمـداللَّه دانش‌آموخته و فاضـل هستیـد، بایـد روی مسائـل دقیق شویـد و فکر کنیـد. بالاـخره هر کاری و هر امتحانی، یک مرجع دارد؛ یک عدّه هم ممکن است قبول نداشـته باشـند. مهم این است که ما بدانیم این صـلاحیت در آن‌جا هست. هم ممتحنین آدمهای حسابی هسـتند و هم کسانی که مدیرانِ امتحان خواهند بود و رشـته کار در دست آنهاست، مردمان شایسـته‌ای هسـتند. ان‌شـاءاللَّه مشـکلی پیش نخواهـد آمـد. چون صـحبت انتخابات خبرگان شـد، من هم عرض کنم که این انتخابات واقعاً مهمّ است؛ انتخابات ممتازی است. شرکت عمومی در آن، بسیار خوب و از جهات مختلفی لازم است. حدّاقلش یک مانور ملی در مقابل دشـمنان خـارجی است. لـذا شـما که شخصـیتهای علمی و جوانـان فعّـالی هستیـد، تلاـش کنیـد و مردم را وادار نماییـد که در اصـل انتخابات شرکت کنند. البته مردم خودشان شرکت می‌کنند و نامزد باصلاحیت را ان‌شاءاللَّه در هر شهر و هر استانی برمی‌گزینند. این انتخابات بایـد ان‌شاءاللَّه انتخابات وسیع و خوبی باشد. ضـمن تقدیر از این‌که به این دانشـگاه تشـریف آورده‌اید، خواهشـمند اسـت بفرماییـد که بـا توجّه به اهمیت مجلس خبرگـان رهبری و سـکوت غیر قابل انتظاری که هم‌اکنون در آسـتانه این انتخابات در جامعه مشـهود است، آیا حضـرت‌عالی صـلاح نمی‌دانیـد که در مورد مشارکت عامّه مردم و ایجاد شور و شوق در جامعه، تذکّرات لازم را خصوصـاً بـه شـورای نگهبـان برای آماده‌سـازی این مهم بفرماییـد؟ چرا؛ مقتضـی می‌دانم. حالاـ همین حرفی که من در این‌جـا زدم، ان‌شـاءاللَّه پخش و منتشـر شود؛ بعـد هم ان‌شـاءاللَّه در هر موقعیتی که لازم بشود، سـفارش می‌کنم. هم شورای نگهبان بایـد زمینه را فراهم کند، هم صدا و سیما باید فراهم کند، هم - همان‌طور که عرض کردم - شما جوانان نقش دارید. در این زمینه تلاش کنید، تا ان‌شـاءاللَّه چیز خوبی از آب دربیایـد. با اهـداء سـلام و عرض تسـلیت به مناسـبت ایام فاطمیّه. بـدون آن‌که اظهار نظری کرده باشم، خواهشـمندم برای حفظ حرمت دفتر نماینـدگی حضـرت‌عالی در دانشـگاه ... دسـتور فرماییـد گروه تحقیقی را به آن دانشگاه اعزام کننـد. عیبی نـدارد. من این کاغـذ را در جیبم می‌گـذارم تا ان‌شاءاللَّه به دنبالش اقـدامی وجود داشـته باشـد. از حضـرت‌عالی تقاضـا می‌شود یک بررسـی جدّی و همه جانبه در مورد ضـرورت دفترهای نمایندگی در دانشـگاهها صورت گیرد. با اعزام تعدادی طلبه و کسانی که در همان مسائل دینی در حـداقل سـطح قرار دارنـد، آیا فکر نمی‌کنیـد تصویری که در ذهن دانشـگاهیان نقش می‌بنـدد، سطـح پایین علمی حوزه‌های علمیّه باشـد؟ آیا فکر نمی‌کنید که این دفاتر چون نمی‌توانند در مقابل دانشـگاهیان اسـتدلال قوی ابراز نمایند، از وجود حضرت‌عالی بیش از اندازه خرج می‌کنند؟ البته من تصوّرم درباره این برادرانی که در دانشگاهها هستند، این نیست که نوشـته شده «اینها در حداقل سـطح علمی هسـتند.» بعضی از برادرانی که من در دانشگاهها می‌شناسم، خیلی خوبند. البته من همه را نمی‌شـناسم؛ چون من که این برادران را منصوب نمی‌کنم. من آن هیأت مرکزی را در چند سال پیش منصوب کردم و به آنها هم اعتماد دارم؛ اشخاص برجسته‌ای هستند. اما این اشخاصی که در دانشگاهها هستند، بعضیشان را که من می‌شناسم، خیلی خوبند. البته در چنـد سال قبل از این، قدری گله وجود داشت؛ اما در این شـکل جدید که پیش آمد و سه، چهار سالی است وجود دارد، جوانان فاضل و خوب در دانشـگاهها هسـتند. بعضـیشان هم دانشجویند، هم طلبه‌اند؛ بعضیشان طلّاب فاضلند و بعضیشان مدرّسین برجسته‌ای هسـتند. این‌طور نیست که این برادر یا خواهرمان نوشـته‌اند «اینها در حداقل سـطح قرار دارند.» حالا اگر باز این برادر یا خواهری که این نکته را نوشـته‌اند، به طور مشـخّص در یـک نـامه دیگر به من بگوینـد که کجاسـت که در حـداقلِ سـطحند، من حتمـاً به وسـیله مطمئنّی تحقیق خواهم کرد و اگر این‌طور باشد به برادران مسؤول این کار تذکّر می‌دهم؛ لیکن گمان من این نیست. در مورد اصـل لزوم این دفتر نماینـدگی هم، آن وقتی که مـا به این کـار اقـدام کردیم، همه معتقـد بودنـد که لاـزم است و درخواست زیـادی بود؛

همین حالا‌یش هم همین‌طور است. البته بعضیها هم به بنده مراجعه کردند و گفتند که این دفاتر لازم نیست. اگر در محیط دانشگاهها، آن هدف اصلی از ایجاد این دفاتر - یعنی پرورش دینی و وجود یک مرکز مطمئن برای مراجعه دینی - وجود می‌داشت، من این اقدام را نمی‌کردم و کارِ لازم نبود؛ لیکن چون نیست، وجود این برادران لازم است. این برادران در دانشگاهها می‌توانند منشأ برکات بسیاری باشند. جوانان، سؤالات و نیازهای دینی دارند. چنانچه روحانی فاضل و جوانی مثل خودشان در کنار دستشان باشد، چیز خیلی باارزشی است. من این‌طور تصوّر می‌کنم. در تحلیلی کلّی، انتخاب جناب آقای خاتمی، رأی به اصلاح بود و فرصتی طلایی برای تقویت نظام فراهم آورد و انقلاب اسلامی را برای سالها بیمه کرد. در این شرایط: ۱- علّت این‌که منصوبین جناب‌عالی در ... از جناح مخالف این روند انتخاب می‌شوند، چیست؟ ۲- آیا شما نیز یادآوری وظیفه خبرگان رهبری در مورد نظارت بر ولیّ‌فقیه را توهین‌آمیز و تضعیف کننده می‌دانید؟ آن جمله‌ای که این برادر یا خواهرمان در مورد «رأی به اصلاح» نوشتند، تحلیل ایشان است؛ تحلیل من از قضیه این نیست. بالاخره بیست میلیون نفر، با انگیزه‌هایی به رئیس جمهور رأی دادند. شما از کجا می‌دانید که همه این بیست میلیون نفر، رأی به اصلاح دادند؟ انگیزه‌های گوناگونی داشتند؛ به این انگیزه‌های گوناگون، رأی دادند. آنچه که مسلّم است، این است که این رئیس جمهور، منتخب بیست میلیون جمعیت است؛ این چیز باارزشی است. اما این‌که شما از این بیست میلیون نفر رفراندم کرده باشید و به شما گفته باشند ما رأی به اصلاح دادیم، نه؛ من نمی‌توانم این را باور کنم و بپذیرم. البته همه اصلاح را می‌خواهند؛ هیچ کس نیست که اصلاح را نخواهد؛ هیچ‌کس هم نیست که معتقد باشد در دوره قبل از این دولت، همه چیز در حدّ اعلای صلاح بود. نخیر؛ مسلّماً اشکالات زیادی بوده است. وقتی شما یک رئیس جمهور را انتخاب می‌کنید، انتخاب می‌کنید تا آن اشکالات را برطرف کند. در این هم شکّی نیست؛ همه همین‌طور فکر می‌کنند و مایلند. اگر در دوره‌ی آینده هم انتخاباتی صورت بگیرد، مسلّم باز همین خواهد بود؛ یک عدّه هستند که چیزهایی را قبول دارند، یک عدّه هم چیزهایی را قبول ندارند. این‌که منصوبین من در آن دستگاههای گوناگون، مخالف این روند هستند، نه؛ من این را قبول ندارم. نخیر؛ آنها هم طرفدار اصلاحند. همانهایی که این‌جا اسم آوردند - و من البته اسم نمی‌آورم - افرادی هستند که اصلاح را دوست دارند؛ بسیار از آنها دولت را دوست دارند؛ خود آقای خاتمی را دوست دارند و با ایشان همکاری می‌کنند. به نظر من، این‌طور قضاوتها، قدری رجمٍ به غیب است و صلاح نیست. در مورد این‌که «آیا یادآوری وظیفه خبرگان رهبری در مورد نظارت بر ولیّ فقیه را توهین‌آمیز می‌دانید» باید بگویم که نه، چه توهینی؟ مجلس خبرگان، کمیسیونی به نام « کمیسیون تحقیق» دارد؛ تحقیقش هم طبق خود اصل قانون اساسی است. تحقیق در این است که آیا این رهبری که خبرگان یک روز تشخیص دادند که او حائز شرایط است، باز هم حائز شرایط هست یا نه؟ اصلاً کارشان این است؛ الان هم هستند و کار هم می‌کنند. آنها باید تشخیص دهند که این رهبر، آیا علمش که آن روز تشخیص دادند مجتهد است، باقی است یا نه؛ چون ممکن است انسان دچار نسیان شود و طبیعتاً از صلاحیت می‌افتد. آن روز تشخیص دادند که این شخص عادل است؛ آیا به عدالت باقی است یا نه؟ اگر خدای نکرده گناهی از او سر بزند، از عدالت ساقط می‌شود. آن روز تشخیص دادند که این شخص مدیر و مدبّر است و توانایی دارد؛ اما حالا باید ببینند که آیا تواناییش باقی مانده است؟ آیا آن روز اشتباه نکردند؟ یا اگر آن روز توانا بوده، از توانایی نیفتاده است؟ نخیر؛ بنده نه هیچ احساس تضعیف می‌کنم و نه توهین؛ این جزو قانون اساسی است. خود من هم زمان امام، جزو همین مجلس خبرگان بودم. ما زمان امام هم «کمیسیون تحقیق» داشتیم؛ هیچ اشکالی ندارد. این نه اهانت به رهبری است، نه تضعیف رهبری است. اگر این آقایان، این کمیسیون و این هیأت را تشکیل ندهند، باید از آنها سؤال شود که چرا تشکیل ندادید. اگر سه رسالت مهمِ آموزشی، پژوهشی و تربیتی را برای دانشگاه قائل باشیم، نقش «تربیتی» که مقدّم بر سایر نقشها نیز هست، در ارتباط تنگاتنگ با نهاد نمایندگی مقام معظّم رهبری در دانشگاه و شوراهای فرهنگی است. متأسّفانه افرادی در چنین نهاد و شوراهایی عضویت دارند که گاهی به‌ندرت تحمّل شنیدن حرف مخالف را دارند و حتّی از جناح خاصی هستند و در مواردی در برخی از دانشگاهها تقریباً ترکیب تمامی

اعضای شوراهای تحقیق از قبیل آموزشی، پژوهشی و فرهنگی، یکسان است و فی‌الواقع افراد غیر را راه نمی‌دهند. تکلیف و وظیفه قانونی و شرعی ما را معیّن فرمایید. این‌که حالا تحمّل شنیدن حرف مخالف را ندارند، خدا به آنها صبر بدهد که بتوانند حرف مخالف را بشنوند! البته سخت است. این را به شما بگویم که من خودم هشت سال رئیس جمهور بودم؛ هشت، نُه سال هم هست که مشغول وظایف فعلی هستم. برخلاف تصوّر عمومی که خیال می‌کنند هر کس پیش ما می‌آید، مدیحه‌سرایی می‌کند و از ما تعریف می‌کند، نخیر؛ این‌طور نیست. غالب اشخاصی که پیش ما می‌آیند، اشکالات را می‌گویند. یا اشکالات شخص ما را می‌گویند، یا اشکالات منصوبین ما را می‌گویند - مثل همین که شما الان این‌جا می‌نویسید - یا اشکالات دولت را می‌گویند که آن هم از نظر آنها اشکالات من محسوب می‌شود، یا اشکالات وضع موجود را می‌گویند که آن هم اشکالات من محسوب می‌شود: آقا فلان‌جا فقر است، فلان‌جا ضعف است، فلان‌جا ناآبادانی است. بنده مرتّب از این چیزها می‌شنوم و می‌دانم هم که خیلی سخت است؛ این را شما بدانید. شما از دور نگاه می‌کنید و نمی‌دانید که چقدر دشوار است. حرف مخالف شنیدن و تحمّل حرف مخالف، کار آسانی نیست. البته کسی که مسؤولیتی می‌پذیرد، باید تحمّل هم داشته باشد. آن برادری که در دانشگاه دفتر نمایندگی را اداره می‌کند، باید حتماً این تحمّل را در خودش به وجود آورد. البته توقّع ندارم که به قدر من این تحمّل را داشته باشد؛ اما به قدر آن مسؤولیت باید داشته باشد؛ در این شکّی نیست. این هم که حالا می‌گویید جناح خاصی هستند، من نمی‌دانم. متأسفانه حرف جناح و خطّ و خطوط، بیش از اندازه همه‌گیر شده است. البته یک مقدارش بد نیست؛ نمکی است در مجموعه نظام! به قول خودشان، جناح راست، جناح چپ؛ افتخار هم می‌کنند. بنده از این اسمها - راست و چپ و امثال اینها - هیچ خوشم نمی‌آید. وقتی خیلی همه شؤون زندگی را بگیرد، حقیقتاً دیگر کسل کننده و زننده می‌شود. نبایستی روی این جناح و این‌طور چیزها خیلی تکیه کرد. بعد از انتخاب جناب آقای خاتمی، فضای علمی و سیاسی دانشگاهها در جهت اسلامی شدن، رو به بهبود نهاده است و بارقه‌های امید، بیشتر درخشیدن گرفته است؛ اما هنوز تا رسیدن به اهداف عالی اسلامی در دانشگاهها، فاصله زیادی داریم. انتظار می‌رود حمایتهای بیشتری فراتر از آنچه که هست، در همه جهات علمی و پژوهشی، از دانشگاهها، اعضای هیأت علمی، دانشجویان، تکمیل تحصیلات و موارد دیگر بشود؛ اما امکانات محدود وزارتخانه‌ها این امکان را کاملاً فراهم نمی‌کند. حضرت‌عالی چه رهنمود و هدایتی در این جهت می‌فرمایید؟ من اوّلاً ـ از این‌که شما به عنوان عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی نوشته‌اید که بعد از انتخاب جناب آقای خاتمی، این اتفاقاتِ خوب در دانشگاهها افتاده، از شما متشکّرم و خیلی خوشحالم. این‌طور حرفهای خوشحال کننده هم به ما کم زده می‌شود! وقتی کسی به ما می‌گوید که این اتّفاقِ خوب افتاده، حقیقتاً یک ثواب می‌کند؛ چون ما را از ته دل خوشحال می‌کند؛ الحمدللّه. امیدواریم که این شکوفایی، روزبه‌روز هرچه بهتر و بیشتر شود. و اما این‌که نقصها و امکانات محدودی هست، پاسخش همانی است که برای یک یادداشت دیگر هم دادم؛ این در اختیار دستگاههای دولتی است. البته من سفارش لازم را خواهم کرد. این نامه را هم کنار می‌گذارم که به جناب آقای دکتر «فرهادی» بدهم. چرا از توانمندیهای علمی داخل، به نحو مطلوب در حلّ مشکلات استفاده نمی‌شود ؟ چرا به جای اتّکاء به مغزهای مؤمن و متخصّص داخل، دنبال خارج و خارجی (کفّار) و سرمایه‌های خارجی هستیم؟ مگر در پیروزی انقلاب و جنگ، در اعتماد به نیروهای داخل، چه ضرری متوجّه انقلاب شد که در سازندگی بشود؟ بر فرض که به اتّکای اجانب، سازندگی نیز صورت بگیرد؛ چه افتخاری برای ما دارد؟ فردا آنها مدّعی می‌شوند که ما کمک کردیم. مگر انقلاب ما به کمک شعار «نه شرقی، نه غربی» پیروز نشد؟ من نمی‌دانم که مقصود این برادر یا خواهرمان از «اتّکاءِ به خارجی» چیست. ما هیچ نخواسته‌ایم که اتّکاءِ به خارج داشته باشیم. الان در زمینه سازندگی، در زمینه معماری، در زمینه کارهای زیربنایی - سدها، جاده‌ها، راه‌آهنها، کارخانه‌های بزرگ، نیروگاهها - در داخل کشور به دست عناصر خودی کارهایی انجام می‌گیرد که در گذشته فکرش را هم نمی‌شد کرد. اوایل انقلاب در زمان ریاست جمهوری بنده، صحبت شد که چطور است این سدها را بدهیم مهندسان خودمان بسازند. بعضیها فریاد برآوردند که آقا مگر می‌شود؟! بعد اتّفاقاً من برای کاری به

خوزستان رفته بودم؛ برادران جهاد سازندگی مرا بردند و یک سیلوی عظیم چهل، پنجاه هزار تنی را به من نشان دادند، که خودشان ساخته بودند. سیلو - آن‌طور که من شنیده‌ام - جزو کارهای نسبتاً پیچیده در زمینه‌های معماری است. در گذشته هم سیلوهای ایران را روسها می‌ساختند. رژیم، گندم را از امریکاییها می‌گرفت؛ سیلوهایش را روسها می‌ساختند! اصلاً مهندس ایرانی به خودش اجازه نمی‌داد که وارد این‌گونه کارها شود. من دیدم که بچه‌های جهاد سازندگی و جوانان بی‌نام و نشان - که عنوان خیلی بلندبالایی برای خودشان درست نکرده بودند - چنین چیز باعظمتی را ساخته‌اند. واقعاً دل من محکم شد و آمدیم دنبال کردیم. الان هم در کشور، سدها، راهها، کارهای زیربنایی عظیم، کارخانه‌ها و نیروگاهها، ساخته شده و می‌شود و ما به این معنا هیچ اتّکایی به خارج نداریم. اگر مراد سرمایه‌گذاری خارجی است، که در قانون تصویب شده و دولت هم در صدد آن است؛ به نظر ما هم با آن شرایطی که معیّن شده، ایرادی ندارد. این چیزی است که به خیر کشور است. این سرمایه‌گذاری خارجی، در حدّی که با قوانین تعارضی نداشته باشد، چیز بدی نیست و با استقلال منافاتی ندارد؛ حتّی گاهی هم ضرورتهایی، انجام آن را ایجاب می‌کند. البته ما هنوز چندان توفیق زیادی هم در این زمینه نداشته‌ایم؛ این را هم بدانید. دولت در این زمینه تلاشش زیاد است که بتواند سرمایه‌هایی را جذب کند؛ اما هنوز آن‌چنان که باید هم، تحقّق پیدا نکرده است. به‌هرحال، این چیز بدی نیست. نه؛ من فکر نمی‌کنم از این جهت جای نگرانی باشد. ما با افتخار، دنبال مغزهای مؤمن و متخصّص داخلی هستیم. حجم زیادی از سؤالهای خواهران و برادران باقی مانده است؛ ولی فرصت تمام شد و من حقیقتاً خسته شده‌ام. من این سؤالها را با خودم می‌برم؛ اما این‌که بخواهم به تک‌تک آنها جواب بدهم، تقریباً غیر ممکن است؛ چون وقتش را ندارم و چنین امکانی برای من نیست. درعین‌حال امیدوارم بتوانم ان‌شاءاللَّه از چند نفر از برادران خواهش کنم و آنها را مسؤول کنم تا اینها را نگاه کنند. آنها نظرات مرا می‌دانند؛ شاید ان‌شاءاللَّه بتوانند سؤالات را جواب دهند و برای دانشگاه بفرستند. چون این سؤالات امضاء ندارد، من نمی‌دانم چگونه باید اینها را پخش کرد و به دست سؤال‌کننده‌اش رساند؟ بالاخره باید فکری برایش بکنیم. دیدار امروزمان، دیدار خوبی بود. من هم اگر خسته نشده بودم، باز ادامه می‌دادم؛ لیکن تصدیق کنید که الان یک ساعت و چهل‌وپنج دقیقه است که من با شما حرف می‌زنم. ان‌شاءاللَّه که خدای متعال قبول کند و با چشم رضا به این دیدار ما و شما بنگرد و آنچه که گفتیم و شنیدیم و آنچه که نیّتهای ماست، آن را برای خودش و در راه خودش قرار دهد و به کرم و فضلش قبول کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم رهبری انقلاب اسلامی در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرّس

بیانات رهبر معظم رهبری انقلاب اسلامی در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرّس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای بنده، امروز روز بسیار شیرینی است. البته قبلاً در زمان ریاست جمهوری، بارها به این دانشگاه آمده‌ام؛ لیکن این جلسه از نظر بنده خصوصیتی دارد که آن را در ذهن و ذائقه‌ام بسیار ماندگار و شیرین می‌کند. حدود دو، سه ماه قبل که به من اطّلاع دادند شما چنین جلسه‌ای خواهید داشت، گمانم رئیس محترم دانشگاه انتظار داشتند که من پیامی بدهم، یا دوستان بیایند و با من ملاقاتی بکنند. من از همان وقت تصمیم گرفتم که به این جلسه بیایم و به چشم، محصول چند ساله این دانشگاه را مشاهده کنم. این دانشگاه، با امیدهای زیادی بنیانگذاری شد. البته دانشگاههای کشور، همه حقّ عظیمی بر انقلاب و نظام و پیشرفت جریان علم و فرهنگ در کشور دارند؛ ولی این دانشگاه، دانشگاهی بود که انقلاب آن را تأسیس کرده بود؛ با این هدف که بتواند برای دانشگاههای سراسر کشور، نیروهای علمی و اساتید پرداخته دست انقلاب فراهم کند. شاید امروز که بحمداللَّه در دانشگاههای کشور، جوانان مؤمن و متخرّجان انقلابی فراوانند، این حرف برای بعضیها چندان مفهوم نباشد؛ لیکن در سالهای اوّل دهه شصت، این حرف خیلی معنا داشت. آن زمان که برخی از اساتید ترجیح می‌دادند به دانشگاهها نیایند و با انقلاب همکاری نکنند، بعضی به خارج از کشور می‌رفتند، بعضی مورد شکایت دانشجویان بودند که مکرّر به ما مراجعه می‌کردند و می‌گفتند از

آنها دلسوزی دیده نمی‌شود - البته بعضی هم مؤمنانه و مخلصانه در خدمت دانشگاهها بودند - توسعه دانشگاههای کشور، احتیاج به یک فکر اساسی داشت. آن فکر اساسی، تشکیل این دانشگاه بود. امروز بنده نگاه می‌کنم، می‌بینم که چندهزار نفر فارغ‌التّحصیلان و متخرّجان این دانشگاه - از بانوان و آقایان - بحمداللَّه حضور دارند. این برای ما خیلی شیرین و خاطره و تجربه ماندگاری است. برادران و خواهران عزیز! من فقط یک جمله در این زمینه به شما عرض کنم و آن این است که امروز نسل روشنفکر دانشگاهی، یک مسؤولیت ویژه دارد. امروز کشور شما و انقلاب شما و نظام اسلامی و پُرافتخار شما دورانی را می‌گذراند که همه کسانی که صاحب فکر و اندیشه هستند، باید برای پُربارکردن این نظام و فکرها و دستهای گرداننده آن تلاش و همکاری کنند. ما دوره‌های سختی را پشت سرگذاشته‌ایم؛ دوران جنگ را، دوران بعد از جنگ را که آن هم مشکلات و دشواریهای زیادی داشت. امروز آن دورانی است که باید با ابزار دانش و معرفت و تلاش علمی، کاری کنیم که عقب‌افتادگیهای تحمیلیِ دوران طولانی سلطه استبداد در این کشور، جبران شود؛ آن دورانی که نگذاشتند استعدادها شکوفا گردد؛ نگذاشتند هویّت اصلی و حقیقی این ملت، خود را نشان دهد؛ به تبع ورود کالاهای صنعتی - که نتیجه پیشرفت علم و صنعت غرب بود - در همه‌چیز، آن را به غرب وابسته کردند؛ کالاهای فکری و فرهنگی را وارد این کشور کردند و به اوّلین کاری که دست زدند، بی‌اعتقاد کردن قشر تحصیلکرده این کشور به موجودی خودش بود؛ به فرهنگ خودی، به رسوم و آداب خودی، به دانش خودی، به استعداد شکوفا و درخشانی که در نسل ایرانی وجود داشت. این بی‌اعتقادی، در طول سالهای متمادی، اثر خودش را بخشید. از روزی که این فکر - فکر تحقیر ایرانی - وارد این کشور گردید و موجب شد که این احساس حقارت تا اعماق جان قشرهای برگزیده این کشور نفوذ کند، تا وقتی که غرب محصول این حالت را چید، البته سالها طول کشید؛ ولی بالأخره آنها موفّق شدند و نتیجه آن، همین عقب‌افتادگیهایی است که شما در کشورمان مشاهده می‌کنید. با این همه منابع انسانی، با این همه منابع مادّی، با این موقعیت جغرافیاییِ ممتازی که ما داریم، با آن سابقه درخشان علمی و فرهنگی و میراث عظیم گنجینه علمی که ما داریم، وضع ما امروز از آنچه که باید در میدان علم و صنعت و پیشرفتهای گوناگون علمی باشد، بسی عقبتر است. درباره مسائل تاریخی و جغرافیایی و ادبیّات ما هم، دیگران بیش از نیروهای خودی تحقیق کردند، کار کردند، و آن استعداد درخشانی که در ایرانی هست، نتوانسته است هنوز این عقب‌ماندگیها را جبران کند. البته از مقطع انقلاب به این طرف، معجزه‌ای به وقوع پیوسته است و آن «خودباوری» است. آن احساس حقارت دیگر امروز نیست؛ لیکن بایستی کار کرد. سالهای اوّلِ انقلاب، بخصوص هشت سال جنگ تحمیلی، گرفتاریهای زیادی بود. امروز وظیفه شماست که تلاش کنید و هدف این تلاش هم عبارت است از عزّت بخشیدن به اسلام و استقلال بخشیدن به ایران اسلامی. کشورتان را از همه جهت مستقل کنید. البته مستقل بودن به معنای این نیست که درِ استفاده از خارج از مرزها را ببندیم. این که معقول نیست؛ هیچ کسی هم به این کار دعوت نمی‌کند. در طول تاریخ، افراد بشر از همه استفاده کرده‌اند؛ اما فرق است بین تبادل فکر و اندیشه و داراییها میان دو موجود همسان و هموزن و همقدر، و دریوزگی یک موجود از موجود دیگر از راه التماس و اعطای به او همراه با تحقیر. این، آن چیزی است که کم و بیش تا قبل از انقلاب بوده است. بایستی کشور را به آن پایه‌ای که لازم است، برسانید. این، مسؤولیتِ عظیمِ نسلِ جوانِ روشنفکرِ تحصیلکرده این کشور است و شما برادران و خواهرانی که در این دانشگاه تحصیل کرده‌اید، تصوّر من این است که در این زمینه بار سنگینتری بر دوش دارید و ان‌شاءاللَّه توفیقات بیشتری هم خواهید داشت. من البته امروز هدفم بیشتر این بود که در جمع شما باشم؛ قصد این نداشتم که لزوماً مطلبی را در این‌جا مطرح کنم و درباره آن بحث نمایم. فکر می‌کردم که می‌شود با شنیدن سؤالات شما و پاسخگویی به آنها، ساعتی را در جمع شما بود. برای من، همین امر، بسیار شیرین و لذّتبخش است؛ لیکن به‌نظرم رسید که بحثی را که طرح آن در وضع کنونی کشور مفید هم هست، در این‌جا مطرح کنم. یادداشتهایی کرده‌ام که به طور اجمال به شما عرض می‌کنم. دو نکته در باب مسأله «آزادی» مطرح است. امروز بحث «آزادی» در مطبوعات کشور و در بین افراد صاحب‌نظر، بحث رایجی است. این پدیده مبارکی

است. این که مباحث اصولی و اساسی انقلاب مورد تبادل نظر قرار گیرد و کسانی وادار شوند درباره آنها فکر کنند و بگویند، چیزی است که همیشه انتظار آن را داشته‌ایم و کم و بیش درباره مقولات مختلف هم بوده است. امروز هم این مسأله مطرح است؛ بنده هم کم و بیش آنچه را که نوشته می‌شود و گفته می‌شود، نگاه می‌کنم، مطالعه می‌کنم و بعضاً از آنچه که می‌نویسند و می‌گویند، استفاده می‌کنم. آراء هم متضارب است؛ یعنی همه در یک جهت نمی‌نویسند. نظرات متخالفی هست؛ در هر دو طرفِ تخالف هم حرفهای درست و حق مشاهده می‌شود. ادامه این بحثها هم خوب است. ای کاش صاحب‌نظران ما برای طرح بحثهای اصولی در مطبوعات برانگیخته شوند؛ مطبوعات را از حالت کم‌محتوا خارج کنند و به بحثهای تأمّل برانگیز و ارشادکننده برای مردم بکشانند. همیشه ما توصیه می‌کنیم که فرهنگ انقلاب را تعمیق کنید. عمق بخشیدن، لازمه‌اش همین بحثهاست. یکی از آن دو نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این است که در باب مفهوم آزادی، ما باید استقلال را - که شعار دیگر ماست - به کار گیریم؛ یعنی مستقل فکر کنیم؛ تقلیدی و تبعی فکر نکنیم. اگر در این مسأله که پایه بسیاری از مسائل و پیشرفتهای ماست، بنا شد از دیگران تقلید کنیم و چشمهایمان را فقط بر روی دریچه‌ای که تفکّرات غربی را به ما می‌دهد، باز کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم و نتیجه تلخی در اختیار خواهد بود. من ابتدائاً عرض کنم که مسأله «آزادی» یکی از مقولاتی است که در قرآن کریم و در کلمات ائمّه علیهم‌السّلام به‌طور مؤکّد و مکرّر روی آن تأکید شده است. البته تعبیری که در این‌جا از آزادی می‌کنیم، مرادمان آزادی مطلق نیست که هیچ طرفداری در دنیا ندارد. فکر نمی‌کنم کسی در دنیا باشد که به آزادی مطلق دعوت کند. مرادمان آزادی معنوی هم که در اسلام و بخصوص در سطوح راقی معارف اسلامی هست، نیست؛ آن محلّ بحث ما نیست. آزادی معنوی چیزی است که همه کسانی که معتقد به معنویاتند، آن را قبول دارند؛ محلّ رد و قبول نیست. منظور از «آزادی» که در این‌جا بحث می‌کنیم «آزادی اجتماعی» است؛ آزادی به مثابه یک حقّ انسانی برای اندیشیدن، گفتن، انتخاب کردن و از این قبیل. همین مقوله، در کتاب و سنّت مورد تجلیل قرار گرفته است. آیه شریفه ۱۵۷ سوره «اعراف» می‌فرماید: «الّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الامّیّ الّذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التّوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم». خداوند یکی از خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسانها بر می‌دارد و «اصر» یعنی تعهّدات تحمیلی بر انسانها را از آنها می‌گیرد. مفهوم خیلی عجیب و وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیردینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، می‌دانید که این «اصر» - این تعهّدات و پیمانهای تحمیلی بر انسانها - شامل بسیاری از عقاید باطل و خرافی و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دستهای استبداد یا تحریف یا تحمیق بر مردم تحمیل کرده بود، می‌شود. «اغلال» هم که غل و زنجیرهاست، معلوم است. آقای «جورج جرداق» نویسنده کتاب نامدار «صوت العداله» - که درباره امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است - بین دو جمله که یکی از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام صادر شده است و یکی هم از جناب عمر - خلیفه دوم - مقایسه‌ای می‌کند. یک وقت چند نفر از استانداران یا ولات زمان جناب عمر پیش ایشان آمده بودند، و چون گزارشی علیه آنها آمده بود، خلیفه را خشمگین کرده بود. خلیفه خطاب به آنها جمله ماندگاری را گفته است: «استعبدتم النّاس و قد خلقهم اللَّه احرارا؟»؛ مردم را به بردگی گرفته‌اید؛ در حالی که خدا مردم را آزاد آفریده است؟ جمله دیگری امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرموده است که در نهج‌البلاغه آمده است و آن این است: «لاتکن عبد غیرک وقد خلقک اللَّه حرّاً»(۱)؛ بنده غیرخودت مباش؛ خدا تو را آزاد آفریده‌است. «جورج جرداق» بین این دو جمله مقایسه می‌کند و می‌گوید جمله امیرالمؤمنین به مراتب برتر از جمله عمر است؛ زیرا عمر به کسانی این خطاب را می‌کرد که آزادی و حرّیت، در دست آنها هیچ تضمینی نداشت؛ چون خود آنها کسانی بودند که عمر می‌گفت: «استعبدتم النّاس»؛ مردم را به بردگی گرفته‌اید. مردم را به بردگی گرفته‌اید؛ حالا به آنها آزادی بدهید. این یک طور حرف زدن است؛ یک طور دیگر آن است که امیرالمؤمنین به خود آن مردم خطاب می‌کند و در حقیقت ضمانت اجرا را در خود کلام می‌آورد: «لاتکن عبد غیرک و قد خلقک اللَّه حرّاً»؛ بنده غیر خودت مباش، خدا تو را آزاد آفریده

است. در این هر دو کلام، دو خصوصیت برای «آزادی» هست که البته کلام امیرالمؤمنین این برجستگی و امتیاز را داراست که ضمانت اجرایی هم دارد. یکی از آن دو خصوصیت، همین است که حرّیت جزو فطرت انسانی است - «وقد خلقك اللّه حراً» - که من حالا ـ درمقایسه بین تفکّر اسلامی و تفکّر غربی، اشاره‌ای به آن می‌کنم. البته من امروز نمی‌خواهم این بحث را تفصیلاً مطرح کنم. اگر خدا توفیق داد، در جایی ان‌شاءاللّه راجع به بحث آزادی و مقوله آزادی، حرفهای زیادی هست که باید گفته شود و خواهم گفت. امروز همین دو نکته را می‌خواهم عرض کنم، که یکی از آن دو، همین مستقل اندیشیدن در باب آزادی است. پس ببینید؛ «آزادی اجتماعی» به همین معنایی که امروز در فرهنگ سیاسی دنیا ترجمه می‌شود، یک چنین ریشه قرآنی دارد. هیچ لزومی ندارد که ما به لیبرالیسم قرن هجدهم اروپا مراجعه کنیم و دنبال این باشیم که «کانت» و «جان استوارت میل» و دیگران چه گفته‌اند! ما خودمان حرف و منطق داریم. خواهم گفت که آن حرفها به دلایلی نمی‌تواند برای ما راهگشا باشد. مقوله «آزادی» را اسلامی بدانید. البته به نظر من، دو گروه هستند که بر ضدّ اسلامی کردن و بومی کردن و خودی کردن مقوله «آزادی» با هم همکاری می‌کنند: یک گروه کسانی هستند که در کلماتشان، مرتّب از گفته‌های فلاسفه دو، سه قرن اخیر غربی برای مسأله «آزادی» شاهد می‌آورند: فلان‌کس این‌طور گفته است، فلان کس آن‌طور گفته است. البته اینها نجیبها هستند که اسم این فلاسفه را می‌آورند؛ اما بعضی فیلسوف‌نماهای مطبوعاتی هم هستند که حرف «جان استوارت میل» و حرف فلان فیلسوف فرانسوی یا آلمانی یا امریکایی را می‌آورند، ولی اسمش را نمی‌آورند؛ به نام خودشان می‌گویند! اینها هم تقلّب می‌کنند، لیکن باز هم به این که این فکر به وجود آید که تفکّر آزادی و مفهوم آزادی اجتماعی، یک فکر غربی و یک هدیه از سوی غرب برای ماست، کمک می‌کنند! یک دسته دیگر هم که به اینها ندانسته کمک می‌کنند، کسانی هستند که تا مفهوم آزادی مطرح می‌شود، فوراً مرعوب می‌شوند، احساس وحشت می‌کنند و فریاد می‌کشند که آقا! دین از دست رفت! نه؛ دین بزرگترین پیام‌آور آزادی است. چرا دین از دست برود؟! آزادیِ درست و آزادیِ معقول، مهمترین هدیه دین به یک ملت و به یک جامعه است. به برکت آزادی است که اندیشه‌ها رشد پیدا می‌کند و استعدادها شکوفا می‌شود. استبداد، ضدّ استعداد است. هر جا استبداد باشد، شکوفایی استعداد نیست. اسلام، شکوفایی انسانها را می‌خواهد. منابع عظیم انسانی بایستی مثل منابع طبیعی استخراج شوند، تا بتوانند دنیا را آباد کنند. بدون آزادی مگر ممکن است؟ با امر و نهی مگر ممکن است؟ بنابراین، این فکر هم غلط است که کسانی این‌گونه فکر کنند. این دو دسته غربگرایان و احتیاطکنان - این‌طوری اسمشان را بگذاریم - در واقع بدون این‌که خودشان بدانند، با هم همدستی می‌کنند تا مفهوم «آزادی» را کاملاً ـ از حوزه‌ی اسلامی خارج کنند؛ در حالی که چنین چیزی نیست و مفهوم «آزادی» یک مفهوم اسلامی است. من در این‌جا نکته‌ای را عرض کنم: در اسلام، برای همین آزادی‌ای که ذکر شد - آزادی اجتماعی - امتیاز بیشتری قائل شده‌اند، تا در مکاتب غربی. البته تفاسیر لیبرالیسم خیلی متعدّد است. یعنی از وقتی که بعد از رنسانس، تفکّر لیبرالیسم در فرانسه و در اروپا و بعد در همه‌جای دنیا رشد پیدا کرد و بعد هم به انقلاب فرانسه منتهی شد و بعد هم به شکل تحریف شده‌ای در جنگهای استقلال امریکا به کار گرفته شد و آن منشور امریکایی به‌وجود آمد - که همه این بحثها فرصتهای بیشتری را برای گفتن می‌طلبد - تا کنون دهها تفسیر از لیبرالیسم ارائه شده است؛ بخصوص در این اواخر. این اواخر، نظریه‌پردازان و به اصطلاح ایدئولوگهای امریکایی یا پیشکرده امریکا، مرتّب در این زمینه قلم می‌زنند. این را هم به شما بگویم که خیلی از این متفکّرانی که حتّی امریکایی نیستند، به سفارش دستگاههای امریکایی، در همین زمینه بخصوصِ «لیبرالیزم» مطلب می‌نویسند! کتابهایشان ممکن است در اتریش یا آلمان یا فرانسه نوشته شده باشد؛ اما در نیویورک چاپ می‌شود! سفارش، سفارش امریکایی است؛ منشأ هم اهداف امریکایی است که خودِ این هم داستان مفصّلی است. لیکن سرجمع همه این حرفها، با وجود همه این تفاسیر گوناگونی که وجود دارد، دیدگاه اسلامی، یک دیدگاه راقی است. آنها برای این‌که برای «آزادی» فلسفه‌ای ارائه دهند، دچار مشکلند. فلسفه آزادی چیست؟ چرا باید بشر آزاد باشد؟ لازم است استدلال و ریشه فلسفی داشته باشد. حرفهای گوناگونی زده شده است: فایده، خیرجمعی، لذّت جمعی، لذّت

فردی و حدّاکثر حقّی از حقوق مدنی. همه اینها هم قابل خدشه است؛ خود آنها هم خدشه کرده‌اند. اگر به نوشتجاتی که در زمینه مقوله لیبرالیسم در همین سالهای اخیر منتشر شده، نگاه کنید، خواهید دید که چقدر حرفهای وقتگیر و بی‌ثمر و بی‌فایده و شبیه مباحثات دوران قرون وسطی را در مقوله آزادی گفته‌اند. این یکی حرفی زده است، آن یکی جواب داده است؛ دوباره جواب او را پاسخ داده است! واقعاً برای روشنفکران جهان سوم، بد سرگرمی‌ای نیست! یکی طرفدار این نظریه بشود، یکی طرفدار آن نظریه بشود؛ یکی استدلال این را قبول کند، یکی حاشیه‌ای به استدلال آن بزند؛ یکی نظریه را به نام خودش به دیگری بدهد. حداکثر این است که منشأ و فلسفه آزادی، یک حقّ انسانی است. اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام - همان طور که در آن حدیث ملاحظه کردید - آزادی را امر فطری انسان می‌داند. بله؛ یک حقّ است، اما حقّی برتر از سایر حقوق؛ مثل حقِ حیات، حقِ زندگی کردن. همچنان که حقِ زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حقِ مسکن و حقِ انتخاب و ... گذاشت - برتر از این حرفهاست، زمینه همه اینهاست - آزادی هم همین‌طور است. این، نظر اسلام است. البته استثناهایی وجود دارد. این حق را در مواردی می‌توان سلب کرد؛ مثل حقّ حیات. یک نفر کسی را می‌کُشد، قصاصش می‌کنند. یک نفر فساد می‌کند، قصاصش می‌کنند. در مقوله حقّ آزادی هم این‌گونه است؛ منتها اینها استثناء است. این، دیدگاه اسلام است. بنابراین، این فکر غلط است که تصوّر کنید تفکّر آزادی اجتماعی، تفکّری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هر وقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدهیم؛ نام فلان‌کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد؛ باید به منابع خودی و به منابع اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکّرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن نقطه‌های روشن استفاده می‌کند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود. من آنچه که امروز در این پیکار فکری و مطبوعاتی - که عرض کردم پدیده مبارکی هم هست - مشاهده می‌کنم، این است که خیلیها به این اصل توجّه نمی‌کنند. در این‌جا من دو، سه تفاوت عمده «آزادی» در منطق اسلام را با آزادی در منطق غرب بیان می‌کنم. البته عرض کردم لیبرالیسم، سرجمع همه نظریه‌ها و گرایشهای گوناگونی است که درا ین مکتب وجود دارد و ممکن است بعضی از این نظریه‌ها و گرایشها، در بعضی زمینه‌ها با بعضی دیگر مقداری اختلاف داشته باشد؛ اما مجموعش اینهاست. در مکتب غربی لیبرالیسم، آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خداست. لذا ریشه آزادی را هرگز خدادادگی نمی‌دانند. هیچکدام نمی‌گویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال یک منشأ و ریشه فلسفی برایش هستند که عرض کردم. ریشه‌هایی هم ذکر کرده‌اند و تفسیرهای گوناگونی در این زمینه دارند. در اسلام، «آزادی» ریشه الهی دارد. خودِ این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوتهای دیگر می‌شود. بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد. اما در غرب چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، بنابر تفکّر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. مثلاً ـ یکی از حرفهایی که زده می‌شود «خیر همگانی» یا «خیر اکثریّت» است. این ریشه «آزادی اجتماعی» است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریّت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی‌منطق است. البته هیجانهای موسمی و آنی، خیلیها را به میدانهای جنگ می‌کشاند؛ اما هر گاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکّراتی مبارزه‌ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکّرات، مبارزه‌ای انجام گرفته باشد - به مجرّد این‌که از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شک خواهند کرد: چرا من بروم کشته شوم؟ در تفکّر اسلامی، این‌گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. همچنان که اگر شما می‌بینید جان کسی را می‌خواهند سلب کنند، موظّفید بروید به او کمک کنید. یک وظیفه دینی است که اگر نکردید گناه کرده‌اید. در زمینه آزادی هم همین‌طور است؛ باید بروید، یک تکلیف است. بر این تفاوت اساسی، باز تفاوتهای دیگری مترتّب می‌شود. یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است، لذا «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون شما که به یک سلسله ارزشهای اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزشها تعرّض می‌کند، ملامت کنید؛ چون او

ممکن است به این ارزشها معتقد نباشد. بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدّی وجود ندارد. منطقاً «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آنها، حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است. «آزادی» در اسلام این‌گونه نیست. در اسلام، ارزشهای مسلّم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، «آزادی» با این ارزشها محدود می‌شود. این‌که این ارزشها را چگونه باید فهمید و به دست آورد، مقوله دیگری است. ممکن است کسانی راههای غلطی را در فهم این ارزشها بروند؛ ممکن است کسانی راههای درستی را بروند. آن خارج از این بحث است. به‌هرحال «آزادی» محدود به حقیقت و محدود به ارزشهاست. همین «آزادی اجتماعی» که این‌قدر در اسلام ارزش دارد، اگر در خدمت ضایع کردن فرآورده‌های ارزشمند معنوی یا مادّی یک ملت به کار گرفته شود، مضرّ است؛ درست مثل حیات خود یک انسان. «من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانّما قتل النّاس جمیعاً»(۲). در منطق قرآن، کشتن یک انسان، مثل کشتن همه انسانیّت است. این مفهوم خیلی عجیبی است. کسی که دست به قتل یک انسان دراز می‌کند، مثل این است که همه انسانیت را کشته است؛ چون تعرض به حریم انسانیت است. لیکن استثناء آن این است: «بغیر نفس او فساد فی الارض»؛ مگر این‌که آن کسی که مورد این تعرّض قرار می‌گیرد، خودش به جان کسی تعرّض نموده، یا فسادی ایجاد کرده باشد. ببینید؛ ارزشها و حقایق ثابت و مسلّم، این آزادی را محدود می‌کند؛ همچنان که حقِ حیات را محدود می‌کند. تفاوت دیگر این است که در غرب، حدّ آزادی را منافع مادّی تشکیل می‌دهد. ابتدا برای آزادیهای اجتماعی و فردی، محدودیتهایی را معیّن کردند؛ این یکی از آنهاست. آن وقتی که منافع مادّی به خطر بیفتد، آزادی را محدود می‌کنند. منافع مادّی، مثل عظمت این کشورها و سلطه علمی این کشورها. تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلّمترین حقوق انسانهاست. انسانها حق دارند یاد بگیرند؛ اما همین «آزادی» در دانشگاههای بزرگ دنیای غربی محدود می‌شود! دانش و فنآوری والا - به قول خودشان HIGH TEC - قابل انتقال نیست! انتقال فنآوری به کشورهای معیّنی ممنوع است! چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادّی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی مرز پیدا می‌کند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضاً به شاگرد کشور جهان سومی - شاگرد ایرانی، یا دانش‌پژوه چینی - فلان راز علمی را بیاموزد! آزادی انتقال اطّلاعات و اخبار هم این‌گونه است. امروز همه جنجال دنیا، برای آزادی اطّلاعات و اخبار است؛ بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصرعهای بلندش این است؛ اما در حمله امریکا به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش(۳) - برای مدّت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه اطلاعات سانسور شد. افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله امریکا به عراق منتقل و منتشر کند! همه می‌دانستند که حمله شده؛ خود امریکاییها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ‌کس مطّلع نبود؛ چون مدّعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی، حقّ آزادی را محدود کرد؛ یعنی یک مرز مادّی و یک دیوار مادّی. استحکام پایه‌های این حکومت هم، مرز دیگر است. چند سال قبل از این - حدود چهار، پنج سال پیش - در امریکا گروهی پیدا شدند، که خبرش را هم همه کسانی که اهل روزنامه‌اند، خوانده‌اند. البته بنده همان وقت تفاصیل بیشتری را از آن اطّلاع پیدا کردم؛ لیکن همه در روزنامه‌های ما هم نوشتند و گفتند. گروهی پیدا شدند که اینها با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت فعلی امریکا - زمان همین آقای کلینتون - اقدام کردند. علیه آنها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آنها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! عکسهایش را هم منتشر کردند و همه دنیا هم دیدند. در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه سیاسی، به این حد محدود می‌شود. بنابراین، آزادی در دنیای مادّی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادّی است. ارزشهای اخلاقی در آن‌جا، هیچ مانعی برای آزادی نیستند. مثلاً نهضت همجنس‌بازی در

امریکـا، یکی از نهضـتهای رایـج است! افتخار هم می‌کننـد؛ در خیابانها تظاهرات هم راه می‌اندازنـد؛ در مجلّه‌ها عکسـهایشان را هم چاپ می‌کنند؛ با افتخار هم ذکر می‌کنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ کس هم خجالت نمی‌کشد و انکـار نمی‌کنـد! بالاـتر از این، بعضـی از اشخاصـی که بـا این نهضت مخـالف می‌کننـد، مورد تهـاجم شدیـد بعضـی از مطبوعات و روزنامه‌ها واقع می‌شونـد که ایشان با نهضت همجنس‌بازی مخالف است! یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حـدّ و مرزی برای آزادی معیّن نمی‌کنـد. مثـال دیگر در کشورهـای اروپـایی است. مثلاًـ آزادی بیـان را، تبلیغـات به نفع فاشـیسم محـدود می‌کنـد، که امر مـادّی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عریانگری - که آن هم یک حرکتی است - محـدود نمی‌کنـد! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسـفه و با آن ریشه فلسـفی و با آن نگرش، مرزهای مادّی است؛ مرزهای اخلاقی نیست. اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسـلام، آزادی، علاـوه بر آن حـدود مـادّی، مرزهای معنوی هم دارد. البته وقتی کسـی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقـدامی بکنـد، آزادیش محـدود می‌شود - این منطقی است - امـا مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسـی عقیـده گمراهی دارد، عیبی نـدارد. وقتی می‌گوییم عیبی ندارد، یعنی پیش خدا و پیش انسانهای مؤمن عیب دارد؛ لیکن حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال او نـدارد. در جامعه مسـلمان، یهودی و مسیحی و بقیه ادیان گوناگون هسـتند؛ الان در کشور ما هم هسـتند؛ در زمان صدر اسـلام هم بودنـد؛ هیـچ مانعی هم نـدارد. اما اگر قرار باشـد آن کسـی که عقیـده فاسد دارد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتـد و بخواهـد آنها را هم گمراه کند، این برای آدم یک مرز است. این‌جا آزادی محدود می‌شود. از نظر اسـلام این‌گونه است. یا مثلاً بخواهند اشاعه فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسـی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند؛ یا همین فیلسوف‌نماهایی که در گوشه و کنـار هسـتند، بخواهنـد دربـاره این‌که تحصـیلات عـالیه برای جوانان خوب نیست، مقاله بنویسـند؛ بنا کننـد عیوبش را ذکر کردن؛ البته به احتمال قوی، در صدی نود اثر نخواهد کرد؛ اما ممکن است در صدی ده جوانان تنبل اثر کند. نمی‌شود اجازه داد که کسـانی بنشـینند، بـا وسوسه و دروغ، انسانهـا را از تحصـیل علم بـاز بدارنـد. آزادیِ دروغگویی نیست. آزادیِ شـایعه‌پراکنی نیست. آزادیِ ارجـاف نیست. من گله‌ای که دارم این است که چرا در زمینه مسائـل آزادی، به مبـاحث اسـلامی و به مبانی اسـلامی مراجعه نمی‌شود؟ در قرآن سوره احزاب آیه ۶۰ می‌فرماید: «لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینهٔ لنغرینک بهم». مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان - که آنها دو دسـته‌اند - قرار دارند. منافقان یک دسـته‌اند، بیماردلان - الّذین فی قلوبهم مرض - دسته دیگری هستند؛ این «مرجفون» در کنار آنها گذاشته شده‌اند. مرجفون یعنی کسانی که مرتّب مردم را می‌ترسانند. یک جامعه تازه‌تأسـیس‌شده اسـلامی، با آن همه دشمن، آن همه بسیج قرآنی، آن همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشـند؛ اما یک عـده مثل خوره به جان مردم بیفتند و روحیه‌ها را تضـعیف کنند؛ اینها مرجفوننـد. قرآن می‌گوید: اگر «مرجفون» - یعنی کسانی که مرتّب مردم را می‌ترسانند، آدم را ناامید می‌کنند، مردم را از اقدام بـاز می‌دارنـد - دست برندارنـد، «لنغزینـک بهم»؛ تو را به جـان آنها خواهیم انـداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسـلامی، یـک تفـاوت دیگرش این است که مرزی از ارزشـهای معنـوی دارد. تفـاوت دیگر این است که آزادی در تفکّر لیبرالیسـم غربی، بـا «تکلیف» منافـات دارد. آزادی، یعنی آزادی از تکلیف نیز. در اسـلام، آزادی آن روی سـکّه «تکلیف» است. اصـلاً انسانها آزادنـد، چون مکلّفنـد. اگر مکلّف نبودنـد، آزادی لزومی نـداشت؛ مثل فرشـتگان بودنـد. به قول مولوی: در حـدیث آمـد که خلّاق مجید خلق عالم را سه گونه آفرید یک گُرُه را جمله عقل و علم و جود آن فرشـته استی نداند جز سـجود بشر خصوصیتش این است که مجموعه انگیزه‌ها و غرایز متضادّی است و مکلّف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بپیمایـد. به او آزادی داده شـده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با این ارزش، برای تکامل است؛ کمااین‌که خود حیات انسان برای تکامل است: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبـدون»(۴). خداوند جنّ و انس را آفریده، برای رسـیدن به مرتبه عبودیّت او که مرتبه بسـیار والایی است. آزادی هم مثل حقِ‌حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیّت. در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکّرات

دینی را، حتّی تفکّرات غیر دینی و کلّ ایدئولوژیها را که در آنها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی می‌کنند! الان در آثار اخیر همین لیبرال‌نویسهای امریکایی و شبه‌امریکایی و کسانی که پیامبرشان آنها هستند - امّتهای آنها در کشورهای دیگر، از جمله متأسفانه بعضیها در کشور خود ما دنبال همین هستند - دیده می‌شود که می‌گویند تفکّر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام به‌کلّی نقطه مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخابهای بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد. بنابراین، توصیه اول من به این کسانی که می‌نویسند و بحث می‌کنند، این است که در فهم مفهوم آزادی، مستقل باشیم، مستقل بیندیشیم و وابسته نباشیم. توصیه دوم این است که از آزادی سوء استفاده نشود. بعضیها مکرّر تأکید و تکرار می‌کنند: «آزادیهای تازه‌به‌دست‌آمده مطبوعاتی!» به نظر من، این یک حرف غیر واقعی است؛ حرفی است که منشأ آن هم رادیوهای بیگانه است. البته الان در روزنامه‌ها و مجلّات، مطالبی می‌نویسند و تعرّضهایی می‌کنند. بعضی از این افراد، در گذشته این کارها را نمی‌کردند؛ بعضی دیگر هم می‌کردند. در سالهای گذشته، ما فراوان شاهد این بودیم که در مطبوعات، علیه رئیس جمهور وقت، علیه مسؤولان گوناگون، علیه حتّی بعضی از مباحث اصیل انقلاب، حرفهایی زده می‌شد؛ کسی هم متعرّض اینها نمی‌گردید. من نمونه‌هایی الان در ذهنم هست که اگر جلسه به طول نینجامیده بود، می‌گفتم. بنده یک وقت، شش، هفت سال قبل از این، بحث «تهاجم فرهنگی» را مطرح کردم که بحث‌برانگیز شد و بعضیها درباره‌اش حرف زدند؛ شاید بعضی از شما یادتان باشد. همان وقت در تلویزیون جمهوری اسلامی میز گردی دراین‌باره تشکیل دادند که سه، چهار نفر آن‌جا بودند. یک نفر با آن نظری که بنده ابراز کرده بودم، موافق بود و حمایت می‌کرد؛ چند نفر دیگر هم به‌کلّی آن را رد می‌کردند که «نه آقا! اینها خیالات است، اینها باطل است!» بنابراین می‌بینید که کسی متعرّض کسی نمی‌شود. بله؛ عدّه‌ای بودند که پرونده‌هایشان ناپاک بود، دستهایشان آلوده بود و می‌ترسیدند وارد میدان شوند و چیزی بگویند. اگر آنها هم چیزی می‌گفتند، کسی کارشان نداشت. همان حرفی که امروز می‌زنند، اگر آن روز هم می‌گفتند، کسی کارشان نداشت؛ اما خودشان می‌ترسیدند؛ چون پرونده‌های بدی داشتند. کینه آنها با انقلاب، با امام و با تفکّر اسلامی امامی، از قدیم معلوم شده بود. اینها خودشان جرأت نمی‌کردند وارد میدان شوند. بعد از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، بر اساس تحلیل غلطی که از انتخابات کردند، جرأت پیدا کردند! تحلیل غلط آنها این بود که خیال کردند مردم سی میلیون رأی علیه نظام دادند! اینها خوشحال شدند؛ در حالی که مردم سی میلیون رأی برای تثبیت نظام داده بودند. یکی از افتخارات نظام اسلامی این است که بعد از گذشت هجده سال از پیروزی انقلاب، در یک انتخابات، سی میلیون از جمعیتِ سی‌ودو میلیونیِ حقّ رأی‌دار - حدود نود درصد - وارد میدان انتخابات می‌شوند. اینها نقطه قوّت نظام را نقطه ضعف تلقّی کرده بودند! البته ابتدا رادیوهای بیگانه، همان روزهای اولِ انتخابات، مرتّب داد و فریاد می‌کردند برای این‌که به کسانی که آماده و مستعد به این انحراف و اشتباه هستند، خطّ و جهت بدهند که بله؛ سی میلیون نفر اظهار نارضایی از نظام کردند! خواستند نقطه قوّت نظام را نقطه ضعف نظام وانمود و قلمداد کنند. این بیچاره‌ها هم یا باور کردند، یا خودشان را فریب دادند؛ خیال کردند که حالا در کشوری که نظام سی میلیون نفر مخالف دارد، پس ما هم بیاییم حرف بزنیم! حالا جرأت پیدا کرده‌اند، حرف می‌زنند؛ در حالی که فرقی نکرده، آن وقت هم اگر تخلّفی می‌کردند، حدود و مرزهای منطقی را می‌زدند و تحت تعقیب قانونی بودند، امروز هم همان‌طور است؛ هیچ فرقی نکرده است. امروز هم اگر کسانی اضلال کنند، افساد کنند، ارجاف کنند، باز همان گونه است؛ فرقی نکرده است. بنابراین، این حرف را نباید مرتّب تکرار کرد که «آزادیِ تازه‌به‌دست‌آمده!» می‌بینم که بعضی از مسؤولان خطاب به مطبوعات مکرّر می‌گویند که از آزادیها زیاد استفاده نکنید، تا مبادا اصل آزادی به خطر بیفتد! این چه حرفی است؟! از آزادی هرچه بیشتر استفاده کنند، بهتر است؛ منتها خارج از مرز نباشد. هرچه افراد بیشتر از حقِّ خدا داده استفاده کنند، نظام اسلامی به هدفهای خودش بیشتر رسیده است. ما همیشه گله‌مان از نویسنده‌ها این بوده که چرا نمی‌نویسند، چرا تحقیق نمی‌کنند، چرا تحلیل نمی‌کنند. مرزهای

صحیح را بایـد رعایت کرد. البته این مرزها هم مرزهایی نیست که یک حکومت یا یک نظام بخواهد به خاطر منافع خودش آنها را تعیین کند. حالا اگر هم به فرض حکومتهایی در دنیا هستند - که لابد هم هستند - و تعیین می کنند، نظام جمهوری اسلامی این‌طور نیست؛ نظام جمهوری اسـلامی مبنایش بر عـدالت است. یعنی اگر مقام رهبری از عـدالت بیفتد، به طور خودکار و بدون این‌که هیچ عامـل دیگری لازم باشـد، از رهبری می‌افتـد. در چنین نظامی معنا نـدارد که بخواهنـد برای منافع صـنفی یا گروهی یا دیـدگاههای خاص حکومتی، مرزی معین کننـد؛ نه. مرز، همان مرزهای اسـلامی است؛ همان چیزهایی است که در قرآن و در حـدیث و در فهم صحیـح از دین، به عنـوان مرز شـناخته شـده؛ اینهـا معتبر است و بایـد هم رعـایت شـود. اگر هم رعـایت نشود، مسؤولاـن موظّفنـد؛ مسؤولان قضایی، مسؤولان دولتی، وزارت ارشاد، دیگران همه موظّفنـد. اگر به وظیفه عمل نکننـد، گناه و تخلّف کرده‌انـد. موظّفند که این مرزهـا را رعایت کننـد. در داخل آن مرزها - که البته آن مرزها اسـتثناءهاست - همان اصل زیبای درخشان آزادی است که باید مورد اسـتفاده قرار گیرد. من این اظهارات غیرمسؤولانه را نمی‌پسـندم که تکرار گردد و گفته شود. آنچه که من امروز به عنوان جمعبنـدی عرض می کنم، این است که مقـوله «آزادی» مقوله‌ای اسـلامی است. دربـاره‌آن، اسـلامی بیندیشـیم و همه به نتایـج آن به عنوان یک حرکت اسـلامی و یک تکلیف شـرعی، معتقد باشـیم. آنچه را که بحمداللَّه در صحنه جامعه وجود دارد، قدر بدانیم و از این امکان حدّاکثرِ اسـتفاده را بکنیم. صاحبان فکر و صاحبان اندیشه باید تلاش کنند. البته بعضی از بحثها هست که در چارچوبهای تخصّصـی مطرح است و باید در مدارس و دانشگاهها و مطبوعاتِ خاص و در مجموعه‌های خاص مطرح شود؛ بعضیها هم هست که نه، مورد استفاده همگان است؛ باید مطرح شود و همه استفاده کنند و بهره ببرند. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه خدای متعال توفیقی دهد، تا بتوانیم آنچه را که موجب شـکوفایی این نظـام و ان‌شاءاللَّه توفیقات هرچه بیشتر این ملت بزرگ و خوب و عزیز است، در کشورمان شاهـد باشـیم. شـما عزیزان دانشـگاهی، بخصوص جوانانتان - که آینـده و امیدها متعلّق به شـماست - در این شـکوفایی و توفیقات، نقش فراوانی خواهید داشت. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

------------------------------- ۱) نهج‌البلاغه، نامه ۳۱ ۲) مائدة: ۳۲ ۳) منظور «جورج بوش» پدر است که به بهانه اشغال کویت توسط عراق، دستور حمله به آن کشور را صادر کرد. ۴) ذاریات: ۵۶

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را سپاسگزارم که توفیق داد یـک بـار دیگر این جمع نورانی را، به رسم سالهـای پیش، در این‌جا زیارت کنیم. جمع شـما، بحمـداللَّه و المنّهْ، نمونه‌ای است از بروز و ظهور نورانیّت ایمانی و دینی در بین جوانان کشور؛ آن هم ایمان فعّال و همراه با عمل صالح. از یک طرف شما - تا آن‌جـا که من می‌بینم و می‌شـناسم - یـادآور درخشـانترین خـاطرات ملت ما هستیـد؛ خاطرات دفاع جانانه، فـداکارانه و پارسایانه در مقابـل تهـاجمی که هـدفش نابودی عزّت این ملت و لطمه به عظمت اسـلام بود. شـما جزو بهترین عناصـری هستیـد که در آن روز، واقعاً با پاکدامنی و پارسایی و شـجاعت و فداکاری ایسـتادید و این ملت، این کشور، این تاریخ، و در حقیقتْ پرچمِ برافراشته اسلام را نجات دادیـد و حفظ کردیـد. هریک از شـما، تاریخی و نشانه‌ای از آن روزها هستیـد؛ که یاد آن روزها گرامی باد! امام بزرگوار مـا، به این تپش روح ایمانی در دلها و جانهای شـما دلخوش بود و آن را قـدر می‌دانست. از سوی دیگر، مجموعه شـما، مجموعه‌ای مؤمن، آگـاه، شـجاع، بصیر و در راه خـدا، در راه نجـات ایران و ایرانی و نجات همه مستضـعفان عالم از چنگالهای ظلم و اسـتکبار بوده‌ایـد و هستید و ان‌شاءاللَّه خواهید بود. این خصوصـیاتی که عرض کردیم، همه‌اش باید برای شـما موجب شـکر باشد، نه موجب غرور. خدا به شما چنین توفیقی داد و این راه را به شما نشان داد. خداوند متعال، با لطفش، شما را در این راه کمک کرد و عنایت و فیض او دسـتتان را گرفت. پس، شـاکر باشـید. آن نعمتهـا، امتیاز بزرگی است و اگر شـکر کنیـد، این شـکر هم امتیاز مضاعفی برای

شماست. به مجرّد این‌که خود را در صف شاکران قرار دادید، وظیفه‌ای برای شما به وجود می‌آید که وظیفه هر انسان آگاه و فرزانه است و آن، ایستادگی در این راه و ادامه دادن این جهت و حرکت است. لذاست که در دعایی که همین حالا- جناب آقای «موحّدی(۱)» بر زبان آوردند - که از ادعیه شریفه ماه رجب است - عرض می‌کنیم: «اللّهم انّی اسئلک صبر الشّاکرین لک.» «شکر»، به معنای اقرار به نعمت است؛ اقرار به آن موقعیتی است که خدای متعال، آن را شایسته توجّه لطف خود دانسته است. پس، باید در این راه ایستاد. و این همان صبر است که باید آن را ادامه داد. اوّلاً شکر کنید. ثانیاً، به دنبال شکر، در همین راه مستقیم و خطِ قویم حرکت کنید و حرکت را ادامه دهید. عزیزان من! این است مایه روسفیدی و آن بهره وافی و عظیم از رحمت الهی. این است که دنیا و آخرتِ این ملت و بیش از همه، آخرتِ خودِ شما را آباد خواهد کرد. قرار گرفتن در زمره کسانی که بار سنگین سعادت یک ملت را بر دوش دارند، قدر بدانید. کسی که زیر بار است، دچار زحمت است؛ اما اگر این بارْ عزیز باشد، همین زحمتْ مغتنم است و باید آن را با دل و جانْ خواست و گرفت. یک نکته هم درباره این سرود زیبایی که برادران اجرا کردند، عرض کنم: من خواهش می‌کنم که الفاظ این اشعار و سرودها را از کلمات مبالغه‌آمیز خالی کنید. هم شأن شما این است که در این راهها پیشقدم باشید و هم حقیقت قضیه این است. بنده افتخارم به این است که بتوانم خدمتگزار شما و مردم باشم. «سَروَر» فقط خدای متعال است و به امر او و در پیروی و عبودیّت او بندگان صالحِ برجسته و معصومین علیهم‌السّلام‌اند. ما بندگانی ناقص، نارسا، و ضعیف هستیم. بزرگترین هنر ما این است که بتوانیم در لابه‌لای همه ضعفهایی که داریم، کاری انجام دهیم که ان‌شاءاللَّه طبق وظیفه باشد. این کلمات مبالغه‌آمیز را حذف کنید. بنده، وقتی این کلمات را می‌شنوم، حقیقتاً متأذّی می‌شوم. یکی از مسائل امروز ما، مسأله گرفتاری مردم افغانستان است که حقیقتاً یکی از ابتلائات بزرگ برای یک ملت است. بعد از آن سوابق درخشان در مبارزه با اشغالگران روسی و رسیدن به پیروزی، قابل مطالعه است که چرا رحمت الهی رو برگرداند و چه شد که آنها دچار این مخمصه عجیب شدند؟ ملت مظلوم، ملت فقیر، ملت عقب نگهداشته شده، ملت با استعداد - که من سالهای متمادی از نزدیک با عناصر و برادران افغانی آشنا بودم - مردم بسیار با استعداد و صالح برای کارهای بزرگ، ولی دچار چنین ضعف و گرفتاری در طول تاریخ یک قرن یا کمتر از یک قرن گذشته و حالا هم به این شکل! حالا هم گرفتاری عظیم اخیر و فتنه این گروه سفّاک(۲)، واقعاً مشکل بزرگی برای این ملت است. این، برای هر انسان مسلمانی (ولو همسایه نباشد؛ ولو فرهنگ و دینِ واحد نداشته باشد) و برای هر انسان با انصاف و آزاده‌ای، رنج‌آور است. خوب؛ این‌که ما مشترکات زیادی با آنها داریم، از نظر استکبار یکی از جرائم بزرگ است! حالا- متأسّفانه من می‌بینم که در برخی از مطبوعات ما، همان خطّی حرکت و تعقیب می‌شود که تبلیغات رسانه‌ای غربی و بخصوص امریکایی دنبال آن هستند. این، خیلی مایه تأسّف و تعجّب است! شک می‌کنند که اینها وابسته به تشکیلات بیگانه یا استکبار یا امریکا هستند! در حالی که قضیه برای اهل نظر و آشنا با مسائل منطقه و افغانستان، قضیه واضح و روشنی است. مسأله این است که حکومتی برسرکار بیاید که با بعضی از همسایگان افغانستانْ همجهت باشد و تحت فرمان آنها باشد، تا آنها بتوانند از این طریق، خطّ عبور و مرور نفت و گاز و تجارت با آسیای میانه را - که فکر می‌کنند منفعتی در آن‌جا هست - مرتبط و متّصل کنند. آن سیاست خارجی و آن گروه وابسته استکباری، همان کسانی هستند که باید در این منطقه سرمایه‌گذاری کنند و سودشان در این است. لذا آمدند این گروه را پیدا کردند و یک مشت آدم جاهل، غافل و بی‌اطّلاع از اوضاع عالم و دستخوش تعصّبات گوناگون قومی و طایفه‌ای و مذهبی و غیره را به جان مردم افغانستان انداختند و کار را به این‌جا رساندند که امروز مشاهده می‌کنید. آنها هم هنوز به مقاصد خود نرسیده‌اند و دنبال می‌کنند تا این‌که بتوانند خودشان را به آن مقاصد برسانند. اگر دست بیگانه نبود، مشکلات این ملت، باز به این حد نمی‌رسید. اگر توطئه کمپانیهای نفت و گاز - که می‌خواهند از این‌جا لوله بگذارنند و سرمایه گذاری کنند و می‌خواهند کار، زیرِ امر و فرمان خودشان باشد و ارتباطی با ایران نداشته باشد که مبادا مورد خطر قرار گیرد - نبود، این حادثه پیش نمی‌آمد و این‌گونه شکلِ خونینی پیدا نمی‌کرد. البته اختلافاتی بود - درگیریهای قومی بود - لکن با این شدّت و با به‌کار

گرفتن تعصّبات مذهبی و قومی و طایفی همراه نبود. متأسفانه الان این‌طور شده است. می‌بینید که همه مشکلات این دنیای کنونی، بخصوص در بخشهایی که مردمی فقیر و دولتهایی ضعیف زندگی می‌کنند، به سرانگشت خیانتکار آنها برمی‌گردد و این، مسأله خیلی مهمّی است. مسأله افغانستان یک جنبه انسانی برای ما دارد و آن، دلسوزی است. یک جنبه اسلامی دارد و آن، احساس تکلیف است. یک جنبه سیاسی و ملی هم دارد و آن، جلوگیری از ایجاد خطر برای کشور و ملت است. همه جنبه‌ها، در وضع کنونی ما جمع است. باید همه مسؤولین و دست‌اندرکاران کشور، از جمله نیروهای مسلّح، آماده باشند تا هرچه را که مسؤولان کشور و مسؤولان سیاسی و امنیتی صلاح دیدند و هر راهی درست و به نفعِ کشور دانستند، در وقت خود، با قدم قاطع و اقدام سریع، انجام گیرد و طی شود. این، توصیه حتمی ما به سپاه و ارتش، دستگاههای امنیتی، مسؤولین گوناگون و مسؤولین خبری و تبلیغاتی است. همه باید آمادگی لازم را برای حفظ منافع کشور و انجام وظایف اسلامی از یک سو، و برای همدردیهای انسانی از سوی دیگر داشته باشند تا ان‌شاءاللَّه بتوان به وظیفه عمل کرد. امیدواریم که خداوند متعال، مردم افغانستان و مردم این منطقه را از حوادث دهشتناک و بزرگ حفظ کند و آن مردم بیچاره را از گرفتاری امروز نجات دهد. یک نکته هم راجع به مسائل کشور عرض کنم: ما بحمداللَّه از اوّلِ انقلاب تاکنون توانسته‌ایم از امتحانات بسیار سختی، سربلند و سرافراز بیرون آییم. «ما» یعنی ملت ایران؛ نه مسؤولین تنها، یا یک مجموعه بخصوص. ملت ایران بحمداللَّه توانسته است از همه این عقباتِ کؤدی که در سر راهش وجود داشته است، خود را نجات دهد. این عقبات هم، انواع و اقسامی داشت و این گرفتاریها یکسان نبود. گرفتاری نظامی بود که همه شاهد بودید و دیدید. البته این را هم عرض کنم: امروز بعضی هستند که در دنباله کارهای فرهنگی خطرناک، می‌خواهند یاد آن روزها را هم از خاطر ملت ایران ببرند. از تکرار اسم جنگ و اسم مناطق جنگی و «خرمشهر» و «شلمچه» و «دو کوهه» و از این قبیل چیزها عصبانی می‌شوند. از نام آنچه که مردم و ذهنها را به یاد آن روزها بیاورد، خشمگین می‌شوند و بدشان می‌آید و تلاش می‌کنند که اینها از یاد مردم برود. اینها کسانی هستند که در آن دوران، خجلت زده و شرمزده بودند؛ چون حضوری در صحنه نداشتند. چون در آن دوران، آنچه اتّفاق می‌افتاده است مایه خجلت آنها و علیه کسانی بوده که دلِ اینها با آنان بوده است. لذاست که از تکرار آنها ناراحت می‌شوند و می‌خواهند این را از خاطر ملت ایران حذف کنند. به همین سبب، درست عکس این خواست باید انجام گیرد؛ یعنی خاطره درخشان روزهای بزرگ دفاع مقدّس، باید با قوّت و قدرت بیشتر و روشن و همان که بوده است باقی بماند. البته این‌که عرض می‌کنیم «همان که بوده است» یعنی مبالغه‌ای در آن انجام نگیرد؛ چون احتیاج به مبالغه هم نیست. حتی من گمان نمی‌کنم قلمها و نوشتارها و کارهای هنری، به همان اندازه، بتوانند آنچه را که بوده است نشان دهند. تا به حال که نتوانسته‌ایم آن صحنه‌ها را آنچنان که بوده در عالم فرهنگ و ادبیّات و هنر نشان دهیم. باید تلاش کنید که اینها برجسته بماند و در ذهنها ماندگار شود. علی‌ایّ‌حال، آن، یک نوع عقبه نظامی بود. عقبات سیاسی هم داشتیم: سالهای اوّلِ دهه شصت و پیش از آن، کارهای سیاسیِ عجیبی علیه انقلاب می‌شد که بعضی مستقیماً بود و بعضی غیرمستقیم. عقبات فرهنگی داشتیم؛ بخصوص در آن دو سال اوّل انقلاب. کسانی که هیچ وقت دلشان با دین و اهل دین صاف نبود، از این‌که می‌دیدند یک نظام دینی بر سرِ کار آمده است، به شدّت عصبانی بودند. آنچه می‌توانستند می‌کردند تا بتوانند ایمان دینی را از دلها زایل کنند. البته در جوش و خروشِ آن روز انقلاب و مردم، کاری از پیش نمی‌بردند و بالاخره هم یکی یکی از کشور خارج شدند. بعضی هم که ماندند، منزوی شدند. همه اینها را این ملت از سر گذرانده است. من در حدود شش سال قبل از این، احساس کردم که یک حرکت خزنده فرهنگی در کشور در حال شروع شدن است. برای چه؟ برای هدف قرار دادن نقطه اصلی. نقطه اصلی چیست؟ نقطه اصلی، ایمان مردم است. منشأ همه خیرات و برکات، ایمان است. ایمان، به آن حقیقت روشن و مسلّم و درخشان و تابناکی که توانست ملت ایران را از ظلم و جور و استبداد نجات دهد. همان ایمان بود که توانست در جنگ، خود را نشان دهد. همان ایمان بود که توانست در همه میدانها، بهترین جوانان این کشور را برای کارهای بزرگ بسیج کند. الان اگر شما نگاه کنید، در زمینه‌های گوناگون - زمینه سازندگی،

نوآوری و اختراعات گوناگون - هرچه که می‌بینید، غالباً و اکثراً به‌وسیله همین جوانان مؤمن به وجود آمده است. در همه زمینه‌های گوناگون، ایمان بود که توانست کوههای گران را بشکافد و راههای سخت را هموار سازد و ملت ایران را به آن سمت راهنمایی کند. اینها، همین ایمان را هدف گرفتند. خوب؛ ایمان را چگونه می‌شود هدف گرفت؟ همین که حالا همه می‌گویند، از قدیم هم می‌گفتیم و حالا هم بعضی تکرار می‌کنند: ایمان و عقیده، چیزی نیست که با زور بشود آن را عوض کرد. ایمانِ مردم را که با زور نمی‌توانستند عوض کنند! پس با چه وسیله‌ای می‌توانستند مقاصد خود را انجام دهند؟ با وسایل فرهنگی. این را شروع کردند و من هشدار دادم. بارها این را عرض کردم. البته دلسوزان دنبال کردند؛ اما این حرکت ادامه دارد. امروز کسانی، با مستمسک قرار دادن چیزهایی که خودشان هم آنها را قبول ندارند، به جنگِ ایمان مردم آمده‌اند و می‌آیند و عدّه‌ای هم به صورت فریب خورده و غافل به اینها نگاه می‌کنند. بعضی هم متأسّفانه آنها را کمک می‌کنند. در دایره معتقدین به انقلاب، همه اختلافات قابل حلّ است. کسانی که انقلاب را قبول دارند، امام را قبول دارند، اسلام را قبول دارند، حرکت در راه خدا را قبول دارند، اخلاص را قبول دارند، فداکاری را قبول دارند، ایثار را قبول دارند، هرگونه اختلاف سلیقه، اختلاف سیاسی و اختلاف بینشی در هر نوع از مسائل کشور داشته باشند، قابل حلّ است و مشکلی نیست. مشکل آن‌جا بروز می‌کند که کسانی که اسلام را قبول ندارند، امام را مطلقاً قبول ندارند، این نظام را قبول ندارند، از اوّل تا توانستند با این نظام جنگیدند و وقتی رفتند در خانه‌هایشان نشستند که دیدند دیگر سلاحهایشان کُند شده است، اینها بیایند پشت سرِ کسی یا پشت سرِ جمعی پنهان شوند، و شروع کنند به ایمان مردم دست‌اندازی کردن و آن را هدف قرار دادن. این، قابل قبول نیست. من می‌بینم که بعضی از مطبوعات کشور، متأسّفانه دستخوش چنین بحرانی هستند. باید خودشان را نجات دهند. هم دستگاههای فرهنگی کشور موظّفند، هم دستگاههای امنیتی و هم دستگاههای قضایی. ما به آزادی بیان و آزادی فعّالیتهای اجتماعی معتقدیم. اصلاً این مفاهیم و این حقایق را انقلاب و پیشروان انقلاب به این کشور آوردند. قبلاً این چیزها در این کشور نبود. از آزادی بیان و آزادی فعّالیتهای اجتماعی، نه خبری بود و نه حتّی اسمی بود. اینها را انقلاب برای این کشور آورد. امام اینها را به این کشور هدیه کرد و خون شهدا این ارزشها را به این کشور بخشید. کسانی که پاسدارِ خون شهدا هستند و کسانی که پیرو امامند، علَمداران این مفاهیمند. در این‌که شکّی نیست! اما این آزادی، محدود است و آزادی مطلق نیست. حدّش کجاست؟ حدّش عبارت است از حدودی که اسلام تعیین کرده است. اگر بنا شود که کسانی مردم را به بی‌ایمانی و به شهوات سوق دهند، در این کار، آزاد نیستند. این آزادی، آزادیِ خیانت است. اگر قرار شد کسانی بنشینند و توطئه کنند و این توطئه را به شکلی در نوشته‌ای منعکس کنند، این آزادی توطئه است و مردود است. بنده منتظر می‌مانم ببینم که دستگاههای مسؤول چه می‌کنند، والّا، جلوگیری از این حرکات موذیانه، کارِ دشواری نیست. فکر این را هم که «دنیا چه می‌گوید» و «روزنامه‌ها و سازمانهای دنیا چه می‌گویند»، هیچ وقت ما نکرده‌ایم و نباید بکنیم. این سازمانهای جهانی و این مطبوعات دنیا، همان کسانی هستند که شما دیدید امام بزرگوار ما را که در جمال معنوی، یک شخصیت واقعاً استثنایی بود - پرچمدار یک انقلاب بزرگ، رهبرِ محبوبِ یک ملت، دارای خصوصیات ویژه‌ای که هرکس یکی از آن خصوصیات را داشته باشد، دستگاههای فرهنگی دنیا برای او احترام قائلند: فیلسوف، عارف، فقیه و حقوقدان، شاعر و هنرشناس - چگونه تلّقی می‌کردند و چگونه معرفی می‌نمودند و الان چگونه معرفی می‌کنند! (حالا چون چند سال گذشته است، دیگر به امام کمتر می‌پردازند.) همان مطبوعات و سازمانها، فتنه گرانی از قبیل این سفّاکین - طالبان - را با شگردهای مطبوعاتی و تبلیغاتی، با نوع عکسی که می‌اندازند، با نوع کاریکاتوری که می‌کشند و با نوع خبری که تنظیم می‌نمایند، ترویج می‌کنند. اینها، چنین آدمهایی‌اند! مگر می‌شود به فکر حرفهای اینها بود؟! مگر برای مصالح کشور و مصالح یک ملت، باید منتظر این حرفها ماند؟! بنده منتظرِ اجازه سازمانهای بین المللی برای نحوه اداره این کشور نمی‌مانم و منتظرم دستگاههای مسؤول - وزارت ارشاد، دستگاه قضایی و دستگاه امنیتی - کار خودشان را بکنند. ببینید این کسانی که در بعضی از این مطبوعاتْ ایمان مردم را هدف گرفته‌اند، از جان مردم چه می‌خواهند؟ به انقلاب

اهانت می کننـد: رئیس جمهور محترم در مرقد امام سـخنرانی بسـیار خوبی کردند که بعد من از ایشان به خاطر آن سـخنرانی تشـکّر کردم. در روزنـامه به عنـوان انتقـاد نوشـتند که فلانـی - اسم رئیس جمهور را آوردنـد - متأسّـِفانه در آن سـخنرانی بـاز همـان لحن انقلابی به خود گرفت. «لحن انقلابی» یک نقطه ضعف شد؟! این قدر اینها بی‌شرمند! خاطرات جنگ، یاد جنگ، یادگارهای جنگ و شـهادت، یادگارهـای نجـابت و عصـمت در این کشور، مردود واقع شونـد، و بپردازنـد به چیزهـایی که به خیـال خودشـان، ایمـان جوانان را هـدف قرار دهـد یا آنها را سـرگرم مسائل خاص جوانی کند! این، نمی‌شود و قابل قبول نیست. من یک بار در اوّلِ امسال این هشـدار را دادم؛ این هم بارِ دوم است. من با مسؤولین، اتمام حجّت می کنم! مسؤولین بایـد در این مورد اقـدام کنند! ببینند کدام روزنامه است که از حدودِ آزادی پا را فراتر می گذارد. آنچه که برای این ملت مفید است، آنچه که آزادی حقیقی است و آنچه که بیانِ رأی بدون توطئه است، آن را از توطئه، خیانت، اضلال و ناامید کردنِ مردم جدا کنند. این ملت، ملت انقلابی است. این کشور، کشور اسـلام، کشور امـام زمـان و کشور اهـل بیت است. این کشور، کشور قرآن است. ریشه‌هـای ایمان در این کشور، خیلی عمیق است. سالها حرکت استکباری و استعماری، با همه مظاهر بی‌ایمانی که آورد و وارد این کشور کرد، نتوانست این ملت را از دین و ایمـانش جـدا کنـد. کسـانی که نگاهشـان به دروازه‌هـای غرب و بخصـوص امریکـاست، چه فکر می کننـد؟! ببیننـد آنهـا چه اشـاره می کننـد؛ اینهـا همـان را بگوینـد! اجازه بدهنـد کسانی که تقریباً همه این بیست سال را در مقابلِ انقلاب، در مقابلِ امام و در مقابل مردم ایسـتادند، حالا بیایند، میداندار صـحنه شوند و بنا کنند گذشـته این بیست سال، گذشـته این انقلاب، گذشته این ملت و دوران امـام را با اهانت و دروغ و تهمت زیر سؤال ببرنـد!؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟! بنـده می‌دانم که در درون این ملت، امواج خروشانِ عشق به مبـادی ایمانی و اسـلامی موج می‌زنـد. بنـده می‌دانم که جوانان این کشور - اکثریت قاطع جوانان - با فطرت دینی و ایمانی تربیت می‌شونـد؛ دین را می‌خواهند و نجات را در این می‌یابند. می‌بینند که این ملت، با تمسّک به دین و حبل اللَّه، توانست به عزّت و اسـتقلال برسـد و آمـاده دفـاع از دین است. هر وقت هم که لازم باشـد، از دین دفـاع می کنـد؛ و فکر مصالـح و منافع خودشان را نمی کند. البته همه باید مراقب و مواظب باشند که کارهای خلافِ قاعده و خلافِ قانون، به عنوان دفاع از دین و ولایت از کسی سر نزنـد. مـا احتیـاج به این کارهـا نـداریم. ما قانون داریم. ما نظم داریم. انقلاب، امروز در شـکل نظام متجلّی است. تمامیت نظام، باید حفظ شود. احترام نظام و احترام مسؤولین، بایـد محفوظ بماند. بحمداللَّه، دولت، رئیس جمهور محترم، مجلس شورای اسـلامی، قوّه قضـاییّه، نیروهـای مسـلّح و دسـتگاههای گونـاگون به کارهـای خود اشـتغال دارنـد. بحمـداللَّه در همه جـا عناصـر مؤمن، پرجوش و خروش، علاقه‌منـد و با اخلاص، فراوان یافت می‌شونـد. یقیناً نظر پروردگار متوجّه و رحمت او شامل حال این ملت است و این ملت را رهـا نمی کنـد. همچنـان کـه ایـن ملت، در گذشـته بر توطئه‌هـا پیروز شـده است، ان‌شـاءاللَّه بـاز هم بر همه توطئه‌هـای گونـاگونِ فرهنگی، سیاسـی و اقتصادی پیروز خواهـد شد. امروز همه باید دست به دست هم بدهند و مسؤولین و دولت را کمک کنند تا آنها بتواننـد کارهای بزرگی را که بر عهـده دارنـد انجام دهنـد و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز این ملت را به آینده‌ای که مطلوب و مقصود است، بیشتر نزدیک کنند. امیدوارم که پروردگار عالم، توجّهات حضـرت ولیّ‌عصـر ارواحنافداه را نسبت به مجموعه ملت و کشور ایران و بخصوص شـما جوانـان صالـح و مؤمنْ بیشتر کنـد و دعای آن بزرگوار را شامل حال شـما فرمایـد و روح مقـدّس امام بزرگوار را از آنچه می گوییم، می کنیم و نیّت و قصد می کنیم و تصمیم می گیریم، راضی و خشنود و بهره‌مند فرماید. والسّلام و علیکم و رحمةاللَّه و برکـــاته. -- ۱) حجت‌الاسلام‌والمسلمین موحّدی کرمانی (نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران. ۲) مقصود گروه «طالبان» است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای نیروهای مسلّح و جهاد سازندگی

بیانات مقام معظم رهبری در دیـدار جمعی از خانواده‌های شـهدای نیروهای مسـلّح و جهاد سازندگی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عزیزان؛

خانواده‌های مکرّم شـهیدان، خیلی خوش آمدید. در واقع هم خود شما و هم شهدای شما، چراغان تابان تاریخ و نظام ما هستید؛ قدم روی چشم ما گذاشتید و لطف کردید. در این جلسه صـمیمی و سـرشار از محبّت و پر از عطر شـهادت، آنچه که شایسته است مورد صحبت قرار گیرد، خود شـهادت و شـهید است. بنـده هم در این زمینه چنـد جمله کوتـاه عرض می‌کنم: به پدیـده شـهادت، از چند طرف می‌تـوان نگـاه کرد. از هر طرف هـم که نگـاه کنیم، این پدیـده، بسـیار باشـکوه و پر از تلألؤ است. یـک بـار از طرف ارزش شهادت در پیشگاه پروردگار، به این پدیده می‌نگریم؛ زبان ما قاصر است که بتوانیم در این باب، ارزش والای شهادت را بیان کنیم. در روایتی است که وقتی هر خیر و هر ارزشی ملاحظه می‌شود، ارزش والاتری از آن هست، تا به ارزش «شهادت» می‌رسد؛ بالاتر از ارزش «شـهادت» چیزی نیست.(۱) اگر قرار باشـد بـا مبانی دینی و فلسـفه دین، راجع به این قضـیه صـحبت کنیم، خواهیم دیـد دقیقاً همین‌طور است؛ هیـچ چیزی بالاـتر از این نیست که انسانی به دست خود، بـا اراده و اختیـار خود، جـان و هستی خود را فـدای یک آرمان بزرگ و والای الهی کنـد. معنای شـهادت، این است. لذا شـهادت در پیشـگاه پروردگار، تعبیر ویژه‌ای دارد. در قرآن، کشـته شـدن در راه خـدا یـک مرگ نیست: «افـأن مـات او قتـل(۲)». کشـته شـدن در راه خـدا را بـا مرگهـای معمولی، یکسـان به حسـاب نمی‌آورد. در معیار الهی و با دیدگاه دینی و قرآنی، یک مفهوم دیگر و یک معنای فاخری است. از این‌رو کسـی که این عطّیه الهی شامل حال او می‌گردد و در راه خدا شـهید می‌شود، این خود سپاسـگزاری خداست. خدای متعال، بزرگترین لطف را در حقّ شـهید کرده است. ملاحظه کنیـد! هیـچ کس در دنیا باقی ماندنی نیست؛ همه رفتنی‌اند. انسانها به انواع و اقسام مرگها می‌میرند؛ جوان و پیر هم نـدارد - انسانها در جوانی هم می‌میرنـد، در پیری هم می‌میرنـد، در کودکی هم می‌میرند؛ مردن برای همه است - خدای متعال، این مرگی را که سرنوشت حتمی همه است و انسان، ناچار باید از این دروازه عبور کند، در مورد شهید به گونه‌ای قرار داده که این قـدر ارزش پیـدا کرده است! در حالی که مرگهای معمولی، این ارزش را ندارد. لطفی از این بالاتر؟! فضـلی بر شـهید از این بیشتر؟! همه مـا می‌میریم؛ چقـدر ارزش دارد که خـدای متعـال این مرگ را، این رفتن را، این سـرنوشت حتمی را در مسـیری قرار دهـد که این‌قدر دارای فضـیلت باشد! لذا شـهید در عالم ملکوت و برزخ، شکرگزار پروردگار است؛ متشکر است از این‌که چنین لطفی به او شـده است. لحظه شـهادت، جزو شـیرینترین لحظات هر شـهیدی است. ببینیـد چه‌قـدر باارزش و والاست! از یک بُعـد دیگر که نگاه می‌کنیم، بـاز می‌بینیم که شـهادت یـک پدیـده فوق‌العاده است؛ چون همه خیرات و کارهای نیکی که انسان می‌کنـد - هر انسانی - کـار خود اوست؛ ولی شـهادت محصولی از تلاـش دسـتجمعی یک مجموعه انسان است که یک نفر شـهید می‌شود. این جوانی که جبهه رفت و شـهید شـد، فقط خودش نبود که مجاهدت کرد؛ شـما هم که پدر او هستید، مجاهدت کردید که او رفت. شـما هم که مـادر او هستیـد، مجاهـدت کردیـد که او رفت. رفتن یـک جوان به سـمت محـلّ خطر - جـایی که جان او در خطر است - این فقط مجاهدت او نیست؛ پدر او هم با رفتن او مجاهدت می‌کند، مادر او هم با رفتن او مجاهدت می‌کند، همسـر او هم مجاهدت می‌کند، فرزنـدان او هـم مجاهـدت می‌کننـد، هر کسـی هـم کـه به او علاـقه دارد، مجاهـدت می‌کنـد. و شـگفتا که این مجاهـدتها تمـام هم نمی‌شود! خود او به جبهه می‌رود، مدّتی ایستادگی می‌کند، صبر می‌کند، جهاد می‌کند و به شهادت می‌رسد. مجاهدت او تمام شد؛ اما مجاهـدت این مادر، ادامه دارد. مجاهـدت این پـدر، ادامه دارد. صبر اینها مجاهدت اینهاست. مجاهدت این فرزندان، ادامه دارد؛ مجاهدت آن همسـر جوان، ادامه دارد. اینها که صبر می‌کنند، اینها که شـکایت نمی‌کنند، اینها که این را پای خدا محاسبه می‌کنند، اینها که این خون را مایه افتخار خودشان می‌داننـد، اینها که با این صبر و شـکر خودشان گردونه مجاهدت را در بین بقیه مردم ادامه می‌دهنـد، اینهـا که مـایه تشویق دیگران به جهـاد می‌شونـد، اینها که با بیانات حکایت‌کننـده از اسـتواری آنها مایه آبروی یک ملت می‌شونـد، اینها که موجب می‌شوند ملت و کشور در عرصه افکار عالم، به صورت یک الگو درآید - که ملت ایران در آمده اسـت - اینهـا مجاهـدت می‌کننـد. اگر پـدران، مـادران و همسـران شـهدا بی‌صـبری و شـکایت می‌کردنـد؛ منّت می‌گذاشـتند و آه و نـاله می‌کردند، مگر چهره این ملت این‌قدر درخشان می‌شد؟! این شما بودید که به این ملت آبرو دادید. این شما بودید که با حرفهایتان،

بـا بیاناتتـان، بـا منش و رفتارتـان، بـا بالاـ گرفتن سـرتان به خـاطر شـهادت این فرزنـد، چهره این ملت را این‌طور نورانی کردیـد! این مجاهدت، هنوز هم ادامه دارد. سالهاست که این شـهید، به رضوان الهی پیوسـته است - مجاهدت او تمام شد - ولی مجاهدت شـما ادامه دارد. کـدام ارزشـی و کـدام کار بزرگی این‌طور ترکیب پیچیده‌ای از مجاهدتهای گوناگون - آن هم برای مدّتهای طولانی - است؟! هر کار خوبی را یک بار انجام می‌دهنـد، تمام می‌شود. صـدقه در راه خـدا، پولی است می‌دهنـد، تمام می‌شود و می‌رود؛ اما شهـادت، این‌گونه نیست. ببینیـد چقـدر والاـست! این هم این بُعـد دیگر. از بُعـد سوم که نگـاه می‌کنیم، باز می‌بینیم که این پدیـده، چقـدر عظیم است! هرچه انسان نزدیکتر می‌شود، عظمت آن بیشتر می‌گردد. مثل کوههای بلند؛ انسان از دور هم می‌بیند کوه است، امـا وقتی نزدیـک می‌شود، می‌بینـد عظمت این پدیـده، قابل احاطه فکری نیست. بُعـدِ تأثیر این پدیـده در پیشـرفتهای عظیم هر ملتی است. هر ملتی که متّکی به شـهادت شـد - یعنی شـهادت را بلد بود و هنر شـهادت را یاد گرفت - برای همیشه سـربلند است و هیچ قـدرتی بر این ملت پیروز نخواهـد شـد. قدرتهای دنیا، برای تحمیل افکار خودشان بر ملتها، بر دولتها، بر کشورها و بر زبده‌ها، از چه وسایلی استفاده می‌کننـد؟ از تهدیـد استفاده می‌کننـد. از تطمیع اسـتفاده می‌کنند. از رشوه اسـتفاده می‌کنند. از فشارهای گوناگون استفاده می‌کنند؛ فشار تبلیغاتی، فشار نظامی و امثال آن. چه کسی این فشارها را تحمّل نمی‌کند؟ آن کسی که دل به چرب و شیرین زنـدگی سپرده و چشـمش خیره رنگ‌آمیزیهـای ظـاهری زنـدگی شـده است! این‌گونه آدمهـا از مرگ می‌ترسـند. اینهـا هسـتند که قدرتمنـدان می‌تواننـد لگامشان بزننـد و سوارشان شونـد! اینها هسـتند که اگر در رأس حکومتها باشـند، ملتهای خودشان را بـدبخت می‌کنند و اگر در آحاد ملتها باشـند، دولتهایشان را تنها می‌گذارند. این کسانی که به صورتهای ظاهریِ رنگ و روغن شده زندگی دل سپرده‌انـد، از باطن زندگی، از عزّت زندگی، از سـعادت انسان و از فلاح حقیقی، هیچ خبری ندارند. نقطه ضـعف زندگی ملتها اینها هسـتند. نقطه ضـعف بشـریت این‌جاست. خوب؛ حالا ملتی که اهل شـهادت است، مسأله شـهادت در راه خـدا برایش حل شده است. نه این‌که همه‌اش بخواهنـد مردم برونـد و کشـته شونـد؛ نه، بلکه به این معنا که اگر یک وقت لازم شـد و کشور و تاریـخ آن کشور و عزّت و منافع آن ملت، احتیاج داشت که عدّه‌ای بروند و جانفشانی کنند، عدّه‌ای در این ملت حاضـر باشند جانفشانی کنند. این معنای حل شدنِ معنای «شـهادت» است؛ شهادت برایشان حل شده است. ملتی که این‌گونه باشد، ملتی که شهیدپرور باشد، ملتی که توانسـته باشـد برای جوانان خود، برای مردان و زنان خود، قضـیه کشـته شـدن در راه خدا را حل کند، آیا تحت تأثیر تهدید قرار می‌گیرد؟! آیـا رشوه می‌گیرد؟! آیـا تسـلیم قدرتمنـدان می‌شود؟! آیـا به اسـتکبار بار می‌دهـد؟! ابـداً. لـذا امروز نگاه کنیـد؛ عزّت و عظمت کشورِ شـما به برکت خون همین عزیزان شـماست. دولتش، ملتش، مسؤولینش و آحاد طبقات مختلفش، هیـچ کـدام حاضـر نیسـتند خـدشه‌ای به عزّت اسـلامی این ملت وارد شود و مثـل کوه ایسـتاده‌اند. حالا اسـتکبار جهانی فشار می‌آورد؛ بیاورد. او خسـته خواهـد شـد؛ کمـااین‌که بیست سـال است - از اوّل انقلاب تـا به‌حـال - فشارهای اسـتکبار ادامه دارد: همسایه‌ای را تحریک کننـد، جنگی را راه بیندازنـد، محاصـره اقتصادی کننـد، تبلیغات مخرّب کننـد و تهمت بزننـد، حرفهای گوناگون بگویند و سـعی کنند بین ملت اختلاف ایجاد نمایند و باورهای ملت را بگیرند! اسـتکبار در همه این هجمه‌ها و یورشهای وحشیانه، شکست خورده است و باز هـم شـکست خواهـد خـورد. به خـاطر این‌که این ملت به برکـت خـون همین شـهدای شـما، ملـتی است دارای شـهامت؛ ملـتی اسـت شهیـدپرور. ببینـد تأثیر شـهادت برای سیـادت و سـعادت یک ملت، چقـدر والاست؟! اینهاست که ارزش دارد. وجود چنین مردان و زنـان و چنین جوانـانی است که دنیـا و آخرت یـک ملت را تـأمین می‌کنـد؛ هم دنیایشان را آباد می‌کنـد، هم آخرتشان را. به فضـل پروردگار، ملت بزرگ ایران به برکت خون شـهیدان و به خاطر برکات عظیم شـهادت، خواهد توانست همه مشـکلات را از سـر راه خود بردارد. همه این دشـمنیها، همه این کینه‌ورزیها و کمین گرفتنهای دشـمنان در مقابل عزم و اراده این ملت، طاقت نخواهد آورد و از بین خواهـد رفت و رنگ خواهـد باخت. چرا؟ چون ملت بیـدار است. شـما خانواده‌های شـهدا به این نکته توجّه کنید. یک بُعد دیگر در باب شـهادت هم این است که همه باید پاسدار خون شـهید باشـند و از آن حفاظت کنند. حفاظت از خون شهید یعنی چه؟

یعنی ببیند این جوان، این خانواده، این پدر و مادر، این همّتها و روحیه‌های عظیم و شکست‌ناپذیر، دنبال چه هدفی رفتند؟ آن هدف را از جان خودتان بیشتر محافظت کنید. شهدای ما برای خدا مجاهدت کردند؛ در راه خدا به شهادت رسیدند؛ برای حاکمیت دین خدا در کشور - که مایه سعادت دنیا و آخرت است - سختیها را تحمّل کردند. پدران و مادران هم همین‌طور. این که خانواده شهدا در مقابل شهادت عزیزانشان بهترین و زیباترین صبر را نشان دادند به خاطر خدا بود.این راه شهداست. امروز در این کشور، راه خدا، راه دین و راه تحقّق احکام اسلامی، راه سعادت حقیقی این ملت است. دین، دنیای مردم را هم آباد خواهد کرد، آخرت مردم را هم آباد خواهد کرد. دین، شرّ دشمنان را هم کم خواهد کرد. آن کسانی که می‌کوشند مردم را از دین جدا کنند، می‌خواهند تیشه به ریشه سعادت این ملت بزنند. البته نمی‌توانند بزنند. هیچ مرکزی در دنیا وجود ندارد که بتواند با این ملت، با این ایمانها، با این احساسها و با این اخلاصها دست و پنجه نرم کند. شما عزیزان - خانواده‌های عزیز، پدران، مادران، همسران، فرزندان و بقیه کسان شهدا - این افتخار را برای خودتان حفظ کنید که حافظ خون شهید و دنباله‌رو راه شهید و نگهدارنده عَلَم شهید باشید که همان عَلَمِ راه خدا و دین خدا و حفظ ارزشهای الهی و اسلامی است. امیدواریم خداوند متعال الطاف و تفضّلات خود را هرچه بیشتر برای ملت و بر شما عزیزان، بخصوص خانواده‌های شهدا بباراند و این ملت را از شرّ اشرار محفوظ بدارد و بر همه دشمنان عنود و کینه‌ورز خود پیروز کند، که ان‌شاءاللّه خواهد کرد و دعای حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه ان‌شاءاللّه شامل حال شما و شهیدانتان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

---------------- ۱) قال رسول‌اللّه (ص): فوق کلّ برًّ برٌّ حتّی یقتل الرّجل فی سبیل‌اللّه عزّوجّل فلیس فوقه برّ.» بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۱۰ ۲) آل عمران: ۱۴۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از جهادگران جهاد سازندگی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از جهادگران جهاد سازندگی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز و جهادگرانِ سرافراز و پرافتخار؛ خیلی خوش آمدید. یکی از افتخارات نظام مقدّس اسلامی این بوده است که در همه زمینه‌هایی که به خیر و صلاح ملت و کشور مربوط می‌شود، طرحهای نو و سازنده و ابتکاری داشته است. مظهر این قدرتِ تصمیم‌گیری هم امام بزرگوار (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) بود که با یک دید الهی و تدبیری خردمندانه آن خطوط اصلی را که برای اداره کشور در زیر سایه اسلام و کشاندن مسیر عمومی این ملت به سمت صلاح، لازم بود، در همان اوایل انقلاب تمهید کرد و مقدّمات آن را فراهم نمود. یکی از این تدبیرهای برجسته و ماندگار، همین «جهاد سازندگی» است. جهاد سازندگی، یادگار ارزنده امام بزرگوار ماست. حقیقتاً شجره طیّبه‌ای است که به دست با برکت امام بزرگوار، غرس شد و رشد کرد و میوه داد و کشور و ملت را در مراحل مختلف بهره‌مند نمودند. قبل از آن‌که مسأله جنگ مطرح گردد و ایران اسلامی در یک معرکه مسلّحانه وارد میدان شود، مسأله سازندگی کشور مطرح شد. کشوری که انقلاب و امام و این ملت، از دست رژیم وابسته و فاسد پهلوی تحویل گرفته بودند، یک ویرانه به تمام معنا بود. آبادانی و ثروت و ظواهر و رنگ و روغنها مربوط به شهرهای بزرگ بود؛ آن هم تا حدّی که به منافع عناصر اصلی آن رژیم ارتباط پیدا می‌کرد. روستاها خراب، بدون جاده و راه، بدون آب، بدون برق، بدون امکانات و بدون کار تولیدیِ به درد بخور؛ شهرها دچار انواع و اقسام اشکالات و اوضاع کشور، کلّاً نابسامان! در چنین شرایطی امام بزرگوار، جهاد سازندگی را به وجود آورد و اعلام کرد و خیل عظیم جوانان مؤمن و پُرشور، به این حرکتِ انقلابی پیوستند. معلوم بود که در این تشکیلات، آنچه لازم است، کار و ابتکار است؛ کار خستگی‌ناپذیر و ابتکار و نوآوری برای نجات کشور. چه جوانهای باارزشی، چه انسانهای پاکیزه و نورانی‌ای و چه صاحبان استعداد و فکری در این مجموعه، در سلک خدمتگزاران درآمدند و در راههای دور، در شهرها و روستاهای دوردست، در جاهای گرم، در جاهای سرد و شرایط زیستی نامناسب، با مشکلات زیادی فعّالیت کردند. هنوز جنگ

تحمیلی شروع نشده بود که جهاد سازندگی شهید داد. این خیلی مهمّ است. جهاد سازندگی در میدان سازندگی شهید داد؛ چون کسانی دشمنِ این بودند که انقلاب توفیق پیدا کند. می‌دیدند که این جوان تحصیلکرده و آگاه، یا این انسان ماهر و خدوم و زحمتکش، با سازندگی و کار خود، پایه‌های این نظام را مستحکم می‌کند؛ لذا تعدادی از این عزیزان، قبل از شروع جنگ تحمیلی، به وسیله عناصر منافق و مخالف با نظام مقدّس جمهوری اسلامی، جان خود را از دست دادند و به شهادت رسیدند. بعد هم جنگ تحمیلی شروع شد و باز جهاد سازندگی در خطوط مقدّم بود. این لقبِ پرافتخارِ «سنگرسازِ بی‌سنگر»، نشان‌دهنده خیلی از معانی است. در طول دوران جنگ، در خطوط مقدّم، در پشت جبهه‌ها و در اواسط جبهه‌ها، همه جا حضور جهاد سازندگی مشخّص بود. سنگر را شما ساختید. جاده مواصلاتی نیروها و انبارهای مهمّات را شما ساختید. تعمیرات را شما انجام دادید. کارهای بزرگ و ابتکاری را که به ذهن کسی خطور نمی‌کرد که کسانی بتوانند انجام دهند، شما پیشرو و مبتکر بودید. در دوره سازندگی نیز همین‌طور است. بحمداللَّه در این بیست سالی که از انقلاب گذشته است، این مجموعه عظیم و این سازمان بزرگ - یعنی جهاد سازندگی - یکی از بهترین امتحانها را داده است. امروز هم بحمداللَّه وجود شما ذی‌قیمت و مغتنم است. باید این کارها را ادامه دهید. هم باید به سازندگی شهرها و روستاها بپردازید و هم به سازندگی انسانها مشغول شوید. در درون خودتان، مدیران لایق، اشخاص برجسته، دستهای کارآمد و مغزهای فعّال تربیت کنید. این کشور، هنوز سالهای متمادی به خدمات شما و به کار و تلاش مخلصانه‌تان احتیاج دارد. در این دورانی که دشمنان انقلاب، کمین گرفته‌اند تا شاید بتوانند از برخی از مشکلات اقتصادی یا تعطیل بعضی از کارها، احیاناً نقطه ضعفی برای نظام، یا برای دولت و مسؤولینِ دلسوزِ خدمتگزار درست کنند، وظیفه همه و بخصوص شماست که تلاش خودتان را مضاعف کنید تا بتوانید با کار سازنده، مشکلات مردم را کم و به پیشرفت کشور کمک نمایید. رسالت جهاد سازندگی، همچنان باقی است. نباید تصوّر کرد که جهاد سازندگی، رسالت انقلابی خود و آن مسؤولیتی را که در میان بسیاری از ارگانهای دیگر به او تشخّص می‌داد، از دست داده است؛ به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. نکته اساسی این است که دستگاههای گوناگون در کشور، همه مشغول خدمتند. امروز بحمداللَّه دستگاههای دولتی بر اثر زحماتِ دولتمردانِ خدمتگزار و دلسوز، هر کدام در هر بخش، به خدمات باارزشی سرگرمند؛ لیکن نهادهایی مثل جهاد سازندگی که از انقلاب جوشیده‌اند، چه خصوصیتی دارند؟ چگونه است که در درون این تشکیلات، ضمن این‌که ارزشهای اسلامی محفوظ است، تلاش فراوان و خدمتهای بزرگ در آن با دلسوزی انجام می‌گیرد و از لحاظ کاری هم توفیقاتِ نوآوری این مجموعه‌ها از بقیه بخشها جلوتر و بالاتر است؟ البته بحمداللَّه امروز نوآوری در کشور، همه جا هست؛ اما شروعِ نوآوری و جرأت و جسارتِ ورود در میدان ابتکار، نکته‌ای است که در اوّل، در امثال جهاد و نهادهای انقلابی پدید آمد و بر محور آن حرکت شد. راز این همه چیست؟ راز همه این موفقیتها در بخشهای مختلف، تمسّک به ایمان انقلابی است؛ ایمان به حقیقت والا و درخشانی که توانست این کشور را نجات دهد. از چه چیزی نجات دهد؟ از دوران جاهلیتِ تاریکِ ذلّت‌بار برای ملت ایران! خیلی از شما جوانان، دوران گذشته را به یاد نمی‌آورید. سخت‌ترین دوران در طول سالهای حکومت ظالمانه استبدادیِ سلطنتی برای ملت ایران، همین دوران پنجاه سال قبل از پیروزی انقلاب بود. چرا؟ چون در دورانهای گذشته، همیشه سلطنتهای استبدادی بودند، به مردم هم خیلی ظلم کردند؛ لیکن اگر حکومتهای ایران، ظالم، مستبد و بد بودند، اگر با مردم سروکاری نداشتند - که نداشتند - لااقل زیر امر دشمنان خارجی - جز در برهه‌های خیلی محدودی - نبودند. حکومتهایی برای خودشان بودند؛ ایرانی بودند. ولی در این دوره اخیرِ سلطنت - یعنی از اواخر قاجار و در طولِ دوران حکومت پهلوی - استبداد، دیکتاتوری، بی‌اعتنایی به آراءِ مردم، فساد اداری، ظلم و ستم و تبعیض و سوء استفاده دولتمردان و درباریان بیداد می‌کرد! - همه اینها بود و علاوه بر اینها واقعیت بسیار تلختری وجود داشت که آن تسلّط بیگانگان بود. در این کشور، ایرانی در داخل خانه خود، بایستی تملّق خارجی را می‌گفت! رئیس ایرانی، نظامیِ ایرانی، مدیر و وزیر ایرانی در داخل خانه خود، بایستی تملّق سفیر امریکا و سفیر انگلیس و مأموران طمّاع بیگانه را - که صدها هزار مأمور بیگانه در این

کشور بودنـد - می‌گفت! بایـد زیر دست آنهـا کار می‌کرد! بایـد از آنها دستور می‌گرفت! بایـد ملاحظه‌ی میل آنها را می‌کرد! این برای یک ملت، بدترین حادثه است؛ ذلّت است. یک ملت، ممکن است در دوره‌ای فقر و مشکلات اقتصادی را قبول کند؛ اما ذلّت را قبول نمی‌کنـد. ملت ایران را ذلیـل کردنـد! انقلاب آمـد و این ملت را از ذلّت نجات داد، از وابستگی، از دستِ فساد دستگاه سلطنتی فاسـد و از اختنـاق، نجـات داد؛ ملت را آزاد کرد. ایرانی، مملکت خودش را گرفت. جوان ایرانی، مرد و زن ایرانی، مبتکر، عالم و دانشـجوی ایرانی فهمیـد که برای خودش و با اراده خودش کار می‌کنـد. افق را روشن دیـد. حقیقتِ درخشان نظام و انقلاب اسلامی، ایـن حرکـت عظیـم را انجـام داد، کـه هیـچ کس هـم خیـال نمی‌کرد چنین چیزی اتّفـاق بیفتـد. بعضـی از آن به اصـطلاح روشـنفکرانی که آن روز گاهی یک کلمه سیاسـی می‌گفتنـد و دل خودشان را خوش می‌کردنـد که در میدان مبارزه کار می‌کنند، غایت مطلوبشان این بود که مثل اقمار شوروی سابق، مثل این کشورهای کمونیستی بیچاره آفریقا و آسـیا و غیره، یا مثل کشورهایی از قبیل ترکیه و پاکسـتان و امثال اینها شوند! بیشتر از این به ذهنشان نمی‌رسید. این‌که این ملت، مستقل شود، روی پای خود بایستد، استعدادهای خود را شـکوفا کنـد، حرف خود را خودش بزنـد، راه خود را خودش برگزیند، مسؤولین خود را خودش انتخاب کند، کشـور را متعلّق به خود بدانـد و سـرمایه‌های کشور را صـرف شـده در خود کشور بدانـد، به ذهن آنهـا خطور نمی‌کرد! این کـار را انقلاب کرد. این کـار به رهبری امـام و به همّت این مردمی شـد که ایمان داشـتند. سـتون این خیمه عظیم، ایمان است؛ ایمان به آن حقیقت درخشـنده‌ای که چنین معجزه‌ای را می‌کنـد. ایمان به اسـلام انقلابی و اسـلام ناب محمّدی. دشـمن هم این را فهمید. از روز اوّل، دشـمن این را فهمیـد و تلاش کرد بلکه بتوانـد این ایمان را متزلزل کنـد. بیست سال است که دشـمن از راههای مختلف، دائم برای ضـعیف کردن ایمان مردم وارد می‌شود. به وسـیله انقلاب، تودهنی می‌خورد، ولی باز از راه دیگر می‌آید! عزیزان من! درسـت به این نکته توجّه کنیـد: هر دسـتگاه و هر مجموعه‌ای که بتوانـد در درون خودش، این ایمـان شاداب و پُرنشاط و فعّال و پربرکت را بیشتر حفـظ کنـد، بیشتر به درد این ملت، به درد این مملکت و این نظام و به درد این تاریـخ می‌خوردو شـما جهادگران، از آن قبیل هستید. شما توانستید این ایمان را در درون خودتان حفظ کنید. ارزش اصلی جهاد به این است. عشق و ارادت بنده به امثال مجموعه شما به خاطر این است. ما هیچ قوم و خویشـی با اشخاص نداریم. این‌که شبانه روزی نمی‌گذرد که من شما جهادگران را بخصوص دعـا نکنم، به خـاطر وجود این گوهر تابناک در درون شـما و در میان شـماست. این را حفظ کنیـد. این است که می‌توانـد کشور را نجات دهـد. این است که به این ملت، نیرو می‌بخشـد که بتوانـد در مقابل فشارها مقاومت کنـد. فشار، زیاد است. از اوّل انقلاب هم فشار، زیاد بوده است؛ نه این‌که امروز خصوصـیتی دارد. البته گاهی اوقات در داخل، بعضی از افراد غریبه - واقعاً باید گفت غریبه - و بیگانه‌صـفت، حرفهـایی می‌زننـد، یـا کارهایی می‌کننـد که دشـمن، تطمیع و تشـجیع می‌شود و فشارها را زیاد می‌کنـد! گاهی هم این‌طـور نیسـت. آنچـه کـه این دشـمن را در همه ادوار مـأیوس و رد کرده است، همین ایمـان است. این‌که من نسبت به روزنـامه‌ها هشـدار دادم و باز هم آن را تکرار می‌کنم، به خاطر این است. البته بحثِ همه روزنامه‌ها نیست؛ بحثِ تعـداد قلیلی از روزنامه‌هاست. فرقی نمی‌کنـد؛ قلیل و کثیر ندارد. بعضـی از این طرف و آن طرف فریاد بلند کردند که «آقا مگر شـما با آزادی مطبوعات مخالفید؟ شما که گفتیـد ما حرف مخالف را تحمّل می‌کنیم!» بله؛ حالا هم می‌گوییم. بنده حالا هم می‌گویم: کسانی که نظر مخالفی دارند - در هر مسأله و در هر زمینه - مخالفت خودشان را بنویسـند، بگویند، چاپ و منتشر کنند؛ کسی به آن کاری ندارد. اما فرق است بین آن کسـی که نظر مخالفی دارد و این نظر مخالف را بیان می‌کند، با کسـی که در زیر نقاب اعلامِ یک نظر مخالف، توطئه می‌کند و دشـمنی می‌ورزد. اگر امروز کسـی از لحاظ اقتصادی در کار این دولت خـدمتگزار، اخلال کنـد، او دشـمن ماست، بایـد با او مقابله کنیم. دشمنی، دشمنی است. دشمنی در عرصه اقتصادی دشمنی است و باید با آن مقابله کرد. دشمنی در عرصه نظامی و دشمنی در صحنه کار امنیتی، دشمنی است و باید با آن مقابله کرد. دشمنی در عرصه کار فرهنگی هم دشمنی است. اگر کسی می‌نشیند و یک سلسله نوشـته را در ظرف ده روز، یا بیست روز جور می‌کند و تدریجاً در روزنامه‌ای نشر می‌دهد، هدف آن نوشته این است که در

مجموع – در پایان کار – مردم را نسبت به آینده خود ناامید سازد و وضعیت کشور را آن‌چنان بد تصویر کند که برای هیچ‌کس نشاط کار کردن باقی نماند. این توطئه است. اگر کسی دستگاههای مسؤول در کشور را با دروغ، با بیان مطالب خلاف و یا بیان نکردن بخشهای مهمّی از حقیقت، طوری معرفی کند که برای جوانی که در دانشگاه درس می‌خواند، برای جوانی که در کارگاه کار می‌کند، اصلاً امید و نشاطی به آینده باقی نماند – بگوید آقا، چه فایده دارد ما کار کنیم – این خیانت نیست؟! اگر کسانی بنشینند بنویسند و اصل مشروعیت نظامی اسلامی را که با این همه خون و فداکاری به دست آمده است، زیر سؤال ببرند، اینها توطئه است، اینها دشمنی کردن است؛ این بیان حرف مخالف‌خوانی نیست. مخالفخوانی یک حرف است، و حرف مخالف زدن یک حرف دیگر است. اگر بخشهای مختلف، گوشه‌های گوناگون و سیاستهای مختلف را مورد نقد و انتقاد قرار دهند، چیز بدی نیست. یک کسی حرفی را می‌زند، یک کسی هم جواب او را می‌دهد، قضیه تمام می‌شود؛ اما اگر کسی بخواهد با نوشته خود، اساس و پایه‌های اصلی نظام را، آینده این ملت و کشور و مشروعیت این نظام را در ذهن مردم متزلزل کند، این خیانت و براندازی است. دشمنی و براندازی، یک حرف است و حرف مخالف زدن یک حرف دیگر است. انسان، دست دشمنان را به طور صریح می‌بیند. این را هم شما بدانید، یکی از مهمترین ابزارهای نفوذ استکباری، همین رادیوهای بیگانه است! خرجهای زیادی می‌کنند، پولهایی می‌گذارند و سرمایه‌گذاری می‌کنند. من در یکی دو سال گذشته در خصوصِ این‌که امریکا و صهیونیستها و جهانخواران اقتصادیِ دنیا چگونه به این رسانه‌های جمعی تکیه کرده‌اند، شرح مفصّلی دادم. در نماز جمعه بحث کردم که چطور شده است که اینها می‌خواهند از این طریق در ملتها نفوذ کنند. رسانه‌های جمعی ابزار کار آنهاست. در داخل هم یک عده می‌آیند و با اینها هم‌صدا می‌شوند! البته همه کسانی که در این میدان، کار خلاف می‌کنند، دشمنان نیستند؛ این هم معلوم باشد. بعضی هم دوستانِ نادانند، بعضی خودیهای غافلند. من از خودیها مصرّاً می‌خواهم قدری ذهن خودشان را باز کنند و فکر خودشان را به کار بیندازند؛ بفهمند امروز دشمن کیست، چه می‌خواهد و چه می‌کند – و نقشه دشمن چیست – عقل، این است. شما در جبهه جنگ باید بدانید که آیا این جهتی که تیراندازی می‌کنید، بمباران می‌کنید، همان جایی نیست که دشمن می‌خواهد بمباران شود؟ چرا شما کار دشمن را به عهده می‌گیرید؟! چرا جاده دشمن را هموار می‌کنید برای این‌که بتواند نیروهای خودی را دور بزند؟! مسأله این است. تأکیدی که ما همیشه می‌کنیم بر این‌که افراد، قدرت تحلیل سیاسی داشته باشند، برای این است که این‌گونه اشتباهات را نکنند. البته دشمنان نقابدار، دشمنان دورو و منافق، دشمنانی که حتّی جرأت ظاهر شدن هم ندارند، پشت عناصر صادق و سالم و احیاناً ساده، خود را پنهان می‌کنند! آنها را باید شناخت و هشدارشان داد. امروز کشور و ملت، احتیاج دارد به این‌که مردم، تیزبین و هوشیار باشند، بیدار و دشمن‌شناس باشند و بفهمند دشمن چه می‌کند. الان ببینید تمام رادیوهای بیگانه و مطبوعات خارجی و خبرگزاریها، دست به هم داده‌اند برای این‌که انتخابات مجلس خبرگان را سست کنند. مسأله از نظر آنها این نیست که چه کسی انتخاب خواهد شد و چه کسی نخواهد شد؛ این برای آنها درجه دوم است. در درجه اوّل، آنچه برای آنها اهمیت دارد، این است که مردم پای صندوقها حاضر نشوند. این را خوب فهمیدید؟ انسان آگاه در جامعه ما – دارای هر فکری، هر جناحی و هر جهتی – این را می‌فهمد. خوب؛ باید در مقابل این بایستد. همه باید تلاش کنند که این انتخابات، پُرشور برگزار شود. این انتخابات، نشان‌دهنده واقعیِ حضور مردم در صحنه سیاسی کشور باشد. هر انتخاباتی که پُرشور شود، کشور را بیمه می‌کند. انتخابات ریاست جمهوریِ سال گذشته، پُرشور برگزار شد. اقبال مردم زیاد بود و به میزان زیادی کشور را بیمه کرد، دشمن را مأیوس نمود و مواردی از توطئه‌های سیاسی را که آنها داشتند خنثی کرد. البته آنها از راه دیگری وارد شدند. آنها بعد از انتخابات هم شروع کردند که تحلیلهای نادرست روی انتخابات بگذارند. طبیعی است که دشمن از این کارها می‌کند. از دشمن که انتظاری نیست. امروز هم صرف نظر از این‌که چه کسی از صندوق رأی بیرون خواهد آمد، چه کسی انتخاب خواهد شد و چه کسانی مسؤولیت را بر دوش خواهند گرفت – این در درجه دوم است – باید همه در انتخابات شرکت کنند. من در انتخابات ریاست جمهوری هم همین را به مردم گفتم. این‌که چه

کسی انتخاب شود، مسأله اوّل نیست؛ مسأله دوم است. مسأله اوّل این است که مردم، همه در انتخابات شرکت کنند؛ پُرشور شرکت کنند، آگاهانه شرکت کنند، فکر کنند، تحقیق کنند و آن کسی را که می‌خواهند، انتخاب کنند. انتخابات، خودش مهمّ است. حضور مردم در انتخابات مهمّ است. البته مجلس خبرگان هم حائز اهمیت است؛ اما اهمیت انتخابات و حضور مردم، اهمیت نقد است و کشور را بالفعل بیمه می‌کند. همه جناحهای سیاسی در کشور بایستی به این نکته توجّه کنند. کسانی که به نظام معتقدند؛ حالا اسم خودشان را هر چه می‌گذارند - بنده که به این تعبیرات چپ و راست و اینها هیچ اعتقادی ندارم؛ هر کس اسم خودش را چپ می‌گذارد، هر کس اسم خودش را راست می‌گذارد، هر کس اسم خودش را میانه می‌گذارد، هر چه و هر که هستند - مسائل جناحی را کنار بگذارند؛ مسائل خطّی و درگیریهای برادر با برادر را فعلاً کنار بگذارند. درگیریهای جناحهای گوناگون در کشور ما، درگیریِ برادر با برادر است. وقتی بیگانه جلو می‌آید، اگر برادر با برادر اختلاف هم داشته باشد، اگر با همدیگر قهر هم باشند، با هم می‌آیند و متّحد در مقابل بیگانه قرار می‌گیرند. قضیه انقلاب این‌گونه است. البته در درون دایره معتقدینِ به امام و انقلاب و معتقدینِ به اسلام ناب، اختلاف سلیقه‌های گوناگونی هست؛ باشد. وجود این‌گونه اختلافات، در نهایت هیچ ضرری هم نمی‌زند؛ به شرط این‌که مراقب باشند دشمن از این اختلافات، استفاده نکند. آن‌جایی که لازم است، همه با هم همدست شوند و پشتیبانِ انقلاب و پشتیبانِ نظام باشند؛ نگذارند دشمن از حرف آنها، از اشاره و از کار آنها سوء استفاده کند. این مسأله مهمّ است. البته من به روشنی می‌بینم که دست قدرت لایزال الهی پشت سر این ملت است و این ملت را هدایت می‌کند: «انّ معی ربی سیهدین».(۱) خداوند در همه موارد، این ملت را به راه درست هدایت کرده است؛ در نقاط حسّاس، لطف و فضل الهی به کمک این ملت آمده است. باز هم همین‌طور خواهد شد. باز هم این ملت به فضل پروردگار، در این تجربه و در همه تجربه‌های دیگر خواهد توانست با تصمیم‌گیریهای خود، مشت محکمی به دهان دشمن بزند و ان‌شاءاللَّه قلب مقدّس امام زمان را از خود خوشحال و راضی و روح مطهّر امام بزرگوار را خشنود و سرافراز کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) سوره‌ی شعرا: ۶۲

بیانات مقام معظم رهبری و سخنان بانوان در دیدار ویژه آنها به‌مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا(سلام‌اللَّه

بیانات مقام معظم رهبری و سخنان بانوان در دیدار ویژه آنها به‌مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) خانم محتشمی (اداره کننده جلسه): بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. با کسب اجازه از مقام عظمای ولایت، جلسه را با تلاوت آیاتی از قرآن مجید توسّط خواهرمان خانم «طهماسبی» که حافظ کلِ‌قرآن و رتبه پنجم کنکور در رشته دندانپزشکی است، شروع می‌کنیم. شما همه قرآن را حفظید؟ خانم طهماسبی: فقط دوره کردن نیاز است. خوب؛ دوره کنید. خیلی نعمت بزرگی است. ای‌کاش آن وقتهایی که ما به سنّ شما بودیم، انگیزه‌هایی چنین در جامعه بود که ما هم حفظ می‌کردیم. متأسّفانه آن وقتها این حرفها نبود. خوش به حالتان؛ ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. ... خانم فقیه، استاد دانشگاه الزهرا: بسم‌اللَّه النّور، بسم‌اللَّه النّور النّور، بسم‌اللَّه النّورُ علی نور: چو نورش در بسیط ارض از عرش برین آمد خدا را هرچه رحمت بود، نازل بر زمین آمد ز نورش رحمت از ربّ‌المشارق تافت بر عالم چو زهرا را ظهور از رحمةٌللعالمین آمد جمالی در تجلّی آمد از پیراهن امکان که صد خورشید و ماهش جلوه‌گر از آستین آمد نزول شطّ نور از کبریای عرش بر طور فرش، نعمت و برکت و رحمت بر کویر تشنه‌دلان موسوی سرازیر ساخت و هر که را دیده بر آن خورشید عالم‌گستر منوّر شد، سعادت دنیا و عقبا نصیب گشت و بساط آن نور کوْنین در تبرّک وجود فرزندان زهرای اطهر، از حسنین (سلام‌اللَّه علیهما) تا خمینی کبیر و خامنه‌ای معظّم، به حکم «انما یریداللَّه لیذهب عنکم الرّجس اهل‌البیت و یطهّرکم تطهیرا»(۱)، بر مشام جان کائنات معطّر و مطهّر آمد. بار دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند و پرده زربفت بر ایوان اخضر آویخته‌اند: ... چرخ کُحلی(۲) پوش را بند قبا بگشوده‌اند کوه آهن چنگ را زرّین کمر در بسته‌اند اطلسِ گلریزِ این سیماب‌گون خرگاه را

نقش پردازان چینی نقش شُشتر بسته‌اند مهـد خاتون قیامت می‌برنـد از بهر آن دیده‌بانان فلک را دیده‌ها بربسته‌اند دانه‌ریزان کبوتر خانه روحانیان نام اهل‌البیت بر بال کبوتر بسته‌اند منظومه محبّت زهرای اطهر بر خاطر مؤمنان، مسطور و دعای این صحیفه عظیم بر ناصیه دردمندان اهل ولایت، مکتوب باد. آفرین. این شعرها مال چه کسـی بود؟ (از فؤاد کرمانی و خواجوی کرمانی) بسیار خوب. متن را هم که لابـد جناب‌عـالی نوشـته‌اید. خیلی خوب. خیلی متن خوبی بود. ان‌شـاءاللَّه موفّق باشـید. خانم خالصـی مادر سه شـهید: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم. اینجـانب مـادر سـه شـهید بسیجی، داوود، رسـول و علیرضـا خـالقی‌پور، میلاـد بـا سـعادت دخـت نـبی‌اکرم (صلی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلم) و زوجه ولی‌اللَّه فاتـح خیبـر، و امّ الائـمه و مـادر خود جناب‌عـالی را و همچنین تولّـد بـا سـعادت رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام راحل عزیزمان را که با تولد خانم فاطمه (سلام‌اللَّه‌علیها) مقارن شده، به ساحت مقدّس آقا امام زمان و به رهبر عزیزمان و به تمامی امّت شهیدپرور، مخصوصاً بانوان حاضر در جلسه و بانوان کشور اسلامیمان و علی‌الخصوص مادران، همسران و فرزنـدان شـهدا و جانبازان و آزادگان، تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. امیـدوارم لطف و عنایت آن بانوی بزرگوار، در هر دو جهان شامل حال همه ما باشد. خانم! ما باید به شـما تبریک عرض کنیم. بچه‌ها چه زمانی شهید شدند؟ داوود سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شـهادت رسید. رسول و علیرضا بعد از امضای قطعنامه، در عملیات مرصاد به دست منافقین به شهادت رسیدند. خداوند ان‌شاءاللَّه آنها را با پیغمبر محشور و شـما را حفظ کند. ما خدمت شما نرسیده‌ایم؟ هنوز ما انتظار زیارت قدوم مبارک شما را همچنان به دوش می‌کشیم. هنوز موفّق نشده‌ایم قدمهای پرمحبّتتان را روی چشممان قرار دهیم. تعجّب است چطور خدمت شما نرسیده‌ایم! ما معمولاً این‌طور موارد را در اولویّت قرار می‌دهیم. ان‌شـاءاللَّه سـفارش می‌کنم که یـک‌وقتی نه چنـدان دور، ان‌شـاءاللَّه خـدمت شـما بیـاییم. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. خانم محتشمی: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. با عرض سلام و تبریک میلاد همتای مولود کعبه و مراد و مادرتان که اوّل آمرِ به معروف در راه ولایت و مهاجر و مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه بود و جانباز و شـهید و مفقودالاثر شد تا سادةالعباد را سیادت بخشد و ارکـان البلاد را رکنی رکین از سـلالةالنبیّین گردد. امیـدواریم از مهمانی کریمانه و عارفانه اهل بیت در جشن میلاد مادرتان، امّا نیز از دعای خیر حضـرت‌عالی برخوردار شوند. با تشکّر از این‌که وقت گرانقدر شریفتان را به این ملاقات که احیاگر سنت نبوی در مسـجدالنّبی است، اختصـاص دادیـد تـا رسـالت و تکلیـف خـود را در این برهه از زمـان بازشناسـیم. جمـع حاضـر - مشـتاقان درک حضورتان - جمعی از رهگشایان راه ظهور، از اقشار مختلف مردمی و نهادهای غیردولتی هستند که امروز به جمع صمیمی امام امّت فراخوانـده شدنـد. ما در سـفرهای روحانی به سوی کعبه جانها معتقـد بودیم که نه نوبت است و نه حتّی قسـمت؛ بلکه دعوتی اسـت الهی. امروز جمع مـا این دعوت الهی، یعنی اسـتضائه از محضـر ولی‌اللَّه و نایب امام زمان (عجل‌اللَّه‌تعالی فرجه‌الشـریف) را با جان و دل حس می‌کننـد و حس می‌کنیم. اعضای این جمع، از خانواده‌های معظّم شـهدا، جانبازان و ایثارگران، زنانی متعهّـد و متخصّصـند که بـا اراده و تلاش، علاوه بر افتخـار حضور در عرصه‌های مختلف اجتماع، حُسن تبعّل و مادری و حفظ کیان خانواده را به عهـده دارنـد و همیشه درصـدد رشـد علمی و معنـوی و ارتقـاء آگـاهی و افزایش بصـیرت سیاسـی بـوده و دائم در جهت خـدمت به نظام اسلامی، دفاع از ارزشها و دفاع از نظام ولایت مشغول بوده‌اند. حاضرین، گروههایی از اساتید، دانش پژوهان، دانشجویان، محقّقین، پزشـکان، شـعرا، اصحاب مطبوعات، معلّمین، دانش‌آموزان، مبلّغین داخلی و خارجی، هنرمندان، کارمندان و کارگرانند، که همه در عرصه‌های مختلف، بازوان پرقدرت و پرتلاش برای نظام و کشور در عرصه‌های مختلف هستند. اینک با کسب اجازه از حضورتان، دیدگاهها و مسائلی را عرضه می‌کنند و در صورت صـلاحدید، حضرت‌عالی بذل عنایت فرموده و با رهنمودهای حکمیانه خودتان، دیـدگاه و عملکرد مـا را به نـور هـدایت مزیّن فرماییـد. مهری سویزی، سـردبیر زن روز: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. خـدا را سپاسـگزار و شاکریم که نعمت حضور در محضـر جناب‌عالی را به همه ما عطا فرمود. ان‌شاءاللَّه بر مسؤولیت سـنگین این جلسه هم واقف باشیم و در راه فعالیتها به همه مسؤولیتهای حاصل عمل کنیم. مطلبی را در رابطه با فرهنگ و مطبوعات به محضـر جناب‌عالی عرض می‌کنم: واقع این است که فرهنـگ، مجموعه سیّالی است که مستقیماً مربوط به انسان است. فرهنگ، برآینـد عادات و اعتقادتی است که به

یک جامعه اختصاص پیدا می‌کند. بی‌تردید بخشی از این عادات و اعتقادات، جوششی است که از نسل گذشته به نسل حاضر رسیده و بخشی از آن کوششی است که ثمره تلاش نسل حاضر است. در واقع فرهنگ، شناسنامه دستجمعی یک ملت است. هویّت همگانی است که همگان باید برای پاسداری و حراست از آن بکوشند و دفاع کنند. این معنا را در آیات قرآن هم می‌یابیم؛ آن‌جایی که خداوند رحمان در سوره نساء می‌فرماید: «ودّ الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میلهٔ واحدهٔ(۳)»؛ ای مردم! دشمنان شما دوست دارند که از دو چیز غفلت بورزید: «اسلحتکم»، نمایی از دفاع، و «امتعتکم»، آن حقیقت و مجموعه سرمایه‌ها. اگر از دفاع و از سرمایه‌ها غافل شویم، آن‌گاه «فیمیلون علیکم میلهٔ واحدهٔ»، یورش ناگهانی و شبیخون دستجمعی دشمن برای شهر و دیاری که هیچ مرزی را برای پاسداری ندارد، آسان و میسور خواهد بود. امروز ما در آغاز دهه سوم انقلاب اسلامی هستیم و انتظار داریم که از فرهنگ اسلامیِ نظام اسلامی، با اهرمهای مهمّی چون ابلاغ دعوت، ایجاد عادت و اِعمال قدرت، حفاظت و حراست کنیم. مسلّماً حفاظت و حراست از چنین فرهنگی حفاظت از انقلاب است؛ انقلابی که حضرت امام (رحمهٔ‌اللّه‌علیه) فرمودند: «نگذارید به دست نااهلان بیفتد». بی‌تردید امر امام و کلام امام، یک امر دو سویه است. از سویی همه مسؤولان و همه برنامه‌سازان جامعه را نشانه می‌رود تا آنها در انتخاب تدبیرها و در انتصاب مدیرها به این معنا توجّه کنند که هیچ جزئی از اجزای انقلاب، به‌دست نااهلان نیفتد. امر حضرت امام از سویی دیگر هم متوجّه مردم و آحاد جامعه است. مردم جامعه ما با حضور خود در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی، با نظارت دقیق، با حمایت همه جانبه و بلکه در جهات و زمینه‌هایی که لازم است، با دخالتها و هدایتهای بجا، باید همه را متوجّه مسؤولیتهای خود کنند. هیچ تردیدی نداریم که بین مسؤولان و مردم یک حلقه واسطه وسیعی به‌نام رسانه به‌طور عام و مطبوعات به‌طور خاص وجود دارد. بی‌تردید مطبوعاتِ ما باید در تأمین آگاهیهای صحیح و بموقع مردم، تلاش کنند. مطبوعاتِ ما باید در تأمین ارزشها، اصالتها و آرمانهای مردم بکوشند. مطبوعات می‌توانند با ایجاد حرکتهای معرفت‌آمیز، هم مردم را متوجّه مسؤولیت خود کنند و هم مسؤولان را متوجّه مسؤولیتهای سنگین خود نمایند؛ چنان‌که اگر عکس این اتّفاق بیفتد، مطبوعات با حرکتهای جنجال‌برانگیز و با ایجاد ابهام و توفان تشتّت و تفرّق می‌توانند هر دو گروه - یعنی هم مردم و هم مسؤولین - را از آن وظایف اصلی خود منحرف کنند. آنچه که امروز واقعاً به عنوان رسالت مطبوعات مطرح است - در کنار آن واژه آزادی، بسیار دستمایه کلامها و صحبتها شده - این معنا و مطلب است که رسالت مطبوعات مقصدی است که وسیله‌ای برای رفتن به آن مقصد می‌خواهد، که آن وسیله «آزادی» است. آزادی مطبوعات، باید وسیله تأمین رسالت مطبوعات گردد؛ نه آن‌که رسالت مطبوعات در پای آزادی همه‌جانبه و بی‌بندوبار، قربانی شود! این همان چیزی است که برنامه‌ریزان و کارگردانان غربی و غربزده - حتّی در آن‌سوی مرزها - امروز با صراحت برای تحقّقش تلاش می‌کنند و در واقع شمشیرها را دیگر از رو بسته‌اند! در یکی از جلسات ضدّانقلابیون، با صراحت مطرح کردند که اگر ما تا سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ۱۰۰ کیلومتر فاصله داشته باشیم، بی‌شک باید ۹۵ کیلومتر آن را با برنامه‌های فرهنگی طی کنیم! چه کسی است که امروز نداند حمّال و عُمّالِ برنامه‌های فرهنگیِ مدّنظر آنها، قلم به‌دستان غافل و معترضی هستند که علاقه‌مندند در داخل زمینه‌سازی کنند تا نشاط و امیدواری مردم، به زمهریر یأس تبدیل شود؛ تا حفظ ارزشها و آرمانها به فراموشی گراید و پیوند وثیق امّت با رهبر، گسسته گردد! اما خدا را شاکریم که در ورای همه این برنامه‌های پلشت و پلید و پنهان و آشکار دشمن، ملت ما، مسؤولان ما و مطبوعات متعهّد ما هشیارانه بر مدار وظایف خود تلاش می‌نمایند و خود را مشغولِ حفظ مویرگ سلایق نمی‌کنند که خدای نکرده از حفظ شاهرگ اصلی انقلاب بازبمانند. اطاله کلام کردم؛ پوزش می‌خواهم. در محضر جناب‌عالی صحبت کردن - با معنویتی که در این جلسه استشمام می‌شود - افتخار بزرگی است و همه به ما التماس دعا گفتند که نیابتاً از جانبشان، شما را زیارت کنیم. خداوند منّان این مجلس را ذخیره آخرت همه‌ی ما بگرداند. به‌خاطر وقتی که از جلسه گرفتم باز هم عذرخواهی می‌کنم. خیلی خوب است؛ طیب‌اللّه انفاسکم. من یک جمله حول و حوش فرمایش ایشان عرض کنم. بیاناتِ خیلی خوب و متینی بود که خیلی هم

خوب ادا شد. نکته‌ای در فرمایشات خانم بود که نکته بسیار درستی است. منتها ایشان توضیح ندادند. من اشاره‌ای به توضیح آن بکنم: در زمینه گسترش فرهنگ، یا تغییر فرهنگ، یا تأمین فرهنگ، یکی از کارهای مهم «ایجاد عادت» است که ایشان در ضمن بیاناتشان گفتند: «با ایجاد عادت». این درست است. ایجاد عادت خیلی نقش دارد. مطبوعاتی که درصددند محتوای عمیق فرهنگی را - چنین چیزی فرض کنیم - تغییر دهند، یا آن را دچار جهتگیریهای نادرستی کنند، از جمله کارهایی که می‌توانند انجام دهند، این است که ذائقه ذهنی مردم را به سمت دیگری از مطالب پیش ببرند. فرض بفرمایید - مخصوص مطبوعات هم نیست - فیلمهای فارسی، یا مطبوعات فارسی سعی کنند که با مطرح کردن چهره و صورت زن در شکلهای جاذبه‌دار برای مردان، فیلم خودشان را مورد رغبت عدّه‌ای قرار دهند. این بتدریج تبدیل به یک عادت می‌شود؛ یعنی به مرور طوری خواهد شد که چنانچه این تصویر - این عکس - در این فیلم نباشد، دیگر مطلوب واقع نخواهد شد! در حالی که اوّل، این‌طور نبود و بتدریج این‌گونه شد! همین حالت اگر در مطبوعات پیش بیاید - که متأسّفانه دیده می‌شود بعضی از مطبوعات همین‌گونه کارها را شروع کرده‌اند و انجام می‌دهند - این مثالی است برای «ایجاد عادت». به نظر من خیلی مهمّ است که مطبوعاتِ خوب و سالم، روی این نکته توجّه کنند که چرا مطلبی را که در ذهن مردم جا افتاده و مستدلّ و متین و معقول است - یعنی یک شیءِ احساسی محض نیست - با تشکیک مداوم و پی‌درپی، به یک مسأله مشکوک، یا یک مسأله مورد بحث و مورد اختلاف تبدیل می‌کنند؟! در حالی که این مسأله می‌تواند با همان شکلی که هست، مطرح شود. این نقشها در مطبوعات، نقشهای غیرمستقیم و بسیار کارآمد و مؤثّر است. در جهت عکس هم همین طور است؛ یعنی وقتی بخواهند جامعه را به یک هدف صحیح، یا به یک محتوای عمیق نزدیک کنند، چنانچه آن محتوا از ذهن مردم دور هم باشد، بتدریج می‌شود این کار را انجام داد. به نظر من توجّه به نقش عادت - عادت دادن مردم، ذهن مردم و ذائقه ذهنی مردم به مسائل گوناگون - در انتخاب راه و در شناختن شیوه‌هایی که مطبوعات و وسایل فرهنگی آن را دنبال می‌کنند، راهگشاست. فاطمه رجبی، نویسنده: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. الحمدللَّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدینا اللَّه. برای توفیق حضور در این محضر مقدّس و زیارت مقام عظمای ولایت، سپاس بی‌کران به درگاه احدیّت دارم. مطالبی را که امروز در این محضر ارائه می‌دهم «تهاجم فرهنگی» یا به فرموده حضرت‌عالی «شبیخون فرهنگی» است که دشمنان از زمان ورودشان به ایران دنبال کردند و در مرحله حاضر به صورت شبیخون ادامه می‌دهند. سه محور اساسی در این تهاجم و یا شبیخون وجود دارد که عبارت است از: ۱- حمله به قوانین و احکام اسلام و ایجاد تردید وتزلزل در اعتقاد مردم. ۲- ترویج همخوانی قوانین اسلام و مبانی اسلام با غرب و تمدّن جدید آن که التقاط اومانیسم با اسلام را به نحوی در جامعه پیاده می‌کند و ایمان عملی مردم را خدشه‌دار می‌سازد. ۳- نشر و رواج سکولاریسم که تجمّل گرایی، بارزه بزرگ آن در قشر زنان است و حمله به اخلاقیّات مردم را شروع می‌کند و ادامه می‌دهد. در هر سه مورد، زنان به گونه‌ای خاص، مورد نظر و هدف دشمنان قرار دارند؛ چرا که زنان، پایه و مایه حفظ و حراست کیان و استقلال کشورند. به فرموده امام، در دوران سیاه پهلویهای خائن، اوجگیری این مراحلِ تهاجمی، باعث کشاندن کشور و استقلال به مرز نابودی بوده است. به‌طور کلّی اخلاق، فکر، اعتقاد و عمل مردان و زنان، مورد هجمه دشمن یا شبیخون دشمنان است که در دوره جدید، خطر آن در پوشش اسلامی قابل لحاظ است. به معنای دیگر همه این مراحل برای زنان، مسأله «فمینیسم» را مطرح می‌کند که یک مسأله ضدّ خدایی و برخاسته از اندیشه بشرگرایانه غرب است؛ ولی در مرحله حاضر و مقطع کنونی، متأسّفانه دشمنان، این زن‌گرایی یا زن سالاری را در پوشش اسلامی مطرح می‌کنند که به گمان ما انحراف، بیشتر از همین مرحله بر می‌خیزد. من فکر می‌کنم اگر جامعه را به سوی فضیلت‌سالای و فضلیت‌خواهی سوق دهیم - و خود ما زنان باید این کار را برعهده گیریم - مسأله فمینیسم و مسائلی بالاتر، یا پایین‌تر از آن، در جامعه ما کارآیی نخواهد داشت. این مسأله، چند راه حل را به نظر من رسانده است. یکی تبیین سیره اهل بیت علیهم‌السّلام به صورت عملی برای مردم و نشان دادن صحنه‌های حضور آنها که صحنه‌های پرشور و جذّاب و عملی است؛ که در دوران ده ساله اوّل - که هشت سال آن هم در دوران دفاع مقدّس بود -

دنیا متوجّه این مسأله شد. الان هم دنیا باز حضور زنان ما را در صحنه‌های مختلف نگاه می‌کند. دوم، تعریف خانه به معنای کامل است - نه خانه‌داری - تعریف خانه به معنای رکن رکین جامعه، که مادران و همسران در آن تبیین می‌شوند و مردم، ارزشهای اصیل و شخصیت زن را در خانه دنبال خواهند کرد. سوم، نشر و ترویج کار فرهنگی برای زنان است که این کار با خود خانمهاست و من درخواست می‌کنم که حتّی برای ایجاد مؤسّساتی اقدام کنند که انتشار آثار خانمها را به‌طور خصوصی به عهده داشته باشد. نه این‌که ما بخواهیم دو قشر زن و مرد در جامعه به‌وجود آوریم؛ بلکه برای این‌که پشتوانه‌ای باشد. چون خود من جزو قشری هستم که می‌نویسم و جایی برای چاپ و انتشار، کمتر می‌یابم. برای همین است که فکر می‌کنم هم تشویقی برای کار فرهنگی خانمها باشد، هم پشتوانه‌ای که آنها را وادار به نوشتن و تفکّر و تحقیق و پژوهش بیشتر کند؛ به جای این‌که ما زنان جامعه را به حضور بی‌رویّه در سازمانها و مؤسّسات سوق دهد. ان‌شاءاللَّه در این محضر مقدّس - که من فکر می‌کنم هدیه‌ای الهی و بی‌نظیر از طرف حضرت زهرای مرضیّه به خود من بود که توفیق حضور پیدا کنم - ما تعهّد خودمان را بار دیگر پیدا کنیم که در همه مراحل با خردمندی، ولایت را پذیرفته‌ایم و به اجرای اوامر مقام معظّم رهبری کمر می‌بندیم. ان شاءاللَّه موفّق باشید. بسیار بیانات خوبی کردید. سمیّه اوری، از کشور چین (دانشجوی دانشگاه تهران - ادبیات فارسی): امروز روزی قشنگ و فراموش نشدنی است. من «سمیّه اوری» هستم و از کشور چین آمده‌ام. پارسال زبان فارسی را در ایران در مؤسّسه دهخدا یاد گرفتم. رهبرم! شما در راه اسلام هستید. نور اسلام همه جای جهان را روشن کرده و شما در راه گسترش اسلام، بسیار موفّق بوده‌اید. من دختر غیرمسلمان از کشور چین، به‌دنبال اسلام به ایران آمدم. می‌خواهم با تقدیم احساسات خویش که در این مقاله است، خستگی رهبرم را از تن شریفشان بیرون کنم. شما چون پدری مهربان و دلسوز، امکانات زیادی از قبیل کلاسهای تفسیر قرآن و تاریخ اسلام برای ما فراهم کرده‌اید. امکانات شما شاید در کشورهای دیگر به راحتی در اختیار دانشجویان خارجی نباشد. نمی‌دانم این مهر و محبّت شما را چگونه سپاس گویم و مهر و محبّت مردمی را که با وجود این‌که فقیرند و نان جو می‌خورند، اما برای ما - میهمانشان - جوجه‌کباب آماده می‌کنند. من در طول یک سال و نیم، زبان فارسی را یاد گرفتم. من با اسلام آشنا شدم. امروز برای من روز قشنگی است. من به عنوان یک تازه‌مسلمان، با دوستان عزیزم برای دیدار رهبرم در این جلسه شرکت کردم. چند ماه طول کشید تا من این مقاله را برای رهبرم نوشتم. امروز از خدا سپاسگزارم که می‌توانم با دست خودم مقاله‌ام را به رهبرم تقدیم کنم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. ماشاءاللَّه، خوب پیشرفت کرده‌اید. زبان را خوب یاد گرفته‌اید؛ همه چیز را می‌توانید بگویید و بیان کنید. خیلی خوب است. این نوشته، مقاله شما است؟ این‌که خطّ شما نیست؟ خطِّ شخص دیگری است. بله، بسیار خوب، خطّ خیلی خوبی است. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. هرچه بیشتر این‌جا بمانید و با معارف اسلام در کشور ما آشنا شوید. هرچه بیشتر با مردم ما آشنا شوید و ان‌شاءاللَّه زبان فارسی را هم هرچه بیشتر یادبگیرید، تا به یک دریای عظیم واقیانوس عظیمی از معارف که به زبان فارسی نوشته شده، متّصل شوید و از آنها ان‌شاءاللَّه استفاده کنید. زنده باشید. بهاره رنجبران، فرزند شهید - دانشجو: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. ابتدا باید به این نکته اشاره کنم که هر وقت راجع به جایگاه و حقوق زنان و به‌طور کلّی مسائل مربوط به زنان صحبت می‌کنیم، هیچ‌وقت نیّت ما تقابل مرد و زن نیست؛ یعنی ما به این نیّت از زنان و مسائل مربوط به آنها صحبت نمی‌کنیم که مرد و زن را بنا به فرمایش خودتان در مقابل هم قرار دهیم - زنان را در یک طرف و احیاناً مردان را در طرف دیگر - نیّت ما از بیان این مطالب، فقط این است که هر کدام از مرد و زن، در جایگاه شرعی و واقعیِ خودشان - آن‌گونه که اسلام دستور داده و احکام نورانی اسلام تصریح کرده است - قرار گیرند. در واقع ما می‌دانیم که تقابل بین مرد و زن، میراث شومی است که از فرهنگ غرب به‌جا مانده و این را دختران جوان ما به‌خوبی احساس کرده‌اند. تجربه‌های تلخی که امروز ما شاهد هستیم در غرب اتّفاق می‌افتد، حاصل نوع نگاهی است که غرب به زن دارد و تقابلی است که خواسته است بین زن و مرد به‌وجود آورد. به‌خاطر دیدنِ این تجربه‌ها از این مسأله بیزاریم. غرب به دلیل نوع نگاهی که به زن دارد، سعی می‌کند به نیازهایی دامن بزند که نیازهای واقعی انسان به حساب نمی‌آیند. مثلاً از معنویت که نیاز واقعی و

اساسی انسان است، غفلت می‌کند، در حالی که به نیازهای مادّی می‌پردازد و آنها را نیازهای اصلی جلوه می‌دهد که به‌هیچ وجه این‌طور نیست. سالها غرب با معنویت و مظاهر آن جنگیده است. یکی از مظاهر معنویت که غرب هیچ‌وقت با آن سر سازگاری نداشته و ندارد، حجاب است. امروز در دنیای متمدّنی که خود را مدّعی دفاع از حقوق بشر می‌خواند، ما می‌بینیم که مُدام دختران دانشجوی مسلمان با مشکل مواجهند و از درس خواندن محروم می‌شوند. همچنین خانمهای مسلمانی که مشغول به کار هستند، به دلیل رعایت حجاب از کارشان محروم می‌شوند. آنها این‌طور شدید با مقوله حجاب مقابله می‌کنند و همیشه هم مطرح می‌سازند که حجاب، تکلّف‌آور و سخت است و نمی‌شود در عرصه‌های مختلف اجتماعی با حجاب، ظاهر شد! در حالی که ما به‌هرحال دختران دانشجویی هستیم که در محیطهای مختلف - چه محیط درس و چه محیط کار - مشغولیم و می‌بینیم که این مسأله برای ما مشکل ساز نبوده است. اصلاً ما حجاب را لباس «مشارکت اجتماعی» زنان می‌دانیم و اگر نباشد، واقعاً در عرصه اجتماع، مشکل داریم و واقعاً هیچ‌وقت احساس نکرده‌ایم که این برای ما سختی و مشکلی به وجود آورده است. ما با داشتن حجاب، احساس راحتی خیلی بیشتری می‌کنیم. فخری اللّهیاری، فرزند شهید - دانشجو: بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم - من در ادامه صحبتهای خواهرمان که در مورد مظاهر معنویت بود، می‌خواستم در موضوع اخلاص صحبتی بکنم. شما در توصیه‌های قبلی خودتان به جوانان در زمینه خودسازی تأکید بسیاری به اخلاص داشتید. حال اگر اجازه بفرمایید، سؤالی از حضورتان دارم که آن را مطرح می‌کنم: لطفاً آن راهکارهایی را که منجر به تقویت اخلاص می‌شود، بیان کنید و بفرمایید چطور می‌شود اخلاص در هر فردی تقویت شود و بماند. یک جمله درباره فرمایشات ایشان عرض کنم که کاملاً حرفهای متین و خوبی بود. چقدر خوب است که این نقطه‌نظرها از طرف شما دختران تحصیلکرده و روشنفکر و آگاه، در سطوح مناسبی منتشر شود، تا کسانی را که احتیاج دارند با آنها در این زمینه صحبت شود، پوشش دهد و از آن استفاده کنند. هرچه در این زمینه‌ها حرف زده شود - از حنجره‌های مختلف و با زبانهای مختلف - بهتر است. نباید کسی فکر کند این حرفی است که مثلاً فلان‌کس گفته، یا دیگری گفته، یا در سخنرانیها بیان کرده‌اند. هر نفس، تأثیر خودش را دارد. بله؛ این نکته کاملاً درستی است. دیدگاه غربیها نسبت به روابط زن و مرد - چون بحثی که الان شما مطرح کردید، عمدتاً ناظر به روابط و علاقات و نوع معاشرت زن و مرد است - با آن دید اسلامی که از جهان‌بینی اسلام سرچشمه می‌گیرد، متفاوت است. جهان‌بینی آنها از مسائل انسان سرچشمه می‌گیرد. البته چیزی روبنایی است، لیکن به چیزهای اصلی منتهی می‌شود. دید اسلامی در زمینه مسائل حجاب، بسیار دید خوب و روشنی است. چه تعبیر خوبی شما دارید! می‌گویید: «ما با این حجاب، احساس آسایش می‌کنیم و این لباسِ مشارکت ماست»! بله؛ کاملاً تعبیر درست و خوبی است. این، دیدگاهِ کاملاً صحیحی است. این را هرچه بیشتر بیان کنید و بگویید، بهتر است. و اما در مورد اخلاص که شما می‌فرمایید. می‌دانید که اخلاص، نوعی گذشت است. هرچه انسان بتواند از انگیزه‌های شخصی عبور کند و به انگیزه‌های والا برسد، به اخلاص نزدیکتر است. اخلاص، یعنی خالص کردن و ناب کردن نیّت. به دنبال ناب کردن نیّت هم خالص کردن و ناب شدن عمل می‌آید. نقطه مقابلِ اخلاص چیست؟ این است که انسان برای انگیزه‌های شخصی - خودگرایی - یا انگیزه‌های مادّی، یا انگیزه‌های معنویِ بی‌ارزش کار کند. بعضی از انگیزه‌ها، صرفاً مادّی - به معنای مصطلح - و ملموس نیستند؛ اما کم‌ارزشند. مثلاً پیداکردن وجاهت در چشم مردم، مادّی به معنای خاص نیست؛ لیکن یک چیز کم‌ارزشی است که بعضی به خاطر این انگیزه‌ها کاری را انجام می‌دهند که با انگیزه الهی، با راه درست و صراط مستقیم، منطبق نیست. این طبعاً نقطه مقابل اخلاص است. بنابراین هرچه که انسان انگیزه‌های خودش را از حالت خودپرستی و خودخواهی دورتر و والاتر کند، این می‌شود «اخلاص». چگونه می‌شود به این رسید؟ خوب؛ یک مقدار با گذشت. مثل همه کارهای دیگری که مجاهدت انسان در آن شرط است و مجاهدت لازم دارد، این هم از همان قبیل است. باید انسان یک مقدار گذشت کند. گاهی شما می‌بینید در یک فضا انسان احساس می‌کند که اگر من این کلمه را بگویم، ممکن است برای من وجهه ایجاد کند، در حالی که معتقد به آن کلمه نیست. خوب؛ آدمی که اهل اخلاص نباشد، آن کلمه را خواهد گفت.

آدمی که اهل اخلاص است، یعنی می‌خواهد کارهایش خالص برای اهداف والا - یعنی در نهایت برای ذات مقدّس پروردگار - باشد، این را نخواهد گفت. یعنی در واقع، یک نوع گذشت. صرف نظر از یک چیزهای کم‌اهمیت، این کار مثل همه چیزهای دیگر، تمرین می‌خواهد. برای شما خیلی آسان است؛ چون جوانید، نورانی هستید و به فطرت الهی قریب‌العهدید. برای هر جوانی کارهای دشوار، آسانتر از افرادی است که پا به سن گذاشته‌اند و به مرحله پیری رسیده‌اند. می‌توانید این کارها را بکنید. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. دانشجوی دیگر: در ادامه صحبتهای دوستم که اشاره کردند «واقعاً سعی ما بر این بوده که معنویت را به همراه تواناییهای علمی یا عملی مختلف کسب کنیم»، من فکر می‌کنم شاید یکی از بهترین راههای به‌دست آوردن این معنویت، کسب فیض از قرآن و تفکّر و تدبّر در آن است که بسیار هم سفارش شده است؛ منتها سؤالی که من از محضرتان دارم، این است که این تفکّر و تدبّری که تأکید زیادی هم روی آن شده، چگونه باید باشد که منجر به «تفسیر به رأی» نشود؟ اصلاً تدبّر برای تفسیر کردن نیست؛ برای فهمیدن مراد است. انسان هر سخن حکیمانه‌ای را دو گونه می‌تواند تلقّی کند: یکی سرسری و با سهل‌انگاری؛ یکی با دقّت و کنجکاوانه. این اصلاً به مرحله تفسیر کردن و تعبیر کردن نمی‌رسد. تدبّری که در قرآن لازم است، پرهیز کردن از سرسری نگریستن در قرآن است؛ یعنی شما هر آیه قرآنی را که می‌خوانید، با تأمّل و ژرف‌نگری باشد و دنبال فهمیدن باشید. این همان تدبّر است و بدون این‌که نیازی به این باشد که انسان، سلایق خودش را به قرآن تحمیل کند - که همان تفسیر به رأی است - خواهید دید که بابهایی را از معرفت، به حسب محتوای آیه - هرچه که محتوای آیه است - باز می‌کند. اشکال عمده در کار قرآن خوانیهای بی‌تأمّل، این است که اصلاً روی جملات درنگ نمی‌کنند. خوب؛ شما وقتی سخن حکیمی، یا سخنِ حکمت‌آمیزی را می‌شنوید، باید به آن دل بدهید؛ بدون دل دادن که اصلاً انسان مُراد را نمی‌فهمد. هر کتاب عادّی - بخصوص اگر کتاب پُرمغزی باشد، بخصوص اگر حکیم فرزانه بزرگی آن را نوشته باشد - همین حالت را دارد. اگر سرسری بخوانید و رد شوید، از آن چیزی نمی‌فهمید. قرآن می‌گوید: «مرا سرسری نخوانید» قرآن از عالی‌ترین مقام است؛ از قلّه معرفت عالم وجود است. این است که انسان باید تأمّل کند و چون عمق این آیات و این مفاهیم، خیلی زیاد است، هرکسی تأمّل کند، از آن استفاده خواهد کرد - حتّی خود پیغمبر - خودِ پیغمبر هم اگر تأمّل کنند - که البته پیامبر و ائمّه (علیهم‌السّلام) همیشه قرآن را با تأمّل و تدبیر می‌خواندند - از قرآن استفاده می‌کنند. البته ما هم استفاده می‌کنیم. مثل سطوح مختلف دریاست که هرکس در هر سطحی برود، بهره‌ای از آن خواهد بُرد - حالا این تشبیه نارسایی است، لیکن برای تقریب به ذهن است - البته هرچیزی را که انسان نفهمید، هر معنایی را که درست، سر در نیاورد و ترکیب یا عبارتِ مشکلی بود، به تفسیر مراجعه می‌کند. منظورم این است که تدبّر، اصلاً به عالم «تفسیر به رأی» نزدیک نمی‌شود. همان دانشجو: من دو مرتبه می‌خواهم مطالبی را خدمتتان عرض کنم. ما دختران جوانی که به‌هرحال در سطح دانشگاهها مشغول به تحصیل هستیم، یکی از وظایفی که همیشه بردوش خودمان احساس می‌کنیم، این است که در سطح جامعه هم باید فعّالیتهایی داشته باشیم - یعنی در واقع یک سری مسؤولیتهای اجتماعی - و البته آنچه که مهمترین چیز در این مسأله است، حفظ حدود، حفظ تقوا و حفظ احکام نورانی اسلام است که باید در این مسیر به آن توجّه داشته باشیم. ما در این مسیر توقّع داریم که از جهات مختلف یاری شویم - به‌هرحال، هم محیطها، هم خانواده‌ها، هم عواملی که می‌توانند دختران جوان را در فعّالیتهای اجتماعی یاری کنند - ما توقّع داریم که با تشویق خانواده‌ها مواجه شویم. راه را برای ما با راهنماییهایشان بگشایند و ما را در این مسیر کمک کنند. من خواهشم این است که اگر در این مورد رهنمود خاصّی هست، ما سراپاگوش هستیم. بعد مطلب دیگری می‌خواهم بپرسم - که البته ربطی به این بحث ندارد - سؤالی است که وقتی آدم به کسی علاقه‌مند می‌شود، دوست دارد که از جوانب مختلف زندگی او خبردار باشد. مابه‌دلیل این‌که با جوانان سروکارمان بیشتر است، مسأله ازدواج برایمان مسأله خیلی مهمّی است. چیزی که ما همیشه با آن مواجه بوده‌ایم، این مسأله بوده که معیارهایی که برای ازدواج وجود دارد چیست؟ البته هرکسی معیارهایی برای خودش دارد؛ منتها ما امروز که بحمداللَّه خدمت شما رسیدیم و این توفیق را داریم که از بیاناتتان مستقیماً استفاده کنیم، می‌خواهم

این را مستقلاً بپرسم که اصلاً شما چه معیارهایی را برای ازدواج جوانان پیشنهاد می‌فرمایید و اگر صلاح می‌دانید، مقداری درباره مسائل شخصی – مثلاً فرزندانتان که ازدواج کردند، یا انشاءاللّه ازدواج خواهند کرد – بفرمایید که چه معیارهایی را در چنین مسائلی در نظر می‌گیرید که ما انشاءاللّه استفاده کنیم. بله؛ معیارهایی که در ذهن من هست، خیلی خارج از آنچه که در ذهن عرفِ متشرّعه ماست، نیست. من اصرار دارم بر نفی بعضی از معیارها؛ یعنی چیزی که من بیشتر روی آن تأکید می‌کنم، ارائه یک چارچوب معیاری نیست. چون می‌دانید اسلام، میدان را باز گذاشته، ضمن این‌که ارزشهایی را در درجه اوّل قرار داده است؛ اما مردم را در آن چارچوب، صددرصد محدود نکرده است – که حالا ممکن است مثالی عرض بکنم – بنابراین من در تعیین معیارها خیلی اصراری ندارم، بلکه در نفی بعضی از معیارها اصرار دارم. یکی از معیارهایی که من به‌شدّت مایل به نفی آن هستم، مسأله ثروت است. وقتی جوانی می‌خواهد ازدواج کند – چه پسر و چه دختر – اصلاً نباید ثروت همسر و نامزد ازدواجش را مورد توجّه قرار دهد. به‌نظر من این یک جاذبه گمراه کننده است نه یک جاذبه حقیقی. پس این نباید مورد نظر باشد؛ کمااین‌که در مورد خود ما هم همین‌طور بوده است. در موارد معدودی که بوده – دو تن از فرزندان من ازدواج کرده‌اند – به‌کلّی این معنا مورد نظر نبوده است. جنبه دیگری که اصلاً نباید مورد نظر باشد، عبارت است از «تشخّص اجتماعی». این هم اصلاً نباید مورد نظر باشد. من شنیده‌ام – به گوشم خورده – بعضی افراد که می‌گردند تا پسری را برای دخترشان ، یا دختری را برای پسرشان انتخاب کنند – خوشبختانه در خودِ دخترها و پسرها کمتر هست؛ مربوط به پدرها و مادرهاست – می‌گردند تا عروسی، یا دامادی را انتخاب کنند که حتماً وابسته به بیت و شخصیت شهیر، یا سِمت معروفی باشد. این هم به‌نظر من معیار غلطی است و نبایستی مورد نظر باشد. بعضی از جاذبه‌هایی هم که به شکل صوری جوانان را جذب می‌کند، به‌نظر من برای ازدواج نبایدبه شکل معیار به آنها نگاه کرد. مثلاً پسرها یا دخترها بگردند، هرجا چشمشان را گرفت، آن را معیاری قرار دهند! هر موردی که چشمشان را گرفت و جذب کرد، آن را کافی بدانند! این هم به‌شدّت مورد برحذر داشتن و پرهیز دادن ماست؛ که ما می‌خواهیم دخترها و پسرها در این دامها گرفتار نشوند. از اینها که بگذریم، ممکن است دختری یا پسری مایل باشد که حتماً همسرش تحصیلات عالی کرده باشد؛ یکی دیگر نه، به این اهمیت نمی‌دهد. من این مثال را می‌زنم، برای این‌که معلوم شود معیارهای مثبت و قابل قبول، محدود نیست. التفات می‌کنید؟ یا فرض کنید کسی اهل منطقه‌ای از کشور است، دوست می‌دارد که همسرش حتماً وابسته به آن منطقه باشد؛ یعنی راه باز است. بعضیها حتماً دلشان می‌خواهد که همسرشان جزو کسانی باشد که در راه خدا حرکتی کرده باشد، تلاشی کرده باشد، جانباز، خانواده شهید و از این قبیل باشد. بعضی این را جزو معیارهای خودشان نمی‌دانند. من می‌خواهم از این جهت، معیار مثبتی گفته نشود، تا این‌که به معنای محدود کردن باشد. فقط می‌خواهم آن مرزهای منفی را ملاحظه کنم. ما البته در مورد فرزندان خودمان، بیشتر به این چیزها نظر داشتیم. البته من لازم می‌دانم که سلیقه و خواستِ دختر و پسر رعایت شود. من حقیقتاً این را شرط می‌دانم. اگر چه رضای دختر و رضای پسر، شرط صحّتِ عقد است؛ اما آن رضای در عالم مباحث حقوقی، غیر از آن چیزی است که من در شرط تحقّق ازدواجِ دو نفر، دنبالش هستم. من دلم می‌خواهد شرایط به‌نحوی باشد که حتماً محبّتی به‌وجود بیاید؛ یعنی اصلاً بدون محبّت انجام نشود. نه این‌که بگویم بایستی قبل از ازدواج، محبّت باشد؛ نه، این‌را نمی‌گویم. اما در مجموع، پسندی وجود داشته باشد – هم دختر، آن پسر را بپسندد و هم پسر، آن دختر را – که این پسند، زمینه ایجاد محبّت ماندگاری باشد. البته محبّت، قابل زوال است؛ اما قابل عمق دادن هم هست. این،دست خودِ آدم است. از جمله کارهایی که خداوند متعال با وجود پیچیده بشر انجام داده، این است که تا حدود زیادی اختیار محبّت را به او داده است. حال بگذریم از بعضی از محبّتهای تند که گفته می‌شود اختیاری نیست و شعرا هم درباره‌اش حرفهای زیادی زده‌اند – آنها به اصطلاح، استثناهای وجود بشر است – اما قاعده این است که دو نفری که مایه‌ای از محبّت، بینشان باشد، راحت می‌توانند این محبّت را آبیاری و بالنده کنند و آن را زیاد نمایند. به‌هرحال این هم چیزی است که لازم است. عاطفه میوه‌چی، دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران: بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. در

زمینه فعّالیتهای اجتماعی که خواهرمان صحبت کردند؛ فعّالیتهای سیاسی هم یکی از شاخه‌های فعّالیتهای اجتماعی خانمهاست و نظر خود شما هم این است که دانشجو باید سیاسی باشد؛ اما ما گاهی می‌بینیم که لازمه وارد شدن در کارهای سیاسی این است که وارد سیاسی‌کاری هم بشویم. یعنی گاهی اوقات این دو مسأله، خیلی با هم خَلط شده‌اند که تشخیص این‌که باید اقدام کرد، یا نکرد، خیلی مشکل است. این سؤال را از این جهت می‌کنم که شما ملاک و معیاری را برای تشخیص این‌که ما از آفات سیاسی‌کاری برحذر باشیم، بفرمایید، تا درعین‌حال بتوانیم دانشجوی سیاسی هم باشیم. خیلی خوب. البته من دوست می‌داشتم که در این جلسه، بیشتر شما خانمها صحبت کنید و من مستمع باشم. دلم می‌خواهد که این حرفهای خوب، از زبان شما خانمهای زبده و برگزیده خارج شود و من کمتر صحبت کنم. درعین‌حال این جمله را عرض می‌کنم. ببینید؛ من که گفتم دانشجویان سیاسی باشند، معنایش این است که یک نفر وقتی در جامعه‌ای زندگی می‌کند، مسائلی در این جامعه وجود دارد که به سرنوشت جامعه مربوط است؛ این دخترها، این پسرها، این دانشجویان خودشان را از آنها برکنار ندانند. فرض بفرمایید مسأله انتخاب رئیس‌جمهور مطرح است. نمی‌شود که ما بگوییم حادثه به این مهمّی در کشوری انجام بگیرد و جوانان بگویند «مردم انتخاب می‌کنند، به ما چه»! و هیچ نظری نداشته باشند. یا فرض بفرمایید مسائل جاری ایران با قدرتهای استکباری مطرح می‌شود - مثلاً مسأله ایران و آمریکا - جوانان نسبت به این قضیه، بی‌تفاوت شوند! حالا استکباری وجود دارد؟ علیه انقلاب تلاشی دارد؟ ندارد؟ این تلاش از چه راههایی است؟ قصدشان چیست؟ اصلاً نسبت به این قضیه، هیچ اهتمامی نداشته باشند! من این را برای جامعه خودمان - بخصوص برای دانشگاه - خطر می‌دانم که به این چیزها نیندیشند. منظور من از کار سیاسی، این است. البته وقتی کسی بخواهد در این زمینه‌ها به فکر صحیح برسد و قدرت تحلیل پیدا کند، باید مقداری بخواند، مقداری بحث کند، مقداری تبادل نظر کند و احیاناً در موردی اعلام وجود کند. من بارها به دانشجویان گوناگونی گفته‌ام که مثلاً- در قضایای مربوط به فلسطین، قضایای مربوط به بوسنی و قضایایی که در اروپا این چند ساله اتّفاق افتاده - بعضی از قضایای جارِی جهانی - چه عیبی دارد که مجموعه‌های دانشجویی ما موضعگیری کنند؟ یعنی از اعماق این ملت، ناگهان قشر عظیمی موضع خودشان را درباره مثلاً برخوردی که در فلسطین اشغالی با جوانان شد، یا برخوردی که با مسأله حجاب در اروپا شد، یا برخوردی که در اروپا با بوسنی شد - برخوردی که در دنیا با قضایای گوناگون می‌شود - اعلام کنند که طبعاً مستلزم نشست و برخاستها و تشکّلهاست. سیاسی‌کاری که چیزِ بدی است، معنایش این است آن کسی که درباره مسائل سیاسی فکر می‌کند، هدفش دنبال کردن و کشف و بیان حقیقت نباشد؛ اهداف دیگری را دنبال کند! این را سیاسی‌کاری می‌گویند. مثل بعضی از کارهایی که ما می‌بینیم چه در محیط دانشجویی و چه در غیر محیط دانشجویی انجام می‌گیرد. گاهی هدف، فقط این است که یک نفر این حرف را بزند و از قول او پخش شود، یا یک نفر مطرح گردد، یا یک نفر مورد تهاجم قرار گیرد، یا گاهی طرف - حریف - از میدان بیرون رود. هدف که اینها شد، انسان را به سمت کارِ ناسالم سیاسی می‌کشاند که ما تعبیر به سیاسی‌کاری می‌کنیم. همچنان که انسان در همه مقوله‌های زندگی می‌تواند بین کار سالم و ناسالم، با تأمّل و ملاحظه، مرز روشنی را پیدا کند - لااقل در کارهای شخص خودش می‌تواند آن را پیدا کند - در این قضیه هم می‌شود مرزی پیدا کرد. حکیمه دبیران - استاد دانشگاه تربیت معلم: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. الحمدللَّه علی ما انعم و له الشّکر علی ما الهم. با عرض تبریک به‌مناسبت ولادت با سعادت حضرت زهرا (سلام‌اللَّه علیها) و تقارن ولادت فرزند بزرگوار و مجاهدش حضرت امام (رحمهٔ‌اللَّه علیه) با چنین روز مقدّسی، نکاتی را درباره آموزش عرض می‌کنم. یکی از برکات انقلاب اسلامی، تعیین «روز زن» در چنین روز مقدّسی است. اختصاص دادن روز ولادت حضرت زهرا (سلام‌اللَّه علیها) به روز زن، یعنی جامعه اسلامی ایران و تمامی مسلمانان جهان که این امر مقدّس را پذیرفته‌اند به همه جهانیان اعلام می‌کنند که اسوه ما حضرت زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) است. برای شناخت اسوه، مطمئناً علم و آگاهی لازم است که همه ابعاد وجودی آن اسوه را بشناسیم. چون می‌خواهم چند بیت شعر هم با توجه به بُعد معنوی و علمی آن حضرت تقدیم کنم، صحبت درباره دانشگاه را به صورت خیلی خلاصه عرض می‌کنم که مصدّع وقت

حضرتعالی نشده باشیم و بیشتر از بیانات شما استفاده کنیم. خوشبختانه همان‌طور که توصیه فرمودید، خانواده‌ها توجّه به تحصیل دختر را مدّ نظر قرار داده‌اند. آماری که امسال ارائه کردند، نشانگر این مسأله است که رشد کمّی در توجّه به تحصیل دختران در خانواده‌ها وجود داشته است. جای شکر دارد از نظام و دستگاهها و مسؤولان محترم که امکاناتی را هم برای تحقّق چنین امری فراهم کرده‌اند. ان‌شاءاللَّه رشد کیفی هم همراه باشد و بُعد معنوی را همه محصّلان عزیزمان و دانشگاهیان و معلّمان مدّ نظر قرار دهند و حتماً با دو بال علم و تقوا پیش بروند که «انما یخشی اللَّه من عباده العلماء»(۴). منتها همان‌طور که باز در فرمایشات حضرتعالی بوده، محیط امن برای دختران، مسأله قابل توجّهی است. اهتمام بر این است که محیطهای مناسب و وضعیت متناسب با دستورات شرع فراهم شود؛ ولی تکرار توصیه‌ها ان‌شاءاللَّه بتواند این امر را بیشتر محقّق سازد و ان‌شاءاللَّه جوامع آموزشی در آموزش و پرورش و در آموزش عالی به این نکته بیش از پیش اهمیت دهند و ان‌شاءاللَّه جایگاه خانمها و دختران عزیز متعهّد و متدیّن ما، در مراحل بالای تحصیلات - در دوره‌های تحصیلات تکمیلی و در فوق‌تخصّصها - که معمولاً سهم کمتری را تاکنون داشته‌اند - بیش از پیش رشد و تعالی داشته باشد. در زمینه اصلاح کتب، الحمدللَّه بعد از توصیه‌های مکرّر حضرتعالی، نهادهایی مشغول این کار هستند که در بخشی از آن هم در زمینه ادبیات فارسی توفیق خدمت داریم و شاهد این هستیم که برای این‌که کتابها تطابق با مبانی و مبادی اسلام داشته باشد، تلاشها و کوششها می‌شود و با نظر محقّقان، بعضی از مواردی که قابل اصلاح است، الحمدللَّه در دست اقدام و توصیه به نویسندگان است. بعضی از این دانشگاههای موجود، اختصاص به خواهران دارد که من خودم توفیق خدمت در آنها را چند سالی داشتم و شاهد خواست و تأکید همه خانواده‌ها بودم برای این‌که چنین محیطهای مناسبی در تمام کشور گسترده شود. اگر توسعه دانشگاههای دختران ولو به‌صورت کوچک - به‌صورت دانشکده‌ها با اختصاص دادن به چند رشته - در حد امکاناتی که مسؤولان هر ناحیه و خود مردم دارند، صورت گیرد، ان‌شاءاللَّه می‌تواند در رشد کمّی و کیفی و تحقّق تحصیل خواهران و پیشبرد اهداف جامعه کمک کند. اگر در این زمینه، هم خود مردم که این خواست قلبی‌شان است و هم مسؤولان محترم اقدام کنند، ان‌شاءاللَّه نتیجه خیری برای تمام جوامع اسلامی خواهد داشت. من امیدوارم که با تأسّی به تمامی ابعاد وجودی حضرت زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) ما بتوانیم به بُعد معنوی و علمی آن حضرت هم بیش از پیش آگاه شویم. چند بیتی را هم به این مناسبت، برای عرض ارادت تقدیم می‌کنم: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. یا فاطمهٔ اشفعی لنا عنداللَّه یا علی گو قد برافراز و برآور پرچمی خطبه‌ای شیوا بخوان، شورآفرین در عالمی بیم بدعت می‌رود در دین، بزن سیف سخن با سکوتی حال دلها را دگرگون کن دمی با شکوه مصطفایی، سوگ او آور به یاد وای اگر بر گونه‌ای ننشسته باشد شبنمی ایهاالنّاس اعلمو برگو و انّی فاطمه غیرحق هرگز نگویی در سخن بیش و کمی یک به یک احکام را تفسیر مستوفی نما تا بداند اهل مجلس نیز جز تو اعلمی مدّعی را تا شود حجّت تمام این نکته پُرس کیست داناتر به قرآن مِن ابی و بن عمی با علی گو سربرآور از چِهِ راز و نیاز بر نیاید دفع ظلم و فتنه از هر رستمی از مدار خود برون افتاده چرخ معدلت می‌رسد بر «قدس» و «افغان» هردمی، نو ماتمی «بوسنی» و «لبنان» گرفتار گروه اشقیا گوییا از هر طرف روییده ابن‌ملجمی کیست نشناسد تو را ای تابش شمس و ضُحی جز کسی کو را بود قلب سیاه و مظلمی داستان آفتاب و شب پره این‌جا نکوست دست غیبی می‌زند بر سینه نامحرمی اُنس تو با عالم بالا نه امروزی بود نکته «هم فاطمه» نبود بیان مبهمی فاش گو امابیها از چه رو گفتت پدر حلقه هستی کجا دارد به از تو خاتمی بوسه بر دستت بود مُهری ز مِهر مصطفی بضعهٔ منّی تو را گفته است و لحمی و دمی لیلهٔ‌القدر از فروغ روی تو روشن شود اینت رمز آن‌که نبود جز علی‌ات همدمی اشتقاق اکبر آیا فاطمه از فاطر است معنی نامت بجویم در کدامین معجمی؟ چشم امید حکیمه چشم اسرارت بود آنچه گفتم از مدیحت، قطره‌ای دان از یمی لمحه‌ای عین عنایت سوی مشتاقان خود بهر دلهای شکسته دست لطفت مرهمی برای حُسن ختام بیتی از مرحوم پدرم را عرض می‌کنم که: ما را به عرض مدحت تو امر کرده‌اند ور نه کجا رسیم به حدّ ثنای تو طیب‌اللَّه انفاسکم خیلی خوب. ان‌شاءاللَّه موفق باشید. خانم، شما شعر زیاد دارید؟ در مقام حضرت‌عالی که شاعر بزرگواری هستید، اگر اصلاً اظهار شاعر بودن کنیم، خطاست.

چنـد موردی هست ان‌شاءاللَّه خدمت حضـرتعالی می‌فرسـتم. شـعری بود در مورد حج خونین، که به این صورت آغاز می‌شد: مرحبا ای زائران، ای جان نثاران مرحبا گوهر جان بر سـر بازار حق دارد بها بسـیار خوب. ان‌شاءاللَّه موفّق باشـید. خیلی خوب. زهره سادات لاجوردی: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. زهره سادات لاجوردی هسـتم؛ دختر سـیّدِ مظلوم، «اسـداللَّه لاجوردی». من در این مجمع به‌عنوان یـک دانشـجو در مورد آموزش عرضـی داشـتم که سـعی می‌کنم خیلی کوتـاه بیان کنم. نکته‌ای که ذهن مرا از ابتـدایِ راهیابی‌ام به دانشـگاه مشـغول کرده، این است که در تبلیغات، آن‌قـدر که روی جنبه کمیّت تعـداد دانشـجو تأکیـد می‌شود، روی کیفیّت چنـدان کاری صورت نمی‌گیرد و این به گونه‌ای شده است که بالاخص دختران جوان ما احساس می‌کنند تنها راه رشد، راهیابی به دانشگاه است و وقتی وارد دانشـگاه می‌شوند، بعد از گذشت سالها و تحمّل زحماتی، احساس می‌کنند آن‌طور که باید و شاید بار علمی پیدا نکرده‌اند. دوست داشـتم که مسؤولین ما به‌گونه‌ای روی کیفیّت تأکید بیشتری داشـته باشند، تا دانشجویان ما وقتی از دانشگاه بیرون می‌آینـد، از بـار علمی بیشتری برخوردار باشـند. خیلی متشـکّرم. بله؛ درست است. اوّلاً ـ عرض ارادتی بکنیم به شـهید عزیزمان آقای لاجوردی، پدر بزرگوار شـما. ایشان حقّاً و انصافاً شخص خیلی برگزیده و انسان والا و پاکیزه‌ای بودند. اخلاصی را که قبلاً یکی از خانمها صـحبت می‌کردند، مظهرش مرحوم شـهید لاجوردی بود. بله؛ کیفیّت خیلی مهمّ است، شما راست می‌گویید. من هم اعتقادم همین است که دانشـجویان مـا در دوره دانشـگاه، حقیقتـاً بایـد کـار کننـد و بـدون کـار کردن و بـدون زحمت کشـیدن - هم درس بخواننـد، هم مطـالعه کننـد و هم اسـتاد را سؤال پیـچ کننـد - مقصود حاصل نمی‌شود. از این همه هزینه‌ای که برای دانشـگاه کشور می‌شود، مقصودِ کامل حاصل نمی‌گردد و یک مشت نیمه سواد - چه دختر، چه پسر - به‌وجود می‌آیند. درعین‌حال که این حقیقتی است، امـا راه یـافتن جوانـان - و در زمـان مـا بخصوص راه یـافتن دخترها - به دانشـگاه فی‌نفسه چیز خوبی است. علّت این است که بالاـخره جای درس خوانـدن و مطالعه کردن و روشـنفکر و آگاه شـدن، عمـدتاً دانشـگاه است. درست است که بیرون دانشـگاه هم ممکن است کسـی کتاب بخوانـد و فاضل و آگاه شود؛ لیکن این کم اتّفاق می‌افتـد. طبعاً خانمها در محیط دانشـگاه - بیشتر خانمها این‌طورنـد - یـک شـکفتگی و شـکوفایی و جرأتِ پرداختن به مطـالب علمی پیـدا می‌کننـد و ذهنشـان بـاز می‌شود. البته پسـرها هم همین‌طورنـد؛ نمی‌شود گفت مخصوص دخترهاست. لـذا رفتن به دانشـگاه مطرح بوده، و این کمیّت را مدّتی دنبالش بودند و خوب هم شده است. الان تعداد دانشـجو در کشور ما نسـبتاً تعداد قابل توجّهی است و این چیز مثبتی است. یعنی حالا این‌طور نباشد که ما اگر مـدّتی به کمیّت پرداختیم - به قول شـما بـدون پرداختن به کیفیّت؛ شاید هم همین‌طور باشد - مدتی هم شـعار کیفیّت را مطرح کنیم و به‌کلّ کمیّت فراموش شود. نه؛ من این را خیلی موافق نیسـتم. دلم می‌خواهد که باز هم این دانشگاهها ظرفیّتهای بیشتری پیدا کنند و تا آن‌جایی که جواب می‌دهد - البته تا آن‌جایی که اسـتاد و فضای آموزشـی و آزمایشگاه و اینها وجود دارد - هرچه بروند، بهتر است. خانم سـلیمی (مشاور امور زنان در صدا و سـیما): بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. للَّه الحمد و به نستعین. با سلام به پیشگاه مقدّس ولیّ عصـر و عرض ارادت خالصـانه به مقـام عظمـای ولاـیت. اگر اجازه بدهیـد،نکته‌ای را در خصوص مسأله هنر عرض کنم و چند سؤال را که مشـتاق هستیم به‌طور کامل برای ما حل شود، مطرح نمایم. اگر در خصوص توسـعه هنر صـحبت کنیم و ابزارهای آن را نام ببریم، یکی از ابزارهای آن در واقع، دیـد تیزبین و ظریف‌نگر به عالم خلقت است و دیگری داشـتن یک احساس مقدس و سوّم، عشق به زیباییهـا؛ که می‌بینم هر سه این زمینه‌هـا در زنـان، بالفطره فراهم‌تر است. ولی در جوامع مادّی، برنامه‌ریزان امور هنری به این مطلب کمـتر توجّه نمودنـد. بـا توجّه به هـدف آنهـا که توسعه مادیّات است، از زن برای جـذب بیننـده بیشتر و رسـیدن به مقاصـد خودشـان در آن، در جهات مادّی اسـتفاده می‌کننـد. در واقع دو ظلم عمـده به زن کرده‌انـد: یکی این‌که چهره زن را به غلط معرفی می‌کننـد؛ بـه گـونه‌ای که زن را وجـودی سـست عنصـر، بـدون داشـتن هـدف متعـالی مطرح می‌نماینـد. دوم این‌که محیـط هنری را مخـدوش کرده‌انـد؛ به گونه‌ای که اگر زنی هم دارای هـدف صـحیحی باشـد و وارد این عرصه شود، کمتر می‌شود که آن متانت و وقـار خودش را حفـظ کنـد. البته نظام جمهوری اسـلامی ما، در تمامی عرصه‌ها سعی کرده است که نگرش صـحیحی به زن داشته

باشـد و در واقع درصـدد آن برآمـده که افکار انحرافی را بزدایـد؛ ولی متأسـفانه برای رسـیدن به حدّ مطلوب، فاصـله داریم. هرچند امیدوار هستیم که با وارد شدن افراد متعهّد در این عرصه، ما بتوانیم این فاصله را هرچه کوتاهتر کنیم. منتها مشکلی که الان احساس می‌کنیم به‌طور کامـل در این زمینه حـل نشـده است، عـدم درک صـحیح عوامـل هنری از این مسائـل است. ما متأسـفانه با افراطها و تفریطهـا مواجهیم؛ به گونه‌ای که جـامعه مـا در لابه‌لای این مسأله، حقیقت را گم کرده و نتوانسـته به حـدّ مطلوب دست پیـدا کنـد. مسأله دوم این‌که یک عطش فکری در نسل جوان ما ایجاد شده است که در واقع لازم داریم در زمینه هنر با برنامه صحیح بتوانیم به این عطش فکری پاسخ مثبت دهیم؛ به این گونه که هنر به‌عنوان ابزاری برای درک حقایق والاتر و بالاتر باشد و استفاده شود. خانم آیت‌اللّهی از حوزه علمیه قم: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. خدا را شکر می‌کنیم که در چنین روزی خداوند این توفیق را به ما عطا کرد که در خدمت جناب عالی باشـیم. به عنوان یک طلبه، این نکته رامی‌خواستم خدمتتان عرض کنم که در واقع با تشکیل مرکز مدیریّت حوزه‌های علمیه خواهران، حدود ۱۶۰ حوزه در سراسـر ایران شناسایی شده که عمدتاً توسط خود خواهران اداره می‌شود. الان بیش از بیست هزار طلبه مشـغول به تحصـیل داریم و غیراز حوزه علمیه قم - جامعهٔ‌الزّهرا - که بخشهای مختلفی در زمینه‌های تمام وقت و نیمه‌وقت و پـاره‌وقت و غیر حضوری و حتّی غیر ایرانی دارد - که در بخش غیر ایرانی، خواهران از چهل کشور در آن‌جا مشـغول به تحصـیل هسـتند - فعّالیتهایی بازخود خواهران محترم در زمینه‌های مختلف، اعم از تدریس در حوزه و دانشگاه، بخشهای مدیریّت و تبلیغ در داخـل و خارج کشور - حتی در مـدیریّت حوزه‌هایی در خارج کشـور - دارنـد. اما نکته مهمّی که شایـد به‌عنوان یک نکته اساسـی برای خواهران مطرح باشـد، این است که حوزه‌هـای علمیه مـا با وجود این‌که تقاضاهای متعـدّد زیادی هست که می‌خواهند وارد حوزه شونـد، شایـد بتوانم بگویم که به هفت درصـد از تقاضاها می‌تواننـد پاسـخ دهند و عمدتاً خواهران با جواب منفی مواجه می‌شوند. از جهت کیفیّتی هم در سـطوح مقدّماتی - سـطح یک و دو - شاید تحصـیل خواهران مقداری راحت باشد؛ اما در سطوح عالی که خود جناب‌عالی هم عنایت داریـد و در مسؤولین هم مطرح شـده است، برای خواهران، زمینه فراهم نیست. لذا تقاضایی که خواهران دارنـد این است که اگر امکـان داشـته باشـد، در برنامه توسعه سوم، جایگاه خواهران حوزه علمیه در سراسـر ایران روشـن شود؛ البته با هماهنگیهای لازمی که ما می‌توانیم برای فارغ‌التّحصـیلان خود داشـته باشـیم. بحمداللَّه خود مسؤولین هم واقف هسـتند که اکثراً خواهران در مراکز حوزه، موفّق بوده‌انـد. ان‌شـاءاللَّه این زمینه فراهم شود و خواهران بتواننـد از امکانـات معنوی و تحصـیلی بیشتری بهره‌منـد شونـد. الان در قسـمت ویژه «جامعـهٔ‌الزّهرا» تقریباً خیلی کم پذیرش هست و با شـرایطی که گذاشـته شد - که حتماً باید اسـکان در قم باشد - مجموعاً حدود ۱۵۰ نفر از طلبه‌ها را می‌تواننـد تأمین کنند که این ۱۵۰ نفر در سـطوح عالی هستند - البته در پنـج رشـته فقه و اصول، فلسـفه و کلام، تبلیغ، تاریخ اسـلام و تفسـیر - خواهران در قسـمت درسـهای خارج، با مشـکلات زیادی مواجه هسـتند و کمتر توفیق دارنـد که از وجود اساتیـد مجرّب و آیـات عظـام بهره‌منـد شونـد؛ با وجودی که در خود قم هسـتند. در حوزه‌های شهرستانها هم در سطح درس کفایه و پایان مکاسب هم داریم؛ اما باز با کمبود استاد و امکانات مواجه هستند. تعداد ۱۵۰ نفر در سـطوح عـالی خیلی خوب است؛ چرا خواهران به درس آقایان نمی‌رونـد؟ درس آقایان عمـدتاً در حوزه‌های برادران تشـکیل می‌شود که مشکلاتی برای حضور خواهران در آن‌جاها هست. فقط درس تفسیر آیهٔ‌اللَّه جوادی‌آملی که در مسجد اعظم بود، توسط خود ایشـان همـاهنگی شـد که خواهران بتواننـد اسـتفاده کننـد. دروس دیگر را هم بعضـی از آقایـان اجازه می‌دهنـد؛ اما مشـکلات مختلفی سـرراه است که هنوز امکانش فراهم نشـده و عمـدتاً از طریق ویـدئو از درس اساتیـد مجرّب اسـتفاده می‌شود. اینها قابل رفع اسـت؛ اینهـا چیزهـای مشـکلی نیسـت. ان‌شـاءاللَّه بتدریـج رفع خواهـد شـد. امیـدواریم رفع شـود. خـواهر دیگری از حـوزه علمیـه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. من یکی از طلبه‌های حوزه قم هسـتم. گفتند بخشـی از کاری را که کرده بودم، مختصـراً خدمتتان بگوییم. ما می‌بینیم در آیات و روایات، عنایات خاصـی نسـبت به زن هست؛ حالا از آن تکوینی که خداونـد خلقت زنان را به‌گونه‌ای قرار داده است که در پرورش نسل بشر نقش حسّاسی دارند. بعضی از تاریخ سازانِ بی های و هوی جهان، زنان هستند. یکی از صفات کمال

خدا رحمت اوست که با آن به شکل عاطفه شدید در زنان مواجهیم. اسلام، عنایت خیلی خاصی نسبت به زنان دارد که زنان رشد پیدا کنند و استعدادهایشان شکوفا شود. اینها را در شیوه‌های مختلف بزرگان دین می‌بینیم. این را می‌بینم که پیامبر (صلوات‌اللّه‌علیه) در عصر زنده به‌گور کردن دختران، می‌گویند دختر، گل خوشبوست. ما در عمل نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سفارشهای خاص هست، مثل این‌که: ایمان مرد وقتی زیاد می‌شود که محبّتش به زن زیاد می‌شود و یا علم‌آموزی برای زن و مرد واجب است. در عالم سیاست می‌بینیم که هرجا صحنه‌ای برای بیعت بوده، همیشه زنان حضور داشته‌اند. در هجرت از سرزمین کفر به سرزمین ایمان، زنان کنار مردان حضور داشتند. در مرتبه حمایت از ولایت، خیلی وقتها این زنان هستند که در جریانهای انحرافی، روشنگر اذهان جامعه می‌شوند. ما می‌بینیم که اوّلین شهید مسلمان، یک زن است. ما زیاد می‌بینیم آن عنایتهایی را که دین نسبت به زن دارد. در کانون خانواده که بعضی وقتها مشکلات زنان بحرانی می‌شود، ما می‌بینیم دین در قرآن تزی را مطرح می‌کند - با زبانهای مختلف، به‌صورت تکراری - که «فامساك بمعروف او تسریح باحسان»(۵). با الفاظ دیگر هم بیان می‌شود که زندگی خانوادگی باید به این شیوه باشد و چیزی غیر از این را هم دین نمی‌پذیرد. یا زندگی کردن با نیکی و سعادت و خوشی، یا جدایی که همین جدایی هم باز به احسان است. ما از طرفی این عنایتِ دین را به مسائل زنان می‌دیدیم، از طرفی هم نگاه به جامعه می‌کردیم، می‌دیدیم فاصله خیلی زیاد است. فی‌الواقع آن دین، هنوز خیلی زمان می‌برد تا احکامش در جامعه پیاده شود. از یک طرف ما می‌بینیم در مدّت زمان کوتاهی بعد از رحلت پیامبر (صلوات‌اللّه‌علیه)، همین قدر که مردم جهان - شرق و غرب - اندکی از اجرای احکام را در عمل می‌بینند، فوج فوج رو به اسلام می‌آورند. یقیناً در عصر امروز که از جهاتی باید بگوییم عصر «تحیّر بشر» است، در مسائل زنان که دائماً آزمون و خطا دارند و هنوز سرگشته‌اند، اگر بتوانیم دین را در ارتباط با مسائل زنان، آن‌چنان که طرح شده، در عمل و اجرا پیاده و عرضه کنیم، مطمئنّاً ما تأثیرات معجزه‌آسایی می‌بینیم. به همین جهت ما فکر کردیم که باید زنان بیشتر همّت کنند و در این مسأله کار کنند؛ چون خانمها با مسائل و مشکلات زنان بیشتر آشنا هستند. لذا سعی کردیم در یک بخش، شروع به کار کنیم - تعدادی ازخواهران حوزوی و تعدادی هم از خواهران دانشگاهیمان - معیار کلّی که مطرح بود، همان چیزی است که خداوند فرمود: «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف»(۶). آن چیزی که مطرح می‌شود، مسأله عدالت است که در آن هم حقوق مطرح می‌شود و هم وظایف. ما در این بخش دیدیم چند مشکل در جامعه وجود دارد: یک مشکل، مشکل فرهنگی است. مشکل فرهنگی در دو بخش بود؛ یکی این‌که زنان متأسفانه گاهی اوقات توان خودشان را درست باور نداشتند. بخش دیگرش این بود که مردان گاهی اوقات ظاهراً خوب نمی‌پذیرفتند که باید برای زنان هم امکان رشد و ترقّی فراهم باشد و آنها هم می‌توانند تا اوج ملکوت پرواز کنند. در این بخش باید کار می‌شد. بحمداللّه از اوّلِ انقلاب تا به حال هم در این زمینه خوب کار شده است؛ ولی هنوز هم جای کار زیاد دارد. مسأله دیگر، مسأله قوانینی بود که در جامعه وجود داشت. یکی مشکل طرح قوانین و دیگری مشکل در اجرای قوانین بود. در موضوع طرح قوانین، کاری که ما با خواهران متخصّصمان داشتیم - هم خواهران حوزوی بودند، هم خواهران دانشگاهی - این بود که چند کار را عملاً انجام دادیم. همکاری با همدیگر هم الحمدللّه برکات زیادی داشت. بخشی از برکاتش هم این بود که در این همکاری، موضوع‌شناسی توسّط خواهران متخصّص ما خیلی دقیق صورت می‌گرفت - مصادیق موضوعات خوب تعیین می‌شد - و ما می‌توانستیم مقداری کمک کنیم تا حدود و ثغوری که دین در ارتباط با مسائل زنان مطرح می‌کند، روشن شود. خواهران متخصّصمان کمک می‌کردند که ما بتوانیم قوانینی را که مبنایشان بر دین و متناسب با جامعه امروزند و کارایی لازم را در جامعه امروز دارند، طرح کنیم. همان‌گونه که عرض کردم، این همکاری ما برکتی داشت که من دیدم مقداری در همکاریهای حوزه و دانشگاه مغفول واقع شده است و آن این بود که گاهی اوقات به بعضی از احکام برخورد می‌کردیم که در این هیاهوی سیاسیِ بعضی از جوامع، ما می‌دیدیم گاهی اوقات مسأله‌ای پیشنهاد می‌شود که معضل زنان در این مسأله، این‌طوری حل می‌شود. ما وقتی نگاه به متون می‌کردیم، می‌دیدیم اصلاً نمی‌شود چنین حرفی را مطرح کرد؛ واقعاً این بحث در مسائل دینی

جایگـاهی نـدارد. در همکاری با خواهران دانشـگاهیمان - چون خواهرانی که با ما همکاری می کردنـد، معمولاً از خواهرانی بودند که یـک حرّیت علمی خوبی در این مسائـل داشـتند - ما دیـدیم خیلی وقتها آن چیزهایی را که ما با تعبّد میپـذیریم - و شایـد هم گاهی اوقات قابل پـذیرش برای برخی نباشـد - وقتی خوب در کُنه قضیـه میرویم، تازه خواهران دانشـگاهی ما روشن می کننـد که اصـلًا حکمت خیلی از احکـام دین چیست؛ حکمتهـایی که قبلاً برای ما روشن نبوده است و این یکی از برکاتی بود که برای ما در این کـار حاصـل شـد. موضوعـات مختلفی را در مسائل حقوقی زنان نشـستیم کار کردیم: بحثهای مربوط به ازدواج - اصل ازدواج، تعـدّد زوجـات، ازدواج موقّت و فسـخ نکـاح - بحث دیه، قصـاص و مبـاحث مختلف دیگر. ما میدیـدیم که فقهمان همین امروز به مسائـل مختلـف جـواب داده، مـا بایـد مبـاحث فقهی را وارد قـانون کنیم. هرچنـد مـا در مرتبه قـانون، حرف خوب زیـاد داریم، ولی خلأهـایی هنوز وجود دارد. گـاهی اوقـات هم میدیـدیم بعضـی از مسائـل هست که در متون دینی ما وجود دارد؛ ولی در فقه وارد نشده است، که بهنظر میرسد عمدهترین علّتش این است که شاید این سؤال، اصـلًا در گذشـته وجود نداشـته است که فقیه به خاطر آن سـراغ متون دینی برود و شایـد ما زنان، امروز این سؤال را میبینیم و سـراغ متون دینی میرویم و بالاخره جواب را پیدا می کنیم. منتها ما در کارمان یکی دو مشـکل داشتیم. حالا من خواستم این را خدمتتان بگویم که مشکل بزرگی که ما در این قضیه داریم این است که متأسـفانه گـاهی اوقـات بـا تفکّراتی برخورد می کنیم که در مقابـل قوانینی که در ارتبـاط با مسایل زنان توسّط غرب مطرح میشود، خود باختهانـد! گـاهی اوقات این خود باختگی واقعاً برای ما مشـکل ایجاد می کرد. مسأله دیگر این بود که متأسـفانه گاهی اوقات از جانب برخی فقهایمان کم عنایتی میدیدیم. مثلاً به شکل روشن و واضح، مسائل زنان را از دیدگاه دینی تبیین نمی کردند. این بخش متأسـفانه یـک جاهـایی هم به باورهای دینی مردم ما - در ارتباط با مسایل زنان - ضـربه میزنـد. خواهرمان هم مقـداری مسائل اجرایی را که در ارتباط با مسائل حقوق زنان مطرح میشود، خدمتتان می گویند. در نهایت اگر شـما لطف کنید و برای ادامه راه ما، هم دعای خیری داشـته باشـید و هم رهنمودی، ممنون میشویم. خیلی خوب، بسـیار خوب. خانم خسـروشاهی، قاضی تحقیق دادگستری: بسماللَّهالرّحمنالرّحیم. بـا توجه به مشـکلات حقوقی و قضـایی زنـان در محاکم دادگستری و دادگاهها و تبلیغات سوئی که علیه نظام قضایی و قوانین شـرعی و فقهی ما از طرف بعضـی از بیگانگان نا آشـنا با قوانین اسـلامی و یا مغرضان خارجی صورت می گیرد، لازم است عرض کنم که پیرامون صـحبتی که خواهرمـان داشـتند و تحقیقـاتی که در زمینه شـناخت مشـکلات بـانوان در محاکم صورت گرفت و نیز حضور ملموس و عینی بانوان محقق در دادگاهها و همینطور از جانب خودم، به این نتیجه رسـیدیم که علّت اساسـی مشکلات خانوادهها و خانمها در احقاق حقّشان، این است که اوّلاً ضعف فرهنگ جامعه در عنایت به رشد و تعالی زن در تمـامی زمینههـا، خصوصـاً در مسائـل حقوقی مربوط به خانمهاست. مسأله دوم که عمیقتر و اساسـیتر است، عـدم آگاهی بانوان نسبت به آشـنایی بـا حقوق و تکـالیف قانونی و شـرعی خودشان و نیز نحوه استیفای حق در محاکم است که باعث بروز مشـکلاتی برای آنهـا میشود. علیرغم دیـدگاههای فمینیستی که علت و مسأله را روی نقص قوانین شـرعی و فقهی ما میبرنـد، ما میبینیم که در اصل ۱۰ قانون اساسـی که برآمده از اسـلام و قانون شـرع ماست، خانواده بهعنوان یک واحد بنیادی و اساسـی جامعه به رسمیت شناخته شده و علاوه بر آن در اصل ۲۱ قانون اساسی، وظایف دولت در قبال احقاق حق و زمینههای آگاهی خانمها ذکر شده است. زن مسـلمان در قانون شرع اسلام، زنی است که حقّ انتخاب دارد و کسی است که علقه زوجیّت را ایجاد می کند؛ یعنی رکن اساسی و اصـلی عقـد نکاح، بهدست زن ایجاد میشود - که همان ایجاب عقد است - ولیکن بر هم زدن علقه زوجیّت، به دست مرد سپرده شـده اسـت. البتـه ایـن هـم در همـه مـوارد نیست؛ یعنی چنـد مـورد در قـانون مـدنی هست که در آنجـا دیگر برای برهم زدن علقه زوجیّت، اذن همسر ساقط و به حاکم شرع سپرده میشود. ولیکن خانمها میتوانند در راستای احقاق حقّشان و استفاده از آن شرایط مشـروع خودشان در زندگی آتی، علاوه بر مادّه ۱۱۳۰ قانون مـدنی - که موارد عُسـر و حرج بانوان را پیشبینی کرده است - از راه آسانتری استفاده کنند و آن، استفاده از شروط ضمن عقد نکاح است که بعد از انقلاب به پیشنهاد حضرت امام و با حمایت آیتاللَّه

شهید بهشتی و تصویب شورای‌عالی قضایی وقت، شروط چهارده‌گانه‌ای در سند نکاحیّه ثبت و ضبط شد و هم اکنون مزدوجینی که به دفاتر مراجعه می‌کنند، با این شروط آشنا می‌شوند. خانمها می‌توانند علاوه بر شروطی که آن‌جا ذکر شده، از شروط دیگری که جایز است و ممانعت شرعی ندارد و خلاف مقتضای عقد نکاح هم نیست - که تعدادی از آنها در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی ذکر شده است - مثل شرط اشتغال، شرط مسکن، شرط تحصیل، ازدواج مجدّد زوج و ...، به نفع خودشان با آگاهی از شروط ضمن عقد استفاده کنند. در راستای استفاده از همین شروط و آگاهی خانواده‌ها و خانمها به حقوق حَقّه خودشان، جزواتی تنظیم و تهیه شده که به دفترخانه‌ها داده شود - تا مفادش در هنگام مراجعه طرفین، به آنها تفهیم گردد - البته در زمینه بیان مشکلات اجرایی، این یک مورد است که هنوز عملی نشده است. یعنی علی‌رغم این‌که این تصمیم گرفته شده و متن جزوات توسّط کارشناسان تهیه و تنظیم گردیده، هنوز به‌صورت عملی مورد استفاده قرار نگرفته است. مسأله دیگر، استفاده از رسانه‌ها و دبیرستانهاست؛ بدین معنا که موضوعات مورد اشاره در این خصوص، در ضمن کتب درسی باشد. البته حقوق خانواده و تکالیف طرفین ازدواج به‌صورت واحدهای درسی در مراکز آموزش عالی و نیز مراکز مشاوره محلّی، همه پیش‌بینی و شروع شده است؛ ولیکن احتیاج به حمایت و وسعت فعّالیت بیشتری احساس می‌شود. مسأله دیگر، ضعف تشکیلاتی در اجرای قوانینی است که سالها قبل در جهت حفظ و حمایت از حقوق بانوان تصویب شده است. مانند تأسیس واحد ارشاد و امداد در دادگاههای خانواده - مصوّب سال ۱۳۷۰ - که به جهت مشکلات اجرایی و بعضاً مشکلات اقتصادی، هنوز راه‌اندازی نشده است؛ ولی ضرورتش واقعاً در دادگاههای خانواده احساس می‌شود. مسأله دیگر مشکلات قانونی است. با توجّه به مسائلی که خانم آیت‌اللّهی گفتند، با همکاری خواهرانی که در طرح بازنگری قانون مدنی که مورد عنایت حضرتعالی بود، دست اندرکار بودند - محقّقین و متخصّصین، نمایندگان مجلس، قضات زن، جامعه‌شناسان و روانشناسان - از سالها قبل تحقیق در شناسایی مواد قانون مدنی و اشکالاتی که وجود دارد، آغاز شد و به این نتیجه رسیدیم که اشکال اساسی و ریشه‌ای در مواد قانون مدنی وجود ندارد؛ ولی بعضی از مواد، نیازمند به بررسی، اصلاح، تتمیم، رفع نقص و یا رفع ابهام است. مثلاً ماده‌ای داریم که به حُسن معاشرت زن و مرد در نظام خانواده اشاره می‌کند؛ ولی واقعاً مفهوم حُسن معاشرت، یا تبیین و ذکر مصادیق سوء معاشرت، هنوز از نظر قانونی روشن نشده است و لذا مشکلاتی را ایجاد می‌کند. مسائلی که الان احتیاج به بازنگری و توجّه نظر دارد، حضانت، ملاقات اطفال، طلاق و موارد دیگری است که ان‌شاءاللّه خواهران با کار کارشناسیشان این طرح را به اتمام می‌رسانند و خدمت حضرتعالی تقدیم می‌کنند. به امید خدا؛ خیلی خوب، خیلی خوب. هاجر حسینی از امریکا: بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوهٔ. سلام بر نایب امام زمان و رهبر و پدر عزیزمان. میلاد حضرت فاطمهٔ‌الزّهرا مبارک باد. امروز، همچنین سالروز تولّد فرزند کوثر، حضرت امام روح‌اللّه خمینی است. من هاجر حسینی از کشور آمریکا، طلبه و خبرنگار هستم. من پیرو حضرت عیسای روح‌اللّه بودم و هنوز هستم. بعد ایشان - حضرت عیسی - بود که دست ما را گرفت و به حضرت روح‌اللّه این زمان سپرد. الحمداللّه امروز فرزندانمان از ما جلوترند. من آنها را با یک گروه جوانان آمریکایی «بنیاد هجرت» به جمهوری اسلامی آوردم. خدا به این ملت، نعمتها و برکاتِ فراوانی داده است؛ نعمتها و برکاتی که در آمریکا دیده نمی‌شود. در آمریکا، زن و مرد پشت یک پرده تاریک زندگی می‌کنند - تحت بدترین ظلم و بدترین بی‌عدالتی - حضرت زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) زمان خودشان را فهمیده بودند؛ جوانان هم باید زمان خودشان را بفهمند. هر عملی که جوانان در جمهوری اسلامی انجام می‌دهند، یک اثری در دنیا دارد. امید دارم که ان‌شاءاللّه پرچم توحید در تمام دنیا به اهتزاز درآید. در انتظار آن روز هستیم. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته. و علیکم السّلام و رحمهٔ‌اللّه. خیلی خوب. خانمها فرمایشی ندارند؟ چون وقت نماز است، من یک کلمه عرض بکنم و بلند شویم ان‌شاءاللّه نماز بخوانیم. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قصد ما این بود که از روز زن به این صورت تجلیل شود. الحمدللّه به بهترین وجهی تجلیل شد؛ زیرا که بهترین تجلیل، تجلیل عملی است. با حضور شما خانمهای آگاه، عالم و فرزانه در بخشهای مختلف، روشن شد که بحمداللّه زن ایرانی در یک سطح راقی قرار دارد. این مهمّ است. ما ممکن

است شعارهای زیادی بدهیم که چنین می‌خواهیم بکنیم، یا چنین کردیم، یا چنین باید بکنیم؛ اما هیچ‌کدام از این شعارها که گفتار است، قدر این را ندارد که ما نشان بدهیم امروز زن ایرانی، در این سطحی است که ما در این جلسه ملاحظه می کنیم. البته اگر از همه خواهران بیاناتی صادر می‌شد که حتماً در بین آنها مطالب برجسته و باارزشی وجود داشت، این مقصود، بیشتر تحقّق پیدا می کرد؛ ولی مجال کم بود. ما تقریباً نزدیک به دو ساعت است که این‌جا نشسته‌ایم. فرصت بیش از این نبود؛ لیکن بیانات دختران جوان ما، خانمهای دانشگاهی ما، خانمهای طلبه ما و خانمهایی که مسؤولیتهای گوناگونی را بر عهده گرفته‌اند و در بخشهای مختلف فرهنگی کشور حضور دارند، نشان داد که ما امروز از لحاظ رقاء سطح فکریِ زن در کشور، بحمداللَّه برخوردار از یک پیشرفت محسوس - نسبت به همیشه و نسبت به گذشته - هستیم. این خیلی با ارزش است. البته من نظراتی در مورد تلاش برای مسأله زن دارم و این نظرات را بارها هم گفته‌ام؛ یعنی چیزی که پوشیده و پنهان باشد، نیست و در صحبتهای گوناگون تکرار شده است. آن چیزی که الان می‌خواهم به شما خانمها عرض کنم، این است که در زمینه پیشرفت زن به معنای بروز استعدادهای فراوانی که خدا در وجود او قرار داده - چه استعدادهای مشترک زن با مرد که اینها بیشترین است؛ چه استعدادهای ویژه‌ای که در زن هست، در مقابل استعدادهای ویژه‌ای که خدا در مرد قرار داده است - میدان بسیار وسیعی وجود دارد. پیشرفت زن در این میدان، آن نکته اوّل مورد نظر است؛ چه برای این، چه برای تنظیم روابط زن و شوهر در درون خانواده که این به‌نظر من امروز معیوب‌ترین بخش مسأله زن در کشور ماست؛ یعنی اگر کسی بخواهد در زمینه مسائل زنان، زبان به انتقاد باز کند، بیشترین نقطه نظر در این بخش خواهد بود. یعنی به نظر من روابط زن و شوهر در درون خانواده، آن روابطی که مورد نظر اسلام و قرآن است، نیست! این البته معلول عوامل فراوانی است و مخصوص ایران هم نیست. تقریباً در همه‌جای دنیا چنین چیزهایی وجود دارد؛ منتها با تفاوتهایی. چه برای پیشرفت در این زمینه - یعنی کار کردن و اصلاح در این زمینه - و چه از لحاظ روشن کردنِ دیدگاه اسلام در مورد زن و ارزشگذاری برروی زن - که چه چیزهایی زن را به کمال مطلوب می‌رساند و ارزش می‌دهد - که این شد سه ناحیه: ناحیه پیشرفت فرهنگی و بروز استعدادها، ناحیه اصلاح روابط خانوادگی، ناحیه اعلام و تبیین نظر اسلام در زمینه مسائل زنان از جهات حقوقی، از جهات اجتماعی و غیره. اگر بخواهد در این سه زمینه کاری انجام گیرد، باید به‌وسیله شما انجام گیرد. من حرفم این است. شما خانمها هستید که باید در این سه زمینه کار کنید. ما فصلی در کشورمان خواهیم داشت که این فصل شروع شده است؛ فصل میانِ دورانی که در هر زمینه از مسائل زنان، ما مشکلاتی داشتیم و آن دورانی که ان‌شاءاللَّه این مشکلات، هیچ وجود نداشته باشد. فصلی است که در این فصل، یک تلاش لازم است. البته این تلاش را همه باید بکنند؛ لیکن شما خانمها باید بیش از دیگران در این زمینه تلاش کنید؛ تلاش فکری، تلاش کاری و از قبیل همین کارهایی که حالا این خانمها گفتند، یا کارهای گوناگون دیگری که بحمداللَّه هست و در این جلسه هم محسوس شد. خانمها باید در این زمینه پیشقدم باشند و کار کنند. از گفتن و تحقیق کردن و تماس گرفتن و حضور و بقیه کارهایی که باید در مسائل گوناگون اجتماعی و معضلات انجام گیرد، تا مجاهدتی بشود که آن مجاهدت، آن نتایج را به دنبال بیاورد. از این کارها هیچ نباید شما دریغ کنید. ان‌شاءاللَّه امیدواریم خدای متعال هم کمکتان کند و این زحماتتان مورد رضای پروردگار و مرضی خاطر حضرت ولی‌عصر باشد و برکاتش آینده کشور را تأمین کند؛ چون اگر در کشوری زنان آن کشور بتوانند به آن صفا و معنویت و رقاء و تعالی فکری برسند، هیچ مشکلی در آن مملکت باقی نمی‌ماند. یعنی زن به‌طور محسوسی در مرد تأثیر دارد. هم برروی شوهرش و هم برروی فرزندانش تأثیرات تعیین کننده‌ای می‌تواند بگذارد. لذا در واقع، اصلاح جامعه با اصلاح زنان است که آن هم با همین مسائلی که گفته شد، حاصل خواهد شد. ان‌شاءاللَّه موفّق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) احزاب: ۳۳ ۲) کُحلی پوش: سرمه‌ای پوش. ۳) نساء: ۱۰۲ ۴) فاطر: ۲۸ ۵) بقره: ۲۲۹ ۶) بقره: ۲۲۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدّاحان آل اللَّه به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدّاحان آل اللَّه به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً از همه عزیزانی که زحمت کشیدند و تشریف آوردند؛ بخصوص عزیزانی که لطف کردند و این جلسه و این فضا را به عطر مدیحه حضرت فاطمه زهرا و صدّیقه کبری معطّر نمودند و همچنین از برادرانی که این شعرهای زیبا و خوب را سرودند و خوانندگان در این‌جا آنها را انشاد کردند؛ بخصوص برادرانی که از راههای دور و شهرهای دیگر قبول زحمت کردند و آمدند، صمیمانه تشکّر می‌کنم. زندگی فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) به خاطر عظمت و شگفتیهای فراوانی که در آن هست، شبیه اسطوره‌های تاریخ است. حقیقتاً چشم ما نمی‌تواند مقامات معنوی آن بزرگوار را ببیند - «تو بزرگی و در آیینه کوچک ننمایی» - ما نمی‌توانیم آن قامت رسا و آن عظمت را حتّی در چشم کوته‌بین ذهن خودمان تصویر کنیم؛ لیکن همان چیزی که چشمان سطحی‌نگر ما می‌بینند، خیلی باعظمت است. یعنی آن زندگی کوتاه چه در دوران کودکی، چه در دوران نوجوانی و چه در دوران تأهّل و ازدواج و خانه‌داری این‌قدر پُرمغز است! مگر هر کسی می‌تواند همسر امیرالمؤمنین باشد؟ عظمت علی آن‌گونه است که کوههای عظیم را در مقابل خود آب می‌کند. نَفْس همسری امیرالمؤمنین، یک نشانه بزرگ عظمت است؛ لیکن شما ببینید تعامل این زن و شوهر چگونه است و دو بزرگِ خارج از ابعاد ذهن انسان، چگونه با هم حرف می‌زنند؛ چگونه زندگی می‌کنند؛ چگونه این زندگیِ الگو و نمونه تاریخ را اداره می‌کنند و چگونه هرکدام نقشی به عهده می‌گیرند! اینها تصادفی نیست. نقش آن شوهر در دوران مبارزات و جنگها این است که نفر اوّل و خطشکنِ درجه یک و گره گشای اوّل و آخر باشد. در دوران بعد از رحلتِ پیغمبر، این نقش تغییر پیدا می‌کند. همان شجاعت، همان قدرت و همان عظمت وجود دارد؛ منتها در نقش دیگری ظهور می‌کند. مگر هرکسی می‌تواند آن حادثه عظیم بعد از پیغمبر را تحمّل کند؟ اما علی تحمّل کرد و این همان شجاعت خیبر و همان قدرت اُحد است که در این‌جا طاقت می‌آورد. بعد، دوران خلافت است که هر کلمه کلمه و هر قدم به قدم آن، اثری در تاریخ اسلام و تاریخ بشر گذاشته است. آن‌گاه نقش همخوان با این شخص، نقش فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) است. اگر آن مظلومیت عظیم و جانسوز در تاریخ خود را نشان نمی‌داد، حقایق اسلام آن‌چنان که بعداً آشکار شد، آشکار نمی‌شد. اینها تصادفی نیست. همه اینها طرّاحی شده با تدبیر الهی است؛ منتها کسانی برای این میدانها و این نقشهای دشوار انتخاب می‌شوند که جوهر آنها، جوهر برگزیده خداست. در بین همه انسانهای طول تاریخ، خدای متعال انتخاب می‌کند: «امتحنک اللَّه الّذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة»(۱). میدان، میدان امتحان است. میدان کارِ تصادفی نیست. میدان امتیاز دادنِ بیخودی نیست. خدای متعال بیخودی به کسی امتیاز نمی‌دهد. این جوهر، این اراده قوی، این عزم راسخ، این گذشت و فداکاری در فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) کار را به آن‌جا می‌رساند که او سنگ الماسی می‌شود که همه این چرخها بر روی آن می‌چرخد. دشوارترین چرخها را باید بر روی سخت‌ترین پایه‌ها و قاعده‌ها بچرخانند. این چرخ عظیم تاریخ اسلام و امتحانهای دشوار، در همان دوران کوتاه، بر روی دوش فاطمه زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) بود. خدا او را انتخاب کرد و او توانست بشریّت را نجات دهد. فاطمه زهرا(سلام‌اللَّه‌علیها) فرشته نجات انسانها در طول تاریخ است. برای همین هم هست که ائمّه (علیهم‌السّلام) این‌قدر برای آن بزرگوار تکریم و حرمت قائلند و نسبت به او اظهار خشوع می‌کنند. هیچ مقامی از این بالاتر وجود دارد؟ مدّاحی و ستایشگری خاندان پیغمبر - که طبعاً ذکر مصائب را هم به همراه دارد - شغل خیلی مهم و بزرگی است. البته ما بارها در طول سالهای گذشته در چنین جلساتی مطالبی را در این زمینه عرض نموده و با زبانهای گوناگون به هنر مدّاحی اظهار اخلاص و ارادت کرده‌ایم. در کار مدّاحیِ شما چند چشمه هنری وجود دارد: شعرتان هنر است؛ صدایتان هنر است؛ آهنگی که انتخاب می‌کنید، هنر است؛ اشارات و کارهایی که انجام می‌دهید، هنر است. عنصر دوم، عنصر تعقّل است؛ چون منطق، استدلال، حرف حساب، حرف درست و حرف خوب در لابلای این شعرها فراوان وجود دارد و می‌تواند ذهنها را قانع کند. البته منطق، شکلهای مختلفی دارد. گاهی برهانی است، گاهی خطابی است، گاهی شعری است؛ مقصود

این است که بتوانـد این پیام را به اعماق ذهن مخاطب برسانـد و او را قانع کند. خصوصـیت سوم این است که شـما حامل پیام دینی محسوب می‌شویـد؛ یعنی سِمت معنوی و روحانی داریـد. در دنیا خواننـدگان خوب زیاد هسـتند و ممکن است شـعرهای خوبی هم بخواننـد؛ اما آنها از موضع مـدّاح حرف نمی‌زننـد؛ ولی شـما از موضع مـدّاح اهل بیت و از موضع معنوی و روحانی حرف می‌زنیـد. البته خصوصـیات دیگری هم وجوددارد، امـا این سه خصوصـیت در کنـار هم مهمـتر است. من می‌خواهم عرض کنم که از این سه خصوصـیت می‌شود خیلی خوب استفاده کرد؛ می‌شود استفاده نکرد؛ می‌شود بد استفاده کرد. البته خوب استفاده کردن هم طیفی از انواع اسـتفاده را در ذیل خودش دارد. عزیزان من! سعی کنید از این سه خصوصیت ممتازی که الحمدللَّه خدای متعال به شما عنایت کرده، به بهترین وجهی اسـتفاده کنید. شعر شما باید خوب، محکم، قوی، خوش‌مضمون و قانع کننده باشد. گاهی قصیده‌ای که شما می‌خوانیـد، به انـدازه چنـد منبرِ یک منبریِ خوش‌بیان تأثیر می‌گذارد. گاهی یک بیت شـعرِ بجا به قدر یک کتاب قیمت دارد. اینها آسان و مجّانی به دست نمی‌آیـد. انسان بایـد زحمت بکشد، کار و تلاش کند، شـعر خوب را بیابد، آن را حفظ کند و بخواند. البته امروز خوشـبختانه معمول شده که شـعر را از رو بخوانند. به نظر ما اشکالی هم ندارد؛ اما قدیمیها عیب می‌دانستند که از رو بخوانند. البته اگر مدّاحان شـعر را حفظ کنند، یک هنر اضافه هم خواهند داشت؛ اما اگر حفظ نکنند، اشـکالی ندارد. مهم این است که شعر، خوب، متین، قوی و خوش‌مضـمون باشد. معیار شـعر خوب و خوش‌مضـمون چیست؟ مضـمون خوب کدام است؟ غلط کدام است؟ درست کـدام است؟ اینها بحثهای مفصّ‌لی است که در جای خود باید روشن شود؛ اما به هر حال خوب اسـتفاده کردن، شقّ صـحیح است، والاّـ اسـتفاده نکردن یـا خـدای نکرده بـد اسـتفاده کردن، شـقوق نـادرست آن است. پروردگـارا! تو را به حرمت فـاطمه زهرا (سـلام‌اللَّه‌علیها) سوگنـد می‌دهیم، مـا را جزو شـیعیان و ارادتمنـدان و علاقه‌منـدان آن بزرگـوار زنـده بـدار و بمیران و محشـور کن. پروردگارا! آنچه در این مجلس گفته شد، خوانده شد و عمل شد، منظور نظر و قبول آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! ما را مشمول هدایت و شـفاعت آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! در همه مراحل زندگی، ما را به هدایتِ خودت هدایت کن. پروردگارا! ما را به خودمـان وا مگـذار؛ دشـمنان این ملت را مغلوب و منکوب و مـأیوس فرمـا؛ این ملت را در همه مراحـل افتخارآمیز و پُرارزشِ حیات سیاسی و انقلابی و دینی خودش و در همه آزمایشها بر دشمنانش پیروز و بر اهدافش فائق کن؛ او را مشمول لطف و فضل و رحمت خودت قرار بـده. پروردگـارا! قلب مقـدّس ولیّ عصـر (ارواحنافـداه) را نسـبت به ما مهربان فرما. دعای آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان؛ روح مطهّر امام عزیز و ارواح طیّبه شـهدای ما را از این مجلس سرافراز و خشنود فرما. والسّلام و علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته -- ۱) التّهـذیب: ج ۶ ص ۱۰

بیانات مقام معظم رهبری در جمع سپاهیان و بسیجیان لشکر ۱۰ سیدالشهداء/سیمای نفاق در قرآن

بیانات مقام معظم رهبری در جمع سپاهیان و بسیجیان لشکر ۱۰ سیدالشـهداء/سیمای نفاق در قرآن بسم‌اللَّه الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الارضین. در واقع این‌که من عرض کردم به برادران که صـحبتی بـا جمع اعضای این لشـکر و فرمانـدهان و مسؤولان و بقیه‌ی کسانی که جزو این لشـکرند، داشـته باشـیم، حقیقت قضـیه این است که بخش مهمی بهـانه است برای این‌که مـا یـک جلسه‌ی صـمیمی و بر کنار از تشـریفات نظامی و این چیزها با شـما جوانانِ عزیز و چهره‌های نورانی داشته باشیم و من آنچه را که به ذهنم می‌رسد، با شما که مثل فرزند من هستید و حقیقتاً بنده یک علقه‌ی عاطفی و معنوی را با امثال شـما جوانان دارم، در میان بگذارم - مثل آن لشـگر حضـرت رسول که آن‌جـا هم چنین جلسه‌یی داشتیم - فکر کردم بحثی دربـاره‌ی مسـأله‌ی نفـاق مطرح کنم که یک بحث قرآنی و تاریخی با هم است. هم این مفهوم نفاق و منافق و دیگر چیزهایی که به این مربوط می‌شود، در سرتاسـر قرآن، در سوره‌ی متعددی منتشر است

و فهمیـدن این معنـا به فهم بسیاری از آیـات، کمـک می‌کنـد؛ این از یـک طرف ، از طرف دیگر فهم مسـأله‌ی نفـاق و آنچه را که منافقین دنبال می‌کردنـد و می‌خواسـتند و می‌کردنـد، اگر اینها را در پرتو آیات قرآن بفهمیم، به فهم تاریـخ اسـلام کمک می‌کنـد؛ یعنی انسان می‌تواند صدر اسـلام و دوره‌ی نبی‌اکرم و دوره‌های بعد از نبی‌اکرم را با بصـیرت بیشتری بشناسد. این جهت دوم. جهت سوم هم این است که قضایـای تـاریخی از این قبیـل، قضایای یک بُرهه‌ی خاص از تاریـخ نیست. رگ رگ است این آب شـیرین و آب شور بر خلایق می‌رود تـا نفـخ صور جریان کفر، جریان ایمان، جریان نفاق و انسانهایی که در قرآن به «فی قلوبهم مرض» تعبیر شـده است،، جریانهای ویژه‌یی نیسـتند که در صـدر اسـلام به وجود آمـده باشـند، قبل از آن نباشـند و بعد از آن هم نباشد؛ این‌جور نیست، همه‌ی زمانهـا، از جمله در زمـان ما هسـتند. پس بایستی هـدایت قرآنی و نور قرآن را در این مورد شـناخت و از آن اسـتفاده کرد؛ لذا به نظرم رسـید بحث مهمی است. البته بحث بسـیار مفصلی است و امکان ندارد که من بتوانم این بحث را در این‌جا به طور مستوفا مطرح کنم. البته دیشب که قدری صـرف وقت کردم تا بعضی از مطالب و آیات را جمع و جو کنم و یادداشتهایی هم فراهم کردم، دیدم گوشه‌ی کوچکی از بحث خواهد شد. من مقداری در این زمینه صحبت می‌کنم، اگر فرصتی و عمری بود و مقدر بود، دنبـاله‌ی این بحث را یـک جـای دیگر در جمعی از قبیل شـما مطرح خواهم کرد؛ و اگر مقـدر نبود که من دنبال بکنم، دیگران باید دنبـال بکننـد، چون بحث بسیار مهمی است و آیـات زیادی هم دارد. اولاً من این نکته را عرض بکنم، ما که مسألـه‌ی نفاق را مطرح می‌کنیم و راجع به منـافق و منـافقین حرف می‌زنیم، منظورمـان این نیست که هر کسـی فوراً در ذهنش این معنا بیایـد که مبادا فلانی منافق باشد، مبادا فلان کسـها منافق باشند؛ مرتب با توهم نفاق، افرادی را از دایره‌ی مؤمنین خارج کنند. این اصلاً مراد نیست و نباید هم این کار بشود. متوجه باشید که از هر معرفتی از معارف الهی و قرآنی استفاده‌ی بهترین بشود. استفاده‌ی بهترین این است که اولاً انسان، خود را مصونیت ببخشد؛ چون هر علمی و اطلاعی مصونیتی به انسان می‌دهد، آن هم علمی که از قرآن گرفته شده و معارف نورانی قرآنی باشـد. ثانیاً جامعه‌یی مثل جامعه‌ی ما که در یکی از پُرنشاطترین ادوار خود زنـدگی می‌کند. در جامعه‌ی ما خمودگی، یـأس و ترس از دشـمن نیست؛ اینهـا امتیـازات خیلی مهمی است. خیلی از جوامـع هسـتند که حـال ایسـتادن برای منـافع خودشـان را ندارند، بعضـی هم اگر حالش را داشـته باشـند، امید این را ندارند که به پیروزی برسند - به خاطر تجربه‌های گذشته مأیوسند - اگر احیاناً امیـدی هم داشـته باشـند، از دشـمنیها و دشـمنها هم می‌ترسـند. در جامعه‌ی ما هیـچ یک از این آفتها نیست؛ مردم ما از امریکا نمی‌ترسـند، از مجموع امریکا و شوروی هم که یک روز بودند، نمی‌ترسـیدند؛ از دریای دشـمن نمی‌ترسـند، ناامید هم نیستند. چون این ملت در سـخت‌ترین اوضـاع - یعنی در دوره‌ی پادشاهان، آن هم در بـدترین دوره‌های پادشاهی که دوره‌ی پنجاه ساله‌ی قبل از انقلاب اسـلامی است؛ دوره‌ی پهلـوی، دوره‌ی سیاه، اختنـاق، استبداد، دوره‌ی دروغ، فریـب و وابستگی به بیگـانه، دوره‌ی نفـوذ تحقیرآمیز بیگانه‌هـا - تجربه کرده است. این ملت در چنین دوره‌ی سیاه و ننگینی توانست حصارهـا را بشکند، خورشـید را فروزان کند و چنین عظمتی را برای خودش به وجود بیاورد. بنابراین تجربه‌ی ما به ما امید می‌بخشد. در ملتی با چنین شرایطی باید هوشیاری وجود داشته باشد - هوشیاری در مقابل دشمنهای گوناگون - و بدترین دشمنها آن دشمنی است که پوشیده و نقابدار است؛ دشمنیِ او معلـوم نیسـت - یعنی از جملـه منـافق - بنـابراین از این جهت هم فهم مسـأله‌ی نفـاق و منـافق، مهم است. چـون من در ذهنم وقت محـدودی را برای این کـار من گذاشـته‌ام، برای این‌که از این وقت اسـتفاده کنیم، نکاتی را در باب این مسأله عرض می‌کنم، تا اگر یـک وقتی شـد، آن مسـأله را به شـکل جمعبنـدی شـده و کامـل عرض خواهم کرد. یک نکته راجع به مفهوم نفاق است. نفاق، آن چنـان کـه در قرآن بـه روشـنی در می‌آیـد - در اصـطلاح قرآنی - عبـارت است از این‌که کسـی یـا جمـاعتی، یـک فکری، راهی و جهتگیری را داشـته باشـند و خلاف آن را به مؤمنین ابراز کننـد؛ این نفاق است. مؤمن نباشـند و وانمود کنند که مؤمنند. در راه خدا نباشند و وانمود کنند که در راه خدایند - دروغ بگویند - پنهان کردن یک ضلالت و تاریکی و نشان دادن چیزی برخلاف آن، که در آنها نیست. این معنای نفاق در قرآن است. لـذا در اول سوره‌ی بقره که ملاحظه می‌کنیـد، مردم را سه فصل می‌کنـد؛ یک فصل،

مؤمنینند که از آنها تعبیر به «متقین» شده است، یک فصل کافرینند و یک فصل، منافقینند. و عجیب این است که در اول سوره‌ی بقره درباره‌ی مؤمنین چهار آیه، درباره‌ی کفار، دو آیه و درباره‌ی منافقین، بیش از ده آیه، مطلب ذکر می‌شود. این به خاطر آن است که پرداختن به قضیه‌ی منافقین برای مؤمنین در آن روز، اهمیت بیشتری داشته است. چرا؟ چون دشمن پوشیده، نقابدار و دارای شیوه‌های غیرقابل فهم - در این نگاه اول - بودند. وقتی که دشمن، عریان پیش شما آمد و شما فهمیدید که دشمن است، رفتار خودتان را با او تنظیم می‌کنید؛ اما وقتی خود را پوشیده کرد و شما نفهمیدید که او دشمن است، رفتاری بر اساس یک دشمن با او تنظیم نمی‌کنید، لذا او می‌تواند از فرصت استفاده کند و ضربه بزند. استفاده کند و ضربه بزند. این نقطه‌ی مهمی است که موجب شده است در قرآن به مسأله‌ی نفاق، پرداخته بشود. پس معنای منافق یعنی این؛ کسانی که ادعای ایمان می‌کند، لیکن در باطن، ایمان ندارند. این گروهی را که ملت ایران از سال شصت، بحق اسم «منافق» گذاشت، آنها همین‌جور بودند. تفکری را نشان می‌دادند که آن را تفکر اسلامی معرفی می‌کردند. در افکار آنها نشانه‌های اسلامی از قرآن و نهج‌البلاغه بود و دلایلی می‌آوردند که هر کس خیال می‌کرد آنها مؤمن باللّه هستند؛ وقتی که دقیق می‌شدیم، می‌دیدیم نه، مطلقاً خبری از تفکر اسلامی در کار آنها نیست. ظواهر اسلامی ولی باطن، تفکر مارکسیستی بود - هم در اصول، هم در فروع، هم در شیوه‌ها، هم در اخلاق - لذا به اینها گفته شد «منافق»؛ و درست هم بود. در کشور در آن وقت، احزاب و گروههای کمونیستی بودند، خودشان هم اعلان می‌کردند؛ ولی ایدئولوژی منافقین به قول خودشان، ایدئولوژی مارکسیستی بود و اعلان نمی‌کردند! تظاهر می‌کردند که اسلامی است. شاید بعضی از عوامشان و افراد سطح پایینشان واقعاً هم خیال می‌کردند که اسلامی هستند، لیکن آن کسی که آگاه بود، می‌دید که نیستند. این تسمیه به «منافقین» برای آنها، بهترین و مناسبترین تسمیه بود که آن روز در واقع از دل مردم برخواست و روی آنها ماند تا امروز. نکته‌ی بعدی این است که در قرآن، از سه گروه هم حقیقت نفاق، مشترک است؛ ولی سه نوعند. من حالا این سه نوع را برای شما عرض بکنم که این برای امروزها از آن بخشهای بسیار مهم و آموزنده است. سه نوع که می‌گوییم، یعنی با هم تفاوت عنصری ندارند؛ اما سه گروهند. سه دسته منافق را در قرآن ذکر می‌کند و از آنها یاد می‌کند: یک دسته منافقین اول ورود پیامبر به مدینه هستند. که آنها کسانی بودند که یا اصلاً هیچ به اسلامی ایمان نیاورده بودند، یا بعضی از آنها ایمانی از روی احساسات - به اسلام - آورده بودند؛ اما حتی در آنهایی هم که ایمان احساساتی و سطحی آورده بودند، اعتقاد به اسلام و به پیامبر و معارف اسلامی، هیچ عمقی نداشت، با اندک تکانی در همان اوایل کار، این ایمان زایل شد و همان کفری که قبلاً "وجود داشت، مستقر شد. آنها چه افرادی بودند؟ کسانی بودند که تعبیر قرآن این است: «فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضاً» همان منافقینی هستند که در اول سوره‌ی بقره و در چند جای دیگر قرآن، راجع به آنها صحبت می‌شود. وقتی که حرکت اسلام، از مکه آغاز شد و آن شور و نشاط اسلامی همراه با مظلومیت و استقامت مؤمنین، کار خودش را کرد اولین جایی که پرتو انداخت، مدینه بود - یثرب آن روز - چون مجاهدت پیامبر و یاران او در مکه، بشدت مجاهدت مظلومانه‌یی بود؛ نام خدا را می‌آوردند، به توحید و به تعقل دعوت می‌کردند و در مقابل، کتک می‌خوردند، کشته می‌شدند، شکنجه می‌شدند. انواع و اقسام فشارها وارد می‌شد، در آخر هم قضیه‌ی شعب ابی‌طالب بود که جزو سخت‌ترین فشارها بر پیامبر و مسلمانان بود. خوب، اینها پوشیده نمی‌ماند. البته آن روز مثل امروز، امکانات تبلیغاتی نبود، لیکن مکه، مرکز رفت و آمد قبایل گوناگون عرب بود. طائف، از یثرب و از .... در ایام خاصی به مکه می‌آمدند و از قضایای مکه مطلع می‌شدند و حقیقت، این‌گونه است. سخن حق، بخصوص اگر با مظلومیت همراه باشد، کار خودش را می‌کند؛ بالاخره در دلهای مستعد، کارگر خواهد شد، بخصوص هنگامی که پیگیری از طرف اهل حق باشد - که بود؛ خود پیامبر، ستون مستحکمی بود در آن وسط ایستاد، بقیه‌ی مسلمانان هم خودشان را به این ستون تکیه می‌دادند. مسلمانان کتک هم می‌خوردند، شکنجه هم می‌شدند، ترس و لرز، محرومیتهای گوناگون و بیرون کردن از خانه هم بود، محروم کردن از ارث برای بچه‌های اعیان و کتک خوردن به دست اربابها برای غلامها و کنیزها هم بود؛ اما هر وقت روی هر کدامشان فشار می‌آمد، خودشان

را به پیامبر تکیه می‌دادند و پیامبر اکرم با استقامت معنوی و با روح الهی، آنها را از آن سرچشمه‌ی تمام نشدنی که می‌توانست همه‌ی آفرینش را نیرو بدهد، نیرو می‌بخشید. این چند نفر - آن عده‌ی مسلمانهایی که اطراف پیامبر بودند - تغذیه می‌شدند، لذا همه می‌ایستادند. این ایستادگی، کار خودش را کرد. اولین جایی که این اثر، منعکس شد، یثرب بود که منتهی شد به این‌که پیامبر را دعوت کردند؛ گفتند حالا که اهل مکه شما را قبول ندارند، به شهر ما «یثرب» بیایید. پیامبر قبول کرد. البته با آنها عهد بست؛ گفت: من که یثرب آمدم، باید از من حمایت کنید، باید از من دفاع کنید - پیش‌بینی می‌کرد که حمله خواهد شد، جنگ خواهد شد - گفتند: حاضریم؛ اگر به یثرب بیایی، جانمان بلاگردان جان توست، خانواده‌ی ما بلاگردان تو هستند، اموال ما بلاگردان توست. یک مشت جوانها از اهل یثرب غالباً جوان بودند - ایمان عمیق و راسخی را نشان دادند. یک عده از بزرگانشان هم - مثل «سعدبن‌عبادهٔ» «سعدبن‌معاذ» - تبعیت کردند؛ پیامبر را دعوت کردند و به مدینه بردند. اسم یثرب را هم عوض کردند و «مدینه» گذاشتند - «یثرب» بود، «مدینهٔ‌النبی» گذاشتند. درست توجه کنید: این حالت مظلومانه و معصومانه، سخن نو، چهره‌های درخشان، حادثه‌ی جدید و اول کار، همه را تحت تأثیر قرار داد؛ همه به هیجان آمدند. حتی بعضی از یهود هم که در مدینه ساکن بودند - با این‌که یهود در دوره‌های بعد، از همه معاندتر بودند - اول کار تحت تأثیر قرار گرفتند؛ یعنی نفس آمدن پیامبر با آن حالت بخصوص - که هنگام آمدن هم قریش رها نکردند، به آنها ضربه زدند، تعقیبشان کردند، عده‌یی را در بین راه محاصره کردند و چه کردند - بیشتر به مقبولیت ورود پیامبر به مدینه کمک می‌کرد. خوب، پس اول کار، همه یک نوع ایمانی آوردند؛ گفتند: حاضریم؛ اگر به یثرب بیایی، جانمان بلاگردان جان توست، خانواده‌ی ما بلاگردان تو هستند، اموال ما بلاگردان توست. یک مشت جوانها از اهل یثرب غالباً جوان بودند ایمان عمیق و راسخی را نشان دادند. یک عده از بزرگانشان هم - مثل «سعد بن عبادهٔ»، «سعد بن معاذ» - تبعیت کردند؛ پیغمبر را دعوت کردند و به مدینه بردند. اسم یثرب را هم عوض کردند و «مدینه» گذاشتند - «یثرب» بود، «مدینهٔ‌النبی» گذاشتند. درست توجه کنید: این حالت مظلومانه و معصومانه، سخن نو، چهره‌ی درخشان، حادثه‌ی جدید و اول کار، همه را تحت تأثیر قرار داد؛ همه به هیجان آمدند. حتی بعضی از یهود هم که در مدینه ساکن بودند - با اینکه یهود در دوره‌های بعد، از همه معاندتر بودند - اول کار تحت تأثیر قرار گرفتند؛ یعنی نفس آمدن پیغمبر با آن حالت بخصوص - که هنگام آمدن هم قریش رها نکردند، به آنها ضربه زدند، تعقیبشان کردند، عده‌یی را در بین راه محاصره کردند و چه کردند - بیشتر به مقبولیت ورود پیغمبر به مدینه کمک می‌کرد. خوب، پس اول کار، همه یک نوع ایمانی آوردند؛ مگر تعداد خیلی معدودی که شاید همان اول کار هم ایمان نیاوردند. لیکن اولاً ایمان همه‌ی آنهایی که ایمان آوردند، قوی نبود. این ایمان مثل بذری در دل توده و عامه‌ی مردم افتاد - انسانهای سالم، انسانهای بی‌غل و غش، انسانهای بی‌طمع و بی‌غرض و مرض - روزبه‌روز بیشتر رشد کرد و مستحکمتر شد. این بذر ایمان در انسانهایی که در قلبهایشان مرض و غرض بود - خودخواه، هواپرست و لاابالی بودند، انسانهایی بودند که به فکر هیچ چیز غیر از خودشان نبودند - یا نگرفت؛ بود، اما ضعیف بود، عمقی هم پیدا نکرد. ارتباط با دشمنان سرسخت عمیق اسلام هم که ایده باشند، نگذاشت این ایمان در آنها مستحکم بشود. البته آنها تعداد زیادی نبودند، عده‌ی کمی بودند. این عده‌یی که عرض می‌کنم، آن ایمان را در باطن از دست دادند از اول هم ایمان نیاورده بودند، ولی جرأت هم نمی‌کردند که این بی‌ایمانی خودشان را ابراز کنند. فضای شور و شوق مدینه، علاقه‌ی روزافزون مردم، آن جوانهای پرشور، آن ایمانهای بی‌شائبه و خالص، آن آیات روشن و منوری که هرروز از زبان مبارک پیغمبر جاری می‌شد - به مردم می‌خواند - و قضایای روزبه‌روز پرهیجان، آن‌چنان فضای مدینه را قبضه کرده و در دست گرفته بود که آنها جرأت هم نمی‌کردند که اظهار مخالفت بکنند، پس «منافق» شدند؛ منافقین دسته‌ی اول، یعنی باطن بی‌ایمان این که می‌گوییم بی‌ایمان، منظور این است که یا اصلاً ایمان نیاورده بودند، یا اگر آورده بودند، ایمان خیلی ضعیفی بود؛ اما ظاهر مؤمن علت دوری آنها از اسلام هم این بود که منافعشان به خطر افتاد. یکی مثل «عبداللّه‌بن ابی‌بن شلول»، کسی بود که اول کار ملتفت چیزی نبود، بعد که دید این آقا(۱) این جا آمده و از

مردم پیمان گرفته است که باید از او دفاع بکنند و گفتند: «ما جانمان فدای جان توست، خانواده‌ی ما فدای تو، زندگی ما فدای تو»، او رییس آن جمعیت شد. خوب، پیغمبر آمد و حکومت تشکیل داد؛ امر و نهی می‌کند، قضاوت می‌کند، دستور می‌دهد، نظام جنگ و صلح را معین می‌کند، مرتب آیات قرآن و احکام به مردم می‌دهد، سهم مالی - مالیات - درست می‌کند و یک حکومت شده. این آقا خودش را برای شخصی که بیاید و احترامی از او بکنند، آماده کرده بود؛ اما خودش را برای یک حاکم، آماده نکرده بود، لذا دشمن شد. دیگری آدم عیاش، شهوتران، اهل میخوارگی و اهل کارهای خلاف بود، دید که این آقا - این پیغمبر جدید - که روز اول هم از او خوشمان آمد - به مدینه آمده، حالا بناست که با عیاشیها و هرزگیها و لاابالی‌گریها هم مقابله بکند - نکنید، بکنید - حتی گاهی حد و تعزیر شرعی دارد، لذا مخالف شد. یعنی عده‌یی در همان اوایل کار، ایمانها را از دست دادند؛ آن ایمان ظاهری پرید، رفت، و آن کفری که قبلاً ـ وجود داشت، آن حالت شرکی که قبلاً وجود داشت، بر جای خود باقی ماند. نسبت به پیغمبر ما و مسلمانها و مؤمنین و مخلصین به او هم یک حالت عنادی پیدا کردند. اینها آن منافقین دسته‌ی اولند که قرآن می‌فرماید: «فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضا»؛ در دلهای آنها مرضی بود. مرض دل، یک نوع نیست؛ خودخواهی یک مرض دل است، شهوترانی یک مرض دل است، حق‌ناپذیری یک مرض دل است، قوم و خویش دوستی بی حد و حصر یک مرض دل است، تکبر و نخوت و این چیزها یک مرض دل است. در این یک چیزهایی بود اما به تدریج زیاد شد. انحراف همین جور است، اول از جای کوچکی شروع می‌شود؛ اگر علاج نکردید، زاویه‌ی انحراف بتدریج وسیعتر خواهد شد، مرضِ روحی از جای کمی آغاز می‌شود، اگر علاج نشد، افزایش پیدا می‌کند. اینها یک دسته؛ اینها کسانی بودند که کارهای بدی که بعداً اگر فرصت شد، عرض می‌کنم - انجام دادند و فصل مهمی از قرآن، مربوط به اینها، درباره‌ی شرح حال و خباثتهای اینهاست. دسته‌ی دوم، کسانی هستند که جزو مؤمنین بودند و اولِ کار مطلقاً هیچ نشانه‌یی از نفاق در آنها وجود نداشت؛ لیکن بمرور دچار عوارضی شدند. این عوارض، کار دست آنها داد. درست مثل این است که جسم سالمی، یک زخم کوچک به‌وجود می‌آید، بعد بی‌مراقبتی می‌کنند، این زخم کوچک - در انگشت او، در پای او، در بدن او - چرک می‌کند؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، این چرک زیاد می‌شود؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، تبدیل می‌شود به این که باید این انگشت را ببرند؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، بتدریج بالاتر می‌آید، دست را می‌گیرد و پیش می‌رود. همه چیز از خراش کوچکی شروع شد. در جامعه‌ی اسلامی زمان پیغمبر، این حادثه پیش آمد اینها ربطی به آن منافقین دسته‌ی اول ندارند؛ آنچه در اینها پدید آمد - از لحاظ حقیقت - غیر از آن چیزی نیست که در آن منافقین صدر اول پدید آمد. آنها هم به همان بلیه دچار شدند، اینها هم به همان بلیه؛ اما آنها از اول جبهه‌ی دشمنی با اسلام گرفتند. این دسته‌ی دوم کسانی هستند که با پیغمبر، با حرکت اسلامی و با آن انقلاب عظیم، هیچ دشمنی نداشتند، دوست هم بودند؛ احیاناً در جنگهایی هم شرکت کردند، در حوادث بزرگی هم بودند، اما یک جا خراش کوچکی پیش آمد، آن را علاج نکردند. خدای متعال در آن آیه‌ی شریفه به آنها گفت: صدقه بدهید، یا انفاق کنید، یا چه بکنید؛ آنها سوگند خوردند که این کار را خواهند کرد و نکردند، «فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلف اللّه ما وعدوه و بما کانوا یکذبون». خلف وعده‌یی که آنها با خدا کردند، دروغی که با عمل خودشان گفتند، کار آنها را به آن جا رساند که «فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه»؛ خدا در دلهای آنها نفاق را به‌وجود آورد. کسی که منافق نیست، بعداً منافق می‌شود. در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «ثم کان عاقبة الذین اساء السوء ان کذبوا بایات اللّه»؛ خلافکاری، گناه، ارتکاب محرم، عدم اعتنا و مبالات به تربیت خود، گاهی کار را به جایی می‌رساند که جزای کار بد آنها «سوء» است. البته این آیه را دوسه جور نقل کرده‌اند. این بنابر یک وجه از آن وجوهی است که معنا شده است. «سوءا» یعنی بدترین؛ علاج خرابی کار بد آنها بدترین شد. آن بدترین چیست؟ ان کذبوا بایات اللّه». تکذیب به آیات خدا، یعنی یک مؤمن بر اثر عدم مراقبت، عدم دقت، مواظب خود نبودن - مواظب حرف خود، کار خود، رفتار خود، معاشرت خود، فکر خود - و از خود مراقبت معنوی نکردن، کارش به جایی می‌رسد که ایمان خود را از دست می‌دهد، تکذیب «آیات‌اللّه» می‌کند. اسم این مراقبت، همان

تقواست؛ این تقوایی که دایم گفته می‌شود: «تقوا، تقوا» تقوا یعنی شما مراقب خودتان باشید، در رفتار و گفتار و حرف، مواظب باشید که شیطان در شما نفوذ نکند. البته هیچ انسانی از گناه بیرون نیست؛ مگر معصومین. همه گناه می‌کنند، همه‌ی ما در این جهت مثل هم هستیم؛ جز معصومین. فرق آدم با تقوا با آدم بی‌تقوا این است که آدم بی‌تقوا خودش را در مقابل گناه، رها می‌کند؛ مثل این‌که شما یک برگ را در روی موجی و جریان آبی بیندازید، این جریان این برگ را می‌برد، هیچ مقاومتی در مقابل جریان ندارد. آدم با تقوا مثل آن کسی است که اگر هم در یک جریان تندی افتاده است، شنا می‌کند، نمی‌گذارد، خود را جمع و جور می‌کند، خود را اداره می‌کند؛ نمی‌گذارد که او را آب ببرد. به فرض هم که یک قدم عقب رفت، یک جا هم پایش لغزید، مراقب خودش است. فرق است بین جسد مرده‌یی که روی آب افتاده است، یا بی‌هوشی که روی آب افتاده و آب دارد او را می‌برد، با یک نفر که دارد تلاش می‌کند؛ بر فرض که آب، یک مقدار هم او را عقب ببرد. گناهی که برای متقی پیش می‌آید، این‌گونه است. آن کسی که این رعایت را نکند، در معرض آن خطر است که «عاقبةالذین أسا السوءا ان کذبوا بایات اللّه»؛ در معرض این خطر هست، و ما در صدر اسلام داشتی. آن جریان اولی - دسته‌ی اول از منافقین - مجموعه‌یی مخصوص همان صدر اول بودند، هرچه هم گذشت، بتدریج دوره‌ی آنها تمام شد و طبعاً عده‌ی معدودی بودند؛ اما مجموعه‌ی دوم - دسته‌ی دوم - یعنی آن کسانی که ایمان آنها به خاطر عدم مراقبت، ضعیف شد - این پوسته یک جا آسیب‌پذیری پیدا کرد و میکروب واردش شد - جریان مستمری بود. این در دنیای اسلام بود و ادامه پیدا کرد. ادامه پیدا کرد و کرد و آن چیزی که بالاخره جریان اسلام را در صدر اول شکست داد، این بود! آن فجایع، آن فضایح و آن مشکلات، از این ناحیه پیش آمد - جریان دوم نفاق - البته آن روز، وضع سخت‌تر از امروز بود، امروز از این جهت، وضع خیلی آسانتر است. دسته‌ی سوم از منافقین آن کسانی هستند که در یکی از آیات قرآن، از آنها اسم آورده شده است: «و ما لکم فی‌المنافق فئتین واللّه ارکسهم بما کسبوا اتحبون ان تهدوا من اضل اللّه»؛ که این، آن منافقینی هستند که مدینه آمدند و ایمان آوردند. بعد دچار همان لغزشهای مؤمنانه شدند، خودشان را حفظ نکردند؛ این لغزش ادامه پیدا کرد و کارشان به آن جا رسید که به «یمامه» رفتند و با پیغمبر اعلان جنگ دادند - یعنی منافق محارب - این دسته‌ی سوم است. غرض این که حقیقت نفاق در همه‌ی اینها یکسان است، حقیقت نفاق یک چیز است؛ منتها در قرآن در مورد سه دسته از منافقین اشاره شده است که اگر ما این سه دسته را نشناسیم، ممکن است خطابهای بعضی از آنها درباره‌ی بعضی دیگر تلقی بشود و انسان تعجب کند که این آیه شریفه دارد چه می‌گوید. وقتی شناختیم، معلوم خواهد شد. آن نکته‌یی که عرض کردم «وضع آن روز، از وضع امروز دشوارتر و مشکل‌تر بود و امروز وضع آسانتر است»، آن را مختصراً عرض بکنم، تا بعد اگر مجالی بود، حرفهای دیگری که هست - تا هر جا وقت بود - عرض بکنم. مشکل نفاق چیست؟ مشکل نفاق عبارت است از ناشناخته بودن؛ دشمن منافق، هرچه ناشناخته‌تر باشد، خطر او بیشتر است. اگر به نحوی در یک جامعه وسیله‌یی دست مردم آمد که توانستند با آن وسیله، منافق را بشناسند، این خیلی خوب خواهد بود. این وسیله، در صدر اسلام نبود. عده‌یی منافق بودند، ولی از کجا می‌شد فهمید که آنها منافقند؟ البته پیغمبر اکرم به بعضیها نشان داده بود؛ بعضیها به دستور پروردگار، چهره‌ی منافقین را می‌شناختند، اما همانها هم مأمور بودند (که) به کسی نگویند. گروه دوم، کارشان سخت‌تر است؛ این ضعاف الایمانی که بتدریج به سمت نفاق کشانده می‌شوند. مگر می‌شود آنها را شناخت! کسی است که فرض کنید در عداد مجموعه‌ی شما بوده است و به خاطر مشکلی ایمان خود را از داده است و در جرگه‌ی دشمنان قرار گرفته است، اما شهامت اظهار ندارد، یا مصلحت را در عدم اظهار می‌بیند. از کجا می‌شود این را شناخت؟ در صدر اسلام، هیچ وسیله‌یی برای شناسایی نبود این که شما می‌بینید مردم صدر اسلام در برهه‌ی خاصی از زمان، دچار انحرافهای عجیب و غریبی شدند، مقداری مربوط به این است که هیچ شاخصی وجود نداشت. البته کلمات پیغمبر شاخص بود، وجود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شاخص بود، آنچه پیغمبر در مورد امیرالمؤمنین و درباره‌ی اهل بیت فرموده بود، اما این گونه الفاظ و کلمات، همیشه کسانی هستند که این‌گونه الفاظ و کلمات را تأویل کنند و شهدایی برایش درست کنند. حتی در مورد قرآن هم این کار را

می‌کردند؛ در مورد آیات قرآن هم شبهه و تأویل و این حرفها بود. همیشه بوده، حالا هم هست. امروز یک نشانه وجود دارد؛ آن نشانه چیست؟ همراهی با دشمن شناخته شده! چون امروز نظام اسلامی، دشمنهای شناخته شده‌ی معروفی دارد که هیچ پرده‌ی ریا و نفاقی روی صورتشان نیست؛ که در عرف انقلاب ما از آنها به استکبار تعبیر می‌شود. مظهرش حالا - مثلاً - آمریکا و بعضی از کشورهای دیگر هستند. معلوم است که آنها دشمن هستند؛ دشمنی آنها هیچ پوششی ندارد، پنهان هم نمی‌کنند، دشمنیشان را هم می‌گویند. در زمان پیغمبر، چنین چیزی وجود نداشت؛ یعنی حکومت رم آن روز، یا ایران آن روز، اصلاً در دسترس نبودند که دشمنی آنها معلوم باشد، یا ابراز دشمنی بکنند. دنیا، دنیایی بود که ارتباطات در آن بسیار کم، ضعیف و ناممکن (بود). مثل امروز نبود؛ امروز شما می‌دانید در دنیا کسانی که با این انقلاب دشمنند، چه کسانی هستند. حتی بسیاری از مردم، علل این دشمنی را هم می‌دانند. چرا با این انقلاب دشمنند؟ معلوم است، اگر کسی به مسأله‌ی فلسطین، به معاملات بزرگ نفتی، به زد و بندهای مسایل تجاری، به نفوذی که دشمنها در کشورهای گوناگون نفت‌خیز و غیرنفت‌خیز می‌کنند، نگاه کند، خواهد فهمید که چرا با ما دشمنند. دستگاههای استکباری دنیا می‌توانند در همه‌جای دنیا نفوذ سیاسی و نفوذ اقتصادی و نفوذ فرهنگی را بدون هیچ دغدغه و مانعی انجام بدهند؛ دولتها هم کمکشان می‌کنند! یک جا هم در دنیا وجود دارد که در مقابل نفوذ دشمن، در مقابل تسلط دشمن، در مقابل این که کشور، دستخوش دشمن باشد، ایستاده‌اند؛ خوب، پیداست که با این جا دشمن خواهند بود. روشن است که سعی می‌کنند این مانع را درهم بشکنند. این مانع چیست؟ نظام اسلامی! البته مبنا و اصل کار، ملتند؛ اما ملت، مجموعه‌یی از انسانهاست. اگر نظمی، نظامی، قائدی، فرماندهی، دولتی و تشکیلاتی این ملت را بر طبق مطلوب، به سمتی متوجه نکند، مثل همه‌ی ملتهای مسلمان دیگری خواهند بود که مسلمانند، احیاناً همین احساسات اسلام دوستی ملت ما را هم دارند - اگر همه هم نداشته باشند، بعضی دارند - اما هیچ حرکتی انجام نمی‌گیرد. پس در واقع آن چیزی که باید آنها با آن دشمنی بکنند، نظام و تشکیلات حکومت است، این بنای شامخ اسلامی است که اسلام در این جا به‌وجود آورده است؛ و هر بخشی از این بنای شامخ که مستحکمتر باشد، بیشتر مورد بغض آنهاست، هر بخشی راسخ‌تر و قاطع‌تر در ایستادگی باشد، آنها بیشتر بدشان می‌آید. مثال آن، خود شما هستید - سپاه - دشمنها معمولاً از سپاه، بیشتر بدشان می‌آید. استکبار از سپاه، خیلی بدش می‌آید. چرا؟ چون سپاه، یکی از آن بخشهایی است که در مقابل موج سلطه، واضح‌تر و راسخ‌تر ایستاده است؛ پایبندیش به ارزشها، پایبندیش به اصول، پایبندیش به مبانی و دشمنیش با کسانی که با آنها مخالفند، واضح‌تر از همه است، لذا با سپاه، بیشتر دشمنند. مثالهای دیگری هم دارد. خوب، حالا که ما یک دشمن صریح داریم، دشمن کوچکی هم نیست، دشمن پنهانی هم نیست، سراغ داخل می‌آییم. منافق را می‌شود از همراهی با دشمن شناخت. این وسیله، امروز در اختیار امروز ماست، ولی در اختیار مسلمان دوران پیغمبر نبود، هرکس که با دشمن همکاری می‌کند، مورد سوءظن قرار می‌گیرد. حالا می‌گویم که چرا می‌گوییم و مورد سوءظن، نمی‌گوییم «منافق». هرکسی که برای دشمن و در جهت خواست او کار می‌کند، مورد سوءظن قرار می‌گیرد. هرکسی که دشمن، از کار او استفاده می‌کند، مورد سوءظن قرار می‌گیرد. «مورد سوءظن قرار می‌گیرد»، یعنی چه؟ یعنی آیا حتماً منافق است؟ نه، چون ممکن است کارهایی از روی غفلت انجام بگیرد. یک نفر کاری را انجام می‌دهد، بد هم هست، آن دشمن صریح هم از او استفاده می‌کند، اما آن کننده‌ی کار از روی غفلت، این کار را انجام می‌دهد. نمی‌شود گفت «منافق»، عرض کردم، اول بحث هم ما نباید معیاری در دست بگیریم و مرتب این متر و معیار را روی افراد، امتحان کنیم و مرتب بگوییم: این منافق، او منافق، او منافق! این که نمی‌شود. پس «مورد سوءظن قرار می‌گیرد»، یعنی چه؟ یعنی این امکان به‌وجود می‌آید که او برروی خود پوششی کشانده باشد، در واقع جزو جبهه‌ی دشمن باشد و پوشش ایمان، پوشش ظاهری باشد. این گمان پیش می‌آید. خوب، راه برای امتحان باز است. چنانچه دیدیم نشانه‌ی غفلت در او هست و پیداست که غافل، یا جاهل است، حکم بکنیم به این که این از روی غفلت است؛ اما اگر دیدیم نشان عناد در او هست، می‌فهمیم که منافق است. پس منافق امروز، از دوران صدر اسلام، قابل شناسایی است، آن روز این خصوصیت نبود، یا بسیار دشوار

بود. برای همین است که آن قضایای صدر اسلام با همه‌ی شگفت‌آوریش پیش آمد؛ قضایایی که تا حادثه‌ی کربلا استمرار داشت و بعد هرچه پیش آمد، در مقابل حادثه‌ی کربلا کوچک بود - چون حادثه‌ی کربلا اوج این قضایا بود. بعدها ائمه (علیهم‌السلام) خانه‌نشین شدند، خیلی از مسلمانها از در خانه‌ی آنها کنار رفتند؛ اما اینها در مقابل حادثه‌ی کربلا، در مقابل شهادت جگرگوشه‌ی پیغمبر، در مقابل اسیر شدن دختران پیغمبر و در مقابل آن همه وحشی‌گریها با اولاد پیغمبر، کوچک بود، قضایای بعدی چیزی نبود، اهمیتی نداشت. پس پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر - شصت سال بعد از هجرت - این قضایا استمرار داشت و مسلمانها به خاطر همین - به خاطر عدم امکان معرفت و شناسایی - دچار آسیبهایی بودن. عامل چه بود؟ عامل، نفاق بود.بخشی از قبیل دسته‌ی اولِ منافقین بودند؛ یعنی کسانی که ایمانی نداشتند، برای خرابکاری، برای دشمنی و از ترس جانشان تظاهر به ایمان کردند، اظهار بی‌ایمانی نکردند. بعضی از این قبیل بودند که اینها معمولاً در اقلیت هستند، کمند. بعضی از نوع دسته‌ی دوم منافقین بودند، یعنی کسانی که جزو خیل عظیم مؤمنین هستند، اما به‌خاطر بی‌احتیاطی، یا به خاطر عدم توجه، دچار آسیب می‌شوند. این آسیب، بالاخره آنها را به مشکل خواهد انداخت؛ دچار دردسرهای بزرگ خواهد کرد. مردم این زمان باید از این همراهی با دشمن که امکان شناسایی است، استفاده کنند، این معیار را بایستی به کار ببندند؛ معیار بسیار مهمی است. امام (رضوان‌اللّه علیه) بارها این مطلب را بیان می‌کردند که هر وقت دشمنان از ما بدگویی می‌کنند، ما خوشحال می‌شویم؛ می‌فهمیم که در رفتار خودمان - که رفتار دارای جهتگیری انقلاب و اسلام است - جوری حرکت کرده‌ایم که آنها را عصبانی کرده است، پس درست حرکت کرده‌ایم. وای به آن وقتی که آنها از ما تعریف کنند! آن وقت بایستی ما دغدغه پیدا کنیم، فکر کنیم مقصودشان چیست؟ در ما چه مشکلی به‌وجود آمده است که از ما تعریف می‌کنند؟ البته گاهی هم تعریف را از روی دغلی می‌کنند؛ به کسی هیچ علاقه‌یی هم ندارند، ولی برای ایجاد اختلاف بین مؤمنین، از یکی تعریف می‌کنند. این را هم ما در این دوره‌های زمان جنگ و بعد از جنگ، و تا امروز داشته‌ایم. گاهی از کسی یا جمعی تعریف می‌کنند، در حالی که با آنها دشمنند؛ برای این که دیگران را به آنها بین کنند، از آنها تعریف می‌کنند. ما این را هم داشته‌ایم. حیله‌های دشمن حیله‌های گوناگونی است. البته من اینجا آنچه که به عنوان نکاتِ قابل ذکر، مطرح کردم، میلی طولانی است و قصدم این بود که امروز حدود یک ساعت، یک ساعت و نیم در این باره صحبت کنیم، لیکن هم وقت قدری گذشته، هم من خسته شدم. ان‌شاءاللّه این بحث را می‌گذارم به طور سر جمع شده، در فرصت مناسب دیگری مطرح می‌کنم؛ اما این سفارش را به همه‌ی شما برادران عزیز می‌کنم که با پدیده‌ی نفاق، هوشمندانه برخورد کنید. پدیده‌ی نفاق، از آن پدیده‌های خطرناک است؛ و همیشه به یاد داشته باشید که آن چیزی که در صدر اسلام توانست کوشش مجاهدین صدر اول اسلام و سربازان دور و بر پیغمبر و خود نبی مکرم اسلام و بهترینِ مؤمنان را در نهایت معطل بگذارد - نمی‌گوییم ضایع و باطل کند؛ چون ضایع که نمی‌شود کوششهای آنها ضایع شدنی نیست، بالاخره اثر خودش را خواهد بخشید، منتها با تأثیر - نیروها و لشکرهای دشمنان قداره‌کش و واضح نبود؛ بلکه حیله‌ها و تکرارها و قدرهای دشمنان نقابدار بود. کسانی که در باطن، مسلمان نبودند، اما ظاهراً چهره‌ی اسلامی به خود می‌گرفتند. یا از منافقین دسته‌ی اول بودند، یا از منافقین دسته‌ی دوم. اگر توجه به این باشد، هوشیاری در مقابل مسأله‌ی نفاق و منافق، در جای خود قرار خواهد گرفت؛ و من اصرار دارم که روی مسأله‌ی منافقین در قرآن - آیات مربوط به منافقین - مطالعات خوبی انجام بگیرد کارهای اساسی بشود بنده هم اگر ان‌شاءاللّه یک وقتی فرصت بود و مناسبتی بود و جمعی مثل عزیزان بودند، ان‌شاءاللّه اگر عمری بود، یک روزی این بحثها را به طور مستوفا و مفصل خواهم کرد. پروردگارا! به محمد و آل‌محمد ریشه‌های نفاق را از دلهای ما بر کن. پروردگارا! ایمان و محبت به خود را در دل ما راسخ کن. پروردگارا! ما را از اولیای خود هرگز جدا مکن. ما را به دشمنان خودت قدمی نزدیک مفرما. پروردگارا! ما را فریفته‌ی لبخندهای دشمنان خودت مگردان. پروردگارا! ما در میدان دفاع از حق تو - حقایق عالم آفرینش - پایداری و شجاعت ببخش. پروردگارا! به محمد و آل‌محمد، قلب مقدس ولی‌عصر را از ما خشنود کن؛ روح مطهر امام و شهدای عزیز را از ما خشنود کن. پروردگارا! اسلام را در هر نقطه‌یی از

نقاط عالم که هستند نصرت عنایت بفرما؛ دشمنان اسلام را مخذول و منکوب بفرما. و عجل فی فرج مولینا صاحب الزمان ۱) منظور پیامبر است

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صبحگاه لشکر سیدالشهداء(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم صبحگاه لشکر سیدالشهداء(ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز که در جمع شما جوانان برومند انقلاب اسلامی هستم، برای من روز شیرین و خاطره‌انگیزی است و ان‌شاءاللّه خاطره‌ای ماندگار خواهد بود. ما به جوانانی مثل شما و به مجموعه‌ای مثل این مجموعه لشکر سرافراز، افتخار می‌کنیم. از آن وقتی که این لشکر به عنوان تیپ فعالیت می‌کرد و نیز از آن وقتی که تشکیلاتش به لشکر تبدیل شد، بنده با آن آشنا هستم. سالهای طولانی از آن زمان می‌گذرد و همه این سالها، همراه با افتخارات و سرافرازیها برای این لشکر بوده است. خدا را شکرگزاریم که جوانان مؤمن و انقلابی این کشور، در لشکرهایی از این قبیل، حجّتی شدند بر بسیاری از دیرباوران که تصوّر می‌کردند در دوران آغشته به فساد و آلوده به گرفتاریهای مادّی - که جوانان دنیا به صدها ابتلای روحی و جسمی و عاطفی و عصبی و فسادهای مختلف گرفتار هستند - نمی‌شود جوان یا مجموعه‌ای از جوانان، با دل نورانی، با روح آزاد و با ایمان قوی، راهی را بپیمایند که برای انسانهای دیگر اسوه باشد و غیر جوانان به آنها اقتدا کنند و از آنها درس بگیرند. بحمداللّه جوانان ما و امثال شما، در این لشکرهای پُرافتخار و نورانی، این حقیقت را ثابت کردید که همچنان که دین خدا همیشه زنده است، گوهر انسانیت هم که خلق بزرگ الهی است همیشه زنده است و در شرایط مختلفی، انسانهای مصفّا و نورانی و پاک و برجسته و برگزیده، می‌توانند پرورش پیدا کنند و دیگران را به این راه بکشانند و حجّت بر دیگران شوند. یک دوره، دوره جنگ و دوره دفاع مقدّس بود و انگیزه‌ها برای حضور جوانان در میدان قدس و تقوا و فداکاری و ایثار، به طور واضح و بارز در اختیار همه قرار داشت. به قدری شعله مقدّس شهادت و ایثار و جهاد، این فضا را روشن و منوّر کرد که همه ابرهای تیره فتنه - نفاقها، کفرها و فسادها - تحت‌الشّعاع قرار گرفتند. نه این‌که این زایده‌های وجود شریف انسانی، در دوران دفاع مقدّس در کشور ما وجود نداشت. وجود داشت ولی تحت‌الشّعاع بود؛ تحت‌الشّعاع آن نور درخشانی که از جانهای پاک انسانهای مؤمن، در میدانهای ایثار و شهادت برمی‌خاست، می‌تابید، شما را نورانی می‌کرد و هه از آن بهره می‌بردند. امام ما که امامِ نور بود، امامِ صفا بود، امامِ قدس و تقوا بود، امامِ روح بود - روح محض بود - از این نورانیّت بهره می‌برد و خود او مکرّر این را میفرمود. آن روز یک قطعه کم‌نظیر - و از جهاتی بی‌نظیر - بر تاریخ ما حاکم بود. بعضی تصوّر کردند که با تمام شدن جنگ، شمع فروزان معنویت هم در دلها خواهد مرد و خاموش خواهد شد. این اشتباه بود. عدّه‌ای از جوانان پاک و مؤمن ما در همان روز با شنیدن قضیه ختم جنگ، عزا گرفتند و فکر کردند که درهای شهادت و معنویت بسته شد و ما در حصارها ماندیم. البته «انّ الجهاد باب من ابواب الجنّهٔ»(۱)؛ جهاد یکی از درهای بهشت است. شکّی نیست؛ اما اوّلاً بهشت صفا و معنویت الهی درهای متعدّد دارد، ثانیاً جهاد در میدان جنگ - در شور و شوق ایثارها و جانفشانیها - یکی از روشهای جهاد است. پیامبر عظیم‌الشّأن اسلام که معلّم بشر از اوّلین و آخرین بود و ملائکه از حکمت او استفاده می‌کردند و دل مبارک او برترین جایگاه وحی الهی بود، به جوانان زمان خود که از جنگ برگشته بودند، فرمود: «مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر»(۲)؛ جهاد کوچکتر را گذراندید، حال نوبت جهاد بزرگتر است؛ جهاد با نفس، جهاد در میدانهای تیره، نه میدانهای شفّاف. در جنگ، میدان شفّاف است. دشمن در آن سوست، خودی در این سو. دشمن، شناخته شده است؛ خودی هم شناخته شده است. ابزار دشمن هم معلوم است؛ نقشه دشمن هم قابل حدس است. آسانترین جنگ با دشمن، آن‌جاست. نگویید آن‌جا جان در خطر است. در همه جهادها، جان در خطر است. وانگهی، جان همیشه عزیزترین چیزی نیست که انسان می‌دهد. انسانهایی هستند که روزی صدر بار آرزوی مرگ می‌کنند. گذشتهایی وجود دارد، بالاتر از گذشت جان. زحمتهایی وجود دارد، بالاتر از زحمتِ دادنِ جان. پیامبر

فرمود «حال نوبتِ جهاد اکبر است.» و جهاد اکبر در دوران پیامبر، جهادی بسیار دشوار بود. در دیدار دیگری که امروز با شما دارم، بحثی را مطرح می‌کنم که خواهید دید چقدر جهاد اکبر در زمان پیامبر دشوار می‌نمود؛ چون ابرهای فتنه ناشناخته بود. اما امروز آن‌طور نیست. امروز در زمان ما ابرهای فتنه شناخته شده است و جهاد مثل سرچشمه فیّاضی ادامه پیدا کرده است. عزیزان من! بعضی کسان از اسم جهاد می‌رمند! خیال می‌کنند که تأسیس یک کشور، ایجاد یک تمدّن، نظم در زندگی، پیشرفت در زندگی مادّی و معنوی و رفاه مشروع برای انسانها، با جهاد نمی‌سازد و جهاد ضدّ اینهاست! چه خطایی! چه غلطی! بدون جهاد، هیچ چیز به دست انسان نمی‌آید؛ نه دنیا و نه آخرت. بدون جهاد، در مقابل گرگِ بی‌دست و پای بیابان هم نمی‌شود ایستاد؛ چه رسد به گرگهای بسیار بسیار خطرناک دنیای سیاست و دنیای اقتصاد و سرپنجه‌های خونینی که میلیونها انسان را دریدند و نابود کردند و خوردند و بردند! مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند سرش را بالا بگیرد؟ مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند طعم عزّت را بچشد؟ مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند در میان ملتهای دنیا شأن و موقعیتی پیدا کند؟ «انّ الجهاد باب من ابواب الجنّة». همیشه همین‌طور است و جهاد دری است از درهای بهشت. هم خلد برین الهی؛ یعنی بهشت نشئه آخرت، هم راحت در این دنیا؛ یعنی جهاد. در همه کشورها و میان همه ملتها هم این‌گونه است که اگر قرار باشد جهاد معنای حقیقی به خود بگیرد، باید در آن، موجودهای الگو و انسانهای نماد وجود داشته باشند؛ بدون نماد و بدون الگو نمی‌شود. خیلی از جوانان مثل یک لشکر تمام نشدنی خدا، از کتم عدم به وجود می‌آیند و وارد صحنه جامعه می‌شوند. در بعضی از کشورها - مثل وضع کنونی کشور ما - بیشتر و در بعضی از کشورها کمتر. فقط با کتاب نمی‌شود به اینها گفت که در راه شرف و در راه آرزوهای بزرگ انسانی و در راه اهداف والا و در یک کلمه جامعِ کاملِ درست، در راه خدا جهاد کنید. علاوه بر گفتن، به نمونه و الگو احتیاج دارند. افتخار سپاه پاسداران این است که در درون خود از این الگوها، فراوان و بی‌نهایت دارد؛ همین سرداران، همین فرماندهان، همین عناصر گوناگون، همین جوانان پاک و نورانی؛ همانهایی که امامِ نور آرزو می‌کرد که یکی از آنها باشد؛ همانهایی که در دوران جنگ، تا هرجا و در هر خانه‌ای که عطر معنویت آنها و کلام آنها می‌رفت، آن خانه از لحاظ معنوی، پُرفروغ و آباد بود؛ همانهایی که امام پیدایششان را «فتح‌الفتوح» انقلاب اسلامی دانست. در صدر اسلام، فتح‌الفتوح، یک حادثه نظامی بود. مسلمانان مدّت زمانی در منطقه‌ای از مناطق شرقیِ آن روزِ میدانگاه جنگ و غربیِ امروز ایران، معطّل شدند تا توانستند چند دژ را بگیرند. وقتی گرفتند، گفتند این «فتح‌الفتوح» است. امروز هم در تاریخ، فتح «نهاوند» و «جلولا»، به نام «فتح‌الفتوح» خوانده می‌شود؛ یعنی یک حادثه نظامی. امام ما فرمود فتح‌الفتوحِ انقلاب اسلامی، نه یک حادثه نظامی که یک حادثه انسانی است؛ یعنی پیدایش این جوانان، خلقِ این انسانهای نورانی، بیرون آمدن فرشتگان از دنیایی که جز اهریمن در مناطق مختلفِ جوانانه آن به چشم نمی‌خورد و نمی‌خورَد. امروز تا حدودی در گوشه‌هایی از دنیا جلوه‌های نورانی دوباره پیدا می‌شود. فتح‌الفتوح، این جوانان بودند؛ همین سرداران شهیدی که این لشکر را به وجود آوردند؛ همین سردار «علی فضلی»؛ همین سردار «ناصح»؛ همین جوانان مؤمن و همین نورانیهایی که نورانیّت آنها می‌تواند دلهایی را روشن کند. اینها مایه شرفند؛ اینها مایه عزّتند. برای یک کشور، داشتن اینها افتخار است؛ بردن نامشان افتخار است؛ تکرار یادشان افتخار است؛ ادامه‌ی راهشان افتخار است. اشتباه است اگر کسی خیال کند اسم جنگ و شلمچه و ایثار و سرباز و سپاهی و سردار را نیاورید؛ مبادا وضعی که می‌خواهیم در جامعه به وجود آید، به هم بخورد! نه؛ این خطاست. وضع مطلوب، وضع خوب، بنای شامخ، پرچم عزّت، دولت مقتدر، ملت سربلند و راه روشن، آن وقتی خواهد شد که مفهوم «جهاد» در حالی که در انسانهای پاک و والا و پیراسته تجسّد پیدا کرده است، در جامعه‌ای نیز وجود داشته باشد، و در جامعه ما وجود دارد. جوانان عزیز! عزیزان نورانی! خدا را شکر می‌کنیم که دولتْ قدرِ شما را می‌داند؛ ملتْ قدرِ شما را می‌داند؛ مسؤولان کشور قدرِ شما را می‌دانند؛ رئیس جمهور قدرِ شما را می‌داند؛ مجلس قدرِ شما را می‌داند. خدا را شکر می‌کنیم که پرچم عزّت و جهاد و ایثاری که با دست شما جوانان در این کشور به اهتزاز درآمد، امروز هم در دست جوانان است؛ جوانان مؤمن، جوانان پاک و نورانی در میدانهای مختلف.

اگر روحیه جهاد و مقاومت در مقابل دشمنیهای دشمن باشد، این جوان هر جا هست - در پادگان، در دانشگاه، در حوزه علمیه، در بازار، در کارخانه، در محیطهای گوناگون - «مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه» است؛ پاسدار ارزشها و پاسدار دین است و این امروز بحمداللَّه وجود دارد. این را قدر بدانید. اگرچه بسیاری از شما میدانهای نبرد را لمس کردید و در آن حضور داشتید؛ اما کسانی از شما هم که حضور نداشتند، می‌توانند امروز آن را با وجود خودشان احساس کنند. امروز هم دشمن هست. امروز هم دشمن در کمین است. امروز هم اگر دشمن به این نتیجه برسد که تحمیل جنگی دیگر می‌تواند به ملت و انقلاب ایران ضرر برساند، آن جنگ را تحمیل خواهد کرد. امروز هم اگر دشمن بتواند با ابزار اقتصادی، با ابزار فرهنگی، با ابزار تبلیغات، با کار سیاسی، و با هر وسیله دیگر به این پرچمی که ایران اسلامی و ملت ایران برافراشت و به مسلمانان دنیا هویّت داد - که امروز در آفریقا، در ترکیه، در اروپا، در آسیا و در همه جا نشانه‌های عزّتی را که ایران اسلامی به وجود آورد و طلیعه‌ای که تابانید، احساس می‌کنند - آسیب بزند، آسیب خواهد زد. خیال نکنید دشمن منصرف شده است. دشمن برای بیست سال، سی سال، چهل سال، پنجاه سالِ بعد نقشه می‌کشد؛ چون دشمن که یک شخص نیست؛ دشمن یک اردوگاه است. اردوگاه اسلام هم اردوگاه است. اردوگاه اسلام هم برای ده سال، بیست سال، پنجاه سال، صد سال، آمادگی ایجاد می‌کند. آری؛ فقط این دشمن نیست که پنجاه سال بعد را می‌بیند؛ ما صد سال بعد را می‌بینیم و به فضل پروردگار خواهید دید که «کیدهم فی تضلیل(۳)»، «انّ کید الشّیطان کان ضعیفا(۴)». خواهید دید که آنها اشتباه می‌کنند. خواهید دید که آنها یک بار دیگر تودهنی خواهند خورد. خواهید دید که بینی استکبار بر خاک مالیده خواهد شد. ملتها این را خواهند دید و تأویل و مصداق آیه مبارکه «الم تر کیف ضرب اللَّه مثلاً کلمهٔ طیّبهٔ کشجرةٍ طیّبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی السّماء، تؤتی اکلها کل حین بأذن ربّها و یضرب اللَّه لامثال للناس»(۵) را مشاهده خواهند کرد. این مثلها را خدا می‌زند تا ما درست بفهمیم. شما جوانان، اوّلاً قدر خودتان را بدانید. ثانیاً قدر لباس نظامی، لباس سپاهی و لباس بسیجی را بدانید. ثالثاً قدر این ضوابط و مقرّرات را که می‌تواند در قاعده‌ها و میزانها و مقدارهای لازم، شما را حفظ کند، بدانید و آنها را به طور کامل رعایت کنید. قدر موجودیهای خودتان را از سلاح، تجهیزات، امکانات، ماشین‌آلات، ابزار و وسایل بدانید و آنها را نگه دارید، تعمیر کنید، و در حفظشان بکوشید. قدر آن ایمانی را که در شماست - و پشتوانه همه اینهاست - بدانید و حفظش کنید. عزیزان من! بعضی از سرمایه‌های معنوی، با همه ارزشی که دارند، نیازمند حفظ کردنند. مثلاً محبّت را باید حفظ کرد؛ مثل گیاهی است که اگر به آن نرسیدید، از دست خواهد رفت. ایمان از این قبیل است. ایمان را باید حفظ کنید. حفظ ایمان، با رفتار خوب، با تأمّل و تدبّر خوب، با توجّه به خدا، با حفظ و تقویت ارتباط با خداست. حفظ این گوهر، با تواصیِ به حق و تواصیِ به صبر است. هر دو نفرتان، یکدیگر را به حق و صبر توصیه کنید. صبر، یعنی پایداری و استقامت. وجود مقدس ولیّ‌عصر(ارواحنافداه) پشتیبان شما باد. روح مطهّر امام بزرگوار از شما راضی باد. ارواح طیّبه شهدای عزیز ان‌شاءاللَّه از شما شاد باشند. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، سرنوشت آن کسانی که قدر شهادت را می‌دانند و آن را می‌شناسند، جز شهادت قرار مده. پروردگارا! رضای خود را لحظه‌ای از ما منصرف نفرما. پروردگارا! هدایت خود را لحظه‌ای از ما دور نفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------------------- --- ۱) کافی، ج ۵، ص ۴ ۲) کافی، ج ۵، ص ۱۲ ۳) فیل: ۲ ۴) نساء: ۷۶ ۵) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، مخصوصاً به خانواده‌های محترم شهدا و برادران و خواهرانی که از راههای دور تشریف آورده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. امیدوارم که زحمات و تلاشها و اخلاص شما، مورد لطف و رحمت الهی قرار گیرد. در آستانه ماه مبارک رجب هستیم که ماه بسیار بزرگ و مبارکی

است. این ماه و ماه شعبان و ماه رمضان، عید بندگان صالح خدا و اولیاءاللّه محسوب می‌شود؛ چون وقتِ مناجات و تضرّع و توجّه به حضرت ربّ‌الارباب است. بشر در هر برهه‌ای از زمان و در هر شأنی از شؤون اجتماعی که باشد، به ارتباط با خداوند و دعا و توجّه و تضرّع نیاز دارد. این نیاز، یک نیاز اساسی است. بدون ارتباط با خدا، انسان در درون خود تهی است؛ بی‌مغز و بی‌معنا و بی‌محتواست. توجّه به خداوند و ارتباط با او، روحی است در کالبد انسان واقعی و حقیقی. هر فرصتی را برای استحکام رابطه بین «عبد» و «رب» باید مغتنم شمرد؛ و فرصت ماه رجب، از این فرصتهاست. دعاهایی که در این ماه وارد شده، درسهای تربیت است. دعا را باید شناخت. دعا در عین این‌که دلِ انسان را با خدا متّصل و جان آدمی را سرشار از صفا و معنویت می‌کند، فکر و ذهن او را هم هدایت می‌نماید. این دعاها درس است. اگر در معانی این دعاها تدبّر کنیم، بزرگترین هدیه‌های معنوی الهی را در اینها خواهیم یافت. انسان به این درسها کمال احتیاج را دارد. ماه رجب و ماه شعبان، مقدّمه ماه رمضان هم هست. همه اینها مقدّمه «لیلةالقدر» است. چقدر خوب است که جوانان عزیز ما و عموم مردم، دلهای خودشان را در این ماه، آماده ورود به ماه مبارک شعبان و ماه مبارک رمضان کنند. در نظام اسلامی، آن تحوّلی که به وجود می‌آید، صرفاً تحوّل سیاسی نیست. فرق اساسی نظام الهی با نظامهای دیگر، همین است. در نظام الهی، انسانها تحوّل معنوی پیدا می‌کنند. انسان مادّی، انسان معنوی و الهی می‌شود و آرزوهای مادّی به آرزوهای والای انسانی و خدایی تبدیل می‌گردد. اگر شما ملاحظه می‌کنید که مسلمانان به برکت برهه کوتاهِ حاکمیتِ خدا در صدر اسلام - به برکت همان چند سال معدود - توانستند قرنهای متمادی دنیا را متحوّل کنند؛ به دنیا علم و مدنیّت و تفکّر و عقل و روح و معنا و منطق و همه چیز ببخشند؛ آن مدنیّت عظیم اسلامی را پدید آورند و زمینه پیشرفتهای بشر را در سالها و قرنهای بعد از آن ایجاد کنند، به خاطر آن تحوّلی است که در انسان مُسلِم صدر اسلام به وقوع پیوست. امروز هم مسلمانِ حقیقی که به برکت ارتباط با خدا، تحوّل واقعی یافته و به انسان روحانی تبدیل شده باشد - نه به معنای این‌که نیازهای جسمانی و مادّی را فراموش کند؛ نه: «و لاتنس نصیبک من الدّنیا»(۱)؛ دنیا را هم باید آباد کند، مادّیات را هم بایستی کیفیت ببخشد، علم را هم باید پیش ببرد، زندگی را هم باید سامان دهد؛ اما در اینها منحصر نشود و این تحوّل را پیدا کند که به آرمانهای معنوی و آرزوهای بزرگ الهی دلباخته گردد - خواهد توانست نه فقط جامعه خود را کیفیت و برتری دهد، بلکه روی دنیا اثر بگذارد، روی تاریخ اثر بگذارد و انسانیت را متحوّل کند و به فضل الهی این اتّفاق خواهد افتاد. قاعده و پایه اساسی این کار آن است که امروز در نظام اسلامی ما، مردم رابطه قلبی و معنوی خودشان را با خدا قویتر کنند و با خدا انس بیشتری بگیرند و این فرصت ماه رجب و فرصتهای متبرّک، فرصتهای مغتنمی است. عزیزان من! بدانید که تا امروز هم ملت ایران هر توفیقی پیدا کرده است، به برکت تکیه به معنویات آن را به دست آورده است. کسانی که از لحاظ مادّیات جلوتر از ملت ایران باشند، در دنیا هستند؛ اما آنها نتوانستند بر روی ملتهای دیگر و جوانان کشورهای دیگر این‌گونه تأثیرات شگرفی را باقی بگذارند که ملت ایران با انقلاب خود، با حرکت خود، با امام خود، با مجاهدات خود و با شهادتهای خود، آن تأثیرات را گذاشت. شما بر روی ملتهای دیگر و بر روی جریان عادی بسیاری از کشورهای جهان، اثر بسیار عمیقی گذاشتید. این به برکت معنویت بود. این معنویت را باید روزبه‌روز زیاد کرد. عزّت ملت ایران، سربلندی ملت ایران و امید بی‌پایان ملت ایران، به برکت اتّکاء و امیدواری به خداوندگار است و این با ارتباط روزافزون، شفّافتر و متجلّی‌تر و متلألی‌تر می‌شود. این‌که ما این‌قدر تأکید می‌کنیم جوانان ما که بحمداللّه در این زمان منبع صفا و نورانیّتند، بیشتر به درِ خانه خدا بروند - با این‌که امروز وضع جوانان نسبت به گذشته به طور کلّی متحوّل شده است و امروز نورانیّت و معنویت مضاعفی دارند - به خاطر این است که هرچه رابطه با خدا را مستحکم‌تر کنیم، توفیقات و هدایت الهی بیشتر و دلهای ما روشنتر خواهد شد. دشمنان ملت ایران از روز اوّل سعی کرده‌اند که دلهای آحاد این ملت را نومید کنند و در ذهن آنها یک فضای تیره و تار به وجود آورند. نقطه مقابل این، همان توکّل به خدا و اعتماد به خدا و خواستن از خدا و ارتباط با خدا و تضرّع نزد پروردگار است. این توکل و اعتماد و تضرع، دل را منوّر می‌کند و فضا و افق را روشن می‌سازد. جوانان، جوانی را قدر

بدانند. فرصت حیات و فرصت حاکمیت اسلام بر این کشور را هم حقّاً و انصافاً همه باید قدر بدانیم. حتّی اگر کسانی اعتقاد به اسلام هم نداشته باشند، فرصت حاکمیت اسلام برایشان هم مغتنم است؛ چون فضای نظام اسلامی، فضای معنویت و صفا و محبّت و انس و برادری است. چنین فضایی، برای همه مغتنم است. همه از آن بهره می‌برند و فیض می گیرند. یک نکته هم به مناسبت نزدیك شدن انتخابات خبرگان عرض کنم. بحمداللّه احساس می‌شود که ملت ایران با هوشیاری خود، این موقعیت حساس را درک کرده است و مثل همیشه می‌داند که در مقابل چه وظیفه‌ای قرار دارد. حضور در انتخابات خبرگان، در واقع صف‌آرایی در مقابل دشمنان استقلال و عزّت این ملت است. هر کس که می‌خواهد این کشور و این ملت عزیز، سربلند و موفّق باشد، باید در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی این کشور حضور داشته باشد که مظهر اعلای آن هم همین انتخابات است. در برهه‌های گوناگون، انتخابات گوناگونی برگزار می‌شود که انتخابات مجلس خبرگان، جزو مهمترین آنهاست. بحمداللّه ملت در همه تجربه‌های این چند سال گذشته، نشان داد که از رشد و هوشیاری برخوردار است و در موقع حسّاس، دشمن را مأیوس می کند و به حرکت انقلاب، جان تازه‌ای می‌بخشد. در این دفعه هم به فضل الهی همین‌طور خواهد بود و ملت ایران رشد خود را نشان می‌دهد. گروههای سیاسی، شخصیتهای کشور، چهره‌های معروف و موجّه نزد مردم، همه به نحوی شرکت و علاقه‌مندی خودشان را به این مسأله نشان دادند. بنده از همه کسانی که در این راه اظهارنظری و اقدامی نمودند - برای مردم مسأله‌ای را تبیین کردند - صمیمانه تشکّر می کنم. این، کمک به پیشرفت ملی و رشد ملت ایران است. بسیاری از اَعلام، بزرگان، علما و فضلا داوطلب شدند، به میدان آمدند و خود را آماده دخالت در این کار کردند. ان‌شاءاللّه در نزد پروردگار، سعی آنها مشکور است. چه آنهایی که توانستند وارد صحنه انتخابات شوند و چه آنهایی که به هر دلیل وارد صحنه انتخابات نشدند، سعیشان پیش خدای متعال مشکور است. آنها کار خودشان را کردند، همّت خودشان را نشان دادند، سهم خودشان را ایفا کردند و انجام دادند. بعضی از گروههای سیاسی، فهرست داوطلبان ارائه نکردند؛ آن هم به نظر ما ایرادی ندارد. آن کسانی که می‌توانند در این زمینه اظهارنظری بکنند، اظهارنظر می کنند و کردند. بعضی کسان هم تکلیف خودشان ندانستند که این کار را بکنند؛ این هم اشکالی ندارد. عمده این است که همه به نحوی در این کار - که کار ملت است، کار کشور است، کار نظام اسلامی است، کار انقلاب است - شرکت کنند و سهیم شوند. همه باید مقدّمات را طوری فراهم کنند که مردم در روز رأی دادن، وارد میدان انتخابات شوند و رأی بدهند. همه بایستی این آزمایش و امتحان الهی را انجام دهند. آنچه مهم است، این است که دشمن ماههاست برنامه‌ریزی می کند، برای این‌که مردم پای صندوقها حاضر نشوند. من گمان می کنم که دشمنان ملت ایران - استکبار، همین رسانه‌های وابسته به امریکا و صهیونیسم و دیگران و دیگران - اگر می‌توانستند میلیاردها دلار خرج کنند که موجب شود ملت ایران پای صندوقها نرود، این خرج را می کردند؛ این‌قدر برایشان مهم است! همه انتخاباتها مهم است؛ اما این انتخابات از نظر آنها مهمتر است. بعضی از همین بیگانگان و خارجیان القاء کردند که مردم تأثیر مجلس خبرگان را لمس نکرده‌اند! بعکس، چون تأثیر مجلس خبرگان دیده شد، دشمن این‌قدر با آن مخالف است. مجلس خبرگان مهمترین هنرش این است که نگذارد در کشور خلاءِ رهبری به وجود آید. همه چشمها به ایران دوخته شده بود که امام بزرگوار ما، کی از دست این مردم گرفته شود. برای آن روز نقشه‌ها کشیده و امیدها بسته بودند! ده سال منتظر آن روز نشسته بودند که فرا برسد. روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ از نظر دشمنان این ملت و دشمنان انقلاب، یک روز بسیار مهم و تعیین‌کننده بود. مجلس خبرگان نگذاشت این خلأ به وجود آید. البته آنها شخص حقیری مثل این ناچیز را برای کشیدن این بار سنگین انتخاب کردند. این هم قضای الهی بود؛ مایه شرمندگی این بنده حقیر بود؛ اما با قطع نظر از این‌که تعیین خبرگان متوجّه چه کسی و چه شخصی بود، این مطلب از نظر دشمن و دوست و در سطح عالم، بسیار اهمیت داشت که امام بزرگوار در شب چهاردهم خرداد، ملت ایران را به فراق خودشان مبتلا کردند و به جوار الهی رفتند. روز چهاردهم غروب نشده بود، که مجلس خبرگان کار خودش را انجام داد و همه درهای امید را بر روی دشمنان بست. دشمن این را دیده است. علّت مخالفت دشمنان مستکبرِ جهانی با مجلس

خبرگان این است. این سرعت عمل و این میدان ندادن به توطئه‌های دشمن، برای دنیا خیلی مهم بود. برای این است که با مجلس خبرگان مخالفند. نه؛ این‌طور نیست که اثرِ مجلس خبرگان، آشکار نشده است. بعکس، چون اثر مجلس خبرگان آشکار شده و در برهه‌ای چنین کار مهمّی را علیه دشمن انجام داده است، این‌قدر با آن مخالفند. چنین روزی همیشه پیش می‌آید. اگر مجلس خبرگانی باشد که از پشتوانه مردمی برخوردار و آرای مردم پشت سرش باشد، وقتی کسی را انتخاب کرد، این انتخاب، انتخاب ملت می‌شود و خلأیی در کشور نیست. آنها می‌خواهند این نباشد. دشمن می‌خواهد که مجلس خبرگان، یک مجلسِ بی‌پشتوانه باشد. مختصری از مردم، رأیی بدهند، مجلسی هم به وجود بیاید و اگر آن روز که احتیاج است این مجلس اقدامی انجام دهد، همه بگویند این مجلس متّکی به آرای مردم نیست! ببینید؛ نزدیکِ یک سال است که دشمن برای این مقصود، فعّالیت می‌کند؛ برای این‌که مردم پای صندوقها نروند، تا مجلس خبرگان بدون پشتوانه مردمی باشد؛ تا آن کسی که در آینده به وسیله این مجلس به رهبری انتخاب خواهد شد، از پشتوانه مردمی برخوردار نباشد. دشمن دنبال این است. ملت ایران باید به دهن دشمن بزند و به فضل الهی این کار را هم خواهد کرد. ملت ایران مثل همیشه ان‌شاءاللّه مشت خود را نشان خواهد داد و در این میدان و در همه میدانها حضور پیدا خواهد کرد. عزیزان من! قدرت یک دولت و یک کشور، به حضور مردم است. علّت این‌که جمهوری اسلامی در این سالهای متمادی بحمداللّه از اقتدار سیاسی و معنوی در دنیا برخوردار بوده است و نتوانسته‌اند مویی از سر این نظام کم کنند، به خاطر حضور شما مردم است. دشمن می‌خواهد این را از جمهوری اسلامی بگیرد. ملت ایران بایستی نقطه مقابل آن عمل کند؛ یعنی حضور خود را در همه میدانها روزبه‌روز پُررنگتر و قویتر نماید. این یک میدان است؛ میدان انتخابات مجلس خبرگان. ان‌شاءاللّه زنان و مردان و بخصوص جوانان بایستی اهتمام کنند و دشمن را مأیوس و ناامید سازند. اگر همت ملت ایران که بحمداللّه در طول این سالها به بهترین وجهی بروز پیدا کرده است، در قضایای آتی همان‌گونه بروز کند - که به فضل پروردگار همین هم خواهد بود - بدانید دشمن در مقابل ملت ایران باز هم احساس زبونی و ضعف خواهد کرد؛ باز هم احساس عجز خواهد کرد؛ باز هم شما ملت در موضع اقتدار قرار خواهید داشت. آن وقت مسؤولان و دولتمردان شما می‌توانند با خیال راحت، به اداره امور کشور بپردازند. وقتی که یک دولت و یک مجموعه خدمتگزار از پشتیبانیهای مردمی مطمئن هستند، آن وقت با خیال راحت به اداره کشور می‌پردازند و مشکلات را برطرف می‌کنند و اقدامها لازم را انجام می‌دهند. آنچه باید بشود، به توفیق الهی انجام خواهد گرفت. آنچه دشمن می‌خواهد، این است که اینها نشود. آنچه ملت ایران می‌خواهد، این است که این کارها انجام گیرد. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خدای متعال، ملت ایران را در همه آزمایشهای گوناگون سرافراز و سربلند کند و به وسیله شما ملت ایران، جناح کفر و استکبار را در دنیا مفتضح و رسوا سازد و ان‌شاءاللّه ادعیّه حضرت بقیۀاللّه ارواحنافداه شامل همه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته --

-- ۱) قصص: ۷۷

خطبه‌های هزارمین نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری

خطبه‌های هزارمین نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم «الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستهدیه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، بشیر رحمته و نذیر نقمته، سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداۀ المعصومین المکرّمین المطهرین. سیّما بقیۀاللّه فی‌الارضین. قال اللّه الحکیم فی کتابه: «یا ایّها الذین امنوا اذا نودی للصّلوۀ من یوم الجمعه، فاسعوا الی ذکراللّه و ذروا البیع، ذلکم خیرلکم ان کنتم تعلمون»(۱). امروز هزارمین نماز جمعه تهران، با همّت و شرکت شما مردم خداجوی، مؤمن و بااخلاص تشکیل شده است. این اثر پُربرکت و ماندگار از امام بزرگوارمان هم مانند همه سنّتهایی که

ایشـان بنـا نهادنـد، مـایه خیر و برکتِ جامعه اسـلامی است. در خطبه اوّل، قـدری درباره نماز جمعه عرض می‌کنم و چون ماه رجب اسـت، مـاه دعـاست، مـاه تـوجّه و توسّـل اسـت و بـه روز ولادت حضـرت امیر مؤمنـان و سـید متّقین و سـرور اولیـا و مراد عارفـان، علی‌بن‌ابی‌طـالب علیه‌السّـلام مزیّن است، برای این‌که نام مبارك آن بزرگوار هم زینت‌بخش این خطبه شود، بخش کوتاهی از یکی از خطب جمعه آن بزرگوار را انتخاب کرده‌ام که عرض خواهم کرد. قبل از شروعِ صحبت، لازم می‌دانم از همه کسانی که در طول این سالهـای متمـادی، به هر نحوی در برگزاری این نمـاز پُرشـکوه سـهیم بوده‌انـد - شـما مردم عزیز و خـداجوی، ائمّه محترم جمعه تهران، کارکنـان و خـدمتگزاران نمـاز جمعه چه در تمهیـد مقـدّمات و چه در فرسـتادن و رسانـدن صـدای نمـاز جمعه به دیگران - صمیمـانه تشـکّر کنم؛ بخصوص از مرحوم آیـةاللّه طالقـانی یاد کنم که اوّلین نماز جمعه را به امر امام در تهران امامت کردنـد و این بنای مبارك با دست و حضور ایشان بنیان نهاده شـد. همچنین لازم است از مرحوم آیةاللّه ربّانی املشـی که در عداد آقایان محترمی بودند که گاهی نماز جمعه را اقامه می‌کردند و به رحمت خدا رفتند، یاد کنم و فتوح روح آن بزرگواران را از خدای متعال مسألت نمـایم. البته داسـتان نمـاز جمعه، فقط داسـتان نماز جمعه تهران نیست؛ که در این باره هم عرایضـی عرض خواهم کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام طبق روایتی که مرحوم مجلسی از «مصباح‌المتهجّد(۲)» نقل می‌کند، در یکی از روزهای جمعه خطبه‌ای ایراد فرمود که با حمـد و ثنـای حضـرت باری‌تعـالی بـا بلیغترین و عمیقترین و زیبـاترین کلمـات شـروع می‌شود و سـپس با صـلوات و سـلام بر محمّد رسول‌اللّه، خـاتم انبیـا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسـلّم و شـهادت بر عبودیّت و پیامبری ایشان ادامه پیـدا می‌کنـد و بعـد جملاتی را خطاب به مردم بیـان فرمایـد که من چنـد عبـارت از این جملاـت را می‌خـوانم و به ترجمه آن قنـاعت می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام فرمود: «اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه»؛ بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری و رعایت تقوا سفارش می‌کنم. «و اغتنام طاعته»؛ و سفارش می‌کنم که اطاعت پروردگار را مغتنم بشـمارید. «ما اسـتطعتم»؛ تا آن مقداری که در توان و قدرت شـماست. «فی هذه الایّام الخالیه الفانیهٔ»؛ هر چه می‌توانید، در این روزهای گذرا و رو به فنای عمرتان، اطاعت از خدا و پیروی از فرمان پروردگار را مغتنم بشـمارید. «واعداد العمـل الصالـح، لجلیـل ما یشـفی به علیکم الموت»؛ سـفارش می‌کنم، تا آن‌جا که می‌توانیـد، برای مقابله با آن مشـکلات و مصائب عظیمی که مرگ، آنها را مُشرف بر شما قرار خواهد داد - یعنی برای مقابله با دشواریهای شناخته نشده برای بشر از لحاظ عظمت - عمل صالح فراهم و آماده کنید. مرگ را آن‌چنان باید بزرگ دانست که اولیا و بزرگان از مقابله با آن به خود می‌لرزیدند. حوادثی که پس از مرگ در آغـاز حیـات نشئه برزخ برای ما پیش می‌آیـد، به قـدری با عظمت و مهیب و دشوار و غیر قابل تحمّل است که مردان خدا را - که فی‌الجمله از آن خبری داشـتند - به خود می‌لرزاند. برای مقابله با آن مشکلات و مصائب، یك راه وجود دارد و آن، عمل صالـح و کار در راه خداست. تنها چیزی که آن‌جا به داد انسان می‌رسد، عمل صالح است. «فی امرکم بالرفض لهذه الدنیا التارکـهٔ لکم»؛ فرمود: من به شـما امر می‌کنم - امیر مؤمنـان است؛ امیر معنوی و مـادّی، امیر ظاهری و باطنی، امیر جسم و جان - این زخارف دنیا را که ترك‌کننده شـمایند، رها کنید و این‌قدر به فکر مادّیات برای خودتان نباشید؛ چون اینها «الزائلهٔ عنکم»؛ همه زوال پیدا می‌کند. «و ان لم تکونوا تحبّون ترکها»؛ اگرچه شـما دوست ندارید که این مال و این عیش و این مقام، شما را رها کند، اما رها می‌کند. «والمبلیهٔ لاجسادکم و ان احببتم تجدیدها»؛ این دنیا جسمهای شما را می‌پوساند و خاك می‌کند؛ اگرچه شما می‌خواهید که آنها زنده شوند. این دنیا شما را پیر و ضعیف می‌کند و قوا را نابود می‌سازد؛ اگرچه شما می‌خواهید این قوا همیشه برای شما بماند و روزبه‌روز تجدید شود. «و انّما مثلکم و مثلها کرکب سلکوا سبیلاً و کانّهم قد قطعوه و افضوا الی علم فکانهم قدبلغوه»؛ در جاده‌ای با سرعت می‌روید، نشانه‌ای در دوردست است، آن را از دور می‌بینید؛ اما خواهی نخواهی با طیّ طریق به آن خواهید رسید. این جاده، همان دنیاست. آن سـنگِ نشانه و آن عَلَم، همان اجل و همان سـرآمد و همان منتهای مدّت است که ناگزیر به آن می‌رسیم. ... «فلا تنـافسوا فی عزّ الـدنیا و فخرهـا»؛ برای عزّتها و جاه و جلال ظاهری و نام و نشانِ گـذرا، با یکـدیگر تنافس نکنیـد، حسادت نورزیـد، رقابت نکنید. «ولا تعجبوا بزینتها و نعیمها»؛ به زینت و نعمت دنیا شـگفت‌زده نشوید. «ولا تجزعوا من ضـرائها و بؤسـها»؛ از سختیها و

دشواریهای زندگیِ کوتاه دنیا، به جزع نیایید. «فان عزّالدنیا و فخرها الی انقطاع»؛ این زینت و عزّت، رو به انقطاع و نابودی است. «وان زینتها و نعیمها الی ارتجاع»؛ زیباییها و نعمتها، رو به برگشت دارد. جوانی و نشاط و زیبایی، جای خود را به پیری و افسردگی و خمودگی می‌دهد. «وان ضراعها و بؤسها الی نفاد»؛ سختیها هم تمام می‌شود و از بین می‌رود. «و کلّ مدّة فیها الی منتهی»؛ همه زمانهای این عالم و این زندگی، به سوی پایان حرکت می‌کند. «و کلّ حیّ فیها الی بلی»؛ همه زنده‌ها به سوی پوسیدگی و کهنگی راه می‌روند. این همان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که با دست خودش مزرعه آباد می‌کرد و چاه حفر می‌نمود. این حرفها را زمانی بر زبان آورده است که حکومت می‌کرد. در رأس قدرتی قرار داشت که از مناطق ماوراء النّهر تا دریای مدیترانه، در زیر نگین این قدرت بود و آنها را اداره می‌کرد. او جنگ داشت، صلح داشت، سیاست داشت، بیت‌المال داشت، فعّالیت داشت، سازندگی داشت. این حرفها به معنای آن نیست که دنیا را آباد نکنید. این حرفها به معنای آن است که خودتان را محور همه تلاشها و کارهای مادّی ندانید؛ برای خود، همه قوا را صرف نکنید؛ برای سهم خود از زندگی، دنیا را جهنّم نکنید؛ برای مال، برای منال، برای راحتی و برای پول، زندگی را بر انسانهای دیگر تلخ نکنید. تقوا پیشه کنید. تقوا، یعنی ملاحظه همه کارهای صادر از خود. هر کاری که می‌کنید، مراقب باشید که چه می‌کنید. هر سخنی که می‌گویید، هر اقدامی که می‌کنید، هر تصمیمی که می‌گیرید، توجّه کنید که این سخن و این اقدام و این تصمیم، به زیان انسانیت، به زیان جامعه، به زیان آخرتِ خودتان و به زیان دین خودتان نباشد؛ این تقواست. هر جمعه، خطیب جمعه این سخن را خطاب به مردم و خطاب به خودش تکرار می‌کند: «اوصیکم و نفسی بتقوی اللّه»؛ شما و خودم را به تقوا توصیه می‌کنم. همه ما محتاج شنیدن این توصیه‌ها هستیم و اهمیت نماز جمعه، از جمله در همین است. من از همین جا وارد صحبت درباره نماز جمعه شوم: ما نماز جمعه را از انقلاب و از امام داریم. قبل از انقلاب، نماز جمعه کشور ما هم از لحاظ تعداد نماز جمعه‌ها، هم از لحاظ کمیّت مردمی که در آن شرکت می‌کردند و هم از لحاظ کیفیّت سخنانی که گفته می‌شد - مگر استثناهای محدودی - نزدیک به صفر بود. بعد از انقلاب، نماز جمعه ایران در صدر فهرست نماز جمعه‌های دنیای اسلام قرار گرفت و این مبالغه نیست. هزار جمعه است که در تهران و در شهرستانهای دیگر، با اندکی تقدیم و تأخیر، نماز جمعه‌ای تشکیل می‌شود که از لحاظ کمیّتِ شرکت کنندگان، در مواقعی حتماً بی‌نظیر و یا در مواقعی هم کم‌نظیر است. از لحاظ نوع مطالبی که گفته می‌شود، در دنیای اسلام بی‌نظیر است. از لحاظ تأثیراتی که این نماز جمعه بر دل مردم، بر جان مردم، بر خطّ سیاسی مردم و بر تصمیم‌گیریهای بزرگ مردم می‌گذارد، در دنیا بی‌نظیر است. هشت سال دفاع مقدّس ما از نماز جمعه‌ها نیرو گرفت و در نماز جمعه‌ها تبیین شد. سخت‌ترین دوران این انقلاب - یعنی سالهای پنجاه‌ونه و شصت - که توطئه عظیم سیاسی علیه امام و انقلاب و کشور طرّاحی و اجرا می‌شد، این توطئه در نماز جمعه‌ها شکست خورد. مردم در طول این مدّت، در نماز جمعه، از زبان یک امام عادل و یک نَفَس امین - که همین ائمّه جمعه محترمی هستند که در تهران و شهرستانها با مردم حرف می‌زنند - نسبت به مسائل کشورشان و مسائل جهان آگاه شدند و اطّلاعاتشان به‌روز شد. در هیچ جای دنیا چنین چیزی وجود ندارد. این از برکات انقلاب بود. دو نکته در این زمینه بسیار قابل توجّه است: یک نکته، دشمنیهایی است که از اوّل انقلاب تا امروز با نماز جمعه شده است. هر هفته تبلیغات سنگین حجیمی از طرف دشمنان نسبت به نماز جمعه صورت می‌گرفت. حرفهایی می‌زدند که تقصیر هم نداشتند؛ چون ملت ایران را نمی‌شناختند. به ضرر خودشان حرف می‌زدند؛ مثل بسیاری از جاهای دیگر که رادیوهای بیگانه و صداهای دشمن، نسبت به مردم ایران حرف می‌زنند و اظهارنظر می‌کنند. اینها در واقع خود را پیش ملت ایران رسوا می‌کنند و بی‌خبریِ خودشان را نشان می‌دهند. حرفها می‌زدند که مایه خنده مردم شرکت کننده در نماز جمعه بود. می‌گفتند به هر کدام از افراد شرکت کننده در نماز جمعه تهران، فلان قدر پول می‌دهند، فلان قدر جنس می‌دهند! اینها همان مردمی بودند که با پشتیبانیهای مالی خودشان، آن جنگ عظیم را پشتیبانی کردند. در همین نماز جمعه تهران، انبوه پول و جنس و هدایای مردمی به سمت جبهه‌ها روانه می‌شد. این‌قدر این ایرانی‌ناشناسها، درباره این مردم اشتباه می‌کردند، جفا می‌نمودند و سخن به یاوه می‌گفتند! آنها به تبلیغات

هم اکتفا نکردند و نماز جمعه را مورد تهاجم خونین قرار دادند. پنج امام جمعه معتبر معروف را به شهادت رساندند: مرحوم آیةاللَّه قاضی، مرحوم آیةاللَّه مدنی، مرحوم آیةاللَّه صدوقی، مرحوم آیةاللَّه دستغیب، مرحوم آیةاللَّه اشرفی. پنج عالم مجتهدِ پیرمردِ با تقوای پرهیزکارِ پارسا و پاکدامن را که هر هفته مردم با دل و جان پشت سر آنها می‌ایستادند و به آنها اقتدا می‌کردند، جلوِ چشم همین مردم در نماز جمعه به شهادت رساندند. به بسیاری دیگر هم سوء قصد کردند که بحمداللَّه به جایی نرسید. همین نماز جمعه تهران و همین محوطه‌ای که در آن نشسته‌اید، بسیاری از شما به یاد دارید که شاهد چه حوادثی بوده است. در موشکباران طولانی مدّت تهران که در چند نوبت بود، مردم در نماز جمعه شرکت می‌کردند. یک نوبت که در حدود پنجاه روز یا دو ماه بود و هر روز و شبی موشکهای دشمن به این شهر فرود می‌آمد، این نماز جمعه با اجتماعی عظیم - شاید بشود گفت بیش از سایر اوقات - مملو از جمعیت می‌شد. چون خطر بود و مردم احساس می‌کردند که حضورشان در این‌جا خطرپذیری است و برای خداست، لذا برای ثوابِ مضاعف شرکت می‌کردند! بنده نماز جمعه‌هایی را به یاد دارم که در اثنای آن، صدای انفجار موشکها از اطرافِ همین محلّ نماز جمعه می‌آمد. در همین نماز جمعه، دشمن انفجار خونینی را به راه انداخت و جلوِ چشم مردم در همین نقطه عدّه‌ای به شهادت رسیدند؛ اما این مردم مثل کوه استوار ایستادند و تکان نخوردند. بنده آن روز در همین جا ایستاده بودم که آن انفجار اتّفاق افتاد. اوّل خیال کردیم موشک یا بمباران هوایی است؛ نگران شدم که نماز جمعه به هم خواهد خورد. معلوم می‌شود که ما هم مردممان را درست نشناخته بودیم. خدا می‌داند که این صفها تکان نخورد. یک گُله جا این انفجار واقع شد و چند لحظه همان جا یک هیاهویی شد، بعد شهدا و مجروحان را بردند؛ اما مردم همان جا نشستند و نماز جمعه و خطبه‌ها ادامه پیدا کرد! این نماز جمعه، چنین مناظری را شاهد بوده است. نماز جمعه تهران، به خاطر همان آثار و برکاتی که عرض شد، در این بیست سال مرکز و آماج سخت‌ترین حملات دشمن قرار گرفت. و اما نکته دوم. مردم در تمام این بیست سال، نماز جمعه را با همه آن دشمنیها گرم نگاه داشتند. در سرمای سخت زمستان، زیر آفتاب داغِ سوزانِ تیرماه و مردادماه تهران، در اوقات گوناگون، زن و مرد، گاهی بر روی زمینهای یخ، بر روی برف، در زیر بارندگی تند، گاهی بر روی زمین تفته و آسفالتهای داغ - که همین محوطه هم مسقّف نبود و تمام محوطه را هم آفتاب و باران و برف می‌پوشاند - این نماز جمعه را طیّ سالهای متمادی حفظ کردند و پاس داشتند و نماز جمعه تهران برای نمازهای جمعه در سراسر کشور محور شد. بحمداللَّه امروز در سرتاسر کشور نمازهای جمعه فراوانی تشکیل می‌شود؛ مردم اجتماع می‌کنند و امنای مردم برای مردم حرف می‌زنند و مسائل دینی و اعتقادی و سیاسی را برای آنها بیان می‌کنند. مردم در روز جمعه، اجتماعِ علی التّقوی دارند. نمازهای یومیّه برای فرد انسان نقشی دارد که مانع از نسیان و غفلت می‌شود - صبح درِ خانه خدا؛ نیمروزی می‌گذرد، ظهر درِ خانه خدا؛ ساعاتی می‌گذرد، باز درِ خانه خدا؛ دائم نمازهای یومیّه انسان را با طراوتِ یاد خدا نگه می‌دارد - همان نقش را نماز جمعه نسبت به اجتماع دارد. در روز جمعه، اجتماع مردم بر ذکر خدا و تقواست. چند روز می‌گذرد، جمعه بعد، باز اجتماع مردم بر ذکر خدا و تقواست و همین سلسله ادامه پیدا می‌کند. جوانان، پیران، زنان، مردان و کلاًّ طبقات مختلف در آن شرکت می‌کنند و طراوت می‌یابند؛ جامعه جان می‌گیرد، روح می‌گیرد، ایمان تجدید می‌کند و تقوا در خود ذخیره می‌نماید. پروردگارا! تو را به اولیایت سوگند می‌دهیم، روح امام بزرگوار را به خاطر این سنّت حسنه، تا قیام قیامت شاد بفرما و با اولیایت محشور بدار. پروردگارا! کسانی را که در این راه زحمت کشیدند و مردمی را که در این اجتماع عظیم شرکت کردند و نمازجمعه را اقامه نمودند، مشمول لطف و فضل و برکات و قبول و تفضّل خودت قرار بده. به جوانان عرض می‌کنم که نماز جمعه را قدر بدانید؛ نماز جمعه متعلّق به شماست. به آحاد مردم عرض می‌کنم که نماز جمعه را مأمن و ملجای دل و جان خودتان بدانید. فکر و روح، از نماز جمعه طراوت پیدا می‌کند. نمازهای جمعه را اقامه کنید. امیدوارم که همه دست‌اندرکاران نمازهای جمعه - از جمله ائمّه محترم جمعه - در هرجا که هستند، زاد و توشه معنوی را که مردم بدان احتیاج دارند، در هر جمعه حاضر و آماده کنند و با بهترین بیان آن را تقدیم ذهنها و دلهای این مردم خداجوی و مؤمن نمایند. چون دعا بعد از خطبه اوّل مورد تأکید

است، چند جمله دعا می‌کنم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اسلام و مسلمین را نصرت بده؛ دشمنان اسلام را منکوب کن؛ دلهای ما را با خودت آشنا کن؛ به ما توفیق دعا عنایت کن؛ به ما توفیق توبه و انابه مرحمت کن. پروردگارا! گرفتاریها و مشکلات مردم را از کار آنها برطرف کن. پروردگارا! دشمنان این ملت را به سزای دشمنی ناجوانمردانه‌شان برسان. پروردگارا! دلهای این ملت بزرگ و مؤمن و خداجوی و سرافراز و با شرف را روزبه‌روز با ایمان به خودت و یاد خودت و تفضّلات خودت معمورتر و آبادتر و شادتر بگردان. بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۳) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین. الهداة المعصومین. سیّما امیرالمؤمنین و الصدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و استغفراللّه لی و لکم و اوصیکم بتقوی اللّه. در اوّلین جمله این خطبه، خطاب به شما برادران و خواهران عرض می‌کنم که عزیزان من! زاد و توشه تقوا را فراموش نکنید و یکدیگر را هم به تقوا و پرهیزکاری سفارش نمایید. در داخل خانه، پدران و مادران به فرزندان؛ فرزندان به پدران و مادران و خواهران و برادران؛ در محیط کار، همکاران به یکدیگر و در محیط جامعه، همه نسبت به هم خیرخواهانه نصیحت به تقوا کنند. نگذارید خدای ناکرده بی‌تقوایی در ما شکل بگیرد، یا در جامعه گسترش پیدا کند. موضوعاتی که امروز مختصراً در خطبه دوم عرض می‌کنم، یکی اظهار تشکّر از حضور پُرشکوه عظیم شما مردم در انتخابات مجلس خبرگان است؛ دوم، بحث کوتاهی است درباره توافق ننگین اخیری که علیه ملت فلسطین انجام گرفت. در ابتدا اشاره‌ای بکنم به این‌که امروز «روز جوان و نوجوان» است و مناسبت آن هم شهادت یک نوجوان بسیجی - شهید حسین فهمیده - است. این از آن مواردی است که شخصیتهای حقیقی، به نماد و به حقایق اسطوره‌گون تبدیل می‌شوند. ما در تاریخ خود از این موارد بسیار داریم. ای بسا حوادثی که امروز وقتی گفته شود، از بس عجیب است همه تصوّر کنند که اسطوره و افسانه است؛ اما حقیقت است. نمونه‌های آن را ما در زمان خودمان بارها و بارها دیده‌ایم و شنیده‌ایم و از جمله زیباترین آنها، شهادت این نوجوان بسیجی است. او سیزده ساله بود؛ اما با رشد، با شعور، با اراده و مصمّم، که کشور خود را می‌شناخت، امام خود را می‌شناخت، دشمن خود را می‌شناخت، اهمیت وجود و فعّالیت خود را هم می‌شناخت و رفت این سرمایه را تقدیم عزّت کشور و آینده انقلاب و منافع و مصالح مردم کرد. جسم او رفت؛ اما روحش زنده ماند، یادش ابدی شد و خاطره‌اش به صورت اسطوره درآمد. این الگوست. جوانان و نوجوانان عزیز من! همه شما می‌توانید در کشورتان نقش پیدا کنید. یک روز نقش، نقش «حسین فهمیده» بود؛ یک روز نقشهای دیگر است. در زمینه مسائل دینی، مسائل فرهنگی، مسائل سیاسی، مسائل اخلاقی، آینده‌نگری، امیدبخشی، نشاط دادن به محیط پیرامون خود و تعبّد و تقیّد و پایبندی به شریعت اسلامی - که سرمایه سربلندی فرد و جامعه است - می‌توان مجاهدت کرد. البته در آنها، دادنِ جان مطرح نیست؛ اما همّت و اراده و تصمیم لازم دارد. همه می‌توانید در مدارس، در دانشگاهها، در محیطهای کار و غیره، نقش ایفا کنید. جوانِ زنده و بانشاط و پُرامید و پاکدامن، می‌تواند یک تاریخ را بیمه کند. به همین جهت است که روی جوانان کشورهای دنیا، صهیونیستها و استعمارگران و کمپانی‌داران عالَم، سالها کار و تلاش کردند تا شاید بتوانند نسلهای جوان را فاسد کنند؛ اراده و امید را از آنها بگیرند؛ آینده را در چشم آنها تیره و تار کنند؛ آنها را به آینده مأیوس نمایند و دچار مشکلات عصبی و اخلاقی کنند. آنچه در دنیا می‌بینید، تصادفی نیست. البته برای شما جوانان و نوجوانان عزیز کشورِ ما هم خیلی خوابها دیدند و خیلی نقشه‌ها کشیدند؛ اما بحمداللّه نتوانستند. البته این نتوانستن، به خاطر هوشیاری شماست. این هوشیاری را هم در دانشگاهها و هم در مدارس افزایش دهید و به دنبال فهم صحیح معارف اسلامی و پایبندی به تکالیف دینی و اخلاق نیک باشید. این کشوری را که بیست سال است برای بهروزی خود تلاش می‌کند و این همه قدمهای بلند در دوران خودتان برداشته است، به یک نقطه از همه جهت برجسته و پیشرفته

تبدیل کنید. این کار شماست و در دست شماست و از امروز باید مقدّماتش را در خودتان فراهم کنید. شرط اوّل هم این است که پارسا باشید، هوشمند باشید، فکر کنید، دوست را بشناسید، دشمن را بشناسید. در مورد انتخابات خبرگان آنچه که من عرض می‌کنم - همان‌طور که اشاره شد - یک تشکّر صمیمانه عمیق از شما مردم است. این کاری که در انتخابات انجام گرفت و این رأی بالایی که در این انتخابات داده شد، دشمن را، بیگانه را و تحلیلگر خصم و مغرض را حیرت‌زده کرد. اینها با خودشان حساب کرده بودند که حدّاکثر چهار، پنج میلیون نفر بر اثر تبلیغات و گفتن، پای صندوقها خواهند رفت و مجلس خبرگان بی‌پشتوانه خواهد شد. بعضی گفتند چهار میلیون، بعضی گفتند پنج میلیون، بعضی گفتند شش میلیون، بعضی گفتند هشت میلیون؛ اما هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که در این انتخابات نسبت به انتخابات دوره قبل، پنجاه درصد آرای مردم بیشتر باشد. حدود هجده میلیون نفر از مردم بروند به کسانی رأی بدهند که نه منتظرند برایشان جاده بکشند و نه منتظرند برایشان آب و برق ببرند؛ فقط بر اثر انگیزه معنوی و به سائقه احساس تکلیف؛ فقط به خاطر این‌که کشورشان را می‌شناختند؛ فقط به خاطر این‌که اهمیت مسأله خبرگان و نقش آنها را می‌دانستند. این چیز خیلی عظیمی است. البته تبلیغات دشمن سعی می‌کند این را کوچک نشان دهد. تبلیغاتچی وظیفه‌اش همین است که تبلیغات کند. او یک چیزی می‌گوید، اما محافل سیاسی - آنهایی که پشت این بوقهای تبلیغاتی، مغزهای متفکّر محسوب می‌شوند - می‌فهمند چه اتّفاق افتاد. شما ملت ایران با این انتخابات عظیم و با شکوه، کشورتان را بیمه کردید؛ به دشمن نشان دادید که مردم در صحنه‌اند؛ به دشمن نشان دادید که مردم به آرمانها و ارزشهای انقلاب و دین پایبندند و به روحانیون معظّم و علمای اَعلام احترام می‌گذارند و برای سخن مراجع عظیم تقلید و سخن مسؤولان دلسوز کشور اهمیت قائلند. اینها برای دشمن خیلی معنی‌دار است. تأثیری که این انتخابات گذاشت - هم خود انتخابات، هم نتایجی که انتخابات خبرگان به‌هرحال دارد - از آن تأثیرات بسیار ماندنی و عمیق و شگفت‌آور برای دوست و دشمن است. به همین جهت هم بود که دشمن علیه این مجلس بی‌اندازه تبلیغات کرد. اینها قریب یک سال خرج کردند، زحمت کشیدند، تبلیغ نمودند و خواستند اهمیتش را کم کنند. مرتّب گفتند تحریم می‌کنند؛ مرتّب گفتند شرکت نمی‌کنند؛ اما همه آنچه که اتّفاق افتاد، عکس نظر آنها را ثابت کرد. ملت ایران خیلی هوشیاری نشان می‌دهد. شما برای نظام جمهوری اسلامی و برای انقلاب و کشورتان آبرو شدید. من لازم است از همه کسانی که در این حرکت عظیمِ مردمی نقشی ایفا کردند، صمیمانه تشکّر کنم. ورود مراجع عظام در این میدان، تأثیر بسیار زیادی داشت. همه فهمیدند که این شایعات و حرفها و دودستگیهایی که گفته می‌شود، یاوه و پوچ است. همه پای پرچم اسلام ایستاده‌اند. گروههای سیاسی و مسؤولان عالی‌رتبه کشور، وارد شدند و صحبت کردند. جناح‌بندیهای مختلف سیاسی کشور؛ اینهایی که آنها می‌خواهند رویشان اسم بگذارند؛ یکی را چپ می‌گویند، یکی را راست می‌گویند؛ یکی را افراطی نام می‌گذارند، یکی را اصلاح‌طلب لقب می‌دهند؛ این لقبهای من‌درآوردی و خلاف واقع که فقط برای تفرقه افکندن در بین صفوف مردم است، در هوشمندی مردم، در هوشمندی مسؤولان و در هوشمندی جریانات سیاسی اثر نگذاشت. همه فهمیدند که این‌جا مصلحت کشور است. لذا وارد میدان شدند؛ البته به اختلاف، بعضی کمتر، بعضی بیشتر. بی‌توجّهی‌هایی هم بعضاً انجام گرفت که امیدواریم تجربه‌ای باشد برای خودِ اشخاصی که توجّه نکردند و ان‌شاءاللَّه بیشتر به این مسائل توجّه کنند. مردم در متن جریانی عظیم قرار گرفتند و وارد شدند. رسانه‌های خبری، بخصوص صدا و سیما، حقّاً و انصافاً وظیفه‌شان را خوب انجام دادند که باید از آنها سپاسگزاری شود. برخی از مطبوعات - عمدتاً غالب مطبوعات - خوب عمل کردند. مسؤولان اداری، وزارت کشور و شورای محترم نگهبان، وظایفشان را به وجه احسن انجام دادند؛ بخصوص شورای محترم نگهبان با بردباری در مقابل حرفهایی که زده شد، شایعه‌پراکنیهایی که شد، با صبر و با استقامت، کار خودش را انجام داد و به آنچه که قانون برعهده‌اش گذاشته بود، عمل کرد. عوامل وزارت کشور شب و روز کار و تلاش کردند و صندوقها را به اقصی نقاط رساندند و در اختیار مردم قرار دادند و در کمترین زمان ممکن، آراء را شمردند و نتایج را به اطلاع مردم رساندند. همه اینها جای تشکّر و سپاسگزاری دارد و اجرش پیش خداست. بسیاری از مردم هم که قطعاً مایل بودند

رأی بدهند، توفیق پیدا نکردند رأی بدهند. آنها یا دوردست بودند، یا در مسافرت بودند، یا مشکلاتِ آنیِ دم دست داشتند. بعضی جاها دهات دوردست است، لذا همه توفیق پیدا نمی‌کنند رأی بدهند. آنها هم به قدر نیّت خودشان، به قدر عزم خودشان، مسلّماً مثاب و مأجورند. اگر کسانی هم حقیقت برایشان مشتبه شده بود و نیامدند رأی بدهند - می‌توانستند، اما رأی ندادند - چنانچه در این کار مقصّر نباشند - یعنی بد فهمیده باشند - آنها هم ان‌شاءاللَّه به خاطر نیّت خودشان مثاب و مأجورند. البته بعضی هم بودند که مصرّانه و مغرضانه و معاندانه می‌خواستند جلوِ آرای مردم را بگیرند. اینها خودی نیستند. در زمان امام هم همان جریانات از اوّل انقلاب، از اوّلین انتخاباتهایی که انجام می‌گرفت، همیشه موضع منفی، موضع مخالف، موضع نق‌زن و موضع شایعه‌پرداز داشتند؛ حالا هم دارند. از آنها هم ما غیر از آنچه که کردند، انتظاری نداشتیم و نداریم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این تجربه موفّق، برای ملت ما موجب پیشرفت و امید بیشتر باشد و مجلس خبرگان بتواند به وظایف قانونی خود عمل کند. کار مجلس خبرگان بسیار مهمّ است. یک روز به کسی احتیاج است که رهبری و زعامت این کشور را به دست گیرد؛ این مجلس بایستی حاضر باشد. بعد هم بایستی مراقبت کند که شرایط در کسی که علم و عمل و تدبیر و وجود شرایط در او را تشخیص داده است، حفظ شود. خبرگان، هم ابتدائاً و هم استدامتاً مسؤولند که مراقبت کنند، مراقب باشند و بفهمند. اینها وظایف بسیار مهمّی است. البته کارهای آنها روزمرّه نیست. سالی یک بار و یا دوبار بیشتر جلسه ندارند؛ لیکن کمیته‌هایی دارند، هیأتهایی دارند، دور هم جمع می‌شوند، فکر می‌کنند، بحث می‌کنند، کار می‌کنند. عظمت این کار، عظمتی است که انسانهای هوشمند آن را درک می‌کنند و ملت ایران هوشمند بود که این را درک کرد. پروردگارا! از همه کسانی که در این راه زحمت کشیدند، به فضل و کرمت قبول فرما. مسأله بعدی، توافق ننگینی است که باز اخیراً میان صهیونیستها و کسانی که خود را نماینده فلسطینیها می‌دانند، انجام گرفته است. من مایل نیستم در تفاصیل این مسأله وارد شوم؛ این را بایستی صدا و سیما و مسؤولان کشور و مسؤولان وزارت خارجه و دیگرانی که توضیح این‌گونه مطالب برعهده آنهاست، برای مردم ما روشن کنند، تا مردم در جریان این مسأله بسیار زشت و خطرناک قرار گیرند. هنوز آن توافقهایی که تقریباً در دو سال قبل از این کرده بودند، عمل نشده است که آمدند توافقنامه دیگری را که صددرصد علیه مردم مظلوم فلسطین و علیه کشور فلسطین و علیه دنیای عرب و علیه جهان اسلام است، امضا کردند. امریکاییها دنبال قضیه را جدّاً گرفتند! علّت هم این بود که آنها هم به خاطر مشکلات شخصی‌ای که رئیس جمهور امریکا به آنها دچار است و هم به خاطر آبروریزی دیپلماسی امریکا در قضیه خاورمیانه، به این قضیه احتیاج داشتند. خود امریکاییها مکرّر گفته‌اند که قراردادهای صلح بین سازمان به اصطلاح آزادیبخش فلسطین و اسرائیل، نقش کاغذ است و هیچ واقعیت خارجی ندارد. به خاطر ضعف دیپلماسی و ناتوانی امریکا در دنبالگیری این کار، آبروی امریکا در دنیا رفت. مسائل داخلی و خارجیِ متعدّد دیگری هم هست. نشستند با یک کار فشرده در ظرف چند هفته کوتاه، توافقی را به امضای کسی که خود را نماینده مردم فلسطین می‌داند، رساندند؛ انسانی حقیر، انسانی خائن، انسانی به‌شدّت فرو رفته در لجنزار خودپرستی و دنیاپرستی که اصلاً لایق نیست انسان او را عضوی از مقاومت فلسطین بداند؛ چه رسد به این‌که بخواهد رهبر آن مقاومت باشد! او در حقیقت مسؤولیت تعقیب و دنبالگیری کار مبارزات فلسطینی را برعهده گرفت؛ یعنی مسأله گرفتاری بزرگ دولت صهیونیست را از قِبَل انقلابیون مسلمان فلسطینی، از دوش او برداشت و به دوش خودش گرفت! این بار را که او باید حمل می‌کرد، این حمل کرد و کارِ دشمن آسان شد! برای انقلابیون فلسطین، مشکلات و دردسر آفرید و دخالت زشت و حضور مداخله‌جویانه تحکّم‌آمیز امریکا را بیشتر کرد! علاوه بر این، جلساتی است که صهیونیستها و دار و دسته «عرفات» باید مرتّباً هر دو هفته یک بار برای دنبال کردن این کارها داشته باشند! او موظّف است جلسه‌ای با امریکاییها داشته باشد و به آنها گزارش بدهد که من این کارها را کردم، این اشخاص را گرفتم، این اشخاص را زندانی کردم، این افراد را به مجازات رساندم! اگر زندانی‌ای را آزاد کند، امریکاییها به او اعتراض خواهند کرد که چرا این زندانی را که از انقلابیون بود، آزاد کردی؟! چرا سهل‌انگاری کردی؟! چرا فلان کس را نگرفتی؟! در این‌جا اسرائیل گزارشگر است و فهرست می‌دهد؛ امریکا قاضی

است و حکم می‌کند، آقای «یاسر عرفات» هم مجری حکم آن قاضی است! ننگ بر این انسانهای پَست. البته ظاهر قضیه فعلاً این است که این مجموعه مزدور باید فلسطینیها را قلع و قمع کنند؛ اما این ظاهر قضیه است. باطن قضیه این است که باید فلسطینیها را از همین مقدار سرزمینی هم که دارند، برای درازمدّت محروم کنند. ظاهر قضیه این است که مبارزان فلسطینی سرکوب می‌شوند؛ اما باطن قضیه این است که حکومت صهیونیستی حتّی به همین اندازه حضور فلسطینیها هم قانع نیست! کار را آن‌چنان باید سخت بگیرد، آن‌چنان باید دشوار کند، که برای فلسطینی آزاده‌ای که می‌خواهد راحت زندگی کند، امکان زندگی نماند؛ مگر با نوکری اسرائیل! او پای امریکا را باز کرد، پای سی.آی. ای را - بیش از آنچه که بود - باز کرد، امکان مداخله آنها را بیشتر کرد و کار را بر مبارزان دشوار نمود. البته اینها همه‌اش در خیال و وهم آنهاست. می‌خواهد امنیت را برای صهیونیستهای روسیاه فراهم کنند، که البته نخواهند توانست؛ مطمئن باشند که نخواهند توانست. صهیونیستها اوّل با کمک انگلیس، بعد با کمک امریکا و بسیاری از کشورهای دنیا و با انواع و اقسام کارهای خیانتکارانه و تروریستی و ایجاد وحشت و ارعاب، توانستند این حکومت صهیونیستی را در داخل اراضی اشغالی به وجود آورند. چهل، پنجاه سال را هم که بگذرانند، باز یک نکته اصلی حل نشده است و آن این است که آدم صهیونیستِ غاصب نمی‌تواند در این خانه غصبی خواب راحت بکند؛ امنیت ندارد. بله؛ این واقعیت است. پول دارند، فنآوری مدرن و فوق مدرن دارند، حمایت سیاسی قدرتهای استکباری را دارند، اسلحه دارند، وسایل شکنجه دارند، فلسطینیها را در همه جا، حتی نوجوانان را در داخل مدارسشان تعقیب می‌کنند - همه اینها به جای خود محفوظ - اما خدای متعال آسایش و راحتی را از آن جمعِ آسایش و راحت‌طلب و ترسو باز گرفته است؛ چون فلسطین زنده است، چون ملت فلسطین زنده است، چون جوانان فلسطین زنده‌اند. آنها خواستند که نقشه فلسطین را از روی نقشه عالم محو کنند. آنها خواستند اسم فلسطین را به فراموشی بسپارند. آنها خواستند ملت فلسطین را در داخل ملتهای دیگر حلّ و هضم کنند و از بین ببرند، تا چیزی به نام فلسطین باقی نماند. آنچه اتّفاق افتاده است، درست بر عکس اینهاست. ملت فلسطین از سال ۱۹۴۸ تاکنون، به مراتب قویتر، مصمّمتر و آگاهتر است و جمعیت افزونتری دارد و شخصیتهای برتر در میانش بیشتر است. اگر آن روز در داخل خانه خودشان آن‌قدر ضعیف بودند که دشمن توانست بیاید دستشان را بگیرد و با اهانت آنها را از خانه بیرون کند، امروز ملت فلسطین آن‌چنان است که جمعیتِ چند میلیونیِ مجهّزِ صهیونیستها را در داخل کاخهای خودشان، در داخل شهرکهای یهودی‌نشین خودشان و در داخل مزارع خودشان، از آسایش و امنیت محروم کرده است. همه چیز دارند؛ اما امکان زندگی ندارند، آرامش و امنیت ندارند. این قرارداد برای این است که شاید بتوانند به وسیله دستهای فلسطینی خائن، این امنیت را برای خودشان به وجود آورند. چون تجربه کردند و خودشان نتوانستند، می‌خواهند بلکه به وسیله عرفات بتوانند به امنیت دست یابند! اما من عرض می‌کنم که ملت فلسطین با صهیونیستها دشمن است؛ با نوکران صهیونیستها هم - هر چند یاسر عرفات باشد - به‌شدّت دشمن است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز عزّت دنیای اسلام، عزّت ملت فلسطین و عزّت مبارزان راه خدا و دین بیشتر شود. من لازم بود از ولادت حضرت جواد الائمّه علیه‌السّلام یاد کنم که در آن دعای روزهای رجب می‌خوانیم: «اللّهم انّی اسئلک بالمولودین فی رجب محمّدبن‌علی الثانی و ابنه علی‌بن‌محمّد المنتجب»(۴). هم میلاد حضرت جواد و هم میلاد حضرت هادی در این ماه بوده است که باید از این دو روز تجلیل کنیم. من از زبان خودم و از دل شما، ارادت و اخلاص و ایمان بی‌شائبه خودمان را به آستان این دو امام همام عرض می‌کنم و امیدوارم خدای متعال ما را در دنیا و آخرت با معارف آنان و اشخاص آنان و یاد آنان زنده بدارد و محشور کند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصر اللَّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا(۵). والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) جمعه: ۹ ۲) مصباح المتهجّد: ص ۳۸۱ ۳) عصر: ۳-۱ ۴) الاقبال، ج ۳، ص ۲۱۵ ۵) نصر: ۳-۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت سیزدهم آبان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت سیزدهم آبان ماه در سالروز میلاد امام علی (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سالروز ولادت مولای متّقیان و سرور آزادگان و امیرمؤمنان، حضرت علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصّلاةُ والسّلام را به همه شما عزیزانی که در این جلسه تشریف دارید و نیز به ملت بزرگ ایران و به همه ملتهای اسلامی و به همه آزادگان جهان تبریک عرض می‌کنیم. امسال این عید بزرگ، با روزهای مربوط به تسخیر سفارت امریکا همزمان شده است، که در میان ملت ما، این روز به عنوان «روز مبارزه با استکبار جهانی» و یک روز ملی شناخته می‌شود و معروف است. اگر بخواهیم درباره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام چند جمله کوتاه عرض کنیم و از تفاصیل بحث در شخصیت این انسان عظیم و استثنایی تاریخ - که برای او کتابها هم کافی نیست - صرف‌نظر نماییم، اوّلاً باید عرض کنیم آن حضرت جزو شخصیتهای نادری است که در گذشته و امروز نه فقط در میان شیعیان، که در میان همه مسلمانان و بلکه در میان انسانهای آزاداندیش غیرمسلمان، محبوب بوده است. کمتر کسی را از شخصیتهای بزرگ، حتّی پیامبران عظام الهی می‌شود نشان داد که در میان مردمی غیر از علاقه‌مندان و پیروان خود، این همه ستایشگر داشته باشد که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دارد. البته معرفت ما کم و بینش ما قاصر است. آن شخصیت از لحاظ معنوی، فوق‌العاده است. ما نمی‌توانیم همه ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را به‌درستی دریابیم؛ بخصوص ابعاد معنوی و الهی او را، که فهمیدن آن ابعاد برای بسیاری از اولیای خدا هم دشوار است؛ لیکن آن‌قدر ابعاد ظاهری شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام جذّاب و چشمگیر و جالب است که حتی کسانی که با مسائل معنوی و ابعاد معنوی شخصیت انسانها و اولیا آشنایی ندارند، می‌توانند درباره این مرد بزرگ تاریخ چیزهایی بدانند و به او عشق بورزند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در دوره‌های مختلف زندگی خود، چه در دوران نوجوانی؛ یعنی در اوایل بعثت پیامبر، چه در عنفوان جوانی؛ یعنی آن هنگامی که هجرت به مدینه اتّفاق افتاد - که در آن وقت علی علیه‌السّلام جوانی بیست و چند ساله بوده است - چه در دوران بعد از رحلت پیامبر و آن محنتها و آن امتحانهای دشوار و چه در دوران آخر عمر؛ یعنی پنج سالی که در اواخر عمر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حکومت و خلافت را پذیرفت و مسؤولیت پیدا کرد، در تمام این تقریباً پنجاه سال، خصوصیات بارزی را با خود حمل می‌کرده است. همه - بخصوص جوانان - از این نقطه می‌توانند درس بگیرند. شخصیتهای عظیم تاریخ، غالباً از دوران جوانی، بلکه از دوران نوجوانی، برخی از خصوصیات را با خود همراه داشته‌اند و یا در خود به وجود آورده‌اند. برجستگی انسانهای برجسته و بزرگ، معمولاً به یک تلاش بلند مدّت متّکی است و این را ما در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌بینیم. من در جمعبندی این زندگی پرفراز و نشیب، این نکته را مشاهده می‌کنم و به شما عرض می‌کنم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از اوایل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر» - بیداری و پایداری - را با خود همراه داشت. او یک لحظه دچار غفلت و کج فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص دادن واقعیتها نشد. از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه «لااله‌الااللَّه» بر زبان آن بزرگوار جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت درخشان را علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السّلام تشخیص داد؛ پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت؛ اگر تلاش لازم داشت، آن تلاش را هم انجام داد؛ اگر مبارزه لازم داشت، آن مبارزه را کرد؛ اگر جانفشانی می‌خواست، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد و اگر کار سیاسی و فعالیت حکومت‌داری و کشورداری می‌خواست، آن را انجام داد. بصیرت و بیداری او، یک لحظه از او جدا نشد. دوم، صبر و پایداری کرد و در این راه استوار و صراطمستقیم، استقامت ورزید. این استقامت ورزیدن، خسته نشدن، مغلوب خواسته‌ها و هواهای نفس انسانی - که انسان را به تنبلی و رها کردن کار فرا می‌خواند - نشدن، نکته مهمی است. آری؛ عصمت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قابل مقایسه با هیچ کس نیست. هر کدام از انسانهای بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده‌ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مقایسه شوند، مثل مقایسه ذرّه با آفتاب است - قابل مقایسه

نیستند - اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمی‌تواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام صبر و بصیرت - یعنی بیداری و پایداری - داشت به خاطر این بود که امیرالمؤمنین بود. همه در این خصوصیت باید سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد. عزیزان من! تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دو است: یا عدم بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت می‌شوند، واقعیتها را تشخیص نمی‌دهند، حقایقها را نمی‌فهمند، یا با وجود فهمیدن واقعیّات، از ایستادگی خسته می‌شوند. لذاست که به خاطر یکی از این دو، یا هر دو، تاریخ بشر پُر از محنتهای بزرگ ملتهاست؛ پُر از غلبه‌ی زورگویان عالم بر ملتهای ضعیف‌النّفس و غافل است. دهها سال - گاهی صدها سال - یک ملت مقهور سیاست یک جهانخوار و یک قدرت بزرگ بوده است. چرا؟ مگر اینها انسان نبوده‌اند؟ بله، انسان بوده‌اند؛ لیکن یا بصیرت نداشته‌اند، یا اگر بصیرت داشته‌اند، در راه آن آگاهی خود، فاقد صبر لازم را بوده‌اند؛ یعنی یا بیداری نداشته‌اند، یا پایداری نداشته‌اند. در طول سالهای قبل از انقلاب، هرچه شما عقب بروید، محنت، ذلّت، بدبختی، فشارهای گوناگون از طبقات حاکم و سلطه و زورگویی و تحقیر از طرف قدرتهای بیگانه را در کشور ما می‌بینید. در این کشور، سالهای متمادی انگلیسیها، سالهای متمادی روسها، سالهای متمادی هر دو، و در نهایت سالهای متمادی امریکاییها، هرچه تصمیم گرفتند، نسبت به این ملت انجام دادند. ملت ما همین ملت بود و همین استعدادها را داشت - که امروز بحمداللَّه در میدانهای گوناگون، استعدادهای شما جوانان مثل ستاره و خورشید می‌درخشد - اما به خاطر حکومتهای ناباب و به‌خاطر تربیتهای غلط، بصیرت و صبرش کم بود. وقتی در برهه‌ای از زمان، آگاهان جامعه، بزرگان جامعه، دانایان جامعه و کسی مثل امام بزرگوار پیدا شدند، در مردم بصیرت دمیدند، مردم را به صبر وادار کردند، «و تواصوا بالحق و تواصوبالصبر»(۱) را در جامعه رایج کردند، این دریای خروشان به‌وجود آمد و توانست آن تاریخ سرتاپا ذلّت و محنت را قطع کند و تسلّط بیگانگان را بر این کشور از میان بردارد. شما امروز وقتی در افق سیاسی جهان نگاه می‌کنید، اگر یک ملت وجود داشته باشد که هیچ سلطه خارجی بر آن نیست، آن ملت، ملت ایران است. اگر تعدادی ملتها و کشورها با این خصوصیت وجود داشته باشند، باز در رأس آن کشورها، ایران و ملت ایران است. چرا؟ چون به وسیله این مردم، به وسیله جوانان این ملت، به وسیله مسؤولان این ملت، به وسیله رهبران و هدایتگران این ملت، بصیرت و صبر از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آموخته شد. این دو خصوصیت این قدر مهمّ است! امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرتهای سیاسی زور گو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانیهای اقتصادی، یا در رأس دستگاههای سرطان‌گونه تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملتها حکم می‌رانند و زورگویی می‌کنند. یا سعی می‌کنند ملتها را در غفلت نگه‌دارند و بصیرت آنها را از آنها بگیرند - اگر هم نتوانند به طور کلّی از آنها بصیرت را سلب کنند، در یک مورد که یک مسأله خاص برایشان مهمّ است، سعی می‌کنند بیداری ملتها و بصیرت انسانها را در آن جامعه سلب نمایند - یا آنها را دچار بی‌صبری کنند. گاهی یک ملت و یک مجموعه انسان، در یک راه درست دچار بی‌صبری می‌شوند. این بی‌صبری هم یک امر تلقینی است؛ می‌شود به ملتها تلقین کرد. امروز شما بدانید که در شبکه‌های تبلیغاتی، میلیاردها دلار خرج می‌شود، برای تلقین همین چیزها در ملتها، که آنها را یا از تشخیص درست، یا از صبر صحیح و کامل دور بیندازند و دور کنند. علّتِ این که استکبار و در رأس قدرتهای استکباری، رژیم ایالات متّحده امریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یک بیداری جهانی را طرّاحی و زمینه‌سازی کرد. شاید شما شنیده باشید که تحلیلگران بخشهای سیاسی امروز کشور امریکا، در سمینارهای تخصّصی و در جلسات ویژه، این کلمه را بر زبان آورده‌اند که امروز بزرگترین مشکل برای ما «انقلاب اسلامی» است. چرا بزرگترین مشکل است؟ حدّاکثر این است که ملتی راه خودش را از راه این دولت زورگو جدا کرده است؛ اما مشکل بودنش به خاطر چیست؟ مشکل بودن به خاطر این است که استکبار از غفلت ملتها استفاده می‌کند. وقتی نقطه‌ای در دنیا به وجود آمد که بیداری را در جهان پراکنده کرد، ملتها بیدار

شدند، به راهی رهنمایی شدند، یک تجربه عملی به دست آوردند، آن مرکز می‌شود دشمن آن سیاستهایی که می‌خواهند ملتها در خواب و در غفلت بمانند. بله؛ حقیقت همین است. ملت ایران و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی موجب شدند که ملتهای دیگر بیدار شوند. در آن زمانی که این انقلاب عظیم پیش نیامده بود و این ملت این طور رها و آزاد و با نشاط و پرتوان وارد صحنه نشده بود، خیلی از کشورهایی که امروز فریاد اسلامخواهی بلند کرده‌اند، فریاد دشمنی با امریکا بلند کرده‌اند و از دخالتهای امریکا در کشورشان بیزار شده‌اند، این طور نبودند؛ سرهایشان را پایین انداخته بودند و زندگی می‌کردند! اگر یک وقت هم روشنفکر و عالمی در میان آنها پیدا می‌شد و به آنها یک کلمه حرفی می‌زد، می‌گفتند: آقا نمی‌شود، فایده‌ای ندارد؛ مگر می‌شود از زیر سلطه امریکا کسی خودش را نجات دهد؟ می‌گفتند نمی‌شود؛ مأیوس بودند. انقلاب اسلامی ایران این ابر یأس را از افق زندگی و دید ملتها زدود؛ بسیاری از ملتها بیدار و امیدوار شدند و جوانان به سمت اسلام گرایش پیدا کردند. وقتی ملتها به اسلام رو بیاورند، چه ضرری برای استکبار دارد؟ معلوم است؛ اسلام با سلطه یک قدرت استکباری بر ملت مسلمان مخالف است. اسلام نمی‌گذارد؛ کما این که در ایران این طور است. شما جوانان عزیز بدانید: در این کشوری که شما زندگی می‌کنید، امروز هیچ‌گونه تسلّطی نه امریکا و نه هیچ قدرت دیگری بر این کشور و بر سیاستهای این کشور و بر دولت این کشور ندارد. روزگاری در این کشور، سفیر امریکا و سفیر انگلیس، هرچه می‌خواستند به رؤسای این کشور دیکته می‌کردند! آن روز اگر سفیر امریکا در مهمترین مسائل جهانی و داخلی نظری داشت و آن نظر را به محمّدرضا پهلوی که شاه ایران بود و یا به نخست وزیر او و یا به هر یک از وزرایش می‌گفت؛ محال بود آنها بر طبق آن نظر عمل نکنند! حتّی اگر برخلاف منافع شخصی آنها هم بود، ناچار بودند عمل کنند. مدّتی تلاشی می‌کردند، دست و پایی می‌زدند، لیکن مجبور بودند عمل کنند. تسلّط بیگانگان در این کشور این‌گونه بود. در این کشور چند روزی مانده بود به این‌که مدّت قرارداد نفت ایران و انگلیس تمام شود. چند نفر در دوره پهلویِ اوّل نشستند قراردادی را تنظیم کردند که تا حدودی منافع ایران در آن رعایت می‌شد. رضاخان وارد جلسه هیأت وزرا شد، رفت آن نوشته را از مقابل وزیر ذی‌ربط برداشت و همان‌جا جلوِ چشمشان داخل بخاری انداخت و سوزاند! چرا؟ چون قبلاً سفیر و فرستاده انگلیس پیش او آمده بود و یکی، دو ساعت با او جلسه خصوصی برگزار کرده بود و در آن جلسه خصوصی، آنچه باید به آن شخص بگوید، گفته بود و او هم آمد چیزی را که حتّی اندکی منافع ایران را تأمین می‌کرد و دشمن و بیگانه آن را تحمّل نمی‌نمود، داخل بخاری انداخت و سوزاند و از بین برد! عزیزان من! تمام تاریخ دوران پهلوی در این کشور، این گونه گذشته است. منافع ملت، اوّلِ کار تحت‌الشّعاع منافع انگلیس، بعد هم در این سی، چهل سال اخیر، تحت‌الشّعاع منافع امریکا. اگر منافع امریکا در چیزی بود، در کاری بود، در معامله‌ای بود، محال بود که مسؤولان این کشور برخلاف آن رفتار کنند؛ بر طبق‌نظر آنها رفتار می‌کردند. انقلاب‌آمد، این بساط غلط، این معادله غلط و این رابطه بسیار تحقیرآمیز و ذلّت‌بار را به هم زد. پس از تسخیر لانه جاسوسی امریکا، امریکاییها تکرار کردند که چرا این کار را کردید؟ این اهانت بود؛ این تجاوز به حدود بین‌المللی بود. بعضی خیال می‌کنند که لانه جاسوسی را که دانشجویان ما تسخیر کردند، واقعاً این‌گونه بوده است؛ نه. بعد از انقلاب، این ملت و نظام جمهوری اسلامی، نهایت مدارا را با امریکاییها کردند. اوّلِ انقلاب، مردم به‌خاطر بُغضی که نسبت به امریکاییها داشتند، رفتند عناصری از سفارت را دستگیر کردند و به همین مدرسه رفاه و علوی - که محلّ اقامت امام بزرگوار بود - آوردند؛ اما امام دستور دادند آنها را آزاد کردند و وسایل را فراهم نمودند که اگر می‌خواهند از کشور خارج شوند، با سلامت خارج شوند و رفتند. کسی به آنها تعرّضی نکرد. امریکا دست‌بردار نبود. آنها در همان ماههای اوّلِ انقلاب، هر روز یک توطئه و یک حرکت علیه انقلاب کردند؛ هر روز با این ملت یک طور دشمنی ورزیدند. عکس‌العمل دشمنیهای آنها این شد که جوانان ما رفتند سفارت امریکا را تصرّف کردند و عوامل آن سفارت را مدتی نگهداشتند؛ بعد هم فرستادند و تمام شد و رابطه با امریکا قطع گردید. بنابراین، سیاست استکباری امریکا از روز اوّلِ انقلاب اسلامی، توطئه‌ها و دشمنیهای خود را علیه این انقلاب شروع کرد. البته آنها یقین داشتند که به مدّت کوتاهی خواهند توانست نظام

اسلامی و انقلاب را از بین ببرند! مطمئن بودند که این کار را خواهند کرد؛ منتها بد فهمیده بودند و ملت و اسلام و مسؤولان کشور و انقلاب را نشناخته بودند. امروز هم بد می‌فهمند. امروز هم لحن مسؤولان امریکایی علی‌الظّاهر ملایم شده است و به ظاهر تفاوت پیدا کرده است؛ اما باطن قضیه همان است. آنها به کمتر از تسلّط بر منابع سیاسی و اقتصادی این کشور، به چیزی قانع نیستند. آنها می‌خواهند همان بساط قبل از انقلاب تکرار شود. البته در وهله اوّل این را نمی‌گویند؛ اما هدفشان این است. آنها با اصل استقرار حاکمیت اسلام که موجب بیداری و پایداری مردم شده است، مخالفند. هرچیزی که موجب شود ملتها بیدار شوند، هر استکباری و امروز استکبار امریکایی در درجه اوّل، با آن مخالف است؛ چون اینها با بیداری ملتها مخالفند. هرچیزی به مردم پایداری و صبر و استقامت بدهد، در نظر آنها مبغوض است. اسلام به جوانان پایداری و استقامت می‌دهد. این را در جنگ هشت ساله و در خودِ انقلاب امتحان کردند. دیدند که عشق به اسلام چطور جوانان را با استقامت در صحنه نگه می‌دارد؛ مردم را در مقابل سدّ پولادینِ به ظاهر خلل‌ناپذیر دشمن، وادار به استقامت می‌کند و آن سد را فرو می‌ریزد. این را دیدند، لذا با اسلام دشمنند، با اسلام مخالفند. در تبلیغات خودشان شایع می‌کنند که قطع رابطه ایران و دولت امریکا به ضرر ملت ایران است! نه آقا، صددرصد به نفع ملت ایران است. این یک حربه از اثر افتاده است که بخواهند در میان ملتها این‌طور وانمود کنند که اگر ملتی با امریکا رابطه داشته باشد، از لحاظ اقتصادی و مادّی، همه مشکلاتش بر طرف می‌شود؛ نه، یک روزی بعضی از دولتهای ساده لوح این‌گونه خیال می‌کردند. در کشور ما هم در اوّلِ انقلاب، عدّه‌ای که قدرتی پیدا کرده بودند و در رأس کارها قرار داشتند، این‌گونه خیال می‌کردند؛ لیکن تجربه‌ها در نقاط مختلف دنیا عکس این را ثابت کرد. در کشور الجزایر، مردم مشکلات اقتصادی داشتند - که داستانهای مفصّلی دارد - این‌طور وانمود کردند که رابطه با امریکا، بازکننده این گره‌هاست! در نتیجه به این سمت رفتند؛ اما نتیجه کار آنها را شما امروز می‌بینید که در الجزایر چه خبر است: دولتهای منقطع از مردم، حکومت نظامی ستمگر، سرکوب شدید حرکت مردمی و اسلامی، تسلّط باندهای قدرتی که تا چند ماه قبل از این در روزنامه‌ها می‌خواندید و از رسانه‌ها می‌شنیدید که هرچند روز یک بار در یکی از روستاهای الجزایر، یا در یکی از شهرکهای اطراف مرکز کشور، کشتار و قتل عام بیست نفر، پنجاه نفر، صد نفر به وسیله ایادی شناخته نشده(!) انجام می‌شد. امام در نامه‌ای که به رهبر شوروی سابق(۲) نوشتند، فرمودند: شما که بساط جدیدی را در کشورتان راه می‌اندازید، مواظب باشید که به غرب و به امریکا آن چنان گرایش پیدا نکنید که آنها بر امورتان مسلّط شوند! این توصیه مورد توجّه قرار نگرفت و امروز شما وضعشان را می‌بینید. رابطه با امریکا، از لحاظ اقتصادی، نتیجه‌اش همان چیزی است که امروز شما در روسیه می‌بینید. بسیاری از کشورهایی که من نمی‌خواهم اسم بیاورم و رابطه‌های بسیار خوب و عالی با امریکا دارند، از لحاظ اقتصادی، وضعشان زیر صفر و بسیار بد است و پول ملی‌شان بسیاربسیار بی‌ارزش است. اینها برای ملت ایران تجربه است. ملت ایران اگر بخواهد وضع مادّی و اقتصادی خود را اصلاح کند - که البته بدون تردید اصلاح خواهد کرد - این به عزم، به اراده، به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت و حمایت از مسؤولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاستهای خارجی و به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست می‌کند؛ نه ارتباط با امریکا، نه رفتن زیر بار زورگویانی که تجربه ارتباط با آنها را ما سالها در این کشور داریم. ملت ایران گولِ این تبلیغات فریبنده دشمن را نمی‌خورد. اگر چه شما جوانان عزیز، آن دورانی را که ما عمری را در آن گذراندیم و سختیها و رنجها و تحقیرهای آن را نسبت به ملت ایران، با همه وجودمان لمس کردیم، ندیدید، اما می‌توانید آن را بشناسید؛ می‌توانید بدانید که آن روز بر ملت ایران چه می‌گذشت. ملت ایران تجربه رابطه دوستانه با امریکا را سالهای متمادی - دهها سال - در این کشور داشته است! این کشور، مأمن صهیونیستها و سرمایه‌داران امریکایی شده بود که به این جا بیایند و خوش بگذرانند؛ نه این که این جا فناوری بیاورند، نه این که علم بیاورند، نه این که سطح دانشگاههای کشور را ارتقاء دهند، نه این که جوانانِ این‌جا را با معلومات و با دانش تربیت کنند. در یک عرصه علمی جهانی هم ایرانیها آن روز حضور قابل توجّهی نداشتند؛ اما امروز همان جوانان ایرانی هستند که در مسابقات

علمی جهانی رتبه‌های بالا را به‌دست می‌آورنـد. آن روز در دنیا، ایران کشور قابل ذکری محسوب نمی‌شد. اگر اسـمی از ایران برده می‌شـد، به‌خـاطر فلاـن محصول بود - در محافـل خواص، نفت؛ در محافل عوام، قالی و فرش! - اما امروز جوانان ایران، رزمنـدگان ایران، شخصـیتهای برجسته ایران، انسانهای والای ایران، جوانان با استعداد و نوآور ایران، ساخته‌های دست جوانان ایران، چشم ملتها و دوسـتان ایران را خیره می‌کند. موفّقیتهای شـما، در اعماق دنیای اسـلام، دلها را شاد می‌کند. چرا وقتی شـما در فلان مسابقه پیروز می‌شویـد، در مصـر و فلسـطین و سوریه و ترکیه و حتی در بعضـی از کشورهای امریکای لاتین، یک عـدّه بلند می‌شوند، پایکوبی و شادی می‌کنند؟ چون امروز ایران در دنیا عزیز است. این عزّت، به برکت ایستادگی و به برکت «نه» گفتن به اسـتکبار است. عدّه‌ای از پیشکرده‌های دشمن می‌خواهند این «نه» گفتن را از این ملت بگیرند؛ اما به فضل پروردگار نخواهند توانست. به شما جوانان عزیز دعا می‌کنم؛ امیـدوارم خداونـد شـما را حفظ و هـدایت کنـد و گامهایتان را اسـتوار بدارد و ذهنهایتان را ان‌شاءاللَّه با بصـیرتِ هرچه بیشتر منوّر کند و قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از شما راضی گرداند و روح امام بزرگوار و شهدا را از شما خشنود سازد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

--- ۱) عصر: ۳ ۲) مقصود «میخائیل گورباچف» است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید مبعث

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید شریف و سعید را به همه مسلمانان عالم و همه انسانهای آزاده و آزادیخواهان عالم و امّت بزرگ اسلامی و ملت شریف و عزیز ایران و به شـما میهمانان عزیز و حضّار محترم صـمیمانه تبریک عرض می‌کنم. روز مبعث، بی‌شک بزرگترین روز تاریخ بشـر است؛ زیرا هم آن کسـی که طرف خطاب خداوند قرار گرفت و مأموریت بر دوش او گذاشـته شد - یعنی وجود مکرّم نبیّ بزرگوار اسلام صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم - بزرگـترین انسـان تاریـخ و عظیمـترین پدیـده عـالم وجـود و مظهر اسم اعظمِ ذات اقـدس الهی است؛ یـا به تعبیری خودِ اسم اعظم الهی وجود مبـارك اوست و هم از این جهت که آن مأموریتی که بر دوش این انسانِ بزرگ گذاشـته شـد - یعنی هـدایت مردم به سوی نور، برداشـتن بارهای سـنگین از روی دوش بشـر و تمهید یک دنیای مناسبِ وجود انسان و بقیه وظایف لایتناهی بعثت انبیا - وظیفه بسیار بزرگی بود. یعنی هم مخاطب بزرگترین است؛ هم وظیفه بزرگترین است. پس، این روز بزرگترین و عزیزترین روز تاریـخ است. اگر کسـی بخواهـد محتوای بعثت را در چارچوب آنچه که با عقول ناقص خودمان برداشت می‌کنیم، محصور کنـد، یقیناً به مبعث و حقیقتِ بعثت و حقیقتِ این رسالت ظلم شـده است. نمی‌شود محتوای بعثت پیامبر را به حـدود فهم و دیـد نـاقص مـا محـدود کرد؛ ولی اگر بخواهیم در یـک جمله، بعثت و محـدوده بعثت را - اگرچه لایتنـاهی است - تعریف اجمالی بکنیم، باید عرض کنیم که بعثت متعلّق به انسان و برای انسان است؛ انسان هم لایتناهی است و ابعاد عظیمی دارد و محدود در جسم و در مـادّه و در زنـدگی چنـد روزه دنیـا نیست؛ فقط محـدود در معنویات هم نیست؛ محـدود در یک قطعه مشخّصـی از تاریـخ هم نیست. انسـان، همیشه و در همه حـال انسـان است و ابعـاد وجودی او، ابعـاد لایتنـاهی و ناشـناخته‌ای است. هنوز هم انسـان موجودی ناشـناخته است. بعثت، برای این انسـان و برای سـرنوشت این انسان و برای هـدایت این انسان است. البته در هر دوره و هر زمانی، هر فردی از افراد و هر جمعی از جمعهای بشـری، به قدر استعداد و ظرفیتشان، از آن استفاده می‌کنند؛ همچنان که مسلمانان صدر اسلام توانسـتند از مفهوم بعثت و حقیقتِ بعثت اسـتفاده کنند و این نور درخشـنده را به سراسر دنیای آن روز بپراکنند و انسانهای زیادی را به راه راست هـدایت نماینـد و به حقیقت عبودیّت بکشاننـد. بعـد از آن، در برهه‌ای از تاریـخ توانسـتند آن چنان مدنیّت و عظمت و دانشـی در عالم پدیـد آورنـد که هنوز هم از ورای دیوارهای بلنـد تاریـخ و فواصل طولانی تاریـخ، تلألوی آن دیـده می‌شود و دنیا متنعّم به نعم آن پیشـرفت علمی و صـنعتی و فکری و معرفتی و مدنی است. در همه اعصار هم هر وقت مسـلمانان توانسـتند از اسلام

بهره مناسب خودشان را بگیرند، خوشبخت شدند. هر انسانی که توانست به قدر ظرفیت خود بهره ببرد، خود را سعادتمند کرده است. آنچه در ایران اسلامی اتّفاق افتاد - یعنی آن انقلاب عظیم و تشکیل این نظام اسلامی - طرح و پرتوی از آن چیزی بود که اسلام برای انسانها آورد. ملت ایران زندگی بدی داشت. ملت ایران روزگار تاریکی داشت. از شأن انسانی خود، خیلی فاصله گرفته بود. به خاطر دوری از اسلام، به او از جهت علمی و انسانی و سیاسی و اقتصادی ستم شده بود. به برکت آشنایی با اسلام و معرفت اسلام، این ملت توانست با حرکتی عظیم، خود را به سرچشمه اسلام برساند؛ احکام اسلام را برای خودش در معرض عمل قرار دهد؛ امکان عمل به این احکام را برای خودش فراهم کند؛ به اسلام بیندیشد و از آن بهره ببرد؛ در اعماق معارف اسلام غور کند و با قرآن آشنا شود. امروز بحمداللَّه در کشور ما جوانان با همان سرمایه معنویت و نورانیّت و صفایی که در آنها هست، گامهای بلندی را برداشته‌اند. امروز قرآن یک امر مهجور در جامعه ما نیست. جوانان و نوجوانان با قرآن آشنا می‌شوند؛ طبقات مردم با قرآن اُنس می‌گیرند، ارتباط پیدا می‌کنند و معارف قرآن را مورد استفاده قرار می‌دهند؛ بسیاری از احکام اسلام هم در کشور اجرا می‌شود. البته ما به قدر ظرفیت و توان و به قدر آنچه که همّت خود ما بود، پیش رفته‌ایم؛ اما این پایان راه نیست؛ این، همه ظرفیت اسلام نیست. اگر ملتی همّت کند و دلسوزان این ملت وجود خود را وقف حرکت عمومی این ملت به سمت معارف اسلامی و حقایق اسلامی کنند، آنچه که به دست آنها خواهد آمد، به قدری درخشان است که از افق حدس و گمان انسان هم خارج است. در زیر سایه اسلام، برای پیشرفت، میدان باز است؛ هم پیشرفت علمی، هم پیشرفت عملی، هم پیشرفت اخلاقی، هم پیشرفت سیاسی، هم عزّت و اعتلای مدنی و هم آزادی و عدالت و آرمانهای بزرگ انسانی. در محیط اسلامی و زیر سایه اسلام، هیچ حجاب و حدّی برای انسان وجود ندارد. بی‌همّتی و کم‌همّتی ماست، کوتاهی انسانهاست که نمی‌گذارد آنها از اسلام استفاده کنند. در محیط اسلامی، بازگشت به اسلام و بهره بردن از معارف اسلام، کاری عظیم است که اگر روشنفکران و اندیشمندان و دانشمندان و اهل علم و معرفت در هر کشوری از کشورهای اسلام به آن بپردازند، خواهند توانست بهره‌های زیادی ببرند. اسلام را آن‌چنان که فهم صحیح انسانی و در متون اصیل اسلامی هست، باید فهمید، باید دانست و با هدایت قرآنی از آن بهره برد. خودِ قرآن «تبیاناً لکلّ شی»(۱) است؛ راهنماست، بیان است، خطّ است. در جوامع اسلامی، به اهل فکر و نظر تلقین می‌کنند - که این تلقین هم دنباله‌های همان تسلّط فکری غرب و فرهنگ غربی است که از سیطره تفکّر اسلامی واهمه دارد - که اسلام را بایستی با ابزار و با فهم معارف غربی دانست! این‌طور نیست. البته همه معارف، انسان را آگاه می‌کنند و برای فهم بهتر مجهّز نمایند؛ اما اسلام را از خود اسلام باید گرفت؛ حقایق اسلام را از متون اسلام باید گرفت؛ حقایق اسلام را با مصطلحات خود اسلام بایستی دانست و فهمید و مورد عمل قرار داد. اسلام مشعل راهنمای فکر و ذهن انسانها و هدایتگر انسانهاست. قرآن، کتاب هدایت و کتاب نور است. آن کسانی که به قرآن مراجعه و تدبّر می‌کنند و زمینه لازم و استعداد لازم را در خود به وجود می‌آورند، برای این‌که از معارف قرآن استفاده کنند، آنها می‌توانند از قرآن بهره ببرند. نباید ملاحظه کرد که آنچه ما از اسلام می‌فهمیم، در قضاوت کسانی که با اسلام میانه‌ای ندارند، از اسلام خوششان نمی‌آید و اسلام را مزاحم خودشان می‌دانند - چه در زمینه‌های اقتصادی و چه در زمینه‌های سیاسی - چه تأثیری دارد؛ آیا آنها خوششان می‌آید، آیا فهم ما را از اسلام قبول دارند یا نه؟ اسلام به عنوان هدایت انسانها در دنیایی قرار گرفت و وارد بشریت شد که از همه طرف انکار و تکذیب بود. پیامبر را با انواع تهمتها متّهم می‌کردند. شما قرآن را ملاحظه کنید؛ تعبیراتی که دشمنان پیامبر درباره پیامبر به کار می‌بردند، تعبیراتی است که هر انسانی را که ضعیف باشد، خُرد می‌کند، می‌شکند و جرأت و جسارت او را برای بیان مراد خود از بین می‌برد؛ اما پیامبر اعتنایی نکرد و حرف خدا را که بر زبان او جاری و بر دل او الهام شده بود، بیان نمود و نورانیّت کلام الهی کار خود را کرد. در زمان ما نیز همین‌طور بود. امام بزرگوار ما وقتی وارد میدان عمل شد، آن هنگامی که در دنیا بر همه معلوم گردید که این انسان بزرگ تصمیم جدّی دارد که بر طبق اسلام عمل کند و حکومت اسلام را تشکیل دهد، همان دستگاههای تبلیغاتی که قبلاً درباره امام شاید تعبیرات ستایش‌آمیزی هم به کار می‌بردند، شروع کردند به بیان

تعبیرات اهانت‌آمیز و تهمت آمیز و تحقیرآمیز هم نسبت به امام، هم نسبت به پیام او، هم نسبت به جامعه اسلامی، هم نسبت به اصل نظام اسلامی. اما امام اعتنایی نکرد و جامعه اسلامی ما، جوانان ما، اندیشمندان ما، متفکّران و مسؤولان ما، با جرأت و گستاخی و شجاعت این راه را رفتند و موفّق هم شدند. امروز نظام و دولت اسلامی، از عزیزترین دولتهای جهان است. جزو برجسته‌ترین مناطق سیاسی دنیا، این محوطه جغرافیایی و این محوطه سیاسی است که امروز این‌جا وجود دارد. ملت ما عزیز و سربلند است. دولت ما عزیز و سربلند است. چرخش کارها، چرخش صحیح و روان و بی‌اشکال و بدون معضل بزرگ است. اینها خیلی با اهمیت است؛ اینها به برکت اسلام است. آن فشارها، آن تهمتها، آن تحقیرها، آن رمیِ به تعصّب کردن، آن رمیِ به افراطی‌گری و تندروی کردن اثر نکرد و ملت راه خود را ادامه داد؛ امروز هم همین‌طور است. من اعتقاد ندارم که بایستی هر کس فهم خود را در اسلام مطلق کند؛ نه. این فهمیدنِ اسلام و فهمیدنِ قرآن، مثل همه استنباطها و فهمهای دیگر، احتیاج به مقدّماتی دارد؛ احتیاج به کار کردن دارد؛ احتیاج به داشتن استعدادی در حدّی دارد و با تنگ‌نظریها، با تحجّرها و با تعصّبها سازگار نیست - همچنان‌که با بی‌بندوباریها هم سازگار نیست - لیکن حرف این است که آنچه از اسلام فهمیده می‌شود، آنچه از اسلام مورد قبول قرار می‌گیرد، آنچه به عنوان هدایت اسلامی جلوِ راه ما قرار می‌گیرد، آن را بایستی با قدرت، با شجاعت، با ایمان، با امید و با خوش‌بینی به آینده گرفت و رفت. راه را باید طی کرد و حرکت را باید ادامه داد و این کاری است که امروز ملت ایران می‌کند. امروز دولت و ملت ایران در راه اسلام ناب، در راه اسلامی که به برکت انقلاب توانستند با آن آشنا شوند، طی طریق می‌کنند. البته متّهم می‌کنند؛ گاهی می‌گویند متعصّب‌بند، گاهی می‌گویند مرتجعند، گاهی می‌گویند افراطی‌اند، گاهی می‌گویند تندروند. خوب؛ بگویند. از دشمن که انتظاری نیست. ما اسلام را شناخته‌ایم؛ به اسلام ایمان آورده‌ایم؛ به پیامبر اسلام عشق می‌ورزیم؛ به راهی که می‌رویم، اعتقاد داریم؛ این راه را تجربه کرده‌ایم و این راه را خواهیم رفت. ملت ایران این راه را خواهد رفت. همه سعی دشمنان اسلام و دشمنان این نظام این است که این ملت را نسبت به گذشته خود بی‌اعتقاد کنند؛ همان گذشته درخشان و متلألیِ بیست ساله؛ آن دوران دهساله مشعشع حیات امام بزرگوار؛ آن دورانی که آن مرد الهی و معنوی و روحانی و نادر و حقیقتاً کم‌نظیر در تاریخ، در میان ما زنده بود، با ما حرف می‌زد، ما را راهنمایی می‌فرمود، چشمها را خیره می‌کرد، دشمنان خود را به اعجاب و تحسین وامی‌داشت و با مهارت و قدرت، این ملت بزرگ را از دشوارترین گردنه‌های تاریخِ خود عبور می‌داد؛ آن دورانی که قاعده‌ای برای این ملت شد که بر اساس آن حرکت کند. می‌خواهند اینها را نفی کنند و از دست این ملت بگیرند. می‌خواهند اینها را در ذهن این ملت، محکوم کنند و محتاج اصلاح معرفی نمایند! امروز کسانی که در این کشور در رأس قدرتند - مسؤولان این کشور، رئیس جمهور این کشور، دولت این کشور، قوای مقنّنه و قضائیّه این کشور - و نیز آحاد مردم این کشور، همه امام و راه امام و حرکت امام و قلّه‌های افتخار دوران امام را گرامی و عزیز می‌دارند و از آن صرف‌نظر نخواهند کرد. این تجربه ذی‌قیمت دوران بیست‌ساله بعد از انقلاب ماست. ما به برکت اسلام حرکت را آغاز کردیم؛ به برکت اسلام پیش رفتیم؛ به برکت اسلام افقهای آینده را در مقابل خودمان درخشان و متلألی کردیم؛ به برکت اسلام دشمن را مأیوس نمودیم؛ به برکت اسلام از بسیاری از دامهای دشمن جستیم؛ به برکت اسلام راه را به سوی آبادانی مادّی و معنوی این کشور آغاز کردیم و پیش می‌رویم و پیشرفتهای زیادی هم کرده‌ایم. اینها به برکت اسلام است. آنچه داریم، از اسلام است. آنچه داریم، از قرآن داریم. آنچه داریم، از راهنماییهای آن مرد بزرگ داریم. می‌دانیم که ادامه این راه است که این ملت را خوشبخت می‌کند و از سرچشمه‌های مادّی و معنوی سیراب خواهد کرد. مشکلات ما به برکت تمسّک به اسلام و استقلال در همین راه، حل خواهد شد؛ که بحمداللَّه امروز همه مسؤولان کشور با اعتقاد تام و تمام به این حقیقت، کار می‌کنند، زحمت می‌کشند و به تلاش می‌پردازند. مسلمانان عالم هرچه به اسلام نزدیکتر شوند، آن طعم عزّت را بهتر خواهند چشید؛ و هرچه با یکدیگر متّحدتر باشند، امکان استفاده از اسلام را بیشتر به دست خواهند آورد. امروز مسلمانان باید از اختلافات جزئی، اختلافات طایفه‌ای، اختلافات تاریخی و اختلافات مذهبی عبور کنند و دست وحدت و اتّحاد به یکدیگر بدهند. ان‌شاءاللَّه

این امّت بزرگ در همه کشورهای اسلام، عقبات بزرگی را پشت سر خواهد گذاشت و ان‌شاءاللَّه آینده امت اسلامی از گذشته آن به مراتب بهتر خواهد بود. امیدواریم ان‌شاءاللَّه همه ملت عزیز ایران و ملتهای مسلمان، به فیوضات اسلامی و قرآنی مستفیض شوند و مشمول توجّهات حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه باشند و خداوند به همه مسلمانان لطف و رحمت و برکت خود را نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) نحل: ۸۹

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه پانزدهمین دوره مسابقات قرآن

بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه پانزدهمین دوره مسابقات قرآن بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را شکر گزاریم که یک بار دیگر فضای کشور و فضای دلهای ما به عطر آیات مبارکات قرآن، معطّر شد؛ اگرچه هیچ روز و شبی نیست که فرزندان مؤمن این آب و خاک، خود را و فضا را با قرآن معطّر نکنند. عزیزان من! این تلاوت که ما این قدر بر آن اصرار داریم، قدم اوّلِ لازم است. قرآن، خودش را به زبانهای مختلف تعریف می‌کند؛ از جمله این که می‌فرماید: «ان هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم»(۱)؛ یعنی قرآن، انسان را به بهترین راه، بهترین کار، بهترین نظام، بهترین شیوه، بهترین اخلاق و بهترین روشهای عمل فرد و جامعه هدایت می‌کند. امروز همه بشر محتاج قرآنند؛ اما ما مسلمانان اگر به قرآن عمل نکنیم، خسارتمان، بیشتر از دیگران است؛ چون ما این نسخه و این دستورالعمل را داریم، تجربه تاریخی آن را هم داریم. بشریت در صدرِ اوّل به برکت عمل به قرآن، در علم، در اخلاق، در عمل و در پیشرفتهای گوناگون مادّی و معنوی، اوج پیدا کرد. قرآن، همیشه زنده است. قرآن، نیازهای انسان را مورد توجّه قرار می‌دهد. قرآن در هر عصری می‌تواند بهترین نسخه سعادت انسانها باشد. امروز جوامع بشری در اقصی نقاط عالم، به خاطر دوری از معنویت، دوری از حقیقت انسانیت، دوری از اخلاق و دوری از خدا، وضعی پیدا کرده‌اند که این همه پیشرفت مادّی هم نمی‌تواند آنها را خوشبخت کند. چرا؟ مگر امروز بشر از همیشه ثروتمندتر و عالِمتر نیست؟ مگر امروز بشر، بیش از همیشه با ابزارهای آسان کننده زندگی مواجه نیست؟ پس چرا زندگی این قدر تلخ است؟! چرا این همه اختلاف در عالم هست؟ چرا این همه جنگ هست؟ چرا این همه نامردمی هست؟ چرا جوانان در ثروتمندترین کشورهای عالم، احساس خوشبختی نمی‌کنند؟ آیا بشر برای خوشبختی چه چیزی لازم دارد که در اختیارش نیست؟ جواب، یک کلمه است: بشر، پیام انبیا را کم دارد؛ بشر، نسخه آرامش بخش و آسایش‌بخش انبیا را در دست ندارد، یا به آن عمل نمی‌کند. بدبختیها این جاست. این قرآن، کاملترین نسخه‌ها را در اختیار دارد. ما مردم ایران، به بخشی از این کتاب مقدّس عمل کردیم. چه کسی می‌تواند بگوید ما مردم ایران به همه اسلام عمل کرده‌ایم؟ مگر می‌شود چنین ادّعایی کرد؟! ما گوشه‌ای از اسلام را تمسّک کردیم، چسبیدیم و عمل نمودیم؛ نتیجه این شد که خودمان را از ذلّتِ متابعت استکبار، خلاص کردیم. عزیزان من! امروز در دنیا در قضایای مهمّ جهانی، حرف، حرفِ قلدران آمریکا و امثال آنهاست! نگاه کنید ببینید دیگر! در باب خاورمیانه، در باب افغانستان، اروپا، آمریکای لاتین و آفریقا، در باب اقتصاد و درباب نفت، حرف، حرفِ آنهاست. بسیاری از دولتها و ملتها از روی ناچاری، از این فرمانِ قلدرانه تبعیّت می‌کنند. ما ملت ایران در تمام قضایای خودمان، آنچه به قضایای داخلی مربوط است، آنچه به دولت مربوط است، آنچه به اقتصاد، به سیاست خارجی و به خاورمیانه مربوط است، و آنچه به گرفتن دوست و دشمن مربوط است - در تمام این قضایا - نظر و رأی مستکبرینِ فضولِ مداخله کننده را دانستیم و به آنها گفتیم «نه»! عزیزان من! این به برکت همین یک قدم است که شما حرکت کردید. همین یک قدم که با قرآن راه افتادید، شما را عزیز کرده است، شما را زنده کرده است، به شما نشاط داده است و مسؤولین شما را از خودتان قرار داده است. رئیس جمهور در دنیا زیاد است - نگاه کنید ببینید - وزرا در دنیا زیادند؛ مثل مسؤولین و دولتمردان این کشور، مثل رئیس جمهور و وزرای این کشور، کجا پیدا می‌کنید؟! همه با مردم، برای مردم، در خدمت مردم، متواضع و بنده خدا هستند. اینها به برکت قرآن

و اسلام است. عزیزان من! یک قدم که در راه خدا برمی‌دارید، خدا کمک می کند، خدا هدایت می کند، خدا درها را باز می کند: «و من یتق اللَّه یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکّل علی اللَّه فهو حسبه(۲)». در دعای سیدالسّاجدین علیه‌السّلام می‌خوانیم: «و ان الرّاحل الیک قریب المسافهٔ»؛ به طرف خـدا که بروید، راه نزدیک است. «و انک لا تحتجب عن خلقک(۳)». قدم اوّل برای عمل کامل به قرآن، آشنایی با متن قرآن است. در دوره رژیم طاغوت، مردم ما با قرآن آشنا نبودند. کسانی که می‌توانستند قرآن را از رو بخوانند - آن هم به صورت غلط - محدود بودند. جوانان و کسانی که در مدارس دوره پهلوی رشد پیدا کرده بودند، هیچ با قرآن آشنایی نداشتند. اگر یک وقت پدر و مادر مؤمنی داشتند، آنها را در گوشه‌ای دوره قرآنی می گذاشتند و خودشان یاد می گرفتند. مدارس ما در آن روز، حامل مسؤولیت تربیت قرآنی نبود؛ قرآن در فضای جامعه، غریب بود. در این شهر تهران بزرگ، دوره‌های قرآن که چند نفر دور هم می‌نشستند و استادی به آنها درس می‌داد - تجوید، یا قرائت - معدود بودند. در شهرهای دیگر هم همین‌طور بود. وقتی قرآن وارد جامعه می‌شود، حضور قرآن، حلاوت خود را به کامها می‌چشاند. امروز قرآن در کشور ما سیطره دارد. قدم اوّل، یاد گرفتن متن قرآن است و این باید روز به روز زیاد شود. اگر بخواهیم همه قرآن را بیاموزند، عدّه‌ای باید در اوج قرار گیرند - مثل همه چیز دیگر - همین طور که اگر بخواهید ورزش، همگانی شود، بایستی عدّه‌ای قهرمان را جلوِ چشم مردم نگهدارید. اگر بخواهید قرآن در خانه‌ها، بین بچه‌ها، بین بزرگها، بین زنها و مردها رواج پیدا کند، بایستی قهرمانان قرآنی را احترام کنید. این است که ما به اینها احترام می کنیم. اینها حامل قرآنند، اینها عزیزند. زبان اینها عزیز است، لبها و دلهای اینها عزیز است؛ چون با قرآن مأنوس است. جان ما به قربان قرآن! اما این جا تمام نمی‌شود؛ حفظ قرآن، فهمیدن مفاهیم و ترجمه کلمه کلمه قرآن، برای کسانی که به زبان عربی آشنایی ندارند، لازم است. وقتی که کلمات قرآن را فهمیدید، آن وقت تدبّر لازم است. حتی آن کسی که الفاظ عربی را هم خوب بلد است، اگر تدبّر نکند، بهره کمی از قرآن خواهد برد. در قرآن، تدبّر لازم است - تدبّر یعنی اندیشیدن در مفاهیم قرآنی - این سخن عمیقی است، این سخن بزرگی است؛ باید در آن تدبّر کرد. گوینده آن، ذات اقدس الهی است. کلمات آن هم مال ذات اقدس الهی است - یعنی الفاظش، نه فقط مفاهیمش - لذا بایستی در آن دقّت کرد، باید آن را فهمید، باید در آن غور کرد. اینها حاصل نمی‌شود، مگر با اُنس با متن قرآن. بچه‌هایتان را قرآنی کنید؛ همچنان که هستند. شما جوانان عزیز که دلهای پاک و نورانیتان با قرآن آشناست، این را قدر بدانید. آن کسانی که این توفیق را پیدا کرده‌اند قرآن را حفظ کنند، آن محفوظ خودشان را قدر بدانند؛ خیلی قیمت دارد، خیلی عزیز است. آن وقت با قدر دانستن، آن حرکت ادامه پیدا خواهد کرد و راه به سمت سرچشمه نور قرآن، دیگر تمام نخواهد شد. آن وقت امت اسلامی به برکت قرآن، خواهد توانست در جای خودش قرار گیرد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم که این روز را برای ملت ایران و برای همه امّت اسلامی، نزدیک کن. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --

-- ۱) اسراء: ۹ ۲) طلاق: ۲ و ۳ ۳) الاقبال، ج ۱، ص ۱۵۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین(ع) و روز

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به میمنت میلاد با سعادت حسین بن علی علیه‌السّلام، سرور عاشقان حق و سرمستان باده حضور حضرت پروردگار، بحمداللَّه جلسه ما هم جلسه پرحضور و پرفیضی شد. یاد شهیدان، حضور رزمندگان، حضور پدران و مادران بزرگوار شهدا و بیاناتی که از دلها برمی‌خیزد، فضای این جلسه را معطّر کرده است. ان‌شاءاللَّه که روز ولادت حضرت اباعبداللَّه علیه‌السّلام و هفته پاسدار و هفته بسیج، بر شما سپاهیان و بر همه بسیجیان و بر همه ملت ایران، بخصوص خانواده‌های شهدا و همه ایثارگران، مبارک باشد. در خلال دهها و صدها خصوصیتی که امّت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل بیت از آن برخوردار است، یکی هم

این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلوِ چشم خود دارند. برای ملتها، الگو خیلی مهمّ است. شما ببینید؛ ملتهای مختلف، اگر در شخصیتی رشحه‌ای از عظمت وجود داشته است، او را مطلق می‌کنند، بزرگ می‌کنند، نام او را جاودانه می‌کنند؛ برای این‌که حرکت عمومی نسلهایشان را به آن سمتی که می‌خواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ اما در داستانها و شعرها و افسانه‌های گوناگون ملی و اساطیر، آنها را مطرح می‌کنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملتها از میان خود، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری هست، که از جمله بزرگترین آنها حضرت اباعبداللَّه علیه‌السّلام پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگِ تاریخ بشر است. برجستگی وجود اباعبداللَّه علیه‌السّلام دارای ابعاد است که هر کدام از این ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه این برجستگیها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادّی در کار. صفت برجسته دیگر «اعتماد به خدا»ست. ظواهر حکم می‌کرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر می‌دید؛ اما امام حسین علیه‌السّلام نمی‌دید؟! نصیحت کنندگانی که از کوفه می‌آمدند، می‌دیدند؛ اما حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام که عین اللَّه بود، نمی‌دید و نمی‌فهمید؟! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم می‌کرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیّت و هدف انسان تحقّق پیدا کند. اگر هدف تحقّق پیدا کرد، برای انسانِ با اخلاص، شخصِ خود او که مهم نیست. یکی از بزرگان اهل سلوک و معرفت را دیدم در نامه‌ای نوشته است که اگر فرض کنیم - به فرض محال - همه کارهایی که نبیّ‌مکرّم اسلام صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم انجام داد و هدفِ او بود که آنها را انجام دهد، انجام می‌گرفت، منتها به نام یک کس دیگر، آیا در آن صورت پیامبر اسلام ناراضی بود؟ آیا می‌گفت که چون به نام دیگری است، نخواهم کرد؟ آیا این‌گونه بود؟ یا نه؛ هدف این است که آن کارها انجام گیرد؛ به نام چه کسی انجام گیرد، مهم نیست. پس، هدف مهمّ است. «شخص» و «من» و «خود» برای انسانِ با اخلاص اهمیتی ندارد. اخلاص را دارد، اعتماد به خدا را هم دارد. می‌داند که خدای متعال حتماً این هدف را غالب خواهد کرد؛ چون فرموده است: «و انّ جندنا لهم الغالبون»(۱) خیلی از این جنودی که غالبند، در میدان جهاد به خاک شهادت می‌افتند و از بین می‌روند؛ لیکن فرموده است: «و انّ جندنا لهم الغالبون»؛ در عین حال غلبه با آنهاست. خصوصیت سوم، شناختن «موقع» است. امام حسین علیه‌السّلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه کربلا، ده‌سال امامت و مسؤولیت با او بود. آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمی‌کرد؛ اما به مجرّد این که فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد. این سه خصوصیت، تعیین کننده است. در تمام ادوار نیز همین طور است؛ در انقلاب نیز همین‌گونه بود. امام ما هم که می‌بینید این‌قدر خدای متعال او را به مقام رفیع رساند - و رفعناه مکانا علیّا(۲) - و علی‌رغم همه عوامل در سرتاسر دنیای مادّیت و استکبار که می‌خواستند او را محو کنند، به فراموشی دهند و کوچک کنند، او را حفظ و بزرگ کرد و ماندگار و جاودان نمود، علّت همین بود که این سه خصوصیت را داشت: اوّلاً با اخلاص بود و برای خود چیزی نمی‌خواست؛ ثانیاً به خدای خود اعتماد داشت و می‌دانست که کار و هدف، تحقّق پیدا خواهد کرد - به بندگان خدا هم اعتماد داشت - ثالثاً زمان و «موقع» را از دست نداد. در لحظه لازم، اقدام لازم، صحبت لازم، اشاره لازم و حرکت لازم را کرد. انقلاب عظیمی اتّفاق افتاد که هنوز هم دشمنان این انقلاب از گیجی آن خارج نشده‌اند و نمی‌توانند این انقلاب را درست بشناسند! من این را ادّعا می‌کنم و می‌توانم ثابت کنم. از کارهایشان، از حرفهایشان، از تدابیری که به خیال خودشان برای نابود کردن انقلاب می‌اندیشند، درست معلوم می‌شود که این انقلاب را هنوز نشناخته‌اند. هفت گنبدِ گردون از این انقلاب پُر از صداست؛ اما آن کوته نظران سخن را به این مختصری گرفته‌اند که خیال می‌کنند با دو کلمه حرف و با یک اشاره و با یک لبخند، همه قضایا تمام شده است! ساده‌لوحتر از آنها، پیروان و مریدانشان هستند که گاهی در این‌جا هم همان حرفها را تکرار می‌کنند! به

لبخند آنها، این بیچاره‌ها هم لبخند می‌زنند! این انقلاب، بزرگ است. این انقلاب، ریشه در دلها و در تاریخ و در سطح جهان مادّیِ امروز دارد. امروز ما مرتّب در خبرها می‌خوانیم - مربوط به اوایل انقلاب نیست؛ همین امروز و در این برهه می‌خوانیم - که دنیای غرب، دنیای مسیحیّت و دنیای مادّیگری، گرایش به اسلام پیدا می‌کنند. اسلام از این کانون آنها را جذب می‌کند. این کانون در حال کمالِ فعّالیت است؛ حال یک عدّه خیال می‌کنند این کانون خاموش شده است! حرفهایی می‌زنند که باب آن توهّمِ ابلهانه و خنده‌آور است. حالا حرفهایی می‌گویند، بعدهم به‌زودی خواهند فهمید که اشتباه کرده‌اند. بنابراین، حرکت امام به خاطر آن سه عامل عظیم - یعنی اخلاص، اعتماد به خدا و شناختن «موقع» و بهره‌برداری از آن - بود که این عمق را پیدا کرد و خیلی عمیق است. شما پاسداران هم همین‌طور باید حرکت کنید؛ که تا به‌حال هم همین‌گونه حرکت کرده‌اید. درباره پاسداران باید عرض کنم: اینها کسانی هستند که علی‌رغم همه انگیزه‌هایی که در دنیای مادّیِ امروز برای جوانان وجود دارد، لباس عفاف و تقوا پوشیدند، به استقبال معنویات رفتند، برای خدا قدم در میدان گذاشتند و هرجا هرچه از وجودشان لازم بود - جانشان، سلامتیشان و حضورشان در میان خانواده؛ که اینها نعمتهای خداست - همه را تقدیم کردند. بسیاری از این پاسداران و جوانان ما، کسانی هستند که بحمداللَّه سالمند. به شهادت نرسیدند و سلامتیشان را هم از دست نداده‌اند؛ اما در حکم شهدا هستند؛ زیرا آن جایی که حضورشان در جبهه و فعّالیّتشان آنها در میدان لازم بود، آن را به انقلاب و به ملت و به کشور و به خدا تقدیم کردند. این همان کاری است که اینها کردند؛ یعنی موقعیت و زمان را شناختند، به خدا اعتماد کردند و اخلاص هم ورزیدند. این شهدای بزرگ ما، همین شهدای عزیز، همین شهدای نام‌آور، برادران «زین‌الدّین» - که مادر گرامیشان صحبت کردند - و بقیه سرداران شهید، روزی که قدم در این میدان گذاشتند، به این نیّت نبودند که یک روز نامشان پشت بلندگوهای عظیم این کشور و این دنیا برده شود؛ نه. مثل یک انسان معمولی به جبهه رفتند، برای این که وظیفه خودشان را انجام دهند. هر جا هم احساس کردند که آن جا وظیفه است، به آن جا رفتند. این اخلاص است. این اخلاص را امروز ملت ما با خود حمل می‌کند و دارد؛ مظهر کامل آن هم در مجموعه‌های جوان و مؤمنی است که یکی از بهترین و برجسته‌ترین آنها، مجموعه سپاه پاسداران است. از روز اوّل هم کسانی که با استقلال این کشور مخالف بودند، با این انقلاب مخالف بودند، با خارج شدن از سیطره استکبار مخالف بودند، با رفتن به سمت اسلام مخالف بودند، با عفّت زنان و مردان مخالف بودند، با سلامت اخلاقی جوانان مخالف بودند و دل در هوای فساد فرهنگهای بیگانه داشتند، با سپاه مخالف بودند. مربوط به امروز نیست که عدّه‌ای خیال کنند کسانی با سپاه مخالفت می‌کنند؛ نه. آن کسانی که این خصوصیات را داشتند، از همان روزهای اوّل مخالف بودند. امروز هم که به تبع گذشت زمان در اوضاع و احوال عالم تغییراتی پیش آمده و می‌آید، کسانی که کم و بیش همان خصوصیات را دارند، باز هم با حضور سپاه، با بودن سپاه، با تدیّن سپاه و با موفّقیتهای سپاه در میدانهای گوناگون مخالفند. این بدیهی است و امر خلاف انتظاری نیست؛ لیکن مهم این است که وقتی کلمه‌ای، کلمه الهی و کلمه طیّبه شد، مخالفت و موافقت تأثیری ندارد. اگر اساس درست بود - که بحمداللَّه درست است - وقتی راه روشن بود - که روشن است - وقتی اخلاص و ایمان در افراد بود - که بحمداللَّه در شما هست - اهمیتی ندارد که افراد چه بگویند و چه بپندارند. رهرو وقتی که واردِ حرکت در جاده طولانی شد، آنچه لازم دارد، عزم و اراده است. لازم است تصمیم بگیرد که به سمت هدف برود. حالا یکی بگوید که این هست، یکی بگوید نیست، یکی بگوید اشتباه می‌کند. اگر در او این عزم و اراده وجود داشته باشد، این حرکت انجام خواهد گرفت و به پایان و سرمنزل خواهد رسید. این بحمداللَّه حاصل است. یک جمله هم در مورد بسیج عرض کنم. بعضی کسان خیال می‌کنند که «بسیج» یک سازمان نظامی، مثل سازمانهای نظامی دیگر - یعنی ارتش و سپاه - است. این خطاست. بسیج، یعنی نیروی کارآمدِ کشور برای همه میدانها. میدان جنگ مطرح بود، بسیج کارآمدی خود را ثابت کرد. میدانهای دیگر هم که پیش بیاید - و تا به‌حال خیلی از آنها پیش آمده است - باز بسیج کارآمدی خود را اثبات می‌کند. همان جوانِ دلباخته و عاشقی که در میدان جنگ، چشم به دهان فرمانده داشت و فرمانده‌اش را از شدّت اخلاص و فداکاری و شیفتگیِ

خود متحیّر می کرد، همان جوان وارد دانشگاه هم که می‌شود، استاد خود را متحیّر می کند؛ وارد آزمایشگاه علمی هم که می‌شود، همین‌طور است؛ در میدان تحلیل سیاسی هم که وارد می‌شود، همین گونه است. بدانید که همه کشورها چنین چیزی را دارند؛ منتها به این برجستگی ندارند. در کشورهایی که در آنها ملتها زنده‌اند - با کشورهایی که سیاستهای غلطی آنها را اداره می کنند و ملت میدانی ندارد، اراده‌ای ندارد، حضور و ارزشی ندارد، کار ندارم - در کشورهایی که مردم از نظر مسؤولان نقشی دارند، همه‌جا چیزی شبیه بسیج هست؛ منتها به این درخشندگی، به این فراگیری، به این زیبایی و به این فداکاری، من در جایی سراغ ندارم. با اطّلاعی که از کشورهای مختلف - چه گذشته نزدیکشان؛ - تاریخ صدساله، دویست ساله دنیا و چه زمان حاضرشان - دارم، بنده مثل بسیج خودمان در جایی از دنیا سراغ ندارم. بسیج، به جوانان اختصاص نداشت؛ جوان و پیر، دوش به دوش در آن حرکت می کردند. پدر و پسر با هم می‌آمدند. گاهی پدربزرگ و نوه با هم می‌آمدند و امروز با هم هستند. بسیج، اختصاص به مردان نداشت؛ زن و مرد با هم بودند. نام و نشان در آن نقشی نداشت؛ مسؤولیت مطرح بود. هر وقت که کشور گره‌ای داشته باشد، آن سرانگشتی که در درجه اوّل باید آن گره را باز کند، نیروی عظیم بسیج مردمی است. این بسیج در همه قشرها هست؛ در قشرهای جوان، در قشرهای پیر، در قشرهای دانشگاهی، در قشرهای دانشجویی، در قشرهای کارگری، در قشرهای کاسب و پیشه‌ور و در قشرهای روحانی. بسیج، اختصاص به یک منطقه جغرافیایی و یک منطقه انسانی و طبقاتی و قشری ندارد؛ همه جا هست. علّت این‌که در کشور ما بسیج این‌طور درخشان شد و شکفت چه بود؟ ایمان عاشقانه، ایمان عمیق، ایمان توأم با عواطف که از خصوصیات ملت ایران است. مثل بعضی از ملتهای دیگر، عواطف در این ملت جوشان است؛ کلید بسیاری از مشکلات است. این ایمان با آن عواطف همراه شد و این رودخانه عظیم خروشان را به این دریای پهناور تبدیل کرد و مشکلات را در هر جایی که لازم بود، از بین برد. امروز هم هست، باید هم باشد، ادامه هم خواهد یافت و باید هم ادامه پیدا کند. در شرایط کنونیِ کشور، بعضی کسان با همان تفسیر غلطی که فکر می کنند بسیج یک مجموعه نظامی است، یا سپاه و ارتش و نیروهای نظامی، فقط در دوران جنگ حضورشان لازم است و بعد باید به‌کلّی فراموش شوند و کنار بروند، با این تحلیل غلط معتقدند که همه ارزشهای بسیجی، همه ارزشهای خوب الهی - که بسیج مظهر آن است - بایستی از جامعه کنار برود! البته این تبلیغ دشمن است. وای به حال ملتی که گوشش به تبلیغ دشمن باشد. دشمن، خیر انسان را که نمی‌خواهد. دشمن اگر از شما تعریف هم بکند، بایستی نسبت به این تعریف سوء ظن پیدا کنید. اگر بدگویی هم بکند، باید به آن بدگویی‌اش لبخند تمسخر بزنید. اگر بگوید وضعت خراب است، باید بدانی وضعت خوب است. اگر بگوید این راهی که می‌روی، غلط است، باید بدانی او از این راه صدمه می‌بیند. اگر از شما تعریف کند، باید به خودتان نگاه کنید و ببینید چه کار خلافی از شما سر زده که موجب خوشحالی اوست؛ البته اگر تعریف او واقعی باشد و کلکی در کار نباشد. عزیزان من! امروز استکبار در همه جای دنیایی که می‌خواهد بر آن چنگ بیندازد، با سه عامل کار خود را پیش می‌برد و تلاش می کند. در این‌جایی که نشسته‌اید ، تا به‌حال این سه عامل او کارگر نشده است. یک عامل، عامل مالی است؛ یک عامل، عامل نظامی است؛ یک عامل، عامل تبلیغی است. به وسیله عامل مالی، انسانها را می‌خرند. منظور من از عامل مالی این نیست که در اقتصاد کشورها دخالت می کنند. هیچ کشوری نمی‌تواند در اقتصاد کشور دیگر - اگر مردم آن کشور بیدار باشند - تأثیر بلندمدّت و تعیین کننده داشته باشد. البته بله؛ اخلالگری می کنند، خرابکاری می کنند، روی قیمت نفت اثر می گذارند، درآمد یک کشور را به نصف می‌رسانند؛ مثل این‌که الان در شرایط کنونی در کشور ما این کارها را کرده‌اند. این نکته را هم من در همین‌جا عرض کنم: بعضی کسان روی مسأله اقتصادی کنونی کشور، خیلی بزرگنمایی و جنجال می کنند. خبری نیست، مسأله‌ای نیست. مگر ما ملتی هستیم که مشکل اقتصادی ندیده باشیم؟ مگر ما کشوری هستیم که درآمد کمِ مالی و نفتی و غیره در گذشته بیست ساله‌مان نباشد؟ در گذشته نیزهمین‌طور بود؛ درآمدها کم می‌شد، زیاد می‌شد و مسؤولان کشور و دلسوزان دولت، با پشتیبانی مردم و با همراهی قشرهای مختلف و با خودداری این توده عظیم مردم مؤمن ما، مشکلات را می گذراندند؛ امروز هم

می‌گذرانند. این همان تأثیر عامل تبلیغیِ دشمن است که چون درآمد نفت کم شده است، پس دیگر ملت ایران باید بنشیند زانوی غم در بغل بگیرد! نه؛ این‌طور نیست. پس، اگر ملتی بیدار باشد، زنده باشد، سرپا باشد، همّت کند، اراده کند، اتّحاد داشته باشد - بخصوص اتّحاد و وحدت - پشتِ سر مسؤولانش باشد، به کارگزاران کشورش اعتماد داشته باشد - شما به این کسانی که در رأس کار گذاشته‌اید، باید اعتماد کنید. مسؤول دولتی است، اقدامی می‌کند، کاری انجام می‌دهد، باید به او اعتماد کنید، تا بتواند کارش را پیش ببرد - با این خصوصیات در امر اقتصادی کشورش نمی‌توانند تأثیرات بلندمدّت بگذارند. ضربه وارد می‌کنند؛ اما یک ملت زنده، ضربه اقتصادی را هم مثل ضربه شمشیر، مثل ضربه گلوله، خُرد می‌کند، از بین می‌برد، اثرش هم باقی نمی‌ماند. عامل مالی که عرض کردم، یعنی رشوه. عناصر ضعیف را می‌خرند. با عامل مالی، استکبار، انسانهای پولدوست را در دنیا برده خود می‌کند. امروز این کار در دنیا رایج است. دست در کیسه فتوّت خودشان - فتوّتِ شیطانی - می‌کنند، کسانی را که دهانهایشان برای مال دنیا باز است، شناسایی نموده و با پول می‌خرند و اسیر خودشان می‌کنند! در بسیاری از کشورهای دنیا، این صدمه بزرگ را به ملتها زدند. آدمهای طمّاع، شکم‌پرست و پول‌دوست را با این متاع بی‌ارزش - یعنی پول - خریدند و ملک خودشان کردند! عامل دیگر، عامل نظامی است که وسیله تهدید است. تا دو نفر در گوشه‌ای از دنیا حرفشان می‌شود، ناوگان امریکا به آن طرف راه می‌افتد و تهدید می‌کند! سالهای متمادی است که ناوگان امریکا در خلیج فارس است؛ چند نفر از ملت ایران از این ناوگان ترسیدند؟ چند نفرشان از ترس خود را مخفی کردند؟ چند نفر از مسؤولان کشور از ترس ناوگان امریکا، حرف خودشان را پس گرفتند؟ ملتهای زنده که نمی‌ترسند. ملت مؤمن که نمی‌ترسد. دلی که با ایمان است، به این چیزها اعتنایی ندارد. آدمهای ترسو، آدمهای بی‌ایمان، آدمهای جبون و انسانهای نالایق، این ناوگانها و این تهدیدها برایشان ترس دارد و می‌ترسند. عامل سوم، عامل تبلیغات است. سعی می‌کنند دلها را بفریبند و حقایق را قلب کنند. عزیزان من! بدانید، اوّل کاری هم که در کشورها می‌کنند، این است که کانونهای حقیقی صدق و صفا را در زیر سؤال ببرند؛ رسانه‌های صادق را زیر سؤال ببرند؛ انسانهای مؤمن را زیر سؤال ببرند؛ تهمتها بزنند؛ مردم را مردّد کنند؛ دلها را بربایند و حقایق را قلب کنند. امروز استکبار با این سه عامل در دنیا کار می‌کند. حربه مقابله با این سه عامل چیست؟ فکر کنید، ببینید برای مقابله با عامل پول که انسانها را برده می‌کند، با عامل سلاح که انسانها را می‌ترساند و مرعوب می‌کند و با عامل تبلیغات که انسانها را خام می‌کند و فریب می‌دهد، چه کار باید کرد. چه چیزی می‌تواند در مقابل اینها بایستد؟ ایمان روشن، ایمان با بصیرت. این همان چیزی است که ملت ما دارد و از اوّل انقلاب هم داشته است؛ همان چیزی است که بسیجی به آن متمیّز است. مسأله در کشور ما این است که این ملت به برکت اسلام توانسته است یک طلسم غیر قابل شکست را بشکند؛ طلسم سلطه بیگانه، سلطه امریکا. بعضی از کشورها هستند که از سلطه امریکا می‌نالند؛ اما نمی‌توانند آن را از بین ببرند. شما خیال نکنید کشورهایی که زیر سلطه امریکایند، همه مردم و حتّی دولتهایشان خوشحالند - البته بعضی خوشحالند؛ چون منافعشان در این است و رشوه می‌گیرند - خیلی از آنها ناراحتند و نمی‌توانند این بختکِ افتاده روی بدنشان - این لاشه سنگین تسلّط امریکا - را از بین ببرند؛ اما این ملت توانسته است کلاًّ این طلسم را بشکند و دست دشمن را کوتاه کند. ایران جای حسّاسی است؛ سرشار از منابع غنی است؛ سرشار از ثروت است؛ سرشار از ثروت فرهنگی است و موقعیت بسیار مهمّ سوق‌الجیشی دارد؛ لذا به این آسانی دلشان نمی‌آید که از آن دست بکشند. تلاش می‌کنند که برگردند و مجدّداً سلطه پیدا کنند و همان منافع نامشروع را از این کشور ببرند. پول و عامل نظامی و عامل تبلیغاتی را به کار انداخته‌اند. ملت هم ایستاده است، بسیج هم ایستاده است، نیروهای مؤمن هم ایستاده‌اند، دولت هم ایستاده است، مسؤولان هم ایستاده‌اند؛ همه ایستاده‌اند. مگر امروز کسی جرأت می‌کند بر خلاف نظر این مردم - که اسلام را می‌خواهند و با دشمن اسلام دشمنند - حرکتی انجام دهد؟ امروز همه جوانان ما، پیران ما، دانشجویان ما، روحانیون ما، بزرگان ما، کوچکان ما و قشرهای مختلف ما - مگر من شذّ و ندری که دل به زندگیهای رنگ و لعابِ دروغین غرب بسته باشند - فهمیده‌اند که سعادتشان در این است که اسلام را با بصیرت و با روشن‌بینی و خردمندی بفهمند و آن را به‌کار گیرند تا

بتوانند از دشمنیها بکاهند، دشمنیها را دفع کنند. این همان بسیج است؛ حقیقت بسیج یعنی این. ارتش بیست میلیونی که امام فرمودند، یعنی این. بدانید که مشکل ایران اسلامی برای استکبار و برای امریکا حل نشده است و حل هم نخواهد شد. این تبلیغاتی که بعضی از مطبوعات و رسانه‌ها در گوشه و کنار به شکلهای مختلف می‌کنند، ملاک نیست. همان‌طور که گفتیم، از آن سه عامل استفاده می‌شود؛ برای همین تبلیغات هم استفاده می‌شود. تبلیغاتی که عدّه‌ای بخواهند ملتی را به اسارت تشویق کنند. از این ابلهانه‌تر حرفی هست؟ یک ملت را به زیر بار بردن و زیر دست کردن. یک قدرت استکباریِ ظالم را به آقایی و سروری پذیرفتن! آیا این حرفی است که یک ملت بتواند آن را بزند، یا یک انسان سالم بتواند آن را بیان کند؟ البته بعضی گروهکهای سیاسی هستند که دنبال مقاصد سیاسی خودشانند؛ حرفهایی می‌زنند و بعضی هم طوطی‌صفت حرفهای آنها را تکرار می‌کنند. این نمی‌تواند حرف مجموعه‌های سالم و صحیح و قوی باشد. امروز استقلال این کشور در تمسّک به اسلام و عمل به اسلام، در وحدت کلمه و در شناختن دشمن است، که دشمن ایران هم امروز استکبار است و رأس استکبار هم امریکاست. این است راه سعادت این ملت. این ملت این راه سعادت را خواهد رفت و همه هم وظیفه دارند که با آنچه که نیاز این زمان است، خود را آشنا کنند و به آن پاسخ بگویند. در همه نیروهای فرهنگی و فکری، نیروهای علمی و نیروهای هنری هم این نیروی عظیم بسیج مردمی می‌تواند پیشرو باشد؛ چون جوان است، چون با نشاط است، چون از متن مردم است. همه نیروهای مؤمن وظیفه دارند که به خدا توکّل و اعتماد کنند. راه روشن و منوّری که امام بزرگوار بر روی این ملت گشوده است، این راه را ان‌شاءاللَّه دنبال کنند؛ خدای متعال هم به آنها برکت خواهد داد، آنها را کمک و پیروز خواهد کرد و ان‌شاءاللَّه به اهداف عالیه‌شان خواهد رساند و قلب مقدّسِ ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از آنها راضی خواهد کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) صافّات: ۱۷۳ ۲) مریم: ۵۷

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیون و مبلّغان در آستانه ماه مبارک رمضان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیون و مبلّغان در آستانه ماه مبارک رمضان بسم اللَّه الرحمن الرحیم به همه شما آقایان و علمای محترم، فضلا، طلّاب عزیز و مبلّغان کوشنده و با اخلاصی که خود را برای ورود در میدان دفاع از حقّ و حقیقتِ مظلوم الهی در طول تاریخ آماده کرده‌اید، خوشامد عرض می‌کنم. همچنین از آقایان علمای محترم و فضلایی که در جمع حاضر تشریف دارند و در روستاهای کشور سکونت اختیار کرده‌اند و به استغاثه ما در باب هجرتِ زبدگان از حوزه به سراسر کشور پاسخ مثبت داده‌اند، تشکّر می‌کنم. خداوند همه شما را محفوظ بدارد. همچنین تشکّر می‌کنم از عزیزانی که مسأله تبلیغ را در سطح کشور، به‌وسیله علمای دین و فضلای حوزه‌های علمیه جدّی گرفتند و به آن به صورت یک مسأله درجه دوم و مستحبّی نظر نکردند و به شأن تبلیغ، هدف تبلیغ مخاطب تبلیغ و اهمیت تأثیری که تبلیغ به سبک خاص در هدایت نفوس دارد، توجّه کردند و برنامه‌ریزی نمودند. همچنین از یکایک شما عزیزان، جوانان مؤمن و پُرشوری که بهترین دوران عمر خودتان را در خدمت دین خدا، در خدمت حقّ مظلوم الهی و در خدمت آماده‌سازی جامعه برای ظهور حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنا فداه قرار دادید، تشکّر می‌کنم. امیدوارم که خدای متعال، این زحمات و تلاشها را مورد قبول قرار دهد. عزیزان من! شُکر الهی و قبول الهی از همه چیز بالاتر است: «فان اللَّه شاکرٌ علیم»(۱). یک سر سوزن از تلاشهای شما، از دید علم نافذِ محیطِ الهی دور نخواهد ماند و برای هر کدام یک پاسخ کریمانه از سوی حضرت حق متعال معیّن خواهد شد. این روزها به ماه رمضان و به ماه ضیافت الهی نزدیک می‌شویم که فرصت عجیب و مغتنمی برای خودسازی و برای نجات دادن نفوس آسیب‌پذیر و نفوس امّاره بالسّوء و نفوس ظلمانی ما و کشاندن آن به‌سوی نور است. در ماه رمضان، اوّل خودمان را نجات دهیم. با خودمان قدری کلنجار برویم؛ خودمان را قدری نصیحت کنیم؛ خودمان را برطبق معیارهای الهی، برطبق آنچه که سیر انسان به سوی رضای الهی و در نهایت لقای الهی است، تربیت کنیم؛ بعد هم

مخاطبـان خود را مورد نظر قرار دهیم. مـاه رمضان، ماه معطّری است؛ ماه مبارکی است؛ ماه عزیزی است؛ ماه خـداست. بحمـداللّه با این سنّت حسنه‌ای که یکی، دو، سه سال است در کشور به راه افتاده است - سنّت احیای مساجد، عطر افشانی و تنظیف مساجد به عنوان آماده‌سازی برای مـاه رمضـان - از پیش از شـروع مـاه رمضـان، حضور این مـاه مبـارك احسـاس می‌شود. هرچه می‌توانیـد - بخصوص شـما جوانـان - این حضور را اوّل در دلهـای پـاك و نورانی خودتـان تقویت کنیـد؛ بعـد هم تلألؤی این نورانیّتی که در شمـاست، مخاطبـان و محیـط اطراف شـما را حتماً تحت تـأثیر قرار خواهـد داد. نکته مهمی در باب تبلیغ شـما عزیزان هست که من عرض می‌کنـم. البتـه در اهمیـت تبلیـغ، آنچه که لازم بـوده است گفته شـود، در این سالهـای متمـادی، در درجه اوّل به‌وسـیله امـام بزرگوار ما و بعـد بقیه دلسوزان و علاقه‌منـدان و بزرگان و مَراجع معظّم تقلیـد و فضـلای نامـدار گفته شـده و بر همه معلوم گردیده است که «تبلیغ» وظیفه اصلی روحانیون و علمای دین است. درس خواندن ما، فکر کردن ما، تحقیق کردن ما، یافتن نگینها و دُرهای ناب معارف اسلامی از گنجینه متون الهی، همه این کارهای ارزنـده‌ای که وظیفه یکایک ماست، مقـدّمه تبلیغ دین خدا و تبلیغ حقّ است. تبلیغ، یعنی رسانـدن. اگر مـا بتوانیم پیـام خـدا را به دلهـا منعکس کنیم و آن نور درخشـنده را به جانهای پاك بتابانیم، وظیفه بزرگ خودمان را انجام داده‌ایم. این همان وظیفه پیامبران است. حتّی تشـکیل حکومت اسلامی، جهاد فی‌سبیل‌اللّه، مبارزات بزرگی که علمـای دین و اولیـای دین و انبیـای الهی انجـام داده‌انـد، به نحوی مقـدّمه برای این هـدف است که حقـایق الهی به دلهـای پاك برسـد. ببینیـد حقایق دین و حقایق الهی چقدر مهم و حائز اهمیت است! ما نباید این را دست کم بگیریم. این که بارها گفته می‌شود حقـایق نـاب را به مردم بـدهیم، یا قبل از آن، حقایق ناب را خود ما کشف کنیم، برای این است. حقیقت ناب و اسلام ناب که امام بزرگوار برروی آن این همه تأکیـد می‌کردند، برای این است که ما این متاع را - که متاع ذهن مردم و متاع مغزها و متاع دلهاست - خالص، بـدون غلّ و غش، بـدون تقلّب و بـدون کم و زیادهایی که دسـتهای خائن و گنهکار یا غافل و جاهل به‌وجود آورده‌اند، به مخاطبـان برسـانیم. ایـن بزرگـترین امـانت الهی است؛ «ان اللّه یـأمرکم ان تـأدوا الامانـات الی اهلهـا»(۲). بزرگـترین و نفیس‌تریـن و مؤثّرترین و گرانبهـاترین امانتی که خـدای متعال به ما داده است، معارف الهی و حقایق الهی است. اینها را بایستی به صورت ناب و به صورت خـالص، هرچه نزدیکتر به واقع به دست بیاوریم و آن را به مخـاطب برسـانیم. یکی از موانع در این راه، عبـارت است از سهل‌انگـاری؛ یعنی هر حرفی کـه به ذهن کسـی برسـد و به عنـوان دین بگویـد؛ هرغیر متخصّص و نـاواردی، آنچه را که به سـلیقه خودش خوب می‌آیـد، به دین نسبت دهـد و منعکس کنـد. این آفت است که به اشـتباهها، به انحرافهـا، به التقاطهـا، به کجرویهـای فکری و علمی و به دنبـال آن به فاجعه‌هـای اجتماعی منتهی می‌شود. آفت دوم، تحجّرها، بـدفهمیها، تشـخیص نـدادن مطالب مهم و عمده کردن مطالب کوچك است. بین این دو، صـراط مسـتقیم الهی را بایستی پیدا کرد و این کار، کارِ شما جوانان است؛ کار شما فضـلای حوزه است؛ کـار شـما علمـای معظّم است که بایـد تحتِ اشـراف بزرگـان و اَعلام و مَراجع بزرگ دینی، در حوزه‌ها انجام گیرد که بحمـداللّه به برکت انقلاب، این کارهـا شـروع شـده است. حالا با رونـدهای کُنـد یا تنـد یا متناسب، به هر حال این کارها شروع شـده است؛ باید اینها را دنبال کنید. اما آنچه که امروز می‌خواهم به این نکاتی که بارها عرض کرده‌ام، اضافه کنم، این است: شـأن روحـانی - این شـأن هم یکی از مصـادیق همین تبلیغ است - از جمله این است که در دلهـای مؤمنین، حالت اطمینان و سـکینه به‌وجود آورد: «هوالّـذی انزل السـکینهٔ فی قلوب المؤمنین»(۳). سـکینه، یعنی حالت اسـتقرار، حالت آرامش؛ آرامش روانی، آرامش فکری. نقطه مقابـل این اطمینـان، حـالت تشـنّج فکری و آشوب فکری و بی‌انضـباطی فکر و انـدیشه و احساسـات در وجود یك فرد است که او را به انواع و اقسـام بـدبختیهای شخصـی و اختلالات اجتماعی می‌کشانـد. اگر شـما امروز با مسائل دنیای مـدرن، دنیای سرشـار از فنآوری و علم و صـنعتِ برتر و پیشـرفتهای علمی که داعیه رهبری جهـان را دارنـد - یعنی اروپا و امریکا - آشـنا باشـید، خواهید دید که امروز بزرگترین گرفتاری آنها، فقدان این حالت آرامش و اطمینان و سکینه است. آرامش و اطمینان و سکینه‌ای که قرآن به ما آموزش می‌دهـد، غیر از حالت خواب‌رفتگی و خواب‌آلودگی است؛ غیر از حالت تخـدیر است. اهمیت دینِ صـحیح این

است که حالت تخدیر به کسی نمی‌دهد؛ بلکه حالت تخدیر فکری و روحی را از انسانهایی که تحت تأثیر عوامل گوناگون دچار آن حالت شده‌اند، به‌کلّی می‌زداید؛ آنها را هوشیار و حسّاس می‌کند و به خود می‌آورد؛ اما در عین حال آنها را از آشفتگی و تشویش و دغدغه فکری نجات می‌دهد. دینِ صحیح، حالت سکینه و اطمینان و آرامش و اعتماد به خود و اعتماد به خدا و اعتماد به آینده را به انسان می‌بخشد. آنچه که امروز جزو وظایف حتمی مبلّغان ماست، القای این حالت به مؤمنین، به مخاطبان و به آحاد مردم است. درست نقطه مقابل این، آن چیزی است که دشمن می‌خواهد. خیلیها تا گفته می‌شود دشمن، تا گفته می‌شود استکبار جهانی، می‌گویند شما همه چیز را به استکبار نسبت می‌دهید! این دشمنی هست؛ ما چه بکنیم؟! امروز در مسائل جهانی، برای امریکا دو نقطه بسیار حسّاس وجود دارد. یکی از آن دو نقطه، عبارت است از مقابله با اسلام با تمرکز برروی ایران اسلامی و نظام جمهوری اسلامی. یک نقطه دیگر، مسأله فلسطین است که امروز آن را ملاحظه می‌کنید. دستگاههای امریکا و رئیس‌جمهور امریکا تلاش خودشان را برروی این گذاشته‌اند که مسأله فلسطین را از صورت مسائل دنیای اسلام و خاورمیانه به‌کلّی حذف کنند و اصلاً مسأله‌ای به نام فلسطین و آرمان فلسطین و نهضت فلسطین، دیگر باقی نماند. این یکی از اهداف بسیار مهمّ آنهاست. برای خاطر این، مسافرت می‌کنند، حرکت می‌کنند، تلاش می‌کنند. آدمهای ضعیف‌النّفس و خیانت‌پیشه و حقیر هم که در بین فلسطینیها هستند - مثل همه ملتهای دیگر که آدمهای این‌طوری دارند و متأسّفانه جوامع بشری در بیشترِ ادوار تاریخ، گرفتار انسانهای حقیر و مرعوبند - تسلیم شده‌اند و آمده‌اند «منشور ملی فلسطین» را جلوشان گذاشته‌اند؛ هر جا که مبارزه با صهیونیستها و اشغالگران و آدمکشانِ مردم فلسطین و جنایتکاران نسبت به فلسطین هست، می‌خواهند آن را حذف کنند و حذف کردند! حال چنانچه آن را از روی کاغذ حذف کنند، مگر ممکن است انگیزه دفاع از کشور فلسطین و ملت فلسطین و هویّت فلسطینی از دل فلسطینیها برود؟! چهار نفر در اتاقهای در بسته بنشینند و متن کاغذی را عوض کنند! مگر تا به‌حال که جوانان مسلمان، در انتفاضه فلسطین، در داخل اراضی فلسطین، یا در کشور لبنان، به خاطر خدا، به‌خاطر مسؤولیت الهی - که دفاع از سرزمین اسلامی بر یکایک آحاد مردم مسلمان واجب است - جان خودشان را به خطر می‌انداختند، به‌خاطر «منشور فلسطین» این کارها را می‌کردند که حالا اگر شما منشور به اصطلاح ملی فلسطین را دستکاری کردید، آنها دست بردارند؟! مبارزات فلسطینیها علیه صهیونیستها و علیه حامی صهیونیستها - یعنی امریکا - بلاشک از امروز ضعیف‌تر که نخواهد شد، شاید شدیدتر هم بشود. نقطه بسیار حسّاسِ اوّل برای امریکا - همان طور که عرض کردم - مبارزه با اسلام ناب و نهضت اسلامی و بیداری اسلامی است و که امروز در همه دنیای اسلام، مظاهر آن به نحوی از انحاء مشاهده می‌شود و خود آنها هم به‌شدّت نگران این قضیه هستند. با تمرکز برروی ایران اسلامی هم مبارزه می‌کنند و می‌دانند که کوره اصلی این حرکت و کانون اصلی این غوغای انسانی و الهی این‌جاست. با هر شکلی که می‌توانند، می‌خواهند نظام و دولت جمهوری اسلامی و کشور اسلامی و ملت مسلمان ما را دچار فلج و اختلال کنند. من در ابتدا شرایط کشور را عرض کنم. شما ببینید این شرایط، شرایطی است که باید دشمن بترسد. شرایط ما از یک سو عبارت است از این که ملت ما، ملتی است بزرگ، باهوش، با استعداد و جوان - که اکثریت این ملت را جوانان تشکیل می‌دهند - از یک سو وجود منابع غنیِ زیرزمینی که در کشورهای گوناگونی که صاحب منابع هستند،کم نظیر است و از سوی دیگر، وجود نظامی است که به مردم امکان حضور، بروز استعدادها، فعّالیت، تلاش، رشد و تکامل علمی و فکری می‌دهد. یک روز بود که بر این کشور - بر همین زمین و بر همین منابع - حکومتهایی حاکم بودند که استعدادها را می‌کشتند. دلیل بر این که استعدادها را می‌کشتند، این بود که در طول صدسال از ورود اروپاییها به این کشور تا سال شروع انقلاب - مثلاً از حدود سالهای ۱۲۵۷ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی - یعنی اوّل در نیمه دوم دوران قاجار، بعد هم در دوران پهلویها، در این کشور، علم، پیشرفت علمی، مغز متفکّر علمی و پدیده‌های گوناگون علمی دیده نشد؛ یعنی نگذاشتند. اگر آدم برجسته‌ای هم پیدا شد، جذب کردند، دزدیدند، جای دیگر بردند و از او استفاده کردند. در آن دورانی که همه دنیا چهار اسبه به سمت پیروزی و به سمت پیشرفت و تمدّن و نوسازی مادّی می‌رفت، کشور ما را در حال

بدبختی نگهداشتند و به چیزهایی که برای یک ملت سمّ است، سرگرم کردند. البته در دوره‌ای، به اصطلاح دانشگاه و مطبوعات و مجلس شورا هم داشتیم؛ اما در اختیار دستگاه جبّاری بود که برای آن در درجه اوّل، منافع بیگانگان و منافع مسؤولان آن روزِ کشور مطرح بود و منافع مردم و آینده اصلاً مطرح نبود. امرزو بحمداللَّه یکی از خصوصیات بسیار بزرگِ این کشور و این ملت این است که نظامی برسرِکار است که امکان رشد به ملت می‌دهد. جوان می‌تواند رشد کند، می‌تواند درس بخواند، می‌تواند پیشرفت کند، می‌تواند اختراع کند، می‌تواند بسازد، می‌تواند به‌خود اعتماد کند. وجود همین نظام موجب شده است که مسؤولان کشور از خودِ مردم باشند؛ دردهای مردم را بفهمند و مشکلات مردم را درک کنند. دولت، مردمی است. رئیس‌جمهور، مردمی است. مجلس شورای اسلامی، مردمی است. آحاد مسؤولان کشور، قوّه قضائیّه، دیگران و دیگران، هیچکدام از اشراف‌زاده‌ها و اعیان زاده‌ها نیستند؛ کسانی نیستند که درد مردم را نفهمند، گرانی را نفهمند، گرسنگی را نفهمند و نشناسند. از همه اینها بالاتر، در این کشور خطّ روشنی وجود دارد و آن، خطّ پیروی از اسلام است - که پیروی از اسلام، برای یک ملت و یک کشور، مایه عزّت دنیا و آخرت است - خطّ عدم قبول نوکری بیگانه و عدم قبول تسلیم در مقابل بیگانه است. کشور ما، کشوری است با ملت بیدار و زنده، حسّاس نسبت به مسائل گوناگون، دارای مسؤولان خوب و دولت مردمی. کسانی که در رأس کار هستند، افراد متدیّن و متعبّدی هستند. رئیس‌جمهور، روحانی است. بسیاری از مسؤولان، حتّی آنهایی که در لباس روحانی نیستند، عمیقاً پایبند به دین هستند. این برای یک کشور مایه رشد و پیشرفت و برای دشمنان دین نگران کننده است. آنچه که در این دوران بیست ساله اتّفاق افتاده است - حتّی در دوران جنگ و در دوران دفاع مقدّس با آن همه گرفتاری - از لحاظ سازندگی و آبادی و عمران و پیشرفت مادّی و پیشرفت علمی و توسعه دانشگاهها و توسعه مراکز تحقیقاتی و غیره - یعنی همه این شاخصهایی که برای یک ملت و برای آینده آن مهم است - از تمام دوران صد ساله به مراتب بیشتر و پُر حجم‌تر و پُر کیفیّت‌تر است. آیا این برای آن دستگاه استکباری که با نهضت جهانی اسلام و با بیداری مسلمین مبارزه می‌کند، خطرناک نیست؟ البته که خطرناک است؛ البته که باید در مقابلش موضع بگیرند؛ البته که باید برای مبارزه با آن، در مجلس خودشان بودجه معیّن کنند! امریکا برای مبارزه با جمهوری اسلامی، بودجه معیّن کرد! این، آن چیزی است که ظاهر و آشکار است؛ اما آنچه که در دلهای آنهاست، آنچه که در پشت پرده کارهای امنیتی و سازمان «سیا»ی آنهاست، به مراتب بیشتر است! این برای چیست؟ برای این است که از این نظام و از این مردم و از این کشور می‌ترسند و می‌دانند که این کشور اگر با همین آهنگ پیشرفت کند - که ان‌شاءاللَّه به‌فضل پروردگار آهنگ پیشرفت تندتر هم خواهد شد - ملتهای مسلمان یک الگوی زنده به‌دست خواهند آورد. چندی پیش، صاحب‌نظران صهیونیست و غیرصهیونیستِ امریکا در جلسه و کنفرانسی دور هم نشستند و گفتند نباید بگذاریم در دنیای اسلام الگوی زنده‌ای به‌وجود آید که برای مسلمانانِ دیگر سرمشق شود! این الگو که جمهوری اسلامی و کشور مبارک و مقدّس امام زمان و کشور ایمان و کشور جهاد و ایثار است، برایشان خطر مهمّی است؛ لذا از اطراف سعی می‌کنند در کار این کشور اختلال ایجاد کنند که از جمله آن کارهایی که می‌کنند، فشارهای تبلیغاتی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند، محاصره اقتصادی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند، همین ناامنیهایی است که اخیراً در این کشور به راه انداخته‌اند. این قتلهایی(۴) که در کشور انجام می‌گیرد - که البته بار اوّل هم نیست؛ این بار آن را تشدید کرده‌اند - کارهایی است که برخلاف احساس امنیت ملی است. یک ملت در داخل خانه خود باید احساس امنیت کند. نظام اسلامی، نظامی مقتدر است. دشمن برای این که این اقتدار را بشکند، می‌خواهد عجز این نظام و عجز دولت و عجز مسؤولان امنیتی و قضایی را تلقین کند. چه کار می‌کند؟ از یک طرف، با واسطه یا بی‌واسطه، جنایت را مرتکب می‌شود؛ از یک طرف هم انگشت اتّهام را به خود نظام متوجّه می‌کند! یعنی به خیال خود، با یک تیر دو نشان بزند! تبلیغات این روزهای رادیوهای بیگانه را نگاه کنید؛ دنیا را از جنجال پُر کرده‌اند! البته آن روزی که منافقین - که آلت دستهای آشکار خودشان بودند - جنایت می‌کردند و جنایت را بر عهده می‌گرفتند، هیچ حرفی نبود؛ لیکن امروز که اینها هم از نوع همان جنایتهاست، رادیوهای

بیگـانه جنجـال راه انداختـه‌انـد! کشـتن شـهروندان، جنـایت نسـبت بـه اشـخاص - آن شـخص هر که باشـد - از غیرطریقی که خـود دسـتگاهها برحسب حکم قـانون و با اقتـداری که دارنـد، بایـد انجام دهنـد، عملی برخلاف امنیت است. بنـده از دسـتگاههای دولتی خواسـتم، بـاز هم الاـن می‌خواهـم - هـم دسـتگاههای دولتی، مثل وزارت کشور و وزارت اطّلاعات، هم دسـتگاه قضایی - که به‌طور جـدّی این قتلهـای چنـدگانه‌ای را که در طول تقریبـاً یـک ماهِ اخیر اتّفاق افتاده است، دنبال کننـد. مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کننـد، سرنخها را به‌دست خواهنـد آورد. بـدون شک، مستقیم و یا غیرمسـتقیم، دست دشـمن در کار است. دشـمن است که می‌خواهد در کشور امنیت نباشد. دشمن است که می‌خواهد به این بهانه فضای ناامن درست کند. از آن طرف جنایت سازماندهی می‌شود، از آن طرف هم بوقهـای تبلیغـاتی آن را چنـد برابر بزرگتر از آنچه که هست، جلوه می‌دهنـد و قلمهـای مزدور هم از آنها تبعیّت می‌کننـد! جرم قلمهـای مزدور هم کمتر از آن رادیوهای بیگانه نیست؛ چون نتیجه می‌گیرنـد که در کشور امنیت نیست. این هم متمّم کارهای دشـمن است. دشـمن از اطراف کار می‌کنـد، از اطراف حمله می‌کنـد؛ هـدف هم یک چیز است: هـدف این است که ملت ایران از حرکت خود به سـمت اهـداف و آرمانهـای بلنـد الهی و اسـلامی دست بردارد. دشـمن ملت ایران بدانـد، ملتی که هشت سـال دفـاع مقـدّس را با آن شـجاعت و شـهامت پیش برده است، ملتی که توانسـته است یکّه و تنها در طول بیست سال در مقابل وحشیانه‌ترین دشـمنیها بایسـتد و مقاومت کند، ملتی که توانسته است سنگر و قلعه تسلّط امریکا در خاورمیانه - یعنی حکومت پهلوی - را با شعار اسـلام و با نام اسـلام ویران کند، یک قدم از شـعارهای اسـلامی عقب نخواهد نشـست. قشـرهای این ملت، مسلمان و مؤمنند. ایمان عمیق است. جوانان مؤمنند. روحانیون مؤمنند. دانشـجویان مؤمنند. اصـناف مختلف و قشرهای مختلف مؤمنند. برپایه ایمان ناب، این نظـام شـامخ و سـربلند، این گونه سـر بر افراشـته است و مسؤولاـن کشور این‌طور می‌تواننـد قدرتمنـدانه در مقابـل فشارهـای دشـمن ایسـتادگی کنند. اگر ایمان نبود و اگر می‌توانسـتند با این چیزها ایمان مردم را متزلزل کنند، تاکنون بارها و بارها نظام اسـلامی را از بین برده بودنـد. نظام شامـخ اسـلامی بر دوش ایمانهای ناب این ملتْ اسـتوار است. بحمـداللَّه این ایمان آن‌چنان باصـلابت است که دشـمن از دور هم آن را احساس می‌کنـد. هرچه هم نزدیکتر بیایـد، صـلابت این ایمان را بیشتر احساس می‌کنـد. من به شـما مبلّغان عزیز و به شـما جوانان عزیز عرض می‌کنم که اقتدار این نظام، احساس اطمینان به وعده الهی، احساس سـکینه این کشتی امن و امان و آرام را در دلها و جانهای مردم عمیق کنیـد. هرچه می‌توانیـد، همان سـکینه‌ای را که خـدای متعال در زمان پیامبر، در جنگ بدر و در جنگ حُنین و در قضایای گوناگون، بر دلهای مؤمنین نازل کرد، با آیات الهی در دلهای مؤمنین مسـتقر کنید. دشـمن می‌خواهد مردم را مضـطرب کند. یکی از راههای سـکینه و اطمینان، وحدت و الفت دلهاست. وحدت ملت، وحدت قشرهای مختلف، آشنایی دلها با یکدیگر و محبّت انسانها به هم، درست نقطه مقابل آن چیزی است که دشـمن می‌خواهد القاء کند. دشـمن می‌خواهد بگوید که مردم، مسؤولان، قشرها و جناحهای مختلف به خون هم تشنه‌اند. این واقعیت ندارد. هرکس امروز طوری عمل کند، طوری مشی کنـد و به گونه‌ای حرف بزنـد که معنایش این باشـد که در بین قشـرهای ملت اختلاف است و در بین جناحهای مختلف، اختلافهای عمیق و نفرت‌آور هست، یقیناً به دشـمن کمـک کرده است و یقیناً خـدمت به دشـمن است. بعضـیها ساده‌لوحانه عملشان، حرف و اظهاراتشان این گونه است! البته اختلاف سلیقه، اختلاف مذاق - همان‌طور که امام بارها می‌فرمودند - مثل اختلاف دو هم‌مباحثه‌ای است که سرِ یک مسأله با هم اختلاف دارنـد. مباحثه است؛ با هم می‌گویند، بحث می‌کنند، دعوا می‌کنند؛ اما رفیقند و دلهایشان به هم نزدیـک است. در مسائـل گوناگون سیاسـی و اجتماعی هم همین‌طور است و بایـد همین گونه باشـد. همه مؤولان کشور، یک مسؤولیت برعهده دارند. حفظ نظام الهی و اداره این کشور، اداره این مردم و رسـیدن به مشکلات مردم، وظیفه اصلی اینهاست. باید با هم همکاری کننـد و با هم همکاری می‌کننـد. این که یک عـدّه به رئیس جمهور اهانت کننـد، یک عـدّه به مجلس اهانت کنند، یک عـدّه به قوّه قضائیّه اهانت کننـد، این همان چیزی است که دشـمن می‌خواهد؛ این همان حالتی است که دشـمن دنبال ایجاد آن است. مسؤولاـن کشور را عزیز و بزرگ بداریـد؛ اینهـا خـدمتگزاران مردمنـد. مسؤولیت امروز در کشور ما، خـدمت و خـدمتگزاری

است؛ آب و نـان نیست. امروز در این کشـور، مسـؤولیت، مسؤولیتِ الهی است. هیـچ‌کس به خـود حق ندهـد نهادهـای قـانونی و مسؤولان بلنـدپایه کشور را خـدای ناکرده مورد اهانت قرار دهد. البته بدیهی است که مؤمنین، مخلصـین و دلسوزان انقلاب این کار را نمی‌کننـد. خودِ مسؤولاـن هم دلهایشـان پُر از احساس مسؤولیت و تکلیف است. ما از نزدیک می‌بینیم که مشغول کار و تلاش و اهتمام به خدمتنـد. دشـمن می‌خواهد عکس این کار را اثبات کند؛ ایجاد تشـنّج و نگرانی و آشـفتگی کند. شـما به عنوان مبلّغ دین، باید نقطه مقابل خواست دشـمن را عمل کنید؛ همچنان که به‌فضل پروردگار شما جوانان مؤمن، شما مبلّغان جوان، شما روحانیون و فضـلای جوان، در دوران انقلاب رفتید سرتاسـر این کشور را از پیام انقلاب پُر کردید. در دوران جنگ تحمیلی همه وجود خودتان را در راه بسیج عمومی این ملت، برای دفاع از کشور و از مرزهای کشور و از انقلاب، مایه گذاشتید. در دوران بعد از جنگ، هر جا که به‌وجود شـما احتیاج بود و کشور و دولت و مسؤولان احساس نیاز کردند، آن‌جا حاضر بودید. امروز هم همان‌طور مثل فرشتگان الهی در بلاد مختلف و در میان مردم منتشـر شویـد و این احساس اعتماد و این احساس آرامش و این احساس وحدت و این احساس وفـاق و این احساس حاکمیت مهر و محبّت را به همه جا منتقل و منعکس کنیـد. بحمـداللَّه کشور مسـتقرّ است، دولت مسـتقرّ است، مسؤولان امین و مورد اعتمادنـد، دلسوزنـد و تلاش و کار می‌کننـد. به فضل پروردگار عنایات حضـرت بقیـةاللَّه الاعظم ارواحنا فداه شامل حال این کشور بوده است، باز هم خواهد بود و دست دشـمن - با همه تلاشـی که می‌کند - از ساحت این ملت و ساحت این کشور، بُریده و کوتاه بوده است و ان‌شاءاللَّه باز هم خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------
-- ۱) بقره: ۱۵۸ ۲) نساء: ۵۸ ۳) فتح: ۴ ۴) قتلهای موسوم به زنجیره‌ای.

خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران

خطبه‌هـای مقـام معظم رهبری در نمـاز جمعه تهران بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العالمین. احمـده و اسـتعینه. و اسـتغفره و اتوب الیه. و اصلّی و اسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سـیما بقیةاللَّه فی الارضـین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماةالمستضـعفین و هـداةالمؤمنین. قـال اللَّه تبـارک و تعـالی: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم. و اذا سألـک عبـادی عنّی فانّی قریبٌ اجیبُ دعوةالدّاع اذا دعان».(۱) اوّلاً ـ حلول مـاه مبـارک رمضـان را به شـما برادران و خواهران نمـازگزار و روزه‌دار و مؤمن و به همه ملت عزیزمـان که تکیه‌گاه ایمانی و پایگاه اعتقادی و عملی آنها در دنیای اسـلام بحمـداللَّه ممتاز است، تبریک عرض می‌کنم. امیـدوارم این مـاه برای این کشور و این ملت و این مسؤولاـن، مبـارک باشـد و برکات الهی - چه معنوی و چه مادّی - شامل حال همه بشود. ثانیاً از این فرصت اسـتفاده می‌کنم، برای این‌که خودم و شـما را تذکّر دهم و به تقوای الهی دعوت کنم. عزیزان من! فرصت روزه و امسـاک و فضـای عبـادت و معنویت را قـدر بـدانیم و قـدری خودمـان را به خـدا نزدیک کنیم. از گناهان دوری کردن، به قُربات و اعمال عبادی هرچه نزدیکتر شدن، اخلاق و رفتار و صفات و خصال انسانی را هرچه در خود زنده‌تر و فعّالتر کردن، اموری است که در این ماه می‌توانـد حقیقتاً برای هر کسـی و برای هر مجموعه‌ای مایه برکت باشـد. از قرآن درس بگیریم. از دعاها درس و حکمت بیـاموزیم. قـدری در هـدف از خلقـت خـود، در آفرینش خـود، در نعمتهـای بزرگ خـدای خـود و در وظـایف عظیمی که بر دوش مـاست، تأمّل و تـدبّر کنیم. در مرگ و حساب الهی و ارزش عبادات و اعمال - آن‌گاه که همراه با اخلاص باشـد - تأمّل کنیم. آن وقت ماه رمضان، حقیقتاً ماه مبارکی خواهد شد که امیدوارم برای همه ما چنین چیزی در این ماه مبارک پیش بیاید. امروز در خطبه اوّل می‌خواهم صـحبت کوتاهی درباب وعده الهی در استجابت دعا عرض کنم. یکی از وظایف ما در ماه رمضان، دعا کردن است. دعـا انسـان را به خـدا نزدیـک می‌کنـد؛ معـارف را در دل انسـان مانـدگار و مؤثّر می‌کنـد؛ ایمـان را قوی می‌کنـد؛ علاوه بر این که

مضـمون دعا - که خواستن از خداست - ان‌شاءاللَّه مستجاب می‌شود و خواسته انسان برآورده می گردد؛ یعنی دعا از چند سو دارای برکات بزرگ است. لـذاست که در قرآن کریم، بارها در باب دعا و دعایی که بندگان صالح خدا کرده‌اند، سخن گفته شده است. همه اینها برای آن است که به ما درس داده شود. انبیای الهی در مواقع سـختی دعا می کردنـد و از خدای متعال کمک می‌خواستند: «فدعا ربه انّی مغلوب فانتصر»(۲) که از قول حضرت نوح علیه‌السّلام نقل شده است. یا از قول حضـرت موسی علیه‌السّلام نقل شده است: «فـدعا ربه ان هؤلاء قوم مجرمون»(۳). موسـی به خـدا شـکایت کرد و به او پناه برد. خـدای متعال در چنـد آیه از آیات قرآن وعـده کرده است که دعـا را مستجاب خواهـد کرد. یکی از آیـات، همین آیه مبارکه «و قال ربّکم ادعونی استجب لکم»(۴) است؛ یعنی پروردگار شـما فرموده است که مرا دعا کنیـد، تا اسـتجابت کنم. ممکن است اسـتجابت به معنای برآورده شدنِ صددرصد آن خواسته هم نباشـد. گـاهی ممکن است قوانین خلقت، اقتضـای این را نکنـد که خـدا آن حـاجت را حتماً برآورده کنـد. در مواردی قوانینی وجود دارد که آن خواسته برآورده شـدنی نیست، یا به‌زودی برآورده شـدنی نیست. در غیر این موارد، قاعـدتاً خدای متعال پاسـخش این است که خواسـته شـما را برآورده می کنـد؛ همچنـان که در دعای شـریف ابی‌حمزه ثمالی(۵) - که در سـحرهای مـاه رمضان خوانده می‌شود - به همین معنا اشاره می کند. در قرآن فرموده است: «و سئلوا اللَّه من فضله ان اللَّه کان بکلّ شیءٍ علیما»(۶)؛ اگرچه خدا عالم است و نیازهای شـما را می‌داند، اما شما از خدا بخواهید و به خدا عرض کنید. این آیه را در دعا ذکر می کند. البته در دعـای شـریف: «ان اللَّه کـان بکـلّ شـیءٍ رحیمـا» دارد؛ امـا در قرآن «کـان بکـلّ شـیءٍ علیما» است. بعـد می‌فرمایـد: «و لیس من صفاتک یا سیدی ان تأمر بالسؤال و تمنع العطیّه». امام سـجاد علیه‌السّلام عرض می کند: پروردگارا! عادت تو این نیست که مردم را به خواستن امر کنی؛ اما آنچه که آنها خواستند به آنها ندهی. یعنی معنای کرم الهی و رحمت الهی و قدرت محیطه الهی این است که اگر می گویـد بخواهیـد، اراده فرموده است که آن خواسـته را اجابت کند. این همان وعده الهی است که در همین آیه‌ای که در اوّل خطبه تلاوت کردم، صـریح این معنا را بیان می کند: «و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریبٌ اجیب دعوهْ الدّاع اذا دعان»(۷)؛ هرگاه بنـدگان من درباره من از تو سؤال کننـد که کجاست، بگو ای پیامبر، من نزدیکم و پاسخ می گویم و دعوت و خواسـته آن کسـی را که از من می‌خواهـد و مرا می‌خوانـد، اجابت می کنم. هر کس خـدا را بخوانـد، پاسـخی در مقابلش هست: «لکلّ مسألـهْ منک سـمع حاضـر و جواب عتید(۸)»؛ هرسؤالی از خـدا، هر خواسـته‌ای از خـدا، یـک پاسـخ قطعی در مقابـل دارد. این خیلی مهمّ است و بـاید بنـدگان مؤمن خـدا آن را خیلی قـدر بداننـد. حالا کسـی که ایمان نـدارد، طبیعی است که از این موقعیت - مثل خیلی از موقعیتهای دیگر - استفاده نمی کند. این وعده قطعی الهی است؛ یعنی خدای متعال هر خواسـته‌ای را جواب خواهد داد. این یک وعده است و البته هر وعـده‌ای هم شـرایطی دارد. من در این جـا آیـاتی را دربـاره وعـده‌های الهی جمع کرده‌ام که حالا نمی‌خواهم تفصـیلاً وارد بحث شوم؛ امـا به‌طور مختصـر نکاتی را یادآور می‌شوم: خداونـد متعال، وعـده‌های فراوانی به بنـدگان خود داده است. مثلاً یکی از وعده‌های الهی این است: «من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها»(۹)؛ هرکس کار بد بکند، این بدی به خود او بر می گردد و علیه خود اوست. یکی دیگر از وعـده‌های الهی این است: «انا لانضیع اجر من احسن عملا»(۱۰)؛ کسـی که کار خوب انجام دهد، خدای متعـال پـاداش او را ضـایع نمی کنـد. فقـط هم در آخرت نیست. شامل دنیا و آخرت است؛ یا در دنیا، یا در آخرت. وعـده دیگر این است: «من کان یرید العاجله عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»(۱۱)؛ هر کس که خیر نزدیک - یعنی دنیا - را هدف گیرد و به آخرت کاری نداشته باشد، «عجلنا له»؛ ما کمک می کنیم آنچه را که او هدف گرفته است؛ یعنی او را به آن هدف می‌رسانیم: «ما نشاء لمن نریـد». البته قیـد و شـرطهایی هم دارد: اگر تلاش کنـد، اگر زحمت بکشـد و اگر بکوشد به آن هدفها می‌رسد. مثل این که می‌بینید بعضـی از ملتها تلاش کردنـد، کوشـش کردنـد، زحمت کشـیدند، قناعت کردنـد، آن جایی که باید صـرفه‌جویی کرد، صـرفه‌جویی کردند و توانسـتند به جاهای بزرگی برسـند. در دنباله همین آیه می‌فرماید: «و من اراد الاخرهْ و سـعی لها سـعیها و هو مؤمن فاولئک کان سـعیهم مشکورا. کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء»(۱۲)؛ هم کسانی که درصـدد کسب دنیا هسـتند، ما کمکشان می کنیم، هم کسانی که

درصـدد کسب آخرت هسـتند. در این جا تلاش دنیوی را با رضای الهی تطبیق می‌کننـد. می‌فرمایـد آنها را هم کمک می‌کنیم. این سنّت آفرینش است، این سنّت الهی در عالم است؛ یعنی اگر تلاش کردید و زحمت کشیدید، حتماً به نتیجه خواهید رسید. خدای متعال هیـچ تلاشـی را بی‌نتیجه نمی‌گـذارد؛ حتماً نتیجه‌ای دنبالش هست. گاهی افراد انسان می‌توانند آن نتیجه را بشناسـند، همان را هـدف می‌گیرنـد و به آن هم می‌رسـند؛ اما گاهی آن نتیجه‌ای که بر آن عمل مترتّب است، آن را درست نمی‌شناسـند و دنبال نتیجه دیگری می‌گردنـد؛ ولی آن عمل نتیجه خودش را می‌دهـد و بالاخره به نتیجه می‌رسـند. بنابراین، خدای متعال هیچ تلاشـی را بدون پاداش نگذاشته است. وعده الهی دیگر این است: «وعداللّه الذین امنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی‌الارض کما استخلف الّذین من قبلهم»(۱۳). این هم یک وعـده قطعی است. هر قومی، هر ملتی و هر جمعیتی که ایمان و عمل صالـح داشـته باشـد، خلیفه خـدا در زمین خواهـد شـد؛ یعنی قـدرت را در زمین در دست خواهـد گرفت. بروبرگرد نـدارد. آنهایی که ایمان داشـتند، اگر عمل صالح را با آن همراه کردند، همین اتّفاق افتاد؛ کمااین‌که در ایران اسـلامی اتّفاق افتاد؛ کمااین‌که در هر دوره‌ای از دوره‌های تاریخ خود مـا که چنین چیزی پیش آمـد، اتّفـاق افتاد؛ «لیسـتخلفنهم فی الارض کما اسـتخلف الـذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الـذی ارتضی لهم»(۱۴). اگر ایمان باشد، ولی عمل صالح نباشد، خلیفه خدا در زمین نخواهند شد. ایمان خشک و خالی و ایمان بی عمل، نتیجه‌ای ندارد؛ اما اگر ایمان با عمل همراه باشد، حتماً محقّق خواهد شد. وعده الهی دیگر «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(۱۵) است. هر کس که در راه خـدا مجاهـدت کنـد، خدا قطعاً راه را به او نشان خواهد داد. اینها چیزهایی است که یک روز خودمان در دوره جوانی - اوایلی که بـا معـارف اسـلامی و بـا این حرفها آشـنا می‌شـدیم - می‌خوانـدیم، می‌گفتیم، اعتقاد هم داشتیم، ایمان هم داشتیم؛ امـا برای مـا به‌وضوح اتّفاق نیفتاده بود. می‌دانستیم کلام خـدا راست است؛ اما آن را تجربه نکرده بودیم. امروز تجربه شـده است. همـان اوقـات در زمـان مبارزات نهضت اسـلامی در ایران - که شـما جوانان هیـچ یادتان نیست، میانسالان هم بعضـی یادشان است، بعضـی یادشان نیست - اگر کسـی می‌خواست در این کشور، که امروز مهد اسـلام و مأذنه اسـلام است، یا در این تهران فقط خودش مسـلمان زنـدگی کنـد، واقعاً ممکن نبود؛ مشـکل بود! یعنی اگر کسـی می‌خواست منهای هـدایت و تربیت دیگران، خودش به‌طور کامـل مسـلمان زنـدگی کنـد، نمی‌شـد و انواع و اقسـام موانع وجود داشت! اگر کسـی می‌گفت این نهضتی که در قم آن آقا شروع کرده اسـت و عـدّه‌ای طلبه هم دور و برش هسـتند و تـا فریـادی هم می‌کشـند، فـوراً آنهـا را می‌گیرنـد و به زنـدان می‌برنـد و می‌زنند و می‌کوبند و شـکنجه می‌کنند، یک روز بر اثر صبر و استقامت مردان خدا و مردان راه حق و آن رهبری راشده مهدیّه، همه کشور را به خود متوجّه خواهد کرد و همه دلها را جذب خواهد نمود و آحاد ملت را به صحنه خواهد آورد، کسی باور نمی‌کرد! و اگر می‌گفتند یک روز به برکت ورود مردم در صحنه، حکومت، حکومت اسلامی خواهد شد، کسی باور نمی‌کرد؛ اما وعده الهی بود و محقّق گردیـد؛ چون عمل شـد. لازم نیست دعا همیشه قوانین طبیعی را به هم بزند و برخلاف قوانین طبیعی عمل کند؛ نه. دعا درچارچوب قوانین طبیعی مستجاب می‌شود و خواسـته شما برآورده می‌گردد. این قدرت خداست که قوانین را جور می‌آورد، کنار هم می‌گـذارد و مقصود شـما برآورده می‌شود. البته آن‌جایی که دعای شـما با یک قانون الهیِ دیگری تصادم پیـدا کنـد، مستجاب نمی‌شود. وعـده الهی حقّ است؛ اما آن وعـده هم درست است. آدمهایی که بی‌کار باشـند و در راه اهـداف خودشان تلاش نکننـد، تضـمینی نیست که به هدف و مقصد برسـند. حالا شـما دعا کن، معلوم است که این دعا خیلی اقبال استجابت ندارد. البته یک وقت هم دیدید مستجاب شد؛ اما تضـمینی نیست. در جایی برخلاف یک قانون طبیعیِ مسلّم، شما دعا کنید؛ معلوم نیست تضمینی داشته باشـد. اگرچه در مواردی بلاشک دعا قوانین را هم خرق می‌کند؛ اما این‌طور نیست که وقتی می‌گوییم دعا مستجاب می‌شود، یعنی دعـای شـما اگر بـا قوانین دیگر الهی منافـات داشـته باشـد و عملی همراهش نباشـد و یـا حتّی خود دعا از روی توجّه هم نباشـد، باز مستجاب می‌شود؛ نه. در دعا، طلب کردن و خواسـتن از خـدای متعال و حقیقتاً مطالبه کردن لازم است. این دعا مسـتجاب می‌شود. اگر عمل و تلاش در راه اهداف بزرگ، همراه این دعا باشد، اقبال استجابت این دعا واقعاً بیشتر است. آن وقتی که دعا استمرار پیدا

کنـد، حتماً اقبال اسـتجابت در این دعا بیشتر است. اگر دیـده شـد که یک دعا چند بار تکرار گردید و مسـتجاب نشد، نباید مأیوس شـد؛ بخصوص در مسائل بزرگ، بخصوص در مسائل مربوط به سـرنوشت انسان و سـرنوشت کشور و سـرنوشت ملتها؛ چون گاهی طبیعت کارهای بزرگ چنین است که تحقّقش زمان می‌طلبد. من در پایان صـحبتم یک ماجرای قرآنی را برای شـما عرض می کنم، تـا هم شاهـدی بر این گفته باشـد و هم دلهـای شـما در روز جمعه مـاه رمضان، با ذکر این ماجرا نورانی شود. وقتی در آن حکومت استبدادی ظالمانه فرعونی، مادر موسـی، موسـی را به دنیا آورد و مسلّم بود که این بچه پسر را خواهند کشت، این مادر ماند که چه کنـد. اگر دختر بود، خیـالش راحت بود. دل مادر مالامال از محبّت بچه است، اما مانـده است که چه کنـد. این‌جا وحی الهی به این مادر رسـید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه»(۱۶)؛ شـیرش بده، نترس. «فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم»(۱۷)؛ وقتی خطر زیاد شد و ترسـیدی که بچه به‌دست دشمن بیفتد، نگذار او را از تو بگیرند؛ او را به دریا بینداز. در چند جای قرآن، این داستان را خدای متعال ذکر کرده است. در هر جـایی بـا یـک ظرافتها و لطافتهایی آن را بیان کرده است. این مادر در شـرایطی قرار گرفت که فهمیـد خطر تهدید می کند. به خانه این خانواده محترم بنی‌اسـرائیلی ریختند، تا بچه را بگیرند. مادر موسی فهمید که بالاخره بچه از دست خواهد رفت؛ این‌جـا بود که بچه را به رود نیـل انـداخت. تعبیر قرآن «فی الیم» است؛ امـا قرائن نشـان می‌دهـد که مراد همـان رود نیل است. خیلی مهمّ است؛ مـادر چطور طـاقت می‌آورد بچه خود را داخـل صـندوقی بگـذارد و او را داخـل رودخـانه‌ای بینـدازد که خروشان می‌رود؟! امـا وحی الهی به مـادر چنین گفت: «انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسـلین»(۱۸). خـدای متعال در این‌جا دو وعده به این مـادر داد: اوّل ایـن کـه این بچه را به تـو بر می گردانیم، دوم این که او را از مرسـلین قرار می‌دهیم. بعـد که این بچه را در میـان رود خروشـان انـداخت، به خواهر موسـی گفت: «و قالت لاخته قصـیه»؛ برو دنبالش ببین چه می‌شود و سـرنوشت این بچه به کجا خواهد انجامید؟ نگرانند؛ بچه کوچک، شـیرخوار، چند روزه! تا این که این بچه از طریق رود نیل به نزدیک خانه فرعون رسید. «فالتقطه آل فرعون»؛ خـانواده فرعون او را گرفتنـد و خـدا در دلشان انـداخت که او را نگهدارنـد. زن فرعون گفت که این بچه را برای خودمان نگهداریم: «قرّة عین لی و لک». «و حرمنا علیه المراضع»؛ پستانها را نگرفت. هرچه دایه آوردند که به این بچه شیر بدهند، پستان آنها را نگرفت. گرسـنه است و شـیر می‌خواهـد. در این بین، خواهر موسـی آمـد و گفت: «هـل ادلکم علی اهـل بیت یکفلونه لکم»(۱۹)؛ می‌خواهیـد من یک مرضـعه پیـدا کنم؟ ببینیـد وقتی خـدای متعال می‌خواهـد دعا را مسـتجاب کند و وعده را محقّق نماید، این‌گونه شرایط را جور می‌آورد؛ به دل این دختر می‌اندازد و به او شـجاعت می‌دهد که بیاید و به مأموران فرعونی این‌چنین پیشنهادی بکند. آنهـا گفتنـد عیبی نـدارد. او رفت مادر موسـی را برداشت آورد و گفت که این زن، زن شـیردهی است. موسـی را به او دادنـد؛ بوی مـادرش را شـنید و بنـا کرد به شیرخوردن! در این‌جـا سوءظنّ فرعونیها تحریک نشـد و به ذهنشان نرسـید که شایـد او مادر این بچه باشـد. خـدای متعال می‌خواهد وعده خود را عمل کند. «فرددناه الی امه»(۲۰)؛ این بچه را به مـادرش برگردانـدیم. «کی تقر عینها و لاتحزن»(۲۱)؛ تا چشـمش روشن شود و محزون نگردد. «ولتعلم ان وعداللّه حق»(۲۲)؛ تا بدانـد وعده خدا درست است. این وعده را که خودش دید درست است؛ اما وعده‌ی بعدی: «و جاعلوه من المرسلین»(۲۳). در واقع پیام بعثت موسی پس از گذشت سالها همین جا داده شـد: همه بنی‌اسـرائیل بدانند که این بچه، پیامبر خواهد شد و مبعوث خواهد گردید و شـما را نجات خواهد داد، و شد. البته از آن روزی که خدای متعال به دل مادر موسـی وحی کرد که «و جاعلوه من المرسـلین»، تا آن روزی که موسی در طور مقام نبوت و رسـالت را گرفت و مأمور شـد که بیایـد بنی‌اسـرائیل را نجات دهـد، شایـد سـی، چهل سال فاصلـه شـد. البته در روایات چیزهایی هست، منتها آدم به سـندهای این روایات خیلی مطمئن نیست؛ لیکن آنچه که از قرائن آیات به دست می‌آیـد، اقلاً حدود سـی سالی فاصلـه شـد. عزیزان من! این‌گونه است که وعـده الهی تحقّق پیدا می کند؛ منتها بعد از مدّت زمانی. وعده الهی این است که ملتهای مسـلمان را عزیز کند. این یکشبه که ممکن نیست؛ بدون تلاش و عمل هم ممکن نیست. وعده الهی این بود که هر ملتی در راه خدا مبارزه کند و ایمان داشـته باشد، پیروز شود. بسـیار خوب؛ شـما ملت ایران ایمان داشتید، مبارزه کردید، پیروز شدید. وعده الهی این

است که شما بعد از این پیروزی، با دشمنان خدا درگیر خواهید شد و اگر پافشاری و صبر و ایستادگی کنید، باز هم پیروز خواهید شد؛ یعنی هم وعده پیروزی هست، هم وعده درگیری هست. آری؛ وقتی که قدرت الهی، قدرت اسلام، قدرت قرآن، قدرت معنویت، در یک جا عَلَم برمی‌افرازد، کسانی که مخالف معنویتند، دشمنی می‌کنند؛ کسانی که اهل ظلمند، دشمنی می‌کنند؛ کسانی که اهل فسادند، دشمنی می‌کنند؛ کسانی که به هر جهتی معنویت و دین را برنمی‌تابند، دشمنی می‌کنند. «و لما رأی المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنااللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله»(۲۴). وقتی در جنگ احزاب، قریش از یک طرف، یهود از یک طرف، سقیف از یک طرف و انواع و اقسام دشمنان از اطراف حمله کردند و مدینه را محاصره نمودند، در آن‌جا مردم دو دسته شدند؛ مؤمنین یک‌طور، غیرمؤمنین و کسانی که «فی قلوبهم مرض»(۲۵) بود، یک طور دیگر. آنهایی که در دلشان مرض بود می‌گفتند: «ما وعدنااللّه و رسوله الا غرورا»(۲۶)؛ ما فریب خوردیم؛ اسلام نتوانست به ما عزّت و امنیت دهد و ما را نجات بخشد. ببینید؛ اطراف مؤمنین را محاصره کرده بودند. این حزبها و گروههای دشمن، شرقی‌اش، غربی‌اش، همسایه‌اش، دوردستش، همه دست به دست هم داده بودند، سر به هم آورده بودند و به دولت اسلامی حمله کرده بودند؛ اما مؤمنین می‌گفتند: «هذا ما وعدنا اللّه و رسوله»؛ ما تعجّب نمی‌کنیم. این همان چیزی است که خدا و پیامبر به ما وعده کرده بودند. وعده خدا و پیامبر این است که «الّذین امنوا یقاتلون فی سبیل‌اللّه والّذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت»(۲۷). شما که مؤمنید، در راه خدا مبارزه می‌کنید. آنهایی که با خدا میانه‌ای ندارند، در راه طاغوت مبارزه می‌کنند. آری؛ آنها هم مبارزه می‌کنند؛ ولی «فقاتلو اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا»(۲۸). اگر مبارزه کردید، اگر ایستادید، اگر صبر و ثبات خودتان را از دست ندادید، شما پیروزید؛ اما اگر رها کردید، احساس ضعف کردید، احساس نومیدی کردید، عقبگرد کردید، نه. پس، حضور دشمن و حمله دشمن، مایه تعجّب نیست؛ «هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله و مازادهم الا ایمانا و تسلیما»(۲۹). بنابراین، وعده الهی مسلّم است؛ یعنی هم در صورت مبارزه، در صورت صبر و در صورت ایستادگی، پیروزی به دست می‌آید و هم در صورتی که شما صادق باشید، دشمنیها به سمت شما توجّه پیدا می‌کند. شما ببینید چند کشور در دنیا هستند که اینها ادّعای اسلامیت دارند؛ اما در رادیوهای بیگانه، در تبلیغات استکبار جهانی و امپراتور تبلیغی دنیا هیچ‌گاه شنیده نشده است که آن کشورها را به خاطر مسلمان بودنشان سرزنش کنند. ایران اسلامی از روز پیروزی انقلاب به این طرف، به خاطر مسلمان بودنش، در تمام بوقهای تبلیغاتی، مورد حمله و سرزنش و تهمت و افترا و بدگویی قرار گرفت. اگر در راهتان صادق باشید، این صدق شما در راه خدا، حتماً دشمنی دشمنان خدا را جلب خواهد کرد؛ اما اگر ایستادگی کردید، پیروزی شما بر آنها هم قطعاً تحقّق پیدا خواهد کرد. همه اینها وعده خداست. عزیزان من! ماه رمضان است؛ دعا کنید، دعا را قدر بدانید، زمان را قدر بدانید، حاجات بزرگ را، حاجات امّت اسلامی را، حاجات کشور اسلامی را، حاجات ملت خودتان را، حاجات شخصی خودتان را، مورد توجّه قرار دهید و آنها را متضرّعانه و مجدّانه از خدای متعال بخواهید و هر کس، تعهّد کند این دعایی که می‌کند، هر آنچه که از عملکرد او احتیاج دارد، پای آن بایستد و بگوید من حاضرم در راه خدا تلاش کنم. البته این تلاش، همیشه به معنای جنگیدن و جبهه رفتن و کتک خوردن و امثال اینها نیست - موارد خاصی است که آن طور پیش می‌آید - اما همیشه به معنای صادق بودن، بر سر مبنا و اصل ایستادن، به آینده امیدوار بودن، دشمن را دشمن دانستن است. فرصت دعا را مغتنم بشمارید؛ خدای متعال این دعاها را مستجاب خواهد کرد و خواسته‌ها برآورده خواهد شد. جامعه ما اگر جامعه تقوا و دعا و معنویت باشد، بسیاری از مشکلات مادّی او هم قطعاً برطرف خواهد شد. بسم اللّه الرحمن الرحیم. قل هواللّه احد. اللّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۳۰) در پایان خطبه اوّل، من چند دعا هم بکنم: اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد. پروردگارا! تو را به ذات مقدس و به اسماء و صفات خودت و به اولیایت سوگند می‌دهیم که این ماه رمضان را برای ملت ما مبارک فرما. پروردگارا! توفیق دعا، عبادت، تضرّع، روزه، تلاوت قرآن و تدبّر در قرآن به همه ما عنایت کن. پروردگارا! دلهای ما را به انوار خودت در این ماه نورانی کن. پروردگارا! ملت ایران را در همه میدانها پیروز کن. مشکلات کشور

و مشکلات ملت را با فضل و کرم و رحمت و لطف و قدرت فائقه خودت برطرف کن. پروردگارا! گرفتاریهای مردم را در هر سطحی و به هر شکلی که هست، برطرف فرما. پروردگارا! به مسؤولان کشور، قدرت، همّت، عزم، توفیق و کمک خودت را برای انجام کارهای بزرگ عنایت کن. پروردگارا! دلهای مردم و مسؤولان را روزبه‌روز به هم مهربانتر کن؛ دلهای مردم را روزبه‌روز با هم مهربانتر فرما. پروردگارا! دشمنان این ملت را منکوب کن؛ دشمنان اسلام و مسلمین را مغلوب و مقهور و منکوب فرما. پروردگارا! دستهایی را که برای تعرّض و تجاوز به‌سوی ملتهای اسلامی و کشورهای اسلامی - بخصوص ملت عزیز و شریف و مؤمن ما - دراز می‌شود، قطع کن. پروردگارا! کسانی را که در دل، بغض اسلام و مسلمین دارند، هدایت کن و اگر قابل هدایت نیستند، آنها را از سرِ راه اسلام و مسلمین بردار. پروردگارا! صهیونیستها و مستکبران را در هر دولت و در هر بخشی - بخصوص دولت ظالم امریکا را - با تازیانه ادب خودت تأدیب فرما. پروردگارا! بر مستضعفان و مظلومان و محرومان و ملتهای مظلوم - ملت مظلوم افغانستان، ملت مظلوم عراق، ملتهای مظلوم شمال آفریقا و نقاط دیگر دنیا - رحمت و عون و لطف خودت را نازل کن؛ گرفتاریهایی را که بر آنها تحمیل شده است، از آنها برطرف فرما. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را نسبت به ما مهربان کن؛ دعای آن بزرگوار را متوجّه حال ما بفرما و قلب مقدّس آن بزرگوار را از ما شاد گردان. پروردگارا! ما را از یاران آن بزرگوار قرار بده؛ در فَرَج و در استقرار دولتش تعجیل فرما. پروردگارا! به حقّ محمّد و آل محمّد، ما را در این ماه بیامرز؛ مغفرت خودت را شامل حال ما کن و والدین و گذشتگان ما را مشمول رحمتت گردان. پروردگارا! در این روزها و در این ساعات مبارک، ارواح طیّبه شهدای عالی‌قدر ما را در اعلی‌علّیّین جای بده. پروردگارا! روح مطهّر و منوّر امام بزرگوار را - که او این راه را به روی ما باز کرد و ما را در آن به راه انداخت - در این ماه با اولیایت محشور فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. وصلی اللَّه علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین. سیما علی امیرالمؤمنین و سیّدة نساء العالمین فاطمة الزّهرا والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی‌الباقر و جعفربن‌محمّدالصادق و موسی‌بن‌جعفرالکاظم و علی‌بن‌موسی‌الرّضا و محمّدبن‌علی‌الجواد و علی‌بن‌محمّدالهادی و الحسن‌بن‌علی‌الزکی‌العسکری والحجّةالقائم‌المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه برادران و خواهران را به رعایت تقوای الهی در عمل، در بیان، در اندیشه و فکر، در شنیدن و در گفتن دعوت می‌کنم و به هرچه بیشتر بهره بردن از این ماه توصیه می‌نمایم. در خطبه دوم مایلم که سه موضوع لازم را عرض کنم. دو موضوع مربوط به مسائل داخل کشور است و یکی هم مربوط به مسائل دنیای اسلام و جهان. آنچه مربوط به داخل است، اوّل این است که من خیلی خوشوقت شدم که اخیراً شنیدم و دانستم که رئیس جمهور محترم و هیأت دولت، مردم را به قناعت و صرفه‌جویی دعوت کرده‌اند. بنده هم بارها این نکته را عرض کرده‌ام؛ اما این بار به مناسبت ماه رمضان می‌خواهم یک دفعه دیگر این درخواست را از آحاد ملت، بخصوص بعضی از قشرها - که عرض خواهم کرد - بکنم. عزیزان من! یک ملت حق دارد با رفاه زندگی کند؛ حق دارد خوش بگذراند؛ حق دارد از انواع نعم الهی استفاده کند - در این شکّی نیست - همه قشرهای یک ملت هم بایستی بتوانند استفاده کنند؛ لیکن حتّی در مواقعی که یک دولت و یک ملت، برخوردار از درآمد هم هستند، اسراف مضر و مذموم و شرعاً حرام است؛ چه برسد آن وقتی که درآمد یک کشور به طور موقّت کم می‌شود؛ مثل حالا - که درآمد کشور ما در همین سال جاری تقریباً نزدیک به نصف کم شده است. قبلاً ما می‌گفتیم که یک‌سوم درآمد کم شده است، بعد درست دقّت کردیم، دیدیم نه، نزدیک به نصف درآمد کشور کم شده است؛ چون متأسفانه باید گفت که درآمد کشور متّکی به نفت است و نفت هم سرنوشتش دست دیگران است! از جمله بدبختیهای ملتهایی که نفت را تولید می‌کنند، همین است. من یک‌بار در همین نمازجمعه گفتم ماده ارزشمندی که امروز دنیا جانش به آن بند است - یعنی نفت - به ملتهای خاصی متعلّق است - عمدتاً در همین منطقه خود ما، مقداری هم در جاهای دیگر - اما سرنوشت این ماده، قیمت‌گذاری و مصرفش، دست دیگران است و صاحبان اصلی در آن

کمترین نقش را دارنـد! یک روز سیاسـتهای آنها به نحوی اقتضا می‌کنـد که قیمت را اندکی بالا ببرند، تا فلان دولت پولدار شود و برود جنسـهای آنهـا را بخرد؛ لـذا مقـداری قیمت را بالاـ می‌برنـد. یک وقت سیاسـتها اقتضا می‌کنـد که چنـد کشور را دچار تنگنای اقتصادی کننـد، پس قیمت نفت بایـد پایین بیاید؛ لذا قیمت نفت پایین می‌آید؛ از داخل «اوپک» هم به آنها کمک می‌شود! دولت و ملت مـا بایـد یـک فکر اساسـی برای این مشـکل بکننـد. من دو، سه سال قبل از این گفتم که آرزو می‌کنم یک روزی درِ چاههای نفتمـان را ببنـدیم و به دنیـا اعلاـم کنیم که می‌خواهیم یک مـدّت نفت نفروشـیم. البته این آرزوی دوردستی است؛ دسترسـی به آن بسیار مشـکل است و آسان هم نیست. خـدا لعنت کسانی را که از اوّلِ پیـدا شدن چاههای نفت در این کشور - بخصوص آن وقتی که قیمت نفت مقـداری گران شد - اساس و بنای کار را در این کشور برروی درآمد نفت گذاشـتند، که بعد از انقلاب هم به‌خاطر گرفتاریهـای متعـدّد، همـان وضع کم و بیش ادامه پیـدا کرد. سالهـاست که دولتهـای مـا - هم این دولت فعلی، هم دولتهـای قبلی - درصدد بودند که وابستگی به نفت را کم کنند؛ تلاشهایی هم کردند، اما کارِ سختی است. فعلاً وضعیت این است که درآمد دولت کم است. نمی‌شود وقتی درآمـد کم است، کسانی که زیاد خرج می‌کردنـد، مثل وقتی که درآمد زیاد است خرج کنند؛ این را باید بفهمنـد. لـذا خطاب من در درجه اوّل متوجّه کسانی است که متمکّنین به کشورنـد؛ دسـتشان به دهانشان می‌رسـد و می‌توانند خرج کننـد؛ می‌تواننـد گوشت، مواد غـذایی، امکانات زنـدگی، محصولات مدرن، انواع و اقسام وسایل برقی و ماشـینهای گرانقیمت تهیه کننـد. «چو دخلت نیست، خرج آهسـته‌تر کن». نگو من دخـل دارم؛ این‌جـا دخـل شخصـی ملاک نیست؛ دخل کشور ملاک است. وقتی که یک ملت مقداری درآمدش کم می‌شود، باید ملاحظه کنند. ما هر وقت به مردم گفتیم اسـراف نکنید، اکثریت مردم - که طبقات متوسط هسـتند - گوش می‌کنند و اسـراف هم نمی‌کنند؛ لیکن آن کسانی که باید گوش کنند - یعنی متمکّنین و ثروتمندان که بسـیاری از موارد، اسـراف هم در بین آنهـاست - کمتر گوشـشان بـدهکار است. من حالاـ خطـابم به آنهـاست. لازم است که به مسأله قناعت - به معنای اسـراف نکردن - اهمیت دهند. اسـراف نکردن در مواد غذایی؛ چقدر مواد غذایی زاید دور ریخته می‌شود! حتّی اسـراف نکردن در مواد دارویی؛ چقـدر مواد دارویی غیر لاـزم خریـده می‌شود و به خانه‌ها برده می‌شود و بـدون مصـرف باقی می‌مانـد! مواد اوّلیه و یا خود دارو را بایـد از خارج بخرنـد و بیاورنـد، یا در داخل باید با زحمت درست کنند. اینها ثروت و سـرمایه مملکت است و از دست می‌رود. کسانی هستند که حتی در کارهای تفنّنی و تفریحیِ خودشان هم اسراف می‌کنند. مثلاً به خارج از کشور مسافرت می‌کننـد. چرا؟! فرض کنیـد خانواده‌ای هسـتند که مایلنـد مسافرتی بکننـد، تفریـح و تفرّجی بکننـد؛ چرا به خارج از کشـور می‌رونـد و تفرّج می‌کننـد؟! در ایـن کشـور به این بزرگی، خیلیهـا همین تفریـح و تفرّج را هم نمی‌تواننـد بکننـد. بعضـیها تا دسـتشان به دهانشـان می‌رسـد، برای تفریـح و تفرّجِ خودشـان یـا خانواده‌هایشان، به فلان کشور خارجی - که حالا نمی‌خواهم اسم بیاوریم - می‌روند. اینها اسراف قطعی است؛ اینها همان اسرافی است که حرام است. زیاده‌روی یعنی این. زیاده‌روی، وقت به وقت و زمان به زمان تفاوت می‌کنـد؛ در امر لباس، در امر مسائل زندگی، در اتومبیلهای گرانقیمت. پس، خطاب اوّل ما به کسانی است که متمکّنند و امکاناتی دارند و می‌توانند خرج کنند. به آنها عرض می‌کنیم که کمتر خرج کنید؛ ملاحظه کنید و اسراف نکنید. خطاب دوم من به بعضـی از مسؤولاـن دولـتی است که حتمـاً ترتیبـاتی را بایـد به وجـود آورنـد که در دسـتگاه عظیم دولـتی، پول زیـادی و بیخـودی مصـرف نشـود. در درجـه اوّل این است که رقمهـای کلاـن و بزرگی را شامـل می‌شـود. البته من اطّلاـع دارم که دولت در بعضـی از بخشـها صـرفه‌جوییهای خوبی کرده است - در زمینه سـفارتخانه‌های خارجی، در زمینه سـفرهای خارجی و خیلی چیزهای دیگر - لیکن باید ترتیبی داده شود که در همه بخشـهای دولتی، از بالا تا پایین، مراعات این معنا بشود. همه وظیفه خودشان بدانند و دسـتگاههایی که می‌توانند، دسـتورالعملی هم برای چگونگی خرج کردن غیرمسرفانه برای مردم تهیه بکنند. مسأله دومی که مربوط به مسائل داخلی است - که آن را هم مختصـراً عرض کنم - مسأله وحـدت است. عزیزان من! یک ملت هرچه قدرتمند باشد، هرچه ثروتمند باشد، اگر اختلافات در بین آحادش ریشه گرفت و آتش اختلافات مشـتعل شد، بدبخت و بیچاره خواهد شد. اختلافات که

گفته می‌شود، مقصود اختلاف سلیقه نیست. اختلاف سلیقه هست. اگر اختلاف خط، اختلاف جهت، اختلاف مذاق باشد، اشکالی ندارد. اختلافات، یعنی درگیریهای سیاسی‌ای که فضا را متشنّج می‌کند. این که من گاهی از بعضی از روزنامه‌ها گله می‌کنم، به این خاطر است. فوراً بعضیها فریادشان بلند نشود که «آزادی» محدود شد؛ نه. برای شعار آزادی ما بارها جان خودمان را در معرض مرگ قرار داده‌ایم! کسانی که اهل دینند، بیشتر از همه از آزادی دفاع می‌کنند. بنابراین، بحث «آزادی» نیست؛ بحث این است که از این آزادی که وجود دارد و از اوّل انقلاب هم وجود داشته است، کسانی برای متشنّج کردن فضا استفاده نکنند. انسان وقتی بعضی از روزنامه‌ها را نگاه می‌کند، می‌بیند کأنّه این عنوانهای درشت را طوری انتخاب کرده‌اند، برای این که یک گروه را به جان یک گروه دیگر بیندازند! این نقشِ همان بوقهای تبلیغاتی است؛ این بد است. روزنامه‌ها باید کاری کنند که دلها را به هم نزدیک نمایند؛ جناحها را به هم نزدیک نمایند. اگر جناحهای سیاسی و گروههای سیاسی واقعاً معتقد به یک مبنا و اصلی هستند، باید سعی کنند که هرچه ممکن است، در عمل، خودشان را به گروههای رقیبشان نزدیک کنند، با هم مهربانی کنند، قضایای گوناگون را با هم حل کنند؛ نه این که اختلافات را همین‌طور دائم موج بدهند، اوج بدهند، بزرگنمایی کنند، بنویسند و بگویند. این فضا را متشنّج خواهد کرد. البته من می‌خواهم در این‌جا نکته‌ای را به آن آقایان و به کسانی که سخنگوی گروههای مختلف هستند - یا خود آن گروههای مختلف، یا به نام گروههای مختلف - بگویم. مردم عادّی که اکثریت مردم این کشورند، اصلاً توجّه و اعتنایی به این جناح‌بندیها و خطبازیها ندارند؛ ولی دلشان می‌شکند که ببینند در بالا رؤسا و مسؤولان کشور با هم اختلاف دارند و باهم بدند. اگر بگویند عقیده‌شان دوتاست، باشد، چه اشکالی دارد؟ این آقا عقیده‌اش این است، آن آقا عقیده‌اش آن است؛ چه اشکالی دارد؟ این آقا عقیده خودش را بگوید، آن آقا هم عقیده خودش را بگوید؛ مانعی ندارد. اما اگر با هم دشمنی کنند، بخواهند زیرپای هم را خالی کنند، دائم علیه هم حرف بزنند و بدتر از همه فضا را متشنّج کنند که آه، الان دعواست، چنین است، چنان است، این درست همان نقشی است که بوقهای تبلیغاتی خارجی و رادیوهای خارجی - که اگر کسی گوش کرده باشد می‌داند - ایفا می‌کنند؛ یعنی به جان یکدیگر انداختن دستجات مختلف. من می‌خواهم عرض کنم این ملت، ملتی است که با وحدت کلمه توانست این انقلاب را به‌وجود آورد؛ با وحدت کلمه توانست مصیبت بزرگی مثل جنگ تحمیلی را از سر بگذراند؛ با وحدت کلمه توانسته است تا امروز در مقابل دشمنی ابرقدرتها - بخصوص دشمنی رژیم امریکا که به‌شدّت با این ملت و با این دولت و با این نظام دشمنی کرده است و هنوز هم می‌کند - بایستد. باز هم وحدت کلمه را حفظ کنید و نگذارید دشمن با طرح شعارهای انحرافی، با طرح جاذبه‌های دروغین، با طرح چهره‌های کاذب، در میان شما تشتّت درست کند. بحمداللَّه من در سطوح بالا ـ که نگاه می‌کنم، مسؤولان دلهایشان صاف و پاک است. رئیس جمهور محترم، رؤسای قوای مقنّنه و قضاییّه، نمایندگان مجلس و اعضای دولت، مایل به خدمت و عاشق خدمتند؛ اما در سطوح بعدی، یعنی در سطوح جریانهای سیاسی و گروههای سیاسی، که از زبان همه حرف می‌زنند، همّتشان این است که در فضای جامعه، یک نام و یک حرف و یک اثری از خودشان به وجود آورند؛ حالا به هر قیمتی که تمام شود. ملت عزیز وحدت کلمه‌اش را قدر بداند. در حالی که ما می‌خواهیم با دولتهای دیگر تشنّج‌زدایی کنیم، نگذاریم که در داخل ملت، بین آحاد ملت تشنّج به‌وجود آید. نکته سوم مربوط به این قضایای اخیر است که عمده آن حمله به کشور عراق بود. امریکا و به دنبال امریکا هم انگلیس، آمدند با یک بهانه واهی، حملات نظامی را به این کشور شروع کردند. البته اوّل هم جنجال کردند که این حملات ادامه خواهد داشت، ولو یک ماه هم طول بکشد؛ ماه رمضان هم مانع ما نخواهد بود! از این رجزخوانیها کردند، بعد هم چند روزی گذشت، مشکلات داخلی و خراب بودن عقبه‌های خودشان موجب شد که عقب‌نشینی کنند. معلوم شد که اصل کار هم یک کار هوسی و ناشی از مصالح شخصی و حزبی بوده است! این هم نمونه‌ای از مضارّ اختلاف، حتّی در دولتی مثل دولت امریکاست. اختلافات آن‌جا هم پدر آنها را درمی‌آورد. آنها هم براثر اختلافات، پدرشان درمی‌آید. دولتی که از لحاظ ثروت و از لحاظ پیشرفتهای تکنولوژیک و غیره آن‌طوری است، اختلافات آنها را هم حقیقتاً فشار می‌دهد.

به‌خاطر همین اختلاف حزب، حزب بازیها و حزبهایی که به دنبال کسب قدرتند، مشکلات بزرگی برایشان به وجود آمده است. من می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که ملت ایران بداند - البته این مطلب را بارها گفته‌ایم، شما هم می‌دانید؛ اما این هم یک شاهد دیگر - که در مجموعه دنیای امروز، دولتی وجود دارد که می‌خواهد بر این مجموعه ریاست کند؛ آن دولت امریکاست. این را من نمی‌گویم؛ این را خود امریکاییها می‌گویند! نویسندگان مقالات عمده سیاسی امریکا این را تصریح می‌کنند، استدلال می‌کنند و می‌گویند. بله؛ این مسأله جهان‌وطنی که گفته می‌شود - که دنیا بایستی مثل یک وطن واحد باشد و یک قدرت واحد هم در رأس آن قرار گیرد - الان در حال امکان است؛ الان ممکن است که این کار انجام گیرد. دولتی مثل دولت امریکا وجود دارد که خودشان می‌گویند در طول تاریخ، هیچ دولتی این‌قدر قدرت نظامی نداشته، این‌قدر ثروت نداشته، و ما ملت امریکا و دولت امریکا باید بر دنیا حاکمیت داشته باشیم! این را تصریح می‌کنند، این را می‌نویسند، در دنیا چاپ می‌کنند و دهها و صدهاهزار نسخه منتشر می‌کنند! حالا در این دنیای عظیم، در این دنیای متنوّع، در این دنیای فرهنگها، به اصطلاح یک تئوریسین امریکایی پیدا می‌شود و دنیا را به یک «دهکده جهانی» تشبیه می‌کند. تو گفتی و من باور کردم! بله، یک دهکده لابد یک کدخدا هم بالای سرش لازم دارد! می‌گویند ارتباطات زیاد شده و دنیا را مثل یک دهکده کوچک کرده است. نه آقا، دنیا خیلی بزرگتر از این حرفهاست. انسانها، ملتها، فرهنگها، دلها، خیلی بزرگتر از این حرفهاست که یک دولتی بتواند با لشکری از ایدئولوگ و تئوریسین و نویسنده و امثال اینها دنیا را آن قدر کوچک کند و یک نظامی مثل نظام امریکا - که این فرد رئیس جمهورش است - بتواند برآن حاکمیت کند و فرمان براند. نه آقا، این نمی‌شود؛ اما امریکاییها می‌خواهند این گونه شود. ببینید؛ بحث با امریکا، فقط با ایرانیها و جمهوری اسلامی نیست؛ نه. هرجای دنیا، هر حکومتی - چه در اروپا، چه در آفریقا که کمتر هست، چه در آسیا - که با امریکا مناقشه‌ای دارد، این مناقشه برمی‌گردد به این‌که امریکا می‌خواهد مثل یک حاکم مستبد عمل کند. البته وقتی طرفش دولت فرانسه و آلمان و ژاپن باشد، ملاحظاتی دارد؛ اما وقتی طرفش دولتی مثل بعضی از دولتهای ضعیف منطقه است - که حالا دیگر چرا اسم بیاورم؟ - آن وقت از او پایگاه هم می‌گیرند، پول هم می‌گیرند، در خانه‌اش هم می‌روند، زور هم به او می‌گویند، هر بلایی هم بخواهند برسرش می‌آورند، از شمشیرش هم استفاده می‌کنند، به سر همسایه‌اش هم می‌زنند! مبنا و منطق، استبداد است! می‌خواهند استبداد در داخل کشورها و در داخل ملتها را موجّه جلوه دهند و فردی به‌نام سلطان در کشوری حکومت کند و چون جزو منفورترین چیزها در چشم ملتها و در چشم همه عقلای عالم است، این را در چشمها شیرین کنند! تا در افغانستان قضیه‌ای هست، امریکا باید دخالت کند! تا در خلیج فارس قضیه‌ای هست، امریکا باید دخالت کند! تا در منطقه خاورمیانه مطلبی هست، امریکا باید دخالت کند! تا در اروپا قضیه‌ای هست، امریکا باید دخالت کند! چرا این‌گونه است؟! این «چرا» در دل خیلیها هست. جمهوری اسلامی ایران خصوصیتش این است که با شهامت، با جرأت و با اقتدار، این «چرا» را بیان می‌کند و می‌گوید این استبداد را قبول نداریم. مسأله این نیست که ملتی بخواهد از تجربیات و از دانش و از سرمایه‌های مادّی و معنوی یک ملت دیگر استفاده بکند یا نکند. البته معلوم است که همه می‌خواهند از هم استفاده کنند؛ هیچ اشکالی هم ندارد. بحثِ دشمنی یک ملت با یک ملت دیگر هم نیست. بارها گفته‌ایم که ما با ملت امریکا دشمنی نداریم؛ با اشخاص کاری نداریم؛ ما با مقاصد و اغراض طرفیم. این مقاصد و اغراض هر جایی که باشد و متعلّق به هرکس که باشد، برای ما اهمیت دارد. ما نمی‌توانیم در مقابل این غرض و مقصدی که برای ما واضح است و عملکرد آن را در همه دنیا می‌بینیم، نسبت به کشور خودمان هم می‌بینیم، بی‌تفاوت باشیم. البته همینها یک وقت اگر لازم باشد یکی‌شان کلمه‌ای بگوید، لبی تر کند، اسمی از ملت ایران بیاورد - مثلاً فرض کنید از دولت ایران یا از یک شخصی، یک نیمه تعریفی، آن هم نه یک تعریف درست و حسابی بکنند - این را هم می‌کنند؛ اما باید دانست که هدفهای آنها چیست. هدف آنها تسلط است، نه رابطه؛ هدفشان چپاول است، نه مبادله؛ هدفشان برگرداندن آن وضعیتی است که قریب سی سال - از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به بعد - به صورت واضح، امریکاییها در این کشور از آن برخوردار بودند. می‌خواهند همه‌کاره این مملکت باشند.

معلوم است که دولت ایران، ملت ایران، این انقلاب با این عظمت، به این راضی نخواهد شد؛ حالا ولو چهار نفر آدم جاهل را هم در جایی تحریک کنند که حرفی هم بزنند؛ یا دو نفر، سه نفر از وابستگان خودشان را وادار کنند که در جایی چیزی بنویسند. بنویسند؛ انقلاب که با این حرفها نمی‌تواند از مهمترین اصول و مسائل خودش عقب بنشیند! مسأله، مسأله این نیست که ما می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم مثلًا از روابط با دولتها یا دنیا استفاده کنیم. معلوم است که مایلیم با همه دولتهای دنیا رابطه خوب داشته باشیم. رابطه هم داریم؛ روزبه‌روز هم به فضل الهی بیشتر خواهیم کرد. یک روز خیال می‌شد که ما با اروپا روابطمان قطع خواهد شد؛ یک روز خیال می‌کردند که ما با روسیه هرگز رابطه‌ای برقرار نخواهیم کرد؛ نخیر. امروز می‌بینید که روابط ما با اروپا گرم است، با آسیا گرم است؛ با کشور روسیه و کشورهای بزرگ دنیا روابط ما، روابط خوبی است. مسأله ما با امریکا، مسأله دیگری است؛ مسأله روابط نیست. برای آنها، روابط به معنای مقدّمه برای این تسلّط است و به کمتر از آن هم راضی نیستند! اسم روابط را به عنوان شعار می‌آورند. معلوم است مقدّمه هریک از این کارهایی که می‌خواهند بکنند، روابط است. الان همین دولت عراقی که در هفته گذشته این‌طور زیر چکمه امریکا قرار گرفت، مگر با امریکا روابط ندارد؟ چرا، آن هم در این‌جا سفیر دارد، این هم در آن‌جا سفیر دارد؛ با هم روابط دارند. رابطه که مانع این‌گونه سختگیریها نیست. دولت امریکا که دولت سوریه را هر سال جزو کشورهای تروریستی دنیا اعلام می‌کند، مگر با هم رابطه ندارند؟ رابطه سیاسی دارند. رابطه که مانع از ظلم کردن و بد کردن و امثال اینها نیست. رابطه، بهانه است. مسأله، مسأله برگرداندن همان قدرت سیاسی و اقتصادی و امنیتی است که سی سال امریکاییها در این کشور داشتند و انقلاب آمد به همّت همین ملت و همین جوانان و به همّت و به هوشیاری امام، این قدرت را از بین برد. خیال می‌کنند که ملت ایران از انقلاب برگشته است. خیال می‌کنند که ملت ایران از امام برگشته است. خیال می‌کنند که ملت ایران از آرمانها برگشته است. می‌خواهند آن وضع گذشته را برگردانند. امریکاییها بدانند، این ملتی که به‌نام اسلام آغاز کرد، به نام اسلام پیش رفت، با نام اسلام و با یاد اسلام توانست این همه موانع را از سر راه خود بردارد، به برکت اسلام توانست علی‌رغم کارشکنیهای شما روزبه‌روز عزّت و قدرت خود را زیادتر کند، در مقابل فشارها و تحمیلها و رذالتها عقب‌نشینی نخواهد کرد و تسلیم شما نخواهد شد. این ملت تا وقتی با اسلام است، با شما کنار نخواهد آمد. بسم اللَّه الرحمن الرحیم والعصر، ان الانسان لفی خسر. الاالذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر(۳۱) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------
-- ۱) بقره: ۱۸۶ ۲) قمر: ۱۰ ۳) دخان: ۴۲ ۴) غافر: ۶۰ ۵) الاقبال، ج ۱، ص ۲۹۱ ۶) نساء: ۳۲ ۷) بقره: ۱۸۶ ۸) . ۹) فصلت: ۴۶ ۱۰) کهف: ۳۰ ۱۱) اسراء: ۱۸ ۱۲) اسراء: ۲۰ - ۱۹ ۱۳) نور: ۵۵ ۱۴) نور: ۵۵ ۱۵) عنکبوت: ۶۹ ۱۶) قصص: ۷ ۱۷) قصص: ۷ ۱۸) قصص: ۷ ۱۹) قصص: ۱۲ ۲۰) قصص: ۱۳ ۲۱) قصص: ۱۳ ۲۲) قصص: ۱۳ ۲۳) قصص: ۷ ۲۴) احزاب: ۲۲ ۲۵) احزاب: ۱۲ ۲۶) احزاب: ۱۲ ۲۷) نساء: ۷۶ ۲۸) نساء: ۷۶ ۲۹) احزاب: ۲۲ ۳۰) اخلاص: ۴-۱ ۳۱) عصر: ۳-۱

خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران

خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل و نتوب الیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین و صلّ علی ائمّـة المسلمین و حماةالمستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. بندگان خدا! همه شما و خود را به رعایت تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم. توشه انسان برای نشئه بعد از مرگ، تقواست. سرمایه انسان برای حرکت صحیح در زندگی نیز تقواست. بزرگترین فایده روزه گرفتن، تقواست. مهمترین دستاورد مجاهدت و تلاش هر انسانی در مصاف با نفس و

هواهای نفسانی خود، تقواست. پیر و جوان، زن و مرد، از هر قشر و هر گروهی از افراد مؤمن، هرجا هستند، باید همّتشان کسب تقوا باشد. تقوا، در مقابل دشمنان و دشمنیها، مصونیت‌بخش است. تقوا، هدایت کننده است به راه درست و آنچه که مورد رضای خداست. امروز، روز بیستم ماه مبارک رمضان، فیمابین شب و روز نوزدهم و شب و روز بیست‌ویکم است که هم شبها و روزهای قدر است و هم متضمّن یکی از تلخترین خاطره‌های تاریخ اسلام، یعنی ضربت خوردن و شهادت مولای متّقیان است. در این روز سخن از کسی مطرح می‌شود که بزرگترین خصوصیت او تقواست. نهج‌البلاغه او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست. من امروز در خطبه اوّل، قدری درباره مولای متّقیان صحبت می‌کنم. آنچه که امروز در مورد این بزرگوار عرض می‌کنیم، این است که در شخصیت و زندگی و شهادت این بزرگوار، سه عنصر - که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند - جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از: اقتدار، مظلومیت و پیروزی. «اقتدار» آن حضرت، عبارت است از قدرت او در اراده پولادینش، در عزم راسخش، در اداره مشکلترین عرصه‌های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به‌سوی عالیترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ - از قبیل مالک اشتر و عمّار و ابن‌عبّاس و محمّدبن‌ابی‌بکر و دیگران - و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار، اقتدار منطق، اقتدار فکر و سیاست، اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود. هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نیست. در عین حال یکی از مظلومترین چهره‌های تاریخ است و مظلومیت در همه بخشهای زندگیش وجود داشت. در دوران نوجوانی، مظلوم واقع شد. در دوران جوانی - بعد از پیامبر - مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت، مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم، تا سالهای متمادی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است. در همه آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثاراللّه» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل می‌رسد، خانواده مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» می‌گویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. این‌که می‌گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند. «ثار»، یعنی حقّ خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حقِّ خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «یا ثاراللّه وابن ثاره»(۱). پدرش امیرالمؤمنین هم حقّ خونخواهی‌اش متعلّق به خداست. اما عنصر سوم که «پیروزی» آن بزرگوار باشد. پیروزی همین است که اوّلاً در زمان حیات خود او، بر تمام تجربه‌های دشواری که بر او تحمیل کردند، پیروز شد؛ یعنی جبهه‌های شکننده دشمن - که بعداً شرح خواهم داد - بالاخره نتوانستند علی را به زانو درآورند؛ همه آنها از علی شکست خوردند. بعد از شهادت هم روز به روز حقیقت درخشان او آشکارتر شد؛ یعنی حتّی از زمان حیاتش به مراتب بیشتر بود. امروز شما به دنیا نگاه کنید - نه دنیای اسلام؛ در همه دنیا - ببینید چقدر ستایشگرانی هستند که حتّی اسلام را قبول ندارند، اما علی‌بن‌ابی‌طالب را به‌عنوان یک چهره درخشان تاریخ قبول دارند! این همان روشن شدن آن جوهر تابناک است و خدای متعال در مقابل آن مظلومیت به آن حضرت پاداش می‌دهد. آن مظلومیت، آن فشار اختناق، آن گل‌اندود کردن چشمه خورشید با آن تهمتهای عجیب، آن صبری که او در مقابل اینها کرد، بالاخره پیش خدای متعال پاداش دارد؛ پاداشش هم این‌که در طول تاریخ بشر، شما هیچ چهره‌ای را به این درخشندگی و مورد اتّفاق کُل پیدا نمی‌کنید. شاید تا امروز هم در بین کتابهایی که ما می‌شناسیم که درباره امیرالمؤمنین نوشته شده است، عاشقانه‌ترینش را غیرمسلمانان نوشته‌اند! الان یادم است که سه نویسنده مسیحی، درباره امیرالمؤمنین، کتابهای ستایشگرانه واقعاً عاشقانه‌ای نوشته‌اند. این ارادت، از همان روز اوّل هم شروع شد؛ یعنی از بعد از شهادت که همه علیه آن بزرگوار می‌گفتند و تبلیغ می‌کردند - آن قدرتمندان مربوط به دستگاه شام و تبعه آنها و آنهایی که دل پرخونی از شمشیر و از عدل امیرالمؤمنین داشتند - این قضیه از همان‌وقت معلوم شد. من در این جا یک نمونه عرض کنم: پسر عبداللّه‌بن‌عروةبن‌زبیر، پیش پدرش - که

عبـداللّه‌بن‌عروهٔ‌بن‌زبير باشـد - از اميرالمـؤمنين بـدگويى كرد. خـانواده زبير - جز يكى از آنهـا؛ يعنى مصـعب‌بن‌زبير - كلاً با اميرالمؤمنين بـد بودنـد. مصعب‌بن‌زبير، مرد شجاع و كريم و همـان كسـى بود كه در قضايـاى كوفه و مختار و بعـد هم عبـدالملك درگير بود و شوهر حضـرت سكينه هم بود؛ يعنى اوّلين دامـاد امام حسـين. غير از او، بقيه خانواده زبير، همين‌طور پشت در پشت، با اميرالمؤمنين بـد بودنـد. انسان وقتى كه تاريـخ را مى‌خوانـد، اين را مى‌يابد. پس از آن بدگويى؛ پدر در مقابل او جمله‌اى گفت كه خيلى هم طرفـدارانه نيست، امـا نكته مهمى در آن هست و من آن را يـادداشت كرده‌ام. عبـداللّه به پسـرش گفت: «واللّه يابنى النّاس شيئا قطّ الّا هـدمه الـدّين و لابنى الـدّين شـيئا فاسـتطاعت الدّنيا هدمه»؛ هر بنايى كه دين آن را به‌وجود آورد و پى و بنيان آن برروى دين گذاشـته شد، اهل دنيا هر كارى كردند، نتوانسـتند آن را از بين ببرند؛ يعنى بى‌خود زحمت نكشند براى اين‌كه نام اميرالمؤمنين را - كه پىِ كار او بردين و بر ايمان است - منهدم كنند. بعد گفت: «الم تر الى على كيف تظهر بنو مروان عيبه و ذمّه فكانّمايأخذون بناصيتهٔ رفعا الى السّـماء»؛ ببين بنى‌مروان چطـور هرچه مى‌تواننـد، در هر مناسـبت و منـبرى، نسبت به على‌بن‌ابى‌طـالب عيبجويى و عيبگـويى مى‌كننـد! امـا همين عيبجوييهـا و بـدگوييهاى آنهـا، مثـل آن است كه اين چهره درخشـان را هرچه برتر مى‌برنـد و منوّرتر مى‌كننـد؛ يعنى در ذهنهـاى مردم، بـدگوييهاى آنها تأثير عكس مى‌بخشـد. نقطه مقابل، بنى‌اميّه‌انـد؛ «و ترى ماينـدبون به موتاهم من المديـح فو اللّه لكأنّمـا يكشـفون به عن الجيف»(۲)؛ بنى‌اميّه از گذشـتگان خودشـان تمجيـدها و تعريفهـا مى‌كننـد، ولى هرچه بيشتر تعريف مى‌كننـد، نفرت مردم از آنها بيشتر مى‌شود. اين حرف شايد در حدود مثلاً سـى سال بعد از شـهادت اميرالمؤمنين گفته شده است. يعنى اميرالمؤمنين با همه آن مظلوميت، هم در زمان حيات خود و هم در تاريخ و در خاطره بشـريت پيروز شد. ماجراى اقتدارِ همراه بـا مظلوميت اميرالمؤمنين كه منتهى به اين شـد، اين‌طور خلاـصه مى‌شود: در زمان اين حكومت - حكومت كمتر از پنـج سال اميرالمؤمنين - سه جريان در مقابل آن حضرت صف‌آرايى كردند: قاسطين و ناكثين و مارقين. اين روايت را، هم شيعه و هم سنّى از اميرالمؤمنين نقل كردند كه فرمود: «امرت ان اقاتل النّاكثين و القاسـطين و المارقين»(۳). اين اسم را خودِ آن بزرگوار گذاشـته است. قاسطين، يعنى ستمگران. ماده «قسط» وقتى كه به‌صورت مجرّد استعمال مى‌شود - قَسَط يقسِط، يعنى جار يجور، ظَلَم يظلِم - به‌معناى ظلم كردن است. وقتى بـا ثلاثى مزيـد و در باب افعال آورده مى‌شود - اقسط يقسط - يعنى عـدل و انصاف. بنابراين، اگر «قسط» در باب افعال بكار رود، به معناى عـدل است؛ اما وقتى كه قَسَط يقسِط گفته شود، ضدّ آن است، يعنى ظلم و جور. قاسـطين از اين ماده است. قاسـطين، يعنى سـتمگران. اميرالمؤمنين اسم اينها را ستمگر گذاشت. اينها چه كسانى بودند؟ اينها مجموعه‌اى از كسانى بودند كه اسـلام را به‌صورت ظاهرى و مصلحتى قبول كرده بودند و حكومت علوى را از اساس قبول نداشتند. هر كارى هم اميرالمؤمنين با اينها مى‌كرد، فايده نداشت. البته اين حكومت، گرد محور بنى‌اميّه و معاويهٔ‌بن ابى‌سفيان - كه حاكم و استاندار شام بود - گرد آمده بودند؛ بارزترين شخصيتشان هم خودِ جناب معاويه، بعد هم مروان حكم و وليدبن‌عقبه است. اينها يك جبهه‌اند و حاضـر نبودند كه بـا على كنـار بياينـد و بـا اميرالمـؤمنين بسازنـد. درسـت است كـه مغيرهٔ‌بـن شـعبه و عبـداللّه بـن عبّاس و ديگران در اوّلِ حكـومت اميرالمؤمنين گفتنـد: «يـا اميرالمؤمنين! اينها را چنـد صـباحى نگهـدار» اما حضـرت قبول نكرد. آنها حمل كردنـد بر اين كه حضـرت بى‌سياستى كرد؛ ليكن نه، آنها خودشان غافل بودنـد؛ قضاياى بعـدى اين را نشان داد. اميرالمؤمنين هر كار هم كه مى‌كرد، معاويه با او نمى‌سـاخت. اين تفكّر، تفكّرى نبود كه حكومتى مثـل حكومت علوى را قبول كنـد؛ هرچنـد قبليهـا، بعضـيها را تحمّـل كردنـد. از وقتى‌كه معاويه مسـلمان شده بود تا آن روزى كه مى‌خواست با اميرالمؤمنين بجنگد، كمتر از سـى سال گذشـته بود. او و اطرافيانش سالها در شام حكومت كرده‌بودنـد، نفوذى پيدا كرده بودند، پايگاهى پيدا كرده بودند؛ ديگر آن روزهاى اوّل نبود كه تا يك كلمه بگويند، به آنها بگويند كه شـما تازه مسلمانيد، چه مى‌گوييد؛ جايى باز كرده بودند. بنابراين، اينها جريانى بودند كه اساساً حكومت علوى را قبول نداشـتند و مى‌خواسـتند حكومت طور ديگرى باشـد و دست خودشـان باشـد؛ كه بعـد هم اين را نشان دادنـد و دنياى اسـلام تجربه حكومت اينهـا را چشـيد. يعنى همـان معاويه‌اى كه در زمان رقابت با اميرالمؤمنين، آن‌طور به بعضـى از اصـحاب روى

خوش نشان می‌داد و محبّت می‌کرد، بعداً در حکومتش، برخوردهای خشن از خود نشان داد، تا به زمان یزید و حادثه کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجّاج‌بن‌یوسف‌ثقفی و یوسف‌بن‌عمرثقفی رسید، که یکی از میوه‌های آن حکومت است. یعنی این حکومتهایی که تاریخ از ذکر جرائمشان به خود می‌لرزد - مثل حکومت حجّاج - همان حکومتهایی هستند که معاویه بنیانگذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید. از اوّل معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال می‌کنند و می‌خواهند؛ یعنی یک حکومت دنیایی محض، با محور قراردادن خودپرستیها و خودیها؛ همان چیزهایی که در حکومت بنی‌امیّه همه مشاهده کردند. البته بنده در این‌جا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم. این چیزهایی که عرض می‌کنم، متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ «ابن اثیر» و تاریخ «ابن قتیبه» و امثال اینهاست که من متنهایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم هست. اینها حرفهایی است که جزو مسلّمات است؛بحث اختلافات فکری شیعه و سنّی نیست. جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگید. جبهه‌ی ناکثین بود. ناکثین، یعنی شکنندگان و در این جا یعنی شکنندگان بیعت. اینها اوّل با امیرالمؤمنین بیعت کردند، ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اوّل، خودی بودند؛ منتها خودیهایی که حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب را تا آن جایی قبول داشتند که برای آنها سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آنها مشورت شود، به آنها مسؤولیت داده شود، به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان هست - ثروتهای باد آورده - تعرّضی نشود؛ نگویند از کجا آورده‌اید! در سال گذشته در همین ایام، من در یکی از خطبه‌های نماز جمعه متنی را خواندم و عرض کردم که وقتی بعضی از اینها از دنیا رفتند چقدر ثروت باقی گذاشتند! این گروه، امیرالمؤمنین را قبول می‌کردند - نه این که قبول نکنند - منتها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را آوردی، چرا گرفتی،چرا می‌خوری، چرا می‌بری؛ این حرفها دیگر در کار نباشد! لذا اوّل هم آمدند و اکثرشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند. جناب سعدبن‌ابی وقّاص از همان اوّل هم بیعت نکرد،بعضیهای دیگر از همان اوّل بیعت نکردند؛ لیکن جناب طلحه، جناب زبیر، بزرگان اصحاب و دیگران و دیگران با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و تسلیم شدند و قبول کردند؛ منتها سه، چهار ماه که گذشت، دیدند نه، با این حکومت نمی‌شود ساخت؛ زیرا این حکومت، حکومتی است که دوست و آشنا نمی‌شناسد؛ برای خود حقّی قائل نیست؛ برای خانواده خود حقّی قائل نیست؛ برای کسانی‌که سبقت در اسلام دارند، حقّی قائل نیست - هرچند خودش به اسلام از همه سابقتر است - ملاحظه‌ای در اجرای احکام الهی ندارد. اینها را که دیدند، دیدند نه، با این آدم نمی‌شود ساخت؛ لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه‌ای بود. امّالمؤمنین عایشه را هم با خودشان همراه کردند. چقدر در این جنگ کشته شدند. البته امیرالمؤمنین پیروز شد و قضایا را صاف کرد. این هم جبهه دوّم بود که مدّتی آن بزرگوار را مشغول کردند. جبهه سوم، جبهه مارقین بود. مارق، یعنی گریزان. در تسمیه اینها به مارق، این‌گونه گفته‌اند که اینها آن‌چنان از دین گریزان بودند که یک تیر از کمان گریزان می‌شود! وقتی شما تیر را در چلّه کمان می‌گذارید و پرتاب می‌کنید، چطور آن تیر می‌گریزد، عبور می‌کند و دور می‌شود! اینها همین‌گونه از دین دور شدند. البته اینها متمسّک به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می‌آوردند. اینها همان خوارج بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را بر فهمها و درکهای انحرافی - که چیز خطرناکی است - قرار داده بودند. دین را از علی‌بن‌ابی‌طالب که مفسّر قرآن و عالم به علم کتاب بود یاد نمی‌گرفتند؛ اما گروه شدنشان، متشکّل شدنشان و به اصطلاح امروز، گروهک تشکیل دادنشان سیاست لازم داشت. این سیاست از جای دیگری هدایت می‌شد. نکته مهم این‌جاست که این گروهکی که اعضای آن تا کلمه‌ای می‌گفتی، یک آیه قرآن برایت می‌خواندند؛ در وسط نماز جماعت امیرالمؤمنین می‌آمدند و آیه‌ای را می‌خواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین داشته باشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند می‌شدند آیه‌ای می‌خواندند که تعریضی داشته باشد؛ شعارشان «لاحکم الا للّه» بود؛ یعنی ما حکومت شما را قبول نداریم، ما اهل حکومت اللّه هستیم؛ این آدمهایی که ظواهر کارشان این‌گونه بود، سازماندهی و تشکّل سیاسی‌شان، با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام - یعنی عمروعاص و معاویه - انجام می‌گرفت! اینها با آنها

ارتباط داشتند. اشعث بن قیس، آن‌گونه که قرائن زیادی بر آن دلالت می‌کند، فرد ناخالصی بود. یک عدّه مردمان بیچاره ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال اینها راه افتادند و حرکت کردند. بنابراین، گروه سومی که امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد و البته بر آنها هم پیروز گردید، مارقین بودند. در جنگ نهروان ضربه قاطعی به اینها زد؛ منتها اینها در جامعه بودند، که بالاخره هم حضورشان به شهادت آن بزرگوار منتهی شد. من در سال گذشته عرض کردم که در شناخت خوارج اشتباه نشود. بعضی خوارج را به خشکِ مقدّسها تشبیه می‌کنند؛ نه. بحث سرِ «خشکِ مقدّس» و «مقدّس‌مآب» نیست. مقدس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا می‌خواند. این‌که معنای خوارج نیست. خوارج آن عنصری است که شورش طلبی می‌کند؛ بحران ایجاد می‌کند، وارد میدان می‌شود، بحث جنگ با علی دارد و با علی می‌جنگد؛ منتها مبنای کار غلط است؛ جنگ غلط است؛ ابزار غلط است؛ هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود. تفاوت عمده امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر، صفوفِ مشخّص وجود داشت: صف ایمان و کفر. منافقین می‌ماندند که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر می‌داشت؛ انگشت اشاره را به سوی آنها دراز می‌کرد؛ مؤمنین را در مقابل آنها تقویت می‌کرد؛ روحیه آنها را تضعیف می‌کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر، همه‌چیز آشکار بود. صفوف مشخّص در مقابل هم بودند: یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیّت بود؛ یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت. البته آن جا هم همه‌گونه مردمی بودند - آن زمان هم همه‌گونه آدمی بود - لیکن صفوف مشخّص بود. در زمان امیرالمؤمنین، اشکال کار این بود که صفوف، مشخّص نبود؛ به‌خاطر این که همان گروه دوم - یعنی «ناکثین» - چهره‌های موجّهی بودند. هرکسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیتها و برجسته‌ها و پسر عمّه پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتّی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است»! خدا عاقبت همه‌مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیا طلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا، آن‌چنان اثرهایی می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیتها به‌وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود؛ چه برسد برای مردم عامی. بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود. آنهایی که دور و برِ امیرالمؤمنین بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به‌خرج دادند. بنده بارها از امیرالمؤمنین نقل کرده‌ام که فرمود: «لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصّبر»(۴). در درجه اوّل، بصیرت لازم است. معلوم است که با وجود چنین درگیریهایی، مشکلات امیرالمؤمنین چگونه بود. یا آن کجرفتارهایی که با تکیه بر ادّعای اسلام، با امیرالمؤمنین می‌جنگیدند و حرفهای غلط می‌زدند. در صدر اسلام، افکار غلط خیلی مطرح می‌شد؛ اما آیه قرآن نازل می‌شد و صریحاً آن افکار را رد می‌کرد؛ چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. شما ببینید سوره بقره که یک سوره مدنی است، وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند عمدتاً شرح چالشها و درگیریهای گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است؛ به جزئیات هم می‌پردازد؛ حتی روشهایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیّت روانی پیامبر به‌کار می‌بردند، آنها را هم در قرآن ذکر می‌کند؛ «لاتقولوا راعنا»(۵) و از این قبیل. و باز سوره مبارکه اعراف - که سوره‌ای مکّی است - فصل مشبعی را ذکر می‌کند و با خرافات می‌جنگد. این مسأله حرام و حلال کردن گوشتها و انواع گوشتها که اینها را نسبت به محرّمات واقعی، محرّمات دروغین و محرّمات پوچ تلقّی می‌کردند: «قل انّما حرّم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن»(۶). حرام اینهاست، نه آنهایی که شما رفتید «سائبه» و «بحیره» و فلان و فلان را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این گونه افکار صریحاً مبارزه می‌کرد؛ اما در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند. لذا کار امیرالمؤمنین به مراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمؤمنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختیها گذراند. در مقابل اینها، جبهه خودِ علی است؛ یک جبهه حقیقتاً قوی. کسانی مثل عمّار، مثل مالک‌اشتر، مثل عبداللَّه‌بن‌عبّاس، مثل محمّدبن‌ابی‌بکر، مثل میثم تمّار، مثل حُجربن عدی بودند؛ شخصیتهای مؤمن و بصیر و آگاهی

که در هدایت افکار مردم چقدر نقش داشتند! یکی از بخشهای زیبای دوران امیرالمؤمنین - البته زیبا از جهت تلاش هنرمندانه این بزرگان؛ اما درعین‌حال تلخ از جهت رنجها و شکنجه‌هایی که اینها کشیدند - این منظره حرکت اینها به کوفه و بصره است. وقتی که طلحه و زبیر و امثال اینها آمدند صف‌آرایی کردند و بصره را گرفتند و سراغ کوفه رفتند، حضرت، امام حسن و بعضی از اصحاب را فرستاد. مذاکراتی که آنها با مردم کردند، حرفهایی که آنها در مسجد گفتند، محاجّه‌هایی که آنها کردند، یکی از آن بخشهای پرهیجان و زیبا و پرمغز تاریخ صدر اسلام است. لذا شما می‌بینید که عمده تهاجمهای دشمنان امیرالمؤمنین هم متوجّه همینها بود. علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه عمّار یاسر، بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه محمّدبن‌ابی‌بکر، توطئه بود. علیه همه آن کسانی که از اوّل کار در ماجرای امیرالمؤمنین امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمانهای مستحکم و استوار و چه بصیرتی دارند، از طرف دشمنان، انواع و اقسام سهام تهمت پرتاب می‌گردید و به جان آنها سوء قصد می‌شد و لذا اغلبشان هم شهید می‌شدند. عمّار در جنگ شهید شد؛ لیکن محمّدبن‌ابی‌بکر با حیله شامیها به شهادت رسید. مالک اشتر با حیله شامیها شهید شد. بعضی دیگر هم ماندند، اما بعدها به نحو شدیدی به شهادت رسیدند. این وضع زندگی و حکومت امیرالمؤمنین است. اگر بخواهیم جمعبندی کنیم، این‌گونه باید عرض کنیم که دوران این حکومت، دوران یک حکومت مقتدرانه و درعین‌حال مظلومانه و پیروز بود. یعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد، هم بعد از شهادت مظلومانه‌اش، در طول تاریخ توانست مثل مشعلی برفراز تاریخ باشد. البته خون‌دلهای امیرالمؤمنین در این مدّت، جزو پرمحنت‌ترین حوادث و ماجراهای تاریخ است. امروز به مناسبت این‌که ایام ضربت خوردن و شهادت آن بزرگوار است، من حدیثی را یادداشت کرده‌ام که نقل می‌کنم: روز بعد از شهادتِ امیرالمؤمنین، یا روز بعد از ضربت خوردن آن حضرت، از قول امام حسن نقل شده است که فرمود من چند روز قبل به مناسبت سالروز حادثه بدر با پدرم صحبت می‌کردم و امیرالمؤمنین به من فرمود: «ملکتنی عینی»؛ من صبح بعد از عبادت، لحظه‌ای چشمم گرم شد و خوابم برد. «فسنح لی رسول‌اللَّه»؛ پیامبر در مقابل من مجسّم شد؛ یعنی به خواب من آمد. «فقلت یا رسول‌اللَّه ماذا لقیت من امتک من الأود و اللدد»؛ یعنی یا رسول‌اللَّه! از امّت تو، من چه کشیدم؛ از اعوجاجها و از دشمنیهایشان. پیامبر در جواب من فرمود - حالا به تعبیر ما - علی جان! نفرینشان کن؛ «فقال لی ادع علیهم». نفرین امیرالمؤمنین این است: «فقلت ابدلنی‌اللَّه بهم خیراً منهم»(۷)؛ یعنی گفتم پروردگارا! برای من کسانی را برسان که بهتر از اینها باشند و برای اینها کسی را برسان که بدتر از من باشد! به فاصله یک روز، این دعایی که امیرالمؤمنین در خواب از خدای متعال درخواست کرده بود، مستجاب شد و در صبح نوزدهم، فرق مبارک آن بزرگوار ضربت خورد و دنیای اسلام به عزای بزرگمرد خود نشست و فریاد «تهدّمت واللَّه ارکان الهدی»(۸) - یعنی پایه‌ها و بنیانهای هدایت ویران شد - دنیا را گرفت و علی از دست مردم رفت و بعد از امیرالمؤمنین دنیای اسلام آن را کشید که تاریخ می‌داند. همین کوفه چه سختیهایی کشید! بر همین کوفه بود که حجّاج مسلّط شد. بر همین کوفه بود که یوسف‌بن‌عمر ثقفی مسلّط شد. بر همین کوفه بود که به جای امیرالمؤمنین، حکّام اموی یکی پس از دیگری می‌آمدند و مسلّط می‌شدند. آن مردم بودند که این فشارها را بر سر این کوفه آوردند. لاحول و لاقوّة الّا باللَّه العلّی العظیم. پروردگارا! تو را به محمّد و آل محمّد و به روح مطهّر علی‌بن‌ابی‌طالب سوگند می‌دهیم که ما را از شیعیان و یاران و پیروان آن حضرت قرار بده. ما را از امتحانهای دشوار زندگی سربلند بیرون بیاور. به ما بصیرت و صبر عنایت کن. پروردگارا! ملت ایران را در همه تجربه‌هایش پیروز کن. دشمنان ملت ایران را مغلوب و مقهور و منکوب کن. پروردگارا! دستهایی که به سوی مصالح این ملت دراز می‌شود، قطع کن. پروردگارا! دلها را به نور معرفت خود نورانیتر کن. پروردگارا! دلها را به نور اخوّت و برادری و مهربانی و اتّحاد فی‌مابین آحاد ملت، گرمتر و نورانی‌تر فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، موانع را از سر راه حرکت ملت ایران به سمت اهداف والای انقلاب بردار. گام این ملت را در این راه استوارتر فرما. جامعه ما را جامعه اسلامی به معنای حقیقی کلمه قرار بده. دل ما، جان ما، روح ما، فکر ما و اخلاق ما را آن‌چنانی که علی‌پسند است، قرار بده. پروردگارا! ما را بیامرز، گذشتگان ما را بیامرز، والدین ما را بیامرز. پروردگارا! روح

مطهّر امام بزرگوار ما را با اولیایش محشور کن. ارواح طیّبه شهدا را به اعلی‌علیّین برسان. پروردگارا! جانبازان و جان‌نثاران و ایثارگران انقلاب را در هرجا که هستند، مشمول لطف و رحمت خود بگردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احد. اللَّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۹) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیما علیّ امیرالمؤمنین و علی الصدّیقة الطّاهره و سیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم‌المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین وهداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه و استغفر اللَّه لی و لکم. چند موضوع در خطبه دوم مورد نظر است که عرض می‌کنم. یک موضوع، موضوع اصلی است؛ بقیه موضوعات، موضوعات کوتاهی است که اوّل آنها را عرض می‌کنم: اوّلاً ـ امروز در مراسم تشییع جنازه شهیدان عزیزمان، برادران و خواهران شرکت خواهند کرد. امروز اجتماع و نماز جمعه ما، منوّر به انوار شهدای بزرگوار و معطّر به عطر شهادت است. امیدواریم که خداوند برکات این عزیزان را بر سر ما و بر ملت ما مستدام بدارد و ما را قدردان شهیدان قرار دهد. مطلب دیگر، در پیش بودن «روز قدس» است. روز قدس، از روزهای بسیار مهم و تعیین کننده است. سالهای متمادی است که سعی می‌شود مسأله قدس فراموش شود. روز قدس، درست تیری است به قلب این توطئه؛ حرکتی است برای خنثی کردن این توطئه خباثت‌آمیزی که استکبار و صهیونیسم و طرفداران و همکارانشان دست به یکی کرده‌اند تا به‌کلّی مسأله فلسطین را به دست فراموشی بسپارند. روز قدس را بزرگ بدارید. این روز، مخصوص ملت ایران هم نیست؛ در خیلی از نقاط عالم، مردم مؤمن و پرشور، با محدودیتهایی که در کشورهای خود دارند - چون حکومتها خیلی جاها اجازه نمی‌دهند - روز قدس را گرامی می‌دارند - به هر حال جمعیتهایی که می‌توانند این کار را می‌کنند - ان‌شاءاللَّه امیدواریم امسال هم در مقابل توطئه‌های ناجوانمردانه‌ای که علیه ملت فلسطین شده است، روز قدس بتواند مشت محکمی به دهان دشمنان ملت فلسطین و دشمنان دنیای اسلام بزند. موضوع دیگری که لازم است من حتماً مطرح کنم، مسأله شوراهاست که منطبق بر اصل قانون اساسی است و دولت فعلی ما بحمداللَّه همّت کرد و توانست این اصل را زنده و احیا کند و موانعی را که وجود داشت، برطرف نماید. این تجربه اوّل در این زمینه است؛ کار سنگین و بزرگی است و امیدوارم که ان‌شاءاللَّه همه - هم دست‌اندرکاران، هم آحاد مردم، هم آن کسانی که در انتخابات شوراها انتخاب خواهند شد - از این تجربه سربلند بیرون آیند. منتها شرطش این است که مردم به این شوراها اقبال کنند، به این انتخابات توجّه کنند، در آن شرکت نمایند، آن را جدّی بگیرند و هدف هم عبارت باشد از این‌که اهدافی که در قانون اساسی برای تشکیل شوراها معیّن شده است - اهداف خدایی، اهداف انقلابی، اهدافی که در جهت تحکیم پایه‌های انقلاب و استحکام قدرت انقلاب و حکومت انقلابی در کشور است - تحقّق پیدا کند. من توصیه می‌کنم که همه این انتخابات را جدّی بگیرند و مهم بشمارند و در آن شرکت کنند. اگرچه هنوز مدّتی باقی است، اما فعلاً این مقدار را من عرض کنم، تا بعد ان‌شاءاللَّه باز فرصتی پیش آید و موارد تفصیلی را بگویم. اما آن مطلبی که من امروز لازم دانستم قدری درباره‌اش صحبت کنم، ماجرای قتلهای مشکوکی است که در کشور ما اتّفاق افتاد؛ بعد هم اطلاعیه شجاعانه‌ای که وزارت اطلاعات در اطراف این قضیه داد. این حادثه، حادثه بی‌سابقه‌ای برای کشور ما بود. تاکنون چنین حادثه‌ای برای ما پیش نیامده بود. برای مردم هم حادثه جدید و مهم و قابل توجّهی بود. اوّلاً این حادثه با همه خصوصیاتی که دارد - که من درباره آن، نکاتی را که لازم است عرض خواهم کرد - مثل همه حوادث دیگری که از اوّل انقلاب در این کشور به وجود آمده است، موجب شد که دشمنان ما در هرجای دنیا که بودند، خوشحال شوند و از آن به عنوان یک وسیله و مستمسکی برای ضربه زدن به نظام - نه به یک شخص خاص، نه به یک جناح خاص و نه این‌که به اصل قضیه کاری داشته باشند - استفاده کنند و همین کار را هم کردند. این استفاده را برای ضربه تبلیغاتی کردند؛ اما فعلاً که به فضل الهی کار دیگری از آنها ساخته نیست، کاری که می‌توانند بکنند این است که بوقهای تبلیغاتی را علیه انقلاب و علیه نظام و علیه مسؤولان

بلند کنند؛ هرچه می‌توانند، بگویند و تهمتهای خودشان را تکرار نمایند. کدام حادثه ما از اوّلِ انقلاب این گونه نبوده است؟ کدام حادثه تلخ یا شیرینی در این مملکت اتّفاق افتاده که رادیوها - رادیو امریکا، رادیو بی.بی.سی، رادیو صهیونیستها و رادیوهای گوناگون دیگری که هستند - حرفی که در آن امیدی برای ملت ایران داشته باشد، زده باشند؟ آیا در جنگ چنین خبری شد؟ آیا در فتح خرّمشهر چنین حرفی زده شد؟ ما خرّمشهر را فتح کردیم، اما رادیوهای بیگانه گفتند دروغ است! وقتی که ثابت شد، گفتند اینها این‌قدر خسارت داده‌اند! وقتی مسلّم شد که پیروزی ما بزرگ بود، گفتند اینها موج افراد انسانی را به جبهه فرستاده‌اند که این‌طوری شده است! یعنی در هیچ حادثه‌ای از حوادث اوّلِ انقلاب تا به حال - حوادث شیرین و حوادث تلخ - اتّفاق نیفتاده است که این بوقهای تبلیغاتی یک کلمه بگویند که به نفع ملت ایران باشد؛ امیدی ببخشد، دلخوشی‌ای بدهد، تحسینی در آن باشد! در همه حوادث، اینها سعی کردند ضربه‌ای بزنند، سوء استفاده‌ای بکنند، اصلی از اصول مورد علاقه مردم زیر سؤال ببرند و به حکومت ضربه تبلیغاتی و ضربه سیاسی بزنند؛ در این حادثه هم این‌گونه است. لذا بنده که بیست سال است از نزدیک با جزئیات برخوردهای تبلیغاتی با خودمان مواجهم، از این جنجالی که رادیوهای بیگانه در این حادثه درست کردند، تعجّب نمی‌کنم. البته از بعضی کارهای خودیها تعجّب می‌کنم! از کار بعضی از این مطبوعاتیهای خودی و رسانه‌های داخلی تعجّب می‌کنم! اینها درست مثل بچه بی‌عقلی عمل کردند که پدرش مثلاً در یک برخورد زبانی با یک آدم خبیثِ بدجنسِ بدزبانی درگیر باشد و این بچه بی‌عقل هم از روی بی‌توجّهی به موقعیت، بنا کند پدر خودش را مثلاً- مسخره کردن! اینها چنین موضعی گرفتند. البته حالا این نگاه خوشبینانه است؛ مبنی بر این است که اینها غرض و مرض و ارتباطی ندارند. اگر چنین باشد، که بحث دیگری است. علی‌ایّ‌حال، از این‌که دشمن سوء استفاده کند، ما تعجّب نکرده‌ایم. اما چند نکته را من باید عرض کنم: اوّلاً این قتلهایی که اتّفاق افتاد، حوادثی بسیار بد، زشت، نفرت‌آور و حقیقتاً در خور محکوم کردن بود. کسانی که اینها را محکوم کردند، بجا محکوم کردند. اینها علاوه بر این‌که قتل بود، جنایت بود؛ با روشهای بد و غیرقانونی بود. علاوه بر این، موجب درگیر شدن نظام جمهوری اسلامی - با این همه مسائلی که دارد - به مسائل بی‌خودی و بیهوده شد. الان ما مسائل اقتصادی داریم، مسائل گوناگون داریم، مسأله نفت داریم، مسأله تجارت خارجی داریم، مسأله صادرات غیرنفتی داریم، مسأله پول داریم، مسأله ارز داریم، مسائل سیاست خارجی داریم؛ حالا در لابلای این همه مشکلاتی که دولت با اینها درگیر است و دست و پنجه نرم می‌کند و همه مسؤولان دولتی هم برای کارهای خودشان مشغول تلاشِ سختند، ناگهان یک قضیه این‌طوری هم برای نظام درست کنند؛ این زشتیِ چنین حادثه‌ای را چند برابر می‌کند. بنابراین، این حوادث، واقعاً حوادث بدی بود. نکته دوم این است که من باید از وزارت اطّلاعات - از مدیران وزارت، از وزیر و معاونان و مسؤولان، از هیأت سه نفره‌ای که رئیس جمهور برای پیگیری این حادثه معیّن کردند - تشکّر کنم. اینها واقعاً زحمت کشیدند و حقیقتاً این روزها تجربه سختی را از سر گذراندند. این شوخی نیست. انسان یک نقطه ضعفی را در پیکره خودش احساس کند، صادقانه آن را با مردم در میان بگذارد و بگوید این‌جایم این اشکال را دارد، این ضعف را دارد. هر کسی این کار را نمی‌کند. شما بدانید از این‌گونه قضایا، تا آن‌جایی که ما می‌شناسیم، در همه سرویسهای امنیتی دنیا - حتّی چندین برابر - اتّفاق می‌افتد. اگر بدانید که سازمان «سیا»ی امریکا و «موساد» صهیونیستها و «اینتلیجنت سرویس» انگلیس - حالا این سه سازمانی که از اینها ماجراهای زیادی را اطّلاع داریم - چقدر دستشان درگیر قتلها و جنایتها و خباثتها و بمب‌گذاریها و آدم‌کشیها و مثله کردنها و ترورها و ایجاد وحشتهاست - که البته ما هم یقیناً همه‌اش را اطّلاع نداریم؛ گوشه‌هایی از آن را فقط اطّلاع داریم - واقعاً دچار بهت و حیرت می‌شوید! منتها آنها نمی‌آیند این‌طور صریحاً اعلام کنند. یک نفر جاسوس در داخل دستگاه امنیتی کشوری از همین کشورهای معروف پیدا شد؛ اوّلاً تا ماهها که به کسی چیزی نگفتند - همین‌طور کتمان کردند - بعد که دیدند طرفِ مقابل افشا کرد، اینها هم مجبور شدند و افشا کردند؛ آنها هم بنا کردند یک طوری رفع و رجوع کردن! البته محاکمه‌اش کردند؛ لیکن از لحاظ تبلیغاتی، این‌طور چیزها را به رو نمی‌آورند و نمی‌گویند. شما ببینید درباره این قضیه ما که خودِ وزارت اطّلاعات پیشقدم شد

و مطلب را بیان کرد، چه جنجالی راه انداخته‌اند! انگاری که وزارت اطّلاعات جمهوری اسلامی، در مقابل دهها سازمان جاسوسیِ پاک و نورانی و پاکدامن(!) مثل «موساد» و «سیا» و «اینتلیجنت سرویس» یک مجرم است! آنها مرکز فسادند. گاهی اوقات چیزهایی از آنها بیرون آمده که دنیا را متوجّه کرده است؛ از جمله کتابی است که به فارسی هم ترجمه شده و چند سال پیش منتشر گردیده است. در این کتاب توضیح می‌دهد که یک نفر از افراد ظاهراً «MI۵» یا «MI۶» انگلیس - حالا من درست یادم نیست - که مربوط به مجموعه همین «اینتلیجنت سرویس» انگلیس است، از کارهایی که در آن‌جا انجام می‌گرفته و فجایعی که می‌شده است، گزارشی می‌نویسد. در مقدّمه ترجمه فارسی این کتاب نوشته بودند که این کتاب در انگلستان ممنوع الانتشار است؛ فروشش را هم ممنوع کرده‌اند و کسی اجازه ندارد آن را منتشر کند! با این‌که سالهاست این کتاب نوشته شده، اما شاید تا به حال هم همین‌طور باشد. هر ترجمه‌ای که از این کتاب بشود، آن ترجمه هم در داخل انگلیس ممنوع است! از این حرفها فراوان بوده است. بنابراین، شجاعتِ این برادران ما در خور تحسین است که این مطلب را بیان کردند. البته من به شما عرض کنم که عدّه‌ای در صددند از وزارت اطّلاعات انتقام بگیرند و حالا این بهانه خوبی برایشان شده است! مسؤولان وزارت اطّلاعات ما، چه آن وقتی که این وزارت شکل سازمانیِ وزارت پیدا کرد و چه قبل از آن که همین مسؤولان وزارت و همین دست‌اندرکاران بودند و کار می‌کردند - همین مدیرانی که اغلبشان حالا هم هستند - بزرگترین خدمات را به این کشور کردند. شما نمی‌دانید که اینها چقدر خدمت کردند. اوّلِ انقلاب، بنده خودم در جریان کار بودم. این مرکز ساواکِ دوران رژیم سلطنت پهلوی، مرکز اسناد و اسرار این مملکت بود. عدّه‌ای از این گروهکهای گوناگون که حواسشان جمع بود، از اطراف به آن‌جا رفتند تا بتوانند این اسناد را درآورند. شما ببینید اسناد اطّلاعاتی را از یک سازمان اطّلاعاتی بیرون بکشند، چقدر می‌توانند با آن، افرادی را زیر فشار قرار دهند؛ افرادی را به کارهایی وادار کنند؛ آبروی افرادی را ببرند، افرادی را تهدید کنند و به اخاذی بپردازند. ببینید این کار چقدر فساد به وجود می‌آورد. از احزاب گوناگون سراغ اینها رفتند. بعضی از این گروهکهایی که امروز زبان درآورده‌اند و مدّعیِ خیلیها شده‌اند، جزو همان کسانی هستند که اگر بنا باشد مسأله اسناد وزارت اطّلاعات در اوّلِ انقلاب دنبال شود، دست همه آنها زیر کارد جمهوری اسلامی است. اینها به آن‌جا رفتند و در اوایل انقلاب اسناد زیادی را بیرون بردند. ما در آن زمان اطّلاعی از جایی نداشتیم. ما جزو شورای انقلاب بودیم و از اینها خبرهایی را راجع به اسناد ساواک می‌شنیدیم و تعجّب می‌کردیم که اینها از کجا می‌دانند؛ اما بعد اطّلاع پیدا کردیم که مبالغی از این اسناد را اینها خارج کرده‌اند! واقعاً اگر افرادی بخواهند در این زمینه جدیّت به‌خرج دهند، جای این هست که دنبال کنند، ببینند این اسناد کجا رفت و چه شد!؟ نیروهای مؤمن و مخلص و صمیمی، از همان روزهای اوّل، داخل وزارت رفتند. من فراموش نمی‌کنم؛ چند وقتی از طرف شورای انقلاب مأمور شدم که به آن‌جا بروم و سرکشی کنم. به آن‌جا رفتم؛ اتاقهایی را باز می‌کردیم، می‌دیدیم که در زیرزمین، جوانان تحصیلکرده و فهیم نشسته‌اند و برای خاطر این مملکت، این اسناد را دسته‌بندی و حفظ می‌کنند؛ یعنی برای کشور این اسناد را نگهداشتند. بعد قضایای معارضین - گروهک منافقین و حزب توده - پیش آمد. اگر این عناصرِ اطّلاعات نبودند، اگر این مجموعه نبود، شما خیال می‌کنید که این انقلاب جان سالم به‌در می‌برد؟ پدر همه را در می‌آوردند! این همه عناصر نفوذی و گروهها و تیمهای تروریست، از مرزهای غربیمان، متأسّفانه قبل از جنگ و در اثنای جنگ و در تمام طول این مدّت، همراه با بمبهای گوناگون و با لباسهای گوناگون تا خود تهران می‌آمدند! چه کسی جلوِ اینها را می‌گرفت؟ چه کسی جلوِ ترورها را در این کشور گرفت؟ چه کسی توانست موج ترورها را در این کشور متوقّف کند؟ همین برادران وزارت اطّلاعات، همین مدیران لایق، همین جوانان با اخلاص. حالا اتّفاقی افتاده است و چند نفر در آن‌جا جرمی را مرتکب شده‌اند. به‌خاطر آنها، عدّه‌ای می‌خواهند از اصل وزارت اطّلاعات انتقام بگیرند! علیه وزارت اطّلاعات تبلیغات می‌کنند و حرف می‌زنند. این کمال بی‌انصافی است؛ این ظلم مسلّم است. من به مسؤولان وزارت اطّلاعات - به مدیران، به معاونان، به وزیر و به مدیرانی که در سراسر کشورند - عرض می‌کنم: عزیزان! همان‌طور که در پیام رئیس جمهور محترم هم بود - و من واقعاً از آن پیام خوشوقت

شدم؛ پیام خوبی بود - مبادا روحیه‌تان را از دست بدهید. سنگرهایتان را محکم حفظ و از این ملت دفاع کنید. امروز جنگ دشمن با ما، جنگ تبلیغاتی است، تا در زیر لوای فتنه تبلیغات بیایند جنگ اطّلاعاتی و امنیتی کنند و باز موج ترور راه بیندازند؛ همچنان که حالا ـ شروع کرده‌اند. نکته بعدی این است که این قضیه تمام نشده است. به نظر ما، این رشته هنوز سرِ درازتر از این دارد. با توجّه به تجربه خودم در زمینه‌های گوناگونِ اداره کشور در طول این بیست سال و آشنایی با جریانهای سیاسی داخلی و خارجی، من نمی‌توانم باور و قبول کنم که این قتلهایی که اتّفاق افتاد، بدون یک سناریوی خارجی باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست. این قتلها به ضرر ملت ایران بود، به ضرر دولت بود، به ضرر حکومت بود. یک گروه داخلی که جزو وزارت اطّلاعات هم باشند، هرچه هم حالا فرض کنید که متعصّب باشند و بنای این کار را داشته باشند، در سطوحی از وزارت اطّلاعات که اهل تحلیلند، امکان ندارد دست به چنین قتلهایی بزنند. این افرادی که کشته شدند، بعضیها را ما از نزدیک می‌شناختیم. اینها کسانی نبودند که یک نظام، اگر بخواهد اهل این حرفها باشد، سراغ اینها برود. اگر نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن‌کُشی است، دشمنان خودش را می‌کُشد؛ چرا سراغ فروهر و عیالش برود؟! مرحوم فروهر، قبل از انقلاب دوست ما بود؛ اوّلِ انقلاب همکار ما بود؛ بعد از پدید آمدن این فتنه‌های سال شصت دشمن ما شد؛ اما دشمن بی‌خطر و بی‌ضرر. بینی و بین‌اللَّه، فروهر و همسرش - این دو مرحوم - دشمنان ما بودند؛ اما دشمنان بی‌ضرر و بی‌خطر. اینها هیچ ضرری نداشتند. نه به جایی وابسته بودند - که ما آن را می‌دانستیم - (الان کسانی در داخل فعّالیت می‌کنند که یقیناً به دستگاههای خارجی وابستگی دارند؛ اما دستگاه با اینها کاری ندارد و به سراغ کسی می‌رود که واقعاً دشمنش بوده است) و نه اقتداری داشتند. حزبی با عناصر خیلی معدودی داشتند که سالهای متمادی این حزب بود. این چنین دشمنی که در داخل کشور هست، مرتّب علیه نظام اطّلاعیه هم می‌دهد، دیگران هم می‌گویند که بله؛ در داخل ایران مثلاً آقای فروهر اطّلاعیه داد - داده باشد - اما کسی از مردم که او را نمی‌شناخت؛ کسی که با او آشنایی نداشت؛ کسی که تحت نفوذ و تأثیر حرفهای او نبود. ایشان معروفیتی در میان مردم نداشت؛ نفوذی نداشت؛ دشمن بی‌خطری بود؛ انصافاً آدم نانجیبی هم نبود. البته ما دشمنانی هم داریم که انصافاً نجیب نیستند؛ اما مرحوم فروهر و مخصوصاً عیالش نه؛ آدمها نانجیبی نبودند. حالا شما فکر کنید، کسی که مثل فروهر را می‌کشد، آیا می‌تواند دوست نظام باشد؟! می‌تواند برای نظام کار کند؟! چنین چیزی معقول است؟! من این را باور نمی‌کنم. آشنایی من با مسائل سیاسیِ این بیست ساله و قبل از این در دوران انقلاب - آشنایی با اشخاص، آشنایی با جریانات سیاسی، آشنایی با توطئه‌های گوناگونی که از اطراف دنیا همیشه در جریانش بوده‌ایم - اجازه نمی‌دهد که من باور کنم این کارِ عناصری است که با نظام مسأله‌ای ندارند و نمی‌خواهند علیه نظام کار کنند. بعضی از این دو، سه نفر نویسنده‌ای هم که متأسّفانه در این حادثه کشته شدند، اسمشان را بنده هم نشنیده بودم. الان بنده غالباً مجلات و کتابها و تازه‌های فرهنگ را می‌بینم. من آدمی نیستم که یک نویسنده و روشنفکر معروفی در کشور باشد و او را نشناسم. البته شاید مثلاً در بعضی از محافل فرهنگی یا غیر فرهنگی خارجی، اینها را می‌شناختند؛ اما در داخل آن‌قدر معروف نبودند که بنده اسم اینها به گوشم خورده باشد. بعضیهایشان را هم که اسمهایشان را شنیده بودم، جزو روشنفکران درجه یک این کشور نبودند. افرادی که مردم اینها را نمی‌شناسند، مردم از کتابها و نوشته‌ها و آثار فکری‌شان هیچ خبری ندارند و کسی از اینها حرفی نمی‌شنود، بُرد تبلیغی ندارند. آن دستی که به فکر می‌افتد بیاید اینها را تصفیه کند و به قتل برساند - یا در داخل خانه‌هایشان، یا در میان راه، یا در خیابان، یا در بیابان - مگر می‌تواند بیگانه نباشد و تابع یک نمایشنامه از پیش طراحی شده‌ای نباشد؟! باید بگردند اینها را پیدا کنند. من به شما برادران وزارت اطّلاعات می‌گویم؛ البته خصوصی هم پیغام داده‌ام و از شما خواسته‌ام. به آقای رئیس جمهور هم تأکید کرده‌ام، به مسؤولان وزارت هم گفته‌ام، حالا هم به این وسیله در حضور مردم از آنها می‌خواهم که این قضیه را دنبال کنند و سرنخها را بیابند. باید هوشیاری به‌خرج دهند. ممکن است عواملی که جزو وزارت بوده‌اند، افرادی باشند که فریب خورده باشند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته باشند؛ باید گشت و عوامل و سرنخها را پیدا کرد و نباید به این آسانی از آن گذشت. من عقیده دارم که دستگاه اطّلاعاتی ما بحمداللَّه این

ظرفیت را دارد. تا به حال نشان داده است که قدرت دارد، ظرفیت دارد و می‌تواند کارهای بزرگ را انجام دهد؛ این کار هم از همان کارهاست. البته این را هم عرض کنم که عدّه‌ای عناصر سوءِ استفاده‌چی و فرصت‌طلب، در این جنجال چند روزه، به خیال این‌که حالا وزارت اطّلاعات قدرت و توانی ندارد؛ شیر بی‌یال و دُم و اشکمی شده و مورد تهمت قرار گرفته است، سعی می‌کنند که فضای کشور را از چتر امنیتی خالی فرض کنند. من به آنها هم نصیحت می‌کنم که این اشتباه را نکنند. اشتباه نکنید؛ این انقلاب آسان به دست نیامده است. این امنیتی که در این کشور هست، آسان به دست نیامده است. این حکومت مردمی، به قیمت خون صدها هزار نفر از این مردم به دست آمده است. مفسدین، افراد شریر، آدمهای ماجراجو، آدمهای فرصت‌طلب، آدمهای بددلِ «الّذین فی قلوبهم مرض»(۱۰) خیال نکنند که حالا دیگر این کشور اطّلاعاتی ندارد، خبری ندارد، کسی را ندارد و می‌توانند علیه مصالح این ملت هر کاری دلشان بخواهد، بکنند؛ نخیر، این‌طور نیست. این انقلاب، انقلابی است که به خاطر اقتدارش، در سخت‌ترین توطئه‌ها ایستاد؛ امروز هم به فضل پروردگار از همان اقتدار برخوردار است. درست است که ملت ایران مظلوم واقع شده است؛ درست است که این انقلاب مظلوم واقع شده است؛ اما این انقلاب و ملت ایران هم مثل مولای خودشان امیرالمؤمنین، مظلوم و درعین‌حال مقتدرند و به فضل پروردگار مثل امیرالمؤمنین در همه صحنه‌ها پیروز هم خواهند بود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت الناس یدخلون فی دین‌اللَّه افواجاً. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّاباً.(۱۱) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکـــاته -- ۱) کامل الزیارات، ص ۱۹۹ ۲) نثرالدر، ج ۳، ص ۱۸۶ ۳) دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۸ ۴) بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۴۹ ۵) بقره: ۱۰۴ ۶) اعراف: ۳۳ ۷) نهج‌البلاغه، خطبه ۶۹ ۸) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۵ ۹) اخلاص: ۴-۱ ۱۰) بقره: ۱۰ ۱۱) نصر: ۳-۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار عمومی به مناسبت عید سعید فطر

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار عمومی به مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم به همه ملت بزرگ ایران و به همه مسلمانان عالم، بخصوص به شما حضّار عزیز که لطف کردید، تشریف آوردید و این مجلس با صفا و نورانی و صمیمی را تشکیل دادید، تبریک عرض می‌کنم؛ به‌ویژه به خانواده‌های معظّم شهیدان عزیز و مسؤولان خدمتگزار و دلسوز و بسیجیان عزیز و سربازان گمنام امام زمان علیه‌السّلام که در بین جمعیت تشریف دارید. امیدوارم این عید بزرگ بر همه دنیای اسلام و بر ملت ما و بر یکایک شما عزیزان مبارک باشد و مبارک وقتی خواهد بود که ما از این فرصت هم برای خود سازی استفاده کنیم. در اسلام همه چیز مقدّمه خودسازی انسان است. همه فرائض، احکام، تکالیف، واجبات، اجتناب از گناهان و نوافل و مستحبّات و احکام اجتماعی و فردی، همه و همه مقدّمه حیات طیّبه است؛ مقدمه زنده شدن انسان با روح انسانی است؛ مقدمه عروج انسان از عالم بهیمیّت و حیوانیّت و توحّش است. اگر بشر تحتِ تربیت الهی - که با اراده خود او قابل تحقّق است - قرار گیرد، این حیات طیّبه در نفس او به وجود خواهد آمد و محیط را هم طیّب و طاهر خواهد کرد و اگر این تربیت الهی نباشد و عزم و اراده‌ای را که انسان برای پیمودن راه خدا با آن، احتیاج دارد از دست بدهد و خود را در دست هواها و هوسهای بشری رها کند، در حدّ حیوانیّت باقی خواهد ماند و حیوانی خطرناکتر از حیوانهای دیگر خواهد شد. همان‌طور که در طول تاریخ انسانیّت ملاحظه کرده‌اید، چه انسان صورتهایی با سیرت حیوانات پیدا شدند که افراد بشری را از سلوک در راه خدا باز داشتند. فرعونها، قارونها، نمرودها و شیطانهای مجسّم هم استعداد تکامل و ترقّی داشتند. آنها هم اگر به خود می‌آمدند، فکر می‌کردند و به یاد جوهر انسانی خود می‌افتادند، می‌توانستند پیش بروند. خدای متعال به موسی در مواجهه با فرعون می‌فرماید: «فَقُولا لَهُ قَولاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی»(۱). فرعون هم این امکان را داشت که تذکّر پیدا کند، به خود آید، یاد خدا را و یاد گوهر انسانی خود را در درون خود زنده کند؛ اما طغیان نگذاشت. طغیان هوای نفس، طغیان دنیا طلبی، طغیان خودخواهیها، کبرها، طغیان روح بهیمیّت در انسان، اینها مانع است. عزیزان

من! روزه برای خاضع کردن و مهار کردن همین روح بهیمیّت در آدمی است. نماز برای خاضع کردن انسان است. همه حرکات و سکنات و عمل و سکون و اقدام و هر آنچه در اسلام است، برای این است که ما بر نفس خودمان تسلّط پیدا کنیم. بتوانیم بر سر این فیل وحشی که در درون و در وجود ماست، چکّش نصیحت و موعظه و ذکر و تکالیف الهی را بکوبیم و آن را رام کنیم. عید هم برای این است؛ روزه هم برای این است؛ نماز هم برای این است؛ جهاد هم برای این است؛ حکومت اسلام هم برای این است که فضا را برای چنین موقعیتی فراهم کند؛ دلها را به خدا نزدیک کند؛ انسانها را در عین آباد کردن روی زمین - آباد کردن دنیا - از این‌که دنیا را هدف غایی خود قرار دهند، فراتر ببرد. اسلام نمی‌گوید دنیا را آباد نکنید، دنبال علم نروید، دنبال شناختن سنّتهای الهی در طبیعت نروید؛ نه. اسلام به‌عکس، راهنمایِ به دانش و تعقّل است. اسلام سطح جامعه را از لحاظ فکری و علمی بالا می‌برد. از انسان می‌خواهد که زمین را بسازد، آباد کند و امکانها و استعدادهایی را که خداوند متعال در این عالم گذاشته است - در باد و خاک و خورشید و آب و سایر امکاناتی که خدای متعال در مجموعه کائنات به ودیعت نهاده - استخراج کند و در اختیار خویش و همنوع خویش قرار دهد. اسلام از انسان اینها را می‌خواهد. آنچه که اسلام، انسان را از آن بر حذر می‌دارد، این است که غایتِ هدف و آرزوی او عبارت از امکاناتِ دم دست و نزدیک باشد و هدفی جز زندگی مادّی، پول، غلبه بر دیگران و قدرت شهوات و لذّات نداشته باشد. اسلام از اینها انسان را برحذر می‌دارد و تا خلاقیّت اسلامی در عالمِ وجود تحقّق پیدا نکند، انسان آسوده نخواهد شد. هم امروز و هم در طول تاریخ، همه بدبختیهای بشر ناشی از آتشهای درونی انسانهای طاغی و سرکش است، که از وجود آنها شعله می‌کشد و پیرامون آنها را می‌سوزاند و انسانها و عالم را از بین می‌برد. ببینید این قدرتهای استکباری، این قدرتهای سیاسی و نظامی و مالیِ عالم با این بشریّت چه می‌کنند! ببینید امروز دولتها و اشخاص و مجموعه‌های مستکبر برای تحقّق خواسته‌های خودشان، با بشریت چه می‌کنند! چقدر ملتها را اسیر می‌کنند! چقدر ملتها را گمراه می‌کنند و به سمت شهوات سوق می‌دهند! اینها ابزارهای بدبختی و تیره‌روزی بشر است که در دست انسانهای طغیانگر قرار دارد. به همین علت است که اسلام در اولین ردیف فهرست کارهای واجب، مجاهدت در راه خدا را قرار می‌دهد. «و جاهِدوا فِی اللَّه حقَّ جِهاده»(۲)؛ در راه خدا آن چنان که شایسته است، مجاهدت کنید. این مجاهدت، هم مجاهدت درون خود، هم مجاهدت در محیط بیرون، هم مقاومت در مقابل زورگویان و ستمگران و هم مقاومت در مقابل موانع طبیعی است. خدا مظهر کامل آن همه ایستادگی در مقابل قدرتهای ستمگر و ظالم است. سالهای متمادی، مستکبران و قلدران و زورگویانِ عالم سعی کردند جهاد را از فرهنگ اسلامی خارج کنند؛ جهاد را زشت کنند؛ مجاهده فی سبیل اللَّه را از چشمها بیندازند و هر جا گروهی در راه خدا قیام کرد و کمر به خدمت بست و برای خیر بشریّت و آبادی روی زمین در پرتو احکام الهی حرکت کرد، متّهمش کنند. همچنان‌که می‌بینید، دستگاههای استکباری بیست سال است جمهوری اسلامی ایران و ملت ایران و امام بزرگوار ما و دلسوزان این ملت را به اموری متّهم می‌کنند که با خود آنها مناسب است. می‌گویند ناقضین حقوق بشر؛ در حالی که بزرگترین ناقض حقوق بشر آنها هستند. می‌گویند طرفداران تروریسم؛ در حالی که بانیان و طرفداران تروریسم خود آنها هستند. امروز از دولت صهیونیسم، تروریست‌تر در دنیا کیست؟ از بسیاری از دولتمردانی که امروز در سطح دنیا مطرحند، ظالمتر و متجاوزتر به حقوق انسان کیست؟ بشریّت از چه کسانی و از چه قدرتهایی بیشتر صدمه دیده و رنج برده است؟ مایه عقب‌افتادگی آسیا و آفریقا و امثال آنها کیست؟ کدام دولتهایند که سالهای متمادی ملتها را در زیر تیغ استعمار نگاه داشته‌اند؟ آنچه آنها داشتند، ربودند؛ نفت آنها را مفت و ارزان بردند؛ ثروتهای زیر زمینی آنها را بردند؛ فرهنگشان را نابود کردند؛ از پیشرفت و ترقّی و پیمودن قافله علم، آنها را مانع شدند. اینها مستکبرین عالم و همین دولتهایی که امروز در دنیا دم از حقوق انسان می‌زنند، هستند. اینها بزرگترین بلاهای بشریّتند. امروز بحمداللَّه ملت ایران بیدار شده است. این کشور و این سرزمین، نقطه‌ای بود که زشت‌کردارترین مستکبران و قدرتهای استکباری، روی آن پنجه انداخته بودند. آن را متعلّق به خودشان می‌دانستند؛ آن را برای خودشان قلّه‌ای به حساب می‌آوردند که هنوز فتح نشده است. امروز ببینید بعضی از دولتهای همین منطقه،

در مقابل آراء و اراده دولت امریکا چقدر خاضعند! هرچه او بخواهد، اینها تسلیم می‌شوند و انجام می‌دهند. از اینها جنگ بخواهد، از اینها صلح بخواهد، از اینها دشمنی با یک کشور را بخواهد، از اینها پیمان نظامی بخواهد، حتی از اینها تغییرات دولت را بخواهد، از انجامش سر باز نمی‌زنند. رژیم منحوسِ وابسته فاسدِ پهلوی در ایران، از همه اینها - دولتهایی که امروز شما می‌بینید - در مقابل امریکا وابسته‌تر و تسلیم‌تر بود؛ اما امروز امریکا این رژیم را از دست داده است. مستکبران و قدرتهای زورگو، همیشه از یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان می‌ترسیدند و از این‌که آنها به فکر اسلام و احکام و معارف اسلام بیفتند، واهمه داشتند؛ لذا در به فراموشی سپردن احکام اسلام و قرآن سعی می‌کردند. این ملت و این کشور، اسلام را مثل خورشید تابناکی، در آسمان فکر و دل مردم مسلمان دنیا بلند کردند، آن را در مقابل چشم همه قرار دادند و احساسات اسلامی را در مسلمانان زنده کردند. آن گاه، هم کشوری که در اختیار مستکبران بود از دستشان خارج گردید و هم اسلامی که نمی‌خواستند مسلمانان به یاد آن بیفتند، در دل مسلمانان زنده شد. می‌خواهید با ملت ایران دشمن نباشند؟ می‌خواهید علیه این ملت تبلیغات نکنند؟ می‌خواهید توطئه نکنند؟ می‌خواهید به فرهنگ و سیاست و اقتصاد و امنیت و همه چیز این ملت تعرّض نکنند؟ امروز، علاج توطئه‌ها و تبلیغات استکبار، بیداری شما مردم، بیداری شما جوانان و عزم قاطع ملت بر پیمودن راهی است که در این بیست سال او را به عزّت رسانده است. بحمداللَّه این عزم و اراده در مرد و زن این کشور هست. به کوری چشم آنهایی که نمی‌توانند ببینند، مردم از بُن دندان به اسلام اعتقاد دارند، به استقلال کشور اعتقاد دارند، به پیمودن راه خدا اعتقاد دارند و می‌دانند که آبادی دنیا و آخرتشان در سایه عزم و اراده قاطع و تلاش پیگیر در پرتو احکام اسلام، تحقّق پیدا خواهد کرد. این را ملت ایران می‌داند؛ مسؤولان می‌دانند، زنان و مردان و جوانان کشور می‌دانند و به همین علت است که توطئه‌های دشمن اثری نخواهد بخشید. این ملت ان‌شاءاللَّه راه سعادت را طی خواهد کرد و به فضل پروردگار و در پرتو توجّهات و ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه، خواهد توانست همه مشکلات را حل کند، گردنه‌های دشوار را پشت سر بگذارد و به قلّه تکامل و ترقّی دست یابد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

-- ۱) طه ۴۴ ۲)

حج ۷۸

خطبه‌های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی

خطبه‌های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه الّذی خلق السّماوات والارض و جعل الظلمات و النّور. ثم الذین کفروا بربّهم یعدلون. و نشهد ان لااله‌الااللَّه وحده لا شریک له. کما شهداللَّه لنفسه و شهدت له ملائکته و اولوالعلم من خلقه. و نشهد انّ محمّداً عبده و رسوله. ارسله بالهدی و دین الحق. لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون. اللّهم صل و سلّم علیه و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضین. اوّلاً عید سعید فطر را به همه شما حضّار عزیز - نمازگزاران - به همه ملت ایران و به همه مسلمانان جهان تبریک عرض می‌کنم. عیدی که طبق دعای مأثور قنوت نماز، عرض می‌شود: «الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلّی اللَّه علیه و آله ذخراً و شرفاً و کرامةً و مزیدا»(۱)، عید مسلمانان و ذخیره و مایه شرف و کرامت و سربلندی پیامبر عظیم‌الشّأن اسلام است. عزیزان من! ماه رمضان را با روزه‌داری، با عبادت، با تلاوت قرآن، با ذکر، با تضرّع و با دعا گذرانیدید. ماه رمضان، مظهری از بندگی خداست؛ راه روشنی به‌سوی تقواست؛ مایه غفران ذنوب است؛ مایه روشنی دلهاست. ماهی است که خدای متعال بندگان را به ضیافت خود می‌پذیرد و بندگان به خدای متعال نزدیک می‌شوند. ماه عظیمی است. خدای متعال، مراسم با عظمت این ماه را این گونه مقرّر فرموده است که به آسانی و سادگی پایان نپذیرد. در پایان این ماه - که ماه عبادت است - روزی را قرار داده است که روز عید باشد، روز اجتماع باشد، روز بزرگی باشد؛ برادران مسلمان به هم تهنیت بگویند؛ موفقیّتهای ماه رمضان را قدر بدانند؛ میان خود و خدا محاسبه کنند؛

آنچه را که در این ماه شریف ذخیره آنها شده است، برای خودشان حفظ کنند. آن روز، روز عید فطر است. لذا روز عید فطر هم اگرچه عید است؛ اما روز عبادت و توسّل و تذکّر و تقرّب به خداست که با نماز شروع می‌شود و با دعا و توسّل و ذکر پایان می‌پذیرد. این روز را قدر بدانید؛ ذخیره تقوا را مغتنم بشمارید و عید فطر را بزرگ بدانید. امروز در قنوت نماز، نُه مرتبه به خدا عرض کردید: «اللّهم انی اسألک خیر ما سألک منه عبادک الصّالحون»(۲)؛ یعنی بهترین چیزی را که بندگان صالح خدا از او طلب می‌کنند، به ما عطا کن. «و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون»؛ و از آنچه که بندگان مخلص خدا، به خدا پناه می‌برند، ما نیز به خدا پناه می‌بریم. آنچه که شما خواسته‌اید، رضای خداست، تقرّب به خداست، توفیق عمل برای خدا و توفیق عبودیّت الهی است. آنچه که شما از آن به خدا پناه برده‌اید، بندگی نفس است، بندگی هوی است، بندگی غیر خداست، شرک به پروردگار است. پروردگارا! این دعا را در حقّ همه ما، در حقّ همه ملت ایران و در حقّ همه مسلمانان جهان مستجاب فرما. پروردگارا! ما را از قید عبودیّت هوای نفس آزاد کن. پروردگارا! ما را دوستان محمّد و آل محمّد قرار بده. پروردگارا! ما را در دنیا و آخرت با آنها محشور کن. پروردگارا! ما را پرهیزکار و متّقی گردان. ماه رمضان و امروز را برای ما، ماه و روز قرب به خودت قرار بده. پروردگارا! ذخیره تقوا را در همه امور زندگی برای ما پشتیبان قرار بده. بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم قل هواللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۳) بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّد الانبیاء و المرسلین. ابی القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساء العالمین والحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّهٔ و علی‌بن الحسین و محمّدبن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی‌بن موسی و محمّدبن علی و علی بن محمّد والحسن بن علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و اُمنائک فی بلادک. واستغفر اللّه لی و لکم و اوصیکم بتقوی‌اللّه. برادران و خواهران عزیز! تقوای الهی پیشه کنید و خدای متعال را در گفتارتان، در کردارتان، در تصمیمتان و در نیّتتان، در نظر بگیرید که این مایه سعادت است. اوّلاً لازم است از همه ملت عظیم‌الشأن ایران به خاطر تجلیل «روز قدس» تشکّر کنم. شما ملت ایران آبروی اسلام و آبروی قدس و آبروی غیرت مسلمین را حفظ کردید. روز قدس امسال هم - مانند سالهای قبل - روز شکوه اسلام بود. این‌جا سرچشمه است. این‌جا محلّ جوشش افکار و احساسات و عواطف و عزم و تصمیم اسلامی است؛ حق هم همین است. بحمداللّه ماه رمضان امسال هم، ماه عبادت بود؛ ماه توسّل و تضرع بود؛ مساجد آباد بود؛ جوانان به مراسم دینی و عبادی و تلاوت قرآن و آنچه که برای یک جوان مایه نورانیّت قلبی و روحی است، اقبال داشتند. اینها توفیق خداست و به فضل الهی برکات خود را خواهد بخشید. متأسفانه در پاکستان عدّه‌ای از برادران مسلمان ما به جرم شیعه بودن، به دست یک گروه متعصّب - که از اسلام جز نامی ندانسته‌اند - در ماه رمضان به شهادت رسیدند. در لبنان نیز عدّه‌ای از برادران مسلمان در زیر بمبارانهای رژیم صهیونیستی - شاید با دهان روزه - به شهادت رسیدند. در بسیاری از نقاط جهان اسلام، مسلمانان رنجهای بزرگی را تحمّل کردند؛ اما مردم مسلمان عالم به برکت اتّحاد، به برکت وحدت کلمه توحیدی، به برکت بیداری و هوشیاری‌ای که حرکت عظیم ملت ایران به آنها بخشیده و راه روشن امام بزرگوار ما در پیش پای همه نهاده است، ان‌شاءاللّه بر این مشکلات فائق خواهند آمد. برادران و خواهران عزیز! این انقلاب و این اسلام و این عزّت و این الگو شدن برای جهان اسلام را قدر بدانید؛ این به برکت اسلام است. آنچه که شما را عزیز کرد، اسلام بود. آنچه که شما را عزیز کرد، مجاهدت در راه خدا بود. آنچه که شما را عزیز کرد، وحدت کلمه بود. دستها را به یکدیگر بدهید، دلها را به خدا بسپرید، چشمها و بصیرتها را باز کنید و در راه خدا قدم بردارید. ملت ایران در سایه وحدت و اتّفاق کلمه، پشت سر مسؤولان دلسوز و مؤمن و خداترس و عاشق خدمت، ان‌شاءاللّه خواهد توانست از همه راههای دشوار و پیچ و خمهای دشوار بگذرد. راه خدا، راه روشنی است؛ اگر زحمت و رنجی هم در آن باشد، آن زحمت و رنج هم ملحوظ لطف و عنایت الهی است و خدا به آن هم اجر خواهد داد. اگر صبر و مقاومت باشد، رنجها و مشکلات از پیش پای شما بر خواهد خاست. امسال بحمداللّه احساس می‌شود که مردم مسلمان ما - مؤمنین و آحاد مردم

این کشور - با همان شور و نشاطی که در طول سالهای گذشته داشته‌اند، این وحدت را پاس خواهند داشت. البته بعضیها وحدت را خدشه‌دار می‌کنند، به آن صدمه می‌زنند، بیهوده می‌نویسند، بیهوده می‌گویند؛ اما بحمداللّه متن ملت، برگزیدگان ملت، برجستگان ملت، راهنمایان کشور و امت، با وحدت کلمه راه خود را ادامه می‌دهند. ملت عزیز! بندگان مؤمن و صبور خدا! راه خدا و راه انقلاب و راه امام را پاس بدارید؛ پشت سر مسؤولان دلسوزتان، بزرگان و هادیان و راهنمایان، دست در دست یکدیگر حرکت کنید و نگذارید وحدت شما خدشه‌دار شود. آن کسانی هم که دوست می‌دارند به خاطر منافع کوتاه‌مدّت خودشان، موجی در این اقیانوس آرام به وجود آورند، و کاری می‌کنند که خاطرها آشفته شود، آنها هم بدانند که سودی نخواهند برد. این ملت، این جمعیت عظیم، این امّت دلاور و مجاهد فی‌سبیل‌اللّه، به فضل پروردگار هدفش خداست، هدفش اسلام است، هدفش عزّت است، هدفش استقلال است و می‌داند که اینها با وحدت کلمه به دست خواهد آمد. به خدا توکّل کنید، دست در دست یکدیگر بگذارید و پشت سر مسؤولانتان حرکت کنید. یقیناً در جوّ آرامی که کشور داشته باشد - و بحمداللّه از آن برخوردار است - مسؤولان کشور هم بهتر می‌توانند به مشکلات مردم، به گره‌های اقتصادی و به کارهایی که برعهده آنهاست، بپردازند و حرکت کنند. همه مظاهر وحدت را پاس بدارید و همه چیزهایی که وحدت را خدشه‌دار می‌کند، از شیطان بشمارید. آنچه که لازم است همه به آن توجّه کنند، این است که اجتماعات را، اجتماعات متین و مؤمن قرار دهید. در این یک سال و اندی به این طرف، چند مورد اتّفاق افتاده است که بعضی فضای نماز جمعه را به نحوی متشنّج کرده‌اند. می‌خواهم عرض کنم که نماز جمعه‌هاتان را حفظ کنید. اگر اختلافی هم وجود دارد، نماز جمعه جای تسویه آن اختلافها نیست. نماز جمعه محلّ وحدت است، محلّ جمع است، محلّ نزدیکی دلهاست؛ نگذارید مظهر اختلاف شود. دشمن از این که ببیند مظهر اجتماع، مظهر اختلاف شده است، لذّت می‌برد. ائمّه محترم جمعه هم باید رعایت کنند و مسائل اختلافی و تفرقه‌افکن را برزبان نیاورند. این وحدت عظیم‌الشّأنی را که بحمداللّه در کشور ما وجود دارد، حفظ کنید. البته علی‌رغم میل دشمن، این وحدت حفظ خواهد شد. علی‌رغم خواست دشمنان، این ملت در راه خدا حرکت خود را ادامه خواهد داد. تلاشهای دشمنان، تلاشهای بوقهای تبلیغاتی، تلاشهای طرّاحان سیاسی تبلیغات علیه نظام جمهوری اسلامی - که بیست سال است تجربه می‌کنند و تجربه می‌اندوزند و هر روزی به خیال خود با دست پُرتری وارد میدان تبلیغات علیه ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی می‌شوند - به جایی نخواهد رسید. ملت و مسؤولان متّحدند. یک جبهه واحد وجود دارد و آن، جبهه انقلاب و اسلام است. در داخل این جبهه، هر اختلاف سلیقه‌ای هم باشد، اصل احترام به اسلام، احترام به قرآن، پاسداری از انقلاب، پاسداری از راه امام بزرگوار، پاسداری از عزّت و استقلال این کشور، تلاش برای آسوده کردن خاطر ملت و از بین بردن مشکلات، بر جای خود مستحکم و محفوظ است. این بحمداللّه یک امر مشترک بین دلسوزان این کشور، بین مسؤولان قوا، بین رؤسای کشور، بین مسؤولان بخشهای مختلف است و همه آنها در این چیزها متّفق و متّحدند. دشمن می‌خواهد در این چیزها اختلاف ایجاد کند. لذا چیزهای کوچک را بزرگ می‌کند و چیزهایی را که وجود ندارد، در امواج تبلیغاتی پخش می‌کند، برای این که فضا را آلوده کند. بحمداللّه ملت ما هوشیارند، جوانان ما هوشیارند و فریب این ترفندهای دشمن را نخواهند خورد. دنیا خواهد دید که این ملت بر اثر پایمردی خود و براثر اخلاص پیشروانش، خواهد توانست بارهای گران را بردارد، کوهها را جابه‌جا کند و به فضل پروردگار همه مشکلات را از سر راه رشد و ترقّی خود برخواهد داشت. بسم‌اللّه الرحمن الرحیم اذا جاء نصراللّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا(۴). والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱) در نسخه‌ی الاقبال سیدبن‌طاووس (ج ۱ص ۴۹۵) بدین عبارت است: «ذخراً و شرفاً و مزیداً» و در نسخه المحجةالبیضاء ملامحسن فیض (ج ۲، ص ۴۵) بدین عبارت است: «ذخراً و کرامةً و مزیداً». ۲) المحجةالبیضاء، ج ۲، ص ۴۵ ۳) اخلاص: ۴-۱ ۴) نصر: ۳-۱

بیانات مقام معظم رهبری در جلسه پرسش و پاسخ با جوانان در دومین روز از دهه مبارکه‌ی فجر (روز انقلاب اسلامی)

بیانات مقام معظم رهبری در جلسه پرسش و پاسخ با جوانان در دومین روز از دهه مبارکه‌ی فجر (روز انقلاب اسلامی و جوانان) بسم اللَّه الرحمن الرحیم ابتدا به شما جوانان عزیز خوشامد عرض می‌کنم و از این که بار دیگر در محفل گرم شما می‌نشینم و از شما می‌شنوم و با شما حرف می‌زنم، احساس خرسندی می‌کنم. هر جا جوانان هستند، تر و تازگی و طراوت و صفا و نشاط و خوبی هست و ما این را قدر می‌دانیم. ان‌شاءاللَّه که این جلسه ما هم جلسه مفیدی باشد؛ به شما هم سخت نگذرد و گرمای این چراغها هم شما را خیلی اذیت نکند؛ مخصوصاً دختران که داخل چادرند و شاید تحمّل گرما برایشان قدری سخت باشد. به هر حال من آماده هستم که شروع بفرمایید. بعونک یا لطیف. انا فتحنا لک فتحاً مبینا. پدر عزیزم! زمانی که من پا به عرصه وجود نهادم، چند سالی از وقوع انقلاب گذشته بود. با وجود این، من به انقلابی که به رهبری امام عزیز و به همّت شما و تمام ملت عزیز و غیورمان به وقوع پیوست، افتخار می‌کنم. من از جوانانِ بعد از سالهای حماسه هستم؛ از جوانان بعد از انقلاب. لذا من تنها زمانی انقلاب را درک کردم که این نهال پُربار، در پایداری قرار داشت. بنابراین، همیشه برای من این سؤال مطرح بود که چرا انقلاب ما به وجود آمد؟ چطور آن همه زن و مرد و پیر و جوان به خیابانها ریختند و به رهبری شما بزرگواران به قلب تاریخ زدند و آن حادثه بزرگ را به‌وجود آوردند؟ از شما خواهش می‌کنم که آرزوی مرا برآورده کنید و جواب سؤال مرا در سخنان دلنشینتان بگویید. از شما سپاسگزارم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. این یکی از طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین سؤالهایی است که جوانان امروز می‌توانند طرح کنند و این دختر عزیزمان سؤال را خیلی خوب و با عبارات شیوا و دلنشین طرح کردند؛ ان‌شاءاللَّه که موفّق باشند. من هم تا آن‌جایی که وسعت جلسه اجازه می‌دهد، پاسخ می‌دهم. انقلاب ما یک حرکت عظیم مردمی علیه حکومتی بود که تقریباً تمام خصوصیّات یک حکومت بد را داشت؛ هم فاسد بود، هم وابسته بود، هم تحمیلی و کودتایی بود و هم بی‌کفایت بود. من همین چهار خصوصیت را توضیح مختصری می‌دهم: آن حکومت، اوّلاً ـ فاسد بود؛ فساد مالی داشتند؛ فساد اخلاقی داشتند؛ فساد اداری داشتند. در فساد مالیشان همین بس که خود شاه و خانواده او در بیشتر معاملات اقتصادی کلان این کشور داخل می‌شدند. خود او و برادران و خواهرانش، جزو کسانی بودند که بیشترین ثروت‌اندوزی شخصی را کردند. رضاخان در دوران شانزده، هفده ساله سلطنت خود، ثروت کلانی اندوخت. بدنیست بدانید که بعضی از شهرهای این کشور، به حسب سند، دربست متعلّق به رضاخان بود! مثلاً شهر فریمان تماماً ملك رضاخان بود! بهترین املاك و زمینهای این کشور، متعلّق به او بود. او به این چیزها و به جواهرات علاقه داشت. البته بچه‌هایش قدری مَشرب وسیعتری داشتند؛ هرگونه ثروتی را دوست می‌داشتند و جمع می‌کردند! بهترین دلیل هم این است که وقتی اینها از این کشور رفتند، میلیاردها دلار ثروتشان در بانکهای خارجی انباشته شده بود! شاید بدانید که ما بعد از انقلاب خواستیم که ثروت شاه را به ما برگردانند و البته طبیعی هم بود که جواب ندهند. آن وقت تخمینی که از مال مجموع این خانواده زده می‌شد، دهها میلیارد دلار بود! رفتند در جاهای مختلف دنیا مستقر گردیدند و همه‌شان جزو ثروتمندان شدند. این پولهای کلان را با زحمتکشی که به‌دست نیاورده بودند، کاسبیِ مشروع که نکرده بودند؛ اینها پولهایی بود که زراندوزیها و ثروت‌اندوزیهای غیرمشروع آن را به‌وجود آورده بود. نظامی که در رأس خودش این‌قدر فساد مالی داشت، ببینید چگونه نظامی بود و با مردم چه می‌کرد! از لحاظ اخلاقی هم فاسدبودند. باندهای تبهکار معاملات قاچاق، زیر دست برادران و خواهران این شخص قرار داشتند. از لحاظ مسائل اخلاقی و جنسی، چیزهایی هست که گفتن و شنیدنش عرق شرم بر پیشانی انسان می‌آورد. البته گوشه‌ای از خاطرات این چیزها را، بعدها کسان و نزدیکان و دستیاران خودش نوشتند و منتشر کردند. از لحاظ فساد اداری هم رو به تباهی بودند. در مدیریّتها، صلاحیتها را رعایت نمی‌کردند؛ وابستگیهای به خودشان و دستورات سرویسهای اطّلاعاتی و امنیتی بیگانه را ملاك قرار می‌دادند و کسانی را سرِکار می‌آوردند. ببینید؛ حکومتی که در رأس خودش رشوه می‌گیرد، ثروت‌اندوزی می‌کند، معامله قاچاق می‌کند و به مردم خیانت می‌کند، چگونه حکومتی است. اگر کسی بخواهد اینها را با دلایل و شواهدش بگوید، کتابها خواهد شد.

آنها وابسته بودند. وابستگیشان به خاطر این بود که از مردم به‌کلّی بریده بودند. برای حفظ حکومت خودشان، خود را ناچار می‌دانستند که به خارجیها متّکی شوند. رضاخان را انگلیسیها سرِکار آوردند، که جزو تواریخ مشخص و مسلّم و روشن است. محمّدرضا را هم انگلیسیها تثبیت کردند. بعد از دوره حکومت دکتر مصدّق، کودتا را امریکاییها به راه انداختند و البته از دست انگلیسیها ربودند و آنها خودشان تسلّط پیدا کردند. اینها در اغلب امورِ این کشور، وابسته بودند. مستشاران امریکایی و دهها هزار امریکایی دیگر در مهمترین مراکز نظامی، اطّلاعاتی، اقتصادی و سیاسی این کشور شغلهای حسّاس و درآمدهای گزاف داشتند و آنها در حقیقت کارها را انجام می‌دادند و به آنها خط می‌دادند. دستگاه اطّلاعاتی این کشور را امریکاییها و اسرائیلیها به‌وجود آوردند. در سیاستها، تابع نظرات انگلیسیها و در این اواخر، تابع نظرات امریکاییها بودند. در زمینه منطقه‌ای و جهانی، حتّی در زمینه‌های اقتصادی - مثلاً قیمت نفت چقدر باشد، فروش نفت چگونه باشد، وضع شرکتهای خارجی در نفت ایران به چه کیفیّت باشد - در همه این مسائل مهم و حسّاس، آن چیزی کاری را انجام می‌دادند که از آنها خواسته شده بود! البته منافع خودشان را هم در نظر داشتند. برای خارجیها فداکاری نمی‌کردند، بلکه برای حفظ حکومت خودشان، صددرصد به بیگانگان میدان می‌دادند و به آنها تکیه می‌کردند و دست آنها را در تطاول به این کشور و این ملت باز می‌گذاشتند. حکومت آنها تحمیلی و کودتایی بود. با کودتا سرِکار آمده بودند؛ هم رضاخان با کودتا سرِکار آمده بود، هم محمّدرضا با کودتا سرِکار آمد. حکومت کودتایی، معلوم است چطور حکومتی است: برمردم تحمیل بودند و از آراءِ مردم، عقاید مردم، دلبستگیهای مردم، فرهنگ مردم و درخواست و اراده آنها هیچ نشانی نبود. آنها برای آراءِ مردم، برای خواست مردم، برای عقاید مردم، برای دین مردم و برای فرهنگ مردم، هیچ احترامی قائل نبودند؛ هیچ رابطه صمیمی و دوستانه‌ای با مردم نداشتند. رابطه، رابطه خصمانه بود؛ رابطه ارباب و رعیّت بود؛ رابطه آقایی و نوکری بود؛ سلطنت بود دیگر! سلطنت و پادشاهی، معنایش همین است؛ یعنی حکومت مطلقه‌ای که هیچ تعهّدی در مقابل مردم ندارد. خانواده پهلوی، پنجاه سال در کشور ما این‌گونه زندگی کردند. و بالاخره، آنها بی‌کفایت بودند. شما وضع کنونی کشور را مشاهده می‌کنید. شکّی نیست که هرکسی در این کشور می‌داند - بخصوص شما جوانان - که ما در میدانهای علمی دنیا و در میدان صنعت و فنآوری و پیشرفتهای علمی و تحقیقات، جزو کشورهایی هستیم که سالها باید تلاش کنیم تا خودمان را به آن نقطه‌ای که شایسته ماست، برسانیم. این عقب افتادگی، بر اثر پنجاه سال حکومت رژیم بی‌کفایتی است که نتوانست از ظرفیت عظیم این کشور و از استعداد خروشان این ملت استفاده کند. شما این استعدادِ امروز را نگاه می‌کنید و می‌بینید. ببینید جوانان ما در میدانهای مسابقات علمی دنیا، چه بُروز و ظهور و تبرّزی پیدا می‌کنند! در گذشته، از این استعدادها استفاده نمی‌شد و به آنها بی‌اعتنایی می‌شد. صرفاً در جهت اهداف و خواسته‌های نامشروع خودشان از آن استفاده می‌کردند. البته بعضیها می‌گذاشتند می‌رفتند، خیلیها هم می‌ماندند؛ لیکن بدون آن که در استعدادهای آنها هیچ درخششی به‌وجود آید و کاری انجام گیرد. مملکت را ویرانه رها کرده بودند. بعد از جنگ، یکی از بزرگترین کارهای ما، اصلاح ویرانیهای جنگ بود. می‌دیدیم که آنچه جنگ برسر این ملت آورده، به مراتب کمتر از آن چیزی است که حکومت سالهای متمادی خاندان پهلوی آورده بود! چنین حکومتی، سالها بر مردم حکومت کرده بود. وقتی در سال چهل و یک فریاد امام بلند شد، بغض مردم ترکید. مردم در طول دهها سال بغض کرده بودند. بعضیها به آن وضع عادت کرده بودند، بسیاری هم بغض کرده بودند. حرف امام به دلها نشست. بدانید آن روزی که امام این فریاد را بلند کردند، هنوز مرجع تقلیدِ معروفی نبودند. البته ایشان در قم بین علما و بزرگان، فضلا و طلّاب حوزه، خیلی موجّه بودند و پایگاه بسیار بلندی داشتند؛ اما در بین مردم سراسر کشور، آن‌چنان شناخته شده نبودند. این فریاد که بلند شد، چون درست بود، چون بحق بود - زیرا متّکی به خواستهای مردم و در اصل به اسلام و دین متّکی بود - بلافاصله همه جا به‌طور طبیعی منتشر شد؛ دهن به دهن، دست به دست، دل به دل سیر کرد، به همه جا رسید و مردم را به امام علاقه‌مند کرد. امام بزرگوار ما که در سال چهل و یک به هنگام شروع مبارزات، چندان معروفیتی نداشتند، در خرداد چهل و دو وضع و پایگاهشان در دلهای مردم به آن‌جایی

رسیده بود که حادثه پانزده خرداد چهل و دو در تهران اتّفاق افتاد و هزاران نفر در راه امام جان خودشان را فدا کردند. این براثر حقانیت آن فریاد بود. امام تعالیم اسلام را برای مردم بیان کردند؛ معنای حکومت را بیان کردند؛ معنای انسان را بیان کردند و برای مردم تشریح کردند که چه بر آنها می‌گذرد و چگونه باید باشند. حقایقی را که اشخاص جرأت نمی‌کردند بگویند، ایشان به‌طور صریح - نه به شکل درون گوشی، نه به شکل شبنامه، نه آن طوری که گروهها و احزاب به‌صورت بسته و سلّولهای حزبی و برای کادرهای حزبی بیان می‌کنند - روان، آسان، در فضا، برای عموم مردم بیان کردند. این بود که مردم پاسخ گفتند. البته از آن روزی که امام شروع کردند، تا آن روزی که این انقلاب پیروز شد، پانزده سال طول کشید؛ پانزده سال دشوار. شاگردان امام، دوستان امام، دستپروردگان امام، آحاد مردم و افراد روشن‌بین جامعه، اعماق و روح این پیام را درک کردند، آن را گرفتند و در نقاط مختلف و در محافل مختلف و در قشرهای مختلف، آن را گفتند. گفت و باز گفتِ این سخنان و ایستادگی در راه این سخنان، مشکلات فراوانی ایجاد کرد. هزاران نفر به شهادت رسیدند و تعداد چند برابر اینها زیر شکنجه‌ها افتادند. دوران خیلی سختی گذشت. بعضیها در طول این پانزده سال، یک شب با امنیت و راحت به خانه‌هایشان نرفتند؛ یک روز با اطمینان از این که به آنها آسیب نمی‌رسد، از خانه‌هایشان بیرون نیامدند. سختیها گذشت و امام در تمام این دوران، مرشدانه، حکیمانه و شجاعانه رهبری می‌کردند و بالاخره در یکی، دو سال آخر، این امواج خروشان مردمی به‌وجود آمد. هرجا که آحاد مردم با انگیزه دینی، با انگیزه خدایی و بدون چشمداشت مادّی وارد میدان شوند، هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابلشان ایستادگی کند. همان‌طور که امام فرمودند، آنها با همه آن ساز و برگشان، در مقابل ملتِ دست خالی ما نتوانستند بایستند؛ لذا این انقلاب به‌وجود آمد و پیروز شد. با عرض سلام و تبریک بیستمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و ایّام مبارک دهه فجر. با توجّه به این که در جریان به ثمر رسیدن انقلاب، غیر از نهضت امام رحمهٔاللَّه علیه، جریانهای فکری و گروههای دیگری هم بودند که داعیه مبارزه و انقلابی بودن را داشتند، اما این نهضت حضرت امام رحمهٔاللَّه علیه بود که توانست توده میلیونی مردم و بخصوص جوانان را جلب کند. در ادامه فرمایشات حضرت عالی، سؤالم این است که چه ویژگیها و چه خصوصیّاتی در خود حضرت امام و نهضت و قیامشان بود که این‌طور باعث شد استقبال پُرشور مردم را برانگیزد و در واقع تحت لوای رهبری ایشان به صحنه بیایند و چرا جریانات دیگر از طرف مردم پذیرفته نشدند؟ سؤال بسیار خوبی است. بله؛ همان‌طور که گفتید، مبارزات با رژیم پهلوی، از دیرباز شروع شده بود؛ یعنی از دوره رضاخان و از سال ۱۳۱۴. البته قبلاً مرحوم مدرّس مبارزاتش را شروع کرده بود، اما ایشان را به شهادت رساندند. در سال ۱۳۱۴، نهضت بزرگ علما از مشهد شروع شد و مرحوم آیهٔاللَّه قمی و عدّه‌ای از علما که با ایشان همراه بودند، مبارزه خود را شروع کردند. در اواخر دوره رضاخان، گروههای غیر اسلامی تجمّعهایی داشتند و مبارزاتی را شروع کردند. بعد در دهه بیست، باز مبارزات حزبی و گروهی از یک طرف و نهضت علمایی و مردمی از طرف دیگر آغاز گردید. در سالهای بعد هم همین‌طور بود و مبارزات زیادی شروع شد. البته همه این مبارزات هم تأثیراتی داشت؛ اما همان‌طور که می‌گویید، هیچکدام از اینها قدرت بسیج توده‌ها را نداشت و نتوانست مبارزه را از جمعهای کوچک و خواص، به جمع عظیم مردم بکشاند. راز پیروزی امام هم این بود که توانست این هنر بزرگ و این معجزه بزرگ را انجام دهد و مبارزه را به سطح مردم بکشاند. اما علّتش چه بود؟ البته برخی از این علل، به خصوصیّات شخص امام بزرگوارمان برمی‌گردد که آنها را هم عرض خواهم کرد؛ لیکن عمده علت، عبارت بود از این که امام در موضع یک روحانی والا مقام و مورد اعتماد، از اسلام حرف می‌زدند. اسلام، باور عمومی مردم بود و هست. این، خاصیت حرکت دینی و خاصیت انگیزه دینی است. انگیزه دینی، با انگیزه‌های مادّی و حزبی فرق می‌کند. در انگیزه‌های مادّی و حزبی، کسب قدرت و حکومت، بیشتر مطرح است. اشخاصی که وارد مبارزه می‌شوند، هر کدام برای خودشان جایگاه و موضعی را تعریف می‌کنند: در نظام آینده، ما چه کار باید بکنیم؟ چه‌کاره باید بشویم؟ اما در حرکت دینی، این حرفها نیست؛ همه برای انجام تکلیف وارد می‌شوند. امام بر اسلام تکیه کردند و تعالی اسلام را بیان نمودند. عمق حرکت مردمی از این‌جا شروع شد؛ چون همه

مردم، با ایمان خودشان وارد شده بودند. شما مثلاً می‌دیدید که در فلان روستا، مردم نسبت به مسائل پاسخ می‌دهند. حالا شما ببینید اگر یک حزب سیاسی بخواهد مردمِ یک روستای دور افتاده را با خودش همراه نماید، چقدر باید تلاش کند تا فرد فرد آنها را به خودش متوجّه سازد؛ در حالی که امام چنین تلاشی با این خصوصیت نداشتند؛ اما با پیام ایشان آنها با ایمان وارد میدان می‌شدند. در شهرهای بزرگ هم همین‌طور بود. در تهران که مرکز هم بود، همین‌گونه بود. بنابراین، عمده، مسأله اسلام بود؛ یعنی امام به اسلام تکیه داشتند. البته خصوصیّات دیگری هم بود. امام طبیعتاً یک شخص مردمی بودند و به مردم اتّکاء داشتند. من فراموش نمی‌کنم که در سال چهل و یک - که هنوز امام بزرگوار ما این‌قدر هم معروفیت و شهرت نداشتند - در یکی از سخنرانیهایی که آن سال در قم و در همان محلّ درس انجام می‌دادند، خطاب به دولت آن زمان گفتند که اگر مثلاً به این رفتارتان ادامه دهید، من این صحرای بی‌پایان قم را از مردم پُر می‌کنم! همه تعجّب می‌کردند که امام چطور از گوشه مسجدی در قم، این‌طور به مردم متّکی و معتقد و خاطرجمع از مردمند. چند ماه بیشتر نگذشت؛ در سال چهل‌ودو که امام آن سخنرانی را در مدرسه فیضیّه کردند، دو روز بعدش در تهران حادثه پانزده خرداد اتّفاق افتاد و با آن وضع خونین، مردم در مقابل تانکها و مسلسلها و تفنگها ایستادند. البته عرض کردم که خصوصیّات شخصِ امام خیلی دخیل بود. امام به معنای حقیقی کلمه، مردی با اراده و عزم پولادین بودند؛ شخصی بودند صددرصد مؤمن به راه خود؛ همان‌طور که در قرآن نسبت به پیامبر آمده که «امن الرسول بما انزل الیه من ربّه»(۱). ایشان به راه خود ایمان کامل داشتند؛ مردی بودند صادق و صریح؛ اهل سیاستبازی و سیاستکاری نبودند؛ مردی بودند بسیار هوشمند و آینده‌نگر. هوشمندی امام، آینده‌نگری امام و قدرت تشخیص قدمهای بعدی، در امام بسیار بالا بود. ایشان پیگیر و خستگی‌ناپذیر بودند. بد نیست به‌یاد بیاورید که امام این مبارزات را در سن شصت و سه سالگی شروع کردند. یادم هست که در همان سال چهل و یک ایشان در سخنرانی خود گفتند که من امسال شصت و سه سال دارم، که اگر مرا بکُشند، تازه در سنّی از دنیا رفته‌ام که پیامبر و امیرالمؤمنین در این سن از دنیا رفتند. مرد شصت و سه ساله، جوانان را گرم می‌کرد و به آنان نیرو و نشاط می‌داد. ایشان وقتی که وارد تهران شدند و وقایع روزهای دوازده بهمن به بعد و حادثه پیروزی انقلاب اتّفاق افتاد، مردی نزدیک هشتاد ساله بودند. ببینید پیرمردی در این سن - که وقت بازنشستگی و خستگی و بیکارگی است - این‌گونه با نشاطِ جوانان وارد میدان می‌شوند. بنابراین، خصوصیّات شخصی امام بسیار مؤثّر بود؛ مسأله تکیه به اسلام و دین و ایمان و باور مردم هم که وجود داشت. از این که در این مجلس توانستم این دهه فجر را در خدمت شما باشم، واقعاً خوشحالم و یکی از شیرین‌ترین دهه‌های فجر برای بنده شد. امسال، بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی است. شاید مردم در ابتدا در نظر نداشتند که حکومتی تشکیل دهند. شاید عموم مردم و اکثراً به خاطر ظلم‌ستیزی و به‌خاطر این‌که حکومت ستمشاهی را براندازند، انقلاب کردند؛ ولی همان‌طور که حضرت امام در دوازده بهمنِ پنجاه و هفت فرمودند، از ابتدا نظرشان بعد از براندازی حکومت شاهنشاهی، تشکیل یک حکومت اسلامی بود. تشکیل یک حکومت اسلامی، طبیعتاً کار ساده‌ای نیست؛ نیاز به نیروهای قوی انسانی دارد، تا با تکیه به همین افراد، بشود گفت که حکومت اسلامی را برپا کنیم. آیا در ابتدا این افراد در نظر حضرت امام بودند و حضرت امام افرادی را در نظر داشتند؟ یاران اصلیشان در آن زمان چه کسانی بودند؟ در هنگامی که امام مبارزه را شروع کردند، من نمی‌توانم بگویم که مثلاً در سالهای چهل و یک و چهل و دو ایشان کادرهای لازم را داشتند؛ لیکن امام کادرسازی می‌کردند. شما توجّه دارید که امام یک فرد جا افتاده علمی در حوزه علمیّه قم بودند و اطراف ایشان را جمعی از جوانان لایق و مؤمن احاطه کرده بودند. با قشرهای دیگر هم ایشان ارتباط داشتند. امام با پیامهای خود، با بیانهای خود، به معنای حقیقی کلمه، انسانها را تربیت و تصحیح می‌کردند؛ هم تربیت فکری، هم تربیت روحی و اخلاقی. یک کادر برجسته و لایق، کسانی نیستند که لزوماً درس مدیریّت یا دوره علوم سیاسی را گذرانده باشند؛ کسانی هستند که هدفها را خوب بفهمند، راهها را خوب تشخیص دهند، بتوانند خوب تصمیم بگیرند و خوب اقدام کنند. این با تربیتهای مداوم انجام می‌گیرد. این کاری بود که به طور طبیعی در مجموعه امام و به‌وسیله آن بزرگوار انجام می‌شد؛ نه

در کلاس درس بخصوصی، بلکه با برخوردها، با رفتارها، با پیامها و با اصلاحها. ولی از این مهمتر، امام یک کادرسازی در سطح ملت کردند. کادرسازیهای امام هم، غیر از کادر سازیهای حزبی بود. احزاب می‌نشینند اشخاصی را به‌طور خاص تربیت می‌کنند، برای این که مثلاً فلان شغل و فلان‌کار را به اینها بدهند؛ اما امام جوانان را تربیت می‌کردند و به آنها روحیه خودباوری می‌دادند. از اوّل هم امام روی جوانان تکیه بخصوصی داشتند و همین هم شد. البته بعد از آن که انقلاب پیروز شد، هم کسانی که در مجموعه امام بودند و هم کسانی که خارج از مجموعه امام بودند، آمدند و کارها را قبضه کردند و مشغول تصدّی کارها شدند - با تغییرات و اصلاحاتی که به مرور انجام گرفت - لیکن این را توجّه داشته باشید که امام راهشان روشن بود، شیوه‌شان معلوم بود و می‌دانستند که چه می‌خواهند. شیوه امام عبارت بود از شیوه‌ای که پیامبران آن را می‌پیمودند؛ یعنی تزریق ایمان و باور عمیق، همراه با بصیرت و آگاهی و تأمّل و فکر در مخاطبان خود. چنین روشی به‌طور طبیعی استعدادها را شکوفا می‌کند و کادرها را پرورش می‌دهد. لازم نبود از ده سال قبل بردارند فهرستی تهیه کنند که فلان کس را برای فلان کار می‌خواهیم؛ اما به‌طور طبیعی فهرستهایی طولانی به‌وجود می‌آمد. می‌دانید که «شورای انقلاب»، قبل از انقلاب در ایران تشکیل شد و عدّه‌ای را به‌عنوان اعضای «شورای انقلاب» معیّن کردند؛ محتاج هیچ‌کس هم نشدند و مشکلی هم پیدا نکردند البته این عده آن زمان ناشناخته بودند؛ حتّی خودشان هم از عضویتشان خبر نداشتند. بنده خودم یکی از اعضای «شورای انقلاب» بودم، اما نمی‌دانستم که عضو این شورا هستم. مرا برای عضویت در این شورا معیّن کردند و بعدها به من خبر دادند؛ من هم از مشهد به تهران آمدم و مشغول کار شدم. بنابراین، امام می‌شناختند و می‌دانستند. البته با نزدیکان صمیمی خودشان هم که در تهران با اینها ارتباط داشتند، برای گزینش افراد مشورت می‌کردند؛ راه هم که راه روشنی بود. خوشحال هستیم که در خدمت شماییم. دهه مبارک فجر را تبریک عرض می‌کنم و با اجازه شما سؤالم را مطرح می‌کنم. سؤال بنده به عنوان یک هنرجو، در زمینه هنر است. هنر همیشه نقش بسزایی در جامعه و اجتماع و حوادث و همین‌طور در ماندگار بودن این حوادث داشته است. به عنوان مثال هنر در جامعه خودمان، در مبارزه و انقلاب و همین‌طور هشت سال دفاع مقدّس و بعد از آن که مرحله سازندگی شروع شد، همیشه در صحنه حضور داشته است. خواهش من این است که شما تحلیل و تفسیر خودتان را درخصوص هنرِ همین دو دهه بعد از انقلاب بفرمایید. سؤال بعدی هم این است که جناب‌عالی وضعیت کنونی هنر را چگونه می‌بینید و برای بهبود آن چه فرمایشاتی دارید؟ متشکّرم. این مطلبی که راجع به نقش هنر گفتید، کاملاً درست است. هنر، زبان رسایی برای همه موضوعات و بخصوص موضوعات پیچیده‌ای مثل انقلاب است. خوب است که من الان در ادامه پاسخی که به سؤال این دختر عزیزمان در ابتدای جلسه دادم، عرض کنم که هرچه امثال من درباره انقلاب بگوییم، نخواهیم توانست آن حقیقت عظیم را تشریح کنیم؛ مگر این که زبانِ هنر وارد میدان شود. زبانِ هنر است که می‌تواند حوادث عظیم را تبیین و تشریح کند و ذهنها را روشن نماید. بنابراین، همان طور که اشاره کردید، کاملاً درست است؛ هنر چنین نقشی را دارد. البته قبل از پیروزی انقلاب، در دوران مبارزات پانزده ساله، متأسّفانه هنر وارد این میدان نبود، مگر خیلی به‌ندرت. گاهی شعرهای خوبی گفته می‌شد که در روشنگری ذهنها اثر داشت. این اواخر - شاید سالهای دهه پنجاه - بعضی از نمایشنامه‌ها و هنرهای نمایشی هم تقریباً وارد میدان شدند؛ اما خیلی کم و به‌ندرت. مثلاً در تهران نمایشنامه «ابوذر» را روی صحنه بردند؛ در مشهد نمایشنامه «باران» را جوانان خوبی بودند که روی صحنه بردند - که الان هم در زمینه‌های هنر فعّالند - اما خیلی کم بود. غرض؛ هنر نقش زیادی در آن زمان نداشت. متأسفانه در رژیم گذشته - که آن پانزده سال دوران مبارزات هم در همان سالهاست - هنر در قبضه صاحبان قدرت بود و حقیقتاً به انحطاطی دچار شده بود و در میدان حضور نداشت. لیکن از لحظه پیروزی انقلاب، هنر به میدان آمد؛ از دو جا هم آمد که عمدتاً از طریق استعدادهای هنری نوظهور - یعنی جوانان - بود. شما الان ببینید در میان این هنرمندان معروفی که ما داریم، خیلیشان جوانان بعد از انقلابند. اینها کسانی هستند که یا در جبهه‌های جنگ، یا در صحنه‌های انقلاب، با برخورداری از ایمان، خودباوری پیدا کردند و به سمتی کشیده شدند؛ مثلاً دوربینی دستشان گرفتند و برای عکسبرداری

به جبهه‌ها رفتند. این کارها اینها را به سـمت هنر کشاند و همین طور بقیه هنرها. غالباً جوانان بودند که از اوّلِ انقلاب شروع کردند؛ بعضـی هم از هنرمنـدان دوره قبل از انقلاب بودنـد که اینها به انقلاب پاسخ دادند؛ خیلی هم متأسـفانه پاسخی ندادند، رفتند کناری نشسـتند و هنرشان را در خـدمت انقلاب قرار ندادنـد. در مجموع، از اوّلِ انقلاب تا امروز که بیست سال می‌گذرد، هنر نقش زیادی داشـته و در عرصه‌های مختلف، انواع هنرها – نه فقط هنرهای نمایشـی، یا هنر شـعر، بلکه انواع هنرها – وارد میدان شدند و کارهای برجسـته و بزرگی انجام دادنـد و هنرمندان جوان پرورش پیدا کردند. اما این که شـما می‌پرسـید من نظرم نسبت به وضع کنونی هنر چیست، بایـد بگویم که اگر امروز را با قبل از انقلاب مقایسه کنید، ما خیلی وضـعمان خوب است و برجسـتگی هم داریم. اما اگر با آنچه که بایـد باشـیم، مقـایسه کنیم، نه، عقبیم؛ من صـریحاً اعتقاد دارم که عقبیم. ما هنوز در زمینه قصّه‌نویسـی، در زمینه شـعر و در زمینه هنرهای نمایشـی – یعنی سـینما و تئاتر – کاستیهای زیادی داریم؛ کارهای نشده فراوانی داریم و انسان ناشیگریهای متعدّدی را مشاهـده می‌کنـد. من امیـدوارم کسـانی که در رشـته‌های هنری فعّالنـد، همـان خودبـاوری را که مـا در عرصه‌هـای دیگرِ انقلاب در جاهـایی مشاهـده کردیم و دنیـا را به خودش متوجّه کرد – در زمینه صـنعت، در زمینه صـنایع نظـامی و در زمینه‌های علمی، واقعاً ما کارهایی کرده‌ایم که دنیا متوجّه آنها شـده است – در زمینه هنر هم بلکه بتوانیم ان‌شاءاللَّه کارهایی بکنیم که شاخصه‌ی ملت بزرگ ایران و انقلاب بزرگمان باشد. این امید را من دارم. از این که میزبان ما شدید و ما را به خانه خودتان پذیرفتید، تشکّر می‌کنم. یک سؤال از حضورتـان دارم؛ امـا قبـل از آن بـا مقـدّمه‌ای خیلی کوتـاه سؤالم را مطرح می‌کنم. مقتضـیات و حوادث دوره اوّل انقلاب طوری بود که نسـل جوان آن دوره را به گونه‌ای خـاص ترسـیم می‌کرد. آیـا نسـل جوان امروز هم بایـد بـا همان مقتضـیات روبه‌رو باشد؟ یعنی باید همان سلیقه‌ها، همان طرز پوشـش، همان نوع حضور در اجتماع، همان خواسـته‌ها و همان نیازها را داشته باشد؟ به تعبیر دیگر، نسـل کنونی جـامعه امروزی بـا شـرایطی روبه‌روست که بـا شـرایط دوران اوّل انقلاب بسـیار متفاوت است؛ اما متأسـفانه برخی احکامی را برای این نسل صادر می‌کننـد که شاید بشود گفت چندان مورد رضایت و خوشایند این نسل نیست. شـما بفرمایید طبیعی‌ترین رفتـاری را که از نسـل جوان امروزی می‌شود انتظـار داشت، کـدام است؟ یـا بهتر بگـویم، جناب‌عالی چه خصوصـیاتی را برای نسل جوان امروزی قبول دارید؟ من اول یک تصـحیح کوچک در تعبیرات شـما بکنم. گفتید «دوره اوّلِ انقلاب»؛ من نمی‌دانم دوره اوّلِ انقلاب کِی است! منظورم اوایـل انقلاب است. «اوایـل انقلاب» خوب است؛ اما «دوره اوّلِ انقلاب» تعبیر درست و کاملی نیست. انقلاب را بی‌خود به دوره‌های فرضـی و خیالی تقسـیم نکنند. می‌بینم بعضـیها این‌طور می‌گویند! بعضـیها می‌گویند «دهه‌های انقلاب» – دهه اوّل، دهه دوم، دهه سوم – اما سال نوزدهم و سال بیستـم و سال بیست و یکم، هیچ خصوصیت ممتازی با هم ندارند. این‌طور نیست که دیواری بین این دهه و آن دهه کشـیده شـده باشـد. انقلاب یـک دوره است؛ انقلاب یک حرکت مستمر است؛ انقلاب یک چیز دفعی و آنی نیست؛ انقلاب تحوّلی است که به طور مستمر در طول سالیان دراز انجام می‌گیرد. هرچه که سریعتر و بهتر پیش برویم، البته زودتر و بهتر به هدفها خواهیم رسید. ببینید؛ این که سلیقه‌های گوناگون و یا اقتضائات مختلفی در مورد جوان وجـود دارد، شـکّی نیسـت. در زمینه لبـاس و پوشـش و آن چیزهـایی که می‌شـود به آن «سـلیقه» گفت، هر زمـانی، هر دوره‌ای، هر شهری، هر قشـری و هر محیطی اقتضـایی دارد. شـما الان در این‌جـا لباسـی را می‌پوشـید که اگر مثلاً به گوشه جنوب شـرقی کشور بروید، مسلّم این لباس در آن‌جا خیلی مطلوب نیست؛ آن‌جا لباس دیگری وجود دارد که با اقتضائات اقلیمی و جغرافیایی و تاریخی و غیره، آن را انتخاب می‌کننـد و همین‌طور در یک گوشه دیگر. اینها چیزهایی نیست که جدا کننده اصلی باشد. آنچه که ما امروز از جوان انتظـار داریم، عینـاً همان چیزی است که در روز اوّلِ انقلاب و قبل از انقلاب از جوان انتظار داشتیم. ما از جوان می‌خواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینـداری، بانشاط باشـد، پُرشور باشـد، اهل ابتکار باشـد، خلّاق باشـد، کار کنـد، از تنبلی و بیکارگی بپرهیزد، تقوا را برای خودش شـعار قرار دهد، واقعاً دنبال تقوا باشد – همان معنای «پرهیزکاری» که در فارسـی معنا می‌کنند و معنای خـوبی هم هست. به نظرم من یـک وقت شـرحی هم راجع به آن در خطبه‌هـای نمـازجمعه گفتم – خویشـتندار باشـد، از این نیروی

عظیمی که اسمش جوانی است، در راه تکامل خودش، رشد خودش و خدمت به کشورش، به خانواده‌اش و به محیطش استفاده کند. ما از جوان این انتظار را داریم؛ هر وقت هم یک اقتضایی دارد. وقتی که در کشور جنگ هست، از جوان یک انتظار هست؛ وقتی که در کشور دوره ساختن و سازندگی و تلاشِ این‌گونه هست، یک انتظار هست؛ آن وقتی هم که میدان علم و پیشرفت علمی و تحقیق است و نیاز کشور به این طرف است، از جوان این انتظار هست. درست هم این است که بگوییم از هر جوانی به اقتضای استعدادش، به اقتضای شغلش، به اقتضای خواستها و پسندهایش، انتظاراتی وجود دارد که مجموع این انتظارات، در واقع حرکت عظیم ملی ما را شکل می‌دهد و موتوری برای حرکت کشور است. جوانان، حقیقتاً به یک معنا موتور محرّکه کشورند؛ هم در امروزشان که جوانند، هم در فردایشان که مردان و زنان و مدیران و کارگزاران کشور خواهند بود. هر کدام در هر جا که هستند، با پاکی و پارسایی و دینداری و تقوا، این نیروی عظیم جوانی را به کار گیرند. البته گاهی اوقات هست که تقوا اقتضایی دارد. مثلاً ـ فرض بفرمایید ما در مورد خانمها، حجاب و آن حفاظ زنانه را - که در واقع احترام به زن است - مظهر تقوا می‌دانیم. البته من الان لازم نمی‌دانم که درباره مسأله حجاب صحبت کنم؛ چون شما همه‌تان باحجابید و اهل حجابید و معتقد به حجابید. حجاب چیز خوبی است؛ حالا چگونه این حجاب را تأمین کنند، البته ممکن است که سلایق و نظرها مختلف باشد. به هرحال، انتظار من از جوانان همان چیزی است که عرض کردم. من نمی‌دانم که چرا می‌گویند اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید ما از بزرگانمان یاد گرفته‌ایم و احساس می‌کنیم که مدام با شست و شوی دل و روح و نگاهمان می‌توانیم نوتر ببینیم؛ اما هم در خانواده و هم در فضای جامعه، گویا سوءتفاهمی نسبت به جوانان وجود دارد؛ به دلیل همین نوجویی و نوگرایی که به آن معتقد هستند و به هر حال مقتضای سن و شرایط زندگی و حال و هوای جوانیشان است. این که در خانواده احساس می‌شود که پدران و مادران می‌خواهند جوانان همان‌گونه زندگی کنند که آنها می‌زیستند، یا به آن چیزهایی که پدران و مادران دست نیافتند، حالا پسران و دختران باید دست پیدا کنند. در جامعه هم به هر حال سنّتها و عرفها و چیزهایی که حاکم بر جامعه است - که منظورم این نیست که همه آنها الزاماً نادرست است - به سختی پذیرای این نوگرایی جوانان است و شاید حتی جوانان به لاابالیگری یا بی‌احتیاطی و بی‌تأمّلی و ناآگاهی متّهم شوند. ما فکر می‌کنیم در این فرصت بیست ساله، برای تثبیت اصول اساسی اعتقادیمان در مورد انقلاب و نهضت بزرگمان، فرصت کافی داشته‌ایم؛ اما گاهی احساس می‌کنیم در مواردی که امکان مانور بیشتر و بُروز خلّاقیتها و نوآوریها و نگاههای جدید به موضوع را داریم، آن‌جاها باید کشف گردد و اعمال نظر شود. مثلاً حضرت امام در مورد موسیقی و شطرنج، نظرهای متفاوتی دارند که اصلاً انقلابی در این دو موضوع جدّی پیش آورد و در مورد جوانان هم یک گشایش خیلی بزرگی بود. من که شهید رجایی را به‌عنوان یکی از اسوه‌های بزرگ تقوا و اخلاص و ایمان می‌شناسم، عکسی از ایشان دیدم که در اوج سالهای آغازین انقلاب، با پیراهن آستین‌کوتاه خدمت امام نشسته بود و صحبت می‌کرد. عرض من این‌است که شما به‌عنوان رهبر دینی و به عنوان بزرگِ میلیاردها انسان، فکر می‌کنید پس از تثبیت آن اصول اساسی، ما در چه بخشهایی می‌توانیم اجازه نوجویی و نوگرایی بدهیم و جوانان براساس روحیه‌شان تحوّلات را تجربه کنند و دستشان بازتر باشد و خدای نکرده در چارچوبهای بسیار خشک قرار نگیرند و عمل نکنند؟ شعری که خواندید از چه کسی بود؟ از مرحوم سهراب سپهری بود. بسیار خوب. من بیشترِ آنچه را که شما گفتید قبول دارم. اولاً این که می‌گویید «جوانان در کجا اجازه دارند نوآوری کنند؟» باید بگوییم نوآوری اصلاً چیزی نیست که اجازه لازم داشته باشد و کسی که می‌خواهد نوآوری کند، نباید از کسی اجازه بگیرد. اگر میدانی وجود داشت، این نوآوری و خلاقیّت به‌وجود خواهد آمد. من معتقدم نوآوری باید در همه زمینه‌ها انجام گیرد. معنای نوآوری این نیست که ما اصول پذیرفته شده منطقی و عقلانی خودمان را زیر سؤال ببریم. معنای نوآوری، پیشرفت و تکامل در اموری است که رو به تکامل هستند. مثلاً عدالت چیز خوبی است. کسی که بخواهد نوآوری کند، شیوه خوبی را برای تأمین عدالت پیدا می‌کند؛ اما در خوبی عدالت

شک نمی‌کند. محبّت به پدر و مادر و محبّت به فرزند، یک امر طبیعی است؛ ممکن است کسی برای آن شیوه‌ای پیدا کند که تاکنون وجود نداشته است؛ اما در اصل این اصول کسی شک نمی‌کند. بنابراین، وقتی شما به نوآوری اشاره می‌کنید و می‌گویید جوان می‌خواهد نوآوری کند، لزوماً به آن معنی نیست که نوآوری شامل نوآوریهای غیرمنطقی و نامعقول هم می‌شود. بنابراین، نوآوریِ درست مورد نظر است. بنده کاملاً موافق هستم که باید نوآوری شود؛ لیکن این که می‌گویید جامعه ما نمی‌پسندد، من این را نمی‌توانم خیلی از شما قبول کنم. حالا یا شما چون جوان هستید و داخل خانواده خودتان یا جای دیگر قرار دارید، خبری دارید که من ندارم؛ یا من چون تجربه بیشتر و اطّلاعات زیادتری دارم، چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ به هر حال یکی از این دوتاست. من گمان می‌کنم که جامعه ما، جامعه‌ای است که نوآوری را اصلاً تربیت و استقبال می‌کند. یک نمونه‌اش همین است که شما در مورد حضرت امام اشاره کردید. امام بزرگوار یک مرد کهنسال هشتاد ساله بودند که در اواخر عمرشان این دو فتوایی را که شما می‌گویید، صادر کردند. اینها نشان‌دهنده آن است که جامعه ما اصلاً جامعه‌ای است که با پدیده‌های نو و معقول و منطقی، کاملاً همساز و همخوان است. خانواده‌های ما نیز همین‌طورند. البته ممکن است خانواده‌ها با بعضی از «از حد خارج شدنهای جوانان» مقابله کنند که این هم منطقی است. نباید هم از پدران و مادران انتظار داشته باشید که به جوانشان اصلاً تذکّر ندهند. هر جوانی به کمک فکری پدر و مادر خود احتیاج دارد. نباید تصوّر کرد که کمکهای فکری پدر و مادر و بکن نکن‌های پدرانه و مادرانه و مشفقانه، جلوِ نوآوری جوان را می‌گیرد؛ نه، این طور نیست. من گمان نمی‌کنم آن‌جایی که نوآوری معقول و منطقی و صحیحی باشد، پدر و مادر یا بخصوص جامعه ما در مقابل آن بایستند؛ نه. امروز اصلاً تشویق به نوآوری، جزو شعارهای مکرر این جامعه و این نظام است. ما نوآوری را دوست می‌داریم؛ منتها همان‌طور که شما هم در صحبتهایتان کاملاً توجّه داشتید و به آن اشاره کردید و من هم تصریح کردم، نوآوری بایستی به نوآوریهای غیرمنطقی و گاهی نابخردانه منتهی نشود؛ یعنی انسان با هرچه که سنّت است، با هر چه که از نسل قبل است، یا قدیمی است، به صرف این که من می‌خواهم نوآوری کنم، مبارزه نکند. این اصلاً منطقی نیست؛ این را عقل نمی‌پذیرد. نوآوری، یعنی در آن میدانهایی که حرکت تکاملی وجود دارد، بایستی ما آن را پیش ببریم. بنابراین، از جوانان این انتظار هست که نوآوری و خلاقیت کنند. البته افرادی هم هستند که چشم و گوششان خیلی بسته است؛ من این را هم منکر نمی‌شوم. تحجّر و تصلّب هست، لیکن همان آدمهای متحجّر را هم می‌توان با شیوه منطق درست، آگاهشان کرد. ما این را در دوره مبارزات خیلی تجربه کردیم. جوانانی دور و برِ ما بودند که در خانواده‌های خودشان گاهی حرفهایی را مطرح می‌کردند که باعث برآشفتگی پدران و مادرانتان می‌شد. اتّفاق افتاده بود که بعضی از این پدران و مادران به ما مراجعه می‌کردند. برای خود من چند بار از این قبیل مراجعات اتّفاق افتاد. آدم با آن پدر و مادر که صحبت می‌کرد، می‌دید هیچ تعصّبی ندارند، ولی چون محتوای حرف فرزندشان را نمی‌دانند - یعنی آن جوان نتوانسته بود مقصود خودش را درست بیان کند - آشفته شده‌اند. به هر حال، آدمهایی را هم که انسان خیال می‌کند در مسأله‌ای تعصّب و تحجّر دارند، می‌توان با منطقِ درست توجیه کرد. البته پیش از آن باید به این نکته توجّه نمود که نکند آنچه که آنها به‌خرج می‌دهند، تعصّب و تحجّر نیست؛ بلکه می‌خواهند اشتباهی را از من تصحیح کنند. به این نکته هم بایستی توجّه کنید. حضور جناب عالی سلام عرض می‌کنم و از این که مسائل جوانان را مورد توجّه و دقّت قرار می‌دهید، از حضورتان سپاسگزارم. نقل است موقعی که زبان از کلام باز می‌ایستد، موسیقی آغاز به سخن می‌کند؛ با این تفاوت که این زبان نه تنها منبعث از فرهنگی است که از آن برخاسته، بلکه می‌تواند گستره بسیار وسیعتری را که شامل کلّ دنیا می‌شود، در برگیرد و به‌عنوان یک زبان بین‌المللی درآید. همان‌طور که کلام می‌تواند جنبه‌های مثبت و پویا و ارزشمندی داشته باشد، به همان اندازه هم می‌تواند سخیف و نادرست و کم ارزش باشد. با توجّه به همین جنبه‌های مختلف موسیقی بود که حضرت امام رحمةاللَّه علیه با توجّهی که نسبت به موسیقی و اهمیت آن در جامعه امروز داشتند، نظرات خودشان را در این مورد فرمودند و با پاره‌ای ملاحظات خاص که مورد نظر جامعه ما و اسلام هست، شکل مجاز و غیرغنایی آن را جایز دانستند. بعد از آن هم هرچند

که با سیرِ بطئی موسیقی مواجه بودیم، اما به هر حال شاهد روند روبه رشد موسیقی در کشورمان بوده‌ایم. مسأله‌ای که وجود دارد و باعث شده که این هنر نتواند آن جایگاه واقعی خودش را متناسب با قابلیتهای خودش در جامعه ما پیدا کند، این است که به‌طور کلّی امور هنری و فرهنگی کشور ما، واجد مسؤولان و متولّیان متعددی است که به‌طور موازی در این جنبه‌ها تصمیم‌گیری و اعمال نظر می‌کنند. اگر بخواهیم شفّافتر بگوییم، باید عرض کنیم که در این زمینه‌ها اختلاف سلیقه‌های زیادی وجود دارد که باعث شده جوانان و به‌ویژه جامعه موسیقی ما در این‌خصوص بلاتکلیف بمانند. سؤال بنده از حضرت‌عالی این است که جدای از آن جنبه‌های فقهی که قبلاً به آن پرداخته و از حضورتان سؤال شده، نظرتان به‌طور خاص در مورد قابلیتهای اجتماعی موسیقی به عنوان یک هنر چیست و این که در جامعه امروزی ما، با مقتضیات امروزی ما، با مقتضیات جوان امروز ما، با نوگراییهایی که جوان ما طالب آن است، فکر می‌کنید موسیقی چه شرایطی باید داشته باشد؟ همچنین نظر خود را درخصوص جنبه‌های ویژه در موسیقی غیرسنّتی، به‌عنوان این‌که زبانی بین‌المللی - و نه غربی - است، بفرمایید. آیا به این موضوع قائل هستید که بهترین راه مبارزه با تهاجم فرهنگی - که یکی از مهمترین روشهایش نفوذ از راه هنر و به‌ویژه از راه موسیقی است - ارائه الگوهای پاک و سره و ناب و متناسب با شرایط ملی و مذهبی کشورمان است؟ این که ما بگوییم موسیقی بهترین راه مقابله با تهاجم فرهنگی است، نه؛ من به این معتقد نیستم که موسیقی یک چنین کششی داشته باشد. بهتر است بگوییم یکی از راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی است. بله؛ یکی از راههاست. البته با شرایطی می‌تواند باشد؛ اما بهترین راهش را این نمی‌دانم. ببینید؛ در مورد موسیقی دو حرف وجود دارد: یکی این که ببینیم اساساً مشخّصه‌های موسیقی حلال و حرام چیست و دیگر این که بیاییم در مصداق، مرزهایی را مشخّص کنیم تا به‌قول شما، جوانان بدانند که این یکی حرام و این یکی حلال است. البته این دومی کارآسانی نیست. کار دشواری است که انسان از این اجراهای موسیقی‌های گوناگون - موسیقی خارجی، موسیقی ایرانی هم با انواع و اقسامش؛ با کلام، بی‌کلام - بخواهد یکی‌یکی اینها را مشخّص کند؛ اما مشخّصه‌های کلّی‌ای دارد که آن‌را می‌شود گفت. البته من هم در جاهایی به بعضی از اشخاصی که دست‌اندرکار بودند، آنچه را که می‌توانستم و می‌دانستم، گفته‌ام؛ حالا هم مختصری برای شما عرض می‌کنم. ببینید؛ موسیقی‌ای که انسان را به بیکارگی و ابتذال و بی‌حالی و واخوردگی از واقعیتهای زندگی و امثال اینها بکشاند، موسیقی حلال نیست؛ موسیقیِ حرام است. موسیقی چنانچه انسان را از معنویت، از خدا و از ذکر غافل کند، حرام است. موسیقی‌ای که انسان را به گناه و شهوترانی تشویق کند، حرام است؛ از نظر اسلام این است. موسیقی اگر این خصوصیات مضر و موجب حرمت را نداشته باشد، البته آن‌وقت حرام نیست. اینهایی را که من گفتم، بعضیش در موسیقی بی‌کلام و در سازهاست؛ بعضی هم حتّی در کلمات است. یعنی ممکن است فرضاً یک موسیقی ساده بی‌ضرری را اجرا کنند، لیکن شعری که در این موسیقی خوانده می‌شود، شعرِ گمراه کننده‌ای باشد؛ شعرِ تشویق کننده به بی‌بندوباری، به ولنگاری، به شهوترانی، به غفلت و این‌طور چیزها باشد؛ آن وقت حرام می‌شود. بنابراین، آن چیزی که شاخص حرمت و حلیّت در موسیقی است و نظر شریف امام هم در اواخر حیات مبارکشان - که آن نظریه را در باب موسیقی دادند - به همین مطلب بود، این است. موسیقی لهوی داریم. ممکن است موسیقی - به اصطلاح فقهی‌اش - موسیقی لهوی باشد. «لهو» یعنی غفلت، یعنی دور شدن از ذکر خدا، دور شدن از معنویت، دور شدن از واقعیتهای زندگی، دور شدن از کار و تلاش و فرو غلتیدن در ابتذال و بی‌بندوباری. این موسیقی می‌شود حرام. اگر این با کیفیّت اجرا حاصل شود، اگر با کلام حاصل شود؛ فرقی نمی‌کند. شما می‌گویید زبان بین‌المللی. آن موسیقی‌ای که به‌قول خود شما مرزها را درنوردیده و در جاهایی پخش شده، آیا لزوماً موسیقی خوبی است؟ صرف این که یک موسیقی از مرز فلان کشور خارج شد و توانست به مثلاً کشورهای مختلف برود و یک عدّه طرفدار پیدا کند، مگر دلیل خوب بودن موسیقی است؟ نه؛ به هیچ وجه. ممکن است موسیقی‌ای باشد که به شهوترانی و تحرّکات و نشاطهای شهوی جوانی تحریک می‌کند؛ طبیعی است که یک مشت جوانی که غفلت زده هستند، از این موسیقی خوششان می‌آید. هر جایی که در دنیا دستشان به این نوار بیفتد، از آن نوار استفاده می‌کنند. این دلیل خوب بودن موسیقی

نیست. من نمی‌توانم به‌طور مطلق بگویم که موسیقی اصیل ایرانی، موسیقی حلال است؛ نه، این طور نیست. بعضی خیال می‌کنند که مرز موسیقی حلال و حرام، موسیقی سنّتی ایرانی و موسیقی غیرسنّتی است؛ نه، این‌طوری نیست. آن موسیقی‌ای که منادیان دین و شرع همیشه در دوره‌های گذشته با آن مقابله می‌کردند و می‌گفتند حرام است، همان موسیقی سنّتی ایرانی خودمان است که به شکل حرامی در دربارهای سلاطین، در نزد افراد بی‌بندوبار، در نزد افرادی که به شهوات تمایل داشتند و خوض در شهوات می‌کردند، اجرا می‌شده است. این همان موسیقی حرام است. بنابراین، مرز موسیقی حرام و حلال، عبارت از ایرانی بودن، سنّتی بودن، قدیمی بودن، کلاسیک بودن، غربی بودن یا شرقی بودن نیست؛ مرز آن چیزی است که من عرض کردم. این ملاک را می‌شود به‌دست شما بدهیم، اما این‌که آیا این نوار جزو کدامهاست، این را من نمی‌توانم مشخّص کنم. البته الان دستگاههایی هستند که ممیّزی می‌کنند؛ اما من خیلی هم اطمینان ندارم که این ممیّزیها صددرصد درست باشد. گاهی می‌آیند به ما می‌گویند که یک نوار بسیار بد یا مبتذلی را به‌صورت مجاز پخش می‌کنند؛ گاهی هم ممکن است عکس این اتّفاق بیفتد. من الان نمی‌دانم واقعاً این ممیّزیها چقدر از روی واقع‌بینی و ضابطه‌مندی انجام می‌گیرد؛ اما آن چیزی که من می‌توانم به شما به‌عنوان یک جوان خوب و به عنوان کسی که مثل فرزندان خودم هستید به‌عنوان نصیحت و نظر خودم بگویم، این‌است که عرض کردم. به نظرم می‌رسد که موسیقی می‌تواند گمراه کننده باشد، می‌تواند انسان را به شهوات دچار کند، می‌تواند انسان را غرق در ابتذال و فساد و پستی کند؛ می‌تواند هم این نباشد و می‌تواند عکس این باشد. مرز حلال و حرام این‌جاست. من امیدوارم که شما جوانان با این زادِ تقوا بتوانید وارد میدان شوید و تولیدهایی داشته باشید که به معنای حقیقی کلمه هم خصوصیات موسیقی خوب و بلیغ را داشته باشد و به معنای حقیقی تأثیرگذار مثبت باشد و حقیقتاً جوانان و روحها را به صفا و به معنویت و به حقیقت رهنمون کند. لاحول و لا قوّةالا باللّه العلیّ العظیم. رهبر بزرگوار! سلام عرض می‌کنم؛ خصوصاً سلام ورزشکاران، و به‌ویژه سلام جامعه کُشتی را خدمتتان عرض می‌کنم: باز ار چه گاه‌گاهی بر سر نهدکلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب تنها جهان بگیرد بی‌منّت سپاهی خداوند تبارک و تعالی را سپاس می‌گویم که در شرایطی دوران جوانی را طی می‌کنم که بیست سال از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران می‌گذرد و در آستانه سومین دهه انقلاب اسلامی قرار داریم. سخنم را با کلام دلنشین امام راحل آغاز می‌کنم که فرمودند: «من ورزشکار نیستم؛ اما ورزشکاران را دوست دارم». این جمله حکیمانه امام دارای هزاران پیام است. حضرت امام ورزش را در اولویّت ویژه قرار داده بودند. با توجّه به بیانات جناب‌عالی در امر ورزش - خصوصاً ورزش قهرمانی - و این که ایران باید در ورزش جزو سه تیم برتر کشورهای دنیا باشد تا جوانان برومند ایران اسلامی بتوانند انقلاب اسلامی را در میادین گسترده ورزش صادر کنند و اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران را به دنیا نشان دهند، عرض می‌کنم همان‌گونه که جناب‌عالی مستحضر هستید، «ورزش» طیف بسیار گسترده‌ای در دنیا، خصوصاً در مسائل اقتصادی، اجتماعی و حتّی سیاسی دارد. باز همان‌گونه که مطّلع هستید، «ورزش همگانی» با «ورزش قهرمانی» دو مقوله جدا از هم است. به‌طور مثال، در بازیهای المپیک - که در بیست و پنج رشته برگزار می‌شود - ورزشکاران حرفه‌ای که با علم، تکنیک و تمرینات اساسی و امید به آینده درخشان تمرین کرده‌اند، گوی سبقت را از دیگران می‌ربایند. متأسفانه رهنمودهای شما درخصوص ورزش و ورزش قهرمانی، در سیستم دولتی ما درک نشده است. نمونه‌ی بارز آن، این که نمایندگان محترم مجلس با نظرهای غیرکارشناسی در امر ورزش و با تصویب بودجه سال هفتاد و هشت، بدنه ورزش را ضعیف کردند. با وجود مشکلات فراوان در ورزش ایران، از جمله مشکلات خدمت سربازی قهرمانان، مسکن، شغل مناسب - که این فقط گوشه‌ای از مشکلات ورزش است - آیا به عقیده شما برای جوانی که می‌خواهد قهرمان شود، با ترس از آینده نامعلوم و با وجود جاده سنگلاخ قهرمانی، این امر کمی غیرممکن به‌نظر نمی‌رسد؟ خواهشمندم حضرتعالی تحلیل و ارزیابی خودتان را از مسائل ورزشی جاری کشور بیان فرمایید و در کل آیا از این وضعیت ورزش راضی هستید یا نه؟ ان‌شاءاللّه که موفّق باشید. آقای «جدیدی» ماشاءاللّه با یال و کوپال پهلوانی و قهرمانی، اهل شعر هم هستند؛

خیلی خوب است. این که گفتید با این جاده سنگلاخ، قهرمانی ممکن نیست، شما که نشان دادید ممکن است؛ چطور می گویید ممکن نیست؟! شما و امثال شما و «خادم»ها و خیلی از این بچه‌های کشتی گیر خوب، با همین جاده سنگلاخ و با این مشکلات الحمدللّه توانستید به قهرمانی برسید. در رشته‌های دیگر ورزشی، ما بچه‌های خیلی خوبی داشتیم که بسیار خوب درخشیدند و کارهای خوبی را انجام دادند؛ همین جاده‌ی سنگلاخ هم بوده است. پس معلوم می‌شود که با تلاش و کوشش و اراده و عزمی که بخصوص در ورزشکاران برجسته محسوس است و دیده می‌شود، می‌توان از جاده‌های سنگلاخ هم گذشت و با مشکلات می‌توان دست و پنجه نرم کرد. عقیده‌ام درباب ورزش، همین است که بارها گفته‌ام. من ورزش را برای عموم مردم لازم می‌دانم. من ورزش را برای جوانان لازم می‌دانم؛ برای غیرجوانان - میانسالان و پیرمردان و پیرزنان - هم واجب می‌دانم. بنابراین، اگر ورزش برای جوانان لازم است، برای امثال ما واجب است؛ چون برای افراد میانسال، مسأله مرگ و زندگی است. یعنی اگر ورزش کنند، زندگی سالمی خواهند داشت و خواهند گذراند و اگر ورزش نکنند، دچار بیماری و افسردگی خواهند شد. البته ورزش برای جوانان هم لازم است؛ چون آنها هم اگر به ورزش روی آورند، سلامت و نشاط و شادابی و زیبایی خواهند داشت. بنابراین، من برای عموم مردم - از زن و مرد - ورزشِ متناسب با خودشان را لازم می‌دانم. ورزش، لزوماً به معنای ورزشهای قهرمانی و شرکت در مسابقات نیست. بعضی خیال می‌کنند که ورزشکار بودن، یعنی این که حتماً در مسابقات شرکت کنند. اگر می گوییم زنان ورزش کنند، یعنی حتماً باید در مسابقات شرکت کنند؟ نه. ورزش کنند، مثل این که غذا می‌خورند؛ مثل این که کارهای روزانه‌شان را انجام می‌دهند؛ مثل این که درس می‌خوانند. ورزش باید یکی از برنامه‌های حتمی زندگیشان باشد. از طرف دیگر، من اعتقاد دارم که ورزش قهرمانی هم لازم است. اگر ورزش قهرمانی نباشد، این ورزش همگانی اصلاً تحقّق پیدا نخواهد کرد. همیشه بایستی یک قلّه داشته باشیم، تا در دامنه‌ها افراد زیادی حرکت کنند؛ لذا ورزش قهرمانی به این دلیل واجب و لازم است. البته ورزش قهرمانی و شرکت در میدانهای بین‌المللی، منافع دیگری هم دارد و آن، سربلندی و اشتهار ملت است. نشان دادن این است که ملت ما با عزم و اراده است؛ چنین جوانانی دارد، چنین کارهایی می کند، چنین برنامه‌ریزی‌ای می کند. این در واقع بروز ملی در یک میدان جهانی است. ورزشهای قهرمانی و شرکت در میدانهای بین‌المللی، این فواید را هم دارد. به این دلیل، من با همه اینها موافقم. البته از وضع بودجه امسال ورزش من اطّلاعی ندارم. بودجه به دولت و مجلس ارتباط پیدا می کند و من الان دقیقاً ارقام آن را نمی‌دانم. البته من گاهی مشروح برنامه تلویزیونی از مجلس را درخصوص بودجه می‌دیدم و کتابچه بودجه را هم پیش ما می‌آورند؛ لیکن من به‌طور مشخّص نمی‌دانم وضع بودجه ورزش چگونه است که شما را به نگرانی انداخته است. مسؤولان ورزش هم علاقه‌مندند که این کار را انجام دهند، لیکن من از وضع کنونی ورزش در کشورمان رضایت کامل ندارم. البته حرکتی هست؛ اما نه «ورزش همگانی» خیلی همگانی است و نه «ورزش در میدانهای بین‌المللی» آن‌چنان که باید موفّق است. چندی پیش، مسؤولان ورزشی کشور و عدّه‌ای از ورزشکاران این جا بودند. به آنها گفتم من اعتقادم این است که ایران نباید در میدانهای بین‌المللی ورزشی، جزو آن رده‌های آخر باشد؛ باید یکی از سه کشور اوّل در مجموعه ورزشهای جهانی باشد. نمی گویم حتماً اوّل یا دوم باشد؛ نه، طبعاً در صدر باید قرار گیرد. علّتش این است که ما سابقه زیاد ورزشی داریم؛ ما جوانان سالمی داریم؛ ما آب و هوای مناسب رشد بدنی داریم؛ انسانهای با استعدادی داریم و باید در دنیا پیشرفت داشته باشیم. البته ورزشهای بومی ما - ورزشهایی که مربوط به سابقه و فرهنگ گذشته ماست - متأسّفانه مهجور است و دست خود ما نیست. خیلی از ورزشها در کشور ما مهجور است و من در آن دیدار از آنها اسم آوردم. چوگان که جزو ورزشهای قدیمی ماست؛ بعضی از این ورزشهای زورخانه‌ای هم، ورزشهای خیلی خوبی است. اینها می‌تواند در دنیا مطرح شود. اصلاً ما می‌توانیم ورزشهایی را در دنیا ابداع کنیم. یک روز فوتبال در دنیا نبود؛ اما آن را به‌وجود آوردند. یک روز بسکتبال در دنیا نبود؛ اما آن را به‌وجود آوردند. بنابراین چرا ورزشکاران ایرانی و صاحب‌نظران ایرانی در ورزش، نوآوری نکنند؟ الان صحبت نوآوری بود؛ یکی از میدانهای نوآوری، ورزش است. نوآوری کنند، کارهای جدید بکنند؛

هم در مسائل ورزشی، هم در خود ورزش. در ورزش همگانی هم باید گامهای اساسی برداریم. چون این صحبتها را جوانان و عموم مردم خواهند شنید، من واقعاً همه را به ورزش سفارش می‌کنم. بنده گاهی صبحها به ارتفاعات شمال تهران می‌روم و از این که بعضی وقتها می‌بینم آن جا خلوت است، واقعاً غصه‌ام می‌شود. گاهی اوقات هم اتّفاق می‌افتد که جمعه‌ها وقت شلوغی می‌روم و می‌بینم که جمعیت زیاد است، خوشحال می‌شوم. معتقدم که خدای متعال یک وسیله مفت و مجّانی برای ورزش تهرانیها در این ارتفاعات البرز قرار داده است؛ ولی اکثراً استفاده نمی‌کنند. این ارتفاعات البرز را نه برایش پول داده‌ایم ونه کاری کرده‌ایم؛ پس برویم از این موهبت خدادادی استفاده کنیم. این ورزش است، این حرکت است؛ تحرّک در سطح باز و هوای آزاد. تقریباً همه شهرهای کشور این امکانات مجّانی را دارند. امکانات، لزوماً تشک کشتی یا میدان و زمین چمن فوتبال و امثال اینها نیست - البته آن هم جزو امکانات است و باید حتماً داشت و اگر نداریم به فکرش باشیم - اما آنچه که ورزش عمومی و همگانی احتیاج دارد، همّت ما و وجود فضایی است که بشود به این شکل در آن ورزش کرد و این خوشبختانه کم و بیش در همه جا هست. من همه را به ورزش توصیه می‌کنم. پهلوانان و قهرمانان و متخصصان و فنّانان ورزش را به نوآوری، به جدّیت و کوشش در کسب مهارتهای بیشتر و قدرت بدنی بیشتر، برای این که در میدانهای بین‌المللی پیش بروند، توصیه می‌کنم. کسانی را هم که مسؤولان این مجموعه‌های ورزشی هستند، توصیه می‌کنم به این که هرچه می‌توانند، برای ورزشکاران امکان فراهم کنند که این‌کارها انجام گیرد. با سلام خدمت حضرت‌عالی، و تشکر از این که وقتتان را در اختیار ما نمایندگان نسل جوان قرار دادید. جناب آقای خامنه‌ای! با توجّه به این که جامعه ما یک جامعه جوان است و این‌طور که به نظر می‌رسد، خوشبختانه تفریح اوّلِ جوانان ما در حال حاضر ورزش کردن یا تعقیب کردن امر ورزش به‌طور جدّی است، و چون جوانان ما به هر حال دوست دارند با ابعاد شخصیتی رهبرشان بیشتر آشنا شوند، سؤال من این است که آیا شما در برنامه‌های روزانه‌ی خودتان فرصت می‌کنید که به تماشای برنامه‌های ورزشی تلویزیون بپردازید؟ سؤال دیگر - با توجّه به این‌که آقای استیلی هم در این جا حضور دارند - این است که وقتی آقای استیلی آن گل قشنگ را وارد دروازه تیم امریکا کرد، شما چه احساسی داشتید، وچه شد که بعد از آن بازی، آن پیام را انشاء کردید؟ ایشان که بعداً پیش من آمد، گفتم به پاداش آن گل، پیشانی شما را می‌بوسم و بوسیدم. متأسّفانه من خیلی فرصت نمی‌کنم برنامه‌های ورزشی تلویزیون را تماشا کنم؛ خیلی به‌ندرت اتّفاق می‌افتد. از طرفی بیشتر ورزشهایی هم که پخش می‌شود، فوتبال است. من در فوتبال هیچ سررشته‌ای ندارم و در جوانی هم فوتبال بازی نمی‌کردم؛ به والیبال می‌پرداختم. در عین حال، آن شبی که بازی ایران و امریکا بود، من آن بازی را نگاه کردم. البته حقیقتش این است که آن شب هم نمی‌خواستم نگاه کنم؛ چون دیروقت بود و وقت خواب من بود؛ لیکن همین‌طور که نشسته بودم، تلویزیون را روشن کردم و ناگهان با گل ایشان مواجه شدیم و دیگر خواب از سرم رفت و نشستم تا آخر بازی را تماشا کردم. اما علّت این که من آن پیام را دادم. این آقایان - فوتبالیستها - وقتی که پیش من آمدند، مفصّل با آنها صحبت کردم که البته گزارش آن دیدار پخش نشد و مردم از محتوای آن ملاقاتی که با این جوانان داشتم، مطّلع نشدند؛ اما حالا من چند جمله‌اش را به شما می‌گویم. قبل از آن دیدار - شاید چند هفته، و یا یک ماه و یا بیشتر - رسانه‌های وابسته به امپراتوری رسانه‌ای خبری روی این بازی تبلیغ می‌کردند که این بازی، بازی سیاسی است! با این که همه می‌گویند فوتبال و ورزش، سیاسی نیست؛ اما در آن موقع همه تبلیغ می‌کردند که این یک بازی سیاسی است! از این کار، دو هدف مورد نظرشان بود: یکی مسأله تعامل ایرانی، امریکایی در این بازی بود - من نمی‌دانم شما چقدر مطّلع بودید؛ ولی ما که در جریان خبرهای خارجی و گفتارهای رادیوهای گوناگون دنیا قرار می‌گیریم، می‌دیدیم از این مسأله پُر است - دوم این که پیش‌بینیهای عمده، بخصوص از طرف خودِ امریکاییها - ولو صریحاً هم اظهار نمی‌کردند - مبیّن این بود که ایران گل خواهد خورد؛ نه این که گل خواهد زد و در یک موقعیت ویژه، رئیس‌جمهور امریکا هم می‌آمد و از موضع اقتدار و بزرگ‌منشی و بزرگواری، یک پیام هم می‌داد که «بله؛ حالا گل را به شما زدیم، اما بالاخره بیایید دست دوستی هم به هم بدهیم!» بنابود آن شب پیام رئیس جمهور امریکا

از تلویزیون سراسری‌شان پخش شود. این گل و بعد دنباله بازی‌ای که بچه‌های عزیزمان ادامه دادند، قضایا را صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد و حقیقتاً مظهری شد از وضعیت ملت ایران در مقابل امریکا. این که من در آن پیام گفتم «مظهر» است، نمی‌خواستم بگویم که این آقا به خاطر جنبه سیاسی گل‌زده؛ نه. ایشان بازی فوتبال می‌کند، ماهر است، با تکنیک آشناست، از حریفش قویتر است و گل را زده است. هرکسی هم جای ایشان بود، این گل را می‌زد؛ هرکسی هم جای او بود، آن گل را می‌خورد. بنابراین، بحث این نبود که این گل به‌خاطر مسأله سیاسی زده شده؛ اما این گل هویت سیاسی‌ای را که در دنیا به این بازی داده بودند، به‌کلّی به عکس خواست آنها عوض کرد و من از این موقعیت حداکثر استفاده را کردم. البته آنها خیلی عصبانی شدند و بعد هم همان عناصر امپراتوری خبری دنیا گفتند که فلانی فوتبال را سیاسی کرد! نگفتند که ما چند هفته است که خودمان این بازی را سیاسی می‌کنیم! ضمن عرض سلام و تبریک و تهنیت خدمت رهبر بزرگوار و عزیزمان و تشکّر از این‌که این فرصت را به ما دادید تا در خدمتتان باشیم. قشر جوان ما برای این‌که خلّاقیتهای خودش را در عرصه‌های مختلف به منصه ظهور برساند و در مسائل مختلف اجتماع بتواند تحلیل صحیح و درک درستی داشته باشد، نیاز به یک محیط سالم و دور از تشنّج دارد؛ اما در حال حاضر و در شرایط کنونی، برخوردهای بعضاً ناخوشایند جناحها، این فضا را تا حدودی نامناسب ساخته که ریشه این برخوردها هم در بعضی از موارد برای ما واقعاً روشن نیست و ظاهراً به دهه قبل برمی‌گردد. خود این گروهها هم در متن انقلاب بودند و به خوبی می‌دانند که از مهمترین عوامل در پیروزی این انقلاب و تداوم آن، «وحدت» امت بوده و هست. اما این درگیریها علاوه بر آن که به این وحدت صدمه وارد می‌کند، ما جوانان را هم دچار یک سردرگمی و یک نوع خستگی کرده است. سؤال من این بود که نسل جوان و بخصوص دانشجویان، برای این که در شرایط کنونی - که در شرف ورود به دهه سوم انقلاب هستیم - بتوانند تحلیل صحیح و شناخت درستی از مسائل داشته باشند و در فضای این درگیریها و جنجالها و هیاهوها، از چالشهای اصلی انقلاب، از مسائل مهم کشور و از دشمنان واقعی خودشان غافل نشوند، تکلیفشان چیست و چه‌کار باید بکنند؟ دیگر این که توصیه حضرت‌عالی به جناحهای مختلف در این زمینه چیست؟ توصیه‌ی من به جوانان این است که گوششان اصلاً بدهکار این دعواهای - به قول شما - جناحی نباشد. توصیه من به جناحها هم همانی است که بارها گفته‌ام: دست بردارند. اما من نکته‌ای را به شما بگویم. ببینید؛ امروز اختلاف سلیقه‌های سیاسی هست، بگومگوهایی هم هست؛ اما در دنیا سعی می‌شود که این بگومگوها به عنوان یک مبارزه و جنگ تمام عیار وانمود شود. حقیقت قضیه این نیست. امروز شما به صحنه سیاسی بعضی از کشورها نگاه کنید؛ مثلاً همین دعوایی که الان بین حزب دمکرات و جمهوریخواه امریکا جریان دارد و کار را به آن‌جاها کشانده که همه‌تان می‌دانید و در روزنامه‌ها و رادیوها آن را خوانده و شنیده‌اید. ببینید؛ شما این را مقایسه کنید با اختلافی که فرضاً بین هیأت اجرایی و هیأت نظارت بر سر تفسیر یک ماده قانون وجود دارد. آیا اینها اصلاً با هم قابل مقایسه است؟ اختلاف و جنگ و مبارزه آن است. اینها که اختلافی نیست؛ اینها که جنگ و دعوایی نیست. البته بعضی از روزنامه‌ها انصافاً بد عمل می‌کنند. نوع تیتر زدن، نوع مقاله نوشتن و نوع خبر دادن، حاکی از این است که یک دعوای عظیم دست به‌یقه‌ای است؛ اما حقیقت قضیه این‌گونه نیست. البته خارجیها می‌خواهند این‌گونه وانمود کنند. خارجیها می‌خواهند بگویند که الان یک جنگ عمیق و دعوای خونین خاکی وجود دارد؛ اما من به شما عرض کنم که چنین چیزی نیست؛ این دروغ است. پایه‌های اصلی نظام، مسؤولان اصلی نظام، مسؤولان سیاسی و اقتصادی نظام و مسؤولان دولتی و غیردولتی ممکن است اختلاف سلیقه‌هایی هم با یکدیگر داشته باشند؛ اما با هم زندگی می‌کنند. همان چیزی که ما به آن «وحدت» می‌گوییم، همان را دارند. البته کسانی هم هستند که با اینها همفکر و همعقیده نیستند؛ آنها جزو این مجموعه محسوب نمی‌شوند. آحاد ملت هم که به‌کلّی از این جناحها خارجند. آحاد ملت راه خودشان را می‌روند و کار و تلاش خودشان را می‌کنند. هر کسی با مشکل خودش درگیر است و دست و پنجه نرم می‌کند و آرزوها و آرمانها و شوقها و خواستهای خودش را دارد. این‌طور نباشد که تصوّر شود حالا جنگ عظیم و دعوای آن چنانی‌ای - آن‌طور که بیگانه‌ها تصویر می‌کنند و بعضی از آدمهای

غافل کشور هم در روزنامه‌هایشان ارائه می‌دهند - وجود دارد. خیر؛ وجود ندارد. البته اختلاف سلیقه هم هست. وحدت کلمه، رمز پیروزی هر ملتی است. رمز پیروزی انقلاب ما هم واقعاً وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در جنگ هم وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در دوره‌های بعد از جنگ تا امروز هم که دوره سازندگی است، باز وحدت کلمه است. ما اگر وحدت کلمه نداشته باشیم، اگر نقطه توافق عظیم ملی نداشته باشیم، همه دستاوردهای این ملت از دست خواهد رفت. خوشبختانه این را داریم و مردم گرد آن متّحدند. شما ببینید در راهپیماییها، در اجتماعات عظیم مردمی، آن‌جایی که شعارهای مشترک و آرزوهای عمومی مردم مطرح می‌شود، مردم چطور از همه قشرها شرکت می‌کنند و هیچ اختلافی هم با همدیگر ندارند. از آن جا که نسل جوان، به‌ویژه دانشجو، در مسائل مختلف حقیقت‌جو و کنجکاو است، همیشه به‌دنبال تحلیلهای شفّاف و صحیحی از مسائل است. مسلماً استمرار چنین جلساتی، که تبادلی بین پرسشها و مسائل جوانان و پاسخهای جناب‌عالی می‌شود، خیلی می‌تواند کمک کند که دانشجو به تحلیلهای درست برسد و دنبال سیاستکاریها نرود و به دامن جناحهای مختلف نیفتد و در حقیقت یک اندیشه سیاسیِ و تدبیر سیاسی درست داشته باشد. مسأله‌ای که ما در سالهای گذشته در دانشگاه داشتیم این بود که در بحثهای مختلف با دانشجویان به این نکته می‌رسیدیم که به دلیل نوپایی نظام و تجربه جدید حکومت اسلامی، به نظر می‌رسد که در آغاز، سیاستها و روشها و یا انتخاب و انتصاب افرادی که در قسمتهای مختلف هستند، بعضاً درست نبوده است و این یک بازنگری در این مسائل را می‌طلبد. ما با بعضی از دوستان که در این خصوص بحث می‌کردیم، به این نتیجه می‌رسیدیم که موضوع «مصلحت» و یا «شأن نظام»، عدم پیرایش در این مسائل را ایجاب می‌کند. همیشه این بحث بین ما دانشجویان هست که در حقیقت مرز مصلحت چیست؟ فکر می‌کنم مصلحت اندیشی و مصلحت‌کاری، بحث ریشه‌داری در کلّ تاریخ و جریانهای مختلف است و همیشه گروههای مختلف و دشمنان نظام و انقلاب، از این نکات استفاده می‌کنند، برای این که با تکیه بر اینها، در نسل جوان شبهه ایجاد کنند. در این جا دو تحلیل وجود دارد: یکی این‌که به خاطر همین بحثِ مصلحت، در مورد این مسائل اصلاً بحث نشود؛ دیگر این که مردم به عنوان محرمان انقلاب، در مورد این مسائل و جزئیّاتی که دارد توجیه شوند و در این مورد به آنها توضیح داده شود. شما به عنوان رهبر معظّم انقلاب، نظرتان در مورد برخورد با این مسائل چیست؟ این مسائل یکسان نیستند و نمی‌شود یک حکم کلّی درباره آنها داد. البته «مصلحت» که شما می‌گویید، طبیعی است که مصلحت‌اندیشی و رعایت مصالح نظام، واقعاً یک اصل است؛ در این که شکّی نیست. یک وقت مصلحت یک کشور و مصلحت یک ملت، یک اقدام و حرکتی را اقتضاء نمی‌کند. طبعاً مصلحت چیز مهمّی است و نباید آن را نادیده گرفت؛ اما این‌که به بهانه مصلحت، ما دائماً کار بد بکنیم و آن را استمرار دهیم، این البته خیلی غلط است. من یک نکته را اوّل بگویم و آن این است که به نظر من بایستی به مسؤولانِ شناخته شده نظام و کسانی که بارهای سنگینی بر دوش دارند، اعتماد کرد. ببینید؛ شما وقتی سوار اتوبوسی می‌شوید، طبیعی است که این اتوبوس یک‌وقت تند می‌رود، یک‌وقت کُند می‌رود، یک‌وقت ویراژ می‌دهد، یک وقت سبقت می‌گیرد، یک وقت نمی‌گیرد؛ اگر بنا باشد در هر یک از این قضایا به راننده بگوییم آقا این دفعه چرا شما پا روی ترمز گذاشتی، چرا رفتی دنده فلان، چرا رفتی این طرف، این که اصلاً نمی‌شود؛ باید اعتماد کرد. وقتی نشستیم این آدم را قبول کردیم و گفتیم که در این‌جا این مسؤولیت را انجام دهد، طبعاً باید اعتماد کرد. اما این که درباره برخی از مسائل که به نظر ما عیب است، ما دانشجویان، ما جوانان، ما مجموعه خاص، آیا بحث بکنیم یا نکنیم؛ نه، من نمی‌گویم نباید بحث بکنیم. البته من اعتقادم این است بحث کنید، منتها سعی کنید بحثتان واقعی باشد؛ یعنی ذهنی نباشد. بحثهای ذهنی که با واقعیتها و با اخبار و حقایق سر و کار ندارد و فقط براساس تحلیل است، خیلی گمراه کننده است. بنده در این‌جا یکی از اقبالهایی که دارم این است که افراد زیادی به عنوان صاحب‌نظر، ناصح، علاقه‌مند به بنده، یا احیاناً منتقد، نامه‌های تحلیلی - غیر از نامه‌های معمولی که می‌آید - درباره بعضی مسائل مهم می‌نویسند؛ من هم بعضی از آنها را خودم می‌خوانم، بعضی را هم خلاصه می‌کنند و به نظر من می‌رسانند. می‌بینم خیلی ازاین تحلیلهایی که انجام می‌گیرد، ناشی از بی‌اطّلاعی است؛ یعنی از چیزی خبر ندارند. اگر همین نکته گفته شود که

آقا این حرفی که شما می‌گویید فلان کس به فلان کس زده، من می‌دانم که این دنباله را داشته، یا این مقدّمه را داشته، یا اصلاً این حرف گفته نشـده، یا در فلان زمان گفته شـده، همه این تحلیل طولانی نقش بر آب خواهـد شد! من اعتقادم این است که جوانان - بخصوص در محیط دانشگاه - بحث و گفتگو کنند؛ اما سعی کنند واقعیتها و اخبار درست بر تحلیل آنها سایه بگستراند - یا به تعبیر بهتر، پرتو بیفکنـد - تا تحلیلها واقعی باشـد. اگر این کار را بکنیـد، به نظر من خوب است. نکته دوم این است که نگذاریـد بحثها به جـدال کشیـده شود؛ جدال بد است. در تعبیرات اسـلامی، به همین جدال بد «مراء» می‌گویند. «مراء» یعنی مرتّب معلومات خود را به رخ کشیـدن، و دائماً انسان در مقام مباحثه بخواهد حرف خودش را حتماً حاکم کند. در شرع، این خیلی مذموم است؛ عقلاً هم چیز ممدوحی نیست. اگر همین دو نکته را رعایت کنید، به نظر من هرچه بنشـینید فکر کنید، بحث کنید، جلسات بزرگ تشکیل دهید و با همـدیگر مباحثه کنیـد، خوب است. این روشـنگر و صاف کننـده ذهنهاست. جوانانی که در دوران انقلاب بوده‌اند، حضور سـلطه استعمار را به‌خـوبی لمس کرده‌انـد؛ به خـاطر این که خیلی چیزهـا را دیـده و درک نموده‌انـد. ولی جوانـانِ امروز مفهـوم و تصـویر روشـنی از سـلطه و اسـتعمار در ذهنشان نیست و این طبیعی است؛ به دلیل این که در دوران انقلاب نبوده‌انـد، مسـتشاران خارجی را ندیده‌انـد و کلاًـ حضور چکمه‌های اسـتعمار را در میهن اسـلامیمان لمس نکرده‌انـد. با توجّه به این که هر موقع حرف نفی غرب به میان می‌آیـد، به دلیل همین تصویر روشـنی که جوانان در ذهن خودشان ندارنـد، سـریعاً نفی فنآوری به ذهنشان می‌رسد؛ با توجّه به این که عدّه‌ای تبعیّت از غرب را دربست قبول کرده‌اند و عدّه‌ای پذیرش غرب را نفی ارزشـها و اصول اسـلامی و ملی دانسته‌اند و با توجّه به این که نفی غرب و تبعیّت غرب، حتمـاً در انقلاـب و نظـام حـاکم دلایـل مشخّصـی داشـته است، می‌خواسـتم از حضورتـان خواهش کنم که تعریف جامع و مانعی از غرب داشـته باشـید، که در کنار این که خوبیها را از غرب اخـذ می‌کنیم، با حفظ اصول و ارزشـهای اسـلامی و ملی‌مان، بدیها را کنار بگذاریم. به نظر شـما کلاًّ نقطه تعادل در این میان چیست؟ این سؤال خیلی مهمّی است. من این‌جـا چنـد نکته را در همین زمینه عرض می‌کنم. اوّل این که نفی غرب، به هیـچ‌وجه به معنی نفی فنـآوری و علم و پیشـرفت و تجربه‌های غرب نیست و هیچ عاقلی چنین کاری را نمی‌کند. نفی غرب، به معنای نفی سـلطه غرب است که هم سـلطه سیاسـی مورد نظر است، هم سـلطه اقتصـادی و هم سـلطه فرهنگی. من در این فرصت انـدک، در زمینه سـلطه فرهنگیِ غرب چنـد جمله می‌گویم، شایـد ان‌شاءاللّه برای شـما مفید باشد. ببینید؛ فرهنگ غرب، مجموعه‌ای از زیباییها و زشتیهاست. هیچ کس نمی‌تواند بگوید فرهنگ غرب یکسـره زشت است؛ نه، مثـل هر فرهنـگ دیگری، حتمـاً زیباییهـایی هم دارد. هیـچ کس بـا هیـچ فرهنـگ بیگـانه‌ای این‌گـونه برخورد نمی‌کنـد که بگویـد که مـا درِ خانه‌مـان را صددرصـد روی این فرهنگ ببنـدیم؛ نه. فرهنگ غرب، مثل فرهنگ شـرق، مثل فرهنـگ هرجـای دیگر دنیا، یک فرهنگ است که مجموعه‌ای از خوبیها و بـدیهاست. یک ملت عاقل و یک مجموعه خردمنـد، آن خوبیها را می‌گیرد، به فرهنگ خودش می‌افزایـد، فرهنگ خودش را غنی می‌سازد و آن بدیها را رد می‌کند. همان‌طور که گفتم، در این زمینه، بین فرهنگ اروپایی، غرب، امریکایی، امریکای‌لاتین، آفریقا و ژاپن فرقی نیست و هیچ تفاوتی ندارد و در این حکمی که می‌گویم، همه یکسان هستند. ما در مقابل هر فرهنگی که قرار می‌گیریم، به‌طور طبیعی تا آن جایی که می‌توانیم، باید محسّنات آن را بگیریم و چیزهایی که مناسب ما نیست - بـد و مضـرّ است - و با چیزهایی که به نظر ما خوب است، منافات دارد، آن را رد کنیم. این اصل کلّی است. منتها در زمینه فرهنگ غربی نکته مهمّی وجود دارد که من دلم می‌خواهد شـما جوانان به این نکته توجّه کنید. فرهنـگ غرب - یعنی فرهنـگ اروپاییها - عیبی دارد که فرهنگهای دیگر، تا آن جایی که ما می‌شناسیم، آن عیب را ندارنـد، و آن «سلطه‌طلبی» است. این، قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی‌ای دارد. از اوّلی که اینها در دنیا به یک برتریِ علمی دست یافتند، سعی کردند همراه با سلطه سیاسی و اقتصادی خودشان - که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزدهم انجامید - فرهنگ خودشان را هم حتماً تحمیل کننـد. اینها با فرهنگ ملتها مبارزه کردنـد؛ این بـد است. ملتی می‌گوید فرهنگ من باید در این کشور جاری شود! این چیز قابـل قبـولی نیست. هر چنـد هم خوب باشـد، آن ملتی که این فرهنـگ بر او تحمیـل می‌شود، این را نمی‌پسندد. شـما یقیناً

خوردن نان و ماست را به میل و اشتهای خودتان، ترجیح می‌دهید به این که چلوکباب را به زور در دهانتان بگذارند و بگویند باید بخوری! وقتی کاری زورکی و تحمیلی شد؛ وقتی از موضع قدرت انجام گرفت و وقتی متکبّرانه و مستکبرانه تحمیل گردید، هر ملتی آن را پس می‌زند؛ باید هم بزند. مثلاً کراوات یک پدیده غربی است. غربیها این را می‌خواهند، دوست می‌دارند و با سنّتشان هماهنگ است؛ اما اگر شما که اهل فلان کشورِ دیگر هستید و تصادفاً کت و شلوار را انتخاب کرده‌اید، کراوات نزدید، یک آدم بی‌ادب محسوب می‌شوید! چرا؟! این فرهنگ شماست؛ تقصیر من چیست؟ اگر کت و شلوار پوشیدید، باید پاپیون و کروات بزنید، و الّا در فلان مجلس رسمی راه ندارید و یک آدم بی‌ادب و غیرمنضبط و بی‌نزاکت تلقّی می‌شوید! این، آن تحمیل فرهنگ غربی است. زن غربی، روشهایی دارد. آنها نسبت به مسأله زن و روش زن و پوشش زن و ارتباطش با مردان و حضورش در جامعه، فرهنگی دارند - خوب یابد، بحثی سرِ آن نداریم - اما سعی دارند این فرهنگ را به همه ملتهای دنیا تحمیل کنند! در باب فرهنگ غربی، این بد است. من یک وقت مثالی زدم و گفتم شما گاهی خودتان به انتخاب خود غذای مقوّی و یا داروی شفابخشی را مصرف می‌کنید؛ اما یک وقت بی‌هوشتان می‌کنند، یا می‌خوابانند، دست و پایتان را می‌گیرند و با آمپول چیزی را به شما تزریق می‌کنند! سعی شده است از طریق رؤسای کشورها و رژیمهای فاسد، فرهنگ غربی به ملتها تزریق شود! رژیم و خاندان فاسد پهلوی - که خدا از اینها به خاطر آنچه که با ملت ایران کردند، نگذرد - از این قبیل بودند. اینها با انواع روشها و شیوه‌ها سعی کردند فرهنگ غربی را بر کشور ما حاکم کنند. به خاطر این، ملت ایران را تحقیر می‌کردند؛ فرهنگ ملی را تحقیر می‌کردند؛ باورهای ملی را تحقیر می‌کردند. شما ببینید در دوران حکومت پهلویها و اندکی قبل از آن در اواخر حکومت قاجارها، که همین حمله غربیها شروع شده بود و در دوران پهلویها به اوج خود رسید، پرورش یافته‌های آن دوران، ملت ایران را اصلاً قابل این نمی‌دانستند که بتواند خودش را اداره کند، بتواند کاری بکند، بتواند چیزی بسازد، چیزی به دنیا ارائه دهد و یا بر معلومات دنیا اضافه کند. این به خاطر چیست؟ این به خاطر تحقیر فرهنگ ملت، تحقیر هویّت ملی و تحمیل فرهنگ بیگانه است. هویّت ملی با «فرهنگ» شکل می‌گیرد. هویت هر ملتی، فرهنگ اوست؛ این را نبایستی زخمی و جریحه‌دار کرد. علت مقابله ملت ایران با فرهنگ غربی این است، والّا بله، فرهنگ غربی محسّنات و زیباییهایی هم دارد. البته زشتیهایی هم دارد که آن زشتیها بیخ ریش خودشان! اشکالی ندارد که ما زیباییهای فرهنگ آنها را فرا بگیریم. این که حالا آن زیباییها چیست، می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. گو شمع میارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است از جناب‌عالی تشکّر می‌کنم که با حضور گرم و صمیمیتان در جمع ما، یک خاطره زیبا از دهه فجرِ امسال برایمان ایجاد کردید. رهبر عزیزم! هر زمان که از انقلاب و برکات آن صحبت به میان می‌آید، به تغییر و تحوّل نقش اجتماعی زنان اشاره می‌شود؛ اما از آن‌جا که ما در دوران قبل از انقلاب نبودیم، نمی‌توانیم مقایسه‌ای بین این دوره‌ها برقرار کنیم. در نتیجه برایمان ملموس نیست که در آن زمان چه وضعیتی حاکم بود و چه چیزی باعث آن دگرگونی در روحیه خانمها و متقابلاً دید جامعه نسبت به مسؤولیت‌پذیری خانمها شد. از طرف دیگر با گذشت این زمان، هنوز هم شاید خانواده‌هایی وجود داشته باشند - بخصوص در بعضی از مناطق - که نسبت به پذیرش این مسأله تردید دارند. به نظر شما چطور می‌توان بین این رضایت خانواده و آن تکلیف شرعی که امام مطرح می‌کردند - که بر عهده زنان است در عرصه‌های اجتماعی شرکت کنند - تعادل برقرار کرد؟ نقش زنان در انقلاب زیاد بوده است. پس از پیروزی انقلاب تا امروز هم واقعاً بانوان کشور در همه صحنه‌ها خیلی نقش داشتند و این حادثه خیلی بزرگ و شگفت‌آوری است. تصوّر من این است که بانوان در دوره پیش از انقلاب و در دوره آن رژیم، مورد ستم سیاسی و فرهنگی بودند؛ بیش از آنچه که در بعضی از خانواده‌ها ممکن بود مورد ستم قرار گیرند. به جای نقش آفرینی، آنها را به بیکارگی و به ابتذال سوق می‌دادند. انقلاب حقیقتاً میدانی باز کرد و خانمها بیش از آقایان در این قضیه فعالیت و حماسه خلق کردند. در پاسخ به این سؤال که دختران با خانواده‌هایشان احیاناً ممکن است در این زمینه‌ها مسأله‌ای داشته باشند، من تصوّرم این است که الان هم عمده خانواده‌های ایرانی - حالا نمی‌توانم ادّعای عمومیت کنم - کسانی

هستند که با مسائل کشور و مسائل انقلاب آشنایند، به آن علاقه‌مندند، به آن عشق می‌ورزند و اگر فرزندانشان بخواهند در فعّالیتهایی که آنها را در این تلاش عمومی سهیم می‌کند، به نحوی شرکت کنند، خانواده‌ها از آن استقبال خواهند کرد. ممکن است یک خانواده تشخیصشان این باشد که این دختر خانم اگر مثلاً درس بخواند، برای آینده کشور مفیدتر است؛ لذاست که روی درس خواندن او تکیه می‌کنند. بعد می‌بینند فلان فعالیت اجتماعی با درس خواندن او منافات دارد، لذا از آن جلوگیری می‌کنند، یا نصیحت می‌کنند که در آن وارد نشود، یا به هر حال نوعی ممانعت ایجاد می‌کنند. من گمان می‌کنم آنچه وجود دارد - اگر وجود داشته باشد - از این قبیل است. والاّـ خانواده‌ها با فعّالیت فرزندانشان قاعدتاً نباید مخالف باشند. فعالیتهای گوناگون در جوانان شخصیت می‌آفریند؛ شخصیت آنها را استحکام می‌بخشد و آینده آنها را تضمین و روشنتر می‌کند. توصیه من به خانواده‌ها این است که کمک کنند تا فرزندانشان در فعّالیتهای مناسب شرکت کنند. به دختر خانمها هم سفارش می‌کنم که خواست خانواده را یکسره به عنوان یک شیء مزاحم تلقّی نکنند. شما مثل فرزند من هستید و من نصیحتی که به شما می‌کنم، از موضع یک پدر است. شما این را از من بپذیرید که اغلب اوقات تشخیص پدرها و مادرها در این که چه چیزی برای این جوان یا نوجوان مصلحت است و چه چیزی مصلحت نیست، از تشخیص خود آنها بهتر و روشنتر است. بدانید که آنها دلسوزند. البته با پدر و مادرِ خودتان بحث کنید. من توصیه می‌کنم که پدرها و مادرها میدان بدهند تا فرزندانشان با آنها بحث کنند. پدرها و مادرها هم به خواست فرزندان و استدلالهای آنها احترام بگذارند و اگر دیدند استدلالی دارند که آن استدلال قابل قبول است، از آنها بپذیرند. من خیال می‌کنم که این طریق، راه حلّ مناسبی باشد. من به جوانان توصیه می‌کنم که در فعّالیتهای اجتماعی حضور داشته باشند؛ منتها مواظب باشند که این فعّالیت اجتماعی، آنها را از درس خواندن دور نکند. در فعّالیتهای اجتماعی هم آن چیزهایی که جنبه‌های دینی آن واضحتر است، آنها را مرجّح بدارند. این یک نکته بسیار مهمّی است. آن‌جایی که می‌بینید جنبه دینی و معنوی آن فعّالیت اجتماعی واضح است، یقیناً بی‌ضررتر و یا کم‌ضررتر است؛ علاوه بر این که فواید تلاش و فعّالیت اجتماعی و شرکت در فعّالیت دستجمعی را هم دارد. مثلاًـ فرض کنید دو اردو وجود دارد که شما مخیّرید به این اردو بروید یا به آن اردو. این اردو مربوط به جمعی است که جنبه‌های دینی بیشتری دارند، اما آن یکی کمتر. آن اردویی را ترجیح دهید که جنبه‌های دینی بیشتری دارد. البته ممکن است همیشه دَوَران امر این‌گونه واضح نباشد؛ مسلّماً تشخیص دقیق شما و کمک پدر و مادرتان را لازم دارد. الّلهم لک الحمد حمد الشّاکرین. خداوند را شاکرم که این توفیق را به بنده عطا فرمود که در محضر حضرت‌عالی باشم. همان‌طور که استحضار دارید، حضرت امام در صدر انقلاب، اقدام به کادرسازی نیروهای جوان کردند و حقیقتاً مسؤولیتها را به جوانان سپردند و آنها را برای مسؤولیت‌پذیری و اداره حکومت تربیت نمودند. اتفاقاً اگر از همین منظر نگاهی بکنیم، می‌بینیم زمانی که حضرت امام اقدام به چنین عملی کردند، یکسری اتّهامهایی را به انقلاب وارد کردند و گفتند که جوانان بی‌تجربه می‌خواهند حکومت کنند و اداره حکومت را به دست گیرند. در عین حال، ما نمونه‌های زیادی از موفّقیت جوانان را در برهه‌های گوناگون انقلاب شاهد بوده‌ایم. مثلاً جوانان ما اکثراً فرمانده لشکر بودند، فرمانده تیپ و گردان بودند و خیلی هم موفّق بودند. به نظر من، در حال حاضر برای این که انقلاب رفته‌رفته این اتّهام را از خودش دور کند، از این اصل که به جوانان مسؤولیت بدهد و آنها را در اداره حکومت سهیم کند، فاصله می‌گیرد. می‌خواستم نظر حکیمانه حضرت عالی را راجع به این قضیه بدانم. اولاً من این نکته را بگویم که برای رفع اتّهام جوانگرایی، ما هیچ اقدامی نمی‌کنیم؛ خاطرتان جمع باشد. اگر واقعاً جوانگرایی یک حُسن است - که حُسن هم هست - و مسؤولیت دادن به جوانان و اعتماد کردن به آنها موجب پیشرفت کشور است، بدانید امروز هم همان‌گونه است. من یک مقدار آگاهیهای خودم را در این مورد به شما بگویم که فکر می‌کنم برایتان مفید باشد. اوّلاًـ این که می‌گویید امام در اوّل انقلاب به جوانان مسؤولیت دادند، البته درست است و در خیلی جاها این‌طور بود؛ اما خیلی جاها هم این‌گونه نبود. مثلاً در شورای انقلاب - که اوّلین مسؤولانی که امام معیّن کردند، شورای انقلاب بود - مرحوم آیهٔ‌اللّه طالقانی حضور داشت که آن‌وقت مرد هفتاد ساله‌ای

بود. افرادی بودنـد که از نظر سن از ایشان هم بزرگتر بودند و در شورای انقلاب عضو بودند. به نظرم می‌آید که در شورای انقلاب – آن شورایی که امام معیّن کردنـد و بعـد البته کسانی هم اضافه شدند – جوانترین فرد من بودم که سـی و نه سال داشـتم. البته بعداً کسـانی اضـافه شدنـد که آن‌روز از من جوانتر بودنـد؛ اما من که از ابتـدا عضو شورای انقلاب بودم، جوانترین آنها بودم و سـی و نه سالم بود، که تقریباً جوان به این معنا در او صـدق نمی‌کند. آن وقت دولتی که امام دسـتور تشـکیل آن را دادند، اگر شـما با دولتِ امروز ما مقایسه کنیـد، خواهیـد دیـد که دولت امروز ما از آن دولت جوانتر است. رئیس آن دولت فردی در حـدود هفتاد ساله بود؛ اما امروز رئیس دولت ما یک مرد پنجاه و سه، چهار ساله است. آن روز ما وزرایی داشتیم که سن بعضی از آنها هفتاد سال و شصت و پنـج سال و در این حـدود بود و گمان نمی‌کنم که جوانترین آنها از پنجاه سال کمتر داشت؛ اما امروز وزرای ما بین چهل و پنجاه سال و معدودی هم بین پنجاه و شـصت سال سن دارند. بنابراین، امروز دولت ما از دولت اوّل انقلاب جوانتر است. البته شـما راسـت می‌گویید؛ امام به جوانان اعتماد و اعتقاد داشـتند. لذا مثلاً فرماندهان اوّلیه سپاه پاسداران – که هسـته اوّلیه سـپاه را اینها گذاشـتند – این مجموعه عظیم را تشـکیل دادند و سپاه در جنگ آن همه نقش آفرید. وقتی اینها به امام معرفی شدند و امام اینها را شناختند، به هیچ وجه نگفتند که شما جوانید، چطور می‌خواهید این کار را بکنید؛ نخیر، بلکه استقبال هم کردند. یا مثلاً در کابینه شهید رجایی، یـک عـدّه جوانـان خیلی خوب بودنـد. اوّلین کابینه‌ای که جوانان را به معنای واقعی کلمه وارد مسؤولیت کرد، کابینه شـهید رجایی بود. بعـد هم آقای مهنـدس موسوی بودنـد که جوانان را وارد میـدان کردنـد. امروز هم جوانگرایی هست. منتها ببینیـد؛ همان جوان دیروز که مسؤولیتی به او داده شده و آن را پذیرفته و بیست سال هم مسؤولیت اجرایی دارد، این نمی‌شود به جرم این که دیگر الان جوان نیست، آدم به او مسؤولیت ندهـد. تجربه چیزی نیست که ناگهان به دست بیایـد؛ بلکه مثل ظرفی است که شـما برای به‌دسـت آوردن یک صـمغ گران قیمت، زیر درختی – مثلاً درخت کائوچو – می‌گذارید که قطره قطره این ظرف پُر شود؛ بعد که این ظرف از این صـمغ پُر شد، بگوییم دیگر بس است؛ بعد بگیریم خالیش کنیم و مجدداً آن را زیر درخت بگذاریم تا پُر شود. این تجربه‌ها و مجرّبان را باید قدر شناخت. البته تکیه به مجرّبی، بایستی به معنای تنگ کردن میدان برای جوانان نباشد. من فکر نمی‌کنم امروز هم چنین روحیه‌ای در مسؤولاـن وجـود داشـته باشـد و مثلاًـ بگوییم که به جوانـان میـدان داده نمی‌شود؛ نه. الاـن هم انسـان می‌بینـد که جوانانِ کارآمدی بر سرِ کارهای بزرگ هستند. امیدواریم که این روحیه، هم در بین جوانان تقویت شود که بخواهند وارد میدانهای اصلی و مهم شوند، و هم در بین مسؤولان تقویت شود که از این نیروها استفاده کنند. محراب شفقده اؤزومو سجده ده گؤردوم قان ایچره غمیم یوخ، اوزوم اولسون سـنه صاری رهبر بزرگوار! جناب‌عالی در جمله‌ای بـدین مضـمون: «او به ما فهمانـد که انسان واقعی شدن و تا نزدیک مرزهای عصمت پیش رفتن افسانه نیست»، حضرت امام را معرفی کردید. در زمان حیات حضرت امام، دانشجویان یا جوانان، نماینده‌ای از ایشان درخواست کرده بودند تا در مورد مشـکلاتشان به ایشان مراجعه کنند؛ حضرت امام هم جناب‌عالی را معرفی کرده بودنـد. خواهشـی که بنده از شـما دارم، این است که شـما هم لطفی بکنید و به اسم، نماینده‌ای یا نمایندگانی را معرفی بفرمایید، تا جوانان در مورد مشـکلات و سؤالاتی که خواهند داشت، به آنها مراجعه کنند. البته آن زمان امام به یک عدّه از جوانان دانشـجو که رفته بودنـد به ایشـان مراجعه کرده بودنـد، بنـده را معرفی کردنـد؛ بنـده هم می‌رفتم. الاـن هم روحـانیون خـوبی در بین دانشـجویان هسـتند که مورد تأیید من هسـتند. البته من نمی‌خواهم در این‌جا اسم بیاورم؛ لیکن بعضیها را حتی من به اسم هم در بین مجموعه‌هـای دانشـجویی معرفی کرده‌ام و الاـن حضـور دارنـد و فعّالیتهـای خیلی خـوبی هـم می‌کننـد. آن روزی را که شـما اشـاره می‌کنیـد، این کار، یک کار نویی بود؛ یعنی هیـچ سابقه نـداشت که یک عدّه جوان بیایند از امام درخواست کنند که یک روحانیِ مثلاً علاقه‌منـد به مسائل جوانان را به اینها معرفی کند؛ که امام هم معرفی کردند و در رسانه‌ها هم این قضـیه گفته نشد و همین خود جوانان آن را پخش کردنـد و حالا جناب‌عالی هم اطّلاع داریـد و آن را مطرح می‌کنید؛ لیکن الان خوشـبختانه این کار، کارِ رایجی است. الان در همه دانشـگاهها روحانیون جوانی حضور دارند که فعّالیت می‌کنند. البته همه در یک سـطح نیستند و به یک اندازه از

فعالیت و کارایی قرار ندارند؛ لیکن بینشان کسانی هستند که حقیقتاً کارایی دارند و از آن روز بنده اگر بهتر نباشند - که یقیناً بهتر هم هستند - کمتر نیستند. برای غیر دانشجویان چطور؟ جوانان یک‌وقت مجموعه‌ای هستند که می‌خواهند مراجعه کنند - مثلاً دانش آموزان، یا کارگران - طبیعتاً می‌شود کسی را معرفی کرد؛ والّا همین‌طور که مجموعه‌ای نباشند، به روحانیون فراوانی که هستند، مراجعه می‌کنند و از روحانیون جوان استفاده می‌کنند. می‌خواهم بگویم که فرق حالا ـ و آن روز این است که آن روز اصلاً این ارتباط با جوانان - بخصوص جوانان دانشجو - باب نشده بود، لذا این کار لازم بود؛ اما الان خوشبختانه ارتباط با جوانان باب شده است. خیلی از روحانیون و فضلای ما که خودشان هم جوانند، الان با جوانان در ارتباطند؛ مسائل جوانان را بررسی می‌کنند؛ به آنها رسیدگی می‌کنند و انسان کارهای خوب و حرفهای ارزشمندی از اینها می‌شنود. بنابراین، گمان نمی‌کنم الان نیازی باشد که من کسی را معرفی کنم. البته اگر یک وقت هم در گوشه‌ای لازم باشد، حرفی ندارم. با این بازار زیاد نشر کتاب و انواع مختلف کتابی که در بازار ما هست، پیدا کردن کتابهای خوب برای انسان سخت شده است. من خواهش می‌کنم اگر ممکن است، شما افرادی را معرفی بفرمایید تا کتابهایی را که بیشتر به درد جوانان می‌خورد و می‌تواند سؤالهای جوانان را پاسخ دهد، از طریق رسانه‌ها معرفی کنند و جوانان بتوانند سؤالات خود را خیلی بهتر جواب بگیرند و در زمینه‌های مختلف، راحت‌تر مطالعه کنند. پیشنهاد خوبی است؛ رویش فکر می‌کنم. البته قبلها در دوران مبارزات، خود من این کار را می‌کردم؛ یعنی اصلاً کتابهایی را می‌خواندم، به قصد این که ببینیم به درد چه کسی می‌خورد، یا کجاهایش به درد چه کسانی می‌خورد و یادداشت می‌کردم. جوانانی که با من رفت و آمد داشتند - عمدتاً در مشهد، یا در دوره‌ای که مشهد نبودم؛ تبعید بودم - من اسم می‌دادم که این کتابها را بخوانید؛ این کتابها هم متنوّع بود. الان هم می‌شود این کار را کرد و مجموعه‌ای را در نظر گرفت. البته پخش آن از رسانه‌ها مصلحت نیست؛ به‌خاطر این که وقتی ما یکسری کتاب را رسماً از رسانه‌ها معرفی می‌کنیم، در واقع کأنّه دایره کتابخوانی را محدود می‌کنیم. این مصلحت نیست که ما بگوییم این کتابها مجاز است و معنایش این است که خوب است؛ معنایش این است که غیر این کتابها خوب نیست؛ شاید این شکلش صحیح نباشد. اما این که هرکس به ما مراجعه کرد و گفت من چه کتابی را بخوانم، بشود یک فهرست و سیاهه خوبی به او داد. البته کار قابل بررسی‌ای است. من بسیار خوشحالم که در این جمع صمیمی و دوستانه شرکت کرده‌ام. لازم می‌دانم باز هم از شما تشکّر کنم که مجال دیدار دو نسل را فراهم کردید؛ یک نسل ما جوانان امروزی هستیم؛ متولّد در سالهای آغازین انقلاب و پرورش یافته در دوران طلایی بعد از انقلاب؛ و شما که از نسل بانیان انقلاب هستید. آنچه که بیشتر مورد توجّه نوجوانان است، این است که شما و همرزمانتان، در زمانی که همسن و سال ما بودید، به‌خاطر اندیشه والا و هدف مقدّسی که‌داشتید، تلاش می‌کردید. همان‌طور که مستحضر هستید، ما در آستانه دهه سوم انقلاب هستیم که مقارن با سالهای پایانی قرن بیستم میلادی است. قطعاً یک سری فراز و نشیبها و گردنه‌های جدیدی برای ما پیش خواهد آمد که به دلیل موقعیت سنی‌ای که ما داریم، مسؤولیت سنگینی هم برای گذر از این گردنه‌ها برروی دوش ما هست. جوانان ایرانی از قبل از انقلاب به‌وسیله افراد آگاهی که هدف تشکیل حکومت اسلامی را به آنها منتقل می‌کردند، تکلیف خودشان دانستند که برای پیروزی انقلاب تلاش کنند. بعد از پیروزی انقلاب هم برای حفظ انقلاب در زمانی که جنگ و مسائل دیگر پیش آمد، تلاش کردند. به هر حال، تا آن جایی که به ما منتقل شده، جوانان خوب توانستند وظیفه‌شان را انجام دهند؛ اما از این به بعد برای من و امثال من که به دلیل تعلّق خاصّی که به انقلاب دارند، طبیعتاً دغدغه خاصّی هم برای این انقلاب و آینده این انقلاب و آنچه که دستاورد خون هزاران شهید است، دارند، این نگرانی هست که این فراز و نشیبها را چگونه باید شناخت؛ چگونه باید با آنها مقابله کرد؛ چگونه باید برای طی کردن آنها آماده شد؟ از شما به‌عنوان یک پدر مهربان تقاضا می‌کنم که نصایح خودتان را بفرمایید. همان‌طور که شما می‌گویید، در سالهای آینده و در همه دوره‌های عمر شما جوانان - که ان شاءاللّه طولانی باد و طولانی خواهد بود - با بسیاری از مسائل مواجه خواهید شد. هر انسان زنده‌ای طبعاً با مسائل فراوانی مواجه می‌شود. حالا آیا این مسائلی که در سالهای آینده وجود خواهد داشت، دشوارتر از مسائلی خواهد بود که ما

آن را فرضاً در دهه‌های گذشته تجربه کردیم، یا آسانتر خواهد بود؛ این هم قابل تشخیص نیست. یعنی نمی‌شود الان گفت که مسائل آینده ما دشوارتر خواهد بود از آنچه که در گذشته داشتیم؛ نخیر، ما این را نمی‌توانیم یقیناً بگوییم - ممکن است باشد، ممکن است نباشد - اما آن که من می‌توانم به شما جوانان سفارش کنم، این است که جوان اوّلاً باید احساس مسؤولیت کند؛ یعنی واقعاً خودش را مسؤول بداند و بخواهد که زندگی را با پای خودش پیش ببرد و حرکت کند و مثل پر کاهی در امواج حوادث نباشد. ثانیاً با ایمان حرکت کند - ایمان نقش بسیار مهمّی در پیشرفت در همه میدانها و نیز پیروزی بر همه موانع دارد - ثالثاً بصیرت و آگاهی داشته باشد. اگر جوانان این سه خصوصیت را در خودشان تأمین کنند - که البته کار چندان آسانی نیست؛ اما بسیار ممکن هست - من خیال می‌کنم که هر وضعی دنیا پیدا کند - ارتباطات پیشرفت کند، تمدّنهای گوناگون به عرصه بازار تمدّنها در دنیا پا بگذارند، قدرت بزرگی در دنیا از بین برود، قدرت جدیدی به‌وجود آید؛ ایران چالشهای گوناگونی در مسائل اقتصادی و سیاسی و غیره با دیگران داشته باشد، نداشته باشد - در همه زمینه‌ها شما می‌توانید موفقیّت خودتان را تضمین کنید. سعی کنید این سه خصوصیتی را که من گفتم، در خودتان به‌وجود آورید. ببینید؛ من که می‌گویم سعی کنید به‌وجود آورید، اعتقادم این است که سعیها یک اندازه نیست، یک اندازه هم موفّق نیست؛ اما اعتقاد دیگرم این است که هر کسی سعی کند، بالاخره توفیقی خواهد داشت. آن احساس مسؤولیتی که من می‌گویم، در مقابل حالت «وِلِش» قرار دارد. بعضی از جوانان هستند که اگر گفته شود این کار را بکن، می‌گویید وِلِش! مثلاً امتحانات درسی یا قضیه دیگری در پیش است، می‌گویید وِلِش! این «وِلِش» بدترین بلا برای جوانان است. احساس مسؤولیت، یعنی رها کردن این حالت «وِلِش». ایمان هم یعنی این که انسان واقعاً مؤمنانه وارد میدان شود. سعی کنید ایمانتان را قوی کنید. الحمدللّه همه شما دلهایتان پاک و صاف است و ایمانها در دلهایتان می‌درخشد - انسان می‌تواند این را حس کند - در عین حال بکوشید آن را عمیق کنید، تا با هر حادثه‌ای متزلزل نشود. با مطالعات خوب، با استفاده از انسانهای والا و استادهای خوب، آن را تقویت کنید. در خودتان بصیرت ایجاد کنید. قدرت تحلیل در خودتان ایجاد کنید؛ قدرتی که بتوانید از واقعیتهای جامعه یک جمعبندی ذهنی برای خودتان به‌وجود آورید و چیزی را بشناسید. این قدرت تحلیل خیلی مهمّ است. هر ضربه‌ای که در طول تاریخ ما مسلمانان خوردیم، از ضعف قدرت تحلیل بود. در صدر اسلام هم ضرباتی که خوردیم، همین‌طور بوده که حالا اینها بحثهای تفسیری زیادی دارد. در دوره‌های گوناگون دیگر هم همین‌طور است. نگذارید که دشمن از بی‌بصیرتی و ناآگاهی ما استفاده کند و واقعیتی را واژگونه در چشممان جلوه دهد. سؤالات شما تمام شد، اما تا جلسه تمام نشده، من این نکته را عرض کنم که در میان سؤالات شما هیچ کس راجع به نماز سؤالی از من نکرد و هیچ نکته‌ای نگفت! من حیفم می‌آید که این جلسه را بدون ذکر نماز تمام کنم. ببینید عزیزان من! انسان در معرض خطاهای گوناگونی هست. هر انسانی - بزرگ و کوچک و پیر و جوان ندارد - بالاخره سهوها و اشتباهات و خطاهایی دارد و گناهانی بر او عارض می‌شود. انسان اگر بخواهد در جادّه زندگی موفّق شود، نماز می‌تواند جبران کننده باشد. در آیه شریفه قرآن می‌فرماید: «و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات»(۲)؛ یعنی نماز را در دو سوی روز و پاره‌هایی از شب بجا آورید؛ زیرا نیکیها می‌تواند بدیها را از بین ببرد. نماز نورانیّتی دارد؛ ظلمتها را از بین می‌برد، بدیها را از بین می‌برد و اثر گناهان را از دل می‌زداید. انسان بالاخره ممکن است آلودگیهایی پیدا کند و دست و بالش به خطایی بند شود. اگر به نماز پایبند باشید، این نورانیّت شما باقی خواهد ماند و گناه این فرصت را پیدا نمی‌کند که در جان شما نفوذ کند. من خواهش می‌کنم که به مسأله نماز خیلی جدّی نگاه کنید. البته همه شما نمازخوانید؛ منتها سعی کنید نماز را از حالت کسالت‌آور برای خودتان خارج کنید؛ چون اگر نماز را از یک کار همین‌طور از حفظی و به اصطلاح حالت طوطی‌واری خارجش نکنیم، یک چیز کسالت‌آوری می‌شود؛ یعنی آدم باید بلند شود وضو بگیرد و برود یک کاری را که نمی‌داند چیست، انجام دهد. اما اگر معانی این کلمات را بفهمید، آن وقت خواهید دید که نماز اصلاً کسالت‌آور نیست؛ بلکه شوق‌آور است و انسان به سوی نماز می‌شتابد. آن وقت «حیّ علی الصّلوة»(۳) - بشتاب به نماز -

واقعیت پیـدا می کنـد. البته من نمی گویم که در سرتاسـر نمـاز معـانی آن را بفهمیـد - این کارِ خواص و اخصّ خواص است؛ ما هم شاید نمی‌توانیم آن گونه بفهمیم - اما حدّاقل بخشـی از نماز را با توجّه بخوانید؛ یعنی بدانید با چه کسی حرف می‌زنید و معنای آن کلماتی که می گوییـد، بدانیـد. من در روایت خواندم که وقتی نزدیک ظهر یا نزدیک مغرب می‌شد، پیامبر به بلال می گفت: «ارحنا یا بلال»(۴)؛ ای بلال! مـا را آسـوده کن. آسوده کردن، یعنی آن حـالت آرامش را به مـا ببخش؛ یعنی اذان بگو؛ اذان بگو که نمـاز خوانـده شـود. به هر حـال خـواهش می کنم که این توجّه به نمـاز را داشـته باشـید. خداونـد ان‌شـاءاللَّه همه شـما را حفـظ کنـد و در میـدانهای گونـاگون زنـدگی موفّقتـان بـدارد. می‌بینم که از قشـرهای مختلف جوانـان در این‌جا جمع شده‌ایـد. همه‌تان هم جوانیـد، همه‌تان هم آینده دارید، همه‌تان هم ان‌شاءاللَّه می‌توانید در اعتلاء و عزّت و درخشـش حقیقی این کشور و این ملت در سطح جهان نقش ایفـا کنیـد. مـا هنوز نقش جهـانیِ خودمـان را آن‌چنـان که بایـد، پیـدا نکرده‌ایم. کشور مـا ظرفیت خیلی زیادی دارد. از لحاظ تـاریخی، از لحـاظ جغرافیـایی، از لحاظ مادّی و معنوی، کشور مهمّی است و می‌توانـد مثل خورشـیدی در دنیا بدرخشـد؛ آن هم نه فقـط از جنبـه مـادّی کـه غرب آن را تجربـه کرده؛ بلکه هم از جنبه مـادّی و هم از جنبه معنـوی. جنبه مـادّی محض، همین است که می‌بینیـد امروز متأسـفانه در غرب حقیقتاً به مشـکلاتش هم دچارنـد. ان‌شـاءاللَّه بتوانیـد از جنبه‌ی مـادّی و معنوی به کشور خودتـان درخشـش دهیـد و در این زمینه‌ها نقش ایفا کنیـد. خداوند هم ان‌شاءاللَّه به شـما کمک خواهد کرد. جلسه خیلی خوبی بود؛ از همه شما متشکرم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------------------- ۱) بقره: ۲۸۵ ۲) هود: ۱۱۴ ۳) معانی الاخبار: ۴۰ ۴) بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۶

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار جمعی از پرسنل نیروی هوایی

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار جمعی از پرسـنل نیروی هوایی بسم اللَّه الرحمن الرحیم اوّلاً به همه شما عزیزان که در یکی از حسّاس‌ترین و مهمترین بخشـهای ارتش جمهوری اسـلامی ایران و مجموع نظامـات کشور مشـغول خدمتیـد، خوشامد می گویم و این ایّام، بخصوص روز نوزدهم بهمن را به شـما و یکایک پرسـنل نیروی هوایی جمهوری اسـلامی ایران تبریک عرض می کنم. همچنین برای شـهدای شـما عزیزانِ امتحـان داده و درخشـش‌یافته در آسـمان تاریخمان طلب رحمت و مغفرت می کنم و بر آنها درود می‌فرستم. شما حق دارید امروز را گرامی بدارید؛ زیرا حادثه‌ای که در روز نوزدهم بهمن سال ۱۳۵۷ اتّفاق افتاد، نه فقط افتخـاری برای نیروی هوایی و ارتش بود، بلکه ملت ایران و انقلاب و امام را سـرافراز کرد. شایـد امروز بعضـی از جوانانِ ما اهمیت این حرکت را در آن فضای بسیار حسّاس و لحظه مهم نتوانند به‌خوبی ارزیابی کنند و شاید حتّی بعضـی از کسانی هم که حادثه را دیده‌اند، اهمیت آن را آنچنان که هست، مورد تأمّل قرار نداده باشند؛ اما حادثه بسیار مهم بود و مثل همه حوادث مهم، اوّلاً به اراده و عزم پولادین و ایمـان عمیق جمعی از مردم - که همان پرسـنل نیروی هوایی بودنـد - متّکی بود؛ ثانیاً آثار و نشانه‌های خود را در طول تاریـخ انقلاب هم بر جـای گـذاشت. شـما ملاحظه کنیـد، هشت سـال جنـگ برای یـک کشور، رویـدادی فراموش شـدنی و کوچک نیست. در طول این هشت سال، هیچ زبان انتقادگر و ذهن وسوسه گری نتوانست نیروی هوایی را مورد اعتراض قرار دهد و به کار آن انتقاد و اعتراضی کند. چرا؟ چون نیروی هوایی در طول این دوران دشوار و پُرحماسه و در عین حال خونبار، در جلوترین میـدانها حاضـر بـود. در طـول جنـگ، نیروی هوایی یکی از بهـترین امتحانهـا را داد. این پدیـده بزرگ، نمی‌توانـد از آن اقـدام روز نوزدهم بهمن جـدا باشـد. این همان روحیه است؛ یک جا آن‌طور خودش را نشان می‌دهـد؛ یک جا در طول جنگ این‌طور ظهور و بروز می کنـد؛ یک‌بـار و یک‌جـا هم در دوران سازنـدگی پس از جنگ و خودسازی و بازگشت به خود، بایـد طور دیگری خود را نشان دهد، که می‌دهد. هیچ‌کس منّتی بر سر ارتش جمهوری اسلامی ایران ندارد. هیچ کس دست ارتش را به‌سوی انقلاب و اسلام و نور هـدایت نگرفته است و نکشـیده است. همه ما منّت‌پذیرِ انقلاب و اسـلامیم. اسـلام به گردن همه ما حق دارد. انقلاب به گردن

همه ما حق دارد که ما را از دوران تلخ اسارت و وابستگی و بی‌حالی و عدم امکان بروز استعدادها و قبول سلطه بیگانگان خارج نمود و به دورانی وارد کرد که اگر دشواری و سختی‌ای هم داشته باشد، در راه ایجاد یک دنیای بهتر و برای ایستادن روی پای خود است. ارتش از جمله اجزایی از این ملت بود که با شوق خود، با پای خود، به میل خود، با ابتکار خود، با قبول خطرها، به سمت انقلاب آمد، انقلاب را در آغوش گرفت و در انقلاب حل شد و مظهر آن، روز نوزدهم بهمن ۱۳۵۷ بود. عزیزان من! داشتن وسایل مدرن و پیشرفته‌ای که به‌وسیله دیگران به یک کشور و به یک ارتش داده می‌شود و در مقابل، منابع آن کشور و آن ملت غارت می‌شود و بر کسانی که صاحبان آن منابعند، تسلّط می‌یابند، ارزشی ندارد. ارزش یک ارتش و یک نیروی هوایی به این نیست که مدرنترین هواپیماها را، دیگرانی که ساخته‌اند، دیگرانی که آن را می‌شناسند، دیگرانی که آن را تعمیر می‌کنند و دیگرانی که خود را مالک آن می‌دانند، با بهای گزافی، به یک ارتش، یا به یک نیروی هوایی بدهند و در برابر آن، خود را آقا بالاسر و همه کاره و صاحب اختیار و کلیددار آن ارتش و آن نیروی هوایی بدانند. این هیچ اعتباری برای یک ارتش و یک نیروی هوایی محسوب نمی‌شود. اعتبار یک ارتش، به استقلال آن است؛ به متّصل بودن به منافع ملت است؛ به ایستادن روی پای خود است؛ به‌داشتن قدرت اقدام در مقابل دشمن است؛ به سرافرازی و غرور و مناعت در مقابل بیگانگان است. ارتشی که در رأس آن کسانی قرار گیرند که مجبور باشند در مقابل بیگانه تعظیم کنند، ارتش غیور و با مناعت و بلندپروازی نیست. امروز خیلی از کشورها هستند که از لحاظ ارزیابی و تقویم موقعیت ارتششان، در آخرین ردیفهای فهرستِ ارتشهای دنیا قرار می‌گیرند؛ اما انبارهایشان هم پُر از وسایل مدرن فراوانی است! پولهای ملتشان را گرفتند و به اینها دادند، چهار نفر هم ارباب بالای سرشان گذاشتند؛ این مایه افتخار نیست و هیچ ارزشی ندارد. مایه افتخار را شما دارید؛ شما که روی پای خودتان ایستادید؛ شما که بیگانه‌ای را بر خود و در خود نمی‌پذیرید؛ شما که سعی می‌کنید با موجودیِ خودتان، بهترین خدمات را انجام دهید. هر کدام از شما اگر این روحیه اقتدار و مناعت و اتّکاءِ به نفس و عزّت در وجودتان بیشتر باشد، ارزشتان بالاتر و فایده‌تان برای ملت بیشتر است. شاید من این خاطره را یک‌بار دیگر برای شما نقل کرده باشم که در روزهای اوّل جنگ، یک نفر نظامی پیش من آمد و فهرستی آورد که انواع و اقسام هواپیماهای ما - جنگی و ترابری - در آن فهرست ذکر شده بود و مشخّص گردیده بود که چند روز دیگر همه فروندهای این نوع هواپیماها زمینگیر خواهد شد؛ مثلاً این نوع هواپیما در روز هشتم، این نوع هواپیما در روز دهم، این نوع هواپیما در روز پانزدهم! این فهرست را به من داده بود که خدمت امام ببرم، تا ایشان بدانند که موجودی ما چیست. من به آن فهرست که نگاه کردم، دیدم دیرترین زمانی که هواپیمایی از انواع هواپیماهای ما زمینگیر خواهد شد، در حدود بیست و چند روز است؛ یعنی ما بیست و چند روز دیگر هیچ هواپیمایی نداریم که بتواند از روی زمین بلند شود! من وظیفه‌ام بود که این فهرست را ببرم و به امام نشان دهم. ایشان به آن کاغذ نگاه کردند و گفتند: اعتنا نکنید؛ ما می‌توانیم! برگشتم و به دوستانی که بودند گفتم: امام می‌گویند می‌توانید. آن هواپیماها، به همّت شما و با توانستن شما هنوز پرواز می‌کنند؛ هنوز از بسیاری از تجهیزات پرنده این منطقه پیشترند؛ هنوز در مصاف با بسیاری از کسانی که وسایل مدرن دارند، برتر و فایق‌ترند. از آن روز، نزدیک بیست سال می‌گذرد. این است معجزه همّت انسان! این است معجزه‌ی ایمان! آنها را ساختند، آنها را تعمیر کردند، با آنها کار کردند؛ البته مبالغ نسبتاً قابل توجّهی هم در اواخر به آنها اضافه شد. آنچه مهمّ است، روحیه و ایمان است؛ قدردانیِ چیزی است که این انقلاب و این حرکت عظیم به ما داده است؛ یعنی خودباوری، یعنی استقلال، یعنی عزّت، یعنی قطع رابطه آقا بالاسری کسانی که مدّعی آقا بالاسری بر همه دنیایند. ابتدا قدرتمندان سعی می‌کنند فشار بیاورند، تا ملتی که با زحمت و با دادن شهدای زیاد و مقاومت حیرت‌آور، استقلال را به‌دست آورده است، پشیمان شود. سختی هست، فشار هست؛ اما با همین نیروی ایمان، این سنگلاخها را خواهیم گذراند. شما عزیزان به‌فضل پروردگار خواهید توانست؛ این ملت بزرگ و شجاع خواهد توانست به قلّه‌های آرزوهای بزرگ برسد و علی‌رغم میل دشمن، آنچه را که دشمن نمی‌خواهد ملت ایران به آن دست پیدا کند، به آن دست پیدا کند. سفارش من به شما این است که این روحیه را در

خودتـان حفـظ کنیـد؛ روحیـه عزّت، روحیـه اسـتقلال، روحیـه تکیه به تواناییهـای خـود، روحیه اسـتغناء؛ اسـتغناء از همه کسـانی که می‌خواهنـد در مقابل آنچه از مادیّات می‌دهند، بخش عظیمی از معنویات و عزّت و ایمان و اسـتقلال و شخصـیت و هویت انسانی را از ما بگیرنـد. عزّت و اسـتغناء در مقابل اینها، بزرگترین سـرمایه است. این را بایـد حفظ کنیم و ملت ایران حفظ کرده است و ارتش عزیز مـا حفـظ کرده است. شـما در نیروی هوایی، یکی از بهترین مظاهر حفظ این نیرو و این حالت و این روحیه بودیـد و هستیـد و بایـد باشـید. سـختیهایی هم وجود دارد که بایـد تحمّل کرد تا عبور کنیـد. این لحظه‌های تعیین کننـده، در سـرنوشت این ملت و این کشور و این تاریـخ بسیار اثر دارد. البته کمک و تفضّل و رحمت الهی شامل حال شـما بوده و هست. آنها فکر نمی‌کردند ملتی که ارتشـش تنهـای تنهاست و نیروهـای مسلّح و رزمنـدگانش - اعم از ارتش و سپاه و بسیج و بقیه کسـانی که در میـدان نبرد و رزمِ دلاورانه این دوران حضور داشـتند - جز به قـدرت خودشان و توکّل به خـدا، به هیـچ نیرویی اتّکاء ندارند، بتواند بر دشـمنش که از همه جا کمک می‌گرفت، پیروز شود. آنها فکر نمی‌کردنـد؛ ولی این به برکت ایمان انجام شـد. این در تاریـخ ملت ما خواهـد ماند؛ این را قـدر بدانیـد. خـدای متعال این تفضّل را به همه ما فرمود. اگر این ایمان و این روحیه و این توکّل را حفظ کنیم، رحمت الهی هم برای ما ادامه خواهـد داشت. امیـدواریم خداوند متعال روز به روز شـما را موفّقند بدارد تا بتوانید ان‌شاءاللَّه این نیروی با افتخار و سرافراز را به بهترین وجهی که می‌توانـد وجود داشـته باشـد و سـرمشق دیگران باشد، به پیش ببرید و آن را به تعالی و تکاملِ هرچه بیشتر برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسئول و سر دبیران نشریات دانشجویی

بیانـات در جلسه پرسـش و پاسـخ مـدیران مسـئول و سـر دبیران نشـریات دانشـجویی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز! خیلی خوش‌آمدیـد؛ ان‌شاءاللّه موفق باشـید. این دو، سه ماه - از آن دیـدار تا این دیـدار - خیلی زود طی شد و مثل همه‌ی بخشـهای دیگر عمر، این مـدّت هم بـا سـرعت گـذشت. امشب هم بحمـداللّه باز توفیق پیـدا کردیم که با شـماها بنشـینیم و گفتگو کنیم. به‌نام خداونـد آگـاه به درونها. به تمام مردم و حـاکمان دیگر کشورها که مضـمون حرفهای مرا دریافت می‌کننـد، می‌گویم که بداننـد در هیـچ کجـای این عالم خاکی مملکتی پیـدا نمی‌شود که مردم آن به این راحتی و صـمیمیت با رهبر و رئیس جمهور و مسؤولان رده بالای خود، بی‌واسـطه بنشینند و صـحبت کننـد؛ بداننـد که این از برکت درسـهای قرآن است که در نظام جمهوری اسـلامی جاری است. بی‌پرده به دیباچه‌ی سـخن می‌پردازم که در این مجال کوتاه نمی‌توانم باعث شادی و خوشـحالی شـما باشم؛ اما می‌خواهـم که پـدرانه با شـنیدن حرفهایم، آبی بر آتش درونم باشـید. سـخن از کجا شـروع کنم که لرزه‌ای کافی است تا حرفها همچون گـدازه از آتشـفشانِ در حالِ فوران دلم بیرون بریزد؟ و حتماً می‌دانید که آتشـفشان خرابی به همراه دارد. آخر می‌دانید، وقتی سـنگ صـبوری پیدا نشد، اوضاع از این بهتر نمی‌شود و حال که سـنگ صـبوری پیدا کرده‌ام و مجالی برای درد دل، اجازه دهید مقدّمه کوتاه کنم و سفره‌ی دل باز: از وقتی یادم می‌آیـد، مرا از دروغ نهی کرده‌اند و به راستی و درستی رهنمون شده‌اند؛ اما وقتی کمی گذشـته است، دیده‌ام همانهایی که مرا از دروغ نهی کرده‌اند، دروغگوترین آدمهای زندگیم هستند! همانهایی که مرا از نارو زدن و از پشت خنجر زدن نهی می‌کردند، اکنون بدون این کار، زندگیشان نمی‌گذرد! بدون رشوه دادن، بدون زد و بند کردن، بدون نامه نوشتن به شما! نمی‌دانم چرا این قـدر «فرد محوری» بین مسؤولاـن ما، بین دانشـجویان و طلّاب ما و خلاصه در جامعه‌مان رواج پیـدا کرده است! هر گروهی می‌نشـیند تـا ببینـد بر زبـان فلاـن کس چه صـحبتی جـاری می‌شود، تـا تمام برنامه‌هایش را بر آن منطبق کنـد! معلوم نیسـت جایگاه حق در این میان کجاست. علیِ بزرگ، پایه و اساس و رکن هستی می‌گویـد: «لا تعرف الحق و الباطل باقـدار رجالها، اعرف الحـق ثـمّ تعرف اهله، اعرف الباطـل ثمّ تعرف اهله»(۴۲۷)؛ حقّ و باطل، به مردانِ قَدَر قـدرتشان شـناخته نمی‌شوند. حق را بشـناس، اهلش را خواهی شـناخت؛ باطل را بشـناس، اهلش را خواهی شناخت. یکی می‌گوید: «رئیس جمهور ما، حمایتت می‌کنیم»، دیگری

می گوید: «حمایت از رهبری، حمایت از امام است». می گویم درک حضور امام امّت را که دیگر داشته‌ای. و می گوید هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنماییهای شیطانی، در راه خدا به جهاد برخیزید و خود را فدای هدف کنید، نه هوی و این هنر مردان خداست. آن وقت یکی می گوید: «فلانی، فلان کس، راحت ادامه دارد» و آن دیگران گناه فلان قتل را به گردن یکدیگر می‌اندازند. حتماً می‌دانید که امام خمینی این جمله را کی فرمودند؛ این پیام به مناسبت شهادت دکتر چمران بود. ای کاش چند مرد خدا - همچون چمران - اکنون باعث دلگرمیِ همچو منی بودند. ای کاش مسؤولان ما همچون شهید رجایی دستفروشی می کردند و در میان درهای اتوبوس فشرده می‌شدند تا معنای واقعی درد را بفهمند. راستی عاجزانه از شما می‌خواهم واسطه شوید تا حضور ماشینهای سواری به صورت یک روز در میان با شماره پلاکهای زوج و فرد در خیابانها اجرا نشود؛ زیرا در آن وقت هرکسی باید دو ماشین بخرد تا لابد به کارهای مردم برسد! ای کاش عدّه‌ای متحجّر، دین را چماق بی‌لیاقتیهای خود نمی کردند! ای کاش مردم و مشکلاتشان از صحنه‌ی روزگار محو می‌شدند تا بالاخره ببینیم یک عدّه آلت دست دیگری هم پیدا می کنند یا نه! ای کاش جوانی فقط یک دوره نبود و عدّه‌ای جوان باقی می‌ماندند تا ببینیم هرکسی که از راه می‌رسد، برای جای پا درست کردن می‌تواند جوان را مستمسک قرار دهد یا خیر! ای کاش همیشه شب می‌بود تا ناکسان در خواب می‌بودند و اهلان بیدار! ای کاش همیشه شب می‌بود که غصّه‌هایم را در دامنش می‌ریختم؛ و این دامن چقدر بزرگ است؛ دامنی پُر از غصّه و درد و آرزو؛ آرزوی مملکتی با فرهنگ خودی؛ آرزوی مملکتی که هرکسی غبطه‌ی آن را بخورد. سیّد بزرگوار! وقتی افرادی را که نسبت به شما اظهار دوستی می کنند، می‌بینم، دلم یکباره می‌ریزد که وای بر پایان این داستان و نمی‌دانم که «سیّدعلی» از نصیحت این عدّه خسته شده است، یا فشارها باعث باز شدن باب مصلحت است. ای کاش کسی جوابگوی هدر رفتن انرژیها و هزینه‌های مادّی و معنوی ما که در دعواهای سیاسی صرف می‌شد، می‌بود؛ این در حالی است که همچو من بسیارند کسانی که از این مشاجرات به ستوه آمده‌اند. آری، اگر روزنامه‌ها را ورق بزنیم، خواهیم دید حجم وسیعی از آنها به جوابگویی اموری که در دیگر مطبوعات وجود دارد، پرداخته‌اند و به جای این‌که به قول امام امت رحمةاللّه علیه که فرمودند: «مطبوعات باید مدرسه‌ی سیّار باشند»، بالا بردن سطح فکر مردم از جهات علمی و فرهنگی و سیاسی را هدف قرار دهند، دعواهای کذایی را پیش رو قرار داده‌اند. سیاسی‌ترین افراد در شوراها - که قرار است کار سیاسی نکنند - کاندیدا شده‌اند؛ با شعارهای زیبا و سبز و زندگی و جوان. و چه زیبا گفت آن دوست که «ارزش هرکس به اندازه‌ی خواسته‌ی اوست». و وای بر کسی که خواسته‌اش حتی از دیوار نفس هم بالاتر نمی‌رود. ای کاش تصمیمات در جامعه‌ی ما در حدّ شعار و حرف باقی نمی‌ماند؛ صرفه‌جویی اقتصادی، وجدان کاری، ازدواج جوانان و هزار حرف و حدیث دیگر. جایی بهتر از این‌جا برای فریاد کردن ناله‌های دلم پیدا نکردم؛ ولی وقت جلسه استعداد بیش از این را ندارد. نشریه هستیم، تا مجالی باشیم برای دیگران؛ لذا چون دیگران هم می‌خواهند از این فرصت استفاده کنند، سخن کوتاه می کنم و از رهنمودهای جناب‌عالی استفاده می کنیم. چون شما در صحبتهایتان سؤالی مطرح نکردید، قاعدتاً جوابی ندارد؛ لیکن در آن عبارتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل کردید - که بسیار هم عبارت خوبی است - «اقدار الرّجال» معنایش «قَدَرقدرت» نیست؛ بلکه «به اندازه‌های مردان» است. شخصی را شما در نظر بگیرید؛ «قدر»ی برایش فرض کنید و سخن او را حق بدانید؛ یعنی یک پیشداوری درباره‌ی او بکنید، بعد بگویید سخنش به‌خاطر این حقّ است. شخص دیگری را در نظر بگیرید؛ در ذهن خودتان اندازه‌ای برایش معیّن کنید و هرچه او بگوید، سخنش را باطل بدانید. معنای «اقدار الرّجال» این است. ملاک و معیار هم باید همین باشد. اگرچه شما در مقدّمه‌ی خود اظهار سوز و گداز کرده‌اید؛ اما حرفها آن قدرها سوز و گداز ندارد. دردهای عمیقتر از اینها در جامعه وجود دارد؛ منتها حالا جناب‌عالی لازم دانستید که این مقدار را بیان کنید و بعضیش هم البته بله، واقعاً حرفهای درستی است. من فقط نکته‌ای که به شما عرض می کنم، این است که در وجود شما به‌عنوان یک جوان، شاید یک نقطه‌ی قوّت و یک نقطه‌ی ضعف هست. نقطه‌ی ضعف این است که این حوادث را ندیده‌اید. غالباً با حوادث این‌چنینی، برای بار اوّل که مواجه می‌شوید، برایتان عجیب، باور نکردنی و

احیاناً دهشتناك است و موجب سراسیمگی شما می‌شود؛ لیکن ان‌شاءاللّه چند سالی که بر عمرتان افزوده شود و با این مسائل برخورد کنید، خواهید دید که نه، در هر جامعه‌ای آدمهای بد و آدمهای خوب هستند. در بین مسؤولان کشور و در بین مردم عادّی، همه‌گونه آدمی هست. از لحاظ اخلاق، مردم یکدست نیستند؛ کسانی هم واقعاً در دور و بر شما و با شما هستند که اینها همان‌طور که شما را از دروغ نهی کردند، حقیقتاً خودشان از دروغ منهیند؛ یعنی عمل نمی‌کنند و دروغ نمی‌گویند. آنها را هم باید دید، که جلوه‌های روشن زندگی و جامعه‌اند و بقیه‌ی چیزها هم همین‌طور است. بله، کسان ناباب هم هستند؛ منتها وقتی که انسان افراد ناباب را در جامعه می‌بیند، باید دو کار بکند که این مربوط به نقطه‌ی قوت شماست که جوانی است. نشاط و شور و نیرو و توان هر کاری که انسان اراده بکند، این‌جا جایش است. بنابراین، شما باید دو کار انجام دهید: یکی این‌که اوّل بین خودتان و خدا، صمیمانه به خودتان برگردید - نه از روی تظاهر، یا برای این‌که کس دیگری این‌طور گمان کند - خودتان را یك ارزیابی بکنید و ببینید این عیب آیا در شما هست یا نیست؛ و اگر هست، جدّاً تصمیم بگیرید برطرف کنید؛ ولو یکباره هم نشود، تدریجاً سعی کنید. از بدترین و نکوهیده‌ترین خصوصیاتی که در دیگران دیدید و در خودتان هم سراغ کردید، یك فهرست تهیه کنید و فقط هم خودتان بدانید؛ هر چند وقت یکبار هم سعی کنید یکی از آنها را در خودتان پاك کنید. شما که جوان هستید،این کار را خیلی خوب و راحت می‌توانید بکنید. من شخصیتهای خودساخته‌ای را می‌شناسم که اینها واقعاً این کار را می‌کردند. نقاط ضعف داشتند - چه نقاط ضعف اخلاقی، چه نقاط ضعف رفتاری و شخصیتی - اینها را یادداشت می‌کردند. در روانشناسی می‌گویند آدم خجالتی اگر می‌خواهد خجالت خودش را برطرف کند، چه کار بکند. خصوصیات اخلاقی هم همین‌طور است؛ یعنی همان چیزهایی که بودنش، شما یا هر انسان سالمی را رنج می‌دهد. کار دوم این‌که سعی کنید جامعه را به سمت مخالف آن پیش ببرید. خود شما واقعاً از حرف زدن چقدر گله می‌کنید. گفتن در جاهایی کاربرد دارد؛ انسان باید بگوید تا ذهن طرف را روشن کند و احقاق حقّی بکند، والّا هی گفتن و هی گفتن و برف انبار کردن و در گفتنها دقّت نکردن - که کدام مطلب دقیق نیست، کامل نیست، جامع و مانع نیست - کاری از پیش نمی‌برد. این کار شماست؛ یعنی آن هنر جوانی شما این‌جا باید نشان داده شود، که به مجرّد این‌که چیز بدی را مشاهده کردید، آن دو عمل به خودی خود انجام گیرد: اوّل سالم کردن محیط خود و دوم ان‌شاءاللّه کوشش کردن برای سالم سازی محیط و اجتماع. به‌هرحال، شما الحمدللّه قلمتان خوب است، ذوقتان هم خوب است. ان‌شاءاللّه که بیشتر از اینها هم پیش خواهید رفت. همان‌طور که مستحضرید، این روزها شاهد تبلیغات انتخاباتی نامزدهای انتخابات شوراها هستیم. به نظر می‌رسد حجم وسیع این تبلیغات، دو نگرانی در بعضی از مردم ایجاد کرده باشد: نگرانی اوّل این است که مشاهده می‌شود بعضی از روشهای غیرصحیح، از سوی بعضی از نامزدها انجام می‌شود و مردم را نسبت به نیّت این افراد دچار تردید می‌کند که نکند به جای نیّت خدمت به مردم، منافع و منظورهای دیگری داشته باشند. از طرف دیگر، با این حجم وسیع تبلیغات، نگرانی دوم این است که نکند در انتخابات، سرمایه و پول حرف اوّل را بزند، نه تعهّد و تخصّص؛ یعنی کسانی که امکاناتی برای تبلیغات ندارند - به‌ویژه جوانان یا اقشار دانشگاهی - نتوانند افکارشان را معرفی کنند و در نتیجه برگزیده نشوند. شما برای حلّ این مشکل و رفع این نگرانیها چه پیشنهادهایی دارید؟ حرفی که شما می‌زنید، حرف دل من است. من هم به هیچ وجه این وضعیت را نمی‌پسندم. البته تبلیغ کاری لازم است؛ منتها تبلیغ یك معنای صحیح و اسلامی و انسانی دارد و آن، رساندن است. بالاخره انسان بایستی حرفی را که در دل دارد به مخاطب مورد نظرش برساند. این هیچ اشکالی هم ندارد؛ یعنی از روشهای معمولی استفاده کند و برساند. یك معنای تبلیغ که امروز در دنیا رایج است، به معنای غربی تبلیغ است؛ یعنی آن چیزی که در نظام سرمایه‌داری غرب معمول است. تبلیغ در آن‌جا اصلاً به معنای این نیست که حقیقتی را از جایی به مغزی منتقل کنند؛ بلکه معنایش تحت تأثیر قرار دادن دلها و مغزها با شیوه‌های علمی و روانشناسی است. مثلاً فرض کنید یك جا پنجاه قطعه عکس را بغل هم می‌زنند؛ آدم همین‌طور هرچه نگاه می‌کند، طبعاً در ذهنش می‌ماند. این مانع تفکّر و تعقّل می‌شود. یك وقت است که شما چیزی را به من می‌گویید، روی ذهن

من کار می‌کنید، به معنای این‌که ذهن مرا به حقیقتی متوجّه کنید. خیلی خوب؛ من هم فکر می‌کنم، اگر دیدم درست است، از شما می‌پذیرم؛ اگر نه، قبول نمی‌کنم. بسته به این است که من در چه مایه‌ای از فکر باشم. یک وقت هم هست که شما با تکرار تصاویر و کلمات، آن‌چنان روی من اثر می‌گذارید که مغز من قدرت تجزیه و تحلیل خودش را از دست می‌دهد. گاهی می‌شود که انسان اصلاً بی‌اختیار تحت تأثیر چنین تبلیغی - همین پروپاگاند معروف غربی - قرار می‌گیرد و بدون این‌که مغزش کار کند، به آن چیزی که آن تبلیغ کننده خواسته، اقدام می‌کند. این قطعاً برخلاف نظر اسلام و برخلاف منطق صحیح انسانی است و ما این را نمی‌پسندیم. متأسّفانه در تبلیغات جمعیِ ما این کارها معمول شده است و یواش یواش این چیزها را از غربیها یاد گرفته‌اند! البته به آن شدّتها نیست؛ واقعاً آن کاری که در کشورهای غربی انجام می‌گیرد، فوق‌العاده و عجیب است. فرض بفرمایید عطری را بخواهند تبلیغ کنند و مثلاً در توصیفش بگویند عطر بی‌رنگ و بو! طبیعتاً خصوصیت عطر به بویش است؛ اما آن قدر این را با شکلهای گوناگون تبلیغ می‌کنند که انسان می‌رود این عطری را که اسمش عطر بی‌رنگ و بوست، پول می‌دهد و می‌خرد! این کار الان انجام می‌گیرد. من این کار را غلط می‌دانم. البته در قضیه‌ی انتخابات شوراها، برخی از کارهایی که مطبوعات ما در این زمینه مرتکب می‌شوند، بی‌تأثیر نیست. بلاشک بخشی از گناه این کار به دوش مطبوعات است؛ مطبوعاتی که حقیقتاً مسؤولیتی برای خودشان نمی‌شناسند، یا مسؤولیت اسلامی و مردمی برای خودشان قائل نیستند؛ هدفی را برای خودشان تعریف کرده‌اند و دنبال این هدف سیاسی محض هستند. طبیعی است که این هدف، آنها را تشویق می‌کند. این مقدار کاغذ و این مقدار امکانات هم قاعدتاً آسان به‌دست نمی‌آید. من واقعاً متحیّرم که اینها از کجا می‌آورند و این همه تبلیغ می‌کنند! جا دارد دستگاههای ذی‌ربط کشور بنشینند روی این مسأله فکر کنند. درعین‌حال این از جمله توصیه‌های همیشگی ما به کسانی است که با آنها ارتباطی داریم - مسؤولان یا غیرمسؤولان کشوری - و در مورد تبلیغات معمولاً به آنها سفارش می‌کنیم؛ ولی قاعدتاً این باید یک فرهنگ بشود. باید به مردم تفهیم کنند که این کار، کار خوبی نیست. در علن و به صورت واضح هم گفته شود. ما هم گفتیم؛ باز هم ان‌شاءاللّه خواهیم گفت. باید بفهمند که این مقدار کار کردن و این‌طور حرکت غلط، یک تقلید نادرست است. به‌هرحال این ایرادی را که در ذهن شماست، من تصدیق می‌کنم. در ذهن بنده هم همین ایراد هست. مقداری از عکسهای دیوارهای شهر را برداشتند برای من آوردند؛ حقیقتاً برای من چیز مطلوبی نبود و خیلی ناپسند به نظرم رسید. البته عرض کردم، تبلیغ به معنای درست اشکالی ندارد. مثلاً حرفها و هدفهایشان را در روزنامه‌ای بنویسند و در جایی منتشر کنند. حتّی به در و دیوار هم بزنند، تا تبلیغ به معنای واقعی آن باشد؛ لیکن این روشها، روشهای غلطی است. همه‌ی ما می‌دانیم که مهمترین رسالت دانشگاه، پرداختن به مسائل علمی است. متأسفانه سوء مدیریّت دانشگاهها، عدم ارتباط صحیح جامعه و دانشگاه و مخصوصاً نظام آموزشی ضعیف، سبب شده‌اند که شاهد رکود بسیار بدی در دانشگاهها باشیم. ما اگرچه استعدادهای درخشانی در کشور داریم، ولی سیستم بد آموزشی سبب شده است که متأسفانه آنها را از دست بدهیم. همچنین می‌دانیم که علم در اسلام یک ارزش است، ولی در ارزشگذاریهای اشخاص، به‌عنوان یک پارامتر در نظر گرفته نمی‌شود. نظر حضرت‌عالی در این مورد چیست؟ نظر من این است که دانشگاه از لحاظ علمی باید تقویت شود. البته «خوب نبودن وضع علمی دانشگاهها» که شما می‌گویید، کاملاً منطبق بر گزارشهایی که مقامات رسمی و معمولی به من می‌دهند، نیست. با این حال اگر واقعاً همه‌ی شما که دانشجو هستید، همین مطلب را تکرار کنید و بگویید «وضع علمی بد است» ممکن است که این یک فکر جدید و خبر تازه‌ای باشد؛ لیکن دوستان ما که مسؤولان امور دانشگاههایند - امثال وزرا و دیگر مسؤولان - می‌آیند گزارشهایی می‌دهند که نتیجه‌اش به‌هرحال برروی هم، نتیجه‌ی بدی نیست؛ نتیجه‌ی خوبی است. به‌هرحال باید تلاش علمیِ خوبی بشود. من برای همین مسأله‌ی علمی، تا به حال که دو، سه بار آقایان رؤسا و اساتید به این‌جا آمده‌اند توصیه‌ای به آنها کرده و گفته‌ام اساتید را قدری فارغتر کنند؛ چون استادی که مثلاً در هفته سی و پنج ساعت و گاهی چهل ساعت تدریس دارد، اصلاً نفسی برایش باقی نمی‌ماند که با دانشجو سر و کلّه بزند. ما گفتیم مثلاً با افزایش حقوق اساتید، کاری کنند که

آنها این همه در بیرونِ دانشگاه دنبال درس دادن نرونـد. مقصود این بود که اسـتاد وقتی در کلاس درس داد، برود در اتاق خودش بنشـیند و فرصتی داشـته باشـد تا مسؤولین ذی‌ربط بتواننـد برونـد با او حرف بزننـد، مشورت و نظر بخواهنـد و نتیجتاً رشـد علمی در دانشـگاهها زیاد شود. مـدتها قبل از این‌که خدمت جناب‌عالی برسـیم، سؤالی ذهن مرا به خود مشـغول کرده بود که جویای پاسـخی برای آن بودم؛ تـا این‌که چنـد روز قبـل که یـک کـار تحقیقاتی را – که ظاهراً پایان‌نامه بود – دیـدم و به آمار واقعاً عجیب و غریبی برخـوردم، مصـمّم شـدم این سؤال را امروز از حضور حضـرت‌عالی بـپرسم. در یـک کـار تحقیقـاتی که توسـط یکی از دانشـجویان درخصوص اتومبیلهای گران‌قیمت و مدل بالا در سطح شهر تهران انجام شده بود و کار مدوّن و حساب شده‌ای هم به‌نظر می‌رسید، این طـور آمـده بـود که متأسـفانه درصـد بسـیار بالا‌یی از این اتومبیلهـا، به فرزنـدان و یـا خانواده‌هـای مسؤولا‌ن بلنـدمرتبه‌ی کشور جمهوری اسـلامی ایران اختصاص دارد. در گذشـته، اختلاف طبقاتی در این کشور وجود داشت. با روی کار آمـدن نظام جمهوری اسـلامی، بسـیاری از مردم بارقه‌ی امیدی در دلشان به‌وجود آمد که این فاصـله‌ی طبقاتی، اگر نه به طور کامل، ولی بسیار کم شود؛ اما متأسـفانه امروز شاهد هستیم که این فاصله از زمین تا آسمان است. عدّه‌ای واقعاً بدون کوچکترین درد و دغدغه و مشکلی، آنچه را که بخواهند، به هر قیمتی و به هر شـکلی برایشان فراهم است، و در مقابل، کسانی را هم داریم که برای گرفتن یک کیلو گوشت و یا دیگر اقلام ضـروری زنـدگیشان مجبورنـد یک شـبانه روز یا بیشتر با خودشان کلنجار برونـد؛ ده بار به یک مغازه برونـد، بیرون بیاینـد، تـا به‌هرحـال چیزی دور از چشم مردم تهیه کننـد. الا‌ن فقرای کشورمـان کسـانی نیسـتند که کـاسه‌ی گـدایی جلوِ خودشـان گذاشـته‌اند و سر چهارراه‌ها یا خیابانها نشسـته‌اند؛ بلکه کسانی هسـتند که واقعاً شخصـیت و وجهه‌ی اجتماعی مناسبی هم دارند؛ اما متأسـفانه صورت خودشـان را بـا سـیلی سـرخ نگه داشـته‌اند. ما بر مشـکلات اقتصادی کشور واقف هستیم و می‌دانیم که قیمت نفت پـایین است و درآمـدهای سالا‌نه کـاهش یـافته؛ اما من فکر می‌کنم بعضـی از مـدیریّتهای ضـعیفی که در برخی از قسـمتهای کشور داریم، باعث می‌شود که به این مشکلات دامن زده شود و ما از این امکاناتی که داریم، به نحو احسن استفاده نکنیم. من می‌خواستم کـه حضـرت‌عالی در جهـت تحقّق بخشـیدن بـه عـدالت اجتمـاعی – کـه یکی از شـعارهای مـا بـوده و ان‌شـاءاللّه دوسـت داریـم که روزبه‌روز زمینه‌ی آن بیشتر فراهم شود – و کاهش اختلافات طبقاتی، تدبیرتان را بفرمایید. سؤال درست و مهمّی است. مسألهٔ‌ی مهمّ جامعه‌ی ما، همین مسأله‌ای است که شـما مطرح کردیـد. علی‌رغم این‌که بعضـیها سـعی می‌کنند مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و پیدایش طبقه‌ی جدیدی از مرفّهین را کمرنگ کنند و در سایه قرار دهند، اما مسأله‌ی اصـلی و خطر اصـلی این است. این هم مربوط به یـک سـال و دو سالِ اخیر نیست؛ این متأسـفانه ریشه در چنـد سال و در برخی از روشـها دارد؛ یا بگوییم ریشه در بی‌توجّهی‌هایی دارد که نسبت به این قضـیه شده است. چند سال است که من این مسأله را مکرّر مطرح می‌کنم؛ حال آن‌که رهبری نقشـش در این مورد چیست؟ شما می‌دانید که رهبری برای برنامه‌های کشور سیاستگذاری می‌کند؛ برنامه را دولت می‌ریزد و دولت اجرا و بازرسی می‌کنـد. من البته در موارد زیادی که شـکایتی می‌شود، یا از چیزی اطّلاعی پیـدا می‌کنم، منتظر نمی‌مانم که کسـی بازرسـی کنـد و بیاید به من خبر بدهد. خودم برای بازرسـی می‌فرسـتم و اگر ببینم ناحقّی وجود دارد، تا آن جایی که در حدود اختیارات قانونی من است، اقـدام می‌کنم. یعنی به آن سیاسـتگذاریِ اوّل اکتفـا نمی‌کنم؛ لیکن هیکـل کـار، سیاسـتگذاری است. سـیاستِ همین برنـامه‌ی دومی را که الان تقریباً در حال تمام شدن است و امسال، سال آخر یا ماقبل آخر آن است، ما قبلاً ابلاغ کردیم؛ یعنی سـیاست تأمین «عدالت اجتماعی»؛ همین مسأله‌ای که شـما به آن اشاره کردید؛ یعنی عدم پیدایش طبقات جدید و کاهش دادن فاصله‌ی طبقات. ما این سیاست را هم به دولت و هم به مجلس ابلاغ کردیم. البته وظیفه‌ی مجلس، قانونگذاری است؛ وظیفه‌ی دولت، اجراست. مسأله‌ی دنیاطلبی که من این همه رویش تأکید می‌کنم – و متأسّـفانه هر وقت انسان راجع به آن حرف می‌زند، بعضـیها را می‌گزد و ناراحت می‌شونـد – به‌خاطر همین است. دنیاطلبی یک لغزشـگاه است که هیـچ مرزی هم نمی‌شـناسد الّا تقوا، یا یک نظارت قرص و محکم که کسانی ناچار باشـند چیزهایی را رعایت کننـد. تازه آنها هم ممکن است از طرق غیرقانونی و قاچاق، کارهای خلاف بکننـد. من

در پنج، شش سال قبل از این، برای یک مجموعه‌ی دانشجویی پیام دادم؛ چون آنها دانشجویانی بودند که یواش‌یواش وارد تشکیلات دولتی می‌شدند. من به آنها گفتم مواظب باشید چرب و شیرین دنیا، شما را به خودش متوجّه نکند. یعنی یک جوان دانشجو می‌تواند در معرض چنین لغزشی قرار گیرد؛ کمااین‌که یک مسؤول هم می‌تواند در معرض لغزش قرار گیرد. این مسأله‌ی ثروتهای بادآورده که ما مطرح کردیم و دستگاه قضایی حرکتی را نسبتاً در اوّلِ کار شروع کرد و بعد همین مطبوعاتی که ملاحظه می‌کنید، سعی کردند فضا را غبارآلود کنند و نگذارند به‌جایی برسد، ناظر به همین قضیه است. بله؛ من اعتقادم این است که باید مردم نسبت به مسأله‌ی عدالت اجتماعی و خواست عدالت اجتماعی، مجدّانه و منطقی، با مسؤولانشان صحبت کنند و از دولتها و از نمایندگان مجلس این را بخواهند. باید آن کسی را که شعار عدالت اجتماعی می‌دهد، موظّف و مسؤول کنند و از او مطالبه نمایند. باید توجه داشته باشند آن کسی که عدالت اجتماعی را در درجه‌ی پنجم قرار می‌دهد و عناوین دیگری را به‌جای عدالت اجتماعی می‌گذارد، او بیشترین نیاز یک جامعه را نادیده می‌گیرد و از نظر دور می‌کند. البته این‌که شما می‌فرمایید فاصله بیش از گذشته است، درست نیست. گذشته‌ای که شما می‌گویید، ممکن است مثلاً ده سال پیش باشد - این ممکن است - اما زمانهایی که ما می‌شناسیم و دیدیم، نخیر. آن زمانها طور دیگری بود؛ آن زمانها فاصله‌ها از امروز خیلی عمیقتر بود. در زمان رژیم طاغوت، اکثریتی از مردم سطح زندگیشان به‌شدّت پایین بود و اقلیتی هم همین برخورداریهایی را که شما می‌گویید، داشتند. امروز طبقه‌ی متوسّطی وجود دارد که به هر جهت وضعش خوب است؛ ولو این‌که حالا آن ثروتهای افسانه‌یی را هم ندارد؛ لیکن عدّه‌ای هم هستند که برخورداریهای زیادی دارند. همین قضیه‌ی اتومبیلی که شما می‌گویید، من در جلسه‌ای آقایان مسؤولان دولتی را دعوت نمودم، با آنها راجع به همین قضیه صحبت کردم و چیزهایی گفتم. البته یک مقدار هم عمل کردند و بالاخره بعضیها اتومبیلهای گرانقیمت را کنار گذاشتند؛ لیکن بتدریج باز یواش یواش این کارها را می‌کنند. دستگاههایی که مسؤولان این کار هستند، باید مراقبت کنند؛ مدیران و رؤسا باید مراقبت کنند؛ مردم هم باید اقدام در این زمینه را بخواهند. به نظر من، گفتن این مسائل در محیط دانشجویی و در مواجهه با مسؤولان، خودش هشدار دهنده و کمک کننده‌ی به این است که ان‌شاءاللَّه به نتیجه برسد. به‌هرحال شما بدانید که در جمهوری اسلامی، اساس «عدالت اجتماعی» است. من یک موقع گفتم که ما وقتی می‌گوییم منتظر امام زمان هستیم، بیشترین خصوصیتی که برای امام زمان ذکر می‌کنیم، این است که «یملأ اللَّه به الارض قسطاً و عدلاً»(۴۲۸)؛ نمی‌گوییم: «یملأ اللَّه دیناً و صلوةً و صوماً». با این‌که آن هم هست و قسط و عدل در چارچوب دین، بهترین و بیشترین تحقّق را پیدا می‌کند، لیکن معلوم می‌شود که این عدل، یک مصرعِ بلند درخواستهای انسان است و اگر این روشی که الان بعضیها غافلانه دنبال می‌کنند و آن، الگو گرفتن از زندگی غربی است، رواج پیدا کند، روزبه‌روز این حالت بدتر خواهد شد. علاج این است که ما خودمان را از دنباله‌رویِ فرهنگ غربی در زمینه‌ی مسائل اقتصاد کاملاً خلاص کنیم و نجات ببخشیم. این‌طور نیست که اگر کشوری درآمد سرانه‌اش رقم بالایی است، معنایش این است که این درآمد سرانه به همه می‌رسد. شما الان ببینید در آمارهایی که داده می‌شود، فرضاً می‌گویند در فلان کشور پیشرفته‌ی دنیا - مثلاً امریکا یا کانادا - درجه‌ی حرارت به چهل و دو درجه رسید و فلان قدر آدم کشته شدند. آیا در تهران اتّفاق می‌افتد که در چهل و دو درجه حرارت کسی کشته شود؟ یا مثلاً گفته می‌شود در فلان کشور سرما به پنج درجه، ده درجه زیر صفر رسید و فلان تعداد انسان یخ زدند. اینها چه کسانی هستند که از حرارت زیاد کشته می‌شوند و یا در زمستان یخ می‌زنند؟ آنهایی که در ساختمانهایی نشسته‌اند که با سرما و گرمای آن‌چنانی اداره می‌شود، یخ نمی‌زنند؛ آنها که سرپناه دارند که یخ نمی‌زنند و یا از گرما نمی‌میرند. این معنایش آن است که طبقاتی در آن‌جا وجود دارند که زندگی بر آنها سخت است. برزیل امروز هفتمین یا هشتمین قدرت اقتصادی دنیاست؛ اما در آن‌جا چند میلیون کودک وجود دارد که اینها نه پدر و مادر دارند، نه سرپناه دارند، نه مسکن دارند؛ شبها در کوچه‌ها می‌خوابند، در کوچه‌ها هم پرورش پیدا می‌کنند، در همان کوچه‌ها هم یا کشته می‌شوند و یا می‌میرند! ما نباید دنبال این زندگی برویم. ما نباید دنبال این اقتصاد برویم. شکوفایی اقتصاد معنایش این نیست.

شکوفایی اقتصاد این است که به دولت امکان بدهد تا فقر را از میان جامعه بردارد؛ این اقتصاد خوب است. ما بایستی نه فقر یک گروه خاصی را، بلکه فقر عمومی را از بین ببریم. اقتصاد، اقتصاد اسلامی است و همین بایستی تحقّق پیدا کند. البته نباید از حق بگذریم؛ برخی از مسؤولانی که من می‌دانم و آنها را می‌شناسم، دنبال این هستند. اوایل کارِ این دولتِ جدید به من گفته شد سعی بر این است که نظام بانکی را صددرصد اسلامی کنند - البته قانون اسلامی است، منتها روشهایی در اجرا وجود دارد که متأسفانه از آن حالت اسلامی بودن خارجش می‌کند - در آن طرح ساماندهی اقتصادی هم این نکته آمد؛ من هم تأیید کردم. امیدواریم ان‌شاءاللّه بتوانند چنین کاری بکنند. البته دست که خالی باشد، این کارها یک خرده سخت‌تر انجام می‌گیرد. همین کاهش درآمدی که شما اشاره کردید و مربوط به امسال و پارسال است، این تأثیر را دارد. باید این را دانست که اگر واقعاً دست دولت از لحاظ مالی پر باشد، خیلی از این کارها را راحت‌تر می‌تواند انجام دهد؛ اما وقتی پر نباشد، مشکلتر انجام می‌دهد. امیدواریم ان‌شاءاللّه این ایده‌ها در شما عزیزان زنده بماند. شما مواظب باشید که این خواستها و این آرزوها را از دست ندهید. از حالا به یادتان نگه دارید؛ وقتی که مسؤول شدید، وقتی که یک امکانِ خوب زندگی گیرتان آمد، همین حرفها یادتان باشد. با توجّه به این‌که بیست سال از استقرار نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد و اکنون در مرحله‌ی تثبیت نظام هستیم و با عنایت به نزدیک بودن انتخابات شوراها که عالیترین جلوه‌ی آن حضور فراگیرتر و نهادینه‌تر مردم در عرصه‌ی تصمیم‌گیری و اجراست، سؤال من از محضر شما این است که مردم در اندیشه‌ی حضرت‌عالی چه جایگاهی دارند و کدام مکانیزم را برای مشارکت مردم در سرنوشت خودشان کاراتر و بهتر می‌دانید؟ خیلی خوب؛ سؤال خوبی است. راجع به شوراها اسم آوردید؛ اوّل من یک جمله راجع به این شوراها عرض می‌کنم. این شوراهایی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، اگر به شکل درست و خوب تحقّق پیدا کند، بسیار فرآورده‌ی مفید و شیرینی برای کشور و ملت خواهد داشت. البته شرطش این است که این قانون خوب اجرا شود؛ که امیدواریم به شکل صحیحی اجرا شود. اگر مردم عادت کنند که برای اداره‌ی امورِ روزمرّه‌ی شهری یا روستایی خودشان، کسانی را با شناخت انتخاب کنند، این خیلی کمک خواهد کرد؛ هم به پیشرفت امور کشور، هم به آشنا شدن مردم با وظایفی که بر عهده‌ی آنهاست و باید انجام گیرد و البته سودش هم به خود مردم برمی‌گردد. این‌که می‌گوییم درست اجرا شود، دو معنای مهم در این قضیه هست: یکی این‌که مقرّرات و قوانینی که در این مورد هست، دقیقاً مورد ملاحظه قرار گیرد و از قانون تخطّی نشود؛ سلایق و امیال و جهتگیریها بر روند اجرای این کار بزرگ و سراسری تأثیر نگذارند. دوم - که این به‌عهده‌ی مسؤولان است - این است که انتخاب مردم براساس تشخیص صحیح مصلحت انجام می‌گیرد؛ ببینند برای چه کاری می‌خواهند این شخص را انتخاب کنند و برای این کار چگونه انسانی لازم است. دنبال آدمهایی باشند که در عین کاردانی، حقیقتاً متدیّن و دلسوز و علاقه‌مند به مصالح مردمند؛ کسانی نباشند که این را وسیله‌ای قرار دهند برای این‌که خودشان به نام و نان و مقام و شهرتی برسند. اگر احساس کردند کسی این گونه است، یا این تردید در مورد او به وجود آمد، سراغش نروند؛ بروند سراغ کسی که می‌شناسند. ما وقتی که می‌خواهیم خودمان را، یا فرزندمان را، یا کسی از کسانمان را معالجه کنیم، به سراغ پزشکی می‌رویم که اورا می‌شناسیم. از یک نفر، دو نفر تحقیق می‌کنیم، تا این‌که پزشک خوب را پیدا بیابیم. همه‌ی مسائلی که ما آن را به دست کسی می‌خواهیم بسپاریم، در حکم مراجعه به پزشک است و باید انسان سراغ کسی برود که بداند او از عهده‌ی این کار برمی‌آید، یا لااقل احتمالش در مورد یکی بیشتر از دیگران باشد. این را باید حاکم قرار دهند. معیارهای تقوا، دلسوزی، اهل خودنمایی نبودن، برای خود در این کار وارد نشدن و اقدام نکردن و کیسه‌ای برای خود ندوختن مهمّ است. مردم بایستی دنبال افراد صالح بگردند. پس دو خصوصیت وجود دارد؛ یکی به عهده‌ی دولت و یکی هم به عهده‌ی مردم است، که اگر انجام گیرد، انتخاباتِ خوب انجام می‌گیرد. و اما این‌که سؤال کردید مردم در ذهن ما کجا هستند. به نظر ما مردم اصل قضایا و همه‌کاره هستند. در تفکّر اسلامی و برداشت اسلامی، اندیشه‌ی خدا محوری با اندیشه‌ی مردم محوری هیچ منافاتی ندارد؛ اینها برروی هم قرار می‌گیرند. اوّلاً تا مردم متدیّن و معتقد به دینی نباشند، حکومت دینی در آن

کشور اصلاً به‌وجود نمی‌آید و جامعه‌ی دینی شکل نمی‌گیرد. بنابراین، وجود حکومت دینی در یک کشور، به معنای تدیّن مردم است؛ یعنی مردم این حکومت را خواستند، تا این حکومت بیاید. وقتی که ما می‌گوییم حکومت دینی - که جمهوری اسلامی هم براساس احکام و تعالیم الهی است - آیا معنایش این است که مردم هیچ کاره‌اند؟ نه. اگر مردم با حاکمی بیعت نکنند و او را نخواهند - ولو امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باشد - او سرِ کار خواهد آمد؟ در جمهوری اسلامی که نقش مردم واضح است. در تفکّر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روشهای خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟ تکیه‌ی اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می‌شود؟ پیامبر را اگر مردم مدینه نمی‌خواستند و در انتظار او نمی‌نشستند و بارها سراغش نمی‌رفتند، مگر به مدینه می‌آمد و جامعه‌ی مدنی تشکیل می‌شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کمااین‌که فتوحات اسلامی تا آن‌جایی که درست انجام گرفته است - چون همه‌ی فتوحات در فصول صحیحی انجام نگرفته؛ در دورانی، فتوحات همان شکل جهانگشاییهای سلاطین را پیدا کرد - رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سرِ راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند - هم در ناحیه‌ی شرقی، هم در ناحیه‌ی غربی - و این در تواریخ ما مشخّص و موجود است. نمونه‌های فراوان و مثالهای زیبا و شیرینی در این خصوص هست که جای گفتنش در این‌جا نیست، لیکن در کتابها هست؛ اگر بخواهید، می‌توانید مراجعه کنید. بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم، حتّی بالاتر از این، عواطف آنها، پایه‌ی اصلی حکومت است. این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است. این‌که ما گفتیم، یک ایده و یک فکر است و اگر بخواهیم یک فکر را به شکل قانون قابل اجرا درآوریم، طبعاً مشکلاتی دارد؛ لیکن مشکلات به بهترین وجهی که ممکن بوده، در قانون اساسی ما حل شده است. در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همه‌ی مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراءِ مردم ارتباط دارند و مردم تعیین کننده و تصمیم‌گیرنده هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع پایه‌ی مشروعیت خودش را از دست داده است. نظر ما درباره‌ی مردم این است. من اوّل صمیمانه‌ترین احساس درونی خود را به شما تقدیم می‌کنم. سؤال دردمندانه‌ای وجود دارد که مدّتی است مرا رنج می‌دهد؛ گفتم شاید شما بتوانید جوابی برایش پیدا کنید. روزگاری بود که در بحث نوع حجاب، سؤال می‌شد که «حجابِ برتر» چیست؛ ولی الان مدّت مدیدی است که معضل نوع حجاب و بدحجابی در حال کشانده شدن به بی‌حجابی است و یک سری اندیشه‌های نویی که مخلِّ مذهب هستند، خیلی زیرکانه و آرام آرام در بین مردم رسوخ می‌کنند و متأسّفانه اثرات خیلی پایداری هم روی اذهان مردم برجای می‌گذارند. شاید من که دانشجو باشم، شرایطی برایم فراهم شده باشد که با این لفظ شعارگونه‌ی «تهاجم فرهنگی» بیشتر آشنا باشم؛ ولی به نظر من مردم عادی نمی‌توانند عمق فاجعه را درک کنند، یعنی واقعاً به آنها آگاهی داده نمی‌شود. به‌نظر حضرت‌عالی با این مسأله چطور باید برخورد جدّی کرد؟ اصلاً چرا هیچ برخورد جدّی در جامعه دیده نمی‌شود؟ آیا باورهای سبزی را که سالها بزرگترهای ما سعی کردند به ما انتقال دهند، می‌شود فقط به بهانه‌ی ایجاد تنوّع و نشاط در روحیه‌ی جوانان زیر سؤال ببریم و همین‌طور خیلی راحت موجّه جلوه دهیم؟ حجابِ برتر که شما اشاره کردید - که مراد همین چادر ایرانیِ خود ماست - حقیقتاً حجاب برتر است؛ هیچ تردیدی در این نباید داشت. البته من هیچ وقت نگفتم که چادر را در جایی اجباری کنند؛ اما همیشه گفته‌ام که چادر یک حجاب ایرانی است و زن ایرانی این را انتخاب کرده و خوب حجابی هم هست و می‌تواند کاملاً حفاظ و حجاب داشته باشد. حالا بعضیها هستند که از هرچه ایرانی و خودی است، ناراحتند و دلشان را می‌زنند؛ دلشان می‌خواهد سراغ چیزهایی بروند که از خودی بودن دورتر است! به‌هرحال اگر حجاب را حفظ کنند، باز هم خلاف شرعی انجام نداده‌اند؛ منتها چیز بهتری را از دست داده‌اند. اما این‌که شما می‌گویید «ما چگونه برخورد کنیم؟» ببینید؛ شما با تبلیغات کار کنید. یعنی همان حربه‌ای را که افراد مورد نظر شما برای سست کردن اعتقاد به حجاب به کار می‌برند، شما هم به کار ببرید. یعنی شما

درباره‌ی حجاب بنشینید واقعاً تحقیق کنید، فکر کنید، از لحاظ دینی هم مثلاً درباره‌اش بحث کنید، یا از بحثهایی که شده استفاده کنید. از لحاظ اجتماعی هم روی همین مسأله‌ی کیفیّت حجاب تکیه کنید؛ به ترویج دیدگاه خودتان بپردازید؛ آن چیزی که به نظرتان درست است، آن را بگویید؛ این دغدغه را هم که اینها می‌آیند تمایل به حجاب را در دلِ مردم از بین می‌برند، نداشته باشید؛ حجاب از بین نمی‌رود. البته اگر قدرتی مثل قدرت رضاخانی بالای سرش باشد، یا آن طور که شنیدم در بعضی از کشورها مثل تونس کسی حق ندارد در خیابان با حجاب باشد و اصلاً حقوق بشر هم در این‌جا دیگر مطرح نیست که چرا مردم را مجبور کردید بی‌حجاب باشند - کسانی که مسؤول این چیزها هستند، همین‌طور تماشا می‌کنند و حرفی هم نمی‌زنند! - بالاخره همان کشف حجاب دوران رضاخانی پیش می‌آید؛ اما به مجرّد آن‌که این زور برداشته شود، مردم به سمت حجاب برمی‌گردند. حجاب، ارزشی است منطبق با طبیعت انسان. برهنگی و حرکت به سمت اختلاطِ هرچه بیشتر دو جنس با یکدیگر و افشاء شدن اینها در مقابل یکدیگر، یک حرکت خلاف طبیعی و خلاف خواست انسانی است. شرع مقدّس اسلام هم برای این حدودی را معیّن و مشخّص کرده و کسانی که معتقد و مؤمن هستند، نمی‌شود که این‌طوری با حجاب برخورد کنند. البته ممکن است کسانی بی‌خبر و بی‌اطّلاع باشند؛ بایستی اینها را با حجاب آشنا کرد. من در همین سالهای اوّلِ انقلاب به‌وضوح دریافتم که بعضی از زنانی که محجّب هستند و خیلی قدر حجاب را نمی‌دانند، اینها اصلاً از حکم حجاب و فلسفه‌ی حجاب و فواید حجاب اطّلاعی ندارند؛ یعنی با اینها کمتر صحبت شده است. البته بعضیها چیزهایی نوشتند؛ سفارش کردیم، کارهایی کردند. الان هم به نظر من همین‌طور است؛ بخصوص در محیط دانشگاه. الحمدللّه شنیدم که محیط دانشگاه شما، محیط خوبی است. مسؤولان دانشگاه هم، مسؤولان مواظب و مقیدی هستند؛امیدواریم که هرچه هم می‌گذرد، بهتر شود. در محیط دانشگاه خودتان، در نشریات خودتان، با نشریات زن - که الان در ایران چند نشریه‌ی مربوط به زنان وجود دارد - با دیگر نشریات رایج صحبت کنید، چیزهایی بنویسید، پخش کنید، در جامعه فکر را بپراکنید؛ منتها با استدلال، با منطق. بهترین راه تأمین حجاب هم همین است که با منطق برخورد شود. البته اگر چیزی جزو مقرّرات شد و کسی برخلاف آن مقرّرات رفتار کرد، ممکن است قوانینی وجود داشته باشد که دولت برخورد کند؛ که لابد هم می‌کند. درعین‌حال آن چیزی که در اساس لازم است و مهمتر از همه است، این است که شما ذهن این دختر جوان، یا این زن جوان را - که عمده هم خانمهای جوان هستند - با اهمیت حجاب آشنا کنید؛ یعنی به او تفهیم کنید که حجاب از لحاظ شرعی و از لحاظ منطقی این است. در ذهن او، استدلال صحیح را در مورد رعایت حجاب راسخ کنید. امیدواریم که ان‌شاءاللّه روزبه‌روز بهتر شود. البته یکی از عواملی هم که در این زمینه تأثیرات منفی دارد، برخی از این فیلمهایی است که بعضی از زندگیهای غربی را در دسترس همه می‌گذارد. اینها در سُست کردن ذهنیت مردم نسبت به مسأله‌ی حجاب بی‌تأثیر نیست. البته نسبت به پخش این فیلمها هم باید تذکّراتی داده شود. با عرض سلام و ادب و تشکّر از این‌که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. یکی از بحثهای روز، جایگاه ولایت فقیه در جامعه‌ی مدنی و جمهوریّت است و ما شاهدیم که کتابهای زیادی در این خصوص نوشته شده است. به نظر حضرت‌عالی، آیا ولایت‌فقیه با جامعه‌ی مدنی و جمهوریّت در تعارض است؟ سؤال دیگر این است که جناب‌عالی نسبت به افراد و گروهکهایی که متناسب با اهداف سیاسی خود از جایگاه ولایت‌فقیه و صحبتهای شما سوءاستفاده می‌کنند، چه نظری دارید؟ تعریف جامعه‌ی مدنی چیست؟ اگر جامعه‌ی مدنی به معنای جامعه‌ی مدینهٔ‌النّبی است، قاعدتاً ولایت‌فقیه در جامعه‌ی مدینهٔ‌النّبی، در رأس همه‌ی امور است؛ چون در مدینهٔ‌النّبی، حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت و حکومتِ یک شخص نیست؛ حکومتِ یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقّق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معیّن شده، رسیدگی کند. به‌نظر من به این نکته باید توجّه و افتخار کرد که بر خلاف همه‌ی مقرّرات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیتها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان ولی‌فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسؤولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این

معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه‌ی مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله؛ ولی‌فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی‌فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی‌فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکته‌ی خیلی مهمّی است. جامعه‌ی مدنی تعبیری است که خیلی هم تعریف روشنی نشده و البته یک تعبیر غربی است. جامعه‌ی مدنی، درست عبارت اخری و ترجمه‌ی تحت‌اللّفظی عبارت فرنگی آن است و سابقه‌ی زیادی در فرهنگ ما ندارد. البته آنها مراد دیگری دارند که ما آن را اصلاً قبول نداریم. آن جامعه‌ی مدنی که غربیها می‌گویند، با معیارهای ما مطلقاً سازگار نیست و با فرهنگ ما هم سازگاری ندارد؛ لیکن جامعه‌ی مدنی به معنای جامعه‌ی مردم‌سالار، جامعه‌ای است که در آن مقرّرات و قانون حاکم است. ولایت فقیه در چنین جامعه‌ای همین جایگاه قانونی را که دارد، کاملاً می‌تواند داشته باشد؛ یعنی با رأی غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود، تا بودن معیارها باقی می‌ماند و با زوال معیارها از موقعیت خود ساقط می‌شود. ولی‌فقیه در سیاستگذاری نقش اصلی را دارد؛ در اجرا مطلقاً دخالتی نمی‌کند؛ و سایر چیزهایی که در قانون اساسی ذکر شده است. اما این‌که شما می‌فرمایید کسانی از حرفهای ما سوءاستفاده می‌کنند؛ از قرآن هم خیلیها سوءاستفاده می‌کنند. می‌گویید چه‌کار کنیم؟! آیا آیاتی را که از آنها سوءاستفاده می‌کنند، برداریم حذف کنیم؟! امام رضوان‌اللّه‌تعالی علیه هم در وصیتنامه‌شان می‌گویند امروز که من هستم، به من نسبتهایی می‌دهند - یعنی از همان حرفهایشان سوءاستفاده می‌کنند - لابد بعد از مرگ من بیشتر خواهد بود. ایشان در وصیتنامه‌شان به نحوی همین مطلب را بیان کرده‌اند. بنابراین، همه‌گونه آدمی هست؛ لیکن خوشبختانه آن حرفهایی که ما می‌خواهیم به گوش مردم برسانیم، حرفهای اصلی ماست. حرفهایی نیست که در یک چهار دیواری به افراد می‌زنیم؛ همانهایی است که در بلندگو می‌گوییم و در همه جای کشور پخش می‌شود. شما وقتی که این حرفها را می‌شنوید، مردم وقتی که می‌شنوند، هرکسی که می‌شنود، اگر کسی سوءاستفاده کرد، بگویند این سوءاستفاده است. نفس این‌که یک نفر به مجرّد این‌که معنایی را بد فهمید و آن را خواست بد بفهماند و القاء کند، مردم می‌فهمند، این خودش به نظر من مانع بزرگی خواهد بود. همیشه هستند افرادی که سوءاستفاده می‌کنند. همیشه آدمهایی هستند که از هر چیزی - از یک روایت، از یک آیه، از یک حدیث - ممکن است سوءاستفاده کنند. این خیلی نباید ما را نگران کند. البته اگر بفهمیم چه کسی سوء استفاده کرده و چگونه سوء استفاده کرده، چنانچه راه دنبال‌گیری قانونی داشته باشد، ولش نمی‌کنیم - این را هم شما بدانید - مگر خیلی زرنگ باشند و بهانه‌ی قانونی دست ما ندهند. ضمن تشکّر از این‌که دوباره فرصتی پیدا شد که ما خدمتتان باشیم. شانزده سال از تشکیل دانشگاه آزاد اسلامی - که حضرت‌عالی عضو مؤسّس و هیأت امنای آن هستید - می‌گذرد. با توجّه به آیین‌نامه‌ی تشکیل دانشگاههای غیرانتفاعی و این‌که مطابق اساسنامه‌ی دانشگاه آزاد اسلامی، هیأت امنا و ریاست دانشگاه و همچنین شورای فرهنگی آن، نظارت فائقه دارند، برای رفع کاستیهای مدیریت اداری، مالی، آموزشی و فرهنگیِ این دانشگاه چه باید کرد؟ من توضیحاً داخل پرانتز عرض می‌کنم که اعمال سیاستها و ضوابط خاص ناهماهنگ با نظام یکپارچه‌ی آموزش عالی کشور و بعضاً حتی ناقض اساسنامه‌ی دانشگاه، از مصادیق بارز این کاستیهاست که منجر به ایجاد فضای تقریباً بسته‌ی فکری و غیرقابل انتقاد به سایر مراکز آموزش عالی و نتیجتاً و به تبع آن، نوعی تعبیض میان دانشجویان و دانشگاهها به‌ویژه در جذب و اشتغالشان و تخصیص امکانات آموزشی و کمک آموزشی شده است. در واقع محور صحبت ما این فاصله‌ای است که بین دو بخش بزرگ آموزش عالی دولتی و غیردولتی - که غیردولتی، عمده‌اش دانشگاه آزاد اسلامی است و حضرت‌عالی هم از مؤسّسان و بنیانگذاران آن بوده‌اید - به‌وجود آمده است. این نکته‌ای که عرض کردم، مشکل شخصی نیست؛ دیگر دانشجویان هم همین عقیده را دارند. حاج آقای معزّی و دیگر آقایان هم در این جلسه حضور دارند. من خواهش می‌کنم روی این مسأله یک بررسی کامل صورت گیرد. الان واقعاً دود این مشکل به چشم دانشجویان می‌رود. متأسفانه ما با تمام تلاشی که کردیم و حرفهایی که زدیم، تقریباً نتیجه‌ای دربر نداشته است. به نظر حضرت‌عالی برای بُرون‌رفت از این بن‌بست چه کار باید بکنیم؟ خلاصه‌ی این

«بن‌بست»ی که مطرح می‌کنید چیست؟ اشکالاتی هست؛ یک مقدار عدم شفّافیت هست و یک مقدار هم در واقع فضای بسته ... مگر مقرّرات ندارد؟ بله دارد؛ من به‌خاطر همین عرض می‌کنم. الان رسمی است که. رسمی بودنش که مسلّماً رسمی است؛ منتها تفاوت فضا، امکانات و شرایطی که بین دانشگاه آزاد اسلامی و سایر دانشگاهها - به‌ویژه دانشگاههای دولتی - وجود دارد، یک مقدار باعث شده که تبعاتی ناخواسته به همراه داشته باشد. نمونه‌ی بارزش مثلاً نوع فعّالیتهای تشکّلها یا فعّالیتهای فرهنگی و سیاسی است که اینها در واقع خیلی منطبق بر ضوابط نیست؛ یا حتی اگر ضوابطی هم وجود داشته باشد، متأسفانه براساس آن ضوابط کاملاً رعایت نمی‌شود. ببینید عزیزم! اگر دانشگاه آزاد اسلامی نبود، شما حالا باید بیکار می‌بودید؛ یعنی درس هم نباید می‌خواندید. این حقیقتی است. شمای نوعی را می‌گویم؛ یعنی همان صد و چند هزار نفری که در دانشگاه آزاد اسلامی هستید. دانشگاههای دولتی ظرفیت نداشتند. ما که نمی‌توانستیم معجزه کنیم ناگهان ظرفیت دانشگاه دولتی را مثلاً از دویست هزار به چهارصدهزار نفر ببریم؛ این‌که نمی‌شود. دانشگاه آزاد اسلامی اساساً برای این تشکیل شد. البته این‌که می‌گویید من عضو هیأت مؤسّس و هیأت امناء هستم، نه؛ من شاید ده، دوازده سال بیشتر است که حتّی در یک جلسه‌ی هیأت امنا هم نبوده‌ام و الان هم هیچ اطّلاعی ندارم که چطور می‌گذرد. بله، از اوّل اسم ما را هم همان‌طور تبرّکاً در هیأت امنا گذاشتند! من اصلاً یادم نمی‌آید که از همان اوّل یک جلسه یا دو جلسه در هیأت امنا شرکت کردم یا نه. بنابراین، در سیاستگذاریِ آن‌جا من دخالتی ندارم. البته آقای دکتر جاسبی با ما ارتباط دائم داشته، الان هم ایشان این‌جا گاهی رفت و آمد دارند؛ لیکن در مورد دانشگاه اگر ما به ایشان حرفی بزنیم، توصیه‌هایی است که به ایشان می‌کنیم. مثلاً شکایتهایی که می‌شود، به وسیله‌ی دفتر به ایشان تذکّر می‌دهند. در کار دانشگاه من هیچ دخالتی ندارم. شما توجّه داشته باشید که دانشگاه آزاد اسلامی از سرمایه‌های مردم به‌وجود آمد. مثلاً فرض کنید در شهر دور افتاده‌ای که اصلاً امکان نداشت که دولت بتواند یک دانشگاه در آن‌جا درست کند، مردمِ آن‌جا آمدند خودشان پولی جمع کردند و بنای کوچکی که مثلاً باب یک دبیرستان بود، در اختیار گذاشتند و یک دانشگاه درست شد. خیلی خوب؛ مسلماً این دانشگاه، معیارهای یک دانشگاه واقعی را در مورد فضای آموزشی، در مورد آزمایشگاه و سایر امکانات نداشت؛ اما به از هیچ بود. بنابراین، مسأله را بایستی این‌گونه ملاحظه کرد. من آرزو می‌کنم که روزی دانشگاه ما - چه دانشگاه دولتی، چه دانشگاه آزاد - به حدی برسد که دانشجو در آن‌جا غرق در امکانات باشد. حقیقتاً ما باید برای این تلاش کنیم. الان دانشجویان دانشگاه دولتی ما متأسّفانه امکانات زیادی ندارند. خیلی از دانشگاههای دولتی ما - مثل همین دانشگاه الزّهرا که چند روز قبل از این در این‌جا صحبت این دانشگاه بود - چقدر از لحاظ امکانات، از لحاظ فضای آموزشی و چیزهای دیگر مشکل دارند. خیلی از دانشگاههای دیگر هم همین‌طورند و این واقعیتی است. این مشکلات باید برطرف شود و یواش یواش باید این مسائل را دنبال کرد. دانشگاه آزاد هم همین‌طور است؛ آن هم امکانات کمی دارد. البته اخیراً محلّی را در غرب تهران گرفتند؛ ما صبحها که برای راهپیمایی گاهی به کوه می‌رویم، یک وقت رفتیم آن‌جا را دیدیم. جای خیلی مفصّلی را درست کرده‌اند، که این امکانات در اختیار شماست؛ شما آقایانی که در تهران مشغول درس خواندن هستید و نمی‌دانم از آن محیط استفاده می‌کنید یا خیر. به‌هرحال این‌گونه است که دانشگاه آزاد روزبه‌روز رشد و گسترش پیدا می‌کند. البته از طرف آدمهای دلسوز - نه مغرض - یک مخالفت جدّی با دانشگاه آزاد وجود دارد؛ با این ادّعا که ما چون استاد کم داریم، دانشگاه آزاد استادان را جذب می‌کند و وقت استادان پُر می‌شود و به کار نمی‌رسند. این را چنین کسانی می‌گویند؛ از اوّلی هم که دانشگاه آزاد تشکیل شد، می‌گفتند. البته چند سالی است که ما این حرف را کمتر می‌شنویم؛ چون ظاهراً حالا ـ اساتید بیشتری هستند؛ لیکن به‌هرحال اشکالات این‌طوری دارند. آنچه که واقعیت است، این است که این دانشگاه توانسته تقریباً معادل دانشگاههای دولتی کشور، دانشجو جذب کند. این چیز خیلی خوبی است. اگر این نبود، شما مجبور بودید که در همان سطح بعد از دبیرستان بمانید و دنبال کار در آن سطح بگردید؛ اما حالا با یک تخصّصی دنبال کار می‌گردید. به هر تقدیر، این برای کشور مفیدتر است. البته عیوبی که دارد باید برطرف شود و من از شما الان می‌خواهم اگر واقعاً گزارشی مستند و دقیق و

متّکی به آمار دارید، به من بدهید؛ من به دفتر خودم می‌دهم و می‌گویم با مسؤولان در میان بگذارند؛ از آنها بخواهند که یا پاسخی بدهند، یا اگر اشکالی دارد، اصلاح کنند. دوستان سؤال خطرناکی را برای من گذاشتند و مصوّب کردند که بپرسم! سؤال درباره‌ی اصل انتقاد نسبت به همه‌ی اجزای کشور و همه‌ی مسؤولان نظام، از جمله رهبری است. البته از خود امام علی علیه‌السّلام حدیث هم داریم که می‌فرماید: به من انتقاد کنید و من بالاتر از آن نیستم که اشتباه نکنم. به‌هرحال امروز بعد از گذشت بیست سال از پیروزی انقلاب، جوانانی که در همین انقلاب و در همین جمهوری اسلامی پرورش یافته‌اند و رشد کرده‌اند، به حدّی رسیده‌اند که می‌توانند سؤال بپرسند؛ دوست دارند که انتقاد کنند؛ چون روحیه‌ی جوان، یک روحیه‌ی انقلابی است. یکی از متفکّران می‌گوید: اگر جوان در دوران جوانیش انقلابی نباشد، مرده است. اما به دلیل بعضی از برخوردهای حذفی و بعضی از مسائلی که پیش آمده، جوانان نسبت به سؤال کردن از جمهوری اسلامی و مسؤولان آن تردید دارند. سؤالات متعدّدی در مورد وقایع گذشته و این بیست سالی که نظام پشت سرگذاشته، وجود دارد؛ که حدودی از آن را ما دیدیم، و حدودیش را هم بزرگترها دیدند و برای ما تعریف کردند. مثلاً یکی از اصول قانون اساسی، بیست سال مسکوت گذاشته شده و هیچ عکس‌العملی نسبت به آن انجام نشده است. بنیاد مستضعفان ظاهراً به هیچ کس پاسخگو نیست و هیچ وقت مردم از کارهایی که در آن قسمت انجام می‌شود، مطّلع نیستند. صدا و سیما اخبار را تا حدودی تحریف می‌کند و اخبار و اطّلاعات صحیح را به مردم نمی‌رساند. وزارت اطّلاعات کارش به جایی رسیده که به‌جز جاسوسی و خبرچینی از این و آن، یک عدّه از افرادش آدمکشی می‌کنند. بحث قوّه‌ی قضاییّه هم که جای خود دارد. طبق آمار و ارقامی که خودشان اعلام کردند و روزنامه‌ها چاپ کردند، هر پنج نفر ایرانی، یک پرونده در قوّه‌ی قضاییّه دارد؛ یعنی بیش از یازده میلیون پرونده در قوّه‌ی قضاییّه داریم! یک سری قوانینی وجود دارد که دست و پا گیر شده است که نمونه‌اش را در جریان قتلهای اخیر دیدیم. یکی از این قوانین این است که اگر قاتلی بیاید ثابت کند که به وظیفه‌ی شرعی‌اش در قتل عمل کرده، از حکم قصاص مبرّاست. آن مصوّباتی که بانک مرکزی می‌گذارد، آن بحث عدالت اجتماعی که دوستان کردند، آن لوایحی که وزارت امور اقتصادی و دارای به مجلس می‌دهد و بعد هم در آن‌جا تصویب می‌شود، آن قضیه‌ی بودجه‌ی امسال، آن قوانینی که امسال در مجلس تصویب شد، فروختن نفت پارس به بیست و یک میلیارد دلار - چیزی شبیه همان قرارداد دارسی که به خاطرش شلوغ شد و علماء قیام کردند - همه‌ی اینها نواقصی است که جوانان احساس می‌کنند در جامعه هست. امروز می‌بینیم که در جامعه‌ی اسلامی، باز ما شاهد برگشتی هستیم و همان روند گذشته را ظاهراً طی می‌کنیم. ما نسبت به دوران به‌اصطلاح سازندگی حرف و حدیث زیاد داریم. در این دوره - همان‌طور که دوستمان اشاره کردند - دانشگاهها تقریباً غیرعلمی شدند، به انزوا کشیده شدند و دانشجویان غیرسیاسی شدند. از طرف دیگر، سدهایی ساخته شده که اصلاً روی اصول کارشناسی نبوده است. نیروگاههایی ساخته شده که اصلاً روی اصول کارشناسی نبوده است. امروز در دنیا سد یک فنآوری صنعتیِ از رده خارج شده برای تولید برق و حتّی آبیاری است؛ ولی در دوره‌ی سازندگی، یکی از افتخارات سردارانش این بود که ما کلّی سد ساختیم. در انقلاب ما، زاغه‌نشینان، مدافعان اصلی بودند. امام می‌گفتند که انقلاب ما را زاغه‌نشینها انجام دادند؛ ولی الان نمی‌دانیم زاغه‌نشینان چه نقشی در نظام جمهوری اسلامی دارند؛ ظاهراً می‌دانیم که در جنوب شهر تهران و حتّی شمال شهر، در بعضی از نواحی هنوز همان زاغه‌ها وجود دارد و افراد با فلاکت و بدبختی زندگی می‌کنند. همه‌ی اینها انتقاداتی است که در ذهن من و خیلیهای دیگر موج می‌زند و می‌خواهیم که بپرسیم و می‌خواهیم که شخصی پاسخگو باشد و به اینها جواب بدهد که چرا این‌طور شدیم؟ چرا ما هنوز بعد از بیست سال اوّلین وارد کننده‌ی گندم در دنیا باشیم؟ چرا بعد از بیست سال باید سی میلیارد دلار بدهی خارجی داشته باشیم؟ چرا بعد از بیست سال که نظام به مرحله‌ی تثبیتش رسیده، کشورهای مختلف بتوانند به‌راحتی به مرزهای ما حمله کنند؛ افغانستان از شرق، عراق از غرب، امریکا از جنوب؟ این نشان می‌دهد که ثبات چندانی در مرزهای کشور وجود ندارد. به همین شکلی که آمدند مردم را به شهروند درجه‌ی یک و درجه‌ی دو تقسیم کردند، انتقادات را هم به مخرّب و سازنده تقسیم کردند و این ضربه‌ی

مهلکی به بخش عظیمی از جامعه زد و باعث شد که به نظر ما قشر خاصی در جامعه بتوانند حاکمیت و قدرت را در دست بگیرند. سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود، این است که آیا به نظر شما حذف انتقادها و خصوصاً منتقدان و تقسیم سؤالات به مخرّب و سازنده، به انهدام نظام منجر نمی‌گردد؟ و اگر به این نوع تفکّر و مطیع‌پروری اعتقاد ندارید، برای بهبود فضای نقّادی و گسترش فرهنگ نقد چه کارهایی انجام داده‌اید یا می‌دهید؟ خیلی خوب. ببینید آقاجان! انتقاد معنایش چیست؟ انتقاد اگر معنایش عیبجویی است، این نه چیز خوبی است، نه خیلی هنر زیادی می‌خواهد، نه خیلی اطّلاعات می‌خواهد؛ بلکه انسان با بی‌اطّلاعی، بهتر هم می‌تواند انتقاد کند؛ کمااین‌که الان این مطالبی که شما گفتید، خیلیهایش اصلاً درست نیست؛ یعنی پیداست که شما اطّلاعاتتان ضعیف است. البته ما در این زمینه، عیب اطّلاع‌رسانی داریم. مثلاً راجع به نفت پارس، آن چیزی که شما گفتید، این‌طوری نیست. راجع به بدهی کشور، آن چیزی که شما گفتید، این‌طوری نیست. مسأله‌ی سد، آن چیزی که شما می‌گویید اصلاً این‌طور نیست؛ شما اطّلاعات نادرستی در ذهنتان هست. ببینید آقاجان! انتقاد به معنای عیبجویی، اصلاً هیچ لطفی ندارد. شما بنشین از بنده عیبجویی کن، من هم از شما عیبجویی کنم؛ چه فایده‌ای دارد؟ نقد، یعنی عیارسنجی؛ یعنی یک چیز خوب را آدم ببیند که خوب است، یک چیز بد را ببیند که بد است. اگر این شد، آن وقت نقاط خوب را که دید، با نقاط بد جمعبندی می‌کند، آن‌گاه از جمعبندی باید دید چه حاصل می‌شود. این‌که گفتید کشور شما نه حکومت دارد، نه اقتصاد دارد، نه مرز دارد، نه امنیت دارد، نه وزارت دارد، نه رهبری دارد، هیچی ندارد، این‌که نیست؛ این‌که درست عکس آن چیزی است که واقعیت دارد. شما ببینید الان وضع ما از لحاظ اداره‌ی کشور، از لحاظ حضور جوانان، از لحاظ رواج همین چیزی که شما می‌گویید - یعنی انتقاد - چگونه است. الان روزنامه‌هایی منتشر می‌شوند، به همه هم انتقاد می‌کنند؛ شما می‌گویید چرا به رهبری انتقاد نمی‌کنند! اوّلاً که عیبجویی از رهبری مگر چه حُسنی دارد؟ رهبری‌ای که در نظام جمهوری اسلامی اشاره‌ی انگشتش باید بتواند در یک لحظه‌ی خطرناک و حسّاس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟! آیا این به نظر شما کار خیلی خوبی است؟! این کار بد است؛ رواج نداشته باشد، بهتر است. راجع به صدا و سیما و قوّه‌ی قضاییّه و بنیاد مستضعفان هم که شما فرمودید، روزنامه‌ها مرتّب می‌نویسند، این هم اشکالی ندارد، هیچ مانعی ندارد؛ چون رهبری که رئیس صدا و سیما نیست؛ رهبری رئیس صدا و سیما را معیّن می‌کند. آن چیزی که می‌شود از رهبری سؤال کرد، این است که آیا شما بهتر از این کسی را نداشتید در آن‌جا بگذارید؛ یا ندارید بگذارید؟ رهبری هم باید جواب بدهد. اما این‌که چرا فلان برنامه را دارد، یا چرا خبر را تحریف کرد، یا چرا فلان کرد، این‌که از رهبری سؤال نمی‌شود؛ یعنی طبق هیچ قانونی، هیچ مقرّراتی، هیچ منطقی، از رهبری سؤال نمی‌شود. البته من نمی‌خواهم راه سؤال شما را ببندم؛ چون من خودم آدمی هستم که سرم برای گفتگو و سؤال شنیدن و انتقاد شنیدن درد می‌کند؛ هیچ ناراحت هم نمی‌شوم. این جلسه‌ای که شما الان این‌جا پیش من دارید، من نظایر این جلسه را - البته با غیر جوانان، احیاناً هم با جوانان - مکرّر دارم. افراد می‌آیند این‌جا حرف می‌زنند، سؤال می‌کنند، حرف خود را مطرح می‌کنند، اشکال می‌کنند، نامه می‌نویسند، تلفن می‌زنند؛ به من هم خبرش داده می‌شود؛ اما توجه داشته باشید که انتقاد کردن به معنای عیبجویی کردن، یک ارزش نیست که ما حالا بگوییم این در جامعه‌ی ما نیست. البته این هست و متأسّفانه به شکل غیرمنطقی‌اش هم هست! انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند عیارسنجی کند، ببیند نقطه‌ی ضعف کجاست، نقطه‌ی قوّت کجاست؛ بعد ببیند این نقطه‌ی ضعف - اگر می‌تواند علّت یابی کند - به کجا برمی‌گردد، سراغ آن‌جا برود؛ یعنی آن ریشه را پیدا کند، اصل را پیدا کند. اگر این کار انجام شد، درست است؛ این همان چیزی است که انسان از جوان توقّع دارد؛ درست همان چیزی که جناحهای سیاسی به این چیزها عقیده‌ای ندارند. جناحهای سیاسی، یکباره، غالبی، خطکشی شده و بدون تمحیض در مسائل کار می‌کنند. من توصیه‌ام به همه‌ی شما این است که مواظب باشید صفای دانشجویی و صفای جوانی‌تان را - حالا دانشجویی در درجه‌ی دوم، جوانی در درجه‌ی اول - فدای این اغراض و توهّمات و خیالاتی که چهار نفر آدم دور هم

جمع شدنـد، یک منفعت و مصلحتی برای خودشان تعریف کردنـد - که گاهی احیاناً هیچ ارتباطی هم به مصلحت کشور ندارد - نکنید. الان جامعه، جامعه‌ی آزادی است و مردم می‌توانند حرف بزنند؛ حرف هم می‌زنند؛ راجع به ولایت فقیه - یعنی اصل و مبنا - هم حرف می‌زننـد. شـما ببینیـد چقدر مطلب نوشـتند! اینهایی که نوشـتند، همه که دفاع نکردند. آقایی برداشت کتاب نوشت، اجازه هم گرفت، چاپ هم شد و دست همه هم بود! او اصل ولایت را اصلاً منکر شد؛ اما چون جوابها دندان‌شکن بود، عقب‌نشینی کرد. نوشـتند که اصـلاً ولایـت در حتّی معصوم هم وجود نـدارد! چرا؟ چون ولایـت یعنی قیمومت! قیمومت بر چه کسـی است؟ بر صـغیر است، بر مهجور است؛ پس مردم مهجورنـد! یعنی یک تحریف کاملاً حاکی از بی‌اطّلاعی و عدم اشـراف به مسأله و ندانسـتن مسأله انجام شد؛ اما به شـکل علمی آن را مطرح کردند. کسـی هم معارضشان نشد؛ آن آقا هم در همین تهران زندگی می‌کند؛ کسی هم نپرسـید چرا نوشـتی؟! آیـا این جـامعه آزاد نیست؟! آیـا این کشور آزاد نیست؟! آیـا این‌جـا آزادی بیـان و آزادی فکر نیست؟! مگر آزادی فکر چیست؟ بایـد حتماً چهار نفر آدم بیاینـد، بـدون اسـتناد به هیـچ حجّتی، به هیـچ منطقی، به سه، چهار نفر فحش بدهند تا معنایش آزادی باشـد؟! این خیلی خوب است؟! ببینیـد؛ این‌که من می‌گویم جوانان قدرت تحلیل داشـته باشـند، یعنی همین. مواظب باشـید به دام حرفهای برف انبار نیفتید. همین‌طور یک چیزی را آدم پشت سر هم در ذهن خودش بچرخاند، این خیلی حُسنی ندارد. دنبـال آن نقطه‌ی درست؛ آنی که واقعـاً دل شـما را راضـی و ذهن شـما را قـانع می‌کنـد، بگردیـد. بله؛ مـا جامعه را جامعه‌ی آزادی می‌دانیم. انتقـاد به معنـای همـان «عیـار سـنجی» را کـار بسـیار خوبی می‌دانیم. من بـا آن موافقم؛ امـا بـا تظاهر و تصارح به بـدگوییِ اشـخاص، هیچ موقع موافق نیسـتم. این آقایانی که امروز مسؤولان کشور هستند، همه‌ی کارهایشان صددرصد مورد تأیید من نیست. خیلی انتقـاد دارم؛ به آنهـا هم تـذکّر می‌دهم؛ در جلسـات خصوصـی، به صورت نامه، مکتوب و یا سـفارش. بنابراین، انتقادهایی در کارشان هست و به آنها هم می‌گوییم؛ اما این‌که صـریحاً از مسؤولی انتقاد کنیم، این کار هیچ مصلحت و هیچ درست نیست. بعضی خیـال می‌کننـد کـه «مصـلحت» در مقابـل «حقیقت» است؛ در صـورتی که مصـلحت هم یـک حقیقت است؛ کمـااین‌که حقیقت هم مصـلحت است. اصـلاً حقیقت و مصـلحت از هم جدا نیسـتند. مصالحِ پنداری و شخصـی است که بد است. وقتی مصلحت شخصی نیست، وقتی مصـلحتِ مردم و مصـلحتِ کشور است، این می‌شود یک امر مقدّس، یک امر خوب، یک چیز عزیز؛ چرا ما باید از آن فرار کنیم؟ لذا من این را واقعاً مصـلحت نمی‌دانم. البته الان این کار، صریحاً و علناً انجام می‌شود؛ می‌ایستند و می‌گویند مجلس باید منحـل شود! این حرف، خلاـف قانون است؛ حرف غیرصـحیحی است. چرا مجلس بایـد منحل شود؟! چطور شـده است؟ انتخاباتش باطـل و قلاـبی بوده؟ کسـی با زور به مجلس آمـده است؟ کسـی دسـتور داده که فلان کس بایـد به مجلس بیایـد؟ چرا مجلس باید منحل شود؟! شـما بایستی از این حرفها انتقاد کنید. انتقاد که من می‌گویم به معنای «عیارسـنجی» است، یعنی همین. ببینید این حرف عیـارش چقـدر است. قوّه‌ی قضـاییّه‌ی الان بـدتر از ده سال قبل نیست؛ بـدتر از پانزده سال قبل نیست؛ در جهاتی قطعاً هم بهتر است. البته عیبهـای زیـادی هم دارد که شـما خبر نداریـد، ولی بنـده خبر دارم. حرف زدن و از دور دربـاره‌ی مسائل قضاوت کردن، آسان است؛ ولی وارد میـدان شـدن و کمر بسـتن مشـکل است. انسان در خیال خودش دنیا را خیلی آباد می‌کنـد، مدینه‌ی فاضلـه درسـت می‌کند؛ اما وقتی کار را به دست گرفت و دید که چقدر مشکل است، آن وقت وضع فرق می‌کند! نفوس انسانی مثل ابزارهای برقی نیسـتند که جناب‌عـالی یک تکمه را بزنیـد، ناگهان مثلاً ده دسـتگاه بنا کننـد کار کردن! هر انسانی اراده‌ای دارد. جناب‌عالی مثلاً به وزیر اقتصـاد، یـا رئیس کـلّ بانـک مرکزی، یـا فلاـن دسـتگاه دیگر اشاره کردیـد. می‌دانیـد وقتی که کار انجام می‌گیرد، با توجّه به سلسله مراتب این فرد مسؤول تـا آن پـایین، شایـد ده واسـطه است: سیاسـتگذار هست، وزیر هست، معـاون هست، مـدیرکل هست، رئیس اداره هست، تا می‌رسد به آن کسی که می‌خواهد به این پرونده عمل کند. هر کدام از اینها یک اراده‌اند. هر اراده‌ای هم تابع یـک تفکّر، یـک جهـان‌بینی، یک مجموعه‌ی مصالـح و مفاسـد، یک امیال و یک خُلقیّاتی است. این‌که یک مـدیر بتوانـد تمام این سلسله مراتب را زیر نظر خودش داشته باشد و خطا نکنند - که البته این کار لازم است؛ این همان چیزی است که من همیشه به اینها

سفارش می‌کنم - کار بسیار دشواری است؛ اصلاً آسان نیست. اگر انسان وارد شد، مشکلیِ کار را دید، آن وقت خیلی از قصورها را عذر می‌نهد. من که با شما حرف می‌زنم، تقریباً بیست سال در کار اجرایی بوده‌ام، و اگرچه الان وظیفه‌ی قانونی رهبریِ من اجرایی نیست، اما بعضی از کارهای اجرایی - مثل کارهای مربوط به نیروهای مسلّح و چیزهای دیگر - به خودی خود متوجّه به من است؛ لذا تجربه‌ی اجرایی من مستمرّ است. هشت سال هم رئیس جمهور بودم؛ قبل از آن هم در شورای انقلاب کارهای دولت و همه‌چیز را انجام می‌دادم. بنابراین، من می‌دانم که وقتی انسان می‌خواهد به یک مسؤول ایراد بگیرد که آقا چرا در حوزه‌ی کارتان خطا اتّفاق افتاد، بایستی تمام موانعی را که در اجرای صحیح کار بر سرِ راه یک انسان معمولی وجود دارد، در نظر بگیرد و ببیند که آیا با محاسبه‌ی اینها او کوتاهی کرده یا نه؛ اگر کوتاهی کرده، نبایستی از او صرف‌نظر کرد و گذشت. این اعتقاد من است. در حوزه‌ی اختیارات مستقیم من هم همین‌طور عمل می‌شود. من اگر از کسی کوتاهی ببینم و بفهمم تقصیر داشته، اغماض نمی‌کنم. در مورد مسؤولان هم همیشه سفارش می‌کنم و می‌گویم که اغماض نکنید. بارها به اشخاص - آقایان وزرا و مسؤولان دولت - گفته‌ام که اگر شما درون خودتان را مورد نظارت و دقّت خود قرار ندهید و اشکالات را نبینید، نمی‌توانید گله کنید که چرا گفتند، چرا دیدند؛ به طور طبیعی خواهند گفت. البته حقیقتاً کار سختی است. من مطمئنم شما که حالا در این محیط راحت و آرام، درس می‌خوانید؛ نه مسؤولیتی برعهده دارید و نه کسی از شما کاری می‌خواهد که انجام دهید - کارتان فقط درس خواندن و احیاناً یک مقدار گفتن و شنیدن و یاد گرفتن و یاد دادن است - یک روز وارد این میدان خواهید شد و آن روز به صحّت این حرف خواهید رسید و اذعان خواهید کرد که این‌طور نیست. خیلیها هستند که از افراد انتقاد می‌کنند، اما وقتی انسان خودِ اینها را مسؤول کاری می‌گذارد، می‌بیند که اینها هم کارشان انتقاد دارد. حالا اگر آن انتقاد وارد نیست، یک انتقاد دیگر وارد است. این نشان‌دهنده‌ی آن است که بالاخره ضعفها زیاد است. و اما وضع کشور ما. نخیر، این‌طور که شما تصریح می‌کنید، به هیچ وجه این‌گونه نیست. وضع کشور ما از لحاظ امنیت، به مراتب و بدون استثناء، بهتر از همه‌ی کشورهای همسایه است. مرزهای ما، مرزهای محکمی است. شما می‌گویید از اطراف به ما حمله می‌کنند؟! کدام حمله؟! یک نفر بی‌عقل حمله کرد، که البته او هم اگر خودش بود، قطعاً حمله نمی‌کرد. صدّام اگر احساس می‌کرد تنهاست، یقیناً جرأت نمی‌کرد حمله کند؛ ولی به او دلگرمی دادند، پشتیبانی دادند و تشویقش کردند. شما باید این حرف را باور کنید. من نمی‌دانم شما می‌دانید یا نه؛ اما من می‌دانم و اطّلاعات نزدیک دارم. در طول جنگ، گزارشهای بسیار ویژه‌ای به ما رسید که بعضی از سران کشورها با صدّام بخصوص صحبت کردند که تو این کار را بکن! البته بعضیها هم می‌گفتند نکن. آن کسانی هم که به او گفتند نکن و منعش کردند و گفتند این کار برایت خطر دارد - البته نه برای خاطر ما؛ برای خاطر خودش - آنها را هم ما اطّلاع داریم. عدّه‌ای به او گفتند این کار را نکن؛ ولی عدّه‌ای هم او را شیر کردند و به او کمک و امکانات دادند. سالهای متمادی این کشورهای عربی - و پشت سرشان امریکا - به او تجهیزات دادند؛ نه برای این‌که ما کار خلافی کرده بودیم. شنیدم در گوشه و کنار بعضی از افراد بهانه‌گیر، بی‌خودی می‌گویند که چرا باید جمهوری اسلامی کاری کند که به او حمله کنند! ما واقعاً کاری نکرده بودیم. گناه کبیره‌ی ما(!) این بود که رژیم استبدادی سلطنت را سرنگون کرده بودیم، بعد هم نخواستیم وابسته شویم. آقایانی که اوّلِ انقلاب در رأس کار بودند، عقیده‌شان این بود که باید از اقمار امریکا شد؛ چاره‌ای هم جز این نیست! البته الان ابایی هم ندارند که این کار را بکنند؛ ولی آن زمانها از بعضی از مذاکراتشان - که خیلی هم صریح در این زمینه‌ها حرف نمی‌زدند - معلوم می‌شد عقیده‌شان این است که تا با امریکا پیوند نکنیم، کار مملکت نمی‌گذرد! با امریکا پیوند کردن یعنی چه؟ یعنی جای پای امریکا را باز کردن در داخل کشور و دنبال همان سلطه و همان نفوذ بودن؛ روز اوّل کم، روز دوم بیشتر و به ترتیب بیشتر؛ یعنی مملکت را مجدّداً به دست امریکاییها دادن. ما واقعاً چرا انقلاب کردیم؟ چرا این قدر آدم کشته شدند؟ بنابراین، ما گناهی نکرده بودیم که بگوییم به‌خاطر گناه ما بود که عراق به ما حمله کرد؛ بلکه به‌خاطر این‌که یک حکومت اسلامی بود، یک حکومت مستقل بود و موج بیداری در دنیای اسلام پیچید - در خود عراق؛ در کشورهای عربی، در

کشورهـای اسـلامی - همه‌ی اینهـا احسـاس کردنـد که وقتی بیـداری اسـلامی آمـد، ممکن است دامن آنها را هم بگیرد؛ لـذا متّحد شدنـد. به عبارت دیگر، به‌خاطر یک نقطه‌ی قوّت در ما بود که به ما حمله کردنـد، نه به خاطر یک نقطه‌ی ضـعف در آنها. بعد هم هشت سـال فشـار آوردنـد و همه‌ی این توان عظیم را به خرج دادنـد، امـا نتوانسـتند یـک وجب از خاک ایران را از ما بگیرنـد. آنها می‌خواسـتند حـداقل همه‌ی خوزسـتان را ببرنـد. البته آنها می‌گفتنـد تا تهران می‌رویم؛ اما اگر فقط همان خوزسـتان را هم می‌بردند، برایشـان کـافی بود. آیـا این چیز کمی است؟! شـما می‌دانیـد جوانـان این مملکت در این هشت سال چه کردنـد، که حالا همین‌طور می‌نشـینید و می‌گویید که ما امنیت نداریم؟! اگر حمله‌ای به این کشور بشود، من نمی‌دانم شـما به میدان خواهید رفت یا نه؛ اما شما بدانیـد که این ملت و جوانـان این کشور باز هم به میـدان خواهنـد رفت؛ باز هم دفاع خواهنـد کرد و نخواهنـد گـذاشت به اسـلام و تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد آید. این به‌خاطر آن است که کشور از یک قواره‌ی خوب برخوردار است؛ یعنی ما امروز در بین مسؤولان این کشور هیـچ کسـی را نـداریم که جزو مردم و از مردم نباشـد. خودِ بنـده افتخارم این است که زندگیم، زندگی مردمی است و وضع من بـا زمان قبل از انقلاب که در مشـهد بودم و در آن اوضاع و احوال کـذایی زنـدگی می‌کردم، تفاوتی نکرده است. مسؤولان کشور هم، اینهـایی که هسـتند - حالا بـا کم و بیش اختلافی - از مردمنـد، دردهـای مردم را می‌داننـد، حرفهای مردم را می‌دانند. البته بعضـیها پایبندترند، بعضیها هم یک خرده در زمینه‌هایی که ایشان قبلاً اشاره کردند، بی‌قیدتر هستند که البته اینها عیب است و آنها را بایـد علاج کنیم. برای این‌که سـرطان گسترش پیـدا نکنـد، در اوّل باید جلوِ گسترش آن را گرفت؛ یا شـیمی درمانی شود، یـا ناگزیر جراحی شود! در حال حاضـر وضع امنیت کشور خوب است. خیال می‌کنیـد در سرویسـهای امنیتی دنیا از این کارها وجـود نـدارد که حالا ممکن است فقـط در ایران اتفـاق بیفتـد؟ این طـور کارهـا همه جـا هست. در کشورهـایی که دم از آزادی و دمکراسـی می‌زننـد، از این مسائل پُر است. حالا دو نفر، سه نفر آدمهای نابابی پیدا شدند و حرکتی را انجام دادند، این را به حساب کـلّ تشـکیلات نگذاریـد. البته شـما بدانیـد، من روز اوّل گفتم، الان هم تحقیقاتشـان همین را نشـان می‌دهـد و ان‌شاءاللّه امیـدوارم به‌زودی روشن‌تر بشود که قضـیه در محدوده‌ی وزارت اطّلاعات نمی‌ماند؛ این حتماً سرِ بیرون دارد. آن روز اوّلی که گفتم، بعضیها استنکار می‌کردند؛ اما الان گزارشـهایی که به ما می‌رسد، این فکر تقویت می‌شود که این کار به بیرون از دسـتگاه اطّلاعاتی ما و با سرویسهای خارجی بی‌ارتباط نبوده است. دشمن است که از این کارها می‌کند. در بخش MI۶ دستگاه اینتلیجنت سرویس انگلیس، یکی از بالاترین و بلنـدپایه‌ترین شخصـیتهایشان جاسوس شوروی بود! در همین زمینه کتابی نوشـتند که به فارسـی ترجمه شده و من یک وقت هم به آن اشاره کردم. یا مثلاً در امریکا همین اواخر یکی از آن مسؤولان بلندپایه‌شان را گرفتند که جاسوس روسـیه بود! از این قبیـل هم اتّفـاق می‌افتـد و پیش می‌آیـد. به‌هرحال ذهنتان را نسـبت به برخی از پدیـده‌ها حتماً اصـلاح کنیـد. نگوییـد وزارت اطّلاعـات غیر از جاسوسـی، کـار دیگری نـدارد. وزارت اطّلاعـات مگر غیر از جاسوسـی، کار دیگری در داخل مردم دارد؟ کارش همین است؛ شما چرا گله می‌کنید؟! وزارت اطّلاعات سراغ شما که نمی‌آید؛ سراغ دوست که نمی‌آید؛ می‌گردد اگر دشمنی وجود دارد، پیـدایش می‌کنـد. آیا این بـد است؟! آیا شـما از این بدتان می‌آید که اسـمش را جاسوسـی می‌گذارید؟! جزو عیبهای وزارت اطّلاعـات این شـد که خبر می‌آورد و خبر می‌برد؟! طـبیعی است که بایـد خبر بیـاورد و خبر ببرد. اصـلاً اگر غیر از این بود، به آن اعتراض و انتقـاد می‌کردیم. ایراد مـا این است که در این زمینه‌هـا وزارت اطّلاعـات یـک خرده ضـعیف عمل می‌کنـد؛ بایستی یک خرده قویـتر عمـل کنـد. ایـن ایراد از آن طرف وارد است. در جـامعه، گروههـایی هسـتند، رؤسـای پنهـانی هسـتند، اشـخاص بسـیار خطرنـاکی هسـتند که اینها را بایـد وزارت اطّلاعات بشـناسد و به مجازات برسانـد. من از جناب‌عالی معـذرت می‌خواهم. اگر اجازه بدهیـد یـک نکته را درباره‌ی سؤال ایشان عرض کنم. دوسـتمان اوّلِ صـحبتهایشان گفتنـد که این سؤال از طرف همه به ایشان داده شـده است؛ اما بایـد عرض کنم که ما هیچکـدام موافق طرح چنین سؤالی با این شـدّت نبودیم ... من اصـلاً از ایشان گله‌مند نیسـتم؛ مبادا چنین خیالی بکنید. اصلاً هیچ اشکالی ندارد؛ اگر تصویب هم نشده بود، به‌هرحال بدانید من هیچ گله‌مند نیستم. من اگر تأثّری

هم داشته باشم، از این است که چرا یک نفر باید در این مسأله اشتباه فکر کند. در ابتدا من از دوستان عذر می‌خواهم؛ چون قرار نبود که من الان صحبت کنم؛ ولی در ادامه‌ی بیانات حضرت‌عالی و مسأله‌ای که امروز برای من پیش آمد، چیزی را که دیدم، عرض می‌کنم. فکر می‌کنم خیلی از این چیزهایی که حضرت‌عالی عیبجویی خواندید، به‌خاطر شبهاتی است که برای ما به‌وجود می‌آید و این به دلیل عدم اطّلاع‌رسانی است. به‌عنوان مثال، شبهه‌ای را که امروز برای خودم ایجاد شد، ذکر می‌کنم. ما به علت کمبود وقت و سؤالات زیاد، امروز از صبح نشستیم صحبت کردیم، برای این‌که محورهایی را تعیین کنیم. سؤالاتی را مشخّص کردیم، تا یک مقدار بحث منسجمتر باشد و بهتر بتوانیم استفاده کنیم. زمانی که به این‌جا آمدیم، سؤالات مشخّص شده بود و افراد هم مشخّص شده بودند؛ اما هنگامی که نشسته بودیم، قبل از این‌که خدمت حضرت‌عالی بیاییم، برگه‌ای را آوردند - من نام نمی‌برم که چه کسی این برگه را آورد - محورهایی به عنوان سؤال روی این برگه نوشته شده بود؛ گفتند این را حتماً به‌عنوان پرسشِ اول سؤال کنید؛ همان سؤال اولی بود که از جناب‌عالی شد. سؤال چه بود؟ در مورد تبلیغات شورا بود. این سؤال واقعیِ شما نبود؟ در جمع تصویب نشده بود. در این‌جا داده شد و بعد هم قرار نبود آن را مطرح کنیم. شما که از مطرح کردنش ضرری نکردید. فکر می‌کنم نسبت به جمعی که در این‌جا واکنشی به این عمل نشان ندادند، انتقادی هست. ما اعتقاد داریم که به‌هرحال در این‌جا رعایت اصول بیشتر باید مورد توجّه باشد. اگر قرار باشد سؤالی را آماده و تایپ کنند و ماهم در این‌جا همان را مطرح کنیم، از طرح سؤالات خودمان باز مانده‌ایم. ... حالا بالاخره من از جمع شما سؤال می‌کنم: آیا این سؤالی که ایشان اشاره می‌کنند، سؤال هیچیک از شما نبوده؟ ... پس سؤالی نبود که از این‌جا کسی به شما بدهد. صبح همه‌ی این دوستان هم بودند. در جلسه، حاج‌آقا علم‌الهدی و دیگران هم بودند. بحث این شد که طرح سؤال از جناب‌عالی آزاد است و هیچ مشکلی ندارد. قرار این بود که خود دوستان محورهایی را مطرح کنند. تک‌تک سؤالات مطرح شد و محورها مشخّص گردید. ما محورها را یادداشت کردیم، سپس رأی‌گیری شد و طرح این سؤالات به تصویب خود دوستان حاضر رسید ... ببخشید من حرفتان را قطع می‌کنم. من با چشمهای خودم دیدم که سؤالات روی برگه‌ای تایپ شده بود و این سؤال قرار نبود مطرح شود. من اعتقاد خودم را مطرح کردم؛ اصلاً ایجاد شبهه‌ای نمی‌کنم که سؤالها از طرف دفتر داده شده است. حالا شما به مطرح نشدنش اعتراضی دارید؟ بحث بر سرِ انتقاد است؛ ما هم انتقاد می‌کنیم. خیلی خوب؛ چیز خیلی مهمّی نیست. البته بهتر این است که اگر قراری با هم گذاشتید، آن قرار عمل شود؛ این واقعاً خیلی لازم است. این شبهه برای من هست که این سؤالی که جزو سؤالات مصوّبِ دوستان نبود، چرا مطرح شد؟ البته نه این‌که ما نخواهیم این سؤال را مطرح کنیم؛ خیر، جناب‌عالی جوابهای خوبی هم دادید و ما از آنها استفاده هم می‌کنیم؛ ولی این‌که در یک جمعِ این‌طوری، با این کمبود وقت، بدون هماهنگی قبلی، این سؤال به این صورت مطرح شود؛ در حالی که دوستان تا حدود ساعت چهار بعدازظهر نشستند و بحث کردند و خیلی از محورها را به خاطر کمبود وقت حذف کردند، کار صحیحی نبود. بسیار خوب؛ حالا که دیگر وقت بیشتر می‌گذرد! بگذارید از وقت استفاده کنیم؛ بخصوص که ساعت هم دارد یواش‌یواش - به قول شما - به آن خطهای قرمز می‌رسد! یک نفر دیگر از آقایان سؤال خود را مطرح کنند. با اجازه‌ی شما می‌خواهم سؤالی در مورد شوراها مطرح کنم. بحث شوراها بعد از بیست سال با آن فراز و نشیبهایش، همین چند روزه در حال اجراست. اوّلاً می‌خواستم بپرسم با توجّه به خصوصیات و مختصّاتی که برای نظام جمهوری اسلامی می‌شناسیم، «مدیریّت شورایی» چه جایگاهی در اداره‌ی جامعه دارد؟ بحث دیگر این‌که از طرفی دانشگاه جدای از جامعه نیست، منتها یکسری مسائل و مشکلات خاص دانشگاه و قشر دانشجوست که حل آن مشکلات منجر به بهبود اوضاع جامعه خواهد شد. دانشجویان می‌خواهند مشکلات و مسائلشان را خودشان حلّ و فصل کنند و به نوعی خودشان اداره کننده‌ی دانشگاه باشند و بخصوص در این شرایط که بحث مشارکت و از این قبیل بحثها ادامه دارد، این کار را پیگیری کنند. بحث شورای صنفی برای حلّ مشکلات دانشجویان، به نوعی در دانشگاه مطرح است و دانشجویان می‌خواهند در شوراهای تصمیم‌گیری در سطح مسؤولان دانشگاه، نماینده‌ی فعّال داشته باشند؛ منتها با وجود این‌که

یکسری قوانین و آیین‌نامه هم تصویب شده و مقداری هم از قبل موجود است، این بحث هنوز به صورت جدّی اجرا نشده است. موانعی مطرح است؛ از جمله این‌که بعضی از مدیران دانشگاهها حقّی برای دخالت دانشجو در مسائلی که در دانشگاه مطرح است، قائل نیستند و یک عدّه‌ی دیگر هم به صورت ظاهر مخالفتی ندارند؛ منتها آن‌طور که از حرفهایشان برمی‌آید، شورای صنفی و شورای دانشجویی، یک چیز نمایشی و غیرواقعی خواهد بود. من واقف هستم که این بحث به‌طور مستقیم شامل مسؤولیت جناب‌عالی نمی‌شود - بحث اجرایی است - منتها می‌خواستم نظر کلّی شما را در مورد شوراهای دانشجویی و شوراهای صنفی بدانم. این شوراهایی که در قانون اساسی هست، اصلاً با «مدیریّت شورایی» دو مقوله است. یکسری کارهای ویژه‌ای است که در سطح شهر و روستا انجام می‌گیرد و به‌وسیله‌ی شوراها تصویب می‌شود؛ مثلاً این‌که شورای شهر، شهردار را معیّن می‌کند. کارهای شهردار را خود شهردار انجام می‌دهد، نه شورای شهر. البته آنها مصوّبه دارند، لیکن اجرا کننده اوست. مدیریّت، یک امر اجرایی است. ما در اوایل انقلاب، به طرف مدیریّت شورایی می‌رفتیم؛ حتّی این در جاهایی از قانون اساسی هم منعکس شده است؛ علتش هم این بود که در رژیم گذشته کشور حقیقتاً از مدیریّتهای فردی لطمه خورده بود و ما همه لطمه خورده بودیم. ما واقعاً به سمت مدیریّت شورایی می‌رفتیم؛ اما در عمل معلوم شد که مدیریّت شورایی اصلاً جواب نمی‌دهد و کافی نیست. مجموعه می‌تواند همفکری کند، قانون بگذارد، مصوّبه بگذارد، توصیه بکند، یا یک مجری را الزام کند؛ اما نمی‌تواند مدیریّت و اجرا کند. علّت این‌که در قضیه‌ی ریاست جمهوری و نخست‌وزیری، یک پُست حذف شد، همین بود که ما در تجربه دیدیم نمی‌شود. یک رئیس جمهور با وظایف تعریف شده‌ای داریم که رئیس قوّه‌ی مجریه است؛ یک نخست‌وزیر هم با وظایف تعریف شده‌ای داریم که رئیس هیأت دولت است و اینها کارهایشان در هم متداخل بود. واقعاً چون من خودم رئیس جمهور بودم، می‌دیدم چنین چیزی نمی‌شود و امکان ندارد؛ لذا گفتیم باید فکری کرد. مدّتها بررسی شد، کار شد، بحث شد، بالاخره به این شکل درآمد که یقیناً بهتر است. بنده هیچ اعتقادی به شورایی بودن مدیریّت اجرایی - که اساساً مدیریت هم بیشتر ناظر به مدیریّت اجرایی است - ندارم؛ تجربه‌های ما به‌کلّی این را رد می‌کند. مدیریّت می‌تواند متّکی به یک شورای مصلحت‌اندیش، قانون‌گذار و مقرّرات‌گذار باشد؛ اشکالی ندارد. این شوراهای مورد نظر ما از این قبیل شوراهاست. اینها اصلاً مدیریّت اجرایی نیست. اما در مورد دانشگاه. البته دانشجویان یقیناً خواسته‌هایی دارند که برای منتقل کردن این خواسته‌ها به مدیران، بایستی آنها را مطرح کنند؛ در این زمینه مشورت نمایند و خودشان تصمیم بگیرند؛ اما این‌که دانشگاه به‌وسیله‌ی دانشجو اداره شود، نه، من هیچ اعتقادی ندارم. تا الان هم من چنین ایده‌ای را به صورت منطقی نشنیده‌ام که کسی مطرح کند که دانشجو بیای‌د دانشگاه را اداره کند؛ نه. دانشجو میهمان دانشگاه است؛ اصلاً مدیر دانشگاه نیست. دانشگاه یک مدیر لازم دارد؛ تشکیلاتی لازم دارد؛ طرّاحانی لازم دارد که بلاشک باید مصالح دانشجو را در نظر بگیرند؛ چون اساساً فلسفه‌ی وجود دانشگاه، دانشجوست. اگر دانشجویی نداشتیم، دانشگاهی نمی‌خواستیم؛ چیز دیگری درست می‌کردیم. پس مصالح او، سرنوشت او، نیاز او، نیاز کشور به او، همه باید رعایت شود؛ اما این‌که دانشجو بیاید دانشگاه را اداره کند، نه. من نه چنین چیزی را به‌عنوان یک ایده‌ی منطقی و علمی و مطرح شنیده‌ام و نه هم اصلاً این کار منطقی است. یک حرف دیگری وجود دارد و آن این‌که اساتید در اداره‌ی دانشگاه نقش داشته باشند. این باز یک خرده منطقی‌تر است؛ لیکن این هم به نظر من به شکل مطلق و کلّی درست نیست. دانشگاه باید به وسیله‌ی مدیران خودش اداره شود و آن مدیران باید سیاستهای دستگاهی را که وابسته به آن هستند، حتماً اجرا کنند، تا مسؤولیت مشخّص شود و مسؤولیتها لوث نگردد. الان اگر دانشگاه ما وضع بدی داشته باشد، مسؤولش رئیس دانشگاه است. رئیس دانشگاه اگر این کارِ بدش معلول بدرفتاری یا ضعف خود او نباشد، بلکه معلول برنامه‌ای باشد که وزارت به او داده، وزیر مسؤول است. وقتی وزیر مسؤول شد، می‌شود از وزیر سؤال کرد. اما اگر نه، گروهی آن‌جا باشند که اینها تحت فرمان وزیر نیستند و اصلاً از مقرّرات وزیر، برنامه‌ی وزیر و وزارت و دولت هیچ دستوری نمی‌گیرند و هیچ تعهّدی در مقابل آن ندارند، طبعاً نمی‌شود انسان از کسی سؤال بکند. مجرمی، مسیئی، محسنی وجود

نخواهد داشت. البته دانشجویان بعد از درس خواندن، خیلی فعّالیتها در دانشگاه می‌توانند بکنند. بی‌رودربایستی باید به شما عرض کنم که اگر شما بخواهید درس خواندنتان را فدای این کارهایی بکنید که خیال می‌کنید خوب است - حالا یا خوب است، یا خوب هم نیست - بنده هیچ اعتقادی به این کار ندارم. درس، اوّل است. فلسفه‌ی حضور شما در آن‌جا درس خواندن است. اگر واقعاً دانشجویی درس نخواند، بلاشک بدانید که او مشغول ذمّه است؛ یعنی ذمّه‌اش مشغول مردم و خدا و همه است! هرکسی که سهمی در ایجاد این دانشگاه دارد، ذمّه‌اش مشغول به اوست و باید پیش خدای متعال جواب دهد. حالا در دنیا ممکن است کسی یقه‌ی کسی را در این‌طور چیزها نگیرد؛ اما در روز قیامت یقیناً سؤال خواهند کرد که چرا درس نخواندی؟! پس، اوّل درس خواندن است. بلاشک درس خواندن همه‌ی وقت دانشجو را نمی‌گیرد؛ برای او وقتی باقی می‌ماند که باید این وقت را برای مسائل فکری، برای مسائل سیاسی - البته سیاستبازی نمی‌گویم - استفاده کند. کار سیاسی در دانشگاه نباید حالت افراط و تفریط داشته باشد. یک وقت هست که تفریطی وجود دارد؛ اصلاً دانشگاه همین‌طور مثل یک مرده است! این همه جوان وجود دارند که گاهی در مسائل سیاسی، نه موضعی می‌گیرند و نه حرفی می‌زنند! بنده در موقعی گفتم خدا لعنت کند کسانی را که دانشگاه را به این طرف سوق می‌دهند. یک وقت هم دانشجو را در همه‌ی مسائلی که هیچ ارتباطی با او ندارد - مسائل و مشکلات گوناگونی که مربوط به گروهها و جناحهاست - بیایند وارد کنند؛ از نیروی جوان او استفاده کنند و او را این طرف و آن طرف بکشانند؛ این هم به نظر من افراط است. البته بعضی وقتها می‌گویند در دنیا چنین است، در فلان کشور چنان است؛ حالا گیرم که باشد، آیا خیلی خوب است که فرضاً دانشجویان، دانشگاههایشان را تعطیل کنند و درسشان را نخوانند؛ بیایند به سود فلان حزب و فلان جناح، حرکتی را انجام دهند که هیچ بررسی هم نکرده‌اند که این حرکت درست است یا درست نیست؟ مگر این چیز خوبی است که ما حالا بخواهیم از آن تقلید بکنیم؟! بنابراین، کار سیاسی هم که می‌گوییم، یعنی واقعاً قدرت فهم سیاسی و درک سیاسی و تحلیل سیاسی باید در یکایک دانشجویان به وجود آید. پناه بر خدا از آن روزی که کسانی مسؤولیتهایی را در کشور به عهده بگیرند، در حالی که فهم سیاسی ندارند و قادر به تشخیص امواج سیاسی دنیا نیستند! این کار چه موقع باید انجام گیرد؟ در طول زندگی؛ بخصوص در دوره‌ی جوانی. محیط دانشجویی هم محیط خیلی خوبی است؛ محیط گرم و پُرشوری است؛ از این موقعیت باید استفاده شود. گمانم در آن دیدار قبلی این نکته را به شما عرض کردم - اگر هم نگفتم، الان می‌گویم - که شما باید کمک کنید که به وسیله‌ی نشریات شما، دانشجویان قدرت تحلیل پیدا کنند؛ یعنی مسائل سیاسی را بفهمند و اصلاً متوجّه شوند که این موج سیاسی چیست؛ این کسی که الان این اقدام را می‌کند، این حرف را می‌زند، این حرکت را می‌کند، برای چیست؛ یعنی قدرت تحلیل سیاسی پیدا کنند؛ پشت این پرده‌ی ظاهر را مشاهده نمایند. در اوقات فراغت، دانشجویان مسائل علمی و فرهنگی را دنبال کنند. این اردوهایی که هست، بعضی از آنها خیلی خوب است؛ بخصوص شما که الحمدللّه بچه‌های مسلمانی هستید و کم و بیش با مسائل اسلامی، گسترش دینداری، تقوا و پارسایی در دانشگاهها آشنا هستید؛ این خیلی مهمّ است. شما هرکس که باشید، متعلّق به هر دانشگاهی که باشید، به هر جناح سیاسی و فکری که وابسته باشید، از تقوا و پارسایی بی‌نیاز نیستید. این اساس کار است. آدم وقتی باتقوا شد؛ یعنی مراقب خود بود - تقوا معنایش این است دیگر؛ یعنی انسان مراقب اعمال و رفتار خودش باشد که کار نادرست و بی‌قاعده از او سر نزند - هرکس که باشد، هرطور فکری که داشته باشد، هرگونه مذاق سیاسی‌ای که داشته باشد، خطری ایجاد نمی‌کند؛ ضربه به جایی نمی‌زند؛ ویرانی به وجود نمی‌آورد؛ از او صلاح می‌تراود. لذا به نظر من اصل این است که هرچه می‌توانید، خودتان و دیگران را - رفقا، دوستان و آنهایی که نشریه‌ی شما را می‌خوانند - باتقوا و متدیّن و پاک‌نهاد بار آورید. ان‌شاءاللّه که خیلی خسته نشده باشید. در طول ماههای گذشته، ما شاهد یکسری برخوردهای فیزیکی در نماز جمعه و مساجد بودیم که این برخوردها بعضاً توهین‌آمیز هم بود. می‌خواستم بدانم حضرت‌عالی علل و عاملان این قضایا را چگونه تحلیل می‌کنید و نحوه‌ی برخورد با این جریان و گروهها را برای اقشار مختلف و ارگانهای رسمی چگونه تبیین می‌فرمایید؟ خیلی بد است؛ بنده با این برخوردهای خشن مخالفم.

البته این‌که حالا ـ باب شده و می‌گویند نفی اصل خشونت؛ نه. خشونت در جاهایی لازم است؛ اما در محیط زندگی جمعی مردم، برخورد خشن خیلی بد است. بخصوص اگر این برخورد خشن، به کارهای یدی - و به قول شما فیزیکی - هم بینجامد، به مراتب بدتر خواهد شد. من این را ناشی از نوعی بی‌تربیتی و عدم رشد کافی می‌دانم و در نماز عید فطر هم اشاره‌ای کردم و گفتم که این کارهایی که می‌کنند، کار بدی است. من بخصوص در مورد نماز جمعه معتقدم که حتّی برخورد غیر خشنش هم بد است؛ یعنی آدم بلند شود و مثلاً به امام جمعه اعتراض کند! شما اگر به آقا اعتراض دارید، کسی که شما را مجبور نکرده به نماز بیایید؛ بلند شوید بیرون بروید! آدم به جای این‌که واقعاً کار به این خوبیِ آسان را که می‌تواند بی‌سروصدا انجام دهد، بلند شود بنا کند به اعتراض کردن، کار حرامی را مرتکب شده است؛ در حالی که استماع خطبه‌ی نماز جمعه واجب است. اگر شما این آقا را عادل نمی‌دانی، چرا به این‌جا آمده‌ای؟! بنابراین، من با این نوع کارها اصلاً موافق نیستم و خوب نیست. البته بعضی از ائمّه‌ی جمعه هم - بخصوص در یکی از شهرها که این قضیه اتّفاق افتاد - قطعاً مقصر بودند؛ لذا من در خطبه‌ی نماز عید فطر هم اشاره کردم و گفتم که آقایان ائمّه‌ی جمعه هم مراقبت کنند؛ واقعاً تقصیر کرده بودند. مردم را بی‌خودی تحریک می‌کنند؛ یک عدّه آدمهایی را که ضبط درستی ندارند - بر خودشان تسلّط ندارند - بهانه دستشان می‌دهند؛ نباید این‌طور بکنند. درعین‌حال، آن کار امام جمعه، مجوّز و مصحّح این عمل نمی‌شود؛ یعنی اگر او کاری کرده که این آقا را عصبانی نموده، این مجوّز نمی‌شود که حالا ـ من چون عصبانی شدم، به نماز جمعه بیایم و فرضاً حرکتی انجام دهم که زشت باشد؛ نه. من این کارها را محکوم می‌کنم. پرسیدید «راه مقابله با این کارها چیست؟» راه مقابله‌اش همین است که مردم باید واقعاً آگاه و هوشیار شوند و به آنها گفته شود؛ کسانی که این چیزها بیشتر برایشان پیش می‌آید - که غالباً جوانان هستند که در این زمینه‌ها دچار لغزش می‌شوند - در بین آنها این کار بد شمرده شود. یکی از عواملی که در جامعه از بدیها جلوگیری می‌کند، نهی از منکر و منکر ساختن منکر است. نگذاریم «منکر» «معروف» و «معروف» «منکر» شود. نهی از منکر کردن، مثل این است که بگویید آقا چرا این کار را می‌کنی؟ این چه حرکت بدی است که انجام می‌دهی؟ یک نفر بگوید، دو نفر بگویند، ده نفر بگویند؛ بالاخره طرف مجبور می‌شود ترک کند؛ یعنی اگر بارها گفته شد، روحاً مغلوب می‌گردد. من همین امر به معروف و نهی از منکر زبانی را - ولو به شکل خیلی راحت و آرام و بدون هیچ خشونت و دعوایی - واقعاً یکی از معجزات اسلام می‌دانم. مثلاً یک نفر کار خلافی می‌کند، می‌گویند آقا شما این کار را نباید می‌کردی. این مطلب را بگو و برو. می‌گوید او برمی‌گردد دو تا فحش به من می‌دهد. خیلی خوب؛ حالا دو تا فحش هم به شما بدهد؛ برای خاطر امر خدا تحمّل کنید. اگر نفر دوم هم بگوید آقا شما باید این کار را نمی‌کردی؛ بدانید اگر دعوا هم بکند، دعوایش کمتر از آنی است که با نفر اوّل کرده است. نفر سوم و نفر دهم و نفر بیستم هم همین‌طور. بنابراین، اگر نهی از منکر باب شد و تا نفر بیستم رسید، شما خیال می‌کنید آن آدم دیگر آن کار را تکرار خواهد کرد؟ نهی از منکر واقعاً معجزه می‌کند. فقط هم زبانی؛ یدیش در اختیار حکومت است؛ یعنی اگر جایی باید با گناهکار به صورت یدی و مجازاتی برخورد کنند، فقط دستگاههایی از حکومت هستند که مسؤول این کارند؛ مردم نباید بکنند. اما زبانی چرا؛ خیلی هم اثر دارد. حضرت‌عالی در یکی از سخنرانیهای خود در سال جاری، درباره‌ی برخی از مطبوعات فرمودید که اینها ایمان مردم را مورد حمله قرار می‌دهند. به فاصله‌ی چند روز پس از این سخنرانی، ریاست محترم جمهوری در سازمان ملل جمله‌ای با این مضمون گفتند که «ما نباید به بهانه‌ی سعادت انسان، آزادی را از او سلب کنیم». با توجّه به این‌که در مکتب ما عنوان شده است که ایمان جایگاه خاصی در سعادت انسان دارد، و از طرفی ایمانی که آزادانه در وادی سؤالات و ابهامات و شبهه‌ها راه خودش را پیدا نکند و پیش نبرد، ارزشِ ایمانِ واقعی را ندارد، به عنوان شاگردی که نوعی ناهمخوانی در گفتار اساتید خودش احساس کرده، می‌خواستم نظر جناب‌عالی را در این زمینه جویا شوم. این دو حرف کاملاً ـ با یکدیگر قابل جمع است. ببینید؛ یک وقت است که ما برای حفظ سعادتِ تعریف شده‌ای، با همین بیانی که جناب‌عالی گفتید، حرکتی را انجام می‌دهیم. سعادتِ تعریف شده و مقابله با آن هم مشخّص است که چیست. هیچ کس با این

مخالف نیست؛ ولو حالا محدودیت آزادی باشد. براساس قانون، افرادی که در قضیه‌ای مجرم شناخته شدند، به زندان می‌روند؛ هیچ کس هم در دنیا اعتراض نمی‌کند که شما چرا زندان دارید؛ در حالی که زندانی کردن، مظهر واضح محدود کردن آزادی است. چرا کسی اعتراض نمی‌کند؟ چون یک حرکت تعریف شده‌ای در قانون هست که براساس آن، عدّه‌ای به زندان می‌روند. در این موارد همه چیز مشخّص است و هیچ کس با این کار مخالفت ندارد. آن حرفی هم که شما از ایشان نقل می‌کنید، هیچ منافاتی با این ندارد؛ این تحدید آزادی را منع نمی‌کند. یک‌وقت هم هست که نه، ما می‌آییم برای یک مصلحتِ پنداری که قانون آن را قبول ندارد، یا مثلاً ـ ایمان رایج کشور و مردم آن را قبول ندارد، بهانه‌ای قرار می‌دهیم، برای این‌که یک محدودیت ایجاد کنیم. قاعدتاً ایشان این را نفی کرده‌اند؛ که درست هم هست و ماهم آن را قبول داریم. در مورد مطبوعات هم که من گفتم، این حرف مورد تصدیق قانون اساسی و قوانین رایج ماست. واقعاً اگر کسانی ایمان مردم را تضعیف کنند - حالا می‌خواهد روزنامه باشد، غیرروزنامه باشد، فرقی نمی‌کند - باید قانون با آن برخورد کند. روزنامه که یک خطّ قرمز نیست. آیا چون روزنامه است، پس باید انسان نزدیکش نشود؟ نه، چه فرقی می‌کند؟ اگر واقعاً روزنامه‌ای هست که وسیله‌ی گمراهی مردم را فراهم می‌کند - مثلاً اشاعه‌ی اکاذیب می‌کند، یا ایمان مردم را سست می‌کند - طبیعتاً قانون باید با این روزنامه برخورد کند و می‌تواند برخورد کند. به نظر من، قوانین ما در این زمینه وافی و کافی است. البته ممکن است در یک مورد، مصداقی مورد تردید باشد؛ یعنی یک نفر بگوید این روزنامه ایمان مردم را تضعیف می‌کند؛ دیگری بگوید نه، این موجب تقویت ایمان است؛ کمااین‌که الان در خیلی از موارد از این قبیل موجود است؛ یعنی بعضیها معتقدند که فرضاً این روشی که بعضی از مطبوعات در برخورد با ارزشها و مسائل ارزشی دارند، در مجموع به نفع است. اگر قبول کنند که در مجموع برخلاف جریان ایمان مردم هست، طبق قانون اساسی باید جلوش را بگیرند. در قانون اساسی، هم در باب مطبوعات، هم در اصول کلّی‌تر، هر آن چیزی که با ایمان دینی مردم مقابله داشته باشد، اصلاً مشروعیت ندارد. وقتی مشروعیت نداشت، دستگاهها باید با آن مقابله کنند. در این هیچ شکّی نیست. آن چیزی که وجود دارد و ممکن است مثلاً مایه‌ی اختلاف نظر زیدی با عمری شود، این است که آیا این مصداق آن هست یا نیست. البته این مرجعش قانون است؛ باید قانون در این زمینه بررسی کند. لذاست که من خودم الان همین روزنامه‌هایی که وجود دارند، بعضی از آنها را صددرصد مضر می‌دانم - اعتقاد خودم این است - اما به بستن اینها اقدام نمی‌کنم؛ هرچند هم می‌توانم این کار را بکنم؛ یعنی کاری است که اگر بنا بگذارم، کاملاً می‌شود. منتها نمی‌خواهم بکنم. من می‌گویم اگر دستگاه قانونی به این نتیجه رسید، بکند. البته گاهی به مراجع قانونی تذکر می‌دهیم و می‌گوییم آیا خبر دارید این روزنامه چه می‌گوید؛ آن آقا چه‌کار می‌کند؟ آنها هم گاهی خبر ندارند و می‌گویند بله، ما اقدام می‌کنیم؛ گاهی هم خبر دارند، که یا کوتاهی است، یا عقیده‌شان چیز دیگر است. علی‌ایّ حال، مرجعِ برخورد با مطبوعات قانون است و به نظر من در این زمینه یک خرده سهل‌انگاری شده است. همان‌طور که عرض کردم، بعضی از مطبوعاتی که الان رایجند - هرچند من نمی‌دانم در میان مردم چقدر مشتری دارند و هیچ معلوم نیست که طرفداران پروپاقرص زیادی هم داشته باشند؛ اما به‌هرحال هستند - اینها از لحاظ موازین ما، شاید حائز مشروعیت نباشند و جا دارد که دستگاههای قانونی واقعاً به یک شکل صحیح و منطقی و قانونی با آنها برخورد کنند و مردم را از دست اینها خلاص نمایند. من زندگینامه‌ی شهید مظلوم دکتر بهشتی را مطالعه می‌کردم، دیدم در جایی از ایشان درباره‌ی احزاب پرسیده بودند و ایشان هم یک تقسیم‌بندی خیلی جالبی کرده بودند که آن تقسیم بندی در ذهن من سؤالی ایجاد کرد. ایشان فرموده بودند که احزاب از نظر من به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ احزاب اسلامی و احزاب غیراسلامی. احزاب اسلامی آنهایی هستند که در مرامنامه‌شان اسم اسلام برده شده و احزاب غیراسلامی آنهایی هستند که در مرامنامه‌شان اسمی از اسلام برده نشده است. می‌فرمودند از نظر ما احزاب اسلامی آزادند که فعّالیت کنند. از طرف دیگر، احزاب غیراسلامی را به دو دسته تقسیم کرده بودند؛ احزابی که ضدّاسلامیند و احزابی که غیراسلامیند. احزاب غیراسلامی آنهایی هستند که در مشی و مرامنامه‌شان بحث ضدیّت با اسلام وجود ندارد، ولی‌درعین‌حال مشی

غیراسلامی را انتخاب کرده‌اند؛ ایشان می‌فرمودند که آنها هم از نظر ما آزادند. اما احزابی که ضدّ اسلامیند، باز به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ از این دو دسته، یک عدّه آنهایی هستند که ضدیّت فکری و تئوریک با اسلام می‌کنند؛ یک عدّه هم آنهایی هستند که ضدیّت عملی با اسلام می‌کنند. باز ایشان فرموده بودند، آنهایی که ضدیّت تئوریک با اسلام می‌کنند، از نظر ما آزادند؛ اما آنهایی که ضدیّت عملی با اسلام می‌کنند، همان احزابی هستند که بایستی درشان بسته شود و تعطیل گردند. به نظر من، تشکیل احزاب واقعاً یکی از دستاوردهای زندگی نوین بشر در عرصه‌ی سیاسی است. ما بعد از انقلاب هم منتظر عینیّت پیدا کردن احزاب بودیم و هستیم. توجیه عقلی‌اش هم این است که همه‌ی تفکّرات موجود در جامعه، صرف‌نظر از صحّت و سقمشان، بتوانند برای دست یافتن به مقبولیت عمومی، از طرق مسالمت‌آمیز تلاش کنند، تا جامعه بری از خشونت باقی بماند؛ اما قانون فعلی احزاب در ایران متضمّن این معنا نیست. شاید به همین علّت هم باشد که بعد از سالها هنوز احزاب کار کرد اساسی خودشان را پیدا نکرده‌اند. اولاً نظر حضرت‌عالی درخصوص موضوعی که اشاره کردم، چیست؟ ثانیاً چه پیشنهادی برای خروج بحث «تحزّب در ایران» از بن بست فعلی دارید؟ اوّلاً ـ آن فرمایش آقای بهشتی رحمةاللّه‌علیه، لابد قبل از نوشتن قانون احزاب بوده است. ایشان نظرشان را مطرح کرده‌اند؛ اما بعد که قانون نوشته شد، دیگر قانون حجّت است و نظر ایشان ممکن است به عنوان یک تئوری، در محافلی که قابل بحث است، بحث شود؛ اما آن چیزی که معتبر است قانون است. البته من الان در ذهنم قانون احزاب حاضر نیست و اگر قبلاً می‌دانستم، ممکن بود مراجعه‌ای بکنم و بیشتر حاضر باشم؛ لیکن خود من در باب حزب نظری دارم که با این نظر جناب‌عالی صددرصد منطبق نیست؛ تفاوتهایی دارد. حالا ـ این‌که ما با احزاب مخالف و موافق چگونه رفتار کنیم؛ آزاد باشند، نباشند؛ اینها بحثهای دیگری است که عرض کردم مرجعش قانون است. اما راجع به خودِ تحزّب. اوّلاً بدانید من خودم قبل از پیروزی انقلاب، سالهای متمادی دنبال همین تحزّب بودم. بعد هم دو، سه سال به پیروزی انقلاب مانده بود که ما نشستیم و یک حزب را پایه‌ریزی کردیم. البته آن وقت تشکیل حزب خیلی خطرناک بود؛ چون به ما که اجازه نمی‌دادند؛ باید مخفی می‌بود و کار مخفی هم واقعاً خطر داشت. کافی بود که یک مجموعه‌ی مثلاً ده نفری، بیست نفری دور هم جمع شوند ولو بروند؛ هرچند هنوز هیچ کار هم نکرده باشند، یا یک کار سیاسی خیلی ساده کرده باشند، که هر کدام به سالهای متمادی زندان محکوم شوند و بعضی از آنها زیر شکنجه‌ها تلف گردند. لذا این‌طور بود که ما آن وقت مصلحت نمی‌دانستیم که بیاییم اساسنامه‌ی حزبی برای این تشکّل درست کنیم. البته تشکّل بود، ارتباطات بود؛ حتّی بعد از آن هم که من در سال پنجاه و شش به ایرانشهر تبعید شده بودم، ارتباط حزبی ما برقرار بود؛ یعنی مثلاً گاهی اوقات مرحوم باهنر از تهران به آن‌جا می‌آمدند و با هم تبادل نظر می‌کردیم. در آن زمان بعضی مواقع بحثهایی مطرح می‌شد و مثلاً می‌گفتند که این موضوعات را شما بررسی کنید؛ اما نه روی کاغذ. تا این‌که پیروزی انقلاب شد و ما همان چند روز اوّل نشستیم و آن اساسنامه را تدوین کردیم و حزب را راه انداختیم. بنابراین، من به حزب به معنای صحیحش معتقدم؛ لیکن آن چیزی که امروز در جامعه‌ی ما می‌گذرد - این تشکیلات حزبی‌ای که الان به وجود می‌آید - شکل غلط حزبی است؛ و این هیچ حسرت و تأسّفی ندارد که شما بگویید این کار به جایی نرسیده است؛ نرسد! این‌طور تحزّب و این‌گونه حزب‌بازی، اصلاً لطفی ندارد. من در یک تقسیم‌بندی، حزب را به دو نوع تقسیم می‌کنم - این اعتقاد من است؛ شما هم آزادید که این را قبول بکنید یا قبول نکنید؛ چون نه قانون است و نه من اصرار دارم که مردم حتماً قبول کنند؛ لیکن اعتقاد خودم این است - یک حزب این است که مجموعه‌ای از صاحبان فکر سیاسی یا اعتقادی و یا ایمانی می‌نشینند و تشکّلی درست می‌کنند و میان خودشان و آحاد مردم کانال‌کشی می‌کنند و مردمی را با خودشان همراه می‌کنند، تا فکر خود را به آنها برسانند. کانونهای حزبی تشکیل می‌شود، هسته‌های حزبی تشکیل می‌شود، سلّولهای حزبی تشکیل می‌شود و اینها در این مرکز می‌نشینند و افکاری را که خودشان به آن اعتقاد دارند و پای آن ایستاده‌اند - چه فکر سیاسی، چه فکر غیرسیاسی، چه فکر دینی، چه فکر غیردینی - در این کانالها می‌ریزند و این افکار به تک‌تک افراد می‌رسد و آن مردمی که اینها را قبول می‌کنند، با اینها پیوند پیدا می‌کنند. به نظر من،

این سبک تحزّب، منطقی است. «حزب جمهوری اسلامی» بر این اساس تشکیل شده بود و همین‌طور بود. البته به طور طبیعی اگر حزبی با این خصوصیات، در مرکز خودش توانست آدمهای با فکرتر و زبده‌تر و خوشفکرتری داشته باشد، می‌تواند تعداد بیشتری را با خودش همفکر کند. نتیجه این خواهد شد که وقتی انتخاباتی پیش آمد، تا از طرف مرکزیت این حزب چیزی گفته شد، آن مردم از روی اعتقاد خودشان بر طبق آن عمل می‌کنند؛ یا حتّی بدون این‌که آن مرکزیت چیزی بگوید، چون معیارهایشان یکی است، با یکدیگر همفکرند. این شکل درستِ تحزّب است و البته چنین چیزی الان در کشور ما نیست. شاید به شکل خیلی ناقصش یکی، دو نمونه در گوشه و کنار پیدا شود؛ اما بعد از «حزب جمهوری اسلامی» - که ما تعطیلش کردیم - دیگر چنین چیزی را به این شکل من سراغ ندارم. یک‌طور حزب هم هست که همان حزبهای رایج امروز اروپا و امریکاست؛ مثل حزب جمهوریخواه، حزب دمکرات، حزب کارگر انگلیس، حزب محافظه‌کار انگلیس. این احزاب مبنایشان بر این پایه‌ای که ما گفتیم، نیست. مجموعه‌ای از خواص، با یک منفعت مشترکی که بین خودشان تعریف می‌کنند - ولو در خیلی از مسائل با یکدیگر همفکر هم نیستند؛ گاهی خیلی هم با هم مخالفند! - می‌نشینند با همدیگر قرارداد می‌گذارند و یک حزب به وجود می‌آورند. این حزب در میان مردم معروف است؛ اما عضو مصلحتی دارد، نه عضو فکری. تفاوت اساسیش این‌جاست. عضو مصلحتی یعنی چه؟ یعنی این‌که فلان سرمایه‌دار، فلان کاسب، فلان استاد، فلان فیلسوف، احیاناً فلان روحانی، از این حزب حمایت می‌کند. مثلاً فلان روحانی می‌گوید من به مریدهای خودم دستور می‌دهم که به کاندیدای شما رأی بدهند، اما در مقابلش شما باید فرضاً به مسجد یا کلیسای من این امتیاز را بدهید؛ آنها هم قبول می‌کنند! آن مردمی که رأی می‌دهند، نه آن کاندیدا را می‌شناسند، نه فکر حاکم بر او را می‌شناسند، نه مؤسّسان حزب را درست می‌شناسند، نه می‌دانند آن کاندیدا چه کار می‌خواهد بکند. به صرف این‌که امام جماعت مسجد گفته مثلاً به «حزب کنگره» در هند رأی بدهید، اینها هم رأی می‌دهند! این‌که می‌گویم، اتّفاقاً درست همین قضیه در هند اتفاق افتاد و برخی از مسلمانان به کاندیدای «حزب کنگره» رأی دادند! چند میلیون مسلمان به کاندیدای «حزب کنگره» رأی می‌دهند؛ در حالی که نه با آنها همعقیده‌اند، نه همفکرند، نه ایمانشان یکی است، نه اصلاً می‌دانند آنها در مملکت چه کار می‌خواهند بکنند؛ اما چون آن آقا گفته مصلحت مسلمانان این است، این کار را می‌کنند! یا مثلاً فلان سرمایه‌دار می‌گوید من این‌قدر پول به شما می‌دهم و به حزبتان کمک می‌کنم؛ اما مرا در فلان‌جا سفیر کنید! بحث سفیر معیّن کردن، بازرس فلان‌جا معیّن کردن، فلان شغل سیاسی را دادن، جزو شرایط حتمی حزب‌بازی به شکل غربی است؛ چون کسی از روی ایمان کار نمی‌کند؛ از روی قرارداد کار می‌کند! من نمی‌دانم شما چقدر با وضع دمکراسیهای غربی و انتخابات آن‌جا آشنا هستید. هرچه در این زمینه اطّلاع پیدا کنید و معلوماتتان بیشتر شود، به ناکامی دمکراسی غربی و تحزّب - که پایه‌ی آن دمکراسیِ آن‌چنانی است - بیشتر پی خواهید برد. کتابی هست که بعید است شما آن را مطالعه کرده باشید - لابد کمتر وقت می‌کنید بخوانید - این کتاب از یک رمان‌نویس معروف امریکایی به نام «هوارد فاست» است - ظاهراً هنوز هم زنده است و شاید ده، دوازده جلد کتاب دارد؛ بنده هم بعضی از کتابهایش را دارم و خیلی از آنها را خوانده‌ام - او یک رمان‌نویس بسیار خوبی است؛ قدری هم چپ می‌زند؛ البته چپ به‌اصطلاح امریکاییها. می‌دانید در اصطلاح امریکاییها، چپ کسی است که یک ذرّه اسم عدالت و تأمین اجتماعی و امثال این واژه‌ها را بر زبان بیاورد و یا در کتابی بنویسد. او کتابی دارد به نام «امریکایی» که شرح حال شخصی است که پدر و مادرش از یکی از کشورهای ظاهراً اروپای شرقی، با آن زحمات از اقیانوس اطلس عبور کردند و همراه با مهاجران اروپایی، خودشان را به امریکا رساندند و دنبال شغل و کار و نان بخور و نمیر بودند. ظاهراً در امریکا این‌طور است که کسی که در آن‌جا متولّد شود، امریکایی است؛ یعنی شهروند آن‌جاست. برای آن شخص هم که اشاره کردم، شناسنامه‌ی امریکایی گرفتند؛ با این‌که پدر و مادرش امریکایی نبودند. در این کتاب، مراحل رشد و تربیت و پیشرفت و دوره‌ی کلاس قضایی دیدن و قاضی شدن و بالاخره وارد مبارزات انتخاباتی شدن این فرد شرح داده شده است. در مقدّمه‌ی کتاب هم مترجم می‌نویسد که این رمان است، اما واقعیت دارد؛ شرح حال فلان کس معروف در فلان ایالت

امریکاست. آدم وقتی این کتاب را می‌خواند، واقعاً می‌فهمد که انتخابات یعنی چه! برای انسانی که می‌خواهد در یک جامعه‌ی دارای منطق زندگی کند، این معیارها مطلقاً معنی ندارد. از انتخابات شورای شهر و شهرداریها شروع می‌شود، تا به انتخابات ایالتی و انتخابات کنگره و انتخابات ریاست جمهوری می‌رسد. کسانی که در آن انتخابات هیچ‌کاره‌ی محضند، مردمند؛ مردمی که می‌آیند رأی می‌دهند! همان مردمی که پای صندوق حاضر می‌شوند و رأی می‌دهند، اینها هیچکاره‌ی محضند. آن کلوبهایی که در آنها اشخاص و کاندیداها انتخاب می‌شوند، کلوبهایی هستند اصلاً به‌کلّی جدای از مردم و هیچ ربطی به آنها ندارد؛ مثلاً کلوبِ حزب دمکرات شاخه‌ی ایالت فلان. این آقا چگونه انتخاب می‌شود که از مرحله‌ی پایین تا مرحله‌ی ایالتی بالا می‌آید و بعد در یک مرحله‌ی دیگر به کنگره راه می‌یابد، تا مثلاً یک وقتی رئیس جمهور شود؟ این جزو چیزهای عجیب و غریبی است که انسان می‌بیند و با معیارهای انسانی و صحیح هیچ تطبیق نمی‌کند. احزاب در آن‌جا هم همه‌کاره‌اند؛ البته پُررویی، پشت هم اندازی، پولداری، داشتن پشتوانه‌های صهیونیستی، خوش‌قیافه و خوش‌تیپ و خوش صحبت بودن و احیاناً یک همسر فعّال و جذاب داشتن، اینها همه در این انتخابها و گزینشها مؤثّر است. حزب در آن‌جا به این معناست. این آقایانی که من می‌بینم الان برای تحزّب در کشور تلاش می‌کنند، بیشتر ذهنشان دنبال این‌طور حزبی است؛ من این گونه حزب را قبول ندارم. چندی پیش من به مناسبتی این نکته را گفتم که در تحزّب بایستی کسب قدرت مورد نظر نباشد. اگرچه کسب قدرت برای یک حزبِ موفّق یک امر قهری است - یعنی وقتی که پای انتخابات به میان آمد، شما که حزبی دارید و طرفداران زیادی دارد و مردم با شما همفکرند، به‌طور طبیعی نمی‌توانید بی‌تفاوت باشید که مثلاً این فرد رئیس جمهور شود یا آن شخص دیگر؛ لابد به یکی عقیده دارید. به‌طور طبیعی این عقیده‌ی شما اثر می‌گذارد و رأی دهندگان به او زیاد خواهند شد - اما هدف حزب نباید به‌دست آوردن قدرت باشد. هدف بایستی هدایت فکری مردم به سمت آن فکر درستی باشد که خود شما به آن اعتقاد دارید. این عقیده‌ی من درباره‌ی تحزّب است. شما هم آزادید قبول بفرمایید یا نفرمایید! ضمن تشکّر از حضرت‌عالی که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. با توجّه به این‌که بیست سال از عمر انقلاب می‌گذرد و در این بیست سال کشور ما یک نظام اسلامی داشته و تمام ارکان این نظام هم اسلامی بوده، اما یکی از معضلاتی که در دانشگاهها و در بین نسل جوان ما دیده می‌شود - نسلی که در این انقلاب بزرگ شده‌اند - «دین‌گریزی» است. حضرت‌عالی در دیدار قبلی فرمودید که به نشریاتِ خود رنگ و بوی کاملاً دینی بدهید. این مطلبی است که خیلی هم خوب است؛ اما مشکلی که در این زمینه وجود دارد، این است که وقتی ما مطالب دینی را در نشریاتمان وارد می‌کنیم، مخاطبانمان را از دست می‌دهیم و طبق برآوردها و آمارها و نظر سنجیهایی که داریم، آن نشریاتی که مطالب دینی را مدّ نظر قرار می‌دهند و منعکس می‌کنند، تیراژ کمتر و مخاطبان کمتری دارند! می‌خواستم از حضرت‌عالی سؤال کنم که چه راه حلّی را پیشنهاد می‌کنید و ما به چه شکلی این را در نشریاتمان تبیین کنیم که پیوندی بین نسل جوان و دین برقرار نماییم؟ این‌که می‌فرمایید جوانان دین گریزند، من به این نتیجه نرسیده‌ام. نه این‌که فرد دین‌گریز در میان جوانان نیست - چرا هست - اما دین‌باور و دین‌پذیر و دین‌طلب هم امروز در میان جوانان خیلی داریم. ... البته فطرت نسل جوان تشنه‌ی دین است، ولی متأسّفانه به دلیل عملکرد بد متولّیان امر و چهره‌ی بدی که از دین نشان داده شده، یک مقدار گریز از دین وجود دارد؛ از آن دینی که معرّفی شده است. خیلی خوب؛ من هم همین مطلب را از فرمایش شما فهمیدم. بله؛ البته عدّه‌ای این‌طورند و یکی از عللش همان چیزی است که شما گفتید؛ یعنی احیاناً در جایی تبلیغات دینی منطبق با روشهای درست تبلیغی نبوده؛ یا آن آقایی که از دین می‌گریزد، با تبلیغ درستی مواجه نبوده است. طبیعتاً تبلیغات همیشه فراگیر که نیست؛ بالاخره ما تبلیغات گونه‌گونه، گوشه‌گوشه، مسجد مسجد و کانون کانون داریم. البته این یکی از عللش است. یک علّت دیگرش هم می‌تواند این باشد که بعضی از آن کسانی که حالت دین‌گریزی دارند، تکلیفهای دینی را برای خودشان سنگین می‌بینند. مثلاً دین در مورد معاشرت، در مورد محرم و نامحرم، در مورد نماز خواندن تکالیفی دارد. برای عدّه‌ای انجام این‌گونه تکالیف سنگین است. اینها با دین عنادی هم ندارند؛ این‌طور نیست که از دین بدشان بیاید؛ یک وقت هم یک نفر

دو کلمه حرف گرمی بزنـد، دلشـان هم نرم می‌شود؛ ممکن است یـک نمـاز باحالی هم بخواننـد؛ اما تکلیف برایشان سـنگین است. طبیعت بشـر هم این است که از هر تکلیفی می‌گریزد. این هم جزو طبـایع انسـانی است که بایـد بـا آن مبارزه کنـد. مثلاً آیا مردم از ورزش نمی‌گریزنـد؟ ورزش که دین نیست. می‌بینیـد خیلیها هسـتند که هرچه هم می‌گوییـد ورزش کنید، ورزش نمی‌کنند! آیا الان در میـان مردم مـا ورزش عمـومی اسـت؟ آیـا از جمعیت ایران که می‌تواننـد ورزش کننـد، همه ورزش می‌کننـد؟ بنـابراین، گریز از تکلیف و کار سـنگین، یک امر قهری است که ناشـی از جسمانیت انسان است. آن صبغه‌ی سفالی ما، قهراً انسان را از تکلیف‌پذیری دور می‌کند. از طرف دیگر، بعضـیها هسـتند که دیندار هم هستند، عامل هم هستند، اما از یک حرف تکراریِ دینی دلزده می‌شوند. بنده خودم که فردی هستم که علی‌الظّاهر تدیّن به دین هم دارم و ان‌شاءاللَّه عامل هم هستم، گاهی اوقات که بعضی افراد را مشاهده می‌کنم که در رادیو، یا در تلویزیون، یا در حسینیه، یا در جاهای دیگر تبلیغ دین می‌کنند، می‌بینم که اصلاً طاقت ندارم گوش کنم؛ چون یـک حرف تکراری و سطحِ پایین است! با این‌که بنـده صبر و حوصـله‌ام هم نسـبتاً بـد نیست، اما درعین‌حال این طوری است! حالا این جوان فرضاً به نشـریه‌ی شـما نگاه کرده، دیده شـما درباره‌ی یک مسأله‌ی دینی حرفی را می‌زنید که دیروز از رادیو شنیده، پریروز در حسـینیه‌ی فلان‌جا بوده و شـنیده، از پـدر و مادرش شـنیده، شـما هم می‌گویید. ممکن است این باشد؛ والاّ دین صـحیح و دین متین جـذاب است. الان در داخل کشور، بیشترین تیراژ را کتابهای دینی دارند. البته اینها در سـطوح مختلفی قرار دارند؛ بعضـی از سـطوحشان، سـطوح عوام است؛ بعضـی از سـطوحشان، سـطوح خواص است؛ بعضی از سطوحشان، سطوح اخصّ الخواص است. مردم و جوانان این کتابها را می‌خواهنـد. من از شـما می‌خواهم که نسبت به این حکم کلّی «دین‌گریزی» در مطبوعات حتماً تجدید نظر کنید؛ یعنی به این خیال که مخاطبتان را از دست می‌دهید، از دینی کردن مطالب روزنامه‌ی خودتان صرف‌نظر نکنید. بله، آن را به شـکل صـحیح، به شـکل زیبا، به شکل مطلوب درآورید. این بسته به سلیقه‌ی شماست. اگر از من می‌پرسید چه کار کنیم، ممکن است من اصـلاً ندانم چه کار باید بکنید؛ اما واقعاً ببینید چه کار می‌توانید بکنید که نشریه‌تان مخاطب خودش را پیدا کند. با عبارات خوب، با موضوع گزینیِ دینیِ خوب، می‌توانید به هدف خود برسید. از کارهای تکراری، از نقشهای تکراری، از شعارهای تکراریِ دینی که هیـچ مفهوم و معنایی هم برای مخاطبش نـدارد، پرهیز کنیـد. شـما می‌توانیـد چیزهای خوبی به مردم و به جوانان بدهید. به نظر مـن، یکی از کارهـایی کـه همـه‌ی شـما برادران و خـواهران، خـوب و بجـا می‌توانیـد دنبـال کنیـد - و شایـد وظیفه است که در مطبوعات خودتان دنبال کنیـد - این است که جوانان را با نماز مأنوس کنیـد. هرطور می‌توانیـد؛ هر کس هرگونه بلد است؛ سـعیتان این باشـد. نماز چیز خیلی خوبی است. هرکس میانه‌اش با نماز خوب باشـد، بلاشک صـلاح و تداوم صـلاحش تضـمین شده است. خوب بودن میانه با نماز این است که نماز برایش دلنشـین باشـد؛ و این نمی‌شود مگر با توجه به مفاهیم نماز و فهمیدن نماز. یکی از کارهای مهم شـما بایـد این باشد که نماز را برای مخاطبان خودتان معنا کنید. فقط هم نمی‌گویم که ترجمه‌ی نماز را از اوّل تا آخر در یک شـماره بنویسید؛ نه. نکته‌ای را از نماز بگیرید - مثلاً رکوع، قنوت، راز و نیاز، اهدناالصّراطالمستقیم(۴۲۹) - و روی آن کار کنیـد. انسان وقتی که شـصت ساله هم می‌شود، از این شـصت سال، شاید مثلاً پنجاه سالش را نماز خوانده باشد؛ اما تازه می‌بیند که در نمازش چیزهای جدید پیدا کرده است! نماز با همین ظاهرِ کوچکِ کوتاه، دریای خیلی وسیعی است. سعی کنید به قدر توانتان، نکته‌ای از هزاران نکته در این بـاره را در نشـریه‌ی خود تبیین کنیـد. من اوّل از شـما به‌خاطر صـحبتهایی که در ابتـدای این جلسه در مورد مردم و نقش آنها کردید، تشکّر می‌کنم. دیدی که در جامعه نسبت به نظرهای شـما وجود دارد، متأسّفانه طور دیگری است. من فکر می‌کنم که بـا بیانـات جناب‌عـالی در این جلسه، این ابهامـات تا حـدود زیادی رفع شـد ... من که همین حرفها را همیشه در صحبتهایم می‌گویم. منظورم صـراحت گفتار جناب‌عالی بود. همیشه من با همین صراحت صحبت می‌کنم. من در ملاقات با اعضای مجلس خبرگـان هم در نوبت گذشـته همین حرفهـا را مفصّل گفتم؛ در جاهای دیگر هم همین‌طور می‌گویم. پس اشـتباه از من بود. سؤالی که می‌خواستم مطرح کنم، در مورد قوّه‌ی قضـاییّه است. الان ممکن است درخصوص حرفهای من شائبه‌ای برای جناب‌عالی

پیش آمده باشد که نیّت من صادقانه نباشد؛ به همین خاطر هم از شما خواهش می‌کنم که اگر فکر می‌کنید چنین مسأله‌ای هست، این سؤال حذف شود و من سؤال دیگری را مطرح کنم. سؤالتان را بکنید، حرفتان را بزنید. به نظر ما جوانان، یکسری اشکالات در سیستم قضایی وجود دارد؛ بدون این‌که قصد تخطئه‌ی مسؤولی یا کلّ سیستم را داشته باشم. من حرفهای شما را قبول دارم که فرمودید سیستم قضایی اصلاح گردیده و از ده سال پیش بهتر شده است. من معتقدم که فردایش هم از امروزش بهتر است؛ اما بعضی اشکالات کوچک هست که هم بهانه‌ی دست بهانه‌گیرهاست و هم واقعاً یک مقدار ضعف حساب می‌شود. مثلاً سال گذشته یکی از بلندپایه‌ترین مقامات کشور بخشنامه‌ای صادر کردند که براساس یکی از اصول قانون اساسی بود. من فکر نمی‌کنم که بعد از گذشت بیست سال از انقلاب اسلامی، شایسته‌ی جمهوری اسلامی باشد که مجبور شود اصل فراموش شده‌ای را به‌صورت بخشنامه اعلام کند. این بخشنامه مربوط به این بود که یک متّهم را نمی‌شود بیش از بیست و چهار ساعت در بازداشت نگهداشت. درعین‌حال، همین اصل هم در بسیاری از بازداشتگاهها متأسّفانه رعایت نمی‌شود؛ خصوصاً در بازداشتگاههای نیروهای اطّلاعات - که من نمی‌دانم نیروهای اطّلاعات جزو کدام شاخه محسوب می‌شوند - و بعضاً دادگاههای انقلاب، یا دادسرای ویژه‌ی روحانیت. از طرفی، مسائلی هم درخصوص دادگاه ویژه‌ی روحانیت مطرح می‌شود. در واقع دادگاه ویژه‌ی روحانیت میراث امام است و من فکر می‌کنم که اکثر جوانان هم معتقدند که وجودش ضرورت دارد؛ اما ابهامی که وارد است، این است که می‌گویند دادگاه ویژه‌ی روحانیت در قانون اساسی نیست. شیوه‌هایی هم که در دادگاه ویژه‌ی روحانیت اعمال می‌شود، بعضاً ایراد دارد؛ مثلاً افراد در انتخاب وکیل مشکل دارند. سیستم تجدید نظری که وجود دارد، یا بعضاً رأی‌هایی که دادگاه می‌دهد، نمی‌دانیم واقعاً آیا در چارچوب کار دادگاه هست، یا نه. مثلاً یادم می‌آید که در چندسال پیش، مطبوعات با حکم دادگاه روحانیت تعطیل می‌شد. آیا این کار در چارچوب دادگاه ویژه‌ی روحانیت هست، یا نیست؟ آیا دادگاه ویژه‌ی روحانیت در مورد افراد غیرروحانی می‌تواند اظهار نظر کند، یا نمی‌تواند؟ آیا بهتر نیست برای آن‌که این نواقصِ کوچک برطرف شود، سیستم دادگاه روحانیت به‌صورت مدوّن و کاملاً ـ برنامه‌ریزی شده در قانون اساسی یا قوانین دیگر پیش‌بینی شود، تا به‌طور شفّاف در اختیار مردم قرار گیرد؟ خیلی خوب. البته دستگاه قضایی - همان‌طور که می‌فرمایید - اشکالاتی دارد؛ من به هیچ وجه این را منکر نمی‌شوم. در دستگاه قضایی - مثل دستگاههای دیگر - اشکالاتی هست و باید اصلاح شود. منتها این چند اشکالی که شما گفتید، خوشبختانه اینها نیست. مثلاً همان بازداشتی که شما می‌فرمایید، بازداشت بیست و چهار ساعت بدون حکم دادستان است؛ والّا اگر دادستان حکم کند، در موارد متعدّدی خیلی بیش از بیست و چهار ساعت هم می‌شود نگهداشت؛ هیچ اشکالی هم ندارد. البته بازداشتگاههای موقّت در اختیار قوّه‌ی قضاییّه نیست؛ در اختیار دولت است؛ در اختیار وزارت اطّلاعات است؛ اما ادعای آنها این است که بدون حکم دادستان این کار را نمی‌کنند. اگر موردی معلوم شود که کسی بدون حکم دادستان این کار را کرده، قطعاً تعقیب قضایی می‌شود؛ این را شما بدانید. این‌طور نیست که مثلاً ما بگوییم می‌دانیم افراد را بیست و چهار ساعت بیشتر نگه می‌دارند. در همین قضایای محاکمات اخیر که جنجالی و پُرسروصدا بود و حرفهایی زده می‌شد و می‌گفتند خلاف قانون عمل شده است، بنده فرستادم تحقیق کردند، بررسی کردند، دیدم نه، این‌طور نیست. مسؤولان دستگاه قضایی، حجّت قضایی دارند؛ مقرّرات دارند و مشخّص است که چه کار می‌کنند. آنها خوب می‌دانند که دادگاه انتظامی قضات با کسی رودربایستی ندارد. از هر قاضی‌ای که به دادگاه انتظامی قضات شکایت شود و جرمش ثابت گردد، دادگاه انتظامی قضات او را منفصل می‌کند؛ گاهی او را زندانی و محکوم می‌کند. بنابراین، قضات از این دادگاه خیلی حساب می‌برند. دادگاه روحانیت هم که شما اشاره کردید، یکی از حسنات امام است و خلاف قانون نیست؛ قانون اساسی آن را نفی نکرده است. من در این‌جا فلسفه‌ی دادگاه ویژه‌ی روحانیت را برای شما بگویم. ببینید؛ در نظامی که مسؤولان بلندپایه‌ی کشور می‌توانند روحانی باشند - مثل رئیس جمهور - یا باید روحانی باشند - مثل رئیس قوّه‌ی قضاییّه (رئیس قوّه‌ی قضاییّه شرایطی دارد که در غیرروحانیون نیست؛ باید مجتهد باشد) - یا نمایندگان مجلس که می‌توانند روحانی باشند، می‌توانند

غیرروحانی باشند؛ یعنی روحانیون برای این‌که در داخل تشکیلات نظام بیایند و نفوذ قانونی پیدا کنند، میدان دارند؛ از طرف دیگر، روحانیون نفوذ مردمی دارند، مسجد دارند، محراب دارند، دست و پا دارند؛ در چنین نظامی، دادگاههای معمولی قادر نیستند روحانی را درست و بجا و کماهوحَقّه محاکمه کنند. مثلاً اگر یک روحانی سرشناس خطایی را مرتکب شود، کدام دادگاهی است که جرأت کند سراغ او برود؟ کدام مأموری است که جرأت کند سراغ او برود؟ کدام بازجویی است که بتواند از او بازجویی کند؟ البته ممکن است کسانی شجاع باشند و بگویند نخیر، ما این کار را انجام می‌دهیم؛ اما باید هزینه‌ی زیادی صرفش بشود؛ در حالی که یک طلبه‌ی جوان در یک دادگاه ویژه راحت می‌تواند این آقا را پای سؤال و جواب و استنطاق بنشاند. مثلاً یک طلبه‌ی نسبتاً جوان مثل آقای ری‌شهری، یک مرجع تقلید مثل آقای شریعتمداری را راحت محاکمه کرد. این جز از دادگاه ویژه‌ی روحانیت برنمی‌آمد؛ امام این را می‌دانستند. از طرف دیگر، وقتی این تمکّن در روحانیون هست، در میان آنها کسانی هم پیدا می‌شوند که تخلّف کنند. امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه در یک سخنرانی راجع به روحانیون صحبت می‌کردند و از آنها تعریف می‌کردند؛ بعد گفتند: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»! یعنی این طور نیست که هر کس لباس روحانیت بر تنش هست، آدم مقدّسی است؛ نخیر، کسانی هم از روحانیون ممکن است تخلّف کنند. وقتی دادگاه روحانیت هست، جلوِ این تخلّفات را می‌گیرد؛ چون کاربرد و نفوذ و اقتدارش را نسبت به خودشان می‌دانند. بنابراین، دادگاه روحانیت یک ضرورت بود و هست و جزو کارهای خوب امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه محسوب می‌شود. البته بنده هم در ایجاد این دادگاه بی‌نقش نبودم. خود امام به این کار معتقد بودند و در ذهنشان بود؛ من هم یک روز خدمتشان رفتم و مطلبی را گفتم، که همان‌جا فهمیدم در ایشان خیلی اثر کرده است. اما این‌که گفتید دادگاه ویژه‌ی روحانیت قواعد و قوانین منظّمی داشته باشد، باید بگویم که همه چیزش کاملاً منظم است؛ یعنی قاعده و مصوّبات مرتّب و مدوّن دارد. البته الان در ذهنم نیست و نمی‌دانم که کجا تصویب شده، اما می‌دانم که آیین‌نامه‌های کاملاً دقیقی دارد. در بعضی از کارهایش صددرصد مثل دستگاه قضایی است - بدون هیچ تفاوتی - و از همان قوانین پیروی می‌کند. احتمال می‌دهم در بعضی از تشکیلات قضاییش قوانین جداگانه‌ای داشته باشد، والاّ ـ محکوم به همان قوانین است. غیر روحانی را به این دادگاه نمی‌آورند. در جرائمی که روحانی و غیرروحانی در آن شریک و به هم متّصل باشند، حدس من این است که آن وقت پرونده‌ی آن غیر روحانیِ را هم به آن‌جا می‌آورند. این دادگاه به مطبوعات هم اصلاً ارتباطی ندارد. آن روحانی‌ای که روزنامه‌ای را اداره می‌کند، از جهت روحانی بودنش اگر جرم یا جرائمی را که در این دادگاه تعریف شده، مرتکب شود، او را به این‌جا می‌آورند و به خاطر آن جهت محاکمه‌اش می‌کنند؛ والاّ از جهت مطبوعات نیست؛ جرم مطبوعاتیش باید در دادگاه دیگری بررسی شود. البته اگر در زمینه‌ی کار مطبوعاتی، یک جرم غیرمطبوعاتیِ تعریف شده باشد که در حوزه‌ی کار قضاییِ دادگاه ویژه‌ی روحانیت باشد، این دادگاه می‌تواند رسیدگی کند؛ چون طرف روحانی است؛ اشکالی هم ندارد. به نظر من، دادگاه ویژه‌ی روحانیت جزو مصادیقی که شما بخواهید آن را نقطه‌ی ضعف قوّه‌ی قضاییّه محسوب کنید، نیست. این را هم به شما عرض کنم که جناب آقای یزدی - رئیس محترم قوّه‌ی قضاییّه - با این وضع دادگاه ویژه‌ی روحانیت چندان موافق نیستند. ایشان معتقدند که دادگاه ویژه‌ی روحانیت باید یکسره به مجموعه‌ی دستگاه قضایی سپرده شود و در آن حل گردد؛ منتها بنده این را مصلحت نمی‌دانم. برخلاف مقررات فعلی موجود هم هست؛ این دادگاه، یادگار امام است و این مصالح بزرگ هم بر آن مترتّب است. شما در این زمینه اعتراضتان به قوّه‌ی قضاییّه نباشد؛ چون خیلی معلوم نیست که آنها هم با این قضیه موافق باشند! استحاله‌ی دستاوردهای انقلاب اسلامی و اهداف حضرت امام، جزو هدفهای اصلی استکبار جهانی در بیست سال گذشته بوده است. البته به نظر ما در بعضی از جاها هم موفّق بوده؛ از جمله این‌که بعضیها که خودشان را از سردمداران و انقلابیون پروپاقرص می‌دانستند، امروز می‌بینیم که در مواضعشان یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای پیدا شده است. مثلاً در زمینه‌ی مبارزه با امریکا، در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، در زمینه‌ی بحث ولایت فقیه تغییر موضع داده‌اند. اینها زمانی بحث «ولایت مطلقه» را مطرح می‌کردند؛ اما الان در این اصول تشکیک می‌کنند! به نظر

حضرت‌عالی - که به مسائل فکری و فرهنگی کشور و دانشگاه در قبل و بعد از انقلاب احاطه‌ی لازم را دارید - این قضیه به چه نحوی خودش را نشان داده و در این زمینه ما چه نقشی می‌توانیم داشته باشیم؟ این‌که کسانی از ممشا و روش قبلی خودشان برگردند، چیزی نیست که خیلی غریب و بی‌سابقه باشد؛ بالاخره انسان در معرض تغییرهای گوناگونی است و عواملی هم گاهی این تغییر را زمینه‌سازی می‌کنند و یا سرعت می‌بخشند: منافع دنیوی هست، منافع شخصی هست، حبّ و بغضها هست. این کسانی که از راه درست منحرف می‌شوند، اگر فرض کنیم که این افراد واقعاً از آن طریق مستقیم انقلاب و معارف انقلاب و بیّنات انقلاب انحراف پیدا کرده باشند، عواملش غالباً همین چیزهاست. البته کج‌فهمیها هست، مواجه شدن با برخی از نابسامانیها هست؛ همه‌ی اینها عواملی است که تأثیر می‌گذارد. ما نظیر این را در خیلی از جاها هم مشاهده کرده‌ایم؛ تعجّب هم نباید بکنیم؛ از خدای متعال هم باید برای خودمان و برای دیگران بخواهیم که ما را در صراط مستقیم باقی بدارد. این‌که شما در هر روزی بارها - حداقل ده بار - تکرار می‌کنید «اهدناالصّراط المستقیم» برای چیست؟ یک بار از خدا خواستید، بس است دیگر! اما در هر دو رکعت اوّل هر نمازی شما این را تکرار می‌کنید: «اهدناالصّراط المستقیم». این برای آن است که صراط مستقیم راه دشوار و پُرپیچ‌وخمی است و کسانی که در این راه اشتباه بکنند، زیادند. برای خیلیها چنین چیزی پیش می‌آید؛ این است که بایستی انسان به خدا پناه ببرد. به نظر من، شما جوانان خیلی راحت‌تر می‌توانید در صراط مستقیم الهی باقی بمانید؛ چون آن مطامع و آن اهوایی که در امثال ما و در سنین بالا پدید می‌آید، برای جوان کمتر است. راه خدا، راه خوبی است. سعادت دنیا و آخرت انسان در راه خداست. این انقلاب و این نظام جمهوری اسلامی و این شعارها و این ارزشهایی که به‌وسیله‌ی امام و به‌وسیله‌ی انقلاب مطرح شد، چیزهایی است که سعادت این کشور و این ملت را تضمین می‌کند. اینها چیزهایی است که می‌تواند این کشور را نجات دهد. این کشور گذشته‌ی نزدیکِ بسیار تلخ و بسیار سختی داشته است؛ اما به برکت همین حرکت بود که توانست خودش را از جا بکند، والّا اگر این انقلاب نبود، امروز وضع کشور ما از لحاظ مادّی و معنوی به مراتب بدتر از کشورهایی بود که شما ملاحظه می‌کنید. اگر این انقلاب نبود، وضع ما - هم از لحاظ مادّی، هم از لحاظ معنوی - از این کشورهایی که نزدیک ما هستند و در اختیار قدرتهای بیگانه‌اند، به مراتب بدتر بود. البته دشمن هم تلاش خود را می‌کند. من برخلاف آنچه که بعضیها فکر می‌کنند ما باید همه‌ی اشکالات را به خودمان برگردانیم و خارج از این مرزها را - دشمن را، امواج تبلیغاتی را، کارهای سیاسی را، توطئه‌ها را - بی‌دخالت بدانیم، این طور فکر نمی‌کنم. البته من قصورها و تقصیرهای خودمان - یعنی مجموعه‌ی داخلی - را بی‌تأثیر نمی‌دانم. یقیناً مؤثر است؛ شکّی در این نیست؛ اما آنها را هم جزو عوامل اصلی می‌دانم. به نظر من، دشمنْ حسابی فعّال است؛ به این هم باید توجّه شود. همه‌ی ما واقف هستیم که دانشجو به آموزش و تجربه نیاز دارد. در کار او، زمین خوردن و رفع اشکالات هست، تا به جایی برسد؛ ولی متأسفانه ما دانشجویان تئاتر و کلّاً دانشجویان هنر، با یکسری مشکلات و موانع روبه‌رو هستیم؛ در مسیر این تجربه هم نمی‌توانیم از خیلی چیزها بهره‌مند بشویم. عدم آموزش صحیح، برخوردهای سلیقه‌ای، ارزش ننهادن به کارهای دانشجویی، عدم وجود امکانات - مثل نداشتن مکان تمرین، یا متن نمایشی - خلاصه‌ی مشکلاتی است که من فهرست‌وار آنها را عرض کردم. ما نیاز زیادی داریم که برای ارتقاء فرهنگی خودمان و برای این‌که بتوانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم و نوآوری کنیم، مثل یک دانشجوی پزشکی ابزار کار برایمان فراهم شود؛ ما هم بالاخره تجربه کنیم، ما هم اشتباه کنیم، ما هم کارمان را اصلاح کنیم. خواستم ببینم نظر حضرت‌عالی در مورد رفع این مشکلات چیست و چه راهکارهایی را مصلحت می‌دانید؟ من فکرش را نکرده‌ام که برای کمک به دانشجویان هنر چه کار می‌شود کرد. البته من عقیده‌ام این است که در زمینه‌ی هنر - بخصوص هنرهای نمایشی - ما واقعاً خیلی نیاز داریم. از طرفی هم آدم می‌بیند که حقّاً و انصافاً استعدادهای بسیار خوبی هست؛ چه در زمینه‌ی بازیگری، و چه در زمینه‌ی کارگردانی؛ همه‌اش هم مربوط به دوران انقلاب است؛ مربوط به قبل از انقلاب نیست. من خیلی هم با سینما ارتباطی ندارم؛ ممکن است نمایشهایی را که از تلویزیون پخش می‌شود، یا چیزی ورای این را یک وقت فرصت کنم ببینم؛ اما در همان حدّی که من

دیـده‌ام، می‌توانم بگویم که نسبت بـازیگران سینماییِ خوبِ بعـد از انقلاب، بیشتر از نسبت این‌طور افراد در قبـل از انقلاب است. اگرچه از آن وقت هم بازیگران خیلی خوبی هستند، اما اینها نسبتشان بیشتر است. این، استعداد را نشان می‌دهـد؛ نشان می‌دهد که این فضا می‌تواند این افراد را رشد دهد. همین سریال «مردان آنجلس» که تلویزیون پخش می‌کرد، کارگردانیش خیلی دشوار است. این کار، کار خیلی بزرگی است؛ واقعاً قابل مقایسه با فیلمهای معروف و بزرگ دنیاست و از این سـریالهای معمولی که ما دیده‌ایم، این به مراتب بهتر است. این نکته خیلی مهم است؛ این نشـان می‌دهـد که مـا این هنر را داریم. البته فیلم فقط بازیگری و کارگردانی نیسـت؛ مسلّماً چیزهـای دیگری هم در فیلم وجود دارد؛ امـا بالاـخره در همین زمینه‌هـا اسـتعدادهای خیلی خـوبی هست و بایـد هم پرورش پیـدا کنـد. تـا شـما نسل جوان نو، با اعتقادات صـحیح، با دیـد صـحیح، با مـذاق دینی، به طور کامل وارد میـدان این کارها نشویـد، هنر نمـایش – چـه سـینما، چه تئـاتر – آن اعتلای لاـزم را در کشـور پیـدا نخواهـد کرد. تـا مـادامی کـه کـارگردان مـا، یا نمایشـنامه‌نویس ما، حتّی سـعی می‌کنـد ژسـتها و حرکات این شخصـیتها – و به قول شـما پرسوناژها – را به شـکل فیلمهای غربی در بیاورد، ما به‌جایی نمی‌رسیم. متأسـفانه در بعضـی از همین فیلمهای ما که متعلّق به همان افرادی است که خیلی با تفکّرات انقلابی و اسـلامی آشـنا نیسـتند، این تقلیـد دیـده می‌شود. من به بعضـی از کسانی که در این زمینه‌ها فعّال بوده‌انـد و بارها به این‌جا آمده‌انـد، گفته‌ام که تعبیرات، کلمات، تقلیدها و گرته‌برداریهای بی‌مزه، مربوط به آنهاست. تا مادامی که ما مستقل نشویم و همین مذاق دینی و اسلامی و سنّت و فرهنگ ایرانی را در کار خودمان وارد نکنیم، راه به جایی نمی‌بریم؛ این اعتقاد من است. من معتقدم که بایستی امکانات فراهم شود. البته احساس نیاز به هنر، عمومیتِ احساس نیاز به دانشکده‌ی پزشکی را ندارد؛ یعنی همه احساس نمی‌کنند که به هنر نیاز هست، به کارگردانِ خوب نیاز هست، به بازیگرِ خوب نیاز هست. البته این یک مشکل ماست؛ فعلاً باید مدّتی، شـما که نسلهای جلوتر هستیـد، یـک خرده صـبر کنیـد، خون دل بخوریـد، تـا ان‌شـاءاللّه بلکه بعـدها یواش‌یواش افراد آشـنا شونـد و وضع دانشـکده‌ی شـما و سایر دانشـکده‌های هنر هم ان‌شاءاللّه بهتر گردد. یک سؤال خیلی کوچک و جدّی دارم، که هرچند تصویب هم نشده، اما می‌خواسـتم بپرسم: حال شما چطور است؟ اگر از لحاظ حال مزاجی می‌پرسید، الحمدللّه خوبم. البته در ابتدای سال جاری در خردادماه، بعد هم دنباله‌اش در تیرماه، ضـعف شدیدی – که گمان می‌شد بیماری قلبی است – در من پیدا شد و مدّتی حسابی ما را از کار انـداخت. البته در جایی بستری نشدم؛ اما سـخنرانیها سـخت بود. اوجش هم آن روزی بود که در سالگرد ارتحال حضـرت امام برای سخنرانی به حرم ایشان آمدم. آن چند دقیقه برای من واقعاً خیلی سخت بود؛ لیکن بعد که به پزشک مراجعه کردم، گفتند که این به خاطر فشارِ کار است؛ یک خرده کار را کم کنیـد، بهتر می‌شویـد. من هم تاکنون این کار را کرده‌ام و یک مقدار از فشار کار را کم کرده‌ام و الحمدللّه حالم خوب است. ان‌شاءاللّه موفق باشید.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسؤولان جهاد سازندگی در هفته منابع طبیعی

بیانـات مقـام معظم رهبری در دیـدار وزیر و مسؤولاـن جهـاد سازنـدگی در هفته منابع طبیعی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنـده هرسال در چنین روزهـایی شـخصاً درخت می‌کـارم و این کـار مخصوص امسال نیست. ولی امسال، تعمّـداً انتخاب کردم که این درختکاری و احترام به گیاه و تجلیل از منطق نگاهبانی از منابع طبیعی و فضای سبز، در ملأ عام انجام گیرد؛ چون احساس می‌کنم حقیقتاً کشور به این قضـیه به‌طور جـدّی نیازمنـد است. درخت، مظهر حیات در طبیعتی است که ما آن را بانگاه عامیانه، بی‌جان می‌پنـداریم. درخت وگیاه، در اسـتفاده از منابع غیرقابل دسترسـی دراعماق زمین و در میان ذرّاتِ خاک وتبـدیل آنها به یک موجود مجسّمِ زیبای بالنده رشد یابنده زنده، نمایشـگر یک معجزه عظیم الهی‌اند. درخت و گیاه، تاکنون تنها راهروهایی هسـتند که انسان از طریق آنها توانسته به منابع عظیم و متنوّع غـذایی در زیرخاک دسترسـی پیـدا کنـد؛ آن منابع را اسـتحصال نمایـد و عالم وجود و زندگی بشـر را از آن بهره‌منـد سازد. این گیاهی که متأسـفانه در لابلای چرخ و پَرِ صـنعت – بخصوص درکشورهایی که تازه باصـنعت آشـنا می‌شونـد –

چنین موردتحقیر قرار می گیرد، مایه حقیقی وجود انسان است. یعنی منبع بی‌پایان مواد حیاتی و غذایی درونِ خاک، تبدیل به گیاه می‌شود و از گیاه به انسان تبدیل می گردد؛ حال یا به واسطه حیوان، یا بدون واسطه آن. این است که «واللَّهُ خَلَقَكُم مِن تُرابٍ»(۱)؛ من و شما منتسب به نطفه‌ای هستیم که تولید شده از مواد گیاهی و حیوانی است که اینها فرآورده خاکند. پس با یک واسطه یا دو واسطه، همه آحاد بشر و همه آحاد حیوان، متولّد از خاکند؛ «منها خَلَقْناكم»(۲) و واسطه هم گیاه است. اگر گیاه نباشد، انسان نیست. اگر گیاه نباشد، حیوان نیست. با توجّه به چرخه پیچیده طبیعت و تأثیر متقابل آب و هوا و خاک و درخت بر روی یکدیگر، اگر گیاه نباشد هوا هم نیست. گیاه یک پایه‌اساسیِ وجود است؛ ولی متأسفانه ما گیاه و درخت را با این چشم نگاه نمی کنیم. از این روست که مراتع تخریب می‌شوند، جنگلها تخریب می‌شوند و درختها و باغها در محیطهای شهری - حتی در محیطهای غیر شهری احیاناً به توهّمِ منافع موهوم - از بین می‌روند. من امروز از بعضی آقایان که در نمایشگاه گل و گیاه توضیح می‌دادند، راجع به اهمیت صنوبر، موادی که صنوبر می‌تواند برای ما به وجود بیاورد و کارهای تحقیقاتی که روی صنوبر انجام گرفته، مطالبی شنیدم. یادم آمد چندی پیش - شاید دو سه سال قبل - گزارشی به دستم رسید از فردی که شکایت کرده بود که در یک مجموعه عظیم در محلّی نه چندان دور از تهران، چندین هزار درخت صنوبر را، چندنفر سرمایه‌خواه - نباید گفت سرمایه‌دار یا سرمایه‌گذار؛ سرمایه‌خواه - قطع کرده‌اند برای این‌که در آن مکان یک مجموعه ساختمانی بسازند و فلان قیمت بفروشند! این‌گونه بی‌اعتناییها به گیاه، به درخت، به باغ و به عوامل طبیعیِ حیات و وجود، برای کشور ضایعه آفرین است. ما کشوری داریم که ازلحاظ وسعت خاک، یکی از کشورهای غنی است. گفته می‌شود آب کم داریم و البته درست است؛ اما به تجربه دانسته شده است که با آب کم هم - همراه با صرفه‌جویی و روشهای علمی - می‌شود زمین را آباد کرد. ما اگر تلاش کنیم؛ اگر از روشهای علمی استفاده کنیم و مدیریّت درست را به‌کار ببریم، با همین میزان موجودی آبی که درایران داریم، می‌توانیم این سرزمین وسیع را یکپارچه پوشش گیاهی دهیم. برای ما مایه شرمندگی است که با وجود این کشور غنی، محصولات گیاهی و حتّی مواد غذایی لازم را از دیگران بگیریم. درست مثل کشوری که زمین و امکانات و این تاریخ عظیم کشاورزی را ندارد. این وضعیت را باید شما آقایان - شما مسؤولان و وزرای ذی‌ربط - به یک وضعیت درست تبدیل کنید. ما باید بتوانیم با برنامه‌ریزیهای دقیق، با مدیریّت قوی و با اصرار و جدیّت در کار، خودمان را از تضییع خسارتبارِ منابع حیاتی و طبیعی - مانند درخت و آب و خاک - نجات دهیم. البته کارهای بسیار خوبی شده است - مقداری را من می‌دانستم، مقداری هم امروز در این‌جا اطّلاع پیدا کردم - اما این کارها را باید به طور جدّی دنبال کنیم. باید درمراحل عملی، با اصرار به دنبال تحقّق اهداف سازنده باشیم. برای ما مسأله محیط زیست یا حفظ منابع طبیعی، مسأله‌ای تجمّلاتی و درجه دو نیست؛ یک مسأله حیاتی است. در تلاش ما برای توسعه کشور، اولویّت باید در این بخش باشد. تکیه هم باید روی این بخش باشد. حتّی گرایش به صنعت باید با توجّه به این بخش باشد تا کشور بتواند استفاده کند؛ تا ما که کشوری هستیم به‌طور طبیعی از طبیعتِ خوب و مناسب برخوردار - به‌هرحال امکانات اقلیمی هست و آنچه تخریب شده است، به‌دست بشر تخریب شده است - بتوانیم ازاین امکانات استفاده کرده و آنها را زیاد کنیم و نگذاریم آن منابع از بین برود. مسأله کویر زدایی و بیابان‌زدایی باید جزو کارهای اساسی باشد و در برنامه جدّی قرار گیرد. همین موردی که الان اشاره شد - کاری که گفتند انجام گرفته؛ آبخوانداری - خوب است. نام خوبی است، کار خوبی هم هست؛ استفاده از سیلابها به نحو صحیح و درست، با شکلهای صحیح. باید این طرحها و امثال این طرحها انجام شود. طرحهای متعدّدی از این قبیل را می‌شود پیش‌بینی کرد که به سرمایه‌گذاریهای کلان هم نیازی ندارد و فقط با ابتکار، دنبال‌گیری، دلسوزی و هماهنگی بخشهای مختلف با یکدیگر، تحقّق پیدا می‌کند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همه - هم دولت، هم آحاد ملت و هم مسؤولان بخشهای مختلف - به مسأله مهمِّ حفظ منابع طبیعی، گیاه، درخت، کشاورزی، استفاده بهینه از آب، خاک و امکانات گوناگون دیگر، به‌طور جدّی بپردازند و ما در برنامه آینده - برنامه سوم - مشاهده کنیم که اولویّت با این‌کارهاست. این کارها قاعده‌اش درکشور خود ماست. امکانش، ذوقش، هوشش،

تواناییهایش در این‌جا بحمداللّه هست. در واقع احیای آن چیزی است که وجود دارد؛ وام گرفتن و دریوزگی در آن نیست و جوشیدن امکانات درونی کشور و ملت است. ان‌شاءاللّه غلبه با این طرف باشد. جهتگیری این باشد که بتوانیم برای آینده این بخش، امیدهای بیشتری را در دلهای خودمان زنده کنیم. من از همه شما برادران و خواهران عزیز به خاطر زحماتی که کشیدید تشکّر می‌کنم. ان‌شاءاللّه موفّق باشید. از مسؤولان محترم به خاطر تلاشی که می‌کنند تشکّر می‌کنم و امیدوارم خداوند توفیق دهد که این تلاش را مضاعف کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --
---------------------------------- ۱) فاطر ۱۱ ۲) طه ۵۵

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شرکت کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شرکت کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم اولاً این جلسه را خیلی مغتنم می‌شمارم و از این‌که این مجموعه‌ی عزیز و گرانبها - دانشجویان، اساتید، صاحبنظران و روشنفکران اسلامی و انقلابی - را در این جلسه زیارت می‌کنم، خوشحالم. تشکر هم می‌کنم از این‌که شما عزیزان به این فکر افتادید و طرح مسأله کردید. من فرصت مختصری داشتم برای این که عناوین مقالاتی را که داده شده بود - و تا آن مقداری که چاپ شده بود - مروری بکنم؛ البته فرصت مطالعه‌ی تفصیلی این مقاله‌ها را پیدا نکردم، نمی‌دانم بعداً پیدا خواهم کرد یا نه؛ به هر حال، تا حدودی در حال و هوای برنامه‌ی شما قرار گرفتم. البته کار مجموعه شما در صدا و سیما انعکاس شایسته‌یی نداشت؛ با این که کار مهمی بود - هم علمی بود، هم مسأله‌ی روز بود، هم می‌تواند برای بعدها گامهای خوبی را به دنبال داشته باشد - انعکاس این‌جور چیزها در ذهنیت جامعه، باید خوب باشد که این‌جور نبود. ان‌شاءاللّه قدمهای بعدی را قویتر، وسیعتر و محکمتر بردارید، تا مردم هم استفاده کنند. به هر حال، من صمیمانه از همه‌ی شما و همه‌ی کسانی که دست‌اندرکار این قضیه بودند، سپاسگزارم. یادم نرود تشکر کنم از این برادری که بین دو نماز، دعا خواندند؛ خیلی خوب بود، استفاده کردیم. قدر این دعاها و دعا خواندنها را بخصوص شما جوانها بدانید؛ اینها هم فکر را هدایت می‌کند، هم دل را. اگر شما مضمون این دعاها را دقت و به آنها توجه کنید، می‌بینید که در این دعاها چقدر هدایت فکری هست و در همین تعقیبات و همین دعاهای کوچک، چه مضامین مهمی نهفته است و ما به چه چیزها احتیاج داریم که به آنها درست توجه نمی‌کنیم! کما این که مضامین شریف اذکار نماز، جزو برترین چیزهایی است که ما به آن احتیاج داریم. ما حقیقتاً به نماز احتیاج داریم؛ هم امروز، هم فردا و هم همیشه. من نسبت به این مسأله‌ی شما مختصری تأمل کردم، نکاتی به ذهنم رسید که عرض بکنم؛ ان‌شاءاللّه چنانچه این نکات در ذهن شما هم همان وقعی را پیدا کرد که در ذهن من دارد، آن‌وقت در کارهای بعدی خودتان هم اینها را دنبال بکنید. اولاً آسیب‌شناسی یک موجود - چه انقلاب، چه یک انسان - لزوماً به معنای آسیبهایی نیست که الان وجود دارد؛ نباید این طور تلقی کرد که آنچه به‌عنوان آسیب‌شناسی انقلاب مطرح می‌شود، حتماً به آنچه که امروز تحقق و وقوع یافته است، نگاه می‌کند. نه، شما باید آسیبهای ممکن را بررسی بکنید؛ چه آنچه که الان هست، چه آنچه که ممکن است بعداً پیش بیاید. همچنان که وقتی ما با این دید به آسیبهای ممکنِ انقلاب نگاه می‌کنیم، نباید نتیجه بگیریم که آنچه ممکن است به‌عنوان آسیب پیش بیاید، الان وجود دارد. نه، این قضاوت درستی نیست؛ البته ممکن است بعضی دوست بدارند که انقلاب را آسیب یافته، آسیب دیده، بیمار، ناتوان و از کار افتاده معرفی کنند! امروز در تبلیغات محاسبه شده و دقیق و طراحی شده‌ی دستگاههای خبری، آنچه که بیشترین توجه به آن می‌شود، این است که انقلاب را از کار افتاده، پیر، ناتوان و در راه مانده معرفی کنیم! بنده در پیام ۲۲ بهمن امسال گفتم که انقلاب در بیست سالگی، یعنی در عنفوان جوانی است؛ فوراً جواب دادند! حالا این حضراتی که - به قول خودشان - طراحان و ایدئولوگها و تئوریسینهای ضدانقلاب هستند، سعی می‌کنند در گفته‌های خود، به «انقلاب پیر» تعبیر کنند! من این را بخصوص در خبرها توجه کردم - «انقلاب پیر اسلامی»، «بیست ساله»؛ بعد خواهم گفت که این

حرف، چقدر ناشی از دستپاچگی و سراسیمگی است! به هر حال، توجه کنید که اگر ما درباره‌ی آسیبهای ممکنِ انقلاب بحث می‌کنیم، معنایش این نیست که انقلاب، حالا به این آسیبها دچار شده است و بیمار و ناتوان، در آن‌جا افتاده است! نخیر، این فرض کاملاً ـ ممکن است که انقلاب، به هیچ وجه به بعضی از این آسیبها و بزرگتر از اینها دچار نشده است. نکته‌ی دوم این است که آسیب‌شناسی هر موجود، باید با توجه به بنیه‌ی آن موجود انجام بگیرد. بنیه‌ی بعضیها ضعیف است، کمترین ویروسی هم ممکن است آنها را از بین ببرد؛ بعضیها قدرت دفاع ندارند. آن کسانی که دچار «ایدز» می‌شوند، یک ویروس کوچک سرماخوردگی، آنها را می‌کشد! چون قدرت دفاع بدن آنها از بین می‌رود؛ یعنی سلولهای مدافع بدن، گلبولهای سفید و سربازان بدن، در بدن آنها مرده، ناتوانند و نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند - بنابراین آسیب آدمی که مبتلا به «ایدز» است، یک سرماخوردگی است؛ در حالی که آسیب یک آدم توانا، حتی سرطان هم نیست. ما دیده‌ایم آدمهای قوی بنیه‌یی را که سرطان داشتند، بعد با یک شیمی درمانی و مقابله‌ی قوی، حتی با سرطان مبارزه کردند، خوب شدند و الان دارند زندگی می‌کنند. باید ببینیم بنیه‌ی این موجودی که داریم آسیبهایش را بررسی می‌کنیم، چقدر است. من می‌خواهم به شما بگویم که انقلاب ما بسیار عظیم و بسیار بالاتر و برتر از تقویمها و تقدیرهای ناظران بین‌المللی است؛ از لحاظ بنیه، بسیار قوی است - من حالا مختصراً عرض خواهم کرد - به همین دلیل است که با وجود این که علیه این انقلاب، تهاجمها و ضربه‌ها و محاصره‌ها، بیش از همه‌ی انقلابهایی که من می‌شناسم بوده، آسیب‌پذیری این انقلاب، از همه‌ی انقلابهای بزرگ دنیا بمراتب کمتر بوده است. من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف - که کم و بیش شما آقایان می‌شناسید - مقایسه کنم؛ البته غیر از اینها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است. یکی انقلاب کبیر فرانسه است - از انقلابهای دور دست؛ با دویست و خرده‌یی سال فاصله - یکی انقلاب شوروی - در فاصله‌ی تقریباً نزدیک به ما - که یکی از بزرگترین انقلابهای قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزایر که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی‌تواند این کودتاهایی که به اسم انقلاب، در افریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بداند؛ والاـ من بعضی از این‌جاهایی که انقلاب کردند - کشورهای افریقایی و غیرافریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد - دیده‌ام؛ اگر بشود اسم آنها را انقلاب گذاشت! ما اینها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ کدام آن چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آنها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه‌ی اینها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است. بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزایر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه - حدود سال ۱۸۰۹ - را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه‌ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال ۱۸۰۹، پادشاهی به‌نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراطور، تاجگذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد - در زندگی و در حکومت مطلقه‌ی ناپلئون، یک ذرّه وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم عرضه‌یی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود. آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به‌عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد - کارهای او این است دیگر - و الاـ بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمانهای انقلاب - آن حرفهایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند - در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌یی است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد. در طول این بیست سال در فرانسه - تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید - سه گروه، هر سه به‌عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که - شاید ماجراهایش را شنیده، یا خوانده‌اید - آن

برخوردهای خشن، کور و فراموش نشدنی و آن ویرانیها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود. بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند! شخصیتهای برجسته‌ی انقلابی - تقریباً بدون استثنا - اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آنها را اعدام کردند. گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آنها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سالها ادامه داشت! شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود - تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال ۱۸۲۵، شاید هم بیشتر - هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید! بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند - البته با ضعف تمام - زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگیها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی - به اصطلاح - سلسله‌ی برنبها که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه - یعنی پادشاهان برنبها، لوئی هجدهم و اینها - سرکار آمدند و فرانسه تا دهها سال دچار اضطراب بود - تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه - اینها واقعاً چیزهای عجیب و داستانهای مهمی است! من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانهای ما با این ماجراها آشنا نیستند!(۱) راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزشها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود. خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنبها آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیستها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یک‌صد و خرده‌یی سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت! حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الان سر بیست سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آن‌جا چه خبر بوده و این‌جا چه خبر است! شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر - یعنی سال ۱۹۳۷ - شوروی را نگاه کنید؛ اینها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین - یا توهّم مخالفت - اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سیبری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به‌وسیله‌ی کسانی که بعداً وارث آنها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌یی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در ۱۹۳۷ نگاه کنید، می‌بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است. این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده‌ی رُمانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرملین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و اینها بود. استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم تنه‌یی بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشیدند که تا بالا دکمه می‌خورد! آن را هم به مُجردی که مرد، اعقابش - همان چند نفری که بودند - کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال! انقلاب الجزایر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزایر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آنها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزایر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد - مثل انقلاب خود ما - لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزایر به‌وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزایر - که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد - نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزایر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌یی را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد! یعنی آنها حتی زبان عربی را - نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را - که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قایل بودند، نتوانستند در الجزایر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آن جا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آنها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی - همه چیزشان - واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می گرفتند. الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس جمهوری بود - وقتی انقلاب پیروز شد، برسرکار آمد - مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد! البته من وقتی به وضع آنها نگاه می کنم - یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌یی که گاهی می‌نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می کنم، خیلی عبرت‌انگیز است - حرفهایی را که آن روز الجزایریها می گفتند، برای این که دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می کنند تا در ذهنیت ماها - مسؤولین کشور - بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است که الان هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو آمریکا و رادیوی صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آنها می کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست. آنها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزایر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! شورویها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل توانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار برجسته‌یی نشان بدهند. فرانسویها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لااقل توانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ - مثلاً - عنوان تاریخی می گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌یی بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین رفت. بنابراین وقتی که ما مقایسه می کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیبهای گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پرسروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب - به اصطلاح - اسلامی مثل انقلاب الجزایر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب است. پس ببینید من منشأ این بنیه را چه می‌دانم؛ من می گویم منشأش در تدیّن و در ایمان است. ایمان به معنای تدیّن و تعبّد، نه ایمان به معنای مجرّد خودش؛ که بگوییم ما آدم با ایمانی هستیم، اما در عمل، نه اهل نمازیم، نه اهل تعبد و ذکریم، نه اهل توجّه به خدا و عمل کردن به هیچ یک از فرایضیم، فقط می گوییم ما با ایمانیم! نه، من اصلاً این ایمان را نمی گویم؛ این ایمان، همانی است که قرآن اشاره می کند: قالت الاعراب آمنا، قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا»؛ تسلیم شدیم. آن، تسلیم شدن است، نه ایمان آوردن؛ ملت ما ایمان اسلامی داشتند. یکی از مسایلی که من قبل از انقلاب، همه جا بحث می کردم، این بود که می گفتم مردم ما - که آن وقت متهم به بی‌ایمانی می‌شدند - اتفاقاً مؤمنند؛ منتها مؤمن به همان چیزی که خودشان از اسلام شناخته‌اند، برای آن فداکاری هم می کنند، مالشان و جانشان را هم می‌دهند و تحمل زحمات را هم می کنند. بعد معلوم شد که همین جور است؛ ملت ایران، ملت مؤمنی بود. امروز هم ملت، خوشبختانه مؤمن است. بعد خواهم گفت که اساسیترین هدف دشمنان انقلاب هم همین ایمان و تعبد است. آماج حملات آنها این است و منبع لایزالی است که انقلاب، از آن تغذیه کرده و خوشبختانه از خیلی از آسیبها دور مانده است. یک نکته‌ی دیگر این است که در آسیب‌شناسی انقلاب، باید نقش عوامل درونی و بیرونی، هر دو ملاحظه بشود. البته این جا دو افراط وجود دارد که من مایلم ذهن خودم را همواره از هر دو افراط، رها کنم و ذهن

مردم را هم برحـذر بدارم که دچار این دو افراط نشوند. یکی این که ما عوامل برونی را عمده کنیم و از عوامل درونی غافل بمانیم؛ دیگری به‌عکس، عوامل درونی را عمـده کنیم و از عوامل بیرونی غافل بمانیم. الان کسانی هسـتند که به هر دو این افراطها هم مبتلا هسـتند؛ هر دو عامل، جداً وجود دارد. اگر انسان نگاه کند، می‌بیند که عوامل بیرونی، دشمنی دشمنان انقلاب از هر دو جهت است. ببینیـد، این مهم است که آن روز در دنیا بـا انقلاب کبیر فرانسه، به آن صورت قـدرتی وجود نـداشت و ارتباطات، آن‌جور نبود که بخواهد بایستد و مقابله و مبارزه کند؛ ولی بعد که فتوحات ناپلئون شـروع شد، انگلیس و دیگران با او مقابله کردند. البته صـرافهای انگلیس، مخـالف بودنـد، لردهـای خود فرانسه، یا آلمان، یا فلان ملاّکین عمـده، مخالف بودنـد؛ اما قـدرت سازمان یافته‌ی منسـجم سیاسـی که بنشـیند طراحی کنـد و مبـارزه‌ی سیاسـی و نظـامی و تبلیغـاتی و روانی و همه را با هم بکنـد، اصـلاً وجود نـداشت. و اما انقلاـب شوروی، وقتی که واقع شـد، یک خرده از دشـمنان خود روسـیه هم کم شـد! چون روسـیه، یک دشـمنان سـنتی هم داشت. روسـیه، در جنگ بین‌الملل اول هم بود. یکی از دشمنهای روسیه در همان جا آلمان بود؛ به مجرد این که انقلاب شوروی پیروز شد - عکس انقلاـب مـا که وقتی پیروز شـد، جنـگ را به آن تحمیـل کردنـد - جنگش تمـام شـد! موقتـاً شوروی - روسـیه - از جنگ بین‌الملـل اول کنار کشـید و جبهه‌ی به اصـطلاح متفقین آن جنگ را که در مقابل آلمان و اینها بودنـد، تنها گـذاشت؛ یعنی جبهه‌ی شرقی را بکلی خـالی کرد و ضـربه‌های محکمی خورد. تقریبـاً حـدود یـک سـال به همین شـکل بود، بعـد دوباره شوروی در اواخر جنگ، وارد جنگ شد و در منافع جنگ سـهیم گردید! بنابراین در آن زمان، آن هم دشمنان آن‌چنانی نداشت. آنچه که مهم است، این است که دشـمنان انقلاب شوروی - که دشمنان سیاسی، یا دشمنان اقتصادی بودند - با آن محتوای خودش مبارزه کردند؛ اما با انقلاب ما، هم دشـمنان انقلاب - یعنی دشـمنانی که از لحاظ سیاسـی ضـربه می‌دیدنـد، مثل کسانی که در ایران نفوذ داشـتند؛ یا از لحـاظ اقتصادی ضـربه می‌دیدنـد، مثل کسانی که از ایران، بهره می‌بردنـد؛ چه داخلیها، چه خارجیها - با انقلاب، دشـمن شدنـد، هم دشـمنان دین! یعنی کسـانی که در دنیا به خاطر اهـداف بلندمـدت، یعنی به‌خاطر ایـده‌ها و تفکرها، با اصل دین مخالف بودنـد. لـذا شوروی بـا انقلاـب مـا تقریبـاً همان‌قـدر دشـمنی کرد که امریکـا! لااقـل در جنگ، این‌جور بود دیگر؛ در حالی که شوروی، سابقه‌ی حضور در ایران نداشت که از دست داده باشد. به‌عکس، چون رقیبش رفته بود و دسـتگاههای استراق سـمع امریکاییها در پشت مرز شوروی سابق، برچیـده شـده بود، باید از ما ممنون می‌شد و با ما همکاری و به ما کمک می‌کرد؛ ولی نکردند! چرا؟ برای خاطر این که آنها از دین، ضـربه می‌خوردند. ایجاد یک حکومت دینی برای شوروی - بخصوص با همسایگی این جمهوریهای مسلمان نشین - همان‌قـدر ضـرر داشت که انقلاـب برای امریکـا و از دست رفتن نفوذ کمپانیهـای امریکـایی و مسـتشاران امریکایی، ضـرر داشت! ببینیـد، پس مـا دو جور دشـمن در داخـل داشتیم. در انقلاب شوروی، سـرمایه‌دارها، زمین دارها و این گونه افراد با انقلاب، مخالفت کردنـد؛ اما یک مشت روشـنفکرهایی بودنـد که نان و آبی از رژیم گذشـته‌ی شوروی عایـدشان نمی‌شد، بعد هم با این رژیم، کنار آمدند و این رژیم هم زرنگی کرد و جلبشان کرد. لذا می‌بینید روشنفکرهایی که حتی در برهه‌یی، ناراضی بودند، جزو رژیم جدید شوروی شدنـد و بـا آن همکـاری کردنـد؛ برایش کتـاب نوشـتند! کتابهایشـان الاـن هست؛ همان روشـنفکرهای قبلی بودنـد - رمان نویس، شـاعر، موسیقی‌دان و غیره - همه همکاری کردنـد! در ایران نه، کسانی بودنـد که از لحاظ آسـیب دیـدن از برخورداریهای مادی، هیچ مشـکلی با انقلاب نداشـتند، تنها از لحاظ این که یک حکومت دینی بود و آنها از دین، لجشان می‌گرفت و دین را قبول نداشـتند، بـا انقلاب، مقابل شدنـد! این یکی از مسایل و حقایق قابل توجه است؛ چون انقلاب، مـدعی و مروّج دین بود و مردم را به دینـداری سوق می‌داد و آنها تحت تأثیر فرهنگ غربی، یا تفکرات گوناگون - و به قول خودشان گرایش به ایدئولوژیها و مکتبهای گونـاگون - بـا دین، میـانه‌یی نداشـتند، قبول نداشـتند. در صورتی که حکومتهایی بودنـد که اصـلاً انگیزه‌های اسـتعماری نداشـتند، نمی‌توانسـتند هم داشـته باشـند؛ اما به هر دلیلی - چه به دلایل سیاسـی، چه به دلایل عقیـدتی - که با دین مخالف بودنـد، با انقلاب اسـلامی، مخالف شدنـد! لذا یک چنین صف‌آراییهای عظیمی در مقابل کشور ما شده است؛ الان هم ادامه دارد! اینها عوامل بیرونی

هستند که همه، روی تضعیف انقلاب، کار کردند! شما خیال نکنید اینها بی‌کار نشستند؛ اینها همه کار و تلاش کردند، تا جنگی شروع شد و همه به دشمن ما در آن جنگ، کمک کردند! یکی از کارهایی که به‌نظر من فرض و واجب است، این است که شما جوانها لااقل تاریخ جنگ را بخوانید؛ حالا تاریخ انقلاب، یک خرده دورتر است، تاریخ جنگ را که نزدیکتر است، ببینید. قضایای جنگ را بدانید. از آنچه که در دوران هشت سال دفاع مقدس در ایران اتفاق افتاده، مطلع بشوید. در این دوران هشت سال جنگ، همه‌ی دنیا - دنیایی که می‌توانست به میدان بیاید - به عراق کمک کرد! من شاید یک وقت گفته باشم، ما سیم‌خاردار، لازم داشتیم، از جایی خریدیم؛ وقتی که به ایران می‌آوردند، چون جاده‌یی که از ترکیه می‌آمد، به دلیلی بسته بود، مجبور بودیم آنها را از طریق شوروی بیاوریم؛ اجازه ندادند! سیم خاردار را اجازه ندادند! ما در جنگ، آرپی‌جی لازم داشتیم - آنهایی که در جنگ بودند، می‌دانند دیگر، آرپی‌جی، یک سلاح انفرادی دمِ دستی است - ولی به ما نفروختند و اجازه ندادند به ما فروخته بشود! توجه می‌کنید؟! همان کسانی با ما این جور عمل کردند که پیشرفته‌ترین هواپیماها و پیشرفته‌ترین تجهیزات جنگی را به عراق دادند و بهترین کارشناسهای نظامی خود را به عراق فرستادند، تا عراق در بیابانهای اطراف خرمشهر و بین مرز ما و مرز خودشان که در اختیار عراق بود، سالها مستحکمترین استحکامات جنگی را به‌وجود بیاورد! امریکا که جای خود دارد؛ امریکاییها کمک کردند. ما آن وقت به حدس دریافتیم - فقط به حدس، مستند به هیچ اطلاعی نبود - که امریکاییها کمک اطلاعاتی ماهواره‌یی به عراق می‌کنند. بنده در نمازجمعه، همان وقتها گفتم - ماها همه می‌گفتیم - خیلیها هم باور نمی‌کردند؛ ولی یکی دو سال اخیر، خواندید و شنیدید که امریکاییها در دوران جنگ، اطلاعات ماهواره‌یی خود را به عراق می‌دادند! یعنی همان چیزی که ما به حدس دریافته بودیم و از قراین می‌فهمیدیم، معلوم شد که تحقق دارد! خوب، این دشمنیها با انقلاب، الان هم وجود دارد، الان هم هست، الان هم سرمایه‌های زیاد و پولهای بسیاری دارد صرف می‌شود. بعضی از این موارد را اخیراً آمریکاییها به خاطر این که قدری وقیحتر شده‌اند، اظهار می‌کنند؛ لیکن خیلی بیشتر از این را نمی‌گویند! مثلاً بیست میلیون دلاری را که در مجلسشان رسماً تصویب کردند؛ ولی خرجهایی می‌کنند که خیلی بیشتر از این حرفهاست! علیه انقلاب، تبلیغاتی سازمان یافته‌یی دارد می‌شود؛ کار مطبوعاتی، کار سیاسی و کار دیپلماسی بسیار قوی دارد می‌شود! عوامل آنها در داخل هم هستند؛ که این هم جزو عوامل بیرونی است. من که می‌گویم عوامل بیرونی، حتی کسانی منظور است که از آنها الهام می‌گیرند و در داخل، علیه انقلاب کار می‌کنند، یا قلم می‌زنند، یا توطئه می‌کنند، یا ضربه‌ی اقتصادی و ضربه‌ی سیاسی می‌زنند! این عوامل است؛ نباید اینها را ندیده گرفت. هرکس اینها را توهّم بداند - کما این که کسانی می‌خواهند بگویند اینها توهّم است - مثل کسی است که شب در جنگلی قرار گرفته، اطرافش را گرگها احاطه کرده و منتظر یک لحظه غفلت او هستند، تا او را بدرند، ولی او بگوید که من خیال می‌کنم! خیلی خوب، خیال می‌کنی، بگیر بخواب! کسی غیر از خودت که ضرر نخواهد دید. لذا با «خیال می‌کنم»، این دشمن موجود و مترصّد، از دست نخواهد رفت. این یک طرف قضیه است. طرف دیگر هم عوامل درونی است. عوامل درونی، یعنی مواردی که در درون خود ما انقلابیون و ما مؤمنین است؛ اینها کم نیست، زیاد است. من می‌خواهم عرض کنم که اگر ما این آسیبهای درونی را علاج بکنیم، آن آسیبهای بیرونی، مشکلی برای ما به‌وجود نخواهد آورد. ببینید، قرآن به طور صریح در این زمینه با ما حرف می‌زند؛ می‌گوید: «ذلک بانّ‌اللَّه لم یک مغیّرا نعمهً انعمها علی قوم حتی یغیّروا ما بانفسهم»؛ نعمتی که خدا به شما داد، محال است از شما بگیرد، مگر شما شرایط خودتان را عوض کنید. چون نعمت الهی، بی‌حساب و کتاب نیست؛ خدا تحت شرایطی نعمتی را به کسی می‌دهد. اگر آن شرایط را حفظ کردید، محال است که نعمت، از بین برود و پس گرفته بشود. این جزو مضامین و مسلّمات و بیّنات دعاهای ماست. انسان در صحیفه‌ی سجادیه و جاهای دیگر که نگاه می‌کند، برایش مسلم می‌شود که این‌جوری است؛ خدا نعمت را نمی‌گیرد، مگر ما آن شرایط را عوض کنیم. الان این اتاق، روشن است، این چراغها الان دارند نور می‌دهند؛ چرا؟ لابد شرایطی وجود دارد، سیمهایی، امکاناتی و فضایی هست؛ اگر اینها تغییر پیدا کند، طبیعی است که این هم نخواهد بود. این چیز واضحی است. تقدیر الهی، یعنی

اندازه‌گیریهای دقیق پروردگار؛ این لایتخلّف است. چنانچه ما اندازه‌ها را عوض کردیم، خدای متعال هم نتایج را عوض خواهد کرد. خوب، حالا من دشمن داخلی، یعنی در واقع دشمن درونی را در سه چیز، خلاصه می‌کنم. اعتقاد من این است که همه‌ی این چیزها به این سه چیز برمی‌گردد - در بحثهای شما(۲) هم که نگاه کردم، به خیلی از این موارد، اشاره و درباره‌اش بحث شده است - اگر ما بتوانیم این سه چیز را علاج کنیم، خیلی از مشکلات، حل خواهد شد. اول هم خود من، نمی‌خواهم از کس دیگری اسم بیاورم. بنده یکی از کسانی هستم که در جریان امور این مملکت، نقش دارم. یک مقدار از ضعفها هم در من است؛ در طبقات مختلف مسؤولین و در خواص است. هرچه پایین بیاییم، نقشها کمرنگتر می‌شود. این ایرادها در ماهاست؛ باید آنها را برطرف بکنیم. اگر هست، باید برطرف بکنیم؛ اگر نیست که چه بهتر! یکی از آنها بی‌ایمانی - ضعف ایمان - است. این آسیب درون است. یکی، سوء عملکرد در همه‌ی زمینه‌هاست؛ از جمله در تبلیغ، که جای صحبت از صدا و سیما هم هست. یکی از آنها دنیا طلبی است؛ یعنی مزه‌ی دنیا را با حرص و ولع، در دهان مزمزه کردن و چرب و شیرین دنیا را قدر دانستن! به نظر من این سه چیز، عوامل اصلی است و همه چیز، به این سه چیز برمی‌گردد. هر دستگاه، یا هر فردی که موجب این سه چیز بشود، به انقلاب ضربه می‌زند. هر کس موجب گردد که مردم به بی‌ایمانی سوق داده بشوند و ایمان مردم ضعیف بشود، کمک به آسیبهای انقلاب می‌کند. هر دستگاهی که عملکرد مؤثری دارد، اگر این عملکرد را اصلاح نکند، یا در آن اشکالی و آسیبی وجود داشته باشد، دارای سوء عملکرد است. معنای آسیبها هم که می‌گوییم، مطلقاً خیانت نیست؛ که بگوییم همه جا خیانت است. نه، منظورمان تنبلی، بی‌دقتی، بی‌اهتمامی، دلسوزی و تلاش لازم را نکردن، کار علمی انجام ندادن و متناسب با نیاز، پیش نرفتن است؛ همه‌ی اینها سوء عملکرد است. البته من توقّع معصومیت ندارم - که بگوییم ما باید معصوم باشیم - نه، بالاخره گوشه‌ی کار، یک جور خالی خواهد ماند؛ لیکن باید تلاش کنیم کار را درست کنیم. یا هر دستگاهی که مردم را به دنیا طلبی سوق بدهد و آنها را تشویق به بهره‌مندی شخصی و التذاذطلبانه از دنیا بکند، به‌نظر من کمک به آسیبهای انقلاب و ضربه خوردن به انقلاب می‌کند. شما برادران و خواهرانی که این‌جا تشریف دارید، به‌نظر من می‌توانید در محیط دانشگاه، در بخشی از این مطالبی که گفتم، نقشهای زیادی داشته باشید. تلاش کنید برای این که ایمانها را راسخ و عمیق و ایمانها را پاک و زلال کنید؛ مشوب و غبارآلود نکنید، وسوسه و ریب در ایمان به‌وجود نیاورید و دلها را آلوده‌ی به تردید نکنید. این هیچ خدمتی نیست به کسی که یک ایمان صاف و قوی و محکم دارد که ما در ایمان او خدشه و وسوسه و ریب ایجاد کنیم! نخیر، این هیچ توجیهی ندارد. به این عنوان که ما می‌خواهیم فکر او به کار بیفتد! بله، با استدلال قوی، ایمان او را راسخ کنید. اگر می‌خواهید فکر کسی به‌کار بیفتد، اگر می‌خواهید حقیقتاً فکر انسانی، تعالی پیدا کند، به او کمک بکنید که بتواند خوب استدلال و تعمق کند، خوب بفهمد؛ نه این که به او کمک کنید تا دچار تردید، دچار تزلزل و شک بشود! این کار، هیچ توجیهی ندارد؛ شرعاً هم مجاز نیست. ما در زمان ائمه (علیهم‌السّلام)، مباحثات زیادی از طرف ائمه و اصحاب ائمه داشتیم؛ در همه‌ی این مباحثات، جهت جبهه‌ی حق این بوده است که ایمانها را مستحکم و شبهه‌ها را برطرف کند، نه این که ایجاد شبهه بکند! در دانشگاه بایستی با ایجاد شبهه، مقابله بشود و با شبهه هم مبارزه و کار علمی و قوی انجام گیرد. ما استدلال و حرف محکم و متقن، کم نداریم؛ ما سرمایه‌ی عظیمی از اندیشه و فکر در اختیار داریم. البته هیچ معتقد هم نیستم که بایستی با کسی که فکر غلطی دارد، برخورد خشن صورت بگیرد؛ این را هم بدانید، به هیچ وجه! یکی از چیزهایی که به پا گرفتن فکر غلط کمک می‌کند، برخورد غیرفکری با آن است. بعضیها خوششان می‌آید که یک حرف بی‌ربط مهملی بزنند، بعد به‌جای این‌که یک نفر بلند شود، در مقابلشان بایستد و بگوید این حرف شما به این دلایل، باطل است، یک نفر بلند شود و فحششان بدهد! از خدا می‌خواهند! چون تکلّف استدلال، از روی دوششان برداشته می‌شود و راحت می‌شوند؛ در موضع مظلومیت و حق به‌جانبی می‌گویند بله، نمی‌گذارند ما حرف بزنیم! حالا هم می‌بینید که بعضیها حرف مهملی را می‌زنند، هیچ کس هم در مقابل، هیچ چیز نمی‌گوید، ولی فوراً داد می‌زنند که آقا، نمی‌گذارند ما حرف بزنیم! نه آقا، کی نمی‌گذارد؟ حرفت را بزن؛ کسی که جلوی حرف را نگرفته است.

توجه می‌کنید؟ غرض، بایـد با بی‌ایمانی، مقابله‌ی فکری و عقلانی بشود که بحمـداللَّه این کار هم میسر و عملی است؛ همچنان که باید با دنیاطلبی هم مقابله بشود. عزیزان من، یکی از شعارهای ما قبل از پیروزی انقلاب - نه شعارهای انقلاب، شعارهای دوستانه‌ی خودمـان در مجموعه‌ی رفاقتی و مجموعه‌هایی که با هم بودیم، با هم فکر می‌کردیم و کار و مبارزه می‌کردیم - «ساده زیستی» بود؛ زنـدگی ساده و کمتر بهره بردن از جلوه‌های دنیا! بعد که انقلاب، پیروز شد، سعی کردیم باز هم همین روش، همین شعار و همین مبنا را دنبال کنیم. امام بزرگوار ما خودش مظهر همین معنا بود؛ آدمی بود که تعیّنات دنیوی، حقیقتاً برایش ارزش نـداشت. آدم این را در آن مرد معنوی و بزرگوار می‌دیـد که تعیّنات، تعلّقات و تکلّفات دنیوی، اصـلاً برای خودش ارزش نداشت! شـما که بحمداللَّه روشـنفکر و آگـاه و فهمیـده هستیـد، احتیاج نمی‌بینم که اینها را توضیـح بـدهم. این که دارم می‌گویم، منظورم بهره‌منـدی شخصـی است؛ معنایش این نیست که کشور، کار آبادانی و عمران نکنـد و دنیا را آباد نکنـد. اینها همیشه، تخلیه‌ها و شـبهه‌افکنیهای مخالفین اسـلام بوده، می‌گفتند که اسـلام با دنیا مخالف است؛ یعنی دنیا را آباد نکنیم! نه، آن دنیایی که گفته می‌شود، دنیای شخصی است؛ یعنی خود شما دنبال تکیّف زندگی دنیایی نباشید و زندگی را ساده بگذرانید. معنایش این است. امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام)، شخصاً زاهـدانه‌ترین زنـدگیها را داشت؛ امـا در عین حال، مرتب هم کار می‌کرد، مزرعه را آباد و چاه آب، جاری می‌کرد، جهاد می‌کرد و کشـور را اداره می‌کرد، حکـومت بـه آن عظمـت را ریـاست می‌کرد، سیاسـتگذاری و سیاسـتمداری می‌کرد. غرض و مراد مـا، دل سپردن به دنیاست که البته مقدار زیادی از مشـکلات ما ناشی از این مسأله است! منِ مسؤول دولتی و حکومتی، یا من روحانی، باید مواظب باشم - بخصوص ما دو صـنف، خصوصـیتی داریم - یک وقت گفتند: «وای به حال آن کسانی که هر دو هستند؛ هم مسؤول حکومتی، هم روحانی - اینها مشـکلشان بیشتر و تکلیفشان سنگینتر است! توقع مردم، بجا و بحق از آنها بیشتر است؛ خدای متعال هم آنهـا را بیشتر مورد سؤال قرار خواهـد داد، چون اثر عملشـان هم بیشتر است. مـا بایـد بیشتر مواظب باشـیم، دیگران هم بایـد مواظب باشـند، شما هم که دانشجویید، یا استادید، باید مواظب باشید، شما هم که رئیسید، باید مواظب باشید؛ همه باید مواظب باشند که به دام تکلّفات و تعیّنات زنـدگی نیفتنـد و در اشـرافیگری و اینها غرق نشونـد. زینت دنیا را به قـدری که خدای متعال قرار داده و مباح است، برای همه کس بخواهنـد. البته «المال و البنون زینـة الحیوة الـدنیا»، هیچ ایرادی ندارد. نه مال ایراد دارد، نه فرزندان ایراد دارد، نه مقام و اینها؛ لیکن غرق شدن در اینها، عمده کردن و هدف قراردادن اینها و خود را در تکیفات و تعیّنات زندگی، منحصـر کردن است که آسیب می‌زند. چنانچه اینها اصلاح بشود، ما امیدواریم که ان‌شاءاللَّه مشکلی نباشد. البته این‌جا باید بگوییم که روشنفکران اسـلامی، روحـانیون و مسـؤولین دانشـگاهها - رؤسـای دانشـگاهها، رؤسـای دانشـکده‌ها و اساتیـد دانشـگاهها - نقش دارنـد؛ شـما دانشـجوها هم نقش اساسـی دارید، صدا و سـیما هم نقش بسـیار حساس و مهمی دارد. باید صدا و سیما هم حقیقتاً به معنای حقیقی کلمه در این قضـیه، آن نقش حقیقی خودش را ایفـا کنـد و از چیزهایی که الان دچارش است - چه در زمینه‌ی هنر، چه در زمینه‌ی فیلم، تبلیغـات و گفتارهـا، چه در زمینه‌ی تظـاهرات دینی و از این قبیل چیزهایی که وجود دارد - خودش را خلاص کنـد. ان‌شاءاللَّه خـدای متعال هم کمک خواهـد کرد؛ «من کان للَّه کان اللَّه له»، هر کس برای خـدا کار کند، خدا هم تمام امکانات و علم و قدرت خودش و سـنتهای آفرینش را در خـدمت او قرار خواهـد داد. «ولینصـرنّ اللَّه من ینصـره»؛ این جمله‌ی عجیبی است - «ل» قسم و «ن» تأکیـد - حتماً خـدا کسانی را که او را نصـرت کننـد، بدون شک نصـرت خواهد کرد. خوشـبختانه در این انقلاب، حیات و نشاط و روح زندگی، زیاد است و بحمداللَّه این انقلاب، زنده‌ی به ایمان است و خواهد توانست این آسـیبها را دفع بکند؛ و اگر مشکلات و میکربهـایی هم وجود دارد، ان‌شـاءاللَّه دفـاع خواهـد کرد. بنیه، بنیه‌یی قوی است و ان‌شـاءاللَّه الطـاف پروردگار و توجهات حضـرت ولی‌عصـر (ارواحنافـداه و عجّل‌اللَّه تعالی‌فرجه‌الشّریف) کمـک خواهـد کرد و شـماها هم خواهیـد توانست این بار امانت را سالم و خوب بگیرید و ان‌شاءاللَّه قویتر و بهتر به نسل بعد تحویل بدهید. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) یکی از حضار گفت: باید صدا و سـیما در

این‌مورد کار کند. ۲) اشاره به آقای دکتر حداد عادل، به‌عنوان دبیر همایش

بیانات در سال ۱۳۷۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم مشهد و زائران حضرت علی‌بن موسی‌الرّضا(ع)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم مشهد و زائران حضرت علی‌بن موسی‌الرّضا(ع) در صحن حضرت امام خمینی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المعصومین المکرمین. سیّما بقیةاللَّه فی‌الارضیین. حلول سال جدید و عید نوروز را بار دیگر به همه ملت عزیز ایران، بخصوص به شما برادران و خواهرانی که در این بارگاه ملکوتی و نورانی اجتماع کرده‌اید، تبریک عرض می‌کنم؛ چه مردم خونگرم و صمیمی مشهد مقدّس و چه زوّاری که از شهرهای مختلف تشریف آورده‌اید و این صحن و صحنهای اطراف و فضاهای آستان قدس رضوی را از وجود صمیمی و گرم و مؤمن و جمعیت فشرده خودتان پوشانده‌اید. در آینده نزدیک، در همین یکی دو هفته، دو عید بزرگ اسلامی هم در انتظار ماست - عید قربان و عید سعید غدیر - پیشاپیش این دو مناسبت عظیم اسلامی را هم به شما و به همه مسلمانان جهان تبریک عرض می‌کنم. سفارش می‌کنم ایام دهه مبارکه ذی‌الحجّه، مخصوصاً روز شریف «عرفه» را قدر بدانید؛ بخصوص کسانی که این توفیق را خواهند داشت که در روز مبارک عرفه، در این آستان مقدّس باشند. مناسبتهای بزرگ، بهانه‌های پی‌درپی برای مستحکم‌تر کردنِ رابطه قلبی و معنوی خود با خدای مهربان و رؤف و عزیز و حکیم و مقتدر است؛ منشأ همه قدرتها در انسان در هر ذرّه‌ای از ذرّات وجود، اراده الهی است. با این ارتباط معنوی، خود را به آن مرکز عظیم قدرت و عزّت و حکمت، هرچه بیشتر مرتبط کنیم و بهره ببریم. من در این روز اوّل سال، اوّلاً می‌خواهم یک نکته در باب عید نوروز عرض کنم؛ بعد هم کلمه‌ای دارم در باب آنچه که امروز وظیفه ما به عنوان یک ملت بزرگ و پیشرو است. آنچه در باب عید نوروز عرض می‌کنم، این است که عید نوروز از نظر اسلام، مورد توجّه خاصّی قرار گرفته است. اگر چه این عید و این روز از قبل از اسلام باقی مانده است؛ ولی برخورد اسلام با این روز، یک برخورد سازنده و حکمت‌آمیز است. بعضی از تبلیغاتچیهای معروف دنیا که با همه چیز ملت و کشور و جمهوری اسلامی ما دشمنی می‌کنند و تهمت می‌زنند، در این قضیه هم سعی می‌کنند برخورد غیرصادقانه‌ای با ملت ایران داشته باشند. آنها این‌طور وانمود می‌کنند که اسلام و انقلاب، با عید نوروز و سنّتهای ایرانی، مخالف است. این درست نیست. من مایلم جوانان عزیز، بخصوص فرزانگان، به این مطلب، درست توجّه کنند که اسلام در برخورد با پدیده‌هایی که از کشورها و از ملتهای دیگر، یا از دوره‌های قبل به آن رسیده است، یک برخورد حکمت‌آمیز و همراه با دقّت و نگاهی همه‌جانبه دارد. هر چیزی که قابل این است تا محتوای صحیح پیدا کند، اسلام آن را می‌گیرد، به آن جهت و محتوای صحیح می‌دهد و در دسترس مردم می‌گذارد. مثلاً بعضی از همین مراسم حج، مثل طواف، سعی و قربانی کردن، از قبل از اسلام بود. اسلام، این مراسم را گرفت، محتوای شرک‌آلود، مادّی و غلط را از آن خارج کرد و محتوای توحیدی به آن داد؛ آن را درک کرد و به صورت یک درس، به مردم برگرداند. کار خیلی عجیب و مهمّی است. در باب عید نوروز و مراسم سنّتی قدیمی هم همین‌طور؛ اسلام، عید نوروز را گرفت، محتوای انسانی و اسلامی و معنوی به آن داد و به مردم برگرداند. اوّلِ سال تحویل، شما به دستور اسلام با خدا رابطه برقرار می‌کنید و می‌گویید: «یا مقلّب القلوب و الابصار. یا مدبر اللّیل والنهار. یا محوّل الحول و الاحوال»؛ ای کسی که گردش زمین و آسمان، گردش دلها و چشمها و گردش روزگاران به دست توست، این گردش قراردادی سال را هم برای ما با برکت و مبارک قرار بده؛ «حوّل حالنا الی احسن الحال».(۱) ببینید، نوروز و تحویل سال - رفتن از یک سال به سال دیگر - یک محتوای معنوی پیدا کرد. مردم را توصیه می‌کند: «اغتسل و البس و انظف ثیابک»(۲)؛ غسل کنید، خود را شستشو

دهیـد و تمیزترین لباسـها را - البته صـحبتی از لباس نو نیست؛ صـحبت از لباس تمیز است - بپوشـید، به دیـدن یکدیگر بروید؛ صـله رحم کنیـد، دلهایتـان را شاد کنیـد، به خودتان امیـد بدهیـد و با رویش طبیعت، یک رویش معنوی در دل خودتان به وجود آوریـد. برخورد با عیـد نوروز این است؛ لـذا ما ایرانیها عیـد نوروز را دوست می‌داریم و آن را جشن می‌گیریم. اما جشن ما یک جشن سالم است. اسـلام با هر کدام از مراسم قدیمی که برخورد می‌کند، این‌طور برخورد می‌کند. البته بعضـی از مراسم هست که قابل اصـلاح نیست. مثلاً اسـلام درباره مراسم خرافیِ از روی آتش پریـدن، حرفی نـدارد و تأییـد نمی‌کنـد؛ اما هیـچ اشـکالی نمی‌بیند که مردم - فرض بفرمایید - در مناسبتی از مناسبتهای عید، به فضای باز بروند، با سبزه و طبیعت و صحرا، دیداری تازه کنند، خود و طبیعت را با یکدیگر نزدیک کنند و لذّتِ صـحیح و سالم ببرند. مانعی ندارد. درست عکسِ روش جاهلی. در روشهای جاهلی، اگر عمل خوبی هم در دست مردم باشـد، آن را بی‌محتوا می‌کننـد! لـذا شـما می‌بینید که راجع به تحویل سال در تبلیغات رادیوهای بیگانه، صـحبت زیادی نیست؛ اما راجع به چهارشـنبه‌سوری در این چنـد روز قبل از سال، تقریباً تمام رادیوهای بیگانه صـحبت کردنـد! درست نقطه مقابلِ آن نظر اسلامی! البته بعضی از عوامل خودِ ما هم در وزارت کشور، اشتباهی کردند که در واقع همان کار رادیوهای بیگانه را تأییـد کرد! منتهـا دلسـوزانِ وزارت کشـور و وزیر محـترم - که بحمـداللّه خود روحـانی و از سـادات محـترم است - فوراً جلوِ آن را گرفت. شـما ببینیـد در ایّام تحویل، مردم چه مکانهایی اجتماع می‌کننـد! دیشب در اطراف آسـتان قدس رضوی، با این‌که نیمه شـب بود، جای سوزن انـداختن نبود! تا بستِ شـیخ بهایی و تمام این اطراف، مردم برای توجّه، روی زمین نشسـته بودند! یعنی عید نوروز، همراه با معنویت. یا دیشب - نیمه شب - هزاران انسان علاقه‌مند، از خواب و خانه و زندگی و محیط خانواده بیرون آمدند و به مرقد امام بزرگوار رفتند. یعنی جنبه معنوی. خوب؛ حالا یک نفر هم پیدا می‌شود که از سرِ اشتباه و ندانمکاری، به جای مرقد امام رضا و مرقـد امام بزرگوار و مرقـد حضـرت معصومه و مراسم معنوی، تخت جمشـید را زنـده می‌کند! البته تخت جمشـید، یک اثر معماری است؛ انسان، اثر معماری را تحسـین می‌کنـد و چون متعلّق به ما و مال ایرانیهاست، به آن افتخار هم می‌کند؛ اما این غیر از آن اسـت که مـا دلهـا و ذهنهـا و جانهـای مردم را متوجّه به نقطه‌ای کنیم که در آن خبری از معنویت نیست، بلکه نشانه طاغوتیگری است! در همـان ساختمانهـا که امروز بعـد از گـذشت یکی دو هزار سـال، ویران است، زمانی به مناسـبت همین روز نوروز، خـدا می‌دانـد که چقدر بی‌گناه، در مقابل تخت طاغوتهای زمان به قتل می‌رسیدند و چقدر دلها ناکام می‌شدند! این افتخاری ندارد. عید نوروز خوب است، مراسم جشن و سـرور و شـاد بودنِ دلها خوب و مطلوب است؛ اما در جهت درست. این کاری است که اسـلام کرده است؛ ما هـم بـه فضـل الهی به تبعیّتِ اسـلام، همین سیاسـتها را دنبـال می‌کنیم. مردم هم همین را می‌خواهنـد و دلهـای مردم هم دنبـال همین چیزهاست. مردم به آن چیزهایی که جنبه مادّی دارد، مستقلاً توجّهی ندارنـد و اگر آن جنبه مادّی، با یک جنبه انحرافی همراه شد، مردم از آن رویگردانی هم دارنـد. و اما مطلبی در باب مسائل کشور به نظر من می‌رسد که به شـما عرض می‌کنم. با توجّه به اوضاع کشور و اوضـاع جهـان و آشـنایی بـا چَم و خَمهـای مسائـل گونـاگون که امروز ملت ایران بـا آن مواجه است، من اگر بخواهم نیـاز کنونی ملت ایران را در یـک کلمه، خلاـصه کنم، خواهم گفت که آن، وحـدت کلمه و مهربانی آحاد ملت ایران با یکـدیگر است. وقتی در کشور فضای صـمیمیّت و مهربانی باشـد و قشـرهای مردم با یکدیگر به چشم برادری نگاه کنند - معنای برادری این نیسـت که در مسائل، صددرصـد این‌گونه فکر کننـد؛ دو برادر هم ممکن است درباره فلان یا بهمان مسأله، دو نوع نگاه کننـد، اما برادرند. برادری، مهربانی و علقه، به جای خود محفوظ است - آن وقت دولت که برگزیـده این ملت است، این فرصت را پیـدا خواهـد کرد که مهمترین وظایفی را که برعهـده اوست، با قدرت انجام دهد و مشـکلاتی را که در کشور است، برطرف کند. چون وظیفه دولت است و دولت برای این‌که بتوانـد وظیفه خود را در یک فضای آرام، بی‌دغـدغه و بی‌تشـنّج انجام دهد، احتیاج دارد به این‌که فضای جـامعه، دور از تشـنّج و فضـا آرام، روشـن و شـفّاف باشـد. وظیفـه بزرگِ امروزِ دولت چیست؟ وظیفه بزرگِ امروزِ دولت، برطرف کردن مشـکلات زنـدگی مردم است؛ چه مشـکلات اقتصادی که در درجه اوّل است و چه مشـکلات دیگر که آنها هم مسائل مردم

است. وظیفه اوّل و اساس تکلیف ما به عنوان مسؤول، خدمت به مردم است. مسؤولین کشور برای این‌که مشکلات زندگی مردم را برطرف کنند، بر سرِ کار آمده‌اند. چگونه می‌توانند این کار را بکنند؟ وقتی که فضا مناسب و محیط از تشنّج و غوغاگری، دور باشد و دست به یقه‌شدن در بین مردم نباشد. وحدت کلمه که باشد، فضا برای اقدام مسؤولین کشور، مناسب است. ببینید عزیزان من! من قدری این مطلب را برای شما باز کنم. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام انقلابی و به عنوان یک نظام اسلامی - هر کدام جداگانه - دشمنانی دارد؛ یعنی انقلاب، دشمنانی دارد، اسلام هم جداگانه، دشمنانی دارد! البته بعضیها، هم با اسلام و هم با انقلاب دشمنند! کشور ایران به خاطر موقعیّت حسّاس جغرافیایی خود هم دشمنانی دارد؛ بخصوص بعد از قضایای انحلال امپراتوری شوروی و به وجود آمدن کشورهای مسلمان در نزدیکی ما، که تنها راه آسان وصول به این کشورها هم ایران است. خیلی از سرمایه‌داران و خیلی از دولتهای مستکبر دنیا که مایلند در آن کشورها سرمایه‌گذاری کنند - پول به دست بیاورند و کارهای خودشان را انجام دهند - با خود فکر می‌کنند اگر ایران در اختیار ما بود، اگر ما در این کشور جای پایی داشتیم - مثل امریکا قبل از انقلاب - چقدر کارها می‌توانستیم بکنیم! فعلاً نفوذ و جای پایی ندارند، طبعاً دشمنند! پس ملت و کشور ایران به مناسبت موقعیت جغرافیایی خود هم دشمنانی دارد. کشور و ملت ایران به مناسبت سوابق تاریخی هم دشمنانی دارد، به مناسبت منافع اقتصادی و سیاسی هم که در دنیا برای خود تعریف کرده است، دشمنانی دارد! البته مخصوص ما هم نیست؛ خیلی از کشورهای دیگر هم چنین دشمنانی دارند. پس ما دشمنانی داریم؛ دشمنان ما چه‌کار می‌کنند؟ اینها مسائلی است که به نظر من نسل جوان ما باید به این مسائل خوب فکر کند. این‌که می‌گویم نسل جوان، چون اکثریّت کشور ما جوانان و نوجوانانند. نسل جوان ما نمی‌تواند نسبت به این مسائل، بی‌تفاوت بماند، چشمش را ببندد و هر کس از هر جا هر چیز گفت، گوش کند؛ نه، باید این چیزها را فکر کند، مسؤولیت مهمّی است. این دشمنان، چه کار می‌کنند؟ هدف این دشمنان، عبارت از نفوذ پیدا کردن در جمهوری اسلامی است؛ همچنان که در خیلی از کشورهای همسایه ما نفوذ دارند. یک دولت را می‌بَرند، یک دولت را برمی‌دارند، یک دولت را وادار به یک معامله سیاسی، یا یک معامله اقتصادی می‌کنند و پایگاه نظامی در آن‌جاها تشکیل می‌دهند! از آن‌جا عِدّه و عُدّه جمع می‌کنند و منافع آن‌جا را برای خودشان جذب می‌کنند؛ در خیلی از کشورها این‌گونه است! خوب؛ در کشوری به ثروتمندی ایران، با این همه منابع طبیعی، با شصت میلیون جمعیت، با این فضای عظیم، خیلی کمپانیهای بزرگ و قدرتهای مستکبر سیاسی و اقتصادی، از این‌که نتوانند در این کشور نفوذ داشته باشند، بسیار ناراحتند. پس هدف اوّلشان چیست؟ پیدا کردن نفوذ در ایران! چه‌کار می‌کنند؟ نقشه‌های آنها همان چیزهایی است که اگر شما درست توجّه کنید، در کارهای تبلیغاتیشان - چه به وسیله خودشان، چه به وسیله ایادیشان - می‌بینید. امروز کارهای تبلیغاتی آنها در ایران انجام می‌گیرد؛ منتها خوشبختانه دولت، مستحکم و ملت، مؤمن است و تا به حال نتوانسته‌اند کاری کنند. باید هوشیار بود. اجزای نقشه دشمن چه چیزهایی است؟ اوّلاً تا آن‌جا که بتوانند - زورشان برسد و تیغشان بُرد - مشکلات اقتصادی برای کشور درست کنند و بتراشند؛ تحریم اقتصادی کنند و به مجازات شرکتها بپردازند - همینهایی که می‌شنوید - جلوِ خطّ لوله‌ای را که فلان کشور می‌خواهد از این‌جا بکشد، بگیرند! در امر تجارتِ کشور، اخلال ایجاد کنند؛ مثل دو سال قبل که در دنیا به دروغ شایع کردند پسته ایران سرطانزاست! در باب صنایع غیر نفتی هم هر طور که می‌توانند، بازارها را اشباع کنند، با دولتها و با کمپانیها بسازند و به طور خلاصه، مشکلات اقتصادی برای کشور درست کنند. در کنار این، در تبلیغات خودشان، نسبت به مسائل اقتصادی کشور، بزرگنمایی هم بکنند. البته مشکلات اقتصادی هست؛ اما دولت ما هم که بی‌کار نیست، کار دیپلماسی و کار تجاری می‌کند. وزارت خارجه، وزارت بازرگانی، وزارت صنایع، وزارت راه و وزارت نفت، هر کدام از یک طرف، دائم مشغولند، دائم کار می‌کنند. در این دنیای بزرگ، بالاخره دشمن تلاش می‌کند. ما هم که دست و پایمان چلاق نیست! اقدام می‌کنیم و اقدام ما بر اقدام دشمنان - در بسیاری از موارد - فائق هم می‌آید؛ اما در تبلیغاتِ بیگانگان، این بخش از فعّالیتهای مسؤولان کشور، مسکوت گذاشته می‌شود! آنها مرتّب در تبلیغات، فقط بزرگنمایی مشکلات

می‌کنند و به دروغ می‌گویند: ایران چنین است، ایران چنان است، تورّم چنان است، دولت ورشکسته است و ...! کاری می‌کنند که روحیه مردم را تضعیف نمایند و مردم احساس کنند که ای داد، چه اتّفاقی می‌خواهد بیفتد! در حالی که اگر مردم بدانند دولت و مسؤولینشان چه تلاشهایی می‌کنند، پشتشان گرم و دلگرم می‌شوند. این‌که هم در زمان امام (رضوان‌اللَّه‌علیه) بارها ایشان به مسؤولین می‌گفتند و ما هم بارها تأکید کرده‌ایم کارهایی را که انجام می‌دهید، به مردم بگویید - تا مردم بدانند شما چه‌قدر کار می‌کنید - برای همین است. پس بزرگنمایی در مورد مشکلات اقتصادی، بخش دیگری از توطئه است! از طرفی به بهانه‌های مختلف، سعی می‌کنند در فضای سیاسی کشور، تشنّج و جنجال به وجود آورند، تا خود این هم در مردم، احساس ناامنی و احساس عدم انتظام کارها را به وجود آورد! آنها به هر بهانه‌ای، به مناسبت مسائل امنیتی، به مناسبت محاکمه یک نفر، به مناسبت کشته شدن دو سه نفر - که دولت با کمال پیگیری آن را دنبال می‌کند - شروع می‌کنند فضا را متشنّج کردن و جنجال می‌آفرینند. این سال هفتادوهفتی که ما گذراندیم - تقریباً از اوّل تا آخر سال - بیشترین تلاش دشمنان ما و دشمنان این ملت، صرف همین می‌شد که در فضای سیاسی کشور، تشنّج و جنجال ایجاد کنند! طبعاً وقتی جنجال می‌شود، یک دسته از مردم، طرفدار یک حرف می‌شوند، دسته دیگر هم طرفدار حرفی دیگر می‌شوند و قهراً بین مردم، بگومگو به وجود می‌آید. دشمنان هم همین را می‌خواهند! یک جزءِ دیگرِ نقشه هم این است که به مردم این‌طور وانمود کنند که بین مسؤولان کشور در سطوح بالا، اختلاف است! حالا هر چه مسؤولین - بیچاره‌ها - به مردم بگویند که ما با هم صمیمی هستیم، ما با هم کار می‌کنیم و مرتّب از هم تمجید و همدیگر را کمک کنند، فایده‌ای ندارد! آنها حرف خودشان را می‌زنند. طوری وانمود می‌کنند که گویا فلان کس، دارای فلان مقام، این‌طور فکر می‌کند و فلان کس، دارای بهمان مقام، ضدّ او فکر می‌کند! برای هر کدام هم اسمی می‌گذارند! اینها کارهای دشمن است. حالا شما نگاه نکنید که بعضی از نویسندگان داخلی هم فریب می‌خورند و همان حرفها را تکرار می‌کنند! حرف، مال آنها نیست؛ اصل حرف، جزو مجموعه توطئه دشمن و از اجزای آن است. خوب؛ در واقع در چنین وضعی، هم مشکلات اقتصادی وجود دارد، هم دشمن آن را ده برابر بزرگ می‌کند، هم از لحاظ سیاسی به جنجال‌آفرینی می‌پردازد و هم دلهای مردم را نسبت به مسؤولین، بی‌اعتماد می‌کند! در چنین فضایی مسؤولین کشور - دولت - آیا قدرت دارند و می‌توانند راحت کارهای خودشان را انجام دهند؟! طبیعی است که کارها عقب می‌افتد. این یک امرِ قهری است. متأسّفانه بخش عظیم بار مشکلات اقتصادی هم بر دوش طبقات پایین جامعه - مستضعفین و محرومین - است. مشکلات اقتصادی، بر روی طبقات ضعیف - کارمندان دولت، کارگران، اجزای نیروهای مسلّح و طلّاب علوم دینیّه - فشار می‌آورد! از همه هم بدتر، طلّاب عادّی حوزه‌های علمیه‌اند که مردم از وضع آنها خبر ندارند! فشار اقتصادی بر بعضی از کسبه ضعیف هم هست. خوب؛ این مشکلاتی که این‌طور بر روی طبقات ضعیف فشار می‌آورد، از کجاست؟ یک علّت ندارد؛ علل گوناگونی دارد: اوّلاً وضع اقتصادی دنیا مؤثّر است. الان شما ببینید در بخشی از دنیا، یعنی همین آسیای شرقی، کشورهای فعّال که در سالهای اخیر، رونق اقتصادی پیدا کرده بودند، در این یک سال‌ونیم قبل، بر اثر همین حوادث اقتصادی، یکباره به خاک سیاه نشستند. بحمداللَّه کشور ما از این آسیبها محفوظ و مصون بود؛ ولی کشورهایی مثل مالزی، اندونزی، کره جنوبی و امثال آنها آسیب جدّی دیدند. در بسیاری از کشورهای دنیا، امروز مشکلات اقتصادی حتّی در بعضی از کشورهای پیشرفته و صنعتی هم زیاد است؛ منتها کمپانیهای بزرگ جهانی خیر این مشکلات را می‌برند! خیلی از مشکلات هم از ناحیه آنهاست. این یک علّت که طبعاً اثر می‌گذارد. یک علّت دیگر، بعضی از مسامحه‌هایی است که متأسّفانه بدون توجّه از طرف خود ما - بعضی مسؤولین اجرایی - در اجرائیّات کشور انجام می‌گیرد! یک علّت دیگر، اغراض بخصوصی است که نسبت به ایران اسلامی و ملت ایران اجرا می‌کنند. عقیده من این است که اصلاً بخش عمده‌ای از علل کاهش قیمت نفت، به این قضیه برمی‌گشت؛ منتها کاهش قیمت نفت فقط به ما ضربه نمی‌زد، به بعضی از کشورهای دیگر - دوستان خودشان - هم ضربه می‌زد! بالاخره آن‌قدر هم فشار زیاد شد که مجبور شدند عکس‌العملی نشان دهند. البته مسؤولان جمهوری اسلامی ایران در این قضیه ترقّیِ مختصری که

اخیراً قیمت نفت کرد، نقش زیادی داشتند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه همین تلاشها دنبال شود و به جاهای خوبی برسد. بی‌رحمی بعضی از کسانی هم که در داخل کشور، برخوردارند، بی‌تأثیر نیست. مجموع اینها مشکلاتی را به وجود می‌آورد. خوب؛ این مشکلات، قابل حلّ است یا نه؟ البته قابل حلّ است؛ ما سخت‌تر از این مشکلات را هم توانستیم از سر بگذرانیم. ما با تکیه بر منابع کشور، با تکیه بر قوانین خوب، با اجرای دلسوزانه و با بی‌نیاز کردن خودمان از بیرون از این مرزها می‌توانیم خیلی از کارهای خوب را بکنیم و خیلی از مشکلات را برطرف سازیم. به‌علاوه، بعضی از کارهای دوران سازندگی بعد از جنگ، بتدریج آثار خود را نشان می‌دهد. اگر بعضی از کارهایی که در دوران سازندگی انجام گرفت و امروز هم بحمداللَّه دولت دنباله آن را انجام می‌دهد، نبود، نیاز ما به خارجِ کشور، خیلی بیشتر از اینها بود. همین روش را می‌توانند دنبال کنند. من از سه چهار سال پیش به این طرف، بخصوص تأکید کرده‌ام تا آن‌جایی که می‌توانند، باید وابستگی اقتصادی کشور را به نفت، کم کنند. نفت، کالایی است که ما داریم. البته ارزشمند است و باید از این هم استفاده شود؛ منتها امروز سرنوشت این کالا به دست صاحبانش - که ما باشیم - نیست، به دست بیگانگان است! طبیعی است اقتصادی که بر پایه کالایی است که قیمتگذاری آن در دست دیگران است، همین مشکلات را هم دارد؛ یک روز می‌شود بشکه‌ای هجده دلار و بیست دلار، یک روز هم ناگهان به هفت‌ونیم‌دلار و هشت دلار تنزّل می‌کند! ما احتیاجی نداریم به این‌که این کالا- را این‌طور مصرف کنیم. ما می‌توانیم در داخل کشور، از منابع فراوان و عظیمی که وجود دارد، استفاده کنیم و دولت، امروز در فکر این مسائل است. البته چند سال است که دنبال این قضیه‌اند؛ منتها من این را هم به شما عرض کنم: کیفیت بنای هندسه اقتصاد کشور، از دوران رژیم وابسته پهلوی، کیفیّت غلطی بوده که تغییر دادن آن تا امروز، کار دشواری بوده است. بخصوص در دوران جنگ که فرصت سازندگی و تولید هم نبود، همان روش وابستگی به نفت، ادامه پیدا کرد؛ روزبه‌روز تشدید شد، یا لااقل همان‌طور ادامه یافت. مسؤولین کشور، دولت خدمتگزار و علاقه‌مندان به سرنوشت این کشور می‌توانند این روش را عوض کنند و ان‌شاءاللَّه عوض خواهند کرد. این خواب خوشی است که کمپانیهای نفتی و وابستگان به آنها در دنیا دیده‌اند که خیال می‌کنند این ملت، همیشه خودش را وابسته نگاه خواهد داشت! عزیزان من! البته این تصمیمها نیاز به فضای برادرانه دارد. نکته‌ای که عرض می‌کنم این است: اگر می‌خواهید دولت بتواند آن‌چنانی که وظیفه اوست، کارهای بزرگ را در فضای مناسبت، با فکر باز و بدون فشار انجام دهد، باید فضای کشور، فضای مهر و محبّت باشد؛ نه فضای دشمنی! بعضیها عکس این عمل می‌کنند؛ اینها به دولت، خدمت نمی‌کنند، به دولت ضرر می‌زنند. دشمن هم به وسیله همین وسایل تبلیغاتی خود و با سوء استفاده از کلمه آزادی، مرتّب می‌خواهد همین فضا را تشدید کند. ما سالها قبل جمله‌ای را شنیده بودیم - تکرار می‌کردند - آن جمله این بود که «ای آزادی! به نام تو چه جنایتها که انجام نمی‌گیرد!» امروز دشمنان ما مصداق همین جمله را تحقّق می‌بخشند. حالا امریکا طرفدار آزادی ما شده است؛ آزادی بیان ما! مگر شما نبودید که در این مملکت، سالهای متمادی از رژیم وابسته و فاسد پهلوی حمایت کردید؟! در حالی که در آن رژیم، کسی جرأت نداشت یک کلمه بر زبان جاری کند! من سالهای متمادی در همین شهر مشهد، در همین حوزه علمیه، در همین کوچه و خیابان و با همین مردم، در مبارزات دوران طاغوت بودم. اجازه نمی‌دادند یک روحانی در آن روز به مناسبت مسائل دینی، کمترین اشاره‌ای به غصب سرزمینهای فلسطین به وسیله صهیونیستها کند! این کشور، این‌گونه بود!(۳) بله، هم مرگ بر اسرائیل، هم مرگ بر آن کسانی که از اسرائیل حمایت می‌کنند و هم کسانی که سالهای متمادی اجازه نمی‌دادند یک کلمه راجع به صهیونیستها گفته شود! امروز در کشورهای غربی، روزنامه‌ها اجازه ندارند راجع به صهیونیستها بدگویی کنند! یک نفر در کتابی می‌نویسد(۴): «یهودیها در مورد کشتار خودشان به وسیله هیتلر در جنگ بین‌الملل دوم، بزرگنمایی کردند» آن وقت این کتاب را که توقیف می‌کنند هیچ، نویسنده کتاب را هم به پای میز محاکمه می‌کشانند! خودشان امروز نسبت به آزادی، این‌طور عمل می‌کنند! امروز در دنیا کشورهایی زیر چتر حمایت امریکا و همین آقایان که دم از آزادی می‌زنند، هستند؛ در حالی که در این کشورها کسی اجازه ندارد یک سطر برخلاف نظر حکّام آن کشورها بنویسد! در مجامعشان و

در نماز جمعه، از دستگاههای اطّلاعاتی به خطیب جمعه نوشته می‌دهند که بالای منبر برود و بخواند! اگر شماها طرفدار آزادی هستید، چرا اینها را نمی‌گویید؟ ملت ایران بیست سال است که این آزادی را به دست آورده است. انقلاب به ما آزادی، قدرت بیان و شجاعت داد. اسلام ما را آزاد کرد. حالا امریکاییها طرفدار شعار آزادی شده‌اند و به نام آزادی می‌خواهند بین مردم اختلاف بیندازند! چرا اختلاف می‌اندازند؟ برای این‌که مسؤولین کشور نتوانند کارشان را بکنند. این که می‌گویم «وحدت کلمه»، به خاطر این است. عزیزان من! امروز همدلی شما مردم در هر نقطه کشور، یک امر تشریفاتی و تزئیناتی نیست؛ یک امر ضروری است. چیزهای مورد اختلاف را مطرح نکنند، به نقاط اختلاف فکری تکیه نکنند، چیزهای مورد اتّفاق را بگویند. همه این مردم، مسلمانانند. همه این مردم، طرفدار اسلام و قرآنند. تمام این مردم، انقلابشان را دوست دارند، امام بزرگوار و رزمندگان مدافع شرف و حیثیت را دوست دارند؛ روی اینها تکیه کنید. کسانی نیایند چیزی را بهانه قرار دهند. مثلاً یک وقت کسی یک کلمه حرفی زده، این را بهانه برای جنجال کنند! یا دستگاه قضایی با یک نفر برخورد کرده، آن را بهانه برای جنجال کنند! یا یک نفر در فلان دستگاه امنیتی، یا اقتصادی، یا سیاسی، حرکتی انجام داده است، این را بهانه برای جنجال کنند! این جنجالها به ضرر کشور است. چرا؟ چون دلهای مردم را از هم دور می‌کند. همه اینها هم زیرِ نام آزادی است! آزادی هدیه الهی و هدیه انقلاب است. آزادی متعلّق به مردم و جزو فطرت مردم است. اما این کارها ربطی به مسأله آزادی ندارد؛ اینها بخشی از نقشه دشمن است. من امروز برای مردم عزیز کشورمان هوشیاری، هوشمندی، تمسّک به اسلام، تمسّک به نام امام، تمسّک به راه و معنویت امام بزرگوار که امسال سال آن بزرگوار است، تمسّک به وحدت کلمه و برافراشتن پرچم برادری و مهربانی را از واجبترین واجبات می‌دانم و امیدوارم همین خواسته بزرگ ملی و دینی، مورد ادعیّه زاکیه حضرت بقیةاللّه‌الاعظم ارواحنافداه قرار گیرد و آن بزرگوار برای رفع مشکلات و برای باز شدن راهها به سمت پیشرفت و برای گرم کردن دلهای این ملت دعا کنند. ما هم در این آستان، دعا می‌کنیم: پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، این ملت را در همه میدانها پیروز کن، دشمنانش را منکوب و سرکوب کن، هوشیاری و ایمان و تعهّد و توکّلش را مضاعف کن، پیوندش با مسؤولان را روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، قلب ولیّ‌عصر را از ما شاد کن، توفیق خدمت به مسؤولان عنایت فرما، گرفتاریهای این کشور و این ملت و طبقات مستضعف و ضعیف را به فضل و حکمت و قدرت خود برطرف فرما. تعجیل در ظهور ولی‌امر ارواحناله‌الفداه فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --------
-- ۱) زادالمعاد، ص ۵۳۱ ۲) بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۰۱ ۳) در این بخش از صحبت، حضّار شعار «مرگ بر اسرائیل» دادند که معظّم‌له تأیید کردند و ادامه دادند. ۴) روژه گارودی» نویسنده مسلمان فرانسوی در کتاب اخیر خود چنین ادعایی کرد، او را به پای میز محاکمه کشاندند!

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولین و کارگزاران نظام به‌مناسبت عید سعید غدیر

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولین و کارگزاران نظام به‌مناسبت عید سعید غدیر بسم اللّه الرحمن الرحیم بنده هم این عید شریف و بزرگ را به همه مسلمانان عالم، بخصوص به شیعیان - که معروف به پیروی از اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم‌السّلام در میان همه مسلمینند - و به ملت بزرگ ایران و به شما حضّار عزیز و مسؤولین محترم، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. غدیر در آثار اسلامی ما به «عیداللّه‌الاکبر»(۱)، «یوم العهد المعهود»(۲) و «یوم المیثاق المأخوذ»(۳) تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان دهنده تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، والّا اگر آحاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت - چه در مرحله قانونگذاری و چه در مرحله اجرا - در دست دیگران باشد، تحقّق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. اگر آنها افراد بی‌انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا می‌کنند که شما امروز در

کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده‌اید و هستید - ما هم در ایرانِ مسلمانِ عریق و عمیق خودمان، سالهای متمادی همین را مشاهده می‌کردیم - اما چنانچه حکّام، قدری با انصاف باشند، اجازه خواهند داد که این مسلمانان به قدر دایره خانه خودشان - یا حدّاکثر ارتباطات محلّه‌ای - چیزهایی از اسلام را رعایت کنند؛ ولی اسلام نخواهد بود! «و ما ارسلنا من رسول الا ـ لیطاع باذن‌اللَّه»(۴)؛ مسأله حکومت، اساس قضایای همه پیغمبران بوده است. حال بعضی کسان دوست دارند که حرفهای موهوم و رد شده و غلط را در قالبهای علی‌الظّاهر نو بیان کنند! آنها می‌گویند که اگر دین، حکومت پیدا کند، قداست خود را از دست می‌دهد! قداست یعنی چه؟ آیا قداست یعنی این‌که کسی یک چیز بی‌خاصیت، یک نام، یا یک حیثیّت اعتباری و بی‌حقیقت را به خود ببندد؟ این قداست خواهد شد؟! قداستِ حقیقی این است که حقیقتی در میان مردم، بر زندگی و بر روابط مردم، بر امور دنیا و آخرت مردم، اثر خوب بگذارد و زندگی را اصلاح کند. این، دین است؛ اگر دینی توانست این کار را بکند، قداست متعلّق به آن است. حال به فرض، زید و عمروی که در موضع حکومت در این دین قرار گرفته‌اند، به‌وسیله عدّه‌ای مورد تهمت، اهانت و دشنام هم قرار بگیرند؛ مانعی ندارد. افراد، انسانها، من و هزاران هزار امثال من، فدای بقای دین؛ چه اهمیتی دارد؟! دین باید اجرا شود، دین باید تحقّق پیدا کند و این در غدیر، رسماً و به‌عنوان یک حقیقت قانونی در اسلام، مشخص شد. البته از اوّلِ هجرت، پیغمبر اکرم صلی‌اللَّه‌علیه و آله و سلّم حاکم بود؛ اما خیلیها امید بسته بودند که وقتی این شخص که آورنده اسلام است و این رشته‌ای که افراد و دلها را به هم متّصل کرده است، از میان مردم خارج شد، چیزی باقی نمانَد! با نصب ولی، با نصب حاکم و تعیین کسی که می‌توانست رشته این کار شود، جلوِ این پندار در عالم قانونگذاری گرفته شد. اساس قضیه هم این است که قانونی وجود داشته باشد؛ لذا فرمود: «الیوم یَئس الّذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم»(۵)؛ از امروز به بعد که ولایت، معیّن و تکلیف حکومت و سرپرستی و اداره و زمامداری کشور، معلوم شد، دیگر از دشمن خارجی نترسید. «واخشونی»(۶)؛ حالا از من بترسید. ترس از خدا یعنی چه؟ یعنی حالا مواظب خودتان، مواظب دل و جان و عمل خودتان، مواظب تقوای خودتان و ثبات و استقامتی که از هر انسانی در این راه، متوقّع است، باشید. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»(۷)؛ روز غدیر، چنین روزی است. هرچند که از این قانون در تحقّق خارجی خود در عالم اسلام، تخلّف شد؛ ولی قانون ماند و تکلیف مشخّص گردید. این مهمّ است. ممکن است جمعی یا جماعتی، مدّتی یا مدّتهایی به آیه قرآن هم عمل نکنند، اما فرق می‌کند با این که آیه قرآن، نازل نشده باشد. نازل و مسجّل شد و جای پایی ماند برای این که یک روز، قومی به آن عمل کنند. «فسوف یأتی اللَّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»(۸). نمی‌شود گفت که این آیه در طول تاریخ اسلام، هیچ وقت تحقّق پیدا نکرده است. چرا؛ در دورانهایی تحقّق پیدا کرده است و به‌وسیله بندگانی حاکمیت حقّ و ولایت الهی به وجود آمده است؛ اما ما سرافرازیم و از خدای متعال متشکریم که این امر در زمان ما به‌وسیله یکی از صالحترین بندگانش، صورت تحقّق گرفت؛ یعنی ولایت، محقّق شد. ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانتهای الهی با غیر الهی، این است که در ضمانتهای الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدّی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به‌خودی خود این پیوند از او خلع می‌شود. این امرِ خیلی مهمّی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطه مقابل سلاطین مادّی و حکومتهای بشری. در حکومتهای بشری، آنچه که از به خود بستن و نشان دادن مظاهر اقتدار و سلطنت و سلطه و زورگویی و برای خود خواستن و غیر خود را نفی کردن هست، نقطه مقابلش در حکومت الهی است؛ مظهر آن هم امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسلام است. در دوران حکومت، تواضعِ بدون ضعف و اقتدارِ بدون تکبّر، از خصوصیات امیرالمؤمنین است. در همان حالی که با متخلّف، با منحرف، با آن کسی که مورد حدّ الهی است و با دشمن - در میدانهای خود - در نهایت قاطعیت عمل می‌کند، در عین حال برای خود - برای آن منِ شومی که در هر وجودی سربرآورد، او را ضایع و بیچاره خواهد کرد - هیچ جایی در وجود علی نیست. هرچه هست، هضم در اراده الهی است؛ عبد و بنده خداست.

بزرگترین تعریف برای یک انسان - در معیارهای الهی و اسلامی - عبودیت خداست. «اشهد انّ محمداً عبده و رسوله»، «رسول» را بعد از «عبد» ذکر می‌کند.(۹) امیرالمؤمنین این است. معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدارِ حاکمیت هست، ولی خودخواهیِ سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست - که «فاذا عزمت فتوکل علی‌الله»(۱۰) - اما استبداد به رأی نیست. کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی می‌کنند، از این چیزها می‌ترسند؛ با اسلامش بدند! اسم ولایت را حمل کردن بر مفاهیمی که یا ناشی از بی‌اطّلاعی و بی‌سوادی و کج فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد است! ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزّت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده‌طلبی و برای خود طلبی و اینها نیست. این، آن نشانه اصلی برای این حکومت است. بدیهی است که در چنین حکومتی، عدالت باید زنده شود. هرچه که ما در امر عدالت، کوتاه بیاییم، ضعف ما در این خصوصیات است. این که من بارها می‌گویم تا رسیدن به نقطه مطلوبِ حکومت اسلامی، فاصله داریم - اگرچه با حکومتهای مادّی هم خیلی فاصله داریم؛ اما تا آن نقطه اصلی هم فاصله زیادی داریم - به‌خاطر این است. هرچه و هرجا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعفهای شخصی ماست، والّا حکم اسلامی و ولایت اسلامی این است. اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه امیرالمؤمنین، برای همه حاصل خواهد شد - برای مؤمن، برای فاسق و برای کافر - حتی کفّار هم در آن، راحت زندگی می‌کنند. این طور نیست که در آن، فقط آدمهای پرهیزکار، راحت باشند، غیر پرهیزکار هم از امنیت آن محیط، از مساوات، از عدالت و از آرامش معنوی در آن محیط، استفاده می‌کند. اگر حکومت الهی نشد، جامعه، جامعه تبعیض‌آمیز است. تبعیض هم انواعی دارد. آن‌جایی که زمامداران حکومت و قدرت، مردمانی باشند که یا از کسی نترسند، یا اخلاقیّاتی نداشته باشند و در درون آنها ناظری از خدا نباشد، همین وضعی است که امروز شما در دنیا ملاحظه می‌کنید! کشتن مسلمانان کوزو و به دنبال مسلمانان بوسنی و هرزگوین، با هدف نابود کردن نسل مسلمان از منطقه اروپا! این کار انجام می‌گیرد! مسلمانان در اروپا صاحب مملکتی باشند، نمی‌شود. اگر به‌عنوان یک انسان درجه دو زندگی کنند، مانعی ندارد! اینها حقایقِ حوادث این روزگار است. این هدف کسانی است که از همه طرف، دست به‌دست هم دادند تا قضایای بوسنی راه افتاد و امروز قضایای کوزوو راه افتاده است! شما ملاحظه کنید، یوگسلاوی از یک طرف و متّحدین غربی - ناتو - از یک طرف، با هم جنگ دارند؛ اما نتیجه چیست؟ آیا یک مسلمان به‌خاطر این که - ظاهراً - یوگسلاوی را مجازات می‌کنند، احساس آرامش کرد؟! ابداً! از روزی که این حملات شروع شده است، شدّت عمل نسبت به مسلمانان بیشتر است! البته ارتباط خودشان با هم بر سر قضیه حکومت و استبداد و قلدری - و این‌که یکی حتماً باید صربها را زیر بند و فرمان خود بیاورد - چیزهایی را ایجاب می‌کند؛ اما برای مسلمانان فرقی نمی‌کند. مسلمانان در بوسنی و هرزگوین هم چند سال مورد تجاوز قرار گرفتند، کتک خوردند، کشته و در گورهای دستجمعی دفن شدند؛ به قصد این‌که آنها را متفرّق و متلاشی کنند! آخرِ سر آمدند و با شکل به‌کلّی نامطلوبی، صلح را برقرار کردند. البته وقتی دیدند چاره‌ای نیست، اقدام کردند؛ زیرا مسلمانان بوسنی، انصافاً ایستادگی کردند. اگر چاره‌ای بود، آن‌قدر ادامه پیدا می‌کرد تا یک نفر از آن جمعیتی که در بوسنی و هرزگوین بودند، در آن منطقه باقی نماند! با این که خیلی از آنها هم از همان نژاد «اسلاو» و جزو همان جمعیتند؛ منتها دینشان فرق می‌کند! این‌جا(۱۱) هم همین است؛ تا راندن مسلمانان و نابود کردن اسلام و اجتماع و تجمّع اسلامی ادامه می‌دهند! چرا؟ به‌خاطر این که وجود مسلمانان را در این‌جا برخلاف اهداف خود خواهانه و مستبدانه خودشان می‌دانند. حالا اسمش دمکراسی است، باشد؛ اسم که چیزی را عوض نمی‌کند! همه این آقایانی که در آن‌جا هستند، حاکمان دمکراتیک و حکومتهای دمکراسی هستند! آیا این دمکراسی است؟! معنای دمکراسی، این است؟! آیا بشریت برای این مقاصد، باید تحمّل این همه مشکلات را بکند؟! اگر واقعاً دمکراسی این است، پس استبداد و دمکراسی فرقی با هم ندارد! کشورهای دمکرات دنیا و کسانی که با حکومتهای به‌اصطلاح دمکراسی بر سرِ کارند، در برخورد با جماعاتی که با آنها

همفکر نیستند - یا به دلیلی وجود آنها را برای خودشان مفید نمی‌دانند، یا مضر می‌دانند - حق داشته باشند با شدیدترین ابزارها رفتار کنند! پس اگر بشریت، دمکراسی غربی را رد کند، نفی و انکار کند و از آن اظهار برائت نماید، حق دارد. ولایت اسلامی این‌گونه نیست. ولایت اسلامی این‌طور است که وقتی مخالفین در حکومت امیرالمؤمنین، خلخال از پای زن یهودی بیرون می‌آورند، امامِ آن جمعیت و حاکمِ حکیم می‌گوید: اگر مسلمانی از این امر بمیرد - از غصّه این که در حکومت او خلخال از پای یک زن یهودی درآورده‌اند - حق دارد! مثل امیرالمؤمنین که مبالغه نمی‌کند؛ می‌گوید اگر از این غصّه، انسان بمیرد، حق دارد.(۱۲) این، حکومت و ولایت اسلامی است. سال امام خمینی رضوان‌اللَّه تعالی علیه یعنی ما این خصوصیات را در خودمان زنده کنیم. عزیزان من؛ مسؤولان محترم و مکرّم و زحمتکش و دلسوز که در هر بخشی از بخشهای این کشور و کارهای نظام مشغول خدمت هستید - در نیروهای مسلّح، در بخشهای دولتی و مجلس و در هر جای دیگر - ولایت امیرالمؤمنین، تمسّک به ولایت و احیای نام امام بزرگوار و سال امام، این است؛ باید اینها را در خودمان زنده کنیم، باید این خطوط اساسی را مجسّم کنیم. «بیننا و بین اللَّه» در زمانی که ما امام بزرگوار را زیارت کردیم - و ایشان امتحان دشوار حاکمیت را در سخت‌ترین دورانها داد - ما ایشان را در مقایسه با آن الگوی اصل، انصافاً بهترین و نزدیکترین کس یافتیم. نمی‌خواهیم بگوییم که امام ما مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود؛ نه. امام ما خاک پای آن بزرگوار هم نمی‌شد. هزاران نفر نظیر آن بزرگوار، قابل مقایسه با آن حضرت نیستند! او به اصحاب نزدیک خود هم می‌فرمود: «انّکم لا تقدرون علی ذلک»(۱۳)؛ شما نمی‌توانید مثل من عمل کنید. ولی با خصوصیات بشری و نداشتن عصمت، انصافاً ما امام بزرگوار خودمان را نزدیکترین آدم به آن الگو دیدیم. خیلی نزدیک بود و خیلی شباهت را می‌رساند؛ می‌شد چهره آن بزرگواران را در رفتار این مرد شناخت. خدا را شکر می‌کنیم که ما این نمونه را از نزدیک دیدیم. اگر ما این امام را ندیده بودیم و بعدها داستانهای او را برای ما نقل می‌کردند، درست برایمان قابل فهم نبود؛ اما ما او را از نزدیک دیدیم. من یک وقت به خود ایشان عرض کردم: ما اگر این خصوصیات را می‌شنیدیم، یا برای ما می‌گفتند، نمی‌توانستیم درست تصوّر کنیم! چقدر باید خدا را شاکر باشیم که این نمونه زنده در مقابل ماست! خودمان را به او نزدیک کنیم. این الگو جلوِ چشم ما بود. رفتار و سیره او، بیّنات و محکمات او جلوِ چشم ماست. همه سعی کنیم خودمان را به او نزدیک کنیم. سال امام بزرگوار، این است، والّا نخواستیم بگوییم که - احیاناً - به‌عنوان تشریفات، یک سالی، چهار کلام هم از ایشان نقل، یا چاپ، یا گفته شود! خوشبختانه مسؤولان مربوط به دفتر شریف و بیت مبارک ایشان، دنبال این‌کار هستند - مراسمی و کارهایی دارند - اما کار اصلی را من و شما باید بکنیم. کار اصلی این است که ما خودمان را به آن الگو نزدیک کنیم. امیدواریم خدای متعال به همه توفیق دهد که بتوانیم این قدمهای بزرگ را در تحوّل خودمان و ان‌شاءاللَّه در خودسازی که منشأ برکات بزرگی برای این کشور و برای این ملت و برای همه دنیای اسلام خواهد شد، انجام دهیم. والسلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------ -- ۱) ۱ و ۲ و ۳: بحارالانوار: ج ۹۸، ص ۳۰۳ ۲) ۳) ۴) نساء: ۶۴ ۵) مائده: ۳ ۶) مائده: ۳ ۷) مائده: ۳ ۸) مائده: ۵۴ ۹) الفقه، ص ۱۰۸ ۱۰) آل عمران: ۱۵۹ ۱۱) مقصود «کوزوو» است. ۱۲) کافی، ج ۵، ص ۴ ۱۳) نهج‌البلاغه، نامه ۴۵

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیون و مبلّغان در آستانه‌ی ماه محرّم‌الحرام

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیون و مبلّغان در آستانه‌ی ماه محرّم‌الحرام بسم اللّه الرّحمن الرّحیم برادران عزیز؛ علمای معظّم و محترم و فضلای گرامی و جوان حوزه‌های علمیه و مبلّغان صادق دین! خیلی خوش آمدید. فرصت تبلیغ در ماه محرّم الحرام، یک فرصت بسیار بزرگ و استثنایی است و این به برکت خون سیّد شهیدان و سرور آزادگان عالَم حضرت اباعبداللَّه‌الحسین علیه‌السّلام و یاران پاکباخته آن بزرگوار است. اثر آن خون به ناحق ریخته، یک اثر ماندگار در تاریخ

است؛ چون شهید - کسی که جان خود را در طَبق اخلاص می‌گذارد و تقدیم اهداف عالیه دین می‌کند - از صفا و صدق برخوردار است. انسانِ مزوّر و خدعه‌گر، هرچه هم که در زبان و بیان بتواند خود را طرفدار حق نشان دهد، وقتی پای منافع شخصی، بخصوص پای جان خود و عزیزانش به میان آمد، پا عقب می‌کشد و حاضر نیست آنها را فدا کند. آن کسی که قدم در میدان فداکاری می‌گذارد و خالصانه و مخلصانه هستی خود را در راه خدا می‌دهد: «حقّ علی‌اللَّه»؛ خودِ خدای متعال بر عهده گرفته است که زنده‌اش نگه بدارد. «ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللَّه اموات»(۱)، «ولاتحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللَّه امواتا»(۲)؛ کشته‌شدگان راه خدا زنده می‌مانند. یک بُعد زنده ماندن آنها همین است که نشانه آنها، جای پای آنها و پرچم آنها هرگز نمی‌خوابد. ممکن است چند صباحی با زور و عنف و با دخالت قدرتهای زورگو، نشانه‌های آنها کمرنگ شود؛ اما خدای متعال طبیعت را این‌طور قرار داده است. سنّت الهی بر این است که راه پاکان و صالحان و مخلصان بماند. اخلاص چیزِ عجیبی است؛ لذاست که به برکت حسین بن علی علیه‌الصّلاهٔ والسّلام و خون به ناحق ریخته آن بزرگوار و اصحابش، دین در عالم باقی ماند؛ بعد از آن هم این رشته ادامه پیدا کرد. نمی‌شود توقّع داشت که نسلی فقط از مواریث افتخارات نسلهای دیگر ارتزاق کند. اگر این‌طور شد، آن نسل رو به انحطاط خواهد رفت. تا وقتی این حرکتِ با شتاب وجود دارد که نسلهای مؤمن بشری، هر کدام پی‌درپی سهم خودشان را ایفا کنند، افتخارات نیز نسل اندر نسل استمرار خواهد یافت. البته هر دورانی سهم مؤمنین و مخلصین به نوعی و به اقتضایی است؛ همه هم جهاد فی‌سبیل‌اللَّه است؛ برای همه هم خطرِ فدا شدن منافع و از جمله فنا شدن جان هست. یک وقت در جنگ است، یک وقت در حوزه علمیه است، یک وقت شهید اوّل و ثانی است، یک وقت در میدان سیاسی است، یک وقت در میدان پیشرفتهای اجتماعی است، یک وقت در انقلاب عظیمی مثل این انقلاب الهی است، یک وقت به‌خاطر تبیین حقایق دینی است - مثل شهید مطهّری و شهید بهشتی - هر وقت یک اقتضایی دارد. امروز هم شهادت این مرد(۳) سرافرازِ سعادتمند، این عنصر پاک و صادق که پریروز به دست سیاه‌روترین عناصر و نفرین شده‌ترین دستها و چهره‌ها و دلها به شهادت رسید، همین‌طور بود. او انسان صادق و ذاکر و خاشع و با اخلاصی بود که برای خدا کار می‌کرد و در دوران جنگ و بعد از جنگ وظیفه خود را انجام داد. بنابراین، این رشته ادامه دارد: رگ رگ است این آب شیرین و آب شور بر خلایق می‌رود تا نفخ صور این راه ادامه دارد. چه کسی این دستگاه را، این حرکت را، این قافله پویا را زنده نگه می‌دارد؟ مبلّغان، که در رأس آنها پیامبران الهی و اولیا و صلحا بودند؛ مثل شمعی که پروانه‌ها را به حرکت وا می‌دارد: چون شمع تازیانه پروانه‌ایم ما عشّاق را به تیغ زبان گرم می‌کنیم مبلّغ، با زبان خود، با دل خود، با جان خود، با روح خود، با همّت خود و با روشن‌بینی خود حرکت می‌کند. همین چارچوبی که الان آقای بوشهری فرمودند - که خیلی هم خوب تنظیم شده بود - همین چارچوب مورد قبول ماست. مبلّغان با همین روش، با همین شیوه، با همین روحیه، با همین اهداف باید حرکت الهی خود را ادامه دهند. انقلاب هم همین‌طور پیروز شد. بیشتر شما جوانان، آن روزها را درک نکرده‌اید. آن روزها هم مبلّغان دینی - همین طلبه‌های بی‌نام و نشان و بی‌ادّعا و بی‌توقّع - رفتند اطراف عالم اسلام را، اطراف کشور را، روستاها را، شهرها را، مسجدها را، محلّات را، داخل خانه‌ها را روشن کردند. هرجا رفتند، چراغی از آن خورشید فروزانی که مرکز همه این شعاعها بود - یعنی امام بزرگوار ما؛ و او خود شعله‌ای از خورشید فروزان اباعبداللَّه‌الحسین علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام بود - روشن کردند و همه جا نورباران شد. دلها که روشن شد، جانها که آگاه شد، جسمها و زبانها به حرکت می‌افتد و اراده‌ها کار می‌کند. امروز هم همین‌طور است، فردا هم همین‌گونه است؛ منتها در هر زمانی، هنر مبّلغ دین این است که مخاطب را با آنچه که نیاز اوست، آشنا کند. بنابراین، نیاز زمانه را باید شناخت. من در بین فرمایشهای حضرت ابی‌عبداللَّه الحسین علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام - که هر کدام نکته‌ای دارد و من به شما عزیزان عرض می‌کنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حدّاکثر استفاده بشود - این جمله را مناسب مجلس خودمان می‌بینم که بنابرآنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند، آن حضرت فرمود: «اللّهم انّک تعلم انّ الّذی کان منا لم یکن منافسهٔ فی سلطان ولاالتماس شیء من فضول الحطام»(۴)؛ پروردگارا! این حرکتی

که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو می‌دانی که برای قدرت طلبی نبود. قدرت‌طلبی برای یک انسان نمی‌تواند هدف واقع شود. نخواستیم زمام قدرت را در دست گیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم. برای اینها نبود. پس برای چه بود؟ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم می‌کند. در همه ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است. «ولکن لنری المعالم من دینک»(۵)؛ پرچمهای دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخصها را به چشم آنها بیاوریم. شاخصها مهم است. همیشه شیطان در میان جماعات اهل دین، از تحریف استفاده می‌کند و راه را عوضی نشان می‌دهد. اگر بتواند بگوید «دین را کنار بگذار»، این کار را می‌کند، تا از طریق شهوات و تبلیغات مضر، ایمان دینی را از مردم بگیرد. اگر آن ممکن نشد، این کار را می‌کند که نشانه‌های دین را عوضی بگذارد؛ مثل این که شما در جاده‌ای حرکت می‌کنید، ببینید آن سنگ نشان - آن نشانه راهنما - طرفی را نشان می‌دهد؛ در حالی که دست خائنی آمده آن را عوض کرده و مسیر را به آن طرف نشان داده است. امام حسین علیه‌السّلام هدفِ اوّل خود را این قرار می‌دهد: «لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک»؛ در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه کن کنیم و اصلاح به‌وجود آوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟ فساد انواع و اقسامی دارد: دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحرافهای اخلاقی فساد است، انحرافهای مالی فساد است، دشمنیهای بین خودیها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است، علاقه نشان دادن به چیزهای ضدّ دینی فساد است. همه چیز در سایه دین به‌وجود می‌آید. در جملات بعدی می‌فرماید: «و یأمن المظلومون من عبادک»؛ بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند. منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم‌پیشگان، نه مدّاحان ستم، نه عمله ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پایی ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند: امنیت حیثیتی، امنیت مالی، امنیت قضایی؛ همینی که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه‌السّلام درست نقطه مقابل آن چیزی را می‌خواست که در زمان سلطه طواغیت در آن روز بود. امروز هم در سطح دنیا که نگاه می‌کنید، می‌بینید همین است؛ پرچمهای دین را وارونه می‌کنند، بندگان مظلوم خدا را مظلومتر می‌کنند و ستمگران، پنجه‌شان به خون مظلومان بیشتر فرو می‌رود. ببینید در دنیا چه خبر است! ببینید با مسلمانان کوزوو چگونه عمل می‌کنند! پانصدهزار انسان - بلکه بیشتر - بچه، بزرگ، زن، مرد و مریض، در بیابانها، در مرزها؛ آن هم نه مرزها و بیابانهای مهربان که در بین دشمن، زیر فشار دشمنی که راه را در مقابلشان مین‌گذاری می‌کند و پشت سرشان گلوله می‌اندازد. هدف این است که اینها را تار و مار کنند. امروز من به شما عرض کنم - دیگر نمی‌خواهم آن را خیلی باز کنم - اراده جمعی بر این است که مسلمانان را در منطقه بالکان تار و مار و پراکنده کنند؛ از سر برآوردن یک دولت اسلامی و یک مجموعه اسلامی - هرگونه اسلامی، ولو اسلامی که صدسال است معارف الهی را درست به گوشش نرسانده‌اند - جلوگیری کنند؛ چون همان هم برایشان خطرناک است! می‌دانند که اگر نسل امروز مسلمانان بالکان، به فرض با اسلام آشنا نباشند، نسل فردای آنها با اسلام آشنا خواهد شد. همین که هویّت اسلامی در آنها زنده شود، خطر است؛ که بعضیها هم در بیاناتشان به این نکته اشاره کردند. آن دولتها با هم می‌جنگند؛ اما آنچه که در بین این زد و خوردها مورد توجّه قرار ندارد و به آن اهمیت واقعی داده نمی‌شود - هرچند به زبان چیزهایی می‌گویند - وضع مسلمانان مظلوم است؛ «یأمن المظلومون من عبادک».(۶) هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی‌ای و اصلاً هدف از حاکمیت دین خدا، رسیدگی به وضع «مظلومون» و عمل به فرایض، احکام و سنن الهی است. امام حسین علیه‌السّلام در آخر می‌فرماید: «و یعمل بفرائضک و احکامک و سننک»(۷). هدف آن بزرگوار اینهاست. حالا فلان آقا از گوشه‌ای درمی‌آید و بدون اندک آشنایی با معارف اسلامی و با کلمات امام حسین علیه‌السّلام و حتی با یک لغت عربی، درباره اهداف قیام حسینی قلمفرسایی می‌کند، که امام حسین برای فلان هدف قیام کرده است! از کجا می‌گویی؟! این کلام امام حسین علیه‌السّلام است: «و یعمل بفرائضک و احکامک

و سننک»؛ یعنی امام حسین علیه‌السّلام جان خودش و جان پاکیزه‌ترین انسانهای زمان خودش را فدا می‌کند، برای این که مردم به احکام دین عمل کنند. چرا؟ چون سعادت، در عملِ به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟! زیر چتر احکام دین است که همه خواسته‌های انسانها برآورده می‌شود. انسانِ امروز، با انسانِ هزار سال قبل، با انسان ده‌هزار سال قبل، از لحاظ نیازهای اصلی هیچ تفاوتی نکرده است. نیازهای اصلی انسان این است که: امنیت می‌خواهد، آزادی می‌خواهد، معرفت می‌خواهد، زندگی راحت می‌خواهد، از تبعیض گریزان است، از ظلم گریزان است. نیازهای متبادر زمانی، چیزهایی است که در چارچوب اینها و زیر سایه اینها ممکن است تأمین شود. این نیازهای اصلی، فقط به برکت دین خداست که تأمین می‌شود ولاغیر. هیچکدام از این «ایسم»های جهانی، از این مکتبهای بشری و از این اسمهای پر زرق و برق نمی‌توانند بشر را نجات دهند. گیرم که توانستند مادّیّات - یعنی پول، آن هم قدر مطلق پول - را برای عدّه‌ای از مردم فراهم کنند. آیا این شد نیاز بشر؟! امروز نیاز بشر این است که در فلان کشور، تولید ناخالص ملی به فلان مبلغ میلیاردی سربزند؛ در حالی که این تولید ناخالص ملی نمی‌تواند جواب غذای بسیاری از مردم همان جامعه را هم بدهد؟! آیا این کافی است؟! آیا ما دنبال این هستیم؟! چه فایده‌ای دارد که کشوری ثروتمند باشد؛ اما در آن گرسنگان زیادی وجود داشته باشند. تولید بالا داشته باشد؛ اما تبعیض و تفاوت در جامعه وجود داشته باشد. عدّه‌ای باشند که بتوانند با کمک آن ثروتی که این کشور دارد، بر جمع کثیری از مردم ظلم کنند، زور بگویند و آنها را استثمار نمایند! برای این، انسان جا دارد کار کند؟! برای این، انسان باید فداکاری کند؟ فداکاری، برای عدالت و آزادی و شادی و بهجت روح انسانی است و اینها را دین تأمین می‌کند. فداکاری برای این است که انسانها اخلاق حسنه و فضیلت پیدا کنند؛ در محیط انسانیت، بهشت صفا باشد. برای این باید کار کرد؛ برای این تبلیغ کنید؛ در این جهت تبلیغ کنید. در خصوص امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر حدیثی دیدم که از جمله چیزهایی که برای آمربه‌معروف و ناهی‌ازمنکر ذکر می‌کند، «رفیق فیما یأمر و رفیق فیما ینهی (۸) بود. آن جایی که جای رفق است - که غالب جاها هم از این قبیل است - انسان باید با «رفق» عمل کند؛ برای این که بتواند با محبّت آن حقایق را در دلها و در ذهنها جا بدهد و جایگزین کند. تبلیغ برای این است؛ برای زنده کردن احکام الهی و اسلامی است. امروز بحمداللَّه این فرصت در کشور ما هست و دولتمردان «درد دین» دارند. بله؛ تبلیغات خارجی می‌خواهد این‌طور وانمود کند که مسؤولان و متشخّصان کشور یا بعضی از آنها، به مسائل دینی کاری ندارند! نخیر؛ این‌طور نیست. بعضی از آنها نمی‌فهمند، بعضیشان عمداً تعمیه می‌کنند؛ می‌خواهند این‌گونه تبلیغ کنند؛ می‌خواهند ذهن اشخاص را خراب کنند. امروز در کشور ما، مسؤولان طراز اوّلِ کشور درد دین دارند؛ آنچه که از دین می‌فهمند، می‌خواهند آن را اجرا کنند. زمینه‌ها فراهم است؛ هرچند که رسانه‌های تبلیغی انصافاً قصور دارند. شما این رسانه تبلیغی خودتان را مغتنم بشمارید. البته همه آنها هم وظیفه دارند خودشان را اصلاح کنند؛ لیکن شما این منبر تبلیغ و این پایگاه عظیم تبلیغ مسجد و حسینیه و زیر خیمه امام‌حسین علیه‌السّلام را قدر بدانید. این چیزِ بسیار نافذ و مؤثّر و مبارکی است. مردم را هدایت کنید؛ ذهن مردم را روشن کنید؛ مردم را به فراگرفتن دین تشویق کنید؛ دین صحیح و پیراسته را به آنها تعلیم دهید؛ آنها را به فضیلت و اخلاق اسلامی آشنا کنید؛ با عمل و زبان، فضیلت اخلاقی را در آنها به وجود آورید؛ مردم را موعظه کنید؛ از عذاب خدا، از قهر خدا، از دوزخ الهی بترسانید؛ انذار کنید - انذار سهم مهمّی دارد؛ فراموش نشود - آنها را به رحمت الهی مژده دهید؛ مؤمنین و صالحین و مخلصین و عاملین را بشارت دهید؛ آنها را با مسائل اساسی جهان اسلام و با مسائل اساسی کشور آشنا کنید. این می‌شود آن مشعل فروزانی که هر یک از شما عزیزان این مشعل را در هرجا روشن کنید، دلها روشن خواهد شد؛ آگاهی به وجود خواهد آمد؛ حرکت به‌وجود خواهد آمد؛ ایمان عمیق خواهد شد. مؤثّرترین حربه علیه این تهاجم فرهنگی و شبیخون نامردانه دشمن همین است؛ از این به‌شدّت نگرانم. می‌خواهند نگذارند که روحانیون جوان، مؤمن، شجاع، آگاه و خوشفکر، در محیطهای مختلف - در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط روستا، در محیط شهر، در محیط کارگاه - کار خودشان را انجام

دهند. درست نقطه مقابل کار آنها، همین کار و مجاهدت فی‌سبیل‌اللَّه شماست که با اتقان و با دقّت و بالاتر از همه با اخلاص انجام گیرد: «لم یکن منافسهْ فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام». امیدواریم خداوند متعال، این دلهای نورانی شما را، حرکت شما را و کار شما آقایان عزیز را مشمول لطف و فضل خود قرار دهد و آن را برای مردم مبارک کند و ان‌شاءاللَّه آثار برجسته آن را در جامعه ما ماندگار نماید. والسّلام علیکم و رحمهْ‌اللّه و برکاته --- ۱) بقره: ۱۵۴ ۲) آل عمران: ۱۶۹ ۳) منظور «امیر سپهبد علی صیّاد شیرازی» است که در روز ۲۱/۰۱/۷۸ به‌دست منافقین کوردل به شهادت رسید. ۴) تحف‌العقول: ص ۲۳۹ ۵) ۱ و ۲ و ۳: تحف العقول: ص ۲۳۹ ۶) تحف العقول، ص ۲۳۹ ۷) تحف العقول، ص ۲۳۹ ۸) خصال، ص ۱۰۹؛ (امام صادق علیه‌السلام)

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار جمعی از پرسنل ارتش جمهوری اسلامی ایران به

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار جمعی از پرسنل ارتش جمهوری اسلامی ایران به مناسبت روز ارتش بسم‌اللَّه الرحمن الرحیم روز ارتش، همه‌ساله برای نیروهای مسلّح، بلکه برای ملت ایران و بخصوص برای ارتش سرافراز جمهوری اسلامی، روز جشن و شادمانی است؛ اما امسال با شهادت یکی از بهترین عناصر ارتش جمهوری اسلامی ایران - شهید علی صیّادشیرازی - این شادی با غم و اندوه و تأسّف فقدان او آمیخته شد. دنیا از این قبیل حوادث دارد و غمها و شادیها همیشه با هم آمیخته است. انسان خردمند آن کسی است که هم از غم و هم از شادی عبرت و درس بگیرد؛ راه آینده را پیدا کند و به‌سمت آن حرکت نماید. ارتش مسیر خوبی را طی کرده است. همین نکته‌ای که الان آقای سرلشکر شهبازی، فرمانده ارتش ذکر کردند، نکته درستی است. ارتش اسلام، در دل ارتش طاغوت شکل گرفت؛ اما نه به‌صورت یک جمع معدود و محدود. بله؛ مبارزان معدود بودند، لیکن مؤمنان بسیار بودند. آن کسانی که علیه مبانی دین و ایمان و ارزشها در آن ارتشِ جدّی بودند، یک اقلیت به‌شمار می‌رفتند. بعضی از آن اقلیت گریختند؛ بعضی دستگیر و مجازات شدند؛ بعضی هم محو شدند و رفتند. «فامّا الزّبد فیذهب جفاء و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی‌الارض»(۱)؛ آنچه مفید است، آنچه مثل آب حیاتبخش است، می‌ماند؛ اما آنچه زاید و مثل کف است، از بین می‌رود. لذا با پیدا شدن مدیریّت اسلامی در کلّ کشور و نظام اسلامی و ارزشهای اسلامی، برای ایجاد یک ارتش اسلامی مشکلی وجود نداشت و به خودی خود ارتش اسلامی تشکیل شد. البته بدیهی است که با هر حقیقتی دشمنانی وجود دارد. من به شما عرض کنم، آن کسی که انتظار دارد در جاده آسفالته زندگی، بدون هیچ دست‌انداز و بدون هیچ معارض و خطر حرکت کند، انسان ساده‌لوحی است که بالاخره هم با سر خواهد غلتید و از پا در خواهد آمد. جاده زندگی، جاده دشواری است؛ جاده پُرپیچ و خمی است. با هر قدم نزدیکتر شدن به اهداف والای انسانی و الهی، مشکلات و خطرهای تازه‌ای؛ بعضی بزرگتر از مشکلات قبل، بعضی مثل مشکلات قبل یا کوچکتر از آنها، وجود دارد. لذا راه زندگی، راه بی‌دردسری نیست؛ توقّع بی‌دردسری نباید داشت. آنچه برای انسان ضرورت دارد، هشیاری و مراقبت و گم نکردن هدف و منحرف نشدن از راه و تصمیم و عزم قاطع بر رسیدن به اهداف است. این هشیاری که گفتم، این مراقب بودن، این منحرف نشدن، این مواظب خود بودن که برود و درست برود، همان چیزی است که در عرف اسلامی و در فرهنگ قرآن به آن «تقوا» می‌گویند. شما اگر به قرآن نگاه کنید، می‌بینید که همه خیرات بر تقوا مترتّب شده است؛ هم خیرات اُخروی و معنوی و روحی، هم خیرات مادّی و اجتماعی: «و لو انّ اهل القری آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء والارض»(۲). تقوا موجب می‌شود که زندگی هم شیرین شود، عزّت هم به‌دست بیاید، دشمن هم مأیوس گردد. این مراقبتی که می‌گویند، این است. امروز در ارتش ما، انسانهای خوب، انسانهای صادق و انسانهایی که بی‌سروصدا برای خدا کار می‌کنند، سختی هم دارند، بعضی محرومیتها هم دارند، مشکلات هم دارند؛ اما در محیط زندگی و در محیط کار، با همه این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند؛ با دلگرمی و با روحیه، چه در مرکز، چه در نقاط دور دست و چه در

فلان پادگان دور افتاده بین بیابانها کار خودشان را خوب انجام می‌دهند. از این قبیل اشخاص ما در ارتش کم نداریم؛ الی ماشاءاللَّه وجود دارند. این شهید هم چنین آدمی بود. من تقریباً از اوّلین روزهای پیروزی انقلاب این شهید را شناختم. از اصفهان پیش ما می‌آمد، گزارش می‌داد و کمک می‌خواست؛ از آن وقت ما با ایشان آشنا شدیم. او سپس به کردستان رفت و بعد هم در دوران جنگ تحمیلی فعّالیت کرد؛ بعد از جنگ هم که معلوم است. این که شما می‌بینید یک ملت، بزرگش، کوچکش، زن و مردش، جوانش، پیرش، امروزیش، دیروزیش، برای ابراز احترام به پیکر این شهید، یک اجتماع عظیم را به وجود می‌آورند - که جزو تشییعهای کم نظیر در دوران انقلاب بود - به‌خاطر همین اخلاص و همین صفاست. خدای متعال دلها را متوجّه می‌کند. ما این را لازم داریم و الحمدللَّه امروز هم افرادِ این‌گونه داریم. مواظب دشمن باشید. خصوصیت ارتش این است که مراقب دشمن است؛ چون از مرزها همیشه حراست می‌کند. پس، مراقب دشمن بودن، خصوصیتی است که برای ارتش ناآشنا نیست. ارتشیان عزیز! مراقب دشمن باشید؛ نه فقط دشمنی که از مرز حمله می‌کند، بلکه دشمنی که به مرزهای درون وجود ما حمله می‌کند؛ اراده ما را تضعیف می‌کند، ایمان ما را تضعیف می‌کند، عزم قاطع ما را بر کار کردن تضعیف می‌کند، عمل ما را از خلوص و صفا خالی می‌کند. دشمن حقیقی این است. اگر ما توانستیم با این دشمن دست و پنجه نرم کنیم و بینی او را به خاک بمالیم، آن‌وقت در مقابل آن دشمن بیرونی دست ما پُر است. آن کسی که در میدان جنگ دچار هزیمت می‌شود، قبلاً ـ در درون خود دچار هزیمت شده است. اگر در درون خود دچار هزیمت نشویم، در بیرون هیچ دشمنی نمی‌تواند ما را منهزم کند. اگر همه ارتشهای دنیا بتوانند در زیر ظاهر تشریفات برّاق ارتشها - که لازم هم هست - یک عزم قوی، یک ایمان راسخ به یک هدف، یک خویشتنداری قابل قبول و یک اعتماد به آینده ذخیره کنند، این ارتشها مقتدر و قوی پنجه خواهند شد. اگر این ایمانی که در درون هست، ایمان راسخ به خدا باشد - مثل این‌که در مورد مؤمنین هست، در مورد شما هست - آن‌وقت هیچ چیزی نمی‌تواند انسان را در هیچ میدانی دچار هزیمت کند؛ شما باید از این مرزها حراست کنید. البته دشمن - همان‌طور که گفتم - هیچ‌وقت غافل نیست. در بهترین حالات، با مسائل جهانی، با روابط بین‌المللی، در مواجهه با شیرینترین لبخندهای دیپلماسی، در مبادله گرمترین درودها و سلامهایی که مسؤولان و رؤسای سیاسی دنیا به یکدیگر تحویل می‌دهند، در هر کدام از آنها باید مراقب دشمنی باشند؛ چون عالم دیپلماسی و روابط بین‌الملل و مسائل جهانی، عالم صفا و صداقت که نیست. دشمن، همان عنصری است که می‌خواهد یک ملت و یک کشور را از ابزارهای اقتدارش تهیدست کند. ابزارهای اقتدار و عزّت کنونی ملت ما چیست؟ ایمان، عزم راسخ الهی، کار برای خدا، احساس سربازی دین خدا. اینهاست که ملت ما را عزیز کرده است؛ اینهاست که انسانهای پولادین به‌وجود آورده است و می‌آورد و می‌توانند مقابله کنند. دشمنان می‌خواهند این خصوصیات را از جوانمردان و انسانهای والای کشور بگیرند. البته کار دشمن قابل فهم است. قابل فهم است که دشمن بخواهد مردم را از ایمانشان، از تقوایشان، از روحیه غیرت دینی‌شان، از عزم راسخشان و از امیدشان تهیدست کند. دشمن در این صدد است؛ منتها بعضیها که شاید دشمن هم نیستند، ندانسته، نفهمیده و با غفلت کارهایی می‌کنند که نتیجه آن کارها، بی‌ایمانی مردم، نومیدی مردم و تردید و تزلزل روحی در مردم است. در مقابل اینها، خودتان را، خانواده‌هایتان را، افراد زیر دست و عناصر مرتبط با خودتان را مصونیت ببخشید. اگر ملتی، ارتشی، سازمان مسلّحی بتواند در درون خود مرز این دشمنی را ببندد، هیچ چیزی نمی‌تواند بر او غلبه کند. شما در این راه باید تلاش مستمر و دائمی بکنید. البته من از اوّلِ انقلاب با اعماق و بطون ارتش آشنا بوده‌ام؛ الان هم همین‌طور است. گواهی من این است که ارتش روزبه‌روز بهتر شده است. کارایی هم با همین بهتر شدن است و شما بایستی برروی این نقطه تکیه کنید. البته هر بنایی پایه‌هایی دارد. یک ارتش بایستی آموزشش، انضباطش، تحقیقاتش، تسلیحاتش، سازندگیش، سازماندهیش - همین چیزهایی که لازم دارد - به اندازه وجود داشته باشد. گاهی ممکن است سختیها و کمبودهایی پیش بیاید؛ دائمی و ابدی که نیست. ما یک کشور ثروتمندیم؛ حالا در اثر پاره‌ای عوارض، ممکن است در برهه‌ای از زمان، دولتهایی که هستند، نتوانند؛ مشکلاتی داشته باشند، کمبودهایی داشته باشند. بایستی با

تکیه‌ی بر همان روحیه‌ی ابتکار و تصمیم و عزم، کمبودها و دورانهای سخت را گذرانـد و خود را به دورانهای بهتر رساند؛ که این کار بحمـداللَّه در بخشـها و فصلهای مهمّی از فصول انقلاب ما انجام گرفته است؛ بعد از این هم انجام خواهد گرفت. امیدواریم که ان‌شـاءاللَّه خـدای متعـال امسـال هم این روز ارتش را بر ارتش جمهوری اسـلامی ایران و بر نیروهـای مسلّح مبارک فرمایـد و خون مظلومانه این شـهیدِ عزیزِ اخیر ما را هم مایه اسـتحکام ارزشـها و رسوخ هرچه بیشتر ایمان و عزم و اراده و پیمودن صـراط مستقیم در یکایک آحاد نیروهای مسلّح قرار دهـد و شـما برادران عزیز را در کاری که برعهده دارید، موفّق و مؤیّد و منصور فرماید. والسّـلام علیکم و رحمـةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) رعد: ۱۷ ۲) اعراف: ۹۶

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمع کثیری از کارگران و معلّمان، به مناسبت روز کارگر و هفته

متـن کامـل بیانـات مقـام معظـم رهـبری در دیـدار جمـع کـثیری از کـارگران و معلّمـان، بـه مناسـبت روز کـارگر و هفتـه معلم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شـما برادران و خواهران عزیز که تشـریف آوردیـد و این اجتمـاع را بـا این صـمیمیّت تشـکیل دادیـد، خوشامـد عرض می‌کنم. روز کارگر و هفته معلم - که کارگر و معلّم دو قشـر اساسـی و مؤثّر در هر جامعه‌ای را تشـکیل می‌دهند - در کشور ما معطّر به عطر شهادت و مزیّن به نام یک عالِم بزرگ، یک مجاهد در راه خدا و یک شهید در راه حقیقت، یعنی مرحوم آیةاللَّه شـهید مطهّری شده است. همّت این بزرگوار در دوران زندگی خود، دفاع از حقایق اسلامی و معارضه و مقابله با دشمنیهایی بود که در عرصه فکر و اندیشه، علیه اسـلام مطرح می‌شد. البته خصوصیّات بسیار بزرگ و مثبتی در این مرد بود. امروز هم هرکسی از دیـدگاه خـود یـک جهـت از جهـات زنـدگی آن شـهید را عمـده و بزرگ می‌کنـد؛ همـه هـم فی‌الجملـه درسـت می‌گوینـد؛ اما خصوصیت ممتاز این بزرگوار، دفاع از حقیقت و دفاع از اسلام بدون رودربایستی، بدون ملاحظه و بدون بیم و هراس بود. تا آن‌جا که بنده به یاددارم، از سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۵۸ که ایشان به شهادت رسید، در هر موقعیت زمانی، با آن بینش عمیق خود - که تسلّط کامـل هم بر فضـای فکری و فرهنگی کشـور داشت - هرجـا در عرصه فکر، هجمه‌ای را به اسـلام و به احکـام و اصول اسـلامی مشاهده می‌کرد، به مقابله می‌شتافت و سدّی مثل کوه در مقابل اشکالات می‌آفرید. امروز جوانان ما، دانشجویان ما، معلّمان ما و کارگران ما اگر می‌خواهند در زمینه افکار اسلامی عمق پیدا کنند و پاسخ سؤالات خود را بیابند، باید به کتابهای شهید مطهّری مراجعه کننـد؛ که امـام دربـاره کتابهـای این بزرگوار، تعبیری قریب به این مضـمون دارنـد که «همه آنهـا خوب و مفیـد است». این تعبیری بسـیار مهم از کسی مثل امام است. این‌که در محیط فکر و اندیشه و فرهنگ، جولان فکری افراد و گشودن راههای تازه باید تشویق شود، حرف درستی است؛ امـا این نبایـد به افسار گسـیختگی فکری دشـمنان اسـلام منتهی گردد. بایـد راه را در مقابل افکار جوان، نسل جوان و جویندگان بی‌غرض قرار داد. برای این کار، یکی از بهترین وسایل، افکار ناب و برجسته و بلند این مردِ مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه است که جان خودش را هم در این راه داد. روز کارگر و هفته معلم در کشور ما، با این پدیده ماندگار - یعنی شـهادت این بزرگوار - مصـادف شـده است. یـاد او را گرامی بـداریم و از برکات وجود این مرد، همه - بخصوص جوانان - اسـتفاده کننـد. همه در فضـای فکری جـامعه این مشـعل را در اختیـار بگیرنـد. اسم مرحوم مطهّری را آوردن و از او تجلیـل زبانی کردن هم چنـدان مفیـد نیست؛ اگر دنبال آن، غور در آثار او نباشد. بروند کتابهای او را بخوانند، آثار او را طبقه‌بندی کنند و در میدان فکر و اندیشه، همچون یک مشـعل از آن اسـتفاده نمایند. درباره معلّمان و کارگران باید عرض کنم که این دو قشـر، شـریفترین یا لااقل باید گفت جزو شـریفترین اقشـار هر جـامعه‌ای، بخصوص جـامعه مـا هسـتند. معلّم هم در واقع یـک کـارگر است. یکی از فـاخرترین کارهـا را معلّمان انجام می‌دهنـد که کار تعلیم و تربیت و تولیـد انسان کامل است. کارگران هم به نوبه خود، هم اهل علمنـد، هم اهل عملند؛ زیرا اگر کـارگر به کـار خود عـالم و دانا نباشـد، کاری انجام نمی‌گیرد. مجموعاً این دو قشـر، مجموعه‌ای از علم و عملنـد؛ یعنی دو

ارزش والا. خدمات این دو قشر هم به کشور ما، خدمات کم‌نظیری است. بنده، هم در دوران قبل از انقلاب نقش معلّمان و نقش کارگران را به یاد دارم و هم در آن سالهای اوّل پیروزی انقلاب که اگر کارگران مؤمن ما نبودند، دهها توطئه در این کشور به وقوع می‌پیوست که هر کدام آنها می‌توانست کشور را به مشکلاتی دچار کند. معلّمان هم عیناً همین‌طور بودند. در دوران جنگ نیز، هم معلّمان و هم کارگران، در ترتیب صفوف مقدّم جبهه، در تقویت پشت جبهه و در اعزام اشخاص به جبهه، یکی از بالاترین نقشها را داشتند. دو قشری که در حسّاسترین زمانهای یک کشور این‌طور نقش آفرینی می‌کنند، دو قشری هستند که خیلی باید مورد تکریم قرار گیرند. امروز هم همین‌طور است؛ امروز هم اگر ما دنبال توسعه اقتصادی هستیم، باید کار را تقویت کنیم؛ بدون کار نمی‌شود. مرتّب صحبت از سرمایه‌گذاری است. بنده نقش سرمایه‌گذاری را قبول دارم؛ بدون سرمایه‌گذاری هم کاری صورت نمی‌گیرد؛ اما سرمایه‌گذاری یک رکن کار است؛ رکن اساسی، کارِ کارگر است. کاری که از روی دلسوزی، از روی کاردانی، با پیگیری و با قبول شرایط دشوار همراه نباشد، نمی‌تواند کشور را نجات دهد. کشور بدون چنین کاری، به آن‌جایی که باید برسد، نمی‌رسد. ما امروز دنبال استقلال اقتصادی هستیم؛ دنبال رها شدن کشور از وابستگی به نفت هستیم. امروز می‌خواهیم در وضع اقتصادی کشور ترتیبی داده شود که پایین آمدن فلان مقدار از قیمت یک بشکه نفت، نتواند در کشور ما این همه تأثیر بگذارد. این کارها چگونه ممکن است؟ اگر ما بخواهیم خودمان را از نفت بی‌نیاز کنیم، غیر از این است که باید به محیط کار، به جامعه کارگری، به مسأله کارگاهها و به مسأله آموزش کارگران، اهتمام ویژه‌ای بشود؟ البته دولت بحمداللَّه در این کارها مشغول است. حقیقتاً برادران ما در دولت، کارهای با ارزشی انجام می‌دهند؛ اما می‌خواهم عرض کنم که یکی از اساسی‌ترین کارهای کشور این است. هم مجلس، هم دولت، هم مسؤولان گوناگون، باید به مسأله کار و کارگر به چشم موضوعی که گاهی با آن مواجه می‌شوند و یک تنگنایی پیدا می‌شود، نگاه نکنند؛ به چشم یک مسأله اساسی و حقیقی کشور نگاه کنند. کارگران ما البته نجیبند، مؤمنند، هوشیارند و متوجّه توطئه‌های دشمن هستند. اگر این خیل عظیم کارگری ما، مردمان هوشیاری نبودند و به انقلاب و دین و دولت و نظامشان علاقه نداشتند، امروز دشمنان ما در محیطهای کارگری فاجعه می‌آفریدند. الان هم تلاش می‌کنند، اما اینها قویند. کارگران ما - این قشر نجیب، این قشر مؤمن، این قشر زحمتکش - بحمداللَّه هوشیار و متوجّهند و زیربار توطئه‌های آنها نمی‌روند. باید این تلاشهایی که می‌شود، ادامه پیدا کند و تقویت شود. توسعه اقتصادی، بدون تقویت مسائل کار و نگاه به کار، امکانپذیر نیست. این انسانی که خودش را صرف این کار می‌کند، باید بداند که نظام پشتیبان اوست. درباره معلّمان عزیز هم یک نکته اساسی شبیه این وجود دارد. این‌روزها صحبت «توسعه سیاسی» می‌شود. توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی یعنی چه؟ توسعه فرهنگی و سیاسی این است که انسانها در جامعه احساس کنند که می‌توانند درست بیندیشند، درست بفهمند و درست فرا بگیرند. اگر کشوری بتواند خود را به این‌جا برساند، توطئه‌ها و گمراه‌گریها در آن اثر نمی‌کند. این چیز خوبی است، اما این با جنجال و غوغا و های و هوی و روزنامه بازی و امثال اینها درست نمی‌شود؛ به‌دست معلّم درست می‌شود. توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی را معلّم پایه‌گذاری می‌کند. شما هستید که در داخل مدارس خودتان، این کودک را از هفت سالگی تحویل می‌گیرید و در هجده، نوزده سالگی تحویل دانشگاه می‌دهید. اساسی‌ترین و مهمترین دوران عمر این کودک، با شما معلّمان است. باید کشور و جامعه روی این مسأله حساب کنند. معلّم، یعنی آن کسی که می‌تواند خصوصیّات اخلاقی خوب را در بچه پرورش دهد؛ معلومات خوب را به کودک بیاموزد؛ فکر کردن را به کودک بیاموزد؛ استقلال رأی را به کودک بیاموزد؛ ایستادگی در مقابل باطل و مجاهدت در راه حق را به کودک تعلیم دهد. عزیزان من؛ معلّمان و معلّمات عزیز! در سر کلاس، نه فقط درسی که شما می‌دهید، بلکه نگاهی که می‌افکنید، اشاره‌ای که می‌کنید، لبخندی که می‌زنید، اخمی که به‌رو می‌آورید، حرکتی که انجام می‌دهید و لباسی که می‌پوشید، برروی دانش‌آموز اثر می‌گذارد. ما در مراجعه به خود اگر، عمیقترین احساسات و عواطف و حالاتمان را ریشه‌یابی کنیم، در انتهای خط، یک معلّم را مشاهده می‌کنیم. معلّم است که ما را می‌تواند شجاع یا جبان، بخشنده یا بخیل، فداکار یا خودپرست، اهل علم و

طالب علم و فهم و فرهنگ، یا منجمد و بسته و پایبند به تفکّرات جامد بار بیاورد. معلّم است که می‌تواند ما را متدیّن، با تقوا، پاکدامن، یا خدای ناکرده بی‌بندوبار بار بیاورد. معلم چنین نقشی دارد. این ارزش معلّم است؛ این تأثیر معلّم است؛ این گره‌گشایی معلّم در مسائل عمده زندگی ما و نسل آینده ما و جامعه ما و کودکان ما و تاریخ آینده ماست. حال با این نقشی که معلّم دارد، جامعه، کشور، مردم، دولت و نظام باید درباره مسأله معلّم چگونه فکر کنند؟ ما نمی‌خواهیم در این صحبتهایی که راجع به کارگران و معلّمان می‌کنیم - تکلیف را بار بردوش این دو قشر کنیم؛ نه، همه‌مان تکلیف داریم. مردم عادّی هم که خارج از این دو قشرند، نسبت به اینها تکلیف دارند؛ دولت هم تکلیف دارد؛ کلّ نظام تکلیف دارد؛ مجلس تکلیف دارد؛ همه در قبال این دو قشر تکلیف دارند. البته من نمی‌خواهم مسأله را فقط در بُعد معیشتی منحصر کنم. معیشت، یک ضرورت است؛ اما همه چیز نیست. آنچه مهمتر از مسأله معیشت است، قدرشناسی و ارزشگذاری است. باید مقام معلّم در جامعه به‌گونه‌ای باشد که اگر از یک جوان بپرسند شما می‌خواهید در آینده چکاره شوید، بگوید معلّم. کارگر باید مقام و وضع و شرافتش طوری شود که اگر به جوانی یا کودکی گفتند شما ارزش و منّت کدام قشر را بیشتر می‌پذیرید، بگوید کارگر. مردم باید قدر کارِ کارگر را بدانند. البته این را بدانید که خدا قدر می‌داند: «و سیری اللّه عملکم و رسوله»(۱)؛ خدا و پیامبر قدر می‌دانند؛ کرام‌الکاتبین قدر می‌داند. بدانید که پیش خدا و در دیوان الهی، لحظه‌ای از لحظات رنجهای شما عزیزانِ من مغفولٌ‌عنه نمی‌ماند. آن دقایق آخر کار که خسته هستید، اما به‌خاطر تکلیف قانونی و دینی‌ای که دارید، همان دقایق را هم با جدّیت کار می‌کنید، آن را صاحب کار نمی‌فهمد، مدیر نمی‌فهمد، رئیس آن کارخانه یا آن مدرسه ممکن است نفهمد؛ اما خدای متعال آن لحظات را هم برای شما ثبت می‌کند. اینها ارزش است. خیال نکنید که اینها حواله به آینده است. البته حواله به آینده هم اگر قیامت باشد، خیلی مهمّ است. وقتی شب اوّل قبر باشد، همان آینده هم خیلی مهمّ است؛ اما فقط هم آن نیست. همینهاست که کشور و نظام و جوانان را می‌سازد. همینهاست که مطهّری درست می‌کند. مطهّری رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه در دامان چند معلّمِ خوب پرورش یافته بود که اوّلین آنها پدر خودش بود. بله؛ بعضی پدرها معلّمند؛ بهترین معلّمند. آن معلّم خوب، این مرد بزرگ را پدید آورد. شهید مطهّری از پدر خود خیلی بالاتر و بزرگتر بود - من پدر بزرگوار ایشان را هم زیارت کرده بودم - مطهّری انسان استثناییِ برجسته‌ای در زمان خودش بود که از مقام پدر خیلی بالاتر بود؛ اما آن پدر بود که توانست این مرد بزرگ را به‌وجود آورد و در دامان تربیتِ خود پرورش دهد. معلّمان او هم این‌گونه بودند. مرحوم آقای مطهّری از معاشرت یک یا دو ماه رمضان خودش با مرحوم «آقانجفی قوچانی» آن مرد بزرگواری که «سیاحت شرق» و «سیاحت غرب» را نوشت، برای من نقل می‌کرد. معلوم می‌شد که مقامات معنوی و تربیت و ممشا و منش آن مرد برروح مرحوم مطهری رضوان‌اللّه‌علیه تأثیر گذاشته بود. مرحوم «علّامه طباطبایی» و مرحوم «حاج میرزا علی آقای شیرازی» و دیگران و دیگران و در رأس همه امام بزرگوار نیز تأثیرات زیادی بر او گذاشته بودند. معلّم چنین کارهایی می‌کند. معلّمان عزیز! کارگران عزیز! کشور به شما احتیاج دارد. بدانید که ممکن است هزاران نفر از شما با نام و نشان شناخته نشوید؛ اما تأثیر یکایکتان در آینده این کشور - نه آینده دور؛ بلکه همین ده سال و بیست سال دیگر - تأثیر نمایانی خواهد بود. همه شما تأثیر خواهید داشت؛ بنابراین کار کنید. نبی‌مکرّم صلوات‌اللّه‌وسلامه‌علیه به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاة والسّلام فرمودند: «ایّاک والکسل والضجر»(۲)؛ از دو چیز پرهیز کن: یکی از ملالت و یکی از کسالت. ملالت، یعنی این‌که انسان حوصله کار نداشته باشد؛ کسالت هم یعنی تنبلی. همچنین از پیامبر اکرم نقل شده است: «رحم اللّه امرء عمل عملاً فاتقنه»(۳)؛ رحمت خدا بر آن انسانی که کار خود را - هر کاری - محکم و متقن انجام دهد. بدانید که امروز دشمنان این کشور، که دیگر تبلیغاتشان علیه اسلام، علیه ارزشهای اسلامی، علیه انقلاب، علیه امام، علیه شخصیتها و علیه شهید مطهّری برای همه آشکار شده است - حالا مگر کسی نابینا باشد که محیط فرهنگی را ببیند و این دشمنیها را نبیند - امید بسته‌اند به این‌که جامعه معلّم، جامعه کارگری، جامعه دانشجویی، جامعه روحانی - این جوامع حسّاس و مؤثّر جامعه - کار خودشان را انجام ندهند. اگر همه، کار خود را درست، متقن، کامل و از روی علم و دانایی انجام دهند، بدانید که این کشور و

نظام، متقن‌ترین و مستحکم‌ترین نظامی خواهد بود که در این قرنهایی که ما می‌شناسیم، در این کشور بر سرِ کار آمده است و خواهد توانست در مقابل بزرگترین توطئه‌ها مقابله کند. این حرفها، این گفتنها، این عملها، این تبلیغات، این محاصره‌ها و این توطئه‌ها، علیه ملتی که با عزم راسخ ایستاده است و می‌داند چه کار می‌کند و می‌فهمد چه کار می‌خواهد بکند و هوشیارانه و با ایمان در کار خود مشغول عمل است، نمی‌توانند کاری بکنند. من امیدوارم که خدای متعال به همه شما توفیق دهد و مسؤولان عزیز را موفّق بدارد که بتوانند کارهایی را که بر عهده آنها و وظایفی را که بر دوش آنهاست، به بهترین وجهی انجام دهند و همه قشرهای ملت ایران، بخصوص دو قشر مهم و حسّاس کارگر و معلّم بتوانند ان‌شاءاللَّه در مقابل پروردگار و در تاریخ آینده کشور، همچنان‌که تا به‌حال رو سفید بوده‌اند، همیشه رو سفید باقی بمانند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------ -- ۱) توبه: ۹۴ ۲) ریاض السالکین، ج ۲، ص ۴۵۵؛ (حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السّلام) ۳) بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۱۵۷

متن کامل بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از بازدید از نمایشگاه کتاب در حسینیه امام خمینی (ره)

متن کامل بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از بازدید از نمایشگاه کتاب در حسینیه امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم طبق معمول برای بنده روز شیرین و خوبی بود که در جمع ناشران و در مجموعه کتابها، ساعتی را گذراندیم. البته من به زحمت آقایان راضی نبودم؛ برای شما این کار مشکلی بود که به این‌جا بیایید و این بساط را بگسترانید. دوستان وزارت ارشاد پیشنهاد کردند و ما هم این محبّت را پذیرفتیم. به‌هرحال از همه شما حضراتی که در این‌جا زحمت کشیدید و تشریف آوردید، متشکّریم. به نظر من، طبقه ناشر در هر بخشی از نشر و طبع، جزو مجموعه‌های ارزشمند جامعه محسوب می‌شود؛ چون تولیدکنندگان کتاب و ناشران آن، مهمترین وسیله انتقال فرهنگ را در اختیار مردممان می‌گذارند. در این‌جا نباید کسی بگوید که ناشران به دنبال کسب درآمدند. البته این حرف، حرف درستی است؛ ناشران دنبال کسب درآمدند. ای بسا گاهی مؤلّف و مترجم هم همین فکر را می‌کنند؛ ولی این از ارزش کار آنها نمی‌کاهد. ممکن است یک پزشک هم که شما از او این قدر تشکّر می‌کنید، برای کار پزشکی خودش درآمدی کسب کند؛ یا یک پرستار، یا هر فرد امدادگر و خدوم دیگری برای خودش درآمدی کسب کند. این‌که کسی در مقابل کاری، درآمدی کسب می‌کند، از ارزش ذاتی کار نمی‌کاهد. البته اگر کسی که این کار را انجام می‌دهد، نیّت مخلصانه داشته باشد و این کار را برای اهداف عالی و الهی بکند، ارزش و مزد او مضاعف و چند برابر می‌شود. عزیزان من! کار شما از جهات مختلفی سخت است؛ درست مثل کار همان پزشک که عرض کردم، این‌جا هم تطبیق می‌کند. اگر در تجویز و ارائه دارو، بی‌توجّهی کنید و چیزی را در اختیار مشتری کتاب بگذارید که برای او زیانبار است، شما هم ضرر معنوی بزرگی کرده‌اید. در نهایت، به‌هیچ‌وجه شانه شما و شانه ما و وزارت ارشاد و معاونت ذی‌ربط هم از بارِ وزر آن نوشته‌ای که شما وقتی آن را می‌دهید، به زیان تمام می‌شود، فارغ نخواهد بود؛ این را شما بدانید. این نکته‌ای که ما بارها آن را تکرار می‌کنیم، ناشی از یک منطق و ناشی از یک استدلال قوی است. این‌طور نیست که به خاطر احساسات، یا به خاطر تصوّرات زودگذر، انسان از آنچه که در عالم نشر و طبع می‌آید و زیانبار است، شکوه کند؛ نه، چون ضرر آن به قدر اهمیت کار تألیف و نشر و انتقال فرهنگ، بزرگ است. من در ذهن خودم، کار فرهنگی منفی را - یعنی آن چیزی که از نظر ما و با معیار ما بد است - به سه نوع تقسیم می‌کنم: یک نوع، آن نوشته یا کتابی است که یک منطق یا سخنی را ارائه می‌دهد که از نظر ما آن سخن غلط است. یک فکر است، یک پیشنهاد است، یک نظر است، در هر زمینه‌ای ممکن است؛ لیکن فقط آن صاحبِ نظر مخالف، در فکر این است که نظر مخالف خودش را مطرح کند و هیچ انگیزه‌ای دنبال آن نیست. طرح چنین فکر مخالف و غلطی - از نظر ما - در جامعه، مفید است؛ بودنش از نبودنش بهتر است؛ زیرا اگر اندیشه غلط طرح نشود، اندیشه درست نمی‌جوشد. این منطقی است و ما مایلیم آن چیزی که از نظر

صاحبش البته درست است، اما از نظر ما غلط است، منتشر شود؛ در حوزه‌های مختلف هم منتشر شود؛ کمااین‌که مثلاً ـ در عالم فقاهت، یا در عالم فلسفه - حالا آن بخش کار ما؛ یعنی فلسفه اسلامی - و بقیه مباحث علمی، کسانی چیزهایی را می‌نویسند که از نظر یک جمع دیگر غلط است. آنها هم جوابش را می‌نویسند؛ نتیجه این می‌شود که مطلب رشد پیدا می‌کند، پرورش پیدا می‌کند، ذهنها قوی می‌شود و سخن و علم پیش می‌رود. نوع دوم کار که غلط است، این است که انگیزه آن صرفاً ارائه یک سخن علمی یا یک نظر فلسفی یا اجتماعی یا سیاسی نیست؛ بلکه جزئی از چارچوب یک طرح براندازی است. نشر این هم مضرّ است. دشمن وقتی که می‌خواهد با ابزار فرهنگی به کشور و جامعه و نظامی حمله کند، چیزهایی را هدف می‌گیرد، که به نظر من امروز در کشور ما چنین چیزهایی هست. هم در عالم کتاب هست، هم در عالم مطبوعات هست، هم در عالم هنر هست. البته وقتی ما می‌گوییم که این فکر غلط، یا این طرح غلط، یا این سخن نادرست، در چارچوب یک طرح امنیتی و براندازی قرار دارد، ممکن است صاحب آن اندیشه، مطلقاً نداند که چه کار می‌کند! این به معنای آن نیست که خود او هم در آن طرح براندازی یا خرابکاری شریک است؛ نه، گاهی اصلاً او هیچ سهمی ندارد، اما دشمن از او استفاده می‌کند. این‌جا یک انسان خیرخواه، به مجرّد این‌که دید از سخن او، از حرف او و از کار او به عنوان جزئی از یک مجموعه خرابکاری در این کشور استفاده می‌شود، اگر خود او به این کار براندازی یا خرابکاری مایل نیست، فوراً عقب می‌کشد. قاعده‌اش این است؛ اگر عقب نکشید، پس او هم سهیم و شریک است. این، نوع دوم از اندیشه‌های غلط است. نوع سوم، آن کار فرهنگی‌ای است که اثرش آنی است و قابل پاسخگویی نیست. مثل این‌که در جامعه‌ای بیایند عکسهای مستهجن جنسی را به شکل وسیعی در میان جوانان پخش کنند! شما چطور می‌خواهید این را جواب دهید؟! اصلاً قابل جواب دادن است؟! این اصلاً قابل جواب دادن نیست. وقتی که یک اثر هنری و یک نوشته و یک عکس، یک تأثیر ویرانگر اخلاقی دارد، این قابل پاسخگویی نیست. جلوِ این کار فرهنگی را باید گرفت؛ این آن ممیّزی واجب است که در جنجال علیه ممیّزی و سانسور نباید هدف را گم کرد. من وظیفه نظام می‌دانم، وظیفه وزارت ارشاد می‌دانم، وظیفه شما که ناشرید می‌دانم، که وقتی چنین چیزی مطرح می‌شود، شما اجازه ندهید و کمک نکنید. این هیچ ربطی ندارد به این‌که ما با فکر آزاد موافقیم یا مخالفیم. طبیعی است که ما با آزادیهایی مخالفیم؛ مگر کسی شک دارد؟ ما با بعضی از آزادیها مخالفیم. ما با آزادیهای جنسی مخالفیم؛ ما با آزادی گناه مخالفیم و این کاری است که مردم را به این طرف سوق می‌دهد. همین الان در کتابهای ما هست؛ کتابهای منتشر شده الان وجود دارد. اگر خوف این نبود که با گفتن من، نام یک اثر غلطی تکرار شود، اسمش را می‌گفتم. کتابی که جوانان را به طور واضحی، با شیوه‌های هنری، به سمت گناه سوق می‌دهد! این یک مسأله فکری نیست که ما بگوییم حالا این کتاب منتشر شود، ما هم جوابش را منتشر کنیم؛ این جواب ندارد! خطاست اگر کسی گمان کند، ما که نسبت به مسأله مطبوعات و کتاب و نوشتن و نشر در جامعه حسّاسیت به‌خرج می‌دهیم، با تفکّر آزاد، با فکر آزاد و با مباحثه آزاد مخالفیم؛ نه. ما کسانی هستیم که اوّلین شعارهای این مسائل را داده‌ایم و الحمدللّه تا الان هم دنبالش بوده‌ایم؛ اما با آزادی گناه و آزادی ویرانگری مخالفیم. نمی‌شود اجازه داد که نسل جوان یک کشور که به اعتماد ما می‌آید کتاب را از شما می‌خرد و می‌گوید اینها متدیّنین و در رأس کار هستند، از این طریق گمراه یا فاسد شود؛ یا از این طریق دشمن بخواهد کاری انجام دهد. عزیزان من! این را بدانید که امروز - البته نه این‌که مخصوص امروز هم باشد؛ از مدتها پیش - در این زمینه یک جریان و یک حرکت فرهنگی و سیاسی تندتر و پُرشتابتری از طرف مخالفان نظام جمهوری اسلامی - که در واقع مخالف اسلامند - وجود دارد که متوجّه ذهنیّت در جامعه ماست. هدف، ذهنها هستند. ذهن، به معنای آنچه که شامل فکر است، شامل اخلاق است، شامل خصوصیات روانی و روحی است - من مجموعه اینها را مورد نظر دارم - مورد هدف است. به‌خاطر این‌که می‌دانند نظام جمهوری اسلامی - که رمز استقامت و ایستادگی یک ملت در مقابل سلطه جهانی بود و بحمداللّه هست - و این کشور و این دولت و این مجموعه انسانی و جغرافیایی، با هیچ روش توأم با زور، قابل شکست دادن نیست؛ حقیقتش هم همین است. حالا می‌نویسند که امریکا می‌خواست حمله کند، می‌خواست چنین

بکند؛ البته ممکن است دولتی از روی قلدری، تصمیم اشتباهی هم بگیرد؛ اما محققاً هر گونه حمله نظامی و تحرّک نظامی وابسته به دشمن، به ضرر دشمن و به سود جمهوری اسلامی تمام می‌شود. حالا که این احتمالات خوشبختانه کمتر است؛ اما آن وقتی هم که این احتمالات در ذهنها بیشتر بود، همان وقت هم ما می‌گفتیم که دشمن اگر عاقل باشد و بخواهد با خردمندی تصمیم بگیرد، چنین تصمیمی نخواهد گرفت. بنابراین، کار نظامی، کار زوری و کار متّکی با فشار، روی این کشور اثری ندارد. آنچه که برای آنها مهم است، عبارت است از مردم. مردم هم - همان‌طور که مولوی می‌گوید و درست هم می‌گوید: «ای برادر تو همه اندیشه‌ای» - یعنی اندیشه مردم، یعنی ایمان مردم؛ آن چیزی که جسم مردم را به میدان می‌آورد و زبان و بازوی مردم را در خدمت حقیقتی قرار می‌دهد و متوجّه حمله‌ها می‌کند. الان این کار انجام می‌گیرد. البته نظام اسلامی به فضل الهی ایستادگی کرده و می‌کند؛ ولی باید خیلی هوشیار بود. هم وزارت ارشاد باید هوشیار باشد - بخصوص این بخشهای حسّاس - هم شما ناشران باید هوشیار باشید، هم بخشهای دیگر ذی‌ربط - در دولت، در مجلس، در قوّه قضاییّه - باید هوشیار باشند. نباید اجازه داد دشمن هر کار می‌خواهد بکند. اگر بخواهیم قدم به قدم تصویر کنیم، این‌گونه است: ذهنها را تحت تأثیر قرار دادن؛ سپس موانع نفوذ در ارکان نظام را از بین بردن؛ مثل شورای نگهبان. الان می‌بینید که به شورای نگهبان هم خیلی حمله می‌شود. این بحث «نظارت استصوابی» و این چیزهایی که باز هم رویش جنجال می‌کنند، از آن جنجالهای بسیار بی‌مبنا و بی‌ریشه‌ای است که هدفش تضعیف شورای نگهبان و در واقع نفوذ دادن عناصر مخالف با اسلام و مخالف با امام و مخالف با نظام جمهوری اسلامی در ارکان قانونگذاری است. مانعشان شورای نگهبان است. فکر می‌کنند همان بلایی که یک روز سر آن هیأت علمای طراز اوّل آوردند(۱)، به این وسیله می‌توانند بر سر شورای نگهبان هم بیاورند، که البته نخواهند توانست و مطمئناً چنین چیزی تحقّق پیدا نخواهد کرد. هدف این است؛ این قدم بعدی است. طرّاحان سیاسی و امنیتی و جنگ روانی دشمن، پیش خودشان چنین محاسبه می‌کنند که اگر این کار هم به نتیجه برسد، آن وقت قدم بعدی نفوذ در مجلس است و این به معنای نفوذ در دولت و نفوذ در ارکان نظام است. این‌گونه می‌خواهند وارد شوند. پس قدم اوّل چیست؟ نفوذ در ذهنیت مردم. ذهن مردم، ایمان مردم، دل مردم، عواطف مردم و عشق مردم است که هدف دشمنان قرار دارد و نفوذ در اینها از طرق فرهنگی است. البته تصوّر می‌کنند که موفّقیت یافته‌اند و گمان می‌کنند که پیشرفت کرده‌اند؛ لیکن خطا کرده‌اند؛ اشتباه کرده‌اند. ارکان نظام مستحکم است و مسؤولان نظام هم مراقبند و باید هم مراقب باشند. من الان - آقای وزیر ارشاد هم این‌جا هستند - بخصوص می‌گویم، باید مراقبت کنید و مراقبت شما باید یک مراقبت مضاعف باشد. از جنجالها و از متّهم شدن به این‌که اینها ضدّ آزادیند، نترسید. شما حتّی اگر بالاترین انواع آزادی را هم بدهید، اما اصولتان را حفظ کنید، باز هم خواهند گفت که شما ضدّ آزادی هستید! کمااین‌که الان در این منطقه، کشورهایی هستند که در همه تاریخ خودشان، روی یک مجلسِ ملیِ انتخاباتی را ندیده‌اند؛ آنها را متّهم به نظام دیکتاتوری نمی‌کنند، ولی کشور ما را که در طول بیست سال عمرش، بیست تا انتخابات آزاد و انتخابات مردمی داشته، متّهم می‌کنند! از دشمن که انتظاری نیست. برای خاطر حرف دشمن که انسان نمی‌تواند ممشای صحیح و منطقی و خردمندانه خودش را تغییر دهد. بنابراین، هیچ ملاحظه نکنید. امروز سلطه‌گران در همه جای دنیا - هر جایی به تناسب - در فکر سلطه فرهنگیند؛ یک نمونه‌اش هم همین ماهواره است که حالا ـ باز هم می‌بینم بحث ماهواره را مطرح کرده‌اند. این منطق درست نیست که ما بگوییم چون تا پنج سال دیگر فنآوری ماهواره پیشرفت خواهد کرد و بدون بشقاب هم مردم ممکن است تصاویر ماهواره را بگیرند، پس از حالا جلویش را باز کنیم! این منطق، منطق صحیحی نیست. آن کسی که این منطق را مطرح می‌کند، باید بگوید برای جلوگیری از آن، چه کار تازه‌ای باید کرد. این منطق و استدلال، این‌گونه باید نتیجه بدهد. البته دشمن فنآوری را پیشرفته می‌کند. در مقابل، شما باید فکر کنید که با تطوّر و پیشرفت فنآوری ماهواره، چه کارهایی را می‌توانید انجام دهید تا از نفوذ ماهواره جلوگیری کنید. اما این استدلال، که چون دشمن پیشرفت می‌کند، پس ما بیاییم هر مانعی را از جلوِ راهش برداریم، منطقی نیست. این مانع، علی‌العجاله مانع است. مثل این است که دشمن تا مرزهای ما پیش آمده، آن وقت بگوییم،

ما که نمی‌توانیم بیشتر از دو ساعت مقاومت کنیم، پس برویم! نه آقا! این دو ساعت را مقاومت کنید، شاید پیروز شدید. این چه حرفی است؟! قانون ممنوعیت ماهواره - که مجلس شورای اسلامی، چند سال قبل از این، آن را تصویب کرد - یک قانون کاملاً درست و بجا بود. حدّاقلش این است شما توانسته‌اید چند سال این نفوذ را به عقب بیندازید و ان‌شاءاللَّه باز هم خواهید توانست. شما باید به موازات این کار، وسائل مصون‌سازی را فراهم کنید. جوانان را مصون کنید، ذهنها را مصون کنید، دلها را مصون کنید که اگر علی‌رغم شما، روزی دشمن توانست نفوذ کند، شما قبلاً مصونیت ایجاد کرده باشید. راهش این است؛ این‌گونه باید با هجوم دشمن برخورد کرد. ما با این روحیه مقاومت و با این روحیه ایستادگی، توانسته‌ایم قدرتی مثل استکبار جهانی و مثل امریکا را، بیست سال پشت در نگهداریم و باز هم می‌توانیم! ملت ایران قوی است و این استقامت، استقامت ایمانی است. این استقامت، از دین، از اسلام و از ایمان سرچشمه می‌گیرد و هر جا که باشد، موجب ناکامی دشمن خواهد شد. این را ما باید حفظ و تقویت کنیم. ما باید دین را تقویت کنیم؛ ایمان جوانان را تقویت کنیم؛ اجتناب از فساد را تقویت کنیم. این کار، کار درستی است؛ این راه، راه صحیحی است و شما ناشران عزیز، در قبال این چیزها مسؤولیت دارید. البته شما جمع معدودی از ناشران کشور هستید که این‌جا جمع شده‌اید و خوشبختانه ما امروز شما را زیارت کردیم. بیشتر شما، یا همه شما هم کسانی هستید که علی‌القاعده، این حرفها را قبول دارید. حالا ممکن است بعضی هم قبول نداشته باشند؛ بالاخره این هم نظری است. هر کس که در کشور مسؤولیتی دارد، باید طبق نظر و ایمان اسلامی و احساس تکلیفی که می‌کند، قاطع و شجاعانه و قوی قدم بردارد. این وظیفه همه است. امیدواریم که هم شما، هم ما، هم دولت، هم مجلس و هم قوه قضاییّه، وظایفمان را بدانیم و از این مسأله تأثیر بر روی ذهنها و ایمانها آسان نگذریم. این مسأله بسیار مهمّی است؛ این مقطع بسیار حسّاسی است؛ این کار بسیار عظیمی است و نباید از آن به آسانی گذشت. این کار، از مبارزه با داروی فاسد و تاریخ منقضی شده و از مبارزه با پزشک قلّابی خیلی مهمتر است. در هر جامعه‌ای، این نقطه اساسی است. ما دو ساعتی را با شما گذراندیم. از شما، از دوستانمان در وزارت ارشاد و از بقیه کسانی که این دیدار را ترتیب دادند و از خواهران محترمی که به این‌جا تشریف آوردند و از همه شما برادران تشکّر می‌کنیم. ان‌شاءاللَّه موفّق و مؤیّد باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) اشاره غیرمستقیم به حوادث اوایل دوران مشروطیت که علما - پدیدآورندگان مشروطه - را با لطایف الحیل کنار گذاشتند.

بیانات رهبر انقلاب اسلامی و فرمانده معظّم کلّ قوا در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه دریایی امام خمینی (ره)

بیانات رهبر انقلاب اسلامی و فرمانده معظّم کلّ قوا در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه دریایی امام خمینی(ره) و دانشگاه علوم و فنون دریایی سپاه نوشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه جوانان فارغ‌التّحصیل عزیز دانشگاه دریایی امام خمینی و دانشگاه علوم و فنون دریایی سپاه، همچنین به دانشجویان عزیزی که امروز از هر دو دانشگاه سردوشی گرفتند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. از فرماندهان این دو نیرو و از فرماندهان مراکز تحصیلی و استادان و کارکنان و همه دست‌اندرکاران این تربیت علمی و نظامی نیز صمیمانه تشکّر می‌کنم. شما فرزندان عزیز من و جوانان برومند این کشور، فرصت بسیار مغتنم و مهمّی را در یکی از فصول برجسته عمر خودتان به دست آورده‌اید تا بتوانید در کسوت نظامی و با آیین مردانگی اسلامی، در خدمت اسلام و ایران و این ملت بزرگ باشید و در حراست از مرزها و انجام وظایف قانونی، خود را آماده کنید. امتیاز دوره شما - چه آنهایی که دوره را به پایان بردند، چه آنهایی که سردوشی گرفته و نظامی‌گری را آغاز کرده‌اند - این است که در سال نامگذاری شده‌ی به نام امام بزرگوار اتّفاق افتاده است؛ این برای شما فراموش نشدنی است. امام عزیز ما - آن کسی که نه فقط ملت ایران، بلکه بسیاری از ملتهای دیگر دلهایشان به یاد او می‌تپد و سخنان و آموزشها و سیره عملی او برای آنها درس است - یک انسان نمونه برای همه قشرها، از جمله برای نظامیان بود. من اگر بخواهم این بُعد از شخصیت آن مرد بزرگ را به شما عرض کنم، باید بگویم او مظهر تقوا و نظم و

شجاعت بود؛ همین سه عنصری که برای شما جوانان عزیز نظامی باید در طول دوران خدمت، یک درس ماندگار باشد. تقوا در زندگی امام بزرگوارِ ما صرفاً به معنای انجام کارهای عبادی نبود؛ تقوا در همه امور بود. تقوا یعنی مراقب درستیِ کار و عمل؛ بخصوص در آن‌جایی که به مسائل مهم ارتباط می‌یابد. درس و معاشرت و حضور در مرکز تحصیلی و حضور در میان جامعه و خانواده و محیطهای زندگی هم مظهر تقواست. در همه اینها شما به عنوان یک جوان برگزیده - که برای یکی از مهمترین کارهای این کشور انتخاب و پذیرفته شده‌اید - باید آن را در مقابل خودتان قرار دهید. تقوا یعنی مراقبت از رفتار و گفتارتان، با همان روحیه نوآوری و ابتکار و فعّال بودن و نشاط جوانی. وقتی تقوا با روحیه جوانی و به کار بردن استعدادهایی که در شما وجود دارد، همراه شود، معجزه‌ها خواهد آفرید. نظم هم مهم است. حیات و جان یک مجموعه نظامی، با نظام است. منظور من از نظم و انضباط، صرفاً ظواهر خشک و بی‌روح نیست؛ روح نظم‌پذیری مهمّ است. نظم یعنی قرار دادن احساسات و خواسته‌های گوناگون در کنار اراده پولادینِ یک انسان نظامی و در چارچوب مقرّرات و آیینهایی که می‌تواند رفتار او را کارآمد کند: نظم در کلاس، در محیط ورزش، در محیط رزم، در مقابله با دشمن. شجاعت، یعنی همان عنصر کارآمدی که ملت ایران را از دوران خاموشی و ذّلت و توسری‌خوریِ جهانی به دوران زندگی در عرصه مقتدای ملتها منتقل کرد. شما بدانید ملتها در همه ادوار تاریخ، هر ضربه‌ای که می‌خورند، از احساس ضعف و ذلّت و انهزام درونی است؛ هر کامیابی هم که به دست می‌آورند، از قدرت ابتکار و شجاعت و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای استکباریِ مرعوب کننده است. امروز قدرتهایی که می‌خواهند باج‌بگیر همه دنیا باشند و ژاندارم همه مناطق عالم به شمار آیند؛ قدرتهایی که برای ملتها حقّ حیات و حقّ انتخاب قائل نیستند؛ قدرتهایی که همه ارزشهای شیرین را برای خودشان و نه برای انسانها می‌خواهند؛ در سایه مرعوب کردن است که می‌توانند این مقاصد شیطانی را محقّق کنند. ملت ایران مرعوب نشد. رهبر عظیم‌الشّأن و بی‌نظیر ما در دوران انقلاب و در طول حیاتش مرعوب نشد. این درس برای ملت ایران ماند. قدرتهای استکباری به انواع شیوه‌ها می‌خواهند ملتها و دولتمردان و مسؤولان و نظامیان و آحاد ملت را در مقابل هیمنه خودشان دچار رعب و تردید کنند. یک ملت اگر دچار تردید شد، رفتنی و پامال شدنی است. امروز دنیا با اراده‌های تربیت نشده انسانهایی می‌گردد که از معنویّات و انصاف و عدالت بویی نبرده‌اند. به صحنه خونین منطقه بالکان نگاه کنید، ببینید مسلمانان در آن‌جا چه وضعیتی دارند! حملاتی که از سوی امریکا و متّحدانش به یوگسلاوی می‌شود، جنگ بین دو انگیزه اقتدار است و به مسلمانان هیچ ارتباطی ندارد. نباید گمان کرد که این حملات به دفاع از مسلمانان دارد انجام می‌گیرد؛ به دلیل این‌که اوّلاً در طول مدت حمله، روزبه‌روز وضع مسلمانان در «کوزوو» بدتر شده و هیچ بهبودی در کار آنها حاصل نشده است؛ ثانیاً این حملات گاهی خودِ آنها را هدف گرفته است. وضع مسلمانان، وضع ملتهای مستضعف و هر جا که چنگال قدرتمندان عالم بتواند چیزی را هدف خود قرار دهد، وضع رقّتباری خواهد بود. تنها راه نجات ملتها، اتّکای به خود، استقلال کامل و فراهم آوردن عناصر بقا و اقتدار در خود است؛ نه فقط اقتدار ظاهری و مادّی، بلکه اقتدار معنوی و روحی و فکری و ارادی. امروز شما جوانان عزیز یکی از بهترین فرصتها را برای این کار در اختیار دارید و آن، محیط آموزش نظامی است. عزیزان من! به شما توصیه می‌کنم که از این فرصت جوانی حدّاکثر استفاده را در این مراکز نظامی بکنید: آموزش، تقویت اراده، تقویت جسم، تقویت روح، تقویت فکر و اندیشه و آمادگی کامل برای انجام دادن وظایف بزرگی که با آن مواجه هستید. امروز خوشبختانه نیروهای مسلّح نظام جمهوری اسلامی ایران - ارتش و سپاه - درمیان مردم محبوبند. نظامیان مردمی، نظامیان خدایی، نظامیان مدافع از اسلام، عنوانهایی است که بر شما اطلاق می‌شود. من از رفتار و روحیه و کار شما خرسندم؛ اما به شما عرض کنم، باید روزبه‌روز خودتان را کاملتر کنید و گامهای بلندتری بردارید. راه پیشرفت بشر، بن‌بست و مسدود و تمام شدنی نیست. باید سطح دانش و انضباط و تقوا و نظم را تا آخرین تلاشهای خودتان بالا ببرید و آنها را روزبه‌روز بهتر کنید. امیدواریم خداوند متعال همه شما را مشمول توفیق کند؛ شهدای عزیز را با اولیایشان محشور فرماید؛ شهید عزیز سرافراز ما، امیر سپهبد صیّاد شیرازی را - که چهلمین روز شهادت او همین روزهاست - با پیغمبر محشور کند و

خانواده‌های شهیدان و جانبازان عزیز و خانواده‌هایشان را مشمول الطاف پروردگار قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدّس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدّس به مناسبت سالروز آزادی خرّمشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز و رزمندگان سربلند و پُرافتخار؛ خیلی خوش آمدید. بحمداللَّه مجلس ما با نام شریف شهدای بزرگمان - شهید محمّد جهان‌آرا، شهید صیّاد شیرازی، شهید محمّد بروجردی و بقیه شهدای عالیقدر - معطّر و مشرّف شد. هزاران انسان فداکار و آگاه، با فهم موقعیت و شناخت نیاز زمان، در همان نقطه‌ای که باید در آن حضور داشته باشند، حضور پیدا کردند؛ نتیجه یک حماسه تاریخی و ماندگار شد. حماسه فتح خرّمشهر و عملیات عظیم بیت‌المقدّس، در تاریخ این کشور خواهد ماند. هم در آن روزی که این حادثه اتّفاق افتاد، هم هر وقت که این‌گونه حوادث برای افکار مردم تشریح گردد و توضیح داده شود، وسیله‌ای برای تجدید حیات ملی و آسان کردن راه عزّت و عظمت برای یک ملت می‌شود. عزیزان من! عملیات بیت‌المقدّس و عملیات عظیمی که در آن روزها اتّفاق افتاد، کار پیچیده عظیمی بود که از دو عامل ترکیب شده بود: عامل اوّل، دانش نظامی و قوّت فرماندهی و هوشیاری و استعداد جوانان مؤمن ما بود. در آن روز کسانی وانمود می‌کردند - و شاید امروز هم بعضی خیال کنند - که عملیاتی مثل عملیات بیت‌المقدّس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهیِ قادرِ قاطعِ هوشیار، نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقّت‌نظر و موقع‌شناسی و دهها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد. این اتّفاق، در عملیات فتح خرّمشهر - یعنی همان عملیات بیت‌المقدّس - روی داد، که همین شهید عزیزِ اخیرِ ما - شهید صیّاد شیرازی - یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خودِ او مثل ظهر چنین روزی، از آن‌جا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند! ببینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطرار می‌کردند که برای حفظ جان خودشان بیایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز - که آن همه با غرور و تکبّر، فریاد سر داده بودند - آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند! بنابراین، یک عامل از دو عامل مهمِّ چنین پیروزیهای مهمّی، قدرت فرماندهی، دانش، مسلّط بودن بر عملیات پیچیده جنگ و توان بکارگیری نیروها بود، که آن روز هم دشمنان ما در تبلیغات خودشان اینها را مخفی می‌کردند و می‌گفتند ایران امواج انسانی را به جنگ فرستاد! مگر امواج انسانی می‌توانند پیروز شود؟! چند قبضه مسلسل از چند طرف کار بگذارند، همه امواج انسانی را درو خواهد کرد. نخیر، فقط امواج انسانی نبود؛ فقط انبوه جمعیت نبود؛ قوّت سازماندهی بود، قوّت اراده بود، نیروی نظامی بود. عامل دوم که از عامل اوّل مهمتر است، نیروی ایمان و شجاعت ناشی از قوّت ایمان رزمندگان و مردم و جوانان بود؛ یعنی عشق ایمانی - نه عشق حیوانی، نه عشق مادّی، نه عشق به چیزهای خُرد و حقیر - عشق به ارزشها؛ عشق به آرمانهای الهی و اسلامی؛ همان چیزی که کشته شدن در راه خدا را برای کسی که چنین عشقی را دارد، شیرین می‌کند؛ نه این‌که آسان می‌کند، شیرین می‌کند. پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین فرمود: «یا علی! آن روزی که به تو ضربتی می‌زنند و این ضربت، به شهادتت منتهی خواهد شد، صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیرالمؤمنین عرض کرد: «یا رسول‌اللَّه! این موضعِ صبر نیست؛ این موضعِ شُکر است(۱).» کسی که در راه خدا به شهادت می‌رسد، بزرگترین شاکر خدا برای این حادثه، خود اوست؛ زیرا که چنین نعمت بزرگی را خدای متعال به او داده است. چه چیزی یک رزمنده، یک جوان و یک انسان را در میدانهای گوناگون، این‌گونه به روشن‌بینی می‌رساند؟ ایمان آگاهانه. عزیزان من! این ایمان آگاهانه در رزمندگان، موجب این می‌شد که خطر را به هیچ بگیرند. در فرماندهان موجب این می‌شد که لحظه‌ای به راحتی خود و یا به خطر برای خود فکر نکنند. شب و روز تلاش و کار کردند؛

حیثیت حقیر خودی را نادیـده گرفتنـد؛ برای خدا و برای اهداف اسـلام و برای آزادی و سـربلندی ملت مسـلمان، حاضـر شدند جان خودشـان را بدهنـد. هر ملتی که این‌طور احساسـی در او باشـد، شـکست‌خوردنی نیست. چه کسـی می‌توانـد چنین ملتی را شکسـت دهد؟ همه زورگوییهای قلدران دنیا به این است که جان کسـی را تهدید کنند؛ بالاترینش این است. اگر کسی حاضر شد جان خود را در راهی بدهـد، دیگر چه تهدیدی بر او کارگر خواهد شد؟ من می‌خواهم عرض کنم، حتّی همان عامل اوّل هم – یعنی آن قوّت فرماندهی و دانش نظامی و تسلّط بر امر نظامی‌گری – از این عامل دوم ناشی شد. همین نیروی ایمان بود که توانست ارتش و سپاه و بقیه عناصری را که در جنگ شرکت داشتند – مثل نیروهای مردمی، مثل جهاد سازندگی، مثل عشایر – به نقطه‌ای برساند که بتوانند یـک نیروی عظیم نظـامی را بـا یک فرمانـدهی قوی و قاطع به وجود آورنـد. این ایمان و این عشق معنوی بود که آن اسـتعداد را در آنهـا به جوشـش درآورد، والّا ما قبل از این هم در این کشور جنگهایی داشتیم که نیروهای ما نتوانسـتند آن جایگاه شایسـته را برای خود کسب کننـد. این قوّت ایمان بود که قـدرت فرمانـدهی را پدیـد آورد. پس، همه چیز به این برمی‌گردد که اگر جوانان و مردم یک کشور، ایمانشان به خدا، ایمانشان به هدف، احساس فداکاریشان در راه هدف، احساس این‌که خود را جزو حزب‌اللَّه و جنداللَّه بدانند، تقویت شد، این ملت شکست‌ناپذیر می‌شود. من می‌خواهم بعد از این حرف، بلافاصله یک حرف دیگر را عرض کنم، و آن این است که اگر این ملتی که با نیروی ایمان و با شجاعت ناشی از ایمان توانسته کار بزرگی را انجام دهد، یک دشمن داشته باشد، این دشـمن چه کار می‌کند؟ خودتان فکر کنید. راه غلبه دشمن بر چنین ملتی چیست؟ راه غلبه دشمن این است که این عامل معنوی را از این ملت بگیرد. این دشـمن می‌داند که تا وقتی در این مردم، همان روحیه ایمان – آن اخلاص ایمانی، آن شجاعت ایمانی، آن دلبسـتگی به هـدفها – باشـد، این ملت قابل دسترسـی نیست. چه کار بایـد بکنـد؟ بایـد تلاش کنـد تا ایمان را در آنها ضـعیف کند؛ آرمانهای الهی را در ذهن آنها کمرنگ کند؛ میان آنها و آن آرزوهای بزرگ فاصله بیندازد. این کار هم با شمشیر و با ابزار مدرن و فوق مدرن نمی‌شود؛ این کار با تبلیغات می‌شود. از بعد از جنگ، بلکه در اثنای جنگ، این تبلیغات دشـمن شـروع شده است و تا امروز ادامه دارد. من عرض می‌کنم، هر کس که به سـرنوشت این ملت و این کشـور علاقه‌منـد است، بایـد در راه تقویت ایمـان این ملت، در راه تقویت ایمان جوانان، در راه تقویت تدیّن جوانان و در راه تقویت پیوند جوانان با آرمانهای اسـلامی مجاهدت کند. هر کس که ضد این عمل کند، به سـرنوشت این ملت علاقه‌مند نیست؛ یا جزو نیروی دشمن است، یا فریب خورده است. این‌جاست که وظیفه آگاهـان و روشـنفکران و گوینـدگان و نویسـندگان و مسؤولاـن و هر عنصـر از عناصـری که می‌توانـد بر روی ذهن مردم اثر بگـذارد، روشن می‌شود. دشـمن از ایمان و از غیرت دینی مردم سیلی خورده است؛ او حق دارد که با غیرت دینی دشـمن باشد؛ اما دوست نباید به او کمک کند. آن کسانی که به عزّت ایران اسـلامی علاقه‌مندند، باید تلاش کنند که روزبه‌روز بر غیرت دینی مردم و جوانـان و پایبنـدی آنان بیفزاینـد. بحمـداللَّه جوانان مملکت، جوانان مؤمن و سالمی هسـتند. خوشـبختانه نسل جوان ما، یک نسـل سالم است. نگاه نکنید به موارد اسـتثنایی در گوشه و کنار که تحت تأثیر تبلیغات دشـمن، رفتارها و گفتارها و ذهنیّتهای غلطی را از خودشان نشان می‌دهند؛ اینها نمایشگر نسل جوان ما نیستند. نسل جوان ما همان نسلی است که امروز هم اگر پای امتحان پیش آید، اگر صـحنه خونین‌شـهر پیش آید، اگر میدان مجاهدت فی‌سبیل‌اللَّه پیش آید، نشان خواهد داد که از بن دندان به اسلام پایبند است. آن روز جوانـان ما با جوشـش اسـتعدادهای خودشان توانسـتند آن کارهای بزرگ را بکننـد؛ امروز هم ما کارهای بزرگی در مقابل خودمـان داریم. ولو از نوع جنـگ و از نوع حضور در جبهه‌هـا نیست؛ اما کارهای بزرگ، همیشه بزرگ است و همیشه به ایمان، به صفا، به غیرت دینی، به ایستادگی در راه خـدا و به آشتی‌ناپـذیری با دشـمن احتیاج دارد. این را جوانان ما دارند و ان‌شاءاللَّه باز هم خواهنـد داشت. امیـدواریم به برکت و حرمت خونهـای معطّر و مطهّر جوانـان ما که در عملیات بیت‌المقـدّس و عملیات قبل از آن و بعـد از آن، و در طول دوران انقلاب تا امروز، در راه خدا ریخته شده است، ان‌شاءاللَّه جوانان و مردم ما همیشه در راه خدا ثابت‌قدم و اسـتوار باشند و دشمن را ناکام کنند و دشمن نتواند جای پایی در ملت ما پیدا کند و ان‌شاءاللَّه پیدا نخواهد کرد. والسّلام علیکم و

رحمهٔاللَّه و برکاته --

-- ۱) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه شما برادران و خواهران عزیز که از اطراف و اکناف این سرزمین اسلامی مقدّس، به این‌جا تشریف آوردید و این اجتماع صمیمی و پُرشور را فراهم کردید، خوشامد عرض می‌کنم. خدمت به مردم افتخار بزرگی است. وقتی کسی این فرصت را پیدا می‌کند که به مردم خدمت کند، اوّلاً باید خدا را بر این توفیق و بر این فرصت مغتنم، شکر بگزارد؛ ثانیاً وقت خود را، مصروفِ به انجام رساندن این کار مهم کند. همه ما در احکام شرعی و در روایات اخلاقی، بارها توصیه شده‌ایم و می‌دانیم که اگر کسی برای مردم کاری انجام دهد و قدمی بردارد، چقدر خدای متعال به او اجر خواهد داد. این کاری هم که امروز شما برعهده دارید، یک مصداق کامل از چیزی است که در آن روایات هست. خدا توفیق را به همه نمی‌دهد؛ اما آن کسی که توفیق خدمت پیدا کرد، باید این توفیق الهی را شکرگزاری کند. عمده مشکلات ملتها - در هرجایی که ملتها رنجی برده‌اند - به خاطر این بوده که مسؤولانِ دلسوزی که همّتشان فقط برطرف کردن مشکلات مردم باشد، در میان آنها یا نبوده‌اند و یا کم بوده‌اند. کسانی از شما که دوره جوانی را پشت سر گذاشته‌اید و رژیم طاغوتی و فاسد پهلوی را به یاد دارید، می‌دانید تنها چیزی که مطرح نبود، خدمت به مردم بود. هر کسی وقتی مسؤولیتی پیدا می‌کرد، به فکر خود بود. انقلاب اسلامی آمد و آن بنای کج و معوج را دگرگون کرد. رئیس جمهور از خود مردم، نماینده مجلس از خودِ مردم، مسؤولان بخشهای مختلف در کنار مردم و از آحاد مردم، امروز هم که بحمداللَّه خدا به مسؤولان توفیق داد تا شوراها را با این سطح وسیع به وجود آوردند، شوراها هم در خدمت مردم. امروز شما چنین نعمتی را در اختیار دارید. قصدتان را برای خدا خالص کنید. عزیزان من! هیچ عبادتی بالاتر از خدمت به مردم نیست؛ چه در شهر، چه در بخش و چه در روستا. وظایفی که برای شوراها در قانون ذکر شده، همان وظایفی است که اگر شوراهای ما ان‌شاءاللَّه بتوانند این وظایف را به طور کامل به انجام برسانند، بسیاری از مشکلات جاری مردم برطرف خواهد شد و این موارد را قانون‌گذاران با دقّت در قانون اساسی و در قانون عرفی معیّن کرده‌اند. این کار، کار بزرگی است و از افتخارات نظام اسلامی است. اسلام این‌گونه است. اسلام در ضمن این‌که احکام الهی و اراده الهی را در هدایت و صلاح انسانها دارای کمال تأثیر می‌داند، اراده انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همه کارها پیش‌بینی کرده است. یک نمونه آن همین مسأله شوراست. خدای متعال در علائم مؤمنین می‌فرماید: «و امرهم شوری بینهم»(۱)؛ کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند. البته مشورت، با شکلهای مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این هم یک شکل از اَشکال مشورت است. در داخل شهر و در داخل بخش، می‌نشینید و با هم مشورت می‌کنید؛ نقصهای موجود و مشکلات موجود و آن چیزهایی را که مربوط به شوراهاست - البته ممکن است نقصهایی هم باشد که به وظایف شوراها مربوط نشود - رسیدگی و به آنها عمل می‌کنید؛ مثل این است که سرتاسر پیکر ایران اسلامیِ بزرگ، با نبضِ خون تازه انقلابی و اسلامی می‌زند و حرکت می‌کند. مسؤولان و شوراهای هر شهر و روستا، برای رفع مشکلات مردم، در همان شهر و روستا فکر می‌کنند. این خیلی فرصت خوبی است. پس با نام و یاد خدا، برای خدمت به خلق خدا نیّت کنید. البته دشمنان اسلام هیچ وقت به این‌که نظام جمهوری اسلامی یک نظام متّکی به مردم است، اعتراف نکرده‌اند. می‌بینند، می‌فهمند، اما اعتراف نمی‌کنند. همان‌گونه که دشمنان حقیقت همواره حقیقت را می‌شناختند، امروز هم می‌شناسند؛ اما حاضر نیستند به آن حقیقت اعتراف کنند! ولی حقیقت، حقیقت است؛ چه دشمن اعتراف کند، چه اعتراف نکند. بیست سال از عمر نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد، بیست انتخابات - به‌طور متوسط، هر سال یک انتخابات - در این کشور برگزار شده است؛ یعنی مردم در میدان عمل و در میدان

تصـمیم‌گیری، حضور داشـته‌اند. درعین‌حال، در همه‌جا بوقهای اسـتکباری، کشور ما و نظام ما را به دیکتاتوری، به استبداد و به غیر مردمی بودن متّهم می‌کننـد! حاضـر نیسـتند اعتراف کننـد و حقیقت را بپذیرنـد؛ چون دشـمنند. دشـمن به هیـچ نقطه حُسـنی از شـما اعتراف نخواهـد کرد. شـما به حرف دشـمن کاری نداشـته باشـید. شـما برای حقیقت، برای رضای خدا، برای وظیفه و برای اصـلاح سرنوشت این ملت بزرگ، آنچه را که وظیفه داریـد، انجام دهیـد. بوقهای اسـتکباری، از روز اوّل با این انقلاب بد بودند و علیه این انقلاب تبلیغـات کردنـد. علّت هـم ایـن اسـت کـه ایـن انقلاب، دسـتهای دشـمنان را از ایـن مملکـت کوتـاه کرد. امریکـا و دیگر جهانخواران و قلـدرها و زورگوها، در داخل این کشور و دور این سـفره بی‌صاحب نشسـته بودنـد و در حالی که مردم در کمال فقر زنـدگی می‌کردنـد، آنهـا ثروتهـای ایـن ملـت را می‌بردنـد. نفـت این ملت می‌رفت، منابع این ملت می‌رفت، استعدادهای این ملت می‌رفت، نیروهای انسانی خوب هم گلچین می‌شد و می‌رفت؛ در مقابل، از آن طرف فساد و فحشا و وابستگی به بیگانه می‌آمد! این دسـتها قطع شد و آنها عصـبانیند. هدف دشـمن این است که بتواند یک بار دیگر همان سلطه طاغوتی را بر این مملکت اِعمال کند؛ اما غافل است. این مردم بیدارند، این مردم با اسلام آشنا هستند، این مردم در صحنه حاضرند و این مردم پای دشمنی را که به سمت این کشـور بیایـد قطع می‌کننـد و اجـازه نمی‌دهنـد. دشـمن از این مردم عصـبانی است، از این نظـام عصـبانی است، از این مسؤولاـن عصـبانی است. لذاست که هرچه حُسن در این مملکت هست، آنها انکار می‌کنند. چیزهایی را هم نسـبت می‌دهند که خلاف واقع و دروغ است. هر کسـی و در هر سطحی که در این کشور باری بر دوش دارد، وظیفه‌اش این است که آن بار را - بارِ خدمت به مردم را - بردارد. من بارهـا عرض کرده‌ام، کسـانی که مسؤولیتهایی بر دوش دارنـد - مسؤولیتهای اجرایی و شبیه اجرایی - اگر همه وقت خودشـان را صـرف این مسؤولیت کننـد، شایـد ان‌شاءاللَّه بتواننـد آن وظیفه را به نحو احسن انجام دهنـد؛ اما چنانچه مقـداری از آن وقتی را که برای این کار است به کارهای دیگر مصـروف کردند، کارها زمین خواهد ماند. من توصیه می‌کنم - همچنان که در آن پیام هم به شـما عزیزان عرض کردم(۲) - وقت را مصـروفِ خـدمت کنیـد، مصـروفِ کار کنید، قصد را خدایی کنید و آنچه را که وظیفه شـماست - و با انتخاب مردم این وظیفه بر دوش شـما آمـد - ان‌شاءاللَّه با اخلاص و به بهترین وجهی انجام دهیـد. خدا هم به شما کمک خواهد کرد و ان‌شاءاللَّه خواهید توانست آنچه را که مایه روسفیدی و سرافرازی شما پیش خدا و پیش بندگان خداست، به انجام برسانید. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) شوری ۳۸ ۲) .

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان و کارکنان مجلس شورای اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان و کارکنان مجلس شورای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، نمایندگان محترم ملت ایران در مجلس شـورای اسـلامی، همچنین کارکنـان محـترم مجلس که در طول این سالهـا بارهـای عمـده‌ای بر دوش داشـتند و دارنـد و وظـایف مهمّی را انجـام داده‌انـد، خوشامـد عرض می‌کنـم. در بـاب مجلس حرفهـای مکرری گفته‌ایم و شـنیده‌ایم. مجلس، عصاره ملت است؛ مظهر حکومت مردمی است؛ جایگاه تعیین مسیر حرکت دولت و ملت است؛ مظهر خواستهای مردم در زمینه سیاستهای گوناگون - چه داخلی و چه خارجی - است؛ امید مردم است؛ معتمد مردم است؛ پشتیبان دولت است؛ راهگشـای کارهای اساسـی برای مسؤولان نظام و کارگزاران کشور است. اینها مسائلی است که امروز بحمـداللَّه در کشور ما عینیّت پیـدا کرده است و بیـان آنهـا حرف تـازه‌ای نیست. من دو نکته‌ی کوچـک را عرض می‌کنم، برای این که این دیـدارِ معمـول سالانـه مـا با برادران و خواهران عزیزِ نماینـده، امسال هم ان‌شاءاللَّه با فایـده‌ای از طرفین تمام شود و موجب رضای خـدا گردد. یک نکتـه ایـن است که گفتن این حرفهـا که مجلس مرکز آراءِ مردم است، مظهر اراده مردم است، اداره کننـده حقیقی کشـور در سـایه قوانین است، یـک مرحله است؛ عمـل به اینها و تحقّق اینها یک مرحله دیگر است. آنچه ما در جمهوری اسـلامی به آن سـرافرازیم،

این دومی است، و الاّـ در همه جـای دنیا و در همه‌ی زمانها این حرفها گفته می‌شود. زمانهای بعـد از مشـروطیت، در همین کشور ما هم این حرفها بود. می‌گفتنـد مجلس، می‌گفتنـد قانون، می‌گفتند انتخاب؛ لیکن میان حقیقت و آنچه که اتّفاق می‌افتاد و واقعیت امر بود، با آنچه که گفته می‌شد، فاصـله‌های زیادی وجود داشت. مردم ما حقیقتاً از دوران مشروطیت تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، حضور خود را در اداره کشور به شـکل قانونگذاری تجربه نکرده بودند؛ شاید یک یا دو دوره دو ساله در اوایل کار مجلس شورای ملی - مثلاًـ دوره دوم، سوم؛ آن هم بـا مناقشـات و خـدشه‌هایی - تـا حـدودی این معانی را با خود داشت؛ اما آنچه بود، حرف بود؛ برروی کاغـذ بـود؛ در امـواج هوا بود، یواش یواش همـان هم نبود! این‌طوری است که وقتی انحراف عمیق شود، مردم خودشـان را ملزم هم نمی‌داننـد که حتّی در زبـان هم نـام حقیقت را بیاورنـد؛ خطر این‌جـاست. در دوره قبل از پیروزی انقلاب، این‌گونه بود. در سالهـای متمـادی دیگر، حتی اسـمی از آراءِ مردم و ادّعـا و افتخـار به این حرفها هم دیگر باب نبود؛ همه‌چیز صوری و دروغین بود؛ مصـنوعی و سـاختگی بود؛ هم در دوران دیکتـاتوری صـریح، که عبارت بود از دوران رضاخانی و اواخر دوران محمّـدرضا؛ هم در دوران میانه که یک مقدار پوشیده و خفی بود، مردم رأیی نداشند، مجلس وجود نداشت، نماینده‌ای نبود؛ دستوری و فرمایشی بود. انسان وقتی تاریـخ آن دوره را می‌خواند - حالا برهه‌ای را که خود ما در این اواخر شاهدش بودیم، و نیز آن قبلیها را هم وقتی انسان می‌خوانـد - می‌بیند که چگونه بوده است. از مدّتی قبل از آن که وقت انتخابات شود، انتخابات فراهم می‌کردند؛ کار محافل شـروع می‌شد؛ اصـرارها، التماسـها، تقرّبها، خوش‌رقصـیها؛ برای این که خود را در لیست دولت داخل کنند؛ صریح می‌گفتند لیست دولت، لیست دربار؛ حیا هم نمی‌کردند! انقلاب اسـلامی در میان کارهای عظیمی که در این کشور و در تاریخ ما انجام داد، این کار عظیم را هم انجام داد که مردم ما طعم حکومت مردم در وضع قوانین را چشـیدند. شـما نماینده مردمید؛ این سالیان و دوره‌هایی که بر این مجلس محترم و کم نظیر در عالم گذشـته است، حقیقتاً سالهای مهمّی در تاریخ ما بوده است. مردم با انگیزه‌های خودشان، با سلایق خودشـان، بـا اراده خودشـان، بـا طرق تحقیقی که خودشـان داشـتند، رفتنـد تحقیق کردنـد و کسـی را برای حلّ مشـکلات کشور به مجلس فرستادند. الان ترکیب مجلس ما بحمداللَّه این طور است؛ هر چند ممکن است موارد شذوذی هم وجود داشته باشد. هیچ جا کلیّاتها به این شـکل مورد نظر نیست؛ مجموعاً این است. این را بایـد حفظ کنیـد؛ این چیز خیلی عزیزی است؛ همه باید حفظ کنند؛ اوّل خود نماینـدگان محترم، بعد مردم و مسؤولان. این اسـتقلالی که بحمداللَّه قوه مقنّنه ما دارد، چیز خیلی با ارزشی است. استقلال، به معنای دعوا کردن با دولت و مسؤولان اجرایی نیست؛ به معنای ضـدّیت و مخالفت نیست - همه قوا بایـد با هم همدست و همکار باشـند و به هم کمک کننـد - اسـتقلال به معنای این است که مصـلحت کشور و مصـلحت مردم نباید فدای هیچ چیز شود. دسـتگاه مقنّنه طبیعتش این است که برای جریـان امور به وسـیله قوه مجریّه، خطوطی را ترسـیم کنـد؛ این کـار را با دقّت و با وجـدان حقیقیِ کاری انجام دهد که بحمداللَّه تاکنون این‌طور بوده است. من واقعاً شایسـته می‌دانم و وظیفه خودم می‌دانم که از یکایک نماینـدگان محـترم، بخصوص از هیـأت رئیسه محـترم، بخصوص از شـخص رئیس محترم مجلس، به‌خـاطر حُسن اداره این جلسـات تشـکّر کنم. مجلس ما، برخلاف آنچه که انسان در بسـیاری از مجالس دنیا مشاهـده می‌کنـد که مرکز نزاعها و کشمکشـها و آشوبها و معاملات بسـیار زشت و خلاـف دین و شـرع هسـتند، این‌طور نیست. این ارزش است؛ این را بـا همه وجود نگهداریـد. عزیزان من! بدانیـد که هیچکـدام از مـا مصون و معصوم از بروز فسـاد نیستیم؛ حتی انسانهای صالـح و انسانهای مؤمن که در آن روایت دارد: «والمخلصون فی خطر عظیم»(۱). وقتی که مخلصـین در خطرند، تکلیف ما معلوم است دیگر! دائم باید مراقب خودمان باشیم. فساد گاهی از یک نکته کوچک شـروع می‌شود، بعد در انسان توسعه پیدا می‌کند و متسرّب می‌شود. یک وقت انسان احساس می‌کند که یا رفته است، یا در شُرف رفتن است؛ آن وقت تصـمیم‌گیری هم مشـکل می‌شود. خـدای نکرده در هنگامی که انسان بفهمـد بیماری نفوذ کرده، دیگر تصـمیم‌گیری هم سـخت می‌شود. بایـد مراقب بود؛ این مراقبت همان چیزی است که همه ادیان و سرتاسـر قرآن و نهـج‌البلاغه متـوجه به آن است؛ یعنی همـان تقوا. این که می‌بینیـد امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود این همه به تقوا امر می‌کنـد - که شـاید

کمتر موضوعی در نهج‌البلاغه به قدر تقوا مورد تأکید قرار گرفته است - همچنین در دعاها و روایات چقدر از خدا تقوا خواسته شده است و نیز در فرمایشهای امام رضوان‌اللَّه تعالی علیه آن همه درخصوص رعایت تقوا تذکّر داده شده است، به خاطر همین است که تقوا «حصار» است. تقوا، یعنی همان مراقبت دائمی شما از خودتان. این حصاری است به گرد شما. مبادا بگذارید این حصار شکسته شود؛ چون این جایگاه، جایگاه مهمّی است. ممکن است شما در سالهای بعد هم همین مسؤولیتها را داشته باشید، ممکن است نداشته باشید؛ این مهم نیست؛ مهم این است که در هر لحظه‌ای - تا آن ساعت آخر و روز آخر - که شما این مسؤولیت را دارید، این را رعایت کنید. نکته‌ی دومی که وجود دارد - که در خلال صحبت هم به آن اشاره شد - این است که در همه امور زندگی، گذر زمان را باید عبرت شناخت. همه چیز می‌گذرد. این مقامهای ظاهری، این عنوانها، همه گذراست. همچنان که ملاحظه می‌کنید، یک روز اوّلین روزی است که انسان در این جایگاه مسؤولیت پیدا می‌کند؛ یک روز هم از آن جا خارج می‌شود. افرادی از شما که دوران جوانی را پشت سر گذاشته‌اید، خوب می‌دانید که جوانی و عمر چه زود می‌گذرد؛ این بقیه مدّت هم همین‌طور به‌سرعت خواهد گذشت. آنچه مهم است، آن چیزی است که در پایان کار، در مقام محاسبه نفس، بینکم و بین‌اللَّه شما می‌توانید در مقابل خودتان عرضه کنید. بنابراین، ملاک، کسب رضای خداست؛ هیچ چیز دیگر را ملاک ندانید. اگر رفتار و احساسات ما این‌گونه باشد و ما بتوانیم این را به خودمان تفهیم کنیم که رضای الهی از همه رضاها و از همه انگیزه‌ها بالاتر است، اکثر مشکلات حل خواهد شد؛ خیلی از اختلافات حل خواهد شد؛ خیلی از تعارضها و کشمکشها تمام خواهد شد؛ خیلی از عقباتی که انسان خیال می‌کند ورود در آنها مشکل است، آسان خواهد شد. این انقلاب هم این‌طوری پیروز شد؛ یعنی در برهه‌ای از زمان، به برکت حضور امام بزرگوار و روحانیت و دین در میان مردم، روح دینی بر این ملت و بر این کشور آن‌چنان سلطه و غلبه‌ای پیدا کرد که بسیاری از موانع در مقابل مردم محو شد؛ هیچ عامل دیگری هم ممکن نبود بتواند چنین کار بزرگی، انجام دهد. بعضیها می‌نشینند تحلیلهایی می‌کنند که زمینه این‌طور شده بود، شرایط اجتماعی و اقتصادی این‌طور بود. البته بعضی از اینها معدّاتی است؛ کمک می‌کند، تسهیل می‌کند، نزدیک می‌کند، دور می‌کند؛ لیکن اینها هیچکدام عامل نبود. ما آن وضعیت را لمس کرده‌ایم. قبل از انقلاب، کسانی که در جریان اوضاع سیاسی بودند و مبارزه را با همه وجودشان حس می‌کردند، می‌دانند که روزبه‌روز مبارزه سخت‌تر شده بود؛ روزبه‌روز امید فَرَج کمتر شده بود؛ سختگیریها بیشتر شده بود؛ راههای غلبه بر «حرکت مبارزی» پیچیده‌تر و مدرنتر و همه‌جانبه‌تر شده بود؛ اما قضیه این بود که به‌خاطر حضور دین و ایمان دینی در جامعه، احساس تکلیف می‌شد. وقتی که دین باشد و احساس تکلیف شود، همه نیروهای بشری در خدمت این احساس قرار می‌گیرد. طبیعت اجتماعات بشری هم این است که روی هم اثر می‌گذارند؛ بعضی، بعضی را وارد میدان می‌کنند و به دنبال خود می‌کشانند که آن حرکت عظیم به وجود آمد. سلسله جنبان این قضایا هم آن مردی بود که بینناوبین‌اللَّه در طول مدّتی که ما این مرد را از نزدیک شناختیم، برایش غیر از رضای خدا و ادای تکلیف، چیزی مطرح نبود. ادای تکلیف، چیز خیلی مهمّی است. البته کارهای گوناگون، اَشکال گوناگون، حتّی گاهی در مواردی جهتگیریهای گوناگون در آن بزرگوار بود؛ اما همه جا معیار اصلی برای او این بود که تکلیف شرعی او چیست. این برای ما درس است. ببینید تکلیف شرعیتان چیست؛ هرچه که تکلیف شرعی شما بود، به آن عمل کردید، پیش خدای متعال مأجورید. البته باید برای فهمیدن موضوع و حکم شرعی، انسان چشمهایش را باز کند و تلاش نماید - در این شکّی نیست - اما اگر شما برای ادای تکلیف شرعی تلاش کردید و اشتباه کردید، در عین حال شما اجر دارید؛ این بد است؟! این معامله بدی با خداست؟! «من کان للَّه کان اللَّه له»(۲)؛ هرکس برای خدا کار کند، خدا هم همه این قدرت عظیم خود را برای او، در جهت او و در خدمت او قرار خواهد داد. فرموده است: «والّذین جاهدوا فینا لنهدیّنهم سبلنا»(۳)؛ هدایت هم می‌کند. وقتی شما برای او تلاش کردید، نمی‌گذارد در گمراهی بمانید؛ هدایت هم می‌کند. شما دیدید که انقلاب پیروز شد، جنگ پیروز شد، مبارزه عمیق بنیانی با استکبار پیروز شد. وقتی که دو قطب با هم مشغول مبارزه‌اند و یکی از این دو قطب هدفش نابودی، یا برگرداندن، یا متوقّف کردن

دیگری است، بزرگترین پیروزی برای آن طرف این است که نابود و متوقّف نشود و برنگردد. اینها در جامعه‌ی ما اتّفاق افتاد؛ انقلاب روزبه‌روز قویتر شد، روزبه‌روز پیش رفت، روزبه‌روز بالهای خودش را گسترده‌تر کرد؛ امروز هم همین‌طور است. ان‌شاءاللَّه همین روند حرکت تکاملی در انقلاب پیش خواهد رفت و چشم مسلمانان عالم را روشن خواهد کرد؛ کمااین‌که تا به‌حال هم بحمداللَّه همین‌طور بوده است. این، به برکت همان راه و خطّی بود که امام بزرگوار در این جامعه به‌وجود آورد؛ خودش هم عمل کرد، جامعه هم به همان سمت پیش رفت. این باید برای ما درس باشد. در این مسائل خطّی و خطوطی و نزاعی و دعوا و خطکشیها و امثال اینها - کاری نداریم که اینها درست است یا غلط است - مهم این است که اگر همه اطراف قضیه که معتقد به مبانی اسلام و ارزشهای انقلاب اسلامی و ارزشهای اسلامند، چنانچه معیارشان همین باشد که بخواهند رضای خدا را کسب کنند، هیچکدام از اینها به انقلاب ضرر نخواهد زد؛ اما اگر این معیار و ملاک نبود؛ دنبال رضای خدا نبودیم، دنبال هوی‌ها و هوسها و خواسته‌ها و خودخواهیها و خود بینی‌ها بودیم، طبیعی است که دهها و صدها مشکل به‌وجود خواهد آمد؛ دهها و صدها منفذ برای نفوذ دشمن به‌وجود خواهد آمد و خدای متعال هم ما را هدایت نخواهد کرد. اگر ما رضای الهی را هدف قرار ندهیم، از هدایت الهی هم به گمان زیاد محروم خواهیم ماند. البته یک وقت هم ممکن است تفضّلاً لطفی در حق ما بشود، اما نمی‌توانیم دیگر به هدایت الهی مطمئن باشیم و سکون نفس داشته باشیم. این سکون نفس، آن وقتی پیش خواهد آمد که ما هدفمان را رضای خدا قرار دهیم؛ بخصوص شما برادران و خواهران عزیز نماینده، چون جای مهمی نشسته‌اید، این را باید در همه‌جا معیار خودتان قرار دهید. در درجه اوّل، این مسائل دوستیها و دشمنیها را بر اساس این تفسیر کنید؛ نه این که رضای خدا را براساس آنها توجیه کنید. شما بحمداللَّه در این سه سالی که بر عمر این مجلس گذشته است، کارهای بزرگی هم کرده‌اید و در این سال آینده هم کارهای بزرگ و مهمّی دارید؛ برنامه سوم توسعه را دارید، برنامه قانون بودجه سال آینده را دارید؛ در همه اینها ملاحظه کنید که رضای الهی چیست؛ آنچه که نشانه اسلامیّت و پیروی از قرآن در این نظام است، چیست؛ آن را بایستی محکم حفظ کنید و نگهدارید. خدای متعال هم کمک خواهد کرد؛ کمااین‌که بحمداللَّه تاکنون هم شما را کمک کرده است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه ادعیّه زاکیه حضرت بقیةاللَّه شامل حال همه ما و شما باشد و روح مطهّر امام بزرگوار از همه ما راضی باشد و بتوانیم با کاری که انجام می‌دهیم، با نیّتی که می‌کنیم، با اقدامی که می‌کنیم، رضای الهی را ان‌شاءاللَّه کسب کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---------------
-- ۱) المراقبات، ج ۱، ص ۱۵۰ ۲) تفسیر منهج‌الصادقین، ج ۶، ص ۴۵ ۳) عنکبوت: ۶۹

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان داخلی و خارجی دهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان داخلی و خارجی دهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه‌ی میهمانان عزیز جمهوری اسلامی که از کشورهای دیگر تشریف آورده‌اند و همچنین به همه برادران و خواهران عزیزی که از نقاط مختلف کشور برای شرکت در مراسم بزرگداشت امام بزرگوار به تهران آمدند، خوشامد عرض می‌کنم. اگرچه ملت ما در این ده سال همیشه یاد امام بزرگوار را گرامی داشته است، ولی امسال این تجلیل و بزرگداشت، عمومی‌تر و گسترده‌تر است. نکته‌ای که در این‌جا باید مورد توجّه باشد، این است که تجلیل از امام بزرگوار ما فقط به‌عنوان یک قدردانی و تجلیل از گذشته نیست، بلکه به معنای اصرار و پافشاری بر آن خطّ و راهی است که امام بزرگوار با انقلاب خود، با قیام خود، با سیره خود، با درسهای خود، با وصیتنامه خود، برای ملت ایران و همه مسلمانان عالم باقی گذاشت. امام به‌عنوان یک الگو، به‌عنوان یک معلّم، به‌عنوان یک رهبر، در ذهن ما و در واقعیت جامعه ما حضور دارد. جسم او نیست، اما فکر او هست، راه او هست، درس او هست و این درس، همان چیزی است که ملت ایران و همه مسلمانان عالم به آن احتیاج دارند؛ دیروز هم احتیاج

داشتند، امروز هم احتیاج دارند. لذا درس امام زنده است، راه امام زنده است، خطّ امام زنده است، انگشت اشاره امام جلوِ چشم همه است. اگر ما بخواهیم این درس را برای مسلمانان عالم خلاصه کنیم، این خلاصه عبارت است از بازگشت به اسلام ناب؛ اسلامی که می‌تواند برای مردم و ملتها همه چیز را به ارمغان آورد. اسلام به ملتها استقلال و آزادی می‌دهد؛ هم آزادی در محیط زندگی خودشان - آزادی از قدرتهای دیکتاتور و مستبد، آزادی از خرافات و جهالتها، آزادی از تعصّبهای جاهلانه و کج فکریها - و هم آزادی از کمند قدرت اقتصادی و فشار سیاسی استکبار. اسلام به ملتها رفاه و پیشرفت اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی هم می‌دهد. آن پیشرفت اقتصادی که فاصله بین طبقات مردم را زیاد کند، مورد نظر اسلام نیست. آن نسخه اقتصادی که امروز کشورهای غربی برای مردم دنیا می‌پیچند و ارائه می‌دهند که طبقاتی را مرفّه می‌کند و رونق اقتصادی را بالا می‌برد و به قیمت ضعیف شدن و فقیر شدن و زیر فشار قرار گرفتن طبقاتی از جامعه تمام می‌شود؛ این را اسلام نمی‌پسندد. رفاه اقتصادی همراه با عدالت، همراه با روح مواسات و همراه با روح برادری، باز در سایه اسلام به‌دست می‌آید. امروز گرفتاریهای ملتهای مسلمان در دنیا چیست؟ وجود قدرتهای مسیطر و مستکبری است که از آن سوی دنیا بر ملتهای مسلمان حکم می‌رانند؛ در زندگی آنها دخالت می‌کنند؛ آنها را در فقر و ضعف و اختلاف نگه می‌دارند؛ از ثروتهای آنها به شکل نامشروعی استفاده می‌کنند. نداشتن استقلال، نداشتن آزادی، نداشتن حیثیت انسانی، عقب ماندگی علمی و عقب ماندگی در شؤون زندگی، از دیگر گرفتاریهای ملتهای مسلمان است. همه این گرفتاریها به برکت بازگشت به اسلام، به برکت عمل به اسلام، به برکت حاکمیت اسلام برطرف می‌شود. پیام امام بزرگوار ما به مسلمانان این بود: طرد اجانب، طرد دشمنان مسلمین و دشمنان اسلام. امروز هم گرفتاریها اینهاست. ملت ایران این راه را آزمایش کرده و خود را از ذلّت، از عقب ماندگی، از تبعیّت قدرتها نجات داده است. ما ادّعا نمی‌کنیم که توانسته‌ایم نظام اسلامی کامل را در کشورمان به‌وجود آوریم؛ اما ادعا می‌کنیم که در این راه تلاش کرده‌ایم و تا آخر برای تحقّق حاکمیت کامل اسلامی مجاهدت و تلاش خواهیم کرد. ملت ایران در مقابل تهدید قدرتها عقب‌نشینی نمی‌کند. ملت ایران و مسؤولان کشور، توصیه‌های امام را، توصیه‌های بزرگ و راهگشایی برای خودشان می‌دانند. نظام اسلامی این است، خطّ اسلامی این است. بحمداللَّه مسؤولان کشور - مسؤولان امور داخلی، مسؤولان سیاست خارجی، مسؤولان کارهای مهم - کسانی هستند که به راه امام و به خطّ امام معتقدند و برای آن تلاش و مجاهدت می‌کنند. ما همان سیاستهایی را که امام بزرگوار با الهام از متن اسلام و قرآن، به انقلاب اسلامی و به ملت ایران تعلیم داد و آن خطّی را که او ترسیم کرد، دنبال می‌کنیم و علاج گرفتاریها و مشکلات خودمان را در دنبال کردن این راه می‌دانیم؛ درست نقطه مقابل آنچه که دشمنان اسلام قصد دارند آن را در ذهنها جا بیندازند و در فضای ذهنی اعلام کنند. ملتهای مسلمان با انقلاب اسلامی احساس هویّت و احساس عزّت کردند؛ احساس کردند که گوهر گرانبهای اسلام که متعلّق به آنهاست، می‌تواند گره‌گشای آنها باشد. همه جا احساسات اسلامی در اطراف دنیای اسلام برافروخته شد. این، دشمنان را عصبانی می‌کند؛ جهانخواران و مستکبران را ناراحت می‌کند؛ لذا علیه اسلام تلاش می‌کنند. امروز همه توطئه‌هایی که علیه نظام اسلامی می‌شود - این توطئه تبلیغاتی عظیمی که امروز در دنیا علیه جمهوری اسلامی، علیه مسؤولان و علیه ملت ایران است - به‌خاطر انتقام گرفتن از اسلام است. آنچه که آنها را عصبانی می‌کند، پایبندیِ ملت ایران به اسلام و به قرآن و احکام آن است. آنها می‌خواهند ملت ایران را از این راه روشن و از این راهی که آینده آنها را تضمین خواهد کرد، منصرف کنند؛ چون در این بیست سال، انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و پایبندی به اسلام، به آنها خیلی ضرر زده است. ولی ملت ایران محکم ایستاده است؛ این راه را دنبال خواهد کرد و ملتهای عالم در آیینه ملت ایران آرزوهای خودشان را مشاهده می‌کنند. هر موفّقیتی که برای ملت ایران پیش آید، به یک معنا موفّقیت برای همه امّت اسلامی است. هر ضربه‌ای که از سوی دشمنان به پیکره جمهوری اسلامی و ملت ایران وارد شود، ضربه به امّت اسلامی است؛ این را مردم مسلمان عالم - آنهایی که با مسائل کشور و انقلاب ما آشنا هستند - احساس می‌کنند. ما آینده را روشن می‌بینیم؛ هم به فضل پروردگار آینده ملت ایران روشن است، هم آینده اسلام در عالم روشن است.

دلهای جوانان و نسلهای نوخاسته در همه اقطار اسلامی، به سمت جاذبه‌های اسلام گرایش پیدا کرده است و روزبه‌روز هم این گرایش بیشتر می‌شود و ان‌شاءاللَّه در آینده نه چندان دوری شاهد خواهیم بود که امور مسلمانان روزبه‌روز به سمت بهتر شدن می‌رود. امیدواریم همه امّت اسلامی و شما برادران و خواهران عزیز، مشمول ادعیّه زاکیه حضرت بقیۀاللَّه ارواحنافداه باشید و ان‌شاءاللَّه اسلام و مسلمین روزبه‌روز قوّت بیشتری پیدا کنند و عزّت بیشتری بیابند. والسّلام علیکم و رحمۀاللَّه و برکاته

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت مقام معظم رهبری

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت مقام معظم رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته؛ سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداۀ المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّۀاللَّه فی‌الارضین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. روز، روز متعلّق به امام بزرگوار است و سخن ما درباره خصوصیاتی از این مرد بزرگ و این یادگار پیامبران و اولیای الهی در زمان ماست. به همه برادران و خواهران نمازگزار عرض می‌کنم که خصوصیت امام بزرگوار ما رعایت تقوا بود. همه شما تقوا را دستورالعمل زندگی خود قرار دهید، تا همچنان که ابواب رحمت الهی بر روی آن مرد بزرگ باز شد، بر روی ما هم باز شود. تقوا، رحمت و هدایت الهی را متوجّه فرد و جامعه باتقوا می‌کند. دستورالعمل اوّل و آخر پیامبران و جانشینانشان، تقوای الهی است. در خطبه اوّل در نظر دارم آن درکی را که در طول زمان به عنوان یک شاگرد و پیرو این مرد بزرگ احساس کردم و دیدم و لمس کردم، به شما عزیزان - بخصوص جوانان - منتقل کنم. درباره امام خیلی حرف زده‌ایم. همه، از دوستان، از دشمنان، از ایرانی و غیر ایرانی و مسلمان و غیر مسلمان، از این مرد بزرگ تجلیل کردند. در اینها هیچ حرفی نیست. عظمت و جلالت و شأن او برای همه مسلّم است؛ اما این یک امر اجمالی است. من فکر می‌کنم نسل جوان ما - که امروز با قدرت و نشاط راه افتخار و عزّتی را که این مرد بزرگ در مقابل ما باز کرد، طی می‌کند - مایل است از امام خود چیزهای بیشتری بداند. من دریافتهای خودم را عرض می‌کنم؛ یعنی آنچه را که به مرور زمان در طول حدود سی‌سال که امام را از نزدیک شناختیم در او دیدیم و در هر برهه، مظهری و بُعدی از ابعاد این شخصیت عظیم را مشاهده کردیم. از این سی‌ویک سال - که از دوران جوانی بنده تا رحلت آن بزرگوار طول کشید - البته چهارده سال ایشان در تبعید بودند و ما به ظاهر از ایشان دور بودیم؛ اما در فضای ذهن و مسیر امام بودیم و از او جدا نبودیم. همان چهارده سال هم در واقع با امام بودیم. یک نکته را به شما عزیزان عرض کنم. درست است که شاگردان امام و آشنایان با امام، امام را در حدّ بالایی با عشق و محبّت دوست می‌داشتند؛ اما آنچه درباره امام گفته شده است، منشأش محبّت نیست؛ محبّت منشأش آن خصوصیّاتی است که در امام بود. نکته دوم این است که این شخصیتِ دارای ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله‌ای نداشت که آن زیباییها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بُعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم؛ سالی که خودم به قم رفتم و اوّل‌بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم یک مدرّس و استاد بزرگی هست که جوان‌پسند و برجسته است. طلبه جوانی که به قم وارد می‌شود، دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست و هر کس طبق پسند و سلیقه خود، استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلّاب جوان و مشتاق را در وهله اوّل به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش به عنوان «حاج‌آقا روح‌اللَّه» شناخته می‌شد. مجموعه جوانان فاضل و درسخوان و پُرشوق در محفل درس او جمع بودند. ما در چنین فضایی وارد قم شدیم. او مظهر نوآوری علمی و تبحّر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم - یعنی مرحوم آیۀاللَّه میلانی - که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت رئیس حوزه علمیه قم - که استاد امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیۀاللَّه العظمی بروجردی - حضور داشت؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که

دلهای جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعدادهای خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه او، درس اوّل فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلّم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همّت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا این‌جا شخصیت این مرد بزرگ - که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود - برای اکثر مردم در آن روز فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب‌کننده اخلاق طلّاب و شاگردان شناخته می‌شد. در سال ۱۳۴۰ مرحوم آیة‌اللَّه بروجردی - مرجع تقلید - درگذشت. مراجع بزرگواری بودند که مطرح شدند و دوستانشان نام آنها را می‌آوردند. این‌جا صحنه‌ای شد برای این‌که این مرد - امام بزرگوار - به همه نشان دهد این درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبانی و به قصد یاد دادن به دیگران نبوده است؛ بلکه خود او اوّلین عامل به درسهای تهذیب نفس است. همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد از مقام و از مطرح شدن برای ریاست - حتّی اگر آن ریاست، مرجعیّت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است - رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ‌گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند برای مطرح‌کردنش تلاش کنند، تا آن‌جایی که بتواند، مانع می‌شود. بعد از گذشت حدود یک سال‌ونیم از فوت مرحوم آیة‌اللَّه بروجردی، نهضت اسلامی شروع شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۱، بُعد دیگری از ابعاد این شخصیت آشکار شد و آن، هوشیاری و تیزفهمی و توجّه به نکاتی که غالباً به آن توجّه نمی‌کردند، از یک طرف، و غیرت دینی از طرف دیگر بود. خیلیها شنیدند که تصویب‌نامه دولت در آن زمان، قید مسلمان بودن و سوگند به قرآن برای فرد منتخب را حذف کرده است؛ اما خیلی توجّه نکردند که این چقدر اهمیت دارد! درعین‌حال خیلی اهمیت داشت؛ دلیل هم این بود که با آن‌که مجلس شورای ملیِ آن زمان، مجلس فرمایشی بود - خودشان آن را تشکیل می‌دادند و فقط نامزدهای مورد قبول خودشان به آن‌جا می‌رفتند؛ در واقع انتخاب مردم وجود نداشت و انتصاب بود - با وجود این، آن رژیم جرأت نکرد آن مقرّرات مربوط به انجمنها و این مسأله اسلام را در وقتی که مجلس سرِپا بود، مطرح کند. ترسیدند منعکس شود؛ گذاشتند در غیاب مجلس! مجلس را در آن وقت منحل کرده بودند؛ مجلس نبود؛ در محیط دربسته‌ای آن را تصویب کردند! این نشان می‌داد که پشت سرِ این قضیه، حرفهای فراوان و مقاصد زیادی هست. این را کسی نمی‌فهمید؛ اما امام این را فهمید و ایستاد. غیرت دینی او، او را وادار کرد که در این مسأله پیشقدم شود و مبارزه برای این زاویه علی‌الظّاهر کوچکِ ضدّ اسلامی را شروع کند و این کار را هم کرد. در همین‌جا یک نکته مهم وجود دارد: امام بزرگوار حتّی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کرد که در اوّل شروع نهضت، در منزل مرحوم آیة‌اللَّه حائری، با یک نفر از مراجع معروفِ وقت آن زمان، و از همدوره‌های خودشان صحبت می‌کرد و به ایشان گفته بود شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم. امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد؛ آن فریضه‌ای را که بر دوش خود احساس می‌کرد، انجام دهد؛ جلو افتادن مطرح نبود. البته دیگران آن‌قدر توانایی و جرأت ورود در این میدان را نداشتند و به امام نمی‌رسیدند. امام به طور طبیعی رهبری و سررشته‌داری این حرکت را برعهده داشت؛ این مبارزه را شروع کرد و به مردم تکیه نمود. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع حدس نمی‌زد که یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق، این‌گونه بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند؛ اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می‌کنم؛ مردم را به این بیابان قم دعوت می‌کنم. او می‌دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه ایران جمع می‌شوند و یک اجتماعِ عظیمِ غیرقابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می‌آورند. در این‌جا بُعد جدیدی از شخصیت این مرد آشکار شد؛ بعد قدرت رهبری، شجاعت سیاسی، آشنایی با ریزه‌کاریهای کارهای دشمن، هوشیاری نسبت به هدفهای دشمنان؛ این بُعد در عمل آشکار شد. سال ۴۲ - یعنی سال دوم مبارزه - رسید که سال شدّت عملها و فشارها و کشتارها بود. آن‌جا امام مثل خورشیدی در آسمانِ امیدهای ملت ایران ظاهر شد. در موضع یک مرد فداکار و یک آتشفشان؛ کسی که همه

احساسات لازم برای یک مرد جهانی، یک مرد میهنی، یک مرد اسلامی در او جمع است؛ شجاعت لازم را دارد، قدرت بسیج عظیم مردم را دارد، صراحت لازم را دارد؛ چه در اوّل سال ۴۲ که ماجرای حمله کماندوها به مدرسه فیضیه و حوزه قم پیش آمد و چه در پانزده خرداد سال ۴۲ که عظمت امام در آن‌جا آشکار شد. ملت ایران ناگهان احساس کرد که پشت و پناهی دارد؛ قلّه عظیمی وجود دارد که می‌تواند به او چشم بدوزد و به آن توجّه کند. امام در پانزده خرداد این‌گونه در صحنه ظاهر شد. بعد از این ماجرا، زندان و تبعید و فشارهای فراوان وجود داشت و امام در آن روز جوان نبود. برای ما که آن روز جوان بودیم، زندان رفتن و ماجراهای مشکلی که پیش می‌آمد، خیلی سخت نبود؛ بیشتر شبیه یک سرگرمی بود؛ اما امام در آن سال - در سال شروع مبارزه - شصت‌وسه ساله بود. در شصت‌وسه سالگی، این مرد با جوشش احساس خود می‌توانست احساسات یک ملت را به جوشش آورد. زندان رفتن و تبعید شدن برای کسی در آن سنین، کار آسانی نبود؛ اما این فداکاری و از خودگذشتگی و خطرپذیری در این مرد آشکار شد. این هم بُعد جدیدی بود؛ یعنی مردی که در راه آرمانهای بزرگ و در راه تکلیف شرعی، هیچ مشکلی نمی‌توانست مانع راه او بشود. این جریان، درسال ۴۲ و ۴۳ به تبعید چهارده ساله امام، اول به ترکیه و بعد هم به عراق منتهی شد. در دوران تبعید امام، ابعاد تازه‌ای از شخصیت این مرد کم‌نظیر و حقیقتاً استثنایی در زمان ما بروز کرد؛ چیزهایی که انسان در زندگی شخصیتهای بزرگ، بعضی از آنها را به‌ندرت مشاهده می‌کند. اوّلاً او در موضع یک طرّاح فکری - و به قول معروفِ مذاکراتِ سیاسی، یک تئوریسین - قرار می‌گیرد که طرح یک حکومت را، طرح یک نظام را، طرح یک بنا و دستگاه جدید را می‌ریزد؛ آن هم طرحی که هیچ‌گونه سابقه موجود و محسوسی در مقابل چشم ندارد. بنای اسلامی، با توجّه به نیازهای دنیای جدید و مسائلی که در دنیا مطرح است؛ ترکیب این مسائل، می‌شود طرّاحی یک نظام. ثانیاً این مرد با این‌که در ایران نبود، اما از راه دور، مدت چهارده سال قضایای مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی در ایران را به معنای واقعی کلمه رهبری کرد. در طول این مدت چهارده سال و بخصوص چند سال اخیر - یعنی از سالهای ۵۰ و ۴۹ تا ۵۴ و ۵۵ - شدّت اختناق و فشار زیاد بود. گروهها، گروهکها، احزاب سیاسی گوناگون، مخفی، مبارز، سیاسی، غیرسیاسی به‌وجود می‌آمدند و همه در زیر فشارهای رژیم مضمحل می‌شدند و از بین می‌رفتند و یا بی‌خاصیت می‌شدند. با این که بعضی از آنها پشتیبانهای سیاسی بین‌المللی هم داشتند؛ به بلوک شرق و غرب - بخصوص به شرق - متّصل بودند و از آن جا هدایت و کمک می‌شدند، اما نهضت امام متّکی به تشکیلات حزبی نبود. امام هیچ تشکیلات حزبی در داخل کشور نداشت؛ عدّه‌ای شاگردان و دوستان و آشنایان به فکر او و متن مردم بودند. امام هم وقتی در اعلامیه‌ها پیام می‌داد، مخاطب او، آن عده دوستان و آشنایان مخصوص او نبودند؛ مخاطب او، متن مردم بودند. او با متن مردم و توده مردم حرف می‌زد و آنها را هدایت می‌کرد و توانست در طول چهارده، پانزده سال، از راه دور این مایه فکر اسلامی و نهضت اسلامی را اوّلاً در ذهنها عمیق کند، ثانیاً در سطح جامعه توسعه دهد؛ دلهای جوانان و ذهنها و ایمانها را به آن متوجّه کند، تا زمینه برای آن انقلاب عظیم آماده شود. خیلیها در داخل کشور کارهای بزرگ و مخلصانه و فداکارانه‌ای انجام می‌دادند، اما اگر مرکزیّت امام نبود، هیچکدام از این کارها نبود؛ همه این تلاشها شکست می‌خورد و همه این انسانها از نفس می‌افتادند. آن کسی که از نفس نمی‌افتاد، او بود و دیگران هم به نیروی او قوّت و نیرو می‌گرفتند. بعد هم هدایت حقیقی یک حرکت انقلابی و یک نهضت بزرگ در طول مدت چهارده سال و عبور دادن آن از آن همه عقبات گوناگون توسط آن بزرگوار بود. طوری شد که افکار غیراسلامی و ضدّ اسلامی به انزوا گراییدند و به حاشیه رانده شدند؛ روزبه‌روز فکر اسلامی و این تفکّر منطقی و مستحکم و قوی، غلبه خود را بر افکار دیگر ثابت و آشکار کرد. در همه قضایای مهم، حضور امام محسوس بود. در سال ۱۳۴۷، امام در نجف - مرکز فقاهت - فکر «ولایت فقیه» را با اتّکاء به مایه‌های محکم فقهی از آب درآورد. البته «ولایت فقیه» جزو مسلّمات فقه شیعه است. این که حالا ـ بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطّلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که

توانست این فکر را با توجّه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدوّن کند و آن را ریشه‌دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ یعنی به شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد. عزیزان من! در ایران، در آن دوران چهارده ساله - بخصوص در این سالهای آخر - مبارزان اسلامی احساس تنهایی نمی‌کردند؛ همیشه احساس می‌کردند که امام با آنها مرتبط و متّصل است. در ماجرای درگذشت فرزندش، یک بُعد دیگر از ابعاد این شخصیت عظیم آشکار شد. خیلیها بزرگند، عالمند، شجاعند؛ اما آن کسانی که این عظمتها در درون عواطف و در زوایا و اعماق دل آنها امتداد داشته باشد، خیلی زیاد نیستند. مرد مسنّی در سنین نزدیک به هشتاد سال در آن زمان، وقتی که فرزند فاضل و برجسته‌اش از دنیا رفت - که در واقع پسر او هم یک پسر برجسته و یک فاضل و یک عالم ممتاز و یک امید آینده بود - جمله‌ای که از او نقل شد و شنیده شد، این بود که «مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی است»! او این را مهربانی الهی و لطف پنهانی خدا تلقّی کرد؛ این‌طور فهمید که خدا به او لطف کرده است؛ آن هم لطفی پنهانی! ببینید چقدر عظمت می‌خواهد در یک انسان! این مصیبتها و این سختیها و این شدّتهایی که در دوران انقلاب بر این مرد بزرگ وارد آمد و او مثل کوه استواری آنها را تحمّل کرد، ریشه‌اش در همین عظمت روحی است که در مقابل مرگ عزیزی این‌چنین، چنین برخوردی پیدا می‌کند. بعد هم قضیه تبعید ایشان از عراق و شروع هجرت آن بزرگوار به کویت و سپس به فرانسه بود؛ که فرمود اگر به من اجازه اقامت در کشوری ندهند، فرودگاه به فرودگاه خواهم رفت و پیامم را به همه دنیا خواهم رساند. آن عظمت، آن شجاعت، آن شرح صدر، آن استقامت کم‌نظیر، آن قدرت رهبری الهی و پیامبرگونه، باز خودش را در این‌جا نشان داد. این هم بُعد جدیدی از ابعاد شخصیت آن بزرگوار بود. بعد هم که جریانِ آمدن ایشان به ایران و مواجهه با آن قضایا و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بود. آنچه که در دوره بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، به نظر من به مراتب مهمتر و عظیمتر بود از آنچه که قبلاً دیده شده بود. در این دوران، امام - این شخصیت برجسته و ممتاز - در دو بُعد و دو چهره مشاهده می‌شود: در دوران حکومت، یک چهره، چهره رهبر و زمامدار است؛ یک چهره، چهره یک زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز در مثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم انسان نمی‌تواند دیگر پیدا کند. اینها حقایقی است که ملت ایران در طول سالهای متمادی آنها را لمس کرده؛ ما هم که از نزدیک شاهدش بودیم و دیدیم. تربیت اسلامی و قرآنی این است. امام به چنین چیزی همه را دعوت می‌کرد؛ نظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی از این قبیل می‌خواست و می‌پسندید؛ همان‌طور که خود او مظهر اعلای آن بود. در چهره یک حاکم و زمامدار و رهبر، امامِ بزرگوار مردی هوشیار، باشهامت، باتدبیر، باابتکار و دریادل بود. امواج سهمگین در مقابل او چیز کم‌اهمیتی محسوب می‌شدند. هیچ حادثه سنگینی نبود که بتواند او را شکست دهد و او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. در همه حوادث تلخ و سختی که در زمان دهساله رهبریِ آن بزرگوار پیش آمد - که خیلی زیاد هم بود - امام از همه آنها بزرگتر بود. هیچکدام از این حوادث - آن جنگ، آن حمله امریکا، آن توطئه‌های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکلهای مختلف می‌کردند - نمی‌توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست کند او از همه این حوادث، قویتر و بزرگتر بود. او معتقد به مردم بود؛ حقیقتاً به آراءِ مردم اعتقاد داشت. او به نظر و به رأی مردم اعتقاد داشت - که من در خطبه دوم دراین‌باره مختصری صحبت خواهم کرد - به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می‌ورزید و آنها را دوست می‌داشت. اغلب آن صفاتی که در زمامداران مختلف عالم، مایه امتیاز آنها می‌شد، تا آن‌جایی که من بررسی کردم و به ذهنم رسیده است - ما در امام مجتمع می‌دیدیم. او، هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن‌شناس بود، هم به دوست اعتماد می‌کرد و هم ضربه‌ای را که به دشمن وارد می‌کرد، قاطع وارد می‌کرد. همه صفات و خصوصیاتی که برای یک انسان لازم است تا بتواند در چنین جایگاه حسّاس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را

راضـی نمایـد، در این مرد جمع بود. امام به مردم اعتماد داشت. انقلاب که پیروز شـد، امام می‌توانست اعلان کنـد که نظام ما، یک نظام جمهوری اسـلامی است؛ از مردم هم هیـچ نظری نخواهد؛ هیچکس هم اعتراضـی نمی‌کرد؛ اما این کار را نکرد. درباره اصل و کیفیت نظام، رفرانـدم راه انـداخت و از مردم نظر خواست؛ مردم هم گفتنـد «جمهوری اسـلامی»؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قـانون اساسـی، امـام می‌تـوانست یـک قـانون اساسـی مطرح کنـد؛ همه مردم، یـا اکثریت قـاطعی از مردم هم یقینـاً قبول می‌کردنـد. می‌توانست عدّه‌ای را معیّن کند و بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند؛ هیچکس هم اعتراض نمی‌کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امـام انتخابـات خبرگان را به راه انـداخت و حتّی عجله داشت که این کار هرچه زودتر انجام گیرد. در انقلابهای دنیا - که البته غالباً هم کودتاست و انقلاب نیست - کسانی که در رأس قرار می‌گیرنـد و زمامـدار می‌شونـد، برای خودشان یک سال، دو سال فرصت قرار می‌دهنـد و می‌گوینـد تا وقتی آماده برای رأی‌گیری شویم، باید این مدّت بگذرد؛ اما همان را هم غالباً تمدید می‌کنند! امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات - یعنی همان رفراندم جمهوری اسلامی - را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال - که همان سال ۵۸ باشد - امام چهار بار از آراء مردم برای امور گوناگون استفسار کرد: برای اصل نظام، برای قانون اساسـی نظام - که قانون اساسـی یک بار خبرگانش انتخاب شدند، یک بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد - برای ریاست جمهوری و برای تشـکیل مجلس شورای اسـلامی. امام به معنای واقعی کلمه معتقـد به آراءِ مردم بود؛ یعنی آنچه را که مردم می‌خواهند و آرائشان بر آن متمرکز می‌شود. البته در این کارها هیچ وقت سررشـته کار را هم به دست سیاسـتبازان نمی‌داد. مردم، غیر از سیاستبازانند؛ غیر از مدّعیان سیاسـتند؛ غیر از مدّعیان طرفداری مردمند. امام به مردم اعتماد داشت. خیلی از گروهها و احزاب و داعیه‌داران و سیاسـتبازان و حزب‌بازان و امثال اینها بودند؛ امام به اینها کاری نداشت؛ میدان هم به اینها نمی‌داد که بیایند زیاده‌طلبی کنند و به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصـمیم بگیرند؛ لیکن به آراء مردم احترام می‌گذاشت. جنگ پیش آمد؛ در نقش فرمانده نیروهای مسلّح ظاهر شـد. مسألـه محاصـره‌ی اقتصـادی پیش آمـد؛ امام پشتیبان کامل بود؛ پشتیبان روحی دسـتگاههای دولتی. اوّل انقلاب، برای کارهای گوناگون و برای حمایت از مستضـعفان و محرومان، امام دسـتورات فراوانی داد و کارهای زیادی انجام گرفت. مؤسّساتی مثل جهاد سازندگی، مثل بنیاد مسـکن، مثل کمیته امداد، مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و مثل بنیاد پانزده خرداد، برای کمک‌رسانی به مردم تشـکیل شـد. مسـائلی که برای امام در حاکمیت و در اداره کشور مطرح بود، اینها بود. این، بُعـد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتـدر و یک انسان بااراده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیایـد، می‌تواند تصـمیم بگیرد؛ اگر صـلح هم باشد، می‌تواند تصـمیم بگیرد. برای اداره یـک کشور و برای مواجهه بـا دشـمنان، می‌توانـد تصـمیم‌گیری کنـد. امـا همین انسان، در چهره زنـدگی شخصـی و خصوصـی خود، یـک انسـان زاهـد و عـارف و منقطع از دنیـاست. البته منظور، دنیـای بـد است؛ همان چیزی که خود او می‌گفت دنیای بد، آن چیزی است که در درون شـماست. این ظواهر طبیعت - زمین و درخت و آسـمان و اختراعات و امثال اینها - دنیای بد نیست. اینها نعمتهای خداست؛ باید اینها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون‌طلبی و آن احساس تعلّقی اسـت که در درون انسـان است. امـام از این دنیـای بـد به‌کلّی منقطع بود. او برای خودش هیـچ چیز نمی‌خواست. برای تنهـا پسـرش - که عزیزترین انسانهـا برای امـام، مرحوم حاج احمـد آقا بود و ما بارها این را از امام شـنیده بودیم که می‌فرمود اعزّ اشـخاص در نظر من ایشـان است - در ده سـال آن حکومت و آن زمامـداری و رهبری بزرگ، یـک خانه نخریـد. ما مکرّر رفته بودیم و دیـده بودیم که عزیزترین کس امـام، در آن بـاغچه‌ای که پشت حسـینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زنـدگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخـارف دنیوی و ذخیره و افزون‌طلبی نـداشت و نخواست؛ بلکه بعکس، هـدایای فراوانی برایش می‌آوردنـد که آن هـدایا را در راه خـدا می‌داد. آنچه را هم که داشت و متعلّق به خود او بود و مربوط به بیت‌المـال نبود، برای بیت‌المـال مصـرف می‌کرد. همان آدمی که حاضـر نبود آن روز بـا ده پانزده میلیون تومان خانه قابل قبولی برای پسـرش بخرد - ولو از مال شخصـی خودش - صـدها میلیون

تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف - برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل‌زدگان و جاهای مختلف دیگر - صرف می‌کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می‌شد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه‌مندان و دوستان برای امام آورده بودند. او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه نیمه‌شب، اهل دعا، تضرّع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره باصلابتش دشمنانِ ملت ایران را می‌ترساند و به خود می‌لرزاند - آن سدّ مستحکم و کوه استوار - وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده‌ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویید که پسرم در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده‌اند. من پسرم کشته شده، اما برایم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سرِ پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد! شبی در یک جلسه خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمدآقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مردِ با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ستایش‌گونه کوتاه یک شاگردش - که البته همه ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیّت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این‌گونه متواضع و با حیا بود. نکته آخری که من می‌خواهم عرض کنم، این است که همه اینها را امام از عمل به دین، از پایبندی به دین، از تقوا و از مطیع امر خدا بودن داشت. خود او هم بارها این مضمون را در گونه‌گونه کلمات خود برزبان می‌آورد و بیان می‌کرد: هرچه هست، از خداست. او همه چیز را از خدا می‌دانست؛ هضم در اراده خدا بود؛ حل در حکم الهی بود: انقلاب را خدا پیروز کرد؛ خرمشهر را خدا آزاد کرد؛ دلهای مردم را خدا جمع کرد. او همه چیز را از منظر الهی می‌دید و عامل به احکام بود؛ خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او باز کرد. مایلم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. فردا اربعین سیّدالشهداست. به مناسبت سالگرد امام، ما از جاهای مختلف برسر مزار او گرد آمده‌ایم. تناسب این جمع آمدن و گرد آمدن ما بر سر قبر امام، با اربعین تناسب عجیبی است. در روز اربعین هم، بعد از آن روزهای تلخ و آن شهادت عجیب، اولین زائران اباعبداللَّه‌الحسین علیه‌السّلام بر سر قبر امامِ معصومِ شهید جمع شدند. از جمله کسانی که آن روز آمدند، یکی «جابربن عبداللَّه انصاری» است و یکی «عطیةبن سعد عوفی» که او هم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. جابربن عبداللَّه از صحابه پیامبر و از اصحاب جنگ بدر است؛ آن روز هم علی‌الظّاهر مرد مسنّی بوده است؛ شاید حداقل شصت، هفتاد سال از سنین او - بلکه بیشتر - می‌گذشته است. اگر در جنگ بدر بوده، پس لابد قاعدتاً در آن وقت باید بیش از هفتاد سال سن داشته باشد؛ لیکن «عطیه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. او آن وقت جوانتر بوده؛ چون تا زمان امام باقر هم «عطیةبن سعد عوفی» علی‌الظّاهر زندگی کرده است. «عطیه» می‌گوید: وقتی به آن جا رسیدیم، خواستیم به طرف قبر برویم، اما این پیرمرد گفت اول دم شطّ فرات برویم و غسل کنیم. در شطّ فرات غسل کرد، سپس قطیفه‌ای به کمر پیچید و قطیفه‌ای هم بردوش انداخت؛ مثل کسی که می‌خواهد خانه خدا را طواف و زیارت کند، به طرف قبر امام حسین علیه‌السّلام رفت. ظاهراً او نابینا هم بوده است. می‌گوید با هم رفتیم، تا نزدیک قبر امام حسین علیه‌السّلام رسیدیم. وقتی که قبر را لمس کرد و شناخت، احساساتش به جوش آمد. این پیرمرد که لابد حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را بارها در آغوش پیامبر دیده بود، با صدای بلند سه مرتبه صدا زد: یا حسین، یا حسین، یا حسین! و سیعلم الّذین ظلموا

ایّ منقلب ینقلبون(۱) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۲) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله‌الاطیبین الاطهرین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدّیقهٔ الطّاهرهٔ و الحسن والحسین و علی علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف الصّالح القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّهٔ‌المسلمین و حماهٔ‌المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه چون تقریباً وقت سپری شده است، من ناچارم خطبه دوم را خیلی کوتاه عرض کنم. بعد از رحلت امام، ما اعلام کردیم که راه امام و خطّ امام را ادامه می‌دهیم. اوّلاً ـ این حرکت، از روی تقلید نبود؛ حرکتی براساس تجربه و آگاهی بود. راه امام، راه نجات این کشور، هم در آغاز انقلاب، هم در دوران حیات آن بزرگوار بود و هم امروز هست؛ اما راه امام چیست؟ مقصود ما از راه امام کدام است؟ من چند مشخّصه مهم را از مجموعه‌ای که ما آن را راه امام و خطّ امام به حساب می‌آوریم، عرض می‌کنم. چند مطلب از نظر امام، در درجه اوّل بود؛ اوّل، اسلام و دین بود. امام، هیچ ارزشی را بالاتر از ارزش اسلام به حساب نمی‌آورد. انقلاب و نهضت امام، برای حاکمیت اسلام بود. مردم هم که این نظام را قبول کردند، این انقلاب را به پا کردند و امام را پذیرفتند، برای انگیزه اسلامی بود. سرِّ موفقیت امام این بود که صریح و بدون پرده‌پوشی، اسلام را روی دست گرفت و اعلام کرد من می‌خواهم برای اسلام کار کنم و همه چیز در سایه اسلام است. قبل از دوران انقلاب ما کسانی در کشور ما و در بعضی کشورهای دیگر بوده‌اند که حقیقتاً به اسلام اعتقاد داشتند، اما جرأت نمی‌کردند، یا نمی‌خواستند صریحاً اسلام را مطرح کنند؛ تحت نامهای دیگری وارد میدان می‌شدند و عموماً شکست خوردند. علّت این که امام پیروز شد، چون هدف خود را که حاکمیت اسلام است، صریح بیان کرد. البته اسلام که امام فرمود، در دو بخش قابل توجّه است: یکی بخش اسلام در قالب نظام. امام، این‌جا خیلی سختگیر بود و به یک کلمه کم یا زیاد، راضی نمی‌شد؛ به یک مسامحه، چه در مسائل اقتصادی، چه غیره، راضی نمی‌شد. همه جا مُرّ اسلام. نظام اسلامی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، قضاوت اسلامی و دستگاههای گوناگون باید بر طبق مصالح، خطّ اسلام و راه حاکمیت اسلام را دنبال کنند. امام، این را دنبال می‌کرد و تا آن‌جا که توانست، تلاش کرد. چهره دوم در مورد پایبندی به اسلام، عمل فردی اشخاص است. در این‌جا دیگر آن صلابت و قاطعیت و اعمال قدرت، وجود ندارد. این‌جا موعظه، نصیحت، زبان خوش و امر به معروف است. امام، به این عقیده داشت. پس اوّل چیزی که در خطّ امام، مهم است، تعقیب هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ایمان و در صحنه عمل است. دومین مطلب، تکیه به مردم است – همان‌طور که عرض کردم – هیچ کس در نظام اسلامی نباید مردم، رأی مردم و خواست مردم را انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه مشروعیت می‌دانند؛ لااقل پایه اِعمال مشروعیت است. بدون آراءِ مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقّق خواست مردم، خیمه نظام اسلامی، سرِ پا نمی‌شود و نمی‌ماند. البته مردم، مسلمانند و این اراده و خواست مردم، در چارچوب قوانین و احکام اسلامی است. امام، مجمع تشخیص مصلحت را درست کرد؛ یعنی آراءِ مردم که مظهرش مجلس شورای اسلامی است، و حدود اسلامی که مظهرش شورای نگهبان است، اگر بین آنها اختلافی پیدا شد، مجمع تشخیص مصلحت تصمیم می‌گیرد. آن‌جایی که مصلحت کشور اقتضا کند، آن را براین مقدّم می‌دارد. مجمع تشخیص مصلحت را هم امام درست کرد. آنچه که در مورد آزادی گفته می‌شود، همه در شکم این حرکت عظیم و این سرخطّ مهمی است که امام برای این کشور به‌وجود آورد. حالا عدّه‌ای تازه از راه رسیده، می‌خواهند آزادی، آزادی فکر و آزادی رأی را به امام و دستگاه امام و نظام اسلامی، تازه یاد بدهند و تلقین کنند! این خطّی بود که امام، حرکت نظام اسلامی را بر این خط قرار داد. بحمداللَّه مسؤولان کشور – چه امروز، چه در دوره قبل و دولت قبل – که همه شاگردان امام بودند و دست پرورد گان امام هستند، این چیزها را از بن دندان دانستند و باور کردند؛ نمی‌خواهد دیگری بیاید و به اینها یاد بدهد. سوم از مشخصه‌های خطّ امام، عدالت اجتماعی و کمک به طبقات مستضعف و محروم است که امام آنها را صاحب انقلاب و صاحب کشور می‌دانست. امام، پابرهنگان را مهمترین عنصر

در پیروزیهای این ملت می‌دانست؛ همین‌طور هم هست و همان‌طور که گفتیم، امام به گفتن هم اکتفا نکرد. امام از همان اوّل انقلاب، جهاد سازندگی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد و بنیاد مسکن را به وجود آورد و دستورات مؤکّد به دولتهای وقت داد. عدالت اجتماعی، جزو شعارهای اصلی است؛ نمی‌شود این را در درجه دوم قرار داد و به حاشیه راند. مگر می‌شود؟! حالا عدّه‌ای از آن طرف در می‌آیند که امام فرمود: انقلابِ ما انقلاب نان نیست، برای نان نیست! بله؛ انقلاب اکتبر روسیه که در سال ۱۹۱۷ پیدا شد، به‌خاطر قطع شدن نان در شهرهای اصلی آن روز - مثلاً مسکو - بود. اگر مردم آن روز نان داشتند - همین نان معمولی - آن انقلاب پیش نمی‌آمد. انقلاب ما این‌گونه نبود، انقلاب ما براساس یک ایمان بود؛ اما معنایش این نیست که انقلاب نباید به زندگی مردم، به اقتصاد، به نان و به رفاه مردم بپردازد. این چه حرفی است!؟ امام به این مسائل می‌پرداخت و دستور می‌داد و آنچه در درجه اوّل، مورد نظر امام بود، عبارت بود از طبقات محروم و مستضعف. البته امروز کنارِ گودنشینها، آنهایی که همیشه بلدند گوشه‌ای بنشینند و دستور و نسخه صادر کنند - بدون این‌که بدانند واقعیتها چگونه است، یا هیچ مسؤولیتی احساس کنند - می‌گویند عدالت اجتماعی تحقّق پیدا نکرده است! البته عدالت اجتماعیِ کامل، بلاشک تحقّق پیدا نکرده است - خیلی باید مجاهدت کنیم - اما نظام اسلامی آمد و آن برنامه و نقشه غلطی را که در این مملکت بود - که هیچ حقّی برای روستا و روستانشین و شهرهای دور دست و طبقات محروم قائل نبودند - تغییر داد و بیشترین اهتمام را روی این چیزها گذاشت. امروز بیشترین اهتمام دولت خدمتگزار ما برای نقاط محروم است. در طول دوران انقلاب، همیشه دولتها این‌طور بودند؛ بیشترین اهتمامشان برای مردم محروم و نقاط محروم بود و کارهای فراوان و خدمات عظیمی هم انجام گرفته است. اینها به برکت همین عنصر عدالت اجتماعی در خطّ امام است. یک عنصر دیگر، دشمن‌شناسی و فریب نخوردن از دشمن است. اوّلین کار دشمن این است که تبلیغ می‌کند هیچ دشمنی وجود ندارد! چطور نظام اسلامی دشمن ندارد؟! جهانخواران را از این سفره به یغما رفته سالهای متمادی، محروم کرده است؛ معلوم است که دشمنند، می‌بینیم که دشمنی می‌کنند - در تبلیغات، در محاصره اقتصادی - هر کاری که می‌توانند در تقویت دشمن علیه نظام، می‌کنند؛ صریح هم می‌گویند! در این مملکت، آنچه که برای امریکا، برای استکبار و برای جهانخواران قابل قبول نیست، استقلال این مملکت و استقلال و بیداری این مردم است؛ آن دست ردّی است که این مردم به سینه دشمنان این کشور و جهانخواران زده‌اند؛ این را نمی‌خواهند. با اسلام هم که دشمنند، به این علّت است که اسلام این بیداری را به مردم داده است؛ با این دشمنند. امام، دشمن را می‌شناخت؛ روشهای سیاسی و روشهای تبلیغاتی آنها را می‌فهمید، می‌شناخت و در مقابل آنها محکم می‌ایستاد. محور دیگر، علاقه و حساس بودن به سرنوشت مسلمانان عالم است. مسلمانان عالم، عقل استراتژیک نظام اسلامی به حساب می‌آیند. الان ملتها در آسیا، در افریقا و در همین منطقه خود ما طرفدار نظام اسلامی هستند. این اظهار ارادتی که به امام و به انقلاب می‌کنند، سابقه ندارد؛ نه امروز نسبت به هیچ کشوری در دنیا وجود دارد و معمول است و نه در گذشته چنین چیزی بوده است. این به‌خاطر اسلام است. امام روی سرنوشت برادران مسلمان، حساس بود. و بالاخره تعالی علمی و سازندگی کشور. اینها سرفصلهای عمده خطّ امام است؛ اسلام، مردم، پیشرفت کشور، دشمنی با دشمنان و حسّاسیت نسبت به امّت اسلامی در آن هست. اینها خطّ امام است؛ ما به اینها پایبند بودیم و هستیم و به فضل پروردگار خواهیم بود. در این سالهای بعد از رحلت امام، چه دولتهایی که سر کارِ بودند - چه دولت قبلی، چه دولت امروز ما - چه دستگاه قضایی، چه مجلس شورای اسلامی و دستگاه قانونگذاری، بحمداللَّه کارهای بزرگی کردند و خدمات بزرگی انجام دادند. جزئیات کارهای اینها آن‌قدر زیاد و صفحه عملیاتی که مسؤولان این کشور در قوای مختلف - بخصوص در قوّه مجریّه که بارهای سنگین بر دوش آنهاست - کردند به‌قدری درخشان و زیاد است که هر منصفی اینها را نگاه کند، تحسین خواهد کرد. من اگر بخواهم الان هم آنچه در ذهنم هست بگویم، یک صفحه طولانی است. اینها را باید خود آقایان بیایند به مردم بگویند و توضیح دهند، تا ببینند که چه زحماتی کشیده‌اند! این به برکت پیروی از همین راه امام است. خدای متعال هم به این کشور تفضّل کرده است. این بنایی که امام ساخت، بحمداللَّه

مستحکم مانده است و پایه‌های محکم و ریشه عمیقی دارد. آثاری را هم که خدای متعال و دست قدرت الهی برای این مردم آورد، خیلی عظیم است. به لطف الهی، پنجاه هزار اسیر ما بی‌دغدغه برگشته‌اند. بلوک شوروی که یک مزاحم و معارض بود، در طول این سالها متلاشی شد. به لطف الهی ملت ما در میدانهای مختلف، به موفّقیتهای بزرگی دست پیدا کرد. انتخاباتهای گوناگون و حضورهای برجسته - همین حضور سی میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری در دوسال قبل از این - الطاف الهی و نشانه‌های رحمت خداست. ما افتخار می‌کنیم که ملتی جوان و زنده و با نشاط داریم. افتخار می‌کنیم که مسؤولان مؤمن، بی‌طمع، بی‌غرض و مردمی، قوای این کشور را اداره می‌کنند. افتخار می‌کنیم که علی‌رغم دشمنی استکبار و علی‌رغم این همه توطئه، ملت و مسؤولان ما بحمداللَّه توانسته‌اند راه طولانی و دشوار انقلاب را پیش ببرند و مملکت را بسازند. روزبه‌روز این سازندگی، بیشتر خواهد شد؛ روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه به سمت عدالت اجتماعی، پیشتر خواهیم رفت؛ روزبه‌روز پایه‌های اسلام و تعبّد به اسلام در این کشور، محکمتر خواهد شد. آن کسانی که گوش خوابانده‌اند که شاید مردم از اسلام و جمهوری اسلامی برگردند، بدانند که سرنوشت آنها سرنوشت همان کسانی است که اوّلِ انقلاب خیال می‌کردند انقلاب تا سه ماه دیگر، تا شش ماه دیگر، تا یک سال دیگر از بین خواهد رفت! یا خیال می‌کردند که اوّلِ جنگ می‌توانند در ظرف یک هفته، ایران را فتح کنند! همان‌طور که آنها تودهنی خوردند، همان طور که از ملت ایران سیلی خوردند، همان‌طور که ناکام شدند، همان‌طور که غلط بودن تهدیدهایشان برایشان واضح شد، آن کسانی هم که امروز خیال می‌کنند و به انتظار آن نشسته‌اند که این مردم از دینشان، از قرآنشان، از اسلامشان، از روحانیتشان و از امامشان روی برگردانند، تودهنی خواهند خورد؛ آنها هم سیلی خواهند خورد! آینده، مال این ملت است. آینده، مال این کشور و مال اسلام است. روزبه‌روز به فضل پروردگار، خورشید درخشانِ اسلام، درخشانتر خواهد شد و مردم زیادتری را گرما خواهد داد و نورانی خواهد کرد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، مقامات امام را در ملکوت اعلی بیشتر از پیش کن. پروردگارا! او را از سوی یکایک ما جزای خیر عنایت کن. خواستها و آرمانها و هدفهای او را محقّق فرما. ملت ایران را پیروز و دشمنانش را منکوب کن. اسلام و مسلمین را در همه جای عالم، موفّق و پیروز گردان. گرفتاریهای این ملت را برطرف کن. شرّ دشمنان را به خودشان برگردان. دلهای این ملت را روزبه‌روز به هم مهربانتر کن. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر، انّ الانسان لفی خسر، الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) اخلاص: ۴ - ۱ ۲) شعراء: ۲۲۷ ۳) عصر: ۳ - ۱

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان قوه قضاییّه و خانواده‌های معظّم شهدای هفتم تیر

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان قوه قضاییّه و خانواده‌های معظّم شهدای هفتم تیر بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم در ابتدا به شما برادران و خواهران عزیزی که به این‌جا تشریف آورده‌اید - چه مسؤولان و کارگزاران قوّه محترم قضاییّه و چه خانواده‌ها و بازماندگان شهدای عزیز و عالی‌قدر کربلای هفتم تیر - خوشامد عرض می‌کنم. یک جمله درخصوص این شهدای عزیزی که در ضمن آنها شخصیتهای برجسته انقلاب و کشور بودند و یاد آنها فراموش نخواهد شد - مخصوصاً مرحوم آیةاللَّه بهشتی اعلی‌اللَّه‌مقامه‌الشّریف - عرض کنیم، و آن این است که این شهدای عالی‌قدر، شهیدِ راه تحقّق نظام اسلامی و حاکمیت دین خدا شدند. در اوّلِ انقلاب، دو جریان در مقابل هم قرار گرفتند؛ یک جریان، جریان انقلاب و دین و حاکمیت قرآنی و اسلامی و مبانی دینی و ارزشهای دینی بود - که امام رضوان‌اللَّه تعالی علیه و قاطبه ملت این راه را دنبال می‌کردند - یک جریان هم جریانی بود که به حاکمیت دین خدا در این کشور راضی نبود. البته بعضی از اینها مردمانی بودند که انگیزه‌شان ضدیّت با اصل دین بود. بعضی دیگر هم انگیزه‌شان حمایت از حضور امریکا و قدرتهای بیگانه بود؛ اما به خودی خود با دین کاری نداشتند. بعضیشان علی‌الظّاهر متدیّن هم بودند، ولی می‌دانستند که وقتی نظام و دولتی براساس دین و مبانی دینی بر سرِ کار باشد، دخالت قدرتهای

مستکبر و بیگانه امکان‌پذیر نیست؛ این را خوب می‌فهمیدند. لذا به‌جای این که در این مسأله و آن مسأله با نظام مباحثه و مجادله کنند، اصل قضیه را مورد سؤال قرار می‌دادند: چرا باید دین در مسائل جامعه دخالت کند؟ چرا باید متولّیان امور دینی - یعنی علمای دین - اصلاً کاری به کار جامعه داشته باشند؟ چرا باید فقه اسلام که امور زندگی مردم - اعم از دنیا و آخرت - را براساس حکم الهی معیّن می‌کند، در قانون و جعل قانون و انتخاب مسؤول و امثال اینها دخالت داشته باشد؟ بنابراین، بنا کردند با اصل دین مقابله کردن. می‌دانستند که تا دین و حاکمیت دینی هست، از هیچ طرف راهی برای دشمن وجود ندارد. البته من خواهش می‌کنم که متفکّران و صاحب نظران جامعه، این حرف را درست بشکافند که چرا وقتی دین هست، دشمن نمی‌تواند بیاید؟ یکی به خاطر خودِ احکام دینی و خودِ آیات قرآنی و خودِ قواره نظام اسلامی است که اصلاً اجازه دخالت به مستکبر و ظالم و توطئه‌گر و غارتگر را نمی‌دهد؛ جهت دیگر این است که حالا دولتی که معتقد است نباید به بیگانگان اجازه ورود داد، با چه ابزاری می‌خواهد هدف خود را محقّق کند؛ جز با ابزار مردم و اراده‌های مردم؟ فقط در حاکمیت دینی است که اراده مردم، همراه با عشق، با شور، با ارادت و با اخلاص، همه وجود آنها را در مقابله‌ی با دشمن بسیج می‌کند. در غیر نظام دینی، چنین چیزی ممکن نیست. این نکته‌ی خیلی مهمّی است. راه این که پشتیبانی مردم را از یک نظام جدا کنند، این است که اعتقادات آنها را در دفاعشان دخالت ندهند؛ بین حضور و اراده و اعتقادات آنها - آن هم اعتقادات دینی - انفکاک ایجاد کنند؛ که می‌دانید فرق اعتقاد دینی با اعتقاد حزبی و سیاسی این است که اعتقاد دینی، ایمان است و در آن، عشق و شور هست. به هرحال، اینها با اصل دین مقابله می‌کردند. آن جریان اوّل - که جریان انقلاب و جریان دین و جریان اسلام بود - صاحب منطق و صاحب حرف بود و در مقابل غوغاگریِ جریان مقابل محکم ایستاد. هرکس که در این صف‌آرایی توان ایستادگیش بیشتر بود، بیشتر مورد تهاجم قرار گرفت. شما نگاه کنید ببینید در طول آن دو سال و اندی که آن جریانهای مخالف در این کشور خیلی فعّال بودند، علیه چه کسانی توطئه کردند؛ علیه چه کسانی بدگویی کردند؛ با چه کسانی در عالم ذهنیّت و مباحثات و مجادلات بیشتر درافتادند؟ با کسانی بیشتر دشمنی می‌کردند که می‌دیدند در عالم روشنگریِ افکار مردم، اینها توان بیشتری دارند. بعضیها را با تهمت از میدان خارج می‌کردند؛ بعضیها را با تضعیف و اهانت از رو می‌بردند؛ لیکن بعضی مثل شهید بهشتی را نمی‌شد با این چیزها از میدان خارج کرد؛آن وقت به این شیوه ترور متوسّل شدند و شهید بهشتی و دیگران را در آن حادثه به شهادت رساندند. بعد هم مرحوم شهید باهنر و شهید رجایی و امثال اینها را شهید کردند. اینها شهدای هویّت اصلیِ اسلامیِ نظامند؛ چون در مقابل دشمنان ایستادند. خون مطهّر آنها خیلی هم اثر کرد؛ انصافاً سالهای متمادی مردم را بیدار و آگاه کرد؛ امروز هم الهام خودش را دارد. البته آن انگیزه‌های دشمن، امروز هم هست؛ دیروز هم بود؛ فردا هم خواهد بود؛ دشمن که بی‌کار نیست. آنچه مهمّ است، این است که جبهه اسلامی، جبهه دینی، جبهه انقلاب، جبهه امام - که به آن جبهه خودی می‌گوییم - ترفند دشمن را بشناسد؛ بداند که دشمن چه می‌کند و چه می‌خواهد بکند و هدفش چیست. بحمداللّه بزرگانِ فعّال و صاحب‌نظرانمان کارهایی می‌کنند و فعّالیتهای ارزشمندی دارند؛ لذا امروز هم ارزش این شهدا - چه شهید بهشتی و چه دیگر شهدای این حادثه رضوان اللّه تعالی علیهم - برای مردم معلوم است. در باب قوّه قضاییّه لازم است چند جمله عرض کنم. اوّلاً از همه برادرانی که در این قوّه زحمت کشیدند، تلاش کردند و این کارهای بزرگ را - که اشاره کردند(۱) - انجام دادند، حقیقتاً باید تشکّر کرد. کار، خیلی سخت است؛ بخصوص وقتی که نقاط قوّت دستگاه، همان چیزهایی است که دشمن روی آنها جنجال می‌کند! اگر شما ببینید که در این سالهای اخیر، دشمنان در تبلیغات خود، روی چه چیزهای قوّه قضاییّه تکیه کردند و به چه چیزهایی ایراد گرفتند، ملاحظه خواهید کرد که همان چیزها، درست نقاط قوّت قوّه قضاییّه است. هرجا قوّه قضاییّه قاطعیت به خرج داد، دشمن علیه آن به تبلیغات شدید رادیویی و روزنامه‌ای در اطراف دنیا دست زد. هر جا قوّه قضاییّه در اجرای احکام اسلامی و قوانین پافشاری کرد، دشمن همان جا جنجال خودش را شروع کرد. نقاط قوّت قوّه قضاییّه، همان چیزهایی است که دشمن روی آن تکیه و از آن انتقاد می‌کند و به آن ایراد می‌گیرد. بنابراین لازم است حقیقتاً از قضات شجاع و فعّالان قوّه

قضاییّه در بخشهای مختلف، تشکّر کنیم. هدف از وجود قوّه قضاییّه این است که مردم در جامعه احساس آرامش کنند؛ بدانند که اگر کسی به حقوق آنها تجاوز کرد، جایی هست که به آن رسیدگی می‌کند؛ بدانند که اگر قویترین اشخاص - حتّی دولت - حقّ کسی را ندیده گرفت، یا خدای ناکرده پایمال کرد، یک دستگاه قضایی وجود دارد که شجاعانه و بی‌نظر و بی‌غرض، میدانداری می‌کند و حق را به حقدار می‌رساند. اگر توانستید این احساس را در جامعه ایجاد کنید، شما موفّقید. اگر این حالت اطمینان در جامعه به‌وجود آمد، هیچکدام از این جوسازیها و دشمن گفته‌ها هم به جایی نخواهد رسید؛ چون مردم در عمل، حضور و آمادگی قوّه قضاییّه را مشاهده می‌کنند و رسیدگی و شجاعت و نترسیدن قاضی از تهدید و هوچیگریها را می‌بینند. هوچیگری، از تهدید هم سنگینتر است؛ چون هوچیگری، حمله بالفعل است و علیه آبروی قاضی است. اگر مردم دیدند که قاضی بدون اعتنای به این حرفها کار خود را می‌کند، آن وقت هوچیگریها و لجن‌پراکنیها هم اثر نخواهد کرد. اگر نتوانستید این غرض اصلی را تأمین کنید، همه آن اشکالات وارد خواهد شد. برای ارزیابی قوّه قضاییّه، باید این معیار را به‌کار بگیرید؛ ببینید چه‌قدر این حالت اعتماد در مردم به‌وجود آمده است؛ هر مقدار به‌وجود آمده است، همان مقدار شما موفّقید. اگر نود درصد، اگر هشتاد درصد، اگر پنجاه درصد و یا اگر ان‌شاءاللَّه یک روز صددرصد این حالت اعتماد به‌وجود آید، آن وقت قوّه قضاییّه به همان اندازه توفیق پیدا کرده است. این تمهیداتی که ما انجام می‌دهیم - از سازماندهی و بقیه چیزها - مقدّمه این است. نکته دیگر این است که قوّه قضاییّه ما براساس شرع است. اگر براساس شرع نباشد، غلط است؛ چون نظام، نظام اسلامی است. هر بخشی از این قوّه که شرعی نباشد، موافق با مقرّرات اسلامیِ قضا نباشد، آن بخش نه مایه افتخار است، نه موجب ثواب است و نه کارگشاست. قضای اسلامی است که کارگشاست. قضای اسلامی است که در آن، از همه مفاسد می‌شود جلوگیری کرد. این مشکل قضای غربی - که غربیها در فیلمهای تبلیغاتی هم آن را زر و زیور می‌دهند و آرایش می‌کنند - نشان داده است که کارایی ندارد. هرکس که اطّلاع داشته باشد، می‌بیند که آن دستگاه قضایی لَنگ می‌ماند و در خدمت ظلم قرار می‌گیرد. آن دستگاه قضایی که این استعداد را دارد تا در همه شرایط با ظلم مقابله کند، دستگاه قضای اسلامی است. هرچه ممکن است، سعی کنید دستگاه قضا را اسلامی‌تر کنید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خدای متعال به شما توفیق دهد و قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه از همه خشنود و راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- -- ۱) مقصود رئیس قوّه قضائیه است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت میلاد پیامبر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت میلاد پیامبر اکرم(ص) و امام جعفر صادق(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید و بزرگ را به همه امّت اسلامی و بخصوص به ملت مسلمان و بزرگ ایران و به شما حضّار محترم در این مجلس تبریک عرض می‌کنم. در مقیاسهای بشری، مبارک بودن یک مولود و یک ولادت، به آثاری است که بر آن ولادت مترتّب می‌شود؛ چه مستقیم و چه غیرمستقیم. اگر این مقیاس، مقیاس درستی است - که هست - باید عرض کنیم، مبارکترین مولودی که در طول تاریخ متولّد شده است، وجود مقدّس نبیّ‌مکرّم اسلام صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم است. این برکات، از لحظه ولادت شروع می‌شود؛ این عجیب هم نیست. حضرت عیسی علیه‌الصّلاةوالسّلام در آغاز ولادت فرمود: «و جعلنی مبارکاً این ما کنت»(۱). مبارک بودن خود را از اوّلین ساعات یا اوّلین روزهای ولادت اعلام کرد. در مورد پیامبر ما نیز همین‌طور است. آنچه تواریخ ثبت کرده‌اند که کنگره کاخ کسری فرو ریخت، یا آتشکده قدیمی خاموش شد - و از این قبیل علائم و نشانه‌هایی که ثبت شده است - اینها همه مبشّرات برکات وجود این موجود عظیم است.(۲) هر آنچه در این عالم بر اساس حاکمیت شرک و کفر و استبداد و ظلم و تفرقه بین آحاد انسان وجود داشته است، باید به برکت وجود این انسان والا- و ممتاز و بی‌نظیر،

بتدریج زایل شود. آنچه آن بزرگوار در مقام عمل و مجاهدت برعهده گرفت، سنگینترین بخش این کار بود. شروع این راه و آغاز این دعوت، مهمترین بخش این کار محسوب می‌شد. اشکال دنیای آن عصر این بود که آحاد مردم و طبقات جامعه در همه جای عالم، به حاکمیت غیر خدا، به حاکمیت طاغوتها، به حاکمیت ظلم و به اختلاف طبقات خو گرفته بودند. چه کسانی باید در مقابل این مظاهر بایستند؟ قاعدتاً مظلومان. وقتی مظلومان خودشان هم باور می‌کنند که باید حاکمیت ظلم مستقر باشد، امید اصلاح از بین می‌رود. بیدار کردن مردم، بیدار کردن دنیا و بیدار کردن بشریّت، کار بزرگ پیامبر اکرم و دعوت نبوی بود؛ «ان هو الّا ذکر للعالمین»(۳). این ذکر است، یاد است، تذکّر است، هشدار است، بیدارباش برای همه بشر است. آن‌جایی که خودِ آن بزرگوار متصدّی و متحمّل این بیدارباش شد، جزو سخت‌ترین جاها بود. تعصّبها، قبیله‌گریها، مسائل شخصی و فردیتهای گوناگون، کار آن بزرگوار را دشوار می‌کرد. آن حضرت مجاهدت سختی را متحمّل شد، تا توانست این بن‌بست بشری را باز کند و این صخره عظیم را بشکافد. بعد از آن تا امروز، هر کس هر حرکتی کرده است، به دنبال آن بزرگوار و در ادامه آن راه و با کمک ضرب دست این انسان والا ـ بوده است. فقط هم مسلمانان نیستند که از تعالیم نبوی بهره گرفته‌اند. دانش امروزِ دنیا، تمدّن امروزِ دنیا، معرفتی که امروز در این دنیا هست و پیشرفت کاروان بشر، مرهون وجود اوست. این معنا، ادّعای ما مسلمانان نیست. همه مورّخان و افراد با انصاف، قبول دارند که پیدایش بیداری علمی در دنیای اسلام، موجب شد که این بیداری از طریق رفت و آمدها، حتّی با کشورگشاییها و با جنگهایی که آنها کردند، به نقاط دیگر جهان هم منتقل شود. معارف و تفکّرات بشری و این چیزهایی که امروز انسانها به آن توجّه دارند - مثل حقوق انسان، مثل آزادی انسان، مثل مساوات افراد بشر، مثل برادری انسانها - همه هدیه‌های این انسان والاست. در اسلام، آنچه بر این حرکت عظیم مترتّب شد، تشکیل نظام اسلامی بود. این تعالیم فقط برای آن نبود که بیاید مردم را موعظه کند؛ بل برای این بود که شکل و قالب نظام بشر را طوری ترتیب دهد که حرکت در آن قالب به سمت این هدفها آسان باشد و موانعی وجود نداشته باشد؛ و آن همان نظام اسلامی است. امروز بحمداللّه جوامع اسلامی به اهمیت نظام اسلامی واقف شده‌اند. در طول سالهای متمادی، نویسندگان و گویندگان بزرگ و دلهای فراوانی به این سمت متوجّه شده‌اند. بیداری اسلامی شروع شده است؛ جوامع اسلامی به اهمیت این ذخیره‌ای که در اختیار آنهاست، واقف شده‌اند؛ البته به همین نسبت هم دشمنیهای دشمنان اسلام زیاد شده است. مرتّب مشغول تفرقه‌افکنی و اختلاف اندازی بین ملتهای مسلمانند تا با تحریک قومیتها و ملیتها و عِرقها و تعصّبها، هر گروهی را به سمتی بکشند. این نشان‌دهنده آن است که دشمن فهمیده است آگاهی اسلامی و بیداری اسلامی در محیط مسلمان‌نشین عالم، کار خود را می‌کند. حقیقت هم همین است. یقیناً همین احساس، ملتهای اسلامی را به سمت نظام اسلامی و به سمت تشکیل امّت واحده اسلامی خواهد کشاند؛ این یک آینده حتمی است. این دشمنیها هم اثری ندارد. نیروی اسلام بالاتر از این حرفهاست؛ کمااین‌که در ایران اسلامی، نقطه‌ای که هیچ کس تصوّر آن را نمی‌کرد، همین بود که نیروی عظیم اسلامی توانست مردم را متّحد کند؛ دلها را به هم نزدیک نماید؛ ایمان اسلامی را پشتوانه این حرکت قرار دهد و یک نظام اسلامی را در این‌جا به وجود آورد. این امری است که اتّفاق افتاده است. منتقدان نظام جمهوری اسلامی، می‌گردند نقطه ضعفها را پیدا می‌کنند. شاید بعضی نقطه ضعفها را ما بیشتر از منتقدان بدانیم. انسان عیوب خودش را بیشتر از دیگران می‌داند. مسأله این نیست که جمهوری اسلامی آیا نقطه ضعف دارد یا ندارد - البته که دارد - مسأله این است که با وجود این نقطه ضعفها، کاری انجام گرفته است و حادثه‌ای اتّفاق افتاده است که این حادثه، بزرگترین حادثه در طول تاریخ چند قرن اخیر در دنیای اسلام است؛ یعنی ایجاد حکومت اسلامی؛ حاکمیت احکام دین؛ حاکمیت ارزشهای اسلام؛ بلند شدن پرچم قرآن و تشکیل جامعه بر اساس معارف اسلامی. این مهمّ است. البته - بلاشک - نقطه ضعف هم وجود دارد. این ضعفها و کوتاهیهای ماست که خودش را بر این جامعه و بر نظام اسلامی تحمیل می‌کند. باید بکوشیم ضعفهای خود را کم کنیم و نظام اسلامی را تقویت و کامل نماییم. آنچه که دشمن نمی‌خواهد، مسلمانان باید به آن توجّه کنند. اصل قضیه این است. ایجاد چنین نظامی در دنیای مادّی، با این همه دشمنی علیه

اسلام، واقعاً معجزه است. این معجزه باز هم اتّفاق خواهد افتاد و یک بار دیگر امّت اسلامی تشکیل خواهد شد. این هم معجزه بزرگی است که انجام خواهد شد. البته دشمن که بی‌کار نمی‌ماند. در داخل کشور ما، با امواج رادیویی و کارهای فکری و فرهنگی، سعی می‌کند ایمان مردم - یعنی اصل قضیه - را متزلزل کند. البته تاکنون نتوانسته است و به حول و قوّه الهی هیچوقت نخواهد توانست. ایمان اسلامی، خیلی قوی و عمیق و خیلی ستبرتر از این حرفهاست. به ضعفها تمسّک می‌کنند، برای این‌که اصل را خدشه‌دار کنند؛ در حالی که اینها به هم ارتباطی ندارد. دشمن تلاش خود را می‌کند و بر آن است تا مردم را نسبت به حاکمیت دین، نسبت به این‌که دین نظام سیاسی دارد، نسبت به مفید بودن و کارآمد بودن این نظام، متزلزل کند. اینها تلاشهای فراوانی است؛ مربوط به امروز هم نیست. بیست سال است که دشمنان این تلاشها را می‌کنند؛ اما جریان اسلام و جریان حرکت اسلامی و نظام اسلامی، مثل یک رودخانه سیّال و فیّاض می‌آید و هر گاهی یک بار هم این خلطها و زایدها و مزاحمها و مانعها را از سر راه خود بیرون می‌اندازد و برطرف می‌کند. حالا هم همین کار را خواهد کرد. زایدها و مانعها و مزاحمها که نمی‌خواهند این جریان زلال و صاف و فیّاض پیش برود، در مقابل هجوم این جریان طاقت نمی‌آورند و کنار خواهند افتاد و دفع خواهند شد و این جریان ادامه پیدا خواهد کرد. آنچه مهم است، این است که ما امید و توکّل و حسن ظنّ خودمان را به خدا، به این دین، به این معارف و به این احکام از دست ندهیم. اصل این است. آنچه که مایه پیشرفت است، رسوخ ایمان و امید و اطمینان است. دشمن می‌خواهد این را متزلزل کند. مراقب باشید؛ بخصوص شما خواص، شما مسؤولان، شما روشنفکران، شما گویندگان، شما علمای محترم و دانشگاهیان محترم. ببینید که دشمن می‌خواهد ایمان و امید و اطمینان را متزلزل کند. شما وظیفه‌تان این است که ایمان و امید و اطمینان را مستحکم کنید؛ بقیه کار را خودِ این دین با آن قدرت و این ایمان اسلامی با آن توانایی، انجام می‌دهد. ما دنباله جریان دین حرکت می‌کنیم؛ نه این‌که ما بخواهیم این جریان را راه ببریم؛ مگر ما چه کسی هستیم؟! دشمن خیال می‌کند که این جریان به اشخاص وابسته است. بنده و امثال بنده چه کسی هستیم که بخواهیم این جریان را راه ببریم؟! این جریان است که ما را هم با خود می‌برد. به فضل الهی، این جریان حادث شده و پیش آمده است؛ متوقّف شدنی هم نیست؛ دشمن هم بی‌خود خود را معطّل می‌کند. فضل پروردگار از اوّل انقلاب شامل حال ما بوده است و ما به‌وضوح دست قدرت الهی را دیده‌ایم؛ به‌وضوح تفضّلات حضرت بقیةاللّه‌الاعظم ارواحناله‌الفداء را دیده‌ایم و حس کرده‌ایم و در قضایای گوناگون، همان چیزی که به ما وعده داده شده است - «کزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه»(۴)؛ و مصداق آن، همین حرکت شما مردم مسلمان است - تحقّق پیدا کرده است. امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللّه برکات و تفضّلات و فیوضات خود را بر روح مطهّر امام بزرگوار ما - که او سلسله‌جنبان این کار و رهبر حقیقی این راه و استاد و پیشرو واقعی ما بود - نازل کند و ارواح طیّبه شهدا را که با جان خود، این حرکت را آسان کرده‌اند، از رحمت واسعه خویش مستفیض نماید و ان‌شاءاللّه برکاتش را بر ملت بزرگ ایران - بخصوص به ایثارگران - نازل گرداند و مسؤولان محترم نظام را که بحمداللّه با جدّ و جهد مشغول کار هستند، موفّق و مؤیّد قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱)

مریم: ۳۱ ۲) بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸۸ ۳) یوسف: ۱۰۴ ۴) فتح: ۲۹

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از دانشجویان به همراه اقشار مختلف مردم

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از دانشجویان به همراه اقشار مختلف مردم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. حرفهای گفتنی زیاد است؛ اما مطلبی که از نظر من مهمتر از همه است و ذهن مرا مشغول کرده، حمله به خوابگاه جوانان و دانشجویان است. این حادثه تلخ، قلب مرا جریحه‌دار کرد؛ حادثه غیرقابل قبولی در جمهوری اسلامی بود. حمله به منزل و مأوا و مسکنِ جمعی - بخصوص در شب یا در هنگام نماز جماعت - به هیچ وجه در نظام اسلامی قابل قبول

نیست. جوانان این کشور - چه دانشجویان و چه غیر دانشجویان - فرزندان من هستند و هرگونه چیزی که برای این مجموعه‌ها مایه اضطراب و ناراحتی و اشتباه در فهم باشد، برای من بسیار سخت و سنگین است. هرکسی بوده، فرق نمی‌کند؛ چه در لباس نیروی انتظامی، چه در غیر آن. مسلماً با کسانی‌که در نظام جمهوری اسلامی تخلّف می‌کنند، باید برخورد شود؛ اما با کسی که تخلّفی نکرده است؛ کسی‌که در خانه خود در حال استراحت است، آن هم در محیط جوان دانشجویی، کار بسیار خطا و ناروایی است اگر برخورد شود. این که صد نفر یا دویست نفر از کوی دانشگاه خارج شدند و حرفهایی زدند و شعارهایی دادند، بهانه و مجوّزی نمی‌شود برای این‌که کسانی، در هر لباس و با هر نامی، وارد آن محیط شوند و کارهای ناروایی انجام دهند؛ بخصوص وقتی که نام مقدّس نیروی انتظامی در میان می‌آید، عملی که موجب شود نیروی انتظامی بدنام گردد، قضیه را سخت‌تر می‌کند. شما می‌دانید که امروز نیروی انتظامی در اطراف کشور، در جاده‌ها، در مرزها، در برخورد با اشرار، چه جانفشانیهایی می‌کند و چه زحماتی می‌کشد. چقدر از اینها برای حفظ امنیت ما، جان خود را از دست می‌دهند. با این حال، به‌وسیله چند نفر عملی انجام شود که چهره این خدمتگزاران در نظر بعضی تیره گردد؛ آیا این انصاف است؟! یا آن طوری که نقل کرده‌اند، بعضی با آوردن نام مقدّس «یا حسین» و «یا زهرا» وارد اتاق دانشجوی بسیجی یا دانشجوی جانباز شوند و او را از خواب بپرانند، یا آن‌طور حوادثی را به‌وجود آورند؛ آیا این درست است؟! اینها قلب را می‌فشارد. این همه جوان مؤمن، عاشقان امام حسین، عاشقان فاطمه زهرا، در همه جای کشور، در خدمت اسلام، در خدمت کشور، در طول دوران دفاع مقدّس، در هر خطری که این کشور را تهدید کند، سینه سپر می‌کنند و وارد می‌شوند؛ اما بعد کسانی با استفاده از این نامها حوادثی را به‌وجود آورند. برای من، حادثه خیلی تلخی بود. البته من تأکید کردم که اطراف این حادثه تحقیق شود و بروند حادثه را درست بسنجند. قرار شد رئیس جمهور محترم و مسؤولان، هیأت تحقیقی را تعیین کنند؛ من هم ممکن است خودم کسی را در این هیأت بگذارم. من چند حرف دارم؛ یک حرف با دانشجویان، یک حرف با عموم ملت ایران، یک حرف، بخصوص با شما جوانان، یک حرف هم با دشمن. حرف من به دانشجویان این است که مراقب دشمن باشید؛ دشمن را خوب بشناسید؛ مبادا از شناسایی دشمن غفلت کنید. غریبه‌هایی را که در لباس خودی خودشان را در همه جا داخل می‌کنند بشناسید؛ دستهای پنهان را ببینید. هیچ کس به‌خاطر غفلت ستایش نمی‌شود. هیچ‌کس به‌خاطر چشمها را بر هم گذاشتن، مدح نمی‌شود. اگر بر آدم غافل ضربه‌ای وارد شد، اوّل کسی که مسؤول و مذموم است، خود اوست؛ مراقب باشید. دانشجو، قشر فاخر و با ارزشی است. دشمن، دانشجو را هدف گرفته است. چند سال است سعی می‌کنند بلکه بتوانند دانشجویان را در مقابل نظام قرار دهند؛ اما موفّق نشدند؛ بعد از این هم موفّق نخواهند شد. اگر یک عدّه نفوذی خواستند از فرصتی استفاده کنند و از آب گل‌آلودی ماهی بگیرند - وارد اجتماع دانشجویان شدند و شعارهایی درست کردند و حرفهایی زدند - خیال نکنند که ما اشتباه خواهیم کرد؛ نه، ما اشتباه نخواهیم کرد. ما مخاطب و طرفِ خودمان را می‌شناسیم. دانشجو، فرزند ماست؛ متعلّق به ماست؛ متعلّق به این کشور است. دشمن است که می‌خواهد با نام دانشجو یا با نام نفوذ در میان دانشجویان، فساد و تباهی کند؛ خود دانشجویان بایستی هوشیارانه متوجّه باشند. در یک چنین موقعیّت و فصل حسّاسی مثل این فصل سال - فصل امتحانات دانشجویی، فصل کنکور؛ که همه خانواده‌هایی که جوانی دارند، این فصل که می‌شود، همه همّت خودشان را می‌گذارند که جوانشان حواسش جمع باشد و بتواند در امتحان یا در کنکور موفّق شود - آن کدام دستی است، آن کدام دشمن آینده این مملکت و دانشگاه این مملکت است که این طور جوانان را به یک سمت انحرافی می‌کشاند، سرگرمی درست می‌کند و تشویق می‌نماید به این که سراغ درس و سراغ امتحان نروید؛ اجتماع کنید؟! اوّل کسی که این جا باید هوشیارانه چشم خود را باز کند و تصمیم بگیرد، خودِ دانشجوست. به ملت ایران هم عرض می‌کنم: ای ملت بزرگ و شجاع که بیست سال است دشمنی را که انقلاب از این کشور بیرون راند، با قدرت پشت در نگه داشتید و نگذاشتید که این دشمن از هیچ منفذی وارد شود؛ بهوش باشید. این معنای حرفهای مکرّری است که من در این چند سال به ملت ایران و به مسؤولان عرض کرده‌ام که دشمن درصدد نفوذ است. هر پنجره‌ای پیدا کند، وارد خواهد شد؛

هوشیاریتان را بیشتر کنید. دشمن، امنیت ملی ما را هدف گرفته است. امنیت ملی برای یک ملت، از همه چیز واجبتر است. اگر امنیت ملی نباشد هیچ دولتی نمی‌تواند کار کند؛ برای سازندگی، هیچ سنگی روی سنگ گذاشته نخواهد شد. وقتی که هرج و مرج و ناامنی باشد، هیچ مشکلی از مشکلات مملکت حل نخواهد شد؛ نه اقتصاد مردم، نه فرهنگ مردم، نه مسائل اجتماعی مردم، نه مسائل سیاسی مردم. وقتی امنیت نبود، همه اینها از بین خواهد رفت. دشمن این را هدف گرفته است. این را ملت ایران در همه جای کشور باید بفهمد؛ که البته می‌فهمد و می‌داند. بحمداللَّه ملت هوشیار است. یک حرف هم به شما جوانان عرض می‌کنم. جوانان عزیز! شما امیدهای انقلاب و اسلامید. رفتار شما می‌تواند این مملکت را در جهت شکوفایی، با سرعت به پیش ببرد. وقتی جوان مملکت هوشیارانه، با تدبیر، با حلم و با توجه به موقعیّتها، حرف بزند و تصمیم بگیرد و عمل کند، کشور گلستان خواهد شد. وقتی هیجانات کور، پا وسط بگذارند، دشمن فوراً استفاده خواهد کرد. بارها گفته‌ام، باز هم تکرار می‌کنم؛ من معتقدم که جوان مملکت بایستی در همه میدانها حضور و آمادگی داشته باشد؛ منتها با انضباط. این‌گونه حرکاتی که ملاحظه شد کسانی به دانشگاه حمله کنند، ناشی از بی‌انضباطی است؛ با هر نامی انجام گیرد، غلط و محکوم است. اگر با نام دفاع از دین هم انجام گیرد، غلط است؛ اگر با نام دفاع از ولایت هم انجام گیرد، غلط است. مگر من بارها نگفته‌ام در اجتماعات کسانی که مخالفند، هیچ کس نباید رفتار خشونت‌آمیز داشته باشد؛ چون این، دشمن را خوشحال می‌کند. بارها ما این حرف را گفتیم، چرا گوش نکردند؟! چرا گوش نمی‌کنند؟! حتّی اگر یک حرفی که خون شما را به جوش می‌آورد به زبان آورند - مثلاً فرض کنید اهانت به رهبری کردند - باز هم باید صبر و سکوت کنید. اگر عکس مرا هم آتش زدند و یا پاره کردند، باید سکوت کنید. نیرویتان را برای آن روزی که کشور به آن نیازمند است، برای آن روزی که نیروی جوان و مؤمن و حزب‌اللّهی باید در مقابله با دشمن بایستد، حفظ کنید، والاّ حالا ـ فرض کنیم یک جوان، یا یک دانشجوی فریب‌خورده‌ای هم حرفی زد و کاری کرد؛ چه اشکالی دارد؟ من از او صرف‌نظر می‌کنم. و اما یک مطلب به دشمن می‌گوییم؛ هر که هست و هرجا هست. دشمنان اصلی ما در سازمانهای جاسوسی، طرّاحان این قضایا هستند. این پولی که مجلس امریکا تصویب کرد که باید برای مبارزه با نظام ایران صرف شود، این پول و چندین برابر این پولها کجا مصرف شد؟! معلوم است؛ برای همین‌طور طرّاحیهایی مصرف می‌شود؛ شکّی نیست. این دشمنان بدانند که خواب برگشتن امریکا به این مملکت، یک خواب پریشان و غیرقابل تعبیر است. این عناصر داخلیِ حقیر، این عناصر سیاسیِ مطرود و منفور، که ملت اینها را مثل دندان فاسدی بیرون آورد و به یک طرف پرتاب کرد، هجده، نوزده سال است که کمین گرفته‌اند تا از ملت و از امام و از نام امام و از راه امام انتقام بکشند. اینها هم بدانند که اشتباه کردند؛ در همین قضیه هم اشتباه کردند، خودشان را لو دادند و چهره خودشان را مشخص کردند. درست است که به دستگاه اطّلاعاتی ما آن ضربه ناجوانمردانه را وارد کردند؛ به دستگاه انتظامی ما هم در این‌جا این ضربه را وارد کردند، اما عناصر خدمتگزار و سربازان مخلص و بدون نام و نشان جمهوری اسلامی، اطّلاعات را کسب می‌کنند و می‌فهمند که چه کسی در کجاست و چه‌کار می‌کند. نمی‌توانند این ملت را با این روشها از صحنه مبارزه در راه استقلالشان، در راه اسلام عزیزشان و در راه مبارزه با دشمنانشان عقب برانند. یک نکته هم به این خطّ و خطوط سیاسی عرض کنیم. آقایانی که سردمداران خطوط سیاسی و گرایشهای سیاسی هستید، حالا برسید به این حرفی که ما می‌گوییم شما خودیها وقتی سر قضایای بیهوده این‌طور با هم درگیر می‌شوید، دشمن سوء استفاده می‌کند؛ بفرمایید، این یک نمونه؛ دیدید دشمن چطور استفاده کرد؟! دیدید دشمن چگونه نیش خود را زد؟! این مسائل را کنار بگذارید. البته ما اصرار نداریم که همه یک طور فکر کنند؛ اما برای کار سیاسی و درگیری سیاسی، حدّی قائل شوید و خطّ قرمزی بگذارید. بی‌حساب و کتاب با هم مبارزه نکنید که آن‌قدر مشغول شوید که به دشمن اجازه دهید این‌طور بیاید و داخلِ این میدانها بشود. سرِ این قضیه قانون مطبوعات و سرِ قضایای گوناگون دیگر، چه جنجال و چه دعوایی به راه افتاد! همه‌اش مسائل خطّ و خطوط! برای چه؟ برای این که قانونی در مجلس تصویب می‌شود! من به یک جریان سیاسی خاص اشاره نمی‌کنم؛ خطاب من به همه است. برای من، آن خطّ و

این خط و هر خطّ سیاسی و سلیقه سیاسی دیگر، تفاوت نمی‌کند. برای من، مناط و ملاک، راه خدا و راه امام و راه اسلام و حفظ کشور و رعایت مصالح مردم و حفظ آینده کشور مطرح است. برای من فرقی نمی‌کند که فلان کس متعلق به خطّ «الف» است، فلان کس متعلّق به خط «ب» است. من به همه عرض می‌کنم؛ شما هم هشیار باشید. آخرین جمله را هم به امام و مقتدای خودمان ولیّ‌عصر ارواحنافداه عرض کنیم: ای سیّد و مولای ما! پیش خدای متعال گواهی بده که ما در راه خدا تا آخرین نفس ایستاده‌ایم. بزرگترین آرزو و افتخار بنده این است که در این راهِ پُرافتخار و پُرفیض و پُربهجت، جان خودم را تقدیم کنم. ان‌شاءاللَّه خداوند متعال شما را موفّق و مؤیّد بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از دانشجویان مجروح در کوی دانشگاه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از دانشجویان مجروح در کوی دانشگاه بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم به نظر من در این حوادث، دو نوع برخورد و اظهار نظر هست. یکی برخورد ابتدایی است که وقتی انسان با یک حادثه، با یک فاجعه، یا با جنایتی - که این از نوع جنایت است - برخورد می‌کند، وظایفی بر دوش انسان قرار می‌گیرد. حال هر کسی یک وظیفه دارد. ممکن است در یک حادثه واحد، یک نفر وظیفه‌اش شکایت کردن، یکی وظیفه‌اش رسیدگی کردن و یکی هم وظیفه‌اش کمک کردن باشد. هرکس وظیفه‌ای در حوادث دارد. به‌هرحال برخورد با حادثه به‌عنوان پیدا کردن وظیفه عملی، یک نوع برخورد است؛ که حالا امیدواریم در این حادثه، هرکس از کسانی که با این حادثه به نحوی مربوط است، این برخورد را کرده باشد، یا اگر نکرده، بکند. بالاخره حادثه، قطعاً مجرمینی و علل و اسبابی دارد که باید با آن مجرمین برخورد کنند؛ باید آن علل و اسباب را شناسایی و با آن مقابله کنند. این یک بخش از نوع برخورد با این حادثه است. البته حادثه، خیلی تلخ بوده؛ از جهات مختلف تلخ بوده است. اوّلاً مربوط به یک شخص نبوده، مربوط به یک جمع بوده است. این خیلی فرق می‌کند که انسان مشکلی را برای یک فرد ایجاد کند، یکی را مثلاً کتک بزند، تا این که جماعتی را. ثانیاً حادثه، مربوط به قشر دانشجو بوده است؛ یک قشر مغتنم در جامعه ما و فرزندان برگزیده این خانواده. در واقع این طور است دیگر؛ دانشجو جزو بچه‌های برگزیده این خانواده بزرگی است که اسمش ملت ایران است. طبعاً وقتی نسبت به اینها حادثه‌ای انجام می‌گیرد، انسان بیشتر جریحه‌دار و ناراحت می‌شود. ثالثاً در محیط دانشگاه بوده؛ چون خوابگاه هم جزو محیط دانشگاه و کوی دانشگاه، مال دانشجویان است. رابعاً شب و وقت استراحت و محیط امن و امان زندگی بوده است. بالاخره از این قبیل علل و موجباتی هست که هرکدام جداگانه و به تنهایی موجب می‌شود که این حادثه را برای انسان واقعاً به حالت بد و تلخ و زشت درآورد. حقیقتاً هم تلخ بود. طبعاً وظایفی هم بر دوش همه است؛ حالا عده‌ای هم کارهایی می‌کنند. باز همین امروز هم به یکی از آقایان - مسؤولین بلند پایه - که این جا بودند، مجدّداً تأکید کردم که دنبال کنند، بلکه ان‌شاءاللَّه بتوانیم وظایفی را که در این قضیه بر دوش ماست، انجام دهیم. خوب؛ این یک دید نسبت به حادثه است. از این عبور می‌کنیم؛ چون از روزی که این حادثه اتّفاق افتاده، همه‌اش درباره این صحبت می‌شود. من هم که صحبت کردم، درباره همین صحبت کردم. دیگران هم درباره همین صحبت کردند. می‌دانید دیگر، دیدگاههای مختلفی در این حادثه هست؛ یکی می‌گوید کارِ که بود، یکی می‌گوید توطئه بود. کسانی که نظرات گوناگونی دارند، همه با این نوع دید به حادثه نگاه کردند. یک نوع دید دیگر هم در مورد حوادث هست؛ و آن این است که هر انسانی در مورد هر حادثه‌ای که پیش می‌آید - چه برای شخص خودش، چه برای جماعتی که او در آنهاست - هم می‌تواند از این حادثه به نوعی استفاده کند که این حادثه ظاهراً تلخ، برایش میمون و مبارک شود، هم می‌تواند طوری بهره‌برداری کند که اگر هم آن حادثه، در واقع شیرین است، برایش مشؤوم و نامبارک شود. نوع برخورد ذهنی و روحی هر انسانی با یک حادثه، تفاوت می‌کند. از باب مثال، فرضاً زلزله‌ای پیش می‌آید. زلزله، حادثه خیلی تلخی است. شاید شما در جاهایی بوده‌اید و زلزله را دیده باشید. من در جاهایی که زلزله آمده، خیلی بوده‌ام؛ از آن حوادث بسیار تلخ و

گریه‌آور است. اما با همین حادثه زلزله، دو نوع می‌شود برخورد کرد. یک نوع که همین حادثه، به یک عامل مثبت و پیش برنده و مبارک برای همان زلزله زده‌ها تبدیل شود، و دیگر این که این حادثه، به یک حادثه کاملاً مضر تبدیل گردد. خود آن اشخاص، دو نوع می‌توانند برخورد کنند. البته اگر آن اشخاص، مثلاً- مردم بی‌سواد، بی‌معلومات و دور از معارف باشند، باید دیگران به آنها کمک کنند که چگونه از این برخورد نوع دوم استفاده کنند؛ اما چنانچه آن افراد، اشخاص فرزانه و هوشمند و باسواد و آگاهی باشند - کما این که قشر دانشجو از این قبیل است - خودشان می‌توانند آن استفاده بعدی را که استفاده روحی و معنوی است، به نحوی بکنند که برایشان مایه برکت باشد؛ نه این که برای آنها مایه شئامت باشد. در حادثه زلزله که من مثال زدم، اگر قضیه را همین‌طور دنبال کنیم، فرضاً این حادثه زلزله، برای آن پسری که پدرش، یا مادرش، یا کسانش را در این حادثه از دست داده و خانه‌اش خراب شده، این حالت را ایجاد می‌کند که بگوید: «هرچه من داشتم، از من گرفته شده، پس به آنچه که هست، نمی‌شود به عنوان یک امر ابدی نگاه کرد، به نیروی خودم و نشاطی که خدای متعال در من گذاشته، اتّکاء کنم، تا بتوانم جبران این خسارتها را بکنم؛ و همچنان که موجودی در یک لحظه، نیست می‌شود، می‌توانند نبودهایی هم در لحظه‌یی، یا در روندی به‌وجود بیاید. پس برای خودم به‌وجود بیاورم». اگر یک نفر که زلزله‌زده است، این استنتاج را بکند، یا همین را به آن مردم زلزله‌زده تعمیم دهیم تا آنها این استنتاج را بکنند و این روحیه را داشته باشند - که خوب، شهر ما از بین رفت، حالا چگونه جبران کنیم - این بسیار خوب است. من هم زلزله فردوس، هم زلزله طبس - که این دو با فاصله ده سال اتفاق افتاد - هم زلزله رودبار و قزوین و زلزله‌های دیگری از این قبیل را دیده‌ام؛ مردم مختلفی بودند. بعضیها واقعاً همین روحیه را داشتند؛ یعنی به مجرّدی که برای اینها حادثه پیش آمد، احساس کردند که باید کار کنند و آنچه را که از دست دادند، دوباره برای خودشان به‌وجود بیاورند و جبران کنند. همین احساس، منبع و منشأ پیشرفت جدیدی برای آنها شد که قبلاً- نداشتند. قبلاً هر کدام در شهر راحتی نشسته بودند و مشغول کاری برای خودشان بودند؛ بعداً به یک مردم با نشاط و فعّالی تبدیل شدند که از صفر شروع کردند و خودشان چیزهایی را برای خودشان به‌وجود آوردند. زلزله‌ای که به آن تلخی بود، با این نوع برخورد، بعد از ده سال که نگاه می‌کنی، می‌بینی که برای این مردم، منشأ برکت و رشد شد و در نهایت این حادثه، مبارک بود. اوّلش تلخ بود؛ اما در نهایت اگر این حادثه پیش نمی‌آمد، اینها با همان حالت بیکارگی و تنبلی زندگی را عادّی می‌گذراندند و حالا هم یک مردم عادّی بودند؛ اما الان یک مردمی شده‌اند که با دست و بازوی خودشان، با اراده و تصمیم خودشان راهی را پیمودند و کار دشواری را انجام دادند. حالا اگر همین مردم زلزله زده از این فرصت، طور دیگری استفاده کنند، یعنی بگویند: خوب شد، تا حالا هر روز به در دکان می‌رفتیم، ولی حالا مردم با کامیون می‌آیند و برایمان بار می‌آورند، پس صبحها بخوابیم، سرِوقت که شد، درِ چادر ما یک چیزی می‌آورند می‌دهند و می‌خوریم، اگر کم دادند، می‌رویم دعوا می‌کنیم و دوباره از ایشان می‌خواهیم - فرض کنیم چنین حالتی باشد که متأسفانه من جاهایی همین را هم مشاهده کردم؛ بعضی از اشخاصی را دیدم که این طور زندگی می‌کردند - با این نوع برخورد، این زلزله برای من حقیقتاً یک حادثه شوم خواهد شد. حالا شما زلزله را از صورت مسأله بردارید و فرضاً به جای آن، ثروت بگذارید. جوانی را فرض کنید که در خانواده مرفّهی زندگی می‌کند و هیچ مشکلی برایش نیست؛ برای خوابیدنش تخت دارد، برای مطالعه‌اش میز دارد، برای رفت و آمدش اتومبیل دارد، برای وقت گرمایَش کولر و برای وقت سرمایَش چه و چه دارد و وقت ناهار، برایش غذا را می‌آورند. اگر این شرایط در این جوان، این تأثیر را بگذارد که او را تنبل، بیکاره و بی‌همّت کند و بدون این که بتواند تواناییهای خودش را شناسایی کند، بار بیاورد، این زندگی راحت، برای او یک بلاست؛ چون اگر این وضعیت را در آینده زندگیش اصلاح نکند، دچار بدبختی خواهد شد و زندگی بدی خواهد داشت. پس تصمیم‌گیری بعدی و نوع استنتاج از یک حادثه، می‌تواند برای انسان، تعیین کننده باشد. خوب؛ حالا- برای شما حادثه‌ای اتّفاق افتاده و البته حادثه تلخی هم هست. بعضیها آسیبهای بیشتری دیدند و بعضی کمتر؛ بالاخره همه آسیب دیده‌اند. حداقلِ آن این است که وحشت کردند، ترسیدند و داخل اتاقشان رفتند؛ ولی آنها در را با لگد باز

کردند و بعضی را از خواب پراندند، یا اهانت کردند. در هر حال خشونت به خرج دادند. بله، این حادثه تلخ است، یعنی یک جنایت است؛ اما جزو حوادث تلخ درجه یک نیست - معلوم است دیگر - ممکن است برای من که مسؤولیتی در نظام دارم، این حادثه از یک زلزله هم تلختر باشد؛ چون عامل انسانی و چیزهای دیگر دارد. من حالا از آن نظر بحث نمی‌کنم؛ اما ممکن است از نظر شما که مورد آسیب این حادثه قرار گرفتید، از آن حوادث تلخ درجه یک نباشد. فرض کنید از این سخت‌تر، بمبارانهاست - کسانی که بمباران شدند - اما بالاخره یک حادثه تلخی بود. حالا شما از این حادثه، چگونه استفاده می‌کنید؟ یعنی این را در ذهن خودتان منشأ چه فکر و چه استنتاجی قرار می‌دهید؟ این در آینده تأثیر دارد. از این حادثه می‌شود همه نوع سررشته فکری به‌دست آورد و هرکدام از این سررشته‌های فکر هم شاید تأثیر خاصی در زندگی آن کسی که این طور فکر می‌کند، دارد. اگر حالا این طوری فرض کنیم که کسی با خودش فکر کند در راه تحصیل و رسیدن به رتبه‌ای از کمال که دنبالش هستیم، همه نوع حادثه غیرمتوقّع و حساب نشده‌ای ممکن است پیش آید. چون این حادثه که انتظارش نمی‌رفت؛ یعنی شما اصلاً گمانش را نداشتید که چنین چیزی و حادثه‌ای پیش آید. در راه تحصیل، در راه کسب معلومات، در راه رسیدن به کمالات - همین کمالاتی که با این تحصیلات انجام می‌شود - و یا یک خرده وسیعتر، اصلاً در طول جاده زندگی، حوادثی برای انسان پیش می‌آید که این حوادث، اصلاً محاسبه نشده و پیش‌بینی نشده است. هیچ کس انسان را ملامت نمی‌کند که شما شب که در کوی خوابیدید، چرا فکر نکردید که ممکن است کسی با لگد بزند و درِ خانه شما را باز کند. این اصلاً قابل پیش‌بینی نیست. اصلاً احتمال معقولی نیست. همچنان که آن کسی که در خانه‌اش خوابیده بود - مثلاً در شهر نسبتاً دور از مرز - گمان نمی‌کرد که ناگهان هواپیمایی در نصف‌شبی بیاید و بمبی بیندازد و اتفاقاً این بمب به سقف اتاق او بخورد و زن و فرزندان و کسانش را از بین ببرد. واقعاً اینها کاملاً غیرمنتظره است. از این گونه حوادث غیرمنتظره و انواع هزارها گونه آن - که ما همه انواع حوادث را نمی‌توانیم تصوّر کنیم - در راه زندگی وجود دارد. پس یک نتیجه ابتدایی از این می‌شود گرفت و آن این است که انسان باید خودش را از لحاظ روحی، مستحکم و قوی کند و خود را برای مواجهه با حوادث گوناگون زندگی آماده سازد. این چگونه می‌شود؟ چطور می‌شود آدم خودش را مستحکم کند؟ طبیعی است که انسان برای برخوردهای مادّی، جسم خودش را مستحکم می‌کند؛ برای برخورد با حوادثی که یک طَرَفی در روح انسان دارند، آدم بایستی چه کند؟ من گمانم این است که آدم باید ایمان خودش را تقویت کند. انسان باید ایمان خودش را به یک نقطه اساسی، اطمینان بخش و امنیت بخش محکم کند. وقتی که این ایمان بود، انسان در هیچ مرحله‌ای از مراحل زندگیش دچار یأس نمی‌شود. توجه می‌کنید؟ اصلاً آن چیزی که انسان را نابود می‌کند، یأس است. این است که انسان دیگر نمی‌تواند قدم از قدم بردارد و انسان را از بین می‌برد و همه‌ی قوای او را نابود می‌کند. انسان اگر احساس کرد که دیگر نمی‌تواند ادامه دهد، پدرش درآمده است! آن چیزی که مانع می‌شود از این که شما احساس کنید کارتان تمام شده است و به آخر خط رسیده‌اید، چیست؟ آن، ایمان به یک مبدأ و یک نقطه است. البته این نقطه می‌تواند ایمان به خدا و ایمان به غیب باشد - که این بهترینش است - می‌تواند ایمان به یک ایده انسانی باشد که بعضیها دارند. در دنیا کسانی هستند که به ایده‌ای و فکری ایمان دارند، هرچند که آن ایده، صددرصد الهی نیست؛ اگرچه باز هم هر ایده‌ای بالاخره معنوی است، چون ذهنی و روحی است، اما خدایی نیست. حُسن ایده خدایی این است که انسان می‌تواند با آن طرف اتّکای خودش، معامله و تجاوب کند؛ یعنی او موجودی و حقیقتی در مقابل شماست که حرف شما را می‌شنود و در مقابل حرف شما هم حرفی دارد که آن را به شما می‌گوید. عزیزان من! بدانید مهم این است که هرکسی که دلش با خدا ارتباط پیدا کند، یقیناً ارتباطش یک طرفه نیست؛ ارتباطش دو طرفه است. ممکن است بعضیهایی که از معارف الهی و توجّهات و آن علقه‌های معنوی دورند، این به‌نظرشان چیز خیلی عجیبی بیاید که چطور خدا با آدم حرف می‌زند؟ بله؛ حرف می‌زند و شما این را حس خواهید کرد. شما این را حس می‌کنید؛ خیلی هم دور نیست. «و ان الرّاحل الیک قریب المسافه»(۱) اگر کسی به طرف خدا برود، او خیلی نزدیک است. شما فرض کنید همین معانی اذکار نماز

را که بلدید و ترجمه‌اش را می‌دانید، اگر انسان از اوّل با توجّه به معنا، بدون این که حواسش به چیزی در بیرون و درون و ذهن و خارج برود - همین‌طور که الان من با شما حرف می‌زنم؛ یعنی در طول مدّتی که من با شما صحبت می‌کنم، شما یک لحظه از ذهن من خارج نمی‌شوید، دائم دارم با شما مخاطبه می‌کنم - واقعاً با خدا حرف بزند، کافی است. این چیز خیلی زیادی نیست؛ چیزی بیشتر از این را از ما نخواسته‌اند. شما با دوستتان یا با یک آدم معمولی که حرف می‌زنید، دائم متوجه او هستید، معنای حرفتان را می‌فهمید که چه دارید به او می‌گویید، اراده شما برایتان مشخّص است. در نماز هم که با خدا حرف می‌زنید، همین‌طور حرف بزنید. اگر شما یک نماز را همین‌طور شروع کنید، اواسط نماز که این حالت را ادامه دادید، ناگهان احساس می‌کنید قلبتان از جایی چیزی را می‌گیرد؛ یک احساس را از جایی درک می‌کند؛ با شما حرف زده می‌شود؛ قلب شما دقیق می‌شود و درست آن جواب را که باید بگیرید، می‌گیرید. البته ممکن است در اوایل، یک قدری مبهم باشد. البته شما جوانان نورانی‌ای هستید؛ شما کارتان خیلی آسانتر از ماست. شما خیلی زودتر و خیلی روشنتر پیام الهی را درک می‌کنید. خدا با شما حرف می‌زند، به شما جواب می‌دهد و شما این جواب را در دل خودتان حس می‌کنید. تفاوت این نقطه اتّکا، با نقطه‌های اتّکای خیالی یا واقعی است که دیگران دارند و احیاناً از آن استفاده‌ای هم می‌کنند. جاهایی به دردشان می‌خورد؛ اما آن نقطه اتّکا، این خصوصیات را دیگر ندارد. من می‌گویم شما برای طول مدّت زندگی، هر آینده‌ای را برای خودتان انتخاب، یا آرزو کرده باشید - ممکن است یکی بخواهد پزشک شود، یکی بخواهد استاد شود، یکی بخواهد در فعالیتهای اقتصادی وارد شود، یکی بخواهد سیاستمدار شود، یکی بخواهد زمامدار شود، هرکسی آینده‌ای را برای خودش تصویر، تعریف، یا لااقل آرزو کرده است - اگر بخواهید به این آینده برسید و به آن دسترسی پیدا کنید، بایستی ایمان را - البته ایمان روشن را - در دلتان تقویت کنید. ایمان، حتّی غیرروشنش هم فایده می‌بخشد؛ مثل یک آدم عامی محض که ایمان دارد، اما معرفت زیادی ندارد.حتی آن هم معجزه‌آسا اثر می‌کند؛ اما اگر این ایمان، با معرفت همراه شد، تأثیرش هزار برابر می‌شود، و شما جوانان می‌توانید. خوب؛ ببینید؛ زندگی حادثه دارد. این یک نوع حادثه است، یک نوع حادثه هم ممکن است در خود انسان پیش آید. در یک نوع حادثه، ممکن است گناهکاری هم وجود نداشته باشد. در این حادثه، خوشبختی شما این است که گناهکاری وجود دارد و ان‌شاءاللَّه مجازات هم خواهد شد. چون آدم همیشه در حوادث، دنبال یک گناهکار می‌گردد - معمولاً ـ این گونه است - پایش هم که به لیوانی بخورد و چپه شود، می‌گوید چرا این لیوان را این‌جا گذاشتید! یعنی معمولاً ـ آدم به دنبال گناهکاری می‌گردد. آن حادثه‌ای که هیچ گناهکاری هم در آن نیست، وجود دارد. آن‌قدر حوادث هست که به انسان صدمه می‌زند، ولی آدم نمی‌تواند یقه کسی را هم بگیرد؛ آدم هیچ نمی‌تواند کسی را گناهکار قلمداد کند! از این حوادث، در زندگی انسان خیلی هست. این حوادث، گاهی مسیر آدم را عوض می‌کند، در دل انسان تردید ایجاد می‌کند، راهها را جلوی انسان بن‌بست وانمود می‌کند. اگر بخواهید در این حوادث این‌گونه نشود، همیشه نشاطتان، اراده‌تان، قدرتتان و عزم راسخ خودتان را در ادامه راههای درست زندگی داشته باشید. بایستی در درون خودتان آن ایمان آگاهانه را تقویت کنید؛ البته ایمان و آگاهی. آگاهی را باید با کتاب و شنیدن از افراد اهل معرفت یاد بگیرید. ایمان را هم به‌نظر من باید با به‌کار گرفتن همین مایه ایمانی که الان دارید، زیاد کنید. این ایمان، سرمایه عجیبی است. بحمداللَّه همه شما بچه‌های مؤمنی هستید و در خانواده‌های مؤمنی تربیت پیدا کرده‌اید. اگر شما همین ایمانی را که الان دارید، به کار بگیرید، یعنی عمل صالح را بر آن مترتّب کنید، گناه نکنید، حتّی‌المقدور کارهای ثواب را به بهترین وجهش انجام دهید و در بین گناهان، از آن گناهانی که به خودخواهیهای انسان ارتباط پیدا می‌کند، بیشتر اجتناب کنید، از آنهایی که ظلم به کسی است، بیشتر اجتناب کنید، از بعضی حرفهای نامناسبی که انسان نسبت به بعضیها ممکن است بزند، اجتناب کند، حتی انسان بتواند ذهن خود را از بعضی چیزها خالی کند، اینها عملهای صالحتری است. این عملها، همین مایه ایمان را افزایش می‌دهد. یعنی ایمان، این گونه است که اگر با عمل همراه شد، مرتّب خود آن ایمان روزبه‌روز زیادتر خواهد شد. اگرچه آن آگاهی هم - که گفتم بایستی انسان از اهل معرفت و از کتاب و

از موعظه به‌دست آورد - با این عمل صالح همراه باشد، حتی خود آن آگاهی هم بیشتر می‌شود. «و من یتق‌اللّه یجعل له مخرجا(۲). و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه»(۳). «و من یؤمن باللّه یهد قلبه»(۴)؛ خدا دل او را هدایت می‌کند. این آیه، مورد نظر من بود. خودِ تقوا و مراقبت، دل انسان را هدایت و ایمان انسان را راسختر می‌کند. خیلی خوشحالم از این‌که شما عزیزان را دیدم. این نگرانی که از این حادثه در دل من بود - و البته هنوز هم هست - و غصّه و اندوهی که از این حادثه برای ما پیدا شد، ان‌شاءاللّه با دیدن شما مقداری تخفیف پیدا می‌کند و انسان از چهره‌های باز و پرنشاط شماها تسلی می‌یابد. من می‌خواهم تأکید کنم ان‌شاءاللّه نگذارید که این نشاطتان از دست برود؛ بخصوص این عزیزمان(۵). من برای چشم شما اوقاتم خیلی تلخ شد. من این طور نشنیده بودم؛ با این‌که قضایای این حادثه را خیلی شنیدم و گفتند که یکی از جوانانی که در کنکور، اوّل شده بودند، در این حادثه آسیب دیده، اما نگفتند که چشمتان این‌طور شده است. من خیلی غصّه‌ام شد. خدا ان‌شاءاللّه به حقّ محمّد و آل محمّد، خودش به بهترین نحوی برای شما جبران کند. A(۶) خدمت حضرتعالی سلام عرض می‌کنم. آن لحظه‌ای که خدمتتان رسیدیم و فرمودید «قلب من جریحه‌دار شده است»، واقعاً هزاربار از خدا مرگمان را خواستیم. این را به یقین می‌گویم. آقاجان! من از طرف همه بچه‌ها و همه کسانی که می‌خواستند بیایند و نتوانستند، سلامشان را خدمت شما عرض می‌کنم. همه التماس دعا داشتند، همه می‌گفتند سلام ما را به آقا برسانید. با تمام وجود از حضرتعالی معذرت می‌خواهیم به خاطر این که کسانی میان ما و به نام ما به حضرتعالی توهین کردند. آقاجان! فکر نکنید که ما ساکت بودیم. با تمام وجود از شما معذرت می‌خواهیم. ان‌شاءاللّه که دعای خیر شما بدرقه راهمان باشد. به شما قول می‌دهیم تا آخرین نفس پای عهدمان با شما و امام باشیم. خدمت شما به حضرت مهدی عرض می‌کنیم که ایستاده‌ایم و شما همه مسؤولین ما را کمک فرما. خداوند ان‌شاءاللّه شما را حفظ کند. شما فرزندان عزیز من هستید. من همین احساس را نسبت به شما دارم. ان‌شاءاللّه خداوند همیشه با شما باشد. A(۷) چیزهایی که برادرمان گفتند، حرف دل همه بود. یک چیز هم من می‌گویم. وقتی که ما را می‌زدند، می‌گفتند یا زهرا، یا حسین، و بعضی می‌گفتند مرگ بر ضدّ ولایت فقیه. چرا اینها از اسم دین استفاده می‌کنند؟! ما خودمان وقتی حرفهایتان را از اخبار شنیدیم، شاید حمله آنها که خنجری در قلب ما بود، حرف شما که «قلب مرا جریحه دار کرد»، یک خنجر بزرگتر بود. ما از این حرف شما بیشتر ناراحت شدیم. تعدادی از آنها که گاز اشک‌آور خوردند، شاید توهین هم کردند، ولی در آن فضا نمی‌فهمیدند چه می‌گویند. خیلیها الان پشیمان هستند. نمی‌خواستند این را بگویند. شما آنها را ببخشید و دعا کنید که فضا طوری شود که درد دین حرف اوّل باشد؛ نه برداشت از دین و مطرح کردن خود به اسم دین. ما همیشه سعی کرده‌ایم این تجمّعات را آرام کنیم؛ اما شاید حرکتهای ما هم موجب رنجش شما شد. ان‌شاءاللّه ما را هم ببخشید. ان‌شاءاللّه موفّق باشید. همین که گفتید آنها به نام دین، به نام یازهرا، یا به نام همین نامهای مقدّس وارد شدند، به نظر من قدری روی همین نکته، از لحاظ ذهنی کار شود؛ یعنی باید دید که چه انگیزه‌هایی وجود دارد - آدم این‌طور حس می‌کند - چون من باورم نمی‌آید که یک نفر در اتاق دانشجویی بیاید، بزند و بگوید که تو با زهرا، یا با رهبری دشمنی، پس بگیر - کتک بخور! من اصلاً باورم نمی‌شود. چنانچه بتوانیم آن کسانی که این حرف را زدند، شناسایی کنیم - چون لابد همه‌شان که نگفتند، بعضی گفتند - گمان می‌کنم بشود در آنها انگیزه دیگری را کشف کرد؛ یعنی همان چیزی که شما الان به آن اشاره می‌کنید و می‌گویید «بدبین می‌شوند» درست است؛ این چیز خیلی مهمّی است. حالا چه کسی کشف کند، یک حرف دیگر است. چه وقت کشف کنند، درست کشف کنند، یا نکنند، آنها بحثهای دیگر است؛ اما حالا برگردیم و همان نگاه دوم به قضیه را در این‌جا پیاده کنید. بگویید ما کاری کنیم که این جوان دانشجو به‌خاطر آن عمل مغرضانه، یا جاهلانه، از دین برنگردد. آن مطلبی که من و شما باید واقعاً در این‌جا احساس کنیم، این است. بله؛ نگذارید از دین برگردد؛ چون این‌طور برگشتن از دین، تلخ‌ترینهاست. من یک وقتهایی در سخنرانیها، مثالهایی برای این قضیه زده‌ام؛ دیگر حالا یک خرده خسته شده‌ام و حالش را ندارم که ادامه دهم. اگر وقت دیگری آمدید، یادم بیاورید تا داستانی را که مولوی برای رماندن کسی از دین، با همین شیوه یا حسین و یا

زهرا نقل می کند، برای شما بگویم. این یک شیوه برای رماندن از دین است. معلوم می‌شود از زمان مولوی و اینها هم از این چیزها بوده است! حالا بعضیها عمداً می کنند؛ آن‌وقت غیر عمدی آن بوده است. حالا شما که جوان مؤمن صالح نورانی هستید، تکلیف شما در مقابل آنها چیست؟ این است که نگذارید از دین برمند. بالاخره یکی از این طریق، افراد را از دین می‌رماند؛ شما که نقطه مقابل آن فکر می کنید، نباید بگذارید. از خدا توفیق بخواهید، خدا هم به شما توفیق می‌دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته – -- ۱) الاقبـــال

سیدبن‌طاووس، ج ۱، ص ۱۵۸ ۲) طلاق: ۲ ۳) طلاق: ۳ ۴) تغابن: ۱۱ ۵) اشاره به دانشجویی که یک چشم وی آسیب دیده بود. ۶) صحبت یکی از دانشجویان. ۷) صحبت یکی از دانشجویان.

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت مقام معظم رهبری

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت مقام معظم رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نستغفره و نتوب علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه برادران و خواهران نمازگزار عزیز و خودم را به رعایت تقوا و پرهیزکاری، ترس از خدا و به یاد داشتن امر و نهی الهی و احساس حضور اراده و قدرت پروردگار در همه آنات زندگی، توصیه می کنم. امروز بیست سال از تشکیل نماز جمعه تهران می گذرد. برای امام بزرگوارمان – آن حکیم فرزانه این زمان و این دوران – و همچنین برای مرحوم آیةاللَّه طالقانی که اوّلین خطبه‌ها و اوّلین نمازها را اقامه کردند و خواندند، علوّ درجات طلب می کنیم و برای همه کسانی که در طول این بیست سال در این راه پُرفیض تلاش کردند، از خداوند متعال اجر و پاداش مسألت می‌نماییم. چون نماز جمعه به اجتماع مردم و به تقوا و به توصیه به تقوا قائم است، امروز خطبه اوّل را اختصاصاً به چند حدیث – که بهترین موعظه، در کلمات اولیای دین است – اختصاص می‌دهم تا ان‌شاءاللَّه در این سالگرد بزرگ و به‌یادماندنی، از نصایح ائمّه هدی استفاده کنیم و آن را توشه راه خودمان سازیم. در خطبه دوم هم به بعضی از مسائلی می‌پردازیم که در این دو، سه هفته اخیر برای ملت ما پیش آمد و آنچه که لازم است عرض کنم، عرض خواهم کرد. در حدیثی از امام سجّاد علیه‌الصّلاةوالسّلام(۱) نقل شده است که فرمود: «ابن ادم لا تزال بخیر ما کان لک واعظ من نفسک»؛ ای فرزند آدم! حال تو، وضع تو، روزگار و مسیر تو، نیکو خواهد بود، تا وقتی که از درون خود واعظی داشته باشی. کسی از درون تو، تو را نصیحت کند؛ دل تو، عقل تو، وجدان تو، ایمان تو، تو را نصیحت و موعظه کند. موعظه دیگران مفید است؛ اما مفیدتر از آن این است که انسان خودش، خودش را موعظه کند: «ما کان لک واعظ من نفسک و ما کانت المحاسبة من همّک»؛ تا وقتی که از درون خودت موعظه‌گری داری و تا وقتی که همّت تو بر حسابرسی خودت هست. خودمان را رها نکنیم؛ از خودمان حساب بکشیم. این حرف را زدیم، چرا زدیم؛ این کار را کردیم، چرا کردیم؛ این پول را گرفتیم، یا دادیم؛ چرا گرفتیم و دادیم؟ خودمان را محاسبه کنیم. محاسبه خود انسان می‌تواند دقیقتر از محاسبه دیگران باشد؛ چون انسان نمی‌تواند از خودش چیزی را پنهان کند. «و ما کان الخوف لک شعارا و الحزن لک دثارا»(۲)؛ تا وقتی که ترس از خدا شعار تو و احتیاط و برحذر بودن از عذاب الهی دثار تو باشد، در خیرِ نیکویی خواهی بود. یعنی از خدای متعال بر حذر باشی و بترسی؛ عذاب و قهر و غضب الهی را در محاسبات خودت بگنجانی و مراقبت کنی که لغزشی از تو سر نزند که موجب شود خدای متعال بر تو خشم گیرد. اگر این چند چیز را رعایت کنید؛ یعنی خودتان را موعظه و از خودتان حساب‌کشی کنید و از عذاب خدا برحذر باشید و از قهر الهی بترسید، در خیرِ نیکویی خواهید بود. دنیایتان هم خوب خواهد شد، آخرتتان هم خوب خواهد شد، اخلاقتان هم خوب خواهد شد، صفای زندگیتان هم خوب خواهد شد؛ در میانتان ناامنی و بی‌صفایی نخواهد بود و زندگی شیرین خواهد شد.

«ابن ادم انّک میّت و مبعوث و موقوف بین یـدی اللّه عزّ و جلّ مسؤول فاعد جوابا»(۳)؛ ای فرزند آدم! روزی هم از خاک برانگیخته و در مقابل پروردگار (عزّ و جلّ) نگاهداشته خواهی شد و از تو سؤال خواهند کرد. آن روز برای همه ما هست. همین من و شما، با همین احساسات و با همین ظرفیت، یک روز از خاک برانگیخته خواهیم شـد؛ خـدای متعال ما را در قیامت جمع خواهد کرد و از ما سؤال خواهـد کرد. «فاعـد جوابـا»؛ برای آن روز، جـوابی آمـاده کن. حـدیث دیگر بـاز هم از امـام سـجاد علیه‌السّـلام(۴) اسـت که می‌فرمایـد: «المـؤمن یجلس لیعلم»؛ مـؤمن هر جـا می‌نشـیند، در صـدد فرا گرفتن و آموختن است. «وینصت لیسـلم»؛ هر جـا سـکوت می‌کند، سـکوت او برای این است که در گفتن، خطر و اشـکالی بر دین خود مشاهده می‌کند. «لایحدث بالامانهٔ الاصدقاء»؛ آنچه را که به عنوان سـخن راز و امانت به او سپرده شود، حتی برای دوسـتانش هم آن را افشا نمی‌کند. «و لایکتم الشـهادهٔ للبعداء»؛ اگر یک وقت کسـی برای احقاق حقّش به گواهی او احتیاج داشته باشد، گواهی و شهادت خود را کتمان نمی‌کند؛ ولو آن شخص از او دور باشـد. «و لایعمـل شـیئا من الحقّ رئاء»؛ هیـچ کار نیکویی را از روی ریا انجام نمی‌دهـد. «و لا یترکه حیاء»؛ هیـچ کار خیری را هم از روی خجـالت و حیـا ترک نمی‌کنـد. به بعضـیها می‌گوینـد: آقا! چرا فلان جا نماز یا نافله یا نماز اوّل وقتتان را نخوانـدیـد؟ می‌گویند خجالت کشـیدیم! نه؛ از روی حیا، هیـچ کار نیکی را ترک نکنیـد. خواهند گفت متظاهر است؟ بگویند. خواهند گفت خودشـیرینی می‌کنـد؟ بگوینـد. اگر حرفی حقّ است و اگر کـاری خوب است، آن را به‌خـاطر ملاـحظه دیگران ترک نکنیـد. «انّ زکّی خاف ممّا یقولون»؛ خصوصیت دیگر مؤمن این است که اگر از او ستایش و تعریف کنند، از آنچه گفته شده است، به خود می‌لرزد. «و یستغفر اللّه لمـا لاـیعلمون» از کارهای بـدی که آن سـتایش کننـده از آنها نمی‌دانـد، پیش خـدا طلب مغفرت می‌کنـد. «و لایضـرّه جهل من جهله»؛ کسـانی اگر خوبیهـای او را ندانـند، به او ضـرری نمی‌رسـد؛ اهمیـتی نمی‌دهـد. کـار خـوبی کرده است، نداننـد. عزیزان من؛ بخصوص جوانان عزیز! سـعی کنیـد اینها را فرا بگیریـد و عمل کنید. خودتان را با این کلمات و با این دسـتورالعملها بسازید. ملت و کشوری که با جوانان مؤمنی از این قبیل و با انسانهای آراسـته‌ای به این گونه مزیّن شود، آن کشور و آن ملت در هیچ میدانی عقب نخواهـد مانـد؛ دنیا و آخرتش آباد خواهـد شد. در همین جا من اشاره به سـیلی کنم که در مازندران آمده است. این سـیل مصـیبت بزرگی برای مردم این اسـتان است. دههـا نفر از مردم عزیز ما در این حادثه کشـته شدنـد؛ عـدّه‌ای مجروح و جمع کثیری بی‌خانمان شدنـد؛ یعنی زراعتهایشان رفت، زمینهایشان رفت، دکانهایشان رفت، وسایل زندگیشان رفت. آقایان محترمی را به آن‌جا فرسـتادیم؛ تشـریف بردنـد و قضایـا را از نزدیـک دیدنـد؛ آمدنـد برای من نقل کردنـد؛ که حقیقتاً غصّه‌آور و دردناک است؛ سـیل مهیبی بوده است. بعد هم در اسـتان گلسـتان و در بخشی از استان خراسان و در بعضی از نقاط دیگر سیل آمده است. البته دولت و هلال احمر، در وظایفی که دارند و مشـغول هم هسـتند، باید سرعت عمل بیشتری به‌خرج دهند و هر کاری که لازم است، سریعتر انجام شود؛ اما خطاب من به شـما مردم عزیز در سرتاسر کشور است: کمک و همکاری کنید؛ مصیبت بزرگی است. همدردی، همدلی و همکاری شما با دولت در امـداد به این عزیزان، اجر بزرگی دارد و وظیفه عظیمی است. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصـر. انّ الانسان لفی خسـر. الّـا الّـذین امنـوا و عملـوا الصّالحـات. و تواصوا بـالحقّ و تواصوا بـالصّبر.(۵) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللّه ربّ العـالمین. والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقـهٔ الطّاهرهٔ فاطمهٔ الزّهرا سیّدهٔ نساء العالمین و الحسن والحسـین سـیّدی شـباب اهل الجنّهٔ و علیّ‌بن‌الحسـین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ المسـلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباد اللّه و نفسی بتقوی اللّه. همه برادران و خـواهران عزیز نمـازگزار را به رعـایت تقوا توصـیه می‌کنم و در این خطبه، شـاخه مورد نظر من از تقوا، هوشـیاری و دقّت نظر و تفکّر و تـدبّر است. قضایایی که در این دو، سه هفته گذشـته اتّفاق افتاد، قضایای قابل توجّه و قابل اهتمامی بود، اگر چه با حضور شـما مردم - حضور قدرتمندانه و پرشـکوه و پرصلابت ملت ایران - مشت محکمی به دهان توطئه‌گران زده شد، و اگرچه

دستگاههای مسؤول انصافاً و حقّاً کار خود را خوب انجام دادند، اما این‌طور قضایا تا درست شناخته نشود و مردم - که هوشمندانه و شجاعانه، آماده دفاع از حقّ و حقیقتند - تصمیم خود را برای آینده به طور روشن نگیرند، هرآنی احتمال توطئه و فتنه هست. لذاست که با گذشت دو، سه هفته از قضایا و روشن شدن جوانب تازه‌ای از این مسائل، شاید وقت آن باشد که نگاهی به‌طور عمومی و همه‌گیر به این قضیه از اطراف و جوانبش بکنیم. خطرناکترینِ این حوادث، حادثه‌ای است که فتنه باشد. فتنه، یعنی حادثه غبارآلودی که انسان نتواند بفهمد چه کسی دوست و چه کسی دشمن است و چه کسی با غرض وارد میدان شده و از کجا تحریک می‌شود. فتنه‌ها را باید با روشنگری خاموش کرد. هر جا روشنگری باشد، فتنه‌انگیز دستش کوتاه می‌شود. هر جا حرف بی‌هدف، کار بی‌هدف، تیراندازی بی‌هدف، تهمت زدن بی‌هدف وجود داشته باشد، فتنه‌انگیز خوشحال می‌گردد؛ - چون صحنه شلوغ می‌شود. لذا مردم عزیز ما که بحمداللَّه در این بیست سال هوشیاری حقیقی خودشان را در قضایای گوناگون نشان دادند، در این قضیه هم باید هوشیارانه مسائل را تحلیل کنند. من حالا آنچه را که در این خطبه می‌شود برای شما عزیزان عرض کنم، عرض می‌کنم: از مدّتی پیش احساس می‌شد که مراکز عمده دشمنی با ملت ما، در انتظار حوادثی در ایران هستند؛ در حرفهایشان این معنا روشن بود. در سال گذشته، رئیس سازمان جاسوسی کشور امریکا در گزارشی که برای خودشان تهیه کرده بود و داد، این‌طور گفت: در سال ۱۹۹۹ - یعنی همین سال جاری مسیحی - در ایران انتظار حوادثی را داریم که در این بیست سال گذشته - یعنی از اوّل انقلاب تاکنون - بی‌سابقه است! در واقع با این زبان، نشان می‌داد که از چیزهایی پشت پرده مطّلع است. بعضی از این فراریهایی هم که با دشمن همکاری می‌کنند و به امریکا پناهنده هستند، شبیه این حرفها را زدند. یکی از همین وابستگان فراری - آن‌طور که در خبرها آمده بود - گفته بود که ما سال آینده به ایران خواهیم رفت! این خوابهای خوشِ بی‌تعبیری که همیشه می‌بینند! پس معلوم بود که صهیونیستها، امریکاییها و مراکز اصلی قدرت، در فکر حوادثی در ایران هستند و قرار است حوادثی اتّفاق بیفتد. البته فرض می‌شد زمینه‌هایی هم برای این‌طور حوادث وجود دارد؛ مثلاً درآمدهای نفتی کشور ناگهان به کمتر از نصف یا حدود ثلث رسید. مشکلات اقتصادی دولت و کمبود درآمدهای ملی، برای هر کشور یک خطر است و می‌تواند زمینه‌ساز چیزهایی باشد. از طرفی، برخی از خبرنگاران خارجی به‌خاطر بعضی از قضایا و مراسم گوناگون به ایران آمدند و رفتند با افرادی که از قبیل خودشان بودند، مصاحبه کردند و از قول آنها چیزهایی را نقل نمودند. در تلکسها آمد که: بله؛ فلان زن، یا فلان جوان، یا فلان مرد در فلان جای تهران به ما گفت که ما از اسلام بیزار شده‌ایم؛ ما از حکومت اسلامی بیزار شده‌ایم! به نظر آنها رسید که زمینه‌هایی در حال فراهم شدن است. حالا - جا دارد گله کنیم که تیتر بعضی از روزنامه‌ها هم اینها را به یک چیزهایی امیدوار می‌کرد؛ خیال می‌کردند که مردم از اسلام برگشته‌اند! جاذبه‌هایی برای آنها وجود داشت؛ برای این که فکرهایی بکنند و نقشه‌هایی بکشند و کارهایی را انجام دهند و افکاری را در سر بپرورانند! در طول این یک سال، یا یک سال و نیمِ اخیر، قضایایی اتّفاق افتاد که یک انسان هوشمند و اهل فکر وقتی به این قضایا می‌نگرد، باور نمی‌کند که این قضایا با هم بی‌ارتباط باشد. هر کدامی در برهه‌ای پیش آمد؛ اما انسانی که اهل تدبّر و تأمّل در قضایا باشد، احساس می‌کرد که بین اینها رابطه‌ای وجود دارد که من بعضی از اینها را این جا یادداشت کرده‌ام و عرض می‌کنم: از طرفی، یک شبکه جنگ روانی علیه ایران و نظام اسلامی در سطح تبلیغات جهانی به‌وجود آوردند. غیر از رادیوهای معمولی که علیه نظام اسلامی دائماً حرف می‌زدند - مثل رادیو امریکا، رادیو رژیم صهیونیستی، رادیو انگلیس - امریکاییها یک رادیو مخصوص حمله به نظام اسلامی درست کردند و اسمش را هم «رادیو آزادی» گذاشتند! بودجه کلانی هم برای این رادیو کنار گذاشتند؛ اعلان کردند که صد میلیون دلار، یا چیزی در این حدود، برای این رادیو کنار گذاشته‌اند! زحمات زیادی هم کشیدند؛ با آن کشور اروپایی که قبول نمی‌کرد این رادیو در آن جا مستقر باشد، کلنجار رفتند و فشار آوردند، تا وادار کردند که این رادیو در اروپا یک مرکز فرستنده داشته باشد؛ بعد هم صریحاً گفتند - این دیگر تحلیل نیست - که این رادیو، هدفش برخورد با خطّ فلانی در ایران است؛ ما می‌خواهیم با این خط مبارزه کنیم! آن کسانی که گردانندگان رادیو بودند، این را

گفتند و به زبان آوردند و ثبت شد؛ بنده خودم هم آن را شنیدم. شما ببینید، یکی از چیزهایی که یک ملت و یک کشور و یک آدم و یک فامیل را می‌توانند همیشه مورد آزار قرار دهد، شایعه پراکنی است. در قدیم چگونه شایعه پراکنی می‌کردند؟ یک نفر، پنج نفر، ده نفر توی مردم می‌افتادند و شایعه پخش می‌کردند؛ اما حالا شایعه پراکنی به‌وسیله رادیو انجام می‌گیرد. یک رادیو خبری را جعل و یا تحریف می‌کند؛ یک چیز کوچک را بزرگ می‌کند؛ یک امر مهم را پنهان می‌کند؛ این می‌شود شایعه‌پراکنی. از حدود یک سال، یک سال و نیم قبل، بیش از گذشته، شروع به یک شایعه پراکنیِ بسیار پرحجمی علیه نظام اسلامی کردند. البته در طول این بیست سال گذشته، همیشه شایعه پراکنی بوده است؛ اما آنچه که در این مدّت بود، خیلی پرحجم‌تر بود. از طرف دیگر، مارهای خزیده در سوراخها را در داخل تشویق کردند که به میدان بیایند و حرف بزنند! کسانی که در واقع باید به اینها گفت توسری خورده‌های سیاسی - بالاتر از ورشکسته‌ها - که از ملت ایران تودهنی و توسری خورده بودند و به لانه‌هایشان خزیده بودند، اینها را وادار و تشویق کردند و به عرصه اظهارنظر سیاسی و اظهار وجود کشاندند. این هم پدیده‌ای بود که انسان در وهله اوّل تعجب می‌کرد که چطور شده است اینها به میدان آمدند. از طرفی هم به‌وسیله واسطه‌های خبیث و بددل، شروع به تفتین بین جریانهای سیاسی داخلی کردند. البته جریانها و خطّ و خطوط سیاسی با هم اختلاف سلیقه دارند؛ با هم بغض و کینه و دشمنی که ندارند. واسطه‌هایی بودند که شروع به این کار کردند؛ آدم مشخّصاً هدفهایشان را می‌فهمید. در تبلیغات بیرونی و در همین کارهایی که انجام می‌گرفت، انسان می‌فهمید که اینها تصمیم دارند هر جناحی را علیه جناح دیگر تحریک کنند؛ برای هر جناحی از جناحهای داخلی کشور، این‌طور وانمود کنند که دشمن واقعی شما بیرون این مرزها نیست؛ دشمن واقعی شما همین جاست و آن هم آن جناح مقابل شماست! آتش منازعات جناحی را داغ و برافروخته کردند. از طرفی هم حوادث تکان دهنده‌ای که هیچ سابقه نداشت، پیش آمد؛ مثل همین قضیه قتلهای مشکوک که خیلی عجیب بود. ناگهان این قتلها یکی پس از دیگری اتّفاق می‌افتاد، که هم مردم را نگران کرد، هم مسؤولان را نگران کرد، هم احساس ناامنی به‌وجود آورد، هم وزارت اطّلاعات را - که مرکز ثقل دفاع امنیتی از نظام و از کشور و ازملت است - تضعیف کرد. دیدید که چه جنجال عظیمی راه افتاد! واقعاً خوش به‌حال آنهایی که این رادیوها را گوش نمی‌کنند؛ اصلاً اعصابشان آسوده است و از شنیدن حرفهای خلاف و دروغ راحتند. آن کسانی که می‌شنیدند و آن کسانی که برایشان می‌آوردند، می‌دیدند که این صداهای بیگانه و رادیوهای بیگانه، چه حرفها و چه تحلیلها و چه جنجالها و چه استفاده‌های نادرستی از این حوادث کردند؛ که بعد که به عمق و ریشه قضایا رفتند، دیدند دستهای بیگانه و انگشتهای نامحرم، از پشت پرده در این کار دخالت مستقیم داشتند. بعضی از خشونتها هم در داخل پیش آمد: فلان جا گروهی حمله کردند و جمعیتی را زدند که فوراً در رادیوها و در بعضی از وسایل ارتباطی که با دشمنان همسو بودند، ناگهان منتشر می‌شد که: بله؛ اینها از طرف نظامند، اینها مربوط به نظامند - مایه اغتشاش ذهنی مردم را فراهم می‌کردند - این هم یک نوع از حوادث بود. از طرفی، شایعه اختلاف بین مسؤولان طراز اوّل کشور را پخش می‌کردند؛ که جنگ قدرت است و با هم دعوا و کشمکش می‌کنند! ما می‌بینیم که خود این سیاسیّونی که در کشورهای گوناگون دنیا هستند، جنگ قدرت و کشمکش سیاسیشان به قدری است که از هیچ جنایتی علیه همدیگر پرهیز نمی‌کنند؛ اما در کشور ما - بخصوص در بین مسؤولان - بحمداللّه مطلقاً از این نوع چیزها وجود ندارد؛ لیکن شایعه‌ای درست می‌کردند که: بله؛ جنگ قدرت بین مسؤولان ایران درگرفته است! این هم پدیده دیگری بود که انسان تعجّب می‌کرد این حرفها را از کجا می‌آورند و از کجا می‌گویند و چه داعی و انگیزه‌ای برای این کار دارند. از طرفی، همه دستگاههایی را که در صورت بُروز یک فتنه می‌توانند جلوِ آن را بگیرند، بتدریج مورد سؤال و ضربه قرار دادند. مثلاً به سپاه پاسداران تهمت قرار زدند. دستگاه قضایی را یک‌طور، بسیج را یک‌طور، نیروی انتظامی را یک‌طور و صدا و سیما را به گونه‌ای دیگر مورد تهمت قرار دادند که اینها را از چشم مردم بیندازند، تا آن روزی که روز حضور اینهاست و اینها مورد نیاز هستند، وقتی که فرا می‌رسد، مردم به اینها دیگر اطمینانی نداشته باشند! از طرف دیگر، شبکه‌های جاسوسی را در داخل کشور تقویت کردند؛ که در اوایل سال

جاری یک شبکه جاسوسی خطرناک که اعضایش تعدادی از یهودیها و غیریهودیهای ایرانی بودند، کشف شد. البته آنها یکی، دو ماه هیچ چیز نگفتند؛ با این که از همان لحظه اوّل فهمیدند که اعضای شبکه مذکور دستگیر شده‌اند! خودشان بعداً گفتند که ما از اوّل فهمیده بودیم؛ که باید گفت اگر مرتبط نبودید، چگونه فهمیدید؟! چطور ملت ایران هنوز نمی‌دانست که جاسوسها گرفتار شده‌اند، اما مسؤولان امریکایی و صهیونیستی می‌گفتند از همان روز اوّل ما خبر شده‌ایم؛ ولی برای این‌که مبادا کار اینها سخت‌تر شود، حرف نزده‌ایم؟! از همان روز اوّل فهمیدند که این جاسوسها گرفتار شده‌اند؛ اما بعد که دیدند وساطت و فشارهای بالواسطه‌شان اثری نکرد، بنا به جنجال کردند که چرا سیزده نفر یهودی را گرفتید!؟ رؤسای کشورهای اروپایی و امریکایی درباره سیزده نفر جاسوسی که در ایران دستگیر شده بودند، تلفنی با هم صحبت کردند! آیا این نشان‌دهنده اهمیت قضیه برای آنها نیست؟ ببینید؛ اینها حوادث عجیبی است. در طول یک سال، یک سال و نیم اخیر، این حوادث پشت سرِ هم اتّفاق می‌افتد. وقتی حادثه‌ای اتّفاق می‌افتاد، علی‌الظّاهر ارتباطی با حادثه دیگر نداشت، اما هنگامی که انسان فکور، مجموع این حوادث را نگاه می‌کند، درمی‌یابد که اینها با هم بی‌ارتباط نیست. از طرفی زمینه‌های ذهنی مردم را خراب کردن، از طرفی خواص داخلی را مشغول به کارهای جنبی کردن، از طرفی بین مردم و نظام فاصله انداختن، از طرفی جاسوسهایشان را به کار گماشتن. اخیراً در جریان این قضایا، یکی از مسؤولان امریکایی اظهار ناراحتی کرده و گفته بود: ما در ایران سفارتخانه نداریم تا بر قضایای آن جا درست اشراف داشته باشیم! پس معلوم شد اصراری که اینها در این مدّت داشته‌اند که رابطه برقرار کنیم، برای چه بوده و سفارتخانه در تهران را برای چه می‌خواهند! معلوم می‌شود که می‌خواستند کار آن سفارتخانه را نیز همین جاسوسها و امثال اینها برایشان انجام دهند! وقتی انسان این مجموعه حوادث را در کنار اظهار نظر رئیس سازمان سیای امریکا می‌گذارد که گفته بود: «در سال ۱۹۹۹ قرار است در ایران یک حادثه بزرگ اتّفاق بیفتد»، آن وقت معلوم می‌شود این حوادث، حوادثِ خودبه‌خودی و تصادفی و اتّفاقی و کار چهار نفر آدم بی‌کارِ این طرف و آن طرف نیست؛ اینها برنامه‌ریزی کرده بودند. حالا اگر فرض کنیم این حوادث را دستهای پشت پرده هدایت می‌کردند - که انصافاً فرضِ نزدیک به ذهنی است - طبیعی است که منتظر بودند جرقّه‌ای در داخل کشور به‌وجود آید. خیال می‌کردند چون اوضاع اقتصادی مردم خوب نیست، پس مردم از نظام ناراضی و از دولت مأیوسند، لذا از نظام حمایتی نخواهند کرد؛ از سپاه و نیروی انتظامی و اینها هم که کار چندانی برنمی‌آید؛ وزارت اطّلاعات هم که فلج شد، پس جرقه‌ای بزنند و بشکه باروتی را در ایران منفجر کنند! فکر می‌کردند حداقل نتیجه‌ای که پیش می‌آید، این است که امنیت عمومی و اجتماعی مردم از بین می‌رود. این حدّاقل فایده‌ای بود که به دشمن می‌رسید. به‌عنوان مثال همین اغتشاشات روز دوشنبه و سه‌شنبه آن هفته - روز بیست‌ویکم و بیست‌ودوم تیرماه که عدّه‌ای به خیابانها آمدند و آتش زدند و دکانها را شکستند و بانکها را دستبرد زدند و تخریب کردند - اگر به وسیله دستها و پنجه‌های قویِ نظام اسلامی مهار نمی‌شد و مردم آن حرکت عظیم را انجام نمی‌دادند و متوقّف نمی‌کردند، شما ببینید در طول سال در کشور چه اتّفاق می‌افتاد! هر چند روز یک‌بار، در تهران، در فلان خیابان، در فلان گوشه، در فلان محلّه، یا در فلان شهرستان، از این حوادث باید اتّفاق می‌افتاد. مردم در دکانشان، در اداره‌شان، در منزلشان و بچه‌ها داخل مدرسه‌شان نشسته‌اند، باید مرتّب از این حوادث پیش می‌آمد؛ امنیت مردم مختل می‌شد و مردم به ستوه می‌آمدند. هدف و برنامه این بود. این که من روز دوشنبه آن هفته به ملت ایران عرض کردم هدف اینها «امنیت ملی» است، آن روز هنوز آتش‌سوزیها شروع نشده بود. آن روز که من آن صحبت را کردم، هنوز اغتشاش خیابانی شروع نشده بود و این تخریبها و آتش‌سوزیها را راه نینداخته بودند؛ اما معلوم بود که هدف، از بین بردن «امنیت کشور» است. یعنی مردم اگر بچه‌شان از خانه بیرون می‌آید تا به مدرسه برود، خاطرجمع نباشند که به مدرسه خواهد رسید؛ جوانشان را اگر به دانشگاه تهران یا دانشگاه فلان شهرستان فرستادند، خاطرجمع نباشند که هفته دیگر نامه‌اش خواهد آمد؛ از محل کسبشان، از محل کارشان، از محل زندگیشان، سلب امنیت و آرامش شود برنامه این بود. منتظر یک جرقّه بودند که این قضایا به راه بیفتد. جرقّه چه بود؟ حادثه بسیار تلخ کوی دانشگاه. البته من هنوز

درباره حادثه کوی دانشگاه یک استنتاج قطعی ندارم که قضیه چه بود. هرچند می‌دانیم که چه اتّفاقی افتاد؛ اما چه بود، از کجا بود و چطوری شد، هنوز برای ما روشن نیست. هر که بود و هرچه بود، حادثه بسیار تلخی بود و خیلی سخت است آدم باور کند که این حادثه تصادفی پیش آمد؛ یعنی با این مقدّماتی که گفتم، آدم ذهنش به هزار جا می‌رود. آدم باورش نمی‌آید که حادثه، حادثه عادّی و پیش‌آمده باشد؛ گمان می‌کند که این حادثه را پیش آورده‌اند. منتها در این‌جا آماج و بلاکش و جورکشِ حادثه، یک عدّه جوان دانشجوی مظلوم شدند که واقعاً دل انسان خون می‌شود. این جوانان پیش من آمدند. آن شبی که این جوانانِ آسیب‌دیده و مصدومِ کوی دانشگاه پیش من آمدند، هر کار کردم که ذهنم از این برادران منصرف شود، نشد. انسان نمی‌توانست خودش را از تلخیِ این حادثه دور کند. اینها جوانان نجیب و خوب و حقیقتاً مؤمن و صادق و پُرشوری محسوب می‌شدند که عمدتاً متعلّق به شهرهای دیگر - اصفهان، خراسان، یزد و ... - بودند؛ البته تعدادی هم تهرانی بودند. جماعتی از این جوانان آمدند و من از نزدیک آنها را دیدم. حقیقتاً دل انسان آتش می‌گیرد که این قدر دستهای دشمن، بی‌ملاحظه و در ارتکاب به جنایت بی‌باک باشد که اگر این حادثه، حادثه‌ای محسوب شود که برنامه‌ریزی کرده و عمداً خواسته باشد آن را به وجود آورد، کسانی را از بهترین عناصر یک کشور - جوان و دانشجو؛ آن هم این‌گونه دانشجویانی - انتخاب کند! به خیال او، جرقّه این‌طوری زده شد. منتها محاسباتش غلط از آب درآمد؛ که حالا ـ من خواهم گفت اشتباهات دشمن در محاسبات کجاها بود. من که این اشتباه او را در محاسبه می‌گویم، می‌دانم که نمی‌تواند این اشتباه محاسبه‌ها را درست کند؛ یعنی راهی ندارد. نه این‌که بگویم کجا اشتباه کردی که برود اشتباهش را تصحیح کند؛ نه. دشمن قادر نیست خودش را از این تناقض و از این موقع و موقفِ اشتباه خارج کند. البته شروعشان، شروعی بود که آنها را امیدوار کرد. یک عدّه دانشجو از حادثه کوی دانشگاه ناراحت و عصبانی شدند و به خشم آمدند. دانشگاه تهران، محور دانشگاههای کشور است؛ مایه امید همه است. بچه‌ها عصبانی شدند؛ آنها آمدند و خواستند از عصبانیت این جوانان استفاده کنند؛ داخل صفوف اینها شدند و شعارها را از شعارهای دانشجویی، به شعارهای ضدّ نظام تبدیل کردند؛ بعد هم جریان را به خیابانها کشاندند و قضایایی که شنیده‌اید و می‌دانید. خیال کردند که کار را پیش برده‌اند؛ اما نیروی انتظامی با قدرت وارد شد. با این‌که آن ضربه را آن روز اوّل و دوم به نیروی انتظامی زدند، اما انصافاً نیروی انتظامی خوب به میدان آمد. انتظار این بود که نیروی انتظامی بعد از آن ضربه اوّل - ضربه حیثیتی - اصلاً نتواند هیچ دفاعی بکند؛ اما انصافاً به میدان آمدند و خوب دفاع کردند. بعد هم که بسیج - آن نیروی اصلی و عظیم ملت ایران - با سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وارد شد و به‌طور قاطع، مثل کاغذی که مچاله کنند، دشمن را مچاله کردند. فردای آن روز هم که ملت به صورت واقعاً خودجوش به خیابانها آمدند و آن تظاهرات پُرشور و عظیم و میلیونی را راه انداختند که دستهای بیگانگان سعی کردند آن را کوچک کنند. در نظر چه کسی کوچک کنند؟ در نظر مردمی که در کشورهای دیگر هستند. ممکن است که موفّق شوند حادثه را طور دیگر جلوه دهند؛ اما مردمی که در تهران، در اصفهان، در شیراز، در مشهد، در تبریز، در شهرهای گوناگون و همه جا خودشان دیدند که چه خبر بود، آیا در نظر اینها هم می‌توانند حقیقت را قلب و عوض کنند؟ اوّلین محاسبه غلطشان، محاسبه غلط درباره ملت ایران بود. خیال کردند ملت ایران از اسلام و از انقلاب و از امام بریده است. نفهمیدند که این ملت، همان ملتی است که با اقتدار عظیم خود توانست نظام فاسدی را که امریکاییها و دیگران، اطرافش هفت حصار درست کرده بودند، از داخل این کشور بردارد و آن را نابود کند. این ملت، همان ملتی است که در کودتای امریکایی بهمن ۱۳۵۷ به دستور امام به خیابان آمد و در ظرف چند ساعت کار را تمام کرد. این ملت، همان ملتی است که در دفع کودتای باز امریکایی در این کشور در سال ۵۹، در میدان و در صحنه آن‌چنان حضوری پیدا کرد که همه امیدها را قطع نمود. این ملت، همان ملتی است که در اغتشاش منافقین در سال ۶۰، آن‌چنان قدرت خود را نشان داد که دشمنی را که به عناصر مزدور و خودفروخته و روسیاهِ منافق دل بسته بود، مأیوس کرد. این ملت، همان ملتی است که هشت سالِ تمام، جنگی را که همه قدرتهای موجود و مادّی دنیا به طرف مقابل ما کمک کردند، با حضور خودش در صحنه، با همین بسیج، با همین

دانشجویان، با همین جوانان، با همین کارگران، با همین روستاییان و با همین شهریها، توانست علیه خود آنها تمام کند. این ملت، همان ملتی است که در طول این بیست سال، هر وقت که توطئه دشمن به هر شکلی از اَشکال زیاده‌روی کرده است، با حضور سیل‌آسای خود در خیابانها و در تظاهرات و در اجتماعات، مثل رودخانه‌ای که می‌آید و خس و خاشاکها را پاك می‌کند و از بین می‌برد، وارد میدان و صحنه شده و دشمن را ناکام کرده است. این همان ملت است؛ این همان جوانانند؛ این همان نسل است. این نسل جدیدی که امروز رو آمده است، نسل اسلام است. خطای در محاسبه‌شان این بود که خیال کردند ملت ایران از اسلام برگشته است؛ نه. فهمیدند که ملت ایران پایبند به اسلام است؛ پایبند به انقلاب است؛ پیوسته به نظام است؛ قدر این نظام قدرتمند و صالح را می‌داند و در صدد است که با ایستادگی، خودش مشکلات را حل کند. این ملت دیگر حاضر نیست زیر بار امریکا برود، این ملت حاضر نیست مثل بعضی از ملتهای دیگر، رژیمی را قبول کند که آن رژیم برای کارهای کوچك و بزرگ خود باید از امریکا اجازه بگیرد؛ اگر می‌خواهد با دولتی ارتباط برقرار کند، یا می‌خواهد ارتباطش را قطع کند، باید اجازه بگیرد؛ اگر می‌خواهد سلاح بسازد، باید اجازه بگیرد. چند روز پیش در خبرها راجع به کشوری می‌خواندیم که از امریکا اجازه گرفت که بُردِ فلان سلاحش را از فلان قدر، به فلان قدر برساند! ملت ایران اینها را در دنیا می‌بیند و حاضر نیست که این‌طور زندگی کند. ملت ایران مزه استقلال و طعم آزادی و عزّت را چشیده است؛ ملت ایران مزه مسلّط نبودن اجانب را چشیده است؛ لذا دیگر زیر بار نخواهد رفت. پس، اوّلین غلطی که در محاسبه‌شان داشتند، این بود که ملت ایران را بد ارزیابی و محاسبه کردند. اشتباه دوم آنها اشتباه در محاسبه دانشجویان ما بود. گفت: خود گویم و خود خندم! خودشان گفتند، خودشان هم کیف کردند که دانشجویان با نظام مخالفند و اسلام را قبول ندارند! کدام دانشجویان؟ بله؛ ممکن است چهار نفر از نوکران و مزدوران شما در گوشه‌ای باشند و پسران یا دختران آنها هم دانشجو باشند - البته معلوم هم نیست این‌طور باشد؛ اما حالا به فرض چهار نفر هم پیدا شدند - ولی توده دانشجویان، مؤمن و هوشیار و رشید و آگاهند. دیدید با این‌که احساساتشان جریحه‌دار شده بود - قضیه کوی دانشگاه، حقیقتاً دانشجویان را عصبانی و ناراحت کرده بود - تا دیدند دشمن می‌خواهد استفاده کند، اعلان کردند و گفتند ما نیستیم. دانشجویان ما فرزندان ما هستند؛ فرزندان شما که نیستند؛ بچه همین خانواده‌اند. بچه این خانواده، حتّی اگر بچه تُخس هم باشد، وقتی که ببیند دشمن به خانه حمله کرد، می‌رود سینه سپر می‌کند. حتّی آن تُخسها گاهی بهتر هم سینه سپر می‌کنند! بچه خانواده، خودش را در دفاعِ مقدّس نشان داد. شما ببینید از همین دانشگاه تهران و از دانشگاههای دیگر تهران و سایر نقاط کشور، چقدر دانشجو به جبهه رفت؛ چقدر دانشجو شهید شد. طبقه اوّلی که سپاه پاسداران را تشکیل دادند، اغلب همین دانشجویان بودند. طبقه اوّلی که جهاد سازندگی را تشکیل دادند، همین دانشجویان بودند. الان کارهای مهمّ علمی نظام را همین دانشجویان به صورت عملی و تجربی در آزمایشگاههای دانشگاهها انجام می‌دهند. چه فکر کردید درباره دانشجویان ما؟! اشتباه سوم در مورد وحدت مسؤولان بود. خیال می‌کردند همان شایعاتی را که پخش کرده‌اند، محقّق خواهد شد؛ مثل آن دیوانه‌ای که خواست بچه‌ها را از خودش دور کند، به‌دروغ گفت فلان جا مهمانی می‌دهند! بعد که بچه‌ها شروع به رفتن کردند، خوش هم راه افتاد؛ گفت حالا شاید هم مهمانی بود! اینها خودشان شایعه را القاء می‌کنند، خودشان هم باور می‌کنند که بین مسؤولان اختلاف هست. نه آقا! بین مسؤولان اختلافی نیست. همان روز سه‌شنبه عصری که لازم دیده شد مسؤولین طراز اوّل کشور بیایند با بنده جلسه‌ای بگذارند، در آن‌جا رؤسای محترم سه قوّه، رئیس محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام، وزرای محترم اطّلاعات، کشور و دیگران، وقتی صحبت می‌کردند، من دقّت کردم، دیدم همه‌شان یك حرف می‌زنند؛ همه‌شان یك چیز می‌خواهند؛ همه‌شان دنبال یك مطلب و یك هدفند. مسؤولان کشور این‌گونه‌اند. کجا رفتید؛ چه اشتباهی می‌کنید! خودشان می‌نشینند، می‌بافند، می‌دوزند و برطبق آن قضاوت برای هر کسی حکمی صادر می‌کنند. من الان عرض می‌کنم و می‌دانم که ملت ایران می‌داند و با تکرار من خوشحال هم می‌شود، و می‌دانم که دشمن هم می‌داند و با تکرار من ناراحت می‌شود؛ اما همه بدانند که مواضع رؤسای کشور - بخصوص رئیس جمهور محترم - در این قضایا، مواضعی بود که

صددرصد مورد تأیید و حمایت من بود. بنده به طور قاطع از مسؤولان کشور دفاع و حمایت می‌کنم؛ از رؤسای سه قوّه دفاع و حمایت می‌کنم. من به طور قاطع از شخص رئیس جمهور حمایت می‌کنم. اگر اشکال و ایرادی هم به عملکرد بعضی از اجزای دولت داشته باشم، به رئیس جمهور می‌گویم و می‌دانم و اطمینان دارم که ایشان دنبال می‌کنند. قضایای ما این‌گونه است. دشمن، چیز دیگر و طور دیگری فهمیده بود. اشتباه چهارمشان محاسبه جناحهای داخلیِ سیاسی بود. اینها بد فهمیده بودند. دیده بودند که جناحها و خطّ و خطوط سیاسی گاهی به هم می‌پرند؛ اما طور دیگری فرض کرده بودند. خیال کرده بودند که در این قضایا، این دو جناح یا دو، سه جناح، در مقابل هم می‌ایستند و تا گاو و ماهی با هم خواهند جنگید! این‌جا را هم اشتباه کردند. دیدند که در راهپیمایی روز چهارشنبه، همه جناحها اعلام کردند که با راهپیمایی عظیم مردم همراهند و در آن شرکت خواهند کرد؛ این را باور نمی‌کردند. این‌جا دیگر چپ و راستی وجود نداشت. من از اسم چپ و راست هم خوشم نمی‌آید؛ اما حالا ـ خودشان گاهی می‌گویند چپ و راست! همانهایی که هستند، همه‌شان اعلام کردند که در راهپیمایی عظیم مردم شرکت می‌کنند، و شرکت کردند. این هم اشتباه دیگر آنها بود. اشتباه پنجم آنها این بود که نسبت به نیروهایی هم که برایشان کار می‌کردند، اشتباه کردند! اینها آن‌جا نشسته بودند و خیال می‌کردند عوامل مزدورشان توانسته‌اند یک شبکه منسجمِ قوی از اراذل و اوباش درست کنند، که وقتی این اراذل و اوباش به خیابان آمدند، دیگر هیچ کس جلودارشان نیست! این‌جا هم اشتباه کردند؛ نفهمیدند پولهایی که به مزدوران خودشان داده‌اند، طبق معمول، اغلب این پولها صرف عطینای خود اینها شده است! روی نیروهای وابسته خودشان زیادی حساب کرده بودند. نفهمیدند که با یک حضور بسیج و با یک حضور مردمی، همه اینها دوباره مثل حشراتی به لانه‌های خودشان خواهند خزید. حالا را با ۲۸ مرداد سال ۳۲ اشتباه گرفته بودند؛ چون آن روز هم همین اوباش و اراذل و چاقوکشها و امثال اینها به خیابانها آمدند و همه چیز را از خود کردند. بعد که آنها کار را تمام کردند، آن وقت ارتش شاه هم آمد و وارد شد! خیال کردند که حالا هم این‌گونه است؛ فکر بسیج و فکر مردم و فکر این نیروهای انقلابی را دیگر نکرده بودند. اشتباه ششم آنها درباره دستگاههای عمل کننده بود. خیال نمی‌کردند نیروی انتظامی، یا وزارت اطّلاعات، یا مسؤولان گوناگونی که بخشهای مختلف را به عهده دارند، بتوانند این‌طور مقتدرانه وارد شوند. همان‌طور که عرض کردم، خیال کرده بودند که دیگر نفسی برای اینها باقی نمانده است! اشتباه اینها در محاسبات بود و خدای متعال اینها را به خاطر خطاهایشان، دچار ناکامی و شکست تلخ کرد. البته دستگاههای خارجی شتابزده عمل کردند؛ زود خوشحال شدند و زود اعلام موضع کردند. همان کسانی که دائم دم از حقوق بشر می‌زنند، اوباشی را که در خیابانها شیشه‌ها را می‌شکستند، بانک می‌زدند و ماشینهای مردم یا دستگاهها را به آتش می‌کشیدند و چهارراهها را بند می‌آوردند، به عنوان ملت ایران و نیروهای اصلاح‌طلب معرفی کردند! پس معلوم شد از نظر آنها «اصلاح» یعنی چه! اصلاحی که دنبالش هستند، همینهاست دیگر! ملت ایران را که روز چهارشنبه آمد، به حساب نیاوردند! کسانی را که مردم علیه آنها قیام کردند، به عنوان ملت معرفی کردند! اشتباه کردند. اگر یکی دو روز دندان روی جگر گذاشته بودند و حرف نزده بودند، بعداً دچار این شرمندگی نمی‌شدند! اغلبشان هم حرف زدند. همینهایی که مراکز خصومت با نظام اسلامی بودند، همه‌شان چیزی از دهنشان پرید و گفتند. حتّی آن دولتمرد امریکایی هم که گفت «نمی‌خواهم حرفی بزنم که به ضرر نیروهای مخالف نظام تمام شود» نتوانست خودش را نگهدارد! بالاخره حرف زد و دفاع خودش را از نیروهای اغتشاشگر نشان داد! عوامل صهیونیست در پارلمانهای مختلف اروپایی و غیر اروپایی، و نیز بعضی از کشورهای همسایه هم نتوانستند اظهارنظر نکنند. عزیزان من؛ ملت بزرگ ایران! ای نمودار عظمت و قدرت اسلام در این روزگار! ای جوانان! ای زن و مرد! ای دلهای مؤمن! ای روحهای گرم! دست خدا را در این حادثه ببینید. خطاست اگر کسی گمان کند ملت ایران که به میدان آمد، یا نیروهای مؤمنی که آن‌گونه قدرتمندانه ظاهر شدند، به خاطر حرف فلان و بهمان بود؛ نه، فلان و بهمان چه کسی هستند؛ من و امثال من چه کسی هستیم؟ این، اراده و دست قدرتِ خداست؛ این همان دست قدرت و عظمتی است که بیست سال است علی‌رغم همه دشمنیها، این ملت و این نظام و این انقلاب را پیش

می‌برد. باز هم پیش خواهـد برد؛ باز هم از این ملت دفاع خواهـد کرد؛ باز هم دشـمنان را سرکوب خواهد کرد؛ اما من و شـما باید درس بگیریم. هر ملتی که از حوادث درس گرفت، پیروز و موفّق خواهـد شـد. من در این‌جا چنـد نکته را به عنوان درس یادداشـت کرده‌ام که عرض کنم و صـحبتم را - که طولانی هم شـد - تمام کنم. درسـهای این حادثه، درسـهای متعدّدی است و برای همه هم هست: اوّلین درس را دشـمنان ما بگیرنـد. مشت به سـندان نکوبنـد؛ با اسـلام درنیفتنـد؛ با نظامی که متّکی به توده‌های میلیونی ملت است، درنیفتند؛ فایده‌ای ندارد. درس دوم برای عموم ملت است. ملت عزیز ما دشـمنان را بشناسد - که می‌شناسد - بداند که سلاح اصلی و سـلاح فـائق و سـلاح برتر ما عبارت از ایمان، وحـدت و هوشـیاری است. ایمانتان را حفظ کنیـد، وحـدتتان را حفظ کنیـد، هوشـیاریتان را حفظ کنید. اگر این باشد، هیچ دشـمنی نمی‌تواند به شـما آسیب بزند. درس سوم برای مسؤولان است. مسؤولان قدر این ملت را بداننـد. رفع مشـکلات این ملت را، هـدف حقیقی و دائمی خودشان قرار دهند. هر چه تلاش می‌کنند، اگر این تلاش را مضاعف کنند، جا دارد. این مردم ارزشش را دارند که انسان برایشان همه‌ی هستی خودش را مایه بگذارد. مسؤولان عزیز - دولت، مجلس، قوّه قضـائیّه، نیروهـای مسلّح، همه و همه - هرچه می‌توانیـد، به این مردم خـدمت و برای آنهـا کـار کنیـد. این مردم خیلی بـاارزش و خیلی شـریفند. بدانیـد کـه ایـن نظـام بـا اتّکـای بـه ایـن مردم، از هر کـوهی اسـتوارتر و محکمـتر اسـت. درس چهـارم به دانشـجویان است. دانشجویان عزیز! ببینید که دشمن در محاسباتِ خود عنصر دانشجو را وارد می‌کند. البته از مدّتی پیش وارد کرده است؛ اما حالا دشـمن به صورت عملی می‌خواهد با عنصـر دانشـجو، بازی کند. هوشـیاری شما، آگاهی شما، ایمان شما و دقّت نظر شما بایـد دشـمن را ناکام کنـد. هرچه می‌توانید، در موضع یک انسان آگاه و هوشـیار عمل کنید. مملکت متعلّق به شـماست. ما که رفتنی هستیم؛ نسل شـماست که این مملکت را می‌گیرد. پدران و نسل قبل از شما توانستند این کشور را از چنگ غارتگران خارجی - و عمـدتاً امریکـایی - خـارج کننـد. آنها هنوز هم دست و پا می‌زننـد، پنجه می‌کشـند و تلاش می‌کننـد! این شـما هستیـد که باید خودتـان را مجهّز کنیـد و کشورتـان را نگهداریـد. نگذاریـد این کشور، این منـابع، این قـدرت عظیم و این منطقه حسّاس به دسـت دشـمن بیفتـد. خودتـان را آماده کنیـد. درس پنجم، درس به خطوط سیاسـی است. من خطوط سیاسـی را از یک منظر نگاه می‌کنم. برای من اسـمها اهمیت ندارند؛ برای من مغزها و دلها و عملها اهمیت دارند. هر کسـی که به اسلام و ارزشها، به امام، به مصالح ملی و به سرنوشت این کشور بیشتر علاقه نشان دهد، او برای من عزیزتر است؛ متعلّق به هر خطی باشد؛ متعلق به هر جماعتی باشد؛ متعلق به هر جریـان سیاسـی‌ای باشـد. سـعی کنیـد خودتـان را بـا این معیارهـا تطبیق دهیـد. ملت این را از شـما می‌خواهـد. ملت، اسـلام را می‌خواهد. ملت، حاکمیت و اقتدار اسـلامی خود را می‌خواهد. به دشـمن و ایادی او اعتماد نکنید. این بدحالتی است که انسان ببیند در داخل خطوط سیاسـی، با خطّ مقابل خودشان خصمانه رفتار کنند؛ اما مرزهای خودشان را به روی دشمن باز بگذارند! من این را نمی‌پسـندم؛ این را ملت نمی‌پسـندد؛ به جرأت می‌توانم بگویم که این را خدا هم نمی‌پسـندد. گفته می‌شود «خودی» و «غیر خودی». حالا خودی و غیر خودی داریم یا نداریم؟ اگر بخواهیم ملت را حساب کنیم، نه؛ آحاد ملت همه خودیند. اما جریانات سیاسـی، بله؛ جریان خودی داریم، جریان غیرخودی هم داریم. خودی کیست؟ خودی آن است که دلش برای اسـلام می‌تپـد؛ دلش برای انقلاب می‌تپـد؛ به امـام ارادت دارد؛ برای مردم به صـورت حقیقی - نه ادّعـایی - احـترام قائـل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسـی است که دسـتورش را از بیگانه می‌گیرد؛ دلش برای بیگانه می‌تپد؛ دلش برای برگشتن امریکا می‌تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه دوسـتانه با امریکا بود. به امام اهانت می‌کرد؛ اما برای امریکا اظهار علاقه می‌نمود! کسی به امام اهـانت می‌کرد، نـاراحت نمی‌شـد؛ امـا اگر کسـی به دشـمنان بیرون از مرز یـا همدسـتان آنهـا اهانت می‌کرد، ناراحت می‌شـد! اینها غریبه‌اند. اسـمشان چیست، هرچه باشد؛ چه کسـی هسـتند، به ما ربطی ندارد که حالا بخواهم در خطبه‌های نماز جمعه اسم کسـی را بیاورم. هر کس این‌طور باشـد، غریبه است و خـدا کنـد این‌طوری نداشـته باشـیم. این به عهـده دسـتگاههای مسؤول کشور است که حواسـشان جمع باشد. دسـتگاههای امنیتی - وزارت اطّلاعات و وزارت کشور - نیروی انتظامی، سپاه، بسـیج و بقیه، حواسشان باید

جمع باشد. این‌که بعضی از دلسوزان به برخی از مطبوعات گله دارند، از این ناحیه است، والّا هیچ کس با مطبوعات آزاد مخالفتی ندارد. فلسفه این انقلاب، آزادی است - آزادی بیان و آزادی فکر - اما طوری نباشد که حرف و خواست و تحلیل و جهتگیریِ دشمن را بر همه حرفهای دیگر مقدّم کنند؛ آن را اصل و ملاک قرار دهند. کسی که با دشمن دوست شد، دوست دیگر نمی‌تواند به او اعتماد کند. گروهها و جریانهای سیاسی با هم کنار بیایند و با هم کار کنند. بدبینی، تهمت، اهانت به یکدیگر و قهر از یکدیگر نداشته باشند. حالا- می‌گویند که اختلاف مذاق سیاسی داریم! بنده خیلی نمی‌دانم که آنها واقعاً چقدر مبنایی با هم اختلاف سیاسی دارند. به فرض اگر در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی با هم اختلافی دارند - اگر اختلافشان، فقط اختلاف عاطفی نیست - خیلی خوب؛ در دایره آن اختلافات با هم رقابت کنند؛ حرفی نیست؛ اما این رقابتها را به خصومت، به دشمنی و به کینه‌ورزی در مقابل هم نکشانند. ببینید که دشمن این‌جا ایستاده است؛ ببینید که دشمن منتظر فرصت است؛ ببینید که روی جنگ جناحها با یکدیگر محاسبه می‌کند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، رحمت و لطف خودت را از این ملت بازنگیر؛ نصرت خودت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ درجات شهدای عزیز و گرانقدر ما را روزبه‌روز عالیتر گردان - که ما هرچه داریم، از آنها داریم و امروز تعدادی از جنازه‌های مطهّر این شهیدان بعد از نماز تشییع خواهد شد - و آنها را با شهدای کربلا و شهدای صدر اسلام محشور کن. سلامی از این جمع و از اعماق دل ما به ساحت پاک و مقدس مولایمان حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه برسان؛ قلب مقدس آن بزرگوار را از ما خشنود کن؛ دعای آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا احد.(۶) --

۱) تحف‌العقول، ص ۲۸۰ ۲) امالی شیخ مفید، ص ۱۱۰ ۳) امالی شیخ مفید، ص ۱۱۰ ۴) تحف‌العقول: ص ۲۸۰ ۵) عصر: ۴ - ۱ ۶) اخلاص: ۳ - ۱

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسبت آغاز هفته دولت

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران به مناسبت آغاز هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحيم خدا را حمد و شکر می‌کنم که این دولتِ فعّال و کوشنده و این برادران عزیز را توفیق داد که بتوانند دو سال در یکی از حسّاسترین مقاطع تاریخ بعد از انقلابِ ما، این بار مسؤولیت سنگین را بر دوشهای خودشان حمل کنند. امیدوارم همچنان که جناب آقای خاتمی به‌درستی بیان کردند، این راه با همان شاخصه‌هایی که در وجود شریف امام عزیزمان متبلور و متجسّد بود، با قوّت، با قدرت، با امید و با اعتماد به کمک الهی ادامه پیدا کند. شاید بشود گفت که خود این مناسبت هفته دولت ما، یکی از تصادفهای پُرمعناست. هفته دولتِ یک کشور، یادبود شهادت دو شخصیت دولتی برجسته است. عزیزان! هر کشته‌شدنی شهادت نیست. آن کشته‌شدنی که در راه خدا با اخلاص و رشادت و تلاش همراه باشد، اسمش شهادت در راه خداست. شهید آن کسی است که مجاهدت - یعنی تلاش - می‌کند و رشادت به‌خرج می‌دهد و برای خدا حرکت می‌کند؛ چون اگر رشادت به‌خرج ندهد، اصلاً در معرض شهادت قرار نمی‌گیرد. همه شما احتمالاً از نزدیک با این دو(۱) نفر آشنا بوده‌اید و خیلی از شما با آنها کار کرده‌اید. ما این دو شخصیت را مصداق کامل این خصوصیات می‌بینیم. یادبود شهادت اینها، هفته دولت است. در کشور ما، هفته دولت، هفته ولادتِ دولت نیست. جاهای دیگر، اگر بخواهند چنین روزی و چنین مناسبتی بگذارند، قاعدتاً ولادتِ دولت یا مثلاً کار برجسته‌ای را که دولت انجام داده، در نظر می‌گیرند و هفته دولت معیّن می‌کنند؛ اما ما آمدیم و هفته دولتمان را یادبود شهادت قرار دادیم. این چیز خیلی پُرمعنا و مهمّی است؛ این معنایش آن است که راه ما، راه همین خصوصیات است. این‌که آیا ما شانسِ گرفتنِ پاداش شهادت را داشته باشیم یا نه، بحث دیگری است. بنده که به خودم امید چندانی ندارم. حالا شاید ان‌شاءاللَّه در بین شما کسانی باشند

که پایان کارشان شهادت در راه خدا باشد که این افتخار بزرگی است. حالا این پاداش نصیب ما بشود یا نشود، راهمان این است؛ راه کار برای خدا، با اخلاص و همراه با رشادت و شجاعت و دلیری و بی‌باکی در مواجهه با مشکلات. پس، سه خصوصیت شد: یکی این که کار و تلاش کنیم. دوم این‌که این کار را با رشادت و شجاعت انجام دهیم. سوم این‌که جهتگیری‌اش را خدا قرار دهیم. اگر این سه خصوصیت باشد، من مطمئنّم این موفّقیتهایی که شما در ظرف این دو سال به دست آورده‌اید، به مراتب بیشتر خواهد شد. بحمداللَّه موفّقیتها کم هم نیست. چون شما با مردم حرف کم می‌زنید، شاید خیلی از آنها موفّقیتهایتان را در بخشهای مختلف ندانند؛ لیکن ما و کسانی که دستشان در کار است، می‌دانند که شما کارهای خوب و مفیدِ فراوانی انجام داده‌اید. بنابراین، با وجود آن سه خصوصیت، موفّقیتهای شما روزبه‌روز بیشتر خواهد شد و در قبال آن مجموعه انسانی که با این سه خصوصیت حرکت می‌کنند، یقیناً هیچ مشکلی تاب مقاومت نخواهد داشت. همه تنگناها و مشکلات - مشکلات انسانی، مشکلات سیاسی و مشکلات مالی - برطرف خواهد شد؛ این وعده الهی است. یکی از آثاری که بر تقوا مترتّب است، این است که خدای متعال به کارهای ما برکت می‌دهد. اگر انسان آثاری را که در قرآن - کلام الهی - بر تقوا مترتّب شده است، ملاحظه کند، خواهد دید که جواب همه احتمالات و خواطر و وسوسه‌های ذهنی او داده شده است: «ان تتقوا اللَّه یجعل له فرقانا»(۲)، اگر تقوا پیشه کنیم، خدای متعال برای ما فرقان - یعنی فارق بین حقّ و باطل - به وجود خواهد آورد. راه حقّ و باطل برای ما مشتبه نخواهد شد؛ راه باز خواهد شد. وقتی انسان فهمید حق کدام است، باطل کدام است، با شجاعت بیشتری حرکت می‌کند: «و من یتّق اللَّه یجعل له مخرجا»(۳)؛ انسان را از تنگناها خارج می‌کند و برای او فَرَج و گریزگاه به وجود می‌آورد: «و یرزقه من حیث لا یحتسب»(۴)؛ از آن‌جایی که محاسبه نکرده، او را روزی خواهد داد. روزیِ شما که روزیِ شخصی خودتان نیست. هر کدامِ شما مظهر بخشِ عظیمی از این ملت و این کشور هستید. روزیِ شما آن چیزی است که کار شما را آسان و امکانات را برای شما فراهم می‌کند. خدای متعال گاهی با پول کم، برکت خودش را اعطاء می‌کند. گاهی با پول زیاد و با فراوانی درآمد، برکت از انسان گرفته می‌شود. وقتی انسان تقوا داشته باشد، وقتی برای خدا کار کند و اخلاص پیشه نماید، خدای متعال به کارهایش برکت می‌دهد. شما ببینید در همین دوران جنگ که بعضی از شما مسؤولیتهای حسّاس داشتید، چقدر کارهای بزرگ انجام گرفت! با این‌که دوران سختی بود؛ دوران جنگ بود و ما زیر بمباران دشمن بودیم. در این شهر تهران، در چنین اتاقی، انسان نمی‌توانست در هیچ ساعتی از ساعات شبانه‌روز، راحت و خاطرجمع باشد که بمبی روی این اتاق نمی‌خورد. در چنین وضعی، یک دولت و یک مجموعه خدمتگزار - همین شما - آمد و با همّت، با تلاش، با ایمان، با توکّل به خدا و با درآمدهای بسیار کم - حتی کمتر از درآمد سال گذشته - کارهای بزرگی انجام داد. البته مشکلات فراوانی وجود داشت و هیچ توقّع نبود که این مشکلات در آن دوران به این شکل حل شود؛ اما حل شد و این کشور اداره گردید و پیش رفت و خودش را به دوره سازندگی رساند. این‌که دولت و ملتی بتوانند با آن تجربه دشوار، خودشان را به مقطع شروع سازندگی برسانند، خودش کار خیلی مهمّی است. در دوره سازندگی مشکلات فراوانی بود. الان هم مشکلاتی هست و شما می‌توانید آنها را برطرف کنید. نیروی شما، نیروی عظیمی است. نیروی شما از یک طرف نیروی توکّل و اعتماد به خداست. اگر ما خدا را در نظر داشته باشیم و حقیقتاً به عنوان انجام وظیفه کار کنیم، یقیناً لطف و تفضّل و حمایت و کمکهای غیرمحتسبِ خدای متعال به ما خواهد رسید. همین حالا شما خودتان ببینید؛ در روال عادّی کار، گاهی دریچه‌هایی از جایی باز می‌شود که من و شما حسابش را نکرده‌ایم؛ من و شما زحمتش را نکشیده‌ایم. ما که می‌دانیم؛ حالا ممکن است گاهی بعضیها دورا دور خیال کنند که این ما بودیم که مثلاً فلان گشایش جهانی را، فلان گشایش منطقه‌ای را و فلان گشایش ملی را انجام دادیم. ما خودمان که دور هم می‌نشینیم، می‌دانیم که این کمک الهی بود. باید این کمکهای «من حیث لا یحتسبِ»(۵) پروردگار را باور کنیم. این بر اثر همان مایه توکّل و ایمانی است که بحمداللَّه خدای متعال در دست‌اندرکاران مشاهده می‌کند. آن صدقی که خدای متعال در یک ملت و در یک مجموعه خدمتگزار و در یک مجموعه عمل کننده ملاحظه کند، خیلی به داد آن مجموعه و آن ملت

خواهـد رسـید و به او کمک خواهـد کرد. عزیزان من! به نظر من، راه دینـداری، راه توکّل به خـدا و راه اعتماد به وعـده الهی است. «ولـو انّ اهـل القری امنوا و اتّقوا لفتحنـا علیهم برکـات من السّـماء و الارض»(۶)؛ ایمـان و تقوا، راههـای طبیعی را هم بـاز می‌کنـد، مشـکلات طبیعی را هـم برطرف می‌کنـد؛ مشـکلات جهـانی را هـم برطرف می‌کنـد؛ خطرهـای بزرگ را هـم برطرف می‌کنـد و گشایشـهای فراوان به وجود می‌آورد. این یک طرفِ قضـیه است؛ یک طرف هم مردم قرار دارند. ذخیره معنوی شما، یکی توکّل به خـداست؛ یکی اعتماد به این مردم مؤمن و صادق و فـداکار و علاقه‌مند به مسؤولان و علاقه‌مند به اسـلام و علاقه‌مند و قدردانِ نظام جمهوری اسلامی؛ که هرجا از طرف مسؤولان نظام از این مردم کمکی خواسته شد، آنچه در اختیارشان بود در اختیار ما قرار دادند و حجّت را بر مـا تمام کردنـد. من می‌خواهم در مورد مسائل دولت، چنـد توصیه عرض کنم. البته - خوشـبختانه - در بیانات جناب آقـای خـاتمی همیـن مطـالب بـود. همین مطـالبی که من می‌خـواهم مـواردی از آن را عرض کنم، در گزارش ایشـان وجـود داشت. بحمداللَّه شـما مشـغولید و تلاش و کار می‌کنید؛ اما هرچه ما تلاشـمان را بیشتر کنیم، سود بیشتری خواهیم برد. یک نکته، انسجام و هماهنگی دولت است و پرهیز از این‌که بخشی از دولت، بخش دیگر را تضعیف کند. این مجموعه شما باید واحد باشد. شما باید به معنای واقعی کلمه با هم همکاری کنید. من نمی‌گویم شـما توقّعاتِ بخشـی نداشـته باشـید. یک وقت من به یکی از این آقایانی که توقّعات بخشـی داشـتند و از من چیزی می‌خواسـتند، گفتم: من این کار شما را انجام نخواهم داد - یعنی امکان ندارد - اما نفس این تلاش را تحسـین می‌کنم! بنابراین، من فی‌نفسه از تلاشِ بخشـی گله‌منـد نیسـتم؛ اما این تلاش بخشـها نباید جداگانه به کلیّت و جنبه فرابخشـی دولت صـدمه‌ای بزنـد؛ یعنی بخشـهای مختلف بایـد رعایت امر را بکنند. به نظر من، عمده مسؤولیت هم در آن قسـمتهای ستادی دولت است که عبارت باشد از سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی کشور و بخشهای ستادی که عمدتاً هـم در شـخص رئیس جمهـور متمرکز اسـت. در دولـت، بایـد رئیس جمهـور را محـور قرار داد. مـن همیشـه گفتـه‌ام کـه دولـت به چهارراهی می‌ماند که رئیس جمهور، مثل فرمانده سـر این چهارراه است. وقتی جلوِ یک بخش دست گرفت، آن باید متوقّف شود، تـا بخشـهای دیگر بتواننـد بیاینـد و حرکت کننـد. وقتی اشـاره کرد که حرکت کنیـد، حرکت کنیـد؛ یعنی جلوتر نرویـد و عقب هم نمانیـد. آنچه را که رئیس جمهور بـا مشورت، بـا رعایت جوانب قضـیه، با ملاحظه آن چیزهایی که بخشـهای مختلف می‌رونـد و به عنوان نیازهای مختلف با او در میان می‌گذارند و نگاه فرابخشـی که به طور طبیعی دارد، اولویت تشـخیص می‌دهد، آن باید رعایت شود. خوشبختانه جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور محترم و عزیز ما - تازه‌نفس و آماده به کار و دارای توان و دارای شرایط لازم برای این کـار هسـتند. من از این بـابت هم خـدا را سپاس می‌گویم و هم ایشـان را خیلی دعـا می‌کنم. وسـط میـدان هیأت دولت و مجموعه دولت، نگاهها باید به اشاره رئیس جمهور باشد. من نمی‌خواهم مسؤولیتهای بخشیِ شما را انکار کنم - هر کدام از شما در مقابل مجلس و مردم، مسؤول بخشِ خودتان هستید - اما مسأله‌ای وجود دارد که بالاتر از بخشهای شماست و آن، مجموعه دولت و امکانات دولت است. با توجّه به این محوریّت و این انسـجام، بایستی بتوانیـد کار صـحیحِ دولت را پیش ببرید که آن وقت این نکته سومی است که بر این مترتّب می‌شود و آن رعایت اولویّتهاست. به نظر من، در دو قسـمت بایستی اولویّتها را رعایت کنیـد: یکی در خودِ برنامه‌های درون بخشـهاست؛ دیگری برنامه‌های هر بخشـی نسبت به بخش دیگر. ما یک وقت منابع درآمدمان بی‌حساب است - خیلی خـوب - آن‌جـا مثـل یـک آدم پولـدار و اعیـان که اگر اسـباب‌بازی بچه‌اش هم مورد نیـازش قرار گرفت، سـخاوتمندانه در جیبش دست می‌کنـد و برای اسـباب‌بازی پول می‌دهـد، عمل می‌کنیم. ما الان منابعمان آن‌قـدر فیّاض نیست. کمبودهای فراوانی در منابع درآمد خودمان داریم. به نظر من، کمبود کاهش درآمدِ نفت اگرچه برای ما یک ضـربه سنگین و یک فشار بزرگ بود، اما از یـک جهت فوز بود. برای مـا، کمبود درآمـدهای داخلی، هم آن فشار را دارد، هم آن فوز و آن نجاح و فلاح را نـدارد؛ جز بـدی و سختی، چیز دیگری نیست. مـا بایـد درآمـدهای درونی را افزایش دهیم. ما بایـد کشور بزرگِ پُربرکتِ دارای این همه منابع، دارای این همه صـحراهای قابـل اسـتحصال، دارای این همه انسانهـای بااسـتعداد، دارای این نیروی کـارِ جـوان و بـا نشـاط، دارای این همه

انسانهای مؤمن، با این موقعیت جغرافیایی سیاسی و اقتصادی، را فعّالتر کنیم. ببینید اولویّتها چیست؛ آن وقت اولویّتها خطّ ما را معین خواهد کرد که چه کار کنیم. اولویّتها، مسأله اشتغال، مسأله ارزش پولی ملی، مسأله متوقّف کردن تورّم و یا کاهش آن در حدّ ممکن، مسأله رکود اقتصادی و فعّال کردن کشور است. البته آنچه فوراً به ذهن می‌آید، این است که همه اینها پول لازم دارد. از کجا درآمد تولید کنیم؛ اینها همه به هم وصل است. این معلوم است که اینها به هم وصل است؛ اما هیچ یک از اینها بن‌بست به وجود نمی‌آورد. اگر ما به کمبودهای کاری خودمان نگاه کنیم - آن خللها و اختلالهایی که در برخی از برنامه‌های خود ما هست - خواهیم دید که از کجا چوب می‌خوریم. با یک مقدار صرفه‌جویی بیشتر، با یک مقدار دقّت و دلسوزیِ دستهای عامل و کننده کار، خیلی از این مشکلات بتدریج برطرف می‌شود. روند رفع مشکلات، مثل روند به وجود آمدن مشکلات است. همچنان که وقتی مشکلی به وجود می‌آید - چه مشکل اقتصادی، چه مشکل سیاسی و چه سایر مشکلات - به دنبال خودش مشکلات دیگری می‌آورد، رفع مشکلات هم همین‌طور است. شما یک گره را که باز می‌کنید، می‌بینید امکان باز کردن پنج گره دیگر بعد از آن به وجود می‌آید. هر کدام از دستهای عامل که از جای کم و کوچکی شروع کنند، من خیال می‌کنم که به جاهای خوبی خواهند رسید. این مقتضی آن است که شما در خرج کردن پول، در انتخاب برنامه‌ها، در تقدیم بخشی بر بخش دیگر - و داخل هر بخش، برنامه‌ای بر برنامه دیگر - اولویّتها را رعایت کنید. من می‌بینم که در جاهایی این اولویّتها رعایت نمی‌شود. اگر این مسأله مورد توجّه قرار گیرد، به نظر من خیلی از مشکلات حل خواهد شد. این هم جز در دولت، جای دیگری حل نخواهد شد؛ علاج آن فقط دولت است؛ یعنی بایستی گفته شود که نه آقا! جهات محسنه‌ای که شما ذکر کردید، همه‌اش در این برنامه هست - هیچکدام مورد انکار نیست - اما اولویّت ندارد؛ برنامه دیگری وجود دارد که پنج جهت محسنه بر این اضافه دارد؛ یا عیبی که در برنامه شما هست، در این برنامه وجود ندارد؛ این‌گونه بایستی وارد کارها شوید. به نظر من، مسائل انسانی و مسائل آموزش و پرورش و مسائل اقتصادی و مسائل اجتماعی و آنچه که به بخش خدمات ارتباط پیدا می‌کند، اینها را بایستی این‌طوری نگاه کرد. این، کار سازمان برنامه و بعضی از بخشهای ستادی را - همان‌طور که گفتم - واقعاً سنگین می‌کند. بایستی در این زمینه حقیقتاً مخلصانه، صادقانه و پُرتلاش کار کنند و رئیس جمهور را قادر نمایند تا آن‌جایی که باید تصمیم بگیرد، بتواند تصمیم بگیرد و وقتی به این بخش اشاره کرد که متوقّف شود، متوقّف گردد و دیگر حرف و گله‌ای نباشد. بنابراین، محور بودن رئیس دولت، اصل قضیه است. دومین نقطه‌ای که در آن رعایت اولویّتها لازم است، مسائل کلی جامعه است. ببینید؛ گاهی یک مسأله، مسأله اصلی ماست؛ اما بر ما یک مسأله فرعی را تحمیل می‌کنند که مسأله عمده‌ی ما می‌شود؛ کمااین‌که الان ملاحظه کنید، مسأله قتلها(۷)، مسأله عمده کشور شد. آیا واقعاً مسأله عمده کشور، این چند فقره قتلی است که اتّفاق افتاد؟! ما وزارت اطّلاعاتی داریم، دستگاههای دیگری داریم؛ مسؤولانی داریم؛ اینها می‌نشینند حل می‌کنند. آیا واقعاً مسأله اصلی کشور این است؟! ما این همه مشکلات داریم، این همه مسائل و معضلات مردم وجود دارد؛ همه اینها کنار رفت و در برهه‌ای از زمان، اغلب بحثها، یا اغلب همّتها مسأله قتلها شد! این‌گونه نمی‌شود کار را با موفّقیت ادامه داد و پیش برد. واقعاً نگاه کنید ببینید امروز مسأله اصلی کشور چیست. من گمان نمی‌کنم اگر کسی نگاه عادّی به زندگی مردم بکند، تردیدی به وجود بیاید که مسأله اصلی کدام است. چرا خودمان را به مسائل درجه دو و مسائل فرعی مشغول کنیم؟! ممکن است در فهرست مسائل مردم، مسائل مهمّی وجود داشته باشد - مثلاً ده رقم نوشته شده باشد - اما مهمترین را باید پیدا کرد. در این‌جا باید اولویّتها را مشاهده کنید؛ که من همین‌جا به نقطه چهارم می‌روم. مهمترین مسأله، مسأله اقتصادی است. این طرحِ «ساماندهی اقتصادی» کار بزرگی بود که دولت شما انجام داد. چرا آن را ندیده می‌گیرید؟ چرا شما به طور جدّی به آن نمی‌پردازید؟ من واقعاً از اوّل انتظارم این بود؛ اما حالا این انتظار را بیشتر دارم. طرحِ «ساماندهی اقتصادی» امیدی در مردم ایجاد کرد؛ انصافاً کار خوبی هم شد. شما ببینید چقدر از این طرح اسم آورده شد و در رسانه‌ها راجع به آن چقدر صحبت شد. آقای رئیس جمهور شخصاً نسبت به آن حرف زدند و وعده دادند و ما در آن حدّی که احساس نیاز شد، حمایت کردیم و خودِ مسؤولان

هم درباره آن صحبتهايى كردند. انتظار بود اين قضيه به طور جدّى دنبال شود. طرحِ «ساماندهى اقتصادى» بايد دنبال شود. من فكر مى‌كنم نقاط اصلى‌اى كه در اين طرح بود، همان نقاط اساسى‌اى بود كه ما امروز به آن احتياج داريم. در اين طرح، بحث اشتغال بود. مسأله اشتغال، مسأله بزرگ و مهمّى است. حقيقتاً بايستى اين بخش از دولت، مورد تأييد جدّى و همكارى حقيقىِ همه قرار گيرد. البته يك بخش هم نيست؛ فقط وزارت كار نيست؛ همه بخشهاى اقتصادى تقريباً به نحوى در مسأله اشتغال سهيم و شريكند؛ همه بايد كمك كنند. اين مسأله ايجاد هفتصد هزار شغل در سال، چيز كمى نيست. ايشان درست مى‌گويند؛ اين خيلى بيش از آن مقدارى است كه ما ظرفيّتش را در گذشته تجربه كرده‌ايم؛ اما به نظر من مى‌شود. من اعتقادم اين است. حالا ممكن است سال اوّل ما نتوانيم اين رقم را تأمين كنيم؛ فرض كنيد نصف اين رقم را تأمين كنيم؛ اما با تأمين نصف اين رقم در سال اوّل، در سال دوم عدد مضاعف خواهد شد؛ سال سوم عدد مضاعف خواهد شد و همين‌طور به صورت تزايدى پيش خواهد رفت. مجموعه همين خواهد شد - شايد بيشتر هم بشود - به شرطى كه آن را دنبال كنيم و تلاش نماييم. بحث مربوط به روستاييان هم مهمّ است. الان اين زلزله و اين سيل و اين خشكسالىِ آن‌چنانى اتّفاق افتاده است. حقيقتاً الان خطر مهاجرت زياد است. اين مهاجرت، بقيه مشكلات را به دنبال خود مى‌آورد. وضع روستاها، وضع بدى است. به نظر من بايد به روستاها و معضلات مردم خيلى توجّه شود. يكى از چيزهايى كه من مى‌خواهم در اين زمينه جدّاً به آقايان توصيه كنم، اين است كه به نقاط محروم برويد و با مردم به طور روبه‌رو تماس بگيريد و در جريان كارهايشان قرار گيريد. خود اين سفرهايى كه انجام مى‌شود - بخصوص به نقاط دوردست و محروم - خيلى باارزش و بابركت است؛ چون انسان را در واقعيتهايى قرار مى‌دهد كه آنها را شنيده است. گزارش خيلى مى‌خوانيم؛ اما گزارشى كه انسان از نزديك آثار آن را لمس كند، انصافاً تأثير ديگرى دارد. بنابراين، به نظر من به مسأله اقتصادى - كه مشكلات مردم عمدتاً امروز بر محور مسائل اقتصادى است - خيلى بايد توجّه شود؛ بعضى از بخشها در اين زمينه بيشتر كار كنند. البته من وظيفه‌ام است كه از شخص جناب آقاى خاتمى به عنوان رئيس جمهور محترم و دولت به صورت كلّى دفاع كنم و شما بدانيد كه دفاع خواهم كرد. نه اين‌كه در مقابل دشمنان دفاع مى‌كنم؛ حتّى در مقابل انتقادهاى غير صحيح دوستان - يعنى عناصر داخلى و عناصر مؤمن و عناصر خودى - دفاع مى‌كنم؛ اما اين به معناى آن نيست كه دولت نبايد در درون خود به نقد عملكرد خودش بپردازد. يك مقدار بايد به نقدِ عملكردها بپردازيد. برادران عزيز! دو سال گذشت؛ يعنى از چهار سال عمر طبيعى يك دولت، دو سال گذشت؛ يعنى پنجاه درصد. اين پنجاه درصدى كه گذشته، از يك جهت فصل مشعشعِ عمر دولت است. معمولاً ـ دو سال اوّل، نشاطها بيشتر است؛ اميدهاى مردم بيشتر است؛ همكارى مردم بيشتر است؛ شوق مردم بيشتر است. البته دو سال بعد تجربيات بيشترى وجود دارد؛ اما من شك دارم كه دو سال دوم را بشود بر دو سال اوّل ترجيح دارد. دو سال گذشته؛ بايستى همه آنچه را كه در آرزوهاى شما به عنوان خدمتگزاران صادق هست - كه ما شما را خدمتگزاران صادق مى‌دانيم - در اين دو سالِ باقيمانده تلاش كنيد، برنامه‌ريزى كنيد و به طور جدّى وارد شويد كه انجام گيرد. برنامه سوم هم مهمّ است. البته من اطّلاع دارم كه دولت جلسات پُركار و پُرتلاشى دارد براى اين‌كه برنامه را برساند. اين نكته‌اى كه جناب آقاى خاتمى در مورد سياستها اشاره كردند، نكته كاملاً درستى است. من، هم در نامه‌اى كه به مجمع تشخيص مصلحت نظام نوشتم، هم در نامه‌اى كه به خود ايشان نوشتم، به همين نكته تصريح كردم. برنامه‌ها از دل سياستها مى‌جوشد. مسأله سياستها و برنامه‌ريزى و بحث در دولت و بعد در مجمع تشخيص مصلحت نظام و ملاحظه نقدهاى مختلف و انتخاب سياستها و بعد برنامه‌ريزى بر اساس سياستها، يك روال طبيعى و منطقى پيدا كرد؛ ليكن توجّه داشته باشيد كه در خلال اين برنامه‌ريزى، سياستهايى كه از اين مراحلِ گوناگون گذشته، دقيقاً رعايت شود. اين‌كه برنامه‌ها بايد از دل سياستها بجوشد، بايستى به معناى حقيقى كلمه منبعث از سياستها و ساخته و پرداخته اين سياستها باشد كه اگر برنامه در جايى موفّق شد، آدم بداند اين سياست درست بوده، اگر برنامه خطا كرد، آدم بداند سياست غلط بوده؛ يعنى بايد اين تلازم معلوم شود. اگر يك جا در برنامه‌ها طورى شد كه سياستها رعايت نگرديد، آن وقت علّتِ غلط بودن برنامه مشخّص مى‌شود. اين غير از آن چيزى است كه

به عملکرد مجریان مربوط می‌شود. بالاخره درصدی به عملکرد مجریان برمی‌گردد و سیاستها از اینها برکنار خواهد ماند. بنابراین، آدم نمی‌تواند تشخیص دهد که آیا این سیاستی که ما نشستیم با این همه مقدّمات و مجمع تشخیص و قبلش هیأت دولت و شاید چند هزار ساعت کاری که آقایان در سازمان برنامه برای تنظیم این سیاستها انجام دادند و بعد هم پیش ما آمد و کارهایی که ما کردیم، بالاخره درست بود یا غلط بود. باید طوری باشد که دقیقاً این سیاستها در تک تک برنامه‌ها قابل مشاهده باشد و آدم بداند این برنامه ناشی از آن سیاست است؛ یعنی یک ارتباط منطقی و طبیعی وجود داشته باشد. آخرین جمله‌ای هم که در این جمع عرض می‌کنم و بعد هم البته می‌خواهم چند جمله خصوصی‌تر با برادران و خواهران عرض کنم، این است که برادران و خواهران سعی کنند انسجام دولت و نظام در سطح عالی حفظ شود. بدانید که اگر ما توفیق غلبه بر این مشکلات داشته باشیم - که البته ان‌شاءاللَّه به فضل الهی خواهیم داشت - فقط در سایه انسجام و وحدت در سطح عالی نظام و در مسائل عمومی وجود یک اراده جمعی است که دنبال شود؛ و همین است که به وحدت عمومی - به معنای مستمر کلمه - منتهی خواهد شد. این‌که یک عدّه از این طرف، یک عدّه از آن طرف، بعضیها به فکر حرف و کار خودشان، یک عدّه هم باز به فکر حرف و کار خودشان باشند، این نمی‌شود. تقسیم کردن و تجزیه کردن در سطوح عالی نظام، به ضرر نظام تمام خواهد شد؛ به سود هیچ کس تمام نمی‌شود؛ البته به سود دشمن تمام می‌شود. اگر دشمنِ زرنگِ عاقل داشته باشیم، او فوراً سوء استفاده خواهد کرد. امروز خوشبختانه مردم ما متّحدند. الحمدللَّه توده مردم - همان‌طور که بارها ملاحظه کردید و تجربه نشان داده است - متّحدند. این اتّحاد وقتی تضمین و راسخ و ریشه‌دار خواهد شد که در سطوح بالا احساس تفکّک و جدایی و احیاناً خدای نکرده نقار نشود. اگر می‌خواهید در کارهای خودتان موفّق باشید، باید این را رعایت کنید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خدای متعال همه شما و ما را موفّق کند تا بتوانیم در این صراط مستقیم حرکت کنیم و از فیوضات و کمکهای الهی بهره‌مند شویم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------ -- ۱) مقصود رئیس جمهور شهید «محمدعلی رجایی» و نخست وزیر شهید «دکتر محمّدجواد باهنر» است. ۲) انفال: ۲۹ ۳) طلاق: ۲ ۴) طلاق: ۳ ۵) طلاق: ۳ ۶) اعراف: ۹۶ ۷) قتلهای موسوم به زنجیره‌ای.

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. هم ایام فاطمیّه و یاد گرامی بانوی دو عالم، سیّده زنان از اوّلین و آخرین، حضرت فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها مناسبتی است که دلها و ذهنها را به تدبّر در مسائل فراوانی که امروز در پیش روی امت اسلام است، دعوت می‌کند، و هم بخصوص آنچه که مربوط به این استان و این منطقه است. امروز، سالروز شهادت شهید کاوه، یکی از سرداران عزیز، مؤمن، معصوم و جان بر کف این مجموعه خدمتگزار و پرشور است. البته ما نمی‌توانیم درباره‌ی شهدای عزیزی که هر کدام از آنها حقیقتاً ستاره درخشانی در تاریخ و در آسمان معارف این ملت محسوب می‌شوند، خیلی سخن بگوییم و حقایقی که به آنها دسترسی نداریم، بیان کنیم. مقام شهیدان، بسیار والاتر از آن است که ذهنها و دلها و زبانهای ما بتواند به آن برسد؛ ولی همین اظهار نام این بزرگواران، امروز، هم وظیفه است، هم برای دلبستگان به حرکت اسلامی و نظام اسلامی، یک راهنما و یک شاخص است. قبل از هر سخنی، من لازم می‌دانم از یکایک شما برادران و خواهران عزیز تشکّر کنم که امروز این اجتماع عظیم را تشکیل دادید؛ شما جوانان بسیجی و سپاهی و جوانان مؤمن که آگاهی را با احساس مسؤولیت و شور و شعور همراه کردید. شما صَفوه و زبده جوانان این روزگار و جامعه ما هستید؛ کمااین‌که جوانان کشور ما، امروز

مجموعاً بهترین جوانان کشورهای جهان - تا آن‌جایی که ما می‌شناسیم - هستند. لازم است تشکر و اخلاص خودم را به شما جوانان عزیز و این مجموعه مؤمن و پرشور عرض کنم. البته بهانه‌ی دیدار ما این بود که برادران سپاهی و بسیجی در این بخش از مرزهای طولانی، توانسته‌اند خدمت بزرگی انجام دهند و امنیت ایجاد کنند. بحث امنیت، بحث مهمّی است و من لازم دانستم از نیروهایی که در ماههای گذشته، با زحمات فراوان و فداکاریهای ارزنده و برجسته توانستند اعاده امنیت کنند و به برکت آنها در این منطقه امنیت مستقر شود، تشکّر کنم. این اجتماع عظیم شما، بنده را وادار می‌کند که درباره امنیت - که امروز یکی از مقولات اساسی جامعه و کشور ماست - چند کلمه‌ای عرض کنم: امنیت، نعمت بزرگی است. در قرآن هم راجع به امن و امنیت سخن رفته است. در هر جامعه‌ای، زمینه لازم برای پیشرفتهای مادّی و معنوی، امنیت است. البته افراد برجسته‌ای هستند که در فضاهای ناامن هم کارهای بزرگی انجام می‌دهند؛ در زیر فشار اختناق رژیمهای ظالم و ستمگر - همان‌گونه که قبل از انقلاب در این کشور بود - کسانی بودند که در همان ناامنی هم کارهای بزرگی می‌کردند؛ لیکن شرط حرکت عظیم اجتماعی برای یک ملت، در درجه‌ی اول «امنیت» است. امنیت هم انواعی دارد؛ یکی از آنها امنیت نظامی و انتظامی است که شما ملاحظه می‌کنید در بعضی از مناطق عالم، از لحاظ نظامی و انتظامی ناامنی هست. این، بخشی از مقوله امنیت است. امنیت سیاسی و اقتصادی و فکری و عقیدتی هم داریم که همه اینها مقولات بسیار با اهمیتی است. من سرفصلها و جملاتی را عرض می‌کنم که لازم است شما جوانان عزیز، ذهن و فکر خودتان را وارد این مقوله کنید تا ان‌شاءاللَّه برای استنتاجهای کلّیِ‌تان مفید باشد. اگر بخواهیم درست تشخیص دهیم که برای پیشرفت یک کشور، امنیت چقدر اهمیت دارد، از برخورد دشمن با مقوله امنیت، می‌شود این را فهمید. وقتی انقلاب پیروز شد، در واقع یک مانع بزرگ از مقابل ملت ایران برداشته شد که بتواند در میدانهایی که در طول صدسال، صدوپنجاه سال عقب مانده بود، جبران عقب ماندگیهای گذشته را بکند. نظام اسلامی آماده بود که هدایت مردم را در پیشرفت در همه این میدانها برعهده گیرد و ملت ایران در زمینه علم و صنعت و خودکفایی و در زمینه مسائل فکری و عملی و مادّی و معنوی، به حرکت عظیمی دست بزند و آن را شروع کند. اولین کاری که دشمنان برای سنگ‌اندازی در این راه انجام دادند، ایجاد ناامنی بود؛ یعنی مرزهای ما را ناامن کردند. ببینید؛ این نکته خیلی اساسی و مهمّی بود. همان دشمنانی که انقلاب علیه آنها بود؛ همان قدرتهایی که تا آن‌جا که توانسته بودند، سعی کرده بودند نگذارند این انقلاب پیروز شود، بعد از آن که انقلاب پیروز شد، برای مقابله با آن، از حربه ایجاد ناامنی علیه این ملت و این انقلاب استفاده می‌کردند. در درجه اوّل، در این منطقه نزدیک خراسان - حدود ترکمنستان - و در منطقه کردستان و غرب و شمال کشور و نیز مناطق دیگری در جنوب - منطقه خوزستان - با تحریک قومیتها، شروع به مفسده‌انگیزی و ایجادناامنی کردند؛ ولی نظام اسلامی بر اینها فائق آمد. آن روز همین بسیجیان و همین جوانان مؤمن مثل شما، به همین مناطق گوناگون - چه در خراسان و چه در مناطق دیگر - رفتند، سینه سپر کردند، فداکاری نمودند و توانستند امنیت را برگردانند؛ یعنی در واقع توانستند ریشه فتنه را در مناطقی خشک کنند. دشمنان قبلاً فکر می‌کردند که با ایجاد ناامنی خواهند توانست انقلاب را به زانو درآورند؛ اما دیدند که نشد. لذا جنگ را تحمیل کردند. ناامنی‌ای که از یک جنگِ تمام‌عیار برای کشور به‌وجود می‌آید، خسارتبارترین و سخت‌ترین و سنگینترین ناامنیهاست. اینها این کار را کردند. رژیم عراق را به جنگ، به آتش افروزی، به حمله به مرزها از طرف غرب کشور وادار کردند. مسأله هم به جنگ بین دو ملت و با امکانات دو کشور محدود نماند؛ بلکه تمام امکاناتی را که عراق توانایی جذب آن را در این جنگ داشت، به سمت عراق سرازیر کردند! ببینید؛ عزیزان من! جوانان! این مطالبی که من به شما عرض می‌کنم، جزو بیّنات و واضحات فضای عمومی کشور در پانزده سال قبل است. در پانزده سال قبل، این حرفهایی که الان عرض می‌کنم، برای هیچ‌کس در این کشور تازگی نداشت؛ چون همه با تمام وجود آن را لمس می‌کردند؛ اما امروز نسل جوانی که آن روز را به‌درستی لمس و درک نکرده، در میدان است. ناامنی تبلیغاتی و ناامنی سیاسی از طرف دشمن به‌قدری پرفشار است که می‌خواهد مانع شود و نسل جوانِ امروز، این حقایقی را که ده سال قبل، پانزده سال قبل جزو واضحات بود، انکار

کند و پوشیده بدارد. من می‌خواهم ذهن شما نسل جوانِ امروز را به این حقیقت متوجّه کنم که حتّی حقایقِ به این روشنی را - که برای کسانی که آن روز در این مملکت صحبت می‌کردند و امروز هم اکثر مردم مملکت را تشکیل می‌دهند، چیزهای جدیدی نیست - دشمن می‌خواهد با حمله سنگین تبلیغاتی و سیاسی خود بپوشاند. آن روز به نفع عراق که با ما وارد جنگ شده بود تا مرزهای ما را ناامن کند، همه قدرتهایی که در دنیا می‌توانستند در این زمینه کاری بکنند، وارد شدند. عدّه‌ای - یا ناخردمندانه و یا خائنانه - می‌خواهند از یاد این ملت ببرند که دشمنیِ رژیم امریکا با ملت ایران، چقدر برای این ملت خسارت ایجاد کرده است و هنوز هم خسارت ایجاد می‌کند؛ می‌خواهند این را انکار کنند! همین رژیم امریکا - که آن روز ما به صورت تحلیل می‌گفتیم و بعد از جنگ، اخبار و آمار و اطلاعات ریز آن منتشر شد - به عراق کمک کرد؛ کمک الکترونیکی، کمک تسلیحاتی، کمک در روشهای جنگیدن، کمک مالی، کمک مستقیم و غیرمستقیم! ناتو هم کمک کرد؛ بسیاری از کشورهای عربی هم کمک کردند؛ برای این‌که بتوانند با فشار ناامنی، نظام انقلابی را از پا بیندازند و یا به زانو درآورند. باز هم همّت جوانان این مملکت، دلهای پاک و با ایمان این کشور، همین بسیج، همین سپاه، همین ارتش، همین انسانهای مؤمن و پاک‌نهادی که در پشت جبهه‌ها کانونِ همّت را گرم نگه می‌داشتند، توانست بر تمام توطئه‌های دشمن فائق آید و به رژیم مهاجم و به همه پشتیبانانش - از امریکا و شورویِ آن روز و دیگران - تودهنی بزند و ملت ایران را به‌عنوان قهرمان این برهه، در مقابل چشم جهانیان قرار دهد و امنیت را به‌عنوان بزرگترین نعمت به این مملکت برگرداند؛ مرزها را آرام کند و برای شهرهایی که زیر بمباران بودند - که در دوران جنگ، تقریباً نیمی از جغرافیای این کشور در زیر بمباران بود - اعاده امنیت کند؛ برای زن و مرد، برای کاسب، برای عالم، برای دانشجو، برای کارگر، برای سیاستمدار، برای رئیس، برای مرؤوس و برای همه کسانی که به امنیت نیاز دارند، امنیت ایجاد کند؛ حتی برای آنهایی که ناشکرانه این امنیت را انکار می‌کنند. بنابراین، دلهای با ایمان و عزم ایمانی و راسخ این جوانان، امنیت را برای همه مردم به‌وجود آورد. البته دشمن مأیوس نبوده است؛ الان هم مأیوس و منصرف نیست. اگر ما خیال کنیم که دوران ایجاد امنیت نظامی و انتظامی تمام شده است، برداشت درستی نیست. دشمن هرجا بتواند، ایجاد ناامنی می‌کند. هر وقت دشمن بتواند، ناامنی نظامی و انتظامی را بر این ملت تحمیل می‌کند؛ کمااین‌که دیدید یک بهانه کوچک یافتند و یا درست کردند و در همین ایام تیرماه، در تهران ایجاد ناامنی کردند. یا بهانه را خودشان درست می‌کنند، یا اگر فرض کنیم بهانه را آنها درست نمی‌کنند، بهانه کوچکی می‌یابند تا ایجاد ناامنی کنند؛ به خیابانها بیایند، شیشه بشکنند، مغازه آتش بزنند، ماشین آتش بزنند و مردم را تهدید کنند! بنابراین، دشمن از ایجاد ناامنی مأیوس و منصرف نیست. این‌که عدّه‌ای بیایند، لزوم وجود و اهمیت عناصر و عوامل مؤمنی را که ضامن امنیتند و از اوّلِ انقلاب تا امروز هم نشان داده‌اند که امنیت را برای این ملت به‌وجود می‌آورند، انکار کنند، این یا نابخردانه و یا خائنانه است؛ از این دو حال خارج نیست. وجود نیروهایی که بتوانند برای این ملت و این کشور و برای هر فعالیت سازنده و حیاتی در این مملکت امنیت به وجود آورند، برای هر ملتی مثل هوا و آب ضروری است. عدّه‌ای می‌خواهند اینها را انکار کنند. نیروهای نظامی و انتظامی و بسیج عمومی مردم ما، مؤمن و با اخلاصند و به عنوان پشتوانه‌ای که هیچ خدشه‌ای در آن راه ندارد، محسوب می‌شوند. نیروهای نظامیِ با اخلاص ما - سپاه و ارتش - الحمدللّه کم نیستند. اینها سازمانهای مبتنی بر ایمانند. در این بحثی نیست؛ اما فرق است بین آن نیروهایی که به عنوان وظیفه سازمانی وارد میدان دفاع می‌شوند، با نیروهایی که به دنبال وظیفه ایمان و عشق و به دنبال دستور قاطع عواطف برخاسته از اعماق جان وارد میدان می‌شوند. این بسیج است. انکار بسیج، انکار بزرگترین ضرورت و مصلحت برای کشور است. ما در میدان جنگ هم اگر بسیج را نداشتیم، کمیتمان لنگ بود. در دوران بعد از پایان جنگ هم اگر بسیج نمی‌بود و اگر امروز هم نباشد، کمیت این انقلاب و این نظام و همه حرکتهای سازنده این کشور لنگ است. انکار بسیج و بی‌احترامی به آن، یا نابخردانه است، یا خائنانه است. تا زمانی که برای این کشور امنیت لازم است و تا وقتی که این کشور و این ملت به امنیت احتیاج دارد - یعنی همیشه؛ چون همیشه احتیاج به امنیت هست - به نیروی بسیج، به انگیزه بسیجی، به سازماندهی

بسیجی و به عشق و ایمان بسیجی احتیاج هست. امنیت سیاسی هم یک نوع از امنیت است. البته این روزها بحث امنیت اقتصادی هم مطرح است؛ که حرف درستی هم هست و ما هم آن را تأیید می‌کنیم. ما هم درباره امنیت اقتصادی در این کشور، اعتقاد راسخ داریم که باید طوری باشد که در این کشور، کار اقتصادی، حرکت اقتصادی، تلاش اقتصادی، رونق اقتصادی و سازندگی اقتصادی - از هر نوعش - امکان‌پذیر باشد و کسانی که اراده این کار را دارند، با امنیت بتوانند این کار را انجام دهند. بحمداللَّه، هم دستگاه قضایی و هم دستگاه اجرایی بر این مطلب توافق کردند و من هم به آنها کمک خواهم کرد تا بتوانند این مقصود را که برای کشور مهمّ است، انجام دهند. اما این نکته را بگویم: مبادا کسی خیال کند که ایجاد امنیت اقتصادی، یعنی باز گذاشتن راه برای مفتخورهای اقتصادی، سوءاستفاده‌چیهای اقتصادی و زالوهای اقتصادی! امنیت اقتصادی، به معنای این نیست که قوانین و مقرّرات سالم کشور، ندیده گرفته شود. امنیت اقتصادی یعنی این‌که انسانها و آحاد مردم این کشور، از هر قشری، بخواهند کار اقتصادی بکنند - چه کار صنعتی، چه کار کشاورزی، چه سرمایه‌گذاری، چه تجارت - بدانند که کسی مزاحم آنها نخواهد شد؛ اما این معنایش آن نیست که آن کسانی که چه در دوران جنگ و چه در دوران سازندگی، توانستند از پیچ و خمهای اقتصادی استفاده‌های نامشروع بکنند و ثروتهای نامشروع به وجود آورند، این امکان را داشته باشند که بتوانند چنین حرکت نامشروعی را به عنوان امنیت اقتصادی انجام دهند. معنای امنیت اقتصادی، هُرهُری مسلک بودن در مسأله اقتصاد نیست؛ معنایش میدان دادن به زرنگها و سوءاستفاده‌چیها و کسانی که منتظرند از هر فرصتی برای پر کردن کیسه خود از راه نامشروع - نه راه مشروع - بهره ببرند، نیست؛ این را توجّه داشته باشند. هر نوع سرمایه‌گذاری‌ای که قانون آن را اجازه دهد، بایستی امنیت داشته باشد. تصوّر هم نشود که تا به‌حال ناامنی اقتصادی از ناحیه‌ی مسؤولان کشور یا بخشهای قانونی کشور بوده است؛ نخیر، ناامنی اقتصادی هم بیشتر از قِبَل آدمهای سوءاستفاده‌چی بوده است. هر جا که یک سوءاستفاده‌چی هست، یک نوع اختلال در کارها هست و یک طور ناامنی هم وجود دارد. بنابراین، امنیت اقتصادی هم مسأله مهمّی است و ما هم به آن اعتقاد داریم. و اما امنیت سیاسی. امنیت سیاسی معنایش این است که تفکّرات و معارف سیاسی در جامعه، معارف واضح و دور از نفاق و دوگونه‌گویی و دوگونه‌اندیشی باشد. معنایش این است که کسانی که متصدّی بیان مسائل سیاسی برای مردم هستند،نسبت به مردم امانت به‌خرج دهند. معنایش این است که کسانی که متصدّی نوشتن و پخش کردن و منتشر کردنِ معارف فکری جامعه هستند، دروغ نگویند، فریب ندهند، تقلّب نکنند و در طعامی که علی‌الظّاهر شیرین هم هست، زهر مخلوط نکنند؛ این امنیت سیاسی است. آن قلمی که برمی‌دارد بیست سال تلاش و مجاهدت مظلومانه و فداکارانه این ملت را در مقابله با قدرتهای زورگوی چپاولگرِ دشمنِ ظالم انکار می‌کند، این امنیت سیاسی کشور را به هم می‌زند و ناامنی فکری ایجاد می‌کند. آن کسی که در داخل کشور، با استفاده از امکاناتی که قانون و بیت‌المالِ این مردم در اختیار او گذاشته است، برمی‌دارد خواسته‌های دولتمردان و سیاستمداران فلان کشور دشمن را توجیه می‌کند و با قالبهای علی‌الظّاهر پسندیده، به خورد یک عده می‌دهد، این ناامنی سیاسی و فکری ایجاد می‌کند. این هم مثل همان دزد سرگردنه است - فرقی نمی‌کند - مثل همان اشرار لب مرز است. آنها مگر چه کار می‌کنند؟ آنها هم جنس قاچاق می‌آورند و جوانان مردم را دچار انواع بدبختیها و بیماریها و اعتیاد می‌کنند. آن‌که این کار را می‌کند، از او که کمتر نیست؛ اگر خطرناکتر نباشد! اینها ذهنها را منحرف و گمراه می‌کنند. بنده درباره مطبوعات و نوشتنها، صحبتهای زیادی کرده‌ام. هیچ‌کس هم نمی‌تواند منکر این بشود که بنده طرفدار فکر آزاد، قلم آزاد، بیان آزاد و معارف منتشر شده گونه‌گون در این کشورم؛ اعتقاد من این است. من می‌گویم بایستی افکار و آراء و سلایق مختلف در کشور، به صورت صحیح و درست مطرح شود؛ اما گفتنِ معارف گوناگون یک حرف است، دروغ گفتن به مردم و دروغ نوشتن و تحریف کردن حقایق و بلندگوی دشمن شدن، حرف دیگری است؛ آنچه که من درباب مطبوعات نمی‌توانم قبول کنم و بپذیرم، این دومی است. عوض بیست روزنامه، دویست روزنامه هم منتشر شود، طوری نیست. یک عدّه اگر توانایی داشته باشند و حرفی برای گفتن داشته باشند، لابد خواننده‌هایی هم پیدا خواهند کرد؛ مانعی هم ندارد؛ اما اگر قرار

باشد روزنامه‌ای که منتشر می‌شود، با استفاده از امکانات این مردم، با استفاده از بیت‌المال این مردم، با استفاده از کمک این مردم، علیه مصالح این مردم بنویسد - آن هم به شکل دروغ و افتراء؛ نه این‌که عقیده‌ای دارد و می‌نویسد - و بنا باشد بلندگوی رادیو اسرائیل یا رادیو امریکا در این کشور شود، این قابل قبول نیست. کسانی بیایند احکام و ضروریّات اسلام را انکار کنند - مثلاً قصاص را منکر شوند - این هم یک مقوله دیگر است؛ نوع دیگری از ایجاد ناامنی است. البته من در این ایام سفر و اشتغالات آن نتوانستم به طور مسجّل و دقیق به کنه این مطلب برسم؛ گفتم رسیدگی کنند. اگر کسی پیدا شود که به انکار ضروریّات دین - که از جمله ضروریّات دین، قطعاً قصاص اسلامی و شرعی است - تجاهر کند، این مرتّد است و حکم مرتد هم در اسلام معلوم است. اگر کسانی خیال می‌کنند که با پشتیبانی دستگاههای تبلیغاتی استکباری و شبکه و امپراتوری تبلیغاتی صهیونیستی در دنیا، می‌توانند کارشان را در این مملکت از پیش ببرند، اشتباه می‌کنند؛ چنین چیزی نیست. در این مملکت، با این ملت زنده و بیدار، با این جوانان مؤمن، همه چیز در مجرای اراده و خواست و ایمان این ملت باید حرکت کند. همه آنهایی که به مزدوران خودشان در این‌جا دل خوش کرده‌اند و هم این کسانی که به حمایت اربابان بیگانه دل خوش کرده‌اند، بدانند که چنین چیزی امکان ندارد. این ملت، یک ملت مؤمن و مسلمان است. این ملت، ملتی است که برای حفظ و امنیت این نظام و این کشور، برای این‌که دولتمردان این کشور بتوانند کار کنند، عالم و دانشجو و متعلّم و اهل هر فعّالیت سازنده‌ای بتواند کار کند، جان داده‌اند. مگر می‌شود در قبال این ملت و در قبال این اراده دینی عظیم، اراده دستگاهها و عناصر اطّلاعاتی و سیاسی دشمن بر سرنوشت این کشور حاکم باشد؟! بدانند این کشور، کشور اسلام است و این ملت برای اسلام قیام کرده است. امروز هم اراده این ملت بر استقرار نظام اسلامی است. نظام اسلامی، بیّنات و واضحات و امر و نهی‌ای دارد. نظام اسلامی، نظام عدالت است؛ هر بی‌عدالتی‌ای محکوم است. نظام اسلامی، نظام قسط است، هر تبعیضی محکوم است. نظام اسلامی، نظام استقلال ملی است؛ هر نوع وابستگی‌ای محکوم است. نظام اسلامی، نظام اخوّت و برادری و پیوندهای قلبی آحاد ملت است؛ هر نوع تفرقه‌افکنی محکوم است. نظام اسلامی، نظامی است که مسؤولان، خدمتگزار مردم و برای مردمند؛ هر نوع جدایی‌بین مسؤولان و مردم محکوم است. این‌طور نیست که بشود در این نظام کسانی بیایند که بر طبق میل دشمنان این ملت و برخلاف جهّت کلی این نظام و این مردم و حرکت مردم در جهت اسلام، تلاش کنند و نظام اسلامی هم بی‌کار و ساکت و بی‌تفاوت بماند. مگر چنین چیزی ممکن است؟! همه آحادی که اهل فکر و اهل تأمّل در مسائلند، باید برروی این مسأله فکر خود را متمرکز کنند. امروز این کشور با این امکانات وسیع، با این جمعیت جوان، با این آفاق روشن آینده، با این پیشرفتهایی که بحمداللّه در زمینه‌های مختلف در این بیست سال به وجود آمده است، با زمینه‌های مضاعفی هم که برای پیشرفت وجود دارد، مصلحتش در این است که حکیمانه و خردمندانه و شجاعانه، راه اسلام را - که دنیا و آخرتِ او را تأمین می‌کند - پی‌بگیرد و دنبال کند. دشمن، فریب و تبلیغات اغواگر خود را هم قطع نمی‌کند؛ نباید تسلیم تبلیغات اغواگر دشمن شد. آن کسانی که سعی می‌کنند با شعارهای انحرافی در میان مردم، ذهن مردم را از حرکت عمومی اسلامی و ایمانی آنها جدا کنند، به نفع دشمن کار انجام می‌دهند؛ چه بفهمند، چه نفهمند؛ چه بدانند، چه ندانند. امروز وحدت در زیر سایه اسلام، حرکت در جهت سازندگی اسلامی، حرکت در جهت محکم کردن پایه‌های استقلال این کشور و حرکت در جهت تهذیب معنوی و روحی ضروری است. جوانان عزیز! از تهذیب و تزکیه روحی و قلبی غافل نشوید. پایه همه بدبختیهای ملتها، مسؤولان، بزرگها و کوچکها، خودخواهی و خودپرستی و خود را عمده کردن و خدا کردن و ایجاد فرعونیّت در درون دل است. گاهی انسان در بیرون قالب جسم خود - یعنی در ظاهر خود - هیچ نشانه فرعونیّت ندارد؛ اما در دل، فرعون است. خودخواهیها، خود پرستیها، خود محوریها، عمده کردن خود و خواستها و تمایلات و شهوات و سود و منفعت خود، اینهاست که منشأ اغلب مفاسد زندگی است؛ لذا به سمت تهذیب نفس حرکت کنید. این حرکتهای عمده - چه حرکتهای در جهت سازندگی فضای کشور، سازندگی محیطهای گوناگون، سازندگی درون دل - امروز فرضیه‌ای است که بر دوش همه ماست. امیدوارم که خدای متعال به همه شما عزیزان توفیق دهد و

دعای ولی عصر ارواحنا فداه شامل حال همه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللَّه‌الرحمن‌الرحیم اوّلاً ـ به همه شما برادران و خواهران عزیز که تشریف دارید – بخصوص به خانواده‌های معظّم شهیدان و جانبازان عزیز – خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که دلهای نورانی همه برادران و خواهرانمان در سپاه و بسیج، مشمول فیض مستمر و مداوم حضرت احدیّت باشد. ثانیاً مناسبت نزدیکیِ هفته دفاع مقدّس، مناسبت تشکیل سه نیرو در سپاه پاسداران انقلاب و بعد ارتقاء به پنج نیرو و همزمانی آنها با ایام شهادت حضرت صدّیقه طاهره سلام‌اللَّه‌علیها و این روزهای بزرگ و ماندگار در تاریخ، همه درخور توجّه و دقّت و تأمّل است. در طول بیست سالی که از انقلاب می‌گذرد، سرگذشت سپاه، یک سرگذشت درس‌آموز و قابل تأمّل و قابل بهره‌برداری برای نسلهای متعاقب ما – هم امروز و هم در آینده – است. این‌که مجموعه‌ای با الهام از تکلیف الهی و احساس وظیفه و شناخت نیاز زمان به‌وجود آید، رشد کند و عناصر مورد نیاز خود را از مجموعه جوانان و عناصر مؤمن جامعه جذب کند و به برگ و بار برسد و وظایف خود را در حسّاسترین موقعیتها به‌نحوی که برای اغلب ناظران – چه در داخل و چه در سطح جهان – حیرت‌انگیز است، صورت دهد و در خطّ مستقیمی که برای خود ترسیم کرده است، با استقامت، با دقّت، آگاهانه، با حزم و حذر حرکت کند؛ جوانان مثل پیران جهاندیده، در مواردی فکر کنند و عمل کنند و تصمیم بگیرند و جوانانه اقدام کنند – اینها حوادثی است که اتّفاق افتاده است – همه اینها درخور تأمّل و دقّت است. امروز هم بعد از گذشت این سالهای پرحادثه و پرنشیب و فراز، وقتی که به بدنه سپاه – مجموعه این سازمان – نگاه می‌کنیم، همان خصوصیات، همان جهتگیری و همان توانایی را در آن مشاهده می‌کنیم. ملاحظه این پدیده، این حرکت و این سیر، برای هرکسی که بخواهد از ذخایر گذشته خود استفاده کند، قابل بهره‌برداری است. ذخایر گذشته کدام است؟ ذخایر گذشته، همین حوادث است. هیچ ملت رشید و خردمندی نباید گذشته خود را که مجموعه‌ای از حوادث است، فراموش کند و ملتی اگر رشید و خردمند باشد، فراموش هم نخواهد کرد. لذا آن کسانی که در دوره‌ای از تاریخ قبل از زمان ما سعی کردند ملتها را تصرّف کنند و سرنوشت آنها را به‌دست گیرند، یکی از کارهایشان قطع رابطه این ملتها با گذشته‌شان بود. چند سال قبل در یکی از کشورهای آمریکای لاتین که سالهای متمادی و طولانی در پنجه مقتدر استعمار اروپاییها قرار داشت و این‌طور معرفی شده بود که آن مناطق، هیچ گذشته‌ای، هیچ تاریخی، هیچ فرهنگ باستانی و افتخارآمیزی در پرونده خود ندارد – این طور به آنها وانمود و در دنیا منعکس شده بود – در مطالعاتی که می‌کردند و در حفّاریها و غیره، به نشانه‌هایی از یک تمدّن عظیم دست یافتند که خیلی هم قدیمی نبود. همان وقتها رئیس جمهور آن کشور این مطلب را به من گفت و آن را در روزنامه‌ها و مطبوعات هم نوشتند. انسان خیلی تعجّب می‌کرد و می‌کند که چطور ملتی – فرض کنید – در هزار سال قبل، یا دوهزار سال قبل، تمدّن شامخ و عظیمی، با نشانه‌ها و آثاری داشته باشد و آن‌را به‌کلّی از یاد ببرد!؟ یک ملت اصلاً ندانند که در پرونده گذشته او چه چیزی از افتخارات هست! ما از این تعجّب می‌کردیم. بعد انسان وقتی به اوضاع و احوال مناطقی از عالم نگاه می‌کند که در زمان ما زیر فشار زورگویی و سلطه و تحمیل زورگویان معروفِ عالم قرار دارند، همین حالت را در آنها می‌بیند که گذشته‌هایی را فراموش می‌کنند! البته بعضی از گذشته‌ها را نمی‌توانند به دست فراموشی بسپارند – قادر نیستند – اگر قادر بودند، آنها را هم زیر خاکسترهای حوادث عالم می‌پوشاندند! بعضیها را قادر نیستند و بعضیها را سعی می‌کنند بپوشانند. همین امروز شما نگاه کنید، ببینید سعی بر این است که چیزی به نام ملت فلسطین، به‌کلّی به فراموشی سپرده شود؛ کانّه هیچ سرزمینی به نام فلسطین و هیچ ملتی که مالک این سرزمین باشد، وجود نداشته است! مقدّمات کار را این طور فراهم کردند و انسان با کمال تعجّب و تأسّف و با حیرت می‌بیند که بعضیها هم تسلیم می‌شوند و امروز در دنیا کسی هست که تسلیم چنین پدیده ظالمانه، عجیب و غریب و ابلهانه – برای آن مجموعه تسلیم شده

- بشود! امروز این اتّفاق می‌افتد: یک مجموعه به‌اصطلاح فلسطینی را در بخشی از سرزمین بزرگ فلسطین می‌آورند و در آن جا - در چهار درصد کشور فلسطین - یک حاکمیت نیمه کاره و دروغین، یک حاکمیت سطحی و غیرواقعی می‌دهند و چیزی که در مقابل از آنها می‌خواهند، این است که قضیه فلسطین، مسأله سرزمین و مسأله ملت، به‌کلّی فراموش و کنار گذاشته شود و هرکس از فلسطینیها که اسم ملت فلسطین، اسم کشور و تاریخ فلسطین را آورد، همین کسانی که این معامله زیانبار را کردند، مأمورند او را سرکوب کنند! خوب؛ این معامله خیلی غیرمعقول و ابلهانه‌ای است. چه کسی حاضر است چنین معامله‌ای را قبول کند؟! اگر قبل از آن که این کار انجام گیرد، صورت مسأله را جلوِ ملتهای عالم - بخصوص ملتهای اسلامی - می‌گذاشتند و می‌گفتند قرار است ما چنین معامله‌ای بکنیم که در گوشه‌ای از سرزمین فلسطین - آن هم این یک وجب جا! - یک حاکمیت پنداری و دروغینی به چند نفر فلسطینی بدهیم و در مقابل، کلّ مسأله فلسطین، ملت فلسطین، کشور و گذشته فلسطین و آوارگان کنونی فلسطین را به فراموشی بسپارند، شاید در دنیای اسلام کسی که باور کند چنین چیزی ممکن است اتّفاق بیفتد، خیلی کم بود؛ اما امروز این قضیه اتّفاق افتاده است! یعنی مجموعه حقیر و بی‌ارزشی که حقیقتاً قابل این نیستند که انسان آنها را فلسطینی بنامد - چه برسد به این که نماینده ملت فلسطین باشند - این کار را می‌کنند! آن طرفهای مقابل هم - دولت غاصب و آمریکا که پشت سرِ دولت غاصب است - ساده‌لوحانه خیال می‌کنند که مسأله فلسطین تمام شد! غافل از این که ملت فلسطین در جای خودش هست. یک ملت را که نمی‌شود از تاریخ حذف کرد. خوشبختانه انسان احساس می‌کند که امروز در میان این ملت، مردمان رشید، مردمان شجاع، خردمند، غیور و متمسّک به اسلام وجود دارند و چنین معامله‌ای سرنخواهد گرفت. دنیای اسلام - بخصوص دنیای عرب - همین امروز باید متوجّه باشد که شگرد دشمنان این است که آنها را از این قضیه مهم که امروز قضیه اصلی جهان اسلام و بخصوص قضیه اصلی جهان عرب است، منصرف و ذهنها را به جاهای فرعی و به مسائل دروغین منتقل کنند، برای این که بتوانند این کار را انجام دهند. البته آنها نخواهند توانست انجام دهند. اینها هم اگر غفلت کنند، برای خودشان جز زیان، چیزی به‌بار نخواهد آورد؛ یعنی آبروی غفلت کنندگان خواهد رفت، اما قضیه به همان استحکام اصلی باقی خواهد ماند و بلاشک روزی ملت فلسطین، سرزمین فلسطین را در زیر سلطه حقّ خود خواهد گرفت؛ هیچ تردیدی نیست. عدم توجّه به ذخایرِ تاریخ و سرگذشت زندگی - که تاریخ عبارت از مجموعه‌ای از حوادث است - این نتایج را دارد. باید همواره به تاریخ و به حوادث گذشته، بخصوص به حوادث نزدیک به ما توجّه داشت. جنگ تحمیلیِ هشت ساله و پیدایش سپاه پاسداران و تجربه‌های سپاه پاسداران، از این قبیل است. سپاه پاسداران در ظرف نیاز، اما در میان مخالفتها متولّد شد و رشد کرد. مخالفتهایی بود - مخالفتهای کمی هم نبود، هرکسی با بهانه‌ای و به شکلی - اما نیاز بود، عزم و همّت و توکّل به خدا و تقسیم هدفهای درست بود؛ لذا مخالفتها اثر نکرد و این مولود مبارک توانست رشد کند و در همه مراحل، کارهای بزرگی از خود ارائه و نشان دهد. امروز هم همان‌طور است. امروز هم این مجموعه و همه مجموعه‌هایی که با هدف متعالی اسلام و انقلاب، با توجّه به اهداف بزرگ و والای اسلامی برای این ملت و این کشور به وجود آمدند، همین حکم را دارند؛ یعنی چون نیاز به آنهاست، با همّت، با رشادت، با آگاهی و با توکّل، راه خودشان را دنبال خواهند کرد و به هدفهای خودشان نزدیک خواهند شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مجموعه‌ای است که وجودش امروز برای کشور و ملت ایران و همه هدفهای والایی که این ملت برای خودش ترسیم کرده است، ضروری و لازم است. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فقط برای یک مجموعه نظامی نیست. یک مجموعه نظامی می‌تواند با شکلهای مختلف، با هدفها و با رفتارهای مختلف و با خصلتهای گوناگون باشد. البته بحمداللّه امروز در نظام جمهوری اسلامی، همه سازمانهای نظامی به یک معنا سازمانهای معنوی و الهی و دارای اهداف خدایی هستند؛ ارتش هم همین‌طور است، نیروی انتظامی هم همین‌طور است، سپاه پاسداران هم که ولادتش این‌طور بوده است. هر کدام خصوصیاتی دارند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای دفاع از انقلاب، تمامیّت انقلاب و هدفهای انقلاب و برای مقابله با دشمنان انقلاب به وجود آمده است. انقلاب هرچه دشمن دارد و دشمنی دارند، به‌طور طبیعی در مقابل سپاه پاسداران

صف بسته‌اند و حضور دارند؛ چون پاسدارِ انقلاب است. همه آن نیروهایی که در این طبیعتِ «خدا ساخته» و در این قوانین و سنن الهی برای دفاع از انقلاب و از حقانیّت اسلام وجود دارد - همه آن نیروهای معنوی، همه آن تواناییها و استعدادهای درونی - همه درخدمت این مجموعه‌ای است که برای دفاع از انقلاب پدید آمده است. انقلاب، یک امر ذهنی و فکری و خیالی نیست؛ یک امر واقعی است. انقلاب، یک حرکت عمومی است؛ راهی است که این ملت می‌رود برای این که خود را به رستگاری حقیقی و به سعادت برساند و خود را از گرفتاریهای مشترک کشورهای تحت ستم امروز دنیا خلاص کند. انقلاب می‌خواهد این ملت و این کشور را عزیز، سربلند، مرفّه، دارای برجستگیهای مادّی و معنوی، برخوردار از تعالی و تکامل مادّی و معنوی کند. انقلاب می‌خواهد سلطه بیگانگان را رفع و فرودستی و ذلت را که مدّتی سعی داشتند بر این کشور و براین ملت تحمیل کنند، ریشه‌کن کند؛ بدبختیهایی را که تسلّطهای بیگانگان و دشمنان به‌وجود آورده است، زایل و اثرزدایی نماید. این، انقلاب است؛ علی‌رغم کسانی که سعی کردند اسم انقلاب و مفهوم انقلاب و هویّت انقلاب را در طیّ تبلیغات مغرضانه خودشان بد معرفی کنند و سعی کردند کاری کنند که مفهوم انقلاب، اوّل از یک مفهوم درخشان و پرجاذبه و عزیز، به یک مفهوم عادّی و بعد اگر توانستند به یک مفهوم منفی تبدیل شود. تلاشها برای این است. حتّی کسانی پیدا شدند برای این که با استفاده از خطّی که دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب و ایران می‌دادند، این طور وانمود کنند که اصل مفهوم انقلاب، یک مفهوم منفی است! بله؛ البته انقلاب برای کسانی که سالهای متمادی بر یک کشور، پنجه انداختند، بزرگترین بلاست - برای آنها منفی‌تر از انقلاب، هیچ چیزی نیست - اما ملتی که می‌خواهد خود را از چنگال سلطه صدساله و صدوپنجاه ساله مادّی و معنوی، فرهنگی و اقتصادی نجات دهد، انقلاب، علاج و شفابخش، نعمت الهی و تنها راه است. ملت ایران این راه را انتخاب کرد و در آن قدم گذاشت و از عهده هم درآمد و بین راه هم از پا نیفتاد. آنها - دشمنان - این انتظار را نداشتند. امروز هم این ملت با شدّت، با قوّت و با قدرت، با همان نیرو به سمت همان اهداف حرکت می‌کند. تحلیلهای دشمنان، همه غلط از آب درآمد. ملت ایران به آن هدفها خواهد رسید؛ مطمئن باشید. ملت ایران آن چیزی را که به‌نام خدا بر آن همّت گماشته است، به‌دست خواهد آورد. این انقلاب است؛ این مفهوم مقدّس و با ارزش است و این معنای پاسداری از انقلاب است و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، برای پاسداری از این انقلاب در آن حوزه‌هایی که به این سازمان نظامی - معنوی ارتباط پیدا می‌کند، به وجود آمده است. آن گذشته را فراموش نکنید. از آن گذشته و از همه تجربه‌های مثبتی که می‌توانست شما را پیش ببرد حدّاکثر استفاده را بکنید، که خوشبختانه همه اینها هم مدوّن و مضبوط است. بسیاری از شما کسانی هستید که در صحنه‌ها و در تصمیم‌گیریها حضور داشتید. همین شمایید که آن روز بودید، بحمداللَّه امروز هم هستید و از آن تجربه عظیم، موفّق و سربلند بیرون آمدید. از آنها استفاده کنید. دیگرانی هم که نبودند، جوانانی که تازه می‌آیند، در جریان آن گذشته افتخارآمیز قرار گیرند و از آن تجربه‌ها استفاده کنند. ذخیره تاریخ گذشته و حوادث گذشته را از عزیزترین ذخایر بدانید. آن را مبادا مورد غفلت قرار دهید که این غفلت، خسارتهای بزرگی به بار خواهد آورد. سعی بسیاری از دشمنان این است که بین گذشته هر نسل؛ یعنی بین همان افتخارات، بین همان تجربه‌ها و بین همان دستاوردها فاصله بیندازند، او را بی‌ریشه کنند، او را از خودش و از گذشته‌اش قطع نمایند و با او مبارزه کنند. امیدوارم خداوند متعال به همه شما توفیق دهد و توجّهات حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه و ادعیه زاکیه آن بزرگوار، شامل حال شما باشد و روح مطهّر امام بزرگوار و ارواح طیّبه شهدا دعاگوی شما باشند و ان‌شاءاللَّه این ذخایر معنوی برای شما دستاوردهای بزرگی داشته باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه بسم الله الرحمن الرحیم والصّلاة والسّلام علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین و لعنةاللَّه علی اعدائهم اجمعین. اول طبق معمول خودمان یک حدیث بخوانیم، تا ان‌شاءاللَّه به معارف اهل بیت‌علیهم‌السّلام

متبرک شویم. من وصیّهٔ النّبی بـامیرالمؤمنین علیهماالسّـلام: «یـا علی ان من الیقین»؛ از مراتب یقین یکی این است که «ان لاـ ترضـی احدا بسخط اللَّه و لا تحمد احدا بما اتاک اللَّه»؛ آنچه را که خدا به تو عنایت کرده، دیگری را منعم آن نعمت ندانی و او را به‌خاطر آن نعمت حمـد نکنی. «ولا تـذم احدا علی مالم یؤتک اللَّه»؛ چیزی هم که خدای متعال از تو باز داشـته و به تو نداده، تقصـیر آن را گردن دیگری نینـدازی و به‌خـاطر آنچـه که خـدا به تـو نـداده، کسـی را مـذمّت نکنی. «فـان الرزق لاـ یجره حرص و حریص»؛ هیچ حرصـی از سوی هیچ حریصـی نمی‌تواند رزق را به‌سوی او بکشاند. «و لا تصـرفه کراهة کاره»؛ همچنان که کراهت هیچ کارهی هم نمی‌توانـد رزق را از کسـی باز بـدارد. «اناللَّه بحکمه و فضـله» - حُکم شاید به معنای حکمت و تدبیر الهی باشد - با حکم و فضـل خود: «جعل الرَوْح والفرح فی‌الیقین و الرّضاء» - رَوْح به معنای بهجت، سُرور، آسایش و آرامش - خـدای متعال آرامش زنـدگی و فرح و سُرور را در یقین و رضا قرار داده است. اگر انسان از حالت ریب و تردید و تزلزل روحی و اعتراض و نارضایی نسبت به همه حوادث زنـدگی خود خـارج شـد و به مقام رضا رسـید، خـدای متعال رَوْح و فرح - یعنی آرامش - را به او عنایت خواهـد کرد. «و جعـل الهم و الحزن فی الشک و السـخط»(۱)؛ متقابلاً خـدای متعال، همّ و حزن و انـدوه و امثال اینها را، در شک - یعنی ضـدّیقین، حـالت دودلی و تردیـد - و سـخط - یعنی خشـمگین بـودن از همه حوادث - قرار داده است. چنین انسـانی، اگر خـدا نیکی‌ای به او دهد، خشمگین است که چرا بیشتر نداد؛ اگر بدی‌ای به او قسمت کند، خشمگین است که چرا متوجّه او شد! برای رسیدن به رَوْح و فرح، بایستی انسان دنبال یقین و رضا بگردد: در این بازار اگر سودی است؛ درویش خرسـند است/الهی منعمم گردان به درویشـی و خرسندی. البته مراد، درویشِ مصطلح نیست. امروز قبل از آن که بحث فقهی خودمان را شروع کنیم، به‌مناسبت این که شروع حوزه درسی ما و شروع حوزه‌های درسی در قم و سایر حوزه‌های علمیه است، به نظر رسید که چند جمله‌ای درباره مسائل مربوط به حوزه و مسائل مربوط به ما طلبه‌ها - آنچه که به نظر حائز اهمیت است - عرض کنم: این‌طور به نظر می‌رسد که هرچه اهمیت دین در دنیا بیشتر می‌شود، اهمیت حوزه‌هـا هم بیشتر می‌گردد. امروز دین در مرکز توجّهـات جهـانی قرار دارد. امروز برای سیاسـیّون، متفکّران، متخصّـِصان مسائـل و علوم اجتمـاعی و بسـیاری از توده‌های مردم - بخصوص جوانان - در بسـیاری از نقاط عالم و به‌طور خاص در کشورهای اسـلامی، دینِ مورد توجّه، اسـلام شریف و احکام مقدّس اسلامی است. یقیناً بخش عمده از حادثه‌ای که برخلاف انتظار و برخلاـف طبیعت جریان عادّی جهانی در یکی، دو دهه اخیر به‌وجود آمـده است، مربوط به پیروزی دین و اسـلام در این کشور و تشـکیل نظام اسـلامی است. لذاست که امروز مطالعات برروی دین در سرتاسر دنیا، از جنبه سیاسی دین جدا نیست؛ دین را مجرّد از تـأثیر سیاسـی آن نگـاه نمی‌کننـد و موضـعگیریها بر این اساس است؛ همچنان که دلهایی که متوجّه دین شـده است - مثل جوانان و نسلهای نوخاسته دنیای اسلام و بعضی از مناطق دیگر عالم - دنبال دینِ مجرّد از حضور سیاسی و اجتماعی نیست. ما امروز تقریباً در مرکز این توجّهات جهانی قرار داریم. می‌شود این‌طور گفت که اسـلام و به‌طور ویژه جمهوری اسـلامی، در مرکز این توجّهات قرار دارد. شاید می‌شـنوید و یا اطّلاع دارید که سمینارهای تخصّصی و علمیِ جهانی با گرایشهای مختلف در اطراف دنیا - بخصوص در کشورهایی که با اسـلام و با جمهوری اسـلامی برخورد دوسـتانه‌ای ندارنـد - برای بررسـی این پدیـده تشـکیل می‌شود. این، اهمیت چنین قضـیه‌ای را نشان می‌دهد. ما امروز به عنوان کسانی که وابسته به حوزه‌های علمیه هستیم، با توجّه به این پدیده جهانی، بایستی درباره رفتار علمی خودمان در مباحث اسـلامی، یک فکر و حرکت و خیزش تازه را پی‌ریزی و طرّاحی کنیم. وقتی مشاهده می‌کنیم دانشـی که براساس آن این حرکت سیاسـی به‌وجود آمده - یعنی معارف اسلامی، علوم اسلامی، کلام اسلامی، فقه اسلامی - امروز این همه مورد توجّه محافـل علمی و سیاسـی دنیـاست، مـا بـایستی بیشـتر به فکر باشـیم؛ بیشـتر دقّت کنیم و اهمیت کـار خودمـان را به‌عنوان صـاحب نظران دینی و علمای دین، ارزیابیِ تازه‌تری کنیم. امروز روزی نیست که ما به‌نام دین و از زبان دین بتوانیم سـخنی را بگوییم که سـست باشد، یا هدفی را ترسـیم کنیم که نتوانیم آن را از معارف اسـلامی اسـتخراج نماییم، یا در نقطه مقابل نسبت به آنچه که جزو اهداف دینی و مسائل مهمّ فقهی یا کلامی است، بی‌تفاوت بمانیم. هیچ لزومی ندارد که ما برای پیگیریِ این راهِ تازه،

به چیزی غیر از غیرت علمی متشبّث شویم. اگر ما به همان اندازه‌ای که هر عالمی به آنچه که مورد توجّه علمی اوست، گرایش عالمانه دارد، نسبت به مباحث اسلامی - منهای اعتقاد، ایمان، وظیفه و مسؤولیت دینی - همین غیرت عالمانه و همین احساس وابستگی و تعلّق نسبت به آن چیزی را که برای آن کار علمی می‌کنیم و به آن اعتقاد علمی داریم، داشته باشیم و تنها انگیزه به حساب بیاوریم برای آنچه که از اسلام می‌فهمیم و برای اسلام و به‌نام اسلام ترویج می‌کنیم و برای آن حسابِ تازه‌ای باز می‌کنیم، کافی است. بلاشک مرکز این توجّهات و تحقیقات علمی، حوزه‌های علمیه است. نه این که کسانی که خارج از حوزه‌های علمیه‌اند، حق ندارند درباره مسائل اسلامی فکر کنند؛ بحثِ حق نیست؛ بحثِ این است که برای این تحقیق، ابزار و وسائل لازم در غیر حوزه‌های علمیه فراهم نیست. هرکسی حق دارد پزشک شود؛ اما برای پزشک شدن باید به دانشکده پزشکی رفت. نمی‌شود در جایی که استاد و علم و آزمایشگاه و معلّم و آگاه به فن وجود ندارد، ما دنبال دانش برویم. جای فهم دین، جای تأمّل در دین، جای غور علمی در مسائل دینی در حدّ تخصص، حوزه‌های علمیه است. البته ممکن است هرکسی در حدِّ پایینتر از تخصّص، آگاهیهایی داشته باشد؛ اما برای متخصّص شدن، باید به حوزه‌های علمیه و نزد متخصّصان علمی رفت و به آنان متوسّل شد و از آنان خواست و از آنان فراگرفت. حوزه علمیه متقابلاً بایستی پاسخگو باشد. امروز اهمیت حوزه‌های علمی فقط در این نیست که می‌توانند و می‌باید تبلیغ دین بکنند - که البته این یکی از وظایف مهم و عمده است - بلکه اهمیت بیشتر از آن، یالااقل معادل اهمیت تبلیغ، اهمیت آموزش علمی و فنّی و مبانی و معارف دینی است؛ اعم از فقهش، یا کلامش، یا فلسفه‌اش، یا بقیه علومی که احتیاج دارد در درجه بعد قرار گیرد. لذا اهمیت حوزه‌ها و اهمیت علمای دین و مدرّسین علوم دینی و اهمیت کار و تلاشی که طلبه علوم دینی می‌کند، روزافزون است. البته در این زمینه که چه مباحثی را باید در حوزه‌ها اصل دانست، ما بارها مطالبی عرض کرده‌ایم؛ حالا هم عرض می‌کنیم: رشته‌های اصلی در حوزه‌های علمیه، به ترتیب، اوّل فقه است؛ دوم کلام است؛ و سپس فلسفه است. فقه، ستون فقرات حوزه‌های علمیه است؛ علم کلام، جزو پایه‌های حوزه‌های علمیه است؛ فلسفه، جزو لوازم حتمی حوزه‌های علمیه است. بایستی مدرّسینِ خوب و کارآمد و طلّاب علاقه‌مند و جوینده، این سه علم را بیاموزند و حوزه‌ها در این زمینه، گرم و پیونده و فعّال و با نشاط حرکت کنند. در عین حال به اینها نمی‌شود اکتفا کرد؛ اینها فنون اصلی است؛ در کنار اینها علوم دیگری هست که باید با آنها آشنا شد: باید با تفسیر آشنا شد؛ علم اصول که در کنار فقه، به‌عنوان مقدّمه لازم، به‌جای خود محفوظ است. باید با علوم گوناگونی مثل حدیث و رجال و آنچه که مربوط به مقدّمات فهم کتاب و سنّت است، آشنا شد. علاوه بر اینها باید با فنون تبلیغ دین آشنا شد. امروز تبلیغ دین، یک رشته علمی است. علوم ارتباطات که امروز در دانشگاههای دنیا برای آن کار و تلاش می‌کنند، در حقیقت شیوه‌های ارتباطگیری تبلیغی است. ما به طور سنّتی روشهایی برای ارتباطگیری با مخاطبان خودمان داریم که روشهای خوبی هم هست؛ لیکن به هیچ وجه کافی نیست. نمی‌خواهم توصیه کنم که طلّاب بروند یک دوره علوم ارتباطات ببینند؛ بلکه می‌خواهم مؤکّداً توصیه کنم که کارگردانان اصلی و طرّاحان حوزه علمیه، با توجّه به نتایج علوم ارتباطات، کارهای خودشان را برنامه‌ریزی کنند و بخشی از مباحثی از این علوم را که مورد نیاز حوزه است، به درجات مختلف در اختیار کسانی که به آن احتیاج دارند - بخصوص کسانی که در زمینه تبلیغ برنامه‌ریزی و کار می‌کنند - بگذارند. آشنایی با جریانهای فکری عالم، از جمله مقولاتی است که در حوزه‌ها لازم و ضروری است؛ بدون آن، آنچه را که برای تبلیغ تصمیم می‌گیریم و عمل می‌کنیم، نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم که بجا واقع خواهد شد. اگر مخاطبان خودمان را انتخاب نکنیم و آنها را نشناسیم و جریانهای فکری محیط بر آنها را نشناسیم، ممکن است چیزی بگوییم که در ذهنشان قرار ندارد و مورد استفهام و استبصارشان نیست؛ یعنی کار بیهوده‌ای انجام داده‌ایم! مخاطبان را باید شناخت و آنها را انتخاب کرد. ای‌بسا کسانی می‌توانند با مخاطبان خاصی ارتباط بگیرند؛ کسان دیگری هم می‌توانند با مخاطبان دیگری ارتباط بگیرند. مخاطب را بایستی انتخاب کرد؛ دستگاههای مدیریّتی حوزه علمیه، در این زمینه‌ها بایستی فعّالیت و نشاط و برنامه‌ریزی داشته باشند. مخاطبان و استفهامها و جریانهای فکری حاکم بر آنها را باید شناخت.

امروز مباحث و شبهه‌های جدید و حرفهای تازه‌ای در دنیا مطرح است؛ بعضی از آنها هم دارای پایه‌های علمی یا شبه علمی است. آن کسی که می‌خواهد دین را تبلیغ کند، نظر دین را بیان کند، یا به تعبیری از دین دفاع کند - همیشه هم دفاع نیست؛ گاهی تبیین است - او بایستی بداند که این جریانهای فکری و این حرفهای تازه در دنیا چیست. این شناخت، برای حوزه‌های ما لازم است. البته طلّاب باید زبانهای زنده دنیا را هم بدانند و دانستن حداقل یک زبان زنده از زبانهای موجود دنیا، جزو چیزهایی است که برای طلّاب علوم دینی لازم و ابزار حتمی کار است. این هم بایستی در حوزه رواج پیدا کند. خوشبختانه طلّاب غالباً جوان هستند و قدرت فراگیری زبان در آنها زیاد است؛ این کار باید ان‌شاءاللَّه در حوزه‌ها رواج پیدا کند. بحث معنویت و قداست هم بحث مهمّی است. فرق اصلی ما با بقیه کسانی که مدّعایی در عالم دارند، در همین هدف مقدّس است. ما می‌خواهیم برای خدا، برای دین خدا، برای رضای خدا و برای اِعلای کلمةاللَّه تلاش کنیم. از آن وقتی که درس خواندن را شروع می‌کنیم، تا آن وقتی که تبلیغ می‌کنیم، تا آن وقتی که تدریس می‌کنیم، تا آن وقتی که سِمَتی را در حوزه و یا در خارج از حوزه متصدّی می‌شویم، تلاش و فعّالیت می‌کنیم - چه فعّالیت سیاسی، چه فعّالیت اجتماعی، چه فعّالیت علمی هدفمان باید این باشد. این، آن چیزی است که می‌تواند ما را موفّق کند و سخن ما را دلنشین و مؤثّر نماید؛ این را بایستی برای خودمان حتم و فرض بدانیم. البته امروز که من با شما حرف می‌زنم، در همه این زمینه‌هایی که گفته شد، کارهای زیادی در حوزه‌ها - بخصوص حوزه مبارک قم - انجام گرفته است. فاصله بین امروز با چند سال قبل، فاصله قابل توجّهی است؛ درس اخلاق هست، درس تفسیرِ خوب هست، درس فلسفه خوب هست، تبلیغ هست، کلام هست، مجلّات علمیِ تخصّصی هست. این چیزهایی که ما به آنها توصیه می‌کردیم و به‌عنوان آرزو مطرح می‌کردیم، بتدریج در حال تحقّق پیدا کردن است. این هم دلیل بر آن است که آنچه ما به‌عنوان آرزو مطرح می‌کنیم، آرزویی خام و دست نیافتنی نیست؛ بدون چندان سرمایه‌گذاری‌ای، بدون چندان تلاشی، با همّت عده‌ای که بخواهند همّت کنند، همه‌ی این کارها عملی است؛ کما این که بحمداللَّه امروز ملاحظه می‌کنید در قم - در درجه اوّل - و بعضی حوزه‌های دیگر اینها عملی شده است. همه آن کارهای بزرگی که فکر می‌کنیم برای حوزه لازم است، قابل عمل و قابل تحقّق است؛ به شرطی که من و شما همّت داشته باشیم. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته ---

--------- ۱) تحف‌العقول، ص ۶

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الأبتر.(۱) همه شما برادران و خواهران عزیز و نمازگزار و خودم را به رعایت تقوا و پرهیزکاری و توجّه به رضا و اراده الهی و اجتناب از منهیّات شرع مقدّس و خارج شدن از دایره تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم. امروز، روز بزرگی است؛ روز ولادت سیّده زنان عالم، دختر باشخصیت عظیم‌الشّأن پیامبر مکرّم و اسوه زنان و مردان در طول تاریخ اسلام است. ولادت فاطمه زهرا و صدّیقه کبری و مجاهده فی‌سبیل اللَّه و شهیده مظلومه، با سالگرد میلاد یکی از برجسته‌ترین و درخشانترین چهره‌هایی که از آن نسل مطهّر در تاریخ اسلام بروز یافته، مصادف شده است؛ هم روز ولادت کوثر فاطمی است، هم روز ولادت کوثر روح‌اللّهی است. وقتی که پسران نبیّ‌اکرم در مکه یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، دشمنان شماتتگر اسلام و پیامبر - که ارزشهایشان منحصر در مال و ثروت و فرزند و جاه و جلال دنیایی بود - پیامبر را شماتت کردند و گفتند تو ابتر هستی - یعنی بی‌دنباله - و با مرگ تو، همه چیز از آثار و نشانه‌های وجود تو تمام خواهد شد!

خداوند متعال این سوره را بر پیامبر نازل کرد، تا هم قلب پیامبر را تسلّی دهد، هم حقیقتی را برای آن بزرگوار و برای مسلمانان روشن کند؛ لذا فرمود: «انّا اعطیناک الکوثر»؛ ما به تو کوثر بخشیدیم؛ آن حقیقت عظیم و کثیر و فزاینده. مصداق کوثر برای نبیّ‌اکرم، چیزهای گوناگون است. یکی از برجسته‌ترین مصادیق کوثر، وجود مقدّس فاطمه زهراست که خداوند متعال در این وجود مبارک، دنباله معنوی و مادّی پیامبر را قرار داد. برخلاف تصوّر دشمنان ملامتگر، این دختر بابرکت و این وجود ذی‌جود، آن‌چنان مایه بقای نام و یاد و مکتب و معارف پیامبر شد که از هیچ فرزند برجسته و باعظمتی، چنین چیزی مشاهده نشده است. اوّلاً از نسل او یازده امام و یازده خورشید فروزان، معارف اسلامی را بر دلهای آحاد بشر تابانیدند؛ اسلام را زنده کردند، قرآن را تبیین کردند، معارف را گسترانیدند، تحریفها را از دامن اسلام زدودند و راه سوء استفاده‌ها را بستند. یکی از این یازده امام، حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام است که پیامبر طبق روایت فرمود: «انا من حسین(۲) و حسین سفینهٔ النّجاهٔ و مصباح الهدی».(۳) با آن همه آثار و برکاتی که در آن شخصیت، در آن شهادت و بر آن قیام در تاریخ اسلام مترتّب شده است، او یکی از ذراره‌های فاطمه زهراست. یکی از این خورشیدهای فروزان، امام باقر، و یکی دیگر امام صادق علیهماالسّلام است که معارف اسلامی، مرهون زحمات آنهاست. نه فقط معارف شیعی که ائمّه معروفِ اهل سنّت، یا بی‌واسطه، یا باواسطه، بهره‌مندان از فیض دانش آنها هستند. این کوثر فزاینده روزبه‌روز درخشنده‌تر، نسل عظیم پیامبر را در تمام اقطار اسلامی پراکند و امروز هزاران، بلکه هزاران هزار خاندانهای مشخّصِ شناخته شده در همه دنیای اسلام، نمودار بقای نسل جسمانی آن بزرگوارند؛ همچنان که هزاران مشعل هدایت در دنیا نمودار بقای معنوی آن مکتب و آن وجود مقدّسند. این کوثر، فاطمه زهراست. سلام خدا بر او، درود همه انبیا و اولیا و فرشتگان و آفریدگان پروردگار بر او تا روز قیامت. این فرزند گرامی و عالی‌قدر هم، خود یک کوثر شد؛ کوثر روح‌اللّهی. یک نفر یک‌تنه وارد میدان شد؛ با جاذبه‌های عظیمی که خدای متعال به برکت خصوصیّات ذاتی و اکتسابی در او قرار داده بود، دلها را مجذوب خود کرد؛ دستها و پاها را به حرکت وادار کرد؛ مغزها را به اندیشیدن انداخت و این حرکت عظیم را در این‌جا، و نهضت عظیم جهانی و بیداری اسلامی را در دنیا به وجود آورد: «باش تا صبح دولتش بدمد / کاین هنوز از نتایج سحر است». بعد از این، راه امام و حکمت امام و مکتب امام و تفکّر امام، در دنیا نقشها خواهد آفرید و نسلها آن را آزمایش خواهند کرد. من امروز در خطبه اوّل مایلم از یک بُرش دیگر، قدری در ابعاد و بواطن این شخصیت عظیم کاوش کنم و به طور خلاصه مطالبی را به شما عرض کنم. دراین‌باره، از زوایای گوناگون، حرفهایی زده شده است؛ بنده هم مطالبی عرض کردم؛ امروز هم می‌خواهم از یک دیدگاه دیگر، در محور این شخصیت کم‌نظیر دنیای اسلام – یعنی امام بزرگوارمان – بحث را پیش ببرم. غیر از همه خصوصیاتی که در این بزرگوار بود، سه خصوصیت ممتاز در شخصیت او به شکل بسیار پیچیده و درهم‌تنیده‌ای، جذّابیت و تأثیر عجیبی در این مرد بزرگ به وجود آورده بود. خصوصیت اوّل، عبارت از خردمندی و دانایی بود. او مردی دانا، خردمند، عاقل و عمیق بود. در او، به معنای حقیقی کلمه، جوهر دانایی وجود داشت؛ که «هر که در او جوهر دانایی است / بر همه کاریش توانایی است». لذا در هر جایی که از وجود او چیزی بروز کرد، نشانه این دانایی و خردمندی در آن دیده شد. در میدان دانشهای تخصّصیِ خود او – یعنی فلسفه، فقه، عرفان، اصول، اخلاق – همه جا این دانایی و عمق و این گوهر درخشانِ خردمندی بروز کرد؛ حرف نو و سخن تازه به میدان آورد و به تکرار سخن گذشتگان اکتفا نکرد. خصوصیت دوم، دینداری و ایمانِ روشن‌بینانه بود. او متعبّد بود؛ اما تعبّدی دور از تحجّر و توقّف. او روشن‌بین و روشنفکر و نوآور در مباحث دینی بود؛ اما نوآوری دور از لاقیدیهای نوآوران. خیلیها در زمینه مسائل دینی، سخن نویی را به میدان می‌آورند؛ اما این سخن نو، نشانه‌ی لاقیدی و لاابالیگری آنها در وفاداری به متون اسلامی است؛ سخنِ آنهاست، نه سخن دین! روشن‌بینی و نوآوریِ امام، متّکی به دین و مبانی دینی بود؛ لذا آنچه را که در زمینه مسائل اعتقادی و اخلاقی و فقهی اسلام عرضه کرد و نو بود، آن‌چنان بود که متبحّرترین و واردترین کسانی که در این علوم و دانشها ورود داشتند، در مقابل آن اظهار تسلیم کردند و آن را به عنوان یک سخنِ بابنیاد پذیرفتند؛ نه به عنوان سخنی که متّکی به مبانی و اصول نیست.

بنابراین، او متدیّن و متعبّد، اما درعین‌حال روشن‌بین و آگاه و به‌کار گیرنده خرد، با آفاق عظیم در مسائل اعتقادی و عملی بود؛ دینداری‌ای که به یادآورنده دینداریهای عصر نبوّت یا جلوه‌هایی از عصر معصومین علیهم‌السّلام بود. خصوصیت سوم، شجاعت و دلیری و جان‌نثاری او بود؛ آماده بود که در آن‌جایی که او حق می‌گوید و دنیا باطل می‌گوید، با آن دنیا مواجه شود. این‌که در یکی از بیانیه‌های خود فرمود «اگر استکبار جهانی دین ما را تهدید کند، ما هم همه دنیای او را تهدید خواهیم کرد» راست می‌گفت. می‌توانست در مقابل دنیایی بایستد؛ همچنان که آن روزی که این فریاد را در سال ۱۳۴۱ در قم بلند کرد، اوّلِ کار کسی با او نبود. البته فوراً بی‌فاصله، گروه گروه مردم مؤمن و دلهای پاک در همه جا به او گرویدند؛ اما اوّلی که وارد میدان شد، تنها وارد شد، تنها بود، احساس تنهایی هم می‌کرد؛ ولی این دلیری را داشت که وارد شود. انسان وارد میدانی شود که آن طرف قضیه، قدرتها و نیروهای نظامی و نیروهای امنیتی و داغ و درفش باشد، وجدان و دین و ملاحظه نباشد، پشتشان هم به سیاستهای جهانی و استکباری گرم باشد؛ وارد شدن در چنین میدانی، اوّلین شرطش این است که انسان از جان خود بگذرد و او از جان خود گذشته بود و برای پذیرفتن همه خطرها حاضر بود؛ یعنی برای او، جان و دیگرِ خصوصیّاتش اهمیت نداشت. بعضی‌کسان می‌گویند ما از جانمان گذشتیم؛ اما در مقام عمل که نگاه می‌کنید، از یک احترام خشک و خالی نمی‌گذرند؛ چطور از جان گذشتند؟! از یک پول و از یک لذّت و شهوت نمی‌گذرند؛ چطور از جان گذشتند؟! اما او راست می‌گفت؛ او حقیقتاً جان را کف دست داشت و آماده بود و به میدان آمد: بسا باشد که مردی آسمانی به جانی بر فرازد لشکری را نهد جان در یکی تیر و رهاند ز ننگ تیره روزی کشوری را با این سه خصوصیتی که این‌گونه در وجود او درهم‌تنیده بود، وارد میدان شد. البته نقاط مثبت امام یک فهرست طولانی دارد؛ اما چون این سه خصوصیت به هم مرتبطند و تأثیرِ بارز و هماهنگ با یکدیگر دارند، لذا من این سه خصوصیت را انتخاب کردم. او این میدان را طی کرد تا به نقطه نزدیک پیروزی - یعنی سال ۱۳۵۷ - رسید. امام حالا در مقابل حادثه عجیبی قرار گرفته است و آن، پیروزی نهضت اسلامی به پشتیبانی یک ملت با همه وجودش است. آن پیروزی، نه فقط پیروزی بر یک رژیم فاسد و ارتجاعی بود، بلکه آن رژیم فاسد چون از پشتیبانیِ تقریباً همه قدرتهای استکباریِ آن روز برخوردار بود، این پیروزی، پیروزی بر همه آن قدرتهای استکباری به حساب می‌آمد. او می‌خواهد این مملکت را با سلیقه و نظر و نسخه اسلام اداره کند. در مقابل او چیست؟ کشوری که نزدیک دویست سال از جوانب گوناگون بر آن فشار آوردند تا همه خصوصیات ممتاز یک ملت بزرگ را در آن بکوبند و ضعیف و سرکوبش کنند. اگر به تاریخ این دویست سال اخیر مراجعه کنید، عظمت کار امام را بهتر درمی‌یابید. من تأکید می‌کنم که جوانان، این مقطعِ تاریخی را بخوانند. دستگاههای تبلیغی هم حقایقی را که در این مدّت بر سر این کشور آمده، برای مردم تبیین کنند. به نظر من در این خصوص کار کمی شده است. از اوایل قرن نوزدهم میلادی که مأمور انگلیسی - «سرجان ملکم» - از مرز هندوستان وارد ایران شد؛ یعنی از زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار که با هدایای اغواکننده و گرانقیمت برای رجال درباری و سیاستمداران فاسد وارد ایران شدند و استعمار انگلیسی، یا به تعبیر دیگر، نفوذ ویرانگر انگلیسی - چون استعمار به معنای متداولش در ایران پیش نیامد؛ اما بدتر از استعمار پیش آمد - حکومتهای ایرانی را به‌شدّت در مشت گرفت و هر کار خواست به وسیله آنها انجام داد؛ از آن روز تا روزی که انقلاب پیروز شد، در حدود صدوهفتاد، هشتاد سال طول کشیده است. در تمام این مدّت، همه عوامل قدرت - قدرتهای بزرگ جهانی، عوامل قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی - کار کرده بودند برای این‌که این ملتِ ریشه‌دارِ تاریخیِ بافرهنگِ شجاعِ بزرگ را آن‌چنان ضعیف و خُرد و ناامید و مأیوس کنند که هیچ خطری از ناحیه آن، قدرتهای بزرگ را تهدید نکند. امام در مقابل چنین واقعیتی قرار گرفت. البته از این صدوهفتاد، هشتاد سال، عمده مدّتش دولت انگلیس، از سال سی‌ودو به بعد دولت امریکا و در اواسط هم نفوذ دولت روسیه و رقابتهای روس و انگلیس در ایران بود؛ در دوران قاجاریه یک طور، در دوران رژیم پهلوی به مراتب خطرناکتر و سخت‌تر. آنها هر کاری توانسته بودند، با این ملت کردند. نتیجه این شد که در مقابل امام، کشوری وجود داشت که از لحاظ سیاسی وابسته و تابع بود. هر کاری که دولت امریکا در

آن برهه اراده می‌کرد، در ایران انجام می‌گرفت. هر کاری می‌خواستند، می‌توانستند بکنند؛ در زمینه اقتصادی، در زمینه نفت، در زمینه انتصابات، در زمینه دولتها – فلان دولت بیاید – فلان دولت برود، در زمینه ارتباطات بین‌المللی، در زمینه عادات و رفتاری که بر مردم تحمیل می‌شد، در زمینه دانشگاهها. بنابراین، هر کار می‌خواستند در ایران بکنند، می‌توانستند. ما کاملاً تابع و وابسته شده بودیم. از لحاظ اقتصادی، کاملاً مصرف کننده و فقیر بودیم؛ همه چیز را باید وارد می‌کردیم. من یک وقت گفتم، اما بعضیها باور نمی‌کردند؛ اما باور کنید که در کشور ما «دسته بیل» وارد می‌کردند؛ سوزن خیاطی وارد می‌کردند؛ انواع و اقسام خوراکیها وارد می‌کردند؛ انواع و اقسام محصولات صنعتی وارد می‌کردند! همه چیز مصرفی بود؛ یعنی این ملت، این استعدادها، این مغزها و این جوانان، قدرت یا فرصت این را نداشتند که بخشی از نیازهای خودشان را خودشان تولید کنند، که بتوانند بگویند ما به خارج احتیاجی نداریم. اگر صنعتی را هم در داخل کشور می‌آوردند – مثل صنعت اتومبیل‌سازی، یا ذوب آهن و امثال اینها، که به شکل بسیار ناقصی وارد کشور شده بود – سر تا پای آن صنعت، وابستگی بود. وسایل پیشرفته و مدرنی هم که می‌فروختند – مثل هواپیماهای جنگی – اجازه تعمیرش را حتّی به داخل نمی‌دادند؛ تعمیرش هم باید در خارج انجام می‌گرفت! از لحاظ اقتصادی، صددرصد وابسته و مصرف کننده؛ از لحاظ علمی، تقریباً صفر؛ این ملت هیچ حرف تازه‌یی در بازار علم و دانشِ نویِ جهانی نداشت. در دانشگاهها – که البته از لحاظ کمیت هم بسیار کم بودند؛ که در آخرین سالهای رژیم پهلوی، در حدود یک دهم وضعِ فعلی، دانشجو در کشور بود – اگر درسی در کلاسی گفته می‌شد – در هر زمینه‌ای؛ چه علوم انسانی، چه علوم فنّی و صنعتی، چه علوم طبیعی – همان حرفهای دیگران بود؛ چیز نویی از لحاظ علمی وجود نداشت! از لحاظ ثروت ملی، غارتزده بودیم: نفت را می‌بردند، معادن را می‌بردند، همه چیز را می‌بردند؛ با هر قیمتی که خودشان می‌خواستند! از لحاظ اجتماعی و وضعیت فقیر و غنی، کشور به‌شدّت مفلوک بود. هزاران، بلکه دهها هزار روستا در این کشور بود که برق و آبِ تصفیه شده و امثال اینها را نه دیده بودند، نه امیدش را داشتند! فقط به تهران و چند شهر بزرگ می‌رسیدند؛ آن هم به آن شکلی که همان روز تهران یکی از کثیف‌ترین و زشت‌ترین پایتختهای دنیا محسوب می‌شد! فقط به خودشان می‌رسیدند؛ هرجا خودشان جا پایی داشتند، آن‌جا فرودگاه هم بود، وسایل راحتی هم بود؛ اما آن‌جایی که مربوط به خودشان نبود، به‌کلّی رها شده بود! شکاف طبقاتی در اعلی درجه خود بود. از لحاظ اخلاقی، ترویج فساد بود. در دوره‌ی پیش از انقلاب – همان سالهای اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه – بارها در سخنرانیهایی که برای جوانان تشکیل می‌شد، از روی شواهد و قرائن می‌گفتم این وضعیتی که ما از لحاظ بی‌بندوباری و بی‌حجابی و فحشا در کشورمان داریم، در کشورهای اروپایی نیست! واقعا هم نبود؛ من اطّلاع داشتم. البته در کشورهای اروپایی ممکن بود فلان مرکزِ فسادی وجود داشته باشد؛ اما عرف زندگی مردم در آن‌جا – مثلاً وضع و پوشش و رفتار زنان – بهتر از آن‌چیزی بود که انسان بخصوص در بعضی از شهرهای ما ملاحظه می‌کرد و می‌دید! از لحاظ اخلاقی، مردم دچار انواع واقسام آسیبهای اخلاقی بودند؛ نه فقط اخلاق شهوانی. توسط آنها، ارتباطات مردم، مراودات مردم، تکیه و اعتماد مردم، همه‌اش آفت زده شده بود. این‌طوری پیش برده بودند و اداره کرده بودند؛ بحثِ تعمّد بود. مردم را بی‌حال و بی‌حوصله و ناامید می‌خواستند. اخلاقهای پیشبرنده یک ملت، امید و تحرّک و جدّیت است. ملتی که ناامید باشد، ملتی که از آینده خود مأیوس باشد، ملتی که خود را تحقیر کند، پیشرفت نخواهد کرد. هر جنسی که گفته می‌شد در داخل تولید شده است، خودِ این داخلی بودن، معنایش این بود که ارزشی ندارد! خود افراد، تحصیلکرده‌ها، دیگران، به هم می‌گفتند که ایرانی یک لولهنگ – آن آفتابه‌های گِلی قدیمی – هم نمی‌تواند بسازد! یعنی نسل پیشرفته علمی هم نسبت به آینده علمی این کشور ناامید بود. این، آن مشکل اخلاقی است. ما از قافله علم و تمدّن دنیا عقب بودیم. از لحاظ نظام حکومتی و حکّامی که بر این کشور حکومت می‌کردند، یکی از مرتجعترین حکومتها را داشتیم. سلطنت موروثی بود؛ یک نفر بمیرد، مردم مجبور باشند فرزند او را در هر سنّی، با هر شرایطی و با هر خصوصیّاتی، به حاکمیت مطلق خودشان قبول کنند؛ نه معیاری، نه علمی، نه تقوایی، نه عقلی، هیچ چیز ملاک نباشد! چنین رژیمی

را در ایران در قانون اساسی هم برده بودند؛ قانون اساسی‌ای که زیر چکمه‌های رضاخان و زیر برق نگاههای مأموران رضاخانی در همین تهران تصویب شده بود. ایران در دنیا ذلیل شده بود. در مجامع جهانی، نامی از ایران به عنوان صاحبِ یک نظر، صاحبِ یک رأی و صاحبِ یک شخصیت، وجود نداشت؛ صدقه‌بگیر و محل آزمایش دیگران شده بود! بعضی از نظرات اقتصادی و غیره را برای این‌که آزمایش کنند، این‌جا عمل می‌کردند، تا ببینند چگونه جواب می‌دهد! از لحاظ معنوی، فقیر؛ از لحاظ مادّی، فقیر؛ از لحاظ سیاسی، فقیر؛ از لحاظ شخصیتی، فقیر! امام در مقابل چنین جامعه و چنین کشوری قرار گرفته بود. البته نکته بسیار مهمی در این‌جا وجود داشت و آن این بود که ملت ایران، ملت بزرگ و با استعدادی است. آن حالتی که به‌وجود آورده بودند، یک حالت عارضی بود. وقتی فریاد امام بلند شد، ملت خود را تکان داد. البته از روزی که امام شروع کرد، تا روزی که این اقیانوس عظیم تموّج یافت و به خروش افتاد، پانزده سال طول کشید - پانزده سالِ پُررنج - اما ملت، ملتی اصیل، ریشه‌دار، با استعداد، با فرهنگ، با غیرت و با دین بود و توانست خود را از آن حالت تخدیری و خواب‌آلودگی نجات دهد و بلند شود؛ توانست شخصیت خود را در دوران مبارزه - بخصوص در یکی، دو سال اخیر - نشان دهد. این، آن نقطه قوّت بود؛ اما آن واقعیتها که در طول سالهای متمادی بر این کشور تحمیل شده بود و آثارش را در زندگی گذاشته بود، در مقابل امام بود؛ حالا امام می‌خواهد این جامعه را به شکل مطلوب و آرمانی بسازد؛ چه کار باید بکند؟ ببینید چقدر این مهم است؛ شوخی نیست. شما مثلاً به نقطه‌ای رفته‌اید که مصالح هست، امکانات هست، فضا هست، اما ساختمان ویرانه و درهم ریخته است؛ می‌خواهید از این مصالح و از این فضا، یک بنای شامخ و باعظمت و ماندگار درست کنید؛ هر مهندسی نمی‌تواند این کار را بکند. این‌جاست که آن هویّت و شخصیت عظیم، خودش را نشان می‌دهد. امام به این ملت و به این کشور و به این صحنه و به این مصالح نگاه کرد. او اسلام را می‌شناخت، آرمانهای اسلامی و احکام اسلامی را هم می‌دانست و می‌خواست با مصالح اسلامی و به دست این مردم، بنای شامخ یک حکومت عظیم، مستقل، سربلند، خوشبخت کننده، پیشرونده و جبران کننده ضعفهای گذشته را به‌وجود آورد. در این مردم، چه چیزی را باید بیش از همه چیز دنبال کند؟ اولویّت چیست؟ امام، اولویّتها را تشخیص داد و انتخاب و دنبال کرد. به‌نظر من، این اولویّتها در درجه اوّل دو چیز بود. ما که از روز اوّل خیلی از فرمایشها و افکار و قضاوتها و نحوه برخورد امام را با قضایا از نزدیک شاهد بودیم، می‌توانیم درست بفهمیم. امروز شما هم اگر به بیانات امام نگاه کنید، رفتار امام را ببینید و آنچه را که از امام می‌دانید، جلوتان بگذارید، همین دو چیز را به‌طور برجسته مشاهده می‌کنید: اول، احیای روح خودباوری و استقلال در مردم. در طول سالیان دراز به مردم تفهیم شده بود که شما نمی‌توانید. هرچه افراد از همه طبقات - روحانی، غیرروحانی، دانشگاهی، عالم، جاهل - می‌گفتند، پاسخ می‌دادند که نمی‌شود و فایده‌ای ندارد. این روحیه باید عوض می‌شد. این‌گونه خُلقیّات اجتماعی، مثل خُلقیّات فردی نیست. خُلقیّات فردی هم به آسانی عوض نمی‌شود؛ اما خُلقیّات اجتماعی خیلی دشوارتر است. امام باید این را به روح خودباوری و اتّکاءِ به نفس و مشی مستقل تبدیل می‌کرد. برای خاطر این خصوصیت، امام باید هیچ‌گونه دخالت و نفوذی را از غیر این ملت بر این ملت تحمّل نکند و نکرد. این‌که می‌بینید امام این‌گونه در مقابل امریکا و در مقابل شورویِ آن روز می‌ایستاد، به‌خاطر این بود. امریکاییها بیست و پنج سالِ تمام، سرشان را پایین انداخته بودند و به این‌جا آمده بودند. سفره‌ی گسترده‌ای بود که اینها و یک مشت مزدور، هر کار خواسته بودند، کرده بودند؛ تا ماههای اوّلِ انقلاب هم هنوز قطع امید نکرده بودند! من قضایایی را در ذهن دارم که حالا وقت نیست آنها را بگویم. امام، به‌کل نوک همه این پُرمدّعاها را چید! اگر اندک غفلتی از امام سرمی‌زد، از طرق مختلف و از پنجره‌های متعدّد، همان کسانی‌که از در بیرون شده بودند، دوباره وارد می‌شدند. امام قرص و محکم جلوِ نفوذ و تسلّط بیگانه را به هر کیفیّتی بست و ایستاد. این اوّلین نقطه بود. دومین چیزی که امام برروی آن نهایت اهتمام را داشت، احیای روح دینی و تقویت ایمان در مردم بود؛ همان ایمانی که در خودش وجود داشت؛ لذا روی مسائل دین - تعبّد و هر آنچه که به دین مربوط می‌شد - نهایت کوشش و دقّت را داشت و هیچ حاضر نبود در این زمینه کوتاه بیاید؛ چون دین علاج کننده است. وقتی روح دینی در ملتی بود، اثر آن فقط این

نیست که از لحاظ شخصی، مردمِ خوب و پاکیزه و پارسایی خواهند شد؛ اثر روح دینی، در زندگی اجتماعی منعکس می‌شود؛ اگر دینِ درست باشد. برای همین هم بود که با دینی که امام ترویج می‌کرد، اسلامی که امام آن را اسلام ناب می‌نامید، همه دشمنان بزرگ دنیا و دنباله‌هایشان در داخل کشور، شروع به مخالفت کردند؛ به‌عنوان این‌که این دین، سیاسی و حکومتی است. گاهی هم دایه دلسوزتر از مادر می‌شدند - حالا هم گاهی می‌شوند - که آقا شما دینِ سیاسی و دینِ حکومتی را که مطرح می‌کنید، دین از نظر مردم ضعیف می‌شود؛ ایمان دینی مردم سست می‌شود! این، درست عکس واقعیت است. وقتی دین در یک جامعه بود، روح فداکاری در آن جامعه هست. وقتی دین در یک جامعه بود، آگاهی و هوشیاری و احساس مسؤولیت در یک جامعه هست. این‌که شما می‌بینید امروز در جامعه و کشور ما نسبت به مسائل دینی - تا آن‌جایی که به‌اطّلاع مردم می‌رسد - در مردم احساس مسؤولیت و احساس غیرت هست، این به‌خاطر روح دینی است. دشمن می‌خواهد این روح را تضعیف کند. امام این روح را در همه ارکان جامعه - چه ارکان حکومتی، چه آحاد مردم - به‌شدّت تقویت می‌کرد؛ یعنی در دولت، در مجلس، در قوّه قضائیّه، در قوانین، در شورای نگهبان، در انتخابات و در همه چیز، امام برروی ایمان دینی و تعبّد دینی و تقیّد دینی تکیه می‌کرد. امام این دو خصوصیت را در اولویتِ اوّل قرار داد. غالب آنچه را که امام به‌عنوان دستورالعمل در مقابل پای این ملت گذاشته است، مربوط به این دو چیز است. امام جمهوری اسلامی را مطرح کرد. جمهوری اسلامی، یعنی یک نظام حکومتیِ نوبنیاد و نوآورده شده که با هیچیک از نظامهای متعارف دنیایی شباهت نداشت؛ اما همه‌ی خصوصیّات مثبتی را که می‌شود در یک نظام پیش‌بینی کرد، در جمهوری اسلامی هست: اسلام هست، آراءِ مردم هست، ایمان مردم هست، احساس عزّت هست، تعبّد هست، احکام و مقرّرات اسلامی - که احیا کننده زندگی انسان است - هست. بله؛ اگر ما اسلام را به معنای شناخته‌شده به‌وسیله امام - یعنی به همان معنای صحیح و ناب و متّکی به مبانی و اصول - به مرحله عمل بیاوریم، همه جا جواب خواهد داد؛ همچنان که هرجا به میدان آمدیم و دفاع کردیم و اصرار ورزیدیم، جواب داد. این اسلام، در نظام حکومتی جواب داد؛ که حالا مجال نیست من بگویم این قواره حکومتی که امروز در ایران وجود دارد، از همه قواره‌هایی که امروز در بخشهای مختلف جهان هست، برای آزادی و پیشرفت یک ملت متناسبتر است؛ هم از دمکراسیهای غربی، هم از انواع و اقسام نظامهای حکومتی دیگر؛ چه برسد به آن نظامهای بسته‌ی استبدادی که راجع به آنها اصلاً بحثی نداریم. آن‌جایی که پیشنهاد نظام اسلامی، هرچه بود، عمل شد، جواب داد؛ در زمینه پایبندی به مسائل فرهنگی و مقابله با دشمن، جواب داد. تا آن روز، همیشه کشور و ملت ما گیرنده فرهنگ غرب بود؛ اما به برکت اقدام امام، جریان فرهنگی دو سویه شد؛ یک جریان فرهنگی هم از سوی مرکز ما - یعنی از سوی جامعه اسلامی - به سمت بیرون این جامعه به حرکت درآمد؛ آن‌چنان شد که سران استکبار را بارها و بارها به وحشت انداخت و تا امروز هم آن را تکرار می‌کنند؛ البته این روزها کمتر. فریاد می‌کردند که شما می‌خواهید انقلابتان را صادر کنید؛ در حالی‌که ما انقلابمان را بسته‌بندی نکرده بودیم تا به جایی صادر کنیم! معنایش همین جریان این سویه فرهنگی بود که به کشورهای اسلامی و حتّی به غیر کشورهای اسلامی می‌رفت و انسانها را بیدار و متوجّه می‌کرد. من در زمینه اقتصادی هم یک جمله بگویم: اگر ما در زمینه اقتصادی و در زمینه تشکیلات اداری هم توصیه اسلام را دقیقاً عمل می‌کردیم، یقیناً وضعمان بهتر از این بود. ما آنچه را که در زمینه‌های اقتصادی عمل کرده‌ایم، متأسفانه یک نسخه مخلوط است. چیزهایی از اسلام در آن هست؛ اما مخلوط دارد. آن بخشِ مخلوط شده، برای ما هرگز خیری به‌بار نیاورده است. امروز نظرات اقتصادی غربی که تا اندکی قبل جزو مسلّمات محسوب می‌شد، مورد مناقشه خود غربیها قرار می‌گیرد. واقعاً تقصیر ملتها چیست؟ تقصیر ملتهایی که به‌وسیله سرانشان به پیروی از این روشهای اقتصادی مجبور می‌شوند، چیست؟ ما بانک بدون ربای اسلامی را در اواخر حیات مبارک امام راه انداختیم، اما ناقص! یکی از همّتهای دولت فعلی این هست و امیدواریم ان‌شاءاللّه در این کار موفّق شوند که بانک اسلامیِ بدون ربا را به‌طور کامل اجرا کنند. البته قبلاً فعّالیتهای زیادی شده است؛ اما بایستی قدمهای بعدی برداشته شود. این‌که ما امروز می‌گوییم خطّ امام، وصیّت امام و توصیه امام، بر مبنای این‌چیزی است که عرض کردم. مسأله

این نیست که ما به‌صورت متحجّر به چیزی چسبیده باشیم، بدون این‌که تعقّلی در آن‌جا باشد؛ نه. آن مرد دانا، آن مرد حکیم، آن مرد خبیر به اسلام، آن مرد دنیاشناس، با توجّه به نیاز این ملت، راهی را انتخاب کرد، نشانه‌هایی را گذاشت و توصیه‌هایی را کرد؛ هرجا هم به آن توصیه‌ها عمل شد، جواب داد. امروز هم ما به همان توصیه‌ها نیاز داریم. امروز هم کشور ما به همان راه، به همان نشانه‌ها و به همان خطوط احتیاج دارد. بحمداللّه عزم راسخ ملت و مسؤولان بر همین است که این راه دنبال شود. به فضل پروردگار، این راه را - که راه خدا، راه پیامبر، راه تحقّق کوثر، راه نجات و سربلندی و عزّت و برداشته شدن مشکلات کشور است - علی‌رغم خواست و دشمنی دشمنان و حرفهای کوته‌بینان، با کمال قدرت ادامه خواهیم داد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۴) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّة‌اللّه فی‌الارضین و علی ائمّة المسلمین علیّ امیرالمؤمنین و صدّیقةالطّاهرة والحسن والحسین، سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم بتقوی اللّه واستغفراللّه لی و لکم. در خطبه دوم مطالب متعدّدی هست که شایسته آن است من درباره آن با شما برادران و خواهران عزیزِ نمازگزار صحبت کنم؛ ولی چون وقت ضیق است، من این قضیه‌ای را که اخیراً در کشور پیش آمد و قضیه دلخراشی بود - یعنی اهانت به ولیّ‌عصر ارواحنافداه - جلو می‌اندازم و درباره آن چند نکته لازم و مهم را عرض می‌کنم. بعد اگر وقتی ماند، برای بقیه مطالب باشد. یک مطلب این است که اصل این قضیه، حقیقتاً قضیه تلخی بود. من باید عرض کنم این مطلب که در نشریه‌ای به امام عصر ارواحنافداه اهانت شود، بنده را در مقابل ولیّ‌عصر خجالت زده کرد؛ بنده شرم زده شدم. من به خدای متعال عرض کردم: پروردگارا! اگر به خاطر این قضیه، قلب مقدّس ولیّ‌عصر از ما آزرده و رنجیده است، متضرّعانه از تو می‌خواهم که دل مبارک آن بزرگوار را از ما دوباره شاد کنی. در کشور امام زمان و در میان مردمی که عشّاق ولیّ‌عصر ارواحنا فداه هستند، چنین پدیده‌ای بسیار زشت و سنگین است. البته مردم، علمای اعلام و مسؤولان کشور، هر کدام به فراخور مسؤولیت و موقعیتی که داشتند، با این قضیه برخورد شایسته‌ای کردند؛ اِعلام بیزاری و برائت نمودند. خیلی اوقات اتّفاق می‌افتد آن کسانی که می‌خواهند مقدّسات را در چشم مردم بشکنند و از ذهن مردم بیرون کنند، از کارهای علی‌الظّاهر کوچکِ این‌طوری شروع می‌کنند؛ برای این‌که عکس‌العمل مردم را بسنجند. اگر علما و مسؤولان کشور، موضعگیری نمی‌کردند و اگر مردم ابراز نفرت و انزجار نمی‌کردند، احتمال داشت این قدمِ اوّل به قدم بعدی برسد و آن قدم بعدی از این فاحشتر باشد و به همین ترتیب پیش برود. این‌جا غیرت دینی مردم حقیقتاً بجا و بموقع عکس‌العمل نشان داد. خیلیها در این قضایا بی‌طاقت می‌شوند و احساسات دینی آنها خود را به شکل بارزی نشان می‌دهد؛ همچنان که در سرتاسر کشور آن را ملاحظه کردید. بنده به نوبه خودم از همه کسانی که در این مورد موضعگیری کردند - آحاد مردم، علمای اعلام، بزرگان، مسؤولان کشور، رئیس جمهور محترم، رئیس محترم مجلس و رئیس محترم قوّه قضائیّه - متشکّرم؛ این کار لازم و خوب بود. آن کسانی که می‌خواهند این کشور را از عقاید و عواطفِ پاک و منطقی و نشان‌دهنده عمق اعتقاد آنها دور کنند، باید بدانند که کاری از پیش نخواهند برد. این مردم بیدارند. این مردم به اسلام پایبندند. این مردم به عشق اهل بیت پایبندند. این مردم با این همه فداکاری‌ای که در راه اسلام کردند، اجازه نخواهند داد در این کشور کسانی بخواهند با ابزارهای فرهنگی و در میدان فرهنگی، این‌طور به‌صراحت با اسلام مبارزه کنند. نکته دوم این است که دیدم در اعلامیه‌ها و در بعضی از بیانها گفته می‌شود یک «نشریه دانشجویی» این مطلب را درج کرده است. چرا پای دانشجو را به میان می‌کشید؟! مگر چند نفر دانشجو در چنین کاری دخالت داشتند که حالا بعضیها اسم دانشجو را با چنین چیزی همراه می‌کنند؟! از جمله قشرهایی که در این قضیه کاملاً قاطع و صریح ابراز بیزاری کردند، دانشجویان ما بودند. گیرم حالا دو نفر دانشجو در جایی

حرکتی انجام دادند؛ این را نمی‌شود به حساب دانشجویان گذاشت. افراد مراقب باشند؛ دشمن روی این خصوصیات خیلی حسّاس است. مرتّب اسم دانشجو را بیاورند، تا ذهنها را نسبت به قشر دانشجو بدبین کنند؛ همان حالتی که قبل از انقلاب بود. قبل از انقلاب، پیش علما و بزرگان حوزه می‌رفتند و از دانشگاه به عنوان یک مرکز بی‌دینی اسم می‌آوردند؛ پیش اینها هم از حوزه علمیه به عنوان یک مرکز تحجّر و بی‌اطّلاعی اسم می‌آوردند؛ این دو قشر را از هم دور می‌کردند! نه؛ دانشجو هم مثل طلبه، مثل بازاری، مثل کارگر، مثل شهری، مثل روستایی است؛ همه، ملت ایرانند. آنچه ما درباره ملت ایران می‌گوییم، متعلّق به همه است. قشر دانشجوی ما، یک قشر ممتاز، برجسته و متدیّن مثل بقیه مردم است. ببینید چقدر در دانشگاهها بحمداللَّه نشانه‌های دین وجود دارد. یک نکته دیگر این است که بعضی کسان این مسأله را به جاهای دیگری کشاندند؛ پای بعضی از مسؤولان کشور و بعضی از بزرگان را به این قضایا کشاندند؛ این درست نیست. چرا ما باید نسبت به مسؤولان و رؤسای کشور ایجاد سوءظن کنیم؛ درحالی که خلاف واقع است؟ امروز بحمداللَّه مسؤولان کشور متدیّنند؛ انسانهایی هستند که وجود خودشان را در راه خدمت به مردم و خدمت به اسلام مصرف می‌کنند و مایه می‌گذارند. رئیس جمهور، یک روحانی، متدیّن، عاشق اهل بیت و در راه خداست. رئیس مجلس، رئیس قوّه قضاییّه، نمایندگان مردم و دیگر مسؤولان، برای پیشبرد این کشور و برای اِعلای کلمه اسلام و برای احیای نام امام کار می‌کنند. به هیچ وجه نبایستی این‌طور قضایا را به این گونه حرفهایی که به‌کلّی دور از منطق و دور از حدّ قبول است و شایسته نیست، مرتبط کرد. اتّفاقی رخ داده است؛ همان اتّفاق را بایستی مسؤولان بسنجند و با کسانی که مربوط به این قضیه‌اند برخورد کنند. البته مردم هم بایستی موضع خودشان را نشان می‌دادند که نشان دادند و بسیار هم خوب بود؛ موضع علما و مسؤولان هم بجا بود. نکته دیگری که من در این‌جا لازم می‌دانم عرض کنم، این است که جناحهای سیاسی این قضایا را در وسط میدان کارهای سیاسی نیاورند که بهانه‌ای برای برانگیخته شدن در مقابل هم شود. امروز مصلحت کشور، مصلحت ملت و مصلحت انقلاب، اتّحاد کلمه و اتّحاد دلهاست. بعد از صحبتی که ما یکی، دو ماه قبل از این در توصیه به وحدت در نمازجمعه به ملت ایران عرض کردیم، برخی از شخصیتهای سیاسی نامه نوشتند و پیغام دادند که ما حاضر هستیم؛ بنده هم از آقایان خواستم، بتدریج آمدند و با بعضی از این مسؤولان و شخصیتهای برخی از گروه‌بندیها و جناح‌بندیهای سیاسی - که در بین آنها شخصیتهای محترم، علمای بزرگ و اشخاص سیاسیِ سابقه‌دار هستند - صحبت کردیم؛ همه هم پذیرفتند؛ عملاً هم کارها و اقدامهایی کردند و فضای سیاسی جامعه، به میزان زیادی از آن التهابِ دشمن پسند خارج شد و دلها به هم نزدیک گردید؛ که بنده خیلی تشکّر می‌کنم. حالا باز بر سرِ این قضیه، بعضیها چیزی بگویند؛ بعضیها در جواب، چیز دیگری بگویند - هایی در مقابل هویی - جنجالی درست کنند؛ من مجدّداً تکرار می‌کنم و از کسانی که جناحها و گروههای سیاسی جامعه ما را شکل می‌دهند، خواهش می‌کنم که به متن مردم، به اخلاص و صفای مردم نگاه کنند، ببینند این ملت چگونه ملتی است. نباید کاری کرد که دلهای مردم به تصوّر این‌که گروههای سیاسی در مرکز نشسته‌اند و با همدیگر دعوا می‌کنند، بلرزد و آزرده و اندوهگین شود. با هم مهربانی کنند. من آن‌وقت هم عرض کردم؛ ممکن است بعضی نقاط اختلاف نظری درباره مسائل سیاسی و غیره بین اشخاص باشد - باشد - اختلاف نظر داشتن، حتّی در مسائل دینی، گاهی موجب دعوا نیست. شما به فقهای اسلام نگاه کنید؛ یک فقیه در مسأله‌ای رأیی دارد، فقیه دیگر صددرصد رأیش مخالف اوست؛ اما پشت سر هم نماز می‌خوانند؛ به هم اقتدا می‌کنند؛ یکدیگر را عادل می‌دانند. در مسائل، این‌گونه باید حرکت کرد. اگر هوای نفس نباشد، اگر خودخواهی نباشد، اگر مصلحتِ قبیله‌گرایی نباشد؛ مصلحت کشور، مصلحت نظام، آینده‌های بلندمدّت مورد نظر باشد، این جنجالها و این مناقشه‌ها چیزی نیست که دو گروه را، دو نفر را، دو انسان انقلابی را به جان هم بیندازد. من الان هم عرض می‌کنم که گروههای خودی، فاصله بین خودشان را کم کنند. گروههای خودی، به همان معنایی که در نماز جمعه قبل معنا کردم؛ یعنی کسانی که اسلام را قبول دارند؛ حکومت اسلامی را قبول دارند؛ این مرد بزرگ را - که نشانه‌های او بحمداللَّه در میان ما به وفور مشاهده می‌شود - قبول دارند؛ راه و خطّ او را قبول دارند. با این معنا، این گروهها اگر

نماینده مردم باشند، نماینده اکثریت قاطع مردمند؛ اگر نماینده مردم هم نباشند، باید بدانند که اکثریت قاطع مردم در این راه حرکت می‌کنند. ممکن است در گوشه و کنار، یک گروه از زخم‌خورده‌های انقلاب، وابسته‌های به دشمن و ضعیف‌النّفسهای استحاله شده باشند که اینها را قبول نداشته باشند. این گروههای خودی، خطوط و فاصله‌های بین خودشان را کم و ضعیف کنند؛ فاصله‌ها بین خودشان که کم شد، فاصله با غریبه‌ها آشکار می‌شود؛ همانی که امام در وصیّت‌نامه و در بیانیه خود فرمود که نگذارید غریبه‌ها برسرنوشت این کشور تأثیر بگذارند. تأثیرگذاری غریبه فقط این نیست که بیاید مقامی را متصدّی شود و به عهده گیرد؛ گاهی غریبه از راههای دیگری اعمال نفوذ می‌کند. خودیها نباید اجازه دهند. باید به هم نزدیک شوند تا غریبه‌ها فاصله‌شان با آنها آشکار شود. آن کسانی که اصل اسلام و حکومت اسلامی را قبول ندارند - البته این‌که می‌گوییم اصل اسلام را قبول ندارند، به‌عنوان یک مذهب نمی‌گوییم؛ خیلی از اقلیتهای دینی در کشور ما هستند که اسلام را قبول ندارند؛ اما راه ملت ایران را قبول دارند و با ملت همراهند - شاخصهای انقلاب و شاخصهای خطّ امام را قبول ندارند، اصلاً منکرند و منتظرند از بیرونِ این مرزها کسی بیاید و زمام امور کشور را دردست گیرد، منتظرند بیگانه بیاید، منتظرند اوضاع قبل از انقلاب تکرار شود، اینها غریبه‌اند. هر چه شما خودیها با هم نزدیکتر و مهربانتر باشید، غریبه‌ها از شما فاصله بیشتری خواهند گرفت. ما در آینده قضایای دیگری داریم. در همین چند ماه آینده انتخابات داریم؛ انتخاباتهای گوناگونِ بعد از آن را داریم. آینده‌ها را خیلی در زمان نزدیک هم نباید دید. این کشور خیلی کار دارد. تلاش کنید تا بتوانید این عقب‌ماندگیهایی را که بر آن تحمیل کردند - در زمینه علمی، در زمینه اقتصادی، در زمینه‌های گوناگون - جبران کنید. باید به مسؤولان و به کسانی که می‌خواهند کار کنند، فرصت داده شود. لازم است نکته‌ی دیگری را هم عرض کنم: شنیده شده در گوشه و کنار راجع به همین مطلبی که نوشته شده است، بعضیها گفته‌اند ما اقدام می‌کنیم، مجازات می‌کنیم؛ ابداً. در نظام اسلامی، این کار به مسؤولان مربوط است. حالا یک وقت نظام، نظام طاغوتی و کفر است؛ در رأس کشور کسانی هستند که مثل دوران پهلوی با دین مخالفند و از دین هم هیچ چیز نمی‌فهمند؛ در رأس قوّه قضاییه، افراد فاسق و فاجر هستند؛ در مجلس - مثل مجلس شورای ملیِ آن روز - آدمهای وابسته ضعیف‌النّفس یا فاسق و فاجر باشند؛ آن‌جا یک وقت کسی احساس تکلیف کند، یک بحث دیگر است. در نظام اسلامی، این کارها مربوط به حکومت است. اوّلاً دستگاه قضایی باید تشخیص دهد؛ چون یک وقت هست یک نفر از روی غفلت می‌نویسد؛ یک وقت نمی‌داند توهین است؛ یک وقت مسامحه کرده؛ یک وقت تعمّد داشته است؛ اینها احکامش فرق می‌کند. این کسانی که در کار قضایی مسؤول امورند، یقیناً علاقه‌شان به ولی‌عصر ارواحنا فداه، نسبت به اسلام و نسبت به این مسائل، از آن کسانی که این اظهارات را می‌کنند، کمتر نیست. آنها غیرت دینی دارند، اینها هم غیرت دینی دارند. اینها در نزد خدای متعال و پیش مردم، مسؤول هم هستند. بنابراین، باید نگاه کرد و دید که چگونه بوده است. هر شکلی داشته باشد، حُکمی دارد. آن چیزی که مهم بود، انجام شد و آن، عکس‌العمل ملت ایران بود. ملت ایران نشان داد که در مقابل چنین چیزهایی این‌طور به خروش می‌آید؛ این درست است. علمای بزرگ و شخصیتها، همه نشان دادند که یکپارچه در مقابل چنین چیزی، احساسات و عقل و ایمانشان به جوش می‌آید؛ این خوب است؛ اما این‌که حالا شخصی را که باید مجازات شود، چه مجازاتی بکنند، چه‌طور مجازات کنند؛ چه کسی مجازات کند، اینها دیگر مربوط به آحاد مردم نیست؛ این مربوط به مسؤولان است. ما هم البته مراقب هستیم که از هیچ طرف نه کوتاهی شود، نه از آن طرف زیاده‌روی شود. این را شما بدانید که در اسلام، کوتاهی هم غلط است، زیاده‌روی هم غلط است. یک خطّ درست و صحیحی وجود دارد که خطّ اسلام است و باید بدون کم و زیاد اجرا شود. خواست خدا این است. کسی را که بایستی به حکم الهی ده ضربه شلاق زد، نه می‌شود نُه ضربه زد، نه می‌شود یازده ضربه زد. کسی هیچ زیاده‌روی نکند؛ احساساتشان را کنترل کنند. اگر کسی احساساتی هم دارد، خیلی خوب، آن احساسات پیش خدای متعال قطعاً اجر خواهد داشت؛ اما اگر عمل و اقدامی برخلاف موازین باشد، از آحاد مردم یقیناً پیش خدا هم اجری ندارد. من هم که حالا نهی کردم؛ یعنی غیر از حرمت قانونی، حرمت شرعی هم پیدا کرد؛ مراقب باشید. اگر کسی به فرض

از لحاظ تقلید، مقلّد کسی هم هست، بنده که نهی کردم، برای او حرام خواهد شد؛ این فتوای همه علماست. کسی حق ندارد یک وقت کار نسنجیده‌ای انجام دهد. نکته آخر هم در این قضیه این است که من از مدیران فرهنگی کشور توقّع بیش از این است. من انتظار دارم فضای کشور از لحاظ فرهنگی طوری نباشد که کسی این گستاخی و یا این غفلت را نسبت به امام زمان مرتکب شود. شما نگاه کنید ببینید، هر جمعه در سرتاسر کشور چند صدهزار نفر و یا چند میلیون نفر از مردم دعای ندبه می‌خوانند؛ جوانان اشک می‌ریزند. شما ببینید نیمه شعبان مردم چه می‌کنند! عیبی در یک جای کار هست که در فضای فرهنگی کشور کسی یا جرأت کند یا غفلت کند که به امام زمان و به این اعتقاد به این اهمیت، این‌گونه اهانت کند. من از کسانی که الان مسؤولان رسمی امور فرهنگی هستند، توقّع و خواستم این است که به‌طور جدّی تجدید نظر کنند و ببینند عیب کارشان کجاست. امیدواریم که خداوند متعال همه ما را، همه مردم مسلمان و مؤمن و عزیز این مرز و بوم را - که حقیقتاً در طول این بیست سال، اسلام را زنده و عزیز کردند - مشمول لطف خود قرار دهد و توفیق تقوا ورزیدن را به همه ما عنایت کند. همه شما برادران و خواهران نمازگزار را به رعایت تقوا در گفتار و در عمل توصیه می‌کنم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. انّ شانئک هوالابتر.(۵) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته. --

------------------------ ۱) کوثر: ۳ - ۱ ۲) کامل الزیارات، ص ۵۳ ۳) در بحارالانوار، ج۳۶، ص ۲۰۵، تعبیر بدین‌گونه است: «ان الحسین‌بن علی فی السماء اکبر منه فی الارض، فانه مکتوب عن یمین عرش‌اللَّه: مصباح هدی و سفینة النجاة و امام غیر و هن و ...» ۴) عصر: ۴ - ۱ ۵) کوثر: ۳ - ۱

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و گروهی از پرسنل نیروی انتظامی

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و گروهی از پرسنل نیروی انتظامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا ایام مربوط به بزرگداشت و معرفی نیروی انتظامی را به همه شما حضّار محترم و فرماندهان زحمتکش و سختکوش نیروی انتظامی و یکایک آحاد این نیروی پهناور و سراسری تبریک عرض می‌کنم و برای تلاشها و زحماتتان، به همه شما صمیمانه خسته نباشید می‌گویم. در همه جا، نیروی انتظامی یک فصل مشترک میان آحاد مردم در کوچه و خیابان و مسکن و محل کار و جاده و بیابان و مرز - هرجا که مردم هستند - و میان دستگاه اداره کننده کشور است. در واقع، آن نمونه و مسطوره‌ای که مردم همه‌جا، از مأمور دولتی و خدمتگزار مردم در کسوت خدمتگزاران دولتی، به چشم خود مشاهده می‌کنند، نیروی انتظامی است؛ لذا همه خصوصیاتی که در نیروی انتظامی وجود دارد، خواهی نخواهی در ذهن آحاد مردم، بر خصوصیات دستگاه مدیر کشور منطبق می‌شود. اگر ما عرض کردیم که نیروی انتظامی باید مظهر عزّت و اقتدار و رحمت باشد - و تأکید هم می‌کنیم - این در واقع نوعی نشان دادن عزّت و اقتدار و رحمت مدیریّت کشور است. به چه کسی؟ نه به یک قشر خاص، نه به مردم معیّنی از آحاد کشور یا در منطقه‌ای از مناطق کشور؛ بلکه به همه. چرا؟ چون نیروی انتظامی همه جا هست. من در این جا خصوصیت امانت در برابر عِرض و مال و جان و محارم و خانه و محل کار مردم را اضافه می‌کنم. رعایت امانت، یکی از اساسیترین و مهمترین کارهاست. زحمات نیروی انتظامی، دقیقاً همان چیزهایی است که به این نیرو ارزش می‌بخشد؛ مردم هم آن را می‌بینند و احساس می‌کنند. آن کسی که در خانه خود با آرامش شب را صبح می‌کند، یا محل کسب خود را در منطقه‌ای دور از دسترس خود رها می‌کند و در خانه آرام می‌خوابد، به شما مطمئن است. آن کسی که به تنهایی سوار خودرو می‌شود و یک جاده‌ی طولانی را در پیش می‌گیرد که ساعتهای متمادی باید در این جاده طی طریق کند، او به اعتماد شماست؛ چون شما حاضرید؛ چون شما شانه‌های خود را زیر بار این خدمت بزرگ داده‌اید؛ چون شما در مقابل خطراتی که متوجه اوست، سینه سپر می‌کنید. لذا او احساس آرامش می‌کند؛ این خیلی افتخار است. بزرگترین خصوصیت اجتماعی و نیاز یک جامعه، چند خصوصیت است. یکی از این چند خصوصیت، «امنیت» است. اگر امنیت نباشد،

بسیاری از خیرات جامعه، از آن جامعه رخت خواهد بست. امنیت را در بخش عظیمی از زندگی و حیات اجتماعی و فردی مردم، نیروی انتظامی تأمین می‌کند. این را باید نعمتی از خدا متوجّه به خود بدانید. هرکسی که در این نیرو و در این لباس خدمت می‌کند، باید احساس کند که این خدمت، یک نعمت و یک برکت الهی است؛ آن را قدر بداند. قدر دانستن هم به این است که برای آن، حقیقتاً از وجود خود مایه بگذارد. من به شما عرض کنم: ما در نیروی انتظامی و در بسیاری از بخشها، از نیروی انسانی مؤمن، کارآمد، توانا، هوشیار و دارای حظّ وافر از تجهیز علمی، برخورداریم. در نیروی انتظامی، انسانهای مؤمنی وجود دارندکه حقیقتاً آن امتحانی که برای آنها پیش می‌آید، شاید کمتر کسی بتواند در مقابل آن امتحان به‌طور کامل سربلند بیرون آید؛ اما می‌دانیم و خبر داریم که عناصری از این نیرو هستند که به خاطر روح امانت، در مقابل این امتحانهای سخت، سربلند بیرون می‌آیند. اینها خیلی با اهمیت است. اگر نیروی انتظامی با اتّکاء به این انسانهای مؤمن و به این نظامی که انسان مؤمن می‌پرورد، بخواهد به اهداف والایی که این نیرو دارد، برسد – که ان‌شاءاللَّه هم می‌تواند به آن اهداف برسد – باید همه تلاشها و همّتها متوجّه به این قضیه شود؛ یعنی شما کار را به عنوان یک خدمت و به عنوان یک وظیفه و آن امکان قانونی را که در اختیار شماست، به عنوان یک ابزار تقرّب الی‌اللَّه بنگرید و در نظر بگیرید. همیشه فساد انسانها آن وقتی شروع می‌شود که آن اختیار و امکانی را که در دست آنهاست، به عنوان یک ابزار شخصی به حساب بیاورند، نه به عنوان یک ابزار برای انجام وظیفه الهی. این آن نقطه انحطاط و انحراف است. همه جا انسانهای والاـ آن انسانهایی هستند که همه آنچه را که در اختیار دارند، متعلّق به خدا و وظیفه خدایی می‌دانند و آن را در راه وظیفه الهی – آن جایی که جای صرف آن است – بی‌دریغ صرف می‌کنند. افتخاری برای نیروهای مسلّح ما – از جمله نیروی انتظامی – بالاتر از این نیست که در مواردی، نشان داده که آماده است آنچه را که در اختیار دارد، در راه خدا مصرف کند. مراقب باشید خطّ مستقیم و راه شناخته شده و درست را – که راه وظیفه و راه قانون است – از دست ندهید و رها نکنید. انسان وقتی با مردم مواجه است، کار ظرافت پیدا می‌کند. هم انجام وظیفه، هم نشان دادن اقتدار قانون، هم جلوگیری از هرگونه تخطّی و تجاوز از قانون، هم نشان دادن صلابت انجام وظیفه، هم نشان دادن رحمت؛ ببینید مرز اینها چقدر به هم نزدیک است و چقدر این خطّی که از میانه این همه نشانه و علائم می‌گذرد، خطّ ظریفی است. هرچه موفقیّت در این نظام و برای این مردم به وجود آمده است، برای رعایت همین خصوصیات است. از طرفی رعایت وظیفه و رعایت قانون؛ از طرفی محبّت به مردم، به کسانی که انسان با آنها مواجه می‌شود؛ سختگیری در موارد تخلّف؛ در عین حال محبّت و گذشت در موارد قابل گذشت؛ خود را، احساسات خود را، شأن خود را در مقابل وظیفه نادیده گرفتن؛ ابزار قانونی را، امکان شخصی را به عنوان وسیله‌ای برای تقرّب الی‌اللَّه به‌کار بردن. ببینید؛ وقتی همه این چیزها با هم شود، آن وقت فضل و کمک و تأیید الهی حتمی است. خدای متعال در این مدّت، این ملت و امام بزرگوار ما را – که انصافاً مظهر همه این خصوصیات بود – به کمک همین خصوصیات تأیید و کمک کرد و پیش برد. هرچه ما در دنیا تخطّی مشاهده می‌کنیم و فساد و انحطاط و انحراف از جاده انسانیت می‌بینیم، به خاطر این است که این مرزها به هم ریخته است؛ حرفهایی می‌زنند، برطبق آن حرفها عمل نمی‌کنند؛ ادّعایی می‌کنند، علناً برخلاف آن ادّعا رفتار می‌کنند؛ ادّعای حقوق بشر و بوق دعوی حقوق بشر آنها گوش همه را کر می‌کند؛ اما در مقابل چشم همه، هواپیماهای اسرائیلی می‌آیند و مردم بی‌پناه لبنان را بمباران می‌کنند و چقدر انسانهای بی‌گناه را می‌ترسانند، یا مجروح می‌کنند، یا به قتل می‌رسانند و چشمهای ناظرِ جهانی همین‌طور بی‌تفاوت نگاه می‌کنند! قول بدون عمل؛ ادّعای دروغ! لذاست که از دید صاحب‌نظرانی که امروز مسائل دنیا را با دقّت زیرنظر دارند – حتی غیرمسلمان – آینده برای نظامهای مادّی دنیا، آینده روشنی نیست؛ آینده برای کسانی که در راه خدا حرکت نمی‌کنند، آینده تیره و مبهمی است: تعارضهای انسانی، تعارضهای جغرافیایی، گسترش فقر و محرومیت در سرتاسر دنیا، گرفتاری آن کسانی که ثروتهای دنیا را برای خودشان جمع کرده‌اند، نابودی و تباهی نسلهای گوناگونی که امروز پی‌درپی در دنیا وارد میدان می‌شوند؛ نسل جوان و نسل کودکان. این، درست بعکسِ آفاق امّت اسلامی و ملتهایی است که متمسّک به معنویت

باشند؛ راه خدا و ضوابط خدایی و اخلاق حقیقی انسانی را رعایت کنند. برای همین هم هست که ملت ما توانسته است در مقابل این همه دشمنی بایستد. دشمنیهایی که با ملت ما می‌شود، حقیقتاً بی‌نظیر است؛ اما با وجود همه اینها، این ملت توانسته است راه خود را ادامه دهد و پیشرفت کند. البته مشکلات برسر راه ما زیاد است؛ لیکن وجود مشکل، هرگز یک راهرو جدّی و مؤمن را از ادامه حرکت باز نمی‌دارد و یک ملت را متوقّف نمی‌کند. علی‌رغم این همه مشکلات، ان‌شاءاللّه این ملت پیش خواهد رفت. توصیه مؤکّد من به شما مسؤولان نیروی انتظامی، آحاد نیروی انتظامی، خدمتگزاران زحمتکش و خدوم و غالباً گمنام این نیرو - که با این که جلوِ چشم همه هستید، درعین حال خدمات و زحمات و رنجهای شما ندیده گرفته می‌شود - این است که کار خود را خدمت و وسیله تقرب الی‌اللّه بدانید و برای خدا کار کنید. هرچه می‌توانید از ضعفهای کار خودتان کم کنید؛ هرچه می‌توانید احساسات و خواست شخصی را در محیط کار دخالت ندهید؛ خود را و کسانی را که در حوزه کار شما تلاش می‌کنند، به انضباط و دقّت و جدّ و جهد در کار آموزش دهید. این جدّ و جهد، این انضباط و این سختگیری بر خود، خواهد توانست آبروی نیروی انتظامی را به حدّ اعلی برساند؛ مردم را با زحمات و مشکلات شما بیش از گذشته آشنا کند؛ پیش خدای متعال هم وسیله روسفیدی است. در مجموعه خدمتگزاران کشور، شما یک عضو فعّال هستید و جا دارد که هرچه می‌توانید، روش کار و رفتار و کیفیّت عمل را به سمت نقطه مطلوب نزدیک کنید. کاری کنید که وقتی نام نیروی انتظامی آورده می‌شود، مردم از لحاظ روحی، هم احساس امنیت و آرامش کنند، هم مظهری از وظیفه‌شناسی همراه با عزّت و سربلندی را در مقابل خودشان مشخّص نمایند. این آن نقطه‌ای است که برای نیروی انتظامی حقیقتاً مایه فلاح و رستگاری است. امیدواریم خدای متعال به همه شما توفیق دهد و بتوانید آن‌چنان که خواست خدای متعال و وظیفه حسّاس ما در این دوران است، این تکلیف مهم و این شغل حساس را ان‌شاءاللّه به پیش ببرید و روزبه‌روز وضع نیروی انتظامی را به سمت کمال واقعی آن نزدیک کنید و ان‌شاءاللّه رفتار شما مورد قبول الهی و مورد رضای حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار نخبگان علمی سراسر کشور

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار نخبگان علمی سراسر کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً از شما جوانان - پسران و دختران عزیز - صمیمانه و از ته دل متشکّرم؛ به‌خاطر این که با تلاش خودتان و جدّیت و کوششی که نمودید، دلهای زیادی - از جمله دل بنده - را در کشورمان شاد کردید. من هر یک از این خبرهایی را که الان آقای دکتر «حدّادعادل» گفتند - هم این برندگان المپیادها، هم این مسابقه روباتها، و هم بقیه مسابقاتی که بوده است - در روزنامه خواندم یا شنیدم، صمیمانه و عمیقاً خوشحال شدم. من معمولاً ـ نام و عکس بچه‌هایی را که در آزمون سراسری اوّل می‌شوند نگاه می‌کنم و از اسمها و چهره‌هاواقعاً لذّت می‌برم. وجود شما و تلاشتان مایه خوشحالی بنده و میلیونها نفر مثل من در این کشور است و از این جهت از شما صمیمانه تشکّر می‌کنم. ان‌شاءاللّه هم شما و هم دیگران، بتوانید این خرسندیها و خوشحالیها را بازهم برای کشور و ملت و دوستدارانتان به بار آورید. همچنین از دوستان عزیزی که به شما کمک کردند تا بتوانید از لحاظ علمی تلاش کنید - چه در دانشگاهها، چه در دبیرستانها و چه در مراکز علمی دیگر - و شما را پشتیبانی کردند، برایتان تمرین گذاشتند، معلم و کتاب فراهم نمودند و فرصت مطالعات و تحقیقات به شما دادند تا این استعدادها شکفته شد، عمیقاً و صمیمانه تشکّر می‌کنم. روزگار زیادی بر ما گذشت تا استعدادهایی مثل استعدادهای شما - شاید هم برتر از اینها - شکفته شد. در این کشور استعداد وجود داشت؛ اما آن بخشِ دیگر قضیه نبود؛ یعنی کسانی که این استعدادها را شناسایی کنند، اینها را قدر بدانند و به مسیر تلاش و کار بیندازند، وجود نداشتند. لذا آن استعدادها پوسید و کُند شد، زنگ زد و از بین رفت؛ مثل همه چیزهای خوب که وقتی به آن نرسند، هرچه هم ثروتمند و حائز ارزش باشد بتدریج از بین خواهد رفت؛ مگر این‌که در شرایطی استثنایی همّتهای فوق‌العاده‌ای پشت سرش باشد که به جایی برسد.

بنابراین، بخش دوم قضیه، اهمیتش کمتر از بخش اوّل نیست. اگر مشوّقان و قدردانها و زمینه‌سازان و فراهم‌کنندگان وسایل برای اصحاب استعداد نباشند، این استعدادها هدر خواهد رفت و احیاناً به دام دیگرانی که زرنگترند، خواهد افتاد که این هم یک خسارت است. من همین جا به این مناسبت می‌خواهم از آقایان مسؤولانی که در این جا تشریف دارند و نیز دیگرانی که پیغام و صدای مرا باید به آنها برسانند، درخواست کنم که باید این رشته تشویق و فراهم کردن امکانات ادامه پیدا کند. این جوانان، بسیار خوب نشان دادند که اوّلاً استعداد خوبی دارند؛ ثانیاً همّت هم دارند. ما دیگر چه می‌خواهیم؟ استعداد هست، همّت هم هست. ما بایستی امکان فراهم کنیم تا فرد مستعد بتواند از لحاظ علمی خودش را پیش ببرد؛ از لحاظ تحقیقات بتواند خودش را اشباع کند تا دیگران نتوانند بیایند از این سرمایه کشور بهره‌برداری کنند. در دانشگاهها بایستی مراکز خاصی برای استعدادهای درخشان باشد. همچنان که ما برای استعدادهای درخشان دبیرستان درست کردیم، بخشی از دانشگاه، بخشی از مراکز تحقیقی و بخشی از بودجه‌ای که صرف این کارها می‌شود، باید برای این صرف گردد که به ممتازان استعداد میدان بدهند؛ چون میدان دادن به آنها به نوبه خود کسانی دیگری را تشویق می‌کند؛ به میدان می‌آورد و دایره پیشرفت علمی را گسترش می‌دهد. به آن کسی که استعداد درخشانی داشته، رفته تحصیلات عالی کرده و حالا به کشور برگشته است باید برسند. باید به او توجّه کنند؛ راه را برایش بگشایند و وسیله تقویت دیگران را برای او فراهم نمایند. این جزو کارهایی است که باید آقایان عزیز بنشینند و برایش برنامه‌ریزی کنند. البته من شنیدم که دانشگاه صنعتی‌شریف به این مسأله می‌پردازد؛ اما یک دانشگاه کافی نیست؛ همه دانشگاهها باید بپردازند. دستگاه آموزش عالی باید به این مسأله بپردازد و این قضیه حتماً باید دنبال شود. جوانان عزیز! ببینید اهمیت کار علمی چقدر است؛ اهمیتش درجه یک است. اگر ما برای یک کشور، عزّت و آبرو و رفاه و اقتدار جهانی و پیشرفتهای علمی بخواهیم، باید از طریق علم وارد شویم. من نمی‌گویم برای سعادت یک جامعه، علم کافی است. می‌بینیم که در دنیا کشورهایی هستند که علم هم دارند، اما واقعاً سعادتمند نیستند و در مشکلات فراوانی دست و پا می‌زنند. قطعاً علم نه فقط یک شرط لازم، بلکه یک شرط لازمِ بسیار مهمّ است و باید در کشور پیش برود. بنابراین، اهمیت علم معلوم است. اگر امروز کشوری از لحاظ علمی پیشرفت نکرد، نه اقتصادش پیشرفت خواهد کرد، نه اقتدار جهانیش پیشرفت خواهد کرد و نه زندگی مردم پیش خواهد رفت. بالاخره علم باید در کشور پیش برود؛ بخصوص که ما عقب ماندگی داریم و باید تلاش شود. دوم این‌که در کشور ما از لحاظ تواناییهای بشری، امکان پیشرفت علمی هست. ما از لحاظ استعداد، از سطح متوسّط دنیا بالاتریم؛ این را من با اتّکا به اطلاع کسانی که در این زمینه مطالعه و تحقیق و بررسی و کار کرده‌اند و نمونه‌هایی را دیده‌اند، می‌گویم؛ نه به اتکای برداشت ذهنی. این است که استعداد متوسّط کشور ما، از سطح استعداد متوسّط دنیا بالاتر است. از این یک قدم بالاتر، این است که استعدادهای برجسته و درخشان در کشور ما، از لحاظ کمیّت، در سطح کمیّت استعدادهای برجسته و درخشانِ خوب در دنیاست. مثلاً اگر فرض کنیم در کشورهایی که خیلی استعداد درخشان دارند، از هر ده‌هزار نفر، یک نفر درخشان است، و همین عدد در کشورهای عقب‌تر، در سطح هر پنجاه هزار نفر است، کشور ما جزو آن کشورهای جلوست؛ یعنی کمیت انسانهایی که دارای استعداد درخشان هستند، در سطح بالایی است. من می‌خواهم بگویم یک نقطه دیگری وجود دارد و آن این است که کشور ما از استعدادهای استثنایی هم برخوردار است. گاهی استعدادهای استثنایی در دنیا به وجود می‌آید. این دانشمندان معروفی که در دنیا بودند و هستند و در طول قرون، اسم و اثرشان باقی است، اینها استعدادهای استثنایی هستند. کشور ما از لحاظ برخورداری از استعدادهای استثنایی هم یکی از کشورهای پیشرفته است. دلیلش شخصیتهای بزرگ - چه از لحاظ فلسفه، چه از لحاظ علم - مثل ابن‌سیناها، فارابیها، رازیها و کسانی که از این قبیل هستند و شما آنها را می‌شناسید و اسمهایشان را شنیده‌اید. بنابراین، از این جهت بشری، ما کم نداریم. یک نقطه دیگر در کشور ما وجود دارد که می‌تواند یک وسیله مثبت به حساب آید و آن «دینداری» است. در دهه‌های اخیر - بخصوص از قرن نوزدهم میلادی به این طرف - سعی کردند چنین وانمود کنند که دینداری، عایق و مانع علم و پیشرفت علمی است؛ اما درست بعکس است. پیشرفت

علمی، احتیاج به نوعی ایمان دارد. آدم لاابالی و بی‌بندوبار و هرزه و کسی که دنبال بازده نقد و بازده شخصی است، معمولاً دنبال تحقیقات دشوار علمی نمی‌رود. اگر ایمان بتواند بر دل انسان حکومت کند، این کمک خواهد کرد که انسان دنبال کار دشوار تحقیق علمی برود؛ چون کار تحقیق علمی ضمن این که شیرین است، دشوار است و محرومیت و مشکلات دارد. می‌بینید که یک سوداگر بازاری دلّال چقدر درآمد پیدا می‌کند؛ اما یک عالِم این‌طور نیست. ممکن است عالِم اوقاتش تلخ باشد که مثلاً امکانات زندگی ندارد؛ اما در دل حاضر نیست به هیچ قیمتی این وضع خودش را با آن وضع سوداگر عوض کند. اصلاً امکان ندارد که بگویند شما علمت را بده، پول او را بگیر. حاضر نیست این کار را بکند؛ یعنی قدر علم را عالِم می‌داند. پس، دنبال علم رفتن زحمت دارد؛ گاهی محرومیت دارد؛ گاهی مشکلات دارد. اگر ایمانی در دل انسان حاکم باشد، کمک خواهد کرد که انسان بتواند این راه دشوار را طی کند. اروپاییها هرچه از لحاظ علمی خوب و جلو هستند، از لحاظ اخلاقی - چه اخلاق فردی، چه اخلاق اجتماعی و تاریخی - آدمهای ناباب در بینشان خیلی زیاد است. نمی‌خواهم مطلق بگویم که بدند؛ اما خیلی چیزهای بد در بین آنها هست؛ از جمله همین تحریفهای تاریخی و این دروغهای ملی بزرگ. این‌طور منعکس کردند - البته از همان افکار قرن نوزدهمی است - که تا وقتی علم و دین هر دو می‌خواستند در جامعه حضور داشته باشند، دین جا را برای علم تنگ می‌کرد و اجازه نمی‌داد؛ لذا علم متوقّف می‌ماند! دلیلش چیست؟ دلیلش قرون وسطی در قرون وسطی در بین مردم دین بود و زیاد هم بود، تعصّب‌آمیز هم بود؛ با این همه علم پیشرفتی نکرد؛ اما بتدریج از لابلای این صخره‌های دشوارِ تعصّب و اعتقاد دینی، رگه‌های علمی بیرون آمد و جا را برای دین تنگ کرد - خودش بیرون آمد و صحنه‌گردان شد و دین را به انزوا راند - این تحلیلی است که آنها می‌کنند. این تحلیل، تحلیل غلطی است؛ یعنی ناشی از حقایق و واقعیّات نیست. اوّلاً ـ قرون وسطایی که آنها می‌گویند، قرون وسطای دوران جهالت و بدبختی اروپاست، نه دوران عقب ماندگی علمی همه جای دنیا؛ اینها اروپا را تعمیم می‌دهند. حالا فرض بفرمایید اوج قرون وسطی و تاریکی قرون وسطی چه زمانی است؟ قرنهای دهم و یازدهم و دوازدهم میلادی است؛ یعنی قرنهای چهارم و پنجم و ششم هجری؛ یعنی اوج شکوفایی علمیِ کشورهای اسلامی و در رأس همه ایران؛ یعنی قرن ولادت و زندگی ابن‌سینا و رازی و فارابی و دیگران. همه این شخصیتهای بزرگ، آفتابهایی هستند که از این طرف دنیا تابیدند. قرن چهارم هجری، قرن اوج شکوفایی تمدّن اسلامی است. اگر کتاب «تمدّن اسلامی در قرن چهارم» را مطالعه کنید، خواهید دید که در قرن چهارم هجری - یعنی همان قرن یازدهم میلادی؛ یعنی اوج ظلمت جهل در اروپا که هیچ چیز نبوده - اوج شکوفایی اسلامی مربوط به ایران است. دانشمندانی هم که هستند - جز تعداد خیلی معدودی - تقریباً همه ایرانی‌اند؛ در حالی که دین و دینداری در همان اوقات در ایران از اروپا کمتر که نبود، خیلی بیشتر هم بود. پس، این دین نیست که مانع علم است؛ یک چیز دیگر و یک هویّت دیگری است که مانع از پیشرفت علمی می‌شود. آن چیست؟ آن، جهالتهای گوناگون مردم است؛ خرافات مسیحیتِ آن روز است. هرگز در دوره اسلامی دیده نشد که یک عالِم به جرم علم، مورد اهانت قرار گیرد؛ در حالی که در اروپا به جرم علم یکی را کشتند، یکی را سنگسار کردند، یکی را به دار زدند، تعداد زیادی را آتش زدند! یعنی آنها آنچه را که در آن‌جا اتّفاق افتاده و ناشی از دینِ خرافیِ آمیخته به‌شدّت جهالت زده مسیحیتِ تحریف شده بود، به همه دنیا تعمیم دادند. گناه اسلام چیست؟ گناه مسلمانان چیست؟ گناه ملتهای اسلامی چیست؟ دین، طرفدار و مشوّق علم است. آن کسانی که علمای بزرگ هستند - به جز موارد بسیار معدودی - همه جزو علمای باللَّه اند. مثلاً ابن‌سینای پزشکی که کتاب «قانون»اش تا اندکی پیش - یعنی بعد از هزار سال - در اروپا به عنوان یک منبع در دانشگاهها مورد مراجعه بوده، یک عالم دینی است؛ آدمی است که در عرفان می‌نویسد، در فلسفه هم می‌نویسد. فارابی و دیگران هم همین‌طور بودند. البته، موارد بسیار معدودی هم وجود دارد که از این قبیل نبودند؛ یعنی عالم علوم طبیعی، عالم دین به حساب نمی‌آمده است. از این قبیل هم داریم؛ اما کم. بنابراین، علم و دین با هم پیش رفتند و دین به علم کمک کرده است. این یک حقیقت بسیار مهمّ است که امروز خوشبختانه در کشور ما وجود دارد. بچه‌های ما مذهبی و دینی‌اند. الان در بین شما کسانی

هستند که با قرآن مأنوس و آشنایند و بحمدالله کم هم نیستید. این را در خودتان تقویت کنید. این استعداد باید در خدمت آن نیازی که اوّل ذکر کردم - یعنی نیاز به علم - قرار گیرد و این ایمان باید به کمک آن بیاید. باید سعی هم بشود که از این استعداد - که یک ذخیره و ودیعه الهی در وجود شماست - مثل همه ودایع الهی نگهداری شود. شُکر آن هم به این است که انسان آن را در راه خودش به‌درستی مصرف کند. سعی کنید این را حقیقتاً برای خیر کشورتان، خیر مردمتان و پیشرفت علمی در کشور، به راه بیندازید. در این دو، سه قرن اخیر، متأسفانه ما از لحاظ علمی خیلی عقب بوده‌ایم. در این دو، سه قرن اخیر، بزرگترین گناه و تقصیر را حکّام کردند که استعدادها را از بین بردند. ما نمونه‌هایش را سراغ داریم. البته تا اواخر صفویه خوب بود؛ شاید مقداری بعد از صفویه هم نمونه‌هایی پیدا می‌شد که از لحاظ پیشرفت علمی و پرورش افکار بزرگ، دانشمندان بزرگی پیدا شدند؛ اما بعد دیگر بتدریج همین‌طور از بین رفت. اوّلاً ـ مشوّق وجود نداشت؛ نه به آن صورت مشوّقِ تحصیل علم وجود داشت؛ نه مشوّق به معنای استفاده کننده وجود داشت. در این زمینه‌ها، نمونه‌های زیادی هست که می‌توان تک‌تک و مورد به مورد در بخشهای مختلف مطرح کرد. مثلاً در زمینه ساخت سلاح، در همان دوران اوّلِ قاجاریه، یک صنعتگر، سلاحِ پیشرفته درست کرد - سلاحی که آن روز در دنیا پیشرفته‌تر از آن هم دیگر نبود؛ مثل همان سلاحهای آن‌روز دنیا بود - اما با تدابیری او را نابود کردند؛ سلاحش را هم از بین بردند! در یک مورد دیگر، یک جغرافیادان و آگاه به مسائل جغرافیایی در زمان قاجاریه بود که به منطقه خوزستان رفت و متناسب با آن زمان، نقشه‌بردارىِ بسیار دقیقی کرد و همه امکانات و کارهایی را که شده بود و کارهایی را که نشده بود و کارهایی را که باید می‌شد، در یک گزارش فراهم نمود - این گزارش هم امروز موجود است - اما اصلاً مورد اعتنا قرار نگرفت! من به مناسبت جنگ و بعد از جنگ، با مسائل خوزستان مقداری آشنا هستم. این نوشته را که دیدم با خودم فکر کردم اگر این نوشته همان وقت عملی می‌شد، خوزستان ما، خوزستان بسیار پیشرفته‌ای بود. او درست روی نیازها تکیه کرده بود؛ آب خوزستان و زمینهای خوزستان را مورد بررسی قرار داده بود. اصلاً این چیزها مورد اعتنا قرار نگرفته بود. در بخشهای مختلف، افراد با استعدادی وجود داشتند. در زمینه صنعت - البته در زمینه علم جداست - افراد پیشرفتهایی داشتند؛ اما مورد اعتنا قرار نمی‌گرفتند؛ مورد بی‌احترامی و قدرناشناسی و احیاناً دخالت بعضی از این سوداگران خارجی قرار می‌گرفتند که با خود می‌اندیشیدند اگر چنین متاعی در این جا ساخته شود، باب تجارتشان بسته خواهد شد! همه این عوامل کمک کرده و این کشور در ظرف این دو، سه قرن ، از لحاظ علمی و از لحاظ صنعتی، به این وضعی رسیده که مشاهده می‌کنید. البته - خوشبختانه - شما آن روزها را ندیدید؛ شما امروز را می‌بینید که بحمدالله حرکتی شده و پیشرفتی کرده‌ایم. آن روزهای قبل از انقلاب، حقیقتاً محیط علم و صنعت و پیشرفت و امثال اینها، برای هرکسی که مطّلع می‌شد، گریه‌آور بود. اگر احیاناً کسی هم پیدا می‌شد که دارای استعداد خوبی بود، چاره‌ای نمی‌دید جز این‌که بلند شود از این جا برود! سوداگران مغزها، مغزهای برجسته و فعّال را به کشورهای خودشان می‌بردند و کشورهایی چون کشور ما را از این مغزها خالی می‌کردند؛ در واقع به آنها کمک می‌شد. ما یک عقب‌ماندگی داریم که این را ان‌شاءالله باید شما جبران کنید؛ یعنی این نسل شما، این زحمت و این مسؤولیت را بردوش دارد که جبران کند. قدری حرکت را سریع کنید و این کار علمی را دنبال بگیرید. حالا که معلوم شد شما بحمدالله استعداد خوبی دارید، آن را به کار بیندازید. مطمئنّاً در آینده نه‌چندان دوری ثمرات شیرینش دیده خواهد شد؛ هم شما خودتان خواهید دید، هم ان‌شاءالله کشور مشاهده خواهد کرد. باید بکوشیم تا بتوانیم کشور را از لحاظ علمی از دیگران بی‌نیاز کنیم. البته علم چیزی نیست که هر کشوری بگوید من از مردم دیگر بی‌نیازم؛ نه. علم داد و ستدی است. اگر درهای علم مدّتی در یک کشور بسته شد و از دیگران استفاده‌ای نکرد، آنچه هم که در درون خودش از استعداد هست، از بین خواهد رفت؛ یعنی سرکوب خواهد شد. علم از جمله مقولاتی است که با تبادل و داد و ستد رشد پیدا می‌کند. بنابراین، اگر می‌گویم بی‌نیاز شویم، مقصودم این نیست که دیگر با هیچ کسی داد و ستد علمی نداشته باشیم؛ نه. انسان در اوج علم هم باید بدهد و بستاند - در این شکّی نیست - منتها وضع کنونی کشورهای عقب مانده علمی متأسفانه به‌گونه‌ای است که

از لحاظ علمی حرکتشان دو طرفه نیست؛ یک طرفه است. فقط باید از آنها التماس کنند و بخواهند؛ آنها هم مقداری می‌دهند و مقدار زیادی نمی‌دهند! امروز دانش ممتاز و برجسته و برتر و همچنین صنعت برجسته و برتر، از جمله امکاناتی است که در اختیار خیلی از کشورها گذاشته نمی‌شود. اصلاً از محیطهای اختصاصی خودشان بیرون نمی‌رود و به این کشورها اجازه استفاده داده نمی‌شود. در پایان مطلبی را که اوّل عرض کردم مجدّداً تکرار می‌کنم: باید مسؤولانِ کارِ علمی در کشور، زمینه‌ها را فراهم نمایند و همه کمک کنند. راهها را برای جوانان ممتاز و برتر باز کنند؛ هم در علوم ریاضی، هم در علوم طبیعی، هم در علوم انسانی، هم بخصوص در زمینه ادبیّات فارسی، هم در مسائل علوم دینی، هم در فلسفه و در مسائل فکری. در همه این رشته‌ها ما احتیاج داریم که کسانی با این استعدادهای درخشان ان‌شاءاللَّه میدان جلوشان باز باشد و بتوانند پیشرفت کنند که این تکلیف مسؤولان را سنگین می‌کند. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند باز هم به شما توفیق دهد و در مسابقات جهانی و در میدانهای علمیِ کاریِ خودتان روزبه‌روز توفیقاتتان زیاد شود؛ هم شما خوشحال شوید و هم ما را خوشحال کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی(ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً ـ به همه کسانی که امروز در این دوره فارغ‌التحصیل شده‌اند - چه در دوره‌های کارشناسی و چه در دوره‌های کاردانی - و همچنین به همه جوانان عزیزی که امروز سردوشی گرفتند، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. شما وارد عرصه پرافتخاری شده‌اید؛ راهی را آغاز کرده‌اید که همه چیز در آن، سعادتبار و سرشار از خیر و زیبایی است؛ زیرا راه مجاهدت و تلاش و خدمت در راه خداست. در راه خدا همه چیز زیباست. دلهای متوجّه به خداوند، سختیها و رنجها و همچنین خوشیها و شادیها را به جان می‌پذیرند. در این راه - که راه مجاهدت و تلاش و توجّه به خداست - مادّه و معنا برای خداست؛ دنیا و آخرت در جهت رضای الهی است. پایان زندگی هرطور باشد، مورد لطف و فضل الهی است و اگر این پایان ناگزیرِ زندگی به شهادت در راه خدا باشد، اوج قله افتخار است. این راهی است که شما در پیش دارید. سعادتها و شرفها و افتخارهای بزرگ، نه فقط در دوران کوتاه زندگی، بلکه در همه تاریخ بشر و فراتر از آن، در ظرف علم الهی - که بی‌نهایت است - با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست. ان‌شاءاللَّه که موفّق باشید. من همیشه به این دانشگاه به چشم یک ذخیره امید نگاه کرده‌ام؛ زیرا در این دانشگاه، جوانان نجیب و مؤمن و با شرفی تربیت می‌شوند که می‌توانند در آینده نیروهای مسلّحِ ما تأثیرات ماندگار و بزرگی بگذارند؛ همچنان که در طول سالهای حیات مبارک نظام اسلامی، نیروهای مسلّح ما - ارتش و سپاه و دیگر نیروهای مسلّح - در پرافتخارترین میدانها، پرشکوه‌ترین مواضع را اتّخاذ کردند و کارها را انجام دادند. بی‌شک در نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی ایران و در میان ملتی مثل ملت شجاع و مؤمن ایران و در جهتگیری‌ای مثل جهتگیریِ این نظام - که جهتگیریِ افتخارآفرین و مورد تحسین و ستایش هر انسان والایی است - عضو نیروهای مسلّح بودن، یک توفیق و یک افتخار بزرگ است. جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلّح خود را برای تعدّی و تجاوز به هیچ ملتی و هیچ کسی نمی‌خواهد. در طول تاریخ که هیچ؛ در زمان حال شما ببینید در دنیا از سازمانهای مسلّح برای چه هدفهایی استفاده می‌شود! جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلّح خود را که با کمال پرهیزکاری و مناعت طبع و پارسایی و به دور از ریخت و پاشها، فسادها و ابتذالهای بسیاری از نیروهای مسلّح زندگی می‌کنند، در میدان دفاع از استقلال ملی، از هدفهای والای ملت ایران، از شرف ملی، از هویّت دینی و ایمانی به کار گرفته است. نیروهای مسلّح ما مفتخرند که در هنگام نیاز، به نیاز این کشور پاسخ دادند. مردانه و شجاعانه جنگیدند و جان خود را کفِ دست گرفتند تا ثابت کنند که برای ملت ایران بازوانی فعّال و توانمند و صمیمند. این شرف و افتخار بزرگی است. امروز هم مسأله برای ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، همان است. ما به هیچ کشوری و به هیچ ملتی قصد تجاوز نداریم؛ اما در همسایگی مرزهای شرقی و غربی ما، کشورهای بی‌ثبات و

نظامهای بی‌ثبات حضور دارنـد. ملت ایران بایـد هوشـیار باشـد. نیروهای مسلّح باید پابه‌رکاب باشـند. ما ابتدا کننده نیستیم؛ اما باید بیدار باشیم. یک ملت بزرگ، با هدفهای بزرگی که برای خود تعریف کرده است، نیاز به تلاش و کار در محیطی امن و آرام دارد. اگر دشـمنانی از بیرون این مرزهـا بخواهنـد این محیـط امن و آرام را به هم بزننـد، همه ملت علیه آنهـا قیام خواهـد کرد و در صـف مقدّم، نیروهای مسلّح هستند. امروز در آبهای جنوبی کشور ما - در خلیج فارس - نیروهای بیگانه با حضور خود، زمینه‌های تشنّج را فراهم می‌کننـد. برخلاـف ادّعای امریکاییها، حضور آنها نه تنها هیـچ گونه امنیتی برای این منطقه به وجود نمی‌آورد، بلکه مقـدّمه و موجب ناامنی است. خلیج فارس، یک دریای محاط به چند کشور با ملتهای سابقه‌دار و ریشه‌دار است و از همه بیشتر، مرزهای ممتد و طولانی ایران عزیز و اسلامی قرار دارد. خلیج فارس باید به وسیله کشورهایی که خلیج فارس متعلّق به آنها و در آغوش آنهاست، اداره شود. حضور نیروی بیگـانه، تحریک کننـده است. ملت ایران با چنین چالشـهایی روبه‌روست. ملت ایران اهل اقـدام به جنگ و خونریزی و تجاوز و تعـدّی نیست؛ امـا در مقابل انگیزه‌های خائنانه دشـمنان، نشان داده است که شـجاع، مصـمّم، قوی، بااسـتقامت، آگـاه و بابصـیرت نسبت به وظیفه تاریخی خویش عمل می‌کنـد. نیروهای مسلّح با این دیـد، با این احساس، با خردمنـدی کامل، با آگـاهی کامـل، بایـد خود را در جایگـاه حقیقی خویش در میان این ملت بزرگ بیابنـد و ببیننـد. دانشـگاه افسری که به نام مبارک امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طـالب علیه‌السّـلام؛ آن مرد یگـانه تاریـخ بشـر، مزیّن و مسـمّاست، بحمـداللّه یک دانشـگاه نمونه است. شـما جوانان عزیز نمونه‌اید. درس، انضـباط، دین، اخلاق و نظایر آن از خصوصـیات این دانشگاه است. اینها را هرچه می‌توانید، سرشارتر کنیـد و بحمـداللّه روزبه‌روز هم بهتر شـده است. انتظار من از شـما جوانان عزیز این است کهماننـد یک منبع لایزال، به طور مستمر ارتش جمهوری اسـلامی ایران را مـدد دهیـد. باید از این دانشـگاه، به بدنه عظیم ارتش جمهوری اسـلامی ایران نیروهای تازه، خون تازه، ایمان، انضباط، آگاهی و خردمندی صادر شود و ارتش را روزبه‌روز سرزنده‌تر و باطراوت‌تر کند. این‌طور نیست که شما وقتی از دانشـگاه افسـری رفتیـد، وظایفی که در این دانشـگاه برای خود تعریف کرده‌ایـد، تمام شود. این وظایف، تازه در میدانهای عملی شروع شـده اسـت. مـا بحمـداللّه چهره‌هـای مانـدگارِ بسیاری را از ایـن ارتشِ آزمـوده تجربه شـده، در لـوح ضـمیر این ملت داریم. سینه‌هـای مـا، یـاد این عزیزان - شـهدای بزرگ ارتش - را فراموش نخواهـد کرد. مـا یـاد «شـهید صـیّاد شـیرازی» و یـاد امیرِ وفـادار «ظهیرنژاد» را که از روز اوّلِ انقلاـب تـا لحظه وفـاتش، در هر میـدانی که توانست، تلاش کرد، فراموش نخواهیم کرد. ملت فراموش نمی‌کند. اینان، گذشـتگان شما هستند؛ سلف شما هستند. عزیزان من! بهترین خلف برای این سلف باشید. نیروهای مسلّح - ارتش و سپاه - در همه میدانها، برادروار و دست در دست، با هدف مشترکی که برای همه نیروهای مسلّح هست، باید حضور داشـته باشـند. هم شما و هم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمانهای خودتان را تقویت کنید. تقویت، به معنای تقویت درونی و تقویت روحی و تقویت روح ایمان و روح خردمنـدی است. این دو عنصـر اگر در سازمانی باشـد، آن سازمان در همه حالات، یک مجموعه مفیـد و نجاتبخش و شـفابخش خواهـد بود؛ چه جنگ باشـد، چه صـلح باشـد؛ چه سازنـدگی باشد؛ چه در کلاس درس باشد؛ چه درِ یگان عملیات باشـد؛ چه در رزمایش باشـد؛ چه در سـتاد باشـد؛ چه در آزمایشـگاه تحقیقات باشـد. با روح ایمان و روح خردمنـدی - که زیور شـما جوانان عزیز است و بایـد باشد - می‌توانید توجّه و رحمت الهی را به خود جلب کنید. من از فرماندهیِ محترم دانشـگاه و دست‌انـدرکاران این دوره و دوره‌هـای قبل و همچنین از فرمانـدهی محترم نیروی زمینی ارتش جمهوری اسـلامی ایران و بالاخره از فرمانـدهی محـترم ارتش جمهوری اسـلامی ایران تشـکّر می‌کنم. امیـدوارم که در راه این آرمانهـای بلنـد، قـدمهای بهـتر و بلنـدتری بردارید و مشمول ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةاللّه‌الأعظم امام زمان ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان به‌مناسبت سالروز تسخیر لانه جاسوسی

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشـجویان و دانش‌آموزان به‌مناسـبت سالروز تسـخیر لانه جاسوسـی امریکا (روز ملی

مبارزه با استکبار جهانی) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه شما جوانان عزیز، دانشجویان، دانش‌آموزان و عزیزان این ملت خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که در ایام متبرّک ماه رجب و ماه شعبان که در پیش است و ماه رمضان که به‌زودی فراخواهد رسید، دلهای پاک و گرم و نفسهای مطهّر شما بتواند با ارتباط صمیمیِ هرچه بیشتر خود با خدای بزرگ، رحمت الهی را برای این ملت جلب کند. امروز مناسبت دیدار ما سیزدهم آبان است که «روز مبارزه با استکبار» نامگذاری شده است و عنوان بسیار مهم و پر عمق و پیچیده و درخور تأمّلی است. جا دارد که جوانان عزیز، هم کلمه استکبار و هم کلمه مبارزه را پیش خودشان در بحثهای دانشجویی و دانش‌آموزی درست بشکافند و به اعماق عنوانی که اصطلاح جدیدی است و انقلاب وارد فرهنگ سیاسی دنیا کرد، درست برسند. این، خصوصیتِ همه حرکتهای اصیل و پرمغز و ریشه‌دار است که در فرهنگ سیاسی عالم، واژه‌های تازه‌ای را وارد می‌کنند تا بتوانند مفاهیم مورد نظر خود را درست ادا کنند. کلمه استکبار و مبارزه با استکبار از این قبیل است. سه حادثه‌ای هم که در مثل سیزده آبان اتّفاق افتاده است، مجموعاً و با هم درخور تأمّل و تعمّق و ژرف‌بینی است. اگر دقّت کنید، هر کدام از این سه حادثه، یک چهره از استکبار و یک چهره از مردمی را که در مقابل استکبارند، نشان می‌دهد. ترکیب این چهره‌ها، یک حقیقت سیاسی مهم را روشن می‌کند. حادثه اوّل، حادثه تبعید امام در سال ۱۳۴۳ است. قضیه این‌گونه بود که امریکاییها قانون کاپیتولاسیون را در ایران به کرسی نشاندند. معنای کاپیتولاسیون این است که امریکاییها یا افراد وابسته به هر قدرت بیگانه مسلّطی در هر کشور دیگر، اگر جنایتی کردند، دستگاه قضایی آن کشور حق ندارد جنایت آنها را رسیدگی کند، به محاکمه آنها بپردازد و حکم صادر کند! آن روز بیش از دویست هزار نفر امریکایی در مشاغل مختلف در ایران حضور داشتند. معنای این قانون - که در مجلس وابسته فاسدِ آن روز به دستور دربارِ وابسته فاسد تصویب شد - این بود که اگر از این دویست، یا سیصد هزار نفر امریکایی ساکن ایران که حقوقهای کلانی می‌گرفتند و در همه امور کشور دخالت می‌کردند، یک نفر جنایتی مرتکب شد - قتلی کرد، دزدی‌ای کرد، هر کاری کرد - دادگستری و دستگاه قضایی ایران حق ندارد به او بگوید بالای چشمت ابروست و بایستی قضاوت درباره او زیر نظر امریکاییها انجام شود! این، یکی از قوانین ذلّتبار برای همه ملتهایی بود که به آن تن دادند. اما امام تسلیم نشدند و مقاومت کردند. فریاد امام در قم، در میان طلّاب علوم دینی بلند شد و این قانون را تقبیح کردند. رژیم وابسته هم عکس‌العمل نشان داد؛ امام را گرفت و به ترکیه تبعید کرد. این مربوط به چه شرایطی است؟ این مربوط به آن شرایطی است که دولت امریکا با دولت ایران کمال دوستی و همبستگی را دارد با هم منافع مشترک دارند و امریکا در ایران حضور دارد. یکی از نشانه‌ها و ثمرات حضور قدرت امریکا در کشور ما، همین قضیه است. قضیه دوم، قضیه سیزدهم آبان سالِ پنجاه‌وهفت است که دوران شور و اعتلای مبارزات ضدّ رژیم و ضدّ امریکایی در ایران است. این باز یک چهره دیگر را نشان می‌دهد. در چنین روزی، دستگاههای وابسته به رژیم - که همه یا بسیاری از آنها تربیت شده و دستور گرفته از امریکاییها بودند - حتّی به دانش‌آموزان هم رحم نکردند. در این حادثه، دهها دانش‌آموز کشته شدند. البته همیشه می‌کشتند، همیشه برروی مردم فشار می‌آوردند؛ اما این‌طور یکجا در شهر تهران این تعداد دانش‌آموز به خاک و خون کشیده شوند، این هم یک چهره دیگرِ استکبار است. این مربوط به کجاست؟ این مربوط به آن جایی است که مبارزات ملت با آن استکبارِ زیاده‌طلب و فزونی‌خواه بالا می‌گیرد. در چنین شرایطی، استکبار دیگر به هیچ چیز رحم نمی‌کند. علی‌رغم همه شعارهای انسان دوستی و مردم دوستی و طرفداری از جوانان، حتّی با دانش‌آموز هم که سر و کار می‌افتد، دهها دانش‌آموز را به قتل می‌رساند! قضیه سوم، چهره دیگری است. مربوط به آن وقتی است که همین ملت - که سالهای متمادی آن ظلمها و آن تحقیرها و آن دخالتها و آن غارتگریها را تحمّل کرده است - دیگر به پیروزی رسیده است. در دوران پیروزی این ملت، امریکا به زاویه رانده شده است؛ اما این‌جا هم دستگاه جاسوسی امریکا از تلاش باز نمی‌ماند و حرکاتی انجام می‌دهد که مردم و امام را دچار سوءظنّ شدید نسبت به سفارت امریکا می‌کند و جوانانی از میان دانشجویان، در چنین روزی، از راهپیمایی روز سیزدهم آبان استفاده و سفارت امریکا را تسخیر می‌کنند. جوانان دانشجو به آن جا رفتند و اسناد و مدارک را

جمع‌آوری کردند و دهها جلد کتاب - در حدود هفتاد جلد یا شاید هم بیشتر - منتشر نمودند که این کتابها نشان‌دهنده ارتباط سفارت امریکا با عناصر وابسته خودشان در داخل کشور ما - بعضی مربوط به قبل از انقلاب، بعضی هم مربوط به بعد از انقلاب - بود. بعضی از آنها حتی در دولت موقّتِ آن روز انقلاب هم منصب و مقام داشتند؛ یعنی امریکاییها دست بر نداشته بودند! بنابراین، سه چهره از استکبار در روز سیزدهم آبان‌ماه دیده می‌شود: یکی در دوران اوج اقتدار امریکا در ایران که کاپیتولاسیون را به‌وجود می‌آورد و مقاومت امام را که مظهر مقاومت ملت ایران بود، و پاسخ جوانان را - که آن روز، اوّل جوانان حوزه علمیه، بعد هم جوانان همه کشور پاسخ دادند - به همراه دارد. قضیه دوم در هنگامِ اوج مبارزات همین ملت با استکبار است که نشان‌دهنده خوی درّندگی استکبار است که حتّی دانش‌آموز و نوجوان را به خاك و خون می‌کشد. قضیه سوم هم مربوط به وقتی است که این ملت بعد از سالها اسارت توانسته است روی پای خود بایستد. انقلابش پیروز شده است و دولت تشکیل داده؛ اما آنها جاسوسی می‌کنند! این جا ملت مقتدرانه وارد میدان می‌شود و ماجرای سفارت امریکا اتّفاق می‌افتد. اینها سه رمز و سه نماد بودند. اگر این سه قضیه را بر روی هم جمع کنید، به‌طور کلّی چهره استکبار، چهره مردم مظلوم، سرنوشت استکبار و سیر حرکت استکباری در کشور ما شناسایی می‌شود. چرا مردم با استکبار مبارزه کردند و چرا استکبار بد است؟ باید توجّه کنید، اوّلین احساسی که یك ملت در مقابله با روح و خوی استکباری دارد، احساس دینی نیست؛ احساس غیرت ملی است؛ احساس هویّت و احساس وجود است؛ چون استکبار وقتی وارد کشوری شد و بر آن کشور مسلّط گردید، هویت ملی آن ملت را انکار می‌کند. منابع آن کشور را غارت می‌کند، در امور سیاسی آن کشور دخالت می‌کند؛ اما همه اینها فرع انکار هویّت آن ملت است. استکبار، اوّل هم که وارد می‌شود، نمی‌گوید من می‌آیم تا هویت ملی شما مردم را انکار کنم؛ این‌طور که نمی‌آید؛ به بهانه‌های مختلف وارد می‌شود. وقتی وارد شد، آن چیزی را که هدف می‌گیرد، هویت ملی است. یعنی فرهنگ، اعتقادات، دین، اراده، استقلال، حکومت، اقتصاد و همه چیز را از آن ملت سلب می‌کند و در مشت خود می‌گیرد؛ همان چیزی که در ایران قبل از انقلاب اتّفاق افتاده بود. این احساس است که ملتها را در مقابل استکبار به جوش و خروش می‌آورد؛ لذا شما می‌بینید ملتهایی که این را هم ندارند، مسلمان هم نیستند، امروز - نه آن‌روز؛ آن‌روز کسی جرأت نمی‌کرد در مقابل امریکا بایستد؛ این راه را ملت ایران باز کرد - تا آن جایی که می‌توانند، در مقابل امریکا می‌ایستند. امروز شما به مناطق مختلف دنیا نگاه کنید - من حالا نمی‌خواهم از کشورها اسم بیاورم؛ اما این خبرها، خبرهای موجودِ ساری و جاری در دنیاست - در فلان کشور که امریکاییها پایگاه نظامی دارند و به مردم ظلم می‌کنند، علیه آنها تظاهرات ملی می‌شود. در فلان کشور که فلان مقام امریکایی می‌خواهد برود، مردم قبل از آمدن او روی دیوارها می‌نویسند که نیا! در فلان کشور، فلان قرارداد استعماری و استکباری را با دولت آن کشور امضا می‌کند و مردم به جوش و خروش می‌آیند؛ منتها دولتها به خاطر مصالح خودشان نمی‌گذارند صداهای مردم همه‌گیر شود. دستگاه تبلیغاتی استکبار هم که دنیا را گرفته است. امروز تقریباً امپراتوری خبری، فضای تبلیغاتی دنیا را پر کرده است. این رادیوهایی که شما اطّلاع دارید به زبان فارسی در ایران امواج منتشر می‌کنند، اینها بخشی از همان امپراتوری عظیم خبری برای اغفال ملتهاست؛ اکثر هم در مشت صهیونیستها یا سرمایه‌داران بزرگی است که منافعشان با منافع امریکا گره خورده است. نمی‌گذارند این خبرها در دنیا درست پخش شود؛ اما ملتها در مقابل دخالت استکباری می‌ایستند و به جوش و خروش می‌آیند. در عین حال هر ملتی این توفیق و اقبال را ندارد که بتواند کاری را که ملت ایران کرد، بکند. امتیاز ملت مسلمان ما، همین احساس ایستادگی در مقابل استکبار، همین احساس عزّت ملی و غرور ملی و احساس مقابله با آن قدرتی است که می‌خواهد وجود او را انکار کند. ملت ایران، کارِ کارستان و جانانه‌ای کرد؛ برای همین هم با ملت ایران بسیار بسیار بدند. کاری که ملت ایران کرد، تا آن‌روز هیچ ملتی با امریکا نکرده بود. با تجربه‌هایی که برایشان پیش آمد، تا امروز هم نگذاشته‌اند که این تجربه در ملتها و در کشورهای دیگر تکرار شود؛ ولی البته نخواهند توانست. قدرت ملتها بالاخره فائق خواهد آمد؛ که حالا این به عهده آینده است و اگر ما هم نبینیم، شما ان‌شاءاللَّه آن روزها را خواهید دید. مقابله ملت ما با استکبار،

ریشه دینی هم دارد. کلمه استکبار و مستکبر و در مقابلش استضعاف و مستضعف، در قرآن هست. وقتی ملت ما با این روحیه در مقابل امریکا و دستگاه فاسدِ وابسته به امریکا ایستاد، یک پشتوانه عظیم از اعتقادات و ایمان دینی پشت سرش بود و همین هم توانست او را موفّق کند و پیش ببرد. استکبار وارد هر کشوری می‌شود، سعی می‌کند آن کشور را تهی کند؛ یعنی تا هر جا بتواند، همه چیز آن کشور را به نفع خود مصادره می‌کند. امروز خودِ امریکاییها - یعنی همان دستگاه تبلیغاتی‌ای که گفتم - در صف مقدّم و بعضی قلم به مزدهای واقعاً حقیر و پست، و شاید هم یک عدّه گول خورده و غافل در داخل کشور ما در صفِ پشت سر آنها خیال می‌کنند که اگر امریکا ارتباطاتش با کشوری - مثلاً جمهوری اسلامی - عادّی شد و رابطه برقرار کردند، ناگهان همه مشکلات اقتصادی ملت ایران حل خواهد شد! اگر کسی این‌طور فکر کند، خطای عظیمی مرتکب شده است. ملت ایران، ارتباط با امریکا را یک دوره تجربه کرده است. امریکاییها از سال سی‌ودو که زمام قدرت استکباری را در ایران در دست گرفتند، تا سالهای پنجاه‌وشش و پنجاه‌وهفت هرچه داشتیم، از ما گرفتند؛ هرچه بوده است، بردند. اغلب گرفتاریهای امروز ملت ایران مربوط به آن دوران و همچنین دوران تسلّط انگلیسیهاست. انگلیس هم مثل امریکاست؛ فرقی نمی‌کند. قبل از امریکاییها، انگلیسیها بر سیاست ایران مسلّط بودند. از اواخر دوران قاجار تا روی کار آمدن رضاخان، تا بعد - تا سال سی‌ودو - همه چیز در ایران در دست انگلیسیها بود. حکومت می‌آوردند، حکومت می‌بردند؛ نفت را می‌بردند، منابع را می‌بردند؛ فرهنگ را رقم می‌زدند و هر کار می‌خواستند، می‌کردند. بعد هم امریکاییها آمدند و در آن رقابت بین‌المللی خودشان، از انگلیسیها تحویل گرفتند؛ مثل یک منطقه مفتوحه! یک ملت، با ارتباط با دولتی که اهداف استکباری دارد، هیچ خیر و سودی نمی‌برد. الان ببینید؛ کشورهایی که با امریکا ارتباط دارند - کشورهای گوناگونی که در آسیا و آفریقا و سایر جاها هستند - بسته به قدرت خودشان؛ اگر قدرت علمی بالایی داشتند، اگر در آنها قدرت پیشرفت دانش و فنآوری و استقلال وجود داشته باشد، به همان اندازه می‌توانند مقاومت کنند. اگر در درون خودشان نتوانسته باشند یک بنای شامخ به‌وجود آورند، آن قدرت استکباریِ امریکا نه فقط به آنها سودی نمی‌رساند، بلکه از آنها بهره می‌برد، به آنها ضربه هم می‌زند؛ آنها را به بازار فروش محصولات خود - چه محصولات نظامی و چه محصولات بی‌ارزش دیگر - بدل می‌کند؛ به غارت منابع آنها می‌پردازد و در همه امور آنها هم دخالت می‌کند. این، هدف استکبار است. در این سه، چهار سال اخیر، گاهی امریکاییها در گوشه و کنار گفتند که ما مایلیم با ایران ارتباط داشته باشیم! سه، چهار سال است که گاهی این حرفها را می‌زنند. البته این که گفتن نداشت؛ معلوم است که می‌خواهند ارتباط داشته باشند؛ اما هدف آنها از این ارتباط چیست؟ این را پوشیده نگه می‌داشتند؛ تا این اواخر که یکی از دولتمردانشان - حالا- دولتمردان که چه عرض کنم؛ طرف، خانم بود! - ساده‌لوحی به‌خرج داد و چیزی را که آنها نمی‌گفتند، او در کلماتش افشا کرد! گفت ما با ایران رابطه برقرار می‌کنیم؛ لیکن شرط این رابطه این است که ایران اوّل باید مسأله‌اش را با اسرائیل حل کند! بله؛ اصلاً قضیه همین است. این را همیشه ما می‌گفتیم، اما بعضیها ملتفت نبودند! مسأله اصلی امریکا در رابطه با هر کشوری و بخصوص در رابطه با ایران اسلامی - که امروز بلندترین پایگاه مبارزه با اسرائیل این‌جاست - همین مسأله است. صهیونیستها گردانندگان سیاست امریکایند. دیدید که همین چند روز قبل، باز آن شخص دیگرشان در محفل صهیونیستها رفت و برای دلخوشی آنها، یا به تعبیر وزارت خارجه ما - که تعبیر خوبی است - برای خوش رقصی، در مقابل آنها از ایران بدگویی کرد! مسأله، مسأله صهیونیستهاست؛ مسأله حضور نیروی غاصب اسرائیل - مثل یک غدّه سرطانی - در قلب ملتهای اسلامی است که بزرگترین بدبختیها برای ملتهای اسلامی از این ناحیه آمده است. بنابراین، مسأله ارتباطی که مطرح می‌کنند، مسأله صادقانه‌ای نیست. ارتباط برای این است که بتوانند به‌طور مرتّب خواسته‌های خودشان را تکرار و دیکته کنند و ما را تهدید نمایند! ملت ایران کاری کرده است که قدرتی مثل قدرتِ امروز امریکا و دستگاه استکباری، درمانده است. آن کار این است که ملت و دولت ایران و نظام جمهوری اسلامی اعلان کرده‌اند که می‌خواهند مستقل باشند و در راه آرمانهای بلند خود، بدون اجازه خواستن از هیچ قدرتی حرکت کنند و باقی بمانند. همین را اینها نمی‌خواهند. این که کشور،

دولت و ملتی در دنیا هست که برای رأی امریکا، دخالت امریکا و اراده قاهره این استبداد بین‌المللی، وزنی قائل نیست، همین برای استکبار بسیار مهمّ و سنگین و از آن طرف، بسیار لاعلاج است. در برابر این، کاری نمی‌توانند بکنند؛ چه‌کار می‌توانند بکنند؟ اگر ما با کسی اعلان جنگ کرده بودیم، می‌گفتند شما جنگ‌طلبید. اگر ما به ملتی ظلم کرده بودیم، می‌گفتند شما ظالمید. اینها را که نمی‌توانند بگویند. ملت ایران با هدفهایی که برای خود تعریف کرده و آنها را آسان هم به‌دست نیاورده است، می‌خواهد بدون این‌که قدرتی دخالت کند، بدون این‌که از کسی اجازه بگیرد، در راه شرف و منافع و آرمانهای خود، با مجاهدتی طولانی حرکت کند. دستگاه استکبار نمی‌تواند این را ببیند و تحمل کند. مبارزه با استکبار - که امروز هم مظهر استکبار، دولت و رژیم امریکاست - جزو ذاتِ این انقلاب و جزو کارها و خواسته‌های اصلی و اساسی این ملت است. اگر این ملت مبارزه با استکبار را رها کند، معنایش این است که به دخالت بیگانه، به ذلت‌پذیری و به وضعیت بسیار تهدید آمیز قبل از انقلاب تن دهد! همه‌ی آحاد ملت، این احساس و این درک را از مسأله مبارزه با استکبار دارند. البته کسانی هم در همان اوّلِ انقلاب و پیش از انقلاب بودند که اصلاً دل در گرو بیگانه داشتند. همان روزی که امام کاپیتولاسیون را در منبر عمومی و در ملأعام تخطئه و رد کردند، کسانی بودند که می‌گفتند نه، چه اشکالی دارد؟! اینها نه هویت ملی سرشان می‌شود، نه غیرت ملی سرشان می‌شود، نه عزّت ملی می‌فهمند یعنی چه، نه می‌دانند که استقلال یک ملت برای پیشرفت او چقدر اثر دارد؛ اصلاً حاضر نیستند فکر کنند! مردمان حقیر و پست و زبونی بودند؛ آن روز هم بودند؛ تو همه‌ی قشرها هم بودند. البته افراد کمی بودند. زیاد نبودند؛ اما بودند. در میان روشنفکران بودند، در میان قلم زنها بودند، در میان ملبّسین به این لباس - روحانی نماها - بودند؛ در میان قشرهای مختلف بودند. توده ملت، آگاهان ملت، افراد با ایمان، بخصوص دلهای روشن و مغزهای دارای تحلیل، همه موضع امام را تقویت می‌کردند. آن روز هنوز کشتار دانش آموزان در میان نبود؛ می‌فهمیدند که این موضع درست است؛ بسیاری هم وارد میدان می‌شدند. وقتی که مبارزات با آن وسعت شروع شد و چنگ و دندان خونین عوامل امریکا در ایران آشکار گردید، عدّه بیشتری فهمیدند. وقتی انقلاب پیروز شد، دلهای ناباورتری به راه آمدند و ایمان پیدا کردند؛ اما در عین حال در همان روز هم من یادم است که در شورای انقلاب، بعضی از افراد هیأت دولتِ آن روز که در شورای انقلاب شرکت می‌جستند، کار دانشجویان را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند چرا به سفارت امریکا رفتند؟! اینها دلشان آن طرف بود. کسانی که دلشان آن طرف است، الان هم هستند. اینها به چیزی به نام استقلال ملی، هویت ملی، شخصیت و عزّت ملی باور ندارند. تربیتهایشان طوری است که به آنها اجازه نمی‌دهد درست بفهمند که حضور یک قدرت استکباری در یک کشور، چقدر برای یک ملت، زیانبار و سنگین است. دستورات اسلام هم برای بعضی از آنها چندان اهمیت و ارزشی ندارد. اینها همیشه یک اقلیت کوچک بودند؛ امروز هم هستند. البته فعّالیت می‌کنند، تبلیغات می‌کنند، تبلیغات دشمنان اسلام را ادامه می‌دهند؛ اما دلِ متن مردم، بخصوص جوانان - دانشجویان، دانش آموزان و سایر قشرهای مختلف جوان - هر جا هستند، درک می‌کنند که برای یک ملت، بزرگترین اهانت این است که تسلیم قدرت استکباری بیگانه باشد. هرکس که اهل تحلیل باشد، این معنا برایش روشن است که امروز امریکا برای ایران هیچ نقشه‌ای جز نقشه استکباری ندارد؛ یعنی بازگشت به وضعیت قبل از انقلاب! معلوم است که ملت ایران در مقابل این نقشه می‌ایستد. این، آن جهتگیریِ ضدّ استبدادی ملت ایران است. البته تلاشهایی از طرف دشمنان هست: تبلیغات می‌کنند، حرف می‌زنند، سفسطه می‌کنند؛ بعضی حتّی سعی می‌کنند روز سیزده آبان را - که روز مقاومت در مقابل استکبار است - به روز نرمش در مقابل امریکا تبدیل کنند! اگر نگوییم ساده لوحی است، ناچاریم بگوییم خیانت است؛ منتها چون انسان نمی‌خواهد بگوید خیانت، لابد این کارها از روی ساده‌لوحی و غفلت است. شما جوانان باید خیلی هوشیار و بیدار باشید؛ باید اهداف دشمن را بشناسید. امروز قدرت استکباری امریکا هدفش تسلط بر دنیاست و این چیزی نیست که پنهان و پوشیده باشد. حتی دولتهای اروپایی از تهاجم فرهنگی و از دخالت و از نفوذ مداخله جویانه پول امریکا گله دارند. مسأله، مسأله تصرّف و دست‌اندازی است. البته کشورهایی هستند که نمی‌توانند مقاومت کنند و بایستند؛ اما ملت

ایران ایستاده است. آن طرفِ مقابل هم تهدید می‌کند، تطمیع می‌کند، چرب‌زبانی می‌کند، تبلیغات می‌کند؛ از همه اینها هم یک هدف را دنبال می‌کند، تا این‌که راهی بگشاید و مجدّداً وارد کشور ایران شود و دوباره بساطش را پهن کند و بتواند آن وضع شرم‌آور قبل از انقلاب را برای ملت ایران تکرار نماید؛ اما بدون تردید ملت ایران در مقابل این طمعهای استکباری، با قدرت تمام خواهد ایستاد. بحمداللَّه امروز جمهوری اسلامی در سطح دنیا دارای عزّت و چهره پیشرونده است. تلاشهای امریکاییها برای این‌که بتوانند ملت و دولت ایران را محاصره کنند و در انزوا بیندازند، به جایی نرسیده است و هرگز هم به جایی نخواهد رسید. ملت ما پشتِ سر مسؤولان نظام ایستاده است. شناختن دشمن از همه مهمتر است. دشمن سعی می‌کند خود را دوست جلوه دهد و شعارهای ملتها را عوض کند؛ کمااین‌که شعار ضدّیت با صهیونیسم را در میان بعضی از دولتمردان عرب، تبدیل به یک شعار انحرافی کردند! یکی از کارهایشان تبدیل کردن شعارهاست. ملت و دولتی تسلیم می‌شود که دشمن را درست نشناسد، یا دچار فساد و بدبختی باشد؛ اما اگر دشمن شناسی بود - که من این توصیه را به جوانان دارم - آن‌وقت شعارها، شعارهای روشن و آگاهانه‌ای خواهد بود و آنچه که دشمن می‌خواهد، به فضل پروردگار آن را در میان ملت ایران به دست نمی‌آورد. امیدواریم خدای متعال شما جوانان را حفظ کند. با نور هدایت خود همه دلها را هدایت کند و گامهای ملت ایران را استوار بدارد و دشمنان ملت ایران را منکوب فرماید و ان‌شاءاللَّه شما جوانان با توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه آینده‌های روشن و درخشان را در این کشور ببینید و با دستِ خودتان بسازید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت سالروز بعثت پیامبر اکرم(ص)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت سالروز بعثت پیامبر اکرم(ص) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید و بزرگ را به همه مسلمانان جهان، بلکه به همه آزادگان عالم، بخصوص به ملت شریف و رشید ایران و به شما حضّار محترم که در این مجلس تشریف دارید، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. همیشه‌ی سالهای گذشته، وقتی مسأله‌ی مبعث و خاطره بزرگ بعثت مطرح می‌شده است، هم ملت ما حرکت و بعثت عمومی و برانگیختگی ملیِ تاریخی خود را در انقلاب، ادامه‌ی آن بعثت عظیم نبوی دانسته، هم این سؤال لااقل در ذهنهای افرادی از مردم - از خواص و اهل نظر - پیش آمده است که راز پیشرفت اسلام در آن روزگار غربت معرفت و عمومیت جهل، که همه دنیا را پر کرده بود، چه بود. فقط در منطقه عربی نبود که جاهلیت حاکم بود. در دو امپراتوری عظیم آن روز - یعنی امپراتوری ایران ساسانی و امپراتوری روم - همین جاهلیت وجود داشت؛ در آن مناطق هم از عدالت خبری نبود؛ در آن مناطق هم تبعیض بود. در همین ایران، درس خواندن و معرفت آموختن، مخصوص به طبقاتی بود و عامه مردم حق نداشتند درس بخوانند. برده‌داری به بدترین شکلش، معامله با ضعفا به بدترین شکل، مسأله زن و حضور زنان در جامعه و معامله با زنان در زشت‌ترین و تحقیرآمیزترین شکل. همه‌جا جاهلیت بود؛ همه جا معرفت غریب بود. اسلام آمد و خورشید معرفت اسلامی بر دلها و ذهنها تابید و با وجود جهالت عالم و نامساعد بودن اوضاع و احوال، این کاروانِ رشد و ترقّیِ انسانی با سرعت پیش رفت. نیم قرن از دوران بعثت نگذشته بود که بیش از نیمی از دنیای آباد عالم، در حیطه تصرّف اسلام قرار گرفت. این چیز کمی نیست. هر جا اسلام رفت، توده‌های مردم از آن استقبال کردند و قدرتهای پوشالیِ مانع و مزاحم، به آسانی کنار گذاشته شدند. این چه عاملی بود که توانست این‌طور اقتدار اسلام را پیش ببرد و بعد هم تمدّن اسلامی را پایه‌گذاری کند که این تمدّن اسلامی، حتی در دوران انحطاط قدرت سیاسی اسلام هم در اوج تلألو و اقتدار باقی ماند؛ فرهنگ دنیا را تحت تأثیر قرار داد؛ علم را گسترش داد و فرهنگ اسلامی را رایج کرد؟ اینها تجربیات خیلی عجیبی در تاریخ است. عامل اینها چیست؟ این، موضوع یک بحث خیلی طولانی است. محقّقان و نویسندگان روی این مسأله کار کردند؛ باز هم باید کار کنند. آنچه که من امروز می‌خواهم در دو، سه جمله بیان کنم، بخشی از این حقیقت است. یقیناً یکی از عناصری که عامل پیشرفت اسلام بود، اعتماد به خدا و احکام الهی

بود: «امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل امن باللّه و ملائکته و کتبه و رسله».(۱) خود پیامبر و مؤمنینِ صدر اوّل، از اعماق دل به پیام اسلام معتقد بودند و شعارهای اسلامی، حقایق اسلامی و کافی بودن اسلام را برای نجات بشریت، حقیقتاً از بن دندان قبول داشتند. این ایمان، عامل بسیار مهمّی است. یک عامل دیگر، لااقل در رأس این حرکت این بود که به خود - آنچه که به شخص و به بهره‌مندیهای مادی برای خود انسان برمی‌گردد - بی‌اعتنا بودند. این عامل بسیار مهمّی است. این همه که ما در روایات،(۲) در نهج‌البلاغه،(۳) در کلمات نبیّ‌اکرم و ائمه علیهم‌السّلام و بزرگان درباره بی‌رغبتی به دنیا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا برای شخص خود تأکید و توصیه داریم، به‌خاطر تأثیر عظیم این عامل است. البته دشمنان اسلام و کج فهمان مسلمین، گمان کردند یا وانمود کردند که اگر در اسلام گفته شده است زهد؛ یعنی دنبال دنیا به معنای مظاهر عالم وجود و مظاهر زندگی نروید. در حالی‌که مسأله این نبود؛ بلکه دنیای بد و دنیای مذموم و این که من و شما، خود و منافع مادّی خودمان را هدف قرار دهیم و دنبال آن باشیم، مورد نظر بود. این، آن چیزی است که بیچاره کننده و ویران کننده و اساس بدبختیهاست. اولیای خدا - کسانی‌که توانستند آن پرچم را محکم در دست گیرند و این راه دشوار را راحت، بدون خستگی و بدون از پا افتادن پیش ببرند - کسانی بودند که از این گردنه گذشتند. لذا در دعای بسیار خوش مضمون ندبه(۴) - که در ابتدای آن، خدای متعال را بر آنچه که برای اولیایش پیش آورده است، حمد می‌کند؛ که یکی از آن زیباترین و پرمغزترین مفاهیم، بخصوص در این عبارات و جملات اوّل دعا مندرج است - می‌فرماید: «بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیّه و زخرفها و زبرجها»؛ آنها را به بالاترین مراتب و مدارج تکامل و تعالی معنوی رساندی؛ به آن نعمتهایی که «لا ـ زوال له و لا ـ اضمحلال». این نعمتها را به آنها دادی و انتخابشان کردی؛ اما این شرط را برایشان گذاشتی. پیامبر در بالاـترین نقطه تعالی وجودی انسان است. این بدون کمک الهی که ممکن نیست؛ بدون زمینه دادن خدا که ممکن نیست؛ اما خدا این امتیاز را در مقابل یک شرط می‌دهد: «الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیّه و زخرفها و زبرجها فشرطوا لک ذلک»؛ قبول کردم و عمل کردم. لذا عنصری مثل پیامبر و امیرالمؤمنین به‌وجود می‌آید؛ پولادین، خسته نشو. تمام نشو. باری را بر دوش می‌گیرند که این بار، فقط مخصوص زمان خودشان نیست؛ حرکتی را به وجود می‌آورند که با پایان عمر خودشان، پایان پیدا نمی‌پذیرد. این حرکت ادامه دارد. شما الان ببینید، بعد از گذشتن چهارده قرن، همچنان اسلام می‌درخشد. همه اینها برروی محور همان وجود عظیم و همان مجاهدتهاست. آنهاست که این‌طور این حرکت را تداوم می‌بخشد. البته آنچه که مسلمانان و مؤمنین و بزرگان هم در بین راه انجام دادند، کمک کرده است. توقّعی که ما داریم، این است که بزرگان عالم اسلام - چه سیاسیّون و چه بزرگان دینی - منافع خودشان را در درجه اوّلِ اهمیت قرار ندهند. توقّعی که ما از مردم و بزرگان زمان خودمان داریم، توقعی نیست که با رفتار پیامبر در دل ما به‌وجود آمده است؛ نه، آن که فاصله‌ی خیلی زیادی است. ما از خودمان هم همین انتظار را داریم. از دیگران هم در دنیای اسلام این انتظار را داریم که منافع خود و این «من» را در رأس هدفها قرار ندهند؛ بر همه‌ی چیزهای دیگر غلبه ندهند؛ بلکه اسلام و رسیدن به قوّت اسلامی و قدرت اسلامی و تعالی و کمال اسلامی را بر منافع خود مقدّم بدارند. اگر این بشود، امروز بلاشک بخش عظیمی از نیروی باطنی و نیروی ذاتی اسلام به امّت اسلامی برخواهد گشت. در این‌جا، آن عنصری که توانست این بار عظیمِ توجّه و ایمان و باور و محبّت و حرکت مردم را بر دوش خودش تحمل کند و کار را به این‌جا برساند - یعنی امام بزرگوار ما - مهمترین نکته در وجودش این بود که خود را حذف کرد و ندیده گرفت؛ تکلیف را محور کار و حرکت قرار داد؛ لذا موفّق شد. البته باضافه امتیازات فراوان دیگری که در آن بزرگوار بود. اساس کار این است. ما در جمهوری اسلامی در این بیست سال، هر جا که توانسته‌ایم تکلیف و اهداف را مقدّم بداریم و خودمان را، اشخاص را، خودها و هواها را تضعیف کنیم، پیش رفته‌ایم؛ اما هر وقت عکس این شده است، ضربه خورده‌ایم. در طول دوران هشت سال جنگ تحمیلی، کسانی که در جزئیات ماجراها قرار داشتند، بهتر می‌دانند، هر جا که روح وظیفه حاکم بود و منیّتها در دست‌اندرکاران امر کم بود، پیش رفتیم؛ اما هر جا که منیّت آمد، آسیب‌پذیری هم آمد. امروز هم همین‌طور است. عزیزان من!

آنچه که امروز برای ما مسؤولان نظام جمهوری اسلامی - اوّل من، بعد هم همه - در درجه اوّل، اهمیت دارد، بایستی آن مسؤولیت عظیمی باشد که امروز این انقلاب و این نظام بر دوش ما گذاشته است. اگر این نظام نبود، اگر ما در این نظام مسؤولیتی نداشتیم، شاید خیلی از این خطابها به ما جا نداشت و خیلی از این مسؤولیتها بر دوش ما نبود؛ اما امروز این حجّت الهی بر ما تمام شده است. امروز نظام اسلامی به‌وجود آمده است. امروز در این کشور چیزی تحقّق پیدا کرده است که آرزوی تمام مصلحان اسلامی - از روز اوّلی که حرکت اصلاحی در دنیای اسلام به‌وجود آمد - وجود چنین چیزی بوده است. همه مصلحان بزرگی که ما می‌شناسیم - در ایران، در آفریقا، در مغرب، در هند، در مناطق اسلامی، در کشورهای عربی و در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام - تلاششان این بوده است که چنین بنایی را به‌وجود آورند: حکومت اسلامی، حاکمیت اسلام، حاکمیت قرآن، حاکمیت ارزشهای الهی. خوش‌بین‌ترینشان هم گمان نمی‌کرده است که بتواند در دوران عمر خود چنین چیزی را ببیند. ما با آثار و نوشته‌های تقریباً همه اینها آشنا هستیم؛ می‌دانیم اینها چه می‌خواستند و چه می‌گفتند. به‌عنوان یک آرزوی دور، در این جهت کار می‌کردند. خدای متعال تفضّل کرد؛ امام بزرگوار ما با این خصوصیات و ویژگیهای حقیقتاً منحصر به‌فرد ظهور کرد؛ این ملت در شرایط ویژه‌ای قرار گرفت و حقیقتاً مجاهدت کرد؛ دنیای استکبار غافلگیر شد و این حرکت پیروز شد و این نظام سرِ پا گردید. از ساعت اوّل هم تا امروز، آن دشمنانِ غافلگیر شده، از دشمنی علیه این نظام باز نایستادند و تا آن جایی که توانستند، راهها را برای تکرار این حرکت در نقاط دیگر اسلامی مسدود کردند؛ چون آن حالت غافلگیری دیگر حالا نیست. این نظام، این چنین به‌وجود آمده است؛ این تکلیف بزرگی برای ماست. اوّلین تکلیف به گردنِ ماست. هر کدام ما که در نظام اسلامی مسؤولیتی داریم - مسؤولیتهای اجرایی، مسؤولیتهای مشورتی، مسؤولیتهای تحقیقی، تقنینی - بایستی سعی‌مان بر این باشد که آن عنصر قوّت و قدرت را که در تاریخ اسلام سراغ داریم و در زندگی خودمان هم تجربه کرده‌ایم، در خودمان زیاد کنیم؛ آن، اعتماد به خدا، اعتماد به آنچه که از اسلام در دست داریم، و از محوریت خارج کردن من؛ یعنی کم کردن منیّتهای شخصی، منیّتهای قومی، منیّتهای گروهی و منیّتهای سیاسی. به سمت آن اتّحاد حقیقی در زیر سایه احکام الهی برویم؛ آن اتّحادی که شرطش ایمان واحد، عشق واحد و هدف واحد است. این اتّحاد، با اختلاف نژاد و اختلاف رنگ و پوست هم می‌سازد؛ چه برسد با اختلاف مذاق سیاسی. می‌توان این اتّحاد را به‌وجود آورد. بحمداللَّه ملت ما زمینه‌های چنین وحدتی را همیشه نشان داده و عمل کرده و حرکت نموده است. ملتهای دیگر هم در داخله امّت بزرگ اسلامی باید دنبال یک چنین اتّحاد و هماهنگی و همدستی‌ای باشند. عناصر قدرت در اسلام فراوان است؛ فضل الهی هم هست و بحمداللَّه نشانه‌ها و مژده‌های رحمت الهی هم به وفور دیده می‌شود. این را هم عرض کنیم که نشانه‌های رحمت و بشائر الهی، جابه‌جا و قدم به قدم، در مسائل گوناگون و در آفاق مختلف، مشاهده می‌شود. آینده، آینده روشنی است. ما باید تکلیفمان را بفهمیم و به آن عمل کنیم. سعی کنیم که از قافله مسابقه الهی و نعمت الهی و رحمت الهی دور نمانیم. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خدای متعال به برکت این عید مقدّس و به برکت این وجود مقدّس و این بعثت مبارک و این خاطره عزیز، ما را مشمول رحمت خود قرار دهد و وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه، ما را مشمول دعوات زاکیه خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

---

۱) بقره: ۲۸۵ ۲) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۳ ۳) نهج‌البلاغه، نامه ۲۷ و ۵۹؛ خطبه ۳۴ ۴) الاقبال سیدبن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۴

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار فرماندهان و گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ قوا در دیدار فرماندهان و گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت «روز پاسدار» بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا روز سوم شعبان را - که بحق «روز پاسدار» نام گرفته است - به شما عزیزانی که در این مجلس تشریف دارید و به همه پاسداران در سرتاسر میهن بزرگ اسلامی تبریک عرض می‌کنم. همچنین روز ولادت

اباالفضل العبّاس و حضرت زین‌العابدین علیهماالصّلاةوالسّلام را به همه شما و همه آحاد ملت تبریک می گوییم. قاعدتاً نکته‌ای توجّه را جلب می کند و آن این است که این شخصیتهای عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده‌اند – حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، امام سجّاد علیه‌السّلام، حضرت ابوالفضل (علیه‌السّلام) – کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادّی، به‌کلّی نابود و هضم شدند. حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام با همه جوانان و شخصیتهای برجسته خانواده‌اش – برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور – در غربت کامل به شهادت رسیدند، در غربت کامل هم دفن شدند. نه کسی آنها را تشییع کرد و نه کسی برای آنها اقامه‌ی عزا نمود. کسانی به گمان باطل، فکر می کردند اگر اینها بمانند، ممکن است بساطِ انتقامگیری راه بیندازند. خیال می کردند که با شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام و همراهانش، کار تمام شد. امام سجّاد علیه‌السّلام سی و چهار سال بعد از آن‌روز، در مدینه ظاهراً در حال انزوا زندگی کرد. نه لشکری، نه مجموعه‌ای و نه هیاهویی به‌ظاهر وجود نداشت. ابوالفضل العبّاس علیه‌السّلام هم یکی از شهدای روز عاشوراست. تصوّر باطل قدرتهای مادّی – که با منطق مادّی حکومت می کنند – معمولاً این است که اینها تمام شدند و از بین رفتند؛ ولی می‌بینید که واقعیتِ قضیه این‌طور نیست. اینها تمام نشدند؛ اینها ماندند و روزبه‌روز بر عظمت و جلالت و جذّابیت و تأثیرگذاریشان افزوده شد؛ دلها را قبضه و تصرّف کردند و دایره وجود خودشان را گسترش دادند. امروز صدها میلیون مسلمان – اعم از شیعه و غیر شیعه – به نام اینها تبرّک می‌جویند؛ از سخن اینها استفاده می کنند؛ یاد آنها را گرامی می‌دارند. اینها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار. سؤالی که در ذهن انسان پیش می‌آید، این است که قضیه چیست؟ عامل این بقا چیست؟ به نظر من، این یکی از اساسیترین و در عین حال واضحترین و رایجترین حقایقِ زندگی بشر است. منتها مانند همه حقایقِ واضح، توجّه انسانهای غافل را بر نمی‌انگیزد. همه حقایقِ عالم، پدیده‌های مهمّی هستند – این خورشید، این ماه، این آمدن شب و روز، این آمدن فصول گوناگون، این دنیا آمدن، رفتن، مردن، زندگی کردن – هر کدام از این حوادث، برای یک انسان، در خور تدبّر و درس است؛ لیکن افراد غافل به اینها توجّه نمی کنند. این افراد متدبّرند که به آنها اعتنا می کنند؛ از آنها استفاده می‌نمایند و بهره‌اش را هم می‌برند. آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن این است که ما دوگونه عوامل قدرت داریم: عوامل مادّی قدرت، عوامل معنوی قدرت. عوامل مادّی قدرت، یعنی همین پول و زور و رو و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند. اگر هم نتیجه‌ای به بار آمده است، نتیجه چند صباحی از زندگی است. شما ببینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؛ چقدر بعد از آن جنگها و بعد از آن سیاسیکاریها و بعد از آن همه تلاش توانستند ثمره آن‌را ببرند! خیلی کوتاه و چند سالی، که در واقع هیچ چیزی نیست. اما یک دسته هم عوامل معنوی قدرتند؛ یعنی ایمان، پاکی و پارسایی، راستی و حقّانیت، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت. این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل می‌شود، به معنای بگیر و ببند و بهره ببر و تمتّع کن نیست؛ قدرت ماندگار تاریخی است؛ قدرت سرنوشت‌ساز بشر است و می‌ماند؛ کما این که انبیا تا امروز زنده‌اند؛ بزرگان مشعلدار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده‌اند. یعنی چه زنده‌اند؟ یعنی آن خطّی که آنها برای اثبات و جا انداختن آن، تلاش و مجاهدت می کردند، در زندگی بشر ماند و به‌صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمد. امروز همه خیرات و زیباییها و نیکوییهایی که برای بشر وجود دارد، ناشی از همان درسها و دنباله همان تعالیم انبیا و دنباله همان تلاش مصلحان و خیرخواهان است. اینها می‌ماند. امام حسین علیه‌السّلام عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید؛ اما مجاهدتش برای این نبود که چند صباحی در زندگی خوش بگذراند، تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای این بود که خطّ توحید را، خطّ حاکمیت اللّه را، خطّ دین و خطّ نجات و صلاح انسان را در میان بشر ماندگار و تثبیت کند؛ زیرا عواملی سعی می کردند که این خط را به‌کلّی پاک کنند. شما امروز هم نمونه آن را می‌بینید. یک موقع بود که وقتی ما این حقایق را می گفتیم، ذهنیّات به حساب می‌آمد؛ اما امروز همه آن حقایقِ ذهنی تحقّق پیدا کرده است. می‌بینید که امروز قدرتهای دنیا اصرار دارند و پولها خرج

می‌کننـد برای این که بتواننـد خـطّ حـاکمیت دین را از دنیـا پـاک کننـد. در بخشـی از عـالم اتّفـاقی افتـاده است؛ ملتی قیـام کرده و حاکمیت دینی و ارزشـهای دینی را علی‌رغم میل قدرتمندان به‌وجود آورده است. این، درسی در عالم برای ملتهای دیگر شد. امروز تلاش این است که این خط را پاک کننـد. مسأله فقط این نیست که این نظام را به شـکست برسانند؛ مسأله این است که اصل قضـیه از ذهنیت بشر و از مجموعه درسهایی که برای بشر می‌ماند، پاک شود و کسانی نتوانند از آن درس بگیرند؛ نه امروز و نه آینده. این تلاش تبلیغاتی برای این است، والّا اگر فرض کنیم نظامی که با ادّعایی، با حقیقتی، با فکری و با ایمانی بر سرِ پا شـده است، بمانـد، اما فکر خود را رها کنـد؛ قالب نظام بمانـد، اما روح خود رها کنـد؛ اشـخاص بمانند، اما از آن فکر، اعلام برائت و بیزاری کنند؛ این نظام شـکست خورده است و خواست دشـمنان دین برآورده شـده است. برای آنها دین مهم است. بیش از نابود کردن آدمها و بیش از تلاشیِ تشـکیلات سیاسیِ نظـامی که مطلوب آنهـا نیست، مهم این است که آن فکر، آن خواست، آن هـدف و آن داعیه از بین برود و شـکست بخورد. بهترین راه شـکست خوردنش هم این است که همـان کسـانی که آن داعیه را پرچمـداری کردنـد، ناگهـان بگوینـد ما اشـتباه کردیم! شـما اهل فکر و تحلیلید؛ می‌بینید که امروز دنیا دنبال این است. هدف اصـلی نسـبت به جمهوری اسـلامی برای دسـتگاههای اسـتکبار این است. این مهمّ است. انبیـا، اولیا، صـلحا، شـهدا و بزرگان تاریـخ، در این بخش از قضـیه - که بخشِ مهمتر است - پیروز شدنـد. بالاخره انسان مردنی است؛ همه قدرتمنـدان و برخوردارها هم می‌میرنـد - این که مهم نیست - مهم آن است که آن راه، آن خط و آن انگشت نشانه‌ای که به سـمتی اشاره می‌کنـد، بماند؛ و این ماند؛ تا امروز هم مانده است؛ روز به روز هم توسعه پیـدا می‌کند و جایگیرتر می‌شود. یک روز در دو قرنِ اوّلِ این تجدید حیات صـنعتی اروپا که به علم روی آورده بودند، تصوّر این شد که دین از دنیا رفت. این تفکّراتی که شما امروز می‌بیند بعضی از تازه رسیده‌های به میدان فکر و اندیشه و سیاست بر زبان جاری می‌کننـد، اینها حرفهای قرن نوزدهمی فیلسوفان و سیاسـتمداران اروپاست. آنها خیال می‌کردنـد که دین تمام شد! تجربه آنهـا این را نشـان می‌داد که دینِ آلوده به خرافات و آمیخته به تاریکیها، در مقابل هجوم علم نتوانست طاقت بیاورد؛ ذوب شـد و از بین رفت. اینهـا تصوّر کردنـد که دین در میـان بشـر هر جـا هست، مثـل همـان چیزی است که آنهـا نمونه‌اش را در اروپا و در غرب داشـتند؛ آن نوعِ از مسیـحیت، آن نوعِ از دینـداری، آن تعصّبـات و در عین حـال در لابلای همان تعصّبات، فسادهای فراوان! خیال کردنـد که دین از بین رفت و مسأله دین در دنیا به‌کلّی حل شـد؛ شـروع کردند به خیال خودشان گوشه و کنارها را درست و مرتّب کردن؛ از آن اعماق و زوایای بشـر، بقای دین را از بین بردن. امروز شما ملاحظه کنید؛ انگیزه دینی، توجّه به دین، توجّه به معنویت، بخصوص توجّه به آن بخش مشترک و خـالص دین - یعنی آن جنبه معنوی و دلـدادگی به معنویت - دنیا را پر کرده است و روز به روز هم بیشـتر می‌شود. البته در جاهـایی متأسـفانه چون پایه‌هـای فکریِ دینیِ درسـتی ندارنـد، این احسـاس عرفـانی، یـک احسـاس سطحی است؛ که اگر پـایه درست اعتقـادی و فکریِ آن‌چنـانی که در اسـلام وجود دارد، با آن همراه شود، یک احساس فوق‌العاده ذی‌قیمت و والاست. بنابراین، عکسِ آنچه که تصور می‌کردنـد، پیش آمـد. این عامل معنوی قدرت است. درست عین همین مسأله، در انقلاب به وجود آمـد. عین همین قضـیه، در سپاه پاسداران پیش آمد. من اصـرار دارم که شـما عزیزان پاسدار در هر جا هستید، روح و حقیقت مسأله پاسداری و سپاه پاسداران را مورد توجه قرار دهید. در ایجاد سپاه پاسداران، فقط این نبود که نظام می‌خواهد از نو یـک نیروی مسلّح درست کنـد - مسأله تنهـا به این جـا ختم نمی‌شـد - مسأله از این هم بالاتر بود. مسأله این بود که در یک تشـکیلات نظـامی که به‌وسیله انقلاب به‌وجود می‌آمـد، فکر و عقیـده و ایمان - یعنی عامل معنوی قـدرت - در تمام اجزا رعایت و لحاظ شود و تا آن‌جا که ممکن بود، این کار شـد. اساس قضـیه این بود، والّا سپاه پاسداران بعد از آن که به‌وجود آمد، کسانی که آن را نمی‌خواسـتند، بارها تا مرز انحلالش بردنـد و به انزوایش انداختنـد؛ نسبت به آن بی‌اعتنایی کردنـد و به آن امکانات ندادنـد؛ بارها از آن بدگویی کردند؛ اما سپاه ماند و می‌ماند. این گونه پایه مستحکمی می‌ماند؛ چرا؟ چون عامل معنوی قدرت در درون این سازمـان به‌طور وافر وجود داشـته است و امروز هم وجود دارد. آن عامـل معنوی قـدرت چیست؟ اعتقاد، ایمان، اخلاص، مجاهـدت

برای ادای تکلیف، مجاهدت برای خدا، مجاهدت منهای درآمد مادّیِ آن مجاهدت و تلاش. اینها مهمّ است؛ اینهاست که یک مجموعه و یک نظام را حفظ می‌کند. در اصل انقلاب هم همین معنا بود و امروز هم هست. نباید به بعضی از ظواهری که مخالفان اصل نظام سعی می‌کنند آنها را درشت و پر رنگ و رنگ‌آمیزی کنند و نسبت به آنها مبالغه نمایند، فریب خورد. حقیقت قضیه، وجود ایمان است. امروز ایمان در دل جوانان ما، در دل مردم و در سرتاسر کشور ما گسترده است. البته عدّه‌ای این را نمی‌فهمند. هم آن روزی که معنویت در غربت بود - مثل دوران امام سجّاد علیه‌السّلام - و هم آن‌روزی که معنویت در قدرت بود - مثل زمان پیامبر - در هر دو حال کسانی بودند که نمی‌توانستند درک کنند که هدف از این تلاش، از این مجاهدت و از این حرکت معنوی چیست؛ «کذلک یطبع اللّٰه علی کل قلب متکبر جبار».(۱) در یکی از آیات قرآن خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «فمازلتم فی شک مما جائکم به».(۲) حتّی یوسف که در اوج قدرت بود و حقّ الهی در چهره و در نظام یوسفی مثل خورشید می‌درخشید، یک عده از خود بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند آن را درک کنند. وقتی که حضرت یوسف از دنیا رفت، آنها گفتند که بعد از یوسف دیگر پیامبری نخواهد ماند! دلهایی هستند که این‌طورند. بعد می‌فرماید: «کذلک یطبع اللّٰه علی کل قلب متکبر جبار»؛ یا «من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب».(۳) برای آن قدرتی که متّکی به عوامل معنوی قدرت است، مسأله اساسی، جهتگیریِ آن قدرت است. جهتگیریِ آن قدرت چیست؟ صلاح و فلاح انسان؛ نجات انسان از مصائب مادّی و معنوی؛ نجات انسان از بی‌عدالتی؛ نجات انسان از دشمنیها و بغضاء جاهلانه میان دلهای انسانها؛ نجات انسان از چنگال قدرتِ جمعی غافل و کور و مستی که جز منیّت چیز دیگری نمی‌فهمند. گرفتاری بزرگ بشر همیشه این بوده است. بشر در بیشتر دوران عمر خود، گرفتار قدرتهایی بوده است که مستِ منیّت و خودخواهی بوده‌اند و چیزی که برایشان اهمیت نداشته و ندارد، سرنوشت انسانهاست. شما می‌بینید در دنیا کسانی هستند که دم از این می‌زنند که ملت ما - یعنی ملت خودشان - باید تمام مسائل دنیا را در دست گیرد و اگر ملتهای دیگر پایمال و نابود و بدبخت و فقیر شدند، بشوند! این حرفی است که در دوران استعمار، استعمارگران اروپایی می‌زدند؛ امروز هم استکبار - و به طور واضح امریکا - بر زبان جاری می‌کند. منافع آن دولت، منافع آن کشور، منافع آن ملت اصل است و آن‌جایی که آن منافع تهدید شود، باید هرکسی که در مقابل آن منافع ایستاده است، سرکوب گردد؛ ولو او هم منافعی دارد! بالاخره وقتی که شما در فلان نقطه دنیا حضور می‌یابید، فضای زندگی را بر دولتها و ملتها و کشورها تنگ می‌کنید و منافع آنها را پایمال می‌سازید، آنها هم در مقابل منافع شما می‌ایستند. منافع شما بر منافع آن دولتها چه ترجیحی دارد؟! این منطق واضح را اصلاً نمی‌فهمند! این کسانی که امروز دم از این معنا می‌زنند که ما به منافع ملت خودمان علاقه‌مندیم، اگر حقیقتش را دریابید و کاوش کنید، خواهید دید که این هم فریب است! آنچه برایشان مهمّ است، خود آنها هستند. نام ملتها را می‌آورند، چون قدرتها و حکومتهایشان وابسته به این است؛ چون شهرتشان، عنوانشان، برخورداریشان، کامرانیشان متوقف به این است که اسم ملتشان را بیاورند! اگر می‌توانستند حقیقت را بگویند، این حقیقت از نظر آنها این است که باید خواست آنها، منیّت آنها، تکبّر آنها و غرور آنها ارضا شود. اصلاً مسأله برایشان این است. آیا این برای بشر گرفتاری نیست؟ آیا گرفتاری‌ای از این بالاتر برای بشر وجود دارد؟ مهمترین کاری که قدرت معنوی دارد، نجات بشر از دست این منیّتهاست؛ مهار زدن به این منیّتها و این غرورها و این قدرتهای افسار گسیخته است. برای انسانها، این اساس است. هدف قدرت معنوی، نجات انسان در زندگی مادّی، نجات انسان از لحاظ زندگی انسانی و نجات در زمینه‌های معنوی است. به فضل پروردگار، نظام جمهوری اسلامی بر این پایه‌های قدرت بنا شد. این نظام، متّکی به قدرت معنوی و متّکی به ایمان و متّکی به پایه‌های مستحکم عقیده است. آن فکری که امروز نظام جمهوری اسلامی پایه‌اش بر آن قرار گرفته است، یک فکر متین، منطقی، محکم، مستدل و غیرقابل خدشه است. ایمان آحاد مردم، عشق آنها به خدا، به اولیای خدا، به پیامبر، به خاندان پیامبر؛ این بزرگترین سرمایه و بزرگترین ابزار و مایه قدرت برای این کشور است. مجموعه شما، از جمله این مجموعه‌های مؤمن است. سپاه پاسداران را با همان عناصر ارزشمندی که با آن به وجود آمد و با آن توانست در مقابل دشمنان قدرت‌نمایی کند و از امنیت مرزها و از استقلال

ملی دفاع نمایـد؛ با همان خصوصیات و با همان پایه‌های مستحکم، حفظ کنیـد و قـدر بدانیـد و ارج بنهیـد. امروز دشـمن به مراکز اصلی اقتدار این ملت، بیشتر از همه دشمنی می‌کند و متوجّه به آنهاست. یکی از آنها سپاه است. یکی از آن مراکزی که دشمن با آن به‌شدّت دشمن است، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. سعی می‌کنند آنچه که بتوانند، از این قدرت معنوی کم کنند؛ که این یک کار بلندمدت استکبار است. ترویج ابتذال، ترویج مادّیگری و ترویج نفع‌پرستی در بین آحاد مردم، از جمله کارهایی است که اینها بر آن همّت گماشته‌اند. حالا چقدر موفّق شوند، این بسته به اراده ملت مؤمن ماست؛ بسته به اراده دلها و انسانهای منوّر و با ایمان است که خودشان را حفظ کنند. مطمئن باشید اگر شما و هر انسان مؤمنی تصمیم بگیرد و به خدا توکّل و اتکا کند، دشمن هیچ توفیقی در این کارهای گمراه کننده و مضلِ خود به‌دست نخواهد آورد. این پایه‌های معنوی قدرت، این ایمان و این همبستگی - همبستگی و وحـدت دلها در میان عناصر سپاه در سرتاسر کشور - را قدر بدانید. نگذارید دلهای شما را با بازیچه‌ها و فریبها و جلوه‌های رنگارنگ دروغین، به سمت خودشان جذب کنند. شما در راه حقیقتِ مهم و بزرگی دفاع و مبارزه و مجاهدت کردید و پیروز شدید. پیروزی شما همین است که این نظام امروز بحمداللَّه با استحکام کامل سرِپا ایستاده است و دشمن احساس می‌کند که نمی‌تواند این نظام را شکست دهد. این توفیق خیلی بزرگی است. امروز دشمن در مقابل نظام جمهوری اسلامی، با همه ساز و برگ خود از لحاظ نظامی، از لحاظ سیاسی، از لحاظ تبلیغی و از لحاظ فرهنگی وارد میدان شده است؛ اما در عین حال انسان به‌روشنی درمی‌یابد که دشمن مأیوس است. دشمن احساس می‌کند با این نظام مستحکم درگیر شدن و به آن خدشه وارد آوردن، کار او نیست. امیدش به این است که ما که مسؤولیتهای این نظام را بر دوش داریم، خودمان عوامل شکست خود را فراهم کنیم. ما اگر خودمان عوامل شکست را فراهم نکنیم، دشمن نمی‌تواند کاری کند. بزرگترین مصیبت برای یک ملت این است که مسؤولان در میان آن ملت، از مسؤولیتهای حقیقیِ خودشان غافل بماننـد؛ از آن چیزی که خدا از آنها خواسته است و پایه اصلی مسؤولیت آنهاست، غافل بماننـد؛ به چیزهای کم اهمیت سرگرم و مشغول شوند؛ به نفع خود و نفع پرستی خود سرگرم و مشغول شوند؛ دل آنها به جای تپیدن برای وظیفه الهی، برای مسائل کوچک و حقیر بتپد. مسؤولان در همه رده‌ها، در همه بخشها و در همه سازمانهای کشوری و لشکری نظام، بایـد متوجّهِ این مسؤولیت باشند و خـدا را در نظر داشته باشند. عوامل قدرت در میان این ملت و در این نظام به‌وفور وجود دارد و این عوامل معنوی، قدرت خود را در طول این بیست سال نشان داده است و از میدانهای دشوار و تجربه‌های سخت، سرافراز بیرون آمده است. این عوامل را باید حفظ کنید. این را بدانیم که خدای متعال قولِ کمک داده است. آن ملت و مجموعه‌ای که در راه خدا تلاش می‌کند، محال است که خدای متعال حمایتش نکند. اگر در طول تاریخ، جاهایی «حق» دچار تجربه‌های خونین شده است، به خاطر این بوده که «اهل حق» تنها ماندند؛ مردم با آنها همراهی و همکاری نکردند؛ آن کسانی که توقّع کار از آنها می‌رفته است، صاحب دعوت را تنها گذاشتند. مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام که اگر خواصِ آن روز، آن بزرگوار را تنها نمی‌گذاشتند، حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام با این تجربه خونین مواجه نمی‌شد و مطمئنّاً یزید شکست می‌خورد. همچنان که در زمان نبیّ‌اکرم، دلهای مؤمن، مردم و کسانی که از آنها انتظار کار می‌رفت، به پیامبر کمک کردند و آن علوّ و اعتلاء و عظمت را آفریدند. ما در پیروزی انقلاب خودمان، در دوران جنگ تحمیلی، در طول این بیست سال، همین تجربه موفق را دیدیم. مردم با مسؤولان همکاری کردند؛ اهل حق تنها نماندند و دعوت حق بی‌یاور نماند. به فضل پروردگار، کمک الهی با چنین مردمی همراه است؛ در این مدّت هم همراه بوده است، در آینده هم همراه خواهد بود. به فضل الهی و به دعای ولیّ‌عصر ارواحنافداه، این ملت خواهد توانست از همه این گردنه‌های دشوار بگذرد و تجربه‌های سخت را با موفقیّت پشت سر بگذارد و آن هدف و نهایتی را که نظام اسلامی در جهت آن حرکت می‌کند - یعنی سعادت و فلاح دنیوی و اخروی - نیز برای امت اسلامی ان‌شاءاللَّه فراهم کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------------------ ۱) غافر: ۳۵ ۲) غافر: ۳۴ ۳) غافر: ۲۷

پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف

پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف سؤالی راجع به بحث «عدالت اجتماعی» دارم. علی‌رغم بیانات شما در چند سال گذشته، این بحث درگیر بازیهای سیاسی گردید و به آن غایتی که جناب‌عالی فرموده بودید، چندان نزدیک نشد. آیا زمان آن نرسیده است که به طریق اصولی به این بحث بنگریم و داراییهای افراد را مورد بررسی قرار دهیم و این امر را از دولتمردان آغاز کنیم و به مرور در جامعه تسرّی دهیم؟ این حرفِ بسیار خوبی است که گفتنش آسان است، اما عمل کردنش بسیار بسیار مشکل می‌نماید. به مجرّد این‌که به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز شود، طبعاً اوّلِ گله و شِکوه و فریاد آنهاست. یک وقت می‌بینید که در اصل کار هم مانع‌تراشی می‌شود و انجام نمی‌گیرد! من یک عقیده جدّی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود - شکّی در این نیست و بارها هم این را گفته‌ام - منتها آن کسی که باید تعقیب کند، بنده نیستم؛ دستگاههای قضایی و دستگاههای دولتی هستند که بایستی دنبال کنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانینِ خوب حل شود؛ یک مقدار باید به برکت اجرا حل شود؛ یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاههای برتر و بالاتر حل شود؛ یعنی دستگاههای دولتی، نسبت به بخشهای زیرمجموعه خودشان. به‌هرحال، من نسبت به این قضیه، با نویسنده این نامه همعقیده‌ام و امیدوارم که پیش برود. البته کارهایی هم می‌شود؛ نه این‌که هیچ کاری نشود. بنده چندی پیش در همین زمینه از قوّه قضائیّه سؤالی کردم. گزارشهایی دادند و کارهایی هم انجام می‌گیرد؛ لیکن روند کار طوری نیست که بنده را هم راضی کند؛ چه برسد شما را که جوان و آرمانخواه هستید. راه‌حل عملی برای حلّ مشکل اقتصاد کشور - مشکلاتی نظیر اشتغال و مسکن و غیره - چیست؟ آیا چیزی به نام «اقتصاد اسلامی» وجود دارد؟ اگر ممکن است، توضیح بفرمایید. بله، مقوله‌ای به نام «اقتصاد اسلامی» هست و درباره‌اش کتاب هم نوشته شده است. برخی از اقدامات اقتصادیِ دولتی هم که از اوّلِ انقلاب تا به‌حال انجام گرفته - مثل فعّالیتهای بانکی و برخی از فعّالیتهای دیگر - بر اساس همان «اقتصاد اسلامی» است. به نظر من، مشکل اقتصاد کشور، قابل حلّ است و برنامه‌های قابل قبولی هم در این زمینه فراهم شده است. سال گذشته، آقای رئیس جمهور به کمک جماعتی، بعد از تلاش زیاد، برنامه‌ای را فراهم کردند که به نام «برنامه ساماندهی اقتصادی» معروف شد. برنامه خوبی بود؛ آن را پیش من هم آوردند و بنده هم آن را تأیید کردم. اگر همان برنامه اجرا شود، البته نتایج خوبی خواهد داشت. منتها آن برنامه را در همین برنامه پنجساله گنجانده‌اند. اگر برنامه پنجساله با آن سیاستهایی که ما به طور مشخّص و با مشورت فراوان و کار زیادی که روی آن شده و اعلام هم کرده‌ایم، تطبیق کند، من شک ندارم که در طول پنج سال، اثر محسوسی دیده خواهد شد. نمی‌گویم به‌کلّی همه مشکلات حل می‌شود؛ اما یقیناً اثر محسوسی دیده خواهد شد. مشروط بر این‌که آن سیاستها دقیقاً رعایت شود. البته ما، هم به خود دولت و هم به مجلس سفارش کردیم که مراقبت کنند تا آن‌جایی که عملی است - که فکر هم می‌کنیم همه‌اش یا نزدیک به همه‌اش عملی است - این سیاستها در مواد برنامه‌ها دیده شود. ویژگیِ یک روزنامه خوب چیست؟ کدامیک از نشریات فعلی را با این ویژگی نزدیک می‌بینید؟ اولاً این توقّع خوبی نیست که بنده فلان روزنامه را برای شما اسم بیاورم و مثلاً بگویم بنده فلان روزنامه را به این ویژگیها نزدیک می‌بینم؛ باید خودتان انتخاب کنید. من گمان نمی‌کنم که این مسؤولیت سنگینی بر دوش دانشجو باشد که بگردد و روزنامه خوب را انتخاب کند. ما روزنامه‌های خوب هم داریم. البته نوشته‌اند که ویژگیهایش چیست؟ معلوم است؛ روزنامه‌ای که هدفش اطّلاع‌رسانی سالم، تحلیل سالم، تحلیل خوب، ارائه مطالب قوی و پرداختن به دغدغه‌های عمومی یا اکثر مردم، همراه با روشهای هنری باشد. این روزنامه به نظرم روزنامه خوبی خواهد بود. بعضی از روزنامه‌های ما این‌طور هستند؛ بعضی هم نیستند؛ بعضی هم خیلی بدند! در مورد دادگاه ویژه روحانیت و جایگاه آن توضیح بفرمایید. دادگاه ویژه روحانیت، دادگاهی است درست، بجا، قانونی و لازم. البته جنجال می‌کنند و اشکالاتی می‌گیرند که اشکالات وارد و درستی نیست. این دادگاه، بجا و بموقع به وجود

آمده و کارهای مهم و اساسی‌ای هم کرده است. قشر روحانی مثل همه قشرهای دیگر، قشر آسیب‌پذیری است. از طرفی خصوصیت و جایگاه این قشر طوری است که ایجاب می‌کند دادگاهی وجود داشته باشد که این جرأت و گستاخی و توانایی را در خود ببیند که یک روحانی را به پای میز محاکمه بکشد و از او سؤال کند و جواب بخواهد. آن طرف وقتی که خودش روحانی است - هرچه این بلد باشد، او هم بلد است - طبیعتاً بهتر می‌تواند او را محاکمه کند. همه اینها ملاحظه شده است. بعضیها می‌گویند که در زمان امام این دادگاه نبوده است. بیخود می‌گویند؛ این مربوط به زمان امام است و ایشان این دادگاه را تشکیل دادند و برای این دادگاه اهمیت قائل می‌شدند. این دادگاه کارهای بزرگی کرده است؛ بنابراین دادگاه خوبی است و جایگاهش هم جایگاه قانونی است. البته بدیهی است که یک وقت امام نه درباره این دادگاه، که درباره کلّ قوّه قضائیّه می‌گفتند: قوّه قضاییه و دادگاههای قوّه قضائیّه از خصوصیاتشان این است که حداقل نیمی از مردم از اینها ناراضیند؛ چون نیمی از مراجعه‌کنندگان کسانی هستند که یا محکومند؛ یا طرفدار آن محکومند؛ بالاخره ناراضی می‌شوند. دادگاه ویژه روحانیت هم از این قبیل است. آیا عملکرد دادگاه ویژه روحانیت را عادلانه می‌دانید؟ عملکردش قانونی است. من نمی‌توانم واقعاً درباره هر دادگاهی قضاوت داشته باشم که اینها صددرصد عادلانه عمل می‌کنند یا نه؛ ولی علی‌الظّاهر ما چیز غیرعادلانه‌ای از اینها ندیده‌ایم. کارکردشان، کارکرد بدی نیست. اگر موردی نشان داده شود که خلاف قانون یا خلاف عدالت رفتار کرده باشند، البته قابل پیگیری است؛ اما تا آن‌جا که من می‌دانم، نه؛ کار غیر عادلانه‌ای از اینها مشاهده نکرده‌ام. آیا وجود چنین دادگاهی با قانون اساسی سازگاری دارد؟ بله؛ کاملاً با قانون اساسی تطبیق می‌کند. البته جای توضیحش در پاسخ به این سؤال نیست؛ اما اگر این‌طور نبود، در طول سالهای طولانی - الان شانزده، هفده سال است که این دادگاه مشغول کار است - مطمئناً امکان ادامه کار پیدا نمی‌کرد. شما تا کی می‌خواهید در برابر وحدت‌زدایی جناحهای سیاسی سکوت کنید؟ البته می‌دانم که به آنها تذکّر می‌دهید؛ ولی حالا که به لطف خدا رئیس جمهور محترم توانسته چهره صلح‌دوستی ایران را به جهانیان نشان دهد، آیا بهتر نیست در کشور نیز فضایی ایجاد کنیم تا دولت خدمتگزار بتواند برنامه‌های خود را اجرا کند؟ اگر ما مسلمانیم، اگر جناحهای ما برای ایران دل می‌سوزانند، آیا بهتر نیست به‌جای تضعیف همدیگر، به تقویت توان اسلام بپردازیم؟ این حرفِ بسیار درستی است. باید به این برادر یا خواهرمان که این سؤال را نوشته‌اند، بگوییم: «جانا سخن از زبان ما می‌گویی». البته من خوشبختانه در آن موردی که شما اشاره کردید، سکوتی نکرده‌ام و نمی‌کنم. من بارها نه فقط به خود این جناحهای سیاسی و مجموعه‌های سیاسی، بلکه در جلساتی که مخصوص خود آنها بوده، و یا گاهی در بعضی از جلسات مشترک از چند گروه از آنها، به آنها گفته‌ام. همچنین برای این‌که بیشتر وادار به عمل شوند، در مجامع عمومی - مثل نماز جمعه و خطابه‌های عمومی - گفته‌ام، تا احساسات مردم، فشاری برای اینها باشد که به سمت وحدت و یکپارچگی و همکاری بروند. البته وحدت که می‌گوییم، نه این‌که همه یک مجموعه شوند؛ نه، بلکه منظور این است که همکاری کنند و نسبت به یکدیگر کارشکنی نکنند؛ پیش بروند. من می‌بینم که این دوست دانشجویمان هم این احساس را دارد؛ اتفاقاً من هم همین را می‌خواهم. من می‌خواهم که همه همین احساس مطالبه را از مجموعه‌های سیاسی داشته باشند. به نظرم قدمهایی برداشته شده و کارهایی هم کرده‌اند که بد هم نبوده است؛ ان‌شاءاللَّه بیشتر بروند. نظر شما در مورد محاکمه یاران واقعی انقلاب چیست؟ (در این‌جا دو نفر را اسم آورده‌اند که من اسمها را اصلاً نخواهم خواند؛ چه به نیکی و چه به بدی یاد شده باشند.) آیا روند فعلی، شایسته نظام اسلامی است؟ ببینید، این حرف که چون کسی جزو یاران انقلاب بوده، نباید محاکمه شود، حرف غیرمنطقی است. کسی که جزو یاران انقلاب است، باید کاری کند که از نظر قوانین همین انقلاب، جرم محسوب نگردد، تا به دادگاه کشانده نشود و اگر یک وقت در دادگاه هم رفت، تبرئه شود، والّا اگر فرض کردیم یک نفر یار واقعی انقلاب است، اما جرمی هم مرتکب می‌شود. نمی‌شود بگوییم چون یار واقعی انقلاب است، پس او محاکمه نشود. این منطق درستی نیست. حالا این دو نفری که این آقا اسم آوردند، آیا وضعشان چطوری است؛ یاران واقعی انقلاب هستند، بودند، حالا هم هستند یا نیستند؛ یا بعضیشان هستند، بعضیشان نیستند، من کاری به آن ندارم؛

لیکن اگر فرض کنیم کسی جزو یاران انقلاب است، این نباید مانع شود از این‌که در هنگامی که به‌نظر دستگاه قضایی خطایی از او سر می‌زند، دست قضا به سمت او هم دراز شود. چه دلیلی وجود دارد که با اشرافیگریِ ایجاد شده در بسیاری از مقامات کشوری، برخورد قاطع صورت نمی‌گیرد؟ چرا اصل قانون اساسی در مورد بررسی اموال اشخاص حکومتی به‌طور دقیق اجرا نمی‌شود؟ البته این‌که اموال مسؤولان کشور را به طور دقیق رسیدگی کنند، چنین چیزی در قانون اساسی نیست. فقط در مورد تعدادی از مقامات – مثل رهبری، ریاست جمهوری و بعضیهای دیگر – هست که اینها اوّلِ مسؤولیتشان باید گزارش موجودی مال خودشان را بدهند؛ از مسؤولیت هم که کنار رفتند، باز بایستی صورت موجودیشان را بدهند، تا معلوم شود که در این مدّت چه‌چیزی گیرشان آمده و چه چیزی اضافه کرده‌اند. البته این اصل هم اجرا می‌شود. بنده خودم به مناسبت شروع مسؤولیت ریاست جمهوری و پایانش و نیز مسؤولیت بعدی، بارها این ورقه را پُر کردم و برای قوّه قضائیّه فرستادم. دیگران هم این کار را می‌کنند؛ منتها این سؤال راجع به اشرافیت، سؤال بسیار درستی است. اگر واقعاً من احساس کنم که این سؤال و این مطالبه و این گرایش، در مجموعه جوانان دانشجو هست، حقیقتاً خدا را شکر می‌کنم. شما بدانید که گرایش اشرافیگری، آن چیزی نیست که بشود با قانون و با دادگاه و با بازجویی و با امثال اینها علاجش کرد؛ خیلی سخت‌تر از این حرفهاست. این از جمله مقولاتی است که بایستی فضای عمومی کشور – احساسات مردم، خواست مردم و به تعبیر رساتر، فرهنگ عمومی مردم – آن را دفع کند تا این علاج شود. آن کسانی که به اشرافیگری گرایش دارند و دلشان برای زندگی اشرافی لک می‌زند – یعنی خوردن و پوشیدن و زندگی کردن و مشی کردن به سبک اشراف و دور از زندگی متوسّط مردم – یکی از کارهایی که می‌کنند، این است که این دید و ذهنیت را در مردم به‌وجود آورند که این چیز خوبی است و ارزش است؛ کمااین‌که قبل از انقلاب این‌گونه بود. قبل از انقلاب، مسؤولان حکومت، هرچه بیشتر با تشریفات و جاه و جلال و تکبر و تفرعن و لباسهای فاخر ظاهر می‌شدند، یک عدّه از عوام مردم بیشتر خوششان می‌آمد! فرهنگ عمومی را این‌گونه شکل داده بودند. بعد از انقلاب بعکس شد. لذا کسانی هم که اهل کارهای اشرافیگری بودند، از ترس گرایش مردم، اجتناب می‌کردند؛ اما امروز بتدریج می‌خواهند کار را بعکس کنند. به نظر من، اشرافیگری برای یک کشور آفت است؛ اشرافیگریِ مسؤولان، آفت مضاعف است؛ به‌خاطر این‌که اگر اشراف عالَم از مال خودشان – حالا حلال و حرامش به عهده خودشان – خرج می‌کنند، از مال خودشان اشرافیگری می‌کنند؛ اما اگر مسؤولان اشرافیگری کنند، از مال مردم خرج می‌کنند؛ مال خودشان که نیست. این اشرافیگری، با احساس عمومی مردم، با نوشتن، با گفتن و با ترویج این فکر، درست خواهد شد. این باید به یک فرهنگ تبدیل شود؛ کاری نیست که بشود به‌صورت دادگاه ویژه و محاکمه و امثال اینها درستش کرد. آیا حمایت حضرت‌عالی از دولت و شخص آقای رئیس جمهور، به معنای قبول داشتن سیاستهایی است که دولت و شخص رئیس جمهور به آن اعتقاد دارند و اجرا می‌کنند؟ من از رئیس جمهور حمایت کرده‌ام و خواهم کرد. این وظیفه‌ای برای من است و لازم است این کار را بکنم. از مجموعه دولت هم حمایت می‌کنم. البته در بین اعضای دولت، کسانی هستند که من روشها و سیاستهایشان را نمی‌پسندم. خود آنها و مسؤولان دولت هم می‌دانند. ممکن است مردم ندانند – لزومی هم نداشته که مردم بدانند – لیکن آنها که باید بدانند، می‌دانستند. انتقادهایی داشته‌ام؛ انتقادها را هر وقت لازم بوده، به آنها گفته‌ام. اگر در جایی ایجاب می‌کرده و لازم بوده، سختگیری هم کرده‌ام و شدّت عمل هم به خرج داده‌ام که اصلاح شود؛ لیکن این سؤال که می‌پرسید آیا حمایت شما از دولت و رئیس جمهور، به معنای قبول داشتن سیاستهایی است که دولت و رئیس‌جمهور به آن اعتقاد دارند، من نمی‌دانم که این «اعتقاد دارند» چیست! آن چیزی که ما مشاهده می‌کنیم، همین عملکردهاست؛ همین روشی است که من از آنها هیچ‌گونه ایرادی به نظرم نمی‌رسد؛ آنها کارشان را انجام می‌دهند. البته انسانها در یک اندازه نیستند. ضعفها و قوّتها و قدرتها و تواناییها در افراد متفاوت است؛ کمااین‌که سلایق شخصی متفاوت است؛ کمااین‌که روشهای گفتن هم متفاوت است. بعضیها هستند از حقیقتی دفاع می‌کنند و طوری حرف می‌زنند که با حرف زدن آن دیگری – که او هم از همین حقیقت دفاع می‌کند – فرق دارد. انسانِ دقیق،

بایستی آن مغز مطلب را پیدا کنـد و از پوسـتها فراتر برود. اگر اینها را توجّه کنید، به نظر من مشـکلی وجود ندارد. اگر اشـکالی در سیاستها و عملکردها باشد، آیا باید آن را ابراز کرد؟ چگونه می‌توان این کار را کرد که متّهم به مخالفت با فرمایش شما در حمایت از دولت نشویم؟ من البته هیچ‌وقت جلوِ انتقاد را نگرفته‌ام و کسـی را منع نکرده‌ام. انتقاد صـحیح و دلسوزانه ضـرری نـدارد؛ اما این انتقاد بایستی به تخریب نینجامد. بعضیها طوری انتقاد می‌کنند که تخریب است؛ این مصلحت نیست. کسی که مسؤولیت سنگینی در کشور بر دوشـش هست و از او توقّع داریم که فلان کار را بکنـد - اقتصاد را درست کند و... - اگر ما او را تقویت نکنیم؛ اگر یک وقت ضـعفی هم پیـدا شـد، آن را نپوشانیم؛ آیا می‌توانیم چنین توقّعی داشـته باشـیم؟ باز هم می‌توانیم امیدوار باشـیم که آنچه که ما می‌خـواهیم، انجـام خواهـد گرفـت و آنچـه کـه وظیفـه اوست، انجـام می‌گیرد؟ به نظر من، وظیفه همه است که به مسؤولان کشـور کمک کنند و آنها را یاری نمایند؛ البته تا وقتی که در خطّ مسـتقیم اسلام و امام حرکت می‌کنند. اگر کسی از خط مستقیم اسلام و امام منحرف شود - هر کسی باشد - او درخور حمایت نیست. این فرق هم نمی‌کند؛ از بالا تا پایین همه یکسان هستند؛ خود من هم همین‌طور هسـتم. اگر خـدای نکرده من هم از آن خطّ صـحیحِ اسـلام تخطّی کنم، بر مردم واجب نیست که از من حمایت یا تبعیت کننـد. البته احیاناً یـک وقت اشـتباه و اختلاف سـلیقه‌ای وجود دارد. این اختلاف سـلیقه نبایـد موجب شود که ما مسؤولان کشور و مسؤولان بخشـهای گوناگون را از حمایت خودمان محروم کنیم؛ نه، باید آنها را حمایت کنیم. شما هم بدانید عزیزان من! امروز این کشور اقتـدارش به همین است که دولت و ملت به هم وصـلند. هیچ جای دنیا هم این‌گونه نیست. این را که عرض می‌کنم، با علم و اطّلاع می‌گویم؛ یعنی حتّی در کشورهای دمکراتیک، این حالتی را که شـما در این‌جا مشاهده می‌کنید - و خوشبختانه نظایر آن در این کشور زیاد است که یک مسؤول بنشـیند و با مردم، صمیمی و خودمانی حرف بزند؛ نه آنها از او احساس وحشت کنند، نه او از آنها احساس وحشت و بیگانگی کند - وجود ندارد. این هم به برکت دین و به برکت اسلام است، والاّ آن حکومتهای به خیال و به ادّعای خودشان مردمی - که بی‌دین و ملحـد بودنـد - حجابهایشان از مردمشان، خیلی خیلی قطورتر از دیگران هم بود! بنابراین، این اتّصـال دولت و ملت، به برکت دین و اسـلام است. این را نبایـد از دست داد؛ این چیز خیلی مغتنمی است. این ارتبـاط بین مسؤولان دولتی و مردم، حمـایت اینهـا از آنها، علاقه و دلسوزی آنها به اینها، چیز بسـیار با ارزشـی است. آیا محروم شـدن شـهروندان از حقّ طبیعی انتخاب شـدن به‌وسـیله نظارت اسـتصوابی، باعث بی‌اعتماد شـدن مردم به پایه‌های نظام نمی‌شود؟ جواب من این است که نه، نمی‌شود؛ چون نظارت اسـتصوابی یک قانون است و نبایستی کسـی از عمل به قانون گله‌ای داشته باشد. این نظارت شورای نگهبان، طبق قانون و متّکی به قانون اساسـی است. پایه‌ها و ریشه‌هایش در قانون اساسـی است و در قانون عادّی هم همان تأییـد شده است و وجود دارد. این نظـارت هم برای شـهروندان عـادّی و معمولی نیست؛ این برای آن است که یـک آدم ناباب، یک آدم مضـر و یک آدم بـد، به این مرکزِ حسّ‌اس وارد نشود. این نظارت اسـتصوابی مخصوص مجلس که نیست؛ در مورد ریاست جمهوری هم هست. حالا شما ببینید یک آدم حرّافِ پشت‌هم‌اندازی که از خارج هم حمایت شود و پول فراوانی هم داشته باشد و خودش را به شکلهای گونـاگونی بیارایـد و این‌جا بیایـد و کاندیـدا شود و اکثریتی را هم ببرد و رئیس جمهور شود، تکلیف مملکت چه می‌شود؟! نظارت اسـتصوابی برای همین است که جلوِ آدمهـایی که بر طبق قـوانین کشـور، صـلاحیت آمـدن به این منصبِ حسّ‌اس را ندارنـد - چه مجلس، چه ریـاست جمهوری و چه در بقیه جاهـایی که این نظـارت وجود دارد؛ مثـل مجلس خبرگان و دیگر جاها - گرفته شود و اینهـا نتواننـد وارد این مراکز حساس شونـد. نظارت اسـتصوابی چیز خوبی است؛ چیز بـدی نیست. آنهایی که انتقاد می‌کننـد و ایراد می‌گیرند، ادّعایشان این است که شورای نگهبان ردّ و قبولش بر اساس گرایشـهای سیاسی است. البته این واقعیت ندارد. خودِ آقایان شورای نگهبـان هم همیشه انکـار کرده‌انـد؛ بنـده هم تـا آن‌جـا که از نزدیـک شاهـد کار آنها بوده‌ام، چنین احساسـی نکرده‌ام. حالا ممکن است کسـی یـک وقت یـک جـایی را درست نفهمـد و غلط بفهمـد که آن بحث دیگری است؛ امـا مبنا، مبنای قانونی است. مـدتی است که بحث در مـورد اصول و سلیقه‌ها مطرح شـده است و در این زمینه مغلطه‌هـایی رخ می‌دهـد. لطفاً بفرماییـد معیـار و

ملاک برای جدایی و مرز اصول و سلیقه‌ها چیست؟ اصول را چگونه می‌توان تشخیص داد؟ اصول، با سلیقه‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف، با هم اشتباه نمی‌شود. اصول، پایه‌های فکری یک نظام و یک اساس حکومتی است. اسلام، از اصول است؛ استقلال، از اصول است؛ نظام دینی، از اصول است؛ رعایت قوانین اسلامی، از اصول است؛ جهتگیریِ عمومی ملت و کشور به سمت متدیّن شدن و جامعه را به سمت جامعه اسلامیِ کامل کشاندن، از اصول است. اصول از این قبیل است. سلیقه‌ها این است که یک نفر با زید خوب است، با عمرو بد است؛ یکی از آن خوشش می‌آید، آن دیگری از آن خوشش نمی‌آید. در زمینه‌های اقتصادی، از سلیقه هم بالاتر هست؛ اما اصول نیست. فرض بفرمایید که یک نفر معتقد به سیاست «تعدیل اقتصادی» است، یکی هم مخالف این سیاست است؛ مثلاً معتقد به سیاست نوع دیگر است. اینها از سلیقه هم بالاتر است؛ اما با اصول نباید اشتباه شود. آن کسی که دارای این سلیقه‌ی سیاسی و این روش سیاسی است، وقتی که مسؤولیتی داشته باشد، بر طبق همان عمل می‌کند؛ آن دیگری می‌آید و برطبق چیز دیگر عمل می‌کند؛ اما اصول همیشه محفوظ است. الان شما ملاحظه بفرمایید؛ از زمان ریاست جمهوری بنده، که آن‌وقت رئیس دولت کسی بود، بعد رئیس دولت کس دیگری شد؛ و زمان بعد از ریاست جمهوری بنده، که رئیس دولت کس دیگری شد؛ با این‌که سلایق سیاسی و اقتصادی تفاوتهای گوناگونی کرده، اما درعین‌حال همواره در این مدّت، آن پایه‌های فکری - یعنی اعتقاد به اسلام، اعتقاد به امام، اعتقاد به نظام اسلامی، اعتقاد به مردمی بودن جامعه - همه سر جای خود محفوظ است. این اعتقادها چیزهایی نیست که حتّی با آمدن و رفتن دولتها عوض شود. بنابراین قابل اشتباه نیست. آیا به نظر حضرت‌عالی، گاهی از ولایت، تعریف و دفاعِ بد نمی‌شود و آیا کسانی که داعیه طرفداری و پیروی از ولایت دارند، بد عمل نمی‌کنند؟ چرا؛ اتّفاقاً خیلی اوقات بد دفاع می‌شود. بعضیها بد دفاع می‌کنند، بعضیها هم ممکن است بد عمل کنند. این‌طور چیزی هست؛ این را نمی‌شود منکر شد. کمااین‌که خیلی از کسانی که طرفدار خدا هستند و جزو متدیّنین عالم محسوب می‌شوند، بد عمل می‌کنند. خیلی از کسانی که طرفدار دین اسلام هستند، بد عمل می‌کنند. این بد عمل کردنها، همه‌جا ممکن است وجود پیدا کند و وجود دارد؛ لیکن نکته اساسی این‌جاست که اگر کسی به‌عنوان طرفداری از ولایت یا از دین یا از اسلام یا از نظام اسلامی یا از فلان کس، بد عمل می‌کند، ما نباید این بدی را به آن حقیقتی که مورد طرفداری این شخص است، سرایت دهیم. ما بایستی بدی این شخص را آن‌جا سرایت ندهیم؛ بلکه بگوییم آن به جای خود محفوظ؛ این شخص بد عمل می‌کند. گاهی اوقات بعضی از کسانی که انگیزه‌های صحیحی ندارند، مشاهده می‌شود که این‌جا را با هم مخلوط می‌کنند. چون کسی طرفدار دین یا فلان حقیقت دیگر است و این بد عمل کرده، پس به آن حقیقت و به آن شیءِ مورد دفاع، گاهی از طرف اینها اهانت می‌شود که البته این درست نیست. ما معمولاً وقتی که در جلسه پاسخ به سؤال قرار می‌گیریم، آنچه را که جواب می‌دهیم، گاهی یک‌دهم آن چیزی است که جواب نداده‌ایم؛ کمااین‌که الان هم به‌نظرم همین‌طور است. الان ارائه سؤالها همین‌طور ادامه دارد و من البته میل خودم این است که بتوانم بعداً به اینها جواب دهم. در مواردی هم اتّفاق افتاده که این سؤالها را برده‌ایم و بعداً جواب داده‌ایم و پخش کرده‌ایم. البته من متأسفانه مجالم خیلی کم است. اگر می‌توانستم، این‌طور جلسه دانشجویی را ماهی یک‌بار، یا دوماهی یک‌بار تشکیل می‌دادم. منتها فرصتهای من خیلی محدود و کارها و مسؤولیتهای من خیلی سنگین است؛ لذاست که مع‌الاسف کمتر توفیق پیدا می‌کنم، والّا دلم می‌خواهد که همه این سؤالات را جواب دهم. ان‌شاءاللَّه سعی می‌کنیم در دفتر از چند نفر از دوستان خواهش کنیم که بنشینند و این سؤالها را نگاه کنند؛ تکراریهایش را کنار بگذارند و به غیرتکراریهایش جوابی بدهند و به نظر من برسد؛ بعد هم برگردد و دوستان دانشجو همه آن جوابها را ملاحظه کنند. به‌هرحال، از تشکیل جلسه امروز خوشحال شدم. چند دعا می‌کنم؛ خواهش می‌کنم که شما با دلهای پاک و گرم خودتان این دعاها را از خدا بخواهید و آمین بگویید تا ان‌شاءاللَّه خداوند مستجاب کند. پروردگارا! تو را به اسماء و صفات جلال و جمالت سوگند می‌دهیم، ما را، ملت ما را، کشور ما را، مشمول هدایت و رحمت خودت قرار بده. پروردگارا! دست ما را از اسلام و قرآن کوتاه مکن. پروردگارا! جامعه ما را هر روز بیش از روز قبل از آن، به

اسلام و نظام اسلامی نزدیک کن. پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد تو را سوگند می‌دهیم، جوانان مؤمن و علاقه‌مند و پُرانگیزه و خوب را - جوانانی که در راه خدا و برای انجام وظایف الهی بسیج می‌شوند و آماده هستند برای این‌که مسؤولیتهای سنگین را در راه خدا انجام دهند - از سوی خود و با عنایت خاص خود دستگیری کن؛ آنها را ثابت قدم فرما و از شرّ شیاطین اِنس و جن محفوظ بدار. پروردگارا! دانشگاههای ما را روزبه‌روز آبادتر و سرشارتر و پُربرکت‌تر فرما. پروردگارا! گرفتاریهای این ملت را برطرف کن. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود کن و ما را از سربازان آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار از دانشگاه صنعتی شریف

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار از دانشگاه صنعتی شریف بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از این‌که این توفیق را پیدا کردم که به دانشگاه شما - این دانشگاه نام‌آور و پرافتخار - بیایم، بسیار خوشحالم. متأسفانه قبل از این، من هرگز این توفیق را نداشتم. چند بار - چه در زمان ریاست جمهوری و چه بعد از آن تا امروز - برنامه‌ریزی کردیم و قرار گذاشتیم که به این دانشگاه بیاییم و با دانشجویان این دانشگاه دیدار کنیم؛ اما هر دفعه به خاطر گرفتاریهای من و مشکلاتی که داشتیم، نشد. امروز خدا را شاکرم که این توفیق دست داد و به دانشگاه شما آمدم. یک جمله در مورد دانشگاه صنعتی شریف عرض کنم: انسان دو خصوصیت ممتاز را در تاریخچه این دانشگاه مشاهده می‌کند؛ یکی خصوصیت علمی، یکی هم خصوصیت انقلابی و دینی. یعنی دانشگاه شما، هم در زمینه تلاش علمیِ دانشگاهی، یک دانشگاه پیشرو و موفّق به حساب می‌آید؛ هم از لحاظ فعّالیتهای انقلابی و دینی، باز یکی از دانشگاه‌های موفّق و پیشرو محسوب می‌شود. آقای رئیسِ دانشگاه اشاره کردند که این دانشگاه، در گذشته شهدای معروف و نام‌آوری داشته است؛ مثل «شهید عبّاسپور»، «شهید وزوایی»، «شهید شوریده» و خودِ «شهید شریف واقفی» در قبل از انقلاب. اینها هر کدام یک شهیدند؛ اما با شخصیتی کاملاً متمایز و درخشان. در تکوین جهاد سازندگی، در جنگ تحمیلی، در ترکیب اوّلیه سپاه، در فعّالیتهای انقلابی و سیاسیِ سالهای اوّل انقلاب، عناصری از برجستگان همین دانشگاه حضور داشتند؛ یعنی دانشگاهی که پیام دین و انقلاب را به شکل بسیار بارزی دریافت کرد و آن را در میان دانشجویان، در میان اساتید، در میان رؤسای دانشکده‌ها و دانشگاهها و خودِ دانشگاه نشان داد. از لحاظ علمی هم این دانشگاه در یک سطح راقی است. آمارهایی را در جمع اساتید محترم - که دقایقی پیش آن‌جا بودیم - دادند؛ البته من از بسیاری از این آمارها مطّلع بودم. در مسابقات جهانی، در زمینه‌های علمی، در جذب استعدادهای درخشان، این دانشگاه، دانشگاه موفّقی است. پس، تا این‌جای سخن به این نتیجه برسیم که دانشگاه شما و شما دانشجویان عزیز در این دانشگاه و اساتیدتان، یک نمونه زنده و برجسته و عملی از به‌هم‌تنیدگی دین و علم هستید. حالا بعضیها بنشینند سخنرانی کنند و داد بکشند که علم و دین با هم نمی‌سازند! صد ساعت سخنرانی، به قدر یک ساعت حضور شما بُرد علمی ندارد؛ چون شما هستید و حضور دارید. آن سابقه روباتهایتان است؛ آن مسابقه ریاضی است که در دنیا اوّل شدید؛ آن جذب سرمایه‌هایتان است؛ آن عناصر بسیار برجسته علمیتان است؛ این هم مایه‌های دینیتان است. الان در این دانشگاه، کانونهای قرآن و دین و کارهای هنری دینی، از بسیاری از دانشگاههای کشور، برجسته‌تر، زنده‌تر و فعّالتر مشغولند؛ من هم از بعضی از آنها مطّلعم. پس، به قول بعضیها: «ادلّ الدلیل علی امکان شیء وقوعه»؛ بهترین و رساترین دلیل بر امکان چیزی، این است که خود آن چیز اتّفاق بیفتد. وقتی ما بحث می‌کنیم که آیا این فلان چیز ممکن است یا ممکن نیست، بعد می‌بینیم همین شیئی که درباره امکان وقوعش بحث می‌کنیم، الان در خارج وجود دارد، دیگر بحثها تمام می‌شود. البته باز هم عدّه‌ای به بحث ادامه خواهند داد؛ آدمهای بی‌کار و دنبال بحثهای صرفاً ذهنی، در دنیا کم نیستند. این‌جا و آن‌جا بنشینند و حرف بزنند: «بحث کنیم ببینیم آیا گرایش انقلابی، گرایش دینی و عمل دینی، با پیشرفت علمی سازگار است یا نیست!» خیلی خوب؛ بنشینند تا شب بحث کنند! وجود این دانشگاه و وجود

این مجموعه علمی در این‌جا و وجود شما دانشجویانِ بسیار خوب و عزیز من و آن اساتید بسیار خوبتان، این بحثها را بی‌فایده و مهمل و بیجا محسوب می‌کند. حقیقتش این است که وقتی من با شما دانشجویان عزیز دیدار دارم، حرفهای فراوانی در ذهنم می‌گذرد. مخاطب اصلیِ بیشترین حرفهای ما هم شما - یعنی نسل جوان دانشجو - هستید. «ما» که می‌گویم، نه من به‌عنوان یک مسؤول در نظام جمهوری اسلامی؛ نه. من به‌عنوان «علی خامنه‌ای» به‌عنوان یک طلبه و یک روحانی و به‌عنوان کسی که به مسائل علمی و فکری در زمینه‌های اسلامی، در زمینه‌های تاریخی، در زمینه‌های سیاسی ذی‌علاقه است. البته مسؤولیت هم خودش یک داستان دیگر و ماجرای دیگری است. مخاطب اصلیِ من قشر جوان است و در میان قشر جوان، فرزانگان و نخبگان و اهل دانش و فرهنگ و علم و معرفت و کتاب و نوشتن و گفتن و فهمیدن و پیش رفتن. البته حجابِ مسؤولیتهای مملکتی جلوِ بسیاری از اینها را می‌گیرد؛ یعنی خود ما هم نمی‌توانیم این حجاب را بدریم و به آن نقطه مرکزیِ سخنِ دل برسیم. بنابراین حرفهای زیادی وجود دارد و به قول شاعر مشهدی ما: «یک سینه حرف، موج زند در دهان ما». چون می‌خواهم بحث ما تا آن‌جا که ممکن است، کوتاه باشد، بعد فرصت بدهم که سؤالات مکتوب شما بیاید و به آن سؤالات پاسخ دهم، به‌نظرم رسید که موضوع بحث را یک موضوع صددرصد دانشجویی قرار دهم و آن عبارت است از آنچه که امروز به آن، حرکت دانشجویی، یا جنبش دانشجویی گفته می‌شود؛ یا به تعبیر بهتر و رساتری که می‌توان برایش انتخاب کرد: بیداری دانشجویی و احساس مسؤولیت دانشجویی. این مقوله بسیار مهمّی است؛ صددرصد هم دانشجویی است. چرا می‌گوییم صددرصد دانشجویی است؟ چون بسیاری از احساسات، درخواستها و انگیزه‌ها ممکن است در قشر دانشجو وجود داشته باشد، اما به خصوصیت دانشجویی او ارتباط مستقیمی نداشته باشد؛ مثل دغدغه شغل. شاید دانشجویی وجود نداشته باشد که دغدغه شغل و آینده نداشته باشد؛ لیکن این به حیثیت دانشجوییِ دانشجو ربطی ندارد. این مربوط به هر جوانی است؛ دانشجو هم نباشد، این دغدغه را دارد. یا مثلاً دغدغه ازدواج و تشکیل خانواده، که البته از این مورد، حضّار بیشتر هم خوششان می‌آید! هر دانشجویی - چه دختر و چه پسر - این دغدغه و این مطالبه و میل را دارد؛ چون مسأله اساسی زندگی است. اما این لازِم ذاتی دانشجو نیست؛ این لازم انسان بودن و جوان بودن اوست. دانشجو هم که نباشد، این احساس را دارد. اما آن چیزی که من اسمش را «بیداری دانشجویی» می‌گذارم و امروز در بین دانشجویان و غیردانشجویان معمول است و به آن «جنبش دانشجویی» می‌گویند، مخصوص قشر دانشجو - به حیث دانشجو - است؛ یعنی متعلّق به همه جوانان نیست؛ متعلق به همین جوانِ قبل از محیط دانشجویی هم نیست؛ متعلق به این جوان بعد از دوره دانشجویی هم نیست. این متعلّق به محیط دانشگاه است؛ متعلق به همین چهار سال، پنج سال، شش سال است؛ همین مدتی که شما در دانشگاه درنگ دارید. این حقیقتی است که وجود دارد. جنبش دانشجویی - یا به همان تعبیر درست‌تر: بیداری دانشجویی - چیز جدیدی نیست؛ یک چیز مخصوص ایران هم نیست؛ چون همان‌طور که گفتیم، متعلّق به محیط دانشگاه است. این بیداری، خصوصیاتی دارد؛ انگیزه‌هایی در آن هست و نتایجی بر آن مترتّب می‌شود. اگر این خصوصیات را درست بشناسیم، می‌تواند به‌عنوان یک منبع غنی و سرشار و فیّاض برای آن کشور و آن محیط و آن جامعه به‌کار گرفته شود؛ اما اگر درست شناسایی نشود، ممکن است تضییع شود. مثل ثروتی که شما از وجود و یا از کاربرد آن اطّلاع ندارید. بدتر از این، آن ثروتی است که شما که صاحبش هستید، اطّلاع ندارید؛ اما یک دزد و یک دغل اطّلاع دارد که زیر این مخفیگاه، این گنج هست؛ کاربردش هم این است. لذا او می‌آید و استفاده می‌کند و این دیگر می‌شود خسارت فوق خسارت! یکی از فرایض اوّلیه اوّلاً خودِ دانشجو، ثانیاً مجموعه مدیرانِ دانشجویان و دانشگاهها و ثالثاً مجموعه مدیران کشور، شناسایی این پدیده ذاتاً دانشجویی است؛ یعنی بیداری دانشجویی، یا جنبش دانشجویی، یا حرکت دانشجویی. به هر اسمی آن را بنامید، حقیقتش را می‌شناسیم که چیست. منشأ چنین پدیده‌ای، خصوصیاتی است که در دانشگاه و در مجموعه دانشجویان هست. سن و انرژی و توان و نیروی جوانی، معارف و دانشهایی که دانشجو در این دوره با آنها آشنا می‌شود - چه معارف علمی، چه معارف سیاسی، چه معارف اجتماعی - فراغت دانشجویی که گرفتار زندگی و نان و دربند گرفتاریها و بارهای زندگی نیست و

یک آزادی نسبی دارد و در جایی مسؤولیتی ندارد، مجتمع بودن دانشجویان در یک محیط خاص، تأثیر گرفتن از امواج عمومی جامعه و بازتاب آنها را نشان دادن - چه مثبت و چه منفی - از عوامل این پدیده بسیار مهم و در عین حال بسیار مبارک است که در صورتی که از آن استفاده نشود و یا بد استفاده شود، بسیار خطرناک هم خواهد بود. در مجموعه دانشجویان و در حرکت دانشجویی یا بیداری دانشجویی، خصوصیاتی هست که تقریباً می‌شود گفت این هم در اغلب جاها یکسان است - با تفاوت فرهنگها و تاریخها و زیرزمینه‌های هر کشوری و هر ملتی و هر مجموعه انسانی - لیکن مشترکاتی بالاخره در همه جا هست. آن چیزی که من در مورد کشور خودمان می‌توانم به‌عنوان ویژگیهای حرکت دانشجویی از قبل از انقلاب تا اوان انقلاب و از این‌جا به بعد عرض کنم، خصوصیاتی است که ذکر می‌کنم: خصوصیت اوّل، آرمانگرایی در مقابل مصلحت گرایی است؛ عشق به آرمانها و مجذوب آرمانها شدن. انسان وقتی که در محیط تلاش و کار معمولی زندگی قرار می‌گیرد، گاهی موانع جلوِ چشم او را می‌گیرد؛ آرمانها را دور دست و غیرقابل دستیابی به انسان نشان می‌دهد و این خطر بزرگی است. گاهی آرمانها فراموش می‌شوند. در محیط جوان، آرمانها محسوس، ملموس، زنده و قابل دسترسی و دستیابی است؛ لذا برای آنها تلاش می‌شود. خودِ این تلاش، تلاش مبارکی می‌شود. خصوصیت دوم، صدق و صفا و خلوص است. در حرکت دانشجویی، کلک، تقلّب، حیله و شیوه‌های غیرانسانی‌ای که معمولاً در محیطهای زندگیِ رایج به کار می‌رود، کمرنگ است و یا به‌طور طبیعی نیست. در محیط معمولی زندگی، در محیط سیاست، در محیط تجارت و در محیط بده بستانهای اجتماعی، هر کس هر حرفی که می‌زند، مواظب است ببیند از این حرف چه گیرش می‌آید و چه از دست می‌دهد. حالا بسته به این است که چقدر زرنگ، چقدر پشت هم‌انداز و چقدر عاقل باشد - یا در نقطه مقابلش قرار گرفته باشد - تا چیزی از دست بدهد، یا چیزی به‌دست آورد. اما در محیط حرکت دانشجویی، نه؛ حرف را برای خوب بودنش، برای درست بودنش، برای جاذبه داشتنش برای خود و برای حقیقت، بیان و دنبال و تعقیب می‌کنند. نمی‌خواهم تعمیم دهم و بگویم که هر نفر از آحاد دانشجو، هر تک تکی از این حرفهایی که می‌زند، این‌طور است؛ نه، اما این رنگِ غالب است. خصوصیت سوم، آزادی و رهایی از وابستگیهای گوناگونِ حزبی و سیاسی و نژادی و امثال اینهاست. در این مجموعه حرکت دانشجویی، انسان می‌تواند این خصوصیت را مشاهده کند که این هم یک شعبه از همان مصلحت‌گرایی است. غالباً در این‌جا از تقیّداتی که معمولاً مجموعه‌های گوناگون سیاسی و غیرسیاسی برای افراد خودشان فراهم می‌کنند، خبری نیست و جوان حوصله این قید و بندها را ندارد. لذا در گذشته پیش از انقلاب، احزابی بودند و کارهایی می‌کردند؛ اما به دانشگاه که می‌رسیدند، ضابطه از دستشان در می‌رفت! ممکن بود چهار نفر عضو هم یارگیری می‌کردند، اما نمی‌توانستند انضباطهای مورد نظر خودشان را - انضباطهای حزبی خیلی شدید که در احزاب دنیا معمول بود و هست - در محیط دانشجویی به‌درستی اعمال کنند؛ زیرا دانشجو بالاخره در جایی به اجتهاد می‌رسد. آن زمانها حزب توده، حزب فعّالی بود؛ تشکیلات خیلی وسیعی هم داشت؛ با شورویها هم مرتبط بود و اصلاً برای آنها کار می‌کرد؛ اما به دانشگاه که می‌رسید، مجبور بود بسیاری از حقایق حزبی را از چشم دانشجو پنهان کند! چهارمین خصوصیتِ این حرکت، مبتنی بر اشخاص نبودن است. یعنی این حرکت در دانشگاه صنعتی شریف هست، امروز هم هست، ده سال پیش هم بود، ده سال بعد هم هست؛ اما نه ده سال پیش شما بودید، نه ده سال بعد شما این‌جا هستید. این حرکت هست، ولی مبتنی بر اشخاص نیست؛ متعلّق به فضا و مجموعه حاضر است. پنجمین خصوصیتِ بسیار مهمّش این است که در مقابل مظاهری که ازنظر فطرت انسانی زشت است - مثل ظلم، زورگویی، تبعیض، بی‌عدالتی، تقلّب، دورویی و نفاق - حسّاسیت منفی دارد و آن را دفع می‌کند. یک وقت در اوّل انقلاب، همین گروه منافقین، با استفاده از فرصت انقلاب توانست در میان جوانان و دانشجویان نفوذی پیدا کند؛ اما وقتی معلوم شد که اعضای این گروه، منافقند، غالباً روی برگرداندند. چرا به آنها منافق می‌گفتند؟ چون ادّعایشان این بود که براساس ایدئولوژی دین تشکیلات دارند، تلاش می‌کنند و آینده معیّن می‌کنند؛ اما در عمل معلوم می‌شد که نه، از ایدئولوژی دین هیچ خبری نیست؛ تفکّرات، تفکّرات التقاطی مارکسیستی است؛ آن هم نه مارکسیستیِ یک دست؛

التقـاطی، مخلوط و آشـفته؛ و در عمـل خـارجی و فعّالیت و مبـارزات هـم آن چیزی کـه حـاکم بر بیشـترین فعّالیتهـای آنهـاست، قـدرت‌طلبی است. تلاش برای این که به قـدرت دست پیـدا کننـد؛ قدرتی که در پدید آمدنش نقش زیادی نداشـتند؛ بلکه به‌عنوان یک مجموعه اصـلاً نقش نداشـتند؛ هرچند ممکن بود افرادی از آنها هم در خلال ملت نقش داشته باشند. لذا چون نفاق آنها معلوم شـد - معلوم شـد که ظاهرشـان بـا باطنشـان؛ حرفشـان بـا دلشـان؛ ادّعایشـان بـا آنچه که حقیقتاً آن را دنبال می‌کننـد، یکی نیست - مجموعه جوانِ دانشجویی از اینها اعراض کرد و روی برگرداند. ششمین خصوصیت این حرکت دانشجویی و این پدیده ذاتی محیط دانشگاهها این است که بر این حرکت، فقـط احساسـات حکـومت نمی‌کنـد؛ بلکه ضـمن این که احساسـات هست، منطق و تفکّر و بینش و تحصیل و میل به فهمیدن و تدقیق هم در آن وجود دارد. البته شدّت و ضعف دارد؛ گاهی کم و گاهی زیاد. از نظر ما، اینها خصوصـیاتی است که در این مجموعه موسوم به حرکت دانشـجویی، یا بیداری دانشجویی وجود دارد. البته کسانی که اهل تحلیل و تـدقیقهای این‌طوری هسـتند، بگردند و خصوصـیات دیگری هم پیدا کنند؛ که حتماً هم وجود دارد و من حالا نمی‌خواهم آن‌طوری بحث کنم. عزیزان من! این را بدانیـد؛ این حرکت دانشـجویی، به این انقلاـب خیلی هم خـدمت کرده است. قبل از انقلاب، در خیل مبارزات عظیم مردم، دانشـجویان چشـمگیر بودنـد؛ حضور داشـتند و فعّال می‌نمودند. من بیشترین مشاهده‌ام در این مورد، مربوط به مشـهد است. در محیط دانشـجویی مشهد، من فعّال بودم؛ تهران هم که می‌آمدم، همین‌طور بود. در دانشگاههای مختلف می‌آمدم و می‌رفتم؛ دانشـجویان بـا من ارتبـاط داشـتند و از نزدیک می‌دیـدم که چه خبر است. الان بعضـی از همین مسؤولان کنونی کشور، از دانشـجویانِ آن‌روز ما هسـتند که با ما ارتباط داشـتند. از اوّلِ انقلاب به بعـد، این نقش تمام نشـد. شایـد اگر کسانی در مسؤولیتهای گوناگون مربوط به قضایای دانشجویان قرار داشتند که به این مقوله علاقه‌مند بودند، برکات زیادتری بر آن بار می‌شد؛ اما بدون آن هم برکاتی بر این حرکت و احساس و بیداری و انگیزش دانشـجویی پدید آمد که چند نمونه‌اش را به شما می‌گویم: یک نمونه‌اش، همین قضایـای دانشـگاه تهران بود که گروهکهـای الحادی آمدنـد دانشـگاه تهران را تصـرّف کردنـد و از اتاقها و سالنها و مراکزش به‌عنوان اتاقهـای جنـگ، انبارهای سـلاح و مرکز توطئه علیه اصل انقلاب و علیه نظام اسـتفاده کردنـد! فضا را قُرق هم کردنـد؛ یعنی یک حالت ارعابی نه فقط در مسؤولان آن روز - مسؤولان آن روز، دولت موقّت بودند که اصلاً جان و توان و دل و جگرِ ورود در این میدانها را نداشتند؛ آنها که هیچ! - که حتّی در دل بسیاری از افراد انقلابی هم ایجاد کرده بودند. در محیط خودِ دانشگاه تهران، اینها بیشترین رعب را ایجاد کردند. من یادم نمی‌رود که در یکی از سـخت‌ترین آن روزهایش، اتّفاقاً خودم در دانشگاه بودم و یک برنامه هفتگی داشـتم. در مسـجد دانشـگاه تهران، آن روز طبق معمول، روزِ برنامه بود. آمدم، دیدم دانشـگاه خلوتِ خلوت است. به مسجد آمدم؛ شاید بیست نفر، سی نفری در مسجد بیشتر نبودند. وقتی وارد مسجد شدم، چند نفر آمدند و گفتند: آقا! زود از این‌جا برویـد! گفتم مگر چه شده؟! معلوم شد که بله، دانشـگاه را قُرق کرده‌اند و از زدن و کشـتن و این چیزها هم اصـلاً ابایی ندارند! چه کسـانی در مقابـل اینهـا ایسـتادند؟ خـودِ دانشـجویان. اوّلین، یـا یکی از اوّلین نشانه‌هـای بروز فعّالیت مؤثّرِ بسـیار کارسـاز جوشـش دانشـجویی، در همین قضـیه بود. دانشـگاه نیمه تعطیـل بود، اما دانشـجویان - یعنی یک مجموعه انقلابیِ محض - همه زنـده و فعّال آمدند و داخل دانشـگاه ریختند و آن‌جا را تطهیر کردند. این قضیه، مربوط به سال پنجاه و هشت است که آن را عرض می‌کنم. این یکی از نمونه‌هاست. اگر ما پیوندهای دانشـجویی و ارتباطات دانشـجویی را - که به برکت انقلاب مستحکم شده بود - نمی‌داشتیم، این کار به این خوبی و به این روشـنی امکان نداشت. البته آن روز دانشـجویان در بخشهای اساسی انقلاب هم رفتند و فعّال شدند - در سپاه پاسـداران، در جهـاد سازنـدگی، در بخشـهای گونـاگونی از کشور - بعـد جنـگ شـروع شـد، که همین شـهدایی که اسـم آوردیم، اینهـا همه دانشـجو، اهـل علم و اهـل تحصـیل بودنـد. بعضـیشان دارای اسـتعدادهای خیلی خوب و مراتب عـالی بودنـد؛ اما وجودشـان وقف خواسته‌های انقلاـب و نیازهای انقلاب بود. بنـده همیشه این جمله را به دوسـتانم تکرار می‌کردم؛ الان هم به شـما می‌گویم که هر انسانی بایـد تلاش کنـد، نیاز لحظه را بشـناسد و آن را برآورده کنـد. اگر نیاز این لحظه تاریخ را نشـناختید و آن را

برآورده نکردید و فردا فهمیدید، کار گذشته و دیر شده است؛ مثل یک خطّ تولید که همین‌طور حرکت می‌کند و تکنسینها و کارگران و مهندسان و متخصّصان در جای خودشان قرار گرفته‌اند. وقتی این ابزار جلوِ شما می‌رسد، اگر کاری را که باید انجام دهید، انجام ندادید، دیگر از دست رفته است؛ ابزار بعدی یک چیز دیگر است. تاریخ و زمان و نیازهای جامعه این‌طوری است؛ و این آن چیزی است که جوان - بخصوص دانشجو - از عهده آن برمی‌آید؛ می‌تواند آن را بداند و می‌تواند عمل کند؛ چون انرژی دارد؛ فعال است؛ چشمش باز است؛ ذهنش باز است؛ آینده هم متعلّق به اوست؛ برای خودش هم کار می‌کند. آینده متعلّق به شماست. امروز از همان جوانان، کسانی در رأس مسؤولیتها قرار دارند و در دولت و در بخشهای مختلف مشغول خدمتند و کوله‌بار باارزشی از سالهای پربار و پرفعّالیتی از این تلاش دانشجویی و بیداریِ دانشجویی در اختیار آنهاست. اینها برکاتش است. من می‌خواهم بگویم شما هم که امروز دانشجو هستید، اگر در این محیط، این پدیده را با همین خصوصیاتی که گفتم - والّا اگر این خصوصیات نبود، چیز دیگری خواهد شد و این برکات هم بر آن مترتّب نمی‌شود - عمل کنید، برکات وجود شما برای کشورتان، برای انقلابتان، برای آینده‌تان، برای تاریختان و در واقع برای خودتان - هم خودتان در دنیا، هم خودتان در پیشگاه عدل الهی - ایجاد خواهد شد و کار بزرگ و زیادی را انجام داده‌اید. من به این پدیده به‌عنوان یک پدیده مثبت و مبارک علاقه‌مندم؛ منشأهای آن را هم از نزدیک شناسایی کرده‌ام و می‌دانم منشأها، منشأهای پاکی است. خصوصیات هم همین خصوصیاتی است که گفته شد. اگر آرمانگرایی، به بیزاری از آرمانها تبدیل شود، دیگر آن نخواهد بود؛ یک چیز دیگر خواهد شد؛ حالا اگر شکلش هم نو باشد، باطنش ارتجاع و کهنگی و پوسیدگی و کهنه‌پرستی است. این جنبش باید دنبال آرمانها باشد؛ یعنی دنبال عدالت، دنبال مساوات، دنبال آزادی معنوی، دنبال آزادی اجتماعی، دنبال عزّت اجتماعی، دنبال سرآمد شدن ملی در جهان. اگر آن حالت صفا و خلوص، به حالت معامله‌گری و به بازیهای متداول سیاسی تبدیل شد - که آدمهایی که سنّی از آنها گذشته، این بازیها را می‌شناسند؛ اما آن جوانی که تازه وارد میدان می‌شود، خیال می‌کند که اینها کارهای جدیدی است و کسی هم نمی‌فهمد؛ نه، کارهای دستمالی‌شده کهنه است؛ کارهای احزابِ قدرت‌طلبِ پوسیده این‌طوری است - دیگر آن نخواهد بود. من غالباً به خیلی از مجموعه‌های دانشجویی که پیشم می‌آیند، گفته‌ام که عشق و علاقه من به دانشجو، بخش عمده‌اش ناشی از صفا و صداقت دانشجوست. این صداقت و صفا بایستی در یکایک دانشجویان حفظ شود؛ اما اگر فرض کنیم این هم عملی نیست که در یکایک دانشجویان این صفا و صداقت و صمیمیّت و حالت خلوص و پاکی روحی و قلبی محفوظ بماند، لااقل در مجموعه جنبش دانشجویی این باید محفوظ بماند. این حرکت دانشجویی و بیداری دانشجویی، نه در گذشته و نه در امروز، هرگز فراگیر همه دانشجویان نبوده است. بالاخره در محیط دانشگاه، همه یک‌طور نیستند؛ بعضیها حوصله حرکت ندارند؛ می‌گویند بگذار کارمان را بکنیم، درسمان را بخوانیم؛ زودتر این ورق‌پاره را بگیریم و مثلاً ـ دنبال کاری برویم! این مشمول حرف من نیست. ممکن است اینها هم بسیار جوانان خوبی باشند - اصلاً نمی‌خواهم رد کنم - ولی می‌خواهم بگویم اینها مشمول این حرفی که می‌زنم - این بیداری، این خیزش، این جنبش، این حرکتی که عنوان دانشجویی دارد - نیستند. بعضیها هم در محیط دانشجویی هستند که بیش از آن که دانشجویی کنند، جوانی می‌کنند و به عنوان یک کار رایج، دنبال کارهای جوانی‌اند؛ آن هم نه به‌عنوان «الّا اللّمم»(۱). «لمم» که در قرآن هست، یعنی همین‌طور گاهی کاری از انسان سرمی‌زند که تصادفی و بدون توجّه است. کیست آن کسی که گناه و خطایی نداشته باشد؟ مگر در انسانهای خیلی والا. بنابراین، یک وقت کاری تصادفاً انجام می‌گیرد؛ یک وقت هم ممکن است براساس خطا و غفلت و جهالت، انسان حرکتی کند که نامناسب باشد. آن حکم دیگری دارد؛ اما بعضیها هستند که این حرکت خطا و نامناسب، شغل و کارشان می‌شود؛ کأنّه دغدغه‌شان این است! اینها هم از مقوله حرف ما خارجند. البته در گذشته و پیش از انقلاب، از این قبیل افراد زیاد بودند؛ اما بعد از انقلاب، از این قبیل، به آن زیادی نیستند. من آن مجموعه دارای هدف و آرمان و احساس را بحث می‌کنم که مقوله جنبش دانشجویی هم متعلّق به آنهاست، والّا آنها یک وقت هم اگر در تظاهراتی حضور پیدا کنند، حضورشان یک حضور

مصنوعی و دروغی و غیرواقعی است! گاهی دیده شده که از آن قبیل آدمهایی که هیچ دغدغه‌ای جز همین چیزها ندارند، در اجتماعی هم حاضر شده‌اند؛ یعنی بله، ما هم هستیم! معلوم است که مقوله کار جدّی و کار آرمانگرایانه، مقوله‌ای نیست که آدمهای این‌طوری اصلاً بتوانند در آن خیلی نقش داشته باشند. پس ببینید؛ خصوصیات یک حرکت دانشجویی، باید در این جنبش دانشجویی وجود داشته باشد. من کاری به این تشکّلهای گوناگون دانشگاهها ندارم. اینها هر کدام یک حکم و حالتی دارند. این حرف من فراتر از مسأله تشکّلهاست؛ متعلّق به همه کسانی است که احساسی دارند؛ آن احساسی که اوّل تعریف کردم که متعلّق به این محیط است و برخاسته از عناصر بسیار ارزشمندی است؛ مثل جوانی، پاکی، صداقت، انرژی، آرمانگرایی. باید این خصوصیات را حفظ کنند. البته جنبش دانشجویی آفاتی هم دارد؛ باید حقیقتاً از این آفات پرهیز کنید و بترسید. یکی از آفات حرکت دانشجویی این است که - همان‌طور که گفتم - عناصر و مجموعه‌های ناباب به آن طمع بورزند و بخواهند از آن سوءاستفاده کنند. در دوره‌ای - که ما هم در آن دوره، خودمان از نزدیک شاهد و واقف به کارهای اینها بودیم - بعضیها بودند که دلشان می‌خواست سربه‌تن جنبش دانشجویی نباشد! هرجا که حرکت جوانان، بخصوص دانشجویان بود، اینها رویشان را درهم می‌کشیدند و طاقت نداشتند! اینها وقتی ببینند که میدانی هست و بالاخره دانشجو و نسل جوان در کشور حرف می‌زند و تعیین کننده است، بنا می‌کنند اوّل سینه‌خیز، بعد یواش‌یواش نیم خیز، بعد هم یواش‌یواش با گردن افراشته می‌آیند که بله، ما هم هستیم! اگر مجموعه‌های سیاسیِ قدرت طلبِ بدنیّتِ بددلِ بدسابقه، طرف حرکت دانشجویی آمدند و خودشان را به آن چسباندند و بر آن دست گذاشتند، این می‌شود آفت. گاهی از همین تجمّعها و تشکّلهای دانشجویی که پیش من می‌آیند، به آنها صریحاً گفته‌ام که آن مجموعه‌های خطرناک چه کسانی هستند. چون این صحبت ممکن است پخش شود، در این جا پیش شما اسم نمی‌آورم؛ اما برای آنها اسم هم آورده‌ام. مواقعی هست که یک انسان بد و یک نیّت ناپاک می‌خواهد از یک نیّت خوب، از یک انسان خوب، از یک حرکتِ خوب سوءاستفاده کند که انسان دلش می‌سوزد و اگر بتواند، حاضر نیست چنین چیزی اتّفاق بیفتد. این‌جا هم از همان قبیل است. دانشجویان باید مواظب باشند. نمی‌شود بگوییم کسانی مواظب دانشجویان باشند؛ این نقض غرض خواهد شد. خودِ دانشجویان باید مواظب باشند که انسانهای بد نیّت، تجمّعهای بد نیّت، تشکیلاتهای بد نیّت، مجموعه‌های بد نیّت و بد سابقه و بد نام، نزدیک نشوند. اگر هم می‌خواهند کار خیری بکنند، بروند خودشان کار خیر بکنند؛ به مجموعه دانشجویی کاری نداشته باشند. یکی دیگر از آفات جنبش دانشجویی - همان‌طور که گفتم - دور شدن از آرمانهاست. عزیزان من! ببینید؛ سالها قبل از انقلاب، یک واقعه جنایت‌آمیز در روز شانزده آذر اتّفاق افتاد. از اوّلِ انقلاب، می‌شد کاری کنند که شانزده آذر اصلاً فراموش شود؛ چون آن‌قدر ما حوادث داشتیم! اما نه، مسؤولان کشور و علاقه‌مندان به مسائل کشور، مایلند خاطره این روز زنده بماند. چرا؟ چون آن روز به‌خاطر سخن حقّی، اتّفاقی در دانشگاه افتاد که بعدها جبهه دژخیمان به‌خاطر همان هدفی که جوانان داشتند - و هدف والایی هم بود - با آنها مقابله کردند و به کشته شدن سه نفر انجامید. مسأله آن روز چه بود؟ ضدّیت با امریکا. چه زمانی؟ آن زمان که سیاست امریکا و دولت امریکا و رژیم امریکا و عناصر اطّلاعاتی و نظامی امریکا، در تمام شؤون این کشور حاکم بودند. در این کشور، چه آشکار و چه پنهان، همه چیز در دست امریکاییها بود. امروز که شما می‌بینید امریکاییها از این که ایران اسلامی به طرفشان نمی‌رود، زنجیر می‌جوند، به یاد آن روز است؛ چون این جا جایی بود که اینها می‌ایستادند و از این جا به همه منطقه - کشورهای عربی و ترکیه و ... - فخر و آقایی می‌فروختند و اعمال نفوذ می‌کردند؛ چون این‌جا را مال خودشان می‌دانستند! این را هم توجّه داشته باشید: کشور شما از لحاظ موقعیت جغرافیایی، در یک مرکز بسیار حسّاس قرار گرفته است که البته آن روز به‌خاطرِ بودن شوروی، برای امریکاییها از یک جهت حسّاستر بود. امروز شوروی نیست، اما اوّلاً کشورهای آسیای میانه هستند که بسیار مهمّ است؛ ثانیاً روسیه هست که برای غرب و بخصوص برای امریکا بسیار مهمّ است. روسیه الان در حال بین مرگ و زندگی، یک حالت نیمه بهوشی دارد. آنها می‌دانند که اگر روسیه - یکی از بزرگترین کشورهای دنیا - توانست در یکی از حسّاسترین مناطق دنیا سرِپای خودش

بایستد و اقتدار داشته باشد و تحت نفوذ امریکا نباشد، چقدر برای امریکا و برای تک قطبی شدن دنیا خطرناک است؛ یعنی لنگه همان شوروی سابق برای امریکاییها خواهد شد. لذا روسیه هم مهمّ است. پس، امروز با این که شوروی نیست، اما چون آسیای میانه هست، چون روسیه هست، چون از این طرف کشورهایی مثل عراق و سوریه هستند که یک روز تحت نفوذ شوروی بودند و امروز امریکاییها طمع دارند که اینها را تصرّف کنند؛ لذا باز موقعیت جغرافیایی و جغرافیای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، موقعیتی بسیار مهم و در این منطقه منحصر به فرد است. امریکاییها نگاه می‌کنند، می‌بینند که این جا هیچ جای پایی ندارند؛ حتی یک سفارتخانه ناقابل؛ حتّی یک دفتر حافظ منافع! امروز حتّی یک مأمور امریکایی در این کشور شاغل نیست. دفتر حافظ منافعشان در اختیار سوئیسیهاست. امریکاییها این جا جایی ندارند. تلاشی هم کرده‌اند؛ مدّتی هم هست که فشار می‌آورند؛ اما مسؤولان ما از این طرف مقاومت کرده‌اند و اجازه نداده‌اند. می‌گویند باید کسانی به عنوان دفتر حافظ منافع بیایند و در تهران مستقر شوند. آنها در واقع می‌خواهند برای ارتباط با عناصر خودفروخته، یک سایت اطّلاعاتی - سیاسی در وسط تهران درست کنند؛ این مقصود آنهاست! امروز یکی از علل عصبانیتشان، آن وضعی است که قبل از انقلاب در این جا داشته‌اند. در آن چنان شرایطی، دانشجویان از آمدن معاون رئیس جمهور وقت امریکا به ایران خشمگین شدند و خشمگینی خودشان را آن‌گونه نشان دادند که روز شانزده آذر شکل گرفت. الان هم از آن واقعه تقریباً چهل سال می‌گذرد، اما هنوز شانزده آذر هست. انقلاب اسلامی آمد و هندسه جغرافیای سیاسی کشور را به‌کلّی عوض کرد. نسبت به گذشته، جهت سیاسی به‌کلّی فرق کرده و با گذشته متفاوت شده است. یک نظام مستقل، یک نظام دینی و اسلامی، یک نظام صددرصد مردمی به‌وجود آمده است. ایران، پایگاهی برای توجّه همه کسانی شده است که عقده فروخورده‌ای از سلطه امریکا دارند. ملتهای فراوانی هستند - کم هم نیستند - که امروز از شعارهای ضدّامریکایی ایران خوشحال می‌شوند. من اگر می‌توانستم، اسمهایی می‌آوردم که شما تعجّب می‌کردید. کشورهای معروفِ بزرگی هستند که از این که ملتی این جا وجود دارد که با همه قدرت در مقابل افزون‌طلبی امریکاییها به صراحت حرف می‌زند، احساس هیجان می‌کنند و خوشحالند! در چنین شرایطی، حالا یک عدّه بیایند به‌عنوان دانشجو، نقطه مقابل حرکت شانزده آذر را عَلَم کنند؛ یعنی گرایش به امریکا تحت عناوین بسیار پوچ و سست و غیرمنطقی و غیرمستدل. این پشت کردن به جنبش دانشجویی است؛ این اصلاً جنبش دانشجویی نیست؛ این به‌کلّی یک چیز دیگر است؛ عکس آن است. مسأله مخالفت با امریکا را در قالبهای بسیار کوچک و سست و بی‌بنیادِ جناح‌گرایی و امثال آن قرار دهند، برای این که اصل قضیه را از بین ببرند. این نمی‌شود. این از آفات جنبش دانشجویی است. پس، یکی از آفات جنبش دانشجویی همین است که به آرمانها و آرمانگرایی پشت کنند. یا مثلاً ـ وقتی که مسأله عدالت اجتماعی در کشور مطرح می‌شود، دانشجو باید از این مسأله حمایت کند. عدالت اجتماعی، آن چیزی است که حتی کسانی که اصرار داشتند شعار عدالت اجتماعی را به دلایل سیاسی و با انگیزه‌های گوناگون کمرنگ کنند، بالاخره نتوانستند؛ مجبور شدند عدالت اجتماعی را مطرح کنند. در دنیا، غیر از مستکبران و زورگویان و چپاولگران عالم، هیچ انسانی نیست که به عدالت اجتماعی و شعار آن پشت کند. این شعار در کشور مطرح می‌شود؛ چه کسی باید از این شعار حمایت کند؟ چه کسی باید بیشتر از همه درباره آن بیندیشد؟ چه کسی باید برای آن کار کند و درباره راههای تأمین آن، تحقیق و بحث کند و میزگرد بگذارد، غیردانشجویان؟ باید توجّه داشت که این حرکت دانشجویی و بیداری دانشجویی، مطلقاً به سمت عکس جهتها نرود. پس، یکی از آفات این جنبش، پشت کردن به آرمانها، فراموش کردن آرمانها و از یاد بردن آرمانهاست. یکی دیگر از آفات مهمّ جنبش دانشجویی، سطحی شدن است. عزیزان من! از سطحی‌اندیشی به‌شدّت پرهیز کنید. خصوصیت دانشجو، تعمّق و تدقیق است. هر حرفی را که می‌شنوید، رویش فکر و دقّت کنید. چرا در اسلام هست که: «تفکّر ساعة خير من عبادة سبعين سنه»(۲)؛ یک ساعت فکر کردن، ارزشش از عبادت سالها بیشتر است؛ به‌خاطر این که اگر شما فکر کردید، عبادتتان هم معنا پیدا می‌کند؛ تلاش سازندگیتان هم معنا پیدا می‌کند؛ مبارزه‌تان هم معنا پیدا می‌کند؛ دوستتان را می‌شناسید، دشمنتان را هم می‌شناسید. شما فرض کنید

در یک جبهه جنگی آدمهایی پیدا شوند که جبهه خودی را از جبهه دشمن تشخیص ندهند - حیران و سرگردان دور خودشان بچرخند - گاهی این‌جا تیر بزنند، گاهی آن‌جا تیر بزنند؛ گاهی بالا تیر بزنند، گاهی به خودشان تیر بزنند! ببینید فکر که نباشد، آدم این‌طوری می‌شود. عدّه‌ای می‌خواهند در های‌وهوی فریادها و شعارها و رنگ و روغنها و رنگ و لعابهای دروغین، مجموعه دانشجویی را به این سمت بکشانند. این برای جنبش و حرکت دانشجویی خطر است. باید فکر کرد. با فکر، انتخاب، انتخابِ درستی خواهد بود. اگر در انتخاب اشتباه هم بکند، چنانچه انسانِ اهل فکر باشد، با او راحت‌تر می‌شود حرف زد. آن آدمی که اهل فکر نیست، هرگونه انتخابی بکند، اگر اندک خطایی در آن باشد، نمی‌شود با او حرف زد و منطقی صحبت کرد؛ تسلیم تعصّبها و ندانستنها و جهالتهای خودش است؛ اما وقتی اهل فکر و دقّت بود، اگر خطایی هم اتّفاق افتاده باشد، یک نفر آدم خیرخواه می‌تواند با او حرف بزند و بگوید به این دلیل، این کار خطاست. نباید سطحی بود. به هر شعاری، به هر حرف گرمی، به هر دهان گرمی و به هر نقلی، نمی‌شود اعتماد کرد؛ باید فکر کرد. اساس قضایا فکر است. آن چیزی که انتظار عمده از انسانهای فرزانه و هوشمند است، این است. یکی دیگر از آفات، به دام احزاب و گروهها افتادن است؛ که این را قبلاً هم گفتم. مواظب باشید، اختاپوس خطرناک احزاب و گروههای مختلف به سراغتان نیاید و شما را به دام نیندازد. از آن مجموعه آزاداندیش، اغلبِ خصوصیات مثبت را خواهند گرفت؛ که اگر این شد، آن وقت انسان در خدمت دشمنان انقلاب قرار می‌گیرد و چیز خطرناکی می‌شود و زندگی و سرمایه و آینده انسان حقیقتاً به باد می‌رود و انسان دچار حسرت می‌گردد. صحبت قدری طولانی شد. من فقط در پایان این بخش از صحبتم توصیه کنم که شما عزیزان با نهج‌البلاغه اُنس پیدا کنید. نهج‌البلاغه، خیلی بیدار کننده و هوشیار کننده و خیلی قابل تدبّر است. در جلساتتان، با نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین صلوات‌اللّه‌وسلامه‌علیه انس پیدا کنید. اگر خدای متعال توفیق داد و یک قدم جلو رفتید، آن وقت با صحیفه سجّادیه - که علی‌الظاهر فقط کتاب دعاست؛ اما آن هم مثل نهج‌البلاغه، کتاب درس و کتاب حکمت و کتاب عبرت و کتاب راهنمای زندگی سعادتمندانه انسان است - اُنس بگیرید. البته حرفِ نگفته و گفتنی بسیار است؛ منتها چون تا ظهر، وقت بسیاری باقی نمانده و می‌خواهم به سؤالات پاسخ دهم، این است که این بخش را تمام می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

-- ۱) نجم: ۳۲ ۲) خلاصة المنهج، ج ۳، ص ۸۵

بیانات مقام معظم رهبری در جشن بزرگ منتظران ظهور همزمان با هفته بسیج و روز ولادت حضرت مهدی(عج)

بیانات مقام معظم رهبری در جشن بزرگ منتظران ظهور همزمان با هفته بسیج و روز ولادت حضرت مهدی(عج) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین المعصومین. سیّما الکهف الحصین و غیاث المضطرّ المستکین و ملجأ الهاربین. بقیةاللّه فی الارضین ارواحناله‌الفداء. اوّلاً این عید سعید را به یکایک بسیجیان عزیز، همچنین به همه ملت ایران، همه آزادگان عالم، همه ظلم ستیزان جهان و کسانی که از فشار بی‌عدالتیها و ظلمها به ستوه می‌آیند - به همه عدالت طلبان جهان - تبریک عرض می‌کنم. روز ولادت مهدی موعود ارواحناالتراب‌مقدمه‌الفدا، حقیقتاً روز عید همه انسانهای پاک و آزاده عالم است. فقط کسانی در این روز ممکن است احساس شادی و خرسندی نکنند که یا جزو پایه‌های ظلم، یا جزو پیروان طواغیت و ستمگران عالم باشند، والّا کدام انسان آزاده‌ای است که از گسترش عدالت، از برافراشته شدن پرچم دادگری و رفع ظلم در سراسر جهان، خرسند نشود و آن را آرزو نکند. آنچه مسلّم است، همه پیغمبران و اولیا برای این آمدند که پرچمِ توحید را در عالم به اهتزاز درآورند و روح توحید را در زندگی انسانها زنده کنند. بدون عدالت، بدون استقرار عدل و انصاف، توحید معنایی ندارد. یکی از نشانه‌ها یا ارکان توحید، نبودن ظلم و نبودن بی‌عدالتی است. لذا شما می‌بینید که پیام استقرار عدالت، پیام پیغمبران است. تلاش برای عدالت، کار بزرگ پیغمبران است.

انسانهای والا در طول تاریخ در این راه تلاش نموده‌اند و بشریت را روزبه‌روز به سمت فهمیدن این حقیقت که عدالت، سرآمد همه خواسته‌های انسانی است، نزدیک کرده‌اند. سلسله انبیا، پاکترین و مقدّسترین و نورانیترین انسانهای تمام تاریخ بوده‌اند. در میان انسانهای پاک و انسانهای والا ـ که دارای روح عرشی و خدایی هستند، وجود مقدّس خاتم‌الانبیا محمّدمصطفی صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم سرآمد همه و خاندان پاک و اهل بیت مطهّر او - که قرآن، ناطق به این طهارت و پاکیزگی و آراستگی است - در شمار برترین و بالاترین انسانهای پاک و مطهّر و نورانی در همه تاریخند. زنی مثل فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها در همه تاریخ، کیست؟! انسانی مثل علیّ مرتضی در سرتاسر تاریخ بشریت، کجا نشان داده می‌شود؟! سلسله اهل بیت نبیّ‌اکرم در طول تاریخ خورشیدهای فروزانی بوده‌اند که در معنا توانسته‌اند بشریت روی زمین را با عالم غیب و با عرش الهی، متّصل کنند: «السبب المتصل بین الارض و السماء».(۱) خاندان پیغمبر، معدن علم، معدن اخلاق نیکو، معدن ایثار و فداکاری، معدن صدق و صفا و راستی، منبع همه نیکیها و زیباییها و درخشندگیهای وجود آدمی در هر عصر و عهدی بوده‌اند؛ هریک چنین خورشید فروزانی بوده‌اند. جوانان عزیز؛ بسیجیان! یکی از آن خورشیدهای فروزان، به فضل و کمک پروردگار و به اراده الهی، امروز در زمان ما به عنوان بقیةاللَّه فی ارضه، به‌عنوان حجةاللَّه علی عباده، به‌عنوان صاحب زمان و ولیّ مطلق الهی در روی زمین وجود دارد. برکات وجود او و انوار ساطعه از وجود او، امروز هم به بشر می‌رسد. امروز هم انسانیت با همه ضعفها، گمراهیها و گرفتاریهایش از انوار تابناک این خورشید معنوی و الهی که بازمانده اهل بیت است، استفاده می‌کند. امروز وجود مقدّس حضرت حجّت ارواحنافداه در میان انسانهای روی زمین، منبع برکت، منبع علم، منبع درخشندگی، زیبایی و همه خیرات است. چشمهای ناقابل و تیره ما آن چهره‌ی ملکوتی را از نزدیک نمی‌بینند؛ اما او مثل خورشیدی درخشان است، با دلها مرتبط و با روحها و باطنها متّصل است و برای انسانی که دارای معرفت باشد، موهبتی از این برتر نیست که احساس کند ولیّ خدا، امام برحق، عبد صالح، بنده برگزیده در میان همه بندگان عالم و مخاطب به خطاب خلافت الهی در زمین، با او و در کنار اوست؛ او را می‌بیند و با او مرتبط است. آرزوی همه بشر، وجود چنین عنصر والایی است. عقده‌های فروخورده انسانها در طول تاریخ، چشم به انتهای این افق دوخته است تا انسان والا و برگزیده‌ای از برگزیدگان خدا بیاید و تاروپود ظلم و ستم را - که انسانهای شریر در همه تاریخ تنیده‌اند - از هم بدرد. امروز، هم بشریت بیش از بسیاری از دورانهای تاریخ، دچار ظلم و جور است، هم پیشرفتی که امروز بشریت کرده است، معرفت پیشرفته‌تر است. ما به زمان ظهور امام زمان ارواحنافداه، این محبوب حقیقی انسانها نزدیک شده‌ایم؛ زیرا معرفتها پیشرفت کرده است. امروز ذهنیت بشر، آماده آن است که بفهمد، بداند و یقین کند که انسان والایی خواهد آمد و بشریت را از زیربارهای ظلم و ستم نجات خواهد داد؛ همان چیزی که همه پیغمبران برای آن تلاش کرده‌اند، همان چیزی که پیغمبر اسلام در آیه قرآن، وعده آن‌را به مردم داده است: «و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم»(۲). دست قدرت الهی به‌وسیله یک انسان عرشی، یک انسان خدایی، یک انسان متّصل به عالمهای غیبی، معنوی و عوالمی که برای انسانهای کوته‌نگری مثل ما قابل درک و تشخیص نیست، می‌تواند این آرزو را برای بشریت برآورده کند. لذا دلها، شوقها و عشقها به سمت آن نقطه، متوجّه و روزبه‌روز متوجّه‌تر است. ملت ایران، امروز این امتیاز بزرگ را دارد که فضای کشور، فضای امام زمان است. نه فقط شیعه در همه عالم، بلکه همه مسلمانان در انتظار مهدی موعودند. امتیاز شیعه این است که این موعود الهی و قطعیِ همه طوایف مسلمین، بلکه همه ادیان الهی را با اسم و رسم و خصوصیات و تاریخ ولادت می‌شناسد. خیلی از بزرگان ما در همین دوران غیبت، آن عزیز و محبوب دلهای عاشقان و مشتاقان را از نزدیک، زیارت کرده‌اند. بسیاری از نزدیک با او بیعت کرده‌اند. بسیاری از او سخن دلگرم کننده شنیده‌اند. بسیاری از او نوازش دیده‌اند و بسیار دیگری بدون این که او را بشناسند، از او لطف و نوازش و محبّت دیده و او را نشناخته‌اند. در همین جبهه جنگ تحمیلی، جوانانی که در لحظه‌های حسّاس، احساس نورانیت و معنویت کردند، لطفی از غیب به‌سوی دلهای خودشان حس و لمس کردند و نشناختند و نفهمیدند، بسیارند. امروز هم همان‌طور است. این جلسه، جلسه بسیجیان است و بسیجیان، ارتباط خاصّی با این

نقطه اساسیِ عواطف دلهای شیعیان و مسلمانان دارند. بسیجی، یک عنوان ارزشمند و والاست. بسیجی، یعنی دل با ایمان، مغزِ متفکّر، دارای آمادگی برای همه میدانهایی که وظیفه‌ای انسان را به آن میدانها فرا می‌خواند. این معنای بسیجی است. همه جوانان، همه انسانها و همه مردان و زنانی که در این کشور، دلشان با نور ایمان، منوّر است، در قبال مسؤولیت عظیمی که بر دوش ملت ایران نهاده شده است، احساس وظیفه می‌کنند. این پرچم پرافتخاری که دست ملت ایران سپرده شده است، یعنی پرچم سربلندی اسلام، پرچم عزّت اسلام، پرچم نام‌آوری و شکست ناپذیری اسلام؛ اینها امروز دست ملت ایران است. همه کسانی که نسبت به این وظیفه بزرگ، احساس مسؤولیت می‌کنند، در حقیقت بسیجی هستند. هرجا وظیفه‌ای باشد، انسان بسیجی در میدان آن وظیفه، حاضر است. عزیزان من! یک روز دشمنان اسلام و دشمنان دین به خود نوید می‌دادند که از اسلام خبری نیست. در آن روز کسانی که دلشان به عشق اسلام می‌تپید، مجبور بودند در مقابل تهاجم دشمنان اسلام، خود را این گوشه و آن گوشه پنهان کنند! مسلمان، این گستاخی و دلیری را نداشت که بگوید من مسلمانم! سران کشورهای اسلامی سعی می‌کردند هرچه بیشتر خود را به شکل و رنگ آن کسانی که می‌خواستند در دنیا نامی از اسلام نباشد، درآورند! عزّت اسلام را با ذلّت خود پنهان کرده و اهل اسلام را ذلیل کرده بودند! انقلاب اسلامی، عزّت اسلام را برروی دست گرفت و به همه دنیا نشان داد. انقلاب اسلامی نشان داد که اسلام می‌تواند به یک ملت، سرافرازی و عزّت دهد؛ یک ملت را از زیربار فشار و تحمیل بیگانگان نجات دهد و از حالت تحقیری که بر آن ملت تحمیل کرده‌اند، بیرون بکشد. می‌تواند استعدادهای یک ملت را در همه میدانها بروز و ظهور بخشد؛ می‌تواند به یک ملت، قدرت دفاع از خود، قدرت دفاع از عقاید و از هویت و شخصیت خود بدهد. انقلاب اسلامی این را نشان داد. لذا آن وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد و وقتی امام بزرگ ما - آن شخصیت عظیم، آن شخصیت بی‌نظیر در زمان ما - توانست از زبان این ملت، سخن بگوید، همه مسلمانان عالم احساس افتخار و حیات کردند؛ احساس کردند که زنده شده‌اند. این خون تازه‌ای که در رگهای امّت اسلامی دوید، دشمنان را بسیار دستپاچه و سراسیمه کرد. آنها نیروهایشان را روی هم گذاشتند تا با این پدیده عظیم - یعنی اسلام انقلابی که امروز آن را یک ملت فریاد می‌کند - مبارزه کنند. از روزِ اوّل تا امروز - در طول این بیست سال - مبارزه کردند! مبارزه با چیست؟ مبارزه با عزّت و استقلال ملت ایران و مبارزه با هویت ملت ایران است؛ اما چون اسلام است که این عزّت را داده و به ملت ایران، هویت بخشیده است؛ چون اسلام است که به ملت ایران قدرت بخشیده است تا بتواند آرمانها، آرزوها و خواستهای خود را علناً بر زبان آورد و آن را دنبال کند و از اخم قدرتها و دست نشاندگان آنها و حکومتهای فاسد نترسد؛ چون اسلام است که این امتیاز را به ملت ایران بخشیده است، با اسلام دشمنند. دشمنی با اسلام انقلابی، اسلام امام، اسلام زندگی‌بخش، اسلامی که وقتی پرچمش برافراشته می‌شود، همه دنیا را به خود متوجّه می‌کند؛ همچنانی که امروز هم همین‌طور است. دشمنی با این اسلام به‌خاطر این است که اسلام، دست بیگانگان را از این جا کوتاه کرد و منابع این کشور را از دست بیگانگان نجات داد. لذا امروز خدمت به ایران و خدمت به ملت ایران، عبارت از خدمت به اسلام است. هرکس که امروز اسلام انقلابی، اسلام امام، اسلام زندگی بخش و اسلام مبارزه با ظلم و ستم را گرامی بدارد - نه آن چیزی که به نام اسلام در مقابل ظلم و ستم، تعظیم می‌کند! آن اسلام نیست، فریب است - هرکس که امروز اسلام حقیقی و به تعبیر امام بزرگوار ما اسلام ناب محمّدی را تأیید و حمایت کند، اوست که برای ایران و ملت ایران، برای تاریخ ایران و آینده ایران و یکایک آحاد این ملت خدمت می‌کند. بسیجیان این امتیاز را دارند که در میدان این خدمت آماده‌اند. بسیج به معنی حضور و آمادگی در همان نقطه‌ای است که اسلام و قرآن و امام زمان ارواحنافداه و این انقلاب مقدّس به آن نیازمند است؛ لذا پیوند میان بسیجیان عزیز و حضرت ولی عصر ارواحنافداه - مهدی موعود عزیز - یک پیوند ناگسستنی و همیشگی است. امیدوارم ان‌شاءاللّه خدای متعال این عید را بر همه ملت ایران، بخصوص بر شما بسیجیان عزیز مبارک کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------------------

-- ۱) الاقبال سیدبن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۹ ۲) اعراف: ۱۵۷

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت حضرت آیةاللَّه خامنه‌ای

متن کامل خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت حضرت آیـةاللَّه خامنه‌ای بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه بجمیع محامـده کلّها علی جمیع نعمه کلّها. الحمـدللَّه علی حلمه بعـد علمه. والحمـدللَّه علی عفوه بعـد قـدرته. و الحمـدللَّه علی طول آناته فی غضـبه و هو قادر علی ما یریـد. نحمـده و نسـتعینه و نسـتهدیه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرتـه فی خلقـه و حافـظ سرّه و مبلّغ رسالاتـه؛ سیّدنا و نبیّنـا و حبیبنـا ابی‌القـاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللَّه فی الارضـین. و صلّ علی ائمّة المسـلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. قال اللَّه تبارک و تعالی: «یا ایّها الذین امنوا کتب علیکم الصّـیام کما کتب علی الّذین من قبلکم.»(۱) از خدای متعال مسألت می‌کنیم این ماه را که ماه ضـیافت الهی است‌بر همه امّت اسـلامی، بخصوص بر ملت عزیز ایران و بالاخص بر شـما نمازگزاران عزیز، مبارک فرمایـد. در آیه شـریفه‌ای که قرائت کردم، مسأله روزه و این‌که این فریضه الهی بر امّتهای قبل از امّت اسـلام هم قرار داده شده بود، مطرح شـده است. از جمله فرایض و واجبـاتی که بشـر در طول ادوار گونـاگون به آن نیازمنـد است، یکی همین روزه گرفتن است؛ همچنـان که نماز خوانـدن و ذکر الهی چنین است. در همه ادوار، در همه احوال، در همه تمـدّنها و در همه دوره‌های حیات بشـری، در هر حالی که بشـر باشـد، به‌خاطر خاصیت بشـریِ خود، به بعضـی از این اعمال و فرایض نیازمنـد است که یکی از آنها هم همین روزه است. امروز در خطبه اول، چنـد جمله‌ای در بـاب روزه عرض می‌کنیم و در خطبه دوم هم ان‌شاءاللَّه به بعضـی از مسائل جاری کشـور و جامعه‌مـان خواهیم پرداخت. روزه که از آن به‌عنوان تکلیف الهی یـاد می‌کنیم، در حقیقت یـک تشـریف الهی است؛ یک نعمـت خـداست؛ یـک فرصـت بسـیار ذی‌قیمت برای کسـانی است که موفّق می‌شونـد روزه بگیرنـد؛ البته سـختیهایی هم دارد. همه کارهـای مبـارک و مفیـد، از سـختی خـالی نیست. بشـر بـدون تحمّـل سـختیها به جـایی نمی‌رسـد. این مقـدار سـختی که در تحمّل روزه‌گیری وجود دارد، در مقابل آنچه که از روزه عایـد انسان می‌شود، چیزِ کم و سـرمایه اندکی است که انسان مصـرف می‌کند و سـود بسـیاری را می‌برد. سـه مرحلـه برای روزه ذکر کرده‌انـد؛ هر سـه مرحله هم برای کسـانی که اهـل آن هسـتند، مفیـد است. یک مرحله، همین مرحله‌ی عمومی روزه است؛ یعنی پرهیز از خوردن و نوشیدن و سایر محرّمات. اگر تنها محتوای روزه ما همین امساک باشـد، این منـافع زیادی دارد. هم ما را می‌آزمایـد و هم به ما می‌آموزد؛ هم درس هست، هم آزمایش برای زنـدگی است. تمرین و ورزش است؛ یک ورزش بسـیار با اهمیت‌تر از ورزش جسمانی در این کار وجود دارد. روایاتی از ائمه علیهم‌السّلام وارد شده است کـه بـه همیـن مرحلـه از روزه تـوجّه دارد. یـک روایـت از امـام صـادق علیه‌الصّلاةوالسّـلام است که می‌فرمایـد: «لیسـتوی به الغنی و الفقیر(۲)»؛ خـدای متعـال روزه را واجـب کرده اسـت، تـا در این ساعـات و روزهـا، فقیر و غنی بـا یکـدیگر برابر شونـد. انسـانی که تهیـدست و فقیر است، نمی‌تواند در طول روز هرچه هوس کرد، بخرد و بخورد و بیاشامد؛ اما آدمهای غنی، در طول روز، هرچه که هـوس می‌کننـد و هرچه که می‌خواهنـد، برایشـان فراهم است. غنی، حـال فقیر و گرسـنگی فقیر و تهیـدستی او را از به‌دست آوردن چیزهایی که مورد اشـتهای اوست، درک نمی‌کنـد؛ اما در روزی که روزه می‌گیرد، همه یکسانند و با اختیار خودشان، از مشتهیّات نفسانی محرومنـد. یک روایت دیگر از امام رضا علیه‌السّـلام نقل شـده است که به نکته دیگری اشاره دارد. می‌فرمایـد: «لکی یعرفوا الم الجوع و العطش و یستدلوا علی فقر الآخره(۳)» در این روایت، به تهیدستی و گرسـنگی و تشـنگی روز قیامت اشاره می‌شود. در روز قیامت، یکی از ابتلائات انسان، تشـنگی و گرسـنگی است که در آن حالت، انسان در مقابل مؤاخذه و سؤال و جواب الهی قرار می‌گیرد. انسان باید در گرسـنگی و تشنگی روز ماه رمضان، به آن حالت روز قیامت توجّه کند و به آن لحظه بسیار سخت و دشوار متنبّه شود. بـاز روایت دیگری از امـام رضـا علیه‌السّـلام است که به بُعـد دیگری از ابعـاد روزه در همین مرحله گرسـنگی و تشـنگی کشـیدن توجّه می‌کنـد. آن، این است که می‌فرماید: «صابراً علی ما اصابه من الجوع والعطش(۴)». قدرت صبر به انسان داده می‌شود

که بتواند گرسنگی و تشنگی را تحمّل کند. انسانهای نازپرورده - کسانی که معنای گرسنگی و تشنگی را نچشیده‌اند و نفهمیده‌اند - قدرت صبر و تحمّل هم ندارند؛ در بسیاری از میدانها، خیلی زود از پا درمی‌آیند و امتحانهای گوناگون زندگی، آنها را درهم می‌فشرد و له می‌کند. انسانی که گرسنگی و تشنگی را چشیده است، معنای اینها را می‌داند و در مقابل دشواریهایی که از این راه ممکن است پیش بیاید، قدرت تحمّل دارد. ماه رمضان، این قدرت تحمل و این صبر را به همه می‌دهد. یک روایت دیگر هم در همین زمینه عرض می‌کنم که آن هم از امام رضا علیه‌الصّلاةوالسّلام است؛ گرچه شاید این یکی، دو مورد، فقره‌های یک حدیث باشد. «و رائضا لهم علی اداء ما کلّفهم(۵)»؛ یعنی تحمّل گرسنگی و تشنگی و اجتناب از مشتهیّات نفسانی در روز ماه رمضان، یک نوع ریاضت است که انسان را بر اداء تکالیف گوناگون زندگی قادر می‌سازد. البته منظور، ریاضتهای شرعی و ریاضتهای الهی و ریاضتهای اختیاری است. یکی از چیزهایی که انسان را قدرتمند می‌کند و بر پیمودن راههای دشوار زندگی توانا می‌سازد، ریاضت کشیدن است که خیلیها به آن پناه می‌برند. این یک ریاضت شرعی است. بنابراین، در همین چند حدیثی که خوانده شد، می‌بینید که همین مرحله از روزه - یعنی مرحله تحمّل گرسنگی و تشنگی - در اغنیا احساس همسانی با فقرا ایجاد می‌کند؛ احساس گرسنگی روز قیامت را به انسان منتقل می‌کند؛ صبر و تحمّل در مقابل شدائد را به انسان می‌بخشد؛ صبر بر اداء تکلیف را به عنوان یک ریاضت الهی به انسان اهداء می‌کند؛ یعنی این همه فواید در همین مرحله است. علاوه بر خالی بودن شکم از غذا و اجتناب از کارهایی که در حال عادی برای انسان مباح است، نورانیّت و صفا و لطافتی هم به انسان می‌دهد که بسیار مغتنم است. مرحله دوم روزه، پرهیز از گناه است؛ یعنی نگاهداری گوش و چشم و زبان و دل - حتّی طبق بعضی از روایات - نگاهداری بشره انسان، پوست بدن و موی بدن انسان از گناه. از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده است که «الصّیام اجتناب المحارم کما یمتنع الرّجل من الطّعام و الشّراب(۶)»؛ همان‌طوری که از غذا و از آشامیدنی و از مشتهیّات نفسانی اجتناب می‌کنید، از گناه هم اجتناب کنید. این یک مرحله بالاتر برای روزه است. این فرصت ماه رمضان، فرصت مغتنمی است که انسان تمرین اجتناب از گناه کند. بعضی از جوانان در مراجعاتی که دارند، به بنده التماس دعا که می‌کنند، از جمله مکرّر می‌گویند شما دعا کنید که ما بتوانیم گناه نکنیم. البته دعا کردن خوب و لازم است و می‌کنیم؛ اما گناه نکردن، به اراده انسان احتیاج دارد. باید تصمیم بگیرید که گناه نکنید و وقتی تصمیم گرفتید، این کار بسیار آسانی خواهد شد. اجتناب از گناه، چیزی است که مثل یک کوه در چشم انسان جلوه می‌کند؛ اما با تصمیم، مثل یک زمین هموار می‌شود. در ماه رمضان، بهترین فرصت است که همه این را تمرین بکنند. روایت دیگری از فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها نقل شده است که فرمود: «ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه(۷)»؛ انسان از روزه چه بهره‌ای خواهد برد، اگر زبان و گوش و چشم و جوارح خود را از گناه باز ندارد؟ در یک روایت نقل شده است که زنی به خدمتکار خود اهانت کرد. ظاهراً آنها در همسایگی پیامبر، یا مثلاً در سفری همراه آن حضرت بودند. پیامبر اکرم طعامی در دستشان بود، به او تعارف کردند و فرمودند: از این بخور. آن زن گفت من روزه‌ام. نقل شده است که پیامبر به او این‌طور فرمودند: «کیف تکونین صائمه و قد سببت جاریتک»؛ چطور تو روزه‌ای؛ در حالی که به خدمتکار خودت دشنام داده‌ای؟ «انّ الصوم لیس من الطعام و الشّراب(۸)»؛ روزه فقط این نیست که از خوراک و نوشیدنی اجتناب کنید. «و انما جعل‌اللّه ذلک حجابا عن سواهما من الفواحش من الفعل والقول»(۹)؛ خدا خواست که انسان روزه‌دار به سراغ گناهان و آلودگیها نرود؛ و از جمله این گناهان، گناهان زبان است؛ بدگویی و اهانت به دیگران است. از جمله این گناهان، گناهان دل است؛ دشمنی و کینه دیگران را در دل پروراندن است. بعضی گناهان به معنای اصطلاح شرعی است؛ بعضی گناهان اخلاقی است؛ مراتب گوناگونی دارد. پس، مرحله دوم روزه‌داری این است که انسان بتواند از گناهان، خود را جدا کند و بخصوص شما جوانان عزیز از این فرصت استفاده کنید. شما جوانید. جوان، هم قدرت و توانایی دارد و هم صافیِ دل و نورانیّتِ دل برای او یک فرصت است. در طول ماه رمضان، از این فرصت استفاده کنید و اجتناب از گناهان را - که مرحله‌ی دوم روزه‌داری است - تمرین نمایید. مرحله سوم از روزه‌داری، پرهیز از

هرچیزی است که ذهن و ضمیر انسان را از یاد خدا غافل کند. این، آن مرحله بالای روزه‌داری است که در حدیث آن‌طور که وارد شده است، پیامبر به حضرت پروردگار (جلّت عظمته) عرض می‌کند: «یا ربّ و ما میراث الصّوم»؛ دستاورد روزه چیست؟ ذات اقدس ربوبی فرمود: «الصوم یورث الحکمهٔ و الحکمهٔ تورث المعرفهٔ و المعرفهٔ تورث الیقین فاذا استیقن العبد لا یبالی کیف اصبح بعسر ام بیسر(۱۰)»؛ روزه سرچشمه‌های حکمت را در دل می‌جوشاند. وقتی که حکمت بر دل حاکم شد، آن معرفت نورانی و روشن به‌وجود می‌آید. معرفت که به‌وجود آمد، همان یقینی به‌وجود می‌آید که حضرت ابراهیم از خدای متعال آن را می‌خواست و در دعاهای این ماه مرتّب درخواست شده است. وقتی کسی دارای یقین بود، همه دشواریهای زندگی بر او آسان می‌شود و انسان شکست‌ناپذیر از حوادث می‌گردد. ببینید چقدر اهمیت دارد! این انسانی که می‌خواهد در مدّت سالهای عمر خود، یک راه تعالی و تکامل را بپیماید، در مقابل مشکلات و حوادث زندگی و موانع راه، شکست‌ناپذیر می‌شود. یقین، چنین حالتی به انسان می‌دهد. اینها ناشی از روزه است. وقتی که روزه یاد خدا را در دل زنده کرد و فروغ معرفت خدا را در دل به‌وجود آورد و دل را روشن نمود، اینها به دنبالش می‌آید. هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، به روزه برای این مرحله مضرّ است. خوشا به‌حال کسانی که می‌توانند خود را به این مرحله برسانند. البته ما باید آرزو کنیم و از خدا بخواهیم و همّت کنیم که خودمان را به این مرحله برسانیم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ما را از روزه‌داران واقعی قرار بده. پروردگارا! توفیق رسیدن به درجات عالی روزه‌داری را به ما عنایت کن و همه این برکاتی را که برای این فریضه الهی ذکر شده است، به ما متوجّه فرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۱۱) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقهٔ الطّاهره سیّدهٔ نساءالعالمین. والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّهٔ و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. و استغفراللّه لی و لکم. اوصیکم و نفسی بتقوی اللّه. همه برادران و خواهران نمازگزار عزیز و نفس خود را به رعایت پرهیزکاری و تقوا توصیه می‌کنم، که برجسته‌ترین اثر روزه این ماه تقواست. مسائلی که قابل طرح است، مسائل متعدّدی است. من یک مناسبت از مناسبتهای روز را که همان شهادت شهید بزرگوار مرحوم «آیهٔ‌اللّه مفتّح» است، مطرح می‌کنم و سپس به موضوعی که به نظرم موضوع اهمّی در این روزها و در شرایط جاری کشور است، می‌پردازم: مرحوم شهید مفتّح علاوه بر این که یک روحانی برجسته و فداکار و روشنفکر و آشنای به نیاز زمان بود، خصوصیتی داشت که در تعداد معدودی از فضلای آن زمان این خصوصیت دیده می‌شد. آن، قدرت ارتباطگیری با نسل جوان و دانشجویان و کسانی بود که مایل بودند پیام دین را با زبان روز از یک روحانی و یک عالم به دین بشنوند. لذا هم در دوران قبل از انقلاب و هم بعد از پیروزی انقلاب، میدان کار این مرد روحانی بزرگوار، غالباً منطقه جوانان - بخصوص دانشجویان - بود؛ هم در مساجدی که ایشان حضور پیدا می‌کرد و هم در سخنرانیهایی که در محیط کار و شغل معمولی خود داشت. تصادفی هم نیست که روز اتّحاد دانشجو و روحانی، یا حوزه و دانشگاه، روز شهادت ایشان قرار داده شد؛ چون انصافاً حلقه وصلی بود که متناسب با چنین خصوصیتی می‌نمود. خدای متعال پاداش این شهید عزیز را داد، و آن شهادت بود. شهادت پاداش بزرگ و اجر عظیمی است و خدای متعال بندگان صالح خود - از جمله این بنده صالح - را از این اجر محروم نکرد. امیدواریم که درجاتش روز به روز عالی باشد. و اما آن مطلبی که به نظرم می‌رسد در وضع کنونی کشور نیاز افکار عمومی است و مناسب است عرض کنم، این است که یک ملت زنده و ملتی که اهل پیشرفت است، از جمله کارهایی که در کنار سازندگی، در کنار پیشرفت علمی و در کنار کارهای بزرگ، حتماً باید از آن غفلت نکند، شناخت هدفهای دشمن در هر مرحله است. این خاصیت زنده بودن است. نمی‌شود ملتی را فرض کرد که آرمانهای بزرگی داشته باشد و بخواهد کارهای بزرگی بکند؛ اما دشمن نداشته باشد. بله؛ ملتهایی هستند که به

گوشه‌ای خزیده‌اند، کاری به کار سرنوشتشان ندارند، بیگانگان هم بر آنها مسلّطند، آنها هم مثل گوسفند می‌چرند و بیگانگان مثل چوپانهای خائن هرچه می‌خواهند، از آنها استفاده می‌کنند! البته آنها اگر بخواهند همان‌طور زندگی کنند، هیچ لزومی ندارد که به این فکرها باشند؛ چون آینده‌ای برایشان وجود ندارد. البته امروز در دنیا چنین ملتهایی را خیلی کم می‌شود سراغ داد. اگر وجود داشته باشند، خیلی کم هستند. بالاخره ملتها بیدار شده‌اند. به‌هرحال، ملتی مثل ملت ایران که علیه دخالت بیگانگان قیام کرد و دست بیگانگان را کوتاه نمود و به مداخله بیگانگان در کشور خود پایان داد - اینها کارهای کوچکی نیست - دشمن دارد. ملت ایران به غارت بیگانگان از منابع نفتی و منابع گوناگون مادّی خود خاتمه داد و دستگاه حکومتی را که به نفع بیگانگان کار می‌کرد، ریشه کن کرد و از بیخ و بن برانداخت. این ملت با این خصوصیات، بالاخره دشمن دارد و بدون دشمن نخواهد بود. امروز هم ملت ایران، یک ملت آرمانگراست و با ظلم و زورگویی و تحمیل و تبعیض مخالف است. همه کسانی که اهل ظلمند، همه کسانی که اهل تبعیضند، همه کسانی که اهل زورگویی هستند و همه کسانی که اهل چپاولگرند، طبعاً با این ملت میانه خوبی ندارند. البته بعضیها می‌گویند و ترویج می‌کنند که ما توهّم می‌کنیم که علیهمان توطئه هست و دشمنی وجود دارد! خیلی خوب؛ کسانی که دلشان می‌خواهد چشم خودشان را روی هم بگذارند و بگویند ان‌شاءاللّه گربه است، بگذارند؛ اما واقعیت که عوض نمی‌شود. وجود دشمن، با به خواب رفتن من و شما که از بین نمی‌رود. اگر دشمن، کمین گرفته و منتظر فرصت است که ضربه وارد کند، چه من و شما بدانیم، چه ندانیم؛ اگر به فرض خود را به ندانستن هم بزنیم، بالاخره دشمنی خودش را می‌کند، چون دشمن است. با ندانستن ما، یا خود را به ندانستن زدن، دشمن از دشمنیِ خود دست برنمی‌دارد. افرادی مایلند اثبات کنند که نخیر؛ ملت ایران هیچ دشمنی ندارد! کنار خانه خودتان بنشینید و به کار خودتان سرگرم باشید؛ خاطرتان هم جمع باشد که همه جا امن و امان است! نه؛ این حرفها واقعیت ندارد. یک ملت زنده نمی‌تواند این‌گونه فکر کند. حتّی ما بعضی از ملتها و دولتها را سراغ داریم که در دورانی، که یا دشمنانشان آن‌قدر هم خطرناک نبودند، یا دشمنانشان آن‌قدر به آنها نزدیک نبودند، این‌طور وانمود می‌کردند که دشمن در خانه آنهاست؛ برای این‌که بتوانند از خودشان درست دفاع کنند! در همین سالهای طولانی جنگ سرد بین شرق و غرب، غالباً در کشورهای غربی و عمدتاً در امریکا این‌طور بود. حتّی دشمن موهوم درست می‌کردند؛ دشمنی که شاید آن‌قدرها هم دشمنی او نزدیک نبود؛ اما آن‌چنان دشمن را به افکار عمومی‌شان نزدیک جلوه می‌دادند که بتوانند کارهای بزرگ و اقدامات مورد نظر خودشان را انجام دهند! این مربوط به کسانی است که دشمن این‌قدر نزدیک به آنها هم نیست. آن‌وقت در کشوری مثل ایران، با این دشمنیها و توطئه‌های آشکار، با آنچه که در داخل کشور می‌بینیم، با آنچه که از اطراف و اکناف علیه ما به‌طور دائم توطئه و دشمنی انجام می‌گیرد، عاقلانه نیست که بگوییم: «نه آقا، ما دشمنی نداریم. دشمنمان، دشمن نیست و در فکر توطئه نیست.» این حرف قابل اعتنایی نیست. پس، آن کسانی که نمی‌خواهند خودشان را به حماقت بزنند و بگویند دشمن نداریم، ناچارند در هر مرحله‌ای هدفهای دشمنشان را بشناسند و بدانند که دشمن در فکر چیست. در جبهه، یک فرمانده خوب، آن کسی است که بتواند بفهمد دشمن از کجا می‌خواهد حمله کند و این را به نیروهای خودش تفهیم نماید. در دوران جنگ تحمیلی، جوانانی که آن روز در میدان جنگ بودند، این نکته را خیلی خوب می‌دانند. اگر در هر نقطه‌ای که شما هستید، بتوانید بفهمید دشمن در فکر چیست، یقیناً مبالغ زیادی از حمله دشمن را پیشگیری خواهید کرد و خودتان را مصونیّت خواهید بخشید و کارهایی را که باید انجام دهید، انجام خواهید داد. البته ما نمی‌خواهیم حالا دشمن معرفی کنیم. غالباً ملت ایران دشمنان بین‌المللی و جهانی خودش را می‌شناسد. اما هدفهای دشمن در این مرحله چیست؟ اگر از من سؤال کنند، من می‌توانم دو، سه هدف را به‌عنوان هدفهای مرحله‌ایِ دشمن در این مقطع زمانی برای کشور و ملتمان نام ببرم. البته برخلاف تبلیغات رادیوهای همان دشمنان، ما ادّعا نمی‌کنیم که آنچه ما می‌فهمیم، مُرّ حقیقت است و هیچ خدشه‌ای در آن نیست و ما در فهمیدن، معصوم هستیم؛ نه. این فهمِ من است؛ این آن چیزی است که من به‌عنوان خدمتگزاری که خدای متعال با همه حقارتِ این بنده حقیر، مسؤولیت سنگینی را بر

دوشم گذاشته، احساس می‌کنم و درمی‌یابم که بایستی ذهن مردم را نسبت به این مطالبی که می‌فهمم، روشن کنم. البته اگر کسی اطّلاعات بیشتر و فهم بهتری از مسائل دارد و طور دیگری می‌فهمد، او هم فهم خودش برایش معتبر است؛ اما آنچه که من می‌فهمم، اینهاست. دشمن سه هدفِ مرحله‌ای و مقطعی را تعقیب می‌کند. اوّل، عبارت است از تخریب وحدت ملی؛ یکپارچگی ملت ایران را بشکنند و تخریب کنند. دوم، تخریب ایمان و باورهای کارساز در دل مردم؛ یعنی به تخریبِ ایمانها و باورها و اعتقاداتی که این ملت را از یک ملت عقب افتاده توسری‌خور، به یک ملت پیشرو و شجاع و میداندار در دنیا تبدیل کرد، بپردازند. این حرکت، با اعتقادات و باورهایی انجام گرفت؛ بدون این باورها که انسان حرکت نمی‌کرد و این ملت پیش نمی‌رفت. دشمن می‌خواهد این باورها را در ذهن ملت ما تخریب کند. سوم، تخریب روح امید و تخریب آینده در ذهن مردم. پس، سه تخریب، مورد نظرِ دشمن است: تخریب وحدت ملی، تخریب باورهای کارساز و مقاومت‌بخش، و تخریب روح امید. اسم این تخریبها را هم «اصلاح» می‌گذارند! من کاری به این دوستان و خودیهای غافل ندارم؛ بحثِ من برسر دشمن است که سلسله جنبان این حرکت، به بیرون از این مرزها مربوط است. در داخل مرزها هم کسانی‌که اساس کار دست آنهاست، جزو دشمنانند؛ مثل جبهه قاسطین که من سال گذشته در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرض کردم. در مقابلِ حکومت علوی، سه جبهه وجود داشت: قاسطین و مارقین و ناکثین. مارقین و ناکثین، جبهه داخلی و جبهه خودی بودند؛ منتها خودیهای فریب خورده و به دام افتاده - یا به دام ثروت طلبی و مقام‌خواهی و عقده‌های خودشان، یا به دام جهالتها و حماقتها و تعصّبهای خودشان - اما جبهه قاسطین، جبهه دشمن بود؛ جبهه آشتی‌ناپذیر بود؛ با علی آشتی‌بکن نبود. آمدند به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! بگذارید جناب معاویهٔ بن ابی‌سفیان چند صباحی در رأس حکومت بماند» اما حضرت فرمود: «نه؛ اگر من حاکمم، او نمی‌تواند استاندار این حکومت باشد؛ باید کنار برود.» آنها امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را تخطئه کردند و گفتند بی‌سیاستی کرده است! بعضی از نویسندگان تا امروز هم می‌گویند امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بی‌سیاستی کرد! اما خودشان بی‌سیاستند؛ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بسیار پخته عمل کرد؛ برای این‌که معاویهٔ‌بن ابی‌سفیان، جناب طلحه و زبیر نبود که اگر آن امتیازی را که می‌خواست، به او می‌دادند، او ساکت می‌نشست؛ نه. آن جبهه، جبهه قاسطین بود؛ جبهه‌ای بود که با جبهه علوی نمی‌ساخت؛ در هیچ شرایطی هم نمی‌ساخت. هرچه او عقب می‌رفت، این یک قدم جلو می‌آمد و جز در میدان جنگ، نقطه تلاقی با هم نداشتند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این را می‌دانست و لذا تا زمانی که بر سرِ کار بود، جبهه قاسطین هیچ کار نتوانستند بکنند و همیشه شکست خوردند؛ اما وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به شهادت رسید - که شهادت علی هم به‌دست آن گروههای شبه‌خودیِ متعصّبِ عقده‌ایِ بدفهمِ کج فهمِ فریب خورده بود، نه بیگانه آن‌چنانی - آن بیگانه‌ها - قاسطین - حکومت را گرفتند و با گذشت چند سال، نشان دادند که ایده‌آل آنها در حکومت چیست! حکومت «حَجّاج بن یوسف» در همین کوفه به‌وجود آمد؛ حکومت «یوسف بن عمر ثقفی» به‌وجود آمد؛ حکومت یزید بن معاویه به‌وجود آمد! معلوم شد که آن جریان، اصلاً جریانی نیست که بتواند در یک نقطه با جریان علوی تلاقی کند. امروز هم عیناً همان‌طور است. جبهه دشمن، غیر از آن آدم غافلی است که خودی هم هست؛ منتها بیچاره دچار غفلت و اشتباه و فریب می‌شود؛ بر اثر حادثه‌ای، عقده و کینه‌ای پیدا می‌کند و در مقابل نظام می‌ایستد؛ در مقابل سخن حق می‌ایستد؛ در مقابل امام و راه امام می‌ایستد. این، آن دشمن اصلی نیست؛ این یک آدم فریب خورده است؛ این یک آدم قابل ترحّم است! دشمن اصلی آن کسی است که پشت سر این قرار می‌گیرد، اما خودش را نشان نمی‌دهد. در داخل کشور، خودش را نشان نمی‌دهد؛ در خارج کشور چرا؛ در جبهه جهانی، در جبهه بین المللی، به‌عنوان یک عضو وفادار سازمان جاسوسی سیای امریکا، یا موساد صهیونیستها چرا. کاملاً چهره او آشکار است؛ حرف هم می‌زند، حقایق را هم می‌گوید؛ انگیزه‌هایی را هم که او برای مبارزه با اسلام و مسلمین دارد، بیان می‌کند؛ اما آن دنباله او که داخل کشور است، خود را دمِ چکِ اقتدار حکومت قرار نمی‌دهد. می‌داند که این حکومت، حکومت مقتدری است؛ حکومتی است که متّکی به آراءِ مردم است؛ متّکی به محبّت مردم است؛ متّکی به ایمان مردم است. از این حکومت می‌ترسند

و خودشان را جلو نمی‌دهند؛ حرفشان را با یک واسطه، با دو واسطه، با سه واسطه، از زبان آدمهای غافل می‌زنند. یک وقت می‌بینید طرف یک روحانی است، اما غافل و فریب خورده و بی‌خبر؛ یا یک دانشجوست، اما اسیر احساسات شده و نیندیشیده؛ یا یک فرد معمولیِ حتّی انقلابی است، اما زمان را نشناخته، دشمن را نشناخته، یا احیاناً دچار عقده و کینه‌ای شده است. حرف از زبان این فرد خارج می‌شود؛ اما این بیچاره حرف خودش نیست؛ حرف دشمن است! دشمن ما آن کسی است که: «قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر(۱۲)». دشمن ما آن کسی است که برای این انقلاب، نه فقط دل نسوزانده است، بلکه حتّی در مقابل این انقلاب، در برهه‌هایی از زمان شاید ایستاده است. بعضیشان در مقابل انقلاب در زمان رژیم پهلوی ایستادند؛ بعضیشان بعد از آن که نظام اسلامی بر سرِ کار آمد، خرابکاری کردند؛ بعضیشان مدتی را ترسیدند، کنار رفتند و خود را مخفی کردند؛ بعد که حالا فرصتی برایشان پیش آمده، از لاک خود بیرون خزیده‌اند! خیال می‌کنند که فرصتی هست: گفت این مار است، او کی مرده است از پیِ بی‌آلتی افسرده است! اینها از پیِ بی‌آلتی افسرده بودند، بعد آفتابی به تنشان خورد، خیال می‌کنند که الان میدانی است که بتوانند نیش بزنند. وارد میدان می‌شوند، منتها باز هم مارگونه! هدف اینها این است که وحدت ملی را تخریب کنند و این اتّحاد عمومی ملت را بگیرند. شما می‌دانید که عوامل تجزیه در داخل این ملتِ بزرگ منتفی و مفقود نیست. در مواردی، اختلاف زبان و اختلاف مناطق جغرافیایی هست؛ اما ملت رشید ایران از قبل از انقلاب و در جریان انقلاب تا امروز، این وحدت یکپارچه خود را بر همه عوامل تفرقه ترجیح داده است و علی‌رغم میل دشمن توانسته است اتّحاد و یکپارچگی خود را در همه‌ی میدانهای حساس حفظ کند. بر اثر همین یکپارچگی، ملت ما در جنگ پیروز شد. دولتهای ما هرکاری که توانستند بکنند و بحمداللَّه هر پیشرفتی که در زمینه‌های سازندگی تا امروز داشته‌اند، به‌خاطر همین یکپارچگی مردم بوده است. دشمن نمی‌تواند این را ببیند. برای دشمن، آرزوست که بتواند قشرها را در مقابل هم قرار دهد. روحانی را از یک طرف، دانشگاهی را از یک طرف، بازاری را از یک طرف، کارگر را از یک طرف، کشاورز را از یک طرف، قشرهای جوان را از یک طرف، قشرهای میانسال را از یک طرف؛ هر کدام را با انگیزه و با شعاری سرگرم کند؛ به دیگران بدبین کند؛ اگر در جامعه نقاط ایمنی بخشی هم وجود دارد که همه مردم به آنها اعتماد دارند و در اختلافات به آنها مراجعه می‌کنند و آنها اختلافات را برطرف می‌کنند، این نقاط را هم بمباران کند. دشمن اینها را می‌خواهد. شما امروز می‌بینید که ایادی دشمن در تبلیغاتشان - چه در رادیوهای بیگانه، چه در ادامه آن رادیوها در داخل و در بعضی از رسانه‌های داخلی - مرتّب حرفهایی می‌زنند و کارهایی می‌کنند که این‌طور احساس شود که تشنّج عظیم سیاسی‌ای وجود دارد؛ در حالی که واقعیت این نیست. شما به بعضی از این رسانه‌های داخلی نگاه کنید! البته همه اینها بیگانه نیستند؛ اما بعضی چرا؛ بعضی مال آن دشمنانند! البته اینها را هم می‌شناسید؛ همه‌اش هم فریاد می‌زنند که اختناق هست. حالا نمی‌فهمند همین فریادی که می‌زنند اختناق هست، این آنها را بیشتر رسوا می‌کند؛ به‌خاطر این که هرروز حرفهای دروغ و خلاف و تشنّج آفرینشان منتشر می‌شود؛ دستگاهها هم می‌بینند. مادامی که یک جرم مشخّصی را مرتکب نشده باشند، کسی به آنها کاری ندارد؛ حرفهایشان را می‌زنند و در واقع خودشان را تخطئه و تکذیب می‌کنند؛ اما هستند و سعی می‌کنند فضا را آشفته، مغشوش، متشنّج و ناآرام جلوه دهند. در حالی که چنین چیزی نیست. دانشجو در محیط دانشگاه خود نگاه می‌کند، می‌بیند کلاسهای درس دایر است، آزمایشگاه مشغول است، امتحانات بر سرِ جای خود هست. کاسب در محیط کسب خودش نگاه می‌کند، کارگر در کارخانه خودش نگاه می‌کند، روحانی در حوزه خودش نگاه می‌کند و می‌بیند که همه چیز سرِ جای خودش هست؛ وقتی که به تیتر فلان روزنامه نگاه می‌کنند، گویی که الان این جا تشنّجی هست! آن کارشناسان خارجی هم بیچاره‌ها به همین تیترها نگاه می‌کنند و به طمع می‌افتند و باور می‌کنند! آنها که نزدیک نیستند تا ببینند چه خبر است. پس، این یکی از اهداف امروز دشمنان است که از طریق همین روشهای تبلیغی و رادیوهای مزدور - رادیو امریکا که باید گفت رادیو صهیونیستها، رادیو انگلیس و رادیوی صهیونیستها - و از طریق دنباله‌های کم‌ارزششان در داخل دنبال می‌شود. دومین هدف دشمنان، تخریب باورهاست. ببینید عزیزان من! همه انسانها در

هر مرحله‌ای که مشغول فعّالیتی هستند، این حرکت جسمانی و حرکت ذهنی و این همّت آنها، ناشی از باورهایی است. آن سربازی که در میدان جنگ مشغول جنگیدن با دشمن است، باورها و اعتقاداتی او را به این کار وادار می‌کند. اگر این اعتقادات را از او بگیرند، او که تا آن زمان مثل گلوله سوزانی به سینه دشمن می‌نشست، به یک موجود سرد تبدیل می‌شود و به گوشه و کناری می‌افتد. اعتقادات و باورها این‌طورند. باورهای اسلامی، اعتقاد به پاداش الهی، اعتقاد به حقّانیت ملت ایران در مقابل دشمنان متجاوز و در مقابل امریکا، باورهایی بود که این ملت را به حرکت واداشت؛ رژیم دژخیم بسیار فاسد پهلوی را از سر راه برداشت و نابود کرد؛ نظام اسلامی را بر سرِکار آورد و دست دشمنان را کوتاه کرد. همین باورها بوده که بیست سال است این ملت در مقابل همه توطئه‌های دشمن توانسته مقاومت کند. هدف دشمن چیست؟ هدف دشمن این است که این باورها را از مردم بگیرد؛ هر چند کار آسانی هم نیست. البته غصّه‌ها و غمهایی وجود دارد؛ اما بشارتهای الهی خیلی بیشتر است، که من در پایان عرایضم بشارتهای الهی را عرض می‌کنم. آنها اشتباه می‌کنند؛ خیال می‌کنند که توانستند یا خواهند توانست؛ نه. این ملت، آن ملتی است که در طول قرنهای متمادی و در میان همه ملتهای مسلمان دیگر، پرچم معارف اسلامی، پرچم فقه اسلامی، پرچم حدیث اسلامی، پرچم فلسفه اسلامی، پرچم عرفان و پرچم تفسیر، به‌دستش بوده است. این واقعیتهای فرهنگی و سابقه تاریخی ملت ماست. ملت ما، آن ملتی است که پنجاه سال دین ستیزیِ برنامه‌ریزی شده دوران پهلوی، نتوانست او را از دین جدا کند. در همان وقتی که خیال می‌کردند نسل جوانِ این ملت را به‌کلّی تباه و فاسد و بی‌دین کرده‌اند، همین نسل جوان دنبال یک مرجع تقلید، دنبال یک عالم ناطق، دنبال یک روحانی پارسا و الهی راه افتاد و همه اوضاع را علیه دشمنان عوض کرد. آنها خیال می‌کنند؛ اما تلاششان را هم می‌کنند. اگر می‌بینید که درباره موضع جمهوری اسلامی نسبت به صهیونیستها این همه تلاش می‌شود، برای این است که واقعیتی را انکار کنند. حالا ـ من راجع به مسأله صهیونیسم و دشمن صهیونیستی و موضع خودمان ان‌شاءاللَّه اگر فرصتی بود، در یک روز دیگر مفصلاً صحبت خواهم کرد؛ بنده که این مسأله را رها نمی‌کنم. خیال کردند که اگر بیایند چهار کلمه در چهار تا تیترِ شبه‌روزنامه بنویسند، قضیه تمام خواهد شد؟ این ملت، گریبان کسانی را که مدافع خیانت به ملت فلسطین و خیانت به اسلامند، خواهد گرفت. امریکاییها بیست سال است که مرتّب علیه این ملت حرف می‌زنند، اقدام می‌کنند، کار می‌کنند؛ می‌گویند هم که ما با این نظام و با این دین و با این جهتگیری دشمنیم؛ چون منافع ما را در منطقه تهدید کرده است. منافع ما یعنی چه؟ یعنی یک روز در این کشور همه چیز دست ما بوده است؛ اما این نظام اسلامی و این جوانان مسلمان و این آخوندهای مسلمان و این بساط اسلامی آمده‌اند دست ما را از نفت و از منابع طبیعی و از ارتش و ... کوتاه کرده‌اند؛ ما به‌خاطر این مبارزه می‌کنیم. این‌قدر شرم هم نمی‌کنند که نگویند ما هدفمان این است که می‌خواهیم منافعمان را در ایران بازیابیم! دیگر دشمنی علیه یک ملت از این بالاتر و واضحتر؟ حالا آن آقا بردارد با یک قلم نارسای ناقص پوسیده خود بخواهد اثبات کند که نخیر؛ امریکا دشمن ملت ایران نیست؛ دشمن منافع ملت ایران نیست؛ دشمن ما نیست؛ ما هم بایستی مثل بقیه دولتها یا عناصری در دنیا که تسلیم قدرت امریکا شدند و عتبه امریکا را بوسیدند، برویم در مقابلش زانو بزنیم! شما خیال می‌کنید که ملت ایران این چیزها را رها خواهد کرد؟ این فکری که امروز بر این ملت حاکم است، مگر یک فکر سطحی است؟ این نکته را همه توجّه کنند؛ دشمنان ما هم به این نکته توجّه کنند. من خطابم در این حرف، بیشتر به دشمنان ما در اطراف دنیاست. آن اندیشه‌ای که یک ملت، مثل یک اقیانوس، براساس آن توفانی می‌شود؛ قریب بیست سال برای آن مبارزه می‌کند تا به پیروزی می‌رسد؛ بعد براساس آن بیست سال مقاومت می‌کند، صدها هزار جوان خود را در این راه قربانی می‌کند؛ این فکر و اندیشه‌ای که برای یک ملت این‌قدر عمیق است، آیا چیزی است که شما بتوانید به این آسانی آن را از این ملت بگیرید؟! این‌قدر کارشناسان اطّلاعاتی شما ابله و سطحی‌نگر و ساده‌لوحند؟! شما ندیدید آن روزی که بر همه چیزِ این ملت مسلّط بودید - دانشگاه دست شما بود؛ حکومت دست شما بود؛ شاه در مشت شما بود؛ دولت و نخست‌وزیر و وزرا بر کشیده خود شما بودند؛ در این مملکت هرچه می‌خواستید، در روزنامه‌ها نوشته می‌شد؛ هر سیاستی که می‌خواستید، اتّخاذ می‌شد؛ یک

روحانی جرأت نداشت در گوشه فلان مسجد علیه امریکا یک کلمه حرف بزند؛ اگر حرف می‌زد، او را به زندان می‌بردند؛ البته روحانیون جرأت می‌کردند، می‌گفتند و دنبالش را هم می‌کشیدند؛ اما اختناق تا این حدّ بود - آن روز، همین روحانیت، همین دین، همین ملت مسلمان، همین جوانان مؤمن، توانستند آن بلای تاریخی را بر سر شما امریکاییها درآورند و این کشور با این عظمت را از چنگ شما بیرون بشکند! امروز که قدرت، متعلّق به این اسلام است، متعلّق به این جوانان است - همه چیز در دست اسلام است - شما خیال می‌کنید خواهید توانست این ایمان و این دین را از مردم بگیرید؟! زهی خیال باطل! زهی اشتباه در فهم و در برداشت! همیشه خوشبختانه دشمنان ما چوب اشتباهات خودشان را خورده‌اند؛ این بار هم چوب اشتباهات خودشان را می‌خورند؛ منتها من و شما باید حواسمان جمع باشد و غفلت نکنیم. فقط تنها توصیه‌ای که من دارم، عدم غفلت است. از توطئه دشمنان، جوانان غفلت نکنند؛ روحانیون غفلت نکنند؛ بزرگان غفلت نکنند؛ کوچکان غفلت نکنند؛ قشرهای مختلف غفلت نکنند. غفلت که نباشد، خدای متعال هدایت خواهد کرد و راه را روشن خواهد نمود؛ و راه، روشن است. حالا ـ واقعیت چیست؟ عرض کردم، غصّه‌هایی هم هست. من اصلاً نمی‌خواهم غصّه‌ها و غمها را مطرح کنم. بحمداللَّه غمگسار داریم. خدای متعال و اولیای او، بهترین غمگسارند. در همه مراحل زندگی این‌طور بوده است؛ امروز هم همان‌طور است. اما اگر من فقط بخواهم یک اشاره کنم، غم بزرگ این است که - همان‌طور که قبلاً اشاره کردم - بعضی عناصری که هیچ سودی در سلطه امریکا بر این کشور ندارند، از روی غفلت و اشتباه و ضعفها و عقده‌ها، برای سلطه امریکا بر این کشور تلاش می‌کنند! البته اشخاص مختلفند؛ بعضیها عقده‌ای دارند؛ بعضیها کینه‌ای دارند؛ بعضیها گله‌ای از کسی دارند؛ برای خاطر دستمالی، قیصریه را آتش می‌زنند؛ به‌خاطر یک دشمنی و یک کینه شخصی و یک محرومیت از فلان مسؤولیت که مایل بوده به او بدهند و مثلاً نشده و به‌خاطر یک اشتباه در فهم، می‌بینید که حرفی می‌زنند، اقدامی می‌کنند، موضعی می‌گیرند و کاری می‌کنند که به ضرر تمام می‌شود و در خدمت دشمن قرار می‌گیرند! بدانید؛ این رادیوهای بیگانه، با میلیونها دلار صرف و خرج راه می‌افتد. اینها هدف دارند از این‌که این تبلیغات را می‌کنند؛ می‌خواهند افکار عمومی کشورهای مخاطب خودشان را تحت تأثیر قرار دهند. بیخودی که نمی‌آیند از شخصی، از حرفی، از جریانی، این‌طور دفاع کنند! هر آدم عاقلی تا دید دشمن برایش کف می‌زند، باید به فکر فرو برود و بگوید من چه غلطی کردم؛ من چه کار کردم که دشمن برای من کف می‌زند؟! باید به خود بیاید. این مایه غصّه است که بعضی از کف زدن دشمن خوششان می‌آید! اگر گلزنِ مهاجم ما در میدان فوتبال، اشتباهاً به دروازه خودش گل بزند، چه کسی در آن میدان کف خواهد زد؟ طرفداران تیم مقابل و مخالف. حالا شما وقتی که می‌بینی دشمن برایت کف می‌زند، باید بفهمی که به دروازه خودی گل زده‌ای! ببین چرا زدی؟ ببین چرا کردی؟ ببین چه اشتباهی کرده‌ای؟ ببین مشکلت کجاست؟ بگرد مشکل خودت را پیدا کن و توبه کن. من در این ماه رمضان، از همه کسانی که این خطای بزرگ را در مقابل ملت ایران کردند، می‌خواهم که در مقابل خدا و در مقابل اسلام توبه کنند. مبادا خیال شود که این خطا در مقابل شخص این بنده حقیر است؛ نه. بنده که کسی نیستم؛ بنده هیچ اهمیتی ندارم؛ این را بدانند. هیچ ادّعایی هم ندارم؛ هیچ دلبستگی‌ای هم به مسؤولیت و اقتدار ندارم. البته مایه افتخار است برای هر کسی که بتواند به این مردم خدمت کند؛ اما دلبستگی نیست؛ آنهایی که باید بدانند، می‌دانند. دل انسان غمگین می‌شود و می‌شکند به‌خاطر این‌که چرا کسانی که نان انقلاب را خوردند، نان اسلام را خوردند، نان امام زمان را خوردند، دم از امام زمان زدند، دم از ائمّه معصومین زدند، حالا ـ طوری مشی کنند که اسرائیل و امریکا و سیا و هرکسی که در هر گوشه دنیا با اسلام دشمن است، برایشان کف بزنند! این، انسان را غصّه‌دار می‌کند. ولی به شما عرض کنم، بشارتهای الهی این‌قدر زیاد است که هر غمی را از دل پاک می‌کند. بشارتهای الهی خیلی زیاد است. نباید خیال کرد که اگر چهار نفر آدمی که سابقه انقلابی دارند، از کاروان انقلاب کنار رفتند، پس انقلاب غریب ماند. نه آقا، همه انقلابها، همه فکرها، همه جریانهای گوناگون اجتماعی، هم ریزش دارند، هم رویش دارند؛ ریزش در کنار رویش. شما به صدر اسلام نگاه کنید، ببینید آن کسانی که در دوران غربت اسلام و غربت علی، از

امیرالمؤمنین دفاع کردنـد، چه کسانی بودنـد؟ اینها سابقه‌داران اسـلام نبودنـد. سابقه‌داران اسـلام، جناب طلحه و جناب زبیر و جناب سعدبن‌ابی وقّاص و امثال اینها بودند. بعضی از اینها علی را تنها گذاشتند؛ بعضی از اینها در مقابل علی ایستادند. اینها ریزشها بودند. امـا رویش کـدام است؟ رویش، عبـداللَّه‌بن‌عبّاس است؛ محمّـدبن‌ابی‌بکر است؛ مالـک اشـتر است؛ میثم تمّـار است. اینهـا رویشـهای جدیدنـد. اینها که در زمان پیامبر نبودنـد؛ اینها در همان دوران غربت اسـلام روییدنـد؛ اینها نهالهای تازه‌انـد. شـما ببینید یک مالک اشتر در همه تاریخ اسلام چقدر مؤثّر است. بله؛ ممکن است کسانی ریزش پیدا کنند که البته مایه تأسّف است. وقتی به امیرالمؤمنین شمشیر زبیر را دادند، گریه کرد. همان‌طور که گفتم، غصّه دارد. غصّه دارد کسانی ریزش پیدا کنند که یک روز پای سفره انقلاب، پای سـفره امام زمان، پای سفره اسلام و قرآن نشستند و نان و نمک اسلام را خوردند؛ اما در کنار آن ریزشها، مالک اشترها هستند؛ عبداللَّه‌بن‌عباسـها هسـتند. امیرالمؤمنین هرجـا در میـدانهای جنـگ احتیـاج به زبان داشت، عبـداللَّه‌بن‌عباس می‌رفت و امیرالمؤمنین را یاری می‌کرد. هرجا احتیاج به شمشـیر داشت، مالک اشتر بود. مثل مالک اشتر، مثل عبداللَّه‌بن‌عباس، مثل محمّدبن‌ابی‌بکر - مثل این رجـال - نـه یکی، نه ده نفر، نه هزار نفر که هزاران نفر بودنـد. این‌طور نیست که شـما خیـال کنیـد حالاـ چهـار نفر آدمی که از راه برگشتند و نیرویشان تمام شد، معنایش این است که نیروی این گردونه عظیم تمام شده است. نه آقا؛ بعضیها در بین راه قوّه‌شان تمام می‌شـود. بله؛ ضـعیفترها وسـط راه آذوقه‌شـان تمـام می‌شود. یـک نفر از مشـهد حرکـت کرده بود که بـا کـاروانی به کربلاـ برود. به خواجه اباصـلت که رسـیدند - کسانی که به مشهد رفته‌اند، می‌دانند که خواجه اباصلت کجاست - گفت ما که خرجیمان تمام شد! بعضـیها خرجیشـان در خواجه اباصـلت تمـام می‌شود؛ بعضـیها خرجیشان بین راه تمام می‌شود؛ بعضـیها دو سه کیلومتر می‌آینـد، بعد خرجیشـان تمـام می‌شود! این همـان ارتجـاع و برگشـتن است. این افتخار نیست؛ این ننگ است؛ این بریـدن است؛ این از راه مانـدن است؛ اما: «الم تر کیف ضـرب اللَّه مثلاً کلمهٔ طیبهٔ کشجرهٔ طیبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی السماء(۱۳)»؛ ریشه مستحکم است و شاخه‌ها روزبه‌روز همین‌طور زیـادتر می‌شود: «تؤتی اکلهـا کلّ حین باذن ربّها(۱۴)»؛ رویش جدیـد هست. جا دارد که درباره این ریزشـها و رویشـها، از دیدگاه جامعه‌شـناختی و روان‌شناختی و تاریخی، کار و بحث کنند. بحثهای بسیار مهمّی است و من متأسّفانه مجالش را ندارم. من به شـما عرض کنم که امروز عمده قوای حیاتی این کشور، در اختیار اسلام و انقلاب است. اساسیترین پایه‌های قدرت در این کشور - یعنی مردم - دلبسـته اسـلام و انقلاـب و راه امـام و ارزشـهای الهی و اسـلامی‌اند. جوان این‌طور است؛ دانشـجو این‌طور است؛ قشـرهای غیرجوان این‌طورند؛ روحانیون این‌طورند؛ کسـبه و متوسّـطین این‌طورند؛ کارگران و اکثریت قشـرهای مختلف مردم این‌طورنـد؛ دسـتگاه اداره کننده کشور این‌طور است؛ رؤسای کشور این‌طورند. بحمداللَّه رؤسای کشور، رؤسای سه قوّه، در خدمت اسـلام و برای اسـلام‌مند. واقعاً خیلی چیزها را بعضـیها نمی‌داننـد؛ دشـمنان هم طور دیگری قضایا را منعکس می‌کنند. بد نیست همه این چیزها را بدانند. دو سال قبل از این در دوم خرداد و در انتخابات ریاست جمهوری، ملت ایران حماسه بزرگی آفرید. سی میلیون نفر پای صـندوقها آمدند. تا قبل از این‌که روز انتخابات شود، رادیوهای بیگانه هرچه توانستند، علیه این انتخابات حرف زدند. مرتّب گفتنـد تقلّب خواهـد شـد. مرتّب گفتند چنین خواهد شد، چنان خواهد شد؛ برای آن‌که مردم را دلسـرد کنند. هدفشان این بود. اگر شمـا به مجموعه‌هـا و بولتنهـایی که اخبـار رادیوهـای بیگانه را در آن سه، چهار ماه منتهی به انتخابات دوم خرداد پخش می‌کردنـد، نگاه کنید، خیلی از حقایق روشن خواهد شد. طوری حرف می‌زدند که مردم را دلسـرد کنند تا پای صندوقهای رأی نیایند؛ اما مردم به حرف دلسوزانِ خودشان گوش کردنـد و به وسط میـدان آمدنـد و با سـی میلیون رأی در انتخابات شـرکت کردنـد. واقعاً حرکت خیلی عظیمی بود و موفقیّت بزرگی برای ملت ایران و برای نظام جمهوری اسـلامی شد. به مجرّد این‌که این انتخابات به پایان رسـید و معلوم شـد که جمعیتِ زیادی آمده‌انـد و رئیس جمهوریِ منتخب مشـخّص شد، رادیوهای بیگانه طوری لحنهایشان را برگرداندند که انگـاری دوم خرداد را آنها راه انداخته‌انـد؛ انگاری که دوم خرداد مال آنهاست! تا به‌حال هم هنوز رها نکرده‌انـد؛ تا الان هم که تقریباً دو سال و نیم می‌گذرد، همچنان همان‌طور حرکت می‌کنند! تبلیغات کردند و راجع به رئیس جمهوری محترممان حرف زدند

و مطالبی گفتند. من این خاطره را می‌خواهم عرض کنم: در همان روزهای اوّل، دومِ بعد از انتخابات بود که جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور عزیزمان - از من وقت ملاقات خواستند و آمدند با من ملاقات کردند. به ایشان گفتم من نمی‌دانم شما در این چند روز که گرفتار مسائل انتخابات بوده‌اید، فرصت کرده‌اید این رادیوها را گوش کنید یا نه؟ اما من گوش کرده‌ام. این رادیوها این‌طور وانمود می‌کنند که حرکت دوم خرداد، حرکتی بر ضدّ انقلاب، بر ضدّ امام و بر ضدّ اسلام بود! روشهای تبلیغات است؛ این‌طور حرکت می‌کنند. من مایلم شما در همین اوّلین صحبتی که خواهید کرد، تو دهن اینها بزنید و نشان دهید که نه، قضیه این‌طور نیست؛ راه، راه امام است؛ راه، راه انقلاب است. بعد از سه، چهار روز ایشان یک مصاحبه مطبوعاتی داشتند. بعد که ایشان با من مجدّداً ملاقات کردند، گفتند من در حال آن مصاحبه مطبوعاتی چیزهایی در ذهنم آماده کرده بودم که بگویم؛ اما همه‌اش از یادم رفت. تنها چیزی که به یادم بود، همان حرف شما بود که گفتید تو دهن اینها بزنید. ایشان در آن مصاحبه، تو دهن آنها زد. تا امروز هم بحمداللَّه رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوّه قضائیّه و مسؤولان کشور، موضع انقلاب، موضع امام، موضع اسلام و پایبندی به ارزشهای اسلامی را هر روز تکرار می‌کنند. این مایه افتخار است؛ این خودش یکی از وسایل وحدت‌بخش است. یکی از عواملی که می‌تواند در سطح کشور دلها را به هم نزدیک کند، همین است. این است که بنده مکرّر عرض می‌کنم دلها باید با هم اُنس پیدا کند، وفاق پیدا شود و جریانها به هم نزدیک شوند. انتخابات در پیش است. حالا من ان‌شاءاللَّه در باب انتخابات، مفصّل حرف خواهم زد. تنها چیزی که من حالا درباره انتخابات عرض می‌کنم، این است که این انتخابات باید مثل انتخابات دوم خرداد، مایه سربلندی و افتخار این ملت باشد. حضور مردم در پای صندوقهای انتخابات، باید توطئه‌های دشمن را بشکند. خدای متعال را سپاسگزاریم که الطافش، فضلش، رحمتش و حمایتش، دستگیر این مردم است. همین‌طور که عرض کردیم، مسؤولان این کشور، آحاد این مردم، امّت حزب‌اللَّه، این جوانان مؤمن، این بسیجیها، این آحاد قشرهای مختلف، همه در خدمت اسلام و مترصّد لحظه نیاز اسلام و مسلمینند؛ مترصّد لحظه نیازند و در میدان خواهند بود. بحمداللَّه امروز قدرت اسلام و نظام اسلامی، به شکل طبیعی از همیشه گذشته بیشتر است و متّکی به عواطف مردم، پشتیبانی مردم، فکر مردم، حمایت مردم و آراءِ مردم است و خدای متعال این لطف و رحمت را ان‌شاءاللَّه بر سر این ملت مستدام خواهد داشت. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه و الفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا.(۱۵) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------
-- ۱) ۱. بقره: ۱۸۳ ۲) فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۱۰۲ ۳) علل الشرایع، ص ۲۷۰ ۴) علل الشرایع، ص ۲۷۰ ۵) علل الشرایع، ص ۲۷۰ ۶) الغارات، ص ۳۴۳ ۷) النوادر: ۲۲ ۸) النوادر: ۲۲ ۹) النوادر: ۲۲ ۱۰) بحارالانوار: ج ۷۷، ص ۲۷ ۱۱) اخلاص: ۴ - ۱ ۱۲) آل عمران: ۱۱۸ ۱۳) ابراهیم: ۲۴ ۱۴) ابراهیم: ۲۵ ۱۵) نصر: ۳ - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. قال اللَّه الحکیم فی‌کتاب: «اذ جعل الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیّة حمیّة الجاهلیّة فانزل اللَّه سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التّقوی و کانوا احقّ بها و اهلها و کان اللَّه بکلّ شیء علیما(۱).» جلسه بسیار معطّر و منوّری است. اوّلاً ایّام مبارک ماه رمضان است، که ماه رمضان مثل باران رحمتی بر فضای زندگی ما می‌بارد؛ آلودگیها، زیادیها، زنگار گرفتگیها و کثافتهایی را که به دست خود ما در محیط زندگی و در جان و دلمان پدید آمده است، می‌شوید و فضا را مصفّا و دلها را نورانی می‌کند؛ ثانیاً اعضای این جلسه جزو کسانی هستند که این اقبال را دارند که اگر ان‌شاءاللَّه آنچه را انجام می‌دهند، نیّت درستی به‌دنبال آن باشد - که به امید

خدا هست - در ردیف بهترین بندگان خدا قرار گیرند. کاری که شما می‌کنید، مهمّ است. اثری که می‌گذارید، عمیق و وسیع است. لذا اگر ان‌شاءاللَّه نیّتها همان که باید باشد، باشد، نمی‌شود شما را با مردمِ عادّی قیاس کرد؛ به همان دلیلی که عرض شد. شما برادرانِ مؤثّر و مؤمن و کارگردان مسائل این کشور و این نظام، در فضای ماه رمضان، با دهنهای روزه و نفسهایی که امروز به حسب معنا معطّر به عطر معنویت و روزه داری است، این‌جا گرد آمده‌اید. لذا جلسه مهمّ است. من سال گذشته در این جلسه راجع به «سکینه» عرایضی عرض کردم. اثر این سکینه - یعنی اطمینان و آرامش و عدم اضطراب و نداشتن تلاطم - در مسؤولان، این است که اگر مشکلی پیش آید، آنها می‌توانند در سایه آن آرامش، تصمیم درست را اتّخاذ کنند؛ دستپاچه و مضطرب و دلباخته در حوادث نشوند؛ مثل صخره‌ای، بلکه مثل کوهی، در مقابل حوادثِ دشوار و سخت بایستد و اگر خوشی و راحتی و گشایشی پیش آید، خود را گم نکنند. این هم یک خطر دیگر برای انسانهای مؤثّر است که به مجرّد این که دستشان به جایی بند شد و تا در مقابل خود میدانی را مشاهده کردند و توانستند قبض و بسطی صورت دهند و احساس گشایش و آسایشی کنند، خودشان را گم کنند؛ تصمیمهای عجولانه بگیرند؛ دیگران را تحقیر نمایند؛ خودخواهیهای خودشان را گسترش و به آن میدان دهند. اگر «سکینه» باشد - یعنی آن وقار و اطمینان الهی - از این هم جلوگیری می‌کند؛ نمی‌گذارد کارهایی از انسان سربزند که لازمه و نشانه انسانهایی کوچک است؛ انسانهایی که مثل پر کاه با هر نسیمی به حرکت در می‌آیند. در واقع انسانی که این سکینه را دارد، در این تشبیه، مثل اقیانوس پُرعمقی می‌شود که هر نسیم و هر وزش بادی نمی‌تواند او را توفانی کند. در فقر و غنا، در تنهایی و در کثرت، «سکینه» به درد انسان می‌خورد. در قرآن مکرّر درباره «سکینه» صحبت شده است و من هم پارسال جملاتی عرض کردم. این سکینه مسؤولان است که اتّفاقاً خودش را نشان داد. ما امسال - سالی که در اواخرش هستیم - حوادثی داشتیم که در آن سکینه مسؤولان کارساز بود. کمیِ درآمدهای اقتصادی را داشتیم؛ مشکلات اقتصادی را داشتیم؛ مشکلات سیاسی را داشتیم؛ مشکلات امنیتی را داشتیم. دیدید که دشمنان در تابستان امسال در همین تهران حوادثی به‌وجود آوردند. انسانها اگر از سکینه و آرامش و توکّل و اعتماد به خدا و اعتماد به آینده و اعتماد به آنچه که از مبانی حق در اختیار آنهاست، برخوردار نباشند، در مقابل این‌طور حوادث دست و پایشان را گم می‌کنند؛ بخصوص اگر انسان بداند که این حوادث را دشمن برنامه‌ریزی کرده است؛ که بعید هم نیست و قرائنی هم دارد. دشمن از بعد از رحلت امام یک برنامه ده ساله را طرّاحی کرد تا در طول ده سال آن را به نهایت برساند. شاید قضایای اقتصادی ما - ارزان شدن قیمت نفت - مسائل سیاسی، برخی از مسائل فرهنگی، بعضی از گرفتاریهای اقتصادی و بعضی از گرفتاریهای امنیتی، به این برنامه‌ریزیها بی‌ارتباط نباشد. اگر این‌طور فرض کنیم، شواهدی دارد. این از سکینه مسؤولان - یعنی شما حضرات و دوستانی که این‌جا هستید - اما سکینه‌ی مردم چه؟ ملت هم به سکینه و آرامش احتیاج دارد. چگونه می‌شود این سکینه زبدگان را به سطح عموم مردم سرریز کرد؟ البته بسیاری از مردم، ایمان خوب و روشن و شفّافی دارند و عموم مردم نشان دادند که در مشکلات دارای یک اقتدار حقیقی‌اند؛ اقتداری که از دین و ایمان سرچشمه گرفته است؛ لیکن وقتی گروهی مسؤولیت اداره امور کشور و ملت را بر دوش می‌گیرند، نمی‌توانند نسبت به این قضیه خود را برکنار بدانند. همه وظایف ما، در وظایف اقتصادی و سیاسی خلاصه نمی‌شود؛ ما در مقابل معنویات مردم هم مسؤولیت داریم. اگر مردم از لحاظ روحی و اخلاقی عقبگرد داشته باشند، نمی‌شود بگوییم در جامعه هیچ‌کس مسؤول این نیست. حالا اگر بنا شد کسی مسؤول باشد، مسؤول کیست؟ یقیناً مسؤولان کشور نمی‌توانند خودشان را بر کنار بدانند؛ هر کدام یک‌طور و به‌نحوی مسؤولیت دارند. پس، مسؤولیتِ معنویات مردم هم بر دوش مدیران کشور در طبقات مختلف - از بالا تا پایین - است. این‌جا عنصر دیگری پیش می‌آید، که من از این آیه‌ای که خواندم، قصدم اشاره به همین عنصری بود که به سکینه ارتباط هم دارد، و آن تقواست. در این آیه، بین جبهه کفر و جبهه ایمان، مقابله‌ای درست شده است. در این آیه شریفه، برای جبهه کفر، احساس حمیّت و تعصّب جاهلانه شده است؛ این مربوط به قضایای حدیبیّه و قضایای بعد از حدیبیّه است که از آزمایشهای بسیار مهم و پُرمعنا و پُرمضمونِ دوران حیات مقدّس پیامبر است.

بعد از آن که رسول اکرم و مسلمانان به قصد مکه به حدیبیّه رفتند و در حدیبیّه متوقّف شدند، دشمن می‌خواست جنگ را بر آنها تحمیل کند، اما تدبیر الهی نبیّ‌اکرم نگذاشت و بدون جنگ برگشتند و پیامبر به قراردادی با مشرکین رسید که این قرارداد آن قدر مهم بود که بنابر روایاتی، سوره «انّا فتحنا» درباره همین قرارداد حدیبیّه نازل شده و از آن به فتح تعبیر شده است: «انا فتحنا لک فتحاً مبینا(۲)» - یعنی همین صلح حدیبیّه - آن حضرت در خلال آیات قرآن، اوضاع را برای مسلمانان روشن می‌کند و جبهه‌ها را مشخص می‌نماید. آنچه که در نظام اسلامی باید همیشه مورد توجّه باشد، مشخّص بودن جبهه‌هاست؛ مخلوط نشدن جبهه حق با جبهه ناحقّ است. ممکن است جبهه ناحق مورد مدارا قرار گیرد - مانعی ندارد - ممکن است در جایی دستِ دوستی هم با او داده شود - در جای خود مانعی ندارد - اما زنهار! خطوط فاصل نبایستی به هم بخورد. باید مشخّص باشد که حق کیست و کجاست و چرا و چه می‌خواهد بکند - هدف و روش و تدبیر و تاکتیک و عملکردش چگونه است - و ناحق کیست و چرا و هدفش چیست و چه کار می‌خواهد بکند. اینها نباید مورد غفلت قرار گیرد. غفلت از این مرزبندی و تشخّص، به نفع هیچ جبهه حقّی تمام نخواهد شد. هیچ‌کس، اهل حق را از این که ندانند چرا حقّند و حالا چه باید بکنند و چه کسی در مقابل آنهاست، تحسین نخواهد کرد؛ حتّی دشمنانشان هم آنها را تحسین نمی‌کنند. پیامبر مرزها را روشن و اوّلاً وضعیت کفّار را مشخّص می‌کند؛ یعنی آن جبهه مقابل که پیامبر اساساً بعثتش، ظهورش، نظامش و جهادش، برای نفوذ در آنها و عقب زدن آنها و گستردن دایره حقّانیت خود است. جبهه کفر را نمی‌شود نادیده گرفت. جبهه کفر، به‌عنوان کسانی که در مقابل دعوت حق قرار دارند، باید مشخّص شود. باید مشخّص شود که حق با جبهه کفر چه کار دارد؛ اصلاً چرا حق به‌وجود می‌آید؛ دعوت حق چرا از طرف خداوند به پیامبران الهام و ابلاغ می‌شود و آنها چرا آن را مطرح می‌کنند؟ اگر پدید آمدن پیام حق - که پیام حق هم عبارت است از پیام رستگاری انسانها - فلسفه و حکمت و لزومی دارد و مسؤولیتی بر دوشِ آورندگان آن پیام - که پیامبر و ادامه‌های راه پیامبر تا ابد است - می‌گذارد. پس باید فهمید که این جبهه حق، هدفش چیست و چگونه می‌خواهد به این هدف برسد. رستگاری انسان با چه چیزی حاصل خواهد شد؟ فقط با نصیحت و موعظه که حاصل نمی‌شود. لذا جبهه حق - یعنی همه انبیا - در هر برهه‌ای از زمان که فرصتی پیدا کرده و توانسته است خود را نشان دهد و قدمی به جلو بردارد، کاری که کرده، این بوده که حقایقی را که انسانها باید بدانند تا به فلاح و رستگاری نزدیک شوند، این حقایق را در ذهن انسانها و در واقع زندگی انسانها تحقّق بخشیده است. این کار جبهه حقّ است؛ همین است که مجاهدت را ایجاب می‌کند. چرا؟ چون در مقابل حقّانیت حق، معارض وجود دارد. حق اگر از رستگاری انسانها سخن می‌گوید، کسانی در دنیا هستند که از اسارت انسانها سخن می‌گویند. حق اگر از عدالت سخن می‌گوید، کسانی هستند که مخالف و دشمن عدالتند یا طرفدار ظلمند. حق اگر از پرستش خدا سخن می‌گوید، کسانی هستند که مدّعیِ خدایی‌اند و وجود خدا و تسلیم در مقابل خدا را انکار می‌کنند. طبیعی است همه اینها معارض می‌شوند. در مقابل معارض، بدون مجاهدت، نه آن پیام پیش خواهد رفت و نه در ذهنها و نه در واقعیت تحقّق پیدا نخواهد کرد. پیامبر اکرم وضعیت کفّار را مشخّص می‌کند؛ وضعیت ضعفای از مؤمنین را هم مشخّص می‌کند؛ یعنی نیمه‌کاره‌ها؛ چه منافقین، چه آنهایی که منافق به معنای غلیظ نفاق نیستند و به آن صورت نفاقی ندارند که بخواهند دورویی کنند؛ اما طبیعتشان، یک طبیعت متزلزل است. اسلام می‌خواهد اینها را هم به انسانهای مؤمن و با صلابت تبدیل کند. عدّه‌ای از مسلمانان، از ترس، همراه پیامبر در جنگ حدیبیّه شرکت نکرده بودند. می‌گفتند اگر ما برویم، پیامبر و همه مسلمانانی که با او هستند، به‌وسیله کفّار تار و مار خواهند شد! وقتی که پیامبر برگشت، پیش آن حضرت آمدند و گفتند ما نتوانستیم بیاییم؛ گرفتاری پیدا کردیم؛ اشتغال پیدا کردیم؛ حال برای ما از خدای متعال آمرزش بطلب! در حالی که همین حرف هم یک نوع ظاهرسازی بود. در واقع اینها دنبال آمرزش الهی هم نبودند؛ فکر می‌کردند زرنگی کردند که نرفتند. آیه قرآن می‌فرماید: «سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا و اهلونا فاستغفرلنا یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم(۳)» به زبان چیزی را می‌گویند که به دلشان نیست. نمی‌شود گفت که اینها منافق و کافر و دشمنند؛ نه، روحهای ضعیف، دلهای ضعیف،

انسانهای ضعیف، نمی‌توانند در مشکلات نقش ایفا کنند. این، آن معنویاتی است که نظام اسلامی، جامعه اسلامی، مسؤول اسلامی، مدیر اسلامی، نسبت به آن مسؤول است. دوستان عزیز؛ برادران و خواهران! کی ممکن می‌شود ما نقش ایفا کنیم؟ وقتی که «و الزمهم کلمة التّقوی ۴)»؛ برای خودمان، تقوا را به‌عنوان کلمه ثابت، کلمه حق و تکلیفِ دائم در نظر بگیریم. تقوا باید در گفتار، در عمل، در تصمیم‌گیری، با زیردستان خود و با مجموعه کسانی که با ما کار می‌کنند، مورد توجّه قرار گیرد؛ که اینها درسی به آنهاست؛ رفتار آنها هم درسی برای مردم است. از جمله زمینه‌هایی که بعد از انقلاب تا امروز، با همه تلاشی که شده است، نتوانسته‌ایم در آن پیشرفت شایسته‌ای را به‌دست آوریم، زمینه نظام اداری متناسب با هدفهای جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی می‌خواهد انسان ایرانی، حداقل در درجه اوّل رستگار شود - رستگاری معنوی، رستگاری اجتماعی، رستگاری فردی، رستگاری سیاسی - و از اسارتها و بندها خارج گردد؛ بندهایی که او را از سیرْ باز می‌دارد؛ بعکس، در مقابل حدود و قوانین و قیودی که در این حرکت و سیر، به او کمک می‌کند، تعبّد و پایبندی داشته باشد. نماز هم یک قید است؛ اما «معراج المؤمن» است. این تقیّد و این پایبندی، انسان را به معراج می‌رساند و از گناهان و آلودگیها پاک می‌کند. این رستگاری چه موقع حاصل خواهد شد؟ نظام اداریِ متصدّی امور کشور، چقدر می‌تواند نقش داشته باشد؟ خیلی. ما نمی‌توانیم بگوییم در این زمینه کم‌کاری داشته‌ایم - شاید هم خیلی کار کرده‌اند - اما به هر حال کم پیشرفت داشته‌ایم. الان هم با این که مکرّر گفته می‌شود و همه هم می‌گویند، اما انسان عمل و تلاشِ بایسته را مشاهده نمی‌کند. این از نقایص ماست؛ مسؤولان ذی‌ربط باید در این زمینه کار کنند. آن مقداری که به نصیحت و تذکّر ارتباط پیدا می‌کند، این چیزی است که من حالا عرض می‌کنم؛ که البته این کافی هم نیست؛ این فقط نصحیت و تذکّر به خودم و به شماست. برادران و خواهران! هر جا هستید و در هر مسؤولیتی قرار دارید، باید مراقب باشید. یک رفتار شما، یک گفتار شما، یک حرکت شما می‌تواند تأثیر ماندگار بگذارد؛ می‌تواند تأثیرهای وسیعی در زندگی مردم بگذارد. سالهاست که بنده درباره زندگی تشریفاتی مکرّر تذکّر می‌دهم. این دو جنبه دارد: یک جنبه از لحاظ اصل پایبندی به تجمّلات و تشریفات است که این بد و دون شأن انسان والاست؛ یعنی یک وقت انسان به یک چیزِ غیر لازم پایبند می‌شود که دون شأن انسان است؛ بعلاوه، مسرفانه است؛ تضییع سرمایه‌ها، تضییع اموال و تضییع موجودیها در آن هست. این یک بعد قضیه است که اصل اسراف بد است؛ اصل تجمّل همراه با اسراف و همراه با زیاده روی است و بد است؛ لیکن جنبه دومی دارد که اهمیتش کمتر از جنبه اوّل نیست و آن انعکاس تجمّل شما در زندگی مردم است. بعضیها از این غفلت می‌کنند. وقتی شما جلوِ چشم مردم، وضع اتاق و دفتر و محیط کار و محیط زندگی را آن‌چنانی می‌کنید، این یک درس عملی است و هرکسی این را می‌بیند، بر او اثر می‌گذارد. حدّاقل این را باید رعایت کرد. فضا را، فضای تجمّلاتی و تجمّل‌گرایی و عادت کردن به تجمّل قرار ندهیم؛ چون امروز اگر این روحیه تجمّل‌گرایی در جامعه ما رواج پیدا کند - که متأسفانه تا میزان زیادی هم رواج پیدا کرده است - بسیاری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی کشور اصلاً حل نخواهد شد. تجمّل‌گرایی و گرایش به اشرافیگری در زندگی، ضررها و خطرهای زیادی دارد: هیچ وقت عدالت اجتماعی تأمین نخواهد شد؛ هیچ‌وقت روحیه برادری و الفت و انْس و همدلی - که برای همه کشورها و همه جوامع، بخصوص جامعه ما، مثل آب و هوا لازم است - پیش نخواهد آمد. این همان تأثیر حرف و اقدام و عملکرد من و شما در روحیه مردم است. این اهمیت تقوای ما را این‌قدر زیاد می‌کند. این که من در این اواخر، مکرّر به همدلی مسؤولان با یکدیگر توصیه کرده‌ام، برای این است که جریانها و خطوط و دنباله‌هایشان بدانند که این حرفهایی که بین آنهاست، بین مسؤولان نیست. مسؤولان هم اختلاف سلیقه دارند - نه این که ندارند - اما اختلاف سلیقه یک مسأله است و اختلاف سلیقه را برای کشمکش بهانه قرار دادن، یک حرف دیگر است. این دومی زندگی را بر مردم تلخ می‌کند. به‌هرحال، آنچه که ما در این آیه و در آیاتِ زیادی به‌دست می‌آوریم، این است که تقوا، هم یک وسیله است، هم یک راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست؛ فقط این نیست که خدای متعال از تقوای ما در هنگامه حساب سؤال خواهد کرد؛ که البته اگر بفهمیم و توجّه کنیم، این هم چیز عظیمی است. ما که

مسؤول هستیم، از حساب الهی، از سختی حساب الهی، از فزعِ یوم‌الحساب غفلت داریم و هرچه مسؤولیتمان بیشتر باشد، این خطر سنگینتر است. باید بدانیم که اگر خدای متعال با فضل و رحمت و مغفرت خود با ما عمل نکند، کار ما خیلی سخت است. جزئیات مخارجی که می‌کنیم، جزئیات تصرّفاتی که می‌کنیم، جزئیات برخورد و رفتاری که با مخاطبان خود و با مردم می‌کنیم، هر کدام از اینها پیش خدای متعال حساب دارد. علاوه بر این که باید به فکر حساب الهی و مؤاخذه الهی بود، باید دانست که تقوا راه را هم باز می‌کند: «و من یتق اللَّه یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب(۵)». تقوا موجب می‌شود که در همه بن بستها - بخصوص بن‌بستهای اجتماعی - شما راه نجات پیدا کنید. در بن بستهای بزرگ، تقوای مسؤولان، برای آنها راه نجات پدید خواهد آورد: «و یرزقه من حیث لا یحتسب». این محاسبه‌های ما و شما که همیشه محاسبه‌های تمام نیست. پس، اصل قضیه تقواست. توصیه ما هم به تقواست؛ روزه این ماه هم کمک به تقواست. به مشکلات مردم باید براساس همین روحیه تقوا برسید. من واقعاً خوشوقت شدم از این‌که دیدم آقای رئیس جمهور در بیانات خودشان مسأله مشکلات و گرفتاریهای اقتصادی مردم را با شما مسؤولان مطرح کردند. این حقیقتاً مهمّ است. مردم حقیقتاً مشکلات اقتصادی دارند؛ سختی دارند؛ نارسایی دارند. گرفتاریهای زیادی وجود دارد؛ خطر عمده این است که شما این را ندانید، که امیدوارم بدانید. گمانم شاید در بین مسؤولان ما بعضیها هستند که به گرفتاریها و مشکلات مردم درست توجّه ندارند، و الّا برای رفع این مشکلات، تلاش مجدّانه‌تری می‌شد. هرچه که مسؤولان به مناقشات سرگرم باشند، از این رسیدگی به مشکلات بیشتر خواهند ماند. مسؤولان - فرقی نمی‌کند؛ مسؤولان دولتی، مسؤولان قوّه مقنّنه، مسؤولان قوّه قضائیه؛ یعنی همه کسانی که دست‌اندر کار مسائل اداره کشورند - باید به آن مسؤولیت خودشان بپردازند و وجود خودشان را به آن بدهند. خوشبختانه مردم به اسلام و به نظام اسلامی و به عزم مسؤولان امیدوارند. خدا نکند که این امید، سستی و کاستی گیرد؛ نباید بگذارید. همه‌اش هم با گفتن نمی‌شود؛ باید در عمل نشان داد. همین «طرح ساماندهی اقتصادی» را که امیدهایی در مردم به‌وجود آورد، باید تلاش کنید که اقدام شود. آن بخشهایی از برنامه که بیشتر ناظر به زندگی مردم است، باید تلاش کنید که عمل شود. برنامه سوم تقریباً خوشبختانه تصویب شد؛ ولی تنظیم برنامه، نوشتن برنامه و تصویب برنامه، یک مسأله است؛ تحقّق برنامه، یک مسأله دیگر است. این اهتمامی که به مسأله اشتغال در برنامه شده، باید تحقّق پیدا کند. همه باید دست‌به‌دست هم دهند و تلاش کنند تا این قضیه تحقّق پیدا کند. بی‌کاری حقیقتاً معضل بزرگ و مشکل عظیمی است. به هرحال، امیدواریم که خداوند متعال کمک کند. من این جمله‌ای را هم که بارها به مسؤولان عرض کرده‌ام، در پایان عرایضم عرض کنم: شما که مسؤول هستید و بخشی از بودجه در اختیارتان است، در صرف و خرج بودجه هم باید خیلی دقّت کنید. یکی از مشخّصه‌های تقوای شما همین است. این‌طور نباشد که ما هر اقدامی که می‌خواهیم بکنیم که مستلزم هزینه‌ای است، به این اکتفا کنیم که این اقدام، اقدام مفیدی است. این کافی نیست. صرف مفید بودن این کار، کافی نیست برای این که ما این هزینه را بکنیم. در شرایط کنونیِ ما، باید اولویّت داشته باشد. بدون اولویّت، هزینه کردن جایز نیست. بعضیها در محیط کارشان و در دفترشان بعضی کارها را می‌کنند؛ بعضی سمینارها و بعضی از اجتماعات و دعوتها و مهمانیها و سفرها را برگزار می‌کنند؛ بلاشک اینها فوایدی هم دارد؛ اما این فایده داشتن کافی نیست. در حالی که درآمدهایمان محدود و نیازهایمان بسیار زیاد است، باید اولویّتها را رعایت کنیم. به‌هرحال، امیدوارم که خدای متعال به بنده حقیرِ ضعیفی که بار مسؤولیت سنگینی بر دوش دارم و این توصیه‌ها را به شما می‌کنم و همچنین به یکایک شما مسؤولان، از بالا تا پایین و در همه بخشها، توفیق دهد که بتوانیم او را از خودمان راضی کنیم. ان‌شاءاللَّه که دلهای شما به نور معرفت الهی و به انوار ساطعه رحمت الهی منوّر شود و برکات ماه رمضان در وجود و در اعماق ذهنیّات و هستی و دل شما نفوذ کند و اثر بگذارد و برکات الهی شامل حال خودِ شما و آن حوزه تحت مدیریّت شما شود وان‌شاءاللَّه خدای متعال قصورها و تقصیرهای ما را به کرم و لطف خود مورد عفو و بخشش قرار دهد و ما را هرچه بیشتر با رفتار و مواضع نبیّ اکرم و امیرالمؤمنین و اولیای خودش و مجاهدینِ فی‌سبیل‌اللَّه باموالهم و انفسهم، نزدیکتر کند و روح مقدّس امام بزرگوار را ان‌شاءاللَّه از عالیترین برکات

خـودش برخـوردار فرمایـد و ارواح طیّبـه شـهدای عزیز مـا و دلهـای ایثـارگران مـا را - از جانبـازان و از مـؤمنین و از بسـیجیان و از کسانی که در راه خدا تلاش کردند و می‌کنند - مشـمول رحمت و برکت خودش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته -- -- ۱) فتـح: ۲۶ ۲)

فتح: ۱ ۳) فتح: ۱۱ ۴) فتح: ۲۶ ۵) طلاق: ۲ و ۳

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران (بیست و دوم ماه مبارک رمضان و روز قدس)

متـن کامـل بیانـات مقـام معظم رهـبری در خطبه‌هـای نمـاز جمعـه تهران (بیسـت و دوم مـاه مبـارك رمضـان و روز قـدس) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نسـتعینه و نتوکّل علیه و نستغفره و نؤمن به و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهـداهٔ المهدیّین المعصومین. سیّما بقیهٔ‌اللَّه فی‌الارضـین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه. همه برادران و خواهران عزیزِ نمازگزار و خودم را به رعایت تقوا و پرهیزکـاری و اجتنـاب از در افتادنِ در دام هوای نفس و اسارت در پنجه‌های شیطان توصـیه می‌کنم. امیـدوارم این اجتماع امروز، این نماز و آنچه که گفته و شـنیده می‌شود، در رسیدن به این هدف والا به ما کمک کند. امروز، هم روز دوم شهادت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام است که برای همه مسلمین، بلکه همه آزادگان عالم، روز بسیار عظیم و مهمّی است؛ از طرفی هم روز قـدس است که مسـأله درجه اوّل امروز دنیـای اسـلام است. من در خطبه اوّل به شـرح کوتاهی درباره امیرمؤمنان می‌پردازم؛ در خطبـه دوم هـم راجـع به مسأله فلسـطین و وضـعیت امروز مسـلمانان و تکلیـف اسـلامی و انسانی‌مـان عرایضـی عرض خـواهم کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام جزو چهره‌هـای جـذّاب تاریـخ است. انسـان شایـد کمتر شخصـیت تـاریخی را بتوانـد پیـدا کنـد که به قـدر امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّـلام در میان همه آحاد بشر - نه فقط ملت اسلام - دلباخته داشته باشد. چه بسیار غیر مسلمانانی که اسـلام و حتّی پیامبر اسـلام را قبول ندارنـد؛ اما به علی علیه‌السّـلام عشق می‌ورزند؛ به او احترام می‌کنند و او را سـتایش می‌کنند. مسـلمانان و بخصوص شـیعیان هم که نسبت به آن بزرگوار، چه تکریم و تعظیمی در دل و جـان و ذهن خودشـان قائلنـد! در بین ما شیعیـان و آحـاد مسـلمین، کسـانی هسـتند که عامـل به احکـام اسـلامی هم نیسـتند؛ اما امیرالمؤمنین را بزرگ می‌شـمارند. این برای چیست؟ این به خـاطر آن است که مجموعه خصوصـیّات والاـی انسـانی در این بزرگوار به قـدری زیاد بوده است که هرکس که از علی علیه‌السّلام چیزی شنیده است، در مقابل این خصوصیّات خاضع است. فقط یك دسته استثناء هستند که آنها علی را می‌شناسند؛ امـا بـا او دشـمنند. آنهـا کسـانی هسـتند که بـا مبـانی‌ای که این انسان بزرگ برای آن جهاد کرده و همه عمر را صـرف کرده است، به‌شدّت دشـمنند؛ طبعاً با سـربازِ اوّلش هم دشـمنند. یا در آن دوره‌های اوّل، کسانی که زخم خورده از آن شمشـیر بی‌انعطاف و آن انسـان آشتی‌ناپـذیر بـا بـدی و زشتی بودنـد، با او دشـمن بودنـد، والاّ آدمهای با انصاف و انسانهای فطری، همه محبّ و مشـتاق این شخصـیت عظیمند. البته این در صورتی است که از او چیزی شـنیده باشـند؛ آنهایی که نشنیدند و نمی‌دانند، طبعاً خارجند. در این‌جا یـك نکته وجود دارد و آن این است که مـا معمولاً وقتی شخصـیتها یا خصوصـیّات را به صورت جمعبنـدی شـده از دور می‌نگریم، آنها را سـتایش می‌کنیم؛ اما وقتی نزدیک می‌شویم و پای عمل و پای پیروی به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شویم. عیب کار آحاد بشـر این است. اگر همان قدری که مردم دنیا به عدالت و به انصاف و به شـجاعت امیرالمؤمنین، به طرفداری از مظلوم که در او بود، به طرفـداری از حقیقت که در او بـود، به ظلم سـتیزی که در او بـود، علاـقه و محبّت دارنـد، چنـانچه در مقـام عمـل، خـود را به این خصوصـیّات نزدیك می‌کردنـد - ولو یك قـدم - دنیا گلسـتان می‌شـد؛ اما ما آدمها - یعنی همین ما، همین امثال بنده؛ آدمهایی که این‌طور از دور امیرالمؤمنین را ستایش می‌کنیم - در جایی در زندگی و در قضاوت معمولی خودمان، به یکی از همین کارهایی که از امیرالمـؤمنین سـتایش می‌کنیم؛ یـا از کسـی که می‌خواهـد راه امیرالمؤمنین را برود، برخورد کنیم، معلوم نیست که دیگر آن قـدر

ستایش کنیم؛ در دل برمی‌آشوبیم و با او به مقابله برمی‌خیزیم. اگر خدای نکرده شقاوت بر ما غلبه داشته باشد، به روی او شمشیر هم می‌کشیم! عیب کار این‌جاست. لذا جا دارد که ما همان قدری که از جمعبندی شده خصال امیرالمؤمنین سخن می‌گوییم، از ریز خصوصیّات آن بزرگوار هم مطّلع شویم. این امیرالمؤمنین که عادل بود، عدل او چگونه بود؟ این عدلی که این قدر تعریف دارد، در مقام عمل چگونه بود؟ در قدم بعد سعی کنیم که در مقام عمل، خودمان را به او نزدیک کنیم. این درست است؛ این مایه تکامل است. شما شنیده‌اید که در بعضی از روایات(۱) آمده است کسانی به ائمه علیهم‌السّلام عرض می‌کردند ما شیعیان شما هستیم - کما این که طبق روایتی، کسانی آمدند و به خود امیرالمؤمنین هم این را گفتند - اما ائمّه بنابر این روایات، در جواب اینها استنکار می‌کردند: کجای شما به دوستان و پیروان ما شبیه است؟ شما این خصلت و این خصوصیت و این رفتار و این گفتار را دارید. به عبارت دیگر، اینها از ما مطالبه عمل می‌کنند؛ عمل هم تابع اعتقاد است. انسان باید به چیزی معتقد باشد. البته امروز ملت ایران باید خدا را خیلی شکر کند که زمینه پیروی از امیرالمؤمنین و از اسلام در این کشور فراهم است. غالب جمعیت این کشور، دل به سمت حقیقت دارند. اکثریت عظیمِ نزدیک به اتّفاقی در این کشور این‌طورند. ولو حالا ـ در میان آنها کسانی هم عامل به بعضی از فروع نباشند؛ اما دلها، روحها، اعتقادها و ایمانها به همان سمتی گرایش دارد که انگشت اشاره امیرالمؤمنین به آن سمت مردم را هدایت می‌کرد. من امروز روایتی را انتخاب کردم که بخوانم؛ این روایت در «ارشاد مفید» است. البته من متن حدیث را از کتاب «چهل حدیث» امام بزرگوارمان - که کتاب بسیار خوبی است - نقل می‌کنم؛ لیکن با «ارشاد» هم تطبیق کرده‌ام. روایت را شیخ مفید نقل می‌کند. راوی می‌گوید که ما در خدمت امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «و مدحه بما هو اهله»؛ امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آن‌چنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. از جمله چیزهایی که گفت - که این راوی یادش مانده و مثلاً ـ در همان مجلس یا در بیرون آن مجلس نوشته است - اینهاست. من نگاه کردم، دیدم هر کدام از این فقره‌هایی که در این حدیث به آن تکیه شده است، تقریباً به یک بُعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره می‌کند؛ به زهد آن بزرگوار، عبادت آن بزرگوار و خصوصیاتی که حالا اینها را می‌خوانیم. ببینید؛ طبق این روایت، امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف می‌زند. اولین جمله‌ای که فرمود، این بود: «واللَّه ما أکل علی بن ابی طالب علیه‌السّلام من الدنیا حراماً قطّ حتی مضی لسبیله(۲)»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است؛ نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز شده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد. ببینید؛ اینها را به عنوان دستورالعمل و سرمشق در عمل - و بالاتر از آن در فکر - برای ما بیان کرده‌اند. امام صادق و امام باقر و امام سجاد هم اعتراف می‌کنند که ما نمی‌توانیم این‌طوری زندگی کنیم! حالا نوبت به امثال بنده که می‌رسد، دیگر واویلاست! بحث سرِ این نیست که من یا شما بخواهیم این‌طور زندگی کنیم؛ نه، آن زندگی، زندگی این قلّه است؛ این قلّه را نشان می‌دهد. معنای نشان دادن قلّه این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی هست که به آن بالا برسد؟! در همین حدیث هم می‌خوانیم که امام سجاد فرمود: من قادر نیستم این‌طور زندگی کنم. «و ما عرض له امران قطهما للَّه رضی الا ـ اخذ بأشدهما علیه فی دینه»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار می‌گرفت که هر دو مورد رضای خدا بود - نه این که یکی حرام، یکی حلال باشد؛ نه. هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد - علی آن یکی را که برای بدن او سخت‌تر بود، آن را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت‌تر را برمی‌گزید. ببینید؛ این صحبت یک گوینده معمولی نیست که حرف بزند. طبق این حدیث، این امام صادق است که می‌گوید؛ یعنی دقیق است. ببینید این سختگیری بر خود در زندگی دنیا و در تمتّعات دنیوی، چه قدر مهمّ است! «و ما نزلت برسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله نازلة قطّ الّا دعاه فقدمه ثقة به»؛ هر وقت مسأله مهمّی برای پیامبر پیش می‌آمد، پیامبر او را صدا می‌کرد و جلو می‌انداخت؛ به خاطر این که به او اعتماد داشت و می‌دانست که اوّلاً خوب

عمل می‌کند؛ ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد؛ ثالثاً آماده مجاهدت در راه خداست. مثلاً در «لیلة المبیت» - آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد - یک نفر باید آن‌جا در آن رختخواب می‌خوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگها، امیرالمؤمنین را جلو می‌فرستاد. در کارهای مهم - هر مسأله اساسی و مهمّی که پیش می‌آمد - علی را جلو می‌انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و می‌دانست که او برنمی‌گردد؛ نمی‌لرزد و خوب عمل خواهد کرد. ببینید؛ صحبتِ این نیست که امثال بنده - آدمهای حقیر و ضعیف - ادّعا کنیم که می‌خواهیم این‌طوری عمل کنیم؛ نه. صحبتِ این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسانِ مسلمانِ پیروِ علی، خطّش باید این خط باشد و هرچه بتواند، جلو برود. بعد فرمود: «و ما اطاق احد عمل رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله من هذه الأمة غیره»؛ هیچ کس از این امّت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه جا می‌رفت. هیچ‌کس دیگر نمی‌توانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند. «و ان کان لیعمل عمل رجل کان وجهه بین الجنة و النار»؛ با همه این کارهای بزرگ و خداپسند و مؤمنانه، رفتار او، رفتار یک انسان بین خوف و رجا بود؛ از خدا ترسناک بود، کانّه او را بین بهشت و جهنّم قرار داده‌اند؛ در یک طرف بهشت را می‌بیند، در یک طرف جهنّم را می‌بیند. «یرجو ثواب هذه و یخاف عقاب هذه». خلاصه این جمله این است که به این همه مجاهدت، به این همه انفاق، به این همه عبادت، مغرور نمی‌شد. ما حالاـ دو رکعت نافله و چند جمله دعا که بخوانیم - و اگر دو قطره اشک بریزیم - فوراً مغرور می‌شویم که بله دیگر: «این منم طاووس علیّین شده»! اما امیرالمؤمنین با این انبوه عمل صالح، مغرور نمی‌شد. البته این که چرا شخصی مثل امیرالمؤمنین، شخصی مثل پیامبر، شخصی مثل امام سجّاد - که خدا اصلاً بهشت را برای خاطر این‌طور انسانها آفریده - باز از آتش جهنّم می‌ترسند و به خدا پناه می‌برند، این خودش بحث جداگانه‌ای دارد. ما کوچکیم؛ دید ما قاصر است؛ ما نزدیک بین هستیم؛ ما عظمت الهی را نمی‌فهمیم؛ ما مثل بچه کوچک و غیرممیّزی هستیم که در مقابل یک شخص عظیمِ علمی بازی می‌کند؛ می‌آید و می‌رود و اصلاً عین خیالش هم نیست؛ چون نمی‌شناسد که این شخص کیست؛ اما شما که پدر او هستید و عقلتان صدبرابر اوست، در مقابل آن شخصیت خضوع می‌کنید. ما در مقابل خدای متعال وضعیتمان این است. ما مثل بچه‌ها، مثل آدمهای غافل، مثل آدمهای پست، عظمت الهی را نمی‌فهمیم؛ اما آن کسانی که از مرحله علم، به مرحله ایمان رسیده‌اند؛ از مرحله ایمان، به مرحله شهود رسیده‌اند؛ از مرحله شهود، به مرحله فناءِ للّه رسیده‌اند؛ آنها هستند که عظمت الهی در چشمهایشان آن‌چنان جلوه می‌کند که هر عمل صالحی از آنها سربزند، به‌نظرشان نمی‌آید؛ اصلاً می‌گویند ما کاری نکرده‌ایم. همیشه بدهکار ذات مقدس احدیّتند. «ولقد اعتق من ماله الف مملوک»؛ بتدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه اللّه والنجاة من‌النار»؛ برای این که رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنّم خود را دور کند. «مما کد بیدیه و رشح منه جبینه»؛ این پولهایی که می‌داد، پولهایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت می‌گوید: «مما کد بیدیه»؛ با کدّ یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به‌دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت - که از بعضی از آثار فهمیده می‌شود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار می‌کرد - آن حضرت کار می‌کرد؛ مزرعه آباد می‌نمود، قنات می‌کَند و پول در می‌آورد و این پولها را در راه خدا انفاق می‌کرد. از جمله مرتّب برده می‌خرید و آزاد می‌کرد؛ هزار برده را این‌طور خرید و آزاد کرد. «ان کان لیقوت اهله بالزیت و الخل والعجوة»؛ غذای معمولی خانه امیرالمؤمنین اینها بود: زیتون، سرکه، خرمای متوسّط و یا پایین؛ که حالاـ مثلاًـ در عرف جامعه ما نان و ماست، یا نان و پنیر است. «و ما کان لباسه الاّ کرابیس»؛ لباس معمولیش کرباس بود. «اذا فضل شیء عن یده من کمه دعا بالجلم فقصه»؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی می‌خواست و آستین بلند را می‌برید؛ یعنی حتّی به زیادی آستین برای خودش راضی نمی‌شد. می‌گفت این زیادی است؛این پارچه را در جایی مصرف کنند و به کاری بزنند! آن روز پارچه هم خیلی کم بود و مردم مشکلاتی در زمینه پوشش داشتند؛ این بود که یک تکّه پارچه کرباس هم می‌توانست به دردی بخورد. بعد راجع به عبادت حضرت صحبت می‌کند. آن حضرت، قلّه اسلام است؛ اسوه مسلمین است. در همین روایت

فرمود: «و ما اشبهه من ولده و لا ـ اهل بیته احد اقرب شبها به فی لباسه و فقهه من علی بن الحسین علیهما السّلام». امام صادق می‌گوید: در تمام اهل بیتمان - اهل بیت و اولاد پیامبر - از لحاظ این رفتارها و این زهد و عبادت، هیچ کس به اندازه علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه‌تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبیه‌تر بود. امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجّاد ذکر می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «و لقد دخل ابوجعفر ابنه علیهما السلام علیه»؛ پدرم حضرت ابی جعفر باقر یک روز پیش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. «فاذا هو قد بلغ من العبادة ما لم یبلغه احد»؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ کس به این حال نرسیده است. شرح می‌دهد: رنگش از بی‌خوابی زرد شده، چشمهایش از گریه درهم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اینها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: «فلم املک حین رأیته بتلک الحال البکاء»؛ می‌گوید وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زار زار گریه کردن: «فبکیت رحمة له». امام سجّاد در حال فکر بود - تفکّر هم عبادتی است - به فراست دانست که پسرش امام باقر چرا گریه می‌کند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: «قال یا بنی اعطنی بعض تلک الصحف التی فیها عبادة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی‌بن‌ابی‌طالب را شرح داده، بیاور. ظاهراً از دوران امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام نوشته‌ها و کتابهایی در باب قضاوتهای آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار ائمّه بود. از مجموع روایات دیگر، آدم این‌طور می‌فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می‌کردند. این‌جا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته‌ای را که مربوط به عبادت علی‌بن ابی‌طالب است، بردار بیاور. امام باقر می‌فرماید: «فاعطیته»؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فیها شیئاً یسیرا ثم ترکها من یده تضجرا»؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد - امام سجّاد، هم به امام باقر درس می‌دهد، هم به امام صادق درس می‌دهد، هم به من و شما درس می‌دهد - با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ «و قال من یقوی علی عبادة علی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام»؛ فرمود چه کسی می‌تواند مثل علی بن‌ابی‌طالب عبادت کند؟ امام سجّادی که آن قدر عبادت می‌کند که امام باقر دلش به حال او می‌سوزد - نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از اینها هم به چشممان بزرگ می‌آید - امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی‌بن الحسین دلتنگ می‌شود و دلش می‌سوزد و نمی‌تواند خودش را نگه دارد و بی‌اختیار زار زار گریه می‌کند، آن وقت علی‌بن‌الحسینِ با این‌طور عبادات می‌گوید: « من یقوی علی عبادت علی‌بن‌ابی‌طالب»؛ چه کسی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله‌ای طولانی می‌بیند. علی‌ای که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی عاشقانه برایش کتاب می‌نویسد، آدمی که به مبانی دینی هم عملاً ـ خیلی پایبند نیست، درباره او زبان به ستایش باز می‌کند، این علی را شما چرا از دور نگاه می‌کنید؛ نزدیک بروید. هرکس این قلّه دماوند را از دور نگاه کند، می‌گوید به به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ‌وخمها بالا برو، ببینم چه کاره‌ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلتها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی‌شود. عدالت کهنه نمی‌شود؛ انصاف و حق‌طلبی کهنه نمی‌شود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمی‌شود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمی‌شود. اینها رنگ ثابت وجود انسان در همه تاریخ است. امیرالمؤمنین این پرچمها را در دست داشت. امروز بشر تشنه این حرفها و تشنه این حقایق است. راه چیست؟ راه، نزدیک شدن است. مبادا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، این به نظرمان زیاد و بزرگ بیاید؛ نه. علی این است. مبادا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه‌شبی، توانستیم عبادتی کنیم، به چشممان بزرگ بیاید و ما را عُجب بگیرد؛ نه. علی این است. مبادا اگر در صحنه خطری وارد شدیم، خودمان را خیلی بزرگ ببینیم؛ نه. علی این است. هرچه می‌توانید، نزدیک شوید. ای روزه‌داران، ای نمازگزاران، ای نافله‌گزاران، ای مجاهدان فی سبیل‌اللّه، ای حاضر شوندگان در میدانهای خطر، ای زاهدان در دنیا، ای شیران روز، ای عبادت کنندگان شب! خوشا به‌حالتان؛ شما به علی نزدیکترید؛ اما شما هم می‌توانید باز نزدیکتر شوید. دنیای اسلام، بلکه دنیای بشریت سالم، در مقابل او خاضع است.

اینهاست که در تاریخ اثرش می‌مانـد. آن زهـدش بود؛ آن عبادتش بود؛ آن شـجاعتش بود؛ آن قاطعیتش در راه خدا بود. آن‌جایی که لازم بود، با شمشیر به جان دشـمنان حقیقت و دشمنان دین و دشمنان خدا می‌افتاد و از هیچ چیز باک نداشت: «لا تأخذه فی اللّه لومهٔ لائم(۳)». آن‌جـایی که آدمِ منحرفِ مضرِّ مخلّی بر سـر راه حرکت به‌سوی خـدا وجـود داشت، شمشیر او فیصله دهنـده بـود. آن‌جایی که مظلومی بود، آن‌جایی که مصلوب‌الحقّی بود، امیرالمؤمنین به رقیقترین انسانها تبـدیل می‌شـد. در روایتی هست که آن قـدر امیرالمؤمنین با دست خودش به دهان یتیمان غـذا گذاشت که یک نفر - لابد مثلاً جوانکی بوده - گفت آرزو کردیم کاش ما هم یتیم می‌شدیم تا امیرالمؤمنین این طور به ما لطف می‌کرد! آن‌قدر ناشـناس به خانه فقرا و مساکین و گرفتارها و از راه‌مانده‌ها سر زد کـه معروف است بعـد از ضـربت خـوردن آن حضـرت، فهمیدنـد آن انسـانِ رحیـم چـه کسـی بـوده کـه می‌آمـده است و او را نمی‌شـناخته‌اند! سـخن او نهج‌البلاغه است؛ فصـیحترین کلام آدمی در میان عرب. «نهج البلاغه» اوج هنر و اوج زیبایی است؛ زیبایی لفظ و زیبایی معناست. انسان مبهوت می‌ماند! هیچ شاعر بزرگ عرب، هیچ نویسـنده هنرمند عرب، نتوانسته بگوید که من از مراجعه به نهـج‌البلاغه بی‌نیازم. به‌هرحال، دیروز مردم کوفه به عزای این بزرگمرد نشسـتند. جنازه آن بزرگوار در کوفه تشـییع نشـد. اجتماع مردم گرد جنازه امیرالمؤمنین به‌وجود نیامـد. شاید امیرالمؤمنین دوران تسلّط دشـمنان بر کوفه را می‌دید. ده سال بعد از آن، بیست سال بعـد از آن، در کوفه چه خبر بود؟ همان کسانی که دختران امیرالمؤمنین را در بازارهای کوفه گرداندنـد، همان کسانی که سرِ جگرگوشـگان امیرالمؤمنین را بر سـر نیزه‌هـا کردنـد، چه بُعـدی داشت اگر قبر علی‌بن‌ابی‌طـالب را می‌شـکافتند و اهـانت و جسارتی می‌کردنـد؟! لـذا قبر آن بزرگوار هم مخفی بود؛ تا بعد از گذشت مدّتهای طولانی، آن قبر پیدا شد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه الصّمد، لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۴) نسئَلک اللّهم و ندعوک. باسمک العظیم الأعظم. الأعزّ الأجلّ الأکرم و بعلیّ و اولاده الطیّبین الطّاهرین یا اللّه یا اللّه یا اللّه یا رحمن یا رحیم. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّـد، میان ما و علی‌بن‌ابی‌طالب در دنیا و آخرت جدایی نینداز؛ توفیق پیروی از آن قلّه عظمت و زیبایی و شکوه را به ما عنایت کن. پروردگارا! اسلام و مسلمین را نصرت کن؛ مسلمانان مبارز در راه خودت را در هر نقطه‌ای از دنیا که هستند، نصرت عطا کن. پروردگارا! دلهای مسلمانان را به هم نزدیـک کـن؛ ملتهـای اسـلامی را بـه هـم نزدیـک کـن. پروردگـارا! ملـت بزرگ و عظیم‌الشّأن ایران را در همه میـدانها پیروز کن؛ دشمنانش را منکوب فرما. پروردگارا! گرفتاریها را از کار این ملت بزرگ و مؤمن و همه مسلمین باز کن؛ خدمتگزاران به این مردم و به این کشور را موفق و منصور و پیروز گردان. پروردگارا! توفیق خدمت در راه خودت و خدمت به مردم را به همه ما عنایت کن. پروردگـارا! به محمّـد و آل محمّـد، ما را مسـلمان زنـده بـدار و با بهترین مرگهایی که برای یک مسـلمان مطرح است، ما را بمیران. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللّه ربّ العـالمین. والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. و علی علیّ امیرالمؤمنین و علی الصّدیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساءالعالمین و علی الحسن و الحسـین سیّدی شباب اهل الجنّـهٔ و علی‌بن‌الحســین و محمّـدبن‌علی و جعفربن‌محمّـد و موســی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موســی و محمّـدبن‌علی و علی‌بن‌محمّـد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّهٔ المسـلمین و حماهٔ المستضعفین و هـداهٔ المؤمنین. اوصـیکم عبـاداللّه بتقوی‌اللّه و اسـتغفراللّه لی و لکم. امروز، روز قـدس است و ملت ما در اجابت به دعوت اسـلام، دعوت امـام راحـل و اسـتغاثه مظلومـانه یـک ملت مغصوب الحق و مظلوم، مثـل هر سـال به خیابانها آمـد. تا آن‌جا که تاکنون به من اطّلاع داده شده است، حضور مردم در همه جا، حضور بسیار پُرشور و چشمگیری در این راهپیماییها بوده است؛ لابد خبرهای بعدی هم خواهد رسـید و در رسانه‌ها منعکس خواهد شد. در سایر نقاط عالم هم حتماً جماعاتی از مسـلمانان، این روز را گرامی داشته‌اند که تفاصـیل آن را لابـد بعـداً به ما اطّلاع خواهنـد داد. من امروز راجع به این مسأله می‌خواهم قـدری صـحبت کنم: اوّلاً بایـد عرض کنیم که قضـیه فلسطین، یکی از لکّه‌های ننگ بزرگِ این قرنی است که همین چند روزه تمام شد. البته لکه‌های ننگ این قرن بیش از اینهـاست: دو جنـگ بزرگ در این قرن اتّفـاق افتـاده است؛ چقـدر در دنیـا حکومتهـایی در این قرن به‌دست اسـتعمارگرانِ دیروز

به‌وجود آمد؛ از جمله کشور خود ما. در همین قرن بود که حکومت خشن و سرکوبگر و غیرانسانی و فاسد و وابسته پهلوی به‌وجود آمد؛ لیکن در میان زشتیهایی که در این قرن بر ما گذشت - که البته در کنارش محسّناتی هم در این قرن اتّفاق افتاده است که حالا مورد بحث ما نیست - یکی از زشت‌ترین، یا شاید بشود گفت زشت‌ترین آنها، مسأله فلسطین بود. چرا؟ چون در این قضیه، یک ملت را از کشور خودش بیرون کردند. من خواهش می‌کنم جوانانی که با مسأله فلسطین خیلی آشنایی و سابقه ذهنی ندارند، روی این کلمات تأمّل و درنگ کنند. یک ملت را از خانه و از کشور خود بیرون کنند و یک عدّه آدمهایی را از اطراف دنیا جمع کنند و به جای آن افراد در آن کشور بگذارند. چرا؟ چون آن جماعتی که از اطراف دنیا جمع کردند، از یک نژادند؛ نژاد اسرائیلی، نژاد یهودی! یعنی یک حرکت نژادگرایانه زشت که هر جای دنیا به‌وسیله هر کسی در ابعاد کوچکتر از این پیش می‌آمد، مایه ننگ و سرافکندگی بود؛ اما این را در ابعاد یک کشور به‌وجود آوردند. چه کسی به‌وجود آورد؟ در حقیقت انگلیس؛ بعد هم امریکا. البته امروز بعضیها می‌خواهند این‌طور وانمود کنند که چرا مسأله فلسطین را بحث می‌کنید؛ این مسأله خاتمه یافته است! بنده عرض می‌کنم که مسأله فلسطین به هیچ وجه خاتمه یافته نیست. این‌طور نیست که شما خیال کنید تا ابد باید فلسطینیها - صاحبان سرزمین - خود و اولادشان بیرون از سرزمین خودشان باشند؛ یا اگر در آن داخلند، به‌صورت یک اقلیّتِ مقهور زندگی کنند و آن بیگانه‌های غاصب در این‌جا بمانند؛ نه، چنین چیزی نیست. کشورهایی که صدسال در تصرّف قدرتی بودند - همین قزّاقستانی که الان شما ملاحظه می‌کنید، همین گرجستانی که الان شما ملاحظه می‌کنید؛ این کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه - بعضی در اختیار شوروی، بعضی قبل از شوروی در اختیار روسیه - آن وقتی که هنوز شوروی به‌وجود نیامده بود - اینها دوباره مستقل شدند و برگشتند و متعلّق به مردم خودشان شدند؛ بنابراین هیچ بُعدی ندارد و حتماً باید این‌کار اتّفاق بیفتد و ان‌شاءاللَّه اتّفاق خواهد افتاد و فلسطین به مردم فلسطین برمی‌گردد. لذا مسأله خاتمه یافته نیست؛ این خطاست. البته امروز ترفند صهیونیستها و پشتیبانانشان - که دولت امریکا مهمترین پشتیبان آنهاست - این است که از نام زیبای صلح استفاده می‌کنند: آقا صلح کنید؛ این حرفها چیست؟! بله؛ صلح چیز خیلی خوبی است؛ اما صلح کجا و با چه کسی؟! کسی وارد خانه شما شده، به‌زور در را شکسته و شما را کتک زده، به عیال و اولادتان اهانت کرده و از سه اتاقی که شما دارید، دو تا و نصفش را گرفته نشسته است؛ بعد بگوید شما چرا بیخودی مرتّب به این و آن شکایت می‌کنید؛ مرتّب دعوا و معارضه می‌کنید؛ بیایید با هم صلح کنیم. آیا این صلح شد؟! صلح این است که شما از خانه بیرون بروید؛ اگر با هم جنگی داشتیم، آن وقت بیایند صلحمان بدهند. شما در خانه ما نشسته‌اید؛ شما در این جا این همه جنایت کرده‌اید؛ شما همین حالا هم اگر دستتان برسد، کوتاهی ندارید. همین الان رژیم صهیونیستی تقریباً روزانه به جنوب لبنان حمله می‌کند؛ نه به مبارزان لبنان، بلکه به روستاهای جنوب لبنان، به مدرسه‌های جنوب لبنان. همین چند روز قبل از این، به یک مدرسه جنوب لبنان حمله کرد و جمعی از بچه‌های کوچک را کشت! اینها که تجاوزی نکرده بودند، اینها که اسلحه‌ای به دست نگرفته بودند. طبیعت، طبیعت متجاوز است. آن روزی که صهیونیستها وارد لبنان شدند و در دیریاسین و بقیه جاها آن‌طور قتل عام کردند، کسی با آنها کاری نکرده بود. اقلاً آن عدّه مردم کاری نکرده بودند؛ البته چرا، یک عدّه جوانان غیور عرب با آنها می‌جنگیدند. همان روز هم می‌گفتند چرا داخل خانه ما آمده‌اید و این کارها را می‌کنید؛ اما آن مردمی که مورد ستم آنها قرار می‌گرفتند و از مزارع و روستاهایشان آن‌طور با قتل‌عام اخراج می‌شدند که کاری نکرده بودند. بنابراین، طبیعت این رژیم، تجاوز است. رژیم صهیونیستی، اصلاً برپایه زورگویی و خشونت و قساوت بنا شده است و پیش می‌رود. بدون این، پیشرفتی نمی‌داشت و بعد از این هم نخواهد داشت. می‌گویید با این رژیم صلح کنید؟! چه صلحی؟! اگر آنها به حقّ خودشان قانع شوند - یعنی خانه را که فلسطین است، به صاحبان خانه واگذار کنند و سراغ کار خودشان بروند؛ یا از دولت فلسطین اجازه بگیرند و بگویند به ما اجازه دهید تعدادی از ما، یا همه ما در این کشور بمانیم - کسی با آنها جنگی نخواهد داشت. جنگ این است که آنها غاصبانه و زورگویانه وارد خانه دیگران شده‌اند؛ آنها را از خانه بیرون کرده‌اند و الان هم به آنها ظلم می‌کنند. الان هم به همه کشورهای

منطقه ظلم می‌کنند و تهدیدی برای همه هستند. بنابراین، اینها صلح را هم مقدّمه‌ای برای تجاوز بعدی می‌خواهند! اگر صلحی برقرار شود، مقدّمه‌ای است برای این‌که بعد بتوانند طور دیگری تجاوز و تعدّی کنند. یکی از مسائلی که امروز مطرح می‌شود، برای این که قضیه فلسطین به‌دست فراموشی سپرده شود و از طرح آن در افکار عمومی امّت اسلامی جلوگیری کند، همین مذاکرات به اصطلاح صلحی است که بین گروهی از فلسطینیها - یعنی همین عرفات و دارودسته او - با اسرائیلیها در جریان است؛ یعنی قضیه سازش و حکومت به‌اصطلاح خودمختار فلسطینی و از این حرفها. این هم یکی از آن زشت‌ترین فریبها و ترفندهای اسرائیلیهاست که متأسّفانه عدّه‌ای از مسلمانان و عدّه‌ای از خود فلسطینیها به دام آن افتاده‌اند. یکی از حرفهایی که امروز مطرح می‌کنند، همین مسأله مذاکرات سازش بین این جماعت و سران اسرائیل است، که یکی از آن زشت‌ترین ترفندهاست. چرا؟ به‌خاطر این که براساس بهترین فرضها در آخرین مذاکراتی که اینها انجام دادند - به قول خودشان «وای ریور ۲» - اگر همه این تعهّداتی که اسرائیلیها کردند، تحقّق پیدا کند، آنچه که گیر این جماعت فلسطینیِ بیچاره می‌آید، اندکی بیش از چهار درصد سرزمین فلسطین است! یعنی از این کشور فلسطینی که متعلّق به فلسطینیهاست و همه‌اش را مردم فلسطین مالکند و حقّ آنهاست، چهاردرصدش را به اینها می‌دهند؛ آن هم چطور چهاردرصدی؟! این چهاردرصد، در یک جا مجتمع نیست؛ شاید در ده جا تکّه‌تکّه شده و متفرّق است! به آن کسانی هم که گفتند بیایید شما این‌جا حکومت تشکیل دهید - که همین دارودسته این روسیاهان باشند - به هیچ‌وجه اجازه ندادند که مثل یک حکومت عمل کنند. از اینها خواستند به آن‌جا بروند و مواظب باشند که فلسطینیهای این منطقه علیه دولت اسرائیل اقدامی نکنند! یعنی منطقه محدودِ کوچکِ متفرّقِ غیرقابل اداره‌ای را به‌عنوان یک کشور، به‌صورت ناقص و نیمه‌کاره در اختیار اینها قرار دادند! آنچه اینها در مقابل باید انجام دهند، این است که علاوه بر خود آن دستگاههای امنیتی اسرائیل، اینها هم علیه فلسطینیهای مبارزِ داخل سرزمین اشغالی، اقداماتی بکنند! خیانت از این بالاتر؟! خیانت این کسانی که به‌نام فلسطینیها این کار را انجام می‌دهند، از همه خیانتهایی که تا امروز به فلسطین شده، زشت‌تر و سهمگین‌تر و بدتر است! هیچ کاری هم برای آن مردم، نه کردند و نه می‌توانند بکنند. یک نویسنده فلسطینیِ عربِ ساکن امریکا نوشته است که این دارودسته عرفات هنوز نتوانسته‌اند زباله‌های شهر غزّه را از خیابانها جمع کنند؛ اما در همین مدّت، پنج سازمان امنیتی و اطّلاعاتی تشکیل دادند که جاسوسی مردم را می‌کنند! این شد دولت فلسطین؟! این شد بازگشت مردم فلسطین؟! این شد احقاق حقّ فلسطین؟! این‌قدر اینها بی‌شرمند! همان وقتی که این شخص، اوّلین مذاکرات را با اسرائیلیها کرد، من گفتم او، هم خائن است و هم احمق! اگر خائن بود، اما عاقل بود، بهتر از این عمل می‌کرد! البته بنده درست نمی‌دانم؛ حدس می‌زنم که امریکاییها و سازمانهای جاسوسی اسرائیل از نقاط ضعف اینها استفاده کردند. اینها نقاط ضعف زیاد دارند؛ اهل دنیایند. وقتی دین در کار نباشد، همین‌طور می‌شود. اینها در طول این چند سالی که مشغول اداره سازمان آزادیبخش فلسطین بودند، خدا می‌داند که از لحاظ مالی و از لحاظ رفتاری و اخلاقی چه مشکلاتی داشتند؛ آنها هم ظاهراً روی همان نقاط تکیه کردند. از طرفی هم خسته شدن و بریدن و از آرمانها چشم پوشیدن، اینها را به این ورطه هولناک و این مرداب هلاکت و بدبختی و لعنت ابدی انداخت. شما خیال می‌کنید هیچ فلسطینی‌ای ممکن است وجود داشته باشد که اینها را از ته دل لعن نکند؛ مگر این که جزو عمله و اکره خود اینها و در منافع با اینها سهیم باشد؟ بین چهار تا پنج میلیون نفر آواره فلسطینی بیرون از فلسطینند؛ در حدود سه میلیون نفر فلسطینی در داخلند. باید دید اینها درباره فلسطین چه نظری دارند. اینها مشتهایشان محکم است؛ اینها دلهایشان پُر خون است. بنده از زمان ریاست جمهوریِ خودم این چالش را با بعضی از این کشورهای عربی داشتم. حرفی را مطرح کردم، اما دولتهای این کشورها می‌گفتند ما از فلسطینیها که فلسطینی‌تر نیستیم! هرچه خود آنها بخواهند، باید انجام شود. البته آن وقت مذاکرات سازش به این شکل مطرح نبود؛ اما نشانه‌های سازش پیدا بود. اوّلاً مسأله فلسطین، یک مسأله دنیای اسلام است. غیر از جنبه‌های سیاسی و امنیتی و اقتصادی، مسأله تکلیف الهی و اسلامی است. بالاتر از همه، مسأله خدایی است؛ اما اگر کسی به خدا هم اعتقادی نداشته باشد و بخواهد فقط برای مردم فلسطین کار کند، باید ببیند آحاد

مردم فلسطین چه می گویند. امروز ملت فلسطین همانهایی هستند که دستگیر شده‌هایشان در زندانهای دولت غاصب هستند و دهها برابر آنها در خیابانها و در مسجدالاقصی و در بازارها و در سرتاسر سرزمین غصب شده شعار می‌دهند و عملیات می کنند. یک اقلیتِ کوچکِ تطمیع شده که رفتند سازش کردند، ملت فلسطین نیستند که ما بگوییم ما از فلسطینیها فلسطینی‌تر نیستیم. در همان سیزده، چهارده سال پیش، من یادم است یکی از دولتهای عرب – حالا ـ نمی‌خواهم اسم بیاورم – که آن روز نشان نمی‌داد یک دولت رو به فسادی است – چون سوابق انقلابی داشت – این حرف را زد. بنده همان وقت استشمام کردم اینها انحراف پیدا می کنند؛ بعد هم انحرافشان آشکارتر شد. که حالا دیگر نمی‌خواهیم بعضی از خصوصیات را ذکر کنیم. اصل ماجرای فلسطین چیست؟ اصل ماجرا این است که یک عده از یهودیان متنفّذ در دنیا به فکر ایجاد یک کشور مستقل برای یهودیها افتادند. از فکر اینها دولت انگلیس استفاده کرد و خواست مشکل خود را حل کند. البته آنها قبلاً به فکر بودند به اوگاندا بروند و آن‌جا را کشور خودشان قرار دهند. مدّتی به فکر افتادند به طرابلس، مرکز کشور لیبی بروند؛ لذا رفتند با ایتالیاییها – که آن وقت طرابلس در دست آنها بود – صحبت کردند؛ اما ایتالیاییها به اینها جواب رد دادند؛ بالاخره با انگلیسیها کنار آمدند. انگلیسیها آن وقت در خاورمیانه اغراض بسیار مهمِ استعماری داشتند؛ دیدند خوب است که اینها به این منطقه بیایند. اوّل به عنوان یک اقلیت وارد شوند، بعد بتدریج توسعه پیدا کنند و گوشه‌ای را، آن هم گوشه حسّاسی را بگیرند – چون کشور فلسطین در نقطه حساسی قرار دارد – و دولت تشکیل دهند و جزو متّحدین انگلیس باشند و مانع شوند از این که دنیای اسلام – بخصوص دنیای عرب – در آن منطقه اتّحادی به‌وجود آورد. درست است که اگر دیگران هوشیار باشند، دشمن می‌تواند اتّحاد ایجاد کند؛ اما دشمنی که از بیرون آن‌طور حمایت می‌شود، با ترفندهای جاسوسی و با روشهای گوناگون می‌تواند اختلاف ایجاد کند که همین کار را هم کرد: به یکی نزدیک شود، یکی را بزند، یکی را بکوبد، با یکی سختی کند. بنابراین، در درجه اوّل کمک کشور انگلیس و بعضی کشورهای غربی دیگر بود. بعد اینها بتدریج از انگلیس جدا و به امریکا متّصل شدند. امریکا هم اینها را تا امروز زیربال خودش گرفته است. اینها به این معنا کشوری به‌وجود آوردند و آمدند کشور فلسطین را تصرّف کردند. تصرّفشان هم این‌طوری بود: اوّل با جنگ نیامدند؛ اوّل با حیله آمدند، رفتند زمینهای بزرگ فلسطین را که زارعان و کشاورزان عرب روی آنها کار می کردند و خیلی هم سرسبز و آباد بود، با قیمتهای چند برابر قیمت اصلی، از صاحبان و مالکان اصلی این زمینهای بزرگ – که در اروپا و امریکا بودند – خریدند؛ آنها هم از خدا خواستند و زمینها را به این یهودیها فروختند. البته دلّالهایی هم داشتند که نقل کرده‌اند یکی از دلالهایشان همین «سیّدضیاء» معروف، شریک رضاخان در کودتای ۱۲۹۹ بود که از این‌جا که به فلسطین رفت، آن‌جا دلّال خرید زمین از مسلمانان برای یهودیها و اسرائیلیها شد! زمینها را خریدند؛ زمینها که ملک اینها شد، با روشهای واقعاً بسیار خشن و همراه با سبعیّت و سنگدلی، بتدریج شروع به اخراج زارعان از این زمینها کردند. در جایی می‌رفتند، می‌زدند، می کشتند و در همین هنگام افکار عمومی دنیا را هم با دروغ و فریب به طرف خودشان جلب می کردند. این تسلّط غاصبانه صهیونیستها بر فلسطین سه رکن داشت: یک رکنش عبارت از قساوت با عربها بود. برخوردشان با صاحبان اصلی، با قساوت و با سختی و خشونت شدید همراه بود. با اینها هیچ گونه مدارا نمی کردند. رکن دوم، دروغ به افکار عمومی دنیا بود. این دروغ به افکار عمومی دنیا، یکی از آن حرفهای عجیب است. این قدر اینها به‌وسیله رسانه‌های صهیونیستی که دست یهودیها بود، دروغ گفتند – هم قبل از آن و هم بعد از آن، این دروغها گفته می‌شد – که به خاطر همین دروغها بعضی از سرمایه‌داران یهودی را گرفتند! خیلیها هم دروغهای آنها را باور کردند. حتّی این نویسنده فیلسوف اجتماعی فرانسوی – «ژان پل‌سارتر» – را نیز که خودمان هم در جوانی چندی شیفته‌ی این آدم و امثال او بودیم، فریب دادند. همین «ژان پل‌سارتر» کتابی نوشته بود که بنده در سی سال قبل آن را خواندم. نوشته بود: «مردمی بی سرزمین، سرزمینی بی‌مردم»! یعنی یهودیها مردمی بودند که سرزمینی نداشتند؛ به فلسطین آمدند که سرزمینی بود و مردم نداشت! یعنی چه مردم نداشت؟ یک ملت در آن‌جا بود و کار می‌کرد. شواهد زیادی هم هست. یک نویسنده خارجی می گوید در سرتاسر سرزمین

فلسطین، مزارع گندم مثل دریای سبزی بود که تا چشم کار می‌کرد، دیده می‌شد. سرزمین بی‌مردم یعنی چه؟! در دنیا این‌طور وانمود کردند که فلسطین یک جای متروکه مخروبه بدبختی بود؛ ما آمدیم این‌جا را آباد کردیم! دروغ به افکار عمومی! همیشه سعی می‌کردند خودشان را مظلوم جلوه دهند؛ الان هم همین‌طور است! در این مجلّات امریکایی - مثل «تایم» و «نیوزویک» - که بنده گاهی به اینها مراجعه دارم، اگر کوچکترین حادثه‌ای علیه یک خانواده یهودی اتّفاق بیفتد، عکس و تفصیلات و سنّ کشته شده و مظلومیت بچه‌هایش را بزرگ می‌کنند؛ اما صدها و هزارها مورد قساوت نسبت به جوانان فلسطینی، خانواده‌های فلسطینی، بچه‌های فلسطینی، زنهای فلسطینی، در داخل فلسطین اشغال شده و در لبنان اتّفاق می‌افتد، ولی کمترین اشاره‌ای به آنها نمی‌کنند! رکن سوم هم ساخت و پاخت، مذاکره - و به قول خودشان «لابی» - است. بنشین با این دولت، با آن شخصیت، با آن سیاستمدار، با آن روشنفکر، با آن نویسنده، با آن شاعر، صحبت و ساخت و پاخت کن! کار اینها تا به‌حال سه رکن داشته است که توانسته‌اند این کشور را با این فریب و با این خدعه بگیرند. آن وقت قدرتهای خارجی هم با اینها همراه بودند؛ که عمده انگلیس بود. سازمان ملل و قبل از سازمان ملل، جامعه ملل هم - که بعد از جنگ برای به اصطلاح مسائل صلح تشکیل شده بود - همیشه از اینها حمایت کردند؛ مگر در موارد معدودی. در همان سال ۱۹۴۸، جامعه ملل قطعنامه‌ای صادر نمود و فلسطین را بدون دلیل و بدون علّت تقسیم کرد. گفت پنجاه و هفت درصد از سرزمین فلسطین متعلّق به یهودیهاست؛ در حالی که قبل از آن، در حدود پنج درصد زمینهای فلسطین متعلّق به اینها بود! آنها هم دولت تشکیل دادند و بعد هم قضایای گوناگون و حمله به روستاها و شهرها و خانه‌ها و حمله به بی‌گناهان اتّفاق افتاد. البته دولتهای عرب هم کوتاهیهایی کردند. چند جنگ اتّفاق افتاد. در جنگ ۱۹۶۷، اسرائیلیها توانستند با کمک امریکا و دولتهای دیگر، مبالغی از زمینهای مصر و سوریه و اردن را تصرّف کنند. بعد، در جنگ ۱۹۷۳ که اینها شروع کردند، باز به کمک آن قدرتها توانستند نتیجه جنگ را به نفع خودشان قرار دهند و زمینهای دیگری را تصرّف کنند. هدف اسرائیل، توسعه است. دولت صهیونیستی به سرزمین فلسطین فعلی هم قانع نیست. اوّل یک وجب جا می‌خواستند، بعد نصف زمین فلسطین را گرفتند، بعد همه سرزمین فلسطین را گرفتند، بعد به کشورهای همسایه فلسطین - مثل اردن و سوریه و مصر - تجاوز کردند و زمینهای آنها را گرفتند. الان هم هدف اساسی صهیونیزم، ایجاد اسرائیل بزرگ است. البته این روزها کمتر اسم می‌آورند؛ سعی می‌کنند کتمان کنند. باز هم به افکار عمومی دروغ می‌گویند. چرا؟ چون در این مرحله‌ای که الان هستیم، احتیاج دارند که هدفهای توسعه‌طلبانه خود را کتمان کنند! گرفتاری‌ای که امروز صهیونیستها دارند، این است که به صلح احتیاج مبرم دارند. چرا؟ چون بعد از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۶۷ مبارزه‌ای نبود و آن بیست سال در حال خوبی نگذشت. بعد هم که مبارزات مسلّحانه شروع شد. این مبارزات مسلّحانه از بیرون سرزمین فلسطین بود؛ همین سازمان آزادیبخش و بقیه گروهها، مرکزشان در اردن یا در سوریه یا در جاهای دیگر بود. گروههایی را می‌فرستادند و حمله‌ای می‌کردند و ضربه‌ای می‌زدند و عقب می‌کشیدند. در داخل سرزمین فلسطین، سازمان مبارزی شکل نگرفته بود. در داخل سرزمین، مردم مرعوب بودند و نمی‌توانستند هیچ حرکتی بکنند؛ اما بعد از انقلاب اسلامی دو اتّفاق مهم افتاد. یکی این‌که نهضت فلسطین - که یک نهضت غیر دینی بود - به یک نهضت اسلامی تبدیل شد و مقاومت اسلامی به‌وجود آمد و رنگ اسلامی گرفت. همان مبارزانی هم که از بیرون مبارزه می‌کردند - مثل کسانی که از لبنان یا مناطق دیگر به اسرائیل حمله می‌کردند و به آنها ضربه می‌زدند - با انگیزه اسلامی، که یک انگیزه بسیار قوی است، وارد میدان شدند. ثانیاً «انتفاضه» به‌وجود آمد. «انتفاضه»، یعنی قیام و شورش در داخل سرزمین و وطن مغصوب. از این قیام می‌ترسند؛ چون برایشان خیلی مهمّ است. البته سعی می‌کنند مطلب را آن‌چنان که هست، منعکس نکنند؛ اما مبارزات مردم فلسطین در داخل سرزمین فلسطین، برای رژیم صهیونیستی شکننده و کوبنده است؛ ستون فقراتشان را می‌شکافد. چرا؟ به‌خاطر این که اینها به یهودیانی که از سراسر دنیا در این منطقه جمع کرده‌اند، وعده دادند که در این‌جا امنیت و راحتی و زندگی خوش هست و گفتند بیایید در این‌جا آقایی کنید؛ اما حالا- اینها طاقت برخورد با این نسل نوخاسته و صاحبان اصلی این سرزمین را که امروز بیدار

شده‌اند، ندارند. ارکان نظام صهیونیستی متزلزل است؛ لذا اینها الان مجبورند که با دولتهای منطقه هرطور هست، مسأله صلح را تمام کنند، تا بتوانند به مسأله داخلی خودشان برسند. این قضیه به‌اصطلاح صلح با سازمان آزادیبخش فلسطین و قضیه عرفات هم دنباله همین است. آنها خواستند یک عنصر فلسطینی را داخل طرح سازش بیاورند؛ شاید بتوانند فلسطینیهای مبارز را در داخل سرزمینهای اشغالی ساکت کنند؛ اما نتوانستند. امروز با این خصوصیات، دیگر دولت غاصب صهیونیست جرأت نمی‌کند مسأله اصلی خودش را - که توسعه نیل تا فرات است - مطرح کند. سرزمین موعود صهیونیستها، به گمان باطلشان، از رود نیل تا فرات ادامه دارد. هرچه‌اش را نگرفتند، باید بعد از این بگیرند؛ برنامه‌شان این است! الان جرأت نمی‌کنند این را به زبان بیاورند. آنچه که امروز حرف و مسأله ماست، این است: مسأله فلسطین از لحاظ اسلامی برای همه مسلمانان - از جمله برای ما - یک مسأله اساسی و یک فریضه است. همه علمای شیعه، سنّی، گذشته و قدما، تصریح دارند که اگر بخشی از میهن اسلامی در تصرّف دشمنان اسلام قرار گرفت، این‌جا وظیفه همه است که دفاع کنند، تا بتوانند سرزمینهای غصب شده را برگردانند. هرکس هرطور می‌تواند، به هر کیفیّتی که می‌تواند، در قبال مسأله فلسطین وظیفه دارد. اوّلاً از جهت اسلامی وظیفه دارد. زمین، زمین اسلامی است؛ در تصرّف دشمنان اسلام است و باید برگردانده شود. ثانیاً هشت میلیون مسلمان، بعضی آواره‌اند و بعضی در داخل سرزمینهای اشغالی وضعشان از آواره بدتر است. نه جرأت دارند رفت و آمد معمولی خودشان را بکنند؛ نه اجازه دارند حرف خودشان را بزنند؛ نه اجازه دارند نماینده‌ای در اداره کشور خودشان داشته باشند؛ در موارد زیادی جلوِ نمازخواندنشان هم گرفته می‌شود. مسجدالاقصی را که قبله مسلمانان است، تهدید کردند؛ در سالها پیش یک روز آن را آتش زدند؛ بعد هم که به‌اصطلاح به حفّاری آن‌جا پرداخته‌اند و کارهای خلاف انجام می‌دهند و می‌خواهند اصلاً مسجدالاقصی - قبله مسلمانان - را از شکل اسلامی خارج کنند. از جنبه اسلامی، همه اینها برای مسلمان وظیفه‌آور است. هیچ مسلمانی نمی‌تواند شانه خودش را از زیر بار این وظیفه خالی کند. هر مقدار که می‌تواند، باید به وظیفه‌اش عمل کند. امروز ملت ایران کاری که می‌تواند بکند - که از همه کارها هم مهمتر است، تظاهرات - مثل همین تظاهرات امروز - است. این کار بسیار مهمّی است. از هدفهای اینها این است که نام فلسطین را به دست فراموشی بسپارند. کاری کنند که اصلاً فراموش شود که چنین چیزی وجود داشت؛ اما شما نمی‌گذارید؛ روز قدس نمی‌گذارد؛ امام بزرگوار ما با تدبیر خودش نگذاشت. این کار بزرگی بود. از جنبه انسانی هم مظلومیت خانواده‌های فلسطینی برای هر انسانی وظیفه‌آور است؛ مظلومیت مردمی که در داخل فلسطینند، که بعضی از فیلمها و نوارهایش را شما همین روزها دیدید که چقدر اینها نسبت به مردمِ فلسطین ظالمانه رفتار می‌کنند و عجیب این است که این سازمانهای حقوق بشر هم مرده‌اند! این امریکاییها و بعضی از این غربیها و اینهایی که ادّعا می‌کنند رسالت گسترش دمکراسی را در دنیا دارند، در این قضیه آبروی خودشان را بردند؛ به‌خاطر این که ملتی الان وجود دارد که در هیچ شأنی از شؤون کشور و وطن خودش، قدرت تأثیرگذاری ندارد و حرفش در هیچ جا خوانده نمی‌شود؛ و آن ملت فلسطین است. از نظر انسانی، مردمی مظلوم؛ از آن طرف در مقابلشان حکومتی نژادپرست با آن همه ظلم؛ و این هم دروغ بزرگی که امریکا و سازمانهای جهانی و متفکّران به اصطلاح غربی در ادّعایی از دمکراسی می‌گویند! از جهت امنیتی، مسأله اسرائیل، یک خطر امنیتی، نه فقط برای مردم خودش، بلکه برای کلّ منطقه است؛ برای این‌که اینها الان زرّادخانه اتمی دارند و باز هم تولید می‌کنند! سازمان ملل هم چند بار هشدار داده، اما اعتنا نکرده‌اند؛ البته عمده‌اش هم به‌خاطر پشتیبانی امریکاست؛ یعنی گناهِ کارهای صهیونیستها و دولت غاصب، به میزان زیادی به گردن رژیم امریکاست. شما این را بدانید؛ در طول این پنجاه سالی که اینها سرِکارند، در شورای امنیت سازمان ملل، بیست و نه قطعنامه علیه اسرائیل صادر شده، که امریکا هر بیست و نه مورد را «وتو» کرده است! الان هم حدود ده سالی است - از بعد از فروپاشی شوروی سابق تاکنون - که دیگر اصلاً اجازه نمی‌دهد که در شورای امنیت، قطعنامه‌ای علیه اسرائیل مطرح شود! پس، گناه این جرائم به گردن امریکاست. امریکا که این قدر چهره صلح‌طلبانه به خودش می‌گیرد و گاهی هم لبخندهای زهرآگینی را به همه ملتها - از جمله به ملت شریف و مظلوم ما - نشان می‌دهد، در قضیه

فلسـطین، مجرم درجه یـک است؛ یکی از گناهـانش این است. امروز دست امریکـا تـا مرفق در خـون فلسـطینیها فرورفته است. اینها کشورهـای منطقه را تهدیـد می‌کننـد. البته دولتهـای سوریه و لبنـان و دیگر کشورهایی که در آن‌جا هسـتند، گرفتاریها و تنگناهایی دارنـد. بحث دولتهـا از بحث ملتهـا جـداست. ملتها همه جا دلشان پُر است و دولتها هم حالا زیر بار بعضـی از فشارها ناچار می‌شوند گاهی حرفهایی بزننـد، مذاکراتی بکنند و مواضـعی بگیرند. از لحاظ اقتصادی هم، اسـرائیل برای منطقه، خطر است. چندی است که صهیونیسـتهای حاکم بر فلسطین، تزی را به نام «تز خاورمیانه جدیـد» مطرح کرده‌اند. خاورمیانه جدید، یعنی چه؟ یعنی خاورمیانه بر محور کشور اسـرائیل شـکل بگیرد و اسـرائیل بتدریـج بر کشورهـای عربی و کشورهای منطقه و مناطق نفتی در خلیـج فارس سـیطره اقتصادی داشته باشد! این هدف اسـرائیلیهاست. بعضـی از دولتها غافلند. وقتی به آنها اعتراض می‌شود، می‌گویند ما که رابطه برقرار نکردیم؛ ما به تجّارشان اجازه دادیم بیایند! اتّفاقاً آنها همین را می‌خواهند. آنها می‌خواهند اسـرائیل با حمایت امریکا و با پشتیبانی از زرّادخانه خطرناک خودشان، از غفلت و ضـعف بعضی از دولتها استفاده کند و به آن‌جا وارد شود و مراکز اقتصادی و منابع مالی را در دست گیرد. این خطر خیلی بزرگی برای منطقه است. بزرگتر از همه خطرها این است. خـدا آن روز را نیاورد و نخواهـد آورد و ملتهای مسلمان اجازه نخواهند داد که چنین اتّفاقی بیفتد؛ اما نقشه آنها این است که با تکیه بر اقتصاد بتوانند همه مراکز قدرت را در این کشورهـا در دست گیرنـد. بنـابراین، از لحـاظ اسـلامی، از لحـاظ انسـانی، از لحاظ اقتصادی، از لحاظ امنیتی، از لحاظ سیاسـی، امروز وجود اسـرائیل، یـک خطر بزرگ برای ملتها و کشورهای منطقه است. برای مسأله خاورمیانه هم یک راه بیشتر وجود نـدارد و آن انحلال و زوال دولت صـهیونیستی است. بایـد آواره‌های فلسـطینی به کشورشان برگردنـد. این هشت میلیون نفر، صاحبان اصـلی فلسـطینند. البته اکثریت قاطع مردم فلسـطین، مسـلمانند و در میانشان تعداد کمی هم از فلسطینیهای یهودی و مسیحی هستند. صاحبان فلسـطین و ملت فلسـطین، دولت تشـکیل دهنـد؛ آن دولت تصـمیم بگیرد که آیـا مهاجرانی را که از سایر کشورها به داخل فلسـطین آمده‌اند و در حال حاضـر در آن‌جا هسـتند، نگهدارد - با چه شـرایطی نگهدارد - یا برگرداند. عکس قضـیه این است که باید یک دولـت فلسـطینی در همـه سـرزمین فلسـطین تشـکیل شـود. بازیهـایی از قبیـل دولـت خودمختـار و از این حرفهـا هم امروز نمی‌توانـد هیـچ‌کس را فریب دهـد؛ مگر آدمهای خیلی ساده‌لوح را! اینها کار نیست؛ کار اصـلی و واقعی که باید انجام گیرد، این است. امروز نسـلهای جوان فلسـطینی بیدار شده‌اند و می‌فهمند که مبارزاتشان اثر دارد. در داخل فلسـطین، در بیرون فلسـطین، در لبنان، در اردن، در سوریه و در مناطق دیگر مشـغول مبارزه‌اند و می‌دانند که مبارزاتشان دارای اثر است و ملتها دلشان با آنهاست؛ بخصوص موضع شرافتمنـدانه و پُرشـکوه ملت و دولت ایران و نظـام جمهوری اسـلامی، اینها را دلگرم می‌کنـد. اینها مبارزه را ادامه خواهنـد داد و به فضل پروردگار به نتایج اصـلی و مطلوب خودشان هم خواهند رسید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ----------------
-- ۱) بحارالا‌نوار، ج ۶۸، ص ۱۹۲؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۸۹ ۲) الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۲ ۳) الاقبال سیدبن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۷ ۴) اخلاص: ۴ - ۱

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز عیـد سـعید فطر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه الّذی خلق السّـموات والارض و جعل الظّلمات و النّور. ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نحمده و نسـتعینه و نستغفره و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصـلّی و نسـلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. اوصیکم عباداللّه بتقوی‌اللّه. عید سعید فطر را - کـه جشـن و سـرور جمعیـت میلیـاردی مسـلمانان جهـان اسـت - اوّلاً بـه حضـور حضـرت بقیـۀ اللّه الأعظم صاحب‌الزمـان ارواحنالهالفـداء و ثانیـاً به همه مسـلمانان عـالم و به ملت سـرافراز و رشـید و مؤمن ایران اسـلامی و به شـما نمـازگزاران عزیز تبریک

می گـویم. روز عیـد فطر، عیـد عبـادت و عیـد مغفرت اسـت؛ عیـد پایـان یـک دوره فشـرده ریـاضت برای مسـلمان مـؤمنی است که می‌خواهـد از این ریاضت، برای ساختن و برای تقویت روحیات و ملکات نیک در خود اسـتفاده کنـد و در طول سال و در همه عمر از آن بهره گیرد. در ماه رمضان، این ریاضت الهی و شـرعی، این خویشـتنداری، این صبر بر گرسنگی و تشنگی، این مبارزه با هوای نفس و شـهوات انسـانی، موجب آن می‌شود که ملکـات نیک در انسان تقویت شود. بشـر در حقیقت مجموعه‌ای از همین ملکات و صفـات و خصـال است. آن کسانی که صـفات و خصال نفسانی و روحی آنها، صـفات نیک است، با دست پُر از این دنیا می‌رونـد. اعمال عبادی، تقوای الهی و بقیه وظایفی که برعهده انسان است، در درجه نهایی برای این است که انسان بتواند خود را مجموعه‌ای از ملکات نورانی کنـد؛ خود را انسان واقعی بسازد و تشبّه به خدای بزرگ پیدا کند. انسانی که به برکت ماه رمضان، قدرتِ مبارزه با هوای نفس پیدا کرده، دستاورد بزرگی را به‌دست آورده است که باید آن را حفظ کند. انسانی که از عادت به هوسرانی و عادت زشت پاسـخگویی مثبت به هوسـها و شـهوات - تـا هرجـایی که برای او مقـدور است - رنـج می‌برد، در ماه رمضان می‌توانـد بر این عادت فائق آیـد؛ بایـد این را برای خود حفظ کنـد. همه بدبختیهای بشـر بر اثر پیروی از هوای نفس است. همه ظلمها، همه تزویرها، همه نامردمیهـا و بی‌عـدالتیها، همه جنگهای ظالمانه، همه حکومتهای فاسـد، همه تسـلیم شـدن و ظلم‌پـذیری در میان ملتها، ناشـی از همین پیروی از هواهای نفسانی و تسـلیم شدن در مقابل خواهش نفس است. اگر انسان این قدرت را بیابد که بر خواهش نفس غلبه پیـدا بکنـد، انسـانِ رسـتگاری شـده است. ماه رمضان این را در شـما به‌وجود آورده است. عیـد امروز برای این است که محاسـبه‌ای بکنیـد؛ پاداشـی را که خـدا در اوقات ضـیافتِ خود به شـما داده است، برای خودتان نگاه دارید و رابطه خود را با خدا محکم کنید. عزیزان من؛ مردان، زنان و بخصوص جوانان! این حالت تضـرّع و این حالت توجّه و ارتباط با خـدای متعال را با دلهای نورانی خود، در طول سال برای خودتان حفظ کنید. دنیا و آخرت، با این صفای نفسانی برای انسان حاصل می‌شود. دنیایی که انسان را سعادتمند کند، فقط از این راه حاصل می‌شود ولاغیر. در پایان عرایضم، این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام برای شما عزیزان بخوانم. از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده است: «انّما هو عید(۱)»؛ امروز عید واقعی است. «لمن قبل اللّه صـیامه و شکر قیامه»؛ برای آن کسی که خدا روزه و نماز و عبادت او را در ماه رمضان قبول کرده باشد. «و کلّ یوم لا یعصـی اللّه فیه فهو عید»؛ هر روزی که خدا در آن معصـیت نشود، آن روز عیـد است. عزیزان من! با مرتکب نشـدن معصـیت الهی و اجتناب از محارم الهی، امروز را عید کنید؛ فردا را عیـد کنیـد؛ همه دوره سال را برای خود عید کنید. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه الصّـمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۲) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه. و الصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنـا و حبیب قلوبنـا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سـیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقـهٔ الطّاهره سیّدهٔ نساءالعالمین. و الحسن و الحسـین سـیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسـی و محمّـدبن‌علی و علی‌بن‌محمّـد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القـائم المهـدی. حجـج اللّه علی عبـاده و خلفـائه فی بلاده. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. در خطبه دوم، در میان مسائل گوناگون داخلی و خارجی، به مسأله «انتخابات» اشاره می‌کنم که یکی از مسائل مهم ماست. ملت عزیز ایران، انتخابات را بایـد اوّلاً به عنوان یک تکلیف الهی و یک تکلیف اسـلامی محاسـبه کند - کسانی هم که به مسائل دینی توجه نداشـته باشند، باید به چشم یک تکلیف وجدانی و ملّی به آن نگاه کنند. البته ملت عزیز ما، ملتی مؤمن است؛ با نام خـدا شـروع کرده و به پیش رفته است؛ با نام خـدا هم ادامه خواهـد داد. بنابراین انتخابات هم برای او یک تکلیف الهی است - ثانیـاً به عنوان یـک آزمـایش بزرگ به آن نگـاه کنـد. عزیزان من! مـا تـا امروز پنـج دوره انتخابات مجلس شورای اسـلامی داشـته‌ایم. در هر دوره‌ای، گروههـای مختلفی در این مجلس آمده‌انـد و رفته‌انـد. هرکس خـوب کـار کرده است، اجر او پیش خـدا محفوظ است و اگر کسـی کوتاهی کرده باشـد، بایـد خود را آماده پاسـخگویی به خـدای بزرگ کنـد. این پنـج دوره انتخاباتی که گذشـته است، برای ملت مـا مـایه افتخـار بوده است. در دنیـا، انتخابـات در محیطهـای متشـنّج، در محیطهـای تنازع، در میان دعوا، با

درگیری و گاهی با خونریزی انجام می‌شود! بیست سال است که انتخابات پُرشور مردم در بخشهای مختلف - از جمله انتخابات مجلس شورای اسلامی - با سلامت، با متانت و با آرامش صورت می‌گیرد. این بار هم به فضل پروردگار انتخاباتی با آرامش، با شور و شعور مردم و با گسترش شرکت همگانی صورت خواهد گرفت. البته احتمالاً دستهایی در کار است که در آستانه انتخابات، محیط کشور را محیط متشنّج کند؛ اگر نتواند تشنّج عملی هم به‌وجود آورد، محیط تشنّج فکری و ذهنی و بحران‌سازی مصنوعی کند. این دستها، دستهای خدومی نیستند؛ دستهای خودیها نیستند؛ دستهای بیگانه و دستهای خائنند. ملت ایران باید هشیار باشد و بحمداللَّه هست. چند نکته را عرض کنم: نکته اول: آن کسانی که خود را برای نامزدی آماده کرده‌اند، نیّت خود را، نیّت خدایی کنند و برای خدمت بیایند. این ملت به نماینده‌ای احتیاج دارد که این کار را برای انجام خدمت برگزیده است. آن کسی که این صندلی و این پست و این برگزیدگی را برای نان و نام و مقاصد سیاسی خود دنبال می‌کند، به درد این مردم نمی‌خورد. نکته دوم: مردم ایران افتخارشان بعد از انقلاب این بود که مجلس آنها مجلسی مردمی است؛ مجلسی از خودشان و از عناصری خالص، مؤمن، متدیّن و انقلابی است. این بار هم به فضل پروردگار مردم عزیز ایران باید ان‌شاءاللَّه افرادی مؤمن، انقلابی، معتقد به مبانی اسلام و انقلاب، معتقد به امام و راه آن بزرگوار و معتقد به استقلال این کشور را انتخاب کنند. و انتخاب خواهند کرد. نکته سوم: بعضیها دستگاههای قانونی را متّهم می‌کنند و این کار غلطی است. دستگاههای قانونی، اعم از وزارت کشور - که مجری انتخابات است - و شورای نگهبان - که ناظر امین بر انتخابات است - هر کدام وظیفه و قانونی دارند. کسانی هم هستند که مراقبت می‌کنند تخلّف از قانون انجام نگیرد. اگر میانِ خود اینها در موردی اختلافی باشد - که این قانونی است یا نه - باید میان خودشان آن را حل کنند. بعضیها مایلند که به دنبال همان سیاست جنجال‌آفرینی، این شخص را، آن شخص را، این مجموعه را، آن مجموعه را، به کارهایی متّهم کنند که شأن مسؤول اسلامی نیست. مردم باید به مجریان و ناظران انتخابات، با چشم یکسان نگاه کنند. هم مجریان، هم ناظران، باید پایبندی خودشان را به قانون نشان دهند. ملاک، قانون است؛ سلایق افراد ملاک نیست. آن قانونی که در مجلس شورای اسلامی تصویب و در شورای نگهبان تأیید شده است، برای همه معتبر و حجت است؛ چه کسی که آن قانون را می‌پسندد، چه کسی که آن قانون را نمی‌پسندد. قانون تا قانون است، همه موظّفند به آن عمل کنند. مطالب دیگری هم در باب انتخابات هست که در این فرصت عرض نمی‌کنم. ان‌شاءاللَّه در فرصتهای آینده آنچه را که لازم و وظیفه خود می‌دانم که عرض کنم، به ملت عزیز ایران عرض خواهم کرد. در پایان، ولادت حضرت مسیح، عیسی روح اللَّه، پیامبر عظیم‌الشّأن الهی را هم به همه متدیّنین عالم، به همه مسلمانان و مسیحیان عالم، مخصوصاً به مسلمانان و مسیحیان کشور خودمان تبریک عرض می‌کنم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اسلام و مسلمین را نصرت عطا فرما و ملت ایران را بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، مسلمانان را - در هر نقطه‌ای از جهان که هستند - بر دشمنانشان پیروز گردان و دستهای ظلم و جور را از آنان کوتاه فرما. پروردگارا! ملت ایران را روسفید و سربلند گردان و عبادات و نماز و روزه این ملت عزیز و مؤمن را به کرمت به بهترین وجهی از آنان قبول فرما. والدین و گذشتگان ما را مشمول رحمت و مغفرت خود گردان. امام عزیز و بزرگوار ما را با شهدای عالی‌قدر این انقلاب و دوران جنگ تحمیلی و قبل و بعد از آن، در عالیترین درجاتِ مقرّبین محشور گردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ‌الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) نهج‌البلاغه: حکمت ۴۲۰ ۲) اخلاص: ۴ - ۱ ۳) عصر: ۴ - ۱

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی(ره)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم کاری که شما آقایان شروع

کردید، بسیار خوب است. از جناب آقای «معرفت(۱)» هم باید تشکّر کنیم که زحمت کشیدند و با شخصیت علمی خود در ریاست این کنگره، وزانت ویژه‌ای را به‌وجود آوردند. در دیگر آقایانی هم که تشریف دارند، بحمداللَّه نشانه‌های فضل و کمال پیداست. ان‌شاءاللَّه محصول کار این کنگره، چیز خوبی در آید. انتخاب «حکومت اسلامی» به عنوان موضوع این کنگره، هم مهمّ و خوب است، هم حسّاس است؛ چون بیت‌الغزل کار امام، ایجاد حکومت اسلامی بود. اگر فرض کنیم چنین انقلابی بدون شعار حکومت به راه می‌افتاد - به عنوان اصلاحات و همان کارهایی که در تأسیس عدالتخانه و تشکیلات مشروطیت شد - بلاشک کار امام، یک دهم کار الان اهمیت نداشت؛ چون بالاخره آن خاندان می‌رفتند و جناح و جریانی از متدیّنین - که قاعدتاً منتخبان امام، متدیّنین بودند - روی کار می‌آمدند؛ اما آن کار چیزی بود، این کار یک چیز دیگر است. اهمیت کار امام - که توقّع این است ما این کار را تقویم درستی بکنیم - این بود که مسأله حاکمیت اسلام را مطرح کردند. حکومت اسلامی به معنای حکومت مسلمین نیست؛ به معنای حکومت اسلام است، والّا اگر فقط حکومت مسلمین باشد، حدّاکثرش این است که مسلمانی در رأس کار می‌آید و رفتار شخصی او، رفتار خوبی خواهد بود. احیاناً نمی‌گذارد در ظواهر جامعه هم فسق و فجوری صورت گیرد؛ اما نظام کشور و اداره زندگی براساس اسلام نخواهد بود؛ سلایق و فرهنگها و عادات و کج‌فهمیهای گوناگون تأثیر می‌گذارند. چیزی که جامعه اسلامی را مصونیت می‌بخشد، «حکومت اسلامی» است؛ یعنی حاکمیت اسلام. هنر بزرگ امام این بوده است که حاکمیت اسلام را در این‌جا مطرح کردند. صیغه خاص ایشان هم برای حاکمیت اسلام، «ولایت فقیه» بود. انصافاً ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد. بنده این‌طور تصوّر می‌کنم که موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تضییقش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است. انسان وقتی نگاه می‌کند، از قدیم‌الایّام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا مطرح کنند؛ والّا وقتی انسان به کتابها و حرفهای فقها نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلامی را قبول داشته باشد. انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزو مسلّمات است. مثلاًـ تعبیرات مرحوم صاحبِ جواهر راجع به ولایت فقیه نشان می‌دهد که از نظر او این قضیه جزو واضحات است؛ البته نه در باب ولایت بر صغار، بلکه در باب جهاد و ابواب مهمّ دیگر که نشان می‌دهد ایشان دایره ولایت را با همان توسعه می‌بیند و این مسأله را جزو واضحات فقه اسلامی می‌داند. مرحوم «نراقی» و امثال او در این خصوص تصریح و بحث کردند و من نمی‌خواهم اینها را عرض کنم؛ آنهایی را که بحث نکردند، عرض می‌کنم. غرض؛ این فکر پایه محکمی دارد و امام این را مطرح کردند. من خواهش می‌کنم آقایان در این کنگره، بخصوص شما فضلای جوان که فکر فعّال و پویا و زنده‌ای دارید، با توجه به نکته‌ای که بعداً خواهم گفت - که قضیه را ظریفتر و حسّاستر می‌کند - توجّه کنید حکومت اسلامی‌ای که امام گفته‌اند و شما می‌خواهید آن را تثبیت و تسجیل و تبیین و توجیه کنید، من حیث لانرید به حکومت غیراسلامی تبدیل نشود. چیزی که امروز در چالشهای فکری بین ما و مخالفان ما در سطح دنیا مطرح است، همین نکته است. اگر کسی اسم مسلمان داشته باشد و در جایی هم حکومت کند، آنها مخالفتی نمی‌کنند؛ اما چیزی که برای آنها مهمّ است، این است که دین، متولّی اداره جامعه شود؛ یعنی حرف جدیدی در دنیا زده شود. بنابراین به این نکته خیلی باید توجّه کنید که حکومت اسلامی و ولایت فقیهی که امام آوردند و ابتکار و مطرح کردند به همان معنای حکومت اسلامی است؛ یعنی حکومت اسلام، حکومت دین و حکومت شریعت، به همین معنا فهمیده شود. ممکن است فقهاو فضلای ما تلاش کنند و فقهی را که در اختیار ماست و ضعفها و کمبودهای فراوانی هم دارد، پالایش کنند. این بحث دیگری است؛ این کار را بکنند؛ اما چیزی که باید مطرح باشد - و نظر امام قطعاً این بود - این است که مِلئ فضای جامعه، با شریعت و فقه و احکام و عمل اسلامی پُر شود. ایشان غیر از این را در هیچ موردی قبول نداشتند. من یک وقت درباره ولایت فقیه با ایشان صحبت می‌کردم؛ گفتم قبل از انقلاب، ما با بعضی از فضلا و دوستان بحث داشتیم؛ بعضیها می‌گفتند اسلام شیوه خاصّی در باب اقتصاد ندارد. هر شیوه‌ای که بتواند آرمانهای اسلامی - مثلاً عدالت - را تأمین

کنـد، اسـلامی است؛ ولی عقیـده ما این بود که نه، اسـلام خطوطی معیّن کرده و شـیوه‌ای بنا نهاده و چارچوبی برای اقتصاد اسـلامی درست کرده و این چارچوب بایـد تبعیّت شود. ایشان گفتنـد: بله، این درست است. من نمی‌خواهم به این قضـیه استناد کنم که این حرف درست است؛ می‌خواهم استناد کنم که نظر امـام این بود؛ یعنی ایشـان به کمتر از این اصـلاً قـانع نمی‌شدنـد. آن‌جایی هم که بحث سرِ احکام ثانوی بود، ایشان به عنوان یک حکم اسلامی و فقهی بر آن تأکید می کردند. ایشان تا آخر هم همین‌طور بودند. در خصوص غنا - موسیقی - ایشان حرف جدیـدی مطرح کردنـد. مبنای فقهی ایشان این‌طور بود. برای این قضـیه، ایشان اسـتناد فقهی داشـتند. البته چیزی که در کتاب مکاسب گفتند، در جهاتی با این تفاوت دارد؛ اما براساس مبنای فقهی می گفتند؛ بر اساس ضرورت و مصلحت و پسند دنیا نبود. البته ممکن است کسـی بـا کلیّات و جزئیّاتِ این نظر موافقت نداشته باشـد؛ خیلی خوب، نظر خودش است؛ لیکن نظر امام تحریف نشود. شما باید خیلی مراقبت کنید که نظر امام واقعاً به گونه‌ای درآید که در کلمات و کتابها و حرفها و منش ایشـان معلوم است. این نکته خیلی مهمّ است و به نظر من یـک مسؤولیت تـاریخی و امـانتی بردوش شـماست. نکته دوم این است که اساس حکومت اسـلامی یک حرف نو در دنیا بود. واقعاً در این قضـیه، انقلاب نوآوری‌ای کرد که حریفها مات شدند. این به‌هیچ‌وجه شبیه بعضـی چیزهایی که بعداً تشبیه می کردند، نبود؛ اصـلاً شباهتی با نظایر خودش نداشت. چیزی که در قانون اساسی و در کلمـات امـام و در عرف انقلاـب به عنوان حکومت ولاـیت فقیه مطرح است، یک حرف کاملاً نو در دنیاست. البته ممکن اسـت گفته شود «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ در حالی که این مفهوم، بسیار نو و جدید است و معنای آن این است که مـا در رأس حکـومت کسـی را قرار دهیم که می‌دانیم تخلّـف نخواهـد کرد. این چیز خیلی مهمّی است. شـما الاـن می‌بینید گرفتاریهای دنیا از کجاست. ما می‌خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می‌دانیم تخلّف نمی کند. ممکن است ما اشـتباه کرده باشیم و او تخلّف کند. از هر وقت فهمیدیم تخلّف کرده، می‌فهمیم حضور او در این منصب بجا نیست؛ خودش و مردم هـم ایـن را قبـول دارنـد. این نکته خیلی بـدیعی در مبنـای حکـومت در دنیـاست. البته جنجـال کردنـد و گفتنـد این فکر، قـدیمی و ارتجاعی است. در همان زمانی که انقلاب پیروز شد، شاید بیش از دهها حکومتِ کودتایی در دنیا بود که افسری با چکمه و تفنگ آمده بود و حکومت را برای خودش گرفته بود؛ اما همه آن حکومتها مقبول و به رسـمیت شـناخته شده بودند و کسـی با آنها حرفی نداشت؛ ولی با این حکومت و با امام و با این حرکت عظیم حرف داشتند! علّت این است که حرف نویی در دنیا زده شد که قدرت هماوردی با معیارها و فرهنگ سیاسـی رایج دنیا را داشت. زورِ این کار حتماً از زورِ مارکسـیسم و حکومت کمونیستی در اوّل کار، بیشتر بود. البته بعد از ده، بیست سال، به خاطر تبلیغات و کارهایی که مارکسیسم کرد و جاذبه‌هایی که نشان داد، اوج گرفت؛ لیکن در آغاز کار، بلاشک زور و اقتـدار این بیشتر از آن بود. چرا؟ به خاطر این که ناگهان در سـطح دنیا، همه کشورهایی که داخل آنها مسـلمان زنـدگی می کرد، احساس هویّت و شخصـیت و احساس قبول و طوع نسـبت به آن کردنـد. این برای آنها خیلی وحشت‌آور بود. آقایان توجه دارند که امروز مهمترین چیزی که در بلند مدّت برای مراکز قدرت سیاسـی دنیا مطرح است، سلطه فرهنگی است. با این که ممکن است هدف اصـلی فرهنگ نباشد و آدمهایی باشـند که مثلاً بگویند به فرهنگ چه کار داریم - اصلاً فرهنگی نباشند - لیکن به عنوان برنامه بلندمـدّت، چیزی که به مراکز سـلطه جهانی، اقتـدار حقیقی و تضـمین شـده می‌بخشد، سـلطه فرهنگی است. واقعاً اگر نظـام سـلطه جهـانی بر کشـوری تسـلّط فرهنگی پیـدا کنـد، خـاطرش آسوده است، همـان چیزی که او می‌خواهـد، به‌طور خودکار و با انـدک تلاشـی انجام می گیرد. بنابراین مشـکلی ندارند. مسأله، مسأله فرهنگ است؛ در درجه اوّل هم فرهنگ سیاسـی. آنها به لیبرالیزم و تفکّر به اصـطلاح دمکراسـی که در دنیا رایج است، خیلی اهمیت می‌دهند. این نکته را عرض می کردم که انقلاب حرف نـویی زد و آن، حکـومت اسـلامی بـود. این حرف نو، همیشه هم نو نمی‌مانـد؛ این را مـا بایـد قبول کنیم. ممکن است از اوّل نقصـهایی داشـته باشد؛ ممکن است در خلال، دچار ضعفها و نقصها و کج‌فهمیهایی شود؛ در این تردیدی نیست. فکرهای صحیح و قوی بایـد به‌طور دائم کار کنند و این حرف نو را در جهت خود تکمیل نمایند و بدون این که به پایه آن ضـربه‌ای بزنند و اساس آن

را نفی کنند، نواقص آن را به‌طور مرتب برطرف سازند؛ یعنی بلاشک نوآوری لازم است. چیزی که ظرافت کار شما را مضاعف می‌کند و قبلاً به آن اشاره کردم، این است که باید توجّه کرد در این نوآوریها، تلقین‌پذیری از فرهنگ بیگانه – همان فرهنگی که درصدد سلطه است – نقش نداشته باشد. امروز خرجهایی می‌شود برای این‌که تفکّر حکومت غربی – به معنای اروپایی آن – در دنیا جهانگیر و همه‌گیر شود. دروغ می‌گویند؛ با فیلم و تبلیغات و روشهای گوناگون، چیزهایی را که حقیقت نیست، برای بزرگنمایی و زیبانمایی و ظاهرسازی، به عنوان حقیقت در دنیا منعکس می‌کنند تا افکار را جذب کنند. مؤثّرترین کاری که مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی می‌توانند بکنند، همین است. اینها در ذهنهای ما هم منعکس می‌شود؛ ولی ما باید توجّه کنیم تأثیرپذیری نداشته باشیم. اوّلِ انقلاب، کلمات دمکراسی و دمکراتیک و امثال آن، در زبان همه خیلی تکرار می‌شد. حاج احمدآقا پیغام آورد که امام می‌گویند این کلمات را نگویید. قبل از آمدن امام گاهی گفته شده بود «جمهوری دمکراتیک اسلامی»؛ اما امام روی همان «جمهوری اسلامی» تأکید داشتند. شاید بعضیها تعجّب می‌کردند که کلمه دمکراتیک این‌قدر حسّاسیت ندارد؛ ولی این حسّاسیت، درست و بجا بود؛ به خاطر این‌که نفس کلمه بیگانه با خودش یک‌بار فرهنگی می‌آورد؛ نشان‌دهنده یک احساس است و آن احساس در انسان بتدریج تقویت می‌شود. باید توجّه کنید گرته‌برداریهایی که از فرهنگ و دمکراسی غربی و لیبرالیسم می‌شود، به این‌جا راه پیدا نکند. ممکن است در باطن و ذات ولایت فقیه چیزهایی از این قبیل وجود داشته باشد؛ خیلی خوب، اگر دارد، ما آن را درآوریم و کشف و تنقیح و اصلاح کنیم؛ اما چیزی از بیرون القاء و تحمیل نشود. به سیره خلافت و حکومت اسلامی در زندگی پیغمبر و امیرالمؤمنین و در بخشهای قابل قبول این حکومت نگاه کنیم؛ آن را بفهمیم و بر اساس آن کار کنیم. البته امروز خوشبختانه در قم گروهی جوانانِ فاضل هستند که روی مسائل فکر می‌کنند؛ منتها باید توجّه کنیم که خلوص و بی‌شائبگی این فکر – که نو و تازه است – از بین نرود. فریب نخوریم که خیال کنیم خودمان فکر می‌کنیم، در حالی که در واقع این فکر ما نباشد؛ فکر بیگانه‌ای باشد که در ذهن و دل و معلومات ما فعل و انفعال درست می‌کند و به صورت یک چیز بیرون می‌آید. به مبانی و مدارک و منابع اسلامی تکیه و این فکر تکمیل گردد، بالندگی پیدا کند و به زبانهای مختلف گفته شود. امروز – همان‌طور که ایشان(۲) اشاره کردند – متأسفانه شبهه‌هایی مطرح می‌شود که از لحاظ محیط و محفل طلبگی هیچ اهمیتی ندارد؛ یعنی در عالم طلبگی، این شبهه‌ها راحت قابل حل است؛ منتها چون تحت اصطلاح روشنفکری بیان می‌گردد، خیال می‌شود شبهه مهمّی است. بنابراین ممکن است در ذهن کسانی اثر بگذارد. اینها را باید با زبان و منطق و روحیه قوی پاسخ داد. به نظر من از جمله عناصری که در این‌جا لازم است، روحیه قوی است. مبادا در مقابل تهاجمهایی که می‌شود و حرفهایی که مطرح می‌گردد، ضعف روحیه پیدا کنید. در درجه اوّل، این مهم است. خیال نکنید چند سالی گذشته و ضعفهای حکومت اسلامی آشکار شده و نمی‌شود کاری کرد؛ نه، قضیه این‌طوری نیست. ما هنوز اوّل راه قرار داریم؛ امروز کارهای فراوان و عظیم و قدمهای بلند در انتظار ماست. واقعاً دنیای اسلام به رهبری احتیاج دارد؛ آن رهبری را هم این ملت باید بکند. قرآن می‌فرماید: «لتکونوا شهداء علی النّاس(۳)». بنده همیشه در ذهنم بود که این امت چگونه می‌تواند شهید و گواه باشد – شهید، یعنی نمونه و الگو – بعد در قضایای گوناگونِ خودمان دیدم اتّفاقاً اگر بخواهیم امّتها و ملتها را هدایت کنیم، یک ملت باید بتواند الگو باشد. قضیه جنگ ما خیلیها را منقلب کرد. این جوانان ما، این فداکاریها، این ایستادگی در جنگ، این ایستادگی در میدان سیاست، این مرعوب نشدن در مقابل تشرهای استکبار و امریکا، امروز چیز کمی نیست. نظام جمهوری اسلامی در مقابل مقتدرترین قدرت مادّی دنیا ایستاده و اصلاً نمی‌خواهد جنگ‌آوری و معارضه کند؛ اتفاقاً به نقطه قوت خودش تکیه می‌کند. آنها بدشان نمی‌آید که ما به نقطه ضعف خود – یعنی نیروی مادّی و سلاح – تکیه کنیم. ما به نقطه قوّت خود تکیه می‌کنیم؛ یعنی به ایمان و اعتقاد و همراهی و همکاری مردم با حکومت. در این میدان، ما عقب نیستیم. ما توانسته‌ایم مقاومت کنیم و بعد از این هم بحمداللّه می‌توانیم. این می‌شود شهید؛ این می‌شود برای ملتها الگو؛ این می‌شود یک راه در دنیا برای تماشاگران تا آن را ببینند. کسانی جرأت می‌کنند و قدم می‌گذارند؛ اما ممکن است کسانی هم جرأت نکنند

قدم بگذارند. بالاخره راه ترسیم شده‌است؛ این مهمّ است که راهی ترسیم شود. بنابراین با این آینده و با این انتظارات جهانی و تاریخی، نظام اسلامی و انقلاب اسلامی کارهای خیلی بزرگی در پیش رو دارد. کسانی هم که باید این کارها را بکنند، شما هستید؛ شما جوانان و این نسل جدید روحانی که ان‌شاءاللَّه با تکیه بر کتاب و سنّت و فکر درست اسلامی و استقلال روحیه و بلندنظری و آلوده نشدن به چیزهای کوچک و حقیری که متأسفانه خیلی دست و پاها را می‌گیرد - مسائل مادّی، مسائل سیاسی، رفیق بازی، چیزهای واقعاً بی‌ارزش و ... - بتوانید پیش بروید. مواظب باشید به چیزهای بی‌ارزش مطلقاً خود را دچار نکنید؛ حیف است. واقعاً امثال شما برای آینده خیلی می‌توانند مفید واقع شوند و این بارها بر دوش شماست. ان‌شاءاللَّه خدای متعال به شما توفیق دهد و مشمول ادعیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه باشید و توفیق مجاهدت در این راه را هرچه بیشتر پیدا کنید و ما ان‌شاءاللَّه نتایج کار شما راببینیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) آیت‌اللَّه محمّدهادی معرفت. ۲) آیت‌اللَّه معرفت. ۳) بقره: ۱۴۳

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز، بخصوص به خانواده‌های معظّم شهدا و جانبازان و آزادگان که در مجلس حضور دارند، همچنین به عزیزانی که از راههای دور و شهرهای دیگر زحمت کشیدند و تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم. خداوند شما جوانان مؤمن و انقلابی و بیدار را که ذخیره‌های این مملکت هستید برای کشور و برای اسلام و مسلمین محفوظ بدارد و لطف خودش را روزبه‌روز بر شما بیشتر کند. دهه مبارکه فجر فرا رسید. این ایّام برای ملت ایران، روزهای فراموش نشدنی است. از هنگام ورود امام تا وقتی که به‌کلّی کمر طاغوت به دست این مردم شکست، این ملت روزهای پُرشکوه و پرحماسه‌ای را گذراند. دهه فجر، مظهر آن شکوه و عظمت و فداکاری ملت ایران است. عزّت ایران و ایرانی، بلکه عزّت اسلام و مسلمین، در این دهه، به‌دست ملت مقاوم و شجاع و قهرمان ایران پایه‌گذاری شد. با شروع دهه فجر، خاطرات این ملت از این بیست سال گذشته تکرار می‌شود و چقدر خوب است که این خاطرات و این حوادث، به‌وسیله آگاهان، موبه‌مو به نسل جدید منعکس‌شود. عزیزان من! این بیست سالی که با دهه فجر سال ۱۳۵۷ شروع شد، تا امروز، بیست سال افتخارات و درخشندگیهای ملت ایران از یک طرف است و رنجهایی که بر ملت ایران تحمیل کردند، از طرف دیگر است. این رنجهایی که بر ملت ما تحمیل شد - که یکی از آنها، جنگ هشت ساله و محاصره اقتصادی و محاصره سیاسی و تبلیغی و فشارهای گوناگون در طول این بیست سال تا امروز بود - برای چه بود؟ استکبار و محافل قدرت طلبِ جهانی و سرمایه‌داران بزرگی که بر خیلی از کشورهای غربی حاکم هستند، از جان ملت ایران چه می‌خواهند؟ این سؤال مهمّی است. من به شما عرض می‌کنم که عامل اصلی این دشمنیها، عبارت از این بود که ملت ایران در عمل و زبان به همه نشان داد و گفت که می‌خواهد زیربار سلطه بیگانگان نباشد؛ چون این ملت، رنج تسلّط بیگانگان را سالهای متمادی تحمّل کرده است. خیلی از این بدبختیهای امروزِ ملت هم ناشی از همان دوران تسلّط بیگانگان است. وقتی یک دولت و یک قدرت بیگانه بر ملتی مسلّط شود، به هیچ چیز او رحم نمی‌کند؛ نه به دنیایش، نه به دینش، نه به شرفش، نه به ناموسش، نه به سرمایه‌ها و ذخایر ملی‌اش، نه به نفتش، نه به نیروی انسانی‌اش. اینها را، هم غارت و هم تخریب می‌کنند. همان تخریبهاست که امروز ملت ایران رنجِ دنباله‌های آن را می‌کشد. ملت ایران در انقلابِ خود یک حرف بزرگ زد و آن حرف این بود که ایران و ایرانی نمی‌خواهد دیگر زیربار سلطه بیگانگان برود - این بیگانگان، می‌خواهد امریکا باشد؛ می‌خواهد انگلیس باشد؛ می‌خواهد شورویِ آن روز باشد - می‌خواهد مستقل بماند. آنها با این استقلال‌طلبی ملت ایران کینه می‌ورزند و دشمنند و می‌دانند که این استقلال ملت ایران ناشی از روح دینی و از اسلام است؛ پس با اسلام هم دشمنی می‌کنند. هرکس که به اسلام نزدیکتر و روح استقلال در او قویتر باشد، دشمنی آنها با او بیشتر است. این

دشمنیها، این بدخواهیها، این کینه‌ورزیهای بیست ساله، به‌خاطر اینهاست. ولی ملت ایران محکم و استوار ایستاد و به ملتهای دیگر هم درس داد. ای ملت بزرگ ایران! ای جوانان عزیز! درسی را که شما دادید، ملتهای دیگر گرفتند؛ نه فقط آحاد ملتها، بلکه روشنفکرانشان هم گرفتند. امروز حماسه ملت ایران، در شعر و نثر و هنر بسیاری از کشورها منعکس است. چرا؟ چون ملت ایران با ایستادگی و شجاعتِ خود نشان داد که ابرقدرتها، این‌قدر هم که وانمود می کنند، قدرت ندارند؛ قدرت آنها، قدرت توپ و تانک است و قدرت توپ و تانک، با دل ملتها، با احساسات ملتها، با ایمان ملتها نمی‌تواند مبارزه کند. وقتی یک ملتْ محکم ایستاد، همه مراکز قدرت جهانی در مقابل او عاجز می‌شوند. ملتها تا امروز این را ثابت کرده‌اند. ملت ایران بارها با ایستادگی و با پیشرفت خود، عملاً دشمن را عقب راند و او را ناکام کرد. امروز هم آن چیزی که هدف اصلی دشمنان و سلطه‌گران است، همین است. ما امروز به‌عنوان ملت ایران، در راه پُرافتخاری قدم بر می‌داریم؛ حوادث بزرگ را پی‌درپی رد می کنیم و مقاطع مهمّ تاریخیِ خودمان را به‌دست خود شکل می‌دهیم. در آینده نزدیکی ملت ایران انتخابات مجلس را دارد. من لازم می‌دانم در باب انتخابات مجلس، به همه - بخصوص به شما جوانان - نکاتی را بگویم. اگر چه بحمداللّه ملت ما از خیلی از مسائل آگاه است، لیکن تذکّر این نکات عیبی ندارد. این انتخابات مهمّ است؛ هم برای ملت ایران مهمّ است، هم برای دشمن. برای ملت ایران چه چیزی اهمیت دارد؟ برای ملت ایران اهمیت دارد که بعد از گذشت بیست سال، در صحنه سیاسی کشور، یک حضور قوی، پُرنشاط و پُرشور داشته باشد و با رأی و اراده خود، قوه مقنّنه‌اش را شکل دهد. برای دشمن چرا مهمّ است؟ دشمن اوّلاً مایل است که در این انتخابات، مردم حضور چشمگیری پیدا نکنند، تا بتواند بگوید که مردم با انقلاب و نظامشان قهرند! ثانیاً می‌خواهد که مردم تحت تأثیر غوغاها و تهمت‌زنیها و هوچیگریها، دچار دهشت شوند و نتوانند نمایندگان حقیقی خودشان را به مجلس بفرستند؛ تحت تأثیر تبلیغات فریبنده و رنگین قرار گیرند و نتوانند عناصری را که به آنها دل می‌بندند و اطمینان می کنند، پیدا کنند و به مجلس بفرستند. لذا اخیراً شنیدید که یکی از این حضرات امریکایی، باز اظهار وجود کرده و گفته ما در انتظاریم ببینیم انتخابات مجلس ایران چگونه خواهد شد! خیلی خوب؛ در انتظار باشید تا ببینید ملت ایران چگونه یک بار دیگر توی دهن شما خواهد زد! البته من قبلاً هم خبرهایی داشتم که همینها - عمدتاً امریکاییها و بعضی از دست‌نشاندگانشان در بعضی جاهای دیگر - در مجالس خصوصی نشستند و گفتند که ما منتظر انتخابات ایران هستیم؛ اما حالا- این جناب، باز سادگی کرد و یک بار دیگر مطالب مجالس خصوصی را در مجالس عمومی گفت و در مقابل ملت ایران مشت خود و همکارانش را باز کرد! می‌خواهند دخالت کنند؛ چشم دوخته‌اند و طمع دارند؛ اما بدانند که ملت ایران هوشیار است. همه باید هوشیار باشند؛ هم دست‌اندرکاران، هم اشخاص و عناصر سیاسی و هم همه آحاد ملت. دست‌اندرکاران انتخابات باید با هوشیاری تمام، کار خودشان را طوری به‌انجام برسانند که هیچ خدشه‌ای در کار آنها وارد نشود؛ یعنی قانون را رعایت کنند. من، هم از وزارت کشور دفاع می کنم، هم از شورای نگهبان دفاع می کنم؛ هر دو دست‌اندرکاران نظام اسلامی‌اند و هر کدام وظیفه‌ای دارند. وزارت کشور باید دقیقاً برطبق قانون عمل کند و نگذارد به آراءِ مردم خیانت شود. آراءِ مردم را تا آن‌جا که وسع و قدرت دارند، گردآوری کنند و با امانت و دقّت تمام، این آراءِ را بازخوانی کنند، تا نتیجه معلوم شود. شورای نگهبان هم با کمال دقّت و امانت باید مراقب باشد که هیچ‌گونه تخلّفی در انتخابات نشود. حقّ مردم است که شورای نگهبان نگذارد بدخواهان این ملت به قوّه مقنّنه راه پیدا کنند. شورای نگهبان باید حقّ مردم را ادا کند و مانع شود از این‌که بدخواهان این ملت، بدخواهان این انقلاب، بدخواهان امام، وارد قوّه مقنّنه کشور امام شوند؛ آن هم در مجلسی که در سال امام تشکیل می‌شود. هر دو موظّفند؛ هم شورای نگهبان، هم وزارت کشور. باید همه دعا کنیم و توفیق آنها را از خدا بخواهیم و به آنها کمک کنیم. در مورد آحاد مردم و چهره‌ها و شخصیتهای سیاسی، آنچه مهمّ است، این است که انتخابات باید در فضایی انجام گیرد که هم پُر شور و زنده و با نشاط باشد، هم آرام و متین باشد؛ یعنی شور و نشاط باشد، اما تشنّج نباشد؛ متانت و آرامش و اطمینان و استقرار باشد. این فضای مطلوب انتخابات است. هرکس این‌طور عمل کند، خدمت کرده است؛ هرکس عکس این عمل

کنـد، یـا مردم را نسبت به انتخابـات بـدبین کنـد، یـا آنها را از نتایـج انتخابات ناامیـد کنـد، یا فضا را با شایعه‌پراکنی و تهمت‌زنی و درگیریهای دروغین ملتهب کنـد و از آرامش بیرون بیاورد، خیانت کرده است؛ هرکس می‌خواهـد باشد؛ این را همه بدانند. مردم با دقّت نگاه می‌کننـد و در این قضایا، دوستان و دشـمنان و خیرخواهان و بدخواهان خود را می‌شناسـند. خیرخواه آن کسـی است که فضـا را بـا نشـاط و بـا شور نگه می‌دارد و در عین حـال بـا حرفهای آرامش‌بخش خود، فضا را برای انتخابات آماده می‌کنـد تا مردم بیاینـد و در انتخابات شـرکت کنند. ان‌شاءاللَّه این انتخابات، از انتخاباتهای قبلی هم بالاتر و پُرشورتر باشد و تعداد شـرکت کنندگان بیشتر باشند. آدمِ بدخواه و بددل کسی است که اوّلاً نیش می‌زند که مردم را بدبین کند، بعد هم فضا را ملتهب می‌کند؛ یعنی فضای تهمت، فضای بدبینی و فضای تشنّج سیاسـی درست می‌کند؛ اینها بسیار بد است. بعضـی طرفدار این هسـتند که همیشه دعوا وجود داشـته باشـد! چرا بایـد دعوا باشد؟! یک ملت در سایه دعوای بین خود، به جایی نمی‌رسد. یک ملت هرچه می‌خواهد و هر آرزویی که دارد، با اتّحاد، با وحـدت، با همدلی و با همدستی، به آن آرزوها می‌رسد. چرا بعضـی همه تلاشـشان این است که دلها را با هم بـد کننـد؛ دلها را پُر از کینه از هم بکننـد و دائماً علیه یکدیگر جوّ تهمت به‌وجود آورند؟! چه چیزی برای مملکت و ملت و آینده و نظـام به‌دسـت می‌آیـد، جز این‌کـه دسـتشان از حقـایق و از صـفا و امـانت و صـداقت خـالی است؟! می‌خواهنـد چیزی گفته باشـند؛ این‌طوری حرف می‌زنند؛ این‌طوری می‌نویسند! باید فضای کشور را به سمت همدلیِ پُرنشاط و پُرشور پیش ببرند؛ وظیفه همه است. مردم هم بایستی بگردند و در همین فرصتی که تا انتخابات باقی است، به‌عنوان یک وظیفه شرعی و اخلاقی، نامزدهایی را پیدا کنند که وقتی در محضـر خـدا از آنها سؤال می‌شود که چرا تو این آقا یا این خانم را به قوه مقنّنه فرسـتادی، بتوانـد جواب بدهد و بگوید برای این مصـلحت. انتخابـات، وظیفه است. انتخابـات، یـک کـار بزرگ و یـک اقـدام شـرعی و یـک اقـدام خـدایی است؛ بگردید آدمهای مناسب را برای این کار مهم پیـدا کنیـد. آدمِ مناسب چطور آدمی است؟ بایـد کارآمـد باشـد؛ این تجربه بیست‌ساله ماست. کارآمـدیِ تنهـا هم کـافی نیست؛ بایـد متـدیّن هم باشـد. آدم متـدیّن، احتمال خیانتش کم است. آن متـدیّنهایی که یک وقت دچار لغزش می‌شوند، اوّل تقوای خودشان را از دست می‌دهند؛ بعد این لغزش به سـراغ آنها می‌آید. پس، باید متدیّن و باتقوا هم باشند تا بتوانیـد برای کارهـای این کشور به آنها اعتماد کنیـد. همچنین بایـد در مقابل توپ و تشـر این و آن - خارجی، داخلی، زورگویان، قدرتمـداران - شـجاع باشـد و دل خود را نبازد. کسـی که دل خود را در مقابل توپ و تشـر باخت، دسـتش هم برای امضا می‌لغزد؛ پایش هم برای جلو رفتن می‌لرزد؛ نمی‌شود به او اعتماد کرد. نماینـده بایـد شـجاع و باشـرف و امین و طرفدار ضـعفا و قشـر ضـعیف باشد. قانون باید بتواند از حقوق ضـعفا دفاع کند، والّا قانونی که پولداران را پولدارتر کند، قانون مملکت اسلامی نیست. قانون باید بتوانـد گره‌هـا را بـاز کنـد و به دردِ دل قشـرهای محروم برسـد. نماینـده بایـد آدمی باشـد که این چیزها را بفهمـد؛ آدمی باشـد که حتّی‌المقدور با تجربه باشد. در این کارهای بزرگ، تجربه خیلی مهمّ است. بگردید این خصوصـیات مهم را در اشـخاص پیدا کنید. انسان متـدیّن، عفیف، کارآمـد، شـجاع، دارای قدرت مقاومت در برابر این و آن، اگر به قوّه مقننه برود، طبق تجربه‌ای که ما در این بیست سال داریم، می‌توانـد در نقاط حسّاس، به نفع مردم و به نفع کشور کار کنـد. این‌طور انسانهایی مهمّند. البته از هر جای کشور که نماینـده به مجلس برود، نماینـده همه ایران است، نه نماینـده آن محلِ‌بخصوص که از آن‌جا انتخاب شـده است. لذا باید به فکر مصالح همه کشور باشد؛ این را هم توجّه داشـته باشید. بگردید و چنین اشخاصی را بشناسید. اگر خودتان نتوانستید درست شناسایی کنیـد، از آدمهای امین و متـدیّن که نسـبت به آنها خاطرجمع هستیـد، سؤال کنیـد. من به فضل الهی امیدوارم و می‌دانم که در طول مـدّت انقلاب تا امروز، دست خـدای متعال هرگز این ملت را رها نکرده است؛ همچنان که امام یک وقت به من فرمودند و خود من هم بارها تجربه کرده‌ام که دست قدرت پروردگار و کنف حمایت او متوجّه ملت ماست. این اخلاصـها، این صفاها، این نورانیّتهایی که در دل همه قشـرها - بخصوص جوانـان - در همه جای کشور هست، اینها رحمت الهی را جلب می‌کنـد و خـدای متعال با نظر و عنـایت و دعـای حضـرت بقیـةاللَّه الأعظم ارواحنافـداه، در این انتخابات هم ان‌شاءاللَّه طوری پیش خواهـد آورد که به نفع اسـلام و

مسلمین تمام خواهد شد و مایه سربلندی ایران و در خدمت اهداف انقلاب اسلامی خواهد بود و ان‌شاءاللَّه مجلسی خوب و قوی تشکیل خواهد شد. آنچه مهمّ است، این است که همه حقیقتاً احساس تکلیف کنند و در صحنه حضور داشته باشند. آحاد مردم در همه‌جای کشور، ان‌شاءاللَّه در این انتخابات، ندای انقلاب و ندای اسلام و ندای امام را پاسخ دهند تا خدای متعال به برکت ارواح طیّبه شهدا و خونهای پاک این عزیزان، این ملت را به راه صحیح و مرضیِ خودش هدایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ‌قوا در دیدار پرسنل نیروی هوایی

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کلّ‌قوا در دیدار پرسنل نیروی هوایی، در دانشگاه هوایی شهید ستّاری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه عزیزانی که امروز مراسم فارغ‌التّحصیلی آنهاست و جوانان عزیزی که از امروز با سردوشی، کار علمی و تحصیلی خودشان را آغاز می‌کنند، و نیز به مسؤولان این دانشگاه که محصول زحمات و رنجها و برنامه‌ریزیهای خودشان را در چهره شما عزیزان مشاهده می‌کنند، صمیمانه تبریک می‌گویم. همچنین روز نوزدهم بهمن را که یادبود بزرگی برای نیروی هوایی و همه ارتش جمهوری اسلامی ایران است، تبریک می‌گویم و به شهدای بلندآوازه نیروی هوایی ارتش - شهید ستّاری، شهید بابایی و دیگران - که هر کدام در آسمان خاطرات این کشور ستاره‌ای شدند و در تاریخ این ملت ماندگار گشتند، درود می‌فرستم. اگر روز نوزدهم بهمن و حرکتی را که نیروی هوایی انجام داد، به‌طور درست بشکافیم، انسان معانی زیادی در این حرکت و در این روز، مشاهده می‌کند. آن روز در واقع، ارتش آمد و خود را در صفوف مقدّم ملت قرار داد؛ با همان هدفها، با همان آرزوها، با همان انگیزه‌ها و با همان روشها. ملت رنج می‌برد؛ انقلاب حرکت عظیمی بود که این ملت بزرگ، برای رنج‌زدایی و آینده‌سازی انجام داد. ملت از دیکتاتوری و استبداد سیاهِ حاکم بر این کشور رنج می‌برد. اوّلاً، این از لوازم سلطنت بود؛ چون نظام پادشاهی نظام مالکیت و مَلِکیّت و فرو بردن پنجه اقتدار در همه ارکان جان یک ملت است و تحمّل آن بسیار دشوار است. ثانیاً آن خاندان طاغوتی حاکم، این استبداد و خودکامگی را با فساد اخلاقی و فسادآفرینی و بدتر از همه با تسلیمِ یکپارچه این کشور و این ملت به بیگانگان و دشمنان، آمیخته بودند. ملت از این رنج می‌برد. وقتی یک ملت، زیر سلطه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی یک قدرت بیگانه باشد، مجال رشد و حرکت در سمت مورد آرزوی خود را پیدا نمی‌کند. هر موجود زنده‌ای می‌خواهد رشد کند. اگر شما بخواهید جلوِ رشد یک گیاه را بگیرید، آن ظرفی را که در اطراف او به وجود آورده‌اید می‌شکند و آن سنگ را می‌شکافد تا رشد کند. یک انسان و یک ملت هم همین‌گونه است. راهی که قدرتمندان برای این‌که این احساس و انگیزه را در یک ملت از بین ببرند، اندیشیده‌اند، بی‌حس کردن، بی‌خیال کردن و تخدیر کردن ملتهاست. این کار را رژیم فاسد و مفسد پهلوی، با استفاده از همه ابزارهای ممکنی که در اختیارش گذاشته می‌شد، انجام می‌داد: بی‌حس کردن، بی‌خیال کردن، غافل کردن، غرق در توهّمات کردن و البته گاهی ظواهر و تشریفاتی هم با زرق و برق، جلوِ چشمها نشان دادن. آن روز ارتش را به همین بلا دچار کرده بودند؛ ارتش تحمّل نکرد و پوسته را شکست. آمدن جوانان نیروی هوایی در چنین روزی - به مدرسه علوی - که من آن جا بودم و از نزدیک آن شور و حماسه را دیدم - همان شکستن آن پوسته بود. ارتش را از باطن پوک می‌کردند. به ارتش، تا آن‌جایی که برایشان صرفه داشت و به خودشان و جلال و شکوه ظاهری خودشان مربوط بود، ظواهر و تشریفات و زرق و برقی می‌دادند؛ اما علم، فناوری، تحقیق، ساخت و تولید، ابدا! این‌که نیروی هوایی بتواند به یک ابزار و وسیله‌ای اشاره کند و بگوید این را من به وجود آورده‌ام و فرزندان من از محصول اندیشه خودشان ساخته‌اند، ابدا! این‌گونه نبود؛ یعنی اجازه نمی‌دادند. انسان همان انسان است؛ جوانِ آن روز نیروی هوایی، از لحاظ استعداد و کیفیت، مثل جوانِ امروز نیروی هوایی بود؛ اما او اجازه پیدا نمی‌کرد. تحصیلات در یک چهارچوب خاص و در محیط مشخصی در کشور بیگانه؛ دستورها، اندازه‌ها و روشها - نه فقط در حوزه کار نظامی، که در زمینه فرهنگ و اعتقادات - تحت تأثیر و در مشت بیگانه بود. چهار تا ابزار هم در اختیارش می‌گذاشتند! ارتشی که

یک ابزار را در اختیارش بگذارنـد، اما اگر یک قطعه این ابزار جابجا یا خراب شـد، قـدرت اسـتفاده از آن را نداشـته باشـد، چگونه ارتشـی است و چقدر می‌تواند مسـتقل باشد؟ قضیه این‌گونه بود. در آن روز، صحبت از این نبود که ارتش ایران بتواند از تولید و از محصول تحقیقات خود اسـتفاده کند؛ ابدا. حتّی صـحبت این نبود که بتواند آن هواپیما یا رادار یا وسـیله مدرن الکترونیکی‌ای را که در اختیارش می‌گذارند، درست بشناسد! اجازه این هم داده نمی‌شد. این همان سنگ و حجاب و محفظه‌ای است که جلوِ رشد یک موجود را می‌خواهد بگیرد. این موجود تا مادامی که بی‌حسّ و بی‌خیال باشد، این محفظه هست و وقتی به خود آمد، آن وقت است که محفظه‌هـا را می‌شـکند و مانعهـا را برمی‌دارد. این اتّفـاق افتاد و ارتش، خود را در صـفوف مقـدّم ملت ایران قرار داد. ملت ایران محفظه‌هـا را شـکست و حجابهـایی را که در مقابل او قرار داده بودنـد تا حقیقت را درک نکنـد، برداشت. آن چیزی که او را بیـدار کرد، یاد خدا، نام خدا، نام اسـلام، نفس گرم آن مرد الهی و خدایی، زنده شدن آرمانها و هدفهای بلند اسـلامی و افق آینده بود؛ و این راه بسیار خوش عاقبت در مقابل او باز شد. نیروهای مسلّح، ارتش، سپاه، آحاد ملت و قشرهای مختلف ملت، در طول این بیست سال – حقّاً و انصافاً – امتحان موفّقی دادند. ملت ایران امروز در مقابل تاریخ روسـفید است. می‌دانید که همین قرن تمام شده بیستم، قرن انقلاب بود. از دهه دوم این قرن – بلکه حتّی از دهه اوّل این قرن – انقلابهای اجتماعی و سیاسـی شـروع شـد، تا همین آخر. در بین دهها حادثه‌ای که یا انقلاب واقعی بود و یا انقلاب نامیده شد – کودتایی بود که اسمش را انقلاب گذاشتند – بنده هیچ ملتی را ماننـد ملت ایران سـراغ ندارم که این‌طور آگاهانه، آرمانگرایانه، شـجاعانه و چنین بیدار و به‌روز، از راه خود و کار خود و آرمانهای خود دفـاع کرده باشـد. این مخصوص شـماست. این مبـالغه و مجامله نیست؛ این یک واقعیت است. هرکس از صـد سالی که بر دنیا گذشـته، اطّلاع داشـته باشـد، شـهادت خواهـد داد که ملت ایران ملتی بزرگ، ملتی شـجاع و ملتی شایسـته بالیدن و رشد و پیشـرفت است. همچنین اگر کسـی مطّلع باشـد، می‌داند که با هیچ ملت و انقلابی هم مثل این ملت و انقلاب، دشـمنانش وحشـیانه، سبعانه و به‌دور از همه معیارهای اخلاق و شـرافت، برخورد نکرده‌انـد؛ اما با ما این‌گونه برخورد کردنـد. ما این موانع را از سـر راه برداشتیم و پیش آمدیم. امروز ارتش، ارتشی پیشرفته، آگاه، دانشمند، اهل تحقیق و اهل ساخت است. امروز ارتش، ارتش صالحی است. امروز در میـان ارتش، جوانـان مؤمن، انسانهـای صالـح، باگـذشت، شـجاع و مـایه افتخـار – که هر ملتی وقـتی نیروهـای مسلّح خودش را این‌گونه ببینـد، حظ می‌کنـد – وجود دارنـد. آن فسادهـا و ذلّت‌پـذیریها و اسارتهـایی که انسان در خیلی از جاهای دیگر می‌بینـد و می‌شـنود، بحمداللَّه در این ارتش و در این نیروهای مسلّح، یا نیست و یا خیلی کم است. جوانان عزیز! فرماندهان عزیز! نگذارید این حـالت از دست برود. هر جا هستیـد – چه در نیروی هوایی، چه در نیروی زمینی و نیروی دریایی، چه در سایر سازمانهای مسلّح، در سپاه پاسـداران، در نیروی انتظامی و جاهای دیگر – نگذاریـد این حالت طهارت و قداستی که به‌طور بی‌سابقه در نیروهای مسلّح ما به‌وجود آمـده، خـدشه‌دار شود؛ نگذاریـد. این را به هر قیمتی که می‌توانید، حفظ کنید؛ بخصوص شـما جوانانی که در مراکز علمی حضور داریـد و معلّمـان و فرمانـدهانتان. مراقب باشـید، این صـفا و نورانیت و طهـارت را روزبه‌روز زیادتر کنیـد. گره‌های این ملت این‌گونه گشوده خواهـد شـد و در این راه به هـدفها خواهید رسید و این ملت سـربلند خواهد شد. هیچ آرزوی بزرگی جز در سایه صبر، اسـتقامت، جدّیت، توجّه و توکّل به خدا و وارستگی و پاکی از آلودگیهای دست و پا گیر، قابل دسترسی نیست. اگر شما این جمعبندیهایی را که در دنیا، در مورد پیشرفتها و عقب افتادگیها می‌شود، تجزیه کنید، خواهید دید که حقیقت همین است. هرجا که هر جمع و گروهی، به هدف بزرگی دست یافته، این چیزها را لازم داشـته است: جدّ و جهد، استقامت و پافشاری و دامن برچیدن از دست و پا گیریهای زندگی روزمرّه. در کارهای جمعی باید در این‌گونه چیزها – که برای زندگی فردی، خیلی خوب و لازم است؛ اما وقتی که پای آرمانها به میان می‌آیـد می‌شود «مزاحم» – غرق نشد. امیدوارم خدای متعال به شـما توفیق دهد. من البته بسـیاری از آرزوهـای خـودم را در نیروی هـوایی برآورده می‌بینـم؛ امـا به شـما بگـویم، بسـیاری دیگر از آرزوهـا هست که بایـد به دست شـما برآورده شود. اینها آرزوهای شخصـی نیست؛ اینها آرزوهای این ملت، بلکه آرزوهای یکایک آحاد باشـرف نیروهای مسلّح است.

خیلی کار داریـد و خیلی باید تلاش کنید. جدّ و جهد و راه خدا را از دست ندهید؛ پیش بروید. ان‌شاءاللَّه هر نوبتی که انسان این‌جا را مشاهده می‌کند، همچنان که حالا هم این‌طور است، از نوبتهای قبل بهتر، وارسته‌تر، پیشرفته‌تر، پرشکوهتر و از لحاظ معنا پربارتر، مشاهده شود. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران حج

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بـه همه برادران محترم و خـواهران گرامی خوشـامد می‌گویم و از همه شما دست‌اندرکاران فریضه عظیم حج تشکّر می‌کنم. امیدوارم خدای متعال توفیق دهد که امسال هم مثل سالهای پیش - بلکه بهتر از سالهـای پیش - این واجب بزرگ، در موسم خـود و بـا شـرایط و حـدود خود، ان‌شـاءاللَّه اقـامه شود و مردم ما بتواننـد معنا و مفهوم الهی و اجتماعی و سیاسـی حـج را در وجود خودشان حس کنند و آن‌را در فضای دنیای اسـلام مجسّم نمایند. حـج از یک طرف مظهر معنویت است - ارتباط با خـدا، آشـنا شدن دل با آیات الهی و نزدیک شدن هرچه بیشتر انسان به خدا - از یک طرف مظهر وحـدت است - یکپارچگی امّت اسـلام، برداشـتن دیوارها و حجابها و پُر کردن درّه‌ها و شـکافهایی که یا به‌دسـت دشـمن، یا به‌وسـیله تعصّبات و اوهام به‌وجود آمـده است، و نیز ایجاد قـدمی به سوی امّت واحـده اسـلامی است - و از طرف دیگر مظهر برائت از دشـمنان خـدا، برائت از مشـرکین و ایادی شـرک و کفر است. اگر ان‌شاءاللَّه این سه جهت در حـج متجسّد و مجسّم شود، حـج فایـده خود را بخشیده است. اوّل، شـما و حـاجی هستیـد که از حـج بهره می‌بریـد. در مرتبه دوم، دنیـای اسـلام و جامعه اسـلامی و امّت اسلامی است که این بهره را می‌برد. یکی از خصوصیات حج این است که فضا را معنوی می‌کند. الان فضای کشور به برکت نزدیکی ایـام حـج و بـا رفتن حُجّاج، در شـرف معنویتر شـدن است. وقتی حُجّاج برمی‌گردنـد، باز باری از معنویت با خود می‌آورنـد؛ یعنی سوغات روحیه و معنویت. هر وقت سـخن از حـجّ است، معنویت پراکنـده می‌شود. بایـد این‌طور باشد. من امروز به مناسبت این‌که کشور و ملت ما بحمـداللَّه بعـد از بیست و دوم بهمن و آن آزمایش بزرگ الهی، و قبل از انتخابات قرار دارند، لازم است این را عرض کنم که فضـای معنـوی برای همه چیزِ یـک کشور مفیـد است. فقـط مسأله گرایش به آخرت و معنویّات نیست. فضـای معنوی، حتّی برای اداره دنیـای یـک کشور هم مفیـد است و این به برکت انقلاـب در کشور مـا به‌وجود آمـد و امروز فضای کشور ما تا حـدود زیادی مشـحون از معنویت است. لـذا شـما می‌بینیـد وقتی که جای حضور مردم می‌رسد، توده‌های مردم چطور با روحیه و با شادابی، قـدم در میـدان می‌گذارند! چه چیزی انگیزه‌ی مردم است، جز همان عامل معنوی؟ من همین جا لازم می‌دانم از ملت عزیزمـان به‌خـاطر شـکوهی که در بیست و دوم بهمن امسال آفریـد، تشـکّر کنم. اینها خیلی مهم است. در همان حالی که تمام مراکز تبلیغاتی دشـمن با تمام قوا سعی می‌کنند مردم را با گذشته خودشان و با انقلابشان بیگانه کنند، از امامشان جدا کنند، یاد امام را به فراموشی بسپارند و سعی کنند به خیال خودشان ارزشهای جدیدی را خلق کنند و میان مردم بیندازند، وقتی بیست و دوم بهمن می‌رسد، شـما می‌بینید که در تهران و شـهرهای بزرگ و شـهرهای کوچک و حتّی در نقاط دوردست و بسـیاری از روسـتاها، مردم بیرون می‌آینـد؛ نه کسـی از آنها دعوتی می‌کنـد، و نه یک عامل مادّی وجود دارد؛ اما مردم می‌آینـد. این همان عامل معنوی است. من عرض کنم طرّاحان و کمین گرفتگانی که منتظرند از ملت ایران نشانه‌ای بروز کند که آنها امیدوار شوند مردم با انقلاب میانه‌ای ندارنـد و از انقلاـب جـدا شده‌انـد - که واقعاً کمین هم گرفته‌انـد - دچـار تناقضـند! از یـک طرف بعضـی از اظهارات و بعضـی از تیترهـای روزنامه‌هـا را نگـاه می‌کننـد، که نشانه این است که همه معنویّات در این کشور از بین رفته است؛ دیگر از انقلاب و از امام خبری نیست و همه چیز به‌دست فراموشـی سپرده شـده است؛ اینها خوشـحال می‌شونـد و خیال می‌کننـد که همین طور است؛ اما بعد نوبت حضور مردم که می‌رسد - مثل روز بیست و دوم بهمن - ناگهان با سـیل عظیم مردمی، با شـعار انقلاب، با شـعار اسـلام، با یاد امام، با بزرگـداشت خاطره‌های پُرشـکوه گذشـته مواجه می‌شوند! اینها دچار تناقضـند و نمی‌دانند که چه کنند؛ لذا در طرّاحیهایشان

دائماً در حال رفت و برگشت و تردّدند! ملت ایران توانسته است با قدرت خود، دشمن خود را گیج کند. به اظهاراتشان نگاه نکنید؛ اظهاراتی که گاهی از روی اقتدار حرفی می‌زنند که ممکن است بعضیها را مرعوب کند. حقیقت قضیه غیر از این است. ملت زنده است؛ ملت مؤمن است؛ دلها با اسلام است؛ دلها با امام است. تا امروز هیچ قدرتی نتوانسته است دلهای مردم را از محبّت امام و یاد امام و تعظیم و تجلیل شهدا، شهادت و ارزشهای انقلاب خالی کند. انتخابات هم همین‌طور است. من لازم می‌دانم به این مناسبت، راجع به انتخابات، دو، سه جمله‌ای عرض کنم: انتخابات، فقط یک پدیده سیاسی نیست. انتخابات، مظهر حضور مردم، مظهر احقاق حق و مظهر توانایی و اقتدار ملی برای یک کشور است. امروز در دنیا - چه در کشور ما و چه در هر جای دیگر - روی این حساب می‌شود که چند درصد از کسانی که می‌توانستند رأی بدهند، در یک انتخابات شرکت کردند و رأی دادند. از نظر مردم دنیا و تحلیلگران و سیاستگذاران عالم، آن نظامی مستحکم است که تعداد بیشتری از مردمش در هنگام انتخابات پای صندوقها بیایند و رأی بدهند. این نشانه استحکام یک نظام است؛ که بحمداللّه ما این را در انتخاباتهای گوناگونی که در این سالهای متوالی داشته‌ایم، همیشه نشان داده‌ایم و مردم حضور قوی‌ای داشته‌اند. هم حق و هم تکلیف مردم است که بیایند و سرنوشت کشورشان را به‌دست خودشان معیّن کنند؛ زیرا که کشور متعلّق به مردم است. مردم باید بیایند و با انتخاب صحیح و آزادانه، قانونگذارانشان را در قوّه مقنّنه معیّن کنند؛ مجریان خودشان را با ترتیبی که در قانون معیّن شده است، معیّن کنند. این حقّ مردم است و متعلّق به آنهاست؛ اما تکلیف هم هست. این‌طور نیست که یکی بگوید من نمی‌خواهم از این حقّم استفاده کنم؛ نه، سرنوشت نظام بسته به احقاق و استنقاذ این حقّ است؛ این تکلیف است؛ باید همه شرکت کنند. نظام جمهوری اسلامی توانسته است این حق را در اختیار مردم بگذارد؛ اما در گذشته ما این حق را نداشتیم. در نظامهای گذشته، مردم از استفاده از چنین حقّی محروم بودند. نظام جمهوری اسلامی این حق را داده است؛ باید مردم بروند و استنقاذ کنند. گاهی یک رأی هم مؤثّر است؛ هیچکس نگوید رأی منِ تنها چه تأثیری دارد. گاهی یک رأی یا چند رأی، در سرنوشت یک کشور اثر می‌گذارد. شما می‌توانید با رأی دادن خودتان، شخص مؤمنِ صالح را به مجلس بفرستید. آن کسی که به مجلس رفت، در هنگامه حسّاس - آن‌جایی که رأی یک نماینده می‌تواند سرنوشت کشور یا یک قشر، یا سرنوشت اقتصاد را معیّن کند - رأی او کارساز خواهد بود. لذا هیچ وقت کسی نگوید که رأی من چه تأثیری دارد. مهم این است که در روز انتخابات، ان‌شاءاللّه همه مردم - زن و مرد، پیر و جوان و هرکس که از لحاظ قانونی می‌تواند رأی بدهد - بروند و رأی بدهند و انتخابات را پُرشور و پُررونق کنند. هرکس که به نظام اسلامی علاقه دارد، در این انتخابات شرکت خواهد کرد. هرکس که به سربلندی نظام جمهوری اسلامی علاقه‌ای دارد، در این انتخابات شرکت خواهد کرد. پیش‌بینی من این است: آن‌چنان که ما از این ملت بزرگ و آگاه و هوشمند تاکنون حضور در همه صحنه‌ها را دیده‌ایم، ان‌شاءاللّه در این انتخابات هم پُرشور و با علاقه شرکت می‌کند و حضور خودش را اعلام خواهد کرد و در واقع طرفداری‌اش را از اسلام و نظام اسلامی نشان خواهد داد. نکته دوم این است که انتخابات باید در فضای آرام و با صفا انجام گیرد و دور از تشنّج و درگیری و فضای نفرت باشد. بدیهی است که در همه جا نامزدهای گوناگونی با آراء و عقاید و سلایق مختلفی هستند و مردم هم نگاه می‌کنند و ان‌شاءاللّه با شناسایی و با تدبّر انتخاب می‌کنند و رأی خواهند داد. این کار باید در فضای آرام انجام گیرد. این افتخار ماست. ما چند روز قبل از این، بیست و یکمین سالگرد انقلاب را جشن گرفتیم و چند روز بعد نیز بیست و یکمین انتخابات را در کشورمان برگزار خواهیم کرد. این چیزِ کمی نیست؛ چیزِ خیلی مهمی است. حال، دیگران بنشینند و برای ملت ما غصّه بخورند که این کشور باید به طرف دمکراسی برود! دمکراسی چیست؟ اگر منظور از دمکراسی، همین حضور و دخالت و شرکت و انتخاب مردم است، بفرمایید؛ کجای دنیا چنین چیزی را سراغ دارید؟! آن کسانی که با پول و قدرت سیاسی امریکاییها سالها بر این مملکت حکومت کردند و همه چیزِ این مملکت را به باد دادند، آیا یک بار توفیق یافتند که چنین انتخاباتی را در سرتاسر این کشور به‌وجود آورند؟! بیست و یک انتخابات، در بیست و یک سال؛ این شوخی است؟! در تمام این آزمایشهای بیست‌ویک‌گانه، فضای این

کشور تا امروز این‌طور بوده است؛ فضای آرام، فضای صمیمی. البته بعضیها تبلیغ می‌کنند و حرف می‌زنند. فضای خشونت سیاسی و تشنّج سیاسی و نفرت، به حال انتخابات مضرّ است. یک عدّه را از عرصه حضور در انتخابات بیزار می‌کند؛ یک عدّه را دچار تردید می‌نماید، دلها را می‌میراند و امیدها را می‌کاهد. من می‌بینم متأسفانه بعضیها با اظهارات خود در برخی از این نوشتجاتی که منتشر می‌شود، سعی می‌کنند فضای نفرت را بر جامعه حاکم کنند. این یکی به جناح چپ بد می‌گوید، آن یکی به جناح راست بد می‌گوید؛ اینها کجا می‌روند؟! کجا می‌روید و چه می‌خواهید؟! چیست این تعبیراتی که ساخته‌اند و غالباً هم اینها را دشمن در دهانشان گذاشته و پرتاب کرده و یک عدّه آدم غافل – حالا نمی‌گوییم مغرض؛ اما بعضیشان هم قطعاً مغرضند – همینها را گرفته‌اند و مرتّب لب می‌جنبانند و این حرفها را تکرار می‌کنند؟! چپ و راست چیست؟! این ملت، ملت مسلمان و مؤمن و یکپارچه‌ای است. آحاد این ملت، با هم این انقلاب را به‌وجود آوردند؛ با هم بیست و یک سال این نظام را حفظ کردند؛ با هم یک خطر بزرگ را در طول هشت سال جنگی که بر ما تحمیل شده بود، دفع کردند. بنابراین ملت باهمند؛ این دیوارکشیها چیست؟! یک عدّه با نامی در گوشه‌ای، یک عدّه با نامی دیگر در گوشه دیگری، همین‌طور مردم را تکّه تکّه می‌کنند. البته مردم هم نشان داده‌اند که به این حرفها اعتنایی ندارند؛ این هم معلوم است. مردم راه خودشان را می‌روند، کار خودشان را می‌کنند؛ حالا هم آنها بروند و کار خودشان را بکنند. باید فضا، فضای آرامی باشد. بعضیها با اصرار بر این که قرار است خشونت و تشنّج شود، ذهنها را دچار تشنّج می‌کنند؛ نه، مردم چنین قراری ندارند. من عرض می‌کنم، این دو، سه روزی که از حالا ـ تا پایان رأی‌گیری باقی مانده است – که شاید بعد به مرحله دوم هم کشیده شود – در تمام مدّت، مردم عزیز ما و بخصوص جوانان، احساساتشان را کنترل و با عقلشان کار کنند؛ با دو چشمِ باز نگاه کنند و انتخاب نمایند. البته سلایق هم زیاد است؛ همه گونه سلیقه وجود دارد؛ تا به‌حال هم همین‌طور بوده است. هرکسی طبق سلیقه خود عمل کند؛ منتها همه توجّه کنند که این انتخابی که ما می‌کنیم، یک جا می‌بایست جواب آن را بدهیم. این‌طور نیست که بگوییم حالا ما یا اصلاً انتخاب نمی‌کنیم، یا انتخاب می‌کنیم و کسی چه می‌فهمد! بله؛ مردم نمی‌فهمند که ما چه انتخاب کردیم؛ اما خدای متعال که تشخیص می‌دهد. ما باید جواب او را بدهیم. ما باید محاسبه کنیم، تحقیق کنیم، بررسی کنیم و معیارها را ملاحظه نماییم، تا بتوانیم به خداوند پاسخ دهیم. اگر انسان نمی‌تواند، از اشخاصی که مورد اعتماد هستند، از کسانی که انسان می‌تواند در مسائل مهم – در مسائلی که باید به خدا جواب داد – به آنها اعتماد کند، استفسار نماید؛ اشکالی هم ندارد. بنابراین، باید فضا را، فضای آرامی قرار دهند و همه مراقب باشند. من به این کسانی که همین‌طور یک گوشه نشسته‌اند و فضا را با تشنّج سیاسی و با پُر کردن از موهومات و شایعات، خراب می‌کنند، نصیحت می‌کنم که دست از جان مردم بردارند؛ بگذارند مردم کار خودشان را بکنند. نتیجه انتخابات هم هرچه بشود، همه قبول دارند. کسی از آحاد مردم و از مسؤولان کشور نخواهد گفت چرا نتیجه انتخابات این شد، یا این نشد؛ نه، آن آراءِ مردم است. بحمداللَّه در این کشور قانونْ محکم است و معیارِ واضحِ قانون در مقابل چشم همه هست. نکته بعدی هم این است که مجلس باید مجلسی باشد که بتواند در مقابل زورگوییها و زیاده خواهیها و مرعوب کردنها و تطمیع کردنهای قدرتمندان جهانی بایستد و مصالح کشور و ملت را محاسبه کند و دنبال آن برود. امام رضوان‌اللَّه‌علیه بارها اسم «مدرّس» را می‌آوردند. مگر خصوصیت مدرّس چه بود؟ از مدرّس عالِمتر هم داشتیم. مدرّس خصوصیت عمده‌اش این بود که هیچ عامل ارعاب و تهدید و تطمیع و فریبگری در او اثر نمی‌کرد. همان وقتی که علی‌الظّاهر فضا را بر ضدّ او آن‌چنان متشنّج کرده بودند که علیهش شعار می‌دادند، او ایستاد و حرف خودش را زد. این خصوصیت یک نماینده خوب در مجلس است. بعضیها زود مرعوب می‌شوند! من بارها عرض کرده‌ام که قدرتهای استکباری – یعنی همین قدرتهای سلطه‌گرِ جهانی – که مرتّب روی این کشور و آن کشور دست می‌اندازند و دولتها و ملتها را زیر یوغ خودش می‌کشانند، عمده کارشان از ترساندن می‌گذرد. قدرت واقعیشان آن قدر نیست که بر زبان می‌آورند. بدیهی است این همه که اینها با این انقلاب و با این کشور بدند، اگر قدرت داشتند، تاکنون این انقلاب این‌طور رشد نمی‌کرد و این‌گونه نمی‌ماند. آیا این خود دلیل نیست که

سلطه‌گران امریکا و صهیونیستهای عالم، آن‌چنان که ادّعا می‌کنند، قدرت ندارند؟! اینها عمده کارشان را از راه تهدید و مرعوب کردن پیش می‌برند. نماینده باید کسی باشد که مرعوب نشود. چه کسی مرعوب نمی‌شود؟ آدمی که دلش به خدا متّکی باشد. وقتی انسان به خدا متوکّل بود، از هیچ‌کس مرعوب نمی‌شود. ما یک نمونه زنده کسانی را که مرعوب نمی‌شوند در زمان خودمان دیدیم - یعنی امام (ره) - و هزاران نمونه دیگر را در میدان جنگ و در میدانهای سیاست ملاحظه کردیم. این جوانان مؤمن و پاکباخته، از خدا ترسیدند؛ از هیچ کس غیر خدا نترسیدند: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل».(۱) در گوشه و کنار، افراد و رادیوها و عوامل دشمن، مرتّب به اینها می‌گفتند: علیه شما توطئه می‌کنند؛ بناست ضربه بزنند؛ بناست چنین کنند؛ بناست چنان کنند؛ برای این که اینها را بترسانند؛ اما اینها گفتند نه. ایمانشان بیشتر شد؛ گفتند: «حسبنااللّه و نعم‌الوکیل»(۲)؛ خدا ما را کافی است؛ ما به خدا اعتماد داریم و به او اطمینان می‌کنیم. آن وقت خدای متعال می‌فرماید: «فانقلبوا بنعمهٔ من اللّه و فضل لم یمسسهم سوء».(۳) بله؛ وقتی کسی به خدا اتّکا کند، این‌گونه است. آن کسانی که دوران جنگ را دیدند و در آن صحنه‌ها بودند، می‌دانند که من چه می‌گویم. تمام قدرتهای مسلّح عالم، دست به دست هم دادند برای این که بتوانند یک وجب از خاک این کشور را بگیرند؛ بتوانند بگویند مرز ایران از این نقطه چند کیلومتر عقب آمد؛ اما نتوانستند. این ملت در مقابلشان ایستاد؛ لذا نتوانستند. خدا کمک می‌کند و نمی‌گذارد دشمن غلبه پیدا کند. مرعوب شدن، صفت خیلی بدی است. حالا یک وقت انسان در خانه خودش نشسته است و مرعوب می‌شود - این یک نفر آدم است - اما یک وقت انسان در مسند مسؤولیتی نشسته است - در مجلس است، در دولت است - او اگر مرعوب شد، واویلاست! مرعوب شدن او، یعنی از دست دادن بسیاری از امکانات این ملت! نماینده نباید مرعوب شود. از طرف دیگر، نماینده نباید مفتون هم بشود. بعضیها مفتون و فریفته می‌شوند و دهنشان باز می‌ماند! اینها آدمهای ساده‌لوحی هستند که راه‌حلهای خیالیِ اقتصادی یا سیاسی یا امنیتی‌ای که با آب و تاب تمام و با رنگ و لعاب گوناگون عرضه می‌شود، آنها را از خود بی‌خود می‌کند! سالها تجربه می‌کنند؛ اما آخرش خود و دیگران را به خاک سیاه می‌نشانند! بنابراین، مفتون هم نباید بشوند؛ بلکه به دنبال راه‌حلّ صحیح، راه حلّ مستقل، راه حلّ برخاسته از شرایط خاص این ملت و این کشور و راه‌حلّ ارائه شده از سوی اسلام باشند. اسلام در همه مسائل، همه راه‌حلها را داده است؛ ما باید خودمان برویم و پیدا کنیم. اگر ما کج می‌فهمیم، اگر ما بد می‌فهمیم، اگر ما دنبالش نمی‌رویم و نمی‌رسیم، تقصیر اسلام نیست؛ خودمان را باید اصلاح کنیم. نماینده، طمع‌ورز هم نباید باشد. بعضیها دهانشان که به اندک چیزی از طرف دشمن شیرین شد، همه چیز را از دست می‌دهند! اگر بخواهید نماینده‌ای مرعوب نشود، مفتون نشود، دچار طمع نشود، سراغ آدم امین و متدیّن بروید. معروف است آدمهایی که خودشان هم امین نیستند، وقتی بخواهند مالشان را نگهدارند، دست یک آدم امین می‌دهند! امانت، یک ارزش است. ممکن است انسانِ متدیّن یک وقت اشتباه هم بکند؛ اما وقتی که فهمید اشتباه کرده، برمی‌گردد. این خیلی ارزش است. اینها مثل آن‌کسانی نیستند که اگر اشتباه می‌کنند، پا روی لغزشگاه می‌گذارند و به طرف جهنّم می‌لغزند؛ وقتی هم فهمیدند، سرِحرفشان می‌ایستند که نخیر، همین است و تا آن اعماق می‌روند! پس، انتخاب نماینده مهم است. البته تبلیغات هست. متأسفانه این روشهای غربی در خیلی از چیزهای زندگی - از جمله در تبلیغات - غالباً به‌ضرر ملتهاست؛ خودشان هم حالا در آن مراکز به این تبلیغات خیلی اعتنا نمی‌کنند. در یکی از این انتخاباتهای اخیرِ کشور امریکا - با این که این همه هم تبلیغات انجام می‌شود - گفتند سی و چنددرصد از مردم شرکت کردند! خود آنها از این تبلیغات زده شده‌اند؛ اما حالا بعضیها همان سوغاتی را به این جا آورده‌اند و برای پُر کردن چشم مردم، تبلیغات سبک آنها را انجام می‌دهند! این تبلیغات ارزشی ندارد. بایستی نگاه کرد، تحقیق کرد، از انسانهای صالح جستجو و پُرسجو کرد و به یک شخص رسید؛ هرکس بود، دیگر فرقی نمی‌کند. اگر شما تحقیق کردید، ولو اشتباه هم کرده باشید، خدای متعال اجر خواهد داد؛ خدای متعال مؤاخذه نخواهد کرد. باید تحقیق کرد و این کار را به بهترین وجهی انجام داد. این آزمایشِ بزرگ ملت و دولت و دست‌اندرکاران است. باز همین اخیراً بعضی از این حضرات

امریکاییها لحیه جنبانده‌انـد و راجع به انتخابات حرف زده‌انـد. یکی گفته است که ما با دقّت نگاه می‌کنیم و امیدواریم که فلان‌طور آدمهـا به مجلس بیاینـد! مردم بایـد توی دهـان اینها بزننـد. آن یکی گفته است که ما مسأله ردصـلاحیت‌شدگان را تعقیب می‌کنیم! مسؤولان کشور خیلی باید چشـمشان باز باشد. چه اتّفاقی می‌افتد که دشـمنان - اینهایی که قطعاً دشـمن ملت ایران و دشـمن مصالح ایراننـد و می‌خواهنـد سـلطه خودشـان را مجـدّداً براین کشور مستقر کننـد - از این که کسـی صـلاحیتش رد شـده یـا نشـده، نگران می‌شونـد؟ آیا این نشانه آن نیست که آنچه که به عنوان ردصـلاحیت در مراکز قانونی انجام می‌گیرد، آن چیزی است که درست با منافع قدرتمندان و سلطه‌گران اصطکاک دارد؟ بعضی از کسانی که نمی‌فهمند چه می‌گویند و حرفهایشان را ملتفت نیستند، قدری بیشتر بایـد دقّت کننـد. دشـمن دهـان را بـاز کرده است. یک روز این کشور با همه امکاناتش در اختیار امریکا و عوامل امریکا بود. انقلاب آمـد، مسأله را به‌کلّی دگرگون کرد؛ ملت را مستقل کرد، کشور را مستقل کرد، منـابع کشور را مسـتقل کرد. اینها کمین گرفته‌انـد و سـینه خوابانده‌انـد، تـا بلکه بتواننـد مجـدّداً کشور و منـافع کشور و موارد حیـاتی کشور و این ملت را در کـام خودشـان بگیرنـد. ملت بایـد بیـدار باشـد؛ و بیـدار است. به فضل الهی، حضور مردم در انتخابات و انتخاب خوبی که این مردم خواهنـد کرد، یک بار دیگر امریکا و مستکبران و مراکز صـهیونیستی را - در هر جای دنیا که هستند - ناکام خواهـد کرد. امیدواریم که خداوند متعال شـما را در این کاری که شروع کرده‌اید - خدمتگزاری به فریضه بزرگ حج - موفّق بدارد؛ ان‌شاءاللَّه حجّ شما را حجّ مقبولی قرار دهـد؛ این زحماتی را که در این راه می‌کشیـد، زحمات مقبول و مشـکوری قرار دهد و بتوانید - چه در رفتنتان، چه در آن‌جا و چه در بازگشت حُجّاج - فضای معنوی کشور را هرچه بیشتر رنگینتر کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------- -- ۱) آل عمران: ۱۷۳ ۲) آل عمران: ۱۷۳ ۳) آل عمران: ۱۷۴

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیـدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از همه برادران و خواهران تشـکّر می‌کنم و به یکایـک شـما عزیزان خوشامـد می‌گویم؛ مخصوصـاً به کسـانی که از راههـای دور تشـریف آورده‌انـد و بالاخص به خانواده‌های معظّم شـهیدان و جانبـازان و آزادگـان و ایثارگران. امیـدوارم که همه شـما عزیزان و همه ملت ایران، از تفضّـلات الهی برخوردار و مشـمول تفضّـلات خـاص حضـرت بقیـةاللَّه نیز باشـید. خـدای متعال بر مردم ایران تفضّل کرد و این ملت رشـید، انتخابات بزرگ و پُرشور و همه‌گیری را بـا موفقیّت انجـام داد. نکـاتی دربـاره این حادثه بسیار خوب و مبارک وجود دارد که همه مسؤولان کشور و آحاد مردم، با توجّه به این نکات باید خدای متعال را شـکر کنند و سپاسگزار باشند و بخصوص مسؤولان، از این ملت عظیم و عزیز و مؤمن در عمل تشـکّر کنند. یک نکته این است که انتخابات بیست و نهم بهمن امسال، یک حرکت عظیم مردمی برای تثبیت نظام جمهوری اسـلامی بود. به کوری چشم آن کسـانی که از ورای این مرزهـا دائماً ملت ایران و نظام جمهوری اسـلامی را مورد تهاجم تبلیغاتی خودشان قرار می‌دهنـد و این نظام را به تهمتهای واهی متّهم می‌کننـد، مردم در این انتخابات نشان دادنـد که نظام اسـلامی، نظامی مردمی و متّکی به آرا و اراده مردم است و هـدایت شونـده به‌وسیله کسانی است که مردم آنها را قبول دارند. این یک بیعت بزرگ مردمی بـا نظـام اسـلامی بـود. این انتخابـات، دوسـتان شـما را - که قضایـای کشور مـا را زیر نظر دارنـد - در سرتاسر عـالم خوشـحال کرد؛ در عین حال مراکز اسـتکبار و قـدرت جهانی - اگرچه به رو نیاورنـد و در زبان تصدیق نکنند - از این که مردم در بعضـی از نقاط کشور، حتّی تا بیش از نوددرصـد در پای صـندوقهای رأی حاضـر شدند و مجموعاً در کلّ کشور بیش از شـصت و پنـج درصـد در انتخابات شـرکت کردنـد - که این یک نصاب بالای جهانی است - دسـتپاچه شدند و به فکر فرو رفتند. ملت ایران، کار بزرگی کرد. ملت ایران با انتخاباتِ خود نشان داد که به نظام اسـلامی و قانون اساسـی - که تبلور ارزشـهای اسلامی است - وفا

دار است؛ نشان داد که اسلام با جانش بستگی دارد؛ نشان داد که خون شهیدان را پاس می‌دارد. در هریك از این شهرهای کشور - چه تهران، چه شهرهای بزرگ، چه شهرهای کوچک، چه دورترین نقاط روستایی این کشور - چقدر جوان و نوجوان به میدانهای نبرد با دشمن رفتند و به شهادت رسیدند و خون پاکشان مظلومانه ریخته شد. مردم نشان دادند که این خونها را فراموش نخواهند کرد و به آنها وفا دارند. در درجه اوّل، مسؤولان باید این را به‌عنوان یک هدیه عظیم به نظام اسلامی تلقّی کنند و از آن قدردانی نمایند. قدردانی در زبان هم کافی نیست؛ باید عملاً قدردانی کنند. خودِ مردم هم باید خدا را شکر کنند که نظامشان، نظام تثبیت شده مستحکمی است و کشورشان آن‌طوری که دشمن بخواهد با ایجاد اختلافات بحران بیافریند، نیست. مردم با متانتِ تمام پای صندوقها رفتند و طبق تشخیص خودشان عمل کردند. من قبل از انتخابات گفتم، الان هم می‌گویم: هرکس که به‌خاطر تثبیت نظام و به‌خاطر انجام وظیفه، رأی در صندوق انداخته است و نام هرکسی را که طبق تشخیص او درست بوده، روی آن ورقه نوشته است، پیش خدا مأجور است و امام زمان ارواحنا فداه - که این کشور و این ملت در یدِ قدرت و قبضه اوست - مراقب این کشور و این ملت است و به یکایک آحادی که در این کار بزرگ سهیم شدند؛ پای صندوق رأی رفتند، یا مردم را به پای صندوق رفتن تشویق کردند، یا کاری برای این مسأله انجام دادند، اجر خواهد داد و پیش خدای متعال از آنها تشکّر خواهد شد. نکته دیگر این است که این انتخابات را این ملتْ با امنیتِ کامل و آرامش انجام داد. شاید ما خودمان که از اوّلِ انقلاب تاکنون بیست و یک انتخاباتِ آرام و همراه با امنیت داشته‌ایم، درست ندانیم که این نعمت چقدر بزرگ است! عزیزان من! بدانید که در خیلی از کشورهای دنیا برای این‌طور انتخاباتی، پای صندوقهای رأی و در کشمکشهای تبلیغاتی، نزاعها درمی‌گیرد؛ بحرانها ایجاد می‌شود؛ صدمه‌ها وارد می‌گردد و نفوس بریئه‌ای به قتل می‌رسند. این ملت، ملتی است که در هنگامی که باید شجاعت نشان داد - یعنی در میدانهای نبرد، در مقابل دشمن - شجاعت نشان داده است و آن‌جا که پای مصالح ملی در میان است، این‌طور با امنیت، با آرامش و با متانت این کار بزرگ را به انجام رسانید. مسؤولان باید از این جهت هم از مردم تشکّر کنند. من به شما عرض کنم که دشمنانْ این آرامش و امنیت ما را نمی‌پسندند. یکی از هدفهای محافل و مراکز تصمیم‌گیری استکبار در سرویسهای جاسوسیشان، ایجاد ناامنی در این کشور است. البته نمی‌گذارند نقشه‌هایشان افشا شود و وقتی نتیجه گرفتند، انسان می‌فهمد؛ همچنان که در تابستان امسال(۱) ملاحظه شد که دشمن چگونه درصدد آشوب و بحران‌سازی در کشور بوده است؛ بعد مسؤولان این را فهمیدند و برایشان مسلّم شد. حالا هم یکی از نظامیان مسؤول امریکایی بعد از این انتخاباتِ باشکوه و با عظمت، باز می‌گوید که در دو، سه ماه آینده در ایران بحران و ناامنی خواهد شد! معلوم می‌شود که چیزی در آستین دارند؛ نقشه‌ای در سر دارند؛ ملت عزیز! بیدار و هوشیار باشید. البته این فرد مسؤول نظامیِ امریکایی، پُرحرفی و بی‌عقلی کرده که این را با این بیان بروز داده است. سیاسیونشان نمی‌گویند و نمی‌گذارند معلوم شود؛ اما مشخص می‌شود که اینها نقشه‌ای دارند. امنیت این ملت، خاری در چشم آنهاست. اکثریت بزرگی در این کشور، جوانان ما هستند. جوانان در جاهای دیگر دنیا چه می‌کنند؟ شما ببینید در کشورهای اروپایی جوانان چه‌کار می‌کنند. در امریکا هر چند وقت یک بار خبر از ناامنیهای داخل مجامع مدنی و مردم به گوش می‌رسد؛ روز روشن در مدرسه جوانان را می‌کشند؛ در رستوان آدم می‌کشند؛ در مجلس میهمانی آدم می‌کشند! می‌بینند که در کشور ما این خبرها نیست. این‌جا امنیت و آرامش برقرار است؛ اما نمی‌توانند این را تحمّل کنند! می‌دانند که ناامنی، پایه یك نظام را متزلزل می‌کند؛ در آرزوی آن هستند؛ یقیناً هم برایش طرّاحی می‌کنند؛ اما مردم باید هوشیار باشند. البته دشمنان بدانند که این ملت و مسؤولان کشور، در مقابل بحران‌سازی و آشوب، ساکت نمی‌نشینند. نظام اسلامی برای پاسداری از امنیت مردم و امنیت این جوانان، با قدرت عمل خواهد کرد. گمان نکنند که اجازه داده خواهد شد که در داخل مردم بیایند و این جوانان بی‌گناه و فرزندان این مردم را در معرض تندباد ناامنی بگذارند و نظام اسلامی هم بایستد و تماشا کند؛ مگر چنین چیزی ممکن است؟! اگر دشمنان خیال می‌کنند که با ایجاد ناامنی و تشنّج در این کشور خواهند توانست در ارکان این نظام نفوذ کنند، بدانند این آرزو را به گور خواهند برد. نکته سوم در باب وظایف ما مسؤولان است.

در درجه اوّل، خود این بنده حقیر، بعد هم مسؤولان دولتی، نمایندگان مجلس، مسؤولان قضایی و دیگران وظیفه دارند. اقدام مردم باید پاسخ داده شود. برای مردم دو چیز در درجه اوّلِ اهمیت است؛ یکی مسائل زندگی آنهاست که برایشان خیلی مهمّ است، و دوم مسأله دین و ارزشهای اسلامی درنظر آنهاست. مردم حق هم دارند. طبقات ضعیف و مستضعف مردم گرفتاریهای زیادی دارند. بعضیها باید این بحثهای سیاسیِ تشنّج‌آور را رها کنند و به کارهای اساسی و عملی بپردازند؛ مردم از مسؤولان این انتظار را دارند. مرتّب دعوای سیاسی می‌شود. انتخابات بود، تمام شد؛ این اختلافات، این دو دستگیها، این به هم پریدنها، این مچ‌گیریهای دروغین و واهی، این بهانه‌سازیِ این علیه آن و آن علیه این را رها کنند؛ بخصوص مسؤولان - چه نمایندگان مجلس، چه مسؤولان دولتی - این موارد را کنار بگذارند و به کارهای اساسی این کشور و این مردم بپردازند. ما در داخل کشورمان کم گرفتاری نداریم. ریشه گرفتاریها از دو چیز است: اوّل، از غفلتها و کوتاهیها و تنبلیها و احیاناً بدعمل کردنهای خود ماست؛ در رابطه با اموال عمومی، در رابطه با تجمّل‌گرایی، در رابطه با پاسخگویی به مردم در دستگاههای مختلف. ریشه دوم، دشمنانی هستند که از همین مایه‌ها و زمینه‌ها سوءاستفاده می‌کنند؛ بر این مردم تنگ می‌گیرند؛ تهدید می‌کنند؛ ایجاد اختلاف می‌کنند؛ دو دستگی می‌اندازند؛ محاصره اقتصادی می‌کنند. مردم، یکپارچه و مؤمنند؛ اگر بزرگان و مسؤولان کشور هم یکپارچه و یک دست باشند، دشمن جرأت نمی‌کند. در این صورت، دیگر هیچ تلاشی علیه این ملت و این کشور به‌ثمر نمی‌رسد. این اختلافات را رها کنند. بزرگان بایستی کوچکترها را به طریق مستقیم و راه راست بکشانند. آنها اگر اشتباهی می‌کنند، نبایستی آن اشتباه را برایشان توجیه کنند و خودشان هم دنبال سرِ آنها راه بیفتند، یا احیاناً آنها را به اشتباه بکشانند. نتیجه این اختلافات، همین چیزهاست. بعضیها هم همّشان این است که بنشینند و ذهن و چشم و دست و قلم و زبان مصرف کنند، برای این‌که آتش اختلافی بیفروزند و به اسم مسائل خطّی و حزبی و گروهی و جناحی، دو دسته را به جان هم بیندازند! این کارها را باید رها کنند. مردم از مسؤولان توقّع بجا دارند. مسؤولان باید به مسائل اقتصادی توجّه کنند و به مسأله گرانی و بیکاری رسیدگی نمایند. اگر مسؤولان دور از غوغاها و جنجالها تلاش لازم را بکنند، به نتایج خوبی خواهند رسید و مشکلات را حل خواهند کرد. اگر هم یک جا مشکلاتی بماند، بیایند صادقانه به مردم بگویند که ما تلاش خودمان را کردیم؛ اما این مشکل فعلاً حل نشده - در آینده حل خواهد شد - مردم از آنها می‌پذیرند. نگرانی آن‌جاست که به‌جای پرداختن به مسائل واقعی زندگی مردم، به مسائل سیاسی با نامهای جعلی و گوناگون بپردازند و با اختلاف‌افکنی و متشنّج کردن فضای سیاسی کشور، دشمن را خشنود کنند؛ اینها بد است. بنده به‌همه کسانی‌که در هدایت افکار عمومی و ارائه راه درست نقش دارند، نصیحت می‌کنم که وظیفه الهی و وظیفه اسلامی خودشان را بدانند؛ وظیفه در مقابل این ملت و این کشور را بدانند. پاسخ درست به انتخابات این است. مسأله دینِ مردم هم مهمّ است. این مردم دیندارند؛ اما یک عدّه می‌خواهند وانمود کنند که مردم به دین اعتنایی ندارند! نه؛ این‌طور نیست. این مردم همان مردمی هستند که رژیم پهلوی پنجاه سال تلاش خودش را در دین‌زدایی در این کشور صرف کرد؛ اما نتوانست. بعد از پنجاه سال، همین مردم برای دین و به نام دین، پشت سرِ یک مرجع دینی قیام کردند؛ نظام اسلامی را سرپا کردند؛ پرچم اسلام را بلند کردند؛ دنیا را متوجّهِ عزّت اسلام کردند و خودشان را در چشم مسلمانان دنیا - بلکه غیرمسلمانان - عزیز کردند. آیا این ملت از دین دست برمی‌دارد؟! خیال می‌کنند که جوانان بی‌دینند! جوانان گاهی از پدرانشان دیندارترند! این تظاهرات عظیمی که به‌عنوان مسائل مذهبی انجام می‌گیرد، این مجالس عظیم مذهبی، این دعاها، همه نشانه دینداری جوانان است. در این چند سال اخیر، در شهرهای مختلف، دهها هزار جمعیت - که اغلب آنها جوانند - دعای امام حسین در روز عرفه را خواندند و زارزار اشک ریختند. دلهای این جوانان - دختر و پسر - پاک و روشن است؛ زود و راحت با خدا ارتباط پیدا می‌کنند؛ آیا اینها بی‌دینند! سنّت اعتکاف در میان مردم ما نبود؛ اما چند سال است که در ایّام اعتکاف، در خیلی از شهرها مساجد عمده پُر از معتکفانی می‌شود که اغلب جوانند. نخیر؛ جوانان ما اغلب متدیّنند و آحاد ملت به دین و ارزشهای دینی پایبندند. این را همه باید بدانند: مسؤولان باید بدانند؛ نمایندگان مردم باید بدانند؛ کسانی‌که تازه انتخاب شده‌اند،

بدانند؛ مبادا کسی بر اثر اشتباه و براثر تبلیغات واهی رادیوهای بیگانه، فهم مردم را عوضی بفهمد و برخلاف عقاید و خواستها و آرزوهای دینی مردم حرفی بزند؛ آن‌وقت مردم چون با کسی دست خویشاوندی نداده‌اند، اینها را طرد خواهند کرد. من خدای متعال را صمیمانه سپاسگزارم و آرزو می‌کنم که تفضّلات و الطاف و رحمت خودش را برسر شما مردم عزیز و ملت بزرگ ایران نازل کند. از حضرت بقیةاللّه ارواحنا فداه که دست اقتدار و اراده او - که پشت سر اراده خداست - همواره مراقب حال این ملت بوده، به‌عنوان یک سرباز کوچک، صمیمانه سپاسگزاری و تشکّر می‌کنم. از شما آحاد ملت بزرگ که این‌طور در صحنه‌ها ایستاده‌اید و از عزّت این کشور و عزّت این ملت و عزّت اسلام و مسلمین پاسداری می‌کنید، صمیمانه تشکّر می‌کنم و توفیق همه شما را از خداوند خواستارم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --
-- ۱) اشاره به حوادث کوی دانشگاه.

بیانات در سال ۱۳۷۹

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین والائمّة المعصومین علیهم السّلام. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الائمة الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الارضین. قال‌اللّه الحکیم فی‌کتابه: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.(۱)» عید سعید غدیر را - که در روایات ما از آن به «عیداللّه الاکبر» تعبیر شده است(۲) - به همه شیعیان جهان، به ملت شریف ایران، به شما حضّار محترم و به همه کسانی که برای معارف اصیل الهی ارج و منزلتی قائل هستند، تبریک عرض می‌کنم. ایام اوّلِ سال و روزهای شادمانیِ عمومی مردم است: عید نوروز، قبل از آن عید قربان، امروز هم عید غدیر. در این فضای با نشاط و شاد و در کنار مرقد نورانی حضرت ابی‌الحسن امام علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام اولین مطلبی که می‌خواهم در جمع شما برادران و خواهران گرامی و عزیز عرض کنم، راجع به خودِ مسأله غدیر است. غدیر یک مسأله اسلامی است؛ یک مسأله فقط شیعی نیست. در تاریخ اسلام، پیامبر اکرم یک روز سخنی بر زبان رانده و عملی انجام داده است که این سخن و این عمل، از ابعاد گوناگون دارای درس و معناست. نمی‌شود ما بگوییم که از غدیر و حدیث آن، فقط شیعه استفاده کند؛ اما بقیه مسلمانان از محتوای بسیار غنی‌ای که در این کلام شریف نبوی وجود دارد و مخصوص یک دوره هم نیست، بهره نبرند. البته چون در قضیه غدیر، نصب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به امامت و ولایت وجود دارد، شیعه دلبستگیِ بیشتری به این روز و این حدیث دارد؛ ولی مضمون حدیث غدیر، فقط مسأله نصب آن حضرت به خلافت نیست؛ مضامین دیگری هم دارد که همه مسلمانان می‌توانند از آن بهره ببرند. در مورد اصل واقعه غدیر، خوب است همه افرادی که به مسائل تاریخ اسلام علاقه‌مندند، بدانند که قضیه غدیر، یک قضیه مسلّم است. مشکوک نیست؛ فقط شیعیان نیستند که آن را نقل کرده‌اند؛ بلکه محدثّان سنّی - چه در دوره‌های گذشته و چه در دوره‌های میانی و بعدی - این ماجرا را نقل کرده‌اند؛ یعنی همین ماجرایی که در سفر حجّةالوداع پیامبر اکرم در غدیر خم اتفاق افتاد. از کاروان بزرگ مسلمانان که در این سفر با پیامبر حج گزارده بودند، بعضی جلو رفته بودند. پیامبر پیکهایی را فرستاد تا آنها را به عقب برگردانند و ایستاد تا آنهایی که عقب مانده‌اند، برسند. اجتماع عظیمی در آن‌جا تشکیل شد. بعضی گفته‌اند نود هزار، بعضی گفته‌اند صدهزار و بعضی هم گفته‌اند صدوبیست هزار نفر در آن اجتماع حضور داشتند. در آن هوای گرم، مردم ساکن جزیرةالعرب - که بسیاری از آنها هم اهل بیابانها و روستاها بودند و به گرما عادت داشتند - طاقت نمی‌آوردند روی زمین داغ

بایستند. لذا عباهایشان را زیر پاهایشان می‌گذاشتند تا طاقت بیاورند و بایستند. این نکته در روایت مربوط به اهل سنّت هم آمده است. در چنین شرایطی، پیامبر اکرم از جای برخاست، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را از زمین بلند کرد و جلوِ چشم خلایق نگه داشت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه».(۳) البته این جملات، قبل و بعد هم دارد؛ اما مهمترین قسمتش این است که پیامبر در این‌جا مسأله ولایت - یعنی حاکمیت اسلامی - را به طور رسمی و صریح مطرح می‌کند و امیرالمؤمنین را به عنوان شخص، معیّن و مطرح می‌نماید. این را همان‌طور که لابد شنیده‌اید و من هم عرض کردم، برادران اهل سنّت ما در کتابهای معتبر - نه یکی، نه دوتا؛ در دهها کتاب معتبر - نقل کرده‌اند. مرحوم علّامه امینی اینها را جمع کرده است، و غیر از ایشان هم کتابهای زیادی در این‌خصوص نوشته‌اند. بنابراین، این روز، اولاً روز ولایت است؛ ثانیاً روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. در این جمله‌ای که پیامبر بیان کرده‌اند، معنای ولایت چیست؟ به‌طور خلاصه معنایش این است که اسلام در نماز و روزه و زکات و اعمال فردی و عبادات خلاصه نمی‌شود. اسلام دارای نظام سیاسی است و در آن حکومتی بر مبانی مقرّرات اسلامی پیش‌بینی شده است. در اصطلاح و عرف اسلامی، نام حکومت، «ولایت» است. ولایت، چطور حکومتی است؟ ولایت، حکومتی است که در آن، شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبّت‌آمیز و عاطفی و فکری و عقیدتی است. آن حکومتی که زورکی باشد؛ آن حکومتی که با کودتا همراه باشد؛ آن حکومتی که حاکم، عقاید مردمش را قبول نداشته باشد و افکار و احساسات مردمش را مورد اعتناء قرار ندهد؛ آن حکومتی که حاکم حتی در عرف خود مردم - مثل حکومتهای امروز دنیا - از امکانات خاص و از برخوردهاریهای ویژه بهره‌مند باشد و برای او، منطقه ویژه‌ای برای تمتّعات دنیوی وجود داشته باشد، هیچکدام به معنای «ولایت» نیست و ولایت، یعنی حکومتی که در آن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبّت‌آمیز است؛ مردم به او متصّل و پیوسته‌اند؛ به او علاقه‌مندند و او منشأ همه این نظام سیاسی و وظایف خود را از خدا می‌داند و خود را عبد و بنده خدا می‌انگارد. استکبار در ولایت وجود ندارد. حکومتی که اسلام معرفی می‌کند، از دمکراسیهای رایج دنیا مردمی‌تر است؛ با دلها و افکار و احساسات و عقاید و نیازهای فکری مردم ارتباط دارد؛ حکومت در خدمت مردم است. از جنبه مادّی، حکومت برای شخص حاکم و ولیّ و تشکیلات حکومتی، به عنوان یک طعمه نباید محسوب شود؛ والّا ولایت نیست. اگر آن کسی که در رأس حکومت اسلامی است، برای حکومت، برای خود، برای این شأن و مقامی که به او رسیده است یا می‌خواهد به او برسد، کیسه مادّی‌ای دوخته باشد، آن شخص، ولیّ نیست؛ آن حکومت هم ولایت نیست. در حکومت اسلامی، کسی که ولیّ‌امر است - یعنی کار اداره نظام سیاسی به او سپرده شده است - از لحاظ قانون با دیگران یکسان است. او حق دارد بسیاری از کارهای بزرگ را برای مردم و کشور و اسلام و مسلمین انجام دهد؛ اما خودش محکوم قانون است. از روز اوّل تا امروز - بخصوص بعد از تشکیل نظام جمهوری اسلامی - در معنای ولایت تحریف کردند؛ به‌دروغ، ولایت را چیزی غیر از آنچه که هست، معرفی کردند. گفتند ولایت معنایش این است که مردم محجورند و به سرپرست و قیّم احتیاج دارند. آدمهای نام و نشان‌دار، این را صریحاً در کتابها و مطبوعاتشان نوشتند! دروغ محض، تهمت به اسلام، تهمت به ولایت! در غدیر، مسأله ولایت، به عنوان یک امر رسمی از سوی پیامبر مطرح شد و امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به عنوان مصداق آن تعیین گردید؛ که البته تفاصیل زیادی دارد و شما آن را می‌دانید. و اگر کسانی هم از تفاصیل آن اطّلاعی ندارند - بخصوص جوانان - بهتر این است که در نوشته‌ها و کتابهای استدلالی و علمی آن را دنبال کنند. کتابهایی هم در این زمینه نوشته شده و مفید است. بنده در آغاز سال جاری، شعار «وحدت ملی» و «امنیت ملی» را مطرح کردم. امروز مایلم درباره این دو شعار، به شما عزیزانی که در این جا تشریف دارید و نیز به همه ملت ایران، چند مطلب کوتاه را عرض کنم. همین مسأله غدیر هم می‌تواند مایه وحدت باشد؛ همچنان که مرحوم آیةاللَّه شهید مطهری مقاله‌ای با عنوان «الغدیر و وحدت اسلامی» دارد. او کتاب الغدیر را - که درباره مسائل مربوط به غدیر است - یکی از محورهای وحدت اسلامی می‌داند که درست هم هست. ممکن است به نظر عجیب بیاید، اما واقعیت مطلب همین

است. خودِ مسأله غدیر، غیر از جنبه‌ای که شیعه آن را به عنوان اعتقاد قبول کرده است - یعنی حکومت منصوب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام از طرف پیامبر که در حدیث غدیر آشکار است - اصل مسأله ولایت هم مطرح شده است. این دیگر شیعه و سنّی ندارد. اگر امروز مسلمانان جهان و ملتهای کشورهای اسلامی، شعار ولایت اسلامی سر دهند، بسیاری از راههای نرفته و گره‌های ناگشوده امت اسلامی باز خواهد شد و مشکلات کشورهای اسلامی به حل نزدیک خواهد گشت. مسأله حکومت و نظام سیاسی و حاکمیت سیاسی، یکی از دشوارترین مسائل برای کشورهاست. بعضی کشورها دچار استبداد و دیکتاتوری‌اند؛ بعضی دچار حکومتهای فاسدند؛ بعضی دچار حکومتهای ضعیفند؛ بعضی دچار حکومتهای دست نشانده‌اند. اگر حکومت اسلامیِ به معنای حقیقی - یعنی همان ولایت - به عنوان شعار برای مسلمانان مطرح شود، علاج ضعف را هم می‌کند؛ علاج اقتصاد را هم می‌کند؛ علاج دست‌نشاندگی را هم می‌کند؛ علاج دیکتاتوری را هم می‌کند. بنابراین، پرچم ولایت، یک پرچم اسلامی است. من از همه برادران شیعه و سنّی در کشور خودمان دعوت می‌کنم - فعلاً آن محدوده جغرافیایی خودمان را مطرح می‌کنم - که به مسأله غدیر با این چشم نگاه کنند و این بخش از حدیث غدیر و مسأله غدیر را مورد توجه قرار دهند. برادران سنّی ما هم مثل ما روز غدیر را عید بگیرند؛ عید ولایت. برای این که اصل تولّد مسأله ولایت، اهمیتش بسیار زیاد است؛ مثل اهمیت ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام که این دیگر بین ما و برادران سنّی مشترک است. هم در دوران بعد از پیروزی انقلاب و هم پیش از پیروزی انقلاب، همیشه عقیده من بر این بود که امروز شیعه و سنّی باید اختلافات دیرین خود را در تعامل روزمرّه خودشان کنار بگذارند. جنگ و دعوا را کنار بگذارند و مشترکات خود را بچسبند؛ که این یکی از مشترکات می‌تواند باشد. امروز هم عقیده‌ام همین است. امروز در دنیا بسیار تلاش می‌شود که بین شیعه و سنّی اختلاف بیفتد. البته کسانی که اهل فکر و تحلیلند، می‌دانند که استکبار از این کار چه فواید و منافعی می‌برد. هدفشان این است که ایران را از مجموعه کشورهای اسلامی جدا کنند؛ انقلاب اسلامی را مخصوص مرزهای ایران کنند؛ فشار روی ایران را از سوی کشورهای اسلامیِ دیگر زمینه‌سازی کنند و از درس‌آموزیِ ملتهای دیگر از درسهای ملت ایران جلوگیری نمایند. ما باید درست نقطه مقابل عمل کنیم. هرکس - چه در محیط سنّی و چه در محیط شیعه - به همدلی و ارتباطات حسنه و دوستانه بین شیعه و سنّی کمک کند، او به نفع انقلاب و اسلام و هدفهای امت اسلامی کار کرده است. هر کس هم سعی در جدایی کند، درست نقطه مقابل آن حرکت کرده است. بنده اطّلاع نزدیک دارم که امروز در بعضی از کشورهای اسلامی - که نمی‌خواهم از آنها اسم بیاورم - از صندوقهایی که مرتبط با اهداف و امیال بیگانگان است، پولهایی را می‌گذارند و صرف می‌کنند؛ مخصوص این که علیه شیعه، علیه عقاید شیعه و علیه تاریخ شیعه کتاب بنویسند و در دنیای اسلام پخش کنند! آیا آنها به تسنّن علاقه‌مندند؟ نه؛ آنها می‌خواهند نه شیعه باشد، نه سنّی. نه با شیعه دوستند، نه با سنی؛ منتها چون امروز در ایران حکومت اسلامی و پرچم اسلام را یک مجموعه شیعی در دست گرفته است و همه پایبندی ملت ایران را به تشیّع می‌دانند، لذا اینها هرچه دشمنی با انقلاب هم دارند، بر سر شیعه خالی می‌کنند! با شیعه مبارزه می‌کنند، برای این که نگذارند حاکمیت سیاسی اسلام و این پرچم افتخار و عزّت به جاهای دیگر سرایت کند و مورد جذب جوانانِ کشورهای دیگر شود. هیچکس نباید به این خیانتِ دشمنان کمک کند. نه در کشور ما، نه در محافل اسلامی، نه در مجموعه‌های شیعی، نه در کشور خودمان در بین برادران سنّی، هیچکس نباید کاری کند که به خواست استکبار - که ایجاد نقار و دشمنی است - کمک شود. البته ما با این بیانمان، نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه، سنّی شود؛ یا سنّی، شیعه شود و نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه و سنّی به قدر توان و مقدورات خودشان، برای تحکیم عقاید خودشان کار علمی نکنند. اتّفاقاً کار علمی، بسیار خوب است و هیچ اشکالی ندارد. کتابهای علمی بنویسند؛ در محیطهای علمی، نه در محیطهای غیرعلمی، آن هم با لحنهای بد و غلط. بنابراین، اگر کسی می‌تواند منطق خود را ثابت کند، ما جلوِ کار او را نباید بگیریم. اما اگر کسی می‌خواهد با حرف، با عمل و با شیوه‌های گوناگون، اختلاف ایجاد کند، این را ما فکر می‌کنیم که در خدمت دشمن است. هم سنّیها باید مراقب باشند و هم شیعه‌ها. «وحدت ملی» را که ما گفتیم، شامل این هم

می‌شود. البته من همین جا عرض کنم که امروز کسانی وحدت ملی را نه به عنوان شعارهای مذهبی، بلکه با شعارهای سیاسی خدشه‌دار می‌کنند. ما قبلاً به اینها نصیحت کردیم؛ امروز هم نصیحت می‌کنیم که نگذارند وحدت این ملت بزرگ و متّحد خدشه‌دار شود. جدا کردن بدنه‌های این ملت بزرگ از یکدیگر، خدمت به دشمنان این ملت است. اگر این ملت بزرگ و رشید، وحدت ملی را در این کشور حفظ کند، آن وقت این وحدت، برای وحدت ملتهای دیگر زمینه‌سازی می‌شود. اگر یک امت اسلامی با حدود یک‌ونیم میلیارد نفر جمعیت، در مسائل اساسیِ خودشان متحد باشند، شما ببینید چه قدرت عظیمی در دنیا به وجود می‌آید. اما اگر وحدت ملی خدشه‌دار شد، دیگر حرف زدن از وحدت جهان اسلام یک سخن افسانه‌گون است و همه می‌خندند. عدّه‌ای می‌خواهند این را به وجود بیاورند. وحدت ملی چگونه تأمین می‌شود؟ یکی از عواملی که وحدت ملی را تأمین می‌کند، این است که آن کسانی که سخنشان در میان مردم، حوزه تأثیری دارد - یا مسؤولند، یا چهره موجّه دینی‌اند؛ چهره روحانی‌اند، چهره سیاسی‌اند - در اظهارات خودشان کاری نکنند که یک گروه و جناح از مردم، دلهایشان نسبت به دیگران چرکین شود. فتنه‌انگیزی نکنند. البته فتنه‌انگیختن و بد دل کردن مردم نسبت به یکدیگر، یکی از مواد برنامه‌ای است که دشمنان نسبت به این ملت در نظر دارند. همین رادیوهای بیگانه و همین مراکز خبری، شاید بشود گفت نصف حرفهایشان طراحی شده است، برای این که بتوانند دلهای گروهی از مردم را نسبت به گروه دیگری بدبین و مکدّر کنند. اصلاً می‌نشینند طرّاحی می‌کنند که این طور بگوییم که این اثر را بکند. کسانی که زبان و قلمشان کار می‌کند، در درجه اوّل باید این را رعایت کنند که آنچه می‌گویند، ایجاد بدبینی نکند. مردم نسبت به یکدیگر بدبین شوند، یا مردم نسبت به مسؤولان بدبین شوند؛ این باز یک نوع فتنه‌سازی و گناه دیگری است. بعضی افراد همه همّتشان این است که با شایعه‌پردازی، با جعل خبر و با پرداختهای تقلّب‌آمیزِ خبر - ممکن است یک خبر اصلش هم راست باشد، اما به نوعی آن را پردازش کنند تا مطلب دروغ و خلاف واقعی را در ذهن مخاطب القاء کند - دلهای مردم، جوانان و خوانندگان و شنوندگان خودشان را نسبت به مسؤولان نظام بدبین و آنها را دچار تردید کنند. این کار چه فایده‌ای دارد؟ جز کُند کردن حرکتِ پیشرفت ملت و کشور، هیچ فایده دیگری ندارد. جز این که مسؤولان را در این کار مردّد کند، مردم را نسبت به آینده ناامید سازد و نیروی عظیم امید را از مردم بگیرد، هیچ فایده‌ای ندارد. بعضی کسان سعی می‌کنند افرادی را به همه نظام و یا به برخی از مسؤولان نظام بدبین کنند؛ در حالی که اگر حقیقتاً سخن حقّی وجود داشته باشد، آن سخن حق ممکن است از طریقی به گوش مسؤول یا مسؤول مافوق او منتقل شود که آثار بسیار بهتری هم داشته باشد. حادثه‌ای اتّفاق می‌افتد، تروری می‌شود، جنایتی در جایی انجام می‌گیرد؛ آن قدر حرف خلاف، توهّم‌آمیز و حیرت‌آور برای خواننده از زبان کسانی که هیچ احساس مسؤولیتی نمی‌کنند، شنیده می‌شود! آن کسانی که از واقعیتها خبر دارند، می‌بینند که چقدر اینها یا دورند، یا خودشان را عمداً از واقعیت دور نگه می‌دارند. اینها مسائلی است که وحدت ملی را خدشه‌دار می‌کند. بنابراین، وحدت ملی یکی از اساسی‌ترین خواسته‌های یک ملت است. اگر ملتی با اتّحاد کلمه در میدان اقتصاد وارد شود، پیشرفت می‌کند. جنگی برایش پیش آید و وارد شود، پیشرفت می‌کند. با وحدت ملی، آبروی ملت را بهتر می‌شود حفظ کرد. یک ملت، تمام آرمانهای بزرگ خودش را در سایه وحدت ملی می‌تواند به دست آورد. اختلاف، تفرّق کلمه، جدایی دلها از یکدیگر، رودررو قرار دادن جناحها و گروهها و اشخاص و شخصیتها با یکدیگر، نمی‌تواند هیچ خدمتی بکند. بنابراین، این یک اصل است که امیدواریم همه رعایت کنند. این خواست و مطالبه ما از مسؤولانی است که با افکار عمومی مردم سروکار دارند. مقوله دوم، مقوله «امنیت ملی» است. امنیت ملی بسیار مهم است. البته امنیت ملی، شامل امنیت داخلی و امنیت خارجی است. امنیت خارجی، یعنی آن جایی که امنیت یک کشور از ناحیه نیروهای خارج از این مرز تهدید می‌شود؛ یا نیروهای نظامی - مثل جنگهایی که اتّفاق می‌افتد - به مرزهای یک کشور حمله کنند؛ یا تهاجم سیاسی و تبلیغاتی علیه یک کشور صورت گیرد؛ که گاهی موجب اختلال و اغتشاش می‌شود؛ که این هم مکرّر در کشورها دیده شده و مشکلاتی را به وجود آورده است. امنیت داخلی، یک طیف وسیع از تلاشی است که اگر همه مسؤولان

ذی‌ربط با همه توان کار کنند، خواهند توانست این خواسته بزرگ را تأمین کنند. لذا امنیت چیز کمی نیست. همان‌طور که من اوّلِ سال عرض کردم، اگر امنیت نباشد، فعالیت اقتصادی هم دیگر نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، عدالت اجتماعی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، دانش و پیشرفت علمی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، همه رشته‌های یک مملکت بتدریج از هم گسسته خواهد شد. لذا امنیت، پایه و اساس است. البته امنیت، مثالهای مهمتر و مثالهای کم‌اهمیت‌تر هم دارد. مثال ناامنی‌ای که همه آحاد مردم ممکن است در زندگی روزمرّه خودشان، یا با آن برخورد کرده باشند، یا از دیگران شنیده باشند، چیزهایی است که اگرچه حائز اهمیت است، اما آن چنان تهدید کننده نیست - مثل سرقتها - که البته دستگاهها باید جلوِ اینها را هم بگیرند. سرقت، مقوله‌ای است که دستگاههای انتظامی باید با جدّیت مقابل آن بایستند. عدّه‌ای برای اهداف پَست و حقیر خودشان امنیت خانواده‌ها را به هم می‌زنند. این یک مثال برای ناامنی است؛ اما یک مثال درجه اوّل نیست. ناامنیِ از قِبَل انسانهای لاابالی و شرور و اوباش و اراذل که طبعاً شرارت دارند و محیط زندگی را ناامن می‌کنند؛ این هم ناامنی است. ما در گوشه و کنار گزارشهایی داریم که حتماً هم بعضی از شما در جاهایی دیده یا شنیده‌اید؛ آدمهایی که پایبند به هیچ قانون و ضابطه‌ای نیستند؛ انسانهای شریری که در کوچه‌ها و محله‌ها برای ملت و نوامیس و آبروی مردم ناامنی درست می‌کنند. این هم به عهده دستگاههای انتظامی و قضایی است که با این اراذل و اوباش و ناامن‌سازانِ محیط زندگی و کار مردم برخورد کنند، تا کسانی که به صرف این که یک وسیله بُرنده و یک حربه به دست می‌آورند، خیال نکنند که حق دارند هر غلطی و هر عمل نادرستی را انجام دهند. اینها بدانند که ناامن کردن محیط زندگی مردم، سزا و مجازاتش فقط این نیست که چهار صباح بروند در فلان زندان بخوابند. اسلام برای کسانی که محیط زندگی را ناامن می‌کنند و مردم را می‌ترسانند و اخافه می‌کنند، مجازاتهای سنگینتری گذاشته است. اگر، هم در مورد اینها، و هم در مورد سارقان، حکم الهی جاری شود - بخصوص کسانی که حرفه‌شان را این قرار داده‌اند - مطمئناً به میزان زیادی تأثیر خواهد گذاشت. ملاحظه بعضی از رودربایستیهای جهانی و امواج تبلیغاتی را نکنند؛ ببینند حکم خدا چیست. حکم الهی، همه چیز را در جای خود و با میزان صحیح معیّن کرده است. ناامنی اقتصادی، بخش دیگری از ناامنی است. آن کسانی که محیطهای اقتصادی را ناامن می‌کنند؛ اگر کسانی سرمایه‌های کوچکی دارند، اینها با کارهای غیرقانونی، با زرنگی‌ها، این سرمایه‌های کوچک و امکانات مردم را نابود می‌کنند و به سود خودشان مصادره می‌کنند. آنهایی که بالاتر از این، امکانات دولتی و عمومی را با زرنگیها، با تسلّط بر قوانین و مقررات و گریزگاههای قانونی، به نفع خودشان مصادره می‌کنند و هر جا که بتوانند، از سوءاستفاده‌های شخصی نمی‌گذرند؛ اینها محیطهای اقتصادی را ناامن می‌کنند. شما ببینید اگر در یک کشور وضع اقتصادی بیمار است، یکی از چند علت، وجود همین گریزگاههای از قانون است که کسانی می‌توانند با استفاده از اینها سوءاستفاده کنند و جیبهای خودشان را پر کنند و امکانات مردم و دولت را به نفع و سمت خودشان بکشانند. از همه اینها بالاتر، ناامنی اجتماعی است که در حقیقت ناامنی ملی، بیشتر متوجه به این نمونه است. محیطهای کار را ناامن کنند؛ محیطهای علمی را ناامن کنند؛ محیطهای دانشجویی را ناامن کنند. این که من قبلاً هم اشاره کردم یک مقام امریکایی در یک ماه قبل از این، خبر داد که در ایران ناامنی وجود خواهد داشت، این ناامنی است. اینها برنامه‌هایی دارند. بایستی، هم آحاد مردم هوشیار باشند، هم کسانی که بیشتر آماج توطئه‌های اینها هستند. از اوّلِ انقلاب تا کنون، بارها دشمن تلاش کرده است محیطهای کار را دچار تشنّج کند و با ایجاد اعتصاب، نیروی کار را از فعالیت سازنده در کشور باز دارد. تا امروز نتوانسته است؛ اما دارند طرّاحی می‌کنند. در دانشگاهها ناامنی ایجاد می‌کنند. این کار را در یکی، دو مورد تجربه کردند، اما خود دانشجویان توی دهن دشمن زدند و نگذاشتند؛ البته در جاهایی هم ممکن است دشمن توفیقاتی به دست آورده باشد. سعی‌شان این است که در محیط دانشجویی و در دانشگاهها، با ایجاد تشنّج، با ایجاد ناامنی، به اسم شعار، به اسم تظاهرات، به اسم فلان، کلاسها را از فعالیت و نشاط و تلاش بیندازند و استاد و دانشجو را بیکار کنند. همه می‌بینند که امروز دانشجویان ما استعدادهای درخشانی را نشان می‌دهند. ما در جاهایی در میان کارهای دانشجویی، چیزهایی را مشاهده می‌کنیم که حقیقتاً امید

بخش است و نشان دهنده آینده خوب و روشن است. یکی از کارهای دشمن، ایجاد ناامنی در محیط دانشگاههاست؛ یعنی کاری کنند که درس خواندن، کلاس رفتن، درس گفتن و آزمایشگاه، یک امر ناممکن و دشوار شود. یا ناامنی‌های شهری به وجود آورند؛ مثل همان وضعیتی که در ۲۱ و ۲۲ تیرماه سال ۷۸ در تهران پیش آوردند؛ جان انسانها، جان جوانان و کودکان، جان زنان، جان رهگذران، جان آن کسی که پشت پنجره اتاقش نشسته، در معرض تهدید قرار گیرد؛ چرا؟ چون عدّه‌ای با یک حرکت خشن و عنید، ترجیح دادند به خیابان بیایند و ایجاد اغتشاش کنند؛ ماشین آتش بزنند، یا شیشه بشکنند؛ بهانه‌ای هم بالاخره برایش جور می‌کنند! کدام بهانه مجوّز این است که مجموعه‌ای در یک کشور، در خانه خودش - این جا خانه بیگانه که نیست - ناامنی و اغتشاش ایجاد کند؟ بدیهی است وقتی چنین حادثه‌ای اتّفاق می‌افتد، نیروهای امنیتی، نیروهای نظامی و نیروهای بسیج، بیکار که نمی‌مانند و ساکت نمی‌نشینند. کسی که باید در مقابل این‌گونه ناامنیها هوشیار باشد، کیست؟ آن، خود مردمند؛ خودِ جوانانند؛ خود کارگرانند؛ خودِ دانشجویانند؛ خودِ آن محیطهایی هستند که آماج چنین توطئه و سوءنیّتی قرار می‌گیرند. باید توجّه کنند، اگر دیدند یک نفر در تحریک، بسیار پیش می‌رود، مچش را بگیرند؛ بدانند که زبانِ دشمن است که دارد حرف می‌زند، صدای دشمن است که از حنجره این فرد دارد بیرون می‌آید؛ کمااین‌که هر جا هم کاوش کردند، در هر موردی، همین‌طور چیزهایی را هم پیدا کردند. مسؤولیت ایجاد امنیت، پس از هوشیاری آحاد مردم، دستگاههای ذی‌ربطند؛ وزارت اطلاعات، وزارت کشور، نیروی انتظامی، دستگاه قضایی و ... مهمترین مطالبه مردم از دستگاه حکومت این است و این مهمترین مطالبه بنده از دستگاههای ذی‌ربط است. همه باید توجّه کنند و مراقب باشند. همه باید با قضایا هوشیارانه برخورد کنند. ما که نباید اجازه دهیم دشمن هرکاری که می‌خواهد، انجام دهد. اختلال در امنیت داخلی، گاهی به بیرون از مرزها وصل می‌شود؛ مثل تحریکاتی که دشمن می‌کند. ببینید؛ در همین چند روز قبل از این، یک وزیر امریکایی سخنرانی کرد. امریکاییها بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن، امروز اعتراف کرده‌اند که کودتای ۲۸ مرداد را آنها راه انداخته‌اند! اعتراف کرده‌اند که از حکومت سرکوبگر و دیکتاتور و فاسد شاه پهلوی حمایت کرده‌اند! بعد از این که از کودتای ۲۸ مرداد، نزدیک به چهل و هفت سال می‌گذرد، اکنون اعتراف کرده‌اند که آن کودتا را ما راه انداخته‌ایم و بیست و پنج سال حکومت دیکتاتور و سرکوبگر و فاسد و وابسته شاه را حمایت و پشتیبانی کرده‌ایم! اکنون اعتراف کرده‌اند که ما صدّام حسین را در جنگ با ایران حمایت کرده‌ایم! به نظر شما ملت مظلوم ایران در مقابل این موضع و این اعترافات، چه احساسی پیدا می‌کند؟ هشت سال جنگ از طرف رژیم عراق علیه ما تحمیل شد؛ شهرها بمباران شد؛ منابع حیاتی از بین رفت؛ جوانان به شهادت رسیدند؛ هزارها میلیارد ثروت ملی نابود شد؛ فرصتها مشغول شد؛ یک جنایت عظیم تاریخی اتفاق افتاد. همان روزها ما همیشه تکرار می‌کردیم که امریکاییها به صدّام حسین کمک می‌کنند. در سخنرانیهای همان ایّامِ جنگ، بارها این مطلب را می‌گفتیم؛ اما خودشان منکر بودند و می‌گفتند ما بی‌طرفیم! حال بعد از آن که از پایان جنگ، دوازده سال می‌گذرد، این وزیر امریکایی در یک سخنرانیِ واضح در یک مرکز، به‌طور رسمی اعتراف می‌کند که ما به صدّام حسین کمک کرده‌ایم! حال سؤال این است که این اعترافات شما به چه درد ما می‌خورد؟ حال که بیست‌وپنج سال محمّدرضا پهلویِ ظالمِ سرکوبگرِ فاسدِ دشمنِ ملت را بر این ملت مسلط کردید و آنها پدر این ملت را درآوردند، شما اعتراف می‌کنید که بله، ما آن وقت این کار را کردیم! «آن وقت ما این کار را کردیم»، به درد امروز چه می‌خورد؟! کسی بزند فرزند و عزیز انسان را نابود کند، بعد هم بگوید ببخشید! اینها ببخشید هم نمی‌گویند! امروز نمی‌گویند ما معذرت می‌خواهیم. فقط اعتراف می‌کنند! شما کودتای ۲۸ مرداد را راه انداختید؛ بعد از آن، سالهای متمادی این کشور را اسیر ظلم و فساد کردید؛ حال می‌گویید که بله، ما کردیم! این اعتراف شما نسبت به آن روز، به درد امروز ما چه می‌خورد؟! من حالا- می‌گویم که ممکن است بیست سال دیگر، بیست‌وپنج سال دیگر، یک وزیر دیگر امریکایی بیاید و اعتراف کند که بله، ما در فلان اوقات - یعنی همین سالهایی که ما زندگی می‌کنیم - علیه ایران این توطئه را چیدیم؛ این حرکت را کردیم؛ این کار خلاف را انجام دادیم؛ دشمنانشان را این‌طور تجهیز کردیم؛ در داخل، مخالفانشان را

این‌طور سازماندهی کردیم و ... . بعد از آن که سالها از جرم و جنایت گذشته است و امروز هم شما به جنایاتِ شبیه آن سالها اشتغال دارید، اعتراف به چه درد ملت ایران می‌خورد؟! شما در بیاناتتان دو کلمه می‌گویید که ایران دارای ملت بزرگ و فرهنگ کهنی است؛ آیا همین کافی است که این همه خیانت و دشمنی و حق‌کشی نسبت به این ملت از یاد برود؟! بچه گول می‌زنید؟! این ملت، ملت کهنی است. خودِ این ملت بسیار بهتر از شما می‌داند که ملت کهنی است و مواریث فرهنگیِ با ارزشی دارد. ما خودمان قبل از شما اطّلاع داریم که جایگاه جغرافیایی ما، جایگاه بسیار مهم و استراتژیک است؛ اما اینها را شما الان زحمت کشیده‌اید و تازه فهمیده‌اید؟! این وضعیتِ کسانی است که با یک ملت، جز از موضع قلدری و قدرت‌طلبی نمی‌خواهند برخورد کنند. عیب بزرگ امریکا - که بلای بزرگ بشرّیت امروز است - این است که با ملتها و مردم دنیا می‌خواهد از موضع قلدری و ارباب و رعیتی برخورد کند! با اویک از موضع قلدری؛ با ملتها و با سیاست خارجی فلان کشور از موضع قلدری! قلدری برای چه؟ آیا برای آرمانی؟ نه؛ قلدری برای منافع خودشان! می‌خواهند گردن کلفتی کنند که منافع خودشان را تأمین کنند. ممکن است یک کشور و ملتی به هر دلیلی زیربار این قلدری برود؛ اما اگر ملتی مثل ملت ایران، مسؤولانش وامدار شما نیستند؛ دستشان زیر کارد شما نیست؛ نقطه ضعف پیش شماها ندارند؛ کاری نکرده‌اند که بترسند شما علیه‌شان افشاگری کنید. با ملت ارتباط دارند؛ ملت ایران هم ملتی است که عزّت و اسلام و ایستادگی برای عقیده و زندگیِ با اعتقاد راسخ و استقلال را آزمایش کرده است. اگر چنین ملتی نخواست زیربار قلدری شما برود، آیا جرمی کرده و گناهی مرتکب شده است؟ اگر ملتی نخواست این قلدری را بپذیرد و گفت ما اساس قلدری و زورگویی شما را رد می‌کنیم؛ اگر ملتی در چنین موضع صریحی ایستاد، شما با کدام وسیله و ابزار می‌خواهید آن را از پای درآورید؟ چطور می‌توانید؟ اصرار ابرقدرتها این است که چنین وانمود کنند که ما هر کاری بخواهیم در دنیا انجام دهیم، آن کار انجام می‌گیرد. در جاهایی نیز همین‌طور اتفاق می‌افتد؛ اما چرا؟ به‌خاطر این که سران آن کشورها دست‌نشانده و ضعیفند. ابرقدرتها به دروغ ادعا می‌کنند که هر کاری بخواهند، می‌توانند انجام دهند. حکومت اسلامی و ملت ایران، با بیست سال ایستادگی و پیشرفتِ خود - با این که ابرقدرت امریکا با همه وجود با این ملت و هدفهایش مخالف بود - ثابت کرد که نه امریکا، نه هیچ ابرقدرت دیگری و نه همه ابرقدرتها روی هم، در مقابل ملتی که بیدار و شجاع است و حق خود را می‌شناسد و از حقِّ خود دفاع می‌کند، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند! من می‌گویم دولت امریکا، امروز هم که اعتراف می‌کند بیست‌وپنج سال از دیکتاتوری دفاع کرده است، باز از آن دیکتاتوری دفاع می‌کند؛ منتها دفاع تبلیغاتی و موذیانه! امروز آنها که نیستند؛ آنها که به جهنّم رفتند؛ اما تفاله‌ها و زباله‌هایشان در امریکا زیر چتر حمایت دولت امریکا هستند. دست‌نشاندگان و مزدورانشان در هر نقطه از دنیا - اگر در گوشه و کنار کشور خودمان هم پیدا شوند - مورد حمایت امریکا هستند. امروز همین وزیره امریکایی(۴) در همین سخنانش هم از رژیم شاه، تبلیغ و تعریفِ دروغ کرده است. می‌گوید رژیم شاه دیکتاتور و بد بود؛ منتها اقتصاد ایران را شکوفا کرد! این بزرگترین و خنده‌آورترین دروغی است که یک وزیر خارجه می‌تواند در شرایط فعلی بر زبان جاری کند! آیا اقتصاد ایران را آنها شکوفا کردند؟! این نکته را مخصوصاً جوانان بدانند - کسانی که در آن زمان بوده‌اند، وقایع را از نزدیک لمس کرده‌اند - در ایران قبل از انقلاب، نه فقط از لحاظ اقتصاد زمان پهلوی، بلکه از لحاظ حتی پایه‌های اقتصادی - که تا سالها بعد هم اثرش باقی ماند - بزرگترین خیانت را رژیم پهلوی به اقتصاد ایران کرده است! ایران را به انبار کالاهای وارداتیِ کم ارزش و بی‌فایده غربی تبدیل کردند؛ ابزارهای بنجل و چیزهای زیادی و غیرلازم را با پولهای کلان خریدند! کشاورزی این کشور را که یک روز به‌کلّی خودکفا بود، به‌کلّی نابود کردند؛ به‌طوری که بعد از گذشت سالها هنوز هم که هنوز است، کشاورزی ما به حال اوّل برنگشته است، چون سیل مهاجرتهایی که با تشویق آنها به سمت شهرها به راه افتاد، چیزی نبود که به آسانی بشود جلوش را گرفت. ملت را از لحاظ کشاورزی، وابسته به بیگانه کردند. آن روز گندم ایران را از امریکا می‌خریدند؛ سیلوی گندم را هم شورویها می‌ساختند! یعنی هم از لحاظ گندم، هم از لحاظ جای نگهداری گندم، وابسته بودند. آن روز روستاها را تخریب کردند. صنعت کشور را - که وقتِ

پیشرفت آن بود - متوقّف نگه داشتند. آن پیشرفتی که باید در صنعت پیش می‌آمد، برای این که بتواند جلوِ واردات را بگیرد، ایجاد نشد. جلوِ صنعت فعّال در این کشور گرفته شد و آن صنعتی ترویج شد که وابستگی‌اش به خارج، به قدر کالاهای تولید شده - یا حتی بیشتر بود. علم را متوقّف کردند. آن همه دم از دانشگاه و دانشجو زدند، اما عملاً دانشگاههای کشور از کمترین فعالیت علمی برخوردار بودند! هرکس مغز فعّال و استعداد درخشانی بود، اگر می‌خواست کار کند، اگر در داخل کشور سرکوبش نمی‌کردند، مجبور بود برود بیرون کار کند؛ این‌جا نمی‌شد. کمپانیهای خارجی را بر بیشترین منابع اقتصادی کشور مسلّط کردند و بیشترین ذخایر نفتی را به صورت رایگان از دست دادند. البته امروز هم قیمت نفت ارزان است. امروز هم پولی که تولید کنندگان نفت برای نفت می‌گیرند، حقیقتاً شاید بشود گفت یک دهم پولی است که باید بگیرند. من این را به شما عرض کنم، پولی که امروز دولتهای وارد کننده نفت به عنوان مالیات دریافت می‌کنند، بیشتر از سودی است که کشورهای صادر کننده نفت از پولِ فروش نفت به دست می‌آورند. امروز نیز همین‌طور است؛ اما آن روز با امروز قابل مقایسه نبود. سالهای متمادی - تا اوایل دهه پنجاه - قیمت هر بشکه نفت زیر یک دلار بود. بعد خودِ اروپاییها و امریکاییها برای این که بتوانند اجناس خودشان را به قیمت گران به اینها بفروشند، و چون اینها توان پولی نداشتند، به اراده خود آنها قیمت نفت تکانی خورد و به حدود هشت، نه دلار رسید؛ تا اینها پولی پیدا کنند و بتوانند با آن، اجناس کارخانجات آنها را بخرند. همین‌طور هم شد. در ایرانِ زمان رژیم شاه، در صندوقهای متعلّق به امریکاییها پولهایی بی‌حساب ریخته می‌شد، تا در مقابل آنها قطعات یدکی هواپیما و چیزهایی که لازم بود، باز بی‌حساب و کتاب به اینها بدهند و بفروشند و اصلاً مسأله ساخت مطرح نبود. اقتصادِ آن روز ایران، برای ملت ایران بدترین اقتصادها بود. البته برای غارتگران و امریکاییها چیز بسیار خوبی بود. این جناب، امروز بعد از گذشت سالهای متمادی که هر تحلیلگر و اقتصاددانی می‌داند - آن روز هم می‌دانستند و برافرادِ وارد پنهان نبود - که رژیم شاه چه بلایی بر سر اقتصاد کشور درآورده است، می‌گوید که آن رژیم، اقتصاد کشور ایران را شکوفا کرده است! چرا این حرف را می‌زند؟ برای این که جوانی که امروز در این کشور است و احیاناً از شرایط اقتصادی موجود رنج می‌برد، تصوّر کند که در دوران رژیم گذشته، شرایط اقتصادی خوب بوده است! این شیطنت را آن جناب سیاسی، بسیار ساده با این قصد بیان می‌کند و نیّت این است که بگوید و شایع کند که اقتصاد ایران در زمان گذشته، اقتصاد شکوفایی بود! بدترین دوران برای طبقات فقیر، بدترین دوران از لحاظ غارتگری و چپاولگریِ منابع طبیعی توسط بیگانگان - بخصوص امریکا - در این کشور، این دوران بوده است؛ اما وی امروز می‌گوید که از لحاظ اقتصادی، شکوفا بوده است! قصد این دشمنان خارجی، ایجاد ناامنی و اختلاف و ایجاد تردید و تزلزل است. اگر امروز ملت ایران و مسؤولان کشور به امریکا به چشم دشمن نگاه می‌کنند، این یک عملِ بی‌دلیل نیست. گفتند بیایید دیوار بی‌اعتمادی را برداریم. آن جناب در آن جا گفت؛ در این جا هم بعضی قلم‌بدستها فوراً از خدا خواستند! همینهایی که به احتمال زیاد بعضی‌شان وابسته به همان مراکز هم هستند و از آن جا پشتیبانی می‌شوند؛ فوراً این مسأله را دنبال کردند! مسأله اعتماد و عدم اعتماد نیست؛ مسأله این است که ملت ایران به گذشته خود که نگاه می‌کند، تا اوّلِ انقلاب، از دولت امریکا یکسره دشمنی نسبت به خودش مشاهده می‌کند. بعد، از اوّلِ انقلاب هم تا امروز، یکسره دشمنیهای امریکا را نسبت به خودش، نسبت به مصالح ملی و نسبت به حکومت مورد علاقه خودش ملاحظه می‌کند. البته بعضی از این دشمنیها را هنوز هم انکار می‌کنند؛ اما به بعضی دیگر معترفند. کمک به صدّام را اعتراف کردند و یقیناً در آینده نه چندان دوری اعتراف خواهند کرد که بمبهای شیمیایی را با چه وسیله‌ای در اختیار دولت عراق گذاشتند! ما به خاطر این حوادث، این همه مجروح شیمیایی داریم؛ این همه افراد معلول داریم؛ این همه ضرر دیدیم. هرچه که ملت ایران نگاه می‌کند، از این چیزها می‌بیند. الان هم در زمان کنونی، وسایل تبلیغاتی‌شان علیه ایران است؛ امکانات سیاسی‌شان علیه ایران است؛ رسماً پول برای دشمنیِ امنیتی تصویب کردند، که علیه ایران است؛ تلاش سیاست خارجی‌شان دایماً علیه ایران است. ملت ایران نگاه می‌کند، می‌بیند که یک دشمن آن طرف ایستاده است. بنابراین، تلقّی ملت ما از دولت امریکا این نیست که نسبت به او اعتماد ندارد؛ بلکه او را دشمن

خود می‌داند. این بحث هم که می‌گویند ما مایلیم با دولت ایران مذاکره کنیم، نوعی کار مقدّماتی است، برای این که بتوانند دشمنیهای بیشتری بکنند. اینها فریب است. این طور نیست که عدّه‌ای بگویند ما برویم با امریکا مذاکره کنیم تا این دشمنیها برطرف شود؛ نه. دشمنی امریکا با مذاکره برطرف نمی‌شود. امریکا دنبال منافع خودش در ایران است. اگر در این جا حکومت دست نشانده‌ای مثل حکومت رژیم شاه بود، آن‌طور به ملت ایران ضربه می‌زند که آن روز زد. اگر حکومت مستقلی باشد، این طور دشمنی می‌کند که امروز می‌کند. اگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که باز ضرر این که انسان با استقلال در مقابل امریکا بایستد، به مراتب کمتر از این است که تسلیم زورگوییهای امریکا شود. ملت ایران با این برداشت، با روحیه شهامت و شجاعت و فداکاریِ خود، در مقابل توطئه و فریب، در مقابل ایجاد ناامنی، در مقابل دشمنی، اتّکاء خودش به نیروی ذاتی خود، به عقل خود، به تدبیر و خرد مسؤولان کشور و به شجاعت و ایستادگی خود است و مطمئن است که خواهد توانست همه دشمنان خود را همچنان که بعضی از دشمنان، دیروز دشمن بودند و بعد به ارتباط کننده عادی تبدیل شدند، از جمله امریکا را، از دشمنیِ با خودش پشیمان کند. پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام تفضلات خود را دم‌به‌دم بر این ملت نازل کن. این ملت را در راه رسیدن به هدفهای بزرگی که برای خود ترسیم کرده است، موفّق و پیروز فرما. پروردگارا! دشمنان این ملت را سرکوب و منکوب کن. پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام، علیه کسانی که علیه این ملت توطئه و اقدام می‌کنند، نیروهای حقیقی و غیبی خود را به کار بینداز. پروردگارا! دفاع جانانه این ملت را از حیثیت و استقلال و دین و شخصیت خود، یکی از انواع مجاهدات مقرّب راه خودت قرار بده. پروردگارا! جوانان ما را حفظ کن و دلهای نورانی‌شان را بیشتر با خودت آشنا فرما. پروردگارا! گرفتاریهای این ملت را به زودیِ زود برطرف فرما. خدمتگزاران به این ملت را کمک کن؛ خیانت کنندگان به این ملت را به دست قهر و خشمِ خودت گرفتار کن. قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما شاد و خشنود کن. روح مطهّر امام را از ما شاد و خشنود فرما. ارواح طیّبه شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------------- ۱) مائده: ۳ ۲) بحارالانوار، ج ۹۸، ۳۰۳ ۳) کتاب سلیم‌بن‌قیس، ۶۴۴ ۴) مادلین آلبرایت (وزیر وقت امور خارجه ایالات متحده)

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوکّل علیه. و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه. و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر نعمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد. و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. و اصحابه المخلصین و صلّ علی بقیّةاللَّه فی‌الأرضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. یک جمله در زیارت اربعینِ امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پُرمغز و در خور تأمّل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه اول قدری پیرامون همین جمله - که ناظر به جهت قیام حسینی است - عرایضی عرض می‌کنیم. آن جمله این است: «و بذل مهجته فیک».(۱) این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اوّل آن، دعاست که گوینده این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فیک»؛ یعنی حسین‌بن‌علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لیستنقذ عبادک من الجهالة»؛(۲) تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حیرة الضّلالة»؛(۳) و آنها را از سرگردانیِ ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این یک طرف قضیه، یعنی طرفِ قیام کننده؛ حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره بعدی معرفی می‌شود: «و قد توازر علیه من غرّته الدنیا و باع حظّه بالارذل الأدنی»؛(۴) نقطه مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادّی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «و باع حظّه بالارذل

الأدنی»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه نهضت حسینی است. با مداقّه در این بیان، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشاندهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. یک نگاه، حرکت ظاهری حسین‌بن‌علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه گسترده تاریخی وی با یزیدِ کوته‌عمرِ بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلّت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه می‌کند. یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطوری خلاصه کنیم، این‌طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومتهای بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومتهای کوچکتر هم - مثل آنچه که در جزیرةالعرب بود - از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اوّل یک منطقه از جزیرةالعرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرنها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبّت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن‌جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن‌جا به چه عظمتهایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسّر می‌شد و در همان دوره‌های اوّل پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدتها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد. خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متّکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متّکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متّکی بر محبّت و ارتباط و اتّصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومتِ از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعّال، پُرنشاط، متحرّک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند. امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همند. امامت، یعنی پیشواییِ روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اوّلی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه جهاد در راه خدا داشت، نه ذرّه‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود.

هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین‌بن‌علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد - فرصتی پیش آمد و قیام کرد. اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمّدبن‌حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت: «انّی لم اخرج اشرا و لابطرا و لامفسدا و لاظالما»؛(۵) من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه قدرت بودن قیام نکردم؛ «انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدّی»؛(۶) من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای این‌که با اینها مبارزه کنم. مبارزه امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه‌السّلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این‌جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین کرد. البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شقّ اوّل پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این‌که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحثهای بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرفها را مجدّداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اوّل حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرتِ رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانیِ بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند. امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین‌بن‌علیِ اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکّران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجرای امام حسین را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلاء و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین، امام آنها در آزادیخواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه با بدیها و زشتیها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است. امروز هم هرجایی که بشر در دنیا ضربه خورده است - چه ضربه سیاسی، چه ضربه نظامی و چه ضربه اقتصادی - اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا این‌که معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجّاد و امیرالمؤمنین - بنابر آنچه که از آنها نقل شده - فرموده‌اند: «لیس لانفسکم ثمن الّا الجنّهٔ فلاتبیعوها بغیرها»؛(۷) ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشتِ الهی است. به هرچه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه دنیا را هم به قیمتِ قبول پستی و ذلّت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست. همه کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند - چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعّال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر - به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و

خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته‌اند. عزّت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند. گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبّر فخرفروشی می‌کند و زور می‌گوید؛ اما درعین‌حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانیِ خود است که البته اسرای سیاسیِ امروز دنیا به این آخری نمی‌رسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند! اگر امروز شما به این کشور بزرگ نگاه کنید، می‌بینید که چهره جوانان این کشور، از احساس استقلال و عزّت، برافروخته و شادمان است. هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که دستگاههای سیاسی این کشور، از قدرتی در دنیا کمترین فرمانی می‌برند. همه دنیا هم این را قبول دارند که در همین کشورِ باعزّت و باعظمت، قبل از انقلاب حکومتی بر سرِ کار بود که افرادش تفرعن و تکبّر داشتند و برای خود جاه و جلال و جبروت قائل بودند و مردم بایستی در مقابلشان تعظیم می‌کردند و خم می‌شدند؛ اما همانها اسیر و زبون دیگران بودند! در همین تهران، هر وقت سفیر امریکا می‌خواست، می‌توانست با شاه ملاقات کند و هر مسأله‌ای را بر او دیکته کند و از او بخواهد و اگر او انجام نداد، به او تغیّر کند! ظاهرشان برای مردم و ضعفا، جلال و جبروت داشت؛ امّا زبون بودند. امام حسین خواست این زبونی را از انسانها بگیرد. پیامبر در مقابل مردم مثل بندگان غذا می‌خورد و مثل بندگان می‌نشست؛ نه مثل اشراف‌زاده‌ها: «کان رسول‌اللّه (ص) یأکل اکل العبد و یجلس جلوس العبد»؛(۸) پیامبر جزو فامیلهای اشراف‌زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه‌ای بود. به آنها احترام می‌کرد؛ به آنها فخر و تعنّد نمی‌فروخت؛ اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم - در سالهای آخر عمرش - لرزه می‌انداخت. این عزّت است. امامت، یعنی دستگاهی که عزّت خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد. علم و معرفت به مردم می‌دهد. رفق و مدارا را میان آنها ترویج می‌کند. ابّهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می‌کند. اما سلطنت و حکومتهای جائرانه، نقطه مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دمکراسی هم در آن‌جاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعندآمیز با مردم و رفتار ذلّت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضعگیری کنند؛ برای این‌که آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلّت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلّت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه این قیام کرد. در رفتار امام حسین، از اوّلی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا- به شهادت رسید، همان معنویّت و عزّت و سرافرازی و درعین‌حال عبودیّت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه مراحل هم این‌طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان تواییم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آن‌جا که سخنرانی کرد و فرمود: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاة»،(۹) صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می‌کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیّت و همراه با تواضع، آن وقتی‌است که همه دستها را به طرفش دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روز هم که در کربلا همراه یک جمعِ کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذرّه‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد. آن راوی‌ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فواللّه ما رأیت مکثورا».(۱۰) مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کس را در چهار موجه بلا- مثل حسین‌بن‌علی محکم‌دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «اربط جاشا».(۱۱) در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غمهای

گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین‌بن‌علی، چهره‌ای شاد، مصمّم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزّت الهی است. این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است. یک روز بود که بشر مأیوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسانهایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرتها روباه می‌نمودند؛ در مقابل مردمِ خودشان با تفرعن و تکبر بودند، اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند، بزرگترین مانع برای یک ملت است؛ آن هم حکومتی که همه قدرتهای جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است؛ این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد. به لطف و فضل الهی، در این راه گامهای زیادی برداشته شده است. اما برادران و عزیزان! ما در نیمه راهیم. اگر پیام امام حسین را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و بر آن ارج می‌نهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدفها برسیم و ملت ایران ان‌شاءاللَّه خواهد رسید. نام امام حسین علیه‌السّلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه کربلا را در تاریخ نگه داشته است. این‌که می‌گویم ما بزرگ نگه‌داریم، معنایش این نیست که ما این کار را می‌کنیم؛ نه. این حادثه عظیمتر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد. امروز، روز تاسوعا و فردا، روز عاشوراست. روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ است. حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که می‌خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که این‌جا باید حادثه‌ای اتفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجّه کند؛ تا عظمت کار امام حسین معلوم شود. امام حسین می‌داند که دشمن پست و رذل است. می‌بیند کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عدّه‌ای جزو اراذل و اوباش کوفه‌اند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند. می‌داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین از اینها غافل نیست؛ اما درعین‌حال تسلیم نمی‌شود؛ از راه خود برنمی‌گردد؛ بر حرکت در این راه پافشاری می‌کند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است. من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش این‌جا بوده‌اید؛ ذکر مصیبت کرده‌اند و شنیده‌اید. این روزها هم در همه مجالس و محافل، ذکر مصیبت است. امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گویندگان و نوحه‌سرایان، راجع به شهادت اباالفضل العبّاس روضه بخوانند. آن‌طور که از مجموع قراین به دست می‌آید، از مردان رزم‌آور - غیر از کودک شش ماهه، یا بچه یازده ساله - اباالفضل العبّاس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است؛ و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب‌تشنگان خیمه‌های اباعبداللَّه الحسین - است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم‌السّلام راجع به اباالفضل العبّاس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت اباالفضل العبّاس کجاست؟ همه یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان برخورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه شما!(۱۲) نمونه دیگرِ بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا این‌که به شهادت رسیدند. می‌دانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: اباالفضل العبّاس - برادر بزرگتر - جعفر، عبداللَّه و عثمان. انسان برادرانش

را در مقابل چشم خود برای حسین‌بن‌علی قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا این‌که مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است. وفاداری حضرت اباالفضل العبّاس هم از همه جا بیشتر در همین قضیه وارد شدن در شریعه فرات و ننوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه دهانها است که امام حسین علیه‌السّلام حضرت اباالفضل را برای آوردن آب فرستاد. اما آنچه که من در نقلهای معتبر - مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن‌طاووس - دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد. که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر می‌کند. در این کتابهای معتبر این‌طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آن‌قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین و اباالفضل با هم به طلب آب رفتند. اباالفضل تنها نرفت؛ خود امام حسین هم با اباالفضل حرکت کرد و به طرف همان شریعه فرات - شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین در سن نزدیک به شصت سالگی است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی‌وچند ساله‌اش اباالفضل العبّاس است، با آن خصوصیاتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را می‌شکافند. برای این‌که خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. در اثنای این جنگِ سخت است که ناگهان امام حسین احساس می‌کند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که اباالفضل به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب می‌رساند. آن‌طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر می‌کند که برای خیمه‌ها ببرد. در این‌جا هر انسانی به خود حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه خودش برساند؛ اما او در این‌جا وفاداری خویش را نشان داد. اباالفضل العبّاس وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فذکر عطش الحسین»؛ به یاد لبهای تشنه امام حسین، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه عطشناک علی‌اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد و امام حسین علیه‌السّلام ناگهان صدای برادر را می‌شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «یا اخا ادرک اخاک». نسئلک اللّهم و ندعوک. باسمک العظیم الاعظم. الاعزّ الاجلّ الاکرم و بالحسین و اصحابه و اهل بیته یا اللّه یا اللّه یا اللّه یا رحمن و یا رحیم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اسلام و مسلمانان را نصرت عطا کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملتهای مسلمان، مردم مسلمان فلسطین و لبنان، در همه نقاط عالم هرجا مسلمانی در مقابل دشمن است، بر دشمنش پیروز بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، امت اسلامی را قدردان اسلام بگردان؛ حاکمیت اسلام و امامت اسلام را به مسلمین برگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملت ما را بر دشمنانش پیروز گردان و مشکلات را از کار او باز کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملت ما را به آرزوهای بزرگش برسان و دشمنانش را مقهور و منکوب کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، تو را سوگند می‌دهیم، دلهای مسلمانان را، دلهای آحاد ملت ما را، دلهای مردم و مسؤولان را هرچه بیشتر به هم نزدیک کن. پروردگارا! ما را در راه امام حسین زنده بدار و در راه امام حسین بمیران. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدس ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن و ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ارواح مطهّر شهدای عزیزمان و روح مطهّر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن. پروردگارا! ما را بیامرز؛ پدر و مادر و گذشتگان و ذوی‌الحقوق ما را بیامرز. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۱۳) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه .و نستغفره و نؤمن به. و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه. سیّد الانبیاء والمرسلین ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطهرین الأطیبین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهره سیّدة نساءالعالمین. والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و

امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. همه شما برادران و خواهران عزیز و خودم را به تقوای الهی و رعایت پرهیزگاری و پاکدامنی دعوت و توصیه می‌کنم. مطلبی که در خطبه دوم به نظر رسید عرض کنم، ناشی از احساس نیازی است که امروز ملت و جامعه ما به وحدت و یکپارچگی می‌کند. از این جهت، من این مطلب را که در ذهن دارم، عرض خواهم کرد. اوّلِ امسال ما عرض کردیم که شعار امسال، «وحدت ملی» و «امنیت ملی» باشد. حقیقتاً با توجه به اوضاع و احوال کشور و مسائل جاری و مسائل بین‌المللی، آنچه که باید مسؤولان و مردم به سهم خود دنبال آن باشند، همین دو شعار مهم است. اگر وحدت ملی و امنیت ملی تأمین شد، دولت هم مجال پیدا می‌کند که کارهای خود، مسؤولیتهای خود، وظایف بزرگ خود و برنامه‌های سازنده خود را اجرا کند. می‌تواند به اقتصاد مردم برسد، به اشتغال مردم برسد، به مسائل زندگی مردم رسیدگی کند، به مسأله فرهنگ کشور رسیدگی کند. اگر امنیت و یا وحدت نباشد، اختلافات و جنجال باشد، دائماً تشنّج سیاسی باشد، اوّل کسی که ضربه می‌خورد، دولت است؛ چون نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد. وقتی دولت وظایف خود را انجام نداد، وضع مردم، وضع طبقات مستضعف، وضع جوانان، وضع کسانی که تشنه اقدامات دستگاههای مسؤول هستند، معلوم است که چگونه خواهد شد. بنابراین، این دو شعار مهم است. من بر روی «وحدت ملی» تأکید بیشتری دارم؛ به خاطر این‌که امنیت هم ناشی از وحدت است. اگر وحدت نباشد، امنیت ملی هم به خطر می‌افتد و ایجاد ناامنی می‌شود. منظور ما از وحدت چیست؟ یعنی همه مردم یکسان فکر کنند؟ نه. یعنی همه مردم یک نوع سلیقه سیاسی داشته باشند؟ نه. یعنی همه مردم یک چیز را، یک شخص را، یک شخصیت را، یک جناح را، یک گروه را بخواهند؟ نه؛ معنای وحدت اینها نیست. وحدت مردم، یعنی نبودن تفرقه و نفاق و درگیری و کشمکش. حتی دو جماعتی که از لحاظ اعتقاد دینی مثل هم نیستند، می‌توانند اتحاد داشته باشند؛ می‌توانند کنار هم باشند؛ می‌توانند دعوا نکنند. یکی از عواملی که این وحدت را خدشه‌دار می‌کند، مفاهیم مشتبهی است که دائماً در فضای ذهنی مردم پرتاب می‌شود. هر کس هم به گونه‌ای معنا می‌کند؛ یک عدّه از این طرف، یک عدّه از آن طرف؛ جنجال و اختلافِ غیرلازم درست می‌شود! البته دشمن در همه این مسائل سود می‌برد و به احتمال زیاد در این مسائل - یا در همه‌اش، یا در بعضی‌اش - دست هم دارد. این را ما نمی‌توانیم ندیده بگیریم. متأسفانه عدّه‌ای امروز حسّاسیت پیدا کرده‌اند؛ تا گفته می‌شود دشمن، لجشان می‌گیرد که چرا می‌گویید دشمن! دشمن هست؛ نمی‌شود شما دشمن را ندیده بگیرید. هیچ کس یک ملت و یک جماعت را برای این‌که دشمنِ خود را ندیده است، خاکریزهای دشمن را ندیده است، اسلحه دشمن را ندیده است، توطئه دشمن را نفهمیده است، ستایش نخواهد کرد. خودِ دشمن به طور صریح می‌گوید که من دشمنی می‌کنم. خودِ دشمن می‌گوید که من برای ایجاد اختلال در ایران بودجه می‌گذارم؛ برای تشنّج افکار در ایران رادیو درست می‌کنم؛ می‌خواهم مردم ایران دو دسته شوند. ولی ما بگوییم نیست؟! این ساده‌لوحی نیست؟! بنابراین، دست دشمن هم در کار است. البته اگر ما بیدار باشیم و اشتباه نکنیم، دشمن نمی‌تواند کاری بکند. پس، اشتباه و غفلت و کوتاهی ما یقیناً یک جزء مهم و عنصر اساسی در موفقیت دشمن است. من با مراجعه به تاریخ دو نمونه را عرض کنم، برای این‌که شما توجه کنید که این مفاهیم مشتبه چطور می‌تواند یک جامعه را دچار دودستگی کند: یک نمونه، نمونه جنگ صفّین است. همان‌طور که می‌دانید بعد از آن‌که لشکر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بر لشکر معاویه غلبه ظاهری پیدا کرد، آنها قرآنها را سرِ نیزه کردند. دیدن قرآنها، در لشکر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام دودستگی انداخت؛ چون معنای آن کار این بود که بین ما و شما قرآن قرار دارد. عدّه‌ای متزلزل شدند و گفتند نمی‌شود ما با قرآن بجنگیم! یک دسته دیگر گفتند اصل جنگ اینها با قرآن است! جلد قرآن و صورت ظاهر قرآن را آورده بودند، اما با معنای قرآن - که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود - می‌جنگیدند! بالأخره در سپاه مسلمین دودستگی افتاد و تزلزل به وجود آمد. این کارِ دشمن بود. یک نمونه دیگر، باز در همان جنگ اتّفاق افتاد. بعد از آن‌که حکمیّت بر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام تحمیل شد، عدّه‌ای از داخل اردوگاه آن حضرت - اینها دیگر خودی بودند؛ از بیرون نبودند - بلند شدند و شعار دادند: «لا حکم الّا للَّه»؛(۱۴) یعنی

حکومت فقط از آنِ خداست. آری؛ معلوم است و در قرآن هم هست که حکومت از آنِ خداست؛ اما اینها چه می‌خواستند بگویند؟ اینها می‌خواستند با این شعار، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام‌را از حکومت خلع کنند. آن حضرت، نقشه آنها را افشاء کرد و گفت حُکم و حکومت مال خداست؛ اما اینها این را نمی‌خواهند بگویند. اینها می‌خواهند بگویند «لا امرة»؛(۱۵) می‌خواهند بگویند بایستی خدا بیاید مجسّم شود و امور زندگی شما را اداره کند. یعنی امیرالمؤمنین نباشد! این شعار، عدّه‌ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام خارج کرد و به آن جماعتِ بدبختِ نادانِ غافلِ ظاهربین و احیاناً مغرض ملحق نمود و قضیه خوارج به وجود آمد. امروز هم، متأسّفانه این کارها در جامعه ما می‌شود. شعارهایی مطرح می‌شود که بعضی از آنها روشن و خوب است؛ اما دشمن از همان شعارها استفاده می‌کند. من امروز درباره دو واژه توضیح می‌دهم و امیدوارم دلهای شما عزیزان و دلهای ملت اسلام، چنان توجّهی به این دو مسأله پیدا کند که بعد از این اگر چیزی هم گفتند و نوشتند، کسانی که دلشان مریض است، نتوانند دلها را از هم جدا کنند. یک واژه، واژه «خشونت» است؛ یک واژه، واژه «اصلاح» است. خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بداخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، یک امر واضح و یک معنای بدیهی است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعاتِ ما دائم دنبال می‌شود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این‌قدر مهم و مشکل است؟! یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیّتهای دیگری است؟! اسلام درباره‌ی مسأله خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: یک خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونتی را اعمال می‌کند؛ می‌نویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدمِ بی‌قانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این‌جا خشونت لازم است. یک خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً ـ یک نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت می‌کند؛ یک سیلی به گوش کسی می‌زند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شکّی نیست. اسلام درباره‌ی معاشرت و اخلاق فردی پیامبر می‌فرماید: «فبما رحمة من اللّه لنت لهم ولو کنت فظّا غلیظ القلب لانفضوا من حولک».(۱۶) پیامبر را به خاطر نرمش او و به خاطر لینتش در برخورد با مردم، ستایش می‌کند و می‌گوید تو غلیظ و خشن نیستی. همین قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «یا ایّها النّبی جاهد الکفّار والمنافقین و اغلظ علیهم»؛(۱۷) با کفّار و منافقان با خشونت رفتار کن. همان ماده غلظ که در آیه قبلی بود، در این‌جا هم هست؛ منتها آن‌جا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما این‌جا در اجرای قانون و اداره جامعه و ایجاد نظم است؛ آن‌جا غلظت بد است؛ این‌جا غلظت خوب است. آن‌جا خشونت بد است؛ این‌جا خشونت خوب است. پیامبر اکرم وارد مکه شد و با مردمی روبه‌رو گردید که سیزده سال او را اذیّت و تکذیب و شکنجه کرده و همه سختیها را بر سر او درآورده بودند؛ اما به همه آنها گفت شما آزادید؛ از آنها انتقام نگرفت. ولی در همان سفر، پیامبر عدّه‌ای را به نام ذکر کرد و گفت هر کجا اینها را یافتید، بکُشید! در میان آنها، چهار نفر زن و چهار نفر مرد بودند. این‌جا خشونت لازم بود؛ اما آن‌جا نرمش لازم بود. اسلام در مورد تشخیص گناه می‌گوید تجسّس نکنید، دنبال نکنید، در پی گناه این و آن نگردید، بیخودی افراد را متّهم و گناهکار نکنید؛ اما آن‌جایی که گناه ثابت می‌شود، می‌فرماید: «و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین اللّه»؛(۱۸) شما بایستی این گناهکاران را مجازات کنید؛ مبادا نسبت به آنها رأفتی احساس کنید. اسلام دین جامعی است؛ دین یک بعدی نیست. آن‌جایی که حکومت اسلام در مقابل زور و تجاوز و اغتشاش و تعدّی از قانون قرار می‌گیرد، بایستی با قدرت، با قاطعیت، با خشونت - از اسم خشونت که نباید ترسید - رفتار کند؛ اما آن‌جایی که در مقابل آحاد مردم و برای کمک به مردم است، نه؛ آن‌جا رفتار عمومی حکومت اسلامی با مردم خود، با رفق و مداراست؛ «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم

بالمؤمنین رئوف رحیم»(۱۹). در سختیهایی که بر شما وارد می‌شود، پیامبر رنج می‌بیند. همیشه همین‌طور است؛ هر سختی‌ای که بر مردم وارد آید، پیداست کسانی که دلسوز مردمند، داغدار می‌شوند و رنج می‌بینند. لذا آن‌جا، جای آن است؛ این‌جا هم جای این است. وقتی که پیامبر در سال هشتم هجری برای حجّ آخر - حجّهٔ الوداع - به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای این‌که در آن‌جا دین را به یمنیها یاد دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام شنید که پیامبر به حج رفته است، به‌سرعت خود را به مکه رساند. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حُلّه یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباسهای دوختِ یمنِ آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برساند؛ لذا یک نفر را در رأس کاروان گذاشت که آن اموال را بیاورد؛ خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اوّلِ اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسید، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام سراغ آنها رفت؛ اما دید حلّه‌های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کدام یک حلّه زیبا پوشیده و آمده‌اند! فرمود چرا اینها را پوشیده‌اید؟! گفتند غنیمت و زکات است؛ لذا متعلّق به ماست! فرمود تا قبل از آن‌که به پیامبر برسد - به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود - قابل تقسیم نیست؛ این خلاف مقرّرات و خلاف دین است. لذا حلّه‌ها را از آنها گرفت. بعضی نمی‌دادند، به‌زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسی امتیازی را بگیرند، چنانچه خیلی مؤمن نباشد، ناراحت می‌شود. پیش پیامبر آمدند و از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام شکایت کردند! پیامبر فرمود: چرا شکایت می‌کنید؛ مگر چه شده است؟ عرض کردند علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «انّه خشن فی ذات اللّه»؛(۲۰) او در مسأله مقرّرات خدایی، مرد خشنی است. آن مرزی که اسلام معیّن می‌کند، همین است: خشونت قانونی. خشونت قانونی، امری است که نه فقط خوب است، بلکه لازم است. خشونت غیرقانونی، نه فقط بد است، بلکه جنایت است و باید با آن مقابله شود. این نظرِ اسلام است. این دیگر بحث و جدل ندارد که کسانی بیایند و بدون اطّلاع از مبانی اسلامی و بدون آگاهی از حقایق امر، صفحات بعضی از مطبوعات را با تیترهای محرّک و مهیّج و گمراه کننده پُر کنند! البته دشمنانی که مایلند مردم سر این بحثها با هم درگیر شوند، غرض دیگری دارند. آنها که خشونت را یک امر کلّی می‌دانند و بین خشونت قانونی و غیرقانونی فرق نمی‌گذارند، با خشونت قانونی مخالفند. آنها می‌گویند اگر کسی در خیابانهای تهران اغتشاش به راه انداخت، امنیت مردم را به هم زد، اموال مردم را تضییع کرد و بچه‌های مردم را به خطر انداخت، با او برخورد نشود؛ چون خشونت است. اما خود آنها در اطراف دنیا خشن‌ترین و فجیع‌ترین خشونتها را انجام می‌دهند! امروز همین رژیم صهیونیستی که رادیوِ آن، یکی از مروّجان ضدّیت با خشونت است و مرتّب شعار ضدّ خشونت می‌دهد، روزانه جنوب لبنان را بمباران می‌کند و زن و بچه و کوچک و بزرگ را از بین می‌برد. رفقایشان هم در اطراف دنیا - اینهایی که رسانه‌های جهان را دارند - همین‌طورند! من این درد درونی خودم را فراموش نمی‌کنم که در یک‌سال‌ونیم پیش، وقتی که شهید عالی‌مقام و سیّد عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید - کسی که چهره بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندانهایی کشید و چه زحمتهایی متحمّل شد. بعد از انقلاب نیز بی‌تظاهرترین کارها را که سخت‌ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد - یکی از روزنامه‌های آلمان نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند؛ چرا؟ چون به وسیله ناراضیان داخلی انجام گرفته است! تبلیغات رسانه‌های دنیا این است. امپراتوریِ استکباریِ خبریِ مسلّط بر افکار عمومی دنیا این است. مبارزه مردم فلسطین برای پس گرفتن سرزمین خود تروریسم است؛ مبارزه مردم لبنان برای بیرون کردن اشغالگران صهیونیستی تروریسم است؛ اما آمدن جنایتکاران صهیونیست به داخل لبنان و ربودن و کشتن انسانها و ویران کردن روستاها تروریسم نیست! منطق آنها این است. ما که نباید به آنچه که دشمن در فضا پرتاب می‌کند، فریب بخوریم. ما خودمان باید فکر کنیم. یکی از بزرگترین مظاهر

استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه می گوید؛ ببینید منطق صحیح چه می گوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این گونه مطالب را به صورت یک مسأله روز درآورده‌اند. مسأله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتّب از این نقل می کنند، از آن نقل می کنند؛ حرفهای بعضی از بزرگان را تحریف می کنند، برای این که بتوانند جو متشنّجی در کشور درست کنند. جوانی می گوید خشونت خوب است، جوان دیگر می گوید خشونت بد است. این او را به خشونت متّهم می کند، او این را به خشونت متّهم می کند! چرا این کار را می کنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل خشونت نیستند؛ متدیّنین ما هم اهل خشونت نیستند. آن‌جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، درِ گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان‌بن‌فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان‌اللَّه‌علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و درِ گوشی نیست. واژه دوم، واژه «اصلاحات» است. اصلاحات یکی از واژه‌هایی است که همیشه پُرجاذبه بوده است. دولت جدید از اوّلی که آمد، مسأله اصلاحات را مطرح کرد. همه انسانهایی که از هر فسادی رنج می‌برند، دلشان با این شعار می‌تپد و طرفدار اصلاحاتند. اصلاحات چیز بسیار خوبی است؛ اما اصلاحات چیست؟ این‌جاست که باز دشمن پادرمیانی می کند. تبلیغات امپراتوری خبری دشمن وارد میدان می‌شود و کاری می کند که در داخل کشور عدّه‌ای پیدا شوند و شعار اصلاحات بدهند؛ عدّه‌ای پیدا شوند و شعار نفی اصلاحات بدهند. مگر ممکن است کسی با اصلاحات مخالف باشد؟ آری؛ کار دشمن این گونه است. کار دشمن، شبهه انداختن و غبارآلود کردن فضا برای بهره گیری است. دشمن که به اصلاحات علاقه‌ای ندارد. حرف قاطع در این زمینه، یک کلمه است: اصلاحات، یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه مسؤولان کشور، همه مردم مؤمن و همه صاحب‌نظران با آن موافقند؛ یا اصلاحات، اصلاحات امریکایی است و همه مسؤولان کشور، همه مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملت با آن مخالفند. در زمینه اصلاح، دو جمله از امام حسین علیه‌السّلام نقل شده است. امام حسین علیه‌السّلام می‌فرماید: «خرجت لطلب الاصلاح فی امّهٔ جدّی».(۲۱) او دنبال اصلاحات است و می‌خواهد اصلاح به وجود آورد. یک جای دیگر هم می‌فرماید: «لنری المعالم من دینک و نظهر الأصلاح فی بلادک»؛(۲۲) می‌خواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعارِ امام حسین علیه‌السّلام است. اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه خرابی، هر نقطه نارسایی و هر نقطه فاسدی، به یک نقطه صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش یک اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار می‌دهند، اما من با آن اصطلاح نمی‌خواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح می کنم. خود انقلاب، بزرگترین اصلاح است. تداوم اصلاحات، در ذات و هویّت انقلاب نهفته است. یک ملت انقلابی و هوشیار و شجاع، به طور دائم نگاه می کند تا ببیند فسادهایی که از قبل در میان او مانده - فسادهایی که در طول زمان بر اثر غفلتها و سوء مدیریّتها و سوء تدبیرها و تجاوزها به وجود آمده - کدام است تا آنها را اصلاح کند. اشتباهات و خطاها کدام است، تا آنها را اصلاح کند. انقلاب که بدون اصلاح امکان ندارد. هیچ جامعه انسانی، بدون اصلاح امکان ندارد. از اوّلِ انقلاب همه آرزو داشتند که اصلاحات به وجود آید. هر کس هم به قدر همّت خود کاری کرده است. امروز هم دولتی آمده و شعار خودش را «اصلاحات» قرار داده است. بسیار خوب؛ من می‌دانم که مسؤولان این دولت - کسانی که شعار اصلاح دارند؛ از جمله رئیس جمهور محترم - مقصودشان از اصلاحات چیست. آنها همین اصلاحات اسلامی را می‌خواهند. بدیهی است که در میان جامعه مواردی وجود دارد که باید اصلاح شود. ما اصلاح اداری لازم داریم؛ اصلاح اقتصادی لازم داریم؛ اصلاح قضایی لازم داریم؛ اصلاح امنیتی لازم داریم؛ اصلاح در قوانین و مقرّرات لازم داریم. ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرّراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض

نباشد. اگر بود، نقطه فاسدی است و باید اصلاح شود. باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد؛ اگر بود، فساد است و باید اصلاح شود. راههای کسب ثروت باید مشروع باشد. اگر کسانی از راههای نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر کسانی از امتیازاتِ بیجا استفاده کردند، ثروتهای بادآورده به دست آوردند و دیگران را به قیمت این‌که خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه امتیازاتِ انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصتهای برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر امنیت شغلی و ثبات مقرّرات نبود؛ اگر انسانی که می‌خواهد در جامعه کار کند، دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن، به او فرصت ندادند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه گرایش مصرفی رو به رشد است، این فساد است. اگر در تلاشهای اقتصادی، دلّالی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است. اینها را باید اصلاح کرد. اصلاحات اینهاست. اگر مردم دچار حالت بی‌انضباطیند - بخصوص مسؤولان بخشهای اداره کشور بی‌انضباطند - و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است. اگر احساس مسؤولیت نیست، این فساد است. اگر در جوانان، ملکات انسانی - یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت و کار - رشد پیدا نمی‌کند، این فساد است. اگر روابط جنسیِ ناسالم در جامعه هست، این فساد است. اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است. اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حدّ مطلوب نیست، این فساد است. اگر وظیفه‌شناسی در مسؤولان نیست، این فساد است. اگر کسانی هستند که خانواده‌ها را ناامن می‌کنند؛ اگر کسانی هستند که شهرها و خیابانها و جاده‌ها و روستاها را ناامن می‌کنند، این برای کشور فساد است. اگر جرم و جنایت هست؛ اگر دسترسی به قضاوتِ عادلانه نیست؛ اگر رسیدگیهای قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها مدتها می‌ماند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. انقلاب، ما را به ایجاد این اصلاحات امر می‌کند و فرمان می‌دهد. همه خوشحالند و دوست می‌دارند که این‌گونه اصلاحات در جامعه انجام گیرد. البته این اصلاحات هم با تعارف انجام نمی‌گیرد؛ این اصلاحات، با قاطعیّت و با اقدام انجام می‌گیرد. ما دیدیم که مسؤولان کنونی - چه مسؤولان قوه مجریه و چه مسؤولان قضایی - در همین جهتهایی که گفته شد، تلاشهایی کردند و برنامه‌هایی ریختند. بسیار خوب؛ اما یک نوع چیزهایی هست که دشمن آن را اصلاحات می‌داند. امریکاییها می‌گویند حجاب شما از بین برود؛ مرزهای اخلاقی و دینی شکسته شود؛ حکومت قرآن و انطباق قوانین با اسلام - که جزو قانون اساسی است - نباید باشد؛ این یعنی اصلاحات! اینها اصلاحات امریکایی است! ملت ایران آنچه را که به دست آورده، ارزان به دست نیاورده است. ملت ایران استقلال و رشد سیاسی و شخصیتی و عزّتِ خود را به دست آورده است؛ اینها که ارزان به دست نیامده است. قدرتمندان و قلدران دنیا همه تلاششان برای توسعه نفوذ و منافع خودشان است. اگر گفته شود که شما در خلیج فارس چه می‌کنید؛ کشور شما کجا، خلیج فارس کجا؛ می‌گویند ما در این‌جا منافع داریم! عجب، پس منافع شما، اگر لشکرکشی شما را هم اقتضاء کرد، باید لشکرکشی کنید؟! آیا منافع شما مقدّم و مرجّح بر منافع ملتهاست؟! این قدرتها هر چیزی را که دنبال می‌کنند، برای منافع خودشان است. اگر از شعار اصلاح‌طلبی حمایت می‌کنند، این دروغ است؛ آنها از اصلاحاتی که به معنای حقیقی کلمه اصلاحات باشد، طرفداری نمی‌کنند. آنها با اصلاحات در این کشور مخالفند. با اصل انقلاب هم مخالفند. آنها می‌خواهند روحیه استقامت و استقلال این ملت از بین برود. شعارهایی می‌دهند و حرفهایی می‌زنند؛ عدّه‌ای هم حرفهای آنها را تکرار می‌کنند. البته خودِ این واقعاً یک داستان غم‌انگیز است که من نمی‌خواهم وارد آن شوم. این‌که بعضی افراد به دشمن بیشتر اعتماد می‌کنند تا به دوست؛ به بیگانه بیشتر روی خوش نشان می‌دهند تا به دوست؛ حرف بیگانه را تکرار می‌کنند علی‌رغم دوست؛ این داستانِ بسیار غم‌انگیز و ماجرای تلخی است که من امروز نمی‌خواهم وارد این قضیه شوم. اما نمی‌توانم هم بالأخره این قضیه را با شما ملت ایران در میان نگذارم. من یک وقت بالاخره خواهم گفت که بعضی کسان در این کشور، به نفع دشمن و علیه این ملت، به نفع متجاوز و علیه مظلوم، چه دارند می‌کنند؛ اما فعلاً نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. آنچه که من امروز در پایان این بحث می‌خواهم عرض کنم، این است که ای ملت ایران! ای جوانان عزیز! ای روشنفکران! ای مجموعه‌های سیاسی! «اتقوا اللّه»؛ از خدا بترسید و پرهیزگار

باشید. پیام بزرگ نماز جمعه در هر هفته، تقواست. تقوای خدا به این است که فریب دشمن را نخوریم و تسلیم تحمیل دشمن نشویم. دشمن می‌خواهد بین ما اختلاف بیندازد. دشمن آرزو می‌کند که بین مسؤولان اختلاف باشد. دشمن آرزو می‌کند که در ایران جنگ داخلی باشد. دشمن نمی‌تواند ببیند که جمهوری اسلامی توانسته است این کشور را امن و آرام نگه دارد. در هرجایی و به هر بهانه‌ای، چه جهالت کسی یا کسانی، چه غرض‌ورزی کسی یا کسانی، اگر ماجرایی درست کند که امنیت را به هم بزند، دشمن خوشحال می‌شود. نمونه‌اش همین قضایایی است که به مناسبت انتخابات، در یکی، دو شهر اتفاق افتاد که البته یا ناشی از جهالت است، یا غرض. نباید این‌طور می‌شد. کسی که به یک مسأله اعتراض دارد، یک راه قانونی وجود دارد. شیشه شکستن و آتش زدن و اموال دولتی و اموال خصوصی را نابود کردن، راه صحیح و عاقلانه‌ای نیست. هیچ کس او را برای این کارها مدح نمی‌کند. هرجایی که اندک چیزی از این قبیل اتّفاق افتاد، دستگاههای تبلیغی دشمن آن را بزرگ و درشت و تکرار و تشویق کردند! آری؛ دشمن ناامنی را تشویق می‌کند. تابستان گذشته در خیابانهای تهران اغتشاش و جنایت اتّفاق افتاد و ناامنی ایجاد شد، که دشمن آن را تشویق می‌کرد! اگر دستگاه قضایی، با آن جنایتکار و با آن اغتشاشگر برخورد قاطع قضایی و قانونی بکند، این را دشمن مورد بمباران تبلیغاتی قرار می‌دهد. ما که نباید فریب دشمن را بخوریم. من از همه گروهها، از همه جمعیتها، از همه آحاد مردم، از عموم ملت ایران و جوانان - که البته خدا از ملت ایران و از جوانان راضی باشد؛ حقیقتاً بهترین نقش را شما همیشه در همه احوال نشان دادید - خواهش می‌کنم که مراقب فریب دشمن باشند. الان هم هیچ گله و شکوه‌ای از مردم نیست؛ شکوه از کسانی است که بایستی افکار مردم را جهت بدهند؛ اما گاهی به وظایفشان عمل نمی‌کنند و یا آشنا نیستند. وحدت مردم، اتّحاد قلبی مردم، اتّحاد روحی مردم، محبّت مردم، وفاق مردم حول نظام اسلامی، حول احکام مقدّسه اسلام، حول قانون اساسی - که قانون اساسی هم منطبق بر احکام اسلامی است - حول قوانین کشور - که لااقل اغلب آنها منطبق بر قوانین اسلامی است؛ اگر نگوییم همه‌اش منطبق است - «وحدت ملی» را تشکیل می‌دهد. امیدواریم که خدای متعال تفضّل کند، برکاتش را نازل فرماید. توجّهات ولی‌عصر ارواحنافداه ان‌شاءاللَّه شامل حال ملت شود و ملت بتواند این تجربه‌های عظیم را به پیش ببرد و مسؤولان کشور بتوانند همین اصلاحات - یعنی اصلاحات صحیح و اسلامی و انقلابی و ایمانی - را به بهترین وجهی انجام دهند و مردم را برخوردار کنند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۲۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------ ۱) مصباح المتهجد: ۷۸۸ ۲) مصباح المتهجد: ۷۸۸ ۳) مصباح المتهجد: ۷۸۸ ۴) مصباح المتهجد: ۷۸۸ ۵) بحارالانوار، ج ۴۴، ۳۲۹ ۶) بحارالانوار، ج ۴۴، ۳۲۹ ۷) نهج‌البلاغه، حکمت ۴۴۸ ۸) محاسن، ج ۲، ۲۴۴ ۹) بحارالانوار، ج ۴۴، ۳۶۶ ۱۰) بحارالانوار، ج ۴۵، ۵۰ ۱۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ۵۰ ۱۲) ارشاد، ج ۲، ص ۸۹ ۱۳) توحید: ۱ - ۴ ۱۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰ ۱۵) نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰ ۱۶) آل عمران: ۱۵۹ ۱۷) توبه: ۷۳ ۱۸) نور: ۲ ۱۹) توبه: ۱۲۸ ۲۰) ارشاد: ج ۱، ۱۷۳ ۲۱) بحارالانوار، ج ۴۴، ۳۲۹ ۲۲) بحارالانوار، ج ۱۰۰، ۸۱ ۲۳) عصر: ۱ - ۳

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصلّای بزرگ تهران

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصلّای بزرگ تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین. سیّمابقیّةاللَّه فی‌الارضین. این مجلس، یک مجلس عظیم و استثنایی است. جمعیت متراکم و بزرگی - که همه هم جوان هستند - در این‌جا اجتماع کرده‌اند. این مکان هم مصلّاست که معنویت نماز و محل عبادت، فضا را معنوی و نورانی کرده است. از طرفی بعد از روزهای عزاداری است و جوانان ما در روزهای تاسوعا و عاشورا و قبل و بعد از آن، با حضور در مراسم عزاداری و نمایشهای بسیار زیبای عزاداری، از یک روحیه حسینی و معنوی

برخوردارند. بنابراین، هم از لحاظ زمان، هم از لحاظ مکان، هم از لحاظ ترکیب جمعیت، هم از لحاظ کمیت جمعیت، این مجلس، یک مجلس بی‌نظیر است و من می‌خواهم در درجه اوّل در این مجلس، مسأله جوان و جوانان را مطرح کنم. علت این‌که این مسأله را در این سطح لازم دانستم مطرح کنم، این است که مسأله جوانان در کشور ما، باید به یک مسأله حقیقتاً ملی تبدیل شود. همه باید در قبال این مسأله احساس مسؤولیت کنند؛ هم دولت، هم روحانیت، هم بسیج، هم سازمانهای ورزشی و هم صدا و سیما. همه دستگاههایی که در زمینه‌های مربوط به جوانان می‌توانند نقشی ایفا کنند، باید درخصوص مسأله جوانان در این کشور احساس مسؤولیت کنند. من می‌خواهم امروز با حضور در این مجلس و با طرح مسأله جوانان و با سخن گفتن رودررو با جوانان، این پیام را به همه مسؤولان برسانم که باید مسأله جوانان، نیازهای جوانان، آینده جوانان و برنامه‌ریزی برای جوانان را یک مسأله درجه یک و جدّی به حساب آورند. این اجتناب ناپذیر است. مطالبی مانند «امید ملت» و «آینده کشور» مکرّر درباره جوانان گفته می‌شود. اینها مطالب راستی است، اما تکراری است. من نمی‌خواهم وقت را به این مطالب بگذرانم؛ بلکه می‌خواهم درست سراغ اصل مطلب بروم. جوانی، یک پدیده درخشان و یک فصل بی‌بدیل و بی‌نظیر از زندگی هر انسانی است. در هر کشوری که به مسأله جوان و جوانان، آن‌چنان که حق این مطلب است، درست رسیدگی شود، آن کشور در راه پیشرفت موفّقیتهای بزرگی به‌دست خواهد آورد. اگر کشوری مثل کشور ما باشد که در آن جمعیت جوان، یک جمعیت غالب و بزرگ و یک نسبت عظیم از جمعیت کلّ کشور را تشکیل می‌دهد، این قضیه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. من امروز مایلم قسمت اوّل صحبتم بیشتر مورد توجّه بزرگترها هم مسؤولان، هم پدران و مادران، هم معلّمان و هم متصدّیان مسائل مربوط به جوانان - قرار گیرد. در قسمت دوم، خطاب اصلی من به شما جوانان است که مطالبی را با شما در میان خواهم گذاشت. اما قسمت اوّل که درباره مسؤولیتهایی است که نسبت به جوان وجود دارد. باید بگویم که جوانی - این دوره مشعشع و درخشان - دوره‌ای است که اگر چه چندان طولانی نیست، اما آثارش یک آثار ماندگار و طولانی در همه زندگی انسان است. جوانی از بلوغ آغاز می‌شود. در این‌جا می‌خواهم از منظر جوانان به مسأله نگاه کنم، تا بزرگترها، پدران و مادران و مسؤولان، فضای جوانی را که خودشان هم یک روز در آن فضا بودند، به‌یاد آورند. جوان در دوره جوانی - بخصوص در آغاز جوانی - تمایلات و انگیزه‌هایی دارد. اوّلاً چون در حال تکوین هویّت جدید خود است، مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته شود؛ که غالباً این اتّفاق نمی‌افتد و پدران و مادران جوان را در هویّت و شخصیت جدیدش گویا به رسمیت نمی‌شناسند. ثانیاً جوان احساسات و انگیزه‌هایی دارد. رشد جسمانی و روحی دارد و به دنیای تازه‌ای قدم گذاشته است که غالباً دوروبریها، خانواده، کسان و افراد در جامعه، از این دنیای جدید بی‌خبر و بی‌اطّلاع می‌مانند، یا به آن بی‌اعتنایی می‌کنند؛ لذا جوان احساس تنهایی و غربت می‌کند. من مایلم این مطالب را بزرگترها بشنوند، مورد توجّه قرار دهند و دوره جوانیِ خودشان را به یاد آورند. ثالثاً جوان در دوره جوانی - چه اوایل بلوغ و چه بعدها - با مجهولات زیادی روبه‌رو می‌شود. مسائل جدیدی برای او مطرح می‌شود که سؤال‌انگیز است. در ذهن او شبهه‌ها و استفهامهایی به‌وجود می‌آید که مایل است به این شبهه‌ها و سؤالها و استفهامها پاسخ داده شود؛ که در بسیاری از موارد، پاسخِ بهنگام و دلنشین داده نمی‌شود؛ لذا جوان احساس خلأ و ابهام می‌کند. رابعاً جوان احساس می‌کند در وجود او انرژیهای متراکمی وجود دارد و تواناییهایی را هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری و ذهنی در خود احساس می‌کند. حقیقتاً هم تواناییهایی که در جوان هست، می‌تواند معجزه کند؛ می‌تواند کوهها را جابه‌جا کند؛ اما جوان احساس می‌کند که از این نیروها و از این انرژی متراکم و از این تواناییهای او بهره‌برداری نمی‌شود؛ لذا احساس بیهودگی و اهمال می‌کند. خامساً جوان برای اولین‌بار با دنیای بزرگی در دوره جوانی مواجه می‌شود که این دنیا را تجربه نکرده و از این دنیا چیزهای زیادی نمی‌داند. بسیاری از حوادث زندگی برای او پیش می‌آید که تکلیف خودش را در مقابل آنها نمی‌داند. احساس می‌کند که احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد و از آن‌جا که پدران و مادران غالباً اشتغال دارند، به جوان نمی‌رسند و این کمک فکری به او داده نمی‌شود. مراکزی که در این زمینه مسؤولند، غالباً در جای لازم و در نقطه نیاز حضور ندارند؛ لذا این

کمک به او داده نمی‌شود و جوان احساس بی‌پناهی می‌کند. این احساسات در جوان ما به‌طور غالب وجود دارد؛ از یک طرف احساس تنهایی، از یک طرف احساس بی‌پناهی، از یک طرف احساس تواناییهای فراوان و احساس این‌که از این تواناییها استفاده نمی‌شود. وجود این احساسات، مسؤولیتهایی را برای همه به‌وجود می‌آورد و همه مسؤولیت دارند. مخصوصاً دولت، روحانیت، صداوسیما، بسیج، سازمان ورزش کشور و نهادها و مراکز فرهنگی، مسؤولیتهای بزرگی در قبال نسل جوان دارند؛ بخصوص در کشوری مثل کشور ما که نسل جوان از لحاظ کمیّت، متراکم و گسترده؛ از لحاظ روحیه، دارای روحیه ایمان؛ از لحاظ آمادگی، آماده کارهای بزرگ و از لحاظ استعداد، یک مجموعه بسیار با استعداد است. این‌که من بارها گفته‌ام متوسّطِ استعداد جوانان ایرانی از متوسّطِ استعدادهای جوانان دنیا بالاتر است، محصول یک کاوش و بررسی علمی و یک امر مسلّم است. این استعداد، این کمیّت فراوان و این تواناییها، می‌تواند کشوری مثل ایران را در راههای تکامل و تعالی و ترقّی کمک بزرگی کند. بعضی کسان نسبت به نسل جوان ایرانی، از لحاظ اعتقادات و از لحاظ ایمان، به‌طور افراطی دچار قضاوتهای غلط و انحرافی هستند. من اعتقادم این است. کاوشها هم همین را نشان می‌دهد که جوان ایرانی، جوانی است مؤمن، پاکدامن، پاک گوهر، دارای زمینه‌های دینیِ بسیار زیاد و مایل به جنبه‌های معنوی. البته توقّعی که ما از یک جوان داریم، با توقّعی که از یک آدم مسّنِ جاافتاده قوا از دست داده داریم، به‌کلّی متفاوت است. جوانان ایرانی - چه دخترانش، چه پسرانش - هم از لحاظ امکانات روحی، معنوی، ذهنی و هم از لحاظ امکانات ایمانی، در حدّ بسیار خوبی هستند. این امر، مسؤولیت بزرگی را بر دوش مسؤولان می‌گذارد. البته من باید اعتراف کنم که خوشبختانه امروز به مسائل جوانان توجّه و اهتمام می‌شود. هم مراکزی که مخصوص رسیدگی به امور جوانان است - مثل مرکز ملی و سازمان جوانان - هم مراکزی که از اوّل انقلاب توانسته است جوانان را در میدانهای بزرگ سازماندهی کند - مثل بسیج - و هم مراکز دولتیِ آموزش و پرورش، به اهمیت مسأله جوانان توجّه کرده‌اند؛ ولی من بیش از این توقّع دارم. من انتظار دارم که مسأله جوانان و پرداختن به جوانان و برنامه‌ریزی برای هدایت درست و باز کردن راه تعالی و تکامل در مقابل جوانان، به یک مسأله ملی و حقیقی تبدیل شود و همه باید احساس مسؤولیت کنند. برگردیم به نظر اسلام. نظر اسلام درباره جوانان، دقیقاً منطبق بر همان امری است که امروز پیشنهاد و نیاز ما از نسل جوان و برای نسل جوان است. پیامبراکرم درباره جوانان توصیه کرده است، با جوانان انس گرفته است و از نیروی جوانان برای کارهای بزرگ استفاده کرده است. امسال، سالِ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام معیّن شده است. شما امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را فقط به‌عنوان یک چهره دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. درخشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه جوانان می‌توانند آن را سرمشق خودشان قرار دهند. در دوره جوانی در مکه، یک عنصر فداکار، یک عنصر با هوش و یک جوان فعّال و پیشرو و پیشگام بود. در همه میدانها، مانعهای بزرگ را از سرِ راه پیامبر برمی‌داشت. در میدانهای خطر سینه سپر می‌کرد و سخت‌ترین کارها را برعهده می‌گرفت. با فداکاری خود، امکان هجرت پیامبر را به مدینه فراهم کرد و بعد در دوران مدینه، فرمانده سپاه، فرمانده دسته‌های فعّال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده بود. در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرمانده پیشرو بود. در عرصه حکومت، یک فرد کارآمد بود. در زمینه مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته به تمام معنا بود. پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است. پیامبر اکرم در یکی از حسّاسترین لحظات عمر خود، مسؤولیت بزرگی را به یک جوان هجده ساله داد. در جنگها خود پیامبر اکرم فرماندهی را عهده‌دار می‌شد؛ اما آن وقت که در آخرین هفته‌های زندگی خود احساس کرد از این عالم خواهد رفت و لشکرکشی به سرزمین امپراتوری روم به‌وسیله خود او امکان ندارد - چون کار بسیار بزرگ و دشواری بود؛ لازم بود نیرویی برای این کار برگزیده شود که هیچ مانعی نتواند جلوِ آن را بگیرد - این مسؤولیت را به یک جوان هجده ساله داد. پیامبر می‌توانست یک نفر از اصحاب پنجاه ساله، شصت ساله و دارای سابقه جنگ و جبهه را بگذارد؛ اما یک جوان هجده ساله را گذاشت و او «اسامةبن‌زید» بود. پیامبر از ایمان و از سابقه

فرزند شهید بودنِ او هم استفاده کرد. آن نقطه‌ای که اسامه را فرستاد، همان نقطه‌ای بود که پدر اسامةبن‌زید - یعنی زیدبن‌حارثه - در دو سال قبل از آن در آن نقطه به شهادت رسیده بود. پیامبر فرماندهیِ سپاهی بزرگ و گران را به آن جوان هجده ساله داد که همه اصحاب بزرگ و پیرمرد و سرداران سابقه‌دار پیامبر در آن سپاه عضو بودند. پیامبر به او گفت تا آن محلی که پدرت در آن‌جا شهید شد، می‌روی - یعنی در «موته» که محلی در امپراتوری رومِ آن روز و در کشور شامِ امروز بود - و آن‌جا را اردوگاه می‌کنی. بعد دستورات جنگی را به او داد. از نظر پیامبر، نیروی جوان این‌قدر حائز اهمیت است. ما امروز در کشورمان اسامةبن‌زیدهای زیادی داریم؛ جوانان زیادی داریم؛ دختران و پسران عظیم و جمعیت انبوهی از این مجموعه‌ها داریم که حاضرند در همه میدانهای فعّال - در میدان درس، در میدان سیاست، در میدان فعّالیتهای اجتماعی، در میدان مشارکتهای گوناگون برای فقرزدایی، برای سازندگی، و در هر صحنه و عرصه‌ای که برای آنها برنامه‌ریزی شود و امکان داده شود - شرکت کنند. این موقعیت بسیار مهمی برای کشور ماست. این نسل، شبیه همان نسلی است که توانست یکی از بزرگترین تجربه‌های این کشور - یعنی تجربه جنگ تحمیلی - را با قدرت و با موفّقیت به پایان ببرد. بد نیست شما برادران و خواهران عزیز بدانید؛ آن روز که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، بیشتر کسانی که در این سپاه عضویت داشتند، جوانان و نوجوانان بودند. همین کسانی که امروز سرداران این سپاه محسوب می‌شوند و درجات بالا دارند، آن روز یا دانشجو بودند، یا تازه فارغ‌التحصیل شده بودند و یا حتی قدم به دانشگاه هم نگذاشته بودند. آن روز که امام فرمانده سپاه را - فرماندهی که سالهای متمادی میدانهای جنگ را اداره کرد - به فرماندهی منصوب کردند، او در حدود بیست و شش سال سن داشت. انقلاب از این تجربه یک بار دیگر استفاده کرده و توانسته نقش عظیم و سازنده جوانان را اثبات کند. این، آن بخشی بود که مایل بودم بزرگترها و مسؤولان به آن توجّه کنند؛ یعنی از منظر جوان به مسأله جوانی نگاه کردن؛ آرزوها، توقّعات و احساسات جوان را دیدن؛ وظایف خود را در قبال این توقّعات و خواسته‌های بحق فهمیدن. همه دستگاههای مسؤول، چه دولتی و چه غیردولتی، چه صدا و سیما، چه وزارتخانه‌های مربوط به جوانان - آموزش و پرورش و آموزش عالی - چه بخشهای مربوط به ورزش، چه بخشهای ویژه جوانان، چه بسیج، چه روحانیت و چه ارگانهای تبلیغ و ترویج دین، باید احساس کنند که در مقابل این نسل، در مقابل این جمعیت عظیم، در مقابل این همه استعداد و این همه انرژیِ متراکم مسؤولند. بخش بعدی، یک جمله خطاب به شماست: عزیزان من! با امکاناتی که این کشور در حال حاضر از آن برخوردار است، نتیجه منطقی، یک آینده روشن، رضایتبخش و افتخارآمیز است. جمعیت کشور، اکثراً جوانند. امروز در دنیا کشورهایی هستند که به کمبود جوان دچارند. سطح سنّی آنها بالاست و مجبورند نیروی جوان خودشان را از کشورهای دیگر تأمین کنند. کشور ما از لحاظ جمعیت جوان کشور، یکی از پرفرصت‌ترین کشورهاست. به برکت انقلاب، روحیه جوانان و روحیه عموم مردم، روحیه کار و ابتکار و خلاقیّت است. قبل از انقلاب، به جوان و غیرجوان فرصت ابتکار و خلاقیّت در زمینه علمی، در زمینه صنعتی و در زمینه ابتکارات گوناگون داده نمی‌شد و ابتکارات با بی‌اعتنایی مواجه بود. اما انقلاب نیروی استقلال و نیروی اتّکاء به نفس و اعتماد به خود را در جامعه ما زنده کرد؛ لذا این روحیه هم یکی از فرصتهای بزرگ است. ما جمعیتی با این همه جوان و با چنین روحیه‌ای داریم. از طرفی، همین جمعیت جوان و آحاد ملت احساس می‌کنند که در سرنوشت کشور دخیلند. دولتهایی را انتخاب می‌کنند؛ مسؤولانی را گزینش می‌کنند و در واقع و حرکت و اداره کشور به‌وسیله کسانی است که مردم در انتخاب آنها نقش دارند. امروز در بعضی از کشورهای نزدیک ما در همین منطقه، مردم کمترین نقشی در انتخاب مسؤولانشان ندارند. مسؤولانی بر آنها حکومت می‌کنند که مردم در آمدن و رفتنشان، مدت حکومتشان، ثروتشان، عیاشیهایشان و استفاده‌هایشان کمترین نقشی و کمترین نظارتی ندارند. در بعضی از کشورها هم صورت ظاهر، دمکراسی است؛ اما در باطن، حضور مردم نیست. تسلّطِ مراکز قدرت بیگانه یا خودی در آنها به نحوی است که مردم درواقع در اداره کشور هیچ نقشی ندارند. امروز واقعیت در کشور ما، یک واقعیت استثنایی است؛ لااقل در این منطقه استثنایی است. مردم، دولتها و نمایندگان مجلس را با اراده و میل و تشخیصِ خود

انتخاب می کننـد و آنها را در معرض آزمایش می گذارند. اگر از آنها راضـی بودند، باز بار دیگر آنها را برسـر کار می‌آورند و اگر نخواسـتند، بـار دیگر به سـراغ دیگری می‌رونـد. این هم یـک فرصت بسـیار بزرگ است. نکته چهارم در فرصـتهای ما، راهنماییهای اسـلام و اصول و ارزشـهای اسـلامی است که امروز در کشور ما رسـمیت دارد. در بسـیاری از مناطق دنیا ممکن است دمکراسی هم باشد، فعّالیت اقتصادی هم باشد؛ اما چیزی به نام عدالت اجتماعی و رفع تبعیض مطرح نیست. امروز در کشورهای سرمایه‌داری و در میـان طبقـات گونـاگون، آنچه که رسـمیت و اعتبـار دارد، مبـارزه و جنـگ اشـخاص برای حفظ منافع خودشان است و چیزی به نام عـدالت اجتماعی، به عنوان یک وظیفه، به عنوان یک ارزش و به عنوان یک تکلیف بر دوش برنامه‌ریزان آن کشورها، وجود ندارد. اسـلام که قانون اساسـی ما را تشکیل می‌دهد و قوانین ما را هدایت می کند، عدالت اجتماعی جزو بزرگترین توصیه‌هایش آن است. اگر مسؤولاـنی در کشور برای عـدالت اجتمـاعی، برای نفی فقر در جـامعه و برای کم کردن شـکاف میـان طبقـات فقیر و غنی کـار نکننـد، از چشم مردم خواهنـد افتـاد و مردم آنهـا را به عنوان مسؤولانی که مورد علاقه و قبول آنها باشـند، طبعاً نمی‌پذیرنـد. مردمی بـودن حکومت هم یکی دیگر از ارزشـهایی است که حـاکمیت اسـلام و معـارف اسـلامی به این مملکت هـدیه کرده است. مردمی بودن، ارزشی بالاتر از انتخاب شدن به وسیله مردم است. بعضی افراد ممکن است در یک نظام دمکراتیک، به شکل دمکراتیک هم انتخـاب شونـد، اما با مردم رابطه‌ای نداشته باشـند. اینها مردمی نیسـتند. در کشور اسـلامی ما، مردمی بودن یک ارزش است. رئیس جمهور مردمی است؛ مسؤولان مردمینـد و می‌خواهنـد مردمی باشـند. هر کس بیشتر به مردم نزدیک باشـد، بیشتر احساسات مردم را درک کنـد و بیشتر با مردم احساس و ابراز همـدردی کنـد، مردم به او علاقه بیشتری نشان می‌دهند. این هم یکی از امتیازات بزرگ وضع کنونی مـاست. علاـوه بر اینها، امتیازات مادّی است؛ منابع انرژی در کشور، اسـتعداد ایرانی - که گفتم از متوسّطِ اسـتعدادهای جهـانی بالاـتر اسـت - اقلیم متنـوّع کشـور، آب و هواهـای گونـاگون و سـایر امکانـاتی که در این کشـور وجـود دارد. اگر منطقاً و اسـتدلالاً برای این نیروی عظیم جوان و این انرژی متراکم، به نحو صـحیحی برنـامه‌ریزی شود و این انرژی آزاد گردد؛ از نسل جوان کشور برای سازنـدگی کشور اسـتفاده شود و برای تحصـیلات و ارتقاء معلومات نسل جوان، کار و تلاش شود، بـدون تردیـد آینـده کشـور، یـک آینـده روشـن اسـت. این شـعار نیست؛ این یـک امر منطقی و اسـتدلالی است؛ یـک محاسـبه است. کشـوری بـا چنین جوانـانی، بـا چنیـن اسـتعدادی، بـا چنیـن انرژی‌ای، بـا چنین امکانـات طبیعی و اقلیمی‌ای و بـا آن زمینه‌هـای معرفـتی و مکتبی، اگر مسؤولانش درست کار کننـد - که مسؤولان کشورمان تصـمیم هم دارنـد که کار کننـد - بلاشک آینـده‌ای که در انتظار آنهاست، یک آینده بسـیار درخشان است؛ آینده‌ای که می‌تواند برای دنیای اسلام در درجه اوّل، و برای دیگران در درجه بعد، به عنوان یک الگو مطرح شود. اما تهدیدهایی هم هست. این تهدیدها را باید شـناخت. این‌که من اصرار دارم در همه گفته‌ها و اظهارات - چه در خطـاب به نسـل جوان و چه در خطاب به عموم ملت - تهدیـدهای متوجّه به کشور و ملت و بخصوص نسل جوان را تـذکر دهم، به این خـاطر است که اهمیت این تهدیـدها بسیار زیـاد است. عزیزان من! گـاهی یـک غفلت، یـک بی‌توجّهی، یـک سـستی و یا یک سهل‌انگـاری، ممکن است یـک محصول عظیم را از دست ملتی بگیرد. نبایـد اجازه داد. ملت ما نشان داده، آن‌جایی که جای کار و حرکت و تلاش است، اگر فرماندهان و مسؤولان خوبی بالای سـرش باشـند، خواهد توانست کارهای بزرگ را به انجام رساند. بعد از این هم خواهـد توانست؛ مشـروط بر این‌که تهدیـدها را بدانیم. این‌جا دیگر خطاب من فقط به نسل غیرجوان نیست؛ بخصوص به خودِ شـما جوانان هم توجّه می‌دهم و مایلم به‌طور دقیق تهدیدهایی را که وجود دارد، بشناسـید و شما هم به سهم خودتان در مقابله با این تهدیدها کوشا باشـید. تهدیدهایی که متوجّه آینده درخشان ماست، دو نوع است: تهدیدهای خارجی؛ تهدیدهای داخلی. من ابتـدا این یـک کلمه را بگویم که اگر از داخل، این ملت دشـمن نداشـته باشـد؛ عامل نفوذی نداشـته باشـد و دو چهرگان در مسائل کشور تخریب نکنند؛ دشـمن خارجی نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد. البته توجّه کنید که بعضـی از تهدیدها از درون خود ما و در میان نفس خودِ ماست. من می گویم هرچیزی که به سـلامت و ایمان و عزم و نشاط لطمه بزند و کار و کوشش و تحصیل جوانان را

معوّق بگذارد، تهدید است. ولنگاری تهدید است؛ بی‌بندوباری تهدید است؛ مواد مخدّر تهدید است؛ بی‌اهمیتی به علم و درس و کار تهدید است؛ سرگرم شدن به مناقشات اجتماعیِ بیهوده تهدید است؛ درگیریهای داخلی تهدید است؛ بی‌اعتمادی به نظام و مسؤولان تهدید است؛ البته غفلت مسؤولان هم تهدید است؛ برنامه‌ریزی دشمن بیرونی هم تهدید است. یک ملت بیدار، یک ملت آگاه، یک ملت زنده، یک ملت جوان، یک ملت انقلابی مثل ملت ما، باید همه این تهدیدها را از سر راه خود بردارد. من وقتی به تهدید خارجی اشاره می‌کنم، منظورم مراکز قدرت جهانی است. برادران و خواهران؛ فرزندان عزیز من! امروز تهدید مضاعفی نه فقط ایران، بلکه همه کشورهایی را تهدید می‌کند که در ردیف کشورهای پیشرفته اروپایی و امریکایی قرار ندارند. این تهدید مضاعف چیست؟ از یک سو نفوذ مستقیم قدرتهای بزرگ و در رأس آنها امریکا، و از سوی دیگر موج جهانیگری است؛ موجی که امروز در خود امریکا، هم از طرف بخشی از مردم امریکا، علیه آن تظاهرات می‌شود. جهانیگری یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه از قدرتهای جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که درصددند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه دنیا گسترش دهند؛ یک شرکت سهامی درست کنند که نود و پنج درصد سهمش در واقع مال آنهاست، پنج درصد بقیه هم مال همه کشورهای دیگر. اختیار در دست آنها و تصمیم‌گیری هم با آنهاست! این معنای جهانیگری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری ازرجال سیاسی جهان سوم و بسیاری از روشنفکران دنیا، با آن مخالفت و مبارزه می‌کنند و از آن می‌ترسند. بعضی از مسؤولان ما نقل کردند که در کنفرانسهای جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در کنفرانس ۷۷ و غیر متعهّدها، از جهانی شدن می‌ترسند؛ چون می‌دانند که جهانی شدن، یعنی سلطه امریکا بر اقتصاد، فرهنگ، ارتش، سیاست، حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر. این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است. این‌که شما می‌بینید بر روی بی‌اعتنایی ایران به امریکا این همه فشار می‌آید - امریکاییها از تمام وسایل استفاده می‌کنند، برای این‌که این چهره بی‌اعتنا و عبوسی را که ملت ایران در مقابل امریکا گرفته، در هم بشکنند - برای این است که در اطراف دنیا همه زحمت خودشان را کشیده‌اند تا بتوانند سیاسیّون سالم را وادار به تملّق و تواضع و تعظیم و تسلیم کنند. امریکاییها به رؤسای کشورهای آفریقایی، آسیایی و امریکای لاتین این‌طور تفهیم کرده‌اند که برای زندگی کردن، هیچ چاره‌ای نیست، مگر تسلیم شدن در مقابل امریکا و سیاستهای آن. بسیاری از آنها هم این را قبول کرده‌اند! تنها یک کشور، یک ملت و یک دولت در دنیا است که زیر این بار نرفته و می‌گوید ما کاری به کار امریکا نداریم؛ اما حاضر هم نیستیم تسلیم زورگویی و فشار و تحمیلِ سیاستها و روابط امریکا شویم. آن کشور، جمهوری اسلامی ایران است. مسؤولان امریکایی، گاه در مقام بیان و خطابه اظهارات ریاکارانه‌ای ابراز می‌کنند. بعضی وقتها از ملت ایران یک تعریف نیمه‌کاره و یا از بخشی از مسؤولان و نظام ایران تعریفی بر زبان می‌آورند. هدف آنها این است که بتوانند بر ایران سلطه سیاسی و اقتصادی، و اگر بشود، سلطه نظامی پیدا کنند. بازارهای ایران مورد طمع آنهاست. منابع ایران مورد طمع آنهاست؛ از همه بالاتر، چون ملت و نظام انقلابی و اسلامی ایران توانسته است خیزش عظیمی را در دنیای اسلام به‌وجود آورد - یک بیداری که به آسانی نمی‌توانند آن را از بین ببرند - می‌خواهند با قانع کردن و خاضع کردن ایران، این خیزش جهانی را از بین ببرند؛ یعنی به دنیا این‌طور بگویند که اینهایی که خودشان شروع کننده بودند، آمدند در مقابل امریکا اظهار تسلیم و خضوع کردند! بنابراین، هدف، روابط سالم نیست. آنها در تبلیغاتشان آن حرفها را می‌زنند؛ عدّه‌ای هم متأسّفانه در مطبوعات کشور و غیره، همان حرفها را تکرار می‌کنند که گویا ارتباط با امریکا خواهد توانست همه مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. این دروغ و خلاف است. امریکاییها برای ارتباطات و فعّالیتهای خودشان در دنیا، یک وجهه نظر بیشتر ندارند - آن را هم می‌گویند؛ پنهان و کتمان نمی‌کنند - و آن، منافع امریکاست. چنانچه با کسی رابطه برقرار کنند، اگر بپرسند چرا، می‌گویند منافع ما ایجاب می‌کند؛ چون برای آنها منافعشان مهم است! امریکا به هیچ کشوری سود نمی‌رساند. اگر چند میلیون دلار به کشوری وام بدهد، چند برابر از او امکانات می‌گیرد! امروز اگر شما به این منطقه نگاه کنید، می‌بینید که این کشورهای اطراف ما دچار فقر و

ضعف و استبداد و فساد و مشکلات فراوانی هستند. اینها مگر با امریکا روابط ندارند؟! همه اینها با امریکا روابط دارند. امریکاییها از آنها استفاده می‌کنند، اما به آنها استفاده نمی‌رسانند! بارها امریکاییها اعلان کردند که هدف آنها از ارتباط با کشورها، تأمین منافع دولت امریکاست! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که از نظر امریکاییها، منافع یک شهروند امریکایی، بر منافع یک شهروند ایرانی - هر که باشد - ترجیح دارد؛ یک جوان امریکایی، بر جوان ایرانی ترجیح دارد؛ یک عنصر امریکایی - هر که باشد - بر یک عنصر ایرانی و یا غیرایرانی ترجیح دارد. سیاست امریکا در مسائل جهانیش بر این مبناست. هدف اصلی این است. البته با دروغ و فریب، اسم حقوق بشر را می‌آورند! کشورهایی هستند که امریکا از نفت آنها استفاده می‌کند؛ در آنها یک‌بار یک مجلس منتخب مردم تا امروز تشکیل نشده است؛ یک حاکم منتخب مردم، یک رئیس جمهور منتخب مردم در آن کشورها وجود ندارد؛ اما امریکا اسمی از دمکراسی و حقوق بشر در آن کشورها نمی‌آورد! چرا؟ چون منافعش را از آنها تأمین می‌کند. با رژیم صدام - در دورانی که رژیم صدام با ایران می‌جنگید؛ چون بر طبق منافع آنها بود - کمال همکاری را کردند؛ بعد که رژیم صدام به کویت حمله کرد و منافع آنها را تهدید نمود، با او مقابله کردند؛ آن‌وقت صدام شد ظالم و جنایتکار و عنصر غیرقابل اعتماد! مگر قبلاً نبود؟! همین امروز مؤسّساتِ متعدّدی در خودِ امریکا و در اروپا از طرف امریکاییها فعّالیت می‌کنند تا روی دولت ایران، روی افکار عمومی ایران و روی فضای ذهنی ایران فشار وارد کنند. من گزارشی از این مراکز به ظاهر تحقیقاتی دارم که نشان می‌دهد آنها در باطن برای این درست شده‌اند که فشار سیاسی و تبلیغاتی بیاورند و افکار عمومی را علیه نظام اسلامی تجهیز کنند. من اسم این مؤسسات را هم دارم؛ می‌دانم که فعّالیتهایشان چیست و چه کار می‌کنند. اینها به زبان، اظهار دوستی می‌کنند؛ اما فلان عنصر سیاسیشان، عنصر نظامیشان، وزیر دفاعشان، فرمانده نیروهایشان در خلیج فارس، قلدرانه صحبت می‌کند! دستگاههای جاسوسیشان هم در خفا مشغول توطئه‌اند، که چون مجال نیست، من در این خصوص بیشتر صحبت نمی‌کنم. متأسّفانه بعضی از اینها توانسته‌اند از بعضی از اوضاع آشفته استفاده کنند؛ داخل ایران هم بیایند و با این و آن تماس بگیرند! یکی از اینها وقت برگشت از ایران در آن‌جا گزارشی داده و گفته همه چیز در مورد ایران تمام شده است؛ ما فقط باید سفیرمان را به ایران معرفی کنیم! شخصی شنید، گفت: خواب خوش دیدید، خیر باشد! در این‌جا به او چه گفتند که او چنین برداشت کرده که همه چیز تمام شده است؟! چه کسی با او حرف زده است؟! اینها چیزهایی است که تهدیدهای داخلی را تشکیل می‌دهد. عزیزان من! اگر ما در داخل متّحد و منسجم باشیم، اگر مردم با دولت و مسؤولانشان صمیمی باشند و ارتباط داشته باشند، دشمن خارجی هیچ تأثیر سوئی نمی‌تواند بگذارد و هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند؛ اما متأسفانه در داخل، ایادی دشمن هستند. امروز در این کشور «عبداللّه‌بن‌ابی»های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بن دندان قبول نکردند! در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبداللّه‌بن‌ابی» بود که با یهودیها و کفّار قریش و جاسوسهای امپراتوری روم می‌ساخت و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، برای این‌که شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد؛ چرا؟ چون قبل از آن که پیامبر به مدینه بیاید، او تصوّر می‌کرد که در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! پیامبر در واقع مقام او را از او سلب کرده بود. امروز در این کشور «عبداللّه‌بن‌ابی»هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آنها و متعلّق به آنهاست. کسانی که نه فقاهت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبداللّه‌بن‌ابی» خوشرفتاری کرد و او را مجازات ننمود. نظام اسلامی هم با اینها خوشرفتاری کرد و به مجازاتشان نپرداخت. اینها امروز به برخی از پدیده‌هایی که دست دشمن در آنهاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعّالیتهای منافقانه خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسؤولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند! شما جوانان عزیز بدانید، در هر جایی که یک تظاهرات اسلامی یا انقلابی یا دینی از خودتان نشان می‌دهید - وقتی در مجالس دعا شرکت می‌کنید، وقتی در مجامع اعتکاف

شرکت می‌کنید، وقتی در تظاهرات بیست و دوم بهمن شرکت می‌کنید، وقتی در روز قدس شرکت می‌کنید، وقتی مسؤولان کشور مثل رئیس جمهور و دیگران را مورد احترام قرار می‌دهید - از هر حرکتتان که نشان دهنده دینداری و علاقه‌مندی شما به انقلاب باشد، منافقین به خودشان می‌لرزند و ناراحت می‌شوند! اینها همان کسانی هستند که با حرفهای خود، با اظهارات خود، با موضعگیریهای خود، با تبلیغات خود، احیاناً با دخالت خود در بعضی از اغتشاشها، دشمن خارجی را امیدوار می‌کنند و دشمن خارجی خیال می‌کند که حال باید به سمت تصرّف ایران، تسلّط بر ملت ایران و در هم شکستن مقاومتِ انقلابیِ بیست و یکساله ملت ایران بیاید. در واقع اینها مقصّرند؛ اینها به دشمن روحیه می‌دهند. عزیزان من! هدف اصلی دشمنان - چه دشمنان خارجی، چه دشمنان دورو و منافق داخلی - عبارت است از نفی حکومت دینی و حکومت اسلام. اصل قضیه برای اینها این است و به کمتر از این هم راضی نیستند. اینها می‌دانند تا وقتی که قدرت در دست دین و احکام دینی است، تا وقتی‌که مقرّرات مجلس شورای اسلامی باید طبق دین باشد، تا وقتی این قانون اساسی هست - که این قانون اساسی منطبق بر دین است - در این کشور نمی‌توانند کاری بکنند. تا وقتی مسؤولان کشور به مبانی دین و اسلام و فقاهت پایبندند، اینها کاری نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند این پایبندی را از بین ببرند؛ هدف این است. می‌خواهند همان تجربه‌ای را که در صدر اسلام به‌وجود آمد، دوباره تکرار کنند. من واقعاً به شما برادران و خواهران عزیز توصیه می‌کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ درس است؛ از تاریخ بسیار درسها می‌شود آموخت و بسیار تجربه‌ها می‌شود به دست آورد. عدّه‌ای سعی می‌کنند حوادث روزگار ما را یک حوادث استثنایی - که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست - وانمود کنند. این غلط است. رنگهای زندگی عوض می‌شود، روشهای زندگی عوض می‌شود؛ اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه بندیهای اصلی بشر، تغییری پیدا نمی‌کند. در صدر اسلام بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التّحیهٔ والثناء آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر - که حفظ اصل اسلام بود - مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینیِ خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن - که امامت است - گرفته شد، امام حسینِ فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد! من به شما عرض کنم که امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملتِ هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا - اگر در قدرتهای مادّی باشد - قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این‌جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتّفاق خواهد افتاد. من خدا را شکر می‌کنم که ملت ما بیدار و مسؤولان ما بحمداللَّه بر گرد محور دین و اسلام متّفق الکلمه‌اند. بسیاری سعی می‌کنند از زبان مسؤولان کشور، از زبان رئیس جمهور یا دیگران، حرفهایی بزنند. اینها زحمت بیهوده می‌کشند. رئیس جمهور، یک عنصر روحانی، مؤمن، مرید امام، متکفّلِ ترویج دین و دارای احساس مسؤولیت در این زمینه است. مسؤولان دیگر هم بحمداللَّه در سطوح بالا همین‌طورند. البته در مسؤولان میانی کسانی هستند که ما از آنها گله داریم. دشمن در تحلیل خود نسبت به ملت ایران و نسبت به جوانان ایران بسیار اشتباه کرد. بحمداللَّه ملت ایران، ملتی مقاوم، آگاه، هوشیار و آماده به کار است. وضع جوانان هم در همه جای کشور همین‌طور است. مسؤولان هم که بحمداللَّه مسؤولان مؤمن، پایبند به دین و دارای احساس مسؤولیتند. البته من آن روز در نمازجمعه گفتم قلباً از بعضی از پدیده‌هایی که در کشور هست، رنج می‌برم. من نمی‌خواهم آنچه را که برایم رنج‌آور است، با افکار عمومی مطرح کنم؛ اما این نکته که آن روز گفتم داستان غم‌انگیزی است. حقیقتاً همین‌طور است.

بنده دو سال قبل از این در یکی از خطبه‌های نمازجمعه گفتم که دستگاههای استکباری دنیا - و در رأس همه امریکا - از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشورها استفاده می‌کنند. بعد به آن مراکز تبلیغاتی خطاب کردم و گفتم: ولی بدانید این توطئه که شما بخواهید بوسیله رادیوهایتان در ایران اسلامی، همان برنامه‌هایی را که در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای دیگر بوجود آوردید، بوجود بیاورید، این نشدنی است؛ این خیال خامی است. متأسّفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که بوسیله تبلیغات خود، همّتش این بود که افکار عمومی یک کشور را به سمتی متوجّه کند، به‌جای رادیوها آمده در داخل کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاههای دشمنند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیونهای بی.بی.سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند! من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوّع مطبوعات. اگر به‌جای بیست عنوان روزنامه، دویست عنوان روزنامه در این کشور در بیاید، بنده خوشحالتر هم خواهم بود و از این‌که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست، مایه روشنگری باشند؛ مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هرچه بیشتر باشند، بهتر است. اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همّتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان‌روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند و تیترهایی می‌زنند که هرکس این تیترها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! اینها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسؤولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند! من نمی‌دانم مدل اینها کجاست و کیست!؟ مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یک نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسؤولی، وزیری، حتی رئیس جمهوری دزدی کند، می‌نویسند و افشا می‌کنند؛ اگر جنایت کند، افشا می‌کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیتر می‌زنند و می‌گویند؛ اما به قانون اساسی کشور حمله نمی‌کنند؛ به مجلس قانونگذاری حمله نمی‌کنند. ممکن است از قوانین مصوّب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یک قانون، هوچی بازی راه نمی‌اندازند. اینها از صاحبان اصلی این روشها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون اساسی، مورد اهانت؛ سیاستهای اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچک، درشت‌نمایی شده! در هر حادثه‌ای، جوّ تهمت فضا را پر می‌کند! تروری اتّفاق می‌افتد. هنوز هیچ اطّلاعی در دست نیست؛ هنوز از این‌که این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ‌کس سرنخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیتر می‌زنند؛ سپاه را متهم می‌کنند؛ بسیج را متهم می‌کنند؛ روحانیت را متهم می‌کنند! هدف از این کارها چیست؟! چرا با بسیج این‌قدر بدند؟! من در بخش اوّل صحبتم به شما عرض کردم که جوان سرشار از انرژی است؛ جوان هیجان‌طلب است. روزی که کشور دچار یک جنگ مسلّحانه باشد، جوانان با میل و رغبت به میدان می‌روند. وقتی که کشور در آرامش و صلح است، برای ارضای سالمِ هیجان طلبی جوانان، چه چیزی بهتر از بسیج؟ این ابتکار امام بود. روح هیجان طلب جوان، اگر بنا باشد در راه سازنده، در راه ایمانی، در راه سالم، در راهی که می‌تواند برای کشور مفید واقع شود، به‌کار بیفتد، چه سازمانی مهمتر و مطمئن‌تر از سازمان بسیج است؟ چرا این‌قدر با بسیج دشمنی می‌کنند؟! با چه دشمنند؟! چرا این‌قدر بسیج را زیر سؤال می‌برند؟! اینهاست که آن انگیزه‌های باطنی را برملا می‌کند. من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدمهای خوب و مؤمنی مشغول کارند - چه کسانی که قلم می‌زنند، چه کسانی که اداره می‌کنند - اما در لابلای همینها اثرِ انگشت «عبداللّه‌بن‌ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنیها، اختلاف‌افکنیها، تشنج آفرینیها، تشویش افکار عمومی، نا امید کردنها، یأس پراکنیها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! البته این کارها به جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می‌کند. من البته مایل نبودم با این صراحت و تفصیل درباره بعضی از مطبوعات حرف بزنم. در واقع ناگزیر شدم. من با مسؤولان صحبت کردم. رئیس جمهور محترممان هم مثل من از این مطبوعات ناراحت است؛ من با ایشان

هم صحبت کرده‌ام. شنیدم ایشان بعضی از اینها را جمع کرده‌اند، نصیحت کرده‌اند و به آنها حرفهایی زده‌اند. من نمی‌دانم آیا کار با نصیحت پیش می‌رود یا نه؟ بعید می‌دانم! وقتی که دشمن برای اثرگذاری برروی اذهان عمومی و ایجاد مسأله روز برنامه‌ریزی کرده، فرصت نمی‌دهند که مردم نفس بکشند. اگر مردم در جایی یک شادی هم پیدا کنند، بلافاصله مسأله‌ای را عَلَم می‌کنند و دائم کشمکش راه می‌اندازند! من بارها به مسؤولان دولتی تذکّر داده‌ام و به‌طور جدّی از آنها خواسته‌ام که جلوِ این وضعیت را بگیرند. این اسمش محدود کردن مطبوعات نیست. این اسمش جلوگیری از انتقال آزاد اطّلاعات نیست - انتقال سالم اطّلاعات مورد تأیید ماست. این معنایش جلوگیری از نفوذ دشمن است. جلوگیری از به ثمر رسیدن توطئه تبلیغاتی دشمن است. من وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می‌دانم. این جریان، دائم درصدد قداست شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند؛ نه با بیان منطقی، با روشهای بسیار غلط که جز در مطبوعات ناسالم در دوره‌هایی که بوده، انسان نمی‌تواند نظیر و شبیهش را پیدا کند! من به‌نظرم رسید بعد از آن که با مسؤولان در میان گذاشتم و به رئیس جمهور گفتم، این را به‌عنوان یک درد دل و شِکوه - مثل پدری که با فرزندانش مطلبی را در میان می‌گذارد - با شما در میان بگذارم. البته من به شما عرض کنم که یکی از هدفهای دشمن این است که با تحریک احساسات، در کشور ایجاد ناامنی کند. من قوّیاً توصیه می‌کنم که به‌خاطر احساسات و به‌خاطر طرفداری از فلان کس، مبادا بر خلاف قانون اقدامی شود. من به هیچ وجه اجازه نمی‌دهم. دشمن وقتی بخواهد ایجاد اغتشاش و درگیری کند، برایش چندان مشکل نیست که چهار نفر مزدور را در بین بچه‌های مؤمن، بچه‌های حزب‌اللّهی و بچه‌های صادق بفرستد؛ به‌عنوان طرفداری از رهبری، به‌عنوان این‌که رهبری مظلوم واقع شده، بیایید کمک کنید؛ سپس جنجال درست کنند! مراقب نفوذیها باشید. من می‌خواهم فقط شما بدانید؛ می‌خواهم افکار عمومی بی‌خبر نماند از این‌که دشمن در زمینه مسائل فرهنگی در کشور چه می‌کند و هدفهایش چیست. هدفهای دشمن از این کارها عبارت است از بی‌ایمان کردن، ایجاد گسست بین نسل کنونی و نسل گذشته و کوچک کردن افتخارات بیست سال اخیر. همه مردمانِ با فرهنگ در کشورها سعی می‌کنند افتخارات گذشته خودشان را بزرگ کنند. این جنگ هشت ساله و این دفاع مقدّس، از بزرگترین افتخارات ملت ایران بود. همه دنیا - ناتو، کشورهای بلوک شرق، خودِ امریکا، کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست شدند، به عراق کمک کردند و به ایران فشار آوردند؛ اما نتوانستند یک وجب از خاک این کشور را اشغال کنند. عزیزان من! در دویست سال گذشته، قبل از این جنگ تحمیلی، هر وقت این کشور با کشور دیگری درگیریِ نظامی داشت، بخشی از کشور رفت؛ اما بعد از دویست سال، جنگی که در آن دشمن نتوانست یک وجب از خاک این کشور را بگیرد - با این‌که همه قدرتهای نظامی و سیاسی دنیا و پشتیبانیهای بین‌المللی همراه او بود - همین جنگ هشت ساله است. این جنگ یکی از مفاخر تاریخ ایران است؛ آن‌وقت می‌آیند جنگ و رزمندگان و شهدا و سپاه و ارتش و بسیج را زیر سؤال می‌برند! این گسستِ نسل کنونی از نسل گذشته و از افتخارات گذشته، این جدا کردن مردم از مسؤولان و این جدا کردن مردم از عقاید و باورهای دینی، آیا جز از دشمن برمی‌آید؟ اما می‌بینیم که فلان روزنامه هم این کارها را می‌کند! البته بعضی هم هستند که واقعاً دشمن نیستند - من می‌دانم این‌طور است - اما غافلند. این، آن شِکوه‌ای بود که خواستم پیش شما بکنم. شما بدانید، دستگاههای مسؤول هم بدانند که این یک خطر بزرگ است. اگر جلوِ این خطر را نگیرند، بدون شک دشمن یک قدم جلو خواهد آمد و روحیه جدیدی پیدا خواهد کرد. البته جایی را که دشمن هرگز نخواهد توانست از لحاظ معنوی و روحی تصرّف کند، عبارت است از جایی که مردم هستند و آن‌جایی که این خدمتگزار مردم در آن‌جا قرار دارد. پروردگارا! ملت ایران را پیروز کن؛ دشمنانش را منکوب و سرکوب کن. پروردگارا! جوانان ما را به راهی که مورد رضای خود توست، هدایت کن. پروردگارا! جوانان ما را موفّق و پیروز بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دختران و پسران مؤمن را در این کشور مشمول عنایات و تفضّلات خودت بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دلها را با هم مهربان کن و ما را با اسلام هرچه بیشتر

آشنا و نزدیک بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، توفیق مسؤولان کشور - مسؤولان دولتی، مسؤولان قوه قضاییه، قوه مقننه و سایر مسؤولان - را روزبه‌روز بیشتر کن. پروردگارا! قلب ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده؛ روح مطهّر امام و ارواح طیّبه شهدا را از ما راضی کن؛ تفضلات خودت را به ایثارگران و جانبازان و آزادگان انقلاب و کسانی که عمر و جوانی خود را در این راه مصرف کرده‌اند، نازل بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلمان به مناسبت روز جهانی کارگر و سالگرد شهادت استاد

متن بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و معلمان به مناسبت روز جهانی کارگر و سالگرد شهادت استاد مطهری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهرانی که لطف کردند و تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم و روز شریف معلم و روز شریف کارگر را به معلمان عزیز و به کارگران عزیز تبریک می‌گویم. همچنین یاد استاد شهیدِ بزرگوار و معلم پیشروِ این وادی - مرحوم آیةاللَّه شهید مطهری - را که حقّ بزرگی به گردن ملت و انقلاب ما دارند، گرامی می‌دارم. درباره این دو جامعه مهم - جامعه کارگری و جامعه معلمان - سخنان بحق و بجا و زیادی گفته شده است. شکّی نیست که این دو قشر جزو اثرگذارترین قشرهای جامعه در حال و آینده کشورند. معلمان، سازندگان انسانند؛ انسان والا، انسان پیشرو، انسان تربیت شده، انسان باسواد. در واقع این معلمان هستند که ماده اصلیِ درجه اول عالم خلقت را که وجود آن برای همه پیشرفتها و تعالیها - چه مادّی و چه معنوی - شرط اصلی و محوری است، پرداخت می‌کنند، به ثمر می‌رسانند و کارآمد می‌سازند. اگر جامعه معلمان در یک کشور، عزیز و گرامی داشته شوند، این فقط عزیز داشتن یک عدّه از مردم نیست؛ این عزیز داشتن علم و تعالی و پیشرفت است؛ عزیز داشتن انسان است. این که در کشور از معلمان تجلیل می‌شود، صرفاً لفّاظی و تعارف نیست. معنای این حرفها و این گفتنها این است که فضای عمومی کشور قدر علم و تعلیم و آدم شدن و عالم شدن را بدانند. این حرفها برای این است که کلاس درس، معلم درس و پدید آورنده علم و درس، گرامی داشته شود. ملتی که قدر علم و آموزش و معلم و اهمیت فرهنگ را نداند، به هرکجا هم برسد، آسیب‌پذیر است. از لحاظ مادّی هر رشدی هم بکند، قابل سرنگون شدن و شکست خوردن است. تجلیل از کارگران هم از دو جهت است: یکی به خاطر این است که هر کشوری هرچه رشد مادّی و ثروت دارد، از سرانگشت کارگر دارد. کارگر است که ثروت را تولید می‌کند و رشد اقتصادی را به وجود می‌آورد. اگر کارگر نباشد، همه طرّاحان و برنامه‌ریزان و متفکّران اقتصادی، کارشان بیهوده خواهد ماند. آن عنصر و عاملی که همه فکر و هدفها و برنامه‌ها و پیشرفتهای علم اقتصاد را در مقام عمل تحقّق می‌بخشد، سرپنجه کارگر است. پس کارگر حقّ بزرگی به گردن همه آحاد ملت دارد؛ به خاطر این که محصول کار اوست که زندگی مردم را به طور روزبه‌روز و عملی و فعلی سامان می‌دهد. جهت دوم که از کارگر تجلیل می‌کنیم، این است که تجلیل از کارگر، تجلیل از کار است؛ کار بسیار مهم است. چقدر بیکاری به بشریت خسارت می‌زند؛ چه بیکاری بر اثر تنبلی و عدم همّت شخص باشد، چه بر اثر این باشد که او قادر به کار نیست؛ چون کار وجود ندارد. پس، کار یک ارزش و یک عبادت حقیقی است. عامل حقیقی و واقعی برای پیشرفت یک کشور، کار است. بنابراین، ما از کارگر تجلیل می‌کنیم، تا از کار تجلیل شود. معلمان و کارگران، دو قشر بسیار مهمند. نه این که قشرهای دیگر اهمیتی ندارند؛ چرا، هر مجموعه‌ای در درون خود، عناصر به وجود آورنده و زاینده و تشکیل دهنده دارد و همه در جای خود مهمند؛ اما توجه به این دو قشر، مانع از این می‌شود که غفلت بزرگ و خسارتباری کشور و مردم را فرا گیرد. چه کسی باید توجّه کند؟ در درجه اوّل، مسؤولان امر و در درجه دوم، همه آحاد مردم. قدر معلم را بدانند، قدر کارگر را بدانند؛ اینها ارزش است. معلمان و کارگران انسانهایی هستند که عمر خود را در کاری صرف می‌کنند که آن کار پیش خدای متعال گرامی و عزیز است. اگر به سابقه بیست‌ویکساله انقلاب و همچنین سالهای آخر قبل از انقلاب - بخصوص سال آخر آن - نگاه کنیم، می‌بینیم که نقش این دو قشر در پدید آمدن انقلاب و نیز در ادامه راه انقلاب و

پیروزیهای آن، نقش تعیین کننده‌ای بوده است. اگر معلمان نبودند، این همه دانش‌آموز و این همه جوان، در جبهه‌ها و در صحنه‌های انقلاب و در کارهای مربوط به سازندگی حضور پیدا نمی‌کردند؛ معلمان بودند که بچه‌ها را وادار کردند. در این زمینه، بخشی از معلمان فداکاریِ واقعی کردند و خودشان برای شاگردانشان مقتدا شدند. همچنین کارگران، هم قبل از انقلاب، هم بعد از پیروزی انقلاب، در دوران جنگ تحمیلی و در میدانهای مختلف امتحان خود را دادند. آنها در صحنه حضور پیدا کردند و به کم ساختند و نگذاشتند کارخانه‌ها تعطیل شود، تا ما توانستیم این راه پر گردنه صعب‌العبورِ بیست‌ویکساله را طی کنیم و به این جا برسیم. بنابراین، هر دو قشر امتحان خوبی دادند. یکی از کارهای مهم هر دو قشر، مبارزه با کسانی بود که می‌خواستند یا مدارس و کلاسها را تعطیل کنند، یا کارخانه‌ها و کارگاهها را به تعطیلی بکشانند. یقیناً بعضی از شما می‌دانید که بسیار سعی و تلاش شد که جمهوری اسلامی با اعتصابهای کارگری مواجه شود. چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خودِ کارگران. خواستند مدارس را تعطیل کنند؛ چه کسی در مقابلشان ایستاد؟ خود معلمان. اینها پیش خدا بسیار اجر و قیمت دارد. امروز هم همین‌طور است. امروز هم‌انسان زمزمه‌هایی را می‌شنود که به مناسبت فلان مسأله، فلان قانون، فلان بهانه، عدّه‌ای سعی می‌کنند، یا بعضی از مراکز تلاشِ سازمان یافته می‌کنند، شاید بتوانند به‌نحوی بدنه کارگری کشور را فلج کنند! می‌دانید چه بر سر کشور می‌آید؟ آنها این را می‌خواهند. آنها حقوق کارگر را دنبال نمی‌کنند. سعی آنها این است که این راه سختی را که امروز دولت و مسؤولان در پیش دارند و عرق‌ریزان و تلاش‌کنان و با توکّل به خدا در مقابل این همه توطئه متراکم - محاصره‌های اقتصادی، خباثتهای استکبار جهانی، کارشکنیها، مانع‌تراشیها - پیش می‌روند، متوقّف کنند. چگونه؟ نگذارند کار در کشور باقی بماند و بدنه کارگری را از کار منفک کنند تا فلج شود. اگر در جامعه رونق اقتصادی نباشد، اگر تولید کار و تولید ثروت نباشد، از جمله کسانی که در درجه اوّل بیشترین صدمه را خواهند دید، باز هم همین قشرهای مستضعف و محروم و بخصوص قشرهای کارگری هستند. دشمن این را می‌خواهد. امروز عدّه‌ای ساده‌لوحانه سعی می‌کنند چشمهای خودشان را ببندند و دشمن را نبینند. لیکن واقعیت این است که دشمن دست به کار است و می‌خواهد حرکت جمهوری اسلامی را هر طور بتواند؛ با تبلیغات، با جنجالهای سیاسی، با هیاهو، با ادّعای طرفداری از این قشر و آن قشر متوقّف کند. همّتشان این است که در جمهوری اسلامی کارها فلج شود و کاری پیش نرود. امروز دولت و مسؤولان تلاش می‌کنند. امروز مسأله اشتغال یکی از مهمترین مسائل کشور ماست. مسؤولان باید سالی چند صد هزار فرصت شغلی به‌وجود آورند تا بتوانند جوانانی را که عازم و آماده میدان کار هستند، به کار وادار کنند. تولیدِ شغل کار آسانی نیست؛ برنامه‌ریزی و تلاش و خیال راحت می‌خواهد. عدّه‌ای می‌خواهند نگذارند این کارها انجام گیرد. این عده چه کسانی هستند؟ دشمنان و تحریک شدگان. اینها به جان قشرهایی می‌افتند که دچار نابسامانیهایی هستند. البته تا امروز نیّت غرض‌آلود دشمنان نتوانسته است بر جامعه فرهنگی و کارگری ما غلبه پیدا کند و آنها را ابزار دست سازد. آنها بدانند یقیناً بعد از این هم نخواهند توانست؛ اما شرط اصلی هوشیاری است. همه باید هوشیار باشند. جوانان، معلمان، کارگران، دانش‌آموزان و دانشجویان باید بیدار باشند و بدانند که دشمن در پی چیست. دولت و مسؤولان گوناگون هم باید تلاش خود را بکنند. برنامه‌هایی هست؛ ان‌شاءاللّه این برنامه‌ها اجرا شود و پیش برود و بتدریج نابسامانیها برطرف گردد. یک جمله هم می‌خواهم به بعضی از مسؤولان عرض کنم. امروز کشور ما در حال گذر از یک دوران سخت اقتصادی است، تا ان شاءاللّه به یک دوران باز، آزاد، خوب و برخوردار از رفاه برسد که مردم بتوانند از منافع و عطایا و هبات این طبیعت عظیم و این امکانات فراوانی که در کشور ما هست، استفاده کنند. ما تلاش همه را هم لازم داریم؛ لیکن یکی از آفاتی که در همین دوران متوجه حرکت رشد و توسعه عمومی کشور است، این است که به‌وسیله سوءسیاستها در کشور، شکاف بین طبقات زیاد شود. این را باید بسیار مراقب باشند. عدّه‌ای فقط به خود فکر می‌کنند. اینها کسانی هستند که نه به قشر مظلوم و مستضعف، نه به فقرا و نه به آینده کشور فکر نمی‌کنند و فقط به جیب خودشان، به زندگی شخصی خودشان و به گردآوری هرچه بیشترِ ثروت می‌اندیشند. دستگاههای مسؤول نباید اجازه دهند که اینها مرتّب فاصله‌ها و شکافها را بیشتر کنند.

عدالت اجتماعی، اساس است. اگر رونق اقتصادی در کشور باشد، اما عدل اجتماعی نباشد، این رونق اقتصادی به درد فقرا و مستضعفان نخواهد خورد و محرومیت را برطرف نخواهد کرد؛ همچنان که امروز در بسیاری از کشورها شما ملاحظه می‌کنید که تولید بالاست، کارخانه‌های بزرگ مشغول کارند، ثروت تولید می‌شود؛ اما محرومیت در آن کشورها هست؛ از جمله همین کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی و غربی. آنچه که از این کشورها در تلویزیونها و از پشت دوربینها به من و شما نشان می‌دهند، جاهای خوبش است. محلّات فقیرنشین و زندگیهای تلخ و گرسنگیها و محرومیتها و حسرتها را که نشان نمی‌دهند؛ ساختمانها و خیابانهای عالی و باغهای بزرگ و امثال اینها را نشان می‌دهند! اگر پیشرفت صنعتی و رونق اقتصادی باشد، اما عدالت اجتماعی نباشد، می‌شود همین وضعیت و وضعیت بعضی از کشورهایی که از آنها هم بدترند. ما که این را نمی‌خواهیم. ما در جامعه فقط رونق اقتصادی را نمی‌خواهیم. ما رونق اقتصادیِ همراه با عدالت اجتماعی را می‌خواهیم. البته نمی‌گوییم عدالت اجتماعی باشد، اما رونق اقتصادی نباشد؛ چون در آن‌جایی که هیچ رونق اقتصادی نیست، عدالت اجتماعی عامل چندان مهمی نیست و در عین حال جامعه به رفاه و به برخورداریِ لازم نخواهد رسید. اگر عدل اجتماعی همراه با پیشرفت اقتصادی باشد، جامعه شکوفا خواهد شد. نمی‌شود که ما عدالت اجتماعی را رعایت نکنیم. مسؤولان سررشته دار امورند. از طرفی باید اجازه بدهند که کسانی از مجاری صحیح، تلاش اقتصادیِ سالم و قانونی بکنند - چون تولید ثروت در اسلام مذموم نیست - اما باید جلوِ استفاده از روشهای غیرقانونی، استفاده از راههای تقلّب و خدعه و مکر و سوءاستفاده از ثروتهای عمومی را بگیرند. اینها ممنوع است. فاصله‌ها باید کم شود. پاره‌ای از حقوقها، پاداشها و دریافتهایی که بعضی افراد دارند - که از بیت‌المال هم هست - اصلاً قابل توجیه و قابل فهم و قبول نیست. کسانی که از اموال دولتی و از بیت‌المال استفاده می‌کنند، بایستی به‌قدر حقّ و ارزش کارشان برخوردار شوند. نمی‌شود که عدّه‌ای برخورداریهای زیاد داشته باشند. البته انقلاب اسلامی این بُت تبعیض و طاغوت پروری را در این کشور شکست. قبل از انقلاب، فاصله بین فقیر و غنی یک امر اجتناب‌ناپذیر تلّقی می‌شد. کسی جرأت نمی‌کرد بگوید بالای چشمتان ابروست. انقلاب اسلامی آمد و راه عدالت اجتماعی را باز و مسیر را هموار کرد. اما ما باید عمل کنیم. آن کسی که قانون می‌گذارد، آن کسی که تصمیم می‌گیرد و آن کسی که برنامه‌ریزی می‌کند، باید ملاحظه عدالت اجتماعی را بکند. چند روز قبل از این، سیمای جمهوری اسلامی مدرسه‌ای را در یکی از روستاهای بوشهر نشان داد که از مشاهده آن وضعیت، دل من به درد آمد! یک عدّه جوان در گوشه‌ای از همین کشور، با آن شرایط سخت به دبیرستان می‌روند؛ آن وقت چند کیلومتر آن طرفتر در وسط دریا، شما ببینید با ثروتهای بادآورده چه کارهایی می‌شود!در نظام جمهوری اسلامی، این روش درست نیست؛ غلط است. مسؤولان باید مراقبت کنند. هرکس وظیفه‌ای دارد و باید وظیفه‌اش را دقیق انجام دهد. مسؤولان باید دنبال عدالت و دنبال آسان کردن زندگی برای طبقات مستضعف و محروم و پابرهنه باشند. مراد کسانی است که در روز خطر این مملکت را نجات دادند و اگر خدای نکرده بار دیگر خطری این مملکت را تهدید کند، باز هم همین جامعه کارگری، همین معلمان، همین قشرهای محروم و همین کارمندانی که از لحاظ درآمد در سطوح پایینی قرار دارند، می‌روند دفاع می‌کنند و سینه سپر می‌سازند. همه قشرهای گوناگون مردم - چه کارگران، چه معلمان، چه کارمندان ادارات، چه کارمندان بخشهای مختلف - سعی کنند ان‌شاءاللَّه با هوشیاری و دقّت، کار را به بهترین وجهی انجام دهند؛ مسؤولان هم مسؤولیتهای خودشان را درک کنند. ان‌شاءاللَّه این جامعه براثر تلاش مسؤولان به آن‌جایی برسد که حقّ اوست؛ آن‌جایی که خدا برای او معیّن کرده است؛ یعنی ان‌شاءاللَّه اوج رستگاری؛ هم دنیایی و مادّی و هم معنوی و الهی. امیدواریم خداوند ما را به وظایفمان آشنا سازد؛ در راه انجام آن وظایف ما را کمک کند؛ دست ما را بگیرد و از انحراف و کجروی باز بدارد. امیدواریم که تفضّلات حضرت ولیّ‌اللَّه‌الاعظم ارواحنافداه متوجّه شما باشد و ان‌شاءاللَّه یاری و دعای آن بزرگوار شامل حال همه شما و ما گردد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نمازجمعه تهران

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نمازجمعه تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین و صحب المخلصین المجاهدین. و صلّی علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین. و صلّی علی بقیّة اللّه فی‌الأرضین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. «یا ایّهاالّذین امنوا اتّقوا اللّه و قولوا قولاً سدیدا».(۱) همه شما برادران و خواهران و خودم را به رعایت تقوای الهی، مراقبت از رفتار و گفتار و نیّات خود و استمداد از خداوند برای پیمودن راه او و راه حق، دعوت و توصیه می‌کنم. امروز اگرچه روز ولادت موسی‌بن‌جعفر علیه‌الصّلاةوالسّلام است و جای این بود که ما در خطبه اوّل به آن بزرگوار اظهار ارادت و خلوص کنیم، لیکن چون در مجموعه مطالبی که ما در خطبه‌ها و صحبتها بیان می‌کنیم، ذکر نام مقدس نبی‌اکرم صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و شرح گوشه‌هایی از زندگی آن بزرگوار انصافاً کم است و چهره نورانی آن درّةالتاج آفرینش و آن گوهر یگانه عالم وجود برای بسیاری از افراد، آن‌چنان که شایسته است، روشن نیست - نه تاریخ زندگی آن بزرگوار، نه اخلاق آن بزرگوار، نه رفتار فردی و سیاسی آن بزرگوار - بنده قصد داشتم که در ایام آخر صفر، به قدر گنجایش وقت و توفیق خودِ این حقیر، در یک خطبه نسبت به آن بزرگوار مطالبی عرض کنم؛ اما ترسیدم که تراکم مطالب باز موجب شود که این ابراز ارادتِ لازم و واجب فوت شود و به تأخیر افتد؛ لذا امروز قصد دارم که در این خطبه راجع به آن وجود مقدّس صحبت کنم. نبی مکرم اسلام جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتّصال به غیب و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها هم حتّی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق‌العاده، طراز اول و بی‌نظیر است. شما درباره امیرالمؤمنین مطالب زیادی شنیده‌اید. همین قدر کافی است عرض شود که هنر بزرگ امیرالمؤمنین این بود که شاگرد و دنباله‌رو پیامبر بود. یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی‌نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی‌نظیر، در صدر سلسله‌ی انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظّف شده‌ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم؛ که فرمود: «ولکم فی رسول‌اللّه اسوة حسنة»(۲). ما باید به پیامبر اقتدا و تأسی کنیم. نه فقط در چند رکعت نماز خواندن که در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم. پس باید او را بشناسیم. خدای متعال شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را بر دوش حمل کند. یک نگاه اجمالی به زندگی پیامبر اکرم در دوران کودکی بیندازیم. پدر آن بزرگوار، بنابر روایتی قبل از ولادتش، و بنا بر روایتی دیگر چند ماه بعد از ولادتش از دنیا می‌رود و آن حضرت پدر را نمی‌بیند. به رسم خاندانهای شریف و اصیل آن روز عربستان که فرزندان خودشان را به زنان پاکدامن و دارای اصالت و نجابت می‌سپردند تا آنها را در صحرا و در میان قبایل عربی پرورش دهند، این کودک عزیزِ چراغ خانواده را به یک زن اصیل نجیب به نام حلیمه سعدیّه - که از قبیله بنی سعد بود - سپردند. او هم پیامبر را در میان قبیله خود برد و در حدود شش سال آن کودک عزیز و آن درّ گرانبها را نگه‌داشت؛ به او شیر داد و او را تربیت کرد. لذا پیامبر در صحرا پرورش پیدا کرد. گاهی این کودک را نزد مادرش - جناب آمنه - می‌آورد و ایشان او را می‌دید و سپس باز برمی‌گرداند. بعد از شش سال که این کودک از لحاظ جسمی و روحی پرورش بسیار ممتازی پیدا کرده بود - جسماً قوی، زیبا، چالاک، کارآمد؛ از لحاظ روحی هم متین، صبور، خوش اخلاق، خوش رفتار و با دید باز، که لازمه زندگی در همان شرایط است - به مادر و به خانواده برگردانده شد. مادر این کودک را برداشت و با خود به یثرب برد؛ برای این‌که قبر جناب عبداللّه را - که در آن جا از دنیا رفت و در همان جا هم دفن شد - زیارت کنند. بعدها که پیامبر به مدینه تشریف بردند و از آن‌جا عبور کردند، فرمودند قبر پدر من در این خانه است و من یادم است که برای زیارت قبر پدرم، با مادرم به این جا آمدیم. در برگشتن، در محلی به نام ابواء، مادر هم از دنیا رفت و این کودک از پدر و مادر - هر دو - یتیم شد. به این ترتیب، ظرفیت روحی این کودک که در آینده باید دنیایی را در

ظرفیت وجودی و اخلاقی خود تربیت کند و پیش ببرد، روزبه‌روز افزایش پیدا کرد. امایمن او را به مدینه آورد و به دست عبدالمطلب داد. عبدالمطلب مثل جان شیرین از این کودک پذیرایی و پرستاری می‌کرد. در شعری عبدالمطلب می‌گوید که من برای او مثل مادرم. این پیرمرد حدود صدساله - که رئیس قریش و بسیار شریف و عزیز بود - آن‌چنان این کودک را مورد مهر و محبت قرار داد که عقده کم محبتی در این کودک مطلقاً به وجود نیاید و نیامد. شگفت‌آور این است که این نوجوان، سختیهای دوری از پدر و مادر را تحمل می‌کند، برای این‌که ظرفیت و آمادگی او افزایش پیدا کند؛ اما یک سرسوزن حقارتی که احتمالاً ممکن است برای بعضی از کودکانِ این‌طوری پیش بیاید، برای او به‌وجود نمی‌آید. عبدالمطلب آن‌چنان او را عزیز و گرامی می‌داشت که مایه تعجب همه می‌شد. در کتابهای تاریخ و حدیث آمده است که در کنار کعبه برای عبدالمطلب فرش و مسندی پهن می‌کردند و او آن‌جا می‌نشست و پسران او و جوانان بنی‌هاشم با عزّت و احترام دور او جمع می‌شدند. وقتی عبدالمطلب نبود یا در داخل کعبه بود، این کودک می‌رفت روی این مسند می‌نشست. عبدالمطلب که می‌آمد، جوانان بنی‌هاشم به این کودک می‌گفتند بلند شو، جای پدر است. اما عبدالمطلب می‌گفت نه، جای او همان‌جاست و باید آن‌جا بنشیند. آن وقت خودش کنار می‌نشست و این کودک عزیز و شریف و گرامی را در آن محل نگاه می‌داشت. هشت ساله بود که عبدالمطلب هم از دنیا رفت. روایت دارد که دم مرگ، عبدالمطلب از ابی‌طالب - پسر بسیار شریف و بزرگوار خودش - بیعت گرفت و گفت که این کودک را به تو می‌سپارم؛ باید مثل من از او حمایت کنی. ابوطالب هم قبول کرد و او را به خانه خودش برد و مثل جان گرامی او را مورد پذیرایی قرار داد. ابوطالب و همسرش - شیرزن عرب؛ یعنی فاطمه بنت‌اسد؛ مادر امیرالمؤمنین - تقریباً چهل سال مثل پدر و مادر، این انسان والا را مورد حمایت و کمک خود قرار دادند. نبی‌اکرم در چنین شرایطی دوران کودکی و نوجوانی خود را گذارند. خصال اخلاقی والای شخصیت انسانیِ عزیز، صبر و تحمّل فراوان، آشنا با دردها و رنجهایی که ممکن است برای یک انسان در کودکی پیش بیاید، شخصیت در هم تنیده عظیم و عمیقی را در این کودک زمینه‌سازی کرد. در همان دوران کودکی، به اختیار و انتخاب خود، شبانی گوسفندان ابوطالب را به عهده گرفت و مشغول شبانی شد. اینها عوامل مکمّل شخصیت است. به انتخاب خود او، در همان دوران کودکی با جناب ابی‌طالب به سفر تجارت رفت. بتدریج این سفرهای تجارت تکرار شد، تا به دوره جوانی و دوره ازدواج با جناب خدیجه و به دوران چهل سالگی - که دوران پیامبری است - رسید. تمام خصوصیات مثبت یک انسان والا در او جمع بود؛ که من بخشی از خصوصیات اخلاقی آن بزرگوار را بسیار مختصر عرض می‌کنم. اما واقعاً ساعتها وقت لازم است که انسان درباره خصوصیات اخلاقی پیامبر حرف بزند. من فقط برای عرض ارادت و برای این‌که به گویندگان و نویسندگان، عملاً عرض کرده باشم که نسبت به شخصیت پیامبر قدری بیشتر کار شود و ابعاد آن تبیین گردد - چون دریای عمیقی است - این چند دقیقه را به این مطالب صرف می‌کنم. البته در کتابهای فراوانی راجع به نبی‌اکرم و به‌طور متفرّق راجع به اخلاق آن بزرگوار مطالبی هست. آنچه که من در این‌جا ذکر کردم، از مقاله یکی از علمای جدید - مرحوم آیةاللّه حاج سیدابوالفضل موسوی زنجانی - است که مقاله‌ای در همین خصوص نوشته‌اند و من از نوشته ایشان - که جمعبندی شده و مختصر و خوب است - استفاده کردم. به‌طور خلاصه اخلاق پیامبر را به «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» تقسیم می‌کنیم. به عنوان یک انسان، خلقیّات او و به‌عنوان یک حاکم، خصوصیات و خلقیّات و رفتار او. البته اینها گوشه‌ای از آن چیزهایی است که در وجود آن بزرگوار بود. چندین برابر این خصوصیات برجسته و زیبا در او وجود داشت که من بعضی از آنها را عرض می‌کنم. آن بزرگوار، امین، راستگو، صبور و بردبار بود. جوانمرد بود؛ از ستمدیدگان در همه شرایط دفاع می‌کرد. درستکردار بود؛ رفتار او با مردم، بر مبنای صدق و صفا و درستی بود. خوش سخن بود؛ تلخ زبان و گزنده‌گو نبود. پاکدامن بود؛ در آن محیط فاسد اخلاقی عربستانِ قبل از اسلام، در دوره جوانی، آن بزرگوار، معروف به عفت و حیا بود و پاکدامنی او را همه قبول داشتند و آلوده نشد. اهل نظافت و تمیزی ظاهر بود؛ لباس، نظیف؛ سروصورت، نظیف؛ رفتار، رفتار با نظافت. شجاع بود و هیچ جبهه عظیمی از دشمن، او را متزلزل و ترسان نمی‌کرد. صریح

بود؛ سخن خود را با صراحت و صدق بیان می‌کرد. در زندگی، زهد و پارسایی پیشه او بود. بخشنده بود؛ هم بخشنده مال، هم بخشنده انتقام؛ یعنی انتقام نمی‌گرفت؛ گذشت و اغماض می‌کرد. بسیار با ادب بود؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکرد؛ هرگز به کسی اهانت نکرد. بسیار با حیا بود. وقتی کسی او را بر چیزی که او بجا می‌دانست، ملامت می‌کرد - که در تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد - از شرم و حیا سرش را به زیر می‌انداخت. بسیار مهربان و پر گذشت و فروتن و اهل عبادت بود. در تمام زندگی آن بزرگوار، از دوران نوجوانی تا هنگام وفات در شصت و سه سالگی، این خصوصیات را در وجود آن حضرت می‌شد دید. من بعضی از این خصوصیات را مقداری باز می‌کنم: امین بودن و امانتداری او چنان بود که در دوران جاهلیت او را به «امین» نامگذاری کرده بودند و مردم هر امانتی را که برایش بسیار اهمیت قائل بودند، دست او می‌سپردند و خاطرجمع بودند که این امانت به آنها سالم برخواهد گشت. حتی بعد از آن که دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی و نقار با قریش بالا گرفت، در همان احوال هم باز همان دشمنها اگر می‌خواستند چیزی را در جایی امانت بگذارند، می‌آمدند و به پیامبر می‌دادند! لذا شما شنیده‌اید که وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین را در مکه گذاشت تا امانتهای مردم را به آنها برگرداند. معلوم می‌شود که در همان اوقات هم مبالغی امانت پیش آن بزرگوار بوده است؛ نه امانت مسلمانان، بلکه امانت کفّار و همان کسانی که با او دشمنی می‌کردند! بردباری او به این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی‌تاب می‌شدند، در آن بزرگوار بی‌تابی به‌وجود نمی‌آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با او می‌کردند که وقتی جناب ابی‌طالب در یک مورد شنید، به قدری خشمگین شد که شمشیرش را کشید و با خدمتکار خود به آن جا رفت و همان جسارتی را که آنها با پیامبر کرده بودند، با یکایکشان انجام داد و گفت هرکدام اعتراض کنید، گردنتان را می‌زنم؛ اما پیامبر همین منظره را با بردباری تحمّل کرده بود. در یک مورد دیگر با ابی‌جهل گفتگو شد و ابی‌جهل اهانت سختی به پیامبر کرد؛ اما آن حضرت سکوت پیشه نمود و بردباری نشان داد. یک نفر رفت به حمزه خبر داد که ابی‌جهل این‌طور با برادرزاده تو رفتار کرد؛ حمزه بی‌تاب شد و رفت با کمان بر سر ابی‌جهل زد و سر او را خونین کرد. بعد هم آمد و تحت تأثیر این حادثه، اسلام آورد. بعد از اسلام، گاهی مسلمانان سر قضیه‌ای، از روی غفلت و یا جهالت، جمله اهانت‌آمیزی به پیامبر می‌گفتند؛ حتی یک وقت یک نفر از همسران پیامبر - جناب زینب بنت جحش که یکی از امّهات مؤمنین است - به پیامبر عرض کرد که تو پیامبری، اما عدالت نمی‌کنی! پیامبر لبخندی زد و سکوت کرد. او توقّع زنانه‌ای داشت که پیامبر آن را برآورده نکرده بود؛ که بعداً ممکن است به آن اشاره کنم. گاهی بعضی افراد به مسجد می‌آمدند، پاهای خودشان را دراز می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند ناخنهای ما را بگیر! - چون ناخن گرفتن وارد شده بود - پیامبر هم با بردباریِ تمام، این جسارت و بی‌ادبی را تحمل می‌کرد. جوانمردی او طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می‌داد. اگر در جایی ستمدیده‌ای بود، تا وقتی به کمک او نمی‌شتافت، دست برنمی‌داشت. در جاهلیت، پیمانی به نام «حلف الفضول» - پیمان زیادی؛ غیر از پیمانهایی که مردم مکه بین خودشان داشتند - وجود داشت که پیامبر در آن شریک بود. یک نفر غریب وارد مکه شد و جنسش را فروخت. کسی که جنس را خریده بود، «عاص‌بن‌وائل» نام داشت که مرد گردن‌کلفتِ قلدری از اشراف مکه بود. جنس را که خرید، پولش را نداد. آن مرد غریب به هرکس مراجعه کرد، نتوانست کمکی دریافت کند. لذا بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد زد: ای اولاد فهر! به من ظلم شده است. پیامبر و عمویش زبیر بن عبدالمطلب آن فریاد را شنیدند؛ لذا دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که از حق او دفاع کنند. بلند شدند پیش «عاص بن وائل» رفتند و گفتند پولش را بده؛ او هم ترسید و مجبور شد پولش را بدهد. این پیمان بین اینها برقرار ماند و تصمیم گرفتند هر بیگانه‌ای وارد مکه شد و مکی‌ها به او ظلم کردند - که غالباً هم به بیگانه‌ها و غیرمکی‌ها ظلم می‌کردند - اینها از او دفاع کنند. بعد از اسلام، سالها گذشته بود، پیامبر می‌فرمود که من هنوز هم خود را به آن پیمان متعهّد می‌دانم. بارها با دشمنانِ مغلوب خود رفتاری کرد که برای آنها قابل فهم نبود. در سال هشتم هجری، وقتی که پیامبر مکه را با آن عظمت و شکوه فتح کرد، گفت: «الیوم یوم المرحمة»؛ امروز، روز گذشت و بخشش است؛ لذا انتقام

نگرفت. این، جوانمردی آن بزرگوار بود. او درستکردار بود. در دوران جاهلیت - همان‌طور که گفتیم - تجارت می‌کرد؛ به شام و یمن می‌رفت؛ در کاروانهای تجارتی سهیم می‌شد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیتِ او بعدها می‌گفت که او بهترین شریکان بود؛ نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت، نه با مشتری بدرفتاری می‌کرد، نه به او زیادی می‌فروخت، نه به او دروغ می‌گفت؛ درستکردار بود. همین درستکرداری حضرت بود که جناب خدیجه را شیفته او کرد. خود خدیجه هم بانوی اوّل مکه و از لحاظ حسب و نسب و ثروت، شخصیت برجسته‌ای بود. پیامبر از دوران کودکی، موجود نظیفی بود. برخلاف بچه‌های مکه و برخلاف بچه‌های قبایل عرب، نظیف و تمیز و مرتّب بود. در دوران نوجوانی، سرشانه کرده؛ بعد در دوران جوانی، محاسن و سر شانه کرده؛ بعد از اسلام، در دورانی که از جوانی هم گذشته بود و مرد مسنی بود - پنجاه، شصت سال سن او بود - کاملاً مقیّد به نظافت بود. گیسوان عزیزش که تا بناگوشش می‌رسید، تمیز؛ محاسن زیبایش تمیز و معطر. در روایتی دیدم که در خانه خود خُم آبی داشت که چهره مبارکش را در آن می‌دید - آن زمان چون آینه چندان مرسوم و رایج نبود - «کان یسوّی عمامته و لحیته اذا اراد ان یخرج الی اصحابه»؛(۳) وقتی می‌خواست نزد مسلمانان و رفقا و دوستانش برود، حتماً عمامه و محاسن را مرتب و تمیز می‌کرد، بعد بیرون می‌آمد. همیشه با عطر، خود را معطّر و خوشبو می‌کرد. در سفرها با وجود زندگی زاهدانه - که خواهم گفت زندگی پیامبر به‌شدت زاهدانه بود - با خودش شانه و عطر می‌برد. سرمه‌دان برمی‌داشت، برای این‌که چشمهایش را سرمه بکشد؛ چون آن روز معمول بود مردها چشمهایشان را سرمه می‌کشیدند. هر روز چند مرتبه مسواک می‌کرد. دیگران را هم به همین نظافت، به همین مسواک، به همین ظاهرِ مرتّب دستور می‌داد. اشتباه بعضی این است که خیال می‌کنند ظاهر مرتّب باید با اشرافیگری و با اسراف توأم باشد؛ نه. با لباس وصله‌زده و کهنه هم می‌شود منظّم و تمیز بود. لباس پیامبر وصله زده و کهنه بود؛ اما لباس و سر و رویش تمیز بود. اینها در معاشرت، در رفتارها، در وضع خارجی و در بهداشت بسیار مؤثر است. این چیزهای به ظاهر کوچک، در باطن بسیار مؤثر است. رفتارش با مردم، رفتار خوش بود. در جمع مردم، همیشه بشّاش بود. تنها که می‌شد، آن وقت غمها و حزنها و همومی که داشت، آن‌جا ظاهر می‌شد. هموم و غمهای خودش را در چهره خودش جلوِ مردم آشکار نمی‌کرد. بشّاش بود. به همه سلام می‌کرد. اگر کسی او را آزرده می‌کرد، در چهره‌اش آزردگی دیده می‌شد؛ اما زبان به شکوه باز نمی‌کرد. اجازه نمی‌داد در حضور او به کسی دشنام دهند و از کسی بدگویی کنند. خود او هم به هیچ کس دشنام نمی‌داد و از کسی بدگویی نمی‌کرد. کودکان را مورد ملاطفت قرار می‌داد؛ با زنان مهربانی می‌کرد؛ با ضعفا کمال خوشرفتاری را داشت؛ با اصحابِ خود شوخی می‌کرد و با آنها مسابقه اسب سواری می‌گذاشت. زیراندازش یک حصیر بود؛ بالش او از چرمی بود که از لیف خرما پر شده بود؛ قوت غالب او نان جو و خرما بود. نوشته‌اند که هرگز سه روز پشت سر هم از نان گندم - نه غذاهای رنگارنگ - شکم خود را سیر نکرد. امّ‌المؤمنین عایشه می‌گوید که گاهی یک ماه از مطبخ خانه ما دود بلند نمی‌شد. سوار مرکب بی‌زین و برگ می‌شد. آن روزی که اسبهای قیمتی را با زین و برگهای مجهّز سوار می‌شدند و تفاخر می‌کردند، آن بزرگوار در بسیاری از جاها سوار بر درازگوش می‌شد. حالت تواضع به خود می‌گرفت. با دست خود، کفش خود را وصله می‌زد(۴). این همان کاری است که شاگرد برجسته این مکتب - امیرالمؤمنین علیه‌السّلام - بارها انجام داد و در روایات راجع به او، این را زیاد شنیده‌اید. در حالی که تحصیل مال از راه حلال را جایز می‌دانست و می‌فرمود: «نعم العون علی تقوی اللّه الغنی»؛(۵) بروید از طریق حلال - نه از راه حرام، نه با تقلّب، نه با دروغ و کلک - کسب مال کنید، خود او اگر مالی هم از طریقی به دستش می‌رسید، صرف فقرا می‌کرد. عبادت او چنان عبادتی بود که پاهایش از ایستادن در محراب عبادت ورم می‌کرد. بخش عمده‌ای از شبها را به بیداری و عبادت و تضرّع و گریه و استغفار و دعا می‌گذرانید. با خدای متعال راز و نیاز و استغفار می‌کرد. غیر از ماه رمضان، در ماه شعبان و ماه رجب و در بقیه اوقات سال هم - آن‌طور که شنیدم - در آن هوای گرم، یک روز در میان روزه می‌گرفت. اصحاب او به او عرض کردند: یا رسول اللّه! تو که گناهی نداری؛ «غفراللّه لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر» - که در سوره‌ی فتح هم آمده:

«لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»(۶) - این همه دعا و عبادت و استغفار چرا؟! می‌فرمود: «افلا اکون عبداً شکورا»؛(۷) آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم که این همه به من نعمت داده است؟! استقامت او استقامتی بود که در تاریخ بشری نظیرش را نمی‌شود نشان داد. چنان استقامتی به‌خرج داد که توانست این بنای مستحکم خدایی را که ابدی است، پایه‌گذاری کند. مگر بدون استقامت، ممکن بود؟ با استقامت او ممکن شد. با استقامت او، یارانِ آن‌چنانی تربیت شدند. با استقامت او، در آن‌جایی که هیچ ذهنی گمان نمی‌برد، خیمه مدنیّت ماندگار بشری در وسط صحراهای بی‌آب و علف عربستان برافراشته شد؛ «فلذلک فادع و استقم کما امرت».(۸) اینها اخلاق شخصی پیامبر است. و اما اخلاق حکومتی پیامبر. آن حضرت عادل و با تدبیر بود. کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند - آن جنگهای قبیله‌ای، آن حمله کردنها، آن کشاندن دشمن از مکه به وسط بیابانها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود - چنان تدبیر قوی و حکمت‌آمیز و همه‌جانبه‌ای در خلال این تاریخ مشاهده می‌کند که حیرت‌آور است و مجال نیست که من بخواهم آن را بیان کنم. او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود و نمی‌گذاشت قانون - چه توسط خودش، و چه توسط دیگران - نقض شود. خودش هم محکوم قوانین بود. آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. برطبق همان قوانینی که مردم باید عمل می‌کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به‌شدّت عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد تخلّفی بشود. وقتی که در جنگ بنی‌قریظه مردهای آن طرف را گرفتند؛ خائنهایشان را به قتل رساندند و بقیه را اسیر کردند و اموال و ثروت بنی‌قریظه را آوردند، چند نفر از امّهات مؤمنین - که یکی جناب امّ‌المؤمنین زینب بنت جحش است، یکی امّ‌المؤمنین عایشه است، یکی ام‌المؤمنین حفصه است - به پیامبر عرض کردند: یا رسول‌اللّه! این همه طلا و این همه ثروت از یهود آمده، یک مقدار هم به ما بدهید. اما پیامبر اکرم با این که زنها مورد علاقه‌اش بودند؛ به آنها محبت داشت و نسبت به آنها بسیار خوشرفتار بود، حاضر نشد به خواسته‌شان عمل کند. اگر پیامبر می‌خواست از آن ثروتها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند؛ لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر با آنها حالت کناره‌گیری به خود گرفت و یک ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقّعی کردند. بعد آیات شریفه سوره احزاب نازل شد: «یا نساء النبی لستنّ کأحد من النّساء»(۹)، «یا ایّها النّبی قل لازواجک ان کنتنّ تردن الحیاة الدّنیا و زینتها فتعالین امتّعکنّ و اسرّحکن سراحا جمیلا.(۱۰) و ان کنتنّ تردن اللّه و رسوله والدّار الاخرة فأن اللّه اعدّ للمحسنات منکنّ أجرا عظیما».(۱۱) پیامبر فرمود: اگر می‌خواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است و تخطّی از قانون ممکن نیست. از دیگر خلقیات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهدشکنی نکرد. قریش با او عهدشکنی کردند، اما او نکرد. یهود بارها عهدشکنی کردند، او نکرد. او همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت می‌کرد، هیچ کس نفهمید پیامبر کجا می‌خواهد برود. همه لشکر را بسیج کرد و گفت بیرون برویم. گفتند کجا، گفت بعد معلوم خواهد شد. به هیچ کس اجازه نداد که بفهمد او به سمت مکه می‌رود. کاری کرد که تا نزدیک مکه، قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر به مکه می‌آید! دشمنان را یکسان نمی‌دانست. این از نکات مهم زندگی پیامبر است. بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنیشان عمیق بود؛ اما پیامبر اگر می‌دید خطر عمده‌ای ندارند، کاری به کارشان نداشت و نسبت به آنها آسانگیر بود. بعضی دشمنان هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آنها را مراقبت می‌کرد و زیر نظر داشت؛ مثل عبداللّه‌بن‌اُبی. عبداللّه‌بن‌اُبی - منافق درجه یک - علیه پیامبر توطئه هم می‌کرد؛ لیکن پیامبر فقط او را زیر نظر داشت، کاری به کار او نداشت و تا اواخر عمر پیامبر هم بود. اندکی قبل از وفات پیامبر، عبداللّه اُبی از دنیا رفت؛ اما پیامبر او را تحمّل می‌کرد. اینها دشمنانی بودند که از ناحیه آنها حکومت و نظام اسلامی و جامعه اسلامی مورد تهدید جدّی واقع نمی‌شد. اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آنها خطر وجود داشت، به‌شدّت سختگیر بود. همان آدم مهربان، همان آدم دلرحم، همان آدم پرگذشت و با اغماض، دستور داد که خائنان بنی‌قریظه را - که چند صد نفر می‌شدند - در یک روز به قتل رساندند و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع را بیرون راندند. و خیبر را فتح کردند؛ چون اینها دشمنان خطرناکی بودند. پیامبر با آنها اوّلِ ورود به مکه کمال مهربانی را به‌خرج داده بود؛ اما اینها در مقابل خیانت کردند و از پشت خنجر زدند و توطئه و تهدید

کردنـد. پیـامبر عبـداللّه‌بن‌اُبی را تحمّـل می‌کرد؛ یهودی داخـل مـدینه را تحمّل می‌کرد؛ قرشـی پناه‌آورنـده به او یا بی‌آزار را تحمل می‌کرد. وقتی مکه را فتـح کرد، چون دیگر خطری از ناحیه آنها نبود، حتی امثال ابی‌سـفیان و بعضـی از بزرگان دیگر را نوازش هم کرد؛ امـا این دشـمن غـدّار خطرنـاک غیرقابل اطمینان را به‌شـدّت سـرکوب کرد. اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است. در مقابل وسوسه‌های دشمن، هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی‌تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه‌ای از شخصیت آن بزرگوار است. پروردگارا ! از تو درخواست می‌کنیم که ما را از امت پیـامبر قرار بـده. خود می‌دانی که دلهای ما لبالب از محبّت پیامبر است؛ ما را با این محبّتِ نورانی و آسـمانی زنـده بـدار و با همین عشقِ بی‌پایان، ما را از این دنیا ببر. پروردگارا ! زیارت چهره پیامبر را در قیامت نصیـب ما فرما. عمل به احکام پیامبر و تشبّه به اخلاق آن بزرگوار را نصیـب ما بگردان. او را به معنای واقعی کلمه اسوه ما قرار بـده و مسـلمانان را قـدردان آن بزرگوار قرار بـده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه الصّـمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۱۲) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّـلاة والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقهٔ الطّاهره سیّدهٔ نساءالعالمین. و الحسن والحسـین سیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّـدبن‌علی الباقر و جعفربن‌محمّـد الصادق و موسـی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسـی الرّضا و محمّـدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهـادی و الحسن‌بن‌علی الزّکی العسـکری و الحجّهٔ الخلف القـائم المهـدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ المسـلمین و حماهٔ المستضـعفین و هـداهٔ‌المؤمنین. در خطبه دوم بحثی در این زمینه عرض می‌کنم که این وحدت ملی که شـعار امسال ماست و به‌شـدّت از طرف دشـمنان و مغرضان تهدیـد می‌شود، چگونه قابل تحقّق است؟ من امیدوارم همه کسانی که به نظام اسـلامی و به این قانون اساسـی از بن دندان معتقدند، به عرایض امروز ما توجّه کنند. کسانی هم که معتقد نیسـتند - که خوشـبختانه در جامعه ما عددی نیسـتند - اگر توجّه کنند، شاید این برای آنها وسیله‌ای باشد، که هدایت الهی را برای خودشان فراهم کنند. البته امروز ایـن اجتمـاع، اجتمـاع عظیمی است. غیر از مردم عزیز تهران که در نمـاز جمعه شـرکت می‌کننـد، گروهی از جوانـان مـؤمن و خوب قم و جماعتی از علما و ائمّه‌ی محترم جماعت تهران هم امروز در این نماز حضور دارنـد. انقلاب، یک تحول بنیادین براساس یک سلسله ارزشهاست و یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. آنچه در کشور ما واقع شد، انقلاب اسلامی است که تحوّل عظیمی در ارکان سیاسـی و اقتصادی و فرهنگی جامعه و یک حرکت به جلو و یک اقدام به سـمت پیشـرفت این کشور و این ملت بود. البته در نظامی که براساس انقلاب به وجود آمد، ما از شـرق و غرب الگو نگرفتیم. این نقطه بسیار مهمی است. ما نمی‌توانستیم از کسانی الگو بگیریم که نظامهای آنها را غلط و برخلاف مصالـح بشـریت می‌دانستیم. بحث تعصّب مـذهبی و دینی و جغرافیایی مطرح نبود؛ بحث این بود که پایه‌هـایی که نظامهـای شـرقی کمونیستیِ آن روز بر آنها بنا شـده بود - که امروز در دنیا دیگر چنین هویّتی وجود ندارد - همچنین پایه‌هایی که نظامهای غربی بر آنها بنا شده بود، پایه‌های غلطی بود؛ لذا ما نمی‌توانستیم و نمی‌خواستیم از آنها الگو بگیریم. الگوی مـا ارزشـهای دیگری بود که به مقـداری از آن ارزشـها اشـاره کردم. امـا چرا از آن دو رژیم جهـانی - رژیم شـرقیِ کمونیستی و رژیم غربیِ سـرمایه‌داری - الگو نگرفتیم؟ چون رژیمهای باطلی بودنـد. رژیمهای کمونیست، رژیمهای مسـتبدی بودند که با شـعار حکومت مردمی سرِ کار آمـده بودنـد؛ اما اشـرافی هم بودنـد! با این که دم از ضـدّیت با اشـرافیگری می‌زدند، اما عملاً حکومتهای اشرافی بودند. از لحاظ استبداد، در نهایت درجه استبداد بودند و حاکمیت مطلق دولت بر اقتصاد، بر فرهنگ، بر سیاست و بر فعالیتهای گوناگون اجتماعی و غیره به چشم می‌خورد! در رژیمهای شـرقی، مردم هیچکاره محض بودنـد. بنـده از نزدیک رفته بودم و این کشورهـا را در اواخر عمرشـان دیـده بودم. حتی در رأس بعضـی از کشورهـای عقب افتـاده و فقیرشـان هم یک رژیم به اصـطلاح و به قول خودشـان کـارگری سرِ کار بود؛ اما همان رفتارهای اشـرافیگری و همان کارهای غلطِ دربارهای قـدیم را تکرار می‌کردنـد! نه انتخابـاتی در این کشورهـا بود، نه رأی مردمی در کـار بود؛ اما به خودشان دمکراتیک هم می‌گفتنـد و ادّعای مردمی

بودن می‌کردند! مردم هیچکاره محض بودند: از لحاظ اقتصادی، صددرصد وابسته به دولت؛ از لحاظ کارهای فرهنگی، صددرصد وابسته به دولت! معلوم بود که چنین رژیمهایی محکوم به فنا بود. البته چون شعارهاشان، شعارهایشان برّاق و جذّابی بود، توانستند در اطراف دنیا جوانانی را به سمت خودشان جذب کنند و حکومتهایی تشکیل دهند؛ اما دیگر نمی‌توانستند عمری بکنند. دیدید آخرش هم به کجا رسیدند؛ بعد از چند ده سال به‌کلّی زایل شدند. طبیعی بود که آن رژیمها برای ما قابل الگو گرفتن نبود. آن روزی که انقلاب ما پیروز شد - یعنی بیست و یک سال قبل از این - هیچ انقلابی در دنیا وجود نداشت که وقتی پیروز می‌شد، به همین حکومت شرقی - یا مارکسیستی و یا سوسیالیستی که مرتبه‌ی رقیقترش بود - گرایش نداشته باشد؛ لیکن اسلام و ملت ایران و رهبر این ملت آن را رد کردند و قبول نداشتند و کنار گذاشتند. از غرب هم نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم الگو بگیریم؛ چون غرب چیزهایی داشت، اما به قیمتِ نداشتن چیزهای مهمتری. در غرب، علم بود، اما اخلاق نبود؛ ثروت بود، اما عدالت نبود؛ فناوری پیشرفته بود، اما همراه با تخریب طبیعت و اسارت انسان؛ اسم دمکراسی و مردم سالاری بود، اما در حقیقت سرمایه‌سالاری بود، نه مردم سالاری؛ امروز هم همین‌طور است. این مطلبی که عرض می‌کنم، ادّعای من نیست. من از قول فلان نویسنده مسلمانِ متعصّب نقل نمی‌کنم؛ از قول خود غربیها نقل می‌کنم. امروز در کشورهای غربی و در خود امریکا، آن چیزی که به نام دمکراسی و انتخابات وجود دارد، صورت انتخابات است. باطن آن، حاکمیت سرمایه است. من مایل نیستم که از نویسندگان و کتابهایشان اسم بیاورم؛ اما خود نویسندگان امریکایی تشریح می‌کنند و می‌نویسند که انتخابات شهرداریها، انتخابات نمایندگی مجلس و انتخابات ریاست جمهوری، با چه ساز و کاری انجام می‌گیرد. اگر کسی نگاه کند، خواهد دید که در آن‌جا، آراء مردم تقریباً هیچ نقشی ندارد و آنچه که حرف اوّل و آخر را می‌زند، پول و سرمایه‌داری و شیوه‌های تبلیغاتیِ مدرن و همراه با فریب و جذاب از نظر آحاد مردم سطحی‌نگر است! اسم دمکراسی هست، اما باطن دمکراسی مطلقاً نیست. پیشرفتهای علمی در غرب بود، اما این پیشرفتهای علمی وسیله‌ای برای استثمار ملتهای دیگر شده بود. غربیها به مجرّد این که یک قدرت علمی پیدا کردند، آن را به قدرت سیاسی و اقتصادی تبدیل نمودند و به طرف شرق و غرب دنیا راه افتادند. هرجا کشوری ممکن بود رویش دست بگذارند و آن را استثمار کنند، بی‌دریغ کردند. هر جا نکردند، ممکنشان نشد! در غرب، آزادی بود، اما آزادی همراه با ظلم و بی‌بندوباری و افسارگسیختگی. روزنامه‌ها در غرب آزادند و همه چیز می‌نویسند؛ اما روزنامه‌ها در غرب متعلّق به چه کسانی هستند؟ مگر متعلّق به مردمند؟! این که امر واضحی است؛ بروند نگاه کنند. شما در همه اروپا و امریکا یک روزنامه قابل ذکر نشان دهید که متعلّق به سرمایه‌داران نباشد! پس روزنامه که آزاد است، یعنی آزادی سرمایه‌دار که حرف خودش را بزند؛ هرکس را می‌خواهد، خراب کند؛ هرکس را می‌خواهد، بزرگ کند؛ به هر طرف می‌خواهد، افکار عمومی را بکشد! این که آزادی نشد. اگر یک نفر پیدا شد و علیه صهیونیسم حرف زد - مثل آن آقای فرانسوی(۱۳) که چند جلد کتاب علیه صهیونیستها نوشت و گفت این که می‌گویند یهودیان را در کوره‌های آدم‌سوزی سوزاندند، واقعیت ندارد - طور دیگری با او رفتار می‌کنند! اگر کسی وابسته به سرمایه‌داران نباشد و مراکز قدرت سرمایه‌داری نباشد، نه حرفش زده می‌شود، نه صدایش به گوش کسی می‌رسد و نه آزادی بیان دارد! آری؛ سرمایه‌داران آزادند که به‌وسیله روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیونهای خودشان، هرچه را که دلشان می‌خواهد، بگویند! این آزادی، ارزش نیست؛ این آزادی، ضدّارزش است. مردم را به بی‌بندوباری و به بی‌ایمانی بکشند؛ هرجا می‌خواهند، جنگ درست کنند؛ هرجا می‌خواهند، صلح تحمیلی درست کنند؛ هرجا می‌خواهند، اسلحه بفروشند. آزادی یعنی این! طبیعی بود که برای ملتی که با جانِ خود و عزیزانش قیام کرده بود و در رأسش یک عالم ربّانی و جانشین پیامبران قرار داشت. نظام غربی نمی‌توانست الگو باشد. پس، ما الگو را نه از رژیمهای شرقی و نه از رژیمهای غربی گرفتیم؛ ما الگو را از اسلام گرفتیم و مردم ما براثر آشنایی با اسلام، نظام اسلامی را انتخاب کردند. مردم ما کتابهای اسلامی خوانده بودند؛ با روایات آشنا بودند؛ با قرآن آشنا بودند؛ پای منابر نشسته بودند. در این دهه‌های اخیر، روشنفکران مذهبی - از علما، روحانیون، فضلا و دانشگاهیان - کارهای زیادی کرده بودند. برای

مردم یک سلسله ارزشـها جا افتاده بود و دنبال آنها بودند. در محیط رژیم گذشـته هرچه نگاه می‌کردند، از این ارزشها خبری نبود. انقلاب برای دستیابی به آن ارزشـها بود. و اما این ارزشـها چیست؟ من در این جا تعدادی از این ارزشـها را عرض می‌کنم. البته اگر بخواهیم این ارزشـها را در یک کلمه بیان کنیم، من عرض می‌کنم اسلام؛ اما اسلام یک کلمه، مجمل است و تفاصیل گوناگونی از آن می‌شود. ملت مـا به دنبـال ارزشـهایی بود که همه‌اش در داخـل اسـلام هست و من به بخشـی از آنهـا اشـاره می‌کنم: ارزش اول، ایمان است. مردم از هُرهُری مسـلکی و بی‌بنـدوباری و بی‌ایمانی بیزار و ناراضـی بودنـد و می‌خواسـتند دلشان به ایمانی قرص باشـد. ارزش بعـدی، عـدالت است. مردم می‌دیدنـد که جامعه، جامعه غیرعادلانه‌ای است. بی‌دریغ از بالا تا پایین ظلم می‌کردنـد؛ خودشان هم به خودشـان ظلم می‌کردنـد. در داخل رژیم طاغوت، آن‌جا هم نسبت به همـدیگر ظلم و بی‌عـدالتی روا می‌داشـتند؛ به مردم هم بی‌نهایت ظلم می‌شد. در قضاوت ظلم می‌شد، در تقسـیم ثروت ظلم می‌شد، در کار ظلم می‌شد، به شهرهای دور دست ظلم می‌شد، به آدمهـای ضـعیف ظلم می‌شـد. همه جـا ظلم محسوس بود و انسان با پوست و گوشتِ خودش ظلم را حس می‌کرد. مردم به دنبال عـدالت و رفـع شـکاف طبقـاتی و رفع فقر بودنـد. این هم یکی از ارزشـهایی بود که مردم دنبـالش بودنـد. این مقوله دیگری غیر از عـدالت است. در جـامعه، کسـی یـا مجموعه‌ای در اوج غنـا و برخورداری؛ اما یک عـدّه دیگر از اوّلیات زنـدگی محروم. این چیزی است که هرکسـی از آن مشـمئز می‌شود و آن را نمی‌پسـندد. مردم به دنبال رفع شـکاف طبقاتی و نزدیک کردن فاصـله‌ها بودند. ما مثل کمونیسـتها ادّعا نمی‌کردیم که همه بیاینـد نان‌خور دولت شوند و ما به همه حقوق مساوی بدهیم؛ نه. اما شـکاف طبقاتی به این صورت و با این عمق، برای مردم و انقلابیون مسلمان و برای رهبر آنها قابل قبول نبود. رژیم طاغوت و رژیمهای قبل از آن در ایران، مردمی نبودنـد. مردم هیچکـاره بودنـد. یک نفر به کمک انگلیسـها آمـده بود، در تهران کودتا کرده بود و خودش را پادشاه نامیـده بود. بعـد هم که خواست از ایران برود - یعنی خواسـتند او را ببرنـد؛چون پیر شـده بود و به‌دردشان نمی‌خورد - پسـرش را جانشـین خودش کرد! آخر این پسـر کیست و چیست؟! پس مردم چه‌کاره‌انـد و رأی آنهـا چیست؟! اینهـا اصـلاً مطرح نبود. قبـل از آنهـا هم قاجاریه بودنـد. یک فاسـد می‌مرد، یک فاسـد دیگر به جای خودش می‌گـذاشت. مردم در اداره و تعیین حکومت، هیچکاره محض بودنـد. مردم این را نمی‌پسـندیدند. مردم می‌خواسـتند که حکومت متعلّق به آنها باشـد؛ برخاسـته از آنها باشـد؛ رأی آنها در آن اثر داشـته باشـد. ارزش بعـدی، دینـداری است. مردم می‌خواسـتند متـدیّن باشـند. آن رژیم گذشـته در همه جـا - در محیـط جامعه، در سربازخانه، در دانشـگاه و در مدرسه - سـعی می‌کرد مردم را به بی‌دینی سوق دهد؛ اما مردم نمی‌خواستند. مردم متدیّن بودند. مردم نشان دادنـد که ایمان و اعتقاد به اسـلام، تا اعماق جان آنها نفوذ دارد. ارزش دیگر، دوری از اسـراف و تجمّل در سـطح زمامداران است. البته تجمّل و اسـراف در همه جا بد است؛ اما آن چیزی که مردم را وادار می‌کرد که نسبت به این قضیه حسّاسیت نشان دهند، رفتارهای مسـرفانه و متجمّلانه و ولخرجیها با مال مردم در سـطح حکومت بود. این از آن چیزهایی بود که مردم نمی‌خواسـتند. نظام اسـلامی بر اسـاس ایـن ارزش به‌وجـود آمـد کـه چنیـن چیزی نباشـد. ارزش دیگر، سـلامت دینی و اخلاقـی زمامـداران است. مردم می‌خواسـتند کسانی که در رأس جامعه‌اند، متدیّن باشـند؛ فاسد نباشند؛ اخلاقشان فاسد نباشد؛ رفتارشان فاسد نباشد؛ خودشان فاسد نباشـند؛ دوروبریهایشان فاسد نباشـند، که آن روز بودند! رواج اخلاق فاضـله، یکی دیگر از ارزشها بود. مردم مایل بودند که اخلاق نیـک و خلقیّات اسـلامیِ پسـندیده در بین آنها شـیوع پیـدا کنـد و برادری، محبت، همکاری، صبر، اغماض، بخشـش، دسـتگیری از ضعفـا و کمـک به ضـعفا و گفتن حق بین آنهـا رایـج شود. آزادی فکر و بیان هم یکی از ارزشـهای انقلاب بود. مردم می‌خواسـتند آزادانـه فکر کننـد. آن روز، آزادی فکر، آزادی بیـان و آزادی تصـمیم‌گیری هم نبـود. مردم این را نمی‌خواسـتند؛ می‌خواسـتند این آزادیها باشد. یکی دیگر از ارزشـها، اسـتقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است. مردم می‌خواستند که این کشور از لحاظ سیاسی، محکـوم فلان رژیـم اروپـایی یـا امریکـا نباشـد؛ از لحـاظ اقتصـادی، اقتصـادش وابسـته بـه کمپانیهـای جهـانی نباشـد که هر کـاری می‌خواهنـد، بـا این کشور بکننـد. از لحـاظ فرهنگی، بـا فرهنـگ عمیق و غنی‌ای که دارد، کورکورانه تابع و دنباله‌روِ فرهنگ بیگانه

نباشـد. ارزشـها که می گوییم، یعنی دین، ایمـان، اسـتقلال سیاسـی، اسـتقلال اقتصادی، اسـتقلال فرهنگی، آزادی فکر، رواج اخلاق فاضـله، حکـومت مردمی، حکـومت صالـح و انسانهـای برخوردار از دین و تقوا در رأس کارهـا. ابزار تحقق این خواسـته‌ها چه بود؟ روح ایمان و جهاد و فـداکاری و ایثار همین مردم مؤمن. آن چیزی که توانست این بنای رفیع و این بنای اسـلامی را بعـد از قرنها در این مملکت اسـتوار کند، چه بود؟ آن عبارت بود از این که ارزشهایی از این قبیل - که عرض کردیم - پایه بنای نظام جدید باشد و زندگی نوینی در این منطقه از عالم براساس این ارزشـها به وجود آید. برای اینها مردم فداکاری کردند و جان خود و فرزندانشان را در معرض جهاد فی‌سبیل‌اللَّه و شهادت قرار دادند و بسیاری هم شهید شدند. مردم می‌دانستند چه می‌خواهند؛ مردم دنبال این ارزشها بودنـد. من بعـداً عرض خواهم کرد که همه این ارزشـها در جامعه قابل تحقّق است و آنچه به‌وسـیله نظام اسـلامی به‌وجود آمـد، آن مقـداری بود که هیـچ‌کس گمـان آن را هم نـداشت و تصوّر آن را هم نمی کرد. البته مـا امروز چون خودمان را با وضـعیت مطلوب مقـایسه می کنیم، بسـیار عقبیم؛ امـا اگر بـا آن وضـعیتی که در آن روز بود، بـا آن وضـعیتی که در جاهـای دیگر بود، مقایسه کنیم، آن‌وقت می‌بینیم که این نظام بسـیار با توفیق توانست در این میدان حرکت کند و این انقلاب حقیقتاً کارآیی نشان داد و مردم همین را می‌خواسـتند. آن‌وقـت برونـد بنشـینند بگوینـد کـه مردم نمی‌دانسـتند چـه می‌خواهنـد! نخیر؛ مردم می‌دانسـتند. مردم اسـلام را می‌خواسـتند. اسـلام، فقط نماز خواندن و سـجده کردن نیست - آنها هم جزو اسـلام است - اسـلام یعنی بنای یک نظام اجتماعی و یک زنـدگی عمومی برای یک ملت، بر پایه‌های مسـتحکمی که می‌توانـد سـعادت دنیا و آخرت آنها را تأمین کنـد. می‌تواند علم و پیشـرفت و صـنعت و ثروت و رفاه و عزّت بین‌المللی و همه چیز را برای آنها فراهم کنـد. مردم دنبال این بودند. کسانی که خودشان اسـلام را نه می‌شـناختند و نه تهِ دلشان چنان اسـلامی را می‌خواسـتند؛ حـداقلش این بود که جرأت نمی کردنـد به رژیمهای طاغوتی غربی پشت کننـد یـا بی‌اعتنـایی کننـد؛ امروز می‌نشـینند و این طرف آن طرف می گوینـد که مردم در رفرانـدوم جمهـوری اسـلامی نمی‌دانسـتند چه می‌خواهنـد! چطـور نمی‌دانسـتند چه می‌خواهنـد؟! مردم اگر نمی‌دانسـتند، چگـونه هشت سـال جنـگ تحمیلی را با فداکاریهای خودشان پیش بردند؟! چیزی را که نمی‌دانند، چطور برایش فداکاری می کنند؟! مردم خوب می‌دانستند چه می‌خواهند؛ امروز هم خوب می‌داننـد چه می‌خواهند. این ارزشـهایی که در جامعه هست و پایه نظام اسـلامی است، باید اوّلاً یکجا پذیرفته شود. اگر بعضـی از اینها را قبول داشته باشیم، بعضیها را قبول نداشته باشیم، کار ناقص است. اگر به بعضی اهمیت دهیم، به بعضی اهمیت نـدهیم، مقصود حاصـل نخواهـد شـد. ثانیاً خود انقلاب، حرکت و تحوّل و رفتن به جلوست. بر پایه این ارزشـها جامعه بایـد حرکت کنـد، تحوّل پیـدا کند و به جلو برود. باید روزبه‌روز روشـهای غلط را اصـلاح کند و یک قدم جدید بردارد تا بتواند به نتیجه برسد. عزیزان من! انقلاب یک امر دفعی نیست؛ یک امر تدریجی است. یک مرحله انقلاب که تغییر نظام سیاسی است، دفعی است؛ اما در طول زمان، انقلاب بایـد تحقّق پیـدا کنـد. این تحقّق چگونه است؟ این تحقّق به آن است که آن بخشـهایی که عقب مانـده و تحوّل پیـدا نکرده است، تحوّل پیـدا کنـد و روزبه‌روز راههای جدیـد، کارهای جدیـد، فکرهای جدیـد و روشـهای جدید، در چارچوب و برپایه آن ارزشـها در جامعه به‌وجود بیایـد و پیش برود، تا آن ملت بتوانـد با نشاط و با قـدرت به سـمت هدفِ خودش حرکت کند. برگشت، غلـط است؛ عقبگرد، خسـارت است؛ امـا ایسـتادن هم غلـط است؛ بایـد حرکت کرد و به جلو رفت. و امـا این پیشـرفتها در کجـاست؟ این تحوّلی که می گوییم بایـد به‌وجود بیایـد و این حرکت به جلو در کجاست؟ در همه مناطق مربوط به زنـدگی جامعه. قـوانین، تحوّل پیـدا می کنـد و بایـد روزبه‌روز بهتـر و کـاملتر شود. در فرهنـگ و در اخلاـق عمومی مردم، روزبه‌روز بـایستی تحوّل صورت گیرد و پیشـرفت حاصـل گردد. در نظـام علمی و آموزشـی کشور، در فعالیّتهای اقتصادی، در هنر، در امور حکومت و اداره کشور، حتی در حوزه‌های علمیّه، بایستی انسانهای با فکر و شـجاع و روشن‌بین، روزبه‌روز روشـهای جدید، کارهای جدید، فکرهای جدیـد و آرمانهـای جدیـد را دنبال کننـد. اساس، همان ارزشـهاست. در چارچوب همان ارزشـها پیش برونـد و تحوّلات را به‌وجود آورنـد. آن وقت انقلاب، یک انقلاب کامل و روزبه‌روز می‌شود و تمام شـدنی هم نیست. این تکامل، تمام شـدنی هم نیست؛ یعنی

هر ده سال، بیست سال یک‌بار، اگر انسان به کشور نگاه کند، خواهد دید که در بخشهای مختلف، پیشرفت و ترقّی ایجاد شده است. پس، سه عنصر در این‌جا لازم شد. دلم می‌خواهد که جوانان بیشتر به این نکات توجّه کنند. بخصوص عناصری که در زمینه فعّالیتهای سیاسی تأثیرگذارند، درست توجّه کنند. سه عنصر در این‌جا اساسی است: یکی این‌که ارزشهایی که انقلاب براساس آنها پدید آمده است، مورد توجّه باشد و به‌شدّت از آنها حراست شود. دوم این که این ارزشها را با هم ببینند. این‌طور نباشد که یکی به استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی توجه کند، اما به دینداری توجّه نکند؛ یا به دینداری توجّه کند، اما به آزادی فکر توجّه نکند؛ یا به آزادی فکر و بیان توجّه کند، به حفظ دین و ایمان مردم توجه نکند. اگر این‌طور باشد، کار ناقص انجام می‌گیرد. باید به همه مجموعه ارزشها توجّه شود. بالاتر از همه، دستگاههای حکومتی هستند که باید به تمام این ارزشها توجّه کنند و همه آنها را مورد حفاظت و حراست قرار دهند. عنصر سوم، حرکت به جلو است. رکود و سکون و سکوت موجب می‌شود که جمود و تحجّر و کهنگی به‌وجود آید و ارزشها کارآیی خودش را از دست بدهد. کهنگی، دنباله‌اش ویرانی است. اگر بخواهند کهنگی به‌وجود نیاید، باید پیشرفت و حرکت به جلو باشد. این حرکت به جلو، همانی است که من در روز تاسوعا از آن به «اصلاحات انقلابی» تعبیر کردم. اگر اصلاحات، پیشرفت و نوآوری براساس ارزشهای انقلاب نباشد، جامعه دچار ناکامی خواهد شد. این، آن اصول اساسی است. به ارزشها توجّه کنیم؛ در ارزشها تبعیض قائل نشویم، در چارچوب ارزشها تحوّل و حرکت به جلو را با جدّیت تمام دنبال کنیم. البته به‌طور طبیعی در جامعه کسانی هستند که به بعضی از این سه رکن توجّه می‌کنند، اما به بعضی دیگر توجه نمی‌کنند. بعضی افراد هستند به ارزشها توجّه می‌کنند، اما به پیشرفت و تحوّل توجه پیدا نمی‌کنند. بعضی هم بعکس، به تحوّل و پیشرفت توجّه پیدا می‌کنند - از تغییر و نوآوری صحبت می‌کنند - اما به رعایت ارزشها توجّه لازم را نمی‌کنند. نه این‌که قبول ندارند - قبول هم دارند - اما مسأله اوّلشان، مسأله ارزشها نمی‌شود؛ مسأله پیشرفت و تغییر و تحوّل می‌شود. یک عده هم بعکس، نه این‌که به تحوّل عقیده نداشته باشند، اما مسأله اوّلشان حفظ ارزشهاست. در زمینه ارزشها، یکی به مسأله تدیّن وایمان مردم بیشتر توجّه پیدا می‌کند؛ یکی به مسأله استقلال کشور از کمند تصرّف قدرتها بیشتر توجّه می‌کند؛ یکی به مسأله آزادی توجّه بیشتری پیدا می‌کند؛ یکی به مسأله اخلاق توجّه بیشتری پیدا می‌کند. البته این امری طبیعی است که اشکالی هم ندارد. بهترش این است که همه به همه اجزا توجّه کنند؛ اما اگر یک عدّه به یک بخش توجّه پیدا کردند، یک عده به یک بخش دیگر توجّه پیدا کردند؛ بسیار خوب، اینها می‌توانند مکمّل هم باشند. کسانی که در جامعه به ارزشها اهمیت می‌دهند، اینها مکمّل کسانی هستند که به تحوّل و پیشرفت اهمیت می‌دهند. کسانی که به تحوّل و پیشرفت اهمیت می‌دهند، مکمّل کسانی شوند که به ارزشها توجّه پیدا می‌کنند. البته اختلاف به وجود می‌آید، اما این اختلاف مهم نیست. ممکن است کسانی که به ارزشها بیشتر توجّه دارند، به کسانی که به تحوّل بیشتر توجه دارند، بتازند که شما به ارزشها بی‌اعتنایی و بی‌احترامی می‌کنید؛ یا آن کسانی که به تحوّل اهمیت بیشتری می‌دهند، به کسانی که به تحوّل کمتر توجّه می‌کنند، ولی به ارزشها توجّه بیشتری می‌کنند، بگویند شما به پیشرفت و ترقّی و به جلو رفتن اعتنایی ندارید و ایستایی را ترویج می‌کنید. اینها در جامعه هست و یا ممکن است پیش بیاید؛ اما اشکالی ندارد و مهم نیست. باید همدیگر را تحمل و قبول کنند. وقتی که اساس را - که ارزشها و حرکت در چارچوب این ارزشهاست - همه به‌طور کلّی قبول دارند، این که حالا یک عدّه کمتر به یک بخش توجّه می‌کنند و بیشتر به بخش دیگر توجّه می‌کنند، چندان اهمیتی پیدا نمی‌کند. دعوا نباید بشود. مرزی که بین اینها وجود دارد، یک مرز واقعی و یک مرز تعیین کننده نیست. می‌توانند با هم یک وحدت عمومی را تشکیل دهید؛ هویّت کلّی جامعه اسلامی و انقلابی را تشکیل دهند و در واقع مثل دو «جناح» عمل کنند. دو جناح، یعنی دو بال یک پرنده. اگر هر دو بال یک پرنده خوب حرکت کند، پرنده بالا و پیش خواهد رفت. کسانی که پایبند به ارزشهایند، اگر این پایبندی را خوب حفظ کنند - البته به تحوّل هم بی‌اعتنا نباشند - کسانی هم که پایبند و دلبسته تحوّل و پیشرفت و روبه جلو رفتن و تغییر و تبدیلند، اگر این را حفظ کنند - البته به ارزشها هم توجّه داشته باشند - جامعه از هر دو سود خواهد برد و هر دو جناح به

نفع جامعه عمل خواهند کرد و در واقع انقلاب را تکمیل می‌کنند و پیشرفت را در سایه ارزشها تحقّق می‌بخشند و می‌توانند خوب باشند. البته آن چیزی که می‌تواند همه این ارزشها را مورد نظر قرار دهد و در همه زمینه‌ها پیشرفت را شامل حال همه آنها کند، چیزی است که در قانون اساسی و در فقه ما پیش‌بینی شده است و آن این است که یک فقیه عادلِ زمان‌شناسی در جامعه حضور داشته باشد که انگشت اشاره و هدایت او بتواند کارها را پیش ببرد. چرا فقیه باشد؟ برای این که ارزشهای دین و ارزشهای اسلامی را بشناسد. بعضی ممکن است آدمهای خوبی باشند، اما بادین آشنا نباشند و نتوانند آنچه را که مفاد قرآن و سنّت و حدیث و مفاهیم دینی است، درست درک کنند. ممکن است اشتباه کنند و غرضی هم نداشته باشند. پس، باید فقیه باشد. چرا باید عادل باشد؟ برای این که اگر او از وظیفه تخلّف کند، ضمانت اجرا از دست خواهد رفت. او اگر به فکر خودش باشد، به فکر دنیای خودش باشد، به فکر کامجویی خودش باشد، به فکر قدرت‌طلبی باشد، به فکر حفظ مسند باشد، آن‌وقت آن ضمانت لازم برای سلامت این نظام باقی نخواهد ماند. لذا اگر از عدالت افتاد، بدون این که لازم باشد کسی او را عزل کند، خودش معزول است. چرا زمان شناس باشد؟ برای این که اگر زمان شناس نباشد و دنیا را نشناسد، فریب خواهد خورد. باید زمان شناس باشد، تا دشمن را بشناسد، تا حیله‌ها و ترفندها را بشناسد، تا بتواند در مقابل ترفندها آنچه را که لازمه وظیفه و مسؤولیت اوست، آن را تدارک ببیند و انجام دهد. این ساز و کارهای لازم، در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. این آن چیزی است که مطلوب است. البته امروز در نظام اجتماعی ما، آن جناحهایی که من عرض کردم - که بعضی بیشتر به ارزشها توجّه می‌کنند، بعضی به تحوّل و پیشرفت توجّه می‌کنند - همدیگر را کمتر تحمّل می‌کنند! اگر همدیگر را بیشتر از آنچه که امروز تحمّل می‌کنند، تحمّل کنند، وجود دو جناح نه فقط مضر نیست، بلکه مفید هم هست. می‌توانند به هم کمک کنند و مکمّل یکدیگر باشند. مطلوب این است که همه به همه اجزای لازم توجّه داشته باشند و عمل کنند. اما اگر هم نشد و عدّه‌ای به این بخش، عدّه‌ای هم به آن بخش توجّه کردند، لااقل با یکدیگر دشمنی نکنند. خطرهایی در این‌جا وجود دارد. مهم این است که به خطرها توجّه شود. هر دو طرف قضیه را خطرهایی تهدید می‌کند. آنهایی که به ارزشها توجّه می‌کنند و تحوّل و تغییر و پیشرفت را ندیده می‌گیرند، خطر تحجر تهدیدشان می‌کند؛ باید مراقب باشند. آنهایی که به تحوّل و تغییر توجّه می‌کنند و ارزشها را در درجه اول قرار نمی‌دهند، خطر انحراف برایشان وجود دارد؛ اینها هم باید مراقب باشند. هر دو طرف باید مواظب باشند. مبادا گروه اوّل دچار جمود و تحجّر شود. مبادا گروه دوم دچار انحراف و زمینه‌سازی برای دشمن و مخالفان اساس ارزشها شود. اگر دو گروه این توجه را داشته باشند، آن‌وقت جامعه می‌تواند جامعه‌ای باشد که با همان وحدتی که مورد نظر و لازم است، زندگی خودش را به سمت تکامل و تعالی‌ای که اسلام برای او در نظر گرفته، پیش ببرد. پس یک خطر، عبارت شد از این که دو جناح و دو طرف، خودشان غفلت کنند و دچار خطر شوند. اما خطر بزرگتر از این هم وجود دارد. آن چیست؟ آن خطرِ نفوذ است. از هر دو طرف ممکن است افرادی نفوذ کنند. گاهی یک دشمن از هر دو طرف نفوذ می‌کند: از آن طرف به عنوان ارزش‌گرایی می‌آید و با هرگونه تحوّلی مخالفت می‌کند؛ حتی با راههای رفته هم مخالفت می‌کند و می‌خواهد حرکت انقلابی را برگرداند. از این خطرناکتر، این طرف قضیه است؛ به عنوان تغییر و تحوّل و پیشرفت، کسانی بیایند که با اساس ارزشها و با اصل اسلام و با اصل تدیّن مردم و با اصل عدالت اجتماعی مخالفند؛ دچار همان سرمایه‌سالاری غربی‌اند؛ دنبال کیسه دوختن‌اند؛ با اصل رفع تبعیض طبقاتی مخالفند؛ با نام دین هم مخالفند، ولو به زبان نیاورند! اینها به نام تحوّل، به نام تغییر، به نام پیشرفت، به نام اصلاح، بیایند وارد میدان شوند و میدانداری کنند. اینها ممکن است در بدنه اقتصادی جامعه نفوذ کنند. اگر این‌گونه آدمهای بیگانه و غریبه در بدنه اقتصادی جامعه نفوذ کنند، البته خطرناک است؛ چون اقتصاد و مال و ثروت در جامعه مهم است و باید دست انسانهای امین باشد. اما از آن خطرناکتر این است که بیایند در مراکز فرهنگی نفوذ کنند؛ ذهن مردم، ایمان مردم، باورهای مردم، خط سیر صحیح مردم را قبضه کنند و در اختیار بگیرند. همان چیزی اتفاق بیفتد که در صحنه مطبوعات و صدا و سیمای دنیای غرب اتفاق می‌افتد؛ یعنی سرمایه‌سالاری. همچنان که رادیوها و

تلویزیونهای بین‌المللی امپراتوری خبری دنیا در دست سرمایه‌دارهاست، اینها به داخل کشور ما بیایند و مراکز فرهنگی را هم تصرف کنند و از طریق فرهنگی بخواهند اثر بگذارند. این همان چیزی است که بنده چند سال قبل از این، نشانه‌های آن را در گوشه و کنار مشاهده کردم و «تهاجم فرهنگی» را گفتم. بعضـی پذیرفتند، بعضـی هم اصلش را انکار کردند و گفتند اصلاً تهاجم فرهنگی وجود ندارد! اگر کسانی بیایند با عدم اعتقاد به اساس ارزشها، دم از تحوّل بزنند؛ معلوم است که تحوّل مورد نظر آنها چیست! تحوّل مورد نظر آنها، یعنی تحوّل نظام اسـلامی به نظام غیر اسـلامی! تحوّل مورد نظر آنها، یعنی حذف نام اسلام، حذف حقیقت اسلام و حذف فقه اسـلامی! اتفاقاً ما بعضـی از اینها را هم می‌شناسـیم. حالا بعضـی که از تفاله‌ها و پس‌مانـده‌های رژیم گذشـته‌اند که در آن رژیم خوردند و چریدند و گوشت حرام بالا آوردند؛ بعد هم توانسـتند خودشان را در لابلای جماعت مردم جا بزنند و حالا بتوانند نفسـی تازه کنند و سر بلند کنند و ادّعای آزادی و مردم سالاری و دمکراسی کنند؛ همان کسانی که عمله ظلم و جور دستگاهی بودند که بیش از پنجاه سال بر این مملکت حکومت کردنـد و یک ذره مردم سالاری در آن پنجاه سال نبود؛ حالا همین کسانی که با همه‌ی وجـود برای آن رژیـم کـار کردنـد، بیاینـد شـعار اصـلاحات بدهنـد! این اصـلاحات معنـایش چیست؟! این اصـلاحات، یعنی همـان اصـلاحات امریکایی! یعنی حالا که شـما ملت ایران دست امریکا را قطع کردیـد، بیاییـد برگردید و روشـتان را اصـلاح کنید؛ اجازه بدهید اربابان امریکایی به داخل تشریف بیاورند و باز هم زمام اقتصاد و فرهنگ و اداره امور کشور را به دست گیرند! یک عدّه هم کسانی هسـتند که مال آن رژیم نیسـتند؛ اما از اوّل انقلاب، بلکه بعضی پیش از انقلاب، نشان دادند که به اداره کشور برطبق احکام اسـلام از بن دنـدان عقیـده‌ای ندارنـد. آنها اسم اسـلام را می‌خواهند و اسم اسـلام را دوست می‌دارند. دشـمن اسـلام به آن معنا هم نیسـتند؛ اما مطلقاً اعتقادی به فقه اسـلامی، به احکام اسـلامی و به حاکمیت اسـلامی ندارند. معتقد به همان روشهای فردی‌اند. اوایل انقلاب هم یک عـدّه از همینها توانسـتند امور را قبضه کننـد و در دست گیرند. اگر امام به داد این انقلاب نمی‌رسـید، همین آقایان، خشک خشک انقلاب و کشور را به دامن امریکا برمی‌گرداندند! اینها هم دم از اصـلاح می‌زنند؛ گاهی دم از اسلام هم می‌زنند؛ اما در کنار کسانی قرار می‌گیرند که صریحاً علیه اسـلام شـعار می‌دهند و با آنها اظهار همبستگی می‌کنند! گاهی دم از اسلام می‌زنند، اما در کنار کسانی قرار می‌گیرند که شعار ضدّیت با حکومت اسلامی، شعار سکولاریزم و حکومت منهای دین و حکومت غیردینی و حکومت ضدّ دینی و لائیسم را می‌دهند! پیداست که اینها نفوذیند. اینها جزو آن دسته‌ای نیستند که ارزشها را قبول دارند و معتقد به تحوّلنـد؛ نه. اینها نفوذینـد؛ اینها بیگانه و غریبه‌انـد. بنده چند ماه قبل از این در همین منبر نماز جمعه بحث «خودی» و «غیرخودی» را مطرح کردم؛ اما فریاد بعضـیها بلنـد شـد که چرا می‌گویید «خودی» و «غیرخودی»! بله، اینها غیرخودی‌اند؛ اینها انقلاب و اسـلام و ارزشـها را قبول ندارند؛ جناحهای خودی باید حواسـشان را جمع کنند. من دو، سه نکته دیگر را در این جا عرض می‌کنم: نکته اوّل این است که هم آن بیگانه‌هـا، هم پشتیبانـان خـارج از کشورشـان، هم سرویسـهای جاسوسـی، هم آنهـایی که در رادیوهـا پشتیبـانی تبلیغـاتی برایشـان می‌کننـد، هم آنهـایی که احتمالاً به صورت آشـکار یا پنهان پول حواله آنها می‌کننـد، اینها بداننـد که این انقلاب اجازه نخواهـد داد. بنده تا مسؤولیت دارم و تا نفس می‌کشم، اجازه نخواهم داد که اینها با مصالح این کشور بازی کنند. بنده کسـی نیستم؛ این را هم بداننـد؛ من هم که نباشم، هرکس دیگری در این مقام و مسؤولیت باشد، همین‌طور است. غیر از این امکان ندارد. آن دست ملکوتی و الهی که اصـل ولایـت فقیه را در قـانون اساسـی گـذاشت، فهمیـد چه‌کار می‌کنـد. آن کسـی که در این مسـند هست، اگر همین دفاع از مصالـح انقلاب و مصالـح کشور و مصالـح عالیه اسـلام و مصالـح مردم و این روحیه و این عمل را نداشـته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آنوقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می‌بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می‌دانند که مسأله، مسأله اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسؤولیت را به‌عهده گرفته است؛ البته با او دشمنند، اما می‌دانند که مسأله با او تمام نمی‌شود؛ او هم نباشد، یکی دیگر باشد، باز هم قضیه همین است؛ لذا با اصلش مخالفند. بدانند تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسـی هست و این ملت از بن دنـدان به اسـلام عقیده دارند، توطئه‌های اینها ممکن است برای مردم دردسـر درست کند؛ اما

نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد. حرف من خطاب به جناحها این است: برادران عزیز! خویشاوندان! بیایید مرزهای جدید و نویی را تعریف کنید. نظام اسلامی به ایمان این خیل عظیم مردم متّکی است. ممکن است از لحاظ سیاسی، یک عدّه از مردم به یک جناح، یک عدّه هم به یک جناح دیگر معتقد باشند - باشند - اما به اسلام معتقدند. خیال نکنند آن روزی که آن جناح در انتخابات برنده می‌شود، یک‌طور است؛ آن روزی که آن جناحِ دیگر برنده می‌شود، طور دیگری است؛ نه. اینها مذاقها و مسلکهای سیاسی و تشخیصهای سیاسی است. اعتقاد به اسلام متعلّق به این مردم است. مردم آن کسی را انتخاب می‌کنند، آن کسی را به آن مرکز قدرت - چه مجلس، چه ریاست جمهوری، چه جاهای دیگر؛ هر جا که جای انتخاب است - می‌فرستند که معتقدند براساس ارزشهای اسلامی می‌خواهد این مملکت را از فقر و تبعیض و بی‌عدالتی و بقیه‌ی ضعفهایی که دارد، نجات دهد. مردم دنبال اسلامند. این دو جناحی که در داخل نظام قرار دارند، مرزهای جدیدی را تعریف کنند. اوّلاً ـ مرز بین خودشان را کمرنگ کنند و قدری بیشتر با هم گرم بگیرند؛ ثانیاً مرزشان را با آن بیگانه‌ها آشکارتر و واضحتر کنند. ببینید، بحث این که حکومت و دولت با مخالفان نظام چگونه رفتار می‌کند، یک بحث است؛ اما این بحث که فلان جناح سیاسیِ داخل نظام، مواضع خود را در مقابل مخالف چگونه تعریف می‌کند، یک حرف دیگر است. ما به‌عنوان حکومت، این مخالفی که در داخل جامعه وجود دارد - ولو مخالف نظام هم هست - تا وقتی که توطئه و معارضه نکرده است، جان و مال و عِرض و ناموس و حیثیت او امانت است؛ ما باید از او دفاع کنیم و می‌کنیم. اگر دزدی در خیابان رفت و دزدی کرد،ما نمی‌پرسیم که خانه موافق نظام را دزدی کرده است یا خانه مخالف نظام را؛ از هرکس دزدی کرده باشد، مجازاتش می‌کنیم. کسی که به طور غیرقانونی قتل نفس کند، ما نمی‌گوییم چه کسی را کشته است؛ اگر غیرقانونی کشته باشد، باید مجازات شود؛ فرقی نمی‌کند. آن وقت که می‌خواهیم پلیس و مأمور امنیت را مأمور کنیم که برود امنیت را حفظ کند، نمی‌گوییم برو امنیت را در آن منطقه و خانه و شهری که مردم آن بیشتر معتقد به نظامند، حفظ کن؛ نه. حکومت نسبت به همه آحاد مردم وظیفه‌ای دارد؛ مسلمان باشند، غیرمسلمان باشند؛ موافق نظام باشند، مخالف نظام باشند؛ تا وقتی به معارض و توطئه کننده و برخورد کننده و عامل دشمن تبدیل نشده‌اند، رفتار حکومت با آنها، رفتاری مثل مؤمنین و مثل بقیه مردم است و هیچ تفاوتی ندارد. این یک حرف است؛ اما رفتار جناحهای سیاسی، غیر از رفتار حکومت است. جناحهای سیاسی باید موضعشان را مشخّص کنند. باید صریحاً نسبت به آن کسی که با اسلام مخالف است، با انقلاب مخالف است، با راه امام مخالف است، با اساس اسلامی برای این نظام مخالف است، موضع و مرزهاشان را روشن کنند. همین‌طور در مقابل کسانی هم که علی‌الظّاهر متدیّنند، اما به تحوّل انقلاب و به اصل انقلاب هیچ اعتقادی ندارند - متحجّران و جامدان - باید مرزهایشان را مشخّص کنند. نمی‌گوییم جنگ و دعوا و مبارزه کنند؛ اما موضع خود را مشخّص کنند. این حرف ما به جناحهای سیاسی است. البته آحاد مردم مواضعشان روشن است. خطاب من، خطاب به آحاد مردم نیست؛ آحاد مردم می‌دانند. من آن روز هم عرض کردم که واقعاً هیچ شکوه‌ای از این ملت عظیم و شجاع و مؤمن و سلحشور و انقلابی و با وفا و پرگذشت و صمیمی نیست. آنچه که توقع هست، از این اثرگذاران سیاسی است؛ از کسانی است که می‌نویسند؛ از کسانی است که می‌گویند. نباید بگذارند که آنچه دشمن می‌خواهد، انجام بگیرد. امروز اساس حرکت دشمن علیه این نظام، یک حرکتِ باز هم فرهنگی و روانی است. می‌خواهند مردم را به آینده این کشور بدبین و ناامید کنند. می‌خواهند مردم را به انقلاب بدبین کنند. می‌خواهند مردم را به دولتمردان بدبین کنند. می‌خواهند مردم را به مسؤولان متدیّنی که در بخشهای مختلف هستند - در قوّه مجریّه، در قوّه قضاییّه، در قوّه مقنّنه - بدبین کنند. می‌خواهند بین مسؤولان جدایی بیندازند و نقار ایجاد کنند. می‌خواهند تصویر تاریکی از آینده درست کنند. آنچه که موجب شد من از مطبوعات گله و شکایت کنم، این است. آن مطبوعات فاسد، درست همین کارها را می‌کردند؛ تصویر از آینده: تصویر کج، معوج، نومید کننده. تصویر از وضع فعلی: تصویر خلاف واقع، ایجاد جوّ تشنّج در جامعه، ایجاد بدبینی در قشرها نسبت به یکدیگر. بعضیشان حتی در پی ایجاد این فکر که مسؤولان کارایی ندارند! این هم از آن غلطهاست؛ نه. دولت

کارایی دارد، امکانات دارد و می‌تواند کارهایی را بکند و مشغول هم هستند و به فضل پروردگار وظایف خودشان را انجام می‌دهند. خواست دشمن همینهایی بود که عرض کردم. نبایستی هیچ کس به این کمک کند. همه کسانی که در صحنه سیاسی کشور حضور دارند، به ارزشها و پایه‌های اساسی این انقلاب اعتماد کنند. بدانید آن چیزی که می‌تواند این کشور را نجات دهد، همان چیزهایی است که همه در اسلام مندرج است و اسلام است که می‌تواند. خوشبختانه امروز مسؤولان کشور انسانهای کارآمد و مؤمنی هستند. من باز هم مجدّداً عرض می‌کنم که مسؤولان کشور، رؤسای قوا، رئیس جمهور، بسیاری از اجزاء دولت - البته من به بعضی از اجزاء دولت ایراد دارم و معتقدم که وظایفشان را یا درست نمی‌شناسند و یا درست پایبندی نشان نمی‌دهند - اعضای مجلس و ان‌شاءاللَّه به فضل الهی مجلس آینده، اینها کسانی هستند که می‌توانند این امید را در مردم تقویت کنند که آینده در این کشور، آینده خوبی خواهد بود و نیروهای این مردم ان‌شاءاللَّه در خدمت به بنا و سازندگی مادّی و معنوی این کشور به راه خواهد افتاد و به فضل پروردگار دشمن نخواهد توانست این مردم را از ادامه این مسیر باز دارد و مردم نخواهند گذاشت که تسلّط اهریمنی و جهنّمیِ بیگانگان متجاوز و پرتوقّع مجدّداً به این کشور برگردد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۱۴) من چند جمله دعا کنم: نسئلك اللّهم و ندعوك. باسمك العظیم الأعظم و بالقران المستحکم و بالنبی الأعظم یا اللَّه، یا اللَّه، یا اللَّه. پروردگارا! اسلام و مسلمین را نصرت عطا فرما. پروردگارا! این ملت مؤمن و شجاع را نصرت عطا کن. پروردگارا! دست دشمنان را از این ملت کوتاه کن. پروردگارا! گره‌های ریز و درشتِ در کار این ملت را با سرانگشت قدرت و حکمت خود باز کن. پروردگارا! دلها را با هم مهربان کن. پروردگارا! برکات خودت را بر این ملت نازل کن؛ باران رحمتت را بر این ملت نازل کن. امروز ما راجع به پیامبر اکرم عرض کردیم و بخشی از وقت ما به ستایش از آن وجود نورانی و ملکوتی گذشت. درباره‌ی پیامبر، جناب ابی‌طالب شعری دارد که می‌گوید: و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل(۱۵) یعنی آن بزرگوار کسی است که به گل روی او، خدای متعال باران رحمت را بر بندگانش نازل می‌کند. امروز ما نام آن بزرگوار را آورده‌ایم؛ پروردگارا! تو را به حق پیامبر قسم می‌دهیم، بخشهایی از این سرزمین را که امسال دچار خشکسالی است، بلکه همه جای این کشور را به برکت آن وجود مقدّس از باران رحمت پرفیض و برکت خودت برخوردار کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد ما را مشمول رحمت و غفران خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --------
--- ۱) احزاب: ۷۰ ۲) احزاب: ۲۱ ۳) نظیر این مطلب در بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۰۷ آمده است؛ فوقف یسوّی لحیته و ینظر الیها. ۴) نهج‌البلاغه، ۷۶ ۵) کافی: ج ۵، ۷۱ ۶) فتح: ۲ ۷) بحارالانوار، ج ۱۰، ۴۰ ۸) شوری: ۱۵ ۹) احزاب: ۳۲ ۱۰) احزاب: ۲۸ ۱۱) احزاب: ۲۹ ۱۲) توحید: ۱ - ۴ ۱۳) روژه گارودی (نویسنده مسلمان فرانسوی). ۱۴) عصر: ۳ ۱۵) بحارالانوار، ج ۲۰، ۳۰۰

متن کامل بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی(ره)

متن کامل بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «ولو قاتلکم الّذین کفروا لولّوا الأدبار ثم لا یجدون ولیّاً و لا نصیرا سنّةاللَّه الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنّةاللَّه تبدیلا».(۱) این روزها حوادث بزرگی که خاطرات آنها برای ملت مسلمان و بخصوص مردم شیعه بسیار حائز اهمیت است و حوادث مصیبت‌بار و دردناکی است - یعنی رحلت حضرت خاتم‌الانبیاء صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، شهادت سبط اکبر، حضرت مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام و شهادت حضرت ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌آلاف‌التّحیّةوالثّناء - با خاطره تلخِ مصیبت‌بار دیگری که رحلت امام بزرگوار است، همزمان شده است. من

امروز برای این که عظمت شخصیت امام بزرگوارمان را از یکی از ابعاد گوناگون مورد ملاحظه قرار دهم، بحثی را مطرح می‌کنم و آن این است که در این آیه‌ای که تلاوت کردم - که یکی از آیات سوره فتح است - قرآن کریم برای مسلمانان مؤمنِ آن زمان، حقیقتی را بیان می‌فرماید. این حقیقت بر حسب اسباب ظاهری دور از ذهن است؛ امّا در تصویر الهی یک حقیقت مسلّم است. مطلب از این قرار است که جمعیتی از مسلمانان در سال ششم هجری، بدون سلاح و تجهیزات لازم و بدون آرایش جنگی، در مقابل کفّار که مسلّح و مجهّز بودند، قرار گرفتند و بنابراین بود که مسلمانان دست به اسلحه نبرند. این در قضیه حدیبیّه بود. این قضیه را، هم «غزوه حدیبیّه» گفته‌اند، هم «صلح حدیبیّه». اگرچه جنگی واقع نشد، اما حرکتی که اتّفاق افتاد، از یک جنگ بزرگ دارای آثار بیشتری بود؛ برکات آن و کیفیّت رویارویی، یک برکت و کیفیّت استثنایی بود. در این حادثه، کفّار قریش با تجهیزات، با سلاح، با مردان جنگی و با پیش‌بینیهای لازم، به سراغ مسلمانانی آمدند که با خودشان سلاح بر نداشته بودند و فقط به قصد مشرّف شدن به عمره و زیارت خانه خدا به راه افتاده بودند. نتیجه به جنگ نینجامید و برکات زیادی بر این رویارویی صلح‌آمیز مترتّب شد. خدای متعال به مسلمانان این‌طور می‌فرماید که اگر سروکار شما با کفّار و مشرکان، به جنگ و شمشیر هم کشیده می‌شد، شما آنها را مغلوب می‌کردید. این سنّت الهی است؛ این قانون لایتخلّف پروردگار در عالم آفرینش است؛ «ولو قاتلکم الّذین کفروا لولّوا الادبار ثمّ لا یجدون ولیّا و لا نصیرا سنّةاللَّه الّتی قد خلت من قبل ولن تجد لسنّةاللَّه تبدیلا». در این جا اصل مهمی پدید می‌آید که این اصل، هم در صدر اسلام مکرّردرمکرّر تجربه شد، هم در انقلاب اسلامی تجربه شد، هم در حوادث گوناگون دیگر تجربه شده است؛ توجه به آن برای ملتهایی مثل ملت ما حائز اهمیت است؛ ولی غالباً از چشم دور می‌ماند. نقش امام بزرگوار ما - حضرت امام خمینی کبیر - این بود که این حقیقت را ثابت کرد. این حقیقت چیست؟ این حقیقت این است که نیروهای اثرگذار در تحوّلات اجتماعی و سیاسی، عبارت از چیزهایی است که به انسانها برمی‌گردد؛ مربوط به نیروهای انسانی و اراده انسانی و ایمان انسانی است. طبق این اصل، آرایش قدرتها و نیروهای اثرگذار در تحوّلات اجتماعی، غیر از آن چیزی است که همیشه قدرتمداران و مستکبران عالم خواستند آن را نشان بدهند. قدرتمندان و مستکبران عالم این‌طور خواستند تفهیم و ثابت کنند که نتایج و تحولات بزرگ، به پول و زور و شمشیر و سلطه مطلقه و تبلیغات آنها مربوط است؛ کار عالم در دست آنهاست؛ اختیارات تحولات بشری در پنجه‌های قدرت آنهاست؛ اما این اصل الهی ثابت می‌کند که بعکس؛ تحوّلات عالم، مسائل بزرگ بشری و انسانی، انقلابهای بزرگ، پیشرفتهای بزرگ و حرکتهای عظیم، هیچکدام در دست قدرتمندان و زورمداران عالم نیست؛ در اختیار سلاح و پول و تبلیغات آنها نیست - اگرچه آنها این‌طور وانمود کنند - در اختیار عوامل دیگری است. همه این عوامل به اراده انسانها، ایمان انسانها، فداکاری انسانها، حرکت انسانها و تجمّع انسانها برمی‌گردد که بر سرنوشت بشر می‌توانند حکومت کنند؛ می‌توانند حوادث بزرگ را به‌وجود بیاورد. این را قرآن مکرّر بیان کرده است؛ حوادث تاریخی، آن را تبیین و اثبات کرده است؛ ولی بسیاری از ملتها از این حقیقت غافلند و چون غافلند، عقب می‌مانند؛ مقهور قدرتهای استکباری عالم می‌شوند؛ از نیرویی که در اختیار آنهاست، از امکان و ظرفیتی که متعلّق به آنهاست، درست استفاده نمی‌کنند؛ قدرتمندان عالم هم از این غفلت سوءاستفاده می‌کنند و فرمان می‌رانند و مقاصد حیوانی و شهوانی و شخصی خودشان را پیش می‌برند. در این‌جا نگاهی به آنچه که در دنیا اتّفاق افتاده است و امروز اتّفاق می‌افتد، بکنیم؛ چون ملت ایران به بازیابی این حقیقت احتیاج دارد. ملت ایران با رسالت عظیمی که بر دوش دارد و با کار بزرگی که امروز در مقابل خود دارد، باید به این حقیقت الهی بیشتر توجّه کند. ببینید؛ برادران و خواهران عزیز من! قرن بیستم میلادی - یعنی این قرنی که چند ماه قبل به پایان رسید - قرن تحوّلات عظیم اجتماعی و سیاسی است. ملتها هر کدام برحسب موقعیت، شرایط، استعداد و هوشیاریشان، زودتر یا دیرتر، به تحوّلات عظیمی دست پیدا کردند. البته همین‌جا عرض کنم که ملت ایران جزو اولین ملتهایی بود که در این قرن میلادی به یک تحوّل عظیم سیاسی و اجتماعی دست پیدا کرد؛ یعنی در سال ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۶ میلادی که برابر است با ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ قمری، ملت ایران زودتر از اغلب ملتهای عالم به یک تحوّل سیاسی و

اجتماعی نزدیک شد که آن تحوّلی است که در دوران مشروطیت اتّفاق افتاد. ملت ایران هوشیاری و پیشروی و مجاهدت و شرایط مناسب خودش را با این عمل ثابت کرد. علمای دین و دلسوزان جامعه، پیشوایان آن حرکت بودند. یک غفلت از سوی سیاستمداران وابسته به انگلیسِ آن زمان موجب شد که قدرتهای غربی و خارجی بتوانند از این حرکت ملت مسلمان سوءاستفاده کنند؛ عدالتخواهی ملت ایران را در قالب از پیش ساخته‌ای مطابق نظریات خودشان بریزند و حرکت ملت ایران را منحرف کنند؛ بعد از چند سال هم سلسله پهلوی را برسرکار آورند. در واقع نزدیک به شصت سال حرکت ملت ایران و تحوّل کشور را عقب انداختند. این کار را انگلیسیها در حقّ ملت ایران کردند. در واقع دشمنی‌ای که در این دوره شصت، هفتاد ساله با ملت ایران شد، یکی از دشمنیهای فراموش نشدنی و بسیار مهم است؛ والّا قبل از کشور هند و روسیه و الجزایر و قبل از بقیه انقلابهای بزرگ قرن بیستم، ما وارد میدان تحوّل اجتماعی شدیم؛ ما آمدیم کشور و سازمان حکومت و نظام اجتماعیمان را متحوّل کنیم. ملت ما در تهران، در تبریز، در خراسان، در فارس، در بسیاری دیگر از نقاط این کشور، فداکاریهای بزرگی هم کردند؛ منتها بیگانگان نگذاشتند؛ عامل هم آن سیاستمداران وابسته به غرب بودند. کسانی که آن روز با غربیها و با قدرت دولت انگلیس میانه صمیمی و گرمی داشتند؛ حرکت ملت ایران را منحرف کردند؛ بعد هم رضاخان را سرِ کار آوردند؛ لذا تحول ملت ایران شصت سال عقب افتاد! ملتهای دیگر هم در این قرن هر کدام به گونه‌ای وارد این میدان شدند. در هندوستان این تحوّل اجتماعی به یک شکل انجام گرفت؛ در کشور روسیه این تحوّل یک طور انجام گرفت؛ در کشور الجزایر این تحوّل به یک شکل دیگر انجام گرفت؛ در دهها کشور، در آسیا و در آفریقا و در نقاط مختلف دیگر عالم، این تحوّل اجتماعی به شکل خاصّی انجام گرفته است. همه این تحوّلات در یک نقطه با هم مشترکند و آن این است که در همه این تحوّلات، نیروهای بشری و انسانی بر نیروهای استکباری غلبه کردند؛ منتها این غلبه در یک جا غلبه واضح و قاطعی بود و اثر ماندگاری به جا گذاشت؛ اما در جاهای دیگر نه، اثر آن زودگذر بود و به‌خاطر غفلتها از بین رفت. این حقیقت روشنی است که هرجا ملتها به نیروهای اثرگذار انسانی خودشان تکیه کنند، می‌توانند بر نیروهای فشار و زوری که از طرف قدرتهای غاصب و ظالم و زورگو و غارتگر به میدان آورده می‌شود، غلبه کنند. مشکل امروز ملتها این است که وقتی در مقابل دشمنِی قدرتمندان قرار می‌گیرند، احساس ناتوانی می‌کنند. امروز شما به صحنه جغرافیایی عالم در تقسیمات سیاسی و در تعاملات سیاسی نگاه کنید، ببینید کسانی‌که در صحنه دنیا همه چیز را متعلّق به خود می‌دانند و ملتها را به چیزی نمی‌انگارند و منابع انسانی و مادّی را به غصب در اختیار خود قرار می‌دهند - یعنی قدرتهای استکباری - به چه چیزهایی تکیه می‌کنند؟ مهمترین چیزی که آنها به آن تکیه می‌کنند، این است که به ملتها وانمود می‌کنند که قدرت آنها قدرتی است که نمی‌توان با آن مقابله کرد. شما اگر امروز به سراغ روشنفکران کشورهای عقب افتاده - از جمله کشورهای اسلامی - یا به سراغ سیاسیّون، یا به سراغ آحاد مردم آنها بروید و از آنها سؤال کنید که چرا شما برای احقاق حقوق ملیِ خودتان حرکتی انجام نمی‌دهید، جوابی که می‌دهند این است که ما نمی‌توانیم و قدرت نداریم؛ قدرتها همه چیز را از ما گرفته‌اند و ما نمی‌توانیم در مقابل قدرتهای ستمگر اظهار وجودی کنیم! این منطق کسانی است که امروز در میان کشورهای عالم در موضع ضعف قرار دارند. حقیقت قرآنی، عکس این را بیان می‌کند. حقیقت قرآنی می‌گوید که اگر انسانها به نیروی درونی خودشان - یعنی به ایمان و اراده و اتّحاد کلمه و فداکاریهای خودشان - تکیه کنند، هیچ قدرتی در مقابل آنان یارای ایستادگی ندارد. در دوران رژیم طاغوت، ما ملت ایران هم همین اشتباه را می‌کردیم. آن روز اگر از ما سؤال می‌کردند که این رژیم طاغوت نفت این مملکت را برده است، منابع این مملکت را برده است، امریکا را مسلّط کرده است، دین را از مردم گرفته است، اخلاق را گرفته است، فرهنگ ملی و اسلامی و بومی را گرفته است، تاریخ این ملت را خراب کرده است، چرا شما در مقابل آن ایستادگی و مقاومت نمی‌کنید، جوابی که روشنفکران و سیاسیّون می‌دادند، این بود که می‌گفتند کاری از ما ساخته نیست و ما نمی‌توانیم اقدامی بکنیم! حرکت امام، درس بزرگ امام، خدمت بزرگ امام به این ملت و به ملتهای دیگر این بود که عکس این را ثابت کرد. به مردم گفت می‌توانید و قدرت

داریـد؛ قـدرت در دست شـما و متعلق به شـماست؛ فقط بایـد این قـدرت را اعمال کنیـد؛ باید اراده کنید؛ باید تصـمیم بگیرید؛ باید خواص و اثرگذاران در ذهن مردم وارد میدان شوند و مردم باید آماده‌ی فداکاری باشند. در آن صورت همه کار خواهد شد و همه موفّقیتها به‌دست خواهـد آمـد. خـودِ او اوّل کسـی بـود که وارد میـدان شـد. بـا ورود او به میـدان، خـواص آمدنـد؛ علمـا آمدنـد؛ روشنفکران آمدند؛ طلاب آمدند؛ دانشجویان آمدند؛ طبقات گوناگون مردم آمدند و در مدت چند سال، همه قشرها بتدریج به این نهضت عظیم پیوستند و در نتیجه، آن قدرت سیاسی و نظامی و تبلیغاتی که در مقابل این نیروی عظیم مردمی قرار داشت، نتوانست مقاومت کند. نیروی ایمان، نیروی اراده، نیروی رهبری حکیمانه و نیروی استقامت و صبر و پایداری، نه فقط بر قدرت رژیم طاغوت فائق آمـد، بلکه بر قـدرت امریکا هم که پشت سـر او بود، چیره شـد. برادران و خواهران عزیز ما! مسأله به پیروزی انقلاب ختم نشد. بعـد از آن که انقلاب پیروز شـد، در تجربه‌های گوناگون، در میدانهای مختلف، در حملات گوناگون سیاسی و نظامی و اقتصادی که به این ملت شـد، همین درس بزرگ و فراموش نشـدنی قرآن - که امـام عزیز و بزرگوار ما تجسّم این درس بود و آن را برای ما تکرار می‌کرد - به کار ملت ایران آمد. در جنگ تحمیلی، در مقابله با قدرتهای استکباری و در همه مسائل سیاسی، ملت ما از این درس بزرگ استفاده کرد. امروز شـما نگـاه کنیـد؛ در کشـور لبنـان یـک بـار دیگر همیـن درس تکرار شـده است. روزی که رژیم صهیونیستی وارد جنوب لبنان شـد و این منطقه را اشـغال کرد، به قصد این نیامد که یک روز از این‌جا بیرون برود. احتیاطاً تا بیروت هم آمدند و خودشان را به بیروت هم رساندند؛ منتها نمی‌خواستند آن قسمتها را نگه‌دارند. تصمیم قطعی رژیم صهیونیستی این بود که بخش جنوب لبنـان را نگه‌دارد و جزو پیکره قلمرو غصبی خودش قرار دهـد. همچنان که یک روز بخش کوچکی از فلسطین را اشـغال کردند، بعد بتدریج بخشهای دیگر را هم به آن ملحق و منضم کردند و همه فلسطین را اشـغال کردند؛ بعد قسمتی از کشور اردن را هم اشـغال کردند؛ بعد قسـمتی از لبنان را هم اشـغال کردند؛ لذا قصدشان این نبود که از این‌جا خارج شوند؛ تصـمیم قطعی داشـتند که بماننـد. در مقابلشـان چه بود؟ در مقابلشان نیروی مردمیِ تهیـدستِ بـدون هیـچ‌گونه تجهیزات در لبنان بود؛ یعنی نیروی حزب‌اللَّه، نیروی مقـاومت مسـلمانان، نیروی آحـاد مردمی کـه بمبارانهـای روزمرّه رژیم صـهیونیستی را تحمّـل کردنـد. سالهـا طـول کشـید، امـا نـتیجه به پیروزی نیروی انسـانی‌ای که متّکی به ایمـان و اراده بـود، تمـام شـد. یک‌بـار دیگر آن تصـویری که قـدرتهای استکباری می‌خواسـتند از آرایش عوامل اثرگذار به ذهنها القاء کنند، باطل شد و معلوم گردید که نخیر؛ این‌طور نیست که هرکس سلاح و قـدرت نظامی دارد، هرکس قـدرت تبلیغات بین‌المللی و جهانی دارد، لزوماً موفّق خواهـد شد. اگر در دو، سه سالی قبل، به آحـاد مردم و به خود صهیونیسـتها و پشتیبانانشـان گفته می‌شـد که همین جوانان مؤمن حزب‌اللَّه در لبنان بر شـما صهیونیسـتها پیروز خواهنـد شد، شـما را از این‌جا بیرون خواهند کرد، سـرزمین خودشان را از شـما به‌زور پس خواهند گرفت، کسـی باور نمی‌کرد؛ اما همین مطلبی که بـاور نمی‌شـد، اتفـاق افتـاد! یک جنگ سـریع اتّفاق نیفتاد؛ اما یک مبارزه و مقاومت طولانیِ چنـد ساله اتّفاق افتاد. نیروی اراده و نیروی ایمـان، بر آن چیزی که زرق و برق آن چشـمها را خیره می‌کرد، فائق آمـد. من عرض می‌کنم ملت عزیز ایران! ملت شـجاع و جـوان و مـؤمن و بـا اراده و مجرّب مـا! به ملتهـای دیگر هم خطـاب می‌کنم و می‌گویم که این حـادثه، این واقعه، این تجربه عظیم قرآنی و مکرّر اتفـاق افتـاده، بـاز هم ممکن است اتّفاق بیفتـد. در کجا؟ در خود فلسطین. امروز تحلیلگران سیاسـی این مطلب را بسیار مسـتبعد می‌شمارند. اگر کسی بگوید همین نیروی ایمان و اراده مردمی بر دولت غاصب و مستکبرِ ظالم صهیونیستی ممکن است فائق آید، بعضی افراد این را ممکن است بسیار بعید بشمارند؛ بعضی حتی ممکن است آن را محال بدانند؛ اما نه، محال نیست؛ ممکن است این اتفاق بیفتد. این تکرار همان تجربه‌ای است که در صدر اسلام مکرّر اتّفاق افتاد؛ در پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاد؛ در جنگ تحمیلی اتفاق افتاد؛ در ثبات سیاسـی و اقتصادی و اجتماعی نظام جمهوری اسـلامی در طول این بیست و یک سال اتفاق افتاد؛ در لبنان هم اخیراً اتفاق افتاد. این تکرار همین تجربه است. یک عامل هم بیشتر ندارد؛ و آن این‌که ملت فلسـطین به نیروی ذاتی خودش تکیه کنـد و خسـته نشود. ایمـان و اراده و انگیزه و امیـد مردم فلسطین از آنهـا گرفته نشود. همچنان که بعـد از

بیست و دو سال جنوب لبنان برگشت، بعد از گذشت چندین سال ممکن است بخشهایی از فلسطین اشغالی و در نهایت همه فلسطین اشغالی به مردم فلسطین برگردد. امروز عدّه‌ای این را بسیار بعید می‌بینند؛ دیروز هم عدّه‌ای آزاد شدن جنوب لبنان را بعید و محال می‌دانستند؛ اما شد! اگر سی سال پیش در این کشور کسی می‌گفت ممکن است رژیم پهلوی به‌وسیله این مردم نابود شود و از بین برود، هیچ‌کس باور نمی‌کرد. اگر می‌گفتند به جای رژیم طاغوتی پهلوی یک نظام اسلامی سر کار خواهد آمد، هیچ‌کس باور نمی‌کرد؛ اما این چیزِ غیرقابل باور به حسب ظاهر، اتّفاق افتاد و معلوم شد که آرایش حقیقی نیروهای اثرگذار در تحوّل سیاسی و اجتماعی انسانها، غیر از آن چیزی است که چشمهای ظاهربین می‌بینند و تبلیغات استکباری می‌خواهد آن را آن‌طور وانمود کند. نیروهای اثرگذار، عبارتند از: اراده انسانی، ایمان انسانی، تصمیم‌گیری، ایثار پیشروان و رهبران و خسته نشدن آنها. آری؛ اگر ملت فلسطین زمام کار خود را به دست کسانی بدهد که نشان دادند لایق صحنه فلسطین نیستند؛ نشان دادند که حقیرتر از آنند که بخواهند مسأله‌ای به عظمت مسأله فلسطین را بر دوش گیرند و بروند سازش کنند و نقش ایادی و مزدوران رژیم صهیونیستی و امریکا را ایفا کنند؛ البته نتایجی به‌دست نخواهد آمد. اما اگر همچنان که امروز در صحنه فلسطین مشاهده می‌کنیم، انسانهای مؤمن، جوانان مؤمن، رهبران مؤمن، آدمهای خسته نشو، کسانی که دلهایشان به نور ایمان - ایمان به قرآن و ایمان به اسلام - روشن و منوّر است، وسط صحنه باشند و جوانان دور اینها جمع شوند و ایمانشان را از ایمان آنها تغذیه کنند - کما این‌که امروز چنین می‌کنند - این حرکت پیش خواهد رفت و بدانید که یک روز مردم دنیا شاهد آن خواهند بود که فلسطین به صاحبان اصلی آن - از مسلمان و مسیحی و یهودی - برخواهد گشت. من در پایان صحبتم به ملت عزیزمان عرض کنم: ملت عزیز ایران! ای ملت سرافراز! ای ملتی که یک بار دیگر تجربه قرآنی صدر اسلام را با وجود خود، با حضور خود، با اراده خود، با ایثار و فداکاری خود تکرار کردید و تحقّق بخشیدید! ای ملتی که به پشتیبانی تو و با تکیه به تو، خمینی بزرگ توانست مفاهیم سیاسی دنیا را عوض کند؛ توانست معیارها را به هم بریزد؛ توانست راه نویی را در مقابل بشریت بگذارد و باز کند! ای ملت بزرگ! شما امروز به همان اراده و ایمان احتیاج دارید تا بتوانید آنچه را که به‌دست آورده‌اید، تثبیت کنید. امروز نظام اسلامی بحمداللّه تثبیت شده است؛ اما کسانی‌که با انقلاب شما ملت، تودهنی خورده‌اند، سیاستهایی که با دست قدرتمند ملت ایران از صحنه غارت این کشور کنار زده شدند، بیکار ننشسته‌اند؛ آنها از دشمنی منصرف نشده‌اند؛ آنها نقشه‌هایی دارند. خدا را شکر می‌کنیم که بسیاری از نیّتهای سوء دشمنان ما، طرّاحان امنیتی و اطلاعاتی و سیاسی امریکایی و صهیونیستی، برای ملت ما روشن شده است. البته هنوز گوشه‌هایی هست که بعد از این برای مردم روشن خواهد شد و من به فضل پروردگار در فرصتی تصویر کلّی نقشه دشمن را نسبت به نظام خودمان برای ملت افشا خواهم کرد. خطری که در مردم تداوم این حرکت سرافرازانه را تهدید می‌کند، در درجه اوّل عبارت از نا امیدی است. اگر دشمن بتواند مردم ما را، جوانان ما را، قشرهای ما را، نسبت به آینده این حرکتشان ناامید کند، ضربه خود را زده است. این خطر عمده است. لذا شما می‌بینید با انواع و اقسام روشها، بیانها، زبانها و شیوه‌ها سعی می‌کنند دلها را نسبت به تداوم این حرکت پُرافتخار اسلامی مردّد و مأیوس کنند و امید را از آنها بگیرند. این مهمترین خطر است. اما کسانی که روی مردم اثر می‌گذارند - کسانی‌که حرفشان، اقدامشان، عملشان، منششان، نوشته‌شان، روی مردم اثر می‌گذارد - چند خطر بزرگ آنها تهدیدشان می‌کند که باید بسیار مراقب باشند. یکی خطر خسته شدن است، یکی خطر راحت‌طلبی است، یکی خطر میل به سازش است، یکی خطر چسبیدن به منافع نقد است؛ همان بلایی که بر سر کسانی که انقلاب فلسطین را منحرف کردند، آمد؛ همان خطری که بر سر همه رهبرانی آمد که ملتهای خودشان را از مسیر درست و راهی که شروع کرده بودند، منحرف کردند و بازداشتند. بارهای سنگین بر روی نیروهای اثرگذار روی ذهنهای مردم است. باید ایمان و پارسایی خودشان را تقویت کنند؛ باید اتکای خودشان را به لطف و فضل خدا زیاد کنند؛ باید به دشمن لحظه‌ای خوشبین نباشند؛ دشمن درصدد ضربه زدن است. اگر خواص یک کشور - یعنی نیروهایی که با زبانشان، با قلمشان، با رفتارشان، با امضایشان، بر روی مسیر یک ملت اثر می‌گذارند - میل به

سازش و راحت‌طلبی و زندگی مرفه و خوشگذرانی پیدا کنند و از حضور در میدانهای خطر خسته شوند، آن وقت خطر تهدید می‌کند. لذاست که شما می‌بینید امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در دوران خلافت کوتاه خود، بیشترین خطابش، بیشتری ملامتش، بیشترین توصیه‌اش و بیشترین تذکّرش، به کسانی است که به آنها مسؤولیت داده بود تا بخشهای مختلفی را در آن کشور بزرگی که در اختیار آن حضرت بود، اداره کنند. امام بزرگوار ما بارها و بارها به مسؤولان کشور، به ما، به شاگردان خودش، به دستپروردگان خودش، تذکّر می‌داد. مضمون آن تذکّر این بود که مبادا به چرب و شیرین زندگی راحت، خودشان را عادت بدهند و از مجاهدت در راه خدا باز بمانند. پروردگارا! این ملت بزرگ به تو ایمان آورد و در راه تو مجاهدت کرد. تو فرموده‌ای: «انّاللّه یدافع عن الّذین آمنوا».(۲) تو وعده کرده‌ای که از مؤمنان، از مجاهدان راه خودت و از پاکبازان دفاع خواهی کرد. پروردگارا! از این ملت بزرگ، در راه آرمان بزرگش، در راه مقاصد افتخارآمیزش، در مقابل دشمنان خطرناکش دفاع کن و به این ملت نصرت و پیروزی عنایت فرما. پروردگارا! نام امام، راه امام، یاد امام، درسهای ماندگار امام را در ذهن و دل و عمل ما همیشه زنده بدار. پروردگارا! روح مطهّر نبی اکرم و اولیایش، روح مطهّر شهیدان و روح مطهّر امام بزرگوار را از ما راضی کن. پروردگارا! چشمه امید را در دلهای ما بجوشان. پروردگارا! دشمنان ما را مغلوب و منکوب و منهدم بگردان. پروردگارا! وحدت کلمه ما، ایمان ما، اراده ما و باورهای ما را روزبه‌روز رساتر و روشنتر و مستحکمتر بگردان. پروردگارا! ما را به فضل خود، به کمک خود، به لطف خود، به وعده خود، به آنچه که به مؤمنان و محسنان و صالحان وعده فرموده‌ای، روزبه‌روز نزدیکتر بگردان. پروردگارا! ما را بندگان صالح خودت قرار بده؛ مرگ ما و زندگی ما را در راه خودت قرار بده. پروردگارا! ما را از جمله کسانی که به آنها سرباز دین و اسلام گفته می‌شود، قرار بده. پروردگارا! به همه ملتهای مسلمان نصرت عطا کن؛ به ملت لبنان و فلسطین نصرت کامل عنایت فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------ ۱) فتح: ۲۲ و ۲۳ ۲) حج: ۳۸

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان دوره ششم مجلس شورای اسلامی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان دوره ششم مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز! نمایندگان و منتخبان محترم و همکاران جدید و عزیز ما در اداره‌ی این کشور بزرگ و این انقلاب عظیم و رسیدن به هدفها و آرمانهایی که خدای متعال برای ملت مسلمان و مجاهدان راه خودش وعده فرموده! خیلی خوش آمدید. اولین مطلبی که هر مسؤولی در نظام اسلامی - از جمله شما برادران و خواهران عزیز - مناسب است که در ذهن داشته باشد، شکر خداوند متعال به‌خاطر این مسؤولیت بزرگ است. این‌طور نیست که هر وقت انسان بخواهد در خدمت مردم، در خدمت اسلام و در خدمت هدفهای عالی قرار گیرد، این کار برایش میسّر باشد. زمانها و شرایط مختلف است و امکانات همیشه در دسترس نیست. این شرف بزرگی برای یک انسان مؤمن و متعهّد است که احساس کند در جایی قرار گرفته که می‌تواند برای مردم، برای کشور، برای اسلام، برای هدفهای والایی که در عظمت آنها تردیدی نیست، تلاشی کند، زحمتی بکشد و قدمی بردارد. عزیزان من! اگر خدای متعال هم کمک نکند، قدم از قدم نمی‌شود برداشت. کمک الهی یک امر تصادفی و غیرمنطقی و بی‌محاسبه نیست؛ کمک الهی هم مترتب بر این است که انسان از خدا بخواهد، تلاش کند، استغاثه کند و او را به کمک بطلبد. پیامبر بزرگوار ما - که این روزها به نام آن بزرگوار مزیّن است و ایام ولادت با سعادت اوست و برای همه مؤمنین و برای همه مسلمانان اسوه است - در هنگامه‌های سخت، ملاحظه نمی‌کرد که تضرّع او پیش خدا و کمک خواستن او از خدا ممکن است در ذهن مخاطبان و شاهدان و ناظران، این تأثیر را بگذارد که او به خودی خود ناتوان است. به صراحت می‌گفت من به خودی خود ناتوانم و بدون کمک خدا از من کاری برنمی‌آید. در جنگ احزاب، در حالی که همه دشمنان از اطراف، مدینه و پیامبر و گروه مؤمنین را محاصره کرده بودند، با این نیّت

که اسلام و قرآن و پیام جدید را به‌کلّی از بیخ و بن بکَنند، پیامبر اکرم در کنار آرایش نظامی، در کنار تدابیر بسیار هوشمندانه‌ای که در آن‌جا به کار برد، در کنار تحریض مردم بر مقاومت، در مقابل چشم مردم بر زمین زانو گذارد! بارها این کار تکرار شد که در کتابهای سیره هست. پیامبر دستش را بلند می‌کرد، تضرّع می‌کرد، اشک می‌ریخت و می‌گفت: پروردگارا! به ما کمک کن و نصرتت را به ما برسان و به ما توفیق بده. بدون کمک الهی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم؛ و کمک و رحمت الهی جز با توجّه و توسّل به او، جز با شستشوی دل، جز با خالص کردن نیّت، جز با کنار گذاشتن هدفهای حقیر و کوچک شخصی میسّر نخواهد بود؛ و این انقلاب، با این روحیه و با این حالت پیروز شد؛ و این مجلس شورای اسلامی - که افتخاری برای نظام جمهوری اسلامی و برگ زرّینی بر شناسنامه انقلاب و نظام ماست - با این ترتیب پیش آمد. ما قبل از انقلاب در این کشور چیزی به‌نام مجلس شورا را تجربه کرده بودیم. هرکس که آن مجلس و آن اوضاع و آن تاریخ را دیده، یا لمس کرده، یا در آثار خوانده است، قدر این مجلس و این انقلاب را می‌داند؛ قدر آن مجاهدتهایی را می‌داند که باعث شد در طول بیست و یک سال، یک روز مجلس شورای اسلامی تعطیل نشود. البته آن مجلس هم فرآورده اسلام بود. اگر مبارزات اسلامیِ مؤمنینِ به اسلام و علمای بزرگ نمی‌بود، آن مجلس هم شروع نمی‌شد؛ منتها آن مجلس منحرف شد. دو آفت بر آن مجلس مسلط شد: یکی تعطیل و توقّف، یکی انحراف. انحراف مجلس هم این بود که نمایندگان به وظیفه نمایندگی خود عمل نکردند. بعد از مجلس سوم و چهارم به این‌طرف، چهار، پنج دوره مجلسِ دو ساله تشکیل شد که تقریباً براساس انتخاب مردم بود؛ اما بعد دیگر انتخاب و گزینشی نبود و مردم حضور نداشتند! هیچ‌کس به‌قدر کسانی که آن وضعیت را دیدند، یا لمس کردند، یا شنیدند و فهمیدند، قدر این مجلس شورای اسلامی و این محیط قانونگذاریِ آزاد و این گزینش مردمیِ حقیقی را نمی‌داند. خدا را شکر بگزارید که شما را جزو کسانی قرار داد که بتوانید در چنین جایگاه مهم و رفیعی حضور پیدا کنید؛ برای او فکر کنید و تصمیم بگیرید و برای انجام وظیفه، کار و تلاش و مجاهدت کنید. این کشور به تلاش و مجاهدت، بسیار احتیاج دارد. انقلاب اسلامی یک تجربه جدید و یک حرف نو در دنیاست. نظام اسلامی یک حرف تازه در محیط سیاسی عالم است. این چیزی نیست که نظامهایی که منافع کلان قدرتهای مستقر و مسیطر عالم به آن آنها وابسته است، حاضر باشند به آسانی از سرش بگذرند. لذا مقابله و معارضه و کارشکنی و تهدید می‌کنند؛ برای این‌که بتوانند این تجربه جدید را به شکست بکشانند. بنابراین، مشکلات، تحمیلی است. علاوه بر ضعفها و فتورها و بی‌فکریها و عقب ماندگیهایی که در طول زمان بر ملت و کشور ما تحمیل شد، فشارهای دشمن هم زیاد است. در این محیطِ حقیقتاً جنگ احزابی، مسؤولان نظام وظیفه دارند از همه توانشان استفاده کنند؛ برای این که بتوانند یک قدم جلو بروند و کاری انجام دهند و یکی از مشکلات را حل کنند و گره‌ها را بگشایند؛ و این با اخلاص، با صفا، با همکاری، با حفظ آن مبانی‌ای که این انقلاب براساس آن به‌وجود آمد، ممکن است. عمل به قانون اساسی، علاج اساسی دردهای این کشور است. و عمل هم متوقّف بر این است که عناصر عمل کننده؛ چه آنهایی که مجاری اجرای قانون اساسی را معیّن می‌کنند - مثل دستگاههای قانونگذاری - چه کسانی که آن را اجرا می‌کنند - مثل قوّه مجریّه - چه کسانی که عدالت و تخلّفها را مورد ملاحظه قرار می‌دهند - مثل قوّه قضاییّه - و همه دست‌اندرکاران این کشور، در مقام عمل، اخلاص و صفا و مسؤولیت و انجام وظیفه را ملاک خودشان قرار دهند. این اساس قضیه است. این مجلس بحمداللَّه مجلسی است که طبق آمارهای ارائه شده، عناصر بسیاری از ایثارگران، رزمندگان و مجرّبان میدانهای گوناگون انقلاب، در آن جمع شده‌اند؛ کسانی که تلاش کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند و جان خودشان را در معرض فدای در راه اهداف انقلاب گذاشته‌اند. بحمداللَّه سابقه‌داران و علاقه‌مندان به انقلاب در این مجلس جمعند. مجلس همیشه برای همه - برای مردم و برای مسؤولان - نقطه اساسی امید است. کار مهمِ شما این است که نگذارید این امید ضعیف شود. البته همان‌طور که جناب آقای کرّوبی اشاره کردند، کلیّت قانون اساسی باید مورد نظر و توجّه شما باشد. در یک برنامه‌ریزی بلندمدت و میان مدت، تلاشتان این باشد که تا آن‌جایی که بر عهده شماست و فرصتهای شما اجازه می‌دهد، اگر گیری در اجرای این قانون هست، آن را برطرف کنید.

انتقادپذیری مسؤولان - که جزو برنامه‌های این مجلس ذکر شد - از اساسی‌ترین کارهاست. در گزینش و محاسبه مسؤولان، در دیوان محاسبات، در تنظیم بودجه، در تنظیم برنامه، در وضع قوانین، مُرّ حقیقت را در نظر بگیرید. این اساس قضیه است. بسیاری از قوانین ما خوب هستند؛ اما جواب نمی‌دهند؛ چون در اجرا اشکال دارند. اگر حقیقتاً چشم بینای مجلس - البته با انصاف، با عدالت، با رعایت حدود الهی - متوجّه مجریان باشد، این مشکل برطرف یا لااقل کم خواهد شد. اینها چیزهای بسیار مهمّی است. البته اولویّتها را در نظر بگیرید. من در پیامی هم که به مناسبت افتتاح مجلس به شما عزیزان عرض کردم، این نکته را متذکّر شدم که همه کارها را دفعتاً نمی‌شود انجام داد؛ اولویّتها را در نظر بگیرید. امروز در بعضی از گفته‌ها و اظهارات، راجع به شأن و شخصیّت و شرف و کرامت انسان در جامعه حرف زده می‌شود. این بلاشک از اصول اسلامی است؛ اما کدام نقض کرامت انسانی بالاتر از این که انسانی، رئیس عائله‌ای، پدر خانواده‌ای، در جامعه‌ای که در آن همه‌چیز هم هست، نتواند اوّلیات زندگی فرزندان خودش را تأمین کند؟! کدام تحقیر از این بالاتر است؟! کدام نقض شخصیّت و شرف و کرامت انسانی از این بالاتر است؟! صبح تا شب کار کند، آخرش به من یا به شما یا به آن مسؤول دیگر نامه بنویسد که من دو ماه است به خانه‌ام گوشت نبرده‌ام! یک وقت در جامعه گوشت و میوه نیست، من و شما هم نمی‌خوریم؛ یک وقت در جامعه امکانات رفاهی نیست، من و شما هم استفاده نمی‌کنیم؛ یک وقت ایام عید که می‌شود، فرزندان من و شما هم لباس نو بر تن نمی‌کنند. در این حالت کسی احساس سرشکستگی نمی‌کند - البلیهٔ اذا عمت طابت - اما وقتی همه چیز هست، وقتی کسانی در جامعه با استفاده از فرصتهای نامشروع توانسته‌اند برای خودشان آلاف و الوف و زندگیهای تجمّلی فراهم کنند، وقتی طبقاتی در جامعه هستند که برایشان پول خرج کردن هیچ اهمیتی ندارد، جمع کثیری از مردم که در بین آنها رزمندگان و عناصر نظامی و کارمندان دولت و معلمان و روستاییان و مردم مناطق محروم و دور و مناطق جنوب هستند، نتوانند نان و پنیر بچه‌هایشان را فراهم کنند، کدام شکستن شخصیّت و شرف انسانی از این بالاتر است؟! شما می‌خواهید جواب چه کسی را بدهید؟ شما می‌خواهید دل چه کسی را خوش کنید؟ شما می‌خواهید چه کسی از شما راضی باشد؟ بله، مسأله معیشت قطعاً در اولویّت اوّل است. معیشت که نبود، دین هم نیست؛ اخلاق هم نیست؛ حفظ عصمت و عفت هم نیست؛ امید هم نیست. کسی را که به موقعیتی دست پیدا کرده، به خاطر این که برای رفع نابسامانی و فقر، تلاش و مجاهدت کند و شب و روزِ خودش را صرف نماید، ملامت نخواهند کرد. اولویّتها را پیدا کنید. مسائل اساسی جامعه اینهاست. عزیزان من! شما بدانید که دشمن شما، دشمن این انقلاب، دشمن این نظام، بُرنده‌ترین حربه‌ای که در اختیار خواهد داشت، فقر و گرفتاری اقتصادی مردم است. روی این مسأله باید فکر کرد. گرفتاریهای اقتصادی مردم، همین بیکاری‌ای است که در کلمات شما تکرار می‌شود و درست هم هست؛ همین کمبودها و همین مشکلات فراوان است. البته فسادهای گوناگون، سوءاستفاده‌های گوناگون، تبعیضهای گوناگون، مشکلات اداری و مشکلات قضایی هم در کنارش هست. اولویّت اوّل برای شما این است که امید مردم را حفظ کنید. اولویّت اوّل این است که شکم مردم را سیر کنید. می‌شود نشست و حرفهای روشنفکری زد: اگر فلان‌طور نشود، فلان‌طور نخواهد شد؛ اگر چنین نشود، چنان نخواهد شد؛ اما باید دید واقعیت چیست. این مسؤولیتها امروز هست، فردا نیست. همه ما در گذریم. مجلس شورای اسلامی به فضل الهی پایدار بوده و پایدار خواهد ماند؛ لیکن ما که پایدار نیستیم؛ ما چهار روز در این جا هستیم و وظایفی داریم که آن وظایف را بایستی انجام دهیم. در درجه اوّل باید خدا را راضی کنیم. البته مردم را باید راضی و دل آنها را شاد کرد؛ اما در درجه اوّل این است که فکر محاسبه الهی را بکنیم. عزیزان من! خدای متعال از هر ساعتِ عمر شما در مجلس، از هر تصمیم‌گیریِ شما، از هر نشست و برخاست شما - که اکنون مهم شده است - سؤال خواهد کرد. تا چندی پیش، شما می‌نشستید، برمی‌خاستید؛ حرکت و گفتار شما تأثیری نمی‌گذاشت؛ اما امروز شما یک کلمه حرفتان، یک نشست و برخاستتان، یک دست بلند کردن و موضعگیریتان مؤثّر است. این یک امکان است و این امکان با خودش مسؤولیت سنگینی را می‌آورد. در درجه اوّل هم خدای متعال از ما سؤال می‌کند. در تشخیصها، در گزینش اشخاص و در گزینش مسؤولان، باید خدا را در نظر بگیرید. گزینش

باید گزینش هوشمندانه، عالمانه و دقیق باشد. اینها جزو وظایف حتمی است. آن کسی را که شما سرِ کار می‌آورید، آن کسی را که شما به او اعتراض می‌کنید، آن کسی را که شما از او سؤال می‌کنید، آن کسی را که شما استیضاح می‌کنید، یک مسؤول در نظام اسلامی است که قدرت و توانایی و امکانات خود را از شما دارد. در این که این توانایی را به چه کسی بدهید، چگونه تصمیم‌گیری کنید، چگونه تشخیص بدهید، بایستی دقیق، هوشمندانه و بدون ملاحظه این و آن عمل کنید. تقسیم‌بندی جناحها به چپ و راست و مدرن و سنّتی و غیره، حرف است. اینها حقایق نیست. حقیقت عبارت است از آن تکلیف و مسؤولیتی که شما دارید. آن مهم است. آن چیزی است که گریبان ما را می‌گیرد. آن چیزی است که ما را به پاسخگویی در مقابل خدا وادار می‌کند. برادران عزیز! بعضی از کارها توبه دارد، بعضی از کارها توبه هم ندارد؛ چون اصلاحش ممکن نیست. شما ببینید در قرآن کریم بعد از «الّا الّذین تابوا»(۱)، در موارد متعدّدی دارد: «واصلحوا».(۲) گاهی توبه نسبت به کار شخصی ماست. در مسائل فردی، کار اشتباه و غلطی از ما سر می‌زند، بعد هم به خدای متعال عرض می‌کنیم: پروردگارا! اشتباه کردیم، غلط کردیم. این تمام می‌شود و می‌رود. یک وقت است که این کار در صحنه جامعه تأثیر می‌گذارد؛ واقعیتی را به وجود می‌آورد یا از بین می‌برد؛ توبه این، به این است که آن را اصلاحش کنیم. مگر ممکن است همیشه اصلاح کرد؟ مگر در همه موارد ممکن است آبِ رفته را به جوی بازآورد؟ لذا بسیار باید دقّت کرد. بنده ضمن این که به خاطر این مسؤولیت سنگینی که دارید، باید به شما عزیزان تبریک عرض کنم، باید هشدار هم بدهم: مواظب باشید؛ این مسؤولیتِ بسیار سنگین و کار بسیار بزرگی است. همان قدر این مسؤولیت سنگین است که مسؤولیت بقیه کسانی که در مسؤولیت قبل از شما بودند یا بعد از شما خواهند آمد. از خدای متعال باید کمک و حمایت بخواهید. وامدار کسی هم نباید بود؛ فقط وامدار آن سوگندی که خورده‌اید، باشید. آن سوگند هم سوگند حقیقی است؛ یعنی قسمی شرعی است که اگر نقض شود، یقیناً خلاف شرع انجام شده است و پیش خدای متعال مسؤولیتهای سنگینی هم برای انسان دارد. وظیفه ما این است که از هویّت انقلاب، اساس انقلاب و اساس این نظام دفاع کنیم و این نخواهد شد، جز این که در نظر داشته باشیم که وظایف ما در این قانون اساسیِ بحمداللَّه مترقّی و جامع - نمی‌گوییم بی‌عیب و بی‌نقص؛ اما قطعاً جزو جامعترین و کاملترین قوانین اساسی‌ای است که امروز در دنیا وجود دارد - چیست. همین قانون اساسی، مجلس را رکن مهم این نظام قرار داده است. اصل قضیه این است که این رکن، وابسته به این نظام الهی است. کسانِ پُر کار و پُرتلاش و پُر فعالیتی هستند که مایل نیستند این نظام با کلّیت خودش یا با روحِ اسلامی خودش باقی بماند. وظیفه همه ما این است که در مقابل تسلّط مخالفان این انقلاب و این نظام، محکم و با قدرت باشیم. اگر خدای متعال به بنده هم - که یک خدمتگزارِ دارای مسؤولیت هستم - توفیق دهد، مثل شما وظیفه من هم همین است. همه وظیفه دارند در مقابل کسانی که درصددند پایه‌های این نظام را - چه پایه‌های ایمانی آن را، چه پایه‌های فکری آن را، چه پایه‌های اجرایی آن را - سست کنند، بایستند. این وظیفه اساسی همه مسؤولان نظام است؛ چه قوّه مجریّه و در رأس آن رئیس جمهور، چه قوّه مقنّنه که شما برادران و خواهران عزیز هستید، چه قوّه قضاییّه و چه بقیه مسؤولان که این حقیر هم در مجموعه مسؤولان قرار دارم. سعادت ما در این است که در این راه بایستیم. ما با خدای متعال تعهّد کرده‌ایم که ایستادگی کنیم؛ ان‌شاءاللَّه به این تعهد عمل هم خواهیم کرد. ما نخواهیم گذاشت که ضدّانقلاب و کسانی که از اساس با این انقلاب مخالف بودند، بتوانند در مراکز اثر گذارِ برروی افکار عمومی و برروی ایمان مردم، مقاصد خودشان را عملی کنند. مردم هم این را از شما می‌خواهند؛ خدا هم این را از شما می‌خواهد. ان‌شاءاللَّه خدای متعال به شما کمک کند و توفیق دهد که این چهار سال را با عافیت دین و دنیا بگذرانید و خدای متعال را از خودتان راضی کنید و آن وقتی که از این مسؤولیت جدا خواهید شد، با احساس این که کاری برای این کشور و این ملت کرده‌اید، جدا شوید. از خداوند متعال می‌خواهیم که به همه شما عزیزان توفیق عنایت کند و روزبه‌روز برکات خودش را بر شما و بر این ملت، مستمّر و مستدام بدارد. ان‌شاءاللَّه برکات حضرت بقیةاللَّه الاعظم ارواحنافداه و دعای مستجاب آن بزرگوار هم شامل حال همه شما و ما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ----------------------

-- ۱) بقره: ۱۶۰ ۲) بقره: ۱۶۰

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت هفدهم ربیع‌الاوّل

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت هفدهم ربیع‌الاوّل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم میلاد مسعود نبی‌اکرم حضرت محمّدبن‌عبداللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله و ولادت با سعادت حضرت امام جعفر صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام را به همه مسلمانان عالم، به همه حق‌طلبان و آزادگان؛ مخصوصاً به ملت شریف و بزرگوار ایران، همچنین به شما حضّار محترم، مسؤولان محترم کشور، میهمانان عزیز کشورهای اسلامی از سراسر جهان و سفرای محترم کشورهای اسلامی تبریک عرض می‌کنم. هم خود نبی‌اکرم از لحاظ شخصیت، در اوج قلّه عالم آفرینش است؛ چه در آن ابعادی که برای بشر قابل فهم است، مثل همین معیارهای عالی انسانی - عقل، تدبیر، هوشمندی، کرم، رحمت، عفو، قاطعیت و از این قبیل چیزها - چه در آن ابعادی که از مرتبه ذهن انسان بالاتر است - ابعاد نشان‌دهنده تجلّی اسم اعظم حق در وجود پیغمبر اکرم و مقام قرب پیغمبر به خدای متعال - که ما از اینها فقط نامی و صورتی می‌شنویم و می‌دانیم و حقیقتِ آن را خدای بزرگ و اولیای بزرگش می‌دانند و هم پیام آن بزرگوار یک پیام بالاترین و بهترین برای سعادت انسان است؛ پیام توحید، پیام ارتقاء مرتبه انسان و پیام تکامل وجود بشر. درست است که بشریت، تا امروز توفیق پیدا نکرده است که این پیام را به‌طور کامل در همه ابعادش در زندگی خود پیاده کند؛ ولیکن بی‌گمان حرکت تعالی و ترقّی انسان، یک روز به این‌جا خواهد رسید. این یک نقطه اوج و یک تعالی برای انسان است. با فرض این‌که فکر و فهم بشریت و ادراکات عالی و دانش او رو به پیشرفت است و پیام اسلام، هم زنده است، شکّی نیست که یک روز این پیام، جای خود را در زندگی جامعه بشری پیدا خواهد کرد. حقّانیت پیام نبوی، حقّانیت توحید اسلام، درس اسلام برای زندگی و راه اسلام برای سعادت و پیشرفت انسان، بشر را به آن نقطه‌ای خواهد رساند که این جاده روشن و هموار را پیدا کند و در آن قدم بگذارد و پیش برود و تعالی و تکامل خود را بیابد. آنچه که برای ما مسلمانها مهم است، این است که معرفت خود را نسبت به اسلام و پیغمبر گرامی اسلام، زیاد کنیم. امروز در دنیای اسلام یکی از دردهای بزرگ، درد تفرقه و جدایی است. محور وحدت عالم اسلام، می‌تواند وجود مقدّس پیغمبر - نقطه اعتقاد همه؛ نقطه تمرکز عواطف همه انسانها - باشد. ما مسلمانها هیچ نقطه‌ای را به این روشنی و به این جامعیت - مثل وجود مقدّس پیغمبر - نداریم؛ که هم مسلمانها به او معتقدند، هم علاوه بر اعتقاد، یک پیوند عاطفی و معنوی، دلها و احساسات مسلمانان را به آن وجود مقدّس، متّصل کرده است. این بهترین مرکز وحدت است. تصادفی نیست که ما مشاهده می‌کنیم در این سالهای اخیر، مثل دوران قرون وسطی و دوران تحلیلهای مغرضانه مستشرقین،نسبت به ساحت مقدس نبی‌اکرم اهانت روا می‌دارند. در دوران قرون وسطی کشیشان مسیحی در نوشته‌ها، گفتارها و کارهای هنریشان و در دورانی که تاریخ نویسی مستشرقین باب شد، همانها در آثارشان به شخصیت پیغمبر اکرم اهانت می‌کردند. در قرن گذشته هم باز دیدیم که مستشرقین غیرمسلمانِ غربی یکی از نقاطی را که مورد تشکیک و در مواردی مورد اهانت قرار دادند، شخصیت مقدس و مبارک نبی‌اکرم بود! مدتها فاصله شده بود؛ ولی اخیراً باز شروع کردند. در چند سال اخیر، انسان یک تهاجم مطبوعاتی و فرهنگی پلید و شومی را در اکناف عالم نسبت به شخصیت نبی‌اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم مشاهده می‌کند. این کار می‌تواند حساب شده باشد؛ چون به این نقطه توجّه شده است که مسلمانان می‌توانند برگرد محور وجود مقدّس نبی‌اکرم و اعتقاد و محبت و عشق به او جمع شوند. لذا آن مرکز را مورد مناقشه قرار می‌دهند. علمای اسلام، روشنفکران مسلمان، نویسندگان، شعرا و هنرمندان در دنیای اسلام، امروز وظیفه دارند تا آن‌جایی که توان آنها اجازه می‌دهد، شخصیت نبی‌اکرم و ابعاد عظمت این وجود بزرگ را برای مسلمانان و غیر مسلمانان ترسیم کنند. این امر به اتّحاد امت اسلامی و به خیزشی که امروز در نسلهای جوان امت اسلام به سوی اسلام مشاهده می‌شود، کمک خواهد کرد. برادران و خواهران عزیز! امروز دنیای اسلام بیش از گذشته احتیاج دارد به این‌که خود را با مبانی و حقایق

اسلام، مأنوس و نزدیک کند. امروز زمینه برای حرکت اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام فراهم است. امروز در مقابل فساد دنیای مادّی غرب، فهم حقیقتِ توحید اسلامی برای ملتهای مسلمان، دشوار نیست. امروز روزی است که باید علما و متفکران اسلام، حرکت و تلاش کنند تا دلها را با حقیقت اسلام آشنا نمایند؛ امت اسلامی را به زمینه تجدید حیات اسلامی که بحمداللَّه مقدّمات آن فراهم شده و نمونه‌هایی از آن در اطراف عالم به وجود آمده است و نمونه بارزی از آن در این کشور، در میان ملت بزرگ ایران - با تشکیل نظام جمهوری اسلامی - تحقّق پیدا کرده است، نزدیک کنند. هرجا که ما با اسلام و حقایق اسلام و وظیفه‌ای که اسلام برایمان معیّن کرده است، صادقانه برخورد کردیم، نصرت الهی و پیروزی و موفقیت، نصیب شد. ما، هم در مسائل داخل کشورمان این را تجربه کرده‌ایم، هم در مسائل دنیای اسلام این را دیده‌ایم. اگر مشاهده می‌کنید که جوانان مؤمن در لبنان توانستند پیروزی بزرگی را برای خودشان و برای امت اسلامی و ملت عرب به ارمغان بیاورند(۱)، این در سایه اسلام و در سایه آشنایی با اسلام و عمل کردن به حکم اسلامی در این مورد بود. همیشه همین‌طور است. علاج دردهای امت اسلامی؛ علاج درد بزرگ امت اسلام و زخم عمیق دنیای اسلام - یعنی مسأله فلسطین - نیز همین است. کسانی گمان نکنند که قضیه فلسطین هم تمام و ملت فلسطین نابود و مسأله فلسطین در زیر این جنجالها و غوغاها دفن شد! این خطاست؛ این توهّم باطل است. گذشتِ زمان نمی‌تواند حقی مثل مسأله فلسطین را از طومار عالم محو کند. فلسطین و ملت فلسطین، زنده و آینده فلسطین، روشن است. شما ملاحظه کنید، چندین کشور - چه در آسیای میانه و چه در منطقه بالکان - بعضی پنجاه سال و بعضی هفتاد سال، جزو مجموعه شوروی بودند و کسی گمان نمی‌کرد که یک روز آنها دوباره به هویّت خودشان برگردند؛ اما برگشتند! یک روز شوروی، شکست‌ناپذیر و زوال‌ناپذیر به نظر می‌آمد و ظاهربینان خیال می‌کردند مسأله کشورهایی که در مجموعه شوروی، حل و گم شده بودند، برای ابد تمام شده است؛ اما این‌طور نبود. فلسطین نیز همین است. فلسطین که تمام‌شدنی نیست. فلسطین که از روی صحنه عالم، گم‌شدنی نیست؛ همچنان که جنوب لبنان، گم‌شدنی نبود. صهیونیستها به لبنان نیامده بودند که یک روز آن‌جا را تخلیه کنند. آمده بودند که آن‌جا برای همیشه بمانند! دیدید که مجاهدت و صبر و استقامت مردم و جوانان مسلمان لبنان در طول بیست سال، عرصه را بر دشمن، تنگ و او را مجبور به عقب‌نشینی کرد. عین این مسأله در مورد خودِ فلسطین، صادق است. مقاومت مردم مسلمان و تمسّک به اسلام می‌تواند این نقشه جعلی و دروغین امروز را به هم بزند و نقشه حقیقی - نقشه فلسطین - و ملت فلسطین را دوباره به این سرزمین برگرداند. به فضل پروردگار، این کار شدنی است. در سایه معرفت به اسلام و عمل به آن، بسیاری از چیزها که امروز ممکن است به چشمهایی محال و دشوار بیاید، هم شدنی است، هم وقتی که در عمل تحقّق پیدا کرد، دیده خواهد شد که آن‌قدر هم دشوار و غیرعملی نبود. امیدواریم خداوند متعال امت اسلامی را بیدار کند، و ما را قدردان اسلام و قرآن و قدردان وجود مقدس پیغمبر قرار دهد. ان‌شاءاللَّه اختلافات و دوئیتها میان مسلمانها، به وحدت و یگانگی و الفت تبدیل شود. ان‌شاءاللَّه در سایه توجّهات پروردگار و ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه ما و همه امت اسلامی بتوانیم خودمان را به آن نقطه‌ای که اسلام برای امت خود و برای آحاد بشر در نظر گرفته است، برسانیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اشاره معظمٌله به بیرون راندن صهیونیستها از جنوب لبنان است.

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان قوّه قضاییّه و خانواده‌های شهدای هفتم تیر

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان قوّه قضاییّه و خانواده‌های شهدای هفتم تیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به شما حضّار محترم؛ مسؤولان عزیز قوّه قضاییّه و خانواده‌های محترم شهدای بزرگوار هفتم تیر خوشامد عرض می‌کنم. یک جمله درباره هفتم تیر عرض کنم. مهمترین چیزی که در این حادثه همه دلها و چشمها را به خود مشغول کرد، این بود که ضربه‌های خصمانه

دشمن بر پیکره انقلاب هرچه سنگین‌تر باشد، جوشش ایمان و صلابت صبر و استقامت در مردم بیشتر خواهد شد. هفتاد و چند نفر از مدیران برجسته‌ای که در میان آنها شخصیتی مثل شهید بهشتی حضور داشت، یکجا به‌وسیله دشمن از نظام اسلامی گرفته شدند؛ آن هم با آن وضع فاجعه‌آمیز و حزن‌انگیز. عکس‌العمل این انقلاب و این ملت چه بود؟ مردم، با ایمان و با صلابت صبر و استقامت خودشان و آن خانواده‌های معظّم با شکیبایی و بردباریِ مؤمنانه‌شان، توانستند چنان پاسخی به دشمن بدهند که در محاسبات مادّی و در هیچ وضعیتی قابل گنجانیدن نبود و نیست. انقلاب را بیمه کردند، دشمن را مطرود کردند و نام ملت ایران را بلند آوازه کردند. همیشه همین‌طور است. تا وقتی که ایمان و صبر و هوشیاری و بردباری مردم ذخیره ارزشمند این انقلاب و این نظام است، دشمن از وارد آوردن ضربه به این نظام و این انقلاب هیچ طرفی نخواهد بست و هیچ سودی نخواهد برد و انقلاب مستحکم‌تر خواهد شد. شهید بزرگوار ما - مرحوم آیةاللَّه بهشتی - یک شخصیت نمونه و ممتاز در نظام اسلامی بود که در این حادثه از دست ما گرفته شد؛ اما هم یاد او زنده ماند و هم خون او و یارانش انقلاب را پایدار کرد و این درس بزرگ برای انقلاب ماند. این هفته بسیار بجا به نام قوه قضاییّه نامگذاری شده است؛ چون تشکیلات جدید قضایی و نظام نوین قضایی اسلامی با فکر و ابتکار و پشتکار شهید مظلوم بهشتی توانست منعقد شود و شکل بگیرد. البته اگر خود او زنده می‌ماند، مسلّماً حرکت این نظام به‌سوی تکامل و رفع عیوب و جلب جهات مقوّی و مرجّح، سریعتر انجام می‌گرفت. بعد از ایشان هم تلاشهای مشکور مبذول شده است که ان‌شاءاللَّه خدای متعال زحمات عزیزانی را که در طول سالیان اخیر، در این راه زحمت کشیده و تلاش کرده‌اند - در هر سطحی از سطوح قوّه قضاییّه که بودند؛ چه در سطح مدیریّت و چه در سطوح دیگر - قبول کند. آنچه امروز برای ما مطرح است، این است که قوّه قضاییّه در کشور ما نقش و جایگاه بی‌نظیر و ممتازی دارد. همان‌طور که جناب آقای هاشمی شاهرودی بیان کردند، قوه قضاییّه رکنی است که با سلامت و استقامت و صلاح آن، تمام عیوب در دستگاههای اجرایی و در بخشهای مختلف مدیریّت و سازماندهی اداره کشور و در سطح جامعه، به مرور از بین خواهد رفت. نقش قوّه قضاییّه در قانون اساسی این‌طور پیش‌بینی شده است. نظارت قوه قضاییّه؛ پیشگیری از جرم، تأمین عدالت، تأمین امنیت. اینها قلمهای بسیار درشتی است که در نظام اسلامی جزو سرفصلهای مهم اداره مطلوب کشور به حساب می‌آید. قوّه قضاییّه می‌تواند مظهر عدالت در نظام اسلامی باشد. قوّه قضاییّه، با صلابت، با اقتدار و با تصمیم‌گیری درست و بهنگام می‌تواند جلوِ پیدایش و رشد جرایم و توسعه خلاف در دستگاههای مختلف را سد کند؛ از ظلم به مظلومان و مستضعفان جلوگیری کند؛ از قدرت نمایی کسانی‌که به زر و زور مسلّحند، جلوگیری کند. آفت جوامع بشری این است که کسانی با داشتن پول، با داشتن پشتیبان، با داشتن قوم و عشیره - چه قوم و عشیره به شکل قدیمی آن، چه قوم و عشیره به شکل مدرن و امروزی آن؛ یعنی حزب بازی و گروه بازی - حقوق عمومی را نادیده بگیرند؛ حقّ مردم را تضییع کنند؛ فرصتها را منحصراً به اشغال خود در آورند و جلوِ عدالت را بگیرند. قوّه قضاییّه مقتدر، با صلابت، هوشمند و عالم می‌تواند جلوی اینها را بگیرد. من خدا را شاکرم که بحمداللَّه بعد از آن که این قوّه به‌وسیله یک عالمِ روشن بینِ فاضل پایه‌گذاری شد، امروز هم به‌وسیله یک عالم روشن بین، فاضل، آگاه و نوگرا اداره می‌شود. آنچه موجب این می‌شود که بنده قلباً خدای متعال را سپاسگزاری کنم، این است که بحمداللَّه امروز ایشان(۱) با برخورداری از علم و نگاه عالمانه به مسائل، تکیه به معلومات فقهی وسیع،گرایش به استخدام روشهای نو و علمی برای پیشرفت امور، بعلاوه نگاه کلان به مسائل قوّه قضاییّه - که این امر بسیار مهمّی است که ما قوه قضاییّه را مثل یک رکن و یک عنصر اصلی در کلّ نظام ببینیم و تأثیر آن را در مدیریّت کلان نظام در نظر بگیریم - و همچنین با شجاعت و قاطعیّت، مدیریّت قوّه را در دست دارند و بنده با گذشت کمتر از یک سال، آثار این انتصاب بجا و به‌موقع و مبارک را مشاهده می‌کنم. البته این به معنای آن نیست که ما امروز همان چیزی را که در قضای اسلامی متوقّع هستیم، در قوّه قضاییّه مشاهده می‌کنیم؛ نه، انتظارات ما زیاد است. البته مطالبات این طلبه حقیر که مسؤولیت سنگینی را در قبال هر حکم و هر اقدام و هر حرکت شما، پیش خدای متعال بر دوش خودم احساس می‌کنم، با مطالبات جناحها و گروهها و عناصر سیاسی و امثال اینها نبایستی اشتباه شود؛ جناحهای سیاسی

دنبال کار خودشان هستند. بعضی از جناحهای سیاسی دنبال این هستند که اقتدار و صلابت قوه قضائیّه را از آن سلب کنند تا این قوّه قدرت اقدام نداشته باشد. بعضی در پیِ ارعاب مسؤولان قوّه قضاییّه‌اند تا با آنها همخوانی کنند. اگر جنجال و انتقادی می‌کنند، انسان نشانه خیرخواهی را در آن جنجالها و انتقادها کمتر مشاهده می‌کند. البته این مسؤولیت سنگین، این کار بزرگ و این مأموریت الهی که بر دوش مسؤولان قوه قضاییّه است، باید در آنها این آمادگی را هم به‌وجود بیاورد که این‌طور مخالفتها و جنجال‌آفرینیها و ابراز توقّعها شود. این خلافِ انتظار نیست. بالأخره افرادی دچار عقده‌های شخصی و حسادتند؛ افرادی دنبال مقاصد سیاسی‌اند و با روشهای سیاسی کارهایی را می‌کنند، حرفهایی را می‌زنند و انتقادهای ناواردی را گاهی با بعضی از انتقادهای احیاناً وارد مخلوط می‌کنند. بنابراین آن مطالبات جداست. آنچه که بنده به‌عنوان یک طلبه مسؤول از قوّه قضائیّه انتظار دارم، همان چیزی است که ما چهره زیبا و منوّر آن را در قضاوت امیرالمؤمنین علیه‌سلام‌اللَّه‌الملک الحقّ المبین در تاریخ مشاهده می‌کنیم: آن عدالت قاطع، آن عدالت بی‌ملاحظه، آن عدالت فراگیر، آن عدالت امیدوار کننده، آن عدالتی که در آن افراد ضعیف و معمولی جامعه در مقابل قانون و معامله قانونی، با افراد مقتدر و قدرتمند یکسانند. در اسلام این‌گونه است؛ در قانون اساسی ما هم این‌گونه است. در قانون اساسی، رهبری، رئیس جمهور، رئیس قوّه قضاییّه و دیگر مسؤولان کشور، با آحاد مردم در قبال قوانین هیچ تفاوتی ندارند. هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست. قانون اساسی اختیاراتی را به کسانی می‌دهد. قانون اساسی به قاضی می‌گوید محکوم یا تبرئه کن؛ حکم قضایی صادر کن. به رهبری هم می‌گوید با ملاحظه این جهات، عفو کن. این مافوقِ‌قانون حرکت کردن نیست؛ این متن و مُرّ قانون است. قانون برای همه یکسان است. برای کسانی که گره‌هایی را باز کنند، راههایی را بگشایند و مشکلاتی را حل نمایند، مسؤولیتهایی وجود دارد. آن‌جایی که قانون در میان است، همه یکسانند. این امر بسیار مهمّی در اسلام است. دیگران هم ادّعای این را می‌کنند، اما اسلام این را در عمل نشان داده است. ما دنبال آن هستیم؛ ما این تصویر زیبا در ذهنمان است. من یک وقت به برادران عزیز قوّه قضاییّه عرض کردم که شأن قوه قضاییّه این است که در هرگوشه از این کشور اگر به کسی ظلم شد، در دل او نور امیدی باشد که به دستگاه قضایی مراجعه می‌کند و احقاق حق می‌شود. آن روزی که به این نقطه برسیم، روزی است که قضای اسلامی تحقّق پیدا کرده است. همه باید احساس کنند که بدون هیچ ملاحظه‌ای، احقاق حق و ابطال باطل خواهد شد. شرط اوّل هم صلابت، استقلال قوّه قضاییّه، استقلال قاضی، عدم نفوذ جریانات سیاسی و عدم دخالت دستگاههای دیگر در قوّه قضاییه است. بحمداللَّه امروز این معنا تأمین است و ما مشاهده می‌کنیم که رئیس محترم قوّه با آگاهی از فقه و مفاهیم دینی و با دید عالمانه، همراه با رعایت جوانب شرعی، با مسائل قوّه قضاییّه برخورد می‌کنند. دستگاه قضایی اسلام یکی از کارآمدترین دستگاههاست. ما احتیاجی نداریم که برای مواد قضایی یا قوانین لازم برای اداره دستگاه قضایی یا نحوه اجرای عدالت، از هیچ نظامی، از هیچ کشوری، از هیچ تمدّن دیگری چیزی وام بگیریم. در اسلام همه چیز پیش‌بینی شده است. قوانین باید طبق مقررات اسلامی تنظیم و آماده شود و با جرم به هر شکلی مقابله گردد. این غلط است که اگر مجرم به یک مجموعه سیاسی وابسته باشد، باید در مقابل او کوتاه آمد؛ آن هم با این دلیل غیر محکمه پسند که اگر مجرمیّت او مورد تأکید قوّه قضاییّه قرار گیرد، جنجال خواهد شد! قرآن کریم می‌فرماید «و ان یکن لهم الحقّ یأتوا الیه مذعنین»؛(۲) اگر قضاوتی که می‌شود، برخلاف مصلحت آنها باشد، جنجال می‌کنند؛ اما اگر برطبق میل و نظر آنها باشد، آن وقت آن را می‌پذیرند. بعد می‌فرماید: «افی قلوبهم مرض».(۳) این قضاوت قرآن است. دستگاه قضایی باید مورد اعتماد عموم مردم قرار گیرد، نه این که در صلاحیت و اقتدار و صلابت آن خدشه شود. البته برای رسیدن به این نقطه، تلاش، پیگیری، کار مداوم همراه با شجاعت و توکّل به خدا لازم است، که انسان نشانه‌های آن را بحمداللَّه مشاهده می‌کند. قوّه قضاییّه برای اداره خود، در درون خود دچار کمبود عناصر صالح نیست. بحمداللَّه در قوّه قضاییّه - بخصوص در این بیست سال اخیر - عناصر مؤمن، سالم، کارآمد، پُرنشاط و جوان هستند؛ به‌قدری که بتوانند این قوّه را به‌خوبی اداره کنند و برای مدیریت قوّه، دستها و بازوها و سرانگشتهای کارآمدی باشند و کارها را سامان ببخشند.

باید ان‌شاءاللَّه از عناصر جوان و مؤمن و پُرشور و با نشاط و با ایمان و معتقد به اسلام استفاده شود. بنده به آینده قوّه قضاییّه امیدوارم. البته از خدای متعال دائماً می‌خواهم که به رئیس محترم قوّه قضاییّه، مسؤولان عالی‌رتبه، قضات محترم، مسؤولان بخشهای مختلفی که کارهای سنگین بر دوش آنهاست و بعضاً مشاهده می‌شود که بعضی از آنها در تبلیغات مورد هجومهای غیرعادلانه و غیرمنصفانه‌ای هم قرار می‌گیرند، صبر و قوّت بدهد و کمک کند تا بتوانند این بار سنگین را بردارند و خدا را از خودشان راضی کنند. اساس قضیه این است که ما بتوانیم رضای الهی را کسب کنیم. اگر رضای الهی را تعقیب کردیم، آن وقت مصلحت مردم، خیر مردم و اجرای عدالت به آسانی برای ما میسّر خواهد شد. اگر دنبال رضای خدا نبودیم - دنبال رضای این و آن بودیم - آنوقت کارها نابسامان خواهد شد و سامان کارها حاصل نخواهد گردید. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه شامل حال همه شما باشد و مشمول کمک و اعانت الهی باشید و توفیق خدا شامل حالتان گردد و روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه شاهد پیشرفت و بهتر شدن و بهبود یافتن همه چیز در دستگاه قضایی باشیم. از این طریق ان‌شاءاللَّه بسیاری از مشکلات و مفاسد اصلاح خواهد شد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

------------------------ ۱) منظور، آیت‌اللَّه سیدمحمود هاشمی شاهرودی است. ۲) نور: ۴۹ ۳) نور: ۵۰

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران طرح فروپاشی شوروی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران طرح فروپاشی شوروی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا اللَّه و نعم‌الوکیل فانقلبوا بنعمة من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء واتّبعوا رضوان اللَّه واللَّه ذو فضل عظیم.»(۱) برادران و خواهران عزیز؛ مسؤولان و مدیران برجسته نظام جمهوری اسلامی! خیلی خوش آمدید. جلسه بسیار شیرین و مطلوب و ان‌شاءاللَّه مفیدی است. بیانات جناب آقای خاتمی، بیانات خوب و مفید و حاکی از انگیزه‌های بسیار خوب و والا بود. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه همین مطالبی که فرمودند - بخصوص بخش اوّل آن که به سیره مولای متّقیان و امام موحدان، امیرمؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام معطوف بود - به یاد ما باشد و برای ما همیشه درس باشد. مقصود از این جلسه، در درجه اوّل، ایجاد الفت و همدلی است. اگر هم‌سلیقگی و همفکری هم در مسائل گوناگون به‌وجود آمد، چه بهتر؛ و اگر در برخی از مسائل، اختلاف سلیقه هم وجود داشته باشد، همدلی، خلأها را پُر خواهد کرد. پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است همدلی با یاد خدا میسّرتر خواهد شد. یاد خدا در دل انسان چراغی روشن می‌کند؛ دل را نورانی می‌کند؛ غبارهای کینه و نفرت و خودخواهی را از دلها می‌زداید؛ لنگری برای دلهای متلاطم و مضطرب به‌وجود می‌آورد؛ آرامش می‌بخشد و اطمینان و اعتماد ایجاد می‌کند. یاد خدا برای دلهای پاک، همیشه در دسترس است؛ مگر دلی که خود را مبتلای به آلودگیها کرده باشد. برای چنین کسی یاد خدا دشوار است؛ چنین توفیقی برای او پیش نمی‌آید و او را به حریم قدس الهی راه نمی‌دهند. دلی که آلوده شهوت و آلوده به عشق به قدرت و آلوده به کینه به بندگان خدا و آلوده به حسد و خودخواهیها و آلوده به عشق به مال اندوزی است، به حریم قدس الهی راه پیدا نمی‌کند؛ مگر شستشو کند. شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده در حریم قدس یاد الهی، دلِ آلوده را راه نمی‌دهند؛ باید شستشو کنیم. اگر دل توانست با یاد خدا خود را معطّر و مزیّن کند، بدون تردید اجابت الهی برای او میسّر خواهد شد؛ «ادعونی استجب لکم».(۲) هیچ دعایی بی‌استجابت نیست. استجابت به معنای این نیست که خواسته انسان حتماً برآورده خواهد شد - ممکن است برآورده بشود، ممکن است به علل و مصالح و موجباتی برآورده هم نشود - اما استجابت الهی هست. استجابت الهی، پاسخ و توجه و التفات خداست؛ ولو آن خواسته‌ای که من و شما داریم - که ای

بسا خیال می‌کنیم این خواسته به نفع ماست، اما به زیان ماست - تحقق هم پیدا نکند؛ اما «یا اللّهِ» شما بی‌گمان لبّیکی به دنبال خود دارد. سعی کنیم دلها را معطّر کنیم؛ امروز ما به این تطهیر دلها بسیار نیاز داریم. من بیش از همه شما به این علاج الهی محتاجم؛ و مجموعه ما که مسؤولیتهای سنگینی بر دوش داریم، بیش از کسانی که این مسؤولیتها را ندارند، محتاجیم. کار ما سنگین است. خدای متعال خودش آن عبادتهای سنگین، آن بیداریهای شبانه، آن گریه‌ها و آن تضرّعها را در همه میدانها بر نبی‌اکرم لازم می‌کند و از او می‌خواهد؛ چون بار او سنگین است. هرکس به تناسب سنگینی بار خود، به تقویت این رابطه با خدای متعال احتیاج دارد. اگر توانستیم این رابطه را تقویت کنیم، کارهامان اصلاح خواهد شد؛ راهمان باز خواهد شد؛ ذهنمان روشن خواهد شد و افق در مقابل ما روشنی خواهد یافت؛ اما اگر این گره را باز نکردیم، کارهای ما به سامانِ لازم نخواهد رسید. ممکن است انسان در چیزهایی موفّق شود، اما هدف در موفّقیتهای دنیایی متوقّف نمی‌شود. هدف انسان موحّد بسیار فراتر از هر چیزی است که در چارچوب عالم مادّه است؛ اگرچه آنچه در چارچوب عالم مادّه است، همه به عنوان مقدّمه و راه و صراط به سوی آن هدفها مطرح است. شما نمی‌توانید از این صراط عبور نکنید، اما در این صراط نباید متوقّف شوید. هدف را باید فراتر از خواسته‌هایی که در چارچوب این عالم است، تعیین کرد. امیدواریم که خداوند متعال به من و شما توفیق دهد تا بتوانیم این کارها را انجام دهیم. عزیزان من! در کشور ما - همان‌طور که از بیانات جناب آقای رئیس جمهور شنیدید - امکانات فراوان و آفاق روشنی وجود دارد؛ البته مشکلاتی هم وجود دارد؛ از آن امکانات باید استفاده و از این مشکلات باید عبور کرد. در چنین شرایطی، آن چیزی که در عالم ارتباطات انسانی خودمان به نظر من پیش از همه مهم است، همین وحدت و همدلی است. نباید فضا غبارآلوده شود. اگر خدای متعال این توفیق را بدهد که مسؤولان نظام بتوانند با یکدیگر همدلانه سلوک کنند - که سلوک همدلانه لزوماً به معنای همفکرانه نیست؛ گاهی ممکن است سلیقه‌ها متفاوت هم باشد؛ اما بنای بر ستیزه و مخاصمه و دشمنی نباشد - بسیاری از مشکلات برطرف خواهد شد. انقلاب و نظام اسلامی ما زمینه بسیار مساعدی برای این پالایش درون و پالایش فضای کاری کشور است. بایستی از این فرصت حداکثر استفاده را بکنیم. البته تلاشهایی می‌شود که مسائل غیراصلی، مسائل اصلی وانمود شود؛ خواسته‌های غیرحقیقی - یا حقیقی، اما درجه دو - به عنوان گفتمان اصلیِ ملی وانمود شود؛ لیکن گفتمان اصلی این ملت اینها نیست؛ گفتمان اصلی این ملت این است که همه، راههایی را برای تقویت نظام، اصلاح کارها و روشها، گشودن گره‌ها، تبیین آرمانها و هدفها برای آحاد مردم، استفاده از نیروی عظیم ابتکار و حرکت و خواست و انگیزه و ایمان این مردم مؤمن و راه به سمت آرمانهای عالی این نظام - که همه را به سعادت خواهد رساند - پیدا کنند. آن چیزی که باید ذهنها و دلها و فکرها بر روی آن متمرکز شود، این است. البته کارهای زیادی داریم و وظایف و مسؤولیتهای زیادی بر دوش همه ماست. هرکس باید کار خود را به بهترین نحوی که برای او ممکن است، انجام دهد. من آنچه را که امروز به نظرم رسید مطرح کنم، این است که ما چگونه می‌توانیم معایب و نواقص را برطرف کنیم؛ فسادها را بزداییم و به معنای درست کلمه، اصلاح را در کشور به‌وجود آوریم. این سؤال بسیار مهمی است و جا دارد که ذهنهای همه کسانی که به سرنوشت این کشور و این ملت علاقه‌مندند، روی این سؤال متمرکز شود. امروز مسأله اصلاحات - که یک موضوع روز برای همه است - در کشور مطرح است. افراد زیادی دم از اصلاحات می‌زنند و برای آن تلاش می‌کنند. اصلاحات چیست؟ راه رسیدن به اصلاحات کدام است؟ اولویتهای اصلاحات چیست؟ اینها مسائل بسیار مهمی است. مسأله مهم دیگر در همین زمینه این است که دشمن در تبلیغات خود - که شعار اصلاحات را پیگیری می‌کند - به دنبال چیست؟ اصلاحات مال ماست. این‌که شما ملاحظه می‌کنید تبلیغات جهانی برروی اصلاحات در ایران متمرکز می‌شود، علّتش آن چیست؟ این تبلیغات متعلّق به مراکزی است که نمی‌توانند ادّعا کنند خیر ملت ایران را می‌خواهند. مگر وجود فساد و اختناق و خرابی وضع در این کشور، غیر از تسلّط و نفوذ قدرت استکباری انگلیس در دوره اوّل، و امریکا در دوره بعد، علت دیگری دارد؟ چه قدرتی در این مملکت اختناق به‌وجود آورد؟ چه قدرتی در این مملکت دستگاههای ملی و دولتی را برمبنای فساد پایه‌گذاری کرد؟ چه قدرتی در

طول پنجاه سال با اخلاق عمومی و انسانی مبارزه کرد؟ چه دستی رضاخان را به قدرت رساند؟ چه عواملی کودتای ۲۸ مرداد را راه انداخت؟ در طول این پنجاه و چند سال، چه کسانی زشت‌ترین تبلیغات را در جهت کشاندن این ملت به سمت فساد، بی‌بندوباری و ناباوری به اصول اخلاقی و دین انجام دادند؟ جوانان ما امروز چیزی از مطبوعات دوران رژیم پهلوی به یاد ندارند؛ اما شما که به یاد دارید. آن مطبوعات فاسد و - به قول یک روشنفکر مسلمانِ معروف - آن رنگین نامه‌ها، به وسیله چه کسی تشویق می‌شد؟ آنها از کجاها تغذیه و تشویق می‌شدند؟ از چه کسی الگو می‌گرفتند؛ غیر از همین دستگاههای قدرتی که آن نظام را سر کار آورده بودند و با همه وجود آن را تقویت می‌کردند؟ امروز ما برای این‌که با نام و یاد و سلطه استکباری دولت امریکا با همه وجود مخالف باشیم، محتاج چه دلیلی باشیم، جز این که آن رژیم، پنجاه سال همه منابع انسانی و مالی و اخلاقی و استعدادیِ ما را ضایع و نابود کرد؟ دستاورد رژیم پهلوی در طول این پنجاه سال برای ایران چه بود؟ این ویرانه‌ای که اینها به‌وجود آوردند، چگونه، با کدام تلاش و در چه مدت قابل اصلاح است؟ چه کسی آن را زمینه‌سازی کرد؟ چه کسی کمک کرد؟ چه کسی هدایت کرد؟ چه کسی دستگاه جاسوسی‌شان را تقویت کرد؟ چه کسی به آنها خط داد؟ در عین حال همان دولت امریکا و انگلیس، همان رؤسایشان، همان سیاستمدارانشان، همان مراکز رسانه‌ای‌شان، امروز از چیزی به نام اصلاحات و آزادی در ایران دفاع و حمایت می‌کنند! این باید هر هوشمندی را به فکر وادار کند و هر غافلی را بیدار و هوشیار نماید. مسأله چیست؟ این یک صحبت بسیار مهم و یک سؤال بسیار اساسی است. بنده به عنوان کسی که از اوّلِ این انقلاب تا امروز در مسائل گوناگون و در عرصه‌های مختلفِ این نظام، با جوانب و جریانهای گوناگون مواجه بوده‌ام؛ هم آدمها را می‌شناسم، هم حرفها را می‌شناسم و هم با تبلیغات رسانه‌ای دنیا آشنا هستم؛ به یک جمعبندی رسیده‌ام که به‌طور خلاصه این است: یک طرح همه جانبه امریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طرّاحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده‌ای است از آنچه که در فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. به‌نظر خودشان می‌خواهند همان طرح را در ایران اجرا کنند. دشمن این را می‌خواهد. من اگر بخواهم قرائن و شواهد این معنا را بگویم، الان در ذهنم هست؛ نه این که بخواهم دنبال نشانه‌هایش بگردم؛ شواهد آشکاری در اظهارات خودشان وجود دارد. در طول این چند سال، از اظهارات مغرورانه و قدرتمندانه و احیاناًحساب نشده آنها - که خودشان هم می‌گویند فلان مصاحبه‌ای که ما کردیم، عجولانه بود - صحّت این ادعا کاملاً آشکار می‌شود که آنها به خیال خودشان طرح فروپاشی شوروی سابق را منطبق با شرایط ایران بازسازی کردند و می‌خواهند در ایران پیاده کنند. البته در چند مورد هم دچار اشتباه شدند که این هم از الطاف الهی است. دشمنان ما در مواقع حسّاس در محاسبات خود دچار اشتباه می‌شوند. البته اینها اشتباهاتی نیست که اگر من ذکر کردم، آنها بتوانند اصلاحش کنند؛ نه، اشتباه در شناختِ واقعیتها دارند. براساس این اشتباه برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه‌ریزی غلط از آب درمی‌آید؛ لذا موفّق نمی‌شوند. آنها برای دفاع از رژیم پهلوی برنامه‌ریزی کردند و با همه قدرت هم ایستادند؛ منتها در شناختِ مسائل ایران، در شناختِ مردم، در شناختِ روحانیت و در شناختِ دین اشتباه کرده بودند؛ لذا شکست خوردند. این‌جا هم سرنوشتشان جز این نیست و شکست خواهند خورد. اینها در چند مورد اشتباه کردند: اشتباه اوّلشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمیِ جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایرانِ یکپارچه، شورویِ متشکّل از سرزمینهای به هم سنجاق شده نیست. اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست. این اشتباهات را بعداً توضیح خواهم داد. اشاره‌ای به طرح امریکاییِ فروپاشی شوروی بکنم. این چیزی که الان از این تصویر در ذهن من هست، بخش عمده‌اش از یادداشتهایی است که خود من روزبه‌روز در سال ۱۳۷۰ از خبرهای ماجرای شوروی یادداشت کرده‌ام. البته بعداً با اطّلاعات فراوانی که دوستان ما از منابع مهم روسی و غیرروسی فراهم کردند و به بنده دادند، تکمیل شد که حال نمی‌خواهم با تفصیل آنها را بیان کنم؛ اما ماجرای عظیمی است. وقتی می‌گوییم طرح امریکایی فروپاشی شوروی، لازم است سه نکته را در کنار این کلمه

امریکایی عرض کنیم: نکته اول این است که وقتی می گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که بقیه بلوک غرب در این زمینه با امریکا همکاری نداشتند؛ چرا، همه غرب و همه اروپا در این زمینه به‌شدّت با امریکا همکاری می کردند. مثلاً ـ نقش آلمان و انگلیس و بعضی کشورهای دیگر به‌صورت بارز بود. اینها همکاری جدّی داشتند. نکته دوم این است که وقتی می گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که ما عوامل داخلی فروپاشی شوروی را ندیده می گیریم؛ نخیر، عوامل فروپاشی در درون نظام شوروی وجود داشت و از آن عوامل دشمنشان بهترین استفاده را کرد. آن عوامل داخلی چه بود؟ فقر شدید اقتصادی، فشار بر مردم، اختناق شدید، فساد اداری و بوروکراسی. البته انگیزه‌های قومی و ملی هم در گوشه و کنار وجود داشت. نکته سوم این است که این طرح امریکایی یا غربی - به هر تعبیری که می گوییم - یک طرح نظامی نبود. در درجه اوّل یک طرح رسانه‌ای بود که عمدتاً به‌وسیله تابلو، پلاکارد، روزنامه، فیلم و غیره اجرا شد. اگر کسی محاسبه کند، می‌بیند که حدود پنجاه، شصت درصدِ آن مربوط به تأثیر رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی بود. عزیزان من! مسأله تهاجم فرهنگی را - که من هفت، هشت سال پیش مطرح کردم - جدّی بگیرید. شبیخون فرهنگی، شوخی نیست. بعد از عامل رسانه‌ای و تبلیغی، در درجه دوم، عامل سیاسی و اقتصادی بود. عامل نظامی هیچ نبود. و اما این طرح چه بود؟ گورباچف وقتی در سال ۱۹۸۵ - حدود سالهای ۶۴ و ۶۵ - سرِ کار آمد، یک عنصر جوان در قبال دبیرکلهای پیر قدیمی بود. روشنفکر و خوش‌برخورد بود؛ شعاری که او مطرح کرد، شعار پروستریکا در درجه اوّل و گلاسنوست در درجه دوم بود. تعبیر فارسی پروستریکا، بازسازی و اصلاحات اقتصادی است؛ و گلاسنوست یعنی اصلاحات در زمینه مسائل اجتماعی، آزادی بیان و امثال اینها. در یکی، دو سال اوّل، به وسیله رسانه‌ها، آواری از حرف و تحلیل و تفسیر و تشویق و جهت‌دهی و پیشنهاد بر سر گورباچف فرو ریخت و کار به‌جایی رسید که توسط مراکز امریکایی، گورباچف به عنوان مرد سال معرفی شد! این در همان دوران جنگ سرد هم بود؛ یعنی در دورانی که امریکاییها شبح هر موفّقیتی را در شوروی با تیر می‌زدند! قبل از گورباچف، اگر واقعیتهای خوبی هم در شوروی وجود داشت، به‌شدّت آن را انکار می کردند و علیه آن تهاجم تبلیغاتی راه می‌انداختند. اما ناگهان نسبت به گورباچف چنین وضعی را پیش گرفتند! این آغوش باز غرب، به‌عنوان یک مشوّق بزرگ، گورباچف را فریب داد! من نمی‌توانم ادّعا کنم که گورباچف کسی بود که غربیها یا دستگاههای سیا او را سر کار آورده بودند - آن‌چنان که بعضی کسان در دنیا ادّعا می کردند - من نشانه‌های این را واقعاً نمی‌بینم و البته خبری هم از پشت پرده ندارم؛ اما آنچه که مسلّم است، آغوش باز، چهره باز، چهره خندان، تجلیل و تبجیل و تشویق و احترام غربیها، گورباچف را فریب داد. او به غربیها و امریکاییها اعتماد کرد؛ اما فریب خورد. گورباچف کتابی به نام پروستریکا - انقلاب دوم - نوشته که انسان نشانه‌های این فریب خوردگی را در آن مشاهده می کند. در محیط اختناق آن روز شوروی، این شعارها به‌شدّت فضاشکن بود. حدوداً در همین سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ است - من در یادداشتهای خودم این را نوشته‌ام - که گورباچف قید جواز عبور برای سفر از شهری به شهر دیگر در شوروی را برمی‌داشت! هفتاد و سه سال بعد از ایجاد شوروی، بعد از پایان یافتن دوره سی ساله استالین و دوره‌ی هجده، نوزده ساله برژنف و غیرذلک، آقای گورباچف از جمله کارهایی که در زمینه گلاسنوست کرد، این بود که جواز عبور را برداشت! در چنین جوّی شما ببینید فکر و طرح مسأله آزادی بیان به چه معناست. وقتی می گوید آزادی بیان، برای مردم چقدر شگفتی‌آور و چقدر فضاشکن است! در تمام این دوران، روزنامه مهم قابل توجّه در تمام شوروی «پراودا»ست که یک روزنامه عمومی است. یکی هم یک روزنامه مربوط به جوانان است. چند مطبوعه دیگر تخصّصی هم وجود داشت؛ اما تکثّر روزنامه‌ها و وجود کتابهای چنین و چنان اصلاً به چشم نمی‌خورد. نویسنده‌ای که از برخی از مبانی سوسیالیسم - نه همه آنها - انتقاد کرده بود؛ سالهای متمادی اجازه‌ی خروج از شوروی را نداشت. البته امریکاییها روی او هم بسیار تبلیغ می کردند و بسیار حرف می‌زدند که بنده از دوره قبل از انقلاب این قضیه در یادم مانده است. در چنین فضایی این شعار توسط گورباچف داده شد؛ منتها اشتباهاتی کردند که من نمی‌خواهم این اشتباهات را الان بگویم. در خلال صحبت، بعضی از اشتباهاتشان معلوم خواهد شد. مدتی گذشت، سیل تبلیغات

غربی و فرهنگ غربی و نمادهای غربی - سمبلهای لباس و «مک‌دونالد» و از این چیزهایی که در واقع جزو سمبلهای امریکایی است - در شوروی راه پیدا کرد. این که من می‌گویم، تفکّر یک طلبه گوشه‌نشین نیست؛ در همان روزها بنده در خود مجلات امریکایی - تایم و نیوزویک - خواندم که از این که قهوه‌خانه‌های «مک‌دونالد» در مسکو رواج پیدا کرده، اینها به‌عنوان یک خبر مهم و به‌عنوان پیشاهنگ فرهنگ غربی و فرهنگ امریکایی در کشور شوروی یاد کرده بودند! شعارهای گورباچف یکی، دو سال رو به اوج بود؛ اما بعداً ناگهان یک عنصر دیگر به نام یلتسین در کنار گورباچف پیدا شد. نقش یلتسین، نقش تعیین کننده است. نقش او این است که مرتب پا به زمین بکوبد و بگوید که این شعارها فایده‌ای ندارد؛ این شتاب کم است؛ دیر شد؛ اصلاحات عقب افتاد! اگر آدم عاقل مدبّری به‌جای گورباچف بود، شاید در طول بیست سال می‌توانست آن اصلاحات را بی‌دغدغه انجام دهد - همچنان که این کار در چین اتفاق افتاد - اما همین مقدار خودداری و خویشتنداری را هم از دست گورباچف بیرون کشید. کار به‌جایی رسید که گورباچف معاون خود - یلتسین - را عزل کرد؛ اما رسانه‌های امریکایی و غربی نه فقط عزلش نکردند، بلکه تقویتش کردند! او حدود یک سال یا بیشتر، به‌عنوان یک چهره برجسته روشن‌بین اصلاح‌طلب مغضوب و مظلوم در تبلیغات غربیها و امریکاییها مطرح شد. بعداً انتخابات ریاست جمهوری روسیه پیش آمد. می‌دانید که دیگر جمهوریها انتخابات جداگانه داشتند. البته انتخابات که نداشتند؛ بنا شد انتخابات داشته باشند. یکی از کارهای گورباچف این بود که گفت انتخابات داشته باشیم. در کشور شوروی، از بعد از دوران تزارها، حتی یک انتخاب هم اتفاق نیفتاده بود. انتخابات در دوران تزارها هم شبیه انتخابات زمان شاه ما بود. اتفاقاً تاریخ مشروطیتشان هم - با یک سال اختلاف - دقیقاً منطبق با تاریخ مشروطیت ایران است. در دوره تزارها مجلس ملی - دوما - یک صورت بود؛ مثل مجلس شورای ملی ما در دوران رژیم پهلوی. بعد هم که کمونیستها سرِ کار آمدند، مجلس، بی‌مجلس؛ انتخابات، بی‌انتخابات؛ تمام شد! حال بعد از گذشت هفتاد و سه سال، بناست اولین انتخابات در جمهوری روسیه - نه همه شوروی - انجام گیرد. کاندیدا کیست؟ آقای یلتسین! با رأی بالایی یلتسین - یعنی همان عنصر تندرو - رئیس جمهور شد. از این جا داستانِ شیرینی است. از روزی که یلتسین در ژوئن ۱۹۹۱ - یعنی ۲۴/۰۳/۱۳۷۰ - رئیس جمهور شد، تا حدود چهارم یا پنجم دیماه که رسماً شوروی منحل شد، حدود هفت ماه طول کشید. یعنی این چند سال صرف مقدّمات شد. بخشی از مقدّمات به‌دست گورباچف، برخی هم وقتی تاریخ مصرف گورباچف تمام شد، به دست یلتسین انجام شد و برنامه مورد نظر امریکا و غرب، تا رسیدن یلتسین به قدرت شتاب گرفت. به مجرّد این که یلتسین به قدرت رسید و رئیس جمهور روسیه و نفر دوم شوروی شد، ابتکار عمل به دست او افتاد. در روز ۲۴/۰۳/۱۳۷۰ یلتسین رئیس جمهور شد و در روز ۲۶/۰۳/۱۳۷۰ - یعنی سه روز بعد - جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام کرد که سه جمهوری بالتیک - لتونی، استونی و لیتوانی - متعلق به شوروی نیست و شوروی بایستی این سه جمهوری را رها کند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد؛ اگر به رسمیت نشناسد، کمکهایی را که امریکا قول داده است، قطع خواهد شد. البته من الان درست یادم نیست که آیا کمکهایی بود که در زمان رونالد ریگان قول داده شده بود، یا در زمان بوش؛ به هرحال به آقای گورباچف قولِ کمک داده بودند. چندی بعد یلتسین اعلام کرد که ما استقلال جمهوریهای سه گانه را به رسمیت می‌شناسیم! دو ماه بعد برای این که یلتسین چهره‌اش برجسته‌تر شود، کودتای معروف مردادماه شوروی اتفاق افتاد؛ کودتایی که در همان اوان کاملاً مشکوک به نظر می‌آمد. دوربین تلویزیونهای امریکایی - سی.ان.ان و غیره - در مسکو فعّال شدند و روی یلتسین متمرکز گردیدند. در این‌جا تلویزیون خودمان تصویر سی.ان.ان را که پخش می‌کرد، ما دیدیم که یلتسین روی تانک رفته و در میان مردم شعار می‌دهد و می‌گوید که نخیر، ما تسلیم کودتاچیها نمی‌شویم! بعد هم به مجلس رفت، اما کودتاچیها با یلتسین که دم دستشان در مجلس ملی - دوما - متحصّن شده بود، هیچ کاری نداشتند و به سراغ او نرفتند؛ ولی به سراغ گورباچف که در شبه جزیره کریمه مشغول گذراندن روزهای تعطیلاتش بود، رفتند و او را دستگیر کردند! یلتسین هم رجزخوانی می‌کرد و شعار می‌داد! یک جنجال رسانه‌ای در دنیا به‌وجود آوردند و البته از واقعیت هم چندان خبری نبود! یک تعداد تانک در خیابانهای مسکو ظاهر

شدند، اما سه روز هم نبودند؛ بعد از سه روز هم گفتند که کودتاچیها را درخواب دستگیر کرده‌اند! نتیجه کودتا این شد که یلتسین - که شخصیت دوم بود - در حقیقت شخصیت اول شد! در همان اوقات وزیر امور خارجه ما سفری به جمهوریهای آسیای میانه کرد و برگشت. من از ایشان پرسیدم چه خبر؟ ایشان گفت واضح است که رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف! در دنیا هم مشخص بود که قضیه این گونه است. بعد هم جمهوریها یکی‌یکی طالب استقلال شدند. مثلاً ـ اوکراین ادّعا کرد که می‌خواهد مستقل شود. گورباچف مخالفت می‌کرد، اما یلتسین می‌گفت ما قبول داریم؛ بناچار بعد از دو، سه روز گورباچف هم قبول می‌کرد! بنابراین مسأله‌ای درست شد که گورباچف یا مجبور بود برای عقب نماندن، خودش را جلو بیندازد و همان شعارها را او هم بدهد؛ یا مجبور بود بعد از چند روز تبعیت کند؛ چون فشار تبلیغات جهانی مجالی نمی‌گذاشت برای این که غیر از آنچه که یلتسین گفته، شود چیزی گفت. این روند از اواخر خردادماه شروع شده بود. به دنبال آن، کناره‌گیری گورباچف از دبیرکلی حزب مطرح شد؛ بعد پیشنهاد انحلال حزب کمونیست، سپس شکست کمونیزم اعلان شد - همان چیزی که امریکاییها بسیار از آن کیف می‌کردند - و بعد هم بالاخره شایعه استعفای گورباچف منتشر شد. در همان زمان طی مصاحبه‌ای از گورباچف سؤال شد که شما استعفا خواهید کرد یا نه؟ گفت منتظرم وزیر امور خارجه امریکا به مسکو بیاید تا ببینم چه می‌شود! وزیر امور خارجه امریکا به مسکو آمد و قبل از آن که با گورباچف تماس بگیرد، رفت با یلتسین تماس گرفت؛ آن هم در کاخ اصلی ملاقاتهای کرملین. معنای کارش این بود که گورباچف تمام شد! سه روز بعد هم گورباچف استعفا کرد و انحلال شوروی اعلام شد! این طرح موفّق امریکا در شوروی بود. یعنی یک ابرقدرت را با یک طرح کاملاً هوشمندانه، با صرف مقداری پول، با خریدن برخی اشخاص و با به‌کار گرفتن رسانه‌های تبلیغی، توانستند طی یک طرّاحی سه، چهار ساله و یک نتیجه‌گیری شش، هفت ماهه به‌کلّی منهدم کنند و از بین ببرند! البته همین جا به شما بگویم که روسیه بعد از انحلال شوروی، آن‌طور که آنها می‌خواستند، تبدیل به برزیل دوم نشد. آنها می‌خواستند روسیه به یک برزیل - یعنی یک کشور دست سوم دنیا - تبدیل شود؛ تولید بالا، اما گرفتاری و فقر عمیق و بدون هیچ گونه نقشی در سیاست دنیا. شما ببینید امروز در کجای دنیا حرف و رأی و نظر و حضور برزیل کسی را به خود متوجّه می‌کند؟ می‌خواستند روسیه را این‌طوری کنند، اما نشد؛ چرا؟ چون روسیه ملت خوب و قوی‌ای دارد؛ از لحاظ نژادی مردم مستحکمی هستند؛ بعد هم پیشرفت صنعتشان، اتمشان، دانشمندانشان، تحقیقاتشان و سایر امکاناتشان قابل توجّه است. طرّاحان این قضایا که نشستند خودشان بریدند و خودشان دوختند، برای جمهوری اسلامی نیز چنین خوابی دیده‌اند. آنها فکر نمی‌کنند که جمهوری اسلامی ایران اگر به سرنوشت شوروی دچار شود، کشوری مثل روسیه امروز خواهد شد؛ نه، آنها فکر می‌کنند که ایران کشوری در سطح کشور دوره پهلوی خواهد شد؛ یعنی در ردیف دهم بعد از ترکیه! چون تصور می‌کنند که در این‌جا اتم که نیست؛ پیشرفت علمیِ آن‌چنانی که نیست؛ جمعیت سیصد میلیونی که نیست؛ کشوری به عظمت روسیه - که امروز باز هم تقریباً بزرگترین کشور دنیاست - که نیست. اما اکنون واقعیت چیست؟ واقعیت با آنچه که آنها طرّاحی کردند، به قدر زمین تا آسمان متفاوت است! اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. من واقعاً دریغم می‌آید که اسم خاتمی عزیزمان - این سید آقازاده شریف مؤمن دلباخته به معارف دینی و دلباخته به امام و طلبه‌ای مثل خود ما - را آن‌طوری که غربیها مطرح کردند، مطرح کنم و ایشان را با گورباچف مقایسه کنم؛ ولی آنها این مقایسه را کردند و صریحاً گفتند که در ایران هم گورباچفی به قدرت رسید! البته فراموش نکنیم که متأسفانه یک عدّه هم در داخل خوششان آمد و این اهانت را نفهمیدند و آن توطئه‌ای را که پشت این اهانت هست، به طریق اولی نفهمیدند! به مغرضان و آنهایی که می‌فهمند چه دارد اتفاق می‌افتد و چه می‌خواهند پیش بیاورند، کاری ندارم؛ اما یک عدّه از آنهایی که مغرض هم نبودند، نفهمیدند که چه شد و دشمن چه می‌خواهد انجام دهد. به آن تفاوتها برگردیم. تفاوت اوّل، تفاوت رئیس جمهور ما با آقای گورباچف است. گورباچف روشنفکری بود که حتی به احتمال زیاد به اصل و مبانی مارکسیزم هم اعتقاد زیادی نداشت؛ آدمی بود که اصلاً ساختار شوروی را قبول نداشت؛ خود او هم به زبانهای مختلف این را اظهار کرده بود. البته در آن وقتی که سرِ

کار آمـد، چنـدان صـریح نمی‌توانست اینها را بگویـد؛ اما بالاخره اظهار می‌کرد. رئیس جمهور ما، جمهوری اسـلامی، دین و اعتقاد قلبی اوست؛ امـام مراد و مقتـدای اوست؛ یـک روحـانی است. آنهـا اول در خوش‌خیالیهـای خـود حرفهـایی زدنـد، هنـوز هم سیاستمدارترین و موذی‌ترینهایشان آن حرفها را می‌زنند؛ اما عدّه‌ای از آنها از این دو سال اخیر به وحشت افتادند و بارها در تبلیغات خودشـان گفتنـد که نه، این هم از خودشـان است؛ جزو همین بنیادگراهـاست! اتفاقاً این را درست فهمیده‌انـد! گورباچف به مبانی مارکسیزم بی‌اعتقـاد و دلبـاخته غرب بود؛ حرفهایی هم که می‌زد، حرفهای غربیها بود؛ منتها با زبان روسـی آنها را بیان می‌کرد؛ والّا شعارهـای او هم غیر از شـعارهای آنهـا نبود؛ او دلبـاخته آنهـا بود! البته در این‌جا قضایای بسیار ریزی - مثل سـفرها، امتیاز دادنهای دروغین و بیخودی و ... - هست که نمی‌خواهم آنها را بگویم؛ چون جای این جلسه نیست؛ خود شما هم می‌توانید آن قضایا را پیدا کنیـد. تفـاوت دوم این است که اسـلام، مارکسـیزم نیست. مارکسـیزم مـورد قبول مردم شوروی هم نبود. بله، دینِ حزب کمونیسـت شوروی بود. حزب کمونیست شوروی متشکل از چنـد میلیون عضو در مقابل جمعیت نزدیک به سـیصد میلیونی شوروی بود؛ شاید مثلاً ده میلیون، پانزده میلیون نفر عضو بودنـد. اعضای حزب کمونیست همیشه از امتیازاتی برخوردار بودنـد؛ بنابراین می‌توان حدس زد که در بین همـان جمعیت هم آنچه برای آنهـا در درجه اول اهمیت قرار داشت، امتیـازات بود؛ لـذا مارکسـیزم به عنوان یک دین برایشان مطرح نبود. اسـلام، دین مردم و عشق مردم و ایمان مردم است. اسلام همان چیزی است که این ملت بزرگ برای خاطر آن، عزیزان و پاره‌های تن و جگرگوشه‌هایشان را به میدان فرسـتادند و وقتی جسد آغشـته به خون آنها برگشت، برایشان گریه نکردند و خـدا را شـکر کردنـد! آیا شـما از این‌گونه مادران و پـدران سـراغ ندارید و ندیده‌اید؟ هر یک از ما شاید صدها مورد از این قبیل را دیده‌ایم. البته بنده هزاران مورد از این قبیل را از نزدیک دیده‌ام. امروز هم که پدر و مادر چهار شهید پیش ما می‌آیند، اگر از برخی از ناهنجاریها گله هم داشـته باشـند، از این‌که فرزندشان در راه اسـلام شـهید شده، خوشحالند! این ملت با همه وجود به اسلام پایبند است. بعد از پنجاه سال تلاش برای دین‌زدایی، یک ملت آن حرکت عظیم را پشت سر امام بزرگوار و عالم دین و مرجع تقلیدش به راه انداخت و این نظام اسـلامی را سرِ کار آورد. اسـلام همان چیزی است که وقتی نام و پرچم آن در ایران بلند شد، هرجا مسلمان مطّلع و آگاهی پیدا شد، احساس هویّت و شخصیت و عزّت کرد. اینها این را با مارکسیزم یکی گرفتند! «الحمدللّه الذی جعل اعدائنا من الحمقاء(۳)». سوم این‌که نظـام اسـلامی، نظام کمونیستی نیست؛ نظام اسـلامی است؛ نظامی جوان و منعطف و پُرتلاش و مردمی است. من آن روز به آقای خاتمی عرض می‌کردم که هیـچ نظامی در دنیا - حتی دمکراسـیهای غربی؛ چه در امریکا، چه در فرانسه، چه در جاهـای دیگر - نمی‌توانـد ادعـا کنـد که مثـل نظـام مـا مردمی است؛ برای خـاطر این‌که در دمکراسـیهای غربی عـدّه‌ای پـای صنـدوقهای رأی می‌آینـد و رأی می‌دهنـد. مثلاً- حزب گفته به آقـای زیـدبن‌عمرو رأی بـده، او هم ورقه را که انـداخت، کـار تمام می‌شود! آنهایی هم که شرکت کننده‌اند، گاهی سی‌وهفت درصدِ واجدان شرایط را تشکیل می‌دهند. مثلاً در انتخابات اخیر امریکا، حـدود سـی‌وهفت درصد شـرکت کننده بیشتر نبود. هیچ وقت به اندازه شـصت‌وهفت درصد و هفتاد درصدی که شـما در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس - چه مجلس پنجم، چه مجلس ششـم - ملاحظه کردید، شرکت نمی‌کنند. بالاخره همانهایی که می‌آیند، می‌آینـد رأی می‌دهنـد و می‌رونـد؛ امـا در این‌جـا این‌طوری نیست؛ در این‌جـا مردم به مسؤولان عشق می‌ورزنـد و رابطه‌شان، رابطه عـاطفی است؛ نه فقـط رابطه رأی دادن. در این‌جـا وقتی یکی از مسؤولان کسالتی پیـدا کنـد، همه مردم کشور دسـتها را به دعا بلند می‌کننـد که خـدا او را شـفا دهد؛ مثل این‌که برای بچه خودشان دعا می‌کنند! در این‌جا وقتی که مسؤول کشور اشاره می‌کند، مردم در میـدانهای خطر وارد می‌شونـد و جانشـان را فـدا می‌کننـد. ایـن حتی بـه دمکراسـیهای غربی ربطی نـدارد، تـا چه برسـد به نظام دیکتـاتوری پرولتاریـا! خودشـان می‌گوینـد یکی از اصول حتمی‌شان دیکتاتوری است؛ یعنی انتخابات بی‌انتخابات! در طول هفتاد و چنـد سـال حکومت شوروی، تـا قبل از انتخابات روسـیه در این اواخر، یک انتخابات اتفاق نیفتاده بود؛ ولی ما در ظرف بیست‌ویک سـال، بیست‌ویـک انتخابـات داشـته‌ایم! آیا اینها با هم قابل مقایسه است؟ در آن‌جا زنـدگی نماینـدگان طبقه پرولتاریا زنـدگی کاخ

کرملینی است؛ اما در این‌جا ما روی زیلو می‌نشینیم و افتخار هم می‌کنیم. در این‌جا مسؤولان کشور - آنهایی که بتوانند - همّت و افتخارشان این است که خودشان را به زندگی مردم نزدیک کنند. در نظام شوروی وقتی استالینی سرِ کار بود، تا نمی‌مرد، هیچ علاج دیگری نداشت! سی سال حکومت می‌کرد، تا بالاخره با حادثه یا بی‌حادثه، یا از زور مصرف مسکرات قویِ روسی می‌مرد و بعد مثلاً خروشچفی سر کار می‌آمد؛ بعد هم برژنفی روی کار می‌آمد؛ برژنف هم بعد از هجده، نوزده سال می‌مرد و یک نفر دیگر به قدرت می‌رسید! این نظام، با نظام جمهوری اسلامی که مبنی بر انتخابات و رأی مردم است و هر چهار سال یک بار انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برگزار می‌شود، متفاوت است. در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر این‌که رهبریِ معنوی، تعهّد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقّع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون این‌که لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده است؛ حرفش نه درباره خودش حجّت است، نه درباره مردم. این نظام منعطف، زنده، پُرنشاط و متحوّل، آیا با نظام بسته و غیرقابل انعطاف و شکننده دیکتاتوری پرولتاریا قابل مقایسه است؟! یک نکته را هم می‌خواهم یادآوری کنم و آن نظام امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر واجب حتمی همه است؛ فقط من و شما به عنوان مسؤولان کشور وظیفه‌مان در باب امر به معروف و نهی از منکر سنگین‌تر است. باید از شیوه‌ها و وسایلِ مناسب استفاده کنیم؛ اما آحاد مردم هم وظیفه دارند. با چهار تا مقاله در فلان روزنامه، واجب امر به معروف نه از وجوب می‌افتد، نه ارزش تأثیرگذاریش ساقط می‌شود. قوام و رشد و کمال و صلاح، وابسته به امر به معروف و نهی از منکر است. اینهاست که نظام را همیشه جوان نگه می‌دارد. حال که نظام ما بیست‌ویکساله و جوان است و در مقایسه با نظام فرتوت هفتاد و چند ساله پیر کمونیستی در شوروی به طور طبیعی هم جوان است؛ اما اگر صد سال هم بر چنین نظامی بگذرد، چنانچه امر به معروف باشد و شما وظیفه خودتان بدانید که اگر منکری را در هر شخصی دیدید، او را از این منکر نهی کنید، آنگاه این نظام اسلامی، همیشه تر و تازه و با طراوت و شاداب می‌ماند. طرف امر به معروف و نهی از منکر فقط طبقه عامه مردم نیستند؛ حتی اگر در سطوح بالا هم هستند، شما باید به او امر کنید؛ نه این‌که از او خواهش کنید؛ باید بگویید: آقا! نکن؛ این کار یا این حرف درست نیست. امر و نهی باید با حالت استعلاء باشد. البته این استعلاء معنایش این نیست که آمران حتماً باید بالاتر از مأموران، و ناهیان بالاتر از منهیان باشند؛ نه، روح و مدل امر به معروف، مدل امر و نهی است؛ مدل خواهش و تقاضا و تضرّع نیست. نمی‌شود گفت که خواهش می‌کنم شما این اشتباه را نکنید؛ نه، باید گفت آقا! این اشتباه را نکن؛ چرا اشتباه می‌کنی؟ طرف، هر کسی هست - بنده که طلبه حقیری هستم - از بنده مهمتر هم باشد، او هم مخاطب امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گیرد. اشتباه بعدی در مورد کشور است. کشور ایران یکپارچه است؛ حتی آن قسمتهایی هم که در قرنهای گذشته جدا شدند، اگر ته دلشان را بگردید، مایلند با ما باشند؛ «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش»؛ آنها هم دلشان می‌خواهد که به این مادر بپیوندند. این کجا، کشور اتّحاد جماهیر شوروی کجا؟ ده، یازده کشور را با سنجاق - یا به تعبیری با شلاق - به هم بستند و به اصطلاح یک کشور تشکیل گردید! معلوم است که تا شلاق برداشته شد، از هم جدا می‌شوند و شدند. البته من همین‌جا بگویم؛ سعی بر این است که مسأله قومیتها در ایران عمده شود. عدّه‌ای با تحریک احساسات قومی و نفی عامل حقیقی وحدت - یعنی اسلام و دین - دنبال این قضیه هستند. کسانی که خیال می‌کنند عامل وحدت کشور ما زبان فارسی است، دلبستگی‌شان به زبان فارسی یقیناً به قدر بنده نیست؛ یکصدم تلاشی هم که بنده برای زبان فارسی کرده‌ام، آنها نکرده‌اند و نخواهند کرد! عامل وحدت ملت ایران زبان فارسی نیست؛ دین اسلام است؛ همان دینی که در انقلاب و نظام اسلامی تجسّم پیدا کرد؛ نتیجه این می‌شود که تُرک‌زبان هم با زبان ترکیِ خودش می‌گوید: «آذربایجان اُیاختی، انقلابا دایاختی»؛ کُردی هم با زبان کردیِ خودش همین را می‌گوید؛ بلوچ هم با زبان بلوچیِ خودش همین را می‌گوید؛ عرب هم با زبان عربیِ خودش همین را می‌گوید. عدّه‌ای سعی می‌کنند اهمیت عامل پیوند مستحکم دلهای ملت ایران - یعنی ایمان اسلامی - را کم کنند؛ نه، کشور و ملت یکپارچه است؛ البته یکپارچگی‌اش به خاطر تاریخ و جغرافیا و سنتها و فرهنگ

است؛ اما عمداً به خاطر دین و مسأله رهبری است که اجزای این ملت را به هم وصل کرده و همه احساس یکپارچگی می‌کنند. رهبری مسؤولیت دارد. مسؤولیت رهبری حفظ نظام و انقلاب است. اداره کشور به عهده شما آقایان مسؤولان کشور است. هر کدام از شما در بخش خودتان کشور را اداره می‌کنید و وظیفه اصلی رهبری این است که مراقب باشد این بخشهای مختلف آهنگ ناساز با نظام و اسلام و انقلاب نزنند. هرجا چنین آهنگی به وجود بیاید، جای حضور رهبری است. رهبری هم یک شخص نیست. یک آدم، یک طلبه، یک علی خامنه‌ای، یا علی خامنه‌ای‌های فراوان دیگری که هستند، نیست. رهبری یک عنوان و یک شخصیت و یک حقیقت برگرفته از ایمان و محبت و عشق و عاطفه مردم و یک آبروست. صدها نفر مثل علی خامنه‌ای در راه این حقیقت جان و آبرویشان را می‌دهند؛ اهمیتی هم ندارد. بنده که چیزی نیستم؛ امام بزرگوار ما هم - که به معنای حقیقی کلمه برای این امت، امام دلها بود - همین‌طور بود. او حاضر بود برای حفظ نظام و حفظ رهبری نظام، آبرویش را بدهد. این حقیقت حضور دارد. با این حرفهایی که می‌زنند و با این کارهایی که می‌کنند، نتوانسته‌اند و نخواهند توانست این حضور را از بین ببرند. در دوران اختناق که رهبری این تجسّم را نداشت، دلهای مردم متدیّن در قبضه رهبری بود؛ منتها رهبری‌ای که تشخّص و هویّت قابل اشاره در بیرون و جایگاه قانونی نداشت؛ به صورت مراجع تقلید و به صورت علمای بزرگ، تأثیر خودش را بارها نشان داده بود؛ لذا آن وقتی که به فلان قرارداد ننگین استعماری اشاره می‌کرد، قرارداد از بین می‌رفت؛ آن وقتی که به یک حادثه نامناسب اشاره می‌کرد، آن حادثه مورد تخاصم مردم قرار می‌گرفت. پانزده خردادی که بنابر آنچه نقل شده است، چند هزار نفر آدم در آن حادثه جان خود را فدا کردند و کشته شدند، آن وقتی بود که امام بزرگوار ما رهبر به معنای قانونی خودش نبود؛ یک روحانی برجسته بود. این را نمی‌توانند نادیده بگیرند؛ این در شوروی نبود؛ اگر بود، آن‌طوری نمی‌شد؛ اگر بود، آن وقتی که احساس می‌کرد یلتسینی وارد میدان شده تا به کار آینده حرکت شتابنده غیرمعقول و بی‌رویه‌ای بدهد، گوش او را می‌گرفت و از صحنه خارجش می‌کرد و مورد حمایت مردم هم قرار می‌گرفت؛ اما چنین چیزی نبود. بنده معتقدم که اصلاحات، یک حقیقت ضروری و لازم است و باید در کشور ما انجام گیرد. اصلاحات در کشور ما از سر اضطرار نیست که فلان حاکمی مجبور شود مورد مطالبات سخت قرار گیرد و گوشه و کناری را اصلاح کند؛ نخیر، اصلاحات جزو ذات هویّت انقلابی و دینی نظام ماست. اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد، نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت. اصلاحات یک فریضه است. میدانهای اصلاحات کجاست؟ آن بحث دیگری است. اصل اصلاحات یک کار لازم است و باید انجام گیرد. وقتی اصلاحات نشود، برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست به گریبانیم، پیش می‌آید: توزیع ثروت ناعادلانه می‌شود؛ نوکیسه‌هایِ بی‌رحم بر گوشه و کنار نظام اقتصادی جامعه مسلّط می‌شوند؛ فقر گسترش پیدا می‌کند؛ زندگی سخت می‌شود؛ از منابع کشور به‌درستی استفاده نمی‌شود؛ مغزها فرار می‌کنند و از مغزهایی که می‌مانند، حداکثر استفاده نمی‌شود. وقتی که اصلاحات باشد، این آفتها و این آسیبها و دهها مورد از قبیل آنها پیش نمی‌آید. پس مطلب اول این‌که اصلاحات امری ضروری و لازم است. مطلب دوم این است که اصلاحات باید تعریف شود. اولاً برای خود ما که می‌خواهیم اصلاحات کنیم، تعریف شود و مشخص باشد که می‌خواهیم چه کار کنیم. ثانیاً برای مردم تعریف شود که منظور ما از اصلاحات چیست، تا هر کسی نتواند به میل خودش اصلاحات را معنا کند. این جزو کارهایی است که مجموعه‌ای از مسؤولان دولتی، دستگاه قضایی و مجلس و غیره می‌توانند انجام دهند. باید تعریف مشخّصی از اصلاحات به‌وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایتِ جاده اصلاحات می‌خواهیم به آن برسیم، برای همه - هم مردم، هم مسؤولان - آسان شود و بدانند به کجا می‌خواهند برسند. اشکال کار آقای گورباچف این بود که عیوب و اشکالات را می‌دانست؛ اما تصویر روشنی از آنچه که باید انجام گیرد، نداشت؛ اگر هم داشت، مردمش آن تصویر را نمی‌دانستند. بنابراین اگر تعریف مشخّصی از اصلاحات نشود، الگوهای تحمیلی غلبه خواهد کرد؛ همان اتفاقی که در شوروی افتاد؛ چون نمی‌دانستند چه‌کار می‌خواهند بکنند؛ لذا به سراغ تقلید ناشیانه اصلاحات در الگوها و مدلهای غربی رفتند و به آنها پناه بردند. امام بزرگوار ما هوشمندانه این ضعف را در آنها تشخیص دادند؛

لذا در نامه‌ای که ایشان به گورباچف نوشتند، این نکته را متذکّر شدند. ایشان نوشتند شما اگر بخواهید گره‌های کور اقتصاد سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خود را دوا نخواهید کرد، بلکه دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در این مسائل - البته به شکلی دیگر - و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. این‌که بنده مکرّر می‌گویم امام یک حکیم واقعی بود، به این خاطر است. در آن جنجال تبلیغاتی رسانه‌ای جهان، نکته اصلی را امام تشخیص داد. البته خوشبختانه برخی از مسؤولان، و بیش از همه رئیس جمهور عزیزمان، بارها گفته‌اند که اصلاحات ما اصلاحات اسلامی و انقلابی است؛ هدف، رسیدن به مدینهٔالنّبی است. اینها خوب است، اما تعریفهای دقیق‌تر و تصویر روشن‌تری لازم است. اینها از این جهت خوب است که انگشت اشاره غربیها و بیگانه‌ها را می‌خواباند؛ معلوم می‌شود آنچه که آنها می‌گویند، مراد نیست. همه این را می‌فهمند، اما باید توضیح داده شود و بیشتر تصویر گردد. مطلب سوم این است که اصلاحات باید از یک مرکز مقتدر و خویشتندار هدایت شود تا دچار بی‌رویّگی نشود. ای بسا کاری که می‌تواند در ظرف ده سال به‌خوبی و سلامت انجام گیرد، اگر در ظرف دو سال بخواهید آن را انجام دهید، به ضایعات غیرقابل جبرانی منتهی خواهد شد؛ مثل اتومبیلی که در جاده دشوار و خطرناکی با سرعت بیش از حدّ معقول حرکت کند؛ اگر تصادف نکند، تعجب است؛ اگر آسیب نبیند و نزند، تعجب است. باید مرکزی هوشیار، مقتدر و خویشتندار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که می‌خواهد انجام گیرد، شتاب بیش از حد مفید داده شود؛ کار با میزان و به‌طور صحیح انجام گیرد. در شوروی سابق وقتی که این کار را شروع کردند، درِ دروازه فیلمها و کتابها و روزنامه‌ها و لباسها و الگوهای غربی باز شد؛ یعنی آن ادّعاها در واقعیتها، مصداقهای مشخّص غربی را مجسم می‌کرد. این حالت، حالت بسیار خطرناکی بود. در این‌جا به نقش رسانه‌ها توجه کنید. رسانه‌ها مسؤولیت دارند؛ روزنامه‌ها حسّاسند. قسمت عمده حسّاسیت من برروی روزنامه‌ها از این‌جا ناشی می‌شود. بحث برسر روزنامه‌ها و مطبوعات، بحث بر سر آزادی نیست. بعضی افراد نخواهند آزادی را برای ما معنا کنند؛ حرفی نداریم، استفاده کنیم؛ اما ما معنای آزادی را می‌دانیم؛ برای آزادی هم بسیار دلمان می‌تپد. مراد از آزادی هم همان آزادی بیان و آزادی فکر است؛ منتها اگر شما رفتید بر طبق وظیفه‌تان درِ دکان یک قاچاق فروش را بستید، آن فرد نمی‌تواند بگوید شما با آزادی کسب و کار مخالفید؛ نه، بحث آزادی کسب و کار نیست - کسب و کار آزاد است - قاچاق فروشی ممنوع است. بحث بر سر آزادی بیان نیست؛ بیان و فکر آزاد است؛ سمپاشی و اضلال وگمراه‌گری ممنوع است؛ آن هم در شرایط حسّاسی که امروز کشور ما دارد. من به بعضی از مسؤولان تبلیغاتی کشور بارها گفته‌ام، آن روزی که شما توان و استعداد مقابله با تهاجم تبلیغاتی دشمن را داشته باشید، آن کسی که بیش از دیگران میداندار تکثّر مطبوعات و روزنامه‌ها و کتاب و فیلم و غیره باشد، بنده هستم؛ اما شما بگویید ببینم در مقابل آن فیلمی که پایه‌های فرهنگ مردم، اعتقاد مردم، دین مردم، روحیه انقلابی و ایثار و شهادت را در مردم متزلزل می‌کند - که نه یکی، نه دو تا، نه ده تاست - شما چند فیلم ساخته‌اید؟! این‌جاست که من احساس خطر می‌کنم. البته کار اساسی و بلندمدت این است که برای تولید آنچه که خوب است، فکر کنیم؛ اما تا آنچه خوب است به میدان بیاید، من نمی‌توانم قبول کنم و بپذیرم که این سیل لجن بیاید و جوان و کودک و قشرهای مختلف را در خودش غرق کند. از تمام شیوه‌های دشمن شادکن و دشمن‌آموز برای مقابله با تفکّر انقلاب استفاده شود؛ اگر کسی هم مخالفت و مقابله کند، فوراً انگ و تهمت بخورد! این‌که آزادی نشد؛ این‌که عاقلانه و خردمندانه نیست؛ این‌که مدیریّت کشور نیست. شما مسؤولید به نقش رسانه‌ها توجّه کنید. این بسیار بسیار مهم است. حساسیّت بر روی نقش رسانه‌های مکتوب و روزنامه‌ها - بخصوص در شرایط کنونی ما - بسیار مهم است. با این تصویری که عرض کردم، مشخّص می‌شود که آنها چقدر می‌توانند به نفع دشمن نقش ایفا کنند. مدّعی آنها هم باید همه دستگاه و همه جبهه متّحد طرفدار نظام و مسؤولان قوّه‌های مختلف و مسؤولان بخشهای میانی گوناگون باشند. مدّعی آنها فقط دستگاه قضایی یا فلان روحانی نیست. همه باید در این قضیه مدّعی باشند. مطلب

چهارم، حفظ ساختار قانون اساسی در زمینه اصلاحات است. البته در قانون اساسی، بیشتر از همه چیز، نقش اسلام و منبعیّت و منشأیّت اسلام برای قوانین و ساختارها و گزینشها مطرح است. ساختار قانون اساسی بایستی به‌طور دقیق حفظ شود. شما نگاه کنید ببینید دشمن چگونه با قانون اساسی ما برخورد می‌کند: گوشه‌ای از قانون اساسی را نفی می‌کند، گوشه‌ای را اثبات می‌کند؛ یک جا به قانون اساسی تمسّک می‌کند، یک جا علیه‌اش حرف می‌زند! قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ماست. اسلام - که همه چیز ما اسلام است - در قانون اساسی تجسّم و تبلور پیدا کرده است. اصل چهارم قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. اگر در قوانین عادی - حتی در خود قانون اساسی - یک جا اصلی یا قانونی وجود داشته باشد که در مقام اجرا یا در مقام قانونگذاری، با این اسلامیّت معارضه پیدا کند، این اصل بر آنها حاکم است؛ حکومت به معنای مصطلح اصولی و علمیِ حوزه‌های علمیّه. البته این گفتن نداشت؛ اگر هم نمی‌گفتند، حکومتش واضح بود؛ اما به این حکومت تصریح کرده‌اند. بنابراین ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ شود. مطلب پنجم، مقابله جدّی با هرگونه تندروی و تندروانی است که جاده صاف کن دشمنند؛ یعنی مدلِ یلتسینی! همه دستگاهها باید با مدل یلتسینی به‌شدّت مقابله کنند و نگذارند یک جاه‌طلب، یک فریب خورده، یک مغرض و یک غافل بیاید و حرکت را از حالت صحیحِ خودش خارج کند و حالت مسابقه و حالت تعارض به‌وجود بیاورد. مطلب ششم، مقابله جدّی با دخالت خارجیها و غربیها و بی‌اعتنایی به انگشت اشاره غربیها و سوءظن به آنهاست. البته بحث دیپلماسی و بحث ارتباطات خارجی، بحث دیگری است. انسان در مقام دیپلماسی، می‌دهد، می‌گیرد، قرارداد می‌بندد و همه کار می‌کند؛ اما در مسائل اساسی نظام، بایستی انگشت اشاره آنها را با سوءظن مورد ملاحظه قرار داد؛ بعکسِ آنچه که آدم در وضعیت گورباچف مشاهده می‌کند. آنها به هیچ وجه حسن نیّت ندارند. ما در جنگ هشت ساله دیدیم که تمام اروپا به صدّام کمک کرد؛ فرانسه کمک کرد، آلمان کمک کرد،انگلیس کمک کرد، یوگسلاویِ سابق کمک کرد، بلوک شرقِ آن روز کمک کرد. البته ما هیچ وقت در مقام دیپلماسی نمی‌گوییم که چون شما به صدّام کمک کردید، ما با شما رابطه‌مان را قطع می‌کنیم؛ نه، عالم دیپلماسی یک عالم دیگر است. همین تشنّج‌زدایی‌ای که امروز در بحث سیاست خارجی ما مطرح می‌شود، مورد تأیید ماست. باید تشنّج‌زدایی شود؛ اما تشنّج زدایی غیر از این است که کسی به آنها اعتماد پیدا کند؛ نه، او هم به ما اعتماد ندارد؛ ما هم به او اعتماد نداریم. کسانی که در زمینه مسائل دیپلماسی فعّالند، کاملاً می‌فهمندکه بنده چه عرض می‌کنم. اصلاً میدان دیپلماسی، میدان یک نبرد واقعی است؛ منتها نبردی که پشت میز و با لبخند وبا گفتن صبح بخیر و شب بخیر انجام می‌گیرد! وجود ارتباطات دیپلماتیک، هرگز نباید به معنای اعتماد به دشمن تلقّی شود؛ نباید اعتماد کرد. مطلب هفتم، هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف است. این نکته مهم است. ببینید عزیزان من! در بعضی از بخشها، اصلاحات، پیچیده و دشوار و کُند است. مثلاً در بخش اقتصادی، کار بسیار کُند انجام می‌گیرد؛ توزیع عادلانه درآمدها نیز همین طور است؛ کارِ بسیار سختی است؛ کار آسانی نیست. ریشه‌کن کردن فقر و رسیدگی به مناطق محروم، همه اینها جزو اصلاحات است. اصلاح ساختار اداری، کار بسیار دشوار و پیچیده و سنگینی است؛ اینها دیر پیش می‌رود. در بخش معادل گلاسنوست آقای گورباچف نه، کار آسان است؛ در یک روز هم می‌شود به بیست روزنامه مجوز داد تا منتشر شوند. این می‌شود ناهماهنگ؛ این‌طوری نمی‌شود؛ باید هماهنگ حرکت کنیم؛ باید پابه‌پای بخشهای دشوار حرکت کنیم. این که بنده تأکید می‌کنم مسأله معیشت اولویّت دارد، یک بخش عمده‌اش به خاطر این است؛ چون بخش معیشت، بخش مشکلی است. همه نیرویتان را که شما جمع کنید، با همه صداقت و دلسوزی و علاقه‌مندی هم که کار کنید، سرعت خاصی خواهید داشت؛ بقیه بخشها را هم باید با همان سرعتِ حرکت دهید. اگر این سرعتِ برابر و هماهنگ را رعایت نکردید، آن وقت مشکلاتِ بسیار اساسی‌ای پیش می‌آید که البته بعضی از آنها قابل محاسبه است، برخی دیگر قابل محاسبه نیست؛ از آنهایی که قابل محاسبه است، بعضی قابل پیشگیری است، برخی قابل پیشگیری هم نیست. مطلب هشتم، مقابله جدّی با عوامل تجزیه قومی در کشور است. من این را عرض می‌کنم؛ بخصوص خطاب من به کسانی است که در این بخش صاحبان مسؤولیتند؛

چه در وزارت کشور، چه در جاهای دیگر. توجّه کنید؛ امروز انگیزه تحریک قومیتها جدی است. مسؤولان ذی‌ربط ما که می‌خواهند دنبال مسائل بگردند، این را می‌بینند. همه اقوام ایرانی به ایران و جمهوری اسلامی علاقه‌مندند و ایران را میهن خودشان می‌دانند. بنده پیوندم با منطقه‌ی ترک نشین معلوم است. مدتها در منطقه بلوچ نشین زندگی کرده‌ام و از نزدیک با عناصر بلوچ ارتباط داشته‌ام؛ با بعضی از بخشهای دیگر هم ارتباطات دور و نزدیک داشته‌ام؛ با آنهایی هم که ارتباط نداشته‌ام، از آنها اطلاعاتی دارم که کم نیست. می‌دانم روحیه‌شان چیست. من در دوره مسؤولیتهای مختلف، سفرهای فراوانی به میان اینها کرده‌ام. اقوام ایرانی مسلمانند و به این آب و خاک دلبسته‌اند؛ عزّت و رفاه خودشان را در ایرانِ سربلند و آزاد مشاهده می‌کنند؛ اما دشمن مشغول تحریکات است. تحریکات دشمن را نباید دست کم گرفت. مراقب باشید. این از جمله مسائل بسیار مهم است و احساس می‌شود که دستهایی در جریان هستند برای این که زمام این کار را از دست دولت خارج کنند. البته در آن صورت اگر خدای نکرده چنین وضعی پیش بیاید، مشکلات پیش خواهد آمد؛ پول، همّت و وقت صرف آن خواهد شد و مسؤولان کشور از کارهای اساسی باز خواهند ماند. عرایض من تمام شد. فقط این نکته را عرض کنم که بنده از تمام نهادهای قانونی کشور به‌جدّ دفاع می‌کنم. آنچه که در مورد اشخاص و شخصیتها و نهادها برای من مهم است، دفاع از جایگاه و مسؤولیت آنها و کمک به حُسن انجام کارشان است. رئیس جمهور، رئیس قوّه قضاییّه، رئیس مجلس شورای اسلامی و بدنه اینها، دستگاههای قانونی گوناگون، از این جهت برای من در سطح واحدی قرار دارند و من از مسؤولیت همه آنها پشتیبانی و دفاع می‌کنم. البته این دفاع به خاطر این هم هست که بنده همه مسؤولان درجه بالا را از نزدیک می‌شناسم و خلوص و دین و پایبندی را در اینها مشاهده می‌کنم. البته این پشتیبانیها مطلق نیست. پیمان من با همه این برادران عزیز، پیمان دین و انقلاب است. همان طور که گفتم، هدف و هویّت و مسؤولیت اساسی رهبری، دفاع از کلیّت نظام و حفظ نظام است. چیزی هم بنده ندارم؛ جان و آبرو متاع کمی است برای این که در این راه بذل شود؛ و من کاملاً آماده‌ام این دو عنصری را که دارم، بذل کنم. دوره جوانی ما - که دوره لذّت بردن از زندگی است - در این راه گذشته است. امروز هم در دوره پیری هستیم. بنده امروز در سنینی هستم که زندگی برایم این قدر لذّتی ندارد. لذایذ زندگی برای ما، امروز دیگر لذایذ نیست. در آخر عمر، در فصل‌انحطاط عمر، در فصل ضعف قوای جسمانی و بقیه قوای موجود بشری، دلبستگی‌ای به حیات نیست. آنچه بنده دارم - جان و آبرو - مال این راه است؛ مال هم که الحمدللّه ندارم. بنده به این مسؤولیت کنونی هم هیچ دلبستگی‌ای ندارم. ممکن است بسیاری از شما این را ندانید، اما در این جمع خیلیها هستند که می‌دانند. بنده به این مسؤولیت فعلی هیچ دلبستگی‌ای ندارم، جز به عنوان انجام وظیفه. الان هم که مشغولم، فقط به خاطر انجام وظیفه است؛ از روز اول هم همین‌طور بود. از آن روزِ مجلس خبرگان، آقایان که رأی دادند، با مقاومت و امتناع و مخالفت جدّی و پیگیر خود بنده مواجه بودند؛ منتها وقتی مسؤولیت آمد، گفتم: «خذها بقوّة». آدمی نیستم که اگر مسؤولیت بر دوش من گذاشته شد، بخواهم درباره انجام این مسؤولیت، ضعف نشان بدهم؛ نه، این وظیفه من است و این وظیفه را به فضل الهی و به توفیق و هدایت او انجام خواهم داد. عزیزان من! آیه‌ای را که من در اوّل عرایضم عرض کردم، مربوط به یکی از جنگهای پیامبر است: «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم».(۴) خبر می‌دادند که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست؛ بترسید! در پاسخ به این هشدار و بیم‌دهی - که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست تا ضربه را وارد کند - اینها می‌گفتند: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»؛(۵) خدا برای ما بس است و پشتیبانی او برای ما کافی است. البته «حسبنا اللّه و نعم الوکیل» را در پستوی اتاق و داخل بسترِ راحت نمی‌شود گفت. ما نه کاری بکنیم، نه تلاشی بکنیم، نه حرکتی بکنیم، نه جانی را به خطر بیندازیم، نه از آبرویی مایه بگذاریم، بعد هم بگوییم: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»! نه، خدای متعال آدمی را که در راه او مجاهدت نمی‌کند، کفایت نخواهد کرد. این کفایت مربوط به میدان جنگ است. ما امروز در یک میدان نبردیم؛ اگرچه نه نبرد نظامی و نبرد مرگ و زندگی. مستکبران عالم چون با اسلام و نظام اسلامی به‌جدّ دشمنند، ما هر اقدام خوبی که می‌کنیم، هر قانون خوبی که می‌گذاریم، هر اجرای خوبی که می‌کنیم، هر قضاوت

خوبی که می‌کنیم، هر منش خوبی که از خودمان نشان می‌دهیم، هر کاری که به تقویت این نظام و تقویت اسلام منتهی می‌شود، اگر از ما سر بزنند، در واقع داریم یک ضربه به دشمن می‌زنیم. این جاست که آدم می‌گوید: «حسبنا اللَّه و نعم الوکیل». پاسخ خدا هم این است که «فانقلبوا بنعمهٔ من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء واتّبعوا رضوان اللَّه واللَّه ذو فضل عظیم».(۶) البته ما در داخل کشورمان خوشبختانه از همزیستی ادیان گوناگون برخورداریم؛ یهودیان، مسیحیان، زردشتیان؛ اینها هم در کنار مسلمانان و در ظلّ نظام اسلامی زندگی می‌کنند؛ با ما همکاری و همزیستی دارند و نقش ایفا می‌کنند. البته وظیفه هم دارند؛ دولت اسلامی هم نسبت به آنها به عنوان شهروندان ایرانی دارای وظایفی است که این وظایف را باید انجام دهد و انجام هم می‌دهد. ما هیچ گله‌ای از شهروندان اقلیتهای مذهبیِ خودمان نداریم. ملاحظه می‌کنید که وقتی تبلیغات دشمنان علیه جمهوری اسلامی شکلهای موذیانه‌ای پیدا می‌کند، کلیمیان ایران اعلامیه می‌دهند. در قضیه دیگری ارامنه ایران یا برخی گروههای دیگر مسیحی اعلامیه دادند و از جمهوری اسلامی دفاع و حمایت کردند و این جزو افتخارات جمهوری اسلامی است. فکر می‌کنم آن عذرخواهی‌ای که آقای خاتمی در انتهای سخنان خود کردند، بنده بایستی به شکل مضاعفی آن عذرخواهی را بکنم؛ چون بسیار طولانی شد. اینها حرفهایی است که لازم بود شما مسؤولان عزیز کشور بشنوید. مخاطبانِ اوّلی ما در این قضایا شما هستید و این حرفها را اگر به شما نگوییم، به چه کسی بگوییم؟ امیدوارم ان‌شاءاللَّه آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، مورد رضا و تفضّل و قبول الهی قرار گیرد و این جلسه - همان‌طور که در ابتدای صحبت عرض کردم - دلهای ما را به هم نزدیک کند؛ الفت بین برادران و خواهران و عزیزانی که همه مسؤولند، بیش از پیش به وجود آید و جبهه متّحد کارکنان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی را در مقابل دشمن هرچه متّحدتر کند و ان‌شاءاللَّه برکات الهی و توجّهات حضرت بقیهٔاللَّه‌الاعظم ارواحنافداه شامل حال همه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته -- ۱) آل عمران: ۱۷۴ ۲) غافر: ۶۰ ۳) جمله‌ای از امام سجّاد علیه‌السّلام. ۴) آل عمران: ۱۷۳ ۵) آل عمران: ۱۷۳ ۶) آل عمران: ۱۷۴

مشروح بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم استان اردبیل

مشروح بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم استان اردبیل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداهٔ المهدیّین. سیّما بقیهٔاللَّه فی‌الأرضین. برای من دیدار مردم مؤمن، باوفا، پُرشور، انقلابی و بسیار عزیز شهر و استان اردبیل، بسیار مغتنم است. در طول سالهای انقلاب و قبل از انقلاب، شهر و منطقه شما در چشم ما دارای مقامی ارجمند و برجسته بوده. و همه حوادث و قضایایی که در طول این دوران، پیش آمده است، این دید درست در مورد اردبیل و مردم اردبیل را تقویت کرده است. این دیدار صمیمی و پرشور را مغتنم می‌شمارم و عرایضی را در دو، سه بخش به شما برادران و خواهران عزیز، عرض می‌کنم. بخش اوّل، در مورد شهر شما و سابقه شماست. اگرچه مردم اردبیل - بلکه بسیاری از مردم کشور - نقش اردبیل و سابقه اردبیل و بزرگان این شهر و منطقه را تا حدود زیادی می‌شناسند؛ اما من مایلم از زبان من، این گفته شود که اردبیل در طول دورانهای گذشته و در دوران انقلاب و در دوران نهضت اسلامی، نقشی مؤثّر و پایدار در آن راههایی که به صلاح ملت و این کشور منتهی می‌شده، ایفا کرده است. در تاریخ گذشته، در دوران طلوع صفویّه، سرزمین اردبیل توانست دو خدمت بزرگ به این کشور بکند. اوّل این که توانست از کشوری که بخشهای آن از هم جدا و با هم در حال اختلاف و درگیری بودند، یک کشور متّحد، بزرگ و مقتدر، به‌وجود آورد. قبل از طلوع صفویّه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزّت و عظمت ایران در آن دورانها خبری نبود. این عزّت را صفویّه دادند. و صفویّه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز - یعنی اولاد شیخ صفی‌الدّین اردبیلی - توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آنها ایران را به همه عالمیان در دنیای آن روز، متّحد، مقتدر، عزیز،

سربلنـد و پیشـرفته معرفی کنند. خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنویِ عامل اوّل محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل‌بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم – همین مردم شـجاع، همین عشایر غیور – از این سـرزمین با نام امیرالمؤمنین، با نام امام حسـین، با نام شهدای کربلا، با نام ائمه معصومین علیهم‌السّلام توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل‌بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یکپارچه، محکم و مقتدر به‌وجود آورند. این اقتداری بود که از معنویت، از دین و از تعالیم اهل بیت به‌وجود آمد. بزرگانی که در این مدت – در طول چند قرن – در اردبیل پرورش پیدا کرده‌اند، همـه همیـن خـط مسـتقیم را نشـان می‌دهنـد. خـودِ شـیخ صـفی‌الدّین اردبیلی، برخلاـف آنچـه کـه بعضـی گمـان می‌کننـد، یک صوفی‌مسلک از قبیل آنچه که ادّعا می‌شود، نبود. یک عالم، یک عارف، یک مفسّر و یک محدّث بود. آن‌گونه که مرحوم علّامه مجلسـی – بنا بر آنچه از او نقل کرده‌اند – ذکر می‌کند، شیخ صفی‌الدّین اردبیلی در ردیف سیدبن‌طاووس و ابن‌فهد حلّی – علمای فقیه و درعین‌حال عارف – قرار داشت و کسـی بود که در کنار علّامه حلی – در دستگاه شاه خدا بنده – توانستند جوانه‌های شیعه را در قرن هفتم و هشـتم در این کشور به‌وجود آورنـد و پایه فقهی و متین و اسـتدلالی آن را در حوزه‌های علمیه، رایـج کننـد. بعد هم فرزندان او عرفای مجاهد بودند؛ لذا گفته‌اند اردبیل «دارالارشاد» است. یعنی این‌جا کسانی هسـتند که ارشاد به دین می‌کنند. بحث، بحث دارالارشاد است؛ بحث صوفی‌گری و کارها و سـخنها و دعویهایی از این قبیل نیست. بحث بر سر معنویّت دین و معنویّت شیعه و خاندان اهل بیت است. لذا بعد از گذشت یکی دو قرن، در اوایل صـفویّه – در قرن دهم – خورشـید درخشان فقاهت شـیعه – اوّل کس از بزرگانی که بعد از چند قرن در دنیای فقاهت اسـلامی و شیعی از ایران درخشید – یعنی مرحوم ملااحمد محقّق اردبیلی – از این شـهر سر بلند کرد. قرنها، فقهای شیعه از بلاد لبنان، شام، حِلّه و عراق بودند و علمایی از ایران در ردیف بزرگان فقهای شیعه، از بعـد از قرون اول، تـا قرنهـای متوسط نـداشتیم. اوّل کسـی که در این میـدان قـدم گذاشـته است، یک فحل اردبیلی است؛ یک عالم بزرگ، یک زاهد، یک عارف و یک محقّق. خدا را شـکر می‌کنیم که سلسـله دیانت و شـجاعت مردم و قوّت معنوی این مردم، در کنار سلسـله پیشـرفت علم و تقوا در طول زمان در این سـرزمین امتداد پیدا کرده است. مردم اردبیل از قبل از دوران صفویّه هم جزو معدود مردمی در کشور ایران هستند که توانستند لشکریان مغول را دو مرتبه شکست دهند. لشکریان مغول، هرجا می‌رفتند، مردم را با ارعاب وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. در اردبیل، لشکریان مغول، دو مرتبه از مردم شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند. بعد هم این طوایف و ایلاـت شـجاع و مردم مؤمن توانسـتند این‌جا را نقطه شـروعی قرار دهنـد که ایران بزرگ شـیعی و مقتـدر – در دوران صفـویّه – به وجـود آیـد. البته به شـما بگویم در دوران حکومت قاجـاریه و حکومت پهلوی، صـفویّه مورد بغض بودنـد و به دلاـیل معیّنی اردبیل هم مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. همان قدری که صـفویّه به اردبیل پرداختند، قاجاریه و بعداً پهلوی، در این نقطه مرزی و دوردست، بی‌اعتنای کردند. آن چیزی که به یاد آنها نیامد، اردبیل بود! لذا این شهر و این منطقه سرسبز، حاصلخیز و بااستعداد که هم اسـتعداد کشاورزی دارد، هم اسـتعداد صنعتی، هم امکان بازرگانی سالم خارجی، یکی از مناطق فقیر و محروم، شمرده می‌شود. چرا؟ به خاطر انتقامی است که بعضـی از حکام بعد از صـفویّه، می‌خواسـتند از این منطقه، از این مردم و از قبایل قزلباشی آن روز – که از آنها دل پُری داشتند و بخشی از آنها در اردبیل بودند – بگیرند. خدا را شکر می‌کنیم که در دوران حکومت اسلامی، توجّه به اردبیل، همان توجّه شایسـته شده است. حکومت و دولت اسـلامی، وارث ویرانگریهای طولانی گذشـته و مورد هجوم دشـمنیهاست. درعین‌حـال در این سالهـای دو دهه گذشـته، در همه منـاطق محروم این کشور، از جمله در منطقه اردبیـل، اسـتان شـدن، راه افتـادن مراکز آموزشـی عالی، احـداث راهها و بسـیاری از خدمات فراوان برای روسـتاها، به وجود آمده است. البته همان‌طور که امام جمعه محترم – که فرمایشـات ایشان کاملاً متین است – نکاتی را گفتنـد، من هم اشاره خواهم کرد که هنوز بایـد کارهای بسـیاری در این اسـتان انجـام گیرد. من فراموش نکنم، از علمای بزرگ این اسـتان یاد کنم؛ از مرحوم حاج میرزا محسن آقا مجتهـد، از مرحوم حاج میرزا علی‌اکبر مجتهد – مردان بزرگ – از مرحوم حاج سید یونس اردبیلی، که خود من در دوران جوانی در مشهد مقدس، آن مرد

را از نزدیک می‌شناختم که عالم طراز اوّل بی‌معارض در خراسان بود. اینها بزرگانی هستند که همگی در مقابل ظلم، در مقابل فساد و در مقابل سلطه حکومتهای ظالم، مقاومت و ایستادگی کردند. مرحوم حاج سید یونس یک به‌گونه‌ای، مرحوم حاج علی‌اکبر آقا به نحوی و دیگران به انحاء دیگر. این، شهر و استان شماست. به فضل پروردگار، این‌جا استان شد و امکان جذب کمکهای دولتی برای این‌جا به وجود آمد. من فراموش نکنم و عرض کنم که در دوران جنگ تحمیلی، جوانان این مرز و بوم در قالب لشکرها و یگانهای مربوط به این منطقه، مجاهدت کردند و هزاران شهید و جانباز و آزاده و ایثارگر، از این منطقه، تقدیم انقلاب شد؛ همان کسانی که با شجاعت خودشان - مانند جوانان غیور در همه جای کشور - جلوِ دشمن را گرفتند و استقلال کشور و نظام اسلامی خود را با قدرت، حفظ کردند. همچنان که مردم اردبیل دهها سال قبل و در قرن گذشته، در مقابل روسهای تزاری، در مقابل بلشویکها، در مقابل عثمانیها - آن وقتی که لازم بود - ایستادند؛ در مقابل مفسدین داخلی و دموکراتهای بی‌وطن نیز همین مردم بودند - مردم اردبیل و سایر شهرهای آن روز آذربایجان - که ایستادگی کردند. البته دیگران به نام خودشان تمام کردند؛ اما در حقیقت هنر شما مردم بود. دین، وفاداری، غیرت، شجاعت و عشق و اخلاص به خاندان رسالت، از جمله خصوصیات شما مردم عزیز است که من آن را خوب می‌شناسم. بسیاری از مردم کشورمان هم عشق و ارادت شما به خاندان پیامبر، بخصوص به سیدالشهداء و حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را می‌شناسند. بخش دوم عرض من، در مورد مسائل این استان است که مناسب است مسؤولان، مورد توجّه قرار دهند. این سفرهای ما اصلاً به همین خاطر است که با آمدن ما، توجّه مسؤولان کشور و مسؤولان خدمتگزار در دولت، به مسائل مناطق محروم جلب شود. من قبل از سفر - از یک ماه، دو ماه قبل - هیأتهایی به اطراف این استان فرستادم؛ آمدند و گزارشهایی از نزدیک برای ما آوردند. دو چیز در این استان، برجسته است: یکی استعدادهای فراوان طبیعی و انسانی؛ یکی محرومیتها! این‌جا آن نقطه‌ای نیست که ما بتوانیم بگوییم کمبود آب، یا زمین، یا کمبود امکانات و کمبود انسانِ بااستعداد است؛ نه، این‌جا مردم با استعدادند، زمین بااستعداد است، شرایط جوّی بااستعداد است، اعماق زمین هم با استعداد است و معادن و امکانات وجود دارد؛ اما درعین‌حال، محرومیت هم در این‌جا هست! البته مسؤولان، خلأها و کمبودها را مطالعه کرده‌اند. انصافاً تلاشهای فراوانی هم شده است؛ یعنی آن کاری که در این بیست سال دوران اسلامی انجام گرفته است، با همه دوران پهلوی و قاجار، قابل مقایسه نیست و به‌مراتب بیشتر از آنهاست. آنها اردبیل را فراموش کرده بودند، همچنان که بسیاری از نقاط دیگر کشور را فراموش کرده بودند! نقاط دورافتاده و محروم، مورد توجّه آنها نبود؛ نقاط نمایشی، مورد توجّه آنها بود؛ مثل مرکز و مراکز نزدیک به مرکز! در دوران اسلامی - به فضل پروردگار - کارهای زیادی شده، خلأها را سنجیده‌اند، مشکلات را دیده‌اند؛ اما آنچه باید بشود، چندین برابر آن چیزی است که تاکنون انجام گرفته است. ما در این سفر، فرصت پیدا می‌کنیم که هم به مسؤولان استان توصیه‌های لازم را بنماییم، هم به فضل پروردگار به مسؤولان کشور. تربیت نیروی انسانی مستعد، جزو کارهای مهم است. پرداختن به کشاورزی در این استان، جزو کارهای مهم است. این زمینهای حاصلخیز و این مراتع سرسبز، می‌تواند کشاورزی و دامداری این استان را در اوج قابلیتهای خود مورد بهره‌برداری قرار دهد. تجارت حلال و قانونی با آن سوی مرز، می‌تواند راهگشای بسیاری از بن‌بستها باشد؛ بعلاوه جلوِ تجارتهای حرام و غیرقانونی و قاچاق و کارهای خلافی را هم که متأسّفانه در بخشی از گوشه و کنارها انجام می‌گیرد، بگیرد. مطمئناً مسؤولان استان و مسؤولان کشور، با احساس مسؤولیتی که دارند، به امید خدا این کارها را با جدّیت دنبال خواهند کرد. در این چند سال اخیر، کارهای بسیار با ارزشی هم شروع شده است؛ اگر آن کارهایی که وعده آن داده شده، یا کارهایی که نیمه‌کاره مانده است، با همت مسؤولان شروع شود - که ما هم تأکید و توصیه خواهیم کرد - اینها خدمت واقعی به مردم این استان است. من یک نکته از مسائل کلّی کشور و انقلاب را هم عرض کنم؛ درباره آن چیزی که امروز کشور ما، مردم ما، جوانان و فرزانگان کشور به آن احتیاج دارند و باید فکر آنها روی آن متمرکز شود. من دو هفته گذشته، صحبتی با مسؤولان کشور کردم - که احتمالاً شما آن را از رادیو و تلویزیون شنیدید و دیدید - می‌خواهم این نکته را بگویم که

اگر مسؤولان كشور به پشتيبانى اين مردم و به كمك اين افكار عمومىِ بسيار مستعد و علاقه‌مند، يك مبارزه خستگى‌ناپذير را با عوامل انحطاط و عقب‌ماندگى شروع كنند، هم موفّق خواهند شد، هم مردم را به هدفهاى خودشان خواهند رساند، هم خدا را از خود راضى خواهند كرد و اصلاحات به معناى واقعى - به همان معنايى كه دشمنان، آن را دوست ندارند؛ به آن معنايى كه رسانه‌هاى بيگانه، از آن متنفر و بيزارند، اما دلهاى مؤمن و مسؤول به آن علاقه‌مند است - اتّفاق خواهد افتاد. مسؤولان هم دلشان براى اين مبارزه مى‌تپد. كسى گمان نكند كه مسؤولانِ بالاى كشور نمى‌خواهند اين مبارزه طولانى و دشوار را يا شروع كنند، يا ادامه بدهند؛ نه، همه مى‌خواهند. آماج اين مبارزه، سه چيز است: يكى فقر است، يكى فساد است و يكى تبعيض. اگر با فقر و فساد و تبعيض در كشور، مبارزه شود، اصلاحات به معناى حقيقى - اصلاحات انقلابى و اسلامى - تحقّق پيدا خواهد كرد. مشكلات ما از اين سه پايه شوم و از اين سه عنصر مخرّب است. ناامنى هم كه داريم، به خاطر همين است. بسيارى از ناامنى، به خاطر فقر است و بسيارى به خاطر فساد است. با فقر، بايد مبارزه شود؛ هم با فقر شخصى افراد و با كمبود مناشى درآمد و هم با فقر عمومى. انسانى كه امكان زندگى در حدّ نياز و ضرورى را ندارد، مصداق حديثى است كه از قول پيامبر نقل شده است كه «كاد الفقر ان يكون كفرا»!(۱) فقر، انسان را به فساد، به خيانت و به بسيارى از راهها مى‌كشاند. البته انسانهاى مؤمن، هميشه مقاومت مى‌كنند؛ اين مجوّزى نيست براى اين‌كه افرادى بخواهند به اين بهانه از مسير صحيح، منحرف شوند. اما فقر، اين خطر را دارد. فقر عمومى هم موجب مى‌شود كه شهرى مثل اردبيل، دچار كمبود فرهنگستان، كمبود كتابخانه، كمبود ورزشگاه و كمبود سالنهاى فرهنگى باشد و جوانها از اين جهت دچار فقر عمومى باشند. اينها همه، ناشى از فقر است. مبارزه با فقر، يعنى تلاش براى اين‌كه ثروت ممكنى كه مى‌شود از منابع ملى استخراج گردد و به دست آيد، اوّلاً به شكل بهينه استخراج شود، و بعد به شكل بهينه مصرف شود و اسراف نگردد. فساد، يعنى فساد اخلاقى، فساد كارى، عدم احساس وجدان در تقديم خدمات عمومى، عدم احساس مسؤوليت در مواجهه با افكار عمومى و با ذهنهاى مردم. اينها شاخه‌ها و شعبه‌هاى فساد است. مسؤولان، فرزانگان، دلسوزان و كسانى كه با افكار عمومى، مواجهند، نبايد بگذارند كه دستهاى بدخواه بيايد و ميكربهاى اختلاف را در فضاى ذهنى تزريق كند. چه فايده‌اى براى مردم دارد؟! چه كمكى به مردم است كه شعارهاى اختلاف‌آميز و شعارهاى تفرقه‌انگيز در ميانشان رواج پيدا كند؟! نياز واقعى مردم، اينها نيست؛ نياز واقعى مردم چيز ديگرى است. يك كار مهم ديگر، مبارزه با تبعيض است. تبعيض، يعنى به جاى ملاحظه قابليتها، به جاى ملاحظه استحقاق، به جاى ملاحظه خدا و قانون، ملاحظه رابطه‌ها بشود! نتيجه، اين بشود كه اگر به اهل يك روستا چند ميليون داده شود، زندگى يك روستا متحوّل مى‌گردد و آن روستا محروم نمى‌ماند؛ اما اشخاصى هم پيدا مى‌شوند كه ميليونها را صرف خواسته‌هاى حقير و كوچك، صرف يك ميهمانى، صرف يك كار تجمّلى، صرف يك كار غيرضرورى - و احياناً مضر - بكنند! بايد هدف مبارزه، اينها باشد. اصلاحات حقيقى در كشور، اينهاست. آن اصلاحاتى كه هر كسى در كشور - بخصوص در كشورى مثل كشور ما كه مردم مؤمنند و پايبند به اصول و مبانى اعتقادى و اخلاقى هستند - دنبال آن است، جلو بيفتد و خود را آماده تحمّل مشكلات آن كند، مردم دنبال او خواهند بود و به او كمك خواهند كرد. هر دولتى، هر مسؤول دولتى‌اى، هر انسان روشن‌بينى، هر عالم دينى و هر فرزانه‌اى، اگر اين‌گونه اصلاحات را - مبارزه با فقر و فساد - دنبال كند، مردم يارى خواهند كرد. اينها كارهاى پيچيده‌اى است؛ كارهاى ساده‌اى نيست؛ اما كارهايى است كه دستگاههاى بزرگ كشورى مى‌توانند دنبال آن بروند و هدف خودشان قرار دهند. بايد مطالبات انسانهاى دلسوز و مسؤول، اينها باشد. اگر اينها شد، آن وقت بسيارى از مشكلات، حل و بسيارى از گرفتاريها و گره‌ها باز خواهد شد. اختلاف‌افكنى، ايجاد دغدغه و دلهره ميان مسؤولان و ميان مردم، خدمتى به مردم نمى‌كند. اين انقلاب و اين نظام اسلامى و اين ملت بزرگ، از عوامل حقيقى اقتدار و بقاء برخوردارند. شما نگاه كنيد به اين كشورهاى منطقه ما و بسيارى از كشورهاى ديگر دنيا، ببينيد آن كشورى كه پايه‌هاى مردمى بودنش به اين استحكامى است كه امروز در ايران اسلامى مشاهده مى‌كنيد، كجاست؟ در جاهاى ديگر، بين مسؤولان و مردم، رابطه عاطفى و احساسى، رابطه عشق و محبت و رابطه

ایمان دیده نمی‌شود. در ایران اسلامی، چون مردم مسؤولانشان را می‌شناسند و با آنها رابطه قلبی، رابطه ایمانی و رابطه عاطفی دارند، در انتخابات شرکت می‌کنند؛ در مبارزات و در سازندگی شرکت می‌کنند؛ در هرجا که مسؤولان کشور از آنها استمداد کنند، با میل و رغبت شرکت می‌کنند. خوشبختانه کشور و جامعه ما هم کشور جوانی است. هم نظام ما جوان است، هم ترتیب جمعیتی ما جوان است و این فرصت بسیار بزرگی است. خدای متعال به این ملت در همه جای این کشور، بزرگترین لطف را کرده است. مایه‌های وحدت در بین ما زیاد است. من این‌جا لازم است عرض کنم بسیار کسان تلاش می‌کنند که بین قومیتهای این کشور، اختلاف بیندازند، به خیال این‌که می‌توانند وحدت این ملت را خدشه‌دار کنند؛ غافل از این‌که همین انقلاب بزرگ و همین نظام اسلامی، یکی از مستحکمترین پایه‌هایش در همین مناطق آذری‌زبان - در آذربایجان، در اردبیل، در آذربایجان غربی - نهاده شده است. فداکاریهای این مردم، ایستادگی این مردم، شعارهای زنده این مردم و آن چیزی که امروز در زبان این مردم به عنوان شعار است، اوّل، از آذربایجان شروع شد و آمد - نام امام، نام ولایت و بیزاری از دشمنان - و این مردم آذربایجان بودند که در امتحانهای گوناگون توانستند دشمن را از خودشان مأیوس کنند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، تفضّلات و مراحم خود را نسبت به این مردم، روزبه‌روز زیادتر کن. پروردگارا ! این مردم مؤمن و باوفا را جزو یاران اسلام، جزو یاران اهل‌بیت و جزو یاران حقیقت، همیشه پایدار بدار. پروردگارا! لطف و تفضّل خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، گره‌ها را از کار این مردم باز کن. پروردگارا ! مسؤولان را توفیق خدمتگزاریِ هرچه بیشتر به این مردم عنایت کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم که رابطه قلبی و این اخلاص و ارادتی که من به این مردم دارم و محبتی که این مردم به من دارند، روزبه‌روز بیشتر کن و ما را قدردان عواطف و محبتهای این مردم قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------
-- ۱) امالی صدوق: ۲۴۳

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین برای من یکی از شیرین‌ترین دیدارها و لحظات، دیدار با جوانان پاک نهاد و نورانی است. این طبیعت باصفای جوان و گوهر جوانی است که فضا را معطّر و شاداب و پُرنشاط و سرشار از صفا می‌کند. همه جا همین‌طور است؛ اما در بعضی از نقاط، جوانها نورانیّت و درخشندگی دیگری دارند. من شما جوانان عزیز استان اردبیل را این‌گونه یافتم و این‌طور دیدم. شما فرزندان عزیزی هستید که آینده و سعادت و سرنوشتتان، تشکیل دهنده بزرگترین بخش امید و ایمان ماست. از اظهاراتی که نسبت به این پدر پیر خودتان ابراز کردید، صمیمانه متشکّرم. این جوان عزیز گفتند که ما اشک را ترجیح دادیم؛ اما من چهره جوان شما را شاداب و پُرنشاط دوست دارم و بر چهره شما عزیزان، لبخند را ترجیح می‌دهم. یک بیت از شاعر معاصر اردبیلی خودمان برای شما بخوانم. می‌گوید: گوزونده غم تب و تابین گوره نمیرم یارب گوزنده ژاله حُبابین گوره نمیرم یارب نشاط و شور بر چهره شما که مظهر صفا و لطافت جوانی شماست، برای ما زیباتر است. با همین نشاط است که ایمان و پایه‌های اعتقادی مستحکم شما خواهد توانست سالهای متمادی - دهها سال - شما جوانان را به سمت آرمانها حرکت بدهد. من امروز مطالبی را که فکر کردم با شما در میان بگذارم، به سه قسم تقسیم کردم: قسم اوّل، چند جمله معنوی است؛ برای این که همین فضای لطیف روحانی - که شما خودتان آن را خلق کرده‌اید - ادامه پیدا کند. یک جمله درباره مسأله‌ی سیاسی امروز و همیشه انقلاب؛ یک جمله درباره نگاه به دین؛ یک نصیحت هم در پایان به همه جوانان - هم به شما، هم به جوانانی که بعداً این سخن را خواهند شنید - عرض خواهم کرد. آن جمله معنوی را از شیخ صفی‌الدّین اردبیلی اقتباس کردم؛ همین عارفِ عالمِ مفسّر و دانای معارف دین که قرنهاست در شهر شما خفته است. از

شیخ صفی‌الدّین پرسیدند: شیخنا! پیغمبر فرموده است که من هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم؛ چرا؟ پیغمبر که گناه نمی‌کرد؛ و حتّی خدا در سوره‌ی فتح در مورد ترک اولای پیغمبر فرمود: «لیغفرلک اللّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»؛(۱) او که بار وزر و وبالی بر دوش ندارد؛ استغفار چرا؟ شیخ در جواب گفت: پیغمبر با مجاهدت خود، با ذکر و با تلاش عظیم معنوی خود، هر روز مرحله‌ای از مراحل قرب به خدا را طی می‌کرد. پیغمبر هم با این که انسان کامل است، متوقّف نیست؛ اما ساحت قدس قرب الهی پایان ندارد. او هم باید هر روز یک مرحله پیش برود و هر روز یک مرحله جلو می‌رفت. پیغمبر وقتی به مرحله دیروز نگاه می‌کرد، آن را به صورت حجابی، بُعدی و دوری‌ای مشاهده می‌کرد؛ لذا از دوری دیروز استغفار می‌کرد. هر روز یک مرحله نو می‌گشود و از حضور در مرحله قبلی - که نسبت به موضع امروز، دوری بود - از خدا آمرزش می‌طلبید. این درس بزرگی است؛ عمق معنا و بطن این سخن مثل اقیانوسهاست. یک لحظه توقّف در راه کمال انسانی جایز نیست. در این اقیانوس عظیم که بعضی از ما در آغاز راه تا قوزک پا و بعضی تا زانوانمان وارد شدیم، کسانی «دل به دریا زده» شنا می‌کنند و کسانی مرحله‌ها پیش رفتند، خود را نورانی کرده‌اند، از فراز مادّیات عالم و از فراز خواستهای حقیر و آرزوهای کوچک پرواز می‌کنند. دنیا را ندیده نمی‌گیرند، اما دنیا را هدف قرار نمی‌دهند. آن بلندپروازان این آسمان لایتناهی هم هر روز برای پروازی بلندتر، همّت تازه‌تری را به‌خرج می‌دهند. جوانها همان‌طور که جسمشان نشاط و تازگی و نیرو دارد، روحشان هم سرشار از نشاط است. این موجود را - با قدرت فکر او، با قدرت خِرد او، با توان جسمی او، با توان عصبی او، با نیروهای ناشناخته وجود او - خدای متعال خلق کرده است تا از این خور و خواب و از این دنیای مادّی، همچون وسیله‌ای استفاده کند و خود را به مقامات قرب الهی برساند. نباید تصوّر کرد که این نگاه، نگاه منزوی و منعزلِ از دنیاست؛ نه. راه قرب الهی از وسط همین مادّیات عبور می‌کند؛ اما در مادّیات متوقّف نمی‌شود. گناه بزرگ بشریتی که خود را در مادّیت غرق کرده است، این نیست که به دنیا پرداخته است؛ گناه او این است که فراتر از خواستهای مادّی، آرمانی را، ستاره درخشانی را، هدف و سرمنزل بلندی را تصوّر نکرده است. شما جوانان - پسران و دختران - در آغاز راهید؛ هم توان دارید، هم قدرت انتخاب دارید و می‌توانید این راه را طی کنید؛ و این راه در جمهوری اسلامی و در هر نظام اسلامی و الهی، پیش پای انسانها باز است. راه معنویّت و صفا، کوچه بن‌بست نیست. از همین جا وارد مسأله دوم می‌شوم. این حرکت و این راه، دشمنانی دارد؛ مانعها و عایقهایی دارد؛ هم در محدوده درون خود انسان، هم در محدوده زندگی اجتماعی و هم در آفاق وسیع سیاسی. من در صحبتهای خود بارها از دشمن اسم آورده‌ام و راجع به دشمن صحبت کرده‌ام. بعضی نسبت به این رویکرد، حسّاسیت نشان دادند؛ گفتند یا فهماندند که شما چرا مرتّب به دشمن می‌پردازید. من در جواب آنها همیشه گفته‌ام و اکنون هم می‌گویم که اگر فرض کنیم دشمنی بر سر هر راهی وجود دارد، خردمندانه نیست که انسان دشمن را نبیند و وجود او را عدم فرض کند. اگر فرض کنیم که دشمن در کمین ما نیست، این لزوماً به این معنا نیست که او در کمین ما نباشد. اگر دشمنی فرض می‌شود، باید او را شناخت و از او برحذر بود. ما در زمینه مسأله سیاسی بزرگ کشورمان - یعنی پیدایش نظام‌نو، نظام بی‌سابقه، نظامی که دارای پیام و سخن تازه‌ای است؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی - از روز اوّل تا به حال با دشمنانی مواجه بوده‌ایم. اگر ما چشم خودمان را بر این دشمنها ببندیم، این دشمنها از بین نمی‌روند. اگر ما به خودمان تلقین کنیم که او دشمن ما نیست، او از دشمنی منصرف نخواهد شد؛ باید دشمن را شناخت. بعضی گفتند: شما توهّم توطئه می‌کنید؛ توطئه‌ای وجود ندارد! من در پاسخ، نشانه‌های توطئه و نشانه‌های خصومت را از اوّل انقلاب تا امروز در یک فهرست طولانی معرفی می‌کنم و نشان می‌دهم. چطور توطئه علیه ما نیست؟! در اوّل پیروزی انقلاب، آشکارا با انقلاب مخالفت شد؛ در سطح سرویسهای امنیتی، مجامع سیاسی، تشکّلهای سیاسی برخی کشورها و عمدتاً در آن مناطقی که این انقلاب و تشکیل این نظام در این کشور، منافع آنها را از بین برده بود. این سلسله تا امروز ادامه دارد. ما امروز به معنای حقیقی کلمه در دنیا دشمن داریم. آیا می‌توانیم دشمن را از دشمنی منصرف کنیم؟ این یک سؤال است. آیا می‌توانیم با دشمن مقابله کنیم؟ این هم سؤال دیگری است. پاسخ به این سؤالها را باید داد. هر

انسانِ صاحبِ آگاهی از مسائل سیاسی عالم، می‌تواند پاسخ این سؤالها را با تأمّلی نه چندان دشوار پیدا کند. بحث من بر سر این نیست که ما حالا بیاییم دشمن را به طور مشخص با نشانه‌ها و با خصوصیات معرفی کنیم؛ نه. شناسایی دشمن دشوار نیست. آنچه مسلّم است، این است که یک نظام سلطه جهانی وجود دارد که امروز در رأس آن، رژیم امریکاست. در گذشته دیگرانی بودند، ممکن است در آینده هم قدرتهای دیگری باشند. امروز امریکا منافع خودش را در دنیا تعریف کرده - پنهانی هم نیست - در مقالاتشان نوشته‌اند؛ در تحلیلهای سیاسیشان، منافع خودشان را تعریف کرده‌اند. منافع آنها عبارت است از ایجاد دنیای یک قطبی؛ یعنی در رأس مجموعه کشورهای عالم، دولتی به نام دولت امریکاست و در بدنه، انواع و اقسام دولتها هستند؛ بعضی دارای قدرت علمی و پیشرفتهای علمی و دارای توان نظامی‌اند؛ باید با آنها به نحوی ساخت و در معارضه با آنها، منافع آنها را بر منافع خود ترجیح داد - این تحلیل امریکایی است - دولتهایی هم هستند که از اقتدار نظامی یا اقتدار اقتصادی برخوردار نیستند؛ اسمهایی برای آنها گذاشته می‌شود: کشورهای در حال توسعه، کشورهای - در اصطلاح قبلی - جهان سوم. از همه‌ی فرصتهای اینها که می‌توان برای توسعه اقتدار امریکا استفاده کرد، باید استفاده کرد. اگر به انرژی آنها احتیاج داریم - نفت آنها، گاز آنها - باید راه را به سمت نفت و گاز آنها به هر کیفیّتی باز کرد. اگر به بازار مصرف آنها احتیاج داریم، به هر کیفیّتی که ممکن است، باید این راه را به سوی بازار مصرف آنها باز کرد. اگر به حضور سیاسی و اقتصادی در میان آنها نیاز است، باید این راه را گشود. اگر دولتهای مزاحمی در آن کشورها بر سرِ کارند، باید آن دولتها را کنار زد. اگر اندیشه‌های مزاحمی در آن کشورها وجود دارد، باید آن اندیشه‌ها را از فضای ذهنی جامعه زدود. اگر شخصیتهایی در آن کشورها هستند که می‌شود آنها را خرید، باید خرید. اگر نیروهایی در آن کشورها هستند که می‌شود از آنها به عنوان نیروی فشار علیه دولتهایی که با این سیاست مخالفند، استفاده کرد، باید خرج کرد و به کار برد. این سیاست استکباری است. امروز امریکا این سیاست را دارد. یک روز انگلیس داشت؛ آن روزی که در شرق و غرب دنیا حاکمیت پادشاهی انگلیس تثبیت شده بود؛ در آسیا، در شبه قارّه هند، در استرالیا، در کانادا و در جاهای دیگر. قبل از آن هم روسیه تزاری نسبت به همان منطقه محدودی که روی آن نفوذ و فشار داشت، این سیاست را اعمال می‌کرد. البته امروز ابزارها مدرنتر و وسایل پیشرفته‌تر شده است. آیا این سیاست فقط علیه نظام جمهوری اسلامی است؟ نه. این سیاستِ همه جایی است. ما در جمهوری اسلامی با این سیاست مواجهیم، دولتهای دیگر هم مواجهند؛ منتها دولتها متفاوتند. بعضی از دولتها و دولتمردان، مصلحت خودشان را در این می‌دانند که در مقابل این خواسته‌های افزون‌طلبانه تسلیم شوند؛ بعضی از دولتها برایشان منافع ملتها مطرح نیست و بعضی از دولتها از نفوذ و سلطه دستگاههای خبری و جاسوسی امریکا با همه وجود می‌ترسند. من در دوره ریاست جمهوری در اجلاس غیرمتعهدها شرکت کردم و یک نطق بسیار پُرشور در آن‌جا ایراد کردم - حدود صد و یک کشور آن‌جا جمع بودند - بعد غالباً سران کشورها آمدند و - به قول ما - طیّب اللّه گفتند و تأیید کردند. در بین آنها که غالباً کشورهای جهان سومی و آفریقایی و آسیایی بودند، یک رئیس جمهوری آفریقایی که نسبتاً هم جوان و بسیار فعّال بود، آمد و گفت: این حرفهایی که شما زدید، همه حرفهای ما هم هست. در سازمان وحدت آفریقا و در جاهای دیگر، ما هم عیناً همین حرفها را داریم. فرق ما و شما این است که شما جرأت می‌کنید این حرفها را بر زبان می‌آورید، ولی ما از امریکا می‌ترسیم! اتفاقاً بعد از چندی همان بیم و ترسی که این جوان داشت، تحقّق هم پیدا کرد. چون ضدّ استکباری بود، علیه او کودتا کردند و او را کشتند. بعد از یکی، دو سال این اتفاق افتاد. بعضی از کشورها می‌ترسند؛ بعضی از کشورها ملاحظه می‌کنند؛ سران بسیاری از کشورها از این سیاست سلطه‌طلبی امریکا دلشان خون است؛ راهی ندارند؛ ارتباطشان با مردم قطع است و پشتیبانی مردمی ندارند که بتوانند بایستند؛ مجبورند همصدایی کنند. بعضی هم وابسته‌اند؛ خود امریکاییها آنها را سرِ کار آورده‌اند. رژیم پهلوی نه این که این سیاست را نمی‌فهمید، نه این که نمی‌دانست؛ خوب می‌فهمید که امریکا در این کشور چه می‌خواهد؛ منتها چه کسی می‌خواست با این مقابله کند؟ شاه را خود امریکاییها سرِ کار آورده بودند؛ کودتای مرداد سال ۳۲ به‌وسیله امریکاییها در ایران راه افتاد و محمّدرضا را که از ایران گریخته

بود، برگرداندند و پادشاه کردند. او می‌تواند با امریکا مبارزه کند؟! بسیاری از این کشورهایی که می‌بینید - من نمی‌خواهم اسم بیاورم - امروز در مقابل افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی امریکا تسلیم می‌شوند. کسانی هستند که سرانشان راضی نیستند؛ منتها یا شجاعت و جسارت لازم را ندارند، یا پشتیبانی ملی را ندارند، یا منافعشان اجازه نمی‌دهد، یا به مقامشان چسبیده‌اند. ما در جمهوری اسلامی هیچیک از این مشکلات را نداریم. ما انقلاب و نظاممان اساساً بر علیه امریکا شکل گرفت. درست است که انقلاب اسلامی ایران رژیم پهلوی را از بین برد، اما این مبارزه، فقط مبارزه با رژیم پهلوی نبود؛ مبارزه با حضور امریکا و با سلطه و نفوذ امریکاییها بود که تا مغز استخوان این ملت نفوذ کرده بودند. لذا از اوّل هم همه دنیا فهمیدند که در صف مقدّم دشمنان این نظام و این انقلاب، امریکاست. حالا ما چشم خودمان را ببندیم، سر خودمان را کلاه بگذاریم و بگوییم: نه، امریکا با ما دشمن نیست؟! چه کار کرده که نشان بدهد دشمن نیست؟ اموال ما را بلوکه نکرده است؟ الان میلیاردها دلار متعلّق به این ملت در امریکا بلوکه است. اموال و ابزار فراوانی در رژیم گذشته از امریکا خریده بودند و هنوز منتقل نشده بود که انقلاب شد. اینها در انباری نگهداری می‌شود؛ ما چند سال دنبال کردیم که آنها را برگردانیم، قبول نکردند. اموال ما را که در انبارهای آنهاست، به ما ندادند؛ با این‌که پولش را گرفته بودند؛ و جالب این است که انبارداری هم برای خودشان حساب کردند و شروع کردند از طلبهای ما کم کردن! یک دشمن چه کار کند که آدم باور کند او «دشمن» است؟! جنگ هشت ساله علیه ما شروع شد. البته چند نفر از سران کشورهای منطقه خاورمیانه و بیرون خاورمیانه در طول سالهای متمادی به من گفته‌اند که حمله عراق به ایران، با هماهنگی قبلی بود و امریکاییها می‌دانستند چه دارد اتفاق می‌افتد؛ این‌طور نبود که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته باشند؛ بلکه تشویق و زمینه‌سازی هم کردند! البته من سندی ندارم؛ اما قرائن، همه همین را نشان می‌دهد؛ کما این‌که ما چیزهای دیگری را بدون این‌که سند مکتوبی داشته باشیم - قرائن شهادت می‌داد - ادعا کردیم؛ بعد از چند سال که جنگ تمام شد، خودشان اعتراف کردند! مثلاً ما گفتیم که امریکاییها اطّلاعات ماهواره‌ای را از مراکز نظامی ما، از تحرّکات، از تجمّعات و از مواضع عدّه‌های نظامی ما می‌گیرند و به عراق می‌دهند - عراق که خودش وسیله نداشت - ما این را آن‌وقت فهمیدیم؛ قرائن این را نشان می‌داد. بعد از گذشت چند سال که جنگ تمام شده بود، بعضی از مراکز غربی - چه اروپایی و چه امریکایی - خودشان همین را صریحاً گفتند! در واقع جنگ را زمینه‌سازی کردند، به‌وجود آوردند، تشویق کردند و در تمام دوران جنگ به صدّام حسین کمک کردند. آن روزی که معلوم شد برنده جنگ، جمهوری اسلامی خواهد بود، صریحاً ایستادند و گفتند: ما راضی نمی‌شویم که این جنگ برنده داشته باشد! اگر بنا بود صدّام بیاید خوزستان را بگیرد - به قول خودش سه روزه تا تهران بیاید! - آن‌وقت برنده داشتن جنگ مانعی نداشت! بعد از جنگ هم در همه جاهایی که ممکن بود به عنوان یک ابرقدرت با این نظام و با این ملت دشمنی کنند، دشمنی کردند! با این همه، ما چشممان را روی هم ببندیم؟! این خردمندانه است؟! بگوییم نخیر، ان‌شاءاللّٰه گربه است؟! البته دشمن، فقط امریکا نیست؛ اسرائیل هم دشمن اصلی است؛ آن هم دلایل خاص خودش را دارد. اسرائیل - همان‌طور که من بارها گفته‌ام - یعنی یک وجود جعلی، یک ملت جعلی و یک ملت دروغین. از روسیه، از اروپای شرقی، از امریکا، از کشورهای اسلامی و از ایران خود ما چند میلیون یهودی را برده‌اند یک جا اسکان داده‌اند و اسم آنها را گذاشته‌اند یک ملت! آنها یک ملت نیستند؛ هر کدام مال یک ملتند. اگر به توفیق خدا دولت صهیونیستی متلاشی شود - که این روز یقیناً در پیش است؛ حالا کِی، نمی‌توانم بگویم؛ اما یقین دارم که چنین روزی پیش خواهد آمد - آن‌وقت شما جوانها ان‌شاءاللّٰه حتماً خواهید دید - ما ممکن است ببینیم، ممکن است نبینیم - اکثریت این جمعیتی که امروز در اسرائیل هستند، از آن‌جا به مناطق خودشان خواهند رفت. سؤال دوم مطرح می‌شود: آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ این سؤال مهمی است. اگر انسان بتواند یک دشمن را - هرچه هم بدخواه و بددل - از دشمنی منصرف کند، این یک پیروزی است. آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ من دو پاسخ به این سؤال دارم: یک پاسخ این است: آن‌طور که من نگاه می‌کنم، به‌طور طبیعی چنین امکانی را نمی‌بینم. البته این یک نگاه سیاسی است؛ ممکن است یک آدم سیاسیِ دیگر عقیده دیگری

داشته باشد؛ اما من در حدّ معرفت خودم، با شناختی که از این کشور، از این انقلاب و از این ملت از یک سو، و شناختی که از استکبار، از حکومتهای استکباری، از روابط دولتهای استکباری با ملتهای ضعیف، از گذشته تاریخ، از سرنوشت ملتها و از سخن متفکران سیاسی دنیا در یاد دارم از سوی دیگر، اعتقاد ندارم به این‌که این دشمنی از بین خواهد رفت. البته اگر بخواهم به دلیل اشاره کنم، در یک جمله کوتاه می‌توانم عرض کنم: دشمنی امریکا از بین نخواهد رفت؛ چون حکومت اسلامی صرفاً ایجاد یک نظام و رژیم جدید در یک کشور نیست؛ ایجاد یک الگوست. عیب کار برای امریکاییها این است. یک وقت هست که در کشوری یک رژیم جدید سرِ کار می‌آید، با فلان دولت، با فلان سیاست هم مخالف است؛ بالاخره مذاکره می‌کنند، یک قدم این عقب می‌رود، یک قدم آن عقب می‌رود و با هم می‌سازند. در این‌جا قضیه این‌طور نیست. این نظام به عنوان یک الگو برای ملتهای مسلمان مطرح است. البته به رو نمی‌آورند، در روزنامه‌ها نمی‌نویسند و بخصوص آدمهای عمیق‌ترشان به‌شدّت کتمان می‌کنند؛ اما این حقیقتی است که امروز ملتهای مسلمان در دنیای اسلام - در مصر، در شمال آفریقا، در خاورمیانه و در منطقه شرقی ما - تب و تابی دارند؛ جوش و خروشی دارند و چشمشان به ایران است. این تجربه از نظر مسلمانهای دنیا، تجربه موفّقی بود. شعارهایی که دشمنان ما می‌دادند، این بود که این تجربه پنج سال هم دوام نمی‌آورد؛ می‌گفتند دو سال هم دوام نمی‌آورد! بیست و یک سال است که از عمر نظام اسلامی می‌گذرد و در دنیا همه اعتراف دارند که امروز از ده سال پیش، و ده سال پیش از اوّل انقلاب، به مراتب قویتر است؛ اعتماد مردمی و رابطه با مردم را حفظ کرده، تلاش فراوان کرده، استقلال خودش را حفظ کرده و شعارهایش را به میزان زیادی تحقّق بخشیده است. البته تحقّق شعارها در هیچ جای دنیا و در هیچ شرایطی، در زمانهای کوتاه امکانپذیر نیست؛ بخصوص با این همه مخالفت و دشمنی؛ لیکن پیشرفت خوبی کرده است؛ این می‌شود یک الگو؛ این الگوی موفّقی است. اگر با این کنار بیایند و این را همین‌طور که هست، بپذیرند، در واقع برای کشورهای دیگر پای این الگو مهر امضاء زده‌اند. آنها حاضرند کنار بیایند، اما به شرط این‌که جمهوری اسلامی، دیگر «جمهوری اسلامی» نباشد؛ «جمهوری» نباشد؛ «اسلامی» هم نباشد؛ نه متّکی به مردم و نه بر محور اسلام باشد. اگر این‌طور شد، آن‌وقت با کمال میل حاضرند جلو بیایند؛ در رأس حکومت هم هر که باشد! اگر یک روز انسانی مثل من هم حاضر شود خودش را از اوج سعادت به حضیض ذلّت پرتاب کند و از همه آرمانهایش بگذرد و قبول کند که سر کار بماند - ولو اسلامیّت و مردمی بودن هم نباشد - آنها با او می‌سازند! آنها با اشخاص به عنوان اشخاص طرف نیستند؛ با جهتها، با آرمانها و خطها طرفند. تا وقتی «جمهوری» است و «مردمی» است - آن هم مردم مسلمان پُرشور این خطّه عظیم و ایران بزرگ - و تا وقتی بر محور اسلام است، من نمی‌بینم که بتوانند دشمنی را متوقّف کنند. پاسخ دوم: اگر فرض کنیم که رفع دشمنی ممکن باشد، فقط با اقتدار و عزّت و استقلال ایران ممکن است؛ نه با ذلّت، نه با احتیاج. اگر ایران اسلامی به همّت شما جوانها و به همّت این نسلِ رو به رشد امروز، مدارج علمی را طی کند و از لحاظ صنعت و صنعت برتر، فنآوری و فنآوری برتر و علمی که امروز مورد نیاز است، بتواند سهم وافری را به خودش اختصاص دهد که نتوانند به او زور بگویند؛ بتواند قدرت نظامی خودش و پایه‌های اقتصادی کشور را مستحکم کند، بتواند این محرومیتها را برطرف کند، بتواند از منابع سرشار و غنی این کشور در همه جا بهره‌برداری کند، بتواند معرفت سیاسی را در آحاد مردم بالا ببرد، آن‌وقت ممکن است دشمنی آنها کم شود. بنابراین اگر ممکن باشد، آن روز ممکن خواهد بود. این که بعضی بردارند طبق میل دل کارشناسان سیای امریکا، دم از نزدیکی و مذاکره و ارتباط بزنند و فضا را عادّی سازی کنند، این بزرگترین توهین و خیانت به این مردم است. اگر قرار است سخن از رفع دشمنیِ دشمنان سوگند خورده بر زبان آورد، باید آن روزی باشد که این کشور از لحاظ اقتصادی پایه‌های خودش را مستحکم کرده باشد؛ محرومیتها را رفع کرده باشد؛ این نسبت بیکاری را از بین برده باشد؛ آینده جوانها را روشن کرده باشد؛ جوان تحصیل‌کرده و فارغ‌التحصیل دغدغه معاش و دغدغه کار نداشته باشد؛ از لحاظ مسائل فرهنگی این کشور بتواند هنرمندانی تربیت کند که بر طبق منافع و مصالح ملی، سینمای کشور را اداره کنند؛ هنر کشور را اداره کنند؛ مطبوعات کشور را اداره کنند. اگر این‌طور شد، آن‌وقت

نوبت این خواهـد رسـید که برای رفع دشـمنی فکر کنیم؛ والّا در غیر آن صورت، هرگونه نزدیک شـدن به دشـمن، هرگونه نرمش نشان دادن در مقابل دشـمن، تیز کردن آتش دشـمنی و ستمگری دشمن است. سؤال سوم: آیا اکنون که ما با چنین دشمنانی در این سطح مواجهیم، امکان دفاع از خود، یا ضـربه به دشمن، یا جلوگیری از ضربه دشمن را داریم یا نه؟ این هم سؤال مهمی است. پاسخ من این است که آری، داریم. نه این که بخواهم شعار بدهم. امروز در میان کشورهایی که من در این منطقه می‌شناسم - کشورهای خاورمیانه، کشورهای خلیج فارس، کشورهای شـرق آسیا، کشورهای آسیای میانه و تازه استقلال یافته - هیچ کشوری جز ایران این توان را ندارد. البته کشورهای بزرگی هم هستند که آنها هم به دلایل دیگری این توانایی را دارند؛ اما دلایل ما ویژه خود ماست؛ ما کاملاً این امکان را داریم. یک فهرست طولانی از این نقاط مثبت و از عناصر تشکیل دهنده این حقیقت را می‌شود شمرد؛ لیکن من به تعـدادی از آنهـا اشاره می‌کنم: اولاً یک دلیل بزرگ این است که تا امروز ما توانسـته‌ایم از خودمان دفاع کنیم. معروف است که می‌گوینـد «قویـترین دلیـل بر امکـان هر شـیئی، وقوع آن شـیء است». هیـچ‌کس نبایـد گمـان کنـد که این دشـمنانِ سوگنـد خورده نمی‌خواسـتند با انقلاب و نظام اسـلامی بجنگند؛ چرا می‌خواسـتند؛ همه تلاششان را هم به کار بردند؛ اما ما زنده‌ایم و هستیم و قویتر هم شـده‌ایم. امروز روحیه و نشاطمان از گذشـته هم بیشتر است؛ تر و تازگی و طراوت عمومی و ملی‌مان هم از گذشـته بیشتر است؛ این دلیـل بر این است که نتوانسـته‌اند. امـا منهای این، چنـد دلیل اساسـی هست که من مایلم شـما جوانها روی اینها فکر کنیـد. یک دلیل، آسیب‌پذیری دشمن است؛ یک دلیل، استحکام بنیان جمهوری اسلامی است؛ یک دلیل، عقبه عاطفی و احساسی‌ای است که جمهوری اسلامی به‌صورت طبیعی از آن برخوردار است. آسیب‌پذیری دشـمن را مختصـراً بگوییم: امروز حتّی قـدرتی مثل قـدرت امریکا - که البته از لحاظ اقتصادی، از لحاظ ثروت ملی، از لحاظ پیشـرفت علمی و نظامی در سـطح بالاست - به‌شدّت آسـیب‌پذیر است و از درون تهدیـد می‌شود. در تظاهرات امریکایی این را نمی‌شود دید؛ ما که از بیرون نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم این را درسـت ببینیم؛ اما اندیشـمندان و فیلسوفان سیاسی خودِ امریکا این هشدار را می‌دهند و در کتابهای متعدّد نوشته‌اند. امروز را در امریکا تشبیه می‌کنند به دهه ۶۰ امریکا - از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰؛ دهه جنگ ویتنام - و معتقدند دهه ۱۹۶۰، دهه تزلزل امریکا بود؛ دورانی که جنگ ویتنـام بود و دانشـگاههای امریکا، خیابانهای امریکا و محیطهای مردمی امریکا در یک چالش دائمی با دولت بود. جنگ تمام شـد، آن آتش هم تا حدودی فرو نشـست؛ چون مظهری نداشت. امروز و در دهه اوّلِ هزاره سوّم، می‌گویند شرایط برای آنها، شرایط دهه ۶۰ است؛ منتهـا ویرانی از درون است - ویرانی اخلاـقی است، ویرانی ایمـانی است - نقطه تمرکز ایمـان برای مردم و جوانهـا نیست. علم پیشـرفت می‌کنـد، آزمایشـگاهها کار می‌کننـد، ساخت و ساز علمی و صـنعتی و اتمی و غیره پیش می‌رود؛ اما روزبه‌روز هویّت ملی ضـعیفتر می‌شـود. این را آنهـا می‌گوینـد؛ این آسـیب‌پذیریِ مهمی است. انتظـار نیست که مـا این را در ژسـتهای رئیس‌جمهـور امریکا مشاهده کنیم، یا در حرفهای آنها اقرار به آن را بشـنویم؛ اما واقعیتی است. اگر بخواهیم مظهر این ضـعف را در دنیای بیرونی مشاهـده کنیم، ضـعف نفوذ امریکـا در دنیا یکی از مظاهر آن است. تحریمهای امریکا در دنیا با عکس‌العمل شدیـد مواجه می‌شود. تصـمیمهای امریکا در زمینه مسائل جمعی، با امتناع دولتهای دیگر در اروپا و غیر اروپا مواجه می‌شود. انتخابهای اقتصادی امریکا در مسائل جهانی، با چالش عظیم قـدرتهای مردمی و سیاسـی در دنیا مواجه می‌شود. نفوذ امریکا رو به افول است. بعـد از دوران جنگ سرد، بعـد از افول و انحلال شوروی، آنهـا ادّعـا کردنـد که مـا بایـد رئیس امپراتوری بزرگ دنیا باشـیم؛ اما دنیا حتّی به عنوان یک ابرقـدرت نافـذالکلمه هم دیگر از آنها حرف‌شـنوی نـدارد. شـرکت نفتیِ قرارداد بسته با مناطق تولیـد گاز ایران را ممنوع کردند از این‌که به کارش ادامه بدهـد؛ بلافاصله یک شـرکت فرانسوی جای آن را گرفت. قانون گذراندند، فریاد کردند و نوشـتند؛ فایده‌ای نکرد. مسأله این‌گـونه است. نفوذ سیاسـی امریکـا افول کرده است؛ این یکی از مظاهر عقب‌رفت قـدرت امریکـاست. اینهـا آسـیب پذیرنـد. نمونه اخیرِ همین چنـد روزه آن، مسأله «کمپ دیویـد ۲» است. یاسـر عرفـات و رئیس رژیم صـهیونیستی را پانزده روز تمام بردند در «کمپ دیوید» نگه داشتند تا شاید بتوانند چیزی از آن در بیاورند که برای امریکا یک تحرّک سیاسی، یک تجدید حیات

سیاسی و یک مظهر نفوذ سیاسی باشد. نتوانستند؛ اعتراف کردند که شکست خوردند. امریکاییها در قضیه «کمپ دیوید ۲» شکست فضاحتباری خوردند؛ هیچ طرف تسلیم آنها نشد. شکست در «کمپ‌دیوید ۲» که مربوط به همین روزهاست، شکست یک حادثه امروزی نیست؛ این شکست ایده امریکاییِ سازش خاورمیانه است. اینها مظاهر و نمونه‌های آن است. بنابراین آسیب‌پذیری دشمن - آسیب‌پذیری رژیم امریکا - یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه، استحکام پایه‌های جمهوری اسلامی است. این‌جا نظام سیاسی به‌گونه‌ای است که بر ایمان و عقیده و دین و عواطف استوار است. این رابطه‌ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و در دیگرِ مناطق کشور وجود دارد، این پیوند مستحکمی که بین مسؤولان و مردم در سرتاسر کشور وجود دارد، یک چیز بدیع و جدید و بی‌سابقه و بی‌نظیری است. هیچ‌جا این‌طور نیست. این پیوند، یک پیوند تعارف‌آمیز نیست؛ یک پیوند دینی است؛ علت دشمنی عمیق آنها با اصل «ولایت فقیه» همین است. اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیونها رابطه دینی میان دلهای مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویّت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می‌بینید که با آن دشمنی می‌کنند. البته این دشمنیها فایده‌ای هم ندارد. امروز بحمداللَّه نسل جدیدی از متفکّران اسلامی - نسل جوان متفکّران اسلامی - در حوزه‌های علمیه و در بعضی از دانشگاهها و مراکز دیگر به‌وجود آمده‌اند که علی‌رغم دشمن، مطالب را می‌شکافند، تحلیل و تبیین می‌کنند. همان کاری که می‌خواستند نشود، شد. شاخه‌های نوی نهال اسلامی روییده؛ کاری هم با آن نمی‌توانند بکنند. امروز در پاسخ شبهه‌های دشمن‌ساخته، سخنانِ راهگشا و شفابخش عرضه می‌شود. این رابطه همچنان خواهد ماند. عنصر دیگری که اشاره کردم، عقبه سیاسی جمهوری اسلامی است. شما ببینید در کدام کشور ممکن است این اتّفاق بیفتد که رهبر کشوری، رئیس جمهور کشوری به یک کشور دیگر برود، مردم آن‌جا آنچنان از او استقبال کنند که از رئیس و از رهبر خودشان استقبال نمی‌کنند. کجا چنین اتّفاقی می‌افتد؟ ببینید کجا را این‌طور می‌شناسید. این اتّفاق درباره‌ی رؤسای جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر، مکرّر و بارها اتفاق افتاده و می‌افتد. من در دوران ریاست جمهوری به پاکستان رفتم. استقبالی که در پاکستان شد، حادثه‌ای عظیم بود. علی‌رغم این‌که رسانه‌های جهانی می‌خواستند چیزی در این باره نگویند، مجبور شدند. در همه رسانه‌های جهانی، چند روز اظهار شگفتی از این حادثه عظیم بود. میلیونها انسان در اسلام آباد و در لاهور و دیگر مناطقی که رفتیم، از ما استقبال کردند؛ همانند استقبالی که شما امروز در مشگین‌شهر و پریروز در اردبیل مشاهده کردید. رئیس جمهور ما به سودان رفت؛ رئیس جمهور دیگر ما به پاکستان رفت؛ چنین رفتاری را کردند. و امروز هرجا که مسلمانهای آن‌جا - چه شیعه و چه سنّی - بخواهند آزادانه ابراز احساسات کنند، اگر از مسؤولان جمهوری اسلامی بروند، همین‌طور ابراز احساسات می‌کنند. البته طبیعی است که خلقیّات ملتها مختلف است؛ بعضی شدیدتر، بعضی ضعیفتر؛ اما این عقبه سیاسی در همه جا هست. امریکا می‌خواهد این طرفداری کشورها را با پول بخرد و گیرش نمی‌آید. در همان پاکستانی که گفتم - پاکستان زمان ضیاءالحق بود که من رفتم - امریکاییها و بعضی رژیمهای وابسته به امریکا در آن‌جا خرجهای میلیاردی می‌کردند؛ اما فایده‌ای نداشت. دو، سه سال بعد از رفتن من، یک رئیس جمهور امریکا می‌خواست به پاکستان برود؛ مردم در آن منطقه جنوبی پاکستان تظاهرات کردند و او مجبور شد نرود! این عقبه سیاسی، خاص جمهوری اسلامی است. راجع به اسرائیل هم مطلب واضحتر است. ببینید عزیزان من! نهضت بیداری فلسطینیان و مبارزه با دولت غاصب، امروز نهضتی شده است که به این آسانیها نمی‌شود شکستش داد. چیزی نیست که وابسته به کسی مثل عرفات باشد که بروند او را یا خسته کنند یا بخرند؛ نه. نهضت فلسطین به دست مردم و جوانهای مؤمن افتاد. شکست در جنوب لبنان، بعد شکست مذاکرات سازش در «کمپ دیوید ۲»، و در آینده شکستهای فراوان برای اسرائیل - تحت تأثیر حضور قوی و مؤمنانه جوانان فلسطینی و لبنانی - ادامه خواهد داشت. این قلّاب نهضت ضد صهیونیستی در دهان این کوسه ماهی خاورمیانه افتاده، گیر کرده و نمی‌توانند کاری بکنند. این قلّاب وقتی به داخل دهان ماهی افتاد، ماهی هر حرکتی بکند، قلّاب او را بیشتر اسیر خواهد کرد. هر کار بکنند، خواهند خورد: نرمش نشان دهند، به‌گونه‌ای می‌خورند؛ سختی و شدّت نشان دهند،

به گونه‌ای می‌خورند؛ مذاکرات سازش را دنبال کنند، به گونه‌ای ضربه می‌بینند؛ متوقّف و تعطیل کنند، به گونه‌ای ضربه می‌بینند. این قلاّب، گیر کرده است. بنابراین، آنها آسیب‌پذیرند و نظام جمهوری اسلامی مستحکم است. این موضعگیریها، این تحلیلها و این نگاه، ناشی از چیست؟ اگر بنده و نظام جمهوری اسلامی و دستگاههای تصمیم گیر در جمهوری اسلامی، این مواضع را اتّخاذ و اعلان می کنند، ناشی از چیست؟ ناشی از یک رؤیت سیاسی صرف است؟ نه. این ناشی از نگاه دین است. این‌جا، منتقل می‌شوم به مسأله و بخش سوم. عزیزان من! عدّه‌ای از روی کج‌فهمی یا از روی غرض، این‌طور وانمود می کنند که دین عبارت است از یک سلسله ممنوعیتها و محدودیتها - بکن، نکن؛ بخور، نخور - دین را این گونه معرفی می کنند. دین این است؟! این غیرمنصفانه‌ترین و عامیانه‌ترین نگاه نسبت به هر دینی، بخصوص دین اسلام است. معرفت روشن، شادابی ناشی از ایمان، حرکت برخاسته از معرفت، به کار انداختن روح خردمندی و آن وقت جهان‌بینی روشن و شفّاف نسبت به همه پدیده‌های عالم؛ این پایه دین است. دین در درجه اوّل، یک معرفت و یک شناخت است؛ شناخت نسبت به این عالم، نسبت به انسان، نسبت به مسؤولیت، نسبت به مسیر و راه و هدف؛ مجموعه این معرفتها پایه دین است. دین، انسان را محور جهان می‌داند؛ جهان را مجموعه و مظهری از صنع قدرت و لطف و رحمت الهی می‌داند؛ در بنای جهان و مهندسی عظیم عالم وجود، دست قدرت و صنع خدا را دخیل و همه کاره می‌داند. هرچه علم پیشرفت کند، پایه‌های ایمان دینی متسحکم‌تر خواهد شد. آن روزی که شما به یک ذرّه خاک یا ذرّه سنگ به‌صورت یک جسم بسیط نگاه می کنید و می گویید خدا این را خلق کرده، یک نوع ایمان دارید؛ اما آن‌وقتی که تمام ملکولها و تمام ذرّات و عناصر اتمی موجود در این جسم را مشاهده کردید - نظم آن را، حرکت آن را، مهندسی پیچیده آن را، تأثیرات آن را، خواص آن را - و گفتید خدا خالق این است، معرفت و ایمان شما نوع دیگری خواهد بود. هرچه علم بیشتر پیشرفت کند، هرچه کهکشانها بیشتر شناخته شود، هرچه دریاها و صحراها و ذرّات، بیشتر در زیر دقّت علم قرار گیرد، هرچه نیروهای فشرده در وجود انسان بیشتر شناخته شود، ایمان به خدایی که آفریننده و فراهم کننده این دستگاه عظیم و پیچیده است، پایگاه مستحکم‌تری پیدا خواهد کرد. ممکن است بعضی به یک کاغذ فشرده و مچاله شده به‌صورت یک زائده کوچک نگاه کنند؛ اما یکی ممکن است این کاغذ را باز کند، چینهای این کاغذ را برطرف کند، به‌صورت صفحه بزرگی در بیاید؛ بعد خطوطی را که در آن هست، دانه‌دانه بخواند و کلمات آن را بفهمد. امروز قوای عظیمی را که در وجود محدود انسان هست، علم کشف می کند؛ در سلسله اعصاب، در ذرّات وجود، در تمام ملکولهای سرتاپای اعضا و در مغز؛ که اعتراف می کنند هنوز مغز انسان را به‌درستی نشناخته‌اند؛ قوای انسان را نشناخته‌اند و قدرت تمرکز انسان را به‌درستی نشناخته‌اند و ندانسته‌اند. وقتی انسان اینها را نگاه می کند، ایمانش قویتر می‌شود. دین در آغاز، یک جهان‌بینی است. شناخت جهان به معنای این که این مهندسی عظیم، با دست صنع و قدرت لایزال الهی به‌وجود آمده است و انسان به عنوان یکّه‌سواری است که می‌تواند در این محدوده عظیم، تلاش فکری کند؛ خرد را به کار اندازد؛ مناطق ناگشوده را فتح کند. به عنوان کسی است که می‌تواند تکامل حقیقی خودش و رسیدنش به مرتبه قرب را در این دنیا به‌دست آورد؛ و نگاه کردن به اشیای عالم، به عنوان ابزارهایی است که در دست انسان است برای این تکامل. این پایه است. بعد بر اساس این، یک مجموعه بنای زندگی به وجود می‌آید؛ زندگی فرد، زندگی جمع. البته در زندگی فرد، تکلیف هست؛ در زندگی جمع هم تکلیف هست. تکلیف، از «کُلفَت» است؛ یعنی سختی. هر تکلیفی، نوعی سختی دارد. انسان می‌تواند سختی ورزش را بر تن خودش هموار نکند. بسیاری از این ورزشکارها سختیهایی را تحمّل می کنند. رفتن به قلّه سبلان، کوهنوردی، یا کُشتی، یا بقیه رشته‌های ورزش، همه سختیهایی را دارد. یک نفر هم این سختی را بر خودش هموار نمی کند؛ اما محصول آن ورزش هم دیگر گیرش نمی‌آید؛ آن قدرت جسمی، آن توانایی عصبی، آن زیبایی اندام و بقیه چیزهایی که ممکن است از ورزش حاصل شود. تکالیف دینی نیز همین‌طور است: انسان ممکن است نماز نخواند، روزه هم نگیرد، صدقه هم ندهد، تلاش هم نکند؛ راحت‌تر خواهد بود؛ این کُلفَت را نخواهد داشت؛ اما آن محصولهایی را هم که برای زندگی و سرنوشت انسان لازم است، نخواهد داشت. نظام اسلامی، نظامی

است که اساس آن بر تأمین خواستهای جسمی، روحی، مادّی و معنوی انسان است. وقتی این برداشت را از نظام اسلامی داریم، آن‌وقت برای ایجاد این نظام و برای حفظ این نظام، بزرگترین ارزش را در همه‌ی کارهای دینی قائل می‌شویم. لذا امام فرمودند: «حفظ نظام اسلامی از واجب‌ترین واجبات است»؛ حقیقت نیز همین است. من نمی‌خواهم صحبت را ادامه دهم؛ طولانی شد. شما هم جایتان تنگ است و این‌جا هم گرم است. بخصوص از دختران عزیزم که در چادر هستند و گرمای بیشتری تحمّل می‌کنند، حقیقتاً عذرخواهی می‌کنم. اما می‌خواهم یک جمله را به عنوان توصیه به شما و همه جوانها عرض کنم: عزیزان من! امروز کشور به نشاط شما، به نیروی شما، به ابتکار شما، به ایمان شما و به صفای شما به‌شدّت نیازمند است. امروز جوانها باید خردمندی خودشان را، معرفت و دانش خودشان را، ایمان خودشان را، همبستگی و یکپارچگی خودشان را هرچه ممکن است، تقویت کنند؛ درست همان مناطقی که دشمن می‌خواهد تقویت نشود. دشمن می‌خواهد دانش ما پیشرفت نکند؛ دانشگاههای ما به‌جای درس خواندن، به کارهای دیگر بپردازند؛ ایمان نسل جوان تقویت نشود و جوان مؤمن تبدیل شود به جوان هوسران. دشمن می‌خواهد وحدت بین نیروهای ما نباشد و برادران تبدیل شوند به دشمنان. دشمن می‌خواهد ما صفا و نورانیّت و معنویّت نداشته باشیم و جوان ما به یک عنصر مادّی و بی‌عاطفه تبدیل شود؛ این چیزی است که دشمن می‌خواهد. امروز همه وظیفه دارند در مقابل این حرکت کنند. من در مورد وحدت و یکپارچگی این یک جمله را عرض کنم: دوستی به من گفت بعضی از دستهای سیاسی در کشور سعی می‌کنند میدان سیاست را هم مثل میدان ورزش به «آبی‌پوش» و «قرمزپوش» تبدیل کنند. یک عده «قرمزپوش»اند و یک عده «آبی‌پوش». باید هم با هم در میدان سیاست رقابت داشته باشند. من گفتم در میدان ورزش، «قرمزپوش» و «آبی‌پوش»، هر دو در تیم ملی شرکت می‌کنند. وقتی هم که «قرمزپوش» و «آبی‌پوش» در تیم ملی شرکت کردند، یکی دروازه‌بان می‌شود، یکی مدافع می‌شود، یکی مهاجم می‌شود؛ با هم همکاری می‌کنند. اگر در میدان سیاست کسانی «قرمزپوش» و کسانی «آبی‌پوش» و کسانی «سبزپوش» و کسانی «زردپوش» شدند، بشوند؛ اما آن‌جایی که پای تیم‌ملی در میان است، آن‌جایی که منافع ملت و مواجهه با دشمن مطرح است، مواظب باشند اختلافات را کنار بگذارند و مثل یک تیم کار کنند. آن‌طور نباشد که در تیم ملی، آن‌جایی که منافع ملت مطرح است، به دروازه خودی گل بزنند! اگر این می‌شود، عیبی ندارد؛ نامها مختلف باشد، اما دلها یکی باشد. دلها یکی؛ بر محور دین، بر محور نظام، بر محور اسلام و بر محور منافع ملی باشد. امیدواریم که ان‌شاءاللّه این‌گونه باشد. پروردگارا ! فضل و رحمت و نورانیّت روزافزون خودت را بر دلهای این جوانها نازل کن. پروردگارا ! نسل جوان کشور ما را آینده‌ساز عظمت و عزّت این کشور قرار بده. پروردگارا ! مشکلات نسل جوان را برطرف کن. پروردگارا ! به مسؤولان ما این فرصت، این توفیق و این آگاهی را بده که بتوانند مشکلات نسل جوان را به بهترین وجهی برطرف کنند. پروردگارا ! دعای ولیّ‌عصر ارواحنا فداه را شامل حال جوانهای ما قرار بده؛ همه آنان را در راه خود هدایت و دستگیری کن؛ همه‌شان را به آرزوهای بزرگ و آرزوهای انسانی خودشان برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------- ۱) فتح: ۲

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از بانوان

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از بانوان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه شما بانوان محترم و عزیز، بخصوص به خانواده‌های معظّم شهیدان - به مادران و همسران شهدای گرانقدرمان - به خاطر این اجتماع صمیمی و پرشور خوشامد می‌گویم و از بیاناتی که مادر محترمه سه شهید گرانقدر ایراد فرمودند تشکّر می‌کنم. فرصت یادبود ولادت فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها فرصت مغتنمی برای زنان مسلمان است تا هویّت زن مسلمان و ارزش والای زنان در نظر اسلام و در پرتو نظام اسلامی مورد توجه و مداقّه قرار گیرد. مثل همه موضوعات دیگر، موضوع زن هم دستمایه‌ای در دست سوداگران همه ارزشهای انسانی شده است. در دنیا و در

رسانه‌های جمعی عـالم، در طول سالهـای متمـادی، کسـانی که نه برای زن، نه برای جنس انسان و نه برای کرامتهای انسانی، جز در محاسبه با پول ارزشی قائل نیستند - که متأسّفانه در تمدن کنونی مغرب، نقش مهمی را در همه عرصه‌ها ایفا می‌کنند - مسأله زن را هـم برای خودشـان در میـدانهای مختلـف بـه صـورت یـک سـرمایه و یـک وسـیله سـوداگری درآوردنـد؛ روی آن بحث می‌کننـد، فرهنگ‌سازی می‌کنند، تبلیغ می‌کنند و ذهنهای مرد و زن همه دنیا را در سر دو راهیِ یک وسوسه و گمراهیِ بزرگ قرار می‌دهند. در چنین شـرایطی، جـا دارد زن مسـلمان بـا تأمّـل در مفـاهیم اسـلامی و ارزشـگذاریهای اسـلامی و با دقّت در خطوطی که در نظام اسلامی برای پیشرفت زنان و مردان پیش‌بینی شده است، هویّت خود را بازیابی کند و قامت رسای استدلال را در مقابل سفسطه‌ها و وسوسه‌هـای عوامـل صـهیونیسم و سـرمایه‌گذاری و زرانـدوزی به نمایش درآورد. اسـلام در مقابل جاهلیتی که به زن ظلم می‌کرد، ایسـتادگی کرد؛ هم در میدان معنویت و فکر و ارزشـهای انسانی، هم در میدان حضور سیاسی و هم از همه بالاتر در عرصه خانواده. زن و مرد، ناگزیر اجتماع کوچکی به نام خانواده دارند که اگر در جامعه‌ای ارزشگذاریِ درست صورت نگیرد، اوّلین نقطه‌ای که به زن ستم می‌شود، داخل خانواده است. در هر سه عرصه، اسلام ارزشگذاری کرده است. در زمینه مسائل معنوی، زنان جزو پیشگامان حرکت معنوی انسان به سوی پیشرفتها هستند. در قرآن وقتی می‌خواهد برای انسانهای مؤمن مثال بزند، می‌فرماید: «و ضرب اللّه مثلا للذین امنوا أمرأهْ فرعون»؛(۱) از یک زن مثال می‌زند. آن‌جایی که بحث ایمان و اسـلام و صبر و صدق و مجاهدت در راه به دسـت آوردن ارزشـهای انسانی و اسلامی و معنوی است، می‌فرماید: «انّ المسلمین والسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصـادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات».(۲) در این آیه ده عنوان برای ارزشـهای معنوی ذکر می‌شود؛ اسلام، ایمـان، قنوت، صـدق، صبر، خشوع و دیگر چیزها. زن و مرد در این میدان، دوش به دوش حرکت می‌کنند و پیش می‌روند؛ هر دو را ذکر می‌کند. این بتِ مردگرایی را که در جاهلیّتها همیشه به وسیله مردان و حتی به وسیله زنان پرستیده می‌شد، اسلام در این آیات می‌شکند. در میدان مسائل سیاسـی و اجتماعی، بیعت زن را یک امر لازم و یک مسأله زنده معرفی می‌کند. شـما ملاحظه کنید که در دنیای غرب و همین کشورهای اروپایی که این همه مـدّعی دفاع از حقوق زنان هسـتند - که تقریباً همه‌اش هم دروغ است - تا دهه‌های اوّل این قرنی که تمـام شـد، زنان نه فقط حقِ رأی نداشـتند، نه فقط حقِ گفتن و انتخاب کردن نداشـتند، حقِ مالکیت هم نداشـتند. یعنی زن مالـک اموال موروثی خودش هم نبود؛ اموال او در اختیار شوهر بود! در اسـلام بیعت زن، مالکیت زن، حضور زن در این عرصه‌های اساسـی سیاسـی و اجتمـاعی، تثبیت شـده است: «اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشـرکن باللّه».(۳) زنها می‌آمدنـد با پیغمبر بیعت می‌کردنـد. پیغمبر اسـلام نفرمود که مردها بیاینـد بیعت کنند و به تبع آنها، هرچه که آنها رأی دادند، هرچه که آنها پذیرفتند، زنهـا هم مجبور باشـند قبول کننـد؛ نه. گفتنـد زنهـا هم بیعت می‌کننـد؛ آنهـا هم در قبول این حکومت، در قبول این نظم اجتماعی و سیاسـی شـرکت می‌کننـد. غربیهـا هزار و سـیصد سـال در این زمینه از اسـلام عقبنـد و این ادّعاهـا را می‌کننـد! در زمینه مـالکیت نیز همین‌طـور؛ و در زمینه‌هـای دیگری که مربـوط به مسائـل اجتمـاعی و سیاسـی است. خودِ الگوء فـاطمه‌ی زهرا سـلام‌اللّه‌علیها که در دوران کودکی، در بعـد از هجرت پیغمـبر به مـدینه، در داخـل مـدینه و در همه‌ی قضایـای عمومی آن روز پـدرش - که مرکز همه حوادث سیاسـی اجتمـاعی بود - حضور داشت، نشان‌دهنـده نقش زن در نظـام اسـلامی است. البته فاطمه زهرا سـلام‌اللّه‌علیها قلّه این فضائل است. زنان برجسـته دیگری هم در صـدر اسـلام بودند؛ بامعرفت، باخرد، باعلم، حاضـر در میدانها، حتی حاضـر در میدانهای جنگ؛ حتی تعـدادی که نیروی بـدنی داشـتند، حاضـر در میدان دلاوری در جنگ؛ شمشـیرزنی و سـربازی. البته این را اسـلام برای بانوان واجب نکرده و از دوش آنها برداشته است؛ چون با طبیعت جسمی و نیز با عواطف آنها سازگار نیست. در داخل خانواده هم، از نظر اسـلام مرد موظّف اسـت کـه زن راماننـد گلی مراقبت کنـد. می‌فرمایـد: «المرأهْ ریحانـهْ»؛(۴) زن گـل اسـت. این مربـوط به میـدانهای سیاسـی و اجتمـاعی و تحصـیل علم و مبـارزات گونـاگون اجتمـاعی و سیاسـی نیست؛ این مربوط به داخـل خانواده است. «المرأهْ ریحانـهْ و لیست بقهرمانهْ»؛(۵) این چشم و دیـد خطـابینی را که گمـان می‌کرد زن در داخـل خـانه موظّف به انجام خـدمات

است، پیغمبر با این بیان تخطئه کرده است. زن مانند گلی است که باید او را مراقبت کرد. با این چشم باید به این موجود دارای لطافتهای روحی و جسمی نگاه کرد. این نظر اسلام است. هم خصوصیت زنانگی زن که همه احساسات و خواستهای او بر اساس این خصوصیت زنانگی است، حفظ شده است، بر او تحمیل نشده است، از او خواسته نشده است، که در حالی که زن است، مثل مرد فکر کند، مثل مرد کار کند، مثل مرد بخواهد - یعنی خصوصیت زن بودن که یک خصوصیت طبیعی و فطری و محور همه احساسات و تلاشهای زنانه است، در دید اسلامی حفظ شده - هم درعین‌حال، میدان علم، میدان معنویت، میدان تقوا، میدان سیاسی، بر روی او باز شده است و او، هم به کسب علم تشویق شده است، هم به حضور در میدانهای گوناگون اجتماعی و سیاسی. آن وقت در داخل خانواده هم به مرد گفته‌اند که حقّ تکلیف، تحمیل، زیاده‌روی، اعمال قدرتهای جاهلانه و غیر قانونی ندارد. این، آن نگاه اسلامی است. با همین نگاه بود که وقتی نهضت اسلامی به مرحله انقلاب اسلامی رسید و زنان با همان برداشت طبیعی که از اسلام در جامعه زنانه بود، جلو افتادند؛ امام فرمودند - و درست هم فرمودند - که: اگر زنان در این نهضت همکاری نمی‌کردند، انقلاب هم پیروز نمی‌شد. یقیناً اگر زنها در داخل خیابانها و در راهپیماییهای عظیم حضور پیدا نمی‌کردند - آن حضور عظیم و باشکوه زنان در دوران انقلاب - انقلاب پیروز نمی‌شد. در جنگ تحمیلی اگر امثال همین مادر گرامی سه شهید و مادران شهیدان و همسران شهیدان - که من افتخار داشته‌ام با هزارها نفرِ اینها از نزدیک نشست و برخاست و گفتگو کنم و خصوصیات آنها را مشاهده کنم - ایمان خود، صبر خود، ایستادگی خود، معرفت خود و روشن‌بینی خود در قبال ضایعات جنگ و فداکاریهای جوانان و مردان را نشان نمی‌دادند، جنگ پیروز نمی‌شد. اگر مادران و همسران شهدا بی‌صبری نشان می‌دادند، شوق جهاد در راه خدا و شهادت در دل مردها می‌خشکید؛ این‌گونه نمی‌جوشید؛ این‌گونه به جامعه طراوت نمی‌داد. در میدان جنگ هم زنان نقشهای درجه اوّل را ایفا کردند. اگر در طول انقلاب، وفاداری زنان، عواطف زنان، حضور زنان در میدانهای مختلف، در راهپیماییها و در انتخاباتها نمی‌بود، یقیناً این حرکت عظیم مردمی نمی‌توانست این‌گونه شکل پیدا کند و ادامه یابد. این نظر اسلام است، این نظر نظام اسلامی است. غربیها درباره جنس زن باید پاسخگو باشند؛ چون آنها به زن خیانت کردند. تمدّن غربی به زن هیچ نداده است. اگر پیشرفت علمی، سیاسی و فکرای هم در زنان دیده می‌شود، مال خود زنهاست. در هر کشوری چنین پیشرفتهایی نصیب زنان شود - که در ایران اسلامی و در کشورهای دیگر هم شده است - مال خود زنهاست. آنچه که غربیها به آن دامن زدند و تمدّن غربی پایه‌گذار خشت کج و بنای کجش بود، بی‌بندوباری و ابتذال زنانه است. زن را به ابتذال کشانده‌اند و داخل خانواده او را هم اصلاح نکرده‌اند. مکرّر در مطبوعات امریکایی و اروپایی، میزان بالای زن‌آزاریها و شکنجه‌ها و بی‌مهریها منتشر شده است. فرهنگ غربی در مورد زن و بی‌بندوباری و به ابتذال کشاندن زنان آن مناطق، موجب شده است که بنیان خانواده، سُست و متزلزل گردد و خیانت زن و مرد به یکدیگر، در داخل خانواده چندان مهم شمرده نشود. این گناه نیست؟ این خیانت به جنس زن نیست؟ با این فرهنگ، از همه دنیا هم طلبکارند؛ در حالی که باید بدهکار باشند! فرهنگ غربی در مورد زنان باید در موضع مدافع قرار گیرد؛ باید از خودش دفاع کند؛ باید توضیح بدهد؛ اما غلبه و سلطه سرمایه‌داری و رسانه‌های مستکبرِ جبّارِ غربی قضیه را بعکس می‌کنند؛ آنها می‌شوند طلبکار؛ آنها می‌شوند مدافع حقوق زن به قول خودشان و به اصطلاح خودشان! در حالی که چنین چیزی نیست. البته در بین غربیها هم مسلّماً متفکّرانی، فلاسفه‌ای و انسانهای صادق و صالحی هستند که صادقانه فکر می‌کنند و حرف می‌زنند. آنچه که من می‌گویم، گرایش عمومی فرهنگ و تمدّن غربی به زیان زن و علیه زن است. زن ایرانی در ایران اسلامی، باید کوشش این باشد که هویّت والای زن اسلامی را آن‌چنان زنده کند که چشم دنیا را به خود جلب کند. این امروز وظیفه‌یی است بر دوش زنان مسلمان؛ بخصوص زنان جوان و دختران دانش‌آموز و دانشجو. هویّت اسلامی این است که زن در عین این‌که هویّت و خصوصیت زنانه خود را حفظ می‌کند - که طبیعت و فطرت است و برای هر جنسی خصوصیات آن جنس ارزش است - یعنی آن احساسات رقیق را، عواطف جوشان را، آن مهر و محبت را، آن رقّت را، آن صفا و درخشندگی زنانه را برای خود حفظ می‌کند، درعین‌حال،

هم بایـد در میـدان ارزشـهای معنوی – مثل علم، مثل عبادت، مثل تقرّب به خدا، مثل معرفت الهی و سـیر وادیهای عرفان – پیشـروی کنـد، هم در عرصه مسائـل اجتماعی و سیاسـی و ایسـتادگی و صبر و مقاومت و حضور سیاسـی و خواست سیاسـی و درک و هوش سیاسـی، شـناخت کشور خود، شـناخت آینده خود، شناخت هدفهای ملی و بزرگ و اهداف اسلامی مربوط به کشورهای اسلامی و ملتهای اسـلامی، شـناخت توطئه‌های دشـمن، شـناخت دشـمن، شـناخت روشـهای دشمن باید روزبه‌روز پیشرفت کند و هم در زمینه ایجاد عدل و انصاف و محیط آرامش و سـکونت در داخل خانواده باید پیشـرفت داشته باشد. اگر قوانینی لازم است، اگر تصحیح و اصـلاحی در مسـائلی که به این‌جـا منتهی می‌شود، لاـزم است، زنـان، زنـان بـاسواد، زنـان آگاه، زنان بامعرفت، در همه این میـدانها بایستی پیشـروی کننـد؛ الگوی زن را نشان بدهنـد؛ بگویند زن مسـلمان زنی است که هم دین خود را، حجاب خود را، زنانگی خود را، ظرافتها و رقّتها و لطافتهای خود را حفظ می‌کنـد؛ هم از حق خود دفاع می‌کنـد؛ هم در میدان معنویت و علم و تحقیق و تقرّب به خدا پیشـروی می‌کند و شخصـیتهای برجسته‌ای را نشان می‌دهد و هم در میدان سیاسی حضور دارد. این می‌شود الگویی برای زنان. شما بدانیـد زنان مسلمان در بسـیاری از نقاط دنیا امروز به شـما نگاه می‌کننـد و از شـما یاد می‌گیرنـد. این‌که می‌بینید در بعضـی از کشورهای غربی، در بعضـی از کشورهای مسـلمان اما با حکومتهای غیر اسـلامی، این‌طور حجاب اسلامی مورد تهاجم دشمنان دین قرار می‌گیرد، این نشان دهنـده گرایش زنان به حجاب است. در کشورهای همسایه ما، آن‌جاهایی که به حجاب اهتمام نمی‌شد؛ در کشورهای اسـلامی که بنـده خودم از نزدیک بعضـی جاها را دیـدم که هرگز اسـمی از حجاب در آن‌جا آورده نمی‌شـد؛ در مـدت بیست ساله بعـد از انقلاب، زنان؛ بخصوص زنان روشـنفکر و بخصوص دختران دانشـجو، به حجاب گرایش پیـدا کردند؛ علاقه پیدا کردنـد؛ رو آوردنـد و حجـاب را حفـظ کردنـد؛ که نمونه‌هـایش علاـوه بر اینهـا در کشورهـای غربی هم مشاهـده شـده است. شـما الگوییـد، شـما نمونه‌ایـد. بدانیـد امروز در هیچ جای دنیا زنانی که مثل این مادران شـهدای ما، مادر دو شـهید، مادر سه شـهید، مادر چهار شـهید باشـند، نیسـتند. در جامعه ما، مادرانی با این خصوصـیات که از پدرها بهتر و قویتر و آگاهانه‌تر ایسـتادند، در این میدان بسیارند. این همـان تربیت اسـلامی است؛ این همان دامان پاک و مطهّر و نورانی فاطمه زهرا سـلام‌اللّه‌علیهاست. شـما دخترانِ فاطمه هستیـد؛ فرزنـدان فاطمه زهرا هستید؛ دنباله‌روان فاطمه زهرا هستید. امیدوارم که انوار مقدّس ولایت و معنویت و معرفت، دلهای همه شما را روشن کند و روزبه‌روز در جهت حفظ هویّت اسلامی، زنان مسلمان گامهای بلندتر و بهتری بردارند و روح مطهّر امام راحل – کـه ایـن راه را بـه روی زنـان مـا بـاز کرد – مشـمول الطـاف و تفضّـلات الهی باشـد و ان‌شـاءاللّه ادعیّـه زاکیّه حضـرت ولی‌عصـر ارواحنافداه شامل همه شما خواهران گرامی و عزیز من باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------ -- ۱) تحریـم: ۱۱ ۲) احزاب: ۳۵ ۳) ممتحنـه: ۱۲ ۴) تحف‌العقول، ۸۷ ۵) تحف‌العقول، ۸۷

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدیران و هنرمندان دفاع مقدس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار مدیران و هنرمندان دفاع مقدس بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به برادران و خواهران عزیز و رزمنـدگان جبهه فرهنگی دفاع مقـدّس و عزیزانی که علاوه بر تن و جسم خود که به صـحنه این آزمایش بزرگ ملت ایران بردنـد؛ جان خود، فکر خود، هنر خود، دل خود و توان فرهنگی خود را هم به این عرصه کشاندند و سـرمایه ملت ایران را هرچه ارزشمندتر کردنـد، خوشامـد عرض می‌کنم. مخصوصاً به خانواده‌های معظّم شـهیدانِ این جمع عزیز و جانبازان و دیگر ایثارگران. امیدوارم که خداونـد متعال زحمات و تلاشـهای باارزش شـما را مقبول درگاه خود قرار دهـد و ادامه این راه پُر افتخار را نصـیب همه کسانی که مایه‌ای از هنر و ادب و سرمایه‌های فرهنگی دارند، بکند. جنگ، یکی از محیطترین حوادث برای یک ملت است. ما همگی این را با وجود خودمان، با گوشت و پوست و احساس و ادراک خودمان مشاهـده کردیم. این نیست که فقط در تاریـخ چیزی خوانـده، یا به

آمارها مراجعه کرده باشیم. لیکن نکته مهم این است که ملتها می‌توانند این حادثه پُرخسارت را به یک فرصت و به یک سرمایه تبدیل کنند. می‌دانید؛ خسارت جنگ هم فقط این نیست که عزیزان ملت به کام مرگ کشانده می‌شوند یا ویرانیهایی به بار می‌آید و سرمایه‌هایی بر باد می‌رود. اگر در جنگی عزم ملی و خردمندی سردمداران کشور به کمک کشور نیاید، آن سرافکندگی و ذلّت و هزیمت معنوی‌ای که بر دوش آن ملت سنگینی خواهد کرد، شاید از همه این خسارتها بالاتر است. امروز بیش از صدوپنجاه سال و نزدیک به دویست سال از قرارداد ننگین ترکمانچای می‌گذرد. هر ایرانی که آن تاریخ را بخواند، بعد از گذشت نزدیک به دو قرن، در روح خود احساس شرمساری، حقارت و شکست می‌کند و از خود می‌پرسد: چطور در حادثه‌ای به آن عظمت، سردمداران کشور قادر نشدند عزم ملی و سرمایه‌های مادّی و معنوی کشور را به کمک هویّت ملی این کشور به میدان بیاورند؟! لشکر مهاجم دشمن تا قلب کشور آمد؛ بعد با التماس و درخواست و پیشکش دادن و وساطت دشمنانِ دوست‌نما و خسارتهای فراوان ملی و آن اهانتهایی که به ملت ایران شد، قبول کرد که قدری عقب بنشیند، در حالی که هفده شهر قفقاز را از ایران گرفته و کشور را از بخشی از پاره تن خودش محروم کرده بود! امروز هم که شما این حادثه را در ذهن خودتان یا در کتاب تاریخ مرور کنید و ببینید بر ملت ایران در آن حادثه تلخ چه گذشت، احساس خجلت و احساس سرافکندگی و ذلّت می‌کنید. همین طور شبیه این، در حوادث جنگ بین‌الملل دوم، همین شهر تهران محل خودنمایی و پُز دادن افسران کشورهای مختلف شد که در خیابانها راه بروند، به ایرانی با چشم تحقیر نگاه کنند، از او کار بکشند، به او اهانت و به نوامیس او تجاوز کنند. این یک نوع بود، آن نوع دیگری بود. اینها نشانه یک خسارت بزرگ برای یک ملت در یک جنگ است. در جنگی که در سال ۱۳۵۹ در این کشور رخ داد، همه این حوادث ممکن بود. آنهایی که می‌خواستند قطعه‌ای از خاک ایران را از ایران جدا کنند، هدفشان فقط این نبود که ایران را از آنچه که هست، قدری کوچکتر کنند. هدف این بود که این ملت را برای قرنها - حداقل یک قرن، دو قرن - با احساس حقارت سرِ جای خود بنشانند. و در مردمی که جرأت کرده بودند مقابل امپراتوری عظیم استکبار جهانی قیام کنند؛ برخلاف همه عرفهای بین‌المللی، یک حکومت صددرصد مردمی را که به هیچ قدرتی در دنیا باج نمی‌دهد، سر کار بیاورند، روحیه شجاعت و خودباوری را بمیرانند. آنچه که برای آنها غایت مطلوب بود، این بود. و این می‌شد. اگر آن کاری که رزمندگان کردند، آن کاری که خانواده‌ها کردند، آن کاری که بسیج عمومی ملت کرد، آن کاری که گزارشگران این صحنه‌های شرف کردند و در مقابل چشم مردم قرار دادند و آن کاری که آن سلسله‌جنبان همه این افتخارها کرد؛ نمی‌بود، همین می‌شد؛ تردید نداشته باشید. قطعه‌ای از خاک ایران را می‌گرفتند، بعد با قدری چک و چانه مقداری از آن را پس می‌دادند و منّت هم سر ملت ایران می‌گذاشتند - البته در طول سالهای متمادی و قطعاً بیش از هشت سالی که جنگ طول کشید این کار را می‌کردند - بعد ملت ایران هر وقت به آن منطقه از کشور خود می‌نگریست، احساس حقارت می‌کرد! این که شما دیدید پشت سرِ عراق، غرب یکپارچه قرار گرفت؛ شوروی و تمام اروپای شرقی یکپارچه قرار گرفتند؛ عربهای خلیج فارس و حکومتهای خلیج فارس که تابع اشاره امریکا بودند، یکپارچه قرار گرفتند و همه به عراق کمک کردند؛ هدفشان این نبود که چند شهر را از ایران بگیرند و به عراق بدهند یا یک دولت مستقل درست کنند. هدف، نابود کردن ملت ایران بود. هدف، صاف کردن آن حفره‌هایی بود که ملت ایران در دستگاه اقتدار امپراتوری استکبار به وجود آورده بود. اما خدا نخواست. «خدا نخواست»، یعنی چه؟ یعنی اگر آحاد ملت ایران غفلت می‌کردند و می‌خوابیدند؛ رزمندگان به جبهه نمی‌رفتند؛ امام نمی‌غُرّید و سینه سپر نمی‌کرد و نمی‌ایستاد و این همه استعداد و نیرو در این راه بسیج نمی‌شد؛ باز هم خدا همین‌طور می‌خواست؟ نه، اراده خدای متعال به نفع یک ملت، تابع اراده آن ملت است. هیچ حقیقت و واقعیتی در متن زندگی یک ملت به اراده‌ی الهی تغییر پیدا نمی‌کند؛ مگر وقتی که خودِ آن ملت بر آن همت بگمارد. این صریحِ آیات قرآنی و جزو معارف قطعی دینی است. این خسارتی که بنا بود به وجود آید - و اگر عزم ملی و تدبیر و خردمندی سردمداران و مسؤولان کشور و اخلاص و جدّیت کسانی که در این راه قدم گذاشتند، نمی‌بود، قطعاً این پیش می‌آمد - با این عزم ملی و با این ایمان، تبدیل به

یک فرصت شد. آری؛ ما در جنگ، بسیار جانهای عزیز را از دست دادیم و خسارتهای مادّی و معنوی زیادی هم تحمل کردیم؛ اما چیزی در دل این ملت جوشید که برکات و ارزشش برای امروز و فردای این ملت، از همه چیز بالاتر است و آن، احساس اتّکاء به نفس، احساس عزّت، احساس استقلال، احساس خودباوریِ ملیِ عظیم و احساس اعتقاد به این بود که اگر یک ملت حول محور ایمان به خدا و عمل صالح جمع شوند، معجزاتِ نشدنی یکی پس از دیگری قابل شدن خواهد شد. این در زندگی ما اتّفاق افتاد. عزیزان من! آنچه که این قضیه را تمام می‌کند، این است که روایت این حادثه به‌درستی صورت گیرد. نقش شما این‌جا معلوم می‌شود. شما هر کدامتان - شاید اکثرتان یا همه‌تان - به این میدانهای جنگ رفتید و در آن‌جا حضور پیدا کردید. آنهایی هم که سنشان آن وقت اقتضاء نمی‌کرده است، از مسائل آن آگاه شده‌اند. اگر این حادثه بزرگ، درست روایت شود، این اثرات ماندگار خواهد شد. اگر غلط روایت شود، یا روایت نشود، این تأثیرات بسیار کم خواهد شد. نه این که به کلّی از بین برود؛ لیکن بسیار کم خواهد شد. اگر خدای نکرده مغرضانه روایت شود، قضیه بعکس خواهد شد. این هشت سال دوره دفاع مقدس، شامل هزاران هزار حادثه است. من می‌خواهم این را از جامعه فرهنگی و هنری کشور مطالبه کنم که از این هزاران هزار حادثه، لااقل یک فهرست تهیه کنند. بنشینند فکر کنند و در حوادث جنگ، دقّتِ نظر هنرمندانه به خرج دهند؛ یک فهرست از این حوادث به وجود آورند؛ بعد این را بگذارند در قبال کارهای هنری‌ای که تا امروز درباره‌ی جنگ شده است - که البته بسیار هم ارزشمند است - ببینند که چقدر از این فهرست را ما پُر کرده‌ایم. من اعتقادم این است که اگر این کار صورت گیرد، خواهیم فهمید که ما یک هزارم آنچه را که درباره این جنگ می‌باید تبیین کرد و می‌توان تبیین و موشکافی کرد، هنوز بیان نکرده‌ایم! من غالب آثار هنری جنگ را یا دیدم یا شنیدم؛ البته در این سالهای اخیر کمتر. در دوره جنگ و سالهای اوایل بعد از جنگ، غالب این نوشته‌ها و روایتهای تصویری و روایتهای سینمایی و غیره را غالباً یا دیدم یا گزارشی از آنها به دست آوردم. قطعاً آثار باارزشی در بین اینها وجود دارد؛ لیکن همه اینها در مقابل آن گنجینه عظیمی که در این دفاع هشت ساله به وسیله ملت ایران به وجود آمد، چیز کمی است. همه جنگ، داخل جبهه‌ها نیست. بسیاری از مسائل جنگ، داخل خانه‌هاست؛ در راههاست؛ داخل دلهاست؛ در مجموعه‌های تصمیم‌گیری است؛ در مجامع بین‌المللی است. ببینید؛ ما در دوره جنگ، از طرف مجامعی که ادّعا می‌کردند در مسائل جهانی بیطرفند، در مقابل یک اعمال غرض واضحی قرار گرفتیم. ادعاهای بسیار بزرگی هم می‌کردند. کسانی که امروز شما می‌بینید درباره سلاحهای کشتار جمعی و سلاحهای شیمیایی و میکروبی و از این حرفها داد سخن می‌دهند و جزو مسائل واضح می‌شمرند، اینها به رژیم عراق و ارتش عراق سلاح شیمیایی دادند؛ برایش ساختند و یا امکان ساخت آن را برایش فراهم کردند. دو قطب بزرگ دنیای آن روز - یعنی قطب امریکا و قطب شوروی سابق - مشترکاً با همه ساز و برگشان به کمک عراق آمدند. اینها کجا و در کدامیک از این آثار هنری ما درست تبیین و تشریح شده است؟ من بارها گفته‌ام، ما یک وقت می‌خواستیم برای جبهه‌ها سیم خاردار - که در داخل کشور نداشتیم و تولید نمی‌شد - از جایی وارد کنیم. همین شوروی سابق اجازه نداد ما سیم خاردار را از داخل کشورش عبور دهیم و به ایران بیاوریم. گفت این وسیله جنگی است! یعنی ادّعا این بود که آنها به دو طرف جنگ کمک نمی‌کنند! این در حالی بود که هواپیمای روسی، موشک روسی، کارشناس روسی، افسر روسی، مواد منفجره روسی و تمام امکانات روسی، آن طرف جبهه در اختیار دشمن و طرف مقابل ما در این جنگ بود! همین اروپای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و در مقام صحبت، با نزاکت و ادب و اتو کشیده - چه قسمت شرقی‌شان؛ همین یوگسلاوی فعلی و بقیه کشورهای بلوک شرق آن روز، و چه قسمت غربی‌شان؛ یعنی همین آلمان و بقیه - آنچه توانستند، به عراق کمک کردند، ولی حاضر نبودند ساده‌ترین چیزها را به ایران بفروشند. اگر یک وقت هم از طرقی دولت جمهوری اسلامی می‌توانست چیزهایی را از اینها بگیرد، با چند برابر قیمت و با زحمت می‌توانست به‌دست آورد! البته هدفشان معلوم بود - من اوّل عرض کردم - بحث بر سر این بود که این عزّت ملی که به وسیله حرکت عظیم انقلابی مردم ایران به وجود آمده است، باید از بین برود. رخنه‌ای که به وسیله انقلاب در اقتدار فرهنگ غربی و سلطه غربی و نظام سلطه

جهانی به وجود آمده است، باید پُر شود. هدف آنها این بود؛ به هرحال به این سیاست رسیده بودند. اینها کجای آثار هنری ما، در کدام فیلم یا نمایشنامه یا بقیه آثار هنری منعکس شده است؟ آیا قابل انعکاس نیست؟ آیا برای نسلهای آینده ایران تجربه‌آموز نیست؟ امروز ما می‌بینیم وقتی که راجع به دفاع مقدّس و جنگ هشت ساله و این عظمت مطلقی که ملت ایران آفرید، صحبت می‌شود - که مهمترین موضوع هنری است و یک هنرمند درباره این‌گونه شکوه‌های ملی، خوب می‌تواند قلمفرسایی یا میدانداری کند - بعضی از آثار در گوشه‌وکنار پیدا می‌شود که نه فقط عظمت را نمی‌بینند؛ می‌گردند یک نقطه ضعفی، یا واقعی، یا حتی پنداری، پیدا می‌کنند و آن را مورد مداقّه قرار می‌دهند! هدف از این کارها چیست؟ چرا باید ما این فرآورده‌ی عظیم ملت ایران را ندیده بگیریم؟! این خدمت به ملت ایران است که در تهاجمی که به مرزهای او، به شخصیت او، به عزّت او، به تاریخ او، به هویّت ملی او شده است - این‌گونه مردانه ایستاده و این‌طور شجاعانه دفاع کرده - ما بیاییم آن را زیر سؤال ببریم؛ آن هم با زبان هنر؟! این کارها را می‌کنند. اینها به نظر من تصادفی هم نیست؛ یعنی نمی‌شود گفت حالا یک هنرمند به این فکر افتاده که می‌شود این گونه عمل کرد؛ نه. به نظر من غیرعادی می‌آید. البته تقصیر از مسؤولان و سردمداران مسائل هنری و فرهنگی کشور است؛ آنها هم باید سازماندهی کنند؛ باید کار کنند. این ملت آنچه که داشت، در طبق اخلاص گذاشت و آمد. مرد روستایی و زن روستایی، مرد و زن مستضعف شهری، خانواده‌های گوناگون، جوانهای فراوان، قشرهای مختلف، سازمانهای رزمنده کشور - ارتش، سپاه، حتی نیروی انتظامی و بسیج عظیم مردم - همه اینها آمدند وارد میدان شدند. حقیقتاً ملت ایران در آن هشت سال، کار بزرگی را انجام داد. در تاریخ این چندین قرنی که می‌تواند به مسائل امروز ما متّصل شود، بنده سراغ ندارم که ملت ایران این گونه با طوع و رغبت وارد یک ماجرای عظیم نظامی شده باشد و از دل و جان مایه گذاشته باشد؛ با ایمان خود، با عاطفه خود، با دست خود. در دورانهای مختلف، حتی در دوران صفویّه که جنگهای بزرگ و کارهای بزرگی هم شد، این چیزهایی که امروز ما مشاهده می‌کنیم، اصلاً وجود نداشته است. دلایل روشنی هم دارد؛ نه این که نشود اینها را تحلیل کرد؛ معلوم است چرا. به هرحال این پدیده در تاریخ ایران ما یک پدیده حقیقتاً بی‌نظیر؛ یا اگر احتیاط کنیم، بگوییم کم نظیر بود. این پدیده به این بزرگی، آن هم با این همه شکوه و با این همه زیبایی. چه موضوعی برای یک هنرمند از این جذابتر؟ آثار بزرگ هنری دنیا را نگاه کنید؛ بسیاری از آنها برروی قهرمانیهای ملتها متمرکزند؛ حتی آن‌جایی که شکست خوردند. در لشکرکشی ناپلئون به روسیه، دو نفر روایتگر بزرگ هنری، این ماجرا را روایت کردند: یکی فرانسوی است که ویکتور هوگوست؛ یکی روسی است - طرفِ شکست خورده، که اول کار شکست خورد - که تولستوی است. آن طرفِ پیروز طبعاً گزارشهایی را ممکن است بدهد؛ اما شما ببینید، در این کتابِ آن طرفِ شکست خورده، شکست را آن‌چنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی ملت است. یعنی در حرکت ملت، آن نقاط ارزشمندی را که یک هنرمند می‌تواند ببیند، اینها را بیرون می‌کشد، برجسته می‌کند، رنگ و روغن می‌زند و جلوِ چشمها می‌گیرد. ما در این ماجرای هشت ساله، یک پیروزی مطلق به دست آوردیم. ما که جنگ را شروع نکرده بودیم که بگوییم فلان جا را می‌خواستیم بگیریم، نتوانستیم، پس ناکام شدیم؛ قضیه این نبود. قضیه این بود که دشمنی به ما حمله کرده بود و می‌خواست بخشی از خاک ما را بگیرد؛ همه دنیا هم به او کمک کردند؛ ما هم مردانه ایستادیم؛ ناکام شد و بینی‌اش به خاک مالیده شد و برگشت. پیروزی از این بالاتر؟ این پیروزی را با همین ابعاد، با همه خصوصیاتی که در آن وجود دارد، با همه آن هزاران هزار ماجرایی که آن را به وجود آورده است، ما باید روایت کنیم. این کارِ هنرمندان عزیز ماست؛ کار نویسندگان است؛ کار سینماگران است؛ کار شاعران است؛ کار نقّاشان است؛ کار اصحاب فرهنگ و هنر است. امروز کار عدّه‌ای که به میدان جنگ رفتند و در این هشت سال، آن حماسه را آفریدند - چه شهدایشان، چه ایثارگرانشان، چه رزمندگانشان - دیگر تمام شد. آنها کار خودشان را کردند. پس از پایان کار آنها، کار یک خیل عظیم دیگری آغاز می‌شود؛ علاوه بر گزارشهایی که در دوران جنگ دادند. همین دوره جنگ، چقدر برای ما هنرمند درست کرد؛ چقدر شخصیتهای برجسته درست شدند! غیر از آن، بعد از پایان جنگ، نوبت این خیل عظیمی

است که این دیگر مسأله‌اش هشت سال نیست؛ هشتاد سال هم اگر طول بکشد، جا دارد. بحث را طولانی نکنم. از همه عزیزانی که در عرصه فرهنگ و هنر، به این ملت، به این کشور و به خاطره باشکوه جنگ خدمت کرده‌اند، صمیمانه و مخلصانه تشکّر می‌کنم. امیدوارم که خداوند از همه شما قبول کند و شما را موفّق بدارد و همه‌ی خواهران و برادران عزیز مشمول هدایت و توفیق الهی باشند و آن دینْ عظیمی که بر دوش همه ماست، ان‌شاءاللَّه بتوانیم در مقابل این ملت و در مقابل این تاریخ آن را ادا کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم قم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. خداوند متعال را سپاسگزارم که بار دیگر این توفیق را به این‌جانب بخشید که در میان شما مردم پُرشور، باایمان، انقلابی و آگاه شهر قم - شهر علم و جهاد - حضور پیدا کنم. قم، شهر محبوب، شهر قیام و انقلاب، شهر علم و اجتهاد، شهر ولایت و امامت، شهر حوزه علمیه، شهر علمای بزرگ، پرورشگاه تاریخی و فراموش نشدنی امام بزرگوار ما حضرت آیةاللَّه العظمی خمینی، شهر مراجع عظیم‌الشّأن، شهر محدّثان و فقیهان و عالمان و مفسّران و مؤلّفان بزرگ اسلام، شهری با افتخارات استثنایی، شهری با سابقه فراموش نشدنی، هم در علم، هم در انقلاب و جهاد. در این شهر عزیز، سه نقطه برجسته در میان این همه نقاط روشن، چشم را به خود جلب می‌کند: اوّل، حرم مطهّر و مضجع شریف حضرت فاطمه معصومه علیها سلام است؛ آن بزرگواری که این سرچشمه جوشان و خروشان نخستین بار از کنار مرقد او جوشید و برکاتش به همه عالم و بخصوص به دنیای اسلام رسید. دوم، علم و فقاهت و حدیث است که این شهر پرچمدار آن بوده است؛ حوزه علمیه‌ای که از هزار و دویست سال قبل تا امروز در این شهر مقدّس همیشه پابرجا و برپا بوده است. علمای بزرگ، فقهای بزرگ، فلاسفه باارزش، محدّثان عالی‌مقام و مؤلّفان عالی‌قدر از این شهر برخاستند یا به این شهر پناه آوردند و در زیر پرتو مطهّر پاره تن امامت و ولایت - یعنی حضرت معصومه علیها سلام - اقامت گزیدند. نقطه سوم، برجستگی شما مردم مؤمن و شجاع و آگاه و زمان‌شناس این شهر است. در اوّلی که این نهضت پا به عرصه وجود گذاشت، مردم این شهر بودند که پاسخ گفتند و دست یاری به سوی امام دراز کردند. من فراموش نمی‌کنم، در همین مسجد اعظم قم، در هنگامی که تازه اوّلین هفته‌های مبارزه و نهضت عظیم روحانیت آغاز شده بود، مردم شهر قم از قشرهای مختلف به محل درس امام بزرگوار ما آمدند، صدایشان را بلند کردند و گفتند ما از شما پشتیبانی کردیم و پشتیبانی می‌کنیم؛ چرا این کار پیش نمی‌رود؟ مسأله انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. یعنی از قدم اوّل، مردم قم امام را و مبارزه را تنها نگذاشتند. آن روزی هم که قلمهای مزدور و خائن، به امام بزرگوار اهانت کردند، باز این شهر بود؛ همین مردم بودند؛ همین جوانها بودند؛ همین مادران و خواهران و همسران بودند که قیام کردند؛ همین جوانها بودند که به خیابانها آمدند؛ شهید دادند، کتک خوردند، زیر فشار قرار گرفتند؛ اما ایستادند. مبارزه مردم قم، مبارزه ملت ایران را به دنبال داشت. حضور شما در خیابانهای شهرتان، به مردم شهرهای دیگر درس داد؛ راه را به آنها نشان داد؛ فهمیدند باید وارد میدان شوند، بی‌تفاوتی را کنار بگذارند و کنار گذاشتند و این توفان عظیم و این کوره آتشفشان شروع به فعّالیت کرد و دنیا را تکان داد و ملت ایران را آزاد نمود. بعد هم که دفاع از نظام نوپای اسلامی پیش آمد، باز شما مردم قم در صفوف مقدّم بودید. لشکر شما، جوانهای شما، بسیجیهای شما، خانواده‌های شما، مادرهای شما، پدرهای شما؛ اینها بودند که جوانمردانه و پُر از گذشت وارد میدان شدند و توانستند سهم بسیار درخشانی را ایفا کنند. من از این‌که در میان شمایم، خوشحالم، و از این‌که یکی از مسائل بسیار مهم و فراوان انقلاب را با شما در میان می‌گذارم، احساس آرامش می‌کنم. آنچه را که من امروز با شما مردم عزیز در میان می‌گذارم، این است که شعار اصلی

انقلاب ما این سه کلمه بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی، همان نظامی است که وارد میدان شد؛ با تلاشهای خود و چالشهایی که با آن روبه‌رو بوده است، پیش می‌رود و راه را باز می‌کند. شعار آزادی، جزو شعارهای بسیار جذّاب است؛ تکرار شده است؛ درباره آن حرف زده‌اند؛ مقاله نوشته‌اند؛ کتاب نوشته‌اند و شعار داده‌اند. درباره آزادی، سخنها گفته شده است؛ بعضی با اعتدال، بعضی با افراط، بعضی با تفریط. شعار آزادی، زنده مانده است؛ اما شعار استقلال برخلاف آن دو شعار دیگر، در انزوا قرار گرفته است. شعار استقلال، یکی از مهمترین شعارهاست. اگر استقلال نباشد، یک ملت به آزادی خود و به شعار آزادی خود هم نمی‌تواند خوشبین باشد. استقلال را بعضی عمداً، بعضی سهواً، بعضی از روی غفلت و بعضی از روی خباثت، می‌خواهند به دست فراموشی بسپارند. من امروز درباره‌ی مسأله استقلال - در وقتی که گنجایش این سخن را داشته باشد - در برابر شما برادران و خواهران عزیز مطالبی را عرض می‌کنم. معنی استقلال چیست؟ برای یک ملت، استقلال چه مفهوم و چه ارزشی دارد؟ استقلال، یعنی این‌که یک ملت بتواند بر سرنوشت خود مسلّط باشد؛ بیگانگان دست دراز نکنند و سرنوشت او را خائنانه و مغرضانه رقم نزنند. این معنای استقلال است. اگر از ملتی استقلال او گرفته شد؛ یعنی اگر بیگانگان - که یقیناً دلسوز او نیستند - بر سرنوشت او مسلّط شدند، دو چیز را از دست می‌دهد: اوّل، عزّت نفس خود را، افتخارات خود را، احساس هویّت خود را؛ دوم، منافع خود را. دشمنی که بر سرنوشت یک ملت مسلّط شود، دلسوز آن ملت نیست و منافع آن ملت برای او اهمیت ندارد. آن‌که می‌آید یک ملت را مسخّر سرپنجه قدرت خود می‌کند، در درجه اوّل - در حقیقت، در اوّل و آخر - به فکر منافع خود است. آنچه برای او کمترین اهمیتی ندارد، منافع آن ملتی است که استقلال خود را از دست داده است. ما در این زمینه نمونه‌های فراوانی در قرن نوزدهم و سپس به دنبال آن در قرن بیستم، داریم. استعمارگران اروپایی آمدند و بر مناطق بسیاری از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تسلّط پیدا کردند؛ ملتهای آن مناطق را ذلیل کردند؛ فرهنگ آنها را، هویّت آنها را، ثروت آنها را به تاراج بردند؛ حتی زبان آنها را، خطّ آنها را، سابقه و سنّت آنها را زیر پا له کردند. ملتها را ذلیل کردند؛ آنها را دوشیدند؛ ثروت آنها را غارت کردند؛ فرهنگ آنها را نابود کردند؛ تا آن وقتی که ممکن بود، ماندند، بعد هم رفتند. من نمونه‌هایی از این قبیل، بعضی را به چشم خود دیده‌ام، بعضی را شنیده‌ام و بعضی را خوانده‌ام. یک نمونه، کشور بزرگ و پهناور هندوستان است. انگلیسیها از راه دور آمدند؛ اوّل با تزویر و فریب و بعد با سلاح و قوّت نظامی، سرزمین هند را گرفتند. سالهای متمادی بر این سرزمین مسلّط ماندند؛ مردم را ذلیل کردند؛ بزرگان را نابود کردند و ثروتهای هند را از بین بردند. انگلیس، خزانه خود و جیب سرمایه‌داران خود را از سرمایه‌ها و فرآورده‌های هند پر کرد؛ اما هند را در فقر و مسکنت و بدبختی باقی گذاشت. فقط ثروت مادّی نبود؛ ثروت معنوی آنها را هم گرفتند و زبان خود را بر آنها تحمیل کردند. زبان رسمی امروز دولتهای هند و پاکستان و بنگلادش - که مجموعاً شبه قارّه هند قدیم است که مستعمره انگلیس بود - انگلیسی است! آن منطقه دهها زبان محلی داشته است؛ این زبانها را تا آن‌جایی که توانستند، منسوخ کردند و از بین بردند. یک ملت، زبان خود را که از دست داد، یعنی از گذشته خود، از تاریخ خود، از سنّتهای خود و از میراثهای گرانقدر خود منقطع و جدا می‌شود و از آنها بی خبر می‌ماند. یک نمونه دیگر عرض می‌کنم. رئیس جمهور کشور پرو در امریکای لاتین، در زمانی که بنده رئیس جمهور بودم، به من گفت: ما اخیراً یک تمدّن بسیار باشکوه را در حفّاریهای خود در کشورمان پیدا کرده‌ایم. او می‌گفت: سالها استعمارگران بر کشور پرو مسلّط بودند؛ اما نگذاشتند مردم و روشنفکران و صاحب‌نظران پرو بفهمند که در گذشته چنین تمدّنی داشتند! یعنی اینها حتی از این‌که مردم، تاریخ خودشان را بدانند و به گذشته خودشان افتخار کنند، مانع می‌شدند! یک نمونه دیگر، الجزایر، این کشور عربی و مسلمان است. فرانسویها آمدند و دهها سال بر آن کشور مسلّط شدند؛ با سلاح آن‌جا را قبضه کردند؛ در آن‌جا حکومت تشکیل دادند؛ حکّام و افسران خودشان را به حکومت و فرماندهی آن کشور گماشتند؛ اوّلین چیزی که کمر به آن بستند، از بین بردن آثار اسلامی و حتی از بین بردن زبان عربی بود. باز زمانی که من رئیس جمهور بودم، یکی از بلندپایگان دولت الجزایر در آن روز، به تهران آمد و با من ملاقات کرد. در اثنای

صحبت می‌خواست مطلبی را بیان کند؛ اما تعبیر عربی آن مطلب را بلد نبود! عرب زبان، می‌خواست مفهومی را به من منتقل کند، نمی‌دانست با زبان عربی چگونه می‌شود آن را منتقل کرد! رو کرد به وزیر خارجه‌اش، به زبان فرانسوی از او پرسید که این به عربی چه می‌شود؟ او هم در جواب گفت به عربی این می‌شود؛ بعد لغت عربی را به کار برد! یعنی زبدگان و نخبگان یک ملت، به خاطر تأثیر استعمار، از زبان خودشان دور ماندند. دلسوزان الجزایری بعد از آن با ما صحبت کردند و گفتند ما همت گماشته‌ایم که بعد از ازاله استعمار، بتوانیم زبان عربی را برگردانیم. عزیزان من! برادران و خواهران من! نبودن استقلال، با یک کشور این‌طور عمل می‌کند. هویّت ملی را از مردم آن کشور می‌گیرد؛ افتخارات را از آنها می‌گیرد؛ سابقه تاریخی را از آنها می‌گیرد؛ منافع مادّی آنها را چپاول می‌کند؛ هویّت فرهنگی و زبان آنها را هم می‌گیرد. این وضع تسلّطِ یک قدرت بر یک کشور است. در دوران استعمار این‌گونه بود. در دوران بعد از استعمار - که معروف به دوران استثمار است - طور دیگری بود. البته کشور ما هرگز استعمار نشد؛ یعنی بیگانگان نتوانستند به این کشور بیایند و یک حکومت غیر ایرانی - حکومت مثلاً انگلیسی؛ چون انگلیسیها این‌جا مسلّط بودند - تشکیل دهند. ملت ایران این را اجازه نداد؛ اما هرچه توانستند - در آن‌جایی که می‌توانستند و در دورانی که قادر بودند - نفوذ خودشان را در ایران توسعه دادند. من چهار نمونه را از تاریخِ نزدیکِ خودمان - تاریخ صد سال پیش به این طرف - به شما عرض کنم. این چهار نمونه به ما نشان می‌دهد که وقتی یک قدرت بیگانه بر دستگاههای سیاسی و فرهنگی یک کشور مسلّط شود، بر سر آن کشور و آن ملت چه می‌آید. یک نمونه، نمونه مشروطیت است. می‌دانید، دوران استبداد حکومت قاجار مردم را به جان آورده بود. مردم قیام کردند، دلسوزان جامعه قیام کردند؛ پیشرو آنها هم علمای دین بودند. در نجف، مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیةاللَّه آخوند خراسانی؛ در تهران سه نفر عالم بزرگ - مرحوم شیخ فضل‌اللَّه نوری، مرحوم سید عبداللَّه بهبهانی، مرحوم سید محمّد طباطبایی - پیشوایان مشروطه بودند. پشتوانه‌ی اینها هم دستگاه حوزه علمیه در نجف بود. اینها چه می‌خواستند؟ اینها می‌خواستند که در ایران عدالت برپا شود؛ یعنی استبداد از بین برود. وقتی که جوش و خروش مردم دیده شد، دولت انگلستان که آن وقت در ایران نفوذ بسیار زیادی داشت و از عواملی در میان روشنفکران برخوردار بود، اینها را دید و نسخه خودش را به اینها القاء کرد. البته در بین همان دلسوزان هم عدّه‌ای از روشنفکران بودند. حقّ آنها نباید ضایع شود؛ لیکن یک عدّه روشنفکر هم بودند که مزدور و خود فروخته و از عوامل انگلیس محسوب می‌شدند. باری؛ مشروطه، قالب و ترکیب حکومتیِ انگلیس بود. این روشنفکران به جای این‌که دنبال دستگاه عدالت باشند و یک ترکیب ایرانی و یک فرمول ایرانی برای ایجاد عدالت به وجود آورند، مشروطیت را سر کار آوردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سرِ علما و به نام دین و با شعار دین خواهی بود، بعد از مدّت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل‌اللَّه نوری را - که این شهید بزرگوار همین‌جا مدفون است - در تهران به دار کشیدند. اندک زمانی بعد، سید عبداللَّه بهبهانی را در خانه‌اش ترور کردند. بعد از آن‌هم سید محمّد طباطبایی در انزوا و تنهایی از دنیا رفت. آن‌وقت مشروطه را هم به همان شکلی که خودشان می‌خواستند برگرداندند؛ مشروطه‌ای که بالاخره منتهی به حکومت رضاخانی شد! نمونه دوم، خودِ حکومت رضاخان است. انگلیسیها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که براساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه انگلیسیها قرار می‌گرفت. مرحوم سید حسن مدرّس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملیِ آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسیها از این‌جا محروم شدند و دیدند نمی‌شود این‌طوری عمل کرد، به فکر تازه‌ای افتادند. فهمیدند باید در ایران یک دیکتاتور را بر سرِکار بیاورند تا امثال مدرّسها را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛ خواسته‌های انگلیس را اعمال کند. لذا رضاخان را بر سرِ کار آوردند. ماجرای به سلطنت رسیدن رضاخان در ایران، یکی از ماجراهای بسیار عبرت‌انگیز تاریخ ماست. ماجرایی است که همه جوانهای این کشور، امروز باید بدانند. هرج و مرج قبل از رضاخان، به وسیله مشت پولادین رضاخان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و یک نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که پنجاه و پنج سال ادامه پیدا کرد. نفوذ انگلیس در

دستگاههای سیاسی و فرهنگی کشور ما، مردم را تحت فشار قرار داد. نمونه سوم، نمونه شهریور ۱۳۲۰ است که رضاخان به وسیله حامیان قبلی خود از سلطنت عزل شد و از ایران بیرون رفت. محمّدرضا را بر سرِ کار آوردند؛ با قرار تسلیم محض در مقابل انگلیسیها! هر کاری آنها می‌خواستند، انجام می‌داد؛ دیگر احتیاج به استعمار نبود! وقتی که یک خائن ایرانی حاضر است در مقابل کمکِ بیگانه، بر ملت ایران سلطنت و حکومت کند و خواسته آن بیگانه را در ایران اِعمال نماید، دیگر چه لزومی دارد زحمت استعمار را به خودشان بدهند!؟ این کار را کردند. بعد، نمونه چهارم پیش آمد. و آن مرداد سال ۱۳۳۲ هجری شمسی بود. بعد از آن که حکومت مصدّق را سرنگون کردند - البته قبلاً مرحوم آیةاللَّه کاشانی را با ترفندهای خودشان منزوی کردند، کنار زدند و با بی‌تدبیریهایی که انجام گرفت کنار گذاشتند - باز سرِ کار آمدند و وارد ایران شدند و توانستند با نفوذ خود، با ایادی خود، با فعالیت خود، کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آورند و محمّدرضا را که از ایران فرار کرده بود، به ایران برگردانند. بیست و پنج سال بعد از آن، حکومت دیکتاتوری سیاه پهلوی ادامه پیدا کرد. این چهار مقطع است؛ اینها همه عبرت‌انگیز است. یک ملت وقتی اجازه بدهد که یک قدرت بیگانه در دستگاههای سیاسی او یا در دستگاههای فرهنگی او نفوذ کند، سرنوشت این ملت همین است. اگر انقلاب اسلامی پیش نیامده بود، اگر این ملت پشتِ سر امام بزرگوار، این حرکت عظیم تاریخی را به وجود نیاورده بود، می‌دانید امروز ملت ایران چگونه بود؟ ملتی که هیچیک از پیشرفتهای علمی غرب را فرا نگرفته بود. نه اختراعی، نه اکتشافی، نه سازندگی‌ای. منابعش را از دست داده بود؛ نفتش را از آب رودخانه‌ها هم ارزانتر به همان دشمنها فروخته و در اختیار آنها گذاشته بود. نفت مال آنها، پالایش از آنها، قراردادهای طولانی مدت برای آنها! دشمنان این کشور، برای بقیه معادن و منابع کشور هم برنامه‌ریزی کرده بودند. می‌خواستند مغزهای این ملت را ببرند و دستگاه علمی کشور را در سطح پایین نگه دارند. در روزهای نفوذ امریکا و انگلیس در ایران، ملت ایران روزهای سختی را گذراند. صد سال، اوّل انگلیسیها و بعد امریکاییها با نفوذ خود این کشور را عقب انداختند. ما امروز هر مرحله‌ای را که وارد می‌شویم، نشانه‌های کوتاهیهای آنها، خیانتهای آنها و بدعملی آنها را به چشممان مشاهده می‌کنیم. انقلاب اسلامی از بزرگترین کارهایی که کرد این بود که دست امریکا را کوتاه کرد. انقلاب اسلامی جزو افتخاراتش این بود که نفوذ امریکا، دست امریکا و ریشه‌های امریکا و بند و بست‌های امریکایی را در این کشور از بین برد. البته عدّه‌ای که در اوّلِ کار بر مسند حکومت در این کشور نشسته بودند و دل در گرو امریکا و امریکایی داشتند، می‌خواستند نگذارند. من در شورای عالی دفاعِ سال ۵۸ از نزدیک خودم شاهد بودم. داشتند مصوّبه‌ای می‌گذراندند که بر اساس آن مصوّبه، هیأتهای مستشاریِ نظامیِ امریکایی - همانهایی که آن همه جنایت و خیانت کرده بودند - با نام دیگری در ارتش جمهوری اسلامی باقی بمانند! بنده مانع شدم، گفتم این چه کاری است که شما می‌کنید؟! قدری بحث شد، مطلب را متوقّف گذاشتند. بعد هم خدای متعال به آنها توفیق نداد این کار را بکنند و رفتند. یک بار دیگر هنوز یک سال از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که همان آقایان، در الجزایر طرح گفتگوی با امریکاییها - دشمنان خونی این ملت - را ریختند؛ ولی امام مانع شدند و نگذاشتند. انسان وقتی از این گونه افراد، نام «اصلاح» و «آزادی» را می‌شنود، حق دارد بدبین شود. کسانی که پس از یک چنین انقلاب باشکوهی - که لبه تیز این انقلاب هم علیه سلطه امریکا بود - می‌خواستند با تدابیر گوناگون، امریکاییها را که از در رفته بودند، از پنجره برگردانند، اکنون دم از «آزادی» و «اصلاح» بزنند و کسانی از تفاله‌ها و از مزدوران رژیم گذشته به آنها کمک کنند! هر آدم هوشمندی حق دارد نگران شود و سوءظن پیدا بکند. استقلال، بیت‌الغزل انقلاب اسلامی بود؛ یعنی نفوذ بیگانه در این کشور ممنوع؛ یعنی امریکا و انگلیس و دیگران حق ندارند در مسائل سیاسی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه اعمال نفوذی بکنند. برادران و خواهران عزیز من! مسأله استقلال را مطرح کردم، برای این که قانون اساسی ما تصریح می‌کند، نه استقلال می‌تواند جلوِ آزادی را بگیرد، نه آزادی می‌تواند جلوِ استقلال را بگیرد؛ و این بسیار مبنای متین و مستحکمی است. اگر کسانی به نام آزادی و با شعار آزادی بخواهند پای دشمن را باز و نفوذ او را برقرار کنند، این آزادی نیست. این آن چیزی است که دشمن می‌خواهد. این همان

دامی است که دشمن می‌گستراند. امروز، روز حسّاسی است. این روزگار، روزگار حسّاسی است. من به شما عرض کنم، خدای متعال را شاکریم که مسؤولان کشور، مسؤولان طراز اوّلِ کشور، مسؤولان سه قوّه و رؤسای سه قوّه، با قوّت و قدرت در مقابل دشمنان ایستاده‌اند؛ برای استقلال این مملکت حاضرند همه تلاش خودشان را مبذول کنند و ملت هم بیدار است. اما در این میان کسانی هستند که دلشان راضی نمی‌شود این استقلالی را که این ملت با خون این همه شهید و با مجاهدت این همه انسان به دست آورده است، به دشمن این ملت تقدیم نکنند! وقتی انسان می‌بیند دستگاههای تبلیغاتی دشمن - دستگاه تبلیغاتی مزدور امریکا و سازمان سیا، دستگاه تبلیغاتی دولت انگلیس، دستگاه تبلیغاتی دولت غاصب صهیونیست - برای فلان لایحه در مجلس یقه می‌درانند، جنگ روانی می‌کنند؛ به خاطر فلان زندانی، به خاطر فلان مسؤول، دلسوزیهای دایه مهربانتر از مادر را نشان می‌دهند، انسان حق دارد به شک بیفتد؛ حق دارد در صدق بسیاری از ادّعاهایی که می‌شود، تردید کند. دشمن امروز امیدوار است شاید بتواند از ضعفها استفاده کند؛ از ساده‌اندیشیها استفاده کند؛ جای پای خود را در دستگاههای سیاسی کشور و دستگاههای فرهنگی کشور باز هم باز کند؛ اما من عرض می‌کنم، این ملت بیدار است؛ مسؤولان بیدارند و جواب زیاده‌طلبی دشمن را با قدرت به او خواهند داد. قانون اساسی ما یک قانون مترقّی، بسیار مستحکم و بسیار هوشمندانه نوشته شده است. براساس این قانون، همه چیز در جای خود قرار دارد و قرار گرفته است. توصیه من به همه مسؤولان، به همه مراکز قانونگذاری، به همه مراکز قانونی و به همه آحاد ملت، رعایت قانون است. اگر ما قانون را رعایت کنیم، دشمن نمی‌تواند به طمع‌ورزی خود ادامه دهد. قانون باید رعایت شود. قانون، راه نفوذ دشمن را هم بسته است. اگر دیده می‌شود در مواردی اغتشاشگرانی از سوی دستگاههای تبلیغاتی دشمن تأیید می‌شوند، این‌جا بهترین پاسخ به دشمن این است که قانون اجرا شود. اگر اغتشاشگرانِ حوادثی از قبیل حوادث خرم‌آباد، با قوّت و قدرت به وسیله دستگاههای قانونی به مجازات خود برسند - هر که هستند - دشمن دیگر جرأت نمی‌کند. با رعایت قانون، با رعایت انصاف، بدون تن دادن به اختلافات جزئیِ سیاسی - که همراه با هوچیگراییها، بزرگ نشان داده می‌شود - دشمن نمی‌تواند به طمع‌ورزی خود ادامه دهد. من به شما عرض کنم؛ عزیزان من! این اختلافات سیاسی و جناحی که گاهی بسیار بزرگ نشان داده می‌شود، به این بزرگی نیست؛ به این اهمیت نیست. مردم راه خودشان را می‌روند. راه مردم، راه اسلام، راه انقلاب، راه خدا و راه امام بزرگوار است. مردم با این خطکشیهای تصنّعی و مصنوعی کاری ندارند. دشمن دوست می‌دارد جناحها را بیشتر به جان هم بیندازد. بنده از روی دلسوزی کامل، بارها در نماز جمعه - که مقدّسترین مکانهاست - و در سایر جاها، جناحهای سیاسی را دعوت کردم؛ گفتم بیایید بنشینید با هم صحبت کنید، با هم مذاکره کنید. بیایید مواردی را که بر روی آن با هم اتّفاق نظر دارید، اصل قرار دهید و اختلافات را براساس اینها حل کنید. اگر بر روی اصول پافشاری کنید، موارد جزئیِ اختلافی و سیاسی اهمیتی هم ندارد. عدّه‌ای قبول کردند؛ عدّه‌ای لجاجت کردند و می‌کنند. این لجاجت چه معنا دارد؟! چرا باید کسانی وحدت ملت را، وحدت ملی را، امنیت ملی را، منافع ملی و مصالح این کشور را قربانی اغراض جناحی کنند؛ که اگر بدون نفوذ دشمن باشد، بسیار بد است و اگر با نفوذ دشمن باشد، چند برابر بدتر است؟ بنده باز هم همه را دعوت می‌کنم به وحدت کلمه براساس اصول اساسیِ نظام اسلامی؛ بر اساس بیّنات قانون اساسی؛ بر اساس اسلام؛ براساس راه امام؛ براساس منافع مردم؛ براساس ستیزه با هر کسی که با این ملت ستیزه‌گری می‌کند. این خطّ روشنی است که همه خیرخواهان و دلسوزان و افراد صادق می‌توانند براساس آن جمع شوند. امروز رؤسای کشور، بحمداللّه همه به همین دعوت می‌کنند. رئیس جمهور هم همین را می‌گوید؛ رئیس قوّه قضائیّه هم همین را می‌گوید؛ رئیس مجلس هم همین را می‌گوید؛ برجستگان نظام، همه همین را می‌گویند. آنها می‌فهمند که اداره این کشور بزرگ با این جمعیت مؤمن، چه افتخار بزرگی است که خدا به آنها داده است. می‌دانند که اگر بتوانند به این نیروهای عظیم، به این ملت شجاع، به این ملت باوفا و به این مردمی که در طول این بیست سال هر جا که حضور آنها لازم بود، با قدرت حضور پیدا کردند، کمک کنند، مشکلات آنها را برطرف کنند، از منافع آنها دفاع کنند، از آرمان عزیز و بزرگ آنها - که حاکمیت قرآن و اسلام

است - دفاع کنند، این افتخار بسیار بزرگی برای آنها خواهد بود؛ هم پیش خدای متعال، هم پیش فرشتگان خدا، هم پیش مردم تاریخ و هم پیش مردم امروز دنیا. امروز جمهوری اسلامی در دنیا عزیز است. مسؤولان جمهوری اسلامی به خاطر همین پیوندی که با مردم دارند، عزیزند. این را رؤسا و مسؤولان کشور می‌دانند و به فضل پروردگار به آن پایبندند؛ اما بعضی افراد با ظرفیتهای کم، با شخصیتهای کوچک، با دلبستگیهای گوناگون مادّی و احیاناً با کج‌سلیقگی - کج سلیقگی را هم در خلال انگیزه‌ها بگوییم که راهی برای حُسن‌ظن باقی بماند - راه دیگری را می‌روند. آنچه امروز برای این ملت اهمیت دارد، این است که مسؤولان کشور با همه قدرت و توان، شاخصهای اصلی را برای اصلاح امور کشور در نظر بگیرند؛ همان سه شاخص عمده‌ای که گفته شد: مبارزه با فقر، مبارزه با فساد، مبارزه با تبعیض. این اساس قضیه است. اگر فقر و فساد و تبعیض به وسیله مسؤولان کشور تحمّل نشود؛ رضای الهی، توفیق الهی، هدایت الهی، شامل حال همه خواهد شد؛ گره‌ها باز خواهد شد. این ملت در میدان است؛ این ملت باوفاست؛ این ملت به قرآن دل داده است. اگر بخواهیم این کارها انجام گیرد، راهش این است که جلوِ نفوذ دشمن با کمال قدرت بسته شود. امام بزرگوار ما، قاعده‌ای پیش خودشان داشتند و بارها هم آن را بر زبان می‌آوردند. می‌گفتند هرجا که دیدید دشمنانِ سوگند خورده این ملت و این کشور، آن‌جا توجّه و علاقه‌مندی نشان می‌دهند و از آن‌جا دفاع می‌کنند، به کار آنها سوءظن پیدا کنید. گاهی برای این که شخصیتی را خراب کنند، از او جانبداری می‌کنند. گاهی برای این که یک دست‌نشانده خود را بزرگ کنند، از او حمایت می‌کنند و جنگ روانی به راه می‌اندازند. خوشبختانه ملت ما سیاسی است؛ ملت ما هشیار و بیدار است و فریب این چیزها را نخواهد خورد. توصیه آخر من این است که مراکز قانونی باید مورد اعتماد باشند. قوّه قضائیّه مورد اعتماد، دولت مورد اعتماد، شورای نگهبان و مجلس مورد اعتماد، مجمع تشخیص مصلحت مورد اعتماد؛ اینها مراکز قانونی‌اند. تبلیغات دشمن، هر وقتی برای هر دسته از مخاطبان سعی می‌کند یکی از این مراکز را بمباران تبلیغاتی کند؛ برای این که رابطه و امید و اطمینان مردم را از آنها سلب کند. من عرض می‌کنم، همه این دستگاهها باید مورد اعتماد مردم باشند؛ ملت به آنها اعتماد کنند؛ آنها امین مردمند. نمی‌گویم خطا نمی‌شود؛ ممکن است خطا بشود؛ اما هر خطایی راه جبرانی دارد. اگر پیوند میان مردم و دستگاههای قانونی گسسته شود، راه جبران ندارد. دشمن این را می‌خواهد. البته دستگاههای مسؤول - هم مجلس، هم شورای نگهبان، هم قوّه قضائیّه، هم دولت و هم مجمع تشخیص مصلحت و دیگرها - باید مراقب و کوشا باشند و آن راه دقیقی را که اسلام و قانون - شرع و قانون - برایشان معیّن می‌کند، بدون رودربایستی، بدون ملاحظه و بدون رعایت جنبه‌های غیرلازم بپیمایند. خدا را رعایت کنند، مردم را رعایت کنند، مصالح ملی را رعایت کنند؛ خدا هم به کار آنها برکت خواهد داد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، برکات خودت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا! این ملت را بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا! حصار استقلال این ملت را که با این شجاعت از آن دفاع کرده‌اند، برای آنها مستحکم و باقی بدار. پروردگارا! مسؤولان این کشور را زنده و پاینده و موفّق بدار که به این مردم خدمت کنند. پروردگارا! شهدای عزیز ما را با اولیایشان محشور کن. پروردگارا! امام بزرگوار ما را با اجداد طاهرینش محشور فرما. پروردگارا! همه ما را در راه خدا، در راه ائمّه هدی در راه امام بزرگوارمان زنده بدار و در همین راه بمیران. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر انقلاب و فرماندهی معظّم کلّ قوا در مراسم فارغ‌التحصیلی جمعی از پرسنل نیروی انتظامی

بیانات رهبر انقلاب و فرماندهی معظّم کلّ قوا در مراسم فارغ‌التحصیلی جمعی از پرسنل نیروی انتظامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هم میلاد باسعادت حضرت امیر مؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام و هم فارغ‌التحصیلیِ فارغ‌التحصیلان و سردوشی‌بگیریِ سردوشی‌بگیران این دانشگاه را به همه شما جوانان عزیز، به اساتید، فرماندهان و مسؤولان محترم این دانشگاه و نیروی انتظامی صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. شما، نهالهای به‌خوبی بالیده و به میوه نشسته نیروی انتظامیِ نظام جمهوری اسلامی و امیدهای آینده این نیروی پُرافتخار

محسوب می‌شوید. نسل جوانی که با همه توان و نشاط خود، مسؤولیت عظیم امنیت در کشور را با آگاهی و با معرفت بر دوش گرفته و خود را به سلاح علم و دین و روحیه تقوا و انقلابیگری آراسته است، بی‌شک خواهد توانست خواسته مردم عزیز ما را در این مقوله بسیار پُراهمیت برآورده کند. امنیت، یکی از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نیازهای یک ملت و یک کشور است. مهمترین مشکل برای یک کشور وقتی به وجود می‌آید که در محیط کار، در محیط زندگی، در محیط تحصیل و در فضای عمومی جامعه، مردم احساس امنیت نکنند. این‌جاست که مغزهای فعّال، دستهای توانا و سرانگشتان ماهر، هیچیک نخواهند توانست مسؤولیت مهمّی را که هر کدام بر دوش دارند، به انجام برسانند. در فضای امنیت است که هم تلاش علمی، هم تلاش اقتصادی، هم روحیه و نشاط و هم همه فعالیتهای یک کشور می‌تواند به‌درستی برنامه‌ریزی شود و با دقّت دنبال گردد و به نتایج خود برسد. نیروی انتظامی، آن سازمان رشید، آن بازوان توانا و آن شانه‌های پُرتحمّلی است که می‌تواند و می‌خواهد این بار سنگین را بر دوش بگیرد و این خدمت بزرگ را برای مردم انجام دهد. جوانان عزیز! کسانی که خود را برای خدمات بزرگ در نیروی انتظامی آماده می‌کنید! با این نگاه و با این روحیه در این میدان قدم بگذارید. جوانان ایرانی در دوران مبارک انقلاب اسلامی به اثبات رساندند که کار ناممکن برای آنها وجود ندارد. نشان دادند که اراده و همت آنان می‌تواند بر همه مشکلات فائق آید. همت کنید، اراده کنید، سعی کنید، خود را آماده کنید؛ برای این‌که بتوانید آنچه را که این ملت بزرگ و شجاع از شما انتظار دارد - یعنی استقرار امنیت کامل - به او هدیه کنید. این یک وظیفه بزرگ است و بازوان توانایی که این کار را متعهّد است، نیروی انتظامی است. خدا را سپاسگزاریم که نیروهای مسلّح - چه سازمانهای نظامی و چه نیروی انتظامی - از فرماندهان لایق و مؤمن و کارآمد و از عناصر پاک تشکیل شده است و می‌تواند این وظایف بزرگ را که به عهده اوست، تحقّق بخشد. ملت ایران در میدانهای مختلف، شایستگی خود را نشان داده است. تهدیدهای جهانی، تهدیدهای بین‌المللی و اخمهای مراکز قدرت استکباری تا به امروز نتوانسته است و در آینده نیز نخواهد توانست این ملت بزرگ را از راه عزّت و افتخار و استقلال و آزادی - یعنی راه نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - منصرف کند. ایران عزیز ما و نظام مقدّس جمهوری اسلامی و ملت بزرگی که در این منطقه پُرافتخار زندگی می‌کنند، می‌توانند برای دنیا الگو باشند؛ همچنان که از بعد از انقلاب تا امروز در میدانهای مختلف الگو بوده‌اند. این را بدون هیچ تردیدی بدانید که ملت فلسطین همین امروز که با شجاعت کامل در حال مبارزه است، ملت ایران را و درس ایران را، درس فراموش نشدنی خود و الگوی فراموش نشدنی خود به حساب می‌آورد و این را، هم دوستان شما در سراسر عالم که بسیارند، و هم دشمنان شما که مراکز قدرت استکباری‌اند، به‌خوبی می‌دانند. فلسطین، امروز با نام خدا به مبارزه بابرکت و پُرشکوه خود ادامه می‌دهد. یک بار دیگر غلبه اراده انسانهایی که دل در گرو ایمان به خدا و اعتقاد به خود دارند، بر همه قدرتهای مادّی، بارز و واضح خواهد شد. دنیا خواهد دید که ملت فلسطین در سایه استقامت، گام به گام به سمت هدفهای خود پیش خواهد رفت. فلسطین متعلّق به ملت فلسطین است. امروز این ملت در میدان است. در دنیای اسلام هم غوغایی است از هیجانی که این ملت در فضای بین‌المللی با ایستادگی شجاعانه خود آفریده است. البته ملتهای مسلمان وظیفه سنگین‌تری دارند؛ دولتهای مسلمان هم وظایف بزرگی دارند. ایران اسلامی، ملتش و دولتش، همدوش، هم‌آوا و هماهنگ با ملت فلسطین همدردی می‌کند؛ با آنها همراهی می‌کند؛ در میدانهای مختلف، در میدانهای گوناگون، این ملت را مورد حمایت قرار می‌دهد. این وظیفه همه‌ی دولتهاست. امروز ملت فلسطین بحق از امت اسلامی انتظاراتی دارد؛ از دولتهای اسلامی هم توقّعاتی دارد. امروز امت بزرگ اسلامی هم از دولتهای اسلامی - بخصوص دولتهای عربی - انتظار دارد که روابط خود را با صهیونیسمِ غاصب و ظالم و گستاخ، قطع کنند. صهیونیسم چهره واقعی خود را یک بار دیگر آشکار کرد؛ یک بار دیگر نشان داد که جز زبان زور، جز منطق زور، جز فکر زور و زورگویی، چیزی بر او حاکم نیست. ملت ایران به فضل پروردگار توانسته است در سطح دنیای اسلام اندیشه استقلال و ایستادگی و اتّکای به نفس را در ملتها یا به وجود بیاورد و یا تقویت کند. عزیزان من! شما به چنین ملتی خدمت می‌کنید؛ برای چنین ملتی درس می‌خوانید و آموزش می‌بینید و خود

را آماده می‌کنید. امنیت، یک مقوله اساسی است. امنیت اجتماعی، امنیت فردی، امنیت در همه محیطهای زندگی، امنیت فکری و معنوی و روانی، همه اینها جزو انتظارات مردم است. بخش مهمی از این وظیفه بر دوش نیروی انتظامی است. جوانهای بااستعداد، جوانهای مؤمن، بحمداللَّه در این نیرو خود را آماده می‌کنند که به این وظایف بزرگ برسند. برای همه شما عزیزان دعا می‌کنم و امیدوارم بتوانید خود را آن‌چنان که شایسته این ملت بزرگ است، آماده کنید؛ وظایف خود را آن‌چنان که شایسته شماست و متناسب با انتظارات از شماست، به بهترین وجهی به انجام برسانید؛ اتّکاء به خود، پرداختن به روشهای علمی در همه بخشهای مختلف، ظهور در چهره یک نیروی امین، عزیز، سربلند و محبوب. نیروی انتظامی، هم باید با عزّت، هم با امانت، هم با کارایی خود، در محیط زندگی مردم بدرخشد. آن ملتی که نیروی انتظامی خود را عزیز می‌داند، او را با خود یگانه می‌شمارد و به او اعتماد می‌کند، ملت خوشبختی است. مردم، نیروی انتظامی را باید از خود بدانند و شما باید با رفتار خود، با شیوه‌های خود، با امانت خود، با سلامت و صداقت اخلاقیِ عملی خود، این اطمینان و اعتماد را از خود در دل مردم به وجود آورید. مردم احساس آرامش می‌کنند که ببینند جوانان و مردان و زنان در این سازمان بزرگ و کارآمد، با انجام صحیح وظایفِ خود می‌توانند آنچه را که از آنها متوقّع است، تحقّق بخشند. امیدواریم خداوند متعال همه شما را موفّق بدارد؛ ارواح مطهّر شهیدان نیروی انتظامی و همه شهدای عزیز نیروهای مسلّح و همه شهدای ملت ایران را با اولیا و پیغمبران و ائمّه علیهم‌السّلام محشور کند و روح مطهّر امام بزرگوار را شاد بدارد و عزیزان جانباز را مشمول رحمت و لطف و تفضّل خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

سخنرانی رهبر معظم انقلاب و فرمانده کلّ قوا در اجتماع بزرگ بسیجیان شرکت کننده در اردوی فرهنگی، رزمیِ

سخنرانی رهبر معظم انقلاب و فرمانده کلّ قوا در اجتماع بزرگ بسیجیان شرکت کننده در اردوی فرهنگی، رزمیِ یاران امام علی(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. بر این توفیق بزرگ که توانستم در جمع جوان و پُرنشاط شما بسیجیان عزیز شرکت کنم، خدای متعال را سپاسگزارم. وجود بسیج باید ما را وادار به شکر الهی کند؛ نشاط جوانان بسیجی باید ما را وادار به شکر الهی کند؛ توسعه روزافزون کیفی و کمّی بسیج، جداگانه باید ما را وادار به شکر و سپاس الهی کند. امروز که در دنیای اقتدار سیاسی و استکبار اقتصادی و سیاسی در سراسر عالم، همه عوامل در سمت و سوی آن است که از جوانان دنیا، بخصوص از جوانان کشورهای اسلامی موجوداتی بی‌حال و بی‌انگیزه بسازند؛ نسل جوان کشورهای اسلامی را به انسانهای کم‌خاصیت و بی‌خطر برای خودشان تبدیل کنند - که این کار را هم در کشورهای گوناگون جهان سوم و بخصوص در کشورهای اسلامی می‌کنند؛ و البته خود کشورهای مقتدر سیاسی دنیا هم چه بخواهند، چه نخواهند، گریبانشان در دست بلای فساد و اعتیاد و انحراف نسل جوانشان هست - در چنین دنیایی، انسان ببیند نسل جوان کشور ما در میان خود، انبوه عظیمی از دختران و پسران را پرورش می‌دهد که با انگیزه، در میدان علم، در میدان دین، در میدان جهاد، در میدان حضور سیاسی، در میدان نشان دادن اقتدار و نشاط به چشمهای حیرت‌زده و دلهای ناباور دنیا حضور دارند؛ این جای شکرگزاری دارد. من خدای متعال را به خاطر وجود بسیج، وجود شما، نشاط و نیرو و ایمان شما و آمادگی شما فرزندان عزیزم سپاسگزارم. امروز این اردوی رزمی، فرهنگی در حالی تشکیل شده است که جمع کثیری از جوانان امّتِ اسلام، در خودِ فلسطین و در خودِ قدس شریف، پرچم جهاد را برافراشته‌اند و با جان خودشان، با تن خودشان، با سرمایه حیات خودشان؛ از عزّت خود، از هویّت خود و از هستی خود دفاع می‌کنند و به مجاهدت می‌پردازند و در خارج از کشور فلسطین عزیز - در دیگر کشورهای اسلامی - به نام و یاد آنها و به عنوان همدردی با آنها شعار می‌دهند و حضور خودشان را اعلام می‌کنند. در چنین شرایطی است که اردوی بزرگ شما در این جا تشکیل شده است. یک مطلب درباره بسیج عرض می‌کنم، یک مطلب درباره فلسطین. درباره بسیج سخن من این است که سیاستِ مراکز اقتدار بین‌المللی

از اوایل این قرن تا امروز، همیشه این بوده است که ملتها را از معادله قـدرت جـدا کنند؛ یعنی از آن روزی که کشورهای اروپایی و بعـد امریکـا برنامه‌ریزی کردنـد که بخصوص اختیار کشورهای اسلامی این منطقه را در دست گیرنـد؛ از نفتشان اسـتفاده کننـد، از موقعیت سوق‌الجیشـی‌شان اسـتفاده کننـد، از بازارهای مصـرفشان اسـتفاده کنند، از نیروی کار ارزانشان اسـتفاده کنند؛ یک تصـمیم اساسـی و حیاتی دیگر هم در کنار این گرفته شـد و آن تصـمیم این بود که ملتهای این منطقه را از معادلات قـدرت کنار بگذارنـد؛ چون اگر ملتها در معادله قـدرت وارد شوند، دسـتگاه اقتدارطلبِ اسـتکبار، شـکست خورده است. ملتها را چطور کنار بگذارند؟ راه این که ملتها در قضایای این منطقه سـخنی و نقشی و عزمی نداشته باشند، این بود که در رأس کشورها، عناصر طرفدار خود را که با مردم هیچ نسبتی و در میان مردم هیچ محبوبیتی نداشتند، سرکار بیاورند. نمونه‌اش در ایران ما، آدمی مثل رضاخان بود؛ بعد هم پسر رضاخـان. اینها هیـچ ارتباطی با مردم نداشـتند. وقتی در یک کشور مثل ایران یا مثل بعضـی کشورهای شـمال آفریقا و یا کشورهای دیگری در این منطقه، ملتهـا مواجه بـا قـدرت، بـا حکومت و زمامـداریِ چنان انسانهایی می‌شونـد، بـدیهی است که از آنها پشتیبانی نمی‌کننـد. وقتی ملت از زمامـدار پشتیبـانی نکرد، اختیـار این زمامـدار در دست آن مرکز اقتـدار خارجی است. بگویـد بکن، مجبور است بکند؛ بگوید نکن، مجبور است نکند؛ بگوید صـلح خاورمیانه را به رسمیت بشناس، مجبور است بشناسد؛ بگوید قیمت نفت را این قـدر پایین بیاور، مجبور است پایین بیاورد؛ بگویـد فلان فرد را از دولت خود کنار بگذار، یا فلان فرد را در داخل دولت خود به فلان کار بگمار، مجبور است بکنـد! چرا مجبور است؟ چون اگر نکنـد، با خشم مرکز اقتدار جهانی مواجه می‌شود و ملتی هم ندارد کـه از او پشتیبـانی کنـد. نـتیجه ایـن می‌شـود: تصـمیم‌گیری در ایـن کشورهـا به‌وسـیله زمامـداران فاسـد و خـود فروختـه، می‌شـود تصـمیم‌گیریِ دسـتگاههای اقتـدار جهـانی؛ یعنی همـان چیزی که مـا از اوّل انقلاـب به آن «اسـتکبار» گفته‌ایم؛ آن که ملتهـا را خُرد می‌شـمارد؛ آن که به حقوق ملتهـا اعتنـا نمی‌کنـد؛ آن که منافع ملتها را در نظر نمی‌گیرد. این سـیاست اسـتکبار بوده؛ این کار را هم کرده‌انـد. در ایران عزیز مـا، قبـل از انقلاـب دهها سـال این سـیاست دنبـال شـد. در کشورهای دیگر هم اگر نگاه کنیـد - من اسـم نمی‌آورم و زمان معیّن نمی‌کنم - می‌توانیـد نمونه‌های متعـدّدی را ببینیـد. نقطه مقابل این چیست؟ نقطه مقابل این است که ملت در یـک کشور، در معـادله قـدرت وارد شود؛ «آری» و «نه» بگویـد؛ خواست خود را علنی کنـد؛ حقوق خود را مطـالبه کنـد؛ در مسائل کشورش بـا چشم بـاز، بـا عزم راسـخ، بـا قـدم ثـابت و اسـتوار دخالت کنـد. این کار را انقلاب عظیم اسـلامی ما و رهبر بی‌نظیر این انقلاـب، در این کشور - که ماننـد طلسـمی بسـته شـده بود - باز کردنـد؛ این کار را راه انداختنـد. قبل از انقلاب، دهها سال در این کشور نام مجلس و انتخابات و از این رقم چیزها بود. این مردم در آن دوران یک مرتبه پای صـندوق انتخابات نمی‌رفتنـد؛ انتخابات نمی‌شـناختند؛دولت را نمی‌شـناختند؛ از تصـمیمها خبر نداشتند؛ همه چیز در غیاب ملت رقم می‌خورد و تصمیم گرفته می‌شد و عمل می‌شـد. از اوّلِ انقلاـب، این ملت است که در وسـط میـدان است. مسؤولاـن کشور اگر تصـمیمی می‌گیرنـد، اگر شـجاعتی به خرج می‌دهنـد و اگر اقـدام راسـخی می‌کننـد، به پشتیبانی این ملت است. ملت وقتی در یک کشور وسط میـدان باشـد، در معادله قدرت، شریـک و سـهیم می‌شود. دیگر نه قـدرتهای زورگوی بین‌المللی می‌تواننـد چیزی بر او تحمیـل کننـد یا کسـی را بر گُرده‌ی او سوار کنند؛ نه زمامداران می‌توانند ضعف نشان دهند و تسلیم خواست بیگانگان شوند؛ چون ملت مطالبه می‌کند. آحاد ملت ایران اسلامی در میداننـد. البته انگیزه‌ها همه جا یکسان نیست؛ نشاطها و اراده‌ها، مانند هم نیست؛ همه یکسان حاضـر نیسـتند در راه هدفهای عالی کشور و ملتشان سـرمایه‌گذاری و اقـدام کننـد. یکی حاضـر است جان بدهـد، یکی حاضـر است مالش را بدهد، یکی حاضـر اسـت مقداری وقتش را بدهد، یکی حاضـر است چند کلمه حرف زدنش را بدهد، یکی حاضـر است تماشاچی باشد و تحسـین کند. همه یکسـان نیسـتند. در میان آحاد عظیم ملتِ شـصت و پنـج میلیونی ما، کسانی که اگر جان لازم باشـد، می‌دهنـد؛ اگر مال لازم باشـد، می‌دهند؛ اگر حضور به تن و جسـمشان لازم باشد، آن را حاضر می‌کنند؛ اگر بحث سازندگی باشد، پا وسط میدان می‌گذارند؛ اگر بحث دفـاع باشـد، در وسـط میـدان می‌آینـد؛ اگر لاـزم باشـد برای هـدفهای کشور، خود را از لحـاظ علمی آماده کننـد، این کار را

می کنند؛ هرچه هدفهای والا از آنها بخواهند، حاضـرند آن را تقدیم بکنند؛ آن جمعی که این خصوصـیت را دارند، اسـمشان بسیج است. بسیج معنـایش این است که دسـتگاههای مسؤول کشور برای باز کردن گرههای بزرگ، برای برداشـتن قـدمهای بلنـد و برای دفـاع از کشور، فقـط به سازمانهـای رسـمی و دولتی تکیه نکننـد. در جنگ، ما سازمانهای مسلّح نیرومنـدی داریم؛ ارتش و سپاه را داریم؛ امـا آن روزی که میـدان دفاع از مرزهای کشور یا از اسـتقلال کشور یا از سـربلندی کشور مطرح باشـد و باز بشود، این فقط سازمانهای رسـمی نیسـتند که وارد میـدان می‌شونـد؛ بلکه آحاد ملت به اینها کمک می کنند و وارد میدان می‌شوند؛ همچنان که در طول این بیست سال در دوران جنگ و قبل از جنگ و بعد از جنگ وارد شدند. این معنای بسیج است. بسیج، یعنی حضور بهترین و بـا نشـاطترین و باایمان‌ترین نیروهای عظیم ملت در میـدانهایی که برای منافع ملی و برای اهـداف بالا، کشورشان به آنها نیاز دارد. همیشه بهترین و خـالصترین و شـرافتمندترین و پُرافتخـارترین انسانهـا، این خصوصـیات را دارنـد. بسیج در یک کشور، معنایش آن زمره‌ای اسـت که حاضـرند این پرچم افتخـار را بر دوش بکشـند و برایش سـرمایه‌گذاری کننـد؛ که آسـان هم نیست. خـدا را شـکر می‌کنیم که از روز اوّلِ انقلاب، نیروی خود جوش مردم در همه میـدانها حاضـر بود و امام، قدر این نیرو را دانست و آحاد ملت قدر این جریان جوشـنده عظیم را در میان خودشان دانسـتند؛ آنهایی که خودشان حاضر نبودند، یا آمادگی نداشتند که در این میدانهای خطر وارد شوند، آن جوانان آماده و عناصـر از خود گذشـته را تحسـین و تشویق کردند. این آن چیزی است که دسـتگاههای اقتدار جهـانی را، دسـتگاههای اسـتکبار را، آن کسـانی را که می‌خواهنـد سـرنوشت کشورها و ملتها را بناحق در دست گیرنـد، خشـمگین می کنـد. این‌جاست که بایـد راز حمله تبلیغـاتی به بسیج را فهمیـد. چرا در تبلیغـات جهانی و رادیوها به بسیج اهانت می‌شود؟ چرا کسانی که همیشه چشم به دهان بیگانگان دارند تا حرف آنها را تکرار کنند، نسبت به بسیج زبان به ناسزا می‌گشایند و بسیج را که در خور تشریف و تعظیم و تحسین است، مورد اهانت و بی‌مهری قرار می‌دهند؟ چون نقش بسیج را در حفظ استقلال ملی، در حفظ غرور ملی، در حفـظ افتخـارات ملی، در تـأمین منـافع ملی و بالا ـخره و بالاتر از همه در اعلاء پرچم اسـلام و نظام جمهوری اسـلامی می‌دانند؛ به جدّ با بسیج دشـمنند؛ اما دشـمنی آنها فایده‌ای ندارد. امروز بحمداللّه جوانان ما از قشـرهای مختلف، در بسـیج احساس حیـات و نشـاط می کننـد؛ نسل جوان ما قـدر می‌شـناسد. امروز در انبوه عظیم جوانان بسـیجی ما، برجسـتگان حوزه و دانشـگاه، طلبه فاضـلِ ممتـاز، دانشـجوی درجه یک ممتاز، برنـده مـدالهای بالای مسابقات علمی جهان، دانش‌آموز ممتاز دبیرسـتانها، کارگر ممتاز کارخانه‌هـا، فرد ممتـازِ در بخشـهای مختلف، قـاری ممتـاز، هنرمنـد ممتاز، اسـتاد ممتاز و ممتازان قشـرهای مختلف، حضور دارنـد و اجتمـاع کرده‌انـد. مگر دشـمن می‌توانـد این ارزش والاـ را با این تبلیغات خصـمانه و بیهوده در چشم مردم پایین بیاورد؟ من به شـما جوانان عزیز، به شـما پسـران و دختران بسـیجیِ مؤمن، از هر قشـری هستیـد، عرض می کنم: عزیزان من! کشور مال شـماست؛ کشور متعلق به نسل جوان است؛ شـما بایـد این کشور را بسازید؛ شـما باید پایه‌های مجد و عظمتی را که این انقلاب و دست توانای معمار انقلاـب بنـا گذاشــته اسـت، حفـظ کنیـد و بالاـ ببریـد؛ شــما بایـد بـا نیروی خـود، بـا اراده خـود، بـا دانش خـود و بـا ایمـان خـود، عقب‌مانـدگیهای چنـدده‌ساله دوران قبل از انقلاب را جبران کنید. در میان جوانان، هرکس که این احساس مسؤولیت و این احساس علاقه به اهداف را، همراه با اخلاص در وجود خود حس می کند، او بسیجی است. چه در نیروی مقاومت باشد، چه نباشد؛ چه رسماً کارت بسیج گرفته باشـد، چه نگرفته باشد. آن کسـی که با ایمان است، آن کسـی که دنبال اهداف والاست، آن کسـی که حاضـر است از وجود خود برای کشورش، برای اسـلامش، برای نظام اسـلامی و برای آحاد ملتش، با وجود خود، با استعداد خود، با جان و تن خود سـرمایه‌گذاری کنـد، او بسـیجی است؛ در هر کجـا که باشـد. افتخار کننـد جوانان عزیز بسـیجی ما در گردانهای مخصوص بسـیج – گردانهای عاشورا و یازهرا در نیروی مقاومت، در بخشـهای مختلف بسـیج – که توانسته‌اند با حضور سازمانیِ در بسیج، این احساس را مجسّم کنند. و این جا بپردازم به مسأله بسیار مهم این روزهای ما؛ یعنی مسأله فلسطین. عزیزان من! در فلسطین هم بسیج هست؛ بسـیج فلسـطینی که دنیا را امروز متوجّه به خود کرده است. آن وقتی که سـرنوشت قضـیه فلسطین، دستِ چند نفر سیاستمدار

باشد، مردم در آن نقشی نداشته باشند، جوانان در آن حرفی نداشته باشند؛ سرنوشت همان می‌شود که دیدید: ذلّت پشت سرِ ذلّت؛ عقب‌نشینی پشت سرِ عقب‌نشینی؛ میدان دادن به دشمن؛ سنگرها را یکی پس از دیگری به نفع دشمن زورگو، متجاوز، پُر رو و وقیح، خالی کردن. این آن وقتی است که مردم در صحنه نیستند. مردم را کنار گذاشتند؛ انگیزه‌های حقیقی‌ای که مردم را جذب می‌کند - یعنی انگیزه ایمانی - فراموش کردند و دهها سال مسأله فلسطین را عقب انداختند. من اوّلِ انقلاب به یکی از این سران فلسطینی که این‌جا آمده بود، گفتم چرا شما شعار اسلام را مطرح نمی‌کنید؟ عذرهای بیهوده‌ای آورد. نمی‌خواستند بکنند؛ دلشان به اسلام باور نداشت. امروز بیش از دوازده، سیزده سال است که ملت مسلمان فلسطین، با نام اسلام و با شعار اسلام به میدان آمده است. دشمن فوراً فهمید قضیه چیست. وقتی که در دهه قبل، انتفاضه در فلسطین شروع شد، دشمنان - یعنی صهیونیستها و رفیقهای امریکایی‌شان - زودتر از همه احساس خطر کردند. دیدند باید این را نابود کنند؛ چون به نام اسلام است. درصدد علاج برآمدند؛ اما قادر به علاج نیستند؛ چون طبیعتاً زورگویند. رژیم صهیونیستی در سرزمین مغضوبِ فلسطین، یک رژیم نژادپرست است. مگر از یک رژیم نژادپرست می‌شود انتظار عدالت داشت؟! رژیمی که به وسیله قدرتمندان سیاسی و اقتصادی دنیا به وجود آمده است، اصلاً برای این به وجود آمده است که نگذارد دنیای اسلام، اتّحادی به خود ببیند؛ عزّتی به خود ببیند؛ نگذارد مسلمانها یک واحد عظیم تشکیل دهند که مبادا خطر بشوند. برای این اصلاً به وجود آمده است. از او می‌شود انتظار انصاف و عدالت داشت؟! ساده‌لوحند کسانی که خیال می‌کنند می‌شود با این رژیم گفتگو کرد. هر گفتگویی برای رژیم صهیونیستی به منزله باز کردن یک میدان برای جلو آمدن اوست. دیروز او را در گفتگوها کمک کردند، امروز آمدند مدّعی مسجدالاقصی شدند! وقتی انسان نداند که با چنین موجود زورگویی چگونه باید رفتار کرد و بخواهد تحت تأثیر فشارهای امریکا و صهیونیستهای قدرتمند و پولدار دنیا تصمیم بگیرد، همین می‌شود؛ آحاد ملت بالأخره خودشان به میدان آمدند. سه هفته قبل، حضور عنصر نجس و منفور صهیونیست در مسجدالاقصی مردم را بی‌تاب کرد. اگر همان روز، سران مدّعیِ مسأله فلسطین یا سران کشورهای عربی، معترض می‌شدند، مردم احساس می‌کردند کسی هست که حرف آنها را بزند؛ و شاید قضایا این طور نمی‌شد؛ اما مردم دیدند خودشان باید به میدان بیایند و به میدان آمدند. الان سه هفته است که شعله مقاومت در سرزمین فلسطین برافروخته است. من به این جوانان فلسطینی گفتم، شما بدانید، یک نسل بیدار شده؛ یک نسل به میدان آمده است؛ مگر می‌توانند آن را با این حرفها خاموش کنند؟ تعدادی با ارتکاب جنایت و ارهاب، تعدادی از جوانان و مظلومین را به قتل می‌رسانند؛ اما خونهای اینها درخت نهضت فلسطین و انقلاب فلسطین را آبیاری می‌کند. مسأله به شکلی نیست که قدرت استکباری امریکا یا دست‌نشانده او - حکومت صهیونیستی - بتوانند آن را علاج کنند؛ علاج‌پذیر نیست. ملتی را از خانه خود، از میهن خود، از کشور خود بیرون کرده‌اند و کسانی که مانده‌اند، محکوم بیگانه‌هایی هستند که به آن جا کشانده شدند؛ این ملت را مگر می‌شود ساکت کرد؟ دستگاههای استکبار از ایران اسلامی گله می‌کنند که شما با روند صلح مخالفید. ما البته مخالفیم؛ اما شما بدانید، اگر ایران اسلامی هم مخالف نبود، اگر هیچیک از ملتها و دولتهای دنیا هم کمک نمی‌کرد، این خیال خامی است که شما خیال کنید یک ملت را می‌شود از صفحه تاریخ محو کرد و به جای آن یک ملت جعلی به وجود آورد! ملت فلسطین فرهنگ دارد، تاریخ دارد، سابقه دارد، تمدّن دارد. هزاران سال این ملت در این کشور زندگی کرده است؛ آن وقت شما بیایید این ملت را از خانه خودش، از شهر خودش، از تاریخ خودش جدا کنید و بیرون برانید و بعد یک عده مهاجر را، ولگرد را، آدمهای جورواجور را، سودطلبها را از کشورهای دنیا جمع کنید و یک ملت جعلی به وجود آورید؟! مگر این شدنی است؟! چند صباحی با زور و با فشار کار را انجام می‌دهید؛ مگر این کارها ممکن است ادامه پیدا کند؟! همچنان که ادامه پیدا نخواهد کرد و امروز نشانه‌هایش بُروز کرده است. من حرف اوّلم در باب فلسطین این است که هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند انگیزه آزادی و بازگشت فلسطین به صاحبان آن را در دنیا و در دل ملتهای مسلمان و به‌طور ویژه در دل ملت فلسطین خاموش کند. راه علاج هم یک راه بیشتر نیست. من به کسانی که مسأله خاورمیانه را یک مسأله بحرانیِ دنیا می‌دانند و

می‌گویند بایستی سعی کنیم بحران خاورمیانه مهار شود، می‌گوییم تنها راه مهار کردن یا از بین بردن بحران خاورمیانه این است که ریشه بحران خشک شود. ریشه بحران چیست؟ رژیم تحمیلی صهیونیستی در منطقه. تا وقتی که ریشه‌ی بحران هست، بحران هم هست. راه حل این است که آوارگان فلسطینی از لبنان و هر نقطه دیگری که هستند، به فلسطین برگردند. این چند میلیون فلسطینی‌ای که در بیرون فلسطین زندگی می‌کنند، به فلسطین برگردند. مردم اصلی فلسطین - چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی - رفراندوم کنند و تصمیم بگیرند که چه رژیمی بر کشورشان حاکم باشد. اکثریت قاطع مسلمانند؛ تعدادی هم یهودی و مسیحی‌اند که اینها ساکنان اصلی سرزمین فلسطین‌اند و پدرانشان در این جا زندگی کرده‌اند. نظامی را که مطلوب این جمعیت است، سرِ کار بیاورند؛ بعد آن نظام تصمیم بگیرد با کسانی که در طول این چهل سال، چهل و پنج سال و پنجاه سال به فلسطین آمده‌اند، چه کار کند. نگهشان دارد، برشان گرداند، در نقطه خاصی اسکان داده شوند؛ این دیگر با آن نظام حاکم بر فلسطین است؛ این راه حلِ بحران است. تا وقتی این راه حلّ اجرا نشود، هیچ راه حل دیگری کارایی نخواهد داشت؛ امریکاییها هم با همه قدرت‌نمایی‌شان کاری نمی‌توانند بکنند. آنها هر کاری می‌توانسته‌اند، کرده‌اند؛ نتیجه این است که مشاهده می‌کنید. البته آنها از اوضاع این سه هفته فلسطین اشغالی، از قیام جوانان، از شجاعت مردان و زنان، از عزم و اراده والای آن مردم مظلوم و خشمگین، به‌شدّت عصبانیند و مرتّب می‌خواهند گناه را به گردن این و آن بیندازند. نه آقا! عامل قیام فلسطین جمهوری اسلامی نیست؛ عامل قیام فلسطین مردم لبنان نیستند؛ عامل قیام فلسطین خود فلسطینیها هستند؛ عامل قیام و انتفاضه فلسطینی، رنجها و غمهای متراکم شده در وجود این نسل جوانی است که امروز با امید و نشاط به میدان آمده است. ما البته آنها را تحسین می‌کنیم؛ ما آنها را از خودمان می‌دانیم؛ ما فلسطین را پاره تن اسلام می‌دانیم و با ملت فلسطین، با جوانان فلسطین احساس برادری و همخونی می‌کنیم؛ اما آنها هستند که انتفاضه را راه می‌برند. این قراردادهایی هم که در «شرم‌الشّیخ» و دیگر مناطق، بین اطرافِ بی‌مسؤولیتِ قضیه بسته شده است، هیچ تأثیری ندارد. مایه شرمندگی قراردادکنندگان و کسانی که این قراردادها را بسته‌اند، خواهد شد. هیچ فایده‌ای ندارد؛ هیچ تأثیری نخواهد داشت. در آینده بسیار نزدیکی اجلاس سران عرب تشکیل می‌شود. من لازم می‌دانم به سران کشورهای عربی مسؤولیت بزرگی را که امروز متوجّه آنهاست، یادآوری کنم. امروز امت اسلام از سران عرب انتظار دارد. امریکاییها سعی کردند در اجلاس «شرم الشّیخ» کاری کنند که اجلاس سران عرب تحت تأثیر قرار گیرد. نباید تحت تأثیر قرار گیرند. امروز هر تصمیمی که در اجلاس سران عرب گرفته شود، مورد قضاوت همیشگی تاریخ خواهد بود. سران عرب می‌توانند با تصمیمهای درست، برای خودشان در این اجلاس افتخار ابدی کسب کنند. البته مسأله فلسطین با این اجلاسها حل نمی‌شود؛ اما این اجلاسها می‌توانند مطالبات ملت فلسطین را به دنیا عرض کنند. نقدترین و فوری‌ترین مطالبات ملت فلسطین این است که عاملان کشتار فلسطینی در این سه هفته باید در یک دادگاه اسلامی یا عربی، محاکمه و مجازات شوند. آن موجود پلیدی که با حضور خود در مسجدالاقصی احساسات مردم مسلمان را جریحه‌دار کرد، باید مجازات شود. قدس شریف و شهر بیت‌المقدس باید از وجود صهیونیستها به‌کلّی پاکسازی شود؛ اجازه داده شود که ملت فلسطین آزادانه نسبت به آینده و سرنوشت خود تصمیم بگیرد. اینها مطالبات نقدی است که سران کشورهای عربی می‌توانند مطرح کنند. من به برادران و خواهران فلسطینی عرض می‌کنم: جهادتان را ادامه دهید. ایستادگیتان را ادامه دهید. بدانید هیچ ملتی جز به وسیله ایستادگی و مبارزه نمی‌تواند شرف خود و هویت خود و استقلال خود را به دست آورد. به هیچ ملتی، دشمن با التماس چیزی نخواهد داد. هیچ ملتی به خاطر ضعیف بودن و گردن کج کردن در مقابل دشمن، به چیزی نمی‌رسد. هر ملتی که در دنیا به جایی رسیده است، به خاطر عزم و اراده و ایستادگی و سینه سپر کردن و سر را بالا نگه‌داشتن رسیده است. بعضی از ملتها این توان را ندارند؛ اما آن ملتی که به اسلام معتقد است، آن ملتی که به قرآن معتقد است، آن ملتی که به وعده خدا معتقد است، آن ملتی که معتقد است «لینصرنّ اللّه من ینصره(۱)» - هرکه خدا و دین خدا را یاری کند، خدا با تأکید او را یاری خواهد کرد - این توانایی را دارد. توصیه‌ی دیگر من این است که امروز همه همّت دشمن این است که میان صفوف فلسطینی اختلاف بیندازد.

حتی آن عناصر خائن فلسطینی هم که با دشمن همکاری می‌کنند، همّتشان ایجاد اختلاف است. تسلیم این توطئه دشمن نشوید. عناصر حماس، جهاد اسلامی، فتح - جوانان فتح که تازه وارد این میدان شده‌اند - این میدان را رها نکنند و همه با هم باشند. رئیسان و سرکردگانی که به نفع دشمن حرف بزنند و دستور بدهند، دستورشان گوش کردنی نیست. آحاد ملت فلسطین بر محور عناصر با اخلاص و مؤمن و فداکار جمع شوند. ملت فلسطین - که امروز چشم دنیای اسلام متوجّه به اوست، - بداند که دلهای امّت اسلامی او را تحسین و برای او دعا می‌کند؛ و اگر برای کمک راه باز بود، امروز امّت اسلامی کمکهای خود را روانه می‌کرد؛ چه دولتها موافق و مایل می‌بودند و چه نمی‌بودند. امّت اسلام از فلسطین نمی‌گذرد، از ملت فلسطین نمی‌گذرد، از جوانان فلسطین چشم نمی‌پوشد. به ملت عزیز خودمان هم عرض می‌کنم، این حماسه حمایت و فداکاری نسبت به برادران عزیز فلسطینی را - که شما بحمداللّه در دنیای اسلام به حمایت آشکار و همه‌جانبه از برادران فلسطینی‌تان سرافراز و برجسته‌اید - قدر بدانید. این بسیار با ارزش است. همه دنیا می‌دانند که کشور ایران اسلامی عزیز ما، ملت و دولت، آحاد مردم، زن و مرد، نسبت به مسأله فلسطین علاقه‌مند، حسّاس، عازم و جازمند و اگر بتوانند، کمک می‌کنند. چقدر خوب است که کمکهای مالی مردمِ متمکّن جمع شود و کسانی که می‌توانند، از لحاظ مالی کمک کنند. اگر از لحاظ تسلیحات نمی‌توانیم کمک کنیم؛ اگر از لحاظ نیروی انسانی، این امکان وجود ندارد که ملت و جوانان ملت به آن‌جا بروند؛ اما از لحاظ مالی می‌شود به آنها کمک کرد؛ بعضی از دردهایشان را درمان نمود؛ بعضی از زخمهایشان را مرهم گذاشت و دلهای مادران آنها و عزم پدران آنها را تحت تأثیر این محبّتها قرار داد. دیدید نوجوانی را که در آغوش پدرش به قتل رسید؟! این تنها مورد نبود؛ موارد دیگری هم وجود داشته است. عظمت این حرکت آن‌قدر زیاد است که این‌گونه فداکاریها به چشم خود آنها بزرگ نمی‌آید؛ همچنان که در دوران جنگ تحمیلی، شما آن قدر فداکاری کردید که به چشم خودتان نمی‌آمد؛ اما فداکاریهای شما دنیا را خیره کرد. امروز هم ملت فلسطین همین‌طورند؛ به چشم خودشان نمی‌آید، اما دنیا را خیره می‌کند. یک شهادت - مثل شهادت آن نوجوان در آغوش پدرش - توفانی در دلهای ملتهای دنیا برمی‌انگیزد. اینها بسیار ارزشمند است. پروردگارا! در این پیش از ظهر جمعه، در این روزی که متعلّق به ولیّ تو و عبد صالح تو، حضرت حجّةبن‌الحسن ارواحنافداه است، تو را به آن بزرگوار و به خاندان پیغمبر و به وجود مقدّس نبیّ‌اکرم و به همه اولیا سوگند می‌دهیم، نصرت خود را بر مردم فلسطین و بر همه مسلمانان مبارز در سراسر دنیا نازل فرما. پروردگارا! ملت ایران را سربلند و منصور و مظفّر بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، جوانان بسیجی ما را با نشاط، پُرانگیزه، در همه میدانها موفّق و مؤیّد بدار. پروردگارا! دشمنان اسلام و مسلمین را نابود کن. وحدت امّت اسلامی را روزبه‌روز مستحکم‌تر بگردان. قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از ما، از این جمعیت، از همه ملت ایران، بخصوص از بسیجیان عزیز، راضی و خشنود بگردان. پروردگارا! روح مطهّر امام را از آنچه در این کشور به وسیله این جوانان مؤمن پیش می‌آید و می‌گذرد، راضی و خشنود بگردان و دعای آن بزرگوار را شامل حال همه ما بکن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --
------------------------------- ۱) حج - ۴۰

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی و سفرای کشورهای اسلامی در سال

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی و سفرای کشورهای اسلامی در سالروز مبعث پیامبر گرامی اسلام بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید بزرگ مبعث را به همه مسلمانان سراسر جهان، به همه آزادیخواهان عالم، به همه عدالت‌طلبان روی زمین، به ملت بزرگ و شجاع ایران و به شما حضّار محترم - مسؤولان و مدیران بخشهای مختلف کشور و میهمانان کشورهای اسلامی - تبریک عرض می‌کنم. مبعث حقیقتاً یک عید است؛ یک جشن بزرگ است؛ هم برای مسلمانان در همه ادوار و عهدها، هم برای همه انسانها؛ اگر درست در پیام اسلام بیندیشند. حرکت بعثت نبوی، راه نویی در مقابل بشر گذاشت؛

«هوالّذى يصلّى عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظّلمات الى النّور»(۱). بعثت براى اين است كه انسانها را از ظلمات خارج و به نور هدايت كند. اين ظلمات شامل همه تاريكيهايى است كه در سطح جهان، در فضاى زندگى انسانها و در همه تاريخ به وجود مى‌آيد؛ ظلمات شرك و كفر، ظلمات جهل و حيرت، ظلمات ستم و بى‌عدالتى و تبعيض، ظلمات دورى از اخلاق اسلامى و آلوده شدن به لجنزار فساد اخلاقى، ظلمات برادركشى، ظلمات بدفهمى و كج فهمى و انواع و اقسام تاريكيها. اسلام انسانها را براى خروج از اين ظلمتها هدايت مى‌كند و بتدريج بشر با فراگيرى، با حركت، با تصميم، با درست انديشيدن و موانع را شناختن، اين راه را پيدا خواهد كرد. امروز ظرفيت عالم براى فهم پيام نبوى، از گذشته بسيار بيشتر است. هرچه علم بشر بيشتر شود، توفيق پيام اسلام محتملتر مى‌شود. هرچه قدرتمندان عالم - در هر كجاى دنيا - از ابزارهاى حيوانى و سبع گونه بيشتر استفاده كنند براى سركوب كردن احساسات انسانى، براى به تسخير كشيدن انسانها - كه ظلم قدرتها به بشر، به اين ترتيب آشكارتر شود - جا براى شناسايى نور اسلام بيشتر باز خواهد شد و انسانها بيشتر تشنه خواهند شد. امروز ما آثار تشنگى بشريّت را به پيام اسلام - كه پيام توحيد است، پيام معنويت است، پيام عدالت است، پيام كرامت انسان است - احساس مى‌كنيم؛ انسانها مشتاقند. البته وظيفه‌ى ما مسلمانهاست كه با رفتار خود، با گفتار خود، با عزم و اراده خود، اين پيام را در مقابل چشم مردم جهان قرار دهيم. هرجا كه انسانهاى مؤمن به اسلام در درون امّت اسلامى يك حركت همراه با فضيلت از خود نشان دهند، اسلام در چشم مردم دنيا نورانى‌تر و مطلوبتر خواهد شد. هرجا كه از آحاد امّت اسلامى، ضعفها و زبونيها و ذلّتها و پستيها و عقب‌ماندگيها به چشم برسد، اين براى شأن اسلام موجب فروافتادن و كاهش خواهد شد. امروز اگر از امّت اسلامى و قدرتمندان امّت اسلامى - كسانى كه مى‌توانند كارى بكنند - سخن و عملى سربزند كه نشانه انحطاط باشد، اين در چشم مردم دنيا، اهانت به اسلام است.لذا وظيفه سياستمداران مسلمان، امروز بسيار سنگين است؛ وظيفه علماى اسلام، بسيار سنگين است؛ وظيفه روشنفكران و هنرمندان و نويسندگان و اديبان مسلمان، بسيار سنگين است؛ وظيفه آحاد مردمى كه در كشورهاى اسلامى مى‌توانند در محيط خود اثر بگذارند، بسيار سنگين است. امروز روزى است كه مى‌شود در مقابل جهان ، در مقابل انسانيّت مظلوم و انسان حيرت زده، پيام اسلام را بر سر دست گرفت و گفت: اين است راه نجات شما؛ اينها واقعيات است. امروز براى امت اسلام روز عيد است؛ ليكن عيد مبعثِ امسالِ ما متأسّفانه آميخته شده است با خون مظلومان فلسطين. حادثه فلسطين، حادثه بزرگى است. بيش از نيم قرن است كه دنياى اسلام در قبال اين حادثه عظيم قرار دارد. در اين دهها سال، زمانهايى پيش آمد كه مسؤولان دنياى اسلام و كسانى كه مى‌توانستند تصميمى بگيرند، اگر تصميم خوبى مى‌گرفتند، شايد اين مشكل يا برطرف مى‌شد يا لااقل برطرف كردنش آسانتر مى‌نمود. در طول اين سالهاى متمادى، كوتاهيهاى زيادى شده است. امروز يكى از همان فصلهاى تعيين كننده است. امروز از آن دوره‌هايى است كه سرنوشت ملت فلسطين مى‌تواند يك زاويه پيدا كند به سمت آنچه كه مطلوب دنياى اسلام است. چرا؟ چون يك نسل در فلسطين بيدار شده است. يك حزب را مى‌شود سركوب كرد، يك مجموعه را مى‌شود از ميدان خارج كرد، تعدادى انسان را مى‌شود از مجاهدتشان يا از شجاعت ورزيدنشان پشيمان كرد؛ اما يك نسل رو به رويش را به هيچ قيمتى نمى‌توان از راهى كه شناخته است و به آن روآورده است، منصرف كرد. امروز مسأله اين است. اين نسلى كه امروز بار مسأله فلسطين را بر دوش گرفته است، بيدار شده و حقيقت را فهميده است. حقيقت به چيست ؟ حقيقت اين است كه قدرتمندان، سياستمداران و ثروتمندان دنيا، در برهه‌اى از زمان تصميم گرفتند يك ملت را از روى زمين محو و يك كشور را از نقشه جغرافيا خارج كنند و به خيال خودشان توانستند اين كار را بكنند. عدّه‌اى را كشتند، عدّه‌اى را بيرون كردند، عدّه‌اى را سركوب كردند؛ خيال كردند قضيه تمام شد؛ در حالى كه يك ملت را، آن هم ملتى مثل ملت فلسطين؛ ملتى با سابقه درخشان، با فرهنگ غنى و عميق اسلامى ، با استعدادهاى درخشانى كه درميان اين ملت وجود دارد - فلسطينيها ملت برجسته‌اى هستند و مردمان با استعداد و شخصيتهاى بزرگ در ميانشان كم نيستند - قدرتهاى دنيا؛ انگليس و امريكا و صهيونيستها و فلان كمپانى‌دار و فلان محفل قدرتمند جهانى بخواهند از عرصه وجود خارج كنند، اين شدنى

نیست؛ کمااین که نشد. آنها اشتباه کردند که خیال کردند ملت فلسطین و کشور فلسطین تمام شد. فلسطین باقی مانده است؛ ملت فلسطین باقی مانده است. در کنار وجود ملت فلسطین، یک غصب بزرگ هم وجود دارد. عدّه‌ای را از اطراف دنیا جمع کردند، یک ملت جعلی و دروغین تشکیل دادند، اسمی هم روی آن گذاشته‌اند، با ابزارهای قدرت هم آن را مجهّز کرده‌اند؛ این در کنار واقعیت ملت فلسطین، امروز خودنمایی می‌کند؛ این حقیقت را نسل فلسطینی، امروز با همه وجودشان درک کرده‌اند؛ اوّلین قدم معرفت است؛ این معرفت را پیدا کرده‌اند و فهمیده‌اند که آن موجود جعلی، با همه پشتیبانیهای جهانی، غیرقابل شکست نیست؛ درست هم فهمیده‌اند؛ لذا وارد میدان شده‌اند. امروز وظیفه همه دولتهای اسلامی و همه ملتهای اسلامی این است که هر چه می‌توانند، به اینها کمک کنند. من ادّعا نمی‌کنم که قضیه فلسطین در کوتاه‌مدت تمام خواهد شد؛ اما ادّعا می‌کنم بدون شک فلسطین به فلسطینیها برخواهد گشت. زمان، ممکن است کوتاه یا بلند شود؛ بهایی که پرداخته می‌شود، ممکن است سنگین یا سنگین‌تر باشد؛ اما این واقعه اتفاق خواهد افتاد. آنچه که تأثیر می‌گذارد، رفتار ما مسؤولان کشورهای اسلامی و ما ملتهای مسلمان است. اگر ما خوب رفتار کنیم، این زمان کوتاهتر و این هزینه کمتر خواهد شد. اگر ما بد رفتار کنیم، این زمان طولانی‌تر خواهد شد؛ این هزینه سنگین‌تر خواهد شد و این هزینه فقط بر دوش ملت فلسطین بار نخواهد شد؛ بر دوش همه دنیای اسلام بار خواهد شد. همان کسانی که کوتاهی می‌کنند، همان کسانی که به ظالم کمک می‌کنند، خودشان هزینه این کار را خواهند پرداخت؛ خودشان خسارت این را خواهند داد و تلخیش را خواهند چشید. لذا امروز همه مسلمانها وظیفه دارند. این وظیفه چیست ؟ این وظیفه عبارت است از کمک. کمک چگونه است ؟ این البته شکلهای مختلفی دارد؛ کمکهای سیاسی، کمکهای مالی، کمکهای بین‌المللی؛ انواع و اقسام کمکها را می‌شود به آنها کرد. این بایستی در مجامع بالای دنیای اسلام تصمیم‌گیری شود. این باید در بین مسؤولان و مقتدران دنیای اسلام رویش تصمیم‌گیری شود. اگر آنها تصمیم‌گیری نکردند، آن وقت ملتهای مسلمان احساس خواهند کرد که وظیفه مستقیم متوجّه آنهاست. یقیناً در این جرائم، رژیم صهیونیستی تنها نیست. بلاشک شریک جرم او دولت ایالات متحده امریکاست. هر کسی امروز به آن ظالم کمک کند، در جرم او شریک است. ممکن است امروز اثری بر این مترتّب نشود، اما از حافظه ملتها و حافظه تاریخ پاک نخواهد شد. ملت عزیز ما مسأله فلسطین را با همه وجود درک کرده است؛ ظلمی را که به دنیای اسلام شده، احساس کرده است؛ وظیفه‌ای را که خودش در این زمینه دارد، درک کرده است. دولت جمهوری اسلامی، همیشه در این قسمت پیشتاز بوده است؛ احساس وظیفه کرده است و آنچه را که می‌توانسته، انجام داده است. یقیناً این، نتایج بزرگی به دنبال خواهد داشت و ما امیدواریم - نشانه‌هایش را هم می‌بینیم - که تدریجاً دولتهای اسلامی بعضی حقایق را بیشتر لمس می‌کنند؛ بعضی به متن قضیه نزدیکتر می‌شوند و راه را به سمت آنچه که وظیفه امت اسلامی است، نزدیکتر می‌کنند. امیدواریم که خداوند به همه مسؤولان کشورهای اسلامی و به همه ملتهای مسلمان که درباره این قضیه بزرگی که امروز در جریان است و نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود، احساس مسؤولیت می‌کنند، توفیق دهد. همه ما را در این راه هدایت و کمک کند و ان‌شاءاللَّه مشکل مردم فلسطین را - که مشکل دنیای اسلام است - با قدرت بالغه خود، با عزّت و قوّت خود، به حلّ نهایی نزدیک کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------- ۱) احزاب - ۴۳

سخنرانی رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم اختتامیه مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم

سخنرانی رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم اختتامیه مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه حضّار محترم؛ بخصوص به قاریان عزیز و کسانی که با تلاوت قرآن، با حفظ قرآن و تفسیر قرآن توانسته‌اند یک شأن معنوی برای خودشان ایجاد کنند؛ و همچنین به همه میهمانان عزیزی که از کشورهای مختلف تشریف آورده‌اند - چه اساتید محترم، چه قرّاء عزیز و

حافظان و مفسّران - خوشامد عرض می‌کنم. حمد و شکر می‌کنیم خدای متعال را که به ما توفیق انس با قرآن را داد. اگر ملتی بتواند از طریق انس با قرآن، خود را در فضای قرآنی قرار دهد، در فضای معرفتی قرآن قرار دهد، خواهد توانست مشکلات خود را برطرف کند. مشکل بزرگ مسلمانان دنیا دوری از قرآن است؛ علاج هم برگشت به قرآن است. قرآن فقط برای تلاوت کردن در کنج و زوایا نیست؛ قرآن برای عمل است؛ قرآن برای شناخت و معرفت است؛ قرآن برای این است که جامعه اسلامی تکلیف خود را بفهمد؛ وظیفه خود را بفهمد؛ از حیرت نجات پیدا کند؛ از ظلمات نجات پیدا کند. جلسه قرآن، تلاوت قرآن و صوت قرآن، مقدّمه برای معرفت مفاهیم قرآنی است. عیب بزرگ کار ما مسلمانها، ما امت اسلامی این‌جاست که دم از قرآن می‌زنیم، اما به قرآن عمل نمی‌کنیم؛ دم از محبت خدا می‌زنیم، اما از دین خدا پیروی نمی‌کنیم. «قل ان کنتم تحبون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه».(۱) اگر کسی خدا را دوست می‌دارد، دلیل صدق او تبعیّت از پیغمبر است؛ تبعیت از قرآن است. عزیزان من! ملت ایران به همان اندازه‌ای که به قرآن نزدیک شده است، به عزت نزدیک شده است؛ به نجات نزدیک شده است؛ به رستگاری نزدیک شده است؛ به نصرت نزدیک شده است. راه نجات همه ملتهای دنیا نزدیکی به اسلام و به قرآن است. راه نجات فلسطین نیز همین است. شما ببینید؛ پنجاه سال است که یک حکومت غاصب در کشور فلسطین تشکیل شده است. در طول این مدّت، مبارزاتی هم انجام گرفت، لیکن به نهایت نرسید. چرا؟ چون در این مبارزات، دین خدا، ایمان اسلامی و حکم قرآنی ملاک نبود. امروز ملت فلسطین با نام اسلام علیه دشمن مبارزه می‌کند و این مبارزه در ارکان دشمن تزلزل ایجاد کرده است. اگر مسلمانها به آنها کمک کنند - که این وظیفه قرآنیِ همه است - یقیناً این راه کوتاه خواهد شد. اگر مسلمانها هم کمک نکنند، خود آنها مقاومت و ایستادگی کنند، باز هم پیروز خواهند شد؛ منتها پیروزی در حال غربت و تنهایی سخت‌تر است؛ مثل ملت ما که تنها ایستادگی کرد و شرق و غرب با او مخالفت کردند. در جنگ تحمیلی علیه ما، همه مراکز قدرت علیه ما شدند. ما غریبانه مقاومت کردیم؛ غربت را تحمل کردیم؛ اما از مقاومت دست برنداشتیم و خدای متعال ما را پیروز کرد. ملت فلسطین نیز همین‌طور است. برای رفتنِ در فضای زندگی شایسته انسان، مبارزه لازم است. وظیفه همه مسلمانهاست که در این مبارزه سهیم شوند و به آن قطعه از پیکر اسلامی که در دست دشمن است، یاری برسانند تا بتوانند آن را پس بگیرند. یک مصداق از عمل به قرآن این است. اگر مسلمانها به همین یک قانون و به همین یک دستور عمل کنند، بسیاری از کارها اصلاح خواهد شد. عزیزان من! جوانان عزیز! تلاوت قرآن یک فضیلت بزرگ و یک ثواب است؛ اما این تلاوت وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت است. این قرآن یک اقیانوس عظیم است. هرچه بیشتر جلو بروید، تشنه‌تر می‌شوید و علاقه‌مندتر می‌شوید و دل شما روشنتر می‌شود. در قرآن باید تدبّر کرد. من باز هم از شما جوانان خواهش می‌کنم که با معانی قرآن انس پیدا کنید و ترجمه قرآن را بفهمید. من بارها این را از جوانان خواسته‌ام و بسیاری هم اقدام کرده‌اند. قرآن را که هر روز تلاوت می‌کنید. هرچه تلاوت کردید، ترجمه آن را هم نگاه کنید؛ بگذارید این مفاهیم در ذهن جوان شما حک شود. در آن صورت فرصت تدبّر پیدا خواهید کرد. امروز مکتبهای فلسفی و مکتبهای معرفتی دنیا، در کار بشریّت درمانده‌اند. باور کنید مکاتب اجتماعی دنیا در کار انسان درمانده‌اند و راه پیدا نمی‌کنند. آن مارکسیسم بود که آن طور شکست خورد و نابود شد. مکاتب غربی نیز همین طورند؛ درمانده‌اند. دلیل درماندگیشان این است که در غرب علم هست، پول هست، قدرت نظامی هست؛ سعادت نیست؛ سکینه و طمأنینه نیست؛ آرامش معنوی نیست. پس آن نسخه، نسخه ناکامی است؛ نسخه شکست‌خورده‌ای است. اما قرآن و آیین اسلام، به انسان، هم علم می‌دهد، هم رفاه می‌دهد، هم عزّت می‌دهد، هم سکینه می‌دهد: «هو الّذی انزل السّکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم»؛(۲) «فانزل اللّه سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التّقوی».(۳) علاوه بر لذّت دنیوی، رفاه مادّی و قدرت علمی، سکینه و طمأنینه می‌دهد و آرامش می‌بخشد؛ و این در تاریخ تجربه شده است؛ امروز هم قابل تجربه شدن است. در ایران اسلامی، ما یک قدم کوچکش را برداشتیم؛ آثارش را هم مشاهده کردیم؛ برکاتش را هم دیدیم؛ و هرچه جلوتر برویم، بیشتر خواهد شد. امروز علاج امت اسلامی این است؛ مقدّمه و صراط مستقیمش همین قرآن کریم

است. در این محفل قرآنی چند جمله دعا می‌کنم، شما آمین بگویید. پروردگارا! اسلام و مسلمانها را در هر جای دنیا که هستند، منصور و سرافراز کن. پروردگارا! امت اسلامی را متّحد و یکپارچه کن. پروردگارا! همه ما را، همه ملت ایران را، همه امت اسلامی را با قرآن مأنوس و از قرآن قدردان فرما. پروردگارا! دلهای ما را که از محبّت قرآن پُر است، از معارف قرآن هم پُر کن. پروردگارا! به مبارزه مردم فلسطین برکت عنایت کن. پروردگارا! به آنها پیروزی عنایت کن. پروردگارا! به مردم مبارز لبنان و به مبارزان لبنان که توانستند با ایمان و ایستادگی خودشان، طعم شکست را به دشمن جسور بچشانند، برکت عنایت کن؛ به آنها توفیق عنایت کن. پروردگارا! همه ما مسلمانها را از خوابهای غفلتمان بیدار کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، آینده امّت اسلامی را، آینده‌ای روشن و تابناک قرار بده. پروردگارا! قلب مقدّس ولی‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود کن. روح مطهّر شهدا، روح امام عزیزمان را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------

-- ۱) آل عمران: ۳۱ ۲) فتح: ۴ ۳ ۴) فتح: ۲۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از پاسداران، جانبازان، دانشجویان و دانش‌آموزان در

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از پاسداران، جانبازان، دانشجویان و دانش‌آموزان در گرامیداشت روز پاسدار، روز جانباز و روز دانش‌آموز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ولادت باسعادت سرور آزادگان جهان، حضرت اباعبداللَّه الحسین علیه‌السّلام و روز پاسدار؛ همچنین روز ولادت حضرت ابوالفضل العبّاس، پرچمدار گذشت و فداکاری و جانبازی در صحرای کربلا؛ و همچنین میلاد باسعادت امام سجّاد، سرور عابدان و نیایشگران؛ و همچنین روز سیزدهم آبان که روز تجلّی دوباره آزادگی و شجاعت و غیرت انقلابی در ملت مسلمان ماست، بر همه شما حضّار عزیز و بر همه ملت ایران مبارک باد. امسال مناسبت این میلادهای سه گانه و روز پاسدار، با مناسبت سیزدهم آبان، روز اشغال لانه جاسوسی و روز مبارزه با استکبار مصادف شده است. مناسبتهای گوناگونی است که همه تقریباً در چند روزِ نزدیک به هم متراکم شده است. جلسه امروز ما هم جلسه‌ای است متشکّل از عناصری که هر کدام به نحوی نشانه و نماد این مناسبتهای عظیمند: جمعی از پاسداران عزیز ما - چه پاسداران مُنسلک در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و چه پاسداران کمیته‌ها که امروز در نیروی انتظامی هستند - حضور دارند. جمعی از دانشجویان عزیزمان، جمعی از دانش‌آموزان عزیزمان و جمعی از جانبازان عزیزمان هم حضور دارند. جلسه معطّر و متبرّکی است و ان‌شاءاللَّه مورد لطف الهی و نگاه مشفقانه حضرت ولی‌اللَّه‌الاعظم ارواحنافداه قرار گیرد. یک جمله درباره پاسداران عرض کنم؛ و یک جمله درباره دانشجویان و دانش‌آموزان و یک جمله در باب جانبازان، تا پیوند این سه قشر اجتماعی و سه جمع موجود در جامعه ما روشن شود؛ بعد هم مطلبی را عرض خواهم کرد. دانشجویان و دانش‌آموزان که جوانان فعّال در عرصه علم و دانش و معرفت و آگاهی‌اند و خود را برای آینده اداره کشور در لایه‌های مختلف آماده می‌کنند، در واقع امیدهای آینده ملت و جامعه‌اند. یعنی این کشور و این ملت و این نظام برای آینده خود نیاز به این جوانان دارد. پس یکی از عناصر اصلی برای عزّت هر کشور و تأمین آینده هر کشور، جوانانی هستند که امروز مشغول تحصیلند. هرچه تحصیل اینها، کارکرد اینها، پرورش فکری و اخلاقی و دینی اینها بهتر و بیشتر باشد، آینده کشور از همه نظر بیشتر تأمین است؛ علاوه بر این‌که در هر برهه‌ای از زمان هم، دانشجویان و دانش‌آموزان می‌توانند به تناسب آن برهه و نیازی که کشور در آن برهه و مقطع زمانی دارد، نقش ایفا کنند. پاسداران، کسانی هستند که در حسّاسترین لحظات تاریخ ملی ما، از همین دانشگاهها و از همین دبیرستانها و از لابلای قشرهای مردم بیرون آمدند، در صف مستحکمی قرار گرفتند و مردانه و شجاعانه نقش ایفا کردند. یعنی آن جمعی از دانشجویان و دانش‌آموزان که در یک دوره‌ای - مثل دوره انقلاب، مثل دوره بسیار حسّاس و خطرناک بعد از انقلاب، مثل دوران جنگ تحمیلی - آماده شدند و همّت کردند که نقش سازنده و قوی ایفا کنند، همین پاسدارانند. همین سردارانی که امروز شما ملاحظه می‌کنید، در اوایل انقلاب جوانانی بودند در همین سنینی که

امروز دانشجویان ما و بعضاً دانش‌آموزان ما هستند؛ جوانانی پُرشور، آگاه، شجاع، دارای احساس سرشار دینی و انقلابی، همراه باگذشت. در همان دوران، جوانان دیگری هم بودند - اینها تنها جوانان کشور که نبودند - که یا این شجاعت را نداشتند، یا به این اندازه ایمان در آنها قوی نبود و یا به کارهای دیگری از کارهای کشور سرگرم بودند و در این میدان خطیری که این سربازان حقیقی اسلام و انقلاب و جان‌برکفان وارد شدند، نیامدند. پس این جوانان شجاع و آگاه یکی از اصلی‌ترین عناصر عزّت ملت و کشور و سربلندی و تأمین آینده کشور و نظام ما محسوب می‌شوند؛ که در حساسترین برهه‌ها، حقیقتاً مردانگی هم نشان دادند. کاری هم که کردند، فقط اعمال و ابراز یک ایمان پُرشور و عاشقانه نبود - البته این بود، اما فقط این نبود - بلکه در همان حال، با فکر خودشان، با مغز خودشان، با تلاش استعدادی و انسانی خودشان، توانستند کارهای شگفت‌آوری را بیافرینند. بسیاری از این تاکتیکهای نظامی ما، خیلی از کارهای بسیار وسیع عملیاتی ما در میدان جنگ، خیلی از کارهای اطّلاعاتی ما که منجر به انهدام دشمن شد - چه در بخش جنگ و چه در بخش اطّلاعات و کارهای ضد امنیّتی دشمن - کار همین جوانها بود. اینها نه معلّمی، نه دوره‌های آموزشی‌ای در این زمینه‌ها نداشتند؛ اما با احساس نیاز و فشارآوردن بر استعدادهای درونی خودشان، ناگهان مثل چشمه‌ای جوشیدند و کارهای شگفت‌آوری کردند. البته خطرات زیادی هم تهدیدشان کرد؛ اما آن خطرها نتوانست اینها را از میدان خارج کند. در واقع می‌توان گفت، برای هر نسل جوانی، پاسداران ما - که خودشان جوانانی بودند در دوره‌های جنگ و در این میدان پُرخطر - یک الگوی زیبا و جذّابند. جانبازان ماهم عمدتاً از همین مجموعه فداکار تشکیل شده‌اند؛ یعنی کسانی که با همین احساس و با همین روحیه از محیطهای شغلی و درسی و کاری و خانوادگی خودشان بیرون آمدند؛ در همان میدان خطر وارد شدند و تا مرز شهادت هم پیش رفتند؛ منتها شهادت نصیبشان نشد و به زندگی برگشتند؛ لیکن با نقص جسمانی. اینها سلامت خودشان را فدای این راه کردند؛ بعد هم صبر پیشه نمودند. وقتی جانباز صبر می‌کند، وقتی پای خدا حساب می‌کند، وقتی یک جوان نیرومندِ زیبای برخوردار از محسّنات طبیعی، با کوری یا از دست دادن پا، دست، کبد، سلامتی و محروم از بسیاری از خیراتی که انسان بر اثر سلامت جسمانی از آنها برخوردار می‌شود، درمیان سایر مردم راه می‌رود، اما شاکر است، اما احساس سرافرازی و سربلندی می‌کند که در راه خدا کاری کرده؛ این قیمت و ارزشش از شهدای ما کمتر نیست و گاهی هم بیشتر است. این سه تعریف عمومی از سه قشری که امروز در این‌جا حضور دارید و این فضا را معطّر کرده‌اید. من به شما عرض کنم، برای یک ملت اگر عزّت سیاسی و اجتماعی مطرح است، اگر رفاه مادّی و رفاه در زندگی مطرح است، اگر رسیدن به آرزوها و آرمانهای بزرگِ معنوی و دنیایی و آخرتی - هر دو - مطرح است، اگر دنبال علم است، اگر دنبال قدرت جهانی و بین‌المللی است - و هرچه که این ملت به دنبال آن است - این در صورتی تأمین می‌شود که این ملت بتواند عناصر و حالاتی را در خود به وجود بیاورد. اوّل از همه هم ایمان است؛ ایمان به همان هدف و ایمان به همان راه. بی‌ایمانی و ولنگاری و باری به هر جهتی و دمدمی مزاج بودن، با آینده روشن و افتخارآمیز نمی‌سازد. شما اگر تاریخ را نگاه کنید، خواهید دید هر ملتی هم که به جایی رسیده است، اوّلین چیزی که داشته، ایمان و اعتقاد بوده است. اگر سیر تاریخ را مطالعه کنید - نه تاریخ هزار سال و پنج هزار سال قبل؛ همین تاریخ معاصر؛ تاریخ همین کشورهایی که امروز در دنیا هستند؛ - می‌بینید آنچه که دارند - حالا هرچه هست - امور مثبت و ایجابی‌ای که از آن برخوردارند، در فصلی به آنها داده شده است که در آن فصل، این خصوصیات را داشته‌اند؛ اوّل ایمان. آن وقت جامعه‌ای که با فکر و تشخیص درست خود، عزّت و افتخار و سعادت زندگی را در راه خدا یافته است و می‌داند که اگر به دین خدا عمل کند، هم دنیا و هم آخرت، هم مادّیت و هم معنویت با هم نصیب او خواهد شد، این را هم باید بداند که اولین شرط این راه این است که به این فکر، به این مبنا و به این راه ایمان داشته باشد. ببینید؛ خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا لتؤمنوا باللّه و رسوله»؛(۱) ای پیغمبر! ما تو را به عنوان شاهد، به عنوان بشارت‌دهنده و به عنوان بیم‌دهنده فرستادیم تا تو و همه کسانی که با تو هستند، ایمان بیاورند به خدا و پیامبر. خود پیغمبر هم داخل در این خطاب است؛ «لتؤمنوا باللّه و رسوله و تعزّروه و توقّروه و تسبّحوه

بکرهٔ و اصیلا»،(۲) یعنی تا این ایمان نباشد، هیچ چیز پیش نخواهد رفت. این نکته را در ذهنتان بگنجانید؛ آن وقت نگاه کنید ببینید کسانی که در رخنه به ایمان عمومی تلاش می‌کنند - و همیشه تلاش داشته‌اند - دنبال چه هستند. می‌دانید که این ایمان پایه اصلی سعادت و افتخار ملت است. هر عامل و هر مبلّغی که پایه این ایمان را سست کند - به هر نحوی که باشد؛ یا او را دچار وسوسه و تردید کند، یا او را به حالت بی‌قیدی و لاابالیگری و باری‌به‌هرجهتی و ولنگاری بکشاند - آن هدف پلید را دنبال می‌کند؛ یعنی با عزّت ملی، با افتخار ملی و با سعادت ملت به مقابله می‌پردازد. یک عنصر دیگر، احساس مسؤولیت است. این ایمان باید همراه با احساس مسؤولیت شود؛ یعنی انسان وظیفه‌ای را متوجّه به خود بداند؛ بداند وظیفه دارد. بدون احساس مسؤولیت، این ایمان کارایی خود را از دست خواهد داد. این دو عنصر باید با شجاعت، رشادت، روحیه آمدن به میدان و توجّه به قدرت درونی خود همراه شود. چون یکی از چیزهایی که هر مجموعه‌ای را، هر ملتی را، هر سپاهی را دچار انهزام می‌کند، غافل ماندن از قدرت خود است. امروز نفوذ معنوی و اقتدار سیاسی ملت ایران در سرتاسر این منطقه - چه در قسمت کشورهای خاورمیانه، چه در قسمت شرق و چه تا آفریقا و بسیار جاهای دیگر - گسترده است. این به خاطر همین کارهای بزرگی است که ملت ایران کرده است. امروز نظام جمهوری اسلامی یکی از مقتدرترین نظامهاست. این معنا البته در تحلیلهای سیاسیِ سطح بالای موجود در حتی کشورهای دشمن ما مورد اعتراف قرار گرفته است؛ این را نوشته‌اند و گفته‌اند و ثبت شده است. این اقتدار و نفوذ معنوی و سیاسی‌ای که شما نمونه‌ها و نشانه‌هایش را امروز در فلسطین و در بسیاری از کشورهای غیراسلامی می‌بینید، سعی می‌شود در چشم خود ملت ایران - بخصوص در چشم نسل جوان - مورد اغفال و تغافل قرار گیرد و انکار شود. یعنی وانمود شود که ملت ایران، ملتی منزوی و کنار افتاده است؛ کسی هم به او توجّه ندارد! این کارِ آن دشمن است. چرا؟ برای این‌که ملت از هویّت حقیقی خود و از آن نیروی عظیم و تواناییهایی که در اختیار دارد، غافل بماند. این یکی از نقشه‌های دشمن است. پس شجاعت و رشادت و آگاهی از تواناییهای خود و اقتداری که به خاطر ایمان در این ملت وجود دارد هم، یکی از شرایط رقم زدن آن آینده است. اتّحاد کلمه نیز همین‌طور. همه با هم متّحد باشند. اختلافاتی در میان هر جمع بشری هست. شما هیچ جمع بشری را پیدا نمی‌کنید که بین آنها در مسائل گوناگون اتفاق و اتحاد نظر باشد؛ اما این اختلاف‌نظر نباید رشته و پیوند اتّحاد را در یک ملت و یک مجموعه به هم بزند. حال شما ملاحظه کنید ببینید توطئه‌های دشمن چگونه است. گروههایی هستند که در اساسی‌ترین مسائل، فکرشان یکی است؛ در اعتقاد به اسلام، در اعتقاد به شریعت، در اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی، در تدیّن، گاهی در رعایتِ حتی مستحبّات، فکرشان، عقیده‌شان، راهشان، حتی عملشان یکی است؛ اما با تلقین دشمن اینها احساس جدایی و نفرت از هم می‌کنند؛ در مراکز مربوط به نظام، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند؛ در بین مردم، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند؛ در بخشهای مختلف، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند! در میان این مجموعه‌ها، هر کدام که نسبت به دیگران سختگیرتر، با اعلام دشمنیِ صریح، تُندکننده‌تر و تیزکننده‌ترِ آتش اختلاف باشد، این چه بداند و چه نداند، بیشتر در خدمت دشمنان این ملت و این نظام است. اتّحاد و وحدت هم یکی از شرایط لازم است. این ساختن و تأمین کردن آینده این نظام است. البته حرف دراین‌باره زیاد است. این را هم به شما عرض کنم: موفّقیت هر ملتی در پیشرفتهای خود، نسبت معکوس با نفوذ بیگانگان و دشمنان در آن کشور دارد. اینها نسبتشان متعاکس است؛ یعنی هرگاه بیگانه و یک قدرت خارجی - ولو آن قدرت خارجی علناً اظهار دشمنی نکرده باشد - نفوذش در بین مردم، قشرهای مختلف و فضای سیاسی بیشتر باشد، این ملت از آینده‌ای همراه با عزّت و همراه با افتخار و تأمین‌شده، فاصله‌اش بیشتر است. نه این‌که با هر بیگانه‌ای باید ستیزه‌گری کرد؛ نه، گاهی هم انسان به خاطر مصالح، با بیگانه‌ای دوستی می‌کند؛ اما به همان بیگانه دوست هم نباید اجازه داد که در امور داخل این خانه، این خانواده، این کشور و این جامعه بتواند نقش ایفا کند. از اوّلِ انقلاب که به‌کلّی رشته‌های نفوذ امریکا و دیگر قدرتمندان - فقط هم امریکا نبود؛ منتها بدترینشان امریکا بود - در این کشور گسسته شد، اینها دائم در فکر بودند که به نحوی در داخل کشور نفوذ کنند و به پیاده کردنِ فکر خودشان، حرف خودشان، کار خودشان و مقاصد و هدفهای خودشان

بپردازند. از همه راهها هم برای این کار استفاده می‌کنند و در این بیست‌ویکی، دو سال استفاده کرده‌اند. امروز بیشترین کاری که از آن استفاده می‌کنند، مانور سیاسی است. این مانور سیاسی به شکلهای مختلف جلوه می‌کند. یک سیاسی‌کار، وقتی می‌خواهد مقصود خود را عملی سازد، گاهی اخم می‌کند، گاهی لبخند می‌زند، گاهی بغض نشان می‌دهد، گاهی تهدید می‌کند، گاهی جلو می‌آید و گاهی پشت می‌کند. اینها مانور سیاسی است. یک روز می‌گویند ما به ملت ایران بسیار بدی کردیم و مثلاً یعنی متأسفیم! یک روز می‌آیند علیه ملت ایران در مجلس سنای خود قانون تصویب می‌کنند. یک روز می‌آیند خائنین و روسیاهترین گروهکهای ضدّ انقلاب را مورد تمجید قرار می‌دهند. یک روز به‌خاطر این‌که ایران با صهیونیسم صریحاً و علناً - به خاطر غصبی که در فلسطین کرده - مخالف است، علیه او تبلیغات می‌کنند. یک روز پول می‌گذارند برای این‌که نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. اینها یعنی مانور سیاسی؛ اینها یعنی سیاسی‌کاری. از هر شیوه‌ای هم استفاده می‌کنند؛ در رادیوهایشان، در تبلیغاتشان، در تماسشان با شخصیتهای داخلی، در فریب دادنشان. هر گوشه از این خاکریز عظیمی را که ملت ایران در مقابل نفوذ دشمن ایجاد کرده، ببینند قدری نرم و نفوذ پذیر است، همان جا متمرکز می‌شوند تا نفوذ کنند؛ شخصیت سیاسی باشد، حزب سیاسی باشد، مسؤول دولتی باشد. برای همین است که خدای متعال در سوره سراسر حماسه و درس فتح، بعد از آن‌که همه آیات حماسه را بیان می‌کند، درباره اصحاب پیغمبر می‌فرماید « اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»؛(۳) اینها در مقابل کفّار - یعنی همان دشمنانی که صف بسته‌اند - شدیدند. مراد از کفّار، آن یهودی یا مسیحی نبود که زیر سایه پیغمبر در مدینه زندگی می‌کرد. همان وقت بودند، مسیحیان و یهودیانی که داخل مدینه زندگی می‌کردند و پیغمبر و اصحابش با آنها روابط خوبی داشتند. آنها را «اشدّاء علی الکفّار» نمی‌گوید. «اشدّاء علی الکفّار» به کفاری می‌گوید که یا مثل کفّار قریش به طور دائم علیه اسلام و مدینه اسلامی در حال تحرّکات نظامی بودند؛ یا مثل یهودیهای بنی‌قریظه و خیبر و بقیه مناطق دائم کارشکنی می‌کردند - بروند این طرف و آن طرف سفر کنند، این گروه و آن گروه را علیه اسلام جمع کنند؛ لشکرکشی کنند، تحریک کنند، شایعه درست کنند - و یا کسانی که در چهره مسلمان اما با دل و باطن کافر در داخل مدینه زندگی می‌کردند و دائم هم یا با کفّار دسته اول و یا با کفّار دسته دوم ارتباط داشتند. «اشدّاء علی الکفّار»، یعنی اشدّاء بر این سه دسته. اما «رحماء بینهم»؛ بین خودشان رحیم و مهربان بودند. ببینید؛ این روش اسلامی است. این برای این است که دشمن به هیچ طریقی در مقابل این اشدّاء نمی‌تواند نفوذ کند. اشدّاء یعنی چه؟ اشدّاء، یعنی با استحکام مطلق. درباره آهن می‌گوید: «فیه بأس شدید».(۴) شدید است؛ یعنی مستحکم است. شدّت در این‌جا به معنای ظلم نیست، به معنای حتماً خونریزی هم نیست. به معنای استحکام است؛ یعنی این خاکریز نباید شل و نرم باشد؛ این دیوار نباید رخنه داشته باشد. حرف امروز و حرف همیشه من به جناحها و شخصیتهای سیاسی در این کشور این است که در مقابل دشمن به‌گونه‌ای نباشید که او احساس کند از این طریق می‌تواند در دل انقلاب رخنه کند و نفوذ خودش را گسترش دهد. اگر من گاهی از بعضی از اشخاص یا بعضی از مطبوعات در این کشور گله کردم، به خاطر این است. کاری نکنند که این احساس را به دشمن بدهند که می‌شود از این‌جا در داخل نظام رخنه کرد و نفوذ خود را گسترش داد؛ که گفتیم هرچه دشمن نفوذش بیشتر بشود، عزّت ملی، اقتدار ملی، عظمت ملی و تأمین آینده کشور ضعیفتر خواهد شد. نسبت اینها، نسبت معکوس است. اگر کسی به دشمن میدان می‌دهد؛ اگر کسی روز سیزده آبان را - که روز اعلام خصومتهای امریکاست - تبدیل به روز ذلّت در مقابل امریکا می‌کند و اگر کسی به جای استحکام وحدت ملی، دائم در فکر تفرقه است، یقین بدانید می‌خواهد نفوذ دشمن را زمینه‌سازی کند. پس این شخص نمی‌تواند ادّعا کند که طرفدار وحدت ملی و مصالح ملی است. این بسیار بد است که در نظام اسلامی عدّه‌ای دل به دشمن بدهند؛ اکتفا به این هم نکنند، به تکرار حرفهای دشمن بپردازند؛ به این هم اکتفا نکنند، مقدّسات نظام را زیر سؤال ببرند؛ به این هم اکتفا نکنند، همان کاری را که دشمن می‌خواهد، عیناً انجام دهند؛ یعنی آن ایمان را - که شرط اوّلی بود - در مردم متزلزل کنند؛ آن شجاعت و اعتماد به نفس را در دل جوانها از بین ببرند؛ تیشه بردارند به دیواره این نظام بزنند، تا رخنه ایجاد کنند! این کارها را بکنند، بعد نظام با آنها برخورد کند و

طبق قوانین، مجرمشان بشناسد؛ که مجرم شدن در نظام اسلامی، یک لکّه ننگ ابدی است، مگر آن‌که «الّا الّذین تابوا و اصلحوا و بیّنوا»؛(۵) کسی توبه کند؛ چیزی را که افساد کرده، اصلاح کند؛ ابهامی را که ایجاد کرده، تبدیل به تبیین کند؛ خطای گذشته خودش را روشن کند؛ آن وقت خدای متعال از او خواهد گذشت و جرمش تبدیل به صلاح می‌شود. ولی مادامی که این کارها را نکرده، یک مجرم است؛ آن وقت کسانی برخلاف قانون، به حمایت از این مجرم بپردازند که این جزو بدترین کارهاست! بدترین عادتها در یک کشور همین است که دستگاههای مختلف کشور، یکدیگر را متّهم کنند. این معنی ندارد؛ این اصلاً انسجام و اتّحاد دستگاههای اداره‌کننده کشور را مختل می‌کند. یک مجموعه وقتی کامل است و وقتی می‌تواند کار کند که دستگاههایش یکدیگر را تکمیل و به هم کمک کنند. نه این‌که فلان دستگاه همه‌اش به فکر این باشد که بهمان دستگاه را از حیّز اعتبار بیندازد؛ بهمان دستگاه هم همه‌اش به فکر این باشد که فلان دستگاه را نابود و بدنام کند. این‌که نمی‌شود. کسی که مجرم است، مجرم است؛ البته به قدر جرم خود مجرم است نه بیشتر. جرمها یک اندازه نیستند. این‌طور نیست که وقتی کسی جرمی انجام داد، یک سیئه همه حسنات را از بین ببرد؛ نه، آن هم نیست؛ اما جرم باید جرم محسوب شود. آن رفتار و عملی که طبق قانون و طبق قاعده و روش صحیح، تشخیص داده شده که جرم است و صاحبش مجرم است، دیگر نباید مورد تشویق و تقدیر و احسنت و آفرین چهار نفر آدم بی‌توجّه قرار گیرد. همین بی‌توجّهی‌هاست که به آینده کشور لطمه می‌زند. کسی این کارها را بکند، بعد بگوید من به عزّت ملی هم عقیده دارم؛ به سعادت ملت هم عقیده دارم؛ آینده ملت را هم می‌خواهم! اینها با هم نمی‌سازد. آنچه که من به شما جوانان - چه شما پاسداران، چه شما دانشجویان، چه شما دانش‌آموزان و چه شما جانبازان - عرض می‌کنم، این است که: عزیزان من! شماها جوانانی هستید که، امروز و فردای نظام بر دوشتان است. زمانی یک عدّه جوان در این کشور بودند، کارهایی کردند، تا این‌جا رساندند؛ از اکنون به بعد مال شما، روز شما، تکلیف شماست. من به شما جوانان عرض می‌کنم: عزیزان من! ایمان، پایه اصلی است. شجاعت و اعتماد به نفس، یکی از پایه‌های اصلی است. احساس مسؤولیت، یکی از پایه‌های اصلی است. اتّحاد و همبستگی میان نیروهای مؤمن، یکی از پایه‌های اصلی است. البته پایه‌های دیگری هم وجود دارد که من حالاً روی این چند امر تکیه کردم. اگر همین مسائل را مورد توجّه قرار دهید، بدانید این کشور که به برکت این انقلاب و به برکت این نظام، امروز یکی از مستحکمترین و عزیزترین کشورهای دنیاست، در آینده هم یکی از مقتدرترین و سربلندترین و پیشروترین کشورهای دنیا خواهد بود. مسؤولان باید به وظایف خودشان عمل کنند؛ نیازهای مردم را بفهمند، درک کنند و تأمین کنند. مشکلاتی که امروز در بین مردم وجود دارد - محرومیتها، نابسامانیها، تبعیضها و بیکاریها که تذکّر مشفقانه ما به مسؤولان دائماً درباره این چیزهاست - موانع راهند. برطرف کردن اینها هدف نیست؛ برطرف کردن اینها برای رسیدن به هدف لازم است. هدف عبارت است از ساختن کشوری که بتواند در دنیا الگو باشد؛ «لتکونوا شهداء علی النّاس».(۶) آن چنان بالا قرار گیرید که بتوانید ناظر بر همه عالم باشید؛ بر همه روشها، بر همه تمدّنها و مدنیّتها. این مراحلی دارد که من ان‌شاءاللَّه در صحبتی خواهم گفت که ما الان در کدامیک از این مراحل هستیم. ما راهی را شروع کردیم، حسابی هم پیش آمدیم. برخلاف آن پنداری که دشمن می‌خواهد تلقین کند، این ملت، حسابی جلو رفته و به جاهای خوبی هم رسیده است؛ لیکن ادامه راه احتیاج دارد به این‌که این موانع برداشته شود. این فقر، این بیکاری، بعضی از این فسادهایی که گوشه و کنار مشاهده می‌شود، بعضی از این اختلاف‌افکنیها و مخالف‌خوانیها و امثال اینها، مزاحم حرکت عظیم ملی است. اینها بایستی از سر راه برداشته شود تا این ملت بتواند پیش ببرد. ان‌شاءاللَّه اگر این ملت بتواند همچنان که موانع و کوههای بزرگ را از سر راه خود برداشته است، این خارهای دامنگیر را هم از سر راه خود بردارد، بدانید ملت ایران و کشور ایران اسلامی عزیز و نظام مقدّس جمهوری اسلامی در آینده‌ای که برای شما جوانان ان‌شاءاللَّه دیدنی و دست‌یافتنی است، در قلّه کشورهای جهان و تعیین‌کننده برای مسیر انسانها قرار خواهد گرفت. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، توجّهات و توفیقات و کمک خود را برای رسیدن به این آینده، به این ملت و به این جوانان عزیز عنایت کن. پروردگارا! توجّهات و ادعیه

زاکیه مولای و ولی غائب ما ارواحنافداه را شامل حال همه ما بگردان. پروردگارا ! ارواح مطهّر شهیدان عزیز و روح مقدّس امام راحل را از ما راضی کن. پروردگارا ! ما را قدردان کسانی که جان خود، تن خود، سلامت خود و فرصتهای خود را در راه این انقلاب مصرف کردند، قرار بده. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --
-- ۱) فتح: ۸ و ۹ ۲) فتح: ۸ و ۹ ۳) فتح: ۲۹ ۴) حدید: ۲۵ ۵) بقره: ۱۶۰ ۶) بقره:

بیانات مقام معظم رهبری در سالروز میلاد خجسته امام زمان (عج)

بیانات مقام معظم رهبری در سالروز میلاد خجسته امام زمان (عج) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً روز مسعود این میلاد بزرگ را به همه تبریک عرض می‌کنم. ان‌شاءاللَّه که خداوند متعال این عید را بر همه آحاد ملت ایران، بر یکایک شما حضّار عزیزی که در این‌جا تشریف دارید و بر همه آزادگان عالم مبارک و میمون فرماید. ثانیاً از عزیزانی که برنامه اجرا کردند و جلسه را به نام و یاد ولی اعظم الهی، حضرت بقیهٔاللَّه ارواحناله‌الفداء معطّر کردند، تشکّر می‌کنم. همچنین از شما برادران و خواهرانی که احساسات و شور و ایمان قلبی خودتان را به انواع مختلفی ابراز فرمودید، صمیمانه متشکّرم و امیدوارم خداوند متعال نظر لطف و عنایت ویژه خود را بر شما جوانان عزیز، مردان و زنان مؤمن و باصفا، مبذول کند و دلهایتان را از آنچه که هست، نورانی‌تر و شفّافتر فرماید. این میلاد و این یاد بزرگ باید به ما درس بدهد. احساسات، بسیار خوب است؛ عواطف، پشتوانه بسیاری از اعمال نیکوی انسانهاست؛ ایمان و عقیده قلبی به وجود این منجی عظیم عالم، شفابخش بسیاری از بیماریها و دردهای معنوی و روحی و اجتماعی است؛ ولی فراتر از همه اینها، ما باید از این یاد، از این خاطره و از این حادثه عظیم، درس بگیریم. هر سال این جشنها برپا می‌شود و دلها را معطّر می‌کند. اگر درسهای عمیقی که در تجدید این خاطره وجود دارد، برای رفتار ما و عمل ما بتواند یک آموزنده و معلّم به حساب آید، یقیناً پیشرفت جامعه ما به سمت کمال، روانتر و سریعتر خواهد شد. یک درس از این درسها این است که همه بدانند و همه اذعان و باور کنند که حرکت عالم به سمت صلاح و به سمت آفاق روشن است. مستکبران عالم هرچه می‌خواهند، بگویند؛ تظاهر به قدرت‌نمایی بکنند؛ اما لشکر حق و حقیقت و کاروانی که بشریت را به سمت سرمنزل عدل و داد پیش می‌برد، روزبه‌روز در حال افزایش یافتن است. گذشتِ سالها نمی‌تواند این امید را در دلها از بین ببرد یا کم‌فروغ کند که در آینده - که امیدواریم آن آینده چندان دور نباشد - همه آحاد بشر طعم عدالت را به معنای واقعی کلمه خواهند چشید. حقّانیت آن دولت الهی و حکومت ربوبی در زمین در این است که همه آحاد بشر سهم خود را از معرفت حقیقت و عمل به حقیقت خواهند گرفت. قدرتمندان و مستکبران و زورگویان و زراندوزان و زورمداران عالم هرچه تلاش کرده‌اند و بکنند، نخواهند توانست این حرکت و این رفتار طبیعی بشر را به سمت صلاح متوقّف کنند. البته در کار خدا در زمین طفره نیست و کارها بر طبق روال طبیعی انجام می‌گیرد؛ اما طبیعت و فطرت عالم این است؛ که به سمت کمال برود و می‌رود. شعارهایی که امام زمان علیه‌الصّلاهٔوالسّلام‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه بر سر دست خواهد گرفت و عمل خواهد کرد، امروز شعارهای مردم ماست؛ شعارهای یک کشور و یک دولت است. این خودش یک گام بسیار بلندی به سوی اهداف امام زمان است. روزی شعار توحید، شعار معنویت و شعار دینداری، در دنیا منسوخ شده بود؛ سعی کرده بودند به طور کلّی آن را به دست فراموشی بسپارند؛ اما امروز در این منطقه عالم، این شعارها، شعارهای رسمی حکومت است؛ شعارهای رسمی اداره کشور و آحاد ملت است؛ علاوه بر این، این شعارها آرزوی ملتهای مسلمان در بسیاری از کشورهای دنیاست؛ و این شعارها یک روز تحقّق پیدا خواهد کرد. این زمینه‌ها وقتی آماده شد؛ آن وقت که معلوم شد در مقابل قدرت مادّی مستکبران عالم، زمینه این وجود دارد که آحاد بشر بتوانند بر روی حرف حق خود بایستند، آن روز، روز ظهور امام زمان است؛ آن روز، روزی است که منجی عالم بشریت به فضل پروردگار ظهور کند و پیام او همه دلهای مستعد را که در همه جای جهان هستند،

به خود جذب کند و آن وقت دیگر قدرتهای ستمگر، قدرتهای زورگو، قدرتهای متّکی به زر و زور نتوانند حقیقت را - آن‌چنانی که قبل از آن همیشه کرده‌اند - با فشار زر و زور خود به عقب بنشانند یا مکتوم نگه‌دارند. شما مردم عزیز - بخصوص شما جوانان - هرچه که در صلاح خود، در معرفت و اخلاق و رفتار و کسب صلاحیتها در وجود خودتان بیشتر تلاش کنید، این آینده را نزدیکتر خواهید کرد. اینها دست خود ماست. اگر ما خودمان را به صلاح نزدیک کنیم، آن روز نزدیک خواهد شد؛ همچنان که شهدای ما با فدا کردن جانِ خودشان آن روز را نزدیک کردند. نسلی که برای انقلاب آن فداکاریها را کردند، با فداکاریهای خودشان آن آینده را نزدیکتر کردند. هرچه ما کار خیر و اصلاح درونی و تلاش برای اصلاح جامعه انجام دهیم، آن عاقبت را دائماً نزدیکتر می‌کنیم. امیدواریم خدای متعال ادعیه زاکّیه و توجّهات حضرت ولی‌عصر را در حقّ ملت ایران و در حقّ شما عزیزان، همیشگی قرار دهد؛ دعاهای آن بزرگوار را در حقّ همه ما مستجاب کند؛ دیدار آن بزرگوار را نصیب این دلها و چشمها فرماید؛ ما را جزو یاران و همراهان و دوستداران و شیعیان واقعی آن بزرگوار قرار دهد؛ ما را در دنیا با آل محمّد، و در آخرت با آن بزرگواران محشور فرماید؛ ما را مسلمان و مؤمن واقعی زنده بدارد و بمیراند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم اراک

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم اراک بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین. خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق بزرگ را به این بنده حقیر و ضعیف داد تا امروز بتوانم در جمع شما مردم مؤمن و پُرشور و غیور و بامحبّت و سرشار از احساسات پاک و صمیمانه حضور پیدا کنم. خدای متعال را سپاسگزارم که یک بار دیگر به من توفیق داد تا با شما مردم اراک و استان مرکزی، در شهری که سرزمین رشد شخصیتهای بزرگ محسوب می‌شود، ملاقات کنم. من قبلاً - در دوران جنگ تحمیلی - چند بار به این استان سفر کرده‌ام. امروز جنگ و حملات نظامی و بمباران شهرها و خانه‌ها - که در یک نمونه آن، هفتاد کارگر اراکی به شهادت رسیدند - نیست؛ اما همان شور و احساسات، همان غیرت و ایمان، همان محبّت و احساس صمیمیّت در شما مردم عزیز، در شما مرد و زن مؤمن و بامحبّت کاملاً مشهود و محسوس است. من از اجتماع عظیمی که در این‌جا تشکیل داده‌اید، تشکّر می‌کنم. از برادران و خواهران و جوانان پُرشوری که در این مسیرِ چند کیلومتری، با تحمّل زحمت و فشار، لطف خودشان را به این بنده حقیر ابراز کردند، تشکّر می‌کنم. به‌خاطر تراکم جمعیت، برای مردمی که در مسیر بودند، احساس خطر کردم؛ لذا مسیر را تغییر دادیم و از راه دیگری که مردم انتظار ما را نداشتند، به این‌جا رسیدیم. بنابراین از برادران و خواهرانی که در بخش پایانی مسیر، منتظر ما بودند و ما از میان آنها عبور نکردیم، عذرخواهی می‌کنم. برادران و خواهران عزیز! استان مرکزی در حقیقت سرزمین رشد فرهنگی و فکری و خدمات بسیار با ارزش فرهنگی و سیاسی است. سرتاسر استان همین خصوصیت را دارد. البته استان، شهرهای قدیمی و کهنی دارد؛ اما اراک چندان قدیمی نیست و حدود دویست سال بیشتر از بنای آن نمی‌گذرد و در مقایسه با بسیاری از شهرهای کهن، شهر جوانی است؛ اما در همین مدت شخصیتهای برجسته‌ای از آن برخاسته‌اند و هر کدام منشأ آثاری شده‌اند. ظهور شخصیتها و مردان بزرگ از این خطّه، نشان‌دهنده حقیقتی است و آن حقیقت این‌که این منطقه از لحاظ استعداد انسانی، یک منطقه ممتاز و کم‌نظیر است. از همین شهر بود که مرحوم آیةاللَّه حائری - مؤسّس حوزه علمیه قم - به قم سفر کرد و در قم ساکن شد. مردی که جاذبه اراک او را از نجف و سامرا به این شهر کشانده و سالها در این شهر بساط علم و تحقیق و روحانیت گسترده بود، از شهر اراک به قم رفت و حوزه قم را تأسیس کرد. با این حساب، شهر شما مادر حوزه‌ی علمیه‌ی قم است. حوزه قم در دوره اخیر به دست مردی تأسیس شد و به‌وجود آمد که جاذبه شهر شما توانسته بود او را از مرکز تحصیلات - یعنی نجف و سامرا - به این‌جا بکشاند. بزرگان اراک در نجف هم که

بودنـد، برجسته بودنـد؛ در قم هم که بودنـد، ممتـاز بودنـد. مرحوم آقـا ضـیاءالدّین عراقی محقّق بزرگی است که امروز اگر کسـی سخنان و تحقیقات او را در مباحث فقهی و اصولی بتواند عمیقاً درک کند، به آن افتخار می‌کند. مرحوم آیةاللَّه اراکی نیز که در قم سـاکن بـود، از افتخـارات شـهر شـما بـود. در میـان پرورش‌یافتگـان ایـن اسـتان و این شـهر، علمـای بزرگی بودنـد که در رأس آنها شخصـیتی است که ایران بزرگِ کهنِ ریشه‌دارِ تـاریخی مـا به عظمت او، به بزرگی و نفوذ او، به تأثیرگـذاری او کمـتر کسـی را در تاریـخ خود سـراغ دارد؛ و او امام بزرگوار ما، امام روح‌اللَّه الموسوی الخمینی است. اسـتخوانبندی علمی امام عزیز ما در همین شـهر شما به‌وجود آمـد؛ در همین مـدرسه‌ای که امروز به نام شـریف او مزیّن است، درس خوانـد و دوره جوانیش را چند سالی در این‌جا گذراند. این مرد بزرگ از این اسـتان به حوزه بزرگ قم هدیه شد و حوزه قم این گوهر تابناک را پرورش داد و به ملت ایران هدیه کرد. بنـابراین، این هـدیه الهی را اوّل بـار شـما اراکیها و مردم اسـتان مرکزی در درون خود پرورش دادیـد و به جهان اسـلام هـدیه کردیـد. ایـن خصوصـیت ایـن شـهر بزرگ است. در همین مـدت، شـهر شـما قطب صـنعتی شـد. امروز اراک و سـاوه از بزرگـترین مجموعه‌های صـنعتی کشورنـد. با این‌که اراک در صـنعت توانسـته است پیشـرو باشـد، اما از لحاظ کشاورزی و دامـداری هم عقب نمانـده است. گنـدم مازاد و لبنیات تولیدشـده شـما، هدایای این اسـتان به مردم کشور است. شخصـیتهای انسانی شـما، اسـتعدادهای برجسـته این اسـتان، فرآورده‌های طبیعی این استان، همه حکایت از این می‌کند که خداوند متعال در این مجموعه انسانی که در این بخشِ کشور تمرکز یافته است، از الطاف و تفضّلات خود چیز بسیار زیادی به ودیعه نهاده است. هدف من از این سفر در درجه اوّل احترام به مردم این اسـتان است - مردان و زنـان و جوانـان از قشـرهای مختلف - که اسـتعدادهای انسانی آنها را از فرآورده‌های این اسـتان می‌شود مشاهـده کرد. امیدواریم اگر بتوانیم، در خلال این سـفر، با کمک مسؤولان کشور گره‌هایی را از کارهای جاری این اسـتان باز کنیم و این سـفر برکات بیشتری پیدا کند. آنچه را که من امروز به شـما عرض می‌کنم، بخصوص خطاب به جوانان است. شمـا جوانان اراک و اسـتان مرکزی در این‌جا جمع شده‌ایـد؛ اما این سـخن خطاب به همه جوانان کشور است که جمعیت بزرگی را در کشورمان تشـکیل می‌دهند. آن سخن این است که امروز هرکس به جغرافیای سیاسی و فرهنگیِ عالم نگاهی بیندازد، حقیقتی را مشاهـده می‌کنـد. آن حقیقت این است که امروز جهان از قطبهای سـلطه تشـکیل شده است؛ مجموعه‌هایی که بر روی هم متأسّـفانه یـک نظام سـلطه جهانی را در این دوران به وجود آورده‌انـد. نظام سـلطه چیست؟ نظام سـلطه این است که بعضـی از کشورهای دنیا سلطه‌گر و بعضـی از کشورهای دنیا سـلطه‌پذیرند. رسم بر این است که امروز کشورهای جهان را به شـمال و جنوب تقسیم می‌کنند. کشورهای شـمال یعنی کشورهای ثروتمنـد و کشورهای جنوب یعنی کشورهای مثلاً فقیر یا کشورهای توسـعه یافته و کشورهای رو به توسـعه. در دوره‌هـای قبل هم تقسـیماتِ دیگری می‌کردنـد. من در آن زمان که شوروی سابق هنوز بود و دنیا را به بخشـهای سـه گـانه تقسـیم می‌کردنـد، در یـک مجمع جهـانی این حرف را زدم؛ امروز هم که شوروی‌ای وجود نـدارد و قطبهـای دوگـانه متضـاد قـدرت در دنیـا به آن صورت نیست، همـان عقیـده را دارم. هر چه زمان می‌گـذرد، این حرف بیشتر تأییـد می‌شود؛ و آن حرف این است که جهان دو بخش دارد: یک بخشِ سـلطه‌گر، یک بخشِ سـلطه‌پذیر. بخش سـلطه‌گر لزوماً کشورهایی نیستند که از ثروتهای طبیعی برخوردار باشـند؛ بخش سـلطه‌پذیر هم لزوماً کشورهایی نیسـتند که همه فقیر باشند. کشورهای آفریقایی بر روی دریاهایی از منابع طبیعیِ بسـیار لازم برای مردمانشان زندگی می‌کنند. در آن‌جا الماس هست، مواد معدنی بسیاری هست که بشر به آن احتیاج یا اشتیاق دارد. این ثروت طبیعی مال آنهاست؛ بنابراین فقیر نیستند؛ اما ابزار سلطه از این جادوگریها بسیار می‌کند؛ یک ملت فقیر را به صـاحب ثروت کلاـن تبـدیل می‌کنـد؛ امـا ملتهـایی را که از ثروتهـای بزرگ طبیعی برخوردارنـد، به کشورهـایی که به نان شـبشان محتاجنـد، تبـدیل می‌نمایـد! امروز در آفریقـا، در بسـیاری از منـاطق آسـیا، در بسـیاری از منـاطق امریکـای لاـتین، در خود اروپا، از این‌گونه ملتها هسـتند. این تقسـیم دوگانه است؛ یک بخش، قدرتهای سـلطه‌گرند که در کشورهایی حکومت می‌کنند؛ یک بخش، سلطه‌پذیرند. من نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که سـلطه‌گر نیستند، سلطه‌پذیرند؛ نه، کشورهایی هستند که سعیشان بر این است که

سلطه‌پذیری نکنند و سلطه سلطه‌گران را نپذیرند؛ اما اگر بتوانند، بیشتر در جنبه اقتصادی از تسلّط بیگانه فرار می‌کنند؛ یا اگر بتوانند، در جنبه سیاسی از تسلط بیگانگان می‌گریزند؛ اما در جنبه فرهنگی، سلطه سلطه‌گران را پذیرفته‌اند. این واقعیتی است که باید انسان آن را درست درک کند. با انکار واقعیتها هیچ‌کس نمی‌تواند به نتیجه برسد. من به شما عرض کنم: تسلّط فرهنگی از تسلّط اقتصادی و از تسلّط سیاسی هم خطرناکتر است. چرا؟ چون وقتی یک ملت بر ملت دیگر تسلّط فرهنگی پیدا کرد، هویّت ملتی که زیر سلطه است، از بین می‌رود. شما فرض کنید یک انسان اصیلِ نجیبِ خانواده‌داری که دارای نیاکان و خانواده بسیار باشرافتی است. اگر کسی بخواهد از او نوکری بگیرد، به آسانی نمی‌تواند؛ چون او به شرافت خانوادگی خود متّکی است و حاضر نیست کارهای پست انجام دهد. راه این‌که بتوانند او را به کارهای پست وادار کنند و از او نوکریِ بی‌مزد و منّت بگیرند، این است که شخصیت او را، خانواده او را، سابقه او را، هوّیت او را و تاریخ او را از یاد او ببرند تا فراموش کند کیست و چه شخصیتی دارد. آن‌گاه همه‌گونه می‌توانند در او تصرّف کنند؛ همه‌گونه می‌توانند بر سر او دست دراز کنند. یک ملت نیز همین‌طور است. اگر یک ملت را از تاریخش، از گذشته‌اش، از فرهنگش، از شخصیتش، از مفاخر علمی و دینی و سیاسی و فرهنگی‌اش جدا کردند و از یادش بردند - زبانش را از او گرفتند، الفبایش را از او گرفتند، کتابش را از او گرفتند، سابقه فرهنگی‌اش را از او گرفتند - این ملت آماده خواهد شد که هر چه می‌خواهند بر سرش بیاورند. این ملت دیگر جان پیدا نمی‌کند؛ مگر این‌که شخصیتهای برجسته‌ای در آن ظهور کنند. این بلاـ را بر سر بسیاری از کشورها آورده‌اند. محور سلطه در دنیا، امروز دستگاههای بسیار خطرناک و بسیار بی‌رحمی هستند که مجموعه کارتلها و تراستها - یعنی شرکتها و کمپانیهای اقتصادی - را در سرتاسر دنیا تشکیل می‌دهند و بیشترین تسلّط را هم اینها بر دولت امریکا دارند. این‌که ما امریکا را یک دولت مستکبر می‌دانیم؛ این‌که ما وقتی می‌گوییم استکبار جهانی، به ذهن همه دولت امریکا خطور می‌کند؛ این به خاطر آن است که تسلّط دستگاههای استکباریِ سودجویِ قدرت‌طلبِ زرسالارِ عالم بر آن حکومت از همه‌جا بیشتر است و همه ابزارهای علمی و تسلیحاتی و سیاسی آن دولت در راه استثمار ملتها به کار می‌رود. نکته اصلی‌ای که مورد نظر من است، این است: برادران و خواهران عزیز من! بخصوص جوانان عزیز! توجّه داشته باشید، امروز در دنیا دولتی که در کنار ملت خود با سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگیِ استکبار مقابله و در مقابل آن مقاومت می‌کند، دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران است. امروز همه خصومت و منازعه‌ای که شما علیه ایران در مراکز قدرت جهانی مشاهده می‌کنید، به خاطر همین است. بقیه حرفها بهانه است؛ حقوق بشر بهانه است؛ حرفهایی که با تبلیغاتِ خودشان در داخل منتشر می‌کنند، بهانه است؛ میل به دمکراسی و اشاعه مردم‌سالاری - که آنها ادّعا می‌کنند - دروغ و بهانه است. اصل قضیه همین است؛ دستگاه سلطه در دنیا نمی‌تواند ببیند که دولتی در کنار ملت خود با سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استکبار مبارزه می‌کند. البته ملتها در همه جای دنیا همین احساسات شما را کم و بیش دارند. ملتهایی که آگاهی داشته باشند، همین احساسات را دارند؛ مگر این‌که آگاه نباشند یا بسیار غرق در فساد باشند؛ والّا این احساسات در بسیاری از ملتها هست. بعضی از دولتها هم می‌خواهند با ملتهای خودشان همراهی و همکاری کنند؛ اما نمی‌توانند و جرأت نمی‌کنند. حکومتهایی که از پشتوانه مردم برخوردار نیستند، به وسیله همین دستگاه سلطه جهانی تهدید می‌شوند. به آنها می‌گویند علیه‌تان تبلیغات می‌کنیم، شما را ساقط می‌کنیم. آنها هم برای حفظ قدرت خود - چون به ملتهایشان متّکی نیستند - تسلیم خواسته‌های استکبار می‌شوند. امروز خصوصیت ایران اسلامی این است که ملت و دولت و مسؤولان و همه آحاد کشور با یکدیگر در یک جهت حرکت می‌کنند. نظام جمهوری اسلامی چون متّکی به مردم است، لذا نه از امریکا و نه از هیچ قدرت استکباری دیگری هیچ واهمه‌ای ندارد. سؤال اوّل این است که چرا در مقابل سلطه‌گران ایستادگی و مقاومت می‌کنیم؟ چرا تسلیم آنها نمی‌شویم؟ البته جواب این سؤال ساده است. جواب این است که اگر استکبار و دستگاه سلطه توانست بر کشوری تسلّط یابد و در آن نفوذ پیدا کند، منافع آن ملت، دیگر نادیده گرفته خواهد شد. منافع مادّی، منافع اقتصادی، خواسته‌های معنوی و رشد و اعتلای فرهنگی از بین خواهد رفت و مثل وضعیت دوران قبل از انقلاب

خواهد شد که یک حکومت دست‌نشانده در این‌جا حاکم بود. بنابراین ملت ایران ناگزیر است برای آینده و برای سعادت خود، در مقابل دشمن سلطه‌گر، مقاومت و ایستادگی کند و راهی را که به سوی کمال و سعادت اوست، با قدرت بپیماید. سؤال بعدی این است که آیا ملت ایران این قدرت را دارد یا نه؟ آیا ملت ایران می‌تواند بی‌اعتنا به فشارهای مراکز سلطه‌ی جهانی، با تکیه بر هوّیت و بر تواناییهای خود ایستادگی کند و راه کمال و تعالی مادّی و معنوی خود را بپیماید؟ این سؤال مهمی است. جواب این سؤال از نظر ما بسیار مسلّم و قطعی است و در آن تردید نداریم. جواب این است که بله، می‌تواند. علی‌رغم تبلیغاتی که دشمن به وسیله دهها رسانه مکتوب و مسموع و تصویری در سرتاسر دنیا می‌کند و می‌خواهد اصرار بورزد بر این که ملت ایران و هیچ ملتی نمی‌توانند در مقابل ما بایستند؛ ملت ایران می‌تواند. به چه دلیل؟ به دو دلیل: اوّل این‌که تواناییهای ذاتی و استعدادهای درونی این ملت بسیار زیاد است که من به بعضی از آنها مختصراً اشاره خواهم کرد. دلیل دوم این است که دشمن با همه تظاهر به قدرت‌نمایی، ضعیف است؛ دلیل این را هم خواهم گفت و به نمونه‌های ضعف دشمن اشاره خواهم کرد. اوّلاً ملت ایران نیرومند و تواناست؛ چرا؟ چون ملتی است دارای هوش، دارای استعداد، دارای نسل بزرگی از جوانان در این دوران معاصر؛ که این خود، یک سرمایه بسیار عظیم است. علاوه بر اینها، دارای استعدادهای طبیعی در سرتاسر کشور است. امروز ملت ایران در کشوری زندگی می‌کند که از لحاظ منابع طبیعی یکی از بزرگترین کشورهای دنیاست. منابع گاز ما در دنیا دومین منابع گاز است. منابع نفت ما در این منطقه یکی از بزرگترین منابع نفتی است و باز هم منابع جدیدی کشف می‌شود، همچنان که در همین اواخر یک منبع بسیار غنیِ جدیدی کشف شد. منابع فلزات ما فراوان است. زمینهای وسیع کشاورزی در کشور ما زیاد است. شما به همین استان مرکزیِ خودتان نگاه کنید؛ نظیر این دشتها و این خاک حاصلخیز در بسیاری از نقاط این کشور وجود دارد. اگرچه از لحاظ آب کمبود داریم، اما با روشهای علمی، با پیگیری و با صرفه‌جویی، همین نزولات آسمانی که امروز در کشور ما وجود دارد، به فضل الهی کافی است چهار برابر جمعیت کنونی امروز ایران را از لحاظ مواد غذایی بی‌نیاز از دیگران کند. کشوری با این استعدادهای طبیعی، با این استعدادهای انسانی، با این نسل جوان پُرشور و باهوش و بااستعداد، علاوه بر اینها دارای یک انگیزه‌ی بسیار قوی معنوی هم هست. این آخری بسیار مهم است. اگر ملتی همه چیز داشته باشد، اما انگیزه درونی و معنوی نداشته باشد، نمی‌تواند از موجودیهای خود درست استفاده کند. برای همین است که در بعضی از کشورها برای این‌که انگیزه‌ای به مردم بدهند - انگیزه ایمانی که نیست، انگیزه فکری و یک اندیشه حرکت‌ساز که نیست - مجبورند حسّ ناسیونالیزم را، حسّ قوم‌گرایی را، حسّ وطن‌پرستی را در آنها تقویت کنند تا شاید بتوانند خلأ آن انگیزه معنوی را پُر کنند. البته ملت ما به میهن خود و به گذشته تاریخ خود عشق می‌ورزد؛ زبان خود را به‌شدّت دوست دارد؛ اما علاوه بر اینها یک انگیزه معنوی حقیقی - نه جعلی و قراردادی - دارد و آن ایمان است. ملت ما ملت مؤمنی است. عدّه‌ای دوست می‌دارند جوانان این کشور را به لاابالیگری متّهم کنند. من موافق نیستم؛ من این را قبول نمی‌کنم. ممکن است در یک گوشه‌ای یک جوان، دو جوان، صد جوان حرکاتی هم داشته باشند که نشان‌دهنده احیاناً نوعی خطاکاری باشد؛ اما خطاکاری از جوانان ما را نباید در این حدود و آن‌چنان بزرگ شمرد که نسل جوان با ایمانِ با احساس مسؤولیتِ این کشور را کسی به بی‌دینی متّهم کند. عدّه‌ای جوانان ما را به ضعف ایمان دینی متّهم می‌کنند و از این بابت متأسّفند. عدّه‌ای هم آنها را به ضعف ایمان دینی متّهم می‌کنند و از این بابت خوشحالند! هر دو گروه اشتباه می‌کنند. شما اگر نگاه کنید در آن‌جایی که جای نشان دادن ایمان مذهبی و جای ابراز عشق به معنویت است؛ می‌بینید بیشترین جمعیت و پُرشمارترین و پُراحساس‌ترین انسانها را نسل جوان پرشور تشکیل می‌دهند. من معتقدم در قضاوت درباره جوانان نه باید افراط کرد، نه باید تفریط نمود. بعضی هستند جوان را متهم می‌کنند به لاابالیگری؛ من موافق نیستم. بعضی سعی می‌کنند این‌طور بگویند که جوان ما هیچ خطایی ندارد؛ با این هم موافق نیستم. با جوان بایستی صمیمی و صادقانه سخن گفت. جوانان ما جوانانی هستند با ایمان، علاقه‌مند، دارای دلهای پاک؛ البته خطاها و اشتباهاتی هم ممکن است داشته باشند. آنچه که درباره جوانان باید گفت، در مجموعه دیدار با خود جوانان ان‌شاءاللَّه

به تفصیل صحبت خواهیم کرد؛ در این‌جا خواستم فقط اشاره‌ای بکنم. وجود نسل جوان در میان کشور ما یک نعمت الهی است. این جوان ماست؛ آن استعدادهای انسانی ماست؛ آن ذخایر طبیعی و آن وضعیت جغرافیای سیاسی ماست. موقعیت جغرافیای طبیعی ما در میان کشورها - جایگاه ما از لحاظ ارتباط شرق و غرب - این هم یک خصوصیت است. امروز همه این امکانات برای ملت ایران جمع است؛ بنابراین ما توانایی داریم و می‌توانیم. اگر برنامه‌ریزی دقیق و پیگیر و دلسوزانه‌ای - همچنان که در بعضی از بخشها انسان مشاهده می‌کند - ان‌شاءاللَّه از طرف مدیران کشور به طور جدّی و پیگیر اعمال شود، بسیار بسیار امیدواری هست که این ملت بتواند این راهی را که راه پافشاری بر هویّت و شخصیت اصیل و واقعی خود اوست، بپیماید و به سمت تعالی خود پیش برود. امروز مهمترین بخش اصلاح در این کشور عبارت است از مبارزه با فقر و فساد و تبعیض، که چند ماه قبل از این صحبت کردم و مسؤولان نشستند درباره این سه موضوع مطالعه کردند. اخیراً لایحه پیشنهادی دولت درباره مبارزه با فقر را برای ما فرستاده‌اند تا براساس این لایحه کار پیش برود. نقاط مثبت و خوبی هم در این لایحه هست. من امیدوارم که دنباله این مبارزه با فقر را به‌طور همه‌جانبه - یک بُعدی نمی‌شود - بگیرند، دنبال کنند و عوامل ایجاد فقر را در کشور شناسایی کنند؛ ببینند چه چیزهایی موجب می‌شود که ما نتوانیم احیاناً در مواردی از ثروتهای طبیعی خودمان در این کشور به نفع پیشرفت کشور استفاده کنیم. این انتظار را ما از مدیران داریم و ان‌شاءاللَّه مدیران ما نشان می‌دهند که در این راه جدّی هستند. یک حکومت متّکی به مردم، یک مردم سرشار از انگیزه معنوی، یک جمعیت جوان بسیار وسیع، یک سرزمین سرشار از منابع طبیعی؛ چه معدنی، چه کشاورزی، چه زمینه‌های صنعتی؛ یک موقعیت جغرافیایی بسیار خوب - هنوز هم کشور ما چهارراه میان شرق و غرب است و هم قدرتهای آسیایی، هم قدرتهای غربی و اروپایی و غیره، برای دسترسی به نقاط مختلف احتیاج دارند که از این‌جا عبور کنند - به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی این فرصت و امکان را می‌دهد که به آینده خود، به پیشرفت خود و به امکان مقاومت خود در مقابل فشارهای سلطه، کاملاً اطمینان داشته باشد. پس ما قدرتمندیم و می‌توانیم؛ این دلیل اوّل. دلیل دوم، ضعف دشمن است. دشمن، یعنی همان مرکز استکبار و سلطه جهانی، که امروز یک مظهر بزرگ و اساسی آن امریکاست. البته وقتی می‌گوییم امریکا، با مردم امریکا کاری نداریم. مردم امریکا مثل بقیه مردم دنیا همان خصوصیات و همان نقاط مثبت و منفی را دارا هستند. ما با آنها سر دشمنی نداریم. مخاطب ما رژیم حاکم بر امریکاست که نیّت سلطه جهانی، تعیین‌کننده سیاستهای اوست. هدف ما از اصطلاح «سلطه امریکایی»، رژیم امریکاست. این رژیمی که امروز مرکز سلطه جهانی است و در همه نقاط عالم سعی می‌کند حضور قدرتمندانه و مداخله‌جویانه خود را نشان دهد، علی رغم این تظاهرات، در درون و باطن خود دچار ضعفهای اساسی است. انسان این ضعفهای اساسی را، هم در زمینه‌های اخلاقی و هم در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی می‌بیند. امروز شما یکی از علامتهای این ضعف ساختاری آن رژیم را در همین دعواهایی که بر سر انتخابات ریاست جمهوری در کشور امریکا در جریان است، مشاهده می‌کنید. اینها می‌خواهند الگوی دنیا باشند! اینها می‌خواهند دمکراسی را به خیال خودشان به مردم دنیا یاد بدهند؛ دمکراسیِ مبتنی بر تبلیغات دروغین و تزویر تبلیغاتی! این اخیراً معلوم شد؛ البته برای بسیاری از پیش معلوم بود. آنچه که امروز به طور مسلّم می‌شود فهمید، این است که این دمکراسی‌ای که سردمداران رژیم امریکا از آن دم می‌زنند، افسانه‌ای بیش نیست؛ این یک چیز حقیقی نیست؛ نشانه‌اش این است که این دمکراسی در سر راه خود با این‌گونه موانع مواجه می‌شود؛ یعنی با تقلّبهای بزرگ و تعیین‌کننده‌ای که راه حل و علاجی هم برای آن وجود ندارد. البته سر و ته قضیه را به‌گونه‌ای به هم خواهند آورد و نخواهند گذاشت حقایق قضایا معلوم شود؛ اما حقیقت قضیه، یک فساد درونی و همه‌گیر در سطوح مختلف است. ملت امریکا در انتخابات شرکت ضعیف می‌کند؛ بعد هم که شرکت می‌کند، نتیجه انتخابات این‌گونه می‌شود! اینها ضعف ساختاری است. الان چند سال است که رژیم امریکا علیه نظام جمهوری اسلامی ایران همه تلاش خود را برای محاصره اقتصادی و برای تحریم تجاری شرکتهای ممالک دیگر به کار می‌برد؛ اما کسی به حرف او گوش نمی‌کند! اوایل مدتی توفیقی پیدا کردند برای این‌که بتوانند اروپا یا بعضی کشورهای آسیایی را با

خودشان همراه کنند؛ اما اکنون چند سال است که دیگر این حنای امریکایی رنگی ندارد! یک نمونه دیگر، قضایای فلسطین اشغالی است. رژیم امریکا در پنجاه سال گذشته - بخصوص در دهه‌های اخیر - چقدر برای باقی ماندن و بی‌خطر زندگی کردنِ رژیم غاصب صهیونیستی در سرزمین فلسطین خرج کرد؛ هم خرج پولی، هم خرج سیاسی، هم خرج آبرویی! امروز شما ببینید که این هزینه گزاف با یک مانع بسیار عمده مواجه شده است؛ آن مانع چیست؟ آن مانع، ملت فلسطین است؛ همان ملتی که اینها می‌خواستند انکارش کنند؛ می‌خواستند بگویند چیزی به نام ملت فلسطین دیگر وجود ندارد. پنجاه سال است که صهیونیستها با همه توان سعی کرده‌اند ملت فلسطین دیگر وجود نداشته باشد. یک عدّه آواره در کشورهای عربی، یک عدّه عرب هم به عنوان شهروند درجه دو در سرزمین به اصطلاح اسرائیل - سرزمین جعلی و دروغین - زندگی کنند. همه کارهای لازم را کرده‌اند؛ کار تبلیغاتی کرده‌اند؛ کار سیاسی کرده‌اند؛ فشار بسیار شدید و غیرانسانی بشری را بر اینها وارد کرده‌اند؛ اما می‌بینید که بعد از گذشت این مدت طولانی، حقیقت، خود را نشان می‌دهد؛ یعنی ملت فلسطین قیام می‌کند. گذشت آن روزی که صهیونیستها در مقابل وحشیگریهای خودشان نسبت به ملت فلسطین عکس‌العملی دریافت نکنند. امروز اگر ضربه‌ای می‌زنند، ضربه‌ای هم از طرف ملت فلسطین به آنها زده خواهد شد. امروز اگر دولت غاصب احساس می‌کند که در مقابل مردم فلسطین باید صف‌آرایی کند، مردم فلسطین هم احساس می‌کنند که در مقابل او باید صف‌آرایی کنند. من نمی‌دانم چه موقع این اتفاق خواهد افتاد، اما شک ندارم که ملت فلسطین همیشه به سنگ و مشت اکتفا نخواهد کرد؛ ملت فلسطین ناگزیر خواهد شد از وجود خود، از شرف خود، از هستی خود، از باقی ماندن در خانه خود - ولو با سلاحهای آتشین - دفاع کند. البته همین‌جا من عرض کنم، ملتهای مسلمان در سرتاسر دنیا دلبسته این حادثه بسیار مهمی هستند که امروز در سرزمین اشغال‌شده و مغصوب و مظلوم فلسطین در جریان است. اگرچه در قطعنامه کنفرانس اسلامی حرفهای نسبتاً خوبی زده شده است - که البته بخش مهمی از آن به خاطر این است که کشور جمهوری اسلامی ایران در این قضایا کاملاً صریح و قاطع اظهار نظر می‌کند و بعضی از کشورهای اسلامی هم به دنبال شعارهای جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند - اما به دنبال این حرفها حتماً باید عمل باشد. باید دولتهای مسلمان نسبت به مبارزان فلسطینی، نسبت به مردم فلسطین و نسبت به کسانی که در خیابانهای فلسطین مورد فشار صهیونیستهایند، احساس مسؤولیت کنند؛ هر گونه کمکی که می‌توانند، باید به آنها برسانند. جمهوری اسلامی ایران در این زمینه سخن خود را گفته است، اما از سوی کشورهای مختلف اسلامی و کشورهای عربی، «عمل» باید هماهنگ گردد تا بشود به آن مردم مظلوم کمکی کرد. ماجرای امروز فلسطین یکی از نشانه‌های ضعف استکبار - یعنی ضعف دشمن ملت ایران - است. جوانان عزیز! ملت عزیز! مردم عزیز اراک و استان مرکزی و سایر نقاط این کشور! شما دارای امکانات هستید؛ هم امکانات مادّی، هم امکانات معنوی. کسانی که در مقابل حرکت ملت ایران تا امروز کارشکنی کردند، دچار ضعفند؛ هم ضعف ساختاری، هم ضعف سیاسی، هم گرفتاریهایی که امروز برایشان پیش آمده است و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز این گرفتاریها برای آنها بیشتر خواهد شد. بنابراین آینده ملت ایران و آینده جوانان این کشور، آینده روشنی است. جوانان عزیز! این راه را با قدرت باید طی کنید. من به جوانان چند توصیه دارم؛ اولین توصیه خود را عرض می‌کنم: جوانان عزیز! این نیروی جوانی، این نشاط جوانی و این قدرتی را که یک کشور می‌تواند به آن ببالد، کسی که باید حفظ کند، در درجه اوّل شما هستید. البته مسؤولان - بخصوص مسؤولان فرهنگی کشور - هم مسؤولیت دارند. اگرچه من از عملکرد بعضی از مسؤولان فرهنگی کشور هیچ رضایتی ندارم و معتقدم کاری را که باید انجام بدهند، انجام ندادند؛ بعضی از آن کارهایی را که نباید انجام بدهند، انجام دادند! آری؛ دولت هم مسؤولیت دارد؛ اما خودِ شما جوانان هم در درجه اول مسؤولیت دارید. این که شما می‌بینید ما در زمینه‌های اخلاقی و پرهیز و حذر کردن از برخی از آلودگیهایی که بعضی از جوانان به آن دچار می‌شوند، گاهی زیاد اصرار می‌کنیم، یک علت عمده‌اش همین است که آن‌گونه ابتلائات و آلودگیها، جوان را از قابلیت سازندگی آینده‌اش و آینده کشورش خارج می‌کند. و دشمن همین را می‌خواهد. آن عاملی که شما را تقویت می‌کند، علم است - یعنی درس خواندن و

دانستن - ایمان است - یعنی معرفت ایمانی و عمل مذهبی و ایمانی - همبستگی است؛ آگاهی سیاسی است؛ آشنایی با مسائل کشور و مسائل جهان است؛ پرهیز از بعضی از هیجانهایی است که دشمن سعی می‌کند آنها را به‌وجود آورد. جوانان، امروز می‌توانند در دوره جوانیِ خودشان مسؤولیت ایفا کنند؛ علاوه بر این‌که فردای این جوانان و فردای اداره این کشور بزرگ با دستهایی است که در محیط اسلامی تربیت شده و تقویت یافته است. البته من خواستم این سفارش را بخصوص در این استان و در شهر اراک به مسؤولان استان هم بکنم - که یادداشت کردم و در جلسه به خود آنها هم خواهم گفت؛ اما این‌جا هم اشاره‌ای بکنم - که از نیروی جوانان در این استان باید استفاده شود. این استان دارای امکانات دانشگاهی زیادی است؛ دهها هزار دانشجو امروز در این استان وجود دارد؛ این یکی از امکانات است. در این استانی که از لحاظ صنعتی، کشاورزی و زمینه‌های فکری و فرهنگی، دارای قابلیتهای بزرگی است، با برنامه‌ریزیِ خوب می‌شود از این نیروی جوان استفاده کرد و باید استفاده شود. توصیه بعدی من، توصیه به مسؤولان و آحاد مردم به‌طور برابر است. این توصیه این است که عزیزان من! اگر کشور بخواهد به سمتی که برای آن مطلوب است - چه از لحاظ اقتصادی، چه از لحاظ سیاسی، چه از لحاظ معنوی یا سطح علم و سواد - پیشرفت کند، به محیط آرام و بی‌تشنّج احتیاج دارد. کسانی که به پیروی از تبلیغات رادیوهای بیگانه سعی می‌کنند فضای سیاسی جامعه را متشنّج کنند، به کشور خدمت نمی‌کنند. کسانی که سعی می‌کنند با انتقادهای پوچ و عاری از حقیقت، نظام کاملاً مردم‌سالار اسلامی این کشور را به تهمتهایی متّهم کنند که فرسنگها با این نظام فاصله دارد، آنها به مردم، به آینده کشور و به نسل جوان هیچ خدمتی نمی‌کنند. زمانی این کشور خواهد توانست به آرزوهای بزرگ خود برسد که در مسائل گوناگون، همه - هم جوانان، هم آحاد مردم و هم مسؤولان - به این دو خصوصیت عمل کنند. آن دو خصوصیت عبارت است از این که خردمندانه و مؤمنانه عمل کنند. امروز اسلام عزیز در کشور ما پرچم عزّت را برافراشته است. این‌جا همان ایرانی است که امریکاییها و اروپاییها آن را ملک طلق خودشان می‌دانستند؛ برای ملت ایران کمترین احترامی قائل نبودند؛ منافع این کشور را مال خودشان می‌دانستند؛ مسؤولان این کشور دست‌نشاندگان آنها بودند و دستور آنها را اجرا می‌کردند. این‌جا کشوری بود که دستگاههای مسلّط بر کشور، بزرگترین غارتگران و دزدان اموال عمومی بودند؛ رئیس این دزدها هم خود شخص شاه بود! این‌جا کشوری بود که ثروتمندترین آدمش از لحاظ سیاسی، شخص اوّل این مملکت محسوب می‌شد - یعنی شاه مملکت - اما این ثروت را از کجا آورده بود؟ مگر از اجدادش ارث رسیده بود؟! اجداد اینها چه کسانی بودند؟ این انسانهای پست و بی‌شخصیت و بی‌حسب و نسبی که با پشتوانه انگلیس و بعد امریکا پنجاه سال بر این مملکت حکومت کردند، این ثروت را از کجا آوردند؛ جز از جیب مردم، از ثروت مردم، از ذخایری که متعلق به مردم بود؟ وقتی از این مملکت فرار کردند، غیر از آنچه که از جواهرات و اشیاء نفیس از این‌جا بردند، هر کدامشان در بانکهای خارجی میلیاردها دلار موجودی ثروتشان بود. این مملکت، مسؤولانش دزد و فاسد و ثروتمندترین افراد بودند؛ سیاستش در دست امریکای خائن و جنایتکار و دشمن بود؛ منابعش در اختیار کسانی که غارتگران ثروتهای ملتها هستند، بود. این کشور را اسلام عزیز کرد؛ این کشور را دین، ایمان دینی مردم و انگیزه معنوی این میلیونهای عظیم توانست به این‌جا برساند. به فضل پروردگار مسؤولان این کشور جزو آحاد مردمند؛ از همین آحاد مردم برخاسته‌اند و اگر خدمتی انجام می‌دهند، کیسه‌ای نمی‌دوزند. ممکن است در بخشهایی در درجات پایین‌تر آدمهایی پیدا شوند که به این وظیفه بزرگ و به این اهمیتی که زهد مسؤولان دارد، خدای نکرده بی‌توجّهی نشان دهند - البته در گوشه و کنار هستند - اما مسؤولان بالای کشور انسانهایی هستند که دستشان پاک، دلشان پاک، چشمشان پاک، نظرشان بلند و مقصودشان خدمت به این ملت و این کشور است. اینها را اسلام به ما داده است. اسلام به این ملت و این دولت این قدرت را بخشید که بتوانند در مقابل سلطه‌گران متنفّذ در همه جای عالم، «نه» بگویند و پشت در نگهشان دارند. کسانی که سعی کنند این حالت امتناع را از این مردم بگیرند، به این مردم خیانت می‌کنند. این ملت و این جوانان، همان کسانی هستند که در این بیست‌ویک سال حماسه آفریدند. کسانی که بخواهند این حماسه‌ها را در چشم مردم کوچک کنند یا از یاد مردم

ببرنـد، به این مردم خیانت کرده‌انـد. آن عاملی که می‌تواند این ملت را در راه کمال خود - در راهی که به بهبود معنوی و مادّی‌اش منتهی می‌شود - پیش ببرد، همین ایمـان معنوی است. جوانـان عزیز من! این نگـاه مؤمنـانه و خردمنـدانه به مسائـل کشور را هرگز از دست ندهیـد. در پایان، یک سـفارش دیگر هم می‌خواهم عرض کنم: امروز رادیوهای بیگانه همه تلاشـشان این است که اختلافات جنـاحی را مرتّب تشدیـد کننـد. اگر کسـی رادیوهـای بیگـانه را گوش کرده باشـد - برای مـا تقریباً همه مضامین رادیوها را هر روز می‌آورنـد؛ می‌دانیم اینهـا چه کار می‌کننـد - و به شـگرد تبلیغ آنها آشـنا باشـد، خواهـد دیـد همه تلاشـشان این است که جناحهای سیاسـی را به جان هم بیندازند؛ کسانی را که متعلّق به انقلابند - همه متعلّق به انقلابند؛ همه متعلّق به اسلامند؛ همه دلسوز این ملتند؛ همه دنبال امام عزیز و بزرگوارمان هستند و راه او را دنبال می‌کننـد - سـعی می‌کننـد به جان هم بیندازنـد و فاصله بین آنها را زیاد کننـد؛ اما متقابلاً فاصله بین جناحهای اسـلامی را با افراد معـدود مخالف و دشـمن انقلاب و بی‌علاقه به نظام جمهوری اسـلامی کم کننـد. مـن عکس این را به شـما توصـیه می‌کنم: من توصـیه می‌کنم برادران مسـلمان، برادران انقلابی، برادران معتقـد به ارزشـهای انقلاب، هرچه می‌توانند فاصله بین خودشان را کم کنند؛ با هم دوست و رفیق باشـند؛ با هم همکار باشند؛ علیه یکدیگر جوسازی و فعالیت نکنند؛ اما فاصله را با دشمنها زیاد کنند. اینها توصیه‌هایی است که علی‌رغم دشمنان این ملت، در دل جوانان جا گرفته است. هر جـا مـا این توصـیه‌ها را کردیم، احسـاس کردیم و دیـدیم و تجربه کردیم که این نسـل جـوان مؤمن، بـا دلهـای روشن و پـاک و صافـشان و بـا روحهـای صـمیمی‌شان، آن لُبّ مطلب را فهمیدنـد و به کـار گرفتنـد و فوایـدش برای کشـور آشـکار شـد. این‌جـا نیز همین‌طور خواهـد بود. توصـیه من این است: در راه خدا، برای خدا و با وحدت کامل، تلاش خودتان را - هم مسؤولان، هم مردم - دنبال کنید و به شما می‌گویم که پروردگار متعال با شماست و آینده متعلّق به شماست و شما جوانها روزی را خواهید دید که ایران اسـلامیِ شـما به فضـل پروردگـار برای کشورهـا و ملتها و دولتها یک الگوی تقلیـدکردنی خواهـد بود. پروردگارا ! تو را به قرآن و حرمـت پیـامبر و حرمـت ایـن مـاه عظیـم سوگنـد می‌دهیـم، ملت ایران و جوانـان عزیز مـا را در همه میـدانها سـرافراز و سـربلند کن. پروردگـارا ! ملت ایران را یـاری کن و دشـمنانش را سـرکوب و منکـوب فرمـا. پروردگـارا ! اسـلام و مسـلمین را در همه جـای دنیا نصرت بده و ملت مسلمان و مظلوم فلسطین را بر صهیونیستها و همراهان آنها نصرت کامل عنایت فرما. پروردگارا ! دلهای جوانان و نیز دلهای آحاد ملت را روزبه‌روز به یکـدیگر نزدیکتر کن. پروردگارا ! به مسؤولان کشور توفیق خدمتگزاری به این ملت عزیز و به این مردم مـؤمن و خـوب و باصـفا عنـایت بفرمـا. پروردگـارا ! رضـایت خـود، لطف خـود و تفضـل خـود را بر مـا مسـتدام بـدار؛ مـا را مشـمول ادعیه زاکیّه حضـرت بقیّةاللَّه الاعظم قرار بده و روح مطهّر امام بزرگوار را با اولیایش محشور کن. پروردگارا ! ارواح مطهّر شهیدانمان؛ مخصوصاً شـهیدان لشـکر علی‌بن‌ابی‌طالب را که متعلّق به این اسـتان و در میدانهای گوناگون، خطشکن و شگفت‌آفرین بودند، با اولیایت محشور فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کل قوا در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی (ع)

بیانـات رهـبر معظـم انقلاـب اسـلامی و فرمانـده کـل قـوا در مراسـم اعطـای سردوشـی در دانشـگاه افسـری امـام علی علیه‌السّلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این روز را به همه فارغ‌التحصـیلان عزیزِ این دوره و همچنین سردوشـی‌بگیران و اسـتادان و مسؤولاـن و مربیان این دانشـگاه تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم همواره این دانشـگاه و برنامه‌ها و فارغ‌التحصیلان آن، مشمول لطف پروردگار باشند. بسـیار خوشـحالم که در این دوره هم توفیـق حضـور در این مراسم نمـادین و پُرمغز و پُرمعنـا را پیـدا کردم. مجموعه‌ای از جوانهـای پـاکیزه و پاک‌نهـاد این کشور، در یـک مرکز علمی و آموزشـی، خود را آمـاده می‌کننـد که در طول زنـدگی آینـده خودشـان، در صفوف خطرنـاک دفاع از هویّت ملی و مرزهای این کشور قرار گیرنـد و از ملت و کشور و تاریـخ و حیثیت و شـرفشان دفاع کننـد. این چیز بسـیار بـاارزش و بـااهمیتی است. این مراسم، سـر تـا پـا حکایت‌کننـده از همین حقیقت بسیار باشـکوه و بـاارزش است. در

حقیقت، نیروهای مسلّح در هر کشوری باید نماد غیرت و عزّت مردم آن کشور باشند؛ اما همه جا این حقیقت تحقّق خارجی ندارد. در بسیاری از کشورها و میان خیلی از ملتها، نیروهای مسلّحشان نه فقط مظهر عزّت ملی و غرور ملی و غیرت ملی نیستند، بلکه نقطه مقابل آن هم قرار می گیرند. یک روز در کشور ما هم متأسفانه مطلب از این قرار بود؛ یعنی نیروهای مسلّح نه فقط عزّت این ملت را نشان نمی‌دادند، بلکه سعی و تلاش و برنامه‌ریزی می‌شد که نیروهای مسلّح، حافظ منافع بیگانگان و دیگران باشند. بدنه نیروهای مسلّح خون دل می‌خوردند؛ افسران شریف و پاکدامنی آن روز هم رنج می‌بردند؛ اما این برنامه‌ریزیها می‌شد؛ چون قدرت متمرکزِ مداخله‌جویِ مستکبرِ جهانی این‌طور خواسته بود و با پشتوانه زر و زور و سلاح و انواع روشهای تزویرآمیز، خواسته‌ی خودش را بر خیلیها تحمیل کرده بود. امروز هم در بسیاری از جاهای دنیا این‌طور است. خدا را شکر می کنیم که ملت بزرگ و نیرومند ما توانسته است در همه بخشهای دارای نشان حیات و زندگی، استقلال و اراده قوی خود را به همه نشان دهد؛ از جمله در بخش نیروهای مسلّح. نیروهای مسلّح ما امتحان خوبی دادند و دفاع خوبی کردند. برای هر جوانی، حضور در صفوف نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی - چه ارتش، چه سپاه و چه بخشهای دیگرِ نیروهای مسلّح - یک افتخار است. امروز انگیزه‌های استقلال‌طلبی در میان ملتهای دنیا بسیار شده است. یک بار دیگر این حقیقت خود را نشان می‌دهد که ملتها نمی‌توانند برای همیشه تسلیم و مطیع قدرتهای مداخله گر جهانی و بین‌المللی باشند. یقیناً ملت ایران و نیروهای مسلّح در دفاع جانانه هشت ساله و نیز حضور این فکر شجاعانه در میان ملتها، نقش بسیاری داشته‌اند. امروز نیز همین گونه است. اگر شما می‌بینید که ملت لبنان توانست به دست جوانان شجاع خود، افسانه شکست‌ناپذیری و غیرقابل عقب‌نشینی بودن نیروهای صهیونیستی را باطل کند و بشکند، و امروز در داخل سرزمینهای اشغالی، مردم مظلوم فلسطین، با وجود تهی بودن دستشان از سلاح، مقاومت می کنند و جانانه ایستاده‌اند و نیروهای ظالم و قسیّ‌القلب صهیونیست را دچار محذور و مشکل کرده‌اند، به خاطر این است که در دوران بیست‌ساله گذشته، فریاد رسای ملت ایران در میدانهای مختلف به گوش همه رسید و علی‌رغم این که می‌خواستند صدای ملت ایران را خاموش و در گلو خفه کنند، اما نتوانستند و نخواهند توانست. ملت بحمداللّه قوی است؛ کشور نیرومند است؛ فکری که این نظام و این ملت و این جوانان و شما عزیزان به اتّکای آن در این میدانها وارد شده‌اید، فکر استوار و نافذ و اندیشه‌ای مبتنی بر منطقِ مستحکم است؛ ایمانها و عواطف را می‌تواند جلب کند و نیروها را در این راه به حرکت بیندازد. از شما جوانهای عزیزی که تازه وارد ارتش شده‌اید، این انتظار بحق هست که با ابتکار خودتان، با طراوت و شادابی خودتان، با حضور جوانانه و پُرشور خودتان، سازمان عظیم ارتش جمهوری اسلامی ایران را هرچه بیشتر کامل کنید. هم ایستادگی شما، هم ایمان شما، هم روح تعبّد و ارادت و عشق به مبادی معنوی در شما، هم تواناییها و پیشرفتهای علمی و تحصیلی شما، هم آمادگیهای نظامی و رزمی شما، هم انضباط و نظم شما در این مراسم، در گزارشها و عملکردها نشان داده شده است. اینها علامتهای بسیار خوبی است. جوانان مؤمن، مصمّم، باسواد، تحصیلکرده، متدیّن و عمیقاً مؤمن به آرمانهای اسلام و ارزشهای الهی وارد میدان می‌شوند و سازمان ارتش را غنی‌تر، سرشارتر و پُربارتر خواهند کرد. چشم امید و انتظار به شما جوانهاست که بتوانید این امانت را - که نسل قبل از شما با مجاهدت و تلاش فداکارانه خود به این نقطه رساند - جلوتر و پیشتر ببرید. برای همه شما و همه مسؤولان محترم این دانشگاه و کسانی که با تلاش و زحمت خود توانسته‌اند این ثمرات باارزش را فراهم آورند، توفیق الهی مسألت می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. قال اللّه تبارک و تعالی: «یا ایّها النّبی انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا. و داعیا الی‌اللّه بأذنه و سراجا منیرا. و بشّر

المؤمنین بـأنّ لهم من اللّه فضـلا کبیرا. و لاـتطع الکافرین و المنافقین ودع اذاهم و توکّل علی‌اللّه و کفی باللّه وکیلا.(۱) فرصتی برای طرح برخی از مسائل بسیار خرسـندم و خـدا را شـکر‌گزارم که در فاصـله نزدیکتری از فواصـل قبلی، این توفیق را به من داد که در جمع شما دوستان عزیز، برادران و خواهران گرامی، مسؤولان بلندمرتبه نظام جمهوری اسلامی ایران و کِشندگان بار این مأموریت و مسؤولیت بزرگِ زمـانِ مـا، حضور پیـدا کنم و فرصتی برای طرح برخی از مسـائلی که احساس می‌شود ان‌شاءاللّه مفیـد باشـد، پیش آیـد. از جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور عزیزمان - هم متشـکّرم؛ بیاناتشان مفید بود. آنچه که در زمینه مبارزه با تبعیض و فقر و فسـاد و گشایش امور اقتصادی مردم بیان کردنـد که دولت و مسؤولان در صـدد تعقیب آنها هسـتند، اینها حقیقتاً جزو کارهای مهم است. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند توفیق دهد و دست‌اندرکاران بخشـهای مختلف به سـهم خودشان بتوانند در وصول به این هدفها، وظایفشان را انجام دهنـد؛ بخصوص انتظار عمـده از بخشـهای اقتصادی، وزارت اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی، سازمان مـدیریّت و برنامه‌ریزی و بخشـهای نزدیک به اینهاست که امیـدواریم خداونـد متعال همه را موفّق کند. یک موقعیت اسـتثنایی در اختیار ماسـت آنچه که من امروز یـادداشت کرده‌ام عرض کنم، این است که این مجموعه‌ای که مـا باشـیم - که این جمع حاضـر تقریباً مسؤولاـن بخشـهای کلیـدی و اساسـی جمهوری اسـلامی به حسـاب می‌آینـد - یـک فرصت اسـتثنایی در اختیارمـان قرار گرفته است تا بتوانیم اهـداف الهی و اسـلامی را در یـک بخش مهم از جهان - که کشور بزرگ و عزیز ایران است - تحقّق بخشـیم و آنها را پیاده کنیم. این دست یافتن به قدرت که امروز برای شـما جمع حاضـر در بخشهای مختلف پیدا شده است، فرق می‌کند با دست یافتن به قدرت در عرفهای سیاسـی عالم. در آن‌جاها ادّعا هم ندارند که در صدد این هستند که فلاح و صلاح انسان و پیشرفت بشریت و امثال اینها را تحقّق بخشـند و به بشـر سـعادت و خوشـبختی دهنـد. مراکز فرهنگی و سیاسـی عـالم رسـماً اعلاـم کرده‌انـد که با جوامع مبتنی بر ایـدئولوژی و مکتب و تفکّر پایه‌ای مخالفنـد. بدیهی است وقتی که مبنا، یک تفکّر و یک اندیشه منظم و مدوّن نباشد، هدفها هم به همـان نسبت تابع حوادث و پیشـرفتهای عالم و امیال مردم و گروهها خواهـد بود. بنابراین نمی‌شود کسـی ادّعا کنـد که من به دنبال آرمانهای والای مورد نیاز بشـر هسـتم؛ ادّعا هم نمی‌کننـد. ما چرا؛ ما این را ادّعا می‌کنیم. مسؤولان این نظام با این امید هم وارد این میـدان شده‌انـد که بتواننـد از اهداف الهی که مورد اعتقاد آنهاست، چیزی را تحقّق بخشـند و در زندگی پیاده کنند. از بعد از صدر اسـلام تا امروز هم، چنین فرصتی پیش نیامده است. موقعیت بسـیار استثنایی و بخصوصی است. باید این موقعیت را مغتنم بشماریم و هر کجا هستیم - در قوای سه‌گانه و در همه بخشـهای مدیریّتی این کشور - سعی کنیم حقیقتاً اهداف و آرمانهای اسلامی را در حدّ توانِ جمعِ اداره کننـده و مسؤول امور کشور - که توان بالایی هم هست - پیش ببریم. بر این اساس، وظایفی برعهده همه است. این وظایف چیست؟ من در همین زمینه رؤوس مطالبی را یادداشت کرده‌ام که البته نمی‌خواهم جزئیات و ریز قضایا را بحث کنم؛ تقریباً فهرست‌گونه‌ای را عرض خـواهم کرد. مبـانی فکریِ وظـایف مـا بـه طـور کلی وظـایفی برعهـده مـاست؛ هـم مـا به عنـوان دولت و حکومت، هم مـا به عنوان یـک فرد مسـلمان. اما این وظایف یک مبنای فکری دارد. خصوصـیت تفکّر اسـلامی و مکتب اسـلامی و دینی این است. اگر از این بحث می‌کنیم که باید آزادی باشد، یا انتخاب و اختیار در جامعه برای مردم وجود داشته باشد، یا هر یک از سیاسـتهای عمومی و کلّی را مورد بحث قرار می‌دهیم، برای هر کـدام از اینهـا مبنایی وجود دارد. اگر از ما بپرسـند چرا مردم باید حق رأی داشـته باشـند، یک استدلال فکری و منطقی پشت سرش وجود دارد؛ معلوم است چرا. همه آنچه که در زمینه برنامه‌ریزیها، خطوط اصـلی برنامه‌ها را تشـکیل می‌دهد، یک سر این برنامه‌های اصلی وصل است به آبشخور اندیشه اسلامی، جهان‌بینی اسلامی، تلقّی و برداشت اسـلامی؛ که این ایمان ماست، اعتقاد ماست، دین ماست؛ براساس آن برداشت و آن تلقّی است که وظایف خودمان را مشـخّص می‌کنیم و می‌خواهیم به آنهـا عمل کنیم. آن مبنای فکری چیست؟ به طور کوتاه و خلاصه از این‌جا بایـد شـروع کنیم و ببینیم که آن خطوط اصلیِ تلقّی و بینش اسلام از کائنات، از عالم و از انسان چیست. البته این مخصوص اسلام هم نیست. همه ادیان - اگر تحریف نشده باشـند - در مبنای صـحیح و ریشه اصلیِ خودشان همین بینش را دارند. اسلامِ سالم و دست نخورده و متّکی به

منابع متقن، در اختیار ماست. بقیه ادیان ممکن است این خصوصیات را نداشته باشند. آن مجموعه معارفی که خطوط اصلی عملکرد و وظایف ما از آنها به دست می‌آید - یعنی جهان‌بینی و بینش اسلامی - فصول متعدّدی دارد؛ همه هم در عمل و اقدام فرد و دولت دارای تأثیر است؛ که من پنج نقطه مؤثّرتر و مهمتر را انتخاب کرده‌ام و عرض می‌کنم. توحیـد، جهان‌بینی مشترک همه ادیان از این پنج نقطه، یکی توحید است. توحید، یعنی اعتقاد به این‌که این ترکیب پیچیده بسیار عجیب و شگفت‌آور و قانونمند کائنات و عالم آفرینش، از کهکشانها و سحابیها و حفره‌های عظیم آسمانی و کرات بی‌شمار و میلیونها منظومه شمسی بگیرید، تا سلول کوچک جزء فلان پیکر، فلان جسم و ترکیب ریز شیمیایی - که آن‌قدر نظم در این ترکیب عظیمِ متنوّع و پیچیده وجود دارد که هزاران قانون از آن استنباط کرده‌اند؛ چون وقتی نظم غیرقابل تخلّف شد، از آن قوانین تکوینی و بی‌تخلّف استفاده می‌شود - ساخته و پرداخته یک فکر و اندیشه و تدبیر و قدرت است و تصادفاً به وجود نیامده است. این اعتقاد امری است که هر ذهن سالم و هر انسان عاقل و صاحب تفکّر و دور از شتابزدگی در فکر یا بی‌حوصلگی در تصمیم‌گیری یا پیشداوری در قضایا این را قبول می‌کند. نقطه بعدی این‌که این فکر و تدبیر و اندیشه و قدرت عظیم و بی‌نهایت و توصیف‌ناپذیری که این ترکیب عجیب و پیچیده را به وجود آورده، فلان بت ساخته بشر، یا فلان انسانِ محدودِ مدّعیِ خدایی، یا فلان سمبل و نمادِ افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیست؛ بلکه ذات واحد مقتدر لایزالی است که ادیان به او «خدا» می‌گویند و او را با آثارش می‌شناسند. بنابراین، هم اثبات این قدرت و اراده و مهندسیِ پشت سر این هندسه عظیم و پیچیده است؛ هم اثبات این‌که آن مهندس بی‌نظیر و غیرقابل توصیف، این چیزهای کوچکِ دم‌دستِ بی‌ارزشی که بشر یا خودش می‌سازد، یا مثل خودش کسی آنها را می‌سازد، یا از قبیل خودش یک موجود زایل شدنی است، نیست؛ بلکه «هواللّه الّذی لا اله الّا هو الملک القدّوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبّر سبحان اللّه عمّا یشرکون».(۲) همه ادیان در این بخش از جهان‌بینی مشترکند؛ ادیان قدیم، ادیان ابراهیمی، ادیان پیش از ادیان ابراهیمی؛ حتی همین ادیان شرک‌آلود هندی فعلی. اگر کسی وِداها را نگاه کند، عرفان توحیدی خالصی در کلمات وِداها موج می‌زند که نشان‌دهنده این است که سرمنشأ، سرمنشأ شفّاف و زلالی بوده است. بنابراین، توحید رکن اصلی بینش و نگاه و تلقّیِ این اسلامی است که ما می‌خواهیم براساس آن این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازیم. تکریم تکوینی و تشریعی انسان رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می‌توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به‌کلّی با اومانیسم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه همند. انسان محوریِ اسلام، اساساً اومانیسم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. «الم تروا انّ اللّه سخّر لکم ما فی السّموات و ما فی الأرض».(۳) کسی که قرآن و نهج‌البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقّی را به‌خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد. این شد انسان‌محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخّر شماست، ماه مسخّر شماست، دریا مسخّر شماست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتم - «سخّر لکم ما فی السّموات و ما فی الارض»؛(۴) همه اینها مسخر شمایند - بیان می‌کند. مسخّر شمایند، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخّر همه‌شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوّه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخّر شمایند. مسخّر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شمایند و شما می‌توانید از همه آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخّر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده است: «و لقد کرّمنا بنی‌آدم».(۵) این «کرّمنا بنی‌آدم» - بنی‌آدم را تکریم کردیم - تکریمی است که هم شامل مرحله تشریع و هم شامل مرحله تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریعی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است. زندگی انسان با مردن تمام نمی‌شود سومین نقطه اصلی و اساسی در جهان‌بینی اسلامی، مسأله تداوم حیاتِ بعد از مرگ است؛ یعنی زندگی با مردن تمام

نمی‌شود. در اسلام و البته در همه ادیان الهی - این معنا هم جزو اصول جهان‌بینی است و تأثیر دارد. همان‌طور که گفتم، تمام این اصول جهان‌بینی، در تنظیم روابط زندگی و در تنظیم پایه‌های حکومت اسلامی و اداره جامعه و اداره عالم مؤثّر است. بعد از مرگ، ما وارد مرحله جدیدی می‌شویم. این‌طور نیست که انسان نابود شود؛ از جوی جَستن و رفتن به یک مرحله دیگر است؛ و بعد در آن مرحله، مسأله حساب و کتاب و قیامت و این چیزهاست. استعداد بی‌پایانِ کمال‌جویی انسان چهارمین نقطه اصلی این جهان‌بینی، عبارت است از استعداد بی‌پایان انسان در دارا بودن تمام چیزهایی که برای تعالی کامل انسان لازم است. انسان استعداد دارد که تا آخرین نقطه تعالی حیاتِ ممکنات بالا برود؛ اما بقیه موجودات این امکان را ندارند. در آیه شریفه «لقد خلقنا الأنسان فی احسن تقویم»(۶)، «احسن تقویم» معنایش این نیست که ما جسم انسان را طوری آفریده‌ایم که مثلاً سرش با دستش با چشمش با تنش تناسب دارد؛ این‌که مخصوص انسان نیست؛ هر حیوانی نیز همین‌طور است. در بهترین تقویم، یعنی در بهترین اندازه‌گیری انسان را آفریده‌ایم؛ یعنی آن اندازه‌گیری‌ای است که رشد او دیگر نهایت و اندازه‌ای ندارد؛ تا آن‌جایی می‌رود که در عالم وجود، سقفی بالاتر از آن نیست؛ یعنی می‌تواند از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه اینها بالاتر برود. اگر بشر بخواهد این سیر را داشته باشد، جز با استفاده از امکانات عالم ماده ممکن نیست. این هم جزو مسلّمات است؛ لذا می‌گوید «خلق لکم ما فی‌الأرض جمیعا».(۷) بنابراین سیر تعالی و تکاملی انسان در خلأ نیست؛ با استفاده از استعدادهای ماده است؛ بنابراین با هم سیر می‌کنند؛ یعنی شکوفایی انسان، همراه با شکوفایی عالمِ ماده و عالمِ طبیعت است؛ این در شکوفایی او اثر می‌گذارد، او در شکوفایی این اثر می‌گذارد و پیشرفتهای شگفت‌آور را به وجود می‌آورد. جریان عالم به سمت حاکمیت حقّ است آخرین نقطه‌ای که در این زمینه از بینش اسلامی عرض می‌کنم، این است که از نظر اسلام و بینش اسلامی، جریان عالم به سمت حاکمیت حق و به سمت صلاح است؛ این بروبرگرد هم ندارد. همان‌طور که یک بار به اشاره گفتم - و الان هم جز به اشاره نمی‌توانم بگویم، چون مجال تفصیل نیست - همه انبیا و اولیا آمده‌اند تا انسان را به آن بزرگراه اصلی‌ای سوق دهند که وقتی وارد آن شد، بدون هیچ‌گونه مانعی تمام استعدادهایش می‌تواند بُروز کند. انبیا و اولیا این مردم گمگشته را مرتّب از این کوه و کمر و دشتها و کویرها و جنگلها به سمت این راه اصلی سوق دادند و هدایت کردند. هنوز بشریّت به نقطه شروع آن صراط مستقیم نرسیده است؛ آن در زمان ولی‌عصر ارواحنافداه محقّق خواهد شد؛ لیکن همه این تلاشها اصلاً براساس این بینش است که نهایت این عالم، نهایت غلبه صلاح است؛ ممکن است زودتر بشود، ممکن است دیرتر بشود؛ اما بروبرگرد ندارد. قطعاً این‌طوری است که در نهایت، صلاح بر فساد غلبه خواهد کرد؛ قوای خیر بر قوای شر غلبه می‌کنند. این هم یک نقطه از نقاط جهان‌بینی اسلامی است که در آن هیچ‌گونه تردیدی نیست. حال براساس اینها یک نتایج عملی به دست می‌آید و وظایفی برعهده انسانهایی که معتقد به این مبانی‌اند، قرار می‌گیرد. فرق نمی‌کند؛ چه حکومت اسلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهل حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد - فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشد، یا انسانی باشد که در بین کفّار زندگی می‌کند - این وظایفی که عرض می‌کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسانها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟ من چند نقطه از این وظایف را یادداشت کرده‌ام که در این‌جا مطرح می‌کنم: بشر موظّف به عبودیت و اطاعت از خداوند است یک وظیفه عبارت است از عبودیت و اطاعت خداوند. چون عالَم مالک و صاحب و آفریننده و مدبّر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالَمیم، لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه عالم «یسبّح له ما فی‌السموات و الأرض»(۸)؛ «قالتا اتینا طائعین».(۹) آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می‌کنند و بر اساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرّر کرده است، حرکت می‌کنند. انسان اگر برطبق قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است - عمل کند، هماهنگ با این حرکتِ آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسانتر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاحِ خودش و دنیا هم نزدیکتر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون

گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیّت و عظمت متعلق به بتها و سنگها و چوبهای خودساخته و انسانهای مدّعیِ خدایی و انسانهایی که اسم خدایی کردن هم نمی‌آورند، اما می‌خواهند عمل خدایی کنند. پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم، و دوم سرپیچی از اطاعت «انداد اللَّه»؛ هر آن چیزی که می‌خواهد در قبال حکمروایی خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرتهای مادّی و استکباری می‌رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیکتر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «اخوف ما اخاف» است و بعداً آن را عرض می‌کنم. تعالی انسان، یک هدف مهم دوم، هدف گرفتن تعالیِ انسان است؛ تعالیِ خود و دیگران. این تعالی شامل تعالیِ علمی، تعالیِ فکری، تعالیِ روحی و اخلاقی، تعالیِ اجتماعی و سیاسی - یعنی جامعه تعالی پیدا کند - و تعالیِ اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظّفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشه سالم و فکر درست؛ تعالیِ روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعیِ بشری - نه فقط جنبه‌های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد، بلکه جامعه هم مورد نظر است - و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسانها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتّع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دوره قدرت و حکومت هم نیست؛ در دوره حکومتِ غیر خدا هم این وظیفه وجود دارد. ترجیح هدفهای اُخروی بر سود دنیوی سوم، ترجیح فلاح و رستگاری اُخروی بر سود دنیوی، اگر با هم تعارض پیدا کردند. این هم یکی از وظایف عملی هر انسانی است که معتقد به آن جهان‌بینی است. یعنی اگر در موردی پیش آمد که یک سود دنیوی در جهت هدفهای اُخروی قرار نگرفت، تا آن‌جایی که ممکن است، انسان باید سعی کند این سود دنیوی را در جهت هدفهای اُخروی قرار دهد. اگر یک جا با هم سازگار نبود، انسان یا بایستی از یک سود چشم بپوشد - چه سود مالی، چه سود قدرت و مقام و محبوبیّت و... - یا بایستی گناهی را مرتکب شود که موجب وزر اُخروی است. لازمه اعتقاد به آن جهان‌بینی این است که انسان جنبه اُخروی را ترجیح دهد؛ یعنی از آن سود صرف‌نظر کند و آن گناه را مرتکب نشود. برعهده هر مسلمانی است که این‌گونه عمل کند. انسان باید فعالیتهای خودش را برنامه‌ریزی کند؛ به نحوی که با تلاشهای عظیم دنیوی که ناگزیر است آنها را انجام دهد، منافاتی پیدا نکند و برخلاف فلاح اُخروی و وظایفی که تخلّف از آنها ممکن است در آخرت برای انسان وزر و وبال به بار آورد، نباشد. انسان باید دائماً تلاش و مجاهدت کند چهارم، اصل مجاهدت و تلاش و مبارزه است. یکی از کارهای واجب و اصلی برای هر انسانی - چه در موضع یک فرد، چه در موضع یک جمع؛ که حکومت و یا یک قدرت باشد - این است که مبارزه کند؛ یعنی دائم باید تلاش کند و به تنبلی و بی‌عملی و بی‌تعهّدی تن ندهد. گاهی انسان عمل هم دارد، اما نسبت به وظایف اصلی تعهّد ندارد؛ می‌گوید به ما چه! کجرویهای برخاسته از هوس نیز همین‌طور است. انسان به اینها نباید تن بدهد. بایستی حتماً با تنبلی و بی‌عملیِ خودش مبارزه کند؛ تلاش و مجاهدت کند و در این راه قبول خطر کند. این یکی از وظایف است. البته این مجاهدت باید مجاهدت فی‌سبیل‌اللَّه باشد که آن را در بند بعدی عرض می‌کنم. جهاد فی‌سبیل‌اللَّه و امید به پیروزی در همه شرایط پنجمی و آخری، امید به پیروزی در همه شرایط است؛ به شرط آن که جهاد فی سبیل‌اللَّه باشد. کسی که مشغول مجاهدت است، حق ندارد ناامید شود؛ چون یقیناً پیروزی در انتظار اوست. آن مواردی که پیروزی به دست نیامده و نا کامی حاصل شده است، به این خاطر بوده که مجاهدت فی‌سبیل‌اللَّه نبوده است؛ یا اگر مجاهدت بوده، فی‌سبیل‌اللَّه نبوده؛ یا اصلاً مجاهدت نبوده است. شرط مجاهدت فی‌سبیل‌اللَّه چیست؟ این است که انسان به سبیل اللَّه ایمان و باور و معرفت داشته باشد و آن را بشناسد؛ بنابراین می‌تواند در راه آن مجاهدت کند. وظایف فردی و جمعی ما مخصوص دوران قدرت نیست اینها وظایف یک انسان به عنوان یک فرد و وظایف یک مجموعه به عنوان حکومت است. عرض کردم، اینها مخصوص دوران قدرت نیست که چون امروز حکومت در دست مجموعه مؤمنین باللَّه و مؤمنین به اسلام است، ما این وظایف را داریم. آن وقتی هم که قدرت در دست این مجموعه نبود، در دست دشمنانشان بود، در دست طاغوت بود، در دست

مفسدین فی‌الارض بود، همه این وظایف وجود داشت. بعضی عمل می‌کردند، بعضی عمل نمی‌کردند؛ بعضی بیشتر عمل می‌کردند، بعضی کمتر عمل می‌کردند. این وظایف الان هم برعهده همه مسلمانهاست؛ البته بعضی وظایفشان بیشتر است، بعضی کمتر است. وظیفه اصلی همه انبیا و ائمّه و اولیا این بوده است که مردم را به همین وظایف آشنا کنند؛ چه در دورانی که می‌توانستند قدرت را کسب کنند - بگویند بروید مجاهدت کنید و قدرت را به دست آورید و این‌گونه اداره کنید - چه آن وقتی که نمی‌شد قدرت را به دست بیاورند. همه هم تلاش و مبارزه کرده‌اند؛ «و کأیّن من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیر».(۱۰) جنگ و مبارزه سیاسی و معارضه با دشمنان، چیزی نیست که اول بار در اسلام آمده باشد؛ نه. در زمان پیغمبران گذشته - انبیای بزرگ الهی، از زمان ابراهیم به این طرف - هم بوده است. شاید قبل از ابراهیم هم بوده که من اطّلاعی ندارم. بنابراین، این وظایف، وظایفی است که انبیا ما را به آن سمت می‌کشانند. البته در حکومت حق، در آن‌جایی که قدرت در دست بندگان خدا - مؤمنین باللَّه و مؤمنین به سبیل‌اللَّه - قرار دارد، این وظیفه سنگین‌تر است. چرا؟ چون توانایی شما به عنوان جزئی از مجموعه حکومتِ دولت، با توانایی فردی مثل شما در بهترین حالات حکومت طاغوت قابل مقایسه نیست. فرض کنیم در حکومت طاغوت، آن اختناق و آن شدّتها و آن گمراهیها و آن اضلال وسایل ارتباط جمعی و ... وجود نداشته باشد؛ امکانات بدهند و معارضه آن‌چنانی هم نکنند؛ از قدرتشان علیه شما هم استفاده نکنند. وضع کنونی - یعنی وضع وجود یک قدرت اسلامی - شاید هزار مرتبه از بهترین حالاتی که در حکومت طاغوت ممکن است یک فرد برای ترویج و پیگیری و تحقّق آرمانهای الهی داشته باشد، بهتر باشد. پس بایستی این را قدر دانست. انقلاب اسلامی، آسان ایجاد نشد ایجاد این قدرت الهی و اسلامی، امر بسیار دشواری است. این چیزی که الان پیش آمده و شما می‌توانید از طریق آن، این هدفها را تحقّق ببخشید، آسان به دست نیامده است. صدها شرط و صدها موقعیت باید ردیف شوند و کنار هم قرار گیرند تا حادثه‌ای مثل انقلاب اسلامی بتواند رخ دهد. این‌طور نبود که در هر زمانی، در هر شرایطی، در هر کشوری، چنین حادثه‌ای بتواند پیش بیاید؛ نه. در تاریخ ما، در وضع زندگی ما، در مردم ما، در ارتباطات اجتماعی ما، در اعتقادات ما، در وضع حکومت ما، در وضع جغرافیایی ما، در ارتباطات سیاسی و اقتصادی عالم، آن‌قدر حوادثِ فراوان کنار هم قرار گرفت تا شرایط آماده شد برای این‌که انقلاب اسلامی به وجود آید و پیروز شود. این شرایط، آسان به دست نمی‌آید. این همه شرایط با همدیگر مجتمع شوند تا چنین چیزی پیش آید؛ چیز بسیار مستبعدی است. البته نه این‌که ممکن نیست - قطعاً اگر شرایط را پیش بیاورند، در همه جا ممکن است - لیکن در کشور ما به‌هرحال این شرایط پیش آمد و شد؛ و این پدیده بسیار مغتنم و دیریاب و عجیبی است، باید قدر این را دانست. فرآیند طولانی و دشوار تحقّق هدفها ما می‌خواهیم آن نظامی، آن تشکیلاتی و آن حکومتی را که بتوان این هدفها را در آن محقّق کرد، به وجود آوریم. این یک فرآیند طولانی و دشواری دارد و شروعش از انقلاب اسلامی است. البته انقلاب که می‌گوییم، حتماً به معنای زد و خورد و شلوغ کاری و امثال اینها نیست؛ برخلاف آن برداشتهایی است که می‌بینیم در بعضی از نوشته‌ها خوششان می‌آید با کلمه‌ی انقلاب بازی کنند! گاهی می‌خواهند انقلاب را به معنای شورش، اغتشاش، بی‌نظمی و بی‌سامانی وانمود کنند و بگویند ما انقلاب نمی‌خواهیم؛ یعنی انقلاب چیز بدی است! این برداشتهای غلط از انقلاب است. انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی. البته این دگرگونی بنیادی در اغلب موارد بدون چالشهای دشوار و بدون زورآزمایی، امکانپذیر نیست؛ اما معنایش این نیست که در انقلاب حتماً بایستی اغتشاش و شورش و امثال اینها باشد؛ نه، ولی هر شورش و هر اغتشاش و هر تهیّج عام و توده‌ای هم معنایش انقلاب نیست؛ هر تحولی هم معنایش انقلاب نیست؛ انقلاب آن‌جایی است که پایه‌های غلطی برچیده می‌شود و پایه‌های درستی به جای آن گذاشته می‌شود. این قدم اوّل است. انقلاب که تحقّق پیدا کرد، بلافاصله بعد از آن، تحقّق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلّی اسلامی را در جایی پیاده کردن. مثل این‌که وقتی در کشور ما نظام سلطنتیِ استبدادیِ فردیِ موروثیِ اشرافیِ وابسته برداشته شد، به جای آن، نظام دینیِ تقواییِ مردمیِ گزینشی جایگزین می‌شود؛ با همین شکل کلّی که قانون اساسی برایش معیّن کرده، تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی نظام اسلامی. بعد از

آن که نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد؛ یا به تعبیر روشن‌تر، تشکیل منش و روش دولتمردان - یعنی ماها - به گونه اسلامی؛ چون این در وهله‌ی اول فراهم نیست؛ بتدریج و با تلاش باید به وجود آید. مسؤولان و دولتمردان باید خودشان را با ضوابط و شرایطی که متعلق به یک مسؤول دولت اسلامی است، تطبیق کنند. یا چنان افرادی - اگر هستند - سر کار بیایند؛ یا اگر ناقصند، خودشان را به سمت کمال در آن جهت حرکت دهند و پیش ببرند. این مرحله سوم است که از آن تعبیر به ایجاد دولت اسلامی می‌کنیم. نظام اسلامی قبلاً آمده، اکنون دولت باید اسلامی شود. دولت به معنای عام، نه به معنای هیأت وزرا؛ یعنی قوای سه‌گانه، مسؤولان کشور، رهبری و همه. مرحله‌ی چهارم - که بعد از این است - کشورِ اسلامی است. اگر دولت به معنای واقعی کلمه اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی خواهد شد؛ عدالت مستقر خواهد شد؛ تبعیض از بین خواهد رفت؛ فقر بتدریج ریشه‌کن می‌شود؛ عزّت حقیقی برای مردم به وجود می‌آید؛ جایگاهش در روابط بین‌الملل ارتقاء پیدا می‌کند؛ این می‌شود کشور اسلامی. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از آن، دنیای اسلامی است. از کشور اسلامی می‌شود دنیای اسلامی درست کرد. الگو که درست شد، نظایرش در دنیا به وجود می‌آید. نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ما یک دولت اسلامی هستیم ما در کدام مرحله‌ایم؟ ما در مرحله‌ی سومیم؛ ما هنوز به کشور اسلامی نرسیده‌ایم. هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که کشور ما اسلامی است. ما یک نظام اسلامی را طرّاحی و پایه‌ریزی کردیم - «ما»، یعنی همانهایی که کردند - و الان یک نظام اسلامی داریم که اصولش هم مشخّص و مبنای حکومت در آن‌جا معلوم است. مشخّص است که مسؤولان چگونه باید باشند. قوای سه‌گانه وظایفشان معیّن است. وظایفی که دولتها دارند، مشخّص و معلوم است؛ اما نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ما یک دولت اسلامی هستیم؛ ما کم داریم. ما باید خودمان را بسازیم و پیش ببریم. ما باید خودمان را تربیت کنیم. البته اگر در رأس کار یک امام معصوم مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام باشد که قولش، فعلش و منشش الگوست، کار برای کارگزاران نظام آسانتر است؛ چون نسخه کامل را در اختیار دارند و در همه چیزش هدایت هست. وقتی آدمی مثل من در رأس کار باشد، البته کارِ کارگزاران مشکلتر است؛ ولی ثوابشان هم بیشتر است. اگر توانستند در این راه حرکت کنند، اجر الهی‌شان بیشتر خواهد شد. هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤولیتها خودتان را با الگوی اسلامی منطبق سازید؛ یعنی دینتان، تقوایتان، رعایتتان نسبت به حال مردم، رعایتتان نسبت به شرع، رعایتتان نسبت به بیت‌المال، اجتنابتان از خودخواهیها و خودپرستیها و رفیق‌بازیها و قوم‌وخویش‌پرستیها و اجتنابتان از تنبلی و بیکارگی و بی‌عملی و هوی و هوس و این چیزها مطابق با الگوی اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانید در این زمینه‌ها کار خودتان را بکنید و پیش بروید و خودتان را بسازید، البته ثواب شما از آن کسی که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام این کار را می‌کرد، یقیناً بیشتر است؛ چون او به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام نگاه می‌کرد و آن حضرت الگوی کامل بود؛ اما شما چنین کسی را ندارید که آن‌طور به او نگاه کنید و برایتان الگو باشد؛ لیکن ضوابط در دست همه ما هست و امروز همه‌مان وظیفه داریم. خطر عمده؛ هوی‌پرستی و آرزوهای طولانی عمده‌ترین خطر چیست؟ من در پاسخ به این سؤال یک روایت می‌خوانم. فرمود: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتّباع الهوی و طول الأمل».(۱۱) خطر عمده دو چیز است: اوّل، هوس‌پرستی و هوی‌پرستی است. تعجّب نکنید؛ از همه خطرها بالاتر، همان هوای نفسی است که در دل ماست؛ «انّ اعدی عدوّک نفسک الّتی بین جنبیک»؛(۱۲) از همه دشمنها دشمن‌تر، همان نفس، همان «من» و همان خودی است که در وجود توست؛ آن منیّتی که همه چیز را برای خود می‌خواهد. این‌جا هم از زبان پیغمبر همین را می‌فرماید: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتّباع الهوی و طول الأمل فأمّا اتّباع الهوی فیصدّ عن الحق»؛(۱۳) یعنی پیروی از هوای نفس، شما را از راه خدا گمراه می‌کند. غالب این گمراهیها به خاطر هوای نفس است. البته ما برای خودمان هزار رقم توجیه درست می‌کنیم، برای این‌که از راه خدا منحرف شویم و حرف و عملمان غیر از آن چیزی باشد که شرع و دین برای ما معیّن کرده است. هوای نفس خصوصیتش این است که شما را از سبیل‌اللّه - که جهاد در سبیل‌اللّه لازم است - گمراه می‌کند. «و امّا طول الأمل فینسی الأخرة». طول امل، یعنی آرزوهای دور و دراز

شخصی: تلاش کن، برای این‌که فلان طور، خانه برای خودت درست کنی؛ تلاش کن و مقدّمات را فراهم کن، برای این‌که به فلان مقام برسی؛ تلاش کن، زید و عمرو را ببین و هزار نوع مشکل را پشت سر بگذار تا این‌که فلان سرمایه را برای خودت فراهم آوری و فلان فعالیت اقتصادی را در مشت بگیری. این طول‌الأمل - یعنی آرزوهایی که یکی پس از دیگری می‌آیند و تمام‌نشدنی‌اند - جلوِ چشم انسان صف می‌کشند؛ برای انسان هدف درست می‌کنند و هدفهای حقیر در نظر انسان عمده می‌شود. خاصیت این هدفها «ینسی الأخرة»(۱۴) است؛ آخرت را از یاد انسان می‌برند؛ انسان دائماً مشغول هدفهای حقیر می‌شود؛ برای انسان وقتی باقی نمی‌ماند؛ دلِ انسان را می‌میرانند؛ میل به دعا، میل به انابه، میل به تضرّع و میل به توجّه را برای انسان باقی نمی‌گذارند. مردم‌سالاری دینی؛ بهترین ملاک برای تصحیح اخلاق و رفتار ما آنچه که من در پایان مطالبِ امروز می‌خواهم عرض کنم این است: امروز بهترین چیزی که ممکن است ما بتوانیم برای تصحیح اخلاق و رفتار و منش خودمان - یعنی مسؤولان کشور - ملاک قرار دهیم، مردم‌سالاری دینی است؛ همین چیزی که بارها گفته‌ایم و تکرار شده است. نباید اشتباه شود؛ این مردم‌سالاری به ریشه‌های دمکراسیِ غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اوّلاً مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دمکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه. خودِ این مردم‌سالاری هم متعلّق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسؤولان این نکته را گفتم. یک سرِ مردم‌سالاری عبارت است از این‌که تشکّل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسؤولان اساسی را به‌واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادّعای آن را می‌کند و البته در آن‌جا این ادّعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می‌گیرد از این‌که ما بارها تکرار می‌کنیم که ادّعای دمکراسی در غرب، ادّعای درستی نیست. خیال می‌کنند که یک حرفِ تعصّب‌آمیز است؛ در حالی که نه، این حرف، حرف ما نیست؛ تعصّب‌آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متّکی به نظرات و حرفها و دقّتها و مثال‌آوردنهای برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را می‌گویند. بله؛ در تبلیغات عمومی، آن‌جایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی‌کنند. آن‌جا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متّکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحلی به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعترافها را فراوان دیده‌ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده امریکا نمونه‌اش را می‌بینید؛ این به اصطلاح مردم‌سالاری است! ما آن را نمی‌گوییم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت. ما در قبال مردم وظایف جدّی و حقیقی داریم سرِ دیگر قضیه مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آن‌که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدّی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج‌البلاغه و غیر نهج‌البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آنها را بخوانم؛ دو سه نمونه‌اش را می‌خوانم. «و ایّاك والمنّ علی رعیتك باحسانك او التزیّد فیما کان من فعلك او ان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك فانّ المنّ یبطل الاحسان و التّزیّد یذهب بنور الحقّ والخلف یوجب المقت عنداللّه و النّاس».(۱۵) می‌فرماید: نه سر مردم منّت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره‌اش مبالغه کنید؛ - مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید - و نه این‌که وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منّت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی‌فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، «یوجب المقت اللّه و النّاس»؛(۱۶) در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. «قال اللّه تعالی: کبر مقتا عنداللّه ان تقولوا ما لاتفعلون».(۱۷) هرچند اینها کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام خطاب به مالك اشتر است، اما خطاب به ما هم هست. منع امتیازهای ویژه در نظام مردم‌سالاری دینی نکته دوم از

همین قبیل وظایف، مربوط به مردم‌سالاری دینی است: «انصف اللّه و انصف النّاس من نفسک و من خاصة اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک»؛(۱۸) یعنی درباره خودت، درباره دوستان و خویشاوندان و رفقای خودت، رعایت انصاف را در قبال مردم و خدا بکن؛ یعنی اختصاص و امتیاز به آنها نده؛ یعنی همین چیزی که دوستان عزیز فرنگی‌مآب ما به آن «رانت‌خواری» می‌گویند؛ یعنی امتیاز ویژه. امکانات استفاده از یک شرکت و یک منبع مالی را در اختیار جمع خاصی قرار دادن، به مناسبت این‌که اینها دوست یا خویشاوند یا رفیق ما هستند. این کار جزو کارهای ضدّمردم‌سالاری است. هر کس که این کارها را بکند، همان فسادی ایجاد خواهد شد که الان آقای رئیس جمهور به آن اشاره کردند. بله، باید با این فسادها مبارزه شود. برادران و خواهران عزیز! تا این فسادها در مجموعه کارگزاران کشور وجود داشته باشد، توانایی کار وجود نخواهد داشت و پیشرفت امکان ندارد؛ هر کار هم بکنید، امکان نخواهد داشت. اینها شکافها و دره‌ها و حفره‌هایی است که وقتی به وجود آمد، هرچه شما دستاورد داشته باشید و در آن بریزید، آنها را پُر نمی‌کند؛ دستاورد هم از بین می‌رود. لذا اوّل باید اینها را علاج کرد. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است: «من لک فیه هوی من رعیتک»؛ به رفقا و نزدیکان و آدمهایی که دوستشان داری، نباید امتیاز ویژه بدهی؛ همه باید یکسان امتیاز ببرند. امتیازی که هست، باید در اختیار همه قرار گیرد. اگر بناست قرعه‌کشی شود، اگر بناست سقف باشد، در عین حال نباید برای کسی امتیازی وجود داشته باشد. توجّه به گسترش عدالت و جلب خشنودی توده‌های مردم سوم: این هم یک نشانه دیگر مردم‌سالاری است؛ «و لیکن احبّ الامور الیک اوسطها فی الحقّ و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیّة»؛(۱۹) دنبال کارهایی باش که از افراط و تفریط دور باشد و عدالت را در سطح وسیعتری شامل حال مردم کند؛ یعنی سطح تماسش با مردم و منافع آنها هرچه وسیعتر باشد و رضایت و خشنودی عامّه و توده‌های مردم را بیشتر جلب کند. دنبال این نباش که رضایت گروههای خاص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را به دست آوری. من و شما مخاطب این خطابیم. الان شما اگر وزیرید، اگر نماینده‌اید، اگر از مسؤولان مربوط به نیروهای مسلّحید، اگر مربوط به رهبری هستید، اگر مربوط به قوّه قضائیّه هستید، هرجا هستید، باید توجّه داشته باشید کاری که انجام می‌دهید، در جهت میل صاحبان ثروت و قدرت نباشد؛ که اینها در این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به «خاصّة» تعبیر شده است. بعد می‌فرماید: «فانّ سخط العامة یجحف برضی الخاصة»؛(۲۰) اگر دل صاحبان ثروت و قدرت را به دست آوردید و مردم را ناراضی کردید، نارضایتی مردم این گروههای خشنودشده خواص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را مثل سیلابی خواهد برد. «و انّ سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة»؛(۲۱) اما اگر رعایت میل دل صاحبان ثروت و قدرت را نکردید، از شما ناراضی می‌شوند؛ بگذار ناراضی شوند. وقتی مردم از شما راضی‌اند و برای آنها کار کردید، بگذار اینها ناراضی باشند. «یغتفر»؛ این نارضایی بخشوده است. در نظام مردم‌سالاری، مسؤول، پاسخگوست مردم‌سالاری فقط این نیست که انسان تبلیغات و جنجال کند و بالأخره عدّه‌ای را به پای صندوقها بکشاند و رأیی را از مردم بگیرد، بعد هم خداحافظ؛ هیچ کاری به کار مردم نداشته باشد! بعد از آن‌که این نیمه اوّل تحقّق پیدا کرد، نوبت نیمه دوم است؛ نوبت پاسخگویی است. درباره همین گروههای خاص، باز امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در این بیان مطالبی دارد: «لا تقولنّ انّی مؤمّر آمر فاطاع»؛(۲۲) این جمله باز در همین نامه مالک اشتر است. فرمود: نگو به من مأموریت داده شده، به من مسؤولیت داده شده و من صاحب فلان مسؤولیت شده‌ام - «آمر فاطاع»؛ بنده مسؤولم، دستور می‌دهم و شما باید اطاعت کنید؛ این‌طور حرف نزن - «فانّ ذلک ادغال فی القلب»؛(۲۳) این دلِ تو را خراب و نابود می‌کند؛ واقعش نیز همین است. بعد چند خصوصیت دیگر را ذکر می‌کند: «و تقرّب من الفتن»؛(۲۴) این، برگشت خشم‌آلودِ مردم را به تو نزدیک می‌کند. وقتی این‌طور حرف بزنی، مردم از خودخواهی و مَن مَن گفتن تو و خود را محور همه چیز دانستن و مسؤولیتی برای خود قائل نبودن، برای همیشه ناخشنود می‌شوند. اوّلین قدم، اصلاح درونی خود ماست عزیزان! روز ماه رمضان است؛ روزها و ساعات متبرّکی است. همه باید از این ساعات و روزها استفاده کنند. استفاده حقیقی من و شما از این ساعات و از این روزها و شبها این است که از خدا بخواهیم و خودمان هم مجاهدت کنیم تا بتوانیم مانند یک کارگزار اسلامیِ واقعی، یک

مسؤول حقیقیِ مؤمن و اسلامی، در هر بخشی که هستیم، عمل کنیم. باید این‌طور شود و چاره‌ای هم نیست؛ یعنی اصلاً نمی‌شود تحمّل و قبول کرد که ما اجازه دهیم این فسادها در بین ما رواج پیدا کند؛ نه، آن کارها باید بشود و همه هم مسؤولند. باید تلاش شود، این مجاهدتها باید بشود، این اصلاحها باید صورت گیرد. اوّلین قدم اصلاح - که اصلاحات گفته می‌شود - اصلاح درونیِ خود ماست؛ یعنی این مجموعه مسؤولان نظام بایستی خودشان را از این روشها و منشها و خُلقیّات و رفتارهای غیر اسلامی خلاص کنند و نجات دهند. اگر این کار صورت گرفت، آن‌گاه پیشرفت کارها ممکن خواهد شد. در این ماه رمضان از خدای متعال توفیق بخواهید و دعا کنید تا بتوانیم این مرحله را نیز بگذرانیم. ان‌شاءاللَّه مرحله بعد تشکیل کشور اسلامی است که اگر این کشور به وجود آمد، به فضل پروردگار همان الگویی خواهد شد که دشمنها هرگز نمی‌خواستند چنین الگویی به وجود آید. خداوند ان‌شاءاللَّه همه شما را موفّق بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) احزاب: ۴۵ - ۴۸ ۲) حشر: ۲۳ ۳) لقمان: ۲۰ ۴) جاشیه: ۱۳ ۵) اسراء: ۷۰ ۶) تین: ۴ ۷) بقره: ۲۹ ۸) حشر: ۲۴ ۹) فصلت: ۱۱ ۱۰) آل عمران: ۱۴۶ ۱۱) خصال: ۵۱ ۱۲) بحارالانوار، ج ۷۰، ۳۶ ۱۳) خصال: ۵۱ ۱۴) خصال: ۵۱ ۱۵) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۶) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۷) صف: ۳ ۱۸) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۹) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۲۰) تحف‌العقول، ۱۲۸ ۲۱) تحف‌العقول، ۱۲۷ ۲۲) تحف‌العقول، ۱۲۷ ۲۳) تحف‌العقول، ۱۲۷ ۲۴) تحف‌العقول، ۱۲۷

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه، و نؤمن به و نستغفره، و نتوکّل علیه، و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه. همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خود را به رعایت تقوا و ورع و توجّه به خدای متعال در همه فعل و تَرکی که در امور زندگی - چه فردی، چه اجتماعی - بر سر راه خویش مشاهده می‌کنیم، توصیه می‌کنم. خدا را در نظر بگیریم؛ رضایت او را بر همه چیز ترجیح دهیم و تکلیف او را برای خود فوز عظیمی بشماریم. ان‌شاءاللَّه روزه این ماه - که ماه تقواست - کمک کند تا یکایک ما، هر جا هستیم و هر که هستیم، بتوانیم مایه و زاد و توشه تقوا را در نفس و در عملِ خودمان افزایش دهیم. این روزها متعلّق به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است؛ علاوه بر این‌که امسال هم به عنوان سال این بزرگوار نامگذاری شده است. یاد و نام و خاطرات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای چیست؟ در درجه اوّل برای این است که ما این فرصت را برای خود به وجود آوریم که از او تبعیت کنیم. شیعه، یعنی تابع. اگر تبعیّت و پیروی از او نباشد، نسبت دادن خود به او، ظلم به او خواهد بود. علاوه بر این، با معرفی چهره آن بزرگوار می‌توانیم مسأله اصلی اسلام را که اداره جوامع بشری با نظام اسلامی و با دستور اسلامی است - در ذهن و دل مردمِ این زمان روشن کنیم. محور همه چیز، حکومت چند ساله امیرالمؤمنین است؛ لذا ما از آنچه که درباره آن بزرگوار می‌گوییم، باید قصدمان تبعیّت باشد. البته این را باید تأکید کنم که در روزگار ما که نظام اسلامی به پیروی از دستورات اسلام بر سرِ کار آمده است، آن کسانی که در درجه اوّل وظیفه دارند از امیرالمؤمنین پیروی کنند، مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، هم خطاب به مسؤولان مطالبی را فرموده است و هم خطاب به آحاد مردم. آنچه که خطاب به آحاد مردم است، عمدتاً خطاب به مسؤولان هم هست؛ اما آنچه که خطاب به مسؤولان است، فقط خطاب به خود آنهاست؛ که این در نامه‌های امیرالمؤمنین - چه نامه معروف آن حضرت به مالک اشتر،(۱) چه بقیه نامه‌هایی که به استانداران و کارگزاران نظامِ خودشان می‌نوشتند - منعکس است. امروز ما - هم مسؤولان و صاحبان مناصب در جمهوری اسلامی و هم آحاد مردم - به‌شدّت احتیاج داریم که این دستورات و توصیه‌ها را بشناسیم و به آنها

عمل کنیم. اگر به این دستورات عمل کردیم، آنگاه «کنتم خیر امّهٔ اخرجت للنّاس»(۲) تحقّق پیدا خواهد کرد؛ یعنی امّتی خواهیم شد که وقتی همه دنیا به ما نگاه می‌کنند، می‌توانند از ما سرمشق بگیرند و ما را اسوه خودشان قرار دهند. اگر به آن روشها و دستورها عمل نکردیم، بتدریج ممکن است خدای نخواسته کار مردم و مسؤولان ما به جایی برسد که نه تنها به اسلام هیچ آبرویی ندهند، بلکه از شأن اسلام هم کم کنند. اگر ما از اسلام و از دستورات امیرالمؤمنین در عمل فاصله بگیریم، این خطر وجود دارد. چون هوای امروز مناسبِ تفصیل در گفتار نیست، من مایلم در خطبه اوّل مختصراً دو بخش را عرض کنم: یکی بخشِ مربوط به حکومت است؛ یکی بخشی است که مسؤولیت آن با مردم است، اما حوزه کارِ آن شامل حکومت و مردم - هر دو - است. خلاصه آن بخشِ مربوط به حکومت در کلمات امیرالمؤمنین این است: در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام منصب حکومتی نباید وسیله‌ای برای راحتی و عیش و کسب دنیا برای خود باشد. این یک کاسبی مثل بقیه کاسبیها نیست؛ این یک مسؤولیت پذیری است. اشتغال به این مسؤولیت نمی‌تواند برای این باشد که انسان چیزی به دست آورد، مالی جمع کند، آینده خود و فرزندانش را از این راه تأمین کند و یا در دنیا خوش بگذراند. پس هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعه انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسانها و برای هدایت و صلاح بنی‌آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام هدف این شد، آن‌گاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می‌شنویم، همه معنا پیدا می‌کند. امیرالمؤمنین می‌فرماید: من آماده‌ام که سخت‌ترین شرایط زندگی را برای خودم به وجود آورم؛ اما خدا را در حالی که به یکی از بندگان او ظلم کرده‌ام، ملاقات نکنم؛ «واللّه لان ابیت علی حسک السّعدان مسهّدا و اجرّ فی الاغلال مصفّدا»؛(۳) اگر مرا با بدن برهنه بر روی خارها بیندازند، یا با زنجیرهای گران، دست و پایم را ببندند و روی زمین بکشانند، این شکنجه جسمانی برای من قابل قبولتر و محبوبتر است از این‌که «القی اللّه و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصباً لِشیءٍ من الحطام»؛(۴) خدا را در حالی ملاقات کنم که به یک نفر ظلم کرده‌ام، یا مال دنیا را برای خود جمع کرده‌ام. آن حضرت در جایی دیگر از نهج‌البلاغه می‌فرماید: «انّاللّه تعالی فرض علی ائمّهٔ الحق ان یقدّروا انفسهم بضعفهٔ النّاس»؛ یعنی صاحبان مناصب در نظام حق، حق ندارند خودشان را با اعیان و اشراف مقایسه کنند و بگویند چون اشراف و اعیان این‌گونه خانه و زندگی دارند و این‌طور گذران می‌کنند، پس ما هم که صاحب این منصب و این مسؤولیت در جمهوری اسلامی یا در نظام اسلامی و حاکمیت اسلامی هستیم، سعی کنیم مثل آنها زندگی کنیم؛ یا این‌که چون رؤسا و مسؤولان و وزرای کشورهای دیگر در نظامهای غیر الهی و غیر حق این‌طور زندگی می‌کنند، این‌طور خوشگذرانی می‌کنند و این‌گونه از امکانات مادی استفاده می‌کنند، ما هم بایستی همان‌طور زندگی کنیم؛ نه. حق ندارند زندگیشان را با اعیان و اشراف و متمکّنان و یا با منحرفان اندازه‌گیری کنند. پس با چه کسانی باید زندگیِ خودشان را اندازه بگیرند؟ «ان یقدّروا انفسهم بضعفهٔ النّاس»؛(۵) با مردم معمولی، آن هم ضعیفها و پایین‌ترهایشان. در این عبارت، این تعبیر نیست که مثل آنها زندگی کن - ممکن است هر کسی نتواند آن‌گونه زندگی را بر خودش تنگ بگیرد - اما این هست که خودت را با او اندازه بگیر و با او مقایسه کن؛ نه با اعیان و اشراف و با فلان پولدار و فلان سرمایه دار. مسؤول و صاحب یک منصب در نظام اسلامی و نظام حق، نباید طوری زندگی کند که باب اعیان و اشراف و متمکّنان و برخورداران جامعه، یا مسؤولان کشورهای غیر اسلامی است. این فرهنگ غلطی است که هرکس در مسؤولیتهای دولتی به مقام و مسؤولیتی رسید، باید فلان طور خانه، یا فلان طور وسیله رفت و آمد، یا فلان طور امکانات زندگی داشته باشد؛ نه، دستور امیرالمؤمنین این نیست؛ فقط مربوط به آن زمان هم نیست؛ مربوط به همه زمانهاست. آن زمان هم این‌گونه نبود که همه مردم فقیر باشند. فتوحات اسلامی شده بود؛ در کشور اسلامی ثروتهایی وجود داشت و ثروتمندان و تجّاری بودند که - از راه حرام یا حلال، فعلاً کاری نداریم - زندگیهایشان، زندگیهای برخوردارانه بود. امیرالمؤمنین در همین زمان می‌فرماید نباید زندگی شما، زندگی برخوردارانه باشد.؛ این مربوط به مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی است که باید خودشان را با مردمِ ضعیف بسنجند، نه

با برخورداران جامعه. آن حضرت در نامه دیگری به اشعث‌بن‌قیس می‌فرماید: «وانّ عملک لیس لک بطعمهٔ ولکنّه فی عنقک امانهٔ»؛(۶) یعنی این مسؤولیت و منصبی که در نظام اسلامی داری، طعمه و سرمایه و کاسبی نیست - اشتباه نشود - مسؤولیت در نظام اسلامی باری بر دوش انسان است که باید آن را به خاطر هدف و نیّتی تحمّل کند. برداشت صحیح از دولت اسلامی و مسؤولیت اسلامی این است. مسؤولان اسلامی نباید در رفتار و عملِ خودشان مسرفانه و متجمّلانه زندگی کنند. بالاتر از آن، نباید طوری زندگی کنند که روش اسراف‌آمیز و تجمّل‌آمیز به یک فرهنگ تبدیل شود. این هم نقطه بعدی است که اهمیتش از اوّلی بیشتر است، یا لااقل کمتر نیست. فرض بفرمایید اگر به وسیله یک نفر در سطح عالی و در میان صاحبان مناصب حکومت اسلامی، کیفیّت آرایش محلّ زندگی و محلّ کار، کیفیّت زندگی خانوادگی، چگونگی ازدواج فرزندان، مهریه‌ها و جهیزیه‌ها و از این قبیل، به شکل غیر اسلامی آن - به معنای مسرفانه - انجام گیرد، این به فرهنگ تبدیل می‌شود؛ به این معنا که بقیه نگاه می‌کنند و یاد می‌گیرند؛ مهریه‌ها بالا می‌رود، ازدواجها مشکل می‌شود، زندگی سخت می‌شود و همین رفتار بتدریج آثارش در طول مدتی کوتاه یا بلند، در متن جامعه منعکس می‌گردد. بنابراین مهمترین مطلب اصلی امیرالمؤمنین در باب حکومت این است: حاکم نباید حکومت را برای خود وسیله اعاشه و زندگی و کسب درآمد و اندوختن ثروت قرار دهد، بلکه باید آن را یک مسؤولیت بداند. باری است بر دوش او؛ باید همه همّت خود را بگذارد که این بار را به منزل برساند. نقطه محوری همین مسؤولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوائج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسؤولان کشور همین را گفتم. یک روی مسأله مردم‌سالاری این است که مردم مسؤولان را انتخاب می‌کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسؤولان بر سرِ کار آمدند، همه همّتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین موج می‌زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «من ظلم عباداللّه کان اللّه خصمه دون عباده و من خاصمه اللّه ادحض حجته و کان للّه حربا»؛(۷) اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ «و کان للّه حربا»؛ او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی‌کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش - مالک اشتر، اشعث‌بن‌قیس، عثمان‌بن‌حنیف و دیگران - نوشته است؛ اما همه رده‌های مسؤول که کاری در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند. اگر حاکمان و صاحب‌منصبان اسلامی بخواهند این وظایف را انجام دهند، به یک نقطه دیگر احتیاج دارند و آن، اخلاص و برای خدا کار کردن و با خدا رابطه خود را نگه‌داشتن است. مسؤول امور و صاحبِ منصب در نظام اسلامی، مسأله‌اش فقط مواجهه با مردم نیست؛ اگر با خدا متّصل نباشد، کارِ برای مردم و خدمت برای آنها - یعنی همان مسؤولیت اصلی‌ای که دارد - لنگ خواهد ماند. پشتوانه این مأموریت و مسؤولیت، همین ارتباط با مردم است؛ لذا باز امیرالمؤمنین - طبق روایت نهج‌البلاغه - در همین نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «واجعل لنفسک فیما بینک و بین اللّه افضل تلک المواقیت»؛(۸) اوقات خودت را که برای کارهای گوناگون صرف می‌کنی، بهترین و بانشاطترینش را بگذار برای خلوت بین خودت و خدا؛ یعنی حالت ارتباط با خدا و انابه به او و تضرّع را برای اوقات خستگی و کسالت نگذار. بعد می‌فرماید: «وان کانت کلّها للّه»؛(۹) اگرچه وقتی که تو صاحبِ منصب در حکومت اسلامی هستی، همه کارهایت متعلّق به خداست - به شرطی که «اذا صلحت فیها النّیّهٔ و سلمت منها الرّعیّهٔ»؛(۱۰) نیّتت خالص باشد و کاری که مردم را بیازارد، از تو سر نزند - اما درعین‌حال در بین تمام این تلاشهایی که همه‌اش هم عبادت است، وقتی را بگذار برای این‌که بین خودت و خدا خلوت کنی. این چهره صاحبان مناصب در نظام اسلامی و در قاموس امیرالمؤمنین است. آنچه که ما از آن بزرگوار داریم، غالباً مربوط به دوران حکومت اوست؛ آنچه که از دوران بیست و پنج ساله مابین وفات پیغمبر و خلافت آن بزرگوار داریم، بسیار معدود است؛ آن چیزی هم که در مورد زندگی در دوران پیغمبر است، غالباً جهاد است و تحت‌الشّعاع نیّرِ اعظم وجود نبیّ اکرم است. بنابراین آنچه که از امیرالمؤمنین نقل می‌شود، بیشتر مربوط به همین

دوران قریب پنج ساله حکومت اوست که از زبان یک حاکم، منش یک حاکم را ترسیم می‌کند و بخش اوّل آن مربوط به وظیفه مسؤولان است و خلاصه آن این است: مسؤول نظام اسلامی، مسؤولی است که برای مردم و در راه خداست؛ برای هوی و هوس و منافع شخصیِ خود نیست. بخش دیگری که باز آن را مختصر عرض می‌کنم - که مربوط به عموم مردم است - در درجه اوّل عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر در مسائل اجتماعی. البته در مسائل فردی، تقوا بسیار زیاد مورد توصیه امیرالمؤمنین است؛ اما در زمینه مسائل اجتماعی شاید هیچ خطابی به مردم شدیدتر، غلیظتر، زنده‌تر و پُرهیجان‌تر از خطاب امر به معروف و نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر، یک وظیفه عمومی است. البته ما باید تأسّف بخوریم از این‌که معنای امر به معروف و نهی از منکر درست تشریح نمی‌شود. امر به معروف، یعنی دیگران را به کارهای نیک امر کردن. نهی از منکر، یعنی دیگران را از کارهای بد نهی کردن. امر و نهی، فقط زبان و گفتن است. البته یک مرحله قبل از زبان هم دارد که مرحله قلب است و اگر آن مرحله باشد، امر به معروفِ زبانی، کامل خواهد شد. وقتی که شما برای کمک به نظام اسلامی مردم را به نیکی امر می‌کنید - مثلاً احسان به فقرا، صدقه، راز داری، محبّت، همکاری، کارهای نیک، تواضع، حلم، صبر - و می‌گویید این کارها را بکن؛ هنگامی که دل شما نسبت به این معروف، بستگی و شیفتگی داشته باشد، این امر شما، امر صادقانه است. وقتی کسی را از منکرات نهی می‌کنید - مثلاً ظلم کردن، تعرض کردن، تجاوز به دیگران، اموال عمومی را حیف و میل کردن، دست درازی به نوامیس مردم، غیبت کردن، دروغ گفتن، نمّامی کردن، توطئه کردن، علیه نظام اسلامی کار کردن، با دشمن اسلام همکاری کردن - و می‌گویید این کارها را نکن؛ وقتی که در دل شما نسبت به این کارها بغض وجود داشته باشد، این نهی، یک نهی صادقانه است و خود شما هم طبق همین امر و نهی‌تان عمل می‌کنید. اگر خدای نکرده دل با زبان همراه نباشد، آن‌گاه انسان مشمول این جمله می‌شود که «لعن اللّه الآمرین بالمعروف التّارکین له».(۱۱) کسی که مردم را به نیکی امر می‌کند، اما خود او به آن عمل نمی‌کند؛ مردم را از بدی نهی می‌کند، اما خود او همان بدی را مرتکب می‌شود؛ چنین شخصی مشمول لعنت خدا می‌شود و سرنوشت بسیار خطرناکی خواهد داشت. اگر معنای امر به معروف و نهی از منکر و حدود آن برای مردم روشن شود، معلوم خواهد شد یکی از نوترین، شیرین‌ترین، کارآمدترین و کارسازترین شیوه‌های تعامل اجتماعی، همین امر به معروف و نهی از منکر است و بعضی افراد دیگر درنمی‌آیند بگویند «آقا! این فضولی کردن است»! نه؛ این همکاری کردن است؛ این نظارتِ عمومی است؛ این کمک به شیوعِ خیر است؛ این کمک به محدود کردنِ بدی و شرّ است؛ کمک به این است که در جامعه اسلامی، گناه، همیشه گناه تلقّی شود. بدترین خطرها این است که یک روز در جامعه، گناه به عنوان ثواب معرفی شود؛ کار خوب به عنوان کار بد معرفی شود و فرهنگها عوض شود. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر در جامعه رایج شد، این موجب می‌شود که گناه در نظر مردم همیشه گناه بماند و تبدیل به ثواب و کار نیک نشود. بدترین توطئه‌ها علیه مردم این است که طوری کار کنند و حرف بزنند که کارهای خوب - کارهایی که دین به آنها امر کرده است و رشد و صلاح کشور در آنهاست - در نظر مردم به کارهای بد، و کارهای بد به کارهای خوب تبدیل شود. این خطرِ بسیار بزرگی است. بنابراین اوّلین فایده امر به معروف و نهی از منکر همین است که نیکی و بدی، همچنان نیکی و بدی بماند. از طرف دیگر، وقتی در جامعه گناه منتشر شود و مردم با گناه خو بگیرند، کار کسی که در رأس جامعه قرار دارد و می‌خواهد مردم را به خیر و صلاح و معروف و نیکی سوق دهد، با مشکل مواجه خواهد شد؛ یعنی نخواهد توانست، یا به آسانی نخواهد توانست و مجبور است با صرف هزینه فراوان این کار را انجام دهد. یکی از موجبات نا کامی تلاشهای امیر مؤمنان - با آن قدرت و عظمت - در ادامه این راه، که بالاخره هم به شهادت آن بزرگوار منجر شد، همین بود. روایتی که می‌خوانم، روایتِ تکان دهنده و عجیبی است. می‌فرماید: «لتأمرنّ بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیسلّطنّ اللّه علیکم شرار کم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم»؛(۱۲) باید امر به معروف و نهی از منکر را میان خودتان اقامه کنید، رواج دهید و نسبت به آن پایبند باشید. اگر نکردید، خدا اشرار و فاسدها و وابسته‌ها را بر شما مسلّط می‌کند؛ یعنی زمام امور سیاست کشور به مرور به دست

امثال حَجّاج بن یوسف خواهد افتاد! همان کوفه‌ای که امیرالمؤمنین در رأس آن قرار داشت و در آن‌جا امر و نهی می‌کرد و در مسجدش خطبه می‌خواند، به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر، به مرور به جایی رسید که حَجّاج‌بن‌یوسف ثقفی آمد و در همان مسجد ایستاد و خطبه خواند و به خیال خود مردم را موعظه کرد! حَجّاج چه کسی بود؟ حَجّاج کسی بود که خون یک انسان در نظر او، با خون یک گنجشک هیچ تفاوتی نداشت! به همان راحتی که یک حیوان و یک حشره را بکشند، حَجّاج یک انسان را می‌کشت. یک بار حَجّاج دستور داد و گفت همه مردم کوفه باید بیایند و شهادت بدهند که کافرند و از کفرِ خودشان توبه کنند؛ هر کس بگوید نه، گردنش زده می‌شود! با ترک امر به معروف و نهی از منکر، مردم این‌گونه دچار ظلمهای عجیب و غریب و استثنایی و غیر قابل توصیف و تشریح شدند. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نشود و در جامعه خلافکاری، دزدی، تقلّب و خیانت رایج گردد و بتدریج جزو فرهنگ جامعه شود، زمینه برای روی کار آمدن آدمهای ناباب فراهم خواهد شد. البته امر به معروف و نهی از منکر حوزه‌های گوناگونی دارد که باز مهمترینش حوزه مسؤولان است؛ یعنی شما باید ما را به معروف امر، و از منکر نهی کنید. مردم باید از مسؤولان، کارِ خوب را بخواهند؛ آن هم نه به صورت خواهش و تقاضا؛ بلکه باید از آنها بخواهند. این مهمترین حوزه است. البته فقط این حوزه نیست؛ حوزه‌های گوناگونی وجود دارد. در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، فقط نهی از منکر نیست؛ امر به معروف و کارهای نیک هم هست. برای جوان، درس خواندن، عبادت کردن، اخلاق نیک، همکاری اجتماعی، ورزش صحیح و معقول و رعایت آداب و عادات پسندیده در زندگی، همه جزو اعمال خوب است. برای یک مرد، برای یک زن و برای یک خانواده، وظایف خوب و کارهای بزرگی وجود دارد. هر کسی را که شما به یکی از این کارهای خوب امر بکنید - به او بگویید و از او بخواهید - امر به معروف است. نهی از منکر هم فقط نهی از گناهان شخصی نیست. تا می‌گوییم نهی از منکر، فوراً در ذهن مجسّم می‌شود که اگر یک نفر در خیابان رفتار و لباسش خوب نبود، یکی باید بیاید و او را نهی از منکر کند. فقط این نیست؛ این جزء دهم است. نهی از منکر در همه زمینه‌های مهم وجود دارد؛ مثلاً ـ کارهایی که افراد توانا دستشان می‌رسد و انجام می‌دهند؛ همین سوء استفاده از منابع عمومی؛ همین رفیق‌بازی در مسائل عمومی کشور، در باب واردات، در باب شرکتها و در باب استفاده از منابع تولیدی و غیره؛ همین رعایت رفاقتها از سوی مسؤولان. یک وقت دو نفر تاجر و کاسبند و با هم همکاری و رفاقت می‌کنند، آن یک حکم دارد؛ یک وقت است که آن کسی که مسؤول دولتی است و قدرت و اجازه و امضاء در دست اوست، با یک نفر رابطه ویژه برقرار می‌کند؛ این آن چیزی است که ممنوع و گناه و حرام است و نهی از آن بر همه کسانی که این چیزها را فهمیده‌اند - در خود آن اداره، در خود آن بخش، بر مافوق او، بر زیردست او - واجب است؛ تا فضا برای کسی که اهل سوء استفاده است، تنگ شود. در محیط خانواده هم می‌شود نهی از منکر کرد. در بعضی از خانواده‌ها حقوق زنان رعایت نمی‌شود؛ در بعضی از خانواده‌ها حقوق جوانان رعایت نمی‌شود؛ در بعضی از خانواده‌ها، بخصوص حقوق کودکان رعایت نمی‌شود. اینها را باید به آنها تذکّر داد و از آنها خواست. حقوق کودکان را تضییع کردن، فقط به این هم نیست که انسان به آنها محبّت نکند؛ نه. سوء تربیتها، بی‌اهتمامیها، نرسیدنها، کمبود عواطف و از این قبیل چیزها هم ظلم به آنهاست. منکراتی که در سطح جامعه وجود دارد و می‌شود از آنها نهی کرد و باید نهی کرد، از جمله اینهاست: اتلاف منابع عمومی، اتلاف منابع حیاتی، اتلاف برق، اتلاف وسایل سوخت، اتلاف مواد غذایی، اسراف در آب و اسراف در نان. ما این همه ضایعات نان داریم؛ اصلاً این یک منکر است؛ یک منکر دینی است؛ یک منکر اقتصادی و اجتماعی است؛ نهی از این منکر هم لازم است؛ هر کسی به هر طریقی که می‌تواند؛ یک مسؤول یک طور می‌تواند، یک مشتری نانوایی یک طور می‌تواند، یک کارگر نانوایی طور دیگر می‌تواند. طبق بعضی از آمارهایی که به ما دادند، مقدار ضایعات نان ما برابر است با مقدار گندمی که از خارج وارد کشور می‌کنیم! آیا این جای تأسّف نیست؟! همه اینها منکرات است و نهی از آنها لازم است. طبق نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین نهی از اینها را یکی از محورهای اصلی توصیه‌های خود قرار داده است. در باب مسؤولان، آن‌طور مشی کردن و عمل کردن و دستور دادن و قاعده معیّن کردن؛ در

باب عموم مردم هم آنها را وادار کردن به حضور، به فعالیت و به احساس مسؤولیت در مسائل اجتماعی، با همین امر به معروف و نهی از منکر. وظیفه بزرگی بر دوش ما قرار دارد. امیرالمؤمنین جان مبارک خود را بر سر این کار گذاشت؛ همچنان که تمام عمر خود را از وقتی که می‌توانست تلاشی بکند - از همان وقتی که اسلام آورد، از اوان کودکی تا آخر عمر؛ چه دوران مکه، چه دوران مدینه، چه دوران بعد، چه در دوران خلافت - در همین راه مصرف کرد و یک آن از مجاهدت و تلاش در راه خدا باز نایستاد. برای انسان والایی که می‌خواهد برفراز همه پدیده‌های عالم وجود پرواز کند و هیچ چیزی پابند او نباشد و او را اسیر نکند، اسوه حقیقی، امیرالمؤمنین است. در این روزهاست که جامعه بشری به مصیبت او مبتلا می‌شود. وقتی که آن بزرگوار را ضربت زده بودند و در خانه بود، اصبغ‌بن‌نباته روایت می‌کند(۱۳) و می‌گوید وارد شدم و خدمت امیرالمؤمنین رسیدم. دیدم حضرت دستمالی به سرشان پیچیده‌اند و رنگشان به‌شدّت پریده و زرد شده است و استراحت می‌کنند. حالِ حضرت خوب نبود؛ درعین‌حال به مردمی که پشت در نگران حال آن بزرگوار بودند، اجازه دادند و گفتند بیایید. می‌آمدند یکی یکی سلام می‌کردند و حضرت در همان حالِ ناتوانی که اثر زهر در همه بدن، حتی تا پاهای آن بزرگوار آشکار بود، خطاب به مردم می‌گفت: «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ (۱۴) از من بپرسید، از من بخواهید! حتی در لحظات آخر زندگی، از تلاش و مجاهدت باز نمی‌ماند. البته در دنباله جمله سلونی فرمود: «لکن خفّفوا علیّ»؛ اما کوتاه بپرسید؛ حال امامتان، حالِ خوبی نیست. صلّی اللَّه علیك یا امیرالمؤمنین! پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، ما را از پیروان حقیقی آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، رفتار و کردار ما را مایه وهن اسلام و وهن مسیر امیرالمؤمنین قرار نده؛ در همه‌ی زندگی، به ما توفیق حرکت در همین راه را عنایت فرما؛ ما را در آن راه زنده بدار و در آن راه بمیران و به اسلام و مسلمانان نصرت کامل عنایت کن. پروردگارا ! ما را بیامرز؛ گره‌های زندگی مردم را باز کن و دولت اسلامی و مسؤولان کشور اسلامی را به انجام وظایف و خدماتشان موفق گردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۱۵) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدی حججك علی عبادك و امنائك فی بلادك و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه و استغفر اللَّه لی و لکم. مجدداً همه شما برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. حرف عمده ما در این خطبه، مربوط به مسأله فلسطین است. علّت هم این است که امروز مسأله فلسطین، مسأله اوّل جهان اسلام است. امروز همه امّت اسلامی، بخصوص کشورهای نزدیکتر - مثل ملت و کشور ما - باید به این نکته توجّه کنند که هم صهیونیستهای حاکم بر فلسطین و غاصب فلسطین و هم پشتیبانان آنها، سعی می‌کنند ماجراهای داخل فلسطین را مسأله داخلی دولت غاصب اسرائیل وانمود کنند، که به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. اگر در داخل فلسطین یک نفر هم قیام نمی‌کرد، به خاطر خود مسأله فلسطین، دنیای اسلام، خصم صهیونیستها و حامیانشان بود؛ حال که دیگر مردم فلسطین هم قیام کرده‌اند و خودشان آگاهانه وارد میدان شده‌اند. فلسطین از دو نظر مسأله دنیای اسلام است: یکی از نظر این‌که فلسطین قطعه‌ای از خاك اسلامی است. در بین همه مذاهب رایج اسلامی، هیچ اختلافی نیست و فقها همه بر این اتّفاق دارند که اگر قطعه‌ای از خاك اسلامی به وسیله دشمنان اسلام جدا شد و حاکمیت دشمنان اسلام بر آن قطعه به‌وجود آمد، همه باید وظیفه خودشان را مجاهدت و تلاش برای برگرداندن آن قطعه به سرزمین اسلامی بدانند. لذا ملتهای مسلمان در هر جای دنیا که هستند، این را وظیفه خودشان می‌دانند. البته خیلیها نمی‌توانند اقدامی بکنند؛ اما هرکسی بتواند و هر طوری که بتواند، باید اقدام کند و اقدام می‌کند. برای همین هم هست که شما ملاحظه می‌کنید همه دنیای اسلام از روز قدسی که امام بزرگوار در جمعه آخر ماه رمضانِ هر سال معیّن کردند - که جمعه آینده است - استقبال می‌کنند و شما امسال خواهید دید که به

فضل الهی و با توفیق پروردگار، روز قدس از هر سال، پُرشورتر و کوبنده‌تر در همه دنیای اسلام برگزار خواهد شد. جهت دوم این است که اساساً تشکیل دولت یهودی - یا به تعبیر درست‌تر، دولت صهیونیست - در این نقطه از دنیای اسلام، با یک هدفِ بلند مدتِ استکباری به وجود آمد. اصلاً به وجود آوردن این دولت در این نقطه حسّاس که تقریباً قلب دنیای اسلام است - یعنی قسمت غرب اسلامی را که آفریقاست، به قسمت شرق اسلامی که همین خاورمیانه و آسیا و مشرق است، متّصل می‌کند و یک سه راهی است بین آسیا و آفریقا و اروپا - برای خاطر این بود که در بلند مدت، تداوم سلطه استعمارگرانِ آن روز - که در رأسشان دولت انگلیس بود - بر دنیای اسلام باقی بماند و این‌طور نباشد که اگر یک وقت دولت اسلامیِ مقتدری - مثل دورانهایی از حکومت عثمانی - به وجود آمد، بتواند جلوِ نفوذ استعمارگران و انگلیس و فرانسه و دیگران را در این منطقه بگیرد. لذا یک پایگاه برای خودشان درست کردند. بنابراین طبق اسناد تاریخی، تشکیل حکومت صهیونیستی در آن‌جا، بیش از آنچه که آرزوی مردم یهود باشد، یک خواست استعماری دولت انگلیس بود. شواهدی وجود دارد که در همان زمان بسیاری از یهودیها اعتقادشان این بود که احتیاجی به این دولت نیست؛ این دولت به نفعشان نیست؛ لذا گریزان بودند. بنابراین، این یک آرزو و ایده یهودی نبود؛ بیشتر یک ایده استعماری و یک ایده انگلیسی بود. البته بعد که به وسیله امریکا گوی سیاست دنیا و گوی استکبار از دست انگلیس ربوده شد، این هم جزو همان ابواب جمع مواریث استعماری بود که به امریکا رسید و امریکاییها حداکثر استفاده را کردند و الان هم استفاده می‌کنند. بنابراین نجات فلسطین و محو دولت غاصب صهیونیستی، مسأله‌ای است که با مصالح ملتهای این منطقه - از جمله با مصالح کشور عزیز ما ایران - سرو کار دارد. کسانی که از روز اوّلِ انقلاب، یکی از برنامه‌ها را مقابله و معارضه با نفوذ و اقتدار صهیونیستها قرار دادند، با محاسبه این کار را کردند. این برنامه، طبق مصالح کشور و مصالح عمومی جمهوری اسلامی و مردم ایران انتخاب شده است. در کشورهای دیگر نیز همین‌طور است. همه روشنفکران کشورهای اسلامی، همه سیاستمداران آزاداندیش، همه آنهایی که دستشان در حنای استکبارِ امریکا رنگ نگرفته است، معتقدند که باید با اسرائیل مقابله کرد؛ یعنی این را جزو مصالح کشورشان می‌دانند. برای آن دولت غاصبِ دروغیِ جعلی، مسأله فلسطین، یک مسأله داخلی نیست؛ یک مسأله‌ی اساسیِ بین‌المللی است. آنچه که اهمیت دارد، این است که نسل جدید فلسطینی حقیقت را دریافته است. کدام حقیقت را؟ این حقیقت را که اگر بخواهد بر این زبونی و خواری و تحقیر و فشاری که بر او تحمیل می‌شود، فائق آید، راهش مبارزه و مقابله است؛ راهش رفتن پشت میز مذاکره نیست، که مذاکره کننده‌گان هم چیزی گیرشان نیامد. از طرفی رفتار صهیونیستها آن‌قدر وحشیانه و دور از موازین رحم و مروّت انسانی است که به طور طبیعی این نسل جوانِ روی کارآمده فلسطینی را به ستوه آورده؛ دیگر طاقتشان تمام شده است و نمی‌توانند تحمّل کنند. صهیونیستها خیال می‌کنند که اگر شدت عمل به‌خرج دادند و تانک آوردند و توپ زدند و شیمیایی زدند، مردم را ساکت خواهند کرد. بله، ممکن است فشار را زیاد کنند و در برهه‌ای مردم را ساکت کنند؛ اما آن عقده‌های گره شده در گلو را که نمی‌توانند از بین ببرند؛ آنها که از بین‌رفتنی نیست؛ آن‌چنان رعد و غرّشی در فضا به وجود خواهد آورد که همه کاخهایشان را فرو خواهد ریخت. این‌طور نیست که بتوانند این حرکت را ریشه‌کن کنند. نکته دوم که بسیار اهمیت دارد، این است که با این قیام، تمام محاسبات دولت غاصب صهیونیست به هم ریخته است؛ چون اساس محاسبات آنها بر این استوار بود که ملت فلسطین بعد از آن فشارهای اوّلِ کار و بعد از تبعید بیش از نیمی از مردم اصلی فلسطین به خارج از کشورشان و گذشتن سالهای متمادی، دیگر حال و حوصله و عزم و نشاط و جانِ مقابله را نخواهد داشت. در حال حاضر این محاسبات، غلط از آب درآمده و این پایه به هم ریخته است. وقتی هزاران هزار مردمی که در خودِ فلسطین هستند - نه گروههای فلسطینیِ خارج از مرزهای اصلی فلسطین که در لبنان یا اردن یا جاهای دیگر هستند - مصمّم باشند با آن نظام مبارزه کنند، دیگر آن فضای امنی که برای خودشان به عنوان بهشت موعود در نظر گرفته بودند و مهاجران غیرفلسطینی - یعنی یهودیان سرتاسر دنیا - را به آن‌جا کشانده بودند، وجود نخواهد داشت. امروز محاسبات به هم خورده است؛ لذا می‌بینید که دولتشان مجبور شد استعفا دهد. این، اجبار و ناگزیری است.

البته کسانی که بیشترین فشار را برای این استعفا داشتند، ممکن است در محاسباتشان این‌طور خیال کنند که بایستی شدت عمل بیشتری به‌خرج داد و حکومت سنگدل‌تری را بر سر کار آورد؛ اما اشتباه و خطاست. مسأله، مسأله کوچکی نیست؛ مسأله عظیمی است؛ سرنوشت دنیای اسلام و سرنوشت همه کشورهای اسلامی - بخصوص کشورهایی که به این کانون خطر و به این غدّه فساد نزدیکترند - به سرنوشت آنها بستگی دارد. در این ماه رمضان هم، صهیونیستها حداکثر فاجعه‌آفرینی را کردند. شما می‌بینید که از بچه کوچکِ شاید یکساله و دو ساله تا نوجوان و جوان و پیرمرد و مریض، جزو قربانیان این حوادثند. این، ضدیّتِ دشمن اسلام و مسلمین - یعنی گروه حاکم بر این بخش از میهن اسلامی - را با موازین بشری و با حقوق بشر نشان می‌دهد. درعین‌حال سناتورها و سیاستمداران و زبدگان سیاسی امریکا از اینها صریح حمایت می‌کنند. این کار را بکنند؛ میل خودشان است؛ سیاستشان این است؛ جوهره آنها همین است که باید از این مفسدان و شیطان‌صفتها و سبعها حمایت کنند. بیش از این هم توقّعی نیست؛ لیکن مردم دنیا باید از این عبرت بگیرند. خوشبختانه ملت ما چشم و گوشش باز است. مردم دنیا که همیشه در قضایای مختلف، شعار طرفداری از حقوق بشر، طرفداری از حقوق اکثریت و به قول خودشان طرفداری از دمکراسی را، از زبان امریکاییها شنیده‌اند که به آن تفاخر می‌کردند، باید در آینه فلسطین، چهره زشت واقعیِ سیاستهای امریکایی را مشاهده کنند. و اما جمهوری اسلامی ایران از روز اوّل، موضعش را در مقابل این پدیده زشت، روشن کرده است. موضع جمهوری اسلامی ایران که امام فرمودند، بارها مسؤولان گفته‌اند و ما هم بارها تأکید کرده‌ایم، این است که اساساً این غدّه سرطانیِ اسرائیل باید از این منطقه کنده شود. این یک فرمولِ کاملاً انسانیِ قابل قبول هم دارد و آن این است که همه مردم فلسطین - نه مردمی که از جاهای دیگرِ دنیا به فلسطین مهاجرت کرده‌اند - از اردوگاهها و از همه جای دنیا به فلسطین برگردند و تکلیف حکومت خودشان را - که از آنها باید تشکیل شود - تعیین کنند. البته بدیهی است که هرگز هیچ فلسطینی‌ای - چه مسلمان باشد، که اکثریت قاطعشان مسلمانند؛ چه مسیحی و یهودی باشد، که اقلیت کوچکی هم مسیحی و یهودی در آن‌جا هستند - راضی نیست و اجازه نخواهد داد که یک عدّه از کوچه‌گردهای لندن، یا از خانواده‌های توسری‌خورده مسکو، یا از هرزه‌های امریکا بیایند و در کشور آنها یک دولت تشکیل دهند و بر آنها حکومت کنند. کسانی که روزی چاقوکشی و قدّاره‌کشی می‌کردند و فقط هنرشان این بود که می‌توانستند خوب بزنند، خوب بکُشند و بر طبق خواسته سرمایه‌داران صهیونیست و یهودی خوب عمل کنند، اگر بیایند و بر فلسطین حکومت کنند؛ بدیهی است که ملت فلسطین و دنیای اسلام چنین چیزی را اجازه نخواهد داد. این فرمول، فرمول دنیاپسندی است. کسانی که می‌گویند ما معتقد به آراء مردم و معتقد به دمکراسی هستیم، بسیار خوب؛ بفرمایید این دمکراسی! بالاخره این قطعه از دنیا که در این‌جا قرار دارد، مردمی داشته است؛ این مردم امروز هم هستند و زنده‌اند؛ چند میلیون نفر در همان جا زندگی می‌کنند، چند میلیون نفر هم در خارج از آن‌جا - در لبنان و اردن و نقاط دیگر - زندگی می‌کنند؛ اینها بیایند در همان‌جا اجتماع پیدا کنند و خودشان حکومت خود را انتخاب کنند؛ این روشِ بسیار درستی است. آنچه که مسلّم است، این است که حکومت صهیونیستی که امروز حاکم است و هر حکومت صهیونیستی دیگر، حق بقاء و حاکمیت در سرزمین فلسطین را ندارد. به برادران عزیز فلسطینی‌مان که در آن‌جا با زحمات مواجه هستند، عرض می‌کنیم: اگر مقاومت و صبر کنید، هم ثواب الهی و هم پیروزی را به دست خواهید آورد. پیروزی همیشه با صبر و با حرکت در راه خدا همراه است؛ «ولینصرنّ اللّٰه من ینصره(۱۶)»؛ تردیدی در این نیست. بنابراین، پیروزی وجود خواهد داشت؛ منتها باید صبر کنند و تحمّل داشته باشند. به همه کشورهای اسلامی و ملتهای مسلمان هم عرض می‌کنیم که امروز وظیفه شرعی همه ملتها و دولتهاست که به آن جماعت مؤمن و آن ملت مظلوم کمک برسانند و آنها را وسط میدان، تنها رها نکنند. البته کمکهایی هم می‌شود که امیدواریم این کمکها به جای خود برسد و ان‌شاءاللّٰه بتواند برای کم کردنِ آلام مردم فلسطین، مفید و مؤثّر واقع شود. از خداوند متعال می‌خواهیم که مشکلات اسلام و مسلمین و مشکلات مردم فلسطین را برطرف کند. بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللّٰه و الفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللّٰه افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا.(۱۷) -------------

-- ۱) نهـج‌البلاغه، نـامه ۵۳ ۲) آل عمران: ۱۱۰ ۳) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴ ۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴ ۵) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۰ ۶) نهج‌البلاغه، نامه ۵ ۷) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۸) نهـج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۹) نهـج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۰) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۱) تفسیر الصادقی، ج ۱، ص ۳۳۹ ۱۲) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۶ ۱۳) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۵ ۱۴) کتاب سلیم‌بن قیس، ۸۰۲ ۱۵) توحید: ۱ - ۳ ۱۶) حج - ۴۰ ۱۷) نصر: ۱ - ۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسـبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید سعید فطر را به همه مسلمانان و ملتهای اسلامی، به ملت عزیز و عظیم‌الشّأن ایران و به شما حضّار گرامیِ این مجلس - مسؤولان، بلندپایگان و میهمانان و سفرای کشورهای اسـلامی - تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم خداوند متعال عبادات شـما، روزه شما و مجاهدت شما با نفس در ماه رمضان را مورد قبول و تفضّل خود قرار دهد و این را برای شـما، برای همه ملت عزیز ما و همه امّت بزرگ اسلامی ذخیره کند. عید سعید فطر شاید برجسـته‌ترین خصوصـیتش این است که مراسـمی معنوی و بین‌المللی است. برخلاف بسیاری از رسوم بین المللی که جنبه سیاسیِ محض دارد، این رسم بین‌المللی جنبه معنویِ بارز و نمایانی دارد. در دعای قنوت عید فطر می‌خوانیم: «اسئلک بحقّ هذا الیوم الّذی جعلته للمسـلمین عیدا و لمحمّد صـلّی اللَّه علیه و آله ذخرا و شـرفا و کرامهً و مزیدا»؛ این روز، عید همه مسـلمانان و مایه شرف اسـلام و پیامبر اسـلام و عزّت اسـلام و ذخیره‌ای تمام نشـدنی در طول تاریـخ است. با این چشم به عیـد سـعید فطر نگاه کنیم. امروز ملت اسـلامیِ بزرگ ما به این ذخیره نیازمند است. از این ذخیره، دو چیز باید مورد اسـتفاده مسلمانان قرار گیرد: اوّل، وحدت و نزدیکی مسـلمین است و دوم، توجّه به معنویت در دنیای اسلام است. در دنیای اسلام، هر دو عاملِ تکامل‌بخش و پیشبرنده، مورد خـدشه قرار گرفته است. امروز وحـدت مسـلمانان بـا ایجاد تفرقه‌های مـذهبی، فرقه‌ای، نژادی، ناسیونالیسـمهای گوناگون، قومیتهای مختلـف و شـعارهای انحرافی، مخـدوش شـده اسـت. مسـلمانان برفراز همـه شـعارهای خـود - چه شـعار قـومیّت، چه شـعار مـذاهب اختصاصی خودشان، چه شعارهای مربوط به سیاستهای خودشان - باید شعار وحدت و یکپارچگی امّت اسلامی را قرار دهند. امروز برای آنها یکی از کارآمدترین شعارها این است. می‌دانیم که استعمار و استکبار و دست قدرتهای بیگانه همیشه سعی کرده است با انواع و اقسام حیَل، این وحدت را درهم بشـکند؛ که یکی از خبیث‌ترین حیله‌ها، حیله غصب سـرزمین فلسطین و کاشتن شجره خبیثه صهیونیسم در سـرزمین اسـلامی فلسـطین - یعنی در قلب ملتهـای مسـلمان و کشورهای اسـلامی - بوده است. نقطه دوم هم معنویت است. اسـتعمارگرانی که آمدنـد سـرمایه‌های مـا را - نفت مـا را، اسـتقلال ما را، عزّت ما را، وحـدت و یکپارچگی ما را - به دسـت چپـاول و غـارت سپردنـد، معنویت ما راهم به یغما بردنـد و در دنیای اسـلامی، مادیّتِ خودشان را به صورت فرهنگهای گوناگون و مبـانی باطـل گستراندنـد. امروز بایـد بـازگشت به معنویت اسلام، به حقیقت اسـلام و روحـانیت دین، شـعار مسـلمانان باشـد. امروز مسـلمانان به این احتیـاج دارنـد. اگر ما امروز وحـدت می‌داشتیم و اگر به معنویت اسـلام تکیه می‌کردیم، دشـمن نمی‌توانست با این وضوح ملت فلسـطین را در خـانه خودش این گونه مورد شـکنجه و فشـار و تعقیب و آزار قرار دهـد. قضایـای فلسـطین دل هر انسان غیرتمنـدی را - ولو زیاد تـدیّن هم نداشـته باشـد - خون می‌کند و راحت و آرام را از او می‌گیرد. کیست که منظره حمل پُراحساس کودکِ یکی دو ساله‌ای را که کشـته شـده است، ببینـد و بتواند راحت بخوابد؟ کیست که محاصـره مردم را در خانه‌ها و کوچه‌ها و خیابانهـا و شـهرهایی که متعلّق به آنهـاست و زمینی که اسـتخوان اجـداد آنها قرنهاست در آن دفن است، ببینـد و متأثّر نشود؟ امروز مردم بیت‌المقـدّس و الخلیل و غزّه و بقیه مناطق سـرزمین مغصوب را محبوس کرده‌اند؛ آنها را در خانه خودشان می‌کُشـند؛ در خانه خودشان پـدران و مادران را به داغ فرزندانشان می‌نشانند؛ به آنها گرسـنگی می‌دهند و آنها را محاصـره اقتصادی می‌کنند. اگر امّت

اسلامی متّحد بود، مگر چنین چیزی ممکن بود؟ امروز هم واجبترین فرایضِ ما ملتها و دولتهای مسلمان این است که در این قضیه با هم وحدت کلمه پیدا کنیم. آلام مردم فلسطین، آلام و دردها و رنجهای ماست. امروز فریاد ملت فلسطین بلند است که یاللمسلمین! جواب این فریاد، بر تک تک مسؤولان دولتهای اسلامی واجب و لازم است؛ خدای متعال آنها را مؤاخذه خواهد کرد. همه ما وظیفه داریم. این بالاتر از ملاحظات سیاسی است؛ اگرچه عقل سیاسی هم اقتضاء می‌کند که امروز همه دنیای اسلام پشت به پشت و دست در دستِ هم در مقابل صهیونیسمِ غاصب و متجاوز بایستند. این خطر برای همه دنیای اسلام است. حتّی دولتهایی که خیال می‌کنند ارتباطاتشان با دولت غاصب صهیونیست به نفع آنهاست، وجود صهیونیستها بیشتر به ضررشان است. این غدّه سرطانی و شجره خبیثه‌ای که در آن‌جا گنجانده شده است، امروز تهدیدی علیه موجودیّت و هویّت همه کشورها و دولتهای اسلامی است. کمک به فلسطین باید صورت گیرد؛ چاره‌ای نیست. اگر ما نکنیم، بلاشک کسانی پیدا خواهند شد که این کار را خواهند کرد؛ «فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»؛(۱) این سنتِ الهی است. امروز ملت فلسطین قیام کرده است. آن روزی که ملت فلسطین خواب بود، سرنوشت و تقدیرش همان چیزی بود که اتّفاق افتاد؛ اما امروز که ملت فلسطین بیدار شده است، سرنوشت و تقدیر او پیروزی است. ممکن است این جهاد، جهادی طولانی باشد؛ اما پیروزی، غیر قابل تردید است. اگر ما نکنیم، خدای متعال بندگان دیگرش را به کار وادار خواهد کرد. این وظیفه امروز ماست؛ امیدواریم که بتوانیم این وظیفه را انجام دهیم. امروز دولتهای اسلامی وظیفه دارند به آنها کمک کنند - کمک سیاسی، کمک مالی، کمک تبلیغاتی - روز قدسِ امسال بحمداللّه نشان داد که در همه دنیای اسلام، ملتها تا آن‌جایی که می‌توانند، به این وظیفه پایبندند. از خداوند متعال خواستاریم که ما را در انجام تکالیفمان کوشا کند؛ به ما توفیق دهد؛ راه را برای ما روشن کند و ما را در پیمودن این راه، از عزم و اراده لازم برخوردار کند. از خدای متعال می‌خواهیم که شهدای مردم فلسطین را، همه شهدای راه استقلال و عزّت اسلام را و همه شهدای صادق ملتها را با اولیایش محشور کند. از خدای متعال می‌خواهیم که روح مطهّر امام بزرگوار ما را - که اوّل بار او این فریاد رسا را در دنیای اسلام به طنین انداخت - با اولیایش محشور کند و توجّهات حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه و دعای مستجاب آن بزرگوار را شامل حال ما فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------- ۱) مائده: ۵۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه خالق الخلق و باسط الرّزق و فالق الأصباح، دیّان الدّین، ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. در خطبه اول نماز عید فطر، فقط دو مطلب را به شما برادران و خواهران عزیز نماز گزار عرض می‌کنم. اوّل، تبریک این عید بزرگ اسلامی است. تبریک عید فطر، به معنای تبریکِ گذراندنِ موفّقیت‌آمیز ماه مبارک رمضان است. خدا را شکرگزاریم که ملت ما را موفّق کرد که امسال هم ماه رمضانِ حقیقتاً مبارکی را بگذراند. فضای کشور در سرتاسر ماه رمضان، با توجّهات مؤمنان و احساسات پاک جوانان مؤمن و انفاس قدسیّه روزه‌داران معطّر بود. امسال بحمداللّه ماه رمضان از لحاظ توجّهات و توسّلات و موفّقیتهای مردم در زمینه‌های خودسازی معنوی، از سال گذشته و سالهای قبل از آن بهتر بود. این را قدر بدانیم و اثرات مبارکش را برای خود و ملتمان حفظ کنیم. ماه رمضان، ماه خودسازی است و خودسازی برای حرکت به سمت جلو است. ان‌شاءاللّه این راه و این سیر و این حرکت مبارک را - که ملت بزرگ ایران در طول این بیست‌ویکی دو سال دنبال می‌کند - با موفّقیت ادامه دهیم، و این همان نکته دومی است که خواستم عرض کنم؛ قدردانی از برکات الهی و توفیقاتی که در این ماه بر ملت

ایران نـازل فرموده است. روز عیـد فطر - همچنـان که در روایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام هست - به روز قیـامت تشبیه شـده است؛(۱) یعنی روز پـاداش. ان‌شـاءاللَّه این اجتمـاع عظیم شـما در این مراسم معنـوی و عبـادی و سیاسـی، توجّه و رحمت الهی را به سوی شـما جلب کنـد و ملت ایران و مسؤولاـن کشور و همه کسـانی که در هر نقطه‌ای از کشور و در هر بخشـی از بخشـهای عظیم تلاـشِ این ملت مسؤولیتی دارنـد، بتواننـد بـا توکّـل به خداونـد متعـال، بـا توجّه به راهنماییهای الهی در قرآن و در کلمات اهل بیت علیهم‌السّـلام و به دنبـال انگشت اشاره مرد بزرگِ معنوی دوران ما و جانشـین پیامبران - امام بزرگوارمان - این راه را ادامه دهنـد و ان‌شاءاللَّه سـعادت ملت و آینده این کشور را تأمین کنند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ملت ایران را در پیمودن راه سـعادت و تعالی و کمال، موفّق و مؤیّـد فرما. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصـر. انّ الانسان لفی خسـر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بـالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۲) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّـلاة والسّـلام علی سـیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأـطیبین الأـطهرین المنتجبین. الهـداة المهـدیّین المعصومین. سـیّما بقیّـةاللَّه فی الأرضـین. و اسـتغفراللَّه لی و لکم. اوصـیکم عبـاداللَّه بتقوی اللَّه. مجـدّداً همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوای الهی توصـیه می‌کنم. در این خطبه، دو سه مطلب به اختصـار دربـاره مسائـل جاری جهان و جامعه اسـلامی و ملت عزیز ایران عرض می‌کنیم. اوّلاً میلاد حضـرت مسیح علیه‌السّـلام - پیغمبر بزرگ الهی - را به همه مؤمنـان عـالم، به همه مسـیحیان و مسـلمانان، صـمیمانه تبریـک عرض می‌کنم. ارزش حضـرت مسیح علیه‌السّلام از نظر مسلمانان، بلاشک کمتر از ارزش و قدر و قیمت آن حضرت در چشم مسیحیانِ مؤمنِ به مسیحیت نیست. این پیغمبر بزرگ الهی، همه دوران حضور در میـان مردم را با مجاهـدت گذرانیـد تا بتوانـد در مقابل ظلم و تعـدّی و فساد و کسـانی کـه بـا تکیه به زر و زور، ملتهـا را به زنجیر کشـیده بودنـد و آنهـا را به جهنّم دنیـا و آخرت می‌کشاندنـد، ایسـتادگی کنـد. رنجهایی که این پیغمبر بزرگ از دوران کودکی - که خدا نبوّت را از همان دوران کودکی به او داد - متحمّل شد، همه در این راه بوده است. انتظـار این است که پیروان حضـرت مسیـح و همه کسـانی که آن بزرگوار را از عظمت و معنویتِ والا و متناسبِ جایگاه رفیع او برخوردار می‌دانند، در این راه به او تأسّـی کنند. امروز بسـیاری از کسانی که دم از پیروی از حضـرت مسیح می‌زنند، راهی غیر از راه حضـرت مسیح می‌رونـد. هـدایت حضـرت عیسـی‌بن‌مریم علی‌نبیّناوعلیه‌السّـلام، هـدایت به سوی عبودیّت خدا و مقابله با فرعـونیّت و طغیـان اسـت. امروز کسـانی بـا ادّعـای پیروی از آن پیـامبر بزرگ الهی، در جایگـاه فرعونیـان و طواغیـتی نشسـته‌اند که عیسـی‌بن‌مریم با آنها مبارزه می‌کرد. امید است آغاز سال مسیحی، بر مسـیحیان و بر مسلمانان - بخصوص بر مسیحیانِ هم‌میهن ما - مبارک باشـد. مسأله مهمِ این دوران، مسأله فلسـطین است که انتفاضه بزرگ فلسـطین و بیت‌المقدّس همچنان ادامه دارد. کسانی که گمـان می‌کردنـد می‌تواننـد با اِعمال زور و فشار، ملت فلسـطین را از مطالبه حقِّ مسلّمِ خودش منصـرف کننـد، اشـتباه کرده بودنـد؛ نتوانسـتند و نخواهند توانست ملت فلسـطین را از ادامه این راه برگردانند. ممکن است با سـرکوب و فشار و ارعاب، چند صباحی این نسـل را به سـکوت تحمیلی و اجبـاری وادار کننـد؛ امـا این خـوابِ خوشِ بی‌تعبیری است که صهیونیسـتها گمـان کرده‌انـد خواهند توانست از این پس به‌راحتی بر سـرزمین غصب‌شده فلسـطین حکومت کنند. مردم دنیا و ملتهای مسـلمان از مبارزان مظلوم فلسـطینی پشتیبانی کردنـد. ملت عزیز ما با همه فریاد خود، پشتیبانی خویش را از حرکت مردم فلسـطین نشان داد. من لازم است از همّت شـما مردم عزیز که در راهپیمـایی عظیم روز قـدس و اجتمـاع پُرشـکوه نمـاز جمعه، با شـکوه و عظمت فراوانی متجلّی شـد، با همه وجود تشـکّر کنم. ملت عزیز مـا مثل همیشه به کشور خود، به تاریـخ خود و به مسؤولان کشور آبرو داد. امسال در همه دنیای اسـلام، روز قـدس با کیفیّت ویژه‌ای برگزار شد؛ همچنان که پیش‌بینی می‌شد این‌طور بشود؛ و این به خاطر حقّانیت فریاد مظلومانه ملت فلسـطین است. امیـدواریم که دولتهـا هم بـا ملتهـای خودشـان همین‌طور همکـاری کننـد و ملت فلسـطین را کمک نماینـد. آن مردم مظلوم و مقهور و محاصـره‌شده به وسـیله سـنگدل‌ترین و سـبع‌خوترینِ دشمنان، احتیاج به کمک دارند. هم ملت ما، هم دولت ما، هم ملتها و دولتهـای مسـلمانِ دیگر وظیفـه دارنـد تـا آن‌جـا کـه می‌تواننـد، به این ملت مظلوم کمـک کننـد. این یـک وظیفه دینی و انسـانی و

خردمندانه است که عقل به آن حکم می‌کند و یک وظیفه تاریخی است که تاریخ درباره آن قضاوت خواهد کرد. درباره مسائل کشور و مسائل ملت عزیزمان، دوسه نکته کوتاه عرض می‌کنم. عزیزان من! آنچه که ملت و کشور ما را در مقابل توطئه‌های بی‌حسابِ دشمنان و توطئه‌گران مصونیّت بخشیده است، چند عامل مهم بوده است که یکی از مهمترین آنها وحدت کلمه آحاد ملت است. هر ملتی که متّحد باشد، هر ملتی که میان خود تنازع و جدالِ ویرانگر نداشته باشد، هر ملتی که با مسؤولان خود یکدل و یکزبان باشد و مسؤولانش را از خود بداند و مسؤولان هم به وظایفشان در مقابل ملت عمل کنند و خود را خدمتگزار مردم بدانند، آن ملت در مقابل همه دشمنیها شکست‌ناپذیر خواهد شد. این یک امر قهری است؛ ملت ما این را در طول این بیست‌ودو سال تجربه کرده است؛ ما در میدانهای سخت، این شکست‌ناپذیری را نشان دادیم. هر کس با ملت ایران دشمنی می‌کند، یکی از بزرگترین دشمنیهایش عبارت است از این‌که این وحدت عظیمِ ملی و این همدلیِ ملت با مسؤولان را از بین ببرد یا در آن خدشه‌ای به وجود آورد. این دشمنی است؛ بعضیها این دشمنی را می‌کنند. ما از دشمنی که میلیونها دلار خرج می‌کند و کسانی را مسؤول این کارها قرار می‌دهد - مسؤول جنگ روانی، مسؤول شایعه‌پراکنی، مسؤول توطئه، مسؤول تفرقه‌افکنی - نه تعجّب می‌کنیم و نه گله؛ دشمن است دیگر. اما از کسانی که در داخل کشور فریب آن دشمن را بخورند، کار او را دنبال نمایند و به او کمک کنند، گله می‌کنیم. البته اگر یک وقت لازم شود، به گله هم اکتفا نمی‌کنیم. همکاری با دشمن، دشمنی است؛ البته دشمنی با شخص نیست؛ دشمنی با یک مسؤول یا یک جمع مسؤول نیست؛ دشمنی با مصالح ملت است و این دشمنی را هیچ کس نمی‌تواند تحمّل کند و نباید تحمّل کند. من می‌بینم که بعضی بر طبل دشمنیها می‌کوبند. ملت ما بحمداللّه متّحد است. هر کس در هر مجموعه‌ای بخواهد دلهای ملت را نسبت به یکدیگر بدبین و چرکین کند، یقیناً از چشم ملت می‌افتد و ملت او را دوست خود به حساب نمی‌آورد. به مسؤولان در سطوح مختلف هم عرض می‌کنم که یکی از راههای موفقیتِ عملی و جاگرفتن در چشم مردم، همکاری دستگاههای مختلف و همکاری قوای سه‌گانه است؛ نباید همدیگر را تضعیف کنند. هیچ کس نباید قوای مسؤول مملکت را تضعیف کند. هیچ کس نباید مجلس شورای اسلامی را تضعیف کند. ممکن است شما از اظهارات یا از موضعگیری یک یا چند نماینده خرسند و خشنود نباشید، اما نباید مجلس را تضعیف کرد. مجلس نهاد قانونیِ معتبری است، مثل نهادهای قانونیِ معتبرِ درجه یک دیگر. قوّه قضائیّه را نباید تضعیف کرد. اگر کسی با حکم فلان دادگاه در فلان قضیه مخالف است، نباید قوّه قضائیّه را تضعیف کند. بالاخره هر حکمی یک عدّه موافق و یک عدّه مخالف دارد. دولت را نباید تضعیف کرد. ممکن است شما عملکرد فلان مسؤول را نپسندید یا چند ایراد بر او وارد بدانید؛ اما نهاد دولت و قوّه مجریّه نباید تضعیف شود. نهادهای قانونی که هر کدام در زیر این بنای شامخ، یک ستون هستند، باری را بر دوش دارند. مجموعه اینهاست که این بنای باعظمت را سرِ پا نگاه داشته است و یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان در اطراف عالم - کسانی که قوّه فهمیدن و ادراک کردن دارند - به آن می‌نگرند و احساس غرور می‌کنند. بعضی شورای نگهبان را تضعیف می‌کنند؛ بعضی مجلس را تضعیف می‌کنند؛ بعضی قوّه قضائیّه را تضعیف می‌کنند؛ بعضی دولت را تضعیف می‌کنند؛ بعضی مجمع تشخیص را تضعیف می‌کنند. اشکال داشتن به یک کار یا دو کار یا ده کار - که بعضی از این اشکالها هم طوری است که اگر توضیحی داده شود، ممکن است برطرف هم بشود؛ ولو برطرف هم نشود - موجب نمی‌شود که ما نهادها را تضعیف کنیم. عدّه‌ای در دوره مجلس قبلی شعار می‌دادند که مجلس باید منحل شود! انسان می‌بیند گاهی همان صداها، همان حرفها و همان انگیزه‌ها، یک روز به مجلس، یک روز به قوّه قضائیّه و یک روز به قوّه مجریّه می‌پیچند؛ بدون این که استدلال درستی داشته باشند. البته آنچه که من درباره حفظ شأن قوا توصیه می‌کنم و آن را وظیفه خود و همه می‌دانم، با اعتراض و اشکالی که ممکن است بر بعضی از عملکردهای این قوا وارد باشد، منافاتی ندارد. بله؛ بنده باز هم با صدای بلند اعلام می‌کنم که مسؤولان کشور - چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضائیّه و چه در قوّه مقنّنه - باید با فقر و فساد و تبعیض در این مملکت مبارزه کنند. اگر بخواهند وضع امنیت کشور را، وضع معیشت مردم را، وضع عزّت بین‌المللی ما را تأمین کنند، راهش مبارزه با همینهاست. انواع و

اقسام فسادها را باید شناسایی کنند و با آن مبارزه جدّی نمایند؛ نه در حرف و زبان. البته بعضی هستند که در زبان هم طاقت نمی‌آورند این حرفها گفته شود؛ با اصل مبارزه با فساد و تبعیض و فقر مخالفت می‌کنند! این افرادی که در مقابلِ مبارزه با فقر و فساد و تبعیض موضعگیری می‌کنند، بدون این که خودشان متوجّه باشند، خود را متّهم می‌کنند. چه کسی با مبارزه با فساد مخالف است؟ آن کسی که یا باید فاسد باشد و یا باید فریب فاسدی را خورده باشد. چه کسی با مبارزه با تبعیض مخالف است؟ آن کسی که یا باید از تبعیض منتفع باشد و یا فریب کسی را که از تبعیض منتفع است، خورده باشد؛ والّا چرا باید مخالفت کند؟ البته خدا را سپاسگزاریم که مسؤولان قوای سه‌گانه، با علاقه و با دنبالگیری، این مسائل را با چشم اهمیت نگاه کردند و درباره آن بحث و گفتگو و تصمیم‌گیری کردند. ان‌شاءاللَّه اجرای این تصمیمات و عمل به آنچه را که گفته شده است، شاهد باشیم و به لطف و توفیق الهی شاهد خواهیم بود. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، پیوند میان مردم و مسؤولان را روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا ! روح مطهّر امام بزرگوار را مشمول رحمت و فضل و مغفرت خود قرار بده. پروردگارا ! سلام و صلوات و درود و عرض اخلاص و خاکساری ما را به پیشگاه ولیّ عصر و زمان - حجّةبن‌الحسن عجّل‌اللَّه‌فرجه‌الشّریف - برسان. پروردگارا ! در فرج آن بزرگوار تعجیل فرما. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احد. اللَّه‌الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-------- ۱) بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۶۲ ۲) عصر: ۱ - ۳ ۳) توحید: ۱ - ۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از مردم قم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمع کثیری از مردم قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض می‌کنم و تشکّر می‌کنم از این‌که متحمّل زحمت شدید و از شهر مقدّس قم این راه را طی کردید و فضای حسینیه ما را با انفاس گرم و برخاسته از ایمان و صمیمیتِ خود معطّر نمودید. از خداوند متعال مسألت می‌کنم که شهدای ارزشمند و پیشروِ نوزدهم دی را - که جزو «سابقون» و «اوّلون» این راه محسوب می‌شوند - مشمول رحمت و مغفرت ویژه خود قرار دهد. نوزدهم دی یک نقطه درخشنده است؛ نه فقط در تاریخ قم، بلکه در تاریخ کشور ما و تاریخ انقلاب. جوانان قم، مرد و زن، طلبه و غیر طلبه، در این روز یک پاسخِ مؤمنانه و قهرمانانه به نیاز زمان دادند. مهم این است که هر ملتی، هر شخصی و هر مجموعه‌ای بتواند به نیاز زمانه خود پاسخ دهد. البته مردم قم اوّلین بار در نوزدهم دی نبود که این هوشیاری و هوشمندی و شجاعت را از خود نشان دادند؛ هزارودویست سال است که شهر قم پایگاه اشاعه افکار منوّر اهل‌بیت علیهم‌السّلام است. آن وقتی که حکومتهایِ مخالف اهل‌بیت هم بر سرِ کار بودند، مردم قم این موضع را حفظ کردند و اگر سختیهایی هم داشت، آن را تحمّل کردند. هفتاد سال هم هست که قم مرکز و پایتخت فکری و علمی دنیای اسلام است. از زمان ورود مرحوم آیةاللَّه حائری به قم - سال ۱۳۴۰ قمری - این شهر به مرکز اصلیِ علمیِ عالم اسلام و تشیّع تبدیل شد و بعد در زمان مرحوم آیة اللَّه بروجردی به اوج خود رسید؛ و محصول آن دوره‌ها پیدایش شخصیت عظیم‌القدر و کم‌نظیری مثل امام بزرگوار بود. این سابقه درخشان برای قم وجود دارد که همیشه به نیاز زمان پاسخ گفته است. نوزدهم دی هم از این قبیل بود. اشکال کار ملتها و اشخاصی که توسری‌خور زمانه باقی می‌مانند و مغلوب حوادث دورانِ خود می‌شوند، این است که زمان و جریانات خود را نمی‌شناسند؛ آنچه را که اقتضاء و نیاز زمان است، درک نمی‌کنند؛ اگر هم درک می‌کنند، گاهی شجاعت ابراز آن را ندارند. لذا زمانه و عوامل مخالف و معاند بر آنها غلبه می‌کند. اگر مردم قم در نوزدهم دیماه سال ۱۳۵۶ قیام نمی‌کردند و آن حوادث عظیم را پی‌درپی به‌وجود نمی‌آوردند، احتمالاً حوادث به سمت و سوی دیگری می‌رفت؛ اما آنها ابتکار به‌خرج دادند و مرد و زن و جوان و پیر و روحانی و غیر روحانی، در این حرکت سهیم شدند؛ هرچند نقطه اصلی ثقل این کار بر دوش جوانها بود؛ چون فطرت پاک و پایبند نبودن به تعلّقات مادی، جوان را راحت‌تر به

وسط میدانِ انجام وظیفه می‌بَرَد. همه ملت ایران در دوران انقلاب، این منش و کار بزرگ را نشان دادند؛ یکی زودتر، یکی دیرتر؛ اما جلوتر از همه قم بود. نتیجه این شد که دژ تسخیرناپذیری که دربست در اختیار دشمنان ملت ایران و غارتگران و زورگویان و راهزنان بین‌المللی بود - دژ حکومت ایران - به وسیله مردم از دست آنها خارج شد و مردم آن را فتح کردند. گاهی بعضی افراد دژی را فتح می‌کنند، لیکن به‌سرعت آن را از دست می‌دهند. در میان جمع حاضر یقیناً عدّه زیادی در جنگ تحمیلی حضور داشتند و دیده‌اند که گاهی انسان یک دژ را، یک منطقه را، یک شهر را، یک روستا را می‌گیرد؛ اما در نگهداری آن غفلت می‌کند. یعنی اوّل انگیزه دارد، اما بعد انگیزه خود را از دست می‌دهد؛ دشمن هم بدون درنگ مجدداً حمله می‌کند - به اصطلاح نظامیها، پاتک می‌کند - و آنچه را که با زحمت، جانفشانی، انگیزه و ایمان از او گرفته شده، پس می‌گیرد. هنر ملت ایران تا امروز این بوده که پاتک دشمن را در همه جا خنثی کرده است. نه این‌که دشمن نمی‌خواسته پاتک کند؛ دشمن همیشه درصدد ضربه زدن به ما بوده است. دشمن کیست؟ هر کس که با حاکمیت نظام مستقل مردمی دینی مخالف است، دشمن است. طمع‌ورزان، غارتگران، سودجویان، زراندوزان، زورگویان، وابستگان، مایلین به فساد و کسانی که از حاکمیت فرهنگ دینی زیان شخصی می‌بینند، دشمنند. البته در رأس اینها دشمنان خارجی هستند که بیش از همه ضرر دیده‌اند. امریکا بیش از همه از تشکیل حکومت اسلامی خسارت دید و هنوز هم می‌بیند - آنها جلوتر از همه‌اند - صهیونیستها همین‌طور، کمپانیهای بزرگ جهانی همین‌طور، بی‌بندوبارهای گوناگون در بخشهای مختلف همین‌طور، کیسه‌دوخته‌های برای ثروت ملی همین‌طور. همه‌ی اینها دشمنند. درجات دشمن، مختلف است؛ ولی در مجموع، یک جبهه دشمن به‌وجود آمده است. این جبهه مرتّب از اوّلِ انقلاب سعی کرده این قلعه را پس بگیرد. هدف این است که حکومت مردمیِ دینیِ متّکی به ایمان و عشق و اراده مردم - که امروز در ایران وجود دارد - به یک حکومت وابسته انحصاری تبدیل شود که امریکا راحت بتواند با آن مذاکره کند؛ به آن امتیاز شخصی بدهد و از آن امتیاز بگیرد. اما امروز نمی‌توانند این کار را بکنند. آن گروهان یا گردان یا لشکر سربازی که در جبهه جنگ، قلعه و دژی را فتح می‌کند و بعد دچار غفلت می‌شود، این غفلت از کجا حاصل می‌شود؟ عواملی وجود دارد که این غفلت را به‌وجود می‌آورد. اوّلین عامل، بی‌انگیزگی، ضعیف شدن انگیزه و غیرت، ضعیف شدن ایمان و ضعیف شدن همبستگی و شجاعت است. برای این که در انقلاب و نظام اسلامی، جبهه عظیم مردمی را دچار انفعال کنند، همین عوامل به وسیله دشمن تزریق می‌شود. می‌دانند که جنگ نظامی علاج کار ایران نیست؛ چون مردم را متّحدتر می‌کند؛ لذا از راه دیگری وارد می‌شوند. این که من این‌قدر روی مسأله فرهنگ و فضای فرهنگی کشور تکیه و تأکید می‌کنم، به خاطر این است. در سفرِ دو سه ماه قبل به قم، یک بار دیگر به شما مردم عزیز قم این نکته را عرض کردم؛ الان هم عرض می‌کنم؛ چون اساس کار این است. وقتی محیط زیستِ جسمانی آلوده می‌شود، همه احساس خطر می‌کنند و هشدار می‌دهند - مثلاً می‌گویند آلاینده‌های هوای تهران یا فلان شهرِ دیگر این‌قدر زیاد شد - البته این آلاینده‌ها مضرّ است و تنفّس مردم در این فضا، به زیان جسم آنها، ریه، خون و اعصاب آنها تمام می‌شود؛ این درست؛ اما محیط زیست فرهنگی چه؟ آیا محیط زیست فرهنگی اهمیت ندارد؟ جوان مسلمان در محیطی رشد کند که در آن، انواع و اقسام تحریک به شهوت، تحریک به فساد، تشویق به بیکارگی و بی‌عاری، تشویق به اعتیاد و گرفتاریهای گوناگون، تشویق به وابستگیِ سیاسی و فرهنگی به بیگانگان موج بزند و در این فضای فرهنگی معلّق باشد. آیا این برای کسی که در فضای فرهنگی کشور تنفّس می‌کند، مضر نیست؟ چه عاملی برای دشمن - همان جبهه دشمنی که گفتم؛ هر کس هست - بهتر از این است که در داخل جامعه اسلامی، مردم و جوانها بالاخره به این نتیجه برسند که چرا باید با کیسه دوخته‌های خارجی که می‌خواهند منابع ایران را غارت کنند، مخالف باشند؟! نخیر، بفرمایند تشریف بیاورند؛ حکومت را خودشان تنظیم کنند؛ اداره امور را خودشان به عهده بگیرند؛ از منابع هم هرچه می‌خواهند، ببرند؛ لطف کنند فقط چیزی به ما بدهند تا بخوریم و گرسنه نمانیم! همچنان که در دوران قبل از انقلاب این گونه بود. البته آن‌جا این قسمت آخر دیگر نبود که «بدهیم بخورند تا گرسنه نمانند»؛ نخیر، گرسنگی و فقر و ناتوانی و بی‌خونیِ عمومی ملت

بیداد می‌کرد. اگر این فکر را در بین مردم ترویج کنند و به صورت یک باور درآورند، آیا خطری برای یک ملت بالاتر از این هست؟ اسلام، ملت و جوانهای ما را بیدار کرد. اسلام، اوّلاً نشان داد که اگر ملت اراده کند روی پای خود بایستد و امور خود را اصلاح کند، می‌تواند؛ ثانیاً چشم مردم را هم باز کرد تا بفهمند کسانی که بر سرنوشت کشور حاکمند، از مردم منقطع و جدایند. این را مردم حس کردند و دیدند. کسی که می‌خواهد حکومت کند، یا باید به مردم متّکی باشد، یا باید به بیگانه متّکی باشد، یا باید به زورگویی و شمشیرِ خود متّکی باشد. آنها به مردم که متّکی نبودند، به بیگانه متّکی بودند؛ بیگانه هم به آنها کمک می‌کرد که به زور و شمشیر متّکی باشند. نظام اسلامی آمد و همه این بساط را به هم زد. امروز نظام اسلامی و حکومت اسلامی به معنای واقعی کلمه متّکی به مردم و مبانی اسلامی است. ما ادّعا نمی‌کنیم که احکام اسلامی پیاده شده است؛ نه، بسیاری از احکام اسلامی، هنوز مانده است تا پیاده شود؛ لیکن چه کسی می‌تواند پیاده کند؟ کسی که مؤمن به اسلام و متّکی به مردم باشد. بنابراین، حرکت، حرکتِ درستی است. دشمن با تبلیغات خود سعی می‌کند فضای سیاسی را مسموم کند. امروز حکومت امریکا و مرتجعترین و فاسدترین دولتها و حکومتها راحت می‌نشینند و با صمیمیت با هم حرف می‌زنند و هیچ شکایتی هم از یکدیگر ندارند - از قبیل حکومت فاسد پهلوی در گذشته، و امروز هم بعضی از حکومتهای دیگر - اما همینها ملت و حکومت ایران را که در تکیه به آراء مردم، از همه کشورهای این منطقه - بلکه از اغلب کشورهای دنیا - جلوتر است، به نقض موازین دمکراسی متهم می‌کنند! دمکراسی چیست؟ دمکراسی یعنی تکیه به آراء مردم؟ نه؛ انتخابات اخیر امریکا نشان داد که این‌گونه نیست. در ایران مردم‌سالاریِ واقعی وجود دارد. در بیست و یکی دو سال بعد از انقلاب، به طور متوسط هر سال یک انتخابات در این کشور واقع شده است و مردم در همه امور کشور دخالت کرده‌اند. درعین‌حال ایران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند! امروز زشت‌ترین نقض حقوق بشر به وسیله همین قدرتهای مستکبر جهانی و دنباله‌ها و ایادی و همپیمانانشان در دنیا اتفاق می‌افتد؛ خودشان هم در همه کارهایی که برایشان پیش می‌آید، از نقض حقوق بشر ابایی ندارند! هدف آنها از تهمت و بدگویی نسبت به ما چیست؟ هدف همین است که فضای فکری و فرهنگی و سیاسی کشور را مسموم کنند تا هر کس در این فضا تنفّس می‌کند، ذهن و فکرش مسموم شود. آنچه که امروز بر دوش همه مردم است - و در درجه اوّل بر دوش مسؤولان و دولتمردان و نمایندگان مجلس و علما و خطبا و مسؤولان بلندپایه دولتی - این است که تشخیص دهند و بدانند که این نظام اسلامی، همچنان که در آغازِ ولادت خود با سرسخت‌ترین و وحشی‌ترین دشمنان مواجه بود، در ادامه کار خود هم با همان دشمنان روبه‌روست. از مسؤولان کشور - چه دولت، چه قوّه قضائیّه، چه نمایندگان مجلس - هیچ‌گونه حرف و عملی صادر نشود که گرایش به این دشمنِ غدّار را نشان دهد؛ هشیار باشند. مبادا مسؤولی - چه مسؤول فرهنگی، چه مسؤول اقتصادی، چه مسؤول سیاسی، چه در قوّه مقننه، چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضائیّه - حرفی بزند، موضعگیری‌ای کند و عملی انجام دهد که به نفع دشمن تمام شود. دشمن بیدار است؛ شما هم باید بیدار باشید. مردم باید رفتار مسؤولان، دولتمردان، برگزیدگان و کسانی را که در جامعه اثرگذار هستند، زیر نظر داشته باشند. خطاست اگر خیال کنیم که ما مسؤولیت را به دست کسانی سپرده‌ایم و آنها مسؤولند؛ پس برویم مشغول کار و زندگی خودمان باشیم و به کار آنها کاری نداشته باشیم؛ نخیر، اگر این‌طور شد، ملت ضرر خواهد کرد؛ اگر غفلت واقع شد، حوادث غلبه خواهد کرد. کار درست و بجا، آن چیزی است که پاسخِ نیاز زمان است. امروز نیاز زمانه در درجه اوّل، هوشیاری و بیداری و آگاهی و حفظ جرأت و قدرت اقدام است؛ در آن‌جایی که اقدام لازم است. مسؤولان نباید از اقدام به کارهای بزرگی که برای کشور لازم است؛ بترسند. به پشتوانه و امداد مردم، به کمک این افکار عمومی و این علقه و ارتباطی که بین مردم و مسؤولان وجود دارد، می‌توانند کارهای بزرگ را انجام دهند. هرجایی که این جرأت همراه با ایمان بود، ما پیشرفت داشته‌ایم. نهادهای انقلابی این‌گونه بودند. نهادهای انقلابی به خاطر اتّکای به نفس، به خاطر جرأت در اقدام، به خاطر توکّل به خدا، به خاطر باور به نیروی ذاتی خود، در هرجا وارد شده‌اند، توانسته‌اند کارِ خوب انجام دهند. نیروهای مؤمنی که در میدان دفاع هشت ساله، آن همه ابتکار به‌خرج دادند - چه سپاه

پاسداران، چه نیروهای مؤمن ارتش، چه این بسیج عظیم مردمی - کارهای معجزه‌آسایی کردند. جهاد سازندگی نیز همین‌طور است. البته جهاد سازندگی با وزارت کشاورزی ادغام شده است؛ اما توقّع و انتظار این است که همان خصوصیات مثبت و قوی، همان تکیه به نیروی ذاتی خود - که یقیناً نیروهای مؤمن و متعهد وزارت سابق کشاورزی هم از آن استقبال می‌کنند - همان روحیه‌ای که جهاد سازندگی را به‌وجود آورد، این وزارت جدید را - که وزارت جهاد کشاورزی است - شکل دهد تا بتواند مشکلات کشاورزی، مشکلات روستاها، مشکلات صنایع جنبی در روستاها و مشکل مهاجرت را حل کند. در همه بخشها - چه بخشهای اقتصادی، چه بخشهای فرهنگی - آن چیزی که می‌تواند گره‌ها را باز کند، حضور عناصر مؤمن، عازم، خودباور، متّکی به خدا و معتقد به مردم در رأس کار است. همینها می‌توانند مشکلات اقتصادی را هم برطرف کنند. هرجا مشکلی برای ما باقی مانده، به خاطر این است که خودباوری و اتّکای به خدا و باور ایمان و محبت مردم در آن‌جا ضعیف شده است. مسؤولان - چه در مجلس و چه در دولت - نباید بگذارند این باورها در بخشهای فرهنگی و اقتصادی ضعیف شود. عزیزان من! مردم شجاع و هوشیار و آگاه قم! جوانان پیشروِ قم! به شما عرض کنم، امروز زمام کار از دست قدرتهای بزرگ خارج شده است. علی‌رغم همه تلاش متمرکزی که علیه اسلام و موج اسلامی و خیزش اسلامی می‌کنند - چه در آسیا و چه در آفریقا - این موج اسلامی و بیداری اسلامی همین‌طور روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند و آنها دیگر نمی‌توانند کاری بکنند. این به برکت انقلاب و قیام مردانه و مؤمنانه و شجاعانه شماست. یک نمونه‌اش همین انتفاضه فلسطین است که زمام این کار از دست قدرتهای بزرگ خارج شده است. ملت فلسطین، یک ملت محاصره شده در خیابانها و شهرهای خودش است که با وحشی‌ترین دشمنها مواجه است. آن‌جا هر سربازی، دشمن آن فلسطینی است؛ این‌طور نیست که سرباز از خود آنها باشد تا بتوانند با عواطف و با محبت و با گل دادن و گل گرفتن، مشکل را حل کنند؛ خود آن سرباز، دشمن شخصیِ آن جوان فلسطینیِ انتفاضه کننده است. چنین مردمی در یک فضای بسته، با این همه مشکلات گوناگون اقتصادی، با این همه خسارتها و شهادتها، ایستاده‌اند و عقب‌نشینی نکرده‌اند. این نشان‌دهنده چیست؟ نشان‌دهنده این است که رشته کار از دست قدرتمندانِ زورگویِ گُنده‌گو خارج شده است. شما ملت عزیز ایران در محور و مرکز اصلی این حرکت عظیم جهانی قرار گرفته‌اید. آنها به شما نگاه می‌کنند و حرفها و شعارها و کارهای شما را تقلید می‌کنند و یاد می‌گیرند. توکّل خودتان به خدا را حفظ کنید؛ شجاعت و قدرت اقدام را در خودتان حفظ کنید؛ بیداری و عدم غفلت را - که امروز بحمداللَّه در ملت ایران وجود دارد - در خودتان حفظ کنید؛ پیوند و اتّصال میان خودتان و میان ملت و مسؤولان را حفظ کنید. بدانید که خدای متعال نصرت خود را بر شما خواهد فرستاد و به فضل پروردگار، بینی متجاوز و طمعکار و غارتگر را به خاک خواهد مالید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دیدار گروه کثیری از پرسنل نیروی هوایی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دیدار گروه کثیری از پرسنل نیروی هوایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عزیزان من! خیلی خوش آمدید. ان‌شاءاللَّه این روز به‌یادماندنی بر همه آحاد نیروی هوایی و شما حضّار محترم مبارک و فرخنده باشد. خاطره روز نوزدهم بهمن ماه، از آن قبیل خاطره‌هایی است که کهنه نمی‌شود. بیست‌ودو سال از آن خاطره گذشته، اما کهنه نشده است. آن خاطره‌ها و حادثه‌هایی کهنه نمی‌شود که حامل یک پیام باشد؛ و این پیام مخصوص یک دوره نیست؛ مربوط به همیشه است. به تاریخ هم که نگاه کنید، میلیاردها حادثه بزرگ و نیمه بزرگ اتّفاق افتاده، ولی امروز هیچ کس از آنها چیزی نمی‌داند؛ اما بعضی از حوادث هم اتفاق افتاده که هرگز گمان کهنه شدن هم در آنها نمی‌رود. این حادثه - یعنی آمدن عناصری از نیروی هوایی، از حاشیه‌ها و از محیطهای دور به مرکز دایره انقلاب - از آن حادثه‌هاست. جالب این‌جاست که این افتخار برای نیروی هوایی - که یک نیروی رزمی است - از راهی جز راه تحرّک رزمی به دست آمد. ارتشها معمولاً ـ افتخارات خودشان را در میدانهای کارکرد

وسایل رزمی به دست می‌آورند؛ اما نیروی هوایی ما با یک حرکت عظیم انقلابی، افتخار جداگانه‌ای را کسب کرد. البته نیروی هوایی ما از جهت رزم و وسایل رزمی هم هیچ کم و کسر ندارد. در دوران دفاع مقدّس و قبل و بعد از آن - بخصوص در آن مواقع حسّاس - نیروی هوایی چه بر روی آسمان، چه بر روی زمین، چه در داخل صفوف نزدیک به صفوف مقدّم، چه در پشت جبهه‌ها و چه در داخل پایگاهها، حامل افتخار بود. هزاران ساعت پرواز افتخارآمیز در پرونده نیروی هوایی ثبت است. ساخت وسایل زمینی - رادارها و وسایل هدایت شونده زمینی - و به کارگیری بسیار دشوار و پیچیده آنها جزو افتخارات نیروی هوایی است، که شهید ستّاری قبل از آن که فرمانده نیروی هوایی شود، یکی از قهرمانهای این میدان بود. او و بسیاری دیگر که امروز در بین شما هستند و من آنها را می‌شناسم، از همان زمان و بعد از آن زمان، در داخل جبهه‌ها لحظه به لحظه مشغول تحرّک و فعّالیت جانکاه، اما شیرین برای یک انسان متعهّد بودند. این افتخارات هم در پرونده نیروی هوایی ما هست، اما آن کار نیروی هوایی در ابتدای انقلاب، افتخاری جداگانه است؛ افتخاری نه از شیوه معمول افتخارات نیروهای نظامی، بلکه افتخار به وسیله یک حرکت عظیم انقلابی. آن جوانها - که شاید بعضی از آنها امروز در بین همین جمعیت باشند - به مرکز اقامتگاه امام - که من خودم آن‌جا بودم - آمدند. اینها سلاح و تجهیزات نظامی نداشتند؛ اما جان خودشان را کف دست گرفته و آمده بودند. برای این که اشتباه نشود، کارتهای شناسایی خودشان را در خیابان ایران سرِ دست گرفته بودند و جلو می‌آمدند. این حرکت، حرکت بزرگی بود. چه عاملی این حرکتها را به وجود می‌آورد؟ اول، احساس تعهّد است؛ نقطه مقابل ولنگاری، بی‌تعهّدی و واداد‌گی. یک انسان زنده در هر جا که هست - چه در مسؤولیت بالایی در فلان سازمان یا فلان نیرو یا در هر نقطه دیگر و چه در بدنه - باید احساس کند که بر دوش او یک تکلیف بزرگ هست که باید آن را به انجام برساند. دوم، موقع‌شناسی است. اگر نیروی هوایی می‌خواست همین کار را فرضاً ده روز بعد انجام دهد، دیگر این ارزش را نداشت. ده روز بعد مسأله‌ای نبود که نیروی هوایی بخواهد به آن‌جا بیاید و اعلام حضور کند؛ وقتش همان موقع بود. سوم، دشمن‌شناسی است. همه کارهای ما، یک نوع مبارزه است. زندگی، میدان مبارزه است. شما در خانه خودتان هم که نشسته باشید، مجبورید چالشی را بر خودتان تحمیل کنید تا بتوانید تنفّس کنید و ادامه حیات دهید. مبارزه‌ها فرق می‌کند؛ کوچک و بزرگش فرق می‌کند؛ شخصی و عمومی‌اش فرق می‌کند؛ جهتگیری انسانی و ضدّانسانی‌اش فرق می‌کند؛ همه در حال مبارزه‌اند. این که گفته‌اند « انّما الحیاة عقیدة و جهاد(۱)»، یک واقعیت است. انسان راهی را انتخاب می‌کند و در آن راه مشغول چالش و مبارزه می‌شود. زندگی این است. این مبارزه علیه کیست؟ فلش این مبارزه را به سمت چه کسی باید قرار داد و جهت مبارزه کدام است؟ یعنی در این مبارزه، عبارت اُخرای این که دشمن کیست مهم است. این عنصر سوم هم در کار آن روز نیروی هوایی وجود داشت؛ دشمن معلوم بود. دستگاههای مسلّط بر این کشور که با فریب و نیرنگ و فشارهای گوناگون، با ادامه سلطه ظالمانه رژیم طاغوت نتوانسته بودند کاری انجام دهند و همه چیز از دستشان در رفته بود، یک راه بیشتر نداشتند و آن، کودتای نظامی بود. ژنرال امریکایی را به ایران فرستادند تا زمینه کودتای نظامی را بررسی کند. اگر قرار بود این کودتای نظامی انجام گیرد، به وسیله چه کسانی انجام می‌گرفت؟ به وسیله سران خود فروخته و خائنی که در نیروهای مسلّحِ آن روز جا گرفته بودند. پس در واقع چه کسی می‌توانست دشمن این ملت و دین و انقلاب و این حرکت عظیم باشد؟ همان بدنه مسلّحی که آنها غصبش کرده بودند. اما عناصر مؤمن نیروی هوایی دشمن را شناختند. از درون حصار نیروهای مسلّح، انسانهای پاک، خوب، با اخلاص، مسلمان، مؤمن و متعهّد، خواستند این تهمت و ننگ را به خود آنها برگردانند. حرکت نیروی هوایی ما در آن روز، دشمن‌شناسی آنها را نشان می‌داد. آیا امروز هم این سه عنصر مهم است یا نه؟ آیا امروز هم احساس تعهّد مهم است یا نه؟ آیا آدم ولنگار و بی‌اعتنای به مسؤولیت و بدون احساس تعهّد، ممکن است وجودش اندک فایده‌ای برای نیروی هوایی، برای ارتش، برای کشور و برای هر مجموعه دیگری - جز خودش - داشته باشد؟ پس، اوّل، احساس تکلیف است. امروز نیز همان احساس تکلیف برای یکایک ما لازم است. حال که احساس تکلیف کردیم، می‌خواهیم کاری کنیم. بنابراین باید موقعیت و فضا و

زمینه‌ها و امکانات را بشناسیم تا بدانیم کدام کار، بهین و برتر است و ما باید آن را انجام دهیم. این مبارزه‌ی بهینه در برابر کیست؟ دشمن ما کیست؟ ببینید؛ امروز هم هر سه عنصر، اساسی است. روز نوزدهم بهمنِ شما پرسنل نیروی هوایی، فراموش شدنی نیست؛ همیشه مهم است و همیشه زنده خواهد ماند. آن دشمنی که جهت این مبارزه باید علیه او باشد، با هر سه نقطه در وجود یکایک افراد در کشور ما مخالف است. جوانهای امروز در نیروی هوایی و در ارتش و در همه نیروهای مسلّح و در سراسر کشور و در دستگاههای مختلف، با یک احساس پاکِ مسؤولیت و تعهّد به میدان می‌آیند. این استعداد ایرانی، این زمینه‌های فراوان کار، این امکاناتی که امروز در کشور و پای‌کار وجود دارد، آینده خوبی را نوید می‌دهد. دشمن چگونه می‌تواند از پدید آمدن آن آینده جلوگیری کند؟ راه اوّلش این است که این احساس تعهّد را در هر انسانِ کاری و فعّال بمیراند و از بین ببرد؛ احساس تکلیف را به لاابالیگری، بی‌مبالاتی، ولنگاری و وادادگی تبدیل کند. از راههای مختلف هم وارد می‌شوند. از راه ترویج شهوات و از راه طعمه‌های مالی و سایر راهها وارد می‌شوند و انسانهای متعهّد را به یک انسان بی‌تعهّد و بی‌فایده و خنثی و ازدست‌رفته تبدیل می‌کنند. نقطه دوم - یعنی موقع‌شناسی - نیز همین‌طور است. بسیاری از این جنجالهای سیاسی و تبلیغات که عمدتاً به وسیله بوقهای اجنبی در داخل کشور ما فضا را آلوده می‌کنند و آلودگی فرهنگی و آلودگی صوتیِ معنوی به وجود می‌آورند، برای این است که موقعیتها شناخته نشود؛ یعنی افراد ندانند که در چه موقعیتی قرار دارند. می‌بینید که گاهی اوقات جنجالهای سیاسیِ موسمی به وسیله گروهها و عناصر مختلف و بعضی از دستجات و جناحهای گوناگون سیاسی در کشور راه می‌افتد. اینها بلندگو هستند. گوینده‌ها غالباً مربوط به دشمنان آن سوی مرزها هستند که مسأله‌ای را وسطِ ذهنیّت مردم پرتاب می‌کنند تا ذهن آنها را مشغول کنند و به دنبال آن، موقع‌شناسی از بین برود و جایگاه زمانه، نیاز زمانه، موقعیت فعّالیت و عمل - این که امروز کشور به چه کاری احتیاج دارد - به دست فراموشی سپرده شود. بسیاری از نقشهای فرهنگی دشمن در این زمینه است. دشمن‌شناسی نیز همین‌طور است. می‌بینید بعضی کسان ترویج می‌کنند که ما دشمن خارجی نداریم! انسان از غفلت بعضی افراد تعجّب می‌کند. من به شما عرض کنم، این انقلاب و این کشور و این حرکت عظیم، بزرگترین ضربه را بر منافع چپاولگران و غارتگران بین‌المللی وارد کرده است. اگر این حرف حقیقت دارد که انقلاب اسلامی و نظام اسلامی جلوِ منافع غارتگرانه بیگانگان را در این کشور گرفته است - که حقیقت دارد و راست است - دیگر کدام توضیحی برای اثبات وجود دشمن لازم است؟! معلوم است که دشمن کیست و چه کسی با این نظام مخالف است. اکثر رسانه‌های دنیا در دست همان غارتگران است. رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات و سازمانهای خبررسانی متعلق به آنهاست. غالباً در بیشتر نقاط عالم، جنگ فرهنگی و سیاسی عظیمی را علیه جمهوری اسلامی شروع کرده‌اند؛ که دنبال این جنگ فرهنگی، جنگ سیاسیِ همراه با موذیگریهای اقتصادی و فشارهای گوناگون است. اگر کسی این دشمنِ با این وضوح را نبیند، آیا چنانچه بدخواه نباشد، غافل نیست؟! من به شما عرض کنم، هر کس امروز سعی کند نقش دشمن را در ذهنهای مردم، بی‌اهمیت و کوچک جلوه دهد - چه بداند، چه نداند - برای دشمن کار می‌کند. پس امروز هم این سه عنصر، سه عنصر اساسی است. امروز هم ما به همین سه عنصر احتیاج داریم. شما هم در نیروی هوایی به این سه عنصر احتیاج دارد. نیروی هوایی سرمایه‌های عظیمی در اختیار دارد؛ هم سرمایه‌های تجهیزاتیِ بسیار عظیم و گرانقیمت و هم از آن بالاتر سرمایه‌های انسانی. در نیروی هوایی، سرمایه‌های انسانی بسیار ارزنده است. شما باید روزبه‌روز نیروی هوایی را جلو ببرید. این مطالبی که فرمانده عزیز نیروی هوایی گفتند، در سخن و گزارش، آسان است؛ اما در عمل باید نشان دهید که نیروی هوایی روزبه‌روز در حال پیشرفت، تحوّل و سیر مثبت است و می‌تواند این کار را بکند. سازمانهای دیگر هم می‌توانند این کار را بکنند؛ نیروهای دیگر ارتش هم می‌توانند این حرکت سریع و عمیق را به وجود بیاورند؛ سپاه پاسداران و همه بخشهای دیگر این کشور هم می‌توانند با اتّکای به خود، با اراده قوی، با استفاده از امکانات انسانیِ فراوانی که در کشور ما بحمداللَّه به وفور وجود دارد و با استفاده از نیروی جوانی که امروز در کشور ما چشم را پُر می‌کند - اکثر مردم ما جوانها هستند؛ این پدیده بسیار چشمگیر و باارزشی است - روزبه‌روز

ان‌شاءاللَّه پیشرفتها را بیشتر کنند. ما همه اینها را به برکت خیزش عظیم مردم و این انقلاب بزرگ تاریخی داریم، که همه طبقات ملت ما، بخصوص سازمانهای وابسته به نظام و بالاخص نیروهای مسلّح را از حالت رکود، خواب‌آلودگی، عقب‌ماندگی، تخدیر و ذلّت زیر سلطه بیگانگان بیرون آورد و به آنها عزّت بخشید. بنابراین مردم ایران علی‌رغم دشمن، بحمداللَّه قدر این انقلاب را می‌دانند و امسال که تبلیغات دشمنان علیه ملت ایران، علیه ما، علیه انقلاب و علیه نظام اسلامی از همیشه بیشتر بوده است، به فضل پروردگار خواهید دید که روز بیست و دوم بهمن ملت ایران با حضور خودش مشت محکمی به دهان دشمنان خواهد زد. امیدوارم ان‌شاءاللَّه همه شما مشمول الطاف بی‌پایان پروردگار و مورد توجّه و مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه باشید و خداوند شهدای عزیز نیروی هوایی و دیگر شهیدان عزیز کشورمان را با اولیایشان محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

-- (۱) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای تأمین استانها

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای تأمین استانها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز و مسؤولان زحمتکش و محترمِ امر بسیار مهم امنیت! خیلی خوش‌آمدید. بنده به عنوان برادری کوچک ولی گرانبار از مسؤولیتی عظیم، به خاطر زحمات و رنجهاییِ که متحمّل می‌شوید - که جناب آقای موسوی لاری بخشی از آنها را به اشاره بیان کردند - از همه شما تشکّر می‌کنم. البته تشکّر من و امثال من چیز ارزشمندی نیست، اعتباریِ محض است؛ اما آنچه که پیش خداست، حقیقیِ محض است؛ هم بهتر و هم ماندگارتر است؛ «و ما عنداللَّه خیر و ابقی».(۱) ان‌شاءاللَّه مشمول تشکّر و پاداش الهی باشید. به نظر من مقوله امنیت، در درجه اوّلِ حقوق مردم است. احساس خود مردم نیز همین است. اگر محیط ناامن باشد، هیچ خواسته و خوشی‌ای برای مردم باقی نمی‌ماند. لذا شما دیده‌اید که گاهی در بعضی از ادوار تاریخ، مردم تن به قلدریِ یک قلدر - با همه‌ی رنجها و سختیهایش - داده‌اند، برای این که امنیت را در اختیار آنها بگذارد. امنیت این‌قدر مهم است. امنیت مقوله‌ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار گسترده‌است. وقتی امنیت وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی‌کنید؛ اما به مجرّد این‌که خدای نکرده سرتان درد گرفت، آن‌گاه می‌فهمید که سلامتی یعنی چه. فرمود: «نعمتان مکفورتان الصّحّة و الأمان».(۲) به مجرّد این‌که گوشه‌ای از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم منعکس می‌گردد. بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی‌شود آن را تأمین کرد. این فلسفه‌بافیهای ذهنی‌ای که گاهی مشاهده می‌شود، باب محافل روشنفکری، یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسأله بحث کنند. مردم واقعیت امنیت را می‌خواهند؛ آن هم در همان پهنه‌ی گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه‌هایشان در مدرسه، برای بچه‌هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده‌ها، روستاها، شهرها و خیابانها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدّی است و این بار متوجّه شماست. البته عوامل ناامنی به این چند دستگاهی که ذکر شد، برنمی‌گردد. بعضی از عوامل ناامنی اصلاً مربوط به دستگاههای دیگر است؛ اما شما مجبورید جمعش کنید. وقتی اشتغال نباشد یا کم باشد - در جامعه بیکاری باشد - این خودش یکی از عوامل ناامنی است. وقتی اعتیاد و مواد مخدّر رواج داشته باشد، از عوامل ناامنی است. وقتی سیاست‌بازیهای جاه‌طلبانه و غیرمسؤولانه کسانی جریان داشته باشد، از عوامل ناامنی است. وقتی دخالت و تحریکات دشمن خارجی وجود داشته باشد، از عوامل ناامنی است. هیچکدام از اینها به شما ربطی ندارد؛ اما آن کس که باید شانه استوار و مستحکم خودش را زیر این بار دهد، شمایید. باید به میدان بیایید و با همه ابعاد ناامنی مبارزه کنید؛ بخش خاصی مورد توجّه نیست. امنیت، حقّ عمومی و متعلّق به همه مردم در سرتاسر کشور است و اقوام مختلف، زبانهای مختلف، عادات مختلف و ادیان مختلف از آن بهره می‌برند؛ چه برسد به سلایق مختلف سیاسی. حتّی کسی که با یک نهاد مهم و با اساس نظام مخالف است، شما باید امنیت محیط زندگی‌اش را تأمین کنید. تنها عنصری

که از این چتر عمومی خارج است، خودِ مجرم در حال ارتکاب جرم یا در جهت ارتکاب جرم است؛ ولی سایر افراد - همه کسانی که هستند - مشمول این چتر عمومی‌اند و شما بایستی آن را بر سر تمام این ملت بگسترانید. نکته دیگر این است که برای ایجاد امنیت باید هدفگذاری کنید؛ براساس هدفگذاری، برنامه‌ریزی کنید؛ بر اساس برنامه‌ریزی، عمل کنید؛ بعد عمل خودتان را اندازه‌گیری کنید؛ آن هم نه اندازه‌گیریِ زبانی، بلکه اندازه‌گیری با شاخص. در مقام حرف، همه می‌توانند بگویند ما امنیت را برقرار کردیم، یا ناامنی مستقر است؛ اما شما با آمارهای دقیق و صحیح، اوّل برای خودتان مشخّص کنید تا بفهمید کجای راه و کجای میدان قرار دارید. از طرف دیگر برای مقابله با ناامنی باید هوشیاری و قاطعیت و سرعت اقدام و پیگیریِ خستگی‌ناپذیر و نگاه یکسان به همه عوامل ناامنی داشت. اگر هوشیاری نباشد، دچار غفلت می‌شوید؛ ناامنی وارد خانه‌ی شما می‌شود و وجود آن را احساس نمی‌کنید. ناهوشیاری، اوّلین مصیبت است. اگر قاطعیت نداشته باشید و دچار تردید و تزلزل در اقدام شوید، خودِ شما عامل ناامنی می‌شوید؛ چون دستگاهی که مسؤول امنیت است، اگر دچار تزلزل شود، بزرگترین مشوّق برای به وجود آورندگان ناامنی است. پس از قاطعیت، پیگیری است. پیگیری نکردن، بلایی است که من آن را در بسیاری از جاها می‌بینم. خوب شروع می‌کنند، اما تا چند قدم؛ بعد ناگهان می‌بینید قدمها سست شد؛ بعد هم توقّف؛ گاهی هم برگشت! این عیب است؛ با این روش نمی‌شود ناامنی را برطرف کرد. نگاه یکسان به همه عوامل ناامنی هم مهم است. کسی که موجد ناامنی است، هر که می‌خواهد باشد؛ چه در کسوت یک آشوبگر حرفه‌ای - اوباش و الواط و امثال اینها - چه در کسوت یک عنصر اتوکشیده‌ی سیاسی، چه در کسوت یک فرد حزب‌اللّهی، چه در کسوت یک عضو عالی‌رتبه وابسته به فلان سازمان، دستگاه مربوطه باید کار او را تا آخر پیگیری کند. اگر این قاطعیت و پیگیری و هوشیاری و بی‌ملاحظگی در اجرای حقّ و عدالت وجود داشته باشد، آن‌گاه اقتدار نظام مثل خورشیدی می‌درخشد. مجروح کردن امنیت، مجروح کردن اقتدار نظام است. آن روز که به قضایای تأسّف‌بار و گریه‌آور تیرماه سال گذشته نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم که مطبوعاتِ آن روز چه می‌نوشتند. من به بعضی از مسؤولان عالی‌رتبه کشور این روزنامه‌ها را نشان دادم و گفتم اینها چیست؟ گفتند کار آنها زیر سؤال بردن اقتدار نظام است. همین‌طور هم بود. تیترهایی انتخاب و درج می‌شد که معنایش تشویق به ناامنی و لازمه واضح و روشن آن، ناتوانی دستگاه در استقرار امنیت بود. چه دشنامی از این بالاتر؟! چه ضربه‌ای از این بدتر و ناجوانمردانه‌تر؟! این خودش عامل ناامنی می‌شود. برخورد با عامل ناامنی بایستی قاطع، هوشمندانه، بخردانه و از موضعی فراتر از همه بازیهای جناحی‌ای که متأسّفانه در دست و بال خیلیها رایج است، باشد. آقای موسوی لاری به مسأله امنیت ملی - که بنده اوّل سال گفتم - اشاره کردند. من وحدت عمومی را هم گفته بودم. مردم به وحدت جواب می‌دهند؛ مردم در میدانند؛ مردم از ما جلویند عزیزان من! من به شما صریح بگویم؛ من به خودم و به آن مقداری که شعاع دیدم در مسائل کشور به من اجازه می‌دهد تا نگاه کنم، می‌بینم که مردم از ما جلویند. بیست‌ودوم بهمن امسال را نگاه کنید؛ این همه علیه نظام، علیه انقلاب، علیه امام و علیه بیست‌ودوم بهمن، از آن سال تا این سال، با هدفِ تحت تأثیر قرار دادن مخاطب ایرانی، در دنیا حرف زده شده است؛ اما آن‌جایی که محلّ حضور مردم است، حضور آنها استوار، مقتدر، عازم و بی‌ملاحظه است. باز از همه قشرها آمدند و خیابانها را پُر کردند و مثل یک شطِّ خروشان، همه این زباله‌ها و زیادیها را شستند و با خودشان بردند. بنابراین مردم اهل وحدتند و همه آنها می‌آیند و در مظهر وحدت شرکت می‌کنند؛ اما متأسّفانه دستجات و جناحهای سیاسی و رؤسایشان و تعداد معدودی آدم، پُرادّعا و کم‌عمل و حرف‌ناپذیر و حق‌ناپذیرند. آقایان را خواستیم، آمدند و جلسات متعدّدی برگزار و با این و آن صحبت شد؛ اما «لم یکن شیء مذکورا(۳)»؛ انگار با اینها هیچ حرفی زده نشده است! یکی از عوامل ایجاد امنیت، اتّحاد مردم است. در این خصوص، همه عناصرِ مسؤول وظیفه دارند - عناصر تبلیغاتی وظیفه دارند، ائمّه جمعه وظیفه دارند، صدا و سیما وظیفه دارد - منتها در این زمینه، میدان عمل در بخش عمده‌ای در دست شماست. در این مورد تلاش کنید. به نظر من غیر از مسائلی از قبیل قاچاق و عوارضی که در این زمینه وجود دارد و در بعضی از مرزها و جاهای گوناگون دیده می‌شود، عمده آن چیزی که باید آماج ذهن و

فکر و عمل شما قرار گیرد، مسأله براندازی است. کسانی که این امر خباثت‌آمیز را دنبال و برای آن پول خرج می‌کنند، درصددند این را از ذهن مسؤولان رده‌های مختلف، از رده‌های بالا تا پایین، دور کنند - در این زمینه مردم را چندان مورد خطاب قرار نمی‌دهند - تا مسؤولان ملتفت نشوند که قضیه چیست و اینها بتوانند کارشان را انجام دهند. لذا هر کس از تلاش برای براندازی و این‌که توطئه‌ای علیه انقلاب و ملت ایران وجود دارد، بحث کند و یا از دشمن خارجی صحبت کند، جنجال عظیمی راه می‌اندازند. امروز مسؤولان سیاسی و امنیتی دستگاههای ضدّ نظام جمهوری اسلامی در امریکا و اروپا در گفتارهای خودشان تصریح می‌کنند و برای ایجاد رادیو پول می‌دهند و می‌گویند این برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی است - این را تصادفاً بنده خودم از یکی از همین رادیوهایی که می‌دانید با پول سرویسهای امنیتی امریکا به وجود آمد، شنیدم - تصریح هم نکنند، همه می‌فهمند؛ اما تصریح می‌کنند که ما می‌خواهیم با اساس نظام و استوانه‌های آن مقابله کنیم؛ تصریح می‌کنند که باید قانون اساسی نظام عوض شود؛ تصریح می‌کنند که باید براندازی انجام گیرد؛ منتها لطف می‌کنند و می‌گویند براندازیِ آرام باید انجام گیرد! آیا این بخردانه و هوشمندانه است که ما چشم خود را ببندیم و بگوییم نه، چنین چیزی وجود ندارد؟! واقعاً وجود دارد؛ نشانه‌هایش را می‌بینیم و احتیاج نداریم که دنبال شواهد احتمالی بگردیم. امروز یکی از کارهای امنیتی مسؤولان اطّلاعات عبارت است از شناسایی نفوذیهایی که از خارج وارد کشور می‌شوند و خمپاره و مواد منفجره و امثال اینها را به داخل می‌آورند. از آن طرف هم نمایندگان کنگره امریکا و فلان بخشِ دولتی اروپا به اینها امضاء می‌دهند! معنای این کارها چیست؟ آیا اینها به هم ربط ندارد و به یکدیگر متّصل نیست؟ کسانی که اینها را راه می‌اندازند و به داخل می‌فرستند، همان کسانی هستند که در کنگره امریکا یک طور و در فلان کشور اروپایی یک طور، از رئیس جمهور، از نخست وزیر و از نماینده مجلس تأیید و امضاء و کمک و تشویق و پول می‌گیرند. مگر معنای ارتباط با خارج چیست؛ چرا ما باید چشمان خود را ببندیم؟ اگر ما دشمنِ خود را نبینیم و به فکر مقابله با او نباشیم، چه کسی ما را تشویق و تحسین می‌کند؟ ما در داخل کشور، دشمن فرضی درست می‌کنیم؛ جناحها همدیگر را دشمنِ عمده می‌کنند؛ این جناح علیه آن جناح، آن جناح علیه این جناح! آیا این عقلایی است؟! آیا این لازمه‌ی اداره درست کشور است؟! یکی از وظایف اصلی شما حفظ همدیگر است. دستگاهها باید همدیگر را حفظ کنند. نگذارید دستگاهها یکدیگر را تضعیف کنند؛ همچنین نگذارید دیگران از بیرون، دستگاهها را تضعیف کنند. شما ببینید اگر نیروی انتظامی و سپاه پاسداران خوب کار کنند، اما مثلاً قوّه قضائیّه نتواند خوب کار کند، کار به پایان نمی‌رسد. اگر قوّه قضائیّه خوب کار کند، وزارت کشور خوب کار کند، سپاه پاسداران خوب کار کند، اما نیروی انتظامی نتواند خوب کار کند، باز هم کار به سامان نمی‌رسد. بنابراین، این چند عنصرِ تشکیل دهنده و به وجود آورنده امنیت، باید با هم خوب کار کنند. خوب کار کردن اینها مستلزم این است که تضعیف نشوند. چرا قوّه قضائیّه را این‌قدر تضعیف می‌کنند؟ من نمی‌فهمم چه انگیزه‌ای در این کار وجود دارد. یک روز هم نیروی انتظامی را به‌شدّت تضعیف می‌کردند. چرا؟ یک روز هم وزارت اطّلاعات را به‌شدّت تضعیف و خُرد و خمیر کردند. اینها به ضرر امنیت کشور است. دستگاهها باید همدیگر را حفظ و تقویت کنند و با عوامل تضعیف‌کننده مقابله و برخورد نمایند. بنده معتقدم که نظام جمهوری اسلامی در بخشهای مختلف - هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اجتماعی، هم در زمینه‌های سیاسی و هم در زمینه‌های بین‌المللی - نشان داده که قدرت اقدام دارد. بنیه و استخوان‌بندی این نظام، مستحکم است. مهمتر از این مسأله این است که پشتوانه مردمی این نظام، یک پشتوانه عظیم و بی‌نظیر است. من به‌جد اعتقاد دارم و قرائن و شواهد فراوان نیز همین را نشان می‌دهد؛ با اطّلاعاتی که ما از نقاط مختلف دنیا داریم، گمان می‌کنم بشود این طور گفت که اگر ما کشورها و دولتها و حکومتها را در سراسر عالم این‌گونه تقسیم کنیم: ۱) از حداکثر کمک و حمایت مردم برخوردارند ۲) از مقداری از کمک مردم برخوردارند ۳) از حداقل کمک مردم برخوردارند ۴) از کمک مردم برخوردار نیستند؛ نظام جمهوری اسلامی جزو ستاره‌دارهای ردیف اوّل است؛ یعنی از حداکثر حمایت مردم برخوردار است. این‌گونه اجتماعاتی که مردم برگزار می‌کنند، این‌گونه تشویقها و محبتهایی که مردم ابراز

می کنند، این پیوند عواطف و ایمان میان مردم و مسؤولان؛ بنده در جایی از دنیا اینها را سراغ ندارم. البته ممکن است در گوشه و کنار شبیه آن دیده شود، اما تا آن‌جایی که من مطّلعم، جایی را با این استحکام سراغ ندارم. پس ببینید دو عامل عمده در این‌جا در اختیار ماست: یکی هندسه و استخوان‌بندی اساسی و تشکیلاتی نظام، که از قویترین و منطقی‌ترین استخوان‌بندیهاست؛ یکی هم پشتوانه مردمی. یک چیز دیگر هم در این‌جا اضافه شده و آن، احساس مسؤولیت خدایی است. مثلاً خیلی اوقات هست که اگر شما پرونده‌ای را که تا دیر وقت روی آن کار می کنید، روی هم ببندید و بقیه‌اش را برای فردا صبح بگذارید و به خانه بروید، نه هیچ کس می‌فهمد و نه هیچ کس شما را ملامت می کند؛ اما تنها چشم ناظری که شما از او اندیشناکید، چشم ناظر پروردگار عالم است؛ به خاطر خدا می گویید من این کار را تمام می کنم. این احساس نظارت الهی، این احساس مسؤولیت در مقابل خدا، این انگیزه ایمانی در دلهای شما مسؤولان، چیز بسیار گرانبها و عزیزی است. این را هم عنصر سوم به حساب آورید. این سه عنصر می‌توانند همه مشکلاتی را که در سرِ راه یک حکومت وجود دارد - از جمله مشکلات اقتصادی - برطرف کنند. من گاهی در سفرهایی که به استانها می کنم، می‌بینم بعضی از استانداران و مسؤولان، برنامه‌های بسیار خوبی دارند و تلاشهای بسیار خوبی در بخشهای استانی می کنند. در داخل دولت و رده‌های بالای دولت هم تلاشهای فراوانی وجود دارد. اگر با روشن‌بینی‌ای که موجب می‌شود هر کاری بموقع انجام گیرد و در آن تأخیر نشود و با پیگیری و به کار گرفتن عناصر شایسته و مناسب، بسیاری از کارها دنبال گردد، می‌توانند مشکلات اقتصادی مردم را هم حل کنند. مسأله ایجاد اشتغال و مبارزه با فسادهایی که در گوشه و کنار وجود دارد، اموری است که همه از عهده مسؤولان نظام برمی‌آید و می‌توانند این کار را انجام دهند. همه ما باید به خدای متعال توکّل کنیم و از او کمک بخواهیم و به هدایت او امیدوار باشیم و وارد میدان کار شویم. هیچ کس نباید به خود اجازه دهد که از نیرو و توانش چیزی کم بگذارد. همه‌ی تلاش و نیرو را باید گذاشت. عزیزان من! امروز بار سنگین مسؤولیتی بر دوش ماست که اگر بتوانیم آن را به‌سلامت به منزل برسانیم، در تاریخ کشور ما تأثیر طولانی و ماندگاری خواهد گذاشت. مسأله فقط اداره امروزِ کشور - که امروز را بگذرانیم و به فردا برسانیم - نیست. این کشور، کشوری است که از زیر بار استبداد حکومتهای فاسدِ دورانهای طولانی خارج شده و با حضور مردم، با پیام اسلام و با مجاهدتهای خستگی‌ناپذیری که انجام گرفته، دوران جدیدی را آغاز کرده است. این دوران جدید به دلایل گوناگونی که خودِ شما با آن آشنا هستید، دچار مشکلات است. مشکلات، یعنی چالشهای فراوان. مخصوص ما هم نیست؛ هر حکومت دیگری هم در این شرایط، این چالشها را دارد؛ منتها بسیاری از حکومتها عقبگرد می کنند، تسلیم می‌شوند، شکست می‌خورند و زمینگیر می‌شوند؛ اما نظام جمهوری اسلامی به فضل پروردگار توانسته با همین آرمانها، با همین روحیه و با همین پشتیبانیِ عظیم مردمی، بر همه این معارضات فائق آید و این راه را بیست‌ودو سال با قدرت طی کند و امروز هم در کمال نشاط و تندرستی و شادابی به‌سر بَرَد. عظمت این نظام این‌جاست؛ منتها باید هوشیارانه به مبارزه ادامه دهد و این ان‌شاءاللَّه تحقّق پیدا خواهد کرد. امیدوارم که خدای متعال همه شما را مشمول لطف و تفضّلِ خودش قرار دهد و به شما کمک کند؛ همه دلهای ما را با نور هدایتِ خودش روشن کند؛ امام بزرگوار و شهدای عزیز و عظیم‌القدر انقلاب را - که همه چیز را مرهون آنها هستیم - در درجات عالیه خودش قرار دهد و به همه شما توفیق دهد تا بتوانید این راه را با قدرت طی کنید. بنده مجدّداً از همه شما عزیزان، هم به خاطر تلاشها و زحمات شبانه‌روزی‌تان و هم به خاطر این‌که زحمت کشیدید و به این‌جا تشریف آوردید و توانستیم ساعتی را با هم باشیم، تشکّر می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

------------------------------ ۱) قصص: ۶۰ ۲) الکشکول، ج ۳، ص ۴۵ ۳) انسان - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدمت آقایان محترم خوشامد

عرض می‌کنم و امیدوارم که خداوند متعال این تلاشهای خالصانه‌ای را که در این مجامع و از طرف حضرات محترم صورت می‌گیرد، مشمول قبول و رحمت خود قرار دهد و به همه اجر عنایت کند. از بیانات آقایان هم بهره‌مند شدیم؛ بخصوص نصایح بسیار گرانقیمتی که حضرت آقای مشکینی بیان فرمودند، برای ما بسیار مغتنم و عزیز محسوب می‌شود. امیدواریم که خداوند ما را اهل قرار دهد تا بتوانیم از این نصایح کافیه و وافیه استفاده کنیم. بنده هم در آغاز عرایضم لازم می‌دانم، هم این ایام مبارکه دهه فجر را به آقایان محترم تبریک عرض کنم، و هم از مردم عزیزمان به خاطر حرکت عظیمی که در روز بیست‌ودوم بهمن از خود نشان دادند، تشکّر کنم. این راهپیمایی در واقع شادابی انقلاب و حضور حقیقی مردم را - که در طول سالهای متمادی گره‌گشای بسیاری از مشکلات بوده است - نشان داد و طمع‌کننده‌گان را خاسر و ناکام کرد. در مورد این انقلاب عظیم، به نظر من باید یک نکته همواره مورد توجّه باشد و آن این است که این انقلاب حرف نویی را در جهان بشریت مطرح کرد. سعی بر این است که این حرف تازه و نو را که در دنیای امروز کاملاً بدیع و جدید است، از صحنه خارج کنند و ذهنهای مردم، بخصوص جوانان را در همه عالم از این مقوله منصرف نمایند. آن حرف نو این بود که انقلاب، علیه حکومتهای مبتنی بر ناپرهیزگاری و ظلم قیام کرد. قرنهای متمادی در همه جای عالم - چه در ایران و چه در نقاط دیگر - ما شاهد بودیم و امروز هم هستیم که ملتها عادت کرده‌اند حکومتهای ناپرهیزگار و حکومتهایی را که انواع و اقسام ظلم از آنها سر می‌زند، مشروع بدانند و قبول کنند و تسلیم آنها شوند؛ چه حکومتهای موروثی که هیچ مبنای اعتقادی و فکری ندارند و هیچ منطقی دنبال آنها نیست؛ چه حکومتهای مبتنی بر کودتا و زورگویی و قدرت‌نماییهای نامشروع که آن هم هیچ منطقی دنبالش نیست و چه حکومتهای علی‌الظّاهر مبتنی بر آراء مردم که اوّلاً علی‌الباطن و فی‌الحقیقهٔ مبتنی بر آراء و میل و خواست مردم نیست و ثانیاً آنهایی هم که در آغاز ورودشان چنین خصوصیتی را دارند، از انواع و اقسام تجاوزها و ظلمها پرهیز نمی‌کنند. شما به صحنه عالم در دو قرنِ نوزدهم و بیستم نگاه کنید و ببینید چقدر ظلم و استعمار و نسل‌کشی و شایع کردن انواع و اقسام فسادها در میان ملتهای گوناگون به چشم می‌خورد. همیشه دست همین قدرتها پشت چنین کارهایی بوده است؛ همین قدرتهایی که در کشورهای خودشان احیاناً ممکن است یک پوشش ظاهری موسوم به دمکراسی هم داشته باشند؛ اما دمکراسی همه چیز نیست و در آن، عدل - که اساس حکومت صحیح است - وجود ندارد. حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی این حرف نو را مطرح کرد که حاکم و حکومت و قدرت سیاسی باید مبتنی بر پرهیزگاری، عدالت و حقیقت باشد. قانون اساسی بر این مبنا شکل گرفت. این حادثه بسیار مهمی در عالم است. این همان چیزی است که سالهای متمادی، از زمان «سید جمال» به این طرف، روشنفکران و نوآوران دینی درباره آن حرف می‌زدند و آن را می‌خواستند و آرزو می‌کردند؛ و همین حرف زدن و مطلب نوشتن و شعار دادن، خواب قدرتمندان عالم را برمی‌آشفت و آنها را عصبانی و وادار به عکس‌العمل می‌کرد. شما ببینید با روشنفکران اسلامی در همه مناطق اساسی اسلامی - اعم از مصر و هند و ایران و عراق و جاهای دیگر - در طول این صد سال، صدوپنجاه سال و دویست سال چه کردند. استکبار و استعمار، هم به طور مستقیم و هم غیرمستقیم اعمال قدرت می‌کردند. کسی مثل مرحوم آیهٔاللَّه کاشانی را انگلیسیها گرفتند و از ایران تبعید کردند؛ یعنی برایشان هیچ اهمیتی نداشت که در یک کشور دیگر اعمال قدرت کنند و یک نفر را بگیرند و او را به نقطه‌ای تبعید کنند و یا به زندان بفرستند. همین‌طور در بسیاری از مناطق دیگر به طور غیرمستقیم به وسیله ایادی و دست‌نشانده‌های خودشان - یعنی قدرتهای محلی که منافع آنها را تأمین می‌کردند - اعمال قدرت می‌کردند. اینها از شعارهای اسلامی، این‌گونه می‌ترسیدند. در حال حاضر این شعارها به واقعیت تبدیل شده است؛ یعنی به یک انقلاب تبدیل گردیده که بلافاصله پشت سر آن هم حکومت اسلامی بر سر کار آمده است. البته مثل بسیاری از انقلابهای دیگر، انتظار آنها این بود که این انقلاب هم اگرچه با حول و قوّه دین شروع شده است، اما اهل دین آن را کنار بگذارند و بروند؛ کما این‌که در بسیاری از نقاط عالم نیز همین اتّفاق افتاد. بسیاری از این نهضتهای آزادیبخش و مبارزات ضدّ استعماری، به وسیله علما و اهل دین به وجود آمد؛ لیکن اهل دین بعد از آن‌که یک مقدار جلو رفتند، اندکی قبل از

پیروزی یا پس از آن، کنار کشیدند. علل کنار رفتن آنها چه بود؟ انواع و اقسام عوامل وجود داشت. گاهی ساده‌اندیشی بود؛ گاهی از میدان خارج شدنِ به‌زور بود؛ گاهی از میدان خارج شدنِ با تبلیغات دشمن بود - که اینها را تمسخر می‌کردند و مورد تهاجم قرار می‌دادند - گاهی با سرگرم کردن اینها به مسائل گوناگون بود؛ که ما نمونه‌اش را در الجزایر و بعضی از کشورهای شمال آفریقا دیدیم، که حتّی حکومت دینی هم در آن‌جا تشکیل شد - مثل کشور تونس - اما بعد از اندک مدتی به‌خاطر اشتباهاتی که می‌شد، آن حکومتهای دینی از هم پاشید و یک عدّه از افرادی که خودشان عامل استعمار در همان کشورها بودند، بر سرِ کار آمدند. در هند نیز همین‌طور شد؛ یعنی رهبران مذهبی در وسط راه، کار را رها کردند. در مصر هم کم و بیش همین وضعیت پیش آمد؛ در عراق هم نظیر این وضعیت اتّفاق افتاد. امیدوار بودند که در ایران هم این‌گونه شود؛ حتّی یکی از همین کسانی که به برکت انقلاب وارد میدان شده بود، ولی پرورش‌یافته فکر غربی بود، در همان اوایل انقلاب به امام توصیه کرد که شما به قم بروید و مشغول کارهای خودتان باشید، ما هم در این‌جا مملکت را اداره می‌کنیم! آنها این امید را داشتند، اما نشد. دیدند عزم راسخ و کوه استواری پشت سرِ این حرکت وجود دارد؛ مردم هم رها نمی‌کنند و با معرفت و آگاهی آمده‌اند. طبعاً انواع و اقسام توطئه‌ها شروع شد، که تا امروز هم ادامه دارد. بنابراین، این حرف نو در دنیا رایج شد؛ اگرچه هجوم تبلیغات هم از همه طرف شروع گردید. این تبلیغات فرنگی و این تهاجم فرهنگی چیز جدیدی نیست؛ آنچه که جدید بود - که ما در این چند سال بر روی آن تکیه کردیم - روشهای نویی بود که در داخل کشور شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. در دنیا تهاجم فرهنگی علیه انقلاب، از تهاجم سیاسی و اقتصادی سریعتر و همه‌گیرتر و همه‌جایی‌تر بود. انواع و اقسام کارها را کردند؛ چقدر علیه اسلام و انقلاب و مبانی اسلامی و مبانی شیعی، که فکر می‌کردند در پدید آمدن این انقلاب نقش داشته، فیلم ساختند - که امروز آن را به رایانه و اینترنت هم کشانده‌اند - و همه کارهایی را که می‌توانستند، انجام دادند؛ برای این‌که جلوِ این سخن نو را - یعنی این‌که باید قدرت سیاسی در کشور در دست انسانهای پرهیزگار و عادل باشد و شرط این اقتدار سیاسی، پرهیزگاری و عدالت باشد - بگیرند. این سخن نو چیزی است که هر صاحب قدرتی را در دنیا تکان می‌دهد و هر دستگاهی را که از قدرت، انتفاع مادّی می‌برد، دچار وحشت می‌کند. لذا همه جای دنیا با این فکر مخالفند. چه کسانی با این فکر موافقند؟ انسانهای مظلوم و محروم و طبقات مختلف مردم؛ کسانی که از رنج ظلمها و ناپرهیزگاریها، مدت عمرشان را در انواع سختیها می‌گذرانند. به طور طبیعی پشتوانه و عقبه انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی، توده‌های عظیم مردمند؛ در درجه‌ی اوّل در کشورهای اسلامی و سپس در همه جای دنیا؛ آن‌جایی که این حقیقت معلوم شود. در خطّ مقدّمِ دشمنان این انقلاب و این حکومت هم، قدرتمداران سیاسی‌ای هستند که نمی‌توانند کارشان را بر اساس پرهیزگاری و عدالت پیش ببرند. این حرفِ نویی است که انقلاب آورده؛ این سخنِ نویی در دنیاست؛ ما نباید این سخن نو را رها کنیم. امروز ما تجربه‌های زیادی داریم. بیست‌ودو سال از پیروزی انقلاب گذشته است؛ اما نباید همیشه از این منظر نگاه شود که چون از مبدأ انقلاب دور شده‌ایم، پس انگیزه‌ها و ایمانها در ما و مردم ضعیف شده است. البته این هم باید به عنوان بخشی از مجموعه عوامل تأثیرگذار بر روی کلّ قضایا مورد توجّه قرار گیرد؛ اما در کنار این، مسائل بسیار مهم دیگری هم وجود دارد که آنها هم باید مورد توجّه قرار گیرد. ما امروز تجربه‌های زیادی داریم؛ مدیران خوبی داریم؛ جوانان خوبی داریم؛ صاحب‌فکرهای خوبی داریم؛ طلّاب و فضلای جوانِ آماده به کاری در داخل میدان داریم؛ نسل عظیم جوانان تشنه اسلام را داریم. درباره جوانان باید درست قضاوت کرد. نباید فقط چهار نفر جوانی را دید که فرضاً تظاهر ضدّ دینی می‌کنند؛ گو این‌که تظاهر ضدّ دینی هم همه جا به معنای بی‌دینی و بی‌ایمانی نیست؛ بالأخره فَلته(۱) است و پیش می‌آید؛ در موارد زیادی لَمم(۲) است. وقتی یک میدان دینی پیش بیاید، اگر شما همین جوان را مورد ملاحظه قرار دهید، می‌بینید که به خاطر مظاهر دینی، سینه چاک می‌کند و به سمت اصالتهای دینی می‌رود. اینها واقعیت است؛ خیالات نیست. ما نباید آن نقطه منفی را در کنار نقطه مثبت ننهاده، محاسبه کنیم. نه این‌که ما نقطه منفی را انکار می‌کنیم؛ نه، نقاط مثبت فراوان است. امروز جوانهای فراوانی در این کشور هستند که بدون این‌که

من و شما بدانیم و از آنها خواسته باشیم، بدون این‌که یک ریال کمک مالی به آنها بکنیم و یا یک آفرین به آنها بگوییم، در گوشه و کنار - در مساجد، در پایگاههای مقاومت، در مجموعه دانشگاههای کشور، در دانشگاههای تهران، در بخشهای مختلف کارگری و غیره - تلاش دینی می‌کنند و از همان معنویتی که وجود دارد، الهام می‌گیرند. عزیزان! حضرات محترم! ما به هر حال در انقلاب و در نظام جمهوری اسلامی نقاط قوّت و ضعفی داریم. باید این نقاط قوّت را تقویت و آن نقاط ضعف را بتدریج کم کنیم. می‌توان فهرستی از نقاط قوّت را در مقابل خود گذاشت و در کنارش هم نقاط ضعف را چید. غالباً هم روی این مسائل، کار و فکر شده است؛ یعنی چیزهایی نیست که نشود اینها را شناخت. ساز و کار حرکتِ عالَم و حرکتِ جوامع، یک ساز و کار کاملاً پیچیده است؛ یعنی صِرف این‌که ما مشکلات را بدانیم، دلیل بر این نیست که این مشکلات رفع شود؛ نه، همه ما انسان هستیم؛ انسان هم در حالِ یک مجاهدت دائمی است و به آن احتیاج دارد. همیشه باید با شیطان نفس و با شیطان خارجیِ موجود که راه خلاف را ترویج می‌کند، مبارزه کرد؛ یعنی همیشه یک مبارزه و یک مجاهدت دائمی و آگاهانه و هوشیارانه لازم است. سعی کنیم کمتر اشتباه شود. زمینه‌های پیشرفت بسیار زیاد است. یکی از نقاط قوّتی که باید بر روی آن زیاد تکیه کرد، گسترش اسلام در همه زمینه‌های زندگی است. این مسأله بسیار مهمی است. همین چیزی که در قانون اساسی ما وجود دارد و امروز مبنا و قرار اصلی حکومت ماست - که همه چیز از منبع اسلام سرچشمه می‌گیرد - این را باید تقویت کرد. البته تقویت این نقطه قوّت، با تبلیغات و گفتن و اصرار ورزیدن و مجاهدت کردن برای این‌که نتوانند آن را از بین ببرند یا مخدوش کنند، تا حدود زیادی حاصل می‌شود؛ اما مجاهدت فقط این نیست. باید در میدانهای عظیم زندگی، نظرات و فتاوای اسلام از میان آثار اسلامی گرفته شود. ما مجتهدان بزرگی داریم؛ فکرها و مغزهای فعّالی داریم؛ زمینه‌های خوبی برای اجتهاد داریم؛ لذا در همه زمینه‌ها، اجتهاد باید هرچه بیشتر فعّال بشود. ما امروز در بسیاری از زمینه‌ها احتیاج داریم که وارد میدان اجتهاد شویم و حکم آنها را از اسلام بگیریم. باید علمای بزرگ، علمای حوزه‌ها، اعضای مجلس خبرگان و دبیرخانه خبرگان در زمینه‌های مربوط به خودش، به صورت دقیق و کاملاً عالمانه و فنّی این کارها را بکنند تا کار دست نااهل نیفتد. اگر شما در همه زمینه‌ها، آن فکر ناب اسلامی را از منابعِ صحیح استخراج کنید و در معرض افکار مردم، جویندگان، خواهندگان و بخصوص جوانان قرار دهید، فلان آدمی که نه خبرویّتی دارد، نه آگاهی‌ای دارد و نه خودش در باطنِ خودش ادّعایی دارد، دیگر درنمی‌آید یک کلمه حرفی بزند تا افراد مغرض برایش کف بزنند و او هم به ریش بگیرد که بله، ما هم در این زمینه حرفی زده‌ایم، و از این طریق مسأله‌یی درست شود! ما نقاط قوّت فراوانی داریم. یکی دیگر از نقاط قوّت ما همین ایمانِ همراه با عواطف مردم است. ایمان مردم، ایمان عمیقی است. البته این مخصوص ملت ما نیست؛ شما اگر به کشورهای مسلمان شوروی سابق نگاه کنید، می‌بینید بعد از هشتاد سال که در این کشورها دائماً علیه مذهب کار شد، وقتی اینها از زیر بار حکومت کمونیستی شوروی خارج شدند، به طور طبیعی همه به طرف اسلام گرایش پیدا کردند. البته این‌که بعداً داعیان و مبلّغان اسلام بتوانند کار کنند، نتوانند کار کنند، چگونه کار کنند و یا با چه عمقی کار کنند، مسأله بعدی است. بنابراین ایمان مردم، ایمانی نیست که با این چیزها از بین برود. در کشورِ خود ما سالهای متمادی علیه ایمانِ مذهبی با دو شیوه متنوّع مبارزه کردند. یک شیوه، شیوه رضاخانی، با قلدری و زور و سر نیزه؛ و یک شیوه، شیوه مدرنِ فرهنگیِ دوره محمدرضا شاهی. انواع و اقسام روشها را به کار بردند، برای این‌که مردم را از دین منصرف کنند؛ اما شما ببینید بعد از گذشت پنجاه سال از حکومت ظالمانه آنها، آن حرکت عظیم اسلامی اتفاق افتاد. ایمان مردم این‌گونه عمل می‌کند. ما باید روی ایمان مردم این‌طور حساب کنیم. این یکی از نقاط قوّت ماست. این ایمان هرچه آگاهانه‌تر شود و هرچه با مشاهده رفتار و گفتار و عمل ما پایه‌اش محکمتر گردد، برای این انقلاب پشتوانه بهتری خواهد بود. کمتر کشوری هم وجود دارد که توانسته باشد ایمان را این‌طور به صحنه بیاورد. شاید از اختصاصیات کشور ما این باشد که در این‌جا ایمان با عواطف و عشق و شور و هیجان همراه است؛ عواطفِ نسبت به اهل‌بیت و بزرگان دین. نتیجه ایمانِ همراه با عواطف این است که مردم آن‌چنان محکم پایه‌های این انقلاب و این نظام را نگه داشتند که

دستگاههای خارجی با همه ثروت علمی‌شان نتوانستند کار زیادی بکنند. لذا به این خرده‌کاریها رو آورده‌اند، که شما بعضی از مظاهرش را هم مشاهده می‌کنید. البته مقصود من از این حرف این نیست که بخواهم نگرانی کسانی را از مسائل فرهنگی کشور کاهش دهم؛ نخیر، من از همه شما نگرانترم؛ از زمان حیات مبارک امام هم من همیشه نگران مسائل فرهنگی بوده‌ام. بنابراین لازم است نگرانی باشد؛ اما علاج نگرانی مبارزه است؛ مبارزه‌ی در خور و شایسته، ورود در میدان، فکر کردن - این میدان، میدانی است که بیش از همه میدانها، فکر در آن اهمیت دارد - مطالعه کردن، کار خبره‌وار انجام دادن، بموقع وارد میدان شدن، دشمن را کاملاً شناختن و روشهای او را سنجیدن. امروز دشمن از همه روشها استفاده می‌کند. من دیروز در جمع جوانها می‌گفتم که امروز صدها سایت اصلی و هزاران سایت فرعی در اینترنت وجود دارد که هدف عمده‌شان این است که تفکّرات اسلامی و بخصوص تفکّرات شیعی را مورد تهاجم قرار دهند. تهاجم هم تهاجم استدلالی نیست؛ از روشهای تخریبی و از روشهای روانشناسانه و غیره استفاده می‌کنند. همه اینها پاسخ دارد؛ پاسخهایش هم مشکل نیست؛ بایستی از این وسایل استفاده کرد. باید از آنچه که در اختیار داریم، حداکثر استفاده را بکنیم. ما نه از صدا و سیمایمان، نه از مطبوعاتمان و نه از بسیاری ا?نابر عظیم عمومی‌مان، چنان که باید و شاید، استفاده نمی‌کنیم. این ضعفهای ماست؛ این ضعفها را بایستی کم کنیم. باید روزبه‌روز نقاط ضعف را کم و نقاط قوّت را زیاد کرد؛ و این ممکن است. مسائل کشور ما دو نوع است: مسائل عام و همیشگی و مسائل موسمی. دشمن برای ضربه زدن به کشور و نظام اسلامی، هم از وسایل عام و همیشگی و هم از وسایل موسمی استفاده می‌کند. دشمن در هر فصلی ملاحظه می‌کند که چه کار باید کرد؛ مثلاً نزدیک فصل انتخابات چه کار باید کرد. البته دشمن که می‌گوییم، همیشه دستگاه جاسوسی امریکا نیست. گاهی سر نخ در دست آنهاست، اما بازیگران کسانی هستند که گاهی خودشان هم نمی‌فهمند بازی خورده‌اند و نمی‌دانند به اشاره دست چه کسی حرکت می‌کنند. به نظر من آنچه که امروز بیش از هر چیز مورد توجّه آنهاست - تا قبل از انتخاباتی که چند ماه دیگر در پیش داریم - مسأله آفریدنِ التهاب سیاسی است. مردم را از لحاظ سیاسی دچار التهاب کردن، نگران کردن، سرگرم مسائل کوچک کردن، به جان همدیگر انداختنِ جناحها، مسائل کوچک را بزرگ کردن. این جزو برنامه‌هاست؛ می‌خواهند کاری کنند که فضای کشور، فضای تب‌آلود شود. مبارزه‌ی با این برنامه، سعی در آرام نگه داشتنِ فضای عمومی و فضای سیاسی کشور است. همه باید در این جهت حرکت کنند. به هیچیک از حرکات و اظهاراتی که به معنای التهاب‌آفرینی باشد، نباید میدان داده شود. بخصوص مطبوعات باید به این نکته توجّه کنند. دستگاههای مختلف و قوای سه‌گانه باید حیثیت، شخصیت و حدود قانونیِ هم را حفظ کنند و همدیگر را تضعیف نکنند؛ که متأسفانه گاهی در گوشه و کنار چیزهایی در این زمینه دیده می‌شود. البته به گمان زیاد، ناشی از غفلت است؛ اما باید توجّه داشت که این غفلتها بسیاری از اوقات در اختیار و مورد استفاده دشمنان قرار می‌گیرد. امیدواریم که خداوند متعال به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم آنچه را که وظیفه ماست و این مسؤولیت سنگین بر دوش ما می‌گذارد، در وقت خود و به بهترین وجهی انجام دهیم و ان‌شاءاللّه در پیشگاه سؤال الهی و در مقابل اولیای بزرگ الهی روسفید باشیم و همه شما و ما و همه مسؤولان و همه مردم عزیز ایران، مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکـــــاته -- ۱)

سهو و خطا و از روی بی‌فکری. ۲) گناه کوچک، سبک مغزی.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه‌های انجمنهای اسلامی دانش آموزان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه‌های انجمنهای اسلامی دانش آموزان و مسؤولان امور تربیتی سراسر کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز جلسه ما به جمع پُرشور و پُرمهرِ جوانان عزیزی مزیّن است که دلهایشان از ایمان روشن‌بینانه سرشار است؛ هم عزیزان امور تربیتی و مسؤولان تربیت جوانان دانش‌آموز در دبیرستانها، و هم جوانان انجمنهای اسلامی

دانش‌آموزى؛ دو نقطه‌ى بسيار مهم با گستره بسيار عظيم و مسؤوليت بسيار بزرگ. موضوع كار هر دو نهاد - هم نهاد انجمنهاى اسلامى و هم نهاد امور تربيتى - جوانان هستند؛ آن هم در مقطع دانش‌آموزى در دبيرستانها، كه بسيار حائز اهميت است. جوان، يك نهال بالنده و مركز اغلب نيكيها و درخشندگيها و نورانيّتهاست. اين صفا و محبّتى كه در شما جوانان عزيز مشاهده مى‌شود، خاستگاهش همين دل پاك و نورانى جوانى است. من البته به شما عرض كنم: عزيزان من! اين محبّت، دو طرفه است. من هم به عنوان پدر پير شما، دلم سرشار از محبّت شما جوانان است. در هر جامعه‌اى مسأله جوانان يك مسأله بسيار مهم است. يكى از گرفتاريهاى بزرگ كشورهاى غربى - كه گاهى مى‌گويند، گاهى هم كتمان مى‌كنند - مسأله جوانان آنهاست. شما خيال نكنيد كه مسأله جوان - چه دختر و چه پسر - در جوامع غربى حل شده است؛ نه. در بين هزار نفر جوان در آن‌جا، شايد نتوان يك نفر را پيدا كرد كه اين همه صفا و نورانيّت و پاكى و طهارت در او مشاهده شود. خاصيت نظامهاى مبتنى بر مادّيت و متّكى به ارزش و اهميت سرمايه و پول و آزادى شهوات، جز آنچه كه امروز دارند آن را تجربه مى‌كنند، چيز ديگرى نيست. سقوط ملتها هميشه يك امر ناگهانى نيست؛ يك امر تدريجى است. اين امر تدريجى را چشمهاى تيزبينِ متفكّران غربى در امريكا و اروپا مشاهده مى‌كنند. در آن جوامع، جوان به‌طور معمول مايل به بى‌بندوبارى، نابرخوردار از حيا و مايل به ارتكاب جنايت و تجاوز و تعدّى تربيت مى‌شود و در فساد اخلاقى غرق است. چنين نسل جوانى براى هر جامعه‌اى، در هر حدّى از علم و معرفت و ثروت هم كه باشد، مثل موريانه‌اى پايه‌هاى آن جامعه و نظام را مى‌جود و از بين مى‌برد. نقطه مقابل آن را شما امروز در كشور خودمان مشاهده مى‌كنيد؛ شوق جوانى، نورانيّت جوانى، صفاى جوانى، دينداری و ايمان در جوانان؛ پديده‌اى كه از اوّل انقلاب تا امروز به‌طور مستمر مثل يك رودخانه زلال و پُرخروش در جريان بوده است. جوانان و نوجوانان كشور ما، در دوران جنگ و پس از جنگ توانستند پاكى خودشان را حفظ كنند. بعضى از آمارهايى كه عكس اين را ادّعا مى‌كند، آمارهاى واقعى نيست. نه اين‌كه من از وجود جريانها و حركات بدآموز در ميان جوانان بى‌اطّلاع باشم - نه، من مى‌دانم چه مى‌گذرد - اما در زير اين كفها و اين گل و لايها، من جريان عظيم و خروشان نجابت و ديانت و اصالت و نورانيّت را هم مشاهده مى‌كنم. اين نسل جوان، امروز مخاطب شما مسؤولان امور تربيتى و شما عزيزان انجمنهاى اسلامى است. در مورد جوانان گرايشهاى افراطى و تفريطى مشاهده مى‌شود. بعضى كسان عادت كرده‌اند شخصيت و اراده و فهم و تواناييهاى بيكرانه جوان را ناديده بگيرند و او را به ندانستن يا به هرگونه چيزى كه از نظر آنها ناپسند است، متّهم كنند. اين عادتِ غلطى است. جوان، مظهر تحرّك و سرشار از استعداد و داراى ذخيره ارزشمندى است - يعنى نشاط جوانى، قدرت جوانى، استعداد جوانى و حوصله جوانى - كه مى‌تواند معجزه‌ها بيافريند. آن بى‌اعتنايى، يك رفتار و برداشت غلط و منحرفانه است. در نقطه مقابل، عدّه‌اى سعى مى‌كنند جوان را بازيچه مطامع و اهداف سياسىِ خودشان قرار دهند و او را به عنوان ابزار به كار گيرند؛ آنچه را كه براى جوان لازم است - چون ممكن است خاطر او را آزرده كند - به او نگويند؛ آنچه كه او را به آنها خوش‌بين و از آنها دلخوش مى‌كند - اگر خلاف واقع هم هست - به او بگويند؛ براى اين‌كه در ميدانهاى سياسى و حزبى و براى اهداف گوناگون و بعضاً نا مقدّس لشكركشى كنند. اين هم غلط و انحراف و خيانت و تضييع نعمت الهى است. جوان يك انسان سرشار از استعداد و داراى حقوق فراوانى بر پدر و مادر، بر مدرسه، بر حكومت و بر مسؤولان بخشهاى گوناگون است. اينها بايد وسايل رشد و كمال او را فراهم آورند و به او كمك كنند تا بتواند راه درست را انتخاب كند. اين كمك كردن هم به ميزان زيادى با رفتار و عمل ممكن مى‌شود. گفتار و حرف، هميشه اثرى ندارد؛ گاهى ممكن است مؤثّر واقع شود؛ اما گاهى عمل، حرف را تخطئه مى‌كند. همه كسانى كه با جوانان مواجهند - از جمله شما جوانان عزيزى كه در انجمنهاى اسلامى هستيد، يا عزيزانى كه در امور تربيتى هستند - سعى كنند رفتار خودشان را عاقلانه، حكيمانه، خيرخواهانه، صلاح‌جويانه، صميمانه و سرشار از محبت و صفا قرار دهند. اين مى‌تواند دلهاى جوانان را - هرجا و هر طور كه باشند؛ ولو فرض كنيم بر روى احساسات پاك آنها خاكسترى از خطا هم نشسته باشد - از آنچه كه در معرض آن است، نجات دهد. من اكنون خطابم به شما جوانان عزيز است: شما ذخيره

ارزشمندی از زندگی را در دست و در پیش رو دارید. جوان، در آغازِ زندگی است. فرض کنید کشاورزی تازه محصول را به دست آورده و انبارش پُر از محصول است؛ با این محصول فراوان و وافر و سالم چگونه عمل خواهد کرد؟ دوگونه ممکن است عمل کند: یک‌طور، کشاورزِ خردمند و هوشمند و عاقبت‌اندیشی است که سعی می‌کند این محصول را سالم نگه دارد؛ در آن تفریط نکند؛ اجازه فاسد شدن به آن را ندهد؛ آن را به‌قدر لازم برای روز نیاز خود حفظ کند؛ به‌قدر لازم از آن مصرف کند و آنچه را که برای بذر مفید است، انتخاب کند تا سالهای آینده از بذر آن استفاده نماید. یک نفر دیگر هم ممکن است پیدا شود که قدر این انبار پُر را نداند و خیال کند که همیشه پُر خواهد ماند؛ نه برای حفظ و نگهداری آن، نه برای مصرفِ برنامه‌ریزی‌شده آن و نه برای فکر روزهای نیاز و احتیاج خود، هیچ‌گونه تلاش و مجاهدتی انجام ندهد. این ناخردمندانه است. البته کسانی هم که ذخیره انبارشان به آخر رسیده است - یعنی پیرمردان و پیرزنان؛ انسانهایی که در سنین بالا هستند - حس نمی‌کنند که این انبار در حال تمام شدن است. این گرفتاریِ بزرگ بشر است عزیزان! آنها هم عاقلانه نمی‌اندیشند؛ آنها هم اگر خردمندانه بیندیشند، رفتارها تصحیح، خطاها جبران و راه درست انتخاب خواهد شد؛ اما افسوس! آنها هم گاهی درست فکر نمی‌کنند. ما در آموزش تاریخ و در تجربه زمانِ خودمان یافته‌ایم که جوانان بیشتر می‌توانند، بیشتر می‌خواهند و بیشتر عمل می‌کنند. در دوران حکومت صالحان، وضع این‌گونه است. جوان در موارد بسیاری، علاوه بر این‌که توانایی‌اش بیشتر است، همّت و اراده‌اش هم از کسانی که عمری را گذرانده‌اند، بهتر و بیشتر است. شما در دوران جوانی هستید؛ این انبار هنوز پُر است. بخشی از این انبار باید به صورت بذر از آن استفاده شود؛ آن بخش، مربوط به همین سالهای جوانی شماست؛ این، بذرِ آینده است. برای زندگیتان برنامه ریزی صحیح کنید. چیزهایی هست که تا آخر عمر برای انسان مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان تا بعد از آخر عمر - یعنی در دوران نشئه زندگیِ بعد - هم مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان در دورانهای حوادث مهم، مفید واقع می‌شود. شما دهها سال در این دنیا زندگی خواهید کرد؛ بنابراین خودتان را از لحاظ علم مجهّز کنید. علم از جمله‌ی چیزهایی است که تا آخر عمر برای انسان مفید است. اگر بر این علم، عمل خوب و ماندگاری مترتّب شود، برای بعد از مرگ هم مفید خواهد بود. درس خواندن، یک فریضه اصلی برای شماست. برای جوانان ورزش کردن یک سرمایه اندوزی است. من اعتقاد دارم ورزش برای همه یک فریضه عمومی است. البته منظورم ورزش حرفه‌ای نیست. ورزش حرفه‌ای را هم رد نمی‌کنم، اما توصیه نمی‌کنم که همه جوانان سراغ ورزش حرفه‌یی بروند؛ نه. ورزش برای سلامت و حفظ نشاط است. این هم سرمایه‌ای است که تا اواخر عمر، برای شما می‌ماند. تن پروری و بیکارگی، ضایع کردن آن سرمایه عظیم است. یک خصوصیت دیگر هست که اگر در شما باشد، هم در دوران عمر شما مفید است، هم برای دیگران مفید واقع خواهد شد و هم برای نشئه آخرت و دوران بی‌پایان زندگیِ بعد از مرگ مفید است. آن تهذیب نفس است؛ خودتان را پاکیزه کنید. جوانان عزیز ما با معارف دینی، با معارف الهی، با معارف بشری و با عمل صحیح دینی می‌توانند این کار را بکنند. امروز میدان مسائل اجتماعی هم میدان مسائل دینی است. حضور در مراسم عظیمی که در جمهوری اسلامی به طور مکرّر وجود دارد؛ از نماز جمعه‌ها بگیرید تا راهپیمایی بیست و دوم بهمن؛ همه اینها کارهای دینی است. با این روشها و با این اعمال، نفس خودتان را - آن دل پاک و نورانیتان را - هرچه بیشتر ثابت‌قدم کنید. من بعکس کسانی که احساس می‌کنند جوان نمی‌تواند طرف خطاب قرار گیرد - مسؤولیتی ندارند و برای جوهر وجود جوان احترام و ارزشی قائل نیستند - معتقدم که امروز یکی از سنگین‌ترین بارهای مسؤولیت بر دوش شما جوانان است. امروز سیلی خوردگان از انقلاب و کسانی که با پدید آمدن نظام جمهوری اسلامی بساط غارتگریشان از این کشور برچیده شد، روی جوانان متمرکز شده‌اند. بارها گفته‌اند و تکرار کرده‌اند که کارشان در ایران، کار فرهنگی است؛ کار سیاسی هم نیست. کار فرهنگی یعنی چه؟ یعنی می‌خواهند کاری کنند که همین ایمان، همین شور و عشق، همین نورانیّت و صفایی که امروز در شما جوانان وجود دارد، در نسل جوان ایران از بین برود. نقشه آنها این است و البته من به طور قاطع می‌گویم موفّق نخواهند شد. جوان ما بیدار است. پسر و دختر ما هوشیارند؛

دانش‌آموزمـان، دانشـجویمان، جوانـان دیگرمـان در حوزه‌های علمیه بیدارنـد. این آگاهی را هم اسـلام و انقلاب به این کشور و به جوانان داده است. سـعی می‌کننـد در داخل مـدارس و دانشـگاهها نفوذ کننـد. اوّلین اقـدام آنها هم این است که جوان را به بی‌بنـدو باری و فساد سوق دهنـد و فروغ حیا را در او بمیراننـد. شـما حتماً بیشتر از من می‌دانیـد که آنها با عوامل ناآگاه و غافلِ خودشان در مـدارس چه کارهایی می‌کننـد. جوانِ هشـیارِ مؤمن و متـدیّنِ امروز، در مقابل این توطئه‌ها بیـدار است و آن‌جایی که نشانه حضور و سرانگشت دشـمن را ببینـد، او را در زیر پـای خودش لگـد و له می‌کنـد. به برادران و خواهران و عزیزان امور تربیتی عرض می‌کنم: همه تلاش شـما باید این باشد که جوان مسلمان و مؤمن و بیدار تربیت کنید. رحمت خدا بر شهید رجایی و شهید باهنر که این نهال را در زمین آمـوزش و پرورش نشاندنـد. خوشـبختانه امروز آمـوزش و پرورش از مـدیریّت خـوب و مـؤمنی برخوردار است و به این مسائـل اهمیت داده می‌شود. البته عـدّه‌ای کـار شـکنی می‌کننـد؛ این را مـا می‌بینیم و غافل نیستیم. همّت شـما عزیزان امور تربیتی در درجه اوّل این باشد که جوان را مؤمن، آگاه، روشن‌بین در مسائل دینی و پایبند به معارف و عمل اسـلامی بار بیاورید. آینده کشور این‌گونه تـأمین خواهـد شـد. وسوسه دشـمنان برای ایجـاد تشـکیک در اعتقـادات جوانـان را، زمزمه‌ی خصـمانه به حساب آوریـد و نگذارید در کارشان موفّق شوند. سـرگرم کردن جوانان به چیزهایی که جوانان دنیا پیش از جوانان ما به آنها سـرگرم شدند و امروز تـاوانش را پس می‌دهنـد، کمـک به نسـل جوان این کشور نیست. عـدّه‌ای سـعی می‌کننـد جوان ایرانی را بـا بهانه‌های گوناگون، به سمت مسائل سرگرم کننده، موسیقیهای مضر، سرگرمیهای جنسی و از این قبیل سوق دهند. این همان لجنزاری است که جوان غربی و جـوان امریکـایی و اروپـایی را در خـودش غرق می‌کنـد؛ ایـن چیز تقلیـد کردنی‌ای نیست. در مقابـل این بایستیـد. به شـما عزیزان انجمنهای اسـلامی هم عرض می‌کنم: هر کـدام از شـما یک نیرو از نیروهای اسـلامید؛ خودتان را نگه داریـد، بسازید و رشد دهید؛ برای ورود در دانشـگاه یـا حوزه و بعـد ورود در میـدان کـار و میـدان اجتماع در نظام جمهوری اسـلامی آماده کنیـد تا بتوانیـد مثل نورافکنی بدرخشید. هر مجموعه انجمن اسـلامی در هر کجای این کشور، یک سنگر است. دانش‌آموز دبیرستان باید بتواند در این سنگر قرار گیرد تاکید و حمله دشـمن را خنثی کند. این یک سـنگر فرهنگی و فکری است؛ سـنگری است که سـلاح در آن، سلاح دین و تـدبیر و علم و فکر و فرهنگ است. اگر این سـنگرها مسـتحکم باشد، دشـمن نه در حمله نظامی، نه در حمله اقتصادی، نه در حمله سیاسـی و نه در خطرنـاکترین این حمله‌هـا - یعنی حمله فرهنگی - توفیقی در این کشور به دست نخواهـد آورد. تـا امروز هم ناموفقیتهـا و شکسـتهای دشـمن، به خـاطر حضور همین جوانان مؤمن و خوب در عرصه‌های مختلف بوده؛ بعـد از این هم همین‌طور خواهـد بود و روز به روز هم بایـد گسترش پیدا کند. تک تک شـما و تک تک دانش‌آموزان تصـمیم بگیرند آن چنان خودشان را بسازنـد که آن روزی که وارد دانشـگاه یـا حوزه شدنـد یـا به هر نقطه و مرکزی منتقل شدنـد، در آن‌جا چراغی باشـند تا دیگران را راهنمایی کننـد. خـدای متعال از زبان مؤمنین می‌فرمایـد: «واجعلنا للمتّقین اماما».(۱) هر انسـانی بایـد این صـلاحیت را در خودش به وجود آورد که در هر نقطه‌ای که هست، دیگران بتواننـد به او اقتـدا کننـد؛ نه فقـط اقتـدای در نماز جماعت، بلکه اقتـدای در عمل، اقتدای در فکر، اقتدای در رفتار. امروز بحمداللّه فضا برای این کار آماده است. علی‌رغم دشمنیها و خباثتهایی که در عرصه فرهنگی و سیاسـی در کشور از سوی دشـمنان داخلی و خـارجی صورت می‌گیرد، بحمـداللّه فضا، فضای دین، فضای انقلاب و فضای اسـلام اسـت؛ و ایـن بر اثر نـورانیت شـما جوانـان اسـت. از خـدای متعـال می‌خـواهم کـه همـه شـما را مشـمول توجّهـات حضـرت بقیـهٔاللّه ارواحنافـداه قرار دهـد. من شک نـدارم که بسیاری از شـما جوانان، مورد نظر و منظور دیـد مقـدّس ولیّ‌عصـر ارواحنافـداه هستیـد. می‌دانم که دلهای پاک شـما مورد توجّه آن بزرگوار است. ان‌شاءاللّه آن فرزنـد فاطمه و آن عبـد صالـح الهی برای شـما دعا کند و دعای آن بزرگوار در حقّ همه مسـتجاب خواهد بود. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند روح مطهّر امام بزرگوار و ارواح مطهر شهیدان را از همه ما خشـنود و راضی فرماید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته --

-- ۱) فرقان: ۷۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حضور در جمع شما جوانان عزیز؛ جوانانی که بدون هیچ مبالغه و اغراقی، باید بگویم ستارگان درخشانی هستید که آسمان آینده این کشور را نورباران کرده‌اید، بسیار شیرین و زیباست. امیدوارم هر کدام از شما در طول دهها سالی که ان‌شاءاللَّه در این دنیا و در این کشور و در میان مردمتان زندگی موفّقی خواهید داشت، بتوانید همچنان نورانی‌تر، به دلها و جانهای مردم خوب این کشور مدد برسانید. برای یک مجموعه جوان، انسان نمی‌تواند هیچ آمیزه‌ای را زیباتر از آمیزه علم و معرفت و تحقیق و روشنفکری و دین و احساسات معنوی و شور دینی و انقلابی فرض کند. و اما من برای این دانشگاه احترام زیادی قائلم. سابق هم به این دانشگاه زیاد رفت و آمد کرده‌ام. این‌جا در واقع مادر دانشگاههای صنعتی کشور است؛ قدیمی‌ترین و شاید پُرکارترین دانشگاه صنعتی در دورانهای مختلف. اندکی پیش در جلسه اساتید عزیزمان، آقای رئیس محترم دانشگاه از پیشرفتها و توسعه کمّی و کیفی دانشگاه در سالهای بعد از انقلاب گزارشی دادند که حقیقتاً مایه خرسندی و خشنودی است. البته من در نفسِ خود به این قانع نیستم؛ این دانشگاه و همه دانشگاههای کشور را برخوردار از توسعه بیشتر علمی و عملی و تحقیقی آرزو می‌کنم و امیدوارم که به این آرزو هم برسیم. برای شروع مطلب، بد نیست دو خاطره از این دانشگاه را برای شما عرض کنم. البته صحبت امروز من دو بخش است: یک بخش، عرایضی را عرض می‌کنم؛ یک بخش هم به سؤالات پاسخ خواهم داد. در بخش اوّل، مطالبی که عرض خواهم کرد، عمدتاً مربوط به دانشگاه و مسائل مورد علاقه دانشگاه و دانشجو خواهد بود. آن دو خاطره مربوط به سالهای اوّلِ انقلاب است. یک خاطره مربوط به جلسات متعدّدی است که با جمعی از دانشجویان در این دانشگاه گذاشته بودیم. تعدادی از آن دانشجویان امروز هم هستند و بعضی از آنها جزو مسؤولان کشور و از چهره‌های نسبتاً معروفند. جلساتی را گذاشته بودند و از بنده از یک طرف، و از بنی‌صدر - که آن وقت هنوز رئیس جمهور هم نبود - از سوی دیگر دعوت کرده بودند تا ما درباره ماهیت خطِّ امام بحث کنیم. عدّه‌ای از همان روز اوّل منکر بودند که چیزی به نام خطِّ امام وجود دارد. می‌گفتند خطِّ امام چیست!؟ برای تبیین ماهیت و حدود خطِّ امام، جلسات متعدّدی در این‌جا تشکیل شد که برای من فراموش نشدنی است. یک خاطره دیگر هم آن حرفی است که از قول بنده مکرّر نقل شده است. در این دانشگاه بود که بنده آن مطلب را گفتم. در زمان ریاست جمهوری در این دانشگاه سخنرانی داشتم و به سؤالات پاسخ می‌دادم. یکی از دانشجویان در سؤال کتبی خود از من پرسید که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه شغلی انتخاب کنید؟ - چون همه نوع حدسی زده می‌شد - من گفتم برای خودم شغلی در نظر نگرفته‌ام و نمی‌دانم چه پیش می‌آید؛ اما همین‌قدر بگویم که اگر امام مرا مأمور عقیدتی، سیاسی گُردان انتظامی زابل کنند و بگویند به آن‌جا برو، من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و به زابل می‌روم و در آن‌جا مسؤول عقیدتی، سیاسی آن گردان می‌شوم. یعنی من هیچ خواسته مشخصی در این زمینه برای خودم قائل نیستم. بنده خوشبختانه از سابق نسبت به دانشجو و فضا و محیط علمی این دانشگاه گرایش قلبی داشته‌ام و امروز هم دارم. این دانشگاه، دانشگاهِ بسیار خوب و مغتنمی است و امیدوارم ان‌شاءاللَّه این فرصت را پیدا کند که نقش بارز خود را در وظایفی که برعهده‌اش هست، همواره ایفا کند. و اما مطلبی که می‌خواهم با شما در میان بگذارم: من می‌خواستم به برادران عزیز در جلسه اساتید این مطلب را بگویم، اما فرصت نشد. لذا آن را ابتدا عرض می‌کنم، و آن این است که یکی از وظایف مهم دانشگاهها عبارت است از نواندیشی علمی. مسأله تحجّر، فقط بلای محیطهای دینی و افکار دینی نیست؛ در همه‌ی محیطها، تحجّر، ایستایی و پایبند بودن به جزمی‌گراییهایی که بر انسان تحمیل شده - بدون این‌که منطق درستی به دنبالش باشد - یک بلاست. آنچه که برای یک محیط علمی و دانشگاهی وظیفه آرمانی محسوب می‌شود، این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد. معنای واقعی تولید علم این است. تولید علم، فقط انتقال علم نیست؛ نوآوری علمی در درجه اوّلِ اهمیت است. این را من از این جهت می‌گویم

که باید یک فرهنگ بشود. این نو اندیشی، فقط مخصوص اساتید نیست؛ مخاطب آن، دانشجویان و کلّ محیط علمی هم است. البته برای نوآوری علمی - که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود - دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی و دیگری جرأت علمی. البته قدرت علمی چیز مهمی است. هوش وافر، ذخیره علمیِ لازم و مجاهدت فراوان برای فراگیری، از عواملی است که برای به دست آمدن قدرت علمی، لازم است؛ اما این کافی نیست. ای بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند، اما ذخیره انباشته علمی آنها هیچ جا کاربُرد ندارد؛ کاروان علم را جلو نمی‌برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلاء نمی‌رساند. بنابراین جرأت علمی لازم است. البته وقتی از علم صحبت می‌شود، ممکن است در درجه اوّل، علوم مربوط به مسائل صنعتی و فنّی به نظر بیاید - که در این دانشگاه هم بیشتر مورد توجّه است - اما من به طور کلّی و مطلق این را عرض می‌کنم. علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و مسائل گوناگونی که برای اداره یک جامعه و یک کشور به صورت علمی لازم است، به نو آوری و نو اندیشی علمی - یعنی اجتهاد - احتیاج دارد. آن چیزی که در فضای علمی ما مشاهده می‌شود - که به نظر من یکی از عیوب بزرگ محسوب می‌گردد - این است که دهها سال است که ما متون فرنگی و خارجی را تکرار می‌کنیم، می‌خوانیم، حفظ می‌کنیم و بر اساس آنها تعلیم و تعلّم می‌کنیم؛ اما در خودمان قدرت سؤال و ایجاد خدشه نمی‌یابیم! باید متون علمی را خواند و دانش را از هرکسی فرا گرفت؛ اما علم باید در روند تعالی خود، با روحهای قوی و استوار و کارآمدی که جرأت پیشبرد علم را داشته باشند، همراه شود تا بتواند پیش برود. انقلابهای علمی در دنیا این‌گونه به‌وجود آمده است. عزیزان من! ما امروز در کشورمان به پیشرفت علم نیاز داریم. امروز اگر برای علم سرمایه گذاری و مجاهدت و تلاش نکنیم، فردای ما، فردای تاریکی خواهد بود. کسانی تلاش می‌کنند که روند کار علمی را کُند یا متوقّف کنند و یا مورد بی‌اعتنایی قرار دهند. این کار، پسندیده نیست. امروز در کشور، یکی از فرایض حتمی برای این نسل - که در درجه اوّل هم این فریضه بر دوش شما دانشگاهیهاست - عبارت از تقویت بنیه علمی کشور است. ما اگر علم نداشته باشیم، اقتصادمان، صنعتمان، حتی مدیریّت و مسائل اجتماعیمان عقب خواهد ماند. امروز کسانی که بر دنیا خدایی می‌کنند؛ آن دستهای مرموزی که اختیار منابع عظیم انسانی و مادّی دنیا را در دست گرفته‌اند و همه اقیانوسها و همه تنگه‌های حسّاس دریایی زیر چشمشان است و هرجا می‌خواهند دخالت می‌کنند، با ابزار علم بود که توانستند بشریت را به این خاکستر بنشانند! لذا برای مقابله با کار آنها، علم لازم است. اگر بخواهید از لحاظ علمی پیش بروید، باید جرأت نوآوری داشته باشید. استاد و دانشجو باید از قید و زنجیره جزمیگریِ تعریفهای علمیِ القاء شده و دائمی دانستن آنها خلاص شوند. البته اشتباه نشود؛ من کسی را به آنارشیزم علمی و به مهمل‌گویی علمی توصیه نمی‌کنم. در هر زمینه‌ای، کسانی که از دانشی برخوردار نیستند، اگر بخواهند به خیال خودشان نوآوری کنند، به مهمل‌گویی می‌افتند. ما در زمینه برخی از علوم انسانی و معارف دینی این را می‌بینیم. آدمهای ناوارد بدون این‌که از ذخیره و سواد کافی برخوردار باشند، وارد میدان می‌شوند و حرف می‌زنند و به خیال خودشان نوآوری می‌کنند؛ که در واقع نوآوری نیست، مهمل‌گویی است. بنابراین در زمینه مسائل علمی، من این را توصیه نمی‌کنم. باید فراگرفت؛ اما نباید صرفاً مصرف کننده فرآورده‌های علمی دیگران بود. باید علم را به معنای حقیقی کلمه تولید کرد. البته این کار، روشمندی و ضابطه لازم دارد. مهم این است که روح نوآوری علمی در محیط دانشگاه زنده شود و زنده بماند. خوشبختانه من این شوق و میل را در دانشجویان احساس کرده بودم و در اساتید هم آن را می‌بینم. اینها باید دست به دست هم بدهد و سطح علمی کشور را بالا ـ ببرد. آن وقتی که علم با هدایت ایمان، عواطف صحیح و معرفت روشن‌بینانه و آگاهانه همراه شود، معجزه‌های بزرگی می‌کند و کشور ما می‌تواند در انتظار این معجزه‌ها بماند. من درباره تعبّد علمی و تسلیم جزمیگریِ علمی در علوم مختلف شدن، این اشاره را کردم. به طور علمی معتقدم که یک خود آگاهی جمعی باید در همه محیطهای علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکّم‌آمیز و زورگویانه غربی به‌وجود آید. این مسأله تهاجم فرهنگی‌ای که ما مطرح کردیم، بعضی کسان به‌شدّت از آن آزرده شدند و گفتند چرا می‌گویید تهاجم فرهنگی!؟ در حالی که تهاجم فرهنگی، وسط میدان مشغول مبارز طلبیدن

است، بعضی کسان سعی کردند آن را در گوشه و کنار پیدا کنند! این تهاجم فرهنگی، مخصوص برخی از پدیده‌های ظاهری و سطحی نیست؛ مسأله این است که یک مجموعه فرهنگی در دنیا با تکیه به نفت، حقّ وتو، سلاح میکروبی و شیمیایی، بمب اتمی و قدرت سیاسی می‌خواهد همه باورها و چارچوبهای مورد پسند خودش برای ملتها و کشورهای دیگر را به آنها تحمیل کند. این است که یک کشور گاهی به تفکّر و ذائقه ترجمه‌ای دچار می‌شود. فکر هم که می‌کند، ترجمه‌ای فکر می‌کند و فرآورده‌های فکری دیگران را می‌گیرد. البته نه فرآورده‌های دست اوّل؛ فرآورده‌های دست دوم، نسخ شده، دستمالی شده و از میدان خارج شده‌ای را که آنها برای یک کشور و یک ملت لازم می‌دانند و از راه تبلیغاتی به آن ملت تزریق می‌کنند و به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می‌گذارند. این برای یک ملت از هر مصیبتی بزرگتر و سخت‌تر است. باید مغزهای متفکّرِ استاد و دانشجوی ما بسیاری از مفاهیم حقوقی، اجتماعی و سیاسی را که شکل و قالب غربی آنها در نظر بعضی مثل وحی مُنزل است و نمی‌شود درباره‌اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاههای تحقیقاتیِ عظیمِ علوم مختلف حلاجی کنند؛ روی آنها سؤال بگذارند؛ این جزمیتها را بشکنند و راههای تازه‌ای بیابند؛ هم خودشان استفاده کنند و هم به بشریت پیشنهاد کنند. امروز کشور ما محتاج این است؛ امروز انتظار کشور ما از دانشگاه این است. دانشگاه باید بتواند یک جنبش نرم‌افزاریِ همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالبها و نوآوریهای علمیِ خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکّرات و ارزشهای اسلامی را بالا ببرند. امروز کشور ما از دانشگاه این را می‌خواهد. دانشگاه را مشغول چه کاری کنند که دانشجو و استاد را از این راه باز بدارند؟ یقین بدانید یکی از چیزهایی که امروز مورد توجّه سرویسهای اطّلاعاتی است، این نکته است که ببینند چگونه می‌توانند دانشجوی بیدار و دانشگاه آگاه ایرانی را از آن راهی که می‌تواند به اعتلای کشور بینجامد، منصرف کنند و مانعش بشوند. من البته درباره تفکّر و فرهنگ وارداتی غرب بارها صحبت کرده‌ام. بعضی ممکن است این را حمل بر نوعی تعصّب و لجبازی کنند. نه؛ این تعصّب و لجبازی نیست. برای به زنجیر کشیدن یک ملت، هیچ چیزی ممکن‌تر و سهلتر از این نیست که قدرتمندان عالم بتوانند باورهای آن ملت و آن کشور را بر طبق نیازهای خودشان شکل دهند. هر باوری که یک ملت را به اتّکای به خود، اعتماد به نفس، حرکت به جلو و تلاش برای استقلال و آزادی وادار کند، دشمن خونی آن، کسانی هستند که می‌خواهند با قدرت متمرکز، همه دنیا را در اختیار بگیرند و به نفع خودشان همه بشریت را استثمار کنند. لذا با آن فکر مبارزه می‌کنند. در نقطه مقابلش، سعی می‌کنند با راهها و شیوه‌های مختلف، افکار و باورها و جهتگیریهایی را در میان آن ملت ترویج کنند که به گونه‌ای بیندیشد که آنها می‌خواهند. وقتی آن‌طور اندیشید، آن‌گونه هم عمل و حرکت خواهد کرد. این یک ابزار بسیار رایج است؛ تئوری‌سازی استعماری. این کار را از اوّلِ انقلاب در ایران کرده‌اند و امروز هم می‌کنند. در جاهای دیگر دنیا هم انجام داده‌اند؛ مخصوص این دوران هم نیست. در قرن نوزدهم، انگلیسیها جنگها و لشکرکشیهای استعماری را شروع کردند. آنها به آفریقا و آسیا و هند و جاهای دیگر می‌رفتند و کشورها را تصرف می‌کردند و انسانها را به بردگی می‌گرفتند. امروز دهها میلیون سیاهپوست امریکایی که در آن شرایط زندگی می‌کنند، از اولاد همان بردگانی هستند که همین آقاهای متمدّن قرن نوزدهم، آنها را از آفریقا و از میان خانواده‌ها و از آغوش پدران و مادرانشان بیرون کشیدند و برای کارگری و مزدوری و نوکری به آن‌جا بردند. این کارها جنایتهای آشکار بود. برای این‌که بتوانند این کارهای خلاف عقل و خلاف شرع و خلاف همه قوانین بشری را به گونه‌ای توجیه کنند، برایش تئوریهای به اصطلاح روشنفکری و روشنفکرپسند درست می‌کردند. خود نام «استعمار» یکی از همین تئوریهاست؛ یعنی برای آبادی این مناطق می‌رویم! عیناً همین مطلب امروز در دنیا وجود دارد. کسانی که می‌خواهند بر روی زندگی و منابع انسانی ملتها کار کنند و از آن بهره‌برداری نمایند، یکی از کارهایشان تئوری‌سازی برای ملتهاست. من می‌خواهم محیط دانشگاه و جوان دانشجوی خودمان را توجّه بدهم که مواظب تئوریهای وارداتی غربی که هیچ هدفی جز حفظ آن روابط تحکّم‌آمیز غرب با کشورهایی از قبیل کشور ما را ندارد، باشند. البته تحت نامهای مختلف، بسیار حرفها زده می‌شود؛ اما

هدف یک چیز بیشتر نیست. این انقلاب و این نظام و این حرکت عظیم مردمی آمده و این سلطه و اتوریته تحکّم‌آمیز غربی را در این کشور شکسته است. امروز در کشور ما ارزشهای غربی به صورت قانونی و رایج وجود ندارد. امروز دادن منافع کشور به بیگانگان، در کشور ما یک امر مذموم محسوب می‌شود. امروز سفره‌ای را که با هزاران طمع در این کشور پهن کرده بودند - بخصوص امریکاییها - جمع شده می‌بینند. این برای مراکز قدرت و تسلّط جهانی، خسارت کمی نیست. برای برگرداندن اوضاع به صورت قبلی چه کار کنند؟ اوایل انقلاب ناشیانه آمدند و جنگِ روبه‌رو راه انداختند؛ ولی وقتی بینی‌شان به خاک مالیده شد، فهمیدند راهش این نیست. لذا به جنگ فرهنگی متوسّل شدند. جنگ فرهنگی کار آسانی نیست؛ کار زبدگان است. لذا زبدگان می‌نشینند فکر می‌کنند و نسخه می‌نویسند و متأسفانه عدّه‌ای هم در داخل همانها را رله می‌کنند! آنها حرفهایی را می‌زنند، عدّه‌ای هم فارسیِ آن را می‌گویند و شکل بومی به آن حرفها می‌دهند! باید مراقب اینها بود. من در این زمینه حرفهای زیادی با محیط دانشگاه و جوان دانشگاهی و استاد دانشگاهی دارم. این حرفها، حرفهای جدّی است؛ باید با اینها مواجه شد. نمی‌شود صورت مسأله را پاک کرد و رفت خاطرجمع یک گوشه نشست. بعضی افراد می‌خواهند صورت مسأله را پاک کنند. وقتی می‌گوییم دشمن، می‌گویند دشمن چیست؟ وقتی می‌گوییم توطئه، می‌گویند شما بدبین هستید! نمی‌شود با پاک کردن صورت مسأله، قضیه را تمام کرد. قضیه که حل نمی‌شود؛ باید فکر کرد. البته علّت این‌که من این را با قشر دانشگاهی در میان می‌گذارم، به خاطر این است که برای دانشگاهی احترام قائلم. من ارزش دانشگاه را برای کشور با همه وجود حس می‌کنم. دانشگاه نقطه اوج خدماتی را که می‌تواند به یک کشور ارائه شود، تأمین می‌کند. دانشگاه برای کشور، بسیار مهم است. البته انقلاب و دانشگاه خدمات متقابل فراوانی دارند. اگر بنا باشد ما فهرستی از خدمات متقابل انقلاب و دانشگاه تهیه کنیم، یک فهرست طولانی خواهد شد. دانشگاه خدمات بزرگی به انقلاب کرده است. از سال ۴۲ که نهضت اسلامی به میدان آمد، دانشگاه جزو اوّلین جاهایی بود که تجاوب کرد. البته آن روز فضای دانشگاه، فضای کاملاً نامطلوبی بود؛ اما عناصر دانشگاهی، از استاد و دانشجو، به صورت تک و در اقلیّت مطلق، از فضا نهراسیدند و پاسخ دادند. در طول دوران مبارزه، از سال ۴۲ تا ۵۷ - پانزده سال - یکی از عناصر صفوف مقدم، دانشگاه بود، که بنده از نزدیک شاهد آن فعّالیت بودم. امروز عدّه‌ای هستند که تفسیرها و تعبیرهای مطلوبِ خودشان را ارائه می‌کنند. در دانشگاه نبودند، بعضیشان حتّی در ایران هم نبودند؛ در اروپا از دور تماشا می‌کردند؛ گاهی حوصله تماشا هم نداشتند و از خبرها هم مطّلع نبودند. اینها امروز می‌آیند و راجع به خدمات دانشگاه می‌گویند! مطّلع نبودند که دانشجو در آن موقع چه کسی بود، چه کار می‌کرد، در دانشگاه چه کار می‌شد و چه احساسات و چه تلاش و چه مجاهدتی وجود داشت. گفت: مؤذّن بانگ بی‌هنگام برداشت نمی‌داند که چند از شب گذشته است درازیِ شب از چشمان من پرس که یک دم خواب در چشمم نگشته است در آن دوران، ما دانشگاه را از نزدیک دیدیم. وقتی که نهضت به دوْر افتاد، دانشگاه بتدریج گداخته شد؛ تا این‌که سال آخر، حضور دانشگاه بسیاری از محیطهای دیگر را تحت تأثیر و تحت‌الشّعاع قرار داد. انقلاب هم که پیروز شد، جزو اوّلین کسانی که در قدمهای اوّلِ پیروزی انقلاب، نقشهای بسیار مؤثری را برعهده گرفتند، عناصری از دانشگاهیان بودند، که من همین امروز در بین اساتید محترمی که در جلسه حضور داشتند، ناگهان بعضی از این دوستان را دیدم و خاطراتی از همان روزهای ورود امام و نقش اینها در ذهنم زنده شد؛ در جاهایی که نه نام، نه نان و نه شهرت کاذب مطرح بود؛ فقط مجاهدت خالصانه و مخلصانه دیده می‌شد. بعد هم در دوران جنگ، سه‌هزار شهید دانشجو تقدیم انقلاب و اسلام شد، که از این تعداد، نود نفر متعلّق به دانشگاه شماست. اینها چیزهای کمی نیست؛ اینها خدمات دانشگاه است. انقلاب هم به دانشگاه خدمات بزرگی کرد. به نظر من بزرگترین خدمت انقلاب به دانشگاه دو چیز بود: یکی این‌که احساس هویّت مستقل ملی را به دانشگاه داد و دانشگاه را از رو به بیگانه داشتن و مجذوب و مبهوت بیگانه بودن و منفعل در مقابل بیگانه بودن نجات داد. قبل از انقلاب این گونه بود. دوم این‌که دانشگاه را با مردم آشتی داد. دانشگاهِ قبل از انقلاب، یک جزیره تک‌افتاده در میان اقیانوس خروشان مردم بود. از عناصر استثناییِ استاد و دانشجوی مؤمن و

متعهّد و خوب که بگذریم، در آن موقع محیط غالب دانشگاه این‌گونه بود که اگر شما به دانشگاه وارد می‌شدید، باید به فرهنگ عمومی، به ایمان عمومی، به باورهای عمومی و به دلبستگیهای مردمی پشت می‌کردید. محیط دانشگاه برای اکثریت بزرگی از استاد و دانشجو، محیط دغدغه‌های صرفاً شخصی بود. غیر از عدّه‌ای که سیاسی و مبارز بودند، دغدغه سایر افراد، دغدغه‌های شخصی بود. دغدغه‌های اجتماعی نداشتند و دردهای جامعه خودشان را حس نمی‌کردند. مهمترین آرزو برای یک دانشجو در آن هنگام این بود که بتواند وسیله‌ای به دست آورد و خودش را به خارج از مرزها برساند. دانشگاه مجذوب غرب بود و نمی‌خواست نوآوری کند. نه این‌که استاد و دانشجو میل به این معنا نداشتند؛ فرهنگ غالب بر دانشگاه، این فرهنگ نبود. فرهنگ وابستگی بود که رژیم شاه هم آن را به‌شدّت ترویج می‌کرد. کسانی هم که در داخل دانشگاه داعیه روشنفکری داشتند، روشنفکران مردمی نبودند؛ روشنفکرهای کافه‌ای و بریده از مردم بودند! بسیاری از آنها بعد از انقلاب رفتند و امروز در کشورهای اروپایی باز هم کافه‌ای‌اند و بیشترین محیطشان، محیط کافه‌هاست! دانشگاه چنین وضعی داشت. انقلاب، دانشگاه را از این دو آفت بزرگ نجات داد؛ دانشگاه را خوداندیش، مستقل، دارای اعتماد به نفس، دارای قدرت تولید - تولید فکر و تولید علم - مرتبط با قشرهای مختلف مردم، مرتبط با فرهنگ مردمی و متّصل به دلبستگیها و عشقها و جاذبه‌های موجود میان مردم قرار داد. این اهمیت بسیار زیادی دارد. من به شما بگویم، این دو نکته، نکات مهمی هستند که اگر از طرف بیگانگان و دشمنان خطری دانشگاه را تهدید کند، بمباران همین دو مرکز اساسی و مهم است؛ اعتماد به نفس را از دانشگاهی بگیرند، بخواهند فکرها و تئوریهای ترجمه‌ای را وارد محیط دانشگاه کنند و به مغز دانشجو و استاد رسوخ دهند و آنها را از ایمان و دلبستگیهای مردم جدا کنند. این، آن خطر اساسی است. علاج هم عبارت است از حفظ اتصال فکری با توده‌های مردم و به‌شدّت چسبیدن و متمسّك شدن به ریشه‌های اصولی انقلاب. عزیزان من! ارتباط با انقلاب را هرچه بیشتر باید مستحکم کرد. ما ملت ایران، در محیط بین‌المللی، شأن و جایگاه و هویت خودمان را گم کرده بودیم. انقلاب این هویّت و جایگاه و شأن را به ملت ایران برگرداند. امروز تئوریسینها و تبلیغاتچیهای غربی درصددند خطّ ارتجاع به غرب - خط برگشتِ به همان تحمیل‌پذیری غربی - را دوباره برگردانند. البته همان‌طور که گفتم، تحت عنوان یک تئوری شبه روشنفکرانه؛ به عنوان یک حرف نو؛ تئوری جهانی شدن و تئوری تغییر گفتمان. می‌گویند دانشجوی این دوره دیگر نمی‌تواند دانشجوی دوران ضدّاستعماری باشد. می‌گویند دوران ضدّیت با استعمار و استکبار و مرگ بر استکبار گفتن، گذشته است؛ دوران عدالت‌خواهی و مبارزه‌ی با سرمایه‌داری سرآمده است؛ دوران آرمان‌خواهی و تبرّی و تولّای سیاسی تمام شده است؛ گفتمان جدید دانشجویی عبارت است از گفتمان جهانی، جهانی شدن، گفتمان واقع‌بینی، گفتمان پیوستن به نظم نوین جهانی؛ یعنی سیاهی لشکر امریکا شدن! این جهانی شدن، اسمش جهانی شدن است؛ اما باطنش امریکایی شدن است. معنایش این است که ملت ایران علی‌رغم مجاهدتهایی که کرده، علی‌رغم پرچمهایی که بر قلّه‌های پیروزی کوبیده، علی‌رغم بیداری عظیمی که در ملتهای مسلمان به وجود آورده، باید دوباره مثل دوران قبل از انقلاب، سیاهی لشکر و عمله و ابزار تأمین منافع امریکاییها شود. هدف به صورت لخت و پوست‌کنده جز این چیز دیگری نیست؛ اما می‌خواهند در زیر نامهای زیبا - جهانی شدن و تحوّل و پیشرفت - این هدف را پنهان کنند. البته بیست سال است که دستگاهها و تئوریسینهای غربی این حرفها را تکرار می‌کنند. چند سالی هم هست که در داخل کشور ما، یک عدّه آدمهای غافل و نادان، یا مغرض و مجذوب، با زبانهای مختلف آن حرفها را بیان می‌کنند. مسأله‌ای که برای نظام به اصطلاح لیبرال دمکراسی - که نه لیبرال است، نه دمکراسی؛ یعنی نظام استکبار و استثمار جهانی - و کمپانیهای صهیونیستی و همپیمانان و همراهانشان مطرح است، هیچ چیز نیست جز این‌که بتوانند از مراکز قدرت خودشان، کاملاًـ انحصارطلبانه و تمامت‌خواهانه، کنترل همه مراکز اساسی منافع جهانی را در اختیار داشته باشند. انقلاب را به انحصارطلبی متّهم می‌کنند، برای این‌که انقلاب از سر راه انحصارطلبی آنها برخیزد. دنیا را به عنوان دهکده جهانی معرفی می‌کنند، برای این‌که کدخدایی این دهکده را در اختیار بگیرند. شعار وحدت فرهنگی و جهانی‌گری فرهنگی می‌دهند، برای این‌که فرهنگ خودشان را

بر تمـام فرهنگهای عالم مسلّط کننـد. در زمینه مسائل مربوط به خودشان، در زمینه فرهنگ غربی، در زمینه فرهنگهایی که زمینه‌ساز استعمار بوده، اجازه کوچکترین خدشه و مناقشه‌ای در سطح بین‌المللی به هیچ کس نمی‌دهند؛ اما از شما می‌خواهند که در فرهنگ و باورها و عواطف و اصولِ خودتان معتقـد به تکثّر و چندقرائتی باشـید؛ اجازه بدهید در ایمان و فکر و فرهنگ و پایه‌های مسـتحکم اصولی شـما هر کس طبق برداشت خودش حرف بزنـد و اظهارنظر کنـد؛ اما نسـبت به خودشان چنین چیزی را اجازه نمی‌دهند! هیچ کس در سطح دنیـا اجازه نـدارد نسبت به منافع امریکا نگاه چنـد قرائتی داشـته باشـد. هر جا منافعشان اقتضاء کنـد، با قاطعیت وارد می‌شوند. اگر بپرسـند بر چه اساس وارد شده‌اید، یک مبنای فکری هم برایش درست می‌کنند! همین چند روز قبل از این، گفته شد که طرحی در کنگره امریکا مطرح شـده که رئیس جمهور این کشور حق داشـته باشد مخالفان خودش را در هر نقطه‌ای از دنیا ترور کند! اگر بپرسـند چرا، استدلالی برای آن مطرح می‌کنند؛ استدلالی که توجیه کننده منافع امریکاست؛ اما از من و شما می‌خواهند ما هم با همان دید به آن اسـتدلال نگاه کنیم و با همه وجود و با همه ایمان آن را بپذیریم. زورگویی از این بالاتر؟! چهار پنج سال قبل از این، در الجزایر انتخابـات آزادی برگزار شـد؛ امـا تـا دیدنـد این انتخابات به پیروزی چنـد نفری که آنها را نمی‌پسـندیدند، منتهی خواهـد شـد، سازماندهی و کمک کردند و یک کودتای نظامی به راه انداختند و مردم را سرکوب کردند. همه هم در دنیا اعتراف می‌کردنـد که آن انتخابات، آزاد بود؛ مظهری از مردم‌سالاری - و به قول آنها دمکراسـی - بود؛ اما درعین‌حال کوبیدند و سرکوب کردند! اگر کسـی سؤال می‌کرد چرا سرکوب می‌کنید، برایش استدلالی مطرح می‌کردند: چون اسلامگراها سر کار می‌آیند و آنها با نظرات ما در زمینه مسائل جهانی و دمکراسـی مخالفنـد! یعنی برای خودشان پایه‌های اصولیِ فرهنگی و فکری را تعریف می‌کنند؛ به هیـچ کس هم در دنیا اجازه نمی‌دهنـد که در این پایه‌ها مناقشه و خـدشه‌ای کند و حرف مخالفی بزند؛ اما پایه‌های فکری شـما و اصـول و مبانی و ارزشـها و دلبسـتگیهای مسـتحکم و اثبات‌شـده فکری اسـلامی را مـورد منـاقشه قرار می‌دهنـد و اگر بگوییـد چرا، اعتراض می‌کننـد: چنـد قرائتی است؛ این یک قرائت است، آن هم یک قرائت است؛ لـذا به پلورالیزم فرهنگی معتقـد می‌شونـد! اگر بگویید چرا، شـما را به دُگم بودن و تحجّرگرایی متّهم می‌کنند که چرا شـما با پلورالیزم فرهنگی مخالفید؛ در حالی که خودشان در زمینه تعریف منافع و مفاهیمی که این منافع بر آن مبتنی است، به‌هیچ‌وجه معتقد به پلورالیزم نیستند و آن را قبول نمی‌کنند! اینهاست که بایستی جوان مسـلمان و جوان دانشـجو، از سر آگاهی نسبت به این اهداف و مطامع فکر کند، تصمیم بگیرد، حرف بزند و اقدام کنـد. عـدّه‌ای به عنـوان حرف نـو، همـان حرفهـا را به فارسـی برمی‌گرداننـد و دربـاره‌اش حرف می‌زننـد و مقـاله می‌نویسـند و همه ارزشـهای یـک انقلاـب و پایه‌هـای مسـتحکم فکری یـک ملت را مورد خـدشه و منـاقشه قرار می‌دهنـد. در حالی که اینها حرف نو نیست؛ اینهـا حرفهـای شـناخته شـده است؛ منشأ این حرفها و انگیزه گوینـدگانشان هم معلوم است. کسانی که این فکر و فرهنگ را تولیـد کرده‌انـد، برای همین مقصود بوده است که بر ملتها و کشورها و فرهنگهای دیگران مسلّط شونـد. آیا این درست است که ما بیـاییم حرف آنها را ترجمه و تکرار کنیم؟! البته دانشگاه در این زمینه می‌توانـد نقش مهمی داشـته باشـد. بنـده طرفـدار دانشـگاهی هســتم کـه اصـولی، اعتلاـطلب، روبـه‌مردم، فعّـال و از لحـاظ علمی و فکری پُرنشـاط باشـد. هرگز مـن دانشـگاه و دانشـگاهی را به محافظه‌کـاری و اکتفا به آنچه که امروز از فکر و فرهنگ و معرفت در دست دارنـد، توصـیه نمی‌کنم؛ نه، دانشـگاه بایـد دائم نردبان تعالی را طی کند و پیش برود. من معتقدم محافظه‌کاری و اکتفای به آنچه که داریم و نداشتن همت و بلندپروازی در همه زمینه‌های فکر و فرهنـگ، قتلگـاه انقلاـب است. انقلاـب اساساً یعنی گام بلنـد، که پشت سـرش بایـد گامهای بلنـد دیگری برداشـته شود. باید مفاهیم را درست فهمید و دانست و با حیطه‌بندی درست مفاهیم باید حرکت کرد. امروز یکی از واژه‌های رایج، واژه «اصـلاح‌طلبی» است. من در نمـاز جمعه هم گفتم، بارها هم تکرار کرده‌ام؛ بنـده معتقـدم اصـلاح‌طلبی جزو ذات انقلاب است. اصـلاً انقلاب، یعنی یـک حرکت بزرگ و رو به جلو، که این حرکت هرگز ایسـتایی نـدارد و به طور دائم پیشـرونده است. این پیشـروندگی یعنی همان اصـلاح‌طلبی. البته اگر امریکاییها بخواهنـد بیاینـد به ما درس اصـلاح‌طلبی بدهنـد و بگوینـد شـما این کارها را بکنید تا اصـلاح‌طلب

باشید، بدیهی است که ما قبول نمی‌کنیم؛ زیرا آن چیزی که آنها اصلاح‌طلبی می‌دانند، عین ارتجاع به گذشته است. اگر امروز به جای حکومت مردمیِ پُرنشاطِ مستقّلِ شجاعِ جمهوری اسلامی در این کشور، یک حکومت پادشاهیِ مرتجعانه مطیع غرب بود، اینها آن را اصلاح‌طلب می‌دانستند. آن‌گونه اصلاح‌طلبی برای خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح‌طلبی خوب است، بروند برای خودشان عمل کنند. اصلاح‌طلبی - با معنای درست این کلمه - جزو لاینفک انقلاب است و یک دانشجوی مسلمان نمی‌تواند اصلاح‌طلب نباشد. اصلاح‌طلبی یک پُز سیاسی نیست؛ از این به عنوان یک پُز سیاسی و وسیله‌ای برای جذب دل این و آن نباید استفاده کرد؛ از آن برای موجّه کردن چهره نباید استفاده کرد. اصلاح‌طلبی، یک تکلیف و یک مجاهدت است. دولت و ملت موظّفند اصلاح‌طلب باشند؛ البته اجازه ندهند که اصلاح‌طلبی را دیگران برای آنها تعریف کنند. خودشان باید اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو کنند، تشخیص دهند و تعریف کنند. نقطه مقابلش هم اصلاح‌طلبیِ امریکایی و اصلاح‌طلبیِ بیگانه‌پسند است. یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است - که لازم است آن را بگویم - این است که می‌گویند نسل سوم انقلاب از ایده‌های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می‌گذارند - مثل همه فلسفه‌های قلّابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می‌کنند - تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. می‌گویند این حرف متّکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه‌ی انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده‌اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کدام انقلابها را می‌گویید؟ در سال ۱۷۸۹ در فرانسه انقلاب شده؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اوّل از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیّونِ اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار، پنج سال علیه آنها فعّالیت شد. به سال ۱۸۰۲ که رسید، چنان ماهیّت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتین گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعش به گونه‌ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم تا نزدیک به هشتاد، نود سال رژیمهای سلطنتی - البته سلطنتهای گوناگون و سلسله‌های مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضی کسان در جمهوری اسلامی خجالت نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیتر درشت به انقلابیّون ایران تقدیم می‌کنند؛ انقلابیونی که توانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود آورند و سالهای متمادی آن را در مقابل توفانها حفظ کنند. انقلاب اکتبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینیسم بر سرِ کار آمد. استالینی بر سرِ کار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن‌کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری، که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبدادِ مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتّی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم، استالین یک حکومت مطلقه سی‌وچند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید. اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، یک رمان است - که الان اسمش یادم نیست - دو جلدش به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ بسیار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است. این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود. این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه

شـده که نسـلهای سوم انقلاب، از انقلاب برمی‌گردنـد؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتوانـد نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحّت خود قانع کنـد، آن انقلاب عمر ابـدی خواهـد داشت. ایـده‌های انقلاب اسلامی، ایـده‌هایی هستند که عمر ابـد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی‌خواهی و استقلال‌خواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ مبارزه بـا دخالت بیگانگان هیـچ وقت کهنه نمی‌شود. اینها ایـده‌هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئوریسینهایشان نشستند بافتند، ساده‌لوحان هم در این‌جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌ی انقلاب کم می‌شود، مـا می‌توانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خـارج کنیم و به دست خودمـان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلّط بودنـد! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده‌لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوانِ آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش انقلاب آن‌گـاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر شود، باز هم تازه خواهـد بود و خواهـد سوزانـد. و اما در خصوص دانشگاه. من معتقدم که دانشگاه پایگاه اصلی انقلاب بوده و باز هم خواهد بود. نسل جوان دانشجو اجازه نخواهد داد که دانشگاه خـانه امن دشـمنان این ملت و فریب‌خوردگـان بیگـانه شود. یـک روز محاسـبات غلطی کردنـد، از دست خود دانشـجویان تودهنی خوردند. امروز هم مثل این که باز عدّه‌ای دوباره می‌خواهند همان محاسبات غلط را بکنند؛ ولی مطمئن باشند که از دست خود دانشـجویان باز هم تودهنی خواهند خورد. البته من معتقدم که دانشگاه خودکفاست و به تزریق نیروی کمکی از بیرون احتیاج ندارد. امتیازی که دانشگاه سال ۷۹ بر دانشگاه سال ۵۹ دارد، این است : امروز نسل اساتیـد نیز همان نسل مؤمن و متعهّدی است که مـا آن را در سال ۵۹ بسیار کم داشتیم. نمی‌گویم نداشتیم،اما بسیار کم داشتیم. امروز بحمداللّه دانشگاههای ما از استاد مؤمن، از دانشجوی مؤمن و از مدیران مؤمن سرشار است. بنابراین من از دانشگاهها نگرانی ندارم. البته به شما دانشجویان می‌گویم، سنگربان این سنگر شمایید. مواظب باشید خاکریزهایتان سست نشود. دائم خاکریزها را ترمیم کنید. خاکریزها، خاکریزهای فرهنگی و فکری است؛ اینها را ترمیم کنید. خودسازی فکری و اخلاقی و انقلابیِ درونیِ دانشجویان یک فریضه است - چه هر دانشجویی نسبت به خودش، چه به معنای درون دانشگاه و محیط دانشگاه - این خودسازی، همان ترمیم خاکریزها و سنگرهاست. امروز در دانشگاه بحث آزادی، بسیار تکرار می‌شود. بعضی می‌گوینـد آزادی دادنی نیست، گرفتنی است. من می‌گویم آزادی، هم دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است. «آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسؤولان حکومتها اجازه ندارنـد حق طبیعی آزادی - یعنی آزادیهای قانونی - را از کسی سلب کننـد. البته این لطفی نیست که حکومتها می‌کننـد؛ بایـد آزادی را بدهنـد و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان آگاه و باشعوری در جامعه باید با حقِّ آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کنـد و بخواهـد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت. بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای - چنان که شایسته است - فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادی را - که برای یک جامعه فعّال و کوشا و پیشرو یک ضرورت است - از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است. آزادی که از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام هر نوع استبداد و دیکتاتوری - چه دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری دستجمعی؛ دیکتاتوری دستجمعی هم مثل دیکتاتوری فردی است، فرقی نمی‌کند؛ دیکتاتوری حزبی هم مثل دیکتاتوری فردی است؛ گاهی بدتر هم هست - و این‌که یک نفر بخواهد با رأی برخاسته از نفسانیّاتِ خودش سرنوشت مردم را به دست بگیرد، مردود است و اگر در جایی پیش بیاید، فاجعه است. اگر نـدانیم چگونه باید با آزادی معامله کنیم و فرهنگ و ادب آزادی را نشناسیم، این‌گونه خواهد شد. عدّه‌ای می‌خواهند این‌گونه شود. عدّه‌ای می‌خواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه یک استبداد قدرتمند شوند.

در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی‌انتظامی و بی‌انضباطی به جایی می‌رسد که مردم آرزو می‌کنند کاش آدم مستبد و قلدری بیاید و نظم را برقرار کند! عدّه‌ای می‌خواهند کار این جامعه را به آن‌جا بکشانند. به قدری از آزادی بد و غلط استفاده کنند و غیرمتعهّدانه با افکار و احساسات و ایمان و دلبستگیهای مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش آورند. اینها دشمنان آزادی‌اند. آزادی را نباید بدنام کرد. از آزادی نباید دشنه‌ای ساخت و سینه حافظان آزادی را هدف قرار داد. با آزادی نباید بازی کرد. کسانی که نام آزادی را می‌آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهّد نیستند، به آزادی ضربه می‌زنند. اینها طرفدار آزادی نیستند. اینها به آزادی خیانت می‌کنند. آزادی نباید وسیله قانون‌شکنی و تیشه زدن به ریشه نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه برمی‌دارند و به ریشه آن نظام می‌زنند، پذیرایی نمی‌کند؛ اما جمهوری اسلامی این کرامت را کرد. مدتی طولانی کسانی به نام آزادی، با ایمان و دلبستگیهای مردم هر کار خواستند، کردند. جمهوری اسلامی هم - حال به هر دلیلی - سکوت کرد؛ نظام هم تحمّل و به تعبیری کرامت کرد. من به عنوان خدمتگزار شما و برادر مجموعه جمع حاضر و به عنوان کسی که دلبسته و علاقه‌مند به حیثیّت شماست و مجموعه دانشجویان را دوست می‌دارد، به شما عرض کنم: جمهوری اسلامی و مسؤولان آن بعد از این نه حق دارند و نه تصمیم دارند که در مقابل کسانی که می‌خواهند با شعار آزادی علیه منافع مردم، علیه خود آزادی و علیه سرنوشت این ملت اقدام و حرکت کنند، مماشات کنند. در محافلِ خودشان نشستند و گفتند ما می‌خواهیم براندازی قانونی کنیم! چیز عجیبی است! ما چیزی به اسم براندازی قانونی نمی‌شناسیم. هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت گیرد، شروع به محاربه است. حکم محارب هم در اسلام معلوم است. این مخصوص ما هم نیست؛ ما که این همه دشمن و معاند داریم و این‌گونه در دنیا محاصره اقتصادی و تبلیغاتی شده‌ایم، باید بیشتر به فکر باشیم؛ اما دیگران نیز همین‌طور فکر می‌کنند. ما از اوّلِ انقلاب دوگونه انقلابی داشتیم و انقلابیّون ما دو گونه نقش ایفا کردند. بعضی از انقلابیّون، انقلابیّونِ مثبت بودند؛ بعضی از انقلابیّون هم انقلابیّون منفی بودند. در اوایل انقلاب، انقلابیِ منفی به آن انقلابی‌ای می‌گفتیم که از میدان کار و تلاش و حرکت، آن‌جایی که دردسری داشت، عقب می‌کشید. انقلابی بود، اما انقلابیِ وجاهت‌طلب و راحت‌خواه؛ انقلابی‌ای که می‌گفت من مبارزه‌ام را قبل از انقلاب کرده‌ام، اکنون دیگر می‌خواهم احترام شوم. بنابراین، چنین کسانی به میدان خطر و دردسر و آن‌جایی که چهار نفر آدم از انسان گله‌مند می‌شوند، وارد نمی‌شدند. یک عدّه هم انقلابیِ مثبت بودند. حاضر بودند آبرویشان را هم خرج کنند. آن‌جایی که فکر می‌کردند وجودشان می‌تواند کمکی بکند، با همه وجود حاضر بودند. اگر جبهه بود، یک‌طور؛ اگر دانشگاه بود، یک‌طور؛ اگر میدان فرهنگی یا سیاسی بود، وارد میدان می‌شدند. انقلابیِ منفی، خودش را از کار کنار می‌گیرد؛ اما اگر یک وقت کاری هم به دستش افتاد، مثل آدمهایی که هیچ کاری در دستشان نیست، حالت منفی‌بافی و شکل اپوزیسیون به خودش می‌گیرد؛ کأنّه در هیچ کاری مسؤولیت ندارد! انقلابیِ مثبت حتّی اگر هیچکاره هم باشد، خودش را مسؤول‌ترین افراد می‌داند و وارد میدان می‌شود. من می‌خواهم به شما عرض کنم: عزیزان من! جوانان! انقلابیِ مثبت باشید. دانشگاه باید انقلابیّون مثبت پرورش دهد؛ این ملت و این تاریخ به شما نیاز دارد؛ باید خودتان را آماده کنید. اگر شما در میدان باشید، آینده بسیار درخشانی در انتظار این کشور است. ما امروز از لحاظ بعضی از امتیازات در دنیا بی‌نظیریم؛ از لحاظ بعضی از امتیازات هم کم‌نظیریم. ما از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، از لحاظ ارتباط و اتّصالِ این دو بخش عالم و از لحاظ وقوع در منطقه‌ای که از لحاظ اقلیمی دارای شرایط بسیار متنوّعی است و برای انواع و اقسام کار آماده است، جزو کشورهای کم‌نظیریم. از لحاظ بعضی از منابع در دنیا بی‌نظیریم؛ حداقل از لحاظ اجتماع این همه منابع گوناگون زیر زمینی در دنیا بی‌نظیریم؛ نفت و گاز و امثال این منابع از یک طرف، منبع نیروی انسانی از طرف دیگر. ما این همه جوان داریم، آن هم نه جوان گیجِ بی‌استعداد. جوان ایرانی، جوان بااستعداد و هوشیار و آگاه است. اگر ملت و دولت با همکاری هم، با امید به آینده، با اتّحاد و همدلی، با دور ریختن بعضی از حرفهایی که دشمن می‌خواهد به‌زور در مغز این ملت تزریق کند، وارد میدان شوند - کمااین‌که

الحمدللّه وارد میدان هستند - و تلاششان را منسجمتر کنند، شما بدانید در آینده نه چندان دوری - که شما قطعاً آن آینده را خواهید دید - کشور ما به اوج اعتلاء خواهد رسید. این حق و سهم ما از امکانات بشری دنیاست. ما استعداد داریم، ما تاریخ داریم، ما در قرن چهارم هجری - یعنی قرن دهم میلادی - دوران شکوفایی داشتیم. می‌دانید که قرن دهم میلادی، تقریباً قرن آغاز قرون وسطای معروف اروپاست که شش، هفت قرن هم طول کشیده است. البته قرون وسطی از قرن دهم هم شروع نشده است - قبل از آن شروع شده بود - اما قرن دهم اوج تاریکی اروپاست. می‌دانید قرن دهم میلادی و قرن چهارم هجری در ایرانِ شما و در محیط اسلامی چه خبر بود؟ قرن چهارم هجری، قرن شکوفایی علم و فلسفه در کشور شما و در دنیای اسلام است؛ قرن ابن‌سینا؛ قرن فارابی؛ قرن رازی؛ قرن حکمای بزرگ الهی؛ قرن شخصیتهایی که بعضی از آثار علمی آنها دنیا را تا همین روزهایی که من و شما زندگی می‌کنیم، هنوز در تسخیر خود دارد. امروز ایران بلاشک از دورانی که ابن‌سینا و فارابی و خوارزمی و رازی و شیخ طوسی و سایر دانشمندان را پروراند، برای پرورش چنین شخصیتهای بزرگی به مراتب آماده‌تر است. چرا نمی‌خواهند بگذارند؟ اگر آنها نمی‌خواهند بگذارند، چرا من و شما تسلیم شویم؟ چرا من و شما طبق میل آنها عمل کنیم؟ چرا باید جوان یا سیاستمدار یا فرهنگیِ ایرانی درست همان کاری را بکند که طرّاحان سیاسی امریکا و صهیونیستها و دیگران برای تسلّط مجدّد خودشان بر ایران به آن احتیاج دارند؟! این ننگ است! هیچ کس هم نفهمد، در دل خودمان ننگ است. باید محصول دانشگاههای ما، انقلابیِ مثبت، انقلابیِ فعّال، انقلابیِ مسؤول، انقلابیِ متعهّد و امیدوار باشد؛ که من امیدوارم چنین هم باشد. من به محیط دانشگاهها که نگاه می‌کنم - از جمله محیط این دانشگاه عزیز - همین را مشاهده می‌کنم. نکته آخر مربوط به دانشجویان المپیادی و دانشجویان برجسته علمی است که در این دانشگاه و بعضی دانشگاههای دیگر هستند. من دو نکته را راجع به اینها بگویم: نکته اوّل این است که دولت و مسؤولان باید قدر اینها را بدانند و برایشان امکانات فراهم کنند. برجسته‌های ذهنی و فکری، فقط هم آنها نیستند؛ در میان دانشجویان و اساتید جوان و غیرجوان، افراد زیادی داریم که این‌گونه‌اند - که در امتحانها و تجربه‌ها و مسابقه‌های گوناگون، این برجستگی کاملاً آشکار شده است - دولت باید قدر اینها را بداند و وسایل را برای پیشرفت علمی‌شان فراهم کند تا نیازی احساس نکنند که از محیط خودشان دور شوند. نکته دوم این است که خودِ آنها این ضریب هوشی و حافظه و استعدادشان را ملی بدانند؛ اینها ثروتهای ملی است؛ ثروتهای شخصی که نیست. از آن برای کشور و ملت و خانواده‌شان استفاده کنند؛ اینها امانت و سرمایه‌های خداداد است؛ ملک خصوصی نیست. نگویند دولت به ما نرسید. اگر هم دولت نرسیده باشد، این عذر نمی‌شود. این را گفتم تا این جوانانِ خوبی که ان‌شاءاللّه پانزده سال، بیست سال دیگر چهره‌های علمیِ برجسته‌ای خواهند شد، حرف امروز ما یادشان باشد. پرسش و پاسخ نظر شما درباره نشریات و مطبوعات چیست؟ آیا نحوه برخورد قضایی را تأیید می‌کنید؟ این سؤال را خیلی از من می‌پرسند. پاسخ من این است: من مطبوعات را یک پدیده ضروری و لازم و اجتناب ناپذیر برای جامعه خودمان و هر جامعه‌ای که بخواهد خوب زندگی کند، می‌دانم. برای مطبوعات هم سه وظیفه عمده قائلم: وظیفه نقد و نظارت، وظیفه اطّلاع رسانی صادقانه و شفّاف، وظیفه طرح و تبادل آراء و افکار در جامعه. معتقدم که آزادی قلم و بیان، حقِّ مسلّم مردم و مطبوعات است. در این هم هیچ تردیدی ندارم و این جزو اصول مصرّحه قانون اساسی است. معتقدم اگر جامعه‌ای مطبوعات آزاد و دارای رشد و قلمهای آزاد و فهمیده را از دست بدهد، خیلی چیزهای دیگر را هم از دست خواهد داد. وجود مطبوعات آزاد، یکی از نشانه‌های رشد یک ملت و حقیقتاً خودش هم مایه رشد است؛ یعنی از یک طرف رشد و آزادگی ملت، آن را به‌وجود می‌آورد؛ از طرف دیگر،آن هم به نوبه خود می‌تواند رشد ملت را افزایش دهد. البته معتقدم در کنار این ارزش، ارزشها و حقایق دیگری هم وجود دارد که با آزادی مطبوعات و آزادی قلم، آن ارزشها نباید پامال شود. هنر بزرگ این است که کسی بتواند هم آزادی را حفظ کند، هم حقیقت را درک کند، هم مطبوعات آزاد داشته باشد، هم آن آسیبها دامنش را نگیرد. باید این‌گونه مشی کرد. در مورد برخورد قضایی باید بگویم، در کار دادگاه و حکم قضایی، هیچ‌کس - که این شامل بنده هم می‌شود - نه حق دارد دخالت

کند و نه دخالت می‌کند. قاضی باید بتواند آزادانه تصمیم بگیرد. نباید فشاری علیه و له قاضی وجود داشته باشد. علیه این حکم یا آن حکم نباید فشاری وجود داشته باشد. علیه قاضی نباید جوّسازی شود. قاضی باید بتواند فارغ از فشار جوّ، طبق قانون حکم صادر کند. بنابراین دخالت نباید بشود و تا آن‌جایی که من اطّلاع دارم، در کار دادگاههایی که مربوط به نشریات بوده، دخالتی هم نشده است. من معتقدم که نظارت بر مطبوعات، یک وظیفه و یک کار لازم است. این مُرّ قانون اساسی و قانون مطبوعات و قانون عادی هم هست. بدون نظارت، یقیناً خواسته‌ها و مصالح ملی از مطبوعات تأمین نخواهد شد. بعضی افراد خیال می‌کنند که افکار عمومی، منطقه آزاد و بی قید و بندی است که هر کار خواستند، با آن بکنند! افکار عمومی موش آزمایشگاهی نیست که هرکس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیلهای غلط و شایعه‌سازی و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدّسات مردم آسیب می‌زنند. این که درست نیست. بنابر این نظارت لازم است تا این کارها نشود. این یک وظیفه است و اگر انجام نگیرد، جای سؤال دارد که چرا انجام نمی‌گیرد. چه کسی موظف است ؟ در درجه اوّل دستگاههای دولتی و بعد دستگاههای قضایی. اگر دستگاههای دولتی وظیفه خود را انجام دهند، نوبت به دستگاه قضایی نمی‌رسد. اگر دستگاههای دولتی به هر دلیلی نتوانستند کاری را که بر عهده آنهاست، انجام دهند، قاضی باید وارد میدان شود. قاضی هم مثل داور است؛ از قاضی نباید انتظار داشت که حکم نکند. یک داور در میدان ورزش، به بازیکن خطا کار تذکّر می‌دهد و اخطار می‌کند. اگر تذکّر فایده‌ای نکرد، به او کارت زرد نشان می‌دهد. اگر فایده‌ای نکرد، کارت قرمز نشان می‌دهد. آن کسی که به او تذکّر می‌دهند، اما قانع نمی‌شود و عمل نمی‌کند؛ دوباره تذکّر می‌دهند. فایده‌ای نمی‌کند؛ کارت زرد نشان می‌دهند. فایده‌ای ندارد؛ طبیعی است که قانون کارت قرمز به او نشان می‌دهد. چاره‌ای نیست. از قاضی اصلاً نباید شِکوه داشت. کسی که غیر مسؤولانه می‌خواهد هدایت افکار مردم را به دست گیرد، صلاحیت این کار را ندارد. افکار عمومی باید با مطبوعات هدایت شوند. اگر کسی غیر مسؤولانه و خدای نکرده مغرضانه بخواهد این هدایت را در دست گیرد، یقیناً خطا خواهد کرد. هیچ‌کس به راننده مست و خواب آلوده اجازه رانندگی نمی‌دهد. اگر اجازه رانندگی هم بدهند، شما سوار ماشین او نمی‌شوید. کسی که قلم به دست می‌گیرد، باید تقوا، صداقت، عفاف و انصاف نسبت به دیگران جزو طبیعت ثانوی‌اش بشود. من در صحبتی که اوایل امسال کردم، گفتم که بعضی از روزنامه‌ها پایگاه دشمنند. بعضی افراد تعجب کردند! من اخیراً شنیدم که اسناد سازمان سیا در خصوص نقش آن سازمان در مطبوعات قبل از ۲۸ مرداد منتشر شده است. البته من خودم آن را ندیدم؛ اما آنچه که نقل کردند، بسیار جالب است. نشان می‌دهد که چه روزنامه‌هایی با پول و هدایت و تغذیه سازمان سیا برای زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد در همین تهران پخش می‌شد. البته در جاهای دیگر هم نمونه‌هایش را دیده‌ایم: در شیلیِ دوران سالوادور آلنده، یکی از نقشهای مهم را روزنامه‌ها داشتند؛ برای این که حکومت دو ساله آلنده را ناموفّق جلوه دهند و تمام افکار را علیه او بسیج کنند و بالاخره آن بلا را بر سرش بیاورند. البته آن روز کسی اعتراف نکرد؛ اما بعد همه فهمیدند که چه کسانی بوده‌اند و آنهایی که بر سرِکار آمدند، انگیزه‌هایشان چه بود و از کجا دستور گرفته بودند و آنهایی که زمینه‌سازی کردند، چه کسانی بودند. نمی‌شود صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد، بعد آن را کشف بکنیم. امروز باید دید و با چشم باز حرکت کرد. آیا نهادها و دستگاههای مربوط به رهبری تحت نظارت و بازرسی هستند یا فوق نظارتند؟ آیا نمایندگان شما در نهادها و استانها نظارت می‌شوند؟ من عرض می‌کنم، هیچ‌کس فوق نظارت نیست. خودِ رهبری هم فوق نظارت نیست؛ چه برسد به دستگاههای مرتبط با رهبری. بنابراین همه باید نظارت شوند. نظارت بر کسانی که حکومت می‌کنند - چون حکومت به‌طور طبیعی به معنای تجمّع قدرت و ثروت است؛ یعنی اموال بیت‌المال و اقتدار اجتماعی و اقتدار سیاسی در دست بخشی از حکّام است - برای این که امانت به‌خرج دهند و سوء استفاده نکنند و نفسشان طغیان نکند، یک کار لازم و واجب است و باید هم باشد. البته این تقسیم بندی - نهادهای زیر نظر رهبری و نهادهای غیر زیر نظر رهبری - تقسیم‌بندیِ غلطی است؛ ما چنین چیزی نداریم. طبق قانون اساسی، سه قوّه مجریّه و قضائیّه و مقنّنه زیر نظر رهبری‌اند. دستگاههای دیگر نیز همین‌طورند. زیر نظر رهبری بودن به معنای این نیست که

رهبری، دستگاهی را مدیریّت می‌کند؛ اما به‌هرحال فرقی نمی‌کند؛ لازم است نظارت شوند. البته نظارتها در کشور ما متأسفانه هنوز تخصّصی، علمی و کارآمد نیست. در مواردی، بیطرفانه هم نیست؛ این را بایستی اعتراف کنیم. البته همه نهادهای دولتی و عمومی باید از محاسبه باکی نداشته باشند. گفت: «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است». حسابشان را پاک کنند تا از محاسبه باکی نداشته باشند. بنابراین چنین نیست که دستگاههای مربوط به رهبری از نظارت معاف باشند؛ نه، به‌نظر ما بازرسیها لازم است. البته الان هم هستند و نظارت هم می‌شوند. البته معنای این حرف این نیست که هیچ خطایی اتفاق نمی‌افتد؛ اما بنابر مسامحه کردن و اجازه خطا دادن نیست. شما از چه کانالهایی و چگونه در جریان امور و مسائل جامعه قرار می‌گیرید؟ آیا همه چیز را به شما می‌گویند؟ من از طُرق رسمی و غیر رسمی سعی می‌کنم با واقعیّات در تماس باشم. گزارشهایی که به من داده می‌شود، بسیار متنوّع است. هم گزارشهای دستگاههای مختلف اطّلاعاتی است - چه اطّلاعات مربوط به وزارت اطّلاعات، چه آنچه که مربوط به اطّلاعات نیروهای مسلّح است، چه آنچه که مربوط به بعضی از دستگاههای خبر رسانیِ دستگاههای دولتی است - هم بخشی از دفتر ما کارش اطّلاع رسانی است؛ مثل دفتر ارتباط مردمی و دفتر بازرسی، که اینها از طریق نامه و تلفن مرتباً با مردم در تماسند. با اشخاص و تیپهای مختلف اجتماعی هم ملاقاتهای فراوانی دارم و نامه هم زیاد دریافت می‌کنم. به‌هرحال گوش من، گوش فعّالی است؛ اما در عین حال مدّعی نیستم که همه چیز را می‌دانم. ممکن هم نیست که همه چیز را بدانم؛ البته ممکن است چیزهایی را بدانم و چیزهایی را هم ندانم. معتقدم که برای یک مسؤول در دستگاه حکومتی - اعم از مسؤولیتی که بنده دارم یا مسؤولیتی که دیگر مسؤولان دارند - انقطاع از واقعیّات و دوری از مردم، عامل انحطاط است. معتقدم که یک مسؤول نباید اجازه دهد که از واقعیّات جامعه و از خبرهایی که در جامعه جاری است، دور بماند. البته انقطاع از مردم - که در تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام احتجاب از مردم است؛ یعنی حجاب داشتن و با مردم هیچ مواجه نشدن - چیز بسیار خطرناکی است. حضرت به مالک اشتر فرموده‌اند: «قلّة علم بالأمور»؛ به خاطر احتجاب از مردم، آگاهی انسان از همه چیز کم می‌شود. البته من به خانه‌های اشخاص هم می‌روم. یکی از کارهایی که بحمداللَّه من از اوایل ریاست جمهوری تا به‌حال انجام داده‌ام - البته گاهی بیشتر است، گاهی کمتر - این است که به منازل اشخاصی از آحاد و توده‌های مردم می‌روم، روی فرششان می‌نشینم، با آنها حرف می‌زنم و زندگیشان را از نزدیک لمس می‌کنم. البته به شما عرض کنم، اطّلاع از مردم، یک بخش از اطّلاع است؛ بخش دیگرش اطّلاع از دشمن است. کسی از من نپرسید که شما از دشمن هم اطلاعی دارید یا نه؟! ولی من خودم عرض می‌کنم: بله، بنده از دشمنان هم بی‌اطّلاع نیستم. خیلیها خیال می‌کنند که ما گاهی تیر به تاریکی می‌اندازیم و از دشمن صحبت می‌کنیم. نه؛ تیر به تاریکی انداختن نیست؛ می‌دانیم و حس می‌کنیم که دشمن حضور دارد. اتّفاقاً همین چند روز قبل بعضی از مطبوعات امریکا خبر از اظهارات رئیس سازمان سیا دادند که در بعضی از روزنامه‌های ما هم منعکس شد. او گفته بود ما در فلان تعداد کشور - از جمله ایران را هم اسم آورده بود - مأموران سازمان خودمان را فعّال کرده‌ایم که زبان مادریشان، زبان آن کشورهاست. بعد بخصوص اسم ایران را آورده بود و گفته بود ما مأمورانی داریم که زبان مادریشان فارسی است و متوسّط سنّی‌شان هم سی سال است. ممکن است برای بعضی این سؤال پیدا شود که چرا این حرفها را می‌گویند. وقتی اطّلاعاتی زیاد و سرریز می‌شود، برای صاحب آن اطّلاعات اهمیتش کم می‌شود؛ لذا از گوشه و کنارِ حرفها خیلی چیزها می‌شود فهمید. بله، ندیدنِ دشمن هنر نیست. در زمان حافظ، چهار امیر پشت سر هم بر شیراز حکومت کردند که یکی از آنها شاه شیخ ابواسحاق است - البته اسمش شیخ است، اما شیخ نبوده - حافظ هم در چند جا اسم او را آورده؛ چون به او بسیار علاقه‌مند بوده است. شاه شیخ ابواسحاق، هم جوان، هم زیبا و هم بسیار عیّاش بوده است. امیر مبارزالدّین - که یکی از پادشاهان آن منطقه بود - از کرمان حرکت کرد و به طرف شیراز آمد و قصد داشت این شهر را بگیرد. برای حمله به شیراز، آرام می‌آمد تا شیرازیها نفهمند و او ناگهان شیراز را محاصره کند و فرصت دفاع به آنها ندهد. بعضی از مردم از ماجرا آگاه شدند، مأموران حکومت هم قضیه را فهمیدند؛ اما کسی اصلاً جرأت نمی‌کرد موضوع را به شاه شیخ ابواسحاق خبر

دهـد. دشـمن نزدیـک شـیراز رسـید و تمـام منطقه جلوِ حصـار شـیراز را اردو زد. وزیر شـاه شـیخ ابواسـحاق بالاخره دیـد این‌طوری نمی‌شود؛ فردا دشـمن به شـهر حمله می‌کند و پادشاه خبر ندارد که دشـمن پشت شـهر است. آیا این برای یک مسؤول هنر است که ندانـد دشـمن کجاست؟! وزیر پیش شاه شـیخ ابواسـحاق آمـد، اما دید جرأت نمی‌کند مسـتقیم به او بگوید! لذا از راهش وارد شد؛ گفت هوا خیلی خوب و بهاری است و صـحرا سبزه‌زار است؛ آیا میل ندارید بالای پشت بام قصـر بروید و بیرون را تماشا کنید؟ به این بهانه پادشاه را از داخل قصـر بیرون کشـید و بالای قصـر برد. وقتی پادشاه روی پشت بام رفت و نگاه کرد، دید کسانی در بیابان اردو زده‌انـد. پرسید این اردو مربوط به کیست؟ گفت متعلّق به امیر مبارزالـدّین است. گفت چه موقع آمده‌انـد؟ گفت - مثلاًـ - ده روز است. این پادشاه بی‌غیرت و بی‌عرضه به جای این که بلافاصله بیاید و لباس جنگ بپوشد - البته بعد هم جنگ کرد و ابتدا اسیر و سپس کشته شد - گفت اینها حیفشان نیامد در این هوای خوشِ بهاری به جنگ آمدند! این‌گونه نمی‌شود انسان مسؤولیتهای مهم جـامعه را بر عهـده گیرد. نظر شـما راجع به خشـونت چیست؟ شـما از رحمت و منطق و گفتگو می‌گوییـد، امـا همچنـان کسـانی از جناحهـای گونـاگون بر طبل خشونت می‌کوبنـد. این را چگونه بایـد علاج کرد؟ درباره خشونت از دو منظر می‌شود نگاه کرد؛ یا به عبـارتی این‌طور بگوییم: در دو فـاز می‌شود مسأله‌ی خشونت را مورد ملاحـظه قرار داد. یـک فـازِ اخلاقی و حقوقی است، یک فازِ تبلیغـاتی و جنـگ روانی است. اینها را نبایـد با هم مخلوط کرد. در زمینه حقوقی و اخلاقی، تکلیف ما با خشونت معلوم است. بارها هم گفته‌ایم که هر کس به صورت غیر قانونی به حقوق افراد تعدّی می‌کند و خشونت می‌ورزد، محکوم است. اسـلام هم عقیده‌اش همین است. در اسـلام حتّی مجازاتهـایی مثـل حـد و قصـاص و امثال اینها، برای جلوگیری از خشونت است. کسـی که آدمکشـی و دزدی در سـرشت اوست، برای این‌که جلوِ او را بگیرنـد، حـد و قصاص و مجازاتی معیّن کرده‌انـد. دراین‌باره هیچ بحثی نیست. بنده بارها گفته‌ام، در نماز جمعه هم گفته‌ام که با یکی دانسـتن معنای خشونت و مجازات اسـلامی مخالفم؛ از هر جناحی هم باشـد، فرق نمی‌کنـد. وقتی کار بـدی صورت گرفت، نمی‌شود گفت که مثلاً فلان جوانِ خوب، یا فلان جوانِ فلان جناح، یا فلان جوان وابسـته به فلان جا این کار را کرده، پس از بـدی آن کار یک مقـدار کم می‌شود؛ نه. وقتی بد است، بد است؛ در این هیچ بحثی نیست. اما یـک فاز تبلیغاتی هم وجود دارد که یک جنگ روانی علیه انقلاب راه انـداخته است. اوّلین بار چه کسانی اسم خشونت را به عنوان یـک نقطه منفی برای کشور مـا در دنیـا مطرح کردنـد؟ همـان کسـانی که دسـتشان تا مرفق در خون بیگناهان فرو رفته است - یعنی امریکاییها - همان کسانی که تا به‌حال هر کسـی را می‌خواستند، در دنیا غیرقانونی ترور می‌کردند؛ اما حالا می‌خواهند آن را قانونی کننـد! اینها هسـتند که از خشونت دم می‌زننـد و خشونت را تقبیـح می‌کنند. رادیوی صـهیونیستی و صهیونیسـتها هسـتند که راجع به خشونت بحث می‌کننـد. اینها به صورت مسائل سیاسـی و تبلیغاتی مطرح می‌شود. چیزی نیست که انسان بتوانـد آن را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرد، تـا بخواهـد دربـاره آن اظهـارنظری کنـد. از این هم نبایـد غفلت کرد. عـدّه‌ای تشـنه قدرتنـد، یا مریضـند و یا سفیه‌انـد؛ لـذا همان حرفها را مجـدّداً تکرار می‌کنند. امام بزرگوار را که مظهر رحمت و عطوفت بود، به خشونت متّهم می‌کنند. امام یک انسان عارف و حقیقتاً مظهر رحمت بود؛ مردی که آن گونه با صـلابت انقلاب را پیش می‌برد، در مقابل مسائل عاطفی آن‌قدر دقیق بود. من چند بار این را در شـخص امام تجربه کردم. در یکی از سـفرهای من به یکی از اسـتانهای کشور، مادر اسیری که بعد، فرزنـدش به شـهادت رسـید، پیش من آمـد و جمله‌ای را که حاکی از ارادت به امام بود، گفت و تأکیـد کرد که من آن را به ایشان بگویم. من آمـدم به امام گفتم، دیـدم ایشان مثل یک انسانِ به‌شدّت رنجور، درهم شد و اشک چشـمش را پُر کرد. در زمان جنگ نیز که بچه‌ها قلّکهای پولشان را برای کمک به جبهه به نماز جمعه آورده بودنـد و هـدیه می‌کردنـد، من فردای آن روز خدمت امام رفتم. ایشان این منظره را از تلویزیون دیده بود و به قدری به‌هیجان‌آمده و متأثّر به نظر می‌رسید که من واقعاً تعجّب کردم! امام مظهر احساس بود. انسانی عطوف، مهربان و به‌شـدّت عاطفی بود. چنین انسانی را به قساوت متّهم کنند. چرا؟ چون در زمان او - در قضـیه عملیات مرصاد - حکم قانون نسبت به یک عـدّه محارب و آدمکشِ جنایتکار اجرا شده بود. عدّه‌ای با این مردم جنگیده بودند، که

مجازات مشخّصی هم در قانون دارد. امام هم مُرّ قانون را اجرا کرده بود. البته امام که این کار را نکرده بود؛ دستگاههای مسؤولِ آن موقع انجام داده بودند؛ اما امام را به قساوت متّهم می‌کردند! امروز هم یک عدّه آدم غافل، یا سفیه، یا بی‌اطّلاع از نقشه دشمن، اینها را در داخل تکرار می‌کنند. اینها واقعاً ظلم است. کسی بیاید این را - که یک دعوای تبلیغاتی و یک جنگ روانی علیه انقلاب و امام و ارزشهای اسلامی است - به عنوان مبارزه با خشونت مطرح کند. این به مسأله خشونت چه ربطی دارد؟ نظر همه درباره خشونت معلوم است. همان وقتها امام علیه کسانی که گاهی در بعضی از برخوردها با آدمهایی که ظواهر را رعایت نمی‌کردند، قدری تندی به‌خرج می‌دادند، اطلاعیّه تندی صادر کرد. آنها نیروهای انقلاب بودند، اما امام حتی علیه آنها اطّلاعیه صادر کرد؛ چون خشونت به‌خرج می‌دادند و کارشان غیرقانونی و غیرمنطقی بود. چه تسهیلاتی برای اشتغال و ازدواج دانشجویان در نظر گرفته شده است؟ در دیداری که چندی پیش با شورای عالی انقلاب فرهنگی داشتم، مجدّداً درباره اشتغال فارغ‌التّحصیلان - که به نظر من بسیار مسأله مهمّی است - تذکّر دادم و دنبال آن هستم. اخیراً هم به بعضی از مسؤولان بلندپایه کشور، بخصوص به شورای عالی اشتغال توصیه کردم، که بحمداللَّه ترتیب اثر هم داده شد و کارهایی را انجام می‌دهند. امیدواریم که بخشی از مشکل اشتغال نیروهای متخصّص - که بسیار مهم است - به همّت مجلس و دولت و شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسؤولان ذی‌ربط حل شود. البته یک مقدار آن هم مربوط به وضع کلّی اقتصاد کشور است که نمی‌توان به رفع تمام مشکل در کوتاه‌مدت امیدوار بود؛ اما یقیناً کارهای مهمّی را می‌شود انجام داد. البته مسأله اشتغال با مسأله ازدواج ارتباط هم دارد و یکی از موانع ازدواج، همین مسأله اشتغال است؛ لیکن در مورد ازدواج، من عرض کنم: عزیزان من! موانع فرهنگی ازدواج را دست کم نگیرید. ازدواج برای جوانان لازم است و جوانان هم آن را می‌خواهند. البته موانعی هم وجود دارد، ولی همه موانع، اقتصادی نیست. موانع اقتصادی بخشی از مشکل است. عمده، موانع فرهنگی است - عادتها، تفاخرها، تکاثرها، چشم و هم‌چشمیها، تجمّل‌طلبی‌ها - اینهاست که یک مقدار نمی‌گذارد آن کاری که باید انجام گیرد، صورت پذیرد. باید شما و خانواده‌هایتان این گره‌ها را باز کنید. من از ازدواجهای دانشجویی که هرسال برگزار می‌شود، بسیار خشنود و خرسندم. اگر عادت کنند که ازدواجها را ساده، بی‌پیرایه و بی‌تشریفات انجام دهند، فکر می‌کنم که بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. اساس ازدواج در اسلام بر سادگی است. در اوایل انقلاب نیز همین‌طور بود؛ منتها متأسفانه این فرهنگِ تکاثر و تفاخر و سرمایه‌داری یک خرده کار را مشکل کرد. متأسفانه بعضی از مسؤولان هم با ازدواجهای کذایی خانواده‌هایشان، مشکلاتی را درست کردند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عزیزان من! خیلی خوش آمدید. اوّلاً از این‌که مجدّداً توفیق پیدا کردم تا با شما دانشجویان و برخی از اساتید عزیز ملاقات کنم؛ ثانیاً از این‌که موفّق شدم این وقت را برای پاسخ به سؤالات روز سه‌شنبه‌ی هفته‌ی گذشته بگذارم، بسیار خوشحالم. البته آن روز تصمیم جدّی داشتم که بعد از نماز بیایم و - همان‌طور که گفته بودم - به سؤالات جواب بدهم؛ منتها دوستان طبق تشخیصِ خودشان به این نتیجه رسیده بودند که زمان، طولانی شده و چون من از ساعت ۹ به دانشگاه آمده بودم، فکر کرده بودند که ممکن است بنده خسته شده باشم. غرض؛ از روی دلسوزی و محبّت مانع از این شدند که من بیایم پاسخ بدهم؛ ولی آن روز من حقیقتاً هیچ احساس خستگی نمی‌کردم. به‌هرحال نتوانستم به آن وعده‌ای که در آن‌جا به شما داده بودم، عمل کنم. خدا را شکر می‌کنم که امروز فرصتی فراهم شد تا به این وعده عمل شود. سؤالهایی را که عزیزان در آن جلسه داده بودند، در این‌جا دوستان ما نگاه کردند. بعضی از نوشته‌ها اظهار محبّت به من است؛ در تعداد بسیار کمی هم پاره‌ای درخواستهای شخصی و خصوصی مطرح شده است، که من اینها را جدا کردم. تعداد نزدیک به سیصد ورقه هم سؤال است. اگر ما بخواهیم سیصد دقیقه هم صرف این کار بکنیم، پنج ساعت طول می‌کشد و در واقع برای من

عملی نیست که بخواهم همه‌ی سؤالها را جواب بدهم. درعین‌حال گفتم به‌هیچ‌وجه سؤالها را گزینش نکنند؛ لذا آنها را همین‌طور در این‌جا گذاشته‌اند و من یکی‌یکی آنها را بر می‌دارم و پاسخ می‌دهم. امیدوارم در این فرصتی که تا اذان ظهر در خدمت شما هستم، بتوانم مقدار قابل توجّهی از این سؤالها را پاسخ بدهم. البته از نظر من همه‌ی سؤالها، سؤالهای فرزندان از پدرشان است. این سؤالها بسیار هم گسترده است؛ مسائل کشور، مسائل دانشگاه، مسائل سیاسی، مسائل اقتصادی؛ همه چیز در این پرسشها دیده می‌شود. در یک ورقه از پرسشهایی که من نگاه کردم، این سؤال مطرح شده بود که شما چرا ساعت ۹ به ما وعده داده بودید؛ اما ساعت ۱۰/۳۰ آمدید؟ قرار من با دانشجویان اصلاً ساعت ۹ نبود. من می‌خواستم ساعت ۹ به دانشگاه بیایم؛ در همین ساعت هم ما در دانشگاه بودیم؛ ولی قبل از دیدار با دانشجویان، با اساتید دیدار داشتیم. البته قبلش به هنگام ورود به دانشگاه، در محل یادبود شهیدان عزیز آن دانشگاه ایستادیم و نسبت به آنها عرض احترام و اخلاص کردیم. بعد به سالن طرحهای گزینش شده‌ی تحقیقاتی دانشگاه رفتیم و آن طرحها را از نزدیک دیدیم و با صاحبان آن طرحها آشنا شدیم، که اطّلاعات بسیار خوبی برای من داشت. سپس با اساتید محترم جلسه گذاشتیم. همه‌ی این دیدارها تا همان وقتی بود که من پیش شما آمدم؛ بنابراین اوّلِ قرار خودمان، در جلسه‌ی دانشجویان حاضر بودیم. من حتّی در این‌طور جاها سعی می‌کنم یک دقیقه هم وقت را هدر ندهم. عدّه‌ای از دانشجویانی که در آن جلسه حضور داشتند، از دانشگاههای دیگر آمده بودند؛ چرا؟ به‌هرحال آن جمع، جمع دانشجویی بود. این هم طبیعی است؛ چون از پیش اعلام شده بود که من به این دانشگاه می‌آیم؛ لذا بعضی از دانشجویان از دانشگاههای دیگر بلند شدند و به آن‌جا آمدند. من که نگاه می‌کردم، به نظرم می‌رسید که جوّ کاملاً دانشجویی و با همان صفا و نورانیّت مجامع دانشجویی است که من از دیرباز با آنها آشنا بوده‌ام و خدا را شاکرم. امیدواریم امروز هم جلسه‌ی خوبی باشد. چرا با توجه به فرمایشهای شما در زمینه‌ی عدالت اجتماعی و رفع تبعیض و فساد طبقاتی، مسؤولان کشوری این نکته را کمتر مدّ نظر قرار می‌دهند و حتّی در زندگی شخصی خود هم به آن جامه‌ی عمل نمی‌پوشانند، چه برسد در سطح کشور؟ برداشت من از مجموعه‌ی مسؤولان عالی‌رتبه‌ی کشور این نیست. برداشت من این است که آنها حقیقتاً مایلند عدالت اجتماعی در جامعه اجرا شود. همچنان که بارها هم گفته‌ام - البته این نگاهِ عام و یک قاعده است؛ هر قاعده‌ای ممکن است استثناهایی هم داشته باشد - آنها می‌خواهند کار کنند؛ اما در تشخیص راههای کار، ممکن است نظرات، مختلف باشد. ارزیابی کار مسؤولان هم چنان که باید برای همه‌ی مردم تبیین شده نیست. در هر سه قوّه و در همه‌ی بخشها، کارهای مثبتِ خوب، بسیار انجام گرفته است؛ کارهایی که حقیقتاً به عدالت اجتماعی کمک می‌کند. البته اگر از من بپرسند که به این حد راضی هستید، یقیناً جوابم منفی است و اصرارم بر این است که همه‌ی وقت و تلاش و همّت و امکانات مسؤولان در راه اجرای عدالت اجتماعی باشد، که یکی از بزرگترین هدفهای انقلاب و از آرزوهای بزرگ ملت ماست. باید به این سمت برویم. ان‌شاءاللَّه در این جهت، حرکت، تندتر و سریعتر هم خواهد شد. در این راه نباید توقّف کرد. ما به هر حدّی هم پیشرفت کرده باشیم، تا رسیدن به آرزوهای بزرگ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی فاصله وجود دارد؛ لذا باید تلاش ادامه پیدا کند. با این‌که شما از اوضاع مملکت خبر دارید و وضع مردم را خوب درک می‌کنید، ولی چرا کاری انجام نمی‌دهید؟ اگر مسؤولان گوش نمی‌کنند، چرا با آنها برخورد نمی‌کنید و افراد لایق و قابل اعتماد و دلسوز برای ملت را جایگزین آنها نمی‌کنید؟ چرا باید بعضی اشخاص مصونیت آهنین داشته باشند و بعضی دیگر نه؟ از نظر من، هیچ کس مصونیت آهنین ندارد. همه در مقابل قانون و مسؤولیتهای خودشان پاسخگو هستند و باید جواب بدهند. اما این‌که چرا من افرادی را نمی‌گمارم؛ پاسخ این است که طبق قانون عمل می‌کنم. گماشتن افراد، به عهده‌ی رهبری نیست. مهمترین و بیشترین بخشهای کشور، بخشهایی هستند که مسؤولیت گماشتن افراد در رأس آنها با رهبری نیست. طبق قانون، روالی وجود دارد؛ باید آن روال عمل شود. اعتراض به آنها هم، باز روال قانونی دارد که اگر مسؤولی کم‌کاری داشت و این ثابت شد، چگونه باید با او برخورد کرد. مجلس یک‌طور برخورد می‌کند، دستگاه قضایی هم یک‌طور برخورد می‌کند. بنابراین، کارها باید بر اساس روال قانون پیش برود. مسائل کشور هم

این گونه ساده و یکدست و قابل اندازه گیری با یک نگاه نیست که ما بگوییم فلان مسؤول توانست، یا فلان مسؤول نتوانست. مسائل کشور - چه کارهای اقتصادی، چه کارهای سیاسی و چه کارهای فرهنگی - پیچیده است. آن‌جایی که شما می‌بینید بنده به کسی اعتراضی می‌کنم، هنگامی است که جمعبندی همه‌جانبه‌ای نسبت به آن کار صورت گرفته؛ والّا این‌طور نیست که انسان بتواند از دور نسبت به کار مسؤولی، ارزیابی‌ای کند و او را محکوم یا تأیید نماید. البته نتایج کارها بایستی در عمل دیده شود. چیزی که من همیشه به مسؤولان - چه مسؤولان قوّه‌ی مجریّه و چه مسؤولان قوّه‌ی قضائیّه - توصیه می‌کنم، عمدتاً این است که در برخورد با تخلّف، هیچ‌گونه رودربایستی‌ای با کسی نکنند. به همین چند وزیر جدیدی هم که اخیراً انتخاب شدند، مجدّداً همین نکته را گوشزد کردم. مسؤولان قوّه‌ی قضائیّه هم همین‌طور؛ در حوزه‌ی کارِ خودشان نباید به‌هیچ‌وجه دچار رودربایستی و ملاحظه‌کاری شوند. اگر این احساس مسؤولیتِ بدون رودربایستی در مسؤولان بالا باشد، این امید وجود خواهد داشت که بسیاری از آن چیزهایی که به نظر ناهنجار می‌آید، برطرف شود. اگر شما مثل من یک فرد عادی جامعه بودید، چه کسی و با چه خصوصیاتی را برای رهبری و مقام واجب‌الاطاعه‌ی خود انتخاب می‌کردید؟ من طبق قانون اساسی می‌گشتم و کسی را که به نظرم فقیه بود - یعنی به دین و معارف دینی آشنایی داشت - و عادل و پرهیزگار و شجاع بود و از ورود در میدانهای گوناگون واهمه نمی‌کرد و با مسائل کشور هم آشنا بود، به عنوان رهبر در نظر می‌گرفتم. البته او هم باید طبق قانون انتخاب می‌شد؛ چون رهبری هم طبق قانون انتخاب می‌شود. این‌طور نیست که ما بتوانیم هرکسی را به عنوان رهبر بیاوریم و بگوییم رهبر ما این است؛ یک نفر دیگر هم بگوید نه، رهبر ما آن است. بالاخره قانونی وجود دارد و طبق اصول قانون اساسی و مقرّراتی که هست، رهبر انتخاب می‌شود. به نظر شما رهبری چه مسؤولیتهایی دارد؟ این هم دنباله‌ی سؤال قبلی است. البته وظایف و مسؤولیتهای رهبری، همان چیزی است که در قانون اساسی آمده است. رهبری، سیاستگذار کلّیِ نظام محسوب می‌شود؛ یعنی همه قوای سه‌گانه باید در چارچوب سیاستهای رهبری برنامه‌ریزی کنند و سیاستهای اجراییِ خودشان را تنظیم نمایند. حرکت و قواره‌ی کلّی نظام باید در چارچوب سیاستهایی باشد که رهبری معیّن می‌کند. این مهمترین مسؤولیت رهبری است. البته در قانون اساسی مسؤولیتهای دیگری هم وجود دارد که اگر مراجعه کنید - و من توصیه می‌کنم مراجعه کنید - آنها را مشاهده خواهید کرد. چرا نسبت به معضلات متعدّدی که در جامعه وجود دارد و باعث آزار و رنجش و ناامیدی مردم و فرار نخبگان و شایستگان اداره‌ی امور مملکت شده - که از جمله‌ی آنها، هرج و مرج در ادارات و پستهای موروثی است و به‌وفور دیده می‌شود - سکوت کرده‌اید؟ اگر من به چیزهایی که این برادر یا خواهر عزیزمان روی این کاغذ نوشته‌اند، برخورد کنم، قطعاً سکوت نخواهم کرد. من جایی را که پست موروثی وجود داشته باشد، سراغ ندارم. البته ممکن است کسانی با ارتباط و اتّصال به کسی یا شخصیتی، تلاشهایی بکنند و کارهای اقتصادی‌ای انجام دهند - که البته با اینها باید طبق قانون برخورد شود - اما این‌که پست موروثی در جامعه وجود داشته باشد که پدر بمیرد، پسر از او ارث ببرد؛ یا برادر بمیرد، برادر از او ارث ببرد؛ من حقیقتاً چنین چیزی را سراغ ندارم؛ والّا اگر باشد، مطمئن باشید که بنده سکوت نخواهم کرد. پایین بودن سطح کیفی مسائل آموزشی و رفاهی در دانشگاه امیرکبیر و ضعف مدیریّت امور رفاه دانشجویان در دانشگاه ما، موجب نارضایتی دانشجویان این دانشگاه شده است. من باید بگویم که دوستان ما - رئیس محترم دانشگاه و اساتیدی که آن‌جا بودند - در جلسه‌ی قبل از دیدار با دانشجویان، بیشترین حرفشان همین بود. آنها هم در چارچوب محدودیتهایی قرار گرفته‌اند. در آن جلسه، در خصوص گسترش فضای دانشگاه و مسائل مربوط به سلف‌سرویس صحبت شد. آنها این مشکلات را با من مطرح کردند؛ در حالی که این مسائل بایستی با وزارت علوم یا با سازمان مدیریّت و برنامه‌ریزی مطرح شود. البته من این مسائل را دنبال خواهم کرد و به دفتر هم گفته‌ام که دنبال کنند. به مسؤولان هم سفارش کرده‌ام و باز هم سفارش خواهم کرد؛ لیکن منظورم این است که این مشکلات رفاهی و دانشجویی و تحصیلات و اینترنت و کامپیوتر و این چیزهایی که شما در دانشگاه دارید، اتّفاقاً مشکلات همین آقایان هم هست و همینها را با من مطرح کردند. می‌خواهم بگویم که آنها به فکر این مشکلات هستند و امیدواریم

که ان‌شاءاللَّه برطرف شود. در حال حاضر با توجه به شبهه‌افکنیها و ریاکاری بعضی از مسؤولان و در نتیجه آلوده کردن چهره‌ی نظام اسلامی، چه راهکارهایی را برای در امان ماندن از غفلت یا تندرویهای بیجا، و تصمیم‌گیریهای خداپسندانه و مبتنی بر اسلام پیشنهاد می‌کنید؟ من کلّاً به جوانها و بخصوص به دانشجویان و طلاّب توصیه می‌کنم که آگاهیهای خودشان را افزایش دهند. بسیاری از این کجرویهایی که شما ملاحظه می‌کنید، ناشی از کمبود آگاهی است. نسل امروز - به‌ویژه نسل جوان ما - باید از تاریخ کشورش اطّلاع داشته باشد؛ بخصوص از زمان مشروطیت به این طرف را بداند. شما در هر رشته‌ای که تحصیل می‌کنید، چون جزو نخبگان جامعه هستید - بعد از این هم ان‌شاءاللّه جزو نخبگانِ برتر خواهید بود - باید بدانید که کشور شما در چه موقعیتی قرار داشته و دارد. شما باید بخصوص تاریخ رژیم گذشته را بدانید. نسل امروز ما درست نمی‌داند که انقلاب اسلامی چگونه این کشور را از چنگال آن رژیم خلاص کرده است. این را ما که با همه‌ی پوست و گوشت و همه‌ی هستیِ خود آن رژیم را حس کردیم، خوب می‌دانیم. اینها باید منعکس و گفته شود. البته در این زمینه، چیزهایی هم نوشته شده است. رژیم گذشته، رژیمی فاسد و صددرصد وابسته و به‌کلّی دور از عدالت بود. برای آن رژیم مسأله‌ی مردم در کشور به‌هیچ‌وجه مطرح نبود. برای آن رژیم ارزش یک مستشار امریکایی یا یک سیاحتگر صهیونیست، به مراتب بیشتر بود تا جمعیت عظیمی از مردم ایران! عناصر آن رژیم به مفتخوری، زیادی‌خوری، غارت منابع ملی و استفاده‌ی نامشروع از همه‌ی امکانات کشور عادت کرده بودند. آن رژیم بر پایه‌ی نامشروعی بنا شده بود؛ یعنی کسی که در آن زمان در رأس قدرت بود - که تقریباً سی‌وپنج سال هم حکومت کرد - فقط با این اعتبار به حکومت رسیده بود که پدرش قبل از او حاکم بوده است! شما ببینید چه منطق غلطی برای حاکمیت یک نفر وجود داشت. همه‌ی قدرتها و ثروتها در اختیار او بود و اگر گفته می‌شد که شما با چه استدلالی روی کار آمده‌ای، پاسخ این بود که چون پدرم قبل از من در این‌جا حاکم بوده است! او با پشتوانه و خواستِ مستقیم انگلیسیها بر سرِ کار آمد و سی‌وپنج سال هم حکومت کرد؛ بدیهی است که مملکت متعلّق به آن کسانی باشد که او را بر سر کار آوردند یا از او حمایت کردند. ما چنین رژیمی را پشت سر گذاشتیم. پدر او چرا روی کار آمده بود؟ چون یک کودتای انگلیسی شده بود و آنها این‌طور خواسته بودند. شما باید اینها را بدانید. شما باید تاریخ کودتای رضاخان در اسفند ۱۲۹۹، بعد رسیدنش به سلطنت در ۱۳۰۳، بعد جانشین شدن محمدرضا را بدانید. البته در تلویزیون هم برنامه‌های خوبی گذاشتند و اینها را تشریح کردند. در کتابهایی هم این مطالب نوشته شده است. آگاهیهای شما از مسائل جهان باید بالا برود. من گمانم این است هر کسی، هر جوانی و هر دانشجویی که بداند این انقلاب و این نظام، کشور را از دست چه گرگهای خون‌آشامی گرفته و چه زحماتی را در این بیست‌ودو سال تحمّل کرده تا به این‌جا رسیده و چه دشمنیهایی با آن شده و الان هم در کمین آن است، کاملاً می‌فهمد که در این نظام چه باید بکند. یعنی وظیفه‌ی خودش را حس می‌کند و تشخیص می‌دهد. جوان ایرانی، هم روشن‌بین و باهوش است، هم سیاسی است. لذا جای ابهام باقی نمی‌ماند. بنابراین، علاجی که من پیشنهاد می‌کنم، کتابخوانی، افزایش مطالعه و کشاندن اجتماعات دانشجویی به بحثهای صحیح و حقیقی - نه بحثهای انحرافی - است. البته بحث خودسازی و درون‌سازی و نورانی کردن دل و امثال اینها هم بحثهای مفصّلی است که در جای خود باید مورد تأکید قرار گیرد. شما خود را در پیشگاه خداوند چگونه ارزیابی می‌کنید؟ من در پیشگاه خداوند خودم را بنده‌ی ضعیفی ارزیابی می‌کنم. این چیزی که می‌گویم، نه تعارف است، نه مجامله. حقیقت مطلب این است. من بنده‌ی ضعیفی هستم که مسؤولیت سنگینی بر دوشم گذاشته شده است و تلاش می‌کنم ان‌شاءاللّه آنچه را که بر عهده‌ی من است، انجام دهم. در آغاز انقلاب اسلامی، این انقلاب ادّعاهایی داشت. در حال حاضر بعد از گذشت حدود بیست سال، چقدر به آن ادّعاها رسیده‌ایم؟ این سؤال مهمی است. این انقلاب بیش از ادّعا، آرمانهایی داشت. انقلاب نیامده بود که برای مردم ایران پاسخگویی کند. انقلاب، انقلابِ خود مردم بود. مردم برای تحقّق آرمانهایی انقلاب کردند. این آرمانها عبارت بود از ساختن یک ایران آباد و آزاد، داشتن مردمِ آگاه و برخوردار از عدالت اجتماعی، نجات از وابستگی و عقب‌ماندگیِ علمی و استبداد و قهری که آن روز بر این مملکت

حکمفرما بود. می‌پرسید ما چقدر به این اهداف رسیده‌ایم؛ من عرض می‌کنم که تحقّق این اهداف، تدریجی است؛ چیزهایی است که باید برای آن تلاش و مجاهدت کرد و قدم به قدم پیش رفت. نظام اسلامی، یک نظام پیش‌ساخته - مثل خانه‌های پیش‌ساخته - نیست؛ نظامی است که باید آجر آجر و سنگ سنگ روی هم چید و آن را بالا برد. در اثنای این کار، طبیعی است که مشکلاتی پیش بیاید. این مفاهیمی هم که من گفتم - عدالت اجتماعی، آزادی، آگاهی، معنویت؛ که جزو مبانی این نظامند - مفاهیم ایستا و متحجّری نیستند. اینها چیزهایی هستند که بر حسب پیشرفت و اقتضائات زمان، ممکن است مصادیقشان تغییر پیدا کند. در اثنای این کار بسیار پُرتلاش و پُرزحمت، بسیار طبیعی است که مشکلاتی پیش آید؛ چون به طور پیوسته و دائم بایستی مهندسی و معماری کرد و مراقب بود که هیچ نقطه‌ای از این بنا برخلاف جهتِ صحیح ساخته نشود. البته ممکن است گاهی اختلاف نظر و کمبود مصالح و کمبود نیروی کار پیش بیاید و دشمن این بنا را به منجنیق ببندد و گوشه‌ای از آن را ویران کند. گاهی ممکن است فلان بنّا یا عمله، در گوشه‌ی این بنا، کاری را نادرست انجام دهد، که باید رفت و آن را ترمیم کرد. گاهی ممکن است در کسانی که خودشان معمار و سازنده‌ی بنا هستند، ضعفها و تنبلیهایی وجود داشته باشد. همه‌اش هم این‌طور نیست که بگوییم ضعفها تحمیلی و از ناحیه‌ی دیگران است. بنابراین در این راه، مشکلات فراوانی وجود دارد. کمبود مصالح، رفیق نیمه‌راه و آدمهای طمّاع و قدرت‌طلب، بخشی از این مشکلات است. ما باید این نظام را بسازیم و ذرّه ذرّه و قدم به قدم پیش برویم. البته اگر از من بپرسید که چقدر پیش رفته‌ایم، خواهم گفت ما زیاد پیش رفته‌ایم. همان‌طور که گفتم، اگر کسی با گذشته‌ی این کشور آشنا باشد، خواهد دید که ما بسیار پیشرفت کرده‌ایم. در این کشور مردم به حساب نمی‌آمدند، اما امروز مردم محور تصمیم‌گیریهایند. معنویت در این کشور به‌شدّت مورد تهاجم بود؛ سعی می‌شد معنویت ازاله شود؛ اما امروز چراغ معنویت در بین مردم روشن و پُرفروغ است. آن روزها جوانها عمداً به فساد کشانده می‌شدند. شاید شما شنیده‌اید که رؤسای کشور و خانواده‌هایشان، مهمترین شرکای باندهای مواد مخدّر در این کشور بودند! اوّل بار آنها هروئین را به این کشور آوردند و پخش کردند. فساد و اعتیاد و بدبختی را به دست خودشان ترویج می‌کردند. امروز شما می‌بینید که نظام، با همه‌ی وجود و با تلاش فراوان، در مقابل این مشکلات ایستاده - که همه‌ی دنیا هم کار او را تصدیق می‌کنند - اما آن روز برای مسؤولان کشور کارهای نمایشی در درجه‌ی اوّل بود. به روستاها، به جاده‌های روستایی، به برق‌رسانی روستایی، به بقیه‌ی چیزهایی که در شهرهای دور بود، مطلقاً اعتنایی نمی‌شد. اسم می‌آوردند که ما می‌خواهیم زبده پرورش بدهیم؛ اما در طول پنجاه سال، آنها توانسته بودند حدود صدوپنجاه هزار دانشجو در این کشور داشته باشند. من در استان سیستان و بلوچستان تبعید بودم - آن روز دقیقاً آمارش را می‌دانستم، اما الان درست یادم نیست - گمانم در همه‌ی استان که آن روزها حدود ششصد، هفتصد هزار نفر جمعیت داشت، سه نفر لیسانسیه بودند! تعداد دیپلمه‌های آن استان بسیار کم بود؛ مثلاً بیست نفر بودند! امروز شما می‌بینید که تمام شهرهای کشور دانشگاه دارند. حتّی در بسیاری از شهرها دانشگاههای متعدّد و دانشجویان فراوان و رشته‌های متنوّع و پیشرفتهای علمیِ فراوانی دارند. من این مطلب را بارها گفته‌ام که امریکاییها هواپیماهای جنگی و بقیه‌ی ابزارهای خودشان را به ما می‌فروختند؛ ولی اجازه‌ی تعمیر آنها را به ما نمی‌دادند! البته داستان آن فروشها هم داستان عجیبی است. آن روز صندوق مشترکی بین ایران و امریکا وجود داشت که بنده اوایل انقلاب که به وزارت دفاع رفتم و در آن‌جا مشغول کار شدم، این را کشف کردم؛ بعد به مجلس رفتم و آن را پیگیری کردم، که متأسفانه تا امروز هم امریکاییها جواب نداده‌اند! صندوقی با نام اختصاری F.M.S داشتند که دولت ایران پول را در آن صندوق می‌ریخت؛ اما قیمت جنس و نوع جنس و برداشت پول را امریکاییها به عهده داشتند! وقتی انقلاب پیروز شد، میلیاردها دلار در این صندوق پول بود که هنوز هم امریکاییها جوابی نداده‌اند و آن پولها را به ملت ایران برنگردانده‌اند. وقتی همین وسیله‌ی پرنده به ایران می‌آمد، بعد از مدتی محتاج تعمیر می‌شد. شما خیال می‌کنید این‌جا تعمیرگاه و کارگاه و امثال اینها داشتند؟ ابداً. آن قطعه‌ای که خراب شده بود و آن را از داخل هواپیما بیرون آورده بودند - چون قطعه‌های بزرگی وجود دارد که گاهی مرکّب از دهها قطعه است - اجازه

نمی‌دادنـد که در این‌جا بـاز شود و روی آن تعمیری صورت گیرد. بـا هواپیمـا به امریکا می‌بردنـد و آن را با قطعه‌ای جدیـد عوض می‌کردنـد و مجـدداً بـه ایران بـاز می‌گرداندنـد! بـا این ملت، این‌گـونه رفتـار کرده بودنـد. امروز ملت ایران، مثـل همـان هواپیمـا را می‌سـازد. هواپیمـای «تنـدر»ی که پرسـنل ما ساخته بودنـد، پرواز کرد. این وضـعیت اصـلاً با آن دوره قابل مقایسه نیست. بنابراین ما پیشـرفتِ زیادی کرده‌ایم؛ منتها اگر از من بپرسـید که آیا به این حـد قانعم، پاسخ من این است: ابداً. ما هنوز راه زیادی داریم؛ هم به عدالت اجتماعی‌یی که اسـلام از ما خواسـته است - و اسـلام در این خصوص بسیار سختگیر است - هم به آن سطحی از آزادی که ملت ایران مسـتحق و شایسـته آن است، هنوز نرسیـده‌ایم. ما هنوز کار داریم؛ این راه، راهی طولانی است. این‌که من بارها به جوانها می‌گویم خودتان را آماده کنید، برای همین است. شما باید این راه را طی کنید. این راه هم راهی است که در هر کیلومترش تابلوی «توقّف ممنوع» نصب شده است؛ لذا در این راه نباید توقّف کرد. سـربازانِ عدالت اجتماعی باید خستگی‌ناپذیر باشند. کسانی که در این راههـای طولانـی و آرمانهـای بزرگ حرکت می‌کننـد، بایـد خسـتگی حس نکننـد. یـک ملت، این‌گـونه به سـیادت و آقـایی و آرمانهای خودش می‌رسد. هیچ ملتی با تنبلی به سـیادت و سـعادت نمی‌رسد. بزرگترین مصـیبت برای یک ملت این است که بگوید چون ما نتوانستیم همه‌ی هـدفهای خود را تأمین کنیم، پس ولش! نخیر؛ بایستی هدفها را دنبال کرد. من به شـما بگویم، سـرمایه‌هایی که ملت ایران دارد - هم سرمایه‌های مادی، هم سرمایه‌های انسانی - بی‌نظیر است. من در اوایل انقلاب از دوستان قابل اطمینانی که در کشورهای خارجی تحصـیل کرده بودند، شـنیدم که می‌گفتند در مجامع درجه‌ی یک علمی دنیا و در بین دانشـجویان، ایرانیها از لحـاظ هوش همیشه امتیـاز دارنـد؛ البته متأسـفانه بسیاری از آنهـا بنـا به دلاـیلی که آن روز وجود داشت، کـار و راه را تا آخر ادامه نمی‌دادند. غیر از این سـرمایه‌های عظیم انسانی و مادّی - که بسیار مهم است - سرمایه‌ی بسیار بزرگِ «انقلاب اسلامی» را داریم که ما را بیـدار کرده، به خود آورده، به ارزشـهای انسانی آشـنا نموده و با اهمیت جایگاه مهم سیاسـی و جغرافیاییِ کشورمان در جهان، آشـنا کرده است. می‌دانیم که کشور مـا کشور بزرگی است و بایـد در سـهم عظمت جهـانی - از لحاظ علمی و توسـعه‌ی سیاسـی و اقتصـادی - به حقِّ خودش نایـل شود. این سـرمایه‌ی مـاست. نظام ما امروز بـدون مبالغه، مردمی‌ترین نظام دنیاست؛ یعنی ارتباط بین مردم و مسؤولان در هیچ جای دنیا این‌گونه نیست. همین جلسه‌ای که الان من و شما داریم و مسؤولانِ دیگر هم دارند؛ در هیچ‌جای دنیا چنین صـمیمیت و ارتباطی وجود ندارد. دمکراسـیهای معروف دنیا در واقع حکومت کارتلها و تراستها و کمپانیهای بزرگ است - که یک گوشه‌ی آن در انتخابات اخیر امریکا خودش را نشان داد - آنها هسـتند که کار می‌کننـد. در واقع مردم هیچکاره‌اند؛ ولو خیال کننـد که در میـدان هسـتند. ما چنین سـرمایه‌های عظیمی داریم. البته خیلیها سـعی می‌کنند این سـرمایه‌ها را در نظر من و شـما کم‌اهمیت جلوه دهند. اینها کسانی هسـتند که می‌خواهند این سرمایه‌ها را از دست ما بربایند. همیشه برای بیرون آوردن یک کالای پُرارزش از دست کسـی، یکی از راههای رایج - که همه‌ی دلّال‌صـفتها و آدمهای ناباب عالم از آن استفاده کرده‌اند - این است که توی سـر جنس بزننـد و مرتّب بگویند این جنس ارزش و قیمتی ندارد؛ برو خودت را از دست آن راحت کن! این به خاطر آن گفته می‌شود که من و شـما سـرمایه‌ی عظیمی را که در اختیار داریم، به آنها ندادهایم. بنابراین توصیه‌ی من به شما جوانان این است: باید تلاـش و کـار کرد. البته بنـده در سـنین شـما که بودم - که دوران مبـارزه و دوران انقلاب بود - شب و روز نداشـتم. خـدا را شـکر می‌کنم که دوره‌ی جوانی ما با تلاشِ دائم گذشت؛ اما الان هم که سن من از شصت سال گذشته و جزو پیرمردها به حساب می‌آیم، خدا را شکر می‌کنم که هنوز هم آسایش و آرامشی برای خودم قائل نیستم. من دائم مشغولم و تا زنده باشم و بتوانم، همین‌طور کار خواهم کرد. توصـیه‌ام به همه این است که مشغول باشـند و کار کننـد. جناب‌عالی آینده‌ی این انقلاب و نظام را چگونه می‌بینید؟ با این حرفهایی که گفتم، پاسخ این سؤال معلوم است. من آینده را بسـیار روشن می‌بینم. حضور این خیل عظیم جوان در کشورمان را بسـیار مبارک می‌دانم؛ این خیلی باارزش است. مسؤولانمان هم مسؤولان خوبی هسـتند. البته معنایش این نیست که بی‌عیب هسـتند؛ نه، بالاخره در گوشه و کنار عیبهایی وجود دارد؛ اما امروز خوشـبختانه مجموعاً انسانهای خوبی بر سرِ کارند؛ لذا آینده خوب است.

به نظر شما با مسؤولان رده‌بالای دنیازده، چگونه باید برخورد کنیم؟ شما باید یک‌طور برخورد کنید، بنده هم طوری دیگر. دستگاه قضایی هم طور دیگر باید برخورد کند. به نظر من شما تا آن‌جایی که می‌توانید، نصیحت کنید؛ «النّصیحةُ لأئمّةِ المسلمین». هر کسی را که احساس می‌کنید دنیازده است، به هر طریقی می‌توانید، نصیحت کنید و بدانید که نصیحت به‌هرحال مؤثّر است. مسأله‌ای که این روزها زیاد مطرح می‌شود، ولی عملاً مخاطبان واقعی کمتر به آن توجّه می‌کنند، فرار مغزهاست. من نمی‌دانم چطور می‌توان از مهاجرت جوانان بااستعدادی که با این همه زحمت و تلاش تحصیل کرده‌اند، جلوگیری کرد. برای نمونه، من خودم در یکی از دانشگاههای پیشرو - یعنی دانشگاه امیرکبیر - و در سطح فوق لیسانسِ یکی از رشته‌های سنگین تحصیل کرده‌ام؛ اما با این همه تلاش علمی، هیچ کار مناسبی پیدا نمی‌کنم. مشکل فقط در نبودِ پارتی نیست؛ بلکه اصولاً کار مناسبی وجود ندارد. غالب شرکتها و کارخانه‌ها به یک سری فنآوریهای قدیمی بسنده کرده‌اند و مسؤولان امر که باید مدیریّت کنند، مشغول باندبازی و قدرت‌طلبی هستند. رئیس جمهور منتخب مردم این‌گونه در فشار است و مردم آن را می‌بینند و هیچ فردی هم جرأت صحبت ندارد؛چرا که روانه‌ی زندان می‌شود. ما برای چه کسانی همّت و تلاش کنیم؟ برای کسانی که در لباس مقدّس روحانیت به دنبال مطامع دنیوی هستند؟ به نظر می‌رسد با استناد به آیات متعدّدی که در قرآن برای هجرت آمده، وظیفه‌ی ما برای سالم ماندن، رفتن است! اوّلاً فساد، روحانی و غیر روحانی ندارد. اگر روحانیون فاسد شوند، ضرر فسادشان بیشتر است و من حرف این دوست محترممان را تأیید می‌کنم که اگر روحانیون خدای نکرده به فساد گرایش پیدا کنند، ضررشان بیشتر از دیگران است. اما این‌که گفته می‌شود شرکتها و کارخانه‌ها به فنآوریهای قدیمی بسنده کرده‌اند؛ در واقع همین‌طور است و در خیلی از جاها هم این‌گونه است. راه علاج نیز همان چیزی است که من آن روز، هم به شما گفتم، هم به مسؤولان دولتی همیشه گفته‌ام - و این کار باید بشود و خواهد شد - باید دستگاه علمی کشور به بدنه‌ی صنعتی کشور وصل شود. در این صورت، هم دستگاه علمی به جریان خواهد افتاد - یعنی علمش با عمل توأم خواهد شد - و هم دستگاههای صنعتی کشور متطوّر و متحوّل خواهند شد؛ اما این کار نشده است. البته من، هم در دولت قبلی به رئیس جمهور محترم قبلی سفارش کردم، هم در دولت فعلی به رئیس جمهور محترم فعلی توصیه‌ی مؤکّد کرده‌ام و گفته‌ام این کار - یعنی وصلِ دستگاه علمی به بدنه‌ی صنعتی کشور - کار وزارتخانه نیست که ما بگوییم یک وزارتخانه - مثل وزارت صنایع یا وزارت علوم - این کار را بکند. این فقط کارِ ریاست جمهوری است؛ یعنی باید در نهاد ریاست جمهوری دفتری ایجاد کرد و کار آن دفتر فقط این باشد که دانشگاهها را به صورت ستادی - نه به صورت میدانی و اجرایی - به دستگاههای صنعتی متّصل کند. البته مسؤولش هم معیّن شد، اما هنوز ظاهراً اجرا نشده است. این کار قطعاً خواهد شد و باید بشود. علاج، این است. امروز امکانات صنعتی در کشور بسیاری زیاد است - دوستی که این مطلب را نوشته‌اند، من مطمئنم از بسیاری از مراکز صنعتی کشور اطّلاع ندارند - امروز کارهای بسیار خوب و پیشرفته صورت می‌گیرد. اگر شما برای نمونه، سالی یک بار به نمایشگاههای صنعتی‌ای که برگزار می‌شود، بروید، این واقعیت را خواهید دید. حقیقتاً خوشحال‌کننده و بعضاً خیره‌کننده است. من نمی‌خواهم ایران را با فلان کشور اروپایی که دویست سال است در کار صنعت پیشرو است، مقایسه کنم. ما تازه بیست سال است که وارد میدان شده‌ایم؛ چون قبل از انقلاب این حرفها معنا نداشت. مهمترین کارخانه‌ی کشور، قبل از انقلاب عبارت بود از کارخانه‌ی ایران خودرو؛ یک کارخانه‌ی مونتاژ صِرف! اصلاً این همه تولید و سازندگی و نوآوری نبود. ما تازه بیست سال است که شروع کرده‌ایم؛ از این بیست سال هم هشت سالش دوره‌ی جنگ بوده است. اگر واقعاً بخواهیم محاسبه کنیم، ده، دوازده سال است که ما وارد این میدان شده‌ایم؛ لذا خیلی نباید توقّع را بالا برد. نمی‌خواهم خودمان را با آن کشورها مقایسه کنم؛ اما در این جهت به‌سرعت پیشرفت کرده‌ایم و ان‌شاءاللّه پیشرفت خواهیم کرد. اگر همین مطلبی که من به رؤسای محترم جمهور - آن دولت و این دولت - گفتم، زودتر عمل می‌شد، یقیناً آثار بهتری می‌داشت؛ اما حالا خود من هم وارد این قضیه شده‌ام. همین دیروز که با جماعتی کار مشترکِ لازمی داشتیم، باز من روی این مسأله تکیه و تأکید کردم. این‌که گفته شود برای سالم ماندن، ناچاریم برویم؛

نخیر، بنده این را قبول ندارم. سالم ماندن یعنی چه؟ شما خیال کرده‌اید که در خارج از کشور به مهاجران کشورهای دیگر چندان بهایی داده می‌شود؟ شما فکر می‌کنید در هر کشوری از این کشورها، ارزش و شخصیت و شرف شما را به عنوان یک جوان ایرانی رعایت خواهند کرد؟ شما پای صحبتها و درد دلهای کسانی که رفته‌اند، بنشینید تا ببینید چه می‌گویند. انسان در خانه‌ی خودش بماند، برای خانواده‌ی خودش مفید باشد، سخت تلاش کند، همه‌ی همّت خودش را به کار گیرد، یک مقدار هم زندگیش پایین‌تر باشد، این برای یک انسانِ باوجدان به مراتب خرسند کننده‌تر و شادمان کننده‌تر است تا این‌که به یک کشور دیگر برود و به میهن و خانه‌ی خودش و به خاکی که او را پرورش داده و این استعداد و معلومات را به او داده و به همین دانشگاه امیرکبیری که شما شانه‌تان زیر بار منّت آن است، پشت کند و در خانه‌ی بیگانه، با منت و با اخم و تَخم کار کند، برای این‌که یک مقدار بیشتر به او پول می‌دهند. این شد هجرت؟! هجرت اسلامی این است؟! نخیر؛ به‌هیچ‌وجه. هجرت اسلامی این نیست؛ این «تعرّب بعد الهجرهْ» است؛ این فرار کردن از میدان کار و مسؤولیت و وظیفه و رفتن به جایی است که انسان می‌خواهد زندگی شخصی خودش را یک مقدار بهتر کند. من به‌هیچ‌وجه به این کار معتقد نیستم. البته من آن روز هم این نکته را گفتم؛ من حق را به جوانهای بااستعداد خودمان می‌دهم. اینها حق دارند انتظار داشته باشند و مسؤولان باید برای اینها کار کنند. در این تردیدی نیست؛ اما اگر آنها کوتاهی کرده‌اند، معنایش این نیست که جوان ما هم برای خودش توجیهی درست کند. البته اگر انسان برای افزایش معلومات به خارج از کشور برود و برگردد، یا تحقیقی بکند و برگردد، این فرار نیست و اشکالی ندارد؛ اما این‌که انسان کوله‌بارش را ببندد و پشت کند و بگوید خداحافظ، ما رفتیم؛ نه، این را من قبول ندارم. وقتی امام رحمهْ‌اللّه‌علیه در نجف از جایی عبور می‌کردند، مردم ساعتهای خود را با ساعت عبور ایشان تنظیم می‌کردند؛ اما درست نبود ما یک ساعت برای دیدن رهبر خود انتظار بکشیم! البته بنده مدّعی آن نظم و ترتیب ساعتی‌ای که شما در این‌جا نوشته‌اید، نیستم؛ اما من به وعده‌هایی که بخصوص به اجتماعات می‌دهم، بسیار اهمیت می‌دهم؛ یعنی دقیقه را حساب می‌کنم. آن روز من سر ساعت آمدم، بلکه شاید دو، سه دقیقه‌ای هم زودتر وارد جلسه شدم و قرار ما همان ساعت ۱۰/۳۰ بود. اگر شما یک ساعت انتظار کشیدید، بالاخره من در این زمینه مسؤول نیستم. امسال که سال امام علی علیه‌السّلام است، شایسته است سیره‌ی آن حضرت در همه‌ی شؤون پیاده شود. در این خصوص می‌خواستم بگویم، وقتی امام علی علیه‌السّلام در دوره‌ی حکومت خود با یک یهودی در یک دادگاه حضور پیدا می‌کنند و هیچ امتیازی برای خود قائل نمی‌شوند، جایگاه دادگاه ویژه‌ی روحانیت در کشوری که ادّعای پیروی از آن حضرت را دارد، چیست؟ وجود دادگاه ویژه‌ی روحانیت اصلاً امتیازی برای روحانیون نیست. شما باید بدانید که یکی از منتقدان سرسخت دادگاه ویژه‌ی روحانیت، عدّه‌ای از روحانیونند؛ بنابراین امتیازی نیست. این دادگاه، اوّل از طرف امام به عنوان سختگیری بر کار روحانیون تأسیس شد. علّت تشکیل این دادگاه این بوده که همیشه تصوّر می‌شده است روحانیون وقتی وارد یک دادگاه معمولی می‌شوند، ممکن است به‌طور طبیعی امتیازی برایشان وجود داشته باشد. بالاخره روحانیِ محترمی است و اتّهامی هم دارد؛ ممکن است بین او و یک آدم معمولی تفاوت قائل شوند. وقتی دادگاه ویژه‌ی روحانیت باشد، دیگر این تفاوت وجود ندارد. دادگاه ویژه‌ی روحانیت هم دادگاهی مثل بقیه‌ی دادگاههاست و با یک شعبه‌ی دادگاه دادگستری تهران تفاوتی ندارد. این‌که شما خیال کنید برای آنها امتیازی وجود دارد، به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. این یک نوع سختگیری برای آنهاست. من به عنوان یک روحانی - که خودم هم نسبت به مسأله‌ی فساد در روحانیت بسیار حسّاسم - به شما عرض کنم، این دادگاه به نفع است؛ مُضر نیست. البته بعضی افراد جنجال سیاسی به راه می‌اندازند و چون فلان روحانیِ متعلّق به فلان خطّ و ربط سیاسی به آن‌جا برده شده است، علیه دادگاه ویژه‌ی روحانیت جنجال درست می‌کنند؛ والّا این دادگاه به‌هیچ‌وجه امتیازی برای روحانیون نیست و چیز خوب و مفیدی است. امام این دادگاه را تأسیس کردند و از جمله کسانی که به این کار نظر موافق داد، من بودم. ایشان با بعضی از اشخاص - از جمله با من - مشورت کردند. من گفتم این کار بسیار خوبی است. الان هم اعتقادم همین است که چیز خوبی است و امتیازی محسوب نمی‌شود. چرا با این‌که در

جریان کوی دانشگاه، قلبتان جریحه‌دار شده بود، در قبال تبرئه‌ی عوامل حمله به کوی دانشگاه سکوت کردید؟ آیا سکوت شما ناشی از رضایت شما نبود؟ واقعه‌ی کوی دانشگاه، حقیقتاً قلب بنده را جریحه‌دار کرد. این نه شوخی بود، نه تعارف؛ منتها می‌دانید واقعه‌ی کوی دانشگاه، یک واقعه‌ی کاملاً پیچیده و مرکب بود. فقط این نبود که چهار نفر به کوی دانشگاه رفتند و کاری را انجام دادند. دستگاه قضایی به پرونده رسیدگی کرد. در مقابل قضاوت دستگاه قضایی، همه باید تسلیم باشند. من چه از آن حکم راضی باشم، چه راضی نباشم، غلطترین کار این است که بگویم بنده حکم را قبول ندارم. این، قابل قبول و درست نیست. بالاخره کدام دادگاه در دنیا تشکیل می‌شود که همه‌ی اطراف قضیه از آن راضی باشند؟ شما هر دادگاهی را نگاه کنید، بالاخره یک طرف راضی است، یک طرف راضی نیست. این دادگاه و سایر دادگاهها به وسیله‌ی قضاتی که البته من اغلب آنها را از نزدیک نمی‌شناسم و فقط در تلویزیون آنها را دیده‌ام و اسمشان را شنیده‌ام، اداره می‌شوند؛ لیکن دستگاه قضایی به اینها اعتماد دارد. اینها قضاتی هستند که گزینش و انتخاب شده‌اند، عادلند و با موازین و مقرّرات دستگاه قضایی منطبقند. بعد هم قوانین و دستگاهی در آن‌جا وجود دارد که اگر هر قاضی‌ای برخلاف قانون عمل کند، آن دستگاه یقه‌ی او را می‌گیرد. بنابراین دادگاهی تشکیل شده و حکمی داده است. ما باید در مقابل حکم دادگاه تسلیم باشیم. وقتی که دادگاه می‌گوید فلان آدم در این واقعه مجرم نیست، پس مجرم نیست. من و شما که آن‌جا نبوده‌ایم تا بدانیم این شخص مجرم است یا نه. نتیجه را باید دادگاه بگوید. من به طور کلّی نه تنها نسبت به این قضیه‌ی بخصوص، بلکه نسبت به همه‌ی قضایا، معتقدم زیر سؤال بردن قوّه‌ی قضاییه در یک کشور، نقطه‌ی شروع فساد در آن کشور است. بنابراین نباید قوّه‌ی قضائیّه را زیر سؤال برد. نه این‌که قوّه‌ی قضائیّه همیشه درست عمل می‌کند، یا همه‌ی آدمهایش درستند، یا همه‌ی کارهایش درست است؛ نه. یقیناً در قوّه‌ی قضائیّه تخلّفاتی وجود دارد. اخیراً قوّه‌ی قضائیّه رئیس دادگاهی را به محاکمه کشید و الان هم در زندان است. بنابراین آنها برخورد می‌کنند. یقیناً اگر آن شخص به یک باند سیاسی وابسته بود، امروز جنجالش دنیا را گرفته بود؛ اما وقتی وابسته نیست، سروصدایش بلند نمی‌شود! قوّه‌ی قضائیّه با فساد در درون خودش قاطع برخورد می‌کند. با این‌که نمی‌خواهم بگویم کلّاً قوّه‌ی قضائیّه بی‌عیب یا بی‌اشکال است یا همه‌ی آدمهایش خوبند؛ اما همه موظفند پیکره‌ی قوه‌ی قضاییه را به رسمیت بشناسند؛ ملاحظه کنند و آن را زیر سؤال نبرند. اگر قوّه‌ی قضائیّه زیر سؤال برود، هر مجرمی می‌تواند با دستاویزی، از بار مؤاخذه و محاکمه فرار کند و دیگر نمی‌شود کسی را تعقیب کرد. بنابراین در مقابل حکم دادگاه همه باید تسلیم باشند. به نظر شما علّت کارکرد ناموفّق دستگاههای فرهنگی در طول بیست سال گذشته چه بوده است؟ البته نمی‌شود گفت کارکرد دستگاههای فرهنگی، کلّاً ناموفق بوده است؛ نه، موفقیتهای زیادی هم داشته‌اند. معمولاً آدمها، نیمه‌ی خالی لیوان را می‌بینند، ولی به نیمه‌ی پُر چندان توجّه نمی‌کنند. دستگاههای فرهنگی کشور کارکردهای موفّق هم داشته‌اند؛ اما آن‌جاهایی که موفقیتی نبوده، ناشی از چند عامل بوده است که کم‌کاری و کم‌ابتکاری از جمله‌ی آنهاست. اینها به مدیریّتها مربوط می‌شود. مدیریّتهای ضعیف، معمولاً ـ کارشان، ابتکارشان و گزینش انسانهای کارآمدشان کم است؛ یا این‌که در مقابل امواج فرهنگی غرب تسلیم می‌شوند. این را دست کم نگیرید. من هفت، هشت سال پیش، مسأله‌ی تهاجم فرهنگی را مطرح کردم؛ اما خیلیها با این قضیه برخورد تندی کردند و گفتند تهاجم فرهنگی چیست؛ در حالی که یک واقعیت بسیار مهم، حسّاس و خطرناک است. غربیها سعی می‌کنند عرفهای فرهنگیِ خودشان را بر کشورهای مختلف تحمیل کنند. یک مدیر اگر در مقابل اینها حالت وادادگی پیدا کرد، همین چیزهایی که پیش آمده، پیش می‌آید. وادادگی مدیران، یکی از مهمترین و مؤثّرترین و مضرترین عواملی است که دستگاههای فرهنگی را به انحراف می‌کشاند. وقتی که دستگاه فرهنگی منحرف شد، نتیجه‌اش در بیرون معلوم می‌شود. آن دستگاهی که باید در جهت رشد فکری و فرهنگی و عملی انسانها فیلم بسازد و کتاب تولید کند و تمام ابزارهای فرهنگی را در این جهت به کار بیندازد، وقتی می‌بینم که در این زمینه‌ها کم‌کاری دارد، طبیعتاً مورد عتاب من قرار می‌گیرد. این را نباید حمل بر یک جهتگیری سیاسی کرد؛ همین چیزی است که این خواهر یا برادرمان این‌جا نوشته‌اند. آیا تغییرات در سرپرستی و ریاست دستگاهها

و رسانه‌ها جهت خلّاقیت و ارائه‌ی راهکارهای جدید، ضروری به نظر نمی‌رسد؟ چرا. در هر دستگاهی که ما در مدیریّت آن ضعفی احساس می‌کنیم، چنانچه انسان کارآمد و بهتری را سراغ داشته باشیم و جای او بگذاریم، یقیناً تأثیرات زیادی خواهد داشت. حرف من هم به مسؤولان کشور - چه به وزرا، و چه به مسؤولان بالاتر از وزرا - همیشه همین بوده است. آیا به نظر شما نماز جمعه در جهت تبدیل شدن به تریبونی برای دفاع آقایان از عملکرد خودشان نشده است؟ نه؛ من چنین اعتقادی ندارم. در نماز جمعه مگر چه کسانی می‌آیند و از عملکرد خودشان دفاع می‌کنند؟ ممکن است در مسند امامت جمعه‌ی تهران یک نفر، دو نفر از مسؤولان باشند؛ اما بقیه که جزو مسؤولان نیستند. البته چرا، بخشی از افراد ممکن است بیایند و بعضی از خدماتِ خودشان را بگویند - چه ائمّه‌ی جمعه، چه آن کسانی که سخنران قبل از خطبه‌ها هستند - اما این هم ایرادی ندارد که مسؤولی بیاید و عملکرد خودش را با مردم درمیان بگذارد؛ چون بالاخره یکی از وظایف تریبون نماز جمعه این است که مستمعان و مخاطبان را در جریان اوضاع کشور قرار دهد. به نظر شما انگیزه‌ی شرکت ما در نماز جمعه چگونه تقویت می‌شود؟ من دلم می‌خواهد که جوانها شرکت کنند؛ چون معتقدم که نماز جمعه مفید است. در طول هفته یک ساعت را صرف این کار کردن، زمان زیادی نیست. هم عبادت است، هم ذکراللّه است، هم شنیدن حرفهای خوب است؛ منتها شما همه‌ی حرفهایی را که از بنده یا دیگران می‌شنوید - نه فقط صحبتهای نماز جمعه را - در کارگاه ذهنِ خودتان تحلیل کنید؛ بگویید این بخش آن درست بود، این بخش آن غلط بود. اشکالی هم ندارد. بنابراین شما و دیگر مستمعان نماز جمعه اگر به این توصیه عمل کنید، از بخش مفید حرفهای آن گوینده استفاده می‌کنید، بخش مضرّش هم به شما ضرری وارد نمی‌کند. به نظر من برای شرکت نکردن در نماز جمعه، این را موجب و عذری قرار ندهید. نظارت بر عملکرد ولی‌فقیه چگونه است؟ در شرایط امروز، مجلس خبرگان سالی دو بار جلسه می‌گذارد و بیشتر به دادن بیانیه اکتفا می‌کند. آیا با این رویه، مجلس خبرگان می‌تواند نظارتی روی ولی‌فقیه داشته باشد؟ مجلس خبرگان یک هیأت تحقیقی دارد؛ مسؤول رسیدگی به کارهای رهبری، آن هیأت تحقیق است. کار آن هیأت سالی یک بار نیست؛ آنها کار خودشان را می‌کنند، کار رهبری هم جلوِ چشم همه است. خوشبختانه دستگاه رهبری و کارهای رهبری چیزهای پنهانی نیست؛ چون وظایف رهبری و کارکردهای او مشخّص است. آن هیأت می‌آید، تحقیق و پرس‌وجو می‌کند. پشت سر هیأت تحقیق، مجلس خبرگان است که این هیأت می‌رود به آنها گزارش می‌دهد. اعضای مجلس خبرگان در یکی دو روزی که جلسه دارند، بحثهای زیادی می‌کنند. این‌طور نیست که فقط یک بیانیه بدهند. بله؛ بیانیه‌اش در رسانه‌ها منعکس می‌شود؛ اما در آن‌جا بحثهای زیادی می‌شود و نظرات گوناگونی ابراز می‌گردد. بنابراین آنها کار خودشان را انجام می‌دهند. سالی دو بار جلسه هم برای آن مجموعه‌ی سنگین، چیز کمی نیست. جلسات مجلس خبرگان قبلاً سالی یک بار برگزار می‌شد، اما اخیراً چند سالی است که سالی دو مرتبه تشکیل جلسه می‌دهد. پشت سر مجلس خبرگان هم مردم هستند. نظارت هم باید جدّی و بدون رودربایستی باشد. این نظر خود من است و بارها هم به اعضای خبرگان و غیرخبرگان و دیگران این را گفته‌ام. من نظارت را دوست می‌دارم و از گریز از نظارت - اگر در کسی و در جایی باشد - به‌شدّت گله‌مندم. بر خود من هم هرچه بیشتر نظارت کنند، خوشحالترم؛ یعنی هیچ احساس نمی‌کنم که نظارت، برای من سنگینی‌ای داشته باشد. بنابراین خرسندم که این نظارت انجام گیرد. البته اگر کسی نظارتی کرده باشد و چیزی بداند؛ راهش این است که به مجلس خبرگان اطّلاع دهد؛ آنها یقیناً استفاده خواهند کرد. می‌خواستم به طور خلاصه نظر شما را در مورد «نیهیلیسم» در دنیای معاصر و خاستگاه این تمایل و گرایش نفسانی بدانم. «نیهیلیسم» یعنی پوچ‌گرایی. پوچ‌گرایی، مقوله‌ی محکومی است. البته این مکتب جزو فرآورده‌ها و میوه‌های زندگی مادّی در غرب است؛ یعنی فقد و فقر معنویت، عمدتاً جوانها را به پوچی می‌کشاند و این مربوط به امروز هم نیست؛ از زمان جوانی، من این جریان را به یاد دارم. آن موقع گروهی به نام «بیتلها» بودند که زلفهایشان را به گونه‌ی مخصوصی می‌آراستند و می‌رفتند موسیقی اجرا می‌کردند. چندی قبل هم در یکی از مجلّات خارجی عکسهای اینها را دیدم که پیرمرد شده بودند. عدّه‌ای هم در کشورهای مجذوب و منفعل در برابر غرب - که به زبانم نمی‌آید

بگویم کشورهای جهان سوم یا عقب‌افتاده؛ این تعبیرات درست نیست - دنباله‌روِ اینها می‌شدند. من در جلسه‌ی قبلی گفتم، عدّه‌ای ذائقه و فکر ترجمه‌ای دارند. مردمی که چنین حالتی دارند، هر کاری که آنها بکنند، تقلید می‌کنند. همان زمانِ جوانی ما، تا «بیتلها» در یک کشور اروپایی ظاهر شدند، این‌جا فوراً دیدیم که عدّه‌ای از جوانها زلفهایشان را مثل آنها آرایش می‌کنند! این چیز بدی است؛ خاستگاه آن هم زندگی مادّی غرب و فقد معنویت است. اگر بخواهیم پوچ‌گرایی در جامعه‌ی ما نباشد، راهش این است که معنویت و انگیزه‌ها را تقویت کنیم. خوشبختانه امروز در جامعه‌ی ما همین هم وجود دارد و من به‌شدّت توصیه می‌کنم که نگذارید این روحیه‌ی پُرانگیزگی و این شور و هیجان و میل به آرمانها در شما اندکی کاهش پیدا کند. چندی است که شما در سخنرانیهایتان مکرّر از فقر و فساد و تبعیض نام می‌برید و خواستار رفع آنها می‌شوید. سؤال من این است: آیا فقر و فساد و تبعیض فقط در طی سه‌ونیم سال اخیر بوده است و قبل از آن مردم در رفاه بوده‌اند؟ اگر جواب منفی است، پس چرا در دوران سازندگی، شما از این مقولات سخنی به میان نمی‌آوردید؟ این دوستمان یقیناً دوست بسیار جوانی هستند؛ چون اگر در جریان حرفهای ما در این چند سال می‌بودند؛ می‌دیدند که نه، ما همیشه اینها را مورد تأکید قرار می‌دادیم. من در همین جایی که الان نشسته‌ام، در روز تنفیذ دوره‌ی دوم رئیس جمهور محترم قبلی، راجع به رشد یک طبقه‌ی جدید هشدار و تذکّر دادم و نکات بسیار مهمی را در همین زمینه‌ها گفتم. این هشدارها و تذکّرها همیشه در حرفهای ما هست. این‌گونه نیست که من فقط در چند سال اخیر مسأله‌ی فقر و فساد و تبعیض را مطرح کرده باشم؛ نه. با طرح شعار رفع فقر و فساد و تبعیض در این ایام، خواستم نکته‌ی اساسی‌ای را که مورد نظر من است، بیان کنم و آن این است که طرح مسأله‌ی اصلاحات در کشور - که بسیار هم خوب است؛ اصلاحات یک امر بسیار پُرجاذبه و بسیار لازم برای هر کشوری است که دائم در حال اصلاحِ خودش باشد - یک وسیله‌ی سیاسی در دست عدّه‌ای شد که نه نظام، نه اسلام، نه قانون اساسی، نه این دولت، نه رئیس جمهور، نه رهبری، نه وزرا، و خلاصه هیچ کس را قبول ندارند؛ یعنی کلّ نظام را قبول ندارند. اینها بدون این‌که کلمه‌ی اصلاحات را معنا کنند، شروع به استفاده‌ی سیاسی از اصلاحات کردند. من مطرح کردم که اصلاحات در کشور - که یک امر بسیار لازم است و همه باید متوجّه اصلاحات شوند و سه قوّه باید در جهت اصلاحات حرکت کنند - در درجه‌ی اوّل این سه چیز است. من در واقع یک مفهوم روشن را برای اصلاحات مطرح کردم و آنها هم نتوانستند آن را نفی کنند؛ چون چه کسی است که رفع فقر و تبعیض و فساد را در جامعه لازم نداند یا آن را اصلاح نداند؟ اما به‌هرحال برای این‌گونه اصلاحات تلاش نمی‌کنند. برای یک خواسته‌ی مبهم و مجهول، مرتّب در فضای کشور توفان سیاسی راه می‌اندازند و مردم را به این طرف و آن طرف می‌کشانند و دانشگاه را مورد هدف خود قرار می‌دهند. آیا این درست است؟ من خواستم به این تلاشی که بعضی افراد می‌خواهند بکنند، جهت داده شود؛ که خوشبختانه همین‌طور هم شد. قبل از آن‌که من این مسأله را مطرح کنم و بعد از آن‌که مطرح کردم، رؤسای سه قوّه را این‌جا خواستم و با آنها صحبت کردم. آنها قول دادند که برنامه‌ریزی کنند؛ برنامه‌ریزی هم کردند و الان کارهایی می‌کنند. بنابراین من از سابق و در دولت گذشته هم بخصوص در زمینه‌ی مسأله‌ی فساد و تبعیض و فقر، تلاش مسؤولان را خواسته‌ام. آنها هم بر اساس همان خواسته‌ی ما لایحه‌ی فقرزدایی را درست کردند. منتها به عمر دولت گذشته نرسید؛ اما بعد همان لایحه را دولت فعلی تنظیم و مرتّب کرد؛ بعضی از مراحلش هم پیش رفته؛ که همین مسأله‌ی اشتغالی که شما در این چند روز شنیده‌اید، به دنبال آن مسأله است؛ چون مسأله‌ی اشتغال، مهمترین مسأله است. آیا فکر نمی‌کنید که عملکرد مسؤولانِ روحانیِ حکومت باعث ایجاد فقر شده است؟ اگر منظور این است که چون روحانیون مصدر کار قرار گرفته‌اند، باعث فقر شده‌اند؛ نه، این غلط است. الان بخشهایی که مربوط به این کارند، هیچکدام روحانی نیستند. وزرای اقتصاد و دارایی، بازرگانی، کشاورزی، صنایع، کار و تعاون، در طول این چند سال کدامیک روحانی بوده‌اند؟ روحانیونی هم که به عنوان رئیس جمهور به کار مشغول بوده‌اند - چه رئیس جمهور فعلی، چه رئیس جمهور قبلی - کسانی بوده‌اند که مردم آنها را انتخاب کرده بودند. بنابراین روحانیت در کار اقتصادی و در برنامه‌ریزیهای اقتصادی اصلاً دخالتی ندارد که بگوییم وجود این فقر

مربوط به آنهاست؛ نه، این مربوط به چیزهای دیگر است. البته عوامل موروثیِ فقر در جامعه زیاد است؛ تلاش سازمان‌یافته‌ی مفید و اهتمام لازم، تحت تأثیر بعضی از جریانهای دیگر قرار گرفته است. در دوره‌ی سازندگی، مسأله‌ی سازندگی کشور اهمیت پیدا کرد و عمده شد. البته سازندگی به معنای از بین رفتن فقر نیست. سازندگی به معنای ایجاد فرصتهای جدید و رونق اقتصادی است؛ اما ممکن است فقر هم در گوشه‌ای از جامعه باقی بماند. البته اگر سازندگی ادامه پیدا کند، بتدریج فقر را از بین خواهد برد؛ اما این‌طور نیست که تلاش برای سازندگی، در همان مقدّمات کار، به معنای نابود کردن فقر باشد. سازندگی باید استمرار پیدا کند؛ وقتی استمرار پیدا کرد، بتدریج فقر هم برطرف خواهد شد. آیا برای مبارزه با فقر و فساد برنامه‌ای دارید؟ البته مسؤولیت رهبری، برنامه‌ریزی برای این کارها نیست؛ ولی بله، من برنامه دارم. من اگر خودم می‌خواستم اجرا کنم، برنامه‌های قابل تکیه و قابل قبولی دارم که با مسؤولان هم آنها را در میان گذاشته‌ام و تا آن‌جایی که لازم و ممکن بوده، در جهتهای مورد نظرِ خودم آنها را راهنمایی هم کرده‌ام - هم دولت قبلی و هم دولت فعلی را - بسیاری از این تلاشهایی که شده، خوشبختانه ناشی از همین کمکهای فکری بوده است. این چیزی نیست که دولتها آن را قبول نداشته باشند. خودشان هم قبول دارند و بارها هم آن را گفته‌اند. بله، من برنامه دارم؛ منتها برنامه‌ریزی به عهده‌ی دولتهاست. هر دولتی در چارچوب سیاستهای اجراییِ خودش باید برنامه‌ریزی کند و پیش برود. ما هم باید کمک کنیم، که ان‌شاءاللّه می‌کنیم و تا به‌حال هم کمک کرده‌ایم. نظر شما در مورد مصوّبه‌ی اخیر مجلس در خصوص جلوگیری از حضور نیروی انتظامی در دانشگاه چیست؟ من نسبت به این‌گونه مصوّبه‌های مجلس، اصلاً اعلام نظر نمی‌کنم؛ چون نظر دادن - در هر طرفش - ممکن است برای گروهی محدودیتهایی ایجاد کند. هر مصوّبه‌ای که قانونی شد، من از آن حمایت می‌کنم. زمانی دانشگاه «پلی‌تکنیک» از لحاظ صنعتی و علمی در رده‌ی اوّلِ بهترین دانشگاههای کشور بود؛ ولی چندی است که اوضاعِ وخیم دانشگاه - امکانات تحقیقی، سرویس‌دهی، اینترنت و ... - فضا را برای حرکت علمی دانشجویان سخت کرده است. من این نکته را در ابتدای صحبتم عرض کردم. مسؤولان دانشگاه همین چیزها را با من در میان گذاشتند و دغدغه‌های آنها نیز همینهاست و من امیدوارم که ان‌شاءاللّه این مشکلات را بتدریج حل کنند. البته من از دوستی که این نامه را نوشته‌اند، گله می‌کنم. می‌دانید که پلی‌تکنیک یک کلمه‌ی فرنگی است؛ واقعاً چه امتیازی دارد که آن را بر «دانشگاه صنعتی امیرکبیر» ترجیح بدهیم؟! خواهش می‌کنم بعد از این بگویند «دانشگاه امیرکبیر». حضرت‌عالی در بیانات خود راجع به قتلهای زنجیره‌ای، از نقش بیگانه در این موضوع سخن گفتید؛ ولی در بررسی پرونده به این جنبه هیچ اشاره‌ای نشد؛ بلکه ظاهراً کاملاً بعکس می‌نمود. لطفاً توضیح دهید. من در همان ابتدا که راجع به این مسأله‌ی پُرجنجال و واقعاً مضر بحث کردم، همین اظهار نظر را کردم؛ الان هم جز این اعتقادی ندارم. من دلم نمی‌خواهد که این بحث را دوباره زنده کنم؛ چون این بحث برای کشور بسیار ضرر داشت. حادثه‌ای اتفاق افتاده بود، باید دستگاه اطلاعاتی و دستگاه قضایی این مسأله را حل می‌کردند؛ اما کشاندنِ آن به افکار عمومی، هیجانهای کاذب درست کردن و اظهارنظرهای غیرواقعی و بعضاً صددرصد دروغ از اطراف و اکناف، فضای بسیار بدی درست کرد. بنابراین من هیچ خشنود نیستم که این بحثها مجدّداً مطرح شوند. خوشبختانه کار دادگاه هم تمام شد و این بحثها خاتمه پیدا کرد؛ لیکن چون سؤال شده، عرض می‌کنم. من باز هم اعتقادم همان چیزی است که گفتم. ببینید؛ این مسأله جنبه‌های مختلفی دارد: یک جنبه، جنبه‌ی جنایی مسأله است. چند نفر وابسته‌ی به یک تشکیلات دولتی رفته‌اند و تعدادی را به قتل رسانده‌اند. این کار، یک جنایت است و از این جنبه باید به آن رسیدگی شود. این دادگاهی هم که تشکیل شد، مطرح کرد که من فقط از جنبه‌ی جنایی به این مسأله رسیدگی می‌کنم؛ از جنبه‌های دیگر رسیدگی نمی‌کنم؛ یعنی صلاحیت این دادگاه همین اندازه بود و رسیدگی هم کرد. از طرف دیگر وقتی ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این قاتلها نسبت به آن مقتولها هیچ دشمنی و کینه‌ی شخصی و تزاحم منافعی نداشتند که بگوییم با آنها بد بودند و به همین دلیل آنها را کشته‌اند. از طرف دیگر مگر آن افراد از لحاظ سیاسی برای کشور بسیار مضر و خطرناک بودند تا فرض کنیم که این افراد برای دفاع از نظام رفتند و آنها را کشتند؟ این‌طور نبود. من در خطبه‌ی نماز جمعه گفتم

که یکی از این مقتولان، دوست قدیمی دوران مبارزات و همکار دوره‌ی بعد از انقلاب اسلامی و در این اواخر هم دشمنِ بی‌ضرر ما بود. او از مخالفانی بود که واقعاً کمترین ضرری برای نظام نداشت. بنابراین، این‌طور نبود که ما فرض کنیم یک انگیزه‌ی طرفدارانه‌ی از نظام موجب شد که اینها بروند و فلان کس را که هیچ ضرری برای نظام نداشت، بکُشند. از طرفی سنگینی این کار بر نظام بسیار زیاد بود؛ یعنی یک حالت ناامنی و بی‌اطمینانی ایجاد کرده بود. از همه بدتر، مورد تهاجم قرار گرفتن و زیر سؤال رفتن دستگاه امنیتی کشور بود. در این‌جا یک ذهن عادی - ولو هیچ قرینه‌ای هم وجود نداشته باشد - به‌طور طبیعی چه چیزی به نظرش می‌رسد؟ آیا غیر از این است که دستی می‌خواهد دستگاه اطّلاعاتی را خراب و نظام را بدنام کند و حالت ناامنی به وجود آورد و تهمت فشار بر مخالفان نظام را در دنیا و علیه جمهوری اسلامی شایع کند؟ هر ذهن ساده‌ای به این نکته پی می‌برد. البته بنده در این زمینه قرائن زیادی هم داشتم و فقط این نکته نبود. اعترافهایی هم که بعداً کردند، این را ثابت کرد. اگر رسیدگی امنیتیِ دقیقی بشود و محاکمه‌ی دقیقی صورت گیرد، هیچ بعید ندانید که در این زمینه قرائن و شواهد روشنگری پیدا شود و در معرض دید قرار گیرد؛ منتها این دادگاهی که تشکیل شد، فقط از جنبه‌ی جنایی به این مسأله رسیدگی کرد. * * * بسیاری از این سؤالها باقی ماند؛ چون حجم آنها زیاد بود و تعدادی را هم بعداً آوردند. الان ظهر شده است و اذان را هم گفته‌اند؛ بنابراین از این‌که برای پاسخ دادن به سؤالهای باقی‌مانده فرصت نیست، از شما معذرت می‌خواهم. ان‌شاءاللّه خداوند همه‌ی شما را موفّق و مؤیّد بدارد و دلهای پاک و جانهای نورانی شما روزبه‌روز در صراط مستقیم الهی رشد کنند و ان‌شاءاللّه شما بتوانید آینده‌ی بسیار خوب و روشنی را برای کشور و خانه‌ی عزیز خودتان - که ایران است - و برای نسلهای آینده فراهم کنید و اسلام را عزّت ببخشید؛ چون شما فرزندان اسلام هستید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سالروز عید سعید غدیر خم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سالروز عید سعید غدیر خم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید سعید و مبارک را به همه حضّار محترم، به همه ملت عزیز ایران، به همه مؤمنین عالم و به همه آزادگان، تبریک عرض می‌کنم. همچنین به شما برادران و خواهران عزیز، بخصوص به خانواده‌های مکرّم شهیدان و نیز دوستانی که از راه دور تشریف آورده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم. امسال، این دومین عید غدیر است. عید غدیر اوّل در روزهای آغاز سال ۷۹ بود و غدیر دوم در روزهای پایانی امسال است. البته عید غدیر، عید بسیار بزرگ و خاطره عظیم تاریخی است؛ لیکن در مضمون عید غدیر درسهایی وجود دارد که هرگاه ملت اسلام این درسها را به گوش جان بشنود، حقیقتاً از این روز بهره خواهد برد. در واقعه غدیر، درسهای بزرگی وجود دارد: اوّلاً این واقعه جزو وقایع مسلّم تاریخ اسلام است. این‌طور نیست که فقط شیعه حدیث غدیر را نقل کرده باشد. در بین علما و محدّثان اهل سنّت، تعداد بسیاری این حدیث را نقل کرده‌اند و همان‌طور که شیعه این حادثه را بیان کرده است، آنها هم بیان کرده‌اند. فهم علما و دانشمندان - همانند فهم خود حضّار آن حادثه - از این عمل پیغمبر، که دست امیرالمؤمنین را بلند کرد و فرمود:«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»(۱) این بود که پیغمبر، امیرالمؤمنین را برای جانشینیِ خود نصب کرد. نمی‌خواهیم وارد مسأله شیعه و سنّی و اختلافات و درگیریهای اعتقادی شویم - دنیای اسلام تا امروز هرچه از دعوای شیعه و سنی کشیده، بس است! - ولی معرفتی که در این کلام عمیق پیغمبر وجود دارد، باید درست فهمیده شود؛ پیغمبر امیرالمؤمنین را منصوب کرد. پیغمبر برای این مبعوث شده بود که مردم را تعلیم دهد و تزکیه کند؛ «یعلّمهم الکتاب و الحکمة و یزکّیهم»؛(۲) یا در جای دیگر «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة».(۳) باید انسانها، هم آموزش داده شوند و هم تزکیه شوند، تا این کره خاکی و این جامعه بزرگ بشری بتواند مثل یک خانواده سالم، راه کمال را طی کند و از خیرات این عالم بهره‌مند شود. هدف همه نبوّتها و بعثتها این است. هرکدام از انبیا به نبوّت مبعوث شدند، این اقدام بزرگِ تعلیم و تربیت را تا آن حدّی که امکانات زمان اجازه می‌داد، پیش بردند؛ اما دین خاتم و نبیّ خاتم باید این حرکت عظیم الهی را

ابدیّت بخشد؛ چون پیغمبرِ دیگری مبعوث نخواهد شد تا بشر به آن سر منزل نهایی خود در این عالم - که زندگی در کره خاکی و در خانواده بشری، باید همراه با صلح و صفا و عدالت و با بهره‌مندی از خیرات عالم باشد - نزدیک شود و بالأخره به آن برسد. چگونه می‌شود بشریت را به آن سرمنزل نهایی نزدیک کرد؟ آن وقتی که این تربیت مستمر باشد. باید تعلیم و تربیت مستمرّی از موضع حکومت و قدرت سیاسی - آن هم قدرت سیاسیِ کسی مثل پیغمبر؛ یعنی معصوم - این جامعه بشری را بتدریج پیش ببرد و تربیت کند و ناهنجاریها را در میان آنها کاهش دهد تا بشریت بتواند به آن نقطه‌ای که شروع زندگی سعادتمندانه همه انسانهاست - که ما آن دوره را، دوره حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه می‌دانیم - برسد. دوره ولیّ‌عصر ارواحنافداه، دوره آغاز زندگی بشر است؛ دوره پایان زندگی بشر نیست. از آن‌جا حیات حقیقی انسان و سعادت حقیقی این خانواده عظیم بشری تازه شروع خواهد شد و استفاده از برکات این کره خاکی و استعدادها و انرژیهای نهفته در این فضا، برای انسان - بدون ضرر، بدون خسارت، بدون نابودی و ضایع کردن - ممکن خواهد شد. درست است که امروز بشر از چیزی استفاده می‌کند، اما به یک چیز دیگر ضرر می‌زند. امروز نیروی اتم را کشف می‌کند، اما نیروی اتم را برای نابودی انسان به کار می‌برد؛ نفت را از اعماق زمین استخراج می‌کند، اما این نفت در راه تضییع و تخریب محیط زیست انسان به کار می‌رود؛ کمااین‌که در این صد سال اخیر این‌گونه بوده است. بشر نیروهای محرّکه و انرژیهای پنهان و قوّه بخار و سایر نیروها را کشف می‌کند،اما انسانها را به انواع و اقسام گرفتاریهای جسمانی از ناحیه این مشکلاتی که زندگی مادّی برای انسانها به وجود می‌آورد، آلوده می‌کند. به بشر سرعت و سهولت داده می‌شود؛ اما خیلی چیزها از او گرفته می‌شود. از آن طرف هم تخریب ارزشهای اخلاقی است که امروز انسان دچار آنهاست؛ لیکن در دوران ظهور حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه قضیه این‌گونه نیست. بشر از خیرات عالم، از انرژیهای پنهان و از نیروهای نهفته در طبیعت، استفاده بی‌ضرر و بی خسارت می‌کند؛ استفاده‌ای که مایه رشد و پیشرفت انسان است. همه پیغمبران آمده‌اند تا ما را به آن نقطه‌ای برسانند که زندگی بشر تازه شروع می‌شود. پیغمبر خاتم اگر بخواهد انسانها را به مقتضای دین خاتم به این‌جا برساند، باید چه کار کند؟ باید این تربیتی که او ارزانی انسانها کرده است، مستمر و طولانی باشد و چندین نسل را پی‌درپی شامل شود. خود پیغمبر اکرم که از دنیا خواهد رفت - «انّک میّت و انّهم میّتون»(۴) - پس باید کسی را نصب کند که بعد از خود او دقیقاً همان راه و همان جهت و همان شیوه‌ها را مورد استفاده قرار دهد، و او علی‌بن‌ابی‌طالب است. معنای نصب غدیر این است. اگر آن روز امّت اسلامی، نصب پیغمبر را درست و با معنای حقیقیِ خودش درک می‌کرد و تحویل می‌گرفت و دنبال علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام راه می‌افتاد و این تربیت نبوی استمرار پیدا می‌کرد و بعد از امیرالمؤمنین هم انسانهای معصوم و بدون خطا، نسلهای بشری را مثل خودِ پیغمبر، پی‌درپی زیر تربیت الهیِ خویش قرار می‌دادند، بشریت بسیار زود به آن نقطه‌ای می‌رسید که هنوز به آن نقطه نرسیده است. علم و فکر بشری پیشرفت می‌کرد؛ درجات روحی انسانها بالا می‌رفت؛ صلح و صفا در بین انسانها برقرار می‌شد و ظلم و جور و ناامنی و تبعیض و بی‌عدالتی از بین مردم رخت برمی‌بست. این‌که فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها - که در آن زمان عارف‌ترین انسانها به مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین بود - فرمود اگر دنبال علی راه می‌افتادید، شما را به چنین سرمنزلی هدایت می‌کرد و از چنین راهی می‌برد، به همین خاطر است. ولی بشر زیاد اشتباه می‌کند. در تاریخ، اشتباهات بزرگ همیشه سرنوشت انسانها را با مشکلات بزرگ دچار کرده است. ماجرای سیر انسان در دوران نبوت نبیّ خاتم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، ماجرای بسیار پُرحادثه و داستان بسیار مهم و حامل فلسفه بسیار عمیقی است. در سال امیرالمؤمنین - که امسال و سالهای دیگر هم متعلّق به ایشان است - شایسته است که این فلسفه مورد مدّاقه قرار گیرد. امروز هم بشر باید همان حرکت و تلاش را انجام دهد. جوامع بشری هرچه با عدالت و معنویت همراه شوند و هرچه انسانها از رذایل اخلاقی، خودخواهیها، بداندیشیها، بددلیها، شهوترانیها و خودپرستیها دور شوند، آن آینده نزدیکتر خواهد شد. بشر در طول تاریخ در کجراهه‌هایی قرار گرفته و به راه افتاده که او را از سرمنزل نهاییِ خودش بسیار دور کرده است. امروز انقلاب اسلامی فرصت دوباره‌ای است که به بشریت داده شده است. این بیداری اسلامی یک فرصت دوباره است. از این فرصتها

در طول تاریخ پیش آمده، منتها کم؛ در طول تاریخ اسلام هم پیش آمده، باز هم کمتر. در دریای متلاطمی از امواج گوناگون مادّی و نابودی ارزشهای اخلاقی و معنوی، ناگهان این کشتیِ مستقرّ ثابتِ نجات‌دهنده - کشتی اسلامی با ناخدایی اسلام و با رهبریِ قرآن، ظاهر شده و انسانها را به سمت خودش دعوت کرده است. بحثِ یک حادثه کوچک نیست. یک ملت به این کشتی نجات چسبیده‌اند و ملتهای دیگر هم دیدند که یک ملت چگونه می‌تواند از زیر بار حکومت زور و فساد و وابستگی و دنباله‌رویِ طاغوتها و مستکبران عالم، با پیروی از سفینه نجات اسلام، نجات پیدا کند. همه بدانند و بخصوص جوانها بیشتر توجه کنند؛ امروز آوازه و نشانه‌ها و انعکاسهای بسیار مؤثّر و کار آمد فریاد انقلاب در دنیا بسیار عمیق شده است. البته از تبلیغات مخالفانی که از فریاد اسلام به وحشت افتاده‌اند، انتظاری نیست که این بازتابهای جهانی را منعکس کنند. آنها عکسش را منعکس می‌کنند؛ لیکن حقیقت قضیه این است که عرض می‌کنم: تا اعماق جان انسانها - آن هم در چهار گوشه عالم؛ نه فقط در دنیای اسلام - بازتاب حرکت ملت ایران منعکس شده است. در بسیاری از کشورها - و در کشورهای اسلامی، بیشتر - جوانها به ندای اسلام دل بسته‌اند. در دوره قبل از انقلاب اسلامی و قبل از تشکیل حکومت اسلامی در این‌جا، این دلبستگی وجود نداشت. این تداومِ راه غدیر است. این مطرح کردنِ یک خطّ روشن برای بشریت است تا در سایه این خطّ روشن، هر چه زودتر به آن سرانجامی که همه پیغمبران مژده‌اش را داده‌اند، برسد. همه پیغمبران و مصلحان عالم این نوید را به بشریت داده‌اند که یک روز نجات خواهد یافت. امروز ما - هم مسؤولانمان، هم مردممان - در قبال مسأله غدیر مسؤولیم. مسؤولان کشور باید سعی کنند اعمال و رفتار و حرکات و سکنات و برنامه‌ریزیهایشان را به گونه‌ای تنظیم کنند که با هدفهای اسلام - که همان هدفهای غدیر است - تطبیق کند. اگر چه همه دنیا، بخصوص کمپانیهای صهیونیستی و قدرتمندان و زرسالاران عالم، ناراحت شوند و هجمه تبلیغاتی کنند، باکی نیست. امروز پایه انقلاب مستحکم است و این توفانها نمی‌تواند این بنای شامخ را متزلزل کند. از چه چیزی می‌ترسند؟ ملاحظه چه چیزی را می‌کنند؟ بعضی کسان در برنامه‌ریزیهایشان، در اجرایشان، در تصمیم‌گیریهایشان، در حرف‌زدنهایشان و در موضعگیریهایشان، دائماً مواظبند که نکند فلان رادیوی گوشه دنیا - که به فلان دستگاه جاسوسی وابسته است - علیه این صحبت یا علیه این شخص حرفی بزند! خوب؛ بزند. امروز پیام اسلام، پیام جذّابی است. پیام ما، پیام عدالت است؛ پیام ما، پیام نجات انسانها و نجات جوانهاست. وقتی ما اسم جوان را می‌آوریم، فقط به جوانهای جامعه خودمان نگاه نمی‌کنیم. امروز نسل جوان در دنیا غرق در بدبختی و نابسامانی است. رنجها، فشارهای روحی و عصبی و ابهام آینده، امروز نسلهای جوان را در سرتاسر دنیا بر اثر دوری از معنویت، زیر فشار قرار می‌دهد. مسؤولان، به نام اسلام، برای اسلام، با پیام اسلام، شجاعانه، قدرتمندانه و بدون ملاحظه این و آن، هم موضعگیری کنند، هم حرف بزنند و هم عمل کنند. مردم عزیزمان و بخصوص جوانها هم به برکت غدیر، بدانند این راهی که اسلام و قرآن و خطّ غدیر ترسیم کرده، یک راه روشن است؛ راهی است که با استدلال و فلسفه مستحکمی ترسیم شده و روندگان بسیار بزرگ و عظیم‌المنزلتی پیدا کرده است. امروز هم خوشبختانه این راه در دنیا مطرح است و دیگر ما در تنهایی و عزلت نیستیم. امروز ما در مرکز و محور توجّه مردم جهان - بخصوص کشورهای اسلامی - هستیم. راه، راه خوش‌عاقبت و روشنی است؛ با تلاش مسؤولان و با امید و پشتیبانی قشرهای مختلف مردم بایستی قدم به قدم این راه را طی کنیم و پیش برویم. این راه گرچه کوتاه‌مدت نیست، اما همان راهی است که بالأخره به نجات بشریت منتهی خواهد شد. همان راهی است که ان‌شاءاللَّه زمینه‌های ظهور مهدی موعود صلوات‌اللَّه‌علیه‌وعجّل‌اللَّه‌فرجه را فراهم خواهد کرد. امیدوارم که خداوند متعال این عید را بر شما عزیزانی که در این جلسه تشریف دارید، بر همه ملت عظیم‌الشّأن ایران و همه مؤمنین در سرتاسر عالم مبارک کند و همه شما را مشمول برکاتِ خود و ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه قرار دهد و ان‌شاءاللَّه شما را جزو منتظران واقعی و واصلان به لقای آن بزرگوار محسوب فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) امالی طوسی، ۲۴۷ ۲) بقره: ۱۲۹ ۳) جمعه: ۲ ۴) زمر: ۳۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نؤمن به و نستغفره. و نتوکّل علیه و نصلّی علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. همه برادران و خواهران نمازگزارِ عزیز و همچنین خودم را به رعایت تقوا و پرهیزگاری دعوت و توصیه می‌کنم. توشه ما از هر یک از اجتماعات نماز جمعه، در درجه اوّل باید این باشد که یک گام به زیور تقوا نزدیکتر شویم. تقوا عبارت است از مراقبت دائم از خود؛ در رفتار و گفتارمان، حتّی در اندیشه‌ها و واردات ذهنی‌مان؛ که مبادا در گفتار یا رفتار یا حتّی در ذهنیّات خودمان، به آنچه که مورد خشم الهی است، نزدیک شویم. امید است خدای متعال به برکت اجتماع نورانیِ نماز جمعه و به برکت این ایام که به امیر مؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام - آن مجسّمه تقوا - متعلّق است، در نزدیک شدن ما به آن دستور عمومی پیغمبران و اولیایش، کمک کند. امروز در خطبه اوّل راجع به امیر مؤمنان - که امسال به نام آن بزرگوار مزیّن بود - مطالبی را عرض می‌کنم. این روزها سال امیرالمؤمنین به پایان می‌رسد. البته همه سالها، همه روزها و همه تاریخ، متعلّق به امیر مؤمنان و به خط و راه روشن اوست. در این سال که به نام امیرالمؤمنین موسوم و مزیّن شد، کارهای فکریِ خوبی در باب معرفت امیرالمؤمنین به‌وسیله علاقه‌مندان به آن بزرگوار انجام گرفت. از این جهت، این نامگذاری بجا بود و محصول قابل توجّهی هم داشت: دلها متوجّه امیرالمؤمنین است؛ از این امر استقبال کردند و یاد آن بزرگوار در سرتاسر سال، در مجامع و مراکزی که برای آگاهی بخشیدن است و نیز در دل مردم، زنده ماند. این خوب بود. اما آنچه که مهم است و امروز برای ما از معرفت و آگاهیها مهمتر است، عبارت است از نزدیک شدن عملی به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام؛ زیرا او اسوه است. شناختن علی کافی نیست؛ شناختن باید مقدّمه نزدیک شدن به جایگاه امیرالمؤمنین باشد. اگر حکومتی خیر و صلاح مردم را می‌طلبد، باید علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام را اسوه و الگوی خود قرار دهد. این‌جاست که انسانها احساس خواهند کرد که سعادت در زندگی آنها حضور دارد. هم امروز این‌طور است و هم در آینده تاریخ همیشه همین‌گونه خواهد بود. اگر جامعه‌ای در انتظار سعادت است، راه عملی آن است که حکومتها، زندگی و حکومت امیرالمؤمنین را اسوه قرار دهند و به آن سمت حرکت کنند. حرف و عملِ ریاکارانه حکومتهای غربی - که امروز تبلیغات دنیا در دست آنهاست - نمی‌تواند انسانها را سعادتمند کند و جامعه را از طعم واقعی عدالت شیرین‌کام نماید. در زندگی و شخصیت امیرالمؤمنین، واژه و مفهوم «عدالت» برجستگی خاصی دارد. بسیاری از خصوصیات در آن بزرگوار بود، اما یکی از برجسته‌ترین این خصوصیات - که همیشه با نام آن بزرگوار همراه است - مسأله عدالت است. مفاهیم گوناگونی که شُعب مختلف عدالت دارد، در وجود امیرالمؤمنین درهم‌تنیده است. امیرالمؤمنین مظهر عدل الهی هم هست. عدل به آن معنایی که ما جزو اصول دین می‌دانیم، اقتضاء می‌کرد که خداوند متعال شخصیتی مثل امیرالمؤمنین را برای رهبری و هدایت مردم انتخاب کند؛ و این کار را خدای متعال کرد. وجود امیرالمؤمنین، شخصیت او، تربیت او، اوج مقام او، و بعد نصب او به خلافت، اینها مظهر عدل الهی است؛ اما در وجود خود او، عدالت به معنای انسانیِ آن هم به طور کامل متجلّی است. عدالت انسانی در دو قلمرو فردی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد: عدالت یک انسان در قلمرو فردی او، و عدالت یک انسان در زمینه حکومت و فرمانروایی او، که به آن عدالت اجتماعی می‌گوییم. هر دوی اینها در زندگی امیرالمؤمنین برجسته است. اینها را ما باید به قصد عمل کردن بدانیم؛ بخصوص کسانی که در جامعه مسؤولیتهایی بر دوش دارند و در قلمرو حکومت، صاحب شأنی هستند. در امیرالمؤمنین عدالت شخصی در حدّ اعلی بود؛ همان چیزی که از آن به تقوا تعبیر می‌کنیم. همین تقواست که در عمل سیاسی او، در عمل نظامی او، در تقسیم بیت‌المال توسط او، در استفاده او از بهره‌های زندگی، در هزینه کردن بیت‌المال مسلمین، در قضاوت او و در همه شؤونِ او خودش را نشان می‌دهد. در

واقع در هر انسانی، عـدالت شخصـی و نفسانی او، پشـتوانه عـدالت جمعی و منطقه تأثیر عدالت در زندگی اجتماعی است. نمی‌شود کسـی در درون خود و در عمل شخصـیِ خود تقوا نداشته باشد، دچار هوای نفس و اسیر شیطان باشد، اما ادّعا کند که می‌تواند در جامعه عـدالت را اجرا کنـد. چنین چیزی ممکن نیست. هرکس که بخواهـد در محیط زنـدگی مردم منشأ عـدالت شود، اوّل باید در درونِ خود تقوای الهی را رعـایت کنـد. تقوا – به همـان معنـایی که در ابتـدای خطبه عرض کردم – یعنی مراقبت برای خطا نکردن. البته معنای این حرف آن نیست که انسان خطا نخواهد کرد؛ خیر. بالأخره هر انسانِ غیر معصومی دچار خطا می‌شود؛ اما این مراقبت، یک صـراط مسـتقیم و یک راه نجات است و از غرق شـدن انسان جلوگیری می‌کنـد و به انسان قـدرت می‌بخشد. انسانی که مراقب خود نیست و در عمل و کلام و زنـدگی شخصـیِ خود دچار بی‌عـدالتی و بی‌تقوایی است، نمی‌توانـد در محیط جامعه منشأ عـدالت اجتماعی باشد. این جاست که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام درس همیشـگی خودش را به همه کسانی که در امور سیاسی جامعه خود نقشی دارند، بیان کرده است: «من نصب نفسه للنّاس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»؛(۱) هر کس که خود را در معرض ریاست، امامت و پیشواییِ جامعه می‌گذارد – در هر محدوده‌ای – اوّل باید شـروع به تأدیب و تربیت خود کند؛ بعد شـروع به تربیت مردم کند. یعنی اوّل خودش را اصـلاح کند، بعد به سـراغ دیگران برود. می‌فرماید: «ولیکن تأدیبه بسـیرته قبل تأدیبه بلسانه»؛(۲) اگر می‌خواهـد دیگران را تربیت کنـد، بایـد با سیره و روش و رفتارِ خود تربیت کنـد؛ نه فقط با زبان خود. به زبان بسـیار چیزها می‌شود گفت؛ اما آن چیزی که می‌توانـد انسانها را به راه خدا هدایت کند، سـیره و عمل کسـی است که در محدوده‌ای – چه در آفاق یک جامعه و، چه در محـدوده‌های کوچکتر – او را به عنوان پیشوا و معلّم و کسـی که مردم بناست از او پیروی کنند، منصوب کنند. بعد می‌فرمایـد: «و معلّم نفسه و مؤدّبهـا احقّ بالأجلال من معلّم النّاس و مؤدّبهم»؛(۳) کسـی که خود را تعلیم می‌دهـد و تأدیب می‌کند، بیشتر مسـتحقِ اجلال و تکریم است، از آن کسـی که می‌خواهـد دیگران را تأدیب کند، در حالی که خودش را تأدیب نکرده است. این، منطق و درس امیرالمؤمنین است. حکومت، فقـط فرمانروایی نیست. حکومت، نفوذ در دلها و مقبولیت در ذهنهاست. کسـی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد یـا خـود را قرار می‌دهـد، اوّل بایـد در درونِ خـود به صـورت دائمی مشـغول تـأدیب باشـد؛ خود را هـدایت کنـد، به خود تـذکّر دهـد و خود را موعظه نمایـد. امیرالمؤمنین دربـاره کسـی که سـزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشـی از کارهای مردم است؛ که البته این از موضع ریاست یک کشور شـروع می‌شود و تا مدیریّتهای پایین‌تر و کوچکتر ادامه پیدا می‌کند – امیرالمؤمنین این توصیه‌ها را برای فرمانداران و استانداران خود می‌فرمودند؛ اما برای قاضی یک شهر و مسؤول یک بخش و مـدیر گوشه‌ای از گوشه‌های این دسـتگاه عریض و طویل هم صادق بود – می‌فرماینـد: «فکان اوّل عدله نفی الهوی عن نفسه»؛(۴) اوّلین قـدم او در راه عـدالت این است که هوی و هوس را از خودش دور کند. «یصف الحق و یعمل به»؛(۵) حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. به همین خاطر است که در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق، یک قـدرت ظالمانه و غاصـبانه است. روشـهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود، باید روشـهای اخلاقی باشد. در اسـلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد. این‌طور نیست که کسـی یا جمعی حق داشـته باشـند به هر روش و وسـیله‌ای متشبّث شوند، برای این که قدرت را به دست آورند – همان‌گونه که امروز در بسـیاری از مناطق دنیا رایج است – نه۴ قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود، قدرتِ نامشـروع و ظالمانه است. در اسـلام، روشـها بسـیار مهمّند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشـها بسـیار اهمیت دارنـد، روشـها هم اهمیت دارنـد و ارزشـها باید در روشـها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر می‌خواهیم حکومت مـا به معنـای حقیقی کلمه اسـلامی باشـد، بـدون ملاـحظه بایـد در همین راه حرکت کنیم. مسؤولاـن بخشـهای مختلف، قوای سه‌گـانه، مـدیران میـانی، همه و همه بایـد سـعی‌شان این باشـد که برای کارهـا و پیشـبرد اهـدافشان، از روش سـالم و اخلاـقی اسـتفاده کننـد. اسـتفاده از این روش ممکن است در جـایی ناکامیهـا و دردسـرهایی را هم به لحـاظ کسب قـدرت به وجود آورد؛ امـا درعین‌حـال این متعیّن است که از نظر اسـلام و از نظر امیرالمـؤمنین، تشبّث به روشـهای غیر اخلاـقی به‌هیـچ‌وجه صـحیح

نیست. راه علی این است و ما باید این‌گونه حرکت کنیم. این مطالبی که عرض کردم، در زمینه عدالت در قلمرو مسائل شخصی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام بود. و اما عدالت علی علیه‌السّلام در قلمرو جامعه؛ یعنی تأمین عدالت اجتماعی. در این‌جا امیرالمؤمنین نسخه کامل اسلام است. حکومت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام یک حکومت صددرصد اسلامی است، نه ۹۹ درصد یا ۹۹/۹۹ درصد؛ نه. صددرصد یک حکومت اسلامی است. تا آن‌جایی که به امیرالمؤمنین و دامنه اختیار و قلمرو قدرت او ارتباط پیدا می‌کند، یک لحظه حرکت و تصمیم غیر اسلامی در او نیست؛ یعنی عدالت مطلق. البته در مناطق گوناگونی از حکومت امیرالمؤمنین کاملاً ـ ممکن بود و اتّفاق هم افتاد، که کارهای غیر عادلانه‌ای انجام گیرد؛ اما امیرالمؤمنین به عنوان یک فرد مسؤول، هرجا که با چنین چیزی مواجه شد، احساس تکلیف کرد. نامه‌ها و هشدارها و خطبه‌های جانسوز و جنگهای امیرالمؤمنین، همه در راه اجرای این عدالت بود. امروز تکلیف ما نیز همین است. من نمی‌خواهم این گمان حتّی در ذهنها به‌وجود آید که ممکن است انسانهایی مثل ما، یا حتّی بالاتر از ما، بتوانند شبیه امیرالمؤمنین شوند؛ نه. امیرالمؤمنین یک مثال اعلی و یک نمونه ناب است. این نمونه برای آن است که همه به آن سمت حرکت کنند؛ والّا امیرالمؤمنین قابل تشبیه نیست و هیچ‌کس را نمی‌شود به او تشبیه کرد. این بزرگوارانی که خدای متعال آنها را انتخاب کرد و به آنها عصمت بخشید - چه انبیای عظام الهی و چه ائمّه اطهار علیهم‌السّلام - ستارگان آسمان بشریت و مُلک و ملکوتند. اینها کسانی نیستند که افراد عادی - امثال ما - با نفسهای حقیر و ظرفیتهای کوچک بتوانند آن‌گونه حرکت کنند یا به آن‌جا برسند؛ اما آنها راهنمایند. انسان، با ستاره، راه را پیدا می‌کند. بنابراین ما باید در آن سمت حرکت کنیم. امروز وظیفه‌ی ما این است. امروز در نظام جمهوری اسلامی هیچ کس حق ندارد بگوید چون ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین عمل کنیم، پس تکلیفی نداریم؛ نه. بین آنچه که ما می‌توانیم عمل کنیم و آن‌جا که امیرالمؤمنین بود، مراتب بسیاری فاصله است. ما هرچه می‌توانیم، باید این مراتب را طی کنیم و پیش برویم. عدالت باید واقعیتِ خودش را در جامعه نشان دهد؛ و این ممکن است؛ کمااین‌که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بخشهایی از عدالت را که در دوره‌ای اجرای آن در ایران جزو محالات شمرده می‌شد، محقّق کرد. یک روز بود که در کشور ما امکان دستیابی به مراکز سیاسی برای کسانی که وابسته به امریکا نبودند، قبل از آن وابسته‌به انگلیس نبودند، وابسته به قدرتهای فاسد نبودند، وابسته به آن دربار فاسد نبودند، جزو محالات بود. مردم عادی کاره‌ای نبودند. کسی به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که بتواند بدون این آلودگیها و وابستگیها، در مجموعه فلک سیاست و قدرت در این کشور تأثیری بگذارد؛ اما امروز همه آحاد این کشور می‌بینند که اگر بخواهند و اگر شرایط لازم را در خودشان فراهم کنند، به بالاترین مقامات سیاسی این نظام نایل می‌شوند. یک روز بود که در این کشور عدالت اجتماعی برای کسی قابل تصوّر نبود؛ اما امروز بخشی از آن محقّق شده است. پس ما می‌توانیم. با همّت مردم، می‌شود کارهای زیادی کرد. مسؤولان باید همّت کنند تا بتوانند این عدالتِ مورد نظر اسلام را در همه ابعاد - در ابعاد قضایی، در ابعاد اقتصادی، در تقسیم منابع ثروت ملی و فرصتهای گوناگون و در همه چیزهایی که در کشور برای انسانها اهمیت دارد - اجرا کنند. در هزینه بیت‌المال، در استفاده شخصی، در عزل و نصب و در همه کارهایی که یک مسؤول در قوای سه‌گانه - چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضائیّه و چه در قوّه مقنّنه - می‌تواند انجام دهد، باید هدف، اجرای عدالت؛ و روش، روشِ عادلانه باشد. اگر این‌طور شد - که در هر بخشی از بخشهای این کشور و این نظام به تحقّق عدالت همت گماشته شد و کسانی دنبالش را گرفتند و عدالت در دسترس بود و مردم طعم آن را چشیدند؛ در همه بخشهای زندگی باید سعی کنیم اثری از بی‌عدالتی نماند - آن روز است که جمهوری اسلامی خواهد توانست به همه مردم دنیا و به همه امتهای اسلامی، به عنوان الگوی حقیقی اسلام، خودش را نشان دهد. امروز کشورهای مسلمان، مجذوب حاکمیت اسلامند و آن روزی که تحقّق واقعی حاکمیت اسلام را ببینند، این جاذبه ده برابر خواهد شد. یعنی ببینند حدود الهی در جامعه‌ای رعایت می‌شود؛ ببینند حقوق مردم در یک جامعه به طور کامل رعایت می‌شود؛ ببینند هیچ کس به خاطر برخورداریهای گوناگون، دیگران را در دامان بی‌عدالتی و ظلم نمی‌اندازد؛ ببینند هیچ‌کس به خاطر شخصیت و مقام، از اجرای

عدالت حقیقی و واقعی در حقّ او برکنار نمی‌ماند؛ ببینند تخلّف از همه کس جرم است؛ ببینند به همه آحاد مردم به خاطر شأن انسانی و برادریِ اسلامی، یکسان نگاه می‌شود. اگر ما این‌طور عمل کردیم، این امانت الهی را که در دست ماست، پاسداری کرده‌ایم؛ اما اگر این‌گونه عمل نکنیم، آن‌گاه امیرالمؤمنین قضاوت سختی دارد: «اعلم یا رفاعة انّ هذه الأمارة امانة(۶)»؛ امیرالمؤمنین می‌فرماید: این ریاست و مدیریّتی که در اختیار من و شماست، یک امانت است؛ «فمن جعلها خیانة»؛ هر کس این را به خیانت تبدیل کند و به هوی و هوس آلوده نماید و در خدمت مطامع شخصی و وسیله اجرای مقاصد غیرالهی و غیرعادلانه خود قرار دهد، «لعنه اللّه الی یوم القیامة»؛ تا روز قیامت لعنت خدا بر او خواهد بود. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، همه ما و مسؤولان نظام جمهوری اسلامی را به اجرای احکام نورانی اسلام موفق گردان. پروردگارا! ما را که به نام علی حرف می‌زنیم و با یاد او حرکت می‌کنیم، در عمل هم در راه مستقیم امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! عدالت را - که یادگار اسلام و امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است - در جامعه ما بر پا بدار. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۷) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سبطی الرّحمة و سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین زین العابدین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه برادران و خواهران عزیز و همچنین خود را به رعایت تقوا و گزینش این راه نورانی و پُربرکت دعوت و توصیه می‌کنم. امروز به مناسبت سالگرد ارتحال یادگار ارزنده امام بزرگوارمان - مرحوم آقای حاج احمد آقا رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه - اجتماع نمازمان را در کنار مرقد او و مرقد امام بزرگوارمان قرار داده‌ایم. تجلیلِ از این عزیز سفرکرده ما از دو نظر برعهده ماست و به عنوان یک فریضه، همیشه وجود دارد: یکی به خاطر امام، یکی به‌خاطر خود او. اما به خاطر امام: این مرد صبور و پُرکار و بسیار جدّی، به معنای حقیقی کلمه، بیشتر عمر مفید خود را در خدمت امام و برای امام و هدفهای امام گذرانید. امام هم قدر این فرزند باکفایت خود را می‌دانستند. حداقل دو مرتبه بنده خودم از امام شنیدم که فرمودند: احمد عزیزترین افراد برای من است. امام از آن آدمهایی نبودند که به عنوان یک کار احساساتی و شخصی، بخواهند به نزدیکان خود اظهار علاقه کنند؛ آن جمله را فرمودند که ما هم بگوییم؛ نفرمودند که فقط خود ما بدانیم. در موارد متعددی امام نسبت به حاج احمد آقا اظهار اعتماد کردند. من فراموش نمی‌کنم جلسه بسیار پُرهیجانی را که امام رضوان‌اللّه‌علیه به‌طور صریح جلوی من و چند نفر دیگر اظهار کردند که به حاج احمد آقا اعتماد کامل دارند. پس به خاطر امام، خوب است که ما همیشه از یادگار فقید امام تجلیل کنیم. اما به خاطر خود او: او حقیقتاً رنج کشید و تلاش و فعالیت کرد. در آن راهی که تشخیص می‌داد راه انقلاب و راه اسلام و راه مورد نظر امام است، بی‌ملاحظه حرکت کرد و خیلیها را هم با خودش دشمن کرد. بعضی از این دشمنیهایی که ولو با نام اسلام و با نام بعضی از دلسوزیها نسبت به مفاهیم زیبا انجام می‌گیرد، دشمنیهای شخصی است؛ عقده‌هایی است که از شخص این عزیز مظلوم در دل داشتند؛ چون او در مواضع امام متصلّب بود و تسلیم نمی‌شد و زیر بار خیلیها نمی‌رفت. کسانی که برای دلخوشی دشمنان انقلاب و اسلام، زبان به هجو و بدگویی از مرحوم آقای حاج احمد آقا باز کردند، اینها در واقع پشت سر حاج احمد آقا، از امام و انقلاب عقده دارند. دشمنیِ شخصی آنها با آن مرحوم به خاطر این است که او به معنای حقیقی کلمه مدافع بود: مدافع امام و انقلاب در زمان حیات امام و بعد از حیات امام. ایشان از ارزشها و اصول دفاع کرد و ایستاد و خلاف انتظار و توقّع خیلیها رفتار نمود. خود ایشان در یک سال آخر عمرش، دوسه مرتبه پیش من از بعضی کسان که از او توقّعات دیگری داشتند و چیزهای دیگری می‌خواستند، درد دل کرد. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، رحمت و مغفرت و رضوان خود را بر روح آقای حاج احمد آقا و بر روح امام بزرگوارمان - که منشأ وجود و تربیت او بودند - فرو بریز. مطلبی که

من امروز لازم می‌دانم در جمعه آخر سال و در آستانه یک سال جدید در زمینه مسائل عمومی کشور عرض کنم، این است که امروز اگرچه ما همه مردم را به دقّت و هوشیاری در مقابل توطئه‌های پیچیده دشمن توصیه می‌کنیم، اما کسانی را که با مسؤولیتهای گوناگون سروکار دارند، بیشتر توصیه می‌کنیم؛ چون امروز دشمن با ملاحظه شوکت و اقتدار روزافزون جمهوری اسلامی، آهنگ حملات خود را نسبت به این نظام، پُرشتابتر و تندتر کرده است. از دو سه طریق حمله به نظام جمهوری اسلامی را پیش می‌برند، شاید بتوانند ضربه‌ای بزنند؛ و چون می‌بینند که ضربه‌ها کاری نیست و اثری نمی‌کند، مرتّب در روشهایشان تجدید نظر می‌کنند. اقتدار این نظام که به عواطف و آراء عمومی و ایمان مردم متّکی است، دشمن را سراسیمه کرده؛ اما هنوز از میدان خارج نشده است. دشمن هنوز توطئه می‌کند و تا مدتها توطئه خواهد کرد. ما باید بیدار باشیم و همچنان که دشمن روشهای دشمنيِ خود را تغییر می‌دهد، هوشیاریهای خودمان را زیاد کنیم؛ هم همه آحاد این مردم عزیز - خوشبختانه مردم ما، جوانهای ما، قشرهای مختلف ما، همه آگاه و هوشیار و حسّاسند؛ که این حسّاسیتِ عمومی در کشور ما، امر بسیار مهمی است و خیلی چیزهای ریز به چشم مردم می‌آید - و هم مسؤولان. بنده در ابتدای سال ۷۹ از مردم و مسؤولان خواهش کردم که تلاششان را در دو جهتِ وحدت عمومی و امنیت ملی قرار دهند؛ البته تلاشهایی هم شد و من از همه کسانی که در طول سال در این زمینه تلاش کردند، صمیمانه و قلباً سپاسگزاری می‌کنم. بخصوص در زمینه امنیت کارهای خوبی انجام گرفته، در زمینه وحدت هم کارهایی شده است؛ اما من می‌خواهم همان حرف اوّلِ سال را در آخر سال هم تکرار کنم؛ با این توضیح که دشمن وقتی می‌تواند به هدفهای خودش برسد که بتواند در بدنه حاکمیت نظام و در مسؤولان بخشهای مختلف، اختلاف و شکاف ایجاد کند. دشمن دنبال این قضیه است. چگونه می‌شود شکاف ایجاد کرد؟ می‌توان دو راه را در پیش گرفت: اینها از یک راهِ آن تقریباً مأیوس شده‌اند؛ البته نمی‌گویم کامل، اما از آن راه نتوانسته‌اند عمل کنند. راهی که آنها نتوانستند در آن خیلی مانور کنند و تحرّک نشان دهند، راه نفوذ در ارکان حاکمیت بود. اینها نمی‌توانند در مراکز بالای حاکمیت نفوذ کنند و هنوز هم نتوانسته‌اند. راه دیگری که همیشه از اوّل انقلاب آن را طی کرده‌اند و بنده از دوران ریاست جمهوری و بعد از آن، در این زمینه بسیار خاطره‌ها و نمونه‌ها در ذهن دارم، این است که جمعی یا شخصی از حاکمیت را مورد توجّه خود قرار دهند؛ از او تمجید و حمایت کنند و خود را طرفدار او نشان دهند؛ شاید بتوانند از این طریق، هم دیگران را به او بدبین کنند، هم او را به خودشان خوش‌بین نمایند؛ یعنی در حاکمیت شکاف به وجود آورند. این جزو برنامه‌های همیشگی تبلیغات دشمنان بوده است؛ هم قبلاً بوده، هم امروز وجود دارد؛ بارها هم این را تجربه کرده‌اند و در موارد متعدّدی هم شکست خورده‌اند. لازم است به عنوان شکرانه این نعمتِ خدای متعال، من این نکته را به شما عرض کنم: خدای متعال یکی از بزرگترین نعمتهایی که به ما داده، همین است که بسیاری از مسؤولان ما با مسائل، هوشیارانه و خردمندانه برخورد کردند و فهمیدند زبان چرب دشمن، یک دام دشمنانه است. نسبت به رئیس‌جمهور محترم فعلی و رئیس‌جمهور محترم قبلی، همین نقشه را عمل کردند و ناکام شدند. قبل از انتخاب رئیس جمهور محترم فعلی ما و بعد از انتخاب ایشان، تبلیغات جهانی را پُر کردند از این‌که دستگاههای مختلف غربی از ایشان حمایت می‌کنند. البته ایشان از همان اوّلین مصاحبه‌ای که بعد از شروع مسؤولیت انجام دادند، دشمن را مأیوس کردند. تا امروز هم الحمدللّه همین‌طور بوده است. لیکن دشمن در مواردی موفّق شد و در مواردی توانست از این ترفند استفاده کند. به مجرّد این‌که بر سر مسأله‌ای در داخل کشور اختلاف نظری به وجود می‌آید، بنا می‌کند یک طرف را کوبیدن، به نفع یک طرف دیگر؛ یک طرف را تعظیم و تجلیل و تکریم کردن، علیه یک طرف دیگر! ما باید هوشیار باشیم، حواسمان جمع باشد و بفهمیم که دشمن در چه فکر و چه خیالی است. خیلیها این ترفند را می‌فهمند، بعضیها هم نمی‌فهمند و فریب می‌خورند. امام رضوان‌اللّه‌علیه در این‌گونه موارد یک قاعده کلّی ابراز می‌کردند. بنده در طول این بیست‌ودو سال تجربه‌ای که از آغاز جمهوری اسلامی تا امروز داشته‌ام، همه‌جا دیده‌ام که این روش و منطقی که امام به کار می‌زدند، درست بوده است. امام می‌گفتند که هر وقت دشمنان از شما تعریف کردند، بدانید طمعی در شما دارند؛ لذا مراجعه کنید و زمینه آن طمع را از بین ببرید.

هرچه که آنها مردم را، جماعت را، جوانان و قشرهای مختلف را به آن دعوت کردند، بدانید که آن به ضرر شماست. ما هرجا تاکنون تجربه کرده‌ایم، همین‌طور بوده است؛ بنابراین بسیار باید مراقب بود. دشمن روشهای تبلیغاتیِ بسیار فعّالی دارد. امروز تقریباً همه رسانه‌های تبلیغاتی مهمّ دنیا در انحصار دستگاههای زرسالارِ قدرتمندی است که بر بسیاری از حکومتها تسلّط دارند. بسیاری از آنها صهیونیست و یا از همپیمانهای صهیونیستهایند. اینها بی‌حساب و بی‌هدف تبلیغ نمی‌کنند، کسی را مورد تهاجم قرار نمی‌دهند یا کسی را بالا نمی‌کشند. یا طمع دارند، یا هدفی دارند؛ بنابراین باید مراقب بود. راه علاجش نیز همین چیزی است که عرض کردم - همچنان که از رئیس‌جمهور محترممان و همچنین رئیس‌جمهور محترم قبلی نقل کردم - یعنی انسان طوری حرف بزند و موضعگیری و مشی کند که آن کسی که با تعریف از او چاله‌ای کنده است، خودش بفهمد که ناکام شده و به نتیجه نرسیده است. گاهی اتّفاق افتاده که رادیوهای بیگانه به مناسبتی از مسؤولان بلندپایه کشور و مدیران سطح بالا - از شخصشان، از مجموعه‌شان، از جناحشان، از حزبشان - تمجید و تعریف و طرفداری کرده‌اند. من به آنها گفته‌ام که شما کاری کنید که با آنها اشتباه نشوید؛ یعنی فاصله خودتان را با آنها صریحاً روشن کنید. اگر این کار انجام گیرد، آنها به هدف خود نمی‌رسند و توطئه‌شان خنثی خواهد شد؛ حال هر چه می‌خواهند تعریف کنند، بکنند. وقتی در خصوص مسأله‌ای بین دو جناح و دو گروه فکری در جامعه ما، اختلاف وجود دارد - البته اختلافهای فکری و سلیقه‌ای یک امر طبیعی است و اشکالی هم ندارد - آنها یک طرف را مورد حمایت قرار می‌دهند و یک طرف دیگر را می‌کوبند. راه خنثی کردن توطئه آنها این است که آن طرفی که مورد حمایت آنها قرار گرفته، صریحاً و علناً از آنها برائت بجوید. اگر این کار را بکنند، دشمن به هدف خود - که ایجاد شکاف است - نمی‌رسد. اگر این کار نشد، دشمن به هدف خود امیدوار می‌شود. عزیزان من! بدانید که اگر در حاکمیت شکاف افتاد، هیچ کار اساسی‌ای پیش نخواهد رفت؛ هر کاری که جمعی انجام دهند، یک جمع دیگر روی آن علامت سؤال می‌گذارند و مانع از پیشرفت کار می‌شوند، که شما در موارد متعدّدی نمونه‌هایش را ملاحظه کرده‌اید. دستگاهی اقدامِ مثبتِ خوبی را انجام می‌دهد؛ ولی هنوز هیچ چیز معلوم نشده، ناگهان می‌بینید که عدّه‌ای در مقابل آن موضعگیری و علیه آن انتقاد و به آن حمله می‌کنند! این‌طوری، کاری پیش نمی‌رود. وقتی یک شعار و یک حرفِ خوب از دهانی خارج می‌شود، یک عدّه دیگر از آن طرف به او حمله می‌کنند و نمی‌گذارند این شعار به نتیجه برسد. دو دستگی در مراکز اصلی حاکمیت، این اشکالات بزرگ را دارد؛ والّا اختلاف فکری اشکالی ندارد. شکاف و دوئیّت و دشمنی و تخاصمِ به نفع دشمن است که اشکال دارد. من گاهی از بعضی موضعگیریهایی که بعضی از اشخاص - چه در قوّه مقنّنه و چه در بعضی جاهای دیگر - می‌کنند، گله‌مندم. نباید به گونه‌ای موضعگیری کرد که دشمن آن را به نفع خود و در جهت اهداف و مقاصدش مشاهده کند. باید بگذاریم دستگاههای کشور - چه قوّه مجریّه، چه قوّه قضاییّه، و چه قوّه مقنّنه - با قدرت و جسارتِ لازم و اعتماد به نفس، کارهایشان را انجام دهند. درگیری در سطوح بالای حکومت، همان چیزی است که دشمن آن را می‌خواهد و آن را به‌جدّ تعقیب می‌کند. همان چیزی که قبلاً عرض کردم: اگر توانستند کسی را نفوذ دهند، این کار را می‌کنند - که خوشبختانه تاکنون در مراکز بالا چنین توفیقی پیدا نکرده‌اند و ان‌شاءاللَّه بعد از این هم توفیق پیدا نخواهند کرد - اما راه دیگری که در دسترس آنهاست، این است که خودشان را به بعضی نزدیک نشان دهند و علیه بعضی و به نفع بعضی دعوا را تشدید کنند. یکی از سیاستهای واضح و روشن ضدّ انقلاب در چند سال اخیر همین نکته بوده است. اگر حرف می‌زنند، با این هدف است؛ اگر موضعگیری می‌کنند، با این هدف است؛ اگر رادیو به راه می‌اندازند، با همین هدف است. در داخل هم دنباله‌های ضدّ انقلاب و عوامل سرویسهای جاسوسیِ خارجی هستند - این‌طور نیست که نباشند - اینها نیز همان‌طور موضعگیری می‌کنند، همان‌طور حرف می‌زنند و همان هدف را تعقیب می‌کنند. فقط ایجاد شکاف در دستگاههای بالای حکومتی، هدف آنها نیست؛ ایجاد شکاف در حوزه علمیه هم هدف دیگر آنها بود. سعی‌شان این بود که بین مراجع و بزرگان و علمای نامدار در سطح حوزه علمیه، اختلاف ایجاد کنند، که خوشبختانه نتوانستند و امیدواریم در هیچ جا نتوانند. من در این جمعه آخر سالِ امیرالمؤمنین، به نام و به یاد آن

بزرگوار، در درجه اوّل خودم را - که از همه بیشتر به توصیه به تقوا احتیاج دارم - و سپس مسؤولان کشور و آحاد مردم و شما نمازگزاران عزیز را دعوت می‌کنم که به توصیه امیرالمؤمنین، تقوا را رعایت کنیم؛ با همان معنای مراقبتِ هوشیارانه از رفتار و حرکات و اعمال خود؛ برای این که دشمن امیدوار نشود و احساس نکند که می‌تواند در حاکمیت شکاف ایجاد کند و مانع از پیشرفت کارهای صحیح شود. از خدای متعال می‌خواهم که این سال را - که به نام امیرالمؤمنین مزیّن بود - ذخیره این ملت قرار دهد و ان‌شاءاللَّه سال آینده را برای این ملت، سال موفّقیتهای بزرگی قرار دهد. البته در زمینه مسائل سال آینده و مسأله انتخابات - که در اوایل سال آینده است - مطالب متعدّد دیگری با مردم عزیز دارم، که در هنگام خود عرض خواهم کرد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الأبتر.(۸) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------ -- ۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰ ۲) نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰ ۳) نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰ ۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۸۶ ۵) نهج‌البلاغه، خطبه ۸۶ ۶) . ۷) عصر: ۴ - ۱ ۸) کوثر: ۱ - ۳

بیانات در سال ۱۳۸۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. عید نوروز و عید غدیر و توفیق تشرّف به زیارت حضرت اباالحسن الرضا علیه‌الصّلاةوالسّلام را به همه برادران و خواهران عزیز - چه مردم عزیز و گرامی مشهد و چه زائران عزیزی که در این روزها از شهرهای دیگر به این آستان مقدّس تشرّف پیدا کرده‌اند - تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. امید است که این سال نو و این اعیاد مبارک، برای همه ملت ایران منشأ برکات و بهروزی باشد و آغاز این سال، آغاز حوادث و تحرّکاتی در جهت نفع و صلاح این ملت و موجب آسایش عمومی و جلب‌کننده رضای الهی باشد. بنده هم خدای متعال را شکرگزارم که یک بار و یک سال دیگر این توفیق را ارزانی فرمود که در جوار این آستان مقدّس و معلّی توفیق زیارت شما برادران و خواهران عزیز را داشته باشم. از خدای متعال می‌خواهیم که این مجلس و این دیدارها و آنچه که می‌گوییم و می‌شنویم، همه را برای خود و در جهت خیر و صلاح این ملت عظیم‌الشّأن قرار دهد. آنچه که من امروز به شما حضّار محترم عرض می‌کنم، نکاتی است که اساس آن، همان چیزی است که در پیام نوروزی هم به آن اشاره کردم. از نظر ما سال ۸۰ هم مانند سال ۷۹، سال امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام است. سال علوی برای ملت علوی و مخلص علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام می‌تواند حامل پیامهای بسیار مهمّی باشد. سال گذشته هم به نام آن بزرگوار مزیّن شد؛ اما آرزوی قلبی این‌جانب این است که امسال ما به شعار اکتفا نکنیم. شعار علوی، عزیز است؛ اما شعار باید مقدّمه رفتار باشد. اگر سال گذشته شعار علوی دادیم، امسال رفتار علوی پیشه کنیم. علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام، هم دارای شخصیت فردی به عنوان یک مسلمان و یک انسان است، هم به عنوان یک شهروند در جامعه اسلامی است، و هم به عنوان یک حاکم، یک سیاستمدار، یک تدبیرکننده امور و یک مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه مطرح است. او از همه این جهات قابل تأسّی است. ما به تأسّی و پیروی کردن از امیرالمؤمنین احتیاج داریم. امیرالمؤمنین در شخصیت خود، مظهر خصوصیاتی است که امروز اگر ما مردم و مسؤولان این خصوصیات را در رفتار و گفتارِ خودمان منعکس کنیم، جامعه اسلامی‌مان اوج و اعتلاء پیدا خواهد کرد. راه تعالی و پیشرفت و اصلاح دنیا و آخرت یک ملت، یک راه پیمودنی است. در مقابل انسان مؤمن و معتقد به خدا و به رسالت انسان، بن‌بست وجود

ندارد. یک ملت می‌تواند همه مشکلات و همه سنگِ راهها و خارِ راهها در طریق کمال را از جلوِ پای خود بردارد؛ به شرط آن‌که خصوصیاتی را که برای این حرکت عظیم و همه‌جانبه لازم است، در خود به‌وجود آورد، و امیرالمؤمنین مظهر این خصوصیات بود. امیرالمؤمنین، هم مظهر تقوا و امانت و هم دارای صدق و صراحت بود. آن بزرگوار با این‌که یک سیاستمدار و رئیس دنیای اسلام بود و تدبیر امور یک جمعیت عظیمِ چند ده میلیونی آن زمان، با نبود وسایل امروزی برای ارتباط، بر دوش او بود و جامعه و امّت اسلامی را اداره می‌کرد، اما سیاستمداریِ علی موجب این نمی‌شد که از جاده صداقت و صراحت کنار رود. علی، صادق و صریح بود؛ آنچه می‌گفت، به آن معتقد بود و برای او راهنمای عمل بود. برای این است که کلمه کلمه گفتار امیرالمؤمنین در طول تاریخ مثل نورافکنی برای زبدگان و نخبگان فکری عالم درخشیده است. کاری را که سیاستمداران دنیا - چه امروز و چه در طول قرنهای گذشته - انجام می‌دادند و حرفی را که بر زبان می‌آوردند و به آن اعتقاد قلبی نداشتند و چهره و قیافه‌ای را که به خود می‌گرفتند و با باطن آنها به‌کلّی متفاوت بود، در امیرالمؤمنین وجود نداشت. امروز شما نگاه کنید؛ حرفهای زیبا و قشنگ بر زبان سیاستمداران عالم بسیار جاری می‌شود - نام انسان، نام حقوق بشر، نام مردم‌سالاری، نام صلح، نام قداست - اما در دلها و در عملها، از این حقایق هیچ‌گونه خبری وجود ندارد. این وضعیت، قبل از دوران امیرالمؤمنین هم بود؛ امروز هم وجود دارد. امیرالمؤمنین - آن قلّه بلند انسانیت - در این جهت برخلاف اغلب سیاستمداران عمل کرده است. خصوصیت او این بود که اگر اسم مردم را می‌آورد، برای آنها حقیقتاً ارزش قائل بود؛ نه مثل کسانی که در سطح بین‌المللی از هرچه تروریست حرفه‌ای است - که امروز حکّام صهیونیست در دنیا تروریستهای حرفه‌ای هستند - از هرچه غارتگر بین‌المللی است - که امروز پشت صحنه قدرتهای استکباری، زرسالاران و چپاولگران بین‌المللی هستند - از هرچه انسان نانجیب و متجاوز به حقوق انسان است، عملاً حمایت و پشتیبانی می‌کنند و خجالت هم نمی‌کشند و بر زبان نام حقوق بشر و انسان و مردم‌سالاری را جاری می‌کنند و طلبکار ملتها هم می‌شوند! نظام جمهوری اسلامی را که یقیناً یکی از مردمی‌ترین نظامهای عالم و متّکی به آرای قشرهای عظیم مردم و گره‌خورده با عواطف و احساسات و ایمان آنهاست، به عنوان نظام مردم‌سالار قبول ندارند؛ اما نظامهای حکومت مطلقه فردی و سلطنتهای موروثی و نظامهای کودتا و آن‌جایی که بچه‌های دبستانیِ آن از آسیب نیروهای امنیتی‌شان در امان نیستند و به دست آنها به قتل می‌رسند، آنها را به عنوان نظامهای معتقد به حقوق بشر می‌شناسند! این یک مضحکه سیاسی و جهانی است. سیاستمداران نظامهای غیرالهی مایلند همه انسانهای عالم، دستخوش چنین بازیچه‌هایی باشند. امیرالمؤمنین نام مردم را می‌آورد، اما به معنای حقیقی کلمه طرفدار مردم و ضعفا بود. توجه به ضعفا، قدرت و قاطعیت در مقابل زورگویان و ناحق‌طلبان و بهره‌مندی کم از منابع اموال عمومی، خصوصیات دیگر امیرالمؤمنین است. هر کس که بیت‌المال مسلمین را مِلک خود به حساب می‌آوَرَد - یا به زبان بگوید، و یا اگر نمی‌گوید، در عمل این‌طور وانمود کند که ما این‌قدرها حق داریم - و با بیت‌المال مثل اموال شخصی خود رفتار کند - یا بخورد یا ببخشد یا در راه اغراض شخصی از آن استفاده کند - نمی‌تواند دنباله‌روِ علی به حساب آید. رفتار علوی در همه این ابعاد، وظیفه ماست؛ کارِ زیاد، بهره‌مندیِ کم. امیرالمؤمنین، هم در آن زمانی که وظیفه حکومت بر دوش او بود و هم در آن زمانی که انزوا و کنار بودن از حکومت را بر او تحمیل کرده بودند، وسط میدان بود و کار می‌کرد. هیچ وقت علی نرفت در خانه بنشیند و با مردم و جامعه و کشور قهر کند. این خصوصیتِ امیرالمؤمنین نیست. خصوصیت دیگر آن بزرگوار، ارتباط با خداست. البته زبان انسانهای کوچک و قاصری مثل من بسیار نارساتر از این است که حتی بتواند تفوّه کند و کلیاتی از عبادت آن بزرگوار را بیان نماید. وقتی امام سجاد - که زین عابدین است - در مقابل عبادت امیرالمؤمنین به شگفتی وادار شود، امثال ما اصلاً باید سخنی بر زبان نیاوریم. بسیج نیروها در راه حق و در برابر ناحق، خصوصیت دیگر امیرالمؤمنین است. نگویند چرا مردم را نسبت به استکبار و مظالم آن و عوامل و ایادی دشمنان خدا حسّاس و بسیج می‌کنید. امیرالمؤمنین هم این خصوصیت را داشت. ما هم باید مانند امیرالمؤمنین، همه نیروها و همه دلها و همه تن‌ها و همه توانها را در مقابل ناحق و در راه حق بسیج کنیم. هم باید خودمان آماده باشیم؛ هم باید دلها و

جانهای آماده و جوانهای نورانی را - که امروز جامعه ما به وجود جوانانی که دلهایشان پاک است، دارای نشاط و طراوت است - در راه خدا و در راه حقیقت و در راه تلاش مخلصانه - که در این دوران، ایران اسلامی به آن نیازمند است - بسیج کنیم. مبارزه با مقدّس‌مآبیهای متحجّرانه و بی‌مبنا هم یکی دیگر از خصوصیات امیرالمؤمنین است. همان امیرالمؤمنینِ عابدِ پارسای ذاکر خداوند - که نخلستانهای کوفه انعکاس فریاد دعا و تضرّع او را تا ابد در سینه خود حفظ کرده‌اند - با کسانی که با تنسّک و تعبّدِ متحجّرانه و بی‌مبنا می‌خواستند شخصیت فردیِ خودشان را به رخ مردم بکشند، و اگر اخلاص هم داشتند، ابعاد گوناگون شخصیت خود و دیگران را معطل گذاشته بودند، مقابله کرد. امیرالمؤمنین انسانی است که مُرّ حقیقت را بیان می‌کرد؛ چه به مذاق جناحهای مختلف خوش بیاید یا نیاید؛ چه به مذاق کسانی که می‌خواهند به ظواهر بچسبند و باطن را رها کنند، خوش بیاید یا نیاید؛ چه به مذاق کسانی که می‌خواهند با سلایقِ شخصیِ خودشان دین خدا را تعبیر و تفسیر کنند، خوش بیاید یا نیاید. همه اینها در زمان امیرالمؤمنین بودند. اینها شخصیتهای مشخصی هستند که در تاریخ نمونه دارند؛ در زمان امیرالمؤمنین هم نمونه داشتند. اسلام امیرالمؤمنین، اسلامی است که در آن، ذکر و شور و حال و طراوت و حرکت و سازندگی و جهاد و فداکاری و ایثار هست. امروز که ما نمونه‌هایی از آن انسانهای جورواجور را می‌بینیم، وظیفه پیدا می‌کنیم. هیچ کس نمی‌تواند خودش را با علی مقایسه کند؛ اما همه می‌توانند به سمت آن قلّه حرکت کنند. امیرالمؤمنین شاخص است. در درجه اول، ما مسؤولان وظیفه و تکلیف داریم که خودمان را با رفتار امیرالمؤمنین تطبیق دهیم و جهت حرکتِ خودمان را با او بسنجیم. آحاد مردم نیز همین تکلیف را دارند. عرض کردیم، امیرالمؤمنین، هم یک سیاستمدار و یک مدبّر امور است، هم یک شهروند معمولی است. همه ابعاد در زندگی امیرالمؤمنین وجود دارد. پیر و جوان، زن و مرد و قشرهای مختلف می‌توانند از امیرالمؤمنین درس بگیرند؛ ولی وظیفه مسؤولان سنگین‌تر است. من آن روز گفتم، امروز هم می‌گویم؛ وظیفه مسؤولان سنگین است. باید رفتار علوی در میان ما مسؤولان نظام جمهوری اسلامی نهادینه شود. آن روز است که هیچ‌گونه آسیب و خطری این نظام را تهدید نخواهد کرد. انقلاب اسلامی بر اساس الگو قرار دادن همین شخصیتِ همه‌جانبه کامل به وجود آمد. آنهایی که خواستند از انقلابهای گذشته و از بعضی حوادث کشورهای دیگر برای انقلاب اسلامی شبیه‌سازی کنند، به این نکته توجّه نکردند. انقلاب اسلامی الگو و نمونه خود را از امیرالمؤمنین گرفت و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد. امام بزرگوار ما که یک شاگرد و رهرو مکتب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بودند، در رفتار و گفتار خود، همین توصیه‌ها را می‌کردند. اگر نگاه کنید، در تعالیم امام بزرگوار، جابه‌جا شاخصهای علوی را مشاهده می‌کنید. به خاطر همین بوده است که دشمنان، نقطه مقابل راه امام را هدف فعالیت خودشان قرار داده‌اند. تبلیغات دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی - که دشمنان ملت ایرانند - هدف خود را همین قرار داده‌اند که نقطه مقابلِ راهی را که امام بزرگوار با شاخصهای معیّن ترسیم کرده بودند، در میان مردم ترویج کنند. البته متن ملت عزیز ما، تسلیم فشار تبلیغاتی دشمن نشده و نخواهد شد؛ اما کسانی که خودشان اشتباه کردند، در بین ما هستند. اینها راه غلطی رفتند و بعضی از مجموعه‌ها را هم با خودشان به راه غلط کشاندند. امام به ملت ما یاد دادند که باید مسؤولان در فکر ضعفا و پابرهنه‌ها باشند و به نیازهای مردم توجّه کنند. آنها در تبلیغات و در تهاجم فرهنگی خود، توجّه به خواست قدرتهای استکباری را ملاک قرار دادند؛ ببینند امریکا از چه چیزی بدش می‌آید، از آن پرهیز کنند؛ ببینند قلدران و زورگویان عالم به چه چیزی تمایل دارند، به طرف آن حرکت کنند. این نقطه مقابل تعالیم جمهوری اسلامی است که در گفتار امام بزرگوار ما تجلّی می‌کرد. امام به ما یاد دادند که هرچه فریاد دارید، بر سر امریکا بکشید؛ اما عدّه‌ای فریادهای خود را بر سر خودیها کشیدند؛ به دیگران هم یاد می‌دهند که بر سر همدیگر فریاد بکشند! امام در وصیت‌نامه و در تعلیمات دوران حیات بابرکت خود تکرار می‌کردند که از غریبه‌ها و نامحرمها و نفوذیها برحذر باشید. مراقب باشید تا کسانی که با این انقلاب و این نظام و این اسلام و با منافع مردم هیچ میانه خوبی ندارند، در ارکان تصمیم‌گیری کشور نفوذ نکنند. مسأله غریبه‌ها و نااهلها و نامحرمها را، اوّل امام مطرح کردند. اینها در مقابلِ آن جهت و آن خطِّ روشن، می‌گویند از دوستان

و از خودیها برحذر باشید و پرهیز کنید. اینها را با نامهای گوناگون و چپ و راست مطرح می‌کنند. اگر شما هر کدام از این رادیوهای بیگانه را باز کنید، در هر یک از برنامه‌هایشان، حداقل چند بار اسم جناح محافظه‌کار و نوگرا را مطرح می‌کنند؛ تعبیراتی که ملت ایران و علاقه‌مندان به انقلاب و مؤمنان و وفاداران به مصالح عمومی این ملت و این کشور را به جبهه‌های مختلفی تقسیم می‌کند. امام می‌گفتند ایرانِ یکپارچه، ملتِ متّحد و همزبان؛ اما عدّه‌ای سعی می‌کنند طبق خواست و میل و صلاحدید دشمنان این ملت، جهات غیرعمومی را - قومیتها و مذاهب و دسته دسته کردن مردم و بازی با الفاظی از قبیل حزب و امثال آن را - در میان مردم رایج کنند و یکپارچگی مردم و آن وحدتی را که می‌تواند ایران اسلامی را از لابلای توفانها عبور دهد، به هر شکلی دچار انشقاق و پراکندگی کنند. جمهوری اسلامی، همان الگوی امیرالمؤمنین - الگوی ایمان، تقوا، پاکدامنی، توجّه به ضعفا و خواست طبقات محروم جامعه و توجه به مصالح عمومی ملت - را مورد توجّه قرار داد. بدیهی است که عدّه‌ای با چنین نظام و حکومت و کشوری که باج نمی‌دهد، تسلیم دشمنِ مداخله‌گر نمی‌شود، فرش قرمز در مقابل پای چپاولگران پهن نمی‌کند، مصالح کشور را به بیگانگان نمی‌سپارد و می‌ایستد و از حقِّ خود دفاع می‌کند، مخالف و دشمن می‌شوند. چرا بعضی افراد از آوردن اسم دشمن بدشان می‌آید؟! می‌گویند نفهمید، ندانید و به یاد نیاورید که دشمن دارید! انقلاب و نظام جمهوری اسلامی این راه روشن را به ما نشان داد و این خطِّ صلاح و فلاح را در مقابل پای ملت گذاشت. انقلاب احتیاج به تجدیدنظر ندارد؛ احتیاج به عمل کردن دارد. عدّه‌ای دائماً دم از تجدیدنظر می‌زنند. در چه چیزی می‌خواهید تجدیدنظر کنید؟! انقلاب، یک حرکت عظیم در مقابل فساد و بی‌کفایتیِ رژیمی بود که تا خرخره در لجنزارهای فساد و وابستگی گرفتار شده بود. انقلاب، یک اصلاح بزرگ است. باید به انقلاب عمل کرد؛ باید به قانون اساسی عمل کرد؛ باید به مبانی نظام جمهوری اسلامی وفادار بود و عمل کرد. انقلاب و جمهوری اسلامی عیبی ندارد. بنده و امثال بنده با ضعفها و کم‌بصیرتی و ترس و جبنِ ذاتی و دلدادگیِ خود به امور مادّی و عشرت دنیایی می‌خواهیم انقلاب را تفسیر کنیم. ما ضعفهای خود را به حساب انقلاب می‌گذاریم؛ در حالی که انقلاب، قوی و کارآمد است و نظام جمهوری اسلامی، همان قلّه بلندی است که می‌تواند ملت ایران و کشور عزیز ما را از همه گرفتاریهای مادی و معنوی‌اش بیرون بیاورد؛ به شرطی که بنده و امثال بنده به آنچه که نظام جمهوری اسلامی و اسلام عزیز بر دوش ما گذاشته، عمل کنیم و ضعفهای خودمان را به پای نظام جمهوری اسلامی نگذاریم. لذا من امسال - که سال امام علی در رفتار، نه فقط در گفتار است - دو شعار اصلی را برای عملکرد دستگاههای مختلف کشور مطرح کردم، که باید آن را در مقابل چشم داشته باشند: یکی اقتدار ملی و دیگری اشتغال مفید و مولّد؛ و حتی اوّلی از دومی مهمتر است. با این‌که امروز مسأله اشتغال در کشور ما یک مسأله بسیار مهمّ و اساسی است و اگر برنامه‌ریزیِ خوب و کارآمد و عمل جدّی دنبال این عنوان وجود داشته باشد، به‌وضوح مشکلات بتدریج کاهش پیدا خواهد کرد - که البته خوشبختانه از سال ۷۹ برنامه‌ریزی را شروع کرده‌اند و امسال باید مسؤولان کشور به طور جدّی وارد میدان شوند - اما مسأله اقتدار ملی از این مهمتر است. یک ملت مثل ملت ایران، با همه وجودش، با سابقه تاریخی‌اش، با ریشه‌های فرهنگی‌اش، با امکانات جغرافیایی و اقلیمی‌اش و با تواناییهای فراوان بشری، اقتدار و عزّت و توانایی و آبروی خود را در چهره مسؤولان کشور مشاهده می‌کند. مسؤولان کشور و قوای سه‌گانه می‌توانند مظهر اقتدار ملی باشند. اقتدار ملی یعنی چه؟ اقتدار ملی دست قدرتمندی است که مجموعه نیروهای فعّالِ قوای سه‌گانه در تشکیل آن سهم دارند و باید وظیفه خودشان را با شجاعت و اقتدار و امید و بدون رودربایستی و با همکاریِ کامل انجام دهند. یک ملت اگر اقتدار ملی داشته باشد - اقتدار در زمینه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و سازماندهی دولتی - مشکلات مادّی و معنوی‌اش حل خواهد شد. اگر فرضاً مسؤولی در بخش امنیت، کار خود را خوب انجام دهد، مردم احساس عزّت و اقتدار می‌کنند. اگر مسؤولی در بخش اقتصاد تلاش کند و کارآمديِ خود را نشان دهد - پول ملی را تقویت کند، تورّم را مهار کند، در جامعه رونق اقتصادی به وجود آورد و طبقات محروم را از حقوقی که متعلّق به آنهاست، برخوردار نماید - مردم احساس اقتدار و توانایی می‌کنند. خودشان را در آن مسؤول، مشاهده و ملاحظه می‌کنند و او را

مظهر خودشان به حساب می‌آورند. وقتی در عرصه بین‌المللی، مسؤولان کشور، با عزّت و سربلندی و استغناء در مجامع جهانی شرکت می‌کنند و حرف حقّ خودشان را با شجاعت بر زبان می‌آورند و در معامله و مبادله با دولتها، منافع ملی را مدّ نظر می‌گیرند و مصالح را ملاحظه و به نفع کشور کار می‌کنند، ملت که در جریان این کارها قرار می‌گیرد، احساس اقتدار می‌کند. اقتدار ملی به دو عنصر اصلی نیاز دارد: یکی این‌که همه افراد وظایف خودشان را با قاطعیت انجام دهند. دوم این‌که قوای سه‌گانه با هم همکاری کنند. باز من ناچارم به تبلیغات دشمنان اشاره کنم که در رادیوهای مزدور، علیه انقلاب تجلّی پیدا کرده است. اگر شما هر کدام از این رادیوها را باز کنید، می‌بینید که یک قوّه را می‌کوبند، یک قوّه را تا عرش بالا می‌برند؛ یک دسته را مورد حمایت و دسته دیگر را مورد اهانت قرار می‌دهند. می‌خواهند قوا در هم تنیده نشوند؛ می‌خواهند دستها در هم گره نخورند؛ می‌خواهند در بنای حاکمیت ملیِ نظام جمهوری اسلامی شکاف به وجود آید و دلهای مسؤولان با هم مهربان نشود. طبق قانون اساسی، رهبری وظیفه هماهنگی قوا را برعهده دارد. ضدّ انقلاب به وسیله خیل و حشم تبلیغاتی خود، نقطه مقابل این وظیفه را برعهده دارد؛ وظیفه‌ی جدا کردن و دور کردن قوا از یکدیگر. آن روز من در حرم امام گفتم، امروز هم در حرم علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السّلام این نکته را به ملت ایران عرض می‌کنم: کسی فریب نخورد که فلان مسؤولِ یک کشور بیگانه بگوید ما از فلان جناح، فلان گروه، و فلان شخصیتها حمایت می‌کنیم. حمایت آنها ننگ است، افتخار نیست. اخیراً باز یک نفر از دولتمردان رژیم امریکا گفته که ما از فلان جریان در داخل ایران حمایت می‌کنیم! شما که از شاه هم حمایت می‌کردید! حمایت شما فایده‌ای به حال کسی ندارد. امریکا بیشترین حمایت را از رژیم شاه کرد. مردم همین پیوستگی با امریکای دشمنِ ملت ایران را دیدند که واقعیتهای آن رژیم فاسد برایشان آشکار شد. شما از هر کس حمایت کنید، او منفور ملت می‌شود. من از این پایگاه معنوی و روحانی به همه مسؤولان عالی‌رتبه کشور پیام می‌دهم که سال ۸۰ را سال تفاهم، سال اُنس، سال همکاری و سال کمک به یکدیگر قرار دهند. قوّه مجریّه و قضاییّه دو قوّه‌ای هستند که باید مثل بازوان فعّال در عرصه‌ی کشور کار کنند. وظایفی بر دوش قوّه مجریه است؛ وظایفی هم بر دوش قوّه قضاییّه است؛ قوّه مقنّنه هم باید به عنوان پشتیبان و حامی این دو قوّه، قوانین لازم را برای اجرای خوب و مشکل پیدا نکردن در راه عمل و اجرا، در اختیار اینها قرار دهد تا دچار کمبود قانون نشوند. در مجلس شورای اسلامی قانون باید طبق مصالح کشور، مصالح ملت و مطابق با اسلام باشد تا قوّه مجریّه و قوّه قضاییّه بتوانند با استفاده از قانون و مجرای صحیح قانونی، وظایف خودشان را انجام دهند. این می‌شود اقتدار ملی. اقتدار ملی به کار جدّی و قاطعانه از سوی همه مسؤولانِ بخشهای مختلف کشور و هماهنگی دستگاههای مختلف در راه مصالح ملت احتیاج دارد. همدیگر را تخریب نکنند، آن‌گونه که دشمن می‌خواهد. و اما درباره مسأله اشتغال. عزیزان! کار در اسلام عبادت است. اسلام از تنبلی و تن‌پروری و بیکارگی بیزار است. کار، فقط پشت میزنشینی نیست؛ همه نوع کاری در وضع کنونی کشور مورد نیاز است. کارهای فکری هم کار است، کارهای جسمانی هم کار است، کارهای اداری هم کار است؛ کارهای گوناگون در بخشهای مختلف، کار است. دو طرف باید به طور جدّی در این قضیه هماهنگ باشند: یک طرف، طرف مردم است - جوانان کشور ما با تواناییها و استعدادهای گوناگون - یک طرف هم مسؤولان و برنامه‌ریزان قرار دارند. میدان برای کار در کشور زیاد است. من به استانهایی که مسافرت می‌کنم و از نزدیک بعضی از مسائل آنها را از مسؤولانی که با این مسائل، مماس و مجاور هستند، پرس و جو می‌کنم، می‌بینم خوشبختانه زمینه و میدان کار و اشتغال مفید در کشور زیاد است. حتی برای جوان دانشجو یا دانش‌آموز در دوران تعطیلات تابستانی می‌شود کارهای موقّت به وجود آورد. سال گذشته ما تجربه کوچکی کردیم. قبل از تابستان، من از سازمان بسیج سپاه پاسداران و از جهاد سازندگی مشترکاً خواستم برای تابستان جوانان یک برنامه‌ریزی فوری بکنند. خیلی هم نخواستیم به تبلیغات بپردازیم و سر و صدای آن را مطرح کنیم. بعد از تابستان، گزارشی که به من دادند، شگفت‌آور بود. نیروهای بسیج با نیروهای جهاد سازندگی - که امسال با وزارت کشاورزی ادغام شدند و وزارت جهاد کشاورزی را به وجود آوردند - همکاری کردند و عنوان آن را «بسیج سازندگی» گذاشتند. از چندی پیش سفارش کردم و الان هم به این دو سازمان -

یعنی جهاد کشاورزی و بسیج - و نیز به آموزش و پرورش از همین‌جا توصیه می کنم که برنامه‌ریزی کنند. می‌توانند برای جوانها به میزان زیادی کارهای موقّت - حتی در دوره تابستان - پیدا کنند. زمینه اشتغال در این کشور زیاد است. همّت و تلاش پیگیرِ مسؤولان لازم است تا بتواند این خیل عظیم جوانان را به کارهای مولّد و پیشبرنده سرگرم و مشغول کند. زندگی مادّی و معنویِ یک ملت به کار و عمل وابسته است. برنامه‌های خوبی در سال ۷۹ - بخصوص در این یکی دو ماه آخر سال - طرّاحی شده و نشستهای خوبی داشته‌اند. بنده هم مؤکّداً توصیه کرده‌ام که این مسأله به طور جدّی دنبال شود. بحمداللَّه رئیس جمهور محترم و مسؤولان دولتی در این قضیه به طور جدّی وارد شده‌اند. بنابراین امسال می‌تواند سال اشتغال باشد. توجّه کنید که ما در اوایل سال، انتخابات بسیار مهم ریاست جمهوری را داریم. همه مراقب باشند - هم مردم، هم مسؤولان، هم عناصر سیاسی - که بهانه‌ها موجب چرکین شدن دلهای مردم از یکدیگر نشود. انتخابات برگزار شود، رقابتهای انتخاباتی در جای خود صورت گیرد، مردم آزادانه رأی خود را در صندوقها بریزند؛ در حالی که هیچ‌گونه نقار و نفرت و جدایی هم وجود نداشته باشد. این ممکن است. عدّه‌ای تصور می کنند که انتخابات بدون کدورت و نفرت و بدگویی به یکدیگر امکان برگزاری ندارد! این‌طور نیست؛ می‌توان انتخابات سالم و پُرشوری برگزار کرد. البته درباره انتخابات، در زمان خود، آنچه را که وظیفه من باشد، به مردم عزیزمان عرض می کنم؛ اما آنچه که امروز عرض می کنم این است که خودِ انتخابات، مظهر اقتدار ملی است. اگر ملت عزیز ایران بتواند در این انتخابات، آرای فراوان خود را به میدان آورد و حضور مردمی، حضور چشمگیری باشد، این بزرگترین مظهر اقتدار و عزّت ملی است. امیدوارم که خداوند متعال این توفیق را به مسؤولان بدهد تا انتخابات خوبی را برگزار کنند و ملت عزیزمان در این انتخابات، با شور و هیجان و شعور کامل - که بحمداللَّه از آن برخوردار هستند - شرکت کنند و یک بار دیگر عزّت و رشادت خود را به دنیا نشان دهند. پروردگارا ! قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از این ملت و از حرکات عظیمی که به وسیله او انجام گرفته است و می گیرد، خشنود فرما. پروردگارا ! این ملت و مسؤولان کشور را مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه قرار بده. خدایا ! ما را به وظایفمان آشنا و به آنها عامل فرما. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، زندگی و مرگ ما را برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا ! شهیدان عزیز ما و امام شهیدان را در پیشگاه خود با اولیایت محشور فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دیدار با فرماندهان و گروهی از پرسنل ارتش

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دیدار با فرماندهان و گروهی از پرسنل ارتش به مناسبت روز ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز ارتش را به همه کارکنان عزیز این سازمان خدمتگزار و همچنین به ملت ایران تبریک عرض می کنم. روز ارتش، یک روز تاریخیِ پُر مضمون و جزو خاطره‌های ماندگار و معنادار به حساب می‌آید. مضمون این روز از این جهت مهمّ است که بقا و اعتلای ارتش در کشور ما مبدأ تاریخ شد. شاید برای جوانهای ارتش این سخن آموزنده باشد که خیلیها در صدد بودند در آغاز انقلاب سرمایه‌های ملی را به بهانه‌های مختلف از بین ببرند؛ کمااین‌که نسبت به بعضی از سازمانها این کار را هم کردند. یکی از سرمایه‌هایی که به نابودی آن کمر بسته بودند، سازمان ارتش بود؛ اما امام بزرگوار ما در جهت خنثی کردن این توطئه، هشیارانه قیام کرد. لذا ارتش به عنوان یک سازمان انقلابی و مؤمن، وسط میدان آمد. نکته مهم این است که برای نوسازی ارتش و برای جهت‌دهیِ انقلابی به آن، هیچ عنصر غیر ارتشی داخل ارتش نشد؛ بلکه عناصر مؤمن ارتش و انسانهای آگاه و هوشیاری که در بدنه ارتش کم نبودند، آستین بالا زدند و این کار بزرگ را انجام دادند. علی‌رغم این که رژیم فاسد پادشاهی سعی داشت ارتش را به طور کامل به بیگانگان وابسته کند و با وجود این که مهره‌های بی‌وفای به مردم و وفادار به دشمنان، آن روز در رأس این ارتش قرار گرفته بودند، اما بدنه - که متشکّل از مردم مؤمن و مردم معمولی ایران بود - خود را سالم نگه داشته بودند. عناصری از ارتش - که امروز بعضی از آنها بحمداللَّه حضور دارند، بعضی هم به شهادت رسیده‌اند یا به

لقـای الهی رفته‌انـد - به وسط میـدان قـدم گذاشـتند؛ طرح نوسازی و انقلابی‌سازی ارتش را خودشان طرّاحی کردنـد، خودشان هم دنبال کردنـد، خودشان هم به نتیجه رساندنـد. بنابراین نسل جوان امروز ارتش ما مـدیون آنهاست. پیوند بین نسل جوان ارتش و آن نسـلی که توانست ارتش را از دست بیگانگـان و بیگانه‌پرسـتان خارج کنـد و در اختیار ملت ایران بگـذارد، یک پیونـد همیشـگی و دائمی است. جوانها باید قدر این پیشکسوتها را بدانند. به هر حال ارتش جمهوری اسلامی ایران با موازین یک ارتش کارآمد شکل گرفت؛ تـوانست تجربه‌هـای باارزشـی را در میـدانهای جنـگ نشـان دهـد و برای خـود افتخـار کسب کنـد. یـک ارتش، بزرگـترین افتخـارش این است که مـدافع ملت و کشـور باشـد و در میـدان خطر از خـود کـارایی نشـان دهـد. ارتش جمهوری اسـلامی این دو خصوصـیت را از خود نشـان داد. امروز میـدان برای تعـالی ارتش بـاز است. سال رفتار علوی، در هر جایی مصـداقی دارد. جوانهای ارتش جمهوری اسـلامی ایران می‌تواننـد به امیرالمؤمنین به عنوان الگوی رفتـاریِ یک انسان فـداکار و بااخلاص نگاه کننـد و رفتار علوی را در رفتـار خود منعکس نماینـد: کار خسـتگی‌ناپذیر، تلاش مخلصانه و سـعی در تعالیِ هرچه بیشتر علمی و عملی. مسؤولان سطوح بالای سازمـان ارتش هم به عنوان سـرداران شـجاع و پاکـدامن می‌تواننـد رفتـار علوی را الگوی خودشـان قرار دهنـد. وجود امیرالمؤمنین به عنوان یک رئیس، یک فرمانـده و یک مسؤول، مظهر پاکی و شـفّافیت و صـداقت بود. او آسودگی را به خودش راه نداد؛ نسبت به زیردستان تفرعن نفروخت؛ خود را همه جا بنده خدا و خدمتگزار مردم دانست و مخلصانه - بدون چشمداشت به دنیا - کار کرد. این می‌توانـد در رفتار ما و رفتار هر کسـی که در هر مجموعه‌ای مسؤول است، به عنوان رفتار علوی خود را نشان دهـد. یـک پایه اقتـدار ملی، در نیروهای مسـلح است. اقتـدار ملی، یعنی اقتـدار ملت. اقتـدار ملت در عملکرد مسؤولان یک کشور خود را نشان می‌دهد. اگر عملکرد مسؤولان در گذاردن و اجرای قانونها، در صداقت و پاکدامنی، در تلاش و خسـتگی‌ناپذیری، در به میان آوردن ابتکارهای خلاق و کارساز، در الگو قرار دادن انسانهای برجسته و نمونه، در طرد کردن انسانهای فاسد - که این زمینه‌ها هم جز با ایمان مخلصانه‌ی به خـدا به طور کامل میسر نیست - عملکرد خوبی باشـد، ملت احساس اقتدار می‌کند. اقتدار ملی، هم زمینه نظـامی دارد، هم زمینه اقتصـادی دارد، هم زمینه سیاسـی دارد، هم زمینه سازمانی دارد. در همه‌ی زمینه‌ها مسؤولان می‌تواننـد کاری کننـد که ملت احساس اقتـدار کنـد. وقتی که دشـمنی به مرز حمله می‌کنـد، اگر مسؤولانِ دفاع از مرزها وظیفه خودشان را خوب به انجام رسانند، ملت احساس اقتدار می‌کند. هنگامی که سیاسـتمداران زورگوی جهانی با انواع بازیهای سیاسـی خواسـتند بر کشور و ملتی چیزی را تحمیل کننـد، اگر دسـتگاه سیاسـی آن کشور توانست هوشـیارانه و مدبّرانه تحمیل دشـمن را پس بزند، ملت احساس اقتـدار می‌کنـد. وقـتی که همه سـرمایه‌اندوزان بین‌المللی سعی می‌کننـد یـک ملت و یـک کشـور را در چنبره اختـاپوس اقتصـادیِ خودشـان درآورنـد و با نامهای فریبنـده و بناحق، منابع یک ملت را جـذب کننـد، اگر مسؤولان اقتصادی کشور توانسـتند با تـدبیر و هوشیاری و با سـرعت عمل متناسب، تـدابیر لازم را پیش گیرند و مانع از نفوذ پنجه دشـمن در اقتصاد کشور شوند و اقتصاد ملی را شکوفـا کننـد، ملت احساس اقتـدار می‌کنـد. اقتـدار ملی یک مفهوم و مقوله کاملاً پیچیـده و مرکّب است که نه به معنای نظامیگری است و نه نظامیگری نبودن آن بایـد بهانه‌ای برای منزوی کردن کار نظامی شود. نظامیان هم به نوبه خود در اقتدار ملی شـریکند. در یـک مجموعه نظـامی، اقتـدار ملی بـا کـارایی نظامی و رشـد خُلقیّات جوانمردانه در آنها، خود را نشان می‌دهـد. من بر وحـدت بین نیروهـای مسلّح - چه سازمانها و چه نیروهای داخل یک سازمان - تأکیـد می‌کنم. وحـدت به معنای یکی شـدن نیست؛ وحـدت به معنای هماهنگی و همدل بودن است. سازمان ارتش و سپاه و نیروی انتظامی، هر کدام در وظایف مقرّر و تعریف شده خودشان، هم خوب کار کنند و خود را از لحاظ کیفیّت بالا ببرند و هم دیگران را به رسـمیّت بشناسـند و برای آنها احترام و ارزش قائل شوند و با آنها همـدل باشـند. این می‌شود مظهر اقتـدار ملی. امروز شـما می‌بینیـد همان کسانی که دم از صـلح و حقوق بشـر می‌زنند، بیشترین ضربه‌ها را به صـلح و حقوق بشـر وارد می‌کننـد. چرا سازمانهای مدافع صـلح، کشور متجاوزی را که به همسایه خود تجاوز می‌کند، محکوم نمی‌کننـد؟ چرا سازمانهـای مـدّعی دفاع از حقوق بشـر، از حقوق ملت فلسـطین دفاع نمی‌کننـد؟ آیا ملت فلسـطین جزو بشـر

نیست، یا آن مدّعا، دروغ و پوچ و در خدمت هدفهای استکبار جهانی است؟ امروز دستگاههای پنهان و آشکار قدرت - چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های نظامی و چه در زمینه‌های امنیتی - کار می‌کنند، برای این که میلیاردها انسان را به زیر سلطه خودشان درآورند. اینها در جاهایی موفّق می‌شوند، در بعضی جاها هم ناکام می‌مانند. یکی از جاهایی که ناکام ماندند - و به فضل پروردگار و به همّت شما ملت ایران باز هم ناکام خواهند ماند - کشور بزرگ و ملت عظیم‌الشّأن ایران است. بدون تردید در مورد ملت و کشور ایران، استکبار جهانی و دستهای قدرت‌طلبِ بین‌المللی ناکام خواهند بود. خدا را شکر می‌گوییم که ملت ایران بیدار است؛ خدا را شکر می‌گوییم که نیروهای مسلّح ما، هوشیار و آگاهند؛ خدا را شکر می‌گوییم که دلها با ایمان به خدا نورانی است. این ایمان به خدا را قدر بدانید و رابطه خودتان را با خدا بیشتر کنید. امیدوارم ان‌شاءاللَّه همیشه مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنا فداه باشید و در شمار خدمتگزاران و سربازان آن حضرت به حساب آیید. خداوند ارواح مطهّر شهیدان را از همه شما راضی و خشنود کند و روح مطهّر امام بزرگوار را دعاگوی شما قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

متن کامل سخنرانی رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم گشایش کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین

متن کامل سخنرانی رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم گشایش کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه الّذی منّ علینا بهدایة الأسلام و شرّع لنا الجهاد الّذی هو باب من ابواب الجنّه، فتحه اللَّه لخاصّة اولیائه. و «سبحان الّذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی الّذی بارکنا حوله لنریه من ایاتنا، انّه هو السّمیع البصیر».(۱) والصّلاة والسّلام علی نبیّه البشیر النّذیر محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین و صَحبه المنتجبین والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته میهمانان و حضّار گرامی! به همه شما خوشامد می‌گویم و رحمت و هدایت الهی را برای خود و شما مسألت می‌کنم. تصمیم به تشکیل چنین اجلاسی، امری مبارک است و ان‌شاءاللَّه در بسیج جوامع اسلامی برای حمایت از قیام مردم مسلمان فلسطین، اثرات مثبت و سازنده‌ای خواهد داشت. این نوع گردهماییها عملاً اثبات می‌کند که فلسطین یک موضوع اسلامی و متعلّق به کلّ جهان اسلام است و اشغال آن، یکی از ارکان توطئه‌های شیطانی سلطه‌گران جهانی - در گذشته انگلیس و اکنون امریکا - برای تضعیف و ایجاد تفرقه در جهان اسلام بوده است. دشمنان اسلام همواره سعی کرده‌اند با تقسیم‌بندیهای قومی مانع از وحدت کلمه مسلمانان شوند تا بتوانند بر آنها سیطره پیدا کنند. در ابتدای اشغال فلسطین، علمای مجاهدی چون شیخ عزّالدین قسّام و حاج امین الحسینی از مسلمانان برای نجات فلسطین استنصار کردند و مرجع بزرگ دینی مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء حکم جهاد علیه صهیونیستها صادر فرمود؛ ولی متأسّفانه بتدریج شکل اسلامیِ مبارزات تضعیف و شکل قومی آن پُررنگ شد. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی، مردی فرزانه از تبار پیامبر اکرم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌و سلّم، نقش اساسی در بیداری اسلامی در همه جهان، به‌ویژه در کشورهای منطقه داشت. پیروزی مسلمانان در رویاروییِ به ظاهر نابرابر با دشمنان اسلام در جنوب لبنان، نشان دیگری از اصالت و حقّانیت مبارزات اسلامی و تأکیدی است بر این‌که اگر مسلمانان به وعده خداوند اعتماد کنند و برای خدا مجاهده نمایند، پیروزی آنها حتمی است. بی‌تردید پیروزی خیره‌کننده مقاومت اسلامی در جنوب لبنان از یک سو و شکست فضاحت‌بار طرحهای سازشکارانه از سوی دیگر، از عبرتهای اصلی منطقه است که موجب شده مردم مسلمان فلسطین یک بار دیگر به انتفاضه رو کنند؛ ولی این بار دیگر نغمه‌های سازشکاری در داخل فلسطین و یا منطقه، بر روی فلسطینیانِ صبور، شجاع و مقاوم اثری ندارد و آنها مصمّم هستند که ان‌شاءاللَّه مبارزات خویش را تا پیروزی ادامه دهند. انتفاضه اول، تحت تأثیر القائات صهیونیستها و حامیانشان، با وعده دستیابی فلسطینیان به امتیازات از طُرق صلح‌آمیز و با اِعمال نفوذ سازشکاران و فشار امریکا و غرب متوقّف شد؛ ولی گذشت ده سال از آن تاریخ، نشان داد که همه تلاشهای حامیان صهیونیسم در جهان، برای نجات رژیم اسرائیل از فشارهای ناشی از مبارزات مسلمانان بوده و آنچه را که به مذاکره‌کنندگان فلسطین وعده داده بودند، سرابی بیش نبوده است.

اشغالگری، توسعه‌طلبی و سبعیتی که امروز اسرائیل از خود نشان می‌دهد، از ابتدا برای اهل بصیرت و دلسوزان جوامع اسلامی قابل پیش‌بینی بود. از ابتدای شکل گیری اسرائیل، این رژیم غاصب و دروغین، همواره به حقوق مسلّم فلسطینیان تجاوز کرده و بعضی از حکومتهای غربی - بخصوص امریکا - آن را توجیه و حمایت کرده‌اند و مجامع بین‌المللی هم با توجیه اقدامات این رژیم، سعی کرده‌اند به هویّت آن و تجاوزاتش مشروعیت بخشند. سرزمین فلسطین و قدس شریف، همواره مورد طمعِ بعضی از قدرتهای غربی بوده است و تحمیل جنگهای طولانی صلیبی‌ها علیه مسلمانان، نشان بارز اطماع آنها نسبت به این سرزمین مقدّس است. بعضی از فرماندهان ارتش متّفقین، پس از شکست عثمانی و ورود به بیت‌المقدّس گفتند: «امروز جنگهای صلیبی به پایان رسید.»! اشغال این سرزمین براساس یک طرح چندجانبه، پیچیده و با هدف جلوگیری از اتّحاد و پیوستگی مسلمانان و پیشگیری از تأسیس مجدّد حکومتهای قدرتمند مسلمان بود. دلایلی در دست است که نشان می‌دهد صهیونیستها با نازیهای آلمان روابط نزدیک داشتند و ارائه آمارهای اغراق‌آمیز از کشتار یهودیان، خود وسیله‌ای برای جلب ترحّم افکار عمومی و زمینه‌سازی برای اشغال فلسطین و توجیه جنایات صهیونیستها بوده است. حتّی دلایلی در دست است که عدّه‌ای از اراذل و اوباشِ غیریهودیِ شرق اروپا را به نام یهودی به فلسطین کوچانیدند تا با پوشش حمایت از بازماندگان قربانیان نژادپرستی، یک حکومت معاند اسلام را در قلب جهان اسلام نصب کنند و پس از سیزده قرن، یک گسستگی بین مشرق و مغرب اسلامی ایجاد نمایند. در آغاز، مسلمانان غافلگیر شدند؛ چون از کُنه طرح صهیونیستها و حامیان غربی آنها مطّلع نبودند. عثمانی شکست خورد؛ قرارداد «سایکس - پیکو» به طور محرمانه برای تقسیم کشورهای اسلامیِ خاورمیانه بین فاتحین جنگ منعقد شد؛ جامعه ملل قیمومیت فلسطین را به عهده انگلیسیها گذاشت؛ آنها هم به صهیونیستها وعده مساعدت دادند و با مجموعه‌ای از طرحهای حساب شده، یهودیان را به فلسطین آوردند و مسلمانان را از خانه و کاشانه خویش آواره کردند. در این مصاف طولانی که یک طرف غرب و صهیونیسم بود و طرف دیگر دولتهای عربِ تازه تأسیس شده، دشمنان اسلام برای مقابله، از ابزارهای گوناگون و پیچیده‌ای استفاده کردند که از جمله آنها رسانه‌های تبلیغاتی و مجامع بین‌المللی بود. آنها از یک سو مسلمانان را به صبر، خویشتنداری، گفتگوهای صلح و سازش دعوت می‌کردند و از سوی دیگر اسرائیل را مسلّح می‌نمودند. اهداف راهبردی آنها از تعامل نابرابر و تبعیض‌آمیز بین کشورهای مسلمان و اسرائیل این بود که همواره برتری نظامی اسرائیل را بر کشورهای اسلامی حفظ کنند و در مجامع بین‌المللی از آن رژیم حمایت کنند و با به کار گرفتن رسانه‌های تحت نفوذ خود، جنایات اسرائیل را توجیه نمایند و در بین مسلمانان تبلیغ کنند که فکر پیروزی بر اسرائیل، خیال خامی بیش نیست. رژیم اسرائیل از زمانی که رسماً توسط سازمان ملل تأیید شد - یعنی بیش از نیم قرن قبل - تا سال گذشته یکّه‌تازی می‌کرد و هیچ چیز و هیچ کس جلودارش نبود؛ ولی مقاومت اسلامی لبنان که مرکّب از چند هزار جوان مسلّح به سلاح ایمان است، خواب این رژیم و حامیانش را پریشان کرد. این جوانان عزیز بدون دادن هیچ‌گونه امتیازی به اسرائیل، آن رژیم غاصب را با خواری از جنوب لبنان بیرون کردند. پیروزی این عزیزان، چراغ راهِ دیگر مبارزان مسلمان شد و امروز شاهد انتفاضه مسجدالاقصی هستیم که از نوع مقاومت اسلامی لبنان در ابعادی وسیع است. اکنون که شما عزیزان به عنوان یک وظیفه اسلامی، برای حمایت از انتفاضه گرد هم آمده‌اید، وظایف بس سنگینی را بر دوش دارید. قبل از هر چیز باید نشان دهید که جهان اسلام در سایه بیداری اسلامی، مصمّم به بازگشت به سنّتهای حسنه تاریخ شکوهمند اسلام است و همان سنّتها و در رأس همه، وحدت مسلمانان است که در گذشته موجب شد مسلمانان در نبردهای سرنوشت‌ساز علیه متجاوزان صلیبی پیروز شوند. در آن واقعه عظیم تاریخی، از همه جهان اسلام، مجاهدین جهت پیوستن به کارزار سرنوشت‌ساز و طولانیِ نبرد کفر و ایمان روانه شدند. امروز همه مسلمانان جهان به این مبارزات سرنوشت‌سازِ مردم فلسطین چشم دوخته و بیش از انتفاضه اوّل به آن دل بسته‌اند؛ زیرا در آن زمان - یعنی ده سال پیش - فضای سازش بتدریج در منطقه فراگیر شده بود؛ عدّه‌ای دل در گرو امریکا داشتند و گروهی دیگر نیز معتقد بودند نمی‌توان در برابر آن فشار سیاسی و جوسازی بین‌المللی ایستادگی نمود و راهی جز پذیرش سازش - آن هم با شرایط امریکا و اسرائیل -

وجود نـدارد. پس از تحوّلا‌تی که در آن هنگـام در منطقه صورت پـذیرفت، زمینه تثبیت این نظریّه بیشتر فراهم شـد. امـا امسال، در شرایطی این کنفرانس شـکل گرفته است که راه حـلِ ّسـازش در منطقه بـا بن‌بست مواجه شـده است و حتّی آنهـایی که دل در گرو امریکا داشـته و دارند، به این بن‌بست اعتراف می‌کنند. در سال ۱۳۷۰، اعراب و مسـلمانان در پی یک سلسله شکستهای متوالی – در جریان جنگ خلیج فارس – دچار سـرخوردگی بودند. وحدت درونی آنان نیز در معرض فروپاشـی جدّی قرار داشت و چنددستگی بر آنان حاکم بود؛ ولی در شرایط کنونی و به‌ویژه در پرتو پیروزی تاریخی و عظیم مقاومت اسلامی در جنوب لبنان، امیدهای تازه و حیات‌بخشـی در دل مسـلمانان پیـدا شـده است. آن زمـان در مورد نحوه برخورد بـا اسـرائیل، همواره دو روش مطرح می‌شـد: مقابله نظامی ارتشـهای عرب با اسـرائیل – که گفته می‌شـد همه تجربه‌ها در آن با شـکست مواجه شـده است – و روش سازش که منجر به تحقّق خواسته‌های اسـرائیل از طُرق مسالمت‌آمیز می‌گردید و در ازای عقب‌نشینی از بخشـی از اراضـی اشغال شده، عدم رشد توان نظـامی کشورهـای عربی را تضـمین می‌کرد؛ نظیر آنچه که در کمپ دیویـد شاهـد آن بودیم. در آن روزها، الگوی مقاومت مطرح نبود و گفته می‌شـد از پـذیرش عمومی برخوردار نیست؛ امـا اینک یک الگوی موفّق پیش روی ماست که توانست برای نخستین بار سرزمینهای اشـغال شـده را بـدون دادن هرگونه امتیازی به اسـرائیل، آزاد کند و مانع از تحقّق خواسـته رژیم صـهیونیستی در به جای گذاشتن پرچم خود در پایتخت این کشور عربی – یعنی لبنان – گردد. در کمپ دیوید، شرط عقب‌نشینی اسرائیل، عدم اعزام ارتش مصـر به شـمال سینا بود؛ ولی در جنوب لبنان، این اسـرائیل است که با نگرانی از قـدرت مقاومت اسـلامی، ملتمسانه خواسـتار اعزام ارتش لبنـان به مرز فلسـطین و لبنان است؛ یعنی مقاومت توانست حاکمیت را به طور کامل به جنوب لبنان و دیگر مناطق اشـغالی باز گرداند. این انتفاضه، قیام مردمی است که از همه روشـهای سازشـکارانه ناامید شده و دریافته‌اند که پیروزی صـرفاً در گرو مقاومت خود آنان است. مردم فلسـطین در انتفاضه قبلیِ خود متحمّل خسارتهای فراوان شدند و شـهدا و جانبازان بسـیاری را در راه اسـلام و آزادی سـرزمین اسـلامی تقـدیم کردند؛ اما در نهایت مذاکرات اُسلو آن را متوقّف کرد. نتیجه اسلو چه بود؟ امروز حتّی طرّاحان و مدافعان فلسطینیِ اسلو هم دیگر از آن دفاع نمی‌کنند؛ زیرا عملاً فهمیدند که اسرائیل فقط می‌خواست مشکل خود را حل کند؛ یعنی از رویارویی مبارزین سـنگ به دست خلاص شود و ضربه‌پذیری خود را کم کند. اگر چیز اندکی به طرف فلسطینی داد و نام آن را اعطای امتیاز گذاشت، صـرفاً برای خاموش کردن آتش انتفاضه و کم کردن آسیب‌پذیریِ خودش بود. به محض آن‌که مشکل خود را حل شـده دیـد و به غلط احساس کرد که مردم فلسـطین دیگر توان از سـرگیریِ انتفاضه و مقاومت و رویارویی با آنها را ندارنـد، اعطای همان امتیازات انـدک را هم متوقف کرد و فزون‌طلبی ذاتی خود را آشـکار ساخت. فراینـد رونـد سازش و طرح اسـلو، مردم فلسـطین را در حالتی قرار داد که دریافتند راهی جز قیام ندارند. محور اصـلی انتفاضه اقصـی بیت‌المقدّس است؛ یعنی جرّقه‌ای که به انفجـار خشم مردم فلسـطین انجامیـد، اسـائه ادب صهیونیسـتها به مسجدالاقصـی بود. مردم فلسـطین با دریافت رسالت خطیری که در حراست از یکی از مقـدّس‌ترین مکانهـای مـذهبی مسـلمانان بر دوش دارنـد، به صـحنه آمدنـد و بـا ایثار و فـداکاری، شـعله مقـدّس مقاومت و مبارزه علیه اشـغالگران صـهیونیست را برافروختند. روند سازش – و به طور مشـخّص طرح اسلو – موجب تفرقه فلسطینیان گردید؛ اما این انتفاضه مبارک توانست وحدت ملی را به صـحنه فلسـطین بازگرداند. ملاحظه می‌فرمایید که همه اقشار مردم در این مبـارزه حضور دارنـد و جریانـات اسـلامی و ملی در کنـار یکـدیگر قرار گرفته‌انـد. حتّی کسانی که همچنان دلشان در جای دیگری است، نـاگزیر از همراهی بـا این حرکت عظیم شده‌انـد. خیزش اسـلامی و یـا به تعبیر دیگر جنبش بیـداری اسـلامی، پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی در ایران و ظهور حرکت امام خمینی رضـی‌اللّه‌عنه در دو دهه اخیر، با قـدرتِ تمام در صـحنه منطقه و جهان اسـلام ظـاهر شـده است. امروز محور اصـلی این جنبش و حرکت، مسأله فلسـطین است. انتفاضه اقصـی توانست حتّی در خارج از مرزهای جغرافیایی فلسـطین و برون از ملت فلسطین، عموم ملتهای مسلمان و عرب را به صحنه بکشاند. تظاهرات میلیونی ملتهای مسلمان – از غرب تـا شـرق جهـان اسـلام – نشان داد که مردم فلسـطین می‌تواننـد بر روی حمایتهای آنان حساب کننـد و در عین حال نقش قابل

توجّهی در ایجاد وحدت مسلمانان ایفا نمایند. روزی که مقاومت اسلامی در لبنان به همّت دلاورمردان لبنانی و با توصیه و حمایت امام راحل شکل گرفت، اسرائیل، بیروت - یعنی پایتخت لبنان - را در اشغال خود داشت و بر مقدّرات سیاسی این کشور چنگ انداخته بود. آن روز وقتی مقاومت اسلامی شعار «زحفاً زحفاً نحوالقدس(۲)» را سر داد، گروهی از بی‌خبران، آنان را ساده‌اندیش خواندند و به طعنه سؤال کردند: آیا می‌شود به سوی قدس حرکت کرد، حال آن‌که شما لبنانیها از ورود به پایتخت کشور خود ناتوان هستید؟ از آن تاریخ تا پیروزی تاریخی مقاومت اسلامی بر اسرائیل، فقط هجده سال به درازا کشید. تصدیق می‌فرمایید که هجده سال، در تاریخ مبارزات ملتها زمان زیادی نیست. بی تردید، مبارزه، خسارتهای تأسّفباری را نیز به همراه دارد. مردم کشته می‌شوند؛ خانه‌ها ویران می‌گردد؛ فشار اقتصادی بر دوش مردم سنگینی می‌کند و دهها مصیبت دیگر که ملال و تأثّر آن هرگز دلهای ما را رها نخواهد کرد؛ ولی باید ببینیم نتیجه این ایثار و فداکاری چیست؟ پیروزی آن‌قدر باارزش است که ناگزیر باید بهای آن نیز پرداخته شود. اسرائیل که روزی در این منطقه عربده می‌کشید و همه خواسته‌های خود را بر ملتهای عربی دیکته می‌کرد، اینک ناتوان و افسرده در برابر عظمت مقاومت اسلامی، بر زمین زانو زده است؛ این بخشِ کوچکی از تواناییهای ملتهای مسلمان و عرب است. یقین بدانید که اگر همه امکانات جهان اسلام و حتّی بخشی از آن در این مسیر به کار گرفته شود، ما شاهد زوال و نابودی رژیم صهیونیستی خواهیم بود. اسرائیل در جنوب لبنان از یک مقاومت چند هزار نفره شکست خورد. درست است که حزب‌اللَّه، امتداد مردمیِ عمیقی داشته و به هنگام ضرورت توانسته است هزاران، بلکه دهها هزار نیرو را بسیج کند؛ ولی به طور مستمر فقط از چند هزار، بلکه گاه از چند صد نیرو در محورهای رویارویی با اشغالگران صهیونیست بهره برده است. یعنی اسرائیل و همه امکانات نظامی آن و فنآوری تسلیحاتی و پیشرفته‌اش - که به زرّادخانه امریکا متّصل است - از چند صد جوانِ باایمان و پُرشور که از سلاحهای بسیار ابتدایی در جنگ بهره می‌برند، شکست خورد. البته سلاح قوی و شکست‌ناپذیر آنها، سلاح ایمان بود. پس، الگوی مقاومت و مبارزه پیش روی ماست؛ یعنی می‌توان با مقاومت و مبارزه و البته تحمّل خسارت، به پیروزی رسید. درعین‌حال الگوی شکست نیز پیش روی ماست و آن دل بستن به روشهای سازشکارانه و کاسه گدایی صلح در دست گرفتن است. نتیجه آن نیز تحقیر، به ذلّت کشاندن و در نهایت تحمیل یکطرفه خواسته‌های اسرائیل است که این را نیز عیناً مشاهده کردیم. امروز حزب‌اللَّه و پیروزی تاریخی‌اش، پشتوانه انتفاضه مردم فلسطین است، که البته پشتوانه بسیار نیرومندی است. رژیم صهیونیستی به هیچ وجه توانایی لازم برای یک رویارویی مستمر و درازمدت با فلسطینیها را ندارد. یهودیان را فریب داده و به فلسطین آورده‌اند، با این امید که اعراب با آنها نخواهند جنگید و اگر تصمیم به مقابله داشته باشند، فشار غرب مانع از ایستادگی درازمدت آنها خواهد بود. افرادی که با این امید واهی به فلسطین آمده‌اند، آمادگی این را ندارند که هستی خود را فدای هدفهای سیاسیِ بنیانگذاران صهیونیسم کنند. طبق گزارشها، توریسم صهیونیستها به‌شدّت ضربه خورده و حتّی روند مهاجرتِ معکوس آغاز شده است. کنفرانس گذشته فلسطین که در تهران تشکیل شد، یک نقش اساسی و مثبت ایفا کرد؛ به این معنی که کانون امیدی را برای مخالفان روند سازش فراهم کرد و درعین‌حال به مردم فلسطین روحیه و امید بخشید. مواضع ایران اسلامی و پایداری منحصر به فرد آن در میان دولتهای اسلامی نیز توانست به این مردم قهرمان امید بخشد. اینک نیز مردم فلسطین بیش از هر چیز به حمایت معنوی و پایداری در مواضع نیاز دارند. درست است که نیاز مالی نیز دارند و باید برای آن، اقدامات جدّی نمود؛ ولی خود آنها در مصاحبه‌های مختلف می‌گویند که ما بیش از هر چیز به موضعگیری نیرومند عربی - اسلامی نیازمندیم. کنفرانس شما باید زمینه تحقّق چنین امری را فراهم نماید و مردم فلسطین را دلگرم به حمایتهای بی‌دریغ و فراگیر امت اسلامی کند. شما نمایندگان کشورهای مختلف اسلامی می‌توانید با تلاش در این مسیر، امکانات ملتهای خودتان را برای آزادی فلسطین بسیج کنید. دفاع از ملت مظلوم فلسطین و قیام شجاعانه و مظلومانه آنان، وظیفه اسلامی همه ماست. امروز یک ملت مسلمان با چهره خون‌آلود، از وسط میدان نبرد، امت اسلامی را به یاری می‌طلبد. من فریاد آن زن فلسطینی را که در مقابل دوربین خبرنگار با صدای گرفته خود فریاد

می‌زد: «یا للمسلمین ...»، از یاد نمی‌برم. همه مسلمانان و اعراب باید از مشروعیت مبارزات مردم فلسطین حمایت کنند. در مجامع بین‌المللی باید این نکته مورد تأکید قرار گیرد که مردم بی‌دفاعی که حقوق آنان سلب شده و تحت اشغال قرار گرفته‌اند، حق دارند برای احقاق حقوق خود مبارزه کنند. لذا استمرار انتفاضه و مقاومت مردم فلسطین حقّ مشروع آنان است و قوانین بین‌المللی نیز آن را محترم شمرده است. هرچند که متأسّفانه این قوانین معمولاً در جهت خواسته استکبار و قدرتهای جهانی تفسیر می‌شود. حضّار محترم! مطمئن باشید که رژیم اسرائیل از درون پوسیده و نسل کنونی به هیچ وجه آمادگی ایثار و فداکاری برای حفظ آن را ندارد. بحمداللّه ملتهای عرب و مسلمان، امروزه بیش از هر وقت دیگری در پنجاه سال گذشته، نیرومند و قوی هستند؛ آنها در زمینه‌های مختلف قدرتمند شده‌اند. مسلمانان، دیگر نمی‌توانند شاهد سرکوبی روزانه ملت فلسطین باشند و ساکت بنشینند. به اسرائیل باید بفهمانید که استمرار سرکوبی ملت فلسطین و مناطق فلسطینی‌نشین، با عکس‌العمل شدید، جدّی و عملی همه اعراب و مسلمانان مواجه خواهد شد. مردم فلسطین را باید به ادامه مقاومت دلگرم کنید. مردم فلسطین خوب می‌دانند که آنچه بر اقدامات سرکوبگرانه‌ی اسرائیل در لبنان لگام زده است، توان مقاومت اسلامی در پاسخگویی به اسرائیل و وارد آوردن ضربات سهمگین به آن می‌باشد و نه اتّکاء به تلاشهای مسالمت‌آمیز و میانجیگری این و آن. وحدت درونی مردم فلسطین و جریانات مختلف فلسطینی یک نکته اساسی است. هرچیزی که موجب انحراف مسیر و عدم توجّه به دشمن اصلی شود، یقیناً در خدمت آرمان فلسطین نخواهد بود. الحمدللّه فلسطینیها در طول این پنجاه سال از این امتحان سربلند بیرون آمده و پختگی خود را نشان داده‌اند. دیدیم که همه تلاشهای اسرائیل برای دامن زدن به اختلافات مجاهدین، ناکام ماند و تمامی جریانهای اصیل و جنبشهای مجاهد و مبارز، علی‌رغم گرایشهای متفاوت، با صبر انقلابی مانع از تحقّق خواسته دشمن شدند. از این پس نیز باید چنین باشد. امروز دیگر کاملاً روشن شده است آنهایی که گمان می‌کردند قضیه فلسطین یک امر مقطعی و محدود به بخش کوچکی از جهان اسلام است، کاملاً اشتباه می‌کردند. ذخایر عظیم سلاحهای هسته‌ای و کشتار جمعیِ ذخیره شده در زرّادخانه‌های رژیم صهیونیستی، برای مقابله با مردم بی‌دفاع فلسطین نیست؛ بلکه برای برقراری سلطه بر جهان اسلام و بخصوص منطقه خاورمیانه است. این‌که حزب‌اللّه برای آزادی سرزمین اشغالی تلاش می‌کند و اسرائیل در تلافی به نیروهای سوریه حمله‌ور می‌شود، نشان بارزی از چنین نیّت شیطانی اسرائیل و حامیان غربی آن است. خطِّ کلّی مبارزه با رژیم غاصب باید این باشد: الف - زندانی کردن رژیم غاصب در درون مرزهای سرزمین اشغالی و تنگ کردن فضای تنفّس اقتصادی و سیاسی آن و گسستن پیوندهای آن با محیط پیرامونش. ب - تداوم بخشیدن به مقاومت و مبارزه ملت فلسطین در داخل کشورشان و رساندن هرگونه کمکی که به آن نیاز دارند، تا تحقّق پیروزی نهایی. برادران و خواهران! علت اساسی فشارهای همه‌جانبه‌ای که استکبار جهانی - و در رأس آنها رژیم امریکا - به ایران وارد می‌کند، حمایت ما از فلسطین است. آنها در اظهارات صریحتری گفته‌اند که مشکل اصلی امریکا با ایران، مخالفت جمهوری اسلامی ایران با طرحهای ذلّت‌بار سازش در فلسطین است؛ و بقیه امور نظیر ادّعاهای مضحکِ نقض حقوق بشر و ساخت سلاحهای کشتار جمعی، بهانه‌ای بیش نیست؛ و اگر ایران دست از حمایت خود از مبارزین و مردم لبنان و فلسطین بردارد، آنها دست از روش خصمانه خویش علیه ایران برمی‌دارند! البته ما به‌روشنی می‌دانیم مشکل اصلی آنان، اسلام و حکومت اسلامی است که مانع از بازگشت غارتگرانه و سلطه‌طلبانه آنان به این کشور پهناور شده است و آنها هم حقیقتاً این رویکرد سیاستهای جمهوری اسلامی را به‌خوبی می‌شناسند. ما به آنها جواب رد داده‌ایم و حمایت از مردم فلسطین و لبنان را از وظایف مهم اسلامی خویش می‌دانیم. لذا آنها از هر سو فشارهای خود را وارد می‌کنند. سیاست اصلی و راهبردی آنان در مورد کشور ما، شکاف افکندن در صفوف متّحد و یکپارچه مردم مسلمان و انقلابی ایران است. گروهی را «محافظه‌کار» و گروهی را «اصلاح‌طلب» می‌نامند؛ از یک گروه حمایت می‌کنند و برعکس، حملات تبلیغی خویش را علیه گروه دیگر متمرکز می‌کنند. آنها با بزرگ کردن بعضی اشکالات، سعی می‌کنند نظام اسلامی را غیرکارآمد جلوه دهند و مردم را از نظام دینی مأیوس نمایند و جدایی دین از سیاست را تبلیغ می‌کنند. ایمان عمیق دینی

مردم مـا، بزرگترین سـدّ راه آنهـاست. آنها با برنامه‌های تبلیغاتی خویش، می‌خواهنـد جوانان را در کشور مأیوس کننـد و مشـکلات اقتصـادی را - که کم و بیش در همه جـای دنیا متعارف و رایـج است - جزو مسائل لاینحل نظام جمهوری اسـلامی قلمـداد نماینـد. آنها با تبلیغات خود می‌خواهنـد امام و ارکان انقلاب را زیر سؤال ببرنـد. علّت این است که آنها از اسـلام ضـربه خورده و از انقلاب اسـلامی صـدمه دیده‌اند؛ از بیداری اسـلامی در جهان، احساس خطر می‌کنند و از احیاء و توسعه مبارزات اسـلامی لبنان و فلسـطین عمیقاً نگرانند. لذا در صدد برآمده‌اند که ریشه تفکر اسـلامی را بخشـکانند و تیرهای زهرآگین تبلیغاتی خود را متوجّه اسلام و دین کرده‌انـد. هرچه دامنه مبـارزات لبنـان و فلسـطین گسترده‌تر می‌شود، برآشـفتگی و عصـبانیت صـهیونیسم و امریکـا از نظام جمهوری اسـلامی بیشتر و توطئه آنهـا گسترده‌تر می‌گردد؛ ولی آنهـا بداننـد علی‌رغم تبلیغاتشـان، ملت عظیم‌الشّأن ایران و مسؤولان و رؤسای کشور، همگی منسـجم هسـتند. مردم مسـلمان ایران یکپـارچه از آرمانهـای انقلاب و اسـلام حمایت می‌کننـد و حمایت از فلسـطین، انتفاضه و مبارزه با صـهیونیسم و حامیانش از ارکان اصـلی سیاسـتهای راهبردی جمهوری اسـلامی ایران است. ما یقین داریم با ادامه مبارزات مردم مسـلمان فلسـطین و حمایت جهان اسـلام، فلسـطین به فضل الهی آزاد می‌شود و بیت‌المقدّس و مسجدالاقصـی و سایر نقـاط آن سـرزمین اسـلامی به آغوش جهـان اسـلام باز می‌گردد؛ ان‌شاءاللَّه. واللَّه غالب علی امره(۳). والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اسراء:

۱ ۲) پیکارگران میدان جهاد، پیش به سوی قدس! ۳) یوسف - ۲۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع کثیری از مردم استان گیلان در استادیوم شهید عضدی شهرستان رشت

بیانـات رهـبر معظـم انقلاـب اسـلامی در جمـع کـثیری از مردم اسـتان گیلاـن در اسـتادیوم شـهید عضـدی شهرسـتان رشـت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العـالمین. والصّـلاة والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین خدا را سپاسگزارم که بار دیگر این توفیق را یافتم که در میان مردم عزیز گیلان و جوانان پُرشور و مؤمن این خطّه مردپرور حضور پیدا کنم و آنچه را که در ذهن خود از گیلان و گیلانی - چه در گذشـته تاریخ این کشور، چه در دوران انقلاب و چه در دوران حاضـر - شناخته و دانسته‌ام، یک بار دیگر در دیدار رویارو، آن را تجربه کنم. از شـما برادران و خـواهرانی که در این مجمـع عظیم گرد آمده‌ایـد، همچنین از مرد و زنِ پُرشـور و عزیزی که در خیابانهـا - بـا این‌که دچار زحمت شدنـد - با گل لبخنـد و احساساتِ پاکشان خـدمتگزار خود را اسـتقبال کردنـد، صـمیمانه تشـکّر می‌کنم. گیلان موقعیتی ممتاز نه فقط از لحاظ اقلیمی و جغرافیایی، بلکه از لحاظ تاریخی و انسانی دارد. هر چه در مـدّ نگاه خود به این سـرزمین دقّت می‌کنیم، نشانه‌هـای عظمت بیشتری را در آن می‌بینیم. گیلاـن سـرزمینی نـابغه‌پرور است. علمـای بزرگ، فقیهان، فیلسوفان، شاعران و ادیبان، صنعتگران و دانشمندان، مردان و زنانِ از خود گذشته شجاعِ در تجربه‌های گوناگون این کشور، سرتاسر تاریـخ این خطّه عزیز و پُربرکت را انباشـته‌اند. از لحـاظ اعتقـادات مـذهبی، این منطقه پُربرکت و پُرطراوت، یکی از نخسـتین منـاطق کشور ماست که دروازه‌های ناگشودنی خود را بر روی خانـدان پیغمبر و آل علی گشود. سالهای متمادی بنی‌امیّه و بنی عبّاس سـعی کردند از دیواره عظیم البرز عبور کنند و لشـکریان خود را به این منطقه بیاورند؛ اما موفّق نشدند. این معبر، با شمشیر و زور باز نشد؛ با عشق و ایمان باز شـد. روزی که فرزندان مظلوم علی و فاطمه از جور بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، در این کوههای سـر به فلک کشـیده به دنبال دلهای مهربان و دسـتهای کارآمد می‌گشتند، به مردم گیلان و خطّه شمال کشور دست یافتند. این‌جا بود که دروازه البرز باز و اسـلام علوی وارد شـد. این مردم از روز اوّل که مسـلمان شدند، آل علی را قبله اسـلامی و معلّم خود انتخاب کردند. از همین منطقه چنـد هزار مرد شـجاع و دلاور، برای یاری فرزنـدان زیدبن‌علی به یمن رفتند. حکومت علوی یمن، با بازوی دلاورمردان این خطّه بر سر کار آمد. زیدیها در یمن هیچ نیرویی نداشـتند؛ گیلانیها به آن‌جا رفتند و حکومت فرزندان زیدبن‌علیِ شهید را سرِ پا کردند. این

آغاز تاریخ اسلامی این منطقه است. در طول تاریخ، رنگهای گوناگون بر سیاست این کشور پهناور سایه افکند؛ اما رنگ ثابت این مردم، ایمان بود. در دوران مشروطیت، در دوران استبداد صغیر، در دوران دست‌اندازی انگلیسیها و دیگر بیگانگان متجاوز به ایران - در همه این تجربه‌ها - گیلانیها نشان دادند که پیشروند. میرزاکوچکِ شجاع جنگلی، یک نمونه و یک مسطوره(۱) است؛ والّا وقتی مرحوم میرزا کوچک جنگلی در این منطقه دلش با احساسات شجاعانه اسلامی بیدار شد، آن روز نغمه اتّحاد اسلام در سرتاسر گیلان و در بین خواصِ این مرز و بوم پیچیده بود. گیلانیها پیشروِ مبارزات سیاسی و فعّالیتهای مطبوعاتی بودند. از جمله قدیمی‌ترین روزنامه‌های کشور و قدیمی‌ترین فعّالیتهای سیاسی، در این منطقه بوده است. در دوران رژیم ستمشاهی چون این‌جا خطّه سرسبز و با برکتی بود و آن را برای خودشان می‌خواستند - نه برای مردم - انواع و اقسام جاذبه‌هایی را که برای آنها جاذبه محسوب می‌شد، در این استان ایجاد کردند؛ شاید بتوانند دین را از این مردم جدا کنند. من در آن سالها به گیلان آمدم و رشت و مناطق مختلف این استان را از نزدیک مشاهده کردم. دیدم دستهای استعماری و مغرض، با فکر و دل و جان این مردم چه می‌کند؛ شاید بتواند اینها را از دین و دینداری جدا کند. اما بعد از آن‌که شعله انقلاب برخاست و انقلاب پیروز شد، همه دیدند یکی از نقاطی که آن‌چنان پای مردانگی و استقامت فشرد که همه را متوجّه خود کرد و هویّت و شخصیت خود را نشان داد، منطقه شمال کشور، از جمله منطقه گیلان بود؛ چه در انقلاب، چه در جنگ، چه در روزهای قبل از جنگ در آغاز انقلاب؛ وقتی که هر کدام از گروهکهای گوناگون می‌خواستند یارگیری و سربازگیری کنند و از فضایی که با خون مردم مسلمان و با همّت جوانان مؤمن و تحت رهبری امام بزرگوار پدید آمده بود، سوءاستفاده کنند. من همان روزها وارد رشت شدم، برای این‌که در محافل دانشگاهی و میان جوانان سخنرانی کنم. فراموش نمی‌کنم، در میدان بزرگ شهر آن‌قدر پلاکارد و اعلامیه‌های بزرگ و پرده‌های عظیم از طرف گروهکها زده شده بود که انسان متحیّر می‌ماند! با مرحوم شهید دکتر عضدی به قبرستان شهر رفتیم تا بر مزار میرزا کوچک فاتحه‌ای بخوانیم. آن‌جا هم عناصر گروهکها خودشان را رساندند برای این‌که ما را تهدید کنند؛ برای این‌که میرزاکوچک‌خان را تحقیر کنند؛ برای این‌که حرکت عظیم اسلامی مردم ایران را یک حرکت مادّی و جدای از انگیزه‌های معنوی بنمایانند، که البته موفّق نشدند. در آن شرایط، انسان گمان نمی‌کرد که پنجه متجاوز آن بیگانه‌پرستها از این شهر و از این استان کنده شود؛ اما دین و ایمان و عشق و معنویت و جوهر ذاتی مردم این منطقه، دستها و انگشتان بیگانه را قطع کرد و اسلام و انگیزه‌های ایمانی و خواستِ برخاسته از دل و جان مردم مؤمن این استان را بر هوسهای فاسد و مفسد بیگانگان غلبه داد. گیلان نشان داد که از اعماق جان به اسلام و قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقد است. بعد هم دوران جنگ تحمیلی شد. در این دوران، لشکر گیلان یکی از لشکرهای خطشکن بود. سرداران و شهیدان و جانبازان گیلانی، ستارگان درخشانی شدند که از یادها هرگز نخواهند رفت. این یک تصویر بسیار کوچک و بسیار کمرنگ از مناقب مردم گیلان است. این‌جا یک خطّه بسیار پُر برکت است. آنچه که من امروز می‌خواهم با شما جمعیتِ پُرشور و مؤمن و زن و مرد امتحان‌داده و تجربه‌شده در راه خدا در میان بگذارم، مقداری به مسائل استان شما، مقداری هم به مسائل کشور و مسائل اساسی‌ای که تک تک مرد و زنِ امروز ما نسبت به آن حساسیت دارند و باید داشته باشند و مسؤولیت دارند و باید آن مسؤولیت را حس کنند - همچنان که حس می‌کنند - اشاره دارد. و اما آنچه که در مورد مسائل استان است. استان شما مجموعه‌ای از برکات الهی و طبیعی را در خود دارد؛ استانی برخوردار از دریا، جنگل، بندر؛ برخوردار از محصولات مهم و تعیین کننده - مثل برنج و چای و ابریشم و مرکّبات و غیره - منطقه‌ای برخوردار از آبهای طبیعی و منطقه‌ای برخوردار از بسیاری از نعم الهی. البته کسانی که وارد این شهر یا این استان می‌شوند، فضای سرسبز، دریای زیبا، کوههای پوشیده از درخت و چهره شاداب و روحیه با نشاط مردم را مشاهده می‌کنند. اینها واقعیّاتی است که به این استان زیبایی می‌دهد. ثروت استان هم به جای خود؛ اما پشت سر این زیباییها و برکات عظیمی که در این استان وجود دارد، مشکلات و محرومیتها و کم‌کاریها و نقصهایی هست که معمولاً جلو چشم بینندگانی که از بیرون می‌آیند، نیست؛ اما دلسوزان استان و دلسوزان این استان در مرکز و

کسانی که در فکر مسائل اساسی کشور هستند، به این نکات توجّه دارند. در ورای برکاتی که خدای متعال به این منطقه داده است، ضعفها و مشکلاتی هم - که عمدتاً ناشی از کم‌کاری و بی‌توجّهی است - مشاهده می‌شود. آنچه را که من در دل آرزو می‌کنم، عبارت است از این‌که مردم و جوانان این استان - به معنای واقعی کلمه - این توانایی را بیابند که از امکانات عظیمی که خدای متعال در این استان قرار داده است، استفاده کنند. در این استان نرخ بیکاری - به تعبیر رایج - یا نسبت بیکاری - به تعبیر درست - نباید جزو نسبتهای بالا باشد؛ بلکه باید جزو نسبتهای پایین باشد و یا اصلاً وجود نداشته باشد. زمینه زیاد است؛ این همه نیروی کار، این همه جوان، این همه استعداد انسانی و این همه استعداد طبیعی در سرتاسر این استان وجود دارد. مسؤولان کشور باید به کمک خدای متعال و با برنامه‌ریزی و تدبیر لازم، ترتیبی دهند که از این امکانات طبیعی استفاده شود و این استعدادها و نیروها در جهت درست به کار گرفته شوند. اگر سیاستهای اجرایی در جهت این چیزها نیست، آن سیاستها تغییر پیدا کند؛ چه در زمینه واردات و چه در زمینه طرحهای بزرگ ملی یا طرحهای استانی. البته آن‌گونه که من اطّلاع پیدا کردم و اطّلاع دارم، مسؤولان استان، مسؤولان زحمتکش و علاقه‌مند به مسائل و سرنوشت این استانند. مطمئنم که در مرکز هم مسؤولان امر در قوّه مجریّه، استان بسیار پُر برکت گیلان و این مردم مؤمن را ارج می‌نهند و قدر می‌دانند. آنچه که لازم است ما نقطه نگاه خود را به آن متمرکز کنیم ، این است که اهتمام ویژه‌ای به مسائل این استان مبذول شود. امیدواریم فرصت سفر کوتاه من بتواند مسؤولان را متوجّه این استان کند. یکی از هدفهای من در سفرهایی که می‌کنم، همین است که مسؤولان دولتی و ذی‌ربط به آن نقطه متوجّه شوند و به مسائل آن استان اولویّت بخشند و اهتمام ویژه‌ای به آن مبذول کنند. مسؤولان کشور به این معنا اذعان می‌کنند که یکی از فواید مهم این سفرها همین است. ما مایل هستیم که به مسائل استان گیلان - که کاملاً حل شدنی است؛ این استان بحمداللَّه مشکلات لاینحل ندارد - پرداخته شود. اگر تخریب جنگل یکی از مشکلات این استان است؛ اگر مشکلات مربوط به کشت برنج یا کشت چای یا ابریشم و امثال اینها جزو مشکلات این استان است؛ اگر مسأله بنادر و مسأله فاضلابهای شهری جزو مشکلات این استان است؛ اگر مسأله آب شُرب جزو مشکلات این استان است - که هست - اینها چیزهایی نیست که مسؤولان دولتی در حل آنها دربمانند. اینها چیزهایی است که قابل حلّ است؛ ولی اهتمام ویژه لازم دارد. نگاهها بایستی متمرکز و متوجّه شود؛ همچنان که در بعضی از موارد که این کار صورت گرفته، می‌بینیم که آثار و برکاتی هم داشته است. البته در این سفر، عدّه‌ای از وزرای محترم که نسبت به مسائل استان ذی‌ربطند، همراه ما خواهند بود - یا به ما ملحق خواهند شد - و این‌جا مسائل را مورد بحث قرار خواهند داد. من در این‌جا از همین تریبون به همه کسانی که به نحوی مسؤولیت مسائل این استان به حوزه مدیریت آنها متوجّه است، عرض می‌کنم؛ باید اهتمام کنند. این استان، استان بسیار عزیز و پُر برکتی است و مردم بسیار خوب و سرزمین بسیار آماده‌ای دارد؛ « بلدة طیّبة و ربّ غفور».(۲) امروز، روز ولادت موسی‌بن‌جعفر علیه‌الصّلاةوالسّلام است. به میمنت و مبارکی این ولادت، مسؤولان باید به خودشان - نه به مردم گیلان - این مژده را بدهند که بتوانند برای حلّ مشکلات این استان یک اقدام جدّی و پیگیرانه بکنند. در نظام اسلامی، آن چیزی که از همه عناصر، بیشتر اهمیت دارد و می‌تواند مثل کلیدی قفلهای بسته را در همه موارد و مسائل باز کند، عبارت است از ایمان عمیقی که هم همّت را برمی‌انگیزد، هم بازوان و گامها را محکم می‌کند و هم دلها را استحکام می‌بخشد و انسان امید پیدا می‌کند. وقتی که مسؤول کشوری - وزیری که در کابینه است، مسؤولی که در استان است، مدیری که در بخشی از بخشها کار می‌کند - قلبش با چنین ایمانی مستحکم باشد و بداند که با تلاش و کار عالمانه و مدبّرانه او، بلاشک از سوی خدای متعال بر این کار نتیجه‌ای مترتّب می‌شود، هرگز ناامید نمی‌شود. البته همیشه به مسؤولان کشور توصیه کرده‌ام، امروز هم توصیه می‌کنم که در مسائل کشور و گشودن گره‌های مردم باید جدّی باشند و این را کار اصلیِ خود بدانند. اگر مسؤولان کشور در هر نقطه‌ای - چه در مرکز و چه در شهرستانها - کار اصلی خود را رسیدگی به مشکلات مردم بدانند؛ سرگرمیهای سیاسی و پرداختن به مسائل شعاری، دلهای آنها را به این طرف و آن طرف نکشاند و نیروهای آنها را به هدر ندهد و هرز نبرد؛ مجموعه کاری، کابینه کاری، وزیر کاری و

مدیر کاری داشته باشیم؛ و اگر آن ایمان با این احساس مسؤولیت همراه شود، همه مشکلات قابل حلّ است. مملکت ما را هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ وضع زندگی مردم، دهها سال عقب نگه داشته بودند. با همه اینها، بیداری و نشاط و سرزندگی ناشی از انقلاب اسلامی و امیدی که همین ایمان اسلامی به تک‌تک دلهای مردم داد، در کشور تحوّل ایجاد کرده است. کسانی که اوضاع دانشگاه و صنعت و مسائل علمی و تجربی کشور و اوضاع زندگی مردم را، آن روز و امروز، مشاهده و با هم مقایسه می‌کنند، درمی‌یابند که انقلاب به برکت ایمان اسلامی و به برکت استفاده از حضور مردم در صحنه، توانسته است زندگی را در کشور ما با تحوّل همراه کند. ما از قافله زندگی، فرسنگها عقب افتاده بودیم؛ دور از همه پیشرفتهای زندگی بودیم؛ فقط قشر مرفّهی استفاده‌کننده و مصرف‌کننده محصولات خارجی بودند؛ اما آنچه که به برکت انقلاب ایجاد شده، کشور را در جادّه ترقّی و تعالی انداخته؛ راه تحوّل را باز کرده؛ دلها را امیدوار کرده و پایه‌های علمی و فکری را مستحکم کرده است؛ اما اینها کافی نیست. هیچ وقت نباید تصوّر کرد که راههای انحراف بسته است؛ نخیر. ممکن است انسان امین و شرافتمندی بر اثر غفلت و بی‌توجّهی دچار لغزش شود. اگر آن لغزش را جبران نکند - و به زبان دین، اگر توبه نکند - آن لغزش به لغزش دیگر و لغزش بعدی منتهی می‌شود و او را تا درّه سقوط می‌کشاند. این ممکن است؛ در تاریخ و در زمان ما هم اتّفاق افتاده است. این‌که دیشب خطاب به رؤسای محترم سه قوّه آن تذکّرات را دادم، به خاطر این است که من نقش فساد را در نابود کردن همه دستاوردها، نقش بسیار خطرناکی می‌بینم. در هر جایی که نابسامانی وجود دارد، یکی از محتملهای بسیار بالا وجود فساد است. البته ممکن است در جایی بی‌تدبیری و سوء مدیریّت باشد؛ اما یکی از محتملاتی که به‌هیچ‌وجه قابل اغماض نیست، وجود فساد است. با فساد باید مبارزه شود؛ همه باید مبارزه کنند؛ مخصوص قوه‌ی قضاییه هم نیست؛ قوّه مجریّه و قوّه مقنّنه هم نقش دارند؛ البته هر کدام نقش جداگانه‌ای دارند؛ منتها باید با هم همکاری کنند. من اوّلِ سال به همه گفتم، اقتدار ملت ایران هنگامی تأمین خواهد شد که دستگاههای مسؤول کشور با هم همکاری کنند. اگر در جایی نقطه‌ای هست که برای سرنوشت کشور و ملت خطراتی را با خود دارد، مسؤولیتِ همه مسؤولان کشور است که با نهایتِ احساس مسؤولیت و باکمال اتّکال و اتّکاء به خدا و با قدرتی که ملت به دست آنها داده است، با آن نقطه برخورد کنند. همکاری بین سه قوّه، یکی از شرایط اصلی برای رفع مشکلات عمومی مردم است. ناهماهنگی‌هایی که گاهی دیده می‌شود، به ضرر مردم است. من به‌هیچ‌وجه نپسندیدم که وقتی قوّه قضاییّه بر اساس احساس قانونی مسأله‌ای را تشخیص می‌دهد و اقدام می‌کند، قوّه مقنّنه در مقابل او قد علم کند! معنی ندارد. ممکن است دستگاهی در کشور بر اساس مسؤولیتِ خود تشخیص دهد که در امری اقدام کند و دستگاه دیگری نداند که آن دستگاه بر اساس چه مصلحتی این کار را کرده است. این کاملاً ممکن است؛ اما این نباید موجب شود که هر دستگاهی اگر کار دستگاه دیگری را درست نفهمید، آشکارا و علنی با آن دستگاه برخورد کند! این‌که معنی ندارد. اگر این روال بخواهد در کشور ادامه پیدا کند، هماهنگی قوا مختل خواهد شد. قوا باید با هم هماهنگ عمل کنند. مسائل سیاسی نباید جلوِ چشمهایی را که باید در مسائل کشور دقیق باشند، بگیرد و آنها را از فهم و شناخت حقیقت غافل کند. همه باید با هم همکاری کنند تا اقتدار ملت ایران تأمین شود. بنده گفتم اقتدار ملی. توقّع این است که همه مسؤولان در راه تحقّق اقتدار ملی فعّالیت و تلاش کنند؛ نه این‌که به لفّاظی و بحثهای نظری بپردازند؛ یکی بگوید اقتدار ملی این است، دیگری بنویسد نخیر، آن است. این بحثها به درد مردم نمی‌خورد. معلوم است اقتدار ملی چیست. ملت، زمانی احساس اقتدار ملی می‌کند که ببیند مسؤولانش بجا و درست عمل می‌کنند؛ درست می‌اندیشند و درست حرف می‌زنند؛ از منافع او در مقابل دشمنان و گرگها دفاع می‌کنند؛ برای نیازهای او وقت صرف می‌کنند؛ برای او دل می‌سوزانند و از خودشان توانایی و کارایی نشان می‌دهند. اقتدار ملی، اقتدار ملت ایران است؛ اما با تلاش مسؤولان. رؤسا و مسؤولان بخشهای مختلف کشور، با عملِ خود اقتدار ملی را به وجود می‌آورند. شما مردم وقتی ببینید مسؤولی در مقابله با متجاوزانِ به حقوق شما سینه سپر می‌کند، احساس اقتدار می‌کنید. شما وقتی ببینید کسانی هستند که از منافع ملت، قدرتمندانه، با گذشت و با صرف کردن همه توان و نیروی خود دفاع می‌کنند، احساس اقتدار

می کنید. یک ملت وقتی احساس ضعف می کند که ببیند مسؤولانش یا نمی‌فهمند، یا دیر می‌جنبند، یا خدای نکرده به اشاره انگشت دیگران می‌جنبند! این‌جاست که این ملت احساس بی‌پناهی و ضعف می کند. خدا را شکر می کنیم که مسؤولان کشور سالمند. مسؤولان کشور برای انجام وظیفه، عمرشان را دارند صرف می کنند. این مسأله بسیار مهمّی است. فرق می کند که کسانی طبق تبلیغات رادیوهای بیگانه، برای مقاصد شخصی خودشان تلاش کنند؛ یا نه، برای خاطر خدا کار کنند. آنچه که برای یک ملت اهمیت دارد، این است که در همه رده‌ها - از بالا تا پایین - مسؤولانی که انگشت آنها می‌توانند گره‌ها را باز کند، با احساس مسؤولیت و با عقل و تدبیر کار کنند. آنچه که بنده - که خدمتگزار دیگران هستم - انتظار دارم، این است که وقتی بحث اقتدار ملی مطرح می‌شود، به جای بازی با الفاظ و به جای بحثهای تهی، همه سعی کنند - به معنای حقیقی کلمه - با کار و تلاش و زحمتکشی خود، اقتدار ملی را تحقّق و واقعیّت بخشند. وقتی بحث اشتغال جوانان در کشور مطرح می‌شود، کسانی که مسؤولیت این کار را برعهده دارند، به طور جدّی آن را دنبال کنند. این مسأله بسیار مهمّی است. البته من با جوانها حرفهای زیادی دارم. یک جلسه هم ان‌شاءاللَّه با جوانها خواهیم داشت و در آن‌جا آنچه که در ذهنم هست، به جوانها عرض خواهم کرد. الان نمی‌خواهم وارد آن مباحث شوم؛ اما مسأله اشتغال، مسأله جوانها، مسأله این همه سرمایه انسانی انباشته بر روی هم، یکی از مسائل بسیار مهمّ است. مسؤولان کشور باید به فکر این باشند. از جمله مسائل مهم کشور، همین مسأله انتخابات ریاست جمهوری است. من درباره انتخابات ریاست جمهوری ان‌شاءاللَّه حرفهایی خواهم زد و توصیه‌هایی خواهم کرد؛ اما چون این روزها فرصت ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری است، چند مطلب را عرض می کنم: اوّل، کسانی که در خودشان این توانایی و همّت را می‌یابند که بتوانند در آن موقعیت قرار گیرند، باید بروند و خودشان را در معرض قرار دهند. این یک وظیفه است. وظیفه آحاد عظیم ملت هم این است که در این حادثه بسیار مهمّی که به سرنوشت کشور مربوط می‌شود، دلسوزانه و مسؤولانه شرکت کنند. در هر نوبت از انتخابات ریاست جمهوری - البته انتخابات دیگر نیز همین‌طور است؛ منتها انتخابات ریاست جمهوری مهمتر است - بوقهای تبلیغاتی دشمنان پیشاپیش مشغول سمپاشی و آلوده کردن و زهرآگین نمودن فضا می‌شوند تا شاید بتوانند به انتخابات لطمه‌ای بزنند. شما و همه ملت عزیز ایران بدانید - و می‌دانم که می‌دانید - دشمن چشم دوخته است که انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات بی‌رونقی شود. برای آنها این مهمّ است. در درجه اوّل، دشمن مایل است که انتخابات بی رونق شود - البته در درجه دوم ممکن است کسی را بر کسی ترجیح دهند؛ اما آن درجه بعدی است؛ نقطه مقابل آن، برای دلسوزان نظام و شخص این‌جانب، در درجه اوّل این مهم است که انتخابات، انتخابات پُررونق و پُرشوری شود و آحاد عظیم مردم، شرکت در انتخابات را وظیفه خودشان بدانند. نکته بعدی در باب انتخابات این است که مردم باید به فکر شناخت اصلح باشند؛ چون امر کوچکی نیست. مسأله انتخابات، مسأله سپردن سرنوشت بخش عمده امکانات کشور به یک نفر و یک مجموعه است. سرنوشت مسائل اقتصادی، مسائل فرهنگی، روابط خارجی و مسائل گوناگون دیگر تا حدود زیادی به این قضیه وابسته است. درست است که قوای دیگر هم هر کدام وظایفی دارند، اما مهمترین مسائل و فعالیتهایی که در بخشهای مختلف کشور به جریان می‌افتد، به قوّه مجریّه مربوط است که سرنوشت آن در این انتخابات معلوم می‌شود. البته ما هنوز درست نمی‌دانیم چه کسانی نامزد خواهند شد؛ از فردا معلوم خواهد شد. کسانی می‌روند نامزد می‌شوند؛ بعد هم شورای نگهبان طبق وظیفه قانونی خود، کسانی را که از لحاظ معیارهای قانونی صلاحیت دارند، مشخص خواهد کرد. سپس من و شما بایستی در بین این مجموعه نگاه کنیم و کسی را که اصلح است، انتخاب کنیم. این هم وظیفه بسیار مهمی است. نکته سوم در این زمینه، خطاب به نامزدهای انتخابات است. انتخابات در کشور ما باید مسابقه‌ای برای خدمت باشد، نه مسابقه‌ای برای کسب قدرت. انتخابات اسلامی این‌گونه است. آن‌جایی که دعوا بر سر قدرت است، آن‌طوری می‌شود که شما در بعضی از انتخابات دنیا مشاهده می کنید. یک نمونه‌اش را هم در انتخابات اخیر امریکا دیدید. آن‌جا دعوا بر سر قدرت است؛ دست به یقه‌اند؛ هر طرف می‌خواهد قدرت را به حزب و مجموعه خودش منتقل کند. مسأله، مسأله کسب قدرت است. صریحاً هم

می گویند: تلاش می کنیم تا به قدرت و مقام برسیم. در منطق اسلامی، قدرت و عزّت و آبرو و خوشنامی و امکانات، فقط و فقط برای خدمت به مردم و حرکت دادن خود و جامعه و کشور در راه نظام مقدّس اسلامی و رسیدن به آرمانهای بلندی است که انسانها نیازمند آنند. این مسند، مسابقه برای خدمت و زحمتکشی است. هر کس که آماده است تا بیش از دیگران زحمت بکشد و توقّعی را که مسؤولان کشورهای دیگر از مقام و موقعیت خود دارند، نداشته باشد، داخل این میدان شود. نباید کسانی تصوّر کنند که رسیدن به ریاست یا فلان مقام – همچنان که در دنیا معمول و رایج است – باید با برخورداریهای فراوان همراه باشد. ما امسال را به عنوان سال رفتار علوی نامگذاری کردیم. ما کجا، رفتار علوی کجا؟ اما بالاخره وظیفه داریم. چاره‌ای نداریم، جز این‌که در این راه حرکت کنیم. ما باید فاصله خود و رفتار علوی را کم کنیم و تا آن‌جایی که می‌توانیم، جدّ و جهد نماییم. یکی از اوّلین قدمها در این راه، همین است. افزون طلبی برای مسؤولان ممنوع است. مشی اشرافیگرایانه برای مسؤولان کشور، نقطه ضعف به شمار می‌آید. اگر دیگران این را لازمه رسیدن به مقامات عالیه کشور می‌دانند، در نظام اسلامی، اینها نه تنها لازمه‌اش نیست، بلکه نقطه ضعف هم محسوب می‌شود. بنابراین داوطلبان بدانند که این راه، راه خدمت است؛ مسابقه و رقابت در این راه هم رقابت برای خدمت کردن هرچه بیشتر است. اگر این‌طور شد، آن‌گاه در تبلیغات، در بیان مطالب نسبت به یکدیگر یا نسبت به خود، حدود رعایت خواهد شد. آخرین نکته‌ای که در باب انتخابات عرض می کنم، این است که فضای انتخابات باید سالم باشد. نباید عدّه‌ای با قلم و بیان و مطبوعات، و عدّه‌ای هم با ابراز مخالفت با فلانی یا طرفداری از این نامزد یا آن نامزد، فضا را آلوده کنند. کسانی که به اسلام احترام می گذارند، کسانی که قدر و ارزش جمهوری اسلامی را ارج می‌نهند، کسانی که از ما حرف‌شنوی دارند، در هر جای کشور هستند، از همین اوّلِ کار مراقب باشند. کارشکنی نسبت به دیگران، لجن‌پراکنی علیه این نامزد یا آن نامزد، بدگویی کردن و افشاگریهای بی‌پایه و اساس نسبت به اشخاص، همه اینها کارهای ممنوع و ضدّ ارزش و خلاف مشی جمهوری اسلامی و خلاف حق است. از این کارها اجتناب کنند. البته من به شما عرض کنم، امروز در عرصه جهانی و در فضای بین‌المللی، مسائل ایران یکی از برجسته‌ترین مسائل و مقابل چشمهاست. اگر صهیونیستها و امریکاییها از مواضع مستقل ایران، از ایستادگی ملت ایران، از این پیوند مستحکمی که میان ملت و مسؤولان وجود دارد، رنج می‌برند – که می‌برند – عصبانی می‌شوند – که می‌شوند – اما بسیاری هم در سطح عالم، با نگاه ستایش به این ملت و مواضع آن و به اوضاع این کشور نگاه می کنند. همین گردهمایی مربوط به انتفاضه مردم مظلوم فلسطین، یکی از نشانه‌های افتخار و سربلندی و استقلال ملت ایران بود. دیگران هم این حرفها در دلشان هست، اما جرأت نمی کنند بر زبان جاری کنند. در سطح دنیای اسلام، ملتها دلشان خون است از این‌که می‌بینند وحشیگریهای رژیم صهیونیستی مورد حمایت دولت امریکاست. می‌بینند کسانی با وقاحتِ هرچه تمامتر ادّعای طرفداری از حقوق انسان را می کنند؛ اما در مقابل یک رژیم سفّاک که حقوق یک ملت را در خانه خودش این‌طور پایمال می کند، نه تنها سکوت می کنند، بلکه به حمایت از آن متجاوز و ظالم هم می‌پردازند و می‌خواهند آن ملت مظلوم را زیر پا له کنند. باور کنید که دل ملتهای مسلمان خون است از این‌که می‌بینند بعضی از دولتها ساکتند؛ بعضی از دولتها بدتر از سکوت، با همان متجاوزان همراهی می کنند! البته از حق نباید گذشت؛ بعضی از دولتهای اسلامی شجاعانه در این میدان وارد شده‌اند؛ اما همه، ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی را ستایش می کنند که با این شجاعت و صراحت، مواضع خود را بیان می کند. روزی که این گردهمایی در تهران تشکیل شد، مردم مظلوم و شجاع فلسطین اشغالی در خانه‌های خود تلویزیونها را روشن کرده بودند و اجلاس تهران را – که مستقیم از ماهواره پخش می‌شد – می‌دیدند. احساس می کردند که از همه دنیای اسلام کسانی در مرکز برافراشتن پرچم حاکمیت اسلام جمع شده‌اند و از آنها حمایت می کنند؛ لذا روحیه آنها بالا رفت و احساس قدرت کردند. افتخار این پدیده ستایش‌برانگیز متعلّق به شما ملت عزیز، شما جوانان مؤمن و شما انسانهای غیوری است که در این استان و در نقاط دیگر کشور از مسؤولان پشتیبانی می کنید. این پشتیبانیها، این ارتباط قلبی و عاطفیِ بسیار صمیمانه می‌تواند گره‌گشای بسیاری از مشکلات باشد و ان‌شاءاللّه راه آینده این ملت را روشن و افقها

را شفّاف کند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، فضل و رحمت و خیر و حمایت خود را بر این مردم عزیز نازل کن. پروردگارا ! ملت ایران را سربلند و سرافراز کن. پروردگارا ! پرچم اسلام را در همه جای جهان به اهتزاز درآور. پروردگارا ! دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی، دشمنان این مرز و بوم و این ملت و دشمنان این جوانان مؤمن را منکوب فرما. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، با همت مسؤولان این کشور، آن‌چنان که شایسته این کشور و این ملت است، همه مشکلات را برطرف فرما. پروردگارا ! روح مطهّر شهیدان عزیز ما - بخصوص شهیدان بزرگوار این سرزمین - را با روح اولیای خودت محشور بگردان؛ جانبازان و ایثارگران عزیز را مشمول رحمت و فضل خود فرما و روح مطهر امام بزرگوار را با اولیایت محشور کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------
-- ۱) نمونه ۲) سبأ: ۱۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلّای رشت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلّای رشت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه امروز ما، جلسه‌ای سرشار از صفا و صمیمیّت است. فضای جلسه، فضای محبّت است. شما به من لطف دارید؛ من هم به شما عشق می‌ورزم. امیدوارم که این فضای پُرطراوت و پُرنشاطِ امروز زمینه‌ای باشد تا بتوانیم درباره مهمترین مسائلی که هم برای شما و هم برای من در مرکز و کانون توجّهات قرار دارد، با هم گفتگو کنیم. در ابتدا تشکّر می‌کنم؛ هم از شما که در این جمع متراکم، با زحماتی که متحمّل شده‌اید، نشسته‌اید؛ هم از برادرانی که این جلسه را تدارک دیدند؛ هم از کسانی که برنامه اجرا کردند؛ هم از این دختر عزیزم که آن نامه را خواندند - که آن را می‌گیرم و ان‌شاءاللَّه با دقت نگاه می‌کنم و امیدوارم بتوانم آن را دنبال نمایم - هم از پسران عزیزی که غزل حزین لاهیجی را برای ما خواندند. برای هر قدمی که در راه هدفهای این ملت بر می‌داریم، در صورت اخلاص داشتن، خدای متعال ان‌شاءاللَّه به ما اجری خواهد داد. بنابراین یکایک شما مأجورید. امروز، روز معلّم است و این جلسه، جلسه جوانان است. بین معلّم و جوان یک رابطه منطقی و دائمی برقرار است. من با همه دل، احترام و تکریم خودم را به معلّمان عزیز عرض می‌کنم. معلّمان و استادان در سرتاسر کشور بدانند که من یکی از قدرشناس‌ترین مخلصان آنها هستم. کار آنها و زحمتی که بر دوش گرفته‌اند، به قدری باارزش است که هیچ بیانی - از قبیل بیانهای امثال من - قادر نیست آن را توصیف کند. امروز، روز شهادت شهید مطهّری هم هست. او یک روحانیِ معلّم بود و شهیدِ معلمیِ خود شد. او معلّمی را منحصر به سر کلاس درس نکرد؛ درس هم می‌داد، دانشکده هم می‌رفت، ساعتها تدریس می‌کرد، در حوزه هم تدریس می‌کرد؛ اما تعلیم او یک دایره بسیار وسیع‌تر داشت. او می‌نوشت و سخن می‌گفت و شاگردانش در این بخشِ نوشتاری و گفتاری، هزاران برابر شاگردان او در داخل کلاس بودند. آن سخنی را هم که نیاز زمان بود، انتخاب می‌کرد. الان فرصت این‌که به شرح کارهای آن شهید کم‌نظیر بپردازم، نیست. توصیه می‌کنم با سخن شهید مطهّری - که همچنان سخن روز است - ارتباط برقرار کنید. یک روز همه عناصری که شهید مطهّری به عنوان یک استوانه فکری در مقابل آنها قد علم کرده بود، سرِ او ریختند؛ و از لحاظ فکری بمبارانشان کردند و از لحاظ حیثیت اجتماعی نیز وی را مورد تهاجم قرار دادند؛ اما او یک‌تنه ایستاد. آن مهاجمان چه کسانی بودند؟ مبلّغان فرهنگهای وارداتیِ بیگانه گمراه کننده و دامهایی بر سر راه افکار جوانان. آن روز عمدتاً کمونیزم و برخی تفکرات لیبرالیزم غربی مطرح بود؛ امروز هم آن سخنان همچنان پابرجاست. امروز علی‌الظّاهر کمونیزم مرده است، اما آن سخنان - که معرف پایه‌های تفکّر اسلامی در جوانب مختلف است - همچنان زنده است. من وارد بحث اصلیِ خودم - مسأله جوانان - می‌شوم. درباره این مسأله، هم بنده عرایض زیادی کرده‌ام، هم دیگران حرف و گفتِ فراوان صادر کرده‌اند؛ اما امروز این مسأله همچنان با اهمیتِ خود در فضای ذهنی و علمی جامعه ما موجود است و باید با آن مواجه شد. شما همان قشری هستید که موضوع جوانان را تشکیل می‌دهد. می‌خواهم در این زمینه قدری با شما صحبت کنم. کمیّت جوانان و نسبت جمعیتیِ آنها با کلّ کشور، یک پدیده شگفت‌آور است. امروز بیش از نیمی از

جمعیت کشور ما کسانی هستند که کمتر از سی سال دارند. اتّفاق کم‌نظیری که افتاده، این است، کشوری که از جوانترین کشورهاست، یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ و جوانترین انقلاب موجود جهان و مستقل‌ترین نظام سیاسی در همه دنیا را تجربه می‌کند. این تقارن، تقارن شگفت‌آوری است. این جمعیت عظیم جوان در کشوری زندگی نمی‌کند که نظام سیاسی آن تابع امریکا و کمپانیهای مالیِ بزرگ جهان و شرکتهای چند ملیتی یا تابع فلان کشور و فلان سیاست است؛ بلکه در کشوری زندگی می‌کند که نظام سیاسی‌اش جوان‌پسند است. جوان مایل به استقلال است. جوان طبیعتاً سرش را بالا- می‌گیرد و مایل نیست که اسیر و دنباله‌رو باشد. نظام سیاسی امروز کشور شما، نظامی است که سرش را بالا گرفته، در مقابل هیچ کس آن را خم نکرده و از توپ و تشر امریکاییها و تهدیدهای گوناگون هم در طول این بیست و دو سال لحظه‌ای بیم به دل راه نداده است. کشور ما با یک انقلاب نو و جوان مواجه است؛ لذا به یک سرعت عملِ همراه با برنامه‌ریزیِ صحیح در جهت خودسازی و پیشرفت احتیاج دارد تا بتواند زبان دشمنان را کوتاه کند و حضور خود را - چه از جنبه علمی و چه از جنبه عملی - بر همه آنها تحمیل نماید. با یک مشت انسان از کار افتاده بالای پنجاه، شصت سال، چنین چیزی در ردیف محالات است؛ اما جمعیتی که نیمی از آن جوانند و قافله جوانان همین‌طور با سرعت وارد میدان می‌شوند، این ممکن خواهد بود و افق و چشم‌انداز در این زمینه کاملاً روشن است. من در این‌جا دو حرف دارم: یک حرف با مدیران و برنامه‌ریزان کشور است؛ حرف دیگر با خود شما جوانان است. در پایان صحبتم استنتاجی هم دارم که حرف دل من است و آن را عرض خواهم کرد. البته سخن من با مدیران، سخنی نیست که امروز آن را بر زبان جاری می‌کنم؛ این را در جلساتِ کاریِ گوناگون با مسؤولان برجسته کشور، و حتّی گاهی در اجتماعات عمومی بر زبان آورده‌ام؛ اما احساس می‌کنم که این سخن باید بار دیگر و شاید بارهای دیگر گفته شود تا طنین آن در فضا، هر مانعی را از سر راه اقدام بردارد؛ لذا باز هم عرض می‌کنم. حرف من به مدیران، برنامه‌ریزان و مسؤولان کشور این است: این جمعیت عظیم جوان در کشور را یک رودخانه موّاج و پُرفیض بدانید. این رودخانه به طور مستمر جریان دارد و سالها بعد از این هم جریان خواهد داشت. دوگونه می‌توان با این رودخانه برخورد کرد: یک برخورد این است که شما بنشینید عاقلانه، خردمندانه و با شیوه علمی، اوّلاً اهمیت این رودخانه را بشناسید؛ ثانیاً نقاط و مراکزی را که به آب این رودخانه احتیاج دارند، شناسایی کنید؛ ثالثاً برنامه‌ریزی و کانال‌کشی کنید و آب را به آن‌جایی که نیاز است، هدایت نمایید؛ آن‌گاه هزاران مزرعه و باغستان از این نعمتِ بی‌دریغ الهی سرسبز، و هر نقطه ویرانی آباد خواهد شد. شما می‌توانید این رودخانه موّاج را به پشت سدهای انرژی‌ساز هدایت کنید و یک منبع عظیم انرژی به وجود آورید و کلّ کشور را به فعالیّت و تلاش وادارید. اگر با این موضوع، این‌گونه برخورد کنید، آن‌گاه این پدیده، یک پدیده پُربرکت، بی‌نظیر و استثنایی می‌شود که اگر یک‌یک مردم ایران هر روز صد بار خدا را به‌خاطر آن شکر کنند، شکرِ لازم و شایسته را ادا نکرده‌اند. مشخّصه این نوع برخورد، برنامه‌ریزی کردن، هدایت کردن، راه را باز کردن، نقطه‌ی نیاز را مشخص کردن و این متاع گرانبها و این هدیه الهی را درست در نقطه نیاز قرار دادن است؛ که نتیجه آن، سرسبزی، خرّمی، آبادانی، نشاط و برکت خواهد بود. برخورد دیگر این است که این رودخانه فیّاضِ موّاج را به حال خود رها کنید؛ روی آن فکر نکنید؛ برای آن برنامه‌ریزی نکنید و قدر آن را ندانید. نتیجه چه می‌شود؟ نه تنها مزارعی خشک خواهد شد و باغستانهایی از بین خواهد رفت، بلکه خود این آب هم هدر خواهد رفت. در بهترین شکل، آب این رودخانه وارد آبهای شور خواهد شد و هرز خواهد رفت. شکل دیگرش این است که به باتلاق و مرکز تجمّع انواع و اقسام آفتها تبدیل شود. شکل بدترش این است که به یک سیل تبدیل شود و همه دستاوردهای ملت را تخریب کند. اگر برنامه‌ریزی و دقّت و کار نشد، این نتایج را به دنبال خواهد داشت. خدای متعال این نعمت را به ملت و کشور ما بخشیده است. کسی که باید این نعمت را در جای خود مصرف کند - که معنای شکر نعمت هم این است - کیست؟ مدیران و برنامه‌ریزان - از بالا- تا پایین - هستند. امروز کشورهایی هستند که جوان ندارند و از بالا بودن سنّ نسلهای موجودشان رنج می‌برند. ما وقتی به کشور خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چهره‌ها جوان، لبخندها جوانانه، سرها برافراخته و

بازوان و نیروی بـدنی، تواناست. هم وقتی فکر جوان بود، می‌درخشـد؛ هم وقتی جسم جوان بود، کارایی نشان می‌دهد. بنابراین باید قـدر جوان را دانست. بعضـی بـا این پدیـده، چنان که شایسـته آن است، برخورد نمی‌کننـد. گاهی به جای برنامه‌ریزی برای جوانان، تملّق آنهـا گفته می‌شود. من دوست نـدارم وقتی بـا جوانان مواجه می‌شویم، دائم بَه‌بَه و چَه‌چَه کنیم و از محسّـِنات آنها بگوییم. این فقـط امواج هوا و لفّاظی است؛ به این احتیاجی نیست. متأسّـِفانه جمعی به این اشـکال دچارنـد. هر جا کم می‌آورنـد، اسم جوانان را می‌آورنـد؛ هرجـا درمی‌ماننـد، عنوان و تـابلوی جوانان را بلنـد می‌کننـد. تملّق‌گویی و اسـطوره‌سازی از جوان، بـدون این‌که واقعیت جوان و دغدغه جوان و کیفیّت حرکت جوان و برنامه‌ریزی برای جوان به‌درستی مورد توجّه باشد، یک اشـکال است. اشـکال دیگر این است که گاهی از جوانان به عنوان یک کالای مصـرفی اسـتفاده شود؛ از آنها صـرفاً برای حضور در انتخابات و برای بلند کردن نام زید و عمرو اسـتفاده شود. همه اینها منفی است. کاری که باید بشود، اینها نیست. کاری که باید بشود، این است که برنامه‌ریزان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بنشینند و این پدیده عظیم را به‌درستی برآورد و برایش برنامه‌ریزی کنند. کشور به این نیاز دارد. کشـور مـا زمین پهنـاور و امکانـات فراوانی دارد. البته دشواریهـای زیـادی هم دارد. کشور مـا جزو کشورهـای پُر آب نیست. برخی کمبودهای طبیعی هم دارد؛ یک کویر بزرگ هم در وسط آن قرار گرفته است؛ اما اگر این دسـتهای انسانی از مغزهای تربیت‌یافته و غنی‌شـده‌ای فرمـان بگیرنـد، همه این کمبودهـا را مچـاله می‌کننـد و دور می‌اندازنـد و کشور رشـد خواهـد کرد؛ مشروط بر این‌که برنـامه‌ریزی، عالمانه و مـدبّرانه باشـد. این جوان عزیز از قول من مطلبی نقل کردنـد؛ بله، من بارها این را گفته‌ام که یک عزم ملی و همگانی در سـطوح مختلف - از سطوح کشوری تا سطوح استانی تا برسد به شهرستان و روستا - باید دنبال مسأله جوان باشد. جوانِ شهر با جوانِ روسـتا، جوانِ تهران با جوانِ دورترین شهر کشور تفاوتی ندارد. خصلتهای جوانی در همه یکسان است؛ گاهی استعداد او بیشتر هم هست. ما این را لازم داریم. البته نمی‌خواهم به شـما جوانان بگویم که خودتان هیـچ مسؤولیتی ندارید؛ نه. این حرف را هرگز نخواهم گفت - بعـداً می‌گویم که یک پایه مسؤولیت، خود شـمایید - همچنین نخواهم گفت که همه این مشـکلات باید در کوتاه مدت و زمان بسیار محدودی برطرف شود؛ نه. اینها برنامه‌ریزی می‌خواهد و برنامه‌ریزیها بلندمدت است. بعضی از مقاصد در ظرف سه سال، بعضی در ظرف پنج سال و بعضی در ظرف ده سال برآورده خواهد شد. منتها اگر برنامه‌ریزی نشود، نه تنها ده سال، بلکـه اگر دههـا سـال دیگر هـم بگـذرد، فایـده‌ای نخواهـد بخشـید. مـن هیـچ کس را به شـتابزدگی دعـوت نمی‌کنم؛ نه شـما را، نه مسؤولان را. نه شـما پا به زمین بکوبید که چه شد، نه مسؤولان شـتابزده و بلغورشده چیزی درست کنند و بگویند این هم در جواب فلانی که در فلان جا چنین مطلبی گفته؛ بفرمایید این هم برنامه ما! هیچکدام فایده‌ای ندارد. جوان بایستی صبورانه کار خودش را - که امروز مشـخص است کار او چیست - دنبال کنـد و مسؤولان بایـد مسؤولانه و مدبّرانه بنشـینند و روی این مسأله، مثل یک مسأله اساسی فکر کنند. ما گاهی می‌بینیم که برای مسائل جزئی، زودگذر و احساسی، هیأتهایی تشکیل می‌شود - هیأت رسیدگی به فلان قضیه! - که اصل قضیه‌اش چیزی نیست تا یک نفر یا هیأتی بخواهد آن را تعقیب کند. باید کسانی مخصوص این فکر بنشینند و کار کنند. تشـکیل سازمان ملی جوانان اقدام بجایی بود. من از مسؤولانش ناراضی نیستم؛ اما این کاری که من مطرح می‌کنم، صرفاً کار سازمـان ملی جوانـان نیست؛ کـار کـلّ دولت است؛ کـار برنـامه‌ریزان اقتصادی و سیاسـی است. همه بایـد خودشان را درگیر کننـد؛ سازمان ملی جوانان هم در جنبه‌های سـتادی و اجرایی نقش دارد؛ آن هم بایـد کار خودش را انجام دهـد. بنابراین برنامه‌ریزی کلان لازم است. در این زمینه هم بایـد تعاون و همکاری میان قوا خودش را نشان دهد. این‌که من این همه روی تعاون و همکاری سه قوّه تکیه می‌کنم - در سـخنرانی می‌گویم؛ در نامه به رؤسای سه قوّه می‌گویم - برای این است که با تعارض قوا با یکـدیگر - به ابتکار چهار نفر آدمی که فقط به مسائل زودگذرِ فصـلی و سیاسـی و جناحی می‌اندیشـند - ضررهای بزرگی برای کشور به وجود می‌آید. قوّه مقنّنه و قوّه مجریّه و قوّه قضاییّه باید با یکدیگر همکاری کنند. البته بیشترین مسؤولیت در این باب متوجه قوّه مجریه است که در همه سـطوح بایـد تلاش و فعّالیت و پیگیری کند. این یک مسأله اساسـی کشور است؛ شوخی نیست. اگر این پیگیری صورت گیرد،

ما شاهـد کشوری با یک نسل پُرنشاط و پُرامیـد و کارآمد خواهیم بود. یک دهه که بگذرد، اگر کسـی به کشور ما نگاه کند، یک لشکر انبوه از دستها و مغزها و دلهای کارآمد در همه زمینه‌ها مشاهده خواهد کرد. آن روز هیچ کس رغبت نمی‌کند خانه پدری و سرزمین مقـدّس و ایران عزیزِ خـودش را رهـا کنـد؛ به امیـد یـک طعمه کوچـک و کم‌اهمیت، برود تحقیر یـک کشور و یـک ملت خـارجی را بپـذیرد، که اگر تـا آخر عمرش آن‌جـا بود، به او بگوینـد تو بیگانه‌ای، تو اهل این آب و خاک نیستی! یک روز هم اگر اوضاعی پیش بیاید، نئونازیهای آلمان - مثل همین روزها - بر سر خارجیهایی که در آن کشور هستند، بریزند. من بارها گفته‌ام که اینها وحشیهای کراوات بسته ادکلن‌زده‌ای هستند که اسـمشان را متمـدّن گذاشـته‌اند! جوانان کـدام کشور می‌ریزنـد و بیگانه‌ها را این‌طور می‌زننـد و لت و پـار می‌کننـد که در کشور آلمـان و اخیراً در اتریش و ایتالیا کردنـد؟! جوان ایرانی به خیال این‌که در فلان مسابقه رتبه بالایی به دست آورده است، به آن‌جا برود؛ به امیـد آن‌که قـدرش را می‌داننـد! نه آقا، آن‌جا تا وقتی می‌توانی برای آنها کـار کنی، از تـو کـار می‌کشـند؛ شیره‌ات را می‌کشـند و چیزی هم به تـو نمی‌دهنـد. آخرش هم در خـانه خـودت نیسـتی؛ بیگـانه و غریبه‌ای! یک روز هم ممکن است جوانان آن کشور مست شونـد و بر سـرت بریزنـد و بگوینـد تو بیگانه‌ای؛ می‌خواهیم تو را بیرون کنیم! بنـابراین اگر آن پیگیری صورت گیرد، کسـی رغبت نمی‌کنـد از ایران عزیزش، از خـانه خودش و از این میـدان عظیم کـار و مجاهـدت دل بکَند. این همه جوان وارد بازار کار می‌شوند - کار علمی، کار صـنعتی، کار کشاورزی، کار خدماتی، تولید و ابتکار - و یـک کشورِ از همه جهت کامـل را به وجود می‌آورنـد. این نتیجه آن برنامه‌ریزی خواهـد بود. اگر این عزم ملی به وجود آیـد و این برنامه‌ریزی صورت گیرد، چشم‌انداز این است. جوانی هم که آن روز تازه وارد محوطه درس و بحث می‌شود، آن چشم‌انداز را می‌بیند؛ با شوق و رغبت درس می‌خواند و رتبه علم را در کشور بالا می‌برد. اما جانب منفی قضیه. اگر به این مسأله نپردازند، اگر به برنامه‌ریزیِ لازم فکر نکننـد و برای نسـلی که از راه می‌رسـد، در جامعه جا باز نکنند، چه پیش می‌آید؟ یک لشـکر بیکار و بی‌توان روی دست ملت می‌مانـد. نه احساس امیدی، نه احساس شوق و شوری، نه آینده‌ای، نه زبانی برای ابراز غرور نسـبت به میهن خود و نـه اصـلاً غروری. البتـه ایـن کمـترینش است که گفتم؛ از این بـدتر هم فرضـهایی وجـود دارد. همه مسؤولنـد؛ هم برنـامه‌ریزان، هم مجریان و هم متصدّیان رسانه‌ها. صدا و سیما هم مسؤول است؛ روزنامه‌ها هم مسؤولند. صدا و سیما و روزنامه‌ها نباید همواره برای جوان الگوی یک جوان اشـرافیِ بی‌دردِ تن‌به‌راحت‌داده عیّاش را مطرح کنند. بعضی از مطبوعات نباید در فلسفه‌بافیهای خود طوری حرف بزننـد که جوان خیال کنـد همه هـدف انسان این است که از هر راهی شـد، یک مشت پول به دست آورد. اگر توانست یک گـواهی علمی برای خـودش فراهـم کنـد، وسیله‌ای برای پـول در آوردن در دسـتش هست؛ اگر نشـد، هر راه دیگری که شـد؛ ولو قاچـاق، ولو تن دادن به ذلّت و خفت و اهانت، ولو با دسـتبرد زدن به این و آن! نبایـد پول را عمـده کرد؛ پول ارزش نیست. هـدف، درآوردن پول نیست؛ پول یـک وسـیله برای گذرانـدن زنـدگی است. پول بسـیار کوچکتر از این است که هـدف انسـان شود. برای جوان، الگو را یک الگوی غلط قرار ندهند تا او احساس کند که به جای اسـتعداد و ابتکار و تلاش فراوان و کسب تخصـص و علم، باید سـراغ پول رفت! از یک جوان می‌پرسیم: چرا درس نمی‌خوانی؟ می‌گوید: پدرم آن‌قدر پول و ثروت دارد که به درس خواندن احتیاج ندارم! پس معلوم شد که درس برای پول است! با این پول اگر بشود بیکار و عیّاش و مصرف‌کننده محض بود، باز هم از نظر او مـانعی نـدارد! آیـا ایـن طرز فکر درست است؟! این طرز فکر، غلطـترین طرز فکرهـاست. بنـابراین رسانه‌هـای جمعی هم متعهّـد و مسؤولند. ما می‌توانیم چنان روزی را - نه در زمان طولانیِ دست‌نیافتنی، بلکه در همین آینده نزدیک - برای خودمان تصویر کنیم و امیدوار باشیم. چرا نتوانیم؟ جوان این مملکت در دهه‌های پنجاه و شصت معجزه آفرید؛ جوان این مملکت کاری کرد که تا آن روز هیچ ملتی نتوانسـته بود چنین کاری بکند؛ جوان این مملکت با تن و جسم خود به خیابانهای این کشور آمد - در همین شـهر رشـتِ شمـا، در شـهرهای دیگر اسـتان، در شـهرهای دیگر کشور - و چنـان این حضور را بـا همین جسم خود برجسته کرد که آن نظامِ تا دندان مسلّحِ متّکی به پشتیبانی همه سیاسـتهای اسـتعماری دنیا، دید دیگر جای نفس کشیدن ندارد؛ لذا مجبور شد فرار کند و برود.

این تجربه، بعـد از ما تکرار شد؛ قبل از ما هیچ جای دیگر نبود. انقلابهایی که در جاهای دیگر رخ می‌داد، نتیجه کارهای چریکی و پارتیزانی و پرتاب ترّقه و شلیک گلوله بود؛ اما این تجربه، تجربه ملت ایران بود که به وسیله جوانان ایجاد شد. «نلسون ماندلا» قبل از آن‌که در آفریقـای جنوبی به پیروزی برسـد - زمـانی که تازه از زنـدان آزاد شـده بود - به ایران آمـد و با من ملاقات کرد. راجع به اوضـاع آفریقـای جنوبی از او سؤال کردم، چیزهـایی گفت. من به او گفتم، مـا تجربه‌ای داریم که گمان می‌کنم در کشور شـما هم قابـل عمـل باشـد؛ و آن تجربه عبارت است از این‌که انسانهای داوطلب - که اکثریت جمعیت کشور ما را تشـکیل می‌دادنـد - زن و مرد، با جسمِ خودشان به خیابانها آمدند، نه با مشتشان، نه با سلاحشان، نه با نارنجکشان، نه با خانه‌ی تیمی‌شان، بلکه با تنِ خودشان آمدنـد؛ روی خود را هم نبسـتند، با صورتِ باز آمدنـد؛ لـذا نظام را منفعل کردند و او هم دید نمی‌تواند بایسـتد. واقعاً بر چه کسـی می‌خواست حکومت کند؟ گفتم به نظر من این الگو در آفریقای جنوبی قابل عمل است. او سری تکان داد. بعد از رفتن او، یکی دو ماه طول نکشـید که خبرهای تظاهرات عظیم مردمی در آفریقای جنوبی را در روزنامه‌ها خوانـدیم! من فهمیدم که این بذر، سبز شد؛ عین همان وضـعیت ایران. تمام خیابانهای شـهرهای بزرگ آفریقای جنوبی از سیاهان پُر شد و یک عدّه از سفیدپوستها هم آمدند و همراه با آنها راهپیمایی کردنـد و گفتنـد ما هم با حکومت تبعیض نژادی مخالفیم! نتیجه نیز همان شد؛ یعنی کسـی که در رأس بود، دیـد اصـلاً نمی‌تواند کاری بکند. اوّل رفت و کس دیگری را جای خودش گذاشت؛ او هم دید نمی‌تواند؛ لذا در یک انتقال قدرت آرام، حکومت را به دست سیاهپوسـتان دادنـد و خود «مانـدلا» هم رئیس‌جمهور شـد! این حادثه تقلیدشدنی و این الگوی ملتها برای آزادیخواهی، به وسـیله جوان ایرانی در دهه‌هـای پنجـاه و شـصت اتّفـاق افتاد. معجزه انقلاب اسـلامی در دهه پنجاه، و معجزه جنگ هشت سـاله در دهه شـصت اتّفـاق افتـاد. اوایل جنگ، بعضـی از برادرانِ عادت‌کرده به بخشـنامه‌ها و دسـتورالعملهای سنّتیِ نظامی، می‌گفتند شما چه می‌گویید؟! در مقابل پنجاه تانک، پنجاه تانک لازم است. عراق وقتی پنجاه تانک به میدان می‌آورد، باید با پنجاه تانـک با او مقابله کرد؛ ولی ما نـداریم! راست هم می‌گفتنـد؛ نـداشتیم. من خودم یک شب رفتم تعـداد تانکهای تیپی را که به طور سازمانی باید در حدود صدوبیست دسـتگاه تانک می‌داشت، شـمردم؛ دیدم هفده تانک دارد! یک تیپ ارتشـی در دُبّ حردان جلوِ نیروهای عراقی مسـتقر شده بود؛ اما به جای صدوبیست تانک، هفده دستگاه تانک داشت! می‌گفتند نمی‌شود؛ اما جوان ایرانی نشان داد که می‌شود. جوان بسیجی، جوان سرباز، جوان افسر - چه ارتشی و چه سپاهی - معجزه آفرید و نشان داد که می‌شود. آن نیروی مجهّز به همه ابزارهای مـدرن جنگی، نیامـده بود که برود. مگر ارتش عراق به ایران آمده بود که برگردد؟ اگر می‌خواست برگردد، نمی‌آمـد. آمـده بـود که خوزسـتان را از آنِ خـود کنـد؛ منـابع نفت را از جمهوری اسـلامی بگیرد و این ننـگ و ذلّت را بر پیشـانی جمهوری اسـلامی ابـدی کنـد و بگویـد جمهوری اسـلامی نتوانست یک اسـتان ثروتمند و نفت‌خیز خودش را حفظ کند. اما پس از مدتی آنها مجبور شدند بعد از تحمّل آن همه خسارت و دادن پنجاه، شصت هزار اسیر، راهشان را کج کنند و از زیر تازیانه خشم و اراده جوانـان ما بیرون برونـد و به کشور خودشان برگردنـد. بعـد نیز همه دنیا تصـدیق کردنـد که آنها متجاوز بوده‌انـد؛ یعنی هم از لحاظ نظامی مغلوب شدند، هم از لحاظ سیاسـی شـکست خوردند. چه کسانی این کار را کردند؟ جوانان ما کردند. این معجزه بود. جوان ایرانی که در دهه‌های پنجاه و شـصت آن معجزه‌ها را آفریـد، چرا در دهه‌های هشـتاد و نود نتوانـد معجزه کند؟ چرا نتواند آن معجزه عظیم را نهـادینه کنـد و در سـطح جهـان گسترش دهـد؟ چرا نتوانـد الگو شـدن جوان ایرانی را برای همه جوانان دنیا به طور تردیدناپـذیر ثبت کند؟ چه دلیلی دارید؟ این شدنی است. من به مسؤولان عرض می‌کنم، به جوانان ما مناعت طبع و عفّت اخلاقی و اطمینان به نفس و اعتماد به خود و صداقت و شـجاعت بیاموزید؛ در آنها اراده پولادین و انضباط اجتماعی و وجدان کاری به وجود آوریـد؛ بعـد هم برایشان برنامه‌ریزی کنیـد. این کارها شـدنی است و این آینده محقّق خواهد شد. آن کسانی که توانسـتند در طول بیسـت‌ودو سـال ایـن کشـور را از ایـن همه گردنه و گـذرگاهِ دشـوارِ پُرخطر عبـور دهنـد، بـاز هم می‌تواننـد. چرا در خودتـان یـأس می‌پرورانید؟ چرا یأس درونیِ خودتان را به دیگران تراوش می‌دهید؟ اگر تو مأیوسی، کنار بنشین؛ میدان بده تا این همه جمعیت در

راه خودشان بروند. یأسِ یک شخص یا یک مجموعه آدم، نباید بتواند جلوِ راه یک ملت عظیم‌الشّأن را بگیرد. من می‌گویم به جای تملّق گفتن از جوانان، با آنها با صراحت و صداقت حرف بزنید؛ مشکلات و امکانات را بگویید؛ بعد هم در خدمت فراهم کردن امکانات و برداشتن مشکلات قرار گیرید. آن‌گاه خود این جوانان لشکر شما می‌شوند و به شما کمک خواهند کرد تا مشکلات را برطرف کنید. در روابط انسانی، جوان از هیچ چیز بیشتر از صداقت خوشش نمی‌آید. به نظر من خود شما جوانان بزرگترین مسؤولیت را دارید؛ مسؤولیتی که می‌توانید آن را انجام دهید. عزیزان من! هر جوانی دوست می‌دارد کشوری که در آن زندگی می‌کند و خاکی که از آن روییده، عزیز، سربلند، مقتدر و برخوردار از همه زیباییها و نیکیها باشد؛ دلش می‌خواهد جامعه متمدّنی داشته باشد؛ دلش می‌خواهد از پیشرفتهای علمی و عملی برخوردار باشد. این آرزوی هر جوانی است. برای این، دو راه در پیش است: یک راه واقعی، یک راه کاذب و بدلی. راه واقعی را باید پیدا کرد، زحمات آن را پذیرفت و هزینه‌اش را هم باید پرداخت. راه واقعی چیست؟ این است که جوان ایرانی تصمیم بگیرد در زمین خود، بذر خود را بپاشد؛ از اندوخته و ثروت فرهنگی خود استفاده کند؛ اراده‌ی خودش را به کار گیرد؛ برای شخصیت و استقلالِ خود ارزش قائل شود؛ جامه عاریت نخواهد و دنبال تقلید و عاریه‌گیریِ الگوهای بیگانه نباشد. تمدّن واقعی برای مردم ما تمدّن ایرانی است؛ تمدنی است که متعلّق به خود ماست؛ از استعدادهای ما جوشیده وبا شرایط زندگی ما در هم آمیخته و چفت شده است. راه حلّ حقیقی، راه حلّ بومی است. باید بذر سالمِ خودمان را بپاشیم و مراقبت کنیم تا سبز شود؛ دنبال تقلید از این و آن نباشیم؛ دنبال سخن گفتن با زبان و لغت بیگانه و عاریه گرفتن از تجربه‌های دست چندم آنها نباشیم. نه این‌که از فرآورده‌های علمی دیگران بهره نبریم؛ چرا،صددرصد معتقدم که باید از همه تجربه‌های علمیِ بشری بهره برد. پنجره‌ها را نمی‌بندیم؛ هرکس که در دنیا کار خوبی کرده، آن را انتخاب می‌کنیم. من یک وقت گفتم که فرق تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی چیست. تهاجم فرهنگی، یک امر منفی است؛ اما تبادل فرهنگی، یک امر مثبت است. یک وقت هست که یک انسان برای این‌که کمبودی را در بدن خودش برطرف کند، می‌گردد و غذا و داروی مناسب را - آن چیزی که به دردش می‌خورد - از هر جایی که گیرش آمد، پیدا می‌کند و با میل خود آن را داخل کالبدش می‌ریزد. یک وقت هم هست که نه، ما انتخاب نمی‌کنیم؛ دست و پای ما را می‌گیرند، یا بیهوشمان می‌کنند، یا مستمان می‌کنند و چیزی را که خودشان می‌خواهند - نه آن چیزی که ما لازم داریم - در بدن ما تزریق می‌کنند. آیا اینها با هم فرق ندارد؟! من می‌گویم ملت ایران نباید خودش را لَخت بیندازد تا دشمن با مدرنترین شیوه‌ها، آنچه را که خودش می‌خواهد، از تفاله‌های دست دومِ فرهنگش به جسم ملت ایران تزریق کند. یک روز عدّه‌ای غربزده چشمهای خود را بستند و گفتند ما باید همه چیز را از غرب بگیریم. آنها چه چیزی را از غرب گرفتند؟ یکی از خصوصیات خوبی که اروپاییها دارند، خطرپذیری است. منشأ عمده موفقیتهای آنها این بوده است. آیا غربزده‌های ما این را گرفتند و به ایران آوردند؟ آیا ایرانیها ریسک‌پذیر شدند؟ خصوصیت خوب دیگر آنها عبارت از پشتکار و از کار نگریختن است. آیا آن را به ایران آوردند؟ بزرگترین و ماهرترین مکتشفان و دانشمندان غربی کسانی‌اند که سالهای متمادی با زندگیهای سخت در اتاق خود نشستند و چیزی را کشف کردند. انسان وقتی زندگی آنها را می‌خواند، می‌بیند چگونه زندگی کردند. آیا این روحیه تلاشِ خستگی‌ناپذیرِ فقط برای علم را به ایران آوردند؟ اینها بخشهای خوب فرهنگ غربی بود. اینها را که نیاوردند؛ پس چه چیزی را آوردند؟ اختلاط زن و مرد و آزادیِ عیّاشی و پشت میز نشینی و ارزش کردن لذّات و شهوات را آوردند! رضاخان قلدر وقتی خواست از غرب برای ما سوغات بیاورد، اولین چیزی که آورد، عبارت از لباس و رفع حجاب بود؛ آن هم با زور سر نیزه و همان قلدریِ قزّاقیِ خودش! لباسها نباید بلند باشد؛ باید کوتاه باشد؛ کلاه باید این‌طوری باشد؛ بعد همان را هم عوض کردند: اصلاً باید کلاه شاپو باشد! اگر کسی جرأت می‌کرد غیر از کلاه پهلوی - کلاهی که آن موقع با این عنوان شناخته می‌شد - کلاه دیگری سرش بگذارد، یا غیر از لباس کوتاه چیزی بپوشد، باید کتک می‌خورد و طرد می‌شد. این چیزها را از غرب گرفتند! زنها حق نداشتند حجابشان را حفظ کنند؛ نه فقط چادر - چادر که برداشته شده بود - اگر روسری هم سرشان می‌کردند و

مقداری جلوی چانه‌شان را می‌گرفتند، کتک می‌خوردند! چرا؟ برای این‌که در غرب، زنها سربرهنه می‌آیند! اینها را از غرب آوردند. چیزی را که برای این ملت لازم بود، نیاوردند. علم که نیامد، تجربه که نیامد، جدّ و جهد و کوشش که نیامد، خطرپذیری که نیامد - هر ملتی بالاخره خصوصیات خوبی دارد - اینها را که نیاوردند. آنچه را هم که آوردند، بی‌دریغ قبول کردند. فکر و اندیشه را آوردند، اما بدون تحلیل قبول کردند؛ گفتند چون غربی است، باید قبول کرد. فرم لباس و غذا و حرف زدن و راه رفتن، چون غربی است، بایستی پذیرفت؛ جای بروبرگرد ندارد! برای یک کشور، این حالت بزرگترین سمّ مهلک است؛ این درست نیست. راه حلّ واقعی این است که یک ملتْ خودش باشد؛ با مغزِ خودش فکر کند؛ با چشمِ خودش ببیند؛ با اراده خودش انتخاب کند؛ آنچه را هم انتخاب می‌کند، چیزی باشد که برایش مفید است. ما باید با حفظ تمدّنمان، با دست و بازوی خود کار کنیم و فقط ترجمه، کارِ منحصر ما نباشد. بعضی افراد، حتّی فکر را هم ترجمه شده قبول می‌کنند؛ حاضر نیستند آن را با معیارها بسنجند؛ می‌گویند چون فلان روان‌شناس یا فلان جامعه‌شناس یا فلان اقتصاددان این‌طور گفته و این فرمول را داده، دیگر بروبرگرد ندارد. اگر کسی برخلاف او حرف زد، مثل این‌که کفر گفته است! چهار صباح دیگر آنها از حرف خودشان بر می‌گردند و حرف دیگری می‌زنند؛ باز این آقا همان حرف دوم آنها را بدون تحلیل قبول می‌کند! برای یک کشور، این بدبختی است. راه حلّ واقعی این است که یک ملت با دست خود، کار کند؛ برای خود، کار کند؛ با فکر و مغزِ خود بیندیشد و اجتهاد کند و با ابتکار خود پیش برود؛ ضمن این‌که از همه تجارب هم استفاده کند. راه حلّ کاذب چیست؟ راه حلّ کاذب این است که یک ملت به تغییر ظاهری دل خوش کند و از حرکت عمیق رو برگرداند. یک وقت می‌بینید آدمی هست که نه معلوماتی دارد، نه سوادی دارد، نه اراده‌ای دارد، نه تجربه‌ای نشان داده، نه کاری از او برمی‌آید؛ لباس و آرایش و شکل خودش را شبیه فلان هنرپیشه یا فلان جوان غربی کرده است. این راه حلِّ کاذب است. آیا شما با این کار، متمدّن شدید و تحولّ پیدا کردید؟! در دوران رژیم گذشته، شاهِ دست‌نشانده و خائن می‌خواست این راه حلّ کاذب را با عنوان «دروازه تمدّن بزرگ» برای این مردم به ارمغان بیاورد. البته سالها روی این زمینه کار شده بود؛ فلاکت اخلاقی در حد اعلی بود؛ ورشکستگیِ معنوی و روحی و علمی در این کشور، بی‌نظیر بود. با نام «دروازه تمدّن بزرگ» و با نام مدرنیزم ایرانی می‌خواستند به بقیه موجودی معنویت کشور چوب حراج بزنند. شاهِ عیّاشِ بی‌سوادِ مفلوک در مقابل بیگانه و مقهورِ پنجه امریکا و صهیونیسم، و ملتی که تحقیر شده و مورد اهانت قرار گرفته بود؛ این مدرنیزم ایرانی مال همانهاست. این‌که مدرن شدن و به تمدّن واقعی رسیدن نیست. مظهر آن راه کاذب این بود که در این‌جا هر نقطه‌ای که می‌شد از آن پول ساخت، لانه‌ای برای عوامل و ایادی کمپانیهای خارجی بود. البته به وسیله‌ی شرکای داخلیشان این کار را می‌کردند که شرکای داخلی هم به همان دستگاههای دربار و رجال سیاسیِ وابسته خائنِ آن روز مربوط می‌شدند. این مدرنیزم به درد نمی‌خورد؛ این برای یک ملت، بدبختی و بیچارگی و فنا شدنِ همه چیز را به بار می‌آورد. اگر این انقلاب اتّفاق نیفتاده بود، اگر آن فریاد رعدگونه همه چیز را در این مملکت به جنب و جوش نیاورده بود و دلها را از جا نکنده بود، خدا می‌داند که امروز کشور ما در چه وضعی بود. شما به بعضی از کشورهای عقب افتاده - چه در آسیا، چه در آفریقا - نگاه کنید؛ یقین بدانید با این موقعیت ممتاز جغرافیایی و اقلیمی و تاریخی ایران، وضع ما از آنها بدتر بود. انقلاب به داد این کشور رسید و این ملت را از این‌که در قعر دریایی فرو رود که دیگر نتواند از آن بیرون بیاید، نجات داد. بنابراین، چنان راه حلّی، راه حلّ کاذب است و جوان نباید دنبال آن باشد. جوانان عزیز من! فرزندان من! دنبال تقلید نباشید. بر روی شیوه و راهی که در آن ذهن و اراده و ایمان شما قوی می‌شود و اخلاق شما پاک و آراسته می‌گردد، فکر کنید. آن‌گاه شما عنصری خواهید بود که مثل یک ستون، سقف مدنیّت این کشور و تمدّن حقیقی این ملت بر روی آن قرار می‌گیرد. من به شما عرض کنم، امروز دستگاههای تبلیغاتیِ فوق مدرن غربی - بخصوص امریکایی و صهیونیستی - برای ذهنها و فعّالیتها و احساسات و اراده شما طرح عملیاتی تهیه می‌کنند. خیال نکنید آنها غافل نشسته‌اند و این سی میلیون جوان را در کشور ما نمی‌بینند. آنها این سی میلیون جوان را می‌بینند؛ آنها برای کار و هدفِ خودشان مشغول

برنامه‌ریزی هستند؛ آنها برای اخلاق و فکر و عقیده و ایمان جوان ما برنامه‌ریزی می‌کنند. خیلی از حرفهایی که گاهی در فضای مطبوعاتی یا فرهنگی کشورمان زده می‌شود، تفسیرش این است و با این دید قابل تحلیل است. آنها می‌خواهند نسلی که الگوی جوانان فداکارِ برجسته دنیا شد، به یک نسل بی‌خاصیت تبدیل شود. شما امروز فلسطین را نگاه می‌کنید و به هیجان می‌آیید. این دختر عزیز ما می‌گوید که ای کاش مدّ نگاه ما به فلسطین می‌رسید. می‌دانید فلسطینیها از چه کسی یاد گرفتند؟ پنجاه سال است که فلسطین اشغال شده است؛ بیست سال و پنجاه سال پیش هم فلسطین جوان داشت. این جوان فلسطینی که این گونه به میدان آمده، از چه کسی یاد گرفته و الگوی او کیست؟ الگوی او جوانِ مبارزِ مؤمنِ بااخلاصِ لبنانی است. این را من نمی‌گویم، خودشان می‌گویند. در تظاهراتی که در نوار غزّه و ساحل غربی رود اردن - که منطقه فلسطینی‌نشین است - راه می‌اندازند، عکس رهبر حزب‌اللّه لبنان - سید حسن نصراللّه - را سر دست بلند می‌کنند و راه می‌برند. آنها پرچم حزب‌اللّه لبنان را روی گنبد مسجدالاقصی نصب کردند. البته صهیونیستها نگذاشتند آن‌جا بماند، اما آنها آمدند نصب کردند. بنابراین او شد الگوی جوان فلسطینی. تلویزیون «المنار» حزب‌اللّه لبنان - که به نظرم روزی بیست ساعت برنامه پخش می‌کند - بیشترین بینندگانش در داخل فلسطین اشغالی هستند! نه فقط برنامه‌های آن را می‌بینند، بلکه مثل تشنه، جرعه، جرعه‌اش را مانند آب گوارا می‌نوشند. الگوی جوان لبنانی چه کسی است؟ حزب‌اللّه لبنان از کجا جوشید؟ او روی کدام سرزمین رویید؟ الگوی او شمایید. او همین شعارهای شما را می‌دهد؛ همین کارهای شما را می‌کند؛ همان پیشانی‌بند شما را به پیشانی‌اش می‌بندد؛ مثل رژه نظامی بسیج، رژه می‌رود. بنابراین الگوی آن جوان، سرداران و رزمندگان شهیدی هستند که در خود گیلان امثال آنها را کم نداریم. آنها فداکاری و برای خدا حرف زدن و برای خدا کارکردن را از اینها یاد گرفتند. شهید املاکیِ شما - جانشین فرمانده لشکر گیلان - وقتی در میدان جنگ در معرض بمباران شیمیایی بود و بسیجیِ بغل دستش ماسک نداشت؛ او ماسک خودش را برداشت و به صورت بسیجیِ همراهش بست! قهرمان یعنی این. البته هر دو شهید شدند؛ اما این قهرمانی ماند؛ اینها که از بین نمی‌رود؛ «ولا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء»؛(۱) اینها زنده‌اند؛ هم پیش خدا زنده‌اند، هم در دل ما و در فضای زندگی و ذهنیّت ما زنده‌اند. پدر شهیدی از همین شهرهای گیلانِ شما، وقتی جوانش را با گلوی بریده از جبهه برگرداندند، گلوی بریده بچه‌اش را بوسید؛ اما آه نکشید! اینها الگوست. این الگوها را از من و شما بگیرند و قدر این چهره‌ها را در چشم من و شما بشکنند، بعد به جایش الگوهای دروغین و جعلیِ خودشان را بیاورند؛ ارزشهای ما را بگیرند، ارزشهای خودشان را جایگزین کنند. امروز رسانه‌های غربی با برنامه‌ریزیهای میلیاردی، در تبلیغات رسانه‌ای خود - چه در تلویزیونشان، چه در رادیوشان، چه در مصاحبه‌هایی که دائماً می‌کنند و متأسّفانه بعضی از عناصر داخلی هم فریب آنها را می‌خورند و اسیر و نوکر آنها می‌شوند؛ حرفهایی که آنها مایلند، اینها بر زبان جاری می‌کنند - می‌کوشند تا به شما جوانان ایرانی تفهیم کنند که یک ظرف خالی هستید و مظروف ندارید؛ مظروف شما را ما باید بدهیم؛ ما باید این ظرف را پُر کنیم؛ شما امروز این مایه را ندارید، دیروز هم نداشتید، طبعاً فردا هم نخواهید داشت! تاریخ شما را هم منکر می‌شوند؛ می‌خواهند گذشته شما را هم زیر پا لگد کنند؛ نه فقط تاریخِ قدیم چند صدساله را، بلکه تاریخِ بیست‌ساله اخیر را هم می‌خواهند زیر پا لگد کنند و آن را انکار نمایند. آنها می‌خواهند فرهنگ‌سازی و الگوسازی کنند؛ آنها می‌خواهند جوان ایرانی و نسل نوی ایرانی، یک نسل تحقیرشده توسری‌خور باشد تا بتوانند روی او سوار شوند و به او دیکته کنند و آن کاری را که آنها می‌خواهند، انجام دهد. برای این‌که کسی را به زیر مهمیز بکشند، بهترین راه این است که بگویند تو چیزی نیستی، تو کسی نیستی و گذشته‌ای نداری. مفاخر یک ملت را انکار می‌کنند، برای این‌که او احساس کند چیزی نیست. میرزا کوچک، مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا - یعنی روسها و انگلیسیها - یک «نه»ی بزرگ گفت. نه با روسها ساخت، نه با انگلیسیها؛ اما در کنار او کسانی بودند که می‌خواستند با دستگاه حکومتِ آن روز - بعد هم با رضاخان که تازه می‌خواست سرِ کار بیاید - مبارزه کنند، اما به روسها پناه می‌بردند؛ به باکو رفتند و بند و بستهایشان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آنها شدند. اما

میرزاکوچک‌خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند؛ او، هم با انگلیسیها جنگید، هم با قزّاقهای روس جنگید، هم با لشکر رضاخانی - و قبل از رضاخان، آن کسانی که بودند - مبارزه کرد؛ با احسان‌اللّه‌خان و دیگران هم کنار نیامد. وقتی جوان گیلانی سرِ قبر میرزاکوچک‌خان می‌رود و می‌بیند این مرد تنها، این مرد باایمان و باصفا، اگرچه در وسط جنگلهای گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرد؛ مُرد، اما یک مشعل شد. ما در دوران مبارزه خودمان، هر وقت نام میرزاکوچک‌خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویّت خود خرج کرد، برای این‌که به یک نسل هویّت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد. امثال او تعدادی بودند که در غربت مبارزه کردند، در غربت هم مُردند؛ اما می‌بینید که امروز غریب نیستند. جریان تاریخ، جریان عجیبی است. نگذاشت و نخواهد گذاشت شیخ فضل‌اللّهها و میرزاکوچک‌خانها و خیابانی‌ها و امثال اینها، همچنان که غریب مُردند، غریب بمانند. دشمنان می‌خواهند این مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند. راجع به نیازهای جوانان، زیاد صحبت می‌شود. من گفته‌ام، قبل از من هم گفته‌اند؛ اما می‌دانید از نظر من مهمترین نیاز جوان چیست؟ نیاز عمده جوان، هویّت است؛ باید هویّت و هدف خودش را بشناسد؛ باید بداند کیست و برای چه می‌خواهد کار و تلاش کند. دشمن می‌خواهد هویّت جوان ایرانی را از او بگیرد؛ اهداف را از بین ببرد؛ افقها را تیره کند؛ به او بگوید تو یک موجود حقیر و محدود هستی؛ پیش من بیا تا تو را زیر بال بگیرم. معلوم است؛ کشور ثروتمند ایران و منطقه بسیار مهم و راهبردی ما و تأثیرات فراوانی که این ملت از همه سو می‌تواند بگذارد، همه از طریق تحقیر شخصیت جوانها، در مشت دشمن می‌آید. امروز برنامه دشمن نسبت به شما جوانها این است؛ خیلی باید بیدار باشید. این حرفها را به شما نمی‌زنم تا معنایش این باشد که مسؤولان کشور در قبال نسل جوان مسؤولیتی ندارند؛ چرا، آن را قبلاً گفتم؛ آنها هم مسؤولند؛ مسؤولیتهای آنها به جای خود؛ اما شما هم مسؤولید. و اما حرف آخر: کسانی این‌طور وانمود می‌کنند نسلی که روی کار می‌آید - که اصطلاحاً به آن «نسل سوم انقلاب» می‌گویند - پُشتکرده به انقلاب و رویگردان از ارزشهای دینی است؛ یا اگر هم نیست، به طور اجتناب‌ناپذیری این‌گونه خواهد شد! بنده صددرصد حرف آنها را رد می‌کنم. نه این‌که من عوامل فسادبرانگیز فرهنگی را نمی‌بینم یا نمی‌شناسم یا از آنها خبر ندارم؛ نخیر، بنده از ماهواره و اینترنت و رمانها و فیلمها و آهنگها و حرفهای فاسد کاملاً خبر دارم و آنها را دست کم نمی‌گیرم. من عمرم را در میان جوانان گذرانده‌ام. از دورانی که خودم جوان بودم، با جوانان دانشگاهی که خارج از محیط ما بودند، ارتباط برقرار کردم؛ تا امروز هم ارتباط من با جوانان قطع نشده است. بنابراین می‌دانم حال و هوای جوانی چیست و امروز در فضای جوانیِ ما چه می‌گذرد؛ اما معتقدم نسل کنونیِ امروز این قدر هم آسیب‌پذیر و شکننده نیست؛ این را بد فهمیده‌اند. این نسل در محیطی بار آمده که از محیط سی سال و سی‌وپنج سال قبل به مراتب پاکیزه‌تر و بهتر است. کسانی که در این محیط متولّد شده‌اند، به برکت هدایت دینی توانستند آن کار عظیم را انجام دهند و آن ایمانهای پولادین و استوار را عرضه کنند. من معتقدم که این نسل نسبت به آن نسل، در محیط بهتری پرورش یافته و آمادگیها و آگاهیهای به مراتب بهتر و بالاتری دارد. بنده وقتی حدود بیست سالم بود، هرگز آگاهیهایی که امروز شما جوان بیست ساله دارید، نداشتم. امروز جوان ایرانی، آگاه و بامعرفت و بصیر و سیاسی و اهل تحلیل است و از همه بالاتر باایمان است. چه چیزی موجب می‌شود که با این بمباردمان فرهنگی‌ای که سال گذشته در مجموعه‌ای از مطبوعات زنجیره‌ای علیه مذهب و علیه فکر مذهبی و علیه انقلاب و علیه امام و علیه همه چیز صورت گرفت، وقتی روزهای اعتکاف ماه رجب فرا رسید، مسجد دانشگاه تهران جزو شلوغترین مراکز اعتکاف شود؟ چه کسی به جوانان گفت بروید اعتکاف کنید؛ سه روز روزه بگیرید و از مسجد بیرون نروید و وقتتان را در آن‌جا به عبادت و ذکر و دعا و تضرّع و توسّل بگذرانید؟ چه کسی به جوانان بخشنامه کرده بود؟ من خبر دارم که در رشت هم مساجد و مجامعی وجود دارد که قبله امید جوانان است؛ به آن‌جا می‌روند و استفاده معنوی می‌برند. جوانی که پرورش‌یافته دوران انقلاب است، از معرفت دینی برخوردار است؛ ایمانش هم ایمان عمیقی است؛ البته احتیاج دارد که تغذیه معنوی و فکریِ دائمی شود. بله، این چیزی را که

در نامه خطاب به بنده نوشته بودند و مقداری از آن خوانده شد، تصدیق می‌کنم. ابزارها و فعّالیتها و کارهای فرهنگی باید در اختیار جوانان قرار گیرد. روحانیون خوشفکر و دانشگاهیان مؤمن باید در مقابل ایمان جوانان احساس مسؤولیت کنند. مسؤولان کشور - بخصوص مسؤولان فرهنگی، و بالأخص مسؤولان آموزش و پرورش - نباید روی جوانان کار سیاسی را تجربه کنند؛ این خیانت است. هر مسؤول و مدیری که وظیفه فرهنگی دارد، اگر کار فرهنگیِ خودش را در خدمت سیاستهای خطّی و جناحی قرار دهد، خیانت کرده است. هم آن کسانی که خیال می‌کنند نسل جوان فاسد شده - چون چهار نفر پسر و دختر را با لباسی که آنها نمی‌پسندند، می‌بینند؛ که لزوماً هم معلوم نیست آن‌چنان منفی باشد - اشتباه می‌کنند؛ هم آن کسانی که خیال می‌کنند از جوان باید استفاده سیاسی کرد و به عنوان یک کالای سیاسی او را مصرف کرد، اشتباه می‌کنند. دسته سومی هم هستند که اشتباه می‌کنند. آنها کسانی هستند که دل بسته‌اند تا پایان دوران نظام اسلامی را به چشمشان ببینند؛ به امید این‌که جوانان دیگر از نظام اسلامی دفاع نمی‌کنند. آنها هم سخت در اشتباه‌اند. دشمنان ما در مورد این کشور و این انقلاب بسیار اشتباه کردند؛ هر بار هم که اشتباه کردند، سرشان به سنگ خورد. نتیجه طبیعی اشتباه کردن، ناکام شدن است. چون ملت و انقلاب و مسؤولان و جوانان ما را نمی‌شناسند، اشتباه تحلیل می‌کنند و عمل اشتباه مرتکب می‌شوند؛ لذا سرشان به سنگ می‌خورد و این بارِ چندم است. وقتی انقلاب پیروز شد، می‌گفتند دو ماه بیشتر دوام نمی‌آورد! این در حالی بود که این انقلابِ باعظمت را ملتی که آن‌طور در دنیا غوغا به راه انداخته بود، به پیروزی رسانده بود. وقتی دو ماه گذشت، ضدّ انقلابهای ساده‌لوحی که در داخل کشور بودند، پرسیدند پس چه شد؟ گفتند شش ماه دیگر حتماً قضیه تمام خواهد شد! همین‌طور شش ماه، شش ماه آن را تمدید کردند! این انقلاب، این نظام، این ملت و این نسل، مشمول لطف و تفضّل پروردگار است. من و شما و مسؤولان کشور هستیم که باید قدر لطف الهی را بدانیم و شکر نعمت خدا را ادا کنیم. من از دیدار و صحبت با شما، نه خسته می‌شوم و نه سیر؛ اما چون وقت گذشته است، به عرایضِ خودم پایان می‌دهم و شما را به خدا می‌سپارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) آل‌عمران: ۱۶۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، بشیر رحمته و نذیر نقمته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین همه برادران و خواهران نمازگزار عزیز و خودم را به رعایت تقوا و مراقبت از اعمال و رفتار و حتّی تصوّرات و پندارهای خود توصیه می‌کنم. خدا را در همه حال در نظر داشته باشید؛ در همه حال از او کمک بخواهید؛ به او توکّل کنید؛ از او راهنمایی بخواهید و به مدد او امیدوار باشید. این روزها با رحلت پیامبر عظیم‌الشّأن اسلام - که برگزیده همه بشریّت در طول تاریخ و پدر معنوی مسلمانها و همه انسانهایی است که به ارتقاء و رشد انسانیت عقیده دارند - مصادف است. در سالگرد رحلت آن بزرگوار، یکی از وظایف ما این است که در دل و زبان، از زحمات و مجاهدات بی‌نظیر و خستگی‌ناپذیر این زبده عالم و آدم، سپاسگزار باشیم. همچنین این ایام با سالگرد شهادت سبط اکبر پیغمبر، حضرت امام حسن مجتبی و همچنین امام هشتم ما، حضرت ابی‌الحسن‌الرّضا علیهماالصّلاةوالسّلام مصادف است. خطبه اول را به شرح مختصری از سیره نبیّ‌اکرم در دوران ده‌ساله حاکمیت اسلام در مدینه اختصاص داده‌ام که یکی از درخشانترین - و گزافه نیست اگر بگوییم درخشانترین - دوره‌های حکومت در طول تاریخ بشری است. باید این دوره کوتاه و پُرکار و فوق‌العاده تأثیرگذار در تاریخ بشر را شناخت. البته به همه برادران و خواهران - بخصوص به جوانان - توصیه می‌کنم که به تاریخ زندگی پیغمبر مراجعه کنند و آن را بخوانند و فرا گیرند. دوره مدینه، فصل دوم دوران بیست‌وسه ساله رسالت پیغمبر است.

سیزده سال در مکه، فصل اوّل بود - که مقدمه فصل دوم محسوب می‌شود - و تقریباً ده سال هم دوران مدینه پیغمبر است که دوران شالوده‌ریزی نظام اسلامی و ساختن یک الگو و نمونه از حاکمیّت اسلام برای همه زمانها و دورانهای تاریخ انسان و همه مکانهاست. البته این الگو، یک الگوی کامل است و مثل آن را دیگر در هیچ دورانی سراغ نداریم؛ لیکن با نگاه به این الگوی کامل، می‌شود شاخصها را شناخت. این شاخصها برای افراد بشر و مسلمانها علامتهایی است که باید به وسیله آنها نسبت به نظامها و انسانها قضاوت کنند. هدف پیغمبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی‌ای که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود، مبارزه کند و هدف، فقط مبارزه با کفّار مکه نبود؛ مسأله، مسأله جهانی بود. پیامبر اکرم این هدف را دنبال می‌کرد که هرجا زمینه مساعد بود، بذر اندیشه و عقیده را بپاشد؛ با این امید که در زمان مساعد، این بذر سبز خواهد شد. هدف این بود که پیام آزادی و بیداری و خوشبختی انسان به همه دلها برسد. این جز با ایجاد یک نظام نمونه و الگو امکانپذیر نبود؛ لذا پیغمبر به مدینه آمد تا این نظام نمونه را به وجود آورد. این‌که چقدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدیها چقدر بتوانند خودشان را به آن نزدیک کنند، بسته به همّت آنهاست. پیغمبر نمونه را می‌سازد و به همه بشریت و تاریخ ارائه می‌کند. نظامی که پیغمبر ساخت، شاخصهای گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهمتر و برجسته تر است: شاخص اوّل، ایمان و معنویّت است. انگیزه و موتور پیشبرنده حقیقی در نظام نبوی، ایمانی است که از سرچشمه دل و فکر مردم می‌جوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می‌آورد. پس شاخص اوّل، دمیدن و تقویت روح ایمان و معنویت و دادن اعتقاد و اندیشه درست به افراد است، که پیغمبر این را از مکه شروع کرد و در مدینه پرچمش را با قدرت بالا برد. شاخص دوم، قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقّی به حقدار - بدون هیچ ملاحظه - است. شاخص سوم، علم و معرفت است. در نظام نبوی، پایه همه چیز، دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است. کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمی‌دهند؛ مردم را با آگاهی و معرفت و قدرتِ تشخیص، به نیروی فعّال - نه نیروی منفعل - بدل می‌کنند. شاخص چهارم، صفا و اخوّت است. در نظام نبوی، درگیریهای برخاسته از انگیزه‌های خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت‌طلبی مبغوض است و با آن مبارزه می‌شود. فضا، فضای صمیمیّت و اخوّت و برادری و همدلی است. شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری است. انسانها را تزکیه و از مفاسد و رذائل اخلاقی، پیراسته و پاک می‌کند؛ انسانِ با اخلاق و مزکّی می‌سازد؛ «و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ».(۱) تزکیه، یکی از آن پایه‌های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد، کار تربیتی و انسان‌سازی می‌کرد. شاخص ششم، اقتدار و عزّت است. جامعه و نظام نبوی، توسری‌خور، وابسته، دنباله‌رو و دست حاجت به سوی این و آن درازکن نیست؛ عزیز و مقتدر و تصمیم‌گیر است؛ صلاح خود را که شناخت، برای تأمین آن تلاش می‌کند و کار خود را پیش می‌برد. شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفتِ دائمی است. توقّف در نظام نبوی وجود ندارد؛ به طور مرتّب، حرکت، کار و پیشرفت است. اتفاق نمی‌افتد که یک زمان بگویند: دیگر تمام شد؛ حال بنشینیم استراحت کنیم! این وجود ندارد. البته این کار، کارِ لذّت‌آور و شادی‌بخشی است؛ کار خستگی‌آور و کسل‌کننده و ملول‌کننده و به تعب‌آورنده‌ای نیست؛ کاری است که به انسان نشاط و نیرو و شوق می‌دهد. پیغمبر وارد مدینه شد تا این نظام را سرِ پا و کامل کند و آن را برای ابد در تاریخ، به عنوان نمونه بگذارد تا هر کسی در هر جای تاریخ - از بعد از زمان خودش تا قیامت - توانست، مثل آن را به وجود آورد و در دلها شوق ایجاد کند تا انسانها به سوی چنان جامعه‌ای بروند. البته ایجاد چنین نظامی، به پایه‌های اعتقادی و انسانی احتیاج دارد. اوّل باید عقاید و اندیشه‌های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه آن افکار بنا شود. پیغمبر این اندیشه‌ها و افکار را در قالب کلمه توحید و عزّت انسان و بقیه معارف اسلامی در دوران سیزده سال مکه تبیین کرده بود؛ بعد هم در مدینه و در تمام آنات و لحظات تا دم مرگ، دائماً این افکار و این معارف بلند را - که پایه‌های این نظامند - به این و آن تفهیم کرد و تعلیم داد. دوم، پایه‌ها و ستونهای انسانی لازم است تا این بنا بر دوش آنها قرار گیرد - چون نظام اسلامی قائم به فرد نیست - پیغمبر بسیاری از این ستونها را هم در مکه به وجود

آورده و آماده کرده بود. یک عدّه، صحابه بزرگوار پیغمبر بودند - با اختلاف مرتبه‌ای که داشتند - اینها معلول و محصول تلاش و مجاهدت دوران سخت سیزده‌ساله مکه بودند. یک عدّه هم کسانی بودند که قبل از هجرت پیغمبر، در یثرب با پیام پیغمبر به وجود آمده بودند؛ از قبیل سعدبن‌معاذها و ابی‌ایّوب‌ها و دیگران. بعد هم که پیغمبر آمد، از لحظه ورود، انسان‌سازی را شروع کرد و روزبه‌روز مدیران لایق، انسانهای بزرگ، شجاع، با گذشت، با ایمان، قوی و بامعرفت به عنوان ستونهای مستحکم این بنای شامخ و رفیع، وارد مدینه شدند. هجرت پیغمبر به مدینه - که قبل از ورود پیامبر به این شهر، یثرب نامیده می‌شد و بعد از آمدن آن حضرت، مدینةالنّبی نام گرفت - مثل نسیم خوش بهاری بود که در فضای این شهر پیچید و همه احساس کردند کأنّه گشایشی به‌وجود آمده است؛ لذا دلها متوجّه و بیدار شد. وقتی که مردم شنیدند پیغمبر وارد قُبا شده است - قُبا نزدیک مدینه است و آن حضرت پانزده روز در آن‌جا ماند - شوق دیدن ایشان روزبه‌روز در دل مردم مدینه بیشتر می‌شد. بعضی از مردم به قُبا می‌رفتند و پیغمبر را زیارت می‌کردند و برمی‌گشتند؛ عدّه‌ای هم در مدینه منتظر بودند تا ایشان بیاید. بعد که پیغمبر وارد مدینه شد، این شوق و این نسیم لطیف و ملایم، به توفانی در دلهای مردم تبدیل شد و دلها را عوض کرد. ناگهان احساس کردند که عقاید و عواطف و وابستگیهای قبایلی و تعصّبات آنها، در چهره و رفتار و سخن این مرد محو شده است و با دروازه جدیدی به سوی حقایق عالم آفرینش و معارف اخلاقی آشنا شده‌اند. همین توفان بود که اوّل در دلها انقلاب ایجاد کرد؛ بعد به اطراف مدینه گسترش پیدا کرد؛ سپس دژ طبیعی مکه را تسخیر کرد و سرانجام به راههای دور قدم گذاشت و تا اعماق دو امپراتوری و کشور بزرگِ آن روز پیش رفت؛ و هرجا رفت، دلها را تکان داد و در درون انسانها انقلاب به وجود آورد. مسلمانان در صدر اسلام، ایران و روم را با نیروی ایمان فتح کردند. ملتهای مورد هجوم هم به مجردی که اینها را می‌دیدند، در دلهایشان نیز این ایمان به وجود می‌آمد. شمشیر برای این بود که مانعها و سرکرده‌های زر و زورمدار را از سر راه بردارد؛ والّا توده‌ی مردم، همه جا همان توفان را دریافت کرده بودند و دو امپراتوری عظیم در آن روزگار - یعنی روم و ایران - تا اعماقِ خودشان جزو نظام و کشور اسلامی شده بودند. همه اینها چهل سال طول کشید؛ ده سالش در زمان پیغمبر بود؛ سی سال هم بعد از پیغمبر. پیغمبر به مجرّد این‌که وارد مدینه شد، کار را شروع کرد. از جمله شگفتیهای زندگی آن حضرت این است که در طول این ده سال، یک لحظه را هدر نداد. دیده نشد که پیغمبر از فشاندن نور معنویت و هدایت و تعلیم و تربیت لحظه‌ای باز بماند. بیداری او، خواب او، مسجد او، خانه او، میدان جنگ او، در کوچه و بازار رفتن او، معاشرت خانوادگی او و وجود او - هرجا که بود - درس بود. عجب برکتی در چنین عمری وجود دارد! کسی که همه تاریخ را مسخّرِ فکر خود کرد و روی آن اثر گذاشت - که من بارها گفته‌ام، بسیاری از مفاهیمی که قرنهای بعد برای بشریت تقدّس پیدا کرد؛ مثل مفهوم مساوات، برادری، عدالت و مردم‌سالاری، همه تحت تأثیر تعلیم او بود؛ در تعالیم سایر ادیان چنین چیزهایی وجود نداشت و یا لااقل به منصه ظهور نرسیده بود - فقط ده سال کار حکومتی و سیاسی و جمعی کرده بود. چه عمر بابرکتی! از اوّلِ ورود، موضعگیری خود را مشخص کرد. ناقه‌ای که پیغمبر سوار آن بود، وارد شهر یثرب شد و مردم دور آن را گرفتند. در آن زمان، شهر مدینه، محلّه محلّه بود؛ هر محلّه‌ای هم برای خودش خانه‌ها، کوچه‌ها و حصار و بزرگانی داشت و متعلّق به قبیله‌ای بود: قبایل وابسته به اوس و قبایل وابسته به خزرج. وقتی شتر پیغمبر وارد شهر یثرب شد، جلوِ هر کدام از قلعه‌های قبایل که رسید، بزرگان بیرون آمدند و جلوِ شتر را گرفتند: یا رسول‌اللّه! بیا این‌جا؛ خانه، زندگی، ثروت و راحتیِ ما در اختیار تو. پیغمبر فرمود: جلوِ این شتر را باز کنید؛ «انّها مأمورة»؛(۲) دنبال دستور حرکت می‌کند؛ بگذارید برود. جلوِ شتر را باز کردند تا به محلّه بعدی رسید. باز بزرگان، اشراف، پیرمردان، شخصیّتها و جوانان آمدند جلوِ ناقه پیغمبر را گرفتند: یا رسول‌اللّه! این‌جا فرود بیا؛ این‌جا خانه توست؛ هرچه بخواهی، در اختیارت می‌گذاریم؛ همه ما در خدمتت هستیم. فرمود: کنار بروید؛ بگذارید شتر به راهش ادامه دهد؛ «انّها مأمورة». همین‌طور محلّه به محلّه شتر راه می‌رفت تا به محلّه بنی‌النجار - که مادر پیغمبر جزو این خانواده است - رسید. مردان بنی‌النجار دایی‌های پیغمبر محسوب می‌شدند؛ لذا جلو آمدند و گفتند: یا رسول‌اللّه! ما خویشاوند توییم؛ هستی ما در اختیار

توست؛ در منزل ما فرود بیا. فرمود: نه؛ «انّها مأمورة»؛ کنار بروید. راه را باز کردند. شتر به فقیرنشین‌ترینِ محلّات مدینه آمد و در جایی نشست. همه نگاه کردند ببینند خانه کیست؛ دیدند خانه ابی‌ایّوب انصاری است؛ فقیرترین یا یکی از فقیرترین آدمهای مدینه. خودش و خانواده مستمند و فقیرش آمدند و اثاث پیغمبر را برداشتند و داخل خانه بردند. پیغمبر هم به عنوان میهمان، وارد خانه آنها شد و به اعیان و اشراف و متنفّذان و صاحبانِ قبیله و امثال اینها دست رد زد؛ یعنی موضع اجتماعی خودش را مشخّص کرد؛ معلوم شد که این شخص، وابسته به پول و حیثیت قبیله‌ای و شرفِ ریاست فلان قبیله و وابسته به قوم و خویش و فامیل و آدمهای پُررو و پشت‌هم‌انداز و امثال اینها نیست و نخواهد شد. از همان ساعت و لحظه اوّل مشخّص کرد که در برخورد و تعامل اجتماعی، طرف کدام گروه و طرفدار کدام جمعیت است و وجود او برای چه کسانی بیشتر نافع خواهد بود. همه از پیغمبر و تعالیم او نفع می‌برند؛ اما آن کس که محرومتر است، قهراً حقّ بیشتری می‌برد و باید جبران محرومیتش بشود. جلوِ خانه ابی‌ایّوب انصاری، زمینِ افتاده‌ای بود. فرمود این زمین مال کیست؟ گفتند متعلّق به دو بچه یتیم است. پول از کیسه خود داد و آن زمین را خرید. بعد فرمود در این زمین مسجد می‌سازیم؛ یعنی یک مرکز سیاسی، عبادی، اجتماعی و حکومتی؛ یعنی مرکز تجمّع مردم. جایی به عنوان مرکزیّت لازم بود؛ لذا شروع به ساختن مسجد کردند. زمین مسجد را از کسی نخواست و طلب بخشیدگی نکرد؛ آن را با پول خود خرید. با این‌که آن دو بچه، پدر و مدافع نداشتند؛ اما پیغمبر مثل پدر و مدافع آنها، حقّشان را تمام و کمال رعایت کرد. وقتی بنا شد مسجد بسازند، خود پیغمبر جزو اوّلین کسان یا اوّلین کسی بود که آمد بیل را به دست گرفت و شروع به کندنِ پی مسجد کرد؛ نه به عنوان یک کار تشریفاتی، بلکه واقعاً شروع به کار کرد و عرق ریخت. طوری کار کرد که بعضی از کسانی که کناری نشسته بودند، گفتند ما بنشینیم و پیغمبر این‌طور کار کند!؟ پس ما هم می‌رویم کار می‌کنیم؛ لذا آمدند و مسجد را در مدت کوتاهی ساختند. پیغمبر - این رهبر والا و مقتدر - نشان داد که هیچ حقّ اختصاصی برای خودش قائل نیست. اگر بناست کاری انجام گیرد، او هم باید در آن سهمی داشته باشد. بعد، تدبیر و سیاست اداره آن نظام را طرّاحی کرد. وقتی انسان نگاه می‌کند و می‌بیند قدم به قدم، مدبّرانه و هوشیارانه پیش رفته است، می‌فهمد که پشت سر آن عزم و تصمیم قوی و قاطع، چه اندیشه و فکر و محاسبه دقیقی قرار گرفته است که علی‌الظّاهر جز با وحی الهی ممکن نیست. امروز هم کسانی که بخواهند اوضاع آن ده سال را قدم به قدم دنبال کنند، چیزی نمی‌فهمند. اگر انسان هر واقعه‌ای را جداگانه حساب کند، چیزی ملتفت نمی‌شود؛ باید نگاه کند و ببیند ترتیب کار چگونه است؛ چطور همه این کارها مدبّرانه، هوشیارانه و با محاسبه صحیح انجام گرفته است. اوّل، ایجاد وحدت است. همه مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اکثراً مسلمان شدند و تعداد بسیار کمی هم نامسلمان ماندند. علاوه بر اینها، سه قبیله مهمّ یهودی - قبیله بنی‌قینقاع، قبیله بنی‌النضیر و قبیله بنی‌قریظه - در مدینه ساکن بودند؛ یعنی در قلعه‌های اختصاصیِ خودشان که تقریباً به مدینه چسبیده بود: زندگی می‌کردند. آمدنِ اینها به مدینه به صد سال، دویست سال قبل از آن برمی‌گشت و این‌که چرا آمده بودند، خودش داستان طولانی و مفصّلی دارد. در زمانی که پیغمبر اکرم وارد مدینه شد، خصوصیّت این یهودیها در دو، سه چیز بود: یکی این بود که ثروت اصلیِ مدینه، بهترین مزارع کشاورزی، بهترین تجارتهای سودده و سودبخش‌ترین صنایع - ساخت طلاآلات و امثال این چیزها - در اختیارشان بود. بیشتر مردم مدینه در موارد نیاز به اینها مراجعه می‌کردند؛ پول قرض می‌گرفتند و ربا می‌پرداختند؛ یعنی از لحاظ مالی، ریش همه در دست یهودیها بود. دوم این‌که بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. چون اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون، معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه‌وحشیهای مدینه، بسیار دور بود، آشنا بودند؛ لذا تسلّط فکری داشتند. در واقع اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم، یهودیها در مدینه یک طبقه روشنفکر محسوب می‌شدند؛ لذا مردم آن‌جا را تحمیق و تحقیر و مسخره می‌کردند. البته آن‌جایی که خطری متوجّه‌شان می‌شد و لازم بود، کوچکی هم می‌کردند؛ لیکن به طور طبیعی اینها برتر بودند. خصوصیت سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند. یهودیها واقعیتی در مدینه بودند؛ بنابراین پیغمبر باید حساب اینها را می‌کرد. پیغمبر اکرم یک میثاقِ دستجمعیِ عمومی ایجاد

کرد. وقتی آن حضرت وارد مدینه شد، بدون این‌که هیچ قراردادی باشد، بدون این‌که چیزی از مردم بخواهد و بدون این‌که مردم دراین‌باره مذاکره‌ای کرده باشند، روشن شد که رهبریِ این جامعه متعلّق به این مرد است؛ یعنی شخصیت و عظمت نبوی به طور طبیعی همه را در مقابل او خاضع کرد؛ معلوم شد که او رهبر است و آنچه می‌گوید، باید همه بر محورش حرکت و اقدام کنند. پیغمبر میثاقی نوشت که مورد قبول همه قرار گرفت. این میثاق درباره تعامل اجتماعی، معاملات، منازعات، دیه، روابط پیغمبر با مخالفان، با یهودیها و با غیرمسلمانها بود. همه اینها نوشته و ثبت شد؛ مفصّل هم هست؛ شاید دو سه صفحه کتابهای بزرگ تواریخ قدیمی را گرفته است. اقدام بعدیِ بسیار مهم، ایجاد اخوّت بود. اشرافیگری و تعصّبهای خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهمترین بلای جوامع متعصّب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوّت، اینها را زیر پای خودش له کرد. بین فلان رئیس قبیله با فلان آدم بسیار پایین و متوسّط، اخوّت ایجاد کرد. گفت شما دو نفر با هم برادرید؛ آنها هم با کمال میل این برادری را قبول کردند. اشراف و بزرگان را در کنار بردگانِ مسلمان‌شده و آزادی‌یافته قرار داد و با این کار، همه موانع وحدت اجتماعی را از بین برد. وقتی می‌خواستند برای مسجد، مؤذّن انتخاب کنند، خوش‌صداها و خوش‌قیافه‌ها زیاد بودند، معاریف و شخصیتهای برجسته متعدّد بودند؛ اما از میان همه اینها بلال حبشی را انتخاب کرد. نه زیبایی، نه صوت و نه شرف خانوادگی و پدر و مادری مطرح بود؛ فقط اسلام و ایمان، مجاهدت در راه خدا و نشان دادن فداکاری در این راه ملاک بود. ببینید چطور ارزشها را در عمل مشخّص کرد. بیش از آنچه که حرف او بخواهد در دلها اثر بگذارد، عمل و سیره و ممشای او در دلها اثر گذاشت. برای آن‌که این کار به سامان برسد، سه مرحله وجود داشت: مرحله اول، شالوده‌ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت. مرحله دوم، حراست از این نظام بود. موجود زنده روبه‌رشد و نموی که همه صاحبان قدرت اگر او را بشناسند، از او احساس خطر می‌کنند، قهراً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن، هوشیارانه از این مولود طبیعیِ مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه زحماتش بی‌حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند. مرحله سوم، عبارت از تکمیل و سازندگی بناست. شالوده‌ریزی کافی نیست؛ شالوده‌ریزی، قدم اوّل است. این سه کار در عرض هم انجام می‌گیرد. شالوده‌ریزی در درجه اوّل است؛ اما در همین شالوده‌ریزی هم ملاحظه دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه پیدا خواهد کرد. در همین شالوده‌ریزی، به بنای اشخاص و بنیانهای اجتماعی نیز توجّه شده است و بعد از این هم ادامه پیدا خواهد کرد. پیغمبر نگاه می‌کند و می‌بیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولّد شده را تهدید می‌کنند: یک دشمن، کوچک و کم‌اهمیت است؛ اما درعین‌حال نباید از او غافل ماند. یک وقت ممکن است یک خطر بزرگ به وجود آورد. او کدام است؟ قبایل نیمه‌وحشی اطراف مدینه. به فاصله ده فرسخ، پانزده فرسخ، بیست فرسخ از مدینه، قبایل نیمه‌وحشی‌ای وجود دارند که تمام زندگی آنها عبارت از جنگ و خونریزی و غارت و به جان هم افتادن و از همدیگر قاپیدن است. پیغمبر اگر بخواهد در مدینه نظام اجتماعیِ سالم و مطمئن و آرامی به وجود آورد، باید حساب اینها را بکند. پیغمبر فکر اینها را کرد. در هر کدام از آنها اگر نشانه صلاح و هدایت بود، با آنها پیمان بست؛ اول هم نگفت که حتماً بیایید مسلمان شوید؛ نه، کافر و مشرک هم بودند؛ اما با اینها پیمان بست تا تعرّض نکنند. پیغمبر بر عهد و پیمانِ خودش، بسیار پا فشاری می‌کرد و پایدار بود؛ که این را هم عرض خواهم کرد. آنهایی را که شریر بودند و قابل اعتماد نبودند، پیغمبر علاج کرد و خودش سراغ آنها رفت. این سریه‌هایی که شنیده‌اید پیغمبر پنجاه نفر را سراغ فلان قبیله فرستاد، بیست نفر را سراغ فلان قبیله، مربوط به اینهاست؛ کسانی که خوی و طبیعت آنها آرام‌پذیر و هدایت‌پذیر و صلاح‌پذیر نیست و جز با خونریزی و استفاده از قدرت نمی‌توانند زندگی کنند. لذا پیغمبر سراغ آنها رفت و آنها را منکوب کرد و سر جای خودشان نشاند. دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیّت است. درست است که در مکه حکومتِ به معنای رایج خودش وجود نداشت؛ اما یک گروه اشرافِ متکبرِ قدرتمندِ متنفّذ با هم بر مکه حکومت می‌کردند. اینها با هم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر می‌دانست خطر عمده از ناحیه آنهاست؛ همین‌طور هم در عمل اتّفاق افتاد. پیغمبر

احساس کرد اگر بنشیند تا آنها سراغش بیایند، یقیناً آنها فرصت خواهند یافت؛ لذا سراغ آنها رفت؛ منتها به طرف مکه حرکت نکرد. راه کاروانیِ آنها از نزدیکی مدینه عبور می‌کرد؛ پیغمبر تعرّض خودش را به آنها شروع کرد، که جنگ بدر، مهمترینِ این تعرّضها در اوّلِ کار بود. پیغمبر تعرّض را شروع کرد؛ آنها هم با تعصّب و پیگیری و لجاجت به جنگ آن حضرت آمدند. تقریباً چهار، پنج سال وضع این‌گونه بود؛ یعنی پیغمبر آنها را به حال خودشان رها نمی‌کرد؛ آنها هم امیدوار بودند که بتوانند این مولود جدید - یعنی نظام اسلامی - را که از آن احساس خطر می‌کردند، ریشه کن کنند. جنگ اُحد و جنگهای متعدّد دیگری که اتّفاق افتاد، در همین زمینه بود. آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند، جنگ خندق - یکی از آن جنگهای بسیار مهم - بود. همه‌ی نیرویشان را جمع کردند و از دیگران هم کمک گرفتند و گفتند می‌رویم پیغمبر و دویست نفر، سیصد نفر، پانصد نفر از یاران نزدیک او را قتل عام می‌کنیم؛ مدینه را هم غارت می‌کنیم و آسوده برمی‌گردیم؛ دیگر هیچ اثری از اینها نخواهد ماند. قبل از آن‌که اینها به مدینه برسند، پیغمبر اکرم از قضایا مطّلع شد و آن خندق معروف را کَند. یک طرف مدینه قابل نفوذ بود؛ لذا در آن‌جا خندقی تقریباً به عرض چهل متر کَندند. ماه رمضان بود. طبق بعضی از روایات، هوا بسیار سرد بود؛ آن سال بارندگی هم نشده بود و مردم درآمدی نداشتند؛ لذا مشکلات فراوانی وجود داشت. سخت‌تر از همه، پیغمبر کار کرد. در کندن خندق، هرجا دید کسی خسته شده و گیر کرده و نمی‌تواند پیش برود، پیغمبر می‌رفت کلنگ را از او می‌گرفت و بنا می‌کرد به کار کردن؛ یعنی فقط با دستور حضور نداشت؛ با تنِ خود در وسط جمعیت حضور داشت. کفّار، مقابل خندق آمدند، اما دیدند نمی‌توانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند. پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله قریش مکه به ماست. از حالا دیگر نوبت ماست؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها می‌رویم. سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما می‌خواهیم به زیارت عمره بیاییم. ماجرای حدیبیّه(۳) - که یکی از ماجراهای بسیار پُرمغز و پُرمعناست - در این زمان اتّفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام - که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفّقیت، چه کار خواهند کرد و چطور می‌توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل‌عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضاء کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره بجا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «انّا فتحنا لک فتحا مبینا»؛(۴) ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مَراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه کنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیّه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی‌رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزبه‌روز زیاد شد. سال بعدش - یعنی سال هشتم - که کفّار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد، که فتحی عظیم و حاکی از تسلّط و اقتدار آن حضرت بود. بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدبّرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتّی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزبه‌روز و لحظه‌به‌لحظه به طرف جلو پیش رفت. دشمن سوم، یهودیها بودند؛ یعنی بیگانگانِ نامطمئنی که علی‌العجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذیگری و اخلالگری و تخریب برنمی‌داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمی از سوره بقره و بعضی از سوره‌های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه فرهنگی پیغمبر با یهود است. چون گفتیم اینها فرهنگی بودند؛ آگاهیهایی داشتند؛ روی ذهنهای مردم ضعیف‌الایمان اثرِ زیاد می‌گذاشتند؛ توطئه می‌کردند؛ مردم را ناامید می‌کردند و به جان هم می‌انداختند. اینها دشمن سازمان‌یافته‌ای بودند. پیغمبر تا آن‌جایی که می‌توانست، با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارابردار نیستند، مجازاتشان کرد. پیغمبر، بیخود و بدون مقدّمه هم سراغ اینها نرفت؛ هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل، آنها را مجازات کرد. اوّل، بنی‌قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آن‌جا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و

تمام امکاناتشان برای مسلمانها مانـد. دسته دوم، بنی‌نضیر بودند. اینها هم خیانت کردند – که داستان خیانتهایشان مهم است – لذا پیغمبر فرمود مقـداری از وسایلتان را برداریـد و برویـد؛ اینها هم مجبور شدنـد و رفتنـد. دسـته سوم بنی‌قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه‌شان داد تا بماننـد؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خنـدق نگذارنـد دشـمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ امـا اینهـا ناجوانمردی کردنـد و با دشـمن پیمان بسـتند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کننـد! یعنی نه فقط به پیمانشان با پیغمبر پایـدار نماندنـد، بلکه در آن حـالی که پیغمبر یـک قسـمت مـدینه را – که قابل نفوذ بود – خنـدق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که بایـد مانع از این می‌شدند که دشـمن از آن‌جا بیاید، اینها رفتند با دشـمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشـمن و آنها – مشترکاً – از آن‌جا وارد مـدینه شونـد و از پشت به پیغمبر خنجر بزننـد! پیغمبر در اثنای توطئه اینها، ماجرا را فهمیـد. محاصـره مـدینه، قریب یـک مـاه طول کشـیده بود؛ در اواسـط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردنـد. پیغمبر مطّلع شـد که اینها چنین تصمیمی گرفته‌اند. با یک تدبیر بسیار هوشیارانه، کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد – که ماجرایش را در تاریخ نوشته‌اند – کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سـلب شد. یکی از آن حیله‌های جنگیِ سیاسیِ بسـیار زیبای پیغمبر همین‌جا بود؛ یعنی اینها را علی‌العجاله متوقف کرد تا نتواننـد لطمه بزنند. بعد که قریش و همپیمانانشان شـکست خوردند و از خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتنـد، پیغمـبر به مـدینه برگشت. همـان روزی که برگشت، نمـاز ظهر را خوانـد و فرمود نمـاز عصـر را جلوِ قلعه‌هـای بنی‌قریظه می‌خوانیم؛ راه بیفتیم به آن‌جـا برویم؛ یعنی حتّی یک شب هم معطل نکرد؛ رفت و آنها را محاصـره کرد. بیست‌وپنـج روز بین اینهـا محاصـره و درگیری بود؛ بعـد پیغمبر همه مردان جنگی اینهـا را به قتـل رسانـد؛ چون خیانتشـان بزرگتر بود و قابل اصـلاح نبودند. پیغمبر با اینها این گونه برخورد کرد؛ یعنی دشمنیِ یهود را – عمدتاً در قضیه بنی‌قریظه، قبلش در قضیه‌ی بنی‌نضیر، بعدش در قضـیه یهودیان خیبر – این‌گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سـر مسلمانها رفع کرد. در هیچکدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتّی دشـمنان اسـلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند. دشـمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در بـاطن ایمـان نداشـتند؛ مردمـان پست، معانـد، تنگ‌نظر و آماده همکاری با دشـمن، منتها سازمان‌نیافته. فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان‌یافته‌ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند، مثل برخورد با یهود رفتار می‌کند و به آنها امان نمی‌دهد؛ امـا دشـمنی را که سازمان‌یـافته نیست و لجاجتهـا و دشـمنیها و خباثتهای فردی دارد و بی‌ایمان است، تحمّل می‌کنـد. عبـداللّه‌بن‌ابیّ، یکی از دشـمن‌ترین دشـمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زنـدگی پیغمبر، این شـخص زنـده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بـدی نکرد. درعین‌حال که همه می‌دانسـتند او منافق است؛ ولی با او مماشات کرد؛ مثل بقیه‌ی مسـلمانها با او رفتار کرد؛ سـهمش را از بیت‌المال داد، امنیتش را حفظ کرد، حرمتش را رعایت کرد. با این‌که آنها این همه بدجنسی و خباثت می‌کردند؛ که باز در سوره بقره، فصلی مربوط به همین منافقین است. وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان‌یافته کردند، پیغمبر به سـراغشان رفت. در قضیه مسجد ضرار، اینهـا رفتنـد مرکزی درست کردنـد؛ بـا خـارج از نظـام اسـلامی – یعنی بـا کسـی که در منطقه روم بود؛ مثل ابوعامر راهب – ارتباط برقرار کردند و مقدّمه‌سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشـند. در این‌جا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که سـاخته بودنـد، ویران کرد و سوزانـد. فرمود این مسـجد، مسـجد نیست؛ این‌جـا محلّ توطئه علیه مسـجد و علیه نام خـدا و علیه مردم است.(۵) یـا آن‌جـایی که یک دسـته از همین منافقین، کفر خودشان را ظاهر کردنـد و از مـدینه رفتنـد و در جایی لشکری درسـت کردنـد؛ پیغمبر بـا اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیاینـد، به سـراغشان می‌رویم و با آنها می‌جنگیم؛ با این‌که منافقین در داخل مدینه هم بودند و پیغمبر با آنها کاری نداشت. بنابراین با دسـته سوم، برخورد سازمان‌یافته قاطع؛ اما با دسته چهارم، برخورد همراه با ملایمت داشت؛ چون اینها سازمان‌یافته نبودنـد و خطرشان، خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود، غالباً هم اینها را شـرمنده می‌کرد. و امـا دشـمن پنجم. دشـمن پنجم عبارت بود از دشـمنی که در درون هر یک از افراد مسـلمان و مؤمن وجود داشت. خطرناکتر از همه

دشمنها هم همین است. این دشمن در درون ما هم وجود دارد: تمایلات نفسانی، خودخواهیها، میل به انحراف، میل به گمراهی و لغزشهایی که زمینه آن را خود انسان فراهم می‌کند. پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد؛ منتها مبارزه با این دشمن، به وسیله شمشیر نیست؛ به وسیله‌ی تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است. لذا وقتی که مردم با آن همه زحمت از جنگ برگشتند، پیغمبر فرمود شما از جهاد کوچکتر برگشتید، حالا- مشغول جهاد بزرگتر شوید. عجب! یا رسول‌اللَّه! جهاد بزرگتر چیست؟ ما این جهاد با این عظمت و با این زحمت را انجام دادیم؛ مگر بزرگتر از این هم جهادی وجود دارد؟ فرمود بله، جهاد با نفس خودتان.(۶) اگر قرآن می‌فرماید: «الّذین فی قلوبهم مرض»،(۷) اینها منافقین نیستند؛ البته عده‌ای از منافقین هم جزو «الّذین فی قلوبهم مرض»اند، اما هر کسی که «الّذین فی قلوبهم مرض» است - یعنی در دل، بیماری دارد - جزو منافقین نیست؛ گاهی مؤمن است، اما در دلش مرض هست. این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعفهای اخلاقی، شخصیتی، هوسرانی و میل به خودخواهیهای گوناگون؛ که اگر جلویش را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی، ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد. وقتی ایمان را از تو گرفت، دل تو بی‌ایمان و ظاهر تو باایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است. اگر خدای نکرده دل من و شما از ایمان تهی شد، در حالی که ظاهرمان، ظاهرِ ایمانی است؛ پایبندیها و دلبستگیهای اعتقادی و ایمانی را از دست دادیم، اما زبان ما همچنان همان حرفهای ایمانی را می‌زند که قبلاً می‌زد؛ این می‌شود نفاق؛ این هم خطرناک است. قرآن می‌فرماید: «ثمّ کان عاقبة الّذین اسائوا السوأی ان کذّبوا بایات اللَّه»؛(۸) آن کسانی که کار بد کردند، بدترین نصیبشان خواهد شد. آن بدترین چیست؟ تکذیب آیات الهی. در جای دیگر می‌فرماید: آن کسانی که به این وظیفه بزرگ - انفاق در راه خدا - عمل نکردند، «فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللَّه ما وعدوه»؛(۹) چون با خدا خلف وعده کردند، در دلشان نفاق به وجود آمد. خطر بزرگ برای جامعه اسلامی این است؛ هرجا هم که شما در تاریخ می‌بینید جامعه اسلامی منحرف شده، از این‌جا منحرف شده است. ممکن است دشمن خارجی بیاید، سرکوب کند، شکست دهد و تار و مار کند؛ اما نمی‌تواند نابود کند بالاخره ایمان می‌ماند و در جایی سر بلند می‌کند و سبز می‌شود. اما آن‌جایی که این لشکرِ دشمن درونی به انسان حمله کرد و درون انسان را تهی و خالی نمود، راه منحرف خواهد شد. هرجا انحراف وجود دارد، منشأش این است. پیغمبر با این دشمن هم مبارزه کرد. پیغمبر در رفتار خود مدبرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت. نگذاشت در هیچ قضیه‌ای وقت بگذرد. قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهمترین عامل در اثرگذاری است. ما باید یاد بگیریم؛ مقدار زیادی از این حرفها را باید به بنده بگویند؛ من باید یاد بگیرم؛ مسؤولان باید یاد بگیرند. اثرگذاری با عمل، به مراتب فراگیرتر و عمیقتر است از اثرگذاری با زبان. او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ وقت دو پهلو حرف نزد. البته وقتی با دشمن مواجه می‌شد، کار سیاسیِ دقیق می‌کرد و دشمن را به اشتباه می‌انداخت. در موارد فراوانی، پیغمبر دشمن را غافلگیر کرده است؛ چه از لحاظ نظامی، چه از لحاظ سیاسی؛ اما با مؤمنین و مردم خود، همیشه صریح، شفّاف و روشن حرف می‌زد و سیاسی‌کاری نمی‌کرد و در موارد لازم نرمش نشان می‌داد؛ مثل قضیه‌ی عبداللَّه‌بن‌ابیّ که ماجراهای مفصّلی دارد.(۱۰) او هرگز عهد و پیمان خودش را با مردم و با گروههایی که با آنها عهد و پیمان بسته بود - حتّی با دشمنانش، حتّی با کفّار مکه - نشکست. پیغمبر عهد و پیمان خود را با آنها نقض نکرد؛ آنها نقض کردند، پیغمبر پاسخ قاطع داد. هرگز پیمان خودش را با کسی نقض نکرد؛ لذا همه می‌دانستند که وقتی با این شخص قرارداد بستند، به قرارداد او می‌شود اعتماد کرد. از سوی دیگر، پیغمبر تضرّع خودش را از دست نداد و ارتباط خود را با خدا روزبه‌روز محکمتر کرد. در وسط میدان جنگ، همان وقتی که نیروهای خودش را مرتّب می‌کرد، تشویق و تحریض می‌کرد، خودش دست به سلاح می‌برد و فرماندهیِ قاطع می‌کرد، یا آنها را تعلیم می‌داد که چه کار کنند، روی زانو می‌افتاد و دستش را پیش خدای متعال بلند می‌کرد و جلوِ مردم بنا می‌کرد به اشک ریختن و با خدا حرف زدن: پروردگارا ! تو به ما کمک کن؛ پروردگارا ! تو از ما پشتیبانی کن؛ پروردگارا ! تو خودت دشمنانت را دفع کن. نه دعای او موجب می‌شد که نیرویش را به کار نگیرد؛ نه به کار گرفتن نیرو،

موجب می‌شد که از توسل و تضرّع و ارتباط با خدا غافل بماند؛ به هر دو توجه داشت. او هرگز در مقابل دشمن عنود دچار تردید و ترس نشد. امیرالمؤمنین - که مظهر شجاعت است(۱۱) - می‌گوید هر وقت در جنگها شرایط سخت می‌شد و - به تعبیر امروز ما - کم می‌آوردیم، به پیغمبر پناه می‌بردیم. هر وقت کسی در جاهای سخت، احساس ضعف می‌کرد، به پیغمبر پناه می‌برد. او ده سال حکومت کرد؛ اما اگر بخواهیم عملی را که در این ده سال انجام گرفته، به یک مجموعه پُرکار بدهیم تا آن را انجام دهند، در طی صد سال هم نمی‌توانند آن همه کار و تلاش و خدمت را انجام دهند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر انجام داد، مقایسه کنیم، آنگاه می‌فهمیم که پیغمبر چه کرده است. اداره آن حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو، یکی از معجزات پیغمبر است. مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند؛ به خانه‌اش رفتند و او به خانه‌شان آمد؛ در مسجد با هم بودند؛ در راه با هم رفتند؛ با هم مسافرت کردند؛ با هم خوابیدند؛ با هم گرسنگی کشیدند؛ با هم شادی کردند. محیط زندگی پیغمبر، محیط شادی هم بود؛ با افراد شوخی می‌کرد، مسابقه می‌گذاشت و خودش هم در آن شرکت می‌کرد. آن مردمی که ده سال با او زندگی کردند، روزبه‌روز محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دلهایشان عمیقتر شد. وقتی در فتح مکه، ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عبّاس - عموی پیغمبر - به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر وضو می‌گیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده‌اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان می‌چکد، از یکدیگر بربایند! گفت: من کسری و قیصر - این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا - را دیده‌ام؛ اما چنین عزّتی را در آنها ندیده‌ام. آری؛ عزّت معنوی، عزّت واقعی است؛ «وللّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»؛(۱۲) مؤمنین هم اگر آن راه را بروند، عزّت دارند. در مثل چنین روزهایی - روز بیست‌وهشتم صفر - این نور آسمانی، این انسان والا و این پدر مهربان از میان مردم رفت و آنها را غمگین و داغدار کرد. روز رحلت پیغمبر و قبل از آن، روزهای بیماری آن حضرت، روزهای سختی برای مدینه بود؛ به‌ویژه با آن خصوصیاتی که اندکی قبل از رحلت پیغمبر پیش آمد. پیغمبر به مسجد آمد و روی منبر نشست و فرمود: هر کس به گردن من حقّی دارد، آن حق را از من بگیرد. مردم شروع به گریه کردند و گفتند یا رسول‌اللّه! ما به گردن تو حق داشته باشیم؟! فرمود رسوایی پیش خدا سخت‌تر از رسوایی پیش شماست؛ اگر به گردن من حقّی دارید، اگر از من طلبی دارید، بیایید و بگیرید تا به روز قیامت نیفتد. ببینید چه اخلاقی! کیست که دارد این حرف را می‌زند؟ آن انسان والایی که جبرئیل به مصاحبت با او افتخار می‌کند؛ اما درعین‌حال با مردم شوخی نمی‌کند؛ جدّی می‌گوید تا مبادا در جایی به وسیله او، ندانسته حقّی از کسی ضایع شده باشد. پیغمبر این مطلب را دو بار، سه بار تکرار کرد. البته در تاریخ ماجراهایی را آورده‌اند که من خیلی نمی‌دانم کدامش و چقدرش دقیق است؛ اما آن مطلبی که غالباً نقل کرده‌اند، این است که یک نفر بلند شد و عرض کرد: یا رسول‌اللّه! من به گردن تو حقّی دارم. تو یک وقت با ناقه از پهلوی من عبور می‌کردی؛ من هم سوار بودم، تو هم سوار بودی. ناقه من نزدیک تو آمد و تو با عصا، هی کردی؛ ولی عصا به شکم من خورد و من این را از تو طلبکارم! پیغمبر پیرهنش را بالا زد و گفت همین حالا بیا قصاص کن؛ نگذار به قیامت بیفتد. مردم حیرت‌زده نگاه می‌کردند و می‌گفتند آیا این مرد واقعاً می‌خواهد قصاص کند؟ آیا دلش خواهد آمد؟ دیدند پیغمبر کسی را فرستاد تا از خانه، همان چوبدستی را بیاورند. بعد فرمود: بیا بگیر و با همین چوب به شکم من بزن. آن مرد جلو آمد. مردم، همه مبهوت، متحیّر و شرمنده از این‌که نکند این مرد بخواهد این کار را بکند؛ اما یک وقت دیدند او روی پای پیغمبر افتاد و بنا کرد شکم پیغمبر را بوسیدن. گفت: یا رسول‌اللّه! من با مسّ بدن تو خودم را از آتش دوزخ نجات می‌دهم!(۱۳) پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، به عزّت و جلالت، برترین درودها و الطاف و تفضّلات خود را، امروز تا ابد بر روح مطهّر پیغمبر عزیز ما بفرست. پروردگارا! او را از اسلام و مسلمین و از بشریّت جزای خیر عنایت کن؛ ما را امّت او قرار بده؛ ما را رونده راه و صراط مستقیم او قرار بده؛ جامعه ما را شبیه جامعه او کن؛ همّت پیروی از او را به همه ما عنایت کن. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۱۴) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین

الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوا، رعایت امر و نهی الهی و برحذر بودن از عذاب خدا و امیدواری به رحمت و نعمت و تفضّل او توصیه می‌کنم. در خطبه دوم، موضوعی که لازم است به آن اشاره کوتاهی کنم، مسائل جاری فلسطین است. سالگرد اشغال این سرزمین موجب این شده است که دشمنان، بغض و کین‌توزی خودشان را با مردم فلسطین مضاعف کنند. از صهیونیستهای حاکم بر فلسطین، انتظاری نیست. از اوّلی که آنها آمدند، با همین جنایتها و شدّت عملها شروع کردند و تا امروز هم آن را ادامه دادند؛ تا وقتی هم باشند، وجود آنها جز شرّ و فساد، چیزی به وجود نخواهد آورد. از ملتهای مسلمان در همه‌جای دنیا انتظار می‌رود که ملت فلسطین را فراموش نکنند؛ همیشه در مقابل چشمِ خود، این ملت را قرار دهند و از حال آن غافل نمانند. نمی‌شود ملتهای مسلمان از حال یک ملت مسلمان غافل بمانند. از دولتهای مسلمان این توقّع وجود دارد که امکانات لازم را به منظور دفاع، به آن ملت بدهند. از دولتهای مسلمان همچنین انتظار می‌رود که بر کسانی که در دنیا از منافع صهیونیستها حمایت می‌کنند، فشار سیاسی وارد کنند. این کار را می‌توانند در روابط دوجانبه‌شان، در مجامع بین‌المللی، در گفتارهای عمومی و در مذاکرات خصوصی انجام دهند. علاوه بر این - همان‌طور که عرض شد - حال که مهاجم و متعرّض حاضر نیست از جنایت خود دست بکشد، اقلاً ملت فلسطین - که حق با اوست و از حق خود دفاع می‌کند - بتواند از خودش دفاع کند. انتظار از دولتهای غیر مسلمان - عمدتاً دولتهای اروپایی - این است که در مقابل جنایاتی که علیه یک ملت - علیه مردان، علیه پیرمردان، علیه زنان، علیه نوجوانان، علیه بچه چندماهه و شیرخوار - انجام می‌گیرد، سکوت نکنند. چرا سکوت می‌کنند؟ چطور با وجود این همه جنایت، باز از آن دولت غاصب و اشغالگر حمایت می‌کنند؟ مگر ادّعا نمی‌کنند که طرفدار حقوق انسانند؟ اگر این حرف، دروغ و فریب و بازی سیاسی و وسیله‌ای برای چاپیدن ملتها نیست، این‌جا میدان امتحان آن است. این‌جا حقوق انسان پامال می‌شود؛ موضع بگیرند، حرف بزنند، کارهای اسرائیل را تقبیح کنند و روی او فشار آورند. همچنان‌که برای چند مجرم یهودی که در فلان جای دنیا به خاطر یک جُرم جاسوسی محاکمه می‌شوند، بسیج می‌گردند و وظیفه خودشان می‌دانند که دخالتی بکنند و حرفی بزنند - در حالی که آن‌جا مجازات مجرم و کار قانونی صورت می‌گیرد - این‌جا هم که یک ملت مظلوم واقع می‌شود، دخالت کنند. چرا دخالت نمی‌کنند؟ برای دولتهای اروپایی و غیره ننگ است که تحت تأثیر عوامل صهیونیست و کمپانیهای وابسته به صهیونیستها و ثروتمندان صهیونیست باشند. ما به امریکا چیزی نمی‌گوییم و از او توقّعی نداریم؛ او نه خواهد کرد و نه می‌تواند بکند؛ چون هیأت حاکمه امریکا در مشت صهیونیستها قرار دارد. موضوع دوم، آمدن کاروان شهداست. این موضوع مهمّی است. نه فقط این دفعه؛ هر دفعه که این کاروانها می‌آیند، می‌بینید که مردم ما واقعاً قدرشناسند. این‌که من عرض می‌کنم، به عنوان قدرشناسی خودم عرض می‌کنم؛ والّا می‌دانم شما مردم منتظر توصیه نیستید و خودتان احترام می‌کنید. اگر امروز این ملت، عزّت و اقتدار و امنیّتی دارد و اگر دانشگاه و کارخانه و دولت و دستگاههای گوناگون کشور این فرصت را دارند که به کارهای روزمرّه معمولیِ خودشان برسند؛ این به برکت همین جنازه‌های از راه رسیده‌ای است که در تفحّصها پیدا شده‌اند. اینها رفتند دشمن را بیرون کردند؛ اینها رفتند عزّت ملی را تأمین کردند؛ اینها رفتند ننگ تسلّط چکمه‌پوشان دشمن بر مرزها را از چهره این ملت عزیز ستردند و پاک کردند. بنابراین قدرشناسی از اینها لازم است. هر کس که در این کشور زندگی می‌کند، باید خودش را مدیون شهدای عزیز بداند. این کاروانی که می‌آید، جزئی از این مجموعه عظیم شهداست؛ همه ما وظیفه داریم به اینها احترام کنیم. مسأله اصلی‌ای که امروز در نظر دارم عرض کنم، مسأله انتخابات است که مسأله بسیار مهمّی است. انتخابات را یک حادثه کوچک نگیرید. همه انتخابهای کشور همین‌طور است؛ اما انتخاب ریاست جمهوری مهمتر است. انتخابات ریاست جمهوری، مظهر آزادی و

قدرت انتخاب و رشد ملت ایران است. برای یک ملت - مثل بعضی از ملتهایی که شما می‌بینید با همه باد و بروتی که دارند - ننگ است که در انتخابات ریاست جمهوری‌اش، سی‌وپنج درصد یا چهل درصد حائزان شرایط شرکت کنند. پیداست که مردم به نظام سیاسیِ خود نه اعتماد دارند، نه اعتنا می‌کنند و نه امید دارند. با بعضی از شهروندان امریکایی، قبل از همین انتخابات اخیرشان مصاحبه کرده بودند و گفته بودند به چه کسی رأی می‌دهید؟ گفته بودند چه فایده، چه فرقی می‌کند؛ به هیچ کس! همین‌طور هم شد؛ عملاً سی‌وچند درصد شرکت کردند. در ایران اسلامی، هفتاد درصد، هفتادوپنج درصد، هشتاد درصد واجدان شرایط شرکت کردند. این خیلی افتخار است؛ این نشان‌دهنده آن است که این ملت روی پای خودش ایستاده و به مسائل خودش نگاه می‌کند و می‌خواهد در این مسأله تصمیم بگیرد. حضور مردم در انتخابات، یکی از مهمترین مظاهر اقتدار ملی است. این‌که ما ابتدای سال عرض کردیم که امسال را سالِ اقتدار ملی بدانید و دنبال آن باشید، وظیفه همه ماست که این کار را بکنیم؛ منتها هر کدام به سهم خودمان. یکی از پایه‌های اقتدار ملی همین است که مردم پای صندوقهای رأی بروند و رأی بدهند و رئیس‌جمهور را انتخاب کنند. البته سلایق مردم مختلف است؛ نامزدها هم متعدّدند؛ هر کدام از آنها هم سلیقه و نظری دارند و مردم هم به یک نفر رأی می‌دهند؛ این مسأله بعدی است. مسأله اوّل این است که همه در این آزمون عمومی ملت ایران شرکت کنند و نشان دهند که ملت ایران زنده است و به سرنوشت کشورش علاقه دارد. تحلیلگران گوناگون در اطراف دنیا، روی این موضوع حساب می‌کنند؛ خیلی از آنها می‌دانند و بعضی هم دیده‌اند و بعضی نیز در پرونده‌ها خوانده‌اند که در این مملکت، از اوّل مشروطیت تا قبل از انقلاب - که حدود شصت سال فاصله بود - جز موارد بسیار معدودی، مردم به صندوقهای رأی مجلس اعتنا نکردند. زمامداری کشور هم که در اختیار خانواده دست‌نشانده بود. آنها می‌بینند که امروز مردم ایران وارد میدان می‌شوند و خودشان مسؤولان کشور را انتخاب می‌کنند. این شرف و عزّت بزرگی برای ملت ایران است. نکته بعدی این است که آحاد ملت ما باید بدانند آنچه بکارند، می‌درونند. بعضی ممکن است در رأی‌گیری شرکت نکنند؛ بعد بگویند چرا فلان کار نشد. شما باید شرکت می‌کردید و آن کسی را که فکر می‌کنید می‌تواند این کار را انجام دهد و می‌پسندید، انتخاب می‌کردید تا آن‌طور که می‌خواهید، بشود. نمی‌شود ما در انتخابات شرکت نکنیم؛ بعد نتیجه انتخابات احیاناً آن‌طور که ما می‌پسندیم، نشود؛ سپس بگوییم چرا نشد! بله، وقتی انسان شرکت نکند، همین است. همه باید شرکت کنند؛ این یک وظیفه است؛ هم وظیفه اسلامی است، هم وظیفه میهنی و ملی است و حفظ عزّت و شوکت کشور به این وابسته است، هم وظیفه سیاسی است - کسانی که فهم و تشخیص سیاسی دارند، وظیفه دارند وارد شوند - هم وظیفه اخلاقی است؛ حقوق مردم اقتضاء می‌کند که در این میدان وارد شوند. کارهایی که باید در این کشور انجام گیرد، اقتضاء می‌کند که انسان در این میدان وارد شود. انتخابات را مغتنم بشمارید و قدر بدانید و در آن شرکت کنید؛ حادثه بسیار مهمّی است. در قانون اساسی ما، رئیس‌جمهور مقام والایی است. در قانون اساسی، هم وظایف سنگینی بر دوش رئیس‌جمهور گذاشته شده - که در اصول مختلف آن مطرح گردیده است - هم اختیارات و امکانات زیادی در اختیار رئیس‌جمهور است. در مجموعه نظام قانون اساسی ما، این اختیارت و امکانات و وظایف، منحصر به فرد است. رئیس‌جمهور اختیارات فراوانی دارد: قوّه مجریّه و بودجه کشور و وزارتخانه‌های گوناگون در اختیار اوست. حقّاً و انصافاً جا دارد که آحاد مردم نسبت به این قضیه احساس مسؤولیت کنند. خوشبختانه کسانی که وارد این میدان شده‌اند، افراد متعدّدی هستند و می‌توانند سلایق مختلفی را به خودشان جذب کنند. در این‌جا افراد باید با دقّت و تعقّل و محاسبه وارد شوند و از خدای متعال هم بخواهند آنچه که خیر و صلاح این ملت است، به آنها توفیق دهد تا انجام دهند. افرادی که از تأیید شورای نگهبان عبور کرده‌اند، قانوناً صالحند. البته صلاحیتها یک اندازه نیست؛ صالح داریم، اصلح داریم؛ تشخیصها مختلف است؛ یکی چیزی را ملاک قرار می‌دهد و کسی را اصلح می‌داند و کسی چیز دیگر را ملاک قرار می‌دهد. اشکالی ندارد؛ اینها نباید موجب اختلاف شود. مبادا به خاطر علاقه‌مندی یک دسته به یک نامزدِ ریاست جمهوری و دسته دیگر به یک نامزد دیگر، بین آحاد مردم شقاق و اختلافی پیدا شود. چه مانعی دارد؟ قانون همین را خواسته است که مردم طبق

سلایقِ خودشان بگردند و انتخاب کنند. البته کسی که در این میان، حائز اکثریت آراء خواهد شد، رئیس جمهورِ همه ملت ایران است؛ فقط رئیس جمهورِ آن کسانی که به او رأی داده‌اند، نیست. یعنی همه ملت ایران باید او را رئیس جمهور بدانند و خودشان را موظّف بدانند که مقام ریاست جمهوری او را حفظ کنند و شأن او را نگه‌دارند. البته او هم باید متقابلاً خود را موظّف بداند که حقوق همه آحاد مردم را - چه آنهایی که به او رأی دادند، چه آنهایی که به او رأی ندادند، چه آنهایی که رقیب انتخاباتی او بودند - رعایت کند. ساز و کار قانونی، این است. البته کسی که انتخاب شود، مورد حمایت رهبری هم خواهد بود. از اوّل انقلاب هم تا به حال همین‌گونه بوده است. رئیس‌جمهور مورد حمایت رهبری است، برای این‌که بتواند کارهای خودش را انجام دهد. تا آن‌جایی که خلاف قانون نباشد، به او کمک می‌شود تا بتواند کارهای خودش را انجام دهد و پیشرفت کند. وظایف فراوانی بر عهده رئیس‌جمهور است. عمده این وظایف دو چیز است. البته از همه ظرفیتها و قابلیتها و استعدادهایی که در این کشور وجود دارد، باید استفاده شود. همه نیازهای این کشور - نیازهای امروز، حتّی زمینه نیازهای فردا - باید در تصمیم‌گیریها دیده شود. باید عدالت، محور و اساس باشد. باید امنیتِ همه‌جانبه مورد توجّه باشد؛ امنیّت اجتماعی، امنیّت اقتصادی، امنیّت فرهنگی، امنیّت آبرویی. مردم در نظام جمهوری اسلامی باید احساس کنند که جان و مال و فرزندان و ناموس و فکر و عقیده و سرمایه‌گذاری و فعّالیت اقتصادی‌شان برخوردار از امنیّت است. بهداشت مردم، عزّت و هویّت ملی مردم، ارتقای علمی کشور، کارآمدی دستگاه اداری و فسادزدایی از آن، در قانون اساسی وجود دارد. اینها وظایف مهمی است که باید وجهه همّت قرار گیرد. البته همه این وظایف در چهار سال ریاست جمهوری قابل عمل نیست؛ بسیاری از اینها در بلند مدّت محقّق می‌شود و در دوره‌های متعدّد، افرادی باید این کارها را پی بگیرند تا به نتایجی برسد؛ منتها جهتگیری باید اینها باشد. در میان اینها دو چیز از همه مهمتر است که ان‌شاءاللّه در فردای رأی‌گیری، هر کس با انتخاب اکثریت مردم، به‌سلامت و با عافیت و امنیّت و آرامش رأی آورد و رئیس‌جمهورِ قانونی این کشور شد، در برنامه‌ریزیها باید به این دو چیز اهمیت بدهد: یکی از این دو چیز عبارت است از گشایش اقتصادی و ایجاد غنا در کشور - رفع مشکلات و اصلاح امور اقتصادی - دیگری ارتقاء فرهنگ دینی. مسائل اقتصادی، بسیار مهم است. ما از اقتدار ملی صحبت کردیم؛ همه هم قبول دارند؛ یعنی آحاد ملت و مسؤولان کشور، اقتدار ملی را شعار و پرچمی می‌دانند که باید همه به آن توجّه کنند. حقیقتش هم همین است؛ چون اقتدار ملی، اقتدار زید و عمرو نیست؛ اقتدار یک ملت و یک کشور است. این اقتدار چگونه به دست می‌آید؟ فرض بفرمایید یک رکن اقتدار ملی، اقتدار اقتصادی است؛ یعنی کشور از لحاظ اقتصادی بتواند پول ملی خودش را تقویت کند؛ در بازارهای اقتصادی دنیا حضور تأثیرگذار داشته باشد؛ در بهبود وضع اقتصادی کشور از امکانات خودش استفاده کند؛ فقر را در کشور ریشه کن و یا حداقل کم کند و بتواند به عنوان یک کشور ثروتمند و غنی، در مقابل چشم دنیا، کارایی نظام خودش را نشان دهد. این می‌شود اقتدار اقتصادی، که مسؤولان اقتصادی کشور موظّفند این کارها را انجام دهند. اقتدار اقتصادی همچنین به معنای این است که در کشور، بیکاری وجود نداشته باشد؛ اشتغال وجود داشته باشد؛ تولید صنعتی و کشاورزی در حدّ مطلوب باشد؛ از منابع و معادن کشور به نحو بهینه استفاده شود. این هم اقتدار اقتصادی است که بخشهای گوناگون نسبت به آن مسؤولیت دارند. اقتدار سیاسی هم، پایه‌ای از اقتدار ملی است. اقتدار سیاسی چیست ؟ اقتدار سیاسی این است که کشور و دولت بتوانند در میدان سیاست در دنیا حضور فعّال داشته باشند؛ به آنها تحمیل سیاسی نشود؛ کسی نتواند به آنها زور بگوید؛ کسی نتواند در اوضاع سیاسی آنها دخالت کند؛ کسی نتواند در اوضاع داخلی کشور آنها انگشت ایذاء دراز کند. اقتدار سیاسی - که بخشی از اقتدار ملی است - این است که گروهها و مجموعه‌های سیاسی در داخل کشور - چه آنهایی که اسم حزب و گروه دارند، چه آنهایی که اسم گروه و حزب ندارند؛ بسیاری از مجموعه‌های دانشجویی و روحانی و سایر مجموعه‌های گوناگون در کشور ما سیاسی‌اند؛ گرچه حزبی هم ندارند - بتوانند آگاهیهای سیاسی و تشخیصهای درست سیاسی پیدا کنند تا در مواقع لازم قادر باشند پشت سرِ دولت بایستند. اقتدار سیاسی این است که ملت، پشتیبان دولت و تصمیمات مسؤولان کشور باشد.

این گوشه‌ای از اقتدار سیاسی است. اقتدار فرهنگی هم همین‌طور است؛ یعنی از لحاظ فرهنگی، فرهنگِ کشور اثرگذار باشد و اثرپذیر نباشد و تهاجم فرهنگی به شکل صحیحی دفع شود. همه اینها متوقّف به این است که دستگاه اداره‌کننده اینها از توانایی مالی برخوردار باشد. متوقّف بر این است که آحاد مردم در کشور - که می‌خواهند پشتیبان دولت باشند - احساس گشایش اقتصادی کنند. پس مسأله اقتصادی در امنیّت و فرهنگ و عزّت و برجستگی حرف سیاسی در کشور و در حضور جهانی تأثیرگذار است. مسأله اقتصادی بسیار مهم است. در اسلام پرداختن به امور اقتصادی مردم جزو اوجب واجباتِ حکومتهاست. پیغمبر اکرم - طبق روایت - فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا».(۱۵) مضمون این حرف، آن است که ما آمده‌ایم به مردم ایمان بدهیم؛ اگر نتوانی نانشان را به‌راحتی به دستشان برسانی، ایمانشان از آنها گرفته خواهد شد. واقع قضیه هم همین است. مسأله فقرزدایی و روان کردن کار اقتصادی در کشور، از جمله مسائل بسیار مهم است؛ مسأله‌ای است که هر کس ان‌شاءاللَّه رئیس‌جمهور شد، باید گشایش و پیشرفت امور اقتصادی کشور و بر طرف کردن مشکلات مردم را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد. دوم هم ارتقای فرهنگ و فکر و عمل دینی است؛ که این - همان‌طور که در خطبه اول عرض کردیم - سرچشمه‌ای نیروزا برای همه فعّالیتهاست. اگر ایمان مردم مستحکم شد، از آنها موجوداتی آسیب‌ناپذیر، خستگی‌ناپذیر، فعّال و پُرنشاط به وجود می‌آورد؛ اما وقتی ایمان ضعیف شد، همه آفتها به دنبالش می‌آید. پس تقویت ایمان مردم هم یکی از دو کار اصلی‌ای است که دولت و رئیس‌جمهور آینده - که بعد از انتخابات تعیین خواهند شد - باید به آن همّت گمارند. البته عرض کردیم، چهار سال زمان کمی نیست؛ اما این‌طور هم نیست که همه کارها را بشود در چهار سال انجام داد؛ نه، باید همّت کنند - این نکته را بارها با مسؤولان در میان گذاشته‌ایم - که در همین زمینه‌های اقتصادی، یک موضوع، دو موضوع، سه موضوع را از اوّل مورد اهتمام قرار دهند - مثلاً ایجاد اشتغال - و آن را به نتیجه برسانند. ابتدای سال عرض کردیم که امسال را سال ایجاد اشتغال مفید بدانیم. این نکته بسیار مهمّی است. نباید نیروی جوانها هدر برود. علاوه بر این، براثر نبودن کار و اشتغال و درآمد، نباید به حقّ جمع کثیری از مردم - که دچار این آفتند - ظلم شود و از خیرات جامعه محروم شوند؛ چون بیکاری، فاصله بین طبقات و فاصله بین فقیر و غنی را روزبه‌روز بیشتر می‌کند. عدّه‌ای را روزبه‌روز بیشتر به ته درّه‌های فقر می‌رانَد؛ در مقابل، عدّه‌ای هم از راههای گوناگون به طرف قلّه‌های ثروت پیش می‌روند؛ این‌که نمی‌شود. اگر هر دولتی همّت بگمارد - نه این‌که از بقیه چیزها غافل باشد - و تکیه‌گاه اصلی‌اش را مثلاً مسأله اشتغال یا سروسامان دادن به تولید صنعتی و کشاورزی در کشور قرار دهد، یقیناً مردم در طول چهار سال اثرش را می‌بینند. البته مسأله فساد هم که ما گفتیم، بسیار مهم است. مردم عزیز ما بدون این‌که بنده هم بگویم، این را می‌دانند؛ اما من هم تأکیداً عرض می‌کنم، اگر در جامعه‌ای پول و ثروت باشد، اما بد خرج شود، بدتر از این است که ثروت نباشد؛ چون هم محرومیتها به جای خود باقی خواهد ماند، هم عدّه‌ای با آن ثروتهای ناصحیح به‌دست‌آمده ناحق و توأم با فساد، فساد را به وجود می‌آورند. تهیدست بودن قشرهایی از جامعه، خودش فسادآور است - فساد و اعتیاد و هرزگیهای گوناگون بر اثر فقر پیش می‌آیند - ثروتمند شدن عدّه‌ای از راه فساد هم خودش باز مرداب فساد دیگری زیر پای مردم است؛ لذا با فساد باید مبارزه شود. البته من از مسؤولان قوای سه‌گانه که به این مسأله پاسخ گفتند، تشکّر می‌کنم؛ ولی باید جدّی دنبال شود. به صِرف گفتن بنده و قبول کردن رؤسا، مطلب تمام نمی‌شود. من در آن نامه، به رؤسای محترم سه قوّه نوشتم که مبارزه با فساد، دشمن تراش است. هر کس بخواهد با فساد مبارزه کند، یک صف طولانی دشمن جلویش به وجود می‌آید. این دشمنان چه کسانی هستند؟ فاسدها و لشکرهایشان؛ چون فاسدهای دانه‌درشت، لشکرهایی هم دارند؛ اینها در مقابل می‌ایستند و انواع کارشکنیها را می‌کنند. کارشکنی هم، همه‌اش این نیست که کسی چاقو بکشد و به کسی حمله کند. امروز از چاقوکشیدن خطرناکتر هم هست: تهمت می‌زنند، شایعه درست می‌کنند، کار فرهنگی می‌کنند و به کسانی که از این حرفها بزنند و بخواهند این اقدامات را بکنند، برچسبهای نادرست و ناحق می‌زنند. باید با اینها مقابله کرد و صریح و صادق وارد میدان شد. باید آن تلاش و فعالیت اقتصادی انجام گیرد؛ باید به آن ارتقای فرهنگ دینی و ایمانی همت گماشته شود؛ باید

مبارزه با فساد از همه طرف - چه از طرف رئیس‌جمهوری که ان‌شاءاللَّه مردم انتخاب خواهند کرد، چه از طرف بقیه قوا - دنبال شود. طوری شود که ان‌شاءاللَّه مردم حرکت به سمت صلاح را حس کنند. چند توصیه هم به نامزدهای محترم ریاست جمهوری عرض کنیم. در مقام قضاوت و نظردادن درباره این افراد، ما به همه نگاه یکسانی داریم. البته انسان در دلش یکی را درجه یک می‌داند، یکی را درجه دو می‌داند. این مسأله قلبی و شخصی است؛ ولی نگاه ما به این مجموعه ده نفری که امروز در میدان هستند، و به حسب قانون، صلاحیتشان ابراز شده، نگاه برابری است و هیچ کس را بر دیگری ترجیح نمی‌دهیم. البته بنده هم مثل شما باید بگردم و در بین اینها، اصلح را تشخیص دهم و شخصاً به او رأی دهم؛ شما هم باید کار را خودتان بکنید. اگر می‌توانید، تشخیص بدهید؛ اگر نمی‌شناسید، از دیگری که می‌تواند امین باشد، سؤال کنید. به‌هرحال ما به آقایان محترمی که در این میدان هستند، این چند توصیه را عرض می‌کنیم: در تبلیغاتشان ارزشهای نظام را نادیده نگیرند؛ همدیگر را تخریب نکنند و از دادن آمارهای سست بپرهیزند. اگر قرار شد به مردم آماری بگویند و حرفی بزنند، آمارهای دقیق ارائه کنند. با مردم با کمال صداقت حرف بزنند؛ هرچه عقیده‌شان هست، به مردم بگویند. اگر بخواهند در دل مردم اثر بگذارند، این صداقت، بیشتر در دل مردم اثر می‌گذارد. آن چیزی که حقیقتاً عقیده و نیت آنهاست، آن را به مردم بگویند؛ اختیار با مردم است که چیزی را انتخاب کنند. وحدت ملی را خدشه‌دار نکنند. طوری نباشد که به خاطر جذب یک دسته یا یک گروه، حرفی بزنند که وحدت ملت خدشه‌دار شود. وعده‌هایی که معلوم است نمی‌توانند به آنها عمل کنند، به مردم ندهند. آنچه که در چارچوب قانون اساسی است و امکانات مملکت از امکانِ آن حکایت می‌کند، آن را به مردم بگویند. بله، به مردم قول بدهند که اگر رأی آوردند، با همه قوا و قدرتِ خودشان و با اتّکال به خدا و با اتّکای به مردم، مدیریّت عالی و کلان کشور را در دست می‌گیرند و پیش می‌برند؛ «خذها بقوّة»؛ با قوت این مأموریت را به دست بگیرند و پیش بروند و در هیچ‌جا ضعف نشان ندهند. تبلیغات پُرخرج هم نکنند. یکی از کارهایی که بنده - چه در تبلیغات انتخابات مجلس و چه در انتخابات ریاست جمهوری - همیشه نگران آن هستم، این است. نه خودشان تبلیغات پُرخرج کنند، نه به طرفدارانشان اجازه دهند. بعضی افراد ممکن است بگویند به ما ربطی ندارد؛ این کار پُرخرج را دیگران می‌کنند. شما بگویید نکنند. خوشبختانه آن‌گونه که اطّلاع پیدا کردم، ساعتهای فراوانی برای نامزدها وقت گذاشته‌اند که از طریق تلویزیون و رادیو با مردم حرف بزنند. شاید سیزده، چهارده ساعت هر کدام از این حضرات وقت دارند که با مردم حرف بزنند. خیلی خوب؛ این بهترین تبلیغات است. رادیو و تلویزیون همه‌جا وجود دارد؛ چه نیازی هست که برای تبلیغات گوناگونِ رنگینی که بعضی جاها می‌کنند، پول زیادی مصرف شود که احیاناً بعضی افراد هم نتوانند خودشان آن خرج را کنند و مجبور باشند از کسانی بگیرند و خدای نکرده وامدار شوند؟ از خدای متعال می‌خواهیم که این آزمایش را برای ملت ما یکی از بهترین و شیرین‌ترین و زیباترین و مبارکترین آزمایشها قرار دهد. از خدای متعال می‌خواهیم، آنچه که به خیر و صلاح و نفع ملت و کشور و مورد رضای اوست، با سهولت هرچه تمامتر تحقّق پیدا کند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الأبتر.(۱۶) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- ۱) جمعه: ۲ ۲) بحارالانوار، ج ۱۹، ۱۱۶ ۳) تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی، ج ۲، ۳۱۰ ۴) فتح: ۱ ۵) بحارالانوار، ج ۲۱، ۲۶۳ ۶) امالی شیخ صدوق، ۳۷۷ ۷) بقره: ۱۰ ۸) روم: ۱۰ ۹) توبه: ۷۷ ۱۰) بحارالانوار، ج ۴۱، ۶۵ ۱۱) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۲؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۰۱ ۱۲) منافقون: ۸ ۱۳) امالی شیخ صدوق، ۵۰۶ ۱۴) توحید: ۱ - ۵ ۱۵) الخصال: ۱۲ ۱۶) کوثر: ۱ - ۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع زائران مرقد مطهّر امام خمینی (ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع زائران مرقد مطهّر امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین.

والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداهٔ المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی‌الأرضین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. و جعلناهم ائمّهٔ یهدون بأمرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصّلوهٔ و ایتاء الزّکوهٔ و کانوا لنا عابدین(۱) خداوند متعال در توصیف پیامبران و راهنمایان بشر و کسانی که پرچم هدایت و ارشاد نسلهای انسانی را بر دوش داشتند، از جمله این خصوصیات را بیان می‌کند: اینها - طبق خصوصیات ذکر شده در قرآن - امام و پیشوای هدایتند و از سوی خداوند، کار نیک و عمل به خیرات به آنها وحی می‌شود؛ اقامه‌ی صلات و ایتاء زکات می‌کنند و افتخار بزرگشان این است که بنده خدا هستند و با عمل خود، راه بندگی را به بشریّت تعلیم می‌دهند. امروز در دوازدهمین سالگرد غروب خورشید درخشان امامت و ولایت در دوران معاصر - یعنی رهبر عظیم‌الشّأن و بزرگوار ما، امام خمینی - وقتی در سیره و عملکرد این مرد بزرگ و جانشین پیامبران دقّت می‌کنیم، خصوصیات امامِ هدایت را در زندگی و سیره و تعالیم او به‌وضوح می‌یابیم. آنچه که امروز برای همه ما بسیار اهمیت دارد، این است که با راه و رسم و تعالیم امام - که در واقع تشکیل‌دهنده حقیقی شخصیت اوست - آشنا شویم؛ اگرچه ملت ما بحمداللَّه این سرمایه معنوی را برای خود حفظ کرده است. امروز من در این مجمع عظیم، یک بُعد از شخصیت امام را به عرض شما برادران و خواهران و همه ملت ایران می‌رسانم. چون سیره امام بزرگوار فقط بیان شخصیت یک انسان نیست؛ بلکه راهنمای عمل همه ملت ایران و مسلمانان جهان است؛ راهنمای عمل همه کسانی است که می‌خواهند در سایه اسلام، برای خود زندگی شایسته انسانی فراهم کنند. البته ملت ایران بیش از دیگران مخاطب این سخنان است؛ زیرا بار امانتی که بر دوش ماست - یعنی حفظ دستاورد عظیم این انقلاب - یک ویژگی برای ملت ایران است. با حفاظت از این ذخیره عظیم، باید شکر این نعمت را بگزاریم. این بُعد از شخصیت امام عبارت است از این‌که امام در ساخت و مهندسیِ نظام جمهوری اسلامی، همه عناصر و اجزایی را که می‌توانست این نظام را استوار و ماندگار کند، مورد ملاحظه قرار داد و با مهارتِ تمام این عناصر اصلی را در درون این بنای شامخ و مستحکم کار گذاشت. این عناصر اصلی عبارت است از اسلام، مردم، قانونگرایی و دشمن‌ستیزی. امام بزرگوار در بنای نظام شامخی که به جای رژیم پوسیده سلطنتی در ایران بر سر کار آورد، این عناصر و اجزا را با دقّتِ تمام کار گذاشت؛ در عملِ خود به آنها پایبند و متعهّد ماند و در پیام و بیان و تعالیمِ خود بر آنها پافشاری کرد. امروز هم مثل بیست‌ودو سال گذشته، همه کسانی که وجود نظام اسلامی را با منافع نامشروع خودشان ناسازگار می‌بینند و با آن دشمنی می‌کنند، بیش از همه با همین چهار عنصر مقابله می‌کنند. عمده تلاش آنها این است که یا عنصر اسلامیّت را از نظام بگیرند؛ یا تکیه بر مردم را - با همان معنای وسیع و بدیعی که امام به آن توجّه داشت - از نظام سلب کنند؛ یا در بنای قانونی نظام خدشه کنند؛ یا هشیاری و بیداریِ دائمی در مقابل دشمن را از نظام بگیرند و بیداری را به خواب‌آلودگی و غفلت تبدیل کنند. لذا برای ما این چهار عنصر اهمیت پیدا می‌کند. من امروز درباره هر کدام از اینها، نکات کوتاهی را به عرض شما می‌رسانم: نکته اوّل - که اصلی‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده نظام است - عبارت است از اسلام‌گرایی و تکیه بر مبانی مستحکم اسلامی و قرآنی. خیلیها از این حقیقتِ بسیار مؤثّر غفلت کردند؛ اما راز پیروزی انقلاب در این نکته بود؛ چون ملت ایران از اعماق قلب به اسلام معتقد و مؤمن و وابسته بود و هست. اغلب ملتهای مسلمان همین‌گونه‌اند و اگر موانع از سر راهشان برداشته شود، ایمان عمیق آنان به اسلام آشکار خواهد شد. لذا وقتی مردم پرچم اسلام را در دست امام مشاهده کردند و باور کردند که امام برای احیای عظمت اسلامی و ایجاد نظام اسلامی وارد میدان مبارزه شده است، گِرد او را گرفتند. بعد هم که انقلاب پیروز شد، با همین انگیزه، از روی طوع و رغبت در میدانهای خطر حاضر شدند؛ چون ایمان آنها به اسلام، عمیق بود. بعضی از کسانی که خودشان را در شمار زبدگان و نخبگان و احزاب سیاسی و صاحب‌نظران مسائل سیاست به حساب می‌آوردند، این را نمی‌پسندیدند. جدای از کسانی که به اسلام عقیده نداشتند، بعضی کسان به اسلام عقیده داشتند، اما نظام اسلامی را قبول نمی‌کردند. لذا از اوّلِ انقلاب، در عرض و به موازات خطِّ امام، جریانی پیدا شد که به یک نظام لائیک و الگوبرداری شده از نظامهای غربی دعوت

می‌کرد؛ منتها بـا رنـگ و لعـاب اسـلامی؛ اسمِ اسـلامی، اما باطنِ غیراسـلامی؛ ساختِ اسـلامی، اما جهتگیریِ غیراسـلامی. البته آنها بی‌میـل نبودنـد که در کنـار چنین نظـامی، آخونـد وجیه‌الملّه‌ای هم برای مقبول جلوه دادن نظام در چشم مردم وجود داشـته باشـد - چون مردم به اسـلام دلبسـته بودند - بدشان نمی‌آمد روحانیِ مورد قبولی در کنار نظام قرار گیرد تا نظام را در چشم مردم، اسـلامی جلوه دهد؛ دولتمردان نظام هم به همان شکلی که خودشان می‌پسندند و تشخیص می‌دهند، نظام را به همان صورت غیراسلامی - و در حقیقت، شـکل بازسازی‌شـده رژیم سـلطنتی، منتها طبق قبول سیاسـتمداران و قدرتمنـدان دنیا - اداره کنند. ظاهر و رنگ و لعاب دین هم این فایـده را برای آنهـا داشـته باشـد که نیروهـای مردم را در خـدمتشان قرار دهـد؛ هرجا به حضور مردم احتیاج است - در هنگام جنگ و دفاع و دادن مالیّات و غیره - همین ظاهر اسـلامی، مردم را به همکاری با آن نظام وادار کنـد؛ اما اگر حقوق شـرعی مردم تـأمین نشـد، نشـد؛ اگر بـا سـلطه‌گران مبـارزه نشـد، نشـد؛ اگر اسـتقلال کشور و فرهنگ و اقتصاد مردم در قبضه دشـمنان قرار گرفت، گرفت! لذا از اوّلی که امام دسـتور داد قانون اساسی به وسیله خبرگان منتخب مردم تدوین شود، هرجا که نام اسلام و نشانی از حضور واقعی اسـلام بود، اینهـا مقـابله کردنـد. آن‌جایی که اصل مربوط به «ولایت فقیه» مطرح شـد، اینها بی‌تابانه مبارزه کردنـد. البته با ولایتش مخالف نبودنـد - ولایت یعنی حکومت؛ آنها تشـنه قـدرت و حکومت کردن بودند - با فقیه‌اش مخالف بودند؛ چون به معنـای حضور حقیقی دین در جـامعه بود؛ این را برنمی‌تافتنـد و تحمّل نمی‌کردنـد. هرجا که نشانه حضور واقعی اسـلام بود، اینها معترض بودنـد. امـام در مقابل این جریان - که بسیار هم مـدعی بود - ایسـتاد؛ روی مبانی اسـلام تکیه کرد؛ روی ترکیب و ساخت اسـلامی نظام، با جـدیت اصـرار ورزیـد؛ چون امام مانند هرکسـی که با اسـلام آشـناست، معتقد بود - و امروز هم ما معتقدیم - که سعـادت و رفـاه و آزادگی و عزّت یـک ملت و نیز عـدالت و تکیه به مردم - به معنـای واقعی کلمه - در سـایه احکـام اسـلام تـأمین می‌شود. آنهایی که شـعار عـدالت و مردم‌سالاری دادنـد، نشان دادنـد که نمی‌تواننـد حقوق و منافع مردم را عادلانه تأمین کننـد؛ اما اسـلام می‌تواند این کار را بکند. تکیه بر اسـلام، به معنای ایمان عمیق امام بزرگوار به رسالت اسلام بود؛ یعنی امروز اسلام می‌تواند ملتهـا را نجـات دهـد. لـذا هم در تـدوین قانون اساسـی و هم در تمام رهنمودهایی که امام در طول ده سال زنـدگی مبارک خود به ملتهای مسـلمان داد، بر روی اسـلام تکیه کرد و همین موجب شد که نظام جمهوری اسـلامی با وجود دشـمنیهای بی‌اندازه قدرتهای جهـانی، در میـان ملتهـای مسـلمان، هم طرفـداران بی‌شـماری پیـدا کنـد و هم در آنها شوق و امیـد و انگیزه به‌وجود آورد و حرکت اسـلامی را در سرتاسـر جهـان اسـلام زمینه‌سـازی کنـد. امروز هم اگر نظام جمهوری اسـلامی و مسؤولان و رؤسای این نظام در دنیا عزّت و آبرویی دارند، به برکت اسـلام است. چه آنهایی که در دنیا به اسـلام معتقدند و چه حتّی آنهایی که به اسلام معتقد نیستند، عزّتی که برای جمهوری اسـلامی و مسؤولان آن قائلند، به خاطر اسـلام است. آنهایی هم که به اسـلام معتقد نیستند، نقش و نفوذ و تأثیر و اقتدار اسـلامی را می‌شناسـند و می‌دانند و آن کسی که مظهر این اقتدار است، در چشمشان دارای عظمت و جلال است. امام بر روی اسـلام تکیه کرد؛ به اسم اسـلام قانع نشـد؛ بر این اصـرار ورزیـد که باید قوانین اسـلامی در تمام گوشه و کنار دسـتگاههای دولتی و حکومتی حاکم شود. البته این کار، یک کار بلندمـدّت بود. امام هم این را می‌دانست که در کوتاه‌مدّت، این مقصود تحقّق پیدا نمی‌کند؛ اما راه را باز کرد و حرکت را شروع نمود و جهت را نشان داد و همه فهمیدند که باید به معنای حقیقی کلمه به سمت احکام و تعالیم اسلام و ساخت اسلامی برای نظام و جامعه حرکت کنند تا بتوانند عدالت را تأمین، فقر را برطرف و فساد را ریشه‌کن کننـد؛ تا بتواننـد دردهای مزمنی را که بر این ملت تحمیل شـده است، جبران کننـد. امروز بنـده به عنوان کسـی که با آمار و ارقام و واقعیّات دسـتگاههای حکومتی از نزدیک آشـناست، به شـما مردم عزیز عرض می‌کنم: هرجا که ما با قاطعیّت، معرفت و روشن‌بینی، احکام اسلام را بر سر دست گرفتیم، دنبال آن حرکت کردیم و صادقانه خواستیم اسلام را پیاده کنیم، موفّق شدیم؛ اما هرجا ناکامی و ضـعفی وجود دارد، بر اثر این است که مـا در آن مورد، از اسـلام و حکـم اسـلامی و ترتیب اسـلامی غفلت کرده‌ایم. هم در زمینه اقتصـادی، هم در زمینه سیاسـی، هم در زمینه بین‌المللی و هم در زمینه تربیتهای صـحیح مردمی، امروز هرجا که ضـعف و ناکامی‌ای

مشاهده می‌شود، اگر کسـی دقّت و ریشه‌یابی کند، به این‌جا می‌رسد که در این نقطه، دستور اسلام و حکم اسلامی مورد توجّه قرار نگرفته است. امام می‌دانست که اگر ما به اسـلام متمسّک شویم، هم عزّت دنیا، هم رفاه مادّی، هم قدرت سیاسی، هم آسایش و هم امنیت عمومی برای مردم پدیـد خواهـد آمـد؛ لـذا امـام اسـلامیّت را - به معنـای حقیقی کلمه - در بـافت نظـام اسـلامی و این بنـای مستحکم و شامخ گذاشت. عنصر دومی که امام به آن حدّاکثر توجّه را کرد، عنصر «مردم» بود. تقریباً در همه نظامهای حکومتی در دنیا، از مردم صحبت می‌شود و هیچ‌کس نمی‌گوید که من می‌خواهم برخلاف مصلحت مردم کار کنم. حتّی در رژیمهای استبدادیِ سلطنتیِ موروثی، هیـچ‌کس نمی‌گویـد که من می‌خواهم بر خلاف میـل مردم عمل کنم. بنابراین ادّعای مردم‌گرایی وجود دارد؛ اما مهـم ایـن است که حقیقتاً در کجـا برای مردم شـأن و منزلت و حـقّ و نقش قائـل می‌شونـد. وقـتی امـام بر روی عنصـر «مردم» تکیه می‌کرد، لفّاظی نمی‌کرد؛ به معنای حقیقی کلمه به اصالت عنصـر «مردم» در نظام اسـلامی معتقـد بود و مردم را در چند عرصه مورد توجّه دقیق و حقیقی خود قرار داد. عرصه اوّل، عرصه تکیه نظام به آراء مردم است. تکیه نظام به آراء مردم، یکی از میدانهایی است که مردم در آن نقش دارنـد. حضور مردم و اعتقـاد به آنهـا بایـد در این‌جـا خود را نشـان دهـد. در قـانون اساسـی مـا و در تعـالیم و راهنماییهای امام، همیشه بر این نکته تأکیـد شـده است که نظام بـدون حمایت و رأی و خواست مردم، در حقیقت هیچ است. باید با اتّکـاء به رأی مردم، کسـی بر سـر کـار بیایـد. بایـد بـا اتّکـاء به اراده مردم، نظام حرکـت کنـد. انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات خبرگــان، انتخابــات مجلس شـورای اســلامی و انتخابــات دیگر، مظـاهر حضـور رأی و اراده و خـواست مردم اسـت. ایـن یکـی از عرصه‌هاست. لـذا امام بزرگوار، هم در دوران حیات خود به‌شـدّت به این عنصـر در این عرصه پایبند باقی ماند و هم در وصیّت‌نامه خـود آن را منعکس و بـه مردم و مسؤولاـن توصـیه کرد. در حقیقـت انتخابـات و حضـور مردم در صـحنه انتخابِ رئیس جمهـور، نماینـدگان مجلس و یـا سـایر انتخابهـایی که می‌کننـد، هم حـقّ مردم است، هم تکلیفی بر دوش آنهـاست. در نظـام اسـلامی، مردم تعیین‌کننده‌اند. این هم از اسلام سرچشمه می‌گیرد. مسأله اساسی‌ای که بنده بارها بر آن تأکید کرده‌ام، این است که اسلام‌گرایی در نظام اسـلامی، از مردم‌گرایی جدا نیست. مردم‌گرایی در نظام اسـلامی، ریشه اسلامی دارد. وقتی ما می‌گوییم «نظام اسلامی»، امکان نـدارد که مردم نادیده گرفته شوند. پایه و اساسِ حقّ مردم در این انتخاب، خود اسـلام است؛ لذا مردم‌سالاری ما - که مردم‌سالاری دینی است - دارای فلسـفه و مبنـاست. چرا بایـد مردم رأی دهنـد؟ چرا بایـد رأی مردم دارای اعتبـار باشـد؟ این متّکی بر احساسـات توخـالی و پـوچ و مبتنی بر اعتبـارات نیست؛ متّکی بر یـک مبنـای بسـیار مسـتحکم اسـلامی است. پس یکی از عرصه‌هـایی که امـام همواره بر آن تأکید می‌کرد و آن را در ساخت نظام اسلامی کار گذاشت و برای همیشه آن را ماندگار کرد، مسأله حضور مردم در انتخـاب مسؤولاـن نظـام و منتهی شـدن مسؤولیتهـا به اراده و خواست مردم است. عرصه دوم، عرصه تکلیف مسؤولاـن در قبال مردم است. وقتی ما می‌گوییم «مردم»، معنایش این نیست که مردم بیاینـد رأی بدهنـد و مسؤول یا نماینـده‌ای را انتخاب کننـد؛ بعـد دیگر برای آن مردم هیـچ مسؤولیتی وجود نداشـته باشـد؛ صـرفاً همین باشد که اگر کسـی می‌خواهد برای مردم کاری بکند، به این خاطر باشد که مردم بار دیگر به او رأی دهند؛ مسأله این نیست. در اسـلام و نظام جمهوری اسـلامی، فلسفه مسؤولیت پیدا کردنِ مسؤولان در کشور این است که برای مردم کار کننـد. مسؤولان برای مردمنـد و خـدمتگزار و مـدیون و امانتـدار آنها هسـتند. مردم، محورند. کسـی که در نظام جمهوری اسـلامی مسؤولیتی به دست می‌آورد، بایـد همه همّ و غمّش برای مردم باشد؛ هم برای دنیای مردم، هم برای مادّیّت مردم، هم برای معنویّت مردم، هم برای ایجاد عـدالت در میان مردم، هم برای احیای شأن انسانی مردم، هم برای آزادی مردم. اینها جزو وظایف اصـلی حکومت است. البته وقتی می‌گوییم «مردم»، منظور همه طبقات مردمند؛ لیکن بدیهی است کسانی از مردم بایـد بیشـتر مورد توجّه قرار گیرنـد که بیشتر مورد محرومیت قرار گرفته‌انـد؛ لـذا امـام دائمـاً روی طبقـات محروم و پابرهنگـان کشور تکیه می‌کردنـد. این فریب است که کسـی ادعا کنـد برای مردم کار می‌کنـد؛ اما در عمل، کار او برای طبقات مرفّه باشـد، نه برای طبقات مستضعف و محروم. نه این‌که نباید برای طبقات مرفّه کار کرد؛ آنها هم از حقوق عمومی کشور باید بهره‌مند شوند؛ اما

به آن کسی که محرومیت دارد و دستش از حقوق خود خالی مانده است، باید بیشترِ توجّه و همّت و تلاش را اختصاص داد. لذا امام به طور دائم بر حقوق مستضعفان و محرومان و پابرهنگان تکیه می‌کرد. عملاً هم در تمام مدت پیروزی انقلاب تا امروز و قبل از آن، کسانی که بیش از همه سینه سپر کردند، از نظام دفاع کردند، سختیهای نظام را به جان خریدند و در مقابل دشمنان ایستادند، طبقات محروم و پابرهنه و مستضعفان جامعه بوده‌اند. اینها باید بیش از دیگران مورد توجّه قرار گیرند. عرصه سوم - که باز بر محور مردم حرکت می‌کند - عبارت است از بهره‌برداری از فکر و عمل مردم در راه اعتلای کشور؛ یعنی استعدادها را شکوفا کردن و معطل نگذاشتن. از اوایل انقلاب، همیشه امام خطاب به جوانان، دانشجویان، متفکّران کشور و کسانی که داری استعداد بودند، می‌گفت که به خودتان ایمان بیاورید؛ نیروی خودتان را باور کنید و بدانید که می‌توانید. این درست در مقابل تعالیمی بود که در دوران طولانی استبداد در این کشور، تلقین می‌شد که مردم ایران نمی‌توانند. ما در دوران انقلاب هم دیدیم همان کسانی که اسلام را به معنای حقیقیِ خود باور نداشتند، به این معنا هم باور نداشتند. همیشه چشم آنها به بیرون مرزهای کشور بود و به مردم و تواناییهای آنها اعتقاد نداشتند. این فکر و این توجّه را هم، امام در این نظام نهادینه کرد، که استعدادهای جوان این کشور، احساس توانایی کنند؛ و شما بعد از انقلاب هرچه از نشانه‌های علم و پیشرفت علمی و صنعتی در کشور مشاهده می‌کنید، ناشی از این است. هرجا که نشانه‌های وابستگی مشاهده می‌شود - که به معنای تحقیر ملت ایران و استعدادهای اوست - ناشی از نقطه مقابل این تفکّر است. عرصه چهارم در خصوص توجه امام به مردم، عبارت است از لزوم آگاه‌سازی دائمی مردم. خود امام در سنین بالای عمر - با حال پیرمردی - از هر فرصتی استفاده کرد برای این‌که حقایق را برای مردم بیان کند. در دستگاههای تبلیغاتی جهانی، نقش تحریف و گمراه‌سازی، نقش فوق‌العاده خطرناکی است که امام به آن توجّه داشت. وسایل ارتباطیِ فکریِ نامطمئن و وابسته به دشمنان کشور و ملت، امام را وادار می‌کرد که هم خود او به طور دائم در موضع تبیین و ارشاد و هدایت مردم قرار گیرد و هم به دیگران دائماً توصیه کند که حقایق را به مردم بگویند و افکار آنها را نسبت به حقایقی که دشمن سعی می‌کند آنها را مکتوم نگه‌دارد، آشنا کنند. این‌که ما دائماً به صاحبان بیان و قلم و تریبونهای مختلف توصیه می‌کنیم که هدف و همّت خود را بر تبیین صحیحِ حقایق قرار دهند، برای این است. امروز دشمن، درست در موضع مقابل این نقطه اساسیِ اسلامی کار می‌کند. از اوایل انقلاب، یکی از اهداف مهمّ دشمن، تحریف حقایق و تاریخ بود. اگر یک وقت در داخل کشور حنجره یا قلم مزدوری پیدا می‌شد که حقایق جنگ و انقلاب و اسلام را تحریف می‌کرد، می‌دیدید فریادهای تشویق از اطراف دنیا بلند می‌شود. امروز نیز همین‌طور است. امروز هم اگر در داخل کشور کسانی به خاطر خوش کردن دل استکبار و راضی کردن دشمنان اسلام و این ملت و این کشور چیزی بگویند و بنویسند که در آن تحریف اسلام و تاریخ انقلاب و چهره‌های انقلاب باشد، می‌بینید که در دنیا از طرف دستگاههای تبلیغاتی استکبار برای او هورا می‌کشند و او را تشویق می‌کنند! تبیین، موضوع بسیار مهمّی است. انسانها تابع بینش و دید خودشان هستند. اگر کسی بتواند حقایق را در چشم مردم تحریف کند، یعنی در واقع عمل و بازو و اراده مردم را به سمت گمراهی کشانده است. این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد. امروز اگر کسانی علیه اسلام و مقدسات و مجاهدتهای این ملت قلمفرسایی کنند و چیزی بنویسند؛ اگر کسانی علیه بهترین فرزندان این کشور - یعنی شهیدان ما و مجاهدان راه خدا - اظهارنظری کنند و ریشی بجنبانند؛ اگر کسانی علیه بسیج و جهاد و شهادت حرفی بزنند و چیزی بنویسند؛ می‌بینید مورد تشویق رادیوها و سیاستمداران و نویسندگان خارجی قرار می‌گیرند. امروز همه افراد - چه کسانی که بیاناتشان در حوزه‌های وسیع کاربُرد دارد، چه کسانی که در حوزه‌های کوچکتر سخنانشان مؤثّر واقع می‌شود؛ مثل مدرسه و کلاس و دانشگاه و محیطهای کارگری و غیره - مسؤولند و اگر دیدند حقایق و محکمات اسلام و انقلاب مورد تحریف قرار می‌گیرد، وظیفه دارند تبیین کنند؛ نباید سکوت کنند. امام به این نکته بسیار توجه می‌کرد. و این یکی از چیزهایی است که راز استحکام و ماندگاری و پایداری نظام در آن مندرج است. عنصر سومی که برای امام اهمیت داشت، نظم و قانون بود. لذا حتّی قبل از آن‌که انقلاب به پیروزی برسد، امام دولت معیّن کرد.

انقلابهای دنیا یا کودتاهایی که به اسم انقلاب در دنیا به وجود می‌آمدند - که دهه‌های میانی قرن گذشته میلادی از این‌گونه انقلابها پُر بود - هیچکدام این‌طور نبودند. وقتی در کشوری انقلاب می‌شد - یا انقلاب حقیقی، یا کودتایی به اسم انقلاب - مدتها از دولت و تشکیلات دولتی و نظم دولتی خبری نبود. یک گروه به نام مسؤولان انقلاب، زمام کشور را در دست می‌گرفتند و طبق میل و تشخیص خودشان - هرطور بود - عمل می‌کردند. در انقلاب اسلامی، امام اجازه نداد این‌طور بشود؛ حتّی از قبل از پیروزی انقلاب دولت تعیین کرد تا نظم وجود داشته باشد. با این‌که آن وقت شورای انقلاب هم بود، اما امام خواست با شکل قانونی و منطقی، کشور اداره شود. اصل تشخیص این‌که چه نظامی در کشور بر سر کار بیاید، این را امام به عهده رفراندم و آراء عمومی گذاشت. این هم در دنیا سابقه نداشت. در هیچ انقلابی در دنیا، ما نشنیدیم و ندیدیم که انتخاب نوع نظام را - آن هم در همان اوایل انقلاب - به عهده مردم بگذارند. هنوز از پیروزی انقلاب دو ماه نگذشته بود که امام همه‌پرسی درباره نظام اسلامی را اعلان کرد، که مردم به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند. چند ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام گفت باید قانون اساسی نوشته شود. آن کار هم نه به وسیله جمعی که خود امام معیّن کند، بلکه باز به وسیله منتخبان مردم صورت گرفت. مردم اعضای مجلس خبرگان را - که منتخبان مردم بودند - انتخاب کردند تا قانون اساسی تدوین شود؛ باز مجدداً همان قانون را به رأی مردم گذاشتند. هنوز یک سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مردم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند؛ بعد از مدت کوتاهی هم مجلس شورای اسلامی به راه افتاد. بنابراین از اوّل، مبنای کارِ انقلاب بر نظم و قانون بود. کسانی که با این ترتیب منطقی انقلاب نمی‌توانستند کنار بیایند، یا نمی‌توانستند تحمّل کنند که این انقلاب این‌گونه قدم‌به‌قدم منطقی حرکت کند، در همه این موارد اخلال کردند. تفاله‌های آنها امروز هم انقلاب را به بی‌قانونی متّهم می‌کنند! این انقلاب، مظهر نظم و قانون بود؛ در هیچ جای دیگر دنیا، در این انقلابهایی که اتّفاق افتاده است - چه در انقلابهای این قرن و چه قبل از آن - چنین چیزی دیده نشده است. این را باید مغتنم شمرد. پایبندی به نظم و قانون و مسؤولیتهای قانونی قوا باید مورد احترام همه باشد. اگر شما امروز می‌بینید که با تبلیغات و تحریک دشمنان، در هر برهه‌ای از زمان، قوای قانونی کشور مورد تعرّض تبلیغاتی قرار می‌گیرند، این دنباله همان دشمنی‌ای است که از اوّل با اساس نظم و قانون در جمهوری اسلامی وجود داشت و امام مقابل آن ایستاد. ما همیشه این را تأکید کرده‌ایم و باز هم تکرار می‌کنیم، وظایفی که در قانون اساسی برای قوای سه‌گانه و مسؤولان قانونی معیّن شده، معتبر و محترم است و همه باید در مقابل این قانون، حالت تسلیم داشته باشند. بی‌قانونی به شکلهای مختلفی خود را نشان می‌دهد. یکی از آنها همین است که علیه اساس و ترتیبات قانون اساسی مبارزه تبلیغاتی شود و لجن‌پراکنی صورت گیرد و به مسؤولیتهای قانونی در هر بخشی از بخشها بی‌احترامی گردد. این آن چیزی است که از اوّلِ انقلاب، دشمنان امام و اسلام بر روی آن پافشاری می‌کردند و امام در مقابل آن ایستاد. عنصر اساسی چهارم که امام آن را در پایه‌های نظام جمهوری اسلامی کار گذاشت - و بحمداللَّه مایه ماندگاری نظام شد - مسأله دشمن‌ستیزی و سلطه‌ستیزی است. امام یک لحظه نه خود از کید و مکر و حیله دشمن غفلت کرد و نه گذاشت که مسؤولان غفلت کنند. نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی که منافع دستگاههای استکباری دنیا را در این نقطه از عالم و در بسیاری از کشورهای اسلامی تهدید کرده است، بدیهی است که مورد دشمنی است. در ایران عزیز ما، اینها سالهای متمادی مثل ماری بر روی منابع ملی و دستگاههای سیاسی کشور چنبره زده بودند. در نظام سلطنتیِ غاصب و وابسته، مگر کسی جرأت داشت به کسانی که وارد این کشور شده بودند تا ملت را تحقیر و فقیر و منابع او را غارت کنند و او را عقب‌مانده نگه‌دارند، اندک اهانتی کند؟! کسی جرأت نداشت به آنها بگوید بالای چشمتان ابروست! امریکاییها و صهیونیستها و دیگر غارتگران و چپاولگران دنیا، در کمال امنیت و آرامش به ایران می‌آمدند، می‌رفتند و می‌بردند. سیاست کشور، در دست آنها؛ آمدن و رفتن حکومتها، در دست آنها؛ آوردن و بردن شاه مملکت، در اختیار آنها؛ تعیین نخست‌وزیران، با صوابدید آنها؛ و موضعگیریهای سیاسی کشور، تماماً در جهت خواسته‌ها و منافع آنها بود. نظام جمهوری اسلامی آمد و این بساط را به‌کل به هم ریخت. امام می‌دانست که این دشمن ساکت نمی‌نشیند و

تعرّض می کند. اگر در برهه‌ای تعرّض کرد و تودهنی خورد، موقّتاً عقب‌نشینی می کند تا باز تعرّض کند؛ لذا باید هشیار و بیدار بود. امروز من متأسفانه می‌بینم که کسانی طبق خواسته آن دشمنان، تبلیغ می کنند که این توهّم است! دشمن همین را می‌خواهد که مردم، مسؤولان، کارگزاران حکومت، اداره کنندگان کشور و طرّاحان و قانونگذاران امور زندگی مردم، از تهدید دشمن غفلت کنند. نباید اجازه داد؛ باید دشمن و شیوه‌های دشمنیِ او را شناخت. این آن چیزی است که باید برای همیشه به یاد ما بماند و امام بر روی این نکته تأکید می کرد. این که می‌دیدید امام می‌فرمود: «هرچه فریاد دارید، بر سر امریکا بکشید»، به خاطر این است. برادران و خواهران عزیز! جوانان عزیز من! ملت عزیز ایران! اینها چهار نقطه قوّت اساسی است. هم مردم و هم مسؤولان باید قدر اینها را بدانند. این چهار عنصر موجب پایداری نظام است. این چهار عنصر موجب آن است که هیچ وقت دشمن نتواند به این نظام ضربه بزند. هر جا ما از این چهار عنصر غفلت کردیم، ضربه خوردیم. اگر ضربه اقتصادی خوردیم، اگر عقب‌ماندگی اقتصادی پیدا کردیم، اگر در زمینه‌های سیاسی دچار ضعفی شدیم، بر اثر غفلت از این عناصر بوده است. آن‌جایی که پیشرفت کردیم، آن‌جایی که عزّت به دست آوردیم، آن‌جایی که توانستیم موانع را از سر راه برداریم، آن‌جایی که دشمن را ناکام کردیم، به خاطر تکیه بر این عناصر بوده است. نگذارند و نگذارید این عناصر از دست مردم برود و مورد تهاجم قرار گیرد. نگذارید دشمن به میل خود، راه را برای تسلّط مجدّد بر این کشور هموار کند. هشیاری مسؤولان کشور و آحاد مردم لازم است. من به همین مناسبت در پایان عرایضم به مسأله بسیار مهمّ انتخابات اشاره کنم. انتخابات، مظهر حضور مردم است. انتخابات، هم حقّ مردم و هم وظیفه آنهاست. حقّ مردم است؛ برای این که بیایند و مدیر اجرایی کشور را انتخاب کنند. تکلیف مردم است؛ چون با حضور شما، نظام تقویت پیدا می کند؛ اسلام عزیز می‌شود؛ حاکمیت اسلام در دنیا سرافراز می گردد و توطئه دشمن - که اسلام را به جدایی از آراء مردم متّهم می کند - باطل می‌شود. حضور شما می‌تواند دفاع از اسلام و کشور و انقلاب محسوب شود. هر مقدار این حضور وسیعتر و قویتر باشد، نشانه اقتدار بیشترِ نظام اسلامی است. نظام اسلامی در مقابل چشمهای دوستان و دشمنان خود در دنیا به این می‌بالد که تعداد حاضر شوندگان در پای صندوقهای رأی، زیاد است. این مایه افتخار نظام اسلامی است. همه کسانی که در مقابل اسلام و آینده این کشور احساس مسؤولیت می کنند، وظیفه دارند که در این آزمایش الهی شرکت کنند. البته این حضور باید آگاهانه و از روی تحقیق و با به دست آوردن حجّت بین خود و خدا باشد. کسی که رأی می‌دهد و فردی را انتخاب می کند، باید برطبق تشخیص باشد. این تشخیص را به دست آورید و ان‌شاءاللّه با قاطعیّت در این آزمایش الهی شرکت کنید. بحمداللّه در طول این بیست‌ودو سال، همه انتخابات مختلفِ ما در محیط آرام برگزار شده است. کسانی که از خارج از این مرزها می‌خواهند خواست و اراده شوم خودشان را بر این کشور و این مردم حاکم کنند، اوّلاً خواسته‌اند مردم در انتخابات شرکت نکنند و انتخابات بی‌رونق باشد؛ ثانیاً اگر انتخابات صورت می گیرد، با آشوب و دعوا و تنازع و درگیری همراه باشد. اما مردم در طول این بیست‌ودو سال هر وقت انتخاباتی بوده است، با آرامش خود توی دهن دشمن زده‌اند و این بار هم به امید خدا و با همّت شما مردم عزیز، باید همین‌طور باشد. ان‌شاءاللّه دولتی که براساس این انتخاب تشکیل می‌شود، خود را خادم اسلام و مردم و در صفِ اوّل مقابله با دشمنان بداند و این کشور و این ملت را یک قدمِ بلند به آرمانهای اسلامی - که مایه سعادت و خوشبختی مردم است - نزدیک کند. هم همّت کنید و هم از خدای متعال بخواهید که به شما و مسؤولان کمک کند تا بتوانند این وظایف بزرگ را انجام دهند. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، رحمت و مغفرت و رضوان و فضل خود را بر روح مطهّر امام بزرگوار ما نازل و او را با اولیای خود محشور کن. پروردگارا ! فرزند خدمتگزار و مطیع او - مرحوم آقای حاج احمد آقا - و فرزند بزرگوار دیگر ایشان - مرحوم آقای حاج آقا مصطفی - را با اولیایت محشور کن. پروردگارا ! شهدای عزیز ما را که پیروان امام و دلبستگان به آن بزرگوار بودند، با شهدای کربلا و امامِ آنان محشور کن. پروردگارا ! خیر و لطف و رحمت و فضل خود را بر این ملت نازل کن و آنها را در تجربه انتخابات و در همه امتحانات بزرگ، موفّق و پیروز و سربلند بگردان. پروردگارا ! قلب مقدّس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن و ما را

مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) انبیا: ۷۳

مصاحبه با رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری

مصاحبه بـا رهبر معظم انقلاب اسـلامی در روز انتخابات هشـتمین دوره ریاست جمهوری با توجه به این‌که حضـرت‌عالی در اوّلین دقـایق، رأی خود را به صـندوق انداختیـد، بفرماییـد چه توصـیه و رهنمودی برای ملت عزیزمان داریـد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. امروز ان‌شـاءاللَّه برای ملت ایران و کشور عزیزمان روز مبارکی است. به توفیق الهی، مردم در پای صـندوقهای رأی حاضـر خواهنـد شـد و مثل همیشه که با حضور خودشان توانسـته‌اند در مقابل دشـمنیها، به کشور آبرو و مصونیت ببخشـند، این بار هم ان‌شاءاللَّه همین‌طور خواهد شد. امروز هر برگه رأیی که به صـندوقها انداخته می‌شود، در حقیقت رأی به نظام جمهوری اسـلامی و قانون اساسی است و این برای کشور بسیار باارزش و بااهمیت است. لـذا شـما می‌بینیـد که بوقهای بیگانه، همه سعی خودشان را می‌کنند تا شاید بتوانند انتخابات را کم‌رونق کننـد؛ اما نخواهنـد توانست؛ چون ملت ما در طول چندین سال گذشـته و در انتخابهای متعدّد، همواره توانسـته است در دنیا رکـورد حضور در پـای صـندوقهای رأی را بشـکند و حضورش در پـای صـندوقها و نشـان دادن مردم‌سالاـری در این کشور، تقریباً از همه کشورهـای غربی و کشورهـای لائیک بیشتر بوده و این دفعه هم به فضل الهی همین‌طور خواهـد شـد. البته من مجـدّداً به مردم توصـیه می‌کنم که این کـار را کوچـک نشـمرند. مسـأله این است که امروز ان‌شـاءاللَّه مـدیر اجرایی کشور انتخـاب خواهـد شد. در نظام جمهوری اسـلامی، ریاست جمهوری شأن مهمّی است. بازوی اجرایی نظام، دولت و رئیس جمهور است. مردم نشـان داده‌انـد که هر کـاری ممکن بوده و می‌توانسـته‌اند، برای نظـام کرده‌انـد؛ نظام هم بایـد هر کاری می‌توانـد، برای مردم بکنـد. امیـدواریم که ان‌شاءاللَّه دولت جدیدی که روی کار خواهد آمد، بتواند مردم و کشور را با طعم عدالت اجتماعی، بیشتر آشـنا کند؛ چون امسال، سال «رفتار علوی» نام گرفته و امیـدواریم در آخر سال از مردممان، خیلی شـرمنده نباشـیم. توصـیه‌ای هم به مسؤولان و دست‌انـدرکاران می‌کنم و آن این است که هم هیأتهای اجرایی و هم هیأتهای نظارت باید کمال دقّت خودشان را به کار ببرند تا از آراء مردم صـیانت شود و این آراء با امانت کامل شـمارش و قرائت گردد؛ کمااین‌که بحمداللَّه همین‌طور هم بوده است. امروز، روز رأی‌گیری و پایان رقابتهاست. من می‌خواهم به ملت عزیزمان - بخصوص به دست‌اندرکاران مسائل سیاسـی - توصـیه کنم که وقتی از امروز عبور کردیم، مسائـل رقـابت و بَرنـده و بازنـده و خطّ و خطوط و امثال اینها را کنار بگذارنـد. امروز هر کس که بر اثر آراء مردم به ریاست جمهوری انتخاب شد، رئیس جمهورِ همه است. همه باید با او همکاری و احترام او را حفظ کنند؛ او هم باید حقوق همه را به طور یکسان رعایت کنـد. همه بایـد دست به دست هم دهنـد و به دولت کمک کننـد تا ان‌شاءاللَّه بتواند گره‌های زندگی مردم را باز کند و کشور را هرچه بیشتر به سمت هدفهای والا پیش ببرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی به مناسبت ولادت نبی‌اکرم (ص) و امام جعفر صادق (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید سـعید و مبارک را - که میلاد مسـعود پیغمبر معظّم اسـلام، حضرت محمّدبن‌عبداللَّه صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم و همچنین ولادت امـام جعفربن‌محمّـد الصّـادق علیه‌الصّلاةوالسّـلام است - به همه حضّار محترم، ملت عزیز ایران و مسـلمانان جهـان تبریک عرض می‌کنم. یقیناً آن روزی که دنیای ظلمانیِ زمان ولادت پیغمبر، با نور الهیِ این وجود مقـدّس منوّر شـد، بایـد مبـدأ تاریـخ جدیـدی برای بشـریت محسـوب شـود. همـان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّـلام در بیاناتشـان فرمودند، در آن روز بر اثر حاکمیت قوانین و سـلطه‌های ظالمانه، نور سـعادت از میان جوامع بشری رخت بربسته بود؛ «والدّنیا کاسفةُ

النّور، ظاهرهٔ الغرور».(۱) نور وجود پیغمبر از همان آغاز، نشانه‌های حاکمیت حق و دلایل حضور برهان الهی را در میان مردم آشکار کرد. عجایبی که در هنگام ولادت پیغمبر اکرم رخ داده است، در حقیقت هشداری به بشریت و تاریخ محسوب می‌شود. این‌که کاخ کسری در هنگام این ولادت آسیب ببیند، یا آتشکده‌هایی خاموش شود،(۲) یک معنای نمادین هم دارد. معنای نمادین این حقایق و حوادث این است که با ظهور این مولود مبارک، راهی در مقابل پای بشر گذاشته خواهد شد و بشریّت باید از ظلماتِ اوهام و نظامهای ظالمانه نجات پیدا کند. این‌که چه کسانی این راه را انتخاب کنند و با قدرت بپیمایند و چه کسانی از آن اعراض کنند و به خیرات آن نرسند، به اراده و خواست انسانها بستگی دارد. خود آنها هستند که سرنوشت و آینده خودشان را به دست خود انتخاب می‌کنند؛ لیکن این راه در مقابل انسانها گذاشته شده است. علاوه بر این، سنّت الهی هم بر این است که حرکت عمومی بشر، به سمت همین هدفهای والا ترتیب داده شود. این چیزی است که به‌طور قهری و طبیعی، جامعه بشریّت به سمت آن حرکت می‌کند. همچنان که همه حوادث تاریخ هم این را نشان داده است؛ تعالی علمی بشری و پیشرفت معرفتی انسان، همه در جهت تعالیم نبیّ اکرم اسلام و به سوی نهایتِ این راه است. امروز هم بیش از همیشه، انسانها به تعالیم روشنگر پیغمبر اسلام احساس نیاز می‌کنند. ملت ما مفتخر است که بحمداللَّه با اراده و تصمیم و ایستادگی و مقاومت خود، اوّلاً این راه را آگاهانه انتخاب کرد؛ ثانیاً بر پیمودن این راه استقامت ورزید و پافشاری کرد. برای ملت ایران افتخار بزرگی است که پرچمدار دعوت نبوی در همه عرصه‌های حیات باشد. اسلام فقط برای این نیامد که اعتقادی را در زوایای قلب و ذهن انسانها به‌وجود آورد؛ ولو آن اعتقاد، در عمل و زندگی آنها هیچ‌گونه اثری نگذارد. اسلام آمد تا زندگی را متحوّل کند و راه بشر را تصحیح نماید. اعتقاد به اسلام، سرچشمه عمل بشر است. احکام و قوانین اسلام، فراگیرِ همه عرصه‌های زندگی انسانهاست - زندگی اجتماعی، زندگی فردی، زندگی سیاسی و مشی اقتصادی - و اسلام برای همه آنها برنامه و راهنمایی دارد. امروز بحمداللَّه ملت ایران مفتخر است که همه عرصه‌های زندگی خود را تحت تعلیم اسلام گذاشته است. البته واقعیّت زندگی ما، با آن چیزی که اسلام از ما می‌خواهد، فاصله بسیار زیادی دارد؛ لیکن جهتگیری نظام اسلامی به سمت پُر کردن این فاصله است و بحمداللَّه به فضل انقلاب و با راهنمایی امام بزرگوار و با همّت مجاهدانه ملت ایران، در این سالها این جهتگیری را داشته‌ایم و روزبه‌روز ملت ایران در این راه راسختر شده است. به مناسبت صحنه پُرشکوه انتخابات ریاست جمهوری در روز جمعه گذشته و حضور مردم و ورود آگاهانه آنها در میدان انتخاب، لازم است صمیمانه از همه ملت ایران تشکّر کنم. حقّاً ملت عظیم‌الشّأن ما بعد از گذشت سالهای متلاطمِ ابتدای انقلاب تا امروز، توانسته است آگاهی و هوشیاری خود را در زمینه‌های مختلفِ مورد علاقه یک ملت ارتقاء بخشد. خدای متعال را بسیار سپاسگزاریم که این توفیق را به ملت ما داده است. هرچه در طول سالهای متمادی، بدخواهانِ این ملت و این کشور خواسته‌اند که مردم را از حضور در صحنه‌های عمومی کشور دور کنند، موفّق نشده‌اند و علی‌رغم آنها، مردم شرکت گسترده و افتخارآفرینی در تعیین سرنوشت کشور داشته‌اند و این موجب تحسین هر بیننده‌ای است. امیدواریم که خدای متعال این ملت بزرگ و فهیم و هوشیار و مؤمن و نجیب را مشمول تفضّلات ویژه خود قرار دهد. همان‌گونه که بارها عرض کرده‌ایم، این ملت در حدّ توان خود، برای تحکیم نظام اسلامی و موفّقیت مسؤولان تلاش کرده است. مسؤولان هم باید متقابلاً نسبت به این ملت، با همین دید و با همین احساس دِین وارد صحنه‌های کار شوند. همه کسانی که مسؤولیتی در این نظام بر عهده گرفته‌اند، باید قدر این ملت را بدانند و تلاش کنند وظایفی را که در قبال این ملت مؤمن و شجاع و آگاه بر دوش آنهاست، با همه کوشش و وسعِ خود به انجام رسانند. ما امیدواریم که ان‌شاءاللَّه رئیس جمهور محترم - که برای نوبت دوم انتخاب شده‌اند - با همین احساس و دلسوزی در قبال این ملت و با شناسایی دقیق نیازهای مادّی و معنوی مردم، در این میدان از همه توان خود استفاده کنند. همه کسانی که در دولت جدید حضور پیدا خواهند کرد، باید خود را در مقابل مردم، مسؤول و خدمتگزار بدانند و آنها را ولی‌نعمت خود محسوب کنند. همین‌طور هم هست؛ مردم ولی‌نعمت مسؤولان هستند. این حضور و اراده مردم است که این نظام را اقتدار بخشیده است. مردم نشان داده‌اند که

آگاهانه و هوشیارانه در صحنه‌های گوناگون حضور خواهند داشت. آنچه که بدخواهان و دشمنان این ملت در پی آن هستند، سلب این انگیزه و ایمان از مردم است. همه باید در مقابل آن اقدام کنند. تلاش دشمن این است که مردم را از نظام اسلامی دلسرد کند؛ اما تلاش مسؤولان نظام اسلامی باید این باشد که با عمل خود - نه فقط با زبان خود - مردم را نسبت به خویش دلگرم و امیدوار کنند. تلاش دشمن این است که پایه‌های ایمان و عقیده و عمل دینی را در مردم سست کند؛ اما مسؤولان باید بعکس، خود را موظّف و متعهّد بدانند که پایه‌های ایمان دینی را در دلها محکم کنند. در کشور ما با این جمعیت عظیم جوانان، یکی از اولویّتهای اساسی این است: همه مسؤولان - در درجه اوّل، مسؤولان دولتی و همچنین دیگران - باید همّتشان بر این باشد که دلهای پاک این جوانان را با نور اسلام منوّر کنند؛ پایه‌های ایمان را در دل آنها مستحکم نمایند و نگذارند بر اثر سوء رفتار، سوء تشخیص، سوء تبلیغ، بد فهمیدن حقایق، بد ادا کردن حقیقتهای روشن و میدان دادن به افکار مخرّب، دلهای این جوانان از جاده حقیقت منحرف شود. این مسؤولیت بزرگی بر دوش ماست. عمق بخشیدن به ایمان مردم و هدایت قلبی و معنوی انسانها در یک جامعه، اولین وظیفه مسؤولان امر است. «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا و داعیا الی اللّه بأذنه و سراجا منیرا»؛(۳) این وظیفه پیغمبر است؛ همین پیغمبری که امروز روز ولادت اوست. ما می‌خواهیم همان راه را برویم. «هو الّذی بعث فی الأمّیّن رسولاً منهم یتلو علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة»؛(۴) تزکیه و تعلیم، جزو وظایف اصلی پیغمبر است. در جوامع اسلامی، مسؤولان باید همان راه را بروند؛ باید تعلیم دهند و تربیت کنند؛ باید ایمان دینی را در ذهنها تقویت و راسخ کنند. این جزو وظایف ماست؛ این سپاسگزاری ما در مقابل این ملت است؛ این شکرانه ما در مقابل خدای متعال است که این نعمتهای بزرگ - این حضور مردمی - را به ما داده است. این دلها دست خداست. توجّه و اقبال و حضور و عزم و اراده و شوق مردم، نعمتهای بزرگ الهی است که ارزانی ما کرده است. باید اینها را شکر بگوییم. شکرانه این نعمت به این است: در راه اصلاح امور زندگی و تقویت ایمان دینی مردم باید همه تلاش خودمان را بکنیم. بنده امیدوارم که خدای متعال به همه مسؤولان - بخصوص به آقای رئیس جمهور محترم و دیگر مسؤولان تراز اوّلِ کشور - این توفیق را بدهد تا بتوانند ان‌شاءاللّه وظایف سنگین و کارهای بزرگ و تکالیفی را که بر دوش آنهاست، به بهترین وجه به انجام رسانند. از خداوند متعال می‌خواهیم همه ما را هدایت کند و به ما توفیق دهد و کمک کند و ان‌شاءاللّه توجّهات حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه و دعای مستجاب آن بزرگوار شامل حال ما بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- ۱)

نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸ ۲) کمال‌الدین، ۱۹۲ ۳) احزاب: ۴۵ ۴) جمعه: ۲

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان قوّه قضاییه، خانواده‌های شهدای هفتم تیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان قوّه قضاییه، خانواده‌های شهدای هفتم تیر و جمعی از قُضات بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز - چه مسؤولان محترم قوّه قضاییه و چه خانواده‌های محترم شهدای عزیز فاجعه‌ی خونبار هفتم تیر سال شصت - خوشامد عرض می‌کنم. این اتّفاق پُرمعنایی است که هفته قوّه قضاییه، هفته شهادت است و نام قوّه قضاییه با نام یک شهید بزرگ و فراموش نشدنی گره خورده است. سختی کار قوّه قضاییه و عظمتِ مسؤولیتی را که این قوّه بر دوش گرفته است، از این‌جا می‌شود حدس زد. اگر کسی قضایای کشور ما را از آغاز دنبال کرده باشد، این را می‌فهمد که یکی از نقاطی که از اوّلِ تشکیل نظام اسلامی، دشمنان اسلام و این نظام را به مخالفت بر می‌انگیخت، همین مسأله قوّه قضاییه و قضای اسلامی بود. در رأس قضاء کشور، یک شخصیت فاضل، روشنفکر، آگاه، مدیر، باتدبیر و از عمق جان معتقد به احکام و قضای اسلام قرار داشت. این چیزی بود که بسیاری از مخالفتها را علیه شهید بهشتی و قوّه قضاییه در آن روز سازماندهی می‌کرد. امام فرمودند شهید بهشتی مظلوم بود. ما هم یادمان هست که او چقدر مظلوم بود؛ اما این مظلومیت از سوی چه کسانی بر او تحمیل

می‌شـد؟ از جمله کسانی که بایـد پاسـخ مظلومیت این شـهید عزیز را بدهند، اینهایی هسـتند که حاضـر نبودند قضای اسـلامی را در جامعه ایران اسـلامی تحمّل کننـد. اینها مایل بودند که قضاوت کشور، همچنان با الگوهای ناقص، نارسا، کاملاً کهنه شده و منسوخِ غربی ادامه پیـدا کنـد؛ آن هم بـا همان فسادهایی که قبل از انقلاب چنان در دسـتگاه قضاء رسوخ کرده بود که شبیه آن را در کمتر جایی می‌شـد پیدا کرد. این که بنای قضای اسـلامی به دست یک معمار توانا و شـجاع و بااراده، آن هم درست بر پایه‌های اسـلامی تشـکیل و بنیانگـذاری شود، برای آنها غیر قابل تحمّل بود. می‌خواسـتند مسؤولان قضای اسـلامی را با هو و جنجال و تهمت زدن از میدان خارج کنند. کسانی که آن زمانها را به یاد دارند، جزئیات را می‌دانند. شـهدای هفتم تیر، شـهدای حاکمیت ارزشهای اسلامی و اساس جمهوری اسـلامی‌اند. این‌طور نبود که کُشـندگان و تروركننـدگان و حمله‌كنندگانِ ناجوانمرد به شـهدای عزیز هفتم تیر، با شخص و جناح و گروهی مخالف باشـند؛ آنها با اصل نظام اسـلامی و اسـتقلال ایران مخالف بودند. نامها تأثیری نمی‌گذارد؛ حقایق را بایـد در نظر گرفت. حقیقت مخالفت با شخصـیتهایی مثل شـهید بهشتی و دیگر بزرگانی که در هفتم تیر به شـهادت رسـیدند، در همین جمله خلاـصه می‌شود: مقـابله با حاکمیت اسـلام و قوانین و ارزشـهای اسـلامی. لـذا این عزیزان در تاریـخ ما جای برجسـته‌ای دارند؛ هم شـهید بهشتی و هم دیگر عزیزان شـهیدشده در آن ماجرای خونبار. یک رکن اساسـی از نظام کشور ما، قوّه قضاییّه است. سازوکاری هم که در قانون اساسـی برای این قوّه پیش‌بینی شده است، از جهات مختلف بسـیار متقن و اطمینان بخش است. وظایفی که برای قوّه قضاییه معیّن شده، نوع تکالیفی که بر دوش این قوّه گذاشـته شده، شـرایطی که برای مسؤولان گوناگون در این قوّه در قانون اساسی و دیگر قوانین و مبانی اسلامی معیّن شده، تضمین کننده این معناست که دستگاه قضاء بتواند به وظیفه خود عمل کند. وظیفه اساسـی دسـتگاه قضایی چیست؟ عبارت است از دفاع شـجاعانه و قدرتمنـدانه از عـدالت. روحِ کار، این است. اجرای قوانین، وظیفه همه است؛ امـا تخلّـف از قوانین، جرمی است که دسـتگاه قضـاء به آن رسـیدگی می‌کنـد. مجموعه قوانین در نظـام جمهوری اسـلامی بایـد به یـک قلّه منتهی شود و آن عبارت است از عـدالت؛ «بالعـدل قامت السّـموات والأرض(۱)»؛ عـدالت در بنیان عالم و آفرینش، نقش اساسی دارد؛ یعنی سنّت آفرینش، عدل است و هر نظام اجتماعی اگر به دنبال این سنّت طبیعی و قانون الهیِ آفرینش حرکت کرد، مانـدگار و موفّق و کامیاب است. انسان زمانی کامیاب است که خود را با قوانین آفرینش و سـنّتهای الهی – که تغییر و تبدّل‌ناپـذیر است – تطبیق دهـد. بنـابراین، بنـا بر دیـدگاه الهی، در مجموع آفرینش، عـدالت یـک ریشه تکوینی و طبیعی دارد. چه مرجعی باید این عدالت را تضـمین کند؟ قوّه قضاییّه. چه مراکزی باید آن را اجرا کنند؟ همه دسـتگاهها. درعین‌حال اگر دسـتگاهها در اجرای عـدالت تخلّف کردنـد، آن ترازوی دقیقی که می‌تواند این تخلّف را بدون اغماض تشـخیص دهد و بعد آن دست و پنجه قدرتمنـدی که می‌توانـد متخلّف را به سـزای تخلفش برسانـد، کیست؟ قوّه قضـاییّه. بنابراین اگر قوّه قضاییّه حضور نداشـته باشـد، یا قـدرت نداشـته باشـد، یا شـجاعت نداشـته باشـد، یا امکان کار نداشـته باشد، یا خدای نکرده دچار ضـعفهای داخلی باشد، مطلقاً در جامعه عدالت تضمین ندارد. اهمیت قوّه قضاییّه از این‌جا ناشی می‌شود. پس دفاع شجاعانه و قدرتمندانه از عدالت در جامعه، وظیفه قوه قضاییّه است. البته این عـدالت، عرضِ عریضـی دارد: گاهی در یک مرافعه خصوصـی است؛ دعوا سـر فلان مقدار پول، چند متر زمین، وقوع یـک جنـایت، ضـرب و جرح و از این قبیـل چیزهـا. گاهی در یک مسأله مهمتر است؛ آن‌جایی است که به سـرنوشت و حقوق و مسیر زنـدگی مردم ارتبـاط پیـدا می‌کنـد. گـاهی یـک امر مالیِ بزرگ است؛ کسانی دست تطاول به سوی اموال متعلّق به مردم و فقرا می‌گشاینـد؛ فرض بفرماییـد هزاران انسـان یـا هزاران خـانواده در روسـتا و یـا در شـهر بایـد بـا صـرف مبلغی جاده‌دار و کارخانه‌دار شوند، امکانات زندگی و شـغل و مزرعه و غیره برایشان فراهم شود؛ بعد یک انسان زیاده‌طلب و متجاوز می‌آید و همین پولی را که باید صـرف این همه کار شود، یکجا به کیسه مطامع شخصـی خود می‌ریزد. این جرم، بسـیار بزرگتر است از این‌که یک نفر مثلاًـ بـه صـورت دیگری سـیلی بزنـد؛ البته آن هم جرم است و از آن هم نبایـد گـذشت؛ اسـلام حتّی «ارش‌الخـدش» را نادیـده نمی‌گیرد – اگر با ناخن، اثری بر روی پوست کس دیگری گذاشتیـد، چنانچه طرف، مدّعی باشد، اسـلام از این هم نمی‌گذرد – اما

جرائم، عرض عریضی از زمین تا آسمان دارد. بعضی جرائم در اوج جنایتند؛ لذا اهمیت اینها بیشتر است. وقتی شما می‌خواهید با کسی که بیت‌المال و اموال عمومی را با کمال وقاحت و بی‌رحمی به کیسه مطامع شخصی خود ریخته است، مقابله کنید، این کار شجاعت و اقتدار و حیثیّت قضایی در میان مردم می‌خواهد. کسانی که با بهانه‌های جزئی، مرتّب دستگاه قضایی را مورد تهاجم قرار می‌دهند، فکر این‌جاها را می‌کنند یا نه؟! خدشه وارد آوردن به حیثیّت دستگاه قضایی، یکی از مضرترینِ ضربه‌ها بر نظام زندگی مردم است و می‌شود گفت یک جنایت است. فرقی نمی‌کند؛ گاهی ممکن است خدای نکرده این خدشه از درون قوّه قضاییّه اتفاق بیفتد؛ گاهی هم از بیرون قوّه قضاییّه. پس دفاع از عدالت، چنان مصادیق سنگینی دارد. گاهی قضیه از این هم بالاتر است. امروز نظام جمهوری اسلامی - که مستقل و دارای اعتماد به نفس است - در مقابل زیاده‌خواهی نظام استکبار جهانی ایستاده است. امروز برای نادیده گرفتن حقِّ ملت فلسطین، امریکا و دستیارانش و صهیونیستهای دنیا و پولدارهای درجه یک عالم، همه نیروی رسانه‌ای و سیاسیِ خود را صرف می‌کنند، برای این‌که چند میلیون انسان فلسطینی را به‌کلّی خفه و از صحنه معادلات جهانی و انسانی حذف کنند. هر جا هم که دستشان رسیده است، اعمال نفوذ کرده‌اند و دولتها را با خودشان همراه کرده‌اند؛ اما وقتی به ایران می‌رسند، شمشیرشان با صخره برخورد می‌کند و می‌بینند هیچ فایده‌ای ندارد. بنابراین با نظام جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند و می‌خواهند این مانع را از سر راه بردارند. اگر دستگاه استکباری، با انگیزه شوم و خباثت‌آمیز و با تکیه به پول و ارتباطات سیاسی و قدرت پوشش رسانه‌ایِ خود توانست در داخل کشور پایگاهی درست کند و انسانهای فریب‌خورده و زبونی را علیه مصالح کشورشان به خدمت گیرد و اینها در جهت خواست دشمن، عملی انجام دهند، این جنایت از آن جنایتِ مالی به مراتب بالاتر است. چه کسی می‌خواهد در مقابل این بی‌عدالتی علیه ملت ایران بایستد؟ این کار، شجاعت و اقتدار و انگیزه لازم دارد. عزیزان! کار بزرگی برعهده گرفته‌اید. هر تلاشی در راه اعتلای قوّه قضاییّه، قدمی در راه اعلای کلمه اسلام و یک جهاد فی‌سبیل‌اللّه است. البته هر قضاوتی به طور طبیعی یک دسته مخالف و ناراضی دارد. ناراضیهایِ از قضاوت دو گونه‌اند: بعضی کسان آداب و اصول و قواعد زیست اجتماعی را رعایت می‌کنند؛ یعنی اگر از حکم ناراضی هستند، لیکن به صورت قاضی پنجه نمی‌کشند؛ اما بعضی کسان هم رعایت نمی‌کنند؛ از قضاوت ناراضی‌اند، ولی به صورت قاضی شجاع - که باید دستش را بوسید - به خاطر حکمی که امضاء کرده، پنجه می‌زنند! از قضاوت ناراضی‌اند، ولی از مجرمِ محکوم شده دفاع می‌کنند! دفاع از مجرم، جرم است؛ دفاع از مجرمِ محکوم‌شده طبق قانون، مبارزه با قانون است. بعضی کسان باید اینها را بفهمند. ما بارها گفته‌ایم و باز هم تکرار می‌کنیم که قاضی باید مستقل باشد و تحت تأثیر کسی قرار نگیرد. با تلفن و امرِ کسی نمی‌شود قضاوت کرد؛ باید با وجدان و علم و حجّت شرعیِ خود قضاوت کند. این دستوردهنده تحمیل‌کننده کیست؟ شکل عادیِ معمولیِ ساده قدیمیِ آن این است که یک نفر بگوید آقا این‌گونه حکم کن؛ والّا چنین و چنان! این روشِ چندان رایجی نیست. طور دیگر هم می‌شود قاضی را زیر فشار قرار داد: با تیتر روزنامه، با فشار سیاسی و انواع و اقسام جوسازی. از یک طرف قاضی باید تحت تأثیر این جوسازیها قرار نگیرد - دستگاه قضا؛ چه مدیران ارشد، چه قضات شریف و محترم، به‌هیچ‌وجه نباید تحت تأثیر کار غیر منطقی کسانی قرار گیرند که می‌خواهند مقاصد خودشان را با جوسازی علیه قوّه قضاییّه ساماندهی کنند و پیش ببرند - از طرف دیگر خود آن افراد باید بدانند که کار خلافی می‌کنند. البته کار خلاف از طرف مسؤولان کشور قابل اغماض است؛ اما نه آن وقتی که به صورت رویّه درآید. همه قضات شجاع و همه بخشهای دستگاه قضایی، آن روزی که به وظیفه خودشان عمل کنند و خدا را حاضر و ناظر بدانند و با چشم باز قضاوت کنند، باید به خودشان ببالند؛ چون «اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة(۲)». در شرایط دشوار، صبر بر یک عمل بزرگ و انقلابی، صلوات و رحمت الهی را در بر دارد. بنابراین باید به خودشان ببالند. آنها باید بدانند که کارشان زیر مراقبت کرام‌الکاتبین قرار دارد. بهترین یادداشت‌کنندگانِ جزئیات اعمال ما، مأموران الهی‌اند. با این روحیه، کار را دنبال و عمل کنند. البته همه دستگاهها وظیفه دارند به قوّه قضاییّه کمک کنند؛ مجلس و دولت وظیفه دارند کمک کنند. مشکلات مالی و پولی و برنامه‌ای

امثال اینها - که جناب آقای هاشمی اشاره فرمودند - مشکلات مهمّی است. یقیناً باید همه دستگاهها کمک کنند؛ بنده هم بلاشک سفارش خواهم کرد. قوّه قضاییّه وظایف سنگینی بر دوش دارد. من بارها خدای متعال را به خاطر نعمت وجود رئیس فاضل، عالم، فقیه، روشنفکر و شجاع در رأس این قوّه شکرگزاری کرده‌ام. بسیاری از اوقات وقتی به بعضی از مطالبی که مطرح می‌شود و برنامه‌هایی که دنبال می‌گردد، نگاه می‌کنم، به یاد همان دوره مرحوم شهید بهشتی می‌افتم. قوّه قضاییّه حقیقتاً به این مایه و مبلغ علمی و فکری و سلامت نفسانی و شجاعت و روشن‌بینی و روشنفکری احتیاج دارد. باید تلاش کرد و همه این سرمایه‌ها را در راه اعتلای قوّه قضاییّه به کار برد. اگر ادّعا کنیم که امروز قوّه قضاییّه ما در حدّ نصاب است، ادّعای درستی نکرده‌ایم. قوّه قضاییّه به طور مداوم باید در خود اصلاحات کند، مشکلات را برطرف کند، راهها را هموار کند، عناصر را توجیه کند و تخلّفات را کم کند. بنده مکرّر در گذشته گفته‌ام، آن روزی می‌توان درباره قوّه قضاییّه نفس راحتی کشید که این حالت در جامعه پیش آید که هر کسی در هرجای کشور مورد ستم کوچک یا بزرگی - از هر نوع - قرار گرفت، در دل او چراغ امیدی روشن باشد که سراغ قوّه قضاییّه خواهد رفت و تظلّم خواهد کرد و بدون هیچ‌گونه لکنت و درنگ و کندی در کار، حقِ خود را خواهد گرفت. باید سعی کنید قوّه قضاییّه به این‌جا برسد. این هم فقط با عمل شما میسّر است؛ به گفتنِ به مردم و وعده دادن و «مردم امیدوار باشید» و امثال اینها درست نمی‌شود. باید این قدر این تجربه در میان مردم تکرار شود تا همه به این باور برسند. هر وقت به این‌جا رسیدیم، می‌توانیم سرافرازانه بگوییم که نظام قضای اسلامی در کشور ما کامل شده است. خوشبختانه در این جهت، حرکت محسوس است. امیدواریم که خدای متعال به شما کمک کند تا بتوانید این حرکت را روزبه‌روز تسریع کنید و ان‌شاءاللَّه با برنامه‌ریزیِ مرتب و مدوّنی به پیش بروید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از اصناف

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از اصناف بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض می‌کنم و ولادت باسعادت حضرت عسکری - امام یازدهم - علیه‌الصّلاةوالسّلام را به همه شما تبریک می‌گویم و امیدوارم که حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه به مناسبت این ولادت مسعود، به ملت ایران عیدی عنایت کند. جمع شما، مجموعه قابل توجّهی از دست‌اندرکاران اقتصاد کشور است. مسأله اقتصاد - که ما مکرّراً بر روی آن تکیه کرده‌ایم - امروز بیش از دوره بیست و دو ساله گذشته حائز اهمیت است. از یک طرف به خاطر امکاناتی که امروز وجود دارد - جنگ نداریم؛ آرامش و استقرار سیاسی در کشور برقرار است؛ ذخایر ارزی کشور بحمداللَّه معتنابه است؛ نیروی کار به قدر نیاز کشور وجود دارد و مسؤولان کشور تجربه‌های فراوانی دارند؛ چون انواع و اقسام روشهای مختلف اقتصادی را به صورت آزمون و خطا در این چند سال تجربه کرده‌اند - اگر مجموعه‌ای از مسؤولان، از این‌گونه امکانات یک دولت استفاده نکنند، جفا کرده است. از طرف دیگر وضع نامساعد اقتصادی می‌تواند برای کشور یک تهدید جدّی محسوب شود و دشمن از این استفاده می‌کند. ما در بخشهای گوناگون، توفیقات فراوانی به دست آورده‌ایم. در این بیست‌ودو سال، کشور ما حجم تلاش مثبت و سازنده بیش از صد سالِ معمولی خود را شاهد بوده است؛ لیکن دشمنان انقلاب و نظام اسلامی، برای این که افکار عمومی را اغوا کنند، همه آن نقاط مثبت را نادیده می‌گیرند و چون بیکاری و تورّم و رکود تورّمی و مشکلات گوناگون اقتصادی در کشور وجود دارد؛ اینها را به رخ می‌کشند و سعی می‌کنند با این شیطنت، نظام اسلامی را ناکارآمد جلوه دهند. این هم باید یک عامل و انگیزه مهم برای دست‌اندرکاران اقتصاد کشور - بخصوص مسؤولان و مدیران دولتی - باشد. پس مسأله اقتصاد از این جهت هم مهم است. ما اگر بخواهیم در این زمینه جمله کوتاهی عرض کنیم، این است که ایران اسلامی می‌تواند شکوفایی متناسب اقتصادی را به‌وجود آورد. ما به این کار قادریم؛ اما شرایطی دارد. مطالبی که آقایانِ مسؤولان و مدیران گفتند، بخشی از شرایط لازم است که باید مورد توجّه قرار گیرد. این‌که کسانی خیال کنند

نمی‌شود کار کرد، نمی‌شود پیش رفت، نمی‌شود گره‌ها را باز کرد؛ این خطایِ در دیـد و ضـعف نفس است. ما با مدیریّت دلسوز و کارآمـد، بااحساس تعهّد و به کار گرفتن ابتکارها و اسـتعدادهای انسانی، می‌توانیم همه بن‌بسـتها را باز کنیم. ما در این زمینه چیزی کم نـداریم. من مکرّر عرض کرده‌ام که هر جا مدیریّتهای متعهّد، مؤمن و دلسوز بر سـرکار بودند و با عقل و درایت و ایمان و تعهّد نسـبت به مردم و نظام اسـلامی کار کردند، ما توفیق پیدا کردیم. شـما به عرصه کشور نگاه کنید؛ ما در زمینه بخشـی از پیچیده‌ترین صنـایع - که یـک روز صـنعتگران این کشور حتّی فکرش را نمی‌کردنـد - به خـاطر مـدیریّتهای کارآمـد، به حـدّ مطلوب رسـیدیم. بسـیاری از بیگانگان، دشـمنان و رقیبان حتّی حاضـر نیسـتند این واقعیت را باور کننـد؛ ولی بالاخره باور می‌کنند؛ چون آثارش را در گوشه کنار می‌بیننـد. ما در بخشـهای صـنعت دفاعی از کجا به کجا رسـیده‌ایم؟ در دوران جنگ، ما در تولیـد ساده‌ترین مهمّات این کشور مشـکل داشتیم؛ اما امروز بخشـی از ابزارهای بسـیار پیچیده - که خیلی از کشورهایی که نسبت به ما سابقه بیشتری در صنعت دارند، از آن محرومند - به وسیله همین جوانان متعهّد و مدیران دلسوز، در بخشـهای دفاعی ما ساخته می‌شود. توانایی صنعتی، قابل انحصـار نیست. اگر در جـایی اسـتعداد و ظرفیتی وجود دارد، به کل بخش صـنعت قابل تعمیم است. در بخشـهای تولیـدیِ دیگر نیز همین‌طور است. ما دهها سـد در این کشور ساختیم. بنـده به یاد می‌آورم که اوایل انقلاب در یکی از سدها نشت آب وجود داشت. آن روز بعضی افراد جمع شدند و گفتند: همان مهندسهایی که این سد را ساخته‌اند، باید بگوییم از فلان کشور اروپایی بیایند و جلوِ نشت آب را از این سـد بگیرنـد. امـا همین جوانان و نیروهای مؤمن و متعهّـد و همین مـدیران دلسوز ما در این چنـد سال، دهها سـد ساخته‌انـد. امروز بزرگترین سدّ منطقه را - که سدّ کرخه است - بچه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی ساخته‌اند. چهار، پنج سال قبل از این، هنگامی که سـدّ کرخه را می‌ساختند، من رفتم از آن بازدید کردم؛ دیدم روی کوه روبه‌روی سد با خط درشت - که از چنـد کیلومـتری خوانـده می‌شـد - این فرمـایش امـام را نوشـته‌اند که «مـا می‌تـوانیم». بله، می‌توانیم. هم در بخش بازرگـانی و سـایر بخشـهای خـدمات، هم در بخش صـنعت و معـدن و هم در بخش کشاورزی، بایـد مـدیریّت دلسوز و متعهّـد زمام کار را در دسـت گیرد. سیاسـتهای کلّیِ اعلام‌شده در این بخشـها هیچ ابهامی ندارد. من نمی‌دانم مسؤولان بخشهای گوناگون صنعت آیا این سیاستها را مورد توجّه قرار داده‌انـد و مطالعه می‌کنند یا نه؟ برنامه‌ها اگر طبق این سیاسـتها تدوین و با مدیریّت اجرا شود، ما به طور محسوس شاهد گشایش کارها و راهها خواهیم بود. در بخش کشاورزی و دامداری - که یکی از بخشـهای مهمّ ماست - اساس توجّه باید به این باشـد که مـا در محصولات اصـلیِ مصـرفی کشور، به خودکفایی برسـیم؛ همچنانی که در یک وقت این کار تجربه شـد و جهاد سازنـدگی در چنـد سال گذشـته، کشور را از واردات مواد لبنی بی‌نیاز کرد. مردم ما ناچار بودنـد پنیر و بقیه مواد لبنی وارد شـده از خـارج را مصـرف کننـد؛ اما امروز احتیاجی ندارنـد؛ چون خودکفایی پیـدا شـد و ما امروز صادر هم می‌کنیم. اخیراً مسؤولان بخش کشاورزی به بنده اطّلاع دادند که قادرند کشور را در زمینه موارد مصرفیِ اصلی کشور به خودکفایی برسانند؛ یعنی ما گندم و برنج و روغن نباتی و ذرّت وارد نکنیم. ما این توانایی را داریم؛ اما همّت و تعهّد و ایمان و اعتقاد به نظام اسـلامی و ترس از مؤاخذه الهی در مـدیر لازم است تا این کارها بشود. اگر مـدیران این چیزها را در خود رعایت کننـد، آن موفقیّت حاصل خواهـد شـد. ما بایـد به جایگـاه بخش صـنعت در کشور توجّه کنیم؛ چون - همـان‌طور که اشـاره کردنـد و درست هم هست - پیشـقراول توسعه اقتصـادی کشور، بخش صـنعت است. بخش صـنعت را باید با تدبیر، مدیریّت و امکان دادن و میدان دادن به سرمایه‌های مردم - که بتوانند در بخش صـنعت سـرمایه‌گذاری کننـد - پیش برد. مـا ایـن را در سیاسـتها هـم آورده‌ایـم. ایـن اقـدام بایـد بـه دور از هرگـونه حرکتِ امتیازجویانه و امتیازخواهانه باشد؛ چه برای بخش دولتی و چه برای عناصـری که از امتیاز اسـتفاده می‌کنند. ما قویّاً معتقدیم که فساد مالی و اقتصادی در تشکیلات مسؤولانِ موظّف و در میان آنها، به بدنه اقتصادی کشور سرایت می‌کند؛ لذا باید جلوِ آن گرفته شود. این مبارزه‌ای که ما در پیام اخیر، مسؤولان قوای سه‌گانه را به آن دعوت کردیم، بایـد جدّی گرفته شود. این وسیله‌ای برای احساس امنیّت و اطمینـان سـرمایه‌گذارِ سـالم اسـت؛ سـرمایه‌گذاری کـه قصـد سـوء اسـتفاده نـدارد؛ قصـد اسـتفاده دارد. البتـه هر کس که

سرمایه‌گذاری می‌کند، برای سود سرمایه‌گذاری می‌کند؛ اشکالی هم ندارد؛ سود مشروع است. باید بین سود مشروع و نا مشروع فاصله ایجاد کرد. باید جلوِ سودهای نامشروع - که عمدتاً به خاطر عدم تعهّد و دلسوزی و همچنین لغزشهای گوناگون از سوی بعضی از مسؤولان و مدیران است - گرفته شود و با پدیده قاچاق - به معنای حقیقی کلمه - مبارزه گردد. من اخیراً به مسؤولان محترم این نکته را گفته‌ام، به رئیس جمهور محترم هم آن را مؤکّداً گفتم که پدیده قاچاق و قاچاقفروشی، ضربه به اقتصاد و هویّت ملی کشور و همه برنامه‌ریزیهاست. این از لحاظ شرعی، یک عمل ممنوع و حرام قطعی است؛ چون موجب افساد است. جای مقابله با فساد قاچاق، فقط مرزها نیست. جنس قاچاق را باید دنبال کرد، تا آنجایی که در معرض فروش قرار داده می‌شود. جنس قاچاق، تولید داخلی را تضعیف، اشتغال ناسالم را ترویج و اشتغال سالم را محدود می‌کند. بخش بازرگانی و بخش تولید و صنعت می‌توانند به هم کمک کنند. بازرگانی کشور می‌تواند در خدمت ترویج تولیدات داخلی قرار گیرد. ما بحمداللَّه در بخشهای مختلف اقتصادی و در اصناف مختلف، انسانهای مؤمن، خدوم، علاقه‌مند و دلسوز زیاد داریم؛ چرا باید به این انگیزه‌های پاک و مطهّر بدبین بود؟ همین اصناف و بازار کسانی بودند که در دوران اختناق به این نهضت کمک کردند. امام فرمود، اصناف بازوی قدرتمندِ نهضتند. همین‌طور هم بود؛ اینها تلاش و مجاهدت کردند. تاجر و کاسب بازاری سرمایه خودش را در معرض تطاول مأموران بی‌انصاف رژیم سفّاک گذشته قرار داد، برای این که به مرجع تقلید و به دین خود و نهضت اسلامی کمک کند. اینها را نباید فراموش کرد. در ماههای قبل از پیروزی انقلاب، صنعتگران و کارگران کشور بزرگترین ضربه را بر پیکر رژیم پوسیده سفّاک پهلوی وارد کردند. اینها را نباید فراموش کرد. در دوران جنگ، کارگران و بسیاری از صنعتگران ما، با فداکاری توانستند حرکت صنعتی را در کشور از توقّف و رکود و مرگ نجات دهند. مردم، مؤمن و متعهّدند. مسؤولان باید با همان روحیه تعهد، علاقه‌مندی به مصالح مردم، توجه به مصالح عالیه انقلاب و پاکدامنی و پاکدستی، این حرکت عظیم را ادامه دهند. امیدواریم دولتی که بر سر کار خواهد آمد، با همکاری مجلس، به اقتصاد سالم کشور، اهمیت حقیقی دهد. اینها به نشستن و بررسیِ علمی کردن و راهکارها را پیدا کردن احتیاج دارد. با گفتن نمی‌شود؛ باید اقدام و پیگیری کند و موانع تولید بهینه و تکمیل چرخه صنعتی و موانع صادرات و سرمایه‌گذاریهای داخلی کشور را بشناسد و آنها را بر طرف کند. اگر امکان جذب سرمایه‌های خارجی در کشور فراهم می‌شود، به معنای حقیقی کلمه منافع ملت و هویّت ملی را در نظر بگیرد و مصالح کشور را قربانی نکند. این‌طور نباشد که یک جهت را مورد توجه قرار دهیم و جهات دیگر را فراموش کنیم. جذب سرمایه‌های خارجی باید به شکلی باشد که اقتصاد کشور از آن سود ببرد، نه زیان. ما بعضی از رشدها و شکوفاییهای بادکنکی را در برخی از کشورهای شرق آسیا دیدیم. نخست وزیر مالزی در تهران به من گفت که ما در مدّت چند روز، از یک کشور ثروتمند به یک کشور فقیر تبدیل شدیم! این خوب است؟! یعنی سرنوشت اقتصاد کشور در دست یک تاجر فرنگی باشد که اگر اراده کرد، بتواند کشوری را با میلیاردها دلار گردش سرمایه‌ای، در ظرف چند روز به خاک سیاه بنشاند و فلج کند! او وقتی این مطلب را به من می‌گفت، چهره‌اش پُر از غم و افسردگی بود. ما این رشدهای بادکنکی را پیشرفت اقتصادی نمی‌دانیم. کشور به سرمایه‌های انسانی و طبیعی و هویّت ذاتی متّکی است و مستوجب رشد و شکوفاییِ واقعیِ اقتصادی است؛ اما نه آن گونه که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای ما نسخه بنویسند و ما هم طبق همان نسخه، اقتصاد خودمان را تدوین کنیم؛ نه. ما برنامه و سیاست داریم و - همان‌طور که گفتم - ما می‌توانیم. اگر کسی بگوید ما جز با تسلیم در مقابل این برنامه‌ها، نمی‌توانیم حرکت اقتصادی کنیم، قضاوت خوش‌بینانه در مورد او این است که بگوییم کشور و ملت و سرمایه‌های داخلی را نشناخته است؛ البته قضاوتهای بدبینانه هم می‌شود کرد. مسؤولان کشور و شما برادران و خواهرانی که در بخشهای مختلف مشغول هستید، با امید و توکّل به پروردگار، با اعتماد به مبانی فکری و عملی اسلامی و با همّت والا و عالی، تلاش خود را شروع کنید و ان‌شاءاللَّه به فضل الهی این کشور شاهد رشد و شکوفایی در همه عرصه‌ها خواهد بود؛ مشروط بر این که مسؤولان وظایف خود را انجام دهند. بنده، هم به مسؤولان اقتصادی دولت و هم به مجلس شورای اسلامی توصیه مؤکّد می‌کنم

که از مسائل حاشیه‌ای، درجه دو و غیرضروری و غیرفوری کم کنند و به مسائل اصلی بپردازند. برای خود، سرگرمی و مشغولیّت درست نکنند؛ به آن چیزی که امروز نیاز کشور و مردم است و خدای متعال از ما سؤال خواهد کرد، بپردازند. این وظیفه‌ی همه است و مطمئناً باید آن را دنبال کنند. ما هم وظیفه داریم که این را از مسؤولان بخواهیم و خواهیم خواست. کسانی که در این راه بتوانند توفیق کسب کنند، پیش مردم روسفید خواهند بود؛ والّا بدون تردید مردم از آنها مؤاخذه خواهند کرد. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به مسؤولان و دولت محترم و مجلس شورای اسلامی و بقیه کسانی که می‌توانند در این زمینه‌ها وظایف بزرگی را انجام دهند، توفیق عنایت کند؛ به خاطر تلاشهایی که کردند، به آنها اجر بدهد و راه را برای تلاشهای بعدی آنها هموار فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اصحاب فرهنگ و هنر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اصحاب فرهنگ و هنر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما عزیزان صمیمانه خوشامد عرض می‌کنم. خوشحالم که این توفیق برای من حاصل شد تا در جمع فرزانگان اهل هنر - ولو به صورت محدود - شرکت کنم. در جمع شما، هنرمندان برجسته در رشته‌های مختلف و انسانهای والایی حضور دارند. من فعلاً به همین خوشامد بسنده می‌کنم و منتظرم تا دوستان - که برای این جلسه برنامه‌ریزی کرده‌اند - برنامه‌ی خودشان را اجرا کنند؛ بعداً من عرایضی عرض خواهم کرد. متشکّرم برای من فرصت باارزشی بود؛ نه فقط به خاطر این‌که حقایقی را در باب مسائل گوناگونِ مربوط به هنر و جامعه هنرمندان از زبان خود آنها شنیدم؛ بلکه علاوه بر این، به خاطر این‌که جلسه ما نشان‌دهنده این است که برخلاف تصوّر بعضی از دوستان، فرهنگ و هنر و ادب در کشور به‌هیچ‌وجه در حاشیه قرار ندارد؛ بلکه کاملاً در متن است. نفس حضور شما در این‌جا، که من از آن استقبال کردم و این جلسه‌ی نسبتاً طولانی‌ای که با هم داشتیم و مطالبی که شما بر زبان آوردید، همه تأیید کننده این حقیقت است. به‌هرحال خیلی خرسندم که این فرصت پیش آمد و من از این جلسه بهره بردم. مطالبی که دوستان فرمودند - که نمونه‌هایی بود و انسان می‌تواند برخی از ناگفته‌ها را هم در پرتو این گفته‌ها حدس بزند - بعضاً از مسائل اساسی ماست که خود من بلاشک باید در پرداختن به آنها سهمی به عهده بگیرم؛ البته بعضی هم جزو مسائل اجرایی است. خوشبختانه وزیر محترم ارشاد و همکارانشان در این‌جا حضور دارند و مطالب را شنیدند؛ من هم تأکید خواهم کرد که به پاره‌ای از مشکلات و مسائلی که در مقام اجرا مورد توجه است، بپردازند و ان‌شاءاللَّه آنها را حل کنند. البته سؤالات فقهی - بحث راجع به مجسّمه یا حدود و ضوابط موسیقی محلّی و غیره - بحث دیگری است که فرصت خاص خود را می‌طلبد. آنچه که مجموعاً به نظرم می‌رسد عرض کنم، این است که مسأله هنر و هنرمند، جزو مسائلی است که هم ظریف است، هم به‌شدّت حساس و دقیق است و مرزهای دشواری در این زمینه وجود دارد. اگر ما به این مرزها بی‌توجّه باشیم، ممکن است خطا کنیم و برخلاف آنچه که شایسته است، عمل نماییم؛ البته این مربوط به ماست. سخن درباره مرزهایی که هنرمند باید رعایت کند، نیست؛ آن ماجرای دیگری است. ما که با مسأله هنر و هنرمند - با این موضوع مهم در اداره کشور - مواجهیم، باید مرزها را درست بشناسیم تا بتوانیم درست قضاوت کنیم و براساس قضاوت عمل نماییم. البته هر هنرمندی به تنهایی یک دنیاست و این خاصیتِ هنری است که در وجود اوست. اگر انسان فرصت می‌کرد تا غمگسارانه پای دل هنرمندان بنشیند، دنیای عجیب و زیبایی می‌دید؛ آمیخته‌ای از غمها و شادیها؛ آرزوها و نگرانیها و آرمانها؛ ولی متأسّفانه این مجال وجود ندارد. یکی از دوستان از هنر به عنوان جواهر سفید تعبیر کردند. آری؛ هنر گوهر بسیار گرانبهایی است که ارزش و گرانبهاییِ آن فقط بدین جهت نیست که دلها و چشمهایی را به خود جذب می‌کند - خیلی از چیزهایی که هنری نیست، ممکن است چشمها و دلهایی را به خود جذب کند - نه، این یک موهبت و عطیه الهی است. حقیقت هنر - هر نوع هنری - یک عطیّه الهی است. اگرچه بُروز هنر در چگونگیِ تبیین است، اما این، همه حقیقت هنر نیست؛ پیش از تبیین، یک ادراک و احساس هنری

وجود دارد و نکته اصلی آن‌جاست. بعد از آن که یک زیبایی، یک ظرافت و یک حقیقت ادراک شد، از آن هزار نکته باریکتر ز مو که گاهی آدمهای غیر هنرمند نمی‌توانند یک نکته‌اش را هم درک کنند، هنرمند با همان روح هنری و با آن چراغ هنر که در درون او برافروخته شده است، ظرایف و دقایق و حقایقی را ابراز می‌کند. این می‌شود هنر واقعی و حقیقی که ناشی از یک ادراک و یک بازتاب و یک تبیین است. در واقع هنر یک موهبت الهی و یک حقیقت بسیار فاخر است. به طور طبیعی کسی که این موهبت از سوی پروردگار - مثل همه ثروتهای دیگر - به او داده شده است، باید بار مسؤولیتی را هم برای خودش قائل باشد؛ یعنی داده‌های خدا همراه با انجام تکلیفهاست. این تکلیفها لزوماً همه دینی و شرعی نیست؛ تکلیفهایی است که بسیاری از آنها از دل انسان بر می‌خیزد. وقتی شما چشم دارید، این نعمتی است که بعضی افراد آن را ندارند؛ اما این چشم به‌طور طبیعی غیر از لذّتها و برخورداریهایی که به شما می‌دهد، تکلیفی را هم بر دوش شما می‌گذارد - «چو می‌بینی که نابینا و چاه است» - این تکلیف به خاطر چشمی است که شما دارید. لازم نیست که دین به آدم بگوید، یا یک آیه قرآن درباره‌اش نازل شده باشد؛ این را دل شما می‌فهمد. یا هیچ کس در دنیا نیست که ثروتمندی را - ولو آن برخورداری، با کدّ یمین و عرق جبینِ خودش به دست آمده باشد - ملامت نکند، هنگامی که ببیند او نسبت به مستمندان، بی‌خیال و بی‌تفاوت و طعنه‌زن است. در حالی که آن ثروتمند ممکن است به شما بگوید خودم این ثروت را به دست آوردم و مال خودم است؛ اما شما از او نمی‌پذیرید. وقتی ثروت و موهبت و دستاوردی وجود دارد، در قبال آن تکلیفی هم خواهد بود. البته هنر از ثروتهایی نیست که یکسره با کدّ یمین و عرق جبین به دست آمده باشد. تا قریحه و استعداد هنری در شما نباشد، هر قدر هم که زحمت بکشید، باز همچنان در آن خَم اوّل باقی خواهید ماند. آن قریحه، کار و دستاورد شما نیست؛ آن را به شما داده‌اند. خدا همه نعمتها را به انسان می‌دهد؛ هرچند مجرای آن، جامعه و پدر و مادر و محیط و چیزهای دیگر است. شما زحمت کشیده‌اید، اما فرصت و همّت زحمت کشیدن را هم خدا به شما داده است، تا توانستید در وجود خودتان هنر را به اعتلاء برسانید. بعضی کسان می‌گویند در هنر متعهّد، کلمه اوّل با کلمه دوم تناقض دارد. هنر، یعنی آن چیزی که مبتنی بر تخیّل آزاد انسان است و متعهّد، یعنی زنجیر شده؛ این دو چگونه با هم می‌سازد!؟ این یک تصوّر است؛ البته تصوّر درستی نیست. بحث مسؤولیت و تعهّد هنرمند، قبل از هنرمند بودن او به انسان بودن او برمی‌گردد. بالأخره یک هنرمند قبل از این‌که یک هنرمند باشد، یک انسان است. انسان که نمی‌تواند مسؤول نباشد. اوّلین مسؤولیتِ انسان در مقابل انسانهاست. اگرچه انسان در مقابل طبیعت و زمین و آسمان هم تعهد دارد، اما مسؤولیت بزرگ او در قبال انسانهاست. درعین‌حال هنرمند به خاطر ویژگی بسیار ممتازش، تعهّد جداگانه‌ای غیر از آن بیانی که قبلاً گفتم، دارد. هنرمند، هم در باب فرم و قالب هنرِ خودش و هم در قبال مضمون تعهّد دارد. کسی که قریحه هنری دارد، نباید به سطح پایین اکتفا کند. این یک تعهّد است. هنرمند تنبل و بی‌تلاش، هنرمندی که برای تعالی کار هنریِ خودش و ایجاد خلاقیت تلاش نمی‌کند، در حقیقت به مسؤولیتِ هنری خودش در قبال قالب عمل نکرده است. هنرمند باید دائم تلاش کند. البته ممکن است انسان یک وقت به جایی برسد که بیش از آن نمی‌تواند تلاش کند - بحثی نیست - اما تا آن‌جایی که می‌تواند، باید برای اعتلای قالب هنری تلاش کند. این تعهّد در قبال قالب، بدون یک احساس شور و عشق و مسؤولیت - البته این شور و عشق هم مسؤولیت است؛ آن هم یک دست قوی است که انسان را وادار به کاری می‌کند و نمی‌گذارد که احساس تنبلی و تن‌آسایی، او را از کار باز بدارد - به دست نمی‌آید. علاوه بر این، تعهّد در قبال مضمون است. ما چه می‌خواهیم ارائه بدهیم؟ اگر انسان محترم و عزیز است، دل و ذهن و فکر او هم عزیز و محترم است. نمی‌شود هر چیزی را به مخاطب داد، فقط به صرف این‌که او نشسته و به حرفهای ما گوش می‌دهد. باید ببینیم به او چه می‌خواهیم بدهیم. البته بحث این‌که ما وارد کدام دسته‌بندیِ سیاسی بشویم یا نشویم - این حرفهایی که بعضی از دوستان می‌زنند - مسائلی است که شما باید از اینها عبور کرده باشید. اینها محلِّ کلام نیست؛ محلِّ کلام، اخلاق و فضیلت است. من مطلبی را - به گمانم - از قول «رومن رولان» خواندم که گفته بود در یک کار هنری، یک درصد هنر، نودونه درصد اخلاق؛ یا احتیاطاً این‌گونه بگوییم: ده درصد هنر، نود

درصد اخلاق. به نظرم رسید که این حرف، حرف دقیقی نیست. اگر از من سؤال کنند، من می گویم صددرصد هنر و صددرصد اخلاق. اینها با هم منافات ندارند. باید صددرصد کار را با خلاّقیت هنری ارائه داد و صددرصد آن را از مضمون عالی و تعالی‌بخش و پیشبرنده و فضیلت‌ساز پُر کرد و انباشت. آن چیزی که دغدغه برخی آدمهای دلسوز در زمینه مسائل هنری است، این است که ما به بهانه آزادی تخیّل یا آزادی هنری، فضیلت‌سوزی و هتک اخلاق نکنیم. این بسیار مهمّ است. بنابراین هنرِ متعهّد یک واژه درست است. هنرمند باید خود را به حقیقتی متعهّد بداند. آن حقیقت چیست؟ این‌که هنرمند در چه سطحی از اندیشه قرار دارد تا بتواند همه و یا بخشی از آن حقیقت را ببیند و بشناسد، بحث دیگری است. البته هرچه اندیشه و فکر و درک عقلانی بالاتر باشد، می‌تواند به آن درک ظریف هنری کیفیّت بیشتری بدهد. حافظ شیرازی صرفاً یک هنرمند نیست؛ بلکه معارف بلندی نیز در کلمات او وجود دارد. این معارف هم فقط با هنرمند بودن به دست نمی‌آید؛ بلکه یک پشتوانه فلسفی و فکری لازم دارد. باید متّکا یا نقطه عزیمت و خاستگاهی از اندیشه والا، این درک هنری و سپس تبیین هنری را پشتیبانی کند. البته همه در یک سطح نیستند؛ توقّع هم نیست که چنین باشند. این در مورد همه‌ی رشته‌های هنری صادق است. شما از معماری بگیرید تا نقاشی و طرّاحی و مجسمه‌سازی و تا کارهای سینما و تئاتر و شعر و موسیقی و بقیه رشته‌های هنری؛ همین معنا در آنها وجود دارد. یک وقت شما معماری را می‌بینید که اندیشه‌ای دارد؛ یک وقت یک معمار از لحاظ اندیشه، لُخت و بی‌هویّت است و متّکی به فکری نیست. اینها اگر بخواهند بنایی را ایجاد کنند، دو گونه طرّاحی می‌کنند. اگر ساخت یک شهر را به دست دو نفر آدمِ این‌طوری بدهند، یک نیمه آن با نیمه دیگر به‌کلّی متفاوت خواهد بود. به‌هرحال این تعهّد، لازم است. هنرِ ملتزم و متعهّد، یک حقیقت است و ما باید به آن اقرار کنیم. نمی‌توان رها و یله و بی‌هوا و با انگیزه‌های روزبه‌روز و احیاناً پایین و پست یا ناسالم، دنبال هنر رفت و سرافراز بود؛ چون آن ابتهاجی که در هنرمند وجود دارد - هنرمند بهجت ویژه‌ای دارد که با شادیهای معمولی فرق دارد و در غیرهنرمند اصلاً دیده نمی‌شود - در صورتی حقیقتاً به وجود خواهد آمد که بداند دنبال چه چیزی می‌رود و چه کار می‌خواهد بکند، تا با هنرمندیِ خودش احساس رضایت و بهجت کند که آن کار را انجام می‌دهد. در این صورت باید اخلاق انسانی، فضیلتها و معارف والای دینی و الهی مورد توجّه باشند. نکته دیگری که آن را یادداشت کرده‌ام و در بیانات آقایان هم مطرح شده بود، بحث هنر دینی است. من می‌خواهم این را عرض کنم که هنر دینی به‌هیچ‌وجه به معنای قشریگری و تظاهر ریاکارانه‌ی دینی نیست و این هنر لزوماً با واژگان دینی به وجود نمی‌آید. ای بسا هنری صددرصد دینی باشد، اما در آن از واژگان عرفی و غیردینی استفاده شده باشد. نباید تصوّر کرد که هنر دینی آن است که حتماً یک داستان دینی را به تصویر بکشد یا از یک مقوله دینی - مثلاً روحانیت و غیره - صحبت کند. هنر دینی آن است که بتواند معارفی را که همه ادیان - و بیش از همه، دین مبین اسلام - به نشر آن در بین انسانها همت گماشته‌اند و جانهای پاکی در راه نشر این حقایق نثار شده است، نشر دهد، جاودانه کند و در ذهنها ماندگار سازد. این معارف، معارف بلند دینی است. اینها حقایقی است که همه پیامبران الهی برای آوردن آنها به میان زندگی بشر، بارهای سنگینی را تحمّل کردند. نمی‌شود ما این‌جا بنشینیم و تلاشهای زبده‌ترین انسانهای عالم را - که مصلحان و پیامبران و مجاهدان راه خدا بودند - تخطئه کنیم و نسبت به آن بی‌تفاوت بگذریم. هنر دینی این معارف را منتشر می‌کند؛ هنر دینی عدالت را در جامعه به صورت یک ارزش معرفی می‌کند؛ ولو شما هیچ اسمی از دین و هیچ آیه‌ای از قرآن و هیچ حدیثی در باب عدالت در خلال هنرتان نیاورید. مثلاً هیچ لزومی ندارد که در محاورات سینمایی یا در تئاتر، نام و یا شکلی که نماد دین است، وجود داشته باشد تا حتماً دینی باشد؛ نه. شما می‌توانید در باب عدالت، رساترین سخن را در هنرهای نمایشی بیاورید. در این صورت به هنر دینی توجّه کرده‌اید. آن چیزی که در هنر دینی به‌شدّت مورد توجّه است، این است که این هنر در خدمت شهوت و خشونت و ابتذال و استحاله هویّت انسان و جامعه قرار نگیرد. جامعه ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی احساس هویّت کرد؛ یعنی شخصیت خودش را باز یافت. ما به عنوان جزء نودونهم در امواج حرکات جهانی، غرق و گم بودیم. انقلاب ما را زنده کرد و به ما شخصیت داد. انقلاب به

ما آموخت كه يک ملت مى‌تواند در اساسى‌ترين مسائل جهانى، سخن و موضعى داشته باشد و آن را با صراحت و بدون توجّه به اين‌كه قدرتمندان و قلدرهاى عالم چه مى‌خواهند، ابراز كند و پاى آن بايستد. ارزش يک ملت در جامعه بين‌الملل به اين چيزهاست، نه به دنباله‌روى كوركورانه؛ آن هم نه از چيزهاى خوب، بلكه از نقاط منفى. براى يک ملت، بله‌قربانگوى دولتهاى گردن كلفت‌تر و قويتر و ثروتمندتر بودن، ارزش نيست؛ اين را انقلاب به ما داد؛ اين به بركت اسلام به ما رسيد. امروز هم با قدرتِ تمام، نظام جمهورى اسلامى و ملت ايران در صحنه جهانى به عنوان يک ملت شجاع كه در زمينه مسائل گوناگون صاحب ايده‌اند، مطرحند. درعين‌حال ما بياييم با كمک هنر خود، دائماً از كنار اين معنا بساييم، يا آن را به انواع حرفها و لجنها آغشته كنيم. اين درست است؟ هنر نبايد در اين جهت قرار گيرد. هنر دينى را نبايد با هنر قشرى و تحجّرگرا - و به تعبير دوستمان، پيروى از روشهاى فلان مجموعه جاهل و نادان - اشتباه كرد. بى‌خود به خودتان تهمت نزنيد. هنر دينى عبارت است از هنرى كه بتواند مجسّم كننده و ارائه كننده آرمانهاى دين اسلام - كه البته برترين آرمانهاى اديان الهى است - باشد. اين آرمانها همان چيزهايى است كه سعادت انسان، حقوق معنوى انسان، اعتلاى انسان، تقوا و پرهيزگارى انسان و عدالت جامعه انسانى را تأمين مى‌كند. البته هيچ الزام و اجبارى وجود ندارد كه اين‌گونه عمل بشود يا نشود. كسانى كه با نظرات من در اين زمينه‌ها آشنا هستند، مى‌دانند كه بنده معتقد نيستم كه هنر با بخشنامه و دستور و فرمان و حكم و اين‌طور چيزها درست مى‌شود.اين از آن چيزهايى است كه با حكم درست نمى‌شود؛ بايد انگيزه وجود داشته باشد؛ هرچند انگيزه‌هاى ناپاک هم وجود دارد. البته آنچه كه من عرض مى‌كنم، نظرات خودم است و به معناى اين نيست كه اگر وزارت ارشاد در زمينه‌اى بخشنامه‌اى صادر كرد، به آن توجّهى نشود. مقوله ديگرى كه من مختصراً آن را عرض مى‌كنم، هنر انقلابى است. توقّع انقلاب از هنر و هنرمند، مبتنى بر نگاه زيباشناختى در زمينه هنر است، كه توقّع زيادى هم نيست. ملتى در يک دفاع هشت ساله با همه وجود به ميدان آمد. جوانان به جبهه رفتند و از فداكارى در راه ارزشى كه براى آنها وجود داشت، استقبال كردند - البته عمدتاً به خاطر دين رفتند؛ هرچند ممكن است عدّه‌اى هم براى دفاع از ميهن و مرزهاى كشور دست به فداكارى زده باشند - مادران و پدران و همسران و فرزندان و كسانى كه پشت جبهه تلاش مى‌كردند نيز طور ديگرى حماسه آفريدند. شما خاطرات هشت سال دفاع مقدّس را مرور كنيد، ببينيد براى يک نگاه هنرمندانه به حالت و كيفيّت يک جامعه، چيزى از اين زيباتر پيدا مى‌كنيد؟ شما در عاليترين آثار دراماتيک دنيا، آن‌جايى كه به فداكارى يک انسان برخورد مى‌كنيد، او را تحسين و ستايش مى‌كنيد. وقتى فيلم، آهنگ، تابلوى نقاشى، زندگى فلان انقلابى - مثلاً ژاندارک - يا سرباز فداكار فلان كشور را براى شما به تصوير مى‌كشند، در دل و باطن وجدان خودتان نمى‌توانيد كار او را تحسين نكنيد. هزاران حادثه به مراتب باارزشتر و بزرگتر از آنچه كه در اين اثر هنرى نشان داده شده، در دوران هشت سال دفاع مقدّس و در خود انقلاب، در خانه شما اتفاق افتاد. آيا اين زيبايى نيست؟ هنر مى‌تواند از كنار اين قضيه بى‌تفاوت بگذرد؟ توقّع انقلاب اين است و توقّعِ زياده‌خواهانه‌اى نيست. مى‌گويند چرا زيبايى ديده نمى‌شود! كسى كه به اين مقوله بى‌اعتناست، نمى‌خواهد اين زيبايى را ببيند؟ عزيزان من! عدّه‌اى از شما با تاريخ به‌خوبى آشنا هستيد. من هم با تاريخ آشنا هستم. من سطرسطر ورقهاى تاريخ هفتاد، هشتاد سال گذشته و قبل از آن را مكرّر در مكرّر خوانده‌ام. ما حقيقتاً يكى از گرفتارترين ملتها در پنجه گردن‌كلفتى و قلدرى قدرتهاى جهانى بوده‌ايم. بنده در باب شبه قارّه هند مطالعات مفصّلى داشته‌ام و كتابى هم در اين زمينه نوشته‌ام. وقتى وضعيت ايران را با شبه قارّه مقايسه مى‌كنم، مى‌بينم با اين‌كه آن‌جا استعمار مستقيم انگليسيها وجود داشت، اما به لحاظ فشار انسانى بر يک كشور از ناحيه قدرتهاى اهريمنى دنيا، وضع ما از آنها بدتر بود. آنها از طرف نيروهاى خودى و ميهنىِ خودشان دچار خيانت و نفاق و فساد و وابستگى نبودند. يک مشت انگليسى به آن كشور وارد شده بودند. خوديهاى آنها عبارت بودند: از گاندى و نهرو و مولانا محمد على و مولانا شوكت على و جناح و غيره. آنها با انگليسيها جنگيدند و بسيار هم زجر كشيدند؛ اما وضع ما اين‌گونه نبود. انگليسيها رضاخان را به عنوان يک عامل دست‌نشانده بر سرِ كار آوردند تا كار مورد نظر آنها را انجام دهد. اين حرفها جاى انكار نيست؛

حرفی نیست که من بزنم؛ این حرفها جزو واضحات تاریخ است که هم گزارشگران نوشته‌اند و هم اسنادی که بعد از سی، چهل سال منتشر شده، گویای آن است. همین چند روز پیش در سندی از همین قبیل می‌خواندم که در جلسه‌ای که سید ضیاء و رضاخان و مأموران انگلیسی بودند، رضاخان گفته بود که من سیاست سرم نمی‌شود و وارد نیستم؛ هرچه شما دستور بدهید؛ من گوش به فرمانم! همین‌طور هم بود؛ اما لحظه‌ای که احساس کردند یک ذرّه حالت گوش به فرمانی‌اش متزلزل شده و گرایشی، آن هم نه به سمت استقلال حقیقی، بلکه به سمت آلمان هیتلری پیدا کرده است - طبیعتاً وقتی رضاخان به هیتلر نگاه کند، به هیجان می‌آید و لذّت می‌برد - او را کنار زدند و پسرش را بر سرِ کار آوردند. اینها جزو واقعیّات کشور است. کشور ایران با همه این خصوصیات فرهنگی عمیقی که شما می‌گویید و راست هم می‌گویید و من هم به همینها اعتقاد دارم، تحقیر شد. پنجاه، شصت سال کسانی بر ما حکومت کردند که آورنده آنها، نه این‌که ما نبودیم - چون در ایران حکومت مردم به این صورت اصلاً سابقه نداشت - بلکه دلاوریِ خودشان هم نبود. ای کاش اگر دیکتاتور بودند، اقلاً مثل نادرشاه با زور بازوی خودشان، یا مثل آقامحمدخان با حیله‌گری خودشان بر سر کار آمده بودند؛ اما این‌طور نبود. دیگران آمدند و آنها را بر این ملت مسلّط کردند و تمام منابع مادّی و معنوی این ملت را به غارت بردند. با رنجها و محنتهای بسیاری، حرکت عظیمی در مقابل این پدیده شوم اتّفاق افتاد و توانست با فدا کردن جانها و با عریان کردن سینه‌ها در مقابل دشنه‌ی دشمن غدّار، به جایی برسد. این زیبا نیست؟ هنر چگونه می‌تواند از کنار اینها بی‌تفاوت بگذرد؟ این توقّعِ انقلاب است. هنر انقلابی که ما از اوّل انقلاب همین‌طور گفتیم و آن را درخواست کردیم، این است. آیا این توقّع زیادی است؟ موسیقی و فیلم و تئاتر و نقاشی و سایر رشته‌های هنریِ شما باید به این مقوله بپردازد؛ اینها چیزهای لازمی است. توقّعِ انقلاب از هنر و هنرمند، یک توقّعِ زورگویانه و زیاده‌خواهانه نیست؛ بل مبتنی بر همان مبانی زیباشناختی هنر است. هنر آن است که زیباییها را درک کند. این زیباییها لزوماً گل و بلبل نیست؛ گاهی اوقات، انداختن یک نفر در آتش و تحمّل آن، زیباتر از هر گل و بلبلی است. هنرمند باید این را ببیند، درک کند و آن را با زبان هنر تبیین نماید. البته من انکار نمی‌کنم که بعد از انقلاب در زمینه هنر دینی - تا آن‌جایی که بنده مجال دارم و درک می‌کنم؛ چیزهایی هم وجود دارد که ما به عنوان یک مستمع شاید درست نمی‌فهمیم - آثار باارزشی درست شده است که من از کسانی که در این زمینه‌ها کار کردند، از اعماق دل سپاسگزاری می‌کنم؛ چه بازیگرهایی که نقشهای عالی را، عالی بازی کردند؛ چه آنهایی که کارگردانی کردند؛ چه آنهایی که متن فیلمنامه‌ها را نوشتند؛ چه بقیه دست‌اندرکارانی که در زمینه‌های گوناگونِ کارهای هنری واقعاً وارد بودند. در نقّاشی، خطّاطی، طرّاحی و غیره، کارهای باارزشی شده که به‌هیچ‌وجه روا نیست انسان آنها را نادیده بگیرد؛ ولی انتظاری که عرض کردم، همیشه بوده، الان هم وجود دارد. چند جمله‌ای هم در خصوص هنر و سیاست عرض کنم. این دوست عزیز - که مثل فرزند ماست - می‌گوید من نه می‌خواهم در این جناح باشم، نه در آن جناح؛ اما از سر من دست برنمی‌دارند! همیشه توصیه من به هنرمندان و کسانی که با کار هنری سر و کار دارند، این است که اینها را به بازیهای خطّی و سیاسی نکشانید. بحث حالا هم نیست؛ از زمانی که بنده رئیس جمهور بودم، هر گاه با وزرای ارشاد وقت و مسؤولان گوناگون مواجه می‌شدم، این نکته را می‌گفتم. توصیه‌های خاصی هم نسبت به اشخاص گوناگون داشتم که همه در این جهت بوده که نگذارید خطوط سیاسی و جناحهای سیاسی و شبه‌حزبها بیایند و وارد این مقوله شوند و آن را قبضه کنند؛ زیرا در این صورت همه چیز تباه خواهد شد. اما اشتباه نکنید؛ آن‌جایی که پای حفظ ارزشها و تداوم بخشیدن به آنهاست، یا صحبت از استحاله ارزشهاست، یک خط کشی وجود دارد؛ شما نمی‌توانید بگویید من نه این طرف هستم، نه آن طرف. مگر می‌شود؟ این می‌شود بی‌هویّتی. مگر می‌شود آدم به یک ارزش، هم معتقد باشد، هم نباشد؛ یک ارزشی را، هم پاس بدارد، هم ندارد؟ این‌جا آدم باید موضع انتخاب کند و پای آن بایستد. البته من هیچ نفی نمی‌کنم؛ ممکن است کسی اشتباه کند؛ در این صورت انسان خطا را جبران می‌کند؛ کمااین‌که در مواردی به بعضی از دوستانی که آثار خودشان را به من ارائه کردند یا از طریق دیگری من آن آثار را دیدم و به نظرات نقّادانه‌ای رسیدم - چه در بازیها، چه در

محاوره‌ها و به قول شما دیالوگها، چه در برخی از صحنه‌پردازیها - به آنها گفتم. البته بعضی اصلاح کردند، بعضی هم اصلاح نکردند. ما از آنهایی که اصلاح کردند، تشکّر کردیم؛ اما از آنهایی که اصلاح نکردند، هیچ وقت گله نکردیم که چرا اصلاح نکردید؛ چه برسد بالاتر از گله. به‌هرحال در این‌جا حدودی وجود دارد. مگر می‌شود نسبت به این حدود بی‌تفاوت بود؟ همان‌طور که در ابتدا گفتم، نمی‌شود نسبت به ارزشها بی‌تفاوت بود. این را نباید به حساب خطّ و جناح سیاسیِ «الف» و «ب» گذاشت. من در زمان ریاست جمهوری در یک سخنرانی که هر دو جناح حضور داشتند، گفتم شما مثل دو قبیله‌اید - قبیله «الف»، قبیله «ب» - دعواهای شما قبیله‌ای است. امروز همان قبیله‌گرایی - البته با شکلهای بدش - ادامه پیدا کرده که جای صحبتش این‌جا نیست؛ من با خود آنها در میان می‌گذارم و می‌گویم. اما یک نکته وجود دارد و آن این است که ببینید عزیزان من! سیاست در دنیای امروز از هنر استفاده ناشایسته می‌کند. اگر بگوییم نمی‌کند، دلیل بی‌اطّلاعی است. نه فقط امروز استفاده می‌کند، بلکه از سابق استفاده می‌کرده است. چند روز پیش سندی از اسناد منتشر شده وزارت خارجه امریکا درباره جریان کودتای ۲۸ مرداد را ترجمه کرده و برای من آوردند. البته به هنگام وقوع این حادثه، سنّ من زیاد نبود - چهارده، پانزده سال داشتم - چیزهای اندکی یادم هست؛ اما از زبانها بسیار شنیده‌ام و در آثار هم زیاد خوانده‌ام؛ ولی به این تفصیل هیچ‌جا وجود ندارد. آنهایی که خودشان دست‌اندرکار این جریان بودند، این اسناد را نوشتند و برای وزارت خارجه و سازمان سیا فرستادند. این اسناد متعلّق به امریکاییهاست. البته عملیات، بین امریکاییها و انگلیسیها مشترک بوده که در این گزارش کاملاً منعکس شده است. آن بخش مورد توجّه من این است: «کیم روزولت» می‌گوید وقتی ما به تهران آمدیم، یک چمدان بزرگ پُر از مقاله‌هایی که نوشته شده بود و باید ترجمه می‌شد و در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید، و نیز کاریکاتورهایی را با خودمان آوردیم! شما فکرش را بکنید، دستگاه سی. آی. ایِ امریکا برای ساقط کردن حکومتی که با آنها ناسازگار بود و منافع آنها را تأمین نمی‌کرد؛ حکومتی که به آراء مردم متّکی بود - برخلاف همه حکومتهای دوران پهلوی، این یک حکومت ملی بود که قانونی و با آراء مردم بر سر کار آمده بود - تحت عنوان این‌که ممکن است پشت پرده آهنین شوروی برود، از همه ابزارها - از جمله از ابزار هنر - علیه آن استفاده کرد. البته آن روز کاریکاتوریستی که هم به درد اینها بخورد و هم بتواند مورد اعتمادشان قرار گیرد، لابد نبوده است؛ لذا با خودشان کاریکاتورهای آماده را آورده بودند! در آن اسناد آمده است که ما به بخش هنری سازمان سیا سفارش کردیم که این چیزها را تهیه کند! اتفاقاً دو، سه سال پیش نیز ایتالیاییها کتابی نوشتند که به فارسی هم ترجمه شده است؛ آن‌جا هم به وجود بخش هنری سازمان سیا و فعّالیتهای گوناگونش اشاره شده است. سیاست، این‌گونه از هنر استفاده می‌کند. شما در این‌جا می‌خواهید چه کار کنید؟ اگر همه‌ی سیاستمداران و مستکبران و قلدران و صاحب‌اختیاران دنیا می‌آمدند در مقابل کتاب مقدّس خودشان قسم جلاله می‌خوردند که از هنر استفاده نکنند، می‌شد آدم نسبتاً خیال راحتی پیدا کند و بگوید بسیار خوب، الحمدللَّه، هنر خلاص شد؛ اما آنها از هنر استفاده می‌کنند. شما می‌خواهید چه کار کنید؟ آیا شما می‌خواهید در مقابله با مطامعی که آنها به وسیله هنر به آن می‌رسند، از این ابزار بهره نبرید؟ این خردمندانه است؟ نه؛ این خردمندانه نیست. شما این را بدانید که تا این تاریخ، هیچ حکومتی مثل حکومت فعلی ایران، در این سرزمین نبوده که به رأی و خواست و عاطفه مردم متّکی باشد؛ من این را به طور یقینی می‌گویم و آن را ثابت می‌کنم. البته حکومتهایی بوده‌اند که ستایش‌کننده داشته‌اند؛ اما ستایش کردن، یک حرف است؛ ایمان و باور و عاطفه مردم در اختیار یک حکومت بودن، یک حرف دیگر است. این متعلق به جمهوری اسلامی است؛ این به برکت انقلاب و تکیه به مردم است. الان نیز همین‌طور است؛ این را بنده با افتخارِ تمام عرض می‌کنم. در این‌جا اقبال مردم، با فرعونیّت و احساس خودبرتربینیِ زمامداران همراه نشده است. بنده که الان با شما حرف می‌زنم، یک سر سوزن در خودم احساس کبریایی ندارم - الحمدللَّه ربّ العالمین - سایر مسؤولان کشور هم این‌گونه‌اند؛ رئیس جمهور هم ندارد، رئیس مجلس هم ندارد، رئیس قوّه قضاییه هم ندارد؛ اصلاً و ابداً چنین چیزی وجود ندارد. مسؤولان ما می‌دانند که امانت خدا در دست آنهاست؛ امروز چند صباحی وجود دارد، اما فردا نیست. مسؤولان

برعهـده خودشـان وظایفی قائلنـد؛ این مربوط به این کشور است. این نظامی که مردمی و متواضع و در خـدمت اهـداف مردم است، یک گناه بزرگ و نابخشودنی دارد و آن این است که تسـلیم خواستهایی که تأمین‌کننده منافع قدرتهای بزرگ در این منطقه است، نمی‌شود. این‌که می‌گویم تسلیم منافع آنها نمی‌شود، حرفی است که آنها بصراحت آن را می‌گویند. شما می‌بینید که امریکا مثلاً در خلیج فارس یا در فلان نقطه، نیرو مستقر می‌کند. اگر گفته شود چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گوید منافع من در گرو این کار است! یعنی منافع او با چنـد هزار کیلومتر فاصـله بایـد در خلیـج فارس تأمین شود؛ ولو منافع کشوری که در همین منطقه زنـدگی می‌کنـد، تـأمین نشـود! اینهـا در هر کشـوری هر اقـدامی می‌کننـد، به خـاطر این است که آن منـافعِ فرامرزی بایـد تـأمین شود. جرم جمهوری اسـلامی این است که برخلاـف همه کشورهـای دنیـا، زیر بار این منافع نمی‌رود و آنها را تأمین نمی‌کنـد. می‌گویـد می‌خواهم منافع خودم را تأمین کنم؛ به منافع شـما هم کاری ندارم. این‌که گفته می‌شود جمهوری اسـلامی سرِ جنگ دارد، این‌طور نیست؛ امریکا با ما وضع قابل جنگی نـدارد؛ ما یک طور دیگریم، آنها یک طور دیگرنـد. ما بنای جنگیـدن با امریکا را نداشتیم؛ هیچ وقت هم چنین چیزی را نگفتیم؛ ولی مـا بنـای تسـلیم شـدن نـداریم و می‌گوییم بـا هیـچ قیمتی در مقابل شـما تسـلیم نمی‌شویم. این جرم جمهوری اسـلامی است. در زمینه مسائل گوناگون و قضـیه فلسـطین و غیره نیز همین‌طور است. به جرم تسلیم نشدنِ یک ملت در مقابل تمایل مستکبرانه قدرتهای جهانی، این ملت محکوم می‌شود که با همه ابزارها - از جمله ابزار هنری - با او به‌شدّت مبارزه شود. همان‌گونه که عرض کردم، سازمان سیا بخش هنری دارد و فیلمهایی که بعد از انقلاب علیه ما و علیه شـیعه و اسلام درست کردند، بسیار زیاد است. شـما که یـک فیلمساز و سینماگر و بازیگر سـینما و تئاتر و موسـیقیدان و آهنگساز ایرانی هستیـد و این واقعیّت و مظلومیت را ادراک می‌کنید، تکلیفتان چیست؟ آیا هیچ تکلیف مردمی وجود ندارد؟ من شـنیده‌ام که در قضایای جنگ جهانی در روسـیه، شورِ علی‌اف - آهنگ معروفی است که البته من نه آهنگش را شنیده‌ام، نه درست می‌دانم چیست؛ آقایان می‌دانند - در تهییج مردم برای وارد شـدن به میـدان جنگ، بیشترین تأثیر را داشت؛ یعنی در خـدمت اهـداف مردمی قرار گرفت. به طور طبیعی این توقّع از هنرمندِ هر کشـوری وجـود دارد؛ بنـابراین چطور می‌توانـد نسبت به این قضیه بی‌تفـاوت بمانـد؛ در حـالی که دشـمن از ابزار هنر اسـتفاده می‌کنـد؟ این نکته را هم به شـما بگـویم؛ این حرفهـایی که گـاهی آدم می‌شـنود که در دنیـا مـا را به خشونت‌طلبی متّهم می‌کننـد، حرفهایی نیست که آدمهای هوشمند و زیرک آن را بپذیرند یا بر زبان جاری کنند. برای از رو بردن یک ملت، بهترین راه این است که با انبوه تبلیغات متراکم او را از میدان خارج کنند؛ دائماً او را متهم کنند و در موضع دفاع قرار دهند؛ این یک شـیوه شـناخته شده است. مـا را به خشونت متهم می‌کننـد. چه کسـانی این کـار را می‌کننـد؟ یکی، دو سال پیش، یکی از رؤسای کشورهای اروپایی به این‌جا آمده بود. می‌دانید که در دیدارهای بین‌المللیِ سطوح بالا، بسیاری از حرفها، کلیّات و نوعاً تعارف‌آمیز و ایده‌پراکنی است. او راجع به صـلح صـحبت کرد که بله، مـا طرفـدار صـلح هستیم. من خـارج از پروتکلهـای معمولیِ این‌گونه ملاقاتهـا، حالت طلبگی به خودم گرفتم و گفتم شـما اروپاییها جنگ را به راه می‌اندازیـد، خودتان هم دم از صـلح می‌زنیـد! بزرگترین جنگهای تاریـخ بشـر را شمـا اروپاییهـا به راه انداختیـد و آن همه آدم کشـته شدنـد. ما که این طرف دنیا بودیم، باد جنگِ شـما این همه به ما خسارت وارد کرد؛ حالا هم آمده‌اید و دم از صلح می‌زنید! «خود گویی و خود خندی، خود مرد هنرمندی». گفتم ما مشکلی به نام جنگ نداریم. هیچکدام از کشورهای اسـلامی، طالب جنگ نیسـتند. شـما از جنگ حرف می‌زنید، خودتان هم می‌آیید شـعار صلح می‌دهید! آنها این همه سـلاح تولیـد می‌کننـد و به همه دنیـا می‌دهنـد. بنـابراین حقیقت قضـیه این است که خود آنهـا بیشترین خشونت را مرتکب می‌شوند. از تروریسم صـحبت می‌کنند؛ ولی مرادشان این است که چرا جمهوری اسـلامی از مبارزان فلسـطینی که از وطن خودشان دفاع می‌کننـد، حمایت می‌کند. از نظر رسانه‌های جهانی، حمایت از تروریسم، یعنی حمایت از مبارزان فلسـطینی! خراب کردن خانه فلسـطینی روی سـرش توسط تانک اسـرائیلی و کشتن بچه چند ماهه، تروریسم نیست؛ اما وقتی نظامیِ خشنِ جنایتکاری در حادثه‌ای کشـته می‌شود، در مطبوعـاتِ خودشان عکس زنش را جـدا، عکس بچه‌اش را جـدا - در حال گریه کردن و شـیون زدن - و عکس

خاکسپاری‌اش را جدا منتشر می‌کنند؛ برای این‌که نشان دهند این طرف خشونت می‌ورزد! اینها کارهای تبلیغاتی‌ای است که می‌کنند. غرض این است که به هنر و سیاست باید قدری عمیقتر نگاه کنیم؛ نمی‌شود ساده‌اندیشی کرد. امیدوارم که ارزش هنر در همان جایگاه حقیقی خودش، اوّل مورد توجّه اهل هنر قرار گیرد و آنها به ارزش محموله باارزشی که در وجودشان است، توجّه کنند و آن را احترام نمایند. احترام کردنش هم به این است که آن را در جای شایسته‌ای خرج کنند. امام سجاد (علیه‌السّلام) در حدیثی می‌فرمایند: جان و وجود انسانیِ تو ارزشمندترین چیزهاست؛ هیچ چیزی جز بهشت موعود خدا نمی‌تواند بهای این جان قرار گیرد؛ این را به‌غیر بهشت خدا ندهید.(۱) هنر، بخشی از آن فاخرترین و ارزشمندترین قسمتهای جان انسانی است؛ باید برای این ارزش قائل شد و آن را برای خدا خرج کرد. البته وقتی می‌گوییم برای خدا خرج کنید، فوراً ذهن به طرف همان حالت قشریگری و ریاکاری نرود. مسأله اقتصاد در هنر، مسأله مهمی است؛ نکته‌ای است که به دستگاههای اجرایی مربوط می‌شود و من بخصوص تکیه می‌کنم بر این‌که دوستان وزارت ارشاد به آن توجّه کنند. راست می‌گویند - هم فیلمسازها، هم بقیه بخشهای هنری - علاوه بر این‌که وضع خود هنرمندان از لحاظ زندگی، چندان ممتاز نیست و در خیلی جاها در حدّ قابل قبولی نیست؛ کسانی هم که در رشته‌های هنری سرمایه‌گذاری می‌کنند، غالباً وقتی به چیزهایی پایبند هستند، نمی‌توانند بازده مالی داشته باشند. یقیناً باید به اینها کمک شود؛ اگر کمک نشد، به سمت هر چیزی که بتواند پول را به سمت آنها بیاورد و آنها را تأمین کند - به قول اصحاب سینما، «گیشه‌گرایی» - می‌روند، که طبعاً این هم در همه وقت چیز خوبی نیست. گرایش به مسائل جنسی و شهوانی و امثال اینها در سینما، یک مقدار عاملش همین است. می‌خواهند فیلم جاذبه پیدا کند، لذا یک مشت افرادِ بخصوصی را جمع می‌کنند. متأسّفانه این عیب بزرگی است که در بسیاری از فیلمهای ما دیده می‌شود. آن نمونه‌هایی که دوستان گفتند، اصلاً قابل قبول نیست؛ کاملاً مردود است. البته این چند فیلمی که آقایان به آن اشاره کردند، من هیچکدام را ندیده‌ام. بحثِ سانسور نیست؛ بحثِ این است که ما نباید به ذهن و دل جوان چیزی را بدهیم که او را به سمت گناه و فساد می‌لغزاند. این غیر از آزاد گذاشتن فکر برای انتخاب در مسأله‌ای است. شما می‌دانید که مسائل احساساتی به کسی فرصت انتخاب نمی‌دهد؛ انسان را به سمتی می‌کشاند، بدون این‌که قدرت انتخاب داشته باشد. اینها را من نمی‌پسندم. انسان در بسیاری از فیلمها و کارهای نمایشی مشاهده می‌کند که برای جلوه دادن به کار، از جاذبه‌های جنسی استفاده می‌کنند؛ در موسیقی یک‌طور دیگر؛ در بعضی از هنرهای دیگر، طور دیگر. باید به‌گونه‌ای باشد که هنرمند بتواند آزادانه هنر خودش را بدون این اجباری که گفتم - اجبار به سمت مشتری طلبی - عرضه کند تا هنر، صحیح و کامل از آب درآید. امیدواریم که ان‌شاءاللَّه، هم من و هم همه مسؤولان و هم شما هنرمندان عزیزی که در این‌جا تشریف دارید، مشمول هدایت و رحمت الهی باشیم و دست کمک خداوند ما را پشتیبانی و یاری کند. من دوباره از شما دوستان عزیز و برادران و خواهرانی که زحمت کشیدید و به این‌جا آمدید، تشکّر می‌کنم. این فرصت مغتنم را به من دادید که از نزدیک با شما مواجه شوم و اگرچه محدود و کم، اما از نظرات برخی از شما استفاده کنم. من احترام و ستایش خودم را نسبت به کسانی که در عرصه هنر، دلسوزانه، مسؤولانه و متعهّدانه بذلُ تلاش و همّت می‌کنند، عرض می‌کنم و از آنها تشکّر می‌کنم و همچنین از کسانی که کارهای درخشان و باارزشی ارائه کرده‌اند - چه پیشکسوتهای باارزش ما، چه جوانان نوبالیده ما - سپاسگزارم. ان‌شاءاللَّه همه شما موفّق و مؤیّد باشید. از برادران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم که این فرصت را تدارک کردند، صمیمانه متشکّرم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

-- ۱) بحارالانوار، ج ۱، ۱۴۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرستاران، در آستانه سالروز میلاد فرخنده حضرت زینب (س)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرستاران، در آستانه سالروز میلاد فرخنده حضرت زینب سلام‌اللَّه‌علیها)

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم پرستاران عزیز، خواهران و برادران! خیلی خوش آمدید. امیدوارم که به برکت نام مبارک حضرت زینب سلام‌اللَّه‌علیها و سالگشت ولادت این بزرگوار، جامعه پرستاری کشور - که خود را منتسب به این نام کرده است - مشمول لطف و عنایت ویژه الهی قرار گیرد. لازم است دو مطلب در خصوص پرستار و پرستاری مورد توجّه قرار گیرد: مطلب اوّل این است که چون این شغل، یکی از سخت‌ترین مشاغل است؛ باید با همین خصوصیت، از نظر مسؤولان و برنامه‌ریزان شناخته شود. پرستار، انسان مهربانی است که با رفتار و اخلاق و خدمات خود، سلامت بیمار را به او هدیه می‌کند. اگر طبیب، درمان خود را به انجام رساند، اما خدمات پرستاری نباشد، تأمین سلامت بیمار دشوار است. هر کس که از خدمات پرستارانِ مهربان برخوردار شده باشد، می‌فهمد و می‌داند که نقش پرستاران در هدیه کردن سلامت به بیماران، چقدر مؤثّر است. این موجود بشری - که کار فرشته‌گون انجام می‌دهد - با سختیهای زیادی روبه‌روست. بیمارهای گوناگون، اخلاق تند و به ستوه‌آمده بیمار در بستر و روی تخت بیماری، مشکلات ناشی از وضع بیمار، بیماریهای سخت و احیاناً واگیر، فضای گرفته بیمارستان؛ همه اینها چیزهایی است که این حرفه را با همه شرافت و قداستش، در شمار یکی از سخت‌ترین مشاغل قرار می‌دهد. فرق است بین کسی که فقط با جسم خود خدمت می‌کند، و آن کسی که علاوه بر این‌که جسم و بازوان و نیروی بدنی خود را در خدمت کار قرار می‌دهد، ناگزیر است با روح و اخلاق و عواطف خود هم کار کند؛ به روی بیمار لبخند بزند، او را دلگرم کند، تندی و تلخی را از او تحمّل کند و فضای دشوار بیماری را برای او آسان نماید. این حقیقتاً یکی از سخت‌ترین کارهاست. کسانی که در زمینه‌های مختلف، برنامه‌ریز و تصمیم‌گیرند، باید به این شغل با این چشم نگاه کنند و برطبق این خصوصیت، درباره آن تصمیم بگیرند. مردم هم که به خدمتگزاران جامعه در همه رده‌ها، به چشم احترام نگاه می‌کنند، باید با این چشم به این شغل و شاغلان زحمتکش آن نگاه کنند. احترام پرستار لازم است. پرستار باید این را احساس کند که برای شغل و مسؤولیت و تلاش او، مردم و جامعه و مسؤولان اهمیت قائلند. این، سختیها را برای او آسان می‌کند. نکته دوم این است که بدانید خدای متعال پاداش زحمات سخت را چنان که حق و شایسته آن است، ادا می‌کند. کار را برای خدا و به حساب او بگذارید. بله، مردم و مسؤولان باید به وظیفه خودشان عمل کنند؛ اما پرستار، طرف خود را خدا بداند. اگر این احساس در پرستار بیدار شود که کار او برای خداست، به بنده خدا و به انسانِ نیازمند کمک می‌کند تا رضای الهی را جلب کند. بنابراین کار او نورانیّت پیدا می‌کند و از سطح یک کار بشری فراتر می‌رود؛ آن‌گاه اجر کار او «لاتعدّ و لاتحصی» است. هر لحظه دشوار شما در کنار تخت بیمار و در مواجهه با سختیهای این کار دشوار - که این لحظه‌ها را هیچ کس نمی‌تواند درک کند؛ فقط خود شما درک می‌کنید و کسی که کار شما را انجام می‌دهد - از چشم تیزبین مأموران الهی بیرون نیست. آن دقیقه بیشتری که کار می‌کنید، آن چهره مهربان و پُرعطوفت و لبخندی که نشان می‌دهید و به حسب ظاهر هیچ کس از آن قدرشناسی نمی‌کند - نه مسؤولِ شما آن را می‌بیند، نه مأموران عالی‌رتبه دولتی از آن حرکت کوچک مهربانانه شما مطلع می‌شوند، و نه خود آن مریض مجال تشکّر پیدا می‌کند - در دفتر انصاف و عدل الهی ثبت می‌شود. «فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره(۱)»: اگر شما به قدر سنگینی یک ذرّه - یعنی ذرّاتی که شما در تابش نور خورشید به درون اتاق مشاهده می‌کنید و اصلاً نمی‌شود سنگینی آنها با ابزارهای معمولی اندازه‌گیری کرد - کار نیک بکنید، آن را در قیامت به چشم خودتان خواهید دید؛ پاداش آن به شما برمی‌گردد و ضایع نمی‌شود. فرق تفکّر الهی با تفکّر مادی همین‌جاست. بنا بر معارف والای الهی، در عالم طبیعت و وجود، هیچ حرکتی، هیچ رفتاری و هیچ احساسی ضایع نمی‌شود. وقتی نسبت به بیمار احساس ترحّم می‌کنید و انگیزه مهربانی در دلتان نسبت به آن بیمار می‌جوشد، همان هم اجر دارد. آن را چه کسی می‌بیند و احساس می‌کند؟ خدای متعال که عالم‌السّرّ و الخفیّات است - «یعلم خائنة الأعین و ما تخفی الصّدور»(۲) - و هر آنچه که در دلها و خاطره‌های ما می‌گذرد، می‌داند و به آن آگاه می‌شود، پاداش خواهد داد. قدر این شغل را بدانید. حسابها را از هم جدا کنید. این‌که جامعه پرستاری به خاطر خدمات و زحمات خود، از بخش دولتی یا از بخشهای دیگر مطالباتی دارد و آنها باید صورت گیرد، به جای خود محفوظ و باید بشود؛ همه

باید وظیفه خودشان را در مقابل پرستار و جامعه پرستاری بدانند؛ اما در کنار این بخش، این را هم فراموش نکنید که کار شما به مقتضای سختی و ظرافت و نامحسوس بودنِ بسیاری از تلاشهایش در چشم مردم، خصوصیتی دارد که می‌تواند آن را در پیشگاه عدل الهی مورد توجّه ویژه قرار دهد. اینها مهم است. البته این توصیه‌هایی که به شما عرض می‌کنیم، مربوط به شما و دل شما و خداست. توصیه ما به مسؤولان این است که وظایف خودشان را در مقابل این مجموعه انجام دهند. نام مبارک حضرت زینب نشان‌دهنده تلاشی از این نوع است. تلاش حضرت زینب سلام‌اللَّه‌علیها فقط این نیست که از امام بیماری در کربلا- حراست و پرستاری کرده است. حضرت زینب از روح کلّی اسلام و جامعه آن روز مسلمین پرستاری کرد؛ پرستاری بزرگ او آن‌جاست. حضرت زینب در مقابل یک دنیا بدی، ظلم، بی‌انصافی، حیوان‌صفتی و قساوت، یک‌تنه ایستاد. و با این ایستادگی، توانست از روح کلّی اسلام حراست و پرستاری کند. همچنان که می‌گوییم امام حسین علیه‌السّلام اسلام را حفظ کرد، می‌توانیم دقیقاً ادّعا کنیم که حضرت زینب سلام‌اللَّه‌علیها هم با ایستادگی خود، اسلام را حفظ کرد. این ایستادگی، یک رمز و راز و یک عامل اصلی است. ملتهایی که برای هدفهای خود ایستادگی می‌کنند، موفّقند. ممکن است این موفّقیت، در کوتاه مدت به چشم آدمهای کوتاه‌بین نیاید؛ اما بدون تردید این موفقّیت، تثبیت شده است و برو برگرد ندارد. شما به همین قضیه فلسطینِ مجروحِ مظلومِ غصب شده نگاه کنید؛ مردمی که در آن‌جا هستند، الان یک سال است که ایستادگی کرده‌اند. اگر بخواهیم با چشم مادّی به آمارهای ظاهری نگاه کنیم، می‌بینیم اینها یک سال کتک خوردند، ضربت دیدند، کشته و مجروح دادند؛ اما در واقع مسأله فلسطین را زنده کردند؛ دشمن را پا در گل گذاشتند و او را به اعتراف به عجز وادار کردند. هرچه که رژیم صهیونیستیِ ظالم و غاصب، سختگیری خود را بیشتر می‌کند، به عجز خود بیشتر اعتراف می‌کند. این نشان می‌دهد که درمانده است. الان هم شروع به عربده‌کشی و تهدید به جنگِ در منطقه و بیرون منطقه کرده است؛ این برای چیست؟ برای این است که همان مردان مظلوم، همان زنهایی که بچه‌های چند ماهه‌شان هدف گلوله ظلم صهیونیستها قرار گرفتند، همان نوجوانانی که با سنگ به جنگ نیروهای تا دندان مسلّح دشمن رفتند، دشمن را ضایع و عاجز کرده‌اند. موازنه قدرت در دنیا، همه‌اش به یال و کوپال ظاهری و به چهره ابرقدرتی نیست؛ ایستادگی لازم است. ملت ما هم ایستادگی کرد و پیروز شد - هم در انقلاب، هم در جنگ، هم در دوران بعد از جنگ - امروز هم ایستادگی می‌کند و پیروز می‌شود. این فشارهایی که شما مشاهده می‌کنید - فشار تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی، یارگیریهای خائنانه و رذالت‌آمیز از درون کشور به وسیله دشمن - به خاطر این است که ملت ایران طبق آیه شریفه‌ی «قالوا ربّنا اللَّه ثمّ استقاموا»،(۳) سخن حق و خواسته‌ی مشروع و منطقی خود را - که در دست گرفتن امور خود و قطع دخالت بیگانگان و تکیه به حکم و دین الهی است - با صدای رسا اعلام کرده و پای آن محکم ایستاده است. اما چه کسی در این خصوص پیروز خواهد شد؟ ملت و ایستادگی اوست که پیروز خواهد شد. البته اینها میدان امتحان است. در دنیا آبروی خیلیها رفت. در قضیه فلسطین و ایران، آبروی قدرتهای بزرگ جهانی بر زمین ریخت؛ ملتهای دنیا شناختند که در اظهارات اینها، ادّعاهای پوچ حقوق بشر و ضدّیت با تروریسم چقدر حقیقت دارد. شما ببینید امروز دولت امریکا ادّعا می‌کند که با تروریسم مخالف است؛ در همین حال رژیم صهیونیستی در سطح دولت تصمیم می‌گیرد که افراد مشخصی را - بیست و چند نفر را معیّن کرده است - ترور کند! این یک تروریسم رسمی دولتی است؛ درعین‌حال دولت امریکا از اینها حمایت می‌کند! آیا این، دروغگویی رژیم امریکا را اثبات نمی‌کند؟! ادّعا می‌کنند که طرفدار حقوق بشر و حقوق کودکان و حقوق زنانند؛ اما در داخل فلسطین، ناگهان با بلدوزرهای صهیونیستها، سقف روی سر کودک چندماهه و زن بی‌پناهِ در خانه خود نشسته، فرود می‌آید و اینها لب نمی‌جنبانند و اخم نمی‌کنند! این کار، آبروی اینها را در برابر ملتهای دنیا می‌برد. من به شما عرض کنم؛ خدا را سپاسگزاریم که روند کارها را چنان پیش آورده - البته همّت ملت عزیز و بزرگوار ایران بیشترین نقش را در این کار داشته است - که روزبه‌روز پشتوانه جهانی و افکار عمومی نسبت به قدرتهای بزرگ ضعیفتر می‌شود و فریاد ملتها علیه نظام سلطه جهانی، بلندتر و رساتر می‌گردد. امیدواریم که خداوند متعال به ملت ایران، عظمت و

اقتدار و آن چیزی را که شایسته فداکاری و ایثار اوست، عنایت کند و به شما جامعه پرستاران کشور اجر جزیلی مرحمت کند و ان‌شاءاللّه بتوانید با دلگرمی، این شغل بسیار مهم و حساس و دشوار را پیش ببرید و اجرتان را از خدای متعال بگیرید. امیدواریم همه شما مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) زلزال: ۷ ۲) غافر: ۱۹ ۳) فصلت: ۳۰

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای خاتمی سال ۸۰

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای خاتمی سال ۸۰ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ای بسیار مهم و نمایشگر یک نقطه حسّاس در حرکت تاریخ جمهوری اسلامی است. این مجلس و مراسمی که امروز انجام گرفت، حاکی از یک حقیقت زنده و درخشان در نظام جمهوری اسلامی است و آن حقیقت مردم‌سالاری دینی و حاکمیتِ احکام نورانی اسلام و حضور و انتخابگری آحاد ملت است. از خدای متعال مسألت می‌کنیم که به برکت نام و یاد حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها - که ایام شهادت آن بزرگوار نزدیک است - و به برکت مجاهدتها و ایثارگریهایی که در طول سالیان گذشته تا امروز برای اعلای کلمه اسلام و برافراشتن این پرچم نثار شده است، این آغاز را، آغازی مبارک و منشأ برکات و آثار خیر قرار دهد؛ هم برای مردم عزیزمان که در انتخابات شرکت کردند و وظیفه خودشان را انجام دادند و هم برای رئیس جمهور محترم که اعتماد مردم را کسب کردند و دوره جدیدی از مسؤولیت را بر دوش گرفتند. در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معیّن شده است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرّای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند. در همه آنچه که در دنیا به نام دمکراسی و مردم‌سالاری شناخته می‌شود، چارچوب وجود دارد. در دمکراسیهای غربی، چارچوب عبارت است از منافع و خواست صاحبان ثروت و سرمایه دارانِ حاکم بر سرنوشت جامعه. تنها در آن چارچوب است که رأی مردم اعتبار پیدا می‌کند و نافذ می‌شود. اگر مردم چیزی را که بر خلاف منافع سرمایه‌داران و صاحبان قدرت مالی و اقتصادی - و براثر آن، قدرت سیاسی - است بخواهند، هیچ تضمینی وجود ندارد که این نظامها و رژیمهای دمکراتیک، تسلیم خواست مردم شوند. یک چارچوب محکم و ناشکننده بر همه این خواستها و دمکراسیها حاکم است. در کشورهای سوسیالیستی سابق - که آنها هم خودشان را کشورهای دمکراتیک می‌نامیدند - این چارچوب، حزبِ حاکم بود. در خارج از چارچوبِ تمایلات و سیاستها و انگیزه‌های حزبِ حاکم، رأی مردم هیچ توانایی و کاربُردی نداشت. به‌هرحال چارچوب وجود دارد. امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدّس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتو افشانی و آنها را هدایت می‌کند. مسأله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمّی است که در نظامهای سیاسی رایج دنیا - بخصوص در نظامهای غربی - نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوسهای فاسد کننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دمکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان این‌که خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و

از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است. این هدیه انقلاب اسلامی به ملت ایران است. این تجربه جدید و جوانی است؛ اما تجربه قابل تأمّل و پیگیری و قابل تقلیدی است برای همه کسانی که دلشان برای فضیلتها و جامعه پاك و پاکیزه‌ی انسانی می‌تپد و از جرائم و رذائل اخلاقی و رواج زشتیهای خُلقیّات بشری رنج می‌برند. ملت ایران در طول قرنهای متوالی، همواره در مقابل خود حاکمانی را مشاهده کرده بود که یا خود یا اجدادشان به ضرب شمشیر، حکومت را به دست آورده بودند و با اتّکا به قبضه شمشیر و سرنیزه قدرت، آن را برای اعقابشان گذاشته بودند. حکومت و حقّ حاکمیت بر مردم، بدون خواست و میل و انتخاب مردم، مثل مال شخصیِ حاکمان به فرزندان و اعقابشان، تا نسلهای متعدّد به ارث می‌رسید. در دوره‌های اخیر - یعنی از اواسط دوره قاجار و سرتاسر دوره پهلوی - عنصر زشت دیگری وارد عرصه حاکمیت کشور شد و آن عنصر دخالت بیگانه بود. انگلیسیها رضاخان پهلوی را با انتخاب و گزینشِ خودشان بر سرِکار آوردند و پشتیبانی کردند؛ بعد پسر او را بر سرِکار آوردند و بعد پس از کودتای ۲۸ مرداد، نقش‌آفرین مسائل ایران و قدرت حکومت در کشور ما امریکاییها بودند و ملت در این میان هیچکاره بود. یک ملت در اساسی‌ترین مسائل زندگیش، در امر تعلیم و تربیتش، در امر اقتصادش، در امر سیاستش، در ارتباطات جهانی‌اش و در نظم معمولی زندگی‌اش، هیچ‌گونه اختیاری نداشته باشد و کسانی بر سرنوشت او و بر این همه حکومت کنند که برای تصدّی این مسؤولیت، هرگز از مردم اجازه نگرفته باشند. ما هرگز حضور مردم و رأی آنها را - جز در یک دوران کوتاه، آن هم به صورت بسیار ناقص - تجربه نکرده بودیم. این اسلام و انقلاب و مجاهدت و ایثار این ملت و عظمت و شخصیت کم‌نظیر امام بزرگوار بود که زمینه‌ساز لطف و رحمت الهی شد و این هدیه بزرگ به ملت ایران داده شد. این مراسم، هشتمین مراسمی است که در آن رئیس جمهور منتخب مردم، به طور رسمی رئیس جمهور می‌شود و اختیار اداره کشور و زمام امور قوّه مجریّه را در دست می‌گیرد. این را انقلاب به ما داد. البته دستگاههای تبلیغاتی دنیا با تبلیغات بسیار رذیلانه سعی می‌کنند این‌گونه وانمود کنند که حضور مردم و مردم‌سالاری نظام اسلامی، از انتخابات سال هفتادوشش به این طرف است؛ یعنی می‌خواهند گذشته انقلاب را نفی کنند! این هم ادامه همان دشمنیهایی است که همیشه با این انقلاب داشته‌اند. نه؛ ما ملت ایران در این بیست‌ودو سال، هشت مرتبه پای صندوق انتخاب رئیس جمهور رفته‌ایم و با رأی خود، او را انتخاب کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که در کشور ما به برکت نظام اسلامی، محور تصمیم‌گیری، مردمند و چارچوب تصمیم‌گیری - هم برای مردم و هم برای مسؤولان - احکام و شریعت اسلامی است. این، وظایف سنگینی را بر دوش همه ما می‌گذارد. من از رئیس جمهوری عزیزمان تشکّر می‌کنم که این مطالب را - که حاکی از احساس مسؤولیت است - در نطق خودشان بیان کردند. بله؛ مطلب همین است؛ رئیس جمهور و یکایک اعضای تصمیم‌گیر در این نظام، مسؤولند. اعتبار آنها عبارت از این است که به وظیفه خود در مقابل خدا، مردم و قانون اساسی عمل کنند. در نظام اسلامی، اعتبار همه مسؤولان به این است که خود را کمربسته دین خدا و مجری قوانین و متعهّد به قانون اساسی بدانند. مردم این را می‌خواهند و انتخاب کرده‌اند. اگر کسی قدم را کج بگذارد و از این راه منحرف شود - چه رهبری باشد، چه رئیس جمهور باشد و چه دیگر مسؤولان - قبل از آن‌که ساز و کار اجرایی برای کنار گذاشتن آنها به کار بیفتد؛ چون فاقد شرط می‌شوند، خودشان منعزل و کناررفته‌اند. بنابراین مسؤولیت، سنگین است. اگر ما بخواهیم سعادت این مردم را تأمین کنیم، باید در اجرای احکام الهی کوشا باشیم. سعادت دنیا و آخرت مردم در اجرای احکام الهی و اسلامی است. این آن چیزی است که می‌تواند کشور و ملت ما را به آرمانهای والا و برجسته خود برساند. این آن چیزی است که می‌تواند این کشور را در مقابل مطامع روزافزون قدرتهای بزرگ مصونیّت بخشد. این آن چیزی است که می‌تواند این ملت را با همان ایمان و شوری که در پیروزی انقلاب و دوران جنگ تحمیلی و در همه توفانها نشان داد، در صحنه نگه دارد. آن عاملی که می‌تواند ملت ایران را - با فقدان بسیاری از تجهیزاتی که قدرتهای بزرگ از آن برخوردارند - این‌طور محکم و باثبات نگه دارد، ایمان دینی است. باید ایمان دینی را در مردم حفظ کرد تا این مردم بتوانند مقاومت خود را حفظ کنند و بایستند و از مسؤولان پشتیبانی کنند و در مقابل خطرها سینه سپر نمایند.

ما مسؤولان، بدون حمایت مردم چیزی نیستیم و نمی‌توانیم کاری بکنیم. ارزش و اقتدار و توانایی ما در صحنه بین‌المللی و در مقابل توفانها، به پشتیبانی مردم است و این نظام بحمداللَّه امروز مردمی‌ترین نظامِ دنیاست. نسبت و ارتباط بین مسؤولان و این مردم، ارتباط ایمان، عاطفه و اعتماد است. این ارتباط و این‌گونه رابطه و پیوند، در دنیا نظیر ندارد. اگر بخواهیم این مردم از دولتها و مسؤولانی که می‌آیند و می‌روند و از نظامی که به وسیله این مردم بر سر کار آمده است، حمایت کنند، باید ایمان مردم را حفظ کنیم و جلوِ تهاجم به ایمان آنها را بگیریم. من به رئیس جمهور عزیزمان دو، سه توصیه عرض می‌کنم. البته اینها حرفهایی است که در خلوت و جلوت، بین بنده و ایشان و دیگر مسؤولان بارها گفته شده است؛ بنابراین اینها را برای تذکّر به خودم و شما مسؤولانی که در این‌جا حضور دارید، عرض می‌کنم. یک مسأله این است که در موقعیت حسّاس کنونی، کارِ مجموعه دستگاه دولت باید بی‌وقفه شروع شود و بدون اندکی لنگی و سستی، با جدّیت کامل ادامه پیدا کند. این چند ماهی که معمولاً از هنگام انتخابات - یا حدود انتخابات - تا تشکیل دولت جدید، وقفه‌گونه‌ای در امور پیدا می‌شود، بسیار خسارتبار است. حتّی‌المقدور باید این زمان را کوتاه کرد. امیدواریم ان‌شاءاللَّه مجلس شورای اسلامی هم نهایت همکاری را با رئیس جمهور محترم بکند و هر چه زودتر کابینه دولت تشکیل شود و به کارهای مهمّی که برعهده آنهاست، بپردازند. ما در موقعیّت حسّاسی هستیم. به اعتقاد من امروز فوری‌ترین کار این است که به مسائل اقتصادی و مسأله معیشت و در رأس همه مسأله اشتغال، با جدّیت پرداخته شود. هیچکدام از اینها معضلات و گره‌های کوری نیستند که دستهای توانا و فکرهای کارآمد، نتوانند آنها را حل کنند. همه اینها کارهای ممکن و روانی هستند؛ منتها تلاش، جدیّت، ابتکار و پشتکار لازم است تا این کارها انجام گیرد. امروز اگر اندکی سستی و کوتاهی شود، دیر خواهد شد. فرصت کوتاه است؛ فرصتهای دولتها مثل برق می‌گذرد. چهار سال به‌سرعت گذشت، این چهار سال هم به‌سرعت خواهد گذشت. بنابراین باید اولویّت را در نیازها جستجو کرد و با آگاهی و شتاب لازم و تدبیر مقتضی، آن نیازها را برآورده ساخت. امروز این امرِ لازمی است. شما اگر به تبلیغات جهانی - که بی‌گمان از مرکزیّتهای حساب‌شده سیاسی و امنیّتی هدایت می‌شود - نگاه کنید، می‌بینید یکی از نقاط امید دشمنان ما برای فلج کردن نظام اسلامی، همین مسأله اقتصاد است. ما منابع ثروت و درآمد و نیروی کار فراوان و زمینه‌های متعدّدی برای شکوفایی اقتصادی داریم. ما می‌توانیم بسیاری از کارها را انجام دهیم. ما می‌توانیم چهره زشت فقر را از کشور بزداییم. پس مسؤولان دولتی، پیش و بیش از هر کار به این مسأله همت بگمارند. بخش اقتصادی دولت در واقع بزرگترین بخش از بدنه دولت است. چه مسؤولان ستادی اقتصادی و چه مسؤولان اجرایی بخشهای گوناگون تولیدی و خدماتی، همه باید یک‌جهت و یکدل مشغول کار شوند. در این قضیه هیچگونه درنگی جایز نیست. اعتقاد من این است که با زمینه‌های فراوانی که ما داریم، مسؤولان خواهند توانست در مدتی نه چندان طولانی، به همه آحاد ملت بقبولانند و نشان دهند که در وضع معیشتی و وضع عمومی اقتصادی، دگرگونی حاصل شده است. این مژده را بدون این‌که دائماً بر زبان جاری کنند، در عمل به مردم بدهند. این عملِ صالحِ بزرگی است که مسؤولان اجرایی کشور باید به آن بپردازند. به وسوسه‌های دشمن اعتنایی نکنید. شکّی نیست که امروز دستگاههای استکباری جهانی از طُرق مختلف در فکر قبضه کردن همه منابع ثروت و امکانات در همه جای دنیا هستند و اگر لازم باشد یک وقت تبلیغ خلافی به صورت وسوسه در دلهای کسانی بیفکنند، حرفی ندارند و این کار می‌کنند. شما به واقعیّتهای کاریِ خودتان نگاه کنید و با جدیّت و تکیه بر بیّناتی که قانون اساسی برای ما معیّن کرده است - که به احکام اسلامی و مقررات اسلامی متّکی است - در زمینه‌های پولی و مالی و تولیدی و خدماتی و همه آن چیزهایی که به اقتصاد مردم وابسته است، نوآوری و تلاش کنید. خدای متعال به این تلاش برکت خواهد داد. مسأله دوم، توجّه به فرهنگ عمومی کشور است. من به دوستان - از جمله به رئیس جمهور محترم - قبلاً این را عرض کرده‌ام. یکی از مسائلی که دشمن به‌طور جدّی در کشور تبلیغ می‌کند، مسأله اباحیگری است. اباحیگریِ اعتقادی و عملی، یعنی پایبندیها و تقیّدات و تکیه‌گاههایی که یک انسان را در حرکت خود به سمت هدف مشخصی عازم و مصمم می‌کند، از او گرفتن و او را سرگردان و

لنگ کردن. این را باید جدّی بگیرید. یکی از سیاستهای دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند. چند سالی است که این را در تبلیغاتشان شروع کرده‌اند. بنده از همان اوایلی که این تبلیغات در رفتارهای دشمنان کشور، اجرایی و عملیاتی شده بود - حدود ده، یازده سال پیش - متوجّه این نکته شدم و به همه، بخصوص به مسؤولان فرهنگی هشدار دادم و گفتم اینها می‌خواهند اصل اعتبار انقلاب را زیر سؤال ببرند؛ انقلابی که یکی از افتخارات تاریخ بشری در زمان ماست؛ انقلابی که یک ملت با دست خالی و به برکت ایمان، آن هم در مقابل یک دژ علی‌الظّاهر تسخیرناپذیرِ استکبار در این منطقه آن را بر پا کرد و موفّق شد؛ انقلابی به نام خدا؛ انقلابی در راه ارزشهای اسلامی؛ انقلابی که ملتهای مسلمان را به اسلامشان امیدوار و به هویّت اسلامیشان دلگرم کرد؛ انقلابی که در همه نقاط جهان ملتها را خودباوری بخشید و آنها احساس کردند که یک ملت - وقتی که عزم و اراده‌ای از خود نشان دهد - می‌تواند بر بزرگترین موانع پیروز شود و فائق آید. دشمنان می‌خواستند پیام آزادی، معنویّت، ارزش و فضیلت و کرامت انسانی‌ای را که در این انقلاب بود، ندیده بگیرند. این کاری بود که به صورت برنامه‌ریزی شده و با انواع و اقسام طُرق تبلیغاتی، آن را دنبال کردند. البته - متأسفانه - یک عده غافل، به صورت پادو در داخل هم همانها را تبلیغ کردند و هنوز هم می‌کنند. این برای آن است که پشتوانه فکری - که در واقع تکیه‌گاه اراده و عزم راسخ مردم است - از آنها گرفته شود و مردم احساس کنند پشتشان خالی است. مگر بدون ایمان و اعتقاد و بدون باور به راهی که انسان در آن قدم گذاشته، می‌شود آن راه را ادامه داد؟ همه باید مسائل فرهنگی را جدّی بگیرند. مظهر این تهاجم، همان اباحیگری است که از راه خدشه در اعتقادات، تشویق جریانهای خلافِ اخلاق در جامعه و تشویق و ترویج انواع و اقسام فسادها ایجاد می‌شود. اینها چیزهایی است که همه مسؤولان کشور باید به آن بسیار توجّه کنند و فقط مخصوص مسؤولان فرهنگی نیست. فساد انواع و اقسامی دارد که فسادهای مالی و اقتصادی از جمله آنهاست. یکی از بزرگترین مسؤولیتهای مسؤولان کشور - از جمله رئیس جمهوری محترم - تعقیب مفاسد مالی و اقتصادی است که باید در برنامه دولت قرار گیرد. البته قوّه قضائیّه و قوّه مقنّنه هم در این زمینه مسؤولند و خوشبختانه همکاریهایی هم می‌کنند. این مبارزه باید جدّی شود و خود را در مرحله عمل نشان دهد. مبارزه با مفسده اقتصادی و مالی یکی از کارهایی است که به گشایش اقتصادی کشور هم کمک خواهد کرد. یکی از موانع پیشرفت اقتصادی کشور، وجود گلوگاههای فساد است که به‌شدّت باید از آن ترسید و با آن مقابله و مبارزه کرد. البته کار سختی هم هست. من در جریان آن نامه هشت ماده‌ای که نوشتم، هم به رئیس جمهور محترم، هم به رئیس محترم قوّه قضائیّه و هم به رئیس محترم مجلس گفتم که بدانید مبارزه با فساد، یک مبارزه جدّی و واقعی است. مفسدین تهاجم خواهند کرد و فشار خواهند آورد؛ لذا کار سختی است. برای مقابله با شیوع فساد اقتصادی و مالی، باید لباس مبارزه به تن کرد. یک جریان فساد هم فسادهای اخلاقی و رواج منکرات است. با این هم باید مقابله و مبارزه کرد. ما خوب می‌دانیم، این جزو تعالیم اسلام است که با زبان و تبیین باید مردم را با فضایل اخلاقی آشنا کرد و از منکرات دور نگه‌داشت. این به جای خود درست؛ اما با شیوع منکرات و با تظاهرِ به آن باید مقابله کرد. اسلام مرتکبِ منکر را نصیحت و هدایت می‌کند؛ اما حد هم برای او می‌گذارد. با صِرف زبان و توصیه نمی‌شود کاری کرد. قدرت نظام باید جلوِ سیرِ فحشا و فساد را بگیرد. اجازه ندهید که هوسهای یک عدّه معدود و یک گروه کوچک و اندک در داخل جامعه، موجب اغوای ذهن و فکر دختر و پسر جوان و مرد و زن مؤمنی شود که هیچ انگیزه فسادی ندارند. شما باید جلوِ آن‌گونه افراد را بگیرید. همه مسؤولان بخشهای مختلف کشور در این زمینه مسؤولند. اجازه ندهید عدّه‌ای با تکیه به نام آزادی - که واقعاً باید بر عنوان مظلوم آزادی گریست که چه سوء استفاده‌هایی از این نام می‌شود - منکرات و فحشا و بی‌بندوباری را در جامعه رایج کنند. عکس‌العملِ آن این است که عدّه‌ای به نظام بدبین شوند؛ مثل اوّل مشروطه. یکی از عواملی که موجب شکست مشروطیت در ایران شد، این بود که متدیّنین بعد از مدتی احساس کردند کأنّه کار به سمت بی‌دینی پیش می‌رود. جنجال زیاد مطبوعاتی که آن وقت همه انگیزه خودشان را این قرار داده بودند که به مقدّسات دینی حمله کنند - البته کسانی که در مشروطیت با اساس دین و مظاهر

دینی و اعتقادات دینی و روحانیت و با این‌طور چیزها در مجامع به صورت قلمی و شعاری مقابله و اهانت می‌کردند، عدّه زیادی نبودند، اما جنجالشان زیاد بود - موجب شد که متدیّنین و علما که در صفوف اول مبارزه مشروطیت بودند، بتدریج دلسرد شدند و کنار نشستند. وقتی چنین شد، نهضت شکست می‌خورد؛ و مشروطیت شکست خورد. بعد از پانزده، شانزده سال از عمر مشروطیت، دیکتاتوریِ رضاخانی به وجود آمد. این بسیار عبرت‌انگیز است. رضاخانِ قلدر و چکمه‌پوش کجا، شعار مشروطیت کجا؛ چقدر اینها با هم فاصله دارند! چرا این‌طور شد؟ چون اطمینان و اعتماد مردم مؤمن سلب شد؛ کنار نشستند و از صحنه بیرون رفتند. مسؤولان نباید بگذارند چنین حالتی در مؤمنین به وجود آید. البته این هیچ مجوّز آن نیست که کسانی به بهانه این‌که اطمینانشان سلب شده، قانون‌شکنی کنند. قانون‌شکنی جرم است. تخلّف از قانون و خروج از مدار قانونی برای مقابله با هر چیزی که به نظر انسان منکر می‌آید - بدون اجازه حکومت - خودش یک جرم است؛ مگر نهی از منکر زبانی، که بارها گفتیم نهی از منکر زبانی جایز و واجب و وظیفه همه است و در هیچ شرایطی هم ساقط نمی‌شود؛ اما آن‌جایی که نوبت اجرا و عمل برسد، همه باید طبق قوانین عمل کنند. هیچ چیزی مجوّز این نیست که بگویند چون نیروی انتظامی و قوّه قضائیّه عمل نکردند، خودمان وارد میدان شدیم؛ نخیر، آن روزی که لازم باشد مردم برای حادثه‌ای خودشان وارد عمل شوند، رهبری صریحاً به آنها خواهد گفت. یک توصیه هم به بقیه مسؤولان و فعّالان سیاسی عرض کنم؛ مخصوصاً به کسانی که تریبونهایی در اختیارشان هست - هر تریبونی؛ از منبرها و روزنامه‌ها و صدا و سیما و مجلس و نماز جمعه و امثال اینها بگیرید تا هر تریبونی در هر گوشه کشور - مراقب باشید که تهیّج سیاسی برای کشور مضرّ است. فضا باید آرام و متعادل باشد تا دولت و مسؤولان بتوانند به وظایف خود عمل کنند. در شرایط متهیّج و متشنّج سیاسی، آسانترین کارهای جاری هم دشوار خواهد شد. هیچ کس به تهیّج سیاسی کمک نکند. یکی از بدترین عیوب برای فعّالان سیاسی این است که درصدد انشقاق و جدایی و بهانه‌گیری از یکدیگر باشند. وحدت کلمه را حفظ کنید. یکی از بدترین کارها این است که مسؤولانِ موظّف نظام، به وسیله اشخاص دیگر - صرفاً به خاطر این‌که تریبونی در اختیارشان قرار گرفته - مورد تخریب واقع شوند. انتقاد کردن غیر از تخریب کردن است. انتقاد، خوب و نعمت است. اگر دولت یا مسؤولان دیگر، مورد انتقاد قرار نگیرند، عیوب خودشان را نمی‌فهمند. انتقاد در واقع هدیه کردن عیوب آنها به خود آنهاست. ممکن است گاهی انتقاد درست باشد، ممکن هم هست نادرست باشد؛ اما انتقاد کردن غیر از تخریب کردن است. نه قوّه مجریّه و دولت را تخریب کنید؛ نه قوّه قضائیّه را تخریب کنید؛ نه قوّه مقنّنه را تخریب کنید؛ بخصوص کسانی که خودشان جزو این مجموعه هستند؛ تخریب آنها یک عیب مضاعف است. باید یکپارچه باشید؛ کمااین‌که هدف و خاستگاه فکری شما یکی است. این معنی ندارد که اگر کمبود و ضعفی در کار دولت و در بخشی ایجاد شد، کلیّت دولت مورد اهانت قرار گیرد و یا اگر کسی به یک حکم قضایی اعتمادی ندارد، قوّه قضائیّه را تخریب کند. بدترین رفتار با قوّه قضائیّه یک کشور همین است که کسی به خاطر نپسندیدن صدور و اجرای حکمی از صدها و هزاران حکم، بنا کند کلّ قوّه قضائیّه و دادگستری کشور را زیر سؤال بردن و مورد اهانت قرار دادن. یکی هم یک حکم دیگر را قبول ندارد، دیگری هم حکم سومی را قبول ندارد؛ این‌که مجوّز اهانت نمی‌شود. اهانت کردن و تخریب کردن و زیر سؤال ناشایست بردنِ قوّه مقنّنه - چه مجلس و چه شورای نگهبان که جزو قوّه مقنّنه است - برخلاف مصالح ملت و ناسپاسی نسبت به رأی ملت است. همه باید مراقب باشند. امروز وظیفه بزرگی بر دوش مسؤولان است و آن این است که این نعمت عظیم خداوندی را که به آنها داده شده - نعمت خدمت به مردم - شکرگزاری کنند و متوجّه باشند که دشمن پشت سر است. آینده هم آینده خوبی است؛ حرم در پیش است و حرامی در پس! اگر حرکت کنید، به اهداف والا خواهید رسید؛ اما اگر خدای نکرده سستی و تنبلی و کُندی و بدعملی کنیم، مورد تهاجم دشمن قرار خواهیم گرفت؛ حدّ وسط ندارد. امروز تلاش همه جانبه، وظیفه مضاعف و بزرگی است که بر دوش همه ماست. امیدواریم خداوند متعال، الطاف خودش را مثل همیشه شامل حال این ملت بزرگ کند؛ روح مطهّر امام بزرگوار را - که بانی و مهندس این بنای شامخ است - با اولیایش محشور فرمایند؛ شهدای

عظیم‌الشّأن و عظیم‌القدر ما و همه ایثارگران، جانبازان، آزادگان و خانواده‌هایشان را - که بزرگترین حق را به گردن ملت ایران و بخصوص به گردن مسؤولان دارند - با پیغمبر و آل او محشور کند و ان‌شاءاللَّه این روز و این مرحله جدید از مسؤولیت اجرایی کشور را برای ملت ما و کسانی که مسؤولیتی برعهده گرفته‌اند، مبارك قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه شما خوشامد عرض می‌کنم و از خدای متعال متضرّعانه و مبتهلانه، مکرّر درخواست کرده‌ام و می‌کنم که به شما کمك کند. بدون کمك الهی نمی‌شود وظایف سنگینی را که امروز بر دوش مدیران ارشد نظام - از قبیل شما - قرار دارد، انجام داد. ان‌شاءاللَّه مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه هم باشید و روزبه‌روز رابطه قلبی شما با آن بزرگوار تقویت شود و از آن حضرت فیض بگیرید. همچنین نام و یاد شهید رجایی و شهید باهنر و خاطره ماندگار آنها را تجلیل و تکریم می‌کنم. حضور و شاهد بودن اینها - به معنای حقیقیِ کلمه - در جوّ ذهنیِ دولت و مسؤولان محسوس است. اگرچه بعضی حضور اینها را حتّی در ذهنیّتهای امروز نمی‌پسندند، اما خوشبختانه وجود دارد و وعده الهی است. «احیاء عند ربّهم»؛(۱) اینها به معنای حقیقیِ کلمه زنده‌اند و ما امتداد حضورشان را در همین مطالبی که آقای رئیس جمهور بیان کردند و در بسیاری از گفته‌های دوستانِ مسؤول مشاهده می‌کنیم. همچنین از شهید عراقی - آن مرد پاکباز - تجلیل کنیم که مثل دیروز به شهادت رسید. همیشه سنّت بر این بود که یاد آن شهید عزیز هم زنده نگه‌داشته شود. من هم به نوبه خود لازم می‌دانم از دوستانی که در دولت بودند و همکاری طولانیِ چهار ساله و بیشتر داشتند، تشکّر کنم. از جناب آقای دکتر حبیبی صمیمانه تشکّر می‌کنم. یکی از محسّنات کار آقای حبیبی این است که کار پُرحجم و پُرمنفعت ایشان هیچ‌گونه تظاهری ندارد؛ یعنی آدم مغرض می‌تواند آن را نبیند؛ اگرچه آدم منصف حضور و سود آن کار را در طول عمر این دو دولت - به مدت دوازده سال - مشاهده می‌کند و من جزو کسانی هستم که این تأثیر مفید را مشاهده کردم. ان‌شاءاللَّه اجرتان را از خدا می‌گیرید. از این‌که ندانند و نفهمند و انکار کنند، در ذهنتان برنیاشوبید؛ زیرا هرچه چشم و دل بیگانه‌ها به حریم کارِ مخلصانه انسان وارد نشود، انسان بیشتر باید آن را مغتنم بشمارد. همچنین از بقیه دوستانمان، جناب آقای مظفّر - برادر بسیار خوب، ارزشی و ارزشمند - جناب آقای کمالی، جناب آقای دکتر فرهادی و جناب آقای دکتر نمازی - همکار قدیمی ما از اوّلِ انقلاب - تشکّر می‌کنم. همان‌طور که آقای رئیس جمهور فرمودند، واقعاً این تعریفها بجا بود. همچنین طلب رحمت و مغفرت و رضای الهی می‌کنم برای مرحوم دکتر دادمان، وزیر بانشاط و پُرهمّت و بااراده‌مان که متأسّفانه نتوانستیم از ظرفیتهای پُرارزش وجود او استفاده کنیم و کارهایش نیمه‌کاره ماند. البته از آقای خُرّم هم همان انتظارات و نسبت به ایشان همان دید را داریم. من آقای خُرّم را هم می‌شناسم. بیش از دیدار و ملاقات، من از سوابق و دوره دانشجویی‌شان خبرهایی دارم و می‌دانم که ایشان هم عنصر مؤمن و ارزشی و غیور در کار هستند.ان‌شاءاللَّه آن رشته ادامه پیدا خواهد کرد. امسال را سال رفتار علوی نامگذاری کردیم. چه کسی باید رفتار علوی داشته باشد؟ در درجه اوّل، من و شما؛ چون ما رفتار علوی را در دوران حاکمیت آن حضرت مورد توجّه قرار دادیم، نه در داخل خانه یا در مزرعه که چاه می‌کَند. پس ما مخاطبان اصلی هستیم. کار خوبی که روابط عمومی دولت کرد، این بود که امسال همه روزهای هفته دولت را به نام امیرالمؤمنین گذاشت. کار بسیار درست و منطقی‌ای بود. امسال، سال رفتار علوی است و مسؤولیتهای ما هم سنگین است. مسؤولیت بنده که روشن است چقدر سنگین است؛ مسؤولیت شما آقایان وزرا و معاونان رئیس جمهور هم بسیار سنگین است. اگر کار شما قوی باشد، مملکت را پیش خواهد برد و مردم را نسبت به نظام خوشبین خواهد کرد؛ اما اگر کار شما خدای نکرده ضعیف یا معیوب باشد، برای مردم دردسر و مشکل ایجاد خواهد کرد و آنها را به نظام بدبین می‌کند. بنابراین بیش از آنچه که یك وزیر یا حتّی مجموعه هیأت وزیران، مورد محاکمه و مطالبه مردم قرار گیرد، اصل نظام

به چـالش کشـیده می‌شود و مثلاًـ می‌گوینـد چرا وضع ترافیـک، امنیّت و اقتصـاد نظام این‌گونه است؛ نمی‌گوینـد چرا هیأت وزیران این‌طوری است. می‌بینیـد که در تبلیغـات دنیا هم بخصوص روی این نکته تکیه می‌شود. بنابراین تأثیر ضـمنی آن همین است. امروز برای شما فرصتی پیش آمده است؛ هم این فرصت برای شما به عنوان وزیر پیش آمده، هم این فرصت برای نظام به عنوان یک تغییر و تبـدیلِ هیجـان‌انگیز و شـوق‌انگیز پیش آمـده است. تغییر دولت، یکی از حوادث سیاسـی جـامعه است که باهیجـان و شوق و امید همراه است و مقطع مغتنمی است و مردم از این‌که می‌بیننـد جماعت جدیـدی، روز جدیـدی و نفس جدیدی وارد میدان شده است، احساس امیدواری می‌کنند. باید از این حالت روانی حدّاکثر اسـتفاده را کرد. خوشـبختانه دولت در موسم قانونی خود تشکیل شد و من لاـزم می‌دانم از مجلس شورای اسـلامی تشـکّر کنم. مجلس که به همه‌ی وزرا رأی موافق داد، واقعاً به کشور خـدمت کرد. اگر خدای نکرده آن‌طور می‌شد که بعضـی اشـخاص پیش‌بینی می‌کردند و می‌گفتند چند نفر از وزرای پیشـنهادی رأی نمی‌آورند، شما بدانیـد ما نمی‌توانستیم امروز کار خود را شـروع کنیم. امروز شـما راحت می‌توانیـد کارتان را شـروع کنید. این کمک مجلس بود و بنـده، هم از آنهـا متشـکّرم؛ هم آنهـا را به‌خاطر کاری که انجام دادنـد، دعا کردم. الان ما بایـد چه کار کنیم؟ من عرض می‌کنم که دولتهای گذشـته و وزرایی که قبل از شما بودند، نقاط قوّت و ضعفی داشتند. نقاط قوّت و ضعف آنها را به‌درستی پیدا کنید و بنا را بر افزودن بر قوّتها و کاستن از ضـعفها بگذارید؛ به شرطی که در شناخت نقاط قوّت و ضعف، اشتباه پیش نیاید. من باز به برخی از امواج تبلیغاتیِ فرهنگیِ مصـنوعی و عمدتاً وارداتی اشاره می‌کنم که سعی می‌کنند برخی از نقاط قوّت دولتهای قبلی را نقاط ضعف وانمود کنند. اگر ما در دوره جنگ یا در دوره مرحوم شهید رجایی در زمینه‌های اقتصادی، فلان تصمیمها را گرفتیم و در زمینه‌های امنیتی فلان کارها را کردیم که نیاز کشور بود، امروز بعضی سعی می‌کنند اینها را به عنوان یک نقطه ضعف معرفی کنند. اگر ما در آن زمان وزرایی داشتیم که بعد از آن که دوره وزارتشان تمام شد، وقتی می‌خواستند روز جمعه به نماز بروند، همراه با زنشان سوار موتورسـیکلت شدنـد و به نمـاز جمعه رفتنـد، این نقطه قوّت است؛ اینهـا جزو افتخـارات ماست؛ اینها تابلوست و بایـد بمانـد. اگر ما وزرایی داشتیم که مقیّـد بودنـد در نماز جمعه شـرکت کننـد و در میان مردم بنشـینند و حرف آنها را بشـنوند، اینها نقطه قوّت است. مرحوم شـهید کلانتری به من گفت در نماز جمعه نشسـته بودم، یک نفر به من رو کرد و گفت ببین چقـدر زمانه عوض شـده است. گفتم چطور؟ آن شخص به کسی که در صفِ جلو نشسته بود، اشاره کرد و گفت: او وزیر است. مرحوم شهید کلانتری می‌گفت به صف جلو نگاه کردم، دیدم عباسپور – وزیر نیرو – است. به او گفتم پس من یک چیز عجیبتر به تو بگویم؛من هم وزیرم! خدا شهید کلاـنتری را رحمت کنـد. آنهایی که او را دیـده بودنـد و می‌شـناختند، می‌داننـد که آدم بسـیار پُرتحرک، پُرخون، پُرعزم و خیلی به دردبخوری بود. او هم واقعاً از جمله کسانی بود که از دستمان رفت. اگر وزرا به مناطق محروم سرکشی می‌کردند، اگر در کارتابلها غرق نمی‌شدند و به میان مردم می‌آمدند، اینها نقاط قوّت بوده است. نقاط ضعف هم وجود داشته است. اگر ما انضباط اداریِ کم و کاربلـدیِ انـدک و تجربه ناچیزی داشتیم، اینها نقاط ضـعف است؛ باید اینها را برطرف کنیم. نباید در شـناخت نقاط قوّت و ضـعف اشـتباه کنیم. اگر آن زمـان وزیری مثلاًـ به خودش حق می‌داده که در زمینه کارهای مالی برخلاف قانون عمل کنـد، به خیال این‌که دوران انقلاـب است، کـارش نقطه ضـعف محسـوب می‌شـده است. اوایـل انقلاـب وزیری به من گفت من فلاـن چیز را از فلاـن جا می‌آورم؛ امـا اگر اجـازه ندهنـد، دیوار را سوراخ می‌کنم و آن را می‌آورم! البته آن روز شایـد کسـی او را به خـاطر آن کار مـذمّت نمی‌کرد؛ امـا این نقطه ضـعف است. نقاط ضـعف را کم کنیم، نقاط قوّت را اضافه کنیم و در شـناخت نقاط قوّت و ضـعف، اشـتباه نکنیم. دولت بایـد دولت کریمه باشد. معنای «اللّهم انّا نرغب الیک فی دولهٔ کریمهٔ»(۲) این است که پروردگارا! ما دستهای خود را بلنـد و دلهایمـان را به سـوی تـو عرضه می‌کنیم و از تـو دولت کریمه را می‌خواهیم. این دولت کریمه شـرایطی دارد. البته مـا از اوّلِ انقلاب تا کنون همواره خواسـته‌ایم دولتها را دولت کریمه بنامیم. یکی از آرزوهای ما این است و بنـده آن را دوست می‌دارم. شـما هم دولت عزیز و دولت انقلابیـد؛ امـا حقیقت قضـیه این است که دولت کریمه شـرایطی دارد. دولت کریمه، دولتی است که عزیز و

سربلنـد و دارای اعتقاد راسخ به آن راهی است که قانون اساسـی و وظایف و سیاسـتهای نظام در مقابل او گذاشـته است. نفوذناپذیر است و متاع خودش را به‌خاطر سـبک کردن دیگران سبک نمی‌بیند؛ همان نکته‌ای که امام صادق - قریب به این مضمون - به شیعه خود فرمودنـد که اگر گوهری در دست تو باشد و همه‌ی دنیا بگویند این خزف است، آیا عقیده‌ی تو برمی‌گردد و احساس حقارت می‌کنی؟ گفـت نه؛ گفتنـد پس گـوهرت را نگه‌دار. دولت کریمه دارای پیـام است و برای دنیـا حرف نـو دارد. مـا این حرف نـو را داریم. امروز مردم‌سالاـری دینی‌ای که مـا در کشور خود مطرح می‌کنیم، یـک حرف نو است؛ نه فقط به خاطر این‌که ما شاخه‌ای از مردم‌سالاـری را ارائه می‌دهیم؛ نخیر، مـا در واقع در مردم‌سالاریهـای دنیـا شـبهه می‌کنیم. من حقیقتاً در مردم‌سالاریهای دنیا خدشـه دارم؛ برای خاطر این‌که انتخابات و گزینشها در دنیا تحت تأثیر عوامل تبلیغاتی‌ای است که یکسره دست سرمایه‌دارهاست. چه کسی است که از تـأثیر عوامـل ارتباطـاتی امروز یکسـره غافـل باشـد؟ می‌گوینـد روزنامه‌هـا در امریکـا یا در انگلیس آزاد است. من سؤال می‌کنـم کـدام روزنـامه متعلّق به قشـرهای متوسـط و پـایین مردم است تـا آدم از آزادی روزنـامه، آزادی آن قشـر را کشـف کنـد؟ روزنامه‌ها متعلّق به چه کسانی است؟ کارتلها و تراسـتهای بزرگ و سـرمایه‌دارها. بله، روزنامه‌ها آزادند؛ یعنی آنها آزادند که هرچه می‌خواهنـد، بگوینـد. آنهـا برخلاـف مصـلحت خودشـان حرفی نمی‌زننـد. ایـن مربـوط بـه آنهـاست کـه مظهر و مـادر و آورنـده دمکراسـی‌اند و به آن افتخـار هم می‌کننـد. شـما ملاـحظه کنیـد، دولتهـایی هسـتند که از آنهـا دمکراسـی را گرفتنـد. مثلاًـ در میـان همسایه‌هـای مـا - من نمی‌خواهم اسم بیـاورم - دولتهـایی هسـتند که عنوان دمکراسـی را با خود دارنـد، اما در حقیقت، حاکمیت با نظامیان است. یـک وقت کسـی وسط میـدان می‌آیـد و بـدون این‌که اعتنایی بکند که انتخاباتی وجود دارد، همه را کنار می‌زند و بر سرِ کار می‌آید و می‌شود حاکمیت نظامی! یا حاکمیت انحصاری احزاب است و کسـی جرأت ندارد غیر از نامزد آن حزب، نامزدی معرفی کنـد؛ انتخابـاتی بـا یـک نـامزد برای ریـاست جمهوری! امروز در میـان کشورهـای اسـلامی و در مجموعه‌هایی که ما در آن زنـدگی می‌کنیم و بـا آنهـا تعامـل داریم، کـدام کشور است که مثـل جمهوری اسـلامی، آحـاد مردم، قشـرهای گوناگون و طبقات متوسط آن بیاینـد و در انتخابات شـرکت کنند؟ اگر یک وقت سـرمایه‌دارها هم بخواهند در حزب و جناح و تشـکیلاتی اعمال نفوذ کننـد، از ترس، این کار را مخفیانه می‌کننـد؛ چون بـدنام هسـتند. من به شـما عرض کنم، در کشور ما اگر قرار شـد مردم‌سالاری‌ای وجود داشـته باشد و حاکمیت در دست مردم باشد، جز در سایه اسـلام و جمهوری اسلامی این کار ممکن نیست. اگر سایه اسلام و جمهـوری اسـلامی در این مملکت بـود، به برکت اسـلام و نفـوذ روحـانیت و به برکت چیزهـایی که در قـانون اساسـی وجود دارد، می‌شود مردم‌سالاـری را در این‌جـا نگه داشت؛ والّا اگر این عوامل نباشـد، همان کسانی که کودتای ۲۸ مرداد و قبـل از آن کودتای سوم اسـفندِ رضاخان را راه انداختند، می‌آیند و زیر کاسه کوزه داعیه‌های روشنفکری و مردم‌سالاری می‌زنند و آنها را می‌برند. اگر خیلی همّت و لطف کننـد، زایـده‌ای از مردم‌سالاریهـای خودشـان را - که متعلّق به کمپانیهـا و امثـال اینهـاست - در این‌جـا درسـت خواهنـد کرد. بیش از این نخواهـد بود؛ اگر نگوییم نظامیـان و احزابِ خودسـاخته آن‌چنانی را بر سـرِ کار می‌آورنـد. من برای شـما برادران و خواهران نصایحی دارم و دیـدِ من این است که این نصایـح می‌توانـد برای حرکت کلّی دولت در چهار سالی که شـما در رأس کاریـد، شـاخص باشـد. این چهـار سـال هم ماننـد برق می‌گـذرد. مثل همین دیروز بود که آقای خاتمی بعـد از اوّلین انتخاب آمدنـد و در این‌جـا نشسـتند. خیلی از شـما همـان روز بودیـد. ایشـان صـحبتی کردنـد و ما هم صـحبتی کردیم. چهار سال مثل برق می‌گذرد؛ بنابراین فرصت عمل کم است. من جمله‌ای را از امیرالمؤمنین عرض کنم: «فبادروا العمل و خافوا بغتهٔ الأجل»؛(۳) به عمل مبادرت ورزیـد و از وارد شـدنِ ناگهانی اجل بترسـید. این اجل، یا به معنای اجل زنـدگی است - یعنی سـرآمدنِ زنـدگی - یا اجل کـار. گـاهی برای انسـان پیش می‌آیـد که کـارش به دلیلی متوقّف می‌مانـد و فرصت از دست او می‌رود. از این بترسـید؛ هرسـاعت ممکن است این‌طور پیش بیایـد. الاـن همه ما الحمـدللّه سالم و سـلامت در این‌جا نشسـته‌ایم؛ اما تا یک ساعت دیگر معلوم نیست از همین جمع حاضـر، چه کسـی زنده و چه کسـی مرده است. خیلی تعجّب نکنید؛ در یک لحظه ممکن است حادثه‌ای پیش بیاید و ما

نباشیم؛ دیگر اصلاً به‌کل پرونده بسته می‌شود. از این فرصتها استفاده کنید و یک لحظه را هدر ندهید. نصیحت اوّل من این است که دولت را، دولت کار و عمل قرار دهید. ببینید عزیزان من! جمهوری اسلامی آمد تا حرفهای خوب را به عملهای خوب تبدیل کند؛ والّا همیشه حرفِ خوب می‌زدیم و بلد هم بودیم. ما در دوران اختناق، آن همه سخنرانی داشتیم؛ نگاه کنید چقدر حرفهای خوب در آنها وجود دارد. در جمهوری اسلامی و حاکمیت اسلام، این حرفها باید به اعمال خوب تبدیل شود. این اعمال خوب چیست؟ همان عمل صالح است؛ «الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات»؛(۴) اینها دیگر خسران ندارند. باید همان ایده‌ها و آرمانها و خواسته‌ها به واقعیت تبدیل شود و تبلور پیدا کند و عملِ صالح شود. هر مقدار توانستید در این زمینه پیش بروید، برای خودتان ذخیره‌ای درست کرده‌اید. امیرالمؤمنین فرمود: «فلیکن احبّ الذخائر الیک ذخیرة العمل الصّالح»؛(۵) ذخیره عمل صالح، باید محبوبترین ذخیره‌ها پیش تو باشد؛ یعنی از ذخیره پول، ذخیره خواسته‌ها و تنخواههای زندگی - مثل خانه و ... - و حتّی ذخیره اعتبار و آبرو برای تو محبوبتر باشد. از فرصتِ زودگذر، حدّاکثر استفاده را بکنید و برای مردم کار کنید تا بتوانید هم رضای الهی را کسب کنید - که باید باور کنیم این بسیار مهمتر است - و هم البته نام نیک دنیوی و مردمی را کسب کنید و مردم بگویند خدا پدرش را بیامرزد؛ وقتی این وزیر آمد، این بخشِ کار و این قسمت اصلاح شد؛ یا وقتی این دولت آمد، این مجموعه کارها درست شد. شرایط برای کار فراهم است. من این مطلبی را که آقای رئیس جمهور گفتند، صددرصد تأیید می‌کنم. امروز شرایط این دولت نسبت به شرایط دولت اوّلِ آقای خاتمی، به مراتب مساعدتر و مناسبتر است؛ هم از جهات داخلی، هم از جهات سیاستها و امواج خارجی، هم از جهات امکانات. امروز برای شما شرایط فراهم‌تر است؛ یک قلمش همین ذخیره تجربه است که مورد تأیید من است. لااقل خودِ آقای رئیس جمهور بعد از چهار سال کاملاً با فنون و رموز این کار آشنا هستند. علاوه بر این، خیلی از وزرا هم این تجربه‌ها را دارند و مجموعه هیأت دولت در حدّ خوبی از نصابِ تجربه است. پس شرایط برای شما آماده است؛ مردم هم تشنه خدمت‌رسانیِ دولت هستند. مردم، نظام و مسؤولان نظام را دوست دارند. شما نشانه‌های دوست داشتن مردم را می‌بینید. کسی نمی‌تواند چشمش را روی هم بگذارد و اینها را نبیند. مردم دوست می‌دارند که از مسؤولان کار نیک ببینند تا حُسن ظن و محبّت خودشان را به آنها حفظ کنند و در تناقض قرار نگیرند. مردم تشنه خدمتند؛ واقعاً هم احتیاج دارند؛ بنابراین دولت باید کارآمدی خودش را نشان دهد. این کارآمدی را چگونه باید به دست آورد؟ البته از لحاظ علمی، بعضی از شما دوره‌هایی را گذرانده‌اید که درباره کارآمدی مدیران و نقش مدیریّت در کارآمدیِ یک دستگاه، مطالبی را به شما گفته‌اند که بسیاری از آنها درست هم هست. بعضی از شما هم بر اثر تجربه به این نکته رسیده‌اید. دو سه نقطه اساسی در مورد کارآمدی وجود دارد که من به آنها اشاره می‌کنم. یکی این‌که عناصر نزدیک به خودتان را - که در واقع دستها و بازوهای شما هستند - از آدمهایی انتخاب کنید که کار را بشناسند. ممکن است یک وزیر با کار، چندان آشنا نباشد، اما معاونانش اگر با کار آشنا باشند، این خلأ پُر خواهد شد. اگر بنا شد معاون - که مشاور و بازوی وزیر است - کاری را که در معاونت به او سپرده‌اند، نشناسد، واویلا خواهد شد. همه جای دنیا معمول است که با آمد و رفت دولتها، وزرا عوض می‌شوند؛ لیکن در بسیاری از کشورها این‌گونه است که یک معاون وزیر همیشه ماندگار است. من این را در پاکستان دیدم، بعد به من گفتند که این شیوه انگلیسی است که یک معاون وزیر را در هر وزارتخانه‌ای همیشه نگه می‌دارند؛ چون او ناقل تجربه‌های گذشته به افراد جدیدی است که احیاناً جزو تیم وزیر جدید هستند. این افراد باید کارشناس باشند. عامل مؤثّر دیگر در کارآمدی، زیر نظر داشتن دائمی مدیران است. وزیر، کار اجرایی به معنای تحرّک فیزیکی خیلی ندارد؛ با نامه و مکاتبه هم شاید چندان سروکار نداشته باشد و چه بهتر که نداشته باشد و غرق در کارتابل نشود. یک وقت مرحوم رجایی به من گفت که به محل کار یکی از وزرای خود در دوره نخست وزیری‌اش رفته و در آن‌جا دیده که وزیر پشت میز پنهان است؛ از بس روی میز او کارتابل چیده بودند! ایشان می‌گفت رفتم وزیر را از آن‌جا بیرون کشیدم و به او گفتم کارت را بکن. این کارتابل دادن و گزارش دادن هم یکی از آن شگردهاست؛ این را بنده تجربه دارم؛ هم در دوره‌ی ریاست جمهوری، هم

قبل از آن در تشکیلات نظامی و وزارت دفاع. بعضی اشخاص، عمداً مدیر برتر را به مسائل روی میز سرگرم می‌کنند تا او اصلاً فرصت سر خاراندن پیدا نکند. حواستان باشد؛ گاهی اوقات شگردهای ظریف هم اعمال می‌شود. کار وزیر این نیست. مهمترین کار وزیر این است که به طور دائم حرکات مجموعه مدیران خودش را زیر نظر داشته باشد؛ درست مثل مربّیِ کهنه‌کارِ یک تیم ورزشی که بیرون یا نزدیک میدان ایستاده و دائم بازیکنانِ خودش را زیر نظر دارد: یکی خسته شده، او را از بازی بیرون می‌آورد؛ یکی بد بازی می‌کند، یکی ناهماهنگ بازی می‌کند - بازی شخصی و فردی می‌کند - فوری اینها را اخراج می‌کند و یکی دیگر را به جایشان می‌فرستد؛ یکی هست که بازی‌اش بد نیست، اما الان در میدان به یک کار برجسته نیاز است؛ لذا بازیکن ذخیره‌ای را که روی نیمکت نشسته، وارد میدان می‌کند و می‌داند که او می‌تواند آن حرکت برجسته را بکند. البته موارد بسیار کمی هم اتّفاق می‌افتد که بازیکن قبلاً از طرف مربّی تیم مقابل سبیلش چرب شده است - که در کشور ما الحمدللَّه چنین چیزی نبوده، اما در دنیا وجود داشته است - مربّی این را هم فوراً می‌فهمد؛ چون پیداست که او بازی واقعی نمی‌کند. مربّی با کسی رودربایستی ندارد؛ هیچ بازیکنی هم از هیچ مربّی‌ای گله‌مند نمی‌شود. مربّی این ملاحظه را نمی‌کند که اگر خواست فلان بازیکن را بیرون کند، او می‌گوید من هنوز می‌توانم بازی کنم؛ چرا نگذاشتی. این حرفها وجود ندارد. شما همین‌گونه به مدیرانتان نگاه کنید و تیمتان را زیر نظر داشته باشید. یکی خسته شده، یکی کار را بلد نیست، از یکی گاهی اشکالات بزرگی سر می‌زند، یکی خوب است اما برای این مرحله خوب نیست - یعنی کار بزرگی که شما می‌خواهید انجام دهید، کار او نیست؛ یکی دیگر لازم است - فوراً تیم را عوض کنید. البته همیشه ذخیره داشته باشید. من یک وقت به مسؤولان یک بخشی گفتم که وظیفه اوّل شما این است که هر کدام برای خودتان یک جانشین یا تربیت کنید، یا فکر کنید و پیدا کنید؛ چون اگر یک روز خدای نکرده در راه، پای شما وارد چاله‌ای شد و شکست، کار ما لنگ نماند. بعضی کسان این کار را نمی‌کنند تا مبادا برای خودشان هوو درست شود! غافل از این‌که اگر قرار شد هوو درست شود، یکی از موجبات آن همین است که آدم نتوانسته این کار را بکند. پس افراد ذخیره داشته باشید و آنها را روی نیمکت بنشانید. اگر دیدید بازیکن تیم یک خرده کج و معوج حرکت می‌کند، بلافاصله او را عوض کنید. باید دائم افراد خود را زیر نظر نگه دارید. هم در دوره ریاست جمهوری، در خودم، در نخست‌وزیرم و در وزرایم این عیب را دیدم؛ هم امروز این عیب را می‌بینم که پیگیری ما، چندان خوب نیست؛ باید پیگیری کنیم. آقای خاتمی چیزی را برای فلان جا پی‌نوشت کرده‌اند که چرا فلان کار نشده است - ایشان گاهی مفصّل هم پی‌نوشتها را می‌نویسند - دو ماه گذشته، اما ترتیب اثر داده نشده است. ایشان باید پیگیری کنند که چرا نشد؛ مگر من گفته بودم که سال دیگر این کار بشود؟! من گفته بودم همین حالا صورت بگیرد. او باید بیاید جواب بدهد؛ حداقل این است که بیاید توجیه کند و بگوید این کار نشدنی است؛ اما این‌که نیمه‌کاره بماند، درست نیست. از مجموعه مدیران ارشدتان گزارش بخواهید و به گزارشها صددرصد اعتماد نکنید. لازم نیست ابراز بی‌اعتمادی کنید؛ اما در دلتان جایی برای بی‌اعتمادی بگذارید؛ چون باز هم تجربه ما می‌گوید که بسیاری از گزارشها با واقعیت تطبیق نمی‌کند. آن مدیر بیچاره نمی‌داند؛ یک نفر آمده کاری کرده و کاغذی را روی میز لغزانده؛ او هم برداشته تحویل شما داده و شده گزارش مستند؛ در حالی که دستگاه بازرسی شما باید همیشه مراقب باشد. دستگاه بازرسی را از نزدیکترینها انتخاب کنید. من،هم زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی این نکته را به ایشان گفتم، هم به آقای خاتمی عرض کردم. به ایشان گفتم آقای علی خاتمی - برادرتان - را برای بازرسی بگذارید، که ایشان هم گذاشتند و چقدر هم خوب بود. باید نزدیکترین آدمها - خاطر جمع و صمیمی - را برای کار بازرسی گذاشت تا انسان ببیند چه می‌گذرد؛ یعنی غیر از گزارشی که از طریق معمول می‌آید، اطّلاع دیگری هم وجود داشته باشد. مسأله کار و اشتغال مهم است. بعد از انتخاب مجدّد آقای خاتمی، در یک جلسه مفصّل با ایشان صحبت کردم؛ بعداً در جلسه دیگری ایشان باز در همان زمینه مطالبی گفتند. من می‌گویم غیر از کارهایی که معمولاً شما در وزارتخانه‌ها انجام می‌دهید - به قول فرنگی‌مآبها، کارهای روتین - چند کار عمده را انتخاب کنید و تصمیم بگیرید که این دولت آنها را راه بیندازد. من در آن موقع به

ایشـان سه نکته را عرض کردم: اوّلین نکته، ایجـاد اشـتغال بود. کـاری کنیـد که وقتی دوره چهار ساله دولت دوم آقای خاتمی تمام شد، دولت بیاید بگوید که من نسبت اشتغال را از این مقدار به این مقدار آورده‌ام؛ مثلاً نسبت بیکاری را از سیزده درصد به شش درصـد آورده‌ام؛ یعنی بتوانـد این آمـار را قرص و محکم به مردم ارائه دهـد. این کـار در تاریـخ ثبت خواهـد شـد و از آن کارهای ماندگار خواهد بود. دومین نکته‌ای که به ایشان عرض کردم، مسأله نوسازی صنعت کشور بود. الان صنعت ما فرسوده است - ضمناً این نکته قابل توجّه آقای ستّاری‌فر و آقای جهانگیری است - واقعاً نوسازی صـنعت کشور را جـدّی بگیریـد. کاری کنید که بعد از چهـار سـال بتوانیـد بگوییـد ما صـنعت کشور را این مقـدار از فرسودگی نجات دادیم. این هم از آن کارهای بسیار مهم و مانـدگار است. هر رئیس جمهوری، هر وزیری و هر مدیری بعد از شـما سرِ کار بیاید، سپاسگزار شما خواهد بود؛ چون شما برای او و کشور کـار کرده‌ایـد. سـومین نکته‌ای که گفتم، وصـل کردن دانشـگاه و صـنعت کشـور به یکـدیگر بـود؛ که این کـار جز در دفتر رئیس جمهـوری، در جـای دیگر امکانپـذیر نیسـت و مـن خـواهش می‌کنم که این کـار را هر چه زودتر انجـام دهیـد. البته وزارت علـوم و وزارت صنایع، هر کدام نقش خود را خواهند داشت؛ اما این اتّصال باید در دفتر رئیس جمهوری و زیر نظر شخص ایشان باشد. باید یـک نفر مورد اعتماد و آشـنای با علم و صـنعت - که ایشان مرحوم دکتر ابتکار را برای این کار درنظر گرفته بودنـد، که نشـد - به دفتر رئیس جمهور بیاید و دانشـگاه را به صنعت کشور وصل کند. این کار، هم صنعت کشور را جهش خواهد داد، هم سدّی را که جلوِ جوی آب علم کشور را گرفته - آزمایشگاه ندارند، کارگاه ندارند - یکباره برخواهد داشت و حرکت عظیمی به وجود خواهد آمـد. هر دو طرف تشـنه‌اند. در نهـایت، کمـک مـالی هم به صـنعت کشور می‌شود. من امروز بر آن سه نکته‌ای که به ایشـان عرض کردم، مسأله کشاورزی را اضافه می‌کنم؛ همان چیزی که آقای حجّتی در این‌جا قولش را به من دادنـد و من توقّع داشـتم که ایشان در مجلس هم آن را بگویند - که متأسفانه نگفتند - و آن این است که ما در مواد اصلی غذایی کشور، یعنی گندم و برنج و احتمالاً روغن، خودکفـا شویم. ایشـان به من قرص و محکم گفتنـد که می‌توانیم خودکفـا شویم؛ امـا هرچه گوش تیز کردم ببینم ایشـان در مجلس کلمه «خودکفـایی» را می‌آورنـد، دیـدم نه! ایشان گفتنـد ما می‌توانیم اینها را پیش ببریم. پیش بردن کجا، خودکفایی کجا؟! البته این آقای حجّتی‌ای که من شـناخته‌ام، می‌توانـد این کار را بکنـد. الان کشور برای این کار آماده است. ایشان باید همّت کند و ان‌شـاءاللّه سازمـان مـدیریّت و برنـامه‌ریزی به ایشان کمک کنـد و آقای رئیس جمهور هم حتماً کمک خواهـد کرد؛ من هم با همه وجود کمک خواهم کرد. این کار جزو کارهای اساسـی است که اگر صورت گیرد، دیگر آن دغـدغه‌ای که آقای رئیس جمهوری در مجلس اسم آوردند و آن کم‌خوابی و یا بی‌خوابیِ دو سه شـبه ایشان و آقای شریعتمدار پیش نخواهد آمد. البته آقای حجازیِ ما هم در آن دغـدغه شـریک بودنـد، فقط به بنـده نگفته بودند. البته نه این‌که مثلاً تا ده روز نگفتند؛ نه، همان دو سه روزِ اوّل نگفتند؛ اما بعـد که قـدری مشـکل برطرف شد، این قضیه را به ما گفتند. ما باید مشـکل گندم را از دوش وزارت بازرگانی برداریم و روی دوش کشـاورز خودمـان و وزارت جهـاد کشـاورزی بگـذاریم. دولت این چهـار کـار را در محـور برنامه‌هـای خـود قرار دهـد. اینها کارهایی است که به بعضـی از بخشها ارتباط مستقیم و به بعضی بخشها ارتباط غیر مستقیم دارد. زمان پروژه‌ها، بسیار طولانی است. یکی از خصوصیات دولتِ کار بودن این خواهد بود که ما تلاش کنیم زمان پروژه‌ها را کوتاه کنیم، و این می‌شود. باز من در این‌جا ذکر خیری از مرحوم دادمان بکنم. من وقتی در سـفر گیلان، به بنـدر انزلی رفتم و آن پل قدیمی را - که خود من حدود چهل سال قبل از آن عبور کرده بودم - دیـدم، در دل شـرمنده شدم. غازیانِ امروز شاید ده برابر غازیانِ آن روز شده؛ بندر انزلی هم چند برابر بنـدر پهلویِ آن روز شـده؛ امـا پـل بین این دو از روی آن رودخـانه عریض، یـک پل قـدیمی با عرضِ بسـیار کم است. بعـد هم که رفتیم، دیـدیم مردم و به تبع آنهـا آقـای امام جمعه، همه از ما ساخت پل را می‌خواهنـد. من وقتی به رشت برگشـتم - در خانه آقای صوفی، آقایان وزرا جمع شدنـد؛ آقای عارف و دیگران هم بودند - مسأله پل را مطرح کردم و به مرحوم دادمان گفتم شـما این پل را می‌سازیـد؟ ایشـان فکری کرد و گفت بله، مـا سه ساله آن را تحویل می‌دهیم. من گفتم آن را دوساله تحویل دهیـد. ایشان سـری

تکان داد و من فکر کردم که تلقّی به قبول کرده که دوساله تحویل دهد. گفتم من دلم می‌خواهد دو سال دیگر رئیس جمهور بیاید و در همین موقع این پل را افتتاح کند. وقتی دادمان از دنیا رفت، کسانی از دوستان ما که با خانواده ایشان مرتبطند، گفتند دادمان در خانه گفته بود که فلانی به من گفت دو ساله پل را بسازید؛ اما من آن را یکساله تمام می‌کنم! همت آن مرد، این گونه بود. ببینید انسان از فقدان چنین آدمهایی چقدر می‌سوزد. او می‌توانست این کار را بکند؛ من معتقدم آقای خُرّم هم می‌تواند. البته همیشه ما وقتی از وزرا می‌پرسیم چرا زمان پروژه‌ها این‌قدر طولانی است؛ باید سه سال طول بکشد، اما هشت سال طول می‌کشد و این برای کشور خسارت دارد؛ همه تقصیرها را گردن سازمان مدیریّت و برنامه‌ریزی و بانک مرکزی می‌اندازند و می‌گویند اینها نکردند. شاید هم واقعاً حق با آنهاست. بالاخره روز از نو و روزی از نو؛ باید کاری بشود که هرچه ممکن است، این زمانها را کوتاه کنید. نصیحت دوم من، مسأله عدالت‌پروری است. ما برای اجرای عدالت آمده‌ایم. قشر محروم مردم، بلندگو و تریبون ندارند؛ اما قشر مرفه و زرمند و زورمند، هم از تریبونها بناحق استفاده می‌کنند؛ هم هرجا بخواهند، در بدنه‌ها اعمال نفوذ می‌کنند و کارشان را پیش می‌برند؛ ولی آن قشر محروم زمین می‌مانند. اهتمام اصلی دولت در همه سیاستهای اجرایی و بخشی، باید رفع محرومیت به نفع ایجاد عدالت باشد. این باید اوّلین چیزی باشد که مورد نظر قرار می‌گیرد. با این کار، چقدر ما رفع محرومیت می‌کنیم و چقدر کشور را به عدالت نزدیک می‌کنیم. البته این‌که چه چیزهایی در رفع محرومیت بیشتر مؤثّرند، شما آنها را خیلی خوب می‌دانید. اشتغال، مسکن، درمان، بیمه و موارد گوناگون دیگر، در کاهش و رفع محرومیت مؤثّرند. مثلاً اگر می‌خواهیم یک پروژه صنعتی یا معدنی یا ارتباطاتی را اجرا کنیم، در درجه اوّل باید ببینیم تأثیر آن در ایجاد عدالت اجتماعی چقدر است؛ بر این اساس کار کنیم. عزیزان من! این نکته را در این‌جا بگویم: از جمله چیزهایی که روند حرکت به سمت عدالت را در جامعه کُند می‌کند، نمود اشرافیگری در مسؤولان بالای کشور است؛ از این اجتناب کنید. اشرافیگری دو عیب دارد؛ عیب دومش از عیب اوّلش بزرگتر است. عیب اوّلِ اشرافیگری، اسراف است - اشرافیگریِ حلال را می‌گوییم؛ یعنی آن چیزی که پولش از راه حلال و بحق به دست آمده - اما عیب دوم بدتر است و آن این است که فرهنگ‌سازی می‌کند؛ یعنی چیزی برای مسابقه دادن همه درست می‌کند. البته در این زمینه مسؤولان درجه یک بسیار نقش دارند؛ تلویزیون بسیار نقش دارد؛ منش من و شما هم بسیار نقش دارد. من یک وقت شنیدم که یکی از وزرای معادن - نمی‌گویم در چه سالی - انواع و اقسام سنگهای گرانقیمتی را که ما در کشور داریم، آورده و در وزارتخانه‌اش کار کرده است! من در این‌جا او را خواستم و به او گفتم: شما چرا این کار را کردی؟ گفت: وقتی مسافران خارجی به وزارتخانه می‌آیند، این سنگها جلوِ چشمشان قرار گیرد و مشتری پیدا شود! شما را به خدا، این منطق، قابل قبول است؟! ما این همه خرج کنیم و سنگهای وزارتخانه را - که دارد یا ندارد - جمع کنیم و سنگ جدید نصب کنیم، برای این‌که مشتری پیدا کنیم! شما می‌توانید در سالن اصلی وزارتخانه خود چارچوب بزرگی را به طول پنج و عرض سه متر درست کنید و انواع و اقسام سنگهایتان را به شکل بسیار بدیع و زیبا در آن‌جا بچینید - کسانی هستند که کارشان همین چیدنهاست - بعد هر میهمانی آمد، به عنوان ادای احترام، او را به آن‌جا ببرید تا سنگها را تماشا کند؛ هم تماشاست، هم مشتری‌یابی؛ این‌که بهتر است. بهانه برای تجمّل‌سازی، واقعاً مناسب نیست. به نظر من زرق و برق در زندگی شما وقتی به بیرون منعکس شود، آن اشکال دوم را دارد: فرهنگ می‌سازد و یک عدّه نوکیسه و تازه به دوران رسیده را به خرجها و تجمّل‌بازیِ زیادی تشویق می‌کند. بعد هم می‌بینند رؤسای نظام هستند؛ همه به آن طرف حرکت می‌کنند؛ آن‌وقت از شما تندتر هم می‌روند؛ چون شما بالاخره ملاحظاتی دارید که بسیاری از آنها ندارند. البته من در این زمینه‌ها قبلاً سفارشهایی به عزیزان کرده‌ام. در همین چند ماه قبل دو گزارش جداگانه از بوشهر و اصفهان به من رسید که به معنای حقیقیِ کلمه خواب را از چشم من ربود؛ هر دو هم مربوط به دستگاههای دولتی بود. گزارش اصفهان مربوط به محل سدّ است؛ مظهر فاصله و درّه بین وضع زندگی قشرهای فقیر و قشرهای دولتی. در آن‌جا خانه‌ها و ویلاهایی ساخته‌اند - البته بخش خصوصی هم هست، اما دولت هم در آن‌جا از این کارها کرده است - کنارشان هم مردم زندگی عادی‌ای ندارند؛ نان ندارند که

شکمشان را سیر کنند؛ دروازه هم گذاشته‌اند که کسی حق ندارد از آن‌جا عبور کند و به آن طرف برود! در یکی از جزایر بوشهر هم همین اتفاق افتاده و مربوط به یک بخش دولتی است. اینها اصلاً قابل قبول نیست. بنده خبر نداشتم؛ اما اگر اطلاع داشتم که می‌خواهند چنین جایی را در اصفهان و یا بوشهر بسازند، با این‌که بنا ندارم در کار اجرایی دخالت کنم، قطعاً به آن استاندار یا آن وزیر، کتباً و یا شفاهاً می‌گفتم شما حق نداری این کار را بکنی. به‌هرحال این کار را کرده‌اند؛ ساخته‌اند و تمام کرده‌اند. تأثیر این کارها خیلی بزرگ است. نصیحت سوم ما این است که این دولت باید شعار خودش را امانت و درستکاری قرار دهد. البته شما درستکارید. من بارها از وزرا - چه شما، چه کسانی که قبل از شما بودند - با همین عنوان و صفت، تمجید و تجلیل کرده‌ام؛ چون عقیده ما این است. بالاخره نمی‌شود وزرای ما درستکار و امین نباشند. این جمله امیرالمؤمنین معروف است که فرمود: «انّ عملک لیس لک بطعمة»؛(۶) این طعمه‌ای نیست که تو به دست آورده باشی و بخواهی از آن، لقمه‌ی چربی بزنی؛ «ولکنّه فی عنقک امانه(۷)»؛ این یک امانت و مسؤولیت بر دوش شماست. از فرصتهای شغلی نباید استفاده‌ی شخصی شود. نباید ریخت و پاش صورت گیرد. این نامه هشت مادّه‌ای که من به آقایان رؤسای سه قوه نوشته‌ام، جدّی است. ما گذاشته‌ایم آقایان اقدام کنند؛ اما اگر اقدام نکنند، بنده خودم وارد میدان می‌شوم و اقدام می‌کنم؛ بعد هم اینها می‌آیند گله می‌کنند، اما گله‌شان به جایی نخواهد رسید؛ چون بالاخره باید کار بشود. شما این همه زحمت می‌کشید؛ من واقعاً می‌بینم که این همه غصّه و جوش خورده می‌شود؛ خود رئیس جمهور و دیگران کار می‌کنند؛ بعد یک نفر آدم بیاید از این اوضاع و احوال استفاده کند و پولی به جیب بزند و همه را بدنام و دولت را خراب و مردم را ناامید کند. مگر این قابل اغماض است؟ تخلّفاتی که به من گزارش می‌شود، غالباً از شرکتهای وابسته است. اوایل ریاست جمهوریِ آقای خاتمی، گزارشی راجع به شرکتها به ایشان دادند، به من هم دادند. البته انتظار من این بوده و هست که نسبت به این مسائل تصمیم‌گیری شود. در بعضی از این شرکتها کارهایی صورت می‌گیرد؛ مثل خریدهای کلان، بدون توجیه اقتصادی؛ احداث ساختمان، حتّی همراه با تخلّف؛ سرمایه‌گذاری، بدون توجیه اقتصادی؛ سفرها و مأموریتهای خارج، بدون توجیه واقعی و بدون تخصّص لازم - برای یک کارِ بیخود و کم‌اهمیت، هیأتی را به خارج می‌فرستند - توزیع امکانات، غیرعادلانه و بدون توجیه؛ یک بار خودرو را به آنها می‌فروشند، یک بار خودروی دولتی به آنها می‌دهند؛ یک بار پول می‌دهند که خانه رهن کنند، یا خانه سازمانی به آنها می‌دهند، در حالی که خانه دارند؛ پرداختهای کلان و هدایا و جوایزِ بی‌مورد هم دیده می‌شود. یکی از کارهای بسیار بدی که می‌خواست رایج شود و خوشبختانه به نحوی جلوِ آن گرفته شد، مسأله هدایا بود. کسی می‌خواهد از مسؤولیتی برود، هدایای فراوانی به او داده می‌شود! کسی که هدیه می‌دهد، از کجا می‌دهد؟ از جیب خودش؟ نه، از بیت‌المال. به چه مناسب؟! این هدیه چیست؟! استخدامهای بی‌ضابطه وابستگان و تنظیم اسناد صوری را هم به ما گزارش کرده‌اند. دفتر ارتباط مردمی ما این اسناد را به وزارت اطّلاعات فرستاد؛ جوابیه وزارت اطلاعات را هم برای من فرستادند. آنها در همه موارد اسناد را تصدیق کردند و گفتند درست همین‌طور است. باید برخورد شود؛ نگذارید اینها به قوّه قضائیّه برسد؛ خودتان با اینها در داخل دولت برخورد کنید. آن دستگاه مربوط به این شرکت، بی‌ملاحظه با اینها برخورد کند. آقا می‌آید جنسی را که متعلّق به این شرکت است، یک بار می‌فروشد، یک بار اجاره می‌دهد! این کار معنا ندارد؛ چرا؟! چون در فلان شرکت وابسته، چند نفر از خویشاوندانش هستند. این‌طور کارها اصلاً قابل قبول نیست؛ اینها با امانت و درستکاری، بسیار منافات دارد. از جمله مصادیق امانت، رعایت اولویّتها در هزینه کردن است. گاهی هزینه‌ها، هزینه‌های درستی است؛ اما اولویّت‌دار نیست. شما نگاه کنید، اولویّتها را با امکانات تطبیق کنید. امکانات ما محدود است؛ لذا اولویّتها را با امکانات جِفت کنید. البته در این کار، سازمان مدیریّت و برنامه‌ریزی و دستگاههای دولتی می‌توانند نقش زیادی داشته باشند. خلاصه این‌که باید برای بیت‌المال، بسیار اهمیت قائل شد. من در همین‌جا بگویم: یکی از چیزهایی که واقعاً اولویّت ندارد، برگزاری بعضی از سمینارهاست. امسال به نظرم ایران رکورد سمینار را شکست! هر روز در رادیو و تلویزیون خبر برگزاری سمیناری درباره فلان مسأله‌ای که چندان اهمیت ندارد، منعکس می‌شود.

یـک وقت هست که عـدّه‌ای در این‌جا جمع می‌شونـد تا تبادل‌نظر علمی کننـد. در این سـمینارها این‌طور نیست؛ بایـد پول هواپیما و هتلشان را بدهنـد؛ بعـد که آنها به این‌جا می‌آینـد، می‌گویند به‌به، شـما ایرانیها چقدر میهمان‌نوازید؛ ما می‌خواهیم دو روز دیگر هم بمانیم! چنین چیزهایی در دنیا معمول نیست. به طور جـدّی جلوِ اینها را بگیریـد؛ مگر این‌که سـمینار لازمی باشـد که برای برگزاری آن، واقعاً یک نیاز حقیقی وجود داشته باشد. نصیحت چهارم ما، پاسخگو بودن است. پاسخگو بودن در مقابل مجلس و قانون، یک روال معمولی دارد. من می‌خواهم از این یک قـدم بالاتر بروم؛ می‌خواهم بگویم هر کاری می‌کنیـد، بایـد طوری باشـد که برای آن استدلال و توجیه قانع‌کننده‌ای داشته باشید. اگر از شما پرسیدند چرا این سرمایه‌گذاری را کردید، چرا آن اقدام را کردید، چرا آن اقدام را نکردیـد، بگویید با این استدلال. البته ممکن است آن استدلال، غلط باشد و همه آن را نپسـندند؛ اما شـما استدلال داشته باشید. پاسخگو بودن، یعنی این. در پیشگاه خدای متعال نیز همین‌طور است. اگر ما پیش خدای متعال استدلال داشته باشیم، چنانچه استدلال ما غلط باشـد، خـدای متعال اغماض می‌کنـد. البته گاهی می‌شود که انسان استدلال خودش را قبول نـدارد؛ این را خـدا می‌فهمـد؛ مردم هم می‌فهمنـد. آن‌جایی که استدلال را صوری درست کردیم، دیگران می‌فهمند. پس باید استدلالی باشد که واقعاً خود ما را قانع کند. عدّه‌ای می‌گویند شما جرأت را از مدیران می‌گیرید! نه آقا، بنده خودم آدم باجرأتی هستم و از کارهای بزرگ اصلاً واهمه نـدارم و وارد کارهای بزرگ شـده‌ام و می‌شوم و از آدم باجرأت هم لـذّت می‌برم. هر آدمی را هم ببینم که با مشاهـده کار عظیم به شوق می‌آیـد تا جلو برود، در دلم تحسـینش می‌کنم و قـدر او را می‌دانم. نخیر، نمی‌خواهیم جرأت مـدیرها را بگیریم؛ منتها آن مدیری که پشت کارش استدلال هست، جرأت دارد؛ اما آن مدیری که استدلال ندارد، خودش جرأت ندارد. کارش «یقدّم رجلاً و یؤخّر اخری» است؛ یک قـدم جلو، یک قـدم عقب؛ آخر هم کار را ضایع و خراب می‌کنـد. پاسـخگو بودن به این معناست. من می‌بینم گـاهی اوقـات بعضـی اشـخاص کارهای زیادی می‌کننـد، اما اصـلاً توجیه ندارنـد. بامزه این است که بعـد هم در موضع معترض و اپوزوسیون می‌نشینند! آقا سیزده، چهارده سال در رأس یک وزارتخانه بوده؛ محصول کار، مطلقاً غیرقابل قبول است؛ حالا به جای این‌که ما برویم بگوییم آقا شـما بعد از سیزده، چهارده سال چرا محصول کارتان این است، او طلبکار است که به من کمک نکردنـد! این حرف معنـا نـدارد. جـایی داشـته باشـید برای این‌که این معنـا را سؤال و مشـخص کننـد، که ببینیم چرا این‌گونه حرف می‌زننـد. به نظر من، هم مجلس و هم دیوان محاسـبات بایـد فعّال شونـد. من خواهش می‌کنم که سازمـان مـدیریّت و برنامه‌ریزی و وزارت امور اقتصـادی و دارایی، با دیوان محاسـبات جفت شونـد. دیوان محاسـبات، چیز خیلی خوبی است؛ کمک به شـماست. من دیده‌ام دسـتگاههای دولتی از دیوان محاسـبات خوشـشان نمی‌آید. دیوان محاسبات جای خوبی است؛ هم مجلس است، هم مؤاخذه کننده است. نصیحت پنجم، پرهیز از تشنّج سیاسـی است. گاهی بعضی از اعضای دولت یک کلمه حرف می‌زنند یا موضعی اتّخاذ می‌کننـد، بعـد می‌بینیـد که یـک مسأله سیاسـی در کشور درست می‌شود. یک حرف بیخودی که لزومی نـداشت گفته شود، گفته می‌شود؛ بعـد همـان را رادیوی خـارجی و رادیوی داخلی و فلان روزنامه بنا می‌کننـد به کش دادن. هرچه که فضای کشور از تهیّج سیاسـی دورتر باشـد، شـما بهتر می‌توانید کار کنید. شـما نگذارید آن فضا به وجود آید. در وزارتخانه‌ها هم آدمهایی را که این‌طور حرکت می‌کنند، نیاورید. من به بعضـی از دوسـتان راجع به این قضـیه سـفارش کرده بودم، اما گوش نکردند؛ لذا نتایج خوبی به بار نیامد. البته در این زمینه‌ها بنایِ بر الزام و تأکید ندارم. به بعضـی از افراد یک نصیحت دوستانه و برادرانه می‌کنم که اگر عمل کنند، به نفع خودشان است. بعضـی عمل می‌کننـد، بعضـی هم متأسـفانه عمل نمی‌کنند. آدمهای مسأله‌دارِ جنجالیِ وابسـته به فلان جناح و فلان حزب را نیاوریـد؛ اینهـا برونـد کـار خودشـان را جـای دیگر بکننـد. دولت نبایـد به جـایی تبـدیل شـود که احزاب می‌خواهند دیدگاهها و گرایشـهای خودشان را در آن‌جا رسـمی و پرچمش را بلند کنند. این درست نیست؛ نتیجه‌اش این خواهد شد که از کار می‌مانید و آن وظیفه‌ای که بر عهده شـماست، به بار نخواهد نشست. به نظر من آقایانِ وزرا هم نباید وقت خود را در کارهای حزبی صرف کنند. زمان آقای هاشـمی وقتی حزب آقایان کارگزاران درست شد، یکی از اشکالات اساسی‌ای که من به کار آنها گرفتم و

به آنها گفتم، این بود که برای حزب بایـد وقت صـرف کنیـد - دور هم بنشینید و حرف بزنیـد، تبادل نظر کنید، بلی و خیر بگویید، بحثهای سیاسـی و روشـنفکری کنیـد - که ولو در کار شـما هیـچ اثری هم نگذارد، باید بدانید که این مقدار همّت و وقت، متعلّق به دولت است. وزیر که در وزارتخـانه هشت سـاعت کـار نـدارد؛ وزیر، تمـام وقت در اختیـار وزارتخانه است. اگر شـما همّت و نشاط حرف زدن و فکر کردنتـان را جای دیگری صـرف کردیـد، در حقیقت وقت وزارتخانه را غصب کرده‌ایـد. این فعلِ حرام است. من عرض می‌کنم، این‌که ما می‌گوییم سـیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سـیاست ماست - که مرحوم مدرّس حرف درستی زد و امام آن را تأیید کرد - معنای واضـحی دارد؛ اما یک روی دیگرش این است که سـیاست ما باید دیندارانه و پرهیزگارانه باشد. هر کار سیاسـی‌ای خوب نیست. بعضـی کسان هسـتند که به کار سیاسـی، فقط مثل یک کار سیاسی‌ای که هیچ گرایشی به دینداری نـدارد، نگـاه می‌کننـد. هـدف این است که این کـار، سیاسـی پیش برود. این درست نیست؛ کـار سیاسـی بایـد متـدیّنانه باشـد. همه چیزهایی که در شـرع حرام است، به توانِ دو در کار سیاسـی باید مورد توجّه قرار گیرد و معتبر شمرده شود. کار سیاسی باید به دور از بی‌پروایی باشـد. نصیحت شـشم، همـاهنگی و همنواختی است. من بارها گفته‌ام، در جلسه هیأت دولت قبل هم گفته‌ام که دولت مثل چهارراهی است که رئیس جمهور، پلیس راهنمایی است؛ یک راه را می‌بندد، یک راه را باز می‌کند. مقصود این است که همه بتواننـد از این مرکز، بـدون تصادف عبور کنند. لذا باید با هم هماهنگی داشـته باشـید - هم میان دولت و هم در دیگر مجموعه‌های نظام - یعنی همه باید یک آهنگ را بنوازید؛ تک‌نوازی و جدا شدن، معنا ندارد. سیاسـتهای اجرایی کلّی دولت را ملاک قرار دهید و همه بـا هم کـار کنیـد. مثلاً من می‌بینم گاهی اوقات وزارت خارجه ما در عالم سـیاست، با دولتی مشـکلی پیـدا کرده و می‌خواهد روی آن فشـار سیاسـی بیـاورد. وزارت خـارجه ما نمی‌توانـد تانک بردارد و به آن کشور ببرد؛ ما یک معامله اقتصادی داریم، از آن بایـد اسـتفاده کنـد؛ یـا معـامله را قطع کنـد یـا معامله را اجرا کنـد یا شـرط بگـذارد. وزارت خارجه کار خودش را می‌کنـد؛ وزارت بازرگـانی، وزارت صـنایع و وزارت بهـداشت و درمـان هـم - کـه می‌خواسـتند چیزهـایی بخرنـد - در آن‌جـا کشـک خودشـان را می‌سابنـد! بـا فلاـن کمپـانی وارد مـذاکره می‌شونـد و چیزی را می‌خرنـد. این‌طور جـدا از هم که نمی‌شود. البته آنها هم متقابلاً گله می‌کننـد و می‌گوینـد مـا وقتی می‌خواهیم بـا وزارت خارجه هماهنگی کنیم، ما را محـدود می‌کنـد. بسـیار خوب؛ این راه حل دارد. مشـکلش باید در دولت حل شود. هیچ تحرّکی در خارج از کشور - تحرّک عمرانی، اقتصادی، معامله و ... - نباید از پشـتوانه بودن برای سـیاست خارجی ما منفک شود؛ بایـد در جهت سـیاست خارجی و در خـدمت آن باشـد. شـما الان می‌بینید امریکاییها اعتراف دارند که بهترین مسیر برای خط لوله آسـیای میانه، ایران است - این را همه شـرکتها هم قبول دارند - اما سـیاست به این کار اجازه نمی‌دهـد؛ یعنی اینها به یک کار غیرصـرفه‌جویانه گردن نهاده‌انـد؛ برای این‌که سـیاست را تقویت کننـد. البته خدا لعنتشان کند؛ این کارشـان خیلی بـد است؛ امـا از دیـدگاه آن دولت، این کـار، منطبـق بـا منطق است و بایـد همین کـار صـورت گیرد. همچنین بـاید هماهنگی با بقیه دسـتگاههای نظام صورت گیرد، که خوشـبختانه آقای خاتمی هم در بیاناتشان به آن اشاره کردند. آخرین نصیحت من - که مهمترینش هم هست - توجه به معنویّت و اخلاق است. عزیزان من! همه شما - پیرتان، جوانتان، روحانیتان، غیر روحانیتان، بخشـهای اقتصادیتان، بخشـهای فرهنگیتان، بخشـهای مربوط به جهات انسانی - بایـد خودتان را سـرباز دین بدانید و همّت شـما این باشـد که مردم متـدیّن شونـد.البته اعتقـاد من این است که بخشـهای اقتصادی ما اگر می‌خواهنـد مردم متـدیّن شونـد، معاش مردم را تأمین کنند؛ چون «من لامعاش له لامعاده»(۸). اگر بخشهای اقتصادی دولت، معاش مردم را تأمین کردند، مردم متدیّن خواهند شد. اما از این گذشـته، مسأله اسـتقرار معنویّت و جلوگیری از مظاهر فساد یا شـیوع فساد یا شـیوع بی‌دینی و بخصوص تظاهر به این معنا، جزو کارهـای واجـب است. خـدای متعـال در قرآن می‌فرمایـد: «و اذا اردنـا أن نهلـک قریـهٔ أمرنـا مترفیهـا ففسـقوا فیهـا»؛(۹) وقتی می‌خواهیم جـامعه‌ای را نـابود کنیم - سـاز و کـار و طبیعتش در سـنّت الهی این است - مترفین و پولـدارهاشان فسق می‌کننـد؛ «فحقّ علیها القول فـدمّرناها تدمیرا»؛(۱۰) بعـد عـذاب الهی بر اینهـا نـازل می‌شود. لازمه فسق آنها، ورود عـذاب الهی است؛ برو برگرد هم

ندارد؛ یعنی این ساز و کار روی همه جوامع اثر می‌کند؛ منتها تفاوت می‌کند به این‌که آن جامعه از لحاظ عناصر نگاهدارنده در چه حدّی باشد. جامعه‌ای هست که این عنصر نابود کننده و مضمحل کننده را دارد؛ اما در مقابل، عناصر حفظ کننده هم دارد - علم زیادی دارد، ثروت زیادی دارد، سیاستمداران عاقلی دارد، موقعیت خوب جغرافیایی یا تاریخی دارد - این موجب می‌شود که آن عنصر نابود کننده، نه این‌که اثر نکند؛ دیرتر اثر کند. شما اگر امروز نگاه کنید، می‌بینید که جامعه امریکا به خاطر همین «ففسقوا فیها» و بسیاری عوامل دیگر، رو به اضمحلال است؛ اما بعضی از جوامع هستند که امکانات نگهدارنده را ندارند - نه علم را دارند، نه ثروت را دارند، نه سیاستمداران مجرّب و پخته‌ای دارند - این امکان ویران کننده را هم دارند؛ اینها اگر در این گنداب و لجنزار وارد شوند، زود از بین خواهند رفت. از بین رفتنشان هم به این معنا نیست که چند میلیون آدم ناگهان می‌میرند؛ معنایش این است که این ملت با هویّت ملی‌اش نابود می‌شود؛ ضعیف می‌شود، توسری خور می‌شود، مورد بی‌اعتنایی دنیا قرار می‌گیرد و دچار ابتلائات و فلاکتهای فراوانی می‌شود. بنابراین مسأله معنویّت بسیار مهم است. من از دولت و یکایک شما دوستانی که در دولت هستید، بی‌حدّ و مرز - اما مشروط - حمایت می‌کنم؛ یعنی اگر بنا شد - که بنا هست - از وزارتخانه‌ای یا از دولت به طور عام حمایت کنم، این حمایت حدّ و مرز ندارد. زبان، عمل، اقدام و به‌کارگیری همه امکاناتی که در اختیار من است، مشمول این حمایت خواهد بود؛ تا الان نیز همین‌طور بوده است. بنابراین من هیچ حدّی برای حمایت خودم از دولت و یکایک وزرا نمی‌گذارم؛ اما این حمایت، مشروط به این‌است که این جهات را رعایت کنید. اگر من ببینم و تشخیص دهم - که من دیر هم جزم می‌کنم - وزارتخانه‌ای راهی برخلاف راه صحیح حق - که قانون اساسی و سیاستهای نظام و اسلام برای ما معیّن کرده - حرکت می‌کند، دیگر از او حمایت نخواهم کرد؛ اگر لازم شد، با او مقابله هم می‌کنم. این وظیفه شرعی و قانونی من است. ولی مادامی که این‌طور نباشد، بنده از همه دوستان حمایت بی‌حدّ و مرز خواهم کرد؛ از رئیس جمهور محترم که معلوم است حمایت می‌کنم؛ ایشان مورد حمایت همیشگی و دعای هر شب من هستند. ان‌شاءاللَّه خداوند ایشان و شما را موفّق و مؤیّد بدارد و تأیید و کمکتان کند تا بتوانید این بار سنگین را بردارید. ... مسأله اشتغال را جدی بگیرید. در ستاد اشتغال، خود آقای خاتمی با آن مجموعه وزرا شرکت می‌کنند. هم وزارت امور اقتصادی و دارایی، هم وزارت کار و امور اجتماعی، هم وزارت صنایع - اینهایی که بیشتر مباشر این امر هستند - هر چه ممکن است، این مسأله را جدّی بگیرند. البته من با یکایک آقایان وزرا هم در زمینه‌ی مسائل خودشان حرفهای زیادی دارم؛ از جمله با آقای صوفی در مورد تعاون. ما با آقای حاجی راجع به تعاون، بسیار صحبت کردیم؛ با آقای صوفی هم ان‌شاءاللَّه صحبتهایی خواهیم داشت. شما بروید کارتان را با جدّیت شروع کنید تا ان‌شاءاللَّه بعد توفیق دیدار جداگانه هم با دوستان دست بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

---------------------------- ۱) آل عمران: ۱۶۹ ۲) مفاتیح‌الجنان/دعای افتتاح. ۳) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۳ ۴) عصر: ۳ ۵) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۶) نهج‌البلاغه، نامه ۵ ۷) همان. ۸) . ۹) اسراء: ۱۶ ۱۰) همان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا ایام ولادت با سعادت حضرت صدّیقه طاهره سلام‌اللَّه‌علیها را به همه آقایان محترم تبریک عرض می‌کنم. اجلاس شما با این ایام متبرّک مصادف شد؛ ان‌شاءاللَّه این نشستنها و گفتنها و شنیدنها، مشمول توجّهات آن بانوی معظّمه قرار گیرد. از بیانات حضرت آقای مشکینی و حضرت آقای امینی تشکّر می‌کنم. آنچه را که حضرت آیةاللَّه مشکینی از نصایح و تبیین اهمیت حاکمیت اسلام و نظام اسلامی در کشور ما بیان کردند، همه مطالب درست و متین و مورد تأیید ماست؛ ایشان حرف دل ما را فرمودند. بد نیست بنده هم چند جمله‌ای در همین زمینه‌ها عرض کنم. در آن بخشی که راجع به اهمیت حادثه بزرگ تشکیل نظام اسلامی مطالبی بیان فرمودند، باید عرض کنم که

بزرگی و عظمت این حادثه به قدری است که مهمترین دستگاههای سیاسی دنیا، سالهاست که مشغولیت مهمّشان پرداختن به این قضیه است. علّت هم این است که با انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، افق جدیدی در زندگی محیط اسلامی - مجموعه کشورها و ملتهای مسلمان - به‌وجود آمد و انقلاب و نظام اسلامی، آرمانهای جدیدی به آنها داد. طبیعت این آرمانها به گونه‌ای است که نظام استکباری را سراسیمه می‌کند؛ چون بنای نظام استکباری، بر تسلّط و سیطره اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بر مناطقی است که کشورهای اسلامی در آن مستقرّند. حیات نظام استکباری به این مناطق وابسته است؛ چون هم به منابع و هم به بازارهای فروش آن احتیاج دارد. وقتی در این کشورها تفکّر اسلام و آرمان اسلامی احیاء شد، نظام استکباری احساس خطر کرد؛ چون آرمان اسلامی با سلطه این نظام، به‌شدّت مخالف است. در کشورهای اسلامی، ما عملاً بازتاب و انعکاس نظام اسلامی را مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که جوانان و روشنفکران و عامه مردمشان تحت تأثیر پیام طبیعی تشکیل نظام اسلامی قرار گرفته‌اند. اگر انسان حوادث دنیای اسلام را در این بیست سال تعقیب کند، علّت نگرانی و سراسیمگی امریکا و بقیه دستگاههای استکباری را به‌خوبی می‌فهمد. آنها احساس خطر می‌کنند و حق دارند که احساس خطر کنند. البته این به آن معنا نیست که نظام اسلامی تصمیم به جنگ با کشوری یا با نظام خاصّی در دنیا دارد؛ بلکه به این معناست که آوردن این فکر در میدان زندگی مردم، برای آنها خطرآفرین است. آنها توانستند با شعار دمکراسی، نظام مارکسیستی را در عالمِ نظریّه محکوم کنند؛ اما نمی‌توانند نظام اسلامی را با این موج محکوم کنند؛ چون نظام اسلامی، یک نظام مردمی است و مردم‌سالاری در نظام اسلامی، حقیقی‌تر، واقعی‌تر، اصیلتر و ریشه‌دارتر از نظامهای غربی است. امروز نظامهای غربی که خودشان مدّعی مردم‌سالارینـد، دچار تناقضند. با تحلیلهایی که خودشان ارائه می‌کنند، مردم‌سالاری‌شان مخدوش است؛ در حالی که نظام اسلامی، نظامی است که به رأی و فکر و اعتقاد مردم متّکی است. تبلیغات زیادی می‌کنند تا شاید بتوانند این حقیقت و این جانبِ مهم از جوانب جمهوری اسلامی را انکار کنند. این امواجی که امروز در دست و دهان تبلیغاتچیهای استکبار ملاحظه می‌شود - مثل نفی جمهوریّت - به خاطر مقابله با این حقیقت است. نظامی را که از اوّلِ پدیدآمدنش به آراء مردم متّکی بوده، نمی‌توانند انکار کنند. اصل نظام را مردم انتخاب کردند؛ تدوین کنندگان قانون اساسی را مردم انتخاب کردند؛ قانون اساسی را مردم تصویب کردند؛ در دوره‌های متعدّد، مردم پای صندوقهای رأی رفتند و رؤسای جمهور و نمایندگان مجلس را آزادانه انتخاب کردند. این واقعیّتی است که وجود دارد. مجبورند به تأویلها و اشکال‌تراشیهای گوناگونی متشبّث شوند، بلکه بتوانند ذهنیّتها و افکار عمومی دنیا یا افکار عمومی داخل کشور را منحرف کنند. نظام مردمی - که مردمی بودنش، از دمکراسیهای رایج دنیا هم روشنتر و بارزتر و حقیقی‌تر و اصیلتر است - درعین‌حال توانسته آن خلأ بزرگی را که امروز دنیا با آن دست‌به‌گریبان است - یعنی خلأ معنوی - پُر کند. از اوّلِ انقلاب تا امروز، بسیار طبیعی بود که همه امکاناتِ مخرّب و بازدارنده خودشان را سرِ این نظام بریزند؛ برای این‌که یا آن را از میدان خارج کنند، یا مانع از پیشرفت آن شوند، یا در آن نفوذ کنند. این کارها و تلاشها را کرده‌اند و در همه موارد هم ناموفّق بوده‌اند. البته این به معنای آن نیست که نظام اسلامی ما چنان که باید و شاید - طبق انتظاری که از یک نظام اسلامی هست - پیش رفته؛ نه، این اشکالات بر مجموعه کسانی که در نظام دست‌اندرکارند - بخصوص کسانی که داعیه دین و معنویّت و روحانیّت دارند - وارد است. واقعاً اشکالاتی که ذکر می‌شود، در رفتارهای شخصی ما، در ممشای ما و در زمینه‌های گوناگون، همه وارد است. اگر این اشکالات نبود، امروز جلوه نظام و موفّقیتهایش در زمینه‌های مختلف، بیش از این بود. با این همه، اصالت نظام اسلامی و تأثیر احکام نورانی اسلام طوری است که به همان اندازه‌ای که خدای متعال توفیق داده است و مسؤولان این نظام توانسته‌اند عمل و حرکت کنند و مردم هم در هر زمینه‌ای که ما وارد شده‌ایم، با ایمان و رغبت، این مشی اسلامی را دنبال کرده‌اند، توفیقات بزرگی نصیب ما شده است. ما باید توفیقات عظیمی را که این نظام به دست آورده است، ببینیم؛ نظامی مستقل، نظامی متّکی به احکام نورانی اسلام، نظامی مبتنی بر شایسته‌سالاری حقیقی، نظامی که در آن مردم احساس دینداری می‌کنند. آینده به‌گونه‌ای است که ان‌شاءاللَّه تحقّق کامل احکام

اسلامی بایـد در آن خودش را نشان دهـد. همه، مسؤولیتهای بزرگی را برعهـده داریم. مطلبی که در ذهنم بود در این جلسه عرض کنم - که بـا همین مطالب هم پیونـد می‌خورد - این است که امروز آن طوری که از حرف دلسوزان نظام فهمیـده می‌شود، این معنا مسلّم است که دشـمنان، هم در حال حمله هستند و هم در تدارک حملات آینده‌اند. این را دیگر امروز کسی نمی‌تواند انکار کند. صریح می‌گویند که می‌خواهند ریشه‌های نظام اسلامی را بکَنند! در اظهارات دشمنان ما در بیرون از این مرزها، این نکته به‌صراحت وجود دارد و نمی‌شود آن را انکـار کرد. این‌که ما چشم خود را روی هم بگـذاریم و همه اشـکالات را به ساختار نظام اسـلامی و به اسلامی بودن نظام برگردانیم - کاری که دشمنان آن را تلقین و القاء می‌کنند - و دشمنیها و تأثیر این دشمنیها را از سوی ابرقدرتها و مراکز مؤثّر و نافـذ مالی و اقتصادی و سیاسـی دنیا ندیده بگیریم، امروز حرف پذیرفته‌ای نیست. اگرچه تا چندی قبل، کسانی واقعاً این‌طور فکر می‌کردند و حرف می‌زدند؛ اما امروز روشن است. باید ببینیم توجّه حملات دشمن به کجاست؛ به چه چیزی دل و امید بسته است و آماج حملاتش چیست. در نگاه واضـحی که انسان به مسائل می‌کنـد، می‌توانـد چنـد نقطه را به‌روشـنی پیدا کند. یک نقطه، نظریّه حکومت اسـلامی است. این، یکی از موارد آمـاج حملات دشـمن است. یـا به مبـانی اسـلام، یا به قانون اساسـی و یا به برخی از بخشـهای برجسته نظام اسلامی که علامت و شاخصه نظام است، تهاجم فکری و نظری می‌شود. این تهاجم از تهاجم عملی کم‌اهمیت‌تر نیست. چون - همـان‌طور که آقایان اشاره کردنـد - تکیه نظام اسـلامی به قـدرت مردم است. قـدرت مردم هم با ایمان آنهاست؛ اگر مؤمن باشـند، دفاع خواهنـد کرد؛ اما اگر پایه ایمان سـست شـد، این پشتیبانی و این دفاع به مرور از بین خواهـد رفت. بنـابراین چیزی که ایمان و اعتقاد راسـخ مردم را هـدف گرفته است، نبایـد دست‌کم گرفت. علاج این کار، پیکار نظری است. یک حرکت علمی در این زمینه لازم است. البته مـا دولت را از این مسؤولیت برکنـار نمی‌کنیم. خطـاب و عتـاب ما در طول این سالها تا امروز به وزارت ارشاد و دسـتگاههایی که تبلیغات رسـمی را برعهـده دارند، به خاطر همین جهت بوده است. بالأخره دولت یکی از مهمـترین مسؤولیتهـا را برعهــده دارد؛ کمـااین‌که صــدا و سـیما بخش مهمی از ایـن مسؤولیت را بر عهــده دارد؛ کمـااین‌که همه دسـتگاههای هنری که به نظـام اسـلامی وابسـته‌اند، مسؤولنـد؛ لیکن مسؤولیتهـای دولتی را نبایـد نافی مسؤولیتهای علما و حوزه‌های علمیه گرفت. بالاخره تولیـد و تبیین و تدوین فکر، کار حوزه‌های علمیه است و حوزه‌های علمیه باید در این زمینه وارد میدان شوند. البته امروز خیلی کـار می‌شود. بنـده از جمله کسـانی هستم که تقریباً بیشترین اطّلاع را از آنچه که در سطح حوزه‌ها در این زمینه صورت می‌گیرد، دارم. از گوشه و کنـار می‌آینـد و مـا کارهـای آنهـا را می‌بینیم. البته حجم مطلق کارها خوب، اما حجم نسبی آنها کم است؛ یعنی نسبت به آنچه که باید باشد، هم از لحاظ کمیّت و هم از لحاظ کیفیت، کم است. امروز حکومت اسلامی و ولایت فقیه جزو واضحاتِ فقه اسلامی و اعتباراتِ عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریّه جزو روشـنترین و واضـحترین و قابـل دفـاعترین نظریه‌هـاست؛ امـا این را بـا شـیوه‌های گونـاگون - بـا تشبیه آن به حکومت کلیسا و حکومت سـلطنتی و غیره - در ذهنها مخـدوش می‌کننـد. اینها مبارزه لازم دارد. من بارها این نکته را به دوسـتان گفته‌ام، به شـما هم عرض می‌کنم: حجم مقـابله و دشـمنیِ دشـمنان بـا ما، بسیار بالاست؛ اما قـدرت و توانِ مقابله و مبارزه ما - چه مبارزه تهاجمی ما با دشمن و چه مبارزه دفاعی ما - نیز بسیار بالاست. اگر ما به مبارزه با تهاجم دشمن تصمیم داشته باشیم - بر این معنا تصمیم بگیریم و به خدای متعال اتّکال و از ظرفیت خودمان استفاده کنیم - توان دشمن بسیار کمتر از توان ماست. ما در بین مردمِ خودمان هستیم؛ ما بـا مردمِ خودمـان مواجهیم، مـا بـا زبـان مردمِ خودمـان حرف می‌زنیم؛ امـا دشـمن این امکانات را نـدارد یا به قـدر ما نـدارد. لـذا ما می‌توانیم حتّی روی افکار عمومی دنیا اثر بگـذاریم. امروز کسانی که علیه ما و نظریّات اسـلامی تبلیغات می‌کننـد، در دنیا رسواینـد. شما ملاحظه کنیـد ببینیـد امریکا چقـدر در دنیا مطرود است. دسـتگاههای مالی و اقتصادی و همینهایی که امروز برای بیشتر بلعیـدن دنیـا، دنبـال تفکّر جهـانی شـدن هسـتند، چقـدر در دنیـا محکوم و منفورنـد. تبلیغاتشـان نیز همین‌طور است؛ امـا وقـتی در خلأ وارد می‌شونـد و در فضـای بی‌معـارض، تبلیغـات می‌کننـد، تـأثیراتی را می‌گذارنـد. بنـابراین مـا می‌توانیم روی افکـار عمومی دنیا هم اثر

بگذاریم. پس در درجه اوّل، یکی از کارهای مهم، کار نظری است که برعهده حوزه‌های علمیه و اندیشمندان است؛ چه تولید و چه هـدایت کننـد. امروز خوشـبختانه گروههـای دانشـگاهیِ زیادی هسـتند که آنها هم از اسـلام و انقلاب و مبانی اسـلامی، جانانه دفاع می‌کنند. می‌شود حوزه‌های علمیه به آنها توجّه و کمک کنند؛ با آنها همکاری داشته باشند و از آنها حمایت نمایند؛ برای این‌که در تأمّل و نظر، از خطِّ صـحیح انحراف پیدا نکنند. یک نقطه دیگر، اختلال در عمل و کارِ نظام جمهوری اسلامی است که مقابله با آن عمدتاً با دولت است. ما در دیدار با مسؤولان دولتی، این نکته را به‌جدّ به آنها تفهیم کردیم و هشدار دادیم. وقتی ما با دوسـتانی که مسؤول امور اجرایی هستند، مواجه می‌شویم - البته بخش اجرائیات شامل بخش قضا هم می‌شود؛ فقط مخصوص قوّه مجریه نیست - این نکته را متذکّر می‌شویم که آنها باید در عمل، ابتکار و جدّیت و دنبالگیری و شوق و ذوقِ کار را در نظر داشـته باشند. در همین زمینه، مواجهه با انحراف و خطا بایـد جدّی باشد. هم دولتیها و هم دسـتگاه قضایی اگر در جایی دیدند که انحراف و خطایی وجود دارد، بایـد با آن برخورد کننـد. البته ما در آن نامه‌ای هم که به رؤسای محترم سه قوّه نوشتیم، بر این نکته تأکید کردیم که خطاهای کوچک را نباید بهانه برخوردهای سـنگین قرار داد و اصـلاً می‌شود از خیلی خطاهای کوچک اغماض کرد. خطای بزرگ است که در کارها اختلال ایجاد می‌کند؛ مثل قلوه سـنگی که در مسـیر کارخانه و کارگاهی بیندازند؛ علاوه بر این‌که کار را متوقّف می‌کند، چرخ و پَرِ آن کارخانه را هم نابود می‌کنـد و از بین می‌برد. بزرگ بودن خطا به دو چیز است: یکی این‌که خودِ خطا بزرگ باشـد - مثلاً ـ فسادهـای مـالی بزرگ، خیانتهـای بزرگ - یکی این است که خطاکننـده، مسؤول یـا مؤتمن باشـد. گـاهی سـر زدن خطاهـای کوچـک از انسانهـایی که از آنهـا امـانت انتظـار می‌رود، ضـررش بسـیار بیشـتر از خطاهـای بزرگ دیگران است. امین بودن موجب می‌شود که خطای صادر شـده، بزرگ باشد. باید با این خطاها برخورد شود؛ این در کارایی نظام تأثیر دارد. اگر مسؤولان دولتی در جـای خود و مسؤولاـن قضـایی در جـای خود، هر کـدام بـا این انحرافـات و خطاهـا برخورد کننـد، هم کـارایی مسؤولاـن دولت در زمینه‌های مختلف زیاد خواهد شد و هم این معضل اقتصادی - مشـکل اشـتغال، مشـکل صادرات و واردات، مسائل مربوط به پول و غیره - عمـدتاً حـل خواهـد شـد. یعنی برخـورد بـا فسـاد، هم موجب می‌شود که افراد، دقّت بیشـتری بکننـد، هم موجب می‌شود که دستهای خیانتکار بترسند و عقب بکشند. این دو عامل موجب خواهد شد که در کارهای اقتصادی و جاری کشور و دولت، پیشرفت به وجود آیـد. بنابراین علاج تهاجم به ناکارآمـدی نظام، اثبات کارآمـدی است؛ که اثبات کارآمدی هم این‌گونه است. نقطه دیگرِ مورد توجّه این است که بـا تبلیغـات، ناکارآمـدی نظـام را به صورت یـک اصـل مسلّم درآورنـد که به نظر من این از آن چیزهـای خطرنـاکی است که گـاهی دوسـتها و خودیهـا هم در این‌جـا اشـتباه می‌کننـد. در مقامِ انتقاد از دسـتگاه و سازمان و مسؤولی، گاهی طوری حرف زده می‌شود که انعکاس آن در بیرون و در ذهن مخاطبانی که نشسـته‌اند و به حرف ما گوش می‌کننـد، به مراتب بیش از آن واقعیّت است! این را باید توجّه داشت. ما نباید با دشـمنانِ نظام همصدا شویم. آنها مرتّب روی ناکارآمدی نظام تکیه می‌کنند و ما هم چه به صورت ناکارآمد جلوه دادن قوّه قضائیّه، چه به صورت ناکارآمد جلوه دادن دولت و چه به صورت ناکارآمد و یا بد جلوه دادن اشـخاص امین و سـالمی که در نظام مشـغول خدمتنـد، دائماً آن را تکرار می‌کنیم! هر کـدام از کارها بایـد در جای خود صورت گیرد: دنبـالگیری فسـاد بـا روش صـحیحِ قانونی در جای خود انجام گیرد؛ این‌طور فضاسازیهای کاذب هم نشود. اینها با هم منافـاتی ندارنـد؛ لازم و ملزوم هم نیسـتند که اگر ما خواستیم با فساد مبارزه کنیم، پس حتماً بایـد فضایی نامطمئن و ناامن و همراه با سوءظن به همه به وجود آید. بعکس، بنده معتقدم اگر ما با فساد و مفسدِ واقعی برخورد حقیقی و جدّی کنیم، این کار باید به مردم احساس آرامش بدهد. این نباید تعمیم داده شود و بگویند پس همه این‌طورند! در بیان هم نباید چنین چیزی گفته شود. نقطه دیگر، مسأله اتّحاد بین نیروهای مؤمن به اسـلام و نظام جمهوری اسـلامی است. البته ما بارها این را گفته‌ایم. از اوّلِ انقلاب، این مسأله مهمِّ نظام بوده است و امام رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه بارها و بارها می‌فرمودنـد؛ دلسوزان نظام هم همیشه این را گفته‌انـد؛ اما در عمل آنچه که باید صورت گیرد، صورت نگرفته است. ما باید حقیقتاً مرز دوستی و دشـمنی را مشخّص کنیم. امروز کسانی با هم مقابله و معارضه

می کنند که به اصل اسلام، به حاکمیت اسلام، به برخاسته بودن دولت از دین - یعنی اتّحاد دین و سیاست - به اصول مبنایی قانون اساسی - مثل اصل چهارم و پنجم و مسأله ولایت فقیه - و دیگر چیزها حقیقتاً معتقدند. اینها با همدیگر سرِ جزئیات و قضایای کوچك، آن‌چنان معارضه‌ای می کنند و چنان جنجالی علیه هم راه می‌اندازند که دشمنیهای اصلی در حاشیه امن و دشمنان اصلی در سایه قرار می گیرند! دشمنان اصلی چه کسانی‌اند؟ کسانی که با اصلِ نظام اسلامی مخالفند. همان‌طور که فرمودند(۱)، بزرگترین نعمت خدا وجود این نظام است و بزرگترین معروف، دفاع از این نظام است. این بزرگترین کاری است که باید انجام گیرد. عدّه‌ای برای مقابله با این نظام کمر بسته‌اند - چه از راه نظریّه‌پردازی و چه از راه تبلیغات سیاسی و موذیگریهای گوناگون - و در نظام خدشه وارد می کنند. مسأله آنها، انتقاد به نظام یا به مسؤولان نظام نیست؛ از نظر آنها انتقاد وسیله‌ای برای نابود کردن خودِ نظام است. کسانی که اهل فهم و درك موقعیّت هستند، این را به‌روشنی می‌فهمند و باید بفهمند. البته کسی که دشمن نظام است، این‌طور نیست که نمی‌تواند در این نظام زندگی کند؛ نه. مخالفان اسلام می‌توانند در این نظام زندگی کنند؛ کسانی هم که اسلام را اصلاً قبول ندارند، می‌توانند در این نظام زندگی کنند. اسلام نگفته که هر کس در ظلِّ نظام اسلامی زندگی می کند، باید معتقد به اسلام و مبانی اسلام باشد؛ نه. زندگی کنند و، از حقوق شهروندی و امنیّت هم برخوردار باشند. اگر دزدی درِ خانه یك غیر مسلمان را بشکند و برود دزدی کند، آن دزد را هم مجازات می کنند. در مجموع، بین کسانی که به نظام معتقدند و کسانی که مخالف نظامند، در حقوق شهروندی تفاوتی نیست. می‌توانند زندگی کنند؛ اما حقِّ معارضه و مبارزه با نظام را ندارند. حقِّ تیشه برداشتن و زدن به ریشه نظام را ندارند. در این‌جا نظام باید جلوِ آنها را بگیرد. حال ما بنشینیم بحث کنیم که معنای براندازی چیست؟ آیا فلان مرحله جزو براندازی هست یا نه؟ کلمه براندازی که از آسمان نازل نشده است. کسی که با نظام معارضه می کند، باید در این معارضه به او کمك نکرد و جلوِ او را گرفت و اگر عمل او مصداق یکی از عناوین جرائم قانونی است، او را مجازات کرد. همه باید در این معنا متّفق باشند. آن‌گاه ما بیاییم با کسانی که نظام را قبول ندارند و عازم بر معارضه با نظامند، روزبه‌روز مرزهای خود را کمرنگ کنیم و دائماً با خودیها به جان هم بیفتیم! این درست نیست. این بحث خودی و غیرخودی را که ما دوسه سال پیش مطرح کردیم و عدّه‌ای را هم نگران کرد، معنایش همین است. معنای غیر خودی این نیست که او نباید در این کشور زندگی کند؛ نه. غیر خودی هم زندگی کند؛ منتها معلوم شود که او با نظام میانه‌ای ندارد؛ برای این‌که او در مواردی منشأ اثر خواهد بود. مرز حفظ شود، حرف او تکرار نشود، کار او مورد تأیید قرار نگیرد. این اساسِ قضیه است. جالب این‌جاست، خیلی از کسانی که گله می کنند که چرا گفتید خودی و غیرخودی، خودشان مسؤولان نظام و مردم مؤمن را خودی نمی‌دانند - غیر خودی می‌دانند - و به آنها اعتماد نمی کنند! عملاً ـ خودِ آنها عامل به تقسیم افراد به خودی و غیر خودی‌اند! می گویند چرا به مردم می‌فهمانید که ما غیر خودی هستیم؟! من علاج کار را در این می‌بینم: امروز نیروهای اسلامی و مؤمن کم نیستند؛ بحمداللَّه فراوانند. ما نمی‌توانیم امروز را با اوّلِ انقلاب مقایسه کنیم. امروز چند برابر اوّلِ انقلاب، نیروی کارآمدِ مؤمنِ ارزشیِ اصیل داریم. آن روز خیلیها به نام نظام اسلامی و جمهوری اسلامی وارد میدان شده بودند که نه تجربه و نه اطّلاعات عمیقی داشتند. امروز ما چقدر جوانان مؤمن، مدیران خوب و نیروهای مخلص و علاقه مند در سرتاسر نظام داریم؛ پشت سر اینها هم نیروی عظیم مردم است. شما این نیروی عظیم مردمی و تظاهرات مذهبی آنها را ببینید؛ اقبال جوانان به مجالس دینی و تبلیغات دینی را ببینید. هرجا یك پرچم تبیین دینی بلند می‌شود، می‌بینید جوانان به آن‌جا هجوم می‌آورند. هرجا انسان فرزانه و دانشمندی وارد میدان بحث و صحبت می‌شود، می‌بینید جوانان می‌آیند و می‌نشینند. جوانان پاك، مؤمن و آینه‌وارند. بنابراین نیرو زیاد است؛ مردم هم بحمداللَّه پشتیبان این نظام هستند. امروز در کشورهایی که ما می‌شناسیم، جمهوری اسلامی از لحاظ پشتیبانی مردم از نظام و مسؤولان، انصافاً یا بی‌نظیر است یا کم نظیر. از این فرصت باید استفاده کرد. هم در زمینه نظریّه‌پردازیها و تحکیمِ نظریّه و هم در زمینه عمل، همّت و تلاش کنیم. خدای متعال وعده داده که ما را نصرت خواهد کرد. وعده الهی راست است و با تأکید و قسم همراه است. او تخلّف

نخواهد کرد. اگر ما خدا را نصرت کنیم - که همه ما بر این کار عزم داریم - جدّی و بی‌رودربایستی باشیم؛ ملاحظات غیرلازم نداشته باشیم و وارد شویم، بدون شک خدای متعال نصرت و حمایت خواهد کرد. به فضل پروردگار، آینده بسیار روشن و زمینه هم آماده است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه همه آقایان محترم، همه مسؤولان و همه ما مشمول ادعیه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه باشیم و خدای متعال کمک کند تا بتوانیم به وظایف مهمّی که بر زبان می‌آوریم و در دلهای ماست، آن‌چنان که مورد رضای اوست، عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) اشاره به بیانات آیت‌اللَّه مشکینی است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مدّاحان اهل‌بیت به مناسبت سالروز میلاد حضرت زهرا (س)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مدّاحان اهل‌بیت به مناسبت سالروز میلاد حضرت زهرا سلام‌اللَّه‌علیها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به همه حضّار عزیز، این عید بسیار بزرگ و این روز نورانی و این خاطره فراموش نشدنی و بی‌نظیر تاریخ بشری را - که ولادت حضرت صدّیقه طاهره سلام‌اللَّه‌علیها است - تبریک عرض می‌کنم. ان‌شاءاللَّه این عید بر شما مبارک باشد و همه شما منظور نظرِ بانوی دو عالم - این برجسته‌ترین چهره زن در تاریخ بشر و برترین بنده خدا - قرار گیرید و از شما قبول کنند. از دوستان عزیزی هم که برنامه اجرا کردند - چه مدّاحان عزیز، چه شعرای عزیز - و همچنین از کسانی که این همخوانیِ بسیار خوب و خوش‌مضمون و خوش‌آهنگ را اجرا کردند، صمیمانه تشکّر می‌کنیم. امروز مثل خیلی از دورانهای دیگر تاریخ، ما - جریان ولایت و دوستداران ائمّه علیهم‌السّلام - به تبیین احتیاج داریم؛ گفتن، بیان کردن، روشن کردن و حقایق را در معرض بینایی و دانایی انسانها قرار دادن. اگر اهمیتِ تبیین نبود، امام صادق علیه‌السّلام شاعری مثل «کُمیت» را آن گونه مورد عنایت قرار نمی‌داد؛ یا امام هشتم علیه‌السّلام «دِعبل» را؛ یا امام چهارم علیه‌السّلام «فرزدق» را. شعرای معروفی که شما اسمهایشان را شنیده‌اید - مثل فرزدق، کُمیت و دیگران - اینها سلمان زمان خودشان نبودند؛ اینها در مقایسه با اصحاب عالی‌مقام ائمّه، خیلی متوسّط بودند. نه معرفتشان به قدر معرفت «زراره» و «محمدبن‌مسلم» و امثال اینها بود؛ نه فعّالیتشان در محیط اهل بیت زیاد بود. اما شما می‌بینید امام از اینها تجلیلی می‌کند که از خیلی از اصحاب بزرگوار خودش نمی‌کند؛ چرا؟ به‌خاطر تبیین. چون اینها در یک جا حرفی زدند و نکته‌ای را روشن کردند که مثل خورشیدی بر ذهنها و دلها تابیده و حقیقتی را برای مردم روشن کرده است. این‌که فرمودند: «من قال فینا شعراً و بکی أو أبکی وجب له الجنّة»(۱) - کسی شعری درباره ما بگوید و چشمی را بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود - معنایش چیست؟ معنایش این است که بهشت را ارزان کرده‌اند؟ بهشتی که این همه باید عبادت کرد تا به آن رسید، آیا آن را این‌طور دم دستی کرده‌اند؟ یا نه؛ آن کار، آن شعر گفتن و تسخیر دل با آن شعر و انتقال یک مطلب در آن روز، آن‌قدر مهم بوده که به خاطر آن اهمیت، جا داشته است که در مقابل یک بیت شعری که این‌گونه تأثیر می‌گذارد، بهشت را به او وعده دهند. هر وقت شعر شما این اثر را داشته باشد، بدون بروبرگرد، همان وعده بهشت در مقابلش وجود دارد. این یک محاسبه‌ی کاملاً منطقی و روشن است. در زمان ما که شما می‌خواهید شعر بگویید یا شعر بخوانید و مایلید در مقابلش اجر و منزلت «دِعبل» و «فرزدق» را هم داشته باشید، راهش چیست؟ راهش این است که همان خلأیی را که آن روز «دِعبل» یا «فرزدق» یا «کُمیت» یا بقیه شعرای اهل بیت با شعر خود پُر می‌کردند، پُر کنید. این مطلبی است که من همیشه به مدّاحان و شعرای عزیز مذهبی تذکّر داده‌ام. شما مدّاحان عزیزی که این‌جا هستید - جمعی از جماعت حاضر، یا مدّاحید یا شوق مدّاحی دارید؛ احتمالاً بعضی از جوانها در آینده مدّاحان بسیار خوبی هم بشوند - بدانید که مدّاحی و ستایشگریِ ائمّه علیهم‌السّلام در حقیقت ستایشگری نیکی و معنویت و جهاد است؛ ستایشگری خورشید امامت و ولایت است؛ خورشید حقیقتی که سعی شد آن را بپوشانند؛ اما همین زبانهای گویا نگذاشتند. نه فقط مدّاحان و شعرا نگذاشتند، بلکه همه کسانی که در راه معرفت دینی کار کرده‌اند و همه دلهای فروزنده از محبّت اهل بیت

علیهم‌السّلام در این سیزده، چهارده قرن، نگذاشتند این خورشید پوشیده بماند. روزبه‌روز ابرها را از مقابل آن خورشید، بیشتر کنار زدند تا امروز به این‌جا رسیده‌ایم. این کار باید ادامه پیدا کند و حقایق اهل بیت علیهم‌السّلام روشن شود. مدّاحیِ رایج در بین ما، یک حرفه دو جانبه است؛ فقط آوازه‌خوانی و شعرخوانی نیست؛ ترکیب هنرمندانه‌ای از این دو مقوله است. البته من نمی‌دانم این شیوه از چه زمانی باب شده؛ از زمان صفویّه است، از قبل از اوست، از بعد از اوست. به‌هرحال امروز در جامعه ما رواج دارد. صدای خوش، آهنگ مناسب و شعر، سه رکن کار است. خودِ این شعر هم دو بخش دارد: یک بخش لفظ، یک بخش مضمون. اگر چهار پایه اصلیِ مدّاحی - یعنی صدای خوش، آهنگ درست، لفظ خوب و مضمون حقیقی متناسب با نیاز - کامل باشد، بهترین وسیله تبیین است و تأثیرش از منبر و درس فقهی‌ای که ما می‌گوییم بیشتر است. صوت و آهنگ به وسیله خود آقایان مدّاحان تأمین می‌شود؛ اما لفظ و معنا باید به وسیله‌ی شاعر تأمین شود. بعضی از الفاظ، زیبا و پُرطمطراقند؛ اما حاصلی ندارند و چیزی از آنها دست مستمع را نمی‌گیرد. بعضی از معانی،خوب و بلندند؛ اما با الفاظ رسایی بیان نمی‌شوند. اینها همه می‌شود عیب. کسی که مدّاحی می‌کند، باید خودش را در روی منبر ببیند و مستمعان را کسانی مشاهده کند که می‌خواهند از او چیزی بیاموزند. با این نیّت و انگیزه پشت تریبون یا منبر مدّاحی قرار گیرد. صدای بعضی از آقایانِ مدّاحان خوب است، ولی با خواندن آنها انسان چیزی یاد نمی‌گیرد؛ اما بعضی نه؛ وقتی شعر می‌خوانند، معرفتی را به ما می‌آموزند. آنچه که می‌آموزیم، بهترینش آن چیزی است که ما به آن نیاز داریم. گاهی کلمات مدح‌آمیزی از ائمّه علیهم‌السّلام پشت سر هم می‌آوریم که نه درست مستمع به عمق این کلمات می‌رسد، نه با فهمیدن آن کلمات چیزی بر معرفت او اضافه می‌شود. اینها ارزش چندانی ندارد. اما گاهی مدّاحی که شعر می‌خواند، درس فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها، درس امیرالمؤمنین و درس امام حسین علیهماالسّلام را به ما منتقل می‌کند؛ در نتیجه راه ما روشن می‌شود. این بسیار ارزش دارد. ما باید بدانیم که اگر فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها امروز در بین ما ظاهر می‌شدند و یک ساعت، دو ساعت و یا یک روز در بین مردم می‌آمدند، ما را به چه چیزی امر می‌کردند؟ انگشت اشاره به کدام راه از راههایی که در مقابل ما گشوده است، دراز می‌کردند و به ما می‌گفتند که از این راه بروید؟ ما باید آن را دنبال کنیم و در تبیین و تعلیم و معرفتی که می‌خواهیم به مستمع بدهیم، آن را ملاحظه کنیم و نیاز زمان را پُر کنیم. نکته دیگری که بعضی از آقایان بحق اشاره کردند، این است که از برخی تعبیرات درباره ائمّه علیهم‌السّلام نباید استفاده کرد؛ اینها سبک است. برای فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها - آن موجود قدسیِ والا، آن انسان برتر و آن معلّم بشر - از آن تعبیری که هر شاعری - چه شاعر درست و حسابی‌گوی و چه شاعر هرزه‌گوی - برای محبوب و معشوق خودش ذکر می‌کند، نباید استفاده کرد؛ باید از تعبیرات متناسبی استفاده کرد. اعتقاد من این است که اگر شعرای عزیز ما - همچنان که امروز خوشبختانه، هم در سرود دستجمعی و هم در بعضی از شعرهایی که قبلاً آقایان خواندند، همین معنا انصافاً تأمین شده است - لفظ و معنا را برای بیان معرفتی که امروز جامعه ما نیاز دارد تا از مکتب فاطمه زهرا سلام‌اللّه‌علیها تعلیم بگیرد، به کار گیرند و آن را مدّاح با صدای خوش و آهنگ مناسبِ با این کار عرضه کند، یکی از بهترین انواع تبلیغ و ترویج صورت گرفته است؛ یعنی همان «دعبل» و «فرزدق» و «کُمیت» تاریخ در این‌جا ظهور و تجلّی پیدا کرده است. ارزش، همان ارزش خواهد بود و می‌تواند اجرهای بزرگ الهی را به دنبال خود داشته باشد. امروز خوشبختانه اقبال مردم به این حرفه و هنرِ چند پهلو و چندجانبه زیاد است. جوانان در تهران و شهرستانها به جلسات مدّاحی علاقه و توجّه دارند. این، مسؤولیت شما آقایان مدّاح را مضاعف می‌کند. مبادا پانصد نفر، هزار نفر، گاهی ده هزار نفر در جلسه‌ای جمع شوند و یک ساعت برای آنها نغمه‌سرایی شود؛ اما چیزی به آنها داده نشود. شما در این یک ساعت می‌توانید نکات زیادی را با شعر خوب منتقل کنید. البته شعر خوب - همان‌طور که گفتیم - تنها شعری نیست که معانیِ خوبی دارد؛ بلکه باید شعر هنرمندانه باشد و الفاظ خوب و کلمات مناسب هم در آن به کار رفته باشد. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خدای متعال همه شما را مشمول لطف و رحمت خودش قرار دهد و منظور نظر حضرت زهرا سلام‌اللّه‌علیها و مشمول توجهات حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------

-- (۱) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از حافظان و قاریان قرآن نونهال و نوجوان کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از حافظان و قاریان قرآن نونهال و نوجوان کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً ولادت حضرت باقرالعلوم، امام پنجم علیه‌الصّلاهٔوالسّلام را به همه شما عزیزانم - جوانان، نوجوانان، دختران و پسران قرآن و اساتید و معلّمانتان - تبریک عرض می‌کنم. خیلی خوشحالیم که بحمداللَّه امواج بابرکت تعلیم و تعلّم قرآن در کشور فراگیر شده است. شما عزیزان بدانید، سالهای سال در کشور ما با گسترش قرآن مبارزه کردند؛ به خیال خودشان کاری کردند که قرآن متروک و فراموش شود. سالهای متمادی، درس قرآن را از مراکز تعلیمات برداشتند و آهنگ قرآن و پخش آن را محدود کردند. چه کسانی این کار را کردند؟ همان کسانی که با زور بیگانگان بر این کشور مسلّط شده بودند؛ یعنی رژیم فاسد و گنهکار و آلوده پهلوی. قصد آنها این بود که این کشور را با همه منابع انسانی و مادّی‌اش، دودستی در اختیار قدرتهای جهانخوار غربی قرار دهند. آنها بودند که این کار را برنامه‌ریزی و اجرا کردند. می‌دانستند تعالیم قرآن، فکر قرآنی و تربیت قرآنی نمی‌گذارد خائنان، کار خود را به‌راحتی انجام دهند؛ لذا با قرآن مبارزه می‌کردند. خدای متعال در قرآن فرموده است: «انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون».(۱) حفظ قرآن، حفظ معارف الهی، حفظ آیات نازل شده بر قلب مقدّس پیغمبر، چیزی نیست که وسوسه‌ها و توطئه‌های بشری بتواند با آن مبارزه کند. حفظ قرآن، کارِ خداست و تدبیر الهی، قرآن را رایج خواهد کرد. البته شرط دارد. مثل همه نعمتهای الهی شرطش این است که مردم، با تلاش و همه وجود و تواناییشان به دنبال کسب این نعمت الهی باشند. مردم ما با همه وجود و با همه تلاش، به دنبال اسلام و قرآن راه افتادند؛ خدای متعال هم این نعمت را به آنها ارزانی داشت. امروز بحمداللَّه امواج آموزش و تعلیم و تعلّمِ قرآن، بسیاری از نقاط جامعه ما را فراگرفته است و من خوشحالم از این‌که می‌بینم جوانان، نوجوانان و کودکان، در راه آموزش قرآن تلاش می‌کنند. شما جوانان و نوجوانانی که قرآن را فرا می‌گیرید، این را بدانید که یک ذخیره مادام‌العمر برای اندیشیدن و فکر کردن را برای خودتان فراهم می‌کنید. این چیز بسیار باارزشی است. ممکن است در سنین جوانی، معانی و معارف عمیقی را از آیات قرآن استنباط نکنید و نتوانید درست بفهمید - فقط چیزهای سطحی و اندکی از معارف را بفهمید - اما به موازات بالا رفتنِ سطح معلومات و پیشرفت علمی، از آیات قرآن که در حافظه و ذهن شما قرار دارد، بیشتر استفاده می‌کنید. حضور قرآن در ذهن انسان، نعمت بسیار بزرگی است. فرق است بین کسی که برای مطلبی، بارها آیات قرآن و فهرستهای قرآنی را جستجو می‌کند تا ببیند در این باره آیه‌ای وجود دارد یا نه، با آن کسی که آیات قرآن در ذهن و دل و جلوِ چشم اوست و نگاه می‌کند، آنچه را که در هر بخشی از معارف اسلامی به آن نیاز دارد، از قرآن استنباط و استخراج می‌کند و روی آن فکر و تأمّل می‌کند و از آن استفاده می‌برد. اُنس با قرآن در دوران کودکی و نوجوانی، تا دوران جوانی، یک نعمت بسیار بزرگ است. البته آشنایی با الفاظ و ظواهر قرآن، گام اوّل است؛ اما گام اوّلِ لازم. اگر دانش‌پژوهانِ دینی و قرآنی، این قدم را برندارند، قدمهای بعدی دشوار و گاهی هم ناممکن خواهد شد. امروز می‌بینید کسانی در گوشه و کنار درباره اسلام حرف می‌زنند و چیزهایی را ادّعا می‌کنند که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ چرا؟ چون آنها با معارفِ متون قرآن و سنّت آشنا نیستند. انسان باید با متن قرآن و سنّت - یعنی حدیث نبوی و ائمه علیهم‌السّلام - آشنا شود تا بتواند معارف دینی را بفهمد؛ ولو بخواهد در اعماق آن غور کند. پس این قدم، قدمِ اوّل و درعین‌حال لازم است. البته بعد، فکر کردن، معلومات فراوان برای خود فراهم کردن و از آن معلومات برای درک معارف قرآن و حدیث استفاده کردن، لازم است. هرچه معلومات انسان بیشتر شود، فهمش از قرآن و حدیث روشنتر خواهد شد. تجربه‌ها نیز همین‌طور است. هرچه تجربه انسان در زندگی بیشتر شود، وقتی حوادث گوناگون دنیا را نگاه می‌کند، معرفتش نسبت به قرآن بیشتر و مطالب قرآن برای او واضحتر خواهد شد. امروز که حکومت اسلامی تشکیل شده و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمده است، ما معنای

بسیاری از آیات قرآن را می‌فهمیم، که قبل از تشکیل حکومت اسلامی، تصویر گنگ و مبهمی از آن آیات داشتیم. امروز که دشمنیهای استکبار و قدرتهای ظالم و ستمگر و افزون‌طلب در مقابل چشم ماست و صف‌آراییهای آنها را مشاهده می کنیم – توطئه‌ها و نقشه‌های آنها و نوع فریب افکار عمومی یا فریب بعضی ذهنهای آلوده برخی از خواص – برای ما آشکارمی‌شود که عمق معنای آیه قرآن چیست و به کجا اشاره می کند و چه آسیبهایی را برای ذهن خوانندگان و متدبّران در قرآن مجسم می کند. قدر این را باید دانست. ما در جامعه خودمان مبالغ زیادی از آموزش قرآن عقب افتادگی داریم. باید اینها را جبران کنیم. اگر جوان مسلمان با قرآن اُنس پیدا کند و فرصت تدبّر در قرآن را به خود بدهد، بسیاری از شبهات دشمنان بی‌اثر خواهد شد. البته همه دستگاههای فرهنگی کشور باید کمک کنند. باید مفاهیم قرآنی به وسیله خبره‌های این کار دسته‌بندی شود و به تناسب در جای خود و در کتابهای درسی – چه در مدرسه‌ها و چه در دانشگاهها – گنجانده شود. این ارتباط باید دائمی باشد. ما بسیار خوشحالیم از این‌که بحمداللَّه این مجموعه قرآنیِ منظّم و مرتّب و با برنامه تشکیل شده است و این همه جوانان خوب در این مجموعه‌ها مشغول استفاده هستند. از خدای متعال می‌خواهیم دست‌اندرکاران این سازماندهی و آموزش قرآنی را – در هر نقطه کشور که هستند و با هر نامی که تلاش می کنند – مشمول رحمت و فضل خود قرار دهد. ان‌شاءاللَّه سعی شما جوانان این باشد که هم در علم، هم در عمل، هم در تربیت دینی و هم در رفتار و معاشرت، خودتان را نمونه کنید – همچنان که در فراگیری قرآن الحمدللَّه نمونه هستید – و مردان و زنان نمونه آینده کشور باشید تا ان‌شاءاللَّه در هدایت عمومی کشور، ایمانهای شما نقش داشته باشد. برای مواجهه با کسانی که حاضر نیستند شکوه و عظمت اسلام عزیز و مسلمانان و کشور ما – ایران – را ببینند، خود را از همه جهت بسازید و آماده کنید. اینها ضربه می‌زنند و شبهه ایجاد می کنند؛ اما شما مثل کوه باید خود را در مقابلشان مستحکم نمایید و بایستید و دشمن را ناکام کنید. از خداوند متعال مسألت می کنم که همه شما را مشمول لطف و فضل و رحمت خود قرار دهد و ان‌شاءاللَّه توجّهات حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه در حقّ شما همیشه مستمرّ و مستدام باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------ -- ۱) الحجر: ۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای نیروهای مسلح

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای نیروهای مسلح بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم در ابتدا به همه حضّار محترم – خانواده‌های معظّم شهیدان – خوشامد عرض می کنم. امیدوارم پروردگار متعال به برکت ایام و لیالی متبرّک ماه رجب، همه دلهای پُر از ایمان و همه شما خانواده‌های معظّم و بازماندگان شهیدان عزیز ما را مشمول لطف و رحمت ویژه خود قرار دهد. این روزها و شبها بسیار مغتنم است؛ روزهای ماه متبرّکِ خداوند است. ماه رجب، فرصت مغتنمی است برای همه دلهای مؤمن که رابطه خود را با خدا مستحکم کنند. انسان به این ارتباط معنوی و روحی نیازمند است. دل غافل در معرض هجوم شیطان قرار می گیرد و وقتی شیطان بر دل و جان آدمی تسلّط پیدا کرد، شرّ و فساد در دنیا به وجود می‌آید. راه علاج عمیق و حقیقی در برخورد با هرگونه شرّ و فسادی در عالم، ارتباط با خدا و مصونیت بخشیدن به دل و جان خود از نفوذ و چیرگی شیطان است. اگر شیطان بر دلهای انسانهایی که منشأ آثار بزرگی در جوامع جهانی هستند، مسلّط نمی‌شد، دنیا روی آرامش به خود می‌دید و انسانها از امنیّت و سلامت برخوردار بودند. همه بدبختیهای بشر، ناشی از دوری از خداست. لذا در اسلام فرصتهایی برای ارتباط ویژه با خداوند متعال معیّن شده است. یکی از این فرصتها ماه رجب است. ماه رجب را قدر بدانید. همه دعاهایی که در این ماه وارد شده، درس است؛ صِرف لقلقه زبان نیست. این دعاها را با حضور قلب و با آگاهی از عمق معنای آنها، بر دل و زبانتان جاری کنید. اگر انسان مسلمان – جوان و پیر، زن و مرد – در ماه رجب و سپس ماه شعبان، رابطه خود را با خدای متعال روان و نزدیکتر کند، با آمادگی به ماه رمضان می‌رسد؛ آن‌گاه ماه رمضان ضیافت الهی می‌شود. انسان باید آماده شود و سپس وارد ضیافت گردد: شستشویی کن و آنگه

به خرابات خرام انسان بایـد این شستشو را در ماه رجب و شعبان بکند تا بتواند در ماه رمضان بر سرِ سفره الهی وارد شود و از آن سفره متنعّم گردد و فیض ببرد. اگر از ماه رمضان فیض بردیم، آن‌گاه اعمال و اخلاق و نگرش و افکار خود ما نشان خواهـد داد که پیشرفت کرده‌ایم؛ خودمان محک‌زنِ خویش می‌شویم و پیشرفت را تشخیص می‌دهیم. ما این امتحانها را نمی‌کنیم، آن‌گاه بدبختیها و گرفتاریهـایش را در وجود خودمـان و در فضـای جامعه لمس می‌کنیم. همه - بخصوص خانواده‌های شـهیدان - بایـد ماه رجب را مغتنـم بشــمارند. شـهادت و شـهید، یکی از برجسـته‌ترین موضوعـات اسـلام اسـت. شـهدای مـا کسـانی نیسـتند کـه در یـک جنگِ توسعه‌طلبانه کشـته شده باشـند. آنها با کسانی که کشـته شدگانِ جنگهای معمولی در بسیاری از مناطق دنیا هستند و برای تعرّض به خاک و حریم دیگران جنگیده‌اند، فرق می‌کنند. این کجا، شـهدای ما کجا!؟ به کشور و اسـتقلال و آبروی این ملت حمله‌ور شدند؛ علیه ما عربده‌کشـی کردنـد؛ همه قـدرتهای بزرگ علیه ما دست به دست هم دادنـد؛ همین کسانی که همیشه دم از صـلح می‌زنند و امروز بیش از همیشه حرف صـلح و امنیّت را بر زبان جاری می‌کننـد، یکی از جبّارترین حکومتها را علیه ما تجهیز کردند؛ به خانه و شهر و روسـتا و جاده‌ها و تأسیسات ما حمله کردند و مرز ما را شکسـتند. اگر نیروهای مسلّح، خودشان را در مقابل دشمن تجهیز و سینه سپر نمی‌کردند؛ اگر آحاد ملت ایران در کنار نیروهای مسلّح و در قالب بسیج به میدان نمی‌رفتند و خودشان را آماده فداکاری نمی‌کردند، می‌دانید بر سـر کشور چه می‌آمد؟ می‌دانید آبرو و ناموس و شخصـیت و غرور این ملتِ بزرگ چگونه لگدمال دشمنان می‌شـد؟ رزمندگان و بخصوص شـهدای عزیز ما به گردن این ملت و به گردن همه ما حقِّ حیات دارند. شـهدا کسانی هسـتند که از دیگران شـجاعت و دلیریِ بیشتری نشان دادند؛ سینه را سپر کردند، از خطر نهراسیدند و به شهادت رسیدند؛ بعضی به بهشت الهی پَر کشـیدند، بعضـی هم جانباز شدند؛ در واقع - همان‌طور که گفته می‌شود و تعبیر درستی است - اینها شهید زنده‌اند. در این روزها و سالهـا که به بهـای خون شـهدا و آسیب دیـدن سـلامتی جانبـازان و به برکت مجاهـدت رزمنـدگان، کشور مـا از امنیّت و آسـایش برخوردار است، کسانی که علیه نیروهای مسلّح و بسیج حرف می‌زننـد، بداننـد به مصالـح و آینـده کشور هیـچ خـدمتی نمی‌کنند. نیروهای مسلّح - چه نیروهای سازمانی مسلّح و چه آحاد بسیج که برای حضور در میدان خطر و دفاع از یکایک مردم و از مرزهای میهن آمادگی دارنـد - جزو عزیزترین قشـرهای جامعه‌انـد. همه به اینها احتیاج دارند؛ روز خطر معلوم خواهد شد. دشـمن در تهاجم فرهنگی خود سعی می‌کنـد مقاومت را در میان مردم ما از حیثیّت و اعتبار بیندازد؛ در واقع مقاومت‌شکنی کند و سـنگرها را از بین ببرد. مهمترین سـنگر یـک انسـان، ایمان و انگیزه و عشق اوست. نبایـد اجازه دهیـد این سـنگر را در دلها فرو بریزنـد و از بین ببرنـد. شهـادت، گل خوشـبو و معطّری است که جز دستِ برگزیـدگان خداونـد در میان انسانها، به آن نمی‌رسـد و جز مشامِ آنها آن را بو نمی‌کنـد. خانواده‌های شـهدا به شـهدایشان افتخار کننـد. همسـرانِ رنج‌کشیده، پدران و مادران داغدیده و فرزندانِ سایه پدر بر سـر ندیده، این رنجها را کشـیده‌اند؛ اما اکنون احساس می‌کنند سربلندند. پدران و شوهران و فرزندان شما بودند که توانستند این کشور را - که امروز بحمـداللَّه عزیز است - به این عزّت برسانند. اگر آنها نبودند، وضع ما طور دیگری بود. امروز تحت تأثیر حوادثی که در بعضـی از شـهرهای امریکـا پیش آمـد، مسـائلی در دنیا مطرح است. امواج تبلیغات جهانی و تحرّکات سیاسـی دنیا مرتّباً در کوره تبلیغـاتِ یکجـانبه می‌دمـد. وسایـل ارتباط جمعی در اختیار عـدّه مخصوصـی است. روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیونها در دنیا، در اختیار سرمـایه‌داران و زرمنـدان و زورمنـدان است؛ در اختیـار آحـاد مردم و انسانهـای روشن بین و صالـح و حکیم نیست. هرچه را دلشـان می‌خواهـد و طبق منافع آنهاست، وارد کانالهای ارتباطاتیِ رادیوها و تلویزیونها و خبرگزاریها و روزنامه‌ها می‌کننـد و در اعماق عالم منتشـر می‌سازنـد. عـدّه‌ای، بی‌توجّه آنهـا را می‌گیرنـد و جـذب می‌کننـد؛ عـدّه‌ای هم متأسـفانه به این امواج یکجـانبه و برخاسـته از خودخواهی و اسـتکبار، کمک می‌کننـد؛ در حالی که برای آنها هیچ سودی ندارد. البته در این دو سه هفته‌ای که مسائل انفجارهای امریکـا در سـطح جهـان مطرح بـود، خوشـبختانه مسؤولاـن کشـور حرفهـای خوبی بر زبـان آوردنـد و مواضع خوبی اتّخـاذ کردنـد؛ درعین‌حال بنده لازم می‌دانم برای آگاهی ذهن ملت عزیزمان - که بحمداللَّه هوشـیارند - نکاتی را عرض کنم: نکته اوّل این اسـت

که رفتار و اظهارات دولت امریکا و مسؤولان امریکایی در این قضیه، بسیار متکبّرانه و مغرورانه و برخاسته از روح استکبار بود و هست. اظهاراتی می‌کنند که با هیچ منطقی سازگار نیست. البته به حیثیت آنها خیلی لطمه خورده و آبروی امنیّتی‌شان در دنیا به‌شدّت خدشه‌دار شده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که برای جبران یک تحقیر، باز چهره استکباری و قیافه خشمگین به خود بگیرند؛ یعنی مردم دنیا ! ما عصبانی هستیم؛ روی حرف ما حرفی نزنید! یعنی کسی جرأت نکند در مقابل حرفی که آنها می‌زنند، حرفی بر زبان جاری کند؛ به خیال این‌که می‌شود ملتها و انسانها و دولتهای مستقل را با این شیوه‌ها از میدان خارج کرد. از جمله این حرفها این است که هر کسی با ما - یعنی با امریکاییها - نباشد، با تروریستهاست! این حرفِ بسیار غلطی است؛ نخیر، این‌طور نیست. خیلیها در کنار امریکا هستند، اما از همه تروریستهای عالم خطرناکترند. امروز دولت اسرائیل خطرناکترین تروریستها را در خود دارد. آنهایی که در رأس این دولتند، کسانی هستند که در فاجعه‌بارترین قضایای تروریستی، خودشان شخصاً دستور داده‌اند و شرکت داشته‌اند؛ الان هم هر روز ترور می‌کنند و در کنار امریکا هم هستند. بنابراین، این‌طور نیست که هرکس با شما بود، با تروریستها نیست. نخیر؛ سرسخت‌ترین و خبیث‌ترین تروریستها الان در کنار شمایند. نقطه مقابل نیز همین‌طور است؛ هرکس با ما نباشد، با تروریستهاست؛ نخیر، ما با شما نیستیم، با تروریستها هم نیستیم. مطلب دوم این است که اینها از اوّلین ساعات حادثه، فضای عمومی کشورشان را ضدّ اسلام کردند! شما چطور در همان ساعات اوّل تشخیص دادید که مسلمانان این کار را کرده‌اند؟! اگر این‌قدر دستگاه اطّلاعاتی شما قوی است - در همان ساعات اوّل، رادیو و تلویزیونها در امریکا طوری حرف زدند که همه باور کردند این کارِ مسلمانان است - چرا نتوانستید عملیات به این وسعت را که حتماً ماهها - بعضی می‌گویند سالها - احتیاج به کار کردن دارد، تشخیص دهید؟! از کجا فهمیدید کار مسلمانان است؟ فضای عمومی را طوری ساختند که مردم در امریکا و بعضی کشورهای اروپایی به برخی مساجد حمله کردند؛ به مسلمانانی که ظاهر اسلامی داشتند، حمله و تیراندازی و چاقوکشی کردند. رئیس جمهور امریکا در اوّلین اظهارش گفت: این جنگِ صلیبی است! جنگهای صلیبی، جنگهایی است که مسیحیان برای گرفتن بیت‌المقدّس، از اروپا راه افتادند و آمدند و این جنگها دویست سال طول کشید. البته مسیحیان - اروپاییها - مغلوب و مسلمانان پیروز شدند و آنها را از آن‌جا بیرون راندند. جنگ صلیبی است؛ یعنی جنگ اسلام و مسیحیّت است! چرا یک مسؤول عالی‌رتبه - اگر غرضی نیست - این‌طور بدون تسلّط بر خود، بی‌ملاحظه حرف می‌زند؟! چرا مسلمانان دنیا را به یک عمل تروریستی و فاجعه‌آمیز متّهم کردید؟ افکار عمومی را ضدّ اسلام می‌سازند، بعد رسماً می‌روند و می‌گویند: مردم! به مسلمانان حمله نکنید! مگر می‌شود؟! شما فضا را طوری درست کردید که همه، مسلمانان و عربها را متّهم می‌کنند؛ مرتّب اسمهای اسلامی و عربی را منتشر کردید؛ مرتّب چهره‌های با چفیه و عقال را در روزنامه‌هایتان معرفی کردید. یعنی در بین این همه متّهم، یک نفر نبود که امریکایی و غربی باشد و اسم فرنگی داشته باشد؟! چرا آنها را منتشر نکردید؟ این، یک حرکت بسیار زشت، یک کار بسیار بد و دارای آثار بسیار بلند مدتی است که به این زودیها و آسانیها جبران نخواهد شد. مطلب سوم این است که در این قضایا، امریکاییها از خودشان پُرتوقّعی نشان دادند. به امریکاییها حمله شده است؛ توقّع کرده‌اند که همه دنیا باید با آنها همکاری کنند؛ چرا؟ چون منافع آنها ضربه دیده است. مگر شما منافع دیگران را هرگز رعایت کرده‌اید که حال توقّع دارید همه، منافع شما را رعایت کنند؟! مگر در دنیای امروز، صِرف داشتن توپ و تفنگ و موشک، مجوّز می‌شود که دولتی اعلام کند هرچه من می‌گویم عمل شود و لاغیر؟! مگر مردم دنیا این را قبول می‌کنند؟ همین چیزهاست که امریکا را منفور کرده است. امروز شما نگاه کنید ببینید در کدام کشورهای دنیا، مردم پرچم امریکا را آتش می‌زنند. همه جا، ایران نیست. کنفرانسی که اخیراً در آفریقای جنوبی تشکیل شد، احساسات مردم و سازمانها و دولتهای مختلف دنیا را نشان داد. امریکا با این زورگوییها و پُرتوقّعی‌ها خودش را منفور کرده است. اگر منافع امریکا در خلیج فارس به خطر بیفتد، همه باید همراهی کنند؛ اما اگر منافع کشورهای خلیج فارس به خطر افتاد، بیفتد! این همه منافع کشورهای گوناگون - از جمله کشور ما - را پامال کرده‌اند، حال می‌گویند همه دنیا باید با ما همکاری کنند؛ چون منافع

ما مورد تهاجم قرار گرفته است! این پُرتوقّعی است. مطلب بعدی این است که در ذهن مسؤولان امریکا، مفهوم تروریسم، مفهوم غلطی است. آنها تروریسم را بد معنا می‌کنند؛ به گونه‌ای معنا می‌کنند که کشتار دسته‌جمعی و قتل‌عامِ مردم صبرا و شتیلا - که دو اردوگاه فلسطینی بودند - در یک شب به دستور همین کسی که امروز در رأس حکومت غاصب صهیونیستی است(۱)، تروریسم به حساب نمی‌آید! چند سال قبل از این، گروه زیادی از مردم قانای لبنان جلوِ دفتر نمایندگی سازمان ملل در این کشور برای شکایت جمع شده بودند؛ اما هلیکوپترهای اسرائیلی آمدند و چند صد نفر آدم را - که در میانشان زن بود، مرد بود، بچه بود، گرسنه بود، تشنه بود - به رگبار بستند و همه را کشتند! امریکاییها این را تروریسم نمی‌دانند! بارها به لبنان آمده‌اند و افرادی را ربوده‌اند و یا کشته‌اند؛ اما هیچکدام از اینها مصداق تروریسم نیست! دولت غاصب صهیونیستی در یکی دو ماه پیش رسماً تصویب کرد که باید عناصری از فلسطینیها ترور شوند - حتّی اسم ترور را آوردند - ترور هم کردند؛ ماشین‌شان را منفجر کردند و افراد متعدّدی را کشتند؛ اما هیچکدام از اینها مصداق تروریسم نیست؛ ولی مردم فلسطین که برای دفاع از سرزمین و استنقاذ حقِّ پامال شده خودشان قیام می‌کنند، فریاد می‌کشند و سنگ در دست دارند، اسلحه هم ندارند، تروریستند! منطق امریکاییها این است. این منطقِ غلطی است و دنیا آن را قبول نمی‌کند. مطلب بعدی این است که می‌گویند تروریستِ خوب و تروریستِ بد نداریم؛ همه تروریستها بدند؛ اما خودشان عملاً تروریسم را به تروریسمِ خوب و تروریسمِ بد تقسیم می‌کنند! در آسمان خلیج فارس، هواپیمای ایران را با صدها نفر مسافر، بدون هیچ دلیل و بهانه‌ای منفجر می‌کنند؛ افراد را در دریا تکّه‌پاره و غرق می‌کنند؛ بعد فرمانده آن ناو را نه فقط محاکمه و توبیخ نمی‌کنند، و نه فقط از ایران عذرخواهی نمی‌کنند، بلکه به فرمانده آن ناو جایزه می‌دهند! این شد تروریسمِ خوب! منطق، منطقِ غلطی است. مفهوم، مفهومِ نادرستی است که توقّع دارند برای همین مفهوم نادرست، همه دنیا بسیج شوند و پشت سر آنها راه بیفتند و هر کاری که آنها می‌خواهند بکنند، بقیه نه فقط اعتراض نکنند، بلکه همه باید به آنها کمک هم بکنند! مجموعه قرائن و شواهد نشان می‌دهد که پشت این نمایشی که امروز در قضیه افغانستان وجود دارد، چیز دیگری است. افغانستانِ مظلوم و بدون حامی، در مقابل و دمِ چَکِ اینها قرار گرفته است؛ به خاطر این‌که یک نفر، یا ده نفر، یا صد نفر، یا هزار نفر در داخل این کشور متّهمند که قضایای انفجارهای نیویورک و واشنگتن را آنها راه انداختند؛ اما پشت این صحنه، مسأله دیگری است. اوّلاً قرائن نشان می‌دهد که دولت امریکا در صدد است همان کاری را که در خلیج فارس کرد، در این منطقه هم بکند؛ یعنی بیایند در آسیای میانه و شبه‌قارّه مستقر شوند و دست و پای خود را باز کنند و به بهانه این‌که در این‌جا امنیّت نیست، حضور داشته باشند. ثانیاً قصدشان این است، با کسانی که در قضیه فلسطین، از این مردمِ مظلوم دفاع کردند، تسویه حساب کنند. بقیه مسائل، صورت ظاهر قضایاست؛ باطن قضایا اینهاست. نکته دیگر این است که اینها در اظهارات خود تکرار کردند که ایران در این قضیه باید به ما کمکهای گوناگونی بکند! من تعجّب می‌کنم که اینها چطور رویشان می‌شود از دولت جمهوری اسلامی و از ملت ایران تقاضای کمک کنند!؟ بیست‌وسه سال است که شما هرچه در توان داشتید، به این ملت و این کشور ضربه زدید؛ حال توقّع دارید به شما کمک کنند؟! چه کمکی؟! اگر ملت افغانستان، ملت مسلمانی هم نبود، مظلوم هم نبود، همسایه ما هم نبود، این درخواستِ کمک بیجا بود؛ چه برسد به این‌که این ملت، ملت مظلوم و محرومی است. واقعاً دل انسان به حال ملت افغانستان می‌سوزد. توقّع کمک از جمهوری اسلامی؟! نه؛ در حمله امریکا و متّحدانش به افغانستان، ما هیچ‌گونه کمکی نخواهیم کرد. حاصل کلام این است که ما دولت امریکا را در مبارزه با تروریسم، صادق نمی‌دانیم. آنها صداقت ندارند و راست نمی‌گویند؛ اهداف دیگری دارند. ما امریکا را برای هدایتِ حرکتِ جهانی علیه تروریسم، صالح نمی‌دانیم. دست امریکا به همه جنایاتی که رژیم صهیونیست در این چند سال انجام داده، آلوده است و در این روزها هم با کمال قساوت و وحشیگری، جنایات خود را دنبال می‌کند. همه بدانند - مسؤولان کشور ما در مجالس خصوصی و در دیدارها همین مطلب را گفته‌اند، بنده هم برای افکار عمومی ملت ایران و دنیا آن را تکرار می‌کنم - که ایران اسلامی در هیچ حرکتی که رهبری آن با امریکا باشد، شرکت نخواهد کرد. البته مبارزه با تروریسم و ناامنیِ

فضـای زنـدگی انسانها، یـک مبارزه واجب و لازم و یک جهاد است. هر کس بتوانـد در این مبارزه شـرکت کنـد، بایـد این کار را بکنـد؛ منتها این یک حرکت جهانی است و بایـد رهبریِ صالحی داشته باشـد. مسؤولان ما در این چنـد روز تکرار کردند که ما در قـالب سازمـان ملل حاضـریم به این حرکت کمک کنیم و با آن همراه شویم. من عرض می‌کنم: بله؛ سازمان ملل خوب است؛ منتها یک شرط دارد و آن، این است که سازمان ملل زیر نفوذ امریکا و دیگر قدرتهای بزرگ قرار نگیرد؛ والّا اگر قرار باشد سازمان ملل – چه شورای امنیّت و چه بخشهای دیگر آن – زیر نفوذ آنهـا قرار گیرد، نمی‌شود به آن اعتماد کرد. ما در گذشته تجربه خوبی در این مورد نداشته‌ایم. دولتهای اسلامی در این خصوص وظیفه بزرگی برعهده دارند. هم به عنوان یک حرکت عظیم انسانی و جهانی علیه تروریسم و تعرّض به جان انسانها و خشونت علیه زنـدگی عادّی و روزمرّه شـهروندان بشری بایـد وارد میـدان شونـد – که این خـودش وظیفـه‌ی بزرگی اسـت و سازمـان کنفرانس اسـلامی در ایـن مـورد وظیفـه دارد و مـا نیز به عنـوان عضـو سازمـان کنفرانس اسـلامی، یکی از وظایف حتمی این سازمان را حضور مستقل در این میدان می‌دانیم – و هم چون ملت افغانستان، یک ملت مسلمان و جزو امّت اسـلامی است، باید در این زمینه فعّال باشـند. مردم مظلوم افغانستان گناهی نکرده‌اند. مگر خون کسانی که در ساختمان تجـارت جهانی در نیویورک کشته شدنـد، رنگینتر از خون مردم افغانسـتان است؟! چرا و به چه دلیل؟ چون یقه اینها چرکین است؟ چون از بهداشت و غذا و آسایش و امنیّت محروم مانده‌اند؛ آن هم به خاطر تسلّط کسانی که در طول سالهای متمادی، دست‌پرورده قدرتهای بزرگ بوده‌اند؟ قبل از کودتای بیست‌وچند سال پیش، کسانی که در رأس قدرت بودند، وابسته به قدرتهای بزرگ بودند. بعـد هم که کمونیسـتها بر سرِکار آمدند، وابسته به شوروی بودند. بعد هم که خود مردم می‌دانند و می‌بینند. در این اواخر، همیشـه سرنوشت مردم افغانسـتان را دخالت قـدرتها رقم زده است. دلیل فقر و عقب‌مانـدگی مردم افغانسـتان اینهاست؛ والّا مردم افغانسـتان، آزاده، شـجاع و بسـیار بااسـتعدادند و از فرهنـگ بسـیار عمیق و قـدیمی برخوردارنـد. ما مردم افغانسـتان را می‌شناسـیم و قرنها با هم زنـدگی کرده‌ایم. مـا می‌دانیم اینها مردم بسـیار بااسـتعدادی هسـتند. هیـچ چیزِ اینها از مردم دیگر دنیا کمتر نیست؛ خیلی چیزهایشان بیشتر هم هست. این مردم چه گناهی کرده‌انـد که باید قربانی اهداف و سیاسـتهای گوناگون شوند؟ در این زمینه، سازمان کنفرانس اسـلامی و دولتهای اسلامی وظیفه دارند. باید عاقلانه و مدبّرانه وارد میدان شوند و نگذارند به این مردم لطمه بخورد. گیرم که چند تروریسـت در آن‌جـا لانـه کرده باشـند – مـا راست یـا دروغِ این را نمی‌دانیم؛ ادّعـای امریکاییهـاست – چرا بایـد گنـاه آنهـا به مردم افغانسـتان تسرّی پیدا کند؟ چرا مردم این کشور باید پایمال شوند؟ از خداوند متعال می‌خواهیم که روزبه‌روز عزّت اسلام و مسلمین را بیشتر فرمایـد و ملتهای مسـلمان را از آسـیب دشـمنانشان محفوظ بـدارد. خوشـبختانه ملت و دولت ما با متانت و عقل و آرامش و سکونت، راه صـحیح خود را طی کرده است. بعد از این هم این ملت و دولت، در همان راهِ صـحیح و متین طی طریق خواهد کرد و مشـمول برکات و لطف الهی و دعای حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------ -- ۱) مقصـود «آریـل شـارون» نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی است که به قصّاب فلسطینیها شهرت یافته است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید عید مبع

بیانـات رهبر معظـم انقلاب اسـلامی در دیـدار مسؤولاـن و کـارگزاران نظـام جمهـوری اسـلامی بـه مناسـبت عیـد عیـد مبعث بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید شـریف مبعث را که در حقیقت عید تاریخ انسانیّت است، به همه ملتهای مسـلمان، بخصوص به ملت عزیز ایران و به شـما حضّار محترم که در این مجلس تشـریف دارید، تبریک عرض می‌کنم. البته امسال عید ما در این روز به خاطر فجایع افغانسـتان، عیـد کاملی نیست. جمع کثیری از اجزای همین امّت بزرگ اسـلامی و پیروان همین نبیّ مکرم، امروز دسـتخوش برخورد تعصّب‌آمیز، کینه‌آمیز و انتقام‌آمیزِ قـدرتهای ظالم و سـتمگرند. امیـدواریم که ان‌شاءاللَّه به برکات نبیّ‌اکرم و برکات امروز، خـداوند

متعال برای همه امّت اسلامی - از جمله و بالأخص برای مردم افغانستان و مردم مظلوم فلسطین - فرجی حاصل کند. مبعث در حقیقت روز برافراشته شدن پرچم رسالتی است که خصوصیات آن برای بشریّت، ممتاز و بی‌نظیر است. مبعث در حقیقت پرچم علم و معرفت را برافراشت. بعثت با «إقرء» شروع شد: «إقرء باسم ربّک الّذی خلق»(۱) و با «ادع إلی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة»(۲) ادامه یافت؛ یعنی دعوت همراه با حکمت. دعوت اسلامی در حقیقت گسترش و پراکندن حکمت در سراسر عالم و در طول تاریخ است؛ همچنان که بعثت، پرچمداری و برافراشته شدن پرچم عدل است؛ یعنی در میان مؤمنین، بندگان خدا و آحاد بشر، عدالت استقرار پیدا کند؛ همچنان که رسالت، برافراشتن پرچم اخلاق والای انسانی است؛ «بعثت لأتمّم مکارم الاخلاق».(۳) خدای متعال خطاب به پیغمبر می‌فرماید: «و ما أرسلناک الّا رحمة للعالمین»؛(۴) یعنی همه چیزهایی که بشر - در همه زمانها، در همه شرایط و در هر نقطه عالم - به آن نیاز دارد، در این بعثت گنجانده شده است؛ یعنی علم و معرفت، حکمت و رحمت، عدل و برادری و برابری؛ چیزهای اساسی‌ای که جریان زندگیِ سالم انسان به اینها وابسته است. حتی با این که در اسلام، جهاد مقرّر شده است، و جهاد یعنی مبارزه با زورگویی و تجاوز - البته بعضی کسان به طور بدخواهانه، اسلام را به خاطر حکم جهاد، دینِ شمشیر معرفی کردند - اما همین اسلام می‌فرماید: «و إن جنحوا للسّلم فاجنح لها و توکّل علی اللّه»؛(۵) یعنی باز آن‌جایی که شرایط اقتضا می‌کند، صلح را بر جنگ ترجیح می‌دهد. امروز بشر به این معارف محتاج است. ما مسلمانها تقصیر داریم و باید به تقصیر خودمان اقرار کنیم. ما مسلمانها تقصیر داریم؛ اوّلاً در ارائه معارف حقیقی اسلام در سطح جهان؛ ثانیاً در نشان دادن الگوهای درست از اسلام در سطح عالم. اگر مسلمانها عمل و رفتارهای اجتماعی و فردی و الگوهای حکومتی و سیاسی خود را بر طبق این معارف تنظیم کنند، بزرگترین تبلیغ اسلام است. البته شکّی نیست که امروز امواج تبلیغاتیِ پیچیده و درهم‌تنیده عالَم، علیه اسلام متمرکز شده است. شما دیدید در همین حوادثی که در شهرهای امریکا به وقوع پیوست، مدیران شبکه‌های تبلیغاتی از این فرصت برای متّهم کردن اسلام سوء استفاده کردند؛ یعنی هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهند. البته این گناهی است که سیّئه و تبعه و اثر و لکّه ننگ آن بر دامن سیاستمدارانِ قدرتمندِ بسیاری از کشورهای غربی ماند. طوری حرف زدند و عمل کردند که مسلمانهای بیگناه و بی‌خبر را که شهروندان خود آنها بودند، در معرض تهمت قرار دادند و بالاتر از آن، اسلام و خورشید معرفت و نورانیّت و صفا و رحمت را مورد تهمت قرار دادند. علی‌ایّ‌حال امروز بشریت محتاج اسلام است. در مورد قضایایی که در منطقه ما اتّفاق می‌افتد، نکات مهمی وجود دارد که خوب است دنیای اسلام به آنها توجّه کند. دو اتّفاق مهم در حال رخ دادن است: یک اتفاق که بسیار تلخ و خطرناک است، این است که با عملکرد و سیاستهایی که مسؤولان و سیاستمداران و قدرتمندان - عمدتاً امریکایی - اتّخاذ کردند، صلح منطقه و به احتمال زیاد صلح جهانی تهدید می‌شود. اینها همیشه شعار صلح و طرفداری از صلح را می‌دهند، اما عملاً صلح را تهدید می‌کنند و دنیا را به جنگ می‌کشانند. آیا مصلحت کمپانیهای اسلحه‌سازی این‌طور ایجاب می‌کند؟ آیا مصلحتهای سیاسیِ استعماری و استکباری این‌گونه ایجاب می‌کند؟ آیا جهالتها و غرورها و بی‌توجّهی به حقایق عالم این وضع را پیش می‌آورد؟ همه اینها محتمل است. آنچه که واقعیت دارد و انسان در حرفهای مسؤولان کشورهای قدرتمند - و عمدتاً مسؤولان امریکایی - می‌شنود، حرفهای تهدید کننده‌ای است. اینها صلح را تهدید می‌کنند؛ دنیا را به جنگ تهدید می‌کنند. جنگ بین چه کسانی؟ جنگ بین فرقه‌ها؟ جنگ بین کشورها؟ جنگ بین ظالم و مظلوم؟ همه اینها محتمل است. اسم صلح تکرار می‌شود. همه‌جا شعار می‌دهند که ما صلح می‌خواهیم. در مذاکرات سیاسی، مرتّب صلح را مطرح می‌کنند؛ اما در عمل آتش جنگ را برمی‌افروزند! این حادثه، حادثه‌ای بسیار مهمّ و تلخ است. همه جا تهدید به جنگ، تلخ است؛ اما وقتی یک بهانه غیرمنطقی به دنبال یک جنگ باشد، بسیار تلختر و سنگینتر است. منطق امریکا برای حمله به افغانستان، منطق بسیار ضعیفی است. هیچ کس را در دنیا قانع نکرد؛ حتّی سیاستمدارهایی که طرفدار امریکا هستند، تصریح کردند که قانع نشدند. این چه منطقی است که ما بگوییم چون در کشوری متّهمانی وجود دارند، پس به این کشور باید حمله کرد! آن متّهمان در کوهها، غارها و نقاط نامعلومند؛ اما این آتشها بر سر کسانی

فرود می‌آید که هیچ‌گونه اتّهامی در این مسأله ندارند. این واقعیتی است. از این ظلم بالاتر چیست؟ اینها پیکر امّت اسلامی را مجروح کردند. حقیقتاً امروز دنیای اسلام، دردمند و داغدار است. این قضیه افغانستان است، آن هم قضیه فلسطین. امروز متأسفانه صهیونیستها از همین حادثه هم سوء استفاده می‌کنند و فشارها را بر مردم مظلوم فلسطین، مضاعف کرده‌اند. اتّفاق دیگری که در حال رخ دادن است - که آن هم عمدتاً به دست امریکاییها و بعضی همکارانشان است - این است که تمدّن غرب، حقیقت و هویّت خود را نشان می‌دهد و تجربه‌ای برای بشریّت به وجود می‌آورد. جنگها تمام می‌شوند، اما تجربه‌ها می‌مانند. حوادث بزرگ، برای ملتها درس دارند. این درس در سینه و حافظه زوال‌ناپذیر بشریّت خواهد ماند که تمدّنی با این زرق و برق و با این همه ادّعا، این‌طور در بوته امتحان، ناموفّق از آب درآمد. در کاری که اینها می‌کنند، جنگ‌افروزی و ظلم و بی‌عدالتی و غرور و سرمستی و رفتارهای غیرخردمندانه وجود دارد. به راه انداختن جنگ، تهدید کردن صلح، کشتن مردم بی‌دفاع، مصرف کردن سرمایه‌های زیاد برای آتش‌افروزی، آن هم به یک بهانه غیرقابل اعتماد؛ اینها تجربه‌های یک تمدّن است. این را شما تطبیق کنید با تمدّن اسلامی که وقتی در زمان خلفای راشدین، مسلمانها مناطق غرب دنیای اسلام - یعنی مناطق روم و سوریه فعلی - را فتح کردند، با یهودی و مسیحی‌شان چنان رفتاری کردند که بسیاری از آنها به خاطر رفتار مسلمانان به اسلام گرویدند. در همین کشور ما، ایران، بسیاری از مردم بدون مقاومت تسلیم شدند؛ چون مروّت و رحمت و مدارای مسلمانها را با دشمنان مشاهده کردند؛ بنابراین خودشان آمدند مسلمان شدند. در روم - آن‌چنان که در تاریخ نوشته شده است - وقتی مسلمانها آمدند، یهودیها گفتند: «والتّوراة»؛ قسم به تورات، ما در طول زندگی خود، مثل امروز، روز خوشی را ندیده بودیم. حکومت مسیحی بود و بر آنها ستم روا می‌داشت؛ وقتی اسلام آمد، عطوفت اسلامی را احساس کردند. اینهاست که در تاریخ می‌ماند؛ اینهاست که جهتگیریِ تاریخ را مشخص می‌کند؛ اینهاست که ماندگاریِ یک فکر و تمدّن و فرهنگ را تضمین می‌کند. اینها این‌گونه جنگ‌افروزی می‌کنند و من نمی‌دانم آیا هدفشان جنگیدن با اسلام و مسلمانهاست!؟ یک وقت، دو سه سال قبل از این، یک سیاستمدار برجسته غربی در تهران جمله‌ای با این مضمون به من گفت که ما قصد ایجاد جنگ بین اسلام و مسیحیّت نداریم! من گفتم مگر چنین صحبتی هست؟! چرا باید اسلام و مسیحیّت با همدیگر بجنگند؟ بنا بر این نیست که ادیان و مذاهب در دنیا با هم جنگ داشته باشند؛ در کنار هم زندگی می‌کنند. بعد به او گفتم شما اروپاییها دم از صلح می‌زنید، اما بزرگترین جنگهای دنیا را شما راه انداختید. در طول مدت چند دهه، دو جنگ جهانی را شما راه انداختید و جنگیدید. البته تبعاتش شامل حال ما مسلمانها هم شد، لیکن شما اهل جنگ بودید. به این ترتیب، ما مسلمانها بنای بر جنگ نداریم. من از خودم سؤال می‌کنم؛ آیا این که مطرح بشود « مسأله جنگ اسلام و مسیحیّت»، سیاستی است که طرّاحانِ پشت پرده بسیاری از قضایای جهانی نشسته‌اند و آن را طرّاحی کرده‌اند؟ اگر این باشد، برای دنیا تهدید بزرگی است. این، آن لکّه ننگی است که از دامان غرب هرگز پاک نخواهد شد. امروز دنیا مثل همیشه به آرامش و صلح و امنیّت احتیاج دارد. یکی از نیازهای اساسی بشر، صلح است. البته ما همواره گفته‌ایم که صلح باید با عدالت همراه باشد. برای یک ملت، صلحِ تحمیلی و غیرعادلانه، از جنگ هم بدتر است. بشر به امنیّت و صلح احتیاج دارد. هرکس این را تهدید کند، بشریّت را تهدید کرده است. امروز کسانی که صلح را تهدید می‌کنند، بشریّت را تهدید می‌کنند. جامعه اسلامی باید به فکر خود باشد. امروز دنیای اسلام باید به طور جدّی نسبت به سرنوشت خود فکر کند. اختلافات را کنار بگذارند؛ روی نقاط وحدت - که همان عظمت امّت اسلامی است و همه این را می‌خواهند - برنامه‌ریزی و تفاهم و تلاشِ مشترک کنند. امروز تقریباً یک‌ونیم میلیارد نفر مسلمان در دنیا هست. این همه کشورهای اسلامی، این همه سرمایه‌های عظیم؛ اینها نباید در خدمت سرنوشت امّت اسلامی واقع شود؟ این نیازِ امروز است. تهدیدها و جفاها و ظلمهایی را که به هر بهانه‌ای به گوشه و کنار دنیای اسلام می‌شود، می‌بینید. این، وظیفه بزرگی را بر دوش همه مسلمانان می‌گذارد. ما هیچ کس را به آتش‌افروزی و جنگ دعوت نمی‌کنیم؛ ما همه را به صلح و آرامش و رفتارهای عاقلانه دعوت می‌کنیم. ما کمکِ به آتش‌افروزی‌ای که امروز در افغانستان وجود دارد، کمکِ به بشریّت نمی‌دانیم؛ آتش‌افروزی

علیه مصالح بشریت است. هرگونه کمکی به این آتش‌افروزی، برخلاف و ضدّ مصالح بشریّت و بخصوص امروز بر خلاف مصالح امّت اسلامی است. امیدواریم خداوند متعال همه ما را هدایت و دستگیری کند و در راه راست، ما را ثابت‌قدم بدارد. ان‌شاءاللَّه امّت اسلامی را روزبه‌روز عزیزتر و سربلندتر کند؛ کشورهای اسلامی را هرچه بیشتر به هم نزدیک و مهربان کند؛ و شرّ اشرار و ستمگران را از سر امّت اسلامی - بخصوص مردم مظلوم افغانستان و مردم مظلوم فلسطین - کوتاه کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- -- ۱) علق: ۱ ۲) نحل:

۱۲۵ ۳) بحارالانوار/ ج ۷۰/ ۳۷۲ ۴) انبیاء: ۱۰۷ ۵) انفال: ۶۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم اختتامیه‌ی هجدهمین دوره مسابقات حفظ، قرائت و تفسیر قرآن کریم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم اختتامیه‌ی هجدهمین دوره مسابقات حفظ، قرائت و تفسیر قرآن کریم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به حضّار محترم خوشامد عرض می‌کنم؛ مخصوصاً به میهمانان عزیز و قرّاء و حفّاظِ محترمی که از کشورهای گوناگون اسلامی در این مراسم شرکت کرده‌اند. همچنین به کسانی که در این مسابقات رتبه برجسته‌ای را حائز شدند، تبریک عرض می‌کنم. از دست‌اندرکاران این مراسم هم تشکّر می‌کنم و امیدوارم که تلاشِ شرکت کنندگان، میهمانان و دست‌اندرکاران، مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد و مجدّداً به شما توفیق ادامه دادن به فعالیت و خدمات قرآنی را عنایت کند. من فقط یک کلمه عرض می‌کنم و آن این است که مسلمانهای عالم باید با توجه به این همه دشمنی‌ای که با آنها می‌شود، به قرآن بیشتر توجّه کنند. علاج دردهای ما قرآن است. ما هرچه ضعف و ذلّت و عقب افتادگی در دنیای اسلام مشاهده می‌کنیم، ناشی از دوری از قرآن است. باید همه - هم ما و هم دیگر کشورهای اسلامی - به قرآن نزدیکتر شویم. اوّلین توصیه قرآن، توحید و توجّه به خدا و شکستن بتهای زر و زور - به هر شکل که هستند - است. توصیه دیگر قرآن به مسلمانها، اتّحاد کلمه آنهاست. اگر ما نهی قرآن را - که می‌گوید «و لا تفرّقوا»(۱) - مورد توجّه قرار ندهیم و به بهانه‌های مختلف بین خود اختلاف و تفرقه ایجاد کنیم و امّت اسلامی را قطعه قطعه و جدا جدا کنیم، نتیجه همین وضعی می‌شود که ملاحظه می‌کنید: دشمن به قطعه‌ای از پیکر اسلامی حمله می‌کند، دیگر قطعه‌ها انگار نه انگار! در حالِ خواب خوش هستند! این جدایی است. باید به قرآن برگردیم. برگشتن به قرآن، فقط به تلاوت و حفظ آن نیست. تلاوت و قرائت و حفظ قرآن، مقدّمه فهم و عمل است. البته تلاوتهایی که شما با اسلوب زیبا و خوب اجرا می‌کنید، شوق‌انگیز است و ارزش دارد و جوانها را به سمت قرآن هدایت می‌کند. لذا ما طرفدار این مسابقات هستیم و باید این مسابقات قرآنی را هرچه گرمتر و پُرشورتر برگزار کنیم. از خداوند متعال می‌خواهیم که امور امّت اسلامی را اصلاح کند؛ ما را متوسّل به قرآن کند؛ دلهای ما را منوّر به نور قرآن کند و ان‌شاءاللَّه در زندگی و مرگ، در این دنیا و آن نشئه، ما را از قرآن جدا نکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ------------------ ۱) آل عمران: ۱۰۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم اصفهان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم اصفهان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. اللّهم سدّد السنتنا بالصّواب و الحکمة اوّلاً عید سعید نیمه شعبان، ولادت حضرت بقیّةاللَّه الأعظم روحی‌له‌الفداء را به شما مردم عزیز و مؤمن و ولایتیِ اصفهان تبریک عرض می‌کنم. تفاوت عید ولادت حضرت بقیةاللَّه با بقیه اعیاد اسلامی این است که اعیاد بزرگ، همه از گذشته حکایت می‌کنند؛ اما عید ولادت حضرت بقیةاللَّه به آینده نوید می‌دهد. برای همین است که دلهای

مؤمنین، به این روز بزرگ و این ولادت عظیم وابسته است. ثانیاً از شما مردم عزیز و صمیمی و خونگرم، به خاطر اجتماع بزرگی که تشکیل دادید و به خاطر استقبال گرم و پُرشوری که از این خدمتگزار کوچک کردید، تشکّر می کنم. خدا را شاکرم که سرانجام - ولو با تأخیر - دیدار شما مردم عزیز و حضور در این شهر عزیز، از طرف پروردگار به من ارزانی شد. لازم است به خاطر تأخیر - که اختیاری نبود - عذرخواهی کنم. هیچ چیز دیگری نمی‌توانست مانع سفر من بشود، مگر این‌که نتوانم با شما حرف بزنم. خدا را شکر می‌کنم که امروز این فرصت حاصل شده است. چند جمله درباره شهر اصفهان و هویّت انسانی و تاریخی آن عرض کنم. البته اصفهانیها و حتّی بسیاری از مردم کشور، هویّت علمی و ادبی و هنری و برجستگی و نبوغی که در طول تاریخ تا امروز در اصفهان خود را نشان داده است، می‌شناسند؛ ولی برای این‌که من هم اجمالی از شناسنامه این شهر بزرگ و این مردم بافرهنگ را ذکر کرده باشم، عرض می‌کنم که اصفهان دارای خصوصیات متعدّدی است؛ اما برجسته‌ترین آنها، علم و ایمان و جهاد شجاعانه و هنر و صنعت است. پانصد سال است که هر کس در هر دوره‌ای به این شهر نگاه می‌کند، این خصوصیات را می‌بیند. شخصیتهای علمیِ برجسته این شهر، امثال مجلسی و وحید بهبهانی - که البته اصفهانی است - و فقهای بزرگ و فلاسفه عالی‌قدر و نامداری که یا متعلّق به این شهر و یا فرآورده و تربیت شده حوزه‌های علمی این شهرند، در یک شمارش معمولی و در مدّت کوتاه قابل احصاء نیستند. ایمانِ مردم اصفهان همیشه زبانزد بوده است. در دوران ستمشاهی من مکرّر به اصفهان آمده بودم. حتّی در همان دوران که همه دستگاهها و دستها سعی می‌کردند مظاهر دینی را کمرنگ و محدود کنند، در اصفهان پرچمهای دینداری به شکلهای مختلف و در بخشهای متعدّد برافراشته بود. در دوره کسادی بازار دین و رواج غربگرایی و غربزدگی، عوامل فرهنگیِ مخرّب نتوانست روی مرد و زن اصفهان اثر منفی بگذارد. از لحاظ جهاد شجاعانه، اصفهان نمونه است. جنگ هشت ساله و دوره دفاع مقدّس، نام اصفهان را در سرلوحه افتخارات انسانی خود دارد. فقط هم دوره دفاع مقدّس نیست؛ شهدای اصفهانی و نام‌آوران جانباخته از این مردم، در میدانهای مختلف این فداکاریها را کرده‌اند؛ شهید آیةاللَّه مدرّس در یک میدان، شهید آیةاللَّه بهشتی در یک میدان و شهید خرّازی و شهید همّت و امثال این عزیزان در میدان دیگر. این شهدای نامدار - که فهرست طولانی ستارگان شهید این شهر و این استان را نمی‌شود به این آسانی فراهم کرد - آن‌چنان نام اصفهان را ابدی ساختند و در شمار برجسته‌ترین مناطق کشورمان از لحاظ جهاد شجاعانه ثبت کردند که هیچ نقطه دیگری در این جهت، با این شهر و این استان رقابت نمی‌کند. هنر و صنعت این شهر هم زبانزد همه و در برخی از بخشها، در دنیا یگانه و نمونه است. امروز اصفهان بحمداللَّه مرکز عمده‌ای از مراکز صنایع کشور است؛ دیروز هم این‌طور بود، آینده هم این‌طور خواهد بود. در فردای تاریخ و آینده شما جوانان این کشور نیز باید همین خصوصیات برجسته، ان‌شاءاللَّه با قوّتِ بیشتر رشد کند. از گذشته نام می‌بریم تا وظیفه خود را برای آینده بدانیم. این‌جا باید همچنان شهر علم، ایمان، جهاد شجاعانه و هنر و صنعت باقی بماند و من می‌دانم که با این همه استعداد درخشان در این شهر و استان، با این روحیه‌های شاد و دلهای درخشان از نور معرفت و با این احساسات جوشان، به فضل خدا همین‌طور خواهد شد. ان‌شاءاللَّه در طول روزهای اقامت در اصفهان، با گروهها و اجتماعات مختلف عرایض متعدّدی خواهم داشت؛ اما آنچه در این‌جا عرض می‌کنم، بخشی مربوط به مسائل عمده کشور است؛ بخشی هم به مسأله‌ای از مسائل خارجی کشور ارتباط پیدا می‌کند. البته به مشکل آب کشاورزی، مشکل صنایع نسّاجی و دیگر مشکلاتی که وجود دارد، اشاره کردند(۱). از همه این مشکلات، گزارشهایی برای من فراهم شده است. جمعی از وزرای محترم و اعضای هیأت دولت در این سفر حضور دارند. برنامه آنها این است که همه این مشکلات را - که البته برای دولت هم معلوم بوده است - بازنگری و ملاحظه کنند و هر کاری که در وسع دولت است، انجام گیرد. البته ما تأکید و سفارش کرده‌ایم و با مسؤولان صحبت کرده‌ایم، باز هم ان‌شاءاللَّه دنبال خواهیم کرد، تا در حد مقدورات کنونی کشور، مشکلات برطرف شود. البته همه این مشکلات، با پیگیری مسؤولان و صبر و تحمّلی که لازمه روحیه بلند مردم مسلمان ماست، برطرف خواهد شد. مسأله اوّلی که می‌خواهم عرض کنم، این است که در مقطع کنونی کشور - که یک مقطع بسیار

حسّاس است - وظیفه حراست از نظام مقدّس جمهوری اسلامی، به همان اندازه حسّاس و خطیر است. چرا می گوییم مقطع کنونی حسّاس است؟ زیرا بعد از گذشت مدتی از وقوع انقلاب اسلامی و رسیدن این فکر و نظام نو به بیست‌ودو سالگی، هم سرمایه‌ها، هم تجربه‌ها و هم تهدیدها علیه ما افزایش پیدا کرده است. سرمایه‌های ما افزایش پیدا کرده است؛ زیرا مهمترین سرمایه یک کشور و یک نظام، نیروی انسانی است. امروز ما صدها برابرِ اوایل انقلاب، انسانهای متخصّص و متعهّد و کارآمد در بخشها و نقاط مختلف کشورمان داریم که اینها محصول دوران انقلابند؛ انسانهای باایمانی که حاضرند همه وجود و توان علمی و انسانی خود را برای کشور و انقلاب و مردم نثار کنند. اوّلِ انقلاب، نیروهایی که در بخشهای مختلف دارای تخصّص باشند، بسیار معدود بودند؛ اما امروز در دانشگاهها و حوزه‌های علمیه و نیروهای نظامی و در بخشهای مختلف مدیریّت کشوری ما، انسانهای فراوانی از این قبیل هستند. این افزایشِ سرمایه است. امروز نسل جوان ما چند برابر نسل جوان این کشور در اوّل انقلاب است. این یک سرمایه است و باید به چشم افزایشِ سرمایه به آن نگاه شود. البته سرمایه وسیله‌ای است که کارآمدان و مدیران لایق و قابل می‌توانند به سود مردم و کشور از آن استفاده کنند. سرمایه ، شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست . تجربه‌های ما هم افزایش پیدا کرده است. ما در اوّلِ انقلاب، بسیاری از مسائل مهم مربوط به کشور و دفاع از نظاممان را نمی‌شناختیم؛ اما امروز مدیران و مسؤولان کشور، تجربه جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی امریکا و روگردانی برخی از دولتهای سلطه‌طلب و نفوذگر را پشت سر گذاشته‌اند. اینها تجربه‌های ماست. عقب‌نشینی نیروهای شوروی از افغانستان، حمله عراق به کویت، برگشتن ورق دفاع جهانی از رژیم عراق به حمله جهانی به رژیم عراق، تجربه‌ها و درسهایی است که مسؤولان و مدیران کشور در عملکردشان، و هوشمندان جامعه و آحاد مردم در قضاوتهایشان، از آنها استفاده می‌کنند. به نسبت افزایش سرمایه و تمکّن و امکانات ما، تهدید علیه کشور و نظام اسلامی هم افزایش پیدا کرده است. امروز دشمنان نظام و کشور از شیوه‌هایی برای برخورد استفاده می‌کنند که در گذشته در اختیارشان نبود یا مطرح نبود؛ اما امروز با کیفیّتهای بالا و روشهای پیچیده، توطئه‌های خود را به مرحله عمل می‌رسانند. البته اگر کسی گمان کند که توطئه دشمن برای ضربه زدن به نظام کافی است، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. دشمن توطئه می‌کند، نظام اسلامی هم ضدّ توطئه درست می‌کند؛ «و مکروا و مکراللَّه». آنها روشهایی را برای ضربه زدن به نظام اسلامی اتّخاذ می‌کنند، نظام اسلامی هم ضد ضربه آماده را در مقابل آنها به کار می‌زند؛ ولی به‌هرحال هوشیاری لازم است. چرا و به چه دلیل تهدیدها افزایش پیدا کرده است؟ هر قدرت سلطه‌گر و نفوذطلبی، از این‌که نیروی محلّیِ قویِ ممتنعی در کشورِ محلِ‌ّنفوذ او به وجود آید و دست نفوذ او را قطع کند، خشمگین می‌شود. این اتّفاقی است که در ایران افتاد. دولت امریکا در این کشور ریشه دوانده بود؛ نفوذش سطحی نبود و منافع فراوانی را نیز برای خود از کشور عزیز ما تأمین می‌کرد و به آنها دل بسته بود؛ اما نظام اسلامی جلوِ این منافع نامشروع را گرفت. بعضی از دولتهای دیگر نیز همین حالت را داشتند. از نظر آن قدرت جهانی، این کار، نظام اسلامی را به صورت یک عنصر نامطلوب در می‌آورد. برای این‌که نظام اسلامی از شکل نامطلوب درآید، از نظر قدرت سلطه‌طلب، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن این است که راه را باز کنند تا بتواند همان منافع نامشروع را دوباره تأمین کند! نظام اسلامی یک الگوی اسلامی را هم در دنیا مطرح کرد؛ یعنی نشان داد که بدون امریکا می‌شود زندگی کرد؛ بدون رفتن زیر بار یک قدرت بزرگ می‌توان یک کشور بزرگ شصت‌وپنج میلیونی را اداره کرد و پیش برد. پس علت اصلی تهدید، هویّت نظام اسلامی است. البته دلایلی وجود دارد که انگیزه دشمن برای تهدید و دشمنی کردن، به این زودیها از بین نرود و ادامه پیدا کند یا گاهی تشدید شود. یکی از آنها این است که میلیاردها دلار خرج کرده‌اند. البته دلشان نمی‌آید به خودشان بباورانند که خرجهایی که برای ضربه زدن به نظام اسلامی کرده‌اند، همه بیهوده بوده است. یک دلیل این است که امیدوارند روح دینی در جوانان ما زایل شده باشد. اگر خبرنگارشان در منطقه‌ای از شهرهای ایران چهار نفر جوان را پیدا کرد و توانست از آنها حرفهایی را ضبط کند که معنایش بی‌اعتنایی به دین باشد، این را بزرگ می‌کنند و به همه جوانان کشور تعمیم می‌دهند و خودشان را دلخوش می‌کنند و به خود امید می‌دهند که روح دینی، روح

ایمان و روح پایبندی به حفاظت از ایمان مذهبی در ایران ضعیف شده است! البته اشتباه می‌کنند. امروز اگر حادثه‌ای به وقوع بپیوندد که در آن، ملت ایران احساس خطر کند، تعداد جوانانی که فداکارانه و داوطلبانه حاضرند برای خدا، نظام اسلامی و منافع ملتشان سینه سپر کنند و جلو بروند، یقیناً بیشتر از دوران جنگ تحمیلی است. جوانان ما همان شور و هیجان، همان ایمان و همان آمادگی‌ای که چشم دنیا را در دوران جنگ تحمیلی خیره کرد، امروز هم دارند. البته دشمنان، خود را به چیزهای موهومی دلخوش می‌کنند؛ برای این‌که افکار عمومی و مردمِ غافلِ بی‌خبرِ خودشان را به سیاستهای خود توجیه کنند. واقعه کوچکی را پیدا می‌کنند و آن را بزرگ جلوه می‌دهند. یک اجتماع کوچک صد نفری یا چند صد نفری را که علیه مقدّسات مردم در گوشه‌ای تشکیل شده و به مناسبتی شعار می‌دهند، بزرگ می‌کنند؛ اما اجتماعات عظیم مردمی را در دفاع از انقلاب، اسلام و حمایت از آرمانهای بلند نظام اسلامی کوچک می‌کنند! اینها شگردهای تبلیغاتی است. جوانان ما همان جوانانند. ما جوانان مؤمن و مخلص و پُرشورِ خودمان را از این‌که در مجامع گوناگون در مقابل کجرویهایی - اگر یک وقت از کسانی دیدند - عکس‌العمل نشان دهند، نهی کرده‌ایم؛ الان هم نهی می‌کنیم؛ اما وقتی در شادیِ پیروزی تیم ورزشی ایران، در میان چند هزار نفر جمعیت، تعداد صد نفر، صدوپنجاه نفر، بقیه را بدنام می‌کنند و دست به کارهای خلاف و اغتشاش و کارهایی که جرم حتمی است، می‌زنند، اگر ما جوانان خود را نهی نکنیم، قبل از این‌که نیروی انتظامی بخواهد وارد میدان شود، خودشان حساب آن عدّه معدود را تسویه می‌کنند. مردم، مردم خوبی هستند. جوانان، جوانانِ پُرشور و بااخلاصی هستند. البته وظایفی بر دوش همه هست؛ دولتمردان و مسؤولان کشور یک طور، آحاد مردم یک طور، بخصوص جوانان یک طور. البته من ان‌شاءاللَّه در یک جلسه خاص با جوانان، حرفهایی دارم که در آن‌جا به آنها عرض خواهم کرد؛ نمی‌خواهم وقت این اجتماع بزرگ را بگیرم. باید هوشیار بود؛ همه در این زمینه وظیفه دارند؛ من هم که خدمتگزار ناچیز و کوچکی هستم و دوشم حامل بار سنگینی است، از همه بیشتر تکلیف دارم. مسؤولان کشور هم هرچه مسؤولیت و مقامشان سنگینتر و حوزه کاری‌شان وسیعتر باشد، تکلیفشان بزرگتر و سنگینتر است. آحاد مردم هم وظایفی دارند. مطلبی که لازم می‌دانم در مورد مسؤولان کشور تأکید کنم، در درجه اوّل، انسجام و اتّحاد کلمه است. مسؤولان کشور باید متّحد باشند و حرفشان یکی باشد. یکی از توطئه‌های دشمن در چند سال اخیر این بوده است که بتواند آدمهای نامعتقد به آرمان اسلامی را در صفوف مسؤولان بالای کشور نفوذ دهد؛ برای این‌که انسجام مدیران ارشد کشور به هم بخورد. این خطرِ بزرگی است. البته مدیران کشور هم مثل بقیه مردم در هر مسأله‌ای آراء و عقایدی دارند و عقاید آنها برای خودشان محترم است؛ ولی دو نکته وجود دارد: یکی این‌که اگر کسی در نظام جمهوری اسلامی در مسؤولیتی مشغول کار است، ولی آرمانهای نظام جمهوری اسلامی را آن‌گونه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و در قانون اساسی تجسّم پیدا کرده، در دلش قبول ندارد، اشغال آن پست برای او حرام شرعی است. آن‌جایی که صحبت از مسائل اساسی نظام اسلامی است، آن‌جایی که وحدت دین و سیاست مطرح است، آن‌جایی که اصول قانون اساسی مورد نظر است، آن‌جایی که الزام به تبعیّت از دین و شریعت مطرح است، اگر یک مسؤول عقیده‌ای غیر از این دارد، می‌تواند شهروند جمهوری اسلامی باشد - مانعی ندارد - اما نمی‌تواند مسؤول باشد؛ بخصوص در مسؤولیتهای بالا. مدیران ارشد، نماینده‌گان مجلس و مسؤولان عالی‌مقام قوّه قضایی، درعین‌حال که مسؤولیت مهمّی در نظام جمهوری اسلامی دارند، نمی‌توانند به آرمانهای نظام جمهوری اسلامی و اصول قانون اساسی اعتقادی نداشته باشند؛ چون اعتقاد انسان در عمل و گفتار او اثر می‌گذارد. نکته دوم این است که آن‌جایی که مسؤولان در غیر مسائل اصلی نظام - در مسائل کاری، اداری، فهم یک قانون - با هم اختلاف نظری دارند، نباید این اختلاف نظر جلوِ چشم مردم قرار گیرد و به کوی و بازار کشیده شود. اختلاف نظر نباید نشان‌دهنده اختلاف مسؤولان باشد. چرا؟ چون مردم را مأیوس و نگران و دشمن را خوشحال می‌کند. البته اختلاف بین مسؤولان در فهم یک وظیفه، یک امر متوقّع است. مثلاً ممکن است رئیس جمهور محترم و رئیس محترم قوّه قضاییّه درباره نقطه‌ای از نقاط، دارای دو دید و دو بینش باشند و هر کدام هم برای خود استدلالی داشته باشند. بسیار خوب؛ این راه حل دارد. در قانون اساسی، راه حلّ اینها معیّن شده

است. هماهنگ کننـده سه قوّه، رهبر است و رهبری می‌تواند این مشـکلات را برطرف کند. معیار همکاری، قانون اساسـی است؛ که وظـایف، حُکم مـوارد اختلاـف و تنـازع، و حَکم و مرجع را هم معلـوم کرده است. در قـانون اساسـی، قوّه مجریّه وظـایفی دارد که مشـخّص است. مـدیریّتهای عمـده کشور، اداره همه امور اجرایی کشور و هزینه کردن بودجه کلان کشور، برعهده قوّه مجریّه است. وظیفـه قـوّه مقنّنه عبـارت است از قانونگـذاری و نظـارت بر عملکرد مسؤولاـن دولـتی. وظیفه‌ی قـوه قضـائیّه عبـارت است از تعقیب متخلّفـان از قانون و احقاق حق، تا کسـی به کسـی ظلم و تعـدّی و تجاوز نکنـد. اگر هر کـدام از قوا بخواهنـد وظایف خود را انجام دهنـد، آن‌قـدر کـار و جهـادِ خداپسـند در این مجموعه کارها وجود دارد که دیگر وقتی باقی نمی‌مانـد. وظیفه رهبری هم در قانون معلوم شـده است. رهبری در کارهای اجرایی کشور هیـچ دخالت مستقیمی نمی‌کند؛ نه در قوّه مجریّه، نه در قوّه قضائیّه و نه در قوّه مقنّنه. مهمـترین کـار رهـبری عبـارت است از تعیین سیاسـتهای کلاـن کشـور؛ یعنی آن چیزهـایی که جهتگیری کشـور را مشـخّص می‌کنـد؛ که همه قوانین، مقرّرات و عملکردهـا بایـد در این جهت باشـد. حضـور رهـبری در همه بخشـهای کشور، به معنـای حضور سیاستهای رهبری است که بایـد با دقّت اجرا شود. و من به شـما عرض کنم، هرجایی که این سیاسـتها اجرا شـده، کشور سود کرده است؛ اما در طول سالهای گذشـته - از ده، دوازده سال پیش تاکنون - هر جا از این سیاسـتها تخلّف شـده، کشور ضـرر کرده است؛ که گاهی ضـررش را فهمیده‌انـد، گاهی هم بعـد از گـذشت مـدتی ضـررش را فهمیده‌اند. بنابراین حضور رهبری، جدّی است. البته ممکن است در بخشـی از مسائلی که این سیاسـتها متضمّن آن است، مسؤولانی نظرات دگرگونه‌ای داشته باشند. ایرادی ندارد، اینها می‌آیند و نظرات خود را مطرح می‌کنند. اتّخاذ این سیاسـتها هم یک روند بسیار معقول و منطقی دارد. در دسـتگاهِ موظّفِ این کار در دولت، طرّاحی می‌شود و بعـد درجه درجه بالاـ می‌آیـد تـا به مجمع تشـخیص مصـلحت می‌رسـد. بنـابراین تمـام جوانب مراعات می‌شود. درعین‌حال ممکن است یک نفر مخالف باشـد. ایرادی ندارد؛ لیکن همچنان که یک قانون تا وقتی قانون است، مخالفت با آن جایز نیست؛ سیاست هم که مضـمون قانون اساسـی است - مرتبه سیاسـتها از قانون بالاتر است؛ در حـدّ قانون اساسـی است - تا وقتی تغییر پیـدا نکرده است، ولو کسـی نظر دیگری داشته باشـد، نبایـد بر طبق نظرِ خود عمل یا تبلیغ کند. بحث در مجامع علمی و فنّی و تخصّصـی، بسیار خوب است؛ اما فضاسازی در کشور به شـکلی که اغوای افکار عمومی شود، غلط و برخلاف مصالح کشور است. مـا بـا ملاـحظه همه جوانب، بـا مطـالعه همه تجربه‌های کشورِ خود و کشورهای همسایه و با مشورت با صاحب‌نظران عمـده و دارای رأی، به این نتیجه می‌رسـیم که نه فقط رابطه با امریکا، بلکه مـذاکره با دولت امریکا امروز برخلاف مصالح ملی و منافع ملت است. این یک نظرِ متعصّبانه نیست؛ این یک اندیشه و فکر است؛ بررسـی شده و با ملاحظه همه‌ی جوانب است. مذاکره با امریکا - چه در قضایـای کنونی و چه در مسائـل دیگر - به معنای باز کردن باب توقّعات و طلبکاریهای امریکاست. کسانی که دم از مـذاکره می‌زننـد - که البته سوء نیّت ندارنـد، دچار غفلتنـد - توجّه ندارنـد که مـذاکره با امریکا در هریک از قضایایی که این دولت در آن برای خودش ایـده و منفعتی تعریف کرده است - مثل همین قضـیه افغانسـتان - هیـچ فایـده‌ای نـدارد. چرا؟ چون او مسـتکبر است و تسلیم نمی‌شود. مـذاکره امریکا با یک دولت، به معنای این نیست که می‌خواهد نظرات آن دولت را قبول کند؛ حتّی نظرات مجامع جهـانی را قبول نمی‌کنـد! همین حالاـ که در آفریقـا در یـک کنفرانس، بحث گرم شـدن زمین و مسأله گازهـای گلخانه‌ای در دنیا مطرح است و همه دنیـا لازم دانسـتند در این خصوص تلاش کننـد، امریکا زیر بار نمی‌رود؛ یعنی حتّی با رفقای اروپایی خودش هم کنـار نمی‌آیـد! چنـد روز پیش در خبرهـا خوانـدم کـه رئیس جمهـور پاکستان از امریکاییهـا درخـواست می‌کنـد که برای حمله به افغانسـتان، از فلان فرودگاه اسـتفاده نکننـد؛ از بقیه‌ی فرودگاهها اسـتفاده کنند؛ اما امریکاییها خواسـته او را رد می‌کنند! یعنی به نظرِ مشورتیِ رئیس آن کشور در مورد یک فرودگاه اعتناء نمی‌کننـد! کـدامیک از کشورهایی که با امریکا رابطه دارنـد، توانسته‌اند در یـک مسـأله مهم، نظرشـان را به امریکـا تحمیـل کننـد؟ بعضـی از کشورهـای عربی تملّق امریکا را می‌گوینـد؛ بعضـی از آنها هرچه می‌تواننـد، نظرات امریکا را در همه بخشـها رعایت و به آن عمل می‌کننـد؛ اما امریکا به کـدام خواسـته این کشورها در مقابل رژیم

صهیونیستیِ غاصب یا در مسائل مهم جهان عرب ترتیب اثر داده است؟ این غفلت بزرگی است که بعضی کسان دارند. سیاستی که مطرح کردم، یک سیاستِ مهمّ کشور است. مسؤولان باید به سیاستها عمل کنند و منسجم باشند. انسجام، مهمترین شرط پیشرفت است. من به شما عرض کنم، اگر دشمن ملاحظه کند که در کشور ما یک گروه مؤمن، متعهّد، منسجم، همدل و کارآمد بر سر کار هستند، ناامید می‌شود و انگیزه او برای دشمنی کم خواهد شد. کسانی که تفرقه بین مسؤولان را تشویق می‌کنند، بفهمند چه کار می‌کنند. امروز سیاست دشمنان کشور این است که بین مسؤولان اختلاف بیندازند. ما از گروهکهایی که یک سرشان در داخل است، یک سرشان در خارج، خبرهای ویژه داریم. برنامه عمده اینها این است که بین مسؤولان کشور، با عنوانهای چپ، راست و عناوین دیگر، اختلاف بیندازند. مردم وحدت مسؤولان را می‌خواهند. مردم هرجا ببینند مسؤولان با هم هستند و همدل و همزبانند و یکدیگر را تخریب نمی‌کنند، خوشحال و امیدوار می‌شوند؛ اما دشمن بعکس، ناامید می‌شود. البته ما همیشه به مسؤولان کشور توصیه‌های دیگری هم داشته‌ایم و لزومی ندارد که آنها را در فضای عمومی مطرح کنیم. درباره مسائل خاص اصفهان - مسأله آب و غیره - هم با مسؤولان صحبت کرده‌ایم. البته از این‌که زمان اجرای بسیاری از پروژه‌ها طولانی‌تر از حدّ معمول است، من اعتراض دارم. به دولتهای قبلی هم اعتراض کردیم. این دولت قول داده است که زمان اجرای پروژه‌ها را کوتاه کند. درباره تونل سوم کوهرنگ و همچنین آب چشمه لنگان، من بخصوص تذکّر داده‌ام. خوشبختانه وزیر نیرو هم جوانِ مؤمن و کارآمدی است. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه بتوانند این کار را در مدتی کمتر از آنچه که گفته شده است، به نتیجه برسانند. مسأله مربوط به مسائل خارجی، فاجعه افغانستان است. البته من حرفهای خود را در باب مسأله افغانستان عرض کرده‌ام؛ اما آنچه که در این‌جا به شما مردم عزیز می‌خواهم عرض کنم، چند نکته است: نکته اوّل این است که سعی امریکاییها این بود که پای ایران را به این مناقشه بکشانند. البته نفس این‌که متّهم کردن آن مجموعه افغان یا عرب چقدر درست و چقدر غلط است، چه دلیلی دارد یا ندارد، به کنار - که امریکاییها تاکنون به هیچ کس دلیل قانع‌کننده‌ای نشان نداده‌اند - اما بر فرض که این تهمت راست باشد، آنها به جای این‌که با متّهمانِ خودشان روبه‌رو بجنگند و مبارزه کنند، ملت افغانستان را هدف قرار داده‌اند! الان هم بیست‌ودو سه روز است که مرتّب شهرها و مردم مظلوم افغانستان را می‌کوبند. اصرار داشتند ما را وارد این مناقشه کنند: فضایتان را بدهید و زمینتان را در اختیار بگذارید تا ما بتوانیم عبور کنیم! اگر دولت ایران از اوّل آن موضع قاطع را نمی‌گرفت، توقّعاتشان روزبه‌روز بیشتر می‌شد. یکی از هدفهای آنها این بود که به توده‌های عظیمی که در سرتاسر دنیای اسلام برای ملت ایران و نظام اسلامی احترام قائلند، بگویند آن قدری هم که شما خیال می‌کنید، ایران به اصول اسلامی پایبند نیست. هدف دیگرشان این بود که برای مسلمان‌کُشی مجوّز کسب کنند. ملت افغانستان را قتل‌عام می‌کنند؛ چه مجوّزی از این بهتر که بگویند ایران هم خبر دارد و با ما همراه است؟ ما اصرار ورزیدیم که مواضع خود را بدون هیچ‌گونه ابهامی برای دنیا بیان کنیم. من به مسؤولان کشور گفتم باید در موضعگیریها هیچ‌گونه دو پهلویی وجود نداشته باشد. صریح و روشن باید بگویید ما با تروریسم مخالفیم؛ با حمله امریکا به افغانستان هم مخالفیم؛ در هیچ ائتلافی هم که رهبر آن امریکا باشد، شرکت نخواهیم کرد. نکته بعد این است که امریکاییها با حمله به افغانستان ضرر کردند. آنها چه به مقاصد نظامی خود در این‌جا برسند، چه نرسند، دو ضرر عمده کرده‌اند که یکی مخصوص خود امریکاییهاست، یکی هم ضرری است که دنیای غرب در آن با امریکا شریک است. آن ضرر عمده‌ای که خود امریکا و دنیای غرب - مشترکاً - در این قضیه تحمّل کردند، این است که چهره لیبرالیزم غربی یک بار دیگر افشا شد. در دنیا این‌قدر با افتخار از لیبرال دمکراسی غرب نام می‌آورند و می‌گویند در غرب، آزادی و تمدّن و دمکراسی و احترام به آراء مردم وجود دارد. بله، زبان جای نرمی است و هرطور بخواهند، می‌توانند آن را بگردانند؛ اما در میدان آزمایش معلوم می‌شود که هر کس چه‌کاره است! افغانستان میدان آزمایش جدیدی برای لیبرالیزم غرب شد تا نشان داده شود اینها آن‌جایی که منافع و خواست استکباری‌شان اقتضا کند، از هیچ عملی فروگذار نمی‌کنند و حاضرند یک کشور و ملت را بدون هیچ دلیلی به خاک و خون بکشند. در قضیه حمله به عراق، دولت امریکا

دلیل گونه و بهانه‌ای داشت؛ می‌گفت عراق به کویت حمله کرده است؛ البته آن دلیل هم کافی نبود. اگر عراق به کویت حمله کرده است، چرا باید به شهرهای عراق حمله کنند؟! به نیروهای نظامی باید حمله می‌کردند. بنابراین آن‌جا این دلیل، کاملاً قانع‌کننده نبود؛ اما این‌جا همان هم نیست. اینها خودشان هم اعتراف می‌کنند که مردم هرات، قندهار، کابل و جلال‌آباد هیچ تقصیری ندارد؛ بلکه یک گروه یا چند نفر انگشت‌شمار مسؤولیت دارند. پس چرا مردم را می‌کوبید؟! برای این‌که بتوانند به ملت امریکا جوابی بدهند، برای خود مجوّز درست کرده‌اند و از روی خشم، چنین حرکت وحشیانه‌ای را مرتکب می‌شوند و مردم افغانستان را قتل‌عام می‌کنند. بنابراین چهره لیبرالیزم غربی یک بار دیگر افشا شد و معلوم گردید در زیر دسته گلی که نشان می‌دهند، چماق مخفی کرده‌اند و در زیر این ظواهر ادکلن‌زده کراوات بسته منظّم و مرتّب، یک چهره مخوف پنهان است؛ این را دنیا فهمیده است. اما آن ضرری که مخصوص امریکاست، این است که نهضت جهانی اسلام با شعار «مرگ بر امریکا» تسریع شد و نشان داده شد «استکبار»ی که ایران تکرار می‌کند، یعنی چه. وقتی گفته می‌شود دلیل بیاورید که این اشخاصی که شما می‌گویید، متّهم قضیه بیستم شهریور نیویورک و واشنگتن‌اند، دلیل نمی‌آورند؛ می‌گویند اینها مجرمند! وقتی گفته می‌شود به مردم افغانستان حمله نکنید، حمله می‌کنند. حتّی دوستان اروپایی‌شان هم که صریحاً حاضر نیستند حمله را محکوم کنند، ولی با زبانهای گوناگون این کار را زشت می‌شمرند. درعین‌حال باز امریکاییها دست برنمی‌دارند! وقتی به آنها می‌گویند مردم در افغانستان کشته می‌شوند، آقا (!) مصاحبه می‌کند که نه، این عکسهایی که شما از بچه‌ها و زنهای مجروح در تلویزیون نشان دادید، جعلی است؛ ما هیچ کس را نکشته‌ایم! این همه خانه را خراب کردند، مراکز هلال احمر را زدند، مراکز غیرنظامی را به طور آشکار نابود و ویران کردند؛ اما مثل آدمی که «ان رأه استغنی» است، با یک حالت تکبّر می‌گوید نه؛ همین چیزی است که من می‌گویم! وقتی به آنها می‌گویند ماه رمضان نزدیک است، به مناسبت این ماه حملات خود را قطع کنید، می‌گویند نه؛ ما برای ماه رمضان حملات را متوقّف نمی‌کنیم! وقتی به آنها می‌گویند بمبها و موشکهای آن‌چنانی در افغانستان جنایت به بار می‌آورد، با خونسردیِ تمام مصاحبه می‌کنند و می‌گویند ما تصمیم داریم این نوع بمبها و موشکها را همچنان بر سر این کشور ببارانیم! استکبار یعنی همین که گوششان بدهکار هیچ حرف حسابی در دنیا نباشد. اینها توقّع دارند پای کشورهای اسلامی و ایران اسلامی به مناقشه‌ای که به‌هیچ‌وجه نمی‌شود موضع این مستکبر ظالم متجاوز را در آن تأیید کرد، کشانده شود. سعی دولت جمهوری اسلامی و مسؤولان کشور بر این بوده است که کشور را از این مناقشه دور نگه دارند؛ اما درعین‌حال مواضعشان را به همه دنیا بگویند. و من به شما عرض کنم، نشانه رشد نظام اسلامی و انگیزه‌های اسلامی در دنیا همین بود که این پیام از سوی ملتهای مسلمان گرفته شد. خیلیها دلشان می‌خواست در روزهای اوّل چیزی بگویند؛ اما تهدیدها اجازه نمی‌داد. وقتی جمهوری اسلامی حرف خود را بیان کرد، دیگران هم جرأت پیدا کردند و حرفشان را گفتند. ملت عزیز! مردم مؤمن و باصفای اصفهان! این، نظام و کشور شماست. این، پرچمِ برافراشته دست شماست. این، نتیجه فداکاریهای شهدای عزیز شماست. این، نتیجه اخلاص و صفایی است که ملت ایران در این مدّت نشان داده است. مشکلات وجود دارد، اما همه‌اش قابل حل است. هیچ مشکل و گره کوری در مسائل کشور وجود ندارد. ان‌شاءاللَّه مسؤولان با همان اتّحاد و انسجامی که گفته شد و با رعایت موازین اسلامی کار را پیش ببرند، که اسلام نجاتبخش است. عزیزان من! بدانید صلاح و پیشرفت دنیا و آخرت، عزّت و استقلال، رفاه مادّی، رفع ظلم و بی‌عدالتی و تبعیض، همه و همه در کشور ما فقط زیر سایه اسلام و نظام جمهوری اسلامی فراهم شدنی است و بس. به اسلام تمسّک کنید و اتّحاد و روحیه خود را حفظ نمایید و بدانید به فضل پروردگار آینده متعلّق به شما ملت ایران است و شما جوانان روزهای شکوفایی و عزّتی را خواهید دید که برای نسلهای گذشته‌تان حتّی در رؤیا هم قابل تصوّر نبود. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ایران، اسلام و مسلمین را سربلند کن. پروردگارا ! رحمت و فضل و برکت خودت را بر ملت عزیز ایران، بر مردم عزیز اصفهان و بر این جمع حاضر فرو ببار. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهم، ما را با محمّد و آل محمّد زنده بدار و با محمّد و آل محمّد بمیران. پروردگارا ! در این عید نیمه شعبان، عیدی

بزرگی به ملت ایران عنایت کن و آن تعجیل در فرج مولای ما امام زمان عجّل‌اللّه‌فرجه‌الشّریف باشد. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، آنچه را که گفتیم، آنچه را که می‌کنیم و آنچه را که در دلهای ماست، به فضل و کرمِ خودت قبول کن و آنها را برای خودت و در راه خودت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته -- -- (۱) –

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان استان اصفهان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان استان اصفهان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. اللّهم سدّد السنتنا بالصّواب والحکمة. از نظر من، دیدار با شما جوانان، دیدارِ بسیار جذّاب و زیبایی است؛ بخصوص که جمع قابل توجّهی از شما حتماً اصفهانی هستید؛ فرزندان علم و ایمان و هنر و زاده محیط مفاخر بزرگ ملی و اسلامی. برنامه‌هایی که عزیزان من اجرا کردند، خوب و جالب بود و از همه آنها تشکّر می‌کنم. یک نکته را در مورد این همخوانیها عرض کنم. البته این برادران عزیز، بسیار خوب اجرا کردند. شعری هم که خواندند، شعر خوبی بود؛ شعرِ «ها عَلیٌّ بَشَرٌ کَیف بَشَر». در حالی که آنها این شعر را با آهنگها و لهجه عربی می‌خواندند، این نکته به ذهنم خطور کرد که ای کاش به جای این شعر، شعر شهریار را می‌خواندند: علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با این دل شب اتّفاقاً بلافاصله دیدم که این شعر را هم شروع به خواندن کردند. در این همخوانیها علاوه بر جنبه هنری، باید جنبه پیام هم کاملاً محفوظ باشد و هنر در این‌جا هم مثل بقیه جاها، در خدمت ابلاغ و تبیین قرار گیرد. البته من خودم از چند سال قبل، این همخوانیهای عربی را تشویق کرده‌ام؛ لیکن عقیده دارم در غیر مواردی که شعر عربی یک شعر فوق‌العاده یا برجسته است و خصوصیاتی دارد، نیکو این است که از شعر فارسی با مضامین عالی استفاده شود. اتّفاقاً شاعر شعرِ«ها عَلیٌّ بَشَر» هم مثل خود شهریار، یک شاعر ترک تبریزی است؛ ملا مهرعلی تبریزی که در حدود صد یا صدوپنجاه سال پیش زندگی می‌کرده است: ها عَلیٌّ بَشَرٌ کَیف بَشَر رَبُّهُ فیه تَجَلّی و ظَهَر شعر فارسی را با آهنگهای زیبای فارسی و با شیوه جذّاب هنری و با انتخاب مضامینی که این جمعیت کثیر از آن درس بگیرند، بخوانید؛ که البته در بخش فارسی که عزیزانِ من آن را خواندند، تا حدود زیادی این مقصود تأمین شد. این را گفتم، تا کسانی که این سخن را در سرتاسر کشور می‌شنوند، سراغ گزینش نمونه‌های هنریِ پُرمغز و پُرمعنا بروند. امروز نیاز ما به فهمیدن و فهماندن، از همیشه بیشتر است. جمع عزیزی هستید؛ غالباً دانشجو یا دانش آموز؛ اهل علم و سرشار از صفا. کار خوبی که دانشجویان اصفهان در این جلسه کردند – که من قلباً از آنها متشکّر شدم – این است که پوستر مشترکی منتشر کردند که هم بسیج دانشجویی، هم انجمن اسلامی دانشجویان، هم جامعه اسلامی دانشجویان و هم انجمن اسلامی دانشجویی، عناوینشان در کنار یکدیگر قرار گرفته است. بله، این درست است. ممکن است در ده مسأله اختلاف نظر داشته باشید، اما در مسائل بسیاری هم وحدت نظر دارید. آن‌جایی که وحدت نظر دارید، این اتّحاد را نمایان کنید. راهش نیز همین است. لزومی ندارد که اگر دو نفر در چند مسأله از مسائل بی‌شمارِ فکری و سیاسی با هم اختلاف نظر دارند، آن را حتّی در مسائلی که مورد اتّفاق نظر آنهاست، دخالت دهند؛ مثلاً اگر می‌خواهند مجلس جشن یا روضه خوانی یا سخنرانی و از این قبیل تشکیل دهند، حتماً دو جریان در مقابل هم قرار گیرند. کاری که شما کردید، بسیار خوب بود و من صمیمانه از شما فرزندان عزیزم تشکّر می‌کنم. طولِ مدّت چهل و چند ساله معاشرت من با گروههای جوان موجب شده که من قلباً و عمیقاً جوانان را ستایش کنم. البته ستایش کردن جوانان با خوشامدگویی آنها تفاوت دارد. من با خوشامدگویی موافق نیستم؛ چیزی بگویم که شما خوشتان بیاید، یا چیزی را که ممکن است شما از آن ناراحت شوید و بدتان بیاید، بر زبان جاری نکنم؛ نه. من به این چیزها عقیده ندارم؛ بلکه معتقدم که ستایش جوان به جای خود درست است و ستایشی واقعی و حقّ است و نقاط مورد ستایش هم از نظر من مشخّص و

روشن است و بعضی از آنها را خواهم گفت؛ اما ستایشگری جوان نباید به خوشامدگویی او تبدیل شود. شما فرزندان من هستید. انسان فرزند خودش را خواه و ناخواه دوست دارد؛ چه آن فرزند بداند، چه نداند؛ چه بخواهد، چه نخواهد؛ چه از محبّت پدر یا مادر متشکّر شود، یا نشود. این دوست داشتن موجب این نیست که اگر در کار او خطایی وجود دارد، گفته نشود تا مبادا بدش بیاید؛ نه. اتّفاقاً انسان با فرزند خودش بسیار راحت‌تر از دیگران است. بنابراین من جوانی و ویژگیهای عمده جوانی را در شما از ته دل دوست دارم و با همه وجود آن را ستایش می‌کنم؛ اما به خدا پناه می‌برم از این‌که به دام خوشامدگوییِ جمعی که در مقابل من هستند یا جماعتهای فراوانی که من به محبّت آنها احترام می‌گذارم، بیفتم. نقاط ستایش‌برانگیز جوانان کدام است؟ اگر ما یک فهرست صد نقطه‌ای را هم فراهم کنیم، باز زیادی نرفته‌ایم. من در این‌جا چند نقطه از نقاط ستایش‌برانگیز جوانان را عرض می‌کنم. جوان، حق را آسان می‌پذیرد. این بسیار مهم است. جوان، راحت و صادقانه اعتراض می‌کند و بی‌دغدغه و بدون هیچ‌گونه گرفتاری درونی، اقدام می‌کند. این هم بسیار مهم است. پذیرش آسان، اعتراض صادقانه و اقدام بی‌دغدغه را شما کنار هم بگذارید، ببینید چه حقیقت زیبایی به وجود می‌آید و چه کلیدی برای حلِّ مشکلات است. جوان به‌طور طبیعی طالب اصلاح است. البته من به تعبیرهای رایج اصلاح‌طلب و محافظه‌کار و امثال اینها هیچ کاری ندارم؛ اصلاح‌طلبی به عنوان یک پُز سیاسی، مورد نظر من نیست. بعضی کسان دم از اصلاح‌طلبی می‌زنند، در حالی که اصلاً نمی‌دانند چه می‌خواهند و دنبال چه هستند. بعضی کسان دم از اصلاح‌طلبی می‌زنند، در حالی که آن چیزی که ته ذهنشان قرار دارد، در واقع اصلاح‌طلبی نیست؛ نوعی ارتجاع و برگشت به عقب است. می‌بینید که بعضی کسان زیر نام زیبا و جذّاب اصلاح‌طلبی، دنبال این هستند که به دورانی برگردند که دین فقط جنبه تشریفات در زندگی انسان داشته باشد و نه بیشتر! این دیگر اصلاح‌طلبی نیست؛ این نقطه مقابل اصلاح‌طلبی است. اصلاح‌طلبی با تکامل و پیشرفت همراه است، نه با عقبگرد. البته بعضی افراد هم هستند که اسم اصلاح‌طلبی را می‌آورند؛ اما مقصودشان اصلاحات امریکایی است! من یکی دو سال پیش در نماز جمعه مطرح کردم که ما اصلاحات انقلابی داریم و اصلاحات امریکایی. اصلاح امریکایی مظهرش این است که جرثومه فسادی مثل محمّدرضای پهلوی، دوباره به ایران برگردد و امور را در قبضه خود بگیرد؛ بعد هم کلید طلایی سلطه اجنبی بر کشور را در سینی نقره به اربابان امریکایی تقدیم کند! این‌که شما می‌بینید رسانه‌های امریکایی و انگلیسی و سیاستمدارانشان دم از اصلاحات در ایران می‌زنند، منظورشان چنین چیزی است؛ یعنی جرثومه فسادی که تابع و مرید و آلت دست و کوچک اَبدال آنها باشد، در کشور بر سرِ کار بیاید و همه چیز را در خدمت آنها قرار دهد. البته بعضی هم هستند که صادقانه اصلاح طلبند؛ در این شکّی نیست. واقعاً از کمبودها، نارساییها، عقده‌ها و انحرافها رنج می‌برند و دنبال اصلاح آنها هستند، که این به جای خود مطلوب است. جوان، این‌گونه اصلاح‌طلب است؛ یعنی به‌طور طبیعی طالب عدالت، آزادیهای مشروع و تحقّق آرمانهای اسلامی است. حقایق و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می‌آورد و در او جاذبه ایجاد می‌کند. تصویری که در ذهن او از سیمای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقش بسته، او را به هیجان می‌آورد؛ نواقص موجود را با او تطبیق و مقایسه می‌کند و طالب اصلاح می‌شود. این ویژگی بسیار برجسته‌ای است. از جمله نقاط ستایش‌برانگیز جوانی، نیرو، قدرت، ابتکار و نشاط در وجود جوان است. اینها در شما به‌طور طبیعی وجود دارد. اینها بخشی از فهرست طولانی امتیازات جوانی است. آیا جوان این امتیازات را کسب کرده است؟ نه. شما برای این‌که امتیاز حق‌طلبی، نیرو، نشاط، حوصله و همّت جوانی را به دست آورید، تلاش بخصوصی نکرده‌اید. این یک مرحله طبیعی از عمر و زندگی است. پس یک موهبت است و در مقابل آن، تکلیف وجود دارد و باید جواب داد. در این‌جا مغالطه‌ای وجود دارد که جزو همان خوشامدگوییهای به قصد عوامفریبی است؛ و آن این است که منطق اسلامی همه‌اش می‌گوید «تکلیف». در حالی که گفتمان جدید دنیا می‌گوید «حق»؛ چرا همه‌اش از تکلیف می‌گویید؟ بعضی کسان این حرف را رایج کردند و قصدشان این است که عدّه‌ای که از تکلیف گریزانند، از خوشامدگوییهای اغواگرانه و غیرصادقانه خوششان بیاید. اوّلاً حقّ و تکلیف، دو روی یک سکّه‌اند. هیچ حقّی بدون تکلیف وجود ندارد. هر کس حقّی دارد و در قبال آن، تکلیفی هم برعهده دارد.

بنابراین، این‌که از حق بگویید؛ اما از تکلیف نگویید، حرف سخیف و بی‌محتوا و بی‌منطقی است. ثانیاً در این‌جا صحبت از حق نیست. تکلیفی که ما در این‌جا مطرح می‌کنیم، در مقابل یک حق نیست؛ در مقابل یک امتیاز است. شما امتیازی دارید و این امتیاز تکلیفی را به طور طبیعی بر دوش شما بار می‌کند. من که امتیاز جوانی شما را ندارم، برخی از تکالیف شما را هم ندارم. البته ممکن است در بخشی دیگر، من از امتیازاتی برخوردار باشم؛ لذا در مقابل آن تکالیفی هم دارم. بنابراین در این‌جا تقابل حقّ و تکلیف نیست؛ تلازم امتیاز و تکلیف است. تکلیف، ناشی از امتیازی است که شما در این مرحله از عمر دارید؛ ناشی از موهبتی است که خدا به شما داده است. توجّه کنیم که این تکلیف در دوران کنونی، سنگینتر از همیشه است. چرا؟ چون قشر جوان به طور ویژه در جامعه نقش‌آفرین شده است؛ چون جمعیت جوان افزایش پیدا کرده است؛ چون کفّه جوان در معادلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، یک کفّه سنگین است. بنابراین در این‌جا مسأله این نیست که جوان در رابطه با شخصِ خود تکلیفی دارد یا ندارد؛ نه. مسأله این است که جمعیت عظیم جوانان و حضور آنها در صحنه و بخصوص آگاهی‌ای که امروز جوانان متعهّد کشور ما از آن برخوردارند - که در کمتر جایی در دنیا، این آگاهی، حسّاسیت و برانگیختگی وجود دارد - تکالیف آنها را سنگین و مهم می‌کند. البته به شما بگویم؛ این تکلیف، از جمله تکالیفی است که اتّفاقاً برای جوان هیجان‌انگیز هم هست. از آن تکلیفهای خسته‌کننده کسل‌کننده نیست. تکلیفی است که با طبیعت جوانی هم همراه است و برای جوان، مشوّق و پیشبرنده است. ما می‌خواهیم جوانان را به چه چیزی دعوت کنیم؟ نمی‌خواهیم شعارهای کلّی بدهیم. بعضی از شعارها، بسیار کلّی و مبهم است. مثل دعوت کردن به میدانی است که راه ورودی آن معلوم نیست یا بسته است. البته بخشی از تکالیفی که ما متوجّه جوانان می‌دانیم، تکالیف شخصی آنهاست. خودسازی علمی، خودسازی اخلاقی، خودسازی جسمی. اینها تکالیف مهمی است؛ مطالباتی است که ما حق داریم از جوان بکنیم و جوان هم به این خودسازیها احتیاج دارد. فعلاً بحث ما این نیست. آنچه را که من امروز به عنوان یک تکلیف برای جامعه جوان کشور حس می‌کنم، این است که جوانان باید از سرمایه هویّت ملی و جمعی کشور، با همه وجود و همّتِ خود دفاع کنند. هر مجموعه‌ی انسانی به یک هویّت جمعی احتیاج دارد و باید احساس اجتماع و بستگی و هویّت جمعی کند. در کشورهای دنیا معمولاً روی مفهوم ملیّت تکیه می‌کنند. بعضی جاها هم روی قومیّت تکیه می‌کنند. ملیّت چیست؟ یک هویّت جمعی است که با برخورداری از آن، هر کشور می‌تواند از همه امکانات خود برای پیشرفت و موفقیّت استفاده کند. اگر این احساسِ هویّت جمعی وجود نداشته باشد، بسیاری از مشکلات برای آن مجموعه پیش می‌آید و بسیاری از موفقیّتها برای آنها حاصل نخواهد شد؛ یعنی پاره‌ای از موفقیّتها در یک کشور، جز با احساس هویّت جمعی به دست نخواهد آمد. این هویّت ملی و جمعی در کشور ما حتّی از ملیّت هم فراتر است. ما با این‌که ملیّت را محترم و مقدّس می‌شمریم و بسیار هم روی ملیّت - به معنای مثبت آن، نه به معنای منفی آن؛ همان چیزی که در عرف سیاسی دنیا به آن «ناسیونالیسم» گفته می‌شود - تکیه می‌کنیم؛ اما هویّت جمعی و ملی ملت ایران، نظام اسلامی است که حتّی از ملیّت ایرانی، کارایی و جذابیّت بیشتر و حوزه تأثیرِ وسیعتری دارد. اهمیت این هویّت جمعی به این است که هم در مقیاس ایرانی دارای بازده و تأثیر است، هم در مقیاس اسلامی چنین تأثیری دارد و هم در مقیاس جهانی مؤثر است؛ یعنی چیزی که دیگر ملیّتها هیچکدام اینها را ندارند؛ یک چیز فراملّی است. دایره بعضی از شعارهای فراملّی، محدود است. مثلاً عربها به هویّت عربی و ناسیونالیسم یا قومیّت عربی تکیه می‌کنند؛ اما این هویّت اوّلاً محدود در دایره عربهاست و فراتر از آنها را شامل نمی‌شود؛ ثانیاً چون عربیّت یک واقعیت است، حاوی و متضمّنِ یک آرمان فراملیّتی نیست که برای دیگر ملتهای جهان جاذبه‌ای داشته باشد. لذا در یک کمربند، محصور می‌ماند و حتّی با افرادی که آن سوی مرز هستند، تعارض هم پیدا می‌کند - عرب و غیر عرب، عرب و فارس، عرب و ترک - چون آرمانی در آن نیست که بتواند یک دایره وسیعتر از این هویّت را فرا بگیرد. اما نظام اسلامی این‌گونه نیست. نظام اسلامی، هم دارای کاربُرد ملی است، هم دارای کاربُرد اسلامی است، هم دارای کاربُرد جهانی است؛ یعنی فرااسلامی است. اهمیت ایرانیِ نظام اسلامی به خاطر این است که نظام سیاسیِ مستقرِّ پایدارِ ریشه‌داری است که

به دست خود مردم به وجود آمده است. یک نظام تحمیل شده بر مردم نیست؛ ضدِّ ایدئولوژی سلطنت است. سلطنت یک ایدئولوژی دارد. ایدئولوژی سلطنت همان چیزی است که شما در همه سلطنتهای دنیا با انواع و اقسامش مشاهده می‌کنید؛ یعنی استبداد، بهره‌مندیهای اختصاصی و زورگویی؛ آن‌جایی که به زورگویی نیاز داشته باشند. یک روز هم پیدا می‌شود که همین انوشیروان - که سعی کردند اسم او را عادل بگذارند - به‌خاطر یک کینه شخصی از دوره جوانی، در یک روز دهها هزار مزدکی را به قتل می‌رساند! نقل می‌کند که در دوره جوانی، پدرم - قباد - گفت به پای مزدک بیفت (چون قباد، مریدِ مزدک بود)؛ هنوز بوی گند پایِ مزدک در شامّه من هست و اکنون که به سلطنت رسیده‌ام، انتقام می‌گیرم؛ نه از خودِ مزدک، از دهها هزار مزدکی! پادشاهان صفوی، مایه افتخار ما هستند - می‌دانید، ما برای پادشاهان صفوی ارزش و اعتباری قائلیم؛ چون پیرو مکتب اهل‌بیت بودند و استقلال و تمامیّت ارضی ایران را حفظ کردند - اما شما ببینید همین شاه‌عباس که یک چهره برجسته است، چقدر ظلمِ ناشی از خودکامگیِ محض کرده است. آن‌قدر از خویشاوندان خود را کُشت و کور کرد که بعضی اشخاص مجبور شدند برخی از شاهزاده‌های صفوی را به گوشه‌ای ببرند و گم و گور کنند تا شاه از وجود آنها مطّلع نباشد! مثلاً دستور داد چهار پسر امام قلی‌خان را سر بُرند و جلوِ او بگذارند؛ در صورتی که امام قلی‌خان جزو افرادی بود که به صفویه خیلی خدمت کرده بود؛ جزو خدّامِ قدیمی صفویه و سرداران و سیاستمداران صفویه بود؛ اما به خاطر وجود روح دیکتاتوری و استبداد در شاه، این بلا سرِ او آمد. ظلم و جور، مخصوص محمّدرضا و رضاخان نبود. در ایدئولوژی سلطنت، ظلم و جورِ ناشی از استبداد، قدرت مطلقه و متعهّد نبودن به هیچ مسؤولیتی و هیچ عهد الهی و مردمی وجود دارد. نظام اسلامی در مقابل ایدئولوژی سلطنت قیام کرد؛ در حالی که کشور ما قرنهای متوالی دچار این حالت بود؛ چه قبل از اسلام، چه حتّی بعد از آمدن اسلام. اسلام در مدینه به معنای واقعی کلمه، متضمّن آزادی و - به تعبیر امروز ما - مردم‌سالاری بود. در مدینه و زادگاه و پایگاه نبوّت، این‌طور بود؛ اما در مناطق دوردستی که فلان سردار اموی در خراسان یا اصفهان یا فارس مشغول حکومت بود، این خبرها وجود نداشت؛ بلکه هر سرداری برای خود یک پادشاه مستبد بود و هر کاری می‌توانست، می‌کرد. البته ایمان مردم ایران به اسلام، به خاطر این شخصیتها و این سردارها نبود؛ به خاطر پیام اسلام بود، که خود داستان و ماجرای دیگری دارد. از ایدئولوژی سلطنت که استبداد یک رکن ذاتی آن است، از صد سال پیش به این طرف، آفتهای دیگری هم در کشور ما بروز کرد که یکی از آنها وابستگی بود؛ دیگری فساد سلطنت و اطرافیان و درباریان بود؛ فساد جنسی، فساد اخلاقی و فسادهای فراوان مالی. اینها برای مردم، شاه و قدرت مطلقه بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و مطیع: «اسد علیّ و فی الحروب نعامهٔ»(۱)! در مهمترین مسائل، مطلبی به آنها دیکته می‌شد؛ نه به وسیله یک رئیس جمهور، بلکه به وسیله سفیر! سفیر انگلیس به دربار مراجعه می‌کرد و می‌گفت مصلحت شما این است که این‌طور باشد؛ شاه هم می‌فهمید «مصلحت شما این است» یعنی چه! در کنار وابستگی مطلق و مطیع بودن در مقابل بیگانگان، بی‌کفایتی هم الی ماشاءاللّه وجود داشت. من به شما عرض کنم؛ در صد سال اخیر، به معنای حقیقی کلمه، برای این کشور هیچ کار اساسی‌ای قبل از انقلاب انجام نگرفته است. امروز در محیط دانشگاه چشم شما به حقایق علمی باز شده است؛ می‌بینید که ما چقدر کارِ نکرده و راهِ نرفته داریم. می‌شد این راهها را رفت، می‌شد با کاروان علم همراه شد، می‌شد علم و عالم و دانشمند و تحقیق و استقلال در علم و تحقیق را در کشور آزمایش کرد؛ اما این کار را نکردند؛ بلکه بعکس عمل کردند. در دوران ورود دانش جدید به کشور ما، آنچه که وارد شد، عبارت بود از تقلید و ترجمه. البته منظورم ترجمه یک اثر ارزشمند نیست - که یک کار لازم است - منظورم فکر و ذائقه و روحیه ترجمه‌ای است؛ یعنی قدرت ابتکار را از یک ملت گرفتن؛ شجاعت حرف نو را از یک ملت گرفتن؛ همه‌اش توی سر او زدن؛ به او این‌طور تلقین کردن که اگر می‌خواهی به جایی برسی و آدم شوی، باید همان کاری را بکنی که غربیها کردند و از آن سر سوزنی تخطّی نکنی! به مردم ما و محیطهای علمی، این‌گونه یاد دادند. اجازه ابتکار و نوآوری و خلاقیت علم را ندادند. علم و فکر را باید تولید کرد. اینها نه در علوم تجربی، نه در علوم انسانی و نه در علوم سیاسی و اجتماعی، برای آفرینش علمی میدان ندادند. لذا وضع

این گونه است که امروز ملاحظه می کنید. البته در این بیست سال بعد از انقلاب، با همه گرفتاریهایی که وجود داشته، ورق برگردانده شده است؛ والّا قبل از آن که انقلاب به میدان بیاید و شجاعتِ خواستن، اندیشیدن، اعتماد به نفس و اتّکاء به استعداد ایرانی در کشور مطرح شود - که اینها از برکات انقلاب بود - غایت آمال و آرزوی یک انسان این بود که بتواند بر طبق نسخه‌ای که غربیها عمل کرده‌اند، عمل کند؛ یعنی افراد اصلاً به خود اجازه نمی‌دادند که از آن روند تخطّی کنند! پس استبداد، وابستگی، فساد، عدم ابتکار، عدم پیشرفت و بی کفایتی وجود داشت؛ اما انقلاب و نظام اسلامی در مقابل همه اینها قد علم کرد و شورشی علیه همه اینها بود. این انقلاب و این نظام، کار یک دسته و یک گروه خاص نبود؛ کار ملت بود. قرن بیستم، قرن تحوّلات کوچک و بزرگ سیاسی در دنیاست و انقلابها و کودتاها و تحوّلات زیادی در آن صورت گرفته است. در قرن بیستم هرچه که شما چشم بگردانید، هیچیک از این تحوّلات را نمی‌بینید که تحت تأثیر ساخت و پاختهای پشت پرده و اعمال نفوذ قدرتهای بیگانه نباشد. البته در بین همه اینها، انقلاب اکتبر شوروی مستثناست - که آن، نوع دیگری بود - اما بقیه تحوّلات سیاسی که در دنیا اتّفاق افتاد، یا تحت تأثیر گروههای حزبی و پشت سرش شوروی بود، یا یک کودتای قدرت‌طلبانه چند نفر نظامی بود. بنابراین کار مردم نبود؛ به شکلی که در ایران، انقلاب اتّفاق افتاد. انقلاب اکتبر شوروی هم مردمی نبود، و عرض کردم که تحلیل و تفسیر آن انقلاب، داستان مفصّل دیگری دارد. انقلاب اسلامی ایران صددرصد مردمی بود. در دوران انقلاب، شما وقتی به هر روستایی از روستاهای این کشور می‌رفتید، می‌دیدید که در آن‌جا مردم برانگیخته‌اند، حرف دارند، مطالبه دارند، شعار دارند و همه این مطالبات و حرفها هم حول محور واحدی حرکت می کرد؛ حول پیام اسلام که مظهر آن را در امام عزیز و بزرگوار ما می‌دیدند. اهمیت نظام اسلامی از لحاظ ابعاد ایرانی در اینهاست: اوّلاً ـ صددرصد مردمی است؛ ثانیاً نقطه مقابل چیزی است که قرنهای متمادی کشور ما از آن رنج برده بود؛ یعنی ایدئولوژی سلطنت و کارگزاران سلطنتی. شما هیچ ملیّتی را پیدا نمی کنید که بتواند چنین انگیزه‌های عمیقی را در دلهای تک‌تک مردم به وجود آورد. یکایک آحاد مردم، این انقلاب و این نظام را با همه وجودِ خود مطالبه و دنبال می کردند؛ بی‌تفاوت‌ترین آدمها در این حرکت سهیم بودند. این در ابعاد ایرانی است. و اما در ابعاد اسلامی. یک ملیّت معمولاً در داخل مرزهای خود زندانی است و بیرون مرز، هیچ گونه ارزش و جاذبه و احترامی ندارد؛ اما نظام اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام و هرجا که مسلمانی وجود داشت، هویّت اسلامی و احساس شخصیت را هم در افراد و هم در ملتها زنده کرد. اقلیتهای مسلمان که در دنیا متفرّق بودند، احساس شخصیّت کردند. ملتهای مسلمان، بخصوص در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا - یعنی در واقع اجزای امپراتوریِ متلاشی شده قدیمی عثمانی که سالهای سال رنج استعمار را تحمّل کرده بودند - احساس کردند مجدّداً نسیمی وزیده است. البته ما امپراتوری عثمانی را اصلاً تأیید نمی کنیم؛ یک حکومت سلطنتی بود مثل بقیه حکومتهای سلطنتی، با همان مشکلات و گرفتاریها؛ اما اروپاییها - فاتحان جنگ بین‌الملل اوّل - وقتی این حکومت بزرگ را که از منطقه بالکان تا تمام آسیای صغیر و خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش داشت - از بوسنی و هرزگوین تا مصر و ترکیه کنونی و عراق و سوریه و فلسطین - متلاشی نمودند، به این اکتفا نکردند که حکومت را زایل کنند؛ از ملتها انتقام کشیدند و آنها را تحقیر کردند! قطعه قطعه بخشهای این حکومت به دست یکی از دولتهای اروپایی افتاد و همان داستان غمبار استعمار تکرار شد؛ داستانی که هرگز از یاد این ملتها نخواهد رفت و از تاریخ آنها زایل نخواهد شد. در یک کشور، بیگانه‌ای بیاید حکومت کند و تمام امکانات آن کشور در خدمت شخص بیگانه و دستگاه بیگانه و نظام بیگانه باشد و مردم آن کشور مجبور باشند از بیگانه‌ای که بر آنها حکومت می کند، اطاعت کنند و جرأت نکنند اندکی برخلاف مصالح او حرف بزنند یا حرکت کنند. واقعیت استعمار این بود. آن‌جاهایی که استعمارِ مستقیم نکردند - مثل عراق - حکومت پادشاهی درست کردند و آدم غیر عراقی را (خانواده فیصل، خانواده سلطنتیِ عراقی نبودند) آوردند و بر مردم حاکم کردند؛ اما در واقع انگلیسیها حکومت می کردند. سیاست، سیاست انگلیسیها بود؛ خواست، خواست انگلیسیها بود و مردم عراق تسلیم و مقهور سرپنجه یک حکومت بیگانه بودند. شما ببینید برای یک ملت، کدام تحقیر از این بالاتر است؟ همه

چیزشان را تحقیر کردند و دین و دنیا و شخصیت و ادب و فرهنگ و استقلالشان را به‌کلّی از بین بردند. آن روزی هم که به اصطلاح موج مدرنیته را وارد این منطقه کردند، در واقع باید گفت فاضلابهای مدرنیته را به این منطقه فرستادند! علم و ابتکار و اختراعات جدید و پیشرفت فکری و دانشگاههای پیشرو را که به کشورهای الجزایر و مصر و عراق و بقیه مناطق تحت استعمار نیاوردند. اوّل چیزی که آوردند، ابتذال فرهنگی، کشف حجاب و کالاهای مصرفی پس‌مانده بود؛ یا حدّاکثر نظامهای نسخ‌شده درجه دو و سه آموزش و پرورش خود را آوردند؛ یعنی مردم را از همه جهت تحقیر کردند. وقتی موج چپ در دنیا بلند شد، بسیاری از روشنفکران در دنیای اسلام، شعارهای چپ - شعارهای سوسیالیستی و مارکسیستی - می‌دادند و در واقع می‌خواستند از غرب انتقام بگیرند؛ اما وقتی نظام اسلامی و انقلاب اسلامی پدید آمد، غوغا به پا شد و تمام کشورهای اسلامی از این‌که دیدند یک ملت آمده و پرچم اسلام را بلند کرده و در مقابل سخت‌ترین تهدیدها ایستاده است؛ نه فقط در مقابل غرب، بلکه در مقابل شرق و غرب، شعار «نه شرقی، نه غربی» می‌دهد و در مقابل جذّابترین تطمیعها، بی‌اعتنایی نشان می‌دهد، یکپارچه هیجان شدند. عزیزان من! عکس‌العمل امریکا و غرب در مقابل انقلاب اسلامی، ناشی از چنین حقایقی بود. انقلاب در ابتدا آن‌چنان انفجاری در دنیای اسلام به وجود آورد که همه را به وحشت فرو برد. تحلیل کردند و گفتند اگر جلوِ این انقلاب را سد نکنیم و این نظام را از پا نیندازیم، دنیای اسلام را تسخیر و منافع غرب را در دنیای اسلام تهدید خواهد کرد. راست هم می‌گفتند؛ لذا توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی شروع شد. پس، نظام اسلامی و انقلاب اسلامی همان کاری را کرد که ملیّت برای یک ملت می‌کند؛ یعنی همه احساس خودمانی‌گری کردند و شعار دادند. در کشورهای دوردست، نام فرزندان خود را، نام شخصیتهای انقلاب گذاشتند. شعرای بزرگ عرب که ما نام آنها را نشنیده بودیم و مطلقاً با ایران ارتباطی نداشتند، در وصف تهران، ایران و مردم ایران قصاید غرّایی سرودند. نزار قبّانی(۲) - که شاعر بسیار برجسته‌ای بود و سه چهار سال پیش فوت شد - به این معروف بود که شعرش دائم با قدرتهای عربی گلاویز است. او در شعرهایش - که بسیار هم جاذبه داشت - خاندانهای سلطنتی و حرمسراهای آنها را تحقیر می‌کرد. البته او هیچ وقت به ایران نیامده بود و هیچ رگ ایرانی هم نداشت؛ اما درباره تهران - تهرانی که ندیده بود و نمی‌شناخت، و ایرانی که ناسیونالیسم عربی همیشه با آن مقابله کرده است - قصیده مفصّلی دارد. و اما در ابعاد جهانی. در ابعاد جهانی - حتّی در دنیای غیر اسلام - هم انقلاب اسلامی تأثیر گذاشت و توجّه به قدرت مذهب در بسیج انسانها را در دنیا مطرح کرد. مذهب - که یک پدیده منزوی و تشریفاتیِ محض بود - ناگهان آن‌چنان یک ملت را بسیج کرد که توانست یک نظام متّکی به حمایتهای بین‌المللی را به‌کلّی به خاک سیاه بنشاند و اجازه ندهد بر روی ویرانه‌های آن، خلأ به وجود آید؛ بلکه نظامی با حرفهای نو بر سر پا کند. قائلین همه حرفهایی که برای بشریّت ایده‌آل بود - مسأله عدالت، انسانیّت و تکریم انسان، برابری انسانها، برابری نژادها، لزوم مبارزه و مقابله با زورگوییهای بین‌المللی - و کسانی که در دلهایشان حرفهایی بود، ولی جرأت نمی‌کردند آنها را ابراز کنند و یا میدانی برای ابراز نمی‌یافتند، دیدند نظام سیاسیِ مستقرّیِ در یک گوشه از دنیا به وجود آمده، این حرفها را روی پلاکارد نوشته و در مقابل چشم جهانیان بلند کرده است. این برای آنها، بسیار فوق‌العاده بود. در زمان جنگ ویتنام که علیه امریکا تبلیغات زیاد بود، اما کسی گوشش بدهکار نبود و اعتنا نمی‌کرد، ژان پل سارتر(۳) نویسنده و فیلسوف فرانسوی و برتراندراسل(۴) فیلسوف و نویسنده انگلیسی و چند نفر دیگر دور هم جمع شدند و گفتند بیاییم علیه امریکا دادگاهی تشکیل دهیم و جنایات این رژیم در ویتنام را در این دادگاه محاکمه کنیم. آن‌طور که به ذهنم می‌آید، برتراندراسل به عنوان دادستان، ژان پل سارتر به عنوان رئیس دادگاه، و چند نفر دیگر هم از متفکران سیاسی دنیای غرب بودند. آنها در دنیا هیچ نقطه‌ای را پیدا نکردند که این دادگاه را در آن‌جا تشکیل دهند! کشورهای غربی - از جمله فرانسه و انگلیس - کشورهای خودِ اینها بود و شریک جرم امریکا بودند؛ بنابراین معنا نداشت چنین دادگاهی در این کشورها تشکیل شود. در کشورهای کمونیستی هم اگر این دادگاه تشکیل می‌شد، صبغه کمونیستی پیدا می‌کرد و چون اینها ضدّ مارکسیسم بودند، نمی‌خواستند در این کشورها برگزار شود. بنابراین هیچ نقطه آزادی در دنیا وجود نداشت که اینها

دادگاه را در آن‌جا تشکیل دهند. راه حلّی که به نظرشان رسید، این بود که رفتند یک کشتی اجاره کردند و در آبهای آزاد اقیانوسها این دادگاه نمایشی را تشکیل دادند! بنابراین وقتی عدّه‌ای متفکّر می‌خواستند به جنایات آشکار امریکا در ویتنام اعتراض کنند، یا باید به اعتراضات خیابانی متوسّل می‌شدند - مثل همین کارهایی که امروز در دنیا علیه جهانی‌گری می‌شود. هرجا کنفرانس جهانی‌سازی (گلوبالیسم تحت رهبری امریکا) تشکیل می‌شود، تظاهرات خیابانی شکل می‌گیرد و عدّه‌ای شعار می‌دهند و چهار نفر پلیس هم با باتوم می‌آیند؛ ولی این تظاهرات چندان اهمیتی ندارد و تأثیرگذار نیست؛ صرف یک ابراز اعتراض است - یا اگر می‌خواستند کاری بکنند که بتواند در افکار عمومی دنیا اثر بگذارد، هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود نداشت که آنها بتوانند به آن متّکی باشند؛ لذا یک کشتی انتخاب کردند و وسط آبها رفتند و بدون اتّصال به هیچ مردمی و بدون داشتن امتداد ملّی‌ای، این کار را کردند. در چنین دنیایی؛ در قحط یک فضا و محیط مناسب برای زدن یک حرف حساب، ناگهان بر روی خاک، روی همین زمین، آن هم نه در یک زمین اجاره‌ای یا میدان فوتبال؛ بلکه در یک کشور، آن هم نه در یک نقطه دورافتاده دنیا؛ بلکه در خاورمیانه و حسّاسترین منطقه جغرافیای سیاسی دنیا، یک ملت چند ده میلیونی، با یک انگیزه تمام نشدنی، ناگهان وسط میدان آمد و نه فقط به امریکا و پشتیبانان او اعتراض کرد و به همه انگیزه‌های استکباری امریکا «نه» گفت که حتّی به شوروی هم که قطب مقابل امریکا بود، اعتراض می‌کرد! من در زمان ریاست جمهوری، در کنفرانس غیر متعهّدها در زیمباوه شرکت کردم. کنفرانس غیر متعهّدها عمدتاً در اختیار چپ‌ها بود. البته دولتهای متمایل به غرب و امریکا هم در آن‌جا بودند؛ اما کارگردان عمده، یکی رابرت موگابه و یدیگری فیدل کاسترو بود - که اینها چپ بودند - بقیه رؤسای جمهورِ چپ دنیا هم که طرفدار شوروی بودند، حضور داشتند و عمده کارگردانی در دست اینها بود. من رفتم در آن‌جا سخنرانی کردم. سخنرانی من صددرصد ضدّ امریکایی و ضدّ استکباری بود. حقایق انقلاب، حقایق کشور، جرایم امریکا، جرایم علیه ملت ایران، مسائل مربوط به جنگ تحمیلی و امثال اینها را گفتم. بعد با همان صراحت و شدّت، به تجاوز شوروی به افغانستان حمله کردم. اینها مبهوت مانده بودند! یکی از همان رؤسای جمهور چپ به من گفت، تنها غیر متعهّد در این کنفرانس، ایران است. ببینید؛ نظام اسلامی در ابعاد جهانی، این‌طور اهمیت و جلوه پیدا می‌کند و حتّی دشمنانش مجبور می‌شوند به آن احترام کنند. علاوه بر اینها، آن چیزی که بخصوص برای توده‌های مردم در جهان غیر اسلامی جاذبه داشت، معنویّت بود. درست است که معنویّت را از زندگی مردم زدوده‌اند؛ اما همان مردمی که از معنویّت محرومند و در زندگی مادّی غوطه‌ورند، احساس خلأ و کمبود می‌کنند. مثل آدم معتادی که حاضر نیست ترک اعتیاد کند؛ اما اگر به او بگویند یک نفر با زور تو را وادار می‌کند تا اعتیادت را ترک کنی، خوشحال می‌شود و از خدا می‌خواهد که با زور دستش را ببندند و به او مواد نرسانند تا راحت شود! بسیاری از جوامع غربی در چنین حالتی بودند و هستند. آری؛ آنها در مادیّت غرق و از معنویت دورند؛ اما احساس خلأ و کمبود می‌کنند. آنها دیدند که نظامی با این قدرت سیاسی، با این روحیه بالا، با این همه حرفهای نو برای دنیا و با این نَفَس تازه به میدان آمده و معنویّت هم همراه اوست؛ کار را با نام خدا آغاز می‌کند و برای خدا به پایان می‌برد؛ می‌خواهد دنیا را با نام خدا بسازد و از دنیا هم مثل دستگاه رهبران کلیسایی عبور نمی‌کند. ببینید؛ هویّت جمعی ملت ایران - یعنی نظام اسلامی - داستانش این است. چیزی است که هم از لحاظ ملی، هم از لحاظ اسلامی و هم از لحاظ جهانی اهمیت دارد. این نظام در آغاز پیدایش، آن‌چنان دنیا را به خودش جذب کرد که به همان اندازه که دلهای بی‌طرف و بی‌غرض جذب آن شدند، کارگردانان و سردمداران و نگهبانان سلطه بین‌المللی و جهانی از آن نگران و ناراحتند و در مقابلش ایستادگی می‌کنند. عزیزان من! راجع به دشمنی سلطه‌گران و نظام استکبار با جمهوری اسلامی خیلی حرف زده‌ام و خیلی تکرار کرده‌ام. دلم می‌خواهد روی این جمله قدری تأمّل و فکر کنید؛ مسأله بسیار مهم است. کار مهمّی در این‌جا صورت گرفته و می‌گیرد. حقیقتاً سردمداران سلطه جهانی که همه دنیا و منافع آن را برای خود مباح می‌دانند، احساس می‌کنند در دردسر بزرگی افتاده‌اند. نمونه‌ای که همه دنیا را مال خودشان می‌دانند، همین چیزی است که ملاحظه می‌کنید. امریکاییها می‌گویند ما ناوگان خود را به خلیج فارس آوردیم،

چون منافع ما در آن‌جاست! سلطه و استکبار جهانی، خود را محتاج این نمی‌بیند که از روشهای متداول و قانونی و متعارفِ کسب منفعت استفاده کند. همه دنبال منافع خودشان هستند؛ منتها به دنبال منافع رفتن، راه دارد. انسان می‌رود چیزی می‌دهد و چیزی می‌گیرد؛ مذاکره‌ای می‌کند و امتیازی می‌دهد؛ اما اینها حاضر نیستند از این قوانین پیروی کنند؛ کشتی جنگی می‌فرستند! هر جا منافع نظام سلطه اقتضاء کند، باید در آن‌جا حضور قدرتمندانه پیدا کند! اگر اندکی این منافع تهدید شود، چنانچه بتوانند، همان کاری را می‌کنند که در افغانستان کردند؛ بدون هیچ‌گونه اشکال و مانع و رادعی برای خودشان. هیچ فکر نمی‌کنند. مگر سرشان به سنگ بخورد؛ والّا مانعی در راه خودشان نمی‌بینند و آن را حس نمی‌کنند؛ اصلاً احتیاجی نمی‌بینند. به امریکا می‌گویند آیا شما در قضیه حمله به افغانستان، از شورای امنیّت مجوّز دارید؟ وزیر محترمشان(!) مصاحبه می‌کند و می‌گوید احتیاجی به شورای امنیّت نیست! شما که ادّعا می‌کنید فلان کس یا فلان گروه یا فلان سازمان، برجهای دو قلوی عزیزتان را در نیویورک هدف قرار داده و نابود کرده و به خاک سیاه نشانده است، آیا دلیل و شاهد و مدرکی هم به کسی ارائه کرده‌اید؟ می‌گویند احتیاج به ارائه مدرک نیست! یعنی دیکتاتوری در سطح بین‌المللی. ملتها با دیکتاتورهای کشور خود مبارزه می‌کنند و جان می‌دهند، برای این‌که دیکتاتور را از بین ببرند و یک حاکم مردمی بر سرِ کار بیاورند؛ بعد همین مردم مجبور باشند دیکتاتوری بین‌المللیِ بیگانه امریکا را در امور کشور خود قبول کنند. این‌که من بارها دشمنیِ سلطه جهانی با ایران را تکرار کرده‌ام، با توجّه به این حقایق است. امروز نظامی وجود دارد که هم مستقرّ است، هم مستحکم است و هم پشتوانه عظیم مردمی دارد. با پشتوانه عظیم مردمی هم بسیار مبارزه کرده‌اند. برای دستگاه استکبار غیر قابل تحمّل است که می‌بیند جمعیتهایی مثل شما جوانان می‌نشینید و به سخن یک مسؤول در کشورتان صمیمانه گوش می‌دهید. نظامی که به افکار و آراء و عواطف و همّت و انگیزه و آگاهی مردم متّکی است، در یک نقطه بسیار حسّاس جغرافیایی نشسته و بدون هیچ‌گونه ترس و بیمی، حرف خود را می‌زند و کار خودش را می‌کند. اگر با این نظام دشمنی نکنند، چه کنند؟! باید دشمنی کنند. من و شما هستیم که باید این دشمنی را بشناسیم. همان‌طور که آن روز در میدان امام به آن جمعیت عظیم عرض کردم، آنها مکر و توطئه می‌کنند؛ ما باید در مقابل آنها ضدّ مکر، ضدّ توطئه و ضدّ حمله کنیم؛ «و مکروا و مکراللَّه»؛(۵) «انّهم یکیدون کیدا و أکید کیدا».(۶) اگر از دشمنی آنها غفلت کردیم، باخته‌ایم. اگر برای ضدّ حمله آنها چاره‌ای نیندیشیم، دشمن را به دست خود موفّق کرده‌ایم. این‌که من مرتّب به مسؤولان، به مردم و بخصوص به جوانان هشدار می‌دهم، به این خاطر است. ما امروز در دوران حساسی هستیم. آیا جوان می‌تواند بی‌تفاوت بماند؟ حمله دشمن به ما یک امر طبیعی است. هیچ لازم نیست که ما دستگاههای ویژه‌ای داشته باشیم تا از اعماق کارهای آنها برای ما خبر بیاورند - که البته خبرهای ویژه هم داریم؛ این‌طور نیست که نداشته باشیم - اما اگر آن خبرها را هم نداشتیم، خیلی واضح و منطقی و طبیعی است که دشمن علیه ما توطئه کند. عدّه‌ای می‌آیند و بحث توهّم توطئه را مطرح می‌کنند. در دانشگاه و محیط روشنفکری کشور، انسانی خجالت نکشد و بگوید توطئه توهّم است؛ دشمن علیه ما توطئه نمی‌کند؛ امریکا علیه ما توطئه نمی‌کند! گفت: مادر من چه اشتباه کند به خیالش که گربه هم لولوست! امریکاییهای به این نازنینی! در دوره جنگ تحمیلی، شخصیّتهای متعدّدی به ایران می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از شخصیّتهایی که من او را فراموش نمی‌کنم، احمد سکوتوره است. او رئیس جمهور گینه کوناکری در غرب آفریقا و یکی از شخصیّتهای برجسته و بسیار محترم در قارّه آفریقا بود. متأسفانه مطالعات تاریخی، سیاسی جوانان ما ضعیف است. اینها را باید شما خیلی مطالعه کنید و بدانید. در کشور غنا در غرب آفریقا انقلاب شد و شخصیت آفریقاییِ بسیار برجسته‌ای به نام قوام نکرومه بر سر کار آمد که بعد علیه او توطئه‌های زیادی - توطئه‌های غربی و امریکایی و غیرامریکایی - صورت گرفت. در یکی از سفرهایی که قوام نکرومه به خارج رفته بود، در غیاب او یک کودتای دستِ راستیِ غربی در این کشور راه انداختند که او دیگر مجبور شد به کشورش نیاید. همان موقع احمد سکوتوره از قوام نکرومه دعوت کرد و گفت به کشور من بیا و تو رئیس جمهور کشور من باش. چنین شخصیتی، قوام نکرومه را به کشور خودش آورد. در زمان ریاست جمهوری و آن دوره‌ای که بنده در

سیاست خارجی به طور اجرایی و عملی فعّال بودم، از رجال سیاسی دنیا، کمتر شخصیتی را به قوّت او دیدم. او تقریباً سه مرتبه به ایران آمد. البته فشار آورده بودند تا برای میانجیگری جنگ به ایران بیاید. او در دیدارهای خصوصی - داخل اتومبیل و در رفت و آمدها - حرفهای خوبی می‌زد. می‌گفت اگر بعد از انقلاب به شما حمله نظامی نمی‌شد، من تعجّب می‌کردم؛ بنابراین تعجبی ندارد که به شما حمله کرده‌اند. تصریح می‌کرد که حمله عراق علیه شما، سازمان‌یافته، از پیش طرّاحی شده و کار بین‌المللی است، نه کار کشور عراق. راست هم می‌گفت، همین‌طور بود. حمله نظامی کردند، به خیالشان قضایا تمام می‌شود، اما نشد. محاصره اقتصادی کردند، اما نشد. این بیست‌ودو سال مرتّب فشار می‌آورند و اذیّت می‌کنند. این دشمنیها طبیعی است. راه مقابله با این دشمنیها تسلیم شدن نیست. این نکته را داخل پرانتز بگویم؛ عدّه‌ای نگویند دشمنی که این‌قدر اذیّت می‌کند، شما چه داعی‌ای دارید؟ بروید با او کنار بیایید! در قضایای مهم سیاسی که به سرنوشت ملتها ارتباط پیدا می‌کند، کنار آمدن یعنی تسلیم شدن؛ یعنی همان چیزی را که دشمن می‌خواهد، عمل کردن. مثل یک نفر که می‌خواهد خانه شما را بگیرد و شما زیر بار نمی‌روید؛ مرتّب سنگ می‌اندازد و شیشه‌ها را می‌شکند و اذیّت می‌کند. آن وقت یکی به شما بگوید با دشمنی که این‌قدر اذیّت می‌کند، کنار بیایید! کنار آمدن این است که شما از خانه بیرون بروید و کلید خانه را به او بدهید! کنار آمدن، یعنی تحقیر و به اسارت دادن یک ملت؛ یعنی تأمین خواسته دشمن درباره یک ملت. نجات از این دغدغه‌ها و مشکلات، یک راه بیشتر ندارد و آن، فکر کردن، اندیشیدن، ضدّ حمله فراهم کردن و دشمن را به ستوه آوردن است. نسل جوان در چنین میدانی است که تکلیف و مسؤولیت دارد. اگر کسی در مقابل جوانان ادّعا کند و بگوید نظام اسلامی ما هیچ عیبی ندارد و همان قالبی را که اسلام خواسته، ما پیاده می‌کنیم، گزاف گفته است. به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. خود ما انسانهای ضعیفی هستیم. وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یا اسم مبارک ولیّ‌عصر روحی‌فداه را می‌آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می‌آورند، بنده تنم می‌لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کمترین و کوچکترین شاگردان آنها کجا؟ ما کجا و قنبرِ آنها کجا؟ ما کجا و آن غلام حبشیِ فداشده در کربلای امام حسین علیه‌السّلام کجا؟ ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمی‌شویم. اما آنچه که حقیقت است، این است که ما به عنوان مسلمانانی که راهمان را شناخته‌ایم، تصمیم خود را گرفته‌ایم و نیروی خود را برای این راه گذاشته‌ایم؛ با همه وجود در این راه حرکت می‌کنیم و ادامه خواهیم داد. نواقصی در کار ما وجود دارد؛ همه این نواقص هم قابل حلّ است. البته وقتی این نواقص را حل کنیم، این‌طور نیست که به غایت مطلوب رسیده‌ایم؛ نه، راه کمال تمام‌نشدنی است. در این جاده‌ای که ما حرکت می‌کنیم، هر کیلومتر به کیلومترِ آن توقّف ممنوع است؛ نباید توقف کرد؛ همچنان باید جلو رفت. بسیاری از مشکلات کنونی که ملت و کشور ما با آنها دست به گریبان است، قابل حلّ است. مقداری از آنها برعهده من و امثال من و برعهده دولتمردان است؛ یک مقدار از آن هم برعهده مردم است. مهمترین نقاط ضعفی که در زمینه مسؤولان وجود دارد - که من آن روز هم در میدان امام اشاره مختصری به آن کردم و الان آن را برای شما جوانان بیشتر باز می‌کنم - چند مورد است: یکی مسأله سستی بینش و ایمان انقلابی و اسلامی در بعضی از مسؤولان است. اینها مجذوب نسخه‌های سیاسی غربند؛ آن هم نسخه‌های غلط از آب درآمده. لیبرال دمکراسی غرب که یک روز گفته می‌شد اوج تکامل فکر و عمل انسان است و بالاتر از آن چیزی وجود ندارد - که به نظر من خود این حرف نشانه کوته‌فکری است که آدم نقطه‌ای را پیدا کند و بگوید از این بالاتر ممکن نیست انسان حرکت کند؛ نه. انسان در حرکت خود بی‌نهایت است - امروز به دست خود، خودش را رسوا کرده است. این لیبرالیسم، همان چیزی است که امروز ماجرای افغانستان و سالهاست مسأله فلسطین را به وجود آورده است. این اومانیسمِ دروغینِ غرب، همان چیزی است که پنجاه سال ملت فلسطین را ندیده می‌گیرد و می‌خواهد آن را به‌کلّی حذف کند. از خودشان سؤال نمی‌کنند که اصلاً ملت فلسطین در دنیا وجود داشته یا دروغ است. اگر قبول دارید سرزمینی به نام فلسطین وجود دارد، پس کو آن ملت؟ خواستند یک ملت و یک نام جغرافیایی را به‌کلّی از روی کره زمین حذف کنند. امروز اومانیسم و

لیبرالیسم و دمکراسیِ آنها به اختناق و خفقانی رسیده است که حتّی نمی‌خواهند به یک رسانه خارجی اجازه دهند که اخبار افغانستان را پخش کند! این، جریان آزاد خبر از نظر غرب است. این نسخه، رسواشده و غلط از آب درآمده است؛ درعین‌حال فلان مسؤول ما که به برکت انقلاب اسلامی عزّت و احترامی پیدا کرده و به خاطر اظهار طرفداری از اسلام و امام و انقلاب، ممکن است چهار نفر به او احترامی بگذارند، ناگهان طرفدار لیبرال دمکراسی غربی بشود که نقطه مقابل مردم‌سالاری اسلامی است! اصلاً مردم‌سالاری اسلامی و آزادی در اسلام، آن نیست؛ یک حقیقت دیگر است. گاهی چنین مواردی به‌ندرت پیدا می‌شود. البته من خدا را شکر می‌کنم که مسؤولان طراز اوّلِ کشور، عمیقاً معتقد به مبانی اسلامی‌اند. دشمن نتوانسته است نفوذ فکری و سیاسی خود را به جاهای حسّاس برساند. امروز رؤسای سه قوّه و مسؤولان طراز اوّل، عمیقاً به آرمان امام و انقلاب معتقدند؛ اما در بعضی از دستگاهها چنین مواردی پیدا می‌شود که من آن روز هم اشاره‌ای کردم. در حوزه اندیشه، قانون‌شکنی می‌کنند. حوزه اندیشه و فکر هم قوانینی دارد و باید از آن قوانین پیروی کرد. اگر کسی درباره یک مبنای فکری شبهه‌ای دارد، قانونش این است که آن را در مراکز تخصّصی و محافل علمی مطرح کند. یا باید شبهه را برطرف کرد و از ذهن خود زدود، یا اگر شبهه اشکال واقعی است، آن را به یک نظریّه تبدیل کرد و ذهنهای اهل علم و اهل نظر را نسبت به آن منقاد نمود. این حضرات از این قانون پیروی نمی‌کنند. شبهه‌ای به ذهن آنها می‌آید، خودشان دچار بی‌اعتقادی می‌شوند و بر اثر هزار گونه ابتلاء و گرفتاری، پایه‌های ایمان عمیق قلبی‌شان را موریانه هوی و هوس و رفاه‌زدگی و دنیاطلبی می‌جود و می‌خورد و شبهه‌دار می‌شوند؛ آن‌گاه می‌آیند شبهه را در افکار عمومی مطرح می‌کنند و اسمش را هم تجدیدنظر می‌گذارند! این خیانت به افکار عمومی است. تجدیدنظر یعنی چه؟ یک وقت معنای تجدیدنظر این است که انسان از خطایی، اندیشمندانه و منصفانه برمی‌گردد. این امر بسیار خوبی است؛ اما تجدیدنظرهای سیاسی، مصلحتی و ناشی از تغییر موقعیّتها و تطمیع دشمن، تجدیدنظر نیست؛ اینها هُرهُری‌مسلکی است. ما در اسلام اجتهادِ دائم داریم. اجتهاد دائم، یعنی انسانِ صاحب‌نظر همیشه در صدد تکمیل فکر خود است. در راه تکامل، گاهی انسان خطایی را تصحیح می‌کند؛ این درست و خوب است. در طریق فکر اسلامی، صاحب‌نظران، اندیشمندان و انسانهایی که قدرت اجتهاد و استنباط در مبانی فکری و نظری انقلاب را دارند - نه هر کسی که ادّعا دارد، نه کسی که صلاحیتهای علمی و فکری لازم را کسب نکرده است - دائم باید فکر کنند و اندیشه را تکمیل نمایند. این امر خوبی است. نباید تابع حزب باد باشیم و هر روز، باد به هر طرف که وزید، آن‌گونه تصمیم بگیریم؛ یا نگاه کنیم ببینیم دشمن چه ژستی می‌گیرد، ما هم ژست خود را با او تطبیق کنیم؛ اگر او اخم کرد، ما چهره ترس‌آلود بگیریم؛ اگر او حرف تندی زد، ما چهره معذرت‌طلبانه به خود بگیریم! این‌که نشد. انسان اگر زندگی سیاسی بعضی افراد را از اوّلِ انقلاب تا به‌حال نگاه کند، می‌بیند ملغمه عجیبی از انواع و اقسام فکرهاست! یک روز بود که چنین آدمهایی به این اکتفا نمی‌کردند که در شعارها، مردم فقط «مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی» بگویند. می‌گفتند باید بگوییم «مرگ بر شرق و غرب»! ما می‌گفتیم شوروی سمبل یک تفکّر و یک راه غلط است؛ امریکا سمبل جنایت و ستم است؛ چه دلیلی دارد شما بگویید «مرگ بر شرق و غرب»؟! می‌گفتند شما محافظه‌کار و سازش‌طلبید! از جمله همین حضرات، امروز کسانی هستند که حاضرند بروند رسماً در مقابل امریکا و انگلیس عذرخواهی کنند و بگویند ما غلط کردیم، اشتباه کردیم به شما بدگویی کردیم؛ ما را ببخشید! بعضی از همین افراد، آن روز در اوایل انقلاب، روی تندیهای بی‌رویّه، چنان نظرات عجیب و غریب اقتصادی‌ای مطرح می‌کردند که انسان شاخ درمی‌آورد! می‌گفتیم اینها کجایش اسلامی است؟ می‌خواستند تفکّرات بسیار تندِ چپِ سوسیالیستی را به اسم اسلام تحمیل و پیاده کنند. بعضی از آنها که مسؤولیت داشتند، کارهای بدی هم در آن روز انجام دادند. من فراموش نمی‌کنم، ما در شورای انقلاب - سالهای ۵۷ و ۵۸ - قانونی داشتیم که سرمایه‌داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج)، بند (د). بند (ب) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از طریق نامشروع و غیرقانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه‌ها را تصرّف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن

وامهای کلانی از بانکها گرفته بودند، تقلّب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها می‌بایست وامهای خود را ادا می‌کردند. اگر ادا می‌کردند، کارخانه‌ها مال خودشان می‌شد؛ اما اگر پرداخت نمی‌کردند، کارخانه‌های آنها تصرّف می‌شد. اوایل ریاست جمهوریِ من گروهی مسؤول تشخیص بند (ب) و (ج) و این‌طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست‌وزیر و دستگاه هیأت دولت بود. من اطّلاع پیدا کردم یک عدّه در این هیأت هستند و اصرار دارند که بند (ج) را به بند (ب) تبدیل کنند؛ یعنی کارخانه‌ای که می‌شد صاحب آن بدهکاری‌اش را به بانک بدهد، بعد کارخانه‌اش را راه بیندازد و کار کند و کارگرانش هم بی‌کار نباشند، می‌خواستند نگذارند این کار انجام گیرد. در آن موقع، چنین گرایش چپ ضدّ سرمایه‌داری افراطیِ نابحق وجود داشت. همان آدمها امروز کسانی هستند که حاضرند در مقابل کمپانی‌داران و سرمایه‌داران صهیونیستی فرش قرمز پهن کنند تا به ایران بیایند و سرمایه‌گذاری کنند! انسان از چپ‌ترین ایده مارکسیستی، به افراطی‌ترین ایده دست راستیِ اقتصادی متحوّل شود؛ اسمش را هم تجدیدنظر بگذارد! این تجدیدنظر نیست؛ این هُرهُری مسلکی است. آن روز افراط بود، امروز هم افراط است. وجود این آدمهای تجدیدنظرطلب در برخی از دستگاههای گوناگون، اسباب زحمت و خطر است. اگر در دانشگاه باشند، ضرر می‌رسانند؛ اگر در دولت باشند، ضرر می‌رسانند؛ اگر در مجلس باشند، ضرر می‌رسانند؛ هرجا و در هر نقطه‌ای باشند، ضرر می‌رسانند. یکی از آسیبهای ما این است. یک آسیب دیگر، دنیازدگی است. خیلی از ما – آنهایی که قدرت و پست را طعمه دانستند – متأسفانه دچار دنیازدگی شده‌ایم. پنج، شش سال پیش از این، در پیامی به انجمن اسلامی دانشجویان – چون آن روز چیزهایی را حس می‌کردم – به این نکته تصریح کردم و گفتم بعضی افراد باید مواظب باشند اسیر چرب و شیرین دنیا نشوند. کسی که برای خود مسؤولیتی قائل است، اگر دنیازده و رفاه‌زده شد، کارش زار خواهد شد و کار مردم را هم زار خواهد کرد. بعضی از مشکلات ما ناشی از ضعف بعضی از مدیریّتهاست که به کارهای جزئی و فعّالیتهای سیاسی و حزبی سرگرم و مشغول می‌شوند. این‌قدر که من در این خصوص تأکید می‌کنم، بعضی کسان می‌گویند فلانی با حزب و تحزّب مخالف است؛ در صورتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اوّلین حزب را ما درست کردیم. اگر تحزّب به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، من طرفدار آن هستم. منتها من تحزّب را این نمی‌دانم که عدّه‌ای از داعیه‌داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند – ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر – و با شعار و ایجاد هیجان و جذّابیتهای دروغین، مردم یا گروههایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشانند و مرتّب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای این‌که بی‌کار نمانند، یک مسأله کوچک را بزرگ کنند؛ یک چیز کم‌اهمیت را پُراهمیت جلوه دهند و روزها و هفته‌ها درباره‌اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معیّن کنند؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است. بنده اینها را تحزّب نمی‌دانم. اینها روشهای غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی کسان به این چیزها دلبستگی دارند. بسیار خوب؛ اما اگر کسی مسؤولیتی را قبول کرد، چنانچه بنا شد چنین دلبستگی‌ای پیدا کند، به آن مدیریّت ضربه خواهد زد. من یک وقت به بعضی از مسؤولان دولتی پیغام دادم و گفتم ساعاتی را که شما در جلسه حزبیِ خود صرف می‌کنید – البته نمی‌گویم پول و امکانات می‌گیرید – متعلّق به دولت و مردم است. شما حق ندارید آن را صرف مسائل حزبی و جناحی و گروهی و امثال اینها بکنید. یک مقدار ضعفهای ما ناشی از اینهاست؛ والّا ما مدیران خوبی داریم. بعضی افراد به مدیران دولتی ایراد می‌گیرند؛ نه. مدیران ما در بخشهای مختلف بر روی هم خوشبختانه مدیران خوبی هستند. بعضی از آنها حقیقتاً در جاهایی همّت می‌گمارند، که من نمی‌خواهم از آنها اسم بیاورم؛ والّا جا داشت این کار را بکنم. از همین مسؤولان دولتی افرادی هستند که می‌شود اسمشان را آورد و به عنوان آدمهای موفّق به مردم معرفی کرد. منتها اسم آوردن از بعضی، ممکن است نفی بعضی دیگر تلقّی شود؛ بنابراین اسم نمی‌آورم؛ اما خوشبختانه از این‌گونه افراد داریم؛ به شرطی که آن کارهایی که گفتم، نباشد. یکی دیگر از عیوب و آفتها، عدم اتّحاد کلمه است. اتّحاد کلمه هم لازم است، که من چون آن روز در

میدان امام، بیشتر روی این نکته تکیه کردم، دیگر نمی‌خواهم آن را در این‌جا تکرار کنم. لازم است مسؤولان مواضع واحدی اتّخاذ کنند؛ بخصوص در مسائل جهانی و مسائل عمده کشور. وقتی اندک اختلافی در حرف مسؤولان پیدا می‌شود، شما می‌بینید رادیوهای بیگانه چگونه اینها را بزرگ و چند برابر می‌کنند. حتّی آن‌جایی که اختلافی نیست، اختلاف را جعل می‌کنند؛ برای این‌که نشان دهند بین مسؤولان اتّحاد کلمه نیست. آنها از جمع منسجمی که با هم کار کنند و همدل باشند، خیلی می‌ترسند. خوشبختانه ترکیب قانون اساسی ما، راه حلّ مشکلات را معیّن کرده و رهبری را به عنوان محور، در نقطه مرکزی همه مسؤولان قرار داده است. این امکان و فرصتِ بسیار بزرگی است تا مسؤولان بتوانند با وحدت کلمه، با همدیگر کار کنند. از جوان چه انتظاری وجود دارد؟ ما از جوان می‌خواهیم راه را گم نکند. نقد، اشکالی ندارد؛ اما نفی، بزرگترین ظلم به این ملت است. بعضی کسان به زبان نقد، نظام اسلامی را نفی می‌کنند. بعضی کسان انتقادی که بر فلان مدیر و مسؤول وارد است، انتقاد به نظام می‌دانند. این غیرمنصفانه است. نظام اسلامی یعنی ترکیب قانون اساسی. روشهای اجرایی و عملیاتی این نظام، در خود قانون اساسی هست و به‌طور واضح در وصیت‌نامه و سیره و بیانات امام بزرگوار وجود دارد. مهمترین وظیفه این است که از کمربند تأمینیِ بسیار مستحکم ملت ایران که هویّت جمعی ما را به وجود می‌آورد - یعنی نظام اسلامی - با همه وجود پاسداری کنیم. جوان، با هوشیاری و حوصله و همت جوانی‌اش باید در محیط کار و تحصیل و مسؤولیتهای آینده، همه همّتش این باشد که از نظام حراست کند. تکمیل و برطرف کردن عیوب نظام یک حرف است؛ مقابله و نفی و همراهی با براندازان نظام حرف دیگری است. انسان از ته دل غمگین می‌شود که بشنود در یک محفل دانشگاهی، یک وقت یک عنصر به اصطلاح دانشگاهی بگوید: مرد کسی است که در کشور بماند و با این نظام مبارزه کند تا ریشه آن را بخشکاند! کسی که تلاش می‌کند ریشه این نظام اسلامی و الهی و مردمی را خشک کند، مَرد است؟! آن هم نظامی که این همه تلاش انسانی و مردمی در راهش به کار رفته؛ نظامی که این همه جوان برای آن فداکاری کرده‌اند؛ نظامی که خونهای این همه شهید در راهش بر زمین ریخته شده است؛ نظامی که دلسوزان این کشور، این همه سختی و ناهمواری و ناگواری را در راه استحکام آن تحمّل کرده‌اند؛ نظامی که یک ملت بزرگ با همه وجود خود، آن را سر پا نگه داشته است؛ نظامی که در دنیا مایه عزّت اسلام و شرف و سربلندی ایران شده است. تلاش برای خشکاندن ریشه این نظام، مردانگی است؟! این بزرگترین نامردی است. البته این پندارهای کاملاً- کوته‌نظرانه، جز از دلهای معلول و معیوب صادر نمی‌شود. ریشه این نظام، بسیار مستحکم است؛ جزو عمیق‌ترین ریشه‌هاست و دشمنیهای بزرگ هم به فضل الهی نتوانسته آن را تکان دهد. نقاط کلیدی که باید مورد توجّه شما عزیزان قرار گیرد، اینهاست: حفظ قانون اساسی و خطّ امام - که در وصیت‌نامه آن بزرگوار مجسّم و متبلور است - و شعارهای اساسی و سیاستهای کلی کشور. اینها چیزهایی است که باید با همه وجود از آنها پاسداری کرد و آنها را گرامی داشت. از جوانان این انتظار وجود دارد که عدالتخواهی را از یاد نبرند. آزادی را با همان مفهوم بسیار والای اسلامی - چه آزادی فردی، چه آزادی اجتماعی و سیاسی، چه آزادی معنوی و روحی - جزو خواستهای همیشگی خود بدانند و از یاد نبرند. مبارزه با فقر و ایجاد رفاه عمومی را جزو مطالبات خود بدانند. امر به معروف و نهی از منکر هم جزو مهمترین مسائلی است که جوانان باید به آن اهتمام کنند. همچنین در برابر فریب رسانه‌ها در واژگونه جلوه دادن حقایق، تسلیم نشوند. امروز مهمترین تلاش دشمن این است که از پیشرفته‌ترین ابزار و روشهای ارتباطاتیِ مدرن و فوق مدرن استفاده کند؛ برای این‌که حقایق کشور ما را واژگونه جلوه دهد. تسلیم خواسته آنها نشوید و اندیشمندانه با مسائل برخورد کنید. تسلیم اختلافاتی که بین بعضی از مسؤولان وجود دارد و متأسفانه بعضی از مطبوعات هم به آن دامن می‌زنند، نشوید. بین دو نفر مسؤول، مسأله‌ای پیش می‌آید؛ چنان به آن پر و بال می‌دهند که به یک مسأله اجتماعی و عمومی تبدیل می‌شود و ذهنها را به خود مشغول می‌کند. آن روز من اشاره کردم که سر قضیه‌ای، رئیس قوّه مجریّه و رئیس قوّه قضائیّه نظرات مختلفی دارند که هم در قانون راه حلّ آن مشخّص است و هم راه حلّ نظری و عملی آن مشخّص است. من شنیدم که رئیس جمهور محترم از این‌که نامه‌شان به رئیس قوّه قضائیّه در رسانه‌ها

پخش شده، نگران و ناراحت بوده‌اند. آن‌طور که به من خبر دادند، از طرف دفتر ایشان پخش نشده بود. شما ببینید همین را دستمایه اختلاف قرار دادند و جنجال به پا کردند. در مجلس بارها آن را تکرار کردند و مطبوعات هم مکرّراً به آن دامن زدند و به یک مسأله اساسی مملکت تبدیل کردند؛ در حالی که مشکل مملکت، این نیست. مشکل مملکت، مسأله ایجاد اشتغال، آبادانی کشور، آب کشاورزی و امثال اینهاست. ما در کشور این همه مشکل داریم؛ پرداختن به این مسائل کوچک چه اهمیتی دارد؟ در جریان همکاری قوا با همدیگر، از این گونه مواردِ اختلاف بارها پیش می‌آید. آیا باید روزنامه‌ها و افراد سیاسی‌کار این را به مشغله عمده ذهنی جوانان تبدیل کنند؟! شما تسلیم نشوید و این چیزها را مشغله عمده خود ندانید. مشغله عمده‌ای که باید جوان را به خود متوجّه کند، همینهایی است که گفتم: عدالت‌طلبی، حفظ نظام اسلامی، دشمن‌شناسی، اهمیت دادن به استقلال کشور، اهمیت دادن به پیوند و ارتباط بین مسؤولان و مردم. البته چیزهایی هم هست که مخصوص جوانان عزیز ماست؛ بخصوص جوانانی که مشغول تحصیل علم هستند؛ و آن پرداختن به خود است. عزیزان من! کمبود علم و عقب‌افتادگی علمی ما را جبران کنید؛ و این با درس خواندن، فکر کردن، کار کردن و شجاعت علمی داشتن حاصل می‌شود. ایمان خود را تقویت کنید. احساسات پاک و دلهای روشن و نورانی و صفاهای شما، بهترین فرصت برای شماست تا پایه‌های ایمان را در دلهای خود مستحکم کنید، که بحمداللَّه وجود دارد. خدا را شکر می‌کنیم که بسیاری از جوانان ما - شاید بشود گفت اکثریت بزرگی از آنها - پاکدامنند. مواظب باشید آلوده‌دامن طلبانِ عالم - که می‌خواهند همه جوانان دنیا آلوده‌دامن باشند - نتوانند به آرزوی خود در مورد شما برسند. نیروی اراده خود را تقویت کنید. به ورزش اهمیت دهید. من بخصوص روی ورزش تأکید می‌کنم. من ورزش را به عنوان یک کار بین‌المللی، نمایشی و هیجانی، در درجه دوم می‌دانم؛ در درجه اوّل، ورزش برای تقویت و سلامت جسم است، که این را برای همه جوانان کشورمان - از زن و مرد - لازم می‌دانم. خود را برای رساندن این بار به منزل آماده کنید. این بار مربوط به شماست؛ این کشور و این نظام متعلّق به شماست. بخشی از راه را نسل قبل از شما طی کرده است. کسی که باید بخشِ بیشتر این راه را ان‌شاءاللَّه با آگاهی وسیعتر طی کند، شما هستید. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، روزبه‌روز بر نورانیت این جوانان بیفزا. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، آینده روشن و سربلند و پیروز ایران را به دست مقتدر این جوانان رقم بزن. پروردگارا ! سعادت دنیا و آخرت را به آنها عنایت کن و همه آنها را سربازان ولیّ‌عصر عجّل‌اللَّه‌له‌الفرج قرار بده و دعای آن بزرگوار را در حقّ ما و همه این جوانان مستجاب فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------- ۱) . ۲) ابونواس (نزار قبّانی) از شاعران معاصر عرب که در سال ۱۹۲۳ میلادی در دمشق به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۸ میلادی درگذشت. ۳) ژان پل سارتر (۱۹۸۰ م - ۱۹۰۵ م) برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۶۴ که از قبول آن امتناع کرد. ۴) آرتور ویلیام برتراندراسل (۱۹۷۰ م - ۱۸۷۲ م) برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۵۰. ۵) آل عمران: ۵۴ ۶) الطارق: ۱۵ و ۱۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای کاشان، آران و بیدگل

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای کاشان، آران و بیدگل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را سپاسگزارم که توفیق داد در اوّلین لحظات ورود به این دارالمؤمنین و شهر سرشار از محبّت و معرفت، در این جمع معطّر به عطر شهادت حضور پیدا کنم و با شما خانواده‌های عزیز شهیدان، جانبازان، آزادگان و ایثارگران عزیز کاشان و آران و بیدگل این دیدار صمیمانه را داشته باشم. این مجلس، مالامال از عواطف و احساساتی است که یکسره از معنویّات سرچشمه می‌گیرد. معمولاً جمع منسوب به ایثارگران و شهیدان، همین‌طور است. آن‌جا که احساسات وجود دارد، منشأ آن، منشأ معنوی و الهی و دینی و ملکوتی است؛ چون شهدا وابسته به ملکوت الهی هستند. این احساسات، بسیار شریف و عزیز است و خدا کند مسؤولان ما قدر عواطف این مردم عزیز و بخصوص خانواده‌های شهدا و ایثارگران را بدانند و در مقابل این نعمت بسیار ارجمند و والا، قدرشناسی کنند. نکته

مهمی که در باب شهیدان ما وجود دارد، این است که شهدای ما اگرچه با بال و پَر احساسات پرواز کردند؛ اما راهنمای آنها عقل و منطق و استدلال بود. برای همین است که حرکت عظیم ایثار، شهادت، جهاد و فداکاری در کشور ما توانست در همه اقشار جامعه، در میان برترین فکرها و ذهنها و استعدادها، جای خود را باز کند. اعتقاد من این است که فرزندان شهدا باید به پدران خود افتخار کنند؛ هم از این جهت که اینها نشانه‌های ایثار و فداکاری و سربلندی و افتخار یک ملتند، هم از این جهت که چشمه‌های گشوده و جاری شده معرفت و شناختِ حقیقتند. نباید خیال کرد که جوان و دلاور میدان نبرد و رزم ما از شهر و روستا خود را به میدان جنگ می‌رسانید و زحمات را تحمّل می‌کرد، فقط به خاطر غلبه احساسات. این‌طور نیست. البته احساسات الهی و اسلامی و انقلابی و معنوی، بسیار مبارک و مغتنم است؛ اما فقط احساسات نبود؛ هدایت عقلانی بود؛ می‌فهمیدند چه کار می‌کنند. جوانانی که یادگاران شهدا هستید! پدران و مادرانی که پرورش‌دهندگان شاهدان و ایثارگران بودید! همسرانی که زمانی را با شهدا سپری کردید! شهیدان عزیز جزو کسانی بودند که نور حقیقت را در لابلای ظلمتهای متراکم زمانه دیدند و به سوی آن شتافتند. مهم این است. خیلیها حقیقت را نمی‌بینند و نمی‌فهمند؛ خیلیها حقیقت را می‌بینند، ولی شهامت و جرأت اقدام برای حقیقت را ندارند؛ اما کسی که هم توانایی آن را دارد که حقیقت را بیابد و ببیند و هم جرأت و دلیری این را دارد که به سوی حقیقت بشتابد و وظیفه خود را در این راه انجام دهد، او در هر برهه‌ای از زمان که باشد، یک انسان برجسته است؛ پیر باشد، جوان باشد، نوجوان باشد، زن باشد، مرد باشد؛ در هر قشری از قشرهای اجتماعی باشد. نظام اسلامی ما در دنیایی، در محیطی، در برهه‌ای از زمان خود را مطرح و درمیان بشریّت حضور پیدا کرد که سلطه‌گریِ ظالمانه، تمام ابعاد وجود بشر را فرا گرفته بود. مسأله این نبود که حکومت ظالمی در این‌جا وجود داشت و فقط می‌خواستند آن را برکنار کنند. حکومت ظالمی که در کشور ما با سلطه و زور و خشونت و جهالت خود بر مردم حکومت می‌کرد، از سوی نظام بین‌المللی و سردمداران قدرت جهانی مورد تأیید و حمایت بود و مبارزه با او، مبارزه با تمام مراکز قدرت بین‌المللی در آن زمان بود. هنگامی که انقلاب پیروز شد و این مانع از سر راه ملت ایران برداشته شد، همان مراکز قدرت جهانی، کارشکنی علیه ملت ایران را آغاز کردند. نشان دادند که این شبکه اختاپوسیِ قدرتِ ظالمانه که از رژیم خونخوار پهلوی حمایت می‌کرد، همچنان مدّعی حقیقت است؛ مدعی ملت ایران است؛ مدعی و مخاصم هر حرف حقّی است که از دهان و حنجره کسی خارج شود. لذا در جنگ تحمیلی هشت ساله، همان مراکز قدرت علیه ملت ایران همدست شدند. چه کسی می‌تواند این حقایق را که در زمان خود او اتّفاق می‌افتد، علی‌رغم تبلیغات وسیع جهانی، از بن دندان بفهمد، به‌طور عمیق درک کند، در او ایمان به وجود بیاید و این ایمان او را به حرکت وادار کند؟ آن انسانی که دل او منوّر به نور معرفت و فکر او روشن و زنده است. جوانان شما - عزیزانی که به جبهه رفتند و شهید شدند - از این قبیل بودند. جبهه‌های نبرد حقّ و باطل در ایران، به‌ظاهر جنگ با یک کشور همسایه و دفاع از سرزمینهای ایران بود؛ اما در باطن، دفاع از جبهه عدالت و حق در همه عالم بود. هرجای دنیا مظلومی وجود داشت، هر نقطه‌ای از عالم که گوینده‌ای حق را فریاد می‌کرد، جوان شما از او دفاع می‌کرد؛ برای او سینه سپر کرده بود و جان خود را در این راه داد. شما جوانان و فرزندان عزیز شهدا بدانید، این شهادتها و ایثارگریها و فداکاری پدران شما، خیل عظیمی از مردم را در دنیا با اسلام و ایمان و حقیقت آشنا کرد و آنها حق را شناختند. شهدای ما مظهر عقلانیّت دینی و مدافع حقانیّت و عدالت بودند. این یک افتخار بزرگ است. بزرگترین خیانت به یک ملت این است که کسانی بخواهند با ابرهای تبلیغات، جلوِ خورشیدهای فروزانی که زندگی و تاریخ ملت را روشن می‌کنند، بگیرند. امروز هرکس که نام شهدا را کوچک بدارد و حرکت عظیم شهادت در کشور ما را - که به وسیله جوانان عزیز ما در آن دوران اتّفاق افتاد - نادیده بگیرد و تحقیر کند، به تاریخ این ملت خیانت کرده است. من به پدران و مادرانی که عزیزان خود را در میدان نبرد طولانی حقّ و باطل در این چند سال از دست داده‌اند، به فرزندانی که پدران شهید خود را هرگز ندیدند، به همسرانی که سنگینی فراق همسر و یار و غمخوار خود را تحمّل کردند، عرض می‌کنم: عزیزان من! با شهادت عزیزانتان، شما خسارت و ضرر نکردید. عزیزانِ شما اگر از دست شما رفتند، اما در خزانه

گرانبهای شـهادت الهی، شخصیت‌شان همچنان محفوظ و حاضـر و ناظر است. این زنـدگی می‌گـذرد و همه کس خواهد رفت؛ اما آن کسـی سرافراز است و بُرد کرده است که رفتن او از این دنیا، برای مردم و دین و تاریخ و کشورش دستاوردی داشته باشد. چنین انسانی است که خـدای متعال او را از ملائکه هم بالاتر دانسته است. من بارها با همه وجود و از ته دل به بازمانـدگان شـهدا عرض کرده‌ام، دعـا کنیم خـدا ما را با عزیزان و شـهدای شـما محشور کنـد؛ اینها هسـتند که پیش خـدا مقام دارنـد. عزیزان شـما به بهترین دسـتاوردی که یک انسان ممکن است دست پیدا کند، دست پیدا کردند. البته اجر شـما هم بلافاصله پشت سر اجر شهید قرار دارد. بارها من گفته‌ام، خاکریز شـهدا در مقابل دشـمنان دین و حقیقت، خاکریز اوّل است؛ خاکریز دوم، خانواده‌های شـهدایند. پشت سرِ آنها شـما هستید. این رنجهای شما و این فراقها و غصّه‌ها و محرومیت از دیدن و احساس کردن حضور عزیزانتان، پیش خدای متعال اجر دارد. خـدای متعـال به خانواده‌های شـهیدان اجر بسیار بزرگی می‌دهـد؛ بخصوص که آنها ناسپاسـی هم نکردنـد. در تمام طول جنگ، خانواده‌های شهدا با سرافرازی، آن‌چنان از شهادت عزیزشان سخن گفتند که دیگران را هم تشویق کردند تا جوانانشان را به میـدان شـهادت بفرسـتند. این شـهر، شـهیدان برجسته و عزیزی دارد. سـرداران شـهیدی از این شـهر برخاسـتند. نمی‌شود نـام آورد؛ فهرستشان طولانی است؛ شهید کریمی، شهید زجاجی؛ شهدای بزرگ، فرماندهان؛ کسانی که توانستند با حضور خود در جبهه، کار بزرگی انجام دهند. برجسـتگانی از کاشان و آران و بیدگل و مناطق پیرامونی این شهرستانها کارهای بزرگی کرده‌اند و استعدادهای بزرگی را در این راه از خود نشان داده‌انـد. آنچه که امروز برعهـده مردم است، قدردانی از شـما و شـهیدان است. آنچه که بر عهده مسؤولـان اسـت، قـدردانی عملی از خانواده‌هـا و بازمانـدگان شـهیدان و همچنیـن جانبـازان و آزادگـان اسـت. آنچه بر عهـده خـود شمـاست، این است که نـام و یـاد شـهیدان را بـا عمـل و روحیه و زبـان خود، همچنان عزیز و ارجمنـد بداریـد. دشـمن بایـد از زبان فرزندان شهدا چیزی را بشنود که مثل گلوله‌ای در دلش اثر کند. فرزندان شهدا امروز در همه‌جا هستند؛ در دانشگاهها، در مدارس، در مراکز کار و مسؤولیت، در سـطوح مختلف. عزیزان من! هرجا هستید، نگذارید درخشـندگی نور شهادت که در خمیره شماست، به وسـیله ترفندهای دشـمنان خاموش شود و افول پیدا کند. به شـهادت و راهی که پدران و عزیزان شـما در آن به شـهادت رسیدند، افتخار کنیـد و بدانیـد اگر شـهدا و جانبازان نبودنـد، اگر آن ایثارگریها و فداکاریها نبود، این ملت امروز تیره‌روزترین ملتهای منطقه بود. این که می‌بینیـد مردمِ بعضـی از کشورها با داشـتن دین و احساسات و حرف، جرأت و میدان ابراز آن را ندارند و مسؤولانی بر آنها حکومت می‌کننـد که اجازه نمی‌دهند مردم عقاید و احساسات اسـلامی خود را ابراز کنند، این وضـعیت در این کشور به خاطر سلطه طولانی امریکا به‌مراتب از آن کشورها بـدتر می‌شـد؛ زندگی مادّی و معنوی مردم لگدمال اهواء و اطماع دشـمنان می‌شد. آن عنصـری کـه بـه ایـن ملـت عزّت و آبرو داد و در واقع حیثیّت و حرمـت ملت ایران را حفـظ کرد، عزیزان شـما - همین شـهیدان و ایثـارگران - بودنـد. من اعتقـاد دارم همچنـان که در دهه ۶۰ جوانان این مملکت توانسـتند نام و پرچم اسـلام را بلنـد و عزیز کننـد، جوانان امروز هم با آگاهی و روشن بینی و صـفایی که دارنـد، به فضل پروردگار خواهند توانست پرچم اسـلام و عدالت و حقّانیت جمهوری اسـلامی را در جهـان به اهتزاز در آورنـد. پروردگـارا ! شـهیدان عزیز مـا را با اولیای خودت محشور کن. پروردگارا ! این خونهـای پاک بر زمین ریخته را - که مایه عزت این ملت شـد - تا قیام بقیـهٔ‌اللَّه‌الأعظم، در نهایت مبارکی و میمنت و سـربلندی قرار بده. پروردگارا ! بازماندگان شـهدا - پدران و مادران، همسران، فرزندان، برادران و خواهران - را مشمول رحمت و لطف ویژه خود قرار بـده. پروردگارا ! ما را قـدردان مقام شـهدا و منزلت خانواده‌های آنها قرار بده. پروردگارا ! این جمع ما و گفته‌ها و شـنیده‌ها را مشمول لطف و قبول خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل

بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرسـتان کاشان و آران و بیـدگل بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ

العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا أبی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. خدا را سپاسگزارم که این توفیق را به این خدمتگزار حقیر عطا فرمود تا - هر چند با تأخیر - در این جمع پُرشورِ مرد و زن و پیر و جوان - مردم عزیز شهرهای کاشان و آران و بیدگل - حضور پیدا کنم و با شما عزیزان دیدار داشته باشم. امیدوارم مشمول لطف و فضل و قبول الهی قرار گیرد. البته بنا بر این بود که ما پیرو سفر اصفهان و در ضمن همان سفر، با شما عزیزان هم ملاقات کنیم؛ اما طول سفر و برنامه‌های متراکم آن اجازه نداد؛ لیکن بحمداللّه قبل از پایان ماه مبارک شعبان این توفیق نصیب شد. آنچه که من از فرصت استفاده می‌کنم و عرض می‌کنم، اولاً اظهار ارادت و علاقه به مردم این شهر و قدردانی و مباهات به گذشته مشحون از افتخارات این شهر است. شهرستان کاشان از جمله مناطق معدودی در کشور ماست که از اوایل قرون اسلامی با محبّت اهل بیت علیهم‌السّلام و شناختن حقیقت آنها معروف شد و از آغاز توانست در بین امواج متراکم و متلاطم سیاستهای اموی و عباسی، حقیقت را بشناسد. آن‌طوری که معروف است، امام باقر علیه‌الصّلاةوالسّلام فرزند خود جناب علی‌بن‌محمّدالباقر را که در مشهد اردهال مدفون است، برای توجّه دادن مردم و پاسخگویی به احساسات ارادتمندانه آنان به ساحت اهل بیت علیهم‌السّلام، به این منطقه گسیل کردند. در جمع علما و دانشمندان - چه فقها و محدّثان، چه دانشمندان علوم ریاضی، چه فیلسوفان و حکیمان و متکلّمان - نام کاشان برجستگی دارد. این سوابق را ما برای این تکرار نمی‌کنیم که خود را به گذشته دلخوش کنیم و از حال غافل بمانیم؛ نه. سوابق و افتخارات علمی و فرهنگی و هنری و سایر افتخارات تاریخی یک شهر، نشان‌دهنده استعدادهایی است که در حال حاضر از آن استعدادها باید کمال استفاده بشود. به مردمِ دارای چنین ریشه تاریخی‌ای نگویند که شما گذشته و تاریخ ندارید؛ چرا، همه‌جای کشور ما همین‌طور است. من مقیّدم در هر منطقه‌ای روی نام پُرافتخار مفاخر و چهره‌های علمی و فرهنگی آن شهر تکیه کنم. از زمان ائمه علیهم‌السّلام در سلک روات، علی‌بن‌محمّد قاسانی بود که در طریق بسیاری از روایات، نام شریف این محدّثِ بزرگ وجود دارد. در قرونی که تألیفات اسلامی رواج داشت، بزرگان و شخصیّتهای برجسته علمی در فقه و حدیث - مثل قطب راوندی، یا قبل از او، سیدابوالرّضا فضل‌اللّه راوندی - بودند. یا غیاث‌الدّین جمشید کاشانی، ریاضیدان برجسته و معروف قرون گذشته، متعلّق به این منطقه بوده است. در دوره‌های بعد، فقها و حکما و متکلّمان بزرگ، مفسّران برجسته و نام‌آور، شخصیّتهای سیاسی و مؤلّفان نامدار - امثال فیض کاشانی، ملامهدی نراقی و پسرش ملااحمد نراقی - در این منطقه استمرار پیدا کرده‌اند و انسان هیچ زمانی را نمی‌بیند که این زنجیره قطع شده باشد. مرتّب علمای بزرگ، مفسّران، مؤلّفان و شخصیتهای برجسته و عظیم‌القدر حضور داشتند، تا نزدیک زمان ما می‌رسد: مرحوم ملا حبیب‌اللّه کاشانی، مرحوم آیةاللّه حاج میر سید علی یثربی کاشانی - که من تأسف می‌خورم از این‌که این بزرگان علم و معرفت به قدر ظرفیّت علمی‌شان شناخته شده نیستند - در عالم سیاست، مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی، و همین‌طور فهرست طولانی شعرای گذشته و حتّی زمان ما، عرفا و انواع و اقسام معرفتها و دانشها. اینها برای یک شهر افتخار است. من به جوانِ امروز نمی‌گویم بنشین به نام گذشتگان افتخار کن؛ اما به جوان اهل کاشان می‌گویم تو بازمانده آن سلسله پُرافتخار دانش و معرفتی. آنها در زمان خود توانستند فقط شخص خود یا شهر کاشان و بلکه دانش را به مرحله بالایی برسانند. امروز هم جوان کاشانی، دانشجوی اهل کاشان، طلبه اهل کاشان، صنعتگر اهل کاشان، زن و مرد بااستعداد اهل کاشان، باید همان خط و همان راه و همان سلسله تمام‌نشدنی معرفت و دانش و استعداد را دنبال کند. کاشان، مقصود همه این منطقه است. امروز کاشان اسم یک شهرستان است که در کنارش شهر آران و بیدگل قرار دارد؛ اما در تاریخ، نام کاشان شامل مجموعه این مناطق می‌شود. منطقه از همه جهت سرشار از استعداد است؛ به طوری که این منطقه همسایه کویر، با کم‌آبی سنّتی و تاریخی، امروز با گسترش صنایع و جمعیت محسوس شده است؛ والّا کم‌آبی که عارضه جدید برای کاشان نیست. با وجود کم‌آبی و همسایگی کویر، این شهر، چند هزار سال سرِ پاست. آثار تمدّن قبل از اسلام با حضور مجتمع انسانی و زندگی بشری بر روی این سرزمین، تا رسیدن به اوج فعّالیتهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و غیره،

نشان‌دهنده این استعداد تمام نشدنی و تاریخی است. همه‌جای کشور ما سرشار از همین گنجینه‌های استعداد است. این‌که من به مسؤولان کشور و آحاد مردم - هر دو - بارها تأکید کرده‌ام که امروز وظیفه ما کار است و کار است و کار، به خاطر این است که این سرزمین، این منطقه عظیم و این نقطه جغرافیاییِ فوق‌العاده حسّاس، به قدری استعداد دارد که اگر سالهای متمادی، کار شبانه روزی و خستگی ناپذیر بشود، باز زمینه کار در این کشور باقی است. به بعضی از شخصیّتهای تاریخی کاشان ظلم شده است؛ یعنی حقّ آنها چنان که باید، شناخته نشده است. یکی از آنها مرحوم فیض کاشانی است. فیض کاشانی، یکی از شخصیّتهای کم نظیر و انسانی است که در چندین علم مختلف، جزو سرآمدان است. یک حکیم و فیلسوف بزرگ، یک متکلّم برجسته، یک محدّث نام‌آور، یک رجالیِ صاحب مبنا و مکتب، یک فقیه صاحب آراء برجسته، یک شاعر و یک عارف است. همه این خصوصیات در این مرد جمع است. در کتیبه شخصیّتهای برجسته مملکت و در چشم خواص و عوام، فیض کاشانی این جلوه را ندارد که در واقع در مقابل چشم کسانی که او را می‌شناسند، دارد. حتّی شنیدم مقبره این عالم بزرگ و فنّان در کاشان از آن آبادی و عمرانی که شایسته آن است، برخوردار نیست. البته گویا فیض وصیت کرده است که روی مقبره او سقف نباشد. به هر حال ستایش بزرگانی از قبیل فیض، ستایش علم و معرفت است. نمونه دیگری که من فرصت حضور در کاشان را برای طرح آن مناسب می‌دانم، مرحوم آیةاللَّه کاشانی است. آیةاللَّه کاشانی کسی است که اگر او نبود، نهضت ملی شدن صنعت نفت یقیناً در این کشور به وقوع نمی‌پیوست. من به جوانان عرض می‌کنم، با تاریخ گذشته نزدیک کشورتان آشنا شوید؛ چون یکی از راههای فریب و اغواگری، تحریف تاریخ است که امروز متأسفانه این کار به‌وفور صورت می‌گیرد. مرحوم کاشانی کسی است که به کمک او دکتر مصدّق و دیگر سرانِ نهضت ملی شدن صنعت نفت توانستند حمایت مردم را به این حرکت جلب کنند؛ والّا حمایت مردم جلب نمی‌شد. کسی مصدّق را نمی‌شناخت؛ کسی معنای ملی شدن صنعت نفت را نمی‌دانست؛ توده‌های عظیم مردم که رأی و حضور و اقدام آنها در تحوّلات اجتماعی تعیین کننده است، در جریان وارد نبودند و برای آنها توضیح داده نشده بود. دستگاه دربار که مخالفت چیزفهمیِ مردم بود، خودش هم عامل دست انگلیسیها بود. روشنفکران و سیاسیّونی که جهت حرکتشان این بود، وسیله و راهی نداشتند و مردم به آنها اعتماد نمی‌کردند. مرحوم آیةاللَّه کاشانی وارد میدان شد. سابقه این مرد را، علما می‌شناختند و مردم ایران هم به او ارادت داشتند. او کسی بود که به وسیله قشون غاصبِ مداخله‌گرِ انگلیس در ایران، از کشور تبعید شده بود. شما ببینید آن روز وضع کشور چگونه بود. امروز به استقلال سیاسی ملت ایران نگاه کنید، ببینید هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند هیچ‌گونه موضع‌گیری‌ای - حتّی موضعگیری زبانی - را بر دولتمردان ما تحمیل کند؛ اما آن موقع چنین بود که یک دولت بیگانه در دنباله جنگ بین‌الملل دوم - که انگلیسیها و امریکاییها و روسها در زمان حکومت محمد رضای پهلوی از چند طرف وارد کشور ما شده بودند - به خودش جرأت می‌داد که یک عالم دینی را به خاطر مخالفت با سیاست انگلیس بگیرد و به خارج از کشور تبعید کند! البته قبلاً او را در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد زندانی کردند، که من رفتم آن سلولی را که می‌گفتند مرحوم آقای کاشانی در آن‌جا زندانی بود، از نزدیک دیدم. وقتی که از تبعید به تهران برگشت، امواج احساسات و ارادت مردم نسبت به این روحانی مجاهد و مبارز، چنان توفانی به راه انداخت که همه دشمنان را پس زد و انگلیسیها و دیگران حساب کار خود را کردند و فهمیدند که مبارزه با این عالم روحانی به جایی نخواهد رسید. بعد، مرحوم آیةاللَّه کاشانی به عنوان نماینده مردم تهران و رئیس مجلس آن روز، پشتیبان طرح ملی شدن صنعت نفت شد. نمایندگان مرحوم آیةاللَّه کاشانی به سرتاسر کشور مسافرت می‌کردند. من خودم آن وقت نوجوان بودم. نماینده مرحوم آیةاللَّه کاشانی به مشهد آمد و منبر رفت. او چنان دلهای مردم را مثل مغناطیس به خود جذب می‌کرد که هیچ عامل دیگری نمی‌توانست جای این حرکت را بگیرد. و به این ترتیب در سال ۱۳۲۹ شمسی - یعنی پنجاه و یک سال قبل که شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است - مردم طرفدار ملی‌شدن صنعت نفت ایران شدند و علی‌رغم این‌که محمدرضا موافق نخست‌وزیری مصدّق نبود، به پشتیبانی حمایت مردمی، مصدّق نخست‌وزیر شد. اگر مرحوم آیةاللَّه کاشانی این حمایت عظیم

مردمی را برای مصدّق به وجود نمی‌آورد، او نخست‌وزیر نمی‌شد. بعد در سال ۱۳۳۱ که ضدّ حمله دربار علیه مصدّق شروع شد و او از نخست‌وزیری برکنار گردید، فقط یک عامل توانست مجدّداً قدرت را به مصدّق برگرداند و او مرحوم آیةاللَّه کاشانی بود. اینها جزو واضحات تاریخ است؛ جزو حوادثی است که کسانی که آن روز بودند، دیده‌اند و از قضایای آن خبر دارند و به‌روشنی می‌دانند چه گذشته است؛ لیکن عدّه‌ای عمداً اینها را کتمان می‌کنند و نمی‌گذارند این حرفها به گوش نسل حاضر برسد؛ که البته مقاصدشان معلوم است. وقتی شاه، قوام‌السلطنه را به جای مصدّق به نخست‌وزیری انتخاب کرد، مرحوم آیةاللَّه کاشانی در مقابل قوام‌السلطنه اعلامیه داد؛ مردم کفن پوشیدند و در تهران و شهرهای دیگر به خیابانها آمدند؛ لذا قوام‌السلطنه سه روز بیشتر نتوانست به عنوان نخست‌وزیر بماند. اصلاً مگر می‌شد در مقابل امواج عظیم مردم که آیةاللَّه کاشانی راه انداخته بود، مقاومت کرد؟ لذا قوام‌السلطنه کنار رفت و دوباره مصدّق بر سرِ کار آمد. انگلیسیها نفت ایران را مِلک شخصی خود به حساب آورده بودند و دهها سال استفاده غاصبانه می‌کردند و مال ملت ایران را تقریباً مفتِ مفت می‌بردند و دربار سلطنت هم برای این‌که چهار روز بیشتر به حکومت ننگین خود ادامه دهد، با انگلیسیها همکاری می‌کرد. اما این بساط را نهضت ملی شدن صنعت نفت به هم زد، که عامل و سرچشمه اصلی جوشش در این نهضت، همین مرد بزرگ و شجاع بود: مرحوم آیةاللَّه سید ابوالقاسم کاشانی. بخش بسیار مهم این ماجرا این است که الان عرض می‌کنم و این مطلبی است که می‌خواهم بخصوص جوانان ما به آن توجّه کنند. دشمن فهمید که راز پیروزی ملت ایران چیست؛ لذا درصدد برآمد تا سیاسیّون و سردمداران دولتی را از روحانیت و دین جدا کند. آنها را از آیةاللَّه کاشانی جدا کردند و بینشان فاصله انداختند و متأسفانه موفّق هم شدند. از سی تیر ۱۳۳۱ که مرحوم آیةاللَّه کاشانی توانست ملت ایران را آن‌طور به صحنه بیاورد، تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که عوامل امریکا در تهران توانستند مصدّق را سرنگون و تمام بساط او را جمع کنند و مردم هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، یک سال و یک ماه بیشتر طول نکشید. در این یک سال و یک ماه، با وساطت ایادی ضدّ استقلال این کشور و با توطئه دشمنان این ملت، دکتر مصدّق مرتّب فاصله خود را با آقای کاشانی زیاد کرد، تا این‌که مرحوم آیةاللَّه کاشانی چند روز قبل از ماجرای ۲۸ مرداد نامه نوشت - همه این نامه‌ها موجود است - و گفت من می‌ترسم با این وضعی که دارید، علیه شما کودتا کنند و مشکلی به وجود آورند. دکتر مصدّق گفت: من مستظهر به پشتیبانی مردم ایران هستم! اشتباه او همین‌جا بود. ملت ایران را سرانگشت روحانیت - کسی مثل آیةاللَّه کاشانی - وادار می‌کرد که صحنه‌ها را پُر کند و به میدان بیاید و جان خود را به خطر بیندازد. در ۲۸ مرداد که کاشانی منزوی و خانه‌نشین بود - و در واقع دولت مصدّق او را منزوی و از خود جدا کرده بود - عدم حضور او در صحنه موجب شد که مردم نیز در صحنه حضور نداشته باشند؛ لذا کودتاچیهای مأمور مستقیم امریکا توانستند بیایند و به‌راحتی بخشی از ارتش را به تصرّف درآورند و کودتا کنند. یک مشت اوباش و الواط تهران را هم راه انداختند و مصدّق را سرنگون کردند. پس از آن، دیکتاتوریِ محمدرضاشاهی به وجود آمد که بیست‌وپنج سال این ملت زیر چکمه‌های دیکتاتوری او لگدمال شد و ملی شدن صنعت نفت هم در واقع هیچ و پوچ گردید؛ چون همان نفت را به کنسرسیومی دادند که امریکاییها طرّاحی آن را کردند. هرچه دشمن خواست، همان شد؛ به خاطر جدا شدن از روحانیت و دین. اینها عبرت است. شبیه همین قضیه در صدر مشروطیت اتفاق افتاد. آن‌جا هم کار را مردم کردند و حضور آنها بود که مشروطیت را بر حکّام مستبد قاجار تحمیل کرد؛ والّا مظفرالدین شاه کسی نبود که مشروطیت را قبول کند؛ حضور و فشار مردم او را مجبور کرد که مشروطیت را بپذیرد. روحانیون و علمای بزرگ، مردم را به صحنه آورده بودند. بعد از آن‌که مشروطیت به وجود آمد، جمعی از روشنفکران خودباخته در مقابل انگلیس، با تبلیغات و روزنامه‌ها و روشهای خود، کاری کردند که روحانیت و مردم متدیّن را نسبت به نهضت مشروطیت بدبین و مأیوس کردند. نتیجه این شد که در ابتدا یک دیکتاتوری توأم با هرج و مرج، چند سال بعد هم دیکتاتوری سیاه دوران رضاخان بر این ملت مسلّط شد. این دو واقعه، دو تجربه است که البته هر کدام تحلیل و داستان جداگانه‌ای دارد. من از این‌که می‌بینم جوانان ما از این قضایا بی‌اطّلاعند، رنج می‌برم. همیشه اطّلاع از آنچه که دشمن در گذشته عمل کرده

است، موجب می‌شود که انسان ترفندهای دشمن را در زمان خودش هم بداند. البته روشها عوض می‌شود. شما می‌بینید که در مبارزات ورزشی هم مربّیان می‌نشینند و عملکرد فلان تیم رقیب را با دقّت نگاه می‌کنند تا روشهای او را بشناسند. ملت ایران در طول صد سال اخیر اقلاً در دو قضیه مهم قبل از انقلاب اسلامی با امریکا و انگلیس روبه‌رو شده است. یک قضیه، قضیه مشروطیت است؛ یک قضیه، قضیه نهضت ملی شدن صنعت نفت است. در هر دو قضیه، آنها ترفندی زدند و ملت ایران را از لذت بردن از پیروزی خود محروم کردند و یک دیکتاتوریِ سخت و سیاه را در هر کدام از این دو مقطع در کشور به وجود آوردند. ماجرای سوم، ماجرای انقلاب اسلامی بود که امام هشیاری به‌خرج داد و نگذاشت. عدّه‌ای اوّلِ انقلاب به تلقینِ همان دشمنان، تبلیغ می‌کردند که بسیار خوب، امام آمد، انقلاب را پیروز کرد، مردم را به صحنه آورد و دولت جمهوری اسلامی تشکیل شد؛ کار امام دیگر تمام شد؛ امام به قم برود و مشغول درس و بحث و کارهای خود باشد! معنایش این بود که همان کاری که در مشروطیت شد، در انقلاب اسلامی هم بشود. امام بزرگوار ما، ملت مؤمن، مبارزان آبدیده‌ای که تجربه‌های تاریخی را داشتند و بزرگان سیاستمدار انقلاب که می‌فهمیدند چه می‌کنند و دشمن از کدام منفذ ممکن است هجوم و حمله‌ای دوباره به این کشور بکند، ترفند دشمن را فهمیدند. قانون اساسی تدوین شد و امام بزرگوار در همه جریان کار، بر استحکام این پایه اشراف و نظارت داشت. در طول این مدت، مردم در کنار حقایق دینی و پرچمداران معرفت دینی باقی ماندند. جوانان ما به جای این‌که طبق خواسته دشمن، به حقایق و زیباییهای معرفت دینی و به برجستگیهای اسلامی که پرچم عدالت را در دنیای امروز بلند کرده است، پشت کنند، از همه قشرهای دیگر آگاهانه‌تر و با اصرار بیشتر، پرچم اسلام و اسلام‌خواهی را در کشور برافراشته و به دست گرفته‌اند. مردم و جوانان ما نگذاشتند فرمول قدیمی دشمن، در انقلاب اسلامی تحقّق پیدا کند. این فرمول چیست؟ قدم اوّل، جدایی دستگاه سیاست و نهضت از دین و روحانیت است. قدم دوم، مأیوس شدن مردم از تحوّلی که به وجود آمده است؛ مثل مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. مأیوس شدن مردم موجب می‌شود که در صحنه حضور نداشته باشند. قدم سوم، در غیاب مردم، پدید آمدن یک دیکتاتوری ظالمانه و بی‌رحم و در مشت دشمن و استکبار و استعمار قرار گرفتن است. در تحوّلاتی که دین نقشی نداشته است، راحت توانسته‌اند این فرمول را پیاده کنند: مردم را مأیوس کنند؛ آنها را از صحنه دور کنند؛ در غیاب آنها هر کاری که می‌خواهند بکنند و عوامل مورد نظر خود را سر کار بیاورند. در ایرانِ پس از انقلاب اسلامی نتوانستند این کار را بکنند؛ نتوانستند عنصر دین را از اساس حکومت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی جدا کنند؛ نتوانستند مردم را مأیوس کنند؛ مردم در صحنه ماندند و تا مردم در صحنه هستند، دشمن مجال هیچ تحرّک واقعی و حقیقی را در کشور ما ندارد. چالش عمده امروز کشور ما چیست؟ هم جوانان کشور، هم همه آحاد مردم، هم کارگران، هم کشاورزان، هم صنعتگران، هم روحانیون و هم دانشجویان باید به این نکته توجّه داشته باشند که امروز مهمترین کار این است که ما در زیر سایه اسلام و حکومت اسلامی که به آراء و عواطف مردم متّکی است، بتوانیم کشور را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، آن‌چنان بسازیم که زبان بدخواهان و بدگویان و بوقهای تبلیغاتی گسترده دشمن به خودی خود بریده شود. بزرگترین تبلیغ برای یک نظریه سیاسی چیزی است که در میدان عمل اتّفاق می‌افتد. من در اصفهان خطاب به جوانان و مردم این مطلب را تکرار کردم و گفتم امروز بزرگترین ضربه‌ای که به اعتبار لیبرال دمکراسی رایج در دنیای غرب وارد می‌شود، این دنیای آغشته از کشته و خون و جسد و ظلم است که براساس لیبرال دمکراسی در دنیا به وجود آمده است. مرکز و اطراف هر دو جنگ جهانی، اروپا بود؛ یعنی مرکز لیبرال دمکراسی. استعمار، دخالت در کشورها، قضایای کشورهای امریکای لاتین، از همه مهمتر قضایای فلسطین و حال قضیه افغانستان، در همین ارتباط به وجود آمد. در مقابل این حوادث، نظریه لیبرال دمکراسی پاسخی ندارد. به بحث نظری و فلسفی و نشستن پشت میز مناظره احتیاجی نیست؛ مردم دنیا وقتی نگاه می‌کنند، می‌بینند این نظریه سیاسی نتیجه‌اش این است و کارایی ندارد. در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی – یعنی مردم‌سالاری دینی – را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم‌سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی

خیال می کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه. جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظامهای دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دمکراسیهای غربی که اراده مردمی علی‌الظّاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادّعا می کنند که دارند، اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این‌گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن‌جایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساختِ نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحثهای دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقّانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است. عزیزان من! بدانید همه تلاش دشمنان جمهوری اسلامی این است که این کار اتّفاق نیفتد؛ یعنی این سازندگی بر اساس نظام جمهوری اسلامی تحقّق پیدا نکند. این محاصره اقتصادی که می‌شنوید، برای این است. این کارشکنیهای گوناگون در قضیه نفت و بقیه مسائل دیگری که از سوی دشمنان برای کشور ما پیش می‌آید، به خاطر این است. می‌خواهند نگذارند نظام جمهوری اسلامی و کشور ایران در پرتو این نظام به نقطه مورد نظر خود از آبادانی و عمران و پیشرفت و ترقّی و توسعه برسد، تا برای کشورهای دیگر الگو نشود و نظریه سیاسی اسلام در دنیا رواج پیدا نکند. وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما این است که درست نقطه مقابل خواست آنها عمل کنیم. مسؤولان دولتی باید یک لحظه از کار برای مردم و تلاش پیگیر برای آبادسازی مملکت و توسعه همه‌جانبه کشور غفلت نکنند. من همیشه هشدار داده‌ام که منازعات سیاسی نمی گذارد مسؤولان کار کنند. آن مسؤولی که سرگرم «آری» یا «نه»های حزبی و گروهی و جناحی و سیاسی است، فرصت ندارد وقت خود را صرف امور مردم کند. البته ما پیشرفتهای فراوانی داشته‌ایم. من مخالفم که کسی پیشرفت دولتهای متوالی جمهوری اسلامی را از اوّل انقلاب تا امروز ندیده بگیرد و تحقیر کند. خود کوچک‌بینی، درست مثل خود بزرگ‌بینی، یک بیماری ملی است. همواره دشمنان سعی کرده‌اند تا ما خود را تحقیر کنیم؛ پیشرفتهای خود را ندیده بگیریم و کارهایی را که شده است، با چشمِ کم نگاه کنیم، یا اصلاً به حساب نیاوریم. این کشور بعد از انقلاب در همه شؤون عمرانی و آبادانی و فرهنگی، آن‌چنان به جلو حرکت کرده است که اگر به سالهای متمادیِ عمر آن رژیمهای ظالم و سلطه‌گر نگاه کنید، بخشی از آنچه را که در این بیست سال اتّفاق افتاده است، نمی‌بینید. بنابراین نباید اینها را ندیده گرفت. نگاه مسؤولان دولتی در رژیم پهلوی و قبلش در رژیم قاجار به کشور، نگاه یک مالک به ملک خود بود؛ یعنی هر مقدار برای جیبشان فایده می‌داشت، برای آن تلاش می کردند. مالکی را فرض کنید که هزاران هکتار زمین دارد؛ یک جا حاصل بیشتری دارد، زحمت کمتری دارد، لذا اعتبار بیشتری برای او می‌آورد و در آن‌جا سرمایه‌گذاری می کند؛ یک جا این‌طور نیست، نه جلوِ چشم است و نه برای او محصول چندانی دارد، لذا در آن‌جا سرمایه‌گذاری نمی کند. در کشور ما مسأله این بود: هر جا جلوِ چشم دشمن بود، هرجا مربوط به اشخاص خودشان بود، هرجا مربوط به منافع درباریان و وابستگان بود، هرجا مربوط به شرکتهای متعلّق به مراکز اقتصادی دنیا بود، هرجا مربوط به صهیونیستها بود، آباد بود، از امکانات دولتی برخوردار بود، از تلاش برخوردار بود، از بودجه کشور برخوردار بود؛ اما هرجا این‌گونه نبود، اصلاً به چشم نمی‌آمد؛ نه جاده، نه سد، نه کارهای زیربنایی دیگر، نه دانشگاه، نه دانشجو، نه علم، نه فرهنگ، نه صنعت، نه هنر و نه هیچ چیز دیگری به آنها معطوف نمی‌شد. امروز با گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی، سرتاسر کشور از لحاظ کارهای زیربنایی، عمرانی، رسیدگی به عمیقترین و دورترین بخشهای این کشور، از لحاظ فرهنگ و دانشگاه و از همه جهاتی که برای آینده یک کشور مورد اهتمام است، کارهای فوق‌العاده‌ای شده است. اینها را نباید ندیده گرفت. من یک بار به یکی از رؤسای کشورهای خارجی که در تهران به دیدن من آمده بود، گفتم الان در آنِ واحد هفتاد سد در برنامه ساخت قرار دارد. گفتم شما این را تصوّر می کنید که از دولت قبل مبالغی از ساخت سد برای این دولت ماند؛ این دولت هم تعدادی را تمام

کرد و تعدادی را در برنامه آورد؛ در حدود هفتاد سد در آنِ واحد؟ تعجّب کرد و گفت آیا این واقعیّت دارد؟! گفتم بله، اینها چیزهایی است که نمی‌شود ندیده گرفت. تحقیر دستاوردهای انقلاب چیزی نیست که به نفع ملت باشد؛ بلکه موجب ناامیدی و یأس مردم خواهد شد و این کاری است که دشمنان می‌خواهند آن را انجام دهند. ضعفها را بزرگ و کمبودها را برجسته کنند؛ اما پیشرفتها را مورد نظر قرار ندهند. درعین‌حال من معتقدم همچنان که پیشرفتها و موفقیّتها را نباید ندیده گرفت، مسؤولان باید کارهای نشده، کارهای ضعیف، کارهای تأخیر شده و فراموش شده را با توجّه مضاعف و با اهتمامِ دو برابر در برنامه کار خود قرار دهند؛ و این نمی‌شود، مگر این‌که مسؤولان همه همّت خود را برای کار بگذارند. آب شرب، آب کشاورزی، صنایع نساجی، صنایع قالیبافی و مخملبافی - که جزو افتخارات قدیمی کاشان است و همیشه با این شهر همراه بوده است - دچار مشکلات جدّی است؛ اما همه این مشکلات به نحوی قابل حلّ است. مسؤولان با پیگیری می‌توانند این گره‌ها را باز کنند. نمی‌گوییم در کوتاه مدت این گره‌ها باز خواهد شد؛ نه. ممکن است زمان ببرد؛ اما مهم این است که این زمان مدتی تمام می‌شود. مشکلات یکی پس از دیگری حل خواهد شد و این تلاش مسؤولان را می‌خواهد. بخش مربوط به مردم این است که آنها با دیدن کمبودها و نقاط ضعف، یأس به خود راه ندهند. به همه چیز بدبین شدن و همه کارهای مثبت را ندیده گرفتن، درست همان چیزی است که دشمن می‌خواهد. چالش عمده‌ی امروز کشور ما این است. کشور امکانات فراوانی دارد. ما امروز بحمداللّه از امکانات انسانیِ شگفت‌آوری برخورداریم؛ این همه جوان، این همه نیروی تازه نفس، این همه بازوی کار، این همه استعداد، این همه فکر. از اینها می‌شود برای پیشرفت کشور و باز کردن گره‌ها استفاده کرد. ما این همه دانشجو و محصّل داریم. همان‌طور که اشاره کردند(۱)، در شهری مثل کاشان، کسی تصوّر نمی‌کرد که چهارده‌هزار دانشجو مشغول تحصیل باشند؛ اما امروز واقعیت پیدا کرده است. در همه جای کشور همین‌طور است. امروز در دورترین نقاط کشور، مراکز عالی تحصیلی وجود دارد؛ یا دانشگاه هست، یا کلاسهای عالی‌رتبه دانشگاهی. اینها سرمایه‌های کشور است. بنابراین امروز وظیفه مسؤولان کشور، کار بی‌وقفه است. وظیفه مردم هم مأیوس نشدن و دنبال کارها را گرفتن و تلاش کردن و از مسؤولان به نحو منطقی مطالبه کردن است. هر کس هر چه می‌تواند، باید کار و تلاش کند. اگر همه ما - هم مردم، هم مسؤولان - به وظیفه خود عمل کنیم، این کشور به نقطه‌ای خواهد رسید که پرچم جمهوری اسلامی، خواه و ناخواهِ قدرتهای مداخله‌گر و سلطه طلب، در دنیا به اهتزاز در خواهد آمد. امروز دنیا به عدالت و معنویتی که ایران اسلامی پرچم آن را به اهتزاز در آورده است، نهایت احتیاج را دارد. امروز مهمترین خلأ دنیا، خلأ معنویت و عدالت است. مردم دنیا صلح را دوست دارند. سیاستمداران غربی و پیروان آنها، ریاکارانه دم از صلح می‌زنند؛ اما خودشان آتش جنگ را برمی‌افروزند. امروز در فلسطین و افغانستان چه خبر است؟ مسأله فلسطین چیست؟ جز این‌که ملتی می‌خواهد در خانه خود زندگی کند؟ ملتی می‌خواهد در وطن خود زندگی کند؛ اما نمی‌گذارند و خانه او را خراب می‌کنند. دولت غاصبِ اسرائیل از امریکا چک سفید امضاء دارد؛ از پیش، همه جنایات او تأیید شده است و می‌داند که امریکا هیچ اعتراضی به او نمی‌کند. خیلیهای دیگر هم به ملاحظه امریکا، اعتراضی نمی‌کنند. به همین خاطر است که دنیا هر روز خبر جنایتها را در شهرهای فلسطین می‌شنود؛ اما هیچ اقدامی نمی‌کند. افغانستان هم نمونه دیگری است. مردم افغانستان چه گناهی کرده‌اند؟ مردم افغانستان به کدام دولت یا ملتی تعرّض کرده‌اند که باید این‌گونه مورد تهاجم قرار گیرند؟ دنیا این حوادث را می‌بیند، اعتراض هم می‌کند، حرف هم می‌زند؛ اما مقابله‌ای نمی‌کند. ملتها وقتی این چیزها را مشاهده می‌کنند، احساس می‌کنند که در این دنیا یک کمبود بزرگ وجود دارد و آن کمبود عدالت است. جمهوری اسلامی ایران نباید فریاد عدالتخواهی و معنویت‌طلبی خود را از دست بدهد. شما جوانان عزیز - که امروز بخش عمده ملت ایران را همین نسل تشکیل می‌دهد - باید بدانید این راهی که در پیش دارید، راهی بسیار پُرافتخار است و اگر با ثبات قدم، با امید، با اراده قاطع، با تصمیم خلل‌ناپذیر و با به‌کارگیری دانش و تجربه خود و گذشتگان آن را ادامه دهید، دنیا پشت سر شما به راه خواهد افتاد. عزیزان من! ماه رمضان در پیش است. تا چند روز دیگر مؤمنان - کسانی که لیاقت آن را دارند - در

پای سفره ضیافت الهی حاضر می‌شوند. خودِ روزه، توجّه به خدای متعال، ذکرها و دعاهایی که در این ماه غالباً دلها به آنها متمایل و متوجّه می‌شوند، جزو سفره ضیافت الهی است. از این سفره حداکثر استفاده را بکنید و خود را آماده نمایید. ماههای رجب و شعبان، ماههای آماده شدن دل انسان برای ماه رمضان است. از ماه شعبان چند روز بیشتر نمانده است. عزیزان من! فرزندان من! جوانان عزیز! از همین چند روز هم استفاده کنید. از خداوند بخواهید، دلهای باصفای خود را متوجّه خدا کنید و با او حرف بزنید. زبان حرف زدن با خدا، زبان مخصوصی نیست؛ اما معصومین ما - کسانی که پایگاههای قرب الهی را یکی پس از دیگری طی کردند - با زبانهای خوبی با خدا حرف زدند. آنها راه سخن گفتن با خدا را به ما یاد دادند. این مناجات شعبانیّه، این دعاهای ماه رجب و ماه شعبان، این مضامین عالی، این معارف رقیق و نورانی با الفاظ زیبا و معجزه‌گون، وسیله‌ای برای دعاکردن ماست. من همه شما عزیزان را به توجّه به دعا در این ایام، توجّه به نماز، اقبال به روزه و استفاده از روزها و شبهای ماه رمضان دعوت می‌کنم. امیدوارم خدای متعال همه شما را مشمول فضل و لطف خود قرار دهد. از اجتماع عظیم شما مردم عزیز کاشان و آران و بیدگل و از احساسات پاک و صمیمانه شما مرد و زن عزیز، صمیمانه متشکّرم و همه شما را به خدا می‌سپارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دانشگاه افسری امام علی علیه‌السلام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در دانشگاه افسری امام علی علیه‌السلام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشوقتم که یک‌بار دیگر در این مراسم بسیار شیرین و مطلوب شرکت کردم و موفقیّت جوانان عزیزمان را در ارتش جمهوری اسلامی ایران، در کار دانش و معرفت و دین و جهاد، بار دیگر از نزدیک دیدم. ان‌شاءاللَّه موفقیّتهای شما جوانان عزیز - چه فارغ‌التّحصیلان این دانشگاه در دوره‌های کارشناسی و کاردانی و چه جوانانی که تازه وارد این دانشگاه شده‌اند و سردوشی گرفته‌اند - برایتان مبارک باشد و حضورتان در مجموعه عظیم و کارآمد ارتش جمهوری اسلامی ایران، بر کارآمدی و پیشرفت هرچه بیشتر و نشاط و سرزندگی این مجموعه بیفزاید. برداشت و تلقّی من از این دانشگاه همیشه به این صورت بوده که این‌جا در آنِ واحد، هم کانون علم است، هم جهاد است، هم خودسازی جسم و جان است و هم مرکز تمرین تقوا و پرهیزگاری است. در عمل هم این را دیده‌ایم. دوره‌های درسی و کار تحصیلی شما، برای برخوردار کردن این نسل از دانش، دوره‌های خوب و کارآمدی است. حضور در مجموعه نظامیِ جوان و استفاده از نظرات و تجربیّات کارکُشتگان رزم در میدان واقعی جنگ - نه فقط در کلاس درس - برای به ثمر رساندن قوّه نظامی و آمادگیهای دانش رزم، کارآمد و مفید است. حضور تربیتهای اسلامی و وجود فرماندهان مؤمن و عمیقاً معتقد به مبانی اسلام، در پرورش روحی جوانان عزیز ما در این دانشگاه، بسیار مفید و مؤثّر و کارآمد است. بنابراین، دانشگاه افسری امام علی، مجموعه دانش و پرهیزگاری و جهاد و تربیت جسم و جان است. این تلقّی من از این دانشگاه بوده است و ان‌شاءاللَّه بعد از این هم روزبه‌روز همین احساس و تلقّی افزایش خواهد یافت. بعضی گمان می‌کنند انتظار تقوا و پرهیزگاری و پاکدامنی و دینداری و معرفت دینی از یک مجموعه علمی و آموزشیِ نظامی، امری غیر متعارف است. البته ممکن است بر حسب عرفهای غلط رایج - چه در گذشته در همین کشور و چه امروز در بسیاری از کشورهای عالم - غیر متعارف باشد؛ لیکن منطقی نیست که ما میان مجموعه جوانی که در یک کشورِ آرمانگرا و پیشرو و در یک نظام منادی عدل و معنویّت، به کار نظامیگری اشتغال دارد و آموزش رزمی و تربیت معنوی و روحی و فکری، تفکیک قائل شویم. این غیر منطقی است. نظام جمهوری اسلامی، راه نویی را در دنیا به روی بشریّت باز کرد؛ راه نوی طلبِ آرمانهایی که همیشه بشر مشتاق و تشنه آنها بوده است و همیشه قدرتمندان مانع شده‌اند که دست بشر به آنها برسد. از دیرباز تا امروز، بشریّت آرمان عدالت، انصاف و برابری بین انسانها و برچیده شدن بساط زورگویی از سطوح مختلف زندگی مردم را در دل پرورانده است؛ اما این آرمان در کمتر برهه‌ای از زمان محقّق شده

است. انسانها همیشه تشنه آرمانهای انسانی‌اند و آرمانها در طول زمان یکسان است. دانش پیشرفت می‌کند و وضعیّت زندگی و روابط اجتماعی دچار دگرگونی و تحوّل می‌شود؛ اما آرزوهای بزرگ بشر در طول زمان و اوضاع و احوال گوناگون، یکی است. بشر همیشه تشنه صفا و یکرنگی و عدل و انصاف و معنویّت و حقیقت و برادری است و از تزویر و دروغ و زورگویی و حق‌پوشی و ظلم و بی‌عدالتی بیزار است. این آرمانها هرگاه در بخشی از عالم منادیانی پیدا کرد، زورگویانی پیدا شدند که یا آنها را سرکوب و یا موانعی در راهشان ایجاد کردند. البته این آرمانها چون فطری انسان است، از بین رفتنی نیست و تا امروز از بین نرفته و نخواهد رفت؛ بلکه روزبه‌روز آگاهی و ظرفیّت بشر برای پذیرش و عمل به آنها بیشتر شده است. امروز در دنیا نظامی به وجود آمده است که براساس رهنمودهای قرآنی و هدایت اسلامی، برای بشریّت عدالت می‌خواهد و می‌طلبد و صریحاً اعلام می‌کند با ظلم مخالف است و با آن کنار نمی‌آید. اسلام پرچمی را برافراشت که تمام آرمانهای انسانی در پای این پرچم، قابل برآورده‌شدن است. این پرچم امروز در نظام جمهوری اسلامی برافراشته شده است. کسانی با این نظام مخالفت می‌کنند که در طول تاریخ با دعوت پیامبران مخالفت می‌کردند و با سخن مصلحان، شیوه کج‌تابی و کج‌اندیشی پیش می‌گرفتند. همه ارکان این نظام متوجّه همان آرمانهاست. نیروی نظامی‌اش نیز همین‌طور است. جوان نظامی ما امروز با برخورداری از جوانی، با لباس عزّت و شوکت نظامی و با محبوبیتی که امروز نظامیان به خاطر تلاشهای خود در دوران جنگ تحمیلی در میان مردم ما دارند و مردم به آن مجاهدتها احترام می‌گذارند؛ شیوه پارسایی و پاکدامنی و رعایت تقوا و دین را جزو وظایف خود می‌شمرد. این ویژگی بسیار مهم و باارزشی است. این‌جا یک عبادتگاه نیست؛ اما دلهای ذاکر شما هرکدام به تنهایی یک عبادتگاه است. دهان روزه شما نظامیان جوان در روز ماه رمضان و صف نماز جماعت شما - که من در گذشته از نزدیک خودم آن را دیده بودم - و مراسم معنوی شما در کنار نشاط و شادابی روحیه و در کنار دانشی که فرامی‌گیرید، ترکیب بسیار زیبا و شگفت‌انگیزی را فراهم می‌آورد. عزیزان من! این ترکیب را روزبه‌روز کاملتر کنید؛ دانش را در کنار دین و معنویّت و تقوا و پرهیزگاری، همه را در کنار تجربه نظامی، همه را در کنار انضباط کامل - که برای یک سازمان نظامی لازم است - در هم تنیده و مجتمع، برای خودتان کسب کنید. آینده این کشور، متعلّق به شما جوانان است. این ارتش هم متعلّق به شماست. هرجا که شما قدم می‌گذارید، از همه نورانیّتهایی که کسب کرده‌اید، باید مثل چراغی محیط خود را روشن کنید. جوانیِ شما در خوب دورانی می‌گذرد؛ آن را قدر بدانید. ملت ایران امروز حرف تازه‌ای را وارد میدان مفاهیم جهانی کرده است. برای همین است که در هر یک از قضایای بزرگ دنیا، آن‌جایی که انسانها و ملتها حق دارند موضع و فهم خود را مطرح و عرضه کنند، ملت ایران با زبان و موقعیت و منش و صراحت مسؤولان کشور خود - که نمایندگان آنها هستند - موضع صریح و مستقل و عادلانه و منطقی و معقولش را بدون هیچ‌گونه بیم و ملاحظه‌ای از کسی ابراز می‌کند. این رویّه‌ای بسیار کمیاب در دنیاست؛ و بسیار هم عزّت‌آفرین و مغتنم است. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز پایه‌های این نظام، پایه‌های این فکر و راههای تحقّقِ هرچه بیشتر این آرمانها، روشنتر، بازتر و مستحکم‌تر خواهد شد. از خداوند متعال توفیقات شما عزیزان را مسألت می‌کنم و از همه کسانی که دست‌اندرکار اداره نیکوی این مجموعه علمی و فرهنگی و نظامی هستند - مسؤولان ارتش و نیروی زمینی و این دانشگاه - صمیمانه تشکّر می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه ۲۱ رمضان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه ۲۱ رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. قال اللَّه تعالی فی محکم کتابه: «و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللَّه واللَّه رؤوف بالعباد».(۱) امروز، روز شهادت امیرالمؤمنین و

روز یادآوری عظمت مقام آن پیشوای پرهیزگاران و متّقین است. در ابتدا، هم خودم و هم همه شما شنوندگان و نمازگزاران عزیز را به رعایت تقوا دعوت می‌کنم. اگر می‌خواهیم امیرالمؤمنین امام ما باشد، باید مؤمن و متّقی باشیم. او امام‌المتّقین و امیرالمؤمنین است. آنچه درباره آن بزرگوار هرگز فراموش نشدنی است، عبارت است از برجستگیهای عملی و رفتاری‌ای که در حکومت کوتاه امیرالمؤمنین در آن قلمرو وسیع اسلامی ظاهر شد و در تاریخ ماند. مقامات معنوی و خصوصیات رفتاریِ شخصیِ بی‌نظیر آن بزرگوار به جای خود - که اگر به کتابها مراجعه کنید، فصول زیادی را در بیان برجستگیهای امیرالمؤمنین خواهید دید؛ علم او، تقوای او، شجاعت او، سبقت او به اسلام، زهد او و امثال اینها، که واقعاً از حد شمارش معمولی بالاتر است و همه اینها هم عظیم و شگفت‌آور است و هر کدام مثل خورشید تابناکی می‌درخشد - اما به گمان من آنچه از همه بالاتر است، سیره آن بزرگوار در حکومت است. جای امتحانِ اساسی این‌جاست. قدرت در قبضه اختیار امیرالمؤمنین باشد؛ آن هم در آن رقعه عظیم حکومت. این رفتارِ به‌شدّت بی‌نظیر و شگفت‌آور، باید الگوی ما باشد. این‌که همه کسانی که امیرالمؤمنین را در حدّ این رفتار حکومتی می‌شناسند، از کوتاهی دوران حکومت آن بزرگوار تأسّف می‌خورند، به خاطر این است که اگر این روش در سالهای متمادی ادامه پیدا می‌کرد، شاید مسیر تاریخِ عالم عوض می‌شد. اگر این الگو ادامه پیدا می‌کرد و چند سالی در اختیار مردم قرار می‌گرفت، شاید سرنوشت بشریّت عوض می‌شد و این قدرتهای متّکی بر فساد و پول و شهوت و زورگویی و بی‌انصافی - که در طول تاریخ در دنیا مشاهده شده و سرنوشت بشر را به تاریکی و سیاهی رقم زده‌اند - به وجود نمی‌آمدند. در حال حاضر این الگو در مقابل ماست. آنچه که بیش از همه مورد توجّه و نظرم هست، این است که ما امروز در نظام جمهوری اسلامی باید خود را به این الگو نزدیک کنیم. اگر این‌گونه شد، جامعه ایرانی ما و براثر آن، سرتاسر دنیای اسلام و همه بشریّت، از حکومت ما منتفع خواهد شد. باید همه سعی و تلاش ما این باشد که خود را به آن الگوها نزدیک کنیم. حکومت امیرالمؤمنین در زمینه اقامه عدل، حمایت از مظلوم، مواجهه با ظالم و طرفداری از حق در همه شرایط، الگویی است که باید از آن تبعیّت شود. این کهنگی بردار هم نیست و در همه شرایط گوناگون علمی و اجتماعی دنیا، می‌تواند برای خوشبختی و سعادت انسانها الگو باشد. ما نمی‌خواهیم از روش اداری آن دوره تقلید کنیم و بگوییم اینها مشمول تحوّل زمانی است و مثلاً روزبه‌روز روشهای نویی می‌آید. ما می‌خواهیم از جهتگیریِ آن حکومت که تا ابد زنده است، تبعیّت کنیم. دفاع از مظلوم، همیشه یک نقطه درخشان است. کنار نیامدن با ظالم، رشوه نپذیرفتن از زورمند و زرمند و پا فشردن بر حقیقت، ارزشهایی است که هیچ وقت در دنیا کهنه نمی‌شود. در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون، این خصوصیات همیشه باارزش است. ما اینها را باید دنبال کنیم؛ اصول اینهاست. این‌که می‌گوییم حکومت اصولگرا، یعنی پیرو و پایبند به چنین ارزشهای ماندگاری که هرگز کهنگی‌پذیر نیست. اتّفاقاً زورگوها و قلدرهای دنیا از همین پایبندی ناراحتند. آنها هم از همین خشمگین می‌شوند که چرا حکومت اسلامی در ایران طرفدار مظلومان فلسطین یا طرفدار ملت افغانستان است یا با فلان دولت قلدر و ظالم در دنیا سازش نمی‌کند. این که شما می‌بینید بنیادگرایی و اصولگرایی مثل یک دشنام، در دست و دهان دشمنان این ملت می‌چرخد، به خاطر همین است. این اصول، همان چیزهایی است که قلدرها و زورگوهای دنیا از آن متضرّر می‌شوند و با آن مخالفند. آن روز با امیرالمؤمنین هم بر سر همین چیزها جنگیدند. تلاش ما به عنوان حکومت باید این باشد. البته ممکن است کسی بپرسد چرا اینها را با مردم در میان می‌گذارید؛ بروید بخشنامه کنید تا مسؤولان حکومت رفتارشان را این‌گونه کنند؛ یا بروید مسؤولان را نصیحت کنید. اوّلاً همه یا اغلب این چیزها بخشنامه‌ای و دستوری نیست. اینها مسائلی است که با ایمان و باور و دلبسته بودن به یک حقیقت و با عزم و اراده پولادینِ ناشی از ایمان تحقّق‌پذیر است. البته آن چیزهایی که بخشنامه‌ای است، بخشنامه می‌کنیم؛ آن چیزهایی که دستوری است، به مسؤولان دستور هم می‌دهیم؛ اما دستور و بخشنامه، حل کننده همه چیز نیست. به مسؤولان نصیحت هم می‌کنیم، اما این هم کافی نیست. این حقایق باید در جامعه به صورت عرف درآید و مطالبات جامعه را تشکیل دهد. در نظام جمهوری اسلامی، مردم باید از مسؤولانشان مقابله با ظلم و ظالم و مفسد را بخواهند. باید

معیارشان برای پذیرش یک حاکم و یک مسؤولِ بالا و والای نظام، این چیزها باشد: مبارزه با ظلم، کنار نیامدن با ظالم، تسلیم نشدن در مقابل زورگویی، حفظ حرمت انسان و انسانیّت، سعی در احقاق حق در همه قالبها و شکلها و میدانهایش. بنابراین من اینها را در محضر عامِ مردم مطرح می‌کنم؛ کمااین‌که امیرالمؤمنین نیز همین بیانات را خطاب به مردم گفته است. نامه‌های آن بزرگوار اگرچه خطاب به اشخاص است، اما همه مطّلع می‌شدند. خطبه‌ها هم که در مقابل چشم مردم مطرح می‌شد. نمونه‌هایی را ملاحظه کنید: در اوایل حکومت، امیرالمؤمنین بین همه آحاد مردم در اعطای بیت‌المال تساوی برقرار کرد؛ چون قبل از امیرالمؤمنین تقریباً بیست سالی بود که در اسلام رسم شده بود بعضی اشخاص را به خاطر سبقت در اسلام و مهاجر و انصار بودن و ... بر بعضی دیگر ترجیح دهند. پولی را که در بیت‌المال جمع می‌شد - که از غنایم جنگها و یا شاید از زکوات بود - وقتی تقسیم می‌کردند، به صورت سرانه به اشخاص می‌دادند. رسم مالیِ آن روزگار این‌گونه بود؛ مثل رسوم ادارات دولتیِ جهان امروز نبود. در آن زمان رسم شده بود که به بعضی بیشتر بدهند. امیرالمؤمنین آمد و گفت نه؛ هر کس متدیّن‌تر و مؤمن‌تر است، اجرش با خداست. هر کس توانایی بیشتری دارد، در زندگی تلاش می‌کند و اگر دنبال مال است، مال کسب می‌کند؛ اما من بیت‌المال را بالسّویه تقسیم می‌کنم. بعضی اشخاص آمدند نصیحت کردند و گفتند یا امیرالمؤمنین! این کار، شما را شکست می‌دهد و عدّه‌ای را وادار می‌کند در مقابل شما بایستند. حضرت چنین فرمود: «اتأمرونی ان اطلب النّصر بالجور فیمن ولّیت علیه من اهل الاسلام واللَّه لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم(۲)»؛ شما از من می‌خواهید که در حوزه حکومتِ خود، پیروزی را با ظلم به دست آورم؟! آری؛ من پیروز خواهم شد و عدّه‌ای مخالفت نمی‌کنند؛ ولی من این پیروزی را نمی‌خواهم. اگر بناست به خاطر ظلم و جور از امیرالمؤمنین طرفداری شود، امیرالمؤمنین آن را نمی‌خواهد. فرمود: «واللَّه ما اطور به ما سمر سمیر»؛ من هرگز چنین کاری را نخواهم کرد. در جای دیگر، در آن نامه معروف به عثمان‌بن‌حنیف می‌فرماید: «الا و انّ لکلّ مأموم اماما، یقتدی به و یستضیءُ بنور علمه»؛(۳) هر مأمومی امامی دارد که باید از دانش او استفاده و از نور او استضائه کند و به او اقتدا و از او پیروی نماید. بعد فرمود: «الا و انّ امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه(۴)». امیرالمؤمنین خوراک و لباس خود را که شبیه فقیرترین مردم آن روزگار بود، مطرح فرمود و گفت: من که امام شما هستم، این‌گونه زندگی می‌کنم. به عثمان‌بن‌حنیف فرمود: شما نمی‌توانید مثل من زندگی کنید؛ یعنی این توقّع هم وجود ندارد؛ «ولکن اعینونی بورع و اجتهاد»؛(۵) اما از گناه پرهیز کنید و در راه رسیدن به این‌جا تلاش نمایید. این همان مطلبی است که امروز امیرالمؤمنین به ما هم می‌گوید. از آنچه خلاف و گناه و نامشروع است، بپرهیزید و تلاش هم بورزید خود را نزدیک کنید؛ هرچه رسیدید و هرچه توانستید. این پذیرفته نیست که ما جهتی را انتخاب کنیم که نقطه مقابلِ جهت امیرالمؤمنین باشد. او به سمت سختگیریِ بر خود می‌رفت، حال هدف مسؤول عالیِ دولتی و حکومتی ما از قبول مسؤولیت و مأموریت، عمران و آباد کردن دنیای خود باشد؟ این نمی‌سازد و ممکن نیست. من در سال گذشته هم در چنین ایامی عرض کردم، پذیرفته نیست که مأمور عالی‌رتبه نظام جمهوری اسلامی، مثل بقیه کاسبیها، مسؤولیت خود را یک کاسبی حساب کند. مسؤولیتهای والا در نظام جمهوری اسلامی، کاسبی و سرمایه نیست که انسان برای اداره دنیای خود به دنبال آن برود. مسؤول نظام جمهوری اسلامی حق ندارد به اعیان و اشراف و پولدارها نگاه کند و زندگی خود را با آنها بسنجد؛ حق ندارد خود را با نظایر و اشباه خود در حکومتهای طاغوتی بسنجد. آری؛ در دستگاههای طاغوتی، یک وزیر، یک مدیر کل و یک رئیس، از زندگیهای آن‌چنانی برخوردارند؛ ما هم امروز بیاییم و خود را با آنها بسنجیم و بگوییم ما هم وزیر و مدیریم!؟ نه؛ در نظام اسلامی این‌گونه نیست. در نظام اسلامی، این مأموریت، طعمه نیست؛ یک مسؤولیت و یک خدمت و یک وظیفه بر گردن انسان است. امیرالمؤمنین این را تعلیم می‌دهد.(۶) در یک جا به ابن‌عباس نوشت: «فلایکن حظّک فی ولایتک مالا تستفیده و لا غیظا تشتفیه»(۷). بهره‌ای که می‌خواهی از حکومت و استانداری خود در آن منطقه‌ای که تو را فرستاده‌ایم، ببری، این نباشد که مالی به دست آوری و یا خشمی را علیه کسی فرو بنشانی - فرضاً از قدرت، علیه فلان کس یا فلان جمع یا فلان قشری که با آنها بدیم، استفاده کنیم. چنین چیزی

جایز نیست - «ولکن اماتة باطل و احیاء حقّ»؛(۸) اما حظّ تو از این حکومت باید این باشد که باطلی را نابود کنی، یا حقّی را زنده و برپا داری. کسی خدمت امیرالمؤمنین آمد و از او پولی می‌خواست؛ حضرت فرمود: «انّ هذا المال لیس لی و لا لک»؛ این مال، نه متعلّق به من است، نه مال توست؛ این بیت‌المال متعلّق به مردم است. «و انّما هو فیءٌ للمسلمین و جلب اسیافهم فان شرکتهم فی حربهم»؛ تو هم اگر در فتوحات اسلامی شرکت داشته باشی، سهم خودت را داری. «کان لک مثل حظّهم والّا فجناة ایدیهم لاتکون لغیر افواههم»؛(۹) چیزی که مردم با دسترنج خود به دست آورده‌اند، متعلق به خودشان است. این منطق امیرالمؤمنین در برخورد با چنین درخواستهایی است. برای امیرالمؤمنین اجرای عدالت و دفاع از مظلوم و سرسختی با ظالم - هرکه می‌خواهد، باشد؛ یعنی ظالم، هر که باشد و مظلوم، هر که باشد - مهم بود. امیرالمؤمنین برای دفاع از مظلوم، شرط اسلام را نگذاشته است. آن امیرالمؤمنینِ پایبند به اسلام، آن مؤمن درجه یک، آن بزرگترین سردار فتوحات اسلامی، برای این‌که از مظلوم دفاع کند، شرط مسلمانی را قرار نداده است. در قضیه «انبار» - که از شهرهای عراق است - عدّه‌ای از طرف حکومت شام رفتند حاکم منصوبِ امیرالمؤمنین را در این شهر به قتل رساندند، به مردم حمله کردند، به غارت خانه‌های آنها پرداختند و عدّه‌ای را کشتند و برگشتند. امیرالمؤمنین در خطبه(۱۰)ای که به این مناسبت خوانده است - که یکی از خطبه‌های تکان‌دهنده نهج‌البلاغه، همین خطبه جهاد است؛ «فانّ الجهاد باب من ابواب الجنّة»؛ می‌خواهد مردم را به حرکت کردن در راه مقابله با این ظلم بزرگ تحریک کند - این‌طور می‌فرماید: «ولقد بلغنی انّ الرّجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة والأخری المعاهدة»؛ به من خبر رسیده است که مردان غارتگر آن گروه، وارد خانه‌هایی می‌شدند که زنان مسلمان یا زنان یهودی و مسیحی و مجوسی - معاهد - در این خانه‌ها بودند. برای امیرالمؤمنین فرقی نمی‌کند زنی که مورد تهاجم قرار گرفته، اهل کتاب است - یهودیّه است یا مسیحیّه است یا مجوسیّه است - یا زن مسلمان است. با یک زبان از اینها یاد می‌کند. «فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعثها»؛ آن فرد مهاجم می‌آمد گوشواره و دستبند و سینه‌بند و طلاها و خلخالهای زنان را بیرون می‌کشید؛ «ما تمتنع منه الّا بالاسترجاع و الاسترحام»؛ که این زن مسلمان یا غیرمسلمان، در مقابل این مهاجم، هیچ وسیله دفاعی جز التماس کردن نداشت. امیرالمؤمنین بعد می‌فرماید: «فلو انّ امرأً مسلما مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما»؛ اگر یک انسان مسلمان از تأسّف و غصّه این حادثه بمیرد، نباید او را ملامت کرد؛ «بل کان به عندی جدیرا»؛ به نظر من شایسته است که هر غیرتمندی، از چنین حوادثی دق کند و بمیرد! به مالک اشتر در آن نامه معروف(۱۱) می‌نویسد که با مردم چنین باش، چنان باش و مثل گرگ درنده‌ای به جان آنها نیفت. دنبالش این را می‌گوید: «فانّهم صنفان»؛ مردم دو دسته‌اند: «امّا اخ لک فی الدّین و اما نظیر لک فی الخلق»؛ یا برادر دینی تو هستند و یا در انسانیّت، شریک تو؛ یعنی مثل تو انسانند. بنابراین برای امیرالمؤمنین، در دفاع از مظلوم و در احقاق حقوق انسان، اسلام مطرح نیست؛ مسلمان و غیرمسلمان دارای این حق هستند. ببینید این چه منطق والا و چه پرچم سربلندی است که امیرالمؤمنین در تاریخ برافراشته است! حال عدّه‌ای در دنیا اسم حقوق بشر را می‌آورند؛ دروغ محض، ریای محض؛ هیچ جا، حتّی در کشورهای خودشان هم حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند، چه برسد به سرتاسر دنیا! حقوق بشر به معنای حقیقی را، امیرالمؤمنین این‌گونه بیان و به آن عمل کرد. ما امروز وظیفه داریم در سالی که به عنوان «سال رفتار علوی» نامگذاری شده است، رفتار امیرالمؤمنین را دنبال کنیم. امروز اگر شعار مبارزه با فساد مالی و اقتصادی داده می‌شود، هر کس پیرو امیرالمؤمنین است، باید از این شعار پیروی کند. هر کس به معنای واقعی کلمه، دنبال صلاح و اصلاح است، باید دنبال این کار، حرکت کند. دستگاههای مسؤول - اعم از قوّه قضاییه یا قوّه مجریّه یا قوّه مقنّنه - خود را موظّف بدانند این شعار را تحقّق بخشند و نگذارند در حدِّ یک شعار توخالی و یک لفّاظی، باقی بماند. مبارزه با فساد، یکی از پایه‌های اصلی حکومت و نظام اسلامی است. این روش امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین از مردم ملاحظه نکرد؛ حتّی از کسانی که از او توقّع داشتند، ملاحظه نکرد. آن‌جایی که دید فساد وجود دارد، با آن مبارزه کرد. ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین عمل کنیم؛ ادّعایش را هم نداریم. ما قابل این نیستیم - بنده خودم را عرض می‌کنم - که بخواهیم پشت سر امیرالمؤمنین حرکت کنیم، لیکن باید تلاشمان را بکنیم. این را همه

باید وظیفه خود بدانند؛ نه این‌که اگر دستگاهی با فاسد و مفسدی مقابله کرد، باز همان اهرمهای فشار به حرکت درآیند و جنجال و هیاهو کننـد و دست و پای کسانی را که در این راه حرکت می‌کننـد، بلرزانند. البته نباید دست و پای کسـی بلرزد. باید قاطع در این راه حرکت کننـد؛ خـدا هم کمک می‌کنـد و مردم هم پشتیبانی می‌کنند. آنچه که من فهمیده‌ام، این است که هیچ چیزی مردم را به قـدر این خوشـحال نمی‌کنـد که نظـام جمهـوری اسـلامی در راه احقـاق حقّ‌ِعـامه مردم، بـا زورگوهـا و مفسـدها و زیاده‌خواه‌هـا و مفتخوارهـا مقـابله کنـد. مجلس و دولت و قوّه قضائیّه هم وظیفه دارنـد و بایـد همه آنها در این جهت حرکت کننـد و به راه بیفتنـد. امروز خوشـبختانه انسـان اقداماتی را مشاهـده می‌کنـد؛ لیکن در گوشه و کنـار، کسـانی که بایـد همکـاری کننـد، گـاهی کوتـاهی می‌کننـد، که امیـدواریم این کوتاهی ادامه پیدا نکند. وقتی ما نام امیرالمؤمنین را گرامی می‌داریم، باید برای عمل کردنمان باشد. ما نمی‌تـوانیم مرتّب به مردم بگـوییم شـما مثـل امیرالمـؤمنین عمـل کنیـد. مـا که امروز در نظـام جمهـوری اسـلامی مسؤولیم، بیشـترین مسؤولیت را داریم و بیشترین تکلیف بر دوشـمان سـنگینی می‌کند. امیدوارم مسؤولان جمهوری اسلامی مثل امیرالمؤمنین این توفیق را پیـدا کنند و دنبال آن راه، به خطّ و نشانِ اشاره سـرانگشت آن بزرگوار حرکت کنند. البته امیرالمؤمنین در این راه، بسیار سـختی تحمّـل کرد. امروز، روز شــهادت آن بزرگـوار اسـت. شایـد در دوران حیـات آن بزرگـوار، شـکایتهای اصـلی او را کسـی از زبـان مبارکش نشـنید. البته امیرالمؤمنین بارها در منبر از مردم شِکوه و آنها را ملامت می‌کرد؛ اما شکایتهای امیرالمؤمنین فقط این نبود که به مردم بگوید چرا در میدان جهاد حاضر نمی‌شوید؟ دل امیرالمؤمنین پُر از درد بود.(۱۲) امیرالمؤمنین در دعای معروف کمیل - که انشـاء آن حضـرت است - خطاب به پروردگار عالم مطالبی را عرض می‌کنـد: «الهی و سیّدی و مولای و مالك رقّی». از جمله، این خطاب به گوش و ذهن من، بسـیار حسّاس کننـده آمد: «یا من الیه شـکوت احوالی»؛(۱۳) ای کسـی که من شـکایتهای خود را به او می‌کنم. او به خدا شکایت می‌کرد؛ دل آن حضرت پُر از درد بود. نگرانی امیرالمؤمنین، هم وضعیت جامعه و مردم بود؛ هم وضعیت مسـیر دین و جهتگیری دینی در نظـام اسـلامیِ تازه‌پـای آن روز بود و هم احساس مسؤولیت سـنگین خودِ او. البته امیرالمؤمنین یک هزارم از این مسؤولیت را نیز کم نگذاشت. آن هنگام که در محراب عبادت، بر فرق مبارك امیرالمؤمنین شمشیر فرود آمد، جمله‌ای که از آن حضـرت شـنیده شـد - آن‌طور که در کتابهـا نقـل شـده است - این بود: «بسم اللَّه و باللَّه و علی ملّهٔ رسول‌اللَّه فزت و ربّ الکعبـهٔ»؛ به نام خـدا، برای خـدا، در راه خـدا؛ و به پروردگار کعبه، من پیروز و فائز و موفّق شـدم. آن شب عظیم که برای همه مردم مسـلمان عزا و مصـیبت شد، برای امیرالمؤمنین، شب پیروزی و شادی و موفقیّت شد. خود حضـرت هم در انتظار بود. علی‌الظّاهر آن شـب، شـب جمعه بـوده است. البته در بعضـی از روایتهـا این است که شب نـوزدهم، شب جمعه بـوده است؛ امـا در بعضـی دیگر از روایتهـا این است که شب بیست‌ویکم، شب جمعه بوده است. آن شب در خـانه امّ‌کلثوم، آن بزرگوار افطـار را به همـان کیفیّـتی که شنیده‌ایـد، صـرف کرد. افطـارِ با نان و نمک - یعنی در واقع نان خالی - شـیر را از سـر سـفره برداشت و با نان خالی، آن شب افطار کرد. شب را تا صـبح به عبادت گذرانیـد. قبل از اذان صـبح وارد مسـجد شـد و مردم را که در گوشه و کنار مسـجد متفرقاً خوابیده بودنـد، بیـدار کرد؛ اذان گفت و وارد محراب عبادت شد. در وسط نماز، ناگهان فریاد منادی بلند شد: «تهدّمت واللَّه ارکان الهدی»؛ پایه‌هـای هـدایت ویران شـد. حتمـاً مردمِ آن وقت می‌فهمیدنـد که ویران شـدن پایه‌های هـدایت یعنی چه؛ اما آن‌گونه که نقل شـده است، منادی پشت سر مفهوم آن جمله را روشن کرد؛ ندا سر داد و صیحه بلند شد که: «قتل علیّ المرتضی».(۱۴) صلّی اللَّه علیك یا امیرالمؤمنین. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احـد. اللَّه الصّـمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۱۵) پروردگارا ! تو را به محمّـد و آل محمّـد سوگند می‌دهیم، برترین درودها و رحمتها و فضل خود را بر روح مطهّر امیرالمؤمنین فرود بیاور. پروردگارا ! ما را از پیروان آن بزرگوار قرار بـده. پروردگـارا ! پیروان امیرالمؤمنین را در هر جای دنیا و در هر سَـمتی از سَـمتها که هسـتند، موفق و پیروز بگردان. دوسـتداران امیرالمؤمنین را در هر نقطه‌ای از دنیـا و در هر لبـاس و زیر هر نـامی که هسـتند، روزبه‌روز به آن بزرگوار نزدیکتر کن. پروردگارا ! اسـلام و مسـلمانان را سربلند کن. دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان راه امیرالمؤمنین را از سر راه دوستان

امیرالمؤمنین بردار. تـدابیر آنها و آنچه را که علیه دنیای اسـلام مکر می‌کننـد، باطل فرما. پروردگارا ! ملت عزیز ما را سـربلند و عزیز فرمـا. پروردگـارا ! مشـکلات و گرههـا را از کار این مردم مؤمن و فـداکار باز کن. پروردگارا ! هر کس که برای این مردم و در راه اسلام و مسلمین خدمت می‌کند، او را مشمول رحمت و لطف و کمک و یاری خود قرار بده. پروردگارا ! دلهای مردم را روزبه‌روز به یکدیگر نزدیکتر کن. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، لاسیّما علیّ امیرالمؤمنین والصّدّیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساء العالمین و الحسن والحسین سبطی الرّحمهٔ و امامی الهـدی و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابـدین و محمّدبن‌علیّ بـاقر علم النّبیّین و جعفربن‌محمّد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علیّ‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علیّ الجواد و علیّ‌بن‌محمّد الهادی والحسن‌بن‌علیّ الزّکیّ العسکری والحجّهٔ‌بن‌الحسن القائم المهدی صلوات‌اللّه‌علیهم‌اجمعین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ‌المؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. همه نمـازگزاران عزیز را بـه رعـایت تقـوا و بهره‌گیری از فیوضـات ایـن روزهـا و باقیمانـده ایـن مـاه مبـارک - کـه معـدن فیض و فضـل پروردگار است - توصیه می‌کنم. امیدوارم همه ما بتوانیم در روزهای باقیمانده این ماه، رضا و مغفرت الهی را جلب کنیم. در مسائل اساسی دنیای اسـلام، دو مسأله از همه مهمتر است که اتّفاقاً هر دو هم در ارتباطِ نزدیک با ملت ایران و مصالـح کشور ماست: یکی مسأله افغانستان است، دیگری مسأله فلسطین است. در هر دو جا تهاجمی علیه مردم مسلمان مشاهده می‌شود. مسأله افغانستان به نحوی به طرف حل پیش رفته است. امیدواریم آنچه خیر و صلاح مردم مسلمان افغانستان است، هرچه زودتر برای آنها پیش آید؛ لیکن در ماه رمضان، این دو ملت مظلوم مورد تهاجم قرار گرفتند. در اوایل ماه رمضان، بمبارانهای امریکا و انگلیس، علیه مردم افغانستان با بیرحمی و شدّتِ تمام ادامه پیدا کرد. به دهان روزه‌دار مردم، به کودکان و زنها و پیرمردها رحمی نکردند؛ غیر نظامیها را مورد تهاجم قرار دادند؛ در مواردی، کارهایی کردند که جزو جنایات جنگیِ فراموش نشدنی است و اینها ثبت خواهد شد؛ مثل حمله به زندانی که چند صد نفر در آن کشته شدند و مثل حمله به غیرنظامیها در جاهای مختلف. از سوی دیگر در چند روز اخیر، چنین تهاجمی را همدست امریکا - یعنی دولت غاصب صهیونیستی - در شهرهای فلسطین علیه مردم مسلمان این سرزمین به راه انداخته است و با تانک و هواپیما و چرخبال و ناوچه جنگی، به خانه‌های بی‌دفاع مردم، غیر نظامیان، کودکان، مدرسه‌ها و بیمارستانها حمله کرده است. اوضاع عجیبی است! امّت اسلامی باید خیلی زود استنتاج کند و از این غفلت خارج شود. گوشه گوشه دنیای اسلام مورد تهاجم است. آقایان مژده هم می‌دهند که ما به این‌جا اکتفا نخواهیم کرد؛ به بعضی کشورهای دیگر هم حمله می‌کنیم! اسم عراق و سومالی را می‌آورند. بناست دنیای اسلام مورد تهاجم کسانی باشد که به نام مبارزه با تروریسم، وارد میدانهای گوناگونی می‌شوند تا منافع خود را تأمین کنند و با بزرگترین دستگاه تروریستی عالم - یعنی حکومت صهیونیستی - نه فقط مبارزه نمی‌کنند، بلکه از آن پشتیبانی نیز می‌کنند. اگر حمله کردن با تانک به خانه‌های مردم، تروریسم نیست، پس تروریسم چیست؟! اگر موشکباران خانه‌های مردم به وسیله‌ی هواپیماهای اف - ۱۶ و چرخبالهای جنگی، تروریسم نیست، پس تروریسم چیست؟! به‌هرحال این دو مسأله، مسائل بسیار مهمی است و من راجع به هر کدام چند جمله‌ای عرض می‌کنم. در مورد افغانستان: اوّلاً ـ از این‌که احساس می‌شود یک دولتِ مورد اتّفاق گروهها و قبایل و طوایف افغانی بناست تشکیل شود و صلح و ثبات در افغانستان برقرار گردد، ما خوشحالیم. این‌که مردم مظلوم افغانستان از درگیریهای خونین و پُر از خسارتِ بیست‌وچند سال گذشته راحت شوند، برای ما یک مژده بسیار بزرگ است؛ هم به خاطر این که مردم مسلمانی هستند و غم آنها، غم ماست؛ هم به خاطر این‌که همسایه ما هستند و وضعیت و ثبات و امنیت افغانستان، با ثبات و امنیت کشور ما ارتباط نزدیک دارد. از همه جهت، از این‌که اینها آسوده شوند، ما خرسندیم. البته باید به نکاتی توجّه شود: اوّلاً امریکا سقوط حکومت طالبان را به عنوان یک پیروزی سیاسی و یک فتح نامدار و قدرتمندانه، به حساب خود ننویسد. اگر مردم افغانستان و نیروهای گوناگون افغانی که در گوشه و کنار بودند، وارد میدان نمی‌شدند، بمباران نمی‌توانست حکومتی را ساقط کند. در حقیقت مردم افغانستان سهمی ایفا کردند؛ سهمشان

هم، سهم بسیار بزرگی بود؛ والّا اگر آنها وارد میدان نمی‌شدند، امریکا هفته‌ها و ماهها می‌بایست بمب و موشک مصرف و جنایت می‌کرد؛ اما بی‌فایده. نکته بعدی این است: درست است که علی‌الظّاهر بناست ان‌شاءاللَّه یک حکومت مورد اتّفاق در افغانستان بر سرِ کار بیاید، اما این موجب نمی‌شود که جنایات امریکا در افغانستان فراموش شود. این خواهد ماند؛ این فقط مربوط به مردم افغانستان نیست؛ همه انسانها و همه کسانی که نسبت به رفتار حکومتها قضاوت می‌کنند و درباره آنها نظری دارند و بر آن نظر ترتیب اثر داده می‌شود، این کار را محکوم می‌کنند و این خواهد ماند و فراموش نخواهد شد. نکته سوم این است که ما هیچ دخالتی در کارهای افغانستان نمی‌کنیم - که چه کسی بیاید، چه کسی نیاید؛ چه کسی در رأس کار باشد، چه کسی نباشد - اما از ملت افغانستان حمایت می‌کنیم؛ همچنان که در بیست‌وچند سال گذشته، دولت و ملت ایران هرچه توانسته‌اند، انصافاً در قبال مردم مسلمان افغانستان کوتاهی نکرده‌اند. این کمک‌رسانی‌ای که در هفته قبل صورت گرفت، حقیقتاً جای تشکّر و سپاس از ملت عزیز ما را دارد و من وظیفه خود می‌دانم از همه کسانی که این کمکها را به مردم افغانستان هدیه کردند؛ کسانی که دست‌اندرکار بودند و کسانی که این فکر را به میان آوردند و مطرح کردند، صمیمانه تشکّر کنم. در طول بیست‌ویکی دو سال گذشته همین‌طور بوده است. افغانها - چه مردم افغانستان در داخل کشورشان، چه آنهایی که در این‌جا بودند - از سوی دولت و ملت ایران مورد حمایت قرار می‌گرفتند. ما مردم افغانستان را حمایت می‌کنیم. حکومت آن کشور باید مورد قبول مردم افغانستان باشد. این نکته را هم عرض کنیم؛ هر حکومتی در افغانستان اگر می‌خواهد این مردم - که کوله‌بار بیست‌وپنج سال مبارزه را بر دوش دارند - او را حمایت کنند، باید دو چیز را مورد توجّه قرار دهد: اسلام و استقلال را. مردم افغانستان مسلمان و به پایه‌های اسلامی پایبندند. بنابراین اصول اسلامی برای آنها بسیار مهم است. هر حکومتی که بخواهد برای دلخوشی غربیها و امریکاییها، اسلام و اسلام‌گرایی را کمرنگ کند، بداند که از چشم مردم افغانستان خواهد افتاد. مردم افغانستان، اسلام و استقلال را می‌خواهند. این مردم، مردمی هستند که با نیروی مداخله‌گر خارجی کنار نمی‌آیند. ضربه‌ای که شورویها در افغانستان خوردند، از کشورهای اروپای شرقی نخورده بودند. در مجارستان و چکسلواکی و لهستان، شبیه قضیه افغانستان اتّفاق افتاد - یعنی شوروی در آن‌جاها نیروی نظامی وارد کرد - لیکن هیچکدام از این ملتها که آن روز شوروی سابق، نیروی نظامی وارد کشورشان کرد و آن‌جاها را تصرّف نظامی کرد، چنین ضربه‌ای را به شوروی نزده بودند که افغانها زدند. اخیراً هم ملاحظه کردید که افغانها با دستهای نفوذی و مداخله‌های بعضی از کشورهای مداخله‌گرِ دیگر هم برخورد خوب و قاطعی کردند و نشان دادند که از مداخله بیگانگان خوششان نمی‌آید. کسانی که در رأس حکومت قرار خواهند گرفت و بناست اداره افغانستان را برعهده گیرند - منهای این‌که چه کسانی هستند و چگونه کشورشان را اداره خواهند کرد - باید اسلام و استقلال را در افغانستان رعایت کنند تا بتوانند ثبات و امنیت را به این کشور برگردانند. نکته دیگری که عرض می‌کنم، این است که اقوام افغانستان - پشتونها، تاجیکها، هزاره‌ها، هراتیها، ازبکها، قزلباشها و گروهها و قبایل کوچکی که هستند - باید با هم متّحد شوند و اختلافات گوناگون قبیله‌ای و قومی و مذهبی و شیعه و سنّی را کنار بگذارند؛ با همدیگر زندگی کنند و یکدیگر را تحمّل کنند تا بتوانند کشوری را که دشمنان، آن را به ویرانه تبدیل کردند و تعصّبها و معارضه‌های داخلی و قدرت‌طلبیها هم این معنا را تشدید کرد، ترمیم کنند و بسازند. آنها باید به یکدیگر کمک و با هم همکاری کنند. البته امریکاییها و انگلیسیها و غربیها هم بدانند که نمی‌توانند آن‌چنان که اهداف و اطماع آنها اقتضاء می‌کند، در افغانستان حضور داشته باشند. اگر بخواهند تحت هر عنوان و نامی، حضور نظامیِ بلندمدت پیدا کنند، بدانند با مردم افغانستان طرف خواهند شد و این مردم با آنها مبارزه خواهند کرد و به آنها ضربه خواهند زد. ما به‌هیچ‌وجه دخالت سیاستهای قدرت‌طلب و متجاوز و توسعه‌طلب را در افغانستان قبول و تأیید نمی‌کنیم. البته برای آبادسازی افغانستان باید کمکهای جهانی واریز شود؛ اما این کمکها باید پشت سرِ خود، سیاستها و اعمال نفوذها را نداشته باشد. در مورد مسأله فلسطین، آنچه که باید دنیای اسلام را بسیار به خود متوجّه کند، این است که بعد از قضایای ۲۰ شهریور و حمله به مراکز امریکایی در نیویورک و واشنگتن و بعد از توجّه مردم به آن

قضایا و دنباله‌اش قضایای افغانستان، غفلتی که از مسأله فلسطین شد، باعث گردید رژیم صهیونیستی حدّاکثر سوء استفاده را از این غفلت و بی‌توجّهی بکند. رژیم صهیونیستی بعد از سختگیریهای شدید و جنایتهای پی‌درپیِ چند ماه اخیر، کار را به آن‌جا رسانده است که در شهرهای فلسطینی، با وسایل جنگی و تانك وارد خانه‌های مردم فلسطین می‌شود و بی‌محابا جنایت می‌کند. صهیونیستها حداکثر سوء استفاده را از آن حوادث کردند. باید دنیای اسلام متوجّه شود و احساس مسؤولیت کند. البته هیچ کس نمی‌تواند شرکت دولت امریکا را در مسؤولیت این جنایات انکار کند. امریکاییها با شعار مبارزه با تروریسم، به ملت افغانستان حمله کردند. در افغانستان چند نفر را به عنوان تروریست معرفی کردند؛ اما با ترور مردم فلسطین و حملات وحشیانه علیه آنها، نه فقط مخالفت نکردند؛ بلکه تأیید هم کردند! واقعاً برای مردم و افکار عمومی دنیا، بسیار مایه عبرت است. اینها چه می‌گویند؟ چه طور رویشان می‌شود دم از حقوق بشر و آزادی و حقوق ملتها بزنند؟! با ملتی در خانه خودش، این‌گونه رفتار خشن و سبعانه و بیرحمانه‌ای بشود؛ اما نه فقط مخالفتی صورت نگیرد، بلکه همراهی هم بشود! متأسفانه هم دولت امریکا و هم دولت انگلیس، در مقابل افکار عمومی، بسیار بد امتحان دادند. به نظر من مسؤولان امریکا، ملت امریکا را در تاریخ شرمنده کردند. مسؤولان انگلیس، ملت انگلیس را در تاریخ منفعل و شرمنده و خجالت‌زده کردند. اینها در رأس حکومتها و ملتهایی قرار دارند و با این همه ادّعا، در مقابل این جنایت عظیم بشری حتّی بی‌تفاوت نمی‌مانند؛ بلکه حمایت هم می‌کنند! متأسفانه امروز دولت انگلیس نقش جاده صاف کن و دلّال سیاسی امریکا را بر عهده گرفته است. این رژیم فرتوت استعماری که در منطقه ما هیچ دولتی مثل او چنین سوابق ننگینی ندارد - در شبه‌قارّه هند، در همین افغانستان، در کشور خود ما، در عراق، در فلسطین و در همه این مناطق، جای پای استعمار انگلیس و جنایاتش از صدوپنجاه سال پیش به این طرف مشهود است و از حافظه تاریخی این ملتها محو نخواهد شد - حال که از آن اوج اعتبار سیاسی که مربوط به دوران استعماری‌اش بوده، افتاده است، به کوچك‌ابدال و دلّال و واسطه و دنباله‌روِ سیاسی امریکا تبدیل شده است و هرچه او می‌گوید، این هم بلافاصله از آن حمایت می‌کند. دولت امریکا و دولت انگلیس در این جنایتها و در مسؤولیت آن شریکند؛ به خاطر این که آنها عملاً حکومت جنایتکار را تشویق می‌کنند. البته این تلاشها، گرهِ کار صهیونیستها را باز نخواهد کرد؛ این هم معلوم باشد. امروز دولت صهیونیستی، آن‌چنان پادرگل و فرومانده در کار است که نمی‌داند چه کار کند. غصب و ظلم و زورگویی، عاقبت خوشی ندارد. همین چیزها باید برای دولت غاصب صهیونیستی پیش می‌آمد؛ روزهای بدتری هم در پیش است. آنچه که آنها را خشمگین می‌کند، همین انتفاضه است. همه زحمتها و تلاشها و تماسها و دوندگیهای صهیونیستها و دولت امریکا و سیاستهای آنها برای این است که بلکه بتوانند انتفاضه را فرو بنشانند. انتفاضه یعنی چه؟ یعنی قیام یك ملت برای احقاق حقّ خود؛ ملتی که سرزمینش را گرفته‌اند، خانه‌اش را گرفته‌اند، اموالش را گرفته‌اند، مزارعش را گرفته‌اند، تحقیرش کرده‌اند، در داخل کشور خود مثل یك اقلیت توسری‌خور با او رفتار می‌کنند. این ملت مدتی کوتاهی کرده است؛ اما امروز جوانانش وارد میدان شده‌اند. در میدان مبارزه، این جوانان جری شده‌اند و با سنگ به مبارزه یك ارتشِ تا دندان مسلّح رفته‌اند؛ درعین‌حال آنها را عاجز کرده‌اند. رژیم صهیونیستی در این یك سال و چند ماه اخیر که انتفاضه مسجدالاقصی آغاز شده است، حقیقتاً در کار خود درمانده است. همه سعی آنها این است که بتوانند این شعله مقدّس و این قیام بحق را خاموش کنند. بنابراین به مردم فشار می‌آورند. در این چند روز، بر مردم بیچاره فلسطین و مدارس کودکان، انواع و اقسام فشارها را وارد کرده‌اند. همه وظیفه دارند؛ در درجه اول، دولتهای اسلامی و مقدّم بر همه، دولتهای عرب وظیفه دارند. ظاهراً قرار است چند روز دیگر کنفرانسی از اتّحادیه عرب تشکیل شود. ما تشکیل این کنفرانسها را تأیید می‌کنیم. هم سازمان کنفرانس اسلامی و هم اتّحادیه‌ی عرب باید بنشینند و برای این مسائل فکر کنند. راه مقابله این است که از نیرو و ثروت و جمعیت عظیم و امکانات جهان اسلام و قدرت رأی آن در مجامع بین‌المللی، برای دفاع از ملت فلسطین استفاده کنند. به صِرف یك قطعنامه و دو کلمه حرف، اکتفا نکنند؛ بلکه امریکا را به قطع مناسبات گوناگون و به اتّخاذ مواضع قاطع تهدید کنند و از رژیمهای اروپایی بخواهند که وارد میدان شوند. امروز برای

اروپاییها و غربیها هم روز امتحانِ بزرگی است. باید امتحانشان را در دفاع از حقوق بشر و آزادی - که این همه ادّعایش را می‌کنند - پس بدهند. چطور از یک ملت با این میزان از مظلومیت نمی‌شود دفاع کرد؟! البته بعضی از دولتهای اروپایی، زبانی چند کلمه چیزی گفته‌اند، اما اینها کافی نیست. سازمان کنفرانس اسلامی و دولتهای اسلامی وظیفه دارند. و اما من به شما عرض می‌کنم: عزیزان من! ملت عزیز ایران! و به همه ملتهای مسلمان هم عرض می‌کنم: عاملی که می‌تواند در این زمینه - مثل همه زمینه‌های دیگر - تعیین‌کننده باشد، تصمیم ملتها و افکار عمومی است. ملتها هستند که با فشارِ خواست و مطالبه خود می‌توانند دولتها را به این حرکت وادار کنند. روز قدس در پیش است. امسال روز قدس، ملتهای مسلمان باید نشان دهند که نسبت به رژیم صهیونیستی و حامیانش خشمگینند و هر کس در این زمینه بی‌تفاوت باشد و هر سیاستی که در آن جهت باشد، با او خشمگینند و خشمگین برخورد خواهند کرد. البته علمای اسلام در سرتاسر دنیای اسلام و همچنین روشنفکران دنیای اسلام مسؤولیتهای ویژه‌ای دارند. به صِرف این‌که امریکاییها از حرکتی ناراضی هستند، نباید فلان عالم و فلان مفتی را در فلان کشور عربی و اسلامی به اتّخاذ یک موضع ضدّ اسلامی وادار کند؛ که متأسفانه در قضیه اخیر، یکی دو موردِ چنین در دنیای اسلام مشاهده شده است. علمای اسلام، علمای کشورهای اسلامی، روشنفکران دنیای اسلام، شاعران، گویندگان، نویسندگان، هنرمندان و قشر دانشجو در سرتاسر دنیای اسلام، همه باید امروز در حمایت از مردم فلسطین نقش ایفا کنند - وظیفه آنهاست - و این نقشها مؤثّر است و می‌تواند به این ملت مظلوم یاری برساند. زبان و حرف، کافی نیست. موضعگیریهای قاطع مردم، از بسیاری از کمکها بالاتر و تأثیرش بیشتر است. این وظیفه است و امیدواریم خداوند متعال توفیق دهد تا همه بتوانند این وظیفه را انجام دهند. من مطمئنم ان‌شاءاللَّه امسال هم روز شریف قدس، که یادگار فراموش‌نشدنی امام بزرگوار ماست، پُرشورتر و وسیعتر از همیشه - همچنان که پارسال هم پُرشورتر از سالهای قبل بود - انجام خواهد گرفت و دنیای اسلام موضع خود را در مقابل صهیونیسم غاصب، روشن خواهد کرد و صهیونیستها روزبه‌روز نفسهایشان بیشتر به شماره خواهد افتاد. این قدرتمندیها، دلیل قدرت واقعی نیست. دولت غاصب، روزبه‌روز و بتدریج به پایان عمرِ ناشی از استبداد و زورگویی خود نزدیک می‌شود و ان‌شاءاللَّه دنیای اسلام روزی را خواهد دید که فلسطین به دست ملتِ فلسطین اداره شود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین‌اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا.(۱۶) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

--------------------------------------- ۱) بقره: ۲۰۷ ۲) تحف‌العقول، ۱۸۵ ۳) نهج‌البلاغه، نامه ۴۵ ۴) همان ۵) همان ۶) نهج‌البلاغه، نامه ۵؛ «ان عملک لیس بطعمة و لکنه فی عنقک امانة» ۷) بحارالانوار، ج ۴۰، ۳۲۸ ۸) همان ۹) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۲ (در پاسخ به عبداللَّه بن زمعه) ۱۰) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷ ۱۱) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ ۱۲) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۵ ۱۳) مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل ۱۴) بحارالانوار، ج ۴۲، ۲۸۲ (با اندکی اختلاف در عبارت اوّل) ۱۵) توحید: ۴ - ۱ ۱۶) النصر: ۳ - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عید سعید را به همه امّت بزرگ اسلامی، بخصوص به ملت عزیز و قهرمان کشورمان، و همچنین به حضّار محترم و میهمانان عزیز و نمایندگان کشورهای اسلامی در کشورمان که در این مجلس حضور دارند، تبریک عرض می‌کنم. عید فطر، یکی از عظیمترین مناسبتهای اسلامی است. دنیای اسلام، روز عید فطر را به معنای حقیقی عید می‌داند و عید می‌گیرد؛ و این چیزی است که اسلام برای امّت اسلامی خواسته است: «جعله اللَّه لکم عیدا و جعلکم له اهلا»؛(۱) خدای متعال امروز را برای امّت اسلامی عید قرار داد و آنها را شایسته این عید دانست. آنچه مهم است، بخش دوم قضیه است. ما باید از این هدیه الهی استفاده کنیم؛ هم استفاده شخصی، به معنای راه دادن نور معرفت و توبه و انابه به دلهای خودمان، که اگر از عالم معرفت و محبّت الهی دریچه‌ای بر

روی دلهای خودمان باز و اندرون خود را نورانی کنیم، بسیاری از تاریکیها و گرفتاریهای دنیای بیرون هم حل خواهد شد؛ چون دل انسانهاست که سرچشمه خوبیها و بدیهاست - در اعمال و رفتار و مناسبات اجتماعی و بین‌المللی آنها - و هم استفاده عمومی بکنیم. دنیای اسلام از عید فطر به عنوان یک نقطه اتّحاد، تنبّه و بازگشت به خود و خدا استفاده کند. این چیزی است که امروز دنیای اسلام به آن نیازمند است. بعد از همه تحلیلها و فراتر از همه سلسله علل و عوامل برای گرفتاریهایی که امروز دنیای اسلام با آن مواجه است، انسان اساس را در تفرّق مسلمین مشاهده می‌کند. مسلمین اگر با هم مجتمع باشند، دل آنها هم گرم خواهد شد و مرعوب دشمنان خود قرار نمی‌گیرند. هر کس که مرعوب قدرتهای مسلّط بین‌المللی است، به خاطر این است که احساس تنهایی و بی‌پشتیبانی می‌کند. اگر دولت و ملتی مرعوبند، علّت، همین است؛ اگر افرادی مرعوبند، علّت، همین است. اگر ملتها و دولتهای اسلامی به یکدیگر احساس دلگرمی کنند؛ دولتها ببینند که ملتهایشان پشت سر آنها ایستاده‌اند؛ ملتها ببینند که دولتها عازم بر احقاق حقّند؛ ملتها ببینند که ملتهای برادر، با آنها همدل و همصدایند؛ آن‌گاه رعبی که استکبار در دلهای بعضی از ملتها و رؤسای دولتها انداخته است، دیگر جایی نخواهد داشت. اوّلین اثر اتّحاد این است که انسان احساس قدرت می‌کند. اولین اثر تفرّق این است که باطن انسان را تهی می‌کند؛ «و تذهب ریحکم(۲)»؛ طراوت و نشاط یک انسان و یک ملت را از آنها می‌گیرد. ما باید این درس را در درون کشور خود رعایت کنیم. همه آحاد ملت و بخصوص مسؤولین کشور باید نعمت وحدت و اتّفاق و همدلی را - که خدای متعال آن را به ما ارزانی داشت - برای خود حفظ کنند و آن را به خطر نیندازند: «واذکروا نعمة اللّه علیکم اذ کنتم اعداء فالّف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا(۳)». برادری، احساس همگامی و همدلی، نعمت بزرگ خداست. در داخل کشور، در صفوف مختلف مردم، در صفوف مسؤولان، در جمع سیاستمداران، در میان کسانی که حرف و جایگاه آنها در نظر مردم وقعی دارد، این احساس باید احساسِ مسلّط باشد. بر تفرّقها و مایه‌های تفرّق غلبه کنند؛ به یکدیگر نزدیکتر شوند؛ موارد جزئی اختلاف را در موارد کلّی وحدت و اشتراک حل و هضم کنند؛ نه این‌که آن جزئی‌ها را عمده کنند و مشترکات بزرگ را ندیده بگیرند. برادری اسلامی، علاقه به کشور، پرورش یافتن در دامان انقلاب، برخورداری از نعمت بزرگ نظام اسلامی، دلسوزی نسبت به آینده، علاقه‌مندی به مردم؛ اینها مشترکات است و باید آنها را حفظ کرد. به خاطر اختلافات جزئی نباید به اینها خدشه وارد کرد. این برای ما یک فریضه و ضرورت است. این فقط امری نیست که «بهتر است» آن را مراعات کنیم. نه، «باید» آن را مراعات کنیم؛ هرکس مراعات نکند، به منافع کشور و مردم و به سرنوشت انقلاب ضربه زده است. در سطح جهان اسلام نیز همین‌طور است. دولتها باید به هم نزدیک شوند؛ باید احساس قدرت اسلامی به وجود آید. اگر استکبار بتواند تک‌تک دولتها و حکومتهای اسلامی را با مسائل جزئی و با وعده‌های فریبگر، از بدنه مجموعه دنیای اسلام جدا کند، وضع همین چیزی می‌شود که ملاحظه می‌کنید. این وضع فلسطین است. مسأله فلسطین، شوخی و سرسری نیست. امروز اساسی‌ترین مسأله دنیای اسلام است و به سرنوشت غیر فلسطینیها در سرتاسر دنیای اسلام بستگی دارد. مسؤولان کشورهای اسلامی خیال نکنند که اگر مردم فلسطین را در چنگال خونریز دشمنانشان رها کردند، اسرائیل پس از بلعیدن و هضم کردن آنها - که البته چنین چیزی هرگز پیش نخواهد آمد - دولتهای مسلمان را راحت خواهد گذاشت. البته ملت فلسطین قوی و نیرومند است؛ این را نشان داده است. ملت فلسطین نشان داد که قدرت مقاومت دارد و انگیزه‌ها در او عمیق است و بلاشک دندانهای مهاجم خونریزِ سفّاک را خواهد شکست؛ و تا امروز هم با مقاومت و پایداری خود، مشکل عظیم و لاینحلی را برای دولت جعلی و غاصب صهیونیستی به وجود آورده است که در طول پنجاه سال اخیر برای این دولت پیش نیامده بود. فشاری که صهیونیستها و پشتیبانان آنها بر مردم فلسطین - این مردم مظلوم و به ستوه آمده - وارد می‌کنند، به خاطر این است که حرکت و قیام آنها در چرخ و پَرِ دستگاه استکبار و استعمار، چنان قلوه‌سنگی انداخته است که همه محاسبات را به هم زده است. البته دنیای اسلام به این مسأله باید با چشم جدّ نگاه کند؛ آن را از نظر دور ندارد؛ وظیفه خود را در قبال آن بشناسد و به آن عمل کند. آن‌گاه کار با روش صحیح، دنبال و ان‌شاءاللّه افق روشن خواهد شد. امیدواریم خداوند متعال به برکات این روز

شریف و این عید بزرگ، همه مسلمانان را از بندهای اسارت آزاد کند و همه امت اسلامی و ملت عزیز ما را مشمول رحمت و برکت خود در این روز بزرگ قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته -- ۱) مصباح المتهجّد، ۶۶۱ ۲) انفال: ۴۶ ۳) آل عمران: ۱۰۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداهٔ المهدیّین المعصومین المکرّمین، سیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. قال اللّه الحکیم فی کتابه: «واستعینوا بالصّبر والصّلاهٔ و انّها لکبیرهٔ الّا علی الخاشعین».(۱) عید سعید فطر را به همه ملت عزیز ایران، به شما نمازگزاران مکرّم و معزّز و به همه ملتهای مسلمان و امّت بزرگ اسلامی در سراسر جهان تبریک عرض می‌کنم؛ اگرچه جنایات صهیونیستها در فلسطین، برای مسلمانان عیدی باقی نگذاشته است. عید فطر، روز پاداش گرفتن و رؤیت رحمت الهی بعد از ماه رمضان است. بحمداللّه ماه رمضان را - که ماه صبر و صلاهٔ بود - با عافیت گذراندید و خدای متعال، با دعا و ذکر و مناجات، شما را به ادای فریضه روزه و توسّل و خشوع در مقابل حضرت حق موفّق کرد. امروز، روزی است که ان‌شاءاللّه خدای متعال پاداش شما را عنایت خواهد کرد. شاید یکی از بزرگترین پاداشهای الهی این باشد که خدا همه ما را موفّق کند تا بتوانیم وسیله رحمت الهی را تا ماه رمضان آینده برای خودمان باقی بداریم. رحمت الهی در ماه رمضان، ناشی از حسناتی است که شما در این ماه مبارک توفیق آن را پیدا می‌کنید. در ماه رمضان، توجّه به خدا و احسان به مستمندان و صله رحم و توجّه به ضعفا و پاکدامنی و پارسایی هست؛ آشتی با کسانی که از آنها دوری گزیده‌اید، هست؛ انصاف با کسانی که با آنها دشمنی داشته‌اید، هست. ماه رقّت و توجّه و توسّل است؛ دلها نرم و جانها با نور فضل و رحمت الهی نورانی می‌شود و انسان نسبت به انجام این حسنات توفیق پیدا می‌کند. این را تا سال آینده ادامه دهید؛ درس ماه رمضان را برای دوره سال فرا گیریم. این می‌شود یکی از بزرگترین پاداشهای خداوند، که چنین توفیقی را به ما بدهد. رضا و رحمت و قبول و عفو و عافیت را از خدای متعال طلب کنیم. این در حقیقت عید واقعی خواهد شد. آنچه که من به مردم عزیزمان در این خطبه عرض می‌کنم، این است که بزرگترین درس ماه رمضان، خودسازی است. اوّلین و مهمترین قدمِ خودسازی هم این است که انسان به خود و به اخلاق و رفتار خود با نظر انتقادی نگاه کند؛ عیوب خود را با روشنی و دقّت ببیند و سعی در برطرف کردن آنها داشته باشد. این از عهده خود ما برمی‌آید و این تکلیفی بر دوش ماست. به مردم عرض می‌کنم: به هم رحم کنید تا خدای متعال به شما رحم کند. کسانی که دستشان باز است، دست تعدّی به سمت منافع و مصالح دیگران دراز نکنند. کسانی که زرنگی و هوش و امکانات و قدرت و مسؤولیت و تواناییهای گوناگون فردی و اجتماعی دارند، از این تواناییها در راه تعدّی به دیگران استفاده نکنند. خود را بنده خدا بدانیم؛ در مقابل بقیه بندگان خدا، خود را موظّف به همراهی، احسان، نیکی و رعایت انصاف بدانیم؛ آن‌گاه باران رحمت و فضل خدا بر سر ما خواهد بارید؛ ما را شستشو خواهد داد و برکات خود را بر ما نازل خواهد کرد. البته این وظیفه همه است؛ ولی کسانی که در جامعه تمکّن و قدرت و مقام و ثروت و نفوذ کلمه‌ای در میان مردم دارند، بیش از دیگران در مقابل این بار سنگین - بار خودسازی و محدود کردن قوای خود از تجاوز به دیگران - مسؤولند. یکی از بزرگترین وظایف انسان این است که در هر جا قرار دارد، حدّ قانونی خود را بشناسد و از آن تجاوز نکند. تجاوز از حد، عبارت است از همان مفهوم زشت و ننگین استبداد و استکبار. بزرگترین خطر برای انسان این است که دچار استبداد و استکبار شود. همه هم می‌توانند به این آفت مبتلا شوند؛ باید مواظب خودشان باشند. البته کسانی که تمکّن اجتماعی آنها بیشتر است، بیشتر در معرض این آفت قرار دارند. کسی که روح استکبار دارد، اگر قدرت و پول بیشتر و مقامِ بالاتر داشته باشد، خطرش برای خود و برای مردم

بیشتر است؛ لذا باید بیشتر مواظب خود باشد. کسانی که در جامعه دچار فساد می‌شوند - فساد مالی، فساد اخلاقی، فساد سیاسی - هم خودشان را تباه می‌کنند، هم به مردم ضرر می‌زنند؛ که عامل اصلیِ آن همین است که انسان در مقابل حدود قانون و شرع، احساس تنگیِ جا کند؛ بخواهد هر مانعی را از سر راه خود بردارد. وقتی انسان خدای نکرده به این حالت دچار شد، دیگر هیچ حدّی را نمی‌شناسد؛ در مقابل هر چیزی که مانع دستیابی او به منافعش شود، سرِ ستیزه‌گری دارد و جبهه مخالفت و دشمنی به خود می‌گیرد. این‌گونه است که خطر در جامعه به وجود می‌آید. این‌که من هشدار دادم و از مسؤولان درخواست کردم که با فساد مالی مبارزه کنند، به خاطر همین است. کسی که دچار فساد مالی می‌شود، مشکل او فقط این نیست که مال مردم را می‌خورد و بالا می‌کشد؛ مشکل این است که یک جرثومه فساد، هر چیزی که در مقابل او بایستد، می‌خواهد با آن مبارزه کند و از همه نیروی خود برای برداشتن این مانع بهره بگیرد. حال این مانع اگر شرع باشد، با شرع می‌جنگد؛ اگر قانون اساسی باشد، با قانون اساسی می‌جنگد؛ اگر قوانین عادّی باشد، با قوانین عادّی می‌جنگد. بحمداللَّه قوّه قضائیّه و بخشی از قوّه مجریّه به دنبال درخواست ما، به‌طور جدّی وارد میدان شده‌اند. همه باید به اینها کمک کنند. هیچ‌کس نباید از فاسد و فساد دفاع کند. هرکس این حرکت قانونی و منطقیِ ضدّ فساد را تضعیف کند، از فساد حمایت و به آن کمک کرده است؛ دچار نوعی استبداد و استکبار شده است؛ یعنی سرکشی در مقابل قانون. البته من، هم به قوّه قضائیّه و هم به قوّه مجریّه توصیه می‌کنم که در عمل مراقب باشند، حدود را رعایت کنند. مبادا به کسی ظلم شود؛ مبادا آبروی کسی بدون این‌که استحقاق مجازات را داشته باشد، خدشه‌دار شود. مطبوعات هم باید مراقب این معنا باشند. به‌هرحال، این حرکت، یک حرکت صحیح و اصولی است و باید دنبال شود. پروردگارا ! تو را به این روز شریف و به اولیایت و به پیامبر بزرگوارت، به خاندان پیغمبر و ائمّه هدی و به همه نیکان و صالحان و به خون شهدای اسلام از آغاز تا امروز، سوگند می‌دهیم ما را در راه خودت ثابت‌قدم بدار. کسانی را که برای تو و در راه تو تلاش و مجاهدت می‌کنند، موفّق و مؤیّد بگردان. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.(۲) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه، سیّد الأنبیاء و المرسلین، ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المعصومین، سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل‌الجنّة و علی‌بن‌الحسین سیّد العابدین و محمّدبن‌علیّ باقر علم‌النّبیّین و جعفربن‌محمّد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علیّ‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علی الجواد و علیّ‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن‌علی الزّکیّ العسکری و الحجّةبن‌الحسن القائم المهدی صلوات اللَّه علیهم اجمعین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. همه برادران و خواهران عزیز را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم و امیدوارم در این روز شریف، پروردگار عالم با لطف خود گرفتاریهای دنیای اسلام را برطرف کند. در این خطبه به جهان اسلام نگاه می‌کنیم. امروز گرفتاریهای بزرگی در جهان اسلام وجود دارد. همه مسلمانان دنیا مسؤولند. دولتها، علما، روشنفکران، دانشگاهیان و هنرمندان در سرتاسر دنیای اسلام، و همه کسانی که از نفوذ کلمه برخوردارند، مسؤولترند. امروز بعضی از دولتهای بزرگ، به عنوان شرورِ بین‌المللی، از حدود خود تجاوز کرده‌اند؛ برای پیشبرد سیاستهای خود، از اِعمال هرگونه زوری دریغ نمی‌کنند؛ علیه ملتهایی که می‌خواهند آزاد زندگی کنند و دست چپاولگران را از سفره‌ی گسترده منافع ملی خود قطع کنند، فشار نظامی و سیاسی و تبلیغاتی وارد می‌کنند. امروز فاجعه فلسطین در اوج زشتی و تکان‌دهندگی است. امروز مردم مظلوم فلسطین بدون این‌که هیچ جرمی داشته باشند، جز این‌که می‌خواهند در خانه و در میهن خود آزادانه زندگی کنند و تحقیر نشوند، تروریست خوانده می‌شوند! این یکی از ظلمهای بزرگ تاریخی است. ملت فلسطین در خانه خود، غاصبان را مشاهده می‌کند؛ زندگی او به تاراج رفته است؛ خانه او از او گرفته شده است؛ منابع ثروتش در اختیار دشمنان اوست؛ علاوه بر اینها، در خانه و شهر و دیار خود او، او را تحقیر می‌کنند. اگر جوان مسلمان در فلسطین بخواهد به نماز جمعه برود، سر تا پای او را مورد بازرسی قرار می‌دهند؛ او را تحقیر می‌کنند؛ به او اهانت می‌کنند و نمی‌گذارند به نماز جمعه برود. اگر در خیابان اندک سوء

ظنّی بـه جـوان و مرد و زن مسـلمان پیـدا کننـد، آنهـا را در خانه‌شـان مـورد تحقیر و اهـانت قرار می‌دهنـد. اگر حرفی بزننـد و یـا از گوشه‌ای شـعله خشم آنها بلنـد شود، بـدون هیچ مانع و رادعی وسایل جنگی را به داخل کوچه و خیابان می‌کشانند و خانه آنها را با تانـک ویران می‌کننـد. این ملت مظلوم اگر از خود دفـاع کنـد، اگر داد بکشـد، اگر دنیـای اسـلام را به کمک بخواهـد، تروریست است؟! رژیم صـهیونیست، اعمـال تروریستی را بـا زشتی و وقـاحتِ هرچه بیشتر، روزبه‌روز شدیـدتر انجام می‌دهـد. چشـمان خود را روی اعمـال او می‌بندنـد؛ ولی این ملت مظلوم را تروریست معرفی می‌کننـد! این بزرگـترین ظلمی است که صورت می‌گیرد. دنیـای اسـلام بایـد به خود بیایـد و احساس وظیفه کنـد. من از ملت عزیزمان به خاطر حضور قدرتمندانه و پُرشورشان در روز قدس، با همه دل تشکّر می‌کنم. ملتهـای دنیـا تا آن‌جایی که می‌تواننـد و تا آن‌جایی که به آنها اجازه داده می‌شود، اظهار نفرت می‌کننـد؛ اما این بایـد در تصـمیم دولتهـا، به عمـل تبـدیل شود. دولتهای مسـلمان بایـد احساس کننـد که در مقابل این قضـیه مسؤولیت دارنـد. افکار عمومی دنیای اسلام هم بداند: امریکا و دولتهای مستکبر نمی‌توانند از موضع دلسوز و خیرخواه و میانجی وارد قضایای کشورهای ما شوند. موضع آنها، موضع دشـمنی و حمایت از ظالم و متجاوز است. وظیفه ما تمام نمی‌شود. این وظیفه، وظیفه‌ای ماندنی و به عهده همه است. بایـد ملت مسـلمان فلسـطین را تجهیز کنند، به او کمک کنند و به او دلگرمی دهند تا بتواند جهاد شـجاعانه خود را دنبال کند. البته به شـما بگویم: امروز ملت فلسـطین با مقاومت و ایسـتادگی و شـجاعت و خستگی‌ناپذیری خود ثابت کرده است که خون در مقابل شمشـیر می‌تواند بایسـتد و ان‌شاءاللَّه ثابت خواهد کرد که خون بر شمشیر پیروز است. ما نگران مسأله افغانستان هم هستیم. شرایط ملت همسایه و مسـلمان و هم‌فرهنگ ما، شـرایط خطرناکی است. وضـعی که الان وجود دارد - که مورد اسـتقبال ما هم قرار گرفته است - می‌توانـد با دخالت قدرتهای بزرگ و نفوذ دسـتهای خارجی در افغانسـتان به هم بخورد. این آرامشـی که علی‌العجاله بعـد از گذشت سالهای متمادی به وجود آمده است، اگر دولتها بخواهند دخالت کنند و منافع خودشان - نه مصالح مردم افغان - را در میـان کشور افغانسـتان دنبال کننـد، به همراه نتیجه مجاهـدت مردم افغان و آن همه رنجها و مرارتها از بین خواهـد رفت. تشـکیل دولت افغانسـتان باید از نفوذ بین‌المللی دور باشد. کسانی باید زمام کار افغانستان را در دست داشته باشند که از خود مردم و آشنا با رنجهای مردم افغانسـتان باشـند. چهار نفر آدم را از آن طرف بردارنـد بیاورنـد؛ آدمهایی که افغانسـتان را درست نمی‌شناسـند؛ دهها سال است که افغانسـتان را ندیده‌انـد؛ سالهای سـختی که مردم افغانسـتان گذرانده‌انـد، اینها زندگی خود را در کشورهای اروپایی و غیره گذرانده‌اند؛ اینها چه می‌فهمند درد مردم افغانسـتان چیست!؟ کسانی باید زمام کار را برعهده داشته باشند که دردشناس باشند؛ برای مردم افغانسـتان دلسوزی کرده باشـند؛ رنجهـای مردم را بـا پوست و گوشت و اسـتخوان خود لمس کرده باشـند. افغانسـتان در بیست‌وپنـج سـال اخیر هرچه کشـیده، از نفوذ خارجیهـا بوده است. اگر خود این ملت بر کار خود مسلط باشـد، این رنجها ان‌شاءاللَّه تمام خواهد شد. از خدای متعال می‌خواهیم سـعادت و نیکروزی را نصیب مردم مسـلمان افغانستان کند. پروردگارا! به محمّد و آل محّمـد، ملت افغانسـتان، ملت فلسـطین و همه ملتهـای مسـلمان را مشـمول رحمت و فضـل خود قرار بـده؛ آنها را پیروز کن و دسـت دشـمنان و بـدخواهانِ آنهـا را از آنهـا کوتـاه فرمـا. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم والعصـر. انّ الانسـان لفی خسـر. الّا الّـذین امنـوا و عملـوا الصّالحـات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۳) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ------------------------------

-- ۱) بقره: ۲۴۵ ۲) توحید: ۴ - ۱ ۳) عصر: ۳ - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کشاورزان، به مناسبت هفته کشاورزی

بیانـات رهـبر معظـم انقلاب اسـلامی در دیـدار بـا کشـاورزان، بـه مناسـبت هفته کشـاورزی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خـواهران عزیز از شــهرهای مختلـف، بخصـوص بـه خانواده‌هـای معظّـم شــهیدان و دیگر ایثـارگران خوشامـد عرض می‌کنـم. هفته کشاورزی که یادآور مسأله مهمّ کشاورزی در کشور ماست، باید گرامی داشـته شود. به این مناسـبت به کشاورزان سراسـر کشور و

همچنین به مسؤولان جهاد کشاورزی که بار این مسؤولیت سنگین را بر دوش گرفته‌اند، تبریک عرض می‌کنم. یک مطلب درباره قشر عظیم کشاورز و مسأله کشاورزی در کشور عرض می‌کنیم؛ یک مطلب هم برای عموم مردم عزیزمان و مسؤولان محترم درباره نیاز کنونی کشور و ملت. درباب کشاورزی و کشاورزان آنچه که در کشور ما بسیار مهم است، این است که این ملت عزیز و سربلند، در امر تغذیه و تهیه مواد غذایی اصلی خود، نباید به بیرون مرزها هیچ احتیاجی داشته باشد. از اوّل انقلاب تا امروز، تکیه بر مسأله کشت و زرع، برای تأمین این منظور بوده است. اگر یک ملت به دست خود و با ابتکار و نیروی خود، تولید و مصرف کند و حتّی بتواند شعاع مصرف تولیدات خود را در بیرون مرزهایش گسترش دهد، به مفهوم خاص و مهمّی از اقتدار دست خواهد یافت. این نیاز کشور ماست. تأکید جمهوری اسلامی از آغاز تا امروز بر روی مسأله کشاورزی، عمدتاً به این خاطر است. ما برای گندم و برنج و روغن و لبنیات و خوراک دام و بقیه مصارف عمده و اصلی کشورمان نباید نیازمند دیگران باشیم. بحمداللَّه امکانات طبیعی و انسانی در کشور وجود دارد و من امیدوارم حرکت اساسی و صحیحی در این باره انجام گیرد، که البته مقدّمات آن شروع شده است. همه باید تلاش کنند؛ هم مسؤولان و هم آحاد مردم. باید علم و تجربه و امکانات فنّی و استفاده بهینه از موجودی طبیعی و انسانی را به احساس مسؤولیت و ابتکار و پیگیری و دلسوزی بیامیزند. امیدواریم در مجموعه وزارت جهاد کشاورزی، این آمیزه مهمِ چندگانه بتواند کارساز باشد. ادغام این دو وزارتخانه باید این امید را در دلها زیاد کند که جنبه‌های مثبت را تعمیم دهد؛ هم جهاد سازندگی که از اوّل انقلاب میداندار کارهای بسیار باارزش و مهم بود، و هم وزارت کشاورزیِ سابق که مجموعه‌ای از تجربه‌ها و امکانات فراوان در آن متراکم بود. همه اینها به کارِ ادامه این راه مهم می‌آید. کارهای بزرگ، به همّتهای بزرگ و به ایمانهای عمیق - ایمان به کار، ایمان به مردم و پشت سر و مهمتر از همه‌اینها، ایمان به خداوند و پاداش الهی - احتیاج دارد و یک کار جهادی لازم است؛ جهاد یعنی همین. اگر بخواهیم کشاورزی سروسامان واقعی پیدا کند، باید این جهاد را انجام دهیم. اگر این تلاشِ ارزنده صورت گیرد، یک فایده بزرگ دیگر هم بر آن مترتّب می‌شود و آن برخورداریِ قشر عظیم کشاورز در سرتاسر کشور از دسترنج و محصول کار و تلاش طاقت‌فرسای خود است. کشاورزان ما خیلی زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند؛ این دسترنج باارزش آنها باید محصول متناسبی را برای خود آنها و برای کشور به وجود آورد. سیاست کلّی باید این باشد: روستاها را آباد کنید؛ زندگی را در روستاهای کشور آسان کنید؛ دسترسی روستاییان عزیز را - که از قشرهای محروم کشور هستند - به امکانات زندگی ممکن کنید؛ برای آنها وسیله ارتباط، راه و جاده و امکان حمل و نقل و بقیه امکاناتی که برای یک زندگی راحت لازم است، به طور کامل فراهم کنید. از اوّلِ انقلاب، این کارها با شدّت و انگیزه خاصّی در اقصی نقاط کشور شروع شد؛ اما باید کار ادامه پیدا کند و برنامه‌ریزی کامل بشود. اینها وظایف بزرگی است. همه اینها همّتهای بلند، ایمانهای عمیق و انگیزه‌های صادق و راستین لازم دارد. البته مسؤولان دارای ایمان و انگیزه‌اند؛ لذا همه ابزار و وسایل کار را باید جمع کنند. کشور ما به طور طبیعی فقیر نیست؛ ما امکانات فراوان طبیعی کم نداریم؛ از لحاظ نیروی انسانی هم کشور ما بالقوّه ثروتمند است؛ لذا مسؤولان باید از این امکانات استفاده کنند و چهره زشت فقر و نیاز و عدم استقلال در زمینه‌های اقتصادی را از این کشور پاک کنند و بزدایند. این کار - همان‌طور که عرض کردیم - احتیاج دارد به این‌که در داخل این مجموعه، ایمان و تخصّص و تجربه و کارایی و انگیزه و خلاصه کارِ جهادی تحقّق پیدا کند. آن نکته‌ای که می‌خواهم به عموم مردم و بخصوص به مسؤولان عرض کنم، این است که ملاحظه کنید توجّه به کشاورزی، یکی از نیازهای کشور است. در همه بخشهای کشور - صنعت، مسکن، راه، تولیدات زیربنایی، خدمات گوناگون، علم و آموزش و پرورش و امثال اینها - مجموعه‌ای از وظایف سنگین بر دوش همه ما قرار دارد. فقط دولت مسؤول نیست؛ قوای سه‌گانه، مسؤولان گوناگون و آحاد مردم هم مسؤولیت دارند. همه ما مسؤولیت داریم که این کارهای بزرگ را بکنیم تا کشور را به نقطه مطلوب آبادانی برسانیم و آبروی اسلام و کشور و این ملت را در مقابل چشم جهانیان حفظ کنیم. امروز این یک وظیفه همگانی است. در طول سالهای متمادی و در حکومت فاسد و مستبد پادشاهان ظالم و جائر و وابسته، همه پایه‌ها و مبانی

این پیشرفت، ویران و مورد تطاول واقع شده بود. ما باید اینها را جبران کنیم. ما راه طولانی‌ای را در پیش داریم؛ اما این راه بسیار افتخارآفرین است. این وظیفه، به چه چیزی احتیاج دارد؟ در درجه اوّل به این احتیاج دارد که مسؤولان کشور و آحاد مردم، با وحدت کلمه وارد میدان کار شوند. ما باید با هم باشیم؛ همه باید با هم باشند و به سوی یک جهت حرکت کنند تا بتوانند کار انجام دهند. با اختلاف کلمه، کاری صورت نمی‌گیرد. جماعتی که در یک جاده اسفالته راه افتاده‌اند تا به مقصدی بروند - ولو جاده اسفالته است و خطر و مهلکه‌ای هم در راه نیست - اگر در وسط جاده، سرِ یک بهانه به جان هم بیفتند و با هم اختلاف کنند، از راه خواهند ماند؛ چه برسد به این‌که موانع بسیاری هم در راه باشد؛ چه برسد به این‌که دشمنانی هم در کمین باشند؛ چه برسد به این‌که راه، طولانی هم باشد. در این‌گونه مواقع، راهروان باید بیش از معمول دامنها را به کمر بزنند؛ کمرها را ببندند؛ به هم کمک کنند و هیچ چیزی جز حرکت به سمت جلو را در نظر نداشته باشند تا بتوانند این مسیر مهم و افتخارآفرین و البته دشوار را طی کنند. این شرط اوّلِ هر پیروزی و موفقیّت است. ببینید کشورهایی که دچار اختلاف شدند، بر سرشان چه آمد. من به شما عرض کنم، عزیزان من! ملت عزیز ایران و بخصوص جوانان عزیز! امروز مهمترین امید دشمنان ملت ایران و نظام اسلامی و انقلاب یک چیز است و آن این است که دولت و نظام جمهوری اسلامی نتواند خواسته‌های طبیعی ملت را برآورده کند. همه تلاش سیاسی و تبلیغاتیِ آنها تا امروز خنثی و بی‌اثر شده است. چشمِ امید دوخته‌اند که نظام اسلامی نتواند نیازهای مردم را برآورده کند، تا بگویند نظام اسلامی و اسلام نمی‌تواند؛ تا همان کسانی که دهها سال بر این مملکت حکمرانیِ همراه با ظلم و فساد کردند، دوباره به پشتیبانی قدرتهای چپاولگر بتوانند این کشور را در کام خود ببلعند. می‌خواهند نگذارند نظام اسلامی کار کند. راهِ نگذاشتن چیست؟ در درجه اوّل، ایجاد اختلاف و تضعیف نیروهایی است که می‌خواهند برای استقلال و سربلندی این کشور کار کنند. ایجاد فساد - که فساد در ارکان هر جامعه‌ای به وجود بیاید، در حرکت آن اختلال ایجاد می‌کند - و نابود کردن منابع کشور، جزو کارهایی است که دشمن روی آنها برنامه‌ریزی می‌کند. همیشه در هر جمعیت و هر کشوری عناصری پیدا می‌شوند که دشمن بتواند روی اینها سرمایه‌گذاری کند و اینها را مثل ابزارِ خود در دست گیرد؛ مسؤولان و مردم باید هوشیار باشند. امروز علاج دردهای این کشور این است که قوای سه‌گانه با وحدت کلمه و با همکاری با یکدیگر، برنامه‌های منظّم و مرتّبی را که برای رسیدن به هدفهای این نظام و آسایش مردم مورد نظر است، تعقیب کنند. امروز این وظیفه است. قوای سه‌گانه نباید یکدیگر را تضعیف کنند. مطبوعات و رسانه‌ها نباید قوای سه‌گانه کشور را - که ارکان کشور و پایه‌های این نظامند - تضعیف کنند. مطبوعات و رسانه‌ها هم مراقبت کنند؛ اگر به گوشه‌ای از یک قوّه اعتراضی هست، این را نباید مجوّز قرار دهند و همه آن قوّه را تضعیف کنند. اگر فرضاً اعتراضی به یکی دو نماینده وجود داشته باشد، نباید مجلس را تضعیف کرد. اگر اعتراضی به یک حکم قضایی وجود داشته باشد، نباید قوّه قضائیّه را تضعیف کرد. اگر اعتراضی به بخشی از دولت وجود داشته باشد، نباید دولت را تضعیف کرد. تضعیف این پایه‌ها، تضعیف انقلاب و نظام و به تأخیر انداختن اهداف والای این نظام است. این را همه متوجّه باشند. گویندگان، نویسندگان و کسانی که افکار عمومی به آنها متوجّه است، بدانند که چه می‌کنند و چه می‌گویند. وظیفه سنگین است. در این زمینه‌ها اگر کسی خدای نکرده خلافی مرتکب شود، خدای متعال از این خلاف نخواهد گذشت. توبه این‌گونه خلافها آسان نیست؛ چون مسائل شخصی نیست. ما در طول این بیست‌ودو، سه سال همیشه به برکت اتّحاد کلمه توانسته‌ایم بزرگترین موانع را از سر راه خود برداریم. امروز هم می‌توانیم به برکت اتّحاد کلمه میان مردم و مسؤولان، بزرگترین موانع را از مقابل راهِ حرکت این ملت برداریم. هر ملت و کشوری که هدف و حرفی دارد، دشمن هم دارد. این طبیعی است. انسان اگر بخواهد دشمن نداشته باشد، باید به یک موجود عقیم و بی‌خاصیت و خنثی که هیچ‌گونه تأثیری نداشته باشد، تبدیل شود. منافعش را ببرند، حرف نزند؛ به او هجوم کنند، اعتراض نکند؛ والّا اگر انسان بخواهد در این دنیای بزرگ و پُرآشوب راهی را برود و در همه دورانهای زندگی هدفی را تعقیب کند و حرفی داشته باشد، به‌طور طبیعی یک عدّه دشمن هم دارد. ما توقّع نداریم دشمن نداشته باشیم؛ توقّع هم نداریم که دشمن، دشمنی نکند.

آنچه که انتظار داریم، از خودمان است. ما باید بتوانیم با امید و شجاعت و عزم و اراده و وحدت و توکّل به خدا، به فضل الهی همه دشمنها و دشمنیها را از سر راه این ملت برداریم و دشمن را از دشمنی کردن پشیمان کنیم. به امید خدا و به فضل الهی ما می‌توانیم و خواهیم کرد و ان‌شاءاللَّه آینده این را نشان خواهد داد. امید ما به ایمان و عزم و غیرت مردم و به بزرگواریِ کم‌نظیری است که ملت ایران در دورانهای مختلف نشان داده است و با تلاش و حضور و ایستادگی و هوشیاری خود توانسته توطئه‌های دشمن را خنثی کند. ان‌شاءاللَّه در آینده نیز همین‌طور خواهد بود و مسؤولان با تکیه به ذخیره عظیم و تمام‌نشدنی اقیانوسِ پُربرکت انسانهای بزرگ در کشور ما، خواهند توانست به بهترین وجهی به وظایف خود عمل کنند. خداوند همه شما را موفّق بدارد و دعای حضرت ولیّ‌عصر را در حقّ شما مستجاب کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً به شما برادران و خواهران عزیز که از قم تشریف آوردید و قبول زحمت کردید و فضای مجلس ما را با یاد شهیدان عزیز قمی منوّر و خوشبو نمودید، خیرمقدم عرض می‌کنم. امروز، هم مصادف است با حادثه بزرگ نوزدهم دی - که مبدأیی برای یک تحرّک عظیم در صحنه نهضت و انقلاب شد - و هم مصادف است با روز حادثه اثرگذار و فراموش‌نشدنی فیضیّه در بیست‌وپنجم شوّال سال ۱۳۴۲. این دو حادثه، نشان‌دهنده عظمت و اهمیت شهر قم، حوادث قم و مردم قم در تحوّلات این کشور است. قمیها - چه حوزه علمیّه در شهر مقدّس قم و چه آحاد مردم قم - به لطف خداوند در مسائل عظیم و فراموش‌نشدنی این کشور در دوران انقلاب و قبل و بعد از آن، نقشهای مؤثّر ایفا کردند. یاد شهیدان؛ آن فداکاران و کسانی که با جان و فکر و بیداری خود، این صحنه‌های درخشان را به‌وجود آوردند، گرامی می‌داریم و از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را نسبت به این عزیزان، ناسپاس قرار ندهد و ان‌شاءاللَّه همان راه و اهداف را ادامه دهیم. راهی که در نوزدهم دی به وسیله مردم و جوانان قم آغاز شد، راه پُرمخاطره‌ای بود؛ اما هدف بزرگی هم در پایان این راه وجود داشت و آن، ایجاد نظام اسلامی بود؛ یعنی نظامی که به برکت احکام و شریعت الهی، نظام عدالت و تقوا باشد. هدف همه پیغمبران هم ایجاد چنین دنیایی بوده است؛ دنیایی که در آن عدالت و تقوا باشد. چه موقع دنیا از عدالت و تقوا برخوردار خواهد شد؟ وقتی کارگردانان حوادث عالم - یعنی مسؤولان کشورها و رؤسای ملتها - دارای عدالت و تقوا باشند؛ والّا در هر کشوری اگر مسؤولان آن - مثل رژیم طاغوت - از تقوا و عدالت فرسنگها فاصله داشته باشند، در آن کشور نه عدالت معنا پیدا می‌کند و نه تقوا. بنابراین، اساس باید درست باشد. اساسِ درست، آن نظام و حکومتی است که بر پایه احکام الهی بنیاد شده باشد و مسؤولان آن از عدالت و تقوا برخوردار باشند. مردم دنبال این موضوع بودند. امروز نیز همین‌طور است. اگر بخواهیم مشکلات دین و دنیای ما برطرف شود، باید بر این نقطه - یعنی اقامه عدل و تقوا - پافشاری کنیم. اوّلین کسانی که از این حرکت و تحوّل عظیم اجتماعی زیان می‌کردند، چه کسانی بودند؟ کسانی که بر این کشور سلطه غاصبانه خود را برقرار کرده بودند؛ بر مردم حکومت می‌کردند؛ به مردم زور می‌گفتند و منابع ثروت مادّی و معنوی آنها را به غارت می‌بردند. آنها اوّلین دشمنان این حرکت و تحوّل بودند؛ همان چیزی که ما در اصطلاح انقلاب اسلامی، به آن استکبار جهانی می‌گوییم. چون امروز ملتها و کشورهای دنیا مسائلشان با هم مرتبط و متّصل و فاصله‌ها کم است، غارتگرانِ منابع ثروت و قدرت در دنیا به پیرامون خود اکتفا نمی‌کنند و در صدد دست‌اندازی به همه دنیا هستند. شما امروز می‌بینید که قدرتهای استکباری برای تسلّط بر دنیا و ملتها و کشورها چه می‌کنند. اگر در کشوری یک ملت توانست این سلطه جهنّمی و شیطانی را از خود دور و برای اقامه حق و عدل قیام کند، اوّلین دشمنِ او همین مراکز جهانی هستند. تا آن‌جایی که بتوانند، مانع می‌شوند که آن ملت بساط ظلم و ستم را از بین ببرد؛ کمااین‌که در دوران انقلاب - کسانی که بودند و هستند، به یاد دارند - و در مقابل حرکت مردم، همین مراکز جهانی، با همه قوا

سعی کردند ملت ایران را از این راه منصرف کنند؛ چه با سلاح، چه با توپ و تانک، چه با تبلیغات و چه با وسوسه‌ها. اگر توانستند مردم را منصرف کنند، به مقصود خود رسیده‌اند و سلطه غاصبانه خود را ادامه خواهند داد؛ اما اگر به مقصود نرسیدند و مردم توانستند بساط ظلم و ستمِ طاغوت را از کشوری برچینند، آن‌گاه شکل دشمنیِ مراکز استکباری و استعماری عوض می‌شود. همّت آنها این می‌شود که نگذارند این ملت به هدف و آرمان خود - که استقرار عدالت و تقوا در کشور است - دست پیدا کند. انواع مختلف کارشکنیها و دشمنیها و مخالفتها را به‌وجود می‌آورند، که این را هم در این بیست‌وسه سال شاهد بوده‌اید. جنگ را تحمیل کردند، بمباران کردند، حمله تبلیغاتی کردند، محاصره اقتصادی کردند، تبلیغات سراسریِ جهانی علیه این انقلاب به راه انداختند؛ همه برای یک هدف. آن هدف چیست؟ نگذارند نظام اسلامی به پشتیبانی ملت ایران - این پشتوانه قوی - به هدفها و آرمانهای خود دست پیدا کند. کاری کنند که ملت خسته شود و مسؤولان به ستوه آیند. وقتی ملت و مسؤولان از ادامه راه خسته شوند، آن‌گاه اوّلِ تجدید سلطه دشمنی است که او را بیرون کردید. برگردد، سلطه جهنّمی خود را دوباره شروع کند و وضع را به همان شکلی برگرداند که مردم آن را به هم زده و از بین برده بودند. آنها در بسیاری از نقاط دنیا موفّق شدند. قرن بیستم، قرن انقلابها و تحوّلات اجتماعی و سیاسی در دنیا بود. در همه نقاط دنیا - در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین - تحوّلات بزرگ اجتماعی به‌وجود آمد. استکبار، استعمارگران و قدرتمندان متمرکز جهانی، با همین فشارها توانستند آنها را برگردانند و وضع را به صورت اوّل و به همان شکل مطلوب خود درآورند. اما در ایران نتوانستند؛ چون در این‌جا عواملی وجود داشت که نگذاشت آنها موفّق شوند. در درجه اوّل ایمان عمیقی بود که در دلهای این مردم وجود داشت. در کنار این ایمان، رهبری قاطع و آگاه و هوشمند امام بزرگوار بود که مثل کوه در مقابل دشمن ایستاد. مردم با حضور امام، دلگرم و مطمئن شدند. در دوران امام، سخت‌ترین ضربات بر این کشور وارد شد؛ اما مردم را نشکست. عامل دیگری که نگذاشت دشمن موفّق شود، زیربنای محکم و متین نظام اسلامی - یعنی قانون اساسی - بود. در قانون اساسی ترتیبی داده شده است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهتگیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می‌دهد. این نظامِ مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد. البته دشمن به دشمنی خود ادامه داده و خواهد داد. همه ارزشهایی که عوامل بقای این انقلاب بوده است، مورد تهاجم دشمن است. ایمان مردم، به طریقی مورد تهاجم شدید همان دشمنانی است که می‌خواهند برگردند، اراده و اختیار را در این کشور در دست گیرند، دست‌نشاندگان خود را بر سر کار بیاورند و بساط ظلم و فساد خود را دوباره در این کشور پهن کنند. اینها از پا ننشسته‌اند؛ منتها در مقابل این عوامل بقا و در مقابل عناصر مقتدری که در این کشور وجود دارد، تودهنی خوردند و نتوانستند کار خود را انجام دهند. اگر ملت ما بیدار باشد و این گوهر گرانبها - یعنی ایمان - را در وجود خود حفظ و این پایه و زیربنای مستحکم را حراست کند، حتّی اگر دشمن بخواهد تا دهها سال دیگر هم معارضه کند، باز این ملت به او تودهنی خواهد زد. هم مردم نقش تعیین کننده دارند و هم مسؤولان؛ این را به شما عرض کنم. نقش آحاد مردم از قشرهای مختلف، تعیین کننده است. هر نظام و کشوری که مردمش بیدار باشند، باایمان باشند، در صحنه باشند، آماده باشند و بخواهند از حقّ خودشان دفاع کنند، هیچ قدرتی نمی‌تواند بر آنها و کشورشان تسلّط پیدا کند - نه قدرت اتم، نه قدرت موشک، نه تجهیزات نظامی و نه غیر آن - بنابراین نقش مردم بسیار مهمّ است. نقش مسؤولان هم بسیار مهمّ است. مسؤولان کشور باید بتوانند نه فقط پا به پای مردم حرکت کنند، بلکه جلوتر از آنها گام بردارند. سه خصوصیت در مسؤولان کشور لازم است، که اگر این سه خصوصیت در آنها وجود داشت، آن‌گاه این نیروی عظیم ملی می‌تواند جلوِ هرگونه خباثت و دشمنی دشمنان را بگیرد. این سه خصوصیت، تقوا و شجاعت و خودآگاهی است. مسؤولان کشور - فرق نمی‌کند؛ در همه قوا؛ چه یک مدیر دولتی، چه یک قاضی دادگستری، چه یک نماینده مجلس، چه عضو شورای نگهبان، چه عضو مجلس خبرگان، چه مسؤولان نیروهای مسلّح - باید این سه خصوصیت را داشته باشند تا کشور آسیب‌ناپذیر باشد. اگر تقوا نباشد، همه کارها خراب است. وقتی تقوا بود، هر تصمیمی که انسان می‌گیرد و

هر حرفی که می‌زنـد، برای مصلحت مردم و رضای خـداست. در این صورت صـراط مسـتقیم پیموده خواهـد شد. وقتی تقوا نباشد، انسـان از روی عصـبانیت و کینه‌ورزی و طمع حرف می‌زنـد یـا اقـدام می‌کنـد یا دسـتور می‌دهـد یا حکم می‌کنـد. اگر تقوا بود، اما شجـاعت نبود، بـاز کـافی نیست. چه بسـا آدمهـای بـاتقوا که به خاطر نداشـتن شـجاعت لازم، در آن وقتی که بایـد اقـدامی بکننـد، نمی‌کننـد و حرفی بزننـد، نمی‌زننـد. وقتی امام بزرگوار این حرکت عظیم را به‌وجود آورد، یک عامل عمده آن، شـجاعت امام بود؛ والّا خیلیها بودنـد که تقوا داشـتند و مردمان مؤمن و باخـدا بودند؛ اما شـجاعت لازم را نداشـتند. اگر شـجاعت نباشد، انسان مرعوب می‌شود و دشـمن از همین نقطه ضعف استفاده می‌کند. به‌مجرّد این‌که یک مسؤول در هر نقطه از نقاطی که گفتم - چه در مجلس، چه در دولت، چه در قوّه قضائیّه، چه در مجمع تشـخیص مصـلحت نظام، چه در شورای نگهبان و چه در سایر مراکز مهم - شجاعت نداشت و آن صـفت مهم و مؤثر در او نبود، او را مرعوب می‌کنند. این تهدیدها، این حرفها و این خط و نشان کشـیدنها، اغلب برای مرعوب کردن مسؤولان کشورهاست. بسـیاری از ملتها بـدبخت شدند، به‌خاطر این‌که رؤسا و مسؤولانشان شـجاعت نداشـتند. ملت، شجاع و آماده حضور در صـحنه بود؛ اما مسؤولانی که باید زمامها را در دست گیرند و پیشـرو باشـند و حرکت کنند، شجاعت لازم را نداشـتند. شـما اگر اهـل تاریـخ باشـید، وقـتی بـه تاریـخ نگـاه می‌کنیـد، می‌بینیـد هرجـایی که مسؤولاـن و رؤسـا و کـارگزاران و دست‌انـدرکاران اداره کشور از شـجاعت برخوردار نبودنـد، آن‌جا یک پای زنـدگی مردم لنگید. اگر همه آنها دچار بی‌شـجاعتی و ترس شدنـد، مردم بـدبخت شدند. بسیاری از تحلیلهایی که رادیوهای بیگانه درباره مسائل گوناگون در فضای کشورها می‌پراکنند، برای این است که نخبگـان کشورها را مرعوب کننـد؛ آنها احساس کننـد که نمی‌تواننـد کاری بکننـد و دسـتشان بسـته است. نیروی عظیم مردم را نبیننـد؛ قـدرت جغرافیـایی و تواناییهای فرهنگی خود را نبیننـد؛ همه‌اش چشـمشان به دست دشـمن و قـدرت دشـمن و موشک دشـمن و اقتدار دشـمن باشد. این بی‌شـجاعتی، بسیار خطر بزرگی است. صفت سوم، خودآگاهی است. مسؤولان باید آگاه باشـند و بفهمند پیرامون آنها چه می‌گذرد؛ والّا اگر مسؤولان و مدیران کشور، نمایندگان مردم، مؤثّرینِ در دسـتگاه قضایی و دیگر جاها، آدمهای خوبی باشـند؛ باتقوا باشـند و شـجاعت هم داشته باشند، اما ندانند امروز صف‌بندی دنیا کجاست و دشمن کجا نشسته است و از کجا حمله می‌کنـد، ضـربه خواهنـد خورد. جوانانی که در دوران جنگ تحمیلی در جبهه بودنـد، خوب می‌فهمنـد من چه می‌گویم. گاهی انسان در صـحنه صدای شـلیک توپ را می‌شـنید؛ اگر می‌فهمید که این شـلیک از طرف دشـمن است، می‌توانست مسـیر خود را معیّن کند و وظیفه خود را بفهمد. اگر می‌دانست این شـلیک از طرف خودی به طرف دشـمن است، باز مسیرش معیّن می‌شـد؛ اما اگر شـلیک خودی را با دشـمن و دشـمن را با خودی اشـتباه می‌کرد، گمراه می‌شد و نمی‌فهمید باید چه کار کند. وقتی توپخانه دشـمن علیه شـما مرتّب آتش می‌بارد، اگر ندانیـد دشـمن است که آتش می‌بارد، در مقابل او حسّاسـیت به خرج نمی‌دهید. گـاهی هم خـودی علیه دشـمن شـلیک می‌کنـد؛ اگر این را هم نشـناختید، بـاز اشـتباه خواهیـد کرد؛ به طرف خودی برمی‌گردیـد و می‌گوییـد چرا شـلیک می‌کنیـد!؟ امروز خودآگاهی یکی از مهمترین نیازهای مسؤولان کشور ماست. بایـد بفهمنـد دشـمن از کجا حمله می‌کنـد. سالهـا پیش، من یـک روز راجع به تهـاجم فرهنگی صـحبت کردم و گفتم دشـمن از روزنه‌هـای فرهنگی به ما حمله می‌کنـد؛ اما متأسـفانه عـدّه‌ای این را نفهمیدند. بعضـی صـریح و بعضـی هم در پرده گفتند فلانی به چه چیزی حمله می‌کند؟! کدام تهاجم، چه تهاجمی؟! امروز بعـد از گـذشت چند سال، آدمهای دیرفهم کم‌کم می‌فهمند که تهاجم فرهنگی یعنی چه! موج حملات فرهنگی دشـمن که ایمان جوانان را هدف قرار داده، حالا به چشمشان می‌آید و ابراز نگرانی می‌کنند! می‌بینند در همه‌ی محیطهایی که جوانان حضور دارنـد، دشـمن می‌خواهـد جاپایی از خود به جا بگـذارد و عقیـده آنها را به انقلاب و دین و امام برگردانـد؛ حتّی عدّه‌ای در این‌که این ملت استقلال می‌خواهد، خدشه می‌کنند! یعنی درست همان خواست دشـمن؛ یعنی تهاجم فرهنگی. مسؤولان کشور این خودآگاهی را لازم دارند تا بدانند دشـمن از کجا حمله می‌کند. اگر فهمیدند، بیدار خواهند بود. آن‌گاه شـجاعت و تقوا و پاکـدامنیِ آنهـا به کـار این ملت خواهـد آمـد. امروز یکی از مهمترین مسائـل مـا، مبـارزه با فساد است. این را بایـد همه مسؤولان

کشور بفهمند. فساد یعنی چه؟ فساد یعنی این‌که کسانی با زرنگی، با قانوندانی، با زبان چرب و نرم و با چهره حق‌به‌جانب، به جان بیت‌المال این ملت بیفتند و کیسه‌های خود را پُر کنند. این کار چند ضرر دارد: یکی این‌که خزانه این کشور که باید صرف مردم شود - صرف ساختن پُل و راه و سد و آبرسانی و آباد کردن روستاها و سامان دادن به زندگی مردم شود - به جیب یک نفر یا یک جمع خاص می‌رود. وقتی شما می‌بینید یک نفر آدم در طول مدت کوتاهی - سه، چهار سال - دهها میلیارد تومان از پول بیت‌المال را در صندوق شخصی خود قرار می‌دهد، معنایش چیست؟ معنایش این است، آن پولی که با آن می‌شد مثلاً هزار روستا را آباد کرد که مردم از زندگی لذّت ببرند و مزه فقر را نچشند، مزه زندگی راحت را بچشند، یک نفر بتواند با زرنگی، با زبان چرب و نرم، با چهره‌ی حق‌به‌جانب و با استفاده از کمک افراد غافل، همه این پولها را به چنگ آورد. بنابراین اوّلین ضرر این است که بیت‌المال خالی می‌شود و پول مردم به جیب یک شخصِ طمّاع و حریص و خودخواه و زیاده‌طلب می‌رود. ضرر دوم این است: کسانی که می‌خواهند با پول خود در کشور فعّالیت اقتصادی کنند - کارخانه تأسیس کنند، مزرعه راه بیندازند و تولید کنند - وقتی دیدند از راههای نامشروع می‌شود این همه ثروت به دست آورد، آنها هم تشویق می‌شوند که بروند کار نامشروع کنند. عدّه‌ای می‌گویند مبارزه با مفاسد اقتصادی موجب می‌شود که سرمایه‌دار، سرمایه‌گذاری نکند؛ اما من می‌گویم قضیه عکس است؛ اگر با فساد اقتصادی مبارزه نشود، هر سرمایه‌داری وسوسه و تشویق می‌شود که به جای وارد شدن به کار پُردردسر تولید و مقدّمات آن و راههای طولانی دیگر، برود مشغول بند و بست و کارهای فساد انگیز شود. یک فاسد، دیگران را هم به فساد می‌کشاند و تشویق می‌کند. بنابراین ضرر دوم این است که کشور از فعّالیت اقتصادی باز خواهد ماند. ضرر سوم این است که آدم فاسد وقتی بخواهد از بیت‌المال مسلمانان استفاده کند، به طور مستقیم که او را راه نمی‌دهند؛ مجبور است به مدیران و مسؤولان و هر کسی که سر راهِ او قرار دارد، رشوه بدهد. هر کسی هم نمی‌تواند در مقابل رشوه مقاومت کند. البته بعضی افراد مقاومت می‌کنند، بعضی هم دانسته یا ندانسته تسلیم می‌شوند. بنابراین آدم فاسد برای رسیدن به هدف خود، با رشوه دادن و شیرینی دادن، عدّه‌ای را فاسد می‌کند؛ مدیران را فاسد می‌کند، مأموران را فاسد می‌کند، مأمور بانک را فاسد می‌کند، مأمور فلان وزارتخانه را فاسد می‌کند. ضرر چهارم این است که وقتی پول و لقمه حرام در بین مردم و نخبگان و زبدگان رایج شد، گناه رایج می‌شود؛ «امرنا مترفیها ففسقوا فیها(۱)». وارد شدن در میدان فساد مالی، مقدّمه ورود به میدان فساد اخلاقی و فساد جنسی و فساد شهوانی و انواع و اقسام فسادهاست. ضرر پنجم این‌که وقتی مدیران و مردمی فاسد شدند، به پایگاه دشمن خارجی تبدیل می‌شوند. دشمن خارجی از آدمهای فاسد، برای اهداف سیاسی خود در کشور، خوب استفاده می‌کند. مبارزه با فساد، یک جهاد همه‌جانبه است. من از مسؤولان کشور خواهش می‌کنم این جهاد عظیم را به اغراض سیاسی آلوده نکنند. اگر مسؤولان کشور آن خودآگاهیِ لازم را داشته باشند، آن‌گاه می‌فهمند که امروز مبارزه با فساد لازم است و یک جهاد است. نشناختن موقعیّت و خطر، همان ناخودآگاهی است که این خود خطر بسیار بزرگی است. من امروز احساس می‌کنم مردم ما دارای خودآگاهی‌اند؛ اما بعضی از نخبگان ما خودآگاهی ندارند! امروز یکی از ضرورتهای مهم این است که مسؤولان و نخبگان سیاسی و دست‌اندرکاران اداره امور در همه قوای سه گانه و سایر ارکان این کشور، خودآگاهی داشته باشند؛ بفهمند کجا قرار دارند؛ دشمن کجاست و هدف او چیست و راهِ مقابله با آن کدام است. مردم ایستاده‌اند و در این راه، محکم حرکت می‌کنند. با این‌که به خاطر دشمنیهای دشمنان، بسیاری از خواسته‌های مردم برآورده نشده است؛ درعین‌حال مردم ایستاده‌اند؛ چرا؟ چون می‌دانند در صورت ادامه دادن به این راه - یعنی استحکام نظام اسلامی - دنیا و آخرت آنها آباد خواهد شد. این را مردم از اسلام شناخته‌اند و فهمیده‌اند و دشمن می‌خواهد نگذارد همین کار صورت گیرد. امروز هدف سیاستهای استکباری و در رأس همه شیاطین عالم امریکا این است که نگذارند نظام اسلامی - که به اراده و اختیار و میل مردم متّکی است - به اهداف خود برسد. از این طرف مانع از کارایی نظام بشوند، از آن طرف هم وسوسه کنند که مشکل شما این است که با امریکا رابطه ندارید؛ و اگر رابطه برقرار کنید، همه مشکلات شما حل خواهد شد! با این کار، می‌خواهند

راه را برای سلطه مجدّد بر این کشور باز کنند. خوشبختانه مسؤولان طراز اوّل کشور آگاهند و می‌فهمند چه کار می کنند. ملت هم بحمداللَّه مثل کوه ایستاده است. مسلماً این مسیر و این حرکت، با این ایمانی که امروز در مردم وجود دارد و با این عزم و اراده‌ای که در مسؤولان هست، به آبادانی این کشور منتهی خواهد شد و امریکا نخواهد توانست سلطه مجدّد خود را - که آرزوی اوست - بر این کشور مستقر کند. در این راه، در درجه اوّل امید ما به توفیق و کمک الهی است. اگر کمک خدا نباشد، هیچ کار به سامان نخواهد رسید. متوسّل به ذیلِ عنایتِ پروردگار و درگاه عزّت ربوبی و چشم‌به‌راه رحمت پروردگار و توجّهات حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه و دعا و حمایت آن بزرگوار و در درجه بعد - که این هم از لطف و رحمت الهی است - متّکی به ایمان مردم هستیم؛ بخصوص ایمان پُرشور جوانان عزیز در سرتاسر کشور که بحمداللَّه جوانان ما پُرحماسه، پُرشور و همراه با ایمان و آگاهی در این میدان حضور دارند. این نکته را هم عرض کنم که مردم، با ایمان خود، توقّعی از مسؤولان دارند. به مردم هم عرض می کنم که مسؤولان کشور و خود این حقیر - که خدمتگزار کوچک مردم هستم - از این راه پُرافتخار ذرّه‌ای عقب‌نشینی نخواهیم کرد. امیدواریم خداوند متعال با رضا و قبول خود، زحمات کسانی را که در این راه تلاش می کنند، مشمول لطف و قبول خود قرار دهد و برکات خود را بر این ملت نازل کند و روزبه‌روز ما را در راه حرکت به سمت اهداف اسلامی، موفّقتر فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ---

-- ۱) اسراء: ۱۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران حج و مسؤولان برگزارکننده مراسم دهه فجر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران حج و مسؤولان برگزارکننده مراسم دهه فجر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه حضّار محترم خوشامد عرض می کنم؛ هم دوستان و عزیزانی که در مسائل مربوط به واجبِ بسیار مهمِ حج مشغول خدمتگزاری هستند، هم دوستان و عزیزانی که دست‌اندرکار برگزاری مراسم بسیار مهم و حسّاس دهه مبارک فجرند، و هم به همه برادران و خواهرانی که تشریف دارند؛ بخصوص کسانی که تحمّل زحمت کردند و از راههای دور به این مجلس آمدند. همه بخشهای فعّالیت برای بهتر اداره شدن مسائل مردم و کشور، دارای اهمیت است. هر کس در هر جایی به خدمت به نظام و کشور و مردم اشتغال دارد، باید مباهات کند و توفیق و کمک الهی را بطلبد و به معنای حقیقی کلمه شکرگزار نعمت بزرگ الهی باشد که امروز با برافراشته شدن پرچم اسلام، خدای متعال بر مردم این کشور منّت گذاشته و این نعمتها را به آنها بخشیده است. خدمت کردن به مردم، حقیقتاً نعمت بزرگی است. مسأله حج از این جهت یک مسأله حسّاس و مهم و باعظمت است که کمک می کند تا مردم بتوانند از این واجب عظیم الهی به معنای حقیقی کلمه استفاده کنند. از ظرفیت عظیمی که حج برای مردم دارد - که خدای متعال می‌فرماید: «لیشهدوا منافع لهم»(۱) - آنها را برخوردار کنید. خدمت در این راه، حقیقتاً باارزش است. اگر حج، به‌گونه‌ای که طبیعتِ این واجب اقتضا می کند، تحقّق پیدا کند، بسیاری از مشکلات مسلمانها حل خواهد شد. حج، حامل معنویت و وحدت و آگاهی و معرفت است. اینها برای ملتهای اسلامی چیز کمی نیست. امروز شما ببینید از تفرّق دنیای اسلام و همدل نبودن دست‌اندرکاران کشورهای اسلامی، بخشی از دنیای اسلام چه می کشد. امروز فلسطین با سبعانه‌ترین روشها لگدکوب می‌شود و مردم فلسطین در سخت‌ترین روزهای ممکن برای یک ملت، روزگار می گذرانند. با همه امکاناتی که دنیای اسلام دارد و با وجود میل و علاقه‌ای که بسیاری از مردم جهان اسلام برای کمک دارند، عملاً کمکی به این قضیه نمی‌شود. این بسیار دردناک است. با نصیحت نمی‌شود رژیم صهیونیستی را وادار کرد تا ظلم نکند. پنجاه سال است که این ظلم ادامه دارد و این روزها به اوج خود رسیده است. جوانها و نوجوانها و زنها و فرزندها و خانه‌ها و خانواده‌ها در کوچه‌ها و خیابانها با تانکها و اسلحه‌های مرگبار روبه‌رو شوند و بی هیچ ملاحظه‌ای این‌طور سرکوب شوند؛ اینها چیز کمی است؟! آن هم نه یک روز و پنج روز و یک ماه؛ بیش از یک

سال است این وضعیت کم و بیش ادامه دارد. حج می‌تواند دنیای اسلام را متوجّه مسؤولیت سنگین خود کند. حج می‌تواند این معرفت را به ملتهای اسلامی بدهد که حضور در صحنه و داشتن موضع قاطع در این قضیه، با منافع خود آنها پیوستگی دارد. بعضی خیال می‌کنند حمایت از مردم فلسطین، خارج از منافع ملی کشورهاست. این اشتباه بسیار بزرگی است. وقتی یک ملت مسلمان به ملتهای دیگر متّکی نباشد و از طرف آنها حمایت نشود، این‌گونه راحت در معرض تطاول دشمن قرار می‌گیرد. اگر دنیای اسلام متحّد بود، یک ملت این‌طور مظلوم نمی‌شد. این قضیه ممکن است برای ملتهای مسلمان دیگر هم پیش بیاید؛ کمااین‌که دیدید در مواردی برای ملتها پیش آمده است. همبستگی اسلامی، برای دشمنان جهان اسلام و دشمنان ملتهای این منطقه و غارتگران بین‌المللی، کار را مشکل می‌کند و اجازه نمی‌دهد آنها طبق میل خود، هرطور خواستند و انتخاب کردند و مصلحت دیدند، به یک کشور و ملت اسلامی تعرّض کنند. پس حمایت عمومی دنیای اسلام از ملت فلسطین، در حقیقت حمایت دنیای اسلام از یک یک کشورهای مسلمان است؛ این ضامن و حامل منفعت همه‌ی آنهاست؛ این چیز کمی نیست. حج، این معرفت و وحدت و عزم و تصمیم را به آنها می‌دهد. بنابراین مسأله حج و استفاده از همه ظرفیتهای این واجب عظیم الهی، برای بهبود حال مسلمین جهان و همه کشورهای اسلامی، بسیار مهم است. هرچه بتوان در این زمینه، کار و تلاش و خدمت کرد، باارزش است. مسأله دهه فجر نیز همین‌طور است. بحمداللّه آحاد مردم در طول این بیست‌ودو سه سال، در همه سالها و در همه نواحی کشور نشان دادند و ثابت کردند که به دهه فجر به عنوان یادبود روزهای عظیم انقلاب دلبستگی دارند. مردم دهه فجر را قدر می‌دانند. کسانی هم که موجب می‌شوند حرکت و حضور و ابراز احساسات مردم، ممکن و آسان شود - که همین ستادهای بسیار فعّال و مفید دهه فجر هستند - کارشان بسیار باارزش است. دهه فجر برای کشور ما یک فرصت تاریخی بود و ملت ما را از یک حصار بسیار خطرناک خارج کرد. تا وقتی یک ملت در حصار استبدادِ یک حکومت وابسته و فاسد و ضدّ مردم و ضدّ فرهنگ و دین قرار دارد، هیچ چیز زیبا و مطلوبی که زندگی آنها را از لحاظ مادّی و معنوی اعتلاء بخشد و پیش ببرد، نمی‌تواند در بین آنها پا بگیرد. در آن‌چنان رژیمی، همه جا، پای بیگانه و منافع چپاولگران و اهانت به دین و فرهنگ و هویّت ملی و تضعیف کشور پیدا بود؛ و این طبیعتِ آن رژیمهاست. انقلاب، ملت ایران را از آن حصار خارج کرد و میدان و فرصت داد تا ملت بتواند در فضای آزاد، با اتّکای به خود، با قدردانی از استعدادهای درونی خود و با به کارگیری همه آحاد مردم در میدانهای عظیم کشور، خود را نشان دهد. البته نمی‌توانیم ادّعا کنیم از همه فرصتهایی که انقلاب به ما داد، توانستیم درست استفاده کنیم؛ اما می‌توانیم ادّعا کنیم که انقلاب برای کشور ما یک فرصت تاریخیِ بی‌نظیر به وجود آورد و این فرصت همچنان در اختیار ملت ایران است. دشمنان ملت ایران و هویّت ملی و پیشرفت این کشور می‌خواهند ملت ایران را از این فضای مستعدِّ بالندگی و رشد خارج کنند و باز هم استیلای بیگانگان را بر این کشور برگردانند. یادبود دهه فجر، خود مانع بزرگی در راه تحقق این هدف است. سعی می‌کنند انقلاب را از یاد مردم ببرند؛ اما دهه فجر، انقلاب را به یاد مردم می‌آورد. سعی می‌کنند امام را از یاد مردم ببرند؛ اما دهه فجر، تجسّم اراده و عظمت امام بزرگوار ماست. البته شما برادران و خواهرانی که مسؤول این ستادها هستید، باید با دادن آگاهیهای لازم و انجام فعّالیتهای فرهنگیِ ضروری، مردم را به بهترین وجه از دهه فجر بهره‌مند کنید. امروز موج سیاسی، فرهنگیِ دشمنان بشریّت - که البته دشمنان اسلام و بخصوص ملتهای مستقل هم هستند - به صورت بسیار وسیع در همه جای دنیا گسترده شده است؛ مخصوص کشور ما هم نیست. آن ملتی می‌تواند روی پای خود بایستد و خود را از کمند تسلّط مراکز استکباری نجات دهد که بتواند در مقابل این امواج بایستد و با آنها مقابله کند. وقتی ملت، بیدار و هشیار و متّحد باشد و معرفت و آگاهی لازم را کسب کرده باشد؛ وقتی مسؤولان در خدمت منافع مردم باشند و خالصانه و مخلصانه و مجدّانه و پیگیر، به دنبال این باشند که اهداف عالیه این انقلاب و نظام را برآورده کنند و مردم را از این هدفها برخوردار کنند؛ آن‌گاه هیچ دشمنی نمی‌تواند مقاصد شوم خود را در این کشور پیاده کند. مسؤولانی با جدّیت و صداقت مشغول خدمتگزاری هستند؛ مردم هم به معنای حقیقی کلمه در راه اسلام و انقلاب ایستاده‌اند. ایمان و استقامت و آگاهی

مردم، حقیقتاً مثال‌زدنی است. البته دستهایی هم سعی می‌کنند نگذارند. این‌که ما اصرار می‌کنیم باید با فساد و سوء استفاده مالی و اقتصادی بـا جدّیت برخورد شود، به خاطر همین است؛ چون اگر دستهای سودجو بتواننـد فساد اقتصادی را در میان مسؤولان رایج کننـد، ضربه‌ای به کشور می‌خورد که با هیـچ چیز جبران نمی‌شود. لـذا عرض کرده‌ایم، باز هم تکرار می‌کنیم: مبارزه با فساد، یک جهاد واقعی و البته کار بسیار دشواری است. اگر این جهاد بزرگ بخواهد موفّق شود و پیش برود - که ان‌شاءاللَّه به فضل الهی و به پشتیبانی شما مردم، این کار خواهد شد - یک شرط مهم و اصلی آن این است که همه مسؤولان کشور با یکدیگر همدل و شریک باشند. البته رؤسای قوا بحمداللَّه در این کار همکاری و همدلی می‌کنند؛ اما در همه‌ی سطوح، مسؤولان کشور و قوای سه‌گانه باید در این راه با یکدیگر همکاری کننـد و عزم جدّی نشان دهنـد. هر کـدام از قوا در این زمینه سـهمی دارند و باید نقش خود را ایفا کننـد. در میـان مسؤولاـن - چه در دولت، چه در قوّه قضـائیه و چه در مجلس - هیـچ کس نمی‌توانـد نسبت به این کار بزرگ، که برای سـرنوشت کشور و ملت و نظام اسـلامی تعیین‌کننـده است، خود را کنار بکشـد و شانه از این کار خالی کنـد. همه باید در این زمینه فعال باشند. لازم است در این خصوص هیچ تبعیضی وجود نداشته باشد. دستگاههایی که با فساد مبارزه می‌کنند، نباید بگویند فساد در فلان‌جا بـد است؛ اما در جای دیگر - اگر باشـد - به آن بدی نیست. فساد، فساد است؛ در هرکس فساد وجود داشته باشد، بایـد با او مبارزه کننـد. کسانی که با فساد مبارزه می‌کنند، باید قاطعانه و بدون مجامله مبارزه کنند و در حقّ فاسد و مفسد، مُرّ قانون را اعمال کنند. من به شـخص یا پرونده یا موضوع خاصّی نظر ندارم. برای من اشخاص مطرح نیستند؛ این کار باید به نحو صحیح و قاطع انجام گیرد و دنبال شود. کسـی که وسوسه می‌شود وارد میـدان فساد مالی شود، بایـد بداند دردسر این کار زیاد است. بفهمد مردم و مسؤولان کشور با این قضـیه برخورد می‌کنند. این یکی از شـرایط بسـیار مهم است. از جمله مسائلی که در این مبارزه وسیع حتماً باید مورد توجّه قرار گیرد، این است که تنها با کسی که فساد کرده و فسادی که تحقّق پیدا کرده است، برخورد نشود؛ مواظب باشـند فساد به وجود نیایـد. بنـده به مسؤولان دسـتگاههای اجرایی و قضایی تأکیـد کرده‌ام، بگردنـد ببینند جاهایی که گلوگاه فساد است، کجاست؛ آن‌جا را تحت نظارت قرار دهند و نگذارند از اوّل فسادی به وجود بیاید. البته مواظب باشند تمایلات و احساسات و بازیهای سیاسی و خطّی و جناحی و غیره - که دشمنان از این‌که این چیزها در بین مسؤولان ما رواج پیدا کند، خوشحال می‌شوند - به میان نیایـد؛ جلوِ حق را نگیرد و مانعِ دیـدن و نظر کردن و فهمیـدن چشـمها نشود؛ بلکه بایـد بی‌نظرانه و برای خدا عمل شود. اگر این‌طور شد، به مملکت سود خواهد رسید. بعضی می‌گویند مبارزه با فاسد و مفسد موجب می‌شود در کشور سرمایه‌گذاریهای مالی صورت نگیرد. این حرف، غلط و از لحاظ علمی رد شده است. کسانی که متخصّـص این کارها هستند و دانش این کارها را دارند، می‌داننـد و می‌گویند اگر در یک کشور فساد وجود داشـته باشد، نسبت سـرمایه‌گذاری در آن کشور پایین می‌آید. اینها ثابت شده است. هر چه فسـاد بیشتر باشـد، نسبت سـرمایه‌گذاری کمتر می‌شود؛ اما هر چه فساد کمتر باشـد، نسـبت سـرمایه‌گذاری رشـد پیـدا می‌کند. من خواهش می‌کنم کسانی که به این مسائل آگاهند، بیایند اینها را برای افکار عمومی تشریح و بیان کنند تا عدّه‌ای نتوانند با جنجالی کردن مسائل، این حرکت عظیم را تحت‌الشّـعاع قرار دهنـد. من شک نـدارم، کسانی که نمی‌خواهنـد این کشور به سامان اسـلامی خود برسد، سـعی می‌کنند جلوِ این حرکت را بگیرند. البته مسؤولان ما خوشـبختانه قاطع و عازم و جازمند؛ اما ممکن اسـت آن افراد، گرفتـاری و جنجـال درست کننـد. این نکته را هم به همه ملت عزیزمان عرض کنم: مواظب و مراقب باشـید؛ مبادا با ایجاد یک جنجال در گوشه‌ای، این حرکت عظیم را تحت‌الشّـعاع قرار دهند و به دست فراموشـی بسپارند. اینها هوشـیاری ملت عزیز ما را می‌طلبد. البته مسؤولان هم باید مواظب باشند و بهانه‌ها را از دست دشمنان بگیرند. اگر مشکلاتی در بعضی از قشرها وجود دارد، تا آن‌جایی که امکانات مملکت اجازه می‌دهد، این مشـکلات را برطرف کنند و نگذارند دشـمنان بهانه به دست آورند و جلوِ حرکت مبارزه با فساد را بگیرنـد. در سالهای گذشـته، شـعار مبارزه با فساد، مکرّر مطرح شـد؛ در جلسات، به برخی مسؤولان تأکید شد؛ در محافـل عمومی، برای مردم بیان شـد؛ اما با همین‌گونه جنجالها و مغلطه‌کاریها نگذاشـتند پیش برود. مسؤولان عالیِ کشور به کسانی

که زندگی آنها در لجنزار فساد و رشدشان با فساد است، نباید اجازه دهند با بهانه‌های گوناگون، جلوِ این کار بزرگ را بگیرند. در درجه اوّل، وحدت و هماهنگی و همدلی بین مسؤولان قوا مطرح است. قوّه مجریّه، قوّه قضائیّه، قوّه مقنّنه، نمایندگان محترم مجلس، وزرای محترم، قضات محترم، همه کارگزاران نظام اسلامی و کارگزاران حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه و در واقع خدمتگزاران این مردمند. همه خود را خدمتگزار مردم بدانند. امروز مردم از مبارزه با فساد خرسند می‌شوند و آن را مطالبه می‌کنند. هر کس به مردم علاقه دارد، هر که از زبان مردم حرف می‌زند و برای آنها کار می‌کند، باید در این مبارزه پیشقدم باشد. البته همه دست‌اندرکاران هم باید سعی کنند که در این زمینه، ظلم و ناروایی به وجود نیاید. با فساد و فاسد و مفسد مبارزه کنند، نه با بی‌گناه. این هم باید مراقبت شود. تبعیض هم نباید باشد - همان‌طور که عرض کردیم - با یک چشم به افراد نگاه کنند. اگر این‌طور شد - که به لطف و فضل الهی ان‌شاءاللّه همین‌طور هم هست و خواهد بود - آن‌گاه الطاف الهی شامل حال خواهد شد و خدای متعال کمک خواهد کرد تا این حرکت پیش برود و ان‌شاءاللّه در همه بخشها مسؤولان بتوانند به وظایف خود به‌درستی عمل کنند. از خداوند متعال می‌خواهیم که الطاف خود را بر این ملت عزیز نازل کند و ان‌شاءاللّه این ایام - این ماه مبارک و ماه ذی‌حجّه و دهه مبارک فجر - را روزها و ماههای لطف و مرحمت و برکات خود برای ملت و کشور قرار دهد و قلب مقدّس حضرت ولیّ عصر را از ما راضی و خشنود و دعای آن بزرگوار را شامل حال ما کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) حج: ۲۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش بین‌المللی رسانه‌های جهان اسلام حمایت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش بین‌المللی رسانه‌های جهان اسلام حمایت از انتفاضه فلسطین بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران عزیز خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که گردهمایی شما برای عالم اسلام، بخصوص برای مردم مظلوم فلسطین، برکاتی داشته باشد. دو مطلب را عرض می‌کنم: یک مطلب درباره مسأله فلسطین - که امروز مهمترین مسأله جهان اسلام است - و مطلب دیگر در باب رسانه‌ها و نقش و مسؤولیت آنهاست. باید شک نکنیم که این روزها، روزهای سرنوشت‌سازی برای فلسطین است. البته فلسطین صحنه درگیریهای اسلام و دشمنانش در طول تاریخ ما بوده و در صد سال اخیر - بخصوص در پنجاه سال اخیر - خطّ مقدّم مبارزه با دشمنان اسلام بوده است. در واقع می‌شود فلسطین را تابلویی از حوادث مهم تاریخ اسلام در قرنهای متمادی دانست. ولی آنچه که امروز در فلسطین می‌گذرد - با توجه به جوانب قضیه - تقریباً استثنایی است. اوّلاً ـ فشارهایی که امروز بر مردم فلسطین وارد می‌آید، بی‌سابقه است؛ ثانیاً فداکاری و مبارزه جانانه‌ای هم که امروز مردم فلسطین می‌کنند، بی‌سابقه است. ما هرگز ملت فلسطین را با این جدّیت، با جسم و جان و مال و فرزند و عزیزانشان در صحنه مشاهده نکرده‌ایم. این خصوصیت مربوط به این انتفاضه مبارک است. البته امریکا و بسیاری از کشورهای غربی از اسرائیل حمایتی بی‌دریغ و آشکار می‌کنند و میثاقهای بین‌المللی را زیرپا می‌گذارند و یک بار دیگر برای همه دنیا به اثبات می‌رسد که نگاه قدرتهای بزرگ به معاهدات و مجامع بین‌المللی، یک نگاه ابزاری است. آنها از این معاهدات و از این مجامع بین‌المللی، فقط در جهت منافع و هدفهای خود استفاده می‌کنند و برای معاهدات و مجامع مذکور، احترامی قائل نیستند. یقیناً اسرائیل بدون پشتیبانی اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی و رسانه‌ایِ قدرتهای بزرگ، امروز و همیشه، نمی‌توانست و نمی‌تواند بر سر پا بماند. مجرم در این قضیه، فقط اسرائیل نیست؛ در درجه اوّل، امریکا هم در همه فجایع اسرائیل شریک جرم است. غرب و قدرتهای غربی، از آغاز پیدایش غدّه سرطانی صهیونیسم در این منطقه، تعامل دوجانبه‌ای را با هم داشتند. وظیفه اسرائیل این بوده است که منافع قدرتهای متجاوز غربی را در منطقه اسلامی حفظ کند؛ یعنی همیشه روبه‌روی کشورهای اسلامی و کشورهای منطقه، تهدید دائمیِ بالفعلی قرار داشته باشد و کشورهای اسلامی را در یک دغدغه دائمی نگه دارد تا آنها نتوانند با هم متّحد شوند و یک مجموعه همدل و

همجهت را به وجود آورند و از امکانات و ثروت و نیروی انسانی خود برای منافعشان استفاده کنند. متقابلاً وظیفه آنها هم این بوده است که این غدّه سرطانی را در این منطقه با همه وجود نگه دارنـد. البته امروز این نقش بیشتر از همه برعهده امریکاست. در آغاز پیدایش این مشکل و مصیبت بزرگ برای دنیای اسلام، غفلتهایی صورت گرفت و تدبیر درستی برای مقابله با این مشکل دیده نشد و به کار نرفت. البته شخصیتهای برجسته‌ای در فلسطین و بیرون از فلسطین بودنـد که نبایـد زحماتشان نادیده گرفته شود - از قبیل مرحوم عزّالدین قسّام، مرحوم حاج امین الحسینی، مرحوم شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء - همه اینها خطر وجود دولت و حکومت صهیونیستی را در این منطقه شناختند و آن را گوشزد کردنـد و مبارزاتی انجام دادنـد؛ لیکن دنیای اسلام و موظّفان دنیای اسلام نتوانستند نقش خود را درست ایفا کننـد؛ لـذا در مبارزه مردم فلسطین با این پدیده بسیار خطرناک، افت و خیزهایی در طول زمان وجود داشته است. ولی مبارزه امروز دو خصوصیت دارد که در هیچیک از زمانها این دو خصوصیت در مبارزات فلسطینیها و مبارزه برای فلسطین، با هم وجود نداشته است: یک خصوصیت، اسلامی بودن این مبارزه است؛ و خصوصیت دوم، مردمی شدن و همه‌گیر شـدن آن است. اجتماع این دو خصوصیت با هم، زانوان رژیم صهیونیستی را به لرزه درآورده است. احساس خطر در سراسر کیان صهیونیستی وجود دارد. می‌فهمند و درست تشخیص می‌دهند که خطر عمده و اساسی، امروز به وجود آمده است. کسی که امروز در مقابل کیان صهیونیستی قرار گرفته، یک گروه نیست؛ شخصیتهای سیاسی‌ای نیستند که بشود پشت میز مـذاکره آنها را مجاب کرد. شـما می‌دانیـد که پشت میز مذاکره، با شیوه‌های گوناگون می‌شود افراد را مجاب کرد - با تهدید، تطمیع و وعده‌های دروغ - اما وقتی مبارزه در دامن ملت افتاد و خودآگاهی در میان مردم به وجود آمد و آنها با همه وجود احساس کردند که وظیفه دارند در مقابل وضعیّت بایستند، والّا یکسره نابود و پامال خواهنـد شـد؛ از طرفی هم هنگامی که تـدبیر مبارزه، از ایمان اسلامی سرچشـمه گرفت و به دلهـا و جانها متّکی شـد، در این صورت، مبارزه برای دشـمن، بسیار خطرناک می‌شود. امروز چنین وضـعی پیش آمـده است. سردمداران رژیم مستکبر امریکا هم به همین دلیل عصبانی‌اند و باطن خود را نشان می‌دهند. آنچه در دل آنها وجود دارد و همیشه پشت پرده‌های ضخیم ریاکـاری، آن را پنهان می‌کننـد، امروز در اظهاراتشان نشان داده می‌شود. امروز امریکاییها نه فقط از رژیم سفّاک صهیونیستی، بلکه از جنایتهای صریحِ آن هم بدون هیچ پوشش و شرمی حمایت می‌کنند. فقط مسأله ترور نیست؛ یک جنایت بزرگ و آشکار صورت گرفته است؛ از این حمایت می‌کننـد؛ از آوردن تانکها در کوچه‌ها و خیابانها حمایت می‌کننـد؛ از ویران کردن خانه‌های مردم حمایت می‌کننـد. این بـاطن رژیم اسـتکبار است. «اسـتکبار»ی که در واژه‌هـای انقلاب اسـلامی تکرار می‌شود، یعنی این. حمـاس و جهـاد اسـلامی و حزب‌اللّه را به عنوان تروریست معرفی می‌کننـد. چرا؟! مگر اینها چه کرده‌انـد؟! جرم اینها این است که از شـرف و میهن و خانه و مردمِ خود دفاع کرده‌اند. میل امریکاییها این است که اسرائیل با جلّادان خود، بچه‌های کوچک؛ بچه‌هایی مثل پسر این مرد(۱) را جلوِ چشم پدرانشان به قتل برساند و کسـی اعتراض نکند، چیزی نگوید، در صدد پاسـخ برنیایـد و خشـمگین نشود. گنـاه حمـاس و جهـاد اسـلامی و حزب‌اللّه لبنـان و همه مبارزان حقیقی صـحنه نبرد فقط این است که در مقابل این گونه تجاوزات قساوت‌آمیز و کم‌نظیر، به پاسخ عملی دست می‌زنند و اقدام می‌کنند. جرم جمهوری اسلامی هم این است که آشکارا و صـریح از حقّ و عـدالت دفـاع می‌کنـد. ما هرگز دفاع از حقّ و عـدالت را به خاطر میلِ دل قـدرتهای اسـتکباری کنار نگذاشتیم. ما هرگز در این زمینه، سازش و ریاکاری نکردیم. ما صریحِ حقّ و عدالت را مطرح و از آن دفاع کردیم. این جرم ماست. امریکاییهـا بـاطن خود را نشـان دادنـد. رئیس جمهور امریکـا در نطق اخیرش، مثـل کسـی حرف می‌زنـد که تشـنه خون انسانهاست! کشورها و ملتها را تهدیـد و متّهم می‌کند. همه دنیا می‌دانند که شیطان بزرگ، امریکاست؛ این یک حرف متّکی به دلیل است. این عنوان «شـیطان بزرگ» برای امریکـا، یک نامگـذاری بی‌دلیل نبود. شـما به تاریـخ سـی، چهل سال گذشـته نگاه کنیـد؛ بیشترین کار شکنی را نسبت به نهضـتهای مردمی و مستقل، امریکـا کرده است. بیشـترین ترور شخصـیتهای مؤمن پاکـدامن را در دنیـا، دسـتگاه جاسوسـی سـیای امریکا کرده است. بیشترین حمایت را از رژیمهای ضدّمردمی در دنیا، امریکا کرده است. بیشترین فروش اسلحه و

سلاحهای مرگبار را در دنیا امریکا کرده است. بیشترین چپاول و غارت را نسبت به ثروتهای ملتها، امریکا کرده است. اینها شیطنت است؛ پس بزرگترین شیطانهاست. البته این کارها را شیطانهای دیگری هم در دنیا می‌کنند، اما هیچکدام به شیطنت امریکا نیستند؛ پس او حقّاً شیطان بزرگ است. این شیطان بزرگ که همه ملتها - نمی‌گویم همه دولتها و حکومتها - شیطنتش را قبول دارند، جمهوری اسلامی را به شیطنت متهم می‌کند! ما افتخار می‌کنیم که منفورترینِ شیطانهای دنیا، با ما با این لحن حرف بزند. ما از تعریف و تجلیل سردمداران رژیم امریکا هرگز خشنود نمی‌شویم. او مسؤولان کشور ما را متّهم می‌کند که منتخب مردم نیستند! در جمهوری اسلامی، همه سران کشور، منتخبان ملتند؛ آن هم نه یک انتخاب خشک و صرفاً برای این‌که کاری کرده باشند؛ یک انتخاب حداکثریِ مطلق و همراه با عواطف شدید است. این بی‌تجربگیها و بی‌معرفتیهای نسبت به حقایق ملتها، همان چیزهایی است که امریکا تا به‌حال سیلی و چوب آنها را خورده و بعد از این هم خواهد خورد. مسؤولان بی‌تجربه امروز امریکا، کشور بزرگ خود را با این حرفها و با این کارها لحظه به لحظه به لبه پرتگاه سقوط نزدیکتر می‌کنند. اینها از معنویّت و انسانیت و حقوق انسانی بویی نبرده‌اند. با ملتهای مظلوم، اگر بتوانند، در نهایت شدّت و خشونت عمل می‌کنند. با ملتهایی که در مقابل آنها تسلیم نشوند و به زانو در نیایند؛ اگر بتوانند، همان کاری را می‌کنند که امروز رژیم صهیونیستی با مردم فلسطین می‌کند. ولی نمی‌توانند و در ارزیابی قدرت خود هم اشتباه می‌کنند. رژیم صهیونیستی با پشتیبانی امریکا - دو عنصرِ به‌کلّی دور از معنویت و حقیقت و عدالت و انسانیت - در صدد است ملت فلسطین را به زانو درآورد و او را وادار کند که حرف حقّ خود را بر زبان نیاورد و پس بگیرد؛ و البته نخواهد توانست. خصوصیت مبارزه امروز و انتفاضه فلسطین این است که ملت فلسطین به معنای حقیقی کلمه به‌پاخاسته است. به نقش رسانه‌ها و تبلیغ می‌رسیم. این صحنه مبارزه، یک صحنه عمومی است. هر کس به قدر توانایی خود در سرتاسر دنیای اسلام وظیفه‌ای دارد و باید نقشی ایفا کند. امروز دنیا، دنیای رسانه‌ها و تبلیغ و تبیین است. امروز در مقابل شما امپراتوری خبری دشمنان دنیای اسلام قرار دارد که غالباً در کنترل صهیونیستهاست. امروز یک اتوبان یکطرفه خبر و تحلیل از طرف رسانه‌های خبری به سمت افکار عمومی دنیا - از جمله افکار عمومی کشورهای عربی و اسلامی و خود مسلمانان - جاری است. صهیونیستها از آغاز شروع کار خود، به سمت رسانه‌های خبری و تبلیغی رفتند. یکی از سیاستهای آنها این بود که رسانه‌های تبلیغی دنیا را قبضه کنند. امروز این‌گونه است. آنها از اوّلِ کار، یک شگرد تبلیغی را انتخاب کردند که بسیار مهمّ و تعیین کننده بود و تا امروز تأثیرگذار بوده است؛ آن شگرد تبلیغی عبارت است از مظلوم‌نمایی. برای مظلوم‌نمایی، داستانها و افسانه‌های فراوانی جعل شد؛ خبرهایی ساخته شد و تلاشهای بی‌وقفه‌ای انجام گرفت. امروز هم در نهایت سفّاکی، باز همان تبلیغات ادامه دارد؛ یعنی باز هم مهمترین کار صهیونیستها در دنیای تبلیغات، مظلوم‌نمایی است. اینها مسأله نگرانی روانی یهودیان را مطرح کردند و گفتند چون یهودیان در طول قرنهای متمادی زیر فشار بودند، از لحاظ روانی دچار نگرانی‌اند و به امنیّت روانی احتیاج دارند. صهیونیستها در مذاکرات با سران کشورهای غربی و بعدها در گفتگوهای خود با کشورهای اسلامی و عربی، مسأله امنیّت روانی را مطرح کردند و گفتند ما به امنیّت روانی احتیاج داریم و باید امنیّت روانی ما تأمین شود. این امنیّت روانی یعنی چه؟ هیچ معنای مشخّص و هیچ پایانی ندارد. هر اقدامی بخواهد انجام بگیرد، اگر به سودشان نباشد، به بهانه امنیّت روانی، می‌توانند آن را خنثی کنند. بسیاری را در دنیا قانع کردند که به امنیّت روانی احتیاج دارند و باید امنیّت روانی آنها تأمین شود. برآوردن نیاز اسرائیل در مورد امنیّت روانی، مشکلتر است از چشم پوشیدن از سرزمین. شما وقتی سرزمین را از دست می‌دهید، می‌دانید چه چیزی را از دست دادید؛ اما وقتی می‌خواهید خواسته اسرائیل را در مورد امنیّت روانی برآورده کنید، نمی‌دانید تا کجا باید تسلیم شوید و تا کجا باید امتیاز بدهید. این امتیاز دهی، پایانی ندارد؛ مرتّب باید امتیاز داد. تجربه اروپا در این مورد، عبرت‌آموز است. دولت آلمان صد و پنجاه میلیارد مارک به عنوان خسارت به یهودیان داد؛ اما خسارت یهودیان از آلمان هنوز تمام نشده است؛ باز هم خسارت طلبکارند و باید به آنها داده شود! آنچه یهودیان با آلمان کردند، کم و بیش با برخی کشورهای اروپایی دیگر - مثل اتریش، سوئیس، فرانسه، حتّی تا چند سال قبل با

واتیکان - نیز انجام دادند. همه باید خسارت بدهند؛ این خسارت تمام شدنی نیست! در بعد روانی، اسرائیلیها فعّالیتهای بسیار مهمّی دارند. همه سیاستمداران، خبرنگاران، روشنفکران، کارگزاران و نخبگان غرب باید در مقابل بنای یادبود کوره آدم‌سوزی سر تعظیم فرود بیاورند؛ یعنی همه، داستانی را که اصل صحّت آن معلوم نیست، مورد تأکید قرار دهند و خود را بدهکار آن داستان قلمداد کنند. اینها روشهایی است که در تبلیغ دارند و همه معطوف به «مظلوم‌نمایی» است. البته در بخش دیگری از دنیا، با تکیه بر داستانهای ذکر شده در تورات و این که این‌جا سرزمینی است که به فرزندان اسرائیل بخشیده شده، بسیاری از مسیحیان را هم با خود همفکر و همدل کردند. آن طوری که من در آماری ملاحظه کردم، اینها توانسته‌اند در برخی کشورها - از جمله عمدتاً در امریکا - به عنوان پشتوانه افکار عمومی، با همین تبلیغات، میلیونها صهیونیست غیر یهودی درست کنند! اینها سالهاست که این کار تبلیغاتی را می‌کنند. امروز هم با شدّت هر چه تمامتر همین تبلیغات در دنیا ادامه دارد. البته از حوادثی هم که پیش آمد - مثل حادثه بیستم شهریور (یازده سپتامبر) در نیویورک و واشنگتن - حداکثر سوء استفاده را کردند و توانستند مسأله فلسطین را از متن قضایای دنیای اسلام به حاشیه برانند. از این جهت هم صهیونیستها صددرصد مورد کمک امریکا قرار گرفتند. اما در مقابل، هیچ کس حق ندارد و نباید در کشورهایی که ادّعای آزادی می‌کنند، آتش زدن زندگی زنان و کودکان فلسطینی را مورد سؤال و اعتراض قرار دهد و قساوتهایی را که امروز علیه ملت فلسطین به کار می‌رود، ذکر کند. با توجه به این روش تبلیغی و شناخت روانی‌ای که انسان از دشمن پیدا می‌کند، مجموعه مسؤولان و کارگزاران رسانه‌های کشورهای اسلامی باید مسؤولیت خود را احساس و راه خود را تنظیم کنند. این یک کار حیاتی و مهمّ است. امروز نه فقط برای ملت فلسطین، بلکه برای دنیای اسلام، این یک کارِ حیاتی و یک وظیفه سنگین است. به عنوان یک مثال، من تجربه جنوب لبنان را - که دوستان در جریان آن هستند - به عنوان یک الگو می‌توانم مطرح کنم. مؤمنین و جوانان مبارز لبنان توانستند از اهرم و عامل تبلیغات به بهترین وجه و به صورت شایسته، در حرکت عظیمی که علیه صهیونیستها کردند، استفاده کنند؛ توانستند عنصر مقاومت و فداکاری را به دنیای اسلام درست منعکس کنند؛ به این ترتیب است که دشمن به ستوه می‌آید. همه دنیای اسلام فهمید که مقاومت در جنوب لبنان چه می‌کند و چه کار می‌خواهد بکند و هدفش چیست. در آن‌جا تبلیغات به شیوه خوب و درستی به کار رفت. خودی روحیه پیدا کرد، دشمن روحیّه‌اش ضعیف شد و به ستوه آمد. این کاری است که ما همیشه باید بکنیم. دنیای اسلام همیشه در حال مبارزه و مورد حمله است. این قطعه‌ای از بدن دنیای اسلام است که امروز در چنگال صهیونیستهاست؛ شب و روز به آن حمله می‌کنند؛ لذا باید از رسانه‌ها حداکثر بهره‌برداری به نفع این قضیه به عمل آید. لازم است برای استراتژی تبلیغی علیه صهیونیستهای غاصب، یک طرّاحی بنیادین صورت گیرد. این‌که ما به صورت تاکتیکی در هر موقعیّتی بخشی از مظلومیتها را بیان کنیم، کافی نیست. باید یک راهبرد عمومی، تبلیغی در همه دنیای اسلام به صورت مشترک تعیین و به آن عمل شود. ما رسانه‌های بزرگ دنیا را در اختیار نداریم؛ اما آنچه را هم که در اختیار داریم؛ چیز کمی نیست. ما باید از سرمایه و موجودی خود - که متعلّق به دنیای اسلام است - حداکثر استفاده را بکنیم. همه در این زمینه مسؤول و موظّفند. روشنفکران و سیاستمداران و شاعران و نویسندگان و هنرمندان و دانشگاهیان مسؤولند. اینها قشرهای اثرگذارند؛ اینها کسانی‌اند که می‌توانند رسانه‌ها را به‌درستی تغذیه کنند. شما که در این‌جا جمع شده‌اید، همین اجتماعتان یک حادثه بزرگ است. در این اجتماع، شما می‌توانید این را پایه‌ای برای یک حرکت هماهنگِ رسانه‌ای در همه دنیای اسلام قرار دهید. این کارِ ممکنی است. چرا ما از ابزارهای خود استفاده نمی‌کنیم؟ بسیاری از نویسندگان و روشنفکران دنیای اسلام به سردمداران برخی از کشورهای اسلامی و دولتهایی که رفتار مناسبی در مقابل صهیونیستها ندارند، اعتراض می‌کنند و می‌گویند چرا از نفت و ثروت و از امکان سیاسی خود علیه صهیونیستها استفاده نمی‌کنید؟ البته این اعتراض وارد است و به نظر ما این اشکال، اشکال درستی است؛ اما عیناً می‌شود همین سؤال را در دنیای روشنفکری، نویسندگی و دنیای دانشگاهها مطرح کرد: چرا از سرمایه عظیم علمی و روشنفکری، چنان که باید و شاید، استفاده نمی‌شود؟ گاهی یک شعر و یک قصیده تأثیری می‌گذارد که بسیاری از پولها و ثروتها

نمی‌تواند آن اثر را به وجود آورد. یک روز یک شاعر فلسطینی قصیده‌ای گفت و دلهای دنیای عرب را به شورش وادار کرد - این مربوط به سال ۶۷ یا ۶۸ است - گاهی یک شگرد خوب رسانه‌ای یا یک حرکت هماهنگ تبلیغاتی، از بستن شیرهای نفت اثرش بیشتر می‌شود. آنچه که ما امروز احتیاج داریم، این است که کسانی که مشغول مبارزه هستند، روحیه پیدا کنند و بدانند آینده آنها امیدبخش است. متأسفانه گاهی عکس این دیده می‌شود. دستگاههای تبلیغاتی غرب تلاش می‌کنند تا این امید را در هم بشکنند. در همین ماههای اخیر که انتفاضه حداکثر احتیاج را به حمایت و کمک داشت، دیده شد که در دنیای اسلام بعضی از قلمها به مطالبی کشانده شد که برای انتفاضه سم بود. از ناتوانی و ضعف انتفاضه حرف زدند؛ اینها سم است. معنای این مطالب این است که ملت فلسطین هیچ راهی جز تسلیم و به خاک افتادن در مقابل صهیونیستها ندارد. البته امریکا و اسرائیل هم به چیزی کمتر از تسلیمِ مطلق فکر نمی‌کنند، اما آنها دشمنند و البته اشتباه می‌کنند. این چیزی است که پیش نخواهد آمد. آنها جز به تسلیم مطلق از طرف فلسطینیها قانع نیستند؛ رفتار آنها با طرف فلسطینی، یک بار دیگر این را ثابت کرد. آنها حاضر نیستند هیچ امتیازی به طرف فلسطینی بدهند. آنها می‌خواهند از طرف فلسطینی هم به عنوان یک ابزار برای نابود کردن انتفاضه فلسطین استفاده کنند. به کمتر از این قانع نیستند. ما نباید به تسلیم کردن و نومید کردن ملت فلسطین کمک کنیم؛ ما باید حقیقت را بیان کنیم. حقیقت، امید و افق تازه و به لرزه درآمدن زانوان صهیونیستها و محتاج شدن و مستأصل شدن قدرتهای حامی صهیونیستها در مقابل حرکت عمومی ملتی است که متّکی به ایمانش حرکت می‌کند. آن ملتی که یکپارچه حرکت می‌کند و به ایمان خود متّکی است، شکست‌پذیر نیست. ما باید این حقایق را برای ایجاد امید بیشتر در دلهای کسانی که وسط میدان و صحنه‌اند، روشن کنیم و زمینه روانی مقاومت را فراهم نماییم. وظیفه رسانه‌ها این است که کاری کنند تا زمینه روانیِ مقاومت پیدا شود. امروز در دنیا رسانه‌های صهیونیستی تجاوزهای مکرّر و همه روزه اسرائیل را به صورت گذرا مطرح می‌کنند. اگر می‌توانستند همین را هم مطرح نکنند، نمی‌کردند؛ منتها مصالح رسانه‌ای آنها ایجاب می‌کند که مطرح کنند؛ ولی خیلی گذرا، خیلی سطحی، خیلی ناقص و گزینشی؛ اما عملیات فلسطینیها را که دفاع از وجود و شرف و میهن و سرزمینشان است، طوری منعکس می‌کنند که گویا اسرائیل مظلوم است! مظلوم واقعی را که ملت فلسطین است، تروریست و جنایتکار جلوه می‌دهند؛ اما متجاوزِ سفّاکِ جنایتکار را مظلوم نشان می‌دهند. امروز رسانه‌های دنیا این کار را می‌کنند؛ سیاستمدارها هم در اظهارت خود، همین حرفها را تکرار می‌کنند. سیستم رسانه‌ای اسلام و سیستم رسانه‌ای عرب باید طوری رفتار کند که معنایش این نباشد که از معرکه دور است. شما وسط میدانید؛ چه بخواهید و چه نخواهید. امروز، روزی است که هر اقدام ما، در آینده تاریخ اثر می‌گذارد و ثبت خواهد شد. ما امیدواریم که همه دنیای اسلام این قضیه را با همه‌ی ابعادش به‌روشنی درک کند و بر طبق آنچه وظیفه اوست، عمل کند. امیدواریم خدای متعال برکات و فضل خود را بر ملت فلسطین و بر دنیای اسلام نازل کند و آنها را مشمول لطف و نصرت خود قرار دهد. ما آفاق را روشن می‌بینیم. ما با ایستادگی، آینده خوبی را برای دنیای اسلام و فلسطین پیش‌بینی می‌کنیم. ما معتقدیم که مرگ دنیای اسلام و ذلّت و تحقیر نهایی او روزی است که در مقابل فزون‌طلبی استکبار و صهیونیسم عقب بنشیند و تسلیم آن شود. امیدواریم خداوند چنین روز و چنین وضعیّتی را هرگز برای دنیای اسلام پیش نیاورد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) جمال‌الدّره، پدر شهید محمدالدّره.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم دوستان عزیز و کارکنان گرامی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران! خیلی خوش آمدید. روز نوزدهم بهمن مشمول مرور زمان نشد و نخواهد شد. با این‌که بیست‌وسه سال از آن روز می‌گذرد، این خاطره همچنان مثل گوهر تابناکی در پیشانی نیروی هوایی ما می‌درخشد. اهمیت این

حادثه در آن روز، از چند جهت بود؛ اما مهمترین جهت این بود که این بخش از ارتش اعلام کرد که برای تحقّق بخشیدن به آن آرمان بزرگ، به صورت علنی در کنار دیگر آحاد و قشرهای ملت ایران ایستاده است؛ و نشان داد که در پُست خود حاضر است همه وظایفی را که عقل و دین و وجدان و احساسات و عواطف او بر دوشش می‌گذارد، با رشادت تمام ایفا کند. در عمل هم این را ثابت کرد. در دوران بعد از پیروزی انقلاب، حتّی پیش از شروع جنگ تحمیلی و بعد از آن تا پایان جنگ و تا امروز، نیروی هوایی سرِ پُست خود حاضر بود و وظایفی را که شرع و عقل و وجدان و عواطف بر دوش او می‌گذاشت، به انجام رسانید. نیروی هوایی کوتاهی نکرد. یک نکته این است که در آن روز حضور نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران - که در واقع نماد نیروهای مسلّح هم محسوب می‌شد - وحدت ملت را تکمیل کرد و همین وحدت، کارساز شد. امروز نیز همین طور است. امروز هم وحدت و همدلی و یگانگی همه قشرهای ملت، از نظامی و غیر نظامی و بخشهای مختلف نیروهای مسلّح، کارساز خواهد بود. امروز تهدید، آن تهدید نیست. شکلها و انواع تهدیدها و وظایف، در طول زمان تغییر پیدا می‌کند؛ اما روح مسأله، یکی است. امروز هم وحدت کارساز است و ملت ما به آرمانهای بزرگ خود، با وحدت می‌تواند دست پیدا کند. آن روز نیروی هوایی نشان داد که حاضر است سرِ پُست خود بایستد و وظایفش را انجام دهد؛ امروز هم عیناً باید در یکایک افراد ما در قشرهای مختلف، از جمله در نیروهای مسلّح و از جمله در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، این احساس وجود داشته باشد. نیروی هوایی باید مأموریت خود را با همه وجود، گرامی بشمارد و خود را برای ایفای آن مأموریت، همیشه آماده نگه‌دارد. نفس آمادگی و هوشیاری و حسّاس بودن یک ملت در قبال شرایط، می‌تواند او را از بسیاری از آسیبها محفوظ نگه‌دارد. ملتها چوب غفلتهای خود را می‌خورند؛ همچنان که چوب اختلافهای خود را می‌خورند. امروز امّت اسلامی اگر در مقابل تهدید قرار می‌گیرد و اگر به جنگ صلیبی تهدید می‌شود، این ناشی از غفلتی است که متأسفانه در بسیاری از بخشهای این امّت بزرگ به چشم می‌خورد؛ همچنین ناشی از یکپارچه نبودن این حجم عظیم و این پیکره بزرگ است. ما به سهم خود به عنوان ملت ایران، به عنوان پرچمداران اسلام، به عنوان منادیان استقلال و عزّت و شرف یک ملت، باید این آسیبها را به درون خود راه ندهیم. ملت ما امروز در دنیا به عنوان ملتی که استقلال و شرف ملی و آرمانها و خواستهای خود را قربانی خواستهای قدرتهای استکباری نخواهد کرد، شناخته شده است. از اوّلِ انقلاب اسلامی، آن چیزی که بیش از همه، قدرتهای زیاده‌خواه و سلطه‌طلب دنیا را نسبت به این انقلاب و این نظام حسّاس کرد و به موضعگیری انداخت، همین روحیه بود. احساس کردند این نظام، این حکومت و این ملت، آن حکومت و ملتی نیست که با اشاره یک قدرت بزرگ - چه امریکا و چه شورویِ آن روز - حاضر باشد از حرف و راه و منافع و عزّت خود دست بکشد؛ چون این روحیه را اسلام به آنها داده بود؛ چون ایمان آنها پشتوانه آن بود. آن قدرتها، با اسلام و ایمان این مردم دشمنی کردند؛ والّا اگر اسلامشان، اعتقاد خشک و بی‌روحی بود که در عمل و رفتار و انگیزه‌ها و هدفگیریها و رفتار سیاسی و ملی اینها اثر نمی‌گذاشت، می‌توانستند از اسلام هم به‌راحتی اغماض کنند. مسأله برای ابرقدرتها، سیطره بر عالم است. امروز قدرتهای بزرگ جهان، چه به خاطر انرژی - نفت و گاز - چه به خاطر بازارها، چه به خاطر فروش محصولاتشان و چه به خاطر پشتوانه سیاسی و اقتدار نظامی‌شان، ناچارند دامنه سیطره و نفوذ خود را در دنیا توسعه دهند. اگر ملتها پامال می‌شوند و منافع ملی‌شان نابود می‌گردد، برای آنها هیچ اهمیتی ندارد. آنها فقط به منافع خود - که در بسیاری از موارد، نامشروع هم هست - می‌اندیشند. البته هر ملتی - از جمله، ملتهای قدرتهای بزرگ - حق دارند به منافع خود بیندیشند؛ آن منافعی که به خاطر پامال کردن منافع ملتهای دیگر، نامشروع نباشد؛ ولی آنها این حدّ و مرز را قائل نیستند. پرچمی که برمی‌دارند، پرچم حقوق بشر و آزادی و دمکراسی است. بر روی پرچمهای خود، عناوین فریبنده را نقش می‌کنند؛ اما آنها، هم به مردم دنیا دروغ می‌گویند، هم به مردم خود دروغ می‌گویند. هدف آنها سیطره بر دنیاست. شما به کشورهای این منطقه نگاه کنید - کشورهایی که به حمله نظامی تهدید نمی‌شوند و مورد تهاجم امریکا و امثال آن قرار نمی‌گیرند - دولتهایی بر این کشورها حکومت می‌کنند که کشور و ملتشان را یکپارچه و یکسره در اختیار سیاستهای

امریکا قرار داده‌اند. فقط اینها هستند که خوبند! فقط اینها هستند که باید تهدید نشوند! توقّع آنها از ملت بزرگ و دولت مردمی ایران و نظام سر تا پا شرف جمهوری اسلامی این است که مثل آن کشورها، دست نشانده، مطیع امر، گوش به‌فرمان و مجری سیاستهای آنها شوند؛ و این نشدنی است. آنها در دفاع از آزادی و دمکراسی دروغ می‌گویند؛ به دلیل این‌که در طول تاریخ سی، چهل سال گذشته سیطره امریکا بر بسیاری از کشورهای دنیا، همیشه پشتیبان دولتها و قدرتهای مستبد - ولی مطیع آنها - بوده‌اند. در ایران هم این‌گونه بود. حکومت شاه، حکومتی مستبد و غیرانسانی بود که بویی از مفاهیم دمکراسی و امثال اینها نبرده بود؛ اما تسلیم آنها و در اختیارشان بود. نفت ایران متعلّق به آنها بود؛ سیاستهای نفتی صددرصد منطبق با اراده آنها بود؛ حضور آنها در سرتاسر مراکز قدرت در ایران، محسوس بود؛ ارتش در پنجه اقتدار آنها قرار داشت؛ منابع مالی، صددرصد مورد استفاده آنها و در اختیارشان بود؛ لذا شاه مستبد، فاسد، رشوه‌بگیر و بی اعتنای به مصالح ملی، از نظر آنها مطلوب و مقبول بود. آنها این را می‌خواهند. آنها حکومتی را که به خاطر منافع ملی به آنها پاسخ نمی‌دهد، به خاطر شرف ملی تسلیم آنها نمی‌شود، به خاطر عزّت ملی و هدفهای ملت خود به آنها اعتنا نمی‌کند، دوست نمی‌دارند؛ بنابراین با او کینه‌ورزی می‌کنند؛ آن‌گاه خود را پشتِ پرچم دمکراسی و آزادی پنهان می‌سازند. این منطق در دنیا، شکست خورده است. چنین منطقی، منطقی نیست که امروز دنیا آن را بپذیرد و بپسندد و هواداران آن منطق بتوانند به توفیق خود امیدوار باشند. قدرتهای پوشالیِ تهی از معنویّت و فکرِ درست و جهتگیریهای انسانی، اگر به بیش از اسلحه‌ای که امروز با آن مجهّزند، مجهّز باشند، راه به جایی نخواهند برد. سردمداران امریکا گله می‌کنند که چرا ملت ایران از ما متنفّر است. فقط ملت ایران از شما متنفّر نیست. همه دنیا از شما نفرت دارند؛ ملتها از شما نفرت دارند. شما در امریکای لاتین مورد تنفّر نیستید؟! شما در سرتاسر آسیا میان ملتها مورد تنفّر نیستید؟! شما حتّی در خود اروپا مورد تنفّر ملتهای اروپا هستید! شما برای خودتان چه گذاشته‌اید تا ملتهای جهان و انسانها از شما متنفّر نباشند؟ یک رژیم مستکبر، متکبّر، زورگو و مزوّر، چه توقّعاتی دارد که ملتهای دنیا به او محبّت بورزند؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! بله؛ ملت ایران با کسی ابتدائاً سرِ جنگ ندارد؛ اما از مداخله‌گر و سلطه‌طلب متنفّر است. از مرکز قدرتی که بخواهد منافع این ملت را در مقابل منافع نامشروع خود نادیده بگیرد و لگدمال کند، متنفّر است. از کسانی که پرچم دمکراسی و آزادی و حقوق بشر را بلند می‌کنند، اما از رژیمی مثل اسرائیل که صد در صد ضدّ حقوق بشر است، این گونه دفاع می‌کنند و در افغانستان آن رفتار را می‌کنند و با اسرای جنگیِ خود آن رفتار را می‌کنند و با ملتهای دنیا آن رفتار را می‌کنند، متنفّر است. ملت ایران بیدار است. دلهای پُر از ایمان این ملت، به یکدیگر متّصل و مرتبط است. ملت ایران دارای آرمانها و هدفهای بلند است. ملت ایران در طول سالهای متمادی، طعم ذلّت و تحقیرشدگی را در دوران رژیم وابسته پهلوی چشیده است. برای ملت ایران بازگشت به دوران تحقیر به وسیله قدرتهای بزرگ، امکان‌پذیر نیست. این ملت بیدار شده است و طعم عزّت را در سایه انقلاب اسلامی و نظام اسلامی چشیده است. بله؛ هر کس بخواهد حیثیت و هویّت ملت ایران را مخدوش کند، مورد تنفّر ملت ایران است. همه در دنیا بدانند، ملت ایران ابتدائاً متعرّض نمی‌شود؛ چون ما سلطه‌طلبی را هم مثل سلطه‌پذیری زشت می‌دانیم. نه سلطه می‌پذیریم و نه خودمان طالب سلطه‌ایم؛ اما هر کس به این ملت تعرّضی کند و منافع او را تهدید نماید، مورد عکس‌العمل تند و پشیمان کننده این ملت قرار خواهد گرفت. به همه شما عزیزانم توصیه می‌کنم، در جایگاهی که کار اساسی را مأموریت و قانون و حکم عقل و دین و وجدان شما بر دوش شما نهاده، با کمال قدرت و عزّت و هوشیاری حاضر باشید. نگذارید غفلت، شما را از پرداختن به کار اساسی‌ای که بر دوش شماست، باز بدارد. این فقط وظیفه شما نیست؛ وظیفه همه ماست. همه ملت باید هوشیار باشند. البته نیروهای مسلّح نقش ویژه خود را دارند و نیروی هوایی هم در این میان نقش ویژه خود را دارد. مراقب باشید، دقّت کنید و کار نیکو و بهنگام و دقیق انجام دهید و بدانید خدای متعال مردمی را که با ایمان و جدیّت و پشتکار و کوشش و عقل و هوشمندی خود در راهی قدم می‌گذارند، همیشه کمک می‌کند. این سنّت تاریخ است. کسی که ضربه می‌خورد، از غفلت و بدکاری و سستی و بی‌حالیِ خود ضربه می‌خورد. ملتی که سرِ کار خود و در پُست خود

و در انجام وظیفه خود کوشاست، پیروز است و کارها را پیش خواهد برد. این چیزی است که ما فقط در کتابها نخوانده‌ایم و فقط به حکم استدلال عقلی به آن پایبند نشده‌ایم؛ آن را در عمل مشاهده کرده‌ایم. بیست و سه سال است که ما هر جا به خود پرداخته‌ایم و کوشش و جدّ و ایمان و توکّل و هوشمندی و عقل خود را به کار گرفته‌ایم، پیروز شده‌ایم؛ اما هر جا ضربه خورده‌ایم، یکی از این ارکان را کم داشته‌ایم. هر جا شکست خورده‌ایم، یک گوشه کار را خودمان لنگ کرده‌ایم. این درس بزرگی است که اگر دیگران در کتابها آن را خوانده‌اند، ما در تجربه عملی آن را دیده‌ایم و لمس کرده‌ایم. نیروی هوایی در این مدت تجربه‌های گرانبهایی داشته است. روز نوزدهم بهمن سال ۵۷، من خودم در کنار جماعتی از نیروی هوایی که به مدرسه علوی آمدند و امام را زیارت کردند، حضور داشتم. امروز هم من در کنار شما هستم و خدا با ماست. در آن راه و خطّ روشن و افتخارآمیزی که پیش پای ما نهاده شده است، همه ما باید کوشا باشیم. بدانید روزی فرا خواهد رسید که به چشم خود ببینید دشمن متکبّر و مستکبر، در مقابل شما زبون و عاجز و ضعیف شده است. از خداوند متعال، دوام و افزایش توفیقاتش را برای همه شما و همه نیروهای مسلّح و همه ملت ایران مسألت می‌کنم و امیدوارم توجّهات حضرت بقیةاللّه اعظم ارواحنافداه و ادعیه زاکیه او شامل حال همه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان درس خارج فقه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان درس خارج فقه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز من می‌خواهم در بخشی از وقت مباحثه، راجع به حادثه‌ی بسیار مهم بیست‌ودوم بهمن - که در آستانه آن قرار داریم - چند جمله‌ای عرض کنم. درباره حادثه‌ی پیروزی انقلاب و بیست‌ودوم بهمن، خیلی حرف زده شده و سالهاست که مطالبی گفته شده است؛ اما حقیقت این است که هنوز اهمیت و عظمت و ابعاد این حادثه برای خود ما درست روشن نیست. ما می‌دانیم و می‌بینیم این حادثه، خیلی عظیم است؛ اما تا وقتی نزدیک هستیم، درست نمی‌توانیم ابعاد آن را درک کنیم. تاریخ قضاوت خواهد کرد. کسانی که این حادثه را از دور می‌بینند و می‌توانند آن را در مجموعِ حوادث تاریخی مشاهده کنند، به عنوان یک لحظه تاریخی می‌فهمند این حادثه چقدر عظیم است. حادثه بیست‌ودوم بهمن و پیروزی انقلاب، پایان تحقیر ملت ایران بود. ملت ایران در طول قرنهای متمادی تحقیر شده بود. یک مدت به وسیله سلاطین مستبد تحقیر می‌شد؛ یعنی در دورانهای قدیم که هنوز استعمار و سلطه و نفوذ خارجی نبود، پادشاهانی بودند؛ بعضی مقتدر، بعضی هم ضعیف و بی‌کفایت؛ اما بدون استثناء همه آنها این ملت را تحقیر می‌کردند. اگر شما به خاطراتی که بعضی از سلاطین یا فرزندان و شاهزادگانشان نوشته‌اند، مراجعه کنید، به‌خوبی می‌بینید که تلقّی آنها این بوده که ایران، مِلکی متعلّق به آنهاست؛ یک مشت رعیت هم در این مِلک برای آنها کار می‌کنند. حقوقی داشته باشند؟ نه. اراده آنها معتبر باشد؟ نه. بنابراین تلقّی آنها از ملت و کشور و خودشان، این‌قدر تلقّی غلط و مفتضحی بود. واقعاً تصوّر می‌کردند که این‌جا مال آنهاست؛ اگر کسی از آحاد ملت خدمتی می‌کند و کاری انجام می‌دهد، طبق وظیفه‌اش عمل می‌کند. کسانی هم که کوتاهی می‌کنند، سرکشانی هستند که به منافع حاکمِ زورمند و مستبد ضربه وارد آورده‌اند! در دوره دیگری هم که تقریباً بعد از مشروطیت شروع شد، این تفکّر به‌کلّی برنیفتاد و تا آخر دوران سلطنت وجود داشت. مثلاً سلاطین پهلوی علی‌رغم این‌که ادّعای مدرنیته می‌کردند و می‌خواستند خود را با مفاهیم دنیا آشنا نشان دهند، در ذهنشان جز این، چیز دیگری نبود؛ کشور را متعلّق به خودشان و خود را مالک کشور و صاحب سرنوشت این ملت می‌دانستند. در دوره اخیر، یک بخش دیگر هم اضافه شد و آن نفوذ خارجی بود؛ که این از اواخر دوره قاجار شروع شد و در دوره پهلویها به اوج خود رسید؛ زیرا رضا خان را انگلیسیها بر سرِ کار آوردند و مقدّمات کارش را فراهم کردند؛ آنها اطراف کارش را نگه داشتند و به او دیکته کردند که چگونه حرکت کند. بعد از او هم، پسر او را باز انگلیسیها بر سرِ کار آوردند، که اینها جزو مسلّمات تاریخ است و ادّعا نیست. ما گاهی در گذشته، این چیزها را به صورت حدس و تحلیل

می گفتیم؛ لیکن بعد اسناد و مدارک فراوانی رو شد و معلوم گردید که این افراد را به دست خودشان آورده‌اند. اینها مجری سیاستهای خارجی بودند؛ یک مدت عمدتاً مجری سیاستهای انگلیس، بعد هم پس از دوره مصدّق، مجری سیاستهای امریکا. گاهی هم ممکن بود در بعضی از قضایا، به خاطر برخی از منافع خود - نه به خاطر منافع ملت - از این‌که سیاستی را امریکا به آنها دیکته می کند، در دل خود ناراحت هم باشند؛ اما بالاخره مجری سیاستهای آنها بودند؛ بروبرگرد نداشت. دولت را آنها معیّن می کردند و نخست‌وزیرها باید مورد تأیید آنها قرار می گرفتند. آنها گاهی برای این‌که گوش شاه را مقداری بتابانند تا مبادا به فکر سرکشی بیفتد، نخست‌وزیری را که با او میانه چندانی نداشت، بر او تحمیل می کردند، که این مکرّر اتفاق افتاد؛ یعنی شخصی را که او خیلی نمی‌پسندید، اینها می گفتند باید نخست‌وزیر باشد؛ او هم مجبور بود و عمل می کرد. مملکت، این گونه در اختیار بیگانه و سیاستهای امریکایی بود. این، مخصوص سیاستهای نفتی هم نبود؛ در همه شؤون مملکت، سیاستهای آنها حاکم و غالب بود و اجرا می‌شد؛ چه در مسائل نفتی، چه در زمینه مسائل صنعتی کردن کشور، چه در اداره سیاست خارجی و موضعگیری در مقابل کشورهای دنیا. اگر در داخل کشور، کسی در میان مسؤولان دولتی، یک وقت به این فکر می‌افتاد که به نحوی خود را به جای دیگری هم متّکی کند - مثلاً ـ به بلوک شرق در آن روز، یا به یک قدرت دیگر - چنانچه امریکاییها می‌فهمیدند و می‌دانستند، یا او را از قدرت خلع ید می کردند، یا به نحوی او را به آن مرکزی که خودشان می‌خواستند، برمی گرداندند. بنابراین بین قدرتها میدان رقابت بود که نفوذ کدامیک در این کشور بیشتر باشد؛ که البته قدرت مسلّط، قدرت امریکا بود. ملت در این بین، اراده و خواست و قدرتی نداشت. بالاترین مصیبت برای یک کشور و یک ملت این است که نادیده گرفته شود و در خانه خود مورد اهانت قرار گیرد و تحقیر شود. همه چیز دنبال این وجود دارد: مشکل اقتصادی هست، مشکل فرهنگی هست، بی‌اعتنایی به عقاید و آرمانها و فرهنگ ملی هست. اینها چیزهایی است که جزو نتایج قهری سلطه بیگانه بر کشور است. یکی از مهمترین هدفگیریهای قیام مردم و انقلاب شکوهمند اسلامی، قطع این سلطه بود؛ لذا در همان ایام شما ملاحظه می کنید که شعارهای مردم به مسائل خارجی هم متوجّه بود و علیه امریکا و انگلیس و حامیان شاه و علیه اسرائیل شعار می‌دادند. در طول زمان، همیشه وجدان عمومی مردم از تسلّط خارجیها متأذّی بود؛ اما این انقلاب عظیم که با مطرح کردن شعارهای اسلامی و برافراشتن پرچم اسلام و بازگشت به دین و هویّت دینی آغاز شد و پیشقراول آن هم مراجع و بزرگان علما بودند، روح استقلال‌طلبی را در مردم اشباع و ارضاء کرد. مردم فهمیدند که با تکیه به اسلام و تمسّک به آن خواهند توانست پوشش تحقیر را کنار بزنند؛ لذا این یکی از جهات مبارزه شد. البته مردم اسلام را دوست داشتند.اگر از مردم، فداکاری و ازخودگذشتگی سر زد، به خاطر اسلام بود؛ والّا اگر فقط مسأله استقلال بود و انگیزه اسلامی در کار نبود، یقیناً این فداکاریها و ایثارگریها و مجاهدتهای بزرگ تحقّق پیدا نمی کرد و معلوم نبود سرنوشت نهضت به کجا برسد؛ لذا از روز اوّل، با این حرکت و نتایج و آثار و برکات آن - که نظام جمهوری اسلامی است - و با آنچه که آنها تشخیص دادند ریشه این حرکت است - یعنی ایمان اسلامی و اعتماد به خداوند و دلبستگی به حاکمیت دین - مبارزه سرسختانه‌ای شروع شد. نباید خیال کرد که این مبارزه سازمان یافته برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، مربوط به این اواخر است؛ نه، از روز اوّلِ بروز این فکر - یعنی از همان لحظه‌ای که فهمیدند این نظام به اسلام متمسّک است - این مبارزه به صورت فعّال شروع شد. منتها مشکل دشمنان ما همیشه این بوده و امروز هم تا حدود زیادی این مشکل را دارند که با مسائل ملت ایران آشنا نیستند و مردم را نمی‌شناسند. نمی‌توانند چگونگی تأثیر و تأثّر تفکّرات معنوی و اسلامی را در مردم، درست کشف کنند. نمی‌توانند عنصر روحانیت، جایگاه و تأثیر آن و چگونگی این تأثیر را درست بفهمند. بنابراین بیگانگیِ آنها از این حقایق، برای آنها مشکل‌ساز بوده و تا امروز هم هست. در این چند سال، همه کارهایی را که می‌توانستند بکنند، کردند؛ کارهایی که برای آنها کم‌هزینه باشد و هزینه‌های سنگین را بر آنها تحمیل نکند و مقاصدشان را برآورده کند. واقعاً انسان وقتی نگاه می کند، می‌بیند اینها هر کاری می‌توانستند، کردند؛ از ترتیب دادن کودتا، از تحریک کردن عناصری در داخل، از راه انداختن جریاناتی علیه نظام، از مطرح کردن شعار، از دادن پول، از

پشتیبانی فکری و نرم‌افزاری؛ حمله نظامی هم کردند و از مهاجم نظامی هم سالها حمایت کردند. آنچه در این اواخر پیش آمده است و اینها به حالت تهدید زبانی و تهدید به جنگ باز گشته‌اند، از یک جهت مایه مژده است. پیداست که فعّالیتهای سیاسی و امنیتی و تبلیغاتی آنها، مقصود مورد نظرشان را تأمین نکرده است؛ والّا اگر اینها با کار سیاسی و تبلیغاتی و پوششهای گوناگون خبری و این همه کارهایی که در آنها استاد و مجرّب هم هستند، توانسته بودند به مقصود خود دست پیدا کنند، مسلّم به سمت کارهای پُرهزینه نمی‌آمدند؛ چون برای هر دولتی در دنیا، برخورد نظامی، کار بسیار پُرهزینه و خطرناکی است. این‌که لحن را خشن کردند و رئیس جمهور امریکا این‌طور علیه ایران و ملت ما و نظام جمهوری اسلامی حرف می‌زند، از ناکامی در آنچه که می‌خواستند در طول سالهای متمادی با روشهای سیاسی و تبلیغاتی و امنیتی انجام دهند، حکایت می‌کند. هدف از همه اینها این است که آن بساط برچیده گذشته را دوباره سر پا کنند؛ آن سلطه و نفوذ نامشروع و جهنّمی را بار دیگر بر ملت و کشور ایران، با اقتضائات این زمانه برقرار کنند. امیدشان به این است که شاید مسؤولان جمهوری اسلامی مرعوب شوند. امیدشان به این است که شاید بین آنها اختلاف به وجود آید؛ امیدشان به این است که شاید بتوانند مردم را دچار تردید و تزلزل کنند. تهدید، همیشه به معنای اقدام نیست. یکی از فواید تهدید این است که بلکه بتوانند طرف مقابل را مرعوب و از میدان خارج و وادار به تسلیم کنند و یا بتوانند در صف یکپارچه مسؤولان، یا در صف مسؤولان و مردم، یا در دل مردم ایجاد تردید کنند. به همین خاطر است که فردا - یعنی بیست‌ودوم بهمن - تظاهرات مردمی در حرکت ملت ایران اهمیت بسیار فوق‌العاده و تعیین کننده‌ای دارد. بنده تردید ندارم و به فضل الهی شاهد خواهیم بود که مردم و در کنارشان مسؤولان، در این میدان هم - میدان حضور در راهپیمایی فردا - مثل همه میدانهای دیگر، با صلابت، با اتّحاد و با نشاط و قدرت، حضور پیدا خواهند کرد و یک بار دیگر توی دهن دشمنان ایران خواهند زد. امیدواریم خدای متعال، به ما که مسؤولیتهایی را در قبال این ملت قبول کرده‌ایم، این آگاهی و هوشیاری را بدهد که قدر این مردم و فهم و تشخیص و اقدام آنها را بدانیم و به وظایف خود در قبال آنها عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌السّلام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌السّلام در روز عید سعید غدیر خم بسم‌اللَّه الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الهداة المهدیین المعصومین، سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الأسلام دینا».(۱) روز بسیار بزرگ و پُرکرامتی است. خدا را سپاسگزارم که این توفیق را عنایت فرمود تا در روز عید مبارک غدیر، در زیر سایه مرقد مطهّر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام با شما برادران و خواهران عزیز - از مردم مشهد و زوّار این آستان بلندپایه - در این‌جا اجتماع کنیم و به بزرگداشت غدیر بپردازیم. عید سعید غدیر را به همه شما عزیزان، به همه ملت عظیم‌الشّأن ایران و به همه شیعیان و مسلمانان جهان تبریک عرض می‌کنم. ملت عزیز ما در طول امسال و سال گذشته، یاد مبارک امیر مؤمنان، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام را گرامی داشته و این دو سال به نام «سال امام علی» و «سال رفتار علوی» موجب شده است تا دلها به سمت آن کعبه محبوب قلوب عارفان و عدالت‌دوستان عالم، توجّه بیشتری پیدا کند. من در این‌جا در آغاز عرایض خود لازم می‌دانم اشاره گذرایی به مفهوم غدیر بکنم. به حادثه تاریخی و عظیم غدیر که ما امروز آن را عید گرفته‌ایم، نباید فقط به چشم یک خاطره فرقه‌ای نگاه کرد. غدیر در حقیقتِ معنای خود، مخصوص شیعه نیست. اگرچه شیعیان به میمنت نصب مولای متّقیان به مقام امامت و ولایت، در این روز عید می‌گیرند و شکرگزاری می‌کنند؛ اما در حقیقت، روز غدیر امتداد خطّ همه رسالتهای الهی و اوج این خطّ روشن و نورانی در طول تاریخ است. اگر به مضمون رسالتهای الهی نگاه کنیم، می‌بینیم که در طول تاریخ نبوّتها و

رسالتها، این خطّ روشن دست به دست گشته، تا به نبیّ مکرم خاتم رسیده و در پایان حیات آن بزرگوار، تجسّم و تبلور آن به شکل حادثه غدیر خود را نشان داده است. در این‌جا لازم می‌دانم به اهمیت دعای ندبه اشاره‌ای بکنم، که در حقیقت خطابه غرّایی در تبیین باورها و آرزوها و شِکوه‌های فرقه امامیّه و شیعه در طول تاریخ خود است. اگر نگاه کنید، همین خطّ روشن را در اوّلِ دعای ندبه ملاحظه می‌کنید: «الحمد علی ما جری به قضائک فی اولیائک».(۲) از ابتدای تاریخ رسالتها تا دوران نبوّت خاتم، این خطّ روشن ادامه دارد. مضمون رسالت که عبارت است از دین خدا، در حقیقت شکل دادن و جهت دادن و قالب بخشیدن به همه تلاشهای انسانی است. دین، یعنی صراط زندگی. اگر شما به یک جامعه انسانی و به یک کشور نگاه کنید، می‌بینید انسانها در این جامعه، برای مسائل شخصی و عاطفی و معیشتی و عمومی خود، فعّالیتهای متنوّع و گوناگونی دارند. دین، همه این فعّالیتها را جهت می‌دهد؛ آنها را هدایت می‌کند و به کمک خرد انسانی می‌شتابد تا انسان بتواند این فعّالیتها را طوری تنظیم کند و کنار هم بنشاند تا سعادت او را در دنیا و آخرت تأمین کند. تلاشهایی که انسانها می‌کنند، بعضی مربوط به مسائل شخصی آنهاست که بخش کوچکتری از فعّالیتهای انسانی را شامل می‌شود - مثل معیشت و معنویّت و عواطف و ارتباطات شخصی آنها با این و آن - اما بخش بزرگتر فعّالیتهای انسانی، فعّالیتهایی است که در صحنه جامعه با تلاش جمعی صورت می‌گیرد، که به آن «سیاست» می‌گویند؛ سیاستهای اقتصادی، سیاستهای اجتماعی، سیاستهای نظامی، سیاستهای فرهنگی، سیاستهای مدنی، سیاستهای بین‌المللی. اینها بخش عمده تلاش انسانها در زندگی خود است. چرا عمده است؟ چون این سیاستها در واقع افراد را در فعّالیتهای شخصی خود به سمت و سوی خاصّی می‌کشانند. عمده تلاش انسان، تلاش کلانی است که جهتگیریهای کلّی فعّالیتهای شخصی و ریز و کوچک را هم جهت می‌دهد. دین، به هر دو صحنه مربوط می‌شود؛ هم صحنه تلاشهای فردیِ انسان، هم صحنه سیاست که صحنه بسیار گسترده و وسیعی برای زندگی انسان است. دو آفت، هم دینداری را تهدید می‌کند و هم سیاست را. یکی از آفتهای دینداری این است که دینداریِ یک جامعه یا یک شخص، با انحراف یا بی‌مبالاتی یا تحجّر و جمود یا فراموش کردن نقش عقل یا التقاط و از این چیزها همراه شود. آفت دیگر دینداری این است که دین به زندگی شخصی محدود شود؛ عرصه وسیع زندگی جمعی انسانها و جامعه را فراموش یا درباره آن سکوت کند و از آن کناره بگیرد. دو خطر هم سیاست را تهدید می‌کند: یکی این است که سیاست از اخلاق فاصله بگیرد و از معنویّت و فضیلت خالی شود؛ یعنی شیطنتها بر سیاست غلبه پیدا کند؛ هواهای نفسانی اشخاص، سیاست را قبضه کند؛ منافع طبقات زورگو و زرسالاران جوامع، سیاست را به دست گیرد و به این سمت و آن سمت بکشاند. اگر این آفت به سیاست خورد، آن‌گاه همه صحنه اجتماعی انسانها دچار عیب و آفت می‌شود. آفت دیگرِ سیاست این است که انسانهای کوته‌بین، کودک‌منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دستهای پُرقدرت خارج شود و به دست انسانهای بی‌کفایت بیفتد. راهِ کار چیست؟ بهترین شکل و راهِ کار این است که در رأس سیاست و اداره امور جوامع، کسانی قرار گیرند که دینداری و سیاستگذاری آنها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی اداره امور جوامع را بر عهده گیرند که دیندار و دارای معنویّت باشند؛ فکر دینی آنها بلند باشد؛ از انحراف و خطا و التقاط و کج‌بینی در دین مصون باشند؛ از تحجّر و جمود و متوقّف ماندن در فهم دین برکنار باشند؛ دین را ملعبه دست زندگی خود نکنند؛ از لحاظ سیاست، انسانهای باکفایت و باتدبیر و شجاعی باشند و سیاست را از معنویّت و اخلاق و فضیلت جدا نکنند. چنین کسانی اگر زمام امور یک جامعه را به دست گرفتند، آن‌گاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیّتی کجاست؟ آن‌جاست که یک انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد. امام یعنی این. امامِ معصوم، انسان والایی است که از لحاظ دینی، قلب او آیینه تابناک انوار هدایت الهی است؛ روح او به سرچشمه وحی متّصل است؛ هدایت او، هدایت خالص است؛ از لحاظ اخلاق انسانی، رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است؛ هوای نفس در او راهی ندارد؛ گناه بر او چیره نمی‌شود؛ شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمی‌کند؛ خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمی‌کند؛ از لحاظ سیاسی، بینش وسیع او آن‌چنان

است که آرامترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنه‌ی زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود می‌بیند - که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرمود: «واللّه لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم»؛(۳) یعنی من کسی نیستم که بشود با لالایی او را خواب کرد - در مواجهه با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می‌دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسانها، حتّی مردم دور دست، حتّی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می‌گوید اگر کسی از غصّه دق کند، حق دارد. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در مقابله با خطرها آن‌چنان شجاعانه عمل می‌کند که می‌گوید کسی نمی‌توانست با فتنه‌ای که من چشم آن را درآوردم - منظور، فتنه خوارج است - یا فتنه ناکثین درافتد. آن معنویّت و دین و اخلاق و فضیلت از یک طرف، آن بینش عمیق و شجاعت و فداکاری و عواطف رقیق انسانی در کنار صلابت و استحکام معنوی و روحی از طرف دیگر؛ همه اینها ناشی از عصمت است؛ چون خدای متعال او را به مقام عصمت برگزیده است و گناه و اشتباه در کار او وجود ندارد. اگر چنین کسی در رأس جامعه باشد، اوج مطلوب همه رسالتهاست. این معنای غدیر است. در غدیر، چنین کاری اتّفاق افتاد. غدیر را فقط در حدّ یک نصب یا معرفی ساده که پیغمبر اکرم کسی را معرفی کرد، تلقّی نکنید. البته پیغمبر، امیرالمؤمنین را در حضور جمعِ چند ده هزار نفری مسلمانها به خلافت منصوب کرد. در این تردیدی نیست و این مطلبی نیست که فقط شیعه آن را نقل کند. حادثه غدیر را برادران اهل سنّت ما و محدّثان آنها در کتابهای خود با همان خصوصیّاتی که شیعه نقل می‌کند، نقل کرده‌اند.(۴) این چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند؛ اما قضیه در این حد متوقّف نمی‌ماند. مسأله این است که از دوران حضرت آدم که رشته نبوّتها و رسالتها شروع شد و بارها و بارها حکومتهای نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید - مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی‌اسرائیل تا زمان پیغمبر ما - آن جایی که ترکیبِ بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنّت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند، در قضیه غدیر اتّفاق افتاد. لذا در همین دعای ندبه‌ای که عرض کردم، می‌خوانیم: «فلمّا انقضت ایّامه اقام ولیّه علیّ‌بن‌ابی‌طالب صلواتک علیهما و الهما هادیا اذ کان هو المنذر و لکلّ قوم هاد».(۵) چقدر خوب است که ما به معارفی که به برکت هدایت اهل‌بیت علیهم‌السّلام این طور ارزان در اختیار افکار ما قرار گرفته است، با دقّت و تأمّل، توجّه کنیم. دعای ندبه - همان طور که عرض کردم - یک خطبه غرّاست و تاریخچه این فکر و ریشه این حرکت را از دوران رسالتها بیان می‌کند. اگر دقّت کنید، در این دعا هیچ نقطه اختلاف‌انگیزی بین شیعه و سنّی - که جنگ تاریخیِ برافروخته شده به دست انسانهای با انگیزه‌های مختلف است - وجود ندارد و مسأله امامت و ولایت به صورت استدلالی بیان می‌شود. «اذ کان هو المنذر و لکلّ قوم هاد»؛(۶) یعنی پیغمبر دارای مقام رسالت و انذار و تبشیر است؛ آغاز کننده یک راه و باز کننده افق در مقابل بشریّت است. اما پیغمبر، ابدی و دائمی نیست. جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش‌بینی کرده است: معصومین در نسلهای متعدّد پشت سر هم بیایند، زمام امور را به دست گیرند، جامعه را با تعلیمات قرآنیِ ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و در واقع همه افکار و خصوصیات و رفتارها و خُلقیّات اسلامی را در جامعه اسلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجّت خدا در میان مردم زنده می‌ماند؛ چون دنیا و بشریت بدون قیام حجّت امکان ندارد؛ اما بشریّت راه خود را پیدا می‌کرد، که این البته اتّفاق نیفتاد. نقشه و طرح کلّیِ اسلام این است و این معنای غدیر است. امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریّتهای جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبیِ انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریّت ارائه می‌کند؛ یعنی این که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خذ الکتاب بقوّة»(۷) - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدّت کوتاهِ کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریّت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد،

در طول قرنها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجه درس و معنا و تفسیر واقعه غدیر است. ما دو سال با عنوان نام امیرالمؤمنین، جامعه و دلهای خود را به عظمت این مقام شامخ و این چهره فراموش نشدنیِ تاریخ متوجّه کردیم؛ اما معنای آن این نیست که وقتی امسال - که سال ۸۰ است - تمام شود، دیگر رفتارهای علوی و پرداختن به زندگی امیرالمؤمنین برای ما لازم نیست و تاریخ مصرف آن می‌گذرد؛ نخیر، ما هر لحظه احتیاج داریم که به آن نقطه الگو و خطِّ نشان و انگشت اشاره‌ای که در زندگی امیرالمؤمنین وجود دارد، نگاه کنیم؛ از آن الگو بگیریم و فاصله طولانی بین خودمان و او را هر چه ممکن است، قدم به قدم کم کنیم. بزرگترین خطر برای نظام و حکومتی مثل نظام و حکومت ما که با نام اسلام به وجود آمده، این است که ما فراموش کنیم الگوی حکومت ما، امیرالمؤمنین است؛ به الگوهای رایج دنیا و تاریخ نگاه کنیم و خود را با آنها مقایسه کنیم؛ به روش حکومتهای منحرفی که در طول تاریخ روزبه‌روز به بشریّت ضربه زدند، نگاه کنیم که اگر یک جنبه از زندگی انسان را رونقی بخشیدند، جنبه دیگری را دچار ضایعات جبران‌ناشدنی کردند. همّت جمهوری اسلامی باید این باشد که خود را به آن الگویی که در غدیر معرفی شد و در دوران پنجساله حکومت امیرالمؤمنین، نمونه آن نشان داده شد، نزدیک کند. اگر دقّت کنید، می‌بینید جنگهای امیرالمؤمنین در این مدّتِ کوتاه، همه در راه جلوگیری از تبدیل امامت و ولایت اسلامی به آن شکلهای منحرف است؛ تبدیل امامت به سلطنت؛ تبدیل حکومت معرفت به حکومت جهالت؛ تبدیل حکومت مبتنی بر نادیده گرفتن منافع شخصی به حکومتی که در رأس آن کسانی باشند که بیش از همه چیز، به منافع شخصی خود و جمع کردن مال و منال دنیوی می‌اندیشند. امروز در جمهوری اسلامی اگر بخواهیم سعادت این کشور تأمین شود و مردم عزیز ایران با تواناییهایی که خدای متعال در جوهر این کشور و این ملت قرار داده، به تمتّیات و آرزوهای مشروع خود برسند، باید همان خط را دنبال کنیم و دین و دنیای خود را از روی آن حکومت، الگو بگیریم: سیاست ناآلوده به اغراض و امیال و شهوات؛ سیاست الهام گرفته از دین و اخلاق؛ سیاستی که در شکل‌دهی آن، منافع عمومی ملت بر منافع شخصی و گروهی و قومی و منافع بیگانگانی که همه دنیا را برای خود می‌خواهند، ترجیح پیدا کند؛ سیاستی که در آن، دنیا و زندگی و معیشت مردم، در کنار عزّت، اقتدار ملی، آبروی جهانی، فرهنگ متعالی، پیشرفت علمی، معنویّت، فضیلت، دین و اخلاق تأمین شود. ما امروز این را لازم داریم و این به وسیله حاکمان و زمامدارانی تأمین می‌شود که با میل و انتخاب و خواست و عاطفه جوشان و بر طبق عقیده مردم بر مسند مسؤولیت نشسته‌اند و کارها را دنبال می‌کنند. این می‌شود نمونه کامل. اگر ما در جمهوری اسلامی این خط و این راه را دنبال کنیم - که به توفیق الهی، این کار، هم عملی است؛ هم نمونه‌ها و تجربه آن را در طول این بیست و سه سال، مسؤولان کشور به دست آورده‌اند و هم مورد علاقه مردم است - آن‌گاه خدا راضی می‌شود؛ مردم اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و اقتدار نظام دنبال می‌شود. البته در دو سالِ گذشته، بخصوص در همین سال جاری - که سال رفتار علوی است - به برکت نام امیرالمؤمنین در این کشور، فعّالیتهایی در جهت نزدیک شدن به همان الگوی درخشان انجام گرفت. یک نمونه آن، همین مبارزه با مفاسد اقتصادی است. از اطراف و اکناف دنیا بلندگوهای تبلیغاتی با کمال تعجّب نسبت به این جهتگیریِ نظام جمهوری اسلامی حسّاسیت نشان دادند و با عصبانیت خود، برای ما بیش از پیش روشن و ثابت کردند که این حرکت، حرکت درستی است. مبارزه با مفاسد اقتصادی و گرایش به سمت بی‌بندوباری در امور مالی و مسائل بیت‌المال، از جمله اوّلین خطوط برنامه امیرالمؤمنین بوده است. ما در نظام جمهوری اسلامی باید افتخار کنیم که این راه را دنبال می‌کنیم. بعضی می‌گویند شما که می‌گویید مبارزه با فساد اقتصادی، معنایش این است که مدیران و مسؤولان زحمتکش نظام، مورد اتهام قرار گیرند! نه؛ این غلط است. اگر فساد در بین دستگاههای مختلف جایگزین شود، اصلاً اسم مبارزه و فکر مبارزه مطرح نخواهد شد. مبارزه، با آن پدیده‌ای است که به صورت عارضی و تحمیلی، بر نظام وارد می‌شود. دلیل سلامت نظام همین است که وقتی مبارزه با مفاسد اقتصادی آغاز می‌شود، مسؤولان طراز اوّل و مدیران میانی نظام، با شور و شوق حقیقی وارد این میدان می‌شوند. معنای آن این است که نظام به فضل پروردگار و به برکت اسلام و نام امیرالمؤمنین توانسته است جریان کلّی و اصلی خود را در بستر صلاح و

سـداد ادامه دهـد. هر رودخانه تمیزِ سالمی هم ممکن است چنـد جریان آلوده از این طرف و آن طرف واردش شوند. ما می‌خواهیم جلوِ این را بگیریم. مـدیران ارشد و مسؤولان پیکره اصـلی نظام، مثل آحاد مردم، از مبارزه با فساد خوشـحال می‌شوند. دشـمنان این ملت و کسانی که می‌خواهند ما این مبارزه را نکنیم تا فساد در جامعه جایگیر شود، مبارزه با فساد را حمل می‌کنند بر این که جامعه فاسد شده است! نخیر؛ ما در دستگاه نظام اسلامی و جمهوری اسلامی با چیزهایی مبارزه می‌کنیم که در بسیاری از نظامهای جهانی، امروز به صورت یک عرف و کار رایـج درآمـده است؛ فساد در آن‌جا نهادینه شده است. مبارزه با فساد، یک حرکت و رفتار علوی است و قـاطعیّت علوی را لازم دارد و به فضـل پروردگـار مسؤولاـنی که دست‌انـدرکار این مبـارزه هسـتند، بـا الهام از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بایـد این قاطعیّت را اعمال کننـد و اعمال خواهند کرد. برای تلاش در جهت زندگی محرومان جامعه هم که باز یکی از خطوط اصـلی برنـامه علوی است، امسـال - که سـال رفتار علوی است - کار شـد. البته مسؤولان، بسـیاری از کارها را انجام می‌دهنـد، اما تبلیغاتی روی آن نمی‌کننـد که همین هم خوب است. ما معتقدیم وعده‌ها نباید تبلیغ شود. «خواهیم کرد» نباید عمده و درشت شود. البته مردم بایـد بداننـد که دسـتگاه در این صـدد هست. آنچه را که اتّفاق می‌افتـد و تحقّق پیـدا می‌کنـد، بایـد به مردم بگویند که البته در این زمینه هم متأسفانه تبلیغات ما تا حدود زیادی ناقص است. تلاشی که امسال در مجموعه دولت و دستگاههای مختلفِ آن برای ایجـاد اشـتغال شـد، یـک نمونه از همین فعّالیتهـایی بود که در جهت رفتـار علوی صورت گرفت. البته اینهـا کـافی نیست. من به برادران و مسؤولان در بخشـهای گوناگون اجرایی و دولت بارها تأکید کرده و گفته‌ام کار باید استمرار پیدا کند تا به نتیجه برسـد و اثر آن در زندگی مردم دیده شود؛ اما شـروع کار و آغاز حرکت، خودش مبارک است. البته این گونه حرکات، جزو برنامه‌های معمولی دولت است؛ اما دور برداشتن این حرکت و برجسته شدن فعّالیتها، جزو برکات سال رفتار علوی است و امیدواریم ان‌شاءاللَّه به نتایجی برسد. پیمودن این راه، دشمن و مزاحم دارد. بزرگترین دشمن این راه عبارت است از دشمنی که در درون خود مـاست و آن دشـمن عبـارت اسـت از: راحـت‌گرایی، غفلـت‌گرایی، تنبلی‌گرایی، آسـان‌گرایی و تمایـل به پرهیز کردن از میـدانهای دشوار. این راه، جدّ و جهـد و مجاهـدت لاـزم دارد. تمایلاـت انحرافی انسانهـا - تمایـل به مـال دنیا، تمایل به منطقه‌های انحصاری زندگی، تمایل به شـهوات گوناگون - موانع این راه است که بخصوص ما مسؤولان و برادران و خواهرانی که در بخشـهای مختلف کشور مسؤولند، باید به خدای متعال پناه ببریم و مراقب باشیم و به همدیگر تذکّر دهیم. این دشمن درونی، البته خطرناکتر از دشمن بیرونی است. این راه، دشـمنان خـارجی هم دارد. دشـمنان بیرونی کسانی هسـتند که نگاه می‌کننـد، می‌بیننـد ایران اسـلامی در حال تبـدیل شـدن به یک الگو در دنیای اسـلام است و آنها نمی‌خواهنـد این طور شود. می‌دانند که اگر جمهوری اسـلامی بتواند مسائل زنـدگی و مسائل مادّی و گره‌های گوناگون را - که در هر کشوری کم و بیش وجود دارد - برطرف و باز کنـد و به زنـدگی مردم رونق و شـکوفایی بخشد، آن‌گاه مسلمانها گرم و گیراتر به سمت این الگو حرکت می‌کنند. لذا مرتب مانع ایجاد می‌کنند. الان چند سال است که به طور آشـکار، در پیشـرفت مسائل اقتصادی کشور، دشـمنان ما از خارج به شـیوه‌های گوناگون مانع ایجاد می‌کننـد. البته این موانع به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند یک ملت و یک دولت و یک نظام مصـمّم و دولتمردان قاطع و شـجاع را از ادامه کار باز بدارد. الان هم که راههای مختلف را برای جلوگیری از حرکت و پیشـرفت جمهوری اسـلامی تجربه کرده‌اند و به نتیجه نرسیـده‌اند، تهدید نظامی می‌کننـد. معنای تهدید نظامی این است که مانع‌تراشـیهای گوناگون در طول سالهای متمادیِ بعد از انقلاب تا کنون نتوانسته مقصود آنها را برآورده کند. البته من به شـما عرض کنم، تهدید نظامی هم نمی‌تواند مقصود آنها را برآورده کند. البته من به فضـل پروردگـار در آینـده نزدیـک پیرامـون صـحبتهای رئیس جمهور امریکـا و بیـانیه روشـنفکران وابسـته به نظـام اسـتکباری این کشور، صحبت مفصّـلی خواهم کرد و ان‌شاءاللَّه اگر زنـده بودم، آنچه را که نظر ما در این زمینه است، خواهید شـنید. نمی‌خواهم الان وارد آن مقوله شوم؛ اما اگر بخواهید خلاصه مطلب را بدانید، این است: سیاستمداران امریکا و روشنفکران وابسته، امروز در عمل و زبان خود، برخلاف همه ادّعاهای صلح‌طلبی گذشته‌شان، جنگ را به صورت یک امر مقدّس جلوه می‌دهند؛ اصول و ارزشهای امریکایی

را یک امر مطلق و مقدّس جلوه می‌دهند. درست نقطه مقابل آن چیزی که در طول سالهای متمادی، تبلیغاتچیهای اینها تبلیغ می‌کردند و می‌گفتند ما به تکثّرگرایی و احترام به عقاید انسانها قائل هستیم؛ دائم ادّعا می‌کردند ما طرفدار صلحیم؛ ورود ما به فلان‌جا به خاطر صلح است؛ اقدام ما در فلان‌جا به خاطر صلح است. امروز در اظهارات خود به این‌جا کشانده شده‌اند که مجبورند جنگ را تقدیس کنند و آن را یک امر مقدّس جلوه دهند. این خطای بزرگ و فراموش نشدنی آنهاست که همه ادّعاهای گذشته‌شان را در چشم افکار عمومی دنیا بتدریج باطل می‌کند. نمی‌فهمند هوای نفس، برداشتن چه گامهای خطایی را بر آنها تحمیل کرده است. این گامهای خطا را یکی پس از دیگری برداشته‌اند و باز هم برمی‌دارند. در دنیا چهره نظامی و جنگ طلب و خشنی از خود نشان می‌دهند که برای قضاوت افکار عمومیِ امروز و فردای دنیا به‌شدّت محکوم کننده است. چاره‌ای هم ندارند. ادّعا می‌کنند ما طرفدار دمکراسی و حکومت متّکی به آراء مردم هستیم؛ درعین‌حال از حکومتهای متعدّدی که با کودتا روی کار آمده‌اند، یا از حکومتهای استبدادی‌ای که در تشکیل آنها حتّی یک رأی مردمی دخالت نداشته است، حمایت می‌کنند. این رسوا شدن در مقابل افکار عمومی است. بدون این که بدانند و بفهمند چه کار می‌کنند، این خطاها یکی پس از دیگری آنها را وارد مراحل خطای جدیدتری کرده و می‌کند. اینها مقدّمه سقوط است. با وقاحت و بدون این که بدانند چه می‌گویند، به یک ملت بزرگ و بافرهنگ و شجاع، ملتی که کفایت خود را در طول سالهای متمادی در میدانهای متعدّد نشان داده است، خطاب می‌کنند و می‌گویند شما باید وابسته و ضعیف باشید تا ما با شما دشمنی و شما را تهدید نکنیم! ملت ایران اگر مقتدر و مستقل و متّحد و یکپارچه باشد، مورد رضایت و خوشایند آنها نیست. رضایت آنها در این است که ملت ایران اوّلاً در درون خود اختلاف پیدا کند، یکپارچگی از بین برود و افراد به جان هم بیفتند؛ یک عدّه، عدّه دیگر را به دلیلی؛ و آن عدّه، عدّه اوّل را به دلیل دیگری، نامشروع بدانند؛ ثانیاً کشور به امریکا وابسته شود؛ مثل برخی از کشورهای دیگر در منطقه، که ملتهای بیچاره‌شان بر اثر سوء سیاست حاکمان، به امریکا وابسته‌اند؛ ثالثاً ملت ایران از لحاظ نظامی و سیاسی ضعیف باشد و قدرت دفاع از خود و مرزهایش را نداشته باشد. اگر این طور شد، آن‌گاه رئیس جمهور امریکا از مردم ایران راضی است. پاسخ ما این است که ملت ایران به برکت اسلام، عزّت و استقلال و یکپارچگی و وحدتی را که به دست آورده و راه روشنی را که انتخاب کرده است، از دست نمی‌دهد؛ با اتّکای به همین یکپارچگی و وحدت و قدرت درونی و ملی و تاریخ کهن و ارزشهای ماندگار و پایدار اسلامی و با توکّل به خدای متعال، این راه را ادامه می‌دهد؛ در مقابل تهدیدها می‌ایستد و می‌داند کسی که بخواهد تیغ خود را با این صخره مستحکم تجربه کند، جز شکسته شدن آن تیغ، سرنوشتی برای او متصوّر نیست. بیش از دو هفته دیگر، شروع سال جدید شمسی، با شروع سال جدید قمری - یعنی آغاز محرّم‌الحرام - همراه است. من مطمئنم ملت ایران با این‌که به سنّتهای خود اهمیت می‌دهد و به آنها دلبسته است و با این که عید نوروز را دوست می‌دارد - و ما هم در طول سالهای بعد از انقلاب تا امروز، همیشه عید نوروز را یک عید ملی و فرخنده دانسته‌ایم - اما امسال به خاطر تقارن با عاشورای حسینی و ایام محرّم، به امام حسین و عاشورا و خونهای شهدای کربلا احترام می‌گذارد و حرمت محرّم را حفظ خواهد کرد. البته توجّه دارید، کسانی هستند که مایلند بین انگیزه‌های گوناگون در داخل کشور ما جنگ راه بیندازند. دلشان می‌خواهد مردم را دچار دودستگی و اضطراب کنند. به آنها اعتنایی نکنید. در کشور ما، شیعه و سنّی و مسلمان و غیر مسلمان مطرح نیست؛ عاشورا را همه احترام می‌کنند. در کشور ما حتّی افرادی هم که غیر مسلمان هستند، برای عاشورا احترام قائلند؛ آدمهایی هم که حتّی پایبندیهای مذهبی آنها چندان زیاد نیست، برای امام حسین، اباالفضل، علی‌اکبر، علی‌اصغر، زینب کبری علیهم‌السّلام و آن خونهای پاک، احترام و ارزش قائلند. کشور ما، کشور اهل بیت و کشور امام حسین است. امیدوارم که آغاز سال نوی شمسی و شروع فروردین و بهار، چون با ایام عاشورا همراه است، طوری برگزار شود و مردم و مسؤولان و دستگاهها و رسانه‌های جمعی به گونه‌ای عمل کنند که احترام عاشورا و امام حسین حفظ شود. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، سایه امام حسین و اهل بیت و سایه غدیر را از سر ما کم مکن. پروردگارا ! ملت ایران را در همه صحنه‌ها، عزیز و سربلند و

موفّق بگردان و دست دشـمنان را از این کشور روزبه‌روز کوتـاهتر فرمـا. پروردگـارا ! بـدخواهان این ملت را ذلیل کن. پروردگارا ! دلهـای آحاد این ملت و مسؤولان و فعّالان سیاسـی را روزبه‌روز به حقایق و به یکـدیگر نزدیکتر بگردان. پروردگارا ! دعای ولی‌اللّه الأعظم، حضـرت بقیـهٔاللّه ارواحنافـداه را شامل حال ما فرما و ما را از سـربازان حقیقی آن حضـرت قرار بده. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّـد، این عید سـعید غدیر و این روز بزرگ را برای ملت ایران، مسعود و مبارک بگردان. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، به مناسبت این عید سعید، به ملت ایران عیدی و شیرینیِ حقیقی عنایت کن. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته&#١۶٠; &#١۶٠;--;&-- ١۶٠; (١) مائده:

٣ ٢) مفاتیـح الجنان، دعای ندبه ٣) نهج‌البلاغه، خطبه ۶ ۴) برای آگـاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب الغـدیر علّامه امینی ۵) مفاتیح الجنان، دعای ندبه ۶) همان ٧) مریم: ١٢

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی

بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار مسؤولان و کـارگزاران نظام جمهوری اسـلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللّه ربّ العالمین. والصّـلاهٔ والسّـلام علی سـیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، سـیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضـین. محرّم، دارای اهمیت تـاریخی، معنوی و انسـانی جلسه بسـیار پُرمغز و پُرمعنـایی است و امیـدواریم که برکـات و رحمت و هـدایت الهی شامـل حال این جلسه بزرگ باشـد و ان‌شاءاللّه همه ما را محظوظ کنـد. بیانات رئیس جمهور عزیزمان، بسیار شافی و وافی و حامـل بسیاری از مکنونـات قلبی بنـده بود. مطـالب خوب و نکات مهمی را با بیان خوبی ادا کردنـد. ان‌شاءاللّه همه مردم در جریـان این مفاهیم خوب و برجسـته قرار گیرنـد و مثل ما بهره ببرنـد. این روزها، هم آغاز سال هجری قمری و روزهای محرّم است؛ هم در آسـتانه شـروع سال جدید شمسی هستیم. ایام محرّم برای ما اهمیت تاریخی و معنوی و انسانی دارد؛ و حادثه محرّم، حادثه‌ای نیست که با گفتن و برگزار کردن، تکراری شود. ذکر و یادآوری است، همیشـگی است و همیشه لازم است. بنده در آغاز عرایضم، پرداخت کوتـاهی به مسأله قیـام امام حسـین علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام می‌کنم. مقابله با طواغیت، مهمترین کار انبیاء بشـر در طول تاریـخ، بیشترین خطا و گنهکاری و بی‌تقوایی خود را در عرصه حکومتـداری نشان داده است. گناهانی که از سوی حاکمان و زمامـداران و مسلّطانِ بر سرنوشت مردم سرزده است، با گناهان بسیار بزرگِ افراد معمولی و عادّی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاـق و حکمـت بهره برده است. در این عرصه، منطـق خیلی کمـتر از عرصه‌هـای دیگر زنـدگی بشـری حـاکم بـوده است. کسـانی که خسـارت این بی‌خردی و بی‌منطقی و فسـاد و گنـاه‌آلودگی را پرداختـه‌انـد، آحـاد افراد بشـر - گاهی مردم یک جامعه و گـاهی مردم جوامع متعـدّد - بودنـد. این حکومتهـا در آغاز به شـکل اسـتبداد فردی بودنـد؛ بعـد با تحوّل جوامع بشـری، به صورت اسـتبداد جمعی و سازمان‌یـافته درآمدنـد. لـذا مهمترین کـار انبیـای عظـام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتهای خـدا را ضـایع کردنـد: «و اذا تولّی سـعی فی الأـرض لیفسـد فیهـا و یهلک الحرث و النسل»(١). آیه قرآن، از این حکومتهـای فاسـد، بـا این تعبیرات تکان‌دهنـده یـاد می‌کنـد؛ سـعی کردنـد تا فساد را جهانگیر کننـد. «ألم تری الی الّـذین بـدّلوا نعمـهٔ اللّه کفراً و احلّوا قومهم دارالبوار جهنّم یصلونها و بئس القرار»(٢)؛ نعمتهای الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبـدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخـوردار می‌شدنـد، در جهنّـم سـوزانی کـه از کفران خـود بـه وجـود آوردنـد، سوزاندنـد و کبـاب کردنـد. انبیـاء در مقابـل اینها صف‌آرایی کردنـد. اگر انبیـاء بـا طواغیت عـالم و طغیـانگران تاریـخ برخورد نداشـتند، احتیـاج به جنگ و جـدل نبود. این که قرآن می‌گوید: «و کأیّن من نبیّ قاتل معه ربیّون کثیر»(٣)، چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیاء، همین حکومتهای فاسـد، قـدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریـخ بودنـد که بشـریت را بـدبخت و نابود کردند. انزال کتب و ارسال رسل برای حاکمیت قسط و عدل انبیاء نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف

بزرگ نبوتها و رسالتها، اقامه عدل معرفی شده است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط»(۴). اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین علیه‌السّلام، چنین حرکتی بود. فرمود: «انّما خرجت لطلب الأصلاح فی امّة جدّی»(۵). همچنین فرمود: «من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله او تارکا لعهداللّه مخالفا لسنة رسول‌اللّه فعمل فی عباداللّه بالاثم والعدوان ثمّ لم یغیّر علیه بقول و لا فعل کان حقا علی اللّه أن یدخله مدخله»(۶)؛ یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی‌تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم‌سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین علیه‌السّلام برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین علیه‌السّلام به فکر حکومت نبود، امام حسین علیه‌السّلام به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون. سکوت داعیه‌داران حق در مقابل ظلم امام حسین علیه‌السّلام می‌دانست که اگر این حرکت را نکند، این امضای او، این سکوت او، این سکون او، چه بر سر اسلام خواهد آورد. وقتی قدرتی همه امکانات جوامع و یا یک جامعه را در اختیار دارد و راه طغیان پیش می‌گیرد و جلو می‌رود، اگر مردان و داعیه‌داران حق در مقابل او اظهار وجود نکنند و حرکت او را تخطئه نکنند، با این عمل، کار او را امضا کرده‌اند؛ یعنی ظلم به امضای اهل حق می‌رسد، بدون این‌که خودشان خواسته باشند. این گناهی بود که آن روز بزرگان و آقازادگان بنی‌هاشم و فرزندان سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند. امام حسین علیه‌السّلام این را برنمی‌تافت؛ لذا قیام کرد. قیام امام حسین علیه‌السّلام، احیاکننده خرد و منطق نقل شده است بعد از آن‌که امام سجاد علیه‌السّلام پس از حادثه عاشورا به مدینه برگشت - شاید از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت و دوباره برگشت ده، یازده ماه فاصله شده بود - یک نفر خدمت ایشان آمدو عرض کرد: یابن‌رسول‌اللّه! دیدید رفتید، چه شد! راست هم می‌گفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام، خورشید درخشان اهل‌بیت، فرزند پیغمبر و عزیزِ دل رسول‌اللّه، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیرالمؤمنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیرالمؤمنین - عباس و دیگران - فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زبده و نامدار بنی‌هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد - امام سجّاد (علیه‌السّلام) - در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده‌اند؛ امام حسین نبود، علی‌اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود. امام سجّاد علیه‌السّلام در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمی‌رفتیم، چه می‌شد! بله، اگر نمی‌رفتند، جسمها زنده می‌ماند، اما حقیقت نابود می‌شد؛ روح ذوب می‌شد؛ وجدانها پایمال می‌شد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم می‌شد و حتی نام اسلام هم نمی‌ماند. ایمان به مبارزه، تنها شعله گرمابخش دلها در دوران ما حرکت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی در این راه بود. کسانی که این حرکت را شروع کردند، ممکن بود در ذهنشان بگذرد که یک روزی بتوانند حکومت و نظامِ مورد نظر خود را تشکیل دهند؛ اما کاملاً در ذهن آنها این معنا هم وجود داشت که ممکن است در این راه شهید شوند یا تمام عمرشان را در مبارزه و سختی و ناکامی به سر ببرند. هر دو راه وجود داشت، درست مثل حرکت امام حسین علیه‌السّلام. در سال ۴۱ و ۴۲ و بعد سالهای سخت و سیاه اختناق در این زندانها، تنها شعله‌ای که دلها را گرم نگه می‌داشت و آنها را به حرکت وادار می‌کرد، شعله ایمان به مبارزه بود؛ نه عشقِ رسیدن به حکومت. این راه، همان راه امام حسین علیه‌السّلام بود؛ منتها دو طرف دارد، شرایط زمانی و مکانی متغیّر است. یک وقت امکانات به وجود می‌آید، حکومت اسلامی پرچمش برافراشته می‌شود؛ یک وقت هم راه بدون این امکانات است و با شهادت تمام می‌شود. از این قبیل در طول تاریخ زیاد داشته‌ایم. دانش پیچیده بشری در خدمت انگیزه‌های ناپاک در آن دورانی که امام در این راه قدم گذاشت، زمانه و روابط انسانی، به‌مراتب از آن دورانی که امام حسین علیه‌السّلام در این راه قدم گذاشت، پیچیده‌تر بود؛ و امروز هم روابط انسانها همچنان پیچیده‌تر می‌شود. راهها نزدیک شده، ارتباطات آسان شده، اما رابطه‌ها دشوارتر و پیچیده‌تر شده است؛ عوامل گوناگون برای یک حادثه متراکم‌تر شده

است. امروز کسانی که در جایگاه آن روز یزیدبن‌معاویه قرار دارند، می‌توانند همّت خودشان را متوجّه به همه دنیا کنند؛ یعنی طغیان و فساد را به سمت همه بشریّت سوق دهند. این کاری است که امروز با ارتباطاتِ نزدیک، عملی است و متأسفانه این طغیان در دنیا وجود دارد و رشد کرده است. فنآوری پیشرفته و دانش پیچیده بشری همان قدر که سهولت و سرعت را در اختیار مردم عادی گذاشته، به همان اندازه و بیشتر، امکانات و سهولت و سرعت را در اختیار انگیزه‌های ناپاک قرار داده است. امروز قدرتهای طاغوتی دنیا می‌توانند هدف خودشان را سلطه بر جهان، همه بشریت و بر همه ثروتهای بشری قرار دهند؛ می‌توانند هدف خودشان را کوبیدن همه‌ی موانعی که آنها را از این راه باز می‌دارد، قرار دهند؛ و متأسفانه در مواردی طغیانهای بزرگ که نشانگر یک چنین اهداف پلید و خبیثی است در دنیا مشاهده می‌شود. امروز وظیفه خیلی سنگین است. نظم نوین جهانی، هدف برنامه‌های کاری امریکا آن روزی که بعد از فروپاشی اردوگاه کمونیزم، رئیس جمهور وقت امریکا - پدر رئیس جمهور فعلی - نظم نوین جهانی را اعلام کرد، هدف استکباریِ دیرین امریکا را آشکار کرد؛ ما فی‌الضّمیر خودش و دستگاه سیاستگذار امریکایی را نشان داد و آشکار کرد. البته این مخصوص آن روز نبود؛ از دهها سال پیش تصمیم گرفتند و اعلان کردند که اجازه نخواهند داد هیچ قدرت دیگری وارد امریکای لاتین شود. امریکای لاتین به عنوان یک منطقه اختصاصی دولت ایالات متحده امریکا به حساب آمد. بعد بتدریج این به همه دنیا توسعه داده شد؛ منتها این را به عنوان یک هدف اعلام‌شده ذکر نمی‌کردند و بر زبان نمی‌آوردند. بعد از آن‌که احساس کردند در مقابلشان رقیب بزرگی مثل شوروی وجود ندارد، این هدف را تقریباً به‌صراحت اعلام کردند: دنیای تک قطبی؛ نظم نوین جهانی با یک قدرت واحد و مسلّط بر همه عالم. هدفی که برنامه‌های کاری امریکا در طول این دهها سال گذشته، همه همین را نشان می‌دهد. هدف، گسترش سلطه نظامی و به دنبال آن، سلطه سیاسی و اقتصادی است؛ و تماماً در جهت منافع کمپانیهایی که در واقع سیاست دولت امریکا را آنها تعیین می‌کنند؛ جهتگیریها را آنها به وجود می‌آورند. اینها واقعیّاتی است که بشرِ امروز اگر این واقعیات را بداند، به‌موقع تصمیم خواهد گرفت. انسانها اگر بفهمند در دنیای آنها چه می‌گذرد، قدرت تصمیم‌گیری و موضعگیری دارند. آحاد ملتها کارهای بزرگی می‌توانند انجام دهند. نقش دولت امریکا در سرنگونی چهل دولت مستقل به من آماری دادند که دولت امریکا از سال ۱۹۴۵ تا امروز در سرنگونی چهل دولت مستقل، که تابع امریکا نبودند، نقش ایفا کرده و در بیست و چند مورد دخالت نظامی داشته است! این دخالتها بدون استثناء با کشتار عمومی و با فجایع بزرگ همراه بوده است. البته در مواردی موفّق شده و در مواردی هم ناکام مانده و موفّق نشده است. آنچه که در ذهن خود ماست و از یاد ماها دور نیست، مثالهای روشنی است؛ از جمله بمباران اتمی ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم، که آقای رئیس جمهور اشاره کردند؛ مثال ویتنام، آن جنگهای خونین، آن فجایع فراموش نشدنی که بالاخره هم با ناکامی امریکا تمام شد؛ مثال شیلی؛ مثال خود ایران در کودتای ۲۸ مرداد - که مأمور امریکایی به تهران آمد و مشغول برنامه‌ریزی و اقدام شد؛ و بعد هم خودشان این موضوع را اعلام کردند و اسنادش نیز منتشر شد که الان در دسترس همه است - و همچنین در جاهای متعدّد دیگر. عامل همه اینها، کمپانیهای بزرگ اقتصادی، سردمداران مالی بزرگ امریکا، احزاب اقتدارطلب، دستجات پُرنفوذ صهیونیستی، شخصیتهای معیوب از لحاظ فکری و اخلاقی - که در رأس کارها هستند - می‌باشند. این پرونده بسیار سنگین و گذشته بسیار ننگینی است. اینها چیزهای کوچکی نیست. برای اینها نابودی انسانها مهم نیست، نابودی ثروتها مهم نیست، نابودی عدالت مهم نیست، فاجعه‌های بشری مهم نیست؛ این مسائل هیچ کدام مانع سر راه اینها محسوب نمی‌شوند. البته برای حفظ ظاهر، امکانات فراوان تبلیغی و رسانه‌ای را هم در اختیار دارند. تعبیر کردند به «صدای بلندتر»، تعبیر درستی است. سعی می‌کنند با صدای بلندتری فضای دنیا را آن‌طور تنظیم کنند که این فاجعه‌آفرینی را بپوشاند؛ چهره آنها را باز هم طرفدار صلح، طرفدار مردم‌سالاری و دموکراسی، طرفدار حقوق بشر نشان دهد. معرفی اصول ظاهرالصّلاح به عنوان اصول امریکایی امروز سعی می‌شود اصولی ظاهرالصّلاح به عنوان اصول امریکایی معرفی شود. در سخنرانی‌ای که رئیس جمهور امریکا در کنگره آن کشور کرد، به این موضوع اشاره‌ای نمود و بعد متأسفانه جمعی از

روشنفکران امریکایی برای ایجاد پشتوانه نظریِ این حرف، بیانیه مفصّلی تنظیم کردند که به بشریت خلاف واقع گفتند؛ به مخاطبان خودشان دروغ گفتند. سعی کردند اصل قضیه را، که همان آزمندی و قدرت‌طلبی و هوس سلطه بر جهان است، پوشیده نگه دارند. البته برای آنها افکار عمومی خودِ امریکا هم خیلی مهم است - شیشه حیات اینها دست مردم امریکاست - که شنیدم چون در این بیانیه به برخی از نقاط ضعف امریکا اشاره شده بود - البته به نقاط ضعف بسیار کوچکی در قبال نقاط ضعف بزرگی که امریکا دارد - همان کسانی که مدّعی آزادی بیان و فکرند، آن بخش از بیانیه را در خود امریکا منتشر نکردند! در همین بیانیه که کاملاً پیدا و مشخّص است که بدون تردید با هماهنگی دستگاههای اطّلاعاتی و امنیتی و نظامی امریکا تنظیم شده، چون بعضی از بخشهایش مورد علاقه آنها نبوده و اندکی - نه زیاد، خیلی کم - در آن افشاگری بوده - اگر بیانیه را دیده باشید، پی می‌برید - نگذاشتند همان بیانیه در داخل امریکا منتشر شود و در سایر نقاط دنیا منتشر کردند. آن قسمتهای مربوط به جنگ را در خود امریکا منتشر کردند که اثبات کنند بوش دنبال یک جنگ عادلانه است! جنگی که دفاع از منافع ملی امریکا در آن هست. فقط این قسمتش را منتشر کردند. مواجه با تهدیدی که پایه‌های تئوریک برای آن ترتیب داده شده ما امروز با یکی از این تهدیدها مواجهیم که برای فریب افکار عمومی، پایه‌های نظری و تئوریک هم برای آن ترتیب داده شده و در ویترین گذاشته شده است. هم سیاستمداران و هم برخی از روشنفکران با هم همدست شدند تا این واقعیّت تحریف شده را به دنیا منعکس کنند. پشت سر این حرفها همان هدفهای همیشگی است؛ طمعِ سلطه بر جهان، تسلّط بر همه ثروتها، تحمّل نکردن یک کشور و یک حکومت مستقلی که حاضر نیست سیاستهای امریکا و دستورات دیکته شده او را بپذیرد و چشم بسته قبول کند. خواستند این هدف را در پشت این ظواهر فریبنده پوشیده نگه دارند. این مسأله بسیار مهمی است. شما مسؤولان و عناصر تأثیرگذار در مسائل کشور هستید. ضرورت شناخت زمینه و انگیزه‌های تهدید البته ما بارها گفته‌ایم که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ایران قطعاً مورد حمله قرار خواهد گرفت، نه؛ چنین چیزی معلوم نیست؛ اما قطعاً تهدید متوجّه ماست. این ما هستیم که باید بتوانیم این تهدیدی را که متوجّه ماست، خنثی کنیم و از بین ببریم و این احتیاج دارد به این‌که زبدگان و نخبگان کشور، مسؤولان و خواص که عمدتاً شما هستید - که در این مجلس جمع شده‌اید - موقعیت را درست بشناسید؛ وظیفه را درست تشخیص دهید؛ بار سنگین مسؤولیت را بر دوش خودتان درست حس کنید. ما امروز حق نداریم اشتباه کنیم. این تهدیدی که وجود دارد - چون رئیس جمهور امریکا علناً و صریحاً اسم آورد؛ البته شصت کشور را مورد اشاره قرار داد؛ منتها سه کشور، از جمله کشور ما را اسم آورد - از لحاظ زمینه و انگیزه‌هایش یک قضیه مرکّب و چند عنصری است که باید عناصر آن را شناخت. ایران، عنصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی تهدید عنصر اوّل، خودِ ایران، کشور عزیزمان است. کشوری که نیمی از سواحل خلیج فارس - یعنی عظیمترین و پُربرکت‌ترین منبع انرژی امروز و فردای دنیا - در اختیارش است. موقعیت جغرافیایی، همسایگی خلیج فارس و ساحل‌داری نیمی از آن، علاوه بر ذخایر فراوان مادّی که در کشور است، و همچنین ذخایر بسیار زیاد نیروی انسانی، خودش یک عنصر اصلی تشکیل‌دهنده این قضیه است. عنصر دوم: نظام جمهوری اسلامی عنصر دوم، نظام جمهوری اسلامی است. نظام مستقل، نظام عزّت‌مدار، نظام شجاع، نظامی متّکی به مردم، آن هم مردمی امتحان داده، مردمی حامل یک ایمان عمیق که نه در زبان بلکه در عمل و نه در یک عرصه بلکه در عرصه‌های گوناگون، این ایمان را تجسّم بخشیدند و نشان دادند؛ مردمی به‌شدّت متنفّر از سلطه خارجی و دارای خاطرات بسیار تلخ از آنها. همان نکته‌ای که امام سجاد علیه‌السّلام فرمود که «اگر نمی‌کردیم چه می‌شد»، این را یک روز مردم ایران در زندگی خودشان تجربه کردند. آن روزی که کشور به کودتای امریکایی ۲۸ مرداد تهدید شد، اگر حضور مردم در صحنه تأمین می‌شد و مردم به صحنه می‌آمدند، بیست‌وپنج سال آن دیکتاتوری سیاه و از دست رفتن آن دوران بسیار حسّاس و مهم و هدر رفتن آن همه ثروت مادّی و معنوی را تجربه نمی‌کردند. مردمی که نقطه مقابل این را هم تجربه کردند؛ یعنی در انقلاب اسلامی به صحنه آمدند، حضور پیدا کردند و دیدند چطور می‌توان با حضور در صحنه بدون سلاح، مستحکم‌ترین دژ استکبار را در منطقه تصرّف کرد؛ می‌توان امریکا را از یک

نقطه بسیار مهم و اساسی اخراج کرد؛ می‌توان امریکا را از ایران بیرون رانـد؛ پایگاه قـدرت و نفوذ امریکا علیه تمام منطقه را تبدیل کرد به پایگـاهی علیه منـافع و سـلطه‌گری امریکـا. این را مردم امتحـان کردنـد و دیدنـد. هرگونه عزّت و عظمتـی، از راه فـداکاری، شجاعت و اقـدام می‌گـذرد در جنگ نیز همین‌طور بود. در جنگ هم عـدّه‌ای تردید می‌کردند که چطور می‌خواهیم دفاع کنیم. آن وقتی که هزاران کیلومتر مربع از خاك ما زیر چکمه دشـمن بود و دشـمن در آن شـرایط به ما پیشنهاد آتش‌بس و گفتگو و مذاکره می‌داد، عدّه‌ای بر امام و مسؤولان دیگر فشار می‌آوردند که آتش‌بس را قبول کنند. امام ایستاد؛ مردم ایستادند؛ مسؤولان ایستادند و نتایـج شـیرین این ایسـتادگی را دیدنـد. بله، هرگونه عزّت و عظمتی، از راه فداکاری، شـجاعت و اقدام می‌گذرد. با تسـلیم شدن، با تن‌پروری، با تن نـدادن به مشـکل، هیـچ قلّه‌ای به دست نمی‌آیـد. همین‌هایی که امروز شـما می‌بینیـد در دنیا دانش و ثروت را جمع کرده و در اختیـار مطـامع خودشـان قرار داده‌انـد، اینهـا هم روزهای سـختی را پشت سـر گذاشـتند؛ راههای دشواری را طی کردنـد. بزرگترین جرم حکومتهای خودکامه و مستبد در طول تاریخ ما این است که نگذاشـتند ملت در آن وقتی که باید با حضور خود، با شجاعت خود، منافع خود را تأمین کند، در میدان حاضـر شود. اشـرف افغان و محمود افغان و لشـکریانشان اطراف اصفهان را گرفته بودنـد. مردم دلشان وَل وَل می‌زد برای این‌که بروند دفاع کنند؛ اما حاکمان تن‌پرورِ خودباخته ترسـیده، نگذاشـتند مردم از خودشان دفاع کنند. آنها تسـلیم شدند و در واقع مردم را هم تسـلیم کردند. نتیجه این شد که بعد از سالهای سخت و سیاه، وقتی که مهاجمان مجبور شدنـد از ایران خـارج شونـد، صـدها و شایـد دویست‌هزار نفر از زنـان و دختران و نوجوانـان ایرانی را بـا خودشان به اسارت بردنـد؛ یعنی حتی وقتی که می‌رفتنـد نیز این‌گونه با مردم رفتار کردنـد. مهمترین کار امام، میدان دادن به انگیزه‌ها و احساسات مردم مردم، مردمی آماده‌انـد. مهمترین کـاری که امام بزرگوار ما کرد، این بود که به انگیزه‌ها و احساسات مردم میـدان داد؛ حضور مردم را ممکن کرد. امـام در جنگ هیـچ وقت الزام و اجبار نکرد که برونـد، جوانان می‌آمدنـد التماس می‌کردنـد که برونـد. نتیجه‌اش را ملت ایران دیـد؛ سـربلندی خودش را مشاهـده کرد؛ خفّت و ذلّت دشـمن را به چشم خود دیـد؛ اقرار دنیـا را به حقـانیّت و مظلومیّت خودش - البته بعد از گذشت چند سال - به گوش خود شنید. ملتی مجرّب، متّکی به فرهنگی غنی، سرشار از سرچشمه‌های معنویّت اسـلام، با مسؤولانی بحمداللَّه آگاه، مسـتحکم و قوی. بنابراین یک عنصـر، «ایرانِ» با آن خصوصـیات است؛ یک عنصـر، این نظام و این مردمند با این خصوصیات، که به دام انداختن اینها، تسلیم کردن و به دنبال خود کشیدن اینها، کار آسانی نیست. تطمیع کردن و فریفتن اینها، انـداختن یک گروه دست‌نشانده به جان این مردم - همچنان که در خیلی از کشورها این کار را می‌کنند - کار آسانی نیست. عنصـر سوم: خوی اسـتکباری امریکا عنصـر سوم، خوی اسـتکباری طرف مقابل است. امریکا احتیاج دارد به این‌که در سـطح دنیـا، دولت و حکـومت و کشـوری وجود نداشـته باشـد که عملاً ابرقـدرتیِ او را زیر سؤال ببرد. این برای نظم نوینی که تعریف و تصـویر کردنـد، لازم است. نمی‌توانـد ملـتی را که از تهدیـدش نمی‌ترسـد، از تطمیعش فریب نمی‌خـورد و دنبـال سیاسـتهای دیکته شده‌اش راه نمی‌افتد، سیاست مسـتقلی دارد، قیمومیت و آقابالاسـری او را نمی‌پذیرد، تحمّل کند. عنصـر چهارم: پوشاندن مشکلات داخلی عنصـر دیگری که در این قضـیه و تهدیـد تأثیر حتمی دارد، مشـکلاتی است که طرف مقابل دچار آن است. نباید تصوّر کرد که امریکاییهـا از سـر سیری و بی‌نیـازی دنیا را تهدیـد می‌کننـد، نه؛ این‌طور نیست. مشـکلات داخلی هست، رکود اقتصادی هست، تهدیـدهای جـدّی علیه حکـومت صـهیونیستی در فلسـطین اشـغالی هست - که سـرنوشت این حکـومت بسـیار مرتبـط و نزدیـک به سرنوشت امریکـاست - رونق دادن به وضع اقتصـادی کشور از طریق معـامله سـلاح بین کمپانیهـا و دولت امریکا هست. اینها مسایل بسـیار مهمی است که آنها را وادار می‌کند به این‌که چنین موضعی بگیرند، تا مشکلات داخلی را بپوشانند. در این سخنرانیِ کنگره، رئیس جمهور امریکا به مردم وعده می‌دهد که مالیاتها را کم می‌کند و برای هر کلاس یک معلم کارآمد می‌گذارد. اینها مشکلات آنهـاست. از ایـن بالاـتر، مشـکلات اخلاـقی است؛ مشـکلات درونی اسـت؛ توسـعه روزافزون خشـونت است؛ توسـعه روزافزون بی‌بنـدوباری و فساد اخلاقی است؛ نابودی روزافزون خانواده در داخل امریکاست. اینها مشـکلات کوچکی نیست. اینها دریاهایی از

لجن است که هر موجودی در آنها بیفتد - ولو به حجم امریکا - در آن غرق و خفه خواهد شد. در مواجهه با اینها، متوجّه کردن افکار عمومی امریکا به یک دشمن و حادثه بیرونی، بسیار مهم است. این، جزو عناصر اصلی این قضیه است. عنصر پنجم: گسترش موج بیداری اسلامی عنصر پنجم، گسترش موج بیداری اسلامی در دنیاست. این‌که متظاهرانه بگویند ما اسلام را قبول داریم، بنیادگرایی را قبول نداریم، این ناشی از همان سطحی‌نگری و تحلیلهای ناشیانه‌ای است که اینها غالباً از دنیای اسلام داشتند و چوبش را هم خورده‌اند. امروز موج بیداری اسلامی یک واقعیت جدّی و یک حقیقت غیرقابل انکار است. امروز مسلمانها احساس می‌کنند که می‌توانند در دنیا، در وضعیت بشر، در سرنوشت خود، اثرگذار باشند. وقتی این احساس در ملتها به یک نقطه معیّنی برسد، تبلور و تجسّم خواهد یافت و تبدیل به واقعیتها خواهد شد. این را می‌دانند و از این نگرانند. یک نمونه‌اش همین حادثه بسیار بی‌سابقه انتفاضه فلسطین است. شوخی است؟! مردمی بدون سلاح، بدون امکانات، در مقابل یکی از مجهّزترین قدرتهای این منطقه، بدون هیچ قید و شرطی مورد کشتار و قتل‌عام و فشارهای گوناگون جسمی و روحی و اقتصادی قرار می‌گیرند؛ درعین‌حال ایستاده‌اند و هفده ماه است که این انتفاضه را ادامه می‌دهند. با کدام تحلیل عادی و معمولی و سیاسی می‌شود این را تحلیل کرد؟ چرا ایستاده‌اند؟ چرا تسلیم نمی‌شوند؟ چرا دشمن با همه فشارش نمی‌تواند این ملتِ به‌جان‌آمده فلسطین را به زانو درآورد؟ این ملت کوچک و محدود و محاصره شده را، که از هیچ جا به اینها کمکی نمی‌رسد. آن انگیزه و چشمه جوشانی که در دلهای اینها وجود دارد که نمی‌گذارد اینها خسته شوند، کدام است؟ از کجا سرچشمه گرفته؟ آن عاملی که مادر فلسطینی را وادار می‌کند که فرزند خودش را ببوسد و برای کشته شدن بفرستد و بعد بگوید اگر صد تا بچه هم داشتم آنها را می‌فرستادم، این عامل چیست؟ این عامل، عامل بسیار مهمی است. این چه عاملی است که در محاسبات سیاسی، در گفتگوها، در مذاکرات دیپلماتیک و در معادلات کمپانیها نمی‌گنجد؟ اینها می‌بینند این را و از آن به‌شدّت واهمه دارند. دنبال خشک کردن آن سرچشمه‌اند؛ دنبال نابود کردن آن عامل برانگیزاننده و به وجود آورنده‌اند. تهدید جدّی امریکا، متوجّه ایران اسلامی باید قضیه را با همه ابعادش دید. مسأله حالا این نیست که ادّعا می‌شود چهار نفر از فلان کشور فرار کرده و به فلان کشور پناه آورده‌اند، تا امریکا با همه حجمش به جنگ این کشور بیاید، که ما می‌خواهیم با شما بجنگیم؛ چون چهار نفر به این‌جا فرار کرده‌اند. قضیه این نیست. این، ساده‌انگاری است. ابعاد قضیه بسیار عمیقتر است، که من به بعضیش اشاره کردم. حاصل جمع این عناصر همین می‌شود که تهدید جدّی‌ای متوجّه ایران اسلامی و نظام جمهوری اسلامی کنند. نقطه سیاه فراموش‌نشدنی برای جامعه روشنفکری امریکا البته طرّاح این سیاست، رئیس جمهور امریکا نیست؛ مختص به زمان او هم نیست. مردان پشت پرده سیاست در امریکا هستند که این کار را می‌کنند. البته موقعیّتها می‌تواند خواستهای بزرگ را دور یا نزدیک کند. به توجیه عوام‌فریبانه هم احتیاج دارند که این بیانیه روشنفکران امریکا متأسفانه متصدّی این کار شده است که من نمی‌خواهم به آن بپردازم. این کار روشنفکران خودِ ماست؛ وظیفه اساتید و زبدگان و نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور است که لابه‌لای این کلمات را بشکافند و آن حقیقت تلخی را که در بیانیه‌ای به نام روشنفکری وجود دارد، بر ملاء کنند. اما من همین قدر بگویم که با امضای این بیانیه از طرف تعداد معدودی - پنجاه و چند یا شصت نفر - از روشنفکران امریکایی، روشنفکری امریکا یک نقطه سیاه فراموش نشدنی پیدا کرد. روشنفکرانی که باید علناً و صریحاً با جنگ، با تعرّض، با تجاوز، با کشتار بی‌حساب، مخالفت کنند و روشنفکران در امریکا در طول سالهای متمادی این کار را کرده‌اند، حالا بیایند حرکت کمپانیهای امریکایی را که می‌خواهند با نوک پیکان دستگاه سیاسی و ریاست جمهوری به پیش برود، توجیه کنند و فتوای قتل‌عام صادر کنند؛ فتوای روشنفکری! بر سر سفره کمپانیهای صهیونیستی نشستن و فتوای قتل ملتها را صادر کردن، چیزی است که لکّه ننگ آن از دامن هیچ روشنفکری - اگر مرتکب شود - پاک نخواهد شد و متأسفانه این روشنفکران اجاره‌ای، مرتکب چنین خطای بزرگی شدند. اصول امریکایی، نمی‌تواند اصولی جهان شمول باشد امریکاییها اصولی را به عنوان اصول امریکایی معرفی می‌کنند و می‌گویند این اصول، جهان‌شمول است. این اصول، آزادی انسان، آزادی فکر، کرامت انسان، حقوق

بشـر و از این قبیـل چیزهاست. اینها اصول امریکاییند؟! مشخّصه جامعه امریکاییِ امروز اینهاست؟! مشخّصه حکومت امروز امریکا اینهایی است که شما ذکر کردید؟! آیا این حکومت نبود که بومیان اصلی سرزمین امریکا را قتل عام کرد؟ سرخپوستان امریکا را نابود کرد؟ آیا این حکومت و عوامل مؤثّر در این حکومت نبودند که میلیونها آفریقایی را از داخل خانه‌هایشان به بردگی گرفتند و دختر و پسر جوان آنها را برای بردگی ربودند و سالهای متمادی با سخت‌ترین فاجعه‌ها با اینها رفتار کردند؟ امروز یکی از تراژدی‌ترین آثار هنری، اثری است به نام «کلبه عموتام»(۷) که زندگی برده‌داری را در امریکا نشان می‌دهد که شاید قریب دویست سال است که این نوشته هنوز زنده است. واقعیّتهای امریکا این است؛ حکومت امریکا این است؛ آن مشخّصه و ممیّزه‌ای که نظام امریکایی به دنیا نشان داده، این است؛ نه آزادی انسان، نه برابری انسان. کدام برابری؟! شما هنوز هم بین سیاه و سفید برابری قائل نیستید. همین امروز هم از نظر شما رگه سرخ‌پوستی در یک نفر آدم در هر یک از مراحل گزینش اداری یک نقطه ضعف برای او محسوب می‌شود. برابری انسانها؟! آزادی فکر؟! شما حاضرید همین سخنرانی، یا سخنرانی آقای رئیس جمهور را در رسانه‌هایتان در امریکا پخش کنید؟ اگر آن‌جا آزادی فکر و آزادی بیان هست، همین سخنرانی نیم‌ساعته آقای خاتمی را بردارید پخش کنید. کدام آزادی فکر؟! رسانه‌ها متنوّع است، اما بند ناف همه متّصل به دستگاه سرمایه‌داری و سرمایه‌داران بزرگ امریکاست که اکثریّتشان در اختیار صهیونیستهاست! این معنی آزادی رسانه‌ها در امریکا است؟! چرا به مردم دنیا دروغ می‌گویید؟ اینها اصول امریکایی است؟! آن وقت می‌گویند اصول امریکایی جهان‌شمول است. شما کی هستید که به خودتان حق می‌دهید که برای بشریّت، اصول جهان‌شمول وضع کنید؟ خوب؛ قبل از شما هم کمونیستها، اصول جهان‌شمول داشتند؛ استالین هم اصول جهان‌شمول داشت؛ می‌گفت همه دنیا باید از من اطاعت کنند؛ از این اصول باید پیروی کنند. فاشیستهای دنیا هم به نظر خودشان اصول جهان‌شمول داشتند. این چه منطقی است که این اصول ماست؛ این اصول جهان‌شمول است، هر که در دنیا قبول نکند، باید برویم با بمب اتم او را بکوبیم. این منطق، منطق یک ملت آزاد است؟! این منطق، منطق یک دولتی است که حقیقتاً معتقد به کرامت انسان است؟! این‌طور به بشریت دروغ می‌گویید؟! بدترین جلوه روح استکباریِ یک قدرت آن آقا(۸) در سخنرانی‌اش گفت هر که با ما نیست، بر ماست! چند بار این جمله تکرار شده است. این، بدترین جلوه روح استکباری یک قدرت و یک حکومت است. کی گفته که در مقابله با تروریسم شما حق دارید جلودار باشید؟ اگر ملاک، کشته‌شدگان شما به وسیله ترور است، بیایید ببینید در ملتهای دیگر چقدر انسان با ترور کشته شده‌اند. همین امروز روزانه مردم فلسطین در خانه خودشان به وسیله غاصبان آن خانه صریحاً و علناً ترور و کشته می‌شوند. مگر حمله شما به ویتنام یک حرکت تروریستی نبود؟ مگر حمله شما به هیروشیما و ناکازاکی یک حرکت تروریستی نبود؟ مگر آن‌جا انسانهایی عمداً و با محاسبه و بدون این‌که شما آنها را بشناسید، با آتش قهر شما نسوختند؟ به چه حقّی شما باید جلودار قافله مبارزه با تروریسم باشید؟ و به چه حقّی شما باید تروریسم را معنا کنید؟ این چه استکباری است؟ این‌جاست که وقتی این حرفها در دنیا پخش می‌شود و مردم دنیا این حرفها را از آنها می‌شنوند، آن وقت می‌فهمند به چه علّت انقلاب اسلامی از اوّل، استکبار و مستکبر را جزو واژه‌های منفی خود قرار داد و رویش تبلیغ کرد. معنیِ استکبارِ مورد نظر انقلاب اسلامی را مردم دنیا می‌فهمند. مواضع روشن ما: تفاهم، همدلی و سیاست تنش‌زدایی وجه بارز جامعه امریکایی - یعنی خشونت، سکس، رواج بی‌بندوباری، زورگویی افراد به یکدیگر، ناامنی در سایه زور - همه اینها را ندیده می‌گیرند و نگفته می‌گذارند. همچنانی که آن دولت به حقِ زورمندی خود اتّکا می‌کند و به خودش حق می‌دهد که تجاوز کند، در خیابانهای نیویورک و بعضی شهرهای دیگر امریکا نیز همین‌طور است؛ هر که زور داشته باشد، بتواند پول را از جیب دیگری به‌زور دربیاورد، در می‌آورد. هر کس سلاح دست داشته باشد و بتواند در مدرسه چهارتا همشاگردی خودش را بکُشد، به خودش حق می‌دهد این کار را بکند. نتیجه این منطق همین است. اینها مشکلات بزرگی است که گریبانگیر آنهاست. آن وقت رئیس جمهور امریکا خطاب به ملت ایران می‌گوید به خانواده جهانی برگردید؛ به خانواده جهانی متّصل شوید! یعنی شما با همه دنیا طرفید. جمهوری اسلامی ایران با همه دنیا طرف است؟!

امروز این شما هستید که با تکروی خود، با قلدری خود، بتدریج از جامعه جهانی و خانواده جهانی فاصله می‌گیرید. ایران با دنیا مشکلی ندارد. ما با آسیا، اروپا، آفریقا و اکثر کشورهای دنیا روابطمان نزدیک، دوستانه و همراه با همکاری است. من خیلی دوست می‌داشتم امروز آقای رئیس جمهور فرصت می‌کردند گزارشی از سفر خودشان - این سفر اخیر که بسیار سفر موفّقی بوده است - و از مذاکراتی که داشته‌اند در این جلسه بیان می‌کردند که گویا وقت نشد.(۹) تفاهم و همدلی ما با دنیا و سیاست تنش‌زدایی که با هر کسی که در صدد تنش با ما نباشد، ما با او در صدد تنش نیستیم و با هر کسی که میل به همکاری با ما داشته باشد، همکاری می‌کنیم، چیزی است که همه دنیا این را می‌دانند. مواضع ما مواضع روشنی است. تهدید امریکا به چند کشور محدود نخواهد ماند البته این را امروز خیلیها در دنیا فهمیده‌اند که اگر این روند قلدرمآبانه و تکروانه ادامه پیدا کند، این تهدید به چند کشور محدود نخواهد ماند؛ به دنیای اسلام هم محدود نخواهد ماند؛ همچنانی که اخیراً تهدید اتمی آنها به شکل غیررسمی‌ای نسبت به روسیه و چین بروز کرد.(۱۰) اینها اگر بتوانند اروپا را هم تهدید می‌کنند. این روند و این فرایند غلط و معیوب حدِّ یقف ندارد. همه دنیا با او طرفند؛ هر کس که قدرت مطلقه او را انکار کند، با او طرف خواهد بود. این مخصوص یک کشور و دو کشور نیست. این فرایند معیوب باید متوقّف شود. وظیفه نخبگان، شناختن واقعیت ما حالا- در مقابل این پدیده قرار داریم. اوّلین وظیفه نخبگان کشور، شناختن واقعیّت است؛ گزینش بهترین راه برای کشور و ملت و نظام؛ این وظیفه نخبگان است. بعضی ممکن است هیچ تهدیدی را متوجّه نظام ندانند، بگویند نه، هیچ تهدیدی متوجه نظام نیست. بعضی ممکن است تهدید را قبول کنند، اما آن را متوجّه به بخشی از نظام بدانند، نه به همه نظام و خود را خارج از آن بخشِ مورد تهدید بپندارند. بعضی نیز ممکن است تهدید را جدّی بدانند، اما راه حلّ آن را تسلیم و پوزش‌خواهی گمان کنند. همه این راهها غلط است. تهدید هست، متوجّه به همه نظام هم هست. هیچ کس خیال نکند که متجاوزِ مستکبرِ سرکش به چیزی کمتر از سلطه کامل قانع خواهد شد و به کسی ابقاء خواهد کرد. البته از تاکتیکهای شناخته شده و معروف و کهنه شده دنیا این است که سعی کنند در بین یک گروه دشمن، عدّه‌ای را علی‌العجاله از دایره دشمنی، خارج وانمود کنند تا بتوانند آن بخش دیگر را از بین ببرند، بعد هم به سراغ اینها بیایند. تهدید هست؛ تهدید، عمومی است. راه حلّ آن هم حفظ و افزایش عناصر قدرت در درون نظام است. در مقابل اقدام به جنگ، دفاع همه‌جانبه ما عناصر قدرت فراوانی داریم. اینها را باید حفظ کنیم و روزبه‌روز افزایش دهیم. ما ضعیف نیستیم، باید در مقابل تهدید آمادگی داشته باشیم. اگر نداریم، باید آمادگی ایجاد کنیم و اگر داریم، حفظ کنیم و افزایش دهیم. در مقابل اعلان جنگ، اعلان دفاعِ همه‌جانبه - روی «همه‌جانبه» تکیه و تأکید می‌کنم - و در مقابل اقدام به جنگ، اقدام به دفاع و ضربه متقابل. عدم استقبال از جنگ موضع ما چیست؟ ما از هیچ جنگی استقبال نمی‌کنیم؛ این را همه بدانند. این موضع متّحد و یکپارچه همه مسؤولان نظام است؛ اجتناب از جنگ را وظیفه خودمان می‌دانیم. معتقدیم رویکرد کنونی امریکا، منطقه و دنیا را به بی‌ثباتی می‌کشد. درعین‌حال معتقدیم که امریکا در برآورد تواناییهای خودش دچار مبالغه است. همه عناصر لازم برای آنچه که آنها می‌خواهند به دست بیاورند، موشک و اتم نیست؛ خیلی چیزهای دیگر لازم است که آنها ندارند. در مورد تواناییهای ملت بزرگ، منطقه حسّاس و مسؤولان هوشیار ما هم دچار غفلتند. ما تواناییهای انسانی داریم، تواناییهای جغرافیایی داریم. منطقه ما، منطقه بسیار حسّاسی است. بی‌ثباتی در این منطقه دنیا را بی‌ثبات می‌کند. اینها حقایق بسیار مهمی است که باید به آن توجّه داشته باشیم. جمهوری اسلامی ایران هم «طالبان» نیست که بند نافش به یک کشور بیگانه وصل بود، لذا وقتی که بند ناف را قطع کردند، به خودی خود از بین رفت. جمهوری اسلامی کشوری بزرگ، با مردمی بزرگ، با امکاناتی فراوان، با سرزندگی و نشاط فراوان، با عقبه طولانی در همه دنیای اسلام و با قدرت بازدارندگی بسیار بالا-ست. جمهوری اسلامی قابل مقایسه با جاهای دیگر نیست. پای‌فشاری بر حق و به‌کارگیری عقل و تدبیر و حزم آنچه که جان کلام طرفِ امریکایی است این است؛ به ما می‌گوید ضعیف باشید، وابسته باشید، دست‌نشانده باشید، تا به شما حمله نکنیم و این چیزی است محال. ما ضعیف نیستیم، قوی هستیم، عزیز هستیم، سربلند هستیم. نه ملت ما، نه دولت ما، نه تاریخ ما و نه فرهنگ ما

اجازه تسلیم در مقابل هیچ دشمنی را نمی‌دهد و این ملت به‌هیچ‌وجه تسلیم نخواهد شد. موضع ما پای فشردن بر حق و به کار گرفتن عقل و حزم و تدبیر است و تنها راه حفظ کشور را همین می‌دانیم. باید مواضع برحقِ خودمان را حفظ کنیم و باید عقل و تدبیر و حزم را در همه مراحل به کار بندیم. در این دوره نخبگان وظایف سنگینی دارند و این دوره، دوره آزمایش مهمّی است: روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید حالیا چشم جهانی نگران من و توست چشم تاریخی، نگران من و توست. امروز شما صحنه‌گردانان و قهرمانان و کارگردانانِ اصلی یکی از مقاطع مهمّ تاریخ کشور هستید؛ باید حواستان را خوب جمع کنید. خوشبختانه اصلی‌ترین بخشهایی که این مسائل به آنها ارتباط پیدا می‌کند - یعنی شورای عالی امنیت ملی و همه جریانهایی که از بخشهای گوناگون دولتی و حکومتی به این شورا وصل می‌شود - فعّالند و مشغول فعّالیتهای خوبی هستند. دستگاههای دیگر هم باید بر تلاش و جدیّتشان بیفزایند. انجام وظایف قانونی به بهترین وجه یک «بایدِ» حتمی داریم و یک «نبایدِ» حتمی. بایدِ حتمی این است که همه باید آن وظایفی را که به صورت قانونی برعهده آنهاست، به بهترین وجه انجام دهند. این، اساس کار است. یعنی بخشهای گوناگون دولتی اگر می‌خواهند وظیفه حقیقی خود را انجام دهند، آن کاری را که برحسب قانون برعهده آنهاست، خوب، کامل و سالم انجام دهند. همه بخشهای گوناگون کار خود را درست انجام دهند. بخشهایی هم هستند که مخصوص دورانی شبیه این دورانند. آنها هم باید کار خودشان را به بهترین وجه انجام دهند. این، آن بایدِ حتمی است؛ متعلّق به همه ما هم هست. این لحظه‌های حسّاس در تاریخ کشورها و ملتها برای خودِ آن کسانی که در این لحظه‌ها زندگی می‌کنند، ممکن است عادّی جلوه کند؛ اما برای کسانی که در آینده قضاوت خواهند کرد، امروز هر کدام از این حرکات مهم است. هر اظهار و سکوتی، هر حرکت و اقدامی زیر ذرّه‌بین آیندگان خواهد بود؛ همچنان که امروز هم زیر ذرّه‌بین کرام‌الکاتبین هست؛ مأموران الهی مواظب اعمال ما هستند: «و کنت انت الرّقیب علیّ من ورائهم و الشّاهد لما خفی عنهم».(۱۱) هر حرکتِ امروز شما می‌تواند تأثیرگذار باشد. پس بایستی با دقّت، مراقب هر حرفی، هر اقدامی، هر موضعگیری‌ای؛ هر گفتنی و هر نگفتنی باشیم. این، آن بایدِ لازم است. مرعوب دشمن نشوید یک نبایدِ لازم هم داریم و آن مرعوب نشدن است. بزرگترین خطا و زیان و خطر برای یک کشور در چنین شرایطی این است که دشمن احساس کند که توانسته است او را مرعوب کند. اصلاً یکی از ابزار ابرقدرتها مرعوب کردن است. گاهی اوقات هیبت ابرقدرتی در مقابل ضعفا تأثیرش از سلاح بیشتر است. بعضی کسان از ترس ابرقدرت همان بلایی را سر خودشان می‌آورند که آن ابرقدرت ممکن است سر آنها در بیاورد. مرعوب نشوید! بعضی کسان در گفتگوهای گوناگونی که این روزها وجود دارد، طوری حرف می‌زنند، به گونه‌ای عمل می‌کنند که آن انضباط لازمی را که در این شرایط، کشور به آن احتیاج دارد، بر هم می‌زنند. به نظر ما برخی از روی کج‌سلیقگی است و برخی نیز نتیجه همین مرعوب شدن است. مذاکره با ظالم و زورگو، برطرف‌کننده هیچ مشکلی نیست چنین نیست که کسی خیال کند که حالا ما در این شرایط راه حلّمان این است که به خود این ظالمِ زورگویِ تهدیدکننده مراجعه کنیم؛ با خود او صلاح مشورت و مذاکره کنیم! مذاکره راه حل نیست؛ مذاکره برطرف کننده هیچ مشکلی از این قبیل مشکلات نیست. این کشورهای دیگری که مورد تهدید قرار گرفته‌اند، باب مذاکره‌شان با امریکا باز است؛ روابط هم دارند؛ درعین‌حال مورد تهدیدند. ممکن است مذاکره باشد، جنگ هم باشد؛ ممکن است مذاکره نباشد، جنگ هم نباشد؛ ممکن است جنگ باشد، اما همراهش عزّت و پیروزی باشد؛ ممکن است جنگ نباشد، اما همراهِ نبودنِ جنگ، ذلّت و اسارت باشد. این‌طور نیست که کسی خیال کند حالا اگر چنانچه رفتیم و گفتیم شما چه می‌فرمایید، شما که این‌قدر عصبانی هستید، یک چیزی بگو، مسأله حل خواهد شد. عزم و توکّل، عاملِ تعیین‌کننده است. خودباختگی و رعب نیز از آن طرف عامل تعیین کننده است. ما در دنیا اهل مذاکره‌ایم ما در دنیا اهل مذاکره‌ایم. بنده از زمان ریاست جمهوری همیشه به وزارت خارجه و دستگاههای گوناگون تأکید می‌کردم که بروید با دولتها و کشورها صحبت کنید، در مجامع جهانی شرکت کنید. به رؤسای جمهور بعد از ریاست جمهوری خودم همیشه تأکید می‌کردم که مسافرت کنید؛ در مذاکرات شرکت کنید و ارتباط داشته باشید؛

رفت و آمد داشته باشید. مبنائاً به مذاکره معتقدم؛ اما مذاکره با که و بر سر چه؟ مذاکره برای رسیدن به یک قدر مشترک؛ دو طرف باید همدیگر را قبول داشته باشند؛ یک حدّ وسطی هم وجود داشته باشد؛ مذاکره کنند تا به این حدّ وسط برسند. آن طرفی که شما را اصلاً قبول ندارد، با اصل وجود شما به عنوان جمهوری اسلامی طرف است، با او چه مذاکره‌ای می‌توانید بکنید؟! او صریحاً می‌گوید که با نظام دینی مخالف است؛ با نظام جمهوری اسلامی بخصوص، مخالف است؛ چون منشاء حرکت بیداری مسلمانان در دنیا شده است. او صریحاً حرکت اصلاح‌طلبی را در ایران به معنای حرکتی بر ضدّ نظام اسلامی می‌داند؛ این مجموعه برادران و خواهران ما را که تحت نام اصلاح‌طلب هستند، اصلاً اصلاح‌طلب نمی‌داند! او کسانی را اصلاح‌طلب می‌داند که می‌خواهند نه سر به تن این جناح باشد، نه سر به تن آن جناح؛ اصلاً می‌خواهند نظام اسلامی نباشد. بنابراین با کسی که با اصل نظام اسلامی مخالف است و چنانچه یک حرکتی بکند، یک دوستی‌ای با کسی ابراز کند، حتماً از روی تاکتیک و برای فریب است، با این چه مذاکره‌ای می‌شود کرد؟ این مذاکره به چه نتیجه‌ای ممکن است منتهی شود؟ مذاکره باید از موضع قدرت و قوّت باشد مذاکره باید از موضع قدرت و قوّت باشد. کسانی که در شرایط تهدید به فکر مذاکره می‌افتند، ضعف خودشان را با صدای بلند اعلام می‌کنند. این حرکتِ بسیار غلطی است. امام بالاتر از مذاکره را گفتند، فرمودند: اگر امریکا آدم شود، ما با او رابطه هم برقرار می‌کنیم؛ یعنی اگر از خوی استکباری دست بردارد؛ مانند یک طرف برابر، و نخواهد اهداف خودش را در داخل ایران تعقیب کند، در آن صورت او هم مثل بقیه دولتها خواهد بود. اما واقعیّت این نیست؛ واقعیّت غیر از این است. آنها هنوز خوابِ دوران سلطه زمان پهلوی را می‌بینند؛ به فکر بازگشتن همان دوره و سلطه هستند. آنها با یک نظامی که مستقل است و می‌خواهد سیاست خودش را داشته باشد، حرف خودش را بزند، از دین خودش، از عقاید خودش، از فرهنگ خودش الهام بگیرد، با همه وجود مخالفند؛ گرچه امروز به‌صراحت این را نمی‌گویند، اما در گوشه و کنارِ حرفهایشان هست. امریکا از اصل تفکّر اسلامی عصبانی است امریکا با اسلام، ولو اسلام غیرحکومتی - همان اندازه‌ای که امروز در عربستان سعودی و مصر هست - هم مخالف است. اگر به فرض محال، امریکاییها مقاصدشان را در این‌جا بتوانند تحقّق ببخشند، آن وقت معلوم خواهد شد که موضعگیریشان در مقابل آنها چیست. به من گزارشی دادند که مأموران امریکایی به یکی از وزرای یکی از کشورهای اسلامیِ معروف گفته بودند شما باید در کتابهای درسیتان مسائل دین و جهاد را کمتر یاد بدهید؛ چرا این مطالب را در کتابهای درسیتان می‌آورید؟ قضیه این‌طوری است. اینها با اصل اسلام، با اصل تفکّر اسلامی، تفکّری که دارنده خودش را وادار می‌کند که از هیچ قدرت مادّی مرعوب نشود و واهمه پیدا نکند، ناراحت و عصبانیند. و این خاصیت قرآن و اسلام است. اتّفاق‌نظر مسؤولان در مقابل قلدری دشمن عناصر قدرت را باید حفظ کنیم. مهمترین عنصر قدرت ما، مردم هستند و بزرگترین عاملی که این مردم را در صحنه و فعّال نگه می‌دارد، ایمان و اتّحاد آنهاست. من خواهش می‌کنم دوستان ما در مذاکراتشان، در حرفهایشان طوری حرف نزنند که در دل مردم شبهه عدم اتّحاد و وحدت به وجود آید. رئیس جمهور محترم به‌درستی گفتند که امروز بحمداللّه بین مسؤولان کشور در این زمینه‌های مورد بحث، هیچ اختلافی نیست؛ همه یکسان فکر می‌کنند؛ همه به ایستادگی، مقاومت، تسلیم نشدن و پای فشردن بر موضع حق فکر می‌کنند؛ کسی جز این فکر نمی‌کند؛ مردم هم همین را می‌خواهند؛ مردم از دیدن موضعِ متّحدِ مسؤولان لذّت می‌برند و شاداب می‌شوند؛ چرا که مردم، مؤمنند. فریب تبلیغات دشمن را نباید خورد که می‌گویند مردم از نظام جدا شده‌اند؛ این‌طور نیست. مردم علاقه‌مند و مؤمن به نظام اسلامی‌اند و حقّاً و انصافاً در تمام مراحل، وفاداریشان را نشان داده‌اند. ما مسؤولان کوتاهیهای زیادی کرده‌ایم؛ اما مردم کوتاهی نکرده‌اند؛ باز هم نمی‌کنند؛ ما هم باید کوتاهی نکنیم. مسؤولان بخشهای مختلف بایستی وظایفی را که در قانون برای آنها مقرّر شده است، کامل، سالم و به بهترین وجه تقدیم مردم کنند. این حقِّ مردم ماست؛ این یکی از مهمترین عناصر وحدت ماست. اختلاف بین مسؤولین، مهمترین مشوّقِ دشمن هر گونه بروز اختلافی، دشمن را تشویق به حمله می‌کند. کسانی هستند که می‌گویند: دشمن را تشویق به حمله نکنید، بنده هم موافقم؛ دشمن را نباید تشویق به حمله کرد؛ اما می‌دانید چه چیزی دشمن را

تشویق به حمله می‌کند؟ مهمترین مشوّقِ دشمن به حمله این است که احساس کند در بین مسؤولان کشور اختلاف وجود دارد؛ در بین سیاستمداران و زبدگان سیاسی اختلاف وجود دارد. این اتّحاد و وحدتی که بنده و همه مسؤولان این همه روی آن تأکید می‌کنیم، این اتّحاد و اتّفاق نظر در مسائل گوناگون سیاسی نیست. ممکن است در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی بین مسؤولان اختلاف‌نظر باشد؛ اما در مورد لزوم مقاومت و ایستادگی ملت ایران در مقابل زورگویی و قلدری دشمن، اتّفاق‌نظر است. همه بایستی بر این موضع اتّفاق نظر داشته باشند که دارند؛ باید این را ابراز هم بکنند؛ باید این اتّفاق‌نظر و وحدت نظر را صریحاً بگویند. هر چیزی که این اتّحاد را به هم بزند و نشان‌دهنده اختلاف باشد، دشمن را تشویق خواهد کرد. آن کسانی که صدای خودشان را با استفاده از کانالهای نامشروع و نامبارک دستگاههای وابسته به سازمانهای اطّلاعاتی دشمن در دنیا پخش می‌کنند و جمهوری اسلامی را به رضاخان قلدر و کلّه منارهسازی نادر تشبیه می‌کنند، اینها مشوّق دشمنند؛ اینها کسانی هستند که دشمن را تشویق می‌کنند. زنده بودن درسهای امام در دلهای ما البته خدا را شکر می‌کنیم که دلهای ما را با ایمان به خودش قرص کرده است؛ خدا را شکر می‌کنیم که درسهای امام بزرگوار ما را در دلهای ما زنده نگه داشته است؛ خدا را شکر می‌کنیم که آن شخصیت را که تجسّم تقوا و شجاعت و توکّل به خدا بود، تجسّم قدرت خدا در وجود انسان بود، او را به ما نشان داد؛ او را دیدیم و حجّت بر ما تمام شد؛ خدا را شکر می‌کنیم که دلها به این حقایق متوجّهند. روزبه‌روز این حقایق را با توجّه به خدا در دلهایتان عمیقتر کنید. بایستید که حق با شماست و پیروزی هم متعلّق به شماست. پروردگارا! برکات و رحمت و هدایت خودت را بر ما نازل کن. پروردگارا! این حضور و موقف ما در اجتماع امروز را و آنچه که گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت، مقبول درگاهت قرار بده. پروردگارا! اسلام و مسلمانان را سربلند کن؛ دشمنان اسلام و مسلمین را منکوب کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد قلب مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود کن؛ کمک خودت و یاری آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللّه‌وبرکاته --

---------- ۱) بقره: ۲۰۵ ۲) ابراهیم: ۲۹ - ۲۸ ۳) آل‌عمران: ۱۴۶ ۴) حدید: ۲۵ ۵) بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۹ ۶) رجال‌نجاشی: ص ۱۴۴ ۷) هریت بیچر استو (۱۸۹۶-۱۸۱۱ م)، ترجمه‌ی منیر جزنی ۸) جورج بوش. ۹) سفر آقای خاتمی به کشورهای اتریش و یونان (۲۰ الی ۲۴ اسفندماه ۱۳۸۰) ۱۰) گزارش محرمانه پنتاگون که در روزنامه لس‌آنجلس تایمز منتشر شد و خبر از تهیه طرحی اضطراری به منظور استفاده احتمالی از سلاحهای هسته‌ای علیه ایران، چین، روسیه، سوریه، عراق، کره شمالی و لیبی می‌داد. ۱۱) مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل

بیانات در سال ۱۳۸۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دهها‌هزار نفر از راهیان‌نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دهها‌هزار نفر از راهیان‌نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم مصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. اجتماع عظیمی که در این نقطه برجسته تاریخی تشکیل شده است، نشانه بزرگی از قدرشناسی ملت ایران است. از اطراف کشور، مردان، زنان، پیران و جوانان به این نقطه و دیگر نقاطی که در تاریخِ جنگ تحمیلی، نقاط برجسته و فراموش‌نشدنی بوده‌اند، شتافته‌اند و در حقیقت، یاد آن جوانان، رزمندگان، دلاوران و مؤمنانی را که کشور و تاریخ و ملت ما همواره مدیون آنهاست، گرامی داشته‌اند. البته لازم است با قلب و زبان از مردم عزیزی که امروز از شهرهای دزفول، اندیمشک و شوش در این جلسه بزرگ شرکت کرده‌اند و همچنین از بقیه هم‌میهنان ایرانی‌مان که از

سرتاسر نقاط کشور به این‌جا آمده‌اند، سپاسگزاری کنم. هم زمان و هم مکان، بسیار حسّاس است. زمان، یادآور نهضت عظیم و فراموش‌نشدنی حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام است. امروز روز پنجم شهادت آن حضرت است؛ روزهای داغِ تازه خاندان پیامبر است. در مثل چنین روزهایی تاریخ صدر اسلام شاهد یکی از بزرگترین حوادثِ دورانِ تاریخ بشر بود. این روزها با آن روزهای حسّاس و تاریخ‌ساز مصادف است. مکان هم پادگان دوکوهه است که عاشوراییانِ زمان ما - جوانان از جان گذشته و دلاور ما - در طیّ سالهای متمادیِ دفاع مقدّس، در همین‌جا اجتماع کردند و در همین حال و هوا، عزم و تصمیم مردانه و مؤمنانه خود را بر دفاع از این کشور به مرحله عمل درآوردند. این پادگان و سرزمین، شاهد فداکاریها، اخلاصها، ایمانها و روحیه‌های مالامال از امواج صفا و طراوتی است که از جوانان مؤمن بسیجی و فداکار بروز کرده است. از طرفی آغاز سال جدید شمسی و فصل بهار نیز هست. امسال بهار طبیعت - که آغاز سال ایرانی ماست - با بهار معنویت همراه شده است. بجاست این روزها را از لحاظ تقارن زمانی از جمله پدیده‌های کمیاب دوران خودمان به حساب آوریم. بنده هم مثل قطره‌ای در این دریای خروشان، به قصد اظهار ارادت و اخلاص به آن دلها و جانها و روحهای پاکی که بعضی شهید شدند و بعضی بحمداللّه زنده‌اند و در این فضا و منطقه، آزمایشهای بزرگ صدر اسلام را دوباره تکرار کردند، به این‌جا آمده‌ام. بعضی از انسانها از حقایق غفلت می‌کنند و بعضی از دلهای ناپاک، از غفلت دلها سوء استفاده نموده و مقاصد شیطانی و اهداف پلید را در فضای غفلت از حقایق، منتشر می‌کنند. هر دلی که برای حقیقتْ احترام قائل است، هر انسانی که برای معنویت، صفا، اخلاص و انسانیت ارزش قائل است، باید این‌طور مکانها و خاطره‌ها را همیشه عزیز بدارد. این وظیفه همه ماست و امیدوارم که این تجمّع شما برادران و خواهران در این مکان - که نموداری از احساسات ملت ایران است - پاسخ یاوه‌گویان را بدهد و بداندیشان و کج‌رُوان را متنبّه کند. امسال به عنوان سال «عزّت و افتخار حسینی» شناخته شد. این عنوان و نامی است که می‌تواند به رفتار ما در طول سال جهت بدهد. این عناوینی که برای سالها در نظر گرفته می‌شود و ملت ایران، هر سالی را به این نامها می‌نامد، شعارهای همیشگی ملت ایران است و مخصوص یک سال نیست. همان‌طور که در آغاز سال جدید به عرض ملت ایران رساندم، سال «رفتار علوی» که عنوانِ سال گذشته بود، به این معنا نیست که با پایان سال، وظیفه رفتار علوی از دوش ما برداشته شد؛ نه. مسؤولان کشور برای همیشه وظیفه دارند رفتار علوی را سرلوحه همه کارها و برنامه‌های خودشان قرار دهند. زمانی نظام اسلامی دچار اختلال واقعی خواهد شد که فراموش کند نماد و سرمشق بزرگی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام دارد. حکومت علوی باید همیشه در مقابل چشم ما باشد و در آن جهت حرکت کنیم و آن را بخواهیم و برای آن تلاش نماییم. آرزوهای انسانهای ستمدیده تمام قرون در حکومتی برآورده خواهد شد که با رفتار علوی اداره شود، و لاغیر. بشر در طول قرونِ تاریخِ طولانی خود از چه دردهایی بیشتر رنج برده است؟ از بی عدالتی، تبعیض، زورگویی و تحکّم قدرتهای غاصب. همچنین از بیرحمی و برادرکُشی رنج برده است؛ بشر از جهالتهایی که اختیار زندگی مردم را در قبضه قدرتهای ظالمانه گرفتند، رنج برده است؛ بشر همواره از جهل، ستم و تبعیضِ ناروا نالیده است. عمده محرومیتهای انسان در طول تاریخ، ناشی از سلطه ظالمان و نااهلان، خوی وحشیگری، بیرحمیها و جنگ‌افروزیهاست؛ بشر از حقوق اصلی و طبیعی خود محروم مانده است. حکومت علوی بشر را به عدالت، آرامش، ایمان به معنویت، صفا و برادری، صلح و دوستیِ حقیقی می‌رساند؛ نه مثل آن کسانی که نام و شعار صلح را در دنیا مطرح می‌کنند، اما خودشان آتش همه جنگها را روشن و همه فتنه‌ها را هم در میان انسانها برپا می‌کنند. نظام و حکومت علوی به برکت عدل همگانی و فراگیر، انسانها را در امنیت و آرامش واقعی نگه می‌دارد. اگر به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرصت داده می‌شد، آن حضرت دنیای آبادی از جهت مادّی و معنوی و مالامال از عدالت، آرامش و صلحِ حقیقی که بشر قبل از آن هرگز ندیده بود، به وجود می‌آورد. امروز هم جز در سایه چنین رفتاری، نمی‌شود به این آرزوها رسید. بنابراین رفتار علوی برای ما یک درس همیشگی است و مختص یک سال نیست؛ البته هدفهای بزرگ، در زمانهای متناسب و طولانی و با تلاش و مجاهدت، قابل حصول است. هدفهای بزرگ را نمی‌توان با راحت‌طلبی، مفت و مجّانی، بدون تلاش و مجاهدت به دست آورد؛

باید تلاش و برنامه‌ریزی کرد. همان‌طور که عرض کردم، در سال گذشته دو حرکت از سوی مسؤولان در جهت رفتار علوی شروع شده است: یکی مسأله اشتغال و دیگری مسأله مبارزه با فساد است. این شروع، مبارك است و باید هردو ادامه پیدا کند. معنای اشتغال این است که جوانِ مستعدِّ آماده به کار، فرصت تلاش و فعالیت به دست آورد تا هم نیاز شخصی خود را از این راه برطرف کند و هم به پیشرفت و آبادانی کشور و رونق اقتصادی آن کمك نماید. این امر برنامه‌ریزی می‌خواهد که این کار را مسؤولان دولتی ما شروع کرده‌اند و باید با جدّیت ادامه پیدا کند؛ هیچ چیز نباید مانع از اجرای آن شود. اگر تهدید امریکا است، اگر امواج سیاسی است، اگر درگیریهای جناحی است، اگر خودخواهیهای این و آن است، هیچ کدام از اینها نباید مانعِ این شود که مسؤولان ذی‌ربطِ دستگاههای دولتی در این قضیه اشتغال - که یك قضیه بسیار اساسی است - کار خودشان را باجدیّت دنبال نکنند. من در چند ماهِ قبل از این، به مسؤولان بلندپایه این بخش از دولت گفتم آن مجموعه‌ای که برای ایجاد اشتغال در کشور کار می‌کند، باید مثل اتاق جنگِ دوران دفاع مقدّس که شب و روز نمی‌شناخت، کار کند. در دوران جنگ و دفاع مقدّس برای آن مجموعه‌هایی که مشغول طرّاحی جنگ بودند، شب و روز، تعطیل و غیر تعطیل، اوّلِ هفته و آخرِ هفته معنا نداشت؛ مرتّب مشغول کار بودند. امروز باید برای ایجاد اشتغال به همان نحو تلاش شود. جوان ما باید بتواند از نیرویش، برای اداره زندگی خود و پیشرفت کشور به معنای حقیقی استفاده کند؛ کشور هم این ظرفیت را دارد. خوشبختانه مسؤولان - تا آن‌جایی که من دیده‌ام و می‌شناسم - به این امر معتقد و علاقه‌مندند و باید همّت کنند. همه بدانند تهدید دشمنان این ملت و کشور - چه تهدید نظامی و چه تهدید سیاسی - برای این کشور چندان حائز اهمیت نیست و برای این ملت تهدید واقعی به حساب نمی‌آید. این ملت یك ملت شجاع است که طعم عزّت و استقلال را چشیده است. این جوانان - که عمده نسل امروز ما را تشکیل می‌دهند - هرگز بیگانه‌ای را بر کشور خودشان مسلّط ندیده‌اند؛ لیکن زمان ما این‌گونه نبود. نسل ما در دورانی چشم باز کرد که براثر ضعف حکومتها در داخل کشور، نیروهای اشغالگر خارجی همه‌کاره بودند. در مشهدِ ما نیروی بیگانه‌ای از یک دولت، در آذربایجان نیروی بیگانه‌ای از دولت دیگر؛ در خودِ تهران هم نیروهای بیگانه دیگری از دولتهای مختلف حضور داشتند. بعد هم که به ظاهر نیروهای نظامیشان را خارج کردند، نفوذهای سیاسیشان را بجا گذاشتند. نسل گذشته شما فضای کشور را این چنین دیده بود؛ مسؤولان کشور، سرسپرده و مطیع بیگانگان بودند؛ لیکن نسل امروز این‌طور نیست. نسل امروز، ملت، کشور، مسؤولان، حکومت و نظام خود را همیشه آزاد، سربلند، مستقل و عزیز می‌بیند؛ همه نمادهای کشور را دارای نشانه‌های استقلال دیده و به خود می‌بالد؛ این نسلی است که از تهدید دشمن نمی‌هراسد. لذا این تهدیدها برای کشور خطر جدّی نیست. خطر جدّی برای کشور عبارت است از آن مسائلی که ما به دست خودمان به وجود آوریم. ایجاد اختلاف، ایجاد بی‌ایمانی، ایجاد ناامیدی نسبت به آینده، القای وجود اختلاف و دوئیّت، القای احساس ضعف در مقابل دشمن - که بعضیها متأسّفانه از روی نادانی یا غرض‌ورزی این کارها را می‌کنند - احساس ناتوانی در مسؤولان کشور - که بعضی این احساس را عملاً و بعضی قولاً ترویج می‌کنند - برای کشور منشأ خطر است. مسؤولان باید توجّه داشته باشند و مردم عزیز ما هم هوشیارانه متوجّه باشند و القائات دشمن را بشناسند. مسأله بعدی، مبارزه با فساد است. در مورد برخورد با فساد دو گرایش افراطی و تفریطی هست. بعضیها وقتی صحبت از مبارزه با فساد می‌شود، تصوّر می‌کنند که مبارزه با فساد، یک بهانه سیاسی برای برخورد با این و آن است؛ این غلط است. مبارزه با فساد، مبارزه با فساد است! در هر جامعه‌ای اگر نقطه فاسد، شناسایی، کنترل و قلع و قمع شد، فساد متوقّف می‌ماند، والّا رشد پیدا می‌کند. فرق نظام اسلامی و نظام صالح با نظامهای فاسدی که در مقابل گسترش فساد بی‌دفاعند، این است که در این‌جا مسؤولان اصلی کشور و دلسوزانِ جامعه، برخوردار از صلاحند؛ برنامه و رفتار کشور، برنامه صلاح است. البته آدم فاسد هم پیدا می‌شود، منتها باید با او برخورد شود. بعضی تصوّر می‌کنند که مبارزه با فساد یك حرکت سیاسی است؛ این تصوّر غلطی است. مبارزه با فساد حرکت سیاسی نیست؛ یك حرکت حقیقی و کارِ لازم است. بعضی هم در نقطه مقابل، از آن طرف افراط می‌کنند؛ یعنی وقتی گفته می‌شود «فساد» خیال می‌کنند همه‌جا را فساد گرفته است؛

خیر، این چنین نیست. آنچه که ما را برمی‌انگیزد، وجود فساد، ولو در یک بخش، در یک گوشه و به وسیله افراد معدودی است. ما می‌دانیم اگر با این پدیده مبارزه نشود، فساد نهادینه و ریشه‌دار می‌شود و در آن صورت قلع و قمعش مشکل می گردد. این مبارزه معنایش آن نیست که عناصر فاسد و مفسد همه زمامهای کار را در بخشهای مختلف به دست گرفته‌اند. عناصر صالح، مؤمن و دلسوز، در دستگاههای داخل کشور - چه قوّه مجریّه و چه قوّه قضاییّه - بسیار هستند که اجرا هم دست آنهاست و با کمال صلاح، کار خودشان را انجام می‌دهند و خوشبختانه اینها اکثریت و چهره غالبِ دستگاهند. منتها یک مفسد و فاسد، چهره دیگران را هم خراب می کند. این دو حرکت، یعنی ایجاد اشتغال و مبارزه با فساد باید ادامه پیدا کند. این سال، سال «عزّت و افتخار حسینی» است. این عزّت، چگونه عزّتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را بشناسد، می‌داند که این عزّت، چگونه عزّتی است. از سه بُعد و با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این‌طور ماندگار شده است، می‌شود نگاه کرد. در هر سه بُعد، آنچه که بیش از همه چشم را خیره می کند، احساس عزّت و سربلندی و افتخار است. یک بُعد، مبارزه حق در مقابل باطلِ مقتدر است که امام حسین علیه‌السّلام و حرکت انقلابی و اصلاحیِ او چنین کرد. یک بُعد دیگر، تجسّم معنویت و اخلاق در نهضت حسین‌بن‌علی است. در این نهضت عرصه مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه علنیِ حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسانهاست. آن‌جایی که ضعفها، طمعها، حقارتها، شهوتها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گامهای بلند باز می‌دارد، یک صحنه جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آن‌جایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام راه می‌افتند؛ دنیا و مافیها، لذّتها و زیباییهای دنیا، در مقابلِ احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ انسانهایی که معنویتِ مجسّم و متبلور در باطنشان، بر جنود شیطانی - همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عدّه انسان نمونه، والا و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند. بُعد سوم که بیشتر در بین مردم رایج است، فجایع، مصیبتها، غصّه‌ها، غمها و خونِ‌دلهای عاشوراست؛ لیکن در همین صحنه سوم، باز هم عزّت و افتخار هست. کسانی که اهل نظر و فکر و تأمّلند، باید هر سه بُعد را دنبال کنند. در آن بُعدِ اوّل که امام حسین علیه‌السّلام یک حرکت انقلابی به راه انداخت، مظهر عزّت و افتخار بود. نقطه مقابلِ حسین‌بن‌علی چه کسی بود؟ آن حکومت ظالمِ فاسدِ بدکاره‌ای بود که «یعمل فی عباداللّه بالاثم و العدوان»(۱). نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبّر، خودخواهی و خودپرستی رفتار می کرد؛ این خصوصیت عمده آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته‌ترین بخشهای آن جامعه ایده‌آلی که اسلام می‌خواهد ترتیب دهد، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است. به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند. امامت یعنی پیشواییِ قافله دین و دنیا. در قافله‌ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی می‌کند و اگر کسی گم شود، دست او را می گیرد و برمی گرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه راه تشویق می کند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را می‌بندد و کمک معنوی و مادّی به همه می‌رساند. این در اصطلاح اسلامی اسمش امام - امام هدایت - است و سلطنت نقطه مقابل این است. سلطنتِ به معنای پادشاهیِ موروثی، فقط یک نوعِ از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست، اما باطنشان تسلّط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره‌ای از تاریخ - اسم او هرچه می‌خواهد باشد - وقتی به ملت خود یا به ملتهای دیگر زور بگوید، این سلطنت است. این‌که رئیس جمهور یک دولتی - که در همه زمانها، دولتهای مستکبر بوده‌اند و امروز مظهر آن، امریکاست - به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق اخلاقی، علمی و حقوقی، منافع خود و کمپانیهای پشتیبان خود را بر منافع میلیونها انسان ترجیح دهد و برای ملتهای دنیا تکلیف معیّن کند، این سلطنت است؛ حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد! در دوران امام حسین علیه‌السّلام امامت

اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند: «یعمل فی عباداللّه بالاثم والعدوان». امام حسین علیه‌السّلام در مقابل چنین وضعیتی مبارزه می‌کرد. مبارزه او بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخّص کردن مرز بین حقّ و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود. منتها آنچه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقّع داشت که این امام هدایت پای حکومت او را امضاء کند؛ «بیعت» یعنی این. می‌خواست امام حسین علیه‌السّلام را مجبور کند به جای این‌که مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند! قیام امام حسین علیه‌السّلام از این‌جا شروع شد. اگر چنین توقّع بی‌جا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت یزید نمی‌شد، ممکن بود امام حسین همچون زمان معاویه و ائمّه بزرگوارِ بعد از خود، پرچم هدایت را برمی‌افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت می‌کرد و حقایق را می‌گفت. منتها او بر اثر جهالت و تکبّر و دوری از همه فضایل و معنویات انسانی یک قدم بالاتر گذاشت و توقع کرد که امام حسین علیه‌السّلام پای این سیه‌نامه تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضاء کند؛ یعنی بیعت کند. امام حسین فرمود «مثلی لا یبایع مثله»(۲)؛ حسین چنین امضایی نمی‌کند. امام حسین علیه‌السّلام باید تا ابد به عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمی‌تواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل بپذیرد. این بود که امام حسین علیه‌السّلام فرمود: «هیهات منّا الذّلّة(۳)». حرکت امام حسین، حرکت عزّت بود؛ یعنی عزّت حق، عزّت دین، عزّت امامت و عزّت آن راهی که پیغمبر ارائه کرده بود. امام حسین علیه‌السّلام مظهر عزّت بود و چون ایستاد، پس مایه فخر و مباهات هم بود. این عزّت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را می‌زند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی‌ایستد و عقب‌نشینی می‌کند؛ این دیگر نمی‌تواند افتخار کند. افتخار متعلّق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده‌اند، توفانها از بین ببرد و بخواباند. امام حسین علیه‌السّلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادتِ عزیزان و اسارتِ حرم شریفش ایستاد. عزّت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی این است. در بُعد تبلور معنویت هم همین‌طور است. بارها این را گفته‌ام که خیلیها به امام حسین علیه‌السّلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت می‌کردند. آنها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند؛ اما بد می‌فهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا می‌خواستند حسین‌بن‌علی را هم مغلوب همان ضعفها کنند؛ اما امام حسین علیه‌السّلام صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین بودند، در این مبارزه معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛ آن جوانی که از لذّات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل «حبیب‌بن‌مظاهر» و «مسلم‌بن‌عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه خودشان گذشتند و سختی را تحمّل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حُرّبن‌یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرفنظر کرد و به حسین‌بن‌علی پیوست، همه در این مبارزه باطنی و معنوی پیروز شدند. آن روز کسانی که در مبارزه معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف‌آرایی میان جنود عقل و جنود جهل توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عدّه اندکی بیش نبودند؛ اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمی‌کردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک می‌شد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند و شما در زمان خودتان خیلیها را دیدید که در درون خود فضیلت را بر رذیلت پیروز و هواهای نفسانی را مقهور احساسات و بینش و تفکّر صحیح دینی و عقلانی کردند. همین پادگان دوکوهه و پادگانهای دیگر و میدانهای جنگ و سرتاسر کشور، شاهد دهها و صدها هزار نفر از آنها بوده است. امروز هم دیگران از شما یاد گرفته‌اند؛ امروز در سرتاسر دنیای اسلام آن کسانی که حاضرند در درون خود و در صف‌آرایی حقّ و باطل، حق را بر باطل پیروز کنند و غلبه دهند، کم نیستند. پایداری شما - چه در دوران دفاع مقدّس و چه در بقیه آزمایشهای بزرگ این کشور - این فضیلتها را در زمانه ما ثبت کرد. زمانه ما زمانه ارتباطات نزدیک است؛ اما این ارتباطات نزدیک همیشه به سود شیطان و شیطنتها

نیست؛ به سود معنویتها و اصالتها هم هست. مردم دنیا خیلی چیزها را از شما یاد گرفته‌اند. همین مادری که در فلسطین جوان خودش را می‌بوسد و به طرف میدان جنگ می‌فرستد، یک نمونه است. فلسطین سالهای متمادی، زن و مرد و پیر و جوان داشت؛ اما براثر ضعفها و به دلیل آن‌که در میدان صف‌آرایی معنوی، جنود عقل نمی‌توانست بر جنود جهل پیروز شود، فلسطین دچار ذلّت شد و این وضعیت برایش پیش آمد و دشمنان بر آن مسلّط شدند. اما امروز وضعیت فلسطین، به گونه دیگری است؛ امروز فلسطین به‌پا خاسته است؛ امروز ملت فلسطین - زن و مرد - در صف‌آرایی معنوی در درون خود توانسته است جانب معنویت را غلبه دهد و پیروز کند؛ و این ملت پیروز خواهد شد. در آن صحنه سوم هم که صحنه فاجعه‌آفرینیهای عاشوراست، آن‌جا هم باز نشانه‌های عزّت مشاهده می‌شود؛ آن‌جا هم سربلندی و افتخار است. اگر چه مصیبت و شهادت است؛ اگرچه شهادت هر یک از جوانان بنی‌هاشم، کودکان، طفلان کوچک و اصحاب کهنسال در اطراف حضرت ابی‌عبداللَّه‌الحسین علیه‌السّلام یک مصیبت و داغ بزرگ است؛ اما هرکدام حامل یک جوهره عزّت و افتخار هم هست. این‌جا جمعی که شما اجتماع کرده‌اید، اغلب جوانید. در این پادگان دوکوهه هم دهها و صدها هزار جوان آمدند و رفتند. مظهر جوانِ فداکار در کربلا کیست؟ علی‌اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السّلام؛ جوانی که در بین جوانان بنی هاشم برجسته و نمونه بود؛ جوانی که زیباییهای ظاهری و باطنی را باهم داشت؛ جوانی که معرفتِ به حقّ امامت و ولایت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را با شجاعت و فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه داشت و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق‌العاده و برجسته به میدانِ دشمن رفت و در مقابل چشم پدر و چشمان زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته‌اش به خیمه‌ها برگشت. این چنین مصیبت و عزایی چیز کوچکی نیست؛ اما همین حرکت او به سمت میدان و آماده شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان، تجسم عزّت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند می‌فرماید: «و للَّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»(۴). حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام نیز به نوبه خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزّت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام را که روشن‌کننده مرز بین امامتِ اسلامی و سلطنتِ طاغوتی است محکم نگه می‌دارد، ولو به قیمت جان جوان عزیزش باشد. شنیده‌اید - در این روزها، بارها هم تکرار شده است - که هر کدام از اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السّلام برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه کردن اجازه می‌خواستند، امام به سرعت اجازه نمی‌داد. بعضیها را ممانعت می‌کرد؛ به بعضی می‌گفت که اصلاً از کربلا برگردید و بروید. او با جوانان بنی‌هاشم و اصحاب خود، چنین رفتار می‌کرد. اما علی‌اکبر - جوان محبوب و فرزند عزیزش - که اجازه میدان خواست، امام یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد. این‌جا می‌شود معرفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید. تا وقتی اصحاب بودند، می‌گفتند جانمان را قربان شما می‌کنیم و اجازه نمی‌دادند کسی از بنی‌هاشم - فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السّلام - به میدان جنگ بروند. می‌گفتند اوّل ما می‌رویم و کشته می‌شویم، اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید. وقتی که نوبت به جانبازی و شهادت بنی‌هاشم رسید، اوّل کسی که درخواست اجازه برای میدان می‌کند، همین جوان مسؤولیت‌شناس است؛ او علی‌اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته‌تر است. این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ این‌جا جایی نیست که دنیا، منافع مادّی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند؛ این‌جا مجاهدت و سختی است؛ اوّل کسی که داوطلب می‌شود علی‌بن‌الحسین، علی‌اکبر است. این، معرفتِ این جوان را می‌نمایاند و امام حسین هم عظمت روحی‌اش را در مقابل این کار نشان می‌دهد و به مجرّد این‌که او درخواست می‌کند، امام حسین علیه‌السّلام هم اجازه می‌دهد که به میدان برود. اینها برای ما درس است؛ همان درسهای ماندگار تاریخ، همان چیزهایی که امروز و فردا، بشریت به آنها نیازمند است. تا وقتی که خودخواهیهای انسان بر او حاکم است، هرچه قدرتِ اجراییش بالاتر باشد، خطرناکتر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود می‌خواهد، هرچه قدرتش بیشتر است، خطرناکتر و سبعتر و درنده‌تر است. نمونه‌هایش را در دنیا می‌بینید. هنر اسلام همین است که به کسانی اجازه می‌دهد از

نردبان قدرت بالا رونـد که توانسته باشند لااقل در بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسؤولیتها می‌گذارد، خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوسهاست. ما مسؤولان بایستی بیش از همه مراقب خود باشیم؛ بیش از همه دست، زبان، فکر، چشم و عمل خود را کنترل کنیم؛ بیش از همه تقوا در ما لازم است. وقتی بی‌تقوایی بر انسانی حاکم شد، هرچه قدرت او بیشتر باشد، خطرش برای بشریت بیشتر است. وقتی اختیارِ فشردن تکمه بمب اتم در دست شخصی باشد که نه جان انسانها و نه حقوق ملتها برایش مهم است و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز و ارزش محسوب می‌شود، برای بشریت خطرناك است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاحهای مرگبار برخوردارند، باید بر نفس و احساسات خود غلبه داشته و مسلّط باشند که متأسفانه این‌طور نیست. اسلام این مسائل را تبلیغ می‌کند و علّت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است. پروردگارا! در راه زنده نگه‌داشتن آرمانهای اسلامی ما را روزبه‌روز ثابت قدم‌تر فرما. ما را در پیمودن این صراط مستقیمِ الهی و اسلامی - که در مقابل پای ما قرار داده‌ای - روزبه‌روز عازم و جازمتر گردان. پروردگارا! ملت ایران را در رسیدن به هدفهای بزرگ خود موفّق و پیروز فرما. مسؤولان را که خدمتگزاران این ملت هستند در خدمتگزاری به این ملت موفّق گردان. پروردگارا! دشمنان این ملت را مغلوب و منکوب فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد قلب ولیّ‌عصر را از ما شاد کن؛ روح شهدای عزیز را از ما خشنود کن. پروردگارا! آن جوانان نازنین، آن دلاورمردانی که در سالهای دفاع مقدّس و قبل و بعد از آن در این جبهه‌های طولانیِ نبرد، در راه اهداف عالیه اسلام، جان خودشان را فدا کردند، با پیغمبر محشور کن؛ ملت ایران را روزبه‌روز بیشتر قدردان آنها گردان. پروردگارا! لطف و خیر و رحمت و فیض خود را بر این مردم نازل کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

بحارالانوار: ج۴۴، ص ۳۸۲ ۲) بحارالانوار: ج۴۵، ص۸۳ ۳) بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۸۳ ۴) منافقون: ۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. الحمدللَّه قاصم الجبّارین. مبیر الظّالمین. مدرك الهاربین. نکال الظّالمین. صریخ المستصرخین. موضع حاجات الطّالبین. معتمد المؤمنین. نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خود را به رعایت تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم. خداوند متعال وعده می‌دهد که اگر تقوا پیشه کنید؛ یعنی مراقب رفتار خود، گفتار خود و مواظب حرکات خود در زندگی باشید و از امر و نهی الهی تخطّی نکنید، خداوند هدایت، نور، فَرَج و رزق خود را و سعادت دنیوی و اخروی را به شما عطا خواهد کرد. اوّلین و آخرین حرف ما رعایت تقواست. بخصوص شما جوانان عزیز که دلهای نورانی و پاکتان، آماده پذیرش حق و آماده رابطه با خدای متعال است؛ این آمادگی و این صفا را قدر بدانید و رابطه خود را با خدا مستحکم‌تر کنید. همه ما بخصوص کسانی که مسؤولیتی بر دوش دارند، عقلاً وظیفه داریم که در همه حرکات، گفتارها، نوشتارها و همه موضعگیریها و توصیه‌های خود به کسانی که از ما توصیه می‌پذیرند، خدا را و وظیفه را در نظر داشته باشیم. راه نجات در دنیا و آخرت این است و بس. بنده در خطبه اوّل لازم می‌دانم از مردم عزیزمان به‌خاطر احترامی که به حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام در عمل و زبان نشان دادند، صمیمانه تشکّر کنم. امسال که ایّام سال نو با ایّام عاشورا همزمان بود، از مدّتی پیش از ایّام فروردین، دستگاههای تبلیغیِ دشمن، در مراکزی که همه فکرشان این است که مردم ما را، ملت شجاع و مؤمن ما را از مواضع حقیقی خود منصرف کنند، همه تلاششان را به کار انداختند تا محرّم و عاشورا را در چشم مردم کمرنگ کنند. لکن مردم با حضور خود در

مجالس و مراسم عزاداری و بزرگداشت عجیبی که امسال در مراسم عاشورا نشان دادند، یک بار دیگر به همه ثابت کردند که ملت ایران از روی معرفت و آگاهی راه خود را انتخاب کرده است. امسال آن‌طوری که از نقاط مختلف به بنده گزارش شد، مجالس و مراسم عزاداری اگر از سالهای دیگر پرشورتر و پرجمعیت‌تر نبود خلوت‌تر هم نبود. این معنایش این نیست که مردم، آغاز بهار، فروردین و اوّل سال را مورد اعتنا قرار نمی‌دهند؛ خیر، امسال نوروز ما رخت عزا به تن داشت؛ امسال اوّل سال ما عاشورایی بود. خود عاشورا هم مراسمی است که در انسانها شور و تحرّک و رویش و تفکّر و اندیشه به‌وجود می‌آورد. عاشورا یک مراسم خشک و خالی نیست، مراسمی است که در آن فکر، برنامه، هدف، آگاهی‌بخشی و معرفت دهی هست. مردم از مراسم مربوط به سیدالشهدا علیه‌الصّلاةوالسّلام قدردانی کردند. بهار هم هست، رویش طبیعت و رویش انسان هم هست، نشاط و شادابی جسمی هم هست. اینها با هم کاملاً در رفتار مردم عزیز ما منطبق و متعامل شدند. لذا بجاست از مردم مؤمن و بزرگوار ما تشکّر شود. این را هم اضافه کنم که اهمیت دادن به نماز در ظهر عاشورا و در میان مراسم سینه‌زنی و عزاداری، خود یک نقطه برجسته دیگر بود. ما همیشه از این که می‌دیدیم جوانان و مردممان، سینه‌زنیِ روز عاشورا را می‌کنند و نمازشان به نزدیک غروب می‌افتد رنج می‌بردیم. مردم اهمیت نماز و ذکر خدا و یاد الهی را در لابه‌لای مراسم عاشورا نشان دادند؛ لذا جای سپاسگزاری و تشکّر دارد. یک تذکّر هم در باب مسائل مربوط به فروردین عرض کنیم: اوّلاً این تعطیلات طولانی و بی‌دلیل، هیچ منطق عقلایی ندارد. وضع خوبی نیست که اوّلِ سال، روزهای متوالی - گاهی دو هفته و گاهی بیشتر - همه چرخهای فعّالیت در کشور از حرکت بیفتد. خلاف مقرّرات هم هست، طبق مقرّرات تعطیلیها محدود است. ما در ایّام سال، تعطیلی زیاد داریم که این به زیان کشور است. در بعضی از کشورهای دنیا، طبق فهرستی که مشاهده می‌کردم، همه تعطیلات رسمی در طول سال از پنج، شش روز تجاوز نمی‌کند. لکن ما تعطیلیهایمان بسیار زیاد است. علاوه بر آن هم عدّه‌ای با بی‌توجّهی و بی‌اعتنایی خود به کار، علم، تحصیل و به اشتغالات روزمرّه زندگی و کارهای اداری و سازندگی، بر این تعطیلات اضافه هم می‌کنند؛ آن‌هم در آغاز سال. بالاخره در اوّلِ سال، اوّلِ یک دوره جدید مالی و کاری است. توصیه مؤکّدِ بنده این است که هم مسؤولین و هم آحاد مردم عزیزمان تصمیم بگیرند این تعطیلات را کم کنند. این همه تعطیلاتِ پی‌درپی، زیانهایی به بار می‌آورد که هر چند در اوّل کار محسوس نیست، لکن نتایج آن برای همه زیانبار است. یک سفارش هم به مناسبت همین آغاز دوره جدید مالی و کاری که اوّلِ سال است به مردم عزیزمان عرض می‌کنم. مردم عزیزمان در میدانهای مختلف، امتحانهای خوبی داده‌اند. لذا لازم است این تداوم به سمت بهتر شدن و ارتقای زندگی روحی و روابط اجتماعی و فضای اجتماعی و سیاسی جامعه همچنان در طیّ سال به وسیله خود مردم مورد توجّه قرار گیرد. در روایات ما وارد است که مؤمنین با یکدیگر تراحم و تعاطف دارند؛ یعنی به هم رحم می‌کنند و با یکدیگر عطوفت می‌ورزند.(۱) این یک وظیفه اخلاقی است و این امر در پیشرفت و بنای اجتماعی ما تأثیر دارد. به هم رحم کنید. مردم به هم رحم کنند تا خدا هم به آنها رحم کند. وقتی که در دلِ مردم نسبت به یکدیگر ترّحم و عطوفت و حُسن‌ظن و محبّت هست، فضای جامعه، فضای بهشت می‌شود. آن‌گاه که در دلِ افراد، با انگیزه‌های سیاسی یا شخصی، کینه، بددلی و سوءظن وجود داشته باشد، فضای جامعه فضایی تاریک و تلخ می‌شود. با هم همکاری کنیم، به هم کمک کنیم، نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشیم. مجادلات سیاسی برای کشور زیانبار است. نه فقط امروز که دشمن ما را تهدید می‌کند، بلکه همیشه مضرّ است؛ برای سازندگی و راه انداختن چرخهای اقتصادی مضرّ است. اگر بعضیها هر روزی به نحوی مسأله جدیدی درست کنند و افکار عمومی را متوجّه به یک مسأله موهوم کنند، اینها به ضرر کشور است. امسال همه، بخصوص گویندگان، نویسندگان، سیاسیّون، منبردارها و تریبون‌دارها، تصمیم بگیرند فضا را، فضای محبّت و عطوفت قرار دهند؛ ذهنها و دلها را نسبت به یکدیگر تحریک نکنند؛ در این مملکت کار زیاد داریم. مسؤولین کار دارند، دولت کار دارد، دستگاه قضاییه کار دارد، مجلس کار دارد؛ همه کارهای مهم و اساسی دارند؛ همه باید با همه توان و با همه وجود تلاش کنیم تا بتوانیم کشور را به سرمنزل امن و سعادت برسانیم و این کاری است ممکن؛ این کاری است ممکن. ما یک ملت بزرگ،

دارای عناصر فراوان قدرت در میان خودمان هستیم، ما ایمان داریم، عزم و همّت داریم؛ ملت ما این گونه است و این را در میدانهای مختلف نشان داده است. جوانان ما هوش و استعداد و ابتکار دارند؛ مسؤولین ما علاقه و اخلاص و کارایی دارند. ما باید خیلی زودتر از این و بهتر از این می‌توانستیم کارهایمان را راه بیندازیم. آنچه که به این امر کمک می‌کند عبارت است از آرامش فضای جامعه از لحاظ سیاسی و از لحاظ اجتماعی. این آرامش را حفظ کنیم، این کمک را به خودمان بکنیم، این کمک به خود است و این مصداقی از همان تقوایی است که در صدر عرایضم عرض کردم تقوای الهی را پیشه کنیم؛ این مصداق آن تقواست. خدا را شکر می‌کنیم که دل ملت ما را با معرفت خود و با معرف اولیای خود نورانی کرده است. خدا را شکر می‌کنیم که ملت ما را ملتِ آگاه و حسّاسی قرار داده است که مسائل مهم جهانی برای او مطرح است؛ مسائل را می‌فهمد و نسبت به حوادث جهانی بی‌تفاوت نیست. این، قدرت تصمیم‌گیریِ ملت را بالا می‌برد. از این فرصتهای بزرگ بایستی استفاده کنیم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد و به مقام و مرتبت و منزلت سیّد شهیدان و سرور آزادگان عالم، حسین‌بن‌علی علیه‌الصّلاةوالسّلام - که این روزها روزهای عزای اوست - تو را سوگند می‌دهیم، ما را همیشه در راه خودت و در راه هدفهای خود ثابت و پابرجا بدار. پروردگارا ! عزم و اراده ملت عزیز ما را در این راه پُرافتخار و پُرعزّت، همواره مستقر و مستحکم نگهدار. پروردگارا ! ملت ایران را بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا ! بدخواهان ملت ایران را هرجا و در هر لباسی هستند و زیر هر پوشش و شعاری، خود را مخفی می‌کنند، ناکام و ذلیل فرما. پروردگارا ! ملت عزیز ایران را به هدفهای بزرگ خود برسان؛ شهیدان عالی مقام ما را با پیغمبر محشور کن؛ امام عالی‌مقام ما را با اولیایش - با پیغمبر - محشور کن. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. إنّ الانسان لفی خسر. إلّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۲) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی باقرالعلوم و جعفربن‌محمّد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن‌علی الزّکیّ العسکری والحجّة الخلف القائم المهدی. اللّهم صلّ علیهم صلاة دائمة زاکیة متواترة متواصلة و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. مسأله امروزِ ما که مایلم در خطبه دوم به آن بپردازم، مسأله بسیار مهمّ فلسطین و فاجعه‌ای است که این روزها در سرزمینهای فلسطینی‌نشین از کشور عزیز اسلامی فلسطین، جریان دارد. قبل از شروع این بحث، مجدّداً همه را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. در همین بحثی که می‌کنیم، خدا را همه‌مان در نظر می‌گیریم که آن‌چه وظیفه ماست، آن را بر زبان آوریم و در عمل بدان اقدام کنیم. آنچه که امروز در سرزمینهای فلسطینی‌نشینِ کشور فلسطین جریان دارد، یک فاجعه انسانیِ کم‌نظیر است. در طول تاریخ فلسطین هم ما شبیه این را با این شدّت، با این خشونت و با این قساوت سراغ نداریم. جنایاتی که در فلسطین اتّفاق می‌افتد، حقیقتاً تکان‌دهنده است. دولت جعلیِ صهیونیست با امکانات نظامی، با تانک، با سرباز - شنیده‌ام حدود سی هزار نیرو و صدها تانک وارد کرده است! - وارد شهرها و خیابانها می‌شوند و فاجعه‌آفرینی می‌کنند. شهرهای «رام‌اللّه»، «نابلس»، «غزّه»، «خان‌یونس»، «بیت‌اللّحم»، «رفح» و دیگر مناطق فلسطینی‌نشین، همه دچار این مصیبتند. کاری می‌کنند که شبیه این کار را ما در دوره‌های نزدیک به خودمان با این شدّت و خشونت در هیچ‌جا سراغ نداریم! خانه‌ها را ویران می‌کنند، با تانک و بولدوزر به جان خانه‌های محقّر فلسطینیها می‌افتند - چه در این شهرها و چه در اردوگاهها - خانواده‌ها را آواره می‌کنند. مرد و زنی را که دم تیغشان بیاید، می‌کُشند و هیچ ملاحظه نمی‌کنند. شنیده‌ام جوانان و مردان را - از سنین سیزده سال تا پنجاه سال - دستگیر می‌کنند و تعداد زیادی از مردان این خانواده‌ها بخصوص جوانان و نوجوانان را دستگیر کرده و به مناطقی برده‌اند که معلوم نیست کجاست! خبرهایی که از داخل بازداشتگاهها بعضاً به بیرون درز کرده و در مطبوعات دنیا منعکس شده است، خبر می‌دهد که اینها را شکنجه و آزار می‌کنند و حتّی در داخل این بازداشتگاهها هم به آنها دستبند می‌زنند. به مسجدها و کلیساها در بیت‌اللّحم حمله کرده‌اند و از رساندن آمبولانس، آذوقه و

دارو به مردمی که مجروح می‌شوند جلوگیری می‌کنند. آن‌طوری که نقل کرده‌اند، حتّی آمبولانسها را تیرباران می‌کنند و بسیاری از مجروحان این حوادث براثر خونریزی و بی‌دارویی از بین رفته و به شهادت رسیده‌اند. حتّی بیمارستانها و داروخانه‌ها را مورد تهاجم قرار می‌دهند و به غارت مراکز و مغازه‌هایی که در آنها مواد غذایی است می‌پردازند. مردم در «رام‌اللَّه» و بعضی شهرهای دیگر جرأتِ بیرون آمدن از خانه‌های خودشان را ندارند. زنان، بچه‌ها، این خانواده‌های آواره شده و کسانی که مجبورند چون سقف خانه‌شان فرو ریخته است، به خانه خویشاوندانشان و دیگران بروند، خدا می‌داند با چه مصیبت و سختی‌ای زندگی می‌کنند. آب و برق را در بعضی از این شهرها قطع کرده‌اند. وقاحت را به جایی رسانده‌اند که در شهر «رام‌اللَّه» به مقرّ اقامتگاه رئیس حکومت خودگردان حمله کرده و آن‌جا را تصرّف نموده‌اند؛ یعنی همان حکومتی که خودشان آن را به رسمیت شناخته‌اند، خودشان قرارش را بسته‌اند و خودشان امضاء کردند! خلاصه وضع عجیبی به‌وجود آورده و صدای دنیا را در آورده‌اند! سیاستمدارانی که به خاطر رودربایستی از صهیونیستها حاضر نبودند یک کلمه علیه دولت صهیونیستی حرف بزنند، امروز صریحاً اعتراض می‌کنند. ملتهای مسلمان در همه جا خشمگینند و می‌جوشند. اگر جلوِ ملتهای مسلمان و ملتهای عرب را حکومتهایشان نمی‌گرفتند، آن وقت دیده می‌شد که این یک میلیارد مسلمان چه می‌کند و چه می‌تواند بکند! مسأله این است که نماد خونخواری و وحشی‌گری و درّندگی و بی‌اعتنایی به همه موازین بشری، حقوق بشر و ارزشهای بشری - که همین نظامیان صهیونیستند - در یک طرف و نماد مقاومتِ قهرمانانه و مظلومانه - که ملت مظلوم فلسطینند - در طرف دیگر مقابل هم ایستاده‌اند. من وجدان جهانی را به داوری و قضاوت دعوت می‌کنم. همه حرفهایی که به عنوان تحلیل سیاسی، راه‌حل، توصیه می‌زنند، در مقابل این واقعیت، افسانه و موهوم است. واقعیت این است که ملتی در خانه خود تحقیر می‌شود، دستگیر می‌شود، کشته می‌شود، جوانش از او گرفته می‌شود، امنیتِ جان و مال و مسکنش به‌وسیله غاصبان همان سرزمین تهدید می‌شود. حال وجدان جهانی قضاوت کند؛ این جا حق با کیست و وظیفه انسانها چیست؟ ما به هیچ چیز دیگری احتیاج نداریم؛ همین واقعیت را مقابل خودشان بگذارند ببینند چه اتّفاقی در حال وقوع است؟ در اوّلِ کار که همین صهیونیستها بر سرِ کار آمدند - پنجاه‌وچهار سال قبل - نگذاشتند دنیا بفهمد که اینها چه فجایعی انجام می‌دهند؛ اما امروز دنیا می‌بیند. البته تلویزیونها و دوربینها قادر نیستند حقیقت را نشان دهند. فقط بخشی از حقیقت؛ یک تصویر و شبحی از حقیقت را نشان می‌دهند؛ حقیقت خیلی بیشتر از اینها و خیلی تلختر از اینهاست. واقعیت را از روی همین فیلمهای تلویزیونی که در دنیا پخش می‌شود - آن‌جاهایی که پخش می‌شود - قضاوت کنند. البته صهیونیستها که بسیاری از دستگاههای ارتباط جمعی و رسانه‌ها در قبضه قدرتشان است و یا زیر نفوذ و متعلّق به آنهاست، نمی‌گذارند حقایق روشن شود. اما مردم جستجو کنند؛ ملتهای دنیا جستجو کنند. این، واقعیتِ قضیه است. این، مسأله‌ای است که این روزها اتّفاق می‌افتد؛ مربوط به تاریخِ گذشته نیست، متعلّقِ همین زمانی است که من و شما این جا با هم حرف می‌زنیم. به کلیساها حمله کرده‌اند. خوب؛ مسیحیان دنیا حدّاقل از آن کشیش مسیحی دفاع کنند که در همین روزهای گذشته در حین انجام مراسم عبادی خودش کشته شد. او در محاصره کلیسا در «بیت‌اللّحم» و حمله صهیونیستها به کلیسا در مقابل چشم کسانی که در آن کلیسا پناه آورده بودند؛ جان خود را از دست داد. این‌جا مسأله، مسأله اسلامی نیست، مسأله بشری است، مسأله انسانی است؛ این‌جا ملاک قضاوت، انسان بودن است، فهمیدن ارزشهای انسانی است. خوب؛ این، واقعیت. البته بعضی از دولتها در اروپا و غیراروپا موضعگیری کرده‌اند. این موضعگیری هر چند ضعیف هم بوده است ولی بالاخره اخم مختصری نسبت به اسرائیل کردند و اما موضع امریکا: امریکا در این قضیه بدترین موضعگیری را کرد؛ دیگر از این بدتر، امکان ندارد. در این هفت هشت ده روزی که این حوادث شدّت فوق‌العاده‌ای گرفته است، تا به حال رئیس جمهور امریکا دو سه مرتبه صحبت کرده است. آخرین مرتبه همین صحبتِ دیروز بود؛ سخنرانی‌ای مفصّل، تقریباً یک سره در حمایت از عملیات و کارهای اسرائیل! وی برای خالی نبودن عریضه، در خلال این سخنرانی، پس از حمایتهای فراوانی که از جنایتکاران صهیونیست کرد، این را هم گنجاند که «دولت اسرائیل در مناطق فلسطینی‌نشین، شهرکهای یهودی نسازد.» خوب؛

خودش می‌داند، همه دنیا هم می‌دانند که این یک توصیه دروغین و صوری و سطحی است. سالهاست مجامع جهانی تصویب کرده‌اند و مراکز قدرت جهانی و سیاست جهانی گفته‌اند که اسرائیلیها حق ندارند در مناطق فلسطینی‌نشین، شهرک یهودی‌نشین بسازند. همین درنده‌ای(۳) که امروز در فلسطین اشغالی در رأس قدرت است، زمانی‌که وزیر مسکن بود، مقابل همه اینها ایستاد و گفت من می‌سازم و ساخت و تا الان هم ادامه دارد. چه کسی این حرفها را گوش می‌کند؟ خودش هم می‌داند که گوش نمی‌کنند. یکسره حمایت از صهیونیستها، آن‌هم با منطق ضعیف، با منطق غلط و غیرقابل قبول برای افکار مردم جهان. این رئیس جمهور کنونی آمریکا(۴) متأسّفانه از اوّلی که سرِکار آمده تا کنون با هر سخنرانی و با هر اقدام خود ضربه‌ای به صلح و امنیت جهانی زده است. تصمیمهایی که گرفته است همه بر ضدّ صلح و امنیت جهانی است. از پیمان حفظ محیط زیست که یک پیمان جهانی در کیوتو بود و رئیس جمهور قبلی امریکا آن را امضا کرده بود، خارج شد. از پیمان محدود کردن سلاحهای ضدّ موشکی خارج شده، کارهای اتمی و فعّالیتهای ساخت اتمیش را توسعه داده و علناً و صریحاً هم آن را اعلان می‌کند. بعد از قضیه بیستم شهریورِ نیویورک، هر مرتبه که سخنرانی کرده است یا دنیا را تهدید کرده و یا ملتها را تحقیر کرده، یا ملت امریکا و ملتهای غربی را به تنفّر از مسلمین و عموم شرقیها دعوت کرده و یا خبر از حملات آینده خودش به این‌جا و آن‌جا داده و یا کشورها را به حمله اتمی تهدید کرده است. حرفها و موضعگیریهای او دقیقاً نقطه مقابل صلح و امنیت جهانی است. چه کسی اینها را اداره می‌کند؟ جای تأمّل و تفکر است. چه کسی این آدمهای تازه وارد در میدان سیاست و جاه طلب و بی‌خبر از معنویت را به سوی این وضعیتی که پیش می‌آورند هدایت می‌کند؟ خیلی در خور تأمّل است. همین رئیس جمهور امریکا از حرکات حکومت غاصب اسرائیل دفاع کرده و می‌گوید اسرائیل از خودش دفاع می‌کند! اسرائیل این کشتارها را انجام می‌دهد و او می‌گوید اسرائیل از خودش دفاع می‌کند و کار او را مبارزه با تروریسم به حساب می‌آورد! آیا کشتن زن و کودک و جوان و خراب کردن خانه‌های گِلی فلسطینیان با بولدوزر، این دفاع از خود است؟! آن کسی که از خود دفاع می‌کند ملت فلسطین است. آن کسی که از جور و ستم غاصبِ اشغالگر به جان آمده است، همین زن و مرد فلسطینی است که دیگر قدرت تحمّلش را از دست داده و راه چاره را در این دانسته که به صحنه بیاید. کی حاضر است جوانش برود در یک واقعه خونین و یک ساعت دیگر به قتل برسد! این است که یک مادر، جوان خودش را در آغوش می‌گیرد، می‌بوسد اما گریه نمی‌کند. می‌گوید من این را می‌فرستم. ببینید شما بر سر این مادر چه آورده‌اید؟! شما ببینید بر سر این ملت چه آورده‌اید که حاضر است به این نحو جوانش را به میدان بفرستد و می‌گوید اگر صد جوان هم داشته باشم می‌فرستم که این گونه کشته شوند. شما با این ملت چه کرده‌اید که یک دختر هفده، هجده ساله حاضر است به خودش بمب ببندد، در بین دشمنان صهیونیست برود و خودش را از بین ببرد که آنها از بین بروند. شما همه راهها را جلوِ اینها بسته‌اید. آن وقت می‌گوید دولت اسرائیل از خودش دفاع می‌کند! دفاع این است؟! این حرف منطقی است؟ این حرف شایسته یک رئیس جمهور است؟ این حرف شایسته آن دولتی است که خودش را رهبر دنیا می‌داند و می‌گوید همه دنیا باید از من اطاعت کنند؟ مردم دنیا بیایند از این برهان سخیف و از این منطق ضعیف پشتیبانی و اطاعت کنند؟ یک ملت را تحقیر کرده‌اید، با حیله و خشونت خانه‌اش را از او گرفته‌اید، زندگیش را تباه و سیاه کرده‌اید، روزانه او را تحقیر می‌کنید، از این شهر به آن شهر که می‌رود، در خانه خود و در کشور خود باید به وسیله بیگانه‌ها کنترل شود. یک وقت اگر هجوم بیاورند یکی را بکشند، هیأت دولتشان می‌نشیند تصویب می‌کند که این آدمها را هر جا دیدید ترور کنید! دنیا چنین چیزی را دیگر کجا سراغ دارد، غیر از این صهیونیستها؟ آن وقت به این ملت می‌گوید تروریست و در دفاع از این تروریستهای وقیح و درنده و مفتضح می‌گوید: از خودشان دفاع می‌کنند. آیا می‌شود دولت امریکا موضعی بدتر از این بگیرد؟ اقدام اسرائیل هم با همین تأییدهای آمریکا شروع شد. اگر آمریکا تأیید نمی‌کرد، اگر چراغ سبز نشان نمی‌داد، اگر قول حمایت نمی‌داد، اینها جرأت نمی‌کردند این طور وارد شوند. پشتشان به حمایتهای بی‌منطق امریکا گرم است، لذا این همه جنایت می‌کنند. بنابراین امریکا در همه جنایاتی که امروز در فلسطین اتّفاق می‌افتد، شریک جرم است.

توجّه کنید! انتفاضه ملت فلسطین، قیام یک ملت است. ملت فلسطین دست خود را از آستین بیرون آورده است؛ این را به گردن این و آن نیندازید. یک ملت قیام کرده، شرف او و عزّت او و هویّت او و آگاهی او، او را به میدان کشانده، حال به اینها می‌گویید تروریست؟! اینها تروریستند؟! اگر دولت اسرائیل ادّعا می‌کند که با یک گروه معدود مواجه است پس چرا وارد خانه مردم می‌شوند؟ چرا خانه‌ها را ویران می‌کنند و چرا در کوچه و بازار این همه جنایت می‌آفرینند؟ بروید با همان گروه معدود روبرو شوید. زن و بچه مردم چه گناهی کرده‌اند؟ منطق غلط اندر غلط، مقدّمات غلط، استنتاج غلط؛ آن وقت چنان حرفهایی را یک رئیس جمهور جلوِ چشم مردم دنیا بر زبان می‌آورد و برای خالی نبودن عریضه هم این دولت و آن دولت - جمهوری اسلامی، عراق، سوریه و دیگران - را متّهم می‌کند. این ادّعاها امریکا را در چشم مردم جهان منفور می‌کند؛ اینها توجّه ندارند. امروز در دنیای اسلام هیچ دولتی منفورتر از دولت امریکا نیست. همین رئیس جمهور امریکا که در یک سخنرانی با مردم خودش صحبت می‌کرد - آن زمان که می‌خواستند به افغانستان حمله کنند - گفت کسانی هستند که دچار نفرتند. بله؛ مخصوص مردم افغانستان هم نبود. بعد خودشان آمارگیری و نظرخواهی کردند و در مطبوعات هم منتشر شد: در همه کشورهای اسلامی و عربی تقریباً معلوم شد که اکثریت قاطع مردم از امریکا متنفّرند؛ اما این نفرت بر خلاف آنچه که او ادّعا می‌کرد، نفرت از علم نیست، نفرت از تمدّن نیست. می‌گوید اینها با تمدّن طرفند، با علم طرفند. نه خیر؛ یا بد فهمیده‌ای یا خلاف واقع بیان می‌کنی. مردم از علم و تمدّن متنفّر نیستند. مردم کشورهای اسلامی از مردم آمریکا هم متنفّر نیستند. این تنفّر به هیأت حاکمه امریکا - رئیس جمهور امریکا و کسانی که پشت سر او سیاستهای امریکا را تنظیم می‌کنند - متوجّه است. مردم از اینها متنفّرند. خوب؛ منطق امروزِ امریکا این است که دنیا را باید با زور اداره کرد! می‌گویند زور داریم، سلاح داریم؛ دنیا را با زور وادار می‌کنیم آنچه که ما می‌خواهیم همان را بپذیرند و عمل کنند؛ اما در اشتباهند؛ نمی‌شود، چنین چیزی امکان ندارد. قبل از اینها هم در طول تاریخ در دنیا و حتّی در زمان خود ما کسانی بودند که خیال می‌کردند با زور و سرنیزه می‌شود بر ملتهای خودشان یا ملتهای دیگر سوار شد و حکمرانی کرد. دنیا هیتلرها را دیده است، رهبرانِ اوایل کارِ شوروی را دیده است؛ دنیا بعضی از قدرتهای دیگر را هم این زمان و قبل از این زمان دیده است؛ اینها شکست خوردند. خودِ امریکاییها در ویتنام همین را تجربه کردند. آن روزی که بعد از خارج شدن فرانسویها، امریکا وارد ویتنام شد، قدرتمندان و سیاستمداران امریکا شک نداشتند که با پیروزی خارج خواهند شد. هفت، هشت، ده سال آن‌جا با قدرت‌نمایی ظاهری مردم را کشتند، اذیّت کردند، مزارع را نابود کردند؛ آخر هم با خجالت و فضاحت در سال ۱۳۵۴ شکست خورده از ویتنام خارج شدند. همه دنیا هم گفتند و پذیرفتند و اعتراف کردند که اینها شکست خوردند. ویتنام یکپارچه در اختیار مردم ویتنام ماند و اینها مجبور شدند بیرون بروند. اینها نمی‌دانند قدرتی وجود دارد که بالاتر از قدرت سلاح آنهاست و آن قدرت ملتهاست، قدرت انسانهاست. هر ملتی که به یک مبدأ و به یک منطق و به یک مبنای فکری اعتقاد داشته باشد و با عزم راسخ پای آن منطق بایستد، هیچ قدرتی - چه قدرت اتمی و چه بالاتر و پایین‌تر از اتم - نمی‌تواند مقهورش کند. اینها قدرت ملتها و قدرت خداوند قادر متعال را که پشت سر اراده و عزم و اقدام ملتهاست دستِ کم گرفته‌اند: «کلّاً نمدّ هؤلاء و هؤلاء»(۵)؛ هر گروهی برای اهدافی که به آن ایمان دارد کار کند، خدای متعال کمک و مددش خواهد کرد. اگر گروهی مؤمن به خدا باشد، آن وقت در آویختن با آن و شکست دادنش ده برابر مشکلتر هم می‌شود؛ مگر آسان است؟! هر کس با این نیرو - نیروی ملتها و انسانها - درافتاد خُرد می‌شود. امریکا هم خُرد خواهد شد. اینها می‌خواهند قدرت مقاومت ملت فلسطین را نابود کنند و نمی‌توانند. خوب؛ حالا بالاخره چه خواهد شد؟ این حادثه‌ای که امروز اتّفاق افتاده است، ظواهری دارد و بواطنی. ظواهرش همین است که گفتیم: گروهی با زور و سرنیزه و تفنگ و تانک و پشتیبانی سیاسی امریکا به جان زن و مرد و پیرزن و کودک و غیره افتاده است. آنها را می‌کشد، خانه‌شان را ویران می‌کند، دستبند به دستشان می‌زند، تحقیرشان می‌کند؛ آنها را با اهانت از خانه و زندگیشان دور می‌کند، خانواده‌ها را آواره می‌کند. این ظاهر قضیه است. اما باطن قضیه این است که همین قدرتِ بظاهر مسلّط، در درون خود

ذوب می‌شود، آب می‌شود. ملت فلسطین تصمیم گرفته است؛ سازمانهای مبارز فلسطینی اعم از سازمان فتح، سازمان حماس، جبهه خلق، جهاد، حزب‌اللَّه و دیگران، دستشان را روی هم گذاشته و تصمیم گرفته‌اند. همه به یک نتیجه رسیده و راه فداکاری را پیدا کرده‌اند؛ فهمیده‌اند که راه نجات فلسطین آماده شدن برای فداکاری است. شهادت را تجربه کرده و فهمیده‌اند که دشمن در مقابل شهادت و شهادت‌طلبی و نترسیدن از مرگ ناتوان است. «یاسر عرفات» هم پیغام داده است که من آماده شهادتم؛ این تصمیم خوبی است. امیدواریم ایشان از این تصمیم منصرف نشود و پای این حرف بایستد. آن کسی که در راه خدا شهید می‌شود می‌ماند - فکر او و شخصیت او می‌ماند - اما آن کسی که با اختیار خود به سمت فداکاری برای آرمانش نمی‌رود، ممکن است که جسمش چند صباحی زنده بماند اما شخصیت و هویّت او از بین می‌رود. شهادت؛ این را مردم فلسطین پیدا کرده‌اند، امیدواریم که مسؤولان حکومتِ خودگردان هم همان‌طور که گفتند پای این حرف بایستند و با مردم خودشان در این راه همراهی کنند و تسلیم نشوند؛ دشمن روزبه‌روز رو به ضعیفتر شدن است. همه امید تندروان صهیونیست به همین درنده‌ای بود که امروز در رأس قدرت و در رأس دولت و در آن حکومت جعلی و دروغین است(۶). امیدشان به این بود که این با چکمه آهنین بیاید و با مشت پولادین و سرنیزه بتواند مردم فلسطین را که به پا خاسته‌اند به زانو درآورد و انتفاضه را خاموش کند؛ لکن از روزی که این آمده است روزبه‌روز انتفاضه شعله بیشتری پیدا کرده است. این آخرین امیدشان بود. در داخلِ خودشان الان اختلاف است. آن کسانی که از راههای دور آمده بودند تا در این سرزمین و کشورِ مغصوب با امنیت زندگی کنند، امروز در فکر برگشتنند. بسیاری از آنها در حال بازگشتنند و دیگر کسی جرأت نمی‌کند بیاید. بی‌روحیه‌اند، احساس ضعف می‌کنند و بین خودشان اختلاف است. از آینده خودشان ناامیدند و افق روشنی در آینده خود نمی‌بینند. این صهیونیستهای غاصب، سراسیمه و شتابزده‌اند و کارها و حرفهایشان این را نشان می‌دهد. اگر این حوادث برای ملت فلسطین تلخ و اندوهبار است، برای دشمن آنها هم خیلی تلخ است. این آیه شریفه قرآن چقدر گویاست: «إن تکونوا تألمون فانّهم یألمون کما تألمون و ترجون من‌اللَّه ما لا یرجون»(۷)؛ اگر شما در این مبارزه دچار درد و الم می‌شوید، دشمن هم دچار درد و الم می‌شود؛ او هم زخم می‌خورد، سخت‌تر از شما. تفاوت در این است که ملت فلسطین افق روشنی در مقابل دارد؛ لکن غاصب صهیونیست این افق روشن را ندارد. ملت فلسطین افق روشنی دارد که می‌تواند خودش را به آن جا برساند؛ با تلاش و سعی و کوششی که همه بکنند. خوب؛ حالا راه‌حل چیست؟ ما برای این قضیه راه حل داریم. این راه‌حلهایی که ارائه می‌شود، راه حل نیست. فلسطین در پنجاه سال اخیر یک مسأله مهمِ دنیا و خاور میانه بوده است. برای این‌که این مسأله مهم و این مشکل بغرنج حل شود دو نوع راه‌حل همیشه پیشنهاد شده است: یک راه‌حلِ غلط، یک راه‌حلِ درست. راه‌حلِ غلط این است که با همین غاصبی که نه به ارزشهای انسانی پایبند است و نه به قوانین بین‌المللی، و به قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی گردن نمی‌نهد، مذاکره کنند و با او به یک نقطه توافق برسند. این راه‌حل، راه حلِ غلطی است؛ این به هر شکلش ظاهر شود غلط است. اسرائیل نشان داده است که به هیچ امضای خود پایبند نیست؛ اگر توافق هم بکنند، امضاء هم بکنند، پایبند نمی‌ماند. بزرگترین و قویترین استدلال بر این معنا هم همین وضع امروز رام‌اللَّه است. خوب؛ خودشان نشستند در اسلو امضا کردند؛ حکومت خودگردان را به رسمیت شناختند. حالا ـ بفرمایید؛ این رفتاری است که با حکومت خودگردان و با طرف مذاکره‌شان - یعنی یاسر عرفات - انجام می‌دهند. اینها به امضای خودشان پایبند نیستند. هر امضایی که طرف مقابل به اینها بدهد، پایشان را روی آن امضاء می‌گذارند یک قدم جلو می‌آیند. طبیعتشان این است. این راه حل، راه حلِ درستی نیست. البته من این مطلبی که می‌گویم، طرفِ خطابم کسانی نیستند که می‌خواهند به هر قیمتی شده، این غدّه سرطانی را حفظ کنند. آنها این حرف را قبول نمی‌کنند؛ ما این را می‌دانیم. لکن طرفِ خطاب من، دولتهای عربی، دولتهای اسلامی، ملتهای مسلمان و وجدانهای بیدار در همه‌جای دنیاست؛ من با آنها حرف می‌زنم. این راه حل که طعمه‌ای در دهن این متجاوز بیندازند و او را فربه‌تر کنند تا قادر شود قدم بعدی را بردارد، راه حل نیست؛ این تجربه پنجاه ساله فلسطین است. قطعنامه‌ها در سازمان ملل صادر شد. هر چند امریکا هم که مدافع صهیونیستها بوده

به ظاهر پای آن قطعنامه‌ها را امضا کرد، اما این غاصب به این قطعنامه‌ها عمل نکرد و کسی هم نگفت بالای چشمت ابروست! با چنین دولتی و با چنین طرفی، انسان چه مذاکره‌ای بکند؟! این راه‌حل راه حلّ غلطی است؛ این راه حلِ درستی نیست. اما برای این مسأله، راه حلِ منطقی وجود دارد. راه حلِ منطقی راه حلّی است که همه وجدانهای بیدار دنیا و همه کسانی که به مفاهیم امروزِ دنیا معتقدند، ناچارند آن را قبول کنند. ما یک سال و نیم قبل هم این راه حل را گفتیم و دولت جمهوری اسلامی بارها در مجامع و در مذاکرات بین‌الدولی آن را تکرار کرده است. الان هم ما همان را می‌گوییم و بر آن هم اصرار می‌ورزیم: راه حلّ نظرخواهی از خودِ مردم فلسطین؛ همه کسانی که از فلسطین آواره شده‌اند؛ البته آنهایی که مایلند به سرزمین فلسطین و به خانه خودشان برگردند. این یک امر منطقی است. این کسانی که در لبنان و در اردن و در کویت و در مصر و در بقیه کشورهای عربی سرگردانند، به کشور و به خانه خودشان فلسطین برگردند - آنهایی که مایلند؛ نمی‌گوییم کسی را به زور بیاورند - و از کسانی که قبل از سال ۱۹۴۸ که سال تشکیل دولت جعلی اسرائیل است، در فلسطین بوده‌اند - چه مسلمانشان، چه مسیحی‌شان، چه یهودی‌شان - نظرخواهی شود. اینها در یک نظرخواهی عمومی، رژیم حاکم بر سرزمین فلسطین را تعیین کنند. این دمکراسی است. چطور برای همه دنیا دمکراسی خوب است، برای مردم فلسطین دموکراسی خوب نیست؟! چطور همه مردم دنیا حق دارند در سرنوشت خود دخالت کنند، اما مردم فلسطین حق ندارند؟! هیچ کس شک ندارد رژیمی که امروز در فلسطین بر سرِ کار است، رژیمی است که با زور، با حیله و ترفند و با فشار روی کار آمده است؛ در این کسی شک ندارد. صهیونیستها با مسالمت نیامده‌اند؛ مقداری با حیله و ترفند و مقداری با زور سلاح و فشار بر سرکار آمدند ؛ لذا یک رژیم تحمیلی دارند. خیلی خوب؛ مردم فلسطین جمع شوند، رأی بدهند و نوع رژیمی را که در این کشور باید حاکم باشد، انتخاب کنند. آن رژیم و آن دولت، تشکیل شود و درباره کسانی که بعد از سال ۱۹۴۸ به سرزمین فلسطین آمده‌اند، تصمیم‌گیری کند؛ هر چه تصمیم گرفت. اگر تصمیم گرفت بمانند، پس بمانند، اگر هم تصمیم گرفت بروند، پس بروند. این، هم آراءِ مردم است، هم دمکراسی است، هم حقوق بشر است، هم منطبق با منطق فعلی دنیاست. این راه حل. خوب؛ این راه حل باید اجرا شود. غاصب که با زبان خوش این راه حل را قبول نمی‌کند! این‌جاست که همه اطراف قضیه باید خودشان را مسؤول بدانند؛ هم دولتهای عربی، هم دولتهای اسلامی، هم ملتهای مسلمان در همه دنیا، هم بخصوص خود ملت فلسطین و هم مجامع جهانی. هرکدام مسؤولیتی دارند که اصرار بورزند این راه حلّ منطقی باید تحقّق پیدا کند و می‌شود تحقّق پیدا کند. بعضیها نگویند آقا! چنین چیزی خواب و خیال است و ممکن نیست؛ نخیر! می‌شود. کشورهای دریای بالتیک بعد از گذشتِ چهل سال و اندی که جزو شوروی سابق بودند، برگشتند و مستقل شدند. کشورهای منطقه قفقاز بعضی در حدود صد سال قبل از این‌که شوروی تشکیل شود در اختیار روسیه تزاری بودند؛ بعد برگشتند و مستقل شدند. الان قزّاقستان، آذربایجان، گرجستان و بقیه مستقلند؛ خودشان هستند. پس این ممکن است. این طور نیست که این یک امر نشدنی باشد؛ نخیر، شدنی است. منتها اراده و عزم لازم دارد، جرأت و دلیری لازم دارد. کی باید دلیری به خرج دهد؟ ملتها یا دولتها؟ ملتها دلیرند، ملتها نمی‌ترسند؛ ملتها نشان داده‌اند که آماده‌اند. پس دولتها این‌جا وظیفه دارند؛ در رأس همه و مقدّم بر همه، دولتهای عربی. نشست اخیر سرانِ عرب در بیروت، نشست خوبی نبود. اینها می‌توانستند از این اجلاس استفاده‌های خیلی بزرگی بکنند که فقط به سود فلسطین نبود؛ به سود خود دولتهای عرب هم بود. امروز دولتهای عرب می‌توانند جلو بیفتند و محبوبیت و حمایت ملتهای خودشان را در قضیه فلسطین کسب کنند. اگر دولت و حکومتی مورد حمایت مردم خود باشد، دیگر امریکا نمی‌تواند با او کاری بکند، دیگر از امریکا نخواهد ترسید، دیگر لازم نمی‌داند که ملاحظه امریکا را بکند. در این قضیه، دولتهای عرب خیلی کارهای خوب می‌توانستند بکنند و می‌توانند بکنند. من این‌طور به نظرم می‌رسد، از جمله کارهای مهمّی که دولتهای عرب می‌توانند بکنند این است که صادرکنندگان نفت از نفت استفاده کنند. این حرفی که غربیها در دنیا به راه انداخته‌اند که از سلاح نفت استفاده نکنید، حرف درستی نیست. نفت مال ملتهاست و باید به سود خودشان از آن استفاده کنند. امریکاییها از گندم و از محصولات غذایی به عنوان سلاح

استفاده کردند؛ در خیلی جاهای دنیا هم می‌کنند. چرا کشورهای اسلامی و عربی این حق را نداشته باشند؟ یک ماه - فقط یک ماه - به‌صورت نمادین و سمبلیک، صادرات نفت را به همه کشورهایی که با اسرائیل روابط حسنه دارند قطع کنند. امروز دنیا حرکت را - حرکت کارخانه‌ها - روشنایی و انرژی را - انرژی برق - و حرارت را، که سه عنصر اصلی زندگی‌اش است از نفت ما دارد. اگر نفت ما در اختیار آنها قرار نگیرد، حرکت کارخانجات، روشنایی و حرارت متوقّف خواهد شد. مگر این چیز کمی است؟ دولتهای عرب به‌خاطر خودشان این کار را بکنند. یک ماه - نه این‌که دائم - به صورت نمادین به عنوان حمایت از ملت فلسطین این کار را بکنند، دنیا تکان می‌خورد. این از کارهایی است که می‌توانند بکنند. کار دیگری که می‌توانند بکنند این است که تمام روابط و قراردادهای سیاسی و اقتصادی خودشان را با دولت صهیونیست قطع کنند و هیچ همکاری نکنند. ملتهای عرب از این خوشحال خواهند شد. ملتهای عرب پشت سر آن دولتهایی قرار خواهند گرفت که این اقدام شجاعانه را بکنند؛ وای به حال آن دولتی که ملتش بفهمد از پشت سر با اسرائیل رابطه اطّلاعاتی و امنیتی و غیره دارد! دولتهای اسلامی هم موظّفند. آنها هم وظیفه‌شان کمتر از دولتهای عربی نیست؛ چون این قضیه قضیه عربی نیست؛ این قضیه فراتر از اینهاست؛ یک قضیه انسانی و اسلامی است. دولتهای اسلامی هم هر کدام که تواناییهای نفتی و امثال آن را دارند، همین‌طور می‌توانند عمل کنند. این کنفرانسی هم که وزرای خارجه کشورهای اسلامی در مالزی داشتند، کنفرانس خوبی نبود. البته اظهار موضع و اظهار وجودی کردند؛ اما ضعیف بود. بایستی از این قویتر اقدام می‌کردند. این همه دولت اسلامی، این همه کشور اسلامی، برادران مسلمانشان آن طور گرفتار؛ باید اینها اقدام قویتری می‌کردند. همه ملتها هم می‌توانند در اثرگذاری بر این قضیه تأثیر داشته باشند و در آن شرکت کنند. همه ملتهای مسلمان می‌توانند کمک کنند. کمک مالی به فلسطینیها، مخصوص به دولتها نیست که فلان دولت بگوید «آقا! من ده میلیون دلار، بیست میلیون دلار، پنجاه میلیون دلار داده‌ام» معلوم هم نیست کجا داده‌اند، چه طوری داده‌اند، به کی داده‌اند. امروز ملت فلسطین محتاج غذاست، محتاج داروست. ملت فلسطین گدا نیست، آقاست، اما زیر سلطه دشمن است. همه موظّفند به آن کمک کنند. فرض بفرمایید اگر در همه دنیای اسلام - در کشور ما و کشورهای دیگر - هر فردی از افراد مردم فقط هزار تومان به مردم فلسطین کمک کند، ببینید چه اتّفاقی می‌افتد! یک میلیارد هزار تومان، چه تأثیری در مردم فلسطین و زندگی مردم فلسطین می‌گذارد! هر خانواده‌ای به عدد افراد خانواده، هر کدام هزار تومان، در این کار خیر سهیم شود - حدّاقلش این است؛ هر کس هم خواست بیشتر بدهد، بیشتر بدهد - و این را به ملت فلسطین برسانند. برایشان آذوقه، دارو، امکانات و هر چه که برای ایستادگی و مقاومت لازم دارند، تهیه کنند و بفرستند. این کار را ملتها می‌توانند بکنند؛ دیگر احتیاج نباشد که فلان دولت بگوید «من فلان قدر می‌دهم». حالا چقدر می‌دهد، چه طور می‌دهد، آیا می‌دهد یا نمی‌دهد؛ بعد هم مورد تهدید قدرتی قرار گیرد. ملتها در این جهت سهیم شوند؛ با ملتها چه کار می‌توانند بکنند؟! در کشور ما اگر مردم دوست داشته باشند این کار را بکنند، می‌توانند همین هزار تومانها را در همین مراکز امدادی مثل هلال احمر و کمیته امداد و این مجامع امدادی که هست جمع کنند. این ثروت هنگفتی می‌شود و می‌تواند کمکی به مردم فلسطین باشد. و بالاتر از کمک مادّی، کمک معنوی است؛ چرا که فلسطینیان احساس می‌کنند دل ملتها با آنهاست. این تظاهراتی که این روزها در دنیای اسلام اتّفاق افتاد خیلی با ارزش بود. این حرکتی که امروز شما می‌خواهید بکنید و تا میدان فلسطین و مقابل سفارت فلسطین راهپیمایی کنید، بسیار کار با ارزشی است. اینها خیلی ارزش دارد؛ اینها خبرش منعکس می‌شود و مردم مظلوم فلسطین احساس می‌کنند که ملتها پشت سرشان هستند. البته ملت ما بحمداللّه در این زمینه‌ها هیچ وقت کم نگذاشته است؛ هر وقت که برای این قضیه فرا خوانده شده، حضور پیدا کرده و اعلام موضع کرده است. و بالاخره مجامع جهانی و سازمان ملل باید فعّال شوند. این مجامع حقوق بشر که همیشه یا غالباً در خدمت هدفهای استکباری‌اند، ولو یکبار هم شده، برخلاف خواسته دستگاههای استکباری، به نفع ملتها وارد شوند؛ افکار عمومی را در دنیا به خودشان متوجّه کنند، ظالم و متجاوز را محکوم و ملت مظلوم فلسطین را تأیید کنند. اگر این فشارها انجام گیرد، طرح ایران در مورد فلسطین عملی خواهد بود و متجاوز

مجبور خواهـد شـد. اگر دولتهـای عربی، دولتهـای اسـلامی، ملتهای مسـلمان و مجامع جهانی، همه در این راه فعّال شونـد، آن کار، عملی است. هر کس که در این زمینه کوتـاهی کنـد، مسلّماً در نظر ملتهـا، در نظر تاریـخ و بالاتر از همه در پیشگاه خداونـد متعال مؤاخـذ و مسؤول است. همه وظیفه داریم. پروردگـارا! به محمّـد و آل محمّـد فَرَج اسـلام و مسـلمین و بخصـوص فَرَج ملت مظلـوم فلسـطین را نزدیک فرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد این ظالمین متجاوز و زورگو و قلدرصفت را با بأس و عذاب خود، بر سر جـای خودشـان بنشـان. پروردگـارا! اسـلام و مسـلمین را عزّت عنـایت فرمـا و روز به روز بر عزّت و افتخار ملت مسـلمان ایران بیفزا. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. انّ شانئک هو الابتر.(۸) والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۴ ۲) والعصر: ۳-۱ ۳) مقصود «آریل شارون» رئیس دولت صهیونیستی است. ۴) جورج بوش» ۵) اسراء: ۲۰ ۶) آریل شارون» ۷) نساء: ۱۰۴ ۸) کوثر: ۳-۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از کارگران و معلّمان به مناسبت روز کارگر و هفته

بیانـات رهـبر معظـم انقلاـب اسـلامی در دیـدار گروه کـثیری از کـارگران و معلّمـان بـه مناسـبت روز کـارگر و هفتـه معلّم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم اوّلاً- بـه همه برادران و خـواهران عزیز، بخصـوص خانوادهـای معظّم شـهیدان و همچنین دوسـتان، برادران و خـواهرانی کـه از راههـای دور و شـهرهای دیگر تشـریف آوردهانـد، خوشامـد عرض می‌کنـم. بـه نظر مـن ایـن جلسه، جلسه بسـیار باعظمتی است؛ چون دو قشـر معلّم و کارگر با عظمتند. معلّمانِ امروز و معلّمانِ فردا، مرشدان و راهنمایان نسل ما هستند و کارگران، پایه‌ها و اسـتوانه‌های اساسی پیشرفت کشورند. بنابراین جمع شما از نظر من یک جمع برجسته و ممتاز است. روز کارگر و روز معلّم - یعنی یازدهم و دوازدهم اردیبهشت - از جهات مختلف حقیقتاً باید از روزهای برجسـته و ممتاز شناخته شود. ما حرفهای زیادی با شمـا و ملت عزیزمـان داریم. یـک مـاه است که من به خـاطر ابتلا به کمردرد و عوارض جسـمیِ این‌چنینی، توفیق پیـدا نکرده‌ام تا با مردم عزیزمان صـحبت کنم. حرفهای متراکمی وجود دارد و شـما بهترین مخاطبان هستید. مسائل فراوانی قابل طرح است؛ هم مسائل داخل کشور، مثل اهمیت مسأله کار و کارگر و جامعه کارگری؛ هم مسأله معلّمان و مسائل گوناگون دیگری که آگاهی مردم عزیز مـا از اینهـا لاـزم است. ملت مـا ملتی است که تـاکنون بـا نیروی آگـاهیِ خود حرکت کرده است. وقتی ایمان با آگاهی همراه شـد، معجزه می‌کند. دشـمنان ما هرجا توانسـتند، از ناآگاهیها اسـتفاده کردند. مسائل جهان اسـلام هم مسائل مهمّی است. تصوّر نشود که مسائل جهان اسـلام، مسائل فلسـطین و مسائل خاور میانه، با مسائل داخلی و سـرنوشت ما ارتباطی ندارد. امروز مسائل جهانی در هم تنیده است و مسائل ملتها به هم مرتبط است. سیاستهایی که در دنیا مشکلات ملتها را طرّاحی می‌کنند، در پیشرفت اهداف و اغراض خـود، ایـن ملـت و آن ملـت را نمی‌شناسـند. برای هر کـدام از ایـن مسائـل، در حـدّ فرصـت و وقت، چنـد جمله‌ای عرض می‌کنیم . مهمترین مسـأله در مسائـل خـارجی مـا - که به مسأله کنونی کشور ما هم ارتباط مسـتقیم دارد - فلسـطین است. مسأله فلسـطین فقط مسـأله یـک ملـت نیسـت؛ مسـأله حـاکمیت دیکتـاتوری بین‌المللی و حـاکمیت زور است. شـما ببینیـد امروز در اراضـی فلسـطین چه می‌گـذرد! امروز مـا فاجعه‌بـارترین حوادث خونین را در فلسـطین شاهـدیم. دولت غـاصب و جعلی اسـرائیل با نیروی نظامی خود، با تانـک و هواپیمـا و آتش بیرحمی و ظلـم خـود، شـهرهای فلسـطین را محاصـره کرده اسـت و یکی پس از دیگری وارد ایـن شـهرها می‌شود؛ مردم را قتل‌عـام و خانه‌هـا را ویران می‌کنـد؛ یـک روز رام‌اللَّه، یک روز نابلس، یک روز جنین و امروز الخلیل و شـهرهای دیگر. فاجعه‌هایی که در این شـهرها به وجود آمده است، قابل وصف نیست. نیروی نظامی وارد شهری شود، زن و مرد و کودک را دسـتگیر کنـد و بکُشـد و یـا زخمی کنـد! ده‌هزار مجروح و هزاران شـهید در ایـن شـهرها امروز وجـود دارد. هزاران جـوان را از خانه‌هایشان ربودند و به نقاط نامعلوم بردند و خانه‌های بی‌شـماری را ویران کردند. شنیدم در شهر جنین، هفتاد درصد خانه‌ها ویران

شـده است! هفتاد درصـد خانه‌های یک شـهر را تانکها بیاینـد ویران کنند! این جنایات، مقابل چشم بشـریت است. معنای این کارها چیست؟ معنای این کارها این است که یک دولت ظالمِ بی‌اعتنای به همه مقرّرات بشـری، انسانی، دینی و خـدایی، به خاطر طمعها و ادامه ظلم چنـدین ده سـاله خود، این فاجعه‌هـا را به بـار می‌آورد؛ دولـتی هم مثـل امریکـا به طور کامـل و صددرصـد از او حمـایت می‌کنـد و همه شـعارهای حقوق بشـر و دفاع از ملتها و دمکراسـی و آزادی و همه و همه فراموش می‌شود. وجدان جهانی به حرکت درآمـد، اما وجدان سـران امریکا و کاخ سـفید اندک تأثّری هم پیدا نکرد! اینها می‌خواهند دو چیز را برای دنیا مشـخّص کنند: یکی این‌که این غدّه سـرطانی به هر قیمتی باید بماند؛ دوم این‌که می‌خواهند به دنیا بگویند و تفهیم کنند که امروز سرو کار شما با اِعمال زور است و می‌خواهیم زور بگوییم؛ هر کس هم هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید؛ یعنی مردم دنیا را قانع کنند که هیچ حرف و هیچ اقـدامی در مقابـل زور سرنیزه و زور نظـامی امریکـا قـادر به هیـچ کاری نیست. البته تا الان شـکست خورده‌انـد و علی‌رغم همه این تظاهرات قدرتمند، به هدفهای خود نرسـیده‌اند. چرا؟ چون فلسـطین تسـلیم نشده است. آنها می‌خواهند با فشار و کشتار و بیرحمی و لگدکوب کردن همه نشانه‌های انسانی، ملت فلسـطین را وادار به تسـلیم کنند و این ملت دربست زیر بار آنها برود و از خواسـته‌های بحقّ خود دست بردارد؛ امـا تـاکنون نتوانسـته‌اند. برخلاف تصوّر امریکا و اسـرائیل، این قـدرت زور نیست که پیش می‌رود؛ قـدرت اراده و ایمان انسانهاست که حرف آخر را در همه مسائل می‌زنـد؛ در این مسأله هم همین طور است. برای مواجهه با ظلم فجیعی که این روزهـا نسـبت به مردم فلسـطین اعمال می‌شود، دو راه علاج وجود دارد. این دو راه علاج اجتناب‌ناپـذیر است و بایـد همه آن را قبول کننـد و از این دو راه برونـد: راه اوّل، ادامه انتفاضه و ایسـتادگی مردم فلسطین است، که بحمداللَّه تاکنون ایسـتاده‌اند. اوج این ایسـتادگی، همین عملیات استشـهادی است. این‌که یک مرد، یک جوان، یک پسـر و یک دختر حاضر می‌شود برای منافع و مصالح ملت و دینش جان خود را فدا کند، اوج افتخار و شجاعت و شهامت است. این همان چیزی است که دشمن از آن می‌ترسد. لذا شما ملاحظه کردید، از رئیس جمهور امریکا گرفته تا همه کسانی که در سراسـر دنیا در خطّ امریکا کار می‌کنند و حرف می‌زنند، سعی کردنـد با شـماتت و ملامت و فلسفه‌بافی، عملیات استشـهادی را متوقّف کننـد. نه؛ عملیات استشـهادی اوج عظمت یک ملت و اوج حماسه است. آن‌جایی که یک نیروی نظامی با کمال فداکاری از میهن خود دفاع می‌کند، مگر عملیات استشهادی نیست؟ آن‌جایی که یـک ارتش ظـالم و سـتمگر به یـک کشور تجاوز می‌کنـد و مردم آن کشور در مقابل آن ارتش می‌ایسـتند، مگر آن‌جا عملیات استشـهادی نیست؟ کیست که بتوانـد چنین کـاری را محکوم کنـد؟ کیست که بتوانـد از عظمت و ارزش این کار در چشم انسانهای باوجدان و باانصاف بکاهد؟ عملیات استشـهادی، اوج عظمت آنهاست. حالا عدّه‌ای بنشینند برای خودشان بگویند و بنویسند و ملتی را که پنجاه سال است به خاطر کوتاهی گذشـتگانش و به خاطر عدم توجّه نسل قبلی خودش به منافع بلند مدت، الان مجبور است با جان خود به میدان بیاید تا حقوق خود را زنده کند، ملامت کنند؛ مگر این در حال آن ملت تأثیر دارد؟ ملت فلسـطین، زنده و بیدار است و پیش می‌رود. راه دوم، حمایتهاست. همه دنیا بایـد از اینها حمایت کنند. البته ملتها حمایت کردند. در اروپا هم ملتها حمایت کردنـد، دست به راهپیمایی زدنـد و با انواع و اقسام راهها و شـیوه‌ها، خواست قلبی خود را نشان دادند. حتّی در داخل کشور ایالات متّحـده امریکا هم این حمایتها ابراز شد. بعد از این هم این چیزها ادامه خواهد داشت؛ لیکن دولتها باید به وظیفه خود عمل کنند. از همه واجبتر، دولتهای اسلامی و بالاخص دولتهای عربی هستند. این مسأله قطع یکماهه نفت که ما گفتیم، یک مسأله اساسی است. با این مسـأله نمی‌شود سـطحی برخورد کرد. البته یـک مسـأله نمایشـی هم نیست که دولتی تنها بایسـتد و بگویـد من نفت خود را قطع می‌کنم؛ معلوم نیست چه طوری قطع می‌کنـد یـا نمی‌کنـد. این یک مسأله جـدّی و واقعی است و بایـد همه تصـمیم بگیرنـد. آمـدند گفتند که قطع نفت به ضرر کشورهای قطع کننده است؛ در حالی که این طور نیست؛ این خطای در محاسبه است. قطع نفت به ضرر ملتها نیست؛ به سود آنهاست. همین الان شما می‌بینید در نوسانات قیمت نفت، چند صباح قیمت به بیست و چهار دلار، بیست و پنج دلار می‌رسـد؛ اما بعـد از چنـد روز به پانزده دلار، شانزده دلار کاهش پیـدا می‌کنـد. از بالا رفتن و پایین آمدن قیمتها ملتها این همه

ضرر می‌بینند؛ چون اختیار در دست دیگران است. با قطع یک ماهِ نفت، این قدرت تصمیم‌گیری در ملتهای اسلامی آشکار خواهد شد. ملتها و دولتهای اسلامی نشان می‌دهند که می‌توانند علیه دیکتاتوریِ بین‌المللی و علیه خواستِ زورگویانی که فقط به سرنیزه متّکی هستند، اقدام کنند. باید این کار را بکنند؛ این اجتناب‌ناپذیر است. البته بعضی از دولتها مواضع خوبی اتّخاذ کردند. دولت سوریه و دولت لبنان شجاعانه ایستادند؛ مواضعشان، مواضع خوبی است؛ لیکن همه دولتهای عربی، همه دولتهای اسلامی و دولتهای صادر کننده و تولید کننده نفت باید به این وظیفه تاریخی خود اهمیت دهند. تاریخ در آینده روی این اقدامهای تعیین کننده قضاوت خواهد کرد؛ امروز هم ملتها قضاوت می‌کنند. امروز ملتها بر این اساس نسبت به دولتهای خود و نسبت به صداقت و دلسوزی و پاکدامنی آنها تصمیم‌گیری می‌کنند. البته این یکی از راههای کمک است و راه بسیار مؤثّری است. راههای کمک دیگری هم وجود دارد؛ ملتها کمکهای مالی کنند. همان‌طور که در نماز جمعه به مردم خودمان و دیگر ملتها عرض کردیم، باید کمک کنند. باید از این مردم مظلومی که از وطن خود، از دین خود، از بیت‌المقدّس و از هویّت یک ملت اسلامی دفاع می‌کنند و می‌خواهند تداوم نفوذ استکبار را در این منطقه قطع کنند، دفاع کرد. دولتهایی هم که همسایه فلسطینند، همچنین نیروهای مردمی و مقاومتها و دیگران، باید دفاع کنند و دفاع هم می‌کنند. هر کس بتواند به آنها کمک کند، باید این کار را بکند؛ این وظیفه همه است. دولت امریکا با همه ادّعاهای دهان‌پرکنی که تبلیغات و رسانه‌های وابسته به او به طور دائم در زمینه لزوم رهبری جهان و حقوق بشر و غیرذلک بر زبان می‌آورند، پشت سر دولت اسرائیل ایستاده است. واقعاً انسان از تصوّر وقاحت و بی‌شرمیِ بعضی از دولتمردان مستکبر عالم به تعجّب وادار می‌شود! این را دفاع از عدالت می‌دانند؛ کسانی که معنای عدالت را نمی‌فهمند. دولت امریکا معنای عدالت را درک نمی‌کند. کدام کارِ اینها با عدالت همراه بوده است؟ این جنایات را یک جنگ عادلانه و جنگ با تروریسم به حساب می‌آورند؛ در حالی که از فجیعترین کارهای تروریستی آشکارا دفاع می‌کنند. واقعاً پیشانی بشریت از شرم عرق می‌کند. البته امروز امریکاییها به خاطر این رفتار نامعقول خود در دنیا از چشم ملتها به‌کلّی افتاده‌اند و منفور شده‌اند و نفرت دلهای پاک و وجدانهای سالم را در همه دنیا به خود جلب کرده‌اند. هر دولتی که این مواضع بحق را بگیرد، از نظر دولت امریکا مطرود است. بغض آنها نسبت به جمهوری اسلامی، به خاطر حقگویی جمهوری اسلامی است؛ چون تحت تأثیر ترس قرار نمی‌گیرد؛ از امریکا نمی‌ترسد؛ راه و اراده خود را قربانی خواست و اراده سردمداران امریکا نمی‌کند و استقلال خود را از دست نمی‌دهد. در گذشته وقتی می‌خواستند علیه جمهوری اسلامی حرف بزنند، شعار می‌دادند که این‌جا حقوق بشر رعایت نمی‌شود. امروز همه چیز برملا شده است و معلوم است علّت مخالفت آنها با جمهوری اسلامی چیست؛ چون جمهوری اسلامی تسلیم منطق زور و قلدری آنها نشده است و نخواهد شد. مواضع جمهوری اسلامی، واضح و روشن و صددرصد منطقی است؛ همین مواضعی است که مسؤولان کشور بارها بر زبان آورده‌اند؛ رئیس جمهور محترم هم در همین روزها مکرّر در مقابل چشم ملتهای دیگر و مجامع بین‌المللی، آنها را تکرار کرد و بر زبان آورد. اگر شما در دنیای اسلام حرکت کنید، خواهید دید این مواضع در دل یکایک آحاد ملتها مورد تمجید و ستایش است؛ ملتها حق طلبند. بنای استکبار و زورگویی در عالم این است که همه دولتها و به تبع آنها همه ملتها را وادار کند تا منطق زور و ظلم و بی‌انصافی او را بپذیرند و از همان راه حرکت کنند. بنای عالم را بر ظلم گذاشتند و می‌خواهند به نفع کمپانیها و سرمایه‌داران بزرگ و گردانندگان صهیونیستی و غیرصهیونیستیِ منابع مالی بزرگ دنیا و علیه ملتها، عالم را اداره کنند و توقّع دارند همه دولتها و ملتها از این مواضع پیروی کنند. مگر چنین چیزی می‌شود؟ ممکن است بعضی از دولتها به خاطر منافع شخصی مسؤولانِ خود تسلیم شوند؛ اما دولت و ملتی که به نام اسلام سخن می‌گوید، به نام استقلال و هویّت ملی خود موضع می‌گیرد و حق می‌گوید و دنبال حق می‌رود، مگر ممکن است تسلیم شود؟ الان ورد و ذکر عدّه‌ای مذاکره با امریکا شده است! چه مذاکره‌ای؟! می‌گویند با امریکا مذاکره کنید تا موذیگری نکند؛ فشار وارد نیاورد؛ تهدید نکند و منافع ملی ما را رعایت نماید. مگر کشورهایی که امروز مورد تهدید امریکا هستند - غیر از جمهوری اسلامی - با امریکا مذاکره نمی‌کنند؟ مگر

آنها بـا امریکـا رابطه ندارنـد؟ مـذاکره و رابطه، مـانع فشـار آوردن و تهدیـد کردن و بدجنسـی کردن و افزون‌طلبی نیست؛ مـذاکره مشـکلی را حل نمی‌کند. دولت امریکا صریحاً با نظام اسلامی، هویّت اسلامی و ایمان اسلامیِ مردم ما اعلام مخالفت کرده است. علّتش این است که اسلام موجب شـده تا این ملت در مواضع خود مستقر و ثابت باشـد و پابرجا بایستد و تسلیم آنها نشود. هدف امریکا این است که سیطره خود را که در دوران رژیم منحوس پهلوی - بخصوص در سی سال آخر آن رژیم - بر همه جای کشور گسترده بود، دوباره برقرار کند. معلوم است که ملت ایران بعد از این انقلاب عظیم، بعد از این همه فداکاری و قهرمانی و بعد از این همه شـهادتها، تسلیم چنین زورگویی نخواهـد شـد. نخیر، مـذاکره هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. مذاکره با امریکا، البته برای دولت امریکا مفیـد است. با مـذاکره، او جای پایی پیـدا می‌کند تا بتواند خواسته‌های خود را بیشتر تحمیل کند و توقّعات خود را انبوهتر بر سر این ملت و دولت بریزد. مـذاکره مـوجب می‌شـود که دولت امریکـا بتوانـد همین تهدیـدهایی را که الا‌ن از دور می‌کنـد، همین توقّعات بیجا و قلـدرانه‌ای را که در مصاحبه‌ها و سـخنرانیها می‌گویـد، پشت میز مذاکره، با حجم بیشتر و با قدرت چانه‌زنی بیشتر، بر سر مسؤولان کشور ما بریزد. معنای مـذاکره این نیست که امریکا حاضـر باشـد هویّت این ملت را، نظام جمهوری اسـلامی را، ایمان این مردم و مواضع آنهـا را به رسـمیت بشـناسد. آنهـا بـا این اساس مخالفنـد؛ آنها با حضور این مردم مؤمن مخالفنـد؛ آنها دنبال این هستند که همان روشهایی را که در دوران حکومت پهلوی اعمال می‌شد - همان فساد، همان تسلّط و همان قاهریّت - دوباره در این مملکت ایجاد کننـد. این‌که با مـذاکره حل نمی‌شود. مگر این ملت اجازه خواهد داد که مسؤولی در این کشور - از رهبری گرفته تا همه مسؤولان - از مواضع اسـلامی و منافع اساسیِ سرنوشت‌سازش یک قدم عقب بنشیند؟ ما نباید ضعفهای خود را به پای این ملت بگـذاریم. این ملت، قوی و زنـده و مؤمن است؛ جوانـان مـا مؤمن هسـتند؛ قشـرهای مختلف این کشور، قـدر این انقلاب و این نظام مردمی را می‌داننـد. بـا تبلیغـات دشـمن که مرتّب بگویـد این نظـام تحمیلی است، این نظام مردمی نیست؛ اگر هر کس دیگر در دنیا بـاور کنـد، این مردم که خود می‌بیننـد در این مملکت چه می‌گـذرد؛ می‌بیننـد که این نظـام، متّکی به رأی و عـاطفه و ایمان و اراده مردم است. چنین نظامی، مستحکم است. این نظام، نظامی نیست که تهدید فلان قدرت و فلان مقام، اخم کردن فلان رئیس جمهور یـا فلاـن سیاسـتمدار بتوانـد آن را تکـان دهـد و متزلزل کنـد. راه علاـج، ایسـتادگی ملت و دولت در مقابـل فزونخـواهی امریکـا و طمع‌ورزی هر قدرت دست‌انداز و مستکبری است. یک روز در دنیا دو قدرت بزرگ بودند - امریکا و شوروی - هر دو هم با ایران مخالف بودند - در جنگ تحمیلی - مخالف بودند؛ اما جمهوری اسـلامی به هیچکدام باج نداد؛ روی پای خود ایستاد و به مقاصـد خود رسـید و هیـچ‌کس هم نتوانست هیـچ غلطی بکنـد. بعد از این هم همین خواهد بود. ملت ما، ملت زنده و بیدار و آگاهی است. بهترین کاری که مسؤولان و دست‌انـدرکاران بخشـهای مختلف کشور می‌تواننـد بکنند، این است که به این ملت خدمت کنند. الا‌ن مسائل گوناگون قشـرهای مختلف - قشـر معلّمان و قشـر کارگران - مطرح است. قشـرهای دیگر هم هر کدام مطالباتی دارند. ببینید عزیزان من! این ملت ثروتهای فراوانی دارد؛ ثروت مادّی دارد، ثروت زیرزمینی دارد، ثروت انسانی دارد که از همه اینها بالا‌تر است. مـا دهها میلیون جوان داریم، که این یک ثروت بسـیار عظیم است؛ ما اسـتعدادهای برجسته داریم. آن مجموعه‌ای که بتوانـد از این اسـتعدادها اسـتفاده کنـد و آنها را در راه مصالح ملی به کار بیندازد، بزرگترین خدمت را به این کشور کرده است. ما هیچ احتیاجی به بیگـانه نـداریم. البته ما با همه دنیا ارتباط داریم؛ ما درهای اقتصاد و تحرّکات گوناگون کشور را بر روی ملتها و کشورهای دیگر نبسـته‌ایم؛ مـا از تجربه‌هـا اسـتفاده می‌کنیم و مبادلـات داریم؛ امـا بر اصول و ارزشـها و مصالـح ملی و هویّت اسـلامیِ این ملت تکیه می‌کنیم. این نباید مورد تهدید قرار گیرد؛ این رمز قدرت ماست. دشـمن می‌خواهد عناصر اقتدار را از درون این کشور بگیرد؛ ملت را بی‌دفـاع کنـد؛ ایمـان و فهم و آگـاهی را بگیرد؛ مراکز اساسـی نظـام جمهوری اسـلامی را بی‌اثر و خنثی نمایـد تـا اگر یک وقت خواست به این ملت تعرّض کنـد، این ملت نتواند از خود دفاع کند. بعکس، ما باید بر ارزشـها و مواضع و مصالح ملی خود پافشاری کنیم. امروز مسأله اقتصاد کشور از مسائل بسیار مهمّی است که بایـد همه مسؤولان به آن بپردازند. من در مورد مسأله اشـتغال بارها

مطالبى را گفته‌ام. البته مسؤولان تلاش مى‌كنند؛ من مى‌توانم اين را با اطمينان كامل به شما بگويم. رئيس جمهور محترم در هيأت دولت و جمعهاى گوناگون ديگر، در اين زمينه تلاش و پيگيرى مى‌كنند. در همه رده‌ها و همه بخشها بايد همين خط دنبال شود. راه رسيدن اين ملت به هدفهاى والاى خود، كار خستگى‌ناپذير و مخلصانه و خالصانه مسؤولان كشور است؛ چه دولت، چه مجلس شوراى اسلامى، چه بقيه بخشهايى كه به اين كارها ارتباط دارند و مى‌توانند در اين تصميمها تأثيرى بگذارند. ما احتياج داريم كه جامعه معلّمان ما - همان‌طور كه وزير محترم اشاره كردند - جامعه‌اى باشد كه بتواند با خيال آسوده و فارغ از دغدغه‌هاى گوناگون، به امر تعليم و تربيت بپردازد. ما احتياج داريم كه كارگران ما مورد ارزشيابىِ درست قرار گيرند و همه بفهمند كه قوام پيشرفت كشور بر روى استوانه‌هايى است كه يكى از مهمترين آنها، قشر كارگر است؛ كارگرِ كاردان، مؤمن، وظيفه‌شناس؛ كارگرى كه اگر به او كارى سپرده شده است، مى‌خواهد آن را به بهترين وجه انجام دهد؛ كارگرى كه جزو ارزشمندترين عناصر يك جامعه است. اين دو قشر و قشرهاى گوناگون ديگر، هر كدام خواستها و نيازهايى دارند كه بايد در حدّ امكانات و مقدورات كشور - ما توقّع زيادى هم از مسؤولان نداريم - به آنها رسيدگى شود. بايد اسراف نشود. هزينه كردن اعتبارات و پولهاى كشور در جاهاى غيرلازم و تشريفاتى و زيادى، حرام است. امروز پرداختن به كارهايى كه به جنبه‌هاى عملى زندگى مردم ارتباطى ندارد، يك كار مسرفانه است. اين‌كه بعضيها فضاى كشور را آن‌قدر سياسى كنند كه مسائل اصلى كشور تحت‌الشّعاع قرار گيرد، يك غفلت بزرگ است. البته گروه معدودى اين غفلت را عمداً انجام مى‌دهند؛ آنها خيانت مى‌كنند؛ يك عده هم غفلت مى‌كنند. هر روز مسأله سياسىِ جديدى را در كشور ايجاد كردن - به مجلس شوراى اسلامى نگاه مى‌كنيم، يك طور؛ به مجموعه‌هاى گوناگون ديگر نگاه مى‌كنيم، يك طور - و ذهنها و فكرها را از كارى كه بايد براى مردم انجام گيرد، منصرف كردن، هيچ مصلحت نيست. همه بايد ذهنهاى خود را به كارهايى كه براى پيشرفت و حلّ مشكلات كشور لازم است - مسائل معيشتى مردم، مسائل اقتصادى مردم، مسأله اشتغال - منعطف كنند. دستگاهها بايد به هم كمك كنند و اين كارها را انجام دهند. كار صورت مى‌گيرد، اما بايد شتاب بيشترى پيدا كند و همه‌جانبه شود. بايد از شعارهاى انحرافى پرهيز شود. عدّه‌اى اصلاً كأنّه مزد گرفته‌اند براى اين‌كه ذهن مسؤولان كشور را از كارهاى اصلى منصرف كنند و به جاى ديگرى ببرند؛ متأسفانه بعضى از مطبوعات هم در اين زمينه خيلى تأثير دارند. هر چيزى را مى‌نويسند، برخلاف ايمان و اعتقادات و مصالح مردم و برخلاف واقعيت مى‌نويسند و آزادانه منتشر مى‌كنند؛ آخرش هم داد مى‌كشند كه آزادى نيست! از آزادى استفاده مى‌كنند براى اين‌كه به‌دروغ ادّعا كنند آزادى نيست! اگر آزادى نيست، پس اين همه فريادهايى كه مى‌كشيد، اين همه شايعه‌پراكنى و دروغگويى در مطبوعات و غيرمطبوعات و دستگاههاى مختلف چيست؟! البته ما از اين اظهارات بيمى به دل راه نمى‌دهيم؛ اين ملت، ملت مؤمنى است. سعى كردند جامعه كارگرى را از كارش منصرف كنند؛ سعى كردند خواستهاى بحقّ معلّمان را سياسى كنند؛ سعى كردند جامعه معلّمان را به ايستادگى در مقابل نظام وادار كنند؛ اما نتوانستند و باز هم نخواهند توانست. معلّمان و كارگران ما مؤمن و متعهّدند و از اوّل انقلاب بارهاى سنگينى را بر دوش گرفته و تحمّل كرده‌اند. در طول سالهاى گذشته هم بارها دشمن خواسته است از احساسات اينها سوءاستفاده كند؛ اما بحمداللَّه نتوانسته و ايستادگى و آگاهى و ايمان اين قشرها، به سينه نامحرم زده و دشمن را عقب نشانده است و باز هم همين‌طور خواهد بود. مسؤولان بايد اين را احساس كنند و قدر بدانند. مطبوعات هم سعى نكنند فضا را تيره و تار نشان دهند. يك وقت تذكّر به دولت و تذكّر به مسؤولان و نصيحت كردن است، اينها خوب است؛ اما يك وقت تيره و تار جلوه دادن افق و فضاست، اين بد و خطاست. اگر عمداً صورت گيرد، خيانت است. فضا و افق آينده كشور، تيره و تار نيست؛ روشن است. ملت ما زنده و بيدار و عازم و مصمّم است و مسؤولان ما علاقه‌مند و وظيفه‌شناس و خودى‌اند. اگر چند صباحى در گوشه‌اى در رده‌هاى دوم يا سوم، آدمهاى نامطمئن و غريبه‌اى هم باشند، بايد با آنها برخورد شود؛ بايد خود مسؤولان و دستگاههاى مختلفى كه مسؤولند، با آنها برخورد كنند. از خداوند متعال مى‌خواهيم اين ملت را آن‌چنان كه شايسته اوست، مشمول رحمت و بركت خود قرار دهد؛ هدايت و بركات

خود را بر این ملت نازل کند؛ توجهات حضرت بقیۀاللَّه ارواحنافداه را روزبه‌روز و بیشتر از پیش شامل حال ما گرداند و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار دهد. از خداوند متعال می‌خواهیم درجات امام بزرگوار و شهدای گرانقدر ما را روزبه‌روز متعالیتر فرماید. والسّلام علیکم و رحمۀاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز آزادی خرّمشهر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز آزادی خرّمشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما برادران و خواهران عزیزی که در این جلسه صمیمی و باصفا حضور دارید، خوشامد عرض می‌کنم و سالگرد حادثه بسیار مهم و ماندگار پیروزی در جبهه خرمشهر و برگرداندن این شهر به پیکر خونین کشور به وسیله دلاوران مؤمن ارتش و سپاه و نیروهای جان بر کف بسیج را به همه رزمندگان و ایثارگران و خانواده‌های همه شهیدان و جانبازان تبریک می‌گویم. امروز این سالگرد مبارک، مبارکتر و فرخنده‌تر شده است؛ به خاطر این‌که با روز آغاز امامت و ولایت مولا و سیّد ما حضرت بقیۀاللَّه ارواحنافداه‌وعجّل‌اللَّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف مقارن شده است. امیدواریم این ملت و این کشور، همیشه مشمول برکات ادعیّه زاکیه آن بزرگوار و توجّهات عطوفانه آن مولای کریم بوده باشند. واقعه خرمشهر از دور فقط یک حادثه تاریخی است که برای ملت ایران هیجان‌آور و افتخارآمیز است؛ ولی از نزدیک، این قضیه شبیه یک معجزه بزرگ بود. وقتی رژیم عراق با تشویق دولتهای دشمنِ انقلاب به مرزهای ما حمله کرد، هدفگیری دقیقی کرده بود. خرمشهر، قدمِ اوّل و بسیار مؤثّر از این هدفگیری بود. هدف آنها به طور خلاصه این بود: با خود فکر کرده بودند با پیروزی انقلاب، ایران اوّلاً نیروی مسلّحی ندارد که از مرزها دفاع کند؛ ثانیاً سامان اداری و اجتماعیِ درستی ندارد تا بتواند به دفاع از کشور و منافع ملی بپردازد؛ ثالثاً در دنیا انقلاب طرفداری ندارد. یک طرف امریکا بود، دشمنِ پر از حقد و کینه علیه انقلاب - چون انقلاب سلطه امریکا را بر این کشور از بین برده بود، بنابراین از غضب و کینه بر انقلاب و نظام اسلامی پُر بودند - یک طرف هم شوروی سابق بود؛ آن هم با دلایل دیگری علیه انقلاب اسلامی. این دو ابرقدرت که در دهها مسأله با هم اختلاف داشتند، در دشمنی با ایران با یکدیگر اتّحاد کلمه داشتند و هر دو به رژیم عراق صمیمانه و با همه وجود کمک و از آن دفاع می‌کردند! ناتو و قدرتهای اروپایی به عراق کمک کردند؛ هواپیما دادند، بمب دادند، تانک دادند، وسایل شیمیایی دادند، هلیکوپتر دادند، موشک دادند. اروپای شرقی نیز که آن روز زیر سیطره حکومت شوروی و وابسته به آن بود، هرچه عراق می‌خواست، به او داد. بنابراین یک طرف عراق بود با حمایت امریکا و شوروی و ناتو و ورشو - که همان پیمان اروپای شرقی و کشورهای بلوک کمونیست بود - و همچنین دولتهای عربی منطقه که پول و سلاح و امکانات و مشاور نظامی و هرچه دولت بغداد برای رسیدن به هدفهای خود در این حمله احتیاج داشت، بی‌دریغ در اختیار او قرار می‌دادند؛ یک طرف هم نظام جمهوری اسلامی بود. امریکا با این نظام بد بود و برای این‌که این نظام از بین برود، لحظه‌شماری می‌کرد. شوروی هم با این نظام بد بود؛ اروپاییها هم با آن هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشتند و هیچ دلسوزی‌ای برای آن نمی‌کردند؛ دولتهای مرتجع هم به گونه دیگر. امکانات مالی کشور، بسیار ضعیف؛ نیروهای مسلّح، نامنسجم؛ وسایل نظامی، بعضی کهنه و فرسوده و بعضی منتظر قطعه‌ای بود که به ما نمی‌فروختند. هواپیما داشتیم، قطعه نداشت؛ تانک داشتیم، قطعه نداشت و دنیا به ما نمی‌فروخت؛ در داخل هم از این وسایل هیچ چیز تولید نمی‌شد. در چنین وضعیتی، طبیعت قضیه چیست؟ طبیعت قضیه همان چیزی است که عراق پیش‌بینی کرده بود: با یک حمله بیاید ابتدا خرمشهر را بگیرد، بعد اهواز را بگیرد، بعد دزفول را بگیرد و در نهایت خوزستان را از ایران جدا نماید؛ سپس شروع به چانه‌زنی کند. خوزستان را تا آخر پس ندهد، منابع نفتی کشور را در اختیار بگیرد و بعد هم دولت انقلاب را از موضع ضعف و ذلّت پای میز مذاکره بنشاند. این، نقشه رژیم عراق و در حقیقت نقشه امریکا و شوروی بود. در قدمِ اوّل، نیروهای عراقی پیشرفتهایی کردند و تا سیزده چهارده کیلومتری اهواز هم رسیدند؛ اما وقتی خواستند به خرمشهر - که مرزِ نزدیکتر

بود - حمله کنند، دچار مانع شدند. علّت هم این بود که نیروهای مردمی، جوانان مؤمن و مرد و زن انقلابی وارد میدان شدند؛ یعنی در این‌جا انقلاب شروع کرد خود را نشان دادن؛ بنابراین دشمن نزدیک اهواز زمینگیر شد. آن‌جا نیروهای مسلّح و ارتش و نیروهای مردمی پشت سر هم مثل کوه در مقابل دشمن ایستادند و این اوّلین تودهنی‌ای بود که به آنها زده شد. اما غم، دل ملت ایران را گرفته بود؛ چون هزاران کیلومتر از خاک کشور زیر چکمه دشمن قرار داشت. بنده در ماههای اوّلِ جنگ، در همان مناطق بودم؛ هم وضع مردم و هم وضع نیروهای مسلّح را می‌دیدم. نیروهای مسلّح، عازم و جازم بودند؛ اما غم سنگینی بر دلشان نشسته بود. بتدریج عظمت نیروهای مردمی، خود را نشان داد. سپاه پاسداران به‌سرعت خود را سازماندهی کرد و نیروهای مردمی و بسیج مردمی بتدریج سازمان پیدا کردند؛ یعنی جوهر انقلاب و ایمان در این میدان خطر، خود را در اراده و عمل و قدرت مدیریّت انسانها نشان داد. دنیای سیاسی - مثل سازمان ملل و امثال آن - با ما چه کرد؟ دنیا از همه طرف فشار آورد که بنشینید با عراق مذاکره کنید و جنگ و مقاومت را متوقّف سازید. این یکی از نقاط عبرت است؛ جوانان ما روی این نقاط خیلی تکیه کنند. ما دولتِ تازه کاری داشتیم که دو سال روی کار آمده و با چنین حمله سنگینی مواجه شده بود و دشمن در هزاران کیلومتر زمین ما، از جنوبی‌ترین نقطه تا شمالی‌ترین نقطه همسایگی با عراق، مستقر شده بود؛ اما در این حال به ما می‌گفتند بیایید مذاکره کنید! مذاکره از موضع ضعف و ذلّت و همراه با دست پُر حریف در چانه‌زنی. آن روز اگر مذاکره صورت می‌گرفت - که یک عدّه از سیاسیّون، همان روز به امام فشار می‌آوردند که بنشینید مذاکره کنید - مطمئناً عراق از بخش عمده خاک ما خارج نمی‌شد و تا امروز خوزستان و خرمشهر و شاید بسیاری از مناطق دیگر همچنان زیر چکمه نیروهای متجاوز بیگانه بود. اما امام ایستاد. منطق امام این بود که وقتی متجاوز در خاک ماست و با دست پُر ما را تهدید می‌کند، ما مذاکره نمی‌کنیم. مذاکره آن وقتی صورت می‌گیرد که دشمن از تمام خاک ما خارج شود. امروز عدّه‌ای ناجوانمردانه این حقیقت را ندیده می‌گیرند. آن روز عدّه‌ای، از جمله همان روسیاهان فراری از کشور که امروز به دامن امریکا و اروپا و جاهای دیگر پناه برده‌اند، از طریق محافل سیاسی و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون - که در دست آنها بود - مرتّب فشار می‌آوردند که امام باید مذاکره کند. هیأتهای بین‌المللی هم مرتّب به ایران می‌آمدند و می‌گفتند مذاکره کنید. امام با الهام از همان بینش روشن، ایمان راسخ، توکّل به خدا و قدرت اراده ایستاد و گفت اگر ما توانستیم سرزمینهای خود را پس بگیریم، آن‌گاه وقت مذاکره است؛ امروز وقت مذاکره نیست؛ عملاً هم همین‌طور شد. در چنان شرایطی که غم، دلها را فرا گرفته و رجزخوانیهای عراق همه دنیا را پُر کرده بود، نیروهای ما از کمترین امکانات مادّی برخوردار نبودند. این‌که می‌گویم کمترین امکانات مادّی، یک حقیقت است. من فراموش نمی‌کنم، یکی از سرداران و فداکاران آن روز - که امروز بحمداللّه در همین جلسه حضور دارند - به اتّفاق چند نفر در اهواز پیش ما آمدند و چند قبضه خمپاره انداز می‌خواستند تا بتوانند قدری در مناطقِ جلوتر ایستادگی و مبارزه کنند؛ اما کسی نبود به اینها این چند قبضه خمپاره‌انداز را بدهد! ما برای سیم خاردار و گلوله و آر.پی.جی مشکل داشتیم؛ تانک و نفربر و امثال اینها که به جای خود. آنچه در اختیار ملت ایران بود، عبارت بود از یک اراده قوی و نشاط همه‌جانبه که برخاسته از ایمان و آگاهی بود. این‌که امام فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی این. خوب است در این‌جا یاد شهید عزیزمان «صیّاد شیرازی» را گرامی بداریم. خیلی از فرماندهانِ آن روز بحمداللّه امروز زنده و سر حال و مشغول انجام وظیفه‌اند و بعضی هم به شهادت رسیدند. این شهید و همکارانش در سپاه و ارتش مجموعه توانایی را تشکیل دادند و عملیات امام رضا، فتح‌المبین و سپس بیت‌المقدّس را طرّاحی و اجرا کردند و بتدریج کارایی انقلاب و اسلام و یک ملت مؤمن را در این منطقه بسیار خطیر، مقابل چشم همه گرفتند. هیچ کس در دنیا باور نمی‌کرد که نیروهای مسلّح ما بتوانند خرمشهر را پس بگیرند؛ چون خرمشهر رفته بود. همین مناظری که شما امروز می‌بینید اسرائیلیها با تانک در جنین به وجود می‌آورند، شبیه همین را در خرمشهر ما به وجود آوردند. البته - همان‌طور که پدر عزیز شهید «جهان‌آرا» گفتند - جوانان ما مقاومت کردند و مدّتی دشمن را پشت در نگهداشتند. حدود چهل روز یا بیشتر، جوانان مؤمن و نیروهای مسلّح ما توانستند به ارتش عراق تودهنی و او را

پس بزنند؛ ولی بالاخره بسیاری شهید شدند و خرمشهر از ملت ایران غصب شد. وقتی نیروهای مسلّح ما در عملیات بیت‌المقدّس با تدبیر، روشن‌بینی، اراده برخاسته از ایمان، توکّل به خدا، استفاده‌ی از همه امکانات - یعنی نگذاشتند جزئی از امکانات هدر برود - و با تکیه به نیروی خود و اعتماد به خدای متعال حرکتشان را شروع کردند، هیچ کس در دنیا باور نمی‌کرد اینها بتوانند خرمشهر را آزاد کنند؛ اما توانستند. وقتی ما اعلام کردیم خرمشهر را پس گرفته‌ایم، تا یکی دو روز خبرگزاریهای دنیا حاضر نبودند این خبر را پخش کنند - با چشم تردید به آن نگاه می‌کردند - اما این اتّفاق افتاد و آخر هم همه مجبور شدند به این پیروزی اذعان کنند. در این عملیات، رزمندگان ما بیش از پانزده‌هزار اسیر عراقی گرفتند و به اردوگاههای اسرا به عقب جبهه فرستادند. البته خرمشهر آزاد شد؛ اما بسیاری از سرزمینهای ما همچنان در زیر پای دشمن بود. مهران و نفت‌شهر و صدها شهر و روستای ما در طول مرز مغصوب بود. در همین خلال، کسانی که حاضر نبودند برای انقلاب و منافع این کشور یک قدم بردارند، بلکه فقط بلد بودند نق بزنند و علیه انقلاب بهانه‌گیری کنند، باز فشار می‌آوردند که جنگ را تمام کنید. اگر اراده قوی و مصمّم و ایستادگی امام نبود، مطمئناً جنگ جز با پیروزی دشمن تمام نمی‌شد. همین نفسهای خبیثی که آن روز این وسوسه‌ها را در کشور می‌دمیدند، امروز هم بعضی‌شان سر بلند کرده‌اند و همان حرفها را تکرار می‌کنند و می‌گویند چرا بعد از فتح خرمشهر آتش‌بس را قبول نکردید؟! بعد از فتح خرمشهر، هنوز بخش عظیمی از سرزمینهای ما - مرزها و شهرهای ما - و نیز گروه کثیری از مردم ما در اختیار رژیم متجاوز بودند. تهدید بالای سرِ مرزهای ما بود و دشمن از همه طرف تجهیز می‌شد. باید شرّ دشمن از سر مرزها کم می‌شد؛ این یک بینش خردمندانه بود. آن روز همه دلسوزان کشور، از مسؤولان نظامی و غیره، این منطق را برای همه اثبات می‌کردند. امام یک انسان منطقی بود و تصمیم گرفت و عمل کرد و به فضل پروردگار توانست ملت ایران را سرافراز کند. کسانی که به عزّت مردم ایران و استقلال کشور و شرف و کرامتی که این ملت برای آن ارزش قائل است، اهمیت نمی‌دهند، آن روز و امروز و در طول سالها، همیشه با توصیه‌های ناجوانمردانه و بُزدلانه خود سعی کرده‌اند ملت ایران را ذلیل و ضعیف کنند؛ همیشه هم تکیه‌شان به این است که ما نمی‌توانیم! در دل خودشان ضعف موج می‌زند؛ اما این را به ملت ایران نسبت می‌دهند. در دل خودشان فروغ ایمان نیست؛ این را به مردم مؤمن نسبت می‌دهند. این جفای به مردم مؤمن است. ملت ما ثابت کرده آن‌جایی که پای شرف، کرامت و دفاع از ارزشهای کشور و ارزشهای والای اسلامی در میان است، از همه توان خود استفاده و دشمن را مغلوب می‌کند. بعضی خیال می‌کنند وقتی گفته می‌شود تکیه به ایمان و ایثار، معنایش این است که خود را برای فدا شدن آماده کنید؛ نه. تکیه به ایمان و ایثار معنایش این است که با ایمانی که در دل انسان وجود دارد و با اتّکال و اتّکایی که به خدا هست، همه نیروهای انسان به کار بیفتد. این نیروها می‌توانند علم بیافرینند، تجربه بیافرینند، تولید کنند و پیچیده‌ترین صنعتها را به وجود آورند؛ همچنان که به وجود آوردند. ما از اوّلِ انقلاب هر جا به ایمان خود تکیه و به احکام اسلام عمل کردیم، پیروز شدیم؛ چه در جبهه علم، چه در جبهه سیاست، چه در کارهای اقتصادی و چه در کارهای نظامی. آن‌جایی که شکست خوردیم و پا در گِل ماندیم و ضعیف شدیم، وقتی بوده است که از اسلام فاصله گرفته‌ایم. این را دشمن خوب فهمیده است. دشمن راز پیروزی ما در خرمشهر و خرمشهرها را به چشم دید و فهمید این ملت اگر پرچم اسلام و ایمان را برافراشته نگهدارد، در همه میدانها پیروز خواهد شد؛ بنابراین سعی کردند این پرچم را سرنگون کنند. امروز همه تلاش امریکا و دستگاه و جبهه استکبار این است که عنصر قدرت و قوّت و مقاومت را از ما بگیرد؛ یعنی می‌خواهد ایمان و اتّکاءِ به نفس و امید و اتّحاد را در ما تضعیف کند. ملتی که ایمان و اتّحاد نداشته باشد و نسبت به آینده مأیوس باشد، پیداست که در همه میدانها شکست خواهد خورد؛ در سیاست هم شکست می‌خورد، در اقتصاد هم شکست می‌خورد، در سازندگی کشور هم شکست می‌خورد. آنها می‌خواهند اینها را از ما بگیرند. اوّلین ضربه‌ای که می‌زنند، این است که ملت را از خود مأیوس کنند. امروز عدّه‌ای متأسفانه کارشان این شده است که مرتّب دشمن را بزرگ و خود را کوچک کنند، عظمت دشمن را به رخ همه بکشند و دائماً بگویند ما نمی‌توانیم! یعنی ما هم مثل خیلی از کشورها و دولتها باید برویم در هاضمه استکبار جهانی هضم شویم!

اینها اشتباه می کننـد؛ خودشان ضـعیف و از درون پوکنـد - یا پوک بودنـد یا پوک شدنـد -لـذّتهای دنیا آنها را پوک کرده است؛ دنیـاطلبی آنهـا را بی‌ارزش و بی‌هویّت کرده است؛ بنـابراین خیـال می کننـد همه مثـل آنهاینـد. نخیر؛ این ملت توانا و امیـدوار است؛ بیخود دل ملت را نلرزانند و مرتب نگویند ما نمی‌توانیم و قدرت حرکت نداریم. چرا، این ملت قدرت حرکت دارد؛ این ملت اسلام دارد؛ این ملت ابزار و وسیله بسیار مؤثّر ایمان را دارد؛ این ملت اتّحاد حقیقی و قلبی خود را با مسؤولان کشور دارد. این رشته اتّحاد مقدّسی که بـا پیونـدهای ایمـان و عاطفه محکم شـده است، در کمتر جایی از دنیا شبیهش می‌شود پیـدا کرد. ما به فضل پروردگار مشکلات را برطرف می کنیم و می‌توانیم دشـمن را سر جـای خود بنشـانیم. دشـمن هر چه هم از لحـاظ ابزار نظامی قوی باشـد، در مقابل یک ملت منسجم و مؤمن و دارای امید به آینده، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. البته ما مسؤولان باید به وظایف خود عمل کنیم؛ دولت و قوّه قضـاییّه و مجلس بایـد به وظایف خود عمل کننـد. هر کس امروز از وظیفه اصلی خود سرپیچی کنـد و خود را به کار دیگری مشغول و سرگرم سازد و از انجام وظیفه شانه خالی نمایـد، خیانت کرده است و دچار لعنت ابـدی خواهد شد. ما مسؤولان بایـد روح اسـلامی را در خـود زنـده نگهـداریم؛ روح اشـرافیگری را دور بینـدازیم و رشـته سودجویی و ثروت‌طلـبی و دنبـال منـافع شخصـی دویـدن و تجمّل پرستی و امثال اینها را از دست و پای خود باز کنیم. اگر گرفتاریهای ما در بخشـی حل نشده است، علّتش اینهاست؛ اینها را باید اصـلاح کنیم. عدّه‌ای با دسـتشان به پای خود رشته‌هایی را می‌بندند و گره‌هایی را به وجود می‌آورند؛ خود را از قـابلیت اسـتفاده برای ایـن ملت و آرمانهـای او می‌اندازنـد و بعـد هم اسـلام و نظـام اسـلامی و احکـام اسـلامی را متّهم می کننـد. نـاجوانمردی از این بیشتر؟! بعضـی در دلِ خود احسـاس ضـعف می کننـد، یـا چشم‌غرّه‌هـای امریکا آنها را می‌ترسانـد، یا وعـده‌های امریکا و امثال امریکا دل ضـعیف و ناتوانشان را به خود جذب می‌کند؛ لذا به سمت امریکا می کشند. آن‌گاه ملت و جوانان مؤمن و مـدیران باایمان و باصـفای کشور را متّهم می کننـد که اینها نمی‌توانند؛ بنابراین ناچاریم برویم تسلیم امریکا شویم! کسانی که دم از مـذاکره با امریکا می‌زننـد، یا از الفبای سیاست چیزی نمی‌داننـد، یا الفبای غیرت را بلد نیسـتند؛ یکی از این دو تاست. در حالی که دشـمن این‌طور اخـم می کنـد، این‌طـور متکبّرانه حرف می‌زنـد، این‌طـور بـه ملـت ایران اهـانت می کنـد، تصـریح هم می‌نمایـد که می‌خواهـد علیه این نظـام و این کشور و منـافع آن اقـدام کنـد، عـدّه‌ای در این‌جـا ذلیلانه و زبونانه می گوینـد: چه کار کنیم؛ برویم، نرویم، نزدیـک شـویم، بـا آنهـا صـحبت کنیم، در خواست کنیم، خواهش کنیم؟! این اهـانت به غیرت و عزّت مردم ایران است؛ این نشانه بی‌غیرتی است؛ این سیاسـتمداری نیست. سـعی می کننـد رنگ و لعابی از فهم سیاسـی به کار خود بدهند؛ نه، این درست ضـدِّ فهم سیاسـی است. ملت ایران آرمانها و مقاصـدی دارد که در دنیا هر کس به این مقاصـد و نیز به ملت ایران احترام گذاشـته و نظام جمهوری اسـلامی را قبول کرده، ملت ایران در طول زمـان بـا او مثـل یـک طرفِ برابر و مساوی وارد میـدان مـذاکره و معامله شـده است. مـا با شوروی هم ارتباطات داشتیم، با اروپا و همه دنیا هم ارتباطات داریم. مسأله امریکا این است که هویّت اسـلامی و ملی ما را قبول نـدارد و این را به زبـان می‌آورد. چرا عـدّه‌ای از مـدّعیان سـیاست و فهم، نمی‌فهمنـد؟! واقعاً جای تأسّف است. حکومتی که این‌طور صـریحاً می گویـد می‌خواهم علیه نظام اسـلامی و خواستِ ملت ایران عمل کنم و برای براندازی این نظام بودجه می گذارد، ارتباط و مذاکره با آن، هم خیانت و هم حماقت است! از خداوند متعال می‌خواهیم که همه ما را هدایت فرماید و دلهای ما را به نور معرفتش روشن کند؛ برکات وجود مبارک ولیّ‌عصـر ارواحنافداه را بر سر همه ما بگستراند و ما را از سربازان و جانبازان و فداییان و خـدمتگزاران آن بزرگوار قرار دهـد؛ ملت ایران را سـربلند فرمایـد و رزمندگان و ایثارگران عزیز را مشـمول برکات خود قرار دهد.
والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هیأت رئیسه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار هیأت رئیسه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این ایام

سعیـد و میلاـد نبیّ اکرم و امـام صادق علیهماالصّلاةوالسّـلام را به شـما عزیزان و نماینـدگان محترم مردم تبریک عرض می‌کنم و به خاطر حضورتان در این جمع صـمیمی و باصـفا خوشامـد می‌گویم. امیـدوارم خداوند متعال به ما و شـما این لطف را بفرماید که در همه حرکات و سـکناتمان راه خدا را برویم و برای رضای خدا و انجام تکلیف عمل کنیم. از بیانات جناب آقای «کرّوبی» هم تشـکّر می‌کنیم؛ بیانات خوب و مفیـدی داشـتند. لازم است همین آمارها به اطّلاع مردم برسـد و در دل آنها این اطمینان و آرامش به وجود آید که نمایندگانشان دلسوزانه در پی حلّ مشـکلات آنها هسـتند. بنابراین گفتن این چیزها را لازم بدانید و در ارائه این گزارشها به مردم امساک نکنیـد؛ این برای فضای جامعه و آرامش دلهای مردم بسیار مؤثّر و مفید است. همچنین لازم می‌دانم از تلاش دوسـتان در مجلس و بخصوص زحمـات توانفرسـای رئیس محترم مجلس - جنـاب آقـای کرّوبی - تشـکّر کنم. مـا شاهـد بارهای سـنگین و طاقت‌فرسایی هستیم که بر دوش ایشان و بقیه دوستان در مجلس وجود دارد. خدمت، خیلی سخت است؛ خیلی هم شیرین است. هر چه سـختیِ خـدمت بیشتر باشد، آسایش معنوی و روحی انسان پس از انجام دادن آن خدمت، بیشتر خواهد بود. ان‌شاءاللَّه همان‌قدر که زحمت می‌کشـید و تلاش می‌کنید و سـنگینیها و فشارهایی را که به طور طبیعی برای مسؤولان - در هر جا باشـند - وجود دارد، تحمّل می‌کنید، امیدواریم خداوند متعال به شما اجر و پاداش دهد و دلها و چشمهای شما را با لطف خود روشن کند. این یک سال هم گـذشت. مثل همه چیزهای دیگر، عمر خـدمتها و عمر ما کوتاه است و ماننـد برق و باد این فرصـتها می‌گـذرد. در هر مسؤولیتی هستیم، آنچه برای ما بایـد مهم شـمرده شود، این است که سـعی کنیم گذر عمر و ایّام مسؤولیت، برای ما ذخیره‌ای داشـته باشد؛ والّا وقتی انسان از این مرز عبور کند، از این اعتبارات و حیثیّات هیچ چیزی در دست او نیست. عمر، چیزِ بی‌اعتباری است؛ هیچ نمی‌شود اطمینان داشت که ما تا فردا، تا آخر دوره و تا یک دوره دیگر هستیم و این فرصت را داریم. در اوّلِ تشـکیل این مجلس که ما شـما برادران و خواهران عزیز را در همین حسـینیه زیارت کردیم، جمعی در بین ما حضور داشـتند که الان نیستند. آنها هستند و عملشان؛ آنها هسـتند و نیّاتشان؛ آنها در محضـر خدای متعال هسـتند. امیدواریم خداوند متعال با آنها با نهایت رحمت و مغفرت و فضل خود رفتـار کنـد و مقاماتشـان را ان‌شـاءاللَّه عالی گردانـد. به هر حال ما، هم فرصت اسـتغفار و هم فرصت عمل داریم. آنهایی که رفتنـد، دیگر این فرصـتها را ندارنـد: «و فی‌الاخرة عذابٌ شدیدٌ و مغفرةٌ من اللَّه و رضوان(۱)»؛ بایـد برای یکی از این دو، هدفگیری کرد؛ از این دو حالت خارج نیست. یا مغفرت و رضوان الهی است، یا خدای نخواسـته خشم و سخط الهی. تأمین کننده هم جز خود ما کس دیگری نیست. اگر قرار است فضـل الهی شامـل مـا شود، یـا رحمت و مغفرت الهی مـا را دریابـد، بـاز بـا خواست خود مـاست؛ باید خودمـا آن رحمت را بخواهیم: «لیس یردّ غضـبک الّـا حلمـک و لاـ یرّد سـخطک الّـا عفوک و لا یجیر من عقابک الّا رحمتک و لا ینجینی منک الّا التّضرع الیک(۲)». باید به خدای متعال متوسّل و متضـرّع شد. برادران و خواهران عزیز! ما که در جمهوری اسـلامی مشـغول خدمت هستیم، فراتر از همه فکرها و سـلیقه‌ها و گرایشـها و انگیزه‌ها و تفاوتهایی که قهراً وجود دارد، همه باید در یک چیز مشترک و به آن مهتم باشـیم و آن حفـظ رابطه خودمـان بـا خـداست؛ ذکر نعمت الهی است؛ به یاد داشـتن لطف و فضل پروردگار است به خاطر فرصتی که به ما داده است. این به اختلاف سـلایق، بینشـهای سیاسی و گرایشهای گوناگون سیاسی و جناحی و حزبی و غیره ارتباطی ندارد؛ این مربوط به همه است. هر کس مسؤولیتش بیشتر است، به این بیشتر احتیاج دارد. بنده ضـعیف و ناتوانی که مسؤولیتم سـنگین است، بیش از شـما احتیـاج دارم. مخـاطب این مـوعظه در درجه اوّل خود من هسـتم. دلهـا را بایـد بـا خـدا آشـنا نگهداشت. آنچه در این راه مهمّ است، نیّت خدمت و تلاش برای خدمت است. این نیّت را باید حفظ کرد؛ نیّت مقدّسی است. خود انسـان هم خوب می‌توانـد بفهمـد در کجـا، کـدام موضـعگیری، کـدام حرف، کـدام تسـلیم و کـدام رد - مثلاًـ در مجلس - با نیّت خـداست و برای خدا کار می‌کند یا انگیزه دیگری دارد. ممکن است دیگران نیّت ما را تشـخیص ندهند؛ برای دیگران می‌شود طور دیگری واقعیتهـا و باطنها را جلوه‌گر کرد؛ اما انسان برای خود نمی‌توانـد این کار را بکنـد. اگر انسان با دقّت و تأمّل نگاه کنـد، همه چیز در مقابل او باز و افشا شـده است. مهم این است که نیّت خدمت و حرکت در راه انجام وظیفه را حفظ کنیم؛ آن‌گاه همه کارها

دارای اجر خواهد بود. ممکن است در خصوص مسأله‌ای، دو موضعگیری کاملاً متضاد وجود داشته باشد؛ اما هر دو هم مشمول لطف و مغفرت و قبول الهی باشد؛ به شرطی که نیّت خوب باشد و عمل بر طبق آنچه انسان احساس وظیفه می‌کند، انجام گیرد. برای شما این فرصت خیلی فراهم است؛ چون نقش شما مهمّ است. همان‌طور که جناب آقای کرّوبی اشاره کردند، هم مسأله قانونگذاری، هم مسأله نظارت، هر دو مهمّ است؛ البته مسأله قانونگذاری اساسیتر است. قانون، جاده‌ای است که شما به سمت هدفهایی که کشور و مدیران اجرایی و مسؤولان باید به آن‌جا برسند، باز می‌کنید. قانون اساسی برای ما در همه بخشهای خود هدفهایی را معیّن کرده است؛ هم در بخش حقوقِ مردم، هم در بخش تشکیلات دولتی، هم در سایر بخشها. هر اصلی از اصول قانون اساسی در واقع هدف و سرمنزلی است که باید به آن رسید. برای رفتن به این سمت، حتماً لازم است جاده‌ای وجود داشته باشد؛ بدون جاده نمی‌شود حرکت کرد. دستگاه اجرایی کشور باید به سمت آن هدفها برود. دستگاه اجرایی، اعم از قوّه مجریّه و قوّه قضاییّه و نیروهای مسلّح و همه دستگاههایی است که نهادهای دولتی هستند و بخشی از اداره کشور بر عهده آنهاست؛ اینها باید به سمت این هدفها حرکت کنند. شما با وضع قانون، راههای صحیح را معیّن می‌کنید و دستگاههای پیشرونده را از غلتیدن در ورطه‌های خطرناك باز می‌دارید. عظمت و اهمیت قانون، این‌گونه معلوم می‌شود. بنابراین قانونگذاری، بسیار بسیار مهمّ است و هر چه قانون با نگاه آگاهانه‌تر و خبره‌تر و شناخت موضوعات و مصالح کشور بیشتر همراه باشد، استحکام آن بیشتر است. وقتی استحکام قانون بیشتر بود، کارایی آن بیشتر خواهد بود و مدّت زمان بیشتری می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین نقش قانون خیلی مهمّ است. البته اعتقادم این است که امروز مسائل اصلی کشور فراتر از مسائل درون جناحها و گروههای مختلف کشور است. بحثهای جناحی و خطّی و سلیقه‌ای و گرایشی وجود دارد که نه می‌شود آنها را کاملاً متوقّف کرد و نه می‌شود به‌کلّی آنها را مضر دانست. مقداری از این اختلافات و مباحثات به جستجوگری و آگاه شدن و تفحّص فکری و ذهنی جامعه و مردم کمك می‌کند. اگر به شکل سالمی انجام گیرد، اشکالی هم ندارد؛ اما همه مسائل کشور اینها نیست. مسائل اساسی کشور فراتر از چیزهایی است که در چارچوب گرایشها و خواستها و تمایلات و تشخیصهای جناحی و گروهی محدود شود. به نظر می‌رسد هر کس دلسوز و آگاه است، می‌تواند مسائل اساسی کشور را ببیند. شکّی نیست که امروز در بخش قدرتمندی از جهان یك انگیزه قوی وجود دارد که متوجّه فتح و تسخیر همه امکانات جهانی و روی زمین است. وجود ابرقدرتها همیشه به همین معنا بوده است. انحصار ابرقدرتی در یك ابرقدرت، به طور طبیعی این گرایش را شدیدتر و بیشتر می‌کند. مجموعه دستگاههای اقتصادی و کانونها و بنگاههای فعّال در شکل دادن اقتصاد کشورها و اقتصاد جهان که به دنبال افزایش ثروت و کسب ثروت هستند، کارشان به طور طبیعی این را ایجاب می‌کند و دنبال آن، حالت تسخیرطلبی وجود دارد و امروز اظهار هم می‌شود و چیزی نیست که مکتوم بماند. این‌که قدرتهای سلطه‌گر در دنیا در صدد هستند که منافع خود را در هر نقطه‌ای از دنیا تأمین کنند، چیزی نیست که کسی امروز آن را کتمان کند و پوشیده بدارد. منافعی که بناست تأمین شود و مربوط به فلان ابرقدرت است - البته نمی‌خواهم فقط امریکا را بگویم؛ امریکا برترین و پُرتوقّعترینشان است؛ مجموعه‌ای هستند که امریکا در رأس آنها قرار گرفته است - منافعی نیست که با منافع کشورها و ملتها و صاحبان سرزمینها تضاد نداشته باشد؛ چنین قیدی برای آن ذکر نکرده‌اند؛ می‌گویند منافع ما. این منافع اگر با منافع فلان ملت یا فلان کشور یا فلان منطقه در تضاد بود چه؟ آنها نمی‌گویند اگر در تضاد بود، ما در این صورت از منافع خود چشم می‌پوشیم؛ نه. منافع، منافع است؛ آن را می‌خواهند. امروز در دنیا لازمه این طلب استکباری - که واقعاً جای کلمه استکبار همین جاست - این شده است که حرکت تند پُرشتابی برای تسخیر زمینه‌های متعدّد - که عمده‌اش سه زمینه است: اقتصاد، سیاست و فرهنگ - از بالا آغاز شود؛ مثل سیل بنیان‌کنی که به سمت دامنه می‌آید. این سیل سرازیر شده؛ مربوط به امسال و پارسال هم نیست. منتها بر حسب شرایط گوناگون عالم تشدید می‌شود. بعضی معتقدند در مقابل این سیل چاره‌ای جز تسلیم نیست! امروز انسان این را مشاهده می‌کند. بعضیها در سطح کشورهای در حال توسعه یا به تعبیر دیگر جهان سوم - کشورهایی که در قلّه قرار

ندارند، در دامنه‌های پایین قرار دارند - صریحاً می‌گویند چاره‌ای نیست، باید غرق و هضم و همشکل شد. بعضیها هم صریحاً این را نمی‌گویند، اما عملاً این طور رفتار می‌کنند. آیا واقعاً واقعیت همین طور است؟ یعنی امروز در مقابل سیلی که برای قبضه کردن همه منابع و تلاشهای اقتصادی عالم از یک نقطه خاص شروع شده است، هیچ مقاومتی نمی‌شود کرد؟ آیا در مقابل سیلی که سرازیر شده و همّتش این است که هویّت سیاسی کشورها را به یک هویّت جمعی - که در رأس آن، مراکز اقتدار بین‌المللی هستند - تبدیل کند، واقعاً نمی‌شود مقاومت کرد؟ آیا باید در هاضمه افزون‌طلب و قناعت‌ناپذیر فرهنگ سلطه‌گر هضم شد؟ آیا واقعاً سرنوشت بشریت این است؟ بعضی این‌طور تصوّر می‌کنند. ما معتقدیم که نه؛ این، سرنوشت محتوم کشورها نیست و دلایل متعدّدی دارد: امکانات و تواناییها و ظرفیتهای مستکبران و مقتدران و سلطه‌طلبانِ عالم محدود است. این طور نیست که ما تصوّر کنیم هر چه مقتدران عالم بخواهند، ناگزیر تحقّق پیدا خواهد کرد؛ نه. می‌توان فرض کرد که اینها ناکام شوند؛ کما این‌که در موارد فراوانی ناکام شدند؛ امروز هم خواهند شد. ما در جمهوری اسلامی به عنوان کسانی که متصدّی و متعهّد یک تکلیف و وظیفه هستیم، چه تکلیفی داریم؟ این‌که می‌گویم ما متعهّد و موظّفیم، به خاطر این است که جمهوری اسلامی بر اساس یک فکر، یک آرمان و یک هدف بزرگ و والا و مقدّس به وجود آمده است و کسانی که معتقد به نظام جمهوری اسلامی و پیام انقلاب هستند، فکر نمی‌کنم از این معنا تخلّفی داشته باشند. ما فکر می‌کنیم یک وظیفه و تکلیف الهی و مسؤولیت خدایی را انجام می‌دهیم. به همین دلیل است که بنده معتقدم اگر مسؤولان - چه شما که در مجلسید و چه آنهایی که در دستگاههای اجرایی کشورند - کاری را که بر عهده آنهاست، انجام دهند، ثوابش پیش خدای متعال از بسیاری از عبادات بالاتر است؛ چون این بنا برای اعلای کلمه حق و احیای کلمه توحید ساخته شده است. ما به عنوان کسانی که در این مجموعه چنین وظیفه‌ای داریم و این مسؤولیت را احساس می‌کنیم، در مقابل این سیل جهانی باید مقاومت کنیم. البته واقعیت جهانی‌سازی هم یکی از بخشهای مهم و بارز همین سیل است. فعلاً مسأله اقتصاد مطرح است؛ اما گفته و ناگفته، نوشته و نانوشته، جهانی‌سازی در زمینه سیاست و فرهنگ هم حتماً وجود دارد و عمل می‌شود. آیا در مقابل این سیل می‌شود مقاومت کرد؟ ما معتقدیم بله، می‌شود مقاومت کرد؛ این وظیفه اصلی ماست. مقاومت، تنها با استحکام بخشیدن به بنیانها صورت می‌گیرد. هر سیل بنیان‌کنی وقتی به یک صخره استوار برسد، نمی‌تواند در آن اثر بگذارد. ما باید خود را استوار و مستحکم کنیم و بنیانهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی خود را استحکام ببخشیم. هر کاری که در جهت استحکام بخشیدن باشد، مقدّس و خوب و مورد اجر و ثواب الهی است. هر چیزی که در جهت متزلزل کردن این پایه‌ها و بنیانها باشد، بد است؛ این دیگر ربطی به جناح و حزب و گروه و تشکیلات ندارد. به نظر من معیار و ملاک، این است. برای این‌که ما بنیانهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را مستحکم کنیم، پیش‌نیاز اوّلیِ قطعی ما، ایجاد وفاق و وحدت کلمه است. برای وفاق باید همه تلاش کنند. معنای وفاق این نیست که گروهها و تشکیلات و جناحهای گوناگون اعلام انحلال کنند؛ نه، هیچ لزومی ندارد. معنای وفاق این است که نسبت به هم خوشبین باشند؛ «رحماء بینهم(۳)» باشند؛ همدیگر را تحمّل کنند؛ در جهت ترسیم هدفهای والا و عالی و برای رسیدن به آنها به یکدیگر کمک کنند و از ایجاد تشنّج، بداخلاقی، درگیری، اهانت و متّهم کردن بپرهیزند. امروز به نظر من وظیفه ما این است. مجلس شورای اسلامی نباید تضعیف شود. بنده با این‌که کسانی به هر کیفیّتی و با هر بهانه و مستمسکی مجلس شورای اسلامی را تضعیف کنند، مخالفم. مجلس یکی از نهادهای اساسی کشور است؛ نباید آن را تضعیف کرد. به صرف این‌که نقطه‌ای مورد قبول کسی نیست، نباید مجلس و هیچیک از دستگاهها تضعیف شود. قوّه مقنّنه، قوّه قضاییّه و قوّه مجریّه به عنوان قوّه و یک نهاد و یک دستگاه و یک رکن، نباید تضعیف شوند؛ هیچ کس نباید اینها را تضعیف کند. دستگاهها باید در جهت تقویت یکدیگر تلاش کنند. بنده به آینده کشور بسیار خوشبینم. البته معنای این حرف این نیست که مشکلات و ضعفها و کاستیها و ناتوانیهای موجود را نمی‌بینم و از آنها اطّلاع ندارم. من وقتی با مسؤولان مواجه می‌شوم، بسیاری از مشکلاتی را که در بخشهای آنهاست، به آنها می‌گویم. گاهی اطّلاعات من کمتر از اطّلاعات آنها نیست؛ شاید گاهی هم بیشتر است. من ضعفها را می‌دانم؛

منتها ضعفها بنیانی نیست. بنیان و پایه سیاسی کشور مستحکم است. بر اساس قانون اساسیِ بسیار خوب و مترقّی و جامع و همه‌جانبه ما، بنیان سیاسی کشور بسیار مستحکم است. اشکال کار، در عملکردها و کوتاهیهاست؛ این کوتاهیها باید برطرف شود. به نظر من آنچه امروز وظیفه اصلی ماست، این است که در بخشهای سه‌گانه - یعنی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - پایه‌ها را مستحکم کنیم. اگر پایه‌های فرهنگی بخواهد مستحکم شود، شرط اصلی این است که ایمان مردم به دین و مواریث فرهنگی خودشان روزبه‌روز استحکام پیدا کند و تضعیف نشود. ما نمی‌خواهیم در یک جزیره زندگی کنیم و فکر نمی‌کنیم در دنیای امروز می‌شود در یک جزیره زندگی کرد. ما می‌خواهیم مردم به مواریث و ثروت فرهنگی خود ببالند و احساس حقارت نکنند. تلاش بعضیها این است که در مقابل ثروت فرهنگی مردم - که بسیار عظیم است - یک حالت گله‌گذاری و بدهکاری به وجود آورند؛ این خطاست. ثروت فرهنگی ما بسیار عظیم است و بخش عمده آن، ایمان به خدا و اسلام و توکّل به خدا و مفاهیم اسلامی است که بحمداللَّه در مردم ما کاملاً نافذ و راسخ است؛ بخشی از آن هم مربوط به مسائل فرهنگی ماست. اینها را باید قدر دانست و حفظ کرد. قوانین باید در این جهت باشد. استقلال اقتصادی کشور نیز در کنار کاراییِ بخشهای اقتصادی، بسیار مهمّ است. در گزارش هم اشاره شد که بحمداللَّه در بخشهای اقتصادی، قانونگذاریهای زیادی شده است. البته من الان از تفاصیل قانونگذاریها استحضاری ندارم. نفس اهتمام به این مسأله، مهمّ است. امروز این باید جزو مسائل اساسی ما به حساب آید. مردم در زمینه‌های اقتصادی، مشکلات فراوانی دارند. یکی از مشکلات عبارت است از شکاف اقتصادی و تبعیض در مسائل اقتصادی و برخورداریهای ناروا در مقابل محرومیتهای سخت و سنگین. این، مردم را آزار می‌دهد. بیش از فقر، تبعیض برای مردم گزنده است. در قوانین، شما باید اینها را مراعات کنید؛ با قانون می‌توانید جلوِ اینها را تا حدّ زیادی بگیرید. البته قانون، همه چیز نیست؛ باید مدیریّت اجراییِ خوب حتماً وجود داشته باشد تا قانون کاراییِ خود را نشان دهد؛ لیکن قانون هم سهم بسیار زیادی دارد. در زمینه سیاسی هم همین طور است: محافظت از پایه سیاسی کشور - یعنی نظام جمهوری اسلامی - و قدردانی از این نظام که حقیقتاً یک پدیده والا در دنیای امروز است. این‌که رادیوهای بیگانه و سیاسیّون دنیا و رندهای سیاسی عالم، مرتّب تحقیر و توهین کنند، از اهمیت مسأله و عظمت این پدیده نمی‌کاهد. این پدیده عظیم، در دنیا کار خود را کرده است. دشمنان ما با این‌که نمی‌خواهند به اهمیت و تأثیرگذاری جمهوری اسلامی اعتراف کنند، در عین حال خواه و ناخواه به آن اعتراف می‌کنند. این‌که امروز دنیای اسلام به اسلام‌خواهی خود می‌بالد؛ این‌که قشرهای جوان، دانشگاهی و زبدگان فکری در دنیای اسلام این گونه‌اند؛ این‌که امروز مسأله فلسطین با این حجم و عظمت، به خاطر توجّهِ مردم به اسلام، حالت تازه‌ای پیدا کرده و اصلاً مسائل خاور میانه یک تحوّل اساسی یافته است، ناشی از همین اثرگذاری بسیار عمیق و دنباله‌دار و مستمّر است. علّت دشمنی آنها با جمهوری اسلامی همین است. می‌خواهند سرچشمه را خشک کنند؛ چون می‌دانند سرچشمه این بیداری در دنیای اسلام، به پا شدن جمهوری اسلامی است. نفس اقامه جمهوری اسلامی، برای آنها مهم بود. این پایه را باید مستحکم و حفظ کرد و حقیقت آن را درست تبیین نمود. خدای متعال نعمتهای زیادی به ما داده است. شکرگزاری این نعمتها بر ما واجب است. شکرگزاری به این است که در هر جا هستیم - بنده، شما، دولت، مسؤولان گوناگون اجرایی و مسؤولان قضایی - به وظیفه خود عمل کنیم و آنچه را که احساس می‌کنیم بیننا و بین‌اللَّه وظیفه ماست، انجام دهیم. «ولینصرنّ اللَّه من ینصره(۴)»؛ بدون تردید نصرت الهی پشت سر چنین حرکت و انگیزه‌ای وجود دارد؛ کمااین‌که تا امروز هم وجود داشته و بعد از این هم این طور خواهد بود. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به همه شما توفیق دهد؛ ما و شما را تأیید کند؛ رحمت خود را شامل حال ما گرداند و دعای ولیّ‌عصر ارواحنافداه و همچنین رضایت آن بزرگوار را شامل حال ما کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

حدید: ۲۰ ۲) صحیفه سجادیه: دعای ۴۸. ۳) محمّدٌ رسولُ‌اللَّه، والّذین معهُ اشّداءُ علی الکفّار رحماءُ بینهم» فتح: ۲۹ ۴) حج: ۴۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مسؤولان و کارگزاران در سالروز ولادت فرخنده نبی‌اکرم(ص)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مسؤولان و کارگزاران در سالروز ولادت فرخنده نبی‌اکرم(ص) و امام جعفر صادق (ع)
بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم میلاد مسعودِ حضرت نبیّ اکرم، محمّدبن‌عبداللّه صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله را به همه امّت بزرگ اسلامی، به همه آزادگان عالم، به ملت شریف و مؤمن ایران و به شما حضّار محترم و عزیزی که در این مجلس تشریف دارید - بخصوص میهمانانی که از دیگر کشورها تشریف آورده‌اند - تبریک عرض می‌کنم. این روزِ بزرگ که هم میلاد پیغمبر اکرم و هم میلاد امام جعفر صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام است، یکی از مقاطع عظیم تاریخ بشر را به وجود آورده است. در مثل چنین روزی، خداوند متعال بزرگترین ذخیره الهی را که وجود مقدّس پیامبر گرامی بود، به عرصه وجود آورد؛ این شروعِ یک مقطع تعیین کننده در سرنوشت بشر بود. در آیات ولادت پیامبر گفته‌اند، وقتی آن بزرگوار متولّد شد، کنگره‌های کاخ کسری ویران گردید؛ آتشکده آذرگشسب که قرنها روشن بود به خاموشی گرایید؛ دریاچه ساوه که در نظر عدّه‌ای از مردم در آن وقت، مقدّس شمرده می‌شد، خشک شد و بتهایی که بر گِرد کعبه آویخته بودند، سرنگون شدند. این نشانه‌ها که کاملاً رمزی و نمادین است، نشان‌دهنده جهتِ اراده و سنّت الهی در پوشاندن خلعت وجود به این موجود عظیم و این شخصیت والا و بی‌نظیر است. معنای این حوادثِ نمادین این است که با این قدوم مبارک، بساط ذلّت بشر، چه به وسیله حاکمیت جبّاران و حاکمان مستبد - از قبیل آنچه در آن روز در ایران و روم قدیم وجود داشت - و چه به وسیله عبادت غیر خدا، باید برچیده شود. بشر باید به وسیله این مولود مبارک، آزاد شود؛ هم از قید ستمی که به وسیله حکّامِ جور بر انسانهای مظلوم در طول تاریخ تحمیل شده است، و هم از قید خرافه‌ها و اعتقادات نادرستِ ذلّت‌آفرین که انسان را در مقابل موجوداتِ پست‌تر از خود او یا در مقابل انسانهای دیگر، خاضع و ذلیل و ستایشگر می‌کند. لذا آیه قرآن در باب بعثت نبیّ‌اکرم می‌فرماید: «هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و کفی باللّه شهیدا(۱)» . «لیظهره علی الدّین کلّه» زمان‌بندی نشده است؛ این، جهت را نشان می‌دهد. بشریت به وسیله این حادثه، باید به سمت آزادی معنوی، اجتماعی، حقیقی و عقلانی حرکت کند. این کار شروع شد و ادامه‌اش دست خودِ ما انسانهاست. این هم یک سنّت دیگر در عالم آفرینش است. اگر انسانها تلاش و کار و همّت خود را بیشتر به کار گیرند، به اهداف الهی - که در برنامه الهی تعیین شده است - زودتر خواهند رسید؛ اما اگر به کار نگیرند و ضعف نشان دهند، در این راه سالیان درازی معطّل خواهند شد؛ مثل تیهِ بنی‌اسرائیل: «اربعین سنةً یتیهون فی‌الارض(۲)»؛ بنی‌اسرائیل به دست خود دچار سرگردانی و بیابانگردی شدند. بنی‌اسرائیل می‌توانستند مانع بروز آن سختی و تلخی شوند؛ می‌توانستند مدّت آن را کوتاهتر کنند؛ می‌توانستند مدّت آن را با ضعفهای خود طولانیتر کنند. سرنوشت ما هم همین است. برای مسلمانان هم، جهت آفرینش بشر، بعثت و فلسفه اعزام رسل و انزال کتب از سوی پروردگار، هم بیان و هم تعیین شده است. خود انسانها هستند که می‌توانند این راه را طولانی یا کوتاه کنند؛ می‌توانند خود را زودتر یا دیرتر به مقصد برسانند. در سنّت الهی، اراده انسان تعیین کننده است. این‌که اسلام انسانها را به مجاهدت دعوت می‌کند - «و جاهَدوا فی‌سبیل‌اللّه(۳)» یا «و جاهِدوا فی‌اللّه حقّ جهاده(۴)»؛ یعنی همه ظرفیت خود را در راه مجاهدت مصرف کنید - به خاطر این است که اگر به این توصیه الهی عمل کردیم، به هدف الهی زودتر خواهیم رسید. هدف الهی، ثابت و قطعی و تخلّف‌ناپذیر است. اگر ما عمل نکنیم، دیگران می‌آیند و عمل می‌کنند: «من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقومٍ یحبّهم و یحبّونه(۵)». خدای متعال این راه و این سرمنزل و این سرنوشت را قطعی قرار داده است. آنچه قطعی نیست، عبارت است از زمان و مردمی که سعادتِ بردن این گوی را از این میدان داشته باشند. این بسته به اراده من و شماست. ملت ایران با رهبری امام بزرگوار همّت کردند و توانستند یک قدم جلو بروند و پرچم اسلام را در این‌جا بلند کنند. امروز در این کشور، پرچم شریعت محمّدی صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله برافراشته شده است. ممکن بود این اتّفاق نیفتد یا ده سال و صد سال دیگر اتّفاق افتد. آنچه این مهم را در این مقطع تحقّق بخشید، اراده و تصمیم این ملت بر فداکاری و اعمال مجاهدت بود. این در همه جا ساری و جاری است. امروز مسأله فلسطین یک زخم دردناک و عمیق

در پیکر جامعه اسلامی است. آیه‌ای که تلاوت کردند، درباره نبیّ مکرّم اسلام می‌فرماید: «عزیزٌ علیه ما عنتّم(۶)»؛ رنج شما برای او سخت و دشوار است؛ «حریصٌ علیکم بالمؤمنین رؤوفٌ رحیم(۷)». امروز رنج دنیای اسلام - که برجسته‌ترین بخش آن، مسأله فلسطین است - قلب مقدّس پیغمبر را می‌آزارد؛ «عزیز علیه ما عنتّم». با وضعی که امروز ملت فلسطین دارد، روح مقدّس پیغمبر در عوالم بالای آفرینش الهی مملو از غم می‌شود. راه علاج چیست؟ تلاش و مجاهدت است. امروز مسأله فلسطین، مسأله دنیای اسلام است. چه ما مسلمانان کشورهای اسلامی بدانیم و چه ندانیم، چه بفهمیم و چه نفهمیم، سرنوشت فلسطین، سرنوشت همه ماست. اگر فلسطین در این صحنه رویاروییِ شجاعانه‌ای که امروز برای خود به وجود آورده است، موفّق شود، موفّقیت همه دنیای اسلام است؛ اما هرچه رنج آن ملت ادامه پیدا کند، مایه ذلّت روزافزون دنیای اسلام است. دنیای اسلام باید به معنای واقعی کلمه، این مسأله را مسأله خود بداند. درست است که همه ما وظیفه شرعی داریم و اسلام بر ما واجب کرده است به مردم فلسطین کمک کنیم؛ اما حرف من امروز فراتر از وظیفه شرعی است. می‌گویم امروز هر حادثه‌ای که در فلسطین رخ دهد و این قضیه به هر جا منتهی شود، به طور مستقیم به سرنوشت کشورهای اسلامی - چه آنهایی که نزدیکند و چه آنهایی که دورند - مربوط است و بر آنها هم اثر می‌گذارد. امروز ملتهای مسلمان برای فلسطین هر کار بکنند، برای خود و به نفع خود کرده‌اند. وقتی با نقشه استعمار بریتانی و کمک دنیای استکبار، این قطعه خونین از پیکره دنیای اسلام جدا شد، آن روز نظرشان فقط فتح همین قطعه نبود؛ آن روز هم نظر استعمارگران تسلّط بر کلّ منطقه - که قلب دنیای اسلام است - بود. بنابراین امروز همه ما وظیفه داریم. البته ملت فلسطین در انجام دادن وظیفه خود، آنچه حق و شایسته یک ملت شجاع و غیرتمند است، انجام داده و ایستاده است. همه باید بدانیم این دولتِ غاصبِ ظالمِ کنونی صهیونیست، در عملیات خود تا این لحظه شکست خورده و هیچ‌گونه موفّقیتی به دست نیاورده و مغلوب اراده فلسطینیها شده است. هدف از این عملیات این بوده است که انتفاضه بیت‌المقدّس را خاموش کنند؛ فلسطینیها دستهای خود را به علامت تسلیم بالا ببرند و انگیزه آزادی‌خواهی و غیرت مردم فلسطین را خاموش کنند؛ اما آنچه به دست آمده، درست عکس این قضیه است. امروز عزم و تصمیم و فهم ملت فلسطین از مسأله فلسطین، بیش از آن وقتی است که انتفاضه هنوز شروع نشده بود. امروز عمق دشمنی و خباثت و وحشیگریِ این رژیم غاصب و شریکش - امریکا - برای مردم فلسطین روشن شده است. یک ملت وقتی کارش به جایی برسد که ببیند هیچ چاره‌ای ندارد جز این‌که مردن شجاعانه را به جان بخرد، دیگر هیچ چیز در مقابل او تاب ایستادگی ندارد. نه قدرت صهیونیستها - که تانک و توپ و همین ابزارهای ظاهری است - و نه قدرت سیاسی و مالیِ پشتیبان آنها - که امریکاست - نمی‌توانند تأثیری بگذارد. آن روزی که ملت فلسطین را به نشستن در پشت میز مذاکره و به اصطلاح، گرفتن امتیاز، دلخوش می‌کردند، دیگر تمام شد؛ معلوم گردید که نشستن در پشت میز مذاکره و گفتگو با دشمن، هیچ اثری ندارد. امروز ملت فلسطین فهمیده است و کار خود را می‌کند. مادران فلسطینی، جوانان فلسطینی، زنان و مردان فلسطینی و نوجوانان فلسطینی در صحنه‌اند. آنچه مهم است، این است که دنیای اسلام به وظیفه خود عمل کند. دنیای اسلام، یعنی ملتها و دولتها. دولتها ممکن است برای خود محاذیری فرض کنند، اما ملتها این محاذیر را ندارند؛ علما، روشنفکران، سیاسیّون و مؤثّرینِ در فکر مردم، این محاذیر را ندارد؛ باید اقدام کنند. این اقدام، به دولتهای آنها هم کمک خواهد کرد. امروز اگر ملتهای مسلمان و بخصوص ملتهای عرب در داخل کشورهایشان عزم و اراده خود را در حمایت از ملت فلسطین به طور واضح و مستمر نشان دهند، برای دولتهایشان هم خوب است؛ زیرا دولتها در صحنه دیپلماسی می‌توانند از این وسیله برای فشار آوردن روی دشمن استفاده کنند. امام بزرگوار ما، حقیقت مسأله را خوب شناخته و دیده بود. از شروع این نهضت از سال ۱۳۴۱ - یعنی چهل سال قبل - آن وقتی که هنوز در ایران مسأله فلسطین حتّی در بین خواص هم منتشر نشده بود، حرف امام این بود که در مقابل سلطه اسرائیل باید همه احساس خطر کنند؛ همه باید بایستند و مقابله کنند. بعد هم همین راه را ادامه داد و این یکی از شعارهای بزرگ آن مرد الهی و آسمانی بود. امیدواریم خداوند متعال همه ملتهای اسلامی را بیدار کند؛ ما را به وظایفمان آشنا و در راه پیمودن این وظایف کمک کند؛ امّت اسلامی را

هرچه بیشتر به هم نزدیک گرداند و عناصر تفرقه را از میان آنها بزداید و عناصر وحدت و الفت را در میان آنها روزبه‌روز زیادتر فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------- ۱) فتح: ۲۸ ۲) مائده: ۲۶ ۳) بقره: ۲۱۸ ۴) حج: ۷۸ ۵) مائده: ۵۴ ۶) توبه: ۱۲۸ ۷) توبه: ۱۲۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زایران حرم امام خمینی(ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زایران حرم امام خمینی(ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین‌المنتجبین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. از شما برادران و خواهران عزیز که راههای دور را طی کردید و در این مجلسِ باشکوه و پُرمعنا شرکت جُستید، خیلی تشکّر و سپاسگزاری می‌کنم. مناسبت سالگرد امام رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه، هم وسیله‌ای است برای ملت ایران تا محبّت و ارادت و احترام خود را نسبت به امام عزیز و بزرگوار بار دیگر تجدید کند، و هم فرصتی است برای این‌که دلهای شیفته امام و اصول و راهبردهای آن بزرگوار، وفاداری خود را به اصول و خطّ امام و اهدافی که ایشان ترسیم کردند، نشان دهند. برای همین است که هر سال روز چهاردهم خرداد، در چشم تحلیلگران سیاسی عالم، خصوصیت ویژه‌ای دارد. امروز در سرتاسر کشور، مردم همان شور و حال و اخلاص و مودّت و صمیمیّتی را نشان می‌دهند که از ملت ایران نسبت به امام بزرگوار همیشه دیده شده است. در این مناسبت، من راجع به امام و انقلاب عظیم و بی‌مانندی که ایشان آن را در دنیا و تاریخ معاصر مثل قلّه‌ای برافراشتند، صحبت می‌کنم. در حقیقت، سخن گفتن از امام و انقلاب، با یکدیگر تفاوتی ندارد. شخصیت امام فقط خصوصیات ممتازی نبود که در او وجود داشت و شخصیت ایشان را تشکیل می‌داد. شکّی نیست که امام بزرگوار ما از ابعاد مختلف، یک شخصیت برجسته و ممتاز، یک عالِم بزرگ، یک فقیه صاحب مکتب، یک فیلسوف برجسته، یک سیاستمدار، یک مصلح بزرگ اجتماعی و از لحاظ روحیّات، صاحب خصلتها و خصوصیات ممتاز و کم‌نظیر بود. همه اینها شخصیت امام را در چشم مردمِ دوران خود او و دورانهای بعد برجسته می‌کند؛ لیکن شخصیت امام بزرگوار ما در این خصوصیات منحصر نیست. بُعد دیگر شخصیت او عبارت است از اصول و خطوط روشنی که او در این کشور، در این منطقه و در مقابل چشم همه مردم جهان آنها را بنیاد کرد؛ براساس آن یک نظام سیاسی و اجتماعی به وجود آورد و امیدهای بزرگی را در دل مستضعفان عالم و امّت اسلامی ایجاد نمود. شخصیت امام از اصول اساسی او جدا نیست. در حقیقت، هویّت و اصول انقلاب ما خطوط برجسته شخصیت امام را هم تشکیل می‌دهد. هر چه راجع به انقلاب بگوییم، در واقع درباره امام سخن گفته‌ایم. خصوصیت انقلاب عظیم اسلامی که آن را به عنوان یک پدیده بی‌نظیر در تاریخ قرنهای اخیر در چشم تحلیلگران و صاحب‌نظران معرفی کرده است، قبل از آن در هیچیک از انقلابهای بزرگ عالم دیده نشده بود؛ نه در انقلاب فرانسه، نه در انقلاب کمونیستی در شوروی و نه در انقلابهای کوچک دیگری که به تبع این دو انقلاب و در خط آنها حرکت می‌کردند. البته به این نکته توجّه داشته باشید که دأب سیاستهای مسلّطِ عالم این بوده و هست که جنبشهای عدالتخواهانه مردم نقاط مختلف دنیا را در هاضمه سیاسی و فرهنگی خود بریزند و در واقع هویّت آن جنبشها و حرکتهای مردمی و عدالتخواهانه را از بین ببرند؛ این کار در ایران هم اتّفاق افتاده بود. نهضت عدالتخواهی‌ای که صد سال پیش در مشروطه ایران پیش آمد، یک حرکت مردمی و دینی بود. آن روز جریان سیاسیِ مسلّطِ عالم - یعنی انگلیسیها - این حرکت عدالتخواهانه مبتنی بر اصول اسلامی را در هاضمه سیاسی و فرهنگی خود ریختند؛ آن را استحاله کردند و از بین بردند و به یک حرکت مشروطه از نوع انگلیسی آن تبدیل نمودند. نتیجه آن هم این شد که جنبش مشروطه - که یک جنبش ضدّ استبدادی بود - آخر کار به دیکتاتوری رضاخانی منتهی شد که از استبدادهای قاجار، بدتر و شقاوت‌آمیزتر و قساوت‌آمیزتر بود. همین‌طور نهضت ملی شدن صنعت نفت به وسیله کسانی که آن را اداره می‌کردند، به لیبرال دمکراسیِ امریکایی ملحق شد. نتیجه این شد که همان امریکاییها به نهضت ملی

شدن صنعت نفت خیانت کردند. با انگلیسیها که طرف مقابلِ نهضت عدالتخواهی در ایران بودند، همدست شدند و نهضت ملی را از بین بردند و دنباله آن، دیکتاتوریِ خشن و سیاه دوره محمدرضا در طول سی و چند سال، سایه سنگین خود را بر این کشور انداخت و این ملت را زیر فشار قرار داد. نهضتهای عدالتخواهانه ملتهای آفریقا و آسیا در طول دهها سال به وسیله کمونیستها و سیاست مسلّط شوروی سابق مصادره شد و به دیکتاتوریهای گوناگونی که در جهت مصالح شوروی کار می‌کردند، منتهی گردید. این رسمِ جاری دنیا با نهضتهای عدالت‌طلبانه ملتهای جهان بوده است. هنر بزرگِ امام بزرگوار ما این بود که چارچوب محکمی را برای این انقلاب به وجود آورد و نگذاشت این انقلاب در هاضمه قدرتها و جریانهای سیاسیِ مسلّط هضم شود. شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، یا شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که تعالیم امام و خطّ اشاره انگشت ایشان در دهان مردم انداخت، معنایش این بود که این انقلاب متّکی به اصول ثابت و مستحکمی است که نه به اصول سوسیالیزمِ اردوگاه آن روز شرق ارتباطی دارد، نه به اصول سرمایه‌داریِ لیبرال اردوگاه غرب. علّت این‌که شرق و غرب با این انقلاب دشمنی کرده‌اند و سرسختی نشان داده‌اند، همین بود. این انقلاب بر پایه اصول مستحکمی بنا شد؛ هم اجرای عدالت را مورد نظر قرار داد، هم آزادی و استقلال را - که برای ملتها از مهمترین ارزشهاست - مورد توجّه قرار داد، هم معنویت و اخلاق را. این انقلاب، ترکیبی از عدالتخواهی و آزادیخواهی و مردم‌سالاری و معنویت و اخلاق است؛ منتها این عدالت را نباید با آن عدالت ادّعایی و موهومی که کمونیستها در شوروی سابق یا در کشورهای اقمارِ خود شعارش را می‌دادند، اشتباه کرد؛ این عدالتِ اسلامی است با تعریف خاص خود. همچنین آزادی در نظام جمهوری اسلامی را با آزادی غربی - که به معنای مهارگسیختگیِ صاحبان قدرت و سرمایه و همچنین به معنای بی‌بندوباری انسانها در هر گونه رفتار و عمل است - نباید اشتباه کرد. این آزادیِ اسلامی است؛ هم آزادی اجتماعی است، هم آزادی معنوی است و هم آزادی فردی با قید اسلامی و با فهم و هدایت و تعریف اسلام است. این معنویت و اخلاقی را هم که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی جزو اصول خود قرار داده است، نباید با دینداریهای متحجّر، بی‌منطق و ایستا در بسیاری از جوامع اشتباه کرد. آن دینداریها، به‌ظاهر و در زبان دیندار، اما با ایستایی و تحجّر و عدم فهم مسیر سعادت برای جامعه و انسان همراه است. این پسوند اسلامی بعد از عدالت و آزادی و معنویت، بسیار پُرمعناست و باید به آن توجّه کرد. امام این اصول را قبل از پیروزی انقلاب، برای ملت و آگاهان تشریح کرد؛ بعد از پیروزی انقلاب، براساس آن، جمهوری اسلامی را پایه‌گذاری نمود و تا وقتی که زنده بود، پای این اصول ایستاد و برای آن مجاهدت کرد. لذاست که جمهوری اسلامی به عنوان یک پدیده نوین و بی‌نظیر توانست امیدها را در دل جوامع مسلمان زنده کند. همه در سرتاسر دنیای اسلام و بیرونِ دنیای اسلام فهمیدند که این یک شکل تقلیدی از آنچه که شعارش را از زبانهای نامطمئنّ رژیمهای شرقی و غربی شنیده بودند، نیست؛ این یک پدیده نو و دارای حیات و قدرت تحرّکِ جدید است. بنابراین در سرتاسر دنیای اسلام، با برپا شدن جمهوری اسلامی، ملتهای مسلمان به تحرّک و امید جدیدی دست پیدا کردند. الان هم همین‌طور است. الان علی‌رغم این‌که بوقهای تبلیغاتی استکبار در سرتاسر دنیا علیه جمهوری اسلامی سمپاشی و لجن‌پراکنی می‌کنند، امیدی که نظام اسلامی در دل مسلمین دنیا به وجود آورده، همچنان زنده است. روشنفکران مسلمان، جوانان مسلمان و نسلهای رو به رشد در کشورهای اسلامی، این نقطه روشن و پُر از امید را در مقابل چشم خود دارند. علّت این‌که جریانهای مسلّطِ عالم و سیاستهای استکباری - و در رأس آنها امریکا - علیه جمهوری اسلامی این همه تلاش می‌کنند، این است که می‌خواهند این کانون و سرچشمه را در این‌جا از بین ببرند. می‌دانند تا این چشمه می‌جوشد و تا کانون این فکر نو در این‌جا زنده است، در دنیا نمی‌توانند ملتها را از عدالتخواهی و حق‌طلبی‌شان مأیوس کنند. بنابراین سعی می‌کنند یکی از دو کار را بکنند: یا این سرچشمه را در این‌جا به‌کلّی از بین ببرند؛ یا چون می‌دانند که با بیداری و زنده بودن این ملت این کار ممکن نیست، می‌خواهند محتوای جمهوری اسلامی را از بین ببرند؛ جهتگیریها را عوض کنند و در مفاهیم مسلّم و بیّنات انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی خدشه ایجاد کنند؛ ولو صورت آن محفوظ بماند. البته در سرتاسر دنیا، مرتّب تبلیغ می‌کنند که انقلاب

اسلامی رو به زوال و ضعف است! این جزو تبلیغات همیشگی دشمنان این انقلاب و نظام است. عدّه‌ای ساده‌لوح هم ممکن است این را باور کنند. این تبلیغات ممکن است بعضی دوستان را در سرتاسر دنیا دچار افسردگی و غم و دشمنان را خوشحال کند؛ اما این یک پیشگویی تاریخی یا یک پیش‌بینی علمی نیست؛ این یک ترفند تبلیغاتی است. اگر انقلاب اسلامی، ضعیف و پیر و ناتوان شده بود، چرا برای مقابله با آن میلیاردها دلار خرج می‌کنند؟! اگر انقلاب اسلامی از نفس افتاده بود، چرا امریکا با همه ساز و برگ سیاسی و تبلیغاتی خود به میدان مبارزه با این انقلاب می‌آید و روزبه‌روز لحن خود را خشنتر می‌کند؟ نخیر؛ این انقلاب، زنده و توفنده و رو به پیش است و حرکت انقلاب و خطوط اساسی آن همچنان زنده است. آنچه ملت ایران باید به آن توجّه داشته باشد – که بحمداللَّه در طول این بیست‌وسه سال نشان داده است که به آن توجّه دارد – یک نکته است که آن را عرض می‌کنم. آنچه دشمنان این انقلاب و این ملت هم باید بدانند، یک نکته است که می‌گویم: آنچه ملت ما می‌داند و باید به‌درستی روی آن پافشاری کند – که بحمداللَّه تاکنون پافشاری کرده – این است که نجات این کشور و رسیدن آن به نقطه‌ای که شایسته این ملت است، فقط در سایه اسلام و جمهوری اسلامی و نظام اسلامی امکانپذیر است و بس. جوانانی که دوران پیروزی انقلاب را درک نکرده‌اند و سالهای قبل از پیروزی را ندیده‌اند، این نکته را بدانند که اگر انقلاب اسلامی و امام بزرگوار ما نبود و اگر اسلام پرچمدار انقلاب و تحوّل در این کشور نبود، هیچ امیدی وجود نداشت که سلطه جهنّمیِ تحقیرآمیز امریکا و حکومت دیکتاتوریِ قسیّ‌القلب پهلوی از این مملکت برکنده شود. همه راههای ممکن در این کشور تجربه شد و همه ناکام و ناموفّق از آب درآمد. احزاب گوناگون سیاسی، جریانهای وابسته به شرق و غرب و حرکتهای مسلّحانه، همه و همه در این کشور در برهه‌ای از زمان سر بلند کردند؛ اما هیچکدام نتوانستند برای این ملت کاری انجام دهند. لذا اختناق و سرکوب در این کشور روزبه‌روز شدیدتر شد. حتّی در سالهای آخرِ قبل از پیروزی انقلاب، وقتی جوانانی به مبارزه مسلّحانه رو آوردند، آن حرکتهای مسلّحانه به‌شدّت سرکوب شد؛ تسلّط رژیم پهلوی هم بیشتر گردید و بتدریج یأس دلها را فرا گرفت. آن نیرویی که می‌توانست در مقابل رژیم پهلوی به معنای واقعیِ کلمه بایستد، ملت بود؛ یعنی باید همه ملت به صحنه می‌آمد تا می‌توانست رژیم فاسد و وابسته و دیکتاتور و ظالم پهلوی و پشت سرش امریکا را شکست دهد. هیچ کانون و مرکزی در ایران وجود نداشت که بتواند ملت را بسیج کند؛ مگر روحانیت و پرچمداران دین، با شعار دین. در کشور ما این یک تجربه طولانی است؛ اینها را باید با چشم دقّت نگاه کرد. در قضیه مشروطه اگر علما نبودند، مشروطیت به وجود نمی‌آمد و به پیروزی نمی‌رسید. وقتی هم که غربزده‌ها و نوچه‌های انگلیسی در ایران، علمای دین و شعارهای دینی را کنار زدند، باز استبداد و تسلّط و نفوذ خارجی مسلّط شد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور بود. تا وقتی روحانیت وسط میدان بود – که مرحوم آیةاللَّه کاشانی یکی از اصلی‌ترین محورهای این مبارزه بود – ملت در میدان حضور داشت؛ اما وقتی با سوء رفتارها، کج‌سلیقگیها و انحصارطلبیها، دستِ روحانیِ روشنفکر و آگاه و شجاعی مثل مرحوم کاشانی کوتاه شد، ملت هم کنار کشید و رؤسای دولت نهضت ملی تنها ماندند. لذا دشمن آمد و با آنها هر کار می‌خواست کرد. در ایران همیشه ملت با ندای دین به میدان آمده است؛ عدالت را در سایه دین دیده است؛ به خاطر اعتماد به روحانیت، هر جایی که آنها پیشگام در تحوّلی شده‌اند، آنها را تنها نگذاشته است. بنابراین وقتی امام بزرگوار ما به عنوان یک مرجع، یک عالِم دین و یک انسان آزمایش‌شده پاک و صدیق، با آن عزم راسخ وارد میدان شد و روحانیت پشت سر او وارد میدان شدند، همه ملت به میدان کشیده شدند و دشمن دیگر نتوانست مقاومت کند. آن روز، حضور ملت توانست ریشه استبداد را از این کشور بکَند. برادران و خواهران عزیز! در کشور ما استبداد همیشه به پشتیبانی قدرتهای سلطه‌گرِ خارجی متّکی بوده است. استبداد و دیکتاتوری و خودکامگی حکومت پهلوی و قبل از آن به شکل دیگری حکومت قاجار، به خاطر اتّکای آنها به قدرتهای بیگانه بود. رضاخان، متّکی به انگلیس؛ محمدرضا، اوّل متّکی به انگلیس و بعد متّکی به امریکا بود. او منافع و نفوذ امریکا را بر طبق میل آنها تأمین می‌کرد؛ آنها هم از او حمایت می‌کردند و هر کاری می‌خواستند، با این کشور و این ملت می‌کردند. پنجاه سال این ملت را زیر فشار اختناق نگه

داشتند و پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی و اخلاقی او را در دورانی که از لحاظ جهانی بهترین و آماده‌ترین دورانها برای این پیشرفت بود، متوقّف کردند و این ملت و این کشور را عقب نگه داشتند. همّت آنها عیش و نوش، جمع کردن ثروت و خدمت دادن به اربابان خارجی بود. آنها به اتّکای همان قدرت خارجی، به طور کامل خود را در ایران مستقر کرده بودند و کندن اینها و نابود کردن این بنای کج و مضر و سرشار از لعنت و نفرت و شوم، کار هر کسی نبود. امام بزرگوار با پرچم هدایت اسلامی آمد؛ لذا اصول امام، اصول اسلامی است؛ عدالت امام، عدالت اسلامی است؛ مردم سالاری امام، مردم‌سالاری اسلامی است. یکی از بزرگترین بی‌انصافیها درباره امام بزرگوار و نظام اسلامی ما این است که تبلیغات بیگانه، امام و نظام اسلامی و جمهوری اسلامی را به استبداد و دوری از مردم‌سالاری متّهم می‌کنند. این انقلاب با این عظمت و توفندگی در ایران به وجود آمد و پس از پیروزی انقلاب اوّلین نظرخواهی از مردم به وسیله امام انجام گرفت که در هیچ انقلابی سابقه نداشت. شما نگاه کنید، یک کودتا، یک تحوّل کوچک و یک جابه‌جایی مختصر در کشوری صورت می‌گیرد؛ دو سه سال انتخابات تأخیر می‌افتد. در کشور، مردم صندوق رأی را نمی‌شناختند. انتخابات دوره رژیم طاغوت، صوری و دروغین بود. هیچ وقت مردم پای صندوق رأی نرفته بودند تا به معنای واقعیِ کلمه رأی دهند. هر کس را برای مجلسِ دست‌نشانده می‌خواستند، از صندوقها بیرون می‌آوردند. در چنین زمینه‌ای، دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، امام مردم را پای صندوقهای رأی کشاند و مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند. در یک سال، مردم پنج بار پای صندوقهای رأی رفتند. در طول بیست‌وسه سالی که از انقلاب می‌گذرد، ملت ما بیست‌وسه مرتبه برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان، رئیس جمهور و اعضای شورای شهر و نیز تعیین قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی پای صندوقهای رأی رفت و رأی داد. در کدام نظام - حتّی به‌ظاهر دمکراتیک - این همه تکیه به رأی و خواست مردم وجود دارد؟ دشمنان وقیح و بی‌شرمِ این انقلاب و این ملت، این بی‌انصافی را می‌کنند که این انقلاب و نظام و بانی و معمار و بنیانگذار بزرگ آن را به ضدّیت با مردم‌سالاری متّهم می‌کنند. مردم‌سالاری در نظام اسلامی، مردم‌سالاری دینی است؛ یعنی به نظر اسلام متّکی است؛ فقط یک قرارداد عرفی نیست. مراجعه به رأی و اراده و خواست مردم، در آن‌جایی که این مراجعه لازم است، نظر اسلام است؛ لذا تعهد اسلامی به وجود می‌آورد. مثل کشورهای دمکراتیک غربی نیست که یک قرارداد عرفی باشد تا بتوانند به‌راحتی آن را نقض کنند. در نظام جمهوری اسلامی، مردم‌سالاری یک وظیفه دینی است. مسؤولان برای حفظ این خصوصیت، تعهّد دینی دارند و پیش خدا باید جواب دهند. این یک اصل بزرگ از اصول امام بزرگوار ماست. اصل عدالت اجتماعی، اجرای عدالت، در نظر گرفتن حقِ توده‌های وسیع مردم و پُرکردن فاصله طبقاتی، یکی از اصول اصلی نظام اسلامی است. مبارزه با فساد اداری و فساد اقتصادی و سوءاستفاده از امکاناتی که قدرت در اختیار افراد می‌گذارد - چه سوءاستفاده مالی و چه سوءاستفاده سیاسی - از اصول انقلاب است و باید رعایت شود. خدمت به مردم، از اصول انقلاب است. حفظ استقلال کشور در همه زمینه‌ها و جلوگیری از نفوذ و رخنه دشمنان، جزو اصول تغییرناپذیر انقلاب است. اصول و خطوط اصلی انقلاب قابل تغییر نیست. مظهر همه اینها قانون اساسیِ مترقی ماست. البته دولتها و مسؤولان در دوره‌های مختلف برای اجرای این اصول می‌توانند تاکتیکها و روشهای گوناگونی را انتخاب کنند. اساس انقلاب، مثل خود اسلام بر احکام ثابت و احکام متغیّر استوار است. یک سلسله احکام، تغییرناپذیر است؛ یک سلسله احکام در شرایط گوناگون تغییر پیدا می‌کند. انقلاب هم همین‌طور است. اجتهاد، خصوصیتی است که این امکان را به یک مسؤول می‌دهد تا بتواند به اقتضای شرایط، روشها و راهها و تاکتیکهای درست را انتخاب کند. البته انتخاب روش و اجتهاد برای پیدا کردن روش نو و مناسب، کار مجتهد است. این غیر از بدعتگذاریِ یک انسان ناوارد و تجدیدنظر طلب است؛ این کارِ کسی است که قدرت اجتهاد در این کار را داشته باشد. نقش اجتهاد و مجتهد در نظام اسلامی به همین خاطر است. از آن طرف، به بهانه تمسّک به اصول، تحجّر را نفی می‌کنیم و می‌گوییم نمی‌شود به بهانه تمسّک به اصول، تحجّر و ایستایی را بر انقلاب تحمیل کرد - اصولگرایی وجود دارد؛ اما این، تحجّر و جزم‌اندیشی و نشناختن شرایط مختلف نیست - از این طرف، به بهانه

اجتهـاد و تحـوّل، نبایـد به بدعتگـذاریهای ناشیانه و تجدیـدنظرطلبانه اجـازه فعـالیت و تحرّك مضـر و مخرّب داد. خـطِ روشن امـام بزرگوار این است. بنابراین، اصول، اصول ثابتی است. عـدالت، مردم‌سالاری، اسـتقلال، دفاع از حقوق ملت در همه زمینه‌ها، دفاع از حقوق مسـلمانان عـالم، دفـاع از هر مظلومی در هر نقطه عـالم؛ اینهـا جزو اصول ماست. مبارزه با فساد، ظلم و زورگویی جزو اصول مـاست – اینهـا تغییرناپـذیر است – امـا ممکن است روشـهای گونـاگونی در اوضاع و احوال مختلف وجود داشـته باشـد. امام اصول انقلاب و چارچوبها را آن‌چنان مستحکم و دقیق و روشن ترسیم کرد تا جریانهای مسلّطِ عالم نتوانند این انقلاب را مثل بقیه تحوّلات سیاسـی در هاضـمه فرهنگی خود هضم کننـد و از بین ببرنـد. آنچه ملت ما بایـد بر آن پافشاری کند، همین اصول تغییرناپذیر است. البته ممکن است دولتهـا، مجلسـها و قوّه قضـاییّه، در بخشـهای مختلف نـاتوانی نشان دهنـد و آنچه که مقصود و مراد انقلاب و نظام اسـلامی است، برآورده نشود؛ اما این ضـعف مربوط به کارگزاران و مجریان است. متأسّـفانه دشـمنان نظام هر جا ضـعفی مربوط به یك دسـتگاه باشـد، آن را به نظام نسبت می‌دهند. نظام پایه‌های مسـتحکم و خطوط روشـنی دارد. اسـتدلال و منطقی که پشت سر خطوط اصـلی نظام وجود دارد، غیرقابل خدشه است. مسؤولان و کارگزاران بخشـهای گوناگون نظام اسـلامی – اعم از قوّه مقنّنه یا مجریّه یا قضاییّه یا نیروهای مسلّح یا هر کس در هر گوشه‌ای مشغول کار است – باید ضعفهای خود را برطرف کنند. راه به سعادت رساندن این ملت، اجرای اصولی است که امام بزرگوار ترسیم کرد؛ در قانون اساسی تثبیت شد و ملت وفاداری خود را به آنها بارها اعلام کرد. معلوم شد دشـمن با این اصول و با هر چیزی که بتواند راه نفوذ او را ببندد، مخالف است.دشمن در صدد آن است که از منافـذ گوناگون وارد شود. ملت ایران و بخصوص مسؤولان بایـد هشـیار باشـند، که بحمداللّه ملت عزیزمان در طول این سالها نشان داد که آگاه است و به این نکات توجّه دارد. آنچه دشـمن بایـد بداند، این است که با تشـر زدن و به کار بردن ادبیّات زورمدارانه و قلدرمآبانه نمی‌تواند ملت ایران را وادار به تسـلیم کند. آن چیزی که برای ملت ما روشن و مسلّم است، این است که هر گونه سـلطه خارجی در این کشور، سعادت دین و دنیای او را تهدید و ذلّت و تحقیر را بر او تحمیل خواهد کرد. امروز امریکا نه فقط با ما، بلکه با دنیا با ادبیّات قلـدرمآبانه حرف می‌زند و برای گسترش نفوذ و سـلطه خود در دنیا، صـحبت از جنگ می‌کند. هر ملت و دولتی که مرعوب این ادبیّات و این نحوه برخورد شود و تسـلیم گردد، قطعاً گور خود را کنـده و به ضـرر خود اقـدام کرده است. رژیم امریکا امروز در دنیا حقّ خود می‌دانـد که با ملتها و دولتها با زبان زور حرف بزنـد. می‌بینیـد، دولتهای عرب را تحقیر می‌کند؛ ملتهای عرب را مورد فشار قرار می‌دهـد؛ از هرچه بتواند، اسـتفاده می‌کند؛ در مقام عمل، از رژیم غاصب اسـرائیل در مقابل دنیای اسـلام و دنیای عرب بی‌دریغ حمـایت می‌کنـد و در صـدد توسعه نفوذ خود است. این پدیـده نفرت‌انگیزی در دنیـاست؛ لـذا امریکـا امروز در دنیا روزبه‌روز منفورتر می‌شود. در سـفری که رئیس جمهور امریکـا به اروپـا کرد، تظاهرات چنـد ده هزار نفری مردم در شـهرهای اروپا علیه رئیس جمهـور امریکـا، در گذشـته نظیر و سـابقه‌ای نداشـته است! اینهـا به معنـای چیست؟ در دنیـای اسـلام – طبـق نظرخـواهیِ خودشان – رژیم امریکا منفورترین رژیمهاست. البته الان معلوم شده است که این نفرت، مخصوص دنیای اسلام نیست؛ در روسیه و کشورهـای مختلف اروپا نیز نفرت عمومی علیه رژیم امریکا و سـردمداران آن روزبه‌روز زیادتر می‌شود. اینها با نفرت عمومی مردم می‌خواهنـد چه کار کننـد؟ ملت ما یك ملت باعزّت است؛ به اسـتقلال و عزّت و کرامت خود اهمیت می‌دهد و تحقیر و اهانت را از کسـی قبول و تحمّل نمی‌کنـد. هیچ رژیمی در دنیا حق ندارد ملت ایران را به خاطر مواضع مسـتقلّش مورد اهانت و تحقیر قرار دهد. تهدید هم فایده‌ای ندارد. البته دشـمن خشن است. امریکا در افغانستان و بعضی نقاط دیگر نشان داد که ملاحظه هیچ نکته انسانی را در عملیـات خود لازم نمی‌دانـد. در کشور فقیر و مظلوم افغانسـتان، اینهـا به عنوان مبارزه با یك گروه و یك جریان، بلکه مبارزه با اشـخاص معدودی، وارد میدان شدند. به آن اشخاص دست پیدا نکردند؛ اما آحاد بسیاری از مردم مظلوم را بمباران کردند و به قتل رساندنـد! بنـابراین اینها خشن‌انـد؛ اما این اعمال خشونت نمی‌توانـد امریکا را به هـدفهای خود برسانـد و موفّق کنـد؛ مطمئنّاً از سوی ملتهـا و بـا اسـتقامت آنها تودهنی خواهـد خورد. این نکته را هم به ملت عزیزمان و به مسؤولان محترم کشور و به جریانهای سیاسـی

عرض کنم: آن چیزی که می‌تواند جلوِ تهاجم گستاخانه امریکا را بگیرد، فقط و فقط وحدت ملی و وحدت کلمه است. آنها در هر جا بخواهند قدم بگذارند، اوّل باید ایجاد تفرقه کنند. وسیله موفّقیت آنها، وجود اختلاف در صفوف داخلی ملتهاست. هر جا توانسته‌اند زورگویی و اعمال خشونت کنند، اگر دقّت کنید، می‌بینید بین صفوف ملت شکاف وجود داشته است. آن‌جایی که وحدت کلمه باشد، اینها جرأت نمی‌کنند نزدیک شوند. علاج مقابله با تهدیدهای امریکا عبارت است از وحدت ملت، وحدت مسؤولان، مراعات جناحهای مختلف سیاسی و گردآمدن حول همان محورهایی که امام بزرگوار ما به عنوان اصول این انقلاب و نظام معیّن کرده و مورد قبول این ملت است؛ همان چیزهایی که ملت برای آن فداکاری کرد. شما ببینید در هر نقطه دنیا وقتی کسی به عنوان نامزد ریاست جمهوری شعارهایی می‌دهد و بعد اکثریتی - ولو ضعیف - به او رأی می‌دهند، صِرف آمدن آنها پای صندوقهای رأی، به عنوان طرفداری از این شعارها به حساب می‌آید. در انتخابات اخیر فرانسه این را ملاحظه کردید؛ در همه جای دنیا هم این معمول است. ملت ایران برای اصول امام بزرگوار ما و خطوط اصلی این انقلاب - که عمده آنها را برشمردم - این طور نبود که فقط پای صندوقهای رأی بیاید؛ بلکه جان بر کفِ دست گرفت و وسط میدان آمد. این ملت با خون خود، این انقلاب و این خطوط و این اصول را که در قانون اساسی امروز مجسّم و متبلور است، امضاء کرد. نه فقط در اوّلِ انقلاب، بلکه در دوران جنگ تحمیلی، هشت سال مردم در مقابل متجاوز ایستادند و با جان و جوان و همه وجود خود از این نظام مقدّس دفاع کردند. این غیر از آن است که مردم برای تأیید شخصیتی پای صندوقهای رأی بیایند؛ این دهها بار بالاتر از آن است. این اصول، اصولی است که ملت ایران برای آن جان داده است؛ جوان داده است؛ خون داده است؛ الان هم ایستاده است. الان هم اگر معرکه‌ای پیش آید که مردم ایران احساس کنند باید با جسم و جان خود وسط میدان بیایند، همه چشمهای دنیا خواهند دید که استقبال و شور و هیجان مردم حتّی از دوران جنگ تحمیلی هم بیشتر خواهد بود. این اصول، مورد اعتقاد و اعتماد و عشق و علاقه مردم و محور وحدت است. بعضی دنبال محور وحدت نگردند! این اصول، محور وحدت است. همه - چه مسؤولان و چه عناصر سیاسی - وفاداری خود را به این اصول، بارها و بارها به زبان، به قلم، با نطق و با رفتار ثابت کنند؛ این می‌شود محور وحدت. وحدت ملی یعنی این. ما نمی‌گوییم اختلاف سلیقه‌های مردم و جریانهای سیاسی از صحنه سیاست کشور برداشته شود. این نه ممکن است، نه مفید؛ اما این اختلاف نظرها نباید به جدال و شقاق منتهی شود. همه باید این وحدت را رعایت و حفظ کنند. این وسیله دفاع از کشور و حصاری در مقابل تهاجم گستاخانه دشمن است که دائماً تهدید و آن را مرتّب تکرار می‌کند. البته اگر دشمن دست از پا خطا کند، این ملت خواهد توانست از حقّ خود دفاع کند و بینی دشمن را به خاک بمالد. در کنار این، وظیفه بسیار بزرگی بر عهده مسؤولان کشور است و آن، خدمت به مردم و کار خستگی‌ناپذیر و پُرتلاش و شبانه‌روزی برای آنهاست. فرق نمی‌کند؛ چه قوّه مجریّه و دستگاه دولت، چه قوّه مقنّنه و نمایندگان مجلس، چه قوّه قضاییّه و هسته‌های قضایی در سرتاسر کشور؛ اینها باید به طور جدّی در جهت اجرای همین اصول و خطوط انقلاب و امام - که در واقع اجرای قانون اساسی است - بدون ملاحظه کار و تلاش کنند و نگذارند وقتشان صرف کارهای دیگر شود. اگر کسی در این دوران کوتاهی کند، هم در چشم مردم و قضاوت آنها محکوم خواهد شد، هم پیش خدای متعال مؤاخذ خواهد بود. در این دوران که مردم نهایت احتیاج را به خدمات مسؤولان دارند، نباید کوتاهی کنند. راه برای خدمت و باز کردن گره‌های اقتصادی و معیشتی مردم باز است؛ راه برای اجرای عدالت و پُرکردن شکاف طبقاتی - که در جامعه ما که اسلامی است و نباید باشد، ولی متأسّفانه وجود دارد - باز است. راههای عاقلانه و منطقی وجود دارد؛ مسؤولان باید همّت کنند. این چیزی است که روح مطهّر این بزرگوار از ما و همه مسؤولان می‌خواهد؛ همچنان که این ملت از ما می‌خواهد. یکی از مسائل مهمِ این روزها - که بحمداللَّه در کشور ما به آن خوب پرداخته شد - مسأله فلسطین است. این روزها به مناسبت سالگرد ارتحال امام بزرگوار، دوستان همّت کردند و کنفرانس بین‌المللی فلسطین را تشکیل دادند و در آن‌جا حرفهای لازم و مفیدی گفته شد. مسأله فلسطین، مهمترین مسأله دنیای اسلام است. هیچ مسأله بین‌المللی‌ای در دنیای اسلام از این بالاتر نیست؛

چون تسلّط غاصبانِ سرزمین فلسطین و قدس بر این بخش از پیکر امّت اسلامی، منشأ بسیاری از ضعفها و دشواریها در دنیای اسلام است. البته امروز امریکا شریک جرمِ اسرائیل است. رئیس جمهور امریکا که خود را به عنوان میانجی معرفی می کند، صریحاً می گوید حمایت از اسرائیل جزو سیاست خارجی ماست! او در مقابل دنیای عرب، سران عرب و امّت اسلامی، این طور آشکار و وقیحانه، جانبداری خود را از اسرائیل - که غاصب سرزمین فلسطین است - نشان می‌دهد. برادران و خواهران! امروز مبارزه مردم فلسطین روی محور خود قرار گرفته است؛ همان محوری که امید پیروزی در پیمودن آن است؛ یعنی ملت به صحنه آمده است. اسرائیل، یک رژیم جعلی و غیرقانونی و غاصب است. با زور و ظلم و ترفند آمدند یک کشور را از دست مردمش گرفتند. بنابراین هر گونه مذاکره‌ای که براساس اعتراف به وجود این رژیم باشد، نامشروع و ناپایدار است. البته امروز ملت فلسطین واقعیت صحنه را خوب درک کرده و فهمیده است که زبان زور، تنها زبانی است که اشغالگران بیت‌المقدّس و کشور فلسطین به آن معتقدند. ملت فلسطین می‌داند هر گونه مذاکره و قراردادی، برای او خسارت به بار خواهد آورد؛ لذا وارد میدان شده است. مبارزه‌ای که امروز ملت فلسطین شروع کرده است، مبارزه یک ارتش با یک ارتش دیگر نیست تا ما بگوییم او چند دستگاه تانک دارد، این چند دستگاه تانک دارد؛ او بیشتر دارد یا این بیشتر دارد. مبارزه تن‌ها و جسمها و جانهای افرادی است که از مرگ نمی‌ترسند. هر جوانِ فداکاری که در مقابل رژیم اشغالگر قرار می گیرد، به قدر یک لشکر آنها را تهدید می کند. جواب این انسان را دیگر تانک و موشک و هواپیما و هلیکوپترِ آپاچی نمی‌دهد. وقتی یک انسان - ولو یک نفر - از مرگ نترسید و خود را برای فداکاری در راه خدا و در راه وظیفه آماده کرد، برای دنیادارانِ بی‌انصاف بزرگترین خطر می‌شود. لذا شما دیدید در مقابل این جوانانِ شهادت‌طلب، امریکاییها در بالاترین سطح، صریحاً موضعگیری کردند. من می گویم این موضعگیریها فایده‌ای ندارد. این شهادت‌طلبی از روی احساسات نیست؛ از روی اعتقاد به اسلام و روز قیامت و ایمان به زندگیِ بعد از مرگ است. هرجا اسلام به معنای حقیقی خود وجود داشته باشد، این خطر علیه استکبار وجود دارد. استکبار برای تسلّط بر فلسطین مجبور است با اسلام مبارزه کند. مبارزه با اسلام، یعنی مبارزه با دنیای اسلام و این مبارزه به جایی نخواهد رسید. راه حلّ مسأله فلسطین، راه حلهای تحمیلی و دروغین نیست. تنها راه حلّ مسأله فلسطین این است که مردم واقعی فلسطین - نه مهاجران غاصب و اشغالگر - چه آنهایی که در داخل فلسطین ماندند، چه آنهایی که در بیرون فلسطین هستند، خود نظام حاکم بر کشورشان را تعیین کنند. اگر اتّکاء به آراءِ یک ملت از نظر مدّعیان دمکراسی در دنیا حرف راستی است، ملت فلسطین هم یک ملت است و باید تصمیم بگیرد. رژیم غاصبی که امروز در سرزمین فلسطین بر سرِ کار است، هیچ حقّی بر این سرزمین ندارد؛ یک رژیم جعلی، دروغین و ساخته دست قدرتهای ظالم است. بنابراین از مردم فلسطین نباید بخواهند این رژیم را به رسمیت بشناسند. اگر کسی در دنیای اسلام این اشتباه را بکند و این رژیم ظالم را به رسمیّت بشناسد، علاوه بر این‌که برای خود روسیاهی و ننگ به وجود خواهد آورد، کار بی‌فایده‌ای هم کرده است؛ چون این رژیم قابل دوام نیست. صهیونیستها خیال می‌کنند توانسته‌اند بر فلسطین مسلّط شوند و تا ابد فلسطین متعلّق به آنهاست! نخیر؛ این‌طور نیست. سرنوشت فلسطین این است که قطعاً یک روز کشور فلسطین خواهد شد. ملت فلسطین در این راه قیام کرده است. وظیفه ملتها و دولتهای مسلمان این است که این فاصله را هر چه بیشتر کم کنند و کاری کنند که ملت فلسطین به آن روز برسد. پروردگارا! تو را به اسماءِ مقدّست و به اسم اعظمت و به اولیایت سوگند می‌دهیم، دشمنان اسلام را سرکوب و منکوب کن؛ امّت اسلامی را سربلند و پیروز کن؛ ملت فلسطین و دیگر ملتهای مظلوم و مسلمان را نجات بده؛ دشمنان آنها را از سوی ملتهای مسلمان و با دست قدرتِ خود مجازات کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملت عزیز و سرافراز ما را که ایمان و صدق خود را ثابت کرده است، پیروز کن؛ او را در همه صحنه‌ها سربلند و موفّق گردان و روح مطهّر امام بزرگوار را شاد فرما. پروردگارا به محمّد و آل محمّد، قلب مقدّسِ ولیّ‌عصر را از ما راضی و خشنود کن و دعای آن بزرگوار را شامل حال ما گردان.

والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس، معاونان و کارکنان قوّه قضاییّه، در آستانه سالروز هفتم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس، معاونان و کارکنان قوّه قضاییّه، در آستانه سالروز هفتم تیر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به حضّار محترم، مسؤولان خدوم و زحمتکش قوّه قضاییّه و همچنین خانواده‌های محترم که به شهدای عزیز و عالی‌قدر هفتم تیر منتسب هستند، خوشامد عرض می‌کنم. این هم یکی از نقاط برجسته در سرگذشت قوّه قضاییّه ماست که روزهای تجلیلِ سالانه آن با هفتم تیر مصادف است و برگرفته و برخاسته از حادثه پُرشکوه شهادت است. خداوند درجات شهید عزیزمان، مرحوم آیةاللَّه «بهشتی» را رفیع فرماید و آن بزرگوار را با اولیایش محشور کند که مجاهدت بزرگی را، چه در عرصه سیاسی و اداری کشور و نظام انقلابی و چه بخصوص در عرصه قضایی آغاز کرد، که بحمداللَّه بعد هم به وسیله آقایان ادامه پیدا کرده است. شهدای هفتم تیر در موقعیّت بسیار حسّاسی هدف تهاجم کینه‌ورزانه دشمنان انقلاب قرار گرفتند. هدف، فقط شهید بهشتی نبود؛ در واقع مجموعه باارزشی از مدیران نظام اسلامی هدف بودند و مقصود این بود که نظام اسلامی را فلج کنند. این تلاشهایی که شما امروز می‌بینید یا می‌شنوید علیه نظام اسلامی صورت می‌گیرد، از سالهای اوّل شروع شده است که بحمداللَّه با مقاومت مردم تاکنون ناکام مانده است. یکی از مظاهر آن، همین مسأله هفتم تیر بود. و اما راجع به قوّه قضاییّه: اوّلاً لازم است بنده از زحماتی که در همه سطوح قوّه قضاییّه - از سطوح عالی و هیأت رئیسه قوّه تا بخشهای کارگزار و مجری و عامل و دادگاهها و قضات محترم و دیگران - کشیده می‌شود و خدماتی که صورت می‌گیرد، صمیمانه تشکّر کنم. حجم کار سنگینی که در این قوّه در جریان است، حقّاً جای سپاسگزاری و تشکّر دارد؛ بخصوص تلاشها و اقداماتی که ریاست محترم قوّه در بیاناتشان به آنها اشاره کردند و گفتند این تلاشها به آینده نگاه می‌کند و به وظایف خطیر قوّه قضاییّه ناظر است، که ان‌شاءاللَّه این کارها باید با قوّت و قدرت پیش برود. بخصوص لازم می‌دانم از رئیس محترم قوّه قضاییّه تشکّر کنم. بحمداللَّه مقام علمی و دینی و عملی ایشان، مقام رفیعی است و یکی از برکات الهی برای کشور این است که چنین شخصیتهایی، این‌گونه مسؤولیتهای خطیر و حسّاسی را بر عهده داشته باشند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز توفیقات الهی بر ایشان و دیگر عزیزان و همکارانشان بیشتر شود. قوّه قضاییّه در پیشرفت کشور به سمت هدفهای اسلامی، نقش تعیین کننده دارد. بارها تکرار شده است که اگر بخواهیم حرکتی که به سمت اهداف الهی و اسلامی و رعایت حقوق مردم ترسیم شده است، تعقیب شود، بدون ضمانت اجرا ممکن نیست و این ضمانت اجرا عمدتاً در دست قوّه قضاییّه است. این، قوّه قضاییّه است که با تخلّف و کجروی و انحراف - عمدی‌اش را به یک نحو، خطئی‌اش را به نحو دیگر - برخورد و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. در واقع قوّه قضاییّه ضامن صحّت عمل مسؤولان نظام و آحاد مردم و تأمین حقوق آنها در نظام اسلامی است. اگر ما تشنه عدالتیم، تضمین تحقّق عدالت، با سلامت و کارآمدی قوّه قضاییّه میسّر است. اگر ما برای مردم و حقوق آنها ارزش درجه یک قائلیم، تأمین این حقوق، در گرو این است که قوّه قضاییّه بتواند کار خود را با قوّت، شجاعت و بصیرت انجام دهد. نقش قوّه قضاییّه، این چنین بی‌بدیل و عظیم است. بنابراین، عضویّت و کار کردن در این قوّه، حقیقتاً یک افتخار است. هر تلاشی که در این قوّه یا در جهت همکاری و همراهی و کمک به این قوّه صورت گیرد، یک حسنه و یک کار برجسته و نیکِ عنداللَّه است. مسأله قوّه قضاییّه، مسأله کمی نیست؛ لذا همه وظیفه دارند کمک کنند تا این قوّه تعیین کننده بتواند نقش ممتاز و بی‌بدیل خود را به انجام برساند. اگر خدای نکرده این قوّه فلج باشد، هر چه دستگاههای دیگر خوب کار کنند، نخواهند توانست خلأهای ناشی از تجاوزها و سوء استفاده‌ها و قصورها و تقصیرها را پُر کنند؛ یعنی تمامیّت نظام جز به تمامیّت و کمالِ قوّه قضاییّه تحقّق پیدا نخواهد کرد. بنابراین شما می‌بینید شأن قاضی و قوّه قضاییّه در اسلام چقدر بالاست. تعبیراتی که در باب قضاء و قاضی وارد شده است خیلی عجیب و عظیم است؛ مثل «قد جلست مجلساً لا یجلسه الّا نبیّ أو وصیّ نبیّ او شقیّ(۱).» به قاضی می‌فرماید: این‌جایی که تو نشسته‌ای، یا یک پیغمبر می‌نشیند، یا منصوب پیغمبر و وصیّ او می‌نشیند، یا یک انسان شقی می‌نشیند! امر، دایر بین

این دو تـاست. این جایگاه، آن‌قـدر جایگاه والایی است که جز پیغمبر یا منصوب از قِبل پیغمبر و وصـیّ او نمی‌توانـد این‌جا بنشـیند. سلسـله مراتب قضا، این‌گونه تعیین می‌شود. اگر این‌طور نشـد، آن‌گاه مسأله شـقاوت است. بنابراین اهمیت این جایگاه است که این چیزهـا را برای آن لازم دانسـته‌اند. در این زمینه، وظایفی بر دوش قوّه قضاییّه است و وظایفی هم بر دوش کسانی است که بیرون از قوّه قضاییّه‌انـد؛ آنها هم در قبال قوّه قضاییّه وظایفی دارنـد. بنـده امروز می‌خواهـم در کلماتی کوتاه، مطلبی را به قوّه قضاییّه و مطلبی را هم به منتقـدان قـوّه قضـاییّه عرض کنم. امـا مطلب مربـوط به منتقـدان این است که انتقـاد در جـامعه چیز خوبی است؛ زیرا انتقـاد موجب می‌شود انتقاد شونـده بتواند نقاط قوّت و ضـعف خود را بفهمد و همچنین ناظران صـحنه بتوانند بفهمند. این به پیشـرفت کار کمک می‌کند. لیکن انتقاد، غیر از عیبجویی، آن هم عیبجوییِ خصـمانه است. نباید قوّه قضاییّه را تضـعیف کرد. قاضـی برای این‌که بتوانـد در جایگاه پیغمبر، درست و با اسـتقرار بنشـیند و عمل کنـد، احتیاج دارد که مورد حمایت نظام باشـد؛ بایـد احساس کنـد که حمایت و تقویت می‌شود و در چشم مردم دارای منزلت است. قاضی، منزلت در نظر عموم و حمایت از سوی مسؤولان را لازم دارد. اگر بـاب انتقادهـای غیر منطقی و خصـمانه و عیبجویانه و احیاناً با انگیزه‌های سیاسـی به سـمت قوّه قضاییّه باز شـد به این هر دو نیاز ضربه خواهـد خورد: قاضـی و دسـتگاه قضاء از چشم مردم می‌افتد و حمایت مسؤولان را هم از دست می‌دهد. آن‌وقت ما چطور در این فضا توقّع داشته باشـیم که قاضی بیاید با شجاعت بایستد و یک ظالم و متخلّف از قانون را - که هم زور و هم زر دارد - به پای میز محاکمه بکشانـد و هیـچ‌گونه تحت تأثیر او قرار نگیرد؟ این کار، آسان نیست. اگر ما بخواهیم قاضـی این شـجاعت و صـلابت و اقتـدار را داشـته باشـد که چنین بارهای سـنگینی را که از او توقّع داریم، بردارد، بایـد او و دسـتگاهی را که حامی اوست، اوّلاً مورد حمایت قرار دهیم؛ ثانیاً منزلتش را در چشم مردم حفظ کنیم. شما می‌بینید در تبلیغات دنیا معمول این است - البته نه این‌که خلافش نباشـد؛ کم است - که از دسـتگاه قضـاییِ خود تجلیـل و تعریف می‌کننـد؛ حتّی در تبلیغـات گوناگون و در فیلمها. به قاضـی مَنشـی می‌دهنـد که آدم وقتی از بطون دسـتگاههای قضایی آنها اطّلاع پیدا می‌کند، می‌بیند با این تصویری که ارائه می‌دهند، چقدر فاصـله دارد؛ اما سـعی می‌کنند قاضـی را دارای جایگاه تأثیرناپذیر، نفوذ ناپذیر، عاقل، عادل و بصـیر معرفی کنند. خیلی اوقات هم این‌گونه نیست؛ اما تبلیغات این گونه است. این برای آن است که کسـی که به دسـتگاه قضایی مراجعه می‌کند، با اطمینان خاطر مراجعه کند؛ کسـی که دسـتگاه قضـایی یقه او را می‌گیرد، حسـاب ببرد و در کـل، هیبت دسـتگاه قضایی، و پشت سـر آن، عمل دسـتگاه قضایی بتوانـد نقش خود را ایفـا کنـد. مـا که نبایـد برخلاـف این روشِ عاقلاـنه عمـل کنیم؛ دائماً دسـتگاه قضایی را تضـعیف کنیم و مورد انتقادهـای نابجا و ناوارد قرار دهیم. عرض کردیم: انتقاد یعنی سـره و ناسـره و قوّت و ضـعف را در کنار هم دیـدن. معنای انتقاد این نیست که انسان نقاط قوّت را نبیند و نقاط ضعف را هم حتّی گاهی با انگیزه‌های گوناگون ملاحظه کند. غرض؛ نباید قوّه قضاییّه را تضـعیف کرد؛ این به ضـرر همه است. هیـچ کس از تضـعیف قـوّه قضـاییّه در کشور سود نمی‌برد. بله؛ دشـمنان نظـام سود می‌برنـد؛ آنهایی که می‌خواهند هیچ کارِ نظام سامان پیدا نکند و نظام اسلامی به صورت مطلوب شکل نگیرد. بنابراین عرض ما به منتقدانِ از قوّه قضـاییّه این است که در این زمینه با انصاف، هوشـمندی، بـدون انگیزه‌های سیاسـی و بـدون غرض‌ورزی عمل شود. در غیر این صورت لطمه آن به همه وارد خواهـد آمـد. البته در کنار این، بایـد به قوّه قضاییّه کمک شود تا بتواند امکاناتی را در اختیار گیرد و کارهای لازم را انجام دهد. عرض ما به قوّه قضاییّه این است که اگر ما می‌گوییم قوّه قضاییّه تضـعیف نشود، این تضـعیف همیشه از بیرون قوّه نیست؛ گاهی تضـعیف از درون قوّه است. کسـی که داخل قوّه قضاییّه است، مسؤولیتی دارد. اگر با روش و رفتار و گفتار خود کاری کند که قوّه قضاییّه تضـعیف شود، این هم یکی از انواع تضعیف است. قوّه قضاییّه با مسؤولیت عظیمی که دارد، در همه سطوح - از بالا تا پایین - خیلی باید با دقّت و مراقبت حرکت کند. چیزی که اسـلام می‌خواهد این است که قاضـی، باتقوا و عالم و اهل اجتهاد باشد. البته این‌جا اجتهاد، یک اجتهاد مصـطلح فقهی است که حدّی از تخصّـِص علمی و فقهی را می‌طلبد. ممکن اسـت در این حـد، امروز برای کلّ دسـتگاه قضایی میسّـِر نباشد - که نیست - و قضات منصوب هسـتند؛ لیکن در کنار این، می‌توان معنای

دیگری هم برای اجتهاد فرض کرد؛ یعنی ابتکار در شناخت صحنه قضاء و نوع برخورد با جرم در چارچوب قانون. ممکن است یک قانون همه جا نسبت به همه مجرمان اقتضای مشابهی نداشته باشد؛ این‌جا هوشمندی قاضی لازم است. قاضی همچنین باید از طهارت و اخلاص و شجاعت کافی برخوردار و فهیم و بصیر باشد. در قضاء، تا آن‌جایی که ممکن شود، ما به این خصوصیّات احتیاج داریم. ما نباید سطح توقّع خود را از عرصه دادگاه پایین آوریم؛ عرصه دادگاه باید رفیع باشد. بنده بارها به مسؤولان عزیز و محترم قوّه قضاییّه در بخشهای مختلف گفته‌ام که حُکم باید آن‌چنان مستحکم و مستدل باشد که در همه سطوح قابل دفاع باشد. البته این به معنای آن نیست که در دیوان عالی کشور نقض نخواهد شد؛ چرا، ممکن است در عین حال فتوری داشته باشد؛ اما بنای قاضی در انشاءِ حُکم و رعایت قانون و استدلال در حکم - که ذهن او را به این حکم رسانده است - باید به قدری متین باشد که هر کس حُکم را دید، در دل تصدیق کند که درست است؛ هر چه عقل و سواد انسان بیشتر باشد، بیشتر تصدیق کند. در حُکم به هیچ وجه نباید وهم و ضعف و فتور وجود داشته باشد. البته این کار اقتضائاتی دارد: استفاده از کارشناسان، استفاده از دستگاههای جرم‌شناسی، استفاده از انسانهای فکور و عاقل، دقّت و صبر و بی‌نظری و بی‌طرفی، و در داخل دادگاه و هنگام طرح دعوا، نداشتن هیچ پیشداوری. اینها خیلی مهمّ است. اگر ما این چیزها را در دستگاه قضایی رعایت کنیم، بخش مهمّی از آنچه که وظیفه مسؤولان و کارکنان قضایی است، در کنار این وظیفه بزرگ و حفظ حرمت قوّه قضاییّه، صورت خواهد گرفت. یک نکته بسیار مهمّ دیگر این است که از نفوذ پول و پولدار در داخل قوّه قضاییّه باید به‌شدّت برحذر باشید و پرهیز کنید. یکی از خطرات بسیار بزرگ این است. در دنیا ثابت شده است که زورِ پول از خیلی چیزهای دیگر بیشتر است. امروز خیلی از هدفهای صهیونیستی در دنیا با قدرت پول اعمال می‌شود. یکی از بزرگترین خطرات حکومتهایی که معتقد به مبنایی هستند، این است که صاحبان پول بتوانند در ارکان حکومت اعمال نفوذ کنند. اینها همه چیز را خراب می‌کنند. هر بخشی از نظام اگر تحت تأثیر زرمندان و ثروتمندان قرار گرفت، ضایع خواهد شد. در این زمینه، از همه بدتر قوّه قضاییّه است. باید خیلی مراقب باشید خدای نکرده چنین چیزی برای این قوّه پیش نیاید و پول و پولدار و ثروتمند، با روشهایی که دارند، نتوانند اعمال نفوذ کنند. این هم یکی از وسایل استحکام است. نفوذهای سیاسی هم همین‌طور است. دستگاههای سیاسی، انگیزه‌های سیاسی و جریانات سیاسی نباید بگذارند نفوذ ایجاد شود. دستگاه قضایی اگر به دانش و بصیرت و پاکی و طهارت در عمده‌ترین ارکان خود متّکی باشد، همان مقصودی را که دستگاه قضایی به دنبال آن است، به میزان زیادی تأمین خواهد کرد. به این نکته باید توجّه داشت. البته دستگاه قضایی محتاج تعامل با دستگاههای دیگر - با قوّه مجریّه و قوّه مقنّنه - است. همچنان که ما قوّه مجریّه و قوّه مقنّنه را به همکاری با دستگاه قضایی و کمک به رفع نیازهای آن توصیه می‌کنیم، قوّه قضاییّه را هم به همکاری و همراهی با آن دو قوّه توصیه می‌کنیم. این غیر از این است که کسی تحت تأثیر دیگری قرار گیرد؛ بلکه باید سیاستها و همبستگی کلّی نظام را در ارکان و بخشهای کلان خود همواره مورد توجّه قرار دهند. باید بسیار پرهیز کرد از این‌که خدای نکرده جرائم کوچک در چشم افراد یا مؤثّرینِ قوّه قضاییّه بزرگ جلوه کند و جرمهای بزرگ، کوچک به نظر آید. یکی از چیزهایی که ملتهای گذشته و امّتهای سلف را مورد انتقام الهی قرار داده است - طبق روایت از معصوم علیه‌السّلام - همین است که گاهی جرمهای بزرگ را ندیده گرفتند و جرائم کوچک به نظرشان بزرگ آمد. البته جرم، جرم است؛ فرقی نمی‌کند و باید طبق قانون، هر جرمی - چه کوچک و چه بزرگ - تعقیب شود؛ لیکن خیلی مهمّ است که اهتمام دستگاهها به چه چیزهایی باشد. یک سال پیش بود که ما مبارزه با مفاسد اقتصادی را عرض کردیم و دستگاهها را ترغیب نمودیم که در این مبارزه جدّی باشند. اهتمام به این کار به خاطر آن است که مفاسد اقتصادی، جریان آلوده‌ای است که اگر جلوگیری و با آن مبارزه نشود، کلّ فضا را آلوده خواهد کرد. بحثِ یک جرم منفرد و تک افتاده نیست؛ برخورد با مفاسد اقتصادی برای نظام اهمیت حیاتی دارد. البته در آن نامه‌ای که به رؤسای محترم سه قوّه نوشتم، عرض کردم مراقب باشید تخلّفات مدیریّتی را که غالباً به اشتباه بر می‌گردد، با جرائمی که کسی از روی عمد مرتکب می‌شود، مخلوط نکنید. مراقب باشید اوّل، کار انجام گیرد و بعد

مردم از کاری که انجام گرفت، مطّلع شوند. جنجال تبلیغاتی نسبت به کاری که هنوز انجام نگرفته است، نه فقط مفید فایده نیست، بلکه ضررهایی هم ایجاد می‌کند. کار را بکنیم، بعد اطّلاع دهیم این کار شد - مثلاً این پرونده رسیدگی و مختومه شد، یا این طور احقاق حق گردید - نه این‌که قبل از آن که کاری صورت گیرد، جنجال کنیم که می‌خواهیم این کار را بکنیم؛ بعد هم نتوانیم، یا اشکالی پیش آید، یا معلوم شود فلان گوشه‌اش را اشتباه کرده بودیم. بنده معتقد به خبررسانی و اطّلاع‌رسانی‌ام؛ مکرّر هم به رئیس محترم قوّه و دوستان دیگر در این زمینه عرض کرده‌ام. باید افکار عمومی را مطّلع کرد و اطّلاع رسانیِ صحیح و درست انجام داد؛ لیکن اطّلاع‌رسانیِ بهنگام، بجا و به شکل متین و صحیح. امروز شما ببینید دنیا از چه ابزاری استفاده می‌کند؛ ابزارهای تبلیغاتیِ پیشرفته علیه نظام و اهداف اسلامی و علیه اصل اسلام. یک روز می‌گفتند با اسلامِ سیاسی مخالفیم؛ اما امروز اصل اسلام هم اگر در گوشه‌ای پیدا شود، برای آنها قابل تحمّل نیست! دشمن، این گونه از ابزارهای مختلف استفاده می‌کند. ما باید در این زمینه‌ها خیلی هوشیارانه حرکت کنیم. در دنیایی که بر پایه ظلم می‌چرخد، اگر ما بتوانیم عَلم عدالت را در این‌جا برافراشته نگهداریم، شما بدانید دلهای ملتها - حتّی ملتهای غیر مسلمان - مجذوب خواهد شد؛ چون همه تشنه عدالتند. امروز دنیا تشنه عدالت است. شما حرفهای دیروز رئیس جمهور امریکا را ملاحظه کنید! یک ملت را که از تمام حقوق انسانی خود بر طبق همه عرفهای بین‌المللی محروم شده، تروریست می‌خواند؛ اما دستگاه و رژیمی را که برای سرکوب و ادامه محرومیت این ملت، از تمام وسایل استفاده کرده است، مظلوم معرفی می‌کند! ظلم از این بالاتر؟! بی‌انصافی از این بیشتر؟! جلوِ چشم مردم دنیا می‌ایستند و خجالت هم نمی‌کشند؛ صریح این طور حق را ناحق و ناحق را حق جلوه می‌دهند. در بیانات این شخص، ملت فلسطین می‌شود تروریست؛ اما رژیمی که این ملت را از تمام حقوق انسانی خود - حقوق شناخته‌شده در میان همه عرفهای عالم - محروم کرده، می‌شود مظلوم و مورد تهاجم تروریسم! شما خیال می‌کنید مردم دنیا اینها را نمی‌فهمند؟ ممکن است چند صباحی با تبلیغات رنگین، بتوان افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داد؛ لیکن دیدید در اروپا و خیلی از مناطق دیگر دنیا و در قارّه امریکا و حتّی در خود کشور امریکا در این چند ماه کسانی به این روش و منش اعتراض کردند. معنای آن این است که بالأخره افکار عمومی از این زورگوییها و بی‌انصافیها و بی‌عدالتیها به جان می‌آید. افکار عمومی را می‌شود برای مدت کوتاهی از خود بی‌خود کرد؛ اما نمی‌شود به‌کلّی و برای بلند مدّت منحرف نمود. بنابراین ترفند اینها از پرده بیرون خواهد افتاد؛ کمااین‌که الان هم در دنیا بیرون افتاده است. هر کس پرچم عدالت اسلامی را بلند کند و هر کشور و نظامی که پای آن بایستد، مورد توجّه مردم است. امیدواریم خدای متعال کمک کند تا ملت عزیز و شجاع و دلاور و برومند و فداکار ایران همچنان که امروز توانسته است این پرچم را برافراشته نگهدارد، روزبه‌روز توفیقاتش افزایش پیدا کند و توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه شامل حال ملت ایران و مسؤولان و همه ما باشد و ان‌شاءاللَّه برکات و رحمت و فیوضات الهی به روح مطهّر امام بزرگوار و ارواح طیّبه شهدا، بخصوص شهدای هفتم تیر، نازل شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

الکافی، ج۷، ص۴۰۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مدیران و مسؤولان وزارت آموزش و پرورش

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مدیران و مسؤولان وزارت آموزش و پرورش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به برادران و خواهران عزیزِ مسؤول در آموزش و پرورش خوشامد عرض می‌کنم. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم حسّاسترین و مهمترین بخش اداره کشور، آموزش و پرورش است. این هم نعمتی است که خدای متعال بر شما ارزانی داشته است که اشتغال معمول زندگیتان در خدمت علم و معرفت و تربیت و پرورش کودکان و نوجوانانِ امروز - که اداره کنندگانِ فردای کشورند - باشد. خیلی جاها انسان می‌تواند مشغول کار شود و نانی هم به دست آورد؛ شاید نانی خیلی چربتر از نانی که انسان در آموزش و پرورش به دست

می‌آورد؛ اما این افتخار و قداست در همه جا نیست. از این جهت آموزش و پرورش یک نقطه ممتاز است. خدای متعال را شکر کنید که این مسؤولیت را به شما داده است و از او بخواهید که توفیق دهد ان‌شاءاللَّه این کار را کما هو حَقّه انجام دهید. دو قشر با شما سر و کار دارند که هر دو هم از قشرهای بسیار حسّاس کشور و جامعه ما و هر جامعه‌ای هستند: یکی قشر کودکان و نوجوانان و جوانان - دانش‌آموزان - یکی قشر معلّمان. وقتی شما قشر جوان را پرورش می‌دهید، در واقع نیروی انسانی کشور را تربیت می‌کنید.هیچ کشوری بدون برخورداری از نیروی انسانیِ کارآمد، عالم، عاقل و متعهّد، قادر نیست به پیشرفت نائل شود؛ ولو منابع زیرزمینی و ثروتهای گوناگون داشته باشد. ثروت اصلی برای هر ملتی، نیروی انسانی است. شما این ثروت را از حالت بالقوّه به بالفعل در می‌آورید؛ ببینید چقدر این کار حائز اهمیت است! قشر دیگری که شما مدیران و مسؤولان آموزش و پرورش با آنها سر و کار دارید، معلّمانند، که ادامه سلسله پیامبرانند. معلّمی را نباید دستِ‌کم گرفت. شما با قشر وسیع و بزرگ معلّمان که مستقیماً با دلها و مغزها و روحهای جوانان ما مواجهند و این عناصر بسیار گرانبها در دستان آنها قرار دارند، سرو کار دارید. مسؤولیت عمده آموزش و پرورش این است که بتواند با این دو قشر، آن چنان که شایسته آنهاست، تعامل کند. در مورد معلّمان، تلاشهای خوبی شده است - من وقتی گزارش وزیر محترم را نگاه می‌کردم، دیدم فعّالیتها و تلاشهایی شده است - لیکن هرچه برای معلّمان تلاش شود، جا دارد. این تلاش هم فقط مسأله معیشت نیست - اگر چه مسأله معیشت هم رکن مهمی است که باید به آن توجّه کرد - بلکه کرامت و حرمت هم مطرح است. حرمت معلّمی در جامعه باید احیاء شود؛ آن چنان که اسلام برای معلّم معیّن کرده است. گمان نمی‌کنم هیچ فرهنگ و مجرای فکری و دینی‌ای، به قدر اسلام برای معلّم اهمیت و ارزش و کرامت قائل شده باشد. ما باید کاری کنیم که معلّم در دلهای خانواده‌ها و آحاد مردم و جوانان و دانش‌آموزانمان همان کرامت و ارزش را داشته باشد. البته این، تدابیری لازم دارد. باید کارهای فرهنگی در این زمینه انجام گیرد؛ همچنان که در بخش تربیتِ معلّم باید سرمایه‌گذاری معنوی و مادّی شود و افراد برای معلّمی پرورش پیدا کنند و علم و تعهّد و تدیّن و روحیه انقلابی به عنوان ذخیره‌های حقیقی و مؤلّفه‌های اصلی شخصیت آنها به وجود آید و این افراد به مدارس بروند. در این صورت، تأثیر کار این گونه معلّمان چشمگیر خواهد بود و در چنین حالتی، کرامت و حرمت معلّم در چشمها بیشتر آشکار خواهد شد. معلّمی که عالِم و وارد است، کار خود را بلد است، در علمی که تدریس می‌کند، متبحّر است و به شیوه تعلیم آگاهی دارد، کرامت و حرمت پیدا می‌کند. این، نیمی از تلاشی است که باید انجام گیرد. نیمی دیگر از تلاش هم برای اداره زندگی اینها صرف شود. باید همین روشهایی که جناب آقای «حاجی» در آن گزارش برای من نوشته‌اند، در حدّ ممکن برای دولت - که ما توقّعِ بیشتر از حدّ امکان هم نداریم - ادامه پیدا کند. در مورد دانش‌آموز هم عرض می‌کنم: تعلیم کاری بسیار ظریف و دقیق است. تعلیم فقط این نیست که ما مجموعه‌ای از معلومات را در کاغذ بگذاریم و به دانش‌آموز بدهیم و بگوییم بخوان؛ بعد هم برهه‌ای از سال را معیّن کنیم تا بیایند امتحان دهند؛ این، تعلیم حقیقی نیست. تعلیم باید طوری باشد که ذهن را بسازد، مغز را فعّال کند و در درجه اوّل، شوق به دانستن را در دل متعلّم ایجاد نماید. کسانی که بدون شوق، رشته‌ای را می‌خوانند، هر چه در آن رشته معلوماتشان زیاد شود، کارایی آن کسی را پیدا نخواهند کرد که با شوق و ذوق به سمت آن رشته رفته است. در همه رشته‌های علمی همین طور است؛ باید این شوق و ذوق، چه در اساس معلومات، چه در رشته‌های خاص معلومات - که بناست شما پایه آن را از دوره راهنمایی بریزید و آماده کنید - در دل متعلّم ایجاد شود تا در درون او، این فعّالیت فکری و مغزی و این شوق قلبی و نیز تلاشی که معلّم شما پیش دست دانش‌آموز می‌گذارد، او را به یک عالِم واقعی تبدیل کند. فقط «علم »نیست؛ «تربیت» کنار علم حتماً هست، لذا شما آموزش و پرورشید. امور تربیتیها که از اوّل انقلاب مطرح بود و بنده هم به وزیر محترم سفارش کردم و حالا هم عرض می‌کنم، باید جدّی گرفته شود. خدا رحمت کند شهید «رجایی» و شهید «باهنر» را که عالمانه این بخش را فعّال کردند. نمی‌شود در همه سطوح این بخش را از آموزش و پرورش حذف کرد؛ باید به آن توجّه نمود. حدّاقل نیمی از کار آموزش و پرورش، پرورش و تربیت است. لذا شما می‌بینید در قرآن وظیفه انبیا،

تزکیه و تعلیم است. بعضیها از جلو قرار گرفتن «یزکّیهم» در دو آیه قرآن بر «یعلّمهم»، استفاده کرده‌اند که تزکیه از تعلیم هم بالاتر است. می‌توانـد این طور باشـد. حـدّاقل این است که تزکیه در کنـار تعلیم است؛ «یزکّیهم و یعلّمهم الکتـاب و الحکمـهٔ(۱)»؛ آن هم تعلیم کتـاب و حکمت، نه تعلیم چیزهـای پیش پـا افتاده. این در کنار تزکیه است؛ بنابراین تزکیه خیلی والاست. تزکیه، یعنی تربیت. گنجینه‌های ملت - یعنی کودکان و نوجوانان و جوانان - در دست شماست؛ هیچ گنجی از این بالاتر نیست. اگر از استعداد اینها در راه پرورش فکری و رشـد علمی اسـتفاده نشود؛ یا رشـد علمی پیـدا کنند، اما از لحاظ انسانی و اخلاقی و تربیتی انسانهای منحرف و معـوجی بـار بیاینـد؛ انسـانی بی‌اعتقـاد و بی‌اعتنـای به همه موازین اخلاقی باشـند؛ نه به ملت، نه به کشور، نه به مردم، نه به اسـلام و انقلاب، نه به خدمتگزاران و مسؤولان کشور و نه به سـرنوشت و تاریخشان هیچ اعتنایی نداشـته باشـند؛ اینها هر چه هم عالم باشـند، این علم ارزش منفی دارد؛ یعنی میزان علم هر چه بیشـتر شـد، ضـربه و ضـررش هم بیشتر خواهـد بود؛ مصـداق همـان شـعر معروف خواهنـد بود: چو دزدی با چراغ آید گُزیده‌تر برد کالا بنابراین باید برای تربیت دانش‌آموزان هم خیلی اهمیت قائل شد. البته شـنیدم در آموزش و پرورش مطرح شـده است که بخش تربیت را با تعلیم همراه کنیم تا معلّم در کلاس، تربیت هم بکند. این حرف بسـیار درستی است؛ بنـده هم معتقـدم که معلّم فیزیـک، معلّم زیست‌شناسـی، معلّم ریاضـی، یـا هر معلّم دیگری، می‌تواننـد بـا یـک کلمه و تلنگر، آن چنان تأثیری روی ذهن دانش‌آموز بگذارد و چنان تربیتی بکند که گاهی با یک کتاب نشود آن تأثیر را گذاشت؛ اما این منافاتی نـدارد با این‌که بخش تربیت با همان اسـتحکام، در آموزش و پرورش باقی بمانـد و مورد اعتنا قرار گیرد. البته این را تطوّر و پیشـرفت دهید و تکمیل کنید. پیشرفت در همه حال خوب است. ایستایی و جمود در هیچ کاری خوب نیست. باید پیشرفت کرد؛ اما بایـد قاعـده را حفـظ نمود. مسؤولاـن آموزش و پرورش، از وزیر تـا سـطح معلّم و مـدیر مـدرسه، به معنـای حقیقی کلمه برای بنـده عزیزنـد. این‌که عرض می‌کنم، تعـارف نیست. بنـابراین یک مطلب به عرایض قبلی خودم اضافه کنم: اگر بخواهیـد در کارتان موفّق باشـید، بایـد بعـد از توکّل به خـدای متعـال و مسـتقیمتر کردن و مسـتحکم‌تر کردن رابطه قلبی خودتان به طور دائم با ذات مقـدّس ربوبی، از ورود در مناقشات جناحی و حزبی - که عـدّه‌ای می‌خواهنـد در کشور ما اینها را روزبه‌روز بیشتر کننـد - پرهیز کنیـد. راز موفقیّت شـما این است. دستهایی در کار است تا سرِ مسائل هیچ و پوچ، عدّه‌ای را به جان هم بیندازد و سر موضعگیریهای گوناگونِ حزبی و جناحی و گروهی و گاهی گروهکی، افراد را با همدیگر مسأله‌دار کند؛ درست نقطه‌ی مقابل «انّما المؤمنون اخوهٌ فاصلحوا بین اخویکم(۲)». قرآن بعـد از آن کـه بحـث «و إن طائفتـان مـن المـؤمنین اقتتلـوا فاصـلحوا بینهمـا(۳)» را می‌کنـد، می‌فرمایـد: «انّما المؤمنون اخوهٔ»؛ مؤمنین به خـدا، مؤمنین به دین، مؤمنین به راه انبیا با هم برادرند. دو برادر ممکن است با هم دعوا کنند، اما تکلیف مـا چیسـت؟ «فاصـلحوا بیـن اخـویکم»؛ بیـن دو برادرتـان اصـلاح ایجـاد کنیـد. درسـت نقطه مقابـل این، عـدّه‌ای دائم می‌خواهنـد با جناح‌بنـدی و اظهـارات حزبی و ایجـاد ولاـیت حزبی(!) به تنور اختلاف افکنی و آتش‌افروزی بدمنـد. در مفهوم و معنای ولایت که جزو تعـالیم اصـلی دین و قرآن و جزو مصـرّحات قانون اساسـی است، شـبهه می‌اندازنـد و خـدشه ایجاد می‌کننـد؛ ولی به جای آن، ولایت حزبی به وجود می‌آورنـد و این تناقض وحشـتناک را ایجاد می‌نمایند. خودتان را از این مسائل برکنار بدارید. البته هر کسـی در مسائل گوناگون سیاسـی، مجاری سـیاست کشور و موضـعگیریها و گفتارهای اشـخاص دیـدی دارد و نظر پیدا می‌کند. این هیچ اشـکالی ندارد؛ باید هم انسان صاحب‌نظر باشد؛ بنده هم همیشه روی این مسأله تأکید می‌کنم که باید سیاستدان بود و قدرت تحلیل سیاسـی داشت. این یک ملت را مصونیّت می‌بخشد که بفهمد جریان سیاسی در دنیا چیست؛ یعنی می‌خواهند چه بر سر او بیاورند و او را به کجا بکشاننـد و او بایـد به کجا برود و چه بایـد اراده کنـد. اینها جزو چیزهای لازم برای ملت است و خوشبختانه ملت ما از جهت آگـاهی سیاسـی جزو ملتهای پیشـرفته است؛ اما این غیر از جناح‌بنـدی و موضـعگیری و جنجال و مناقشه سیاسـی است. از این پرهیز کنید و به کار اصـلی که آینده کشور در گرو آن است و در اختیار شـماست، بپردازید. شـما باید کاملاً بتوانید این را تدارک کنیـد. چنـد جمله‌ای هم دربـاره خصومتهایی که با جمهوری اسـلامی می‌شود، عرض کنم. این خصومتها به خاطر این است که ملت

ایران به برکت اسلام و انقلاب خواسته است روی پای خود بایستد، به دیگران تکیه نکند و تسلیم چشم و گوش‌بسته قدرتهای جهانی نباشد. بیانیه اخیر رئیس جمهور امریکا برای ملت ما و ملتهای جهان و بخصوص آگاهان و صاحبان مذاقه سیاسی در پدیده‌هایی از این قبیل، بسیار هشیار کننده است. ببینند، عبرت بگیرند و بفهمند که دشمنان، بیگانگان و طمعورزان درباره این ملت چه فکر می‌کنند. جرم این ملت فقط همین است که عرض کردیم؛ چون می‌خواهد مستقل و خارج از کمند سلطه این و آن، روی پای خود بایستد و زندگی کند - که این هم به برکت ایمان به خداست - «و ما نقموا منهم الّا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید(۴)»؛ می‌خواهند از این ملت انتقام بکشند. این بیانیه نشان‌دهنده سر در گمی مسؤولان و سیاستمداران و طرّاحان سیاسی امریکا در مقابل این ملت و این انقلاب است. آنها حقیقتاً سردرگمند و نمی‌دانند چه کار کنند. به آب و آتش می‌زنند، این طرف و آن طرف می‌چرخند، لحن خود را عوض می‌کنند و به خیال خود برای اغوای فکر جمعی ملت ایران، ترفندهای سیاسی به کار می‌زنند؛ اما همه‌اش بی‌نتیجه است. اوّلین نکته‌ای که از این بیانیه به دست می‌آید، این است که رژیم امریکا - ما با مردم امریکا کاری نداریم؛ بحث رژیم و قدرت امریکاست - هنوز اشتهای سیری‌ناپذیر خود را برای تسلّط بر این کشور از دست نداده است. هنوز به فکرند که تسلّط بیست و پنج ساله شوم و ننگین خود را که از ۲۸ مرداد سال ۳۲ با شدّت شروع شد و تا انقلاب اسلامی در سال ۵۷ ادامه داشت، داشته باشند. هنوز دست‌بردار نیستند و خواب خوشِ روزهایی را می‌بینند که رئیس این مملکت - یعنی محمّدرضای خائن و فاسد - اگر می‌خواست تصمیمی بگیرد، تا با امریکاییها مشورت نمی‌کرد، آن تصمیم را نمی‌گرفت! حتّی درباره یک وزیر، یک نخست‌وزیر و یک اقدام بین‌المللی، باید با سفیر امریکا مشورت می‌شد و او می‌گفت چه کار کنید. علی‌رغم ادّعای طرفداری از دمکراسی و آزادیخواهی ملتها که مرتّب از لب و زبان مسؤولان امریکایی صادر می‌شود و می‌گویند ما طرفدار دمکراسی و حکومت مردمی و انتخاب هستیم، همین الان امید آنها بیشتر از همه به تفاله‌های رژیم فاسد پادشاهی است. هنوز که هنوز است، از خاندان فاسد و وابسته پهلوی قطع امید نکرده‌اند و دنبال همان فرمولها هستند. انتخاب و دمکراسی و مردم‌سالاری و امثال اینها که بر زبان آنها جاری می‌شود، جزو حرفهایی است که هیچ به آن باور ندارند. البته از آنها توقّعی نیست؛ آنها به ملت خودشان هم دروغ می‌گویند، چه توقّعی هست که به ملت ایران راست بگویند و دروغ نگویند؟ نکته دومی که در این بیانیه قابل توجّه است، باز همان اشتباهات فاحش اینهاست که همیشه سعی کرده‌اند بین عناصر اصلی در کشور ما اختلاف ایجاد کنند. گویا راههای امنیتی و جاسوس مآبانه و ترفندهای دیگر، کارگر نشده و توی دهنشان خورده است. لذا رئیس جمهورشان را وارد ماجرا کرده‌اند که او بیاید بین عناصر اداره کننده کشور تفکیک قائل شود و بگوید ما این بخش را قبول داریم، آن بخش را قبول نداریم. کأنّه ملت ایران منتظر نشسته ببیند آنها چه کسی را قبول دارند، چه کسی را قبول ندارند! البته دروغ می‌گویند؛ آنهایی را که می‌گویند قبول داریم، قبول ندارند، والّا اگر ملت ایران واقعاً بداند که آنها به‌جد دنبال این هستند که اشخاص و جناحی را در کشور سرِ کار بیاورند، از لجِ آنها با آن جناح اگر مخالف هم نباشد، مخالفت خواهد کرد. البته این حیله هم کارگر نشده و نخواهد شد. رئیس جمهور محترممان در موضعگیری خود توی دهن رئیس جمهور امریکا زد. جناحهای مختلف کشور هم با این‌که در مسائل گوناگونی با هم اختلاف دارند، در این مسأله همه یک حرف زدند؛ همه به امریکاییها گفتند: فضولی موقوف! دخالت ممنوع! در امور داخلی کشور ما دخالت نکنید! ان‌شاءاللّه روز جمعه هم مردم نمایش وحدتی خواهند داد که امریکاییها را باز هم بیشتر پشیمان کنند. ان‌شاءاللّه به فضل الهی مشاهده خواهید کرد که در این روز از همه جناحها به میدان می‌آیند و راهپیمایی می‌کنند. هم مسؤولان، هم جناحهای مختلف سیاسی و هم آحاد مردم، علیه این حرف ایستادگی کردند و توقّع هم همین است. نکته دیگر این است که اینها دم از دوستی مردم و محبّت به ملتها می‌زنند! واقعاً این بخش از قضیه خیلی وقاحت لازم داشت. امریکاییها در کشورهای مختلف دنیا جنایت می‌کنند، که آخرین آن در افغانستان است. غیر از فجایع و جنایاتی که اینها در هنگام حمله به افغانستان به نام مبارزه با طالبان یا یک گروه خاص انجام دادند، پس از آن هم به طور مرتّب فاجعه‌آفرینی می‌کنند؛ بمباران

می کننـد، دهها نفر را می کشـند، بیش از صـد نفر را مجروح می کننـد؛ بعـد هم می گوینـد اشـتباه شد، ولی ما عذرخواهی نمی کنیم! کاروان مردم را که برای شرکت در مراسم سیاسی خود راهیِ کابل بودند، بمباران می کنند، بعد می گویند ما خیال کردیم اینها جزو فلان گروه هستند که برای خرابکاری می آینـد! این، مردم‌دوستی آنهاست. فجایع اینها در فلسطین، فجایعی است که ما نظیر آن را در قضایـای دوران اسـتعمار هم کمتر سـراغ داریم. این کشـتار و فـاجعه‌آفرینی و جنـایت در فلسطین - که بلاشک در این جنایات، امریکا شـریک قطعی است - در دوران سـیاه اسـتعمارِ مسـتقیم هم کمتر دیده شد. خیلی جاها اسـتعمارِ مستقیم بود - هند، الجزایر و کشورهـای دیگر - امـا کـاری که امروز صهیونیسـتهای وحشـی و دور از انسانیّت و دور از مفاهیم اخلاقی و انسانی با مردم فلسـطین می کننـد، از همـه اینهـا بالاـتر است. بلاشـک حـدّاقل نیمی از ایـن فجـایع مربـوط بـه امریکاییهـاست؛ وزر و وبـالش بـه گردن امریکاییهاست؛ آنها هسـتند که تشویق می کنند؛ آنها هسـتند که مرتّب حق را به اینها می‌دهند و اعلام می کنند که ما از اینها حمایت می کنیم. در چنین شـرایطی، رئیس جمهـور امریکـا که عملاًـ در رأس فتنه قرار دارد - البته این‌که واقعاً او در سیاسـتهای پشت پرده امریکـا چقـدر تـأثیر دارد، مـا نمی‌دانیم - می آیـد و از مردم دوستی و علاـقه به ملتهـا و پیشـرفت آنهـا دم می‌زنـد! این واقعاً وقاحت می‌خواهـد. نکتـه دیگر این است که می گویـد مردم ایران تمایـل به پیشـرفت و ترقّی دارنـد. در این شـکّی نیست و سـخت هم کـار می کننـد. مردم و مسؤولان ایران بعـد از انقلاب، میـدان را برای پیشـرفت و ترقّی باز دیدند و تلاش می کنند؛ اما این شـما هستید که نمی‌خواهیـد؛ شـما که دشـمن ملت ایران هستیـد، به هیچ وجه این پیشـرفت را برنمی‌تابید؛ لذا مانع تراشـی می کنید. ببینید در صـحنه بین‌المللی و در زمینه‌هـای اقتصـادی، سیاسـی و امنیتی چقـدر رژیم ایالات متّحـده امریکا علیه ملت و نظام مردمی ایران دسـیسه‌چینی کرده است. می گویـد ملت ایران مثل بقیه ملتهای دنیا پیشـرفت می‌خواهنـد. بله؛ پیشـرفت می‌خواهند. فقط این هم نیست؛ ملت ایران مثل اکثر ملتهای دنیا از شـما متنفّر است؛ این هم یک واقعیت است. یکی دو ماه قبل از این، نظرخواهیها را منتشـر کردند؛ معلوم شـد در کشورهـای اسـلامی و کشورهـای منطقـه آسـیا و خاورمیـانه، منفـورترین دولتهـا در چشـم مردم، دولـت امریکـاست. ایـن دیگر مخصوص ملت ایران نیست؛ ملت ایران در نفرت از شـما با دیگر کشورها شـریک است. شـما ببینیـد یک روز بود که فقط در ایران پرچم امریکـا یا آدمک رئیس جمهور امریکا و یا نماد امریکایی را آتش می‌زدنـد؛ اما امروز کجای دنیا این کار را نمی کننـد؟ حتّی در اروپا و کشورهای آسـیایی هم پرچم امریکا را آتش زدند. شـما در دنیا بدنامید. رژیم دیکتاتور و مستبد بین‌المللی امریکا در دنیا بـدنام و منفـور اسـت؛ این ابراز نفرت، مخصـوص ملت ایران نیست. البته خیلی از ملتهـا جرأت نمی کننـد؛ به خـاطر این‌که بعضـی از حکومتها مانعنـد. ملت و حکومت ایران به فضل پروردگار شـجاعند؛ لـذا آزادانه و بـدون هیـچ قیـد و بندی، احساسات خود را علیه امریکا ابراز می کنند و «مرگ بر امریکا» را جزو شعارهای اصلی خود قرار داده‌اند. رئیس جمهور امریکا ادّعا می کند طرفدار جناحی به نام اصـلاح‌طلب در ایران است. دروغ می گوییـد! اوّلاً شـما طرفـدار هیچ جناحی از جناحهای معتقد به انقلاب نیستید. ثانیاً طرفدار اصلاح هم نیستید. هر اصلاحی بخواهد در این کشور انجام گیرد، یقیناً برخلاف نظر رژیم دیکتاتور و مستبد و سلطه‌جوی بین‌المللی امریکـاست. ثالثاً اگر بر فرض چیزی به نام اصـلاحات باشـد که نسـخه آن را شـما برای مردم ایران بنویسـید، آنها این اصـلاحات را اصلاحات امریکایی خواهند دانست و آن را در زباله‌دان می‌اندازند. بزرگترین حرکت اصلاحی را در این کشور، انقلاب اسلامی و امام بزرگوار این ملت انجام دادند. امروز هم هر حرکتی که در جهت تحکیم پایه‌های انقلاب و اعمال قانون اساسیِ مترقّی و مدرن مـا انجـام گیرد، بلاشـک یـک حرکت اصـلاحی است و مردم از آن حمـایت می کننـد. هر کـاری که از لحاظ علمی، دینی، عملی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسـی در جهت پیشـرفت مردم ایران باشد، یک حرکت اصـلاحی است و مردم از آن حمایت می کنند. اساس اصـلاحات این است که ما با فقر و فساد و تبعیض مبارزه کنیم. هر اصـلاحاتی - اگر واقعاً اصلاحات باشد - بر محور این می‌چرخد. بـدترین فسادهـا در جـامعه، رواج فقر و افزایش شـکاف بین فقیر و غنی است. بـدترین فسادهـا در جـامعه این است که کسانی دچار فساد مالی و اقتصادی شونـد و از بیت‌المالِ مردم برای منافع شخصـی و پُرکردن جیب خود تغـذیه کنند. بزرگترین فسادها این اسـت

که در اجرا و اعمال قانون در جامعه تبعیض باشد و به شایستگیها و صلاحیتها و قابلیتهای افراد توجّه نشود. همان فقر و فساد و تبعیضی که بارها عرض کرده‌ایم، مردم تأیید کردند که مبارزه با اینها، همان اصلاحات واقعی است. این را مردم می‌خواهند؛ اما امریکاییها این را نمی‌خواهند؛ رئیس جمهور امریکا به هیچ وجه چنین چیزی را در داخل کشور نمی‌خواهد. آنچه امروز در مواجهه با این خصومتها برای ملت ایران مهم است، در درجه اوّل، اخوّت و برادری است. هر چه می‌توانند، این اختلافات را کم کنند؛ مردم را در علاقه و امیدی که به نظام اسلامی دارند، راحت بگذارند و امید آنها را مخدوش نکنند. متأسّفانه عدّه‌ای زمینه‌هایی را درست می‌کنند برای این‌که دشمن امیدوار شود. رئیس جمهور امریکا خیال می‌کرد که روز ۱۸ تیر در تهران علیه نظام اسلامی قیام خواهد شد؛ اما دانشجویان ما با آگاهیِ خود امید دشمن را ناامید کردند. در کشور ما، دانشجو و مسؤولانش آگاهند. آحاد ملت با آگاهی خود نمی‌گذارند دشمن سوءاستفاده کند.دشمن، بد و اشتباه فهمیده است. برادران و خواهران عزیز! آنچه صلابت این ملت را حفظ خواهد کرد، عبارت است از وحدت حول محور ایمان و انقلاب؛ این چیزی است که دشمن را ناامید می‌کند. آنها خیال می‌کنند ما برای استحکام نظام خود دنبال سلاح کشتار جمعی و دنبال اتم و این چیزها هستیم. اشتباه می‌کنند؛ این هم تحلیل غلط و اطّلاعات نادرستی است. ما می‌دانیم آن چیزی که بمب اتم هم در آن کارگر نمی‌شود، عبارت است از یک ملت مصمّم، عازم، مؤمن، متّحد و یکپارچه؛ این است که کسی نمی‌تواند بر آن فائق شود و غلبه پیدا کند، والّا مگر از اوّل انقلاب تا به‌حال با ما دشمنی کم بوده است؟ مگر ما از اوّل انقلاب تا الان بمب اتم داشته‌ایم؟ آنچه عزّت و کیان این ملت را حفظ کرد؛ نظام اسلامی را سربلند و نام امام را جاودانه کرد، ایمان و عزم راسخ این مردم و ایستادگی و وحدت و یکپارچگی آنها بود. نکنند بعضیها برخی از ساده‌لوحیها و نسنجیده‌کاریها را مرتکب شوند و بعضی حرفهای نسنجیده را بگویند و بعضی موضعگیریهای نسنجیده را اتّخاذ کنند و مردم را ناامید سازند! ضعفی در فلان دستگاه وجود دارد، فوراً نظام اسلامی را زیر سؤال ببرند که چرا این ضعف در این دستگاه هست. دستگاهها، دولتها و مجموعه‌های کاری، کارِ خوب دارند؛ اشتباه و خطا و کار بد هم دارند که باید اصلاح شود؛ این چه ربطی به ترکیب و هندسه نظام اسلامی دارد که بعضی نسنجیده‌گویی می‌کنند؟ خیلی اوقات در این نسنجیده‌گوییها، غرض هم نیست؛ بلکه نادانی است؛ نادانیهایی است که دشمن از آن استفاده می‌کند. این «نادانِ دوست» که در ادبیات و اشعار ما وجود دارد، یعنی همین. ممکن است دوست هم باشند، اما نادانند. حرفی می‌زنند که نظام اسلامی را زیر سؤال می‌برد؛ حرفی می‌زنند که مردم را نسبت به آینده خود ناامید کنند؛ چرا آخر؟! این مردمِ با نشاط، پُرامید و پُرتوان که این همه گردنه‌ها را پشت سرگذاشته‌اند، می‌توانند به قلّه برسند؛ چرا اینها را ناامید می‌کنید؟! اگر به قویترین کوهنوردها هم در وسط راه بگویند کمرت می‌شکند، پایت می‌شکند، سرت می‌شکند، چشمت کور می‌شود، نمی‌توانی و می‌لغزی، در حقیقت مردّدش می‌کنند. چرا باید ملت ایران را در پیمودن راه شرف و عزّت و اعتلایی که در پیش گرفته، مردّد کرد؟! این قدر مسؤولان دلسوز و علاقه‌مند تلاش و کار می‌کنند؛ بدنه عظیم مسؤولان در سطوح مختلف تلاش می‌کنند؛ چقدر اخلاصها وجود دارد که بنده و امثال بنده کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم به این همه اخلاص و کار مخلصانه احاطه پیدا کنیم؛ فقط خدا می‌داند. انسان همه اینها را ندیده بگیرد و روی آنها خط بطلان بکشد و تمام دستگاه را زیر سؤال ببرد! اینها دیگر همان چیزهایی است که خدای متعال باید انسان را از بعضی از لغزشها محفوظ بدارد. باید از خدا خواست که انسان دچار لغزش نشود. هر چه آدم بالاتر باشد، لغزش او خطرناکتر است. با هم خوب و مهربان باشید؛ به هم حُسن ظن داشته باشید؛ به مسؤولان نظام حُسن ظن داشته باشید. ما گفتیم با فساد مبارزه می‌کنیم - این یک نقطه روشن در نظام است - اما عدّه‌ای می‌خواهند این را به نقطه تاریک تبدیل کنند و بگویند فساد همه جا را گرفته است. نه آقا ! فساد همه جا را نگرفته است. باید با فسادِ کم هم - هر جا بود - مبارزه کرد. ممکن است روزنامه‌ای بردارد یک مورد فساد را درشت کند؛ مگر همه جا فساد هست؟ فساد در گوشه‌هایی وجود دارد. انسانها لغزش دارند و دچار گناه می‌شوند؛ باید با این گناه مبارزه کرد. ما وقتی گناهکاریم که با فساد - ولو کمِ آن - مبارزه نکنیم؛ چون گسترش پیدا خواهد کرد. مبارزه با فساد لازم است؛ اما ناامید کردن

مردم که بگوییم فساد همه جا را گرفته، یک خطای واضح و ناشی از نادانی و فریب‌خوردگیِ کسانی است که آدم می‌داند خودشان آدمهای مغرضی نیستند؛ مغرضان که جای خود دارند. از خداوند متعال می‌خواهیم توجّهات خود را روزبه‌روز بر این ملت بزرگ افزایش دهد. از خداوند متعال می‌خواهیم دعای بقیۀاللَّه ارواحنافداه را شامل حال این ملت بزرگ کند و دعای آن بزرگوار و ادعیّه صالحان و نیکان را در حق مسؤولان خدمتگزار و این ملت بزرگ مستجاب فرماید. پروردگارا ! به همه ما توفیق خدمتگزاری به دین، انقلاب و این را ملت عنایت کن. پروردگارا ! دشمنان این ملت را ناکام و منکوب کن. پروردگارا ! کسانی که بدخواه این ملت و این کشور و انقلابند، اگر قابل هدایتند، آنها را هدایت کن، والّا از سرِ راه این ملت بردار. والسّلام علیکم و رحمۀاللَّه و برکاته --

-- ۱) آل عمران: ۱۶۴ جمعه: ۲ ۲) حجرات: ۱۰ ۳) حجرات: ۹ ۴) بروج: ۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای ستادهای نماز جمعه سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای ستادهای نماز جمعه سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه شما برادران و خواهران عزیز که از نقاط مختلف کشور تشریف آورده‌اید، خوشامد عرض می‌کنم. خدمتگزاری در این نقطه و شغلی که شما در خدمت به دین و مسلمین برای خود انتخاب کرده‌اید، افتخار بزرگی است. بنده هم خدا را شکرگزارم که امروز توفیق پیدا کردم با شما برادران و خواهران خدمتگزار، این دیدار صمیمانه را داشته باشم. ایّام شهادت صدّیقه کبری سلام‌اللَّه‌علیهاست و امیدواریم همه شما و همه ما و ملت ایران مشمول توجّهات و عواطف آن بانوی بزرگ دو عالم قرار گیریم. خدمت به نماز جمعه، خدمت به دین و تقواست؛ چون نماز جمعه برای گسترش تقوا و روح دینی در مردم است؛ همچنان که خدمت به نماز جمعه، خدمت به آگاهیِ سراسری ملت ایران است؛ چون نماز جمعه یک عملِ صرفاً عبادی نیست؛ عملی است که در ذات و ترکیب خود، آگاهی بخش است؛ هم اجتماع عظیم مسلمانان را هر هفته تشکیل می‌دهد و به رخ دوست و دشمن می‌کشد و هم به وسیله خطیب جمعه، اوضاع و احوال سیاسی برای آنها تشریح و تبیین می‌شود. حقیقتاً نماز جمعه در اسلام ترکیب عجیبی است؛ از یک طرف، توصیه مردم به تقوا و پاکدامنی و اعراض از هواهای نفسانی است و از طرف دیگر، آگاه کردن مردم از جریانهای سیاسی و توطئه‌های دشمنان و نیازهای دوستان و اوضاع دنیای اسلام است. قدر این فریضه عظیم را باید خیلی دانست. امروز به برکت انقلاب اسلامی و با هشیاری امام بزرگوارمان، نماز جمعه به یک سنّت پایدار در کشور تبدیل شده است. قبل از نظام اسلامی، مردم ما با معنا و حقیقت نماز جمعه آشنا نبودند. این لطف خدا بر ملت ما بود - و یکی از برکات انقلاب اسلامی محسوب می‌شود - که ما توانستیم این دریچه دلگشا به سمت معنویّت و آگاهی را به روی خود باز کنیم. البته ائمّه محترم جمعه و دست‌اندرکاران اقامه نماز، بیشترین نقش را در خدمت‌رسانیِ این فریضه به مردم دارند و همه این خدمات هم مشکور است. هم شما کارکنان و زحمتکشان و خدمتگزاران ستادهای نماز جمعه در فیض‌رسانیِ این فریضه بزرگ به مردم سهیم هستند و هم ائمّه محترم جمعه و مسؤولانی که در مراکز به امور نمازهای جمعه رسیدگی می‌کنند، در این فیض‌رسانی سهیمند. این را باید قدر دانست. مردم هم باید نماز جمعه را قدر بدانند و ائمّه جمعه و دیگر دست‌اندرکاران هم باید جاذبه‌های نماز جمعه را روزبه‌روز بیشتر کنند. نسل جوان ما تشنه حقیقت، فهمیدن و آگاه شدن است. نمازهای جمعه باید بتواند این تشنگی را به نحو نیکوتر رفع کند. باید به نیاز عمومی نسل جوان پاسخ داد. اگر با نگاه متدبّرانه‌ای به اوضاع کشور خود و گذشته و آینده آرمانی آن نگاه کنیم، نقش نماز جمعه و اهمیت این فریضه را بیشتر درک خواهیم کرد. پایه همه خیرات در جامعه، تقواست. تقوای فردی؛ یعنی هر کس بین خود و خدا سعی کند از جاده صلاح و حق تخطّی نکند و پا را کج نگذارد. تقوای سیاسی؛ یعنی هر کس که در کار سیاست است، سعی کند با مسائل سیاسی صادقانه و دردمندانه و از روی دلسوزی برخورد کند. سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب

اسلام نیست. سیاست یعنی اداره درستِ جامعه؛ این جزو دین است. تقوای سیاسی، یعنی انسان در میدان سیاست، صادقانه عمل کند. تقوای اقتصادی؛ یعنی اگر هر کس برای گذران زندگی و ضمناً آباد کردن محیط خود مجبور است تلاش اقتصادی داشته باشد، راه درست را انتخاب کند. غصب کردن، حرام‌خوری، دست‌اندازی به مال دیگران - بخصوص به اموال عمومی - از دستاورد عمومی مردم به نفع جیب خود استفاده کردن و احیاناً زرنگیهایی که علی‌الظّاهر در چارچوب قانون هم می‌گنجد، اما خود انسان می‌داند که باطن آن چقدر فاسد و تباه است، اینها خلاف تقوای اقتصادی است. تقوای اجتماعی؛ یعنی برخورد با مردم در محیطهای مختلف - چه محیط کسب، چه محیط معاشرت، چه محیط خانواده، چه محیط مدرسه و دانشگاه، چه محیط اداری - همراه با انصاف و خدا ترسی و امانت و صداقت باشد. اگر این نمونه‌ها در جامعه تحقّق پیدا کند و عملی شود، اکثر مشکلات مادّی و معنوی مردم برطرف خواهد شد. تقوا و پرهیزکاری، یعنی گستره وسیع عملهای خوب، اقدامهای خوب، فعلهای خوب و تَرکهای خوب. یکی از مهمترین سرفصلهای نماز جمعه، توصیه به تقواست. البته این‌گونه تقوا، فقط با گفتن و توصیه کردن تحقّق پیدا نمی‌کند. هر چند گفتن و توصیه کردن، نقش مهمّی دارد و نباید از نقشِ بیان و نصیحت و انذار و تبشیر که شغل پیغمبران است، غافل بود؛ اما توصیه واقعی به خود ما - چه ما به عنوان خطیب جمعه، چه ما به عنوان کارکنان و خدمتگزاران نماز جمعه، چه ما به عنوان طرّاحان و راه‌اندازان بخشهای مختلف نماز جمعه - این است که در عمل و رفتار خود حدّاکثر تلاش را بکنیم که این تقوا فقط در زبان ما ظاهر نشود؛ بلکه در عمل ما هم ظاهر شود. ببینید؛ در اسلام عزیز اینها راههای خیلی طبیعی برای هدایت و اداره درست جامعه و کشور است. در بخش آگاهی‌رسانی هم مسأله بسیار مهمّ است. در نماز جمعه، مردم باید با جریانات و مسائل جهان اسلام آشنا شوند و حقیقت را بفهمند. این مطلب همیشه همین‌طور بوده است، اما امروز از همیشه مهمتر است؛ چرا؟ چون دستگاههای سلطه‌طلب و مستکبران دنیا پول خرج می‌کنند برای این‌که بتوانند حرف دروغ و شایعه پراکنی و فریب و ترفندهای گوناگونِ تبلیغی خود را به گوش مردم دنیا برسانند و افکار آنها را از راه حق منحرف کنند. چقدر در دنیا خلاف حق گفته می‌شود! رادیوهایی که این طور پول خرج می‌کنند و بودجه‌های دولتی برای آنها می‌گذارند، برای این است که افکار مردم را در نقطه یا نقاطی از دنیا از جاده حقیقت منحرف کنند و مطالب را به آنها وارونه تحویل دهند و چون انسان دنبال تشخیص و فهم خود راه می‌افتد، فهم مردم را عوض کنند تا مسیر آنها عوض شود. در چنین شرایطی، آگاه کردن مردم خیلی مهمّ است. این‌که بنده مکرّر به مطبوعات و رسانه‌ها توصیه می‌کنم که با مسائل کشور مسؤولانه برخورد کنند، به خاطر همین است. دشمن می‌خواهد مطالب خود را در بین مردم به‌دروغ و فریب منتشر کند. ما نباید عامل دشمن شویم و کار دشمن را آسان کنیم و همان چیزی را که او می‌خواهد در فضای فکری و فرهنگی جامعه ما به وجود آورد، در داخل کشور به وسیله مطبوعات، رسانه‌ها و تریبونها به خورد مردم دهیم. این خطای بسیار بزرگی است. اگر عمداً و با توجّه صورت گیرد، خیانت بزرگی است و اگر از روی غفلت باشد، خطای بزرگی است. باید خیلی آگاه و مراقب بود. امروز شگرد سلطه‌طلبی امریکا و دستگاههای جهنّمیِ صهیونیستی در دنیا همین است. شما ببینید در فلسطین اشغالی بدترین جنایتها و هولناکترین کشتارها را علیه مردم مظلوم و مغصوب فلسطین انجام می‌دهند؛ اما در افکار عمومی، فلسطینی را ظالم، و مهاجم و جلّادِ فلسطینی را مظلوم جلوه می‌دهند! امروز این‌گونه از تبلیغات بهره می‌برند. دشمنان علیه هر چیزی که با سلطه‌طلبی و منافع نامشروع آنها تقابل داشته باشد، تبلیغات می‌کنند. در داخل کشور ما هم همین‌طور است. راهی که اینها برای مقابله با این ملت بزرگ و عظیم‌الشّأن و این نظام و کشور عزیز ما در پیش گرفته‌اند و تشخیص داده‌اند، همین تبلیغات است. اینها می‌دانند که اگر در این کشور مداخله نظامی کنند، این ملت آن‌چنان توی دهنشان خواهد زد که پشیمان شوند. می‌دانند که محاصره اقتصادی و تلاشهای اقتصادی هم که تقریباً بیست‌وسه سال است علیه ما اعمال می‌کنند، اثر چندانی ندارد. محاصره اقتصادی موجب می‌شود که نیروهای مؤمن و با اخلاص و پُراستعدادِ داخل کشور، بیشتر به تحرّك وادار شوند و تلاش کنند؛ کمااین‌که در دوران جنگ تحمیلی که ما را محاصره کردند و ملت ما به ابزارهای جنگی احتیاج داشت، جوانان و

مغزهای متفکّر ما دنبال ساخت ابزارهای جنگی رفتند و چیزی را که آن روز لازم داشتند، تولید کردند. در بخشهای گوناگونِ دیگر هم همین‌طور است. وقتی ملتی را محاصره کنند، آن ملت بیشتر به خود و درون خود متوجّه می‌شود و سعی می‌کند از استعداد درونی خود استفاده نماید. پس محاصره اقتصادی هم فایده آن‌چنانی ندارد. البته به ملت لطمه می‌زنند؛ لیکن آن چیزی که آنها می‌خواهند، تأمین نمی‌شود. به طور خلاصه، دشمنان به چند چیز امید بسته‌اند که هم ملت ایران و هم عناصر سیاسی باید به آن توجّه کنند. اوّلین هدف آنها این است که ملت را نسبت به نظام اسلامی دلسرد و ناامید کنند؛ بیشترِ تبلیغات و شایعه‌پراکنی آنها متوجّه به این هدف است. نقطه دومی که به آن امید بسته‌اند، این است که بتوانند اعتقادات و ایمان مردم را که موتور حرکت آنها در گردنه‌های سخت بوده است، خاموش کنند و از مردم بگیرند. هدف سوم این است تا آن‌جایی که می‌توانند، کاری کنند که مشکلات معیشتی مردم - که دستگاههای اجرایی و مسؤولان دولتی و غیره تلاش می‌کنند آنها را برطرف کنند - حل نشود. از یک طرف با شایعه‌پراکنی و تبلیغات سوء علیه نظام و انقلاب و امام و ارزشهای انقلابی، مردم را بدبین و ناامید کنند؛ از طرف دیگر با تلاشهای گوناگون مانع از اصلاح امور مردم شوند و نگذارند مشکلات مردم برطرف گردد؛ از یک طرف هم هر ضعفی که در کشور وجود داشته باشد - ولو ضعفهایی که مدیران اجرایی و دولتها دارند - آن را به نظام اسلامی نسبت دهند. با مجموع این کارها می‌خواهند این ملت را که پشتوانه واقعی و حقیقی این انقلاب و نظام است، از انقلاب و نظام جدا کنند. البته سعی خود را کرده‌اند، ولی مسلّم است که نخواهند توانست. مردم، ایمان و پایبندی خود را به دین، اعتقادات و ارزشهای والای اسلامی نشان داده‌اند و امروز از الفاظ به ظاهر زیبایی که دشمنان این ملت بر زبان جاری می‌کنند، فریب نمی‌خورند. شما می‌بینید امروز در تبلیغات امریکاییها و اظهاراتشان - نه فقط در سطح رسانه‌ها، بلکه در سطح رؤسا و نمایندگان و رئیس جمهورشان و دیگران - از اصلاحات در ایران اسم آورده می‌شود. اصلاحات، کلمه قشنگی است. آن اصلاحی که امریکاییها می‌خواهند در ایران انجام گیرد، عین فساد است. آنها می‌خواهند نظام جمهوری اسلامی را که تبلور ایمان مردم و استقلال‌خواهی آنهاست، از بین ببرند. اصلاحات به نظر امریکاییها یعنی از بین رفتن نظام جمهوری اسلامی. آنها می‌خواهند ملت ایران روی خون شهدای خود قدم بگذارد، ایمان و عقاید و باورهای خود را لگدمال نماید، به تاریخ و گذشته خود پشت کند و در مقابل فشار سیاسی و تبلیغاتی تسلیم شود. آنها با هر اصلاح واقعی در این کشور مخالفند. شما ببینید وقتی مبارزه با فساد مطرح می‌شود و دستگاههای اجرایی و قضایی در راه مبارزه با فساد اقدام می‌کنند، از طرف همین دستگاههای تبلیغاتیِ دشمنان و عواملشان در داخل، علیه این حرکت، جنجال و هیاهو شروع می‌شود. اینها طرفدار اصلاحند؟! مبارزه با فساد را با انواع تهمتها متّهم می‌کنند، برای این‌که انجام نگیرد؛ چرا؟چون این، یک کار اساسی در کشور است. ما سال گذشته مسأله اشتغال را مطرح کردیم؛ امسال هم روی آن تأکید نمودیم و جلسات متعدّدی تشکیل شد و مسؤولان دولتی با جدّیت دنبال این کار را گرفتند. اما دشمنان برای این‌که حواس مسؤولان را پرت و ذهنها را به جاهای دیگر منعطف کنند، انواع و اقسام کارهای خباثت‌آمیز و رذالت‌بار را در تبلیغات خود انجام دادند تا موضوع اشتغال، اصلاح معیشت مردم و رفع بیکاری از جوانان کشور تحقّق پیدا نکند. از نظر امریکا، اصلاح‌طلبان، نقابدارانی هستند که به خیابانهای تهران بیایند و شیشه‌های مغازه مردم را بشکنند یا اتومبیل مردم را آتش بزنند! هرکس در هر گوشه‌ای از کشور علیه مصالح این ملت، انقلاب و امام حرفی بزند، از نظر آنها اصلاح‌طلب است! من اصرار دارم که جناحهای سیاسی، حساب خود و شعارهای خود را از حساب امریکا جدا کنند و روشن نمایند که آنچه امریکاییها می‌گویند، چیست و آن چیزی که آنها می‌خواهند، چیست. اصلاحات باید تعریف شود. اصلاح واقعی در این کشور این است که فقر ریشه‌کن شود؛ تبعیض وجود نداشته باشد و فساد اداری و اقتصادی نباشد. در راه این چیزها مانع‌تراشی می‌کنند؛ آن‌گاه برای ملت ایران دل می‌سوزانند! امروز مردمی‌ترین حکومتی که ما می‌شناسیم، حکومت جمهوری اسلامی است. پایه‌های این حکومت، فقط آراء مردم نیست؛ آراء و عواطف و ایمان مردم پایه‌های نظام مقدّس جمهوری اسلامی است. مقدّس است به خاطر این‌که با ایمان مردم سروکار دارد و با آن پیوند و گره خورده است. درعین‌حال

می گویند این نظام، غیر مردمی است! همینها هستند که از نظامهای کودتایی، استبدادی و کشورهایی که هرگز هیچ مجلس و آراء و انتخاباتی به خود ندیده‌اند، حمایت می کنند. همینها هستند که از اسرائیل غاصب، با این همه جلّادی، حمایت می کنند. امروز امریکا صلاحیت ندارد راجع به مردم‌سالاری حرف بزند. دولت امریکا صلاحیت ندارد راجع به اصلاح کشورها سخنی بر زبان جاری کند؛ خود آنها کانون فسادند. امروز بزرگترین مبارزه با امریکا، کار کردن و تلاش نمودن و مجاهدت برای اصلاح امور کشور است؛ امریکاییها این را نمی‌خواهند. مسؤولان دولتی و بخشهای مختلف باید برای ایجاد اشتغال و مبارزه با فساد و باز کردن گره‌های امور معیشت مردم و رونق دادن به اقتصاد کشور، حقیقتاً کار و تلاش کنند. هر کس در این زمینه‌ها مجاهدت و کار کند، بزرگترین مبارزه را با امریکا کرده است؛ چون امریکاییها نمی‌خواهند گره‌های این کشور و این ملت باز شود؛ آنها می‌خواهند این مشکلات بماند. مسؤولان دولتی باید فرصت کار را خیلی مغتنم بشمارند؛ فرصت حقیقی این است. تأمین کردن کشور در مقابل تهدید امریکا به این است که مسؤولان دولتی هرچه می‌توانند، برای مردم صادقانه کار کنند و این فرصت را مغتنم بشمارند. گاهی انسان از بعضیها می‌شنود که اسم فرصت را می‌آورند، اما مرادشان فرصت تسلیم در مقابل امریکاست: آقا! فلان فرصت را از دست دادیم(!) چه فرصتی؟ تسلیم شدن در مقابل زورگویی و زیاده‌طلبیِ یک جهانخوار و یک قدرت متکبر، هیچ افتخاری ندارد و هیچ وقت فرصت محسوب نمی‌شود. هر چیزی که برای این کار فرصت تلقّی شود، برای منافع ملی یک تهدید است؛ فرصت نیست. فرصت، یعنی فرصت کار برای مردم. فرصت، یعنی فرصتِ مقابله کردن با عوامل و ایادی و ابزارهای امریکا و دشمنِ در داخل کشور. نمونه‌ای از آن را شما ملاحظه کردید و از رسانه‌ها شنیدید(۱)؛ اینها ایادی مرموز دشمنند. این همان چیزی است که من از هفت، هشت سال قبل مرتّب به مسؤولان فرهنگی هشدار داده و گفته‌ام که سرانگشتان دشمن برای تسخیر فرهنگی کشور و استحاله فکری مردم تلاش می کنند. الان ببینید اعترافها و حقایق آشکار می‌شود. مسؤولان دولتی و قضایی باید با کسانی که شایعه پراکنی می کنند و دروغ به خورد مردم می‌دهند، برخورد کنند. تعجّب این است؛ بعضیها با حرکت مبارزه با فساد هیچ همراهی نمی کنند، بلکه با آن معارضه هم می کنند. همینها شایعه فسادِ فراگیر را منتشر می کنند؛ یعنی هم مردم را بدبین می‌نمایند، که گویا الان موج فساد همه جا را گرفته است؛ هم عملاً ـ در مبارزه با فساد - در همان جاهایی که فساد هست - اخلال می کنند. این دیگر نمی‌تواند قابل گذشت باشد. هم دستگاههای دولتی - قوّه مجریه - هم قوّه قضاییّه و هم مجلس باید به وظایف خود بیشتر توجّه کنند. مسؤولیت رهبری در قبال مردم این است که مسؤولان قوای سه‌گانه را به وظایف حقیقی خود توجّه دهد و اگر یک وقت خواستند حرکتی بکنند که به انحراف نظام و کشور منتهی می‌شود، به آنها هشدار و تذکّر دهد. مسؤولیت امور جاری کشور به عهده دستگاههای ذی‌ربط است - دولت، قوّه قضاییه و مجلس - اما مسؤولیت رهبری فراتر از اینهاست؛ مسؤولیت بسیار سنگینی هم هست. آن‌جایی که مسؤولان و مدیرانِ قوّه مجریّه، قوّه قضاییّه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی بخواهند حرکتی را شروع کنند که با اهداف نظام اسلامی معارض است، رهبری باید در مقابل آنها سد شود و به فضل الهی خواهد شد. این‌که بوقهای تبلیغاتی استکباری علیه رهبری بسیج شوند و بعضی از عوامل داخلی از روی غفلت یا خدای نخواسته از روی آگاهی با آنها همصدا شوند، موجب نمی‌شود که انسان این مسؤولیت عظیم الهی را از یاد ببرد. ما به قیامت و سؤال الهی و مؤاخذه الهی اعتقاد داریم؛ مؤاخذه زید و عمرو اهمیتی ندارد. ملت بزرگ ما نشان داده که پای اسلام و انقلاب و ارزشهای اسلامی ایستاده است؛ درست هم فهمیده است. امور این کشور را جز اجرای مقرّرات عادلانه و فاخر اسلامی چیز دیگری حل نخواهد کرد. جلوِ سلطه دشمن و تسلّط دیکتاتوریِ ظالمانه‌ای را که دشمن می‌خواهد در این کشور برقرار شود، هیچ چیزی جز اسلام نمی گیرد. دشمن می‌خواهد در کشور هرج و مرج شود؛ بی‌ایمانی باشد؛ بی‌اعتمادی به حکومت باشد و در سایه این هرج و مرج و اغتشاش، یک دیکتاتوری مثل دیکتاتوریِ رضاخان را سرِ کار بیاورد؛ همان چیزی که یک بار در اوایل این قرن در دوره رضاخان و یک بار هم در ۲۸ مرداد در ایران تجربه شد. ۲۸ مرداد هم همین طور شد؛ گروهی از ایادی داخلی آنها تبلیغات و جنجال و هیاهو راه انداختند و اغتشاشگران به

خیابانها ریختند. به دنبال آن، کنار زدن روحانیت و ناامیدی مردم و آمدن امریکا بود و دیکتاتوریِ سخت و سیاه دوران محمّدرضا آغاز شد. امروز می‌خواهند آن کارها را بکنند. البته مردم بیدارند و امروز آن روزها نیست. امروز، روزی نیست که امریکا بتواند مثل ۲۸ مرداد، یا انگلیس مثل دوران رضاخان عمل کند. جوانانی که در این کشور برای دفاع از اسلام آماده هستند، این خانواده‌ها، این پدر و مادرها، این زن و مرد مؤمن و آگاه و غیور، امروز ملتی را تشکیل داده‌اند که اسوه و نمونه ملتهاست. ملتهای دیگر به شما نگاه می‌کنند و از شما تعلیم و پیام می‌گیرند. تا شما سرِ پا ایستاده‌اید - که ان‌شاءاللَّه به فضل الهی همیشه همین‌طور خواهد بود - امید و شوق ملتهای مسلمان به اسلام روزبه‌روز بیشتر خواهد شد و ان‌شاءاللَّه پایه‌های استکبار به دست ملتهای اسلامی متزلزل خواهد شد و فرو خواهد ریخت. از خداوند متعال می‌خواهیم لطف و فضل خود را بر شما عزیزانی که از نقاط مختلف تشریف آورده‌اید و بر همه ملت ایران نازل کند و توجّهات ولیّ‌عصر ارواحنافداه را شامل حال شما قرار دهد و روح مطهّر امام بزرگوار و ارواح طیّبه شهدا را با اولیایش محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) اشاره به حوادث هجدهم تیرماه ۱۳۸۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت، به مناسبت هفته دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت، به مناسبت هفته دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ایّام ولادت با سعادت حضرت صدّیقه طاهره سلام‌اللَّه‌علیها و همچنین حلول هفته دولت را به شما دوستان عزیز که سنگینی بار این مسؤولیت بزرگ را بر دوش خود احساس می‌کنید و مشغول فعالیت و تلاش هستید، تبریک عرض می‌کنم. بیاناتی که دوستان کردند و گزارشی که داده شد، خیلی خوب و برای بنده هم مفید بود. تفصیل و تشریح این گزارشها و ارائه اطّلاعات دقیق و آمارهای صحیح به افکار عمومی، بسیار مفید و کار لازمی است. از این‌که دوستان این گزارشها را تهیه و بیان کردند تشکّر می‌کنیم؛ مخصوصاً بیانات جناب آقای «خاتمی» بسیار خوب، درست و روشن بود. آنچه من می‌خواهم عرض کنم این است که دولت در واقع فعّالِ اصلی در صحنه کشور است و هر گونه موفّقیتی که برای دولت به‌وجود آید، موفّقیت نظام اسلامی است. اگر خدای نکرده برای دولت در فعّالیتهای گوناگونش، رکود یا توقّف یا ناکامی پیش آید، این ناکامی و عدم موفّقیت هم برای اصل نظام تلقّی خواهد شد. این حقیقت چند بُعد پیدا می‌کند. نمی‌شود بین نظام و دستهای اجراییِ نظام تفکیک کنیم؛ نمی‌شود بگوییم ما دولتی بی‌توفیق و بی‌برنامه داریم؛ اما نظاممان کارآمد و موفّق است. توفیقات نظام، در توفیقات دولت - به عنوان بخش اصلی اداره‌کننده کشور - تجسّم پیدا می‌کند. یک بُعد این مسأله این است که هیچ کس نباید از این حقیقت غفلت کند که آرزوی موفّقیت دولت، یک آرزوی انقلابی و ملی است. همه کسانی که دلسوزند و به سرنوشت کشور و نظام علاقه‌مندند، باید آرزو و دعا و تلاششان این باشد که دولت در بخشهای مختلف، توفیقاتی را که شایسته زمان و شایسته نیاز کشور است، به دست آورد. اگر فرض کنیم کسی به خاطر اختلاف سلیقه یا اختلاف فکر یا برخی تحلیلها و استنتاجهای سیاسیِ طبعاً غلط، آرزو کند دولت در کار خود موفّق نشود، یا در عمل برای عدم موفّقیت دولت کاری بکند و حرکتی انجام دهد، این به‌هیچ‌وجه پذیرفته نیست. البته معنای این حرف آن نیست که ما بگوییم هیچ‌کس حق ندارد از دولت انتقاد کند؛ چون انتقاد به معنای تضعیف نیست. انتقاد اگر دلسوزانه و منصفانه باشد، کمک هم می‌کند. اگر انتقادی دلسوزانه هم نبود، بالاخره دانسته می‌شود. در مقابل حرکت دولت، اگر یک وقت عیبجوییِ غیرمنصفانه‌ای هم بشود، نخواهد توانست افکار عمومی و واقعیّتهای بیرونی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین من نمی‌خواهم انتقاد را منع کنم؛ اما تخریب را چرا. تخریب به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست. با هیچ توجیهی کسی نمی‌تواند خود را قانع نماید که دولت را تخریب کند. البته شما مسؤولان دولت هم که بخشهای گوناگون در اختیارتان است، از انتقاد نه بترسید، نه خشمگین و ناامید شوید. این‌طور هم نباشد که اگر روزنامه یا شخصی به بخشی از بخشهای دولت یا به کاری که دولت پدید می‌آورد، انتقاد می‌کند، مسؤولان آن بخش یا

مسؤولان دولتی سراسیمه شوند. گاهی اوقات انسان می‌بینند یک حالت سراسیمگی در اینها پیدا می‌شود؛ نه، به‌هیچ‌وجه سراسیمه نشوید؛ بالاخره انتقاد وجود دارد. معروف است می‌گویند: «من صنّف استهدف(۱)»؛ کسی که یک کتاب بنویسد، هدف قرار می‌گیرد. حالا یک کتاب نوشتن کجا و دهها کتاب فعّالیت کردن و حرکت کردن و اقدام کردن کجا؟ بالاخره راه مورد انتقاد قرار نگرفتن این است که انسان به کنج انزوایی بخزد و هیچ اقدامی نکند، یا اگر مسؤولیتی می‌پذیرد، خدای نکرده به لوازم آن مسؤولیت عمل نکند تا مثلاً کسی به انتقاد از او نپردازد و برخلاف توقّع او کاری صورت نگرفته باشد. نه؛ بالاخره حرکتی صورت می‌گیرد؛ ممکن است مخالفان و منتقدانی داشته باشد. ممکن است یک اقدام شما کسانی را بحق یا بناحق عصبانی کند و آنها چیزی بگویند. وقتی کار شما مبتنی بر مقدّمات منطقی است، باید آن را ادامه دهید. البته موانعی هم سرِ راه دولت و سرِ راهِ هر کار سازنده‌ای وجود دارد؛ کمااین‌که از اوّل انقلاب تا امروز موانعی سرِ راهِ کلّ نظام وجود داشته است. موانع نباید کسی را بترساند. هنر مدیریّت همین است که از موانع عبور کند. موانع نه باید انسان را متوقّف کند - فضلاً از این‌که به قهقرا بکشاند و به عقب برگرداند - نه باید انسان را مأیوس نماید و بگوید چون در مقابل ما این مانع به‌وجود آمد، پس نمی‌شود جلو رفت. نه؛ باید مانع را از بین برد یا از مانع عبور کرد یا یک راه غیرمواجه با مانع جستجو نمود. نباید مانع را بزرگ کرد و گفت نمی‌شود کار کنیم. نه؛ باید کار و تلاش کرد. به نظر من اصلِ قضیه این است که ما اگر در کار خود احساس مسؤولیت داشته باشیم و کار را بر مبانی منطقی استوار کنیم، چنانچه نقصی هم در کار به وجود آید، علاوه بر این‌که خدای متعال ما را مؤاخذه نخواهد کرد - چون «لا یکلّف اللّه نفساً الّا وسعها(۲)» - مردم هم ما را مؤاخذه نخواهند کرد؛ مردم هم خلاف توقّعشان نخواهد بود. ما باید تلاش خود را بکنیم و کار را بر پایه منطقی استوار سازیم. وقتی می‌گوییم پایه منطقی، معنایش این نیست که حتماً و صددرصد درست است؛ نه، ممکن است منطق ما درست هم نباشد؛ اما باید تلاشمان را برای جستجو از یک منطقِ درست آغاز کنیم و کار را بر پایه درستی استوار سازیم و مشورتهای لازم را هم بکنیم. البته نقش هیأت وزیران در این زمینه خیلی مهمّ است. من مکرّر، هم به جناب آقای خاتمی، هم قبل از ایشان به رئیس جمهور محترم قبلی و دوستان دیگر گفته‌ام: هیأت وزیران در زمینه بحثهای منطقی و کارآمد و منجر و منتهی به تصمیم‌گیری، خیلی می‌تواند نقش داشته باشد. باید قدر هیأت وزیران را دانست. البته گاهی هم موانع قانونی‌ای وجود دارد؛ یعنی یا نقص قانون داریم - که طبعاً باید مراکز قانونگذاری این را برطرف کنند - یا اصطکاک قانونی وجود دارد. مثلاً فرض بفرمایید یک جا یک اقدام، وظیفه قوّه قضاییّه است که باید انجام دهد؛ اقدامی هم وظیفه وزیر یا مجموعه هیأت دولت یا فلان مرکز دولتی است که باید انجام دهد؛ اینها در این‌جا با هم اصطکاک پیدا می‌کنند. در قانون بشری، از این قبیل اصطکاکها کم نیست؛ این هم راه حل دارد؛ این‌طور موانع را هم می‌شود برطرف کرد. می‌شود با تفاهم بین قوا، گفتگوی بین مسؤولان قوا و تنظیم صمیمانه و واقعی روابط - نه تنظیم شکلی و برای از سر باز کردنِ آنچه در قانون اساسی آمده - موانع را برطرف کرد. تجربه ما این است که در مواردی، حتّی آن‌جایی که به نظر می‌رسیده گره‌های دشوار و کوری وجود دارد، وقتی مسؤولان بالا و ارشد، با صداقت و مسؤولیت‌پذیری وارد میدان شدند، مشکلات بتدریج حل شده و می‌تواند حل شود. بعضی از موانع از نوع اصطکاکهایی است که به وجود می‌آید. اینها را می‌شود برطرف کرد. تصوّر من این است که امروز چیزی که در کشور ما از هر طرف نگاه می‌کنیم، مورد نیاز است، مضاعف کردن و بهینه کردن تلاشهاست. ما سرمایه خوبی داریم. مسؤولان دولتی - یعنی شما برادران و خواهرانی که این‌جا حضور دارید - افراد مؤمن، انقلابی و علاقه‌مند به کار و علاقه‌مند به انقلابند و رئیس جمهور محترم هم بحمداللّه شخصیتی هستند که همّت ایشان این است که اهداف نظام اسلامی را تحقّق ببخشند. کار هم صورت می‌گیرد؛ یعنی واقعاً دولت در مدّت مسؤولیت خود - چه این دولت با این ترکیب، چه با ترکیبِ اندک متفاوتی که در دولت اوّلِ آقای رئیس جمهور وجود داشت - کارها و تلاشهای زیادی کرده است. البته من باز هم تکرار می‌کنم: کارهایی که شما کردید، خیلی از آنها به اطّلاع مردم نرسیده است. از اظهاراتی که مردم می‌کنند، از شکایتهایی که می‌نویسند و از مراجعاتی که دارند، انسان می‌فهمد خیلی از

آنها از بسیاری کارها در صحنه فعّالیت عظیم و همه‌جانبه‌ای که این کارخانه بزرگ - که اسمش دولت است - انجام می‌دهد، واقعاً مطّلع نیستند. حتّی بعضی از افراد صاحب‌نظر، نخبه و کسانی که نظراتشان مورد اعتنا و اعتماد است، اظهاراتی می کنند که نشان می‌دهد از خیلی کارها خبر ندارند؛ این نقصِ تبلیغات شماست. با این‌که روی روابط عمومیها کار شده، اما به نظرم می‌رسد اطّلاع‌رسانیِ درستی از کارهای فراوانی که صورت گرفته، انجام نمی‌گیرد. اعتقادم این است همین تلاشی را که انجام می گیرد، با کم کردن اصطکاکهای میان‌بخشی که در داخل دولت وجود دارد و همکاریهای فراوان و لازم بخشهای مختلف دولتی، باید مضاعف و در واقع بهینه کرد، والّا شما زحمت می کشید، کوشش می کنید، ساعات زیادی وقت می گذارید و کار را دنبال می کنید. باید دید آن‌جایی که ناهماهنگی بین بخشهای مختلف وجود دارد، کجاست؛ آن‌جایی که سیاستِ بخشی یک قسمت، اقدام یا سیاست بخش دیگر را کُند و یا احیاناً خنثی می کند، کجاست. انسان چنین مواردی را مشاهده می کند. مواردی را من، هم از اظهارات جناب آقای خاتمی، هم از اظهارات دوستان مشترک در دولت - در ملاقاتهایی که با من دارند - و هم در گزارشهای گوناگون می‌بینم که باید این‌طور چیزها به حداقل برسد؛ یعنی در بین بخشهای مختلف باید هماهنگی باشد. صداقت و مسؤولیت‌پذیری باید در مدیران وجود داشته باشد. هنر یک مدیر این است که مسؤولیت‌پذیری داشته باشد. بر مبنای یک پایه منطقی، کار را انجام دهید و مسؤولیتش را هم به گردن بگیرید؛ بگویید این کار را کردم، مسؤولیتش هم با من است. از مسؤولیت نباید هراس داشت. آن چیزی که پیش خدای متعال و پیش مسؤولان ارشد نظام و پیش مردم عذر واقعی شمرده می‌شود، همین است که انسان بگوید من این اقدام را بر این اساس منطقی کرده‌ام. پس باید یک اساسِ منطقیِ قانونی وجود داشته باشد، که ملاک هم قانون است. بنابراین هیچ مشکلی نباید وجود داشته باشد. امروز یک جریان تبلیغاتیِ آشکار در دنیا وجود دارد که عمده تلاش آن برای این است که نظام و به تبع نظام، دولت را ناکارآمد جلوه دهد. همین تبلیغاتچیهایی که گاهی اوقات بخشهای مختلف نظام را به محافظه کار و اصلاح طلب تقسیم می‌کنند و می‌گویند ما طرفدار این بخش هستیم، مخالف آن بخش هستیم؛ این را تأیید می‌کنیم، آن را چه می‌کنیم؛ هرگز شنیده نشده که مثلاً بیایند بگویند وزارت صنایع ایران این اقدامات موفّق را انجام داده است. آیا شما در رادیوها و تبلیغات بیگانه، چنین چیزی شنیده‌اید؟ یا بیایند بگویند در ایران مثلاً صدوبیست سد در دست بررسی یا اجراست. هرگز نمی‌آیند بگویند آمار دانشجو در کشور این تزاید عجیب را داشته یا کشور دارای موفّقیتهای علمی بوده است. اینها را هیچ وقت بیان نمی‌کنند؛ با این‌که اینها کار همان مجموعه‌ای است که آنها می‌خواهند در یک حصّه جداگانه بگذارند و بگویند ما از آن حمایت می‌کنیم. هدف چیست؟ هدف این است که از مجموع، به سود نیّات پلید و اهداف خصمانه خود و علیه نظام اسلامی استفاده کنند. اگر در یک بخش حتّی موفّقیتی هم وجود داشته باشد، اینها حاضر نیستند به آن اعتراف کنند؛ اما اگر نقطه ضعفی وجود داشته باشد، همان را بزرگ می‌کنند - متعلّق به هر جناحی باشد - و به نظام نسبت می‌دهند. بنابراین امروز یک جریان تبلیغاتی وجود دارد و هدفش این است که نظام و دولت و قوّه قضاییّه و مسؤولان بخشهای گوناگون را ناکارآمد جلوه دهد؛ می‌خواهد مردم را مأیوس و دست‌اندرکاران و مدیران نظام را در سطوح مختلف دلسرد و دلمرده کند. شما باید با این جریان مبارزه کنید. در درون تشکیلات خود به مدیرانی که زیردست شما هستند، نشاط و امید بدهید و آنها را وادار کنید کار را زیاد کنند. البته یک مقدار هم با پیگیری، کارها درست می‌شود. خوشبختانه در مجموع دستگاه دولت، بخشهایی برای پیگیری وجود دارد که اطّلاع پیدا کردم جناب آقای «عارف» بعضی از پیگیریها را انجام می‌دهند. اینها خیلی لازم است. اگر از طرف شما دستوری صادر می‌شود، اگر باید اقدامی صورت گیرد، اگر باید مصوّبه‌ای اجرا شود، نباید بگذارید شما را از پیشرفت آن بی‌خبر بگذارند؛ یعنی باید دائم سؤال و پیگیری کنید. این خودش ایجادِ نشاط می‌نماید و در رگهای دولت خون جاری می کند. یکی از نکاتی که می‌خواهم بار دیگر روی آن تأکید کنم - البته در جلسات خصوصی با مسؤولان مختلف قوّه مجریّه این را مطرح کرده‌ام، ولی الان هم باز می‌خواهم مجدّداً تکرار کنم - این است که مسأله مبارزه با فساد را جدّی بگیرید. ببینید! شما می‌نشینید برای کارهای سازنده

برنامه‌ریزی می‌کنید، تأمین سرمایه می‌کنید، صرفه‌جویی می‌کنید، برای این‌که بتوانید تعدادی شغل در فعّالیتهای صنعتی یا کشاورزی یا خدماتی یا ساختمانی و غیره به وجود آورید؛ اما بعد از گوشه‌ای نقبی زده شود، یک شخص یا یک باندِ سودجو وارد میدان شود و همه یا بخش مهمی از چیزی را که شما به عنوان سرمایه ملی می‌خواهید استحصال کنید و به سود کشور به کار بزنید، بمکد واز بین ببرد و به سود خودش استحصال و مصادره کند. این چیز خیلی خطرناک و واقعاً نگران کننده‌ای است و این وجود دارد. در بخشهای مختلفِ کاری کشور، عدّه‌ای می‌خواهند مقابله با فساد را توجیه کنند؛ یک عدّه هم متقابلاً می‌خواهند فساد را بزرگ نمایند. به نظر من هر دو غلط است. بالأخره در همه‌جای دنیا انسان فسادپذیر است. هر انسانی اگر مراقب خود نباشد، فسادپذیر است. این‌که این همه در قرآن، نهج‌البلاغه و روایات روی تقوا تکیه شده، به خاطر همین است. تقوا یعنی مراقبت از خود، برای این‌که انسان فاسد و منحرف نشود. وقتی مراقبت از خود نباشد، هر انسانی قابلیّت این را دارد که لغزش و فساد پیدا کند. بنابراین در گوشه و کنار باید وجود فساد را محتمل دانست. البته در جاهایی هم روشن است که وجود دارد. ما نباید فساد را توجیه و یا در بیان آن مبالغه کنیم. عدّه‌ای خیال می‌کنند فساد همه جا را گرفته؛ این چیزی است که متأسّفانه باز دستهای تبلیغاتی بیگانگان آن را دنبال می‌کند. وقتی بحث مبارزه با فساد مطرح می‌شود، یک فصل در این باب صحبت می‌کنند - می‌گویند این کار سیاسی است، هدف سیاسی دارد و سیاسی‌کاری است - تا اصل مبارزه با فساد را زیر سؤال ببرند. فصل دیگر، تبلیغات دروغین در باب تعمیم و گسترش فساد است. پیداست که هدف این است که هم افکار عمومی دلسرد و مأیوس شود و هم مبارزه با فساد واقعاً صورت نگیرد. وقتی نهضتِ مبارزه با فساد شروع می‌شود، هر کس بیاید در مقابل آن بایستد و بگوید نخیر، چنین چیزی نیست و این کار، سیاسی است و اگر در جایی برخورد شد، این را به سیاسی‌گری متّهم کند، به نظرم به این جریان تبلیغاتی کمک کرده است. من می‌خواهم این کار را خود دولت بکند. به مناسبت هفته دولت، یکی از دوستان برای من یادداشتی نوشته - یادم نیست از کجا و کی بود - و گفته بودند در همه جای دنیا مبارزه با فساد، کار دولت است؛ چرا ما قوّه قضاییّه را مسؤول این کار می‌کنیم؟ من به این حرف معتقدم. معتقدم مبارزه با فساد، در درجه اوّل کار خود دولت است؛ بخصوص که دولتمردان سطح بالای ما - یعنی شما وزرای محترم، معاونان محترم رئیس جمهور و بقیه مسؤولان سطح بالای کشور - افراد پاکی هستند. شما می‌خواهید پاک کار بکنید؛ بنابراین می‌توانید خودتان مبارزه کنید و بکنید. بخش قضا مربوط به مرحله آخرِ کار است. در قدیم می‌گفتند: آخرین دارو، داغ کردن است: «آخر الدّواء الکیّ(۳)». قبل از آن‌که به داغ کردن برسد، انسان انواع و اقسام دواها را به کار می‌برد؛ اگر خوب نشد، آن وقت محل زخم را داغ می‌کند، والّا تا وقتی می‌تواند با مرهم و مراقبت و تنظیف، بیمار را معالجه کند، محل زخم را داغ نمی‌کند. در بخشهای اقتصادی، پولی، صنعتی، خدماتی و دیگر بخشهای تولیدی و آن‌جایی که بخصوص معاملات خارجی و کلان وجود دارد، حضور شما حقیقتاً به عنوان مدّعی و معارضِ فساد و مفسد تلقّی شود. وقتی با این جدیّت دنبال رفع فساد رفتید، در جایی می‌بینید باید به قوّه قضاییّه بگویید ما از شما می‌خواهیم به این قضیه رسیدگی کنید. در این صورت با میل و خواست و مطالبه شما، قوّه قضاییّه وارد میدان خواهد شد. وقتی شما مبارزه نکنید، طبعاً وضع طور دیگری خواهد شد. من می‌خواهم خواهش کنم که حتماً مسأله مبارزه با فساد را جدّی بگیرید و دنبال کنید. این‌که ما دو سه سال قبل گفتیم اصلاحات واقعی در کشور، مبارزه با فقر و فساد و تبعیض است، هر روز که می‌گذرد، اعتقاد بنده به این مسأله راسختر می‌شود. هیچ اصلاحی در کشور بدون پرداختن به این سه مقوله اساسی و بنیانی ممکن نیست صورت گیرد؛ اینها مادرِ همه اصلاحات است و باید بالاخره در کارها به این قضیه بپردازید. نکته آخری که می‌خواهم عرض کنم، این است که حضور دشمن را در پشت پرده فرهنگ و سیاست جدّی بگیرید. این یک واقعیّت است و هرچه می‌گذرد، این حقیقت که دشمن در مقاصد پلید خود، امید زیادی به مقوله فرهنگ و مسائل سیاسی دارد، بیشتر واضح و آشکار می‌شود. نباید غافلانه و ساده‌لوحانه بعضی از پدیده‌ها را جدای از علّت و بریده از عامل اصلی‌اش تلقّی کرد و به این و آن نسبت داد. حقیقتاً دشمنان می‌خواهند از فضای فرهنگی کشور علیه انقلاب، نظام و دولت استفاده کنند. باز مجدّداً

تأکید می کنم: هم به مردم اطّلاع‌رسانی کنید، خبر دهید و پیشرفتها را بگویید؛ هم اگر واقعاً موانعی وجود دارد، آنها را هم شفّاف با مردم در میان بگذارید. صرف این که ما بگوییم موانعی در کار هست، مردم را قانع نمی کند و آنها نمی‌پذیرند. اگر واقعاً موانعی وجود دارد و کسانی هستند و جریانی موجود است که نمی گذارد شما کار کنید، این را شفّاف و صریح به مردم بگویید. یا این است که حقیقتاً معلوم می‌شود این شخص یا این افراد یک حرکت مجرمانه انجام می‌دهند و نمی گذارند مسؤولان یا دولت کار کنند، که در این صورت باید به این جرم رسیدگی شود، یا این است که آن طرف هم منطقی دارد. بالاخره یا باید او را متقاعد کرد یا او شما را متقاعد کند. این را در معرض افکار عمومی بگذارید و صریح و روشن و شفّاف با مردم در این زمینه‌ها صحبت کنید. به نظر من این به پیشرفت کار کمک می کند. خدای متعال قدرت و اراده لایتخلّف خود را بر پیروزی اسلام و مسلمین قرار داده است؛ نشانه‌ها همه حاکی از این است. ملت عزیز ما با تلاش و مجاهدت خود و با گذشت و فداکاری‌ای که کرد، توانست رحمت الهی را هم در پیروزی انقلاب و هم در تداوم انقلاب و گسترش و تقویت روزافزون نظام تا امروز، جلب کند. همه قرائن این را نشان می‌دهد. اگر ما در خود، ضعف و نقص و خللی مشاهده کنیم که خدای نکرده مانع جلب رحمت الهی شود، در اخلاص این مردم هیچ تردیدی نداریم که این موجب جلب رحمت الهی است. مردم ما، خوب و مؤمن و بااخلاصند. اراده الهی بر این است که ان‌شاءاللّه پرچم اسلام روزبه‌روز در چشمهای مردم بیشتر جلوه کند. من از افراد مطّلع - کسانی که در محافل فرهنگی و دانشگاهی و علمی دنیا و بخصوص در کشورهای اسلامی حضور دارند - مکرّر این مطلب را شنیده‌ام که بدون مبالغه و بدون این که بخواهند خوشامد بگویند، این حقیقت را می گویند که امروز در دنیا - بخصوص در دنیای اسلام - جلوه نظام اسلامی روزبه‌روز بیشتر می‌شود. قدرتهای غول‌پیکر جهانی این همه علیه انقلاب رجزخوانی و آن را تخریب می کنند؛ درعین‌حال شما نگاه کنید ببینید اقبال مجموعه آحاد ملت و جوانان به انقلاب و علاقه آنها به مبانی انقلاب چقدر زیاد است؛ به مسؤولان چقدر اظهار ارادت و علاقه می کنند؛ در میدانهایی که حضورشان لازم است، حضور پیدا می کنند. اینها همه نعمتهای بزرگ الهی است؛ باید اینها را شکر کرد و قدر دانست و در جهت اراده و سنّت الهی حرکت کرد و همه نیروی خود را شکرگزارانه مصرف نمود. من از یکایک شما دوستان به خاطر زحماتی که می کشید و تلاشی که می کنید و دلسوزیهایی که دارید، تشکّر می کنم. امیدوارم خدای متعال به شما قوّت دهد و کمک کند تا بتوانید ان‌شاءاللّه هرچه بیشتر و متمرکزتر تلاش خود را در جهت اهداف انقلاب به حرکت درآورید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------ ۱) مستدرک الوسائل: ج۱، ص۶۲ ۲) بقره: ۲۸۶ ۳) نهج‌البلاغه: خطبه ۱۶۸: «و اذا لم اجد یدّا فآخر الدّواء الکیّ.»

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم اوّلاً به شما برادران و خواهران عزیز، فرماندهان ایثارگر و با اخلاص سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از سراسر کشور زحمت کشیدید و تشریف آوردید و همچنین علمای محترم و معزّزی که در یگانهای سپاه به خدمات تعلیمی و دینیِ خود مشغول هستند، خوشامد عرض می کنم. همچنین حلول ماه مبارک رجب را که ماه اولیای خداست و اعیاد مبارکی در این ماه وجود دارد، به یکایک شما و به خانواده‌های محترمتان تبریک می گویم. آنچه در دیدار این مجموعه کم‌نظیر و کمیاب که این‌جا حضور دارید، در درجه اوّل به ذهن انسان متبادر می‌شود، احساس قدردانی و ستایش است. این همان مجموعه‌ای است که در کنار برادران شهیدش، در طول هشت سال بلکه بیشتر، این کشور را از تهاجم زورگویانه و ظالمانه و متجاوزانه دشمنان مصون نگه داشت. نیروهای مسلّح ما این کارنامه درخشان را در پرونده خود دارند و این هرگز کهنه نخواهد شد. شما سپاهیان و همچنین بسیج و ارتش و همه نیروهای

فعّال، اگر جز همان حضور هشت‌ساله، هیچ نقطه درخشان دیگری در سابقه خود نداشتید، برای افتخار و سربلندی و احساس عزّت، کافی بود. چه تن‌های پاک، چه جانهای منوّر، چه زبانهای ذاکر، چه دستهای بخششگر و چه انسانهای والا و فرشته‌گون که در طول این هشت سال، از میان جمع شما، با همه وجود خود، این کشور و این ملت و ناموس تاریخیِ این ملت را محفوظ نگه داشتند و پاداششان را هم گرفتند: به ملکوت اعلی عروج کردند؛ بعضی هم به شرف جانبازی نائل آمدند؛ جمع کثیری هم امروز بحمداللَّه در جامعه ما حضور دارند که شما و بقیه برادران مبارز و مجاهدِ دوران دفاع مقدّس هستید. این اوّلین احساسی است که انسان به ذهنش می‌رسد. نکته این‌جاست که تجلیل از سپاه، تجلیل از یک شیءِ تاریخی و موزه‌ای نیست. بعضی این‌طور می‌خواهند. بعضی می‌خواهند از سپاه تجلیل و به آن احترام کنند؛ اما مثل شیئی که متعلّق به دوران گذشته است و در موزه نگهداری می‌شود. چنین تجلیلی از سپاه، غلط اندر غلط است. سپاه یک موجود زنده است؛ متعلّق به دوران تاریخیِ ویژه هم نیست. همین است که در یک دوران تاریخیِ ویژه که پای امتحان به میان آمد، سپاه امتحان خوبی داد. این یک پلّه از یک نردبان تکامل و تعالی معنوی است. از این حوادث، همیشه برای یک ملت می‌تواند پیش آید. هیچ وقتی نیست که یک ملت بتواند مطمئن و خاطر جمع باشد که امتحانِ دشوار برای او پیش نمی‌آید. یک انسان هم همین‌طور است. انسانها هم هیچ‌وقت نباید خاطرجمع باشند که همین الان در صراط بسیار حسّاس و دقیقِ یک امتحان قرار ندارند. این است که دائم باید مراقب بود. تقوا یعنی همین؛ مراقبت دائمی. جمع سپاه هم همین‌طور است. این‌که ما همیشه سفارش می‌کنیم آمادگیها را حفظ کنید، فقط آمادگی رزمی نیست. عامل اساسی‌تر، آمادگیهایی است که می‌تواند آمادگی رزمی را به خدمت گیرد: دلها، انگیزه‌ها، ایمانها، معرفتها و عشقی که همه وجود انسان با آن حرکت می‌کند. این را باید آماده نگهداشت. اگر این آمادگی بود، آن‌گاه آمادگی رزمی به کار می‌آید. اگر این آمادگیها نبود؛ نه سلاح، نه تجهیزات، نه انضباط، نه سایر آمادگیهای پادگانی و استقراری و غیره به کار نخواهد آمد. اصل، این است و این همان نقطه‌ای است که سپاه را در آن دوره ممتاز کرد و بحمداللَّه همیشه این امتیاز را حفظ کرده است و به فضل الهی حفظ خواهد کرد. چیزی که شما پاسدار آن هستید، چیست؟ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. انقلاب، یک حرف و یک حرکت دفعی نیست؛ یک حرکت مستمرّ است و اقتضائاتش در زمانهای مختلف، متفاوت است. کسانی که با انقلاب دشمنی می‌کنند، با آنچه در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ اتّفاق افتاد، دشمن نیستند؛ آن که گذشت و رفت؛ آنها با یک موجود زنده حیّ و حاضر دشمن و مخالفند. پس انقلاب تداوم و حضور دارد. وقتی انقلاب را مثل یک کتاب باز کنید، در درون آن، فصول و سطور معرفت وجود دارد: معرفت دینی، معرفت سیاسی و معرفت اخلاقی. همه اینها در ذیل کلمه انقلاب وجود دارد. در عرصه سیاسی، انقلاب تازه‌ترین و جذّابترین سخن را نه فقط برای ملت ایران که برای بشریّت دارد. بعضی کسان خیال می‌کنند اصطلاحات و تعبیرات معرفتیِ فراهم‌آمده در اردوگاهِ به اصطلاح لیبرال دمکراسی غرب که وارد کشور می‌شود، سوغاتهای جدید و حرفهای تازه‌ای است که انقلاب آنها را نشنیده است و حالا ـ باید انقلاب و انقلابیّون این حرفها را بشنوند؛ این خطاست. انقلاب در خلأ متولّد نشد. انقلاب اسلامی و این کتاب قطور معرفتی وقتی تدوین شد که همه این حرفها در دنیا بود؛ هم حرف و هم تجسّم و عینیّتش وجود داشت. علاوه بر اردوگاه غرب و اردوگاهی که رأس آن امریکاست و مردم امروز از روش و سیاست امریکا به باطنِ آنچه در آن اردوگاه است - تعابیر معرفتی و مکتب معرفتی - پی می‌برند، آن روز دستگاه وسیع دیگری به اسم مارکسیزم و کمونیزم و سوسیالیزم وجود داشت که داعیه آن خیلی بیشتر از لیبرالهای غربی بود. هرچه هم از مبانیِ بایدهای اسلامی و بایدهای سیاسی یا معرفتی اسلام می‌گفتیم، اینها می‌گفتند: «باید چیست؟ ما باید نداریم. مارکسیزم علم است؛ شما می‌گویید باید بشود؟! ما می‌گوییم چه بخواهید، چه نخواهید، می‌شود.» تعبیر آنها از مسائل مارکسیستی، این بود؛ این‌قدر آن را مسلّم می‌دانستند. در طول صد سال و یا بیشتر، نشسته بودند کلمه کلمه چیزهایی را که باید پشت سر هم بیاید تا نظام سوسیالیستی و بعد نظام کمونیستی در دنیا به وجود آید، تدوین کرده بودند و می‌گفتند: «بروبرگرد ندارد؛ همین است که هست. چه شما بخواهید، چه نخواهید؛ چه بگویید باید، چه بگویید نباید؛ روال

مارکسیزم به خودی خود پیش می‌آید و همه دنیا را می‌گیرد!» امروز از آن قضاءِ لایردّ و لایبدّلی که مارکسیستها تصویر می‌کردند، در دنیا هیچ چیز باقی نیست. خودش که رفت، اسم و اعتبار و آبرویش هم رفت. امروز همان بایدها و همان قضاءِ لایردّ و لایبدّل را غربیها نسبت به مفاهیم خودشان تکرار می‌کنند: «چاره‌ای نیست؛ جهانی شدن، سرنوشت ناگزیر بشری است. چه بخواهید، چه نخواهید، خواهد شد!» البته آنها واقعیّتهای زندگی خود را در وسط یک پرده آهنین حبس کرده بودند تا کسی آن را نبیند و از باطنِ کارشان سر درنیاورد؛ لذا جوانان بسیاری به همین الفاظ فریب می‌خوردند؛ اما اینها باطن کارشان هم آشکار است؛ درعین‌حال خجالت نمی‌کشند و گستاخانه ادّعا می‌کنند که آنچه ما می‌گوییم، شدنی است و بروبرگرد هم ندارد! یک عدّه بیچاره‌های ساده‌لوح - که به نظر من خوشبینانه‌ترین تعبیر هم همین است که آدم بگوید ساده‌لوح - این الفاظ را می‌گیرند، به خیال این‌که اینها اصلاً قابل خدشه و مناقشه نیست. این مفاهیم را در محیط فکری و معرفتی جوان و غیرجوان می‌آورند و ترویج می‌کنند؛ برایش سینه می‌زنند و خودشان را می‌کُشند، برای این‌که این مفاهیم را در ذهن افراد وارد کنند. انقلاب روزی متولّد شد که همه این حرفها بود و انقلاب همه این حرفها را باطل کرد. دنیای جذّابی را که غربیها تصویر می‌کنند - که در آن، حقوق بشر و آزادی و رأی وجود دارد - ما در طول دوران پهلوی در زندگی خود دیدیم. معنای دمکراسی و حقوق بشرِ آن روز را فهمیدیم. خود امریکاییها، برای ایجاد وحشتگاههای ساواک و شکنجه‌گاهها و ابزارهای شکنجه و روشهای شکار جوانان مردم و سرکوب ملت، با رژیم پهلوی همکاری کردند! این آن لیبرال دمکراسی‌ای است که امروز به مردم دنیا وعده می‌دهند و رادیوهایشان تبلیغ می‌کند که بشتابید به سوی این؛ ای ملتهای جهان سوم! از جمله این را به ما می‌گویند. ما این را در زندگیِ خود آزمایش و تجربه کرده‌ایم؛ برای ما ندیده نیست. ما حکومت سیاه دیکتاتوری پهلوی را که از پنجه‌هایش خون می‌ریخت و از سر و پایش فساد می‌تراوید و در زیر سایه امریکا و با کمک امریکا و با تکیه به آن کشور، همه این جنایتها را می‌کرد، از نزدیک لمس کرده‌ایم؛ این قضایا برای ما ندیده نیست. حقوق بشر امریکایی را این‌جا دیده‌ایم - گوشه زندانها و در شکنجه‌گاهها - و با گوشت و پوستمان آن را لمس کرده‌ایم. مگر ملت ایران این چیزها را فراموش می‌کند؟ آنچه انقلاب به عنوان معرفت سیاسی در دنیا مطرح کرد، در شرایطی بود که همه این حرفها در دنیا وجود داشت و پیام انقلاب در دنیا زلزله ایجاد کرد. آنچه آنها را وادار کرده است علیه این انقلاب موضع بگیرند، آن زلزله است. همه ملتها و روشنفکران، در آن مفاهیمِ پوشالی تشکیک کردند. امروز هم همه حرفهایی که به اصطلاح روشنفکران غربیِ وابسته به دستگاه وزارت خارجه و سیا و دستگاههای گوناگون امریکا بر زبان جاری می‌کنند یا در مطبوعاتی که نام آزاد دارند و به هیچ وجه آزادِ به آن معنا نیستند، می‌نویسند و منتشر می‌کنند، در نظر نسل جوان و روشنفکران و تیزبینان سراسر دنیا - چه در دنیای اسلام، چه حتّی بیرون دنیای اسلام - کاملاً زیر سؤال رفته و مورد تردید قرار گرفته و بسیاری از آنها به طور قاطع رد شده است. البته سیاستمداران به رو نمی‌آورند و همین حرفها را از موضع سیاسی و با روش قدرتمدارانه تکرار می‌کنند؛ اما اسلام و انقلاب اسلامی کار خود را کرد. انقلاب اسلامی در معرفت سیاسی‌ای که ارائه داد، با استبداد مخالفت کرد. استبدادِ به رأی، با هر نامی و از سوی هر کس، از نظر اسلام ممنوع است. انقلاب اسلامی با استکبار و دست‌اندازی و دخالت و تجاوز به ملتهای مظلوم و جنگ‌طلبیهای خشن و قهرآمیز و قبضه‌کردن منافع ملتها زیر نامهای خوش‌ظاهر هم مخالفت کرد. اینها مفاهیمی است که از دل اسلام جوشید؛ به عنوان مکتب سیاسیِ نظام اسلامی و جمهوری اسلامی در دنیا تابلو و عرضه شد و همه در مقابل آن سر تعظیم فرود آوردند. علت رواج نام امام بزرگوار، اینها بود. این‌که در اقصی نقاط دنیا به هر کشوری رفتید و دیدید مردم در مقابل نام امام خمینی تعظیم می‌کنند، علّت، وجود مفاهیمی بود که ملتها آن را، هم می‌فهمیدند و با همه وجود درک و لمس می‌کردند، هم احساس می‌کردند که تنها درمان دردهایشان همین است که از این راه بروند. منتها شرایط برای بعضی ملتها فراهم بود و توانستند به این نسخه عمل کنند؛ بعضی هم نتوانستند و سرکوب شدند. خیلی از جاهای دنیا، در بخشهایی به این نسخه عمل کردند و اثر گرفتند. امروز مشکل دنیا، دست‌اندازی و تجاوز دیکتاتورانه قدرتهای بزرگ است؛ مگر غیر از این است؟ قدرتهای

بزرگ اراده می‌کنند، یک یا دو کشور را ظرف چهل‌وهشت ساعت از همه فعّالیتهای اقتصادی‌اش محروم می‌کنند و به خاک سیاه می‌نشانند؛ همچنان که چند سال پیش دیدید در اندونزی و مالزی این کارها را کردند. با تسلّطی که بر پول و اقتصاد این کشورها داشتند، با بیرون کشیدن پولهای خود از این کشورها، ظرف چند روز، رتبه اقتصادی آنها را چهل، پنجاه درجه پایین آوردند. مردم این سلطه ظالمانه را احساس می‌کنند. در جاهایی مثل افغانستان، مناطق مسلمان‌نشین اروپا و جاهای دیگر، مردم دیدند که یک قدرت مستکبر و زورگو، به بهانه‌ای وارد کشوری می‌شود و هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند. مردم احساس می‌کنند مکتب و انقلابی که پیام معارضه و مهار کردن چنین قدرتهایی را دارد، بحقّ است و آن اسلام است و حامل آن، جمهوری اسلامی است. مردم در آفریقای جنوبی از تبعیض نژادی رنج می‌بردند. همان روزها با این که هنوز حکومت تبعیض نژادی بر سر کار بود، روشنفکران آفریقای جنوبی نسبت به امام و مبارزانِ این‌جا اظهار ارادت می‌کردند و در مقابل اینها تعظیم می‌نمودند. همین کسی که بعداً از زندان آزاد و رئیس جمهور آن‌جا شد، آن موقع در زندان بود. بنده برای دیداری به زیمبابوه رفته بودم؛ او از داخل زندان به من پیغام داد که سلام مرا به امام برسانید. بعد هم با همان روشی که اینها از امام خمینی یاد گرفته بودند، وارد میدان شدند و توانستند حکومت را از دست فعّالان و حکومت تبعیض نژادی بگیرند و قبضه کنند. کشور همسایه آنها و بسیاری از جاهای دیگر دنیا هم همین‌طور عمل کردند. بنابراین انقلاب زنده است. یکی از چیزهایی که از اوّل انقلاب از طرف دشمنان شروع شد، همین بود که رواج سکّه انقلاب را در دنیا انکار کنند؛ بگویند انقلاب منزوی است و کسی آن را قبول ندارد. الان هم همان حرفهایی را می‌زنند که بیست سال پیش می‌گفتند. آن روز دروغ بود، امروز هم دروغ است. مفاهیم انقلاب در دنیا زنده است. آنچه را که ما به آن معتقدیم - مردم‌سالاری دینی، خضوع در مقابل دین حق و ارزشهای دینی و اخلاقی، نفرت و معارضه با قدرتهای زورگو، قائل بودن حق برای همه انسانها و انسانیت - مفاهیمی است که همه ملتها آنها را قبول دارند؛ می‌پسندند و می‌پذیرند. البته تبلیغات دشمنان، قوی است. من بارها گفته‌ام: امروز زر و زور و تزویر با هم در اختیار استکبار است و تزویرشان به وسیله همین بوقهای تبلیغاتی است. انقلاب، زنده و پویاست. پاسدار انقلاب، پاسدار چنین موجود زنده و پویا و متحرّک و پیشرونده‌ای است. اگر این نبود، تا کنون انقلاب اسلامی و نظام اسلامی باید ده کفن پوسانده باشد. اما موجود زنده را نمی‌شود دفن کرد و از تحرّک باز داشت؛ زنده است و زنده خواهد ماند. ملت ما هم این مفاهیم را قبول دارد؛ زبدگانِ بی‌نظر و منصف هم این مفاهیم را قبول دارند. با این خصوصیات، این انقلاب و این نظام، قدرت ایستادگی دارد؛ این را دشمنان ما هم فهمیده‌اند. تنها امیدی که آنها دارند، این است که این مفاهیم و این مبانی در دل مردم و پیش از آنها در دل مسؤولان دچار تردید و وسوسه شود. سعی می‌کنند در دل کسانی که دستی در گوشه‌ای از گوشه‌های این نظام دارند، این وسوسه‌ها و تردیدها را ایجاد کنند. تردید، صفت بسیار بد و عنصر خطرناکی است. این تردید را با استدلال القاء نمی‌کنند؛ استدلالی وجود ندارد. امروز نظامی که مدّعیِ رهبری دنیاست - که در رأسش هم امریکاست - جز ظلم، خونریزی، خشونتهای بی‌نظیر، تضییع حقوق و تبعیض، چیز دیگری از خود نشان نمی‌دهد و نمی‌تواند اطمینانی در دل کسی به وجود آورد؛ بنابراین استدلالی ندارند. با تبلیغات، با خریدن اشخاص و با شیرین کردن دهن این و آن، سعی می‌کنند در درون کالبد نظام اسلامی اختلال ایجاد کنند. باید مراقب این بود. نه تنها شما، بلکه همه ما باید مراقب این خطر باشیم. هر کس در درجه اوّل باید مراقب دل خود و سپس مراقب دل مجموعه و مرتبطانِ به خود باشد. دلهای سرشار از ایمان و معرفت و روشن‌بینی، هرگز مغلوب و مرعوب نمی‌شوند. برای مرعوب شدن، مغلوب شدن، تسلیم‌شدن و وادادگی، اوّل باید در دلها تردید ایجاد کرد. این تردیدها همیشه از راه مغز وارد نمی‌شود؛ گاهی از راه جسم هم وارد می‌شود.خواسته‌ها و هوسهای جسمانی، میل به پول - که در بخشی از دعای صحیفه سجادیه(۱)؛ همان دعایی که در ایّام جبهه، خیلی از جوانان ما آن را می‌خواندند: «و حصّن ثغور المسلمین»(۲)، آمده است که فکر مالِ فتون (مال فتنه‌انگیز) را از دل آنها ببر - مالِ فتنه‌انگیز، جاه‌طلبی، مقام‌طلبی، راحت‌طلبی، عیش‌طلبی و تجمّل‌طلبی چیزهایی است که تردید را از طریق جسم و شهوات، وارد دل و مغز انسان می‌کند.

مراقب اینها باشید. بنده نمی‌خواهم کسی را به زهد علوی دعوت کنم؛ زهد علوی بزرگتر از دهن و ذهن ماست (ضمناً من فراموش نکنم؛ اوّلِ صحبت می‌خواستم بگویم. تشبیهایی که خواهران عزیزم آوردند، حقیقتاً بنده را منکسر می‌کند؛ این کارها را نکنند. امثال بنده را به آن بزرگانِ در مُلک و ملکوت - نبیّ‌مکرّم اسلام و امیرالمؤمنین - تشبیه نکنید. بحمداللَّه ما باورمان نمی‌آید، اما اصلاً ذکرش هم خوب نیست) اما به قناعت و به این که نگذارید زیاده‌طلبی و افزون‌طلبی به سمت شما هجوم آورد، دعوت می‌کنم. اینها مراقبت می‌خواهد. راحت‌طلبی، رفاه‌طلبی و عیش‌طلبی، چیزهایی است که بتدریج در انسان اثر بد می‌گذارد و خود انسان هم اوّل نمی‌فهمد. یک وقت می‌خواهد حرکت کند، می‌بیند نمی‌تواند؛ می‌خواهد پرواز کند، می‌بیند نمی‌تواند. مراقب باشید مجموعه را حفظ کنید؛ ذهنها و دلها و فکرها و ایمانها را مورد پاسداریِ دقیق قرار دهید؛ این سفارش همیشگی من است. بدانید در این صورت، هیچ عامل و نیرویی زیر این آسمان وجود ندارد که بتواند بر شما غلبه کند. حرفهایی که می‌زنند، لشکرکشیها و تهدیدهایی که می‌کنند، چیزهایی نیست که بتواند یک ملت مؤمن را - که در میان خود، چنین مجموعه‌هایی پولادینِ دارد - به عقب‌نشینی وادار کند و آن را شکست دهد. تأثیر سلاح مخرّب، معلوم است؛ اما هیچ شکستی برای یک ملت از این طریق به وجود نمی‌آید. شکستها اوّل در دلها به وجود می‌آید و آن است که انسانها را منهزم می‌کند. در اوّلِ جنگ، با ضعف تدارکاتی‌ای که ما داشتیم، بعضیها می‌گفتند در مقابل صد دستگاه تانک، صد دستگاه تانک لازم است؛ بدون آن نمی‌شود مبارزه کرد. همین جوانان ما و همین شماها نشان دادید که نخیر، در مقابل صد دستگاه تانک، صد دل و صد نفر فداکار لازم است که جان خود را کف دست گیرند. صدها تانک به وسیله صدها جوانِ دلدار که یا با یک «آر.پی.جی» یا سلاح مشابهِ آن جلو رفتند، عقب‌نشینی کردند - این مکرّر اتّفاق افتاد - آخر هم دشمن را ناکام گذاشتند. دشمنی که با آن همه تجهیزات و پشتیبانیهای بین‌المللی آمده بود - که امروز یواش یواش به آن اعتراف می‌کنند - مجبور شد ناکام از این مرزها عقب بکشد و ذلیل شود. این موفّقیت به خاطر همین شجاعتها و ایمانها بود؛ اینها را باید زنده نگه دارید. بحمداللَّه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یک موجود زنده، فعّال، مؤمن و مراقب معنویّات و ارزشهای خود است؛ این را قدر بدانید. زیاد وسوسه می‌کنند؛ بعضی اهانت می‌کنند؛ بعضی به زبانِ تجلیل، اهانت می‌کنند؛ بعضی منکر فضیلتها می‌شوند. اینها نمی‌توانند واقعیّتها را تغییر دهد و ارزش حقیقیِ یک مجموعه را که ذرّه ذرّه با مجاهدتها جمع شده و تبلور پیدا کرده، از بین ببرد. اینها یکروزه به دست نیامده است که بتوانند آن را با نوشتن چند سطر از بین ببرند. واقعیتی است که روی هم جمع و متبلور شده و نابود شدنی نیست؛ اما باید خودتان آن را حفظ کنید و مراقبش باشید. وحدت خود را حفظ کنید. یکی از چیزهایی که مورد طمع دشمنان و شبه دشمنان است، به هم خوردن وحدتِ بین عناصر سپاه است. وحدت و یگانگی و همدلی خود را حفظ کنید. اگر در جایی اختلافات جزئی وجود داشته باشد، باید کنار گذاشته شود. جهت حرکت را تنظیم کنید و با شجاعت و قدرت و اتّکال به خدا پیش بروید؛ این وظیفه عمده شماست و پاسداری انقلاب از این راه تأمین می‌شود. امیدواریم خداوند متعال ان‌شاءاللَّه الطاف و توجّهات مخصوص خود و ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه را شامل حال شما کند و همه ما و شما را به آرزوی بزرگ خودمان - که مجاهدت در راه خدا و در رکاب حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه است - برساند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

---------------------------------- ۱) صحیفه سجّادیه: دعای ۲۷ ۲) صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۲۷، دعای مرزداران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی(ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی(ع) بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم امروز روز ولادتِ امام پرهیزکاران و سیّدِ مجاهدان راه خداست. ابتدا این میلاد مسعود را که عید بزرگی است، به شما حضّار عزیز این جلسه و به همه ملت ایران و به همه حق‌طلبان عالم تبریک عرض می‌کنم. یک دسته از خصوصیّات امیرالمؤمنین، خصوصیّات

معنوی و ملکوتیِ آن بزرگوار است که ما حتّی به فهمیدن آنها هم دسترسی نداریم. آن مقام علمی، آن مقام نورانی و قدسیّتی که آن بزرگوار داشت؛ آن حقایقی که درون وجود او و در قلب نورانی او می‌جوشید و به صورت حکمتهایی بر زبان مبارکش جاری می‌شد؛ آن قرب به خدا و آن ذکراللّهی که بر همه کردار او و گفتار او و حالات او حاکم بود، چیزهایی است که مثل فطرت نوری او، برای ما به درستی قابل فهم نیست؛ اما به آنها اعتقاد داریم و افتخار می‌کنیم؛ چون آنها را از صادق مُصدَّق شنیدیم. لکن یک دسته دیگر از خصوصیّات امیرالمؤمنین است که او را به عنوان یک الگو و یک نمونه در مدّ نظر همه انسانهای تاریخ نگه می‌دارد که اینها برای پیروی کردن است. الگو یک وسیله و معیار و میزانی است برای این که آن کاری که انسان می‌خواهد انجام دهد، با آن الگو تطبیق داده شود. این الگو دیگر مخصوص جمعی خاص نیست؛ حتّی مخصوص مسلمانان هم نیست. این که می‌بینید چهره امیرالمؤمنین، این قدر در تاریخ جذّاب است، به خاطر همین خصوصیّات است. لذا کسی که دین اسلام را هم قبول ندارد یا امامت آن بزرگوار را هم تصدیق نکرده است، او هم در مقابل عظمت این خصوصیّات، در وجود خود احساس تعظیم می‌کند و خواه ناخواه زبان به ستایش او می‌گشاید. بنابراین، این خصوصیّات برای همه الگوست و ما که امروز یک حکومت اسلامی داریم و یک حکومت علوی را ادّعا می‌کنیم، این الگو برای ما از همه حتمی‌تر و فوریتر و غیرقابل اغماضتر است. ما باید ببینیم در این نقطه عالم که پرچم ولایت علوی را بلند کردیم، حرفمان چیست و چه می‌خواهیم به بشریت عرضه کنیم. آن چهارچوبی را که ما برای سعادت بشر تعیین می‌کنیم و سرِ دست می‌گیریم و نشان می‌دهیم، چیست؟ امیرالمؤمنین این جا برترین الگوست. نمی‌شود فقط به زبان گفت «امیرالمؤمنین، علی» و اظهار عشق و علاقه کرد؛ اما در عمل با رفتار او و با درسی که با زبان و در عملِ خود به ما داده است، مخالفت کرد. بنده و امثال بنده که کارگزاران حکومتیم وظیفه‌مان سنگینتر است؛ چون ما باید عمل کنیم و از آن راهی که او رفته است برویم. ممکن است بعضی بگویند: شما کجا، امیرالمؤمنین کجا؟ قدرت او، توانایی او، ایمان او، صبر او، آن استخوان‌بندی مستحکم روحی او؛ اینها کجا، شما کجا؟ این حرف البته درست است. ما هیچ‌کدامامان قابل مقایسه با او نیستیم. نمی‌شود گفت او بهتر است، او بالاتر است و ما پایین تریم؛ نه، اصلاً این مقایسه غلط است. او در اوج فلک است و ما در خاک تیره، دورْ خودمان می‌چرخیم. فاصله‌ها خیلی زیاد است؛ اما جهتگیری را می‌شود انتخاب کرد؛ یعنی ما باید خودمان را به آن سمت و به آن هدفی که او نشان می‌داد، نزدیک کنیم - هر کسی به قدر توان خود؛ هر کسی بر حسب اقتضای زمان خود - چون راه همان راه و هدف همان هدف است. این نکته بسیار مهمّی است. شاید در طول دوازده، سیزده قرن، در همین دنیای اسلام، حکومتهایی سرِ کار آمدند که اسم پیغمبر اکرم را با عظمت می‌آوردند و خودشان را خلیفه پیغمبر می‌دانستند. اگر کسی می‌گفت شما خلیفه پیغمبر نیستید، حاضر بودند حتّی او را به قتل برسانند. می‌گفتند ما خلیفه پیغمبریم. از خلفای بنی‌امیّه بگیرید تا خلفای بنی‌عبّاس که حدود پانصد، ششصد سال حکومت کردند، تا خلفای فاطمی در مصر و شمال آفریقا؛ بعد هم خلفای عثمانی که تا همین جنگ بین‌الملل اوّل در آسیای صغیر - یعنی ترکیه فعلی - حکومت می‌کردند و مرکز حکومتشان آن جا بود و همه این کشورهای عربی هم تقریباً تحت حکومت آنها بودند، همگی خود را خلیفه پیغمبر می‌خواندند. بعضی از آنها از این هم قدم بالاتر می‌گذاشتند و می‌گفتند خلیفةاللَّه: ما خلیفه خداییم؛ جانشین خداییم! این اسمشان بود؛ اما عملشان چه بود؟ عملشان، عمل به همان رسوم حکومتهای پادشاهیِ ستمگرانه‌ای بود که قبل از آنها هم در دنیا بود؛ در زمان آنها هم در نقاط دیگر دنیا بود؛ بعد از آنها هم تا امروز در همه جای دنیا چنین حکومتهایی بوده است. اسم، خلافت پیغمبر بود، اما رسم و عمل و رفتار، چیز دیگری بود. اینها چه کسانی هستند؟ اسم مناسب اینها چیست؟ منافق؛ یعنی کسی که ادّعای چیزی را می‌کند، وعده چیزی را می‌دهد، پرچم چیزی را بلند می‌کند؛ اما در رفتار خود، در عمل خود و در راه خود، ملتزم و پایبند به آن چیز نیست. یک چیز دیگر، یک راه دیگر و یک عمل دیگر بر رفتار و گفتار او حاکم است؛ این می‌شود منافق. ما می‌خواهیم این طوری باشیم؟ آیا ما می‌خواهیم پرچم ولایت علوی و حکومت علوی و پیروی امیرالمؤمنین را بلند کنیم، اما حکومت خود را با مکتبهایی که با راه علی، با فکر علی و با منطق امیرالمؤمنین صد در صد

مخالفند، تطبیق دهیم؟ حالا بعضـی صد در صد، بعضـی نود درصد، بعضـی هشـتاد درصد، مخالفند و اساس کارشان اساس دیگری است. لـذا ما بیش از همه باید پایبند به آن باشیم که الگوی علوی را بشناسیم و آن را ملاک قرار دهیم. الگوی علوی در حکومت چیست؟ شاخصه‌هـایی دارد که این شاخصه‌ها بایستی رعایت شود. مردم هم بایـد به ما نگاه کننـد، ببیننـد اگر شاخصه‌های حکومت علوی را رعایت می‌کنیم - حالا به قـدر توانایی خودمان - آن وقت قبول کننـد که ما حکومتی در راه علی هستیم. اگر دیدند ما آن شاخصه‌هـا را رعـایت نمی‌کنیم یـا عکس آنها عمل می‌کنیم - بحث این نیست که قـدرت ما کمتر از علی است و اراده دنبال کردن آن راه را نـداریم - آن وقت گفتـار مـا و ادّعـای مـا را قبـول نکننـد و بگوینـد نه، این حکـومت علـوی نیست؛ این حکومتِ ولا-یت امیرالمؤمنین نیست. ملاک اینهاست. اینها را بایستی مورد توجّه قرار داد. حالا این شاخصه‌ها چیست؟ البته اگر بخواهیم شاخصه‌های حکـومت امیرالمؤمنین را بیـان کنیم، شایـد ده شـاخصه مهم را بشود بیـان کرد. چنـد شـاخصه اینهـاست که من عرض می‌کنم: اوّل، پایبندیِ کامل به دین خدا و اصـرار بر اقامه دین الهی. این شاخصه اوّل است. هر حکومتی که اساس کارش بر اقامه دین خدا نباشد، علوی نیست. در وسط جنگ - آنهایی که در دوران دفاع هشت ساله، در میـدان بودنـد می‌فهمند من چه می‌گویم - در آن بحبوحه رزم که هر رزمنـده و هر سـربازی همّتش این است ببیند چطور می‌تواند حمله کند و چطور می‌تواند از خودش دفاع نماید، یک نفر نزد امیرالمؤمنین آمـد و مسأله‌ای راجع به توحیـد پرسـید. گفت در «قل هواللّه احـد» این کلمه «احـد» یعنی چه؟ حالا این یک مسأله اصـلی هم نیست. از اصـل وجـود خـدا سؤال نکرد؛ یـک مسأله فرعی را سؤال کرد. دوروبریهـای امیرالمؤمنین آمدنـد جلو که مرد حسـابی، حالا-وقـت ایـن سؤالهـاست!؟ حضـرت فرمـود: «نـه؛ بگذاریـد جـوابش را بـدهم. مـا برای همیـن می‌جنگیـم.» یعنی جنگِ امیرالمؤمنین، سـیاستِ امیرالمؤمنین، جبهه‌بنـدیِ امیرالمؤمنین، خون دلهای امیرالمؤمنین و همه خطوط اصـلی‌ای که در حکومت خود انتخاب می‌کنـد، برای این است که دین خدا اقامه شود. این یک شاخصه است. اگر در نظام اسـلامی و در جمهوری اسـلامی که به نام حکومت علوی خود را معرّفی می‌کند، اقامه دین خدا هدف نباشد؛ مردم به دین خدا عمل بکنند یا نکنند؛ اعتقاد داشـته باشند یا نداشـته باشـند؛ اقـامه حقّ الهی بشود یـا نشود و بگوییم به مـا چه ربطی دارد - اگر این طور باشـد - این حکومت علوی نیست. اقامه دین الهی، اوّلین شاخصه است و این مادرِ همه خصوصـیّات دیگرِ زنـدگی امیرالمؤمنین و حکومت امیرالمؤمنین است. عدالت او هم ناشـی از این است. مردم‌سالاـری و رعایت مردم در زنـدگی امیرالمؤمنین هم مربوط به همین است. خصوصـیت دوم و شاخصه دومِ حکومت امیرالمؤمنین عدالت است؛ عدالتِ مطلق. یعنی هیچ مصلحت شخصـی و هیچ سـیاست مربوط به شـخص خود را بر عدالت مقدّم نمی‌کند. «أتأمرونّی ان اطلب النصر بالجور لا واللّه(۱)»؛ من حاضر نیستم پیروزی را از راه ظلم به دست آورم. ببینید چقدر این تابلو، تابلوِ درخشانی است؛ چه پرچم بلندی است. به شـما می‌گویند ممکن است در این میدان سیاست، در این میدان مسابقه علمی، در این میـدان انتخابـات، در این میـدان جنـگ، پیروز شویـد؛ امـا متوقّف به این است که این ظلم را انجـام دهیـد. کـدام را انتخـاب می‌کنیـد؟ امیرالمؤمنین می‌گوید من این پیروزی را نمی‌خواهم. من شـکست بخورم عیبی ندارد، اما ظلم نمی‌کنم. همه این حرفهایی که راجع به امیرالمؤمنین درباره عـدالت شـنیده‌اید، محورش همین عـدالت‌طلبی مطلقِ امیرالمؤمنین است. عدالت برای همه و عدالت در همه شؤون؛ یعنی عـدالت اقتصـادی، عـدالت سیاسـی، عـدالت اجتماعی و عـدالت اخلاقی. این یکی دیگر از معیارهای حکومت امیرالمؤمنین است. تحمّلِ ظلم را نمی‌کند؛ خودش هم به ظلم تسلیم نمی‌شود، ولو مصالحش از دست برود. یکی از ظلمهای بزرگ، تبعیض است؛ چه تبعیضِ در اجرای احکام، چه تبعیضِ در اجرای مقرّرات. اینها به هیچ وجه برای امیرالمؤمنین قابل قبول نیست. یک نفر از طرفـداران پروپا قرص او که تبلیغاتچیِ بسـیار ماهری است و دائماً به نفع او تبلیغاتِ حق می‌کند، مرتکب عمل خلافی می‌شود و امیرالمؤمنین حـدّ الهی را بر او جاری می‌کنـد. طرفدار مذکور که چنین انتظاری ندارد، می‌گوید: یا امیرالمؤمنین! منی که این قدر طرفـدار شـمایم؟ منی که این قـدر از شـما دفاع می‌کنم؟ حضـرت می‌فرمایـد: بله، حُکمِ خداست. آن طرفداری‌ای که از ما می‌کنی، ان‌شاءاللّه قبول باشـد، خیلی هم متشـکّر؛ اما حکم خـدا این است. حدّ خدا را برایش جاری کرد؛ او هم گفت: خیلی خوب؛ حال که

این‌طور است، سراغ دربار معاویه می‌روم که قدر مرا می‌دانند! و رفت. یکی دیگر از خصوصیّات و شاخصه‌های حکومت امیرالمؤمنین تقواست. ببینید؛ اینها هر کدام یک پرچم است، هر کدام یک علامت است. تقوا یعنی چه؟ یعنی آن شدّت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطّی نکند؛ این معنی تقواست. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسانها مراقبت کند؛ در گزینشها مراقبت کند؛ در طرد کردنها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید. یعنی شدّت مراقبت. شما نهج‌البلاغه را نگاه کنید، پُر است از این مطالب. حالا متأسفانه در بین بعضیها معمول شده که هر غلطی می‌خواهند بکنند، به اسم این که امیرالمؤمنین این‌گونه بود و امیرالمؤمنین این طوری عمل می‌کرد، انجام می‌دهند. به چه دلیل؟ از کجا؟ امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه است. امیرالمؤمنین در روایات فراوانی است که از آن بزرگوار و اولاد طاهرینش باقی مانده است. کو این چیزهایی که بعضی می‌گویند علی این طور بود، علی آن طور بود!؟ نخیر؛ علی آن است که در نهج‌البلاغه است. شما نهج‌البلاغه را از اوّل تا آخر نگاه کنید! سرتاپای نهج‌البلاغه تحریضِ بر تقواست؛ دعوت به تقوا و پرهیزکاری است. تا انسان پرهیزکار نباشد نمی‌تواند اقامه دین خدا کند. آلوده دامانی بد دردی است. آلوده بودنِ دل انسان به گناه، نمی‌گذارد انسان حقیقت را درک کند، چه برسد به این که دنبال حقیقت حرکت کند. یکی از شاخصه‌های حکومت امیرالمؤمنین، برخاسته از اراده مردم و خواست مردم است. «تغلّب» - یعنی از راه غلبه و زور بر مردم حاکم شدن - در منطق امیرالمؤمنین نیست. با این که خود را بر حق می‌دانست، اما کنار نشست، تا وقتی مردم آمدند، اصرار کردند، ابرام کردند، شاید گریه کردند، التماس کردند که آقا شما بیا زمام امور ما را در دست بگیر. آن وقت آمد و زمام امور مردم را در دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند؛ اگر مردم اصرار نمی‌کردند، اگر این طلب جدّی مردم نبود، من علاقه‌ای به این کار نداشتم. قدرت در دست گرفتن و اعمال اقتدار، برای امیرالمؤمنین جاذبه‌ای ندارد. قدرت‌طلبی برای کسانی جاذبه دارد که می‌خواهند خواهشهای نفسانی و هواهای نفسانی خودشان را ارضا کنند، نه برای امیرالمؤمنین. او دنبال تکلیف شرعی است؛ دنبال اقامه حقّ است. مردم قدرت را به او سپردند، او هم قدرت را گرفت و بعد با اقتدار آن قدرت را نگه داشت. آن جایی هم که کسانی با قدرت اسلامی او، با حکومت اسلامی او معارضه کردند، هیچ مجامله و ملاحظه‌ای نکرد. صحابه پیغمبرند، باشند! موجّهیند، باشند! سابقه جهاد در راه اسلام دارند، داشته باشند! با حکومت حق معارضه و مقابله کرده‌اند و باید در مقابلشان با اقتدار ایستاد؛ و ایستاد! این سه جنگ امیرالمؤمنین از این قبیل بود. اینها شاخصه یک حکومت صحیح است. ما امروز اگر جمهوری اسلامی هستیم، اگر حکومت علوی هستیم، باید اینها را رعایت کنیم. شما مردم هم اینها را باید از ما بخواهید. اقامه دین خدا را باید بخواهید. این که ما نگاه کنیم ببینیم شرق و غرب در مفاهیم حکومتی و مفاهیم سیاسی حرفشان چیست، آنها چه می‌گویند، ما هم سعی کنیم خودمان را آن طور تطبیق دهیم، این مثل همان خلافت عثمانیهاست، مثل خلافت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس است. آنها هم اسمشان خلیفه پیغمبر بود؛ اسمشان حاکم اسلامی بود؛ اما رسم و عملشان حکومت کسری و قیصر و حکومت پادشاهان بود. همان طور که آنها عمل می‌کردند، اینها هم همان طور عمل می‌کردند. اسممان حکومت علوی و حکومت اسلامی باشد، بعد برویم سراغ سرمایه‌داری غرب، سراغ حکومتی که سرمایه‌داران و کمپانی‌داران و زشت‌روترین ظالمان و ستمگران عالم آن را اداره می‌کنند؟! این درست است؟ این همان نفاق خواهد شد. پرچمی را با یک نامی بلند کنیم، آن وقت در زیر این پرچم سراغ چیزهای دیگر برویم!؟ امروز در نظام اسلامی، همه کارگزاران حکومت، از پایین تا بالا؛ از رهبری - که خدمتگزار همه است - از رئیس جمهور، از وزرا، از مسؤولین قضایی، از نمایندگان مجلس و از مدیران گوناگونی که در اکناف کشور هستند، باید همّتشان این باشد که دین خدا را اقامه کنند، عدالت را احیا کنند، تبعیض در اجرای مقرّرات را از میان بردارند، بیشترین توجّهشان به طبقه محروم و مستضعف و فقیر باشد - همچنان که امیرالمؤمنین بود - شعار تقوا را شعار شخصی و عمومی خودشان قرار دهند؛ این وظیفه ماست. این که دنیا این طور حکومت را می‌پسندد یا نمی‌پسندد، این برای ما معیار و ملاک نیست. جهت، این است، سمت و سو، این است.

البته زمـانه روز به روز پیچیـده‌تر می‌شود؛ ارتباطـات انسانی روز به روز دشوارتر و پیچیـده‌تر می‌شود؛ اِعمال عـدالت و اقامه حق کار آسانی نیست؛ اما هدف این است و این است که مردم را خوشبخت می‌کند؛ این است که سعادت مردم را تأمین می‌کند؛ این است کـه فقر و تبعیض را از بین می‌برد؛ این است که ریشه فساد را در جامعه می‌کَند. والّا اگر این نباشـد، حکومتهـای جـائرِ دنیـا دم از حقوق بشـر می‌زنند ولی زشت‌ترین کارها را علیه حقوق بشـر انجام می‌دهند. عراق را به جرم این که سلاح شیمیایی مصرف کرده است، مورد تهاجم قرار می‌دهند؛ در حالی که سلاح شیمیایی را خودشان به او دادند! خودشان او را تشویق کردند! آن وقت که او سلاح شیمیایی مصرف کرد، چشم را روی هم گذاشتند! اینها عادلند؟! اینها طرفدار حقوق بشرند؟! اینها از انسانیت چیزی سرشان می‌شود؟! به نام مبارزه با ترور، می‌خواهند دنیا را به آتش بکشند. زشت‌ترین و فجیعترین نوع ترور، امروز در اراضی مقدّس فلسطین جاری است؛ نه فقط اخم نمی‌کننـد بلکه تشویق هم می‌کننـد؛ از آن دفاع می‌کنند؛ آن را لازم می‌دانند! اینها حکومتهایی هستند که انسان از اینها تقلیـد کنـد؟! اینها همان مفاهیمی است که در زیر نام دمکراسـی، در زیر نام لیبرالیزم، در زیر نام حقوق بشـر و در زیر نـام آزادی، در حـال جریـان است. مـا بیـاییم دنباله‌رو آنها شویم، همان مفاهیم را بگیریم، آن وقت چه کار کنیم؟! مثل خودِ آنها به ظلم عمل کنیم و آن وقت اسم عدالت را بیاوریم؟! این غیر از نفاق چیز دیگری است؟! امروز بشریت در رنج است؛ امروز بشریت از یک تبعیض بزرگ رنـج می‌برد؛ بشـریت از یک ظلم بزرگ به جان می‌آید. این ظلم بزرگ را همین قدرتمندان می‌کنند؛ دسـتشان هم پرچم حقوق بشـر است! یعنی نفاق محض. از اینها بایـد تقلید کرد؟! در مقابل اینها باید رودربایستی داشت؟! مفاهیم اینها را باید گرفت و به جای مفاهیم علوی و اسـلامی گذاشت؟! نه؛ این غلط است. راه درست برای کسـی که پیرو امیرالمؤمنین است، این است که شاخصه‌هـای حکومت علوی را در نظر داشـته باشـد؛ همـان انـدازه‌ای که می‌توانـد و قـدرت دارد، طبق آنچه که سـاز و کارهای جهانی اقتضاء می‌کند - دوران صنعت و صنعتهای پیچیده و روشهای فوق مدرن صنعتی و اینها اقتضائاتی دارد - اینها را رعایت کند تـا آن جهتگیری یـک سر سوزن منحرف نشود. این می‌شود یـک انسـان والاـ؛ می‌شود یـک حاکم علوی. چنین جامعه‌ای قـدرتمند می‌شود؛ چنین جـامعه‌ای پولاـدین می‌شود؛ جامعه‌ای که مردمش راست بگوینـد و از مسؤولانشان راست بشـنوند؛ آنچه را که وعـده می‌دهنـد، آنچه را که می‌گوینـد، آنچه را که به عنـوان پرچم بلنـد می‌کننـد، همـان را عمـل می‌کننـد و «لِم تقولون مالاـتفعلون(۲)» نباشـند. این، آن روش درست است و این به برکت امیرالمؤمنین ممکن است. ادّعـای من این است که ما توانسته‌ایم در حدّ قـدرت معقولِ انسانهایی در حدّ انسانهای ضـعیفی مثل ما، علی‌رغم همه دشـمنیهای جهانی، این راه را ترسـیم کنیم و این شاخصها را به دنیا نشـان دهیـم. علّت جـاذبه‌ای که امروز نـام مبـارک امـام رضـوان‌اللَّه علیه و نـام جمهـوری اسـلامی در دنیـا دارد، همینهـاست؛ چـون توانسته‌ایم این شاخصه‌ها را در رفتار حکومت اسـلامی ثبت کنیم. البته مزاحمت می‌کنند، مخالفت می‌کنند، اذیّت می‌کنند؛ اما تنها راه مقابله با مزاحمتها و اذیّتها و کارشکنیها، استقامت و ایستادگی است. ملت ایران بحمداللَّه ایستاده است. بخصوص جوانان با اراده و مؤمن مـا ایسـتاده‌اند؛ مـا هم به فضـل الهی ایسـتاده‌ایم. این امواج جهانی و این تبلیغات گمراه کننـده نخواهـد توانست ما را تسـلیم خواسـته‌های آنها کنـد. آنها می‌خواهنـد این نظام هم مثل نظامهای دست نشانـده آنها تسـلیم خواست آنها شود و برای اِعمال سـلطه دیکتاتوری بین‌المللی امریکا و اشباه امریکا راه را باز کنـد. امیـدواریم ان‌شاءاللَّه خداونـد به برکت روح مطهّر امیرالمؤمنین و شأن و مقـام والاـی آن بزرگوار، این ملت عزیز را روزبه‌روز به اهـداف علوی نزدیکـتر کنـد؛ حکومت مـا را روز به روز به حکومت علوی نزدیکتر کند. خداوند ان‌شاءاللَّه ادعیّه حضرت بقیةاللَّه ارواحنا فداه را شامل حال شما و همه ملت ایران گرداند و ما را از سربازان آن حضرت در حضور و غیبتش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --- ۱) تحف‌العقول، ص۱۸۵ ۲) صف: ۲

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از برگزیدگان المپیادهای جهانی و کشوری و افراد ممتاز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از برگزیدگان المپیادهای جهانی و کشوری و افراد ممتاز آزمونهای سراسری سال ۸۰ و ۱۳۸۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه که جمعی از جوانانِ هوشمند و نخبه ما در یک فضای صمیمی گرد آمده‌اند و شاید مهمترین مطالبی که به نظرشان می‌رسیده تا در این جلسه مطرح کنند، آنها را بر زبان می‌آورند، برای من جلسه خیلی شیرینی است. از نظر من، تشکیل این جلسه، بر اساس یک هدف نمادین است. ما می‌خواهیم با این کار، به علم و هوشمندان و نخبگان جامعه احترام کنیم تا شاخصِ میان یک فکر و ذهنِ با ضریب هوشی بالاتر، یک شاخص ممتاز در کشور محسوب شود و در واقع یک حالت مسابقه، شوق، حرکت عمومی و از سویی تکریم و احترام نسبت به این پدیده و این حقیقت، به وجود آید. شما نمونه‌ای از کسانی هستید که ما می‌خواهیم در جامعه اعلام شود که نظام اسلامی و مسؤولان و حرکت کلّی کشور به اینها احترام می‌گذارد. این همان فرهنگ‌سازی‌ای است که در زبان و ذهن بعضی از شما عزیزان بود. البته این جلسه برای من فواید بزرگ دیگری هم داشت و دارد؛ همچنان که در اغلب جلساتی که من با جوانان دارم، این بهره را می‌برم. من با دقّت به حرفهای شما گوش کردم. شما الان به مسائلی توجّه می‌کنید که دغدغه‌های اصلی من هم همانهاست. شما به اهمیت دادن به علوم پایه، به علوم محض، به پژوهش، به فراهم آوردن بستر مناسب برای رشد علمی و فکری، به استفاده دانش در همه جای جهان و مخلوط نکردن بهره‌مندی از دانش دیگران با بهره‌مندی از همه فرآورده‌های فرهنگی آنها اشاره کردید. اینها همان حرفهایی است که در مواجهه با جوانان و دانشجویان و قشر دانا و هوشمند جامعه، دغدغه‌های اصلی مرا تشکیل می‌دهد. خدا را شکر می‌کنم که می‌بینم همان چیزهایی که در ذهن من وجود داشته و در مجامع دانشگاهی و با مسؤولان دانشگاهی و با جوانان با این نیّت مطرح می‌کردم که در ذهنها گسترش پیدا کند و به مطالبات عمومی تبدیل شود، نتیجه‌بخش شده است. یعنی شما هوشمندان، همان چیزهایی را می‌خواهید که ما می‌خواستیم شما آنها را بخواهید. در مورد کارهایی که باید برای نخبگان جامعه انجام گیرد، یک نکته را عرض کنم. البته در همه مجموعه‌های اجتماعی، برنامه‌ریزیهایی برای قشر متوسّط و عمومی می‌شود و چاره‌ای هم نیست. برنامه‌ریزیهای عمومی را نمی‌شود با محاسبه نخبگان انجام داد؛ لیکن این حرکت تحصیلی و کاری، بتدریج به نقطه‌ای می‌رسد که باید برای نخبگان حساب ویژه‌ای باز کرد. در برنامه‌ریزی برای نخبگان، هدف ما باید چه باشد؟ البته هدف نباید به‌هیچ‌وجه تحقیرِ غیرنخبگان باشد؛ چون غیرنخبگان ممکن است کارهایی انجام دهند که بسیار برجسته و ممتاز و والا باشد؛ این بدیهی است. اما یک جامعه بدون دارا بودن استخوان‌بندیهای ذهنیِ قوی، در حرکت جهانی نخواهد توانست از سربالاییهای دشوار و پیچهای سخت عبور کند. بنابراین، جامعه همچنان که به بدنه فکری نیاز دارد، به نقطه ممتاز فکری هم نیاز دارد. بنابراین اگر هوشمندانی در جامعه هستند که از لحاظ ذهنی نخبه‌اند، اینها می‌توانند به پیشرفت علم و فرهنگ و هنر و کار و پیشرفت هر چیزی که جامعه به آن نیاز دارد، کمک کنند. بنابراین، منهای این‌که ما بخواهیم غیرنخبه را مورد تغافل قرار دهیم، باید برای نخبگان، حسابی باز کرد. ممکن است به نظر بیاید این یک تبعیض است؛ اما تبعیض همه جا غیرعادلانه نیست؛ گاهی اوقات تبعیض، عین عدالت است. این حساب باز کردن برای نخبگان، عین عدل است؛ به خاطر این‌که ما باید نخبه و هوشمند را در حدّی که می‌تواند رشد کند، رشد بدهیم. هدف دیگری که در خصوص برنامه‌ریزی برای نخبگان وجود دارد، این است که اینها احساس کنند می‌توانند از استعداد خود استفاده نمایند؛ احساس بن‌بست نکنند. صحبت فرار مغزها می‌شود. فرار مغزها ابعاد گوناگونی دارد. یک بُعد بسیار زشت و بد آن این است که بیگانگانی می‌خواهند بیایند از ثروت ملیِ انسانیِ یک کشور سوء استفاده کنند. کشوری انسانهایی را پرورش دهد و استعدادهایی را - با همه عوامل به وجود آورنده استعدادهای درخشان - به وجود آورد و به قول دوستمان این را در طبق اخلاص بگذارد و به دیگران بدهد؛ دیگران هم بیایند با صرف پول - که غالباً زحمت دیگری هم نمی‌کشند - این ثروت را به ثَمَن بَخْس از این ملت بگیرند و او را محروم کنند؛ این، بُعد بسیار بد و دردناک قضیه است. بُعد دیگری هم وجود دارد که البته به این بدی نیست؛ اما آن هم فی‌نفسه خوب نیست. آن این است که جوان نخبه‌ای احساس کند که در محیط خارج از کشور، زندگی به او راحت‌تر و خوشتر

می گذرد و دغدغه‌اش کمتر است؛ شغل بهتری پیدا می کند و امکانات تحصیلیِ بهتری دارد. بنابراین، این‌جا را رها کند و برود. این هم بُعدی از ابعادِ نامطلوب این کار است. بُعد دیگری در این کار وجود دارد و آن، عشقِ به علم است. من یکی دو سال پیش از این به جماعتی از جوانان که این‌جا بودند، در خصوص رفتنِ نخبگان به خارج از کشور گفتم: می‌شود اسم این را مهاجرت نخبگان برای تکمیل خود و استفاده از امکانات موجود دنیا گذاشت؛ منتها با این نیّت که این تکمیل، برای کشورشان و مردمی که آنها را پرورش دادند و به آنها خدمت کردند، باشد. برخی از دوستان گفتند که اسلام افراد را به طلبِ علم تحریض کرده و باید طلبِ علم کرد. هر جای دنیا که علمی وجود دارد و می‌توان از آن استفاده کرد و برای رفتن ما محذوری وجود ندارد، باید رفت و علم را برای ملت و کشوری که متعلّق به آن هستیم، به دست آورد. بنابراین تلاش برای نخبگان، یک هدفش باید این باشد که آنهایی که احساس می کنند نمی‌توانند در این‌جا دست و پای علمی بزنند، پر و بال علمی باز کنند و ببینند می‌توانند. باید برای اینها کارهایی انجام گیرد و - به قول یکی از شما - برنامه‌ریزی شود. با برنامه‌ریزیِ منظّمی بروند معلومات را یاد بگیرند و برگردند. اینها کارهایی است که باید صورت گیرد؛ ما این را از دوستانمان در دولت خواسته‌ایم؛ خود آنها هم اظهار کرده‌اند که به این کارها، هم در زمینه پژوهش و هم در زمینه حمایت و پشتیبانی نخبگان، علاقه‌مندند. شما که از استعدادی برخوردار هستید و فرض هم می‌کنیم که ان‌شاءاللّه امکانات برای تکامل و تعالیِ علمی و فکری شما فراهم شود و بتوانید در همان رشته‌هایی که مورد علاقه‌تان است، کار علمی بکنید، همّتتان باید به چه چیزی گماشته شود؟ آن چیزی که به نظرم از همه مهمتر می‌آید، این است که همّت جامعه علمی ما باید به تولید علم گماشته شود. ما نباید به ترجمه و فراگیری اندوخته‌های دیگران اکتفا کنیم. نه این‌که فرا نگیریم؛ هیچ کس نمی‌گوید از دیگران فرا نگیریم؛ چرا، باید فرا گرفت؛ لیکن علم را باید تولید کرد. ما این مشکل تاریخی را داریم و متأسّفانه این مشکل در حکومتهای وابسته و فاسد پیشینِ این کشور ریشه دارد و بلایی است که از صدوپنجاه سال پیش بر سرِ ما آمده و باید خود را بتدریج از این بلا رها کنیم. آن این است که از اوّلی که پرتو علمِ جدید در این کشور افتاد، نخبگان آن روز کشور، به فکر ترجمه افتادند. نه فقط ترجمه آثار علمی، بلکه حتّی فکر و اندیشه ترجمه‌ای؛ همه چیز به صورت ترجمه از آنچه دیگران انجام دادند و خود را در چارچوب قالبهای آنها درآوردن. این گروه، مطلقاً جرأت ایجاد یک فضای جدید علمی را به خود ندادند. نه فقط گفتند علم را از آنها بگیریم، بلکه معتقد بودند باید فرهنگ و اخلاق و تفکّرات و عقاید سیاسی و اجتماعی را هم از آنها بگیریم! بدترین مشکلِ یک کشور این است که تمدّن و هویّت خود را فراموش کند. ما باید امروز در صدد ساختن تمدّن خود باشیم و باور کنیم که این ممکن است. در تبلیغات گذشته این کشور در خصوص ناتوانی ایرانی و توانایی غربیها آن‌قدر مبالغه شده که امروز اگر کسی بگوید ما کاری کنیم که غربیها به علم ما احتیاج پیدا کنند، می‌بینید که در دلها یک حالت ناباوری به وجود می‌آید: مگر چنین چیزی ممکن است؟ بله؛ من عرض می کنم می‌شود. شما همت کنید پنجاه سال دیگر این‌طوری شود. البته این چیزها در کوتاه‌مدّت اتفاق نمی‌افتد؛ اما اگر شما امروز در راه درست قدم بردارید، هیچ اشکالی ندارد که پنجاه سال دیگر، جهت اتوبان علم - که امروز یکطرفه و از یک سو به سوی دیگر است - یا دو طرفه شود، یا یکطرفه و از این سو به آن سو شود؛ چه مانعی دارد؟ مگر یک روز این‌طور نبود؟ یک روز علم را غربیها از شرق و از همین ایران گرفتند. پایه‌گذار بسیاری از علومی که امروز در دنیا رایج است، ایرانیها هستند. در ریاضی، فیزیک، پزشکی، نجوم و بسیاری از علوم دیگر، ایرانیها پایه‌گذار بودند. اصلاً رنسانسِ اروپا بر اساس ترجمه‌هایی که در کشورها و مناطق اسلامی انجام گرفته بود، صورت گرفت. ما می‌توانیم این را تصوّر کنیم که یک روز ایران تولید کننده خلاقّ علم شود. امروز همه همّت ما این است که نه فقط علم را، بلکه فرآورده‌های علمی و فناوری و خرده‌فناوری را از آنها یاد بگیریم و آن را در این‌جا تقلید کنیم. این کاری نیست که یک ملت باید به آن همّت بگمارد. البته این کارها باید بشود و چاره‌ای نیست. وقتی انسان چیزی را ندارد، آن را از کسی که دارد، می گیرد. وقتی ساخت آن را بلد نیست، از کسی که آن را بلد است، یاد می گیرد - در این شکّی نیست - اما باید راه نو و فکر نو و بن‌بست‌شکنی را وجهه همّت خود قرار

دهد. من دو سه سال پیش در یک اجتماع دانشجویی در یکی از دانشگاهها گفتم: امروز ما به جنبش نرم‌افزاری احتیاج داریم. یک جنبش و یک حرکت و یک تلاش عمومی لازم است. این تلاش عمومی، فقط وابسته به مدیریّتها نیست. شما ناگهان با خودتان فکر نکنید که مدیریّتها نمی‌کنند، پس چطور می‌شود؛ همه‌اش مربوط به مدیریّتها نیست. خواست و اراده شما - یکی از شما بچه‌های عزیز گفتید عشق؛ بله، عشق - عاشقانه کار کردن و با عشق دنبال علم و تحقیق رفتن و خواستن، اینها نقش دارد. این قلّه‌های علمی‌ای که شما در دنیا مشاهده می‌کنید، همیشه با رفاه همراه نبوده است. البته علم با خودش رفاه و سیادت سیاسی و برتری نظامی می‌آورد؛ در همه بخشهای اقتصادی و سیاسی نفوذ کلمه ایجاد می‌کند؛ پول یک کشور را تقویت می‌کند و اقتصاد یک کشور را رونق می‌دهد. اینها همه هنرهای علم است؛ اما وقتی خود علم می‌خواهد به وجود آید، لزوماً در بستری از رفاه و راحتی و لذّت و چرب و شیرینهای دنیا به وجود نمی‌آید. یکی از دوستان اسم ژاپن را آوردند. می‌دانید ژاپن در چه شرایطی به دنبال علم رفت و دانشمندان و صنعتگران ژاپنی در چه شرایط سختی کار کردند؟ امروز ژاپن در دنیا در قلّه علمی قرار دارد. الان خیلی از کارهایی که شما می‌بینید امریکا در این منطقه می‌کند - مسأله عراق و امثال آن - و ظاهر صددرصد سیاسی دارد، باطنش در جهت رقابت با امثال ژاپن و چین است که مثل یک غول جلو می‌آیند؛ یعنی در واقع، دعوا، دعوای اصولی و بنیانی است؛ منتها میدانهای دعوا، به اقتضای زمان تغییر پیدا می‌کند. حضور در یک منطقه نفت‌خیز و تصرّف نفت یک کشور غنیِ نفتی - که عراق باشد - و سررشته‌داری امور نفت در آینده، که در صنعت دنیا خیلی مؤثّر است، چیزهایی است که می‌تواند به دست آوردن ثروت را به دنبال داشته باشد. امریکاییها همیشه از جنگ برای به دست آوردن پول استفاده کرده‌اند. همیشه جنگ و حالت جنگی در دنیا برای آنها پول‌آور و پولساز بوده است؛ برای این‌که بتوانند عقب‌ماندگیهای علمیِ نسبیِ خود را در مقابل رقبای بالقوّه و تازه‌نفس جبران کنند! وقتی بنا باشد علم در جامعه رشد پیدا کند، البته مسؤولان باید امکانات را فراهم کنند. حرفی که من می‌زنم، به شما می‌گویم؛ من به آقای دکتر «معین» و دوستان دولت و وزارت، چیز دیگری می‌گویم؛ به آنها می‌گویم باید کمک کنند؛ بارها هم صحبت کرده‌ایم. اما به شما عزیزان خودم که مثل فرزندان من هستید، عرض می‌کنم: دنبال تولید علم، ژرف‌بینی و ژرف‌یابی در علم باشید. حال که هوش و استعداد و آمادگی ذهنی دارید، همّت را به این کار بگمارید. به این‌که چارچوبهای عادّی را یاد بگیرید، یا در فلان چیز - به قول شما - نمره بیاورید، فکر نکنید؛ به علم فکر کنید. البته این، فرهنگ حمایت از علم و پژوهش و کارهای مدیریّتی را لازم دارد. اما عامل دیگری که ممکن است حتّی بر عوامل قبلی غلبه کند، میل و علاقه و اراده و خواست شماست. همّت کنید کشور را از لحاظ علمی بسازید. مخاطب من، جمع معدود شما نیست. نخبگانی در ردیف شما در کشور هستند که یا قبل از شما بوده‌اند و یا بعد از شما خواهند آمد. نخبگان علمی در هر رشته‌ای که هستند، باید برای تقویت و تولید علم در داخل تلاش کنند. این کشور بحمداللَّه از این امکانات برخوردار است. امروز به برکت انقلاب، راه اندیشیدن باز شده است؛ اما یک روز بود که اصلاً چنین اجازه‌ای داده نمی‌شد. شما ببینید قبل از انقلاب، در همین محیط دانشگاهی کشور، اصلاً این فکر راه نداشت که یک ایرانی ممکن است بتواند در ساختن علمی کشور خود، با استقلال حرکت کند. بعضی از شما دوستان گفتید و درست هم گفتید که برنامه‌های علمی و تحصیلی و آموزشی در کشور ما چیزی بود که دیگران برای کشوری که باید همیشه از آن استفاده کنند و آن را استثمار نمایند، طرّاحی کرده بودند و همان عمل می‌شد. فرهنگی هم در کنارش وجود داشت؛ فرهنگ وابستگی علمی و عملی به غرب و بزرگ انگاشتن غرب؛ به طوری که اصلاً نمی‌شود به سایه او رسید؛ چه برسد که به خود او رسید و اصلاً او را عقب گذاشت. انقلاب آمد اینها را به هم زد. امروز در این کشور، نخبه‌پروری و راه یافتن به المپیادهای جهانی مشاهده می‌شود. البته اینها ضایعاتی هم دارد که دوستمان اشاره کردند: معرفی کردن چهره‌ها و آسان کردن کار دستگاههای پولساز و کمپانیهایی که دنبال فکر و ذهن و مغزِ کارآمد هستند تا آنها را بربایند؛ اما این حرکت به خودی خود یک حرکت علم‌پروری در جامعه ما بود؛ نشان‌دهنده جرأت و جسارت کشور و طبقه جوان ما بود؛ برای این‌که بتوانند در میدانهای علمی، خود را نشان دهند و

اثبات کننـد که می‌تواننـد. نکته آخر این است که پیشـرفت علمی و اقتباس علمی - که من به اقتباس معتقـدم؛ اما به ترجمه محض و اکتفای به ترجمه، معتقـد نیسـتم - کاری لازم است و اسـلام هم ما را به این، امر می‌کنـد. به‌هرحال گرفتن علم از دیگران، با گرفتن فرهنگِ دیگران اشـتباه نشود. این مغـالطه بزرگی است که کسـی بگویـد علم غربیها خوب است، پس فرهنگ و سیسـتم زنـدگی و اخلاقشـان هم خوب است؛ نه، اینهـا با هم ملازمه‌ای نـدارد. علمشان خوب است؛ اما این علم، پروریـده و ساخته این فرهنگ نیست؛ حتّی این فرهنـگ به این علم ضـرر هم می‌زنـد. علم، مولّـدها و عناصـر به وجودآورنـده خاص خود را دارد؛ بایـد آنها را پیـدا کرد. فرهنـگ بی‌بنـدوباری، بی‌دینی، خودپرستی، گرایش به پول و مـادّه و اصـیل دانسـتن مادّیگری و ارزشـهای مادّی، فرهنگهای غلطی است که امروز غرب دچـار اینهاست. اگر آن مردم، پارسا و صالـح و نیکوکار و کم‌اعتنا به زخارف دنیا بودنـد، این دانش برای دنیا مفید می‌شد؛ همچنان که در دوره شـکوفایی اسـلامی در قرن چهارم و پنجم و شـشم هجری، برجسـتگان علمی‌ای به وجود آمدند و دانش را به اوج قلّه آن روز رساندنـد و به‌هیـچ‌وجه فرهنگی که امروز در غرب رایـج است - فرهنگ بی‌بندوباری و بی‌دینی و امثال اینهـا - بر آنها حاکم نبود؛ مثل ابن‌سـیناها، محمّدبن‌زکریّای رازیها، خوارزمیها و دیگران. اینها در فرهنگی مثل فرهنگ غرب رشـد نکردند؛ همچنان که دانشـمندان بزرگ غرب و کسانی که دانش غرب را پایه‌گذاری کردند، هرگز در چنین فرهنگی رشد نکردند. بنابراین پیشـروی و برتری علمی غرب را به‌هیچ‌وجه به معنای برتری فرهنگ غرب ندانید. فرهنگ اسلامی، فرهنگ ارزشمندی است که برای یـک جامعه و یک مجموعه انسانی، بالاترین ارزشـها را دارد و می‌توانـد یک جامعه را حقیقتاً سـرافراز، خوشبخت، عزیز و پیشـرو کند؛ منتها ما در قرنهای متمادی به فرهنگ اسـلامیِ خود عمل نکردیم. از اسلام، یک مشت عملیّات فردی را - که بعضی از آنهـا آمیخته به چیزهـای غلـط و احیانـاً خرافی بود - رایـج کردیم. مسؤولان و مـدیران کشور هم در آن دوران انسانهای شـهوتران، عیّاش، فاسـد و بی‌فکری بودنـد؛ اگر عرضه‌ای هم به خرج دادند، عرضه‌شان در این بوده که بتوانند کمربند حکومتیِ خود را محکم نگه دارند؛ اما کاری نکردند. ما چند قرن به این مشـکل مبتلا بودیم. در یکی دو قرن اخیر نیز از همه جهت وضع ما بد بود؛ به خاطر این‌که رقیب قدرتمنـدی مثـل غرب و اروپـای اسـتعماری به وجود آمـد که به این اکتفا نکرد که بنشـیند و نگاه کنـد؛ تهاجم کرد و تهاجم او با مانعی مواجه نشد؛ وضـعی پیش آمد که همه شاهد آن هستیم. امیدوارم ان‌شاءاللَّه خداوند شـما را موفّق بدارد. از خدای متعال کمک بخواهیـد. مشـکلاتی که در مورد مسائل رفاهی و کمک‌آموزشـی و کمک‌پژوهشـی ذکر کردیـد، رسیدگی می‌شود. پیشـنهادهایی هم که مطرح شـد، پیشـنهادهای خوبی است. دیـدم آقـای دکتر معین یادداشت می‌کننـد. آقای دکتر معین در مجموعه وزارت و دولت، اینها را مورد ملاحظه جدّی قرار دهنـد. آن نکته‌ای هم که یکی از دوسـتان درباره سـربازی مطرح کردند، به نظرم فکر خوبی است. شـما همین پیشـنهاد را مکتوب کنید و به من بدهید تا بگویم روی آن کار کنند؛ شاید همان‌طور بشود. خلاصه آن پیشـنهاد این است که نخبه‌هایی که بناست به سربازی بروند، در بخشهای پژوهشیِ موجود در نیروهای مسلّح - چه ارتش و چه سپاه - مشغول کارهـای پژوهشـی شونـد. البتـه پیشـنهادهای دیگری هـم شـبیه ایـن قبلاً به من شـده بـود. من شـنیدم در اردوی شـما هم پیشـنهادهایی مطرح شـده است. به‌هرحـال من آماده هسـتم که در این زمینه به دانشـجویان - که البته این مربوط به دانشـجویان پسـر است - کمـک لازم را بکنـم. بقیـه چیزهـایی هم که مطرح کردیـد، بایـد به دست اهتمـام و پیگیری سپرده شـود و دنبـال گردد تا ان‌شاءاللَّه این کارها صورت گیرد. شـما در واقع در زمینه پژوهش و مانند آن، پیشنهادهای سازنده‌ای را به طور مدوّن به من ندادید. البته بحثهـای خوبی کردیـد؛ امـا این‌که چه کـار می‌شود کرد، فقـط یکی از دوسـتان پیشـنهادی کردنـد و آن این بود که یـک جمع مشـاوره‌ای بـه وجـود آیـد. البتـه این جمـع مشـاوره‌ای خـوب است. من الان هم در زمینه‌هـای مختلـف، بخصـوص در زمینه مسـائل دانشـگاهها و مسائل علمی کشور، از اشـخاص صاحب صـلاحیت، خیلی مشورت می‌گیرم. البته مشاوره خیلی معجزه نمی‌کند؛ شـما بیاییـد خودتـان فکر کنیـد. برای همین جنبش نرم‌افزاری‌ای که من گفتم، بنشـینید پیشـنهاد تـدوین کنیـد. عجله هم نمی‌کنیم - یعنی نمی‌گوییم ظرف یک یا دو ماه به ما پیشـنهاد بدهید - بنشـینید فکر کنید و یکی دو سال دیگر قراری بگذارید و باز پیش ما بیایید و

بگویید پیشنهاد ما اینهاست؛ یعنی حقیقتاً به راهکارهای عملی برسید. از آنچه که به عنوان پیشنهادِ ناشی از لمس واقعیّتها به ما داده شود، کاملاً استقبال می‌کنیم و همّت می‌کنیم که ان‌شاءاللَّه آنچه ممکن است، تحقّق پیدا کند. امیدواریم خداوند به شما کمک کند تا بتوانید برای آینده کشورتان مفید واقع شوید و همان کسانی باشید که گردونه علم را در کشور پیش می‌برند و آن را به نقطه مطلوب خود می‌رسانند. ان‌شاءاللَّه مسؤولان هم بتوانند هرچه بیشتر امکان پیشرفت شما را فراهم کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اکرم(ص)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اکرم(ص) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ را به همه امّت اسلامی و به ملت شریف ایران و به حضّار محترم این مجلس، بخصوص میهمانانی که از کشورهای اسلامی دیگر در این جلسه تشریف دارند، تبریک عرض می‌کنم. بعثت نبیّ اکرم برای بشر آغاز راه نوی بود. دنیای محیطِ بر آن پیام و محل پیدایش این پیام، دنیای بسیار بد و غیر قابل تحمّلی بود؛ دنیای گرایش و جذب مادّیات شدن، دنیای خوی حیوانی، دنیای بی‌مهاریِ قدرتمندان و زورمندان و زورگویان، دنیای تبعیض و فساد و ظلم و شهوترانیِ بی‌بندوبار. این وضعیت، مخصوص منطقه حجاز نبود؛ آن دو دولت بزرگی هم که منطقه عربستان را احاطه کرده بودند - یعنی ایران ساسانی و امپراتوری روم - دچار همین مشکلات بودند. جاهلیّتی که در زمان ظهور اسلام، زندگی مردم را زیر فشار قرار داده بود، جاهلیّت فراگیری بود. در آن روز، فتنه‌های طاقت‌فرسا برای انسان، در همه مناطقی که محیط به منطقه عربستان بود، وجود داشت. علم هم بود، تمدّن هم - به فراخور زمان خودشان - بود، نظم و ترتیب حکومتهای سلطنتی و تشریفات هم بود، انضباطهای ناشی از قدرت مطلقه هم در آن کشورها وجود داشت؛ اما آنچه نبود، نور انسانیت و فضیلت بود. آنچه نبود، درست همان چیزی بود که بشر به آن نیاز قطعی دارد؛ یعنی محیط فضیلت انسانی، محیط رحم و مروّت و محیط عدالت. آنچه مردمِ آن روز کم داشتند، عدالت بود؛ این بود که ضعیف زیرِ دست و پای قوی لگد مال نشود؛ این بود که خیراتِ روی زمین در دست یک عدّه از افراد خاص و قدرتمند متمرکز نشود و دیگران از آن محروم بمانند. دردهای بزرگ بشر اینها بود. زیر نام حکومت ساسانی هم که بود، همین بود؛ زیر نام امپراتوری روم هم که بود، همین بود؛ منتها هر کدام به شکلی. در حجازِ آن روز هم که زندگی بدوی وجود داشت، به شکل دیگری بود. بعثت اسلامی، در مقابل همه اینها ظهور و طلوع کرد. این بعثت، مخصوص آن مجموعه نبود؛ متعلّق به همه بشر بود: «ان هو الّا ذکرٌ للعالمین(۱)». پیغمبر توانست در مقابل آن واقعیت تلخ بایستد و آن را دگرگون کند. پیغمبر توانست در دیوارهای بی‌عدالتی و نابسامانیِ بشری، شکافهای عمیق به وجود آورد؛ بعضی از آنها را فرو ریزد و بعضی از آنها را آماده فرو ریختن کند. پیغمبر سخت‌ترین و دشوارترین واقعیتها را در مقابل خود داشت. وقتی زشتی و نابسامانی و فساد، مجهّز به قدرت و شمشیر و اراده و سیاست هم بشود، خطر عظیمی برای بشریت است. امروز بشرِ قرن بیست و یکم با همه داعیه‌ها، براثر بعضی از ضعفهایی که نشان داده می‌شود، به این سمت حرکت می‌کند که قدرت یا مجموعه قدرتی بی‌مهار به اتّکای زور و سرپنجه پولادین و قدرت اسلحه خود بایستند و برای خودشان حق خلق کنند؛ حقّی که وجود ندارد. این همان وضعیّتی است که آن روز در دوران شروع بعثت وجود داشت. پیغمبر ایستاد؛ نفرمود این یک واقعیّت است و با این واقعیّت چه می‌شود کرد. بعضی کسان ضعفها و بی‌همّتیهای خود را این‌طور توجیه می‌کنند: واقعیّتی است، چه کار کنیم؟ واقعیّتی که باید در مقابل آن تسلیم شد، این نیست. واقعیّتهای طبیعی، واقعیّتهای غیرقابل علاج، واقعیّتهایی که بر انسانها تحمیل نشده است؛ اینها واقعیّتهایی است که انسان باید با آنها کنار بیاید و بسازد؛ اما واقعیّتهایی را که عدّه‌ای با تکیه به سرنیزه و زور علیه عدّه‌ای دیگر به وجود آورده‌اند، باید به هم زد. این منطقی نیست که بگوییم قدرت استکبار امروز یک واقعیّت است، چه کار کنیم. این واقعیّت، تحمیلی است. در مقابل این واقعیّت، انسانهای بزرگ،

ادیان الهی و صاحبان فکرهای بزرگ می‌ایستند و مقابله می‌کنند تا آن را عوض کنند و عوض هم می‌شود. حقیقت بعثت، این بود. روزی که این پیام واردِ فضای مکه شد، فرمود: «قولوا لااله‌الّااللَّه تفلحوا(۲)». کسی اگر اهل انصاف نیز بود، به خود جرأت نمی‌داد که احتمال بدهد این حرف یک روز پیروز خواهد شد؛ چون اصلاً زمینه‌ای وجود نداشت. آن همه بتِ با عظمت بر دیوارهای کعبه آویخته؛ پشتوانه بتها، تعصّبهای عمیق جاهلی؛ آن اشراف مکه و خانواده‌های قدرتمند و با نفوذ که «لااله‌الّااللَّه» همه اینها را به هم می‌زد؛ پشت سر اینها، حکومتهای مقتدر ساسانی و امپراتوری روم. مگر کسی به خود جرأت می‌داد در وهله اوّل بپذیرد که این پیام، قابل طرح و تعقیب است؟! انسانهای ضعیف، از همین‌جا عقب‌نشینی می‌کنند. اما وظیفه و رسالت و بعثت، پیغمبر را جلو آورد. بعثت یعنی برانگیختگی و این بعثت آمد فضا را اوّل در محیط حجاز، بعد در همه دنیای متمدّن آن روز، در ظرف بیست و چند سال تغییر داد. هنوز نیم قرن از ظهور اسلام و اصل بعثت نگذشته بود که بیش از نیمی از دنیای متمدّن تحت تأثیر اسلام قرار گرفت. خیال نکنید حکومتهایی مثل امپراتوریهای قدرتمند، علم و عقل و تشکیلات و نیروی نظامی و ادّعا و غرور و تکبّر نداشتند؛ چرا، لیکن ایمانِ صریح، روشن و متّکی به منطق قوی وقتی در دل انسانهای با همّت و با اخلاص و فداکار قرار گیرد، همه این موانع برداشتنی است. امروز هم همان‌طور است: ایمان اسلامی، ایمانی است که متّکی به منطق و استدلال و متضمّنِ خیر و سعادت بشر است. شاید اگر چهل، پنجاه سال پیش کسی این ادّعا را می‌کرد، خیلی قابل قبول نبود. آن روز سوسیالیزم با حجم عظیمِ خود همه را تهدید می‌کرد و با همه بر سر تحدّی بود. این طرف هم در مقابل، لیبرال دمکراسی غربِ پُر ادّعا بود. آن سرنوشت سوسیالیزم است که به آن روز دچار شد؛ این هم واقعیّتهای لیبرال دمکراسی غرب است. یک نمونه‌اش را شما در هیاهوی لشکرکشی به عراق می‌بینید که حکومتی مثل حکومت امریکا به خود حق می‌دهد در امور منطقه حسّاسی مثل خاورمیانه دخالت کند و این را حق خود بداند. این یعنی زورگویی و دیکتاتوری. به عنوان مقابله با دیکتاتوری، اینها بدترین شکل دیکتاتوری را اعمال می‌کنند؛ به سر وقت ملتها رفتن، به بهانه‌ی وجود کسی در رأس حکومت! در افغانستان هم به شکل دیگر، ملتها را زیر فشار اسلحه قرار می‌دهند و بعد برای آینده خود، برای نفت خود، برای پایگاه نظامی و برای قدرت سیاسی خود، زمینه درست می‌کنند. این امروز عمل لیبرال دمکراسیِ حاکمِ بر دنیای غرب است. ممکن است بوقهای تبلیغاتی فضا را تحت تأثیر قرار دهند، اما در بلندمدّت حقایق از چشم بشر پنهان نخواهد ماند. نمونه دیگرش، حمایت از رژیم غاصب صهیونیست است. این هم یکی از آثار و ثمرات همان لیبرال دمکراسی است. اصرار دارند کشورهای اسلامی این رژیم غاصبِ ظالمِ بی‌اعتقادِ به همه ارزشهای انسانی را به رسمیت بشناسند؛ رژیمی که نه خاک، خاکِ اوست؛ نه ملت، ملتِ اوست و نه کوچکترین حقّی دارد؛ اما این همه نیز به صاحبان آن سرزمین ظلم و اهانت می‌کند. شما ببینید الان دو سال است در سرزمینهای فلسطین چه می‌گذرد و آنها با مردم چه می‌کنند! امریکا پشت سرِ رژیم صهیونیستیِ غاصب و مفسد و زیاده‌طلب قرار گرفته است. همین جسارتی که دیروز به مسجدالاقصی کردند، یک نمونه آن است. این ثمره‌ای از ثمرات لیبرال دمکراسی است. مکتب اسلام، یعنی مکتب حمایت از انسانیت و ارزشهای انسانی؛ مکتب ترویج رحم و مروّت؛ مکتب ترویج اخوّت و برادریِ انسانی؛ مکتبی که معیارش در حقوق اجتماعی این است: «لن تقدس امّهٔ لایؤخذ للضّعیف فیها حقّه من القوی غیر متعتع(۳)»؛ در یک جامعه، فردی که دستش از زر و زور تهی است، بتواند حق خود را بدون هیچ گونه مشکل، از قوی - که زر و زور هم دارد - بگیرد. این پیامِ اسلام است؛ این جامعه درست اسلامی است؛ امروز این پیام است که ملتها را مجذوب می‌کند. کجای دنیای امروز این‌طور اداره می‌شود؟ کدام دمکراسی، کدام لیبرالیسم، کدام حقوق بشرِ ادّعایی امروز می‌تواند چنین چیزی را مطرح و دنبال آن حرکت کند؟ امروز نقطه مقابل آن عمل می‌کنند. اسلام، همان پیام زنده و نافذ و متّکی به منطقِ قوی را امروز هم دارد. اسلام توانایی خود را نشان داده است؛ در ایران اسلامی نشان داد، در تجربه‌های گوناگون این منطقه نشان داد، در پایداری مردم فلسطین نشان داد. امروز نوبت ما مسؤولان این کشور اسلامی و مسؤولان دنیای اسلام است که نشان دهیم عمیقاً به اسلام معتقدیم؛ پیام اسلام را درک کرده‌ایم و آن را قبول داریم و حاضریم برای آن کار کنیم. وظیفه مسؤولان خیلی سنگین است.

اوّلین قدمی که مسؤولان برمی‌دارند، باید این باشد: خودشان را اسیر هوی‌ها و هوسها و شهوترانیها و زیاده‌خواهیها و آن چیزهایی که بلای جوامع است، نکنند؛ این یک قدمِ اساسی است. ما باید همّت کنیم. ملتها نشان دادند که آماده‌اند. ملت بزرگ ما در تجربه‌های انقلاب و بعد از انقلاب تا امروز این‌طور نشان داد که شجاعانه آماده فداکاری است؛ امروز هم همان گونه است. ملت فلسطین، ملت لبنان و ملتهای مسلمان همه جا نشان داده‌اند که آماده‌اند. ما مسؤولان هستیم که باید به عهد خود وفا کنیم. بعثت و روز مبعث و یاد مبعث برای ما درس و مایه تذکّر به مسؤولیت عظیم الهی است. خداوند درجات امام بزرگوار ما را که گشاینده این راه به روی ما و به روی امّت اسلامی بود، روز به روز متعالی کند و شهدای عزیز و ارزشمند ما را که در این راه جان خود را فدا کردند، با اولیایشان محشور فرماید و ان‌شاءاللَّه به امّت اسلامی توفیق پیشرفت و حرکت و اقدام در راه مصالح خود با اتّحاد کلمه عطا کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------ ۱) ص: ۸۷ ۲) . ۳) بحارالانوار، ج۷۴، ص۲۵۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از پاسداران به مناسبت سالروز میلاد امام حسین (ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از پاسداران به مناسبت سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه حضّار عزیزی که این جلسه پُرشور و صمیمی در این‌جا به برکت حضور آنها تشکیل شده است؛ چه برادران و خواهران عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چه پاسداران کمیته‌های قبلی انقلاب اسلامی - که امروز در نیروی انتظامی مشغول خدمت هستند - و چه جانبازان عزیز که فداکاران دیروز و امروزِ انقلاب و دوران دفاع مقدّس محسوب می‌شوند، خوشامد عرض می‌کنم. امیدواریم خداوند متعال نظر لطف و قبول خود را به همه این مجاهدتها و تلاشهای مخلصانه بیفکند و نور رستگاری و سعادت را که به فضل مجاهدتهای شما در این کشور پدید آمد و به سراسر دنیای اسلام تابید و در دلها و جانها منعکس شد، روزبه‌روز درخشنده‌تر و نمایانتر فرماید. همچنین حلول ماه شعبان و اعیاد شریف این ماه پُربرکت را تبریک عرض می‌کنم. ماه شعبان یکی از فرصتهای مغتنمی است که در اختیار ماست. این سه ماه - ماه رجب و شعبان و رمضان - ایّام بسیار مغتنمی است و باید از برکات الهی در این سه ماه استفاده کنیم و به قول نظامیها، بارِ مبنای معنویت خود را تکمیل نماییم. اگر ذخیره معنوی در وجود انسان از حدّ لازم پایینتر رود، انسان دچار لغزشها و گمراهیهای بزرگی خواهد شد. معنویت در وجود یک انسان، برای او مایه هدفدار شدن است؛ زندگیِ او را معنا می‌کند و به آن جهت می‌دهد. همچنان که آرمانهای معنوی و اخلاقی، زندگی یک جامعه و یک کشور و یک ملت را جهتدار می‌کند؛ به تلاش و مبارزه آنها معنا می‌دهد و برای انسان هویّت می‌سازد. وقتی یک ملت و یک کشور از آرمانهای اخلاقی و معنوی تهی شد، هویّت حقیقی خود را از دست می‌دهد و مثل پَر کاهی می‌شود؛ گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف می‌رود، گاهی دست این، گاهی هم دست آن می‌افتد. این ماه شریف و دو ماهِ قبل و بعد از آن، فرصتهایی است برای این‌که ما در وجود خود، ذخیره‌های معنوی را تکمیل کنیم. ما سایش و فرسایش پیدا می‌کنیم. دل و جان ما در برخورد با حوادث روزمرّه زندگی، به طور دائم در حال فرسایش است. باید حساب این فرسایشها را کرد و جبران آن را با وسایل درست، پیش‌بینی نمود، و الّا انسان از بین خواهد رفت. ممکن است انسان از لحاظ مادّی و صوری، تنومند و فربه هم بشود؛ اما اگر به فکر جبران این سایشها نباشد، از لحاظ معنوی نابود خواهد شد. قرآن می‌فرماید: «انّ الّذین قالوا ربّنا اللَّه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة(۱)». «ربّنا اللَّه» یعنی اعتراف به عبودیّت در مقابل خدا و تسلیم در مقابل او. این چیز خیلی بزرگی است؛ اما کافی نیست. وقتی می‌گوییم «ربّنا اللَّه»، برای همین لحظه‌ای که می‌گوییم، خیلی خوب است؛ اما اگر «ربّنا اللَّه» را فراموش کردیم، «ربّنا اللَّه» امروزِ ما دیگر برای فردای ما کاری صورت نخواهد داد. لذا می‌فرماید: «ثمّ استقاموا»؛ پایداری و استقامت کنند و در این راه باقی بمانند. این است که موجب می‌شود «تتنزّل علیهم الملائکة»، والّا با یک لحظه و یک برهه خوب بودن، فرشتگان خدا بر انسان

نازل نمی‌شوند، نور هدایت و دست کمک الهی به سوی انسان دراز نمی‌شود و انسان به مرتبه عباد صالحین نمی‌رسد. باید این را ادامه داد و در این راه باقی ماند؛ «ثمّ استقاموا». اگر بخواهید این استقامت به وجود آید، باید به طور دائم مراقبت کنید که این بارِ مبنای معنویت از سطح لازم پایین نیفتد. این ماهها، فرصت بازبینی است. اولیای خدا و ائمّه هدی علیهم‌السّلام - آن‌طور که در روایت آمده است - بر مناجات شعبانیّه مواظبت می‌کردند. من یک‌بار از امام بزرگوار پرسیدم: در بین دعاها به کدامیک بیشتر علاقه دارید؟ ایشان اسم دو دعا را بردند: یکی مناجات شعبانیّه، دیگری هم دعای کمیل. این دو دعا مضامین فوق‌العاده‌ای دارند. این دعاها فقط برای خواندن نیست؛ یعنی فقط برای این نیست که انسان موجی در فضا ایجاد کند و این کلمات را بر زبان جاری نماید - این خیلی سطحی و خیلی کم است - این مفاهیم را باید با دل آشنا کرد؛ باید دل را وارد این حریم نمود. این معانی بلند و مضامین برجسته با این الفاظ زیبا، برای این است که در دل انسان جایگزین شود. «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک(۲)»؛ پروردگارا! به طور کامل مرا به خودت متّصل و پیوسته کن؛ مرا وابسته حریم عزّ و شأن خود قرار بده؛ چشم دل مرا نورانی و بینا کن؛ آن‌چنان که بتواند به تو نظر کند: «حتّی تخرق ابصار القلوب حجب النّور(۳)»؛ نگاه من بتواند همه‌ی حجابها - حتّی حجابهای نورانی - را بشکافد و از آنها عبور کند و به تو برسد؛ تو را ببیند و تو را بخواهد. بعضی حجابها ظلمانی است. حجابهایی که ما گرفتار و اسیرش هستیم و در آنها دست و پا می‌زنیم - حجاب نام، حجاب نان، حجاب حسادتها، حجاب منیّتها - حجابهای ظلمانی و حیوانی است؛ اما کسانی که خود را از این حجابها خالص می‌کنند، باز حجابهای دیگری هم سر راهشان وجود دارد که حجابهای نورانی است. ببینید گذر از این حجابها چقدر برای انسان، بالا و والاست! یک ملت اگر با این مفاهیم آشنا شد و دل خود را در این فضا وارد کرد و حرکت خود را با این میزان تنظیم نمود، پیش خواهد رفت و کوهها را در مقابل خود ناچیز خواهد دید. ملت ما در یک لحظه تاریخی، چنین حالتی پیدا کرد و این انقلاب به‌وجود آمد. شما خیال نکنید این انقلاب حتّی قابل پیش‌بینی بود؛ خیر، قابل پیش‌بینی هم نبود؛ این قدر عظیم بود. این‌که ملتی با دست خالی بتواند یک نظام پوسیده فاسد، اما مورد حمایت صددرصدِ همه قدرتهای ظالم دنیا را که با سخت‌ترین روشهای استبدادی حکومت می‌کرد و کسی جرأت نفس کشیدن نداشت، از بین ببرد و عقیده و آرمان خود - یعنی اسلام - را جای آن بگذارد، اصلاً متصوّر نبود. حتّی به ذهن آدمهای خوشبین هم نمی‌رسید که چنین چیزی ممکن باشد؛ اما ملت ما این کار را کرد. آرمانهای معنوی و اخلاقی و آرزوهای بزرگ، آن‌چنان نیرویی به این ملت داد که هیچ فشار و تحمیل و تهدید و حادثه تلخی نتوانست او را وسط راه نگه دارد و متوقّف کند. لذا تا آخر رفت. نمونه دوم، دوران جنگ تحمیلی بود. اکثر شما شاید جنگ تحمیلی را درک کرده‌اید؛ اما من نمی‌دانم چقدر خاطرات روزهای اوّلِ جنگ در یاد شما زنده است. یک ملت در مقابل تهاجمی قرار گرفته بود؛ اما در واقع از ابزارهای متعارف هیچ چیز نداشت. سراغ تانک می‌رفتیم، نبود، یا کم بود، یا ناقص بود؛ سراغ سلاح می‌رفتیم، همین‌طور؛ سراغ هواپیما می‌رفتیم، همین‌طور. کسانی هم که آن روز در رأس بعضی کارهای مؤثّر بودند، دائم آیه یأس می‌خواندند؛ اما همین بارقه الهی و انگیزه اخلاقی و معنوی و دینی و همین خداجویی، دلهای جوانان - همین پاسداران، همین نیروهای مردمی و بسیج از همه قشرها، همین عناصر بسیار مؤمن و خالص ارتش - را آن‌چنان آماده کرد که جانها توانستند ضعف جسمها را جبران کنند. «لبسوا القلوب علی الدّروع(۴)»؛ درباره اصحاب کربلاست: دلهایشان را روی زره‌هایشان پوشیدند! زره‌ها جسمها را نگه می‌دارد، اما دلها جسمها و زره‌ها را نگه می‌دارد. دلهای با ایمان و نورانی آماده شد و همّتهای بلند به جنبش درآمد و جبهه عظیم و وسیعی را که یک سرش در دستگاههای جاسوسی و وزارت دفاع امریکا بود، یک سرش در ناتو بود؛ یک سرش در شوروی سابق بود، یک سرش در خزانه دولتهای نفتی منطقه، و سوگلی همه اینها هم رژیم بعثی بود که از همه طرف کمکها را به او می‌رساندند؛ شکست داد و ناکام کرد. این شوخی است؟ این همان معنویت است. وقتی آرمانها و نقطه اتّکاءِ معنوی در کشور و ملتی وجود داشت، از این گونه معجزات به وجود می‌آید. من همیشه به مسؤولان مربوط در بخشهای گوناگون - چه در بخش اقتصاد و چه در بخش کارهای علمی - توصیه

کرده‌ام و الان هم می‌گویم: اگر همین همّتها، همین روحیه‌ها و همین دلهای قرص و محکم، در هر میدانی محور تلاش و کار باشند، مشکلات را از سر راه برمی‌دارند. چه کارهای عظیمی که نیروهای مؤمن و حزب‌اللّهی و انقلابی، با تکیه به همین ایمان، در زمینه‌های سازندگی، فناوریهای پیچیده و نظامی به‌وجود آوردند، که اکثر شما می‌دانید من چه می‌گویم. در همه‌ی زمینه‌ها این نقطه اتّکاءِ معنوی می‌تواند چنین معجزه‌ای بکند. یک عدّه، ساده‌لوحانه بعضی از کشورهای ثروتمند دنیا را مورد نظر قرار می‌دهند و می‌گویند اینها ثروت دارند، اما دین و اخلاق ندارند؛ ما هم به همان راه برویم. خیال می‌کنند ثروتمند شدن آنها، ناشی از دین نداشتن و اخلاق نداشتن آنهاست! این اشتباه است. هر کشوری اگر ثروتمند و قدرتمند شده است، به خاطر عوامل خاصّ ایجاد قدرت و ثروت است. هر جا تدبیر و کار و تلاش باشد، محصولی خواهد داد؛ این سنّت الهی است. حتّی کسانی هم که دنبال مادیّات صرفِ بدون معنویت می‌روند، اگر مدیریّت و تدبیر درستی داشته باشند و تلاش و مجاهدت هم بکنند، البته به آن خواهند رسید: «کلّاً نمدّ هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربّک(۵)». این صریح قرآن است؛ بحث در این نیست. بحث در این است که وقتی فقط برای مادیّات کار و تلاش شد، ثروت و قدرت به دست می‌آید؛ اما سعادت به دست نمی‌آید. ما می‌خواهیم جامعه‌ای داشته باشیم که ثروت و قدرت و سعادتِ همه جانبه و عدالت را با هم داشته باشد. این نقطه‌ای است که ملتها آرزوی آن را می‌کشند؛ والّا در کشورهای ثروتمند و قدرتمند، بی‌عدالتی و ظلم و فقر و محرومیت و تلخی خیلی وجود دارد؛ ما که دنبال آن نیستیم. جامعه‌ای می‌تواند تصویر آرمانی یک ملتِ زنده، بیدار و باهوش قرار گیرد که در آن، معنویت و عدالت و عزّت و قدرت و ثروت و رفاه باشد. اگر بخواهیم این مجموعه با هم باشد، بدون معنویت و آرمان معنوی و اخلاق و درنظر گرفتن خدا و بدون مجاهدت فی‌سبیل‌اللّه ممکن نیست. این چیزی است که پاسدار را عزیز می‌کند. پاسداران برای خدا مجاهدت کردند. روز پاسدار، روز ولادت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام است؛ یعنی مظهر مجاهدت خالص و پاک برای خدا. این مجاهدت اگر از سوی مردم جواب داده شد، مثل مجاهدت نبیّ‌اکرم می‌شود که حکومت اسلامی را به‌وجود آورد و تاریخ را عوض کرد؛ اما اگر با کمک و همراهی دلهای مؤمن مواجه نشود، مانند واقعه عاشورا می‌شود که امام حسین به شهادت می‌رسد. جوشش معنویِ او، تاریخ را هدایت می‌کند. بالفعل نمی‌تواند موفّقیت ظاهری پیدا کند، اما در طول تاریخ، موفّقیت حتمی متعلّق به اوست؛ همان‌طور که همه نبوّتها و همه راهنمایان بشر و راهنمایان الهی در طول تاریخ، این را داشته‌اند. لذا شما می‌بینید با گذشت سیزده، چهارده قرن، نام حسین‌بن‌علی پرچم عدالت و فضیلتهای معنوی است و همین نام توانسته است این انقلاب را به‌وجود آورد. این انقلاب - که از این حیث، شبیه نهضت نبیّ‌اکرم است؛ یعنی به موفّقیت رسید و دلها و جانها و نیروها و انسانها با آن همراهی کردند و امام را تنها نگذاشتند - توانست پرچم شوکت و عزّت را سرِ پا کند. این را از حسین‌بن‌علی الهام گرفت و مظهر تجدید حیات اسلام شد. راهی که انقلاب اسلامی و فداکاران این راه و شما پاسداران در طول این سالها رفتید، راه درستی بود؛ همان راهی بود که دنیای اسلام را بیدار کرد؛ بسیاری از غیر مسلمانان را مسلمان کرد؛ حقانیت ملت ایران را اثبات کرد و آبروی ابرقدرت درجه یک دنیا را ریخت. امروز ببینید در دنیا علیه امریکا چه خبر است! می‌دانید اینها برای حفظ آبرویشان چقدر خرج می‌کنند و برای فریب افکار عمومی چقدر مایه می‌گذارند؟ این‌که در مقابل افکار عمومی دنیا این‌طور عریان و رسوا، انگشت اشاره‌ی ملتها به طرف آنها دراز باشد و این‌قدر به آنها اهانت کنند، می‌دانید چقدر برایشان مهمّ است؟ اینها اثرات آن ایستادگیها و مجاهدتها و توکّلِ به خداست. امروز بیداری دنیای اسلام و رسوایی دشمنان اسلام اتّفاق افتاده است؛ باید این راه را ادامه داد. این راه، راهی است که می‌تواند این ملت را به آرمانهای حقیقی خود برساند؛ یعنی به همان مجموعه آرمانیِ عزّت، معنویت، قدرت، رفاه و عظمت علمی؛ همان چیزهایی که برای یک ملت، مطلوب و محبوب است. راه صحیحی که فرزندان این انقلاب و فرزندان امام پیموده‌اند، ما را به آن‌جا خواهد رساند؛ منتها شرطش استقامت است. استقامت، یعنی راه را گم نکردن؛ فریب جلوه‌های مادّی را نخوردن؛ اسیر هوی و هوس نشدن؛ دستورها و فرایض اخلاقی و معنوی و ادب اسلام را رها نکردن و به لذّت‌طلبی و عشرت‌طلبی رو نیاوردن. اینها اساس کار است.

البته در درجه اوّل بایـد مسؤولان طراز اوّل و طراز دوم کشور و مدیران ارشد و فرماندهان، مراقب این چیزها باشـند؛ بعد هم عناصـر مؤمنی که می‌خواهنـد افتخار پیشرفت نظام اسلامی و آرمـان اسـلامی را در نزد خـدا و خلق و تاریـخ برای خود حفظ کننـد. البته معـارضه و مخـالفت و مزاحمت، زیاد است. همان اتّهامها و اهانتهایی که از اوّلِ پدیـد آمـدن حرکت و فرهنگ پاسـداری در کشور وجود داشت، در سالهـای اخیر هم بعضـاً توسّـط همان آدمها تکرار می‌شود؛ لیکن این مزاحمتها نبایـد بتوانـد راه مردان خـدا را سـد کنـد. پاسـداری، یـک فرهنـگ است؛ یـک فرهنـگ عزّت و افتخـار است. پاسـداری از دین و انقلاـب - که امروز این معنا در سپاه پاسـداران انقلاب اسلامی مجسّم است - صـرفاً یک حرکت نظامی نیست؛ پاسداری، یک فرهنگ است؛ جنبه عقیدتی و سیاسـی و فـداکاری و مجاهـدت دارد. البته جنبه نظـامی هم دارد؛ یعنی بـازوی نظـامی انقلاـب بوده است و خواهـد بود. همـان‌طور که دیروز انقلاب به این پاسـداری نیاز داشت، امروز هم نیاز دارد، فردا هم نیاز خواهـد داشت؛ همیشه نیاز دارد. بعضـیها نادانسـته - که مایلیم امیـدوار باشـیم نادانسـته است - ریشه اصل مجاهـدت و شـهادتِ فی‌سبیل اللَّه را می‌زننـد. اینها نمی‌فهمند چه می‌کنند؛ کارشان مثل همـان نشسـتن بر سـر شـاخ و بُن بریـدن است. اینها نمی‌فهمنـد که یک ملت وقتی به جهاز عظیمِ جهاد و شـهادتِ فی‌سبیل‌اللَّه مجهّز باشـد، چه معجزاتی می‌کنـد و چه موفّقیتهـای بزرگی را به دست می‌آورد. این را می‌خواهنـد از این ملت بگیرنـد. اینهـا می‌خـواهند انقلاب و نظام اسـلامی را مثل یک موجود بی‌دفاع، در دسترس قـدرتها بگذارند تا آنها با همه امکانات سیاسـی و نظامی و اقتصادی خود آن را بدرّند و تکّه پاره کنند. البته وقتی دشـمنان این حرفها را می‌زنند، کاملاً جهتدار، فهمیده و دانسته می‌زنند؛ اما بعضی هم علی‌الظّاهر بدون این‌که بدانند چه می‌کنند، حرفهای دشمنان را تکرار می‌کنند. شما این راه و این افتخار و این هویّتِ چندجانبه را با دقّت حفـظ کنیـد. نسـل اوّلِ جهـاد و شـهادت، خوب امتحـانی داد؛ نسلهای دوم و سومِ جهـاد و شـهادت هم به فضـل پروردگـار با نورانیّتی که امروز انسان در نسل جوان مشاهـده می‌کند، آن روزی که لازم باشد، امتحان بسـیار خوبی خواهند داد. خداوند شـما را محفوظ بدارد. ان‌شاءاللَّه توجّهات حضرت بقیهٔ‌اللَّه ارواحنافداه و ادعیّه زاکیّه آن بزرگوار شامل حال همه شما و همه فرزندان برومند این نظام و این انقلاب باشد و ان‌شاءاللَّه با همّت و نیرو و نشاط شـما، این کشور و این ملت بتواند راههای دشوار را طی کند و موانع بزرگ را از سر راه خود بردارد و به آرمانهای الهی خود برسد. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ---------------------- -- ۱) فصّلت: ۳۰ ۲) ۲. الاقبـال، ج۳، ص۲۹۹ ۳)

الاقبال، ج۳، ص۲۹۹ ۴) شفاءالصدور، ج۱، ص۵۴۰ ۵) اسراء: ۲۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه شعبان در مصلّای تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه شعبان در مصلّای تهران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جشن میلاـد حضـرت مهـدی؛ درس گرفتن از یـک خـاطره تـاریخی به همه برادران و خـواهران عزیز خوشامـد عرض می‌کنم؛ بخصـوص عزیزانی که از شـهرهای دوردست تشـریف آوردهانـد. همچنین به همه شـما حضّـار محترم این عیـد سـعید و میلاد بزرگ را تبریک عرض می‌کنم و امیـدوارم همه ساعات عمر و تلاش و فعّالیت شـما، مشـمول لطف و نظر محبّت‌آمیز آن بزرگوار باشـد. جشن میلاد حضـرت حجّت عجّل‌اللَّه‌فرجه‌وارواحنافـداه برای عموم شـیعیان، بلکه همه عـدالتخواهان عالم، یک عید بزرگ است؛ لذا مردم ما در این جشن با همه وجود و با دل و جان، محبّت و ارادت خود را به آسـتان حضرت بقیهٔ‌اللَّه ارواحنافداه ابراز می‌کنند. آنچه برای ما به عنوان دوستداران و معتقدان به امامت و ولایت حضرت مهدی سلام‌اللَّه‌علیه مهم است، این است که علاوه بر اظهار ارادت و شادی، از این خـاطره تـاریخی، یـا از این اعتقاد شـیعی درس بگیریم. اعتقاد به ظهور حضـرت مهـدی، مخصوص شـیعه نیست البته اعتقاد به ظهور مهدی در دورانی از تاریخ، مخصوص شـیعه نیست؛ همه مسلمانان، اعم از شیعه و سنّی به این معنا معتقدند؛ بلکه غیرمسلمانان هم به یـک صورت معتقدنـد. منتهـا امتیـاز شـیعه در این است که این شخصـیت نجـاتبخش بشـریت را بـا نام و نشان و خصوصـیّات

می‌شناسد و معتقد است او همواره برای دریافت دستور الهی، حاضر و آماده است. هر وقت پروردگار عالم به او دستور دهد، او آماده شروع آن کار عظیمی است که بناست بشریت و تاریخ را متحوّل کند. آنچه ما به عنوان یک درس و تعلیم معرفتی و عملی از این قضیه باید بگیریم، مهمّ است. عدالت؛ برجسته‌ترین شعار مهدویّت شما برادران و خواهران توجّه دارید که برجسته‌ترین شعار مهدویّت عبارت است از عدالت. مثلاً در دعای ندبه وقتی شروع به بیان و شمارش صفات آن بزرگوار می‌کنیم، بعد از نسبت او به پدران بزرگوار و خاندان مطهّرش، اوّلین جمله‌ای که ذکر می‌کنیم، این است: «این المعدّ لقطع دابر الظّلمه، این المنتظر لاقامهٔ الأمت و العوج، این المرتجی لأزالهٔ الجور و العدوان(۱)»؛ یعنی دل بشریت می‌تپد تا آن نجاتبخش بیاید و ستم را ریشه‌کن کند؛ بنای ظلم را - که در تاریخ بشر، از زمانهای گذشته همواره وجود داشته و امروز هم با شدّت وجود دارد - ویران کند و ستمگران را سر جای خود بنشاند. این اوّلین درخواست منتظران مهدی موعود از ظهور آن بزرگوار است. یا در زیارت آل یاسین وقتی خصوصیات آن بزرگوار را ذکر می‌کنید، یکی از برجسته‌ترین آنها این است که «الّذی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً».(۲) انتظار این است که او همه عالم - نه یک نقطه - را سرشار از عدالت کند و قسط را در همه جا مستقر نماید. در روایاتی هم که درباره آن بزرگوار هست، همین معنا وجود دارد. بنابراین انتظار منتظران مهدی موعود، در درجه اوّل، انتظار استقرار عدالت است. درد بزرگ بشریت؛ فقدان عدالت درد بزرگِ بشریت، امروز همین مسأله فقدان عدالت است. همیشه دستگاههای ظلم و جور در سطح دنیا به شکلهای مختلف بر مردم جفا کرده‌اند؛ بشریت را زیر فشار قرار داده‌اند و انسانها را از حقوق طبیعی خود محروم کرده‌اند؛ اما امروز این معنا از همیشه تاریخ بیشتر است و رفع این را انسان از ظهور مهدی موعود می‌طلبد و انتظار می‌برد. بنابراین، مسأله، مسأله طلبِ عدالت است. نابودی بنای ظلم، حتمی است اوّلین درس عملی از این موضوع این است که نابود کردن بنای ظلم در سطح جهان، نه فقط ممکن است، بلکه حتمی است. این، مطلب بسیار مهمّی است که نسلهای بشری امروز معتقد نباشند که در مقابل ظلم جهانی، نمی‌شود کاری کرد. امروز وقتی ما با نخبگان سیاسی دنیا از ظلمهای مراکز قدرت بین‌المللی و سیستم جهانیِ ظلم - که امروز به سرکردگی استکبار در همه دنیا وجود دارد - صحبت می‌کنیم، می‌بینیم آنها می‌گویند بله؛ چیزی که شما می‌گویید، درست است؛ واقعاً ظلم می‌کنند؛ اما کاری نمی‌شود کرد! یعنی مجموعه بزرگی از نخبگان که سررشته کار در دنیا در دست آنهاست، اسیر یأس و ناامیدی‌اند و این یأس و ناامیدی را به ملتهای خود سرریز می‌کنند و آنها را از این‌که بتوان نقشه ظالمانه و شیطانی امروز دنیا را عوض کرد، مأیوس می‌کنند. بدیهی است که انسانهای مأیوس نمی‌توانند هیچ حرکتی در راه اصلاح انجام دهند. آن چیزی که انسانها را وادار به کار و حرکت می‌کند، نور و نیروی امید است. اعتقاد به مهدی موعود، دلها را سرشار از نور امید می‌کند. برای ما که معتقد به آینده حتمی ظهور مهدی موعود علیه‌السّلام هستیم، این یأسی که گریبانگیر بسیاری از نخبگان دنیاست، بی‌معناست. ما می‌گوییم نخیر، می‌شود نقشه‌ی سیاسی دنیا را عوض کرد؛ می‌شود با ظلم و مراکز قدرت ظالمانه درگیر شد و در آینده نه فقط این معنا امکانپذیر است، بلکه حتمی است. وقتی ملتی معتقد است نقشه ظالمانه و شیطانیِ امروز در کلّ عالم قابل تغییر است، آن ملت شجاعت می‌یابد و احساس می‌کند دست تقدیر، تسلّط ستمگران را برای همیشه به طور مسلّم ننوشته است. امام خمینی یأس را از دلها پاک کرد انسانها می‌توانند تلاش کنند و پرچم عدالت را - ولو در یک نقطه محدود - بلند کنند. شما ببینید ملتهایی که امروز در گوشه و کنار عالم زیر فشارِ ظلم و ستم زندگی می‌کنند، اگر این امید را در دل خود بپرورانند که می‌شود با ظلم مبارزه کرد، چه اتّفاقی در دنیا می‌افتد و چطور ملتها بیدار می‌شوند! یک روز ملت ایران هم در پنجه اقتدار رژیم طاغوتی دچار همین یأس بود؛ ولی امام بزرگوار ما با تعالیم اسلامی، این یأس را از دلها پاک کرد و به مردم امید و شجاعت داد. نتیجه این شد که این مردم به پا خاستند، نهضت کردند، تن به سختی دادند، مبارزه کردند، از جان خود دریغ نکردند و توانستند در این نقطه از عالم، با عوامل ظلم و نظام ظالمانه و شیطانی مبارزه و آن را ریشه‌کن و سرنگون کنند. نظم ظالمانه جهانی، ابدی نیست امروز دستگاههای تبلیغاتیِ مراکز استکباری دنیا و روشنفکرانِ وابسته به آنها، در سطح عالم این‌طور تبلیغ می‌کنند که هیچ حرکتی در مقابل نظم ظالمانه

کنونی ممکن نیست. با فکر انقلاب و آرمانگرایی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند ملتها را متقاعد کنند که به همین وضعیت کنونیِ ظالمانه دنیا بسازند و در مقابل آن هیچ عکس‌العملی نشان ندهند. فکر اعتقاد به مهدی، نقطه مقابل این تبلیغات غلط و ظالمانه است. جوانان و روشنفکران و عموم ملت ما با اعتقاد به ظهور مهدی علیه‌الصّلاةوالسّلام این اعتقاد راسخ را در دل خود پرورش می‌دهند که نظم ظالمانه جهانی، قابل زوال است و ابدی نیست؛ می‌شود با آن مبارزه و در مقابل آن ایستادگی کرد. عدالت با موعظه و نصیحت به دست نمی‌آید درس دیگری که اعتقاد به مهدویّت و جشنهای نیمه شعبان باید به ما بدهد، این است: عدالتی که ما در انتظار آن هستیم - عدالت حضرت مهدی علیه‌السّلام که مربوط به سطح جهان است - با موعظه و نصیحت به دست نمی‌آید؛ یعنی مهدی موعودِ ملتها نمی‌آید ستمگران عالم را نصیحت کند که ظلم و زیاده‌طلبی و سلطه‌گری و استثمار نکنند. با زبان نصیحت، عدالت در هیچ نقطه عالم مستقر نمی‌شود. استقرار عدالت، چه در سطح جهانی - آن طور که آن وارث انبیا انجام خواهد داد - و چه در همه بخشهای دنیا، احتیاج به این دارد که مردمان عادل و انسانهای صالح و عدالت‌طلب، قدرت را در دست داشته باشند و با زبان قدرت با زورگویان حرف بزنند. با کسانی که سرمست قدرت ظالمانه هستند، نمی‌شود با زبان نصیحت حرف زد؛ با آنها باید با زبان اقتدار صحبت کرد. آغاز دعوت پیغمبران الهی با زبان نصیحت است؛ اما بعد از آن‌که توانستند طرفداران خود را گرد آورند و تجهیز کنند، آن‌گاه با دشمنان توحید و دشمنان بشریت، با زبان قدرت حرف می‌زدند. طرفداران عدالت باید خود را به قدرت مجهّز کنند شما ببینید در همین آیه کریمه قرآن که راجع به قسط صحبت می‌کند و می‌گوید خدای متعال همه پیغمبران را فرستاد، «لیقوم النّاس بالقسط(۳)»؛ برای این‌که قسط و عدالت را در جامعه مستقر کنند، بلافاصله می‌فرماید: «و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للنّاس(۴)»؛ یعنی پیغمبران علاوه بر این‌که با زبان دعوت سخن می‌گویند، با بازوان و سرپنجگان قدرتی که مجهّز به سلاح هستند و با زورگویان و قدرت‌طلبان فاسد، معارضه و مبارزه می‌کنند. پیغمبر اکرم وقتی به مدینه آمد و نظام اسلامی را تشکیل داد، آیات قرآن را بر مردم می‌خواند، به گوش دشمنان هم می‌رسانید؛ اما به این اکتفا نمی‌کرد. کسانی که طرفدار عدالت هستند، در مقابل زورگویان و زیاده‌طلبان و متجاوزان به حقوق انسانها باید خود را به قدرت مجهّز کنند. لذا شما می‌بینید از روزی که نظام اسلامی به وجود آمد - یعنی اسلام مجهّز به قدرتِ یک ملت بزرگ و امکانات یک کشور و دولت بزرگ شد - دشمنان اسلام حرکت اسلام را جدّی گرفتند و علاقه‌مندان و طرفداران اسلام هم در اطراف و اکناف عالم امیدوار شدند. بسیاری از پیغمبران در میدان مبارزه و جهاد مقدّس و قتال قدم می‌گذاشتند: «و کأیّن من نبیٍّ قاتل معه ربّیون کثیرٌ(۵)». واهمه استکبار از تشکیل نظام اسلامی کسانی که خیال می‌کنند اسلام باید برود و در گوشه‌ای بنشیند و مردان اسلام و دین فقط زبان نصیحت را به کار گیرند، اینها دانسته یا ندانسته همان چیزی را می‌گویند که مراکز قدرت جهانی آن را می‌خواهند و آرزو می‌کنند. مراکز قدرت استکباری از این‌که رهبران اسلامی در گوشه‌ای از دنیا بنشینند و گاهی پیامی بدهند و یک کلمه حرفی بزنند - همچنان که رهبران مسیحی در هر قضیه‌ای پیامی می‌دهند، نصیحتی می‌کنند و جمله‌ای می‌گویند - هیچ ترسی ندارند؛ می‌دانند این خطری برای آنها نیست. از این‌که ملتهای مسلمان بیدار شوند و تشکیل حکومت دهند؛ از این‌که ایمان اسلامیِ آحاد مردم در قالب یک نظام و یک دولت و یک حکومت تجسّم پیدا کند، واهمه دارند و می‌ترسند. نظام اسلامی و ملت مسلمان ایران و دولت جمهوری اسلامی بزرگترین قدم را در این راه برداشت و به برکت مجاهدت جوانان و مردان و زنان مؤمن و فداکار این ملت، اسلام در دنیا به عنوان یک قدرت ظاهر شد. هرچه این قدرت بتواند خود را مستقرتر و پایدارتر کند، نظم ظالمانه و شیطانیِ دنیا بیشتر تهدید می‌شود. قدرت اسلامی، جلوِ ظلم و فساد را می‌گیرد بعضیها بی‌توجّه، از جدایی دین و سیاست حرف می‌زنند؛ یعنی دین را به گوشه‌های خلوت برانند و انسان دیندار، فقط به نصیحت اکتفا کند! در این‌جا نصیحت نمی‌تواند کاری بکند. آنچه می‌تواند قدرتها را مهار و تهدید کند و در برابر ظلم و فساد مقاومت نماید و ریشه آن را بَرکَند یا آن را متزلزل سازد، قدرت الهی و اسلامی است؛ قدرت سیاسی‌ای است که در اختیار احکام اسلامی باشد. امام زمان ارواحنافداه با اقتدار و قدرت و تکیه بر توانایی‌ای که

ایمان والای خودِ او و ایمان پیروان و دوستانش، او را مجهّز به آن قدرت کرده است، گریبان ستمگران عالم را می گیرد و کاخهای ستم را ویران می کند. سربازی امام زمان، کار آسانی نیست درس دیگرِ اعتقاد به مهدویّت و جشنهای نیمه شعبان برای من و شما این است که هر چند اعتقاد به حضرت مهدی ارواحنافداه یک آرمان والاست و در آن هیچ شکّی نیست؛ اما نباید مسأله را فقط به جنبه آرمانی آن ختم کرد - یعنی به عنوان یک آرزو در دل، یا حدّاکثر در زبان، یا به صورت جشن - نه، این آرمانی است که باید به دنبال آن عمل بیاید. انتظاری که از آن سخن گفته‌اند، فقط نشستن و اشک ریختن نیست؛ انتظار به معنای این است که ما باید خود را برای سربازیِ امام زمان آماده کنیم. سربازیِ امام زمان، کار آسانی نیست. سربازیِ منجی بزرگی که می‌خواهد با تمام مراکز قدرت و فساد بین‌المللی مبارزه کند، احتیاج به خودسازی و آگاهی و روشن‌بینی دارد. عدّه‌ای این اعتقاد را وسیله‌ای برای تخدیر خود یا دیگران قرار می‌دهند؛ این غلط است. ما نباید فکر کنیم که چون امام زمان خواهد آمد و دنیا را پُر از عدل و داد خواهد کرد، امروز وظیفه‌ای نداریم؛ نه، بعکس، ما امروز وظیفه داریم در آن جهت حرکت کنیم تا برای ظهور آن بزرگوار آماده شویم. شنیده‌اید، در گذشته کسانی که منتظر بودند، سلاح خود را همیشه همراه داشتند. این یک عمل نمادین است و بدین معناست که انسان از لحاظ علمی و فکری و عملی باید خود را بسازد و در میدانهای فعّالیت و مبارزه، آماده به کار باشد. اعتقاد به امام زمان، به معنای گوشه‌گیری نیست اعتقاد به امام زمان به معنای گوشه‌گیری نیست. جریانهای انحرافی قبل از انقلاب تبلیغ می کردند، الان هم در گوشه و کنار تبلیغ می کنند که امام زمان می‌آید و اوضاع را درست می کند؛ ما امروز دیگر چه کار کنیم! چه لزومی دارد ما حرکتی بکنیم! این مثل آن است که در شب تاریک، انسان چراغ روشن نکند؛ چون فردا بناست خورشید عالمتاب بیاید و روز شود و همه دنیا را روشن کند. خورشیدِ فردا، ربطی به وضع کنونی من و شما ندارد. امروز اگر ما می‌بینیم در هر نقطه دنیا ظلم و بی‌عدالتی و تبعیض و زورگویی وجود دارد، اینها همان چیزهایی است که امام زمان برای مبارزه با آنها می‌آید. اگر ما سرباز امام زمانیم، باید خود را برای مبارزه با اینها آماده کنیم. منتظران امام زمان باید صالح باشند بزرگترین وظیفه منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی و عملی و پیوندهای دینی و اعتقادی و عاطفی با مؤمنین و همچنین برای پنجه درافکندن با زورگویان، خود را آماده کنند. کسانی که در دوران دفاع مقدّس، سر از پا نشناخته در صفوف دفاع مقدّس شرکت می کردند، منتظران حقیقی بودند. کسی که وقتی کشور اسلامی مورد تهدید دشمن است، آماده دفاع از ارزشها و میهن اسلامی و پرچم برافراشته اسلام است، می‌تواند ادّعا کند که اگر امام زمان بیاید، پشت سر آن حضرت در میدانهای خطر قدم خواهد گذاشت. اما کسانی که در مقابل خطر، انحراف و چرب و شیرین دنیا خود را می‌بازند و زانوانشان سست می‌شود؛ کسانی که برای مطامع شخصی خود حاضر نیستند حرکتی که مطامع آنها را به خطر می‌اندازد، انجام دهند؛ اینها چطور می‌توانند منتظر امام زمان به حساب آیند؟ کسی که در انتظار آن مُصلحِ بزرگ است، باید در خود زمینه‌های صلاح را آماده سازد و کاری کند که بتواند برای تحقّق صلاح بایستد. حکومت حضرت مهدی، یک حکومت مردمی درس مهمّ دیگری که وجود دارد، این است که حکومت آینده حضرت مهدی موعود ارواحنافداه، یک حکومت مردمیِ به تمام معناست. مردمی یعنی چه؟ یعنی متّکی به ایمانها و اراده‌ها و بازوان مردم است. امام زمان، تنها دنیا را پُر از عدل و داد نمی کند؛ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنهاست که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار می‌بخشد و یک حکومت صددرصد مردمی تشکیل می‌دهد؛ اما این حکومت مردمی با حکومتهای مدّعی مردمی بودن و دمکراسی در دنیای امروز از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آنچه امروز در دنیا اسم دمکراسی و مردم‌سالاری را روی آن گذاشته‌اند، همان دیکتاتوریهای قدیمی است که لباس جدید بر تن کرده است؛ یعنی دیکتاتوری گروهها. اگر رقابت هم وجود دارد، رقابت بین گروههاست و مردم در این میان هیچکاره‌اند. یک گروه به قدرت دست پیدا می کند و در سایه قدرت سیاسی‌ای که همه زمامهای امور را در کشور در اختیار او می گذارد و با سوءاستفاده از این قدرت، ثروت و پول و سرمایه به نفع خود گردآوری می کند و آنها را در راه به دست آوردن دوباره قدرت مصرف می کند. دمکراسیهای امروز دنیا بر پایه تبلیغات

دروغ و فریبنده و مسحور کردن چشمها و دلهاست. امروز در دنیا هرجا شعار دمکراسی می‌دهند، شما ببینید برای تبلیغات کاندیداهای ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس چه کار می‌کنند! پول خرج می‌کنند. دمکراسی در پنجه اقتدار پول اسیر است. مردم‌سالاری امام زمان - یعنی مردم‌سالاری دینی - با این روش، به‌کلّی متفاوت است. پول در خدمت قدرت و قدرت در خدمت پول این‌که بنده تأکید می‌کنم باید مراقب سوءاستفاده‌های مالی در دستگاههای قدرتِ وابسته به حکومت بود، به خاطر این است. زیان بزرگ فساد اقتصادی در دستگاههای دولتی این است که پول را در خدمت قدرت و قدرت را در خدمت پول به کار می‌گیرد و دور باطلی به وجود می‌آید. از قدرت و داشتن مسؤولیت و مدیریّت در بخشهای مختلف برای جمع‌آوری ثروت و پول سوءاستفاده شود؛ بعد همان پول مجدّداً در خدمتِ خریدن آراءِ رأی‌دهندگان قرار گیرد؛ حالا یا خریدن آشکار - که در خیلی جاها در دنیا معمول است پول بدهند - یا خریدن پنهان با شیوه‌های گوناگون؛ یعنی با خرج کردنهای گوناگون، جلب محبوبیّت کنند. وقتی با تبلیغات فریبنده پُرخرج، آراءِ مردم را به سمت خود جلب کنند، این مردم‌سالاری و دخالت مردم در امور نیست؛ رأی مردم در این‌جا بازیچه شده است. در نظام اسلامی که مظهر کامل آن، حکومت حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه است، فریب و حیله‌گری برای جلب آراء مردم، خودش جرم است؛ استفاده از قدرت برای به‌دست آوردن پول، یکی از بزرگترین جرائم است. آن‌جا یاران حضرت مهدی موظّفند در سطوح پایین زندگی کنند. نظام اسلامیِ ما پرتو کوچکی از آن حقیقت درخشان است. ما هرگز این ادّعا را نکردیم و نمی‌کنیم؛ اما باید نشانه‌ای از او داشته باشیم. جمع‌آوری ثروت با استفاده از مسؤولیت؛ یک گناه در نظام اسلامی، مراکز قدرت و کسانی که دستگاههای مختلف و مدیریّتها و امضاءها را در اختیار دارند، باید به جمع ثروت شخصی برای خود، به عنوان یک گناه نگاه کنند. اگر این‌طور شد، آن‌گاه دستها و دامنها پاک خواهد ماند؛ والّا اگر مسؤولی که فلان تجارت خارجی و فلان مناقصه بزرگ در اختیار اوست؛ فلان پروژه مهم و پُرخرج زیر امضای اوست و فلان صندوق پول زیر کلید اوست، به خودش اجازه دهد برای منافع شخصی و جمع‌آوری ثروت برای خود یا نزدیکانش، از این امکان - که متعلّق به کشور و مردم است - استفاده کند، همان چیزی اتّفاق خواهد افتاد که در کشورهای دچار سیستمهای ظالمانه در گذشته و امروز در دنیا اتّفاق افتاده است؛ یعنی ثروت در یک نقطه متمرکز خواهد شد و جمع کثیری دچار محرومیّت و فقر خواهند گردید. این تبعیض است؛ این چیزی است که اسلام برای مبارزه با آن آمده است. ما هم که مدّعیِ اسلام هستیم، باید با آن مبارزه کنیم. این‌که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: «ما رأیت نعمة موفورة الّا و فی جانبها حقّ مضیّع(۶)»؛ یعنی هرجا شما دیدید ثروت انباشته‌ای به وجود آمده، بدانید در کنارش حقوق ضایع‌شده فراوانی وجود دارد؛ مظهر اصلی و مصداق عمده‌اش همین است که کارگزاران و مسؤولان حکومت، با استفاده از نفوذ و قدرت، راحت بتوانند از امکانات عمومی استفاده کنند؛ بانکها راحت وام بدهند؛ مراکز گوناگون، امکان استفاده از زمین، آب، هوا، تجارت و وارد کردن و صادر کردن را در اختیار آنها بگذارند؛ ناگهان ببینید کسانی که دستشان از مال دنیا تا اندکی پیش خالی بود، ثروتهای گزاف پیدا کرده‌اند؛ ظاهر کار هم قانونی است. قانوندانهای قانون‌شکن؛ خطرناکتر از همه من یک وقت گفتم قانوندانهای قانون‌شکن، خطرناکتر از همه‌اند؛ کسانی که قانون را خوب بلدند، پیچ و خمها و دالانهای تودرتوی قانون را خوب می‌شناسند، اما خودشان قانون‌شکنند؛ بدون این‌که معلوم شود کارشان قانون‌شکنی است. اگر خدای نکرده چنین چیزی برای ملت ما رواج پیدا کند، یک فاجعه است. این چیزی است که با نظام اسلامی و با انتظار مهدی موعود کاملاً منافات دارد. این حدّی است که من از مسؤولان خواسته‌ام. مبارزه با فساد در دستگاههای دولتی به مسؤولان بارها گفته‌ام، تأکید هم کرده‌ام، باز هم می‌گویم و پای این مطلب ایستاده‌ام: باید با فساد در دستگاههای دولتی و دیگر دستگاههای حکومتی مبارزه شود. متعهّدِ این مبارزه، خودِ مسؤولان قوای مختلف هستند. در درجه اوّل، برای جلوگیری از فساد در دولت، خودِ مسؤولان دولتی، خودِ وزرا و خودِ مدیران ارشد مسؤولند. نگذارند در مجموعه‌های آنها فساد به وجود آید. اگر آنها بخواهند مبارزه کنند و اگر این مبارزه را جدّی بگیرند، بهتر از هر کس خواهند توانست مبارزه کنند. البته باید حواسشان جمع باشد که

دامنهای خود را پاکیزه نگهدارند. این را همه بدانند: کسی که خودش آلوده به فساد باشد، قادر نخواهد بود با فساد مبارزه کند. خودِ مسؤولان باید با هشیاری و دقّت، با این پدیده مبارزه کنند. اگر خدای نکرده مدیران در مقابله با فساد در دستگاههای خود کوتاه بیایند، ناگزیر باید قوّه قضاییّه وارد میدان شود. دستگاه قضایی هم باید بی‌اغماض و بدون ملاحظه، هرجا فساد و یا عملی را برخلاف قانون و در جهت سوءاستفاده ملاحظه کرد، با آن مقابله کند. عدالت؛ نیاز عمده امروز کشور برادران و خواهران عزیز! نیاز عمده امروزِ کشور ما عدالت است. مردم از تبعیض رنج می‌برند. مسؤولان کشور - که بحمداللَّه مسؤولان ارشد کشور مؤمن و پاکیزه‌اند - اگر می‌خواهند آنچه را که نیاز حقیقی مردم است، اعمال کنند، باید به عدالت بیندیشند. اگر فکر و انگیزه عدالت در دلها زنده باشد، آن‌گاه فرصت، کار و توفیق برای بازکردن گره‌ها یکی یکی به وجود خواهد آمد؛ بیکاری و مسائل اقتصادی و مشکلات گوناگونی که در زمینه‌های فرهنگی وجود دارد، حل می‌شود و رشد علم در دستگاههای علمی و در دانشگاهها ممکن خواهد شد. ملت عزیز ما با ایمان ناب و پاکی که دارد و با اعتمادی که به نظام اسلامی در سرتاسر وجود او بحمداللَّه موجود است، خواهد توانست در مقابل تهدیدهای جهانی همچنان با استقامت و سرافرازی و با قدرت و شهامت بایستد و متجاوزان سلطه‌طلب و سیطره‌طلب جهانی را از نزدیک شدن به مرزها و حریم این ملت برحذر دارد. پروردگارا! ملت ما را سرافراز کن؛ جوانان ما را حفظ کن؛ دلهای همه ملت ما را به نور معرفت خود نورانی کن. پروردگارا! قدرت این ملت را روزبه‌روز بیشتر کن؛ قلب مقدّس ولیّ‌عصر را از ما راضی کن؛ همه ما را شایسته سربازی آن بزرگوار قرار بده و روح مطهّر امام خمینی و شهدای بزرگوار را با اولیایت محشور فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱) الاقبال، ص ۲۹۷ ۲) کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۷ ۳) حدید: ۲۵ ۴) همان ۵) آل عمران: ۱۴۶ ۶).

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دانشکده افسری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دانشکده افسری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را سپاسگزاریم که امسال هم این توفیق را پیدا کردیم تا در جمع شما دانشجویان عزیز و افسران جوان و مسؤولان زحمتکش این دانشگاه و نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران شاهد ثمره تلاش و موفقیّت شما باشیم. به جوانان عزیز فارغ‌التّحصیلِ این دانشگاه و همچنین دانشکده فارابی و به جوانانی که از امروز رسماً کسوت نظامی‌گری را با گرفتن سردوشی به تن کردند و در صف خدمت قرار گرفتند، تبریک عرض می‌کنم. البته همه کسانی که علم را تحصیل می‌کنند، باارزشند و هرکدام از جوانان ما در هر رشته‌ای، دانش را زیور وجود و فعّالیتهای دوران زندگی خود قرار می‌دهند، برای کشور یک ذخیره و مغتنم است؛ اما بعضی از دانشجویان و بعضی از مراکز تحصیلی از جهاتی ارزش و امتیاز دارند و شما از این قبیل هستید. فرق است میان کسی که دانش را تحصیل می‌کند و از آن برای تأمین زندگی خود بهره می‌برد - که این هم البته باارزش است - و کسی که دانش را تحصیل می‌کند تا برای کشور و در خدمت امنیت ملت، آن را به‌کار ببرد. در میان کسانی هم که دانش را برای مصلحت کشور و امنیت ملت به‌کار می‌برند، آنهایی که صفوف پُرخطرتر را انتخاب کرده‌اند، بیشتر مورد ستایش قرار می‌گیرند. علاقه و محبّت من به افسران جوان و دانشجویان رشته‌های نظامی بدین خاطر است. برای یک ملت، درس عزّت و افتخار از حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام درس گرانبهایی است. میدانهای گوناگونی هم برای بروز دادن عزّت و افتخار ملی وجود دارد؛ اما جوانمردانی که در نیروهای مسلّح همچون حصارهای مستحکمی از کشور و ملتشان حراست می‌کنند، چهره‌های زیباتری از عزّت و افتخارات ملی را به نمایش می‌گذارند. شما جوانان عزیز قدر این موقعیت والا را بدانید. همه کسانی هم که جسم و جان و نیرو و استعداد خود را برای سربلندی کشور و اسلام و نظام اسلامی مصرف می‌کنند، قدردان این موقعیت والا را باشند. نکته دیگر این است که فرماندهیِ نظامی مثل مدیریّتهای غیرنظامی نیست. فرق است بین یک

فرمانده نظامی و مدیر یک سازمان یا یک کارخانه یا یک اداره. در فرماندهی، رهبری وجود دارد. جوهر فرماندهی، رهبری است. فرمانده نظامی فقط به ابلاغ آیین‌نامه و دستور نمی‌پردازد، بلکه مجموعه تحت فرماندهی خود را رهبری می‌کند؛ یعنی فکر و جان و دل آنها را هم مانند جسم آنها هدایت می‌نماید. برای این کار، خود را آماده کنید. مجموعه تن‌ها و جانها و دلهایی که تحت فرماندهی شما باید کار بزرگ دفاع از عزّت و افتخار را انجام دهند، محتاج دانش و خرد و صفات والای انسانی شما هستند. پرهیزکاری و تقوا و حلم و بردباری و صبر و پافشاری و استقامت شما در مقابل دشواریها و غلبه بر موانع میان راه؛ توکّل شما به خدای بزرگ و اعتماد به حمایت و کمک او و دیگر خصال والای انسانی، چیزهایی است که شما برای رهبریِ مجموعه‌های تحت فرماندهیِ خود به آنها نیاز دارید. جوانان عزیز! جوانی، بهترین دوران برای فراگیری است. به تعبیر بهتر ، جوانی بهترین زمان و موقعیت برای صیرورت واقعی انسانی است. این فراگیری، فقط فراگیری مغز شما نیست؛ فراگیری دل و جان شما نیز هست. بسیاری از خصوصیّات والای انسانی فقط در جوانی قابل کسب است. آنچه می‌تواند پشتوانه شما در تمام دوران خدمت و دوران زندگی‌تان باشد، شرف انسانی و اسلامی شماست که متّکی به همان ایمان راسخ و خصال معنوی و ملکوتی است؛ اینها را در خودتان به‌وجود آورید. این دوران برای شما بسیار مغتنم است؛ این نیازِ امروز است؛ نه فقط نیاز ارتش یا نیروهای مسلّح و نه فقط نیاز مجموعه‌های نظامی، بلکه نیاز ملت و کشور شماست. من می‌خواهم به شما بگویم: این امروز نیازِ انسانیت است. در طول تاریخ، بشریت همواره از استکبار و قدرت‌گراییِ قدرتمندان و زرمندان و زورمندان، لطمه و آسیب دیده است. هرچه شما نگاه کنید، می‌بینید آسیبها و بدبختیها و تیره‌روزیهای بشریت در طول زمان، ناشی از خصلت فرعونی و خوی استکباری قدرت‌طلبان و زرمندان و زورمندانی است که حدّی برای اشتهای سیری‌ناپذیر آنها وجود ندارد. امروز هم همین‌طور است. امروز می‌بینید قدرت استکبار با چهره نظامی‌گرانه و با زبان زور با دنیا حرف می‌زند. حتّی لعاب ضخیم تبلیغات فریبنده رسانه‌های غربی هم دیگر نمی‌تواند این چهره زشتِ زورمداری و قدرت‌طلبی را بپوشاند. با زبان زور حرف می‌زنند. برای این زورگویی، از هیچ کارِ بر خلاف شرافت هم ابا نمی‌کنند؛ مفاهیم انسانی را تحریف می‌کنند، واژه‌های شریف انسانیت را قلبِ معنا می‌کنند، به ملتها دروغ آشکار می‌گویند و دم از خصلتهایی می‌زنند که به‌کلّی از آنها تهیدستند. هر ملتی اگر تن به تسلیم در مقابل این زورگویی دهد و ذلّت را بپذیرد، در طول تاریخ و پیش انسانهای باوجدان، مورد ستایش قرار نخواهد گرفت. هیچ کس ملت یا بزرگان و سرداران ملتی را به‌خاطر تسلیم در مقابل دشمن و پوشیدن لباس ذلّت، مدح و ستایش نکرده است. همه از ملت و سرداران و سربازان و مسؤولانی که در مقابل زورگوییها مقاومت کرده‌اند - حتّی اگر به قیمت جان آنها تمام شده باشد - مدح و ستایش کرده‌اند. البته امروز استکبار، علی‌رغم های و هویِ فراوانش، از قدرت معنوی‌ای که بتواند خواسته‌های خود را در سطح دنیا و این منطقه برآورده کند، تهی است. سلاحهای نظامیِ مدرن وجود دارد؛ اما اینها تعیین کننده نهایی نیست. حقّ و راستی هم برای خود قدرتی دارد که در مقابل آن، بسیاری از سلاحهای مدرن و فوق مدرن ناتوان است. ملتها هم برای خود سلاحهایی دارند. انسانهای باشرف و سرافراز هم قدرت بزرگ و ناشناخته‌ای را در اختیار دارند. آنچه وظیفه ملتها و ملت ما و مسؤولان ماست، این است که خود را برای دفاع شرافتمندانه از آرمانها و مرزهای خود آماده کنند. مسأله ما فقط دفاع از مرزها نیست. ممکن است دشمن به‌درستی فهمیده باشد که تهاجم به مرزهای جمهوری اسلامی، برای او هیچ دستاوردی ندارد؛ اما تهاجم به مرزهای آرمانی و عقیدتی ما - که مرزهای هویّت اصلی و ملی ماست - در برنامه دشمنان قرار دارد. همه باید خود را آماده کنند. نظامی و غیرنظامی در این جهت موظّفند. جوانان عزیز! به خدا توکّل و اعتماد کنید. به نیروی ذاتیِ خدادادە‌ای که در وجود شماست، تکیه کنید. استعدادهای خود را به منصه ظهور آورید. از خود، انسانهای والا و شرافتمندی بسازید که نیروهای مسلّح و این ملت به آنها افتخار می‌کنند. در محیط زندگی و خدمت، عنصر رهبری را در وجود خود تقویت کنید. مجموعه‌های همجوار و زیر فرمان و دوستان و معاشران خود را با عمل و زبان خود به صراط مستقیم الهی هدایت کنید؛ خدا هم با شماست. امیدوارم خداوند متعال شهدای عزیزِ این دانشگاه و نیروی زمینی و دیگر نیروهای

ارتش جمهوری اسلامی ایران و شهدای عزیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و شهدای عزیز بسیج و همه شهیدان راه حق را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد و امام راحل بزرگوار را با سرافرازان اولیا و انبیا محشور فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت گرامیداشت سالروز ۱۳ آبان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت گرامیداشت سالروز ۱۳ آبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه جوانان عزیز و حضّار محترم خوشامد عرض می‌کنم. البته روز سیزدهم آبان به عنوان یک عید شناخته نمی‌شود؛ اما به عنوان یک روز ملی شناخته می‌شود. یادبودها و خاطره‌هایی که در طول سال، ملتها آنها را به عنوان روز ملی یا جشن ملی بزرگ می‌شمارند، باید در خود مضمونی نهفته داشته باشند. هرچه این مضمون عمیقتر باشد، آن روز برای آن ملت از جنبه نمادین اهمیت بیشتری دارد. با این حساب، روز سیزدهم آبان حقیقتاً یک روز مهمّ است. این روز به عنوان «روز ملی مبارزه با استکبار» نامگذاری شده است. مسأله، مسأله استکبار است؛ بحث یک دولت یا یک رژیم خاص نیست. البته امروز در دنیا مظهر استکبار - با همان معنای زشت و نفرت‌انگیزش - امریکاست، والّا مسأله دشمنی با یک نژاد یا با یک ملت یا با یک کشور نیست. مسأله این است که هر ملتی برای خود عزّت و شخصیّتی دارد و مایل نیست قدرتهای بیرونی، با اتّکاء به زور یا فریب، آن عزّت را بازیچه قرار دهند. هر ملتی ثروتی دارد و مایل نیست که آن ثروت چپاول شود. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، کشور ما جزئی از مجموعه امپراتوری امریکا در این منطقه محسوب می‌شد و خیلی هم وفادار به امریکا بود. سیاستهای امریکا در ایران و به وسیله این کشور، در هر جایی که در آن دستی داشت، اعمال می‌شد. ثروتهای ملی به صورت رایگان در اختیار امریکا بود. عناصر سیاسی، دولت، مجلس فرمایشی و نمایشی و دستگاه قضایی وابسته آن روز، همه در اختیار اراده امریکاییها بود. کشورهای همسایه ما هم غالباً کم و بیش همین‌طور بودند. البته آن روز رقیب بزرگ امریکا در دنیا شوروی بود، که آن هم در همسایگی ما قرار داشت و به همین جهت امریکاییها پنجه سلطه‌ی خود را در کشور ما خونینتر و بی‌محاباتر فرو کرده بودند. در این کشور اوضاعی بود! کشور ما که زیرِ سلطه امریکا بود - با این همه غارتی که امریکا از این کشور کرد - حتّی یک قدم به سمت پیشرفت برنداشت. در آن دوره نه پیشرفت علمی کردیم، نه پیشرفت اقتصادی کردیم و نه یک کار صنعتی انجام دادیم. یک کشور صد در صد وابسته و مصرف‌کننده بازار مصنوعات امریکایی و غیرامریکایی بودیم. نه فقط مصرف‌کننده مصنوعات و فرآورده‌های صنعتی، بلکه مصرف‌کننده محصولات کشاورزی و فرهنگی و غیره هم بودیم! یک منطقه ثروتمند مثل ایران، مِلک طلقِ سیاستهای امریکایی و در اختیار کمپانیهایی بود که دولت امریکا را هم در حقیقت همانها اداره می‌کردند و می‌کنند. وقتی نهضت اسلامی از سال چهل‌ویک شروع شد، خطر این نهضت را پیش از همه، دستگاههای جاسوسی و اطّلاعاتی امریکا احساس کردند. لذا در سال چهل‌وسه امام را از ایران تبعید کردند - البته دولت ایران تبعید کرد؛ اما پشت سرِ قضیه، اراده امریکاییها بود - و به کشور همسایه ما بردند، که آن‌جا هم تحت سلطه نظامیان و دولتهای وابسته به امریکا بود. اوّلین مضمون سیزده آبان عبارت است از رویارویی رژیم امریکا با نهضت اسلامی و بیداری اسلامی. علّت هم این بود که آنها حدس می‌زدند اگر اسلام در دل مسلمانان احیاء شود و در عمل آنان تجلّی پیدا کند، این قضیه منحصر به ایران نخواهد ماند و دنیای اسلام را فراخواهد گرفت؛ همچنان که بعد از پیروزی انقلاب، در فلسطین، لبنان و بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی، همین معنا تجربه شد. با گذشت چند سال، نهضت اسلامی در ایران اوج گرفت. در سیزده آبان سال پنجاه‌وهفت - قبل از پیروزی انقلاب - کشتار دانش‌آموزی پیش آمد؛ یعنی باز چهره خشن رژیم که پشت سرش دستگاههای اطّلاعاتی امریکاییها بود، نمایان شد. این هم باز مقابله با نهضت اسلامی بود؛ البته با خشونت حیوانی. همان روزها رئیس جمهور امریکا و دست‌اندرکاران رسانه‌ایِ امریکایی، از ایران به عنوان یک نقطه ایده‌آل و جزیره ثبات و امنیت اسم می‌آوردند و به آن تفاخر می‌کردند و از حرفهای حقوق بشر و چیزهایی که الان می‌شنوید امریکاییها دائم تکرار

می کنند، هیچ خبری نبود! اما سیزده آبان سال پنجاوهشت آن روی سکّه بود و ورق برگشته بود؛ یعنی این نهضت با پایداری ملت مسلمان و رهبری امام بزرگوار به پیروزی رسیده بود. بنابراین موذیگری و دسیسه امریکایی علیه کشور به شکل دیگری صورت می گرفت. در این‌جا سفارتخانه خودشان را به مرکزی برای خرابکاری تبدیل کرده بودند؛ چه خرابکاری سیاسی، چه جاسوسی، چه خریدن اشخاص و شخصیّتهایی که در انقلاب وارد بودند. یکی از ابزارها همین است که شخصیّتها و افراد مؤثّر و بانفوذ را بخرند. همه‌جا و همیشه هم آدمهای بی‌ایمان و بی‌وجدان یا سست‌بنیاد پیدا می‌شوند که یک دستِ ثروتمند و قدرتمند بتواند آنها را خریداری کند. قیمت آدمها هم متفاوت است؛ بعضیها را ارزان می‌خرند، بعضیها را یک‌خرده گرانتر می‌خرند! اگر شما به اسناد لانه جاسوسی - که ظاهراً شصت، هفتاد جلد کتاب یا بیشتر منتشر شده است - مراجعه کنید، جای پای این خیانتها را می‌بینید. اینها عکس‌العمل ملت ایران را به همراه داشت. مظهر شهامت و سرعت عملِ ملت ایران هم دانشجویان بودند؛ آن هم دانشجویانی که پیرو خطّ امام بودند، نه دانشجوی وابسته به فلان حزب سیاسی یا فلان تشکیلات گوناگون و بی‌ایمان؛ نه، دانشجویی که خطِّ امام را قبول داشت و به آن مؤمن بود. آنها شهامت لازم را یافتند و رفتند سفارتخانه را تصرّف کردند و این اسناد را بیرون کشیدند. مضمون سیزدهِ آبان، اینهاست؛ یعنی مقابله با زورگویی، دسیسه و استکبار. استکبار، یعنی روح تکبر و بی‌اعتنایی به ارزشهای ملتهای دیگر و دخالت در امور ملتها و به خود حق دادن؛ همین چیزی که الان در کلمات رؤسای امریکایی ملاحظه می کنید. راجع به دخالت خودشان در عراق یا هرجای دیگر طوری حرف می‌زنند، مثل این‌که اینها صاحبان دنیایند! واقعاً انسان کمتر دولتی را می‌تواند پیدا کند که با لحنی حرف بزند که اینها راجع به کشورهای خاورمیانه حرف می‌زنند! این کشورها را مال خودشان می‌دانند. استکبار یعنی این. علیه نظام جمهوری اسلامی خیلی فشار آوردند؛ اما نتوانستند کاری بکنند. عربده‌جوییهایی که شما امروز ملاحظه می کنید، قدرت‌نماییهایی که امریکاییها می کنند، اینها طبیعت قدرتهای استکباری است؛ باید فریاد بکشند و تهدید کنند؛ اصلاً بخش مهمّی از قدرت آنها ناشی از همین تهدیدهاست! ملت و مسؤولان یک کشور را مرعوب کنند و خواسته‌های خود را در سایه مرعوب شدنشان، به آنها تحمیل کنند؛ قضیه این است. والّا این‌طور نیست که امریکا این قدرت را داشته باشد که بدون هزینه‌های سنگینِ غیرقابل تحمّل، به کشوری حمله نظامی کند؛ نخیر، هروقت لازم باشد، اینها حمله نظامی را به‌کار می گیرند؛ منتها شرط اوّلِ آن این است که بدانند در آن حمله نظامی ناکام نخواهند شد و توی دهنشان نخواهد خورد. آن‌جایی که احتمال دهند قدرت مقاومتی وجود دارد، هرگز چنین خطری را متحمّل نمی‌شوند. ثانیاً حمله نظامی را وقتی انجام می‌دهند که خواسته‌های خود را از طریق دیگری نتوانند به آن کشور تحمیل کنند. با تهدید و فریاد و جنجال و جوّسازی سیاسی و قدرت رسانه‌ای سعی می کنند خواسته‌های خود را بر آن کشور تحمیل کنند. در مورد کشور عزیز و ملت شجاع و مقاوم ولی مظلوم ما، امریکاییها همه چیزها را تجربه کرده‌اند. این هم یک تجربه است که فریاد بکشند، تهدید کنند، بترسانند و در سایه ترساندن، کارهای خود را پیش ببرند. آنچه آنها در مورد کشور عزیز ما و شما ملت شجاع و مؤمن ایران - بخصوص شما جوانان - آرزو دارند، مجموعه چند چیز است که در کنار هم آن را دنبال می کنند: یکی این است که با ایجاد اختلاف و دلسردی و ناامیدی و خدای نکرده با خریدن بعضیها، عزم دولتمردان را برای اقدامات اساسی و سازنده در کشور متزلزل کنند و نگذارند دولت ایران - که یک دولت اسلامی است و پرچم اسلام را بلند کرده است - به مطالبات حقیقی و بحقّ مردم رسیدگی کند. نظامی که می‌خواهد سلطه خود را در کشور ما مثل گذشته دو مرتبه برقرار کند و پنجه خود را در جسم این ملت فرو ببرد، این یکی از کارهای لازم برای اوست. اگر در این کار موفّق شوند، نتیجه این خواهد شد که مردم را از نظام اسلامی دلسرد کنند. لذا می‌بینید در تبلیغات رسانه‌ایِ بسیار وسیع خود، به طور دائم تبلیغ می کنند که مردم به خواسته‌های خود نرسیدند و ناراضی و دلسردند. کار دومی که آنها می‌خواهند تحقّق پیدا کند، این است که دلبستگیها و انگیزه‌های اساسی‌ای که می‌تواند این ملت را مقاوم و به صورت یکپارچه در مقابل آنها نگه بدارد، ضعیف کنند؛ باورها را برگردانند، ایمانها را عوض کنند، امیدها را کور کنند و آینده و افق را تیره و تاریک و مبهم جلوه دهند. ابزار کار آنها هم

رسانه است. رسانه‌ها در دنیا خیلی قدرت دارند و به نفع صاحبان خود، کارهای خیلی بزرگی را انجام می‌دهند. بدانید و می‌دانید که مهمترین رسانه‌های دنیا - چه خبرگزاریها، چه رادیو و تلویزیونها، چه روزنامه‌های بزرگ - متعلّق به سرمایه‌داران است؛ یعنی همان پایه‌های اصلی استکبار جهانی. در خبرهایی که در دنیا پخش می‌کنند، همه چیز بر طبق منافع و مصالح آنها تنظیم می‌شود. بنابراین، این هم یک خواسته است که مردم و جوانان را از جانمایه امید و توان و تلاشی که آنها را در مقابل دشمنِ متجاوز و متعرّض نگه می‌دارد، تهیدست کنند. یکی دیگر از کارها و آرزوهایی که آنها دنبال می‌کنند، این است که وحدت ملی و وحدت بین مسؤولان را از بین ببرند؛ آحاد و گروههای مردم را با نامهای مختلف از هم جدا کنند و میان آنها دیوار بکشند؛ بین جمعیت عظیم ملت ایران، دیوارهای بلند قومی، مذهبی، حزبی، سیاسی و بحثهای مجادله‌آمیز بکشند و وحدت و یکپارچگی را محو سازند. انقلاب اسلامی آمد دیوارها را برداشت و ملت را یکپارچه کرد؛ اما اینها درست عکس آن را دنبال می‌کنند. با طرح مسائل انحرافی، از طرف دیگر وحدت مسؤولان کشور را از بین ببرند؛ بین آنها دائم اختلاف بیندازند؛ یکی را تضعیف و یکی دیگر را تقویت کنند. این اهداف را دنبال می‌کنند. من می‌خواهم این را بگویم: آنچه آنها انجام می‌دهند، کارهایی است که خودشان هم ناامیدند که به نتیجه برسد و می‌دانند به نتیجه نخواهد رسید. اگر ما هوشیار باشیم و وظیفه خود را بدانیم و به آن عمل کنیم، همه تدابیر دشمن، ناموفّق خواهد بود. یکی دیگر از کارها این است که ملت را مرعوب نشان دهند؛ در حالی که ملت و جوانان ما مرعوب نیستند. امتیاز ملت ما این است که بیشترین نسبت جوان را در بین ملتهای دنیا دارد. جوان، سرشار از امید و نشاط است و مایل است کاری به او محوّل کنند و آن را با شجاعت و خطرپذیری انجام دهد. اینها سعی می‌کنند ملت را مرعوب کنند؛ اگر نتوانستند مرعوب کنند، با جوّسازی و نظرسازی مجعول، وانمود کنند که ملت مرعوب شده است. با نظرسازیهایی که عواملشان از طریق بعضی از تیترهای روزنامه‌ها و بعضی از نوشته‌های انسانهای واداده و مرعوب درست می‌کنند، خود آنها هم دچار اشتباه می‌شوند و خیال می‌کنند واقعاً امیدی برایشان هست؛ در حالی که امیدی نیست و تیزبینانشان می‌دانند که در این‌جا امیدی نیست؛ لذا سعی می‌کنند شاید بتوانند برای مقاصد خود جاپایی پیدا کنند. ملت باید وحدت خود را حفظ کند. دو بسیج عمده در این کشور لازم است: اوّل، بسیج مردم، بخصوص جوانان است. باید برای آماده‌سازی خود و احیای عزّت کشور و ملت و برافراشته نگهداشتن پرچم اسلام بسیج شوند؛ چون همه مشکلات این کشور در سایه اسلام و عمل به قوانین اسلام حل خواهد شد. جوانان خودسازی کنند - هم خودسازی علمی، هم خودسازی اخلاقی و معنوی و دینی، هم خودسازی جسمی - و روحیه و امید خود را برای دفاع از این کشور حفظ نمایند که این سرمایه بسیار بزرگی است؛ نقطه مقابلِ آن چیزی است که دشمن مایل است در ایران اتّفاق بیفتد. در اجتماعات مختلف و در برخوردهایی که بحمداللّه با نسل جوان و قشر جوان دارم و آنچه از مسائل جوانان منعکس می‌شود، می‌بینم که در جوانان ما بحمداللّه این استعداد و آمادگی وجود دارد. برخلاف خواست دشمن، اکثریت جوانان ما آماده هستند که هروقت و هرطور لازم باشد، از کشور و نظام و دین و شرف و عزّت ملی خود دفاع کنند. اجتماعات مردمی، همین را نشان می‌دهد. در آخر ماه مبارک رمضان - که در آستانه این ماه قرار داریم و ان‌شاءاللّه از برکات آن باید همه استفاده کنیم و وارد سفره ضیافت الهی شویم - روز قدس است؛ دفاع مردم از ملت مظلوم و مقاوم فلسطین در آن روز روشن خواهد شد. الان فلسطینیها، دست تنها و بدون سلاح و امکانات، مجهّزترین رژیم منطقه را که پشتیبانش امریکاست - یعنی رژیم صهیونیستی - در داخل خانه خودشان عاجز کرده و به ستوه آورده‌اند. نتوانستند با این ملت مقاوم کاری کنند؛ مقاومت ملتها این‌گونه است. استکبار و امریکا این را می‌دانند. می‌دانند که اگر ملتها ایستادگی کردند، هیچ نیروی نظامی‌ای نمی‌تواند بر ملتی که مرعوب نیست و حاضر است از شخصیّت و هویّت و عزّت و آینده خود دفاع کند، مسلّط شود. اوضاع رژیم صهیونیستی دائماً در حال تلاطم است؛ اما ملت فلسطین محکم ایستاده و مقاومت می‌کند و پُرامید است و به ملتهای دیگر امید می‌دهد. آنها نمونه شجاعت را از خود نشان می‌دهند. البته ملت عظیم و کشور پهناور و گسترده ایران و قدرت سیاسی‌ای که امروز در دست ملت است، قابل مقایسه با هیچ کشور و هیچ ملتی

نیست؛ عظمت این ملت خیلی بیش از اینهاست. ملت و جوانان باید آماده باشند و ترس از دشمن را در دل خود جای ندهند؛ چون دشمن می‌خواهد در سایه این رعب، خرده‌فرمایشها و تحمیلهای خود را بر گردن این ملت سوار کند؛ بدون این که هزینه یک کار بزرگ و یک دخالت نظامی را متحمّل شود. این مربوط به ملت است. مسؤولان هم باید بسیج دوم را بکنند؛ بسیج در راه خدمت. مسؤولان اجرایی کشور باید توانایی خود را در گشودن گره‌های کار مردم نشان دهند. همین مسأله اشتغال را که از سال گذشته بارها گفته شد - امسال هم مکرّر گفته شده و دنبال شده و فعّالیتهایی هم بحمداللَّه شروع کرده‌اند - باید به سرانجامی برسانند. باید مبارزه با چپاولگریِ مفسدان اقتصادی را - هرجا لانه کرده باشند - به طور جدّی دنبال و سفره‌های فساد اقتصادی را جمع کنند. باید توانایی خود را در این کار نشان دهند؛ مردم این را متوقّعند و این توقّعی است بحق. تمام مسؤولان کشور - اعم از قوّه مجریّه، قوّه مقنّنه و قوّه قضائیّه - در این زمینه‌ها مهمترین مسؤولیتهای خود را دارند؛ نگذارند دشمن امیدوار بماند. ما می‌توانیم. امکانات به اندازه کافی در اختیار مسؤولان کشور هست برای این‌که بتوانند کارها را انجام دهند. شرطش این است که کار را وجهه همّت اصلی قرار دهند. سرگرمیهای سیاسی، طرح مسائل غیرلازم و خیالی، بزرگ کردن مسائل کوچک و در سایه بزرگ کردن آنها، پوشاندن مسائل اصلی کشور، مضرّ است. مسائل اصلی کشور، مسأله اقتصاد و مسأله علم و ارتقای پایه علمی دانشگاهها و همان جنبش نرم‌افزاری است که ما بارها در دانشگاهها و در دیدار با دانشجویان و اساتید در میان گذاشته‌ایم؛ همچنین مسأله حفظ روحیه و فرهنگ دینی جوانان است. اینهاست که می‌تواند یک ملت و بخصوص ملت ما را سرِ پا و مستحکم نگهدارد و توطئه‌های دشمن را خنثی کند. بنابراین مسؤولان اوّلاً در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، علمی و در زمینه مبارزه‌ی با مفسدان و مخرّبان تلاش کنند و کار را وجهه همّت خود قرار دهند. دوم این که اختلافات را کنار بگذارند. این اختلافات و دوگانگیها برای مصالح کشور و منافع مردم و نیروی مقاومت در مقابل دشمن، زیانبار است. قانون اساسی با اتقان کامل، ساختار سیاسی کشور را مشخّص کرده و هر کس در جای خود وظیفه‌اش معلوم است. همه، وظایف خود را انجام دهند؛ با هم معارضه نکنند؛ وحدت کلمه را حفظ کنند و مرعوب دشمن هم نشوند. البته بحمداللَّه مسؤولان عالی‌رتبه کشور ما مرعوب دشمن نیستند؛ خوب می‌فهمند و می‌دانند؛ تکیه‌شان به قدرت ملی - که قدرت خدا و قدرت ایمان مردم است - خیلی بالا و قوی است؛ می‌دانند دشمن نمی‌تواند کاری بکند؛ اما بعضی در گوشه و کنار ممکن است مرعوب شوند. مرعوب شدن از دشمن، خیلی مضرّ است؛ تحلیلها و دیدگاهها را عوض می‌کند، تصمیم‌گیریها را خراب و عمل را دچار اختلال می‌کند. هم ملت و هم مسؤولان بدانند، قدرت بزرگی که این ملت در انقلاب عظیم اسلامی نشان داد و توانست استکبار جهانی را مات و مبهوت کند، همچنان در این ملت به قوّت خود باقی است. به این قدرت اعتماد کنند، آن را قدر بدانند و در سایه این قدرت و با توکّل به خداوند بزرگ، کارهای کشور را دنبال کنند. اسلام به فضل الهی با همّت و تلاش مسؤولان و ملت عزیزمان خواهد توانست در دنیا امّت بزرگ اسلامی را روسفید کند. از خداوند متعال می‌خواهیم ادعیّه زاکیه حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه را در حقّ ملت عزیزمان و در حقّ شما جوانان مستجاب فرماید و همه ما را خدمتگزار راه اسلام و انقلاب و سربلندی این کشور قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید دانشگاههای سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید دانشگاههای سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از این‌که امسال هم این توفیق را پیدا کردیم که در جمع علما و اساتید دانشگاه - که فرزانگان ملت و کشور هستند - ساعتی را در ماه مبارک رمضان بگذرانیم، خیلی خوشحالم. برای بنده این جلسه از چند جهت مغتنم است: یکی این‌که نفس حضور در جمع اهل علم و کسانی که سروکار با دانش و تحصیل و مدرسه و شاگرد دارند، برای ما یک حادثه شیرین و لذّتبخش است. در زندگی معمولی ما و در این راه پُرماجرا و سنگلاخِ سیاست و مدیریّت، این، فرصت و فرجه‌ای است؛ یک نفس‌کشی است. شاید بهترین ساعات تفریح برای بنده در

شبانه‌روز - که بخواهم کار موظّف انجام نـدهم - آن ساعاتی است که به کارهای علمی خودم می‌پردازم. اوّلاً از این جهت، حضور در جمع اهل علم برای ما مغتنم و محظوظ‌کننده است. ثانیاً چون در جمع شـما بنده مستمعم و طبق معمولِ این جلسات، غالباً از زبان اساتید و زبدگان دانشگاهی مسائل عمده مربوط به علم و دانشگاه و جریان علمی در کشور مطرح می‌شود، خشنودم و این هم برای بنـده مغتنم است؛ زیرا در مورد مسأله علم و تحقیق و دانشگاه و ... ذهنیّتِ درستی به مسؤولان می‌بخشد و دیگر این‌که برخی از این مسائلی که مطرح می‌گردد، قهراً حل می‌شود؛ همان‌طور که مطالب سالهای گذشـته، پیگیری شـد و به نتایـج خوبی رسـید. بنابراین، این جلسه برای من جلسه مطلوب و مغتنمی است. ان‌شـاءاللَّه در این فرصتی که فرمودنـد، بتوانیم از بیانـات آقایـان و خانمها اسـتفاده کنیم و مجموعاً جلسه برای همه و بخصوص دانشگاه مفید باشد. AAA مطالبی که فرمودید، این باور را در بنده تقویت می‌کند که ارتباط دسـتگاههای دولتی با مراکز دانشـگاهی یک ضـرورت است. بایـد این ارتباط را به صورت سازمانی، با ساز و کار مشـخّص، برقرار کرد. البته بنده بیشتر تأکیدم در گذشـته مربوط به بخش صنعت و فنآوری بوده است؛ به بخشهای دولتی توصیه می‌کردم که با دانشگاه ارتباطشان را تقویت کننـد، لکن می‌توان گفت که در همه بخشـها این ارتباط باید تقویت شود. اگر دسـتگاههای مدیریّتی کشور بتواننـد ارتباط سازمان‌یافته‌ای با دانشـگاه در زمینه‌های سیاسـی و مسائل فرهنگی و تربیتی و همچنین ارتباط حوزه و دانشـگاه پیـدا کننـد، بـدون شـک حضور ذهنهـای برجسته دانشـگاهی در مجموعه تصـمیم‌گیر و تصـمیم‌سازِ نظام می‌توانـد تأثیرات بزرگی بگـذارد. این باورِ من است، و این باور در این جلسه با بحثهایی که دوسـتان کردنـد، تقویت هم شد و جا دارد که تقویت هم بشود. آنچه بنـده به دانشـگاهیان عزیز می‌خواهم عرض کنم، همـان چیزی است که بارهـا در جمع اساتیـد و دانشگاهیان گفته‌ام و بـاز هم می‌خواهم تکرار کنم: ما از لحاظ علمی از دنیا عقبیم؛ آیا راهی برای این‌که این فاصـله را بپیماییم، وجود نـدارد؟ اعتقاد راسـخ بنده این است که چرا، ما می‌توانیم از راههای میانبر اسـتفاده کنیم؛ می‌توانیم این فاصـله‌ای را که با یک نگاه سـطحی به نظر می‌رسـد که هرگز قابل پُر شدن نیست - چون آن کسـی که با فاصله زیاد در جلو حرکت می‌کند و با ابزارهایی که روزبه‌روز پیشرفته‌تر می‌شود، حرکتش سـرعت هم پیـدا می‌کنـد، مرتّب فاصـله‌اش بیشتر می‌شود - ترمیم کنیم. بنـده اعتقاد راسخ دارم که می‌توان تصوّر کرد این فاصـله پیموده شود و کمبود علمی - در کشور ما و کشورهای مشابه ما - و شکاف و زخمی که به وجود آمده، ترمیم شود. آنچه ما را تشـجیع می‌کنـد که این فکر را دنبـال کنیم، وجود اسـتعدادها در داخل کشور است. اما دوسـتان! اسـتعداد به تنهایی کافی نیست. تأکید بنده این است: اسـتعداد شـرط لازم است، نه شـرط کافی. در کنار اسـتعداد، تلاش و مجاهدت عالمان، اندیشمندان و استادان هم لازم است. این به معنای نفی وظیفه دسـتگاههای دولتی در زمینه‌هایی که وظیفه دارنـد نیست؛ به معنای نادیده گرفتن مشـکلات اساتیـد هم نیست. این خود یـک حقیقت و توقّع بجـایی است که بایـد اهل علم در محیط دانشـگاه به تولیـد علم، به نگاه مبتکرانه و سازنـده در زمینه علم - به همـان چیزی که بنـده از آن به نهضت نرم‌افزاری در محیـط علمی تعبیر کردم - بپردازنـد؛ مـا نیـاز به این موضـوع داریم. البته دسـتگاههای دولـتی بزرگـترین مسؤولیت را دارنـد. در اظهـاراتی که دوسـتان در زمینه اعتبـارات رو به کـاهشِ تحقیقات و پژوهش یا بعضـی از مطالب دیگر کردند، از بنده خواستند که در این زمینه کمک کنم. مطمئنّاً اگر تقسیم بودجه کشور یـا اولویّتهای آن در اختیار رهبری بود، بـدون شک بنـده جزو اولین اولویّتها، اولویّت تحقیق و علم را معیّن می‌کردم. همین حالا هم بنده به دوستان در مرکز سیاستگذاری (مجمع تشخیص) - به خود وزیر محترمی که تشریف دارند و رئیس جمهور - در زمینه اعلام سه یا چهار اولویّت درجه یک کشور، مسأله علم را اعلام کردم. اعتقاد راسـخ بنده این است که مشـکلات کشور ما از این راه برای بلنـد مـدّت قابـل حـلّ است ولا-غیر؛ یعنی مـا بـایستی در زمینه علم و تحقیق پیش برویم. برای روییـدن علم و ارتقـاء علمی هم حتماً تحقیق لـازم است؛ بـدون تحقیق امکـان نـدارد. بنابراین کمکی که بنـده می‌توانم در این زمینه بکنم، تأکیـدی است که به مسؤولان دولتی باید بکنم و حتماً خواهم کرد و ان‌شاءاللَّه، هم وزارت علوم، هم سازمان مدیریّت و برنامه‌ریزی و هم بخشهای مربوط دیگر - بخشـهایی از ریـاست جمهوری - حتماً بایستی نسـبت به این مسأله به‌طور جـدّی تصـمیم‌گیری کننـد؛ مجلس شورای اسـلامی هم بر

اساس این نیاز باید ادای تکلیف کند. خیلی از بودجه‌هایی که در کشور هست، بودجه‌های اولویّت‌دار نیست. بسیاری از این سمینارها، گردهماییها و اجتماعها، بی‌فایده محض است. بنده به نظرم سال گذشته یا دو سال پیش بود که در همین‌جا گفتم این جلسه، سمینار واقعی است؛ هیچ خرجی هم ندارد. عدّه‌ای از دانشمندان و علما، دور هم جمع شده‌اید و لُبّ مطلب را در زمینه مسأله‌ی مهمّی از مسائل کشور – که مسأله آموزش عالی است – بیان می‌کنید. اگر آن مقداری که برای سمینارها – چه از لحاظ پول و چه از لحاظ وقت – هزینه می‌شود، فایده نداشته باشد – که خیلی از اوقات هم ندارد – باید کنار گذاشته شوند. خیلی از این مراکزی که بودجه‌های نسبتاً قابل توجّهی هم می‌گیرند، هیچ اولویّتی ندارند. همان بودجه‌ها بدون شک باید به بخشهای تحقیقات، انستیتو پاستور و بعضی جاهای دیگر سرازیر شود. این موضوع را دستگاههای دولتی باید دنبال کنند؛ بنده هم تأکید می‌کنم و ان‌شاءاللَّه آن را مکتوب خواهم کرد. البته – انصافاً – بخش مربوط به خودِ دانشگاه و درون دانشگاه هم خیلی نقش دارد. تأکید و تکیه بنده این است که اساتید محترم، به عنوان پرچمداران علم در کشور، در برهه کنونی خودشان را واقعاً مسؤول بدانند. بعضی از این جوانانی که با بنده به تناوب و در مناسبتهای مختلف ملاقات دارند – این نخبگان یا گروههای دانشجویی – گله‌ها و حرفهایی دارند. از جمله مطالبی که در اظهاراتشان وجود دارد این است که جزوه‌های بعضی از اساتید به‌روز نیست؛ یعنی چیزی که دانشجو در آن دانشِ مربوط نیازمند است، در آن جزوه نیست! گله دیگر آنها این است که اساتید به دانشجویان نمی‌پردازند و فقط درس می‌دهند. این اتّفاقاً نکته‌ای است که بنده آن را دو سه مرتبه در دیدار با اساتید محترم بیان کردم. البته بنده توجّه دارم که برخی از استادان، ناگزیرند برای مسائل معیشتی و تنگناهایشان درس زیاد بگیرند – این را قبول دارم و می‌دانم – اما همه موارد این‌طوری نیست. من خواهش می‌کنم اوّلاً ـ یکی از موضوعاتی که در ذهن خودتان نگه می‌دارید و به آن اهمیت می‌دهید، این باشد که با دانشجو فراتر از درس کار کنید – با او ارتباط برقرار کنید؛ او را وادار به کار کنید و زمینه‌های تحقیقی را با او در میان بگذارید – ثانیاً مذاکره علمی هم بین استاد و دانشجو مطلب بسیار مهمّی است. البته برخی از این کارها به شکل کلان باید در مراکز تصمیم‌گیری تصویب شود؛ از جمله مطالبی که آقای دکتر «شریعتمداری» فرمودند – که درست هم هست: مسأله تربیت و اهمیت آن، یا ارتباطی که آموزش عالی با آموزش و پرورش باید داشته باشد – بایستی در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح شود؛ زیرا آن‌جا مرکز تصمیم‌گیری است و شورای عالی انقلاب فرهنگی به همین دلیل مرکز لازمی است. گاهی از گوشه و کنار شنیده می‌شود که در نیاز به شورای عالی انقلاب فرهنگی تردید می‌شود؛ نه، اتّفاقاً همین موضوعهایی که بعضی از دوستان اشاره کردند که بایستی سیاستگذاری شود، باید در مرکزی انجام گیرد که آن مرکز، مرکز قانونگذاری نیست – قانون، آن چیزی است که به‌طور روزمرّه دستگاه خرج می‌کند؛ مثل پول خُرد که برای خرج کردن است – بلکه مرکز سیاستگذاری است. مرکز سیاستگذاری، مرکزی است فراتر از مراکز قانونگذاری و با برنامه‌ریزیهای کلان سروکار دارد، که شورای عالی انقلاب فرهنگی مرکز مناسبی برای این کار است. به نظر من در آن‌جا بایستی این مسائل مورد مطالعه قرار گیرد. بنده رؤوس آنچه را که دوستان فرمودند، یادداشت کردم. عین بیانات اساتید محترم هم ضبط شده که اینها را می‌گویم پیاده کنند و پیشنهادها و نکات عمده را از آن استخراج می‌کنیم. ان‌شاءاللَّه آنچه را که مربوط به خود ماست – یعنی مربوط به سیاستگذاری است – که بایستی به مجمع تشخیص یا به شورای عالی انقلاب فرهنگی ابلاغ یا به رؤسای سه قوّه گفته شود، می‌گوییم و توصیه می‌کنیم. آنچه را هم که مربوط به دستگاههاست، به آنها منتقل می‌کنیم تا ان‌شاءاللَّه دنبال کنند. فکر و علاج‌جویی برای مسائل دانشگاه و آموزش عالی کشور را بنده مغتنم می‌شمرم و از دوستان هم خواهش می‌کنم در همین زمینه‌هایی که بیان کردند – یا دوستانی که مطالبی می‌خواستند بگویند و فرصت نشد – فکر کنند و با ما درمیان بگذارند. بنده استقبال می‌کنم و آن مقداری که می‌تواند در سیاستگذاریهای کلان کشور قرار گیرد، بدون شک از طرف ما اقدام خواهد شد و انجام خواهد گرفت. بعضی از دوستان اظهاراتی کردند که به نظر بنده مبالغه‌آمیز بود: این‌که هیچ کاری با برنامه انجام نمی‌گیرد، یا هیچ هدفی وجود ندارد، یا هیچ ... این‌گونه نیست؛ این مقداری

مبالغه‌آمیز است. البته ضعفهایی وجود دارد، کمبودهایی هست، در این زمینه‌ها غفلتهایی گاهی صورت می‌گیرد؛ اما این‌طور کلّی هم نمی‌شود گفت؛ نه، مراکزی هستند که واقعاً کار می‌کنند و در جلسه امروز هم بعضی از دوستان در خصوص ارتباط دستگاههای صنعتی کشور و مصرف‌کننده علم با دستگاههای تحقیقاتی و علمی مطالبی بیان کردند که راجع به دانشکده هوافضا بود که سالهای گذشته هم گفته بودند. من این مطالب را تصدیق می‌کنم. البته بنده به بعضی از مسؤولان در این زمینه سفارشهای اکید کرده‌ام و اطّلاع دارم - هم در بخشهای نظامی، هم در بخشهای غیرنظامی - اثر هم کرده است. یکی از وزرای محترمی که سروکارشان با مسائل صنعت است، راجع به مسأله‌ای با بنده صحبت می‌کردند که می‌خواهیم فلان کار را بکنیم. من گفتم شما به دانشگاه امیرکبیر که به مرکز دولت هم خیلی نزدیک است، بروید - بنده به این دانشگاه رفته‌ام و کارگاه صنعتی و محصولات کاری‌شان را دیده‌ام - و ببینید چقدر می‌توانید مشکلتان را حل کنید. این دوست مسؤول ما کاملاً به دلشان نشست و رفتند این کار را - به گمان زیاد آن‌طور که به ذهنم می‌آید - دنبال کردند و به نظرم به نتایجی هم رسیدند یا در آینده نه چندان دور خواهند رسید. اگر مسؤولان، راهِ دانشگاه را پیدا کنند و با مراکز علم و تحقیق اُنس بگیرند، بدون شک کار این مراکز روان خواهد شد و کار مراکز علمی و تحقیقی هم پیش خواهد رفت. امیدواریم ان‌شاءاللَّه هرچه پیش می‌رویم، به این هدفها نزدیک شویم. از دوستان - برادران و خواهران - مجدّداً تشکّر می‌کنم که این دعوت را قبول کردید، این جلسه خوب را تشکیل دادید، این مطالب خوب را بیان نمودید و ان‌شاءاللَّه آنچه که گفتیم و شنیدیم، مورد رضای الهی و مورد قبول پروردگار قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در مراسم صبحگاه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کلّ قوا در مراسم صبحگاه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این بازدید، بسیار شیرین و به یاد ماندنی و زنده کننده خاطرات بسیاری است که با فرماندهان و عناصر فداکار نیروی زمینی در سالهای دفاع مقدّس داشتیم. بخش مهمّی از افتخارات ارتش جمهوری اسلامی ایران بدون شک مربوط به نیروی زمینی ارتش است که بدنه اصلی و مهمتر ارتش جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد و من مایلم که این دیدارِ امروز ترجمان عملی احساسات بنده نسبت به نیروی زمینی و ارتش جمهوری اسلامی ایران تلقّی شود. هیچ چیز برای یک سازمانِ مسلّح از این باارزشتر نیست که توانسته باشد در لحظه نیاز، وظیفه خود را به‌درستی انجام داده باشد. به‌طور طبیعی در یک کشور، مردم به نیروهای مسلّح به چشم کسانی نگاه می‌کنند که در هنگام بروز حادثه دهشتناک و تلخ می‌توانند مثل حصار مستحکمی از آنها دفاع کنند. در دوران دفاع مقدّس این آزمایشِ افتخارآمیز برای ارتش پیش آمد. در طول هشت سال دفاع مقدّس، در سرتاسر جبهه‌های طولانیِ جنگ، نیروی زمینی به‌قدر توان و همّتی که برای دوست و دشمن در موارد بسیاری شگفت‌آور بود، توانست وظایف بزرگی را انجام دهد. شهیدان سرافراز نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران و جانبازان این نیرو و عناصر دلسوز و مؤمنی که در طول این سالها لحظات دشوار و پرزحمتی را گذراندند، شاهدان صادقی بر تلاش همه جانبه و صادقانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران در طول این سالیان بوده‌اند. من خودم هم در مواردی، شاهد این تلاش صادقانه و مؤمنانه بوده‌ام. آن روزی که دشمنان جمهوری اسلامی گمان می‌کردند از سوی نیروهای مسلّح کشورِ ما هیچ‌گونه تهدید، یا تهدید مهمّی علیه نیروی متجاوز وجود نخواهد داشت، نیروهای مسلّح مثل سدّ مستحکمی در مقابل تهاجم دشمن ایستادند. هشت سال تلاشِ نیروی مهاجم که از سوی همه مراکز قدرتِ نظامی و پشتیبانی و تسلیحاتی حمایت می‌شد به‌جایی نرسید و با قدرت نیروهای مسلّح و پشتیبانی مردم ما، مرزهای کشور سالم ماند و دشمنان متجاوز ناچار شدند با اعتراف به ناکامی خودشان از مرزهای ما فاصله بگیرند؛ این افتخار بزرگی است. در دو قرن اخیر این اوّلین بار بود که نیروهای مسلّح ما در یک آزمایش نظامی توانسته بودند با سرافرازی

کامل در مقابل دشمن بایستند و دشمن را ناکام کنند؛ آن هم در یک جنگ طولانی و با مهاجمی که از سوی همه‌ی دنیا تقریباً حمایت می‌شد. نیروهای مسلّحِ کشور ما، ارتش جمهوری اسلامی ایران و همچنین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج، مجموعه توانا و مؤمنی را تشکیل داده‌اند که هرکدام در جایگاه ویژه خود و با مسؤولیت مخصوص به خود توانسته‌اند و خواهند توانست در آینده، به فضل الهی تهدیدها را از این کشور دور کنند. در دورانی که خواستِ قدرتمندان مستکبر بین‌المللی این است که همه صحنه زندگی بشر را به یک عرصه جنگ تبدیل کنند و زیر لوای نامهای زیبا و جذّابِ آزادی، دمکراسی و حقوق بشر، جنگ برای قدرت، نفت و توسعه مناطق نفوذ استکباری و توسعه‌ی منافع نامشروع بین‌المللی خود به راه بیندازند، ملتها باید خیلی هوشیار باشند و در تقویت درونی خود بکوشند و نیروهای مسلّح سهم عمده‌ای را می‌توانند در این مسؤولیت بزرگ ایفا کنند. امروز ملاحظه می‌کنید منطقه نفت‌خیز و ثروتمند خاورمیانه به جرم ثروتمند بودن، به جرم دارا بودن منابع نفتی - که قدرتهای صنعتی دنیا به آن نیاز دارند - مورد تعرّض، تجاوز و دخالت سیاستهای گوناگون قرار گرفته است و هرروز در یک بخش از آن، تهدیدی را به‌وجود می‌آورند. از ضعف ملتها، از اختلاف میان دولتها و قدرتها در این منطقه - که منطقه اسلامی است و متعلّق به مسلمانان است - استفاده می‌کنند. قربانیِ این افزون‌طلبی و استکبار، ملتهای مظلومی هستند که نتوانند از هویّت و قدرت معنوی خودشان دفاع کنند. شما ببینید در این چند سال، در همسایگی ما با ملتهای عراق و افغانستان چگونه عمل شد! چه‌کسانی قربانی سیاستهای پیچیده بین‌المللی شدند، جز آحاد مردم غیر مسلّح و بی‌پناه؟ البته ملتها با این فشارها نابود نمی‌شوند و اگر بتوانند هویّت ملی خودشان را حفظ کنند، این فشارها نمی‌تواند آنها را به زانو در آورد. هرچند در کوتاه مدّت صدماتی را تحمّل می‌کنند؛ اما در بلند مدّت با همّت بلند و با جمع کردن نیروهای خود خواهند توانست جبران کنند. اگر بخواهند و اراده کنند؛ دست خودِ ملتهاست. در چنین شرایط بسیار حسّاسی، ملت ما بیش از همیشه احتیاج به این دارد که خود را از لحاظ معنوی و مادّی آسیب‌ناپذیر و مقتدر کند. بخشی از این اقتدار به مسائل اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ارتباط پیدا می‌کند و بخش مهمّی از آن هم مرتبط با مجموعه‌های نظامی است که باید روزبه‌روز تواناییهای خود را در درون از همه جهت افزایش دهند؛ استحکام سازماندهی، ارتقاءِ قدرت رزمی، توانایی لازم برای تولید، تهیه، تکمیل و نگهداری تجهیزات، بالا نگهداشتن روحیه مسؤولیت نظامی و همه چیزهای دیگری که با ابتکار و مدیریّتِ مدیران خوب و مسؤول امکان‌پذیر است. امروز خوشبختانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی از فرماندهی و مسؤولان اداره کننده خوب و مؤمن برخوردار است؛ همچنان‌که از هزارها عنصر باشرف و مؤمن در سرتاسر کشور در یگانهای مختلف برخوردار است. خدا را بر این وضعیت، که رو به هرچه بهتر شدن است، سپاسگزاریم. توصیه من این است که برای آمادگی، هیچ فرصتی را از دست ندهید. آماده شدن لزوماً به معنای این نیست که این آمادگی در زمان کوتاهی به‌کار گرفته خواهد شد؛ اما آماده نبودن همواره خطر بزرگ و دهشتناکی را بر کشور و بر آبروی نیروهای مسلّح تحمیل می‌کند. همیشه باید آمادگیها را حفظ کرد و افزایش داد؛ آمادگیهای معنوی و مادّی. از خداوند متعال مسألت می‌کنم که همه شما عزیزانم را مشمول لطف و هدایت و رحمت خود قرار دهد و همه ما را بر انجام وظایف بزرگ و افتخارآمیزی که بر دوش داریم، توانا و متمکّن سازد و هر روز ما را بهتر از روزِ قبل قرار دهد و شهیدان عالی‌مقام ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی زمینی و همه سازمانهای مسلح نظام جمهوری اسلامی را با اولیایشان محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللّه فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و

حماۀالمستضعفین و هداۀ المؤمنین. اوصیکم و نفسی بتقوی‌اللّه. همه برادران و خواهران نمازگزار و خود را به رعایت تقوا و مراقبت از رفتار و گفتار و حتّی مراقبت از پندارها و واردات ذهنی توصیه می‌کنم. ماه رمضان، ماه ذخیره‌سازی تقواست. از خدای متعال کمک بخواهیم تا بتوانیم در این ماه برای دوره سال و برای همه عمر خود، ذخیره ارزشمندِ تقوا را فراهم کنیم. امروز در خطبه اوّل، جمله‌ای را از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام مطرح می‌کنم که به وصیّت آن بزرگوار به اولاد و بازماندگانشان مربوط است و آن گونه که خود ایشان - بنا به نقل نهج‌البلاغه(۱) - در آن نوشته مرقوم کرده‌اند، مخاطب این وصیّت، همه کسانی هستند که این نامه و این وصیّت به آنها می‌رسد؛ یعنی ما هم مخاطب کلمات امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هستیم. این همان وصیّت معروف است که بعد از یکی دو سطر می‌فرمایند: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی اللّه و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم(۲)». تقریباً بیست مطلب در این وصیّت ذکر شده است. بدیهی است وصیّت یک انسان بزرگ، آن هم وقتی که در آخرین ساعات عمر او این وصیت نوشته می‌شود، شامل حسّاسترین مطالب به نظر اوست. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام این وصیت را بعد از ضربت ابن‌ملجم نوشته‌اند؛ «لمّا ضربه ابن ملجم(۳)». تقریباً بیست مطلبی که در این وصیت آمده، مهم است. مطالب، درباره دنیاطلبی، قرآن، حج، جهاد، یتیمان،همسایگان و... است. دو مطلب از تقریباً بیست مطلب را انتخاب کرده‌ام تا امروز عرض کنم: یکی «نظم امرکم» و دوم «صلاح ذات بینکم»؛ یعنی ایجاد الفت میان برادران. از این جا می‌شود فهمید که این دو مطلب جزو مطالب بسیار مهم در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. نظم از جمله موضوعاتی است که وقتی انسان در معنا و مفهوم و کارکرد آن در زندگی خود غور می‌کند، اهمیت آن را بیشتر درک می‌کند. نظم یعنی هر چیزی در جای خود قرار گیرد. جهان که در پیرامون ما انسانها و در زمین و آسمان گسترده شده است، یک مجموعه قانونمند است. قانون و نظم، بر جمیع جریانات و حوادث عالم و حرکات دنیای مورد احساس و دید و جهان پیرامون ما حاکم است. انسان هم یکی از اجزای همین عالمِ برخوردار از نظم است. زندگی طبیعی انسان هم دارای نظم است. گردش خون، ضربان قلب، دمیدن ریه‌ها و بقیه تحرّکات و فعل و انفعالاتی که در بدن انسان و جسم آدمی وجود دارد، همه تابع نظم است. اگر عمل و رفتار انسان از نظم برخوردار باشد، هماهنگی میان او و دنیای پیرامونش تأمین خواهد شد. نظم به انسان این فرصت را می‌دهد تا بتواند از هر چیزی به نحو شایسته آن استفاده کند و چیزی معطّل نماند. اگر در جسم انسان بی‌نظمی پدید آید، با بیماری همراه است، یا نامش بیماری است. عیناً همین مطلب در رفتارهای انسان - چه در زندگی فردی و چه در رفتارهای اجتماعی - وجود دارد؛ بنابراین نظم دارای اهمیت است. البته قلمرو نظم، وسیع است. از زندگی خصوصی انسان و درون اتاقی که در آن زندگی یا کار می‌کند، نظم مطرح می‌شود - اتاق منظّم، اتاق نامنظّم - تا رفتارهای فردی او در محیط کار و درس و تحصیل و تا محیط اجتماعی و ساخت جامعه و بنای نظام اجتماعی؛ یعنی همان ساختی که از نظم ویژه‌ای که تابع فلسفه خاصّی است، سرچشمه گرفته است. همه اینها مشمول «و نظم امرکم» است که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در این قطعه از وصیّتشان آن را بیان فرمودند. آن حضرت قبل از آن که نظم را مطرح کنند، تقوا را مطرح کرده‌اند. اوّلِ وصیت هم تقوا آمده است - «اوصیکما بتقوی‌اللّه و ان لا تبغیا الدّنیا و إن بغتکما(۴)» - ولی بعد از دو سطر، باز می‌فرمایند: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی‌اللّه و نظم امرکم(۵)»؛ این‌جا تقوا را مجدداً تکرار می‌کنند. این شاید اشاره به این نکته باشد که نظمی در زندگی فردی و نظام زندگی عمومی و اجتماعی انسان مطلوب است که از تقوا سرچشمه گیرد و با تقوا همراه و هماهنگ باشد. پس، این یک وصیّت کلّی است برای همه ما که در زندگی شخصی و خانوادگی و در کارهای تحصیلی و اداری و در مشاغلی که در جامعه داریم، نظم و برنامه‌ریزی را مراعات کنیم. اینها نظمهای عمدتاً فردی است؛ اما در سطح جامعه هم باید نظم را مراعات کنیم. هر کس در هر جایی قرار دارد، خود را موظّف بداند که نظم اجتماعی را رعایت کند. این یک ادب عمومی برای ما در سطح جامعه است؛ همه هم در این جهت شریک هستند. رعایت قوانین و رعایت برادری و مروّت و زیاده‌خواهی نکردن و تجاوز به حقوق دیگران نکردن و رعایت وقت را کردن - چه وقت خود، چه وقت دیگران - رعایت

مقرّرات در عبور و مرور و رفت و آمد و مسائل مالی و تجاری و امثال اینها، همه مصادیق نظم است. یک مصداق مهمِ نظم هم این است که میان کارکرد ما در جامعه و افکار و عقاید و شعارهای ما هماهنگی برقرار باشد. از بی‌نظمیهای بسیار خطرناک یکی همین است که در جامعه‌ای مبانی فکری و عقیدتی و باورهایی که جامعه به آن ایمان و اعتقاد دارد، یک چیز باشد؛ اما رفتارهایی که براساس همین قواعد و باورها باید شکل بگیرد و هنجار عمومی اجتماعی را تشکیل دهد، با آن باورها و فکرها و مبانی منطبق نباشد. این نوعی دورنگی و دورویی و نفاق عمومی را به وجود می‌آورد و بسیار خطرناک است. اسم اسلام را آوردن و تکرار کردن، اما در عمل هیچ به مبانی اسلامی باور نداشتن؛ اسم حقوق بشر را به عنوان مبنا و قاعده فکری مطرح کردن، اما در عمل هیچ رعایت حقوق بشر را نکردن - که امروز در سطح بین‌المللی متأسّفانه یکی از بلاهای بزرگ جامعه بشری این است - اسم آزادیخواهی را آوردن، اما در عمل رعایت آزادی دیگران را نکردن؛ اسم قانون و قانون‌طلبی را آوردن، اما در عمل پایبند به قانون نبودن، از جمله خصوصیّات بسیار بد و یکی از مصداقهای بارز و خطرناک بی‌نظمی است. البته مسؤولان که می‌خواهند مقرّرات و قوانین را به وجود آورند یا اجرا نمایند، باید بیشتر رعایت کنند؛ آحاد مردم هم در رعایتهای عمومی خودشان باید به این موضوع توجّه کنند. مطلب دوم، «صلاح ذات بینکم» است. صلاح ذات البین که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در وصیّت مهم خود آن را بیان می‌کنند، فقط ائتلاف و اتّحاد ظاهری نیست که دو گروه و دو جماعت بر سر یک چیز، قراردادی ببندند و ائتلاف ظاهری تشکیل دهند؛ از این بالاتر است؛ یعنی فی‌مابین همدیگر، دلها با هم صاف شود؛ ذهنها نسبت به یکدیگر خوشبین شود و هیچ‌گونه تعرّض و ایذایی از کسی و از جناحی به یک مجموعه دیگر صورت نگیرد. در همین جمله، بعد از این‌که می‌فرمایند «و صلاح ذات بینکم»، به سخن پیغمبر اکرم استشهاد می‌کنند و می‌فرمایند: «فانّی سمعت جدّکما صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم یقول صلاح ذات البین افضل من عامّة الصّلاة و الصّیام»؛ یعنی فضیلت اصلاح ذات البین مردم - دلها را به هم نزدیک کردن و ذهنها را نسبت به هم خوشبین نمودن - از هر نماز و روزه‌ای بیشتر است. اگر کسی نماز مستحبّی بخواند یا روزه مستحبّی بگیرد، یا برود برای اصلاح ذات البین تلاش کند؛ دومی افضل است. این هم از چیزهایی است که ما امروز به آن خیلی احتیاج داریم. یکی از کارهایی که دشمنان ملت ایران از اوّل انقلاب تاکنون به طور جدّی دنبال آن بوده‌اند، همین دل چرکین کردن گروههای جامعه نسبت به یکدیگر است؛ چه گروههای سیاسی، چه گروههای مذهبی و دینی و چه قشرهای مختلف. در طول زمان، استعمار و بخصوص استعمار انگلیس - آن زمان که بر تمام مناطق خاور میانه و کشور ما و کشورهای دیگر مسلّط بود - این سیاست را دنبال می‌کرد؛ بعد هم دیگران یاد گرفتند. امریکاییها هم امروز همین کار را می‌کنند؛ دشمنان ملت ایران هم نسبت به کشور ما همین کار را در برنامه خود دارند: دلها را نسبت به هم چرکین و قشرها را از یکدیگر روگردان کنند. اوّلِ انقلاب به برکت فریادِ اصلاح‌طلبِ امام و حرکت اصلاحی انقلاب، دلها و قشرها به هم نزدیک شدند. سالهاست آن شکافهایی که قبل از انقلاب بین قشرها وجود داشت، دیگر وجود ندارد. بین روحانی و دانشجو، بین نظامی و غیر نظامی، بین روشنفکر و مجموعه کاسب و تاجر، شکافهای سنّتی‌ای وجود داشت که سالها روی آن کار شده بود؛ اما این شکافها بعد از انقلاب ترمیم گردید، از بین رفت و یا کم شد. امروز بار دیگر می‌خواهند این شکافها را به وجود آورند؛ همچنان که شکافهای مذهبی را زیاد می‌کنند و گروههای مذهبی را وادار به تظاهر به دشمنی با یکدیگر می‌نمایند، برای این‌که شکاف ایجاد شود. شکافهایی که بین بدنه یکپارچه مردم به وجود می‌آید، راه را برای دشمن باز می‌کند و دشمن با این اختلافها می‌تواند در داخل یک جامعه و یک کشور نفوذ کند و سیاستهای خود را دنبال نماید. همه باید خیلی مراقب باشند. شما می‌بینید امروز تبلیغات جهانی روی چند چیز متمرکز است: یکی از آنها این است که در داخل نظام جمهوری اسلامی، مجموعه متصدّیان و خدمتگزاران نظام و کارگزاران کشور را به دو دسته تقسیم می‌کنند و برای هر دسته اسم می‌گذارند؛ البته یک عدّه هم ساده‌لوحانه در داخل کشور همان حرفی را که آنها می‌زنند، تکرار می‌کنند که در واقع حرف اینها نیست، حرف آنهاست. همان دشمن خارجی وقتی متصدّیان نظام را به دو دسته تقسیم کرد، اعلام می‌کند ما با این دسته موافق

و با آن دسته مخالفیم؛ یک دسته اسمشان اصلاح‌طلب است، یک دسته اسمشان محافظه‌کار است. اینها دام دشمنان است؛ همه باید متوجّه باشند در دام دشمن قرار نگیرند. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به ما می‌فرمایند: «صلاح ذات بینکم»؛ دلها را با هم صاف و به هم نزدیک کنید. اختلاف سلیقه‌ها را به معنای دشمنی تلقّی نکنید. اختلاف نظر و اختلاف سلیقه، حتّی اختلاف عقاید سیاسی و دینی و غیره، تا آن‌جایی که به مبانی عملی نظام ارتباطی ندارد، می‌تواند موجب دشمنی و جدایی و خصومت با یکدیگر نشود. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام زندگی خود را - زندگی‌ای که هر ساعتش به قدر عمرها ارزش داشت - وقف کردند برای این‌که جامعه را در زمان خود، و جامعه اسلامی و بشری را در طول تاریخ هدایت کنند و بسازند. خوشبختانه ملت ما، ملت علوی است و معتقد و مرید و عاشق امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است. لازمه این محبّت این است که کلمات آن بزرگوار را آویزه گوش کنیم؛ اینها را فقط یک توصیه خشک و خالی به حساب نیاوریم؛ برای عمل، آنها را در پیش روی خود قرار دهیم و تصمیم بگیریم. آن بزرگوار در این راه مجاهدت کردند و در همین راه هم به شهادت رسیدند. «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله(۶)»؛ عدالت او موجب شهادت او شد. پایبندی واقعی و صادقانه و صمیمی او به عدالت و مبنای اصیلی که آن بزرگوار در همه دوران حکومتشان آن را دنبال می‌کردند موجب شد جانشان در معرض این تهدید قرار گیرد و خون مبارکشان در محراب عبادت ریخته شود. ما در زیارت عاشورا به امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام عرض می‌کنیم: «السّلام علیک یا ثاراللّه و ابن ثاره»؛ یعنی مثل خون اباعبداللّه علیه‌السلام، صاحب خون امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هم خداوند متعال است؛ چون این خون هم در راه احقاق حق و احیای عدالت بر زمین ریخته شد. همه باید به احترام این خون پاک و آن شخصیت عظیم و قدسی و آن ولیّ اعظم الهی سعی کنیم این فرمایشها و توصیه‌ها را که خطاب به ما هم هست، در عمل خودمان رعایت کنیم. پروردگارا! ما را جزو پیروان واقعی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام قرار بده. پروردگارا! ما را با محبّت و ولایت آن بزرگوار زنده بدار و با محبّت و ولایت آن بزرگوار بمیران و در راهی که آن حضرت پیمودند ما را ثابت قدم بدار. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الأنسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۷) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی أئمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللّه و نفسی بتقوی‌اللّه. بار دیگر همه برادران و خواهران عزیزِ نمازگزار را به رعایت تقوا و مراقبت از رفتار و گفتار و پندار و کردار خویش در همه احوال دعوت و توصیه می‌کنم. آنچه در این خطبه لازم است مطرح شود، نگاهی به تحوّلات جهان اسلام و مسائل مهمّی است که امروز مسلمانان با آن مواجهند. همچنین اشاره‌ای کوتاه به مسائل خودِ ما در داخل کشور است که البته اینها با مسائل جهانی بی‌ارتباط هم نیست. در جهان اسلام آنچه امروز به‌روشنی به چشم می‌خورد، روش خصومت‌آمیز و جبهه‌گیریِ خشونت‌باری است که از سوی مراکز قدرت استکباری و عمدتاً از سوی امریکا نسبت به مسلمانان عالم دیده می‌شود. البته گاهی سعی می‌کنند با روشها و شیوه‌های سطحی بگویند ما با مسلمانان مسأله‌ای نداریم؛ اما این روشها فایده‌ای ندارد؛ چون در عمل و گفتار، بخصوص در یکی دو سال اخیر، بارها نشان داده‌اند که در دلشان کینه عمیقی نسبت به مسلمانان و جوامع اسلامی وجود دارد. امروز شاید در سطح دنیای اسلام هیچ کشور اسلامی‌ای را نشود پیدا کرد که از تحریکات و آسیبهای گوناگون امریکا و قدرت استکباری محفوظ و مصون باشد. کشورهای عربی، حتّی کشورهایی هم که سوابق دوستیِ سنّتی با امریکا دارند، امروز به انحاء مختلف زیر فشار و مورد آزارند. آن طور که از حرفهای مسؤولان امریکایی بر می‌آید - که در گفتارها و مصاحبه‌ها و در گوشه و کنار، این حرفها از آنها بروز می‌کند - هدفشان این است منطقه‌ای را که اتّفاقاً دنیای اسلام در آن قرار دارد و از لحاظ سوق‌الجیشی و موقعیّت جغرافیایی و همچنین از

لحاظ منابع طبیعی - بخصوص نفت - بی‌نظیر و درجه یک است، از وجود مزاحمی به نام اسلام و فکر اسلامی و انگیزه‌های اسلامی به‌کلّی خلاص کننـد و آن را صد در صد در مشت و قبضه خود بگیرند. این مطالب، تحلیل نیست. البته یک روز ما همین مطالب را به عنوان تحلیل مطرح می‌کردیم و می‌گفتیم اینها با اسـلام مخالفند؛ اما امروز این مطالب در واقع خبرهایی است از آنچه وجود دارد و اتّفاق می‌افتـد و به آن اقرار می‌کنند. علّت واقعی این دشـمنی این است که امروز قدرت اسـتکباری امریکا با حرص روزافزونی در صـدد توسـعه قـدرت و نفوذ خود است و همان‌طور که گفتیم منطقه خلیـج فارس - به طور خاص - منطقه خاور میانه و تقریباً عمده مناطق اسـلامی و به یک معنا همه مناطق اسلامی جزو مناطقی است که اگر قدرت استکباری امریکا توانست آنها را تحت نفوذ خود درآورد، از لحاظ نفت و گاز - که در واقع رگ حیات دنیای صـنعتیِ کنونی است - و از لحاظ موقعیّت سیاسی و جغرافیایی، دیگر درد سـری نخواهد داشت. ادّعای حقوق بشـر و گسترش دمکراسـی و آزادی در دنیا و حرفهایی را که سـران امریکا در سـخنرانیهای رسـمی خود می‌زنند، هیچ‌کس در دنیا باور نمی‌کند. اینها شعارهایی است که خیلی کم اثر شده است. شعار طرفداری از حقوق بشر یا شـعار گسترش دمکراسـی در دنیا که امروز رئیس جمهور امریکا و دیگران در حرفهای خود آنها را تکرار می‌کنند، برای جهانیان قابـل بـاور نیست. آن قـدر اینهـا بـا دیکتاتورهای خونخوار همکاری کرده‌انـد و برای تأمین منافع خود به آنها کمک رسانده‌انـد که دیگر این حرف امریکـا امروز در دنیـا برای همه - نه تنهـا برای ما، که سالهاست ملت ایران این مطالب را می‌دانـد - کاملاً غیر قابل قبول است. حتّی زیـاده‌خواهی و توسـعه‌طلبی امریکـا موجب شـده است کشورهای اروپایی هم در خصوص برخی از مسائل، به طور واضـح با امریکا مقابله کننـد؛ چون آنها هم متوجّه این هـدف هسـتند و احساس خطر می‌کننـد. در همین قضـیه عراق - که من بعداً مختصـری راجع به آن عرض خواهم کرد - امریکاییها می‌خواستند بدون قید و شرط، جنگ خونین و پُرضایعه‌ای را در این منطقه به وجود آورند. البته باز هم از این فکر منصرف نیستند؛ منتها آن‌طوری که اوّلِ کار می‌خواستند مهارگسیخته وارد شوند، پیش نیامد و نتوانسـتند آن‌گونه عمل کنند. هدف آنها این بود که به عراق حمله کنند و به هر قیمتی برای مردم این کشور وضعیت خونینی ایجاد نماینـد و به این بهـانه بر منـابع نفتی عراق مسلّط شونـد. اوّل، هزینه‌هایی را که خودشان در این حمله متحمّل شده‌انـد، از محل نفت عراق بگیرنـد - یعنی جنگ را خودشان تحمیل کننـد، کشـتار را خودشان راه بیندازند، اما پولش را از مردم عراق بگیرند! - بعد هم اختیار نفت عراق را در دست داشـته باشـند و نفت این کشور زیر کلید آنها باشد و جای پای دیگری را در منطقه خلیج فارس اضافه کننـد. هـدفهای امریکا کاملاً اسـتعماری، اسـتکباری، زیاده‌طلبانه، ضـدّ حقوق بشـر و ضدّ حقوق ملتهاست. اروپاییها متوجّه این معنا هسـتند و با روشـهایی که ممکن بود آنها در سازمان ملل و غیره به کار بزننـد، فعلاً جلوِ امریکا را تا برهه کوتاهی گرفته‌اند. بنابراین عامل و موجب اصلیِ تحرّکی که امروز علیه اسلام در منطقه ما وجود دارد، همین است که اینها با اسلام مخالفند و از آن می‌ترسند؛ احساس می‌کننـد با وجود فکر اسـلامی، تسـلّط فرعونی و مسـتبدّانه‌ای که می‌خواهند بر این مناطق پیدا کنند و ثروت مادّی و معنوی آنهـا را بمکنـد و نـابود کننـد، ممکن نیست. لـذا اسـلام را به عنوان معـارض واقعی خودشان احساس و با آن مبارزه می‌کننـد. عامل اصـلی دشمنی آنها با کشور و ملت ما هم همین نکته است. این‌که ملاحظه می‌کنید بعد از پیروزی انقلاب تاکنون - که قریب بیست و چهـار سـال می‌گـذرد - امریکاییهـا از دشـمنی بـا ملت و کشور و نظام جمهوری اسـلامی هرگز دست نکشیده‌اند و یک لحظه از دشـمنی بـاز نایسـتاده‌اند، علّت همین است. این‌جـا پایگـاه سیاسـی و اقتصـادیِ امن و امـان امریکاییهـا بود؛ امـا فکر اسـلامی و ایمان اسلامی این ملت را بیدار کرد و آنها توانستند به برکت اسلام، دست این سلطه‌طلبِ زیاده خواهِ زورگوی چپاولگر را کوتاه کنند. در حقیقت، اسـلام در کشور مـا بزرگترین ضـربه را به اسـتکبار امریکایی زده است. بنابراین آنها هم بزرگترین کینه را دارنـد و بی‌مهار اقداماتی می‌کنند. البته توجّه داشـته باشـید امروز امریکاییها هم مثل همه انسانها و مجموعه‌هایی که مست قدرتند - که معمولاً مستیِ قدرت، اشتباه‌پذیری می‌آورد؛ یعنی انسان دچار اشتباه و خطای فاحش می‌شود - دچار خطاهای فاحشی می‌شوند. آنها مست قدرتند و درست نمی‌فهمنـد چه می‌کننـد؛ لـذا اشـتباهات بزرگی را مرتکب می‌شوند و همین اشـتباهات، زیر پایشان را به‌کلّی خالی خواهد

کرد. در آینده‌ای که چندان هم دور نیست، همین اشتباهات فاحش، امریکا را به زانو درخواهد آورد. وضعیت آن‌طور که آنها قلمداد می‌کنند نیست. بلندگوها و تبلیغاتچیهایشان در گوشه و کنار چنین وانمود می‌کنند که «دیگر چاره‌ای نیست؛ امریکا یک قدرت قاهر است و باید با آن ساخت و به نحوی با آن کنار آمد»؛ اما این‌گونه نیست. این قدرت قاهر به خاطر مستی قدرت، اشتباه می‌کند و این اشتباه هم زیر پای او حفره و گودال بسیار خطرناکی را به وجود می‌آورد. البته در نماز جمعه و در دیدار با شما نمازگزاران عزیز، نمی‌خواهم به تحلیل سیاسی بپردازم؛ بلکه مایلم حقیقت و لُبّ مطلب را برای ملت عزیزمان روشن کنم. دشمنی آنها با ایران اسلامی به خاطر این است که در این‌جا بزرگترین ضربه را از اسلام خورده‌اند. این ضربه ممکن بود در کشورهای دیگر هم تکرار شود؛ کما این‌که بیداری در دنیای اسلام، به برکت بیداری مسلمانان در کشور ما به وجود آمد. امروز همین مسأله بسیار مهمّ بیداری ملت فلسطین که در حقیقت امریکا و اسرائیل را در بن بست کامل قرار داده است، بر اثر بیداری ملت ایران به وجود آمده است، والّا قبل از آن کسی تصوّر نمی‌کرد که به وسیله ملت فلسطین بشود کاری کرد که اسرائیل و صهیونیستهای غاصب و امریکا به چالش کشیده شوند. تا این دوره، چنین چیزی اتّفاق نیفتاده است که امروز در فلسطین اشغالی می‌گذرد. بیداری ملتهای مسلمان در کشورهای دیگر هم همین‌طور است. امروز روح نفرت از امریکا و مداخلات امریکا و از دست نشاندگان امریکا در کشورها، در دنیای اسلام روزبه‌روز بیشتر توسعه پیدا می‌کند. میل به عزّتی که از ناحیه اسلام عاید ملتها می‌شود، امروز در ملتها روزبه‌روز زنده می‌شود و رشد پیدا می‌کند. چیزی که از آن می‌ترسیدند، این بود که انقلاب اسلامی ایران عیناً در کشورهای دیگر هم تکرار شود. با روشهای مختلف جلوِ این را گرفتند؛ اما نتوانستند جلوِ گسترش فکر اسلامی و بیداری اسلامی را بگیرند. بیداری اسلامی در همه دنیای اسلام گسترش پیدا کرده است؛ ما باید به این نکته توجّه داشته باشیم. ملت ایران باید بداند چه کار بزرگی انجام داده است. طبیعی است که در چنین شرایطی، دشمنان همه همّت خود را علیه نظام جمهوری اسلامی متمرکز کنند. چگونه این کار را بکنند؟ با حمله نظامی کاری از پیش نمی‌برند؛ خودشان هم می‌دانند. کودتا و روشهای براندازی را تجربه کردند و دیدند کاری از پیش نمی‌برند. یک راه برای آنها بیشتر باقی نمی‌ماند و آن این است که در درون ملت نفوذ کنند؛ افکار و انگیزه‌های مخالف با اسلام را همراه با تهمت و اهانت و ناروا گویی نسبت به انقلاب اسلامی گسترش دهند؛ بتدریج دلهای مردم را نسبت به سرچشمه جوشان و فیّاضی که آنها را در طول سالها وادار به حرکت و مقاومت کرده است، سرد کنند. این جزو کارها و برنامه‌ریزیهای اصلی آنهاست. خود آنها از این حرکت به «فروپاشی» تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند ما می‌خواهیم نظام اسلامی فروبپاشد! فروپاشی یعنی چه؟ یعنی ملت را نسبت به آرمانهای انقلاب دچار تردید و تزلزل و دودلی کنند و مردم پشتیبانیِ لازم را از نظام نداشته باشند. این، سیاست دشمن است. بنده به ملت ایران مکرر عرض کرده‌ام؛ در همین نماز جمعه هم یکی دو سال پیش عرض کردم که مهمتر از شناختن دشمن، شناختن دشمنی و روش دشمنی کردنِ اوست. اگر انسان بداند دشمن از چه راهی وارد می‌شود، حواس خود را جمع خواهد کرد. همه، دشمن را می‌شناسند. امروز دشمن ملت ایران و دشمن استقلال و آزادی او، دولت استکباری و متکبر امریکاست. در این شکّی نیست؛ به این موضوع، خودشان هم اعتراف می‌کنند. البته گاهی چاپلوسانه و ریاکارانه می‌گویند ما با ملت ایران مخالف نیستیم؛ اما اتّفاقاً مخالفت اصلی آنها با ملت ایران است؛ چون ملت ایران است که این قیام عظیم را به راه انداخت؛ ملت ایران است که این پشتیبانیِ صادقانه و غیرتمندانه را از اسلام می‌کند؛ ملت ایران است که موجب شده امریکا نتواند طمع بورزد؛ والّا اگر ملت ایران پشتیبان نظام و مسؤولان نبود، مگر مسؤولان می‌توانستند در مقابل این زیاده‌خواهیها بایستند؟ ما این دشمن را می‌شناسیم؛ اما روش دشمنی را هم باید شناخت. امروز روش دشمنی، ایجاد اختلاف و نفرت و کینه میان آحاد مردم است؛ ایجاد دلسردی نسبت به آرمانهای اسلامی است؛ منحرف کردن شعارهای مردم و طرح شعارهایی است که با حرکت عظیم مردم هیچ همخوانی ندارد. در خیلی از کشورهای دنیا - همه جا را نمی‌دانیم - نخبگانی هستند که دست‌آموز مراکز استکباری‌اند. اینها زمان انگلیسیها هم بودند، شورویها هم داشتند، امروز هم امریکاییها دارند. نخبگان و درس‌خواندگان و تحصیلکردگانی را

انتخاب می‌کنند و آنها را با تطمیع و با روشهایی که خودشان می‌دانند، به عنوان سخنگویان خود در داخل کشورها قرار می‌دهند. کار اینها این است که حرف آنها را بزنند و تکرار کنند و برای ایده‌های آنها استدلال نمایند. چنین کسانی در کشور ما هم بوده‌اند؛ امروز هم هستند و از اوّلِ انقلاب هم بوده‌اند. اینها بلندگوهایی دارند که برای آنها حرف بزنند و نظرات و یا حرفهای آنها را تکرار کنند. ملت ما به‌روشنی بیان کرده است که دنبال چیست. ملت ما آن روزی که پشت سر امام قرار گرفت – چه در دوران انقلاب، چه در دوران هشت سال دفاع مقدّس – و چند صد هزار جوان خود را در این راه داد، مشخص کرد که دنبال چه چیزی است. ملت دنبال دمکراسی غربی نبود. ملت مسلمان ما و کسانی که در دوران مبارزات زمان رژیم طاغوت، در زندانها آن رنجها را کشیدند و آن شلّاقها را خوردند، دنبال جمهوری غربی و فرهنگهای ملحد غربی و دمکراسی دروغین غرب و شرق نبودند. مادرانی که فرزندان خود – گاهی دو پسر، سه پسر، چهار پسر – یا داماد و شوهر خود را قربانی کردند و خم به ابرو نیاوردند و احساس افتخار نمودند، دنبال دمکراسی غربی و جمهوری دمکراتیک و امثال اینها نبودند. منشور واقعی انقلاب و خواست حقیقی مردم همان چیزی است که در قانون اساسی ما – بخصوص در اصول اوّل آن – منعکس شده است. مردم، رشد معنوی و رفاه مادّی را در سایه اسلام و به برکت اسلام و حاکمیت مقرّرات اسلامی خواستند؛ الان هم همین را می‌خواهند. ما هیچ ملتی را مثل ملت ایران سراغ نداریم که پای آرمانهای معنوی و الهی خودش را با خونِ چند صد هزار شهید امضاء کرده باشد. ملت خود ما هم در گذشته چنین کار بزرگی را انجام نداده است که در این دوره انجام داد. کشورهایی که دمکراسی غربی را تجربه کرده‌اند، ما دیدیم به چه فلاکت و ذلّتی افتادند و چگونه به نام دمکراسی، پنجه‌های طمّاعان غرب و بخصوص امریکا در دوره اخیر در جسم و جانشان فرو رفت و همه چیز آنها را به یغما برد. مردم ما دنبال این نوع دمکراسی نبودند. امروز هم ملت ما به دنبال تحقّق آرمانهای اسلامی است که در درجه اوّل، عدالت و معنویت و آزادی – به معنای حقیقی اسلامی – و استقلال کشور از شرّ قدرتهای بیگانه و متجاوز خارجی است. اینها چیزهایی است که ملت ما دنبال آن است، برای آن فداکاری کرد و بعد از این هم برای آن فداکاری خواهد کرد. ملت باید مراقب و هوشیار باشد تا دشمن نتواند با روشهای موذیانه – چه امنیتی، چه سیاسی و چه تبلیغاتی – در صفوفش نفوذ کند. منشور رسمی و قانونیِ انقلاب و کشور عبارت است از قانون اساسی ما. همه چیزهایی که برای اداره امور ملت لازم است، به شکل متین و مستحکمی در این منشور وجود دارد. منشور معنوی انقلاب هم وصیّتنامه امام و وصیّتنامه‌های شهداست. این وصیّتنامه‌ها را بخوانید و ببینید شهدا که در میدان جنگ جان خود را فدا کردند، برای چه فدا کردند و دنبال چه بودند. مگر می‌شود از مجموعه فداکاریها و آرمانهای یک ملت، کسی به این آسانی دست بشوید؟! اینها راه ماست؛ اینها مایه‌های سعادت ماست که باید دنبال کنیم. بنده وقتی به قضایای دو سه سال اخیر در داخل کشور خودمان نگاه می‌کنم، می‌بینم بحمداللَّه ملت ما ملت وفادار و با اخلاص و مؤمن و غیرتمندی است و در این چیزها حقیقتاً جزو ملتهای نمونه است و با وجود این‌که در مسؤولان کشور هم در گوشه و کنار نقصها و خطاهایی وجود دارد – که البته هر مجموعه‌ای خالی از خطا و نقص نیست – لیکن در مجموع در جهت همین آرمانها حرکت و برنامه‌ریزی و کار و تلاش می‌کند. با وجود همه اینها، می‌بینم دشمن به بخشهایی از کشور ما – عمدتاً هم به جوانان ما – دل بسته است؛ چون نسل جوان در کشور ما یک نسل کاملاً گسترده است و این از نقاط قوّت ماست که این همه جوان داریم؛ چه جوانان دانشجو، چه کسانی که قبل از دانشجویی‌اند، چه کسانی که فارغ‌التّحصیل شده‌اند، چه کسانی که مشغول کارند و درس نمی‌خوانند. نسل جوان ما یکی از مایه‌های قوّت کشور و انقلاب ماست. دشمن هم به همین نسل و به تحریک‌پذیری و احساساتی بودن جوانان چشم دوخته است. جوانان باید خیلی مراقب باشند. دو سه سال قبل از این دیدید در همین دانشگاه تهران و بعضی از نقاط دیگر، یک عدّه آدمهای مفسد به معنای واقعی کلمه، با تعدادی دانشجو چه کردند! احساسات را تحریک کنند، شایعات دروغ در دست و بال آنها بیندازند، حقایق را قلب کنند و نظام و اسلام را متّهم نمایند. آن روز خیلی هم امید بسته بودند که بتوانند در کشور جنجالی به‌وجود آورند و آشوب و غوغایی درست کنند. آن موقع ملت ایران با متانت کامل و با اقتدار – اقتدار

ملت، یعنی این - به میدان آمد و نگذاشت؛ اما باز هم از این کارها می‌کنند. گاهی بهانه‌ای پیدا می‌کنند و گاهی هم بدون بهانه این کارها را انجام می‌دهند. همه باید مراقب باشند. نباید برای دشمن بهانه ایجاد کرد تا بتواند سوء استفاده کند. نباید با تحریک دشمن، متحرّک شد. امروز نظام اسلامی در مقابل زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی و سلطه‌طلبیِ مستکبرترین مستکبران عالم ایستاده است. جوان، طبیعتش عدالت‌طلبی و میل به اجرا و تحقّق آرمانهاست. هر جوانی به طور طبیعی موضعش در کنار موضع نظام اسلامی است - چه جوانان داخل کشور خودمان، چه جوانان کشورهای دیگر - کمااین‌که می‌بینیم همین‌طور هم هست. کسی که نظام اسلامی را - که علیه فساد و ظلم و بیدادگری و تبعیض در دنیا قیام کرده است - به استبداد و ضدّیت با آزادی و ضدّیت با حقوق بشر متّهم کند، یا خودِ دشمن است، یا فریب دشمن را خورده است. این را باید همه - بخصوص جوانان - توجه داشته باشند. در کنار این مطلب، این هم هست که هر وقت حرکت سازنده‌ای در کشور به وجود می‌آید، از آن طرف دشمن برای این‌که جمهوری اسلامی نتواند حرکات سازنده را انجام دهد، تحریکاتی در کنارش به راه می‌اندازد. الان چندی است که راجع به علم و تحقیق و اهمیت آن، حرفهایی جدّی وجود دارد. در ملاقات با بنده - چه استاد، چه دانشجو، چه رؤسای مراکز علمی و دانشگاهی - هر کدام که درباره مسائل دانشگاه حرف می‌زنند - که مکرّر هم اتفاق می‌افتد - راجع به اهمیت علم صحبت می‌کنند و از عقب‌ماندگیهای ما در مسائل مربوط به علم و تحقیق و پژوهش و امثال اینها گله و شکوه می‌کنند. بنده هم به مسؤولان بارها تذکّر داده‌ام و تصمیمهای خوبی هم گرفته‌اند و کارهایی را هم کرده‌اند. بنابراین حرکت به سمت رونق دادن به بازار علم و تحقیق و زبده‌پروری و ذهنها را در دانشگاهها و مراکز علمی پرورش دادن، چندی است که جدّی‌تر از گذشته شروع شده است؛ اما یک وقت شما می‌بینید در دانشگاه بهانه‌ای پیدا می‌شود برای این‌که نه تنها علم و تحقیق، بلکه اصل جریان و روال معمول دانشگاهها هم به خطر بیفتد و دچار وقفه و تعطیل شود! این کارِ کیست؟ این کارِ دشمن نیست؟ همان وقتی که کشور نهایت احتیاج را دارد به این‌که جوانان دنبال علم و تحقیق و پرورش نیروی فکری خود باشند و نظام هم برای این کار برنامه‌ریزی می‌کند و جدّی‌تر از گذشته آن را دنبال می‌نماید و این یک نیاز طبیعی است و همه آن را احساس می‌کنند، ناگهان عدّه‌ای پیدا شوند و دانشگاه و دانشجو و استاد و محقّق را از کار معمولی خود باز بدارند یا مزاحت ایجاد کنند. البته معلوم است که این حرکات به جایی نخواهد رسید. کسانی که امید بسته‌اند تا بتوانند با تحریکات و موذیگریهای این گونه، نظام را دچار مشکل کنند، باید بدانند موج اراده و عزم مردمی آن قدر قوی است که این چیزها را به‌راحتی در خود حل خواهد کرد؛ ولی بالاخره فضای تشنّج و هرج و مرج در کشور، به ضرر مردم و مسؤولان و نظام تمام می‌شود. کسانی که ندانسته این چیزها را زمینه‌سازی و تشدید می‌کنند و هرج و مرج به وجود می‌آورند و بار سنگینِ وزر این کار را بر دوش می‌گیرند، باید بدانند مسؤولیتشان خیلی سنگین است. ملت، امروز به وحدت کلمه، کار، تلاش پیگیر، عدم وقفه در همه کارهای سازنده - بخصوص کارهای علمی - و مبارزه با فساد و تبعیض و بی‌عدالتی احتیاج دارد. اینها جزو کارهای واجبی است که بر عهده همه مسؤولان است؛ چه مسؤولان دولتی، چه مسؤولان قضایی. امروز برای مردم ما، روز کار و تلاش است؛ روز این نیست که بنشینند و بازتاب امواج دشمنیهای دشمن را در این‌جا تماشا کنند و به هم حواله دهند؛ باید خیلی هوشیار باشند. در زمینه مسائل جهانی - همان‌طور که عرض کردیم - استکبار اشتباهات بزرگی مرتکب می‌شود. یکی از این اشتباهات، وضعیتی است که امروز امریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی دارد. امروز دو پدیده را می‌شود در رژیم صهیونیستی دید: یکی خشونت و سَبُعیّتِ از حد گذشته است. سَبُعیّتی که امروز صهیونیستها در برخورد با صاحبان سرزمین فلسطین به خرج می‌دهند، واقعاً داستان عجیب و حیرت‌انگیز و بی‌سابقه‌ای است. دومین نکته این است که رژیم صهیونیستی در بن بست کامل قرار گرفته و هیچ راهی ندارد. اشتباه امریکا این است که در این وضعیت، به طور واضح و آشکار از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کند و به اسرائیل و به مسؤولان آن، چک سفید داده تا هر غلطی بخواهند بکنند، بکنند و هر جنایتی می‌خواهند مرتکب بشوند، بشوند! این جزو اشتباهات جبران‌ناپذیر امریکاییهاست و چوب آن را خواهند خورد. ملت فلسطین نشان داده است که ملت لایق و مقاومی است؛ نشان داده

است که با دست خالی می‌توان در مقابل یک رژیم مسلّط و مسلّح و بی‌رحم و خشن مثل رژیم اسرائیل، ایستادگی و مقاومت کرد. این هم درسی است به ملتهای دیگر. امروز همه ما وظیفه داریم از مردم فلسطین حمایت معنوی و مادّی کنیم. فعلاً نزدیکترین فرصت برای حمایت، جمعه آینده است که جمعه آخر ماه رمضان است. این را هم عرض کنیم که امروز، روز شانزدهم ماه است. بنابراین اگر پنجشنبه، اوّل ماه باشد - که فعلاً شرعاً این است، چون غیر از این ثابت نشد و تکلیف شرعی این است که پنجشنبه را اوّل ماه به حساب آوریم - روز دوشنبه‌ای که می‌آید، نوزدهم ماه است و شب دوشنبه - شب نوزدهم - شب احیاء است که ان‌شاءاللَّه مؤمنین به وظایف خودشان در شبهای قدر عمل می‌کنند. روز جمعه آینده هم روز بیست و سوم ماه خواهد بود که جمعه آخر ماه و روز قدس است. ان‌شاءاللَّه حضور ملت ما در جمعه آینده - که روز قدس است - دشمن شکن خواهد بود. هفته بسیج هم در پیش است و همه مردم ایران تجلیل از بسیج را ان‌شاءاللَّه جزو وظایف خودشان خواهند دانست. بسیج عظیم مردمی، یکی از نعمتهای بزرگ الهی است. امیدواریم خداوند متعال ما را به آنچه وظیفه ماست و از ما سؤال خواهد کرد، آشنا کند و ما را بر انجام آن موفق بدارد. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.(۸) ---------------
-- ۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۷ ۲) نهج‌البلاغه: نامه ۴۷ ۳) و من وصیّةٍ له علیه‌السّلام للحسن و الحسین علیهماالسّلام لمّا ضربه ابن ملجم لعنۀاللَّه» / عنوان انتخابی نامه ۴۷ در نهج‌البلاغه. ۴) نهج‌البلاغه: اوّلین عبارتِ وصیتنامه امام علی (ع) / نامه ۴۷ ۵) - ۶) - ۷) عصر: ۳ - ۱ ۸) اخلاص: ۳ - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نمونه و ممتاز دانشگاهها

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نمونه و ممتاز دانشگاهها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه برای بنده جلسه بسیار شیرین و مطلوبی است. البته بنای این جلسه نمادین است؛ یعنی این‌که در این چندین ساله که یک روز از ماه رمضانِ هر سال را با جمعی از پسران و دختران دانشجو می‌نشینیم و افطار می‌کنیم، فی‌نفسه یک کار نمادین است. من مایلم با این کار، ارزشِ قشر دانشجو و نقش‌آفرینی بسیار مهمّی را که این قشر می‌تواند در حال و آینده کشور داشته باشد، در افکار عمومی منعکس کنم. همچنین دوست دارم نشان داده شود که نظام اسلامی از رشد جریان دانشجویی و همه خصوصیّاتی که متعلّق به این جریان است، استقبال می‌کند. این خصوصیّات، همین چیزهایی است که خود شما گفتید و می‌دانید: جوشش شوق و استعداد، انگیزه‌های جوانانه، خواستهای آرمانگرایانه، دلبستگی به آرمانهایی که برای غیرجوانان حتّی گاهی دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد، اما جوان به هیچ وجه این‌طور نمی‌اندیشد و در راه آن تلاش می‌کند و همین تلاش است که ملتها و کشورها را از حالت رکود خلاص می‌کند. این، هدف اصلی جلسه است. این‌که شما بلند شوید صحبت کنید و مطالبی را بگویید، این هم برای من فایده ویژه دوم است که بنده به این هم اهمیت می‌دهم. البته بعضی از دوستان گفتند که سؤال مطرح کنند؛ معنایش این است که بنده پاسخ دهم. این جلسه برای این کار نیست، چون اگر بنده بخواهم جلسه پرسش و پاسخ تشکیل دهم، با این نیم ساعت - حالا که تا اذان، یک ربع هم بیشتر نیست - تمام نمی‌شود. جلسه پرسش و پاسخ، طولانیتر از این است. بنده در گذشته جلسه پرسش و پاسخ داشته‌ام و بعد از این هم ان‌شاءاللَّه خواهم داشت. این جلسه برای این است که بنده از شما بشنوم. مایلم شما بگویید و بنده بشنوم ؛ یعنی همین کاری که حالا با آن که زمان کم بود، تا حدودی شد: تعدادی از شما گفتید و بنده شنیدم ؛ چیزهایی هم یادداشت کردم. مطالبی را که تعدادی از برادران و همچنین آن خواهر محترممان بیان کردند، ضبط شده و می‌گویم پیگیری کنند. بنده فقط دو سه نکته عرض می‌کنم: یک نکته این است که این‌جانب نسبت به محیط دانشگاه و حرکت دانشجویی خوشبینم؛ بر خلاف اظهارات بعضی از دانشجویان که فاقد این خوشبینی هستند. این خوشبینی ناشی از خوشخیالی نیست ؛ بالاخره ما عمرمان را با همین کارها گذرانده‌ایم. در این سنین و با وضعیت بنده، خوشخیالی خیلی محتمل نیست. بنده اطّلاعات مبسوطی را هم - چه علمی، چه فرهنگی و چه اخلاقی و معنوی - از

وضع دانشگاهها دریافت می‌کنم که برایند همه این اطّلاعات، همینی است که گفتم: خوشبینم. در زمینه علمی، همین کمبودهایی که گفتید، هست: مشکل استاد، مشکل مدیریّت، مشکل برنامه‌ریزی، مشکل کمبود اعتبار، بودجه و ... اینها را می‌دانم؛ اینها حرفهایی است که بنده در ده سال اخیر آنها را در دیدار با دانشگاهیان - اعم از استاد، دانشجو یا مدیریّت - دائم تکرار و دنبال‌گیری می‌کنم. البته مقدار زیادی از این کارها بهبود پیدا کرده است. منتها علی‌رغم همه این مشکلات، شور و شوق علمی و شکوفایی استعدادها در دانشگاههای ما محسوس است؛ این را ما نمی‌توانیم ندیده بگیریم و همه‌اش آیه یأس بخوانیم. این عزیزِ آخری ما هم گفت: «من می‌خواهم بشارت بدهم، دیگران انذار کردند»؛ اما آن یک کلمه بشارت هم در انذارهای ایشان گم شد! هرچند که آن بشارت، واقعی است. این بشارتی که بنده عرض می‌کنم، حقیقی است. حرکت علمی و شکوفایی استعدادها در دانشگاههای ما رو به پیشرفت است. شما ملاحظه کنید که داوطلبان شرکت در المپیادهای داخلی و خارجی در رشته‌های مختلف علمی رو به افزایش هستند. به بنده گزارشی داده شد که اگر اشتباه نکنم، صدهزار نفر در سال گذشته داوطلب بودند تا در المپیاد ریاضی شرکت کنند؛ این رقم بالایی است. کسانی که آشنا و خبره هستند، گفتند که از این صدهزار نفر، اقلاً چهل هزارنفر در وضعیت درسی و تحصیلیِ ایده‌آل قرار دارند. یا در علوم پایه، ما در المپیادهای جهانی همیشه جزو ده کشور اوّل دنیا محسوب می‌شویم. حتّی در رشته رایانه - که یک رشته صددرصد وارداتی است؛ یعنی ما هیچ سابقه‌ای از این رشته نداشته‌ایم - نیز توانسته‌ایم رتبه‌های بالا را در المپیادهای جهانی کسب کنیم. استعداد ایرانی در این محصول‌گیری نقش دارد که همین استعداد را هم انکار می‌کردند. بنده چند سال است که مرتّب فریاد می‌کشم: «استعداد ایرانی»؛ اکنون پس از این همه سال تازه تبدیل به فرهنگ شده است! حالا ـ همه معتقدند که ایرانی مستعدّ است؛ والّا در سابق همین را هم انکار می‌کردند و می‌گفتند: «از ایرانی کاری برنمی‌آید؛ از ایرانی قطع امید باید کرد.» این‌گونه به ذهنها القاء می‌کردند. استعداد دخیل است، اما کافی نیست؛ تلاش هم شده، هم از سوی کننده کار - دانشجو -، هم از سوی مدیریّت، استاد و ... . این روند، روند خوبی است؛ چرا این را ندیده بگیریم و همه‌اش برای خودمان آیه یأس بخوانیم؟ این، جنبه علمی قضیه. این عزیزمان گفتند بنده در نماز جمعه گفته‌ام که توقّعم از جامعه علمی کشور این است که تا پنجاه سال دیگر صادرکننده علم به دنیا باشیم و این امری است که محال نیست. الآن شما به خودتان مراجعه کنید؛ اگر دیدید که این حرف به نظرتان ناممکن و محال می‌آید، بدانید که هنوز آن فرهنگ تحمیلی در ذهنتان هست که بگویند: شما نمی‌توانید، عرضه ندارید. این فرهنگ تحمیلی را باید بزداییم؛ کاملاً ممکن است. ما دچار زمامداران فاسد، حکومت استبداد و دولتهای وابسته به غرب و آمریکا بودیم. هرجا خواستیم استعداد خود را در طول صد و پنجاه و دویست سال اخیر - که دوران تولّد و رشد علم است - شکوفا کنیم، بر سرش کوبیدند. اگر می‌خواستیم همین صنایع کوچک را که از غرب می‌آمد - شیشه، پارچه، شیشه‌های عکاسی و ... - درست کنیم، توطئه می‌کردند و کمپانیهای جهانی هم که می‌خواستند مصرف‌کننده در دنیا داشته باشند، نمی‌خواستند چنین چیزی وجود داشته باشد و بنابراین جلوش را می‌گرفتند. حکومتهای گذشته ما هم حکومتهای وابسته، فاسد، ناباب یا بی‌عرضه و بی‌کفایت بودند. بعد از انقلاب، آن سدها شکسته شد. البته اگر جنگ تحمیلی نبود؛ اگر بعضی از مسائل دیگر نبود، مدیریّتهای انقلابی خیلی بهتر از این می‌توانستند عمل کنند. ان‌شاءاللَّه به فضل الهی و به برکت نظام اسلامی و انقلاب، در آینده این کارها خواهد شد؛ این سرنوشت قطعی کشور ماست. در زمینه اخلاقی هم همین‌گونه است. بعضیها نسبت به مسائل و مشکلات اخلاقی در دانشگاه خیلی مبالغه می‌کنند. حالا بنده هرگز نمی‌خواهم کلمه‌ای بر زبان جاری کنم که اگر کسی دچار مشکل اخلاقی است، از این حرف بنده تشویق شود که آن مشکل را سهل و کوچک بشمارد؛ اما می‌خواهم به شما بگویم که نسل جوان دانشجوی ما در بین کشورهای غربیِ مبتلا به مشکلات اخلاقی که هیچ، حتّی در بین کشورهای اسلامی هم با فاصله زیادی از لحاظ اخلاقی و معنوی، و از لحاظ احساسات انسانی لطیف، بی‌نظیر و بالاتر است. در دانشگاهی - شاید خیلی از شما می‌دانید و بعضی هم مسلّماً از آن دانشگاهید - دانشجوها قرار می‌گذارند که روز اوّل شعبان را روزه بگیرند و ژتون غذاشان را

جمع کرده و برای فقرا مصرف کننـد. بحث کمک به فقیر نیست؛ بحث روزه گرفتن است؛ بحث توجّه به خداست؛ بحث سلوك و راه عبادت الهی است. در دانشگاه ما این مسائل است که خوشبختانه کم، مهجور و غریب هم نیست. حتّی اختلافات سیاسی و خطّی و جناحی و بـداخلاقیهایی هم که گوشه و کنار مشاهده می‌شود، نمی‌تواند غلبه گرایش معنوی را از بین ببرد. برداشت و توقّع بنده و نظام اسلامی از جماعت دانشجو این است که فکر می‌کنیم دانشجو یك روشنفکر تمام عیارِ مسلمان است؛ متدیّن است. در سطح دنیا جریاناتی وجود دارنـد - بعضیشان در ایران شعبه هـم دارنـد که دانشجو را نه روشنفکر می‌پسندند، نه مسلمان. روشنفکر نمی‌پسندند، زیرا او را دچار تعصّبها و تحجّرهای حزبی و سیاسی و وارداتی می‌کنند. ما وقتی می‌گوییم تحجّر، فوراً ذهنمان می‌رود به تحجّر مـذهبی؛ بله آن هم یـك نوع تحجّر است، اما تحجّر فقط تحجّر مـذهبی نیست، بلکه خطرناکتر از آن، تحجّر سیاسـی است؛ تحجّرهـای ناشـی از شکل‌بندی تحزّب و سازمانهـای سیاسـی اسـت کـه اصـلاً امکـان فکر کردن بـه کسـی نمی‌دهنـد. اگر ده دلیل قانع‌کننـده برای حقّانیت یـك موضـع ذکر کنیـم، قبـول می‌کنـد، امـا در عمـل طـور دیگری نشـان می‌دهـد! چرا؟ چـون حزب، آن تشکیلات سیاسی بالای سر - مثل پدرخوانده مافیا - از او این‌گونه خواسته است. این را انسان متأسّفانه در برخی از گوشه کنارهایِ حتّی محیط دانشگاهی می‌بیند. پس، آن مجموعه‌ای که دچار چنین تحجّری باشد، دیگر روشنفکر نیست؛ چون روشنفکری‌لازمه‌اش حق‌طلبی، چشم بـاز و تکیه به منطق و اسـتدلال است. این‌که مسـلمان هم نمی‌خواهنـد باشـد، برای این است که می‌داننـد مسـلمانی، خطرناك است. امروز عمده دردسـرهایی که اردوگاه اسـتکبار و مشـخّصاً آمریکا و صـهیونیسم دچارش هسـتند - که این دردسـرها خیلی زیاد هم هست - به‌خاطر این است که مسلمانان به خودآگاهی‌ای رسیده‌اند که در این خودآگاهی، امام بزرگوار و ملت ایران و انقلاب و نظام ما نقش فراوانی داشـته‌اند. عمـده دردسـر آنها از این ناحیه است؛ لـذا می‌خواهنـد این را بکوبنـد. به همین جهت از مسـلمان بودنِ دانشـجو به‌شدّت ناراضـی و ناخشـنودند. بنده اعتقادم این است که اتّحاد تشـکّلهای دانشجویی - که اشاره شد - چیز خوبی است؛ منتهـا نه به این معنا که همه تشـکّلها از بین برونـد و یـك تشـکّل به‌وجود آیـد؛ این تجربه درستی نیست. چیزی نخواهد گذاشت که همان تشـکّل هم دچار مشـکلات فراوانِ خیلی از تشکّلها خواهد شد. راه درست این است که این تشکّلهای دانشجوییِ موجود، با تفاهم، حق‌بینی و آن چیزی که خاصیت دانشجوست، خودشان را به یکدیگر نزدیکتر کنند؛ حرف حق را وسط بگذارند و جانبـداریها و مخالفتها از اسـتدلال و منطق ناشـی شود. عزیزان من! دانشـگاه مرکز علم و آگاهی است. هر چیزی که مزاحم علم و آگاهی باشـد، جایش در دانشـگاه نیست. دانشـگاه ضـربه اساسـی را از همین دخالتها و نقش‌آفرینی متحجّران سیاسـی در محیطهای دانشـجویی می‌خورد. دانشـگاه بایـد محیـط کـارِ علمی و تحقیقی باشـد. دانشـگاه بایـد جایی باشـد که در آن امکان فریب، تقلّب و مغلطه‌بازی یا وجود نداشـته باشد یا کم وجود داشته باشد. باید آن کسانی که غوغا زیستند و اصلاً در فضای غوغا می‌توانند زندگی کنند و بدون فضای غوغا زندگی برایشان مشکل است، نتوانند در دانشگاه نقش ایفا کنند. این انتظار از دانشگاه و جوانان دانشجو و اساتیـد و مدیران دانشـگاه هست که آن را عملی کنند. راهش هم این است که کار را با تکیه به همان پایه آگاهی انجام دهیم. مثلاً فرض کنیـد بحث سیاسی مطرح است، خیلی خوب؛ اختلافـات سیاسـی و مناقشات سیاسـی، چیزی است که طبیعی است و عیبی هم ندارد. اصـلاً نه فقط در زمینه‌های سیاسی، حتّی در زمینه‌های مذهبی نیز اختلاف نظر و اختلاف دیدگاه به پیشرفت کمک می‌کند و هیچ مانعی ندارد. بنده که خودم طلبه هستم و عمرم را در عالم طلبگی گذرانده‌ام و در حوزه‌های علمیه بوده‌ام، دیده‌ام که در حوزه علمیه هرگز طرح مطلبی که مخالف نظر مشـهور است، گناه شـمرده نمی‌شود؛ منتها شـرط دارد. شرطش این است که مطرح شدن و پرداختن، هر دو علمی باشد. فرض کنید در دانشـگاه یك مسأله سیاسی مطرح می‌شود که مورد اختلاف نظر است. چه مانعی دارد؟ از انسانهای صاحب اندیشه و فکر درخواست شود که بیایند و در یك محیط آرام با همدیگر بحث و صحبت کنند. از آنها خواسـته شود که به مسأله، علمی نگاه کنند. در زمینه‌های مذهبی نیز چنین چیزی ممکن است. از طرفی خیلی از مسائلی که برای دانشـجویان مطرح است، با مسائل اسـلامی و مـذهبی ارتباطات نزدیك دارد. این باعث می‌شود که علما، دانشـمندان، و اندیشـمندان حوزه وادار

شونـد که به این میـدان بیاینـد، و این ارتقـاء فکری و فکر اسـلامی را به دنبـال خواهـد داشت. این را بایـد بخـواهیم و هر کـاری که برخلافش است، مناسب محیط دانشگاه و دانشجو نیست. غوغاگری و مشت گره کردن سرِ هیچ و پوچ و جنجال‌آفرینی و به قول بعضـی از دوسـتان - که زیاد هم غصّه می‌خورنـد - اهانت کردن به مقـدّسات، مناسب نیست. البته بنـده به اندازه برادرانی که غصّه می‌خورنـد، غصّه نمی‌خـورم؛ چـون یـک خُرده‌اش به‌خـاطر جوانی شـماست. شـما جوانیـد و این چیزهـا را ندیده‌ایـد؛ زود دسـتپاچه می‌شویـد. ما عمری را گذرانده‌ایم و از این چیزها خیلی دیده‌ایم؛ می‌دانیم که اینها چیزی نیست. جهتگیریِ آنارشیستی، صددرصد مخالف با آن چیزی است که شایسته دانشگاه است. ضـدّیت با نظم و با هرچه می‌خواهـد باشد - که بعضـی این‌گونه‌اند - شایسـته دانشگاه نیست. البته وظیفه عمده همه - دانشجو و غیردانشجو ندارد - در درجه اوّل، دفاع از نظام اسلامی است. این را هم به شما بگویم: من به خـاطر این‌که خودم عضو نظـام و مسؤولی در نظـام هسـتم، این را نمی‌گویم؛ نه، بنـده همان طلبه‌ام، این را گفته باشم. احساس و روحیه بنـده با همان احساس و روحیه‌ای که سالها دوران اختناق را با آن گذراندم و مبارزه کردم، هیچ فرق نکرده و الان هم همـان انسـان هسـتم؛ البته بـا نشـاط کمتر و تجربه بیشتر. این را از باب این‌که امروز این نظام اسـلامی تنها سـنگر مبارزه با ظلم و استکبار در دنیاست و هیچ جای دیگر این چنین سنگری وجود ندارد، می‌گویم. امروز خیلی از دولتها علی‌رغم ملتها و روشنفکران و احساسات باطنی و قلبی خود، عتبه آمریکا و حتّی عتبه صـهیونیسم را بوسیده‌اند! خیلی از پارلمانهای اروپایی هم عتبه صهیونیستها را بوسـیده‌اند و غلام‌پولشان شده‌اند؛ به قول معروف نوکر بندِ جیب آنها شده‌اند! آن مرکز و قدرتی که به عنوان یک دسـتگاه رسـمی سیاسیِ شـناخته شده در دنیاست - با تریبونهایی که برای چنین دستگاهی وجود دارد - و به یک ملت شصت میلیونی متّکی است و همچنان سـنگر دفاع از آزادی‌خواهی و عدالت و آرمانهای بشـری و انسانی و بین‌المللی شـمرده می‌شود، ایران اسـلامی امروز است. دفاع از این نظام، وظیفه همه است؛ مخصوص کسـی که عضو نظام هست و جزو تشکیلات دولتی یا غیره هست یا نیست، نمی‌باشد؛ همه باید دفاع کنیم. اگر کسـی بر خلاف این عمل کرد، لازم نیست که کسـی سند بیاورد که این مثلاً وابسته فلان دستگاه و سیستم جاسوسـی دنیـاست؛ لازم هم نیست رسـماً وابسته باشـد؛ امـا همـان حرف را می‌زنـد و همـان کار را می‌کنـد. اگر پولی هم از آنها نمی‌گیرد، در واقع نوکر بی‌جیره و مواجب آنهاست. امروز «سیا»ی امریکا و «موسادِ» اسـرائیل مهمترین هدفشان این است که منفذی در داخل نظام اسـلامی ایجاد کننـد تا بتواننـد ضـربه‌ای بزنند و از این اسـتحکام و اقتداری که امروز این نظام در دنیا به عنوان سـنگر دارد، بکاهند. حالا یک نفر در داخل، همین را ولو با مشتِ گره کرده، ولو از سـنگرِ دانشگاه، ولو از پشتِ یک تریبون رسمی فریاد کنـد؛ این‌که هنر نیست، این‌که افتخـار نـدارد. همراهی بـا قلـدرترین قلـدرهای عـالم و ضـدّ عـدالت‌ترین دولتها و مراکز قـدرت چه افتخـاری دارد؟! آن روزی که مـا با نظام طاغوت می‌جنگیـدیم، هر حرکتِ یک مبارز، افتخارآفرین بود؛ آن مبارزات افتخار داشت. امروز بعضی از قشرها با رژیمهای طاغوتی و وابسته و فاسد در دنیا می‌جنگند، که آن افتخار دارد؛ اما مقابله کردن با نظامی که سرِپا در مقابـل مراکز قـدرت اسـتکبار ایسـتاده، افتخـار برای کسـی نـدارد. من البته معتقـدم این جریانـات، تحمیـل به دانشگاه است؛ این جریانـات مزاحم و معـارض علم و آگـاهی در دانشـگاههاست. دانشـگاهها اینهـا را پس می‌زننـد، همچنـان که کیفیّت رفتـار اینهـا و سیاست‌بازی‌شـان به گونه‌ای شـده و کـار را به جایی رسانـده که خیلی از دانشـجویان ما را حتّی از سـیاست زده کرده، به طوری که آنها به کار سیاسـی بی‌علاقه شده‌انـد. البته برخی از مسؤولان دانشـگاهها هم بی‌تقصـیر نیسـتند. آن نکاتی که یکی از برادرانمان در باب عدالت به عنوان سؤالات مطرح کرد، نکات بسیار خوبی بود. این سؤالات باید پاسخگویی شود. البته گفتم جایش در این جلسه نیست و لزومـاً هم من نبایـد پاسـخ بـدهم. پاسـخهایش را خودتان بایـد فکر کنیـد. در همین جلسات و دیـدارهای خوب با اساتیـد و برجسـتگان فکری و اسـلامی جامعه، جواب این سؤالها را بیابید و حتّی به ما در این زمینه‌ها کمک کنید و نظر بدهید؛ این نظردادنها به ما خیلی کمک می‌کنـد. البته حرکت ضـدّفساد برای ریشه‌کنی آن و حرکت برای عـدالت، به فضل الهی ادامه پیـدا خواهـد کرد. کارِ سـختی است؛ اما این کارِ سـخت در نظام اسلامی ادامه پیدا می‌کند. معنای نظام و روح نظام همین است و باید ادامه پیدا کند و

ان‌شاءاللَّه به فضل الهی ادامه هم پیدا خواهد کرد؛ دشمن هم زیاد خواهد داشت. این را هم بدانید. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمودند – طبق آنچه که نقل می‌شود – : «العدل اوسع الأشیاء فی التواصف و أضیقها فی التناصف(۱)»؛ عدالت این‌گونه است که در شعار و در گفتن خیلی شیرین و جالب است و همه می‌گویند و خوششان می‌آید؛ اما وقتی بنای عمل و انصاف دادن شد، آن وقت خیلی مشکل می‌شود. خیلی از کسانی که می‌بینید گاهی به نفع عدالت شعار هم می‌دهند، وقتی که پای عمل برسد، لنگ می‌مانند و شاید از شعار دادن هم پشیمان شوند. به‌هرحال شما در محیطهای خودتان هم در حرف زدن، هم در تصمیم‌گیری و هم در قضاوت، عدالت را رعایت کنید. ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم فضل خودش را شامل حال همه شما و ما خواهد کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

نهج‌البلاغه: خطبه ۲۱۶(...فالحقّ اوسع الاشیاء فی التواصف...)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. بارئ الخلائق اجمعین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. عید سعید فطر را به همه مسلمانان عالم و به ملت شریف ایران و به شما نمازگزاران عزیز تبریک می‌گویم و همه نمازگزاران عزیز و خودم را به رعایت تقوا توصیه می‌کنم. نتیجه روزه ماه رمضان، ذخیره تقوا در دل و جان ماست که باید ما را در راههای پُر پیچ و خم زندگی در طول سال مدد کند و صراط مستقیم را برای ما تضمین نماید. ماه رمضان با همه عظمت و کرامت و فضای انباشته از رحمتش سپری شد و مردم مسلمان در سراسر عالم در این ماه به برکت روزه روزها و توسّل و دعا و ذکر و تلاوت قرآن، دلها و جانهای خود را نورانیتر و به خدا نزدیکتر کردند. به برکت ماه رمضان، برای مسلمان فرصتی پیش می‌آید که باید از آن در جهت تقویت حیات معنوی و نشاط مادّیِ خود استفاده کند. یکی از درسهای بزرگ ماه رمضان که در خلال دعا و روزه و تلاوت قرآن در این ماه باید آن را فرا بگیریم و استفاده کنیم، این است که با چشیدن گرسنگی و تشنگی، به فکر گرسنگان و محرومان و فقرا بیفتیم. در دعای روزهای ماه رمضان می‌گوییم: «اللّهم اغن کلّ فقیر. اللّهم اشبع کلّ جائع. اللّهم اکس کلّ عریان(۱)». این دعا فقط برای خواندن نیست؛ برای این است که همه خود را برای مبارزه با فقر و مجاهدت در راه ستردن غبار محرومیت از چهره محرومان و مستضعفان موظّف بدانند. این مبارزه، یک وظیفه همگانی است. در آیات قرآن می‌خوانیم: «أرایت الّذی یکذّب بالدّین. فذلک الّذی یدعّ الیتیم. و لایحضّ علی طعام المسکین(۲)». یکی از نشانه‌های تکذیبِ دین این است که انسان در مقابل فقر فقیران و محرومان بی‌تفاوت باشد و احساس مسؤولیت نکند. در ماه رمضان، به برکت روزه، طعم گرسنگی و تشنگی و نرسیدن به آنچه اشتهای نفس انسان است را درک کردیم و چشیدیم. این باید ما را به احساس مسؤولیتی که اسلام در قبال مسأله مهمّ فقر و فقیر از یکایک مسلمانان خواسته است و بر دوش آنان وظیفه نهاده است، نزدیک کند. البته علاج فقر به شکل اصولی در هر جامعه‌ای، از راه استقرار عدالت اجتماعی و نظام عادلانه در محیط جامعه است، تا کسانی که اهل دست‌اندازی به حقوق دیگرانند، نتوانند ثروتی را که حقّ همگان است، به سود خود مصادره کنند. این یک وظیفه دولتی و حکومتی است؛ اما مردم هم به نوبه خود وظیفه سنگینی بر دوش دارند. اجرای برنامه‌های اجتماعی فقط در بلندمدّت و میان‌مدّت و بتدریج امکانپذیر است؛ اما نمی‌شود منتظر ماند تا برنامه‌های اجتماعی به ثمر برسد و شاهد محرومیت محرومان و فقر گرسنگان در جامعه بود. این وظیفه خودِ مردم و همه کسانی است که می‌توانند در این راه تلاش کنند. همه باید خود را موظّف به مواسات بدانند. مواسات یعنی هیچ خانواده‌ای از خانواده‌های مسلمان و هم‌میهن و محروم را با دردها و محرومیتها و مشکلات خود تنها نگذاشتن؛ به سراغ آنها رفتن و دست کمک‌رسانی به سوی آنها دراز کردن. امروز این

یک وظیفه جهانی برای همه انسانهایی است که دارای وجدان و اخلاق و عاطفه انسانی هستند؛ اما برای مسلمانان، علاوه بر این‌که یک وظیفه اخلاقی و عاطفی است، یک وظیفه دینی است. به همسایه‌ها و فقرا رسیدگی کنید. یکی از عواملی که نمی‌گذارد دست کسانی که توانایی کمک دارند، به یاری فقرا دراز شود، روحیه مصرف‌گرایی و تجمّل در جامعه است. برای جامعه بلای بزرگی است که میل به مصرف، روزبه‌روز در آن زیاد شود و همه به بیشتر مصرف کردن، بیشتر خوردن، متنوّع‌تر خوردن، متنوّع‌تر پوشیدن و دنبال نشانه‌های مُد و هر چیز تازه برای وسایل زندگی و تجمّلات آن رفتن، تشویق شوند. چه ثروتها و پولهایی که در این راهها هدر می‌رود و از مصرف شدن در جایی که موجب رضای خدا و رفع مشکلات جمعی از مردم است، باز می‌ماند! مصرف‌گرایی برای جامعه بلای بزرگی است. اسراف، روزبه‌روز شکافهای طبقاتی و شکاف بین فقیر و غنی را بیشتر و عمیقتر می‌کند. یکی از چیزهایی که لازم است مردم برای خود وظیفه بدانند، اجتناب از اسراف است. دستگاههای مسؤولِ بخشهای مختلف دولتی، بخصوص دستگاههای تبلیغاتی و فرهنگی - بویژه صدا و سیما - باید وظیفه خود بدانند مردم را نه فقط به اسراف و مصرف‌گرایی و تجمّل‌گرایی سوق ندهند؛ بلکه در جهت عکس، مردم را به سمت قناعت، اکتفا و به اندازه‌ی لازم مصرف کردن و اجتناب از زیاده‌روی و اسراف دعوت کنند و سوق دهند. مصرف‌گرایی، جامعه را از پای درمی‌آورد. جامعه‌ای که مصرف آن از تولیدش بیشتر باشد، در میدانهای مختلف شکست خواهد خورد. ما باید عادت کنیم مصرف خود را تعدیل و کم کنیم و از زیادیها بزنیم. جوانان اجتماعات خانوادگی تشکیل دهند و کمکهای افراد خانواده را جمع کنند و در درجه اوّل به مصرف فقرا و نادارهای همان خانواده و فامیل برسانند و اگر نیازی نبود، به فقرای دیگر رسیدگی کنند. امروز در جامعه ما فقر وجود دارد. وظیفه ما به عنوان نظام اسلامی، ریشه‌کن کردن فقر در جامعه است. نباید در جامعه محرومیت باشد. این تکلیف ماست به عنوان دولت، به عنوان نظام اسلامی، به عنوان آحاد مردم. «کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیته(۳)»؛ این وظیفه همه است. هر کدام به نحوی تجمّل و اسراف و زیاده‌روی را کم کنیم. این درس ماه رمضان است. این کار، همّت و گذشت و بصیرت و آگاهی می‌خواهد. از خدای متعال کمک بخواهیم. خانواده‌های بسیاری هستند که نه از روی تن‌پروری و تن به کار ندادن، بلکه به معنای واقعی کلمه محروم و مستمندند. باید اینها را شناسایی و پیدا کنید - کار مشکلی هم نیست - و به اینها کمک نمایید. پروردگارا ! ما را در انجام دادن این وظیفه بزرگ و اساسی یاری کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد ضررهای اسراف و مصرف‌گرایی و منافع مواسات و رسیدگی به محرومان و مستمندان را برای یکایک افراد جامعه ما روشن بکن و آنها را به این کار موفّق فرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۴) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین والصدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علیّ والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة‌المؤمنین. و استغفراللّه لی و لکم. همه برادران و خواهران نمازگزار را به رعایت تقوای الهی و پرهیز از آنچه موجب سخط و خشم الهی بر یک امّت است، دعوت و توصیه می‌کنم. امروز وظایف مربوط به جامعه و امّت اسلامی، به یکایک مسلمانان جهان متوجّه است. امروز دنیای اسلام بیشتر از همیشه به همگرایی و نزدیکی، احساس نیاز می‌کند. علّت این است که دشمن اسلام و نظام اسلامی و امّت اسلامی چنگ و دندان نشان داده‌است؛ نه فقط به یک کشور و یک جامعه و جمعی از مسلمانان، بلکه به امّت اسلامی. اگرچه ایادی استکبار و سردمداران آنها در تعبیرات خود سعی می‌کنند اشتباهاتی را که موجب شد راز آنها برای امّیت اسلامی از پرده بیرون بیفتد، بپوشانند - می‌گویند ما با مسلمانان دشمنی نداریم - اما این جمله، سخنی بی‌پشتوانه و بی‌معناست. امروز عمل و نقشه‌های استکبار، صهیونیسم و امریکا - که چندان هم پوشیده و پنهان نیست - نشان می‌دهد که با اسلام و امّت اسلامی دشمنند. منطقه‌ای که امّت اسلامی در

آن ساکن است، یکی از مهمترین مناطق روی کره زمین است. استکبار به ثروت زیرزمینی و ثروت ملی و بازار مصرف و مغزهای آنها احتیاج دارد و باید آنها را تصرّف کند و این آرزو، با بودنِ اسلام و احکام نورانی اسلام و آیات و تعالیم حیاتبخش قرآن عملی نیست. لذا با اصل این تعالیم، دشمن و مخالفند. یک روز سردمداران استکبار جهانی خیال می‌کردند از اسلام چیزی باقی نمانده است. با سیلاب و گنداب شهوترانی‌ای که در دنیا راه انداخته بودند، خیال می‌کردند از تعالیم اسلامی و روحیه اسلامی و غیرت اسلامی و پارسایی اسلامی و انگیزه اسلامی چیزی در میان مسلمانان باقی نمانده است؛ اما بعد دیدند اشتباه کرده‌اند. اوّلاً برافراشته شدن پرچم اقتدار اسلامی در ایران بزرگ و میان این ملت باشرف و پُرافتخار؛ ثانیاً بیداری اسلامی در همه دنیای اسلام، آنها را از غفلت بیرون آورد و فهمیدند اسلام یک حقیقت بسیار درخشان و پُرصلابت است. لذا با آن مبارزه می‌کنند. امروز دنیای اسلام و ملتهای اسلامی این حقیقت را درک کرده‌اند. لذا شما می‌بینید اطّلاعاتی که خود آنها دارند، به آنها می‌گوید در کشورهای اسلامی، امریکا و صهیونیسم و استکبار و سردمداران آن منفورند. امروز دنیای اسلام احساس می‌کند به یکپارچگی احتیاج دارد. سران اسلامی باید همّت کنند. ما در جمهوری اسلامی وظیفه سنگینی بر دوش داریم. امروز چشم دنیای اسلام به ملت ایران است. هر حادثه‌ای که در ایران به وجود آید - اعم از حوادث مثبت یا منفی - ملتهای مسلمان به سوی آن گردن می‌کشند و با دقّت آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ از آنچه نشانه پیروزی و موفّقیت ملت ایران است، عمیقاً شادمان و از آنچه از آن احساس خطر شود، به‌شدّت نگران می‌شوند. این امروز تقریباً در همه جای دنیای اسلام - بخصوص میان قشرهای آگاه و روشنفکر - عمومی است. استکبار، هم در ایران و هم در کشورهای اسلامی ملتهایی را می‌خواهد که اسیر و زبون و سربه‌زیر و مطیع و به مفاخر و میراثهای فرهنگی‌شان بی‌اعتنا باشند؛ ملتهایی که در مقابل غارت منابع معنوی و مادّی‌شان حسّاسیتی نشان ندهند. این توقّعی که آنها دارند کجا و سربلندی و افتخار و همّت والای ملت ایران که پرچم پُرافتخار اسلام را با اقتدار در دست گرفته‌است و در مقابل تهدیدهای دشمنان، راه مستقیم خود را می‌رود، کجا! امروز ملت ایران بزرگترین ملتی است که هیچ تهدید و تطمیعی از سوی قدرتمندان جهانی، روی او و سرنوشت او اثری ندارد. من باید از عموم ملت ایران به خاطر راهپیمایی روز قدس امسال که بسیار باشکوه و باعظمت برگزار شد، صمیمانه تشکّر کنم. همینهاست که نشان‌دهنده اقتدار ملت ایران و عزم جوانان این ملت بر ادامه راه امام بزرگوار و پیگیری اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و نظام اسلامی است. دشمن سعی می‌کند این اقتدار را درهم بشکند. هرجا و هر چیزی که نشانه‌ای از اقتدار ملت در آن وجود دارد، برای دشمن یک آماج و یک هدفِ حمله است. اقتدار نظام، اقتدار دولت، اقتدار مسؤولان کشور - که خلاصه اقتدار ملت و انعکاس اقتدار ملی است - برای آنها یک هدف برای حمله است. هر چیزی که اقتدار معنوی و مادّیِ شما ملت را تضمین می‌کند، دشمن با آن مخالف است. دشمن، با بسیج و پیگیری احکام اسلامی و مبارزان راستین و ثابت‌قدم و روحانیت و جوانان مؤمن در دانشگاهها و مسؤولان پارسا و پیگیر و جدّی مخالف است. کسانی که در داخل با انگیزه‌های مختلف گاهی حرفهای دشمن را تکرار می‌کنند - که ان‌شاءاللّه نادانسته و ناخودآگاه و از روی بی‌اطّلاعی است - باید خیلی مراقب باشند. هر نقطه‌ای را که دشمن هدف می‌گیرد و استکبار و صهیونیسم آن را آماج قرار می‌دهند، شما بدانید آن نقطه یکی از نقاط اصلی اقتدار ملت ایران است؛ می‌خواهند این اقتدار را درهم بشکنند. جوانان ما باید خیلی هوشیار باشند؛ دانشجویان ما باید خیلی آگاه و متوجّه باشند؛ عموم ملت هم که بحمدللّه همیشه آگاه بوده‌اند، باید خیلی مراقب و مواظب باشند. دشمن نباید بتواند سوءاستفاده کند. یک اختلاف نظر جزئی را بزرگ می‌کنند و یک نابسامانی را چند برابر نشان می‌دهند، برای این‌که وحدت و یکپارچگی ملت و مسؤولان را مخدوش کنند. اختلافات جزئی و نظری را به شکافهای عمیق اعتقادی تبدیل می‌کنند؛ یا اگر نمی‌توانند تبدیل کنند، این‌طور وانمود می‌کنند. اینها هدفهای دشمن است؛ همه باید مراقب باشند؛ مسؤولان و رؤسا هم مراقب باشند؛ یکدیگر را تضعیف نکنند، وظایف قانونی یکدیگر را مورد اهانت قرار ندهند و کارهای قانونی یکدیگر را زیر سؤال نبرند. قوا، یکدیگر را تضعیف نکنند. قوای سه‌گانه و مسؤولان در جای خود وظایف سنگینی دارند و باید به آن وظایف با

جدّیت رسیدگی کنند. وقتی ملت ببیند مسؤولان با یکدیگر متّحد و متّفقند؛ یک حرف را می‌زنند و یک راه را دنبال و یک هدف را تعقیب می‌کنند، در دلش نور امید فروزانتر می‌شود. دشمن با این مخالف است و نمی‌خواهد بگذارد. امیدواریم پروردگار عالم همه ما و ملتهای اسلامی را بیدار کند و مسؤولان کشورهای اسلامی را به انجام وظایف بزرگشان وادار نماید. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه --- ۱) مفاتیح‌الجنان: دعای یومیه ماه مبارک رمضان ۲) ماعون: ۳ - ۱ ۳) صحیح بخاری: ج ۱ ص ۳۰۴ (حدیث نبوی) ۴) عصر: ۳ - ۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پادگان شهید ستّاری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پادگان شهید ستّاری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم نیروی هوایی یک مجموعه باشکوه و زیباست؛ آمیزه‌ای است از نظامی‌گری، دانش، فناوری، شجاعت و هنر. به همین دلایلِ روشن است که چهره نیروی هواییِ ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدّس، همواره در چشم ملت ایران، یک چهره درخشان و افتخارآمیز بوده است. شهیدانی که در این نیرو جان خود را - که جزو قیمتی‌ترین جانها بود - در راه دفاع از نظام و انقلاب اسلامی و میهن عزیز فدا کردند، ستاره‌های درخشانی هستند که چشمها و دلها را به سوی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مجذوب می‌کنند. البته این مردان شجاع و مؤمن، این‌طور نبود که فقط در جنگ با دشمنان در برهه‌ای، از خود شجاعت نشان دهند و به شهادت برسند؛ این جوانان و جوانمردان از اوّلین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی و از هنگامی که ارتش جمهوری اسلامی ایران احساس کرد با مردم و در کنار مردم و برای مردم است و از آن لحظه‌ای که ملت انقلابی و مؤمن ایران احساس کرد نیروهای مسلّحی از او دفاع می‌کنند که می‌تواند به‌طور کامل به آنها اعتماد کند، تلاش خود را آغاز کردند. من فراموش نمی‌کنم آن چهره‌های پُرامید و دلهای شجاع و آن مجموعه جوانان نیروی هوایی را که در تهران و سایر مراکزی که پایگاههای نیروی هوایی در آن مستقر بودند، با تلاشی مؤمنانه و مجاهدانه، کارها را پیش بردند؛ حتّی بدون آن که در بسیاری از موارد، مسؤولان انقلاب در روزهای اوّل، از سرمایه‌های ارزشمند خود در مجموعه نیروهای مسلّح، مطّلع باشند. همین جوانان مؤمن، نیروی هوایی را به قابلیتها و کاراییهایی رساندند که توانست تجهیزات جنگی را آماده و به‌روز کند؛ آنها را در دفاع از مردم به کار بیندازد و جبهه جنگ را که به‌طور نابرابر از یک سو به وسیله مراکز قدرت در دنیا تقویت می‌شد و از سوی دیگر در غربت کامل بود، به نفع ملت ایران - یعنی جبهه غریب و مظلوم جنگ - بیاراید. افتخار نیروی هوایی در دوران دفاع مقدّس و پس از آن تا امروز، بر بسیاری از ملتهای دیگر هم مخفی نماند. برای هر ملتی مقاطعی از تاریخ پیش می‌آید که برای او سرنوشت‌ساز است. در این مقاطع، بعضی از ملتها با عزم و اراده راسخ، با آگاهی و هوشمندی لازم و با تحرّک بجا و بموقع، خود را به قلّه‌های شرف و افتخار می‌رسانند و با استفاده از این موقعیّتها، دورانهای سخت و ضعف را پشت سر می‌گذارند. متقابلاً ملتهایی هم هستند که در چنین مقاطعی، با نشان دادن ضعف و به‌کار نبردن هوش و اراده لازم، خود را از مجموعه ملتهای پیشرفته و در حال پیشرفت، به‌طور جبران‌ناپذیری عقب می‌اندازند. ملت ایران تا کنون در این مقاطع توانسته است در ذهنیّت جامعه جهانی، ارزش و احترامی برای خود به‌وجود بیاورد که کم‌نظیر است. ملت ایران در مقاطع دفاع مقدّس، محاصره اقتصادی و فشار سیاسی و تبلیغاتی، به‌طور جامع توانست وضعیتی را برای خود به‌وجود آورد که دشمنانش هم اقرار و اعتراف کنند که ملتی است بزرگ و قدرتمند و پُراستعداد و شایسته عزت و سربلندی. من به شما جوانان عزیز و افسران و فرماندهان نیروی هوایی و به همه کسانی که در قبال ملت و کشور و تاریخ خود احساس مسؤولیت می‌کنند، عرض می‌کنم: عزیزان من! بهوش باشید؛ این مقاطعِ حسّاس و تعیین کننده، از پیش خود را معرفی نمی‌کنند؛ غالباً بعد از گذر از پیچهای خطرناک است که یک ملت می‌فهمد چه مسیری را طی کرده است. لازمه این حقیقت این است که همیشه هوش و

دانش و عزم و ایمـان و جدّیت را در همه بخشـها به کـار گیریم. مجموعه نیروهـای مسلّح در دل ملت جـا دارنـد و مـدافع مرزهای استقلال و آبرو و حیثیّت ملتند. همه باید به وظایف خود عمل کنند. مسؤولان بخشهای مختلف، هر کدام مسؤولیتی دارند و باید این مسؤولیت را به‌درستی بشناسـند و به آن عمل کنند. نیروهای مسلّح از جمله حسّاسترین بخشهایی هستند که باید مسؤولیتهای خود را به‌درستی بشناسـند و به آن عمل کننـد. همه این خصوصـیّات مثبت - نظامی گری، دانش، فناوری، شـجاعت، اخلاق و ایمان - را در خود تقویت کنید. جوانانی که در این دانشـگاه مشـغول گذراندن دوره‌های تحصـیلی هسـتند و جوانانی که از این دانشـگاه، پس از گرفتن ذخیره‌های لازم، به سوی یگانهای گوناگون گسیل شدند و مأموریتهایی را بر عهده گرفتند؛ همچنین مسؤولان و مدیرانی که این فرآینـد زیبا و جـذّاب را هـدایت می کنند، همه باید اهمیت مقطع کنونی و لزوم حفظ آمادگیها و افزایش آنها و آمادگی و عزم لازم را برای به‌کار بردن آنها در هنگام مناسب، در یاد داشته باشند. این آمادگیها فقط توجّه به تجهیزات نیست؛ تجهیزات بخشی از ضرورتهـاست. مهمـتر از تجهیزات، نیروی انسـانی است که این تجهیزات را به شـکل شایسـته به کـار می‌برد؛ آنهـا را نگه می‌دارد و تعمیر و بهسـازی می‌کنـد و بر پـایه آنهـا فرآورده‌هـای برتر و والاـتری را به‌وجـود می‌آورد. از فرصـت جـوانی، فراغت و مسـؤولیت اسـتفاده کنیـد و همچنـان که شایسـته نیروهـای مسلّح و شایسـته نیروی هـوایی است، در چشم و دل ملت ایران بدرخشـید. سـلام بر شهیدان عزیز این نیرو و ارتش جمهوری اسـلامی و سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای بسیج مردمی و سلام بر همه فداکاران نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی ایران. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم قم

بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار مردم قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز قمی، مخصوصاً علمای اَعلام، فضـلا و دانشـمندان، خانواده‌های معزّز شـهیدان و جانبازان و همه جوانان عزیزی که حضورتان، دل و جانتان و گرمای وجودتان در همه حال رونق‌بخش فضای عمومی جامعه است؛ خیلی خوش آمدید. این ایّام شـریف را که با ولادت فاطمه معصومه سـلام‌اللَّه‌علیها در اوّل مـاه ذیقعـدةالحرام آغـاز و با ولادت برادر بزرگوارش حضـرت ابی‌الحسن‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّـلام در یازدهم این ماه انجام می‌یابـد تبریـک عرض می کنم. این جلسه گرم و صـمیمی نیز مثـل بقیه ابتکـاراتی که مردم قم و حوزه علمیه قم در دوران انقلاب و نهضت عظیم اسلامی و در دوران جنگ تحمیلی از خود بروز دادند، مشحون از صفا و صمیمیّت و نشانه‌های ایمان است. بسیاری از شما جوانان عزیز که در این جلسه حضور داریـد، حادثه پُرحماسه نوزدهم دی را ندیدید؛ کمااین‌که اکثر شـما شاید حادثه بزرگ و تعیین‌کننـده فیضـیه قم را در سـال چهل‌ویـک ندیدیـد. شـما از این حوادث فقـط خبری شـنیده‌اید و در آنهـا حضور نداشتیـد؛ لیکن حوادث بزرگ و مقـاطع تـاریخی، برای همه شـیوا و مهم و درس‌آموز است، نه فقـط برای کسانی که در آنها حضور داشـتند؛ چون حادثه بزرگ شـروع یک حرکت و آغاز یک راه و بهار یک مجموعه از زندگیِ جامعه و انسان است. شاید اکثر آن کسانی هم که در ماجرای بیعت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، گرد آن بزرگوار را گرفتند و با او بیعت کردند و پای فشردند و فداکاری نمودند، واقعه غـدیر و به طریق اولی ظهور اسـلام و جنگهـای امیرالمؤمنین را ندیـده بودنـد. اما اسـلام و هـدایت و نور آن فقط برای کسانی نیست که در آن وقت حضور داشتند، بلکه برای همه و برای همیشه است: «و اخرین منهم لمّا یلحقوا بهم(۱)». انقلاب اسلامی شروع یک راه پُرافتخار و سعادت‌بخش بود. همه کسانی که از بی‌عدالتی رنج برده‌اند و تشنه عدالتند، این پدیده را به جان دوست دارند و برای آن تلاش می کننـد. همه کسانی که سـنگینی و فشار نظام دیکتاتوری و اختناق و زورگویی و قـدرت فردی را احساس کرده یا دربـاره آن فکر کرده‌انـد، از انقلاـب اسـلامی، از حرکـت ملـت مسـلمان و از مبـارزه فراگیر این ملت اسـتقبال کرده‌انـد و می کننـد. مخصوص امروز نیست، در آینـده هم همین‌طور خواهد بود. سـربازان انقلاب فقط کسانی نیسـتند که در هنگام بروز انقلاب حضور داشـتند و می‌توانسـتند سـربازی کنند. جوانان مؤمن و نواندیش و آزادفکر و پاک‌دامنِ امروز ما و نسـلهای بعد هم سربازان انقلابند؛

چون انقلاب یک حقیقت همیشه جاوید است؛ انقلاب پرچم عدالت و آزادی و استقلال و عزّت است؛ انقلاب پرچم اسلام است. چنین چیزی هرگز کهنه نمی‌شود، همیشه طرفدار و سرباز دارد و همیشه در میان انسانهای آگاه، دارای دلباخته است. آن کسانی که سعی می‌کنند جوانان امروز ما را به عنوان نسل سوم و نسل چهارم و امثال این تعبیرات، پشت کرده به اسلام و انقلاب وانمود کنند، خودشان دلهای افسرده و درمانده و وامانده دارند و حال خودشان را به دیگران تعمیم می‌دهند، در حالی‌که حقیقتِ قضیه این نیست. همچنان‌که اسلام ۱۴۰۰ سال پیش ظهور کرد؛ اما حقایق اسلام در تمام دورانهای تاریخ دلهایی را مجذوب خود نمود، جسمها و فکرها و نیروهایی را به حرکت درآورد و تحوّلات عظیمی را در همه عرصه‌های زندگی بشریّت ایجاد کرد. انقلاب یکی از همان تحوّلات است و نام و حقیقت و روح اسلام عنصر اصلی این انقلاب است؛ لذا همیشه زنده است. البته انقلاب زنده است و به همین دلیل دشمن هم دارد. همچنان‌که پیروزی انقلاب و ولادت آن با مقاومت دشمنان روبه‌رو شد، تداوم انقلاب، برپا ماندن و اثربخش شدن آن هم با دشمن و دشمنیها مواجه است. دشمن هم فقط دشمن بیرونی نیست. ما دو دشمن داریم: دشمنِ اوّل در درون خود ماست. شاید این دشمن درونی از دشمن بیرونی خطرناکتر هم هست. آلوده شدن به شهوات، حرصِ به دنیا، دلبسته شدن به منافع فردی، مرعوب دشمنان بیرونی شدن، مأیوس شدن از وعده الهی و تحقّق آرمانهای الهی، دشمنان درونی ما هستند. همه کسانی که در جبهه‌های عظیم مثل جبهه انقلاب اسلامی به دشمن پشت کرده و فرار می‌کنند، اوّل در جبهه دلِ خود شکست می‌خورند. یا مرعوب می‌شوند یا مجذوب جلوه‌های دنیا یا آلوده به شهوات می‌گردند یا پول و مقام آنها را فریب می‌دهد و یا چهره چاپلوس دشمن دچار گمراهیشان می‌کند. انسان اوّل در دلِ خود شکست می‌خورد و هزیمت می‌کند، بعد هزیمت او در جبهه بیرونی آشکار می‌شود. دوم، دشمن بیرونی است. دشمن بیرونی عبارت است از آن قدرتهای سلطه‌طلب جهانی که برای تحقّق مقاصد خود حاضرند همه دنیا را به خاک و خون بکشند و جنگهای خونین راه بیندازند، برای این‌که به منافع خود دست پیدا کنند.امروز تهدیدهای امریکا علیه عراق، دیروز علیه افغانستان، در طول این سالیان علیه مردم فلسطین و مردم لبنان را نگاه کنید! عربده‌کشیهای مستکبران عالم را ببینید! اینها جلوه‌های همان دشمن بیرونی است. در هرجای دنیا که ملتی بیدار شود، حکومتی خودآگاهی پیدا کند، مردمی به فکر تأمین منافع خود و قطع دست زورگویان باشد، دستگاه مرکزیِ قدرت‌طلب جهانی - که مجموعه‌ای از همین سرمایه‌داران بزرگ و صهیونیستها هستند - مشغول می‌شود تا آن مرکز، آن کانون و آن حرکت را از سرِ راه خود دور کند. خیلی اوقات موفّق می‌شوند، در مواردی هم موفّق نمی‌شوند؛ کمااین‌که در مورد ملت ایران و انقلاب اسلامی، با اراده و ایمان مردم و با الگوهای ماندگاری که ملت ما از جوانان مبارز و پارسای خود نشان داد، موفّق نشدند و تا امروز شکست خورده‌اند. بعضی ناخشنود می‌شوند از این‌که ما در هشدارهای عمومی مردم را به دشمن بیرونی متوجّه کنیم. این ناخشنودی ناشی از سطحی‌نگری است. وقتی ما می‌گوییم دشمن بیرونی داریم، معنایش این نیست که ضعفها، اشتباهات، لغزشها و کوتاهیهای ما در ناکامیابیهای نظام اسلامی بی‌تأثیر بوده‌است. نخیر؛ این‌طور نیست. قرآن به ما یاد داده است که همیشه از اشتباهات خود یاد کنیم: «ربّنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا(۲)». نباید اسراف، زیاده‌روی، کوتاهیها و افراط و تفریط خودمان را از یاد دور کنیم؛ باید به فکر اصلاح آنها باشیم. اما این نباید ما را از عامل تشدیدکننده اشکالات که همان دشمن بیرونی است، غافل کند. در همین آیه شریفه که به ما تعلیم می‌دهد از گناه و اسراف خود استغفار کنیم، بلافاصله می‌فرماید: «و ثبّت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین(۳)»؛ یعنی دشمن بیرونی را هم مورد غفلت قرار ندهید. اوست که از اشتباهات شما حدّاکثر بهره را می‌برد. لذا دشمن بیرونی اشتباهات را تشدید می‌کند. در داخل کشور ممکن است خیلی از چیزها به‌طور طبیعی زمینه داشته باشد. فرض کنید فساد و رواج فساد در بخشهایی - چه بخشهای دولتی و چه بخشهای غیردولتی - یا آلودگیهای شهوانی در بین بعضی از مردم یا بخشهایی از جوانان ممکن است وجود داشته باشد - زمینه‌های طبیعی هم دارد - اما وقتی که دشمن به فکر این است که یک ملت را زمینگیر کند، همین عوامل ابزاری در دست دشمن می‌شود و آنها را تشدید می‌کند. امروز شما وقتی سرنخ بسیاری از قضایای داخل کشور

و مشکلات را دنبال کنید، به سرانگشتِ بیگانه می‌رسید؛ به دستهای مزدور دشمنان و به تدبیر دستگاههایی که همه نیروی خودشان را علیه نظام اسلامی تجهیز کرده و می‌کنند. انقلاب به فضل الهی و به نیروی این ملت در سال پنجاه‌وهفت پیروز شد. جبهه مقابل انقلاب و اسلام که وابسته به همان دشمنان بیرونی بود، سرشکسته و مأیوس شد و عقب نشست؛ اما آیا از معارضه و دشمنی کردن و از انتقام کشیدنِ از انقلاب و ملت ایران منصرف شد؟ ابداً. دشمن در یک رویارویی ممکن است شکست بخورد و عقب‌نشینی کند؛ اما کمین خواهد گرفت، مواظبت خواهد کرد و حوادث را رصد خواهد نمود تا در یک فرصت مناسب حمله کند و انتقام بگیرد. جوانان غیور و مؤمنِ این مرز و بوم از هر قشری، از روحانی و دانشجو و کاسب و کارگر و کشاورز همه باید متوجّه باشند. همه آنهایی که دلبسته دین و شرف خود و عزّت ملی و استقلال کشور هستند، باید مراقب و مواظب باشند. دشمن ممکن است در یک برهه شکست خورده باشد و خورد. دشمن در مراحل متعدّد شکست مفتضحانه‌ای هم خورد؛ اما این دشمن کمین می‌گیرد، از غفلتها استفاده می‌برد و حمله می‌کند. حمله دشمن هم همیشه نظامی نیست. دشمن ممکن است حمله فرهنگی، اخلاقی، اقتصادی و حمله امنیتی کند یا در دستگاههای حسّاس نفوذ نماید. لذا ملت باید همیشه هشیار باشد. مسؤولان به‌طور مضاعف بایستی هشیار باشند. بخصوص که امید دشمنان اسلام و این انقلاب به این بوده و به این است که مردم را از نظام اسلامی مأیوس کنند و این‌طور قلمداد نمایند که نظام اسلامی نمی‌تواند. در حالی که نظام اسلامی بهتر از همه نظامها می‌تواند مشکلات و گره‌ها را برطرف کند. نظام اسلامی بود که به این ملت که در طول قرنهای متمادی همواره زیر پنجه نظامهای استبدادی دست و پا می‌زد، آزادی داد بدون این‌که این آزادی حقوق عمومی و آسایش عمومی را از بین ببرد و پایمال کند. کسانی که تاریخ انقلابهای دنیا را خوانده‌اند، می‌دانند که انقلابها در کشورهایی که انقلابهای بزرگ در آنها به‌وجود آمد، چه فجایعی ایجاد کرد. همه آن انقلابها یا بیشترین و مهمترین آنها هم به دیکتاتوریهای سیاه منتهی شدند. انقلاب فرانسه در دو قرن قبل، انقلاب روسیه شوروی در یک قرن قبل و انقلابهایی که به شکل کودتا و امثال آن به‌وجود آمدند، حقوق مردم را پایمال کردند، دمکراسیها را متوقّف کرده و آرای مردم را به‌کلّی نادیده گرفتند. انقلاب اسلامی توانست آزادی را به این ملت بدهد و در کمترین فاصله - که موجب حیرت دنیا شد - همین مردم را که قرنها معنای رأی دادن و معنای دخالت کردن در امور کشور را نتوانسته بودند به‌طور ملموس بچشند، پای صندوقهای رأی بیاورد و آنها را با همان شیوه‌ای که دنیای مدرن آن را معتبر می‌داند و نمی‌تواند کمترین خدشه‌ای در آن وارد کند، در امور کشور دخیل نماید. این‌همه انتخابات در این کشور اتّفاق افتاده است، مردم بدون هیچ ضایعه‌ای شرکت و دخالت کرده‌اند. این هنر بزرگ نظام اسلامی بود. در کشورهای به اصطلاح دمکراتیک هم گاهی در انتخابات حوادث خونین و تلخ به‌وجود می‌آید. ملت ما با کمال متانت در انتخابات گوناگون شرکت کرد. راه را بر استعداد، روشن‌بینی و جهان‌نگری این ملت بسته بودند. رفاه این ملت در رفاه هزار فامیل خلاصه می‌شد. ملت رها شده بود. نظام اسلامی همه این مشکلات بزرگ را با شیوه‌های صحیح دنبال کرد و به موفّقیتهای بسیاری دست یافت. هرجا اشکالی وجود دارد - چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه فرهنگی و اخلاقی - اگر کسی دقّت کند، آن اشکال برمی‌گردد به این‌که یک شیوه مخالف با اسلام مورد عمل قرار گرفته و به آن‌جا منتهی شده‌است. ما هرجا موفّق شدیم، ناشی از تبعیّت از اسلام بود؛ هرجا ناموفّق ماندیم، ناشی از سرپیچی از اسلام بود. این‌که امام بزرگوار این‌همه بر تحقّق اسلام در قوانین ما، در عمل مسؤولان ما و در رفتار دولت و مسؤولان قضایی ما تأکید می‌کرد، برای این بود. هرجا نابسامانی وجود دارد، ناشی از بی‌توجّهی به اسلام است. من وقتی در مجموعه این مباحث نگاه می‌کنم، تدبیر، تبلیغ و دست دشمن و جنگ روانی او را به‌روشنی می‌بینم. می‌خواهند از یک طرف از اجرای احکام اسلامی با طرق مختلف مانع شوند و فشار اقتصادی جهانی و تحریم اقتصادی را بر این ملت تحمیل کنند، برای این‌که نگذارند کارهای درست به آسانی به سامان برسد؛ از یک طرف هم تبلیغ کنند که دیدید نظام اسلامی نتوانست! این همان جنگ روانی دشمن است. البته مردم ما نشان دادند که با ایستادگی خود، با حضور خود، و با همه وجود خود، این دشمن را ناکام کرده و در همه مراحل، مشت محکم به دهان دشمن کوبیده‌اند. معارض ملت ایران

قدرتهای جهانی مستکبرند. دشمنی آنها با ملت ایران به‌خاطر چیست؟ دشمنی آنها با ملت ایران به‌خاطر همین گناه بزرگ است: طرفداری از اسلام و ایستادگی در پای نظام اسلامی و دفاع جانانه از آن. با جوانان ما هم به همین دلیل دشمنند. با هر کس که بیشتر تلاش کند و بیشتر به اسلام، نظام اسلامی و به مردم مسلمان خدمت کند، بیشتر دشمنند. اهداف پلید دشمنان هم امروز آشکار شده است. روزی بود که می‌توانستند زیر نام طرفداری از دمکراسی حرف بزنند؛ اما امروز دیگر نمی‌توانند. امروز افکار عمومی دنیا شعارهای امریکایی را مطرود می‌داند و با بدبینی به آنها نگاه می‌کند. به‌نام مبارزه با تروریسم، جنگ راه می‌اندازند. شما ببینید امروز در قضیه آمادگی جنگی امریکا برای حمله به عراق، کدام ملت، کدام مجموعه مردمی و کدام دولت مردمی با این اقدام ظالمانه موافق است؟ همه متنفّرند و همه امریکا را در ادّعاهایش دروغگو می‌دانند. امریکا برای مخالفت با تروریسم به کشور عراق حمله می‌کند یا برای چاههای نفت سرشار عراق؛ برای تسلط بر منطقه؛ برای دفاع از اسرائیل و برای اشراف بر جمهوری اسلامی ایران؟ امروز همه می‌دانند که اینها دیگر رازهای برملاشده استکبار جهانی است. ملتها و دولتهای عرب هم به وعده‌ها و حرفهای امریکا به‌کلّی بی‌عقیده شده‌اند. حالا ممکن است بعضی به‌خاطر مصالح کوتاه‌مدّت ناچار باشند همراهی نشان دهند؛ اما به‌طور کلّی حرفهای دولتمردان امریکایی و مستکبران را دیگر کسی قبول ندارد. این تجربه تاریخی ملتهای عرب است که حافظه تاریخیشان آن را ضبط کرده‌است. در جنگ بین‌الملل اوّل، بعضی از همین جریانهای عربی برای این‌که استقلال به‌دست آورند، با انگلیسیها - که مستکبران و مستعمران آن روز دنیا بودند - همراهی کردند. نتیجه این شد که بعد از جنگ بین‌الملل اوّل بلافاصله زمینه‌های پیدایش رژیم صهیونیستی به‌وجود آمد. زمینه را آماده کردند و بعد از جنگ دوم، کشور فلسطین را غصب و حکومت و دولت صهیونیستی را اعلام نمودند. در طول این مدّت، علی‌رغم حمایتهایی که بعضی از دولتهای عربی از غرب - روزی از انگلیس، بعداً از امریکا - کردند و همراهیهایی که با آنها نموده‌اند، همیشه و در همه جریانها طرف عربی به سود طرف صهیونیستی تحقیر شده، به او ظلم شده و فشار وارد آمده‌است. حالا ملت فلسطین، این ملت مظلوم که در مبادلات جهانی محکوم به قربانی‌شدن بود، به کنار و به‌جای خود؛ امّت و جامعه عرب و همه حکومتها و کشورهای عربی را تحقیر و تذلیل کردند. در رقابت بین امریکا و شوروی سابق در طول سالها، بسیاری از کشورهای عربی طرف امریکا را گرفتند. روزبه‌روز فشار امریکا علیه عربها بیشتر شد. آن‌روز که وقت امتحان و وقت نشان دادن پاداشِ این حمایتها بود، درست بعکس، علیه منافع ملتهای عرب موضعگیری کرد! در جنگ خلیج فارس در ده سال قبل و در قضایای اخیر هم همین‌طور. امروز کشورها، ملتها، روشنفکران و بسیاری از حکومتهای عربی می‌دانند که اگر چهره امریکا به آنها لبخند هم بزند، در پشت این نقابِ لبخند، جز خشم و نفرت چیز دیگری نیست. همه دنیای اسلام و همه ملتهای مسلمان به همین شکل از حضور امریکا در این منطقه متنفّرند. امریکاییها خیال می‌کنند که می‌توانند در این منطقه بیایند، چاههای نفت عراق را راحت تصرّف کنند و این کشور را ببلعند و به منافع خود برسند. آنها اشتباه می‌کنند؛ نخواهند توانست. ممکن است ظاهراً بیایند و مستقر شوند، اما ملتهای اسلامی نخواهند گذاشت آب راحتی از گلوی اینها پایین برود. آنچه که دنیای اسلام از ما ملت ایران توقّع دارد این است که ما پرچم اسلام را - که پرچم عزّت امّت اسلامی است و ما آن را برافراشته‌ایم - محکم نگه‌داریم. این چیزی است که دنیای اسلام از ما توقع دارد. پرچم اسلام در کشور ما به ملتها امید می‌دهد، آنها را زنده می‌کند و به آنها روحیه می‌بخشد. برافراشتن و نگه‌داشتنِ مستحکم این پرچم برای استحکام و نیرومندی ملت ما هم عامل بسیار بزرگی است. در واقع ما اسلام را نگه نمی‌داریم، اسلام است که ما را نگه می‌دارد. هر ملتی که به پای اسلام بایستد، خود او زنده، سرافراز و عزیز خواهد شد. اسلام عزیز است. اسلام دارای علوّ است. ما به اسلام احتیاج داریم برای این‌که از تحقیر قدرتهای استکباری - تحقیر علمی، تحقیر سیاسی و فرهنگی - آنها نجات پیدا کنیم. جوانان عزیز؛ مردم عزیز قم و همه ملت عزیز ایران! آنچه که امروز شما در اختیار دارید، یعنی نظام اسلامی، آرزوی بزرگ ملتهای مسلمان است. به تبلیغات دشمن و لجن‌پراکنیهای بوقهای تبلیغاتی آنها نگاه نکنید. آنها ناچارند این‌طور تبلیغ کنند. امروز نظام اسلامی، جمهوری اسلامی، ملت و جوانان ایران در دنیای

اسلام مثل ستاره می‌درخشند. به شما نگاه می‌کنند و از شما الهام می‌گیرند.مراقب خودتان باشید. وحدت خودتان را حفظ کنید. امید خودتان را به آینده حفظ کنید. مسؤولان قدر این ملت را بدانند. دستگاههای مختلف نظام اسلامی با وحدت و همدلی کارهایی را که برعهده آنهاست، به‌خوبی انجام دهند و ملت را از کارکرد و تلاش خود خشنود و راضی کنند. همه بدانند که دست خدا با آنهاست و ان‌شاءاللّه دعای حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه پشتیبان و یاورشان است. امیدواریم خداوند متعال شهدای عزیز قمی و همه شهدای عزیزمان و روح مطهّر امام بزرگوار و دیگر بزرگان این راه را با اولیایش محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکـــــــاته --- ۱)

جمعه: ۴ ۲) آل عمران: ۱۴۷ ۳) همان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران مراسم حج

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران مراسم حج بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اوّلاً خوشامد عرض می‌کنم. ثانیاً ولادت با سعادت حضرت امام اباالحسن علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام را - که به برکت وجود قبر مطهّر آن بزرگوار در سرزمین ما، حضور معنوی ایشان در سرتاسر کشور و در دل آحاد مردم ما آشکار است - تبریک می‌گوییم. امام هشتم علیه‌الصّلاةوالسّلام ولیّ‌نعمتِ معنوی و فکری و مادّی ملت ماست. امیدوارم به برکت این ولادت عظیم و شریف و به برکت وجود آن بزرگوار و معنویتِ ساطع از قبّه مطهّر ایشان، خداوند شما را که خدمتگزارانِ میهمانان و زائران بیت‌اللّه هستید، مشمول الطاف الهی قرار دهد و دلهای شما را به نور هدایت الهی منوّر کند. حرمت ماههای ذیقعدةالحرام و ذیحجّةالحرام و محرّم‌الحرام، به معنای عظمت این ماهها و احترام بزرگی است که این روزها و شبها و ساعات در تکوین و اراده الهی دارد. ایّام حج، اوج این کرامت و عظمت است و حضور حُجّاج در مناسک و در مرکز توحید دنیای اسلام - یعنی مکه مکرّمه - از بزرگترین برکات ماههای حرام است. بی‌جهت نبود که اسلام در میان احکامی که قبل از اسلام بین مردم رایج بود، حرمت ماههای حرام را تقریر فرمود. این‌طور نبود که فقط پیغمبر اکرم با عرب جاهلیِ آن روزگار مماشات کرده باشد، که چون آنها حرام دانسته‌اند، اسلام هم اینها را حرام بداند؛ نه. این به معنای آن است که چهار ماه حرام - «منها اربعةٌ حُرُم(۱)» - حقیقتاً امتیازی دارند؛ کما این‌که در طول سال، روزها، شبها، هفته‌ها و دهه‌های مشخّصی امتیازاتی دارند. این ماهها امتیاز دارند و همه ما باید قدردانی کنیم؛ بخصوص حُجاج بیت‌اللّه‌الحرام. کسانی که امسال به این سعادت عظمی فائز خواهند شد و همچنین شما که خدمتگزاران آنها هستید، باید این ایّام را به عنوان مقدّمه تشرّف به آن سعادت عظمی مغتنم بشمارید. امیدواریم خداوند متعال، توجّهات و هدایات ویژه خود را شامل همه شما فرماید و ان‌شاءاللّه دلهای شما را منوّر کند. حقیقت این است که حج یک واجب استثنایی و یک مراسم عجیب و پُر رمز و راز است. اگرچه در باب حج بسیار گفته‌اند و همه گفته‌اند و مطالب شیوا و زیبایی هم بیان کرده‌اند؛ اما مسأله حج خیلی عمیقتر از چیزی است که ما تا امروز فهمیده‌ایم. حج، یک حرکت عبادی خالصِ عمیق - خضوع، خشوع، ذکر، عبادت، تضرّع و توسّل - و با حالت اجتماع است. در کنار هم قرار دادن این دو ویژگی، مسأله را خیلی پُرمعنا می‌کند. اگرچه در اسلام عبادات اجتماعی، مثل نماز جماعت و نماز جمعه و نماز عید وجود دارد؛ اما این اجتماع عظیم و این مرکزیّت دادن به ذکر و توحید و کشاندن همه مسلمانان از آفاق عالم اسلامی به یک نقطه واحد، خیلی معنا دارد. این‌که همه ملت مسلمان و امّت اسلامی با وجود اختلاف لهجه‌ها و نژادها و عادات و سنن و سلایق و اختلاف مذاهب موظّفند در یک نقطه جمع شوند و اعمال ویژه‌ای را با هم انجام دهند و این اعمال هم صرفاً عبادت و تضرّع و ذکر و توجّه است، خیلی پُرمعناست. معلوم می‌شود بنا بر نظر اسلام و دید اسلامی، اتّحاد دلها و جانها فقط در میدان سیاست و در جهاد نیست؛ حتّی رفتن به درِ خانه خدا و کنار هم قرار گرفتن دلها و با هم بودن تن‌ها و جانها نیز دارای اهمیت است. لذا ملاحظه بفرمایید در قرآن کریم می‌فرماید: «واعتصموا بحبل‌اللّه جمیعاً(۲)». اعتصام به حبل‌اللّه، تنها فایده‌ای ندارد؛ «جمیعاً» مهم

است. با هم اعتصام به حبل‌اللّه کنیـد؛ با هم به نقطه اطمینان‌بخش تعلیم و تربیت و هـدایت الهی چنگ بزنیـد. با هم بودن مهمّ است؛ دلها با هم، جانها با هم، فکرها با هم، تن‌ها در کنار هم. طوافی که می‌کنید - این حرکت دایره‌وار بر گرد یک مرکز - نماد حرکت مسلمانان بر گرد محور توحیـد است. همه کارها و اقـدامات و همّتهای ما بایـد بر گردِ محور وحـدانیّت الهی و توجّه به ذات اقـدس ربوبی باشـد. این درس، مربوط به همه زنـدگی است. کسانی که می‌خواهنـد احکام اسـلامی را به کنج خانه‌ها و عبادتگاهها و دلها منحصـر کنند و فعّالیت عرصه اجتماع را از دین عاری کنند، به این نکات اسلامی توجّه ندارند. سعی بین صفا و مروه‌ای هم که همه آحاد مسلمان باید آن را طی کنند، همین‌طور است. سعی، حرکت با همّت، با شدّت، با توجّه، با اراده و آگاهانه است و همه باید با هم حرکت کننـد؛ برونـد و بیایند. اجتماع عظیم در عرفات و مشعر و منا هم همین‌طور است. این کارهای دسـتجمعیِ عظیم که نظیر آن را در هیچ مذهب و مکتبی و در هیچیک از احکام دیگر اسـلامی نمی‌شود پیدا کرد، نشان‌دهنده عظمت این واجب است. این‌جا یک ذخیره الهی گذاشته شـده است که هرکس توفیق پیـدا می‌کنـد دستی به سـمت این ذخیره دراز کنـد، بایـد حدّاکثر اسـتفاده را بکنـد. هرچه می‌توانیـد، در ایّام حـج از این ذخیره اسـتفاده کنیـد. این اوقـات، هم روزها و زمان، متبرّک است و هم مکان، متبرّک است. هم از لحاظ زمان، در اوج حرمت ماههای حرام قرار دارد؛ هم از لحاظ مکان، در نقطه اعلای مناطق متبرّک - که خانه خدا و مرکز توحیـد و توجّه نفوس همه مسـلمانان در همه شبانه‌روزهاست - قرار دارد. حـاجی در آن‌جا بایـد رابطه خود را با خـدا قوی و مسـتحکم کنـد؛ با قرآن اُنس پیـدا کنـد و تضـرّع و ذکر و حضور را وظیفه دائمی خود بداند. انسان گاهی خیلی متأسّف می‌شود که بعضـی به آن‌جـا برونـد و دنبـال کالاهـایی بگردنـد که این کالاهـا را همه‌جـا می‌شـود پیـدا کرد! بعضـی، عمر و پول و آبرو و وقت عزیزشان را صـرف می‌کننـد تا به بازارهای گوناگون برونـد و این کالاها را بیاورنـد؛ اینها کالاهای معمولی زنـدگی است و همه‌جا وجود دارد. در آن‌جـا کالاـیی هست که در هیـچ‌جای دیگر نیست: کالاـی رضای الهی، زیارت خانه خـدا، زیارت قبر مطهّر پیغمبر؛ این کجا دیگر پیـدا می‌شود؟ این مکان و این زمان را دیگر کجا می‌شود پیـدا کرد؟ از این فرصت بایـد همه اسـتفاده کنند. شـما که میزبانان و میهمانـداران و خـدمتگزاران حُجّاج هستیـد، این نکات را بایـد دائم به یکایک آنها یادآور شوید. زلال معنویت و هدایت به‌وسیله این مجموعه‌های مؤمن و علاقه‌مند، باید دائماً به سوی دلهای تشنه حُجّاج روانه شود. خیلی از این فرصتها در اختیارات امّت اسـلامی هست که اگر از آنها اسـتفاده شود، امّت اسلامی همان چیزی خواهد بود که قرآن برای او خواسته است: «فلا تهنوا و تدعوا الی السّلم و انتم الاعلون(۳)» یا «ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون(۴)»؛ شما برترین هستید. البته نه برترین به خاطر نژاد، نه برترین به خاطر این‌که با خـدا خویشاونـدی‌ای داریـد - هیـچ‌کس از آحاد آفرینش، نسبتِ ویژه‌ای با خـدا نـدارد - اما شـما برترین هستید، به خاطر انتساب به مکتبی که می‌توانـد بشـریت را در عصـر حیرتش نجات دهـد؛ می‌توانـد در طول قرون، مشـعل هـدایت را به دست انسانها بدهد و آنها را خوشبخت کند و به نقطه امن و امان و تکامل برساند؛ این امتیاز شماست. بقیه ادیان، مقدّمه ورود این دین در معرض انـدیشه بشـریّت بود - «انتم الاعلون» - به خاطر این‌که این ایمان در اختیار شـماست؛ از این بایـد اسـتفاده کنیـد. همین ایمان است که می‌تواند قدرتهای شیاطین و فراعنه را خرد کند و در هم بشکند؛ همچنان‌که شکست. روزهای ظهور اسلام، چه کسی خیال می‌کرد جمع معـدودِ مظلومِ کم‌قوتّی در یـک گوشه مکه، به برکت این آیـات الهی بتواننـد بزرگترین تمـدّن زمـان خود را به‌وجود آورند و مدنیّت بشری را ارتقاء و رشد دهند و این قلمرو عظیم و این رمعه وسیع را به‌وجود آورند و این‌طور در عمود زمان، با عزّت و افتخـار باقی بماننـد؟ عـدّه‌ای خیال می‌کردنـد به‌زودی همه چیز از بین خواهـد رفت: «الظّانین باللّه ظنّ السّوء(۵)»؛ خیال می‌کردند پیغمبر در هر یـک از حوادثی که برایش پیش آمـد، موفّقیتی به‌دست نخواهـد آورد: «بل ظننتم ان لن ینقلب الرّسول و المؤمنون الی اهلیهم ابدا(۶)». «و ظننتم ظنّ السّـوء و کنتم قومـاً بـورا(۷)»؛ آنهـایی که به خـدای متعـال سوءظن دارنـد؛ آنهایی که اهمیت و ارزش گوهر گرانبهای دین را نمی‌دانند، همان «قوماً بورا» هستند؛ ما مسلمانان نباید به آن‌جا برسیم. قرآن می‌تواند انسان را هدایت کند؛ از انسانِ «لفی خسـر» برساند به انسانی که «انّک کادحٌ الی ربّک کدحاً فملاقیه(۸)»؛ به سوی خدا حرکت و صـیرورت پیدا کند و با او

ملاقات نماید. این حج، مظهر این قرآن است. ایمان خالصانه مؤمنین طول تاریخ اسلام، از این قرآن ناشی شده‌است؛ این را باید قدر دانست. مثل همه ذخایر دیگر ما، این ذخیره هم مورد تهاجم است. اینهایی که می‌بینید در مراسم حج دنبال اختلاف‌افکنی، فتنه‌انگیزی و ترویج افکار موهوم و خرافی و متحجّر خود هستند، همان سرانگشتهای دانسته یا نادانسته‌ای هستند که این ذخیره را نابود می‌کنند و از بین می‌برند. کسانی که نمی‌گذارند شوکت و شکوه و عزّت و عظمت این وحدت به چشم امّت بزرگ اسلامی منعکس شود و بازتاب پیدا کند، جزو کسانی هستند که این ذخیره را نابود و ضایع می‌کنند. کسانی که نمی‌گذارند وحدت و شکوه عظیم امّت اسلامی، آن هم در راه خدا - نه عظمت به عنوان تفاخر، نه عظمت به عنوان استعمار و تحقیر دیگر ملتها، نه عظمت به عنوان جنگ‌افروزی علیه ضعفای عالم؛ بلکه عظمت در جهت ارزشهای الهی و در راه توحید - به دنیای اسلام منعکس شود، به بشریت ظلم می‌کنند. امروز دنیای اسلام براثر نادیده گرفتن این ذخیره عظیم الهی ضربه می‌خورد. شما ببینید مستکبران و فراعنه عالم، امروز در منطقه خاورمیانه با مسلمانان و کسانی که این گوهر عظیم را در بغل خود دارند - که متأسّفانه درست استفاده نمی‌کنند - چه می‌کنند! ببینید با ملت فلسطین چه می‌کنند! ببینید برای عراق چه نقشه‌هایی می‌ریزند! ببینید برای تصرّف منابع مادّی و معنوی و ثروتهای این منطقه چه خوابهای خوشی دیده‌اند! امت اسلام می‌تواند جلوِ اینها بایستد و این حرکات سُبعانه را خنثی کند؛ به شرط این‌که به ریسمان مستحکم و عروةالوثقای الهی توجّه کند. شرط دشواری است؛ اما ممکن است. همه آرمانها - از جمله این آرمان - با گفتن و شنیدن و فهمیدن و پای‌فشردن، تحقّق پیدا می‌کند. یک روز بود که در کشورهای عربی و میان ملتهای مسلمان هیچ نامی از عظمت و شوکت اسلام نبود؛ اما امروز به برکت پافشاری ملت ایران بر روی آرمان اسلام و فداکاری و قبول مجاهدت، وجود دارد. ملت ایران به نفع امّت اسلامی بار سنگینی را بر دوش گرفت. البته بزرگترین بهره را خودِ ملت ایران و مجاهدان فی‌سبیل‌اللَّه می‌برند؛ اما دنیای اسلام هم از مجاهدت آنها بهره‌مند می‌شوند. نظام مقدّس جمهوری اسلامی که خود را زیر پرچم برافراشته اسلام قرار داده است، به همه موازین اسلام پایبند است. ما همه مسائل جهانی را با معیار اسلام می‌سنجیم و این دقیقترین معیار و بهترین ملاک مصلحت است. نباید خیال کرد چون ما از دید اسلامی به حوادث نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم حوادث را تحلیل کنیم یا در حوادث، راهبردِ درست بیابیم؛ بعکس، اسلام به دست ما مشعلی می‌دهد که جلوِ راهمان را ببینیم. کسانی که در مقابل زورگویی امریکا و سُبعیّت و وحشیگری بی‌نظیر صهیونیستها خود را باخته‌اند، تسلیم شده‌اند و حتّی به آنها کمک کرده‌اند، به خاطر این‌که ملاحظه اسلام را نکرده‌اند، به این بلیّه بزرگ دچار شده‌اند؛ نه دنیایشان درست شد و نه توانستند برای خود شرف و عزّت انسانی درست کنند؛ پیش خدای متعال هم مؤاخذند. دولتها و کشورهایی که حاضر نشدند از مظلومیت ملت فلسطین دم بزنند و به‌طور جدّی از آن ملت مظلوم دفاع کنند و الان هم حاضر نیستند در مقابل زیاده‌خواهی و زیاده‌خواری امریکا در این منطقه انتقاد کنند و جلوِ او بایستند، دنیایشان هم دنیای خوبی نیست. ساده‌لوحی است اگر خیال کنیم اینها چهار قدم با امریکا راه می‌آیند، اما عوضش راحت زندگی می‌کنند. کدام زندگی راحت؟! تجربه‌های حول و حوش ما در دنیای اسلام، پُر از ناکامی کسانی است که نوکر و معاون و همراه شیطان شدند. اینها تا وقتی برای آنها و سرمایه‌داران و شرکتهایی که پشتوانه آن سیاستها هستند، مفیدند، مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بعد مثل سنگ استنجای شیطان - به قول مولوی - دورشان می‌اندازند. این تجربه موجود ماست. اسلام به امّت اسلامی و حکّام اسلامی عزّت و قدرت و شجاعت می‌بخشد تا بتوانند اقدام کنند، بفهمند و راهشان را ببینند. حج فرصت بزرگی است که این حقایق و حقایق فراوانی از این قبیل - که به برکت معرفت اسلامی و هدایت اسلامی در اختیار ما ملت مسلمان ایران است - در اختیار افکار عمومی مردم دنیا گذاشته شود و آنها بیدار شوند. خیلی از دلهای دنیای اسلام بیدارند؛ باید احساس کنند که در سرتاسر جهان اسلام، فکرِ آنها طرفدار دارد تا جرأت و شهامت و شجاعت لازم را پیدا کنند. همه اینها در سایه معنویت حجّ است؛ از معنویت حج و بهره‌برداری از مفاهیم عالی ادعیّه و زیارات و آیات کریمه قرآن غفلت نکنید. هرچه می‌توانید، از این ذخیره عظمی استفاده کنید. ان‌شاءاللَّه با دست پُر از این سفر برگردید. از خدای متعال

می‌خواهیم به همه شما برادران و خواهران عزیز که در خدمت حُجّاج هستید و بخصوص مسؤولان محترم این کارِ بزرگ که حقّاً و انصافاً زحمات زیادی می‌کشند و مشکلات بزرگی را متحمّل می‌شوند و آنها را حل می‌کنند، توفیق دهد. همچنین از بقیه دوستانی که از دارالحدیث و دانشکده مربوط به این کار، در این‌جا تشریف دارند، تشکّر می‌کنیم. امیدوارم همه شما مشمول رحمت و لطف و هدایت الهی باشید و ان‌شاءاللَّه بتوانید در این ایّام متبرّک و در این سفر متبرّک، بیشترین بهره را از سوی پروردگار متعال به‌دست آورید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته --

------------------- ۱) توبه: ۳۶ ۲) آل عمران: ۱۰۳ ۳) محمد: ۳۵ ۴) آل عمران: ۱۳۹ ۵) فتح: ۶ ۶) فتح: ۱۲ ۷) فتح: ۱۲ ۸) انشقاق: ۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای انجمن اهل قلم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای انجمن اهل قلم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه شما دوستان عزیز و نیز این مطالبی را که بیان کردید، خیلی مغتنم می‌شمارم. بعضی از شما هم ملاحظه کردید و آن چیزی را که می‌خواستید بگویید، قدری روتوش شده و کوتاه بیان کردید. لکن آن ابعاد ناگفته و در سایه مانده فرمایشهای آقایان هم برای من قابل حدس است. همچنان که خیلی از حرفها را هم که در ذهنتان بود، نگفتید: «گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم». در واقع با لب خاموش آنچه را که باید تفهیم می‌کردید، تفهیم کردید. تقریباً همه بیاناتتان هم درست است و ما قبول داریم. البته سؤالهایی هم مطرح کردید که چون من یادداشت نکردم، شاید نتوانم به همه آنها پاسخ دهم. بعلاوه مسائل کلّی‌تری هست که شاید مطرح شدن آنها مهم باشد؛ از جمله این‌که آقای «نوری‌زاد» در باب شاهنامه پرسیدند. بله؛ من موافقم که از «فردوسی» تجلیل شود، شاهنامه تحلیل شود و حکمت فردوسی استخراج گردد تا همه بدانند که این حکمت، اسلامی است یا غیراسلامی. این بزرگداشتی هم که برگزار شد، اصلاً به دستور و خواست من بود؛ منتها چون اواخر ریاست جمهوری‌ام بود، به آقای مهندس «حجت» گفتم که دنبال نمایید و فردوسی را بزرگ کنید. فردوسی باید هم بزرگ شود. فردوسی در قلّه است. امیدواریم کم‌کاری - که دوستان اشاره کردند - گریبان ما را نگیرد تا حکمت فردوسی را بیان کنیم. ما هستیم که اسم او را «حکیم ابوالقاسم فردوسی» گذاشتیم؛ دشمنان دین که این اسم را نگذاشته‌اند. خوب؛ این حکیم چه کسی است و حکمت او چیست؟ آیا حکمت زردشتی است، حکمت بی‌دینی است، حکمت پادشاهی است یا حکمت اسلامی؟ این را می‌شود در آورد. اگر کسی به شاهنامه نگاه کند، خواهد دید که یک جریانِ گاهی باریک و پنهان و گاهی وسیع، از روح توحید، توکّل، اعتماد به خدا و اعتماد به حق و مجاهدت در راه حق در سرتاسر شاهنامه جاری است. این را می‌شود استخراج کرد، دید و فهمید. مخصوصاً بعضی از شخصیتهای شاهنامه خیلی برجسته هستند که اینها را باید شناخت و استخراج کرد. من یک وقت گفتم که «اسفندیار» مثل این بچه حزب‌اللّهیهای امروز خودِ ماست! در فرهنگ شاهنامه یک حزب‌اللّهی غیورِ دین‌خواهِ مبارز وجود دارد. بله؛ این کارها را شما بکنید تا دیگران نکنند. شما که نکردید، دیگران می‌کنند. من نمی‌دانم مراد از این سؤال که آیا در مسائل سیاسی باید وارد شد یا نه، چیست؟ هر آنچه که این جمع فرزانه پخته صاحبِ معرفتِ عمیق و وقار و متانت طبیعی را از این حالت درآورد و به تلاطمهای هیجانی بیندازد، بد است. خوب؛ مسائل گوناگونی مطرح می‌شود: مسائل بین‌المللی از قبیل مسأله جنگ عراق، بالکان و غیره تا مسائل داخلی گوناگون. بعضی از این مسائل، مثل شعله یک پوشال است، اما شعله پوشال در واقع هیچِ محض است. حالا شما هم بیایید وارد این شعله شوید که چه بشود؟! معنای این حرف این نیست که شما از سیاست دورید یا دین و فرهنگ از سیاست جداست. امروز ماهیّت کار شما - چه بخواهید و چه نخواهید - اصلاً سیاسی است. امروز هر کس که از اسلام، استقلال کشور و آزادی به معنای درست، حمایت می‌کند، یک کار سیاسی محض انجام می‌دهد؛ زیرا کسانی که با ارزشها، مبانی و اصول ما مخالفت می‌کنند، با اغراض سیاسی مخالفت می‌کنند و

اغراض سیاسی هم خیلی معلوم است؛ یعنی شیوه‌ها پیچیده است، اما اغراض پیچیده نیست. خوب؛ یک تاجر، یک کمپانیدار و یک استثمارگر در دنیا چه می‌خواهد؟ هدف اینها در عراق در درجه اوّل غیر از نفت چیست؟! این واضح است. روشهایی که به‌کار می‌گیرند تا این را با هزینه و بهای کم به‌دست آورند، پیچیده است؛ اما هدف روشن و مسلّم است. کارهای سیاسی آنها هم برای این مقصود و هدفِ معلوم است. طبیعت کار شما هم که در مقابل آنها مثل کوه و کاملاً استوار و ستبر ایستاده‌اید، سیاسی است. ناگزیر این‌طور است و لزومی ندارد که شما برای اینکه مبادا بگویند آقایان سیاسی نیستند یا عافیت‌طلب، یا فلانند، دستپاچه شوید و درباره فلان قضیه داخلی، فلان حزب، فلان انتخاب و فلان حادثه، موضعی بگیرید. بنده این را لازم نمی‌دانم. هر کس به مقتضای جای خود ممکن است موضعی بگیرد؛ اما لزومی ندارد که «انجمن قلم» موضع بگیرد. اما این‌که این انجمن چقدر مهمّ است؛ به نظر من، کار شما در حدّ اعلای اهمیت است. من به شما عرض کنم - نه این‌که چون اسم شما انجمن قلم است و این شکلِ بخصوص را دارید - هر آنچه که یک جمع متعهّدِ صاحب اندیشه و هنر را دور هم جمع کند و بتواند مثل نخ تسبیح اینها را مجتمع نماید، یکی از بزرگترین رحمتها و نعمتهای الهی است. شما این کار را کرده‌اید و این دلایلی دارد که بر شما آشکار است و من هم به‌طور مختصر اشاره خواهم کرد. کاری که شما باید بکنید این است که اوّل این انجمن را محکم نگه‌دارید؛ یعنی مانعِ لق شدن خشتها و پایه‌های این تشکیلات شوید. کار دوم این است که برای نگهداشتنِ آن بلاشک احتیاج دارید به این‌که مرتّب نَفَس و خون جدید وارد آن کنید؛ چون یک مجموعه بسته و بدون تبدّل خون و هوای آزاد، بعد از مدّتی به‌طور طبیعی فرسوده و کهنه خواهد شد. شما باید خونهای جدید را وارد کنید. البته خون سالم وارد کنید و حواستان جمع باشد که خون هپاتیتی یا ایدزی وارد نکنید! البته بنده نمی‌خواهم معیارهایی را که شما گفتید، رد یا قبول کنم - لابد بررسی و تصمیم‌گیری کرده‌اید و من درباره آنها نظری نمی‌دهم - اما به هر حال صافی داشته باشید و بدانید که خون هپاتیتی و ایدزی هم هست و وارد می‌شود! ولو نشاطی هم ایجاد می‌کند؛ لکن آدم را در بلندمدّت دچار بیماریهای مهلک و علاج‌ناپذیر می‌کند. برای این کار دوم - که وارد کردن خون جدید و پاک است - احتیاج است به این‌که شما بعضیها را رشد دهید. پس کار سومی به‌وجود می‌آید که عبارت است از جستجو کردن استعدادهای خوب و تابناک، گزینش کردن صحیح و عادلانه، آوردن و وارد مجموعه کردن آنها. در این هیچ تردیدی نکنید. الان در سرتاسر کشور یک حرکت عمومیِ عجیبی شروع شده است؛ از همین جمعیتهای کوچک دانش‌آموزی گرفته تا دانشجویی و بالاتر از دانشجویی. الان هزارها نقطه و کانون در این کشور به‌وجود آمده است. در همین تهران و در شهرستانهای گوناگون خیلی هست. شاید در همان کنگاور هم - که آقای نوری‌زاد را آن‌طور متأثّر و عصبانی کرده - یکی باشد. همه اینها محض احساس تکلیف مبارزه می‌کنند. این تابلوِ تهاجم فرهنگی را که ما چند سال پیش بلند کردیم و عده‌ای سنگبارانش کردند، خوشبختانه اینها قبول و بلند کرده‌اند. الان در همه این تشکّلهای کوچک ناشناخته و احصانشده، جهتِ واحدی وجود دارد و آن مبارزه با تهاجم فرهنگی است. از بچه‌ها می‌پرسید شما می‌خواهید چه کار کنید؛ این کتاب، نمایشنامه، جزوه، بروشور و شعر را برای چه نوشتید و این انجمن را برای چه درست کردید؟ می‌گویند می‌خواهیم با تهاجم فرهنگی مبارزه کنیم. این کار خیلی مبارک است و این را دست کم نگیرید. در بین همینهاست که شما آن معدنهای الماس و طلا را پیدا می‌کنید: «النّاس معادن کمعادن الذّهب والفضّة(۱)». بروید و آنها را شناسایی و گزینش کنید و به‌شکل حساب شده‌ای وارد مجموعه نمایید. البته می‌توانید مجموعه را دارای دهلیزها و گردونها و گیتیهای گوناگون کنید تا اینها را راحت و بی‌دغدغه وارد کنید؛ یعنی از یک قرنطینه ناآشکاری بگذرانید و بعد وارد اصل مجموعه کنید. از این کارها باید بکنید. خوب؛ به سراغ حرفهای حقّی که آقای «زرشناس» گفتند، بیاییم. بنده شبیه همین حرفها را غالباً با دوستان فرهنگی مطرح می‌کنم. خوب؛ ما قدرت تولید، جرأت تولید، قدرت فروش و پخش و تبلیغات کم داریم و اینها از کمبودهای ماست. این کمبودها چطور حل می‌شود؟ جنابعالی چند راه به بنده پیشنهاد کردید. مثلاً به پژوهشگاه فلان، دفتر تبلیغات قم، سازمان تبلیغات، بسیج و غیره مطالبی را بگوییم. گفتن این حرفها کار آسانی است؛ یعنی با دو خط نوشته این حرفها گفته

خواهد شد. آنها هم قطعاً می‌خواهند کاری بکنند، اما چگونه بکنند؟ اوّلین نیاز این است که یک جمع فرزانه در حدّ بلوغِ لازم برای این کار را بتوانند جمع کنند، مطلب را به آنها تفهیم نمایند، آنها این مطلب را بپذیرند، به آن ایمان پیدا کنند و حاضر شوند در مقابل ما به‌ازایی یا بدون ما ازا بنشینند و تولید کنند تا آنها کار کنند. خوب؛ ببینید که اهمیت و تأثیر این کارهایِ پیش‌نیاز، از اصل سفارش کردنِ من بیشتر و زمانش طولانیتر است! من می‌گویم این کارها را انجمن قلم بکند، یعنی همه کارها را شما بکنید. شما نگاه کنید به این مجموعه‌هایی که اسم آوردید و در خدمت شما قرار دارد. از اینها هر چیزی که من بتوانم در خدمت شما قرار دهم، بدانید که در خدمت شما قرار می‌گیرد. شما کاری کنید که آنها مثل چاپخانه باشند؛ یعنی شما مطلب را تولید کنید، حروف‌چینی و صفحه‌آرایی را هم خودتان بکنید و بدهید آنها برایتان چاپ و توزیع کنند. سعی کنید کارها این‌طور از آب در آید تا آنها مجبور نباشند برای چاپ یک کتاب دینی به سراغ عوامزدگی و عوامگرایی بروند و مثلاً یک کتاب پُرفروشِ کم‌مایه را پخش کنند. برگشتیم به مسأله اوّل که انجمن قلم باید حفظ شود. من با این چشم به این مجموعه نگاه می‌کنم. ... بله؛ من با این‌چشم به این انجمن و امثال آن و به شما دوستان نگاه می‌کنم. بعضی از شما را از نزدیک و با خاطره‌های خیلی خوش می‌شناسم. اسم بعضی را شنیده یا کارهایشان را خوانده و دیده‌ام. اغلب شما را می‌شناسم و حقیقتاً به جمع شما اعتقاد دارم و به این معنا اعتقاد دارم که می‌دانم شما برای این کار صلاحیت و قدرت دارید: شما هم صلاحیت روحی و فکری و هم صلاحیت کاری دارید. بسم‌اللَّه! وارد شوید و این کارها را بکنید و اصلاً تشکّل را براین اساس پیش ببرید. کار یک مجموعه هر چه تندتر و پُرمعناتر باشد، ماندگارتر خواهد شد. اصلاً سازمانهای بشری با کار زنده‌اند. مثلاً اگر شما به یک یگان نظامی، تحرّک و برنامه و دستور ندهید، یک ماه که در یک‌جا بماند به خودی خود منحل می‌شود. لازم نیست کسی آن را منحل کند؛ به خودی خود منحل می‌شود! قدرت و نفوذ فرماندهی در سراسر تمام اجزای این مجموعه است که آنها را به حرکت و نشاط در می‌آورد و حیات جمعی‌شان را حفظ می‌کند. شما این کار را بکنید؛ یعنی در این مجموعه خودتان کار را چنان بدمید که تحرّک آن دائمی باشد و اصلاً این فکر به ذهن کسی نیاید که ممکن است روزی این مجموعه منشعب یا منحل شود. البته مشکلات مالی شما جدّی است و این هفت میلیون تومانی که ایشان گفتند، حقیقتاً معجزه است؛ یعنی ما هم قبول می‌کنیم که این یک معجزه است. خوب؛ با معجزه که نمی‌شود، و مصلحت نیست که انسان دائماً با معجزه زندگی کند. ما موافقیم که هرطور شده و از هر راهی به شما کمک شود. البته این احتیاج دارد به این‌که دوستان فکر کنند و راههای معقولی را پیشنهاد نمایند. من هر چه بتوانم، در این زمینه همکاری می‌کنم؛ لکن مجموعه را به کار فرهنگی بکشانید. عزیزان! فرهنگ، اساس کار ماست. در واقع، فرهنگ با همه شعب آن، یعنی علم و ادبیّات و غیره، روحِ کالبد هر جامعه است. بدون شک، فرهنگ مثل روح است. بلاشک فرهنگ است که جامعه را به اصل کار یا بیکاری، به کار تند یا کُند و به جهتگیری خاص یا به ضدّ آن جهتگیری وادار می‌کند. بنابراین نقش فرهنگ، نقش روح در کالبد اجتماع - کالبد بزرگ انسانی - است. تسخیر ملتها از طریق تزریق و تحمیل فرهنگ بیگانه، کار تازه شناخته‌ای نیست، بلکه از قدیم بوده است؛ منتها در یک دو قرن اخیر بر اثر علمی که غربیها به دست آورده‌اند و همه کارهای خودشان را منظّم و مرتّب و با فرمول و برنامه انجام داده‌اند، این کار را هم با فرمول و برنامه کرده‌اند و می‌کنند. آنها می‌دانند که این کار را چگونه باید بکنند و کجاها را بیشتر هدف بگیرند. آنها تجربه هم پیدا کرده‌اند و انصافاً در کار تبلیغات، فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌دهی به کشورها و ملتها فوق‌العاده‌اند. شما الان نگاه کنید؛ اگر به اغلب کشورهای اسلامی بگویند که بناست شما از لحاظ اقتصادی به فلان نقطه اوج برسید، قبول می‌کنند؛ اما اگر بگویند که بناست در رقابت با امریکا، امریکا را به زانو درآورید، هیچ کدام قبول نمی‌کنند! این یک فرهنگ و فهمی است که به آنها داده شده‌است. نباید این را نشانه واقع‌بینی آنها گرفت؛ چون واقع قضیه این نیست. ملتی مثل ملت مالزی اگر آدم با عرضه‌ای در رأس امورش باشد، حداقل با یارگیری می‌تواند این کار را بکند. آن جلسه دیگر هم به شما گفتم که الان امریکا در کار عراق درمانده است. به این عربده‌کشیها که نبایستی نگاه کرد. اینها سیاست است و با اینها نمی‌شود قضایا را

محاسبه کرد. معلوم می‌شود که بمب اتم هم در این‌جاها کارساز نیست. امکانات تبلیغی و وجود دستگاههای حرفه‌ایِ شبانه‌روزیِ سیاست در امریکا و کشورهای همراهش هم کارساز نیست. در قضیه عراق درمانده‌اند. اگر فرصت می‌بود، برای شما بیان می‌کردم و شما هم تصدیق می‌کردید که درمانده‌اند. ممکن است حمله کند؛ اما حمله‌اش ناخواسته خواهد بود. الان ایده‌آل امریکاییها این است که بدون جنگ بر عراق مسلّط شوند. اگر این‌همه تبلیغات برای جنگ نکرده بودند و با هزار و یک دلیل ثابت نکرده بودند که «صدّام» باید از بین برود و عراق تسخیر شود، حتماً دُمشان را روی کولشان می‌گذاشتند و برمی‌گشتند! منتها با این‌همه تبلیغات، دیگر راه برگشت هم ندارند. مسأله این است. خوب؛ این واقعیّتی است که وجود دارد. بنابراین یک ابرقدرت در توان و اندازه و حجم و مقدار امریکا در قضیه‌ای مثل قضیه عراق - که یک حاکمیت صددرصد تحمیلی بر مردم آن‌جا وجود دارد - نمی‌تواند بی‌هزینه‌های زیاد این کار را بکند. البته می‌تواند؛ اما هزینه‌های فراوانی دارد که آن هزینه‌ها برایش خیلی گرانتر از عراق تمام خواهد شد. اهدافی که اینها در عراق دارند، به‌شدّت ضربه‌پذیر است. الان قضیه فلسطین، قضیه جمهوری اسلامی ایران، قضیه بیداری اسلامی در دنیای اسلام، قضیه عراق و نیمه قضیه افغانستان - حالا این را نیمه قضیه به حساب آوریم! - مشکلات زیادی برای امریکا به‌وجود آورده است. به‌قول مرحوم «حاج‌شیخ‌حسین لنکرانی» امریکا مثل کسی است که روی گنبدی با یک دستمالِ گردو در دستش نشسته و گوشه این دستمال باز شده، گردوها از گنبد می‌ریزد و او در بالای گنبد می‌خواهد گردوها را بگیرد! یکی از این طرف و یکی از آن‌طرف به پایین می‌افتد؛ اگر او بخواهد دست و پا بزند، خودش هم می‌افتد! الان وضع امریکا حقیقتاً این‌طور است. پس ببینید، فرهنگ در یک کشور و در یک ملت این اثر را به‌وجود می‌آورد که امریکاییها احساس کنند، بفهمند و باور کنند که کاری از آنان ساخته نیست. فرهنگ این معجزه را دارد. ما امروز وقتی به گذشته و آینده خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کار بزرگ ما در پیش است. مسأله ما این نبود که یک حکومت فاسد که بر سرِ کار بود، برود و ما چند نفر غیرفاسد بر سرِکار بیاییم. این مسأله مقدماتی بود. مسأله اساسی، انقلاب است؛ یعنی تحوّل حقیقی در ارکان، بنیادها و زیرساختهای جامعه در جهت ایجاد عدالت، ایجاد آزادی، ارتقای فکری و علمی و خلاصه بارور شدن شخصیت انسانی و از حالت نازایی علمی و فرهنگی و اقتصادی بیرون آمدن. ما که به این‌جا نرسیدیم. می‌خواهیم برویم تا برسیم. این راجع به بخش مقدّماتی کار. در بخش نهایی کار، هدف انقلاب گسترده کردن این قضیه در همه دنیای اسلام بود. هدف کسانی که درباره انقلاب فکر و کار و بحث کردند و هدف خود امام - که تجسّم انقلاب بود - این بود. حال ممکن است کسی بگوید که اگر ما خودمان را با اهداف بین‌المللی درگیر کنیم، در داخل از اهداف کوتاه‌مدّت خود باز می‌مانیم. خیلی خوب؛ تاکتیک اتّخاذ کنید. ما در جاده‌ای که به دنبال هدفی حرکت می‌کنیم، به جاهایی می‌رسیم که جاده به‌طور طبیعی به جهت عکس پیچ می‌خورد، مثلاً به طرف جنوب می‌رویم، برمی‌گردد به طرف شرق یا شمال؛ ولی این موقّتی است. اتّخاذ تاکتیک هیچ منافاتی ندارد با این‌که انسان آن راهبرد اساسی را به هیچ وجه فراموش نکند. این راهبرد و هدف، جلوِ چشم ماست. ما نمی‌توانیم از این هدف بگذریم و این به یک بنیه سالم و قویِ فرهنگی احتیاج دارد. همه عناصر فرهنگی از جمله شما برادران انجمن قلم و دیگر کسانی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند، بایستی این را یک‌بار و وظیفه بر دوش خود بدانند. اگر بخواهیم در زمینه گسترش و توسعه واقعیِ فرهنگ و اندیشه و علم حقیقتاً کار کنیم، احتیاج داریم به این‌که از مواهب خدادادی و در درجه اوّل آزاداندیشی استفاده کنیم. آزاداندیشی در جامعه ما یک شعار مظلوم است. تا گفته می‌شود آزاداندیشی، عدّه‌ای فوری خیال می‌کنند که بناست همه بنیانهای اصیل در هم شکسته شود، و آنها چون به آن بنیانها دلبسته‌اند، می‌ترسند. عدّه‌ای دیگر هم تلقّی می‌کنند که با آزاداندیشی باید این بنیانها شکسته شود. هر دو گروه به آزاداندیشی - که شرطِ لازم برای رشد فرهنگ و علم است - ظلم می‌کنند. ما به آزاداندیشی احتیاج داریم. متأسّفانه گذشته فرهنگ کشور ما فضا را برای این آزاداندیشی بسیار تنگ کرده بود. همین مطلبی که راجع به ترجمه فرمودند، درست است. منظور از ترجمه فقط ترجمه کتاب نیست، بلکه ترجمه فرهنگ، ترجمه فکر، ترجمه نظریات بیگانه، آنها را به شکل وحی مُنزل تلقّی کردن

و در يك جايگاه غيرقابل خدشه قرار دادن، بلايى بوده كه در جامعه ما وجود داشته است. همان ترجمه‌ها را تكرار كرده‌ايم؛ هر چه را كه ديگران گفته‌اند، تكرار كرده‌ايم و دچار جمود شده‌ايم. اگر بخواهيم رشد كنيم، بايستى بتوانيم در فضاى لايتناهىِ فكر بال و پر بزنيم؛ بايد حركت كنيم. اگر بخواهيم در اقتصاد، فرهنگ، علوم انسانى، فلسفه و در همه زمينه‌هاى علمى و فرهنگى در چارچوب آن نظرى كه فردى در جايى گفته و يك عدّه طرفدار هم پيدا كرده و حالا ـ مترجمى آن را ترجمه كرده يا خود ما آن را ياد گرفته‌ايم؛ يعنى در چارچوب آن فكر به‌عنوان يك شىءِ مقدّس غيرقابل دست زدن، حركت كنيم، اين آزادانديشى نيست، بلكه دنباله «كاغذباد» شدن است. ما در مشهد به اين بادبادكها، كاغذباد مى‌گوييم. خيال مى‌كند در هوا پرواز مى‌كند، اما دنباله كاغذباد است، نخ آن هم دست يكى ديگر است. اين كار آزادانديشى نيست. محيط آزادانديشى، محيط خاصّى است كه بايد آن را ايجاد كرد؛ آن هم كار شماهاست. البته به نظر من، گفتگوى آزاد بايد از حوزه و دانشگاه شروع شود. ببينيد؛ جمهورى اسلامى آزادى را به معناى حقيقى كلمه وارد جامعه ما كرد؛ اما استفاده از آزادى ادبى دارد. ما ادب استفاده از آزادى را هم بايد ياد بگيريم و ياد بدهيم. اين هم وظيفه جمهورى اسلامى است. عدّه‌اى به نام آزادانديشى مرزهاى فضيلت و حقيقت را لگدكوب كرده‌اند و به نام آزادانديشى و نوآورى، همه اصول مقدّس حقيقى را ناديده گرفته يا تحقير و يا مسخره كرده‌اند. يك عدّه هم به‌صورت عكس‌العملى يا به‌خاطر مسائل ديگرى كه در ذهنشان بود، به پايه‌هايى چسبيدند كه بايد بر روى آن پايه‌ها نوآورى مى‌شد. نبايستى به آنچه كه گفته شده، اكتفا كرد و متحجّر شد؛ يعنى تحجّر در مقابل مرز شكنى و افراط در مقابل تفريط. همچنان كه بعضى در محيط سياسى، فاصله بين هرج و مرج و ديكتاتورى را اصلاً قبول ندارند و معتقدند كه در جامعه يا بايد هرج و مرج باشد يا ديكتاتورى! كأنّهُ از اين دو خارج نيست. در عرصه فرهنگى هم همين‌طور: يا بايد هرج و مرج و كفرگويى و اهانت به همه مقدّسات و ارزشهاى مسلّم و مستدل شود و يا بايد ذهنها بسته شود و تاكسى حرف تازه‌اى زد، فوراً همه او را هو كنند و عليه او جنجال نمايند! كأنّهُ هيچ حدّ وسطى بين اين دو وجود ندارد. ما بايد آن حدّ وسط، همان «امر بين الامرين» و تعادل را پيدا كنيم. البته اين هم از راه گفتگوى محترمانه، عاقلانه، منصفانه و با استدلال، عملى است. اين كار هم بايد در حوزه و در زمينه مسائل حوزه، در زمينه فقه، فلسفه، كلام و ديگر علوم رايج حوزه انجام گيرد و هم در دانشگاه. صاحبان فكر بايد بتوانند انديشه خود را در محيط تخصّصى، بدون هوچيگرى، بدون عوام‌فريبى و جنجال تحميلى و زيادى مطرح كنند و آن نقّادى شود؛ يك وقت به‌طور كامل رد خواهد شد، يك وقت به‌طور كامل قبول خواهد شد، يك وقت هم در نقّادى اصلاح خواهد شد و شكل صحيح خود را به‌دست خواهد آورد. اين اتّفاق بايد بيفتد. ما الان اين را نداريم. البته من به شما بگويم كه محيط حوزه از اين جهت بهتر از محيط دانشگاه است. علّت اين است كه در حوزه، نقّادى يكى از محورهاى اصلى است. همه اين بزرگان حوزه كه شما ملاحظه مى‌كنيد - چه آنهايى كه امروز هستند و چه بزرگترهايى كه در نسلهاى گذشته ما بودند - اصلاً در همين محيط نقّادى بزرگ شده‌اند. هيچ متكلّمى و هيچ فيلسوف يا فقيهى از اين‌كه يك نظر مسلّم فقهى يا اصولى يا كلامىِ قبل از خود را به‌كلّى ابطال كند، ابايى ندارد و از اين‌كه كسى به او بگويد چرا ابطال كردى هم باكى ندارد؛ چون چنين چيزى اصلاً در حوزه گفته نمى‌شود. اين سنّت حوزه است كه نظرات گذشتگان را مطرح كنند. شما ملاحظه كنيد؛ امام رضوان‌اللّه‌عليه، آن وقت كه در قم تشريف داشتند در درس اصول، نظرات مُد روز را كه نظرات مرحوم آيت‌اللّه نائينى بود، ذكر مى‌كردند، بعد فيه اوّلاً، ثانياً، ثالثاً، رابعاً و خامساً، اساس حرف را اصلاً به هم مى‌ريختند. هيچ‌كس نمى‌گفت چرا. خوب؛ اگر كسى طرفدار آن نظريه بود، مى‌رفت در درس خود يا در حاشيه‌اى كه به تقريرات استاد مى‌زد، مى‌نوشت كه من اين حرف استاد را قبول ندارم. تقريرات امام در بعضى از بخشها، چاپ شده است. شما نگاه كنيد، در موارد بسيارى، امام مبانى بزرگان قبل از خود را خُرد كرده و مبناى جديدى به جاى آنها گذاشته‌اند. آن وقت محشّى كه شاگرد امام و تقريرنويس است، در موارد متعدّدى حاشيه زده و به امام اشكال كرده كه اين فرمايش ايشان درست نيست و همان حرفِ مثلاً صاحب مبناى قبلى درست است. نه صاحبِ مبناى قبلى در نظر كسى كوچك مى‌شود، نه كسى به امام اعتراض مى‌كند و

نه کسی به محشّی که شاگرد امام است، اعتراض می‌کند. این طبیعت حوزه است. البته این کارها باید سازماندهی شود. ما باید این تجربیات ناشی از مباحثه و گفتگوی سالم و محترمانه و شجاعانه را به‌صورت تجربه‌های انباشته‌ای درآوریم تا بتوانیم از آنها استفاده کنیم و علم را بارور نماییم. عین همین قضیه در دانشگاه وجود دارد. بارها گفته‌ام، این نهضت نرم‌افزاری که من این همه در دیدارهای دانشگاهی بر روی آن تأکید کردم، به همین معناست. ما باید علم و فرهنگ را تولید نماییم و باید کار اساسی کنیم. حکومت باید به‌صورت آشکار از برخورد افکار به‌صورت سالم حمایت کند. یکی از وظایف نظام جمهوری اسلامی، حمایت صریح از برخورد افکار به شکل سالم است. این‌کار، ظرف و مجرا لازم دارد و این مجرا بایستی به وسیله خودِ دوستان دانشگاهی و حوزوی در بخشهای مختلف تنظیم شود. آنها باید این مجرا را درست کنند و امکان بدهند. امروز متأسّفانه فضا طوری است - چون این کارها را نکرده‌ایم - که اگر کسی بیاید نه لزوماً یک نظریه نو، بلکه یک بدعت، یک سنّت‌شکنی یا یک لگدکوبی به یک مرز را سرِ چوب کرده و بلند کند و هیاهو راه بیندازد، می‌تواند عدّه‌ای را به‌صورت عوام‌فریبانه دور خود جمع کند. مخالف او هم با همان روش با او برخورد می‌کند و بنا می‌کند به محکوم کردن او از یک موضع طرد و لعن. شاید اصلِ محکوم کردن درست باشد؛ اما خیلی از اوقات شیوه‌اش درست نیست. گاهی هم می‌بینیم که کارهای خوبی در این زمینه انجام می‌شود. البته هر دو کار، غلط است؛ چون اگر آن نظریه یک نظریه نو است، اوّل باید در یک مجمع تخصّصی مطرح شود، هیأت منصفه مورد قبولی علمی بودن آن را تأیید کند که بر پایه‌های علمی استوار است و مثلاً- حرّافی و لفّاظی و عوام‌فریبی و جنجال‌سازی نیست . اوّل باید این را مشخّص کنند. بعد از آن‌که معلوم شد ارزش علمی دارد، مورد نقّادی قرار گیرد و حقّ و ناحق بودن، اشکال کردن بر موارد آن و تثبیت یا رد کردن پایه‌هایش آغاز شود. این معنا در دانشگاهها در همه زمینه‌های علمی حتّی علوم محض، علوم پایه، علوم طبیعی و علوم انسانی جاری است و در زمینه‌های فرهنگی و اعتقادی و معارف و علوم حوزوی هم جاری است. این کارها باید بشود. حوزه و دانشگاه این کارها را باید بکنند. شما جمعی هستید که می‌توانید در این مجموعه کار، نقش ایفا کنید و حقیقتاً ما به آن احتیاج داریم. متأسّفانه یک عدّه اصولگرایی را با تحجّر اشتباه گرفته و خیال کرده‌اند که اصولگرایی یعنی تحجّر! در حالی که اصولگرایی به معنای تحجّر نیست. اصولگرایی یعنی اصول مستدلِ منطقی را قبول داشتن و به آنها پایبند ماندن و رفتارهای خود را با آن اصول تطبیق کردن؛ مثل شاخصهایی که انسان را در یک جاده هدایت می‌کند. «انّ‌الّذین قالوا ربّنااللّه ثمّ استقاموا(۲)»، این استقامت کردن، اصولگرایی است. معنای تحجّر این است که از هر آنچه که به‌صورت یک باور در ذهن انسان وارد شده، بدون این‌که پایه‌های استدلالی و استناد مستحکمی داشته باشد، بی دلیل و متعصّبانه دفاع کردن. «اذ جعل الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیّهٔ حمیّهٔ الجاهلیّهٔ(۳)». «حمیّت جاهلیّه» گریبان کسانی را می‌گیرد و آنها جاهلانه از یک چیز دفاع می‌کنند. اصولگرایی با این دفاع جاهلانه و حمیّت متعصّبانه و متحجّرانه اشتباه نشود. تا گفته می‌شود تحجّر، ذهن بعضی به تحجّر جناحهای دینی می‌رود. در حالی‌که جناحهای به اصطلاح روشنفکر و متجدّد ما در تحجّر دست کمی از متحجّرین دینی ندارند، بلکه در مواردی به‌مراتب از آنها بدترند. من یادم نمی‌رود، دوران قبل از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعّالان سیاسی چپ تشکیل می‌شد، اگر کسی حرفی می‌زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود، می‌گفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می‌گوید: «انّا وجدنا ابائنا علی أمّهٔ(۴)». چون این را شنیده‌اند، بر آن پای می‌فشردند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می‌کردند. تحجّر در آن‌جا بیشتر است. بنابراین اصولگرایی یک حرف است و تحجّر یک حرف دیگر. همچنان که آزاداندیشی غیر از بی‌بندوباری است. آزاداندیشی یک حرف و بی‌بندوباری یک حرف دیگر است. آزاداندیشی این است که شما در حرکت به سمت سرزمینهای ناشناخته معارف، خودتان را آزاد کنید، بروید، نیروها و انرژیهایتان را به‌کار بیندازید و حرکت کنید؛ اما معنای بی‌بندوباری این است که در حرکت به سمت قله یک کوه، اصلاً اهمیت ندهید که از کدام راه بروید. نتیجه این می‌شود که از راهی می‌روید و به نقطه‌ای می‌رسید که نه راه پیش دارید و نه راه پس و فقط راه سقوط دارید! در

کوهنوردی، آنهایی که اهل رفتن به ارتفاعاتند، این را کاملاً تجربه کرده‌اند. خوب؛ برای این‌که انسان به قلّه برسد، راه وجود دارد؛ باید آن راه را شناخت. هیچ مانعی ندارد که ما یک نقشه راهنما داشته باشیم و بگوییم راههایی که به قلّه می‌رود، اینهاست و این نقشه راهنما را در جیبمان نگه‌داریم و از آن حفاظت کنیم. این‌کار به معنای این نیست که ما متحجّریم، بلکه به معنای این است که ما عاقلیم و می‌دانیم که بدون این نقشه هدایت، حرکت کردنِ نااندیشیده ما را به سقوط منتهی خواهد کرد. بنابراین، این کارها لازم است. امروز ما احتیاج مبرمی داریم به این‌که تفکّر آزاداندیشانه - که با آن فرهنگ و علم تولید خواهد شد و گسترش و توسعه واقعی پیدا خواهد کرد - در جامعه رشد پیدا کند و بتواند استعدادهای افراد را به سمت خود جذب نماید. امیدواریم که عناصر مستعد، با همّت و با توکّل - چه در حوزه، چه در دانشگاه و چه در مجموعه‌هایی مثل مجموعه شما - قدر این کارها را بدانند. شما در مجموعه خودتان اصلاً شک نکنید که نفسِ این جمع شدن دور هم یک نعمت بزرگ و یک کار حقیقی است که انجام گرفته است. مبادا بگذارید این کار، باطل و ضایع شود. از آن استفاده کنید و ان‌شاءاللَّه کارهای بعدی را بر این اساس مترتّب نمایید. خوب؛ خیلی طولانی شد. بنده امشب مطالعه هم داشتم؛ چون فردا اوّلِ صبح درس دارم و قبل از درس هم وقت مطالعه نیست. اگر فردا درس ما، درس پُرمایه‌ای در نیامد، یک مقدارِ آن مربوط به این جمع دوستانی است که امشب در خدمتتان بودیم! اما پشیمان نیستم از این‌که وقت مطالعه درسی را در خدمت دیدارِ شما دوستان - خواهران و برادران - گذاشتیم. امیدواریم که خدمات شما مرضیّ قلب مبارک حضرت بقیۀاللَّه ارواحنافداه باشد و دعای آن بزرگوار شما را کمک کند و ان‌شاءاللَّه هدایت الهی شما را به سمت درست ببرد و برساند. والسّلام علیکم و رحمۀاللَّه --

1) - 2) احقاف: ۱۳ فصّلت: ۳۰ ۳) فتح: ۲۶ ۴) زخرف: ۲۲ و ۲۳

بیانات در دیدار مدیران صدا و سیما

بیانات در دیدار مدیران صدا و سیما بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دوستان و برادران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدواریم خدای متعال این ایّام فرخنده و میمون را - که روزهای فراموش نشدنیِ تاریخ ماست - امسال هم بر شما و بر همه‌ی ملت عزیز ما مبارک فرماید و ما را بیش از پیش قدردان این عظمت و شکوه و تراکم ارزشها در آن حادثه‌ی عظیم و بزرگ قرار دهد. از همه‌ی شما دوستان عزیز، بخصوص از شخص آقای «لاریجانی» صمیمانه تشکّر می‌کنم. تلاش شما در یک مرکز بسیار حسّاسی است و هر حرکت مفید و هر اقدام مسؤولانه در این صحنه‌ای که شما درگیر هستید، یقیناً حسنه است. گاهی ممکن است تلاشهای انسان به نتیجه هم نرسد؛ لیکن نفس آن تلاشها بااهمیت است. در محاسبات الهی، به نیّت و عمل نگاه می‌شود. اگر ما نیّت، همّت و اراده کنیم و کارمان را انجام دهیم، حقیقتاً با همه‌ی شرایط و لوازمش پیش خدای متعال مأجور خواهد بود. البته عقیده‌ی بنده این است که اگر نیّت و اقدام - با همین شرایطی که اشاره کردیم - تحقّق پیدا کند، نتیجه هم مترتّب خواهد شد. اگر می‌بینیم در مواردی بر اقدام ما در بخشی، نتایج مطلوبی مترتّب نمی‌شود، نباید خدای متعال یا قوانین طبیعت را متّهم کنیم؛ حتماً یک گوشه‌ی کار ساییدگی و لنگی دارد که باید برطرف کرد. بنده به صدا و سیما که نگاه می‌کنم، مجموعه‌ی متراکمی از همّت و اراده و عمل را در آن می‌بینم. البته شما ماشاءاللَّه از بس کار را توسعه داده‌اید که یک مستمع معمولی مثل بنده، بخصوص با وقت کم، نمی‌تواند ادّعا کند که همه‌ی برنامه‌های رادیو یا تلویزیون را می‌بیند؛ لیکن آنچه را که در همان محدوده می‌بینیم یا از این و آن می‌شنویم، حاکی از این است که حقیقتاً نیّت وجود دارد، همّت می‌شود و کار انجام می‌گیرد و این مغتنم است. بنابراین ما از جناب آقای لاریجانی و از مدیران ارشد و برجسته‌ی صدا و سیما به خاطر کارهایی که انجام دادند و اقدامهایی که با نیت صحیح تحقّق بخشیدند تشکّر می‌کنیم. خدای متعال به شما کمک کند که بتوانید این دایره‌ی نیت و اقدام را هرچه بیشتر توسعه دهید. البته توقّعات ما خیلی زیاد است. بنده از آن آدمهایی هستم که در زمینه‌ی کارهایی که عرضه می‌شود، پُرتوقّع محسوب می‌شوم و انتظارات زیادی دارم. در شرایطی هستیم که

این انتظارات نسبت به صدا و سیما، بیجا هم نیست؛ یعنی اگر شما هم جای بنده بودید، احتمالاً یا حتماً همین توقّعات را داشتید. می‌بینیم که در زمینه‌ی کارهای سخت‌افزاری، تولیداتِ سخت‌افزاری و فنّی و غیره، در کلّ سازمان کارهای زیادی شده و در زمینه‌های نرم‌افزاری هم واقعاً کار، تحقیقات و تولید می‌شود؛ درعین‌حال خلأهایی وجود دارد. شما این خلأها را هم باید بشناسید و پُر کنید. امروز دنیا بر مدارِ جنگ تبلیغاتی و رسانه‌ای و درواقع بر مدارِ جنگ جبهه‌های خبری و دستگاههای تولیدکننده‌ی پیام می‌گردد. نه این‌که در گذشته، جهانگیران و جهانخواهان و جهانخواران از نقش پیام و تبلیغ غافل بودند؛ آن وقت هم توجّه بود و اقدام می‌شد؛ اما امروز امکانات فراوان شده و پیشرفتِ دانش در این زمینه کارهای شگفت‌آور و حیرت‌انگیزی انجام می‌دهد. لذا شما می‌بینید مراکز استکباری و قدرت‌طلب دنیا بر روی نقش پیام کار می‌کنند؛ یعنی حقیقتاً سرمایه‌گذاری می‌کنند و درواقع به جای این‌که برای تصرّف یک صحنه پول خرج کنند یا نیروی نظامی بسیج کنند، کاری می‌کنند که عوامل موجود در آن صحنه به سود آنها کار کنند. امروز در صحنه‌ی عراق، اگر مقاومت عظیمی از سوی مردم در مقابل تهاجم امریکا صورت گیرد، احتمال کامیابی امریکا در حمله‌ی محتملش به عراق خیلی پایین می‌آید. حالا اگر آمدند و با انواع و اقسام پیامها به مردم عراق القا کردند که ما نظر سوئی نسبت به شما نداریم؛ ما می‌خواهیم شما را نجات دهیم، و این پیام جا افتاد، شما ببینید که صحنه چقدر تغییر پیدا می‌کند: مردم در آن‌جا به‌طور خودکار و بدون این‌که به آنها سلاحی، پولی و رشوه‌ای داده شده باشد، به کسانی تبدیل می‌شوند که به نفع مهاجم کار می‌کنند، حداقل به نفع او سکوت می‌کنند یا به نفع او فعّالیتشان را تعطیل می‌کنند. نقش پیام این است. این یک مثال کوچک است که من عرض کردم. در زمینه‌ی تجارت، در زمینه‌ی توسعه‌ی اقتدار سیاسی و نظم حاکم بر جهان هم - که امروز از مسائل اساسی و مهمّ قدرتهای بزرگ در دنیاست - پیام نقش دارد. لذا امروز یک جنگ آشکار؛ اما نه با ابزارهای معهود و شناخته شده، در سراسر جهان در جریان است. هر ملتی به تناسب موقعیت و هدفها و همّتهای بلند یا کوتاهی که دارد، در این جنگ به نحوی درگیر می‌شود. شما ملت ما را درنظر بگیرید! ما ملتی هستیم که حدّاقل از اوایل قرن گذشته‌ی میلادی - یعنی از صد سال پیش به این طرف - سیاستها و اداره‌ی امورمان تحت‌تأثیر خواست و اراده‌ی قدرتهای بیرون از مرزهای ما قرار گرفته بود. البته قبل از آن هم به نحو دیگری بود؛ اما از حدود صدوبیست سال پیش، اداره‌ی این کشور و همه‌ی دستگاههایی که در پیشرفت کارهای این کشور نقش داشتند، به طور مشخّص و واضح تحت‌تأثیر سیاستهایی قرار گرفتند که در بیرون از این مرزها تعریف می‌شد و منافعی برای آنها درنظر گرفته می‌شد و آنها دنبال منافع خودشان می‌آمدند و از شاه یا از وزرا و نمایندگان مجلسها و دیگران استفاده می‌کردند. این، یک بخش از واقعیّتهای جامعه‌ی ما قبل از پیروزی انقلاب؛ یعنی بخش وابستگی و در اختیار بیگانگان قرارداشتنِ عمده‌ی منابع انسانی و مادّی ماست. البته یک بخش دیگر از واقعیّتهای جامعه‌ی ما قبل از پیروزی انقلاب، ریشه‌ی قدیمتری دارد و آن مسأله‌ی حاکمیت استبداد و اشرافیّت بر این کشور بود. قرنهای متمادی کسانی بر این ملت با این فرهنگ و سابقه و استعداد، حکومت می‌کردند که مملکت را متعلّق به خودشان می‌دانستند؛ یعنی مثل اربابی که یک مزرعه یا یک ده یا یک ملک دارد و یک عدّه هم در آن مشغول کار و زندگی هستند. مسأله‌ی او، مسأله‌ی آن مردم نیست، بلکه مسأله‌ی خودش است. ملک، ملک اوست، درآمدهایی دارد، طبعاً زحماتی هم دارد، برای آن مردم باید زحماتی هم بکشد؛ مثلاً یک وقت بایستی پزشکی را خبر کند تا بیاید، یا اگر دینی باشند، مسأله‌گویی را خبر کند تا برایشان مسأله بگوید، یا مسجدی برایشان بسازد و یا چشمه‌ای برایشان راه بیندازد. اصلاً رابطه‌ی دستگاههای حکومتی با مردم چنین رابطه‌ای بوده است. مردم مطلقاً به عنوان صاحبانِ اصلی کشور مطرح نبودند. در این ملک بزرگ، ناصرالدّین شاهی حکومت می‌کرده که همه‌ی آحاد این مردم را نوکران خود می‌دانسته؛ اعم از نوکران رسمی‌اش، از صدراعظم گرفته تا وزرا و درباریان و آحاد مردم که رعیتش بودند و باید روی این ملک کار می‌کردند؛ یعنی چیزی خودشان می‌خوردند و منافع این حکومت هم محفوظ می‌شد. قرنهای متمادی سیاست و ذهنیّت حاکم بر کلّ کشور این بوده است و ملت نقشی نداشت. خوب؛ این انقلاب به وجود آمده و در هر دو جنبه، کارهای قاطعانه و اساسی

انجام داده است. در زمینه‌ی بخش دوم، آن طبقه‌ی اشراف و حاکمان و مالکان و صاحبان کشور را به‌کلّی قلع و قمع کرده است. امروز در این کشور کسی وجود ندارد که حتّی به ذهنش بگذرد که من صاحب و مالک این کشورم. مالک این کشور، مردم هستند. هر کسی برای این‌که بتواند قدرتی داشته باشد - اگر اهل قدرت‌طلبی است - و وظیفه‌ای را در مسندی انجام دهد - اگر اهل انجام وظیفه است - شرطش این است که مردم او را بخواهند، با مردم رابطه‌ی خوب داشته باشد و رعایت مصالح مردم را بکند یا تظاهر کند که می‌کند؛ یعنی درحقیقت همه مجبورند مالکیت مردم را بر این کشور به رسمیت بشناسند. انقلاب ما این است. در آن بخش دوم، انقلاب همه‌ی وابستگیهای رسمی کشور را نسبت به دستگاههای بیرون از این مرز قطع کرد. این‌که می‌گوییم وابستگیها را قطع کرد، می‌دانیم که وابستگی اقتصادی یا وابستگی فرهنگی به این آسانی قطع نمی‌شود. اما نمای بیرونی همه‌ی این وابستگیها، وابستگی سیاسی است و با انقلاب اسلامی، حرف شنوی و تملّق گفتن و رعایت مصالحِ مراکز قدرت جهانی را کردن، به‌کلّی از بین رفت. این ملت آرمانها، اهداف، ایده‌ها و آرزوهایی دارد که می‌خواهد محقّق کند؛ ملاحظه‌ی قدرت یا سلطه‌ی جهانی را هم نمی‌کند و مقصدش در درجه‌ی اوّل این است که اهداف بزرگ و بلند مدّت کشور و ملت را تحقّق بخشد. این اهداف به اعتباری در کلمه‌ی دین و به اعتبار دیگری در کلمات دین و آزادی و رفاه و امنیت و نظایر آن خلاصه می‌شود. حال شما ببینید که در وضع کنونی و با این جغرافیای فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادیِ موجود دنیا، چنین کشوری با این اهداف و با این موقعیّت و جایگاهی که برای خود انتخاب کرده، در این جنگ رسانه‌ای چه موضعی دارد. طبیعی است که ما مورد تهاجم باشیم؛ یعنی هیچ شبهه‌ای نباید به ذهن راه بیابد در این‌که ما یکی از اهداف اصلی و اوّلیِ تهاجم رسانه‌ای هستیم. حالا ما در مقابل این تهاجم در این جنگ بزرگ و البته نابرابر، می‌خواهیم وظایفمان را انجام دهیم. چه کار باید بکنیم؟ شما ببینید کار ما چقدر سنگین و حسّاس است! پُرتوقّعی ما از شما، ناشی از این است. به نظر ما، راه پیروزی در این جنگ این است که مجموعه و فهرستی از پیامهای درست و از نکات و حقایق واقعی را که مبتنی بر آرمانها و آرزوهای ماست، به ذهن مردم منتقل کنیم. اوّلاً بایستی فهرست این پیامها را شناخت. نخست ببینیم که ما چه چیز را باید به ذهن مردم منتقل کنیم تا مردم قدرت پیدا کنند در مقابل زیاده‌خواهی، اقتدارطلبی و تهاجمهای گوناگون دشمن به دفاع از خود بپردازند و دستگاههای مسؤول کشور بتوانند به نیروی مردم اعتماد و تکیه کنند و نقش تاریخی خود را ایفا نمایند. پس، اوّل باید این پیامها را شناخت؛ بعد که شناخته شد، باید تولید شود. تولید کلام و تصویر و فضا و محیطی که بشود آن پیام را القا کرد، یکی از مهمترین کارهایی است که امروز هنر تبلیغ و پیام‌رسانی به آن متّکی است. اگر در تولید، پایمان بلنگد یا بلغزد، اشتباه یا کوتاهی بکنیم، حتماً ضربه را خورده‌ایم. بعد از آن‌که این پیامها تولید شد، باید آنها را مدیریّت کرد؛ چون هنگامی یک مجموعه کالای مطلوب به نتیجه و به سرمنزل حقیقی و صحیح خود خواهد رسید که مدیریّتی بالای سرش باشد: این پیام در کجا باید داده شود، به چه اندازه باید داده شود، بهنگام باشد، با زبان مناسب باشد و تلفیق اینها در قالبهای گوناگون قابل قبول باشد. ما بارها در ملاقات با دوستان صدا و سیما - شاید جمعی از شما هم بوده‌اید - راجع به این‌که فضای پیامها فضای اعصاب خردکن و تشنّج‌آور برای ذهن و اعصاب مردم نباشد، صحبت کرده‌ایم. خوب؛ در این سالهای اخیر مقداری به مسائل تفریحی یا به قول شما طنز و فکاهیاتِ سرگرم کننده و فیلمهای هنری و اینها پرداخته‌اید. این کارِ درستی است و همین‌طور بایستی حرکت کرد. این پیامی که تولید شده و ما از لحاظ اصلِ پیام و تحکیم و شناسایی و تدوینِ آن، مشکلی نداریم، برای این‌که بدانیم چگونه تقسیم و توزیع و پخشش کنیم، مدیریتِ صحیح لازم دارد. وقتی اینها انجام گرفت، آن‌وقت افکار عمومی در اختیار شما قرار می‌گیرد؛ یعنی شما می‌توانید افکار عمومی را مدیریّت کنید. وقتی این کار انجام گرفت، افکار عمومی در اختیار شماست. دشمن می‌خواهد افکار عمومی را در اختیار گیرد. شما باید نگذارید که او افکار عمومی ملت خودتان و ملتهای دیگر را - تا هرجایی که صدای شما می‌رسد - در اختیار گیرد. شما امروز حادثه‌ای مثل حادثه‌ی فلسطین را ببینید که دیگر در آن‌جا جبهه‌ی حقّ و باطل معلوم است. ملتی را از سرزمین آبا و اجدادیش - که استخوانهای اجدادش در این زمین دفن شده و

همه‌ی تاریخ می‌گوید که این‌جا مال اوست - و از خاک و زندگی و خانه و از حقّ انتخاب در کشور خودش محروم کردند و یک عدّه بیگانه را از اروپا و اروپای شرقی و روسیه و امریکا و از جاهای دیگر جمع کرده‌اند و گفته‌اند شما این‌جا را اداره کنید! خوب؛ اگر هیچ عامل دیگری هم در این بین نبود، همین اندازه نشان می‌دهد که حقّ و باطل کجاست؛ چه برسد به این‌که آن گروه بیگانه‌ی متصرّفِ اشغالگر، با انواع و اقسام روشهای خشونت‌بار و سبع‌وار، آن جمعی را که صاحب آن سرزمین هستند، نابود می‌کند؛ یعنی می‌زند، می‌کوبد و می‌کشد. دیگر حقّ و باطل از این مُنحازتر و متمایزتر؟! شما ببینید همین را جماعتِ طرفدار حضورِ اسرائیل در این منطقه - امریکا و خود صهیونیستها و بعضی دولتهای دیگر - چگونه در افکار عمومی دنیا عوض کرده‌اند! یعنی افکار عمومی را طوری تغییر داده‌اند که امروز در مقابل این حوادث تلخ در دنیا حرکت مهمّی انجام نگیرد. والّا اگر این تبلیغات نبود، ملتهای دنیا - ولو هیچ رابطه‌ای هم با فلسطین نداشتند - روزی نبود که تظاهراتی به نفع مردم فلسطین راه نیندازند، اعتراضی نکنند، حکومتها را زیر فشار قرار ندهند و دولتهای خودشان را برای موضعگیری تحتِ فشار نگذارند. اگر این تبلیغات نبود، اصلاً صحنه‌ی سیاست دنیا عوض می‌شد. اینها افکار عمومی را همان‌طور که خودشان می‌خواستند، تصرّف و هدایت کردند - به‌خاطر رعایت همان ترتیب منطقیِ کار رسانه‌ای - و این دروغ بزرگ را در ذهن مردم جا انداختند. اگر ما بتوانیم یک کار رسانه‌ای درست انجام دهیم، می‌توانیم این صحنه‌ی باطل را لااقل تا حدودی به صحنه‌ی حق تبدیل کنیم؛ یعنی در افکار عمومی دنیا کار را طوری پیش ببریم که واقعاً قضیه بعکس شود. بنابراین ما در این زمینه ضعیف هستیم. «ما» که می‌گویم، یعنی جبهه‌ی حق. این در مورد افکار عمومی دنیا نسبت به یک قضیه‌ی بین‌المللی است. در مورد افکار عمومی داخل کشور هم عیناً همین مسأله وجود دارد. اگر می‌توانستیم پیامهایی را که باید به ذهن مردم منتقل شود، درست بشناسیم، بعد آنها را تولید کنیم و سپس با مدیریّت صحیح، توزیع و پخش کنیم، آن‌وقت افکار عمومی در اختیار ما، یعنی در اختیار آن جمعی است که این کار بزرگ را انجام می‌دهند. آنچه که ما انتظار و توقّع داریم، این است. با این دید که نگاه می‌کنیم، همه‌ی بخشهای صدا و سیما اعضای مختلفی هستند که کارهای گوناگونی انجام می‌دهند؛ اما همه به این هدف منتهی می‌شود. یعنی دیگر رادیو، با تلویزیون، با بخش فنّی، با بخش تحقیقاتی، با کار بین‌المللی و با کارهای جانبی دیگر و اینها با همدیگر هیچ‌گونه تفاوتی ندارند. همه تلاش می‌کنند برای این‌که این مقصود محقّق شود؛ یعنی این پیامها تولید و به شکل صحیحی توزیع گردد. رادیو بخشی از کار را به‌عهده می‌گیرد؛ هر کدام از بخشهای مختلف رادیو کارهایی را به عهده می‌گیرند. تلویزیون بخشهایی از کار را به عهده می‌گیرد: برنامه‌ی طنز یک بخش از کار را به عهده می‌گیرد؛ برنامه‌ی میزگرد صرفاً علمی یک بخش از کار را به عهده می‌گیرد؛ برنامه‌ی فیلمهای تولیدشده یک بخش را به عهده می‌گیرد و حتّی برنامه‌ی فیلمهای خارجی عهده‌دار بخشی از کار را می‌شود. پس وقتی این مدیریّت هست، طوری انتخاب می‌کنید که همه‌ی اجزای این صحنه‌ی عظیم صدا و سیما متوجّه همان هدف باشند. برآیند همه‌ی کارها همان هدف بزرگ، یعنی انتقال پیامهایِ صحیح به ذهن مردم است. البته من انتقادهایی می‌کنم. گاهی خصوصی با خودِ آقای لاریجانی که از برادران عزیز ماست، مطرح می‌کنم و گاهی هم با بعضی دیگر. انتقادهای من بیشتر ناظر به آن سلّولهای سرطانی در این کالبد بزرگ است؛ چون عیب سلّول سرطانی فقط همین است که از رفتار طبیعی سلّولها تبعیّت نمی‌کند و مخالف با رفتار طبیعی سلّولها در تولید و تکثیر و فعّالیت، رفتار ویژه‌ی خود را به عهده می‌گیرد. آن‌وقت یک غدّه تشکیل می‌شود و بقیه‌ی مشکلات را پیش می‌آورد. گاهی اوقات در بخشی از برنامه‌های این مجموعه‌ی بزرگ، ممکن است چیزهایی مشاهده شود که رفتارشان با آهنگ و نواخت طبیعی - که باید بر کلّ مجموعه حاکم باشد - تطبیق نمی‌کند؛ یعنی یا کوتاهند و یا ضدّند. من چند نمونه از پیامها را بعد عرض می‌کنم. مسأله‌ی عدالت یکی از این پیامهاست که باید در ذهن مردم جا بیفتد و نزد مردمِ طالب و عاشقِ عدالت - عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، هر دو - به عنوان یک شعار اصلی شود. مثلاً ـ ما فیلمی یا طنزی یا بیانی را پخش کنیم که نتیجه‌اش القای بی‌اعتنایی به عدالت به نفع یک شعار دیگر باشد. فرضاً ما شعار عدالت را در جامعه به شعار توسعه تبدیل کنیم. البته توسعه هم از نظر مردم و از

نظر گوینده‌گان و شنونده‌گان، مفهوم چندان روشنی نیست. این پیام یا این شعار به آن شعار تبدیل شود، بدون این‌که در این توسعه، عدالت در نظر گرفته شده باشد. این طبعاً همان حرکتی است که با آن نواخت عمومی که بایستی همه‌ی دستگاه و اجزای این مجموعه با آن تطبیق کنند و با آن هماهنگ باشند و آن را پیش ببرند، تطبیق نمی‌کند. پیامهایی که ما باید به ذهن مردم منعکس کنیم، کدامهاست؟ به‌نظر من، یکی همین شعار عدالت است که عرض کردم. ما نباید از شعار عدلِ علوی عقب‌نشینی کنیم. مردم به عدلِ علوی نیازمندند و تشنه‌ی آن هستند. حتّی به آن کسانی که اسم عدل را هم نمی‌آورند یا در جایی عدالت به نفعشان نیست - چون خودشان می‌خواهند بی‌عدالتی کنند و نمی‌خواهند عدالت را بگویند - اگر بی‌عدالتی شود، دادشان بلند می‌شود؛ یعنی آنها هم تشنه‌ی عدالتند. بنده یک وقت گفتم همه‌ی این شعارهای بزرگ مثل آزادی و استقلال قیودی دارند و آنچه هیچ قیدی ندارد، عدالت است. عدالت به‌طور مطلق مورد نیاز و مورد مطالبه‌ی جامعه است. نه این‌که به‌طور مطلق می‌توان عدالت را تحقّق بخشید، یا ما آن آدمهایی هستیم که می‌توانیم. اما عدالت باید به‌طور مطلق مطرح شود تا هر مقدار که می‌توانیم پیش برویم. مرحوم آقای طباطبایی رضوان‌اللّه‌علیه می‌گفتند که پیغمبر و امیرالمؤمنین و اولیای خدا روی قلّه ایستاده‌اند و مردم را به این قلّه دعوت می‌کنند. پیغمبر - یا امیرالمؤمنین - در دعوتِ خود هرگز به مردم نمی‌گوید یک قدم پایین‌تر از من بیایید، بلکه می‌گوید بیایید تا همین‌جا که من هستم. ایشان همه را به قلّه دعوت می‌کنند؛ منتها همین که به قلّه دعوت می‌کنند، انگیزه می‌شود برای این‌که مردم حرکت کنند و راه بیفتند: یکی یک قدم می‌آید، یکی صد قدم می‌آید، یکی تا کمر می‌آید و یکی به آن بالاها می‌رسد. بنابراین ما بایستی آن قلّه را حذف نکنیم و آن را درنظر بگیریم و بخواهیم. وقتی که انسان این پیام عدالت‌خواهی را به ذهن مردم القا و به آنها تفهیم می‌کند و عدالت‌خواهی را در آنها زنده نگه می‌دارد و صحیح و منطقی با مردم حرف می‌زند، طبیعی است که آنها مثلاً از کمتر بودن عدالتی که به آن رسیده‌اند، ناراضی نمی‌شوند و بالاخره احساس می‌کنند که آن نقطه‌ی بالایی است؛ کمااین‌که امیرالمؤمنین به اصحاب خود هم فرمود: «الا و انّکم لاتقدرون علی ذلک(۲۰۹)». این را همه می‌دانند که توان و بنیه‌ی روحی و معنوی و حتّی جسمانی انسانهایی پایین‌تر از امیرالمؤمنین، آن‌قدر نیست که به آن قلّه برسند؛ اما حرکت به سمت قلّه را بایستی زنده نگه داشت. بنابراین عدالت و عدالتخواهی و تزیین عدالت، از چیزهایی است که نباید آن را فراموش کرد. شما نهج‌البلاغه را که نگاه می‌کنید، می‌بینید در سر تا پای نهج‌البلاغه عدالت وجود دارد. اعتقاد جدّی بنده این است که بسیاری از ناکامیهای امروز ما در عرصه‌ی رسیدن به هدفهای انقلاب و اداره‌ی مطلوب کشور، به‌خاطر کم اعتنایی به عدالت است. هرکدام از ما نسبت به خودمان اغماض می‌کنیم. اسم عدالت را می‌آوریم و به آن تحریض هم می‌کنیم؛ اما در مقام عمل نسبت به خودمان اغماض می‌نماییم. حالا قدری اغماض نسبت به خود، بر اثر نقصها، کوچک بودن و کوتاهیهای طبیعی ما قابل قبول است؛ اما ما نسبت به خودمان زیاد اغماض می‌کنیم. خیلی از امکانات و برخورداریها را برای خود روا می‌داریم که برای دیگران روا نمی‌داریم. ما این فرهنگ حاکم بر ذهن خودمان را باید عوض کنیم و مردم هم همین‌طور. این‌طور نباشد که مردم در مسابقه‌ی زندگی احساس کنند که هیچ مرز و مانعی به نام عدالت، جلوِ آنها را نمی‌گیرد و آنها تا هرجا که بتوانند بروند، مانعی ندارند. لذا شما می‌بینید یک نفر ثروت نامشروع و حرامی را از یک راه غیرعادلانه به دست آورده - مثلاً در ظرف ده سال چندین میلیارد تومان گیرش آمده - که اگر توزیع کنیم، می‌بینیم گاهی درآمد بنده و شما در طول مدّت خدمتمان هم به قدر ثروت یک روز یا یک هفته یا یک ماه او نمی‌شود، بعد هم طلبکار است! طلبکار است که من به مملکت خدمت کردم و این‌قدر تولید ایجاد نمودم. در ذهن او اصل عدالت اصلاً نقشی ندارد و اهمیتی به مسأله‌ی عدالت نمی‌دهد که این‌جا عدالتی پایمال شده، بی‌عدالتی به وجود آمده و تخلّف از قانون شده و این درآمد و دستاورد ناشی از آن است. ما باید این فرهنگ را در ذهن خود و در ذهن جامعه منتشر کنیم. این یکی از آن پیامهاست. یک پیام از پیامهای مظلوم و فراموش شده‌ای که بار دیگر بایستی به آن اهتمام ورزید و آن را به ذهنهای مردم منتقل کرد، عظمت و شکوه و اهمیت انقلاب اسلامی ماست. این انقلاب چیز کوچکی نبود و تمام هم نشده است. انقلاب فقط شورش کردن، به خیابان ریختن و

جنجال کردن نیست. انقلاب یعنی تغییر بنیادینِ همه‌ی نهادهای اصلی زندگی جامعه؛ تغییر بنیادینِ آنچه غلط و کج و نابجاست، به آنچه صحیح و مستقیم و بجاست. این حرف را ما از اوّل هم می‌گفتیم و چنین نیست که امروز بگوییم. این امری است که بتدریج و در طول زمان با تلاش و مجاهدت دائمی انجام می‌گیرد؛ مشروط بر این‌که روح و خواست و ضرورت انقلاب در مردم باقی بماند. چند سال است که پیامهای متعددی از طرف همان جبهه‌ی مقابلی که به آن اشاره کردم، مرتّب به مغز مردم وارد می‌شود که انقلاب تمام شد، انقلاب بیخود است و اصلاً انقلاب غلط است! آنها معنای انقلاب را تحریف می‌کنند و انقلاب را به معنای یک شورش کور، حرکت خشن و بی‌هدف معنا می‌کنند و می‌گویند غلط بود، درست نبود و اصلاً دوران انقلابها تمام شده است! شما این پیام را باید منتقل کنید که انقلاب چیست؛ انقلاب یک ضرورت است، تمام نشده و وظیفه‌ی انقلابی بر دوش همه وجود دارد. نسلهای پی‌درپی این را می‌پذیرند. حالا شایع شده که نسل دوم و نسل سوم و نسل چهارم، و هرکس برای خودش نسلی را تصویر و برایش احکامی صادر می‌کند. نسل سوم با نسل دوم هیچ تفاوتی ندارد. اینها جوان، آرمانخواه، دارای نشاط و نیرو و آماده‌ی حق‌پذیری‌اند. آن نسل اوّلِ انقلاب که آن حرکت عظیم را انجام داد، تربیت‌شده‌ی چه محیطی بود؟ کسانی که یادشان است، می‌دانند که آنها تربیت‌شده‌ی محیط بی‌بندوباری و فحشا و ترویج همه‌ی منکرات بودند. اما همین خصوصیات در جوان - یعنی حق‌طلبی، آرمانگرایی، بی‌تقیّدی و ناوابستگی او به تعلّقات زندگی و شنیدن حرف درست و سخن صحیح و منطقی - او را وادار به حرکت کرد و این کار بزرگ را انجام داد. چرا جوانِ امروز نتواند ادامه‌ی آن راه را با همان نیّت و همّت انجام دهد؟ می‌گویند مذاق، مزاج و فهم جوانان نسبت به مسائل زندگی عوض شده و چیزهای دیگری را می‌پسندند. کسانی که این حرف را می‌زنند، خودشان درصددند که ذائقه‌ی نسل جوان را عوض کنند. فرض بفرمایید در زمینه‌ی تولیدات فرهنگی - چون همه‌ی شما فرهنگی هستید، از فرهنگ می‌گویم - فیلم و آهنگ بسازیم و جوان را به شهوترانی، کامجویی و عشق‌ورزیِ به معنای شهوت، تحریض و تحریک کنیم. بعد در جشنواره که فیلم را نشان می‌دهند، می‌بینید منظره‌ی نامناسبی در آن هست. در همان حال، انسان می‌بیند در بین این جماعت، صد جوان سرشان را پایین انداخته‌اند؛ یعنی حاضر نیستند آن منظره را ببینند؛ اما مثل این‌که بعضی به زور زیر چانه‌ی‌شان می‌زنند تا سرشان را بلند کنند و این منظره را ببینند و مفهومی در آنها القا شود! جوانِ امروز ما همان جوانِ آن‌روز است، با این تفاوت که آن‌روز تحت تأثیر تربیتهای غلط بود. یکی از مدیران دستگاههای فرهنگی درباره‌ی یک نفر از همین چهره‌های معروفِ فرهنگیِ خوب - که امروز جزو شهدای عالی مقام ماست و من خیلی به او علاقه داشتم و همیشه به دستگاههای مختلف فرهنگی توصیه می‌کردم که از وجودش استفاده کنید - چند عکس به من نشان داد که مربوط به قبل از انقلابِ او بود و او را در مناظری - که آن زمان برای جوانان خیلی پیش می‌آمد - نشان می‌داد. آن آقا به من گفت: بفرما! این همان کسی است که شما این‌طور از او تعریف می‌کنید! من عکسها را که نگاه کردم گفتم ارادتم به این شخص بیشتر شد، چون او در این محیط بوده و حالا این‌گونه شده است؛ حتماً باید از ایشان استفاده کنید! در سالهای اوّلی که ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شده بود، نسبت به ریخت و قیافه‌ی جوانانی که می‌خواستند وارد دانشگاه شوند، خیلی سختگیری می‌کردند - حالا از طنزهای روزگار این است که همان آدمهایی که آن‌وقت آن کارها را می‌کردند، الان از این طرف پشت‌بام پایین افتاده‌اند که دیگر به هیچ‌وجه نمی‌شود جلوشان را گرفت! - من یک‌بار در جمعشان حاضر شدم و عکسی را - که یا همراهم بود، یا دیده بودم - نشان دادم که جوانی را با مُد آن روز که موهای سرش را به‌طور خاصی آرایش کرده و کراوات بسته بود، نشان می‌داد. به آنها گفتم این یکی از شهدای ماست! شهدای ما کسانی نبودند که از اوّلِ زندگیشان با دعا و تقوا و زیارت و میل به شهادت مأنوس باشند، بلکه اینها منقلب شدند. شما چرا به ظواهر کوچکی در شخصی - که می‌تواند حقیقتاً منقلب شود - تکیه می‌کنید؟ حقیقت قضیه این است که جوانان امروزِ ما این تفاوت را با جوانان آن روز دارند که در آن محیط تربیت نشده‌اند، بلکه در محیط دینی و با ظواهر اسلامی که آن‌طور عوامل شهوترانی وجود نداشته، تربیت شده‌اند و حالا عدّه‌ای به زور می‌خواهند اینها را فاسد کنند، بعد هم بگویند جوانان قادر نیستند که

راه انقلاب را ادامه دهند! بنابراین، این یکی از پیامهایی است که شما باید به همین نسل و نسلهای آینده و نسل قبلی - همان نسل اوّلِ انقلاب که از انقلاب برگشته‌اند و خیلی بدشان می‌آید که به آنها مرتدین از انقلاب بگوییم؛ اما ارتداد همین است و ارتداد فقط برگشتن از دین نیست، برگشتن از راه است - که بعضی از آنها به‌مراتب از نسل جدید بدترند و گرفتاریهای فراوان مالی و اقتصادی و اخلاقی و قدرتی و تشکیلاتی گریبانشان را گرفته، در حالی‌که این جوان متعلّق به نسل سوم انقلاب - به قول آنها - این‌گونه نیست و جوانِ ساده‌ی سالمِ حق‌پذیری است، انتقال دهید. اثرگذاری در آنهاست. چرا نشود این جوان را ساخت و تربیت کرد و مثل یک اباذر، عمّار و سلمان او را به جبهه‌هایی که نظایر آن در این جبهه‌ها وجود دارد، فرستاد؟! بنابراین یکی از پیامها، پیام انقلاب اسلامی است. خودِ انقلاب، یک پیام است که باید آن را منتقل و بیان کنید. به‌نظر بنده، یکی دیگر از پیامهایی که امروز باید روی آن کار کرد، پیام ایثار و انفاق و ریاضت و زهد است. الان پیامهایی منتقل می‌شود که بنده سرنخ اینها را کاملاً در مطبوعات و نوشته‌های خارجی می‌بینم و گاهی هم در مطبوعات و نوشته‌های خودِ ما و حرف‌زدنهای بعضیها منعکس می‌شود که ایثار و انفاق - جان و راحتی و آسایش خود را برای دیگران فداکردن - را کار ابلهانه و احمقانه‌ای وانمود و قلمداد می‌کنند! در حالی‌که بزرگترین زیباییهای انسان، حضور چنین خصوصّیاتی در وجودش است و بزرگترین زیباییهای یک ملت، وجود انسانهایی با این خصوصیّات است، که البته این مخصوص اسلام و تشیّع هم نیست، در همه جای دنیا هست. منتها چون تشیّع مثالها و نمونه‌ها و سمبلهای بسیار برجسته‌ای مانند ماجرای کربلا و بقیه‌ی ماجراهای صدر اسلام دارد، طبعاً زنده‌تر و محسوستر و پُرتپش‌تر می‌تواند حرف بزند. دیگران اینها را ندارند یا کمتر دارند و ما زیادتر داریم. کدام انسان منصفی در دنیا منکر این چیزهاست؟! بنابراین یکی از پیامهای بسیار مهم این است که اهمیت ایثار، انفاق، زهد و ریاضت شخصی را در پیامهای رادیویی و تلویزیونی زنده کنید. یکی دیگر از پیامهایی که باید به ذهن مردم داده شود، حقیقت تلخی در دنیاست که عمداً سعی می‌شود وجود محسوسِ آن نادیده گرفته شود و آن، دیکتاتوری پول و شهوت است. امروز پول در دنیا دیکتاتوری می‌کند و هرچه پول بخواهد و پولدارها بخواهند، تحقّق می‌یابد، ولو به‌دست خودِ مردم. چون مردم در رأی دادنها و اقدامات عمومی معمولاً تحت تأثیر رسانه‌هایند و رسانه‌ها هم معمولاً در اختیار پولدارهاست. چند درصد رسانه‌های دنیا دست غیرصهیونیستها و غیر سرمایه‌دارهای بزرگ است؟ شاید بتوان گفت که همه‌ی این دستگاههای مهم و اثرگذارِ دنیا دست سرمایه‌دارهای مهم و عمدتاً صهیونیستهاست. آنها هستند که خبرگزاریها را اداره می‌کنند، خبر تولید می‌کنند و به همه‌ی دنیا می‌فرستند و تلویزیونها را همان‌طور که خودشان می‌خواهند، اداره می‌کنند. حالا هم که این روشهای ارتباطی جدید، این سایتهای اینترنتی و فعّالیتهای رفت و آمد سریع اطلاعات در اختیار آنهاست. هر کس پول بیشتر دارد، می‌خواهد در این زمینه‌ها فعّالیت بیشتری کند و مقصود خود را برآورده سازد. بنده بارها گفتم این‌که می‌گویند رسانه‌ها و روزنامه‌ها در دنیا آزادند، درست است؛ اما روزنامه‌ها مال چه کسانی‌اند؟ البته صاحبانِ روزنامه‌ها آزادند، هرچه می‌خواهند می‌نویسند، هرچه به صرفشان باشد، می‌نویسند و هرچه به صرفشان نیست، قطعاً نمی‌نویسند. مرحوم «حاج احمد آقا» می‌گفت: به نظرم رسید یکی از پیامهای امام را - به گمانم پیام حج بود - در یکی از روزنامه‌های امریکا چاپ کنیم. ایشان خیال می‌کرد امریکا جای آزادی است و می‌شود این پیام امام را آن‌جا ترجمه کرد و در روزنامه‌ای به چاپ رساند تا امریکاییها بخوانند و بگویند «عجب! امامی که این‌قدر درباره‌اش می‌گویند، این حرفها را می‌زند!» می‌گفت هرچه پول خرج کردیم، نشد. به‌نظرم گفت حاضر شدیم حدود صدهزار دلار خرج کنیم که این یک یا دو صفحه پیام در روزنامه‌ای از روزنامه‌های امریکا چاپ شود؛ اما نشد که نشد! معلوم است که نمی‌شود. یکی از همین آشناهای خودمان از همان دانشجویان آن‌وقت که امروز مشغول یک کار دولتی است، کتابی راجع به لانه‌ی جاسوسی و جریان تسخیر لانه‌ی جاسوسی و جوانان نوشته است - اصلِ کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد هم داده به فارسی ترجمه کرده‌اند - گفت هرچه کردیم ناشرین امریکایی حاضر نشدند این کتاب را چاپ(۲۱۰) کنند! می‌گفت بالاخره یک ناشر کانادایی پیدا شد و با او قرارداد بستم و قبول کرد. بعد از مدّتی آن کانادایی می‌گفت پدرم درآمد، آن‌قدر مرا

تهدید می‌کردند، آن‌قدر به من تلفن می‌زدند! مسأله‌ی نشر در دنیا این‌طور است. این، دیکتاتوریِ کاملاً پنهان و بسیار نافذ پول و شهوت است. البته در قبال کارهای آنها اگر کسی حرفی هم بخواهد بزند، خفه می‌کنند. خوب؛ این واقعیّتی است که در دنیا وجود دارد. شما چرا نباید کاری کنید که یکایک مردم و جوانان ما با این واقعیّت آشنا شوند و بدانند که چنین چیزی وجود دارد تا لازم نباشد انسان برای بیان آن استدلال کند. باید کاری کنید که بدانند چنین دیکتاتوری‌ای وجود دارد. دشمن، دیکتاتوری‌ای را که نیست، با انواع شیوه‌ها و ترفندهای تبلیغاتی واقعیّت جلوه می‌دهد؛ امّا دیکتاتوری‌ای را که با این وضوح وجود دارد، نمی‌گذارد که مردم بفهمند و بدانند. این در تصمیم‌گیری مردم خیلی مؤثّر است. یکی دیگر از پیامهایی که به‌نظر من بایستی روی آن تکیه کرد، این است که ارزش را در ذهنهای مردم باید زنده کنید. امروز تلاش می‌کنند که ارزش را به سود تبدیل کنند: آیا فلان کار یا فلان اقدامی که می‌خواهیم بکنیم و فلان حرکت دیپلماسی یا بین‌المللی که می‌خواهیم انجام دهیم، سود دارد یا ندارد! البته هیچ کس از سود نمی‌گذرد. سود هم وقتی شخصی نباشد و سود عمومی باشد، خودش یک ارزش است. اما سود تنها ارزش نیست؛ ارزشهای دیگری هم وجود دارد. گاهی سودی عاید انسان می‌شود؛ اما یک ارزش پایمال می‌گردد. این‌جا به ما درس داده‌اند. اوایل بعثت، نمایندگان قبیله‌ی بسیار معروفی نزد پیغمبر اکرم آمدند و گفتند: ما حاضریم با تو بیعت کنیم، اما مشروط بر این‌که جانشینی خودت را به ما بدهی! این را در تواریخ معتبر نقل کرده‌اند و داستان نیست. پیغمبر در پاسخ آنها فرمود: نه؛ «هذا امرٌ سماویٌّ» این را من قبول نمی‌کنم؛ چون مسأله‌ی جانشینی دست من نیست؛ یک مطلب آسمانی است و من در آن‌باره نمی‌توانم تصمیم بگیرم. در حالی‌که به حسب ظاهر می‌شد گفت که بالاخره کاری می‌کنیم، حالا بیایید بیعت کنید. اما آن بزرگوار این کار را نکرد، و از این قبیل فراوان است. البته این با رعایت مصلحت اشتباه نشود. یک وقت انسان مصلحتی را با شیوه‌ی خاصی رعایت می‌کند. این غیر از آن‌جایی است که در جریان داد و ستد انسان - چه داد و ستد سیاسی و چه اقتصادی - یک ارزش به‌کلّی پامال می‌شود. بنابراین مسأله‌ی زنده نگه‌داشتن ارزشها هم یکی از همین پیامهاست. در نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مالک اشتر، چهار نکته‌ی اصلی هست - همین عهدِ مالک اشتر که به غلط «عهدنامه» می‌گویند و من خواهش می‌کنم شما که رادیو و تلویزیون هستید، این کلمه‌ی عهدنامه را تکرار نکنید، چون از آن غلطهای عوامانه‌ی زشت است. عهدنامه در فارسی یعنی نامه‌ای که متضمّن معاهده‌ای بین دو نفر است، مثلاً عهدنامه‌ی ترکمانچای یا یک عهدنامه‌ی خوب یا بدِ دیگر. در عربی کلمه‌ی عهد یعنی فرمان: «عَهْدُ عليٍّ الی مالك اشتر»، یعنی فرمان حکومتی امیرالمؤمنین به مالک اشتر. امام نامه‌ای نوشته که متضمّن فرمانِ حکومت است؛ یعنی حکم اوست. امروز ما حکم می‌گوییم، مثل حکم ریاست سازمان آقای لاریجانی. بنابراین من خواهش می‌کنم که در صدا و سیما ممنوع کنید تا کسی عهدنامه نگوید. از این آقایانی هم که می‌آیند آن‌جا حرف می‌زنند، خصوصی بخواهید که عهدنامه نگویند. نه این‌که بگوییم یک اشکال اساسی ایجاد می‌کند، بلکه این از قبیلِ پاس داشتن درست‌گویی و درست نویسی است - درست‌تر این‌که در این عهدِ مالک اشتر، در مجموع چهار نکته‌ی اصلی از مالک اشتر خواسته شده است که یکی امنیت آن منطقه‌ای است که در اختیار او گذاشته شده است. با عوامل ضدّامنیت - هم امنیت داخلی و هم امنیت خارجی - باید برخورد شود؛ چه دشمن داخلی امنیت را از بین می‌برد و دشمن خارجی هم امنیت را از بین می‌برد. استقرار امنیت و مقابله با عوامل ناامنی - چه داخلی و چه خارجی - یکی از نکاتی است که از مالک اشتر خواسته شده است. دومی، عدالت اجتماعی و اقتصادی است. سومی، تربیت معنوی و اخلاقی مردم است. می‌گوید مردم را از لحاظ اخلاقی و معنوی باید تربیت کنی. از نظر اسلام، حکومتها نسبت به تربیت معنوی مردم بی‌تفاوت نیستند که بگویند خود مردم می‌دانند و هر کار که می‌خواهند بکنند، بکنند. همچنان‌که پدر در یک خانواده نسبت به تربیت فرزندان خود بی‌تفاوت نیست که بگوید مثلاً هر کار خواستند بکنند، بکنند. پدر و مادر مسؤولیتهایی دارند که باید انجام دهند. حکومت هم در جامعه در زمینه‌ی اخلاق و معنویت مردم و رشد فضیلتهای اخلاقی در آنها مسؤولیتهایی دارد. چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آنهاست. البته مسأله‌ی علم و ترویج علم و تحقیق و اینها هم در داخل رفاه و تربیتهای اخلاقی و معنوی است. رفاه

اجتماعی هم بـدون علم و تربیت هیچ وقت به وجود نیامده است. این چهار چیز از جملهی چیزهایی است که حکومت باید به عنوان مطالبـات حقیقی مردم به آنها بدهـد. یکی از پیامها این است که مردم بداننـد از حکومت چه بایـد بخواهنـد؛ حقِ حقیقی و مطالبهی واقعی آنهـا از حکـومت چیسـت. یکی از چیزهـایی کـه انسـان از رسـانه توقّع دارد ایـن است که از حـوادث گذشـته برای توضـیح تهدیـدهای آینـده و حوادثِ در شـرف تکوین اسـتفاده کنـد و مردم را نسـبت به آنها حسّاس نماید. قضایای جوامع انسانی و جهانی حقیقتـاً مشابهنـد؛ چون بـا همهی تغییری که در وضع زنـدگی انسانها بهوجود میآیـد، عوامل تأثیرگـذار حقیقی در زنـدگی انسانها همیشـه چیزهـای معیّنی اسـت. «سـنّتاللّه» کـه در قرآن میبینیـد، همیـن اسـت. «و لـن تجـد لسـنّةاللّه تبـدیلا و لـن تجـد لسـنّةاللّه تحویلا(۲۱۱)» همینهـاست؛ یعنی سـنّتهایی وجود دارد و تبـدیلها و تحولهـایی بهوجود میآیـد. مثلاًـ امروز قضایای مشـروطه برای ما کاملاًـ قابـل درسگیری و درسآموزی است. چون بنـده در برههای از سالهـای زنـدگیام بـا مسائـل و قضایای مشـروطه خیلی اُنس داشـتهام و کتابهـا و گزارشـهای متعدّد را نگـاه میکردم، امروز که نگـاه میکنم، میبینم این قضایـا و حـوادث خیلی به هم نزدیک است. همچنین عوامـل در انقلابهـای گونـاگون دنیـا؛ مثلاًـ انقلاب کبیر فرانسه یـا انقلابهای دیگر، مشابه است. عوامل مشابه است و نتایج مشابهی را هم میدهد. مثلًا در انقلاب کبیر فرانسه عامل مخرّبی وجود داشـته که ما جلوِ این عامل مخرّب را در اینجا گرفتیم و نگـذاشتیم، میبینیم آن نتایـج مترتّب نشـد، یـا عـاملی وجود داشـته که آنجـا تخریب ایجـاد کرده، مـا اینجـا جلوِ آن را نگرفتیم، میبینیم عینـاً همـان تأثیر و همان زیان را در اینجا هم بهطور مشابه داشته است. از خیلی از قضایای گذشـته – چه در طول تاریـخ و چه در عرض زمان – میتوان قضایای آینده را حدس زد. در دنیا یک حادثه پیش میآید، مثلًا الان در ونزوئلا اشکال عمدهی این آقا(۲۱۲) که در آنجاست، این است که تسلیم آمریکاییها نیست. او رفیق و مریـد «فیـدل کاسترو» است. به آن معنا چپ هم نیست؛ مانند دیگر بخشـهای دنیا حکومت میکند و فقط تسلیم آمریکاییها نیست. برایش چقدر مشـکل درست کردند. مشکل را از چه راه درست کردند؟ از راه حضور مؤثّر سـرمایههای آمریکایی و شـبه آمریکایی در کشور ونزوئلا. یعنی حضور مؤثّر سرمایهها درجاهای مؤثّر ضـربه زد و این خیلی درسآموز است. آقـای «ماهاتیر(۲۱۳) محمّد» بعد از آن واقعهی اقتصادی شـرق آسـیای چند سال پیش، اینجا آمـده بود و به بنـده گفت: «ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!» البته کمی مبالغه میکرد؛ اما واقعیّت قضـیه این بود. علّت این بود که دست بیگانه بر پول و بر مراکز اصـلی پول آنها مسلّط بود. بیگانگان یک وقت مصـلحت دانستند و در ظرف چند ساعت کلّ موازنه و تعادل پولی آن کشور و انـدونزی و کشورهای دیگر را بههم زدنـد. در واقع به یک معنا بخشـی از آن منطقه را نـابود کردنـد. خـوب؛ ایـن در زمـان خـود مـا برای مـا عـبرتآموز و درسآمـوز اسـت. الاـن هرچـه حرف زده میشـود دربـارهی جهانیسازی است. امروز همهی دسـتگاههای مختلف، مروّج جهانیسازی شدهاند! جهانیسازی یک فرشتهی نجات شده که اگر ما بـه تجـارت جهـانی نپیونـدیم، پـدرمان درآمـده اسـت! خـوب؛ آن طرف قضـیه را ملاـحظه نمیکننـد که این تجـارت جهـانی و این جهانیسازی در تجارت و در بخشـهای دیگر اصلاً کار کیست، چه کسی دنبال این قضیه است، شرایط ما در قبال آن چیست و ما با نداشـتن تجهیزات و ابزار و امکانـات و وسایل امنیتی لازم چگونه میتوانیم وارد این میـدان عظیم درگیری شویم!؟ بنـده در اساس با تجارت جهانی مخالف نیسـتم. از چندی پیش از این – از زمان ریاست جمهوری قبلی تا امروز – که دنبال این قضـیه هستند، بارها با من صحبت کردهاند. بنده هم گفتهام آنروز که ما بتوانیم با بنیهی کافی وارد این میدان شویم، اگر نشویم به خودمان ظلم کردهایم؛ امـا اوّل بایـد بنیهاش را ایجاد کنیم. این را توجّه نمیکننـد که اگر با نداشـتن آمادگیهای لازم وارد این میـدان شویم، چه ضـررهایی خواهیم برد. مـا بـایستی این را برای مردم روشن کنیم. منظورم فقط مسألهی جهانیسازی نیست؛ در عرایضـی که عرض میکنم این یـک موضوع درجهی دو و سه است. میخواهم بگویم از تجربههـای جهانی و از حوادثی که در گذشـته در جهان اتّفاق افتاده یا در زمان ما در عرض تاریـخ اتّفاق میافتـد، بایـد برای حدس زدن حوادث آینده و در شـرفِ تکوین اسـتفاده کنیم. بهنظر بنده، یکی از چیزهـایی کـه بایـد روی آن خیلی تکیـه کرد، حسّـاس کردن مردم نسـبت بـه تلاشـهای هرج و مرجطلبـانه است. یکی از سیاسـتهای

دشمنان نظام اسلامی و دشمنان انقلاب، ایجاد هرج و مرج در جامعه است. هرج و مرج در شرایط کنونی برای دشمنان، مطلوب است. آن‌روز که یک حکومت دست‌نشانده مثل شاه سرِکار باشد، هرج و مرج بزرگترین نقطه‌ی منفی است. می‌آیند تعریف می‌کنند که این‌جا جزیره‌ی ثبات و جزیره‌ی امن است، و می‌خواهند این‌گونه باشد؛ اما آن وقت که حکومتی علیه آنهاست، سعی در هرج و مرج می‌کنند. ما باید مردم را نسبت به مسأله‌ی هرج و مرج حسّاس کنیم. باید جوانان را نسبت به این مسأله حسّاس کنیم که بدانند هرج و مرج یعنی چه؛ چه مشکلاتی دارد، چه تبعات غیرقابل تحمّلی دارد و چه کسانی از هرج و مرج در جامعه - چه هرج و مرج سیاسی و چه هرج و مرج اجتماعی و غیره - منتفع می‌شوند. مسأله‌ی حفظ هویّت دینی و ملی و انقلابی یکی دیگر از ارزشهایی است که حتماً بایستی به مردم منتقل شود. افشای تهدیدها یکی از همین پیامهایی است که بایستی حتماً داده شود. تقویت روحیه‌ی مسؤولیت‌شناسی در مردم یکی دیگر از ارزشهاست. مردم نباید احساس بی‌مسؤولیتی کنند. خیلی مهمّ است که این روحیه در همه‌ی مردم به‌وجود آید که مسؤولند: در قبال قضایای جامعه همه مسؤولیت دارند و برای پیشبرد جامعه و گذراندن آن از پیچهای خطرناک و پرتگاههای دشوار، هر کاری که می‌توانند، باید انجام دهند. دشمن ستیزی، مشخّص کردن دشمن اصلی و متمرکز شدن روی دشمنان اصلی، از دیگر مسائل مهمّ است. بگردید دشمن اصلی را بیابید و به مردم معرفی کنید. سعی می‌شود دشمن‌تراشی شود. بنده شنیدم که بعضی از افراد جناحهای مختلف گفته بودند که امروز دشمن اصلی ما، جناح مقابل ماست! خطای بزرگی در جامعه است که در مجموعه‌ای که همه معتقد به اسلام و انقلاب و نظام اسلامی‌اند، یک جناح، دشمن اصلی خود را جناح مقابل بداند. این خیلی تأسّف‌بار است. اگر این حرف قائم به ذهن یک نفر یا ده نفر یا صد نفر باشد، آدم می‌گوید به جهنّم! بگذار آن‌طور خیال کنند؛ اما اگر این به‌صورت یک فرهنگ درآید و در ذهن مجموعه‌ای از مردم جا بگیرد، چیز خیلی خطرناکی خواهد شد. لذاست که بایستی روی دشمن اصلی متمرکز شد و او را معرفی کرد و مردم را به ستیزه با او تشویق نمود. یکی دیگر از پیامهایی که حتماً باید منتقل شود، نفی دشمن‌سازیهای موهوم، توسعه‌ی تفاهم اجتماعی و ایجاد امنیت روانی در جامعه است. یکی از عواملی که در ذهنیّت کلّ جامعه، به قول روانشناسان «روان‌پریشی» به‌وجود می‌آورد، ناامیدی و یأس است. گاهی عوامل گوناگونی هم پیدا می‌شود که به‌طور طبیعی ایجاد یأس می‌نماید یا امید را ضعیف می‌کند. همینها را تشویق نمودن و ناامیدی در مردم ایجاد کردن، خیلی خطاست. باید در مردم امید ایجاد شود. بنده گاهی اوقات به دوستان صدا و سیما تذکّر داده‌ام که گاهی یک مشکل کوچک - مثلاً مشکل یک منطقه - را در تلویزیون مطرح می‌کنند، های و هوی و جنجال به راه می‌اندازند که مثلاً جاده‌ی فلان جا خراب است یا پل هوایی‌اش کشیده نشده یا فلان چیز دیگر. خیلی خوب؛ این مشکل باید حل شود، اما معنایش این نیست که این را در تلویزیون بیاوریم؛ چون وقتی چنین چیزی را در تلویزیون آوردیم، به‌طور طبیعی در ذهن مخاطب تعمیم پیدا می‌کند؛ یعنی از نظر مخاطب مشکل این نیست که یک پل در فلان خیابان وجود ندارد، بلکه معنایش این است پلی که برای مردم لازم است، ساخته نمی‌شود. حرفهای مأیوس کننده و چیزهایی را که به‌راحتی در ذهن مردم شمول و عمومیت پیدا می‌کند، نباید در تلویزیون مطرح کرد. در گوشه‌ای مشکلی وجود دارد، مسؤولان مستقیم و غیرمستقیم باید تلاش کنند؛ آن را برطرف نمایند؛ اما تعمیم دادن مشکل اصلاً درست نیست. گاهی می‌آیند، مثلاً در میزگرد در زمینه‌ی آموزش و پرورش یا کتاب یا غیره حرف می‌زنند که «بله؛ یادش به‌خیر! آن گذشته‌ها و قدیمها این‌طور بود». کدام قدیمها؟! به یک قدیم موهوم اشاره می‌کنند که آن‌طور بود و حالا این‌طور شده! چنین حرفهایی اصلاً قابل استدلال نیست. کدام قدیم؟! طوری حرف زده می‌شود که مخاطب تصوّر می‌کند ما هرچه از قدیم دور می‌شویم، به سمت خرابتر شدن حرکت می‌کنیم. همین، ناامیدی است. شما باید بعکس بگویید. واقعیّت هم بعکس است. زمانی که این فرهنگ غربی وارد شده بود و اعتماد و اطمینان بین مردم را از بین برده بود، می‌گفتند «بله؛ قدیمها مردم نسبت به هم اطمینان داشتند.» آن‌وقت این حرف درست هم بود؛ چون آن زمانها این ارتباطات و توسعه‌ی مبادلات و معاملات وجود نداشت و اطمینان بین مردم بیشتر بود؛ اما این بدان معنا نیست که ما هم امروز قدیم را بهتر بدانیم. قدیمِ ما کِی است، مثلاً چهل سال

پیش است که مردم در گنداب فساد اخلاقی غرق بودند. آیا آن‌وقت مردم وضع خوبی داشتند؟ وضع معاملات مردم خیلی خوب بود؟ دزدی نبود؟ آن زمان به‌مراتب بدتر بود. پس حرکت و روند زندگی مردم را به سمت تاریکی و بن‌بست و یأس نشان دادن، خطاست. بایستی عکس این تحقّق پیدا کند و پیام صحیح عکسِ این است. مسأله‌ی خبر هم بسیار مهمّ است. خبر، نیاز است. البته وضع خبر خیلی بهتر از گذشته شده است؛ منتها هرچه بتوانید خبر را موثّق، بهنگام، فراگیر و دارای خصوصیّاتی که گفتیم، بکنید. گاهی پخش یک خبر ضعیف و کمتر موثّق، در مردم ایجاد یأس می‌کند. گاهی یک خبر واحد را دو گونه می‌شود داد: مثلاً خبر تجهیزات امریکایی یا تجهیزات اسرائیلی را می‌شود به‌گونه‌ای داد که مردم انگیزه پیدا کنند که با آن به مقابله برخیزند؛ همان خبر را می‌شود طوری داد که مردم احساس کنند که نمی‌شود دست از پا تکان داد و اصلاً هیچ حرکتی نمی‌شود کرد. پس نحوه‌ی دادن خبر باید امیدبخش باشد. البته خودِ خبر، مهم و حاوی نکات سودمند است. خوب؛ اگر بخواهیم که این مسائل انجام گیرد بایستی - همین‌طور که عرض کردم - یک برنامه‌ی بلندمدّت، یک راهبرد کلّی و یک استراتژیِ تدوین شده وجود داشته باشد تا شما بتوانید در هر برهه‌ای از زمان پیشرفت خودتان را با آن بسنجید. معمولاً برای سنجش، وضعیتها را کمّی می‌کنند. به‌نظر بنده اهمیت سنجش کیفی بیشتر است؛ منتها باید این را انسانهای امین و هوشمند و زیرک بسنجند. ببینیم در این خطّ مشی و راهبردی که برای خودمان معیّن کرده‌ایم که مثلاً راهبرد ده ساله است، چقدر پیش رفته‌ایم، یا چقدر عقبیم. به‌نظر من، همه‌ی این راهبردهای کمّی و کیفی را بایستی قابل تشخیص و قابل ارزیابی کرد. چند نکته‌ی کوتاه هم راجع به فیلمها و مجموعه‌های تلویزیونی عرض کنم. مجموعه‌ی یک فیلم یا یک زنجیره‌ی نمایشی بایستی پیامهای درست را القا کند. این‌هم با رسیدن به نصاب هنری امکانپذیر است. هنرمندی، هم در نوشتن داستان فیلم لازم است، هم در بازیها، هم در کارگردانی و هم در بقیه‌ی کارهای فنّی یک نمایش. بایستی در همه‌ی بخشها، آن حدّ نصاب هنری واقعاً رعایت و حفظ شود تا بتواند آن پیام را درست القا کند. این کاری خیلی مهمّ و البته دشوار است. یک درجه پایین‌تر از آن، محاوره‌ها یا به قول شما دیالوگهای فیلم است که خیلی مهمّ است. از اینها نباید غفلت کرد. گاهی یک محاوره‌ی درست و بجا در یک نقطه می‌تواند حقیقتی را که شما می‌خواهید با یک ساعت حرف زدن به ذهن مخاطب - بخصوص اگر جوان و نوجوان باشد - القا کنید، القا کند. از باب مثال عرض می‌کنم: حرف می‌زنند می‌گوید فلان کار را نکردم؛ جواب می‌شنود: «آقا! مگر نمازت است که دیر شود؟!» یک جمله‌ی «مگر نمازت است»، معلوم می‌کند که نماز را نمی‌شود تأخیر انداخت. یا با جمله‌ی «مگر وحی منزل است؟» معلوم می‌شود که وحی منزل غیرقابل تغییر است. این نکته‌های بجا را، هم در زمینه‌ی مسائل دینی می‌شود آورد، هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی و هم در زمینه‌ی فجایع رژیم طاغوت، که متأسفانه فیلمها و مجموعه‌های تولیدی ما در این زمینه خیلی خالی است و این حقیقتاً نقص بزرگی است. در طول این بیست و چند سال کارهایی شده، بنده هم آشنا هستم؛ اما آن‌قدر فجایع و زشتیها در زندگی اینها - طاغوتیان - هست که هرچه گفته شود، کم است و مردم ما باید بدانند. وقتی پهلویها سرِکار آمدند، یکی از همّتهای مهمّ خود را تخریب قاجاریه قرار دادند. قاجاریه خیلی بد بودند، اما نه به بدی پهلویها! آنها هم مستبد و وابسته و فاسد بودند، اما پهلویها به‌مراتب از آنها بدتر بودند. بین آنها هم باکفایت و بی‌کفایت بود، بین اینها هم باکفایت و بی‌کفایت بود؛ یعنی نمی‌شود مقایسه کرد. یقیناً خیلی از کارهایی که آنها در گذشته کرده بودند، از کارهایی که اینها کرده بودند یا نسبت به زمان بهتر بود و یا در همان حدها بود. اما اینها سالهای متمادی وقت صرف کردند برای این‌که آنها را به‌کلّی ضایع کنند و خودشان را حق جلوه دهند. ما یک رژیم بی‌کفایت، فاسد، وابسته، بی‌دین، سوءاستفاده‌چی و خودخواه و دارای دیگر ممیّزات زشت را برکنار کرده‌ایم؛ ولی به مردم معرفی نمی‌کنیم که اینها چه‌کار کردند. بی‌کفایتی آنها یک کتاب است. وابستگی آنها یک کتاب است. فسادهای اخلاقی و شهوانیشان یک کتاب است. فسادهای اقتصادیشان یک کتاب است. هر کدام از این بخشها یک فصل مشبعی است. خوب؛ اینها باید به نسل جوان داده شود تا آنها دیگر جرأت نکنند نقاط منفی و تاریک خودشان را پنهان سازند و یک تاریخ مجهول و غلط را خلق نمایند و به ذهن جوانِ ناآشنای ما منتقل کنند. یکی از کارهایی که

باید بشود، این است. این مثلاً در دیالوگها می‌تواند بگنجد. گاهی این را می‌توان در یک جمله‌ی کوتاه گنجاند. از جمله‌ی مواردی که شما باید از نویسنده یا کارگردان یا تهیه‌کننده بخواهید، یکی همین است که این محاوره‌ها، جهت‌دار و معنادار باشد. از آنها بخواهید که بعضی از محاورات بد، القاءکننده‌ی مفاهیم نادرست و عادات و اخلاق بد را به‌کلّی حذف کنند. در این چیزها اصلاً رودربایستی نکنید. هیچ منافاتی ندارد. همین طنزها و تفریحها و فکاهیأت تلویزیونی که منتشر می‌کنید، هر چقدر از محاورات پایین و عادات نادرست دور باشد، بهتر است. البته من روی طنز، قدری تردید می‌کنم؛ چون بعضی واقعاً طنز است، بعضی طنز نیست و فقط فکاهی است. فکاهی با طنز فرق دارد. بعضی واقعاً آن ظرفیت طنزی را ندارد و فقط فکاهی است. بعضی هم واقعاً طنز است و در بطن خود یک معنای جدّیِ خوبی دارد؛ کمااین‌که گاهی این محاوره‌ها نقش خیلی مهمی ایفا می‌کنند. مطلب دیگر این‌که گاهی در فیلمها نقشهای استطرادی یا حاشیه‌ای تأثیرات خیلی زیادی می‌بخشد و مثلاً در یک مجموعه‌ی تلویزیونی، یک زنِ دارای شخصیّتِ جذّاب و مثبت، حجاب خود را رعایت می‌کند و مراقب حجاب خود است. این یک نقش فرعی و حاشیه‌ای است؛ اما خیلی تأثیر می‌گذارد. یا یک شخصیّت جذّاب در فیلم در جای حسّاسی می‌رود نمازش را بخواند. بنده نمی‌گویم حتماً نماز، رکوع و سجود نشان داده شود. گاهی نقشهای تصنّعی نشان داده می‌شود که نماز می‌گزارد و «سبحان ربی‌الاعلی را غلط می‌خواند؛ بلد نیست و درست نمی‌خواند. بنده اینها را نمی‌گویم؛ اما همین‌قدر معلوم می‌شود که می‌رود نماز بخواند و آستینش را بالا می‌زند که برود وضو بگیرد. چنین نقشهای استطرادی و حاشیه‌ای گاهی در نوجوان و جوان یک عالم تأثیر می‌گذارد. از این قبیل هزاران مورد هست. حالا وقت نیست و شما هم احتیاج ندارید که مثالهای زیادی بزنم. پس به این نقشهای استطرادی، بخصوص در زمینه‌ی دین توجّه داشته باشید. در فیلمهای ما، کأنّه یک سکولاریزمِ عملی و نوعی دین‌زدایی وجود دارد! بعضی فیلمهای تولید(۲۱۴) شما، باز کمی بهتر است و فیلمهای تولید جاهای دیگر از این جهت بدتر هم هست؛ یعنی کأنّه نوعی دین‌زدایی از صحنه‌ی زندگی و عمل وجود دارد و دین وجود ندارد! البته بعضی از سریالها و فیلمها خوب است؛ اما بعضی هم این اشکال را دارند. مسأله‌ی زن و ارتباط زن و مرد هم مهمّ است. اوّلاً به نظر من، نقش زن هرچه برجسته شود، خیلی بهتر است. زنهای ما مظلومند. من راجع به زن حرفهای زیاد و بحثهای فراوانی دارم. مسأله‌ی زن واقعاً مسأله‌ی مهمّی است. یک عدّه توجّه نمی‌کنند و به‌عنوان یک مسأله‌ی نمایشی که حالا ـ مد روز است، حرف می‌زنند. خوب؛ گرایشهای فمینیستی و گرایش خاص غربیِ در مورد زن هم که به‌جای خود محفوظ است؛ اما اصل نقش زن در خانواده، در اجتماع؛ ارزش و اهمیت زن و اموری از این قبیل، چیزهایی است که ما حقیقتاً به آنها کم پرداخته‌ایم و از این کم پرداختن خسارت هم می‌بینیم. خودِ این یک مسأله است؛ اما مسأله‌ی ارتباط زن و مرد هم مسأله‌ی مهمّی است. بین زن و مرد یک حجاب گذاشته شده است: با هم حرف می‌زنند، معامله می‌کنند، دعوا می‌کنند، دوستی می‌کنند؛ اما با یک حجاب و حفاظ. این در اسلام هست و بایستی رعایت شود. ارتباط زن و مرد را در این مکالمات و محاورات بایستی رعایت کرد. گاهی ارتباط زن و مرد در بعضی از صحنه‌ها طوری نزدیک و خودمانی است که آدمی که پای تلویزیون نشسته واقعاً خجالت می‌کشد؛ ما که پیرمردیم، درعین‌حال خجالت می‌کشیم! هر چه بتوانید، اینها را مراعات کنید. ظاهرسازی هم لازم نیست. ما مثل آن آدمهایی هستیم که پای استخر می‌ایستادند، بعضیها که از آن بالای دایپ، شیرجه می‌زدند، ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند پای فلانی کج شده یا دستش این‌طور شد! همه‌اش به شیرجه‌ی افراد ایراد می‌گرفتند. می‌گفتیم که خودت شیرجه بزن، می‌گفت من که شیرجه بلد نیستم! حالا این نقلِ ماست. خود ما این کارها را بلد نیستیم؛ اما وقتی نگاه می‌کنیم، می‌فهمیم که پایش کج شد؛ چون بالاخره در حال شیرجه نباید مثلاً پابرگردد. آدم فکر می‌کند که بعضی از این چیزها را می‌شود درست انجام داد. خداوند شما را موفّق و مؤیّد بدارد تا بتوانید این کار بزرگ را هرچه بهتر و قویتر به انجام برسانید و وظایف خودتان را انجام دهید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم آذربایجان شرقی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم آذربایجان شرقی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض می‌کنم و تشکّر می‌کنم از این‌که در این ایّام نورانی، رنج سفر در این راه طولانی را بر خود هموار و حسینیّه و فضای کار ما را معطّر و منوّر کردید. این حرکت مردم عزیز و هوشیار تبریز - یعنی زنده نگه‌داشتن نام و یاد بیست‌ونهم بهمن - حقّاً و انصافاً یک حرکت آگاهانه و ناشی از بیداری است. سیاستهای اقتدارطلب جهانی، همه سعی خود را متمرکز کرده که یادگارهای انقلاب و نشانه‌های غیرت دینی و غیرت ملی مردم را زیر آواری از جنجالهای تبلیغاتی خود پنهان کند و از یادها ببرد. اما دلهای بیدار و جانهای آگاه و هوشیار، درست نقطه مقابل آن سیاست شیطانی عمل می‌کنند؛ یعنی چیزهایی را که پرچم عزّت و افتخار این ملت است، بر سرِ دست نگه می‌دارند. بیست‌ونهم بهمن از این قبیل است و شما با این حرکت خود - آمدن این راه طولانی و اجتماع در این‌جا - این نام و یاد را زنده نگه می‌دارید. این حقیقتاً بیداری است. بنده خطاب به شما عزیزانی که در این‌جا هستید و خطاب به مردم تبریز و آذربایجان عرض می‌کنم: آذربایجان! اویاخسان انقلابا دایاخسان این بیداری خیلی ارزش دارد و همین بیداری بود که حادثه بیست‌ونهم بهمن را در سال ۱۳۵۶ به‌وجود آورد. مردم شجاع تبریز و مبارزان حقیقی و راستین، چهلم شهدای قم را چنان بر سر دست گرفتند که در حقیقت انقلاب را به حرکت درآورد. این عمل، هوشیاری می‌خواست. رژیم طاغوت خیال می‌کرد که با سرکوب قیام مردم قم در نوزدهم دیِ آن سال، مسأله تمام شد. اما تبریزیها نگذاشتند و چهلم شهدای قم و آن حرکت عظیم را در بیست‌ونهم بهمن در سطح کشور به‌وجود آوردند و آن توفان را به راه انداختند. این هوشیاری است. هم هوشیاری است، هم غیرت دینی و ملی و هم ایثارگری و فداکاری. مجموعه این صفات و خصایل، مردم تبریز و آذربایجان را ممتاز کرده است. قبل از انقلاب، در حوادث مشروطه و در حوادث قبل از مشروطه هم همین‌طور بود. در حادثه تحریم تنباکو و مبارزه با کمپانی انگلیسی و سلطه اقتصادی انگلیس بر ایران، یکی از محورهای مبارزه، تبریز و مرحوم «حاج میرزا جواد مجتهد» عالم بزرگ تبریز بود. مگر این سوابق فراموش شدنی است؟! بعد از انقلاب هم که فتنه‌ها شروع شد و در هر نقطه از کشور فتنه ایجاد کردند، امید زیادی به تبریز و آذربایجان داشتند که در آن‌جا فتنه‌گری آنها به نتیجه برسد؛ اما جواب این فتنه‌ها را خودِ مردم تبریز و آذربایجان دادند. نشاستی ند أ؛ نكمم .تسین وهایه و لاجنج اب هارمه هشیمه داسف اب هزرابم هتبلاـ .دنکك ادیپ همادا هك دراد شزرا ینامز عورش نكیلد؛مریگیمن مك تسد ار نآ و میناد‌یم ردق زین ار عورش ام .تسا راك عورش طقف ،هتفرگ ماجنا هك هچنآ نكیلو ؛دوب یاضقذبیقعت هنیمز رد هّییاضق هوق راك و یریگشیپ هنیمز رد تلود راك .دنداد ماجنا یبوخ یاهشلات یلام و یداصتقا داسف ابذّ هاگ و دوش لاجنج یدراوم رد تساح .دنكك ادیپ همادا یتلود یاهاگتسد رد یداصتقا و یلام داسف ندرك نكهشیر و لاغتشا یارب هزرابم مه لاسما دیابدنیاربانب .دننک سح ار نآ راثآ و دنیشنب ام زیزع مدرم ماك رد نآ ینیریش هك دشاب یروط هّنقم و هّییاضق ،هّیرجم یاوق ردژمرتحم نلاوؤسم لمع و راك .ددنوپیب هزرابم نیا هب دیاب مه هّنقم هوق .دوب لمع و راك رظتنم دیاب ؛دوب تاغیلبت و لاجنجزّوق هس رد نلاوؤسم همه هك تسا نیا ،مزروی‌م دیكأت نآ هب و منكی‌م هفاضا لاسما هك یاهتکنخ ویژه این کارها باید بیشتر در خدمت قشرهای مستضعف و محروم و محتاج جامعه صورت گیرد. این اقدامات باید مدبّرانه و با برنامه‌ریزی انجام شود و گزارش آن نیز به مردم ارائه گردد. مسؤولان باید مردم را در قبال یک گزارش درست و متقن، مختار به قضاوت کنند تا مردم بتوانند کارآمدیِ نظام را به چشم ببینند و نسبت به آن قضاوت نمایند. نهضت خدمت‌رسانی به مردم یک مبارزه بزرگ و سنگین است؛ زیرا خدمت رساندن به عموم مردم با منافع بعضی گروههای خاص تضاد پیدا می‌کند و این‌جاست که باید با مبارزه و همّت و عزم راسخ وارد میدان شد. خطاب من به همه مسؤولان سه قوّه، کارگزاران کشور و گروههای سیاسی است؛ این امر را رقابت اصلی بدانید. امروز در کشور، رقابت مشروع و مقبول از نظر مردم و ما، فقط رقابت برای خدمت کردن به مردم است. رقابتهای سیاسی که اغلب بر سر موضوعات پوچ صورت می‌گیرد، در

موارد بسیاری به دعواها و جنجالهای مضر منجر می‌شود و رقابتی نیست که ما آن را برای کشور و ملت بپذیریم و بپسندیم. همچنین در اسلام برای قبضه کردن قدرت، رقابتی وجود ندارد. این را از آن جهت می گویم که عدّه‌ای تنها برای کسب قدرت سیاسی تلاش می کنند و به رقابت مشغولند. بنابراین رقابت صحیح، مشروع و مقبول، رقابت در خدمت‌رسانی به مردم است. همه باید نهضت خدمت‌رسانی به مردم را جدّی بگیرند. مردم این امر را مطالبه کنند و مسؤولان به برنامه‌ریزی آن بپردازند. مجریان برنامه‌ها را به اجرا درآورند و کارآمدی نظام را که دشمن با بیشترین تلاش در صدد انکار آن است، عیناً و به‌طور ملموس به مردم ثابت کنند. ما امسال سال نو را در حالی آغاز می کنیم که متأسّفانه یک جنگ خانمانسوز، ظالمانه و مبتنی بر قلدری در جریان است. متأسّفانه امریکا و پشت سرِ او بعضی از کشورهای دیگر از جمله انگلیس، به تبع انگیزه‌های شیطانی، حرکتی را آغاز کرده‌اند که اگرچه شروعش با آنها بوده است؛ معلوم نیست که ختم آن به دست و اختیار آنها باشد؛ مگر آن‌که هرچه سریعتر خود را از معرکه عقب بکشند و به این فاجعه انسانی پایان دهند. در پنجاه سال گذشته، این اوّلین باری نیست که امریکا جنگی را آغاز یا ملتی را دچار دردسرِ بزرگِ خونریزی و جنگ می کند. اوّلین بار نیست که امریکاییها می‌خواهند به زور کشوری را اشغال کنند. ما قبلاً قضایای دیگری را در شرق آسیا، آفریقا و امریکای لاتین از دولت ایالت متّحده امریکا مشاهده کرده‌ایم و جالب است که در همه این موارد اگرچه در کوتاه‌مدّت پیروزیهایی نصیب امریکا شده است، در درازمدّت از دست ملتها تودهنی سختی خورده است. حکومتی که امریکا در ویتنام - ویتنام جنوبی آن روز - از آن دفاع می کرد اکنون کجاست؟ «پینوشه» را که در شیلی بر روی کار آورد کجاست؟ گروههای غیرقانونی که با پول امریکا یا با پول نفت عُمّال امریکا در افغانستان و مناطق دیگر آمده بودند، در چه وضعی‌اند و کجا هستند؟ امریکا در همه این موارد، به‌ویژه وقتی با فاجعه‌آفرینی در آفریقا حاضر شد، بالاخره ناچار گردید با خزی و ذلّت و سرافکندگی آن کشورها را ترک کند. در هیچ‌یک از این قضایا امریکا موفّق نبوده است؛ در این قضیه هم همین‌طور خواهد شد. جنگی که امروز امریکا و انگلیس به راه انداخته‌اند، در معارضه قطعی با افکار عمومی مردم جهان قرار دارد. همه صاحب‌نظران دنیا و افکار عمومی مردم جهان، این جنگ و برپاکنندگان آن را محکوم کرده‌اند. جنگ‌افروزان که ادّعا می کنند برای آرای انسانها ارزش قائلند، بدون اعتنا به این افکار عمومی کار خود را انجام می‌دهند. هدف آنها اشغال عراق، سلطه بر منطقه خاورمیانه، گنجینه گرانقیمت نفت عراق و منطقه و حمایت و حراست از موجودیت دولت نامشروع صهیونیستی است. در چنین شرایطی ما برای مردم عراق دعا می کنیم. این به معنای دفاع از دیکتاتور عراق و رژیم بعثی آن نیست. ما بهتر از هر کسی آنها را می‌شناسیم و موشکها و مواد شیمیایی آنها را با پوست و گوشت و جان و جوانان خود حس و لمس کردیم. جنگ‌افروزان امریکایی و انگلیسی، خود «صدّام‌حسین» را به تجهیزات مرگبار مجهّز کردند و امروز یکی‌یکیِ این تجهیزات را از او بازخواست می کنند و خود را بی‌طرف و مدّعی به حساب می‌آورند. بنابراین دفاع ما از ملت عراق است. تنها ملت عراق حق تغییر سرنوشت و آینده خود را دارد و این حق در اختیار هیچ دولت و سازمان دیگری، حتی سازمان ملل نیست. ملت کهن و باستانی عراق که دارای تمدّنی عمیق و عریق و شخصیتها و انسانهایی برجسته است، باید سرنوشت خود را معین کند. مردم عراق با دادن رأی و در نظر گرفتن مجموع آرا، می توانند آینده عراق و حکومت آن را معیّن کنند. ما این جنگ را محکوم می کنیم و دلسوزی و جانبداری خود را از مردم عراق اعلام می‌نماییم و اعتقاد داریم که این جنگ باید هرچه سریعتر متوقّف شود. اگر مهاجمین این جنگ را متوقّف نکنند، بلاشک به زیان آنها تمام خواهد شد و ضربه آن به خود آنها برمی گردد. به ملت عزیز خودمان عرض می کنم: این امریکاست! این چهره بی‌نقاب امریکاست! آن‌جایی که لازم بداند و منافع ملی‌اش را، ولو به‌صورت نامشروع و غیرقانونی تعریف کند، به خود اجازه می‌دهد که به یک ملت و کشور حمله کند. به تازگی به ما اطّلاع دادند که در شهر بصره آتشبازی زیادی مرتکب شده‌اند. در بغداد هم فجایع فراوانی به‌راه انداختند. این چهره بی‌نقاب استکبار جهانی است. معنای واژه «استکبار» که انقلاب اسلامی آن را در شمار واژگان سیاسی دنیا وارد کرد، این است؛ یعنی دولتی با تکیه به سلاح و زور، به منافع ملی دیگران تجاوز کند و اسم آن را

مطالبه منافع ملی یا دفاع از حقوق مردم و یا از این‌گونه شعارهای دروغین و خدعه‌آمیز بگذارد. ملت ایران بایستی همان‌طور که تا کنون آگاه بوده، آگاهتر باشد؛ امریکا، انگلیس و استکبار را درست بشناسد و خود را برای مقابله‌های احتمالی - نه فقط در زمینه نظامی - در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آماده کند. پیام من به جوانان کشورمان که بیش از هفتاد درصد از ملت ما و سنین پانزده تا سی و پنج سال را تشکیل می‌دهند این است که همّت کنید و عزم و اراده خود را تقویت نمایید. در میدانهای گوناگون، شجاعانه خود را مهیّا کنید و آماده باشید. ممکن است ما هرگز جنگ نظامی نداشته باشیم؛ اما یقیناً جنگ سیاسی، اقتصادی و به‌ویژه فرهنگی خواهیم داشت. در این‌جا من مجدّداً به مسؤولین توصیه می‌کنم که حسابها را طوری تنظیم و برنامه‌ها را طوری تدبیر کنند که جوانان کشور ما مزه شیرین مبارزه با فساد و تلاش برای خدمت‌رسانی را بچشند و احساس کنند .دعا می‌کنم که خدای متعال به مسؤولین این توفیق را بدهد و به ملت عزیز ما سرافرازی، کامیابی ، سعادت و عزت عطا فرماید و توجّهات حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه و دعای مستجاب آن حضرت را شامل حال ملت عزیز ما قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مردم زاهدان در استادیوم آزادی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مردم زاهدان در استادیوم آزادی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا النبیّ الاعظم والرسول المکرّم سیّدنا المصطفی محمّد و علی آله الطّیّبین الطاهرین المنتجبین. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته بعد از اشتیاقی طولانی، امروز به فضل پروردگار توفیق پیدا کردم که بار دیگر در جمع شما مردم عزیز و با محبّت و وفادار استان سیستان و بلوچستان حاضر شوم. این استان برای شخص من، استان خاطره‌هاست. به گذشته ذهنِ خود که مراجعه می‌کنم، یادگارهای ذهنی فراوان از این استان به‌صورت پی‌درپی در طول سالیان، موجود است. اگرچه این خاطره‌ها برخی ناهنجاریها و تلخیها را دارد؛ اما شیرینی آنها بیشتر است. در دوران رژیم طاغوت، تبعید تلخ بود، اما آشنایی با مردم عزیز این استان بسیار شیرین بود. در سالهای قبل از انقلاب، یعنی سال پنجاه‌وشش و پنجاه‌وهفت که به توفیقِ جبری در این استان اقامت داشتم، گنجینه‌ای از زیباییها و خاطره‌های شیرین در ذهن من انباشته شد. سالها قبل از آن هم مردم عزیز و مؤمن همین شهر زاهدان از زبان من حقایقی را درباره نهضتِ تازه آغاز شده اسلامی شنیدند. در سال ۱۳۴۲ در همین شهر زاهدان دلهای گرم و بامحبّتِ مردم این جرأت و امید را به من بخشید که بتوانم درباره حسّاسترین مسائلِ آن روز با آنها حرف بزنم. البته عکس‌العمل رژیم جبّار طاغوت سخت بود. مأموران در همین فرودگاهی که امروز وارد زاهدان شدم، مرا به هواپیما سوار و به قزل‌قلعه تهران منتقل کردند. ممکن است این خاطره به نظر تلخ بیاید؛ اما به شما صادقانه عرض کنم این یکی از شیرین‌ترین خاطره‌های زندگی من در دوران مبارزات طولانی با طاغوت است؛ زیرا من آن روز زاهدان و مردم آن را کشف کردم و از مرد و زن، سیستانی و بلوچ، یزدی و بیرجندی و کرمانی و سایر اقوامی که در این استان هستند، محبّتها دیدم و آنها را شناختم. در سال ۱۳۵۶ که بار دیگر در حال تبعید به زاهدان و از آن‌جا به ایرانشهر آمدم، این آشنایی به من کمک کرد تا بتوانم به اعماق دل پُرمحبّت و گرم مردم این استان راه پیدا کنم. محرومیتهایی که در این استان دیدم، یک انگیزه قوی و آرزوی بزرگ در من به‌وجود آورد و آن این‌که باید به این استانِ با این همه استعداد و به این مردمِ با این همه صفا کمک کرد تا بتوانند زندگی سعادتمند و لایق شأن خود را در پیش گیرند. لذا بعد از پیروزی انقلاب، اوّلین حکمِ مأموریتی که امام رضوان‌اللَّه‌علیه صادر کردند، حکمی به این بنده حقیر برای سفر به استان سیستان و بلوچستان بود. من آمدم و مناطق گوناگون این استان را از نزدیک دیدم و انقلاب وظیفه خود را در قبال این استان حس کرد. از جنوبی‌ترین نقاط استان، از منطقه چابهار و نیکشهر و نِبت و قَنّوج و اِسپَکه و غیره تا مناطق شرقی این استان، منطقه سراوان و جالق و سرباز و از مناطق شمالی این استان، منطقه زابل و دریاچه هامون تا غرب این استان، منطقه بَزمان و دَلگان و چاه‌هاشم و جازموریان

و غیره خبرها گرفتم، با مردم این مناطق نشستم، داخل کپرها رفتم و با دردها و رنجهای اینها که در دوران رژیم طاغوت بر روی هم انباشته و متراکم شده بود، آشنا شدم. انقلاب خود را در قبال سیستان و بلوچستان موظّف دید و کار از روزهای اوّل شروع شد. جهاد سازندگی و اجتماعات و جمعیتهای مردمیِ خودجوش در این مناطق مشغول کار شدند. جوانان امروزِ زاهدان و ایرانشهر و چابهار و زابل نمی‌دانند که گذشته این استان چگونه بود. اگر گذشته وحشتناکِ زندگی در این استان تصویر شود، معلوم می‌شود که نظام اسلامی در این منطقه چه خدمات بزرگ و گرانبهایی انجام داده است. اما آن حقیقتی که از یاد من نمی‌رود و امیدوارم یکایک مسؤولان همیشه آن را به یاد داشته باشند، این است که این استان چندین برابر آنچه که به آن خدمت شده، نیازمند خدمت است. محرومیتهایی که بر اثر تسلّط طولانی پادشاهان جبّار و بی‌فکر و بی‌کفایت بر مردم این استان تحمیل شده است، باید در طول مدّت برطرف شود. بخصوص پنج سال خشکسالی پی‌درپی در این استان، مشکلات را مضاعف کرده است. مسؤولان دولت جمهوری اسلامی یک فهرست طولانی از کارهایی که باید در این استان انجام گیرد، بر روی کاغذ آوردند، تصویب نمودند و مسؤولیتها را بین وزرا تقسیم کردند. من دیشب تا پاسی از شب با وزرا نشستم، از یکایک آنها سؤال کردم: از وظایفی که بر عهده آنهاست، این‌که چقدر انجام گرفته و برنامه برای آینده چیست. این انگیزه و همّتی که امروز ما را نسبت به مسائل مردم این استان حسّاس می‌کند، به فضل پروردگار خواهد توانست گامهای بسیار بلندی را برای عمران و آبادانی و امنیت و پیشرفت فرهنگی این استان بردارد. شکّی نیست که خدمت زیادی شده است؛ اما شکّی هم نیست که محرومیت هنوز خیلی زیاد است. در این استان زمینه‌های عمران و پیشرفت فراوان است. این استان از لحاظ وضع هوا - که برای کشاورزی بسیار مساعد است - از لحاظ معدن، از لحاظ آبزیان و شیلات، از لحاظ مسیر ترانزیت تجاری، از لحاظ مردم با استعداد و از لحاظ داشتن مرزهای طولانی، استان حسّاسی است. مرز آبی و خاکی این استان، هزار و پانصد کیلومتر است. مسائل این استان در دل خود تهدیدهایی دارد که می‌شود آنها را به فرصتها تبدیل کرد و از فرصتها استفاده نمود تا تهدیدها را برطرف کرد. در این استان، مسأله امنیت یک مسأله اساسی است. همسایگی با دو کشور و در مسیر قاچاق اجناس خطرناک و مواد مخدّر و غیره قرار گرفتن، برای این استان یک وسیله ناامنی است. یکی از وظایف حتمی مسؤولان، برخورد با این پدیده است. قاچاق مواد مخدّر یعنی سوداگری مرگ، سوداگری بیماری، سوداگریِ از کار افتادگی انسانها و نابود کردن نسل جوان. هیچ مجوّز شرعی برای چنین کار جنایتکارانه‌ای وجود ندارد. همه قشرهای مردم عزیز این استان باید در قبال مسأله قاچاق مواد مخدّر حسّاس باشند. البته خطر قاچاق منحصر به قاچاق مواد مخدّر نیست؛ چرا که در کنار آن، اشرار و سوءاستفاده‌چیان و فرصت‌طلبان بی‌انصاف و بی‌رحم قرار دارند. قاچاقچیان کلان هم عامل تهدیدند؛ زیرا تجارت و داد و ستد سالم کشور را تهدید می‌کنند. دولت و مسؤولان خود را در قبال این مسائل موظّف می‌دانند، مردم هم باید کمک کنند. آحاد مردم عزیز این استان باید وظیفه همکاری نکردن با اشرار و قاچاقچیان را همیشه به کسانی که به این نکته توجّه ندارند، گوشزد کنند. راه صحیح و سالم بازرگانی - که مردم این استان دارای میل داد و ستد و بازرگانی‌اند - باید بر روی مردم باز شود. یکی از برجستگیهای مهم این استان، ایمان عمیق اسلامی مردم، چه سنّی و چه شیعه است. ایمان عمیق اسلامی، یکی از نقاط قوّت این مردم است. لذا نظام اسلامی که امروز پرچم عزّت اسلام را در دنیا به دست گرفته و قدرتمندانه با صدای بلند از اسلام و قرآن دفاع می‌کند، متّکی به حمایت این ایمانها و دلهاست. هرجا ایمان اسلامی هست، لشکریان جان‌برکف نظام اسلامی در آن‌جا هستند. امروز در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام که شما بروید، پرچم برافراشته‌ای که امام راحل عظیم‌الشّأنِ ما در دفاع از عزّت اسلامی بلند کرد، مایه افتخار و عزّت و هویّت محسوب می‌شود. مسلمان و کشور اسلامی در دنیا زیاد است؛ اما فرق است میان ملتهایی که نامشان مسلمان است و معتقد به اسلامند، درعین‌حال حاکمیت و قدرتمداری قدرتهای ضدّاسلامی را با گوشت و پوست خود در داخل کشورهایشان تجربه و حس می‌کنند، و ملتی که اسلام را به عنوان حاکم بر زندگی خود پذیرفته و پرچم حاکمیت قدرتمند اسلام را در دست گرفته، تحمیل هیچ حکومتی را قبول نمی‌کند، زیر بار هیچ قدرت فرامرزی و بین‌المللی

نمی‌رود و تهدید و تطمیع قدرتهایی که از بُن و بنیاد با اسلام مخالفند، آن ملت را از دفاع از اسلام باز نمی‌دارد. امروز جمهوری اسلامی مظهر چنین دولت و ملت ایران مظهر چنین ملتی است. دفاع از این ملت و دفاع از نظام قدرتمند اسلامی که اسلام را با عزت خود و با همان قدرت نبوی در دنیا بر سرِ دست می‌گیرد و به آن افتخار می‌کند، مال مردمان مؤمن است و شما مردم استان سیستان و بلوچستان از ایمان برخوردارید و اسلام را از بُن دندان و با همه وجود قبول دارید. البته باید مراقب باشید که دشمنان اسلام این همزیستی و برادری بین شیعه و سنّی را به هم نزنند. یکی از افتخارات ما این است که مردم ما در نقاطی که تفاوتهای مذهبی و قومی وجود دارد و امکان و زمینه اختلاف هست، از درگیری و اختلاف قومی و مذهبی پرهیز می‌کنند. دشمنان این را نمی‌پسندند. جنگ شیعه و سنّی برای دشمنان اسلام خیلی قیمت دارد. اختلاف و تفرقه میان امّت اسلامی موجب می‌شود که معنویت، طراوت، قدرت، شکوه و عظمت ائتلاف ملی شما را در هم بشکند و همان‌طور که قرآن فرموده است «و تذهب ریحکم(۱)». امروز بنده از گوشه و کنار عالم اطّلاع دارم. همان دستهای استعماری که در طول قرنهای گذشته سعی می‌کردند بین شیعه و سنّی اختلاف ایجاد کنند، امروز هم تلاش می‌کنند برای این‌که بین شیعیان و سنّیان، کینه و برادرکشی و اختلاف به‌وجود آورند. شما مردم هوشمند باید مراقب باشید. شاید یک عدّه خیال کنند که ایجاد اختلاف به نفع مذهب آنهاست، در حالی که اشتباه می‌کنند. هر کس دارای هر مذهبی است، به عقاید و ارزشهای خود احترام می‌گذارد و این حقّ اوست. اما این احترام گذاشتن نباید با اهانت به ارزشهای جمعیت دیگری همراه شود که در اعتقادات با آنها موارد اختلافی دارند. ما متّفقاً به یک اسلام، به یک کعبه، به یک پیغمبر، به یک نماز، به یک حج، به یک جهاد و به یک شریعت معتقدیم و عمل می‌کنیم. موارد اختلاف به‌مراتب کمتر از موارد وحدت و اتّفاق‌نظر است. دشمنان اسلام می‌خواهند بین شیعه و سنّی، نه فقط در نقاطی از ایران بلکه در همه دنیای اسلام، اختلاف بیندازند. من خبر دارم که تلاش می‌کنند. اتّفاق‌نظر برادران مسلمان و همراهی آنها با یکدیگر در دفاع از اسلام و نظام اسلامی به این ملت و به این کشور و نظام قدرت می‌دهد. تا امروز هم همین را ثابت کرده‌اید. در بین شهدای این استان، صدها شهید در زاهدان، صدها شهید در زابل، صدها شهید در ایرانشهر و در نقاط دیگر هم شیعه و هم سنّی هست و خون اینها در جبهه با یکدیگر مخلوط شد. چرا به جبهه رفتند، چرا جنگیدند و چرا از مرزهای ایرانِ عزیز دفاع کردند؟ چون ایران پرچم عزّت اسلام را در دست دارد و اسلامی است. امروز ایران عزیز مظهر اسلام است. هر کشور دیگری در دنیا این پرچم را بلند می‌کرد، ما در هر جای دنیا که بودیم به آن ملت و کشور احترام و تعظیم می‌کردیم. اما این پرچم را ایران اسلامی بلند کرد و این افتخار مال ملت ایران است. در همان وقتی که همه دستگاههای قدرت بین‌المللی علیه اسلام تلاش می‌کنند، این ملت با مجاهدت، وحدت کلمه و شجاعت مثال زدنی خود توانسته است نام اسلام را بلند کند. این را همه باید قدر بدانند. همه باید قدر ایران اسلامی و اسلام عزیزِ قدرتمند را بدانند. مسأله‌ای که امروز جزو مسائل همه ملتهای مسلمان است، حضور تجاوزکارانه قدرتهای فراملیتی و متجاوزان بین‌المللی در منطقه است. این یک ابتلای بزرگ برای ملتهای این منطقه است. دیروز به بهانه‌ای ملت افغانستان را زیر فشار قرار دادند و امروز به بهانه‌ای دیگر ملت عراق را به همان فشارها تهدید می‌کنند. پس این شعار ضدّ جنگ، شعار صلح دوستی، حقوق بشر و طرفداری از دمکراسی چه شد؟! آیا امروز دیگر مردم دنیا حق دارند قدرت مستکبر امریکا را یک قدرت دروغگو و مسؤولان امریکا را فاشیست و هیتلرهای این زمان بدانند؟! صریحاً می‌گویند منافع ما اقتضا می‌کند که به عراق حمله کنیم و به‌خاطر حفظ منافع خود حمله می‌کنیم. «هیتلر» هم همین حرف را می‌زد و می‌گفت که آلمان به فضای حیاتی احتیاج دارد، لذا به کشورهای پیرامون خود حمله می‌کند و حمله کرد. امروز همه مردم دنیا هیتلر را یک فاشیست، یک متجاوز و یک قلدر زورگو و بی‌منطق می‌دانند. من عرض می‌کنم که به فردا نمی‌رسد و همین امروز مردم دنیا مسؤولان امریکایی را فاشیست، قلدر و زورگو و متجاوز می‌دانند. دیدید در صدوشصت شهر دنیا تظاهرات شد و مردمِ خشمگین از رفتار امریکاییها به خیابانها آمدند! البته این اوّلِ کار است. اگر امریکاییها درگیر حمله به عراق شوند، مشکلات آنها را چنان احاطه خواهد کرد که آن نفع بلند مدّتی که از راه تسلّط بر خلیج فارس و عراق

برای خود فرض و تعریف کرده بودنـد، به تهدیـدهای جدّی علیه نظام امریکا تبدیل خواهد شد. امروز مثل دیروز نیست که ملتها در مقابـل قلـدریهای فراملیتی سـاکت بماننـد. امروز ملتهـا می‌ایسـتند. ملتهـا و دولتهای مسـلمان جز با تمسّک به اسـلام، وحـدت کلمه، احساس عزّت اسـلامی و شجاعت لازم نمی‌توانند این خطرهای بزرگ را از خود دفع کنند. راه ملت مسلمان ایران - راه ایستادگی و شجـاعت و قیـام مقتـدرانه و عـدم تسـلیم در مقابل زورگویی - تنها راهی است که در مقابل ملتهای اسـلامی قرار دارد، و این راه را اسلام به ما نشان داد. پروردگارا! تو را به‌خاطر نعمت بزرگ اسلام شکر می‌گوییم، و شما مردم عزیز این ایمان عمیق اسلامی را در خودتان قدر بدانید. عزیزان من! باید به اسلام عمل کنیم. عمل به اسلام فقط نماز و روزه نیست؛ نماز و روزه و حجّ و عبادت جزوی از اسـلام است. رحم و عدالت، رسیدگی به خواسـتهای عمومی مردم، خدمت به انسانها و مبارزه با شـر و انواع فساد هم جزو اسلام است. اتحاد کلمه مؤمنان در مقابل دشمنان قلدر اسلام هم جزو اسلام است. «الّذین امنوا یقاتلون فی سبیل اللّه والّذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطّاغوت فقاتلوا اولیاء الشّیطان(۲)». ما مردم خود را هرگز به جنگیدن دعوت نمی‌کنیم و هرگز به تعرّض و جنگ نسبت به هیـچ ملتی اقـدام نمی‌نمـاییم. امـا مردمِ خود را به حفـظ عزّت و شـرف اسـلامی و ایرانی، به رعـایت موازینی که اسـلام برای انسـان مسـلمان مقرّر کرده و به پیوندِ هرچه بیشتر دلهایشان با یکدیگر دعوت می‌کنیم. همه زن و مرد باید در صف واحد باشـند. زنهای ما هم به فضل الهی در دوره حاکمیت اسـلام مثل مردها در جبهه‌های دفاع از مقدّسات و ارزشـها ایسـتاده‌اند. این جوانانی که در جبهه جنگ یا در مبارزه با اشـرار و مفسـدان اجتماعی و اقتصادی به شـهادت رسـیدند، پرورش یافته همین دامنهای پاکنـد. البته در این‌جا بایـد عرض کنم در بعضـی از مناطق کشور ما از جمله در همین منطقه، نیاز هست به این‌که احترام، حرمت و کرامت زن بیشتر حفظ شود. زن بلوچ، زن مظلومی است: فرزنـد زیـاد، ازدواج تحمیلی، فرزنـد تحمیلی و عـدم فرصت برای بازیـافتن خود و هویّت خود از جمله چیزهـایی است که من در مـدت اقـامت در بلوچسـتان از نزدیک شاهـد بودم. مردهای بلوچ بایـد زنهای خود را بیشتر ملاحظه کننـد. زنهـای بلوچ همـان کسـانی هسـتند که این جوانـان رشـید را در دامـان پاکشـان پرورش دادنـد. زن بلوچ مثل مرد بلوچ و زن سیسـتانی مثـل مرد سیسـتانی دارای کرامت و شـجاعت و عزّت است و این عزّت بایـد حفـظ شود. آنچه که امروز برای مـا در منطقه سیسـتان و بلوچسـتان در درجه اوّل اهمیت قرار دارد، عمران آبـادی و پیشـرفت اقتصـادی بـا ایجـاد زیر بناهای لازم، با باز کردن راه تجارت سالم و جلوگیری از تجارتهای ناسالم، با مقابله با اشرار و مفسدان، با تأمین آب در حدّی که ممکن است، با ایجاد صنایع، با کشف و بـاروری و اسـتخراج معـادن - که این اسـتان معـادن خوبی هم دارد - و بـا توسـعه کشاورزی و دامـداری است. امروز نظام جمهوری اسـلامی این کارها را بر عهده خود قرار داده است. ان‌شاءاللّه با کمک مردم و با سرمایه‌گذاریهای دولتی و ملی این کارها باید بتدریج پیش برود. به نظر من، افق و آینده در سطح کشور و در این استان روشن است. امیدواریم که خدای متعال مسؤولان را توفیق دهـد. من تأکیـد و سـفارش زیـادی کرده‌ام؛ بـاز هم ان‌شاءاللّه از مسؤولان در اسـتان و تهران پیگیری خواهـد شـد که آنچه را وظیفه آنهاست، انجام دهند. امیدواریم خداوند متعال این توفیق را به همه مسؤولان بدهد که بتوانند وظایفشان را در این زمینه - که بسـیار هم مهمّ است - به انجام برساننـد. من از همه شـما مردم عزیز، از زنان و مردانی که در این‌جا اجتماع کردیـد و از عزیزانی که در طول مسـیر خیابانها با آن زحمت و تراکم، اسـتقبال و اظهار محبّت کردند، صـمیمانه تشـکّر می‌کنم. امیدواریم که خداوند متعال پشتیبان همه شما باشد و دعای حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه را شامل حال این استان و مردم آن گرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۸۲

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع مردم مشهد در حرم مقدس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع مردم مشهد در حرم مقدس -- ----۰۱/۰۱/۱۳۸۲ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الارضین. با سلام و درود به ساحت مقدس سلطان سریر ارتضاء، حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (علیه آلاف التّحیّة والثّناء)، به شما برادران و خواهران عزیز فرا رسیدن سال جدید را تبریک عرض می‌کنم و از همه ملت ایران از آن جهت که حرمت ماه محرم حسینی را در ایام سال جدید نگه داشته‌اند، تشکر می‌کنم. احترام عاشورای حسینی و محرم برای مردم ما یک فریضه و امر بزرگ و مهم به‌شمار می‌رود و مردم عزیز ما این موضوع را امسال و سال گذشته ثابت کردند. من امروز در این اجتماع عظیم که در خانه علی‌بن‌موسی‌الرضا (علیه‌السّلام) و در محضر آن بزرگوار تشکیل شده است، سه محور عمده را مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهم. یک محور درباره دو مطلب مهم است که در پیام نوروزی به آن دو اشاره کردم. محور دوم هم درباره موضوع بسیار حساس و خطیر حمله امریکا به عراق است، و محور سوم اشاره‌ای کوتاه به وظایفی‌ست که در این شرایط بر عهده مردم، مسئولین، دستگاه‌های مختلف و من و شماست. از این رهگذر کشور می‌تواند راه عزت و استقلال و منافع خود را با استحکام و قدرت طی کند. همان‌طور که گفتم محور اول، در مورد دو مطلب است که در پیام نوروزی نیز به آنها اشاره کردم. یکی این‌که اشتغال - یعنی مبارزه با بیکاری - و مبارزه با فساد اقتصادی و مالی، امسال هم باید از طرف مسئولین با جدیت و قدرت دنبال شود. دیگر این که همه سعی و همّت مسئولین کشور و مدیران بخشهای مختلف، خدمت محسوس و ملموس به مردم باشد. جوانهای عزیز و آحاد مردم کشورمان باید طعم شیرین خدمات دولتی را در کام خود حس کنند. در سالی که گذشت، در ادامه مبارزه با بیکاری و فساد مالی کارهای جدی و مهمّی انجام گرفت؛ من این موضوع را از نزدیک در عملکرد قوه مجریه و قضاییه شاهد بودم. طرحهای اشتغال با جدیت دنبال شد و حتّی خود من به درخواست رئیس‌جمهور محترم در جلساتی از شورای اشتغال و همچنین در جمع مسئولین مربوط به اشتغال شرکت کردم. این امر نشان می‌دهد که دولت و مسئولین نسبت به این موضوع جدّی هستند و همّ و غم بیشتری دارند و ان‌شاءاللَّه کارها به نحو مطلوبی پیش می‌رود. گزارشی که آقای رئیس‌جمهور محترم به من ارائه داد حاکی از آن است که تعداد مشاغل ایجاد شده در کشور در سال ۸۱، صدهزار مورد بیش از متقاضیان شغل و بازار کار است. این آمار خوبی است و جدیت مسئولین در این کار را نشان می‌دهد. اگر این کار با همین جدیت دنبال شود، امید آن می‌رود که مسئله مهم اشتغال در کشور، به دست مدیران آن حل شود. این امر، مسئله‌ای بسیار اساسی و کلیدی است. بیکاری منشأ مفاسد بزرگ دیگری‌ست. بعلاوه این‌که بیکاری جوانها و خانواده‌های ما با توسعه و پیشرفت عمومی کشور تضاد جدی خواهد داشت؛ لذا فعالیت برای ایجاد شغل و اشتغال باید به‌طور جدّی دنبال شود. در این رابطه مسئولین اجرایی به من قول داده‌اند که مشکلات را برطرف کنند و من هم موضوع را تعقیب و از آنها مطالبه خواهم کرد. در مورد مبارزه با فساد مالی و اقتصادی هم گزارشهای خوبی از طرف رئیس‌جمهور محترم و رئیس محترم قوه قضاییه به من ارائه شد. مبارزه با فساد، موضوعی اصلی و اساسی است. فساد اقتصادی در دستگاه‌های دولتی موجب می‌شود که سود همه تلاشهای انجام شده در راستای پیشرفت و تولید ثروت عمومی برای رفاه مردم، به جیب عده‌ای مفت‌خور و سوءاستفاده‌چی سرازیر شود؛ لذا مبارزه با فساد، جدی‌ست. متأسفانه بعضی از عناصر سیاسی و غیرسیاسی نه تنها با این حرکت همراهی نکردند بلکه بر آن برچسب یک تسویه حساب سیاسی و خصوصی زدند. این غلط، خلاف واقع و دروغ است. مبارزه با فساد مالی و اقتصادی جدی‌ست و ادامه دارد. البته من به مسئولین قوه قضاییه و مجریه سفارش کردم که جنجال به راه نیندازند؛ جنجال موجب گم شدن اصل مسئله می‌شود. باید با آن مبارزه کرد. این مبارزه در قوه مجریه به معنای پیشگیری و جلوگیری از رشد فساد مالی از طریق دهانه‌ها و دروازه‌های آن است در قوه قضاییه مبارزه به نحوی دیگر است و تعقیب مجرمین و فسادانگیزان و مجازات آنها را شامل می‌شود. این مبارزه برای مردم نقطه امید، اعتماد و اتکاست. اطلاعاتی که بنده از سراسر کشور دارم، نشان می‌دهد که مردم به این

مبارزه دل بسته‌اند و ادامه آن را خواهان‌اند؛ حق هم دارند. این امر باید در همه دستگاه‌ها جدی گرفته شود. ما به فضل پروردگار در دستگاه‌های دولتی و حکومتی فسادِ لانه‌کرده نداریم. بین دستگاهی که ممکن است کسانی در اجزاء آن سوءاستفاده کنند و فاسد باشند، و دستگاه‌هایی مثل رژیم طاغوت که بنیان آن بر فساد است، تفاوت است. در دستگاه طاغوت، فساد، سوءاستفاده، دنیاطلبی و حیف و میل اموال عمومی از ریشه و رأس یک سنت و رویه قطعی و عادت همیشگی بوده است. در نظام جمهوری اسلامی تعالیم و روش اسلام و امام راحل، جامعه را از چنین چیزی باز داشته است. عناصری سوءاستفاده‌چی همیشه در گوشه و کنار وجود داشته‌اند. کسانی هم در بیرون از دستگاه‌های دولتی، از امکانات آنها برای پُرکردن کیسه‌های خود سوءاستفاده می‌کنند. باید به‌طور جدی با آنها مبارزه شود. البته مبارزه با آنها کار دشواری‌ست؛ چون پول دارند و به تبلیغات می‌پردازند و شایعه‌پراکنی می‌کنند. دشمنان داخل و خارج کشور هم سعی می‌کنند از حرکت‌های اصلاحی در کشور جلوگیری کنند. اراده و همت و عزم جازم مسئولان می‌تواند همه این موانع را از سر راه بردارد و ان‌شاءاللّه این‌طور خواهد شد. البته این کارها بلند مدت است. به مردم عزیز عرض می‌کنم برای مبارزه با فساد، نباید منتظر جنجال بود و پیش‌داوری کرد. بایستی منتظر عمل و کار واقعی بود. امیدواریم مسئولان به توفیق و کمک الهی، با ادعیه حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) و با همت و عزم جازم خود با جدیت این راه را دنبال کنند. درباره مطلب دوم عرض کردم که همه مسئولین باید در خدمت به مردم از یکدیگر سبقت بگیرند و یک نهضت خدمت به مردم راه بیندازند. البته در اصل کار و وظیفه آنها خدمت به مردم است؛ اما گاهی انگیزه‌های گوناگون آنها را از کار اصلی باز می‌دارد و در ملاحظات و مسائل گوناگون می‌افتند. روحیه، افکار، ایمان، صفا، صداقت، آمادگی‌های این مردم مؤمن و استعداد فراوان و جوشان جوانهای ما انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسئولین تا نفس دارند باید به این مردم خدمت کنند. بایستی در بین مسئولین مسابقه خدمتگزاری و خدمت‌رسانی به مردم برقرار باشد. این مسابقه و رقابت درست است. رقابتهای سیاسی و جناحی و رقابت بر سر قدرت و تکالب در امر دنیا و امور دنیوی مردود است. رقابت، مسابقه و مبارزه‌ای درست است که در خدمت‌گذاری به مردم باشد. قرآن می‌فرماید: «سابقوا الی مغفرة من ربّکم»؛ این مسابقه به سمت مغفرت و رحمت الهی است. «واستبقوا الخیرات» برای کارهای نیک، مسابقه بگذارید. آن‌چه امروز درباره محور دوم یعنی موضوع حمله امریکا به عراق - که بسیار موضوع مهمی است - عرض می‌کنم این است که ملت عزیز ما بدانند این حمله ابعادی دارد و وسیع‌تر از عراق است. موضوع فقط حمله به عراق نیست. حمله به یک کشور - چه عراق و چه غیرعراق - از سوی قدرتی از راه دور و با بهانه‌های مصنوعی و ساختگی، به هر صورت غلط است. مردم و افکار عمومی دنیا هم این کار را محکوم کردند. الان در تلویزیونها، اجتماعات عظیم مردم را در شرق و غرب دنیا حتّی در خود امریکا مشاهده می‌کنید. اما موضوع برای دنیای اسلام، خطرناک‌تر است و ابعاد وسیع‌تری دارد. نباید به موضوع فقط این‌طور نگاه کرد که دولت و قدرتی با انگیزه‌های مختلف به کشوری حمله کرده است. البته امریکایی‌ها سعی می‌کنند مطلب را جور دیگری جلوه بدهند. آنها وانمود می‌کنند که هدفشان ساقط کردن صدام است. علت هم این است که صدام حسین سلاح کشتار جمعی دارد یا تروریسم را ترویج و تأیید می‌کند. آنها از ملت عراق می‌خواهند امریکایی‌ها را حمایت کنند. امریکایی‌ها این‌طور در دنیا وانمود می‌کنند؛ لیکن این فریب است؛ امروز خیلی‌ها در دنیا به این موضع واقف‌اند. مطلب اساسی این است که یک هیتلریسم جدید و بسیار خطرناک و وقیح در تاریخ ظهور کرده است. آنها درست مثل هیتلر در مقدمات جنگ جهانی دوم عمل می‌کنند. وقتی در آن زمان هیتلر حملات خود را به کشورهای همسایه خود در اروپا شروع کرد، کار خود را برای افکار عمومی جهان اینطور توجیه کرد که آلمان به فضای حیاتی احتیاج دارد؛ به این معنا که کشور آلمان برای ملت و رژیم آلمان کوچک است. آنها فضای وسیع‌تری احتیاج دارند تا بتوانند تنفس کنند و زنده بمانند. هیتلر مردم خود و همچنین افکار عمومی را این‌طور توجیه می‌کرد؛ یک توجیه مسخره و غلط. اکنون هم هم توجیه امریکایی‌هابرای حمله به عراق و قبل از آن به افغانستان این است که می‌خواهیم منافع ملی خود را تأمین و حفظ کنیم و تهدید را از خود برطرف نماییم. این هم توجیهی باب امروز است. حالا

کشور عراق کجا، امریکا کجا؟! چه تهدیدی می‌تواند برای آنها داشته باشد؟! یا منافع امریکا چه چیزی است که لازمه حفظ آنها مجوّز رژیم امریکا برای حمله علیه یک کشور و ملّت است؟ این سؤالها، بی‌پاسخ است. تعریف امریکایی‌ها از منافع ملی خود شبیه تعریف خان‌ها و گردن‌کلفتهای قدیم است که در بعضی از محلات و روستاها وجود داشتند. اگر دختری روستایی قالیچه‌ای قشنگ می‌بافت و چشم خان به آن می‌افتاد و از آن خوشش می‌آمد، پدر دختر باید قالیچه را تقدیمش می‌کرد. توجیه هم این بود که خان این قالیچه را لازم دارد. اگر در جایی یک شیء قیمتی دیده می‌شد و وجود داشت، می‌باید به خان تقدیمش می‌کردند. این فرهنگ خانی و قلدرمآبی است. شخص می‌گوید: چون من از چیزی که شما داری خوشم آمده و آن را می‌خواهم، باید مرده یا زنده، آن را به من بدهی. تعریف منافع امریکا به وسیله خود امریکایی‌ها چنین چیزی‌ست. آنها منافعی را برای خود تعریف می‌کنند. اگر این منافع در اختیار ملت و کشور دیگری باشد، از آنجا که امریکا زور و سلاح دارد، هرجور شده باید این منافع را برای خود تأمین کند. مهم نیست که ملت آن کشور و منطقه تا چه حد دچار مشکل و دردسر شوند، چقدر عقب‌ماندگی بر آنها تحمیل و چقدر زندگی آنها لگدمال شود. این مسائل برای امریکایی‌ها اهمیتی ندارد. این تعریف امریکا از منافع ملی است. این منطقه، یعنی منطقه عربی و بعد هم منطقه وسیع‌تر اسلامی، منطقه‌ای‌ست که امروز و فردا از لحاظ ماده ارزشمند نفت غنی‌ست. امریکایی‌ها به این نفت احتیاج دارند. فقط هم نفت نیست؛ منابع زیرزمینی بسیاری وجود دارد، منابع دریایی هم وجود دارد. در این منطقه برای کسی که مسلط به آن باشد، راه دسترسی به همه دنیا وجود دارد. و این منابع، چیزهایی‌ست که امریکا به آنها احتیاج دارد؛ مثل همان قالیچه زیبا و قیمتی که خان به آن احتیاج داشت. پس امریکا درنظر دارد که این منافع را تأمین کند. دیگر خواسته امریکا در این منطقه ، آن است که بازار مصرف آن را در اختیار گیرد. به هرحال باید تولیدات آنها به فروش برسد. این منطقه هم پُرجمعیت است و مردم آن باید تولیدات امریکا را مصرف کنند تا سرمایه‌داران امریکایی و صهیونیستی بتوانند جیبهای خود را پُر کنند و سود به دست بیاورند. این موضوع هم از اهداف مهم امریکایی‌ها در این منطقه به شمار می‌رود. برای دسترسی به این اهداف و حفظ آنها لازم است تا رژیمهایی در این منطقه به‌وجود بیاید که به‌طور کامل مطیع آنها باشند و سیاستهای آنها را قبول کنند. اگر گفتند نفت تولید کنید، این مقدار تولید کنید، به این قیمت بفروشید، این کالا را مصرف کنید، روابط سیاسی‌تان را با فلان رقیب امریکا قطع کنید و یا با فلان دوست امریکا رابطه برقرار کنید، این رژیم‌ها مطیع باشند و هرچه که امریکایی‌ها گفتند بشنوند و بپذیرند. بنابراین امریکایی‌ها برای اینکه سلطه خود را در این منطقه حفظ کنند، به رژیمهای کاملاً مطیع و دست نشانده و بدون مقاومت نیاز دارند. الآن در منطقه رژیمهایی که مطیع امریکا باشند، وجود دارند؛ اما امروز یک پدیده‌ی دیگر هم در دنیا به‌وجود آمده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. امروز دیگر رژیمهای مرتجع، موروثی و استبدادی حتّی اگر منافع امریکا را هم تأمین کنند به درد این کشور نمی‌خورند. آنها به رژیم‌های سرسپرده‌ای احتیاج دارند که ظاهر دموکراسی هم داشته باشند. خطر امریکا مخصوص عراق نیست. بسیاری از رژیمهای منطقه که با امریکا روابط خوبی دارند، از آن جایی که رژیمهایی مردم پسند و متکی به آراء مردم نیستند، در آینده مورد چالش امریکا قرار خواهند گرفت. امریکایی‌ها به رژیمی احتیاج دارند که مثل رژیم طاغوت پهلوی نباشند و مردم در مقابل آن قیام نکنند. رژیم پهلوی از رژیمهای مرتجع و دست‌نشانده امریکا بود که امریکایی‌ها به فکر اصلاحش نیفتادند و مردم قیام کرده و آن را سرنگون کردند و نظام اسلامی مورد علاقه خود را سر کار آوردند. اینها می‌ترسند همین مطلب در کشورهای عربی و اسلامی دیگر هم تکرار شود. این مطلب را تصریح کرده‌اند. یکی از سیاستمداران و استراتژیست‌های مؤثر امریکایی به تازگی گفته است که امروزه اگر در کشورهای عربی، دمکراسی زود هنگام برقرار شود و قدرت و اختیار رأی به مردم داده شود، رژیمهای اسلامی برسر کار می‌آیند. این مطلب را خود وی در مقابل مجلس سنای امریکا شهادت داد. با توجه به این مطلب، امریکایی‌ها باید رژیمهایی را بر سر کار بیاورند که ظاهر مردمی هم داشته و با آراء مردم سرکار آمده باشند. وقتی این هدف محقق شد برای این که مردم افرادی را انتخاب کنند و سرکار بیاورند که منافع امریکا را تأمین کند، به طرفند دیگری هم

احتیاج دارنـد. این طرفنـد چیست؟ ترویـج فرهنگ بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی نسبت به ارزشـها در میان مردم. آنها تلاش می‌کنند که مردم را بـا فرهنگ امریکایی بار بیاورنـد. در نتیجه مردم تحت تأثیر این فرهنگ به کسـی رأی می‌دهنـد که رژیم امریکا می‌پسندد. مجموع این اهـداف تلاش و فعالیت گسترده سیاسـی، فرهنگی، تبلیغاتی و در نهایت نظامی را در دسـتور کار امریکا قرار می‌دهد. و اکنون این تلاش و حرکت در عراق صورت گرفته است. صـدام حسـین بـا امریکـا همکاری داشت. اگر امریکا و همپیمانان وی در قضـیه جنگ با ایران به صـدام حسـین کمک نمی‌کردند، او نمی‌توانست هشت سال در مقابل ملت مبارز و مقاوم و جوانهای ما تاب بیـاورد. امریکایی‌ها با او همکاری کردنـد. حالا دیگر صـدام به درد آنها نمی‌خورد؛ چون می‌داننـد که صـدام دیکتاتور است و اگر سرکـار بمانـد امکـان دارد با قیام مردمی زایل و ساقط شود و آن وقت دیگر دست امریکا به هیـچ‌جا بنـد نخواهـد بود. در ایران این دگرگونی رخ داد و آنها منافع خود را از دست دادنـد. آنها خود بایـد صـدام را از سرکار بردارنـد تا بتوانند دیگری را بر روی کار بگذارنـد. مـاهیت حمله به عراق، در اینجـا معلوم می‌شود. جنگی که اکنون در عراق آغـاز شـده و جریان دارد، هنوز شـدت نگرفته است. بعـد از این، شـدت بیشتری خواهـد گرفت و این هنوز اول کار است. این جنگ یکی از کثیف‌ترین جنگهاست؛ چراکه هدف آن به هیچ‌وجه بویی از اهداف انسانی نبرده است. اگر امریکایی‌ها می‌گویند برای دمکراسـی می‌جنگیم، دروغ می‌گویند؛ آنها برای نفت و روی کار آوردن یک رژیم مطیع و تسـلیم خود می‌جنگنـد. آنها به قصـد تصـرف عراق و به قبضه گرفتن این کشور قدیمی، ملت کهن، منطقه حساس و منابع سـرشار و غنی آن می‌جنگنـد و می‌خواهنـد راحت و بی‌دردسـر آن را ببلعنـد. امروز اقتصاد امریکا متزلزل است. این موضوع مربوط به امروز نمی‌شود، بلکه چنـد سالی است که اقتصاد امریکا رو به تزلزل می‌رود. آنها به منابع حیاتی عراق احتیـاج دارنـد و می‌خواهنـد به هر قیمتی، با روش‌هایی که به آنها اشاره شـد، این منابع را از چنگ ملت عراق دربیاورنـد. این نقشه مخصوص عراق نیست. در درجه اول همه کشورهای عربی، حتّی آنها که امروز به امریکا کمک می‌کنند و فرودگاه‌ها و زمین و فضا و دیگر امکاناتشان در اختیار آنها گذاشـته‌اند، در آینـده نه چنـدان دور در معرض این چالش امریکایی قرار خواهنـد گرفت. این موضوع را به روشـنی خود تحلیلهـای امریکـایی به مـا می‌فهماننـد. مسـائلی را که من عرض می‌کنم، حرفهای ما نیست؛ حرفهایی است که از دهان خود امریکایی‌ها بیرون آمـده است و اهـداف و نیات شوم آنها را برای همه روشن کرده است. بنابراین در اهـداف امریکاییها در مرحله اوّل، کشورهای عربی و در مرحله دوم کشورهای اسـلامی قرار دارند. آیا در مقابل نقشه‌های آنان مانعی وجود دارد؟ بله؛ عمـده همین است. مانع اساسـی و عمـده‌ای که بر سرِ راه اهداف امریکا وجود دارد عبارت است از نهضت بیداری دنیای اسـلام. دنیای اسـلام در حال بیـدار شـدن است. شـما به تبلیغات دروغین رادیوهایی که به دست خودِ اسـتکبار و صهیونیسـتها امواج رادیویی پخش می‌کنند و دروغ به گوش مردم دنیا می‌رسانند، توجّه نکنید. واقعیتها این نیست. ادبیّات و فرهنگ انقلاب اسلامی در فضای عمومی زندگی ملتهای مسلمان و عرب به‌طور کامل رسوخ و نفوذ کرده و به خورد ذهنها و فکرها رفته است. در شرق کشور مـا، طالبـان توسط خودِ امریکاییها سازمانـدهی شـده بودنـد. آنها از لحاظ فکری، اعتقادات سـلفی داشـتند و با شـیعه، ایران، انقلاب اسـلامی و امام هم سـخت دشـمن بودند. ما این موضوع را می‌دانستیم و مشـهود بود و گزارشـهای فراوانی در مورد آن داشتیم. چند سال قبل در زمان ریاست‌جمهوری من، آن زمانکه وضع در افغانسـتان طور دیگری بود، یک شخصـیت عربِ متّصل به محافل بالای عربی، همین‌جا در آسـتان قـدس به من گفت: «تهدیـد بعـدی شـما از طرف افغانسـتان است. کسانی را از طرف افغانسـتان علیه شـما تحریـک می‌کننـد». نـتیجه آن شـد که طالبـان را خـودِ امریکاییهـا سازمانـدهی و تغـذیه کردنـد؛ موشـکهای پیشـرفته ضـدّهوایی در اختیارشان گذاشـتند و تا مـدّتها به حمایت از آنها می‌پرداختنـد. خود امریکاییها، «صـدّام حسـین» را تقویت و تجهیز کردنـد؛ اما این توطئه‌هـا به سـمت طرّاحـان توطئه کمـانه کرد و متوجّه خودِ آنهـا شـد. علّت چه بود؟ علّت این بود که فرهنـگ و ادبیّات انقلاب در دنیای اسـلام مفاهیمی را زنده کرد. درست است که سازماندهی و تأسـیس از طرف خود امریکاییها و دست‌نشانده‌های آنها بود؛ اما فرهنگ ضدّ اسـتکباری، ضدّیت با تسلّط دنیای کفر بر اسلام، ضدّیت با وابستگی سیاسی و اقتصادی بتدریج همه توطئه‌های آنها را

علیه خودشان تربیت کرد. این فرهنگها به وسیله انقلاب و با تعالیم امام راحل گسترش پیدا کرده است. کار به آن‌جا رسید که مجبور شدند افغانستان را اشغال کنند و هنوز هم نظامیهای امریکایی در افغانستانند. فرهنگ انقلاب اسلامی در دنیای اسلام به‌طور کامل رسوخ و نفوذ کرده است. دشمنان می‌دانند تا وقتی که دنیای اسلام و امّت اسلامی معتقد به اسلامند و فرهنگ قرآنی بر ذهن آنها حاکم است و اسلام ناب محمّدی - به تعبیر امام راحل - برای مردم هدف و آرمان است، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. لذا سعی کرده‌اند اسلام را در افکار عمومی دنیا خراب کنند. شاهد بودید که بعد از حادثه بیستِ شهریورِ نیویورک و ویران شدن آن دو برج، رئیس‌جمهور امریکا در صفحه تلویزیون ظاهر شد و در اوّلین اظهارات، بدون هیچ تحقیقی مسلمانان و اسلام را متّهم کرد تا موج نفرت و خشم افکار عمومی را متوجّه آنها کند. البته بعد اظهار کردند که اشتباه شده است. نه؛ این موضوع برنامه‌ای از پیش تعیین شده بود. الان هم به همین شکل است. در حال حاضر تمام دستگاههای تبلیغاتیِ وابسته به صهیونیسم با تهیه مطلب، فیلم و تولید وسایل و ابزارهای فرهنگی در همه دنیا سعی دارند که اسلام را در چشم مردم دنیا مبغوض و مورد نفرت قرار دهند. هدف آنان این است که مردم دنیا از اسلام و مسلمانان تنفّر پیدا کنند. البته وقتی به کشور افغانستان یا عراق که از جمله کشورهای اسلامی‌اند حمله می‌کنند، برای تحریک نشدن افکار عمومی مسلمانان علیه خودشان، در چند جمله از اسلام تعریف می‌کنند؛ اما این مصلحتی است. آنها می‌دانند که اسلام مانعی اساسی در راه پیشرفت استکبار به سمت هدفهای نهایی خودش است. با ایران اسلامی هم به دلیل حاکمیت اسلام تا این اندازه دشمنند. اسلام به مردم ما یاد داد که می‌توان مستقل و شجاع بود و بدون تکیه بر ابرقدرتهای قوی زندگی کرد. این به مذاق آنها خوش نیامده است. آنها علیه ایران اسلامی تا آن‌جا که از دستشان برمی‌آید تبلیغات می‌کنند. یکی از تبلیغات مخرّب آنها علیه ما در قضیه افغانستان و امروز در قضیه عراق، این است که می‌گویند ایران با امریکا همکاری می‌کند. آنها قصد دارند ایران را در چشم مردم افغانستان و عراق خراب کنند. در دنیای خارج از اسلام این‌طور تبلیغ می‌کنند که ایران از مردم افغانستان و عراق - و به عبارتی از تروریست - حمایت می‌کند و می‌خواهد بمب اتم بسازد. این تبلیغاتی دوگانه است و البته هر دو دروغ است. ما نه طرفدار تروریسم هستیم و نه از هیچ تروریستی حمایت می‌کنیم. ملت ایران از تروریستها ضربه خورده و از آنها متنفّر است. این اتّهام که جمهوری اسلامی درپی سلاح شیمیایی و بمب اتم است هم از پایه و اساس دروغ است. ما خود فنآوری اتمی را به کوری چشم دشمنان به دست آوردیم. ما عضو آژانس اتمی بودیم و قرارداد آژانس بین‌المللی اتمی را امضا کرده بودیم و قرار بود طبق مقرّرات، کمکهایی به ما بشود. متنفّذین صهیونیست و امریکا به همه دنیا اعلام کردند که به ایران کمک نکنید. جوانان، متفکّرین و استعدادهای جوشان و درخشان ما خود توانستند بدون کمک در طول چند سال، آرام آرام این فنآوری را به دست آورند. فنآوری اتمی و هسته‌ای غیر از ساختن بمب اتم است. فنآوری هسته‌ای رشد علمی در رشته‌ای محسوب می‌شود که دارای خواص بسیار است. کسانی که خواستار ساختن بمب اتم باشند می‌توانند شاخه مربوط به آن را دنبال کنند و به آن برسند. ما خواستار بمب اتم نیستیم و حتّی با داشتن سلاحهای شیمیایی هم مخالفیم. حتّی زمانی که عراق ما را مورد حمله سلاحهای شیمیایی قرار می‌داد، اقدام به تولید سلاحهای شیمیایی نکردیم. این مسائل با اصول ما موافق نیست. بنابراین امروز صهیونیسم و امریکا به شدّت از اسلامِ شما مردم وحشت دارند. دشمنی آنها با اسلام به خاطر نماز و روزه نیست، بلکه با اسلام از آن جهت دشمنند که ملت خود را با عزّت، با قدرت و برخوردار از استقلال می‌کند. این موضع آنها را آزار می‌دهد. آنها ملتها را تو سری‌خور می‌خواهند. آنها از استقلال ملتها می‌ترسند و می‌خواهند ملتها به استکبار وابسته باشند. آنها می‌خواهند منافع ملتها را چپاول کنند. اسلام نمی‌گذارد؛ با اسلام به این دلیل دشمنند. در غیر این صورت اگر کسانی با نام اسلام در خدمت آنها باشند و منافع خود را در خطر نبینند، خیلی هم با اسلام دشمنی نمی‌کنند. آنها از اسلام می‌ترسند، چون اسلام مانع از سوءاستفاده‌های آنها می‌شود و جلوِ چپاولشان را می‌گیرد. پس معلوم شد که این امر، برنامه و نقشه امریکاست. آنها هر وقت که لازم باشد، با حمله نظامی به کشوری مثل عراق قضیه را دنبال می‌کنند؛ اما قبل از حمله نظامی، تلاشهای فرهنگی، تبلیغاتی و حمله سیاسی و اقتصادی

خویش را انجام می‌دهند. حال به محور سوم بپردازیم: وظیفه ملت و دولت ایران در قبال این مسائل چیست؟ اسلام ملت ایران را بیدار کرد، عزّت داد، قدرتمند کرد، از حالت گوسفندوار و مطیع و تسلیم جلّادان استکباری و صهیونیستی خلاص کرد و نجات داد. حالا باید چه‌کار کنیم؟ ببینید برادران و خواهران عزیز من! دشمن نسبت به ایران اسلامی گزینه جنگ را انتخاب نمی‌کند. جنگ برای او در کشوری مثل ایران با شرایطی که کشور ما دارد، هیچ صرفه‌ای ندارد. چرا؟ چون وقتی یک ملت فقط با نیروی نظامی خود نجنگید بلکه با همه ملت خود جنگید، بزرگترین قدرتهای دنیا را به زانو درمی‌آورد. ملت ما این‌طور است. ملت ما ملتی پیر، از کارافتاده، بی‌حال و بی‌جان نیست؛ ملتی جوان است. هفتاد درصد از ملت ما سنینی زیر سی‌وپنج سال دارند و مردمی جوان و با نیرو و نشاط هستند. جنگ نظامی با چنین ملتی برای امریکا و غیرامریکا صرفه‌ای ندارد. ما را در میدان جنگ آزمایش کرده‌اند و می‌دانند که چطور مبارزه می‌کنیم. روح فداکاری، شهادت‌طلبی و نترسیدن از مرگ را در ما شاهد بوده‌اند. این ویژگیها مخصوص قشرهایی خاص از مردم نیست بلکه مسؤولین، بزرگ، کوچک، پیرمرد هفتادساله و جوان نورس با اعتقاداتی اسلامی این‌طورند. ویژگی نترسیدن از مرگ، در محاسبات امریکایی مثل انداختن یک قلوه سنگ در یک دستگاه است؛ یک قلوه‌سنگ بزرگ را در ماشینی بیندازید و ببینید چطور از کار می‌افتد! صخره‌ای در مقابل یک مشت است. با ملتی که مردم آن از مرگ نمی‌ترسند و در مقابل آن شجاعت دارند، نمی‌توان درافتاد. پس گزینه جنگ نسبت به ایران گزینه بسیار دوری است. آنها می‌توانند دو کار انجام دهند - خواهش می‌کنم مسؤولین کشور، مدیران گوناگون بخشها و آحاد مردم به این نکته توجّه کنند - دشمنان ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی فقط به دو موضوع می‌توانند امید داشته باشند. یکی این‌که ناکارآمدی نظام را به مردم القاء کنند؛ یعنی بگویند این نظام نمی‌تواند خواسته‌های مردم را برآورده کند و با القای آن به مردم، ارتباط مستحکم مردم با نظام اسلامی را از بین ببرند. دوم دسته‌بندی و اختلاف ایجاد کنند. این دو نقطه امید برای صهیونیستها، امریکاییها، استکبار و دشمنان نظام اسلامی وجود دارد. همه متوجّه این دو نقطه باشند. القاء ناکارآمدی نظام، متوجّه مسؤولین کشور است. در قوای مجریّه، قضاییّه، مقنّنه، در نیروهای مسلّح، نهادهای انقلابی و همه مؤسساتی که کاری از کشور را برعهده دارند، مدیران باید خود را برای مدیریت کارآمد و لایق، آماده و مجهّز کرده و برای مردم کار کنند. وقتی از نهضت خدمت‌رسانی حرف می‌زنم، به این جهت است. وقتی می‌گویم برای خدمت به مردم مسابقه بگذارید، به این دلیل است. تأکید من بر مبارزه با فساد هم به همین علّت است؛ زیرا اگر مدیری خدای نخواسته فاسد شد، دیگر نمی‌تواند به مردم خدمت کند و برای آنها مفید باشد. پس اوّل باید کارآمدی نظام را نشان داد. منابع، امکانات و افراد لایق کشور کفایت لازم را برای این کار دارند. کشور ما از لحاظ انسانهای خدوم و کارآمد فقیر نیست. ما افراد کارآمد بسیاری داریم. در بین مدیرانی که امروز در رأس کار هستند، آدمهای کارآمد، لایق و خوبی خدمت می‌کنند. در بین افراد دیگری نیز که جزو مدیران نیستند، انسانهای لایقی وجود دارند. آنها باید کار، همّت و تلاش کنند و خدمت به مردم را به عنوان یکی از عواملی که می‌تواند امنیت کلّی کشور را تأمین کند، تلقّی نمایند؛ لذا باید در خدمت‌رسانی به مردم با هم رقابت کنند. شهرداریها و شورای شهر که بعد از این انتخابات بر سرِ کار آمدند، باید جزو کسانی باشند که خدمت به مردم را سرلوحه کار خود قرار دهند. از این‌جا آغاز کنند. برنامه‌های زاید و منحرف کننده و حرفهای غیرمرتبط به کار را که عدّه‌ای به آنها مبتلا بودند و هستند، کنار بگذارند و فقط برای مردم کار کنند. مسأله دیگر دسته‌بندیهای سیاسی، مبارزات و پنجه‌افکنیهای جناحی و خطّی است. این مسأله بسیار مضرّ است و دشمن آن را تقویت می‌کند. اختلاف سلیقه در کشور وجود دارد؛ اما تبدیل آن به تضادّ بنیانی از کارهایی است که دشمن به آن می‌پردازد و در شکل‌دهی آن مؤثّر است. باید مواظب باشیم. مسؤولین و جناحهای سیاسی مواظب باشند اختلاف سلیقه را به تضادهای بنیانی تبدیل نکنند. چرا شعارهای دشمن را تکرار می‌کنید؟! دشمن با هر دوجناح عداوت دارد. خیال نکنید یک جناح را دوست دارد و از جناح دیگر بدش می‌آید. با هر دو جناح دشمن است. گاهی از جناحی حمایت می‌کند تا دیگری را تضعیف نماید. بعد که یک جناح ضعیف و یا از صحنه خارج و زایل شد، به تضعیف دیگری می‌پردازد. مردم،

مسؤولین، سیاسیها و جوانان عزیز ما خیلی مواظب باشند. دشمن، خواهان دسته‌بندیهای سیاسی و جدایی بین صفوف مردم است. خطّ دشمن در کشور ما عبارت است از جدا کردن مردم از نظام و ایجاد فضای هرج و مرج در جامعه. شاهد بودید که در سال هفتادوهشت این مسائل را به جنجالهای خیابانی هم کشاندند که قدرت بسیج مردمی جلوِ تجاوزات آنها را گرفت. جوانان عزیز هوشیار باشند و بدانند که نقشه‌های دشمن در این کشور چیست و چه می‌خواهد. علاج و پیشگیری از نفوذ دشمن از این دو نقطه، خدمت‌رسانی به مردم و وحدت کلمه مسؤولین و مردم است. باید به این نکته توجّه کرد که همه رجزخوانیهای امریکا از سرِ قدرت نیست. البته آنها خود را بزرگترین قدرت دنیا تلقّی می‌کنند. قطعاً تجهیزات نظامی‌شان هم پیشرفته است، پول بسیاری هم در اختیار دارند؛ اما این موارد دلیل قدرتمندیِ واقعی در میدان عمل نیست. همین امریکا با این همه قدرت، بعد از ده سال جنگ، از چریکهای ویتنام شکست خورد. ویتنام، یک کشور دورافتاده و ضعیف بود. در آن زمان امریکا با تجهیزات فراوان، هواپیما، بمب، موشک و همه امکانات ارتباطاتی با مردمی جنگید که هیچ امکاناتی نداشتند. اکثر آنها حتّی سلاح گرم نیز نداشتند. امریکا از آن مردم شکست خورد و سرافکنده و زبون از ویتنام خارج شد. پول و سلاح مدرن داشتن دلیل قدرت واقعی نیست. بعضی از رجزخوانیها نشانه ترس است. وقتی بعضی از آدمهای ترسو در تاریکی قرار می‌گیرند، از ترس سوت می‌زنند! افرادی که از بیرون به آنها می‌نگرند، خیال می‌کنند آنها سرخوش و بی‌خیال راه می‌روند و برای خود سوت می‌زنند؛ در حالی که از ترس مبادرت به این کار می‌کنند! بعضی از این رجزخوانیها مثل همان سوت زدن آدمِ ترسو در تاریکیِ شب است. ملت ما باید به خدای متعال توکّل کند. توکّل به خدا به معنای کار نکردن و عمل نکردن نیست؛ توکّل به خدا به این معناست که انسان کارهای لازم برای حفظ اقتدار، عزّت، استقلال و امنیت کشور را انجام دهد و پشت سر همه آنها هم خدای متعال و دست قدرت الهی را ببیند. امام راحل در سال شصت‌وپنج به من فرمودند که من از اوّلِ انقلاب دست قدرت الهی را در همه جریانهای این کشور دیده‌ام. بنده هم بعد از رحلت امام تا به امروز دست قدرت پروردگار را در همه جریانهای این کشور مشاهده کرده‌ام. ملت کار می‌کند؛ انسانهای تلاشگر به تلاش می‌پردازند و همه به قدرت الهی متّکی هستند و به خدا توکّل می‌کنند. به خدای متعال توکّل کنید. در کارهای مختلف از قبیل کارهای علمی، فرهنگی، دینی، صنعتی و غیره تلاش کنید. مدیران در مدیریّتهای خود تلاش کنند. بدانید که عزّت و بقا، متعلّق به بندگان صالح و شایسته خداست. آن ملتی که دل به اسلام سپرده است، با قرآن پیوند بسته است و هیچ قدرتی قادر نیست این کشور و این ملت را شکست دهد. بار دیگر در پایان عرایضم به روح مطهّر ابی‌الحسن‌علی‌بن‌موسی‌الرّضا ارواحنافداه و به ساحتِ مقدّس و عالی حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه سلام و درود خود را عرض می‌کنم و از شما برادران و خواهران عزیز که به این‌جا تشریف آوردید و از همه ملت ایران به‌خاطر خوبیها و تلاشهای مؤمنانه و صادقانه آنها تشکّر می‌کنم و همه شما را به خدا می‌سپارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه تهران --

۲۲/۰۱/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نتوکّل علیه. و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافُسرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین، سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین.آ«اوصیکم عبادالله بتقوی اللّهآ». همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خودم را به رعایت تقوا و پرهیزکاری و مراقبت از گفتار و کردار و حتّی پندار توصیه می کنم. امروز در خطبه اوّل، مسأله مهمّ این روزها را که مسأله عراق و حوادث بسیار پیچیده آن است، مطرح می کنم و در خطبه دوم بیشتر وقت را به خطاب عربی به برادران و خواهران عرب عراقی و سایر کشورهای اسلامی و بخش کوتاهی از

آن را به توصیه های دیگر می گذرانم. قبل از ورود در مطلبی که امروز همه دلها و چشمها - نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان، بخصوص منطقه ما - متوجّه آن است، یعنی مسأله عراق، یک مسأله دیگر را به صورت کوتاه عرض می کنم که به نظر من برای ما ملت ایران از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و آن رعایت توصیه ای است که در اوّل سال به همه مسؤولان و همه مردم عرض کردم: مسئله کوشش همگانی برای خدمت رسانی به مردم و نشان دادن کارآمدی نظام در عمل. ما به نام اسلام حرف می زنیم و به نام اسلام عمل می کنیم. اگر ضعف و نقصی در کار ما باشد، زیان آن را فقط خود ما نمی بینیم، بلکه اسلام هم زیان می بیند و دشمن هم از همین نکته بسیار دقیق و ظریف حدّاکثر سوءاستفاده را می کند. مسؤولان نظام و مردان کارآمد جمهوری اسلامی توانایی آن را دارند که با امکانات وسیعی که این کشور دارد - چه امکانات انسانی کم نظیر و چه امکانات مادّی فوق العاده ما - همه مشکلات کشور، نه فقط مشکلات اقتصادی بلکه مشکلات اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی را هم به بهترین شیوه حل کنند. مردانی که در رأس کارها هستند، همه این مشکلات را با جدیّت، با همّت، با همدلی و با پرداختن به مسائل اصلی می توانند حل کنند و این کار باید مورد توجّه مسؤولان کشور قرار گیرد و ملت عزیز و آگاه و هوشمند و نجیب ما باید این را از مسؤولان کشور در بخشهای مختلف، چه قوّه مجریّه، چه قوّه قضاییّه، چه قوّه مقنّنه و چه نهادهای گوناگونی که وابسته به بخشی از تشکیلات حکومتی هستند، بخواهد. این وظیفه است و من عرض کردم که مسؤولان کشور، امسال را سال رقابت در این کار بدانند. این رقابت، حقّ است. این رقابت، درست است و مورد رضای خداست. آ«فاستبقوا الخیرات(۱)آ». رقابت هم به این است که هرکدام از بخشها، واحدهای گوناگونشان را در سرتاسر کشور به این مسابقه بزرگ فرا بخوانند. قوّه قضاییّه، دادگستریهای سرتاسر کشور را به این رقابت فرا بخواند تا پس از گذشت چند ماه یا یک سال بتوانند یک محاسبه و ارزیابی بکنند و ببینند که کدام یک از دادگستریهای کشور بیشتر توانسته است پاسخ شکایات مردم را بدهد، به دردهای آنها برسد، اطمینان آنها را جلب نماید و پرونده ها را به بهترین وجه مختومه کند؛ این یک امتیاز بشود. هرکدام از وزارتهای مختلف، بخشهای گوناگونی را که در سرتاسر کشور دارند، به این رقابت دعوت کنند و آنها هم همین مقایسه را انجام دهند. خود مجموعه هیأت دولت بین وزارتخانه های مختلف همین مسابقه را برگزار کند، آنها را دعوت نماید و معلوم شود که در میان این بیست و چند وزارتخانه، کدام یک آمار صحیح و دقیق و روشنتری در خدمت رسانی به مردم دارد و آن یک امتیاز باشد. این را به مردم هم بگویند. نمایندگان، چه افرادشان و چه مجموعه هایشان، در داخل مجلس ببینند کدام طرح، کدام لایحه و کدام قانون برای مردم مفیدتر است و مشکلات و گرههای مردم را بهتر و زودتر باز می کند، آن را جلو بیندازند و در این کار با هم مسابقه دهند. این یک رقابت مشروع، صحیح و مرضیّ خداوند متعال می شود. مردم هم لمس می کنند و می فهمند که به آنها خدمت می شود. دستگاههای مختلف در کارهای مشترکشان همین رقابت را داشته باشند. قوّه مجریّه و قوّه قضاییّه و قوّه مقنّنه در مبارزه با فساد، در مبارزه با رشوه خواری و در مبارزه با افراد دارای نیّات سوء با هم رقابت کنند. رقابت صحیح این است. این رقابت، توصیه من است. قضیه عراق بسیار مهم است، اما اهمیت این قضیه هم از لحاُبنیانی اگر بیشتر از آن نباشد، کمتر نیست. لذا این مطلب اوّل من است. اما مسأله مورد بحث امروز ما، مسأله عراق است. حادثه مهمّی در عراق اتّفاق افتاده است. به این کشور حمله نظامی شده و یک مجموعه در رأس کار سقوط کرده است. اینک یک ملت است با خواستها، آرمانها، درخواستها و تواناییهایش، و جمعی از مدّعیان اطراف این ملت را گرفته اند. قضایای مهمّی می گذرد. همه دنیای اسلام هم چشم دوخته اند تا موضع روشن جمهوری اسلامی را در این قضیه بدانند. البته در طول این یک ماه که شدّت جریان بوده است، مسؤولان کشور در بخشهای مختلف اظهارنظر کردند و اظهارنظرها هم درست است. امروز وضعیت در شرایطی بسیار استثنایی است. لازم است که من در این مورد قدری صحبت کنم. البته عراق در قرن اخیر پُر از حوادث دشوار و خونین بوده است. بعد از سقوط حکومت عثمانی، انگلیسیها یک خانواده غیر عراقی را به عنوان خانواده سلطنتی در عراق در رأس کار گذاشتند. در طول چند سال سه پادشاه از آنها پشت سر هم در رأس کار بود که اوّلی مُرد، دومی در حادثه مشکوکی کشته

شـد و سومی هم به دست مردم قطعه قطعه گردید. اینها را انگلیسیها سـر کار گذاشـته بودند. بعد، حکومتهای کودتایی یکی پس از دیگری روی کـار آمدنـد. تقریباً ده سـال - از سال سـی وهفت تا چهل وهفت - هم حکومتهای کودتایی آمدنـد و رفتنـد. در سال چهل وهفت حکومت بعثیها سـر کار آمـد که نفر اوّل این حکومت آ«احمدحسن البکرآ» و نفر دومش هم همین آ«صدّامآ» بود. پس ده سـال هم آنهـا بودنـد. سه حکومت کودتـایی و نظـامی آمـد که عامل اوّلین حکومت کودتایی کشـته شـد، دومی در یک حادثه مشـکوک به قتل رسـید و سومی هم از کار برکنار گردید. از سال چهل وهفت به این طرف هم که حدود سی و چند سال، بعثیها بر سر کـار بودنـد کـه سـخت ترین دوران عراق را بایـد همین دوران، بخصـوص دوران حکـومت مسـتقل صـدّام دانست. حالاـ هم که حکومت صدّام واژگون شده است، خود صدّام هم که معلوم نیست در کجاست و وضـعیت هم خیلی مشکوک است. آنچه که الان در عراق اتّفـاق افتـاده اسـت، در حقیقـت یـک قضـیه نیست بلکه چهـار قضـیه است. آمریکاییهـا و انگلیسـیها و تبلیغاتچیهایشـان می خواهنـد سـرهم بندی کنند، این را به صورت یک قضـیه بسـیط درآورند و در افکار عمومی یک آ«آریآ» یا آ«نهآ» برای آن درسـت کننـد، لکن بیخود تلاـش می کننـد. چهـار قضـیه است؛ یـک قضـیه نیست. همین دیروز یا پریروز بود که پیامی از آ«بوشآ» و آ«بلرآ» خطـاب به مردم عراق پخش شـد. البته مردم عراق برق نداشـتند و بیچـاره ها نتوانسـتند بگیرنـد. مضـمون پیام این بود که ما به عراق آمـدیم تا شـما را آزاد کنیم! قضیه را خلاصه می کننـد در این که ما آمـده ایم شـما را آزاد کنیم و از دست صدّام نجات دهیم. در همین یـک جمله حرف آقایـان دو خبـط بزرگ وجود دارد: یکی این است که می گوینـد ما آمـدیم شـما را آزاد کنیم؛ یعنی ملت عراق توانایی و قدرت و عُرضه این کار را ندارد و باید ما برایشان این کار را بکنیم. این خبط بسیار بزرگی است. دوم این که همین حرف هم دروغ بـود؛ چـون برای آزادی یـک ملت، آتش و بمب و موشـک روی سـرش نمی ریزنـد و به این بهـانه که می خواهیم پادگـان نظـامی را از بین ببریم، شـهرها، روسـتاها و منـاطق تجّمع را این طور ویران نمی کننـد و این فجـایع را - که اشـاره کوتـاهی خواهم کرد - پیش نمی آورنـد. قضـیه، آزاد کردن مردم عراق نیست. چهـار قضـیه است که بایـد از هم تفکیـک کرد. یکی مسـأله سقوط صـدّام است. یـک مزاحمت و تضـادی بین منافع صـدّام و منافع هیأت حاکمه آمریکا پیش آمـد که به درگیری و کشـمکش انجامید. آنها قویتر بودند و صدّام را ساقط کردند؛ این یک قضیه است. در مورد این قضیه، ما موضع روشنی داریم که این موضع را هم عرض خـواهم کرد. موضـع مـا در مـورد هر یـک از این چهـار قضـیه، روشن است. قضایـا را تفکیـک می کنیم تـا موضـع نظام جمهوری اسـلامی که برخاسـته از فکر و تـدبیر اسـلامی و رعـایت مصالـح و منافع کشور است، معلوم شود. پس یکی مسأله سـقوط صدام است. مسأله دوم که در عراق اتّفاق افتاده و باز هم ادامه دارد، فجایعی است که نسبت به ملت عراق پیش آمده است. این غیر از مسـأله سـقوط صـدّام است و حکم دیگری دارد. موضع مـا در این مورد هم گفته خواهـد شـد. قضـیه سوم این است که از طرف نیروهای بیگانه به یک کشور مسـتقل تجاوز و تعرّض نظامی شده است به بهانه های مختلفی مثل این که سلاح کشتار جمعی دارند، از تروریسم حمـایت می کننـد و غیره. این بهـانه هـا را همیشه و همه جـا می توان پشت بلنـدگوها گفت. این بهـانه هـا مجوّز تهاجم نظامی به یک کشور و شکسـتن مرزهای آن نیست. در این مورد هم موضـعمان را عرض می کنیم. مسأله چهارم، اداره آینـده عراق است که برای آن هم نقشه و طرح و برنامه و خیالهای خامی در ذهنهایشان می گذرانند. این هم یک مسأله جداگانه است. هر کدام از این مسائـل، حکمی دارد. در مورد مسـأله اوّل که سـقوط صـدّام است، قضـیه اساسـاً به این صورت است که صـدّام از اوّل کار با آمریکاهیـچ گونه تضاد منافع نداشت. البته در گزارشـها هم هست، من این را نمی توانم به جد ادّعا کنم؛ لکن خود آمریکاییها ادّعا کردند که سازمان آ«سیاآ»ی آمریکا از اوّل در کودتای بعثیها در عراق در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی نقش داشته است. ممکن است راسـت باشـد و ممکـن اسـت راسـت نباشـد. مـن نمی خـواهم چیزی را کـه یقین نـداریم بگـویم، لکن شـکّی نیست که بعـد از آن، بخصوص بعد از قیام انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، منافع اینها به هم گره خورد. قبل از آن هم نشستند با طاغوت ایران، محمّـدرضا، توافق کردنـد. پیـدا بود که منافعشان به هم نزدیک است. بعـد که انقلاب به وجود آمـد، منافع اینها مشترک شد.

صدّام طمع ارضی به کشور ما داشت، آمریکا هم با تشکیل نظام جمهوری اسلامی مخالف بود و می خواست حکومت طاغوتی دست نشانده را برگرداند. این منافع با هم گره خوردند، لذا در سال ۱۳۵۹ وقتی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد و صدّام در روز اوّل به همین تهران هجوم هوایی کرد، آمریکاییها از ساعت اوّل حتّی چشم غرّه ای به او نرفتند و کمک خودشان را به او روز به روز بیشتر کردند. اینها چیزهای یقینی است، یعنی جای احتمال نیست. البته یک احتمال این است که از قبل با آمریکا هماهنگ کرده بود. این را نمی توانم ادّعا کنم، چون نمی دانم. البته در این زمینه گزارشهایی هست. در سفرهایی که بنده در زمان ریاست جمهوری داشتم، بعضی از رؤسای کشورهای اسلامی به ما می گفتند که او قبلًا با بعضی جاها هماهنگ کرده بود. به هرحال ما یقین نداریم. آنچه که یقین داریم این است که بعد از شروع جنگ، از طرف آمریکا حدّاکثر حمایت نسبت به صدّام صورت گرفت و از صدّام حمایت کردند. حتّی سازمان ملل را زیر فشار خود به انحای مختلف به حمایت از صدّام وادار کردند. ما هشت سال این جنگ را تحمّل کردیم. صدّام به درد آمریکاییها خورد؛ چون توانست به نفع آنها هشت سال انقلاب اسلامی را به یک مسأله داخلی خونین، یعنی جنگ، مشغول کند. خوب؛ جنگ همّ و اشتغال و توجّه ذهنی زیادی می طلبد. اگر انقلاب یک کشوری در اوّل کار مبتلا به چنین جنگ خونینی نشود، مجال بازسازی و مجال کارهای بزرگ برای آن وجود دارد. صدّام هشت سال از بهترین اوقات ما را به نفع آمریکا مشغول کرد؛ برای این که منافعشان به هم گره خورده بود. بعد که در سال ۱۳۶۹ صدّام به کویت حمله کرد، تضاد منافع پیدا شد و دیدند بلندپروازی این آدم طوری است که منافع آمریکا را در منطقه به خطر می اندازد؛ چون حمله به کویت، حمله به منافع آمریکا بود. اگر جلو صدّام را نمی گرفتند، ممکن بود پس از آن به عربستان سعودی هم حمله کند. خود او این را همان وقت هم می گفت! می گفت من کویت را که بگیرم، می روم جلو، تا امارات، تا بحرین و تا قطر و تا هرجا که بشود! نیّت صدّام این بود. خوب؛ این جا منافعشان با همدیگر تضاد پیدا کرد. از این جا فشارهای سازمان مللی و تبلیغاتی علیه صدام شروع شد. صدّام آدمی نبود که در مقابل آمریکا مقاومت کند. او حاضر بود کوتاه آمده و با آنها کنار بیاید، منتها آمریکاییها نمی توانستند و صدّام معضلی برایشان بود. اگر آمریکاییها با او کنار می آمدند، رفقای خود را در خلیج فارس از دست می دادند. حکّام خلیج فارس حاضر نبودند که آمریکا صدّام را مجدّداً و مثل سابق تقویت کند، چون می ترسیدند. از طرف دیگر، اگر بنا بود آمریکا صدام را به کلّی زیر فشار قرار دهد، منافعی که در عراق هست از دست آمریکا می رفت. لذا تضادی برای آمریکا وجود داشت. عراق کشوری با این همه نفت، با این همه منابع و با حدود بیست میلیون جمعیت برای آمریکا در این نقطه مهمّ خاورمیانه خیلی جذّاب بود. آمریکا می خواست در عراق حضور داشته باشد، فعالیت کند، چپاول کند، اما نمی توانست. به خاطر این که اگر با صدّام کنار می آمد، از آن طرف مشکل وجود داشت و اگر کنار نمی آمد، این منافع از دست او می رفت. این تضاد بین آمریکا و رژیم صدّام بتدریج شدّت گرفت. لذا در فکر رفتند که به گونه ای صدّام را از میان بردارند، عراق را برای خود صاف و راحت کنند. این قضایا دنبال آن است. بنابراین این که آمریکاییها یا انگلیسیها ادّعا کنند که ما آمدیم به خاطر مردم عراق صدّام را برداشتیم، یک دروغ کاملًا مفتضح و آشکار است. این کار ابداً به خاطر مردم عراق نبود. اینها صدّام را برداشتند، چون منافعشان با منافع صدّام تضاد پیدا کرد، والّا آن وقتی که منافعشان یکی بود، حمایتش هم می کردند؛ کما این که در دوران جنگ حمایت کردند. علی ایّ حال آمدند، با نیروی نظامی فشار آوردند و صدّام رفت. آیا از این بابت ملت ایران خوشحال است یا نه؟ البته که خوشحال است. ملت ایران بیست سال است که می گوید آ«مرگ بر منافقین و صدّامآ». حالا- مرگ سراغ صدّام آمد. خوشحالی مردم ما در این قضیه مثل خوشحالی مردم عراق است. موضع ما درست موضع ملت عراق است. مردم عراق از رفتن صدّام خوشحالند؛ ما هم از رفتن صدّام خوشحالیم. صدّام آدمی دیکتاتور، بد، ظالم، ناپایبند به عهد و پیمان و بسیار شرور بود. او بر یک ملت حکومت مستبدانه می کرد. او، هم برای ملت عراق و هم برای ما به عنوان یک همسایه موجود بسیار بدی بود. بنابراین این که اشغالگران بگویند خوشحالی مردم عراق به خاطر آمدن ماست، از آن حرفهایی است که واقعاً خیلی جای استهزاء دارد.

خوشحالی مردم عراق به خاطر رفتن صدّام است. چند روز قبل از این، یکی از تلویزیونهای اروپایی منظره ای را از بغداد نشان داد؛ از یک جوان چیزی پرسیدند، آن جوان مشت خود را گره کرد و گفت آ«الموت لصدّام والموت لبوشآ». در آن واحد مرگ بر هر دو گفت. البته همین یک بار بود و سانسور خبری اجازه نداد که این قضیه تکرار شود، والّا اگر از هزار نفر از مردم عراق بپرسند، نهصد نفرشان همین طور جواب می دهند. خوشحالی از رفتن صدّام ربطی به آمدن اشغالگر ندارد که این را به حساب آن بگذارند. حالا ـ اگر چند نفر در بغداد مثلاً ـ دستی تکان دادند، ابداً به این معنا نیست که مردم از آنها استقبال کردند. بنده اطّلاع روشن از جوانب مختلف دارم که مردم نه در بصره که انگلیسیها آمدند و نه در شهرهای دیگر که آمریکاییها وارد شدند، مطلقاً روی خوشی به اشغالگران نشان ندادند. اگر خوشحالی هم از رفتن صدّام داشتند، این خوشحالی زیر این بمبارانها کمرنگ شد. در این چند هفته اینها پدر مردم را درآوردند. بنابراین در این جنگی که بین صدّام و اشغالگران و متجاوزان وجود داشت، مردم عراق بی طرف بودند. دولت ایران هم اعلام کرد که بی طرف است. معنای بی طرف این است. هر دو جبهه، هم جبهه صدّام و هم جبهه مهاجمان، ظالمند. ملت عراق هم در این جنگ طرف هیچ کدام را نداشت. ملت و دولت ایران هم در این جنگ طرف هیچ کدام را نداشت؛ یعنی ما به هیچ کدام کمترین کمکی نکردیم. بی طرفی یعنی این. ما نه به صدّام کمک کردیم که بتواند خودش را حفُکند و نه به اشغالگران کمک کردیم که بتوانند زودتر پیروز شوند. کاملاً از همه امکاناتمان استفاده کردیم برای این که کمکی صورت نگیرد. البته این را خود آن کسانی که با ماهواره به همه جا سرکشی و جاسوسی می کنند، می دانند؛ احتیاج نیست که ما هم به آنها بگوییم. اما ملت ایران بدانند که در این مدّت دولت و مسؤولان کشور همه سعی خود را کردند و موفّق هم شدند که نگذارند کسی به هیچ یک از این دو طرف کمک کند، و کمک هم نشد. البته اگر پیشروی مهاجمان هم سریع بود، به خاطر همین بی طرفی ملت عراق بود. اگر ملت عراق در این جنگ طرف صدّام را می گرفت، خود مهاجمان هم می دانند که نمی توانستند این طور پیشروی کنند. وقتی دل ملت یک کشوری با مدیران آن کشور صاف نباشد، قضیه همین است. ملت عراق از مدیران کشور خود کتک خورده بود، اهانت، تحقیر، غصب، سنگدلی و ضربت دیده بود، لذا از آنها هیچ حمایتی نکرد. لذا دشمن آن کشور، یعنی مهاجمان، توانستند سریع پیشروی کنند. البته در این قضیه هم حرفها و بحثها هست. عرض کردیم که ملت ما در این قضیه خوشحال است. دولت و مسؤولان ما هم خوشحالند. البته هم ملت، هم دولت و هم مسؤولان ما به این قضیه قدری شک دارند؛ از این که چرا بغداد مثل بصره مقاومت نکرد. یعنی هفته اوّل جنگ که گذشت، وضع جنگ طور دیگری شد. در هفته اوّل، جنگ جدّی بود و می گفتند جنگ جدّی بعد از این است. اما بعد از آن، مهاجمان چند روزی متوقّف شدند، بعد که راه افتادند، دفاع درستی نشد. در واقع، بغداد در ظرف دو سه روز تسلیم شد، یعنی سقوط کرد و کسی دفاع درستی از بغداد نکرد. در حالی که در خود بغداد – آن طور که به ما اطّلاع دادند – حدود صد و بیست هزار نیروی مسلّح بود. حالا حلقه های دفاعی که به فاصله تقریباً صد کیلومتر دور بغداد چیده بودند و لشکرهای گارد صدّام حفاظت می کردند، خیلی بیشتر بود. حتّی خود بغداد هم که حدود صد و بیست هزار نیروی مسلّح داشت، نتوانست دو سه روز در مقابل تهاجم مقاومت کند؛ یا نتوانست و یا دستور دادند که مقاومت نکند؛ حالا معلوم نیست. آینده این ابهامها را روشن خواهد کرد. الان نمی توانیم قضاوت کنیم. مهم هم نیست که قضاوت ما چه باشد. باید صبر کنیم و ببینیم آینده چه قضاوتی نسبت به این قضیه خواهد کرد. من مایلم این جا یادی از آ«محمّد جهان آراآ» شهید عزیز خرمشهر و شهدایی که در خرمشهر مظلوم آن طور مقاومت کردند بکنم. آن روزها بنده در اهواز از نزدیک شاهد قضایا بودم. خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلّحی نداشت؛ نه که صدوبیست هزار نداشت بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانک تعمیری از کار افتاده را مرحوم شهید آ«اقارب پرستآ» – که افسر ارتشی بسیار متعهّدی بود – از خسروآباد به خرمشهر آورده بود، تعمیر کرد. (البته این مال بعد است. در قسمت اصلی خرمشهر که نیرویی نبود). محمّد جهان آرا و دیگر جوانان ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی – یک لشکر مجهّز زرهی عراقی با یک تیپ نیروی مخصوص و با نود قبضه توپ که شب و روز روی خرمشهر می بارید – سی و پنج

روز مقاومت کردند. همان طور که روی بغداد موشک می زدند، خمپاره ها و توپهای سنگین در خرمشهر روی خانه های مردم مرتّب می باریدند. با این حال جوانان ما سی و پنج روز مقاومت کردند؛ اما بغداد سه روزه تسلیم شد! ملت ایران! به این جوانان و رزمندگانتان افتخار کنید. بعد هم که می خواستند خرمشهر را تحویل بگیرند، دوباره سپاه و ارتش و بسیج با نیرویی به مراتب کمتر از نیروی عراقی رفتند خرمشهر را محاصره کردند و حدود پانزده هزار اسیر در یکی دو روز از عراقیها گرفتند. جنگ تحمیلی هشت ساله ما، داستان عبرت آموز عجیبی است. من نمی دانم چرا بعضیها در ارائه مسائل افتخارآمیز دوران جنگ تحمیلی کوتاهی می کنند. بنابراین در این قضیه اوّل که قضیه سقوط صدّام به وسیله نیروهای متجاوز آمریکایی و انگلیسی است، موضع و جمعبندی ما این است: ما به هیچ کدام از دو ظالم کمک نکردیم. از سقوط صدّام هم خیلی خوشحالیم و ملت ما هم خوشحال است. بی طرف بودیم، همچنان که ملت عراق بی طرف بود و خوشحالیم، همچنان که ملت عراق خوشحال است. قضیه دوم، فجایعی است که در این مدت در عراق نسبت به مردم واقع شده است. این فجایع چیزهایی نیست که گم شود. ببینید! از جنگ ویتنام بیست و هفت سال گذشته و خیلی چیزها هم فراموش شده است؛ اما فجایعی که آمریکاییها در آن جنگ نسبت به مردم انجام دادند، فراموش نمی شود. درباره آن چقدر فیلمها می سازند و چقدر ماجراها ذکر می کنند! تهاجم به مردم در یاد مردم دنیا و وجدان عمومی دنیا همیشه زنده می ماند. بالاترین حقوق مردم، حقّ حیات و زندگی کردن است. این آقایان به عنوان مدافعان حقوق بشر آمدند و با این بمبارانها حقّ حیات را از مردم این شهرها گرفتند. بیش از هزار موشک کروز، هزاران بمب بسیار سنگین و آتشهای بی شمار توپخانه از طرق مختلف، مرتّب روی بصره، ناصریه، دیوانیه، حلّه، بغداد و شهرهای دیگر ریخته شد. این مردم در این شهرها زندگی می کنند. مامی دانیم معنای بمباران شدن چیست. ما خودمان بمباران شده ایم. ما خودمان در این تهران، در دزفول و در شهرهای دیگر موشکباران شده ایم. مگر شوخی است که به یک شهر در طول یک ساعت دهها یا صدها موشک بزنند؟! می گویند ما می خواستیم اهداف نظامی را از بین ببریم. مگر چقدر هدف نظامی در عراق وجود دارد که بایستی با بیش از هزار موشک کروز و بیش از هزاران بمب آنها را نابود کرد؟! اینها مردم را نابود کرد؛ محیط رعب و وحشت برای مردم به وجود آورد، بچه های مردم ترسیدند، بچه های مردم کشته شدند و بچه های مردم بی غذا ماندند. کسانی معنای این حرف را می فهمند که بچه کوچک شیری در خانه داشته باشند و شیر نداشته باشند؛ مادر غذا نداشته باشد، آب سالم که به این بچه بدهند، نداشته باشند. اینها معنای این حرف را می فهمند. چقدر بچه کوچک دل پدر و مادرها را با گریه های خود خون کردند! چقدر جوان در این بیمارستانها خوابیدند که زخمشان بسته نشد! چقدر از عزیزان از خانواده ها گرفته شدند! اینها مگر کم است؟! بعد، اهانت به مردم و به خانه های آنها وارد شدن! این منظره ها دل انسان را آتش می زند. به صرف یک تهمت یا یک گمان باطل، وارد خانه یکی بشوند، جلو زن و بچه اش سر مرد را بپوشانند، چشمها و دستهایش را ببندند و به او اهانت روا دارند و او را تهدید کنند. اینها مگر چیز کمی است؟! سربازان بیگانه دستهای مردان عرب را از پشت بستند، سرهایشان را با کوفیه هایشان بستند، روی زمین دمر دراز کردند، به رو خواباندند و با تفنگ بالای سرشان ایستادند. اینها مگر کم مصیبتی است؟! اینها مگر جبران شدنی است؟! این هم یک ماجرای بسیار مهمّ است. سرباز آمریکایی زنان محجّبه عرب را بازرسی کند؛ جوان آمریکایی که معلوم نیست کیست و از کجا آمده، بیاید زن عرب را که با مقنعه و پوشیه و عبا سر تا پا پوشیده شده، بازرسی کند که مبادا بمب داشته باشد! اینها حقوق بشر است، احترام به انسانهاست و احترام به آزادی انسان است که این دروغگوها ادّعا می کنند؟! با عذرخواهی هم نمی شود اینها را تمام کرد. زدند، گفتند: ببخشید؛ اشتباه کردیم! در افغانستان هم همین طور است. از اوّل جنگ افغانستان بارها اتّفاق افتاده است. همین چند روز قبل یک بار اتّفاق افتاد. می زنند و با بمب جمعیتی را تارومار می کنند و بعد می گویند: ببخشید؛ اشتباه کردیم! با آ«ببخشید، اشتباه کردیمآ» جنایتها پاک می شود؟ این قضیه دوم است و ما این قضیه دوم را به شدّت محکوم می کنیم؛ با ملت عراق همدردی می کنیم؛ متجاوز را محکوم می کنیم و اگر مدّعی حقوق بشر باشد، او را دروغگو می دانیم. اما قضیه سوم، یعنی تجاوز نظامی به یک

کشور به بهانه وجود سلاح کشتار جمعی. این جزو زشت ترین و بدترین کارهاست و وجدان جهانی این کار را محکوم کرد و نامشروع دانست. بنده زمان جنگ ویتنام به یادم هست که گاهی در بعضی جاهای دنیا علیه آمریکا تظاهراتی انجام می گرفت، اما این اجماع جهانی که امروز در این قضیه دیدیم، در قضیه جنگ ویتنام ندیدم. این اجماع جهانی در جنگ ویتنام وجود نداشت. آن روز گفته می شد که این اجتماعات و تظاهرات را شوروی سازماندهی می کند. امروز چه کسی سازماندهی می کند؟ در هند، در پاکستان، در اندونزی، در مالزی، در آفریقا، در اروپا و در خود آمریکا مردم جمع می شوند و اجتماعات عظیم چند هزار نفری، چند ده هزار نفری و چند صد هزار نفری تشکیل می دهند، شعارهایشان هم یکی است. اینها را چه کسی سازماندهی می کند؟ برای سازماندهی اینها مرکزی وجود ندارد، بلکه این وجدان جهانی و وجدان بشری است که این کار را محکوم می کند. این کار محکوم است. این بدعتگذاری بسیار زشتی است. این برگشتن به عهد جنگهای تجاوزکارانه و جهان گشاییهای دوران قدیم است. علیه کشوری یک بهانه بگیرند، بعد هرچه آن بازرسان سازمان ملل بگویند که نه آقا نیست، بگویند شما نمی دانید، ما می دانیم که هست! بعد بیایند حمله کنند. این کار بسیار غلطی است. ما این را محکوم کردیم و باز هم محکوم می کنیم. البته به نظر ما، سازمان ملل در این قضیه کوتاهی کرد. چرا شورای امنیت، حمله آمریکا و انگلیس را محکوم نکرد؟ چرا علیه آنها قطعنامه صادر نکردند؟ گیرم آنها قطعنامه را وتو می کردند، بکنند. نفس صدور قطعنامه در شورای امنیت می توانست حرکتی علیه آنها باشد. چرا نکردند؟ چرا مجمع عمومی سازمان ملل را تشکیل ندادند تا در مجمع عمومی این عمل محکوم شود. دبیر کل سازمان ملل در این زمینه باید اقدامات بیشتری می کرد. از سازمان ملل توقّعاتی وجود دارد. البته سالهاست که ما دیگر این توقّعات را نداریم و عملکردها و نفوذها را می بینیم. لکن به هرحال در دنیا این توقّعات وجود دارد. خیلی ضعیف عمل شد. آمریکا با این تجاوز خود ثابت کرد که یاغی است. کلمه آ«یاغیآ» را رئیس جمهور سابق آمریکا به بعضی از کشورهای دنیا نسبت می داد. یاغی یعنی همین کاری که اینها می کردند؛ یاغی علیه بشریت و علیه ثبات کشورها. ثابت کردند که محور شرارت به معنای حقیقی کلمه هستند. ثابت کردند که حقیقتاً شیطان بزرگند؛ همان اسمی که امام بزرگوار روی اینها گذاشته بود. انگلیسیها هم اشتباه بزرگی کردند. انگلیسیها دنبال آمریکا راه افتادند که نصیبی از غنایم هم گیر آنها بیاید و اشتباه کردند. انگلیسیها در این منطقه، در ایران، در عراق و در هند و غیره چهره خیلی منفور و زشتی داشتند، از بس که در این جاها بدی و ظلم کردند. حدود سی چهل سال بود که یک چهره شرورتر از آنها در دنیا پیدا شده بود و کم کم چهره زشت انگلیسیها از یادها می رفت. این آقای بلر چهره زشت انگلیسیها را مجدّداً در خاطره ها بازسازی و زنده کرد. اشتباه بزرگی بود. پس در این قضیه سوم هم که تجاوز نظامی بود، ما همصدا با مردم دنیا این عمل را محکوم کردیم، باز هم محکوم می کنیم و آن را در روابط بین المللی یک بدعت و تجاوز به کشور اسلامی و تجاوز به اسلام و مسلمین و به حریم امّت اسلامی می دانیم. قضیه چهارم، سلطه بعدی آمریکا بر عراق است. می خواهند علاوه بر این که تجاوز کردند و این فجایع و جنایات از آنها سرزده است، اداره عراق را آن هم به وسیله یک حاکم بیگانه - آمریکایی و نظامی که یا صهیونیست است و یا کاملاً مرتبط به محافل صهیونیستی است - برعهده گیرند و او را در رأس یک کشور اسلامی و عربی غیور بگذارند. آنها به خیال خود بین خودشان یک تقسیم بندی کرده اند که البته نشانه های اختلاف بین آمریکا و انگلیس پیداست. بصره که بوی نفتش کمی غلیظتر و به مناطق نفتی نزدیکتر است و انگلیسیها هم که خیلی از بوی نفت خوششان می آید، به انگلیسیها، و بغداد هم که مرکز قدرت است و آمریکاییها نیز از قدرت نمایی خوششان می آید، به آمریکاییها رسیده است. البته آنها با هم اختلافات زیادی دارند، که بیشتر هم می شود و برای مردم هم روشن خواهد شد؛ اما گویا فعلاً این گونه با هم توافق کرده اند. این، برگشت به عهد اوّل استعمار و ارتجاع محض است. اوایل، استعمار همین گونه بود؛ دولتهای استعمارگر اروپایی کشورهایی را در آسیا و آفریقا به زور می گرفتند، بعد یک حاکم نظامی را از طرف خودشان در آن جا می گذاشتند تا تمام کنترل منطقه در دست او باشد. در هند، استرالیا، کانادا، آفریقا و کشورهای متعدّد همین کار را کردند. بعد از گذشت مدّتی دیدند حاکم

بیگانه نظامی را بر ملتی گماشتن خطا و غلط است، فرمول را عوض کردند، حکّامی از خود آن کشورها می یافتند و نصبشان می کردند که صددرصد مطیع اینها باشند، کمکشان هم می کردند، امکانات هم می دادند، او هم کشور را برای چپاول استعمارگران راحت و آزاد می گذاشت و دروازه ها را باز می کرد تا استعمارگران هر کار می خواهند، بکنند. یک دوره هم این گونه گذشت، که دیدند این هم درست نیست و اشتباه کرده اند؛ برای این که ملتها علیه این حکّام که هرچند وطنی و خودی به حساب می آیند، اما چون وابسته به آنها هستند و مستبد و ظالمند، قیام می کنند. بعد از این روش، از یک دورانی شروع کردند روش را عوض کردن؛ این شیوه، یک شیوه علی الظّاهر دمکراتیک و با تسلّط و سلطه فرهنگی بود که حاکمی را که طرفدار آنهاست، به اصطلاح خودشان انتخاب کنند. در ایران زمان طاغوت هم همین قضایا پیش آمد؛ اوّل انگلیسیها آ«رضا پهلویآ» را نصب کردند وسپس آ«محمّدرضاآ» را، بعد دیدند مشکلات به وجود می آید، آمدند او را وادار کردند تا آ«علی امینیآ» را به عنوان نخست وزیر منصوب کند، تا به اصطلاح اصلاحات کند. این دید که زمام کار از دست خودش درمی رود، گفت خودم اصلاحات می کنم که آن اصلاحات، مواد شش گانه فضاحت آمیزی بود که در دوران طاغوت انجام گرفت. این تجربه های عمل شده استعمار در دورانها و در مکانهای مختلف دنیاست. اینها امروز به همان دوره اوّل استعمارگری برگشته اند؛ یعنی کشوری را با زور اسلحه بگیرند، بعد حاکمی از خودشان در آن جا بگمارند. کار بسیار عجیب، ارتجاعی، زشت، اهانت بار و حاکی از سرمستی و غرور است که اینها را با مغز به زمین می کوباند. نفهمیدن موقعیت و نشناختن زمان، کار بعدی آنهاست. این را تقریباً همه دنیا، حتّی دولتها محکوم کردند و گفتند این کار نشدنی است. ما که موضعمان کاملاً روشن است و عرض خواهم کرد. این کار غلطاندرغلط است. آن حاکم نه خارجی باید باشد، نه نظامی و نه صهیونیست؛ بلکه باید برگزیده خود مردم عراق و بدون اتّکاء به پشتیبانی قدرتهای متجاوز باشد. مردم عراق چنین کسی را می خواهند. البته آمریکاییها پیش خودشان همه حسابها را کرده اند. فکر می کنند که ما این شخص را نصب می کنیم، بعد زمام امور را در دست می گیریم و کمکهایی هم می کنیم و سپس فرهنگ مردم را عوض می کنیم؛ یعنی آموزش و پرورش را قبضه می کنیم. به خیال خودشان در افغانستان هم همین کار را می کنند. آمریکاییها در یکی از کشورهای آسیایی چندین تُن کتاب دبستانی به زبان فارسی و پشتو برای افغانستان چاپ کردند که دردبستانهای افغانستان پخش کنند، تا چهره آمریکا در خلال این درسها برای بچه های افغانی چهره زشتی جلوه نکند و فرهنگ و دید و نگاه تاریخی افغانها به کلّی طور دیگری شکل بگیرد. این فکر را به خیال خودشان برای عراق هم می خواهند بکنند. این کار قطعاً با نتیجه مطلوب آنها شکل نخواهد گرفت. در بین معلّمان و مردم آن قدر عمق جنایات و دشمنی آمریکاییها زیاد است که یقیناً به نسل بعد و نسلهای بعدی منتقل خواهد شد. بنابراین قضیه چهارم با مسائل قبلی یکی نیست؛ یعنی اگر این کار را هم نمی کردند، آن تجاوز به جای خود محفوُو گناه و خطای بزرگ بود. اگر آن تجاوز را هم نمی کردند، هر یک از این کارهای بعدی، مستقّلاً گناه و خطای بزرگ و اهانت به ملت عراق است. واقعاً انسان تعجّب می کند که اینها چطور حاضرند این قدر وقاحت به خرج دهند و صریح در تلویزیون بگویند ملت عراق نمی تواند برای خودش حاکم معیّن کند! ملتی با این سابقه، با این تاریخ، با این رجال و با این مردان علمی و سیاسی. چطور انسانی حاضر است این قدر بیشرمانه حرف بزند و یک ملت را متّهم کند به نتوانستن. ما این را نادیده گرفتن حقوق ملت عراق می دانیم و آن را محکوم می کنیم و به هیچ وجه دیکتاتوری جدیدی را برای عراق نمی پذیریم. خود ملت عراق هم این مسأله را قبول نمی کند. ملت عراق از چاله صدّام بیرون نیامد که به چاه یک دیکتاتور نظامی آمریکایی بیفتد. حتّی اگر یک فرد عراقی را هم به این شکل بگمارند، یقیناً مردم او را هم قبول نمی کنند. به هر حال، ما این وضعیتی را که الآن مطرح می کنند، تجاوز دیگری به حریم اسلام و مسلمین می دانیم: آ«و لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلا(۲)آ». پیروزی نظامی آن هم با شک و شبهه هایی که در آن وجود دارد، دلیل پیروزی نهایی نیست. آمریکاییها در این قضیه خسارتهایی هم دیده اند و شکستهایی نیز متحمّل شده اند. الآن البته شاید ندانند و نتوانند، اما یقیناً در آینده نزدیک آثار این شکستها را خواهند دید. آنها چهار شکست

عمده داشته اند: شکست اوّل آنها در شعار دمکراسی و آزادی غربی است. همین لیبرال دمکراسی ای که این گونه در دنیا ترویج می کنند، با این کار شکست خورد. آنها نشان دادند که لیبرال دمکراسی نمی تواند یک ملت را به آن جایی برساند که به معنای حقیقی کلمه به آزادی انسان معتقد باشند. آن تفکّر وقتی منافع مادّی اش اقتضا کند، حاضر است آزادی و جان و حقّ انتخاب انسانها را راحت لگد مال کند. اگر آمریکاییها راست می گویند و طرفدار دمکراسی هستند، باید همین الان عراق را ترک کنند و بیرون بروند. شما می خواستید صدّام را از قدرت به زیر بکشید؛ به زیر آمد. الان در عراق چه کار دارید؟! اگر راست می گویند و دمکراسی و حقوق ملتها را قبول دارند، باید بیدرنگ نظامیها را از عراق خارج کنند و هیچ دخالتی هم در امور عراق نکنند؛ اما معلوم است که چنین چیزی اتّفاق نمی افتد. آمریکاییها از لحاُایدئولوژی هم شکست خوردند و شعارهایشان دروغ از آب درآمد؛ این را مردم دنیا هم فهمیدند و در شعارهایی که دادند، معلوم شد که مردم دروغگویی آمریکاییها را فهمیده اند. ده پانزده شعار از شعارهای مردم دنیا را که در راهپیماییهای گوناگون، مردم یا به زبان گفته اند و یا روی تابلوها و پلاکاردها نوشته اند، برای بنده جمع کردند که همه اش نشان دهنده این است که مردم دنیا درست آن حقیقت قضیه را درک کرده اند. تعدادی از شعارها اینهاست: آ«این جنگ، جنگ نفت است، نه آزادی و حقوق بشرآ»؛ آ«این جنگ برای نجات اقتصاد ورشکسته آمریکاستآ»؛ آ«این جنگ یک اشغال متجاوزانه هیتلری استآ»؛ آ«محور شرارت، آمریکا، انگلیس و اسرائیلندآ». مردم دنیااینها را شعار می دادند، نه مردم تهران. اینها شعارهایی است که ملت ایران آنها را با روشن بینی خودش از مدّتها پیش لمس کرده بود؛ امروز مردم دنیا اینها را فهمیده اند و افکار عمومی دنیا همینها را تکرار می کنند. شکست دوم آنها شکست سیاسی است. امروز آمریکا در دنیا از لحاُسیاسی منزوی است. این فرمول و راه حلّ آمریکایی را که انتصاب یک سرلشکر باز نشسته است، تقریباً هیچ دولتی در دنیا - مگر همان دو سه نفر از خودشان - قبول نکرد. دولتهای عربی، اسلامی و اروپایی آن را رد کردند. سومین شکست آمریکاییها، شکست ابهّت نظامی آنهاست، چون وانمود کرده بودند که می توانند ظرف سه یا چهار روز بر نیروهای عراقی مسلّط شوند. بالاخره معلوم شد که نه با سه روز و چهار روز بلکه با بیشتر از آن هم قدرت تسلّط پیدا نمی کنند و اگر نیروهای عراقی می جنگیدند، حالا حالاها این قضایا ادامه پیدا می کرد و معلوم هم نبود که سرانجام، بر اثر کثرت تلفات، حتّی پیروزی نظامی به دست آورند. عراقیها در آن هنگامی که باید بجنگند، نجنگیدند.این، جای سؤال و ابهام است! همان طور که گفتم، ما قضاوتی نداریم؛ اما این از سؤالهایی است که جواب آن در آینده معلوم خواهد شد. شکست چهارم، شکست اعتبار رسانه ای آنهاست. در دنیا اعتبار خبررسانی و رسانه ای آنها به کلّی درهم شکست. همه دنیا فهمیدند که آمریکاییها آشکارا سانسور می کنند و خبرنگاران را می زنند. بعد گفتند اشتباه کرده ایم؛ اما هیچ کس از آنها این اشتباه را قبول نکرد. دیگر این که از تلفات خودشان خبرهای دروغ می دهند. در طول این مدّت گفتند ما هشتاد، نود یا صد نفر مثلاً کشته داشته ایم. این را همه می دانند که دروغ است. ما نمی دانیم آمار تلفات آنها چقدر است. باید آمار تلفات آمریکاییها را از مأموران سردخانه های کویت پرسید؛ مردم آمریکا هم بعدها خواهند فهمید. در جنگ ویتنام هم بعدها گفتند پنجاه هزار کشته داشته اند؛ اما در هنگام جنگ همین عددهای کوچک ده، بیست، صد و دویست کشته را بیان می کردند. یک جمله هم در آخر بیاناتم عرض کنم: اوّلاً برداشت من این است که در این حادثه ای که اتّفاق افتاد، صهیونیستها بیشترین نقش را هم در تشویق دولت آمریکا به این کار و هم در زمینه سازی مقدّمات آن داشته اند و هم بیشترین نفع را از این نقشه جدید خاورمیانه که جورج بوش بر زبان می آورد و تکرار می کند و خود آنها نیز مقدّماتش را فراهم کرده اند، می برند. نقشه جدید، پهن شدن صهیونیستها در منطقه خاور میانه؛ در کشورهای عربی و غیرعربی اطراف خود از لحاُسیاسی، اقتصادی و اگر مجال پیدا کند، از لحاُجغرافیایی است؛ اما عجالتاً بیشترین سوءاستفاده را همین صهیونیستها و آ«شارونآ» خبیث از این حادثه کردند. این روزها که همه توجّهات جهانی به عراق است، هر روز فلسطینیها کشته می شوند و زیر فشار قرار می گیرند و فاجعه آفرینیهای گریه آوری در آن جا اتّفاق می افتد. من به فعّالان سیاسی عراق هم مطلبی عرض کنم: عراق فعّالان سیاسی زیادی

داشته است. امروز فعّالان سیاسی عراق در معرض یک آزمایش بسیار بزرگ و تاریخی هستند. باید مواظب باشند که خطای استراتژیک نکنند. از پیروزی نظامی آمریکا بر صدّام نه ذوق زده شوند و نه وحشت زده، زیرا به آنها ضرر خواهد زد. فعّالان سیاسی در عراق مواظب دو چیز باشند: یکی، مسأله هرج ومرج، انتقام گیریهای غیرمنطقی و رقابتهای مُضر. خیلی باید مراقب باشند؛ زیرا هرج و مرج به زیان مردم و آینده عراق است و بهانه به دست اشغالگران خواهد داد که حضورشان را در آن جا پایدار کنند. بنابراین باید جلو رقابتهای بیخود و انتقام گیریهای غلط را بگیرند. برای این کار بنشینند فکر کنند، طرّاحی کنند و نگذارند؛ این کار شدنی است. دوم، همکاری و کمک نکردن به حاکمیت بیگانه. مراقب باشند که مبادا این خطا از آنها سر بزند؛ چرا که در تاریخ عراق خواهد ماند. اگر کسی امروز به نیروهای بیگانه کمک کند تا بتوانند حاکمیتشان را در عراق تثبیت کنند، این در تاریخ عراق به عنوان لکّه ننگی برای هر شخصی یا هر گروهی که این کار را بکند، باقی خواهد ماند. مردم عراق طالب استقلال، آزادی و حکومتی که برخاسته از آرمانهای دینی و ملی آنها باشد، هستند؛ این خواست مردم عراق است. این کسانی که در طول سالهای طولانی به نام مردم عراق حرف می زدند، باید به مردم عراق و به این آرمانها وفادار باشند و آن را عملاً نشان دهند. مخفی کاری کردن و زد و بند کردن با قدرتهای خارجی، مردم را از آنهاروگردان می کند. تنها رضای خدا و رضای مردم را در نظر بگیرند و بدانند که پیروزی نظامی بر رژیم صدّام به معنای پیروزی سیاسی و فرهنگی بر ملت عراق نیست. بر رژیم صدّام پیروزی نظامی پیدا کردند، اما این به معنای پیروز شدن آنها بر ملت عراق از لحاُسیاسی و فرهنگی نیست ونخواهد بود. خدای متعال را به اولیائش و به خون مظلومان سوگند می دهیم که ملت عراق و ملت فلسطین و همه ملتهای مظلوم را در مواجهه با عوامل ظلم یاری کند؛ آنها را شاهد پیروزی در سایه استقامت و دینداری قرار دهد و از خدای متعال می خواهیم برکات خود و تفضّل خود را بر ملت عزیز و بزرگ ما نازل فرماید. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الطّاهرین. سیّما علی امیرالمؤمنین والصّدیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی بن الحسین زین العابدین و محمّدبن علی باقر علم النبیّین و جعفربن محمّد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمّدبن علی الجواد و علی بن محمّد الهادی والحسن بن علی الزکیّ العسکری و الحجّة القائم المهدی (صلواةاللّه علیهم اجمعین) والسّلام علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. نمازگزاران عزیز! آنچه به شما در خطبه دوم عرض می کنم، این است که تقوای الهی را در همه شؤون رفتار و اعمال و گفتار خود در نظر بگیرید. این را هم بدانید که مسؤولان کشور در همه زمینه ها و در همین زمینه ای که بحث آن در خطبه اوّل گذشت، همه همّتشان این است که خطّ اهداف اسلامی را که منطبق با مصالح مردم و منافع کشور است، با دقّت تشخیص دهند و دنبال کنند. ازخدای متعال می خواهیم که آنها را در این کار موفّق کند و بتوانند در همه زمینه ها و صحنه ها آنچه را که وظیفه آنها و مطابق مصالح کشور و منافع ملت است، ان شاءاللّه پیگیری و دنبال کنند. من بخشی از آن مطالبی را که عرض کردم، اکنون خطاب به برادران مسلمان عرب عرض می کنم: السّلام علی الاخوة المسلمین و الاخوات المسلمات فی شتی انحاء العالم و خصوصاً الشعب العراقی المظلوم المضطهد. ط¥نّ الحوادث الّتی یمُرُّ بها العراقُ هذه الایّام، مهمةٌجداً و معقّدةٌو مصیریةظ فرغم أنّ سقوط نظام صدامظچ الّذی شکّل نموذجاً للظُلم و القسوة و العُنف و زجّ بالشّعب العراقی لسنین طویلةظچ فی سجن استبداده و قمعه الدّموی، یُشکّلُ یوماً للفرحة التاریخیة، الّا أنّ المصائب الفادحة الّتی جرّها الهجومُ الامریکیُ البریطانیُ علی الشعب، و ما یخطّطُه المهاجمون لمستقبل هذا الشعب، یترکُ طعمةُ المرّ فی ذائقة هذا الشعب الغیور الشریف، و یحزنُ کل المسلمین و الاحرار فی العالم. انّ المذابح الّتی طالت الشعب الاعزل، حتّی ضاقت علیهم الارض بما رحبت. و أنّات الثّکالی و المصابین و بکاء الاطفال الجائعین و المجروحین المتروکین دون علاجظچ، و تهدیم مساکن الناس، و اعتقال وأسرالعابرین بحُججظچ واهیةظچ،والاعتداء علی حرمة العوائل، و فرض جوّ الرعب و الوحشة الشاملة، و توجیه الاهانات و الاذلال

للرجال الغیاری امام أعین ابنائهم و نسائهم، و القضاء علی البنی التحتیـة الحیویـة للبلاد، و القاء الالاف من القنابل و الصواریـخ و حمم المدافع علی المدن، و الّتی یُعتبرُ کلُّمنها - لوحده - جریمهٔ حرب ط¥نّ کلّ ذلک منح المهاجمین قصب السبق علی جرائم صدامظج التی قام بها لسنین متمادیهٔظج. و لن یشـعُر أیُ شـعبظج بامضّ و امرّ من أن یری الجنود الاجانب مغترّین بفتحهم یطأوُن بیته و أرضه بکلّ حرّیهٔظج و یتحکّمون فی مصیره. لقـد ادّعی الامریکانُ و الانگلیزُ أنّهم قاموا بهجومهم هـذا لط¥زاحهٔ صدامظج و جلب الدیمو قراطیـهٔ و الحرّیـهٔ للعراق، و تجاهلوا - عمـداً - کونهم هم الّـذین جهّزوا صـداماً القاسـی الظالم و دعموه بکلّ ما یُمهّـد له القیام بتلک الاعمال الاجرامیـهٔ القاسیـهٔ، و أنّهم هم الّـذین أرخوا له العنان لیقوم بمذبحـهٔ عام واحدظج و تسعین الرّهیبهٔ و لم یزجروه حتّی برمشـهٔ عین. و هم الّـذین ساعـدوه لیسـتخدم السـلاح الکیمیاوی ضد الایرانیین، بل و ضد شـعب العراق فی حلبچه و غضُّوا الطّرف عنه و همُ الّـذین قدّموا له فی حرب السـنوات الثمان الّتی فرضـها علی الجمهوریهٔ الاسـلامیهٔ کلّ ما یدعمُهُ من سـلاح و اعلام و تغاضوا عن کل المصـائب التی کـان یصبّها علی الشـعب العراقی لیلاًـ و نهـاراً انّ دعاء آمریکا و انگلترا باهـداء الحرّیـهٔ للشـعب العراقی یُعـدُّ من اکبر المهـاذل. ط¥نّهم فی الواقـع یعملـون للسیطرهٔ علی العراق و للسیطرهٔ علی النفت و للسـیطرهٔ علی الشـرق الاوسـط، و لقمع الانتفاضـهٔ الفلسـطینیهٔ، و لوأد الصـحوهٔ الاسـلامیهٔ. و ط¥نّ تعیین حاکمظج عسکریظج اجنبیظج علی العراق یشکّلُ اهانهً للحرّیهٔ و السّیادهٔ الشعبیهٔ فی العراق. ط¥نّهم یخطّطون لمحو الهویّهٔ الاسـلامیهٔ و الوطنیهٔ للعراق و تحویله الی مرکز للتسلط الامریکی علی کل الشرق الاوسط و منابعه و ذخائرظ 'البشـریّهٔ البریهٔ و المادّیهٔ ط¥نّهم لایعتبرون الشـعب العراقیّ قادراً علی تقریر مصـیره و مالکاً لحقوقه الطبیعیه المسلّمهٔ فی ارضه. ط¥نّ افضـل العناصـر العراقیـهٔ - فی رأیهم - هی تلک الّتی تُقـدّم خدمـهً اکبر للمعتـدین الاجانب و تُـدیرُ ظهرها لشـعبها و وطنها. انّ الوجـدان العام للشـعب العراقی و لکلّ الاحرار، و للتاریخ، یحکمُ علی أیّ خدمهٔ لط¥مریکا کی تحقق اهدافها الاسـتعماریهٔ اللئیمـهٔ، بأنها خیانـهُّللعراق و شـعبه و تاریخه. انّ الحلم الّذی یحلُمُ به الامریکانُ و الانگلیزُ سوف لن یتحقق، ذلک أنّه و فی کل مکان تقفُ المقاومهُ بلُغتها و أُسلوبها بوجه الاعتداء و لُغته و سلوکه، و لن یکون الشـعبُ العراقیُ المعروف بغیرته و حمیّته مستثنی من هذه القاعـدهٔ. لقد قام الشـعبُ الفلسـطینی المظلومُ عبر مقاومته الباسـلهٔ بسـلب العدو الصـهیونی السّـِفاک رغم شدّهٔ بطشه قدرته علی کسر شوکـهٔ المقاومـهٔ و اسـتطاع الشـعبُ الایرانیُ المؤمنُ الثائر عبر وحدته و اسـتقامته أنظ 'یُفشل الحرب العدوانیهٔ الّتی فرضـها نظامُ صدام بمعونهٔ آمریکا و انگلترا - نفسیهما - و دعم الاتحاد السوفیتی السابق و معسـکره الشـرقی علی مسـتوی السـلاح و الاعلام و السیاسهٔ و یحافُعلی حدود بلاده و یطرد العدوّ الی خارجها. لقد عانت المدنُ الایرانیهُ و لسنواتظج علی ید صدام الظالم هذا من قصف الصواریخ و القنابل، و ضُـرب شـبابُها المضحّی الحُر بالقنابل الکیمیاویهٔ، الّا أنّ مقاومهٔ الشعب تُبطل کلّ اساطیر الدیکتاتوریهٔ و الاستعمار و القمع و الاعتـداء. انّ المهـاجمین اسـتطاعوا أن یقهروا النظام البعثی و هو ما کنّا نتوقّعُهُ لنظامظـج لایحمیه شـعبُه بل یعتمـدُ علی أجهزهٔظـج و عناصـر قمعیهٔظج، الّا أنّ هولاء المهاجمین لن یسـتطیعوا ان یقهروا الشـعب العراقی و ط¥ذا ارادوا أن یتحاشوا مواجههٔ الشـعب العراقی فانّ علیهم أن یُخلوا العراق من جنودهم فوراً و یمتنعوا تماماً عن التـدخل فی مصـیر العراق و شـعبه. انّ الحکم فی العراق و المصادر و الثروات العراقیـهٔ هو ملکٌللشـعب العراقی و هو قادرٌعلی تعیین حکومته الآتیـهٔ. و لو کان الامریکیون صادقین فی ادعائهم للدیمو قراطیهٔ فـط¥نّ علیهم ان لا یتـدخّلوا فی الشّؤون العراقیـهٔ لیقوم الشـعبُ بنفسه عبر الاسـتفتاء العام بتعیین نظامه المسـقبلی و انتخاب مسؤولیه و تعیین الاسـلوب المناسب لط¥عادهٔ ط¥عمار ما هدّمه هؤلاء المهاجمون ط¥نّ موقف الحکومهٔ و الشعب الایرانی واضحظ لقد خالفنا نظـام صدامظـج القمعی الظالم، و لقـد اعترضـنا علی اعتـداء الاجانب علی العراق. و بالنسـبهٔ للحرب بین صدامظـج و آمریکا و انگلترا اعبـدنا الطرفین الظامین، و لم نقـدّم ایّ لط¥یّ منهما و اعلنّا عدم الانحیاز لط¥یّ منهما. و لکنّا لن نقف علی الحیاد فی مجال الصـراع بین المحتلّین و الشـعب العراقی. انّ المحتـلّ معتدظـج مـدان، وط¥نّ الشـعب المقاوم محقٌّو مظلومٌو ط¥نّ دعمنا المعنویّ و السیاسـیّ لکل شـعبظج مظلومظج معتدی علیه هو سبیلُنا الّذی لانحید عنه. انّ الشـعب العراقی الیوم یحملُ مسؤولیهً ضخمهً. و انّ ایّ تفریطظج او تمزّقظـج فی الموقف یرسم فی طیّاته مستقبلاً صـحباً لهم. فالوحـدهُ الوطنیـهُ، و التواجـدُ فی الساحهٔ، و المساهمهُ فی تشـکیل الحکومهٔ

المستقّلة المدافعة عن الهويّة الاسلامية، هی من اكبر واجبات الشعب العراقی و خصوصاً العلماء و المثقّفين و النُخب العلمية و السياسية. واللّه تعالی اسألُ أن يوفّق امّتنا الاسلامية للسير علی درب التزكية و التقوی لتحقيق اهدافها المنشودة ط¥نّه هو السّميع المجيدُ، آ«و قل اعملوا فسيری اللّه عملكم و رسوله و المؤمنونآ» و استغفراللّه لی و لكم. بسم اللّه الرّحمن الرّحيم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد. والسّلام عليكم و رحمةاللّه و بركاته) بقره: ۱۴۸ مائده: ۴۸) نساء: ۱۴۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلّمان و کارگران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلّمان و کارگران --
۱۰/۰۲/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اولاً ـ به همه برادران و خواهران عزيز - معلّمان، كارگران و شاغلان در اين دو بخش مهم - خوشامد عرض می كنم و قدردانی عميق خودم را از تلاشهايی كه در اين دو عرصه تعيين كننده صورت می گيرد، ابراز می دارم. اين ايام با ياد برجستگان عالم خلقت - نبیّ مكرّم، سبط معظّم و حضرت علی بن موسی الرّضا عليهم الصّلاةوالسّلام - آميخته است. در روزهايی كه با ياد تعليم و تربيت و توليد و كار ارتباط دارد، بايد نام پيغمبر اكرم را به ياد آورد و بر زبان جاری كرد؛ چرا كه آن بزرگوار معلّم بشر و برافرازنده پرچم تعليم و تربيت و تكريم كار و تلاش بود. آن بزرگوار فرياد عدالت و تكريم انسان و برداشتن تبعيضها در جامعه و اهتمام به معنويت و فضيلت روحی و معنوی را در جهان بلند كرد. امروز هم طنين همان صداها در فضای تاريخ و دنيای كنونی به گوش می رسد. اينهاست كه بايد به عنوان مدح پيغمبر و ائمّه، در زبان مدّاحان و گويندگان محترم جاری شود تا ما اين بزرگان تاريخ بشر و برگزيدگان عالم خلقت را بشناسيم. جلسه امروز شما كه تركيبی از قشر معلّم و كارگر است، هر سال برای من يك مجلس مغتنم به حساب می آيد. تركيب هم تركيب متناسبی است؛ ممكن است در نگاه اوّل به چشم نيايد، اما اين دو عنصر كاملاً با هم ارتباط دارند. بنای مدنيّت و زندگی انسان بر استفاده از منابع طبيعی و انسانی است. اگر منابع طبيعی باشد، اما منابع انسانی نباشد و يا رشد نيافته باشد، مثل اين است كه چيزی در دست نيست. به كشورهای عقب افتاده آسيا و آفريقا در دوران تسلّط استعمار نگاه كنيد! اينها منابع طبيعی داشتند؛ اما فرصت تربيت منابع انسانی پيدا نكرده بودند. از آن طرف مرزهايشان، از راههای دور، آدمهای زرنگ، حيله گر و بی انصاف سر اينها ريختند و منابع طبيعی شان را غارت كردند و آنها را به كار زندگی خودشان زدند و قدرت خود را روزبه روز افزايش دادند. اگر منابع انسانی باشد، اما منابع طبيعی نباشد، باز هم يك جای كار لنگ است. كشوری كه توليد ندارد، خودش سازنده و پرورنده نيست؛ دسترنج خود را مصرف نمی كند و هميشه متّكی به ديگران، تابع ديگران و در نتيجه مطيع ديگران خواهد بود. اين هم بلای ديگری است كه مستبدان و حاميان بين المللی شان بر سر كشورهای استبداد زده دوره قبل و امروز در برخی از نقاط عالم آورده اند. چشم به دروازه ها بدوزند تا از آن طرف مرزها برای آنها همه چيز بياورند؛ افتخار هم بكنند كه پول می دهند و خارجيها برای آنها كار می كنند و اجناسشان را برای آنها می فرستند! اين افتخار كردن را من از يكی از متنفّذان رژيم طاغوت شنيدم. منطق را ببينيد؛ چقدر كودكانه و ابلهانه است! همين می شود كه يك كشور برای نان و گوشت و اوّليات زندگی و لباس و مصارف زندگی بايد به توليدكننده خارجی چشم بدوزد؛ چون خود در صدد تربيت نيروی انسانی ماهر برنيامده است؛ به تن خود زحمت نداده است و كارگر و معلّم را قدر ندانسته است. بنابراين منابع طبيعی و منابع انسانی دو سرمايه اصلی انسان هستند. كارگر منابع طبيعی را مورد بهره وری قرار می دهد و قابل استفاده می كند؛ معلّم هم منابع انسانی را استخراج می كند، رشد می دهد و مورد بهره برداری جامعه قرار می دهد. اين دو، ركن اساسی جامعه اند. مهم هم اين است كه هم دو قشر معلّم و كارگر، هم بخصوص مسؤولان دولتی و هم آحاد مردم اين ارزش والا را بشناسند و به آن به چشم تكريم نگاه كنند و بفهمند كارگر و توليد كننده يعنی چه؛ بفهمند كسی كه آهن پاره را تبديل به يك كالای زيبا و مورد استفاده می كند، چه ارزشی دارد. معلّم را بشناسند و بدانند كسی كه كودك ساده هيچ ندان را به يك انسان آگاه و يك چشمه

جوشان ابتکار، استعداد، نقشه و طرح در همه مسائل زندگی تبدیل می کند و این مادّه خام را به این جا رسانده است، اجر و قربش کجاست؛ این را همه بفهمند. ما وقتی به نیازها و کمبودهای جامعه کارگری و جامعه معلّمی نگاه می کنیم، اوّلین چیزی که چشممان را جلب می کند، کمبودهای مادّی آنهاست - که البته کمبودهای معیشتی و مشکلات مادّی وجود دارد - اما مشکل معنوی این دو قشر را کمتر می بینند؛ یعنی به قدرشناسی و شناخت جایگاه کارگر و معلّم در جامعه کمتر توجّه می شود. فرق است بین یک اداری معمولی - که البته او هم کار و خدمت می کند و او هم ارزش دارد - و کسی که سر کلاس، جان و دل خود را مصرف می کند برای این که این مادّه خام و این کودک هیچ ندان را به آن رتبه والای معرفت برساند. در زمینه رفع مشکلات معیشتی و مادّی - همان طور که آقایان در این جا گزارش دادند - کارهای خوبی شده است؛ اما کافی نیست. چرا کافی نیست؟ زیرا برطرف کردن مشکل معیشتی از قشر کارگر و معلّم و قشرهای دیگر، به اصلاح مبانی اقتصاد کشور بستگی دارد. فرض کنیم ما حقوق این انسان زحمتکش را بیست درصد یا چهل درصد اضافه کردیم؛ اما اگر تورّم را مهار و ارزش پول ملی را تأمین نکردیم، آن مقداری که او امسال از ما اضافه می گیرد، چنانچه از رشد بی رویّه قیمتها پایین تر باشد، فایده ای برای او ندارد؛ پس ما برای او کاری نکرده ایم؛ بنابراین اساس کار آن جاست. توصیه من به وزیران محترمی که این جا هستند و به دیگر مسؤولان دولتی، امروز این است و قبلاً هم همیشه همین بوده است که روی مسأله تقویت پول ملی و به نظام آوردن خرجها و هزینه های دولتی تلاش کنند و جلو ریخت و پاشها و خرجهای زیادی و اسراف گونه را بگیرند و در یک دایره محدودتر وزارتی، رعایت کمال عدالت را بکنند و تبعیضهای بیجا را بردارند. اینها کارهایی است که بدون افزایشهای ریالی هم می تواند دلها را شاد، انسانها را خرسند و امیدوار و زندگی آنها را ترمیم کند. اگر این کارها صورت گیرد، ولو افزایش ریالی هم به آن صورت نباشد، باز زندگی آهنگ طبیعی و مطلوب پیدا خواهد کرد. همچنین بر ارزش و کرامت معنوی تکیه شود. مجموعه های کارگری و معلّمی توجّه داشته باشند شعارهایی که می دهند و حرفهایی که می زنند، به گونه ای نباشد که شرافت معنوی و کرامت حقیقی را در چشم مردم از جامعه معلّمی یا کارگری بگیرد. همان طور که عرض کردیم، نیازها هم مادی است و هم معنوی؛ اما چیزی که انسان را دلگرم و قانع و خرسند می کند، تکریم معنوی است. خیلیها حاضرند آبرو و کرامتشان را حفُکنند و به طرف کسی دست دراز نکنند و از کسی پول نگیرند. انسان با شرف، به کرامت معنوی اهمیت می دهد. کرامتی را که جامعه معلّمی و جامعه کارگری دارند - که واقعاً هم پیش خدا و عقل و در محاسبات اجتماعی و انسانی کرامت دارند - بشناسیم؛ آن را سردست بگیریم و به همه نشان دهیم. شانه کدام یک از ما تاکنون زیر بار منّت یک معلّم خم نشده است؟ کدام یک از ما تاکنون دست معلّم خود را نبوسیده ایم؟ ارزش معلّم این است. ارزش کارگر هم آنقدر والاست که پیغمبر دست او را بوسید. حقیرهایی امثال من چه کار کنیم که جای بوسیدن دست پیغمبر را بگیرد؟ این ارزشهای معنوی را فراموش نکنیم. عدّه ای در جامعه طوری حرف می زنند و مشی می کنند که تصوّر مردم این گونه باشد که بله، بزن و بکوب مسابقه مادّیات است؛ هر که پول بیشتری به دست آورد و استفاده بیشتری کرد، او بُرده است؛ هر کس استفاده کمتری کرد، کلاهش پس معرکه است و عقب مانده و بدبخت است! قضیه این نیست. این مربوط به قانون جنگل حیوانهای مدرن است! بله؛ در نظامهای سرمایه داری که دعوا بر سر پول و مادیّات است، همین طور است - چون معنویتی وجود ندارد- اما در جامعه انسانی، فضیلت و شرف و آبرو و کرامت انسانی و ارزش معنوی حرف اوّل را می زند. البته این بهانه نشود برای این که به فکر مادّیات و ترمیم معیشت نباشند؛ باید باشند و راهش هم همان چیزی است که عرض کردم: پایه های اقتصادی را مستحکم کنند. درباره مسائل بسیار مهمّی هم که در همسایگی ما در عراق می گذرد و دلها و چشمهای دنیا متوجّه آن است، فقط یک جمله عرض کنم: صحنه عراق، صحنه عبرت و افشای خیلی از حقایق برای ملتها شد. کسانی که پرچم دمکراسی را در دنیا در دست گرفته بودند، صریحاً اعلان می کنند که در عراق مردم حق دارند دولتی را که ما می خواهیم، سر کار بیاورند! این شد مردم سالاری!؟ این شد دمکراسی!؟ صریحاً اعلام می کنند که اگر همه مردم عراق بخواهند یک حاکمیت اسلامی سر کار بیاید، ما قبول

نمی کنیم! معنای مردم سالاری آقایان معلوم شد. دمکراسی امریکایی همه جا همین طور است؛ در خود امریکا هم همین گونه است. چند سال قبل یک شخصیت امریکایی که از دو حزب حاکم امریکا نبود، پول زیادی خرج کرد، جنجال زیادی هم به راه انداخت تا در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند.تا اواسط راه آمد، اما آن چنان او را به زمین زدند که دیگر کسی به فکر این نیفتد که بیرون از تشکیلات آن دو حزب معمول معروف امریکا ممکن است سر کار بیاید. بنابراین آن جا هم همین طور است. این دمکراسی آنهاست. پرچم مبارزه با تروریسم را به دست گرفته اند و هنوز هم بدون خجالت، ادّعای خود را تکرار می کنند؛ اما با منافقین که دستشان به خون ملت ایران و کردهای عراق و شیعیان این کشور آغشته است - که در قضیه انتفاضه سال ۱۳۶۹ عراق که صدّام شیعیان را در جنوب عراق و در مناطق زیادی از این کشور قتل عام کرد، منافقین در کنار صدّامیها با شیعیان جنگیدند - همکاری می کنند! ترور، کار آنهاست؛ خودشان هم اقرار و به آن افتخار می کنند؛ دنیا هم اینها را تروریست شناخته است؛ اما امریکا اینها را زیر بال گرفت! معلوم شد تروریسم بد است، آن وقتی که نوکر امریکا نباشد؛ اما اگر تروریسم نوکر امریکا شد، نه، خیلی خوب است و هیچ اشکالی هم ندارد! این، بوته آزمایش است؛ نشان می دهد که مبارزه با تروریسم یعنی چه؛ دمکراسی یعنی چه. انگلیسیها خودشان را در دنیا به تساهل و تسامح معروف کرده اند. بعضی از زبدگان فرهنگی و فکری ما هم افتخار می کنند که مثل آنها اهل تسامح و تساهل شوند. ما تسامح انگلیسی را هم در عراق دیدیم! با تفنگ وارد خانه مردم شدن، زندگی امن را به هم ریختن، بچه های کوچک را از ترس به گریه انداختن، تظاهرات مردم را - چه در بغداد و موصل و چه در شهرهای دیگری که ما خبرش را دریافت نکرده ایم - با گلوله های آتشین پاسخ دادن؛ این، دمکراسی و گذشت و انسان دوستی و رعایت حقوق بشرشان است! اینها صحنه عبرت است؛ اینها را باید فهمید. البته اشتباه می کنند؛ اینها هم مثل صدّام سرنگون خواهند شد. صدّام اگر دل مردم عراق را با خود داشت، نیروی نظامی امریکا نمی توانست او را سرنگون کند. صدّام دل مردم عراق را با خود نداشت و صدای آنها را نشنید؛ اینها هم فریادهای مردم عراق را نمی شنوند و تظاهرات و اجتماعات آنها را نمی بینند. تظاهر می کنند که بله، ما آزاد گذاشته ایم مردم فریاد بزنند! آنها فریاد بزنند، شما هم نشنوید؛ هر وقت هم که لازم بود، مسلسلها را رویشان باز کنید؛ عجب مردم دوستی ای! اینها هم چون صدای مردم را نمی شنوند، همان بلا در انتظارشان هست. البته نه به آن مدّت طولانی ای که او ماند؛ خیلی زودتر؛ چون اینها اشغالگرند. نباید ناکامیها را به حساب این و آن بگذارند. سرجنبانان رژیم امریکا و انگلیس هی نیایند پشت بلندگوها بگویند ایران تحریک می کند. نه، ایران هیچ کس را تحریک نمی کند. آن جوان عراقی که در خیابان و خانه خود، تانک و چکمه چکمه پوشان بیگانه را می بیند، احتیاج به تحریک ندارد. کجای دنیا جوانان و مردان غیور و زنان شجاع یک جامعه حضور اشغالگران را تحمّل کردند که اینها تحمّل کنند؟ هیچ جا تحمل نکردند، اینها هم تحمّل نخواهند کرد؛ بنابراین محرّک نمی خواهد. عامل اصلی، بیداری اسلامی است؛ این را هم خودشان خوب فهمیده اند. این، مخصوص عراق هم نیست؛ امروز در هر جای دنیای اسلام، امریکاییها و انگلیسیها و امثال اینها حضور یابند و خود را با مردم مواجه کنند، موج عظیم نهضت و بیداری اسلامی را لمس خواهند کرد. امّت اسلامی نسیم بیداری را حس کرده و عطر بازگشت به معارف اسلام را بوییده است. همه اینها از آن نهضت عظیمی که شما مردم به راه انداختید و از آن مرد بزرگ و آسمانی که توانست این اقیانوس را متلاطم و این دلها را آگاه کند - امام راحل عظیم الشّأن - سرچشمه می گیرد؛ آنها هم فهمیده اند. دشمنی آنها با شما و امام و انقلاب اسلامی و نظام اسلامی به خاطر این است که می دانند چشمه ای از این جا جوشش کرده و به همه دنیای اسلام سرریز شده است. گفتند انقلاب را صادر نکنید؛ ما گفتیم انقلاب مگر کالاست که انسان آن را صادر کند؟! انقلاب مثل بوی خوش گلهاست؛ خودش صادر می شود. انقلاب مثل باد بهاری است؛ خودش فضاهای گرفته و متعفّن را عوض و جابه جا می کند. انقلاب را کسی نباید صادر کند؛ انقلاب خودش صادر می شود. عزیزان من! برادران و خواهران من! فرزندان من! امروز چشم دنیای اسلام به شماست. شما اگر درست و منضبط و مسؤولانه زندگی کنید و در هر نقطه ای که هستید - چه مسؤولان دولتی، چه شما مباشران کار در

صحنه عمل - خوب کار و تلاش کنید، خواهید توانست هم کشور خود را به اوج عزّت، افتخار، سعادت، رفاه، علم و تمدّن برسانید، هم می توانید همه ملتهای اسلامی را تشویق کنید که این راه پُرافتخار را بروند؛ آنها هم زنجیرها را پاره کنند و به راه رفاه، معنویت، مادیت و زندگی انسانی وارد شوند و ان شاءاللّه پیش بروند. از خداوند متعال مسألت می کنیم به ما و شما توفیق دهد تا آنچه وظیفه ماست و خدا را راضی و ما را پیش ولیّ عصر ارواحنافداه روسفید می کند و آنچه دیظ'ن ما به خون مطهّر شهداست، ان شاءاللّه آن را بشناسیم، بفهمیم و به بهترین وجه عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی --------------------------------- --------۲۲/۰۲/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ابهام آفرینی؛ سیاست دشمنان جمهوری اسلامی مایل بودم جلسه با سؤالهای دانشجویان عزیز شروع شود؛ چون یکی از شیرینترین رخدادها برای انسان این است که جوانانی که مظهر معرفت جویی و استفهام و طالب دانستن و آگاهی هستند، چیزی را بپرسند که انسان می تواند در محدوده اطّلاعاتش به آن جواب دهد و درعین حال به همین اندازه می تواند در رفع سؤال و ابهام در ذهن جوان - که مظهر شادابی و نشاط و میل به پیشرفت است - کمک کند؛ بخصوص با توجه به این که ابهام آفرینی یکی از سیاستهای اصلی کانونهای مبارزه با جمهوری اسلامی است. ابهام آفرینی و ایجاد نقطه کور برای ذهنها، خودش یک سیاست است؛ لذا من وقت عمده را باز هم ان شاءاللّه صرف پاسخ به سؤالات خواهم کرد. از لحاُوقت هم محدودیتی ندارم و آمادگی دارم که تا وقتی توان باشد و شما و من خیلی خسته نشده باشیم، به این برنامه ادامه دهیم؛ ولی یکی دو مسأله از مسائل اساسی وجود دارد که مطمئنم شما جوانان عزیز هم به آنها علاقه مندید؛ لذا اوّل راجع به این دو مسأله صحبت می کنم و بعد به سؤالهایی که این جا آورده می شود، پاسخ می دهم. ویژگی های محیط دانشگاه مقدّمتاً عرض کنم که محیط دانشگاه به طور طبیعی، محیط شادابی، نوگرایی، نوآوری و نوزایی است. محیط دانشگاه، محیط بالیدن شخصیتها، جوشیدن استعدادها و بروز و ظهور نقاط درخشان پنهان در شخصیت انسان است. همچنین دانشگاه، محیط صفا و خلوص و حقیقت جویی هم هست؛ چون مجموعه، جوان است. درعین حال دانشگاه نمودار و نشان دهنده حسّاسیت در برابر پدیده های نامطلوب نیز هست؛ یعنی چیزی که از نگاه ارزشی و آرمانی جوان نامطلوب باشد، بیش از همه در محیط دانشگاه نسبت به آن حسّاسیت به وجود می آید، که این حساسیت گاهی با زودرنجی توأم است. همچنین اگر زمینه فراهم باشد، محیط دانشگاه - علی رغم آن که عدّه ای گمان می کنند یا می خواهند وانمود کنند چنین نیست - محیط گرایشهای دینی و معنوی لطیف هم هست. این خصوصیاتی است که به طور طبیعی در هر مجموعه دانشگاهی در کشور ما وجود دارد. گرایش دانشجو به مسائل معنوی در مورد بخش اخیر - یعنی گرایش به مسائل معنوی - چون فضای جلسه شما برای ما بسیار خوشایند است و صفا و معنویت و نورانیّت جوانی در این فضا محسوس است، می خواهم این مطلب را قبل از شروع مطالب اصلی عرض کنم که من پرهیزکارترین و نورانیترین جوانان را هم در مواردی در میان دانشجویان دیده ام. فراموش نمی کنم خاطره جوان نوزده یا بیست ساله ای که بعد از شهادتش وصیت نامه او را دیدم. او نوه یکی از علمای معروف و مراجع تقلید زمان خود بود و آن مرجع تقلید و عالم معروف، اهل سلوک و معرفت و توحید شمرده می شد. وقتی وصیت نامه جوان را خواندم، این طور فهمیدم که این جوان نوزده، بیست ساله دانشجو، در رسیدن به آن حالت حضور، کشف و عروج معنوی و روحی - چیزی که هر سالک و عارف و هر جویای حقیقتی، آرزوی آن را دارد - اگر از پدربزرگ مجتهد و عارف خود که شاید شصت، هفتاد سال هم در آن راه زحمت کشیده بود، جلوتر نباشد، عقبتر نیست. البته این حالت، همیشه و برای همه پیش نمی آید. شرایطی که در آن، انسان به معنای حقیقی کلمه مجاهدت می کند و من نامطلوب در عروج انسانی را که مزاحم حرکت او به سمت بالاست، زیر پا لگد می کند و از شهوات و غرایز و حیوانیّت خود صرف نظر می

کند، ناگهان چنین عروجی را برای یک جوان پیش می آورد. به هرحال ما این نمونه ها را در بین جوانان دانشجو دیده ایم و این یک نمونه بود که عرض کردم. موارد دیگری را هم من از دور یا از نزدیک مشاهده کرده ام. قوت و نشاط جوان در زمینه های مادی و معنوی می خواهم بگویم همان طور که در میدان رقابت ورزشی، قوا و نشاط شما جوانان از یک پیرمرد بیشتر است، در میدان رقابت و مسابقه به سمت معنویت هم توانتان بیشتر از یک پیرمرد است. یعنی همان طوری که اگر من و شما الان مسابقه دو بدهیم، یقیناً شما جلوتر از من می افتید؛ اگر از نقطه واحدی به سمت عروج به مراتب معنوی هم حرکت کنیم، باز شما از من جلوتر می افتید. بنابراین قوّت و نشاط جوان، هم در زمینه مادّی و هم در زمینه معنوی، جوان است. همچنان که شما در ورزش جسمانی، از پیر قویتر و بانشاطترید و استعدادتان بیشتر است، در زمینه معنوی هم همین طور است و می توانید پیش بروید. این را قدر بدانید. مهمترین مظهر قدردانی از جوانی گاهی که گفته می شود جوانی را قدر بدانید، ذهن به راههای دیگر می رود. مهمترین مظهر قدردانی از جوانی همین است که از این صفا و نورانیّت و از این ناآلودگی و پیراستگی طبیعی انسان جوان استفاده کنید و خود را در زمینه های تزکیه و اخلاق پیش ببرید. این ان شاءاللّه ذخیره همه زندگی شما خواهد شد. راهش هم رعایت دو نکته است: ذکر و توبه. ذکر یعنی یاد. یاد در مقابل غفلت است؛ غفلت از خدا، غفلت از وظیفه و مسؤولیت، غفلت از هنگام حسّاس مواجهه با مأموران الهی در عالم ملکوت - عالم بعد از عبور از جسمانیّت - و محاسبه بزرگ انسان در مقابل خدا در قیامت. این یادها تعیین کننده است. این طور نبوده که فقط به ما بگویند به قیامت معتقد باشید، برای این که اعتقادی مثل اعتقاد علمی داشته باشید؛ نه. برای این که این اعتقاد در زندگی و حرکت و تصمیم گیری ما تأثیر بگذارد، این یاد را در خودتان حفُکنید. آ«انّما تنذر من اتّبع الذّکر(۱)آ»؛ انذار پیغمبر و انذار الهی هم مفید به حال کسانی است که به دنبال یاد هستند و خود را از غفلت دور نگه می دارند. نکته دیگر توبه است. ممکن است کسی بگوید ما که جوانیم و هنوز عمری از ما نگذشته که مثل شما گناه زیادی کرده باشیم و محتاج توبه باشیم. نه، این درست نیست؛ توبه وظیفه همیشگی انسان است. پاکترین انسانها هم باید توبه کنند. توبه یعنی برگشت به خدا، برگشت از راه خطا، توجّه دادن دل به پروردگار و رو را به طور کامل به خدا کردن. از امام سجّاد علیه السّلام چه کسی پاکتر؟ شما به صحیفه سجّادیه از اوّل تا آخر نگاه کنید؛ ببینید چه حالی، چه سوز و گدازی و چه توبه ای در آن نهفته است: آ«هذا مقام من استحیی لنفسه منک و سخط علیها و رضی عنک(۲)آ». امام سجّاد علیه السّلام به خدای متعال عرض می کند: پروردگارا! من بر نفس خودم که گاهی از فرمان تو سرپیچی کرده، خشمگینم. از تو راضی ام و به خاطر سرپیچی نفس از تو شرمنده ام. این راز و نیاز و سوز و گداز امام سجاد علیه السّلام است. قدر جوانی را بدانید عزیزان من؛ جوانان! قدر جوانی را بدانید و این دلهای پاک، این نورانیّت و این صفا را که به هرحال در شما وجود دارد، حفُکنید. حتّی گاهی اگر خطایی هم از جوانی سر می زند، مادامی که گناه متراکم نشده باشد، آن نورانیت محفوُاست. البته هر یک گناه، بخشی از آن نورانیّت را کم می کند، که علاجش توبه است. برگشتن و توبه ما، ان شاءاللّه محبّت الهی را متوجّه ما خواهد کرد. این نکات را برای توجه دلهای شما عرض کردم. استفاده امریکا از مزایای ابرقدرتی انحصاری من مناسب می دانم دو مسأله را عرض کنم. البته سعی می کنم تا آن جایی که ممکن است، صحبت درباره این دو مسأله، وقت کمتری بگیرد تا برای پاسخ دادن به سؤالات شما، وقت بیشتری بماند. یک مسأله، مسأله کنونی امریکا و جمهوری اسلامی است؛ مسأله ای که ذهنها و دلها و تحلیلها را در حجم زیادی به خودش متوجّه کرده است. من اجمالی از این مسأله را عرض می کنم و بعد به مسأله ی دوم می پردازم که بیشتر به شما جوانان ارتباط پیدا می کند؛ یعنی همین شعارهای اساسی که در این چند سال داده شده و آنچه بیش از همه به دانشگاهها ارتباط پیدا می کند، جنبش تولید علم و جنبش نرم افزاری است، یا جنبش عدالتخواهی که اصلاً خطاب به دانشجویان بود، یا حرکت مبارزه با فساد. چند شعار این گونه در این چند سال داده شد و مایلم مقداری راجع به اینها صحبت کنم. در مورد مسأله اوّل باید بگویم که صحبت درباره امریکا و موضع جمهوری اسلامی در قبال امریکا به صورت یک راهبرد بلندمدّت، احتیاج به بحثی مفصّل دارد. امیدوارم این فرصت را پیدا کنم و

بتوانم باز در یک جمع جوان و ترجیحاً دانشجویی، این بحث را مطرح کنم. برای آن وقت، حرفهای گفتنی زیادی دارم. اما آنچه در این جلسه می خواهم به شما عرض کنم، مسأله وضع فعلی امریکا و چالشی است که در صحنه بین المللی - بخصوص بعد از قضیه عراق - پیدا کرده است؛ همچنین تهدیدهایی که احیاناً مستقیم و غیرمستقیم به برخی از ملتها و گاهی هم به ما از آنها سر می زند و در بین مجموعه های گوناگون مردم ما هم انعکاس می یابد. حدود ده، دوازده سال است که امریکا به عنوان ابرقدرت منحصر دنیا شناخته شده است. امریکاییها بعد از سقوط شوروی اصرار داشتند این را تثبیت کنند که تنها ابرقدرت دنیا آنها هستند و دنیا تک قطبی است. آنها رویکردی را بر اساس این منطق دنبال کردند. آن رویکرد این است که از مزایای ابرقدرتی انحصاری استفاده کنند. البته این فکر، فکر سابقه داری است و تازه و جدید نیست. آن طور که از مجموعه گفتارها و مدارک سیاسی ای که در دسترس قرار می گیرد و حتّی از بعضی مقالات صادرشده از مراکز سیاسی امریکا استنباط می شود، انسان می بیند این فکر، فکر ریشه دار و سابقه داری است؛ منتها برای این گونه ماجراجوییها در هر جای دنیا، ناگزیر آدمهای مناسبی مورد نیازند. بالاخره وقتی بخواهند بولدوزری بگذارند تا ساختمانی را خراب کند، راننده بی کلّه جسوری هم لازم است تا پشت این بولدوزر بنشیند. اگرچه ساختمان را او خراب نمی کند و بولدوزر خراب می کند، اما وجودش لازم است؛ یا اگر در یک فیلم باشد، بدلکار جسور هیجان طلبی لازم است. بعد از انتخاب رئیس جمهور کنونی امریکا، این شرط هم تحقّق پیدا کرد. او آدمی است به طور طبیعی دارای خُلقیّاتی متناسب با این روحیه تجاوزگرانه و ماجراجویانه. آنها می خواهند این روحیه را در دنیا به همه - چه دشمنان و چه حتّی دوستانشان - تفهیم کنند که مایلند رفتار آنها در سطح بین المللی، رفتار ابرقدرت منحصری باشد که برای خودش حقوق و مطالباتی دارد و می خواهد این مطالبات را به هر کیفیّتی که ممکن باشد، بگیرد. علت رویکرد امریکا به خاورمیانه بخشی از این رویکرد، طبعاً مربوط به ایران می شود. ما جزو کشورهایی هستیم که نگاه این حوزه زیاده طلبی، در بخشی متوجّه ما هم هست؛ چون نگاه عمده امریکا در این رویکرد و حرکت سیاسی، بیشتر به خاورمیانه است. همان طور که می دانید، خاورمیانه مرکز ثروت و مرکز مهمّ جغرافیایی است و اهمیت دارد؛ طبعاً ما هم با خصوصیات برجسته ای که کشورمان دارد، در این منطقه هستیم. چرا ایران در این چالش، طرف توجّه قدرت متجاوز و کانون متجاوز، یعنی امریکاست؟ همان گونه که گفتیم، اوّلاً ـ به این دلیل که ایران کشوری بزرگ، ثروتمند و برخوردار از منابع بسیار مهمّ زیرزمینی است. دومین ذخیره گاز در سطح دنیا، متعلّق به کشور ماست. ذخیره بسیار ارزشمند نفت و خیلی از منابع زیرزمینی دیگر متعلّق به ایران است. کشوری است با جمعیت زیاد، موقعیت جغرافیایی حسّاس، مرز طولانی در خلیج فارس و دریای عمّان؛ اینها همه امتیازات یک کشور است. راه تقریباً منحصر غرب به آسیای میانه و آن منطقه از دنیا هم از این جا می گذرد. قهراً با این دلیل طبیعی، کشور ما ایران مورد توجّه و طرف چالش امریکا قرار می گیرد. یک دلیل دیگر، هویّت جمهوری اسلامی است. این که در نقطه ای از دنیا نظامی سرکار بیاید که معتقد به نفی ظلم و استبداد باشد؛ معتقد به نفی وابستگی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی به قطبهای جهانی باشد؛ متّکی و معتقد به مردم سالاری باشد - یعنی برانگیخته بودن از سوی مردم و ملت خود - و همه این مفاهیم را هم از مبانی دینی و اعتقادی و ایمانی گرفته باشد، نه از قراردادهای اجتماعی - که فرق بین دمکراسی غربی و مردم سالاری ما در همین است و جای بحث و صحبت کردن و تفصیل دارد - خیلی مهمّ است. مردم سالاری دینی چون بر اساس یک اعتقاد دینی است، قابل نقض نیست؛ یعنی اگر کسی توانست در انتخابات تقلّب کند یا به شیوه ای نظر مردم را جلب کند که بناحق نگاهشان به وی متوجّه باشد - مثلاً ارزشی که در او نیست، وانمود کند که در او هست؛ بعد مردم به او اقبال کنند و رأی بدهند - در منطق مردم سالاری دینی او حقّی ندارد. این شیوه در منطق لیبرالیسم که پایه لیبرالیسم غربی است، کاملاً ـ پذیرفته شده است؛ اما در منطق مردم سالاری دینی نه. سختگیری در این جا، به خاطر اتّکاء به مبانی دینی و ایمانی، بیشتر است. پس نفی ظلم، سلطه، استبداد، وابستگی و فساد، همه منبعث و برخاسته از اعتقاد دینی است. بدیهی است وقتی نظامی با این خصوصیات به وجود آید، برای هر کس که در هر جای دنیا معتقد به ظلم بین المللی، استبداد بین المللی، نفی حقوق ملتها و

کشورها و معتقد به بی اعتنایی به مرزهای کشورهای مستقل است، دشمن و طرف مقابل و رقیب غیرقابل تحمّلی محسوب خواهد شد. به طور طبیعی این طور است. بنابراین وقتی یک سلطه بین المللی و یک ابرقدرت مثل امریکا، سیاست و راهبردش را بر این قرار می دهد که منافع خودش را تأمین کند، اگر منابع کشورهای دیگر به خطر بیفتد، برایش مهم نیست. وقتی نظامی با آن خصوصیات مثبت در دنیا وجود داشته باشد - بخصوص در منطقه ای که کانون توجّه امریکا از لحاُمنافع است - بدیهی است بین اینها تضاد و چالش، یک امر قهری و حتمی و اجتناب ناپذیر است. انقلاب اسلامی و ابداع یک فرهنگ جدید انقلاب اسلامی فقط این نبود که دگرگونی ای در داخل کشور ایجاد کند؛ علاوه بر این، یک فرهنگ خلق کرد؛ فرهنگی که در همه کشورهای اسلامی به طور متفاوت - در بعضی کشورها خیلی شدید، در بعضی کشورها با شدّت کمتر - اثر خودش را در ذهنها، بخصوص ذهن جوانان و روشنفکران و دانشگاهیان گذاشت. بلاشک شما از گرایشهای قشر جوان در کشورهای اسلامی نسبت به انقلاب، امام و ارزشهای ملت ایران و ایستادگی اش مطالبی شنیده اید؛ اما یقیناً آنچه شنیده اید، به مراتب کمتر از چیزی است که در واقع وجود دارد. در طول این بیست و یکی دو سال، به مرور تفکّر اسلامی، فکر بیداری اسلامی و بازگشت و تمسّک به اسلام، در ذهنها به صورت اندیشه ای ماندگار درآمده است. یک اعتراف بسیار عجیب چند ماه قبل از این، یک استراتژیست امریکایی در توصیه های خود به دولت امریکا گفته بود: در کشورهای اسلامی به هیچ وجه نباید برای ایجاد دمکراسی عجله کرد؛ زیرا اگر امروز انتخابات آزاد در هر یک از کشورهای اسلامی برگزار شود، حکومتهای اسلامی و جریانات اسلامی سر کار می آیند و مردم اینها را می خواهند. این اعتراف بسیار عجیب و حرف بسیار مهمّی است. می گوید دمکراسی در کشورهای اسلامی، زودرس است. این حرف و ادعا نشان دهنده آن است که تفکّر بیداری اسلامی و بازگشت به اسلام - که کانون آن در جمهوری اسلامی و میان شما مردم بوده - منتشر شده و به همه دنیا رسیده است. این اعتبار و ارزش کمی نیست. این بذر اکنون پاشیده شده است. اگر مراکز قدرت و کانونهای استکبار جهانی بخواهند این بذر نروید، راهش چیست؟ طبیعی ترین راه این است که با سرچشمه های جوشان آبیاری کننده این بذر مقابله کنند. این هم یکی از علل دشمنی استکبار با جمهوری اسلامی و کشور ماست که شرحش بماند؛ چون فعلاً بحث ما بر سر امریکاست. تقابل امریکا با ایران، پدیده جدیدی نیست کسی گمان نکند که تقابل امریکا با ایران، امر جدید و تازه یی است؛ نه، از شروع انقلاب، این تقابل شروع شد. شاید سه یا چهار ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مجلس سنای امریکا قطعنامه بسیار شدیداللّحنی علیه انقلاب صادر کرد. البته این جا مردم اجتماع و تظاهرات کردند و گفتند چرا دخالت می کنید. غرض؛ از اوّل انقلاب این تقابل وجود داشت؛ منتها در یک دوره نسبتاً طولانی، تقابل امریکا با جمهوری اسلامی، بیشتر تقابل عملی بود. تقابل عملی در مقابل تقابل نظری است که بعد توضیح خواهم داد. تقابل عملی امریکا با ایران تقابل عملی، یعنی اقدام برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی از راههای مختلف. تقابل عملی از همین قطعنامه سنای امریکا شروع شد. در این جا کودتای نظامی راه انداختند. کودتای پایگاه شهید نوژه معروف است، که حتماً شنیده اید و شاید اطّلاعاتی هم داشته باشید. البته ما در جریان ریز قضایا بودیم. کودتای نظامی بسیار خطرناکی بود که مقدّماتش را هم چیده بودند، اما نتوانستند آن را به جایی برسانند. مسدود کردن حسابهای بانکی کشور ما در هر جایی که اینها می توانستند دخالت کنند، تقابل عملی دیگری بود. در بانکهای امریکا پولهای زیادی متعلّق به ملت ایران وجود داشت - از جمله، پولهای دولت ایران در معاملاتی که انجام می داد - اما آنها همه حسابها را مسدود کردند. ضدّانقلاب را به انواع مختلف تحریک کردند؛ نه فقط ضدّانقلاب راست - یعنی سلطنت طلبها - بلکه غیرمستقیم ضدّانقلابها و گروههایی را هم که وابسته به جریان چپ آن روز بودند، تحریک می کردند، که مدارک و نشانه هایی در اختیار هست. حمله نظامی به طبس، تحریم اقتصادی، قطع رابطه، قطع خرید نفت و تشویق عراق به جنگ، از دیگر اقدامات عملی امریکا بود. ما یک وقت به عنوان تحلیل می گفتیم امریکاییها حتماً به عراقیها چراغ سبز نشان داده اند؛ بعد هم خودشان کمک کرده اند و گفته اند حمله کنید. پس از گذشت چند سال، اسناد و مدارکی به دست آمد و معلوم شد تحلیلهای ما کاملاً درست و منطبق با

واقعیات بوده و مدارکش روشن است! اقدام عملی دیگر امریکا، سرنگونی هواپیمای مسافربری ما در خلیج فارس بود که نزدیک به سیصد نفر از هموطنان ما در آن حادثه کشته شدند. همچنین کشتی آ«ایران اجرآ» ما را قلدرانه در دریا توقیف کردند. اینها برخوردهای عملی امریکا، آن هم در آن موقعیت حسّاس بود. زمان ریاست جمهوری، بنده به سازمان ملل رفتم و در مجمع عمومی سخنرانی بسیار پُرشوری کردم؛ چند کانال تلویزیونی اروپایی هم مستقیم این سخنرانی را پخش کردند. چون ممکن بود این سخنرانی تأثیرات زیادی بگذارد، در همان روز یا فردای روز سخنرانی، کشتی آ«ایران اجرآ» را در خلیج فارس توقیف کردند! در نیویورک بودیم و هر کانال تلویزیونی را می گرفتیم، ماجرای کشتی آ«ایران اجرآ» و اقدام به مین گذاری اش در خلیج فارس، تمام فضای تبلیغاتی امریکا و بلکه دنیا را پُر کرده بود. این کار برای این بود که آن سخنرانی را تحت الشّعاع قرار دهند. حمله به سکّوهای نفتی و امثال این اقدامات، نوع دیگر تقابل عملی امریکا بود. در طول این سالها، بیشتر تکیه روی تقابل عملی بود؛ اقدام سیاسی و اقتصادی یا نیمه نظامی و حتّی نظامی. مبارزه نظری امریکا با ایران امریکا بعد از این که سالهایی را در مقابل جمهوری اسلامی و ملت ایران با این روش عمل کرد، به این نتیجه رسید که تقابل عملی کافی نیست و باید در کنار آن، تقابل و تخاصم و مبارزه نظری را هم شروع کند. معنای تقابل نظری چیست؟ یعنی مبارزه با جمهوری اسلامی در صحنه اعتقاد و در زمینه فرهنگ و مسائل اخلاقی. البته قبلاً هم مبارزه آنها جدّی بود؛ منتها احساس کردند باید نقطه ثقل این باشد. فکر کردند با مبارزه ی اعتقادی می توانند بخش عظیمی را فلج کنند و یک مانع را بردارند. فکر کردند با مبارزه در زمینه های اخلاقی، یک بخش دیگر از امکان و سلاحی را که در اختیار جمهوری اسلامی هست، بگیرند. اطّلاع از طرح دشمن؛ بخشی از توان دفاعی ما این که ما بتوانیم طرح کلّی دشمن را در مورد خودمان بدانیم، بخشی از توان دفاعی ماست؛ به این مسأله توجه داشته باشید. ندانستن این که دشمن چه در سر دارد و چه می خواهد بکند، غفلتی است که ممکن است ما را از امکان برخورد و دفاع محروم کند؛ ما باید این را کاملاً بدانیم. از سالهای هفتادوسه و هفتادوچهار بتدریج و به صورت روزافزون، مبارزه اعتقادی - اخلاقی شروع شد. بنده همان وقتها شروع این مبارزه را احساس کردم. بحث تهاجم فرهنگی ای که مطرح کردیم، ناشی از این بخش قضیه بود. در کنار حرکات عملی سیاسی و اقتصادی و غیره، حقیقتاً یک تهاجم در زمینه مسائل فرهنگی و با ابزارهای فرهنگی آغاز شد. هدف از تقابل نظری و حمله اعتقادی هدف از این تقابل نظری و حمله اعتقادی، معلوم و روشن است. نظام جمهوری اسلامی متّکی به مردم است و مردم هم با ایمان و روحیه و اعتقاد خود به این نظام علاقه مند و دلبسته اند و از آن دفاع می کنند؛ این حقیقت در طول این سالها فهمیده شد. اگر این ابزار از دست نظام اسلامی گرفته شود، بدیهی است برای کسی که فکری برای این کشور و این نظام در سر دارد، چقدر حائز اهمیت است. لذا دیدیم از همان سالهای هفتادوسه و هفتادوچهار روزبه روز این تقابل شدیدتر شد و رخنه افکنی در مبانی اعتقادی و ارزشی نظام در سطوح مختلف شروع گردید. حتّی در خود انقلاب و حتّی در ریشه های عمیق تر انقلاب - مانند اسلام، عاشورا، تشیّع و جدا نبودن دین از سیاست - که جزو مبانی مسلّم فکری در نظر متصدّیان انقلاب و روشنفکران کشور و پیشروان این حرکت عظیم بود، شبهه افکنی و تردیدافکنی به شکل همه جانبه و عمیق شروع شد. سمینارها و کنگره ها تشکیل دادند، نشریات تخصّصی در خارج از کشور منتشر کردند و هرچه هم توانستند، در داخل کشور از پایگاههایی که در اختیارشان بود، استفاده کردند. البته عدّه ای نمی فهمیدند چه کار می کنند، اما عدّه ای هم می فهمیدند. بعضی از عناصر داخلی می فهمیدند چه کمک بزرگی به دشمن می کنند؛ کمکی که متأسفانه تا امروز هم ادامه دارد و به عنوان شیوه ای که دشمن آن را انتخاب کرده است، ادامه خواهد داشت. در همه مسائل، دشمن شبهه افکنی می کند از دشمن نمی شود توقّع داشت راهی را که برای مقابله با جبهه مقابل خود در پیش گرفته است، رها کند؛ مگر آن وقت که مأیوس شود، تیرش به سنگ بخورد و بفهمد فایده ای ندارد. در همه مسائل - چه مسائل سیاسی، چه مسائل اعتقادی، چه مسأله ی فلسطین، چه مسأله ی حزب اللّه و چه مسائل علمی - دشمن شبهه افکنی می کند. نقشه اساسی دشمن چیست؟ مقابله با جمهوری اسلامی برای دستیابی و سلطه بر ایران، با همان خصوصیاتی که می دانیم و عرض

کردیم ایران برای اردوگاه استکبار و امریکا چه اهمیتی دارد. از طرف دیگر در داخل، به وسیله گسستن پیوند نظام با مردم، زمینه سازی می کنند. اساس سیاست آنها این است که بتوانند بین نظام جمهوری اسلامی و مردم، گسیختگی به وجود آورند؛ بعد هم آماده سازی افکار عمومی در سطح بین المللی. چرا به این زمینه سازی احتیاج دارند؟ برای این که بدون این زمینه سازی، امریکا می داند که پیروزی اش بر جمهوری اسلامی - با وجود برتریهای نظامی - ممکن نیست؛ این یک واقعیت است. برتری نظامی همه جا تعیین کننده نیست، که ان شاءاللّه بیشتر توضیح خواهم داد. امریکا احتیاج به این زمینه سازی داخلی دارد تا بتواند سلطه نظامی داشته باشد. رویکرد امریکا، یک راهبرد است رویکردی که امریکا می خواهد ابرقدرتی خود را تثبیت کند و امتیاز انحصاری ابرقدرتی را برای خودش به دست بیاورد، یک راهبرد است. بلاشک این راهبرد اقتضاء می کند که آنها ماجراجویی هم بکنند - کمااین که می بینید در دنیا این کار را می کنند - منتها ماجراجویی و بحران آفرینی از نظر این ماجراجویان و بحران آفرینان یک شرط اساسی دارد که اگر حاصل نشود، دست به بحران آفرینی نمی زنند. آن شرط این است که بتوانند از بحران، موفّق بیرون آیند. آن جایی که مطمئن نباشند می توانند از ماجراجویی با توفیق بیرون آیند، اقدام نمی کنند؛ چون به ضرر خودشان تمام خواهد شد. یکی از اهداف امریکا، تثبیت اقتدار است یکی از اهداف آنها، تثبیت اقتدار است. ماجراجویی بدون توفیق، این اقتدار را درهم خواهد شکست. در قضیه عراق، اگر قرار بود جنگ با این کشور مثلاً شش ماه یا بیشتر طول بکشد، قطعاً حمله به عراق صورت نمی گرفت؛ یعنی برای امریکاییها به کلّی دور از صرفه بود که شش ماه برای تصرّف عراق و غلبه بر آن وقت بگذارند؛ طبعاً ضایعات و تلفات انسانی فراوانی باید می دادند. شرط ورود در این کار این بود که بتوانند در کوتاه مدّت کار را تمام کنند؛ و این برای آنها در عراق میسر بود. اوّلاً مردم با رژیم عراق به کلّی قهر بودند و از آن دفاع نمی کردند و در مقابل رژیم نمی ایستادند؛ البته طرفدار امریکاییها هم نبودند. امریکاییها غلط محاسبه کردند؛ خیال می کردند وقتی به عراق بروند، مردم به نفع آنها شعار خواهند داد؛ که چنین چیزی نبود و نشد. بعد هم با سران رژیم عراق - لااقل در برهه اخیر - توافق کردند تا بغداد بی مقاومت تسلیم شود. اطّلاعات و خبرهای موثّقی که تا کنون از منابع گوناگون دنیا به ما رسیده، همه همین را تأیید می کند. بنابراین شرط بحران آفرینی امریکا از نظر خودشان این است که احتمال توفیق در آن زیاد باشد. اگر احتمال توفیق کم باشد، اقدام نخواهند کرد. در افغانستان آنچه به امریکاییها کمک کرد، جبهه شمال بود. مجموعه ای در شمال افغانستان وجود داشت که به شدّت مسلّح بود؛ امکانات هم داشت، کمک هم می شد و با رژیم طالبان مخالف بود. در عراق هم - همان طور که عرض کردم - مخالفت و دشمنیهای مردم با رژیم آن کشور، به امریکاییها کمک کرد. هرجای دیگری هم امریکاییها بخواهند ماجراجویی کنند، به همین عناصر احتیاج دارند؛ یا باید مردم دشمن آن نظام باشند، یا باید در داخل آن کشور مجموعه منسجمی در اختیار داشته باشند تا بتوانند به آن تکیه کنند؛ شاید هم هر دو را لازم داشته باشند. اگر چنین شود، آن گاه برای آنها مقرون به صرفه خواهد بود که وارد بحران شوند، والّا پیروزی برای آنها نامحتمل است. نقش فعّالیتهای تبلیغاتی امریکا با این توجّه، ببینید نقش فعالیتهای تبلیغاتی و تقابل نظری امریکا با جمهوری اسلامی، از نظر آنها چقدر مهمّ است. آنها به تبلیغات و تقابل نظری احتیاج دارند، به بی ایمان کردن مردم نسبت به مبانی نظام احتیاج دارند؛ همچنان که به بی اعتقاد کردن مردم نسبت به فضایل و پایبندیهای اخلاقی احتیاج دارند. اینها چیزهایی است که مردم را از نظام اسلامی جدا می کند و پیوند مستحکم بین نظام و مردم را از هم می گسلد. امروز دشمنان ما همه نیروی خود را روی این گذاشته اند. البته این کار در مورد ایران آسان نیست؛ این را خود امریکاییها هم می دانند. آنها می دانند که ایران نه عراق است، نه افغانستان و نه حتّی مثل بعضی از کشورهای عربی دوست خود امریکا، که آنها هم مورد تهدیدند. به هیچ وجه ایران قابل مقایسه با آن کشورها نیست. جمهوری اسلامی با یک کودتا سر کار نیامده است و محصول یک نظام تک حزبی نیست. جمهوری اسلامی را مردم به وجود آوردند و خود مردم آن را حفُکردند. بیشترین طرفداران جمهوری اسلامی جوانان کشورند که اکثریت عظیمی را در کشور تشکیل داده اند؛ اینها هستند که از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و پای آن ایستاده اند. اینها واقعیاتی است که دشمنان

ما از آن باخبرند؛ آن را حس می کنند و در تحلیلهای آنها اثر می گذارد. جمهوری اسلامی؛ نظام مردم سالار جمهوری اسلامی به معنای حقیقی کلمه، نظام مردم سالار و متّکی به مردم است. کشوری با شصت، هفتاد میلیون جمعیت، هر سال یک انتخابات در همه شؤون؛ از انتخاب رهبری نظام گرفته تا رئیس جمهور، تا نمایندگان و اعضای شوراها؛ اینها با انتخاب مردم سر کار می آیند. دشمن در مقابل این پدیده، درمانده است. نظام، مردم سالار و متّکی بر ایمان مردم و برخاسته از دل مردم است. طبعاً ایجاد گسیختگی بین مردم و چنین نظام و تشکیلات حکومتی ای آسان نیست. مردم به دلسوزی مسؤولان اعتماد دارند و می دانند که مسؤولان ارشد نظام با دلسوزی کار می کنند؛ البته جاهایی می توانند، جاهایی هم نمی توانند. پس شرط موفّقیت دشمن در چالشی که با ملت ایران دارد، این است که با وسایل تبلیغاتی گوناگون، تصویر نادرستی از نظام جمهوری اسلامی به وجود آورد. این جا نقش تبلیغات معلوم می شود؛ نقش روزنامه، نقش کتاب، نقش امواج رادیویی و تلویزیونی که در دنیا این طور متوجّه ایران است و با زبان فارسی برنامه پخش می کنند. معلوم می شود تبلیغات چقدر برای اینها اهمیت دارد. باید علیه ایران به عنوان یک کشور استبدادی و مرتجع تصویرسازی کنند و افکار را ضدّ تمدن معرفی نمایند. رئیس جمهور امریکا سخنرانی می کند و می گوید ما از دنیای متمدّن دفاع می کنیم! اینها تمدّن را چه چیز معنا می کنند؟ اسم حمله به عراق برای نفت و این همه فاجعه آفرینی را دفاع از تمدّن می گذارند! یعنی خود را دنیای متمدّن می نامند و غیر آنها - هر که هست - غیرمتمدّن است! سعی می کنند تصویرسازی شان از کشورهای اسلامی و از جمله کشور ما این چنین باشد؛ هم در افکار عمومی دنیا و هم تا آن جایی که بتوانند، در افکار عمومی خود این کشورها. سلب اعتماد مردم از کارایی نظام یکی از مسائلی که اینها به شدّت دنبال آن هستند، سلب اعتماد مردم از کارایی نظام است. بعضی از حرفهایی که می شنوید، اتّفاقی نیست. تصادفی نیست که بعضی کسان بیایند درباره نظام اسلامی بحث کنند و بحران مشروعیت نظام را مطرح سازند. نظامی را که با رأی و خواست و مجاهدت مردم و با این همه احساسات و عواطف سر کار آمده، با این همه مشکلات دست و پنجه نرم کرده و از این همه دشمنیها و مقابله ها سرافراز بیرون آمده - و همه هم به کمک مردم بوده است - زیر علامت سؤال بگذارند و بگویند بحران مشروعیت! اینها تصادفی نیست. بعضی از حرفهایی که می بینید در بعضی از تریبونها پخش می شود، همه در جهت همین تصویرسازی منفی از نظام اسلامی در ذهن مردم و برای سلب اعتماد آنهاست تا آن مقصود حاصل شود؛ یعنی گسستگی پیوند میان مردم و نظام. بزرگنمایی مشکلات و نفی موفّقیتها تردیدافکنی در ارزشهای اصولی، بزرگنمایی مشکلات و نفی موفّقیتها، از نیازهای قطعی امریکاست. امریکا به این عوامل و شرایط نیاز دارد تا بتواند موفّقیت خود را در تقابل با جمهوری اسلامی تضمین کند. هر کس در این زمینه ها به نفع امریکا کار کند، در واقع زمینه سازی می کند برای این که امریکا بتواند مقاصد خودش را، ولو با شیوه نظامی یا شبه نظامی، نسبت به ملت ایران انجام دهد. البته در بعضی جاها انسان می بیند این تصوّر و تصویر را خیلی پر و بال می دهند تا امریکا را به عنوان یک قدرت موفّق در حال پیشرفت و پیروزی معرفی کنند و جبهه مقابل را در حال انفعال نشان دهند. این صددرصد نادرست و غیرواقعی است؛ این محصول کار تبلیغاتی رسانه های امریکایی است؛ به هیچ وجه این طور نیست. پیروزی نظامی بر رژیم صدّام، غیر از برآورده شدن هدف امریکا در مسأله عراق و حتّی افغانستان است. البته مسأله عراق از مسأله افغانستان خیلی مهمتر است؛ مشکلات امریکا در عراق هم به مراتب بیشتر از مشکلاتش در افغانستان خواهد بود. می خواهند این طور وانمود کنند که مسأله تمام شده و امریکا به همه هدفهای خود رسیده است؛ در حالی که به هیچ وجه این طور نیست؛ مسأله تمام نشده است و مشکلات فراوانی بر سر راه اینها قرار دارد. در مقابل امریکای ماجراجو و متجاوز چه باید کرد؟ علاج کار در مقابل امریکای ماجراجو و متجاوز چیست؟ یک عدّه نسخه تسلیم را تجویز می کنند؛ این نسخه کارساز نیست. البته شما جوانان می دانید، هر کس هم که از هویّت انسانی مستقل برخوردار باشد، می داند که نشان دادن نشانه های تسلیم در مقابل دشمن، به هیچ وجه کارساز نیست. نشانه های تسلیم و انقیاد و مرعوب شدن، دشمن را نیرومند می کند؛ به او روحیه می دهد و به او کمک می کند تا بتواند راه خود را در تجاوز ادامه دهد. بنابراین به هیچ وجه نباید

تسلیم شد. می شنوید بعضی کسان صحبت می کنند که فرصتها را از دست ندهیم. من نمی دانم مقصود آنها از فرصت چیست. فرصتی که در این موقعیت زمانی به هدر می رود، چه فرصتی است؟ فرصت تسلیم شدن در مقابل امریکاست؟ این فرصت است؟! برای ملت ما این فرصت است که در مقابل دشمنی که با صدای کلفت و با لحن قلدرمآبانه می خواهد سلطه خود را بر او تحمیل کند، تسلیم شود و از مقابل او عقب بنشیند؟! این فرصت است که کسی آن را از دست ندهد؟ یک وقت انسان خودش هست و خودش و مسؤولیت خود را به عهده دارد؛ یا ایستادگی می کند و یا تسلیم می شود. اگر تسلیم شد، بدبختی و روسیاهی اش مال خودش خواهد بود و به جای دیگری ضرر نمی رساند؛ اما وقتی انسان مسؤول یک بخش است - حتّی در بخشهایی که از اهمیت زیادی هم برخوردار نیستند، اما کار، اقدام و حرکت فرد می تواند تأثیر داشته باشد - تسلیم شدن به معنای تسلیم کردن کشور و ملت است؛ به معنای مسلّط کردن دشمن بر سرنوشت یک ملت است؛ مگر کسی حقّ این کار را دارد؟ من یک وقت به مناسبت دیگری گفتم: اگر آن روز که شاه سلطان حسین در مقابل افغانها با این بهانه که اگر تسلیم نشویم و دروازه اصفهان را در مقابل هجوم آنها باز نکنیم، ممکن است عدّه ای کشته شوند، بر مردان غیوری که در اصفهان آن روز بودند - چه انسانهای غیرتمند سپاهی و چه مردم عادّی - تکیه می کرد و می گفت من در مقابل دشمن تسلیم نمی شوم، قطعاً عدّه کمتری از ملت ایران، از مردم اصفهان و از مردمی که در حمله افغانها از دست رفتند، کشته می شدند و ملت ایران آن ذلّت و ننگ را هم تحمّل نمی کرد. البته امروز شرایط، شرایط دیگر و دشمن هم دشمن دیگری است؛ اما اصل عدم تسلیم در مقابل زیاده خواهی دشمن و این که هرگونه تسلیم و نرمش، او را تشویق خواهد کرد، پابرجاست. این اصل، همیشگی است. امریکا به دنبال سلطه بر کشورهای منطقه است البته امریکاییها به دروغ شعارهای خود را عوض می کنند. حقیقت قضیه این است که آنها به دنبال سلطه بر کشورهای منطقه اند. مگر نمی بینید می گویند نقشه سیاسی خاورمیانه باید عوض شود؟ دیروز یکی از مسؤولان سیاسی عرب - که سخنانش از تلویزیون هم پخش شد - گفت اینها می خواهند اتّحادیه عرب را منحل کنند و اتّحادیه دیگری به وجود آورند که رژیم صهیونیستی هم جزو آن باشد! یعنی عامل خودشان در منطقه، وسیله فشار دائمی بر دولتهای منطقه باشد! به کمتر از این قانع نیستند؛ دوست و دشمن هم نمی شناسند. امروز بعضی از کشورهای منطقه جزو دوستان سنّتی امریکا هستند. اگر به این حیوان درنده متجاوز - رژیم صهیونیستی - امکان داده شود و راهها در مقابلش باز شود، یقیناً نوبت آنها هم خواهد رسید؛ خودشان هم می دانند. حتّی بعضی از کشورهای منطقه پیش ما هم اظهار ترس کرده اند! اینها از آینده مبهم خودشان می ترسند، چون به ملتهاشان متّکی نیستند. پس نسخه تسلیم، نسخه درستی نیست. مستحکم کردن ساخت داخلی نظام؛ علاج تجاوز امریکا علاج صحیح در مقابل تجاوز امریکا، مستحکم کردن ساخت داخلی نظام است. نظامی که حقیقتاً متّکی به مردم است و مردم از آن دفاع می کنند، در درون خودش مستحکم است. رخنه های گوناگونی که به یک نظام صدمه می زند، بسته شده است و هیچ قدرتی نمی تواند این نظام را از بین ببرد. ما می توانیم ساخت داخلی را مستحکم کنیم؛ همان طور که امروز هم بحمداللّه مستحکم است. امریکاییها این را می دانند؛ به طور کامل انسان می تواند این را در حرفهایشان بفهمد. آنها می دانند که وحدت این ملت، ارتباطش با اسلام، استحکام پیوند بین نظام و مردم با توجّه به مبانی دینی و نقش ارزشهای دینی در این رابطه، به چه کیفیّتی است؛ می خواهند اینها را از بین ببرند. ما بنشینیم و تماشا کنیم که اینها بیایند یکی یکی این پیوندهای مستحکم را بِبُرند؟ یعنی در واقع سنگرهای ملت ایران و سنگرهای نظام اسلامی را یکی یکی از سر راه بردارند و بعد راحت حمله کنند. یکایک ملت ایران وظیفه دارند تا آن جایی که می توانند، استحکام درونی نظام را که به همبستگی ملت، همبستگی دلها، همبستگی ملت با مسؤولان نظام و وحدت کلمه در مجموعه ارکان نظام وابسته است، حفُکنند. شعارهای مطرح شده، در جهت مبارزه با فساد بوده است این جا بحث بعدی را مطرح می کنم که چون بحث قبلی طول کشید، مجبورم کوتاه عرض کنم. چند شعاری که ما در این دو سه سال داده ایم، همه در جهت مبارزه با فساد بوده است؛ چون فساد در جامعه رخنه ایجاد می کند. شعارهای دیگر، جنبش عدالتخواهی - در بلند مدّت - جنبش نرم افزاری و جنبش تولید علم

بوده است. البته جنبش تولید علم، بدون پیشرفت علم ممکن نیست. بدون پیشرفت علم، در این دنیای متنوّع نمی شود رقابت کرد و پیش رفت؛ حتماً پیشرفت علم لازم است. این، وظیفه دانشگاهها و دانشجویان و اساتید را بسیار سنگین می کند. جنبش آزاده اندیشی که چند ماه قبل مطرح شد، اصرار بر مسأله اشتغال - که در دو سه سال اخیر در این زمینه خیلی تلاش شده است - و اصرار بر تقویت پول ملی، از شعارهایی است که ما در این چندسال روی آنها تکیه کردیم و برای هر کدام حساب خاصی باز شد و به فضل الهی حرکت خاصی در دستگاههای مربوط به آنها آغاز گردید. وقتی انسان می بیند دشمن چه می خواهد بکند، می فهمد که باید در داخل چه کار کند. البته در دو سه سال قبل از این، در قالب نفی فقر و فساد و تبعیض، بسیاری از این حرفها مطرح بود. در سیاستهای کلان نظام هم که رهبری باید به دولت اعلام کند و مجلس بر اساس آن سیاستها مقرّرات و قوانین را بگذراند - هم در سیاستهای برنامه سوم و هم در سیاستهای برنامه دوم که مربوط به هفت هشت سال قبل از این بود - همه این مطالب کلّی لحاُشد؛ لیکن بسیج کردن و متوجّه کردن افکار عمومی، بخصوص جوانان به اهمیت بعضی از این سرفصلها، ایجاب می کند که هر کدام از اینها به تنهایی مورد توجّه قرار گیرد و دنبال شود. البته خیلی از این شعارها وقتی مطرح شد، از سوی بعضی از بخشهای جامعه مورد بی توجّهی قرار گرفت؛ لیکن وجدانهای پاک، بخصوص جوانان در محیطهای جوانی، احساس کردند که این شعارها مورد علاقه آنهاست. در محیط دانشجویی، شوق به علم، عدالت و آزادی وجود دارد؛ اینها شوقهای اصلی در محیطهای علمی است. من مایل بودم راجع به هر کدام از اینها توضیح مختصری عرض کنم، اما مجال نیست. وجود فساد را نباید انکار کرد این را هم در پرانتز بگویم که از دو نقطه متقابل، گاهی بعضی حرفها گفته می شود که به نظر ما درست نیست. مثلاً وقتی بحث مبارزه با فساد مطرح می شود، از یک نقطه کسانی می گویند چرا اصلاً شما فساد را به عنوان یک مسأله در جامعه مطرح می کنید؟ به نظر ما این حرف نادرستی است؛ چون فساد وجود دارد. البته در این جا فساد، مثل مافیاهایی که در برخی دولتها و نظامها وجود دارد، گسترده و سازمان یافته نیست. به فضل پروردگار در نظام جمهوری اسلامی - لااقل در تشکیلات مسؤول دولتی - فساد سازمان یافته وجود ندارد؛ اما فساد به میزانی وجود دارد و در همه جا و در همه زمانها هم امکان بُروزش هست و باید با آن مبارزه کرد. در دنیا بعضی از دستگاهها هستند که اصلاً مبارزه با فساد و تبعیض و بی عدالتی را قبول ندارند؛ حتّی اسمش را هم نمی آورند. بعضی کشورها ممکن است به صورت نمایشی چنین کارهایی بکنند؛ بعضی جاها نمایشی هم نیست؛ از روی ناچاری است و به عنوان سوپاپ امن این کارها را می کنند؛ اما در کشور ما این حرکت و این فکر، برخاسته از اعتقاد ماست؛ فلسفه وجودی ماست. هرچه نکنیم، ناشی از نتوانستن است؛ این راه و حرکت ماست. بنابراین اگر کسی اعتراض کند چرا بحث مبارزه با فساد را پیش می آورید، اعتراض بجایی نیست. فساد را نباید انکار کرد؛ مبارزه با فساد را باید قبول کرد؛ اما مبالغه در مسأله فساد هم نباید باشد. در بیان وجود فساد نباید مبالغه کرد یک عدّه هم از آن طرف مقابله می کنند و همه را فاسد و کجدست و ناپاکدامن تلقّی می کنند و اگر کسی هم چنین تلقّی ای داشته باشد، خوششان می آید. دشمن، نیازمند به اغتشاش افکار عمومی و ابهام آفرینی است. دشمن از هر دو موج مخالف استفاده می کند. از یک طرف آن حرفها را دلیل می گیرد بر وجود فساد و مبالغه در فساد می کند؛ از یک طرف خواهد گفت این کار نمایشی است. بنابراین از همه طرف ما را محاصره تبلیغاتی می کند. ما باید صراط مستقیم را بشناسیم و راه درست را دنبال کنیم. همین طور است مسأله نهضت عدالتخواهی که من خطاب به دانشجویان آن را گفتم. البته من می دانم علاقه به این حرکتها و نهضتهای اجتماعی در بین دانشجویان و کلّاً جوانان زیاد است و سؤالهایی هم در این زمینه دارند. مدیریّت انقلاب، غیر از مدیریّت اجرایی کشور است دانشجویی دو سه هفته قبل از من سؤال کرد: در مسأله عدالت، چرا خودتان وارد میدان نمی شوید؟ این توقع درستی نیست. مدیریّت انقلاب، غیر از مدیریّت اجرایی کشور است. برای رهبری، وارد شدن در میدان اوّلاً به صورت طرح مسأله و بسیج افکار عمومی است؛ ثانیاً به صورت خواستن از دستگاههای اجرایی است. برخی از دستگاههای اجرایی، مخصوص این کارند. در زمینه مبارزه با فساد، هم قوّه مجریّه و هم قوّه قضاییّه درگیرند. بنده از هر دو قوّه به طور جد خواسته ام و

آنها درگیرند؛ ورود رهبری این جاست. بله؛ اگر روزی معلوم شود دستگاههای قوّه مجریّه و قوّه قضاییّه آماده نیستند کار کنند، رهبری چاره ای پیدا نخواهد کرد جز این که خودش وارد میدان شود؛ کسی را بگمارد و مأمور مشخصی را برای این کار معین کند؛ اما بحمداللّه این طور نیست. دستگاههای قوّه مجریّه آماده اند؛ چون بخشی که مربوط به قوّه مجریه است، گرفتن گلوگاههای فساد است. در بخشهای مالی، پولی، بازرگانی و گمرکی گلوگاههای فساد مالی وجود دارد. بی توجّهی به این مراکز موجب می شود فساد به وجود آید. وقتی دستگاهها نظارت و مراقبت خود را دقیق کنند، جلو فساد گرفته خواهد شد؛ این می شود پیشگیری. در بخش قضایی، برخورد با مواردی است که از این پیشگیری عبور کرده اند و جرم اتّفاق افتاده است. البته تا امروز بیشتر از صد مورد از موارد مهم و کلان را دنبال کرده اند، منتها نباید جنجال کنند. من در همان نامه هشت مادّه ای هم همین سفارش را کرده بودم؛ گفتم کار را بی جنجال پیش ببرید. ما می خواهیم حقیقتاً با فساد مبارزه شود؛ جنجال لازم نیست. بله، خبررسانی به مردم خوب است. وقتی کار تمام شده باشد، آن مقداری که لازم باشد، خبر رسانی شود. کار هم صورت می گیرد. در دانشگاه، علم و تحقیق را جدّی بگیرید به هرحال عزیزان من! عاملی که می تواند کشور شما را در مقابل هر افزون طلبی، هر انحصارطلبی، هر تجاوز، هر ماجراجویی و هر بحران سازی حفُکند، استحکام ساخت داخلی نظام است. همین طور است ارتباط بین آحاد و قشرهای مردم با مسؤولان نظام، امید جوانان به آینده و گرفته شدن رخنه هایی که بتدریج موجب تضعیف نظام می شود. همان طور که عرض کردم، این کارها با تلاش زیاد انجام می گیرد و شما باید در محیط دانشگاه، مسأله علم و تحقیق را جدّی بگیرید. این که دانشجوی عزیزی در صحبت خود به بودجه تحقیقات اشاره کردند و گفتند کم است و آن را به عنوان مطالبه و درخواست دانشجویان مطرح نمودند، مرا خوشحال می کند. در جلسه اساتید هم که بودیم، اتّفاقاً همین را مطرح می کردند. این خیلی خوب است که جوان، دنبال تحقیق، کار علمی و پیشرفت علم باشد. بدون پیشرفت علم نمی شود کشور را پیش برد. امروز حتّی دشمنان بشریت از علم استفاده می کنند. ما برای آرمانهای والا، ارزشهای حقیقی، فضایل انسانی و گسترش آنها ناگزیریم از علم و شرافت ذاتی علم استفاده کنیم. وحدت و ارتباط باید حفُشود. کارهای اساسی ای که شروع کرده ایم، باید پیش برود. دشمن می داند با ملت ایران نمی شود مقابله کرد شما بدانید محاسبه ای که امروز از ملت ایران در اختیار قدرتهای سلطه گر جهانی است، به آنها دیکته نمی کند که می توانند در ایران بحران سازی و ماجراجویی کنند. آنها خوب می دانند که کار با موشك و بمب به سامان نمی رسد و موشك و بمب، یك گوشه کار است. وقتی ملتی ایستاده است، وقتی اکثریت جامعه ای در سنین کمتر از سی وپنج سالند - یعنی قشر جوان وسیعی دارد - وقتی ملت به ارزشهای دینی پایبند است، آنها در محاسبات خود می دانند که نمی شود با چنین ملتی مقابله کرد و جنگید. بله؛ می شود های وهوی کرد و اگر این ملت ترسید، از ترس او استفاده کرد. می شود او را تهدید کرد، می شود کسانی را در میانش وادار به خیانت کرد. اگر ترسید، اگر تهدید و خیانت را پذیرفت، اگر حاضر شد تسلیم شود، آن گاه دشمن پیروز می شود و امید پیدا می کند؛ اما وقتی یك ملت ایستاده است، جوانش ایستاده است، مسؤولانش ایستاده اند و در مقابل تهدیدها و ارعابها دچار ترس و دستپاچگی نمی شوند، مسائل را غلط نمی فهمند، نشان می دهند که به عزّت خود پایبندند و برای عزّت کشور و ملتشان اهمیت قائلند و آماده اند کشور خودشان را نگه دارند و از آن دفاع کنند - که در حضورهای عمومی مردم، این حالت فهمیده می شود - دشمن حساب کار خودش را می کند و می داند که پیروزی بر این کشور به آسانی ممکن نیست.) یس: ۱۱) صحیفه سجّادیه: دعای ۳۲ (پس از نماز شب)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اساتید دانشگاه شهید بهشتی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اساتید دانشگاه شهید بهشتی -------------------------------------

-----۲۲/۰۲/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم مطالب خوب و مفیدی مطرح شد از این که دوستانی فرصت نکردند مطالبشان را بیان

کنند، من هم مثل خود آنها متأسّفم. برای من سودمندتر این بود که اگر ممکن می شد، همه صحبت می کردند. به هرحال برادرانی که وقت صحبت گرفته بودند، مطالبی فرمودند و من از مطالبشان بهره بردم و استفاده کردم؛ بسیار مطالب خوب و مفیدی گفته شد. البته من تعجّب کردم که چطور از خانمها کسی صحبت نکرد! معمولاً در این گونه جلسات چند نفر از خانمها هم صحبت می کنند؛ ولی آن طور که معلوم می شود، خانمها از قبل وقت نگرفته بودند. ترتیب و روال کار - همان گونه که آقای دکتر آ«ندیمیآ» و دوستانشان مقرّر کرده بودند - این بوده که از قبل وقت بگیرند و صحبت کنند. بسیاری از مطالب شما، جزو مطالبات ماست من خلاصه ای از آنچه را که فرمودید، یادداشت کردم. بسیاری از آنچه در اظهارات شما آمد، مطالبی است که جزو خواسته ها و مطالبات خود ما هم بوده است. البته بودجه و مشکلات مالی در بخشهای مختلف، مسأله جداگانه ای است که با توجّه به کمبود منابع مالی و مشکلاتی که دولت و مسؤولان در این زمینه دارند، ناگزیر باید برای آن فکر اساسی تر و بهتری بشود، که جایش در دولت است. یکی از دوستان در صحبتهای خود از من خواستند که اقدام عاجل کنم. خدمت شما عرض کنم که بنده نه اقدام عاجل و نه اقدام غیرعاجل در مورد بودجه نمی توانم بکنم. کاری که من می توانم بکنم، این است که در زمینه های اجرایی، مطالب را به آقایان وزرا - که خودشان هم این جا نشسته اند و تشریف دارند - منتقل کنم، یا به آقای رئیس جمهور بگوییم تا در دولت بررسی شود و تصمیم گیری کنند. غرض؛ بودجه نویسی و تخصیص اعتبار و کم کردن و زیاد کردن آن، به ما ارتباطی پیدا نمی کند. به هرحال، هم آقای دکتر آ«معینآ» و هم آقای دکتر آ«پزشکیانآ» آنچه را که گفتید، شنیدند؛ هر دو نفر هم در دولت هستند. البته محدودیتهایی در دولت هست و مشکلاتی دارند. این طور نیست که آن طور که مصلحت می بینند، بتوانند اقدام کنند. این که شما مطرح کردید، یک بخش از نیازهای کشور است؛ بخشهای دیگر هم هرکدام نیازهایی را نزد آقایان وزرا و مجموعه دولت مطرح می کنند. رفع این نیازها آسان نیست، ولی به هرحال قابل دنبال کردن است. اهتمام به علم و تحقیق و ساماندهی آنها آنچه به نظر من مهمّ است، نکته ای است که بعضی از دوستان هم به آن اشاره کردند. آن نکته، نگاه به علم و تحقیق و ساماندهی وضع علم و تحقیقات در کشور است. این، کار کلانی است که باید حتماً اهتمام جدّی نسبت به آن ورزیده شود. بنده هم در این مورد یقیناً مسؤولیت دارم و دنبال خواهم کرد. علم با ارزش است و از جمله عواملی که ارزش علم را بیشتر می کند، این است که علم با غایت و هدفهای مشخّصی که طبق نیازها تنظیم شده است، به طرف پیشرفت و توسعه سیر کند. همان دستگاه فکری - که آقای آ«رفیع پورآ» به آن اشاره کردند و کاملاً هم درست است - می تواند مجموعه های مولّد علم، استفاده بهینه از شخص عالم، کلاس عالم ساز و مرکزی را که عالم در آن جا می تواند به فعالیت بپردازد، تنظیم کند و از همه اینها استفاده بهینه نماید. اینها کارهای لازمی است و باید حتماً دنبال شود؛ من هم به فضل الهی کوشش ممکن را در این زمینه حتماً خواهم کرد. توقّعات و انتظارات از مجموعه علمی کشور متقابلاً توقّعات و انتظاراتی هم از مجموعه علمی در کشور وجود دارد. این مطلب، خطاب به یک شخص خاص یا یک دانشگاه خاص یا یک مرکز خاص نیست؛ خطاب به مجموعه علمی کشور - اصحاب علم و تحقیق - است. ما به دلایل مشخّص تاریخی از کاروان علم دنیا عقب افتاده ایم - این را نمی توانیم انکار کنیم؛ واقعیتها پیش روی ماست - و این در حالی است که توانایی عالم شدن، تولید علم کردن و مرزهای دانش را از آنچه هست، فراتر بردن، در میان ملت ما کاملاً وجود داشته است. این ظلم تاریخی به ما شده است. آنچه شما امروز از پیشرفت و گسترش علم، علاقه به علم و بالاخره مطرح شدن علم به عنوان یک مسأله اساسی در جامعه مشاهده می کنید، مربوط به بعد از انقلاب است. قبل از انقلاب، علم مهجور بود. دانشگاه بود، علما بودند؛ اما علم به معنای حقیقی کلمه، یکی از مسائل کشور محسوب نمی شد. در طول سالهای متمادی همین طور بود و ملت ما از کاروان علم عقب افتاد. ما می خواهیم عقب ماندگی علمی را جبران کنیم ما اکنون می خواهیم این عقب ماندگی و این تأخیر تاریخی را به نحوی جبران کنیم. باید چه کار کنیم؟ اگر با نگاه و محاسبات عادّی بنگریم، می بینیم فاصله زیاد است. اتّفاقاً وسیله تحرّک آنها هم سریع السّیرتر از وسیله تحرّک شماست؛ پس باید روزبه روز فاصله زیادتر شود؛ ما محکوم به این هستیم. آیا این

درست است؟ همـان راهی که آنها رفته انـد، ما هم ادامه می دهیم و فکر می کنیم بایـد ادامه داد. می گوییم بالاخره آنها از این راه رفته انـد، ما هم بایـد برویم. راه پیموده شـده ای است؛ اما فاصـله آنها با ما زیاد است. من یک وقت در یکی از همین مجموعه ها به دوسـتان دانشـگاهی گفتم: ما می رفتیم؛ او به دوچرخه دست یافت و فاصـله اش را با من زیاد کرد. بعد چون فاصـله زیادی باید می پیمود، به اتومبیل دسترسی پیدا کرد و از آن بهره برد؛ اما بنده تازه به دوچرخه رسیده ام! به این ترتیب باز فاصله بیشتر شده است. او اکنون به وسیله سـریع السّـیرتری رسـیده است؛ آیا بنده باید بنشینم غبار حرکتش را تماشا کنم و یا در حسرت این پیشرفت، غمگین شوم و بسوزم و بسازم؟ ما باید چه کار کنیم؟ در تولید علم، راههای میانبُر را پیدا کنیم جنبش تولید علم - که بنده دو سه سال است آن را در دانشـگاهها تکرار می کنم - نـاظر به این قضـیه است. تولیـد علم یعنی رفتن از راههایی که به نظر، راههای نارفته ای است. البتـه ایـن بـه آن معنـا نیسـت کـه مـا راههـایی را که دیگران رفته انـد، نرویم و به تجربه هـای دیگران بی اعتنـایی کنیم؛ بلکه به این معنـاست که به فکر باشـیم. در این دنیـای عظیم و در این طبیعت بزرگ، ناشـناخته های فراوانی وجود دارد که دانش پیشـرفته امروز هنوز به آنهـا دست نیـافته است. ناشـناخته ها بسیار فراوان است و به گمان زیاد به مراتب بیشتر از چیزهایی است که بشر تاکنون به آنها دست یافته است. بایـد دقّت کنیم، فکر کنیم و به دنبال کشف ناشـناخته ها باشـیم. بایـد همان اسـتعدادی را که گفته شد و بنده هم می دانم مغز و فکر ایرانی آن را دارد، به کار بینـدازیم. راههای میانبُر را پیـدا کنیم و از بدعت و نوآوری در وادی علم، بیمناک نباشـیم. این حرکت بایـد در دانشـگاهها و مراکز علمی و تحقیقـاتی مـا به صورت انگیزه ای عـام، امری مقـدّس و یک عبادت تلقّی شود. همه رشـته های علوم باید به این صورت درآید. ما باید این جرأت را داشـته باشیم که فکر کنیم می توانیم نوآوری کنیم. باید راههای نارفته را پیدا کرد البته می شود در مقابل این حرف، با نومیدی تمام گفت: چه کار کنیم که دیگران نکرده اند؟ کدام راه را برویم؟ اما من تصوّر می کنم می شود این فکر و امید را در دل پروراند که می شود راههای نارفته را پیدا کرد. یک روز بسـیاری از چیزهایی که امروز دنیا و بشـریت می شـناسد، ناشـناخته بود؛ اما کسانی جرأت کردند و این ناشـناخته ها را شناختند. چه دلیلی دارد که مـا نتوانیم راه ناشـناخته دیگری را کشف کنیم؟ این طور هم نیست که امروز هر کشف جدیـدی مسـتلزم دست یافتن به عالیترین دانشها و بالاترین فناوریها باشد تا ما بگوییم آن را نداریم. این توقّع از جامعه علمی کشور وجود دارد. با این حساب، هرچه مجموعه مراکز تحقیقاتی در دانشگاهها و بیرون دانشگاهها بیشتر باشد، بهتر است. البته اشکالی را که دوست عزیزمان کردند، من کاملاً قبول دارم؛ یعنی در جاهـایی پولهـای بیخودی خرج می شود - در واقع هـدر می رود؛ این تعبیر کاملاًـ درستی بود - و دست و دلبازیهای بیجا، بی معنی و بی مورد به کار می رود؛ اما در عوض، در مواردی که لازم است، مشـکلات مالی فراوانی وجود پیـدا می کند. این نابسامانیها بایـد حتماً بسامان شود. البته این جزو کارهای دولت هم هست، که بایـد سـفارش و تأکید شود؛ بنده هم ان شاءاللّه تأکید خواهم کرد. بنـابراین حرف اوّل و اصـلی ما با شـما اساتیـد محترم و همه اعضای جامعه علمی - چه دانشـگاه پزشـکی، چه دانشـگاه غیرپزشـکی - این است: شـما به عنوان کسانی که از اسـتعداد و تواناییهای خوب برخوردارید، اما از قافله علمی عقبید، راهی را پیدا کنیـد؛ کاوشـگر و پژوهشـگر و مطالبه کننـده چیزهای ناشـناخته باشـید و این روحیه را در دانشـگاهها زنـده کنید؛ آ«کم ترک الاوّل للاخر(۱)آ». خیلی چیزها هست که تاکنون کشف نشـده، ولی ناگهان یک نفر آنها را کشف می کنـد. عرض کردم کشف جدید و شناختن راه جدید، لزوماً مبتنی بر این نیست که ما از پیشـرفته ترین فناوری در دنیا برخوردار باشـیم تا کسی بگوید ما این را نداریم؛ نخیر، می توان در بخشـهای مختلف، این توقّع را از خود و جـامعه علمی داشت. خلأـ ارتبـاط میان اسـتاد و دانشـجو را پُر کنیـد نکته دیگر، درباره دانشـجویان است. من خلأیی را در ارتباط اسـتاد و دانشـجو مشاهـده می کنم که این خلأ بایـد به وسیله شـما پُر شود. دانشـجوی ما در محیط علمی ضمن این که علم می آموزد، می تواند خیلی از درسهای غیر آن علم مورد نظر را هم از استاد بیاموزد و فراگیرد. از جمله آنها، غرور ملی، علاقه منـدی به میهن، دلبسـتگی به آینـده کشور و افتخار به تاریـخ و گذشـته کشور است. اینها عواملی است که می تواند در یک جوان دانشـجو تأثیرات بسیار عمیق و مثبتی بگذارد. البته من در صدد انکار عوامل گوناگونی که

ممکن است جوانی را دلسرد یا مأیوس و دلخسته کند، نیستم - اینها هم عواملی است در جای خود محفوُ- اما این بخش هم نادیده گرفته نشود که استاد در کلاس درس می تواند دانشجوی خود را متدیّن و معتقد به دین بار بیاورد؛ چنان که می تواند ملحد و منکر همه مقدّسات هم بار بیاورد؛ ولو کلاس، کلاس علم و دین نباشد؛ کلاس فیزیک و طبیعی و تاریخ و هر درس دیگری باشد. استاد، هم می تواند دانشجو را یک انسان دلبسته و مباهات کننده به کشور بار بیاورد؛ هم می تواند یک انسان لاابالی، بی علاقه، نادلبسته به میهن و به گذشته و آینده کشور بار بیاورد. تأثیرات عمیق اشاره ها و نکته های یک استاد در کلاس اعتقاد من این است که در زمینه تبلیغ دین، مؤثّرترین وسیله ای که می تواند دانشجو را دینی و علاقه مند به مبانی دینی بار بیاورد، همین نکته ها و اشاره ها و کلمه هایی است که یک استاد می تواند در کلاس با شاگردان خود درمیان بگذارد. اشاره ای از یک استاد، گاهی اوقات تأثیرات عمیقی در دل می گذارد؛ اما گاهی عکس آن دیده می شود. البته بعضی از اساتید به این نکات توجّه دارند، لیکن باید به عنوان یک کار اساسی و اصلی در نظر گرفته شود. جوانی که شما می خواهید او را عالم کنید و روح علم و تحقیق در او بدمید و او را یک برگزیده فرزانه نخبه علمی بار بیاورید - که هر استادی نسبت به شاگردانش چنین آرزوهایی دارد - باید روح دین و ایمان به او تزریق کنید؛ هم ایمان به خدا و دین و مقدّسات که برای دنیا و آخرتش مفید است، هم ایمان به هویت ملی و تاریخی خودش. باید تعصّب ملی را در دانشجو برانگیزانید. بر خلاف آنچه در دهنها می افتد، تعصّب یک معنای همیشه منفی و بد نیست. برخی تعصّبها لازم است؛ یعنی بدون آن تعصّبها انسان ول است و مثل غبارهای سبک و بی وزن در هوا حرکت می کند. پایبندیهایی برای شخصیت و هویّت انسان لازم است؛ حال این انسان هر که می خواهد باشد - عالم باشد، صنعتگر باشد، هر فعّالیتی داشته باشد - بالاخره پایبندی ای لازم دارد. تأثیر ایمان به غیب ایمان به خدا، ایمان به دین، ایمان به مقدّسات و ایمان به غیب، ارزشهای کمی نیست؛ اینها را نباید دست کم گرفت؛ اینها بسیار اهمیت دارد و تضمین کننده سعادت و صلاح و فلاح است. ممکن است یکی ایمان به غیب داشته باشد، اما ده اشکال هم داشته باشد؛ چنین کسی پیشرفت نمی کند. بحث بر سر تأثیر ایمان به غیب است. اگر ایمان به غیب نباشد، خیلی از مشکلات به وجود می آید. همان طور که می دانید، بدون شک علم پایه تمدّن است؛ اما شرط کافی برای یک مدنیّت درست نیست. نتیجه علم منهای ایمان به غیب، همین می شود که امروز در دنیا می بینید. ببینید امروز علم با همه شرافت و ارزشش، در دست جهانخواران و دیوانه های زنجیری بین المللی به چه تبدیل شده است! نه حقّی برای انسان، نه حقّی برای ملتها، نه حقّی برای حقیقت و نه ارزشی برای راستگویی و صدق قائل نیستند. ایمان در دل جوان می تواند دمیده شود؛ هم ایمان به دین و عالم غیب و معرفت و معنویت، و هم ایمان به هویت ملی خودش؛ شخصیت تاریخی و بستگیها و دلبستگیهای گذشته و حال خودش. امیدوارم ان شاءاللّه خداوند همه شما را موفّق و مؤیّد بدارد. جلسه ای خوب و برای من نافع بود. امیدوارم برای دانشگاه و مجموعه خواستهای مشترک ما و شما هم نافع باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت سالروز هفدهم ربیع الاوّل

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت سالروز هفدهم ربیع الاوّل ---۲۹/۰۲/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عید ولادت منجی بشریت و هدیه الهی برای تاریخ انسانیت، نبیّ مکرّم اسلام حضرت محمّدبن عبداللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم و همچنین ولادت امام صادق علیه الصّلاةوالسّلام را به همه امت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز ایران و به شما حضّار محترم، بخصوص میهمانان مکرّمی که از سرتاسر کشورهای اسلامی در این جا حضور دارید و همچنین سفرای کشورهای اسلامی که در این جا تشریف دارند، تبریک عرض می کنم. این ولادت برای تاریخ بشریت، طلیعه رحمت الهی بود. در قرآن از وجود پیغمبر به عنوان آ«رحمةً للعالمین(۱)آ» تعبیر شده است. این رحمت، محدود نیست؛ شامل تربیت، تزکیه، تعلیم و هدایت انسانها به صراط مستقیم و پیشرفت انسانها در زمینه زندگی مادّی و معنویشان

هم هست. مخصوص مردم آن زمان هم نیست؛ متعلّق به طول تاریخ است: آ«و اخرین منهم لمّا یلحقوا بهم(۲)آ». راه رسیدن به آن هدف، عمل کردن به معارف و قوانین اسلام است که برای بشر مشخّص شده است. امّت بزرگ اسلامی در طول قرنهای متمادی، چالشها و انحرافهایی داشته است. ما خود را از اسلام دور کرده و سرگرم چیزهایی کردیم که اسلام ما را از آن برحذر داشته بود. در طول این تاریخ طولانی، سرگرم جنگهای داخلی شدیم؛ به وسیله قدرتهای طاغوتی سرگرم شدیم. نتیجه این شد که امّت بزرگ اسلامی در طول قرنهای متمادی بعد از قرون اوّلیه اسلام، نتوانست خود را به هدف و غایتی که پیغمبر اسلام و اسلام عزیز برای او پیش بینی کرده و در نظر گرفته بود، برساند. با این که خدای متعال ثروتهای مادّی زیادی را در کشورهای اسلامی ذخیره کرده و می توانست وسیله پیشرفت ما باشد، اما در علم و صنعت و بسیاری از شاخصهای پیشرفت، جزو بخشهای عقب افتاده عالم شدیم. این چیزی نبود که اسلام برای ما مقدّر کرده بود؛ این چیزی بود که عمل بد و رفتار و غفلت ما مسلمانان برای ما پیش آورده بود: آ«ما اصابک من سیّئة فمن نفسک(۳)آ»؛ ما بودیم که بر اثر غفلتهایمان در طول زمان، خود را به این وضعیت دچار کردیم. امروز اوضاع در دنیای اسلام تفاوت کرده است؛ بیداری اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام محسوس است؛ حرکت و نهضت عظیمی در مراحل مختلف در همه دنیای اسلام مشاهده می شود؛ میل برگشت به اصول و مبانی اسلامی، که مایه عزّت و پیشرفت و ترقّی است. روشنفکران، علما و سیاسیون دنیای اسلام این حرکت را باید تقویت کنند. خطاست اگر کسانی در دنیای اسلام تصوّر کنند که حرکت بیداری اسلامی در بین جوانان، به ضرر دولتهای اسلامی است؛ نه، دولتهای اسلامی به برکت بیداری اسلامی می توانند عزّتی را که قدرتهای استکباری از آنها گرفته اند، به خودشان برگردانند. یک نمونه، کشور و انقلاب و امام ماست. ما بعد از آن که قرنهای متمادی دچار استبداد و دو قرن تمام دچار سلطه بیگانگان بودیم به خود آمدیم و امام بزرگوار توانست عزّت را به مردم ما برگرداند. انگلیسیها، روسها و امریکاییها به ترتیب در این کشور سیادت و حکمفرمایی حقیقی کردند. ولو به صورت ظاهر در رأس حکومت نبودند؛ اما کارها در دست آنها و همه چیز کشور در اختیارشان بود. مردم ما از حقوق، منابع، عزّت و طعم حقیقی دین خود محروم بودند. امام بزرگوار ما توانست سلطه بلندمدّت استبداد و استعمار را با برگشت به اسلام و تمسّک به اسلام، از سر کشورمان کم کند و به ما عزّت ببخشد؛ به مردم ما احساس هویّت اسلامی بدهد تا احساس کنند که می توانند روی پای خود بایستند؛ می توانند خودشان تصمیم بگیرند و انتخاب کنند؛ می توانند خودشان در مسائل سرنوشت ساز، آ«لاآ» و آ«نعمآ» بگویند. مردم ما قرنها بود که چنین چیزی را نچشیده بودند؛ این را اسلام به آنها داد. در هر نقطه ای از نقاط دنیا که حرکت بیداری اسلام تقویت شود و پا بگیرد و مردم و جوانان آن کشور احساس کنند که به سمت اسلام نزدیک می شوند، همین تجدید هویّت و عزّت به وجود خواهد آمد. البته دشمنان اسلام این را نمی خواهند. فرمود: آ«انّ الشّیطان لکم عدوظ۔ فاتّخذوه عدوّا(۴)آ». امروز در رأس دشمنان اسلام، امریکاست که شرّ و شیطان مجسّم است. امروز دشمن اساسی دنیای اسلام، استکبار جهانی است که در رأسش هم امریکاست. این جزو معارف رایج انقلاب و نظام ماست. انقلاب اسلامی بیست وچهار سال است که این را فریاد می زند؛ لیکن امروز مردم دنیا و جوامع مسلمین این را حس کرده و خودشان لمس می کنند. قضایای فلسطین و فجایعی که به پشتیبانی امریکا، هر شب و روز در فلسطین اتّفاق می افتد، جلو چشم مردم است. امّت اسلام چگونه می تواند چشمش را ببندد و این فجایع را نبیند؟ آنچه در عراق در جریان است، جلو چشم مردم دنیاست؛ این آزمایشگاه تاریخی و سیاسی در مقابل چشم مردم دنیا و بخصوص امّت اسلامی است. امریکاییها با نام دمکراسی و آزادی به رژیم صدّام حمله کردند؛ اما امروز به مردم عراق اجازه نمی دهند سرنوشت خود را در دست بگیرند؛ می گویند ما باید باشیم! یک ملت و یک کشور اسلامی را از همه حقوق متداول و رایج پذیرفته شده جهانی محروم می کنند؛ با این عنوان که شما نمی توانید و ما باید باشیم؛ ما باید به شما دمکراسی بدهیم! کدام دمکراسی و چه طور دمکراسی ای؟! این دمکراسی و مردم سالاری و حقوق مردم است؟ آن هم بعد از کشتار عظیمی که در بین مردم عراق انجام گرفت! گفتند ما دنبال سلاح کشتار جمعی آمده ایم. برای امّت اسلامی این سؤال مطرح شد که سلاح شیمیایی و

کشتار جمعی و وسایل جنایت را چه کسی به صدّام داده بود؟ مگر غیر از خودشان کسی اینها را به صدّام داده بود؟! صدّام را خودشان برای ضربه زدن به اسلام و انقلاب تجهیز کردند. تا وقتی از او امید همکاری و کمک بود، هرچه توانستند، تجهیزش کردند؛ بعد از آن که از خاصیت افتاد و دیدند دیگر از او برای مقابله با انقلاب اسلامی و حرکت بیداری اسلام کاری برنمی آید، چنین صحنه ای را راه انداختند! امّت اسلامی این مسائل را می بیند؛ این آزمایشگاه است. امّت اسلامی چگونه می تواند چشم خود را ببندد؟ اینها تجربه است. امروز دنیای اسلام برای به دست آوردن عزّت و موجودیّت و هویّت خود یک راه بیشتر ندارد و آن برگشت به اسلام است؛ البته اسلام واقعی، نه یک اسلام متحجّر آمیخته با خرافات که دشمنان اسلام تبلیغ می کنند و می گویند اسلام این است - این طور اسلامی کارآمد نیست - و نه اسلام تطبیق داده شده با اصول امریکایی و مورد نظر غربیها که آن هم اسلام نیست؛ هر دوی اینها اسلام امریکایی است، که امام بزرگوار ما تقابل ایجاد کردند و فرمودند: آ«اسلام امریکاییآ» و آ«اسلام ناب محمّدیآ». اسلام ناب و خالص، اسلام توحید و وحدت بین امّت اسلامی، اسلام آ«و لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلا(۵)آ»، اسلام آ«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه(۶)آ»، اسلامی که می گوید: آ«و لو انّ اهل القری امنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء والأرض(۷)آ». برگشت به این اسلام، تنها علاج و نسخه درمان امّت اسلامی است و این ممکن است. امروز حرکت به سمت این اسلام، از شرق تا غرب دنیای اسلام، همه جا را فراگرفته و این همان چیزی است که دشمنان اسلام را دستپاچه کرده است. به هیاهوی تبلیغاتی استکبار و جنجال و قدرت نمایی ای که می کنند، نگاه نکنید؛ آنها از اسلام ترسیده اند و حرکت عظیم اسلامی، آنها را سراسیمه کرده است؛ لذا مجبورند به قوّه قهریّه متوسّل شوند. قوّه قهریّه هم به دردشان نمی خورد و کارشان را علاج نمی کند. قوّه قهریّه می تواند دولتها و حکومتها را از بین ببرد، ولی نمی تواند حرکت عظیم اسلامی و مردمی را از بین ببرد. امّت اسلامی در حال بیدار شدن و برخاستن است؛ آنها این موضوع را فهمیده اند. آینده امّت اسلامی، آینده ای است که اسلام ترسیم کرده است. ما به عنوان روشنفکر، به عنوان عالم دین، به عنوان مأمور دولت و مسؤول سیاسی موظّفیم این آینده را ترسیم کرده و این پیشرفت را تسریع و تسهیل کنیم. امیدواریم ان شاءاللّه این عید شریف برای امّت اسلامی برکت و وسیله بیداری برای همه ما باشد و خداوند متعال توفیقاتش را بر ما نازل کند و توجّهات حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه را شامل حال ما گرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) انبیاء: ۱۰۷) جمعه: ۳) نساء: ۷۹) فاطر: ۶) نساء: ۱۴۱) جواهرالکلام: ج ۳۸، ص ۱۹۴) اعراف: ۹۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ----------------------------------- -------۰۷/۰۳/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به برادران و خواهران محترم - نمایندگان مجلس شورای اسلامی - خوشامد عرض می کنم. جلسه صمیمی و خوبی است. اگرچه حضور دوربینهای متعدّد و گزارشهای خبری، الزاماتی را بر من و شما تحمیل می کند، ولی جلسه بحمداللّه، صمیمی و برخوردار از همدلی است. به همه شما برادران و خواهران به خاطر تلاشهایی که در مجلس شورای اسلامی و به اقتضای مسؤولیت نمایندگی می کنید - که بخشی از آنها را جناب آقای آ«کرّوبیآ» امروز در صحبتهایشان بیان کردند - خسته نباشید عرض می کنیم. از شخص جناب آقای کرّوبی هم به خاطر تلاش دشواری که در مسؤولیت مدیریّت مجلس دارند و زحماتی که این مدیریّت بر ایشان تحمیل می کند، صمیمانه تشکّر می کنیم و به ایشان هم خسته نباشید عرض می گوییم. به ذهنم می رسد که عرایض خودم را با این آیه شریفه آغاز کنم که می فرماید: آ«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. هو الّذی انزل السّکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و للّه جنود السموات و الارض و کان اللّه علیما حکیما(۱)آ». چون تلاش جریانهای سیاسی ضدّ جمهوری اسلامی و ضدّ این حرکت عظیم اسلامی ملت ایران و ملتهای منطقه - این جریان تبلیغاتی عظیمی که امروز به راه انداخته اند - در جهت ایجاد تلاطم - هم تلاطمهای اجتماعی و هم تلاطم روحی - است؛ یعنی دلها را مضطرب کردن، نگران

و ترسـان کردن که امروز سـیاست کلّی امپراتوری خبری در دنیا این است و تازگی هم نـدارد - نه نسـبت به ما در این بیست و چند سال و نه نسبت به جریان حق در طول تاریـخ اسـلام از اوّل تا امروز - لذا ملاحظه می کنید یکی از مطالبی که در قرآن روی آن به عنوان یـک موضوع منفی تکیه شـده، آ«مرجفونـآ» است؛ یعنی همـان کسانی که سـعی می کننـد دلها را مضـطرب، پریشان و ملتهب کننـد و دلهره ایجاد نماینـد. آن روز این آیه شـریفه را برای دوسـتان دیگری که این جا بودنـد، خوانـدم: آ«الّـذین قال لهم النّاس انّ النّـاس قـد جمعوا لکم فأخشوهم(۲)آ». در مـدینه پیغمـبر جنجـال درست می کردنـد که: آ«جمع شـده انـد و می خواهنـد پـدرتان را دربیاورنـد! از بین رفتیـد، نابود شدید؛ تمام شدآ». آیه قرآن نازل شد که وقتی یاوه گویان و هرزه گویان و ضـعیفان چنین فضایی را ایجـاد می کننـد و این میکروب و ویروس خطرنـاک ترس را در فضـا می پراکننـد، مؤمنـان کسانی هسـتند که آ«فزادهم ایمانا(۳)آ»؛ ایمانشان بیشتر می شود. آ«و قالوا حسبنااللّه و نعم الوکیل(۴)آ». این آ«حسبنااللّه و نعم الوکیلآ» متعلّق به این جاست. یعنی در مواجهه با تلاطمی که دشـمن می خواهد به وسیله امواج تبلیغاتی و روانی خود ایجاد کند، آرامش دارند. همان آ«سکینهآ» است: آ«هو الّذی انزل السّکینهٔ فی قلوب المؤمنینآ»؛ خدای متعال آرامش به دلهای مؤمنین داد: آ«لیزدادوا ایمانا مع ایمانهمآ»؛ برای این که ایمانشان هم تقویت شود. واقع قضیه هم همین است. در شرایط مرعوب شدن، ترسیدن، مضطرب شدن، متلاطم شدن، حتّی باورهای قطعی انسان هم از یـاد می رود. انسـان مرعـوب، این طور است. آ«جبنـآ»، هم عقـل را از کـار می انـدازد، هم عزم را. انسـان مرعوب و جبـان، نه درست می تواند فکر کند، نه درست می تواند عزم و اراده خودش را به کار بیندازد؛ دائم یک قدم به جلو برمی دارد و یک قدم به عقـب. ایـن اسـت کـه پیغمـبر اکرم بـه امیرالمـؤمنین در آن وصـیت معروف خـود فرمـود: آ«ولاتشـاورنّ جبانـا. لأنّه یضـیّق علیک المخرج(۵)آ»؛ بـا آدم جبـان و ترسو در هیـچ کاری مشورت نکن، زیرا که گریزگاه و دریچه فرج را بر رویت می بنـدد. انسان وقتی که مرعوب نیست، می توانـد درست فکر کند، درست تصـمیم بگیرد و از این مانع عبور کند؛ اما وقتی مرعوب شد: آ«یضـیّق علیک المخرجآ»؛ بـه بکنـم، نکنـم دچـار می شـود و خـود را دست بسته تسـلیم می کنـد. این است که آ«سـکینهآ» خیلی مهمّ است. تعبیر آ«سـکینهآ» در سوره مبـارکه آ«الفتحآ» - آ«انـا فتحنـا لک فتحاً مبیناآ» - عجیب است که متعلّق به این سوره است و سه مرتبه در این سوره عنوان آ«انزال السـکینهآ» بر دل مؤمنین تکرار شده است. یکی از آزمایشهای تلخ و دشوار مسلمانان همین قضیه مربوط به آ«انّا فتحناآ» بود که پیغمبر اکرم بر مبنای سیاستی صـحیح و الهی، تصـمیم گرفت به سمت مکه راه بیفتد؛ مکه ای که دو سال قبل از این موضوع، مدینه را محاصـره کرده بود و می خواستند پدر مردم را دربیاورند. جنگ با آن شرایط سخت پیش آمد و به خون پیغمبر و یاران او تشـنه بودنـد. پیغمبر فرمود ما می خواهیم به عمره برویم. به مسـلمانان هم فرمود بیاییـد تا برویم. عـدّه ای ترسـیدند و گفتند پیغمبر به مـدینه برنمی گردد؛ نابود شـد؛ از بین رفت. این ماجرای آ«انزال السـکینهآ» مربوط به این جاست که خدای متعال آن چنان دلهـای مؤمنـان را آرام کرد که رفتنـد و بـا دشـمن مواجه شدنـد و بـا پیروزی کامـل برگشـتند. در واقع همـان چیزی که پیغمـبر می خواست، تحقّق پیدا کرد. آ«سـکینهآ» ناشـی از اعتماد و حسن ظنّ به خداست. وقتی شـما هدف درستی را انتخاب می کنید و در راه آن هدف به تلاش می پردازید، خدای متعال در این جا وعده نصـرت داده است؛ بروبرگرد هم ندارد. یک وقت هست شما هدف و آرمـان را غلـط انتخـاب کرده ایـد؛ یـک وقـت هست هـدف و آرمـان را درست انتخـاب کرده ایـد؛ امـا تحرّکی نداریـد و تلاـش و مجاهـدتی نمی کنیـد. این جا انتظار کمک الهی بی مورد است. مسـلمانان اهداف و آرمانهایشان اهداف و آرمانهای خوبی بود؛ اما قرنها به خاطر این که تحرّکی در آنها وجود نداشت، توسـری خوردند. الان هم هرجایی که می بینید مسـلمانان دچار تحقیر و تذلیل می شونـد، به خاطر همین عـدم تحرّک و عـدم مجاهـدت است، والّا آن جایی که هـدف درست باشد، مجاهدت هم باشد، نصـرت الهی هم قطعاً هست. البته نصـرت الهی به معنای این نیست که آزمایشـهای دشوار و سـخت نیست؛ چرا: آ«و لنبلونّکم بشـی ءظج من الخوف و الجوع و نقص من الامـوال و الانفس و الثمّرات(۶)آ»؛ اینهـا هست و همه اینها در سـر راه مبارزه وجود دارد؛ اما آ«و بشّر الصّابرین(۷)آ». صبر یعنی ایسـتادگی؛ تـداوم راه؛ این مورد بشارت الهی است؛ یعنی پیروزی نصـیب خواهـد شـد. در دوران مبارزه،

بسیاری از شما در میدان بودید. همه می گفتند مشت است و درفش، چرا بیخود می جنگید و مبارزه می کنید؛ فایده ای ندارد. حقیقتاً هم دستگاه پلیسی رژیم طاغوت، دستگاهی نبود که به آسانی بشود با آن مبارزه کرد. آن قدر از این داعیه داران و خیلی از کسانی که تحلیلهای مارکسیستی و روشنفکری و ادّعا و حرف داشتند، وقتی آن زندانها را دیدند و شکنجه هایش را حتّی بسیاری ندیدند، بلکه فقط شنیدند، از وسط راه برگشتند و خودشان را تسلیم کردند! اما بسیاری هم ادامه دادند؛ حرکت کردند و آمدند. اوّلین برکت حرکت آنها این بود که خدای متعال صدق آنها را بر مردم آشکار و علنی کرد؛ راه آنها را درست نشان داد و مردم با آنها همراه شدند. وقتی مردم همراه شدند، همه چیز درست خواهد شد. مهم این است که آن مجموعه مبارز مصمّم، صداقت خودشان را در پیمودن راه اثبات کنند و نشان دهند که صادقانه دنبال این معنا هستند. آن وقت خدای متعال نصرتش را خواهد فرستاد. در نهج البلاغه هست که: آ«فلما رأی اللّه صدقناآ»؛ وقتی خدا صداقت ما را دید؛ دید ما راست می گوییم و به دنبال دنیا و پول و هوی و هوس نیستیم، آ«انزل بعدّونا الکیت و انزل علینا النّصر(۸)آ»؛ ما را پیروز کرد و دشمنان ما را سرکوب نمود. این، در مبارزات ما هم بود و در این بیست و سه چهار سال هم همین موضوع بوده است و هیچ وقت نبوده که روی کشور و دولت فشار نباشد. برادران و خواهران عزیز! شما نماینده مجلس هستید و سیاسی؛ وسط میدانید. شاید برای بسیاری از شما توضیح واضح باشد، لکن حقیقت قضیه این است که امروز آنچه آمریکا - که حالا در نوک پیکان تهاجم به انقلاب و حرکت اسلامی، امریکاست - از ملت ایران می خواهد، مسأله سلاح کشتار جمعی و حقوق بشر و حکومت دمکراسی و ... نیست، بلکه آنچه آنها از ملت و مسؤولان کشور می خواهند، تسلیم شدن در مقابل اراده ابرقدرتی امریکاست. جز این چیز دیگری نیست، والّا اینها به دمکراسی تمایل دارند؟! امروز دمکراسیهای مورد قبول و اعتراف امریکا چه کشورهایی هستند؟ اگر کشورهایی که دولتهای قانونی و برآمده از انتخابات مردم دارند، یک قدم از آنچه که مجموعه نیروهای نظامی می خواهند و فکر می کنند و به آن معتقدند، تخطّی کنند، نیروهای نظامی مانند عقاب بالای سرشان می آیند و آنها را مثل کبکی شکار می کنند و کنار می گذارند. مگر این طور نیست؟ به اطراف خودتان نگاه کنید! چه زمان معتقد به دمکراسی اند؟! اینها دمکراسی را به عنوان یک شعار ذکر می کنند، خودشان هم می دانند که مردم دنیا می دانند؛ منتها سیاست تبلیغات در دنیا به گفتن و باز گفتن و باز گفتن و تکرار کردن است؛ این سیاست تبلیغاتی و پروپاگاندای رایج در دنیاست. باید بگویند؛ تکرار کنند؛ تکرار کنند، بالاخره در بخشی از مردم اثر می کند؛ لااقل مردم عادت می کنند که بشنوند؛ والّا اینها دنبال مردمسالاری نیستند. بسیاری از رژیمهای مورد علاقه اینها اصلاً معنای رأی مردم را نمی دانند و مردمشان هم به هیچ وجه نمی دانند که رأی دادن و انتخاب مسؤول در کشور یعنی چه و به آنها هم هیچ اعتراضی ندارند! وقتی که جمهوری اسلامی را با این همه انتخابات، با این همه حضور مردم در صحنه های مختلف، با این همه نشانه ها و نمادهای مردم سالاری که در این کشور هست که در کمتر کشوری در دنیا وجود دارد - ارتباط مسؤولان با مردم و همدلی شان با آنها، پشتیبانیها و عواطف مردم و عشق و علاقه وافر آنها به مسؤولان - به نداشتن مردم سالاری و استبداد و دیکتاتوری متّهم می کنند، معلوم است که مرادشان چیست. مسأله اینها دمکراسی و سلاحهای کشتار جمعی نیست؛ چون خود اینها منطقه را از سلاح پُر کرده اند. شما به حکومت صهیونیستی که مظهر کامل تولید و انباشت سلاحهای اتمی و کشتار جمعی است، نگاه کنید! جاهای دیگر هم که همین طور است. به حکومت صدّام همینها کمک کردند و موشکهای بابُرد هزار و هزار و پانصد کیلومتر و وسایل شیمیایی را یا برایش ساختند و یا کمکش کردند که ساخت؛ در حالی که می دیدند و می دانستند که در عراق استبداد کامل حکمفرماست. مسأله امریکا این است که می گوید: آ«ملت ایران! حکومت و حاکمیت ملی و ارزشهای مورد قبول و احترام خودتان را رها کنید و از آنها دست بردارید!آ» وقتی این ارزشها و حاکمیت ملی متّکی به قانون اساسی و عملکرد خوب این بیست و چند سال جمهوری اسلامی از بین رفت، معنایش این است که امریکاییها بتوانند همان سلطه ای را که در دوران طاغوت بر این کشور داشتند، پیدا کنند، که مطلقاً به کمتر از این هم قانع نیستند. البته بین آنچه که به نظر آنها بد و بدتر است، بد را انتخاب می کنند؛ یک نفر را بر

نفر دیگر، یک جناح را بر جناح دیگر و یک حرف را بر حرف دیگر گاهی ترجیح می دهند، که امروز همه چیز روشن شده است؛ اما به مجرّد این که چیزی برخلاف نظر آنها از هر گوشه ای صادر شود، موضعگیریشان را علنی می کنند. امروز که امریکاییها با غرور - و به نظر من غرور احمقانه؛ حقیقتاً آنچه که امروز امریکاییها دچارش هستند و بالاخره سیلی آن را هم خواهند خورد، غرور احمقانه است - خیلی از حرفهایشان را صریح می زنند، بعد از بیانیه ای که رئیس جمهورمان آقای خاتمی دادند - و در آن مواضع اصولی خود را آشکار کردند که البته برای ما چیز تازه ای نبود، چرا که ایشان را می شناسیم و همیشه مواضعشان را می دانستیم - و در آن ایشان ایستادگی خود را بر مبانی اسلامی و نفرت و شکوه عمیقشان را از رفتار متکبّرانه امریکا نشان دادند - که همه شنیدید - آنها و همه مراکز تبلیغاتی دنیا علیه این بیانیه موضع گرفتند، در حالی که اینها همان کسانی بودند که در مواردی که لازم می دانستند، از ایشان حمایت و تأییدشان هم می کردند! مسأله آنها مسأله این شخص و آن شخص و این جناح و آن جناح نیست، بلکه مسأله این است که در این جا یک حاکمیت برخاسته از مردم - علی رغم آنها - به وجود آمده که مبتنی بر ارزشهای خود این مردم است، نه ارزشهای مورد خواست آنها؛ ارزشهای غربی، تحمیلی و وارداتی. من نمی خواهم ادّعا کنم که چه دولت، چه مجلس و چه مسؤولان گوناگون در طول این چندساله به همه وظایفشان عمل کرده اند و در همه جا موفّق بوده اند؛ نه، اما حرکت کلّی از قوای مقنّنه، مجریّه، قضاییّه و مسؤولان کشور، به سمت تحکیم این پایه ها بوده است. در این که شکّی نیست. آنها همین را نمی پسندند و این، همان مطلبی است که آنها نمی خواهند. قدرت و حاکمیتی متّکی به آراء مردم در این کشور شکل گرفته که نه فقط این منطقه از جهان را از دسترس آنها دور نگه داشته و منافع آنها را در این جا تعطیل کرده، بلکه این موج در همه دنیای اسلام آنها را تهدید می کند. این مسأله واضحی است. من بعد از سفر آقای خاتمی به لبنان به ایشان گفتم شما به هر کشور اسلامی بروید، اگر بگذارند، همین استقبالی که در لبنان از شما شد، در آن کشور هم انجام خواهد گرفت. واقعیت هم همین است. کدام رئیس جمهور از کدام کشور وقتی به یک کشور بیگانه سفر می کند، مردم این طور نسبت به او اظهار شور و شوق می کنند؟! این در همه ادوار مخصوص جمهوری اسلامی است. سفری که بنده در زمان ریاست جمهوری به پاکستان کردم، دنیا را متحیّر کرد؛ سفری که آقای هاشمی رفسنجانی در دوره ریاست جمهوری اش به سودان کرد نیز همه دنیا را متحیّر کرد. اینها موضوعهای شناخته نشده ای در عرف بین المللی است؛ چنین چیزی وجود ندارد. شما یک مورد نشان بدهید؛ یک مورد دیگر وجود ندارد که رئیس یک کشور به کشور بیگانه ای برود و آحاد مردم آن کشور سینه چاک بیایند؛ ماشین را ببوسند، محاصره کنند، شعار بدهند، دست بلند کنند، عکس بلند کنند. اینها فوق العاده است و نشان دهنده امتداد وجود شما در دنیاست. بعضیها خودشان را کوچک می شمارند؛ بعضیها نیروی خودشان را ندیده می گیرند؛ بعضیها آن استعداد و حرکت و انرژی عظیمی را که در درون این ملت و دستگاه مدیریّت این کشور - از مجموعه قوا - وجود دارد، دست کم می گیرند. این هم جزئی از تبلیغات دشمن است. همه هدف تبلیغات دشمن این است: آ«بدبخت شدید! بیچاره شدید! از بین رفتید؛ تمام شد!آ» این تبلیغات مربوط به امروز هم نیست؛ سالهاست همین مطالب را تکرار و ترویج می کنند - و من حالا نمونه های متعدّدی در ذهن دارم که یادم است؛ اما نمی خواهم وقت را به این مسائل بگذرانم - و هدف هم چیزی جز این نیست که شما را وادار کنند تا از موضع خود عقب نشینی کنید. این موضع، مسأله غریبی نیست؛ موضعی منطقی و صحیح است. شما ملت و جمعیت و هیأت حاکمه ای هستید که حاکمیتی بر اساس اراده ملت تشکیل داده اید و حرف خودتان را می زنید، راه خودتان را می روید، آرمانهای خودتان را می طلبید، که بدیهی است آنهایی که حیات و بقا و افزایش حجمشان به این است که از ملتها بمکنند، طبعاً منتفع نمی شوند؛ متضرّر می شوند؛ بنابراین با این حرکت مخالفند. این، بدیهی، ضروری و روشن است و به همین دلیل می خواهند طرف خود را وادار به عقب نشینی کنند. برادران و خواهران عزیز! تفاوت عمده ای بین مجلس شورای اسلامی و همه پارلمانهای دنیا وجود دارد وآن، اسلامی بودن است. شوخی نیست؛ امروز صد و پنجاه سال است که برجسته ترین و شریف ترین عناصر سیاسی و دینی ملت ما پرچم حاکمیت اسلام را بلند

کرده اند و پایش سینه زده اند و بسیاری در این راه جان دادند؛ امثال مدرّسها، آخوند خراسانیها و سید جمالّ الدینها. قضیه این طوری است. این، مربوط به امروز ما نیست که بگوییم دین و سیاست یکی است، عدّه ای هم بگویند یکی است؛ اما یک عدّه هم بگویند نه، خیلی هم یکی نیست! حرف امروز نیست؛ این حرف، صد و پنجاه سال ریشه دارد. پدر برجسته ترین زبدگان این کشور در راه مبارزه برای این فکر درآمد؛ هزاران جان پاک در این راه شهید شدند؛ مدرّس به آن عظمت سینه را برای این قضیه سپر کرد؛ اصلاً مشروطیت ایران برای همین پیش آمد، اگرچه بعد منحرفش کردند؛ عدّه ای بد و ناشیانه عمل کردند؛ عدّه ای هم متّکی به قدرتهای خارجی زرنگی کردند و آن را از دست مردم قاپیدند؛ بعد هم که امام بزرگوار آمد، از اوّل حرکتش را بر این اساس قرار داد و ملت ایران هم این را خواستند و می خواهند. من به شما بگویم حتی ملتهای لائیکترین دولتهایی که امروز حول و حوش ما هستند، همین طورند - من حالا اسم آن کشورها را نمی آورم، خودتان در ذهنتان مجسّم کنید - یعنی اگر شرایطی ایجاد شود، انسانی مثل امام و زمینه ای مثل آن روز در این کشورها به وجود آید و پرچمی بلند شود، همین ملتهایی که می بینید دولتهایشان دم از لائیک و لائیسیسم می زنند و هر کس ذرّه ای علیه تفکّر سکولاریستی دم بزند یا حرکت کند، پدرش را در می آورند، دور این پرچم جمع خواهند شد. اسلام این است و این درست است و به صلاح ملتهاست؛ ملتها این را می دانند. اگر امروز احکام اسلام در این مملکت اجرا شود؛ یعنی من و شما این توفیق را بیابیم که احکام اسلامی را اجرا کنیم، همه این گرهها و مشکلات باز و حل خواهد شد. ما هرچه عقب مانده ایم، به خاطر این است که در این زمینه ها یا کوتاهی کرده ایم یا نشده است. این فریاد صد و پنجاه سال است که در بین مسلمانان بلند است. مگر می شود از آن برگشت؟! حال مظهر این تلاش صد و پنجاه ساله که محصول خون هزاران جان پاک است - آنهایی که شهید شدند، آدمهای معمولی نبودند که شهید شوند؛ مجاهدان، فداکاران، انسانهای سرافراز، رشید و شجاعی بودند که وارد میدان شدند و جانشان را دادند - چیست؟ مجلس شورای اسلامی، دولت جمهوری اسلامی، نظام اسلامی. اینها، محصول این همه تلاش است. فرق مجلس شورای اسلامی با سایر پارلمانهای دنیا این است. معنای این که باید حکم و قانون منطبق بر اسلام باشد، همین است. مشروعیت این نظام به تفکّر اسلامی و به استواری بر پایه اسلام است؛ مشروعیت مجلس و رهبری هم بر همین اساس است. امام یک وقت فرمود: آ«اگر من هم از اسلام روی برگردانم، مردم مرا کنار می گذارند.آ» راست هم می گفت. مردم امام را به اسلام شناختند؛ به خاطر فداکاری و عظمت او در راه اسلام دنبالش راه افتادند، که همه ما، بنده و شما هم همین طور هستیم. اگر ما از این راه منصرف و منحرف شویم، خودمان ضرر می کنیم؛ اما این حرکت و جریان راه افتاده و متوقّف شدنی نیست. حقیقتاً نظام اسلامی به ما و امثال من و شما وابسته نیست. امام یک وقت می فرمود: آ«نظام اسلامی به من وابسته نیست!آ» ما واقعاً تعجّب می کردیم، چون امام خالق این انقلاب و در واقع پدیدآورنده این نظام بود و واقعاً تفکیک بین بقای امام و بقای نظام هم برای ما مشکل بود؛ اما امام قُرص و محکم می گفت نخیر، نظام اسلامی به من وابسته نیست. حالا وقتی امام با آن عظمت، وجودش ملازم با وجود نظام نباشد و با نبودن او این مردم انقلاب و اسلام را حفُکنند، دیگر امثال من چه جای حرف زدن دارند که بگوییم اسلام و نظام به من وابسته است! نه؛ صدها نفر از قبیل ما باید قربان اسلام شویم؛ جانمان، مالمان، آبرویمان را بدهیم تا نظام اسلامی بماند و پایه های آن استوار شود. آنچه را که دشمن هدف گرفته، این است؛ باید به این موضوع توجّه داشت. دشمن، سیاسی و سیاستمدار است؛ مغز طرّاح سیاسی دارد، فکر می کند که چه کار باید بکند. یکی از طرّاحیها این است که حرف آخر را اوّل نزنند؛ آرام آرام و بتدریج طلبکاری ایجاد نمایند و طرف مقابل را وادار به عقب نشینی کنند. به مجرّدی که عقب نشینی کردید، طلبکاری دیگری شروع خواهد شد. حالا بعضیها می گویند چیزی بدهیم، چیزی بگیریم! بدهیمش درست است، بگیریمش درست نیست؛ هیچ چیز نخواهند داد. شعارهایی را درست می کنند؛ ایران را در محور شرارت گذاشته اند. فلان کارها را بکنیم تا ما را از محور شرارت بردارند! این شد حرف؟! غلط کردند گذاشتند که حالا بخواهند بردارند. دوباره و هر وقت لازم شد، ما را در محور شرارت می گذارند. اگر قرار است قدرتی این امکان و توان را پیدا کند که اخمهایش را در هم بکشد و بگوید من قوی

هستم و می زنم و می برم و می بندم؛ حواستان جمع باشد، انسان جا بخورد، این جاخوردن، حدّ یقف ندارد؛ شما این سنگر را عقب می نشینید، فرض کنید فلان الحاقیه را قبول می کنید، بعد یک مطالبه دیگری را مطرح می کنند: فلان دولت غیرقانونی را به رسمیت بشناسید! باز همان فشارها و همان تهدیدها. به مجرّدی که فلان دولت غیرقانونی را به رسمیت شناختید، باز یک درخواست دیگر مطرح می شود: اسم اسلام را از قانون اساسیتان بردارید! شما باید ذرّه ذرّه عقب بنشینید؛ این حدّ یقفی ندارد. من این موضوع را بارها به بعضی از مسؤولانی که دچار وسوسه و واهمه هایی بودند، گفته ام که حدّ یقف فشار آمریکا کجاست؛ آن را مشخّص کنید، که اگر به آن جا رسیدیم، دیگر بعد از آن هیچ فشاری علیه ما نخواهد بود. من عرض کنم حدّ یقف کجاست؟ آن جایی است که شما - که چنین حقّی را نه شما دارید، نه من - از طرف ملت ایران اعلام کنید که ما اسلام، جمهوری اسلامی و حکومت مردمی را نمی خواهیم؛ هر کسی که شما مصلحت می دانید، بیاید در این مملکت حکومت کند! این حدّ یقف است؛ اوّل اسارت مملکت. مگر می توانیم؟ من و شما مگر می توانیم مملکت را به دست دشمن بدهیم؟ مگر ما چنین حقی داریم؟ این ملت ما را برای این سر کار نیاورد. به نظر من در امکانات و اقتدار دشمن مبالغه می شود. نه این که بنده خبر ندارم؛ نه، من از اغلب شما از امکاناتی که دارند و وسایلی که می سازند، بیشتر اطّلاع دارم، چون این جا مرکز سیل اطّلاعات گوناگون از جاهای دیگر است و ما می دانیم در دنیا چه خبر است. سلاح و تجهیزات و ابزارهای جاسوسی و ابزارهای اطّلاعاتی و ... برای ایجاد سیطره یک قدرت بر ملتی که بخواهد بایستد، کافی نیست. لذا می بینید که امروز در حرفهایشان می گویند که بایستی از درون با ایران برخورد کرد؛ باید اراده ها؛ اراده بر ایستادگی را سُست کرد. اگر اراده یک ملت - که در اراده مسؤولینش تجسّم و تجسّد پیدا می کند - سُست نشود، هیچ کاری نمی توانند بکنند. دشمنان فشار می آورند؛ سختی هست. برای استقلال و حفُهویّت یک ملت و شرمنده نشدن در مقابل تاریخ، تحمّل این سختیها لازم است. شما تصوّر کنید اگر شاه سلطان حسین صفوی به جای این که دروازه های اصفهان را بر روی مهاجمان می گشود - بعد از ورود مهاجمان هم خودش به دست خودش تاج شاهی را روی سرشان می گذاشت - فکر می کرد که اگر به فکر خودم هستم، یک جان بیشتر ندارم و این قدر هم عمر کرده ام، مگر دیگر چقدر عمر خواهم کرد؟ اگر به فکر مردم هستم، که در صورت تسلیم کردن شهر اصفهان، بلایی بر سر مردم خواهد آمد که از بلایی که در صورت جنگیدن با مهاجمان بر سرشان می آید، کمتر نیست، هرگز شهر را تسلیم نمی کرد. تاریخ اصفهان را نگاه کنید و ببینید بعد از آن که مهاجمان وارد اصفهان، کاشان، مناطق مرکزی ایران، فارس و مناطق دیگر شدند، چه بلایی بر سر این مردم آوردند و چه کشتاری بعد از تسلیم شدن مردم کردند! مهاجمان نگفتند که چون خودتان تسلیم شدید، پاداشتان این است که همه تان در امن و امان زندگی کنید. امروز هم همین طور است. امروز هم شما ببینید در عراق با مردم چه می کنند! هرجایی که اینها سیطره پیدا کنند، کارشان همین است. اگر شاه سلطان حسین این گونه فکر کرده بود که یک جان که ارزشی ندارد، هزار جان را انسان برای حاکمیت اسلام، رضای خدا و سربلندی مردم فدا می کند و آن بلایی که قرار است در صورت تسلیم من بر سر مردم بیاید، سخت تر و توأم با ذلّت است، اما آن بلایی که در صورت مقاومت پیش می آید، دست کم بدون ذلّت است، وارد میدان جنگ می شد و می جنگید. بنده به دلیل اراده ایستادگی در مردم، احتمال قوی ام این است که اصفهان به دست مهاجمان نمی افتاد. البته خیلی از سرداران و مسؤولان خائن و ضعیف بودند؛ اما مردم آماده. او باید به میان مردم می رفت و مبارزه می کرد. مسأله تاریخ و مسؤولیت مسؤولان حکومتی و دولتی، اعم از قوّه مقنّنه، قضاییّه و قوّه مجریّه که همه جزو این مجموعه هستند و این بار سنگین بر دوش آنهاست، این است. امروز مسؤولیت من و شما خیلی خطیر است. بایستی با عقل، تدبیر و همراه با توکّل به خدا و شجاعت، نه با جبن، راه را طی کرد. اوّلین کار، استحکام داخلی است. نباید بگذارید این مباحثات و بگومگوها به مقابله و مواجهه و تخاصم تبدیل شود؛ این تنها توصیه من به شماست. گفتن و شنودن و اعتراض کردن، هیچ اشکالی ندارد. افرادی از اعتراض کردن بدشان می آید که یا متکبّرند یا پشتوانه مردمی ندارند؛ می ترسند؛ دلشان می لرزد. اگر کسی اهل تکبّر نباشد - که خدای متعال را شکر می کنیم که این

آلودگی را در ما قرار نداده - و متّکی به حمایت مردم باشد، به هیچ وجه از این گفتنها و شنیدنها ناراحت نمی شود؛ اما مراقب باشید که از این گفت و شنودها، دشمن همان چیز را که می خواهد وانمود کند، به دست نیاورد. امروز یکی از مهمترین شگردهای دشمن این است که بگوید در داخل نظام جمهوری اسلامی دو دستگی است و این دو دسته با هم بدند. دو صدایی و چند صدایی که شما می گویید و بنده هم معتقدم، نمی گوید. بحث چند صدایی نیست؛ چند صدایی همه جا هست. می گوید مخاصمه و دشمنی؛ یعنی فرض می کند یک گروه، گروه دیگر را می خواهد نابود کند! این گونه تصویر می کند. نگذارید این تصویر سازی مطلوب دشمن تحقّق پیدا کند؛ این را مراقب باشید. بحث و مجادله و مباحثه و گفتگو را طلبگی انجام دهید. امام هم مکرر به ما می فرمود. واقعیت هم همین است که در محیطهای طلبگی، گاهی دو طلبه دعوا و جنجال می کنند؛ عصبانی می شوند، اما وقتی مباحثه تمام می شود، با یکدیگر ناهار و چایی می خورند و آ«لم یکن شیئاً مذکورا(۹)آ»! حرفهایشان را می زنند، اما بینشان دشمنی و شکاف ایجاد نمی شود. در بحث، منطق و استدلال باشد، چهارچوب هم چهارچوب قانون است. قانون هم در درجه اوّل، قانون اساسی است. این چهارچوب را رعایت کنید. بنده آن روز هم به جوانان دانشجو گفتم که قانون آمده تا جای صدای کلفت را بگیرد؛ کسی با صدای کلفت در هر موضعی که هست، بگوید این طور باید بشود! خیال هم نکنید که استبداد و دیکتاتوری و صدای کلفت و افزون طلبی، مخصوص کسانی است که در رأس نظامند؛ نخیر، در بدنه نظام هم چنین چیزهایی وجود دارد و همه جایش هم بد است. خوی پادشاهی، خوی استبداد در همه جا بد است؛ در هر جا زشت است؛ به هر شکلی که باشد، بد است. قانون آمده جلو این مسائل را بگیرد. بر طبق قانون و در چهارچوب آن باید حرف زده و عمل و رفتار شود و حلّ و فصل هم به وسیله قانون صورت گیرد. این بهترین معیار وحدت است؛ انگیزه های دیگر را کنار بگذارند. امروز روزی نیست که اگر از این وظیفه حفُاستحکام داخلی عدول کنیم و آن را پشت سر بیندازیم، خدای متعال و مردم و تاریخ بر ما ببخشایند؛ امروز روزی نیست که بشود این وظیفه را ندیده گرفت؛ باید هوشیار بود. نباید در نیروی دشمن مبالغه کرد و نباید هم دشمنی و کید او را نادیده گرفت؛ باید مراقب بود. امیرالمؤمنین فرمود: آ«واللّه لا اکون کالضّبع تنام علی طول اللدم(۱۰)آ». معروف است بین عربها که کفتار را وقتی می خواهند صید کنند، پایکوبی می کنند و آهنگی می خوانند که خواب آور است. کفتار را با آهنگی در لانه اش می خوابانند و وقتی خوابید، به سراغش می روند. حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: آ«واللّه لا ـ اکون کالضّبعآ» من آن کفتاری نیستم که مرا با پایکوبی آوازه خوانی بخوابانند و هر کار می خواهند، بکنند. ان شاءاللّه موفّق و مؤیّد باشید. امیدواریم که خدای متعال از ما و شما راضی باشد و شما هم در همین یک سال که جناب آقای کرّوبی گفتند این آخرین دیدار ماست - البته آخرین دیدار ما با مجلس ششم، اما ان شاءاللّه آخرین دیدار ما با شما نخواهد بود - همه تان موفّق باشید. این یک سال را هم قدر بدانید. در این یک سال هم خیلی کار می شود کرد و آن مسأله ای که امروز در زمینه مسائل مردمی و به مناسبت خدمت رسانی خوب است دوباره عرض کنم، مسأله گرانی است. چون بالاخره مسؤولیتهایمان را باید بشناسیم و چون بودجه چندین هزار میلیاردی کشور را شما می بندید، دولت هم مصرف می کند و نظارت بر دولت هم به عهده شماست، مراقب باشید و واقعاً در همین کمیسیونهایی که جناب آقای کرّوبی اشاره کردند، بنشینید و راهی را پیدا کنید تا بلکه فرجی برای مردم در این زمینه به وجود آید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) فتح: ۴) آل عمران: ۱۷۳) آل عمران: ۱۷۳) آل عمران: ۱۷۳) .) بقره: ۱۵۵) بقره: ۱۵۵) نهج البلاغه: خطبه ۵۶ (موسوم به پایداری)) انسان: ۱) نهج البلاغه: خطبه ۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در چهاردهمین سالگرد رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در چهاردهمین سالگرد رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی(ره) ----- ---۱۴/۰۳/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّـ لاة

والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطهرین الأطیبین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. هر سال روز چهاردهم خرداد فرصتی است برای این که ملت ایران بار دیگر وفاداری خود را به اصول و آرمانهای امام بزرگوار ابراز کند. اگرچه اظهار اخلاص و پیوند دلهای مردم با آن شخصیت برجسته و فراموش نشدنی تاریخ ما، در مراسم بسیاری در طول سال بروز پیدا می کند، اما چهاردهم خرداد خصوصیتی دارد؛ همراه با خاطره غم انگیز فقدان این نعمت بزرگ الهی از میان ماست؛ لذا در چنین روزی دلهای آگاه، بیشتر از همیشه احساس می کنند که باید پیوند و وفاداری خود را با بنیان مستحکمی که آن معمار بزرگ انقلاب در این سرزمین بنا نهاد، تجدید و ابراز کنند. مایلم عرایض خود را با آیه ای از قرآن آغاز کنم که امام بزرگوار ما مصداق آن بود. در سوره مبارکه سجده، خدای متعال ضمن بیان حالات ملتها و اقوام و انسانهای مبارز و پر تلاش مؤمن، این تعبیر را می فرماید: آ«و جعلنا منهم أئمّة یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بأیاتنا یوقنون(۱)آ»؛ کسانی که دو خصوصیت و دو امتیاز را در خود به وجود آوردند، به این موهبت بزرگ سرافراز شدند که خدای متعال زمام هدایت مجموعه های انسانی را به آنها سپرد. آن دو خصوصیت، یکی صبر است و دیگری یقین؛ آ«لمّا صبروا و کانوا بأیاتنا یوقنونآ». یقین، همان ایمان آگاهانه و روشن بینانه است که وسوسه ها نمی تواند آن را در دل انسان، سست بنیاد کند. صبر، خصوصیتی است که به یک انسان بزرگ این امکان را می دهد که در راه آرمانهایی که آگاهانه و روشن بینانه انتخاب کرده است، به هنگام مواجهه با مشکلات، خود و راه خود را گم نکند؛ هدف را فراموش نکند و منصرف نشود. همه پیغمبران، همه هدایتگران و همه کسانی که توانسته اند در مسیر تاریخ بشر یک اثر ماندگار و تحسین برانگیز از خود به جا بگذارند، باید از این دو خصوصیت برخوردار می بودند. امام راحل ما، این تجدید کننده حیات اسلام در میان ملّت ما و امّت اسلامی، از این دو خصوصیت برخوردار بود. امروز بعد از چهل سال که از واقعه پانزدهم خرداد می گذرد، شما ملاحظه می کنید که نهضت مظلوم امام، دنیای اسلام را فراگرفته است. یک روز در همین شهر تهران و در قم، مثل امروز و فردا، کسانی مظلومانه جان باختند؛ چون نام اسلام را به پیروی از امام بزرگوار فریاد می کردند؛ چون با سلطه بیگانه بر این کشور و با استثمار منابع حیاتی این کشور به وسیله بیگانگان مخالف بودند. آن روز هر کس به این صحنه نگاه می کرد، شاید گمان می برد که این سخن و این فریاد به پایان رسیده است. امام را با قساوت هرچه تمامتر دستگیر و از خانه اش ربودند؛ مردم را با وحشیگری هرچه بیشتر سرکوب کردند؛ اما این فکر با الهام از همین قاعده بزرگ الهی - یعنی توأم شدن صبر و یقین - راه خود را ادامه داد. امام پانزده سال مبارزه کرد و به برکت همان ایمان آگاهانه توانست ملت ایران را یکپارچه به صحنه رویارویی با استبداد داخلی و استکبار بین المللی بکشاند. وقتی ملت در معرکه ای پای خود را وسط گذاشت، پیروزی در آن معرکه حتمی است. فرق امام بزرگوار ما و دیگر مصلحان تاریخ اسلام در یکی دو قرن اخیر همین بود. امام وارد صحنه شد، وسط میدان آمد، میان مردم بود، با مردم حرف زد، اصول خود را برای مردم تبیین کرد و آنها را به ایمان روشن بینانه و آگاهانه ای مثل ایمان خود رساند؛ آن گاه ایمان و انگیزه مردم و تعالیم اسلام، معرکه را به سود حقّ و حقیقت تمام کرد. دیگران نمی توانستند و نتوانستند این مرحله دشوار را پیش ببرند؛ اما امام توانست. ملت ایران به این اصول اعتقاد پیدا کرد، ایمان آورد و در راه آن به مجاهدت پرداخت. نتیجه این شد که اوّلاً نظام اسلامی علی رغم همه کارشکنیها و دشمنیها به پیروزی رسید و روزبه روز تا امروز ریشه دارتر شد و ثانیاً فکر تحقّق و حیات دوباره اسلام و نجات امّت اسلامی از ظلم و استکبار قدرتهای مستکبر، در مرزهای این کشور محدود نماند. امروز شما به هر کشور اسلامی در شرق و غرب دنیای اسلام بروید - چه در خاورمیانه، چه در کشورهای عربی، چه در شمال آفریقا و چه در کشورهای شرق آسیا؛ در مناطقی که مسلمانان مجموعه هایی را تشکیل داده اند - خواهید دید انگیزه اسلامی، تمایل به حاکمیت اسلام و نفرت از تسلّط استثمارگران و استعمارگران و ظالمان، در میان مردم، بخصوص در میان جوانان، نوجوانان، نخبگان و روشنفکران موج می زند. در دنیای اسلام این خبرها نبود. اصول امام چه بود که توانست این موفقیت بزرگ را به وجود آورد؟ محور همه اصول و قواعد کار امام بزرگوار ما در دو چیز خلاصه می شد: اسلام و مردم. اعتقاد به مردم را

هم امام بزرگوار ما از اسلام گرفت. اسلام است که روی حقّ ملتها، اهمیت رأی ملتها و تأثیر جهاد و حضور آنها تأکید می کند؛ لذا امام بزرگوار محور کار را اسلام و مردم قرار داد؛ عظمت اسلام، عظمت مردم؛ اقتدار اسلام، اقتدار مردم؛ شکست ناپذیری اسلام، شکست ناپذیری مردم. مهمترین کاری که امام بزرگوار ما در سطح دنیای اسلام انجام داد، این بود که ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام را احیاء کرد. از روزی که استعمار وارد کشورهای اسلامی شد، همه تلاش استعمارگران و سلطه گران این بود که ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام، عدالتخواهی، آزادیخواهی و استقلال طلبی اسلام را از اسلام حذف کنند. سلطه گران برای این که استیلای خود را بر ملتها و منابع کشورهای اسلامی هرچه بیشتر گسترش دهند، خود را ناچار می دیدند که ابعاد سیاسی اسلام را از اسلام جدا کنند و اسلام را به معنای تسلیم در مقابل حوادث، تسلیم در مقابل اشغالگر و تسلیم در مقابل دشمن ظالم و قوی پنجه تفسیر کنند. امام حقایق فراموش شده اسلام را احیاء کرد؛ عدالتخواهی اسلام را سر دست بلند کرد؛ ضدّیت اسلام را با تبعیض و اختلاف طبقاتی و اشرافیتها علنی کرد. از روز اوّل تا روزهای آخر عمر، امام بزرگوار روی قشرهای مستضعف، پابرهنه ها و محرومان تکیه کرد. بارها و بارها در آغاز تشکیل نظام اسلامی و در طول ده سال عمر با برکتش در مقام رهبری نظام اسلامی، به مسؤولان و به همه ما تأکید کرد که باید رعایت حال ضعفا را بکنید؛ شما مرهون طبقه پابرهنه این کشورید. عزیزان من؛ ملت بزرگ ایران! هر جا و در هر موردی ما به این توصیه امام توجّه نمودیم و در برنامه ریزیها، قانونگذاریها، اجرا و عزل و نصبها، به این نصیحت عمل کردیم، پیروزی نصیب ما شد. اسلام سعادت مردم را دنبال می کند. اسلام با فساد و ظلم و تبعیض مخالف است. اسلام برای رفاه مردم در کنار معنویت مردم به میدان آمده است. امام این را از آغاز شروع مبارزات تا تشکیل نظام اسلامی و تا آخر عمر، مکرّر بیان کرد. امام عظیم الشّأن ما در دنیای اسلام این را نشان داد که فقه اسلام - یعنی مقرّرات اداره زندگی مردم - در کنار فلسفه اسلام - یعنی تفکّر روشن بینانه و عمیق و استدلالی - و عرفان اسلام - یعنی زهد و انقطاع الی اللّه و دامن برچیدن از هواهای نفسانی - چه معجزه بزرگی می تواند بیافریند. امام عملاً نشان داد که اسلام سیاسی، همان اسلام معنوی است. در طول دوران استعمار، دشمنان اسلام و دشمنان بیداری ملتهای اسلامی، تبلیغ می کردند که اسلام معنوی و اسلام اخلاقی از اسلام سیاسی جداست. امروز هم همین را تبلیغ می کنند. امروز هم دستگاههای تبلیغاتی دشمن و جبهه دشمن نظام اسلامی با انواع و اقسام وسایل تبلیغاتی سعی می کند اسلام سیاسی و اسلام عدالتخواه و اسلام اجتماعی را به عنوان چهره ای خشن در دنیا معرفی کند و مردم را به اسلام منزوی، اسلام تسلیم طلبانه و اسلامی که در مقابل متجاوز و ظالم و زورگو هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد، سوق دهد. امام این را شکست و این انگاره دروغین از اسلام را باطل کرد و اسلام ناب را مطرح نمود. اسلام نابی که امام مطرح کرد، یعنی ضدّ اسلام متحجّر و خرافی و همچنین ضداسلام رنگ باخته در مقابل مکاتب بیگانه و التقاطی. هم آن روز، هم در طول سالهای مبارزه برای تشکیل نظام اسلامی، و هم تا امروز، این یکی از نقاطی است که جبهه دشمن اسلام روی آن تأکید می کند: سیاست را از معنویت جدا کردن؛ یعنی اگر کسی می خواهد مسلمان باشد، باید سر خود بگیرد و گوشه ای بنشیند و به این که دشمن چه می کند، متجاوز چه می کند، اشغالگر چه می کند، کاری نداشته باشد. امروز هم این را تبلیغ می کنند. امام نقطه مقابل این را در دنیای اسلام مطرح کرد و امروز دنیای اسلام این موج عظیم را در درون خود دارد. شما به هر کشوری از کشورهای اسلامی بروید، می بینید اسلام زنده، در نظر نخبگان، جوانان، دانشگاهیان، دانشمندان، علما و آزادگان آن جا، اسلامی است که بتواند ملت خود را در مقابل زورگویان و قلدران و قدرت طلبان و متجاوزان عالم حفُو حمایت کند و به آن مصونیّت ببخشد و اجازه دخالت و تسلّط و سیطره دشمن را بر مردم ندهد. آنها این اسلام را می خواهند و اسلام ناب محمّدی یعنی همین. در مورد مردم، مهمترین کاری که امام کرد، این بود که مفهوم مردم سالاری را از چیزی که طرّاحان دمکراسی غربی و عوامل آنها در صحنه های عملی می خواستند نشان دهند، به کلّی دور کرد. سعی آنها این بود که این طور القاء کنند که مردم سالاری با دین سالاری و دینداری سازگار نیست. امام این مفهوم باطل را زایل کرد و مردم سالاری دینی - یعنی همان جمهوری اسلامی - را در دنیا مطرح

نمود. او به زبان هم اکتفا نکرد؛ صرفاً استدلال فکری هم نکرد؛ عملاً این را نشان داد. امروز نظام جمهوری اسلامی - که یک نظام دینی است و قواعد و اصول و پایه های ارزشی آن از دین سرچشمه می گیرد - یک نظام مردم سالار به تمام معناست و در هیچیک از کشورهای اسلامی، مردم سالاری به شکل وسیعی که در جمهوری اسلامی هست، وجود ندارد. البته این حقیقت برای جبهه دشمنان تلخ است. آنها حاضر نیستند ببینند در مقابل چشمشان پرچم دین و دمکراسی روی یک علم برافراشته می شود. سعی آنها این است که بین مردم سالاری و دین فاصله ایجاد کنند؛ لذا واقعیت نظام جمهوری اسلامی رنجشان می دهد. برای این که بتوانند افکار عمومی دنیا را از این حقیقت درخشان منحرف کنند، با وسایل تبلیغاتی و ابزارها و عمّال تبلیغاتی خود، ملّت ایران را به دمکراسی دعوت می کنند! این یکی از طنزهای بزرگ امروز ما و این نقطه تاریخ است. همان کسانی که نظام طاغوتی شاه، نظام استبدادی دوران پهلوی، کودتاهای نظامی و نظامهای هیچ از دمکراسی نفهمیده و نشناخته را مورد قبول و تصدیق قرار می دهند، نظام جمهوری اسلامی را که در طول بیست وچهار سال عمرش، بیست و چند انتخابات در آن برگزار شده و از رهبری تا ریاست جمهوری تا نمایندگان مجلس و ارکان نظام آن، با واسطه و بی واسطه، به انتخاب مردم سر کار می آیند و مردم آنها را می شناسند و می پسندند و انتخاب می کنند، به دمکراسی و مردم سالاری دعوت می کنند! این در حالی است که مردم سالاری و میل مردم به شرکت در انتخاب مسؤولان، مثل کشور ما، در خود امریکا - که دشمنان ما و قدرتهای گزافه گوی امریکایی، از پشت بلندگوهای خود، ملت ما و ما را مخاطب قرار می دهند - وجود ندارد. رئیس جمهور امروز امریکا برخلاف قواعد مردم سالاری کشورش سر کار آمده است؛ این را همه می دانند. آنها با نظامهای استبدادی کنار می آیند، چون تسلیم هستند؛ با نظامهایی که بر اثر کودتا به وجود آمده اند، کنار می آیند، چون مطیع هستند؛ اما نظام اسلامی را چون معتقد به استقلال و متّکی بر ارزشهای خود است و حاضر نیست سلطه آنها را بپذیرد، مورد انتقاد قرار می دهند و به آن، تهمت استبداد و دیکتاتوری می زنند، که مناسب خودشان است. امروز همه تلاش جبهه دشمنان اسلام بر این متمرکز است که نهضت بیداری اسلامی را در دنیا از بین ببرند. از همه جا هم بیشتر روی ملت و کشور ایران تکیه می کنند و متمرکزند؛ چون ملت ایران به دنیا الگو داد و با افکار خود و مفاهیم جدیدی که در دنیا برای مسلمانان مطرح نمود و با جهاد جانانه ای که کرد و با شجاعتی که مرد و زن و جوان و پیر ایرانی در دوران بیست و چهار ساله عمر انقلاب از خود نشان دادند، توانست ملتهای مسلمان را به خود متوجّه کند و موج بیداری اسلامی را در کشورهای اسلامی به وجود آورد. از این روست که لذا با این کانون مرکزی بیداری اسلام از همه جا و از همیشه دشمن ترند. این دشمنی را با غرض ورزیها، با اعمال خباثت، با تبلیغات دروغین و با تندخوییهای خشمگینانه نشان می دهند؛ هدف هم این است که ملت ایران و مسؤولان را مرعوب کنند و همه را بترسانند؛ از تجربه های ناموفّق خودشان که موجب غرور آنها شده است، استفاده کنند برای این که یک ملت به این عظمت و یک انقلاب و نظام به این استحکام را در مقابل خودشان وادار به عقب نشینی کنند. ایران اسلامی را در تبلیغات جهانی خود مورد تهمت قرار می دهند و می گویند از تروریسم حمایت می کند، یا تروریستها را پناه می دهد. این یک دروغ بیشرمانه و بسیار وقاحت آمیز است. اگر منظور از تروریست کسی است که برای اغراض خود، جان بی گناهان را هدف قرار می دهد، پس امروز بزرگترین تروریستها زیر دامان امریکا فعالیت می کنند. امروز رژیم صهیونیستی مظهر کامل تروریسم است. شما ملاحظه کنید؛ هر روز که می گذرد، عناصر تروریست رژیم صهیونیستی، انسانهایی را که در خانه خود، روی خاک خود و در سرزمین خود زندگی می کنند، مورد تهاجم قرار می دهد. افکار عمومی ما فراموش نکرده است که در چند سال قبل و در همسایگی ما، دلارهای امریکا و وابستگان امریکایی یک عدّه تروریست متعصّب را برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی به وجود آوردند؛ اما نتوانستند از طرح خائنانه خود استفاده کنند و امروز همان لقمه در گلوی خودشان گیر کرده است. با ایجاد تعصّبات تند و شدید ضدّ ایرانی و ضدّ نظام اسلامی، عدّه ای را به کارهای تروریستی وادار کردند؛ اما امروز خودشان اسیر آنها شده اند. ایران را به تروریسم متّهم می کنند! ایران طرفدار تروریستها نیست، به هیچ تروریستی هم پناه نمی دهد و نداده است؛ اما جمهوری

اسلامی معتقد است در سرتاسر دنیای اسلام، میلیونها جوان و انسان آزاده، لبریز از کینه و نفرت ستمگران و اشغالگران امریکایی هستند. شما نمی توانید اینها را تروریست بدانید. نمی توانید اسم میلیونها انسان را در عراق و مصر و عربستان و شمال آفریقا و پاکستان و افغانستان تروریست بگذارید. امروز میلیونها انسان هستند که ظلم نیروهای امریکایی را می بینند - چه به افغانستان دیروز و چه به کشور مظلوم عراق امروز - اینها تروریستند؟! مجاهدین فلسطینی که از سرزمین خود دفاع می کنند، تروریستند؟! مردم مظلوم فلسطین که هر روز با تانکها و آتش پُرحجم و انبوه نظامیان صهیونیست مواجهند و از خود دفاع می کنند، تروریستند؟! جوانان مؤمن لبنانی که در مقابل تهاجم بی وقفه اسرائیل ایستادند و با نثار جان خود توانستند صهیونیستها را از لبنان عقب برانند و امروز هم وجود آنها موجب شده است که اسرائیل جرأت نکند به لبنان حمله کند، تروریستند؟! اگر جوانان مؤمن مبارز لبنانی نبودند، اسرائیل برای آمدن تا شهر بیروت هم برای خودش مانعی نمی دید؛ کما این که آمد. جنوب لبنان سالها در اشغال آنها بود؛ تا بیروت آمدند و آن همه فاجعه آفرینی کردند، که ممکن نیست از یاد کسی برود. جوانان مؤمن لبنانی دست را از آستین درآوردند؛ به بیداری ای که امام بزرگوار ما به دنیای اسلام داد، لبّیک گفتند و ایستادند. امروز به خاطر وجود این جوانان، اسرائیل جرأت نمی کند به لبنان حمله کند. اینها تروریستند؟! تروریستها کسانی هستند که با ملتها در خانه های خودشان مقابله و مبارزه می کنند. امروز دنیای اسلام دلش از اشغال نظامی عراق پُر است. شما چرا عراق را اشغال نظامی کردید؟ چرا به ملت عراق اجازه نمی دهید خود، سرنوشت و دولت خود را تعیین کند؟ فرق شما با صدّام چیست؟ صدّام هم مستبدّ و دیکتاتور بود، شما هم مستبدّ و دیکتاتورید. صدّام یک طور دیکتاتوری می کرد، شما طور دیگری دیکتاتوری می کنید؛ اما نمی توانید کاری از پیش ببرید. مسؤولان امریکایی - این نو محافظه کارانی که خیال می کنند می توانند دنیای اسلام را با جنگ فتح کنند - گوشهایشان را باز کنند و بشنوند: شما نمی توانید با اسلام و امّت اسلامی دربیفتید؛ شما به آنچه در افغانستان و عراق اتّفاق افتاد، مغرور شدید؛ این از ضعف تحلیل شماست؛ این نشان دهنده آن است که شما نمی توانید حوادث را درست بشناسید. شما در افغانستان با ملت افغانستان مواجه نبودید؛ در عراق هم با ملت عراق مواجه نبودید. ملت عراق نخواست از رژیم صدّام دفاع کند و نمی کرد؛ کما این که در افغانستان، ملت افغانستان نخواست از رژیم طالبان حمایت کند و نمی کرد؛ اما شما با ورود قلدرانه به عراق، قدم به قدم ملت عراق را به سوی یک رویارویی سخت با خودتان نزدیک می کنید. به ملت شریف و غیور عراق فشار می آورند و اهانت می کنند؛ ملت عراق با نخبگان و فرزانگانش، با فرهنگ عمیقش، با عشایر غیورش. این همه عشایر غیور در عراق هستند؛ این همه انسانهای فهمیده و دارای فرهنگ عمیق در عراق هستند. آن وقت می گویند گروهی از عراقیها جمع شوند و به عنوان مشاور حاکم امریکایی کار کنند! حاکم امریکایی در عراق چه کاره است؟! این حرف مردم عراق است. دشمن شما در عراق، ملت عراق است؛ چرا جمهوری اسلامی را متّهم می کنید؟ می آیند می ایستند و با گزافه گویی هرچه تمامتر می گویند ما از نفوذ ایران در عراق نگرانیم! در حقیقت، ما از حضور شما در عراق نگرانیم. امریکا و انگلیس به چه حقّی در عراق حضور نظامی دارند؟ به چه حقّی در شهرهای عراق حاکم نظامی منصوب می کنند؟ صحنه عراق و صحنه افغانستان، دروغ بودن ادّعای مردم سالاری و طرفداری از حقوق بشر را که امریکاییها خود را پرچمدار آن می دانند، ثابت کرد. معلوم شد نه به مردم، نه به ملتها، نه به آراء و نه به حقوق انسانها هیچ اعتقادی ندارند. تنها چیزی که به آن اعتقاد دارند، عبارت است از پُر کردن جیب کمپانیهای مؤثّر در پشت صحنه حکومت امریکا؛ یعنی کمپانیهای نفتی، کمپانیهای تسلیحاتی و دستگاههای عظیم پولی و مالی که پشت صحنه حکومت امریکا و بعضی حکومتهای دیگر را اداره می کنند. من به شما ملت ایران عرض می کنم: تهدید امریکا مربوط به امروز نیست؛ چیز جدیدی هم نیست. از اوّل انقلاب، اینها ما را تهدید کرده اند. دشمنی جبهه امریکا و همپیمانانش با نظام اسلامی، چیز جدیدی نیست. خود آنها هم می دانند که حمله نظامی به ایران، به این ملت بزرگ، به ملتی که این همه جوان مبارز و زنده و آماده در صحنه دارد، خودکشی مهاجم است. ملت ایران می داند؛ خوب است دشمنان ملت ایران هم بدانند: مسؤولان جمهوری اسلامی، کشور را به ورطه جنگ با هیچ

کس نمی کشانند. ما ملت و کشورمان را در معرض جنگ قرار نمی دهیم و از جنگ استقبال نمی کنیم؛ اما هم ملت، هم مسؤولان، هم دولت، هم همه آحادی که در این کشور از غیرت و جوانمردی برخوردارنـد، در عین این که به سمت جنـگ نمی رونـد، اگر کسـی جنگ با آنها را انتخاب کرد، با او بسیار قدرتمندانه و سرسخت برخورد خواهند کرد. البته آنها می دانند که جنگ با ایران، هزینه بسیار سنگینی دارد؛ می داننـد که جنـگ بـا ایران، جنـگ با یک رژیم نیست، جنگ با یک دولت کودتایی نیست، جنگ با یک حکومت نظامی نیست، جنگ با یک ملت است؛ لـذا خود آنها هم از جنگ اسـتقبال نمی کنند؛ اما می خواهند با مطرح کردن نـام جنـگ و تهدیـد به جنگ، ملت و در درجه اوّل مسؤولان را مرعوب و وادار کننـد که در مقابل آنها تسلیم شونـد؛ منافع آنها را تأمین نماینـد و به ملت خود خیانت کنند. این را بدانند که در میان مسؤولان کشور و در قوای سه گانه، هیچ کس نمی تواند اندک انگیزه ای داشته باشد برای این که ملت ایران و مصالح او را تسلیم دشمن بیگانه کند. اگر کسـی در جهت تسلیم منافع ملی و ملت ایران به دشمن حرکت کنـد، ملت او را با نهایت بی رحمی کنار خواهد زد. خدمت به ملت ایران یک افتخار است.مسؤولان کشور روی دفاع از حقوق و حفُحیثیت و آبروی این ملت و دفاع از استقلال این کشور، همداستان و همسنخند. این را همه بدانند، که البته می داننـد. دستگاههای تبلیغاتی دشـمن - که متأسـفانه در داخل کشور گاهی شعبه هایی هم پیدا می کنند - تبلیغ می کنند که بین مسؤولان دعوا و اختلاف است. خود و دوستان خود را به این دلخوش می کننـد که این اختلاف موجب می شود تا از دشـمن غافل شوند. من به شـما ملت عرض کنم: مسؤولان کشور در قوای سه گانه، در مقابله با دشـمنان اسلام و در دفاع از اصول اسلام، همفکر و همقول و همجهتند. دشـمنان اسـلام، این آرزو را به گور خواهند برد که ببینند در ارکان نظام اسلامی کسانی وجود دارند که می خواهند با اصول امام و راه روشن این انقلاب و نظام اسـلامی مبارزه کنند و می توانند در دستگاهها و ارکان نظام جمهوری اسلامی مؤثّر باشـند. البته من سه چهـار سال پیش در مثل چنین روزی گفتم: همّت دشـمن این است که عناصـر بیگانه را به داخل بـدنه های حکومت نفوذ دهد. ممکن است دشـمن بتواند یا توانسته باشد عناصری را به داخل مجموعه مسؤولان نفوذ دهد، یا عناصر ضعیف و سست همّتی را به سـمت خود جلب کنـد؛ اما این به هیـچ وجه به کار دشـمن نخواهـد خورد؛ چون اصول امام، اصول انقلاب و پایه های مستحکم آن مورد قبول مسؤولان نظام و قوای سه گانه و همه دست اندرکاران اصلی این کشور است و پشتوانه محکم آن هم این ملت بزرگ است. هر که از این راه تخطّی کنـد به سـقوط خود کمک کرده است. خـدا را سپاسـگزاریم که نام و یاد امام را در میان ملت ما همچنان زنده و شاداب نگه داشـته است. هر روز که گذشته است، ارزش اصول امام بزرگوار ما برای حفُعزّت و حیثیت این کشور، برای انسانهای آگاه و هوشیار، بیشتر روشن و مشخّص شده است. خدا را شکرگزاریم که مسؤولان کشور، ارادتمندان امـام و رهروان راه او هسـتند. خـدا را سپاسـگزاریم که ملت مـا زنـده است. البته من به همه مسؤولان کشور بارها گفته ام، امروز هم مجـدّداً در این محضـر عـام تکرار می کنم: بزرگترین مبارزه با امریکا، خـدمت به این مردم است. هرکه می خواهـد با امریکا مبارزه اساسـی کنـد، بایـد به این مردم خـدمت کنـد. هر که می خواهد با دشـمنان این ملت مبارزه عملی کارآمد کند، با فساد مبارزه کند. ابزارهـای دشـمن در درون کشور و نظـام مـا عبـارت است از فسـاد، تبعیض و فاصـله طبقاتی. ما بایـد با اینها مبارزه کنیم. این وظیفه دولت و مجلس و قوّه قضاییّه و همه ارکان نظام است. به مردم خـدمت کننـد، با مفسد مماشات نکنند، فساد را در بدنه دسـتگاههای حکومت به هیـچ وجه نپذیرنـد و تحمّل نکننـد؛ این بزرگترین خدمت است. ما در این راه طولانی اگر احساس انحراف کردیم، باید آن را برطرف کنیم؛ باید خود و برنامه مان را اصلاح کنیم؛ اصلاح بر اساس همان قواعد مستحکم انقلاب که امام بزرگوار آن را از اسـلام اسـتفاده کرد و به ما و ملت ما آموخت. با اسـتفاده از اینها، اصلاح واقعی عبارت است از این که با فقر و تبعیض مبارزه شود؛ عـدالتخواهی، یـک انگیزه همگـانی برای مسؤولـان باشـد؛ خـدمت به مردم، یـک وظیفه و احسـاس دینی در اعماق وجود مسؤولان باشـد؛ این می شود راه صـحیح امـام. امیـدواریم ارواح مطهّر انبیـا و اولیـا، ارواح مطهّر شـهدا و روح مطهّر امام بزرگوار، در پیشـگاه پروردگار، توفیق مسؤولان و ملت ما را در تداوم این راه بخواهند و ادعیّه زاکیه حضـرت بقیهٔاللّه ارواحنافداه شامل حال ملت ایران و

مسؤولان شود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) سجده: ۲۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مردم ورامین

بیانــات رهــبر معظــم انقلاــب اســلامی در جمــع مردم ورامیــن --

۲۲/۰۳/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاةوالسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا أبی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةاللّه فی الارضین (ارواحنافداه). خدا را سپاسگزارم که امروز بنده را موفّق فرمود تا به زیارت این سرزمین پاک و شما مردم عزیز نائل شوم. به علّت خاطره بسیار پُرعظمت خرداد، مایل بودم این دیدار در خرداد ماه انجام گیرد. خرداد ورامین، یک خاطره فراموش نشدنی است. همه مردم عزیز ورامین، پیشوا، قرچک، جوادآباد و پاکدشت مجموعه ای را تشکیل می دهند که ارزشهای این منطقه از ایمان و عزم و اراده آنها ناشی شده است؛ حق هم همین است. از روزی که فرزند بزرگوار موسی بن جعفر - حضرت جعفربن موسی - بعد از آسیب دیدن به وسیله دشمنان و مخالفان، به مردم ورامین پناهنده شد و مردم ورامین این امامزاده عالی مقام را چون جان شیرینی در برگرفتند و در همین جا ایشان بر اثر جراحت به شهادت رسید، نشانه های توجّه این مردم به ارزشهای والای اسلامی آشکار شد؛ بخصوص چیزهایی که احتیاج به عزم و مجاهدت دارد. در پانزده خرداد سال چهل ودو هم مردم ورامین نشان دادند که در راه حقیقت و دفاع از حقّ و اسلام ایستاده اند؛ حتّی به قیمت جانشان. ورامینیها در حرم مطهّر حضرت جعفربن موسی سوگند یاد کردند و به سمت تهران راه افتادند و در میانه راه در مواجهه با شدّت عمل و خشونت رژیم سفّاک پهلوی، خون پاکشان در همین منطقه باقرآباد و قرچک بر زمین ریخت و مظلومانه جان دادند. آن روز هیچ کس گمان نمی کرد روزی خواهد رسید که این شهدای مظلوم و گمنام، مثل ستاره های درخشان، نه فقط در آسمان ورامین، بلکه در آسمان ایران اسلامی خواهند درخشید. آنها در مظلومیت جان دادند و خدا به مظلومیت و غربت آنها برکت داد و مجاهدت آنها در پی خود مجاهدتهای دیگری را به وجود آورد و حرکت حق، هر روز قویتر و ستبرتر شد. امروز هم وقتی به ورامین نگاه می کنیم، می بینیم این منطقه ایستا نیست و در همان حدّ شهدای مظلوم پانزده خرداد چهل ودو متوقّف نشده است. بعضیها هنرشان توقّف در افتخارات گذشته است. اسلام به ما حرکت به سمت افتخارات تازه را واجب می کند و این را راه رسیدن به کمال می داند. پشت سر آن شهیدان، شهدای عزیز ورامین و این منطقه در جنگ تحمیلی است، که سی ودو شهید این منطقه جزو سرداران نیروهای مسلّحند. این چیز کمی نیست. شهدای عزیزی مثل امیران عالی مقام نیروی هوایی، مثل سرداران سپاه پاسداران، خانواده های سه شهید داده، دو شهید داده، در همه قشرها. رحمت خدا بر مرحوم آ«جنیدیآ» روحانی پاکباز پدر سه شهید، بلکه چهار شهید - چون پسر چهارم او هم که از دنیا رفت، آن طوری که اطّلاع دادند، جزو کسانی بود که آسیب شیمیایی دوران جنگ را دیده بود - و خانواده های متعدّدی که نام شهید آ«ستّاریآ» و آ«اردستانیآ» و آ«علی قمیآ» و بقیه سرداران باارزش بر سر در این خانواده های بلندپایه نوشته است. اینها شناسنامه یک ملت و یک شهر و یک کشور است. بعضیها اصرار دارند شناسنامه های ملی و تاریخی ما را مخدوش کنند و افتخارات ما را از آنها بزدایند. آنچه یک ملت را پایدار می کند، تکیه بر افتخارات گذشته، نه به قصد ایستادن روی همان افتخارات، بلکه به قصد جهش به سمت افتخارات جدید است. این گونه شد که انقلاب اسلامی به وجود آمد و نظام اسلامی سر پا شد. جوانان عزیز، فرزندان عزیز من که در این جمعیت، اکثریت را تشکیل می دهید! بدانید تشکیل نظام اسلامی، یک روز در ایران شما، حتّی خواب و خیال و رؤیا هم به حساب نمی آمد و کسی آن را باور نمی کرد. نه فقط در این جا باور نمی کردند. بلکه در سطح دنیای اسلام هم هیچ کس باور نمی کرد که در میان سنگلاخ عظیمی که بر سر راه امّت اسلامی به وجود آوردند، یک ملت بتواند به نام اسلام قد بکشد، رشد کند، پرچم اسلام را بر سر دست نگه دارد و دنیا را به عدل و آزادی اسلام دعوت کند. چه کسی فکر می کرد؟ اما این شد و به طور تصادفی هم نشد؛ این ملت با عزم و پایداری

خود، سلسله علّتها و معلولها را - همان اسبابی که خدای متعال برای پدید آمدن حوادث تاریخی معیّن کرده است - یکی پس از دیگری به وجود آورد و این گونه شد. خیلیها آن روز مردم و مبارزان را مأیوس می کردند؛ می گفتند فایده ای ندارد. ظواهر هم حرف آنها را تأیید می کرد. یک عدّه جوان مؤمن روستایی و شهری، سر پُل باقرآباد خونشان بر زمین ریخته شد؛ نه حقوق بشریهای دنیا با خبر شدند و نه مدّعیان دفاع از آزادی، علیه رژیم پهلوی اخم کردند. در همان روز در تهران و قم چند هزار جوان با مسلسل مزدوران پهلوی روی آسفالت خیابانهای تهران به خاک و خون غلتیدند و همین مدّعیان دروغین و وقیح حقوق بشر در دنیا کمترین اعتراضی به رژیم پهلوی نکردند. چه کسی باور می کرد این شهادتهای مظلومانه یک روز این طور ببالد و رشد کند؟ ظواهر هم سخن وسوسه گران مأیوس کننده را تأیید می کرد؛ اما استقامت و ایستادگی و همّت، این کار نشدنی را شدنی کرد. امروز هم همین طور است. امروز هم تمام بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به کار افتاده است، برای این که هم به ملت ایران و هم به دیگر ملتهای مسلمان به زور بقبولانند که فایده ای ندارد؛ بیداری اسلامی به جایی نخواهد رسید و همین نظام اسلامی هم که در ایران هست، وسط کار خواهد ماند! به شما بگویم؛ هر کاری از دستشان برمی آید، تا به حال کرده اند و خواهند کرد؛ اما به فضل پروردگار بالاخره بینی شان به خاک خواهد رسید و موفّق نخواهند شد. اوّلین همّت آنها مأیوس کردن ملت ایران است. من به همه ملت ایران و به شما مردم عزیز ورامین عرض می کنم: هر کس ملت را با رفتار و کردار خود به سمت ناامیدی بکشاند، به دشمن کمک کرده است؛ هر کس می خواهد باشد. برخلاف آنچه دشمن تبلیغ می کند، نیروی او یک نیروی غیر قابل علاج و مقاوم نیست. آنها این طور تبلیغ می کنند که نیروی امریکا نیرویی است که در مقابل آن نمی شود مقاومت کرد؛ دلیلشان هم این است که افغانستان نتوانست مقاومت کند، عراق هم نتوانست. نمی گویند در کجا چه کسانی خیانت کردند؛ نمی گویند در این کشورها چه رژیمهایی حاکم بودند؛ نمی گویند در این کشورها مردم چگونه از حکّام خودکامه و دیکتاتور و بی اعتبار خود متنفّر بودند؛ نمی گویند ملت ایران نشان داده است که در دفاع از حیثیت و شرف و اسلام و نظام اسلامی پُرشکوه خود چگونه فداکاری می کند. اینها را دیگر فراموش می کنند؛ فقط مردم را می ترسانند. بلندگوهای دشمن بیشترین تبلیغات خود را صرف مأیوس کردن و ترساندن مردم می کنند. من به ملت ایران به طور صریح و آشکار عرض می کنم: نه آن ارعاب و تهدیدها درست است، نه آن مأیوس کردنها - هر دو غلط است - اما این که نیروی دشمن را غیرقابل مقاومت نشان دهند، حرف بسیار غلط و بی ربطی است. اگر امریکاییها می توانستند نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرند، حتّی یک روز هم معطّل نمی شدند. این که ملاحظه می کنید مسؤولان امریکایی الان خودشان می گویند راهکار ما برای ایران، راهکار نظامی نیست، راست می گویند؛ چون جنگ برای آنها در ایران، مثل جنگ برای آنها در عراق نیست. این جا یک ملت در مقابل آنهاست؛ آن هم ملتی با این شجاعت و با این عظمت؛ پدر مهاجم را درمی آورند. راهکار آنها چیز دیگری است؛ همان چیزی است که بنده چند سال است در سخنرانیها و همچنین در توصیه های خصوصی به مسؤولان گوناگون سیاسی و فرهنگی کشور، بارها تکرار کرده و گفته ام. یک عدّه مخالف خوان هم همیشه گفته اند اینها خیالات است؛ اما چیزهایی را که تصوّر می کردند خیالات است، الان خود امریکاییها صریح مطرح می کنند؛ می گویند ما می خواهیم در داخل ایران اغتشاش ایجاد کنیم. بله؛ راهکار آنها ایجاد اختلاف بین ملت و جدایی و افتراق میان ملت و نظام است. راهکار آنها این است که اگر دیدند تعدادی افراد ناراحت و ماجراجو و مایل به اغتشاش را می توانند مزدور خودشان کنند، معطّل نمی کنند؛ به حمایت از آنها می پردازند. چهار نفر گوشه ای صدا بلند می کنند، آنها می گویند ما حامی اینها هستیم. راست می گویند؛ آنها حامی هر اغتشاشگر و هر مخلّ به امنیت و وحدتند؛ همین مطلبی که من چند سال قبل گفتم، بعد هم بعضی از قلم به دستهای بی تدبیر و ناآگاه، در مطبوعاتشان در این حرف خدشه کردند. بله؛ آنها دنبال اغتشاش آفرینی اند. ملت ایران باید هشیار باشد، مسؤولان هم باید هشیار باشند؛ بخصوص جوانان باید هشیار باشند. البته همین جا به جوانان مؤمن، آزاداندیش و حزب اللّهی در سرتاسر کشور این توصیه را بکنم: مبادا وقتی کسانی زمینه های اغتشاش را فراهم کردند، شما وارد میدان شوید؛ نه، نباید

فضا غبارآلود شود. نبایـد اجازه داد که یک عـدّه فضای جامعه، فضای دانشـگاه و مناطق مختلف را با اغتشاش و ناامنی آلوده کنند؛ بعـد به جوانان مؤمن تهمت بزننـد و بگوینـد اینها عامل بوده اند؛ نه، نگذارید. اگر ملت ایران در مقابله با اغتشاشـگران بخواهد وارد شود، وارد شـدن او مثـل وارد شـدن بیست وسوم تیر سال هفتادوهشت خواهـد بود. حال که دشـمنان ملت ایران - یعنی رژیم حاکم کنونی امریکـا و صهیونیسـتهای غـاصب فلسـطین - صـریحاً گفته انـد دنبـال ایجاد اغتشاش در میان ملت ایران هسـتند، دسـتگاههای مسؤول بـایستی بـا کمال مراقبت و دقّت مواظب باشـند. من گفتم ملت ایران به مزدوران دشـمن ترحّم نمی کنـد؛ حالا هم می گویم مسؤولاـن کشور که نماینـدگان ملتنـد، حق ندارنـد به سرانگشـتان مزدور دشـمن ترحّم کننـد. امروز ملت ما به کار و تلاش پیگیر و مسـتمر برای سازنـدگی احتیاج دارد. مطلبی که فرمانـدار محترم ورامین راجع به این شـهر در این جا بیان کردنـد، ما همین مسائل یا شبیه آن را در بسیاری از مناطق کشور داریم. اینها احتیاج دارد به این که مسؤولان با جدّیت بنشینند برنامه ریزی کنند - که مشغول هم هسـتند - قانون بگذارنـد، پیگیری کننـد، مـدیریّت کننـد، اجرا کننـد و کسانی را که از روشـهای قانونی تخلّف می کنند، مورد تعقیب قرار دهنـد. اینهـا وظـایف مسؤولان کشور است؛ این احتیاج به محیط امن و امان و آرام دارد. کسانی هسـتند که می خواهند محیط را متشنّج و فضا را مغشوش کننـد، می خواهنـد این کارها نشود، می خواهنـد کشور ساخته نشود، می خواهنـد برنامه ریزان و مدیران کشور موفق نشوند؛ چهار نفر آدم آ«فی قلوبهم مرضآ» هم این گوشه و آن گوشه و احیاناً در بخشی از دستگاههای نظام لانه کرده، صـدا به صـدای بیگانه بدهنـد، فضا را خراب کننـد و مانع از کار شوند. آنچه امروز در درجه اوّل باید مورد توجّه قرار گیرد، این است که حرکت دشـمن از روی ضعف است. چون می داند با ملت ایران و با این یکپارچگی و ایمان نمی تواند مقابله کند، می خواهـد اوّل این یکپارچگی را از بین ببرد و در ایمان مردم اختلال ایجاد کنـد تا بتوانـد به حساب ملت ایران برسـد؛ اما ملت ایمان و یکپارچگی خود را حفُمی کنـد. عـدّه ای مردم را مأیوس می کننـد. البته این یأس آفرینی گاهی زبانی است، گاهی هم عملی است؛ بعضـیها با عمل خودشان مردم را مأیوس می کنند. همه هم متعمّد نیسـتند؛ بعضـیها نمی فهمند چه می کنند، بعضیها هم دچار غفلت می شونـد و بـا گفتـار و کردار خود، مردم را مـأیوس می کننـد. این هم یک گناه بزرگ و در خـدمت اهـداف دشـمنان ملت ایران است. یأس جایی ندارد. ملت ایران هیچ موجبی برای مأیوس شدن ندارد. یک ملت بزرگ، یک کشور ثروتمند، یک موقعیت بسیار خوب برای کـار کردن با تلاش و همّت، با این همه نیروی جوانی که در این مملکت وجود دارد؛ چرا بایـد ملت ایران مأیوس شود؟ مسؤولان کشور مشغول برنامه ریزی و طرّاحی برای آینده و اجرا هستند؛ کارهای خوبی هم انجام می دهند. کسانی که یأس آفرینی می کننـد، مشـکلاتی را که وجـود دارد، درشت می نماینـد و کارهـای عظیمی را که در سـطح کشـور انجـام می گیرد به فراموشـی عمدی می سپارند. خیلی کار در کشور انجام می گیرد. البته آنچه انجام می گیرد، در مقابل آنچه باید انجام گیرد، کم است؛ بیشتر از این بایـد کار کننـد. من به بخشـی از دسـتگاههای اجرایی و بعضـی از مـدیریّتها اعتراض دارم و به آنها ایراد می گیرم. لزومی هم نـدارد که آن ایراد و اعتراض، در مقابـل چشم مردم و بـا اطّلاع افکار عمومی باشـد. تا آن جایی که می شود مسؤولان و مـدیران را وادار و تشویق به کار کرد و اشـکالات کار آنها را اصـلاح نمود، این تـذکّرات و هشدارها به آنها داده می شود. البته اگر یک وقت انسـان در مـورد مسـؤولی به جـایی برسـد که ببینـد این مسؤول نمی توانـد، آن بحث دیگری است؛ امـا مسؤولاـن مشـغول کارنـد و کارهـای خوبی هم انجام می گیرد. در این خلال، برخی از اقـدامات، زحمات مسؤولان را از بین می برد؛ جلو این اقـدامات هم باید گرفته شود. مسأله گرانیهـای پی درپی در هفته هـای گذشـته، یکی از همینهاست. یکی از چیزهایی که یقیناً در سیاسـتهای دولت و مسؤولان نمی گنجد، همین سلسله گرانیهاست. من می دانم مسؤولان اجرایی هم از پیش آمدن چنین وضعی ناراحتند. بایستی دنبال کننـد، جدّیت کنند، ما هم سـفارش کرده ایم. رئیس جمهور محترم، رئیس محترم قوّه قضاییّه و دیگر مسؤولان، اظهار نگرانی کرده انـد و اهتمام ورزیده اند و ما هم از آنها خواسـته ایم مسائل را دنبال کنند، ببینند به کجا منتهی می شود. مراکز گوناگونی مجوّز بالا بردن قیمت کالاها و خـدمات را به دست می آورند؛ فقط به بخش خودشان نگاه می کنند و مسائل کلّی کشور را ندیده می گیرند؛

نتیجه این می شود. لازم است اشراف و نظارت بیشتری صورت گیرد. اشکالات وجود دارد؛ اما در مقابل کارهای بزرگ و مثبتی که در این کشور می شود، این اشکالات نمی تواند کفّه منفی را سنگین کند. خیلی کار انجام می گیرد و به فضل پروردگار خیلی کار هم انجام خواهد گرفت. البته مردم باید از مسؤولان بخواهند. من موافقم که مردم به وسیله نمایندگان یا علما و سخنگویانشان مطالبه کنند. مطالبه ایرادی ندارد؛ منتها مطالبه یک مسأله است، انعکاس این معنا در ذهن افکار عمومی، که گویا کاری صورت نمی گیرد - که سعی بعضیها این است - یک امر دیگر است. امروز متأسّفانه بعضیها هستند که به طور آشکار مسائل کلّی نظام را همان طور تصویر می کنند که امریکا تصویر می کند؛ همان گونه حرف می زنند که مأموران امریکایی حرف می زنند؛ به ملت ایران همان طور نگاه می کنند که مأموران امریکایی نگاه می کنند! اینها یا غفلت است یا خیانت؛ از این دو حال خارج نیست. کسانی که بلندگوها و تریبونها در اختیارشان است، باید در حرف زدن و اظهار نظر کردن خود خیلی مراقب باشند و در مقابل دشمنانی که جز خودکامگیهای خود، هیچ چیز نمی فهمند، ملاحظه منافع این ملت با عظمت را بکنند. امروز امریکاییها در دنیا به دنبال ایجاد یک دیکتاتوری جهانی اند؛ غافل از این که دیکتاتوری جهانی، آن هم متّکی به زور سرنیزه و گلوله، به وسیله ملتهای آزاده دنیا سرکوب خواهد شد. ملتی که آزاده و دارای عزم باشد، دیکتاتوری را قبول نمی کند؛ داخل کشور خودش هم قبول نمی کند، از دیکتاتور محلّی هم قبول نمی کند؛ همچنان که از رژیم طاغوت، ملت ایران قبول نکرد، چه برسد از بیگانگان! امروز ببینید در سرزمین فلسطین، رژیم ادّعایی و غاصب اسرائیل با مردم چه می کند! این نشانه های زورگویی و یکجانبه گرایی است. اسرائیل نسبت به مردم فلسطین که صاحبان آن سرزمین هستند، جنایت می کند؛ امریکاییها هم از آنها صریحاً حمایت می کنند. همینها به عراق آمده اند و ملت عراق را زیر سلطه گرفته اند و با کمال وقاحت به آنها زور می گویند. خیال هم می کنند کارشان به جایی خواهد رسید؛ اما قطعاً به جایی نمی رسد و ملت عراق تحمّل نخواهد کرد و یقیناً دیکتاتوری جهانی و بین المللی ای که امریکا به دنبال آن است، محکوم به سقوط و فناست. من ملت عزیز و مؤمن و دلاورمان را به اتّحاد کلمه و مسؤولان کشور را به پیگیری مدبّرانه کارها دعوت می کنم. همان طور که اوّل سال از مسؤولان خواستیم، باز هم می گوییم دنبال خدمت رسانی باشند. دولت و دستگاه اجرایی کشور را به اجرای دقیق قوانین در خدمت مردم و منافع آنها و جلوگیری از سوءاستفاده و سوءتدبیر در بخشهای مختلف، و مجلس شورای اسلامی را به پرداختن به نیازهای مردم و ایجاد مقرّراتی که در خدمت گشایش امور مردم باشد، و همچنین کم کردن از حجم مباحث سیاسی و پرداختن به مسائل اساسی کشور و مردم دعوت می کنم. مجوّزهایی را که بعضی از دستگاهها دارند و منجر به همین گرانیها و افزایش قیمتها می شود، باید لغو کنند. دستگاه قضایی را هم به دقّت در اجرای قوانین و تعقیب متخلّفان و مجرمان، و نیز دستگاههای انتظامی و اطّلاعاتی و امنیتی را هم به هوشیاری دعوت می کنم. این ملت، متّکی و معتمد و مطمئن به دستگاههایی است که مسؤولیتهایی را در نظام اسلامی قبول کرده اند. بنابراین با بیداری و هوشیاری دستگاهها در بخشهای مختلف، باید آرامش و اطمینان ملت حفظ شود و به فضل پروردگار همین طور خواهد شد. به توفیق الهی، با بیداری و پشتیبانی ایمان راسخ و مستحکم این ملت، مسؤولان کشور نخواهند گذاشت امریکا مطامع و هدفهای خود را در این کشور تعقیب کند. بار دیگر از شما مردم عزیز ورامین و بقیه بخشهای این شهرستان - پیشوا، قرچک، باقرآباد، جوادآباد و همچنین مردم عزیز پاکدشت - به خاطر محبّت، استقامت و ایمانتان تشکّر می کنم و خوشحالم که خدای متعال توفیق داد امروز شما را زیارت کنم؛ اگرچه در آفتاب گرم و در این فضا، سختیهایی را متحمّل شدید. امیدوارم مشمول توجّهات حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه باشید.

والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان، قضات و کارکنان قوّه قضاییّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان، قضات و کارکنان قوّه قضاییّه --------------------------------

---------۰۷/۰۴/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحيم به همه حضّار محترم، بخصوص برجستگان علمی و عملی قوّه قضاييّه خوشامد عرض می کنيم و به همه کسانی که در راه استحکام قوّه قضاييّه و جهت عـدل و حق دادن هرچه بيشتر به اين قوّه تلاش کرده اند و مخلصـانه نيروی خود را در اين راه گذاشته انـد خسته نباشيد می گوييم؛ مخصوصاً به رئيس محترم اين قوّه حسّاس که به فضـل پروردگار شخصيت جامع علمی و فکری و عملی محسوب می شوند - مجتهد، روشنفکر، خوشفکر و فعّال - که اين از نعم بزرگ الهی بر ماست. همچنين ياد شهيدان گرانقدر هفتم تير، بخصوص شهيد مظلوم، مرحوم آقای بهشتی رضوان اللّه عليه را که يک عنصر قوی، مستحکم و بشخصه يک پرچم برافراشته در سير انقلاب بود گرامی می داريم. شخصيت ايشان و نقاط برجسته ای که در ايشان وجود داشت و خدمات ماندگاری که برای نظام اسلامی و کشور کرد، فراموش نخواهد شد. يک جمله درباره حادثه مهمّ هفتم تير عرض کنيم و آن اين است که شايد از همه ابعاد متعدّدی که اين حادثه داشت، اين بُعد جالبتر باشد که اين حادثه نشان داد ضربه های سهمگينی از اين قبيل هم حتّی نمی تواند به استحکام بنای جمهوری اسلامی که به ايمان و حضور مردم تکيه کرده است، خللی وارد کند. اين حادثه، حادثه کوچکی نبود. چنين حادثه ای در هر نقطه دنيا که اتفاق بيفتد برای فرو ريختن يک نظام کافی است. اين همه اشخاص مؤثّر، مهم، خوشفکر و مبارز، به دست جنايتکار تروريستها در يک لحظه از بين بروند و نظام آن را تحمّل کند و از آن وسيله ای برای استحکام هرچه بيشتر خود به وجود آورد! اين چيز شگفت آوری بود؛ اين به برکت حضور و ايمان مردم و به برکت استحکام ساخت درونی نظام اسلامی بود و به فضل پروردگار، هميشه همين طور خواهد بود. درباره قوّه قضاييّه دو سه نکته را عرض می کنم. يکی اين که اهميت اين قوّه به اين است که با اعتماد به نفس و رعايت ضوابط و موازين، کار خود را با قدرت و قاطعيت دنبال کند. خدای متعال موفّقيتها را نصيب مجموعه ای خواهد کرد که با ايمان به کار و راه خود و با به کارگيری شيوه های درست و منطقی، دنبال هدف باشد؛ اين هرگز تخلّف نمی شود. همه توفيقات شما هم در اين سالها - که جناب آقای شاهرودی به بسياری از آنها اشاره فرمودند - ناشی از اين معناست. اگر انگيزه های سياسی و موذيانه را ناديده بگيريم، در وضع عادّی هم قوّه قضاييّه کسانی را دارد که از آن ناراضی باشند؛ چون طبيعت قضاوت اين است. اگر انگيزه های گوناگون موذيانه هم دخالت کرد، آن گاه اين معنا تشديد می شود. در چنين اوضاع و شرايطی که برای مجموعه قضايی پيش آيد، درس بزرگ اين است که با اعتماد و اتّکای به نفس و استمداد از خداوند متعال و تصحيح روزبه روز کارها و بر طرف کردن اشکالها، راه خود را به سمت اهداف عاليه ادامه دهد و بداند که صلاح دنيا و آخرتش در اين است. اين، هم خدا را راضی خواهد کرد و هم دلها و افکار مردم را به حقّانيت مجموعه قضايی متوجّه خواهد نمود. آ«و کفی باللّه حسيبا(۱)آ»؛ حسابگر و قضاوت کننده واقعی در مورد اعمال و رفتار انسان، خداست و همين کافی است. شما ملاحظه کنيد، خداوند متعال حبيب خود، پيغمبر مکرّم و معظّم را در امتحان دشواری قرار داد که در آن واقعه بيشترين چيزی که در تهديد لطمه بود، آبرو و اعتبار خود پيغمبر بود؛ قضيه ای که در سوره احزاب بيان شده است: آ«و اذ تقول للّذی انعم اللّه عليه و انعمت عليه، أمسک عليک زوجک واتّق اللّه و تخفی فی نفسک مااللّه مبديه(۲)آ». در اين حادثه، افکار و عواطف عمومی ممکن بود عليه پيغمبر تحريک شود؛ موضع، موضع تهمت بود؛ آ«و تخشی النّاس واللّه احقّ ان تخشاه(۳)آ». خدا به پيغمبرش می گويد ملاحظه حرف اين و آن را می کنی، در حالی که بايد ملاحظه خدا را بکنی. و پيغمبر ملاحظه خدا را کرد و اين امتحان بزرگ و بسيار دشوار را از سر گذراند. در اين جاست که اين آيه تکان دهنده ذکر می شود: آ«الّذين يبلّغون رسالات اللّه و يخشونه و لا يخشون احداً الّا اللّه(۴)آ». لازمه تبليغ رسالات الهی اين است. عدّه ای را بر اثر اشتباه يا سوءفهم يا تبليغات خصمانه و موذيانه در مقابل انسان قرار می دهند؛ راه مقابله فقط اين است که انسان محاسبه خدايی را ملاک قرار دهد. لذا در پايان همين آيه می فرمايد: آ«و کفی باللّه حسيباآ»؛ خدا محاسبه کننده است؛ اوست که قضاوت خواهد کرد که من و شما در اين راه، درست حرکت کرده ايم يا نه. اگر خدا اين طور قضاوت کرد، آن وقت خاصيت با خدا بودن اين است که خود خدای متعال متکفّل اصلاح نظر مردم هم خواهد بود: آ«من أصلح ما بينه و بين اللّه اصلح اللّه ما بينه و بين

النّاس(۵)آ». خدای متعال خودش این بخش قضیه را هم به عهده می گیرد؛ کمااین که در قضیه پیغمبر به عهده گرفت و حقیقت را روشن کرد. شهید عزیز ما، مرحوم بهشتی هم بزرگترین امتحانش این بود. آن مقداری که در آن دوره به این سیّد بزرگوار نورانی ارزنده برجسته، دستهای تبلیغاتی دشمن تهمت زدند، به کمتر کسی از عناصر انقلاب در طول زمان این همه اهانتهای خصمانه و بغض آلود کردند. گفتند انحصارطلب است، متکبّر است، قدرت طلب است، دنبال دیکتاتوری است؛ اما او راه خود را با قدرت و قوّت طی کرد. البته جان خودش را گذاشت؛ اما در واقع با استقامت در این راه، جان و حقیقت و هویّت خودش را به عرش اعلی رساند. همه اینها برای ما درس است. اوّلین توصیه ما به قوّه بسیار مهم و مؤثّر قضایی این است که هدف را درست انتخاب کند؛ راه را بر طبق موازین انتخاب کند؛ قدم در آن راه بگذارد و با قوّت و اعتماد به نفس و اتّکال به خدا پیش برود و ملاحظه این را نکند که یک عدّه جوسازی و بدی و موذیگری و بی انصافی می کنند. خدای متعال اینها را اصلاح خواهد کرد؛ این اساسی ترین کاری است که قوّه قضاییّه - که بحمداللّه موفّقیتهای زیادی داشته است - در ادامه این راه برای رسیدن به قلّه قضای اسلامی باید در نظر بگیرد و پیش برود. البته همین جا این نکته را هم اضافه کنم: تبیین حقیقت و اطّلاع رسانی به افکار عمومی هم مهمّ است؛ این را هم نباید فراموش کرد. نباید مردم را در ابهام باقی گذاشت. در قضیه نبیّ مکرّم علیه وعلی آله آلاف التحیّهٔ والثّناء، خدای متعال از طریق همین آیه اطّلاع رسانی هم کرد؛ یعنی حقیقت قضیه را نشان داد و فهماند این اقدام خطرناک و بسیار جلب کننده سوءظنّ افکار عمومی که برای پیغمبر به وجود آورد، برای این است که یک سنّت غلط عملاً در جامعه شکسته شود. آ«ما کان علی النبیّ من حرج فیما فرض اللّه له(۶)آ»؛ خدای متعال بر او واجب کرد این کار را انجام دهد، برای این که این سنّت غلط که فرزندخوانده را در حکم فرزند بدانند - که مشکلات فراوانی را در نظام اجتماعی آن روز به وجود می آورد - در میان مردم از بین برود. برای این کار، پیغمبر را به عنوان یک قربانی حقیقت وسط میدان آورد؛ اما از پیغمبرش دفاع کرد؛ اطّلاع رسانی هم نمود. بنابراین اقدام بکنیم، اما حقیقت را هم برای مردم تبیین نماییم. بدون تبیین حقیقت، افکار عمومی در ظلمت و فضای غبارآلود باقی خواهد ماند و دشمن سوءاستفاده خواهد کرد. نکته دوم این است که نظام اسلامی و هر نظامی به قوّه قضاییّه ای نیاز دارد که هم مقتدر و هم مورد اعتماد باشد؛ این دو رکن در کنار هم لازم است. مورد اعتماد بودن به معنای این نیست که انسان برای وجاهت مردمی، از قدرت آن دستی که ضامن اجرای قوانین است، بکاهد. اساس قوّه قضاییّه برای حفُقانون است. امروز بحمداللّه در کشور ما همه مسؤولان دم از تبعیّت از قانون می زنند. این امر بسیار مثبتی است؛ حفُقانون، رعایت قانون. حفُو رعایت قانون چگونه تضمین می شود؟ یک راه تضمین وجود دارد و آن، قدرت قوّه قضاییّه است. کسانی که اقتدار قوّه قضاییّه را آماج حملات خود قرار می دهند، بدانند که به بی قانونی و هرج ومرج و ابطال و تضییع حقوق ضعفا کمک می کنند؛ چون قوّه قضاییّه بازو و پنجه قدرتمند نظام است، برای این که گریبان متجاوز و متخلّف از قانون را بگیرد و او را سر جای خود بنشاند تا مردم بتوانند در پناه قانون زندگی کنند. پس، اقتدار قوّه قضاییّه یک اصل است، اما در عین حال این اقتدار باید به نحوی باشد که اعتماد مردم جلب شود و این با همین اصلاحاتی است که در قوّه قضاییّه طرّاحی شده است و باید با قدرت تمام دنبال شود. کارهایی که اشاره کردند، بسیار مهمّ است. علاوه بر اینها، انبساط عدالت در سرتاسر دستگاههای قوّه قضاییّه تا رده های پایین در همه جای کشور است. هر دادگاهی در هر نقطه ای که مرجع جمعی از مردم است - ولو جمع کوچکی - باید به نحوی عمل کند که دلگرمی و اعتماد مردم را به خود جلب کند؛ یعنی همه مطمئن شوند که این هسته قضایی که در این جا مستقر است، بر طبق قانون و عدل حکم خواهد کرد. طبیعی است اکثر مردم - که اکثر مردم خوبند - خشنود و دلگرم خواهند شد؛ اقلیتی هم که متجاوزان و خودسرها و متعدّیان به حقوق دیگران هستند، نگران خواهند گردید. این نگرانی، نعمت بزرگی است. بدانند که این پنجه قوی، در آن نقطه از کشور هم کارآمد است. شرط اعتماد مردم به قوّه قضاییّه این است. من مکرّر به دوستان و برادران این نکته را عرض می کنم که از تخلّف قضایی حتّی در گوشه ای از کشور هم نباید اغماض و صرفه نظر کرد؛ چون بدنه متّصل به مردم، همین بخشهای منتشر در سرتاسر کشور هستند؛

مردم با اینها تماس دارنـد و نزدیکنـد. قضاوت درباره آنها، تعمیم پیـدا می کنـد به قضاوت در کلّ قوّه قضاییّه. گاهی می بینید یک قاضـی یا یک کارمند قضایی در نقطه ای از کشور خدای نکرده به نحوی عمل می کند که نظر جمعی از مردم را نسبت به کلّ قوّه قضاییّه برمی گردانـد و همه این زحمات و خـدمات و تلاشـهایی را که این قـدر هم قیمت دارد، به کلّی از بین می برد. بنابراین، هم اقتـدار قوّه قضاییّه یک اصل است، هم معتمـد بودن آن. بایـد به گونه ای عمل کرد که دل مردم گرم باشد. نکته دیگری که آن هم بـه نظر مـن مهمّ است و بحمـداللّه کارهـای خـوبی شـده است؛ من اطّلاـع داشـتم و حالاـ هم فرمودنـد، طرح کلّی یـک قـوّه قضـاییّه صددرصـد اسـلامی و عادلانه و منطبق بر پیشـرفتهای فنّی و علمی موجود دنیاست – طرح کلّی قوه قضاییّه که تهیه شده است – روی این کار باید خیلی سرمایه گذاری کرد. کار قضایی یک کار تخصّصی محض است. کسانی که وارد میدان طرّاحی برای قوّه قضاییّه می شوند، باید از علم و تجربه و هوشمندی برخوردار باشند؛ هم حقوق بدانند، هم فقه اسلامی بدانند، هم با قوّه قضاییّه آشنا باشند، هم ارزیابی درستی از وضع موجود داشـته باشـند و نقاط قوّت و ضـعف آن را بدانند، هم نیازهای جامعه را به درستی بشناسند و هم از نظر صاحب نظران گوناگونی که در حوزه و دانشگاه هستند، درباره مسائل قوّه قضاییّه، بخصوص مسائل کلان آن مطّلع باشند. بر اساس اینها، این طرح به عنوان یک مجموعه کلّی ریخته شود. این مهمترین کار در قوّه قضاییّه است. اگر به فضل پروردگار این کار به خوبی و با اسـتحکام کامل انجام گیرد، تا سالهای متمادی قوّه قضاییّه می دانـد باید چه کار بکند؛ چه بخشـی را احداث کند، چه بخشـی را ترمیم کنـد، چه بخشـی را اصـلاح کنـد و چه بخشـی را بردارد. بهترین متخصّـِصان در این زمینه ها باید در رأس این کار باشند و درباره این مسأله نظر بدهند. مسأله امنیت قضایی هم که در برخورد و مراجعه و مواجهه با دستگاه قضا، مردم احساس امنیت کننـد، بسـیار مهمّ است. این نگـاه بسـیار دقیق و حسّاس و جسـتجو گر را در درون قوّه قضاییّه می طلبـد. بحمـداللّه ما در قوّه قضاییّه، قضات پاکدامن، شـریف، دانا، مسلّط بر کار و باوجدان خیلی داریم. الحمدللّه بدنه قوّه قضاییّه، بدنه بسـیار خوبی است؛ منتها در هر مجموعه ای بایـد همیشه انسـان این بیم را داشـته باشـد که آدمهای سـست بنیاد، سـست عقیـده و سـست عمل حضور دارنـد. از این احتمال نباید صـرف نظر کرد؛ باید دائم مثل دوربینی که با نورافکن محوطه ای را جسـتجو می کند، چشـمهای جستجو گر مسؤولان عـالی قوّه، به طور دائم در داخـل قوه قضـاییّه جسـتجو کنـد؛ آن گـاه امنیت قضـایی به معنـای واقعی کلمه به وجود آیـد. اگر امنیت قضـایی به وجود آمـد، امنیت سیاسـی، امنیت اجتمـاعی، امنیت اقتصادی، امنیت اخلاقی و امنیت فرهنگی هم به وجود خواهـد آمـد. ملاحظه می کنیـد امروز دشـمنان، امنیت اجتماعی و مدنی ما را هدف قرار داده اند؛ این چیزی است که به طور واضح و جلو چشم، همه می بینند و مشاهده می کنند. دشـمنانی که با اساس جمهوری اسلامی مخالفند، امروز بهترین راه اعمال مخالفت خود را در این پیـدا کرده انـد که امنیت کشور را به خطر بیندازنـد. علاوه بر امنیت اخلاقی و فرهنگی که چنـد سال است دشـمن روی آن با شدّت کـار می کنـد – که مکرّر به عنوان هشـدار به مسؤولاـن، تهاجم فرهنگی دشـمن را یادآور شـده ایم – و علاوه بر امنیت سیاسـی که دشـمن در حرکت سیاسی کلان نظام می خواهد اختلالاتی ایجاد نماید، امروز در صدد است امنیت اجتماعی و مدنی مردم را از بین ببرد. مـا جزو کشورهـایی هستیم که به توفیق پروردگـار بیشترین امنیت اجتمـاعی و مـدنی را داشـته ایم. سالهاست که آحاد مردم با آرامش و همبسـتگی در امنیت زنـدگی می کننـد. می خواهند این را از بین ببرند؛ می خواهند کاری کنند که یک انسان در جامعه، بر مال و فرزنـد و جوان و بر تحصـیل و ادامه راه خود به سوی آرمانهایی که هر شخصـی دارد، هیچ گونه امنیت و تضـمینی نداشـته باشـد؛ این عیناً همان نقشه ای است که اوّل انقلاب طرّاحی کردند تا امنیت را از بین ببرند. آن روز هم هدف اصـلی را امنیت جامعه قرار دادند. آن روز هم می گفتند آزادی نیست و به بهانه دروغین مطالبه آزادی، امنیتی را که بتدریج مسـتقر می شد، می خواسـتند نگذارنـد مستقر شود؛ امـا نظـام بر این حرکـت دشـمن فـائق آمـد. امروز هم به بهـانه دروغین و مزوّرانه مطـالبه آزادیهای مـدنی می خواهنـد امنیت مـدنی و اجتماعی را از بین ببرنـد، که باز هم فائق نخواهند آمد. باز هم دشـمن در مقابل اراده ملت ایران و در مقابل ایمان و ایسـتادگی این مردم، بسیار ضـعیف و زبون است. این را دشـمن بارها تجربه کرده است، باز هم تجربه خواهد کرد. بالاخره

عدّه ای از مردم را دچار مشکل می کنند. دستگاهی که در این قضایا می تواند نقش ایفا کند، از جمله، دستگاه قضایی است. البته دستگاههای اجرایی و سیاسی کشور هم نقشهای مهمّ و فعّال دارند و بحمداللّه امروز همه متوجّه مسؤولیتهای خود در این زمینه ها هستند. دستگاه قضایی هم نقش بسیار مهمّی دارد و این ان شاءاللّه با توجه به امنیت قضایی مردم و با رعایت آداب قضا در اسلام و حفُحقوق مردم در همه مراحل قضا، تأمین خواهد شد. امیدواریم خداوند متعال به شما کمک کند و همه ما را هدایت فرماید به آنچه رضای او و صراط مستقیم او در آن هست و قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنافداه از همه شما خشنود و راضی باشد و ان شاءاللّه بتوانیم شاهد پیشرفت روزافزون کارهای شما در این زمینه های بسیار حسّاس و مهم باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) احزاب: ۳۹) احزاب: ۳۷) احزاب: ۳۷) احزاب: ۳۹) نهج البلاغه:حکمت ۸۹) احزاب: ۳۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از بازدید از ابتکارات و دستاوردهای نظامی نیروی هوایی سپاه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از بازدید از ابتکارات و دستاوردهای نظامی نیروی هوایی سپاه --۲۹/۰۴/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خدای متعال را به خاطر وجود شما جوانان مؤمن و عزیز، شکرگزاری و سپاسگزاری می کنم. یکی از ارزنده ترین سرمایه های هر کشور، انسانهای مؤمن و پرانگیزه و کارآمدند. امروز به فضل پروردگار، ما در میان جمعی از این گونه انسانها هستیم. همه شما جوانان عزیز، مسؤولان نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و همه کارکنان این نیرو را گرامی می دارم و از همه شما به خاطر تلاشهایتان تشکّر می کنم. بحمداللّه نیروی هوایی سپاه در طول سالهای متمادی به یک مجموعه ستایش برانگیز تبدیل شده است. آمادگیهای خوبی را ایجاد کرده اند، نیروهای خوبی در این مجموعه گرد آمده اند و کارهای با ارزشی انجام گرفته است. این بخشی از نیروی ملت ماست که در زمینه های مربوط به نیروی هوایی خود را نشان می دهد. برای دفاع از آرمانهای متعالی، هر ملتی احتیاج دارد به این که خود را قوی کند. البته تعریف قدرت از نظر منطق دین و معنویت، با تعریف قدرت در منطق مادّی بسیار متفاوت است. منطق مادّی، قدرت را در ابزارها و وسایل مشاهده می کند؛ در اتم، در سلاح شیمیایی، در سلاح میکربی، در وسایل گوناگون پیشرفته مادی. اینها همه قدرت نیست. بخش عمده قدرت در وجود انسانهایی است که می خواهند این قدرت را به کار بیندازند. وقتی مجموعه ای حقّانیت دارد و برای حق و آرمانها و ارزشهای والا تلاش و مجاهدت می کند و آماده است برای این مجاهدت، وجود و امکانات و همه توان خود را به کار گیرد، قدرت واقعی آن جاست. مجموعه ای که برای حق و ارزشهای حقّانی تلاش می کند، از قدرت به شکل حیوانی استفاده نمی کند؛ ظلم نمی کند، استکبار نمی ورزد، انسانها را تحقیر نمی کند، به سرزمین دیگران تعرّض و تجاوز نمی کند، ملتها و منافع و امکانات آنها را از آنها سلب نمی کند و به خود متعلّق نمی سازد. این اخلاق قدرت معنوی است. قدرت مادّی از اخلاق بویی نبرده است و خبری ندارد. قدرتهای مادّی برای حق و ارزشهای حقّانی به کار گرفته نمی شوند. منطق صاحبان قدرت مادّی، منطق جنگل است. چون قدرت مادّی دارند، حق را متعلّق به خودشان می دانند و این غلط است؛ این معادله باطلی است. امروز شما ببینید استکبار امریکا - که انقلاب اسلامی، مُهر باطله ای را از اوّل بر پیشانی آن دولت باطل خواه زده و چهره او امروز در دنیا آشکار شده است - در صحنه عالم چگونه عمل می کند. آنچه به آن نمی اندیشد، حقوق انسانها و ملتها و اخلاق انسانی و رعایت حقوق مظلومان عالم است. آنچه برای او بیشترین اهمیت را دارد، تأمین منافع استکباری است. وقتی قدرت مادّی در این جهت به کار بیفتد، کرّ و فرّی دارد؛ اما امید فلاح و پیروزی نهایی برای آن نمی رود. وقتی قدرت، با معنای الهی معنا شد، امکانات مادّی را با پشتوانه معنوی، آن چنان به کار می گیرد که حقوق انسانها تضییع نمی شود؛ تعدّی و تجاوزی به حقوق کسی صورت نمی گیرد؛ در موضع حق قرار می گیرد و برای حق تلاش می کند و پیروزی نهایی متعلّق به اوست. این معنای از قدرت که عنصر اصلی آن، اراده مردم و حکومت برای دفاع از ارزشهای والاـ و متعالی است، امتحان خود را در بیست وچهار سال گذشته به خوبی پس داده

است. قدرتهای مادّی نتوانستند در مقابل اقتدار معنوی حق در ایران، در لبنان، در فلسطین و در هر نقطه ای که قدرت حق وارد میدان شد، مقاومت کنند و آن را به زانو درآورند و با حجم سنگین خودشان از میدان خارجش کنند. این حقیقت همیشه بوده، هست و بعد از این هم خواهد بود. امریکاییها در عراق در مواجهه با رژیم صدّام، با یک قدرت مادّی از نوع خودشان و به مراتب ضعیفتر روبه رو بودند. لذا پیش رفتند و پیروز شدند؛ اما امروز بعد از آن که به ظاهر پیروزی نظامی را به دست آورده اند، در مواجهه با اراده و خواست مردم عراق احساس ضعف و شکست و عقب نشینی می کنند. آنچه امروز در مقابل اشغالگران عراق قرار دارد، یک نیروی نظامی و یک تجهیزات پیشرفته نیست؛ بلکه یک اراده عمیق مردمی است؛ مردمی که نمی خواهند اشغالگر را در خانه خود، مسلّط بر خود و منابع حیاتی خود مشاهده کنند؛ نمی خواهند هویّت اسلامی و ملی خود را به وسیله اشغالگران در تحقیر ببینند. این همان چیزی است که یک قدرت حقّانی را به وجود می آورد و اگر در صحنه باقی بماند و اراده مقاومت در دل انسانها باقی باشد، هیچ قدرتی در مقابل آن تاب مقاومت ندارد. فلسطین و لبنان، نمونه های دیگر است. نظام جمهوری اسلامی از آرمان حق، از حقوق انسان، از هویّت ملی و اسلامی ملت خود و از سربلندی ملتی که شایسته سربلندی است، دفاع می کند و در مقابل ظلم عقب نشینی نمی کند. جمهوری اسلامی از آغاز گفت و ثابت کرد که در مقابل زورگویی، ستمگری، تحمیل، فشار و توقّعات متکبرانه مستکبران عالم عقب نشینی نمی کند و از آرمانهای والای خود دست برنمی دارد. این یک منطق صحیح، انسانی، حقّانی و متّکی به قدرت معنوی است. ملت ایران در طول بیست وچهار سال گذشته این قدرت معنوی را نشان داده است. در طول جنگ تحمیلی، نیروهای مسلّح و همین جوانان مؤمن پاسدار، این قدرت را نشان دادند. نمی شود گفت معجزه فاو و شلمچه با نیروی آتش و ابزارهای جنگی به دست آمد؛ با شهادت طلبی، با عزم راسخ، با قدرت اراده انسانی، با اتّکاء به خدا، با ایمان و تلفیق اینها با امکاناتی که رزمندگان در اختیار داشتند، به وجود آمد. امروز ملت ایران و نیروهای مسلّح - ارتش و سپاه پاسداران و بسیج - آماده اند نیروها و امکانات مادّی خود را با پشتوانه این نیروی معنوی، این ایمان و این اراده، در هرجایی که لازم باشد و در مقابل هر دشمنی که در مقابل نظام جمهوری اسلامی قصد تعرّض و تجاوز داشته باشد، به کار گیرند. پیروزی، متعلّق به چنین قدرت معنوی و اقتدار معنوی است. جوانان عزیز ما در نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با نقش بسیار حسّاسی که این نیرو در وضعیت جدید رویاروییهای دنیا پیدا کرده است، باید آمادگیهای خود را هرچه بیشتر کنند. امروز بحمداللّه نشانه های آمادگی در ظاهر و باطن این نیرو دیده می شود و این را من از خلال اطّلاعات و گزارشهای خود می دانم؛ اما راه برای تلاش و تداوم فعّالیت همواره باز است؛ هم در جهت معنوی و تقویت آرمان و انگیزه، هم در جهت آمادگیهای مادّی. همه تلاش و ابتکار و خلاقیّت و دانش و تخصّص و ایمان و صفا و معنویّت خود را باید به کار گیرید تا بتوانید نقش تاریخی خود را که برای دنیا - نه فقط برای ایران اسلامی - تعیین کننده است، ایفا کنید. خداوند متعال را به خون پاک شهیدان و به حقّ اولیای برگزیده خود سوگند می دهیم ما را در راه این شهیدان پایدار بدارد و سرانجام نیکبختانه شهیدان را برای ما مقدّر فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان اهواز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان اهواز --

۰۸/۰۵/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم برادران و فرزندان عزیزم؛ خیلی خوش آمدید. حضور شما، بنده را به یاد خاطرات شورانگیز اوایل و اواخر جنگ در اهواز می اندازد. جوانان خوزستان و اهواز از جمله مجموعه های کم نظیری هستند که تأثیر خود را در حراست از استقلال کشور، انقلاب اسلامی و عزّت ملی نشان داده اند؛ این را ما در اهواز و مناطق اطراف آن و در سرتاسر خوزستان شاهد بوده ایم. هنوز هم در میان چهره های بسیار درخشانی که من از طول دوران دفاع مقدّس در یاد دارم، چند چهره برجسته اهوازی وجود دارند که یاد آنها را هرگز فراموش نمی کنم. امیدواریم خداوند متعال شما جوانان برومند را با توفیقات و نورانیّت و

فیض خود جزو ذخیره هایی قرار دهد که ان شاءاللّه پایه های نظام اسلامی و استقلال کشور و عزّت این ملت را مستحکم خواهید کرد. آنچه مهمّ است همه جوانان کشور به آن توجّه کنند، این است که بدانند نزاعی که امروز میان استکبار و اسلام وجود دارد، بر سر چیست. نمی توانند انکار کنند که امروز استکبار با اسلام طرف است؛ چون خودشان صریحاً این را بیان کرده اند. رئیس جمهور امریکا اسم آ«جنگ صلیبیآ» را آورد. تبلیغاتچیهای استکبار به طور دائم به شکلهای موذیانه در سرتاسر دنیا علیه اسلام فعالیتهای تبلیغی می کنند؛ فیلم می سازند، بازیهای رایانه ای درست می کنند، تبلیغات می کنند، مقاله می نویسند؛ همه علیه اسلام. چرا با اسلام مخالفند؟! این سؤال بزرگی است. آنها خودشان می گویند ما با اسلام مخالفیم؛ چون اسلام جنگ و ترور و نفرت می آفریند! به این وضوح و روشنی، دروغ و تهمت را در فضای افکار عمومی دنیا منتشر می کنند. امروز استکبار است که نفرت در دنیا می پراکند. امریکاییها هستند که جنگ را در دنیا به وجود می آورند. آنها هستند که به حقوق ملتها و حدود کشورها تعرّض و حملات نظامی می کنند. از هزاران کیلومتر راه، سربازان خودشان را برمی دارند و به این کشور، به آن کشور، به این مرز و به آن ملت تجاوز می کنند. در تاریخ صد سال گذشته هم که شما نگاه کنید، می بینید بیشترین جنگها را غربیها راه انداختند. دو جنگ بزرگ جهانی را اروپاییها به راه انداختند. جنگهای فراوان در آسیا، در آفریقا و در امریکای لاتین را همین رژیمهای سرمایه داری حاکم بر امریکا به راه انداختند. آنها هستند که بین ملتها نفرت ایجاد می کنند. اسلام از این تهمتها مبرّاست. دعوا سر این نیست - دروغ می گویند - دعوا سر این است که اسلام ملتهای مسلمان را به استقلال فرا می خواند؛ ملتهای مسلمان را به عزّت خودشان متوجه می کند؛ به ملتهای مسلمان می آموزد که حقوق خودشان را بشناسند؛ این حقوق را بخواهند و در مقابل متجاوزان به این حقوق بایستند. استکبار با این ایستادگی، با این دفاع و با این معرفت مخالف است. دعوای اسلام و استکبار بر سر این است. امروز نزاع استکبار امریکایی و دنباله هایش - در هر جای دنیا که هستند - با جمهوری اسلامی، بر سر حقوق بشر و تروریسم نیست. رنگ و لعابهای دروغینی که اینها به ادّعاهای خود می دهند، امروز در دنیا مفتضح و رسوا شده است. اختلاف آنها با جمهوری اسلامی بر سر این است که جمهوری اسلامی می خواهد ایران، عزیز و مستقل باشد؛ در ایران رأی مردم حاکم باشد نه رأی مستکبران جهانی و مراکز قدرت. امروز وفاداری به جمهوری اسلامی و ارکان نظام اسلامی، وفاداری به استقلال کشور، حقوق ملت و وفاداری به آ«نهاآ» گفتن به متجاوزان بیگانه است. شگرد تبلیغاتی استکبار جهانی در طول سالهای متمادی و امروز بیش از همیشه این بوده است که افکار مردم دنیا را منحرف و آنها را اغوا کند. آنها جز با اغوای افکار عمومی نمی توانند کار خود را پیش ببرند. تا حدودی هم موفّق می شوند افکار عمومی را فریب دهند؛ اما عملکرد زشت و نفرت انگیز آنها نمی گذارد حقایق پنهان بماند. امروز هر کس می خواهد معنای حقوق بشر و دمکراسی ای را که امریکاییها برای کشورهای منطقه خاورمیانه می خواهند، بفهمد، به عراق نگاه کند. عراق امروز صحنه آزمایش ادّعاهای امریکایی است. ملت عراق را با نیروی نظامی و با زور سرنیزه مورد اهانت و فشار و در معرض زورگوییهای غیرقابل تحمّل قرار می دهند، آن وقت می خواهند به افکار عمومی دنیا وانمود کنند که آزادکننده ملت عراقند، یا می خواهند حقوق ملت عراق را رعایت کنند! چه کسی در دنیا این را باور می کند؟ داستان اینها، داستان همان قصّابی است که آهوی رمیده از گرگ را سلّاخی کرده بود! گرگی آهویی را تعقیب می کرد. آهو با بدن خونین از مقابل گرگ می گریخت. قصّاب رسید، گرگ را هی کرد؛ گرگ رفت، خودش آهو را گرفت. آهو خیال می کرد قصّاب او را رها می کند تا به زیستگاه خود برود. دست و پای آهو را بست، در اتومبیل خودش گذاشت و پهلوی دوستان خودش آورد؛ بعد چاقو را به حلق آهو کشید. آهو گفت خیال می کردم مرا از چنگال گرگ نجات دادی؛ اما حالا که نگاه می کنم، گرگ حقیقی من تویی: که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی ملت عراق را با نیروی نظامی، با گذاشتن حاکم بیگانه، با تصرّف منابع، با ایجاد هرج و مرج در این کشور، با تعرّض به خانواده ها و حریم ناموس مردم عراق و زنهای عراقی تحت فشار قرار داده اند؛ آن وقت می خواهند ملتهای منطقه، ملت عراق و افکار عمومی دنیا باور کنند اینها نجات دهنده مردم عراقند. این نجات است؟! این،

حقوق بشر امریکایی و دمکراسی امریکایی برای کشورهای منطقه خاورمیانه است! رئیس جمهور امریکا بدون این که احساس خجالت کند، از تروریسم فلسطینی حرف می زند! تروریسم صهیونیستی دولت جعلی و دروغین اسرائیل بیش از پنجاه سال است که مردم فلسطین را تحت فشار قرار می دهد، زیر لگدهای چکمه پوشان صهیونیستی آنها را له می کند، علناً و صریحاً خانه ها را خراب می کند، مردم را می کشد، جوانان را نابود می کند، مردان را دستگیر می کند و به زنان اذلال و اهانت می کند. این تروریسم واضحی است که خود اسرائیلیها هم منکر آن نیستند و می گویند ما ترور می کنیم. این آقا این را ندیده می گیرد؛ آن وقت جوان فلسطینی که برای دفاع از شرف خود، برای دفاع از خانه خود، برای مقابله کوچکی در مقابل متجاوز، اقدام خشم آلودی می کند، این را می گوید تروریسم فلسطینی! طرفداری آنها از نهضت ضدّتروریسم، این است! معنای تروریسم در منطق اینها این است! ملتهای منطقه سرشار از نفرت امریکا و از زایده اروپایی امریکا، یعنی انگلیسند. مخصوص ملت ما نیست؛ همه ملتهای منطقه از اینها متنفّرند. این نفرت را خود آنها به وجود آورده اند. کسانی که به حقوق و استقلال و عزّت و ناموس و مرزهای ملتها تعرّض می کنند، خودشان این ملتها را از نفرت خودشان پُر می کنند. چرا گله مندند از این که از آنها متنفّرند؟ بله؛ ما از شما متنفّریم. در مقابل روح سرکش و طغیانگری که امروز استکبار دارد، فقط یک عامل وجود دارد که می تواند آن را مهار کند و جلو این طغیانگری را بگیرد و آن، بیداری و اراده ملتهاست. وقتی ملتی بیدار است، حقوق خود را می شناسد، دشمن را می شناسد، هدف او را می داند و تصمیم می گیرد در مقابل او بایستد. این جاست که دیگر کُمیت استکبار و امریکا و همه تجهیزات نظامی لنگ است. این جاست که دیگر نمی تواند کاری بکند. این همان نکته اساسی است که انقلاب اسلامی از اوّل روی آن تکیه کرد و نظام اسلامی براساس این پایه مستحکم، خود را بنا نمود. این جاست که شما جوانان باید قدر خود را بدانید. این جاست که مسؤولان کشور باید قدر این جوانان پُرشور، مؤمن و با اراده را بدانند. این جاست که مسؤولان آموزش و پرورش، مسؤولان آموزش عالی و دانشگاهها باید به این جوانان مؤمن و با عزم و اراده بها بدهند. آنهایی که به شرف ملی و استقلال و ارزشهای اسلامی والای خود اهمیت می دهند، حضور و تعرّض دشمن را نمی پسندند و دخالت او را رد می کنند؛ اینها برای یک ملت ارزش دارند. عزیزان من! هرچه می توانید، خودتان را با علم و عمل بسازید. دوران جوانی شما مثل دوران جوانی نسل قبل از شما، دوران تعیین کننده سرنوشت تاریخی این ملت است. نسل قبل از شما اگر تنبلی می کرد، اگر در خانه می نشست و اگر لاأُبالیگری را پیشه خود می ساخت، ملت ما غرق در فساد وابستگی و ذلّت فرودستی نسبت به امریکا باقی می ماند. آن نسل ایستاد، انقلاب را پیروز کرد، جنگ را پیروز کرد و از هویّت ملی و شخصیت ملی دفاع جانانه ای نمود. امروز هم نوبت نسل جدید است. دشمن از جوانان ما می ترسد و می داند که اگر نسل جوان گسترده با ایمان ما با همین ایمان در صحنه بایستد، هیچ سلاحی، هیچ بمبی و هیچ موشکی نمی تواند این ملت را به زانو درآورد. هر گامی که شما برای ارتقای علمی و عملی و اخلاقی خودتان بردارید، مثل گلوله ای است که به سمت دشمن شلیک می کنید. این جنگ و این رزم، جهاد بزرگی است. آن روز هم مردان ما، زنان ما، قومیّتهای مختلف ما - عرب ما، فارس ما، ترک ما، کُرد ما، لُر ما، بلوچ ما - در سرتاسر کشور روی دفاع از شرف و هویّت و استقلال کشور و مقابله با استکبار و ایادی او در داخل متمرکز شدند و در این راه توفیق به دست آوردند. امروز هم همین است. عرب، فارس، ترک، بلوچ، کُرد، لُر و همه قومیتهای ایرانی، متمسّک به حبل اسلام و با وحدت کلمه، همین راه مبارک را ادامه دهند. نسل جوان ما از لحاُعلمی باید پیشرفت کند؛ همچنان که تا امروز پیشرفت کرده است. جنجالهایی هم که به خیال خودشان در دنیا علیه جمهوری اسلامی برای سلاح کشتار جمعی و غیره بلند می کنند، از همان بهانه هاست؛ این هم از همان پوششهای فریب انگیز است. مسأله این نیست؛ مسأله این است که دستیابی نسل جوان کارآمد این کشور به فنآوریهای سطح بالا، آنها را می آزارد و رنج می دهد. آنها می خواهند ملتها وابسته بمانند، ملتها پایین بمانند، ملتها دستشان به سمت آنها دراز باشد، ملتها همیشه ضعیف و ذلیل باشند تا آنها بتوانند هر کاری می خواهند، سر ملتها درآورند. کار مقابل آنها این است که ملتها خود را از لحاُعلمی و ایمانی قوی کنند. آنها

نسل جوانی را که با اراده و عزم راسخ و با طهارت و عصمت – چه پسرش، چه دخترش – در خطّ مستقیم معنویّت و دین و دنیای اسلامی تلاش می کند، نمی پسندند. آنها یک نسل جوان هرزه گرد می خواهند؛ این را می پسندند. در مقابل خواست دشمن، جوانان ما باید مقاومت کنند. مسؤولان ما اوّلاً با اتّکاء به این نسل جوان و با اتکاء به این ملت، باید دل خود را قرص کنند. عزم ملت مؤمن ما، مظهر عزم و اراده الهی است. مسؤولان از کسی و از چیزی نترسند ومرعوب هیاهوی دشمن نشوند. این سنگر عظیم ملی در اختیار آنهاست؛ از این خوب استفاده کنند. آحاد ملت – بخصوص جوانان – هم قدر خودشان را بدانند و به خودسازی روی آورند. الان در فصل تابستان، بسیاری از جوانان خوب ما اوقات فراغتشان را یا در بسیج سازندگی و یا در بسیج نیروی مقاومت می گذرانند و یا به بالا بردن علم و سواد دیگران کمک می کنند. عدّه ای به تن خودشان زحمت می دهند و برای دیگران کار می کنند. عدّه ای با برنامه های خوب و منظّم، به کتابخوانی و ارتقای سطح فکر خودشان می پردازند. فراغت جوانان مؤمن، این گونه می گذرد. من گزارشهای متعدّدی داشته ام از جوانانی که در تابستان، تعطیلات دانشگاهی یا دبیرستانی خود را در نقاط دوردست گذرانده اند و برای روستاییان مسجد، درمانگاه، راه، حسینیه، جادّه و پل ساخته اند. عکسهای این فعّالیتها را برای من آورده اند و من آنها را دیده ام. پیغمبر طبق روایتی فرمود: آ«انّما سیاحهٔ امّتی الجهاد فی سبیل اللّه(۱)آ». جوانان ما سیاحتشان را هم از این راه تأمین می کنند؛ سیاحتشان در ضمن کار برای مردم است. این ارزش دارد. جوانی خود را قدر بدانید. تربیت معنوی و دینی و تحصیلات اسلامی و معرفتی و دانستن تاریخ و پیشرفت علمی را – که بحمداللّه جوانان ما امروز در خطّ آن هستند – قدر بدانید و در این راهها بکوشید و بدانید دشمن می خواهد شما ترقّی نکنید و کشور خود را آباد نسازید؛ اما شما علی رغم دشمن باید از لحاُعلمی، جسمی، معرفتی، ایمانی و اخلاقی ترقّی کنید. از این ترتیباتی که حضرت آقای جزایری دامت برکاته ذکر کردند، من تا حدودی اطّلاع داشتم؛ بسیار خوب است. ان شاءاللّه خداوند به ایشان و دستیارانشان کمک کند. همّت اینها بسیار با ارزش بوده است. کاری که کرده اند، ان شاءاللّه با برکت است. امیدواریم به برکات این ایّام که ایّام عزاداری بانوی بزرگ اسلام، بلکه بانوی بزرگ تاریخ بشر، حضرت صدّیقه طاهره سلام اللّه علیهاست، همه شما و همه ملت ایران – بخصوص جوانان ما، که این بزرگوار الگوی همه جوانان چه دختر و چه پسر است – مشمول الطاف و برکات و توجّهات آن بزرگوار و اولاد طیّبین و طاهرین ایشان، مخصوصاً حضرت بقیهٔاللّه ارواحناله الفداء قرار گیرید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ---۱۵/۰۵/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضین. اوّلاً به همه برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض می کنم و امیدوارم این جلسه برای همه ما دارای برکت و فیض باشد. ثانیاً از بیانات مستوفای آقای رئیس جمهور تشکّر می کنم. بیانات بسیار خوبی بود؛ بخصوص بخش مربوط به جامعه اخلاقی و معنوی که در آن، هم اندیشه بود، هم ایمان بود، هم دلسوزی بود و هم تیزبینی و هوشمندی بود. آیه شریفه ای را مطرح می کنم تا طلیعه سخن ما به کلام الهی مزیّن شود: آ«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. تلک الدّار الأخرهٔ نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الأرض و لا فساداً و العاقبهٔ للمتّقین(۱)آ». آیه دیگری را هم این جا تلاوت می کنم که در آخر سخن، درباره آن هم چند جمله ای عرض خواهم کرد: آ«انّ الّذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا اللّه عنهم انّ اللّه غفور حلیم(۲)آ». رسیدن به هدفهای بلند نظام اسلامی، همّتی می خواهد به همان بلندی و پای استواری می خواهد تا بتواند این مسیر دشوار را تا رسیدن به قلّه ها طی کند و این جز با اتّصال به منبع قدرت، امکانپذیر نیست. هرجا شما در طول تاریخ، حاکمیت عدل و دین و معنویّت و اخلاق را مشاهده کرده اید، در

مرکزیّت و قلب آن، یک دل آگاه و در مجموعه آن، دلهای متوجّه و متضرّع الی اللّه را حتماً دیده اید؛ صدر اسلام نیز همین طور بوده است. در طول تواریخ گذشته، هرجا چنین پدیده ای پیدا شده - که نادر هم بوده - همین طور بوده است. زمان خود ما هم این پرچم به دست کسی برافراشته شد که دل ذاکر و روح خاضع و خاشع او را در مقابل خداوند همه بعینه مشاهده کردند و آثار آن را دیدند. ما باید خود را بیشتر به این سمت بکشانیم و متمایل کنیم؛ خود را نیازمند کمک الهی بدانیم؛ این را احساس کنیم. به تواناییهای خود و آنچه به نظر ما قدرت ماست، تکیه استقلالی و ذاتی نکنیم؛ از خدا کمک بخواهیم و خود را محتاج او بدانیم. مثل قارون و بعضی امّتهای گذشته که قرآن در دو جا این را نقل می کند، نگوییم: آ«انّما اوتیته علی علمظج عندی(۳)آ»؛ با تلاش و هنر خودم این را به دست آوردم. این غلط است. کمک را همیشه از خدا بخواهیم؛ راه را هم به سوی او باز بدانیم. راه همه ما به سوی خدا باز است: آ«و انّ الرّاحل الیک قریب المسافهٔ و انّک لا تحتجب عن خلقک الّا أن تحجبهم الأمال دونک(۴)آ». هر وقت ما با دل پاک و نیّت خالص به خدا رو بیاوریم، درهای رحمت خدا گشوده و فیض الهی شامل حال ما خواهد شد؛ این را بدانیم و کوتاهی نکنیم. ضمناً خود را خویشاوند خدا هم ندانیم و به خویشاوندی وهمی با خدا غرّه نشویم. یکی از چیزهایی که در دعاها ما را به شدّت از آن پرهیز داده اند، آ«الاغترار باللّهآ» است. نگوییم چون بندگان خوب خدا هستیم، نقمت الهی ما را نمی گیرد؛ نه، این خطاست. خدای متعال با هیچ کس، با هیچ قومی و با هیچ ملتی خویشاوندی ندارد. عمل و نیّت و صدق و مجاهدت آنهاست که تأثیر می گذارد و رحمت الهی را جلب می کند. همچنین به خاطر جلب نظر فرعونهای عالم و طاغوتهای دوران، خدا را نادیده نگیریم؛ این هم یک شرط دیگر است. اگر این کارها بشود، ما به منبع لایزال قدرت الهی متّصل می شویم. یک خصوصیت دیگر هم مخصوص من و شماست؛ یعنی مایی که به خاطر مسؤولیتهایمان حوزه اقتداری داریم؛ چه کوچک و چه بزرگ. این، مضمون آیه ای است که تلاوت کردم: آ«تلک الدّار الأخره نجعلها للّذین لا یریدون علوّا فی الأرض و لا فساداآ». دنبال استعلاء و سلطه جویی و برتری جویی بر مردم نباشیم. این کار، سخت است؛ اما ممکن و لازم است. سلطه جویی، آفتی است که قدرتمداران عالم را همیشه تهدید کرده و بسیاری را لغزانده است. ما که قویتر از آنها نیستیم؛ باید مواظب و مراقب باشیم تا نلغزیم. از امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔوالسّلام نقل شده است که فرمود: آ«نزلت هذه الأیهٔ فی اهل العدل و التّواضع من الولاهٔ و اهل القدرهٔ من النّاس(۵)آ»؛ این آیه اصلاً برای قدرتمندان، ولات و مسؤولان است؛ از رؤسای سطح بالا گرفته تا مدیریّتهای میانی و تا هرجا که حوزه قدرتی وجود دارد. آفت کار ما این است که از حوزه اقتدار برای سلطه جویی، زورگویی و افزون طلبی استفاده کنیم؛ این خطر بزرگی است. انتهای آیه می فرماید: آ«والعاقبهٔ للمتّقینآ». بعضی این عاقبت را آ«آخرتآ» گفته اند؛ بعضی هم احتمال داده اند دنیا را نیز شامل شود که به نظر ما هم همین طور است. عاقبت، متعلّق به متّقین است. فرجام نیک دنیوی و اُخروی متعلّق به کسانی است که اهل تقوا و پرهیزکاری باشند. آنچه من در مجموع برای کار خودمان - که ابتلای به مسؤولیت پیدا کرده ایم - می فهمم، این است که باید آخرت را در همه تصمیم گیریها و اقدامهای خود تأثیر بدهیم و برای آن، نقش قائل شویم. بعضی برای حرف مردم و نظارت مردمی نقش قائل می شوند؛ اما برای نظارت الهی و چیزی که فردای ما مشتمل بر آن است، نقش قائل نمی شوند. ما در هر سنّی، لب مرز هستی و نیستی هستیم. البته یکی مثل ما پا به سن گذاشته و درباره او احتمالش بیشتر است؛ اما جوانان هم همین طورند. آن طرف مرز مرگ، محاسبه الهی و مؤاخذه حساب کشهای دقیق الهی است. باید به فکر باشیم؛ حیات و ابدیّت و سرنوشت حقیقی آن جاست؛ این را نقش بدهیم. ما این چند صباح آمده ایم آن جا را آباد کنیم. در نطقی که می کنیم، در امضایی که می کنیم، در مشورتی که می دهیم، در تصمیمی که می گیریم، در عزل و نصبی که می کنیم، به آخرت و رضای الهی و محاسبه اُخروی نقش و تأثیر دهیم. این به نظر من مهمّ است. اگر این طور شد، آن گاه قدرت می شود خیر. بعضی تصوّر می کنند قدرت یا ثروت ذاتاً شرّ است؛ در حالی که این طور نیست؛ قدرت و ثروت مثل بقیه مواهب زندگی، زینت زندگی است: آ«زینهٔ الحیاهٔ الدّنیا(۶)آ». ما از این قدرت چگونه استفاده می کنیم؟ اگر استفاده خوب کردیم، خیر است؛ اگر در خدمت مردم قرار دادیم، خیر است؛ اگر در خدمت

ترویج اخلاق و معنویّت و صلاح و رستگاری انسانها قرار دادیم، خیر است؛ اما اگر در خدمت مطامع شخصی و هواهای نفسانی قرار دادیم و مثل حیوانهای درنده، علیه این و آن به کار گرفتیم، می شود شر؛ هرچه بیشتر باشد، شرّش هم بیشتر است؛ هرچه بالاتر باشد، شرّش هم شدیدتر است. عزیزان من! اگر من و شما در موقعیتهایی که هستیم، بتوانیم نیّتهای خود را به این جهت هدایت کنیم، دستاورد بزرگی خواهیم داشت و قبول مسؤولیت در چنین نظام و کشوری و برای چنین مردمی، آن هم در چنین دنیای پُرضلالت و پُرآشوبی، افتخار بزرگی خواهد بود. در دعای صحیفه سجادیه می فرماید: آ«واجعل لنا من صالح الأعمال عملا نستبطئُ معه المصیر الیك(۷)آ». شب امتحان دیده اید بچه هایی که خوب کار کرده اند، بی طاقتند تا زودتر زمان امتحان فرا برسد؛ اما کسی که درس بلد نیست و کار نکرده است، از امتحان می ترسد و دلش می خواهد هرچه بیشتر تأخیر بیفتد. وقتی انسان کار نیک برجسته ای می کند - آ«نستبطئ معه المصیر الیكآ» - برای رسیدن به خدا احساس تأخیر می کند. می بیند دیر شد؛ دلش می خواهد زودتر به لقای الهی نائل شود؛ چون می داند این کار خیر و این عمل نیک در آن جا منتظر اوست. آ«و نحرص له علی وشك اللّحاق بك(۸)آ»؛ دلمان می خواهد هرچه زودتر به آن برسیم. در چنین حالتی، انسان در مقابل حوادث دنیا و در برابر مرگ، امنیت روانی پیدا می کند. مرگ برای همه انسانها هولناك است؛ اما وقتی انسان چنین حالتی پیدا کرد، در مقابل مرگ امنیت روانی پیدا می کند و دیگر از مرگ ترس و واهمه ای ندارد. می داند آن طرف، چنین دستاورد مهمّی وجود دارد. اگر من و شما بتوانیم این نیّت خیر را انجام دهیم، از عبادات شخصی و اعمال شخصی بسیار بالاتر است. چند محور را یادداشت کرده ام تا عرض کنم. یکی این که حوزه مسؤولیت خود را بشناسیم و قدر آن را بدانیم. کشور بزرگ و ملت عظیم الشّأن ما علاوه بر جهات تاریخی و فرهنگی و میراث بسیار گرانقیمتی که از گذشته دارد، خود او آفریننده افتخارات و ارزشهاست. ما امروز برای چنین ملت و کشوری کار و تلاش می کنیم. نظام جوان و کارآمد اسلامی، امروز دست شماست؛ نظامی که گذشت زمان نتوانسته پایه های اصولی و ارزشی آن را کهنه و پوسیده کند و همچنان نو، شاداب و با طراوت است. به مسؤولیت در این نظام، احساس افتخار کنیم. برخی از خصوصیات، خصوصیات طبیعی کشور ماست که برجستگی دارد. من خواهش می کنم مسؤولانی که از مواهب طبیعی الهی در کشور ما آگاهی و آمارهای خوبی دارند و برای ما هم مطرح کرده اند، اینها را در اختیار افکار عمومی و بخصوص در اختیار مسؤولان قرار دهند. به جای این که آیه یأس بخوانند و هر تلاشی را ناموفّق جلوه دهند، این همه امکانات و توانمندیها و موجودی با ارزشی را که در این کشور بزرگ نهفته است، برای مردم بیان کنند. ما تقریباً یکصدم جمعیت دنیا را داریم؛ خاك ما هم تقریباً یکصدم سطح خشکیهای دنیاست؛ اما سهم ما از منابع طبیعی، بسیار بیشتر از معدّل سهم یکصدم ماست. در نفت، ذخایر ما برجسته است و در شمار چند کشور اوّل دنیا هستیم. دومین ذخیره غنی گاز در همه دنیا را ما داریم، که از سهم معدّل ما خیلی بیشتر است. دو درصد معادن آهن دنیا در کشور ماست، که دو برابر سهم ماست. معادن مس ما پنج درصد همه مس دنیاست؛ یعنی پنج برابر سهم ماست. معادن روی و سرب ما سه و نیم درصد است، که چند برابر سهم طبیعی ما در دنیاست. خیلی از کشورها اینها را ندارند. متخصّصین و مطّلعین این کار گفته اند - به نظر من نکته بسیار جالبی است - که سرب و روی و مس، فلزهای پایه نام دارند. هر کشوری این معادن را داشته باشد، مشخّص می شود که اغلب معادن کانی دیگر را هم دارد. ممکن است ما معادن فلّزی کشف نشده دیگری هم داشته باشیم که وجود این سه عنصر - یعنی مس و روی و سرب - در کشور ما، آن هم به میزان زیاد، نشان دهنده وجود آن معادن هم هست. از بیست و چهار نوع مادّه معدنی فلزّی، دوازده نوع آن در ایران وجود دارد که تا الان شناخته شده؛ ممکن است بیشتر هم باشد که بعدها شناخته شود. از پنجاه نوع مادّه معدنی غیرفلزّی که در دنیا شناخته شده، سی و شش نوع آن در ایران وجود دارد؛ یعنی تنوّع معادن فلزّی و غیرفلزّی. اینها امکانات طبیعی باارزشی است که ما در کشور داریم. تنوّع اقلیمی و آب و هواهای مختلف در کشور ما خودش یك فرصت بزرگ است. دریاها در جنوب و شمال، از فرصتهای بسیار باارزش است. موقعیت مهمّ جغرافیایی و ارتباطی در اتّصال شرق و غرب عالم، از لحاُبازرگانی و بسیاری فعّالیتهای دیگر، از موقعیتهای باارزش

است. جمعیت جوان و با استعداد ما، یک فرصت دیگر است. مایه تأسّف است که بعضیها از کثرت افراد جوان در کشور ما به عنوان یک نعمت یاد نمی کنند؛ در حالی که این بزرگترین سرمایه است. این همه جوان تشنه کار و فعّالیت، چیز بسیار باارزشی است. البته همه امکاناتی که من به گوشه کوچکی از آنها اشاره کردم، قرنهای متمادی در اختیار سلاطین مستبد و حکّام دیکتاتور در این کشور بود. شما به شرح حال این پادشاهان نگاه کنید - البته متونی که بیشتر در اختیار ماست، خاطرات و گزارشهای دوران قاجار و پهلوی است - اینها کشور را مال خودشان می دانستند؛ مثل یک ملک شخصی که یک عدّه در آن جا کار می کنند و بالاخره باید چیزی بخورند و زندگی ای کنند. بنابراین مردم نقشی نداشتند. طبعاً آن پادشاهان و حکّام به سرنوشت کشور و به پیشرفت علمی کشور اهمیتی نمی دادند. سالهای متمادی این طور گذشت و کشور ما از این امکانات استفاده نکرد. اما در دوره انقلاب، پیشرفتها فوق العاده و چشمگیر است. آنچه آقای رئیس جمهور گفتند، بسیار درست بیان کردند. البته مطالبی که گفته می شود، گوشه ای از موفّقیتهاست. انقلاب و نظام اسلامی، کشوری را که حدود هفتاد و چند درصد بیسواد داشته، تحویل گرفته؛ اما امروز ما به کشوری با درصد بسیار بالای سواد تبدیل شده ایم که من درصد آن را تعیین نمی کنم، چون نمی خواهم یکی دو درصد بالا و پایین گفته شود؛ اما درصدش مشخّص است. در توسعه دانشگاه و دانشجو، کشور ما یک کار معجزآسا انجام داده است. بیش از ده برابر هنگامی که نظام اسلامی تشکیل شد، ما امروز دانشجو داریم. ما در همه اقطار کشور دانشگاه داریم. کدام شهر کوچک و بزرگ در اطراف این کشور هست که یکی دو تا یا بیشتر دانشگاه در آن نباشد؟ در عرصه فناوری - پتروشیمی، نفت، فولاد، تولیدات و صنایع دفاعی - پیشرفتها حیرت آور است. سامانه های دفاعی ای که امروز در کشور تولید می شود، یک روز به رؤیا و خواب هم نمی آمد که کشور ما بتواند حتّی محصولاتش را داشته باشد؛ اما امروز اینها را تولید می کنند. در فناوری برتر که در دنیا با افتخار از آن یاد می شود، مجبور شدند علی رغم همه دشمنیها بگویند ایران جزو ده کشوری است که توانسته چرخه سوخت هسته ای تولید کند. این چیز کمی نیست. البته وقتی چنین موفّقیتی پیش می آید، این جنجال را هم دنبالش راه می اندازند که بله، اینها می خواهند چنین کنند، چنان کنند؛ بمب بسازند. این پیشرفتهای مهم به برکت نظام اسلامی به وجود آمده است. هر کدام از دانشگاههای مهم و بزرگ که بنده گاهی از آنها بازدید داشته ام - از دور هم اطّلاع داشتم، از نزدیک هم که می روم می بینم - کارهای تحقیقاتی شان تحسین برانگیز است. این در حالی است که گرفتاریهای دولت در طول سالهای گذشته کمتر اجازه داده سهم بودجه تحقیقات، آن چنان که باید و شاید، باشد. در زمینه های پزشکی و همچنین توجّه به زیر ساختهای کشور - احداث سد، راه، پایانه های دریایی برای نفت - و دیگر چیزها پیشرفتهای چشمگیری داشته ایم. اینها واقعاً به فضل پروردگار و در عین استقلال و استغناء به وجود آمده است. همه درهای اساسی را در دنیا به روی ما بسته بودند؛ شاید این برای ما نعمتی بود: آ«فعسی ان تکرهوا شیئاً و یجعل اللّه فیه خیرا کثیرا(۹)آ». گاهی اوقات از این که درهای دنیا به روی ما بسته باشد، خیلی ناراحت می شویم؛ اما همین موجب می شود که ما به خودمان بپردازیم و از استعداد خودمان استفاده کنیم و این رشدها و شکوفاییها به وجود آید. کارشناسان، داخلی؛ کنندگان اصلی، داخلی. البته از دانش جهانی تا آن جایی که توانسته ایم، استفاده کرده ایم؛ چون دانش جهانی متعلّق به همه انسانهاست؛ دانش ما هم متعلّق به همه انسانهاست. یک روز دنیای اسلام به همه دنیا خدمت کرد؛ امروز هم ما از دانش جهانی استفاده می کنیم. در دوران انقلاب، ما با تحریم و جنگ و مشکلات گوناگون و کارشکنیها مواجه بوده ایم؛ اما به فضل پروردگار این موفّقیتها در نظام اسلامی به دست آمده و جزو افتخارات نظام اسلامی است.

در کنار همه اینها و یکی از مهمترین اقلام، مردم سالاری دینی است؛ مردم سالاری برخاسته از اسلام که مایه افتخار مسلمانان است. این کشور هرگز طعم بروز و تجسّم اراده های مردمی را در طول تاریخش نچشیده بود؛ جز در یک دوره کوتاه در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت، آن هم با آن همه محدودیتها که داستان آن مفصّل است. زمان بسیار کوتاهی بود؛ بعد هم طاقت نیاوردند و زدند خرابش کردند و نتوانست خود را نگه دارد. ما توانسته ایم مردم سالاری، حضور مردم در انتخابات، در تعیین رئیس جمهور،

در تعیین نمایندگان مجلس و حضور در عرصه های سیاسی و تصمیم گیری را در کشورمان شاهد باشیم؛ این هنر بزرگ نظام اسلامی است. عزیزان! من و شما در چنین نظامی خدمت می کنیم؛ به این خدمت افتخار کنیم. این افتخار را به جوانانتان هم منتقل کنید؛ بگذارید نسل جوان احساس افتخار کند که در ایران اسلامی زندگی می کند. دشمن عکس این را می خواهد؛ می خواهد کاری کند که نسل جوان و غیر جوان ما احساس سرشکستگی کنند. نقاط ضعفی را که داریم - که یقیناً از نقاط ضعف خالی نیستیم؛ همه ملتها و همه کشورها هم نقاط ضعف دارند - چند برابر بزرگ می کرده؛ روی آن تبلیغ می کنند و بارها و بارها آن را تکرار می نمایند. آن قدر یک دروغ را تکرار می کنند که خود دست اندرکاران هم که می دانند دروغ است، بتدریج باورشان می شود! دشمن این گونه عمل می کند، برای این که احساس افتخار را از ما بگیرد. عکسش عمل کنید؛ احساس افتخار را در خود، در جوانانتان و در این نسل نوساخته رو به بالندگی ترویج کنید. بحمداللّه این امکانات ماست. ما چالشها و مشکلاتی هم داریم؛ این هم محور دیگری است که می خواهم عرض کنم. چالشها و مشکلات، یکی دو تا نیست - زیاد است - لیکن مهمترین آنها را من دو چیز می بینم: یکی تشکیل یک جبهه متحّد علیه ماست، که متّحدین این جبهه هم عبارتند از امریکا و صهیونیسم. هیچ گمان نشود که یک اتّحاد جهانی علیه جمهوری اسلامی وجود دارد؛ نه، آن جبهه متّحد و مرکزی که علیه نظام اسلامی با همه توان دارد کار می کند، دو عضو دارد: یکی رژیم ایالات متّحده امریکاست، یکی هم رژیم صهیونیستی و پشتیبانان صهیونیستش در همه عالم، که البته قدرت و ثروت و نفوذشان در دنیا کم نیست. علّت دشمنیهایشان هم معلوم است. ایران یک روز پا انداز امریکاییها بود و هر کاری در این کشور می خواستند، انجام می دادند. سررشته امور اقتصادی دست خودشان بود، سررشته امور فرهنگی دست خودشان بود، عزل و نصبهای مهم و مؤثّر در اختیار آنها بود؛ در واقع حکومت در اختیار آنها بود. می بردند، می خوردند، استفاده می کردند؛ اما در حال حاضر این را از دست داده اند. علاوه بر این و شاید مهمتر از این چالش این است که حرکت عظیم ملت ایران نقطه عزیمتی برای دنیای اسلام شد. امروز بیداری اسلامی، از شرق دنیای اسلام - حدّاقل از پاکستان - تا شمال آفریقا را فرا گرفته است. مردم اسلام خواهی دارند و آن را علنی کرده اند؛ این خطر بزرگی برای امریکاست. آنها تصریح هم می کنند و می گویند منافع ما تهدید می شود. البته راست هم می گویند، منافعشان تهدید می شود؛ منتها این منافع نامشروع است. بله؛ منافع نامشروع و ظالمانه شان با حرکت بیداری اسلامی تهدید می شود. اینها با نظام اسلامی به جد مخالفند؛ صهیونیستها هم که معلوم است. صهیونیستها احساس کردند که با پیدایش نظام اسلامی، نفس و جان جدیدی به مقاومت ملت مظلوم فلسطین دمیده شد. جمهوری اسلامی را متّهم می کنند که به مردم فلسطین کمک تسلیحاتی می کند. همه اینها دروغ است؛ خود ملت فلسطین است که به پا خاسته است. البته بله؛ بلاشک آنها از حرکت اسلامی متأثّرند. بنابراین صهیونیستها با این نقطه کانونی به شدّت مسأله دارند و با آن مخالفند. از اوّل انقلاب هم این تحرّکات به شکلهای مختلف وجود داشته است. همه شما یادتان هست؛ از تحرّکاتی که در سفارت امریکا برای براندازی می شد، شروع گردید - که از جمله نمودهای آن، طرّاحی مقدّمات کودتا در پایگاه شهیدنوژه بود، که جوانان مستقر در سفارت در آن روزها حدود صد جلد کتاب بسیار مهم از اسناد آنها منتشر کردند؛ اینها اسناد مهمّ زمان ماست، اما نمی گذارند روی این اسناد تبلیغات شود - تا حمله به طبس، تا تشویق عراق به جنگ، بعد کمک به عراق در جنگ، بعد حمله به هواپیمای مسافربری ما، حمله به سکّوهای نفتی ما و تحریم اقتصادی ما در چند نوبت، که این را در سالهای اواسط دهه هفتاد به شکل قانونی درآوردند؛ قانون معروف به آ«داماتو آ». عنادها و بغضها و کینه های اینها را این طوری باید فهمید. هرجا جمهوری اسلامی حرکتی را که به سازندگی و آبادانی کشور کمک می کرد، شروع کرد، اینها اگر توانستند، جلو آن را گرفتند؛ البته خیلی اوقات هم به فضل پروردگار نتوانستند. در جنگ، ما بسیاری از تسلیحات و خیلی چیزهای دیگر را علی رغم میل اینها به دست می آوردیم؛ اما تا آن جایی که توانستند، عامل کارشکنی و خرابکاری شدند؛ از خط لوله گاز گرفته تا بقیه کارهای فراوانی که انجام شده است. مثلاً در زمان دولت قبلی، ژاپنیها قرارداد پروژه احداث سد بر روی کارون را بسته بودند؛ اما اینها رفتند خرابش کردند.

بعضیها به آنها اعتنا کردند، بعضیها هم اعتنایی نکردند و کارهایشان را ادامه دادند. ما پیش رفته ایم و کار خودمان را کرده ایم؛ اما آنها از دشمنی و عناد هیچ کم نگذاشته اند و البته ادامه هم خواهد داشت تا هنگامی که مأیوس شوند. نه فقط برای برنامه های چهارم و پنجم، بلکه در چشم اندازهای کلّی برای هر تحرّک سیاسی و اقتصادی در کشور، این نقطه حتماً مورد نظر باشد. باید به جایی برسیم که دشمن احساس کند نمی تواند؛ باید مأیوس شود. آن گاه دشمنیها به پایان خواهد رسید و یا کم خواهد شد. تا وقتی دشمن امیدوار باشد که می تواند نظام اسلامی را ریشه کن کند، تلاش خواهد کرد و ضربه وارد خواهد آورد. همه همّت ما باید این باشد که آن چنان ساخت را مستحکم کنیم که دشمن احساس کند هر تیغی وارد بیاورد، تیغش کُند و به ضرر خودش تمام خواهد شد و هر گلوله ای بزند، به طرف خودش کمانه خواهد کرد. البته از وقتی جنگ سالاران و نومحافظه کاران کنونی حکومت امریکا - که واقعاً اینها یک گروه جنگ سالارند و محور کارشان بر جنگ و تهاجم نظامی است - سر کار آمده اند، تهدیدها لحن و زبان دیگری گرفته است. ما در مقابل این چالش چه باید بکنیم؟ ما باید قدرت خود را زیاد کنیم و دفاع قانونی و مشروع خود را انجام دهیم. منطق این را حکم می کند و همه شواهد و قرائن و دلایل سیاسی و دیپلماسی هم همین را تأیید می نماید. البته استحکام داخلی به معنایی نیست که آنها خیال می کنند - یعنی رسیدن به فلان سلاح - و همان طور که آقای رئیس جمهور اشاره کردند، سلاح هسته ای کاری از پیش نمی برد. بعلاوه، ما اصلاً، منطقاً و مبنائاً با سلاحهای کشتار جمعی به این شکل موافق نیستیم. در زمان جنگ هم ما سلاحهای میکربی و شیمیایی را ممنوع دانستیم؛ همان وقت هم دولت ما این را اعلام کرد. پس استحکام داخلی به معنای دیگری است که بعد اشاره ای خواهم کرد. بنابراین ما باید قدرت خود را زیاد کنیم، والّا هر گونه عقب نشینی در مقابل قدرت متکبّر و زورگو، یکطرفه و تشویق به تعرّض و تجاوز بیشتر خواهد بود؛ این را ما در طول چند سال در صحنه های گوناگون تجربه هم کرده ایم. هرجا عقب نشینی ای مشاهده کرده اند، یک قدم جلو آمده اند؛ ممنون نشده اند که بگویند بالاخره اینها یک امتیاز دادند، ما هم یک امتیاز بدهیم. در مقابله و مواجهه قدرت، این حرفها معنا ندارد. قدرتهای مادّی، این مطالب سرشان نمی شود. وقتی دیدند طرف یک قدم عقب رفت یا مرعوب شد، احساس می کنند پس باید فشار را بیشتر کرد. تنها چیزی که می تواند کشور ایران و نظام اسلامی را حفُکند، استحکام داخلی و عزم جزم بر دفاع مشروع و منطقی است. در بیست وپنج سال گذشته هم همین کار بدون تکیه بر دیگران صورت گرفته است. بعضی خیال می کنند اگر ما بخواهیم به امریکا آ«نهآ» بگوییم، باید به اروپا تکیه کنیم. مگر ما وقتی در دوره جنگ، با امریکا مقابل بودیم، به شوروی - که با امریکا دشمن و مخالف هم بود - تکیه کردیم؟ دشمنی شوروی سابق در دوره جنگ، کمتر از امریکا در صحنه عمل نبود. اگر من و شما به شرایط استحکام داخلی عمل کنیم - ملت که عمل می کند - دشمن نمی تواند ضربه بزند. البته دشمن موذیگری می کند، راه را دشوار می کند، هزینه هایی را بر ما تحمیل می کند؛ منتها رسیدن به مرتبه عالی عزّت و پیشرفت، هزینه هایی هم دارد. پیدا کردن عزّت و اعتلا هزینه دارد. ذلّت هم هزینه دارد؛ مگر ذلّت هزینه ندارد؟ الان شما ببینید افسر امریکایی دست زن افسر بعثی را می گیرد و با خودش می برد؛ ولی بعثی عراقی جرأت نمی کند حرف بزند! ذلّت از این بالاتر؟ هم ذلیل شده اند و هم هزینه اش را می پردازند. ارتشی که در مقابل دشمن مقابله نمی کند، نتیجه اش این است. بله؛ رسیدن به عزّت، اعتلا و قدرت، هزینه هایی دارد؛ باید هزینه ها را پرداخت، باید عمل کرد و پیش رفت. آنچه من احساس می کنم، این است که وعده الهی به ما تاکنون در تجربه شخصی و کوته بینانه ما هم وعده صادق و عملی بوده است؛ آ«انّه من یتّق و یصبر فانّ اللّه لا یضیع اجر المحسنین(۱۰)آ». هرجا ما تقوا پیشه کردیم، صبر کردیم و ایستادگی نشان دادیم، خدای متعال اجر ما را ضایع نکرد؛ اما هرجا وادادگی نشان دادیم، ضربه خوردیم و آن جا اختلال به وجود آمد؛ الان هم همین طور است. خدای متعال به پیغمبرش فرمود: آ«فاستقم کما أمرت(۱۱)آ». استقامت، یعنی در همین خطّ مستقیم پایداری کردن و پافشاری کردن و زاویه ای ایجاد نکردن؛ علاج مشکلات کشور ایران همین است و من و شما باید به این نکته توجّه کنیم. البته امروز چهره زشت زورگویی امریکا برای دنیا آشکار شده است؛ این هم به ما کمک می کند. امروز دیگر حقوق بشر و

دمکراسی و این حرفها و شعارها در دنیا رنگ باخته است. با کاری که اینها در عراق و افغانستان کردند و با نیّات شومی که ابراز داشتند، چهره واقعی خود را نشان دادند. در ملاقاتی که هفته پیش نخست وزیر رژیم صهیونیستی با رئیس جمهور امریکا داشت، آن طور که در خبرها آمده بود، رئیس جمهور امریکا نقشه اسرائیل بزرگ - از نیل تا فرات - را به نخست وزیر رژیم صهیونیستی هدیه داد! معنای این کار چیست؟ کشورهای اسلامی چطور می توانند به حرفهای اینها حُسن ظن داشته باشند؟ چطور می توانند به امریکا به چشم یک حکم در قضیه فلسطین نگاه کنند؟ شعار «از نیل تا فرات»، شعار تجاوزگرانه زورگویانه غاصبانه نابحق و باطلی است که خود صهیونیستها این اواخر آن را انکار می کردند و می گفتند این حرفها دروغ است؛ اما الان جنگ طلبها و جنگ سالارهای امریکایی به این شعار تظاهر می کنند! چهره اینها در دنیای اسلام آشکار شده است. گیرم در فلان کشور اسلامی یا عربی سرانشان جرأت نکنند حرف بزنند؛ ملتها که می فهمند و می شنوند. آن که در مقابل آنها خواهد ایستاد، ملتهایند. و اما برنامه چهارم. برنامه چهارم در راه است. ترتیب کار هم مثل برنامه سوم است؛ دولت برنامه را به ما پیشنهاد کرد، ما هم پسندیدیم و همان طور عمل شد. دولت با کار کارشناسی، سیاستها را به رهبری پیشنهاد می کند. سیاستها مسائل بلند مدّت نیست؛ پنجساله است. گاهی در مقطع پنجساله، سیاستی اولویّت پیدا می کند؛ این را دولت می تواند با محاسبات و دقّتهای خودش پیش بینی و سپس به رهبری پیشنهاد کند؛ رهبری هم به مجمع تشخیص مصلحت می دهد تا بررسی کنند. این کار در برنامه سوم شد، در برنامه چهارم هم ان شاءاللّه همین طور خواهد شد. البته دولت هنوز سیاستها را به ما پیشنهاد نکرده است. ما خواهش کردیم قبل از دادن سیاستها به ما و ابلاغ سیاستها، هیچ چیز به عنوان پایه ها و چارچوب برنامه به دستگاهها ابلاغ نشود تا بر اساس سیاستها و طبق قانون اساسی، برنامه چارچوب بندی و فصل بندی و سپس تدوین شود. همان طور که اشاره شد، سیاستها و برنامه باید به چشم اندازی متوجّه باشد، که آقای رئیس جمهور اشاره کردند و این نکته مهمّی است. ما در اواخر سال هشتادویک به مجمع تشخیص مصلحت گفتیم که چشم انداز ده ساله را - که شامل دو برنامه پنجساله خواهد شد - پیشنهاد کنند تا بر اساس چشم اندازی که تصویر خواهد شد، سیاستهای کلّی را تنظیم کنیم. این چشم انداز، نگاه و توقّع ما را از کشور در ده سال آینده مشخّص خواهد کرد؛ البته نه به طور دقیق - چون محاسبات و پیشامدها کم و زیاد خواهد کرد - اما به طور تقریبی مشخّص می کند که در ده سال آینده باید در کجا قرار داشته و در چه وضعی باشیم؛ یعنی یک نگاه میان مدّت. مسؤولان کشور از سه قوّه این جا هستید؛ بنابراین شاخصهایی را در زمینه این چشم انداز و سیاستهای کلّی عرض می کنم تا در ذهنها باشد. در زمینه اقتصادی، چیزهایی که ما به آنها اهمیت می دهیم، رونق اقتصادی و اشتغال و کاهش تورّم و خودکفایی در مواد اساسی کشاورزی است؛ یعنی امنیت غذایی کشور. اینها مسائل بسیار مهم و اساسی است و باید در این دوره، ما به حدّ مطلوب به این اهداف نائل شویم. ما باید تورّم را یک رقمی کنیم. البته در بعضی از کشورهایی که اسم بردند، آن طور که آمار نشان می دهد، تورّم خیلی بالاست. البته پیشرفتها و رشدهایی داشته اند، اما سطح تورّم خیلی بالاست؛ اصلاً غیرقابل تحمّل است و زندگی خیلی سخت است، که من نمی خواهم اسم این کشورها را بیاورم. در عرصه اجتماعی، توسعه باید با مردم گره بخورد؛ مردم باید محور توسعه باشند. عدالت حتماً یکی از شاخصهای اصلی است. برنامه ریزی و سیاستگذاری ای که عدالت و توزیع عادلانه ثروت را در جامعه ندیده بگیرد، نمی تواند چشم انداز مورد نظر ما را تأمین کند و برنامه مطلوب ما نیست. چون برادران سازمان مدیریّت و کارشناسان و برنامه ریزان این جا هستند، این مطلب را می گویم: توجّه کنید حتماً عنصر عدالت اجتماعی و اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت رعایت شود. نمی گوییم همه درآمد برابر داشته باشند - این که مورد بحث نیست - اما نمی توانیم از عنصر عدالت که یکی از اساسی ترین عناصر در نظام جمهوری اسلامی است، صرف نظر کنیم؛ باید حتماً رعایت شود. رفع فقر و ایجاد امنیت مدنی و قضایی هم بسیار مهمّ است و باید حتماً ملاحظه شود. آزادی باید به شکل منطقی و صحیح در جامعه تأمین شود؛ همان آزادی ای که انقلاب اسلامی و نظام اسلامی پرچمش را در دنیای اسلام بلند کرد؛ نه آزادی به شکل افراطی، تقلیدی و من درآوردی. کجا بحث آزادی در این منطقه از دنیا مطرح بود؟ در دنیای اسلام، پرچم

آزادی را نظام جمهوری اسلامی بلند کرد؛ در شعارهایش آ«استقلالآ» و آ«آزادیآ» طنین انداز بود. البته خیلی از کشورها ادّعای آزادی دارند و شعارش را هم می دهند؛ اما آزادی مدنی در بخشهایی به شدّت نقض می شود. هم در اروپا و هم در خود ایالات متّحده امریکا این گونه است. در امریکا آزادی تا آن جایی است که به منافع اساسی سرمایه داران - که صحنه گردانهای پشت صحنه نظام امریکایند - لطمه نخورد. هرجا مختصر خدشه ای وارد آید، آزادی به شدّت سرکوب می شود؛ از هیچ کس هم ملاحظه و تقیّه نمی کنند. ما به آزادی معتقدیم. اعتقاد ما به آزادی و تأمین حقوق شهروندی در مسائل اجتماعی هم، ریشه دار و دارای مبنای دینی است. در زمینه دیپلماسی، کارآمدی، تحرّک بی وقفه، جهتدار بودن و حضور فعّال در معاهدات و مجموعه ها و هسته های منطقه ای و جهانی مورد نظر است. در زمینه علمی، نهضت نرم افزاری و تولید علم - که ما دو سه سال است مرتّب آن را مطرح کرده ایم - باید تحقّق پیدا کند. این شعار نیست. من دنبال این قضیه را گرفته ام و به همه مراکزی که ممکن بوده، توصیه کرده ام. منتها من کار اجرایی نمی کنم؛ کار اجرایی را باید دستگاههای اجرایی بکنند. بحمداللّه این کار شروع شده؛ اما باید مسأله تولید علم جدّی شود. ما باید در همه زمینه ها - چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی - علم تولید کنیم. اتّصال علم و صنعت - که من بارها روی آن تأکید کرده ام - باید تحقّق پیدا کند. همه اینها ساز و کار دارد و می تواند در برنامه گنجانده شود. در زمینه فرهنگی، باید به تقویت روحیه ایمان توجّه شود. آقای رئیس جمهور در زمینه جامعه اخلاقی مطالب بسیار خوبی بیان کردند. منطق ایشان، کاملاً صحیح و درست است. ما باید روحیه ایمان و عنصر ایثار و فداکاری را در درجه اوّل در خودمان و سپس در مردم تقویت کنیم. این هم باید در برنامه ها گنجانده و دیده شود. بخش مهمّی که قدرت ملی ما را تشکیل داد، همین روحیه ایثار بود که در جنگ به صورت شهادت طلبی ظاهر شد. در میدانی هم که امروز در مقابل خود داریم - که یقیناً از میدان جنگ پیچیده تر و دشوارتر است - نیروی ایثار و فداکاری که همه معادلات را به هم می ریزد، باید مطرح شود. اگر ما بتوانیم این را در خودمان تقویت کنیم، همه معادلات قدرت در دنیا به سود ما به هم خواهد ریخت. تبیین مبانی ارزشی و تقویت قانون اساسی هم مهمّ است. قانون اساسی مثل ستونها و پی های یک بناست. اگر ما بخواهیم عمارت بزرگ و رفیعی بسازیم، پی و ستون لازم دارد تا بتواند به ساختمان شکل کلّی دهد. این پی ها و ستونها، همان قانون اساسی است. قوانین عادّی عبارت است از کاری که در داخل بنا انجام می گیرد؛ تقسیم بندیها، دیوارکشیها و آرایشها. ارزشها به مثابه مصالح ساختمانی اند. همه ستونهایی که ایجاد می شود و همه کارهایی که در این عمارت انجام می گیرد - چه در بخش قانون اساسی، چه در بخش قانون عادّی - مصالحش همان ارزشهای ماست؛ از ارزشهای ما تشکیل و ترکیب می شود. ما این قانون اساسی و این چارچوب مستحکم را داریم. در این بیست وچهار پنج سال، برای آراستن داخل این بنای رفیع و فخیم سعی زیادی هم شده است. ما می توانیم یک بنای مستحکم و زیبا به دنیا ارائه دهیم. همه تلاش دشمن این است که این نمونه ارائه نشود؛ لذا به ستونها و پی ها حمله می کند، برای این که آنها را فرو ریزد. البته قوانین عادّی منعطف است. برای تغییر و بروز کردن قوانین عادّی، عاقلانه و مدبّرانه نیست که پی ها را به هم بریزیم. برای تغییر یک دکور، هیچ وقت ستونها را خراب نمی کنند. برای عوض کردن تقسیم بندیها، پی را خراب نمی کنند. پی را باید محکم نگه داریم؛ این پی، خوب ریخته شده است. ببینید در دنیا دولتهایی که گاهی اعتراضهایی هم به جمهوری اسلامی می کنند، قانون اساسی دویست سیصد ساله خود را محکم نگه داشته اند. ارزشهای کهنه دویست سیصد ساله، بلکه بیشتر را محکم و دو دستی نگه می دارند و نمی گذارند به آن خدشه وارد شود. شما دیدید در نامه ای که سال گذشته عدّه ای از به اصطلاح روشنفکران امریکا برای توجیه جنگ طلبی رئیس جمهور امریکا و دار و دسته اش صادر کردند، روی ارزشهای امریکایی تکیه کردند. این ارزشها، ارزشهای آ«جورج واشنگتنآ» است که دویست سال از عمر آن می گذرد. ارزشهای امریکایی برای آنها اصل شد، که بر اساس آن ارزشها حتّی جنگ طلبی و استعمال بمب اتم نیز مطرح گردید. همان روزهاآ«بوشآ» تهدید کرد که من چند کشور را با بمب اتم می زنم! این کار توجیه می گردد و جایز شمرده می شود. روی ارزشهای خودشان این طور تکیه می کنند؛ اما وقتی نوبت به ما و قانون

اساسی و ارزشهای ما می رسد، ما می شویم اصولگرا به معنای متحجّر! اصولگرایی امریکایی می شود مثبت؛ اما اصولگرایی اسلامی متّکی به منطق و عقل و استدلال و تجربه و شوق آزادی خواهی و استقلال طلبی یک ملت می شود یک چیز محکوم، می شود فحش: اصولگراها! البته مدتّی است تعبیر آ«اصولگراهاآ» را عوض کرده اند و می گویند آ«محافظه کارهاآ»؛ غافل از این که در کشور ما جناحهای مختلف همه شان اصولگرایند. البته ممکن است تعدادی تندرو در هر گوشه ای وجود داشته باشند، اما جُلّ عناصر کشور ما که در دستگاهها هستند، اصولگرایند و همه شان به این اصل معتقدند. این اصول باید در این چشم اندازها کاملاً دیده و رعایت شود. ما به مرحله ای رسیده ایم که می توانیم و باید این بنا را بر اساس این اصول حفُکنیم و پیش برویم. بخش عمده کار را برنامه چهارم خواهد کرد. چیزهایی هم در کنار برنامه چهارم وجود دارد. البته خود برنامه مهمّ است - چون هدف مهمّ است - چشم انداز مهمّ است؛ اما راه هم مهمّ است. این طور نیست که ما بگوییم از هر راهی توانستیم، به این هدف برسیم؛ نه، راه را هم باید انتخاب کرد. بعضی از راهها هست که اگر از آنها برویم - به تعبیر یکی از دوستان - آن جا پست و قرنطینه گذاشته اند و تا خلع سلاحمان نکنند، دست برنمی دارند. ما نباید حاضر به خلع سلاح شویم. از راهی برویم که مستلزم خلع سلاح ما از سلاحهای حقیقی مان نباشد. راه را درست انتخاب کنیم. البته برنامه خصوصیاتی دارد؛ باید منطبق بر خصوصیات جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی کشور باشد. از برنامه کشورهای دیگر نمی شود تقلید کرد؛ برنامه یک چیز تقلیدی نیست. این که فلان کشور از این راه به توسعه رسید، پس ما هم از این راه برویم، غلط است. باید امکانات و موجودی و تواناییها و زمینه های کشور محاسبه و راه انتخاب شود. برنامه، فقط اقتصادی محض نباشد. در برنامه، فرهنگ، امنیت، معنویّت و اخلاق باید حتماً دیده شود. فقط رشد اقتصادی مورد تکیه نباشد؛ در چارچوب سیاستهای کلانی باشد که عرض شد. در برنامه، هضم نشدن در اقتصاد جهانی رعایت شود؛ این را توجّه داشته باشید. من یکی دو بار دیگر هم تکرار کردم: پیوستن به سازمان تجارت جهانی از نظر من کاری است مثبت؛ اما هنگامی که ما زیرساختهای لازم را برای این کار داشته باشیم، که الان این را نداریم. الان برداشتن تعرفه ها و رفتن داخل سازمان تجارت جهانی، یعنی هضم شدن در یک اقتصاد برتر، بدون امکان رقابت؛ یعنی کم شدن و غرق شدن؛ یعنی همین تولید داخلی را هم که تا امروز با زحمت و خون دل فراهم شده، از دست دادن و نابود کردن. بله؛ سازمان تجارت جهانی میدان گسترده ای برای فعّالیت است؛ اما باید قدرت شنا داشته باشیم. آن روز من گفتم این کار مثل این است که ما یک تیم فوتبال را به مسابقات جام جهانی بفرستیم؛ در حالی که اعضای آن هیچ تمرینی نکرده باشند. نتیجه این کار این است که ما بیست تا گل می خوریم و برمی گردیم! ما باید آمادگی را فراهم کنیم و عجّله هم نداشته باشیم. پنج سال دیگر شد، ده سال دیگر شد، دیر نمی شود. اوّل باید زیرساختهای اقتصادی مستحکم شود و ما خاطر جمع شویم، بعد با خیال راحت و با میل وارد صحنه شویم. الان توصیه هضم شدن در اقتصاد جهانی، برای اقتصاد ملی و مستقل ما سمّ مهلکی خواهد بود. چیزهای دیگری هم در کنار برنامه وجود دارد. اعتماد به نفس ملی را از دست ندهیم. این که امام فرمودند آ«ما می توانیمآ»، جمله بسیار مهم و پُرمعنایی است. باور کنیم که می توانیم. با این همه دشمنی، شما توانستید کار کنید. حتّی اگر هیچ کار مثبتی هم نکرده بودید و توانسته بودید بمانید، هنر بود. این همه کارهای مثبت و ارزشمند صورت گرفته؛ این نشان دهنده آن است که می توانید و می توانیم. اگر انسان بخواهد نمونه های این توانستن را بگوید، خیلی زیاد است. از همین توانستنهای ماست که ناراحتند. صریحاً اعلام کرده اند که ما نمی توانیم ببینیم جمهوری اسلامی به فناوری برتر هسته ای و از این قبیل چیزهایی که وجود دارد، برسد. در زمینه های گوناگون، در زمینه های گیاهی و غیره هم انصافاً کارهای خیلی خوبی در کشور شده است. بنابراین ما می توانیم این اعتماد به نفس را حفُکنیم. وحدت را باید حفُکرد. من خواهش می کنم به مسأله حفُوحدت و اتّحاد و همدلی اهمیت دهند؛ این یکی از اصول است. البته مخاطب این کار، ملت نیست - ملت متّحد است و اختلافی ندارد - مخاطب این کار، نخبگان و سیاسیّون از جناحهای مختلف هستند. به بهانه های مختلف و با اختلافهای کوچک، در مقابل هم قرار نگیرند و با توجیه های غلط، علیه هم جنجال راه نیندازند. ظریفی از دوستان ما می گفت این

مسأله خودی و غیرخودی را که شما مطرح کردید، همه قبول کردند؛ منتها بعضیها جای خودی و غیرخودی را عوض کردند! کسانی را که برای نظام و انقلاب و اسلام احساس مسؤولیت می کنند، خودی بدانید. غیرخودی کسانی هستند که با اصل نظام مخالفند. ابتکار و کار خستگی ناپذیر هم یکی از کارهایی است که ما لازم داریم. مهار نفس هم مهمّ است. در جنگ اُحد می دانید چه اتّفاقی افتاد. پیروزی پیش آمد، بعد این پیروزی تبدیل به شکست و خسارت شد؛ به خاطر این که جمعی نتوانستند نفس خود را مهار کنند. آیه قرآن می فرماید: آ«انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبواآ»؛ آنهایی که در جنگ اُحد نتوانستند خود را حفُکنند و پایشان لغزید، شیطان به خاطر بعضی از کارهایی که خودشان بر سر خود آورده بودند - نانی که خودشان در سفره خود گذاشته بودند - آنها را به این بلا دچار کرد. خودشان برای خودشان مشکل ایجاد کرده بودند؛ این عدم مهار نفس است. ما باید نفس خود را مهار کنیم. ما در مسؤولیتهایی که قرار گرفته ایم، باید به لذّات و شهوات و جمع آوری ثروت دل نسپاریم. مقطع ما، مقطع عظیمی است؛ در تاریخ، یکی از مقاطع بسیار حسّاس و برجسته است. بدانید همه ما زیر ذرّه بین قضاوت مردم در طول صدها سال آینده قرار خواهیم داشت؛ روی اعمال و کارهای ما قضاوت می کنند. اگر خطا کنیم، بلغزیم و دل به لذّت و راحت و شهوت دنیا بدهیم - که این برای انقلاب گران تمام خواهد شد - در پرونده ما در تاریخ ثبت خواهد شد. پیش خدای متعال هم که معلوم است و عرض کردیم چقدر هم دشوار است. مطلب بعد، خدمت رسانی به مردم است. خدمت رسانی منطقی دارد. ما اصلاً برای خدمت به مردم آمده ایم. فلسفه وجود ما خدمت به مردم است. در روایات وارد شده است که والی و حاکم اسلامی - حاکم در همه سطوح؛ وزیر و استاندار و بالاتر و پایین تر و همه، مشمول این جمله اند - با مردم باید مثل پدر مهربان نسبت به فرزندان باشد. اگر به شما خبر برسد که فرزندتان از بیماری، از سرما، از گرما، از گرسنگی، از تحقیر، از اهانت و از غربت رنج می کشد، چه حالی پیدا می کنید؟ می توانید تحمّل کنید؟ در سطح کشور نسبت به هر کس چنین اتّفاقی بیفتد، تا آن جایی که شما علم و اطلاع دارید، باید همین احساس را داشته باشید؛ نباید آرام و قرار داشته باشیم. نهضت خدمت رسانی یعنی این. این خدمت را باید برای مردم محسوس کنیم. کارهای بزرگی را که صورت گرفته، باید به زندگی مردم بکشانیم تا لذّتش را حس کنند. انضباط مالی و مبارزه با فساد هم از کارهای لازم است. مطلب آخر را هم عرض کنم و از این که دوستان را ساعتی معطّل کردم، معذرت می خواهم. مطلب راجع به انتخابات است. انتخابات مجلس هفتم پیش روی ماست. معمولاً ـ قبل از انتخابات جنجالهایی در کشور به وجود می آید که غالباً هم ماهیّت تبلیغاتی دارد. من از همه قوای سه گانه - نمایندگان مجلس، مسؤولان در دولت، مسؤولان در قوّه قضاییّه - خواهش می کنم سعی کنند فضای سیاسی کشور را متعادل نگه دارند تا مردم در یک فضای متعادل به موسم انتخابات برسند. مردم به انتخابات علاقه دارند. آنچه مردم را می رماند، برخی از صحنه های ناخشنود کننده ای است که در سطوح ما به چشم آنها می آید. فضا باید متعادل، منطقی و عقلایی باشد. گفتگوی انتقادی اشکالی ندارد؛ اما گفتگو با های و هوی فرق دارد. در مردم سالاری اسلامی، گفتگو با عربده کشی و چاقوکشی در بعضی از دمکراسیها تفاوت دارد. این جا گفتگو می کنند؛ به قول امام، مثل مباحثه های طلبگی. در مجلس و جاهای دیگر مباحثه کنند، حتّی بر سر مسأله ای دعوا کنند؛ اما کینه از هم به دل نگیرند؛ بعد هم پهلوی همدیگر بنشینند و با هم صحبت کنند. نگذارند اختلاف نظر به تنازع برسد. این تنازع موجب فشل و ضعف قوا خواهد شد. دروغ، اهانت، دستگاهها یکدیگر را متّهم کردن، شایعه پراکنی، افتراء به رقیب، تحریک عصبیّتهای گوناگون؛ اینها هیچکدام با انتخابات اسلامی سازگار نیست. این خطاب به همه جناحهاست؛ خطاب به اشخاص یا جناح معیّنی نیست؛ این وظیفه همه ماست. همه جناحها باید این چیزها را رعایت کنند. همه هم در چارچوب قانون حرکت کنند. نه مجلس، نه شورای نگهبان، نه مجمع تشخیص مصلحت، نه رئیس جمهور، نه رهبری، هیچکدام حق ندارند از چارچوب قانون تخطّی کنند. هرجا قانون اختیاراتی به کسی یا مجموعه ای داده، طبق آن عمل کنند. دشمن با اختلاف میان ما، وسوسه می شود؛ همچنان که در سال پنجاه ونه شد. سال پنجاه ونه دو جریانی داخل نظام - که آن رئیس جمهور(۱۲) فراری مطرود آن را راه انداخته بود -

دشـمن را وسوسه کرد. گفتنـد اختلاف شـد و اینها به جان هم افتادنـد. دشـمن وسوسه شـد و به ما حمله کرد. البته دشـمن تو دهنی خورد، اما خسارت هم وارد شـد و هشت سال وقت ما به جنگ گـذشت. نگذاریـد با اختلافاتی که گاهی اوقات به آن حتّی تظاهر می شود، دشمن وسوسه شود و به ما ضربه یی بزند. پروردگارا! آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ ما را و بخصوص من بنده حقیر را شنوا و پذیرای نصایحی که بر زبانم جاری شد، قرار بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اسلام و مسلمین را روزبه روز عزّت ببخش و کشور را روزبه روز اعتلا و آبادی و قـدرت عطا کن. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّد، راه رشد و هدایت را به روی ما باز کن؛ ما را به سمت قلّه های کمالی که در نظام اسلامی تعریف شده است، هدایت و در پیمودن آن مدد فرما. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود کن؛ اعمال ما را مرضیّ خودت قرار بده و آینده ما را از گذشته ما روزبه روز بهتر فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) قصص: ۸۳) آل عمران: ۱۵۵) قصص: ۷۸)) .) کهف: ۲۸ و ۴۶) صحیفه سجادیه: دعای ۴۰) همان.) نساء: ۱۹) یوسف: ۹۰) هود: ۱۱۲) مقصود آ«ابوالحسن بنی صدرآ» است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدّاحان اهل بیت(ع) به مناسبت سالروز میلاد خجسته حضرت فاطمه (س)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدّاحان اهل بیت(ع) به مناسبت سالروز میلاد خجسته حضرت فاطمه زهرا (س) --۲۸/۰۵/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به همه عزیزانی که تشریف داریـد، این ولادت با سعادت و عیـد بزرگ را صـمیمانه تبریک عرض می کنم. از همه برادران عزیزی که زحمت این جلسه را کشیدند و کسانی که برنامه اجرا کردنـد، بخصوص دوستانی که از راههای دور تشریف آورده اند، همچنین از برادرانی که این سرود زیبا را تنظیم کردنـد و آهنگ گذاشـتند و اجرا کردنـد، صـمیمانه متشکّریم. قـدر این ارتباط و اتّصال قلبی و پیونـد معنوی را بایـد بدانیم. پشتوانه ایمان ماست؛ گوهر ارزنـده ای است که تشـکیل دهنده هویّت انسانی و اسلامی ماست. محبّت را روزبه روز بین خودمان و خـانواده مطهّر و معصوم اهـل بیت پیغمبر و بخصوص فاطمه زهرا سـلام اللّه علیها بیشتر کنیم و همچنین خودمان را با اطاعت خـدا به آنها نزدیک نماییم. شـعری که الان برادرمان خواندند، مضمون درستی نیست که ما بگوییم چون شیعه و محب هستیم، اگر گناه هم کردیم، خـدای متعـال مـا را مجـازات نمی کنـد؛ نه، این طور نیست: آ«من اطاع اللّه فهو لنا ولی(۱)آ»؛ ولی آنها بایـد خدا را اطاعت کنـد؛ چون خود این بزرگواران با اطاعت خدا به این مقام و رتبه رسیدند. امتحان اینها، قبل از وجود و آمدنشان به این دنیا صورت گرفته است: آ«امتحنک اللّه قبل ان یخلقک فوجـدک لمن امتحنک صابرة(۲)آ». دسـتگاه خدا بی حساب و کتاب نیست. در روایتی پیغمبر اکرم به فـاطمه ی زهرا سـلام اللّه علیها با این مقام و رتبه فرمود: آ«یا فاطمه انّی لن اغنی عنک من اللّه شـیئا(۳)آ»؛ یعنی پیش خـدا، نسـبت بـا من و ارتبـاط بـا من به درد تو نمی خورد. مگر در میـان فرزنـدان پیغمبر و ائمّه کسـانی نبودنـد که با خـدا رابطه ای نداشـتند و نتوانستند از آن گوهر نورانی و ارزش معنوی برخوردار شوند؟ آنچه اولیای دین را بر قلّه شرافت بشری قرار داده، از خود شخص شـخیص نبیّ اکرم و امیرالمؤمنین و بقیه این خانـدان پاک گرفته - که اینها در عالم وجود نمونه های بی مانندند و شبیه اینها دیگر نیست - تا دیگران، اطاعت و عبودیّت و بندگی آنها برای خداست. لذا وقتی شما می خواهید در تشهّد نمازتان نام پیغمبر خدا را بیاوریـد و از او تجلیل کنیـد، می گویید آ«و اشـهد ان محمداً عبدهآ». اوّل عبودیّت را ذکر می کنید، بعد می گویید آ«و رسولهآ». عبودیّت بالاـتر از رسـالت است. اسـاس و جوهر کـار، عبودیّت است. من و شـما هم بایـد از همین جاده برویم. البته این قلّه ها خیلی بالاست. اگر چشم ما بتواند این قلّه ها را ببیند، خیلی باید خدا را شکرگزار باشیم؛ چه برسد که به آن جاها برسیم؛ لیکن باید برویم؛ راه ایـن است. این دامنه هـا را بایـد به قـدر قـدرت و توانمـان طی کنیم؛ که اگر این طـور شـد، به قـدر ظرفیتمـان بهره خـواهیم برد. امیـدواریم خداونـد متعال برکاتش را روزبه روز بر شـما عزیزان بیشتر کند. ان شاءاللّه این جلسه و شـما عزیزان و گردانندگان و برپا دارندگان این جلسه را مشمول نظر و لطف و رضایت صدّیقه طاهره سلام اللّه علیها قرار دهد؛ محبّت و ارادت و شور و عشق شما را

به آن بزرگوار با چشم لطف و محبت بنگرد؛ روزبه روز ما را به مقام و رتبه والای این بزرگواران آشناتر کند؛ قلب مقدّس ولیّ عصر ارواحنافداه را هم که بحمداللّه مجلس به نام آن بزرگوار معطّر بود و معطّر شد، نسبت به ما مهربان کند و ما را مشمول لطف و دعای آن بزرگوار قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته) .) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت --- ۰۵/۰۶/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بنده هم در آغاز عرایض خود لازم می دانم ضمن تجلیل و تکریم از یاد دو شهید بزرگوار، رجایی و باهنر - که هرگز خاطره مسؤولیت کوتاه مدّت درخشان این دو عزیز از یاد ما و ملت بیرون نخواهد رفت - و همچنین تجلیل از همه شهدای دولت - که جزو عزیزترین شهدای این ملتند که بعضی در مقامات عالی بودند و در عین حال خود را در معرض فداکاری قرار دادند و شهید شدند - این هفته را به همه برادران عزیز دولت، بخصوص جناب آقای رئیس جمهور و آقایان وزرای عزیزی که تشریف دارید، تبریک بگویم و همین طور از تلاش فراوانی که در بخشهای مختلف صورت می گیرد و من البته در جریان این تلاشها غالباً قرار می گیرم، تشکّر کنم. البته بنده می دانم که بسیاری از ریزه کاریها و تلاشها و مجاهدتها و اهتمامها هست که نه در گزارشها می آید، نه قابل نوشتن است، بلکه بین خود آن انسان با اهتمام و دلسوز و بین خدا باقی می ماند که اجر الهی اینها بسیار بالا ـ و باارزش است. گله ای هم من از این معنا دارم که این تلاشها آن چنان که شایسته است منعکس نمی شود. البته می توان دستگاههای اطّلاع رسانی و صدا و سیما و مطبوعات و ... را مخاطب قرار داد، از آنها گله کرد؛ لیکن به نظر من از خود دولت باید بیشتر از همه گله مند بود. این کارهایی که انجام گرفته، باید به شکل هنرمندانه در خدمت تصحیح ذهنیّت بعضی از افرادی که ذهنیّت درستی ندارند قرار گیرد و مردم را آگاه کند؛ روشن بینی بدهد. چون حجم و کیفیّت کارها واقعاً بالاست، برایش فکری بکنید؛ زیرا به صرف این که انسان بگوید این مقدار کارها را کرده ام یا این مقدار کار در این بخش انجام گرفته، چندان روش کارآمد و کارسازی نیست؛ واقعاً باید شیوه های کارساز را درنظر گرفت. همین مطالبی که آقایان در این جلسه گفتند، خیلی خوب است که به نحو مناسبی منتقل و منعکس شود تا مردم بدانند که مسؤولانی که در مسؤولیتهای بالای دولت قرار دارند، چه حجم عظیمی از کارها را انجام می دهند. مثلاً ـ همین آمار کاهش رشد تورّم اوائل سال هشتادویک که آقای وزیر بازرگانی گفتند، مهم است. اینها مطالبی است که اگر گفته شود و مردم مطّلع شوند، خوب است، چون تلاشهایی که در طول چند سال صورت گرفته تا چنین حادثه ای پیش آید، آسان نیست و کنترل رشد تورّم کار مهم و دشواری است که بالا ـ خره صورت گرفته است. البته این رشد اخیر یک مقدار ذهنها را خراب کرد و گله ها را برانگیخت که حالا تلاش می کنید تا جلوش را بگیرید و من می خواهم بگویم این تلاش را متوقّف نکنید؛ یعنی کاری کنید که باز همچنان این تلاش ادامه داشته باشد - ستادی که اشاره شد، در اسفند هشتادویک تشکیل شد و این گرانیها عمدتاً در این یکی دو ماه اوّل هشتادودو صورت گرفت. گاهی اوقات این ستاد تشکیل می شود؛ اعلان هم می شود، بعد در عمل دو سه ماه این طور قیمتها ناگهان بالا می رود! - و نگذارید که ناهمخوانی دیده شود و به وجود آید. به طور جدّی کارها به همین شکلی که در این یکی دو ماه اخیر دنبال شد، دنبال شود. من با شما دوستان عزیز حرفهای زیادی برای گفتن دارم که می دانم مورد علاقه و جالب نظر شما هم هست، منتها الان مجال نیست؛ به تعبیر معروف: آ«یک سینه حرف موج زند در دهان ماآ»؛ حرفهایی که بسیاریش ممکن است امیدبخش باشد. اوّلین حرف من این است که این سیره تلاش و مجاهدت مستقلّانه و با اتّکاء به خداوند متعال را رها نکنید، چون هرچه خیر و برکت برای کشور وجود دارد، در سایه این موضوع است. اساس این است که یک مسؤول برای کار و تلاش همّت کند و هدف اصلی اش هم رضای الهی باشد که البته در طول رضای الهی، رضای مردم است؛ یعنی آن جایی که ما برای رضای خدا کار می کنیم، حتماً رضایت مردم را هم باید در نظر

بگیریم تا تأمین شود. هرچه و هرجا که ما کوتاهی کرده ایم، اثرش دیده شده و آن به خاطر عدم استقامت در این راه است. این راه را ادامه دهید؛ راه، راه پُربرکتی است. امروز کشور عزیز ما از لحاُپیشرفت با بیست و بیست وپنج سال قبل قابل مقایسه نیست و این در حالی است که در این بیست وپنج سال همه دستگاههای قدرتمند دنیا از لحاُسیاسی، فناوری، علمی و تجاری با ما سر ناسازگاری داشته اند. این یک واقعیت است. ما البته تلاش کردیم که روابطمان را با دنیا عادّی کنیم و به میزان زیادی هم موفّق شده ایم؛ اما این طور نبوده که در یک بخش از دنیا انگیزه فراوان و عمیقی برای کمک به ما وجود داشته باشد. البته عکسش چرا؛ مراکزی وجود داشته اند که خواسته اند کارشکنی کنند. این توفیقاتی که امروز چه در زمینه فنآوری، چه در زمینه ساختهای زیربنایی و اساسی برای آینده کشور و چه در زمینه رشد علمی در زمینه های گوناگون ملاحظه می کنید، در سایه تلاش هویّت ملی و اسلامی خودمان توانسته ایم به دست آوریم. این را باید ادامه داد. نکته دوم این است که کارهایی که یک دولت باید انجام دهد، به طور کلّی دو نوع است: یک نوع کارهای سازندگی اساسی است، یک نوع کارهایی است که برای تسهیل زندگی فعلی مردم مورد نیاز است. طبیعت و مقدّمات این دو کار با همدیگر تفاوت دارد. اگرچه آن کار نوع اوّل در نهایت به این نتیجه مطلوب از کارهای نوع دوم منتهی خواهد شد؛ یعنی شما که امروز چه در زمینه نفت، راه، صنعت، کشاورزی و چه در زمینه بازرگانی و ... تلاش می کنید، کارهای ماندگاری انجام می دهید که بالاخره سه، پنج یا ده سال دیگر در زندگی مردم منعکس خواهد شد و مردم نتیجه کار شما را بلاشک در سفره، خانه و جیب خودشان حس خواهند کرد؛ لیکن این کارها علی العجاله کارهای بلندمدّت و سازنده قواره کلّی کشور است. اما نوع کار دوم، کارهای روزمرّه است که به نظر من ظرافتش بیشتر از کارهای اساسی و بنیادی است. روزمرّه که می گویم، به معنای آن روزمرّگی ضدّ ارزش نیست که بگوییم دچار روزمرّگی شده ایم؛ نه، بلکه منظور کارهای نقد است؛ آن چه که امروز احتیاج است که از حضور آن کار، برای پیشبرد کشور و رسیدن به اهداف استفاده کنیم. ما می خواهیم همه کارهایمان را در سایه تکیه به ملت انجام دهیم - که تا به حال هم همین طور بوده است و همه آنچه که در این کشور صورت گرفته، به اتّکاء ملت انجام گرفته است - چون ملت با دولت و با مسؤولان کشور دل همراه داشته؛ همراهی کرده و بر بعضی از مشکلات صبر نموده و در هر جا که لازم شده، کمک کرده است و ما هم توانسته ایم این راه دشوار را تا امروز طی کنیم. اوّلین شرط این است که ما بتوانیم این ملت را همچنان در صحنه نگه داریم. این، مورد اتّفاق همه است و همه هم این حرف را می زنند و می گویند؛ منتها راههای متفاوتی پیشنهاد می شود. آنچه که به نظرم می رسد لازم است برای حفُهمگرایی مردم با حکومت انجام دهیم، یکی از بین بردن مسأله تشنّجهای سیاسی است. باید هرچه ممکن است، نگذاریم فضای سیاسی کشور متشنّج شود. البته ممکن است یک طرف قضیه شما یا بخشی از شما باشد - من نمی خواهم همه خطاب را به شما بکنم؛ مخاطب من همه دستگاههای کشورند - اما در مجموع وقتی به صحنه سیاسی کشور نگاه می کنم، می بینم مجادلات بی مورد وجود دارد. این مجادلات، فضای سیاسی کشور را زهرآگین می کند و تنفّس در آن، مردم را از لحاُروحی افسرده و بیمار می سازد و طبیعی است که در علاقه شان به نظام، کشور و مسؤولان اثر می گذارد. البته ممکن است در ماجرایی یک نفر مقداری محبوبیتش بالا برود و نفر دیگری محبوبیتش پایین بیاید؛ یا یک بخش بالا برود و بخش دیگری پایین بیاید؛ اما در قضیه دیگری عکس این خواهد شد. البته نتیجه یکسان است؛ نتیجه به زیان کشور است. یکی از اهداف مهمّ ما و شما دوستانی که در دولت حضور دارید - که از جمله شرکای این مسأله هستید - باید این باشد که سعی کنیم فضای کشور را منطقی، معقول و دور از مجادلات و کشمکشهای سیاسی قرار دهیم. مسأله دیگری که از موجبات واگرایی و دلسرد شدن مردم است، تبعیضها و فرصتهای اختصاص داده شده به اشخاص است که گاهی مشاهده می شود. بالاخره مردم مطّلع می شوند و دشمن هم که جنگ روانی با ما دارد، از این مسائل استفاده می کند. من البته نمی خواهم مثال بزنم و خود شما امثله فراوانش را می بینید. هرجا هستید، نگذارید این تبعیضهای مُبان و فرصتهای اختصاصی که برای بعضیها پیش می آید، وجود پیدا کند؛ به نظر من درست نیست. در همین رابطه، مسأله مفاسد اقتصادی قرار می گیرد که اتّفاقاً آقای آ«مظاهریآ»

فرصت نشد بیان کنند، ولی من مقداری از گزارشی که ایشان دادند و گزارشی هم که از دفتر ما تهیه شده بود، به تفصیل نگاه کردم. کارهای خوبی شده است؛ بخصوص در آن ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی که آقایان سران سه قوّه به وجود آوردند و بعضی از دوستان حاضر در جلسه هم در آن عضو هستند. در آن جا مصوّبات خوبی داشته اند که خیلی از آنها غالباً در پیچ و خم اجرائیّات دولت و مجلس متوقّف مانده است. به نظرم در سال گذشته بود که در جلسه ای با شما دوستان دولت یا جلسه دیگری گفتم که به اعتقاد من مرکزی که باید مبارزه با مفاسد اقتصادی را دنبال کند، دولت است و قوّه قضاییّه در مرحله آخر قرار می گیرد. باید دولت سینه سپر کند و به میدان بیاید و مبارزه با مفاسد اقتصادی را به جد بخواهد. آن جایی که لایحه می خواهد، تنظیم کند و بلافاصله به مجلس بدهد و از مجلس مطالبه کند. وقتی لایحه می آید به شکل قانون می شود؛ به دقّت اجرا کند. آن جایی که محتاج قانون نیست، بخشنامه های گوناگون و تصویب نامه های دولت کفایت می کند. بالاخره به جد دنبال کند؛ باید این مسأله را جدّی بگیریم. مشروعیت من و شما وابسته به مبارزه با فساد، تبعیض و نیز عدالت خواهی است. این، پایه مشروعیت ماست. الان درباره مشروعیت حرفهای زیادی زده می شود، بنده هم از این حرفها بلدم؛ اما حقیقت قضیه این است که اگر ما دنبال عدالت نباشیم، حقیقتاً من که این جا نشسته ام، وجودم نامشروع خواهد بود؛ یعنی هرچه اختیار دارم و هرچه تصرّف کنم، تصرّف نامشروع خواهد بود؛ دیگران هم همین طور. ما برای عدالت و رفع تبعیض آمده ایم. ما آمده ایم جامعه را از مواهب الهی خودش - که مهمترین مواهب الهی در عدالت وجود دارد - و همچنین مواهب اخلاقی و معنوی برخوردار کنیم. البته معنای این حرف این نیست که ما از زندگی دنیایی مردم غفلت کنیم؛ نخیر، مگر می شود؟ اصلاً آخرت بدون دنیا نمی شود و امکان ندارد که انسان بخواهد به آن مواهب معنوی برسد و دنیای ویرانی هم داشته باشد. این کار، دلایل واضحی دارد که نمی خواهم آنها را تکرار کنم - مطالبی است که هم شما می دانید، هم من - باید دنیا را آباد کنیم و این کارها همه آباد کردن دنیاست؛ اما دنیای آباد دور از عدالت و دور از معنویت به درد نمی خورد. گیرم که رشدمان - به تعبیر غلط که گفته می شود نرخ رشد - آمد بالا و فرض بفرمایید درآمد سرانه مان دو برابر و سه برابر شد؛ اما عدالت در جامعه نبود؛ یعنی عمده این درآمد به یك بخش محدودی رسید و بخش عظیمی از مردم، محروم و گرسنه ماندند. این، کاری نیست که ما باید انجام دهیم؛ این، آن تکلیفی نیست که ما برعهده داریم. تکلیف ما این است که عدالت را در جامعه مستقر کنیم و این هم جز با مبارزه علیه فساد و افزون طلبی انسانهای مفتخوار و سوءاستفاده کن امکان پذیر نیست. بخشی از کار عدالت این جا تنظیم می شود. مسأله دیگر، وجود دو گرایش تبلیغاتی غلط است: یکی این که عدّه ای هر مشکل موجود در کشور را به نظام نسبت دهند، که این الان وجود دارد. اگر تبعیض و فقر هست و اگر مشکل خارجی پیدا می کنیم، قواره نظام اسلامی و قانون اساسی را زیر سؤال می برند و هر مشکل کوچکی در هر گوشه ای را به مشکل نظام برمی گردانند! این غلط است. نقطه مقابل آن، که صدوهشتاد درجه با این تفاوت دارد، این است که عدّه ای نظام را - که نظام را هم در رهبری یا چیزی مثل رهبری خلاصه می کنند - از همه عیوب مبرّا نشان می دهند و هر مشکلی که هست، به پای چهار، پنج مسؤول یك بخش از نظام می ریزند. این هم غلط است. ما مشکلاتی داریم که این مشکلات غالباً ناشی از عملکرد مجموعه خود ماست. باید ریشه مشکلات را بشناسیم و به خودمان - همان طور که آقای خاتمی در صحبت اوّل جلسه اشاره کردند - نگاه نقّادانه کنیم؛ نقاط قوّت و ضعف را بیابیم و دلسوزانه به نقاط ضعف بپردازیم و آنها را برطرف کنیم. این، ما را موفّق خواهد کرد. موضوع دیگر، احساس تنعّم و زندگی مرفّه مسؤولان است. من از این بابت من واقعاً رنج می برم. این البته خطاب به شما نیست. بعضی از شما زندگیهای خیلی معمولی و خوبی دارید. روند کار نباید به سمت تنعّم روزافزون مسؤولان و تظاهر به این معنا باشد؛ این غلط است. البته در نوع انعکاس مسافرتها، کارها، زندگیها و جلسات ما به مردم هم گاهی چیزهایی دیده می شود که مردم را دلسرد می کند و به طور عمیق روی آنها اثر می گذارد. از عوامل دیگری که باعث واگرایی مردم است، تبلیغ ضعف مدیریّت در کشور و نبود اقتدار است. متأسّفانه تبلیغات گوناگونی از جناحهای متخالف کشور وجود دارد که انسان از این رنج می برد. به قول ما طلبه ها ظاهراً

یـک اجمـاع مرکّب درست می کننـد؛ یک عـدّه از این طرف، یک عـدّه از آن طرف و مـدیریّت و اقتـدار مـدیرانه در کشور را زیر سؤال می برنـد؛ البته عـدّه ای با یک انگیزه و عدّه دیگری با انگیزه صددرصد مخالف آن، که هر دو نتیجه اش بد است. الان کشور بـا مـدیریّت خوبی اداره می شود. مگر شوخی است که کشوری هفتاد میلیونی و با این عظمت و با این همه درخواسـتها و توقّعات و انتظارات و با این همه دشـمنیها این همه پیشـرفت داشـته باشـد؟! مگر بـدون مدیریّت و با نشسـتن و خوابیدن و امور را همین طور به حال خود رها کردن، چنین چیزی پیش می آیـد؟! امکان ندارد؛ نخیر، مدیریّت مقتدری بحمداللّه در بخشـهای مختلف کشور وجود دارد. البته نقص و نارسایی هم هست که باید این نارساییها را کوچک نشـمرد و ترمیم و اصـلاح کرد، که این هم باز همان مدیریّت و اقتدار را لازم دارد. این نکته ای است که آقایان باید در اظهاراتشان به آن توجّه کنند. البته عملکردهای تنگ نظرانه ای هم وجود دارد. بعضـیها به اندک چیزی افرادی را که در جامعه هسـتند، بریده از نظام و مخالف نظام تلقّی و وانمود می کنند. این، متأسّفانه از طرف هر دو جنـاح است. یـک جناح به عنوان سـختگیری دینی، یک جناح به عنوان انتقاد به نظام، هرچیزی که گوشه ای دیـده می شود، می گوینـد ضـدّ نظـام است؛ نخیر. جوانـان فراوانی هسـتند که ممکن است رفتارهـایی هم داشته باشـند که خیلی بـا بعضـی از استانداردها تطبیق نکنـد؛ اما دلشان با نظام است. همینهایند که می آیند در اجتماعات، انتخابات، تظاهرات و جاهایی که احساسات ملی نشـان داده می شود، خودشان را نشان می دهنـد و به کشور و نظامشان علاقه مندنـد. آن کسانی که معانـد با نظامنـد، در کشور بسیار معدودنـد. مردم می بیننـد نظـامی است که فعـالیت، کـار، اسـتقامت و تلاش می کنـد؛ بنابراین به نظام اسـلامی خودشان و به مدیریّتی که امروز در بخشهای مختلف کشور وجود دارد، علاقه مندند و آثار و نتایجش را هم می بینند. البته ممکن است انتقادها و اعتراضـهایی هم داشـته باشـند که آنها را هم باید دانست و شنید و با آنها برخورد کرد؛ نباید فوراً حکم کرد به این که این جا چنین است، آن جا چنان. در آن نوع دوم از کارهایی که لازم است برای مردم انجام گیرد، توصیه می کنم سـعی کنیـد مردم را به آینـده نظام و بهبود وضعیت خودشان امیدوار و به دلسوزی خودتان هم نسبت به آنها مطمئن کنید. مردم احساس کنند که مسؤولان کشور نسبت به آنهـا دلسوزنـد و مسائل آنها را درک می کننـد. همین تلاش و اقـدامی که دولت برای جلوگیری از گرانیها انجام داد، در مردم خیلی حُسن اثر بخشیـد و خیلی آنها خرسـند و خوشحال شدند. درست است که هنوز کار به طور کامل انجام نگرفته و باز هم کارهای دیگری در این زمینه باید صورت گیرد؛ اما نفس این که دولت فوراً متوجّه شد، مهمّ است. بخشی جنسی را گران می کند، بخش دیگری هم همین کار را می کنـد و آنها توجّه به کلیّت مسأله و برآیند مجموع این گرانیها ندارند که بعد چه بر سـر مردم می آیـد و زنـدگی بخصوص قشـرهای ضـعیف چگونه به سـمت منفی تحوّل پیـدا می کند. دولت متوجّه شد و به میدان آمد؛ اظهارات خوب و تلاش خوبی انجام گرفت. اینها مطالبی است که به نظر من مفید است و باید به این نکات توجّه داشت. نکته دیگر این است که در زمینه هـای کـار اقتصـادی، عمـده تلاش را بایـد روی تولیـد برد. اساس مسأله، تولیـد است. ببینیـد در کـدام نقطه از مجموعه مقرّرات کشور مزاحم با تولیـد وجود دارد، آن را علاج کنیـد. البته این کار نگاه کلان و دیـد وسیع اقتصادی لازم دارد که مجموع بخشـها - وزارت اقتصـاد و دارایی، بانـک مرکزی، وزارتخانه های صـنایع، کشاورزی، بازرگانی و... - که شـریک در امر ترکیب و ساماندهی اقتصادی کشور هسـتند، با همدیگر روی این مسأله فکر کنند و ببینند کجا گیرهایی وجود دارد که مانع تولید - چه تولید صنعتی و چه تولید کشاورزی، علمی و آنچه مربوط به وزارت علوم و آموزش و پرورش و کارهای تحقیقاتی و پژوهشها می شود - است. امروز حقیقتـاً زمینه تولیـد در کشور وجود دارد و مـا مـدیران، متخصّ‍صان و فن آوران خوب و اسـتعدادهای درخشان و بالا و دلهای گرم داریم. چند روز قبل گزارشـی راجع به تولید و تکثیر و انجماد سـلّولهای بنیادی به من دادند. این یک کار بسیار عظیم و پیچیده علمی است که در معدودی از کشورهای دنیا انجام گرفته است. در کشور ما این کار بی سروصدا اتّفاق افتاده و هنوز اعلان هم نشـده است. به نظر من اهمیت این کار کمتر از کار هسـته ای که ما کردیم، نخواهـد بود. این کار در آینـده پزشـکی دنیا ارزش زیـادی دارد و دنیـا از آن به عنوان یک انقلاب پزشـکی نام می برد. یک گروه جوان مؤمن انقلابی و واقعاً جهادی که از همین بچه

های جهاد دانشگاهی هستند، راجع به این مسأله چند سال کار کرده اند و به نتایج خوبی رسیده اند - البته باید کار ادامه پیدا کند تا به آن نتایج نهایی اش برسد - که ان شاءاللّه خودشان اعلان خواهند کرد. بنابراین ما چنین زمینه های رشد علمی و فکری در کشور داریم که از ارزش بالایی برخوردار است. نکته دیگر، مسأله صرفه جویی است. دیروز که آقای مظاهری و دکتر شیبانی این جا بودند، دیدم که آنها هم روی صرفه جویی تکیه می کنند. واقعاً صرفه جویی را جدّی بگیرید. در جاهایی هرز رفتن ثروت ملی را داریم؛ واقعاً صرفه جویی باید یک اصل در دولت به حساب آید. در باب تولید عرض کنم که باید به طرف مصرف تولیدات داخلی رفت. وقتی می خواستند ساختمان اجلاس بین المللی را بسازند - ساختمانی که امروز ما پُزش را می دهیم - مهندسان آن این جا آمدند. من به آنها گفتم تصمیم قطعی بگیرید که در این ساختمان هیچ مصالح خارجی به کار نرود. فقط در آخر کار در بخشی از کارهای صوتی و الکترونیکی و استفاده از موکت نسوزی که در داخل نمی توانیم تولید کنیم، از تولیدات خارجی استفاده کردند. این ساختمان به آن عظمت، نودوچند درصد مصالحش از تولیدات داخلی است. بنده در قضیه ساخت آن ساختمان چند بار قاطع این موضوع را گفتم و ابلاغ کردم که رفتند و دنبال کردند و شد. ما می توانیم؛ این همه تولید داخلی داریم: چینی، بلور و کارهای چوبی به این خوبی داریم، که باز آقایان و بخصوص این شرکتها از خارج می آورند! درباره تشنّج سیاسی، بخصوص در این برهه ای که ما نزدیک به انتخاباتیم، از آقایان - بخصوص بخشهای سیاسی دولت - خواهش می کنم که نسبت به این مسأله به طور جدّی اهتمام بورزند که کاری کنیم که فضای کشور در آستانه انتخابات یک فضای معتدل، آرام و دلنشین باشد، تا مشوّق مردم برای انتخابات شود. ما به فضل پروردگار انتخابات پُرشوری خواهیم داشت - همین طور هم خواهد شد، ان شاءاللّه خواهید دید - و به فضل الهی شرکت خوبی از مردم در این انتخابات دیده خواهد شد. من همیشه گفته ام نتیجه انتخابات که مسأله بسیار مهمّی است، مسأله دوم ماست. مسأله اوّل، نفس انتخابات است که انتخابات باید با شور و هیجان و حضور مردمی صورت گیرد. این در درجه اوّل است. باید همه تلاشمان را بکنیم که ان شاءاللّه انتخابات خوبی داشته باشیم. نگذارید در تصمیم گیریها و کارها مثل بعضی از حوادثی که اخیراً اتّفاق افتاد و مطلوب نبود، اشتباهی رخ دهد، تا ان شاءاللّه خدای متعال هم تفضّل و رحمتش را شامل حال ما کند. ان شاءاللّه موفّق و مؤیّد باشید و خداوند شما را تأیید کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ---

۱۹/۰۶/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از بیانات آقایان استفاده کردیم. اوّلاً عید میلاد مسعود امیرالمؤمنین و سیدالمتّقین علیه سلام اللّه و همچنین میلاد حضرت جوادالائمّه و حضرت هادی و حضرت باقر علیهم السّلام را - که از اوّل رجب تا امروز، این ایّام متبرک به این میلادهاست - به همه برادران عزیز و آقایان محترم که تشریف دارید، تبریک عرض می کنم. البته تجلیل از امیرالمؤمنین و ذکر آن برجستگیهای بی نظیر در تاریخ اسلام، بلکه تاریخ بشریت، آسان است؛ لیکن مقتضای این تجلیل و انتساب به این بزرگوار، چیزهایی است که از عمل و وضع و امکانات و اقتضائات خاص دوران ما بسیار به دور است. اگرچه به پیروی از امیرالمؤمنین مفتخریم، لیکن خجلیم از این که با این انتساب، نمی توانیم مایه آبرو و عزّتی برای آن بزرگوار باشیم. خیلی فاصله است بین ما و عملکرد و رفتارهای ما با درسی که امیرالمؤمنین به ما داد؛ چه در دوران حکومت کوتاه و چه در همه دوران عمر آن بزرگوار. این که ما در دنیا به پیروی از این بزرگواران معروفیم - آ«والمعروفین بتصدیقنا ایّاکم(۱)آ» - تکلیف بزرگی را بر گردن ما می گذارد. از خداوند می خواهیم به ما کمک کند. از ارواح طیّبه این بزرگواران هم استمداد می کنیم تا بتوانیم در این راه حرکت کنیم و ان شاءاللّه به سمت این قلّه های کمال پیش برویم. آنچه به اقتضای مسائل و حوادث کنونی دنیا به نظر می رسد عرض کنیم، این است که نظام اسلامی از آغاز پیدایش، با چالش عظیم جهانی مواجه شد. علّت هم این بود که در دنیا صاحبان زر

و زور که به فکر منافع خودشان بودند و هستند، قدرت جدیدی را در دنیا برنمی تابیدند که علیه منافع نامشروع آنها به وجود آید و توسعه پیدا کند. این قدرت، با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی در ایران به وجود آمد. نه فقط نفس این حکومت و نظام اسلامی، بلکه شاید برای استکبار مهمتر و خطرناکتر، گسترش بیداری اسلامی در دنیای اسلام بود؛ خطری که امروز هم استکبار را تهدید می کند و دشمنیهای او را به سمت دنیای اسلام و بخصوص به سمت کانون محوری دنیای اسلام - یعنی نظام اسلامی - متوجّه می کند. این اجتناب ناپذیر بود. از روز اوّل هم این دشمنی با اشکال مختلف وجود داشته است. این که در بعضی از تعبیرات انسان بشنود که امروز دشمنیها از سوی استکبار و جبهه های مسلّط و مسلّح دنیا - دنیای کفر و استکبار - علیه ایران چنین و چنان است، که گویی امروز خصوصیتی دارد، درست نیست. از اوّل انقلاب تهدیدها به اشکال مختلف علیه نظام اسلامی و کشور اسلامی ایران وجود داشته است؛ حتّی گاهی بروز نمونه ها و تأثیرات این دشمنیها در کشور ما، از امروز سخت تر و محسوستر هم بوده است. دوران جنگ تحمیلی و تهدیدهای استکبار و تنها ماندن نظام جمهوری اسلامی در مقابل دنیای استکبار و تحمیل چنان جنگی بر ما، و قبل از آن و بعد از آن تا امروز را فراموش نکنیم؛ امروز هم ادامه همان تهدیدهاست. البته این تفاوت به سود ما وجود دارد که امروز ما تجربه و آگاهیهای بیشتر و نیروهای فراوانتر و ذهنهای آماده تری در سرتاسر کشور داریم و خدای متعال با مجاهدت مردم و نیّت صلاح و خیری که در ملت و امّت ما وجود دارد، تاکنون با ما رفتار کرده است و ان شاءاللّه بعد از این هم همان طور خواهد بود. آنچه بنده در وضع کنونی برای خودم احساس تکلیف کرده ام و می کنم و به مسؤولان کشور هم توصیه می کنم، این است که ما میدان مجاهدت را رها نکنیم؛ مجاهدت در صحنه هایی که طبق تشخیص و فهم درست مسائل، بر ما تکلیف است. این مجاهدت، مهمترین راه برون رفت از مشکلات است. باید مجاهدت و تلاش کرد؛ همچنان که تداوم مجاهدت و مبارزه در دوران اختناق رژیم طاغوت، توانست ما را از مشکلات عظیمی که آن روز بر کشور ما حاکم بود و ما را احاطه کرده بود، خارج کند؛ همچنان که مجاهدت دائم در دوران جنگ، توانست تهدید عظیمی را که به کشور ما متوجّه بود، از کشور برطرف کند؛ همچنان که در تمام طول بیست وپنج ساله پُر ماجرای عمر انقلاب، تداوم مبارزه و ایستادگی در مقابل مشکلات گوناگون، تنها راه علاج و برون رفت از مشکلات بوده است. خداوند فرموده است: آ«والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا(۲)آ»، آ«و من جاهد فانّما یجاهد لنفسه(۳)آ». این مجاهدت، تنها راهی است که ما در پیش داریم و بحمداللّه ملت، مسؤولان، طبقه جوان و عناصر مؤمن بی شماری که در جامعه ما هستند، آماده این مجاهدتند؛ فقط ما باید نگذاریم در عزم خودمان فتوری به وجود آید. این مجاهدت، در میدانهای گوناگونی است که اهمّ آنها یکی مجاهدت در راه حفُاستقلال کشور و عزّت ملی در برابر سیاست توسعه طلبی و انحصارطلبی ای است که امریکا در نگاه چند ساله اخیر خود به دنیا دارد. این انحصارطلبی و تجاوزگری، به کشورهای دنیای اسلام یا کشورهای شرق یا محیط خاورمیانه اختصاص پیدا نمی کند؛ ناظر به همه دنیاست. امروز حتّی اروپاییها هم احساس می کنند که از سوی امریکا مورد تعرّض و تجاوز اقتصادی، فرهنگی و سیاسی قرار گرفته اند و این یك واقعیت است. بخشی از این سیاست توسعه طلبی و تجاوزطلبی متوجّه به منطقه ما و کشور ماست. در این میدان باید هوشیارانه مجاهدت و مقاومت کرد و نگذاشت استقلال کشور آسیب ببیند و عزّت ملی پایمال شود. عزّتی را که امروز به برکت اسلام و با مجاهدت مردم برای کشور به وجود آمده است، باید با همه وجود حفُکرد؛ این یکی از میدانهای مجاهدت است. میدان دوم، نشر فرهنگ اسلام ناب و تفکّر دینی و ترویج تفکّری است که به بیداری دنیای اسلام انجامید. نام اسلام و حقیقت اسلام، به شکل فردی در سراسر دنیای اسلام بود - در بین بعضی غلیظ، در بین بعضی رقیقتر - اما نگاه اسلام به دنیا، به ملت و به امّت اسلامی به عنوان یك موجود عظیم و دارای استعداد فراوان و قادر به حرکت و بیدار شدن، نگاهی است که در ایران اسلامی ریشه گرفت و ظاهر شد و به همه دنیا اشعاع کرد. نگاه به اسلام از این دید و ترویج این تفکّر در دنیای اسلام - تفکّری که حکومتی به وجود آورده است که توانسته آزادی، مردم سالاری و حکومت متّکی به آراء مردم را از درون مفاهیم و تعالیم اسلام بیرون آورد - چیزی است که در هیچ نقطه ای از دنیای

اسلام در زمان ما و لااقل قرنهای پیش از زمان ما سابقه نداشته است. آنچه از حکومت اسلامی دوران خلفای عثمانی و خلفای قبل از آن - عبّاسی و اموی - در ذهن مردم وجود داشت، مفهوم دیگری بود که با مفهومی که امروز دنیای اسلام از حکومت با دید ایران اسلامی درک می کند، به کلّی متفاوت است. این فرهنگ دینی برخاسته از نظام اسلامی که خود منشاء نظام اسلامی هم بوده است و حرکت به سمت وحدت اسلامی - که در همین تفکّر، یکی از چیزهایی که وجود دارد، وحدت امّت اسلامی است؛ یعنی نگاه اسلام به امّت به عنوان یک مجموعه واحد - و همچنین پرهیز از اختلافات قومی و طایفه ای در دنیای اسلام و در جوامع اسلامی، چیزی است که پیام آور آن، انقلاب اسلامی بود. از اینها نباید غفلت نمود و اینها را نباید فراموش کرد. ما باید به آزادی، مردم سالاری و عدالت طلبی - که انقلاب اسلامی شعار آنها را داد و اسلام را با این نگاهها و شعارها و نقطه نظرها به دنیا معرفی کرد - توجّه داشته باشیم. امروز هم در دنیا و در سطوح مختلف، با همه مفاهیمی که در مجموعه تفکّرات نظام اسلامی برخاسته از اسلام است، مقابله و مبارزه می شود. با حاکمیت دین، با تکفّل دین نسبت به امور زندگی مردم، با سازگاری مردم سالاری با دین، هم در میدان نظر و هم در میدان عمل، مقابله و مبارزه می شود؛ همچنان که با وحدت امّت اسلامی هم به شدّت مبارزه می شود، که این از تجربه های قدیمی استعمار است. امروز ما می بینیم در نقاط مختلف دنیا دشمنان مسأله جنگ طایفه ای و عقیدتی را بین مسلمانان به جد تعقیب می کنند. همین الان در عراق به بخشی از دنیای اسلام این طور تفهیم می کنند که حکومت آینده عراق دست شیعه خواهد افتاد و این برای آنها خطر است. به شیعه هم این گونه تفهیم می کنند که دشمنان شما سنّیها هستند. آنها سیاستهای خود را این طور پیش می برند تا بین شیعه و سنّی و بین طوایف مختلف اسلامی اختلاف بیندازند. این از سیاستهای کهنه و قدیمی استعمار است، که انگلیسیها هم در این سیاست جزو کهنه کارها هستند و خوب بلدند؛ در داخل کشور ما هم تلاشهایی در این زمینه می کنند. شعار اسلام ناب و اسلامی که نظام اسلامی بر پایه آن به وجود آمد، این است که مسلمانان با وجود اختلافشان در عقاید و در مبانی مذهبی خود، باید اتّحاد کلمه داشته باشند؛ روی موارد اتّفاقی تکیه کنند و از جریحه دار کردن احساسات یکدیگر خودداری نمایند. این فرهنگ دینی با این معنا و با این نگاه که در آن، آزادی و عدالت و مردم سالاری و بسط وحدت در دنیای اسلام و میان امّت اسلامی وجود دارد، یکی از میدانهای مجاهدت ماست که باید در آن تلاش کنیم. میدان دیگر، میدان مجاهدت برای گسترش آبادانی و توسعه زندگی مردم در داخل کشور است که این از جمله واجبترین مجاهدتهای ماست. وقتی می گوییم توسعه زندگی، این معنا شامل معیشت، امنیت، بهداشت، فرهنگ، اخلاق و معنویات مردم می شود. البته بار عمده این مجاهدت بر دوش دستگاههای اجرایی کشور است؛ اما همه باید در این زمینه مجاهدت کنند و ما هم این میدان را یکی از میدانهای بسیار مهمّ مجاهدت می دانیم و به قدر وسع و ظرفیت خود تلاش می کنیم. میدان مهمتر و دشوارتر از همه اینها، میدان بسط عدالت، رفع تبعیض و جلوگیری از تطاول به بیت المال است. طبق تجربه تاریخی و تجربه ای که خود ما در داخل کشور در طول این مدّت کسب کرده ایم، یکی از دشوارترین میدانهای مجاهدت، میدان مجاهدت برای بسط عدالت است. هرکس که با نوعی تخلّف - چه تخلّفهای محسوس و چه تخلّفهای نامحسوس - دستی در بیرون از مرز قانونی مجاز برای خود دارد، با این مبارزه مخالفت و معارضه می کند. این که ما گفتیم برای عدالت طلبی باید مبارزه کرد؛ برای مبارزه با فساد باید همه دست به دست هم بدهند و فساد اقتصادی - بخصوص در بین مسؤولان و کسانی که دستی در امور بیت المال دارند - باید جدّی گرفته شود، به خاطر همین است که این کار جزو مشکل ترینها و در عین حال اگر به نتیجه برسد، جزو پُربرکت ترینهاست. تا وقتی در جامعه عدالت باشد، تبعیض نباشد، نگاه متفاوت به اشخاص و قشرها نباشد و امتیازطلبیهای زیادی و نابحق و نابجا در جامعه وجود نداشته باشد، مردم بر خیلی از ناکامیها صبر می کنند. مهمترین میدانهای مجاهدت و مبارزه ما باید این چهار میدان باشد. به قدر توان و عزم ناچیز خود، تلاش ما متوجّه به این کارهاست. به مسؤولان عزیز کشور هم توصیه می کنیم و به آنها کمک هم می کنیم تا بتوانند در این زمینه ها تلاش کنند. اگر وحدت شعارها و وحدت جهتگیریها در میان نخبگان جامعه و مسؤولان امور گوناگون کشور رعایت

شود، ما می توانیم در همه این مجاهدتها به پیروزی برسیم. توصیه مهمّی که هم قرآن به ما یادآور شده است، هم تاریخ با عبرتهای خود به ما توصیه می کند، هم امام بزرگوار بارها و بارها به ما گفتند، این است که نباید بگذاریم صدای ما و دعوت ما و شعارهای ما در تعارض و تضادّ با یکدیگر قرار گیرد. در مقابل دشمنهای متجاوز و در میدانهای مختلف، باید جهتگیری متّحد را حفُکنیم؛ این وظیفه امروز ماست. اختلاف سلیقه، اختلاف عقیده در بسیاری از جزئیّات، و شاید اختلاف مبانی در برخی از مسائل غیر دخیل در اساس نظام، وجود دارد و غیرمنتظره هم نیست؛ بودن چنین اختلاف سلایق و نظراتی اشکالی هم ندارد؛ اما چیزی که اشکال دارد، این است که اختلافهایی حتّی در سطوح کوچکتر و پایین تر از این، به این جا بینجامد که کسانی در مقابل چشم دشمن، درباره مسائل کوچك یا بزرگ، در مقابل هم قرار گیرند و دشمن را فراموش کنند و احیاناً بعضی در خلال دعواهای خانگی و داخلی، به دشمن چشمکی هم بزنند و به طور آشکار یا پنهان، به دشمن اظهار محبّتی هم بکنند؛ این بد است. چیزی که ما همه جناحهای کشور را به شدّت از آن برحذر می داریم، این است؛ والّا اختلافات وجود دارد، گفتگوها وجود دارد؛ همیشه هم بوده، اجتناب ناپذیر هم هست؛ خطر مهمّی هم برای نظام ندارد. وقتی مسؤولان بخشهای مختلف مشغول تلاشند و کار می کنند، اهمیتی ندارد که این اختلافها هم وجود داشته باشد؛ به شرطی که مانع کارها نشود. آنچه مهمّ است و باید از آن پرهیز کرد، اختلاف در موضعگیری و نشان دادن چهره های متناقض و متضادّ به یکدیگر و در مقابل چشم دشمن است. در ماههای آینده انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار می شود، که ان شاءاللّه صحنه ای خواهد بود برای قدرت نمایی نظام اسلامی و بسیج توده های مردم ما در صحنه، تا علی رغم تبلیغات دشمن، معلوم شود این نظام وابسته به یك فرد و دو فرد و زید و عمرو نیست؛ این نظام وابسته به آراء، احساسات، عواطف و اراده و عزم و حضور مردم مؤمن در صحنه است. مطمئناً با توجه به این جهتگیریها، دشمن نخواهد توانست هیچ آسیبی به این انقلاب و به این کشور برساند: آ«و لا یحیق المکر السیّئ الّا بأهله(۴)آ». ما باید میدان و جایگاه و مسؤولیت خود را بشناسیم و با دقّت به آن عمل کنیم. نه در رفتار خودمان و نه در رفتار دیگران، اغماضی در این زمینه از ما سر نزند. وظایفمان را بشناسیم و رعایت این وظایف و تکالیف سنگین را بکنیم. اگر این طور عمل کردیم، موفّق خواهیم بود و به فضل الهی همین طور هم خواهد بود. همان طور که حضرت آقای آ«مشکینیآ» اشاره فرمودند، ما نباید از مکر الهی غافل باشیم؛ آ«فلا یأمن مکراللّه الاّ القوم الخاسرون(۵)آ». باید بدانیم خدای متعال با ما خویشاوندی ندارد؛ همچنان که با یهود و نصاری خویشاوندی نداشت. آنچه ما را بر پا می دارد، مورد الطاف الهی قرار می دهد و رحمت الهی را به سمت ما جلب می کند، عمل و مجاهدت و تلاش و اخلاص ماست، که امیدواریم ان شاءاللّه خدای متعال روزبه روز این را در میان مردم و مسؤولان ما بیشتر کند. از خداوند متعال توفیقات آقایان محترم و همه مسؤولان را مسألت می کنیم و امیدواریم ان شاءاللّه توجّهات حضرت بقیةاللّه ارواحنافداه شامل حال این نظام و این کشور و این ملت و این مسؤولان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) .) عنکبوت: ۶۹) عنکبوت: ۶) فاطر: ۴۳) اعراف: ۹۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتّحادیه انجمنهای اسلامی دانش آموزان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتّحادیه انجمنهای اسلامی دانش آموزان --۲۶/۰۶/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بحمداللّه شادابی جوانی و دانش آموزی در محفل صمیمی ما موج می زند و این جلسه تقریباً نمونه ای است از وضعیتی که در سراسر کشور عزیز ما وجود دارد. این امتیاز کمی نیست که یك کشور هفتاد میلیونی، دارای اکثریّت جوان و نوجوان باشد. جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد است. جوان، یعنی آینده. جوان خوب برای یک کشور، یعنی آینده خوب. جوانان و نوجوانان ما اهل فکر کردن و دریافتن و تحلیل کردنند این هم امتیاز دیگری است. همه آنچه در تحلیلهای دشمنان این ملت و این کشور به عنوان نقطه مرکزی مشاهده می شود، این است که این نسل جوان و

پُرشور و آینده ساز را از راههای مختلف برای ساختن ایران آباد و آزاد و مؤمن و پاکیزه آینده ناتوان کنند؛ اما به رغم تلاشهای دشمنان، واقعیت عکس این است. من به هیچ وجه حرفها و تحلیلهای کسانی را که گاهی در برخی از مطبوعات یا رسانه ها از انحراف نسل جوان سخن می گویند قبول نمی کنم. این طور نیست. اگر گاهی اشتباه و خطایی از جوان سر بزند، با توجّه به دل پاک و نورانی او این اشتباه کاملاً قابل جبران است. اینها چرا صلاح و پاکدامنی و پارسایی و صداقت جوانان را نمی بینند؟ چرا شور و شعور جوانان را نمی بینند؟ به چند خطای معدود جوان چشم می دوزند و درست در همان مجرایی که دشمنان می خواهند و می پسندند، سخن می گویند یا قلم می زنند. کشور ما از لحاُجغرافیایی، تاریخی، انسانی و منابع طبیعی بدون شک یکی از کشورهای برجسته دنیاست. تاریخ ما پُرشکوه و پُربار و پُرافتخار است. جغرافیای ما یک جغرافیای بسیار حسّاس است. ما در منطقه ای از لحاُجغرافیایی قرار گرفته ایم که در عصر ارتباطات و در عصر اتّصال کشورها، خبرها، سرمایه ها و فناوریها به یکدیگر، یکی از حسّاسترین جایگاهها در سراسر روی زمین محسوب می شود. من در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، آمار ریز دادم که کشور ما از لحاُمنابع طبیعی یکی از پُرذخیره ترین کشورهاست. از لحاُنفت و گاز و فلزّات حسّاس و مواد معدنی و دیگر منابع طبیعی که معلوم است. از لحاُانسانی هم کشور ما یکی از با استعدادترینهاست. این را گذشته نشان داده، زمان حال ما هم نشان می دهد. هر وقت میدانی باز شده، این حقیقت - یعنی استعدادهای درخشان - خود را آشکار کرده است. متوسّط استعداد کشور ما از متوسّط جهانی بالاتر است. به عنوان نمونه، شما به صحنه هشت سال دفاع مقدّس - یعنی سالهای ۵۹ تا ۶۷ - که میدان برای بروز استعدادها باز شد، نگاه کنید. نیاز فراوان بود، اما درهای دنیا به روی ما بسته بود. هر چیزی که به جنگ ما کمک می کرد، دنیا حاضر نبود آن را در اختیار ما بگذارد - نه سلاح، نه مهمّات، نه پشتیبانی و نه اطّلاعات - از طرفی هم کشور درگیر دفاع از هویّت خود، از خاک خود، از مرزها و از خانه خود بود؛ بنابراین به آن امکانات نیاز داشت. این نیاز موجب شد استعدادها در همه زمینه ها - هم در زمینه علمی و هم در زمینه جنگی و نظامی - به جریان افتد. پایه پیشرفتهای علمی کشور - که امروز شما برخی از نمونه های آن را می شنوید - در دوران دفاع مقدّس گذاشته شد. امروز بسیاری از جوانانی که در بخشهای بسیار حسّاس علمی کشور مشغول کار هستند، همان عناصر دفاع مقدّسند که با همان روحیه و انگیزه مشغول کار شده اند و امروز یک نمونه از کارهای شگفت آمیز آنها همین غنی سازی مواد هسته ای است که جزو محرمانه ترین فناوریهای جهانی است که قدرتها آن را دربست در اختیار خود نگاه داشته اند؛ اما جوانان ما توانستند با تکیه به استعداد و هوش و دستان ماهر خود این کار بزرگ را انجام دهند، که شما عکس العملهای مستکبران عالم را می بینید. جنجالهایی که امروز در دنیا وجود دارد، عکس العمل در مقابل استعداد و توانایی و افتخارات شماست. یک نمونه دیگر، تولید و تکثیر سلّولهای بنیادی است که من ماه گذشته گفتم؛ اخیراً هم خودشان آمدند و توضیح دادند. متخصّصان و دانشمندان جهانی مجبور شده اند اعتراف کنند که جوانان ما با پشتوانه ایمان و همّت و غیرت توانسته اند استعداد جوشان پنهان خود را آشکار کنند و این راه بزرگ را بروند. از این قبیل، ما نمونه های متعدّدی در صحنه تحقیقات داریم. در زمینه های نظامی هم همین طور است. شاید برای شما جوانان و نوجوانان عزیز، جالب باشد که بدانید در دوران هشت سال دفاع مقدّس، بزرگترین ضرباتی که از طرف رزمندگان دلاور ما به ارتش مجهّز عراق وارد شد - در حالی که آن ارتش از سوی آمریکا، شوروی آن روز، اروپا و بسیاری از کشورهای منطقه حمایت مالی و تسلیحاتی و اطّلاعاتی می شد - غالباً کار طرّاحان و فرماندهان جوان و استراتژیستهای جنگی بیست وپنج شش ساله بود که توانستند ژنرالهای پیر سالها دوره های مختلف دیده ارتش عراق را به زانو درآورند! وقتی جوانان ما خرّمشهر را باز پس گرفته بودند، اوایل ریاست جمهوری بنده بود. یک هیأت جهانی به ایران آمد و رئیس آن - قریب به این مضمون - به من گفت: امروز در دنیا وضع شما با یک سال پیش از زمین تا آسمان تفاوت کرده است. او راست می گفت. دنیا باور نمی کرد جوانان ما، بسیجیان ما، سپاه نورس ما و ارتش ضربت دیده ما بتوانند خرّمشهر را با آن همه استحکاماتی که دشمن و پشتیبانانش درست کرده بودند، پس بگیرند. وقتی جوانان ما خرّمشهر را پس گرفتند، مرزها را پس

گرفتند و توانستند خطّ آبی مشترک را هم پس بگیرند و با رفتن به فاو، دشمن را تحقیر کنند. ما که قصد نداشتیم فاو را نگه داریم؛ این تحقیر رژیم صدّام بود؛ این به ذلّت کشاندن ارتش بعث عفلقی بود. این کار را جوانان ما کردند؛ آن هم نه با تجهیزات پیشرفته آن چنانی که نداشتند و نه با پشتیبانیهای اطّلاعاتی یا نظامی که در اختیارشان نبود؛ بلکه با قدرت اراده و فکر و هوشمندی و با جوانی کارساز. آن روز فرماندهان ما بیست وسه ساله، بیست وپنج ساله، بیست وشش ساله و بیست وهفت ساله بودند؛ یعنی در همین سنین نزدیک به شما این کارهای بزرگ را انجام دادند. این استعداد جوشان، این سرزمین غنی، این موقعیّت جغرافیایی حسّاس، این تاریخ پُرشکوه - که پشتوانه فرهنگی و پشتوانه افتخارات ماست - و بالاتر از همه، نور ایمانی که امروز در دلهای جوانان ما می درخشد و دنیا را متوجّه خود می کند، همه نوید دهندگان به نسل جوان و نوجوان ما برای آینده است. تلاش شما باید این باشد که آن آینده را هرچه بهتر بسازید. ما همین جوان، همین موقعیت و همین گذشته تاریخی را قبل از انقلاب هم داشتیم؛ اما این درخشندگی و پیشرفت را نداشتیم. چرا؟ چون آن روز دستگاه سیاسی و قدرتی که بر این کشور و بر همه مراکز تلاش و توان در این کشور حاکم بود، اوّلاً از دین و ایمان و اعتقادات ارزشی بی بهره محض بود - یک مُشت افراد پوک بدون این که در درون خود ارزش والایی داشته باشند، بر مردم حکومت می کردند - ثانیاً همینها موجب شده بود که خود آنها وابسته به دشمنان باشند. ایران عزیز ما بهشت غارتگران و چپاولگران بود. چرا؟ چون کدخدا را دیده بودند، ده را می چاپیدند! مسؤولان نظام را در چپاولگریهای خودشان شریک کرده بودند و این ملت را می چاپیدند. انقلاب آمد و بزرگترین مانع را در مقابل نفوذ خائنانه بیگانگان و همچنین سلطه غیرمشروع و غیرمنطقی افراد فاسد ایجاد کرد. آن مانع چه بود؟ اسلام بود. تا وقتی اسلام در جایگاه خود قرار داشته باشد، تبلیغاتچیهای استکبار جهانی و بین المللی از اسلام به شدّت بیمناکند. بله؛ اگر اسلام از سیاست و زندگی و محیط اجتماعی دور و مخصوص کُنج عبادتگاه و خلوت مساجد باشد، از آن باکی ندارند. اگر یک عدّه در خلوت، خود را به عبادت مشغول کنند، در حالی که عرصه جامعه، اداره جامعه، مدیریّت کشور و سررشته داری امور، دست افکار و اهواء و مکتبهای گوناگون باشد، آنها از این اسلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمی دهند؛ اما اگر اسلام آن چنان که خدا خواسته و قرآن تشریع کرده، به معنای برنامه زندگی تلقّی شد و مورد پذیرش قرار گرفت، از آن می ترسند. چرا؟ چون این اسلام، در وهله اوّل دو عنصر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبارت است از احترام به شخصیت و اهتمام به رشد انسان، و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوتها و قدرتمندان نابحق و ظالم و ستمگر جهانی. در کلمه توحید، اینها وجود دارد؛ آ«لااله الّااللّهآ». یکی از مصرعهای برجسته و مهمّ قصیده آ«لااله الّااللّهآ» این است که با طاغوتها، طغیانگرهای جهانی، قدرتهای ظالم بین المللی و ستمگرانی که امروز شما می بینید در دنیا چگونه تاخت و تاز می کنند و با ملتها چه می کنند، نمی شود کنار آمد. توحید اجازه نمی دهد مسلمان در مقابل قدرتهای بدون مهار که با فلسطین و عراق و افغانستان آن طور رفتار کردند و قبلاً با بوسنی و لبنان و دیگر کشورهای اسلامی و سایر نقاط دنیا طور دیگر رفتار کردند، کرنش کند. همین کرنشهااز سوی برخی از ملتهای ضعیف شده است که این طور این خون آشامها را قدرتمند کرده است. اگر ملتها حقّ خود را بشناسند و بخواهند زیر بار زورگوییهای بین المللی نروند و شعارهای دروغین این ریاکاران بین المللی را قبول نکنند، اینها این طور قدرتمند نمی شوند. اسلام اجازه نمی دهد ملتهای مسلمان زیر بار زور و سلطه بروند و لگدکوب شوند. شخصیت و عزّت و رشد انسان اسلامی در هر شرایطی باید محفوُبماند؛ اینها در درون اسلام است. اسلام وقتی به عنوان برنامه زندگی مطرح شد، اینها هم مطرح می شود. جامعه ما بحمداللّه از میلیونها جوان دختر و پسر برخوردار است. این مایه افتخار برای ملت ماست. این ملت باید به وجود این همه جوان، این همه استعداد و این همه دل پاک و نورانی ببالد و جوان هم باید به کشور خود، به انقلاب خود، به نظام اسلامی خود و به پرچم برافراشته اسلام خود ببالد و آینده را بسازد. آینده با حرف ساخته نمی شود؛ با کار هوشمندانه و مؤمنانه ساخته می شود. باید کار کنید؛ آن هم کار هوشمندانه و برخوردار از پشتوانه ایمان. جوانانی که امروز شما می بینید ناگهان در قالب یک کار بزرگ فنّی و یا ایجاد یک فناوری بزرگ ظاهر می شوند، مدّتها مؤمنانه

تلاش و کار کرده اند و ناگهان در عرصه های علم این طور ظاهر شده اند. شما هم می توانید. به علم و کلاس درس و مطالعه و تحقیق و پژوهش اهمیت دهید. من در این زمینه ها به مدیران و مسؤولان هم سفارش می کنم؛ اما این سفارش جداست و آن را جداگانه به خود آنها می گویم. به شما جوانان هم به عنوان فرزندان عزیز و پاره های دل این ملت جداگانه می گویم: عزیزان من! کار کنید. امروز دشمنان نمی خواهند دانشگاه و درس و مدرسه و معلّم باشد. دشمنان ما نمی خواهند میلیونها جوان با درس خواندن و حفُایمان و رستگاری و پارسایی و پاکدامنی شان، در این منطقه فردای شکوهمندی را برای ایران مقتدر به وجود آورند. می دانند اگر این نیروی عظیم این طور کار کند، فردای نه چندان دوری، عظمتی از این منطقه سر بر خواهد آورد که دشمنان از این که بتوانند به آن زور بگویند، مأیوس خواهند بود. من اصرار دارم که شما نقطه مقابل این خواست استعماری و استکباری عمل نمود، ایمان و پاکدامنی تان را حفُکنید، درستان را خوب بخوانید و جوانی تان را قدر بدانید. این نیرو و این نشاط باید در راه به دست آوردن این ارزشهای والا خرج شود؛ وقتش هم الان است. شما امروز در سالهای طلایی عمر خود قرار دارید و خدای متعال هم به شما کمک خواهد کرد. از این فرصت خوب زندگی و از دامان گرم و مهربان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - که بحمداللّه توانسته این همه جوان مؤمن و خوب را در درون خود پرورش دهد - بهترین استفاده را بکنید. همان طور که گفتم، جوانان ما خوبند. خطاها و لغزشها وجود دارد؛ مخصوص جوانان هم نیست. جوانان این امتیاز را دارند که می توانند با استغفار و بازگشت به آغوش خداوند و رحمت الهی، هرگونه آلودگی را از دامان خود پاک کنند. کار جوانان از این جهت آسان تر از سالخوردگان است. البته جوانی که سعی کند به گناه و لغزش آلوده نشود، توفیقات و نورانیّت و درخشندگی او بسیار بیشتر خواهد بود؛ همه تلاشتان باید این باشد. بنده هم وظیفه دارم پدرانه شما را دعا کنم و می کنم. امیدوارم در این ایّام نورانی مبعث نبیّ مکرم اسلام - که تقریباً با آغاز سال تحصیلی همزمان است - همه شما مشمول برکات و تفضّلات الهی باشید و ان شاءاللّه دعای حضرت بقیةاللّه الاعظم، ولیّ عصر ارواحنافداه همراه شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بسیجیان و سپاهیان لشکر ۲۵ کربلا

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بسیجیان و سپاهیان لشکر ۲۵ کربلا ---۲۹/۰۶/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از تجدید عهد با رزمندگان عزیز استان مازندران وگلستان؛ جوانان مؤمن و شجاعی که خاطرات شجاعتهای آنها در دوران دفاع مقدّس همواره در سطور ذهن تاریخ ما خواهد ماند و مخصوصاً از دیدار با سپاهیان و بسیجیان عزیز و غیور لشکر ۲۵ کربلا- و همچنین عزیزان نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - که در این جا مستقرند - خوشحالم. آنچه همواره به عنوان نقطه روشن در مجموعه عملکرد سپاه از آغاز تشکیل تا امروز در مقابل چشم بینندگان هست، عبارت است از همّت و تصمیم آگاهانه، تحلیل درست و آن گاه حرکت و اقدام و آمادگی کامل. این، شاخصه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. آنچه که بصیرت و بینش انسان را در قضایای مختلف و در حوادث گوناگون و زیر غبار تبلیغات جنجال آمیز دشمنان تضمین و حفُمی کند، دل مؤمن و پاک و نورانی است. حجم تبلیغاتی که دشمنان در طول سالها علیه انقلاب با ترفندهای گوناگون تبلیغاتی به کار برده اند، حقیقتاً حیرت انگیز است. جوان مؤمن ماکه جان بر کف دست گرفته و آماده مجاهدت است، در معرض تندباد این تبلیغات قرار دارد؛ اما این تبلیغات گمراه کننده و لغزاننده نمی تواند او را بلغزاند، زیرا حقیقت را می بیند و در ورای تبلیغات رنگارنگ دشمنان، باطن ظلمانی و خبیث محورها و مراکزی که این تبلیغات را به راه می اندازند، برای او روشن است. این، نقطه ای است که دشمن نمی تواند به هیچ کیفیتی آن را نسبت به جوان مسلمان و مؤمن انقلابی علاج و با آن مقابله کند. دلی که از ایمان برخوردار است و منشأ تقوا در اندیشه و عمل است، با تبلیغات دشمنان گمراه نمی شود. تبلیغات دشمن غالباً بر روی این متمرکز شده است که بتواند روح ایستادگی و مقاومت را در ملت بزرگ ایران تضعیف کند. آنها خیلی

خوب فهمیده اند که وقتی یک ملت تصمیم می گیرد در مقابل زیاده خواهی استکبار بایستد، هیچ نیرویی در مقابل او کارآیی ندارد؛ این را فهمیده اند و درست هم فهمیده اند. سعی شان این است که روح ایستادگی و مقاومت را در ملت ایران از بین ببرند. جنجالهای گوناگون حقوق بشری، امروز دیگر رنگ باخته است. چه کسی باور می کرد و می کند کسانی که برای بشر هیچ ارزشی - جز به عنوان یک ابزار برای سود مادّی خودشان - قائل نیستند، برای حقوق بشر در گوشه ای از دنیا دل بسوزانند؟! حربه تبلیغاتی حقوق بشر که علیه نظام جمهوری اسلامی بارها به وسیله آنها مورد استفاده قرار گرفته بود، امروز دیگر کارایی ندارد. لذا امروز شعارها و ابزارهای دیگری را به میان آورده اند. امروز چون جوانان ملت ایران توانسته اند با تلاش و پیگیری خود به سطوح علمی دقیق و والایی دست پیدا کنند، آنها مسأله تهدید صلح منطقه یا جهان را مطرح می کنند. صلح جهان را چه کسی تهدید می کند؟ تبلیغات موذیانه دشمن این طور وانمود می کند که ایران اسلامی به دنبال سلاح اتمی است؛ بنابراین صلح منطقه یا جهان تهدید می شود! کسانی صلح جهان را تهدید می کنند که در فاصله بیست سال، دو جنگ ویرانگر جهانی را به راه انداخته اند. صلح جهانی را دولت امریکا تهدید می کند که در دهها نقطه عالم در طول نیم قرن اخیر جنگ افروزی کرده و با ملتها و حکومتهای برآمده از آنها مقابله نظامی و در کشورهایشان دخالت نظامی کرده است. صلح جهانی و مناطق گوناگون دنیا را دولتی مثل امریکا و رژیم صهیونیستی تهدید می کنند که برای ملتها حقّ انتخاب قائل نیستند. رفتار آنها در عراق و پیش از آن در افغانستان و در آسیا و آفریقا و خاورمیانه و در بسیاری از نقاط دیگر، نشان دهنده این است که آنچه برای آنها اهمیت ندارد، صلح جهانی و آرامش ملتهاست. برای آنها فقط منافع خودشان اهمیت دارد. خداوند متعال با اشاره به یکی از ملتهای مؤمن گذشته می فرماید: آ«و ما نقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید(۱)آ»؛ دشمنان، چون آنها را مؤمن یافته بودند - و انسان مؤمن تسلیم زور و استکبار نمی شود - به خاطر ایمانشان از آنها انتقام می گرفتند. ایمان، ایستادگی، مقاومت و خودباوری ملت ایران برای دشمن ناگوار است. آنها حکومتهای مطیع و فرمانبر و ملتهای بی حال و تسلیم در مقابل زورگوییهایشان را می پسندند. امروز فریاد اسلام خواهی ملت ایران که اوّل بار از زبان امام امّت برخاست، ملتها را بیدار کرده و دلها را تکان داده و در منطقه روح بیداری و خودباوری به وجود آورده است. دشمنان از این مسائل نگران و سراسیمه اند؛ اما ملت ایران بر این توطئه ها پیروز خواهد شد. شما عزیزان رزمنده سپاه و بسیج، در کنار دیگر نیروهای مسلّح می توانید در همه دورانها نقش ممتازی را ایفا کنید. نباید برای ایفای نقش، منتظر جنگ بود. امروز خطر جنگ بیش از بقیه زمانها در سالهای عمر مبارک جمهوری اسلامی نیست؛ همیشه خطر توطئه دشمن علیه ما وجود داشته است. آنچه مانع از توطئه، جنگ و غلبه دشمن می شود، ایستادگی و بیداری و حاضر بودن در میدان مقاومت است و شما عزیزان سپاه و بسیج یکی از برجسته ترین مظهرهای این ایستادگی و مقاومت هستید. این مقاومت به برکت ایمان است؛ ایمانتان را هرچه می توانید تقویت کنید. به برکت بصیرت است؛ بصیرت و خودآگاهی را هرچه می توانید بیشتر کنید. به برکت وحدت و همبستگی است؛ این عامل بزرگ را هرچه می توانید بیشتر دنبال کنید. پرچم اسلام در ایران به اهتزاز درآمده و دنیای اسلام و دل صدها میلیون انسان را به خود جذب کرده است. این پرچم را از دست ندهید؛ مستحکم نگهدارید. بحمداللّه تا امروز سپاه و بسیج در همه دورانها و میدانها؛ سیاست، علم، خدمات اجتماعی به مردم و در میدانهای سازماندهی نظامی و حفُآمادگیهای رزمی، امتحان خوبی داده اند و اگر روزی پیش آمد، این آمادگی را در میدان جنگ هم برای خودتان حفُکنید. خدای متعال کمک کننده، پشتیبان و حافُشماست. وضعیت هوا و میدان اجازه نمی دهد که علی رغم میل و شوق قلبی ام، بیشتر با شما سخن بگویم؛ همان طور که رطوبت هوا و تأثیراتی که بر جسم ضعیف امثال من می گذارد، اجازه نداد که طبق معمول خودم در میدانهای نظامی بایستم و برای شما صحبت کنم. دل من با شماست و شما را دعا خواهم کرد. تا کنون هم دعا کرده ام و برای همیشه دعاگوی شما خواهم بود. امیدوارم مشمول تفضّلات حضرت بقیۀاللّه ارواحنافداه باشید. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته

) بروج: ۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم صبحگاه نیروهای سه گانه ارتش جمهوری اسلامی در نوشهر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم صبحگاه نیروهای سه گانه ارتش جمهوری اسلامی در نوشهر ---۲۹/۰۶/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم امروز و این مراسم به یاد ماندنی را به جوانان عزیز - دانش آموختگان نیروهای سه گانه ارتش جمهوری اسلامی ایران - تبریک می گویم و از استادان و مدیران این دانشگاهها و آموزشگاهها به خاطر زحماتشان سپاسگزاری می کنم. افسران جوان ما با ذخیره ایمان و شجاعت و کارآمدی و کاردانی، می توانند برای آینده کشور و ملتشان تأثیرهای عمیق و بزرگی داشته باشند. یک ملت مستقل، تنها در سایه نشان دادن کفایت و کاردانی و شجاعت است که می تواند خود را در برابر توفانهای سهمگین زیاده خواهی و طغیانگری شروران عالم حفُکند و زندگی، کشور، آینده و تاریخ خود را افتخار بخشد. این، مخصوص امروز هم نیست. در همیشه تاریخ، قدرتمندان شروری وجود داشته اند که با زیاده طلبیها و شرارت ذاتی خود، موجبات مزاحمت و اذیّت را برای ملتهای مستقل فراهم می کرده اند و ملتها فقط یکی از دو راه را در پیش داشته اند: یا راه ایستادگی و تکیه به خود و استفاده از نیروهایی که خداوند متعال در درون یک ملت به ودیعه گذاشته و باارزشترین ذخایر آنها را تشکیل داده و تحصیل کاردانی و نشان دادن غیرت و شجاعت لازم و یا تسلیم و ذلّت؛ آن چنان که سرنوشت بعضی از ملتها بر اثر بی کفایتی یا طمع ورزیهای مسؤولان آنها چنین رقم زده شد. همه دستگاههای کشور برای به وجود آوردن آن چنان وضعیت افتخارآمیزی برای ملت می توانند سهیم باشند؛ اما نقش نیروهای مسلّح، نمایانتر و برجسته تر است. جوانان میهن اسلامی ما چه در ارتش پُرافتخار جمهوری اسلامی ایران، چه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و چه در نیروهای بسیج مردمی، در طول گذشته عمر پُر برکت استقلال ایران - که مربوط به دوران جمهوری اسلامی است - توانسته اند این نقش را ایفا کنند و مفتخرانه آن را به انجام برسانند؛ بعد از این هم همین خواهد بود. جوانان عزیز! از امروز شما وارد عرصه خدمتگزاری در ارتش خواهید شد. همه نقشها حائز اهمیت است. در هر نیرو و در هر مسؤولیتی که هستید و هر خدمتی که به شما واگذار شده است، در برابر آن احساس مسؤولیت و نیز احساس توانایی کنید. هم احساس کنید که موظّف و مسؤولید که این کار را به بهترین وجه انجام دهید، هم عمیقاً احساس کنید که بر این کار توانایید؛ و حقیقت، همین است. نوآوری، ابتکار، استفاده از دلهای پاک و نیروهای با استعداد عمیق، می تواند روزبه روز ارتش را پیش ببرد. امروز، ملت و کشور شما به این فعّالیت درونی و بیرونی (عزم و ایمان شما از طرفی و تلاش و کارتان از طرف دیگر) نیازمند است. دشمنان، استقلال ایران را نمی پسندند و مخالف آن هستند. آن کسانی که دهها سال ظالمانه از سفره این ملت دزدیده و غارت کرده اند؛ قدرتمدارانی که به چپاولگری این مرز و بوم در طول حکومت فرمانروایان بی کفایت و خائن عادت کرده اند، در دوران جمهوری اسلامی - که دستشان کوتاه شده است - به فکر کارشکنی اند. از روز اوّل انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، این دشمنیها شروع شده و فراز و نشیب داشته که به فضل پروردگار تا امروز شکست خورده و بعد از این هم شکست خواهد خورد. مهم این است که ملت ایران و مأموران این ملت - مسؤولان - در بخشهای مختلف به خود و خدای خود متّکی باشند، که هستند. البته در تمام مدّت انقلاب اسلامی و دوران شکوهمند نظام اسلامی همین طور بوده و بعد از این هم همین گونه خواهد بود. فرزندان عزیز من در همه سازمانها و بخشهای نیروهای مسلّح، با احساس توانایی و نشاط، وظایفشان را به بهترین وجهی دنبال کنند و وضعیتی را که امروز نیروهای مسلّح در کشور ما دارند که آن محبّت فیمابین میان مردم و نیروهای مسلّح و احساس یگانگی آنها با نیروهای مسلّح است، قدر بدانند. از خداوند متعال، توفیقات و رحمت و فضل فراوانش را برای یکایک شما مسألت می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام در سالروز عید سعید مبعث

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام در سالروز عید سعید مبعث --۰۲/۰۷/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عید شریف مبعث را به امّت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز ایران و به همه حضّار محترم این جلسه تبریک عرض می کنم. بزرگداشت مبعث، بیش از آنچه صرفاً تجلیل از یک خاطره گرامی باشد، مطرح کردن درسهای بزرگ بعثت پیغمبر است که امروز همه بشریّت - بخصوص جامعه مسلمانان - به آنها نیاز دارد. امروز بشریّت از سلطه قدرتهای طاغوتی، از ظلم، تبعیض، فساد و تسلّط هوسهای گروههای خاص بر زندگی مردم رنج می برد. امروز زندگی بشریّت، دستخوش اهواء انسانهایی است که از معنویّت بویی نبرده اند و بر وجود آنها، هوسها و اهواء حاکم است. بشریّت، امروز بیش از همیشه به پیام بعثت نیاز دارد. بعثت نبیّ اکرم در درجه اوّل، دعوت به توحید بود. توحید صرفاً یک نظریه فلسفی و فکری نیست؛ بلکه یک روش زندگی برای انسانهاست؛ خدا را در زندگی خود حاکم کردن و دست قدرتهای گوناگون را از زندگی بشر کوتاه نمودن. آ«لااله الّااللّهآ» که پیام اصلی پیغمبر ما و همه پیغمبران است، به معنای این است که در زندگی و در مسیر انسان و در انتخاب روشهای زندگی، قدرتهای طاغوتی و شیطانها نباید دخالت کنند و زندگی انسانها را دستخوش هوسها و تمایلات خود قرار دهند. اگر توحید با همان معنای واقعی که اسلام آن را تفسیر کرد و همه پیغمبران، حامل آن پیام بودند، در زندگی جامعه مسلمان و بشری تحقّق پیدا کند، بشر به سعادت حقیقی و رستگاری دنیوی و اخروی خواهد رسید و دنیای بشر هم آباد خواهد شد؛ دنیایی در خدمت تکامل و تعالی حقیقی انسان. دنیا در دید اسلام، مقدّمه و گذرگاه آخرت است. اسلام دنیا را نفی نمی کند؛ تمتّعات دنیوی را منفور نمی شمارد؛ انسان را با همه استعدادها و غرایز در صحنه زندگی، فعّال می طلبد؛ اما همه اینها باید در خدمت تعالی و رفعت روح و بهجت معنوی انسانی قرار گیرد تا زندگی در همین دنیا هم شیرین شود. در چنین دنیایی، ظلم و جهل و درنده خویی نیست و این کار دشواری است و به مجاهدت احتیاج دارد و پیغمبر این جهاد را از روز اوّل آغاز کرد. آنچه پیغمبر به آن دعوت کرد، همان چیزهایی است که بشر در همه دوره های تاریخ زندگی به آن نیازمند است. پیغمبر، انسان را به علم دعوت کرد. اوّلین آیات قرآن، تجلیل از علم است: آ«اقرأ باسم ربّک الّذی خلق. خلق الأنسان من علق. اقرأ و ربّک الأکرم. الّذی علّم بالقلم(۱)آ». ابتدا تعلیم را مطرح کرد. دانش، وسیله نجات و رستگاری انسان است که به زمان و مکانی خاص بستگی ندارد و مربوط به همه دوره های زندگی بشر است. پیغمبر، انسانها را به حرکت و قیام دعوت کرد. خدای متعال در اوّلین آیات نازل بر پیغمبر فرمود: آ«قم فأنذر(۲)آ»؛ قیام کردن، حرکت کردن، از حالت رکون و جمود خارج شدن و خود را مسؤول دانستن. آ«قل انّما اعظکم بواحدهٔ أن تقوموا للّه(۳)آ»؛ قیام للّه در همه شرایط زندگی بشر کارساز است و بدون قیام و حرکت نمی شود به هیچیک از اهداف عالیه رسید. پیغمبر اکرم انسانها را به تزکیه و تصفیه و تربیت نفس دعوت کرد: آ«هو الّذی بعث فی الأمّیّن رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ(۴)آ». تزکیه، شرط اوّل است. بدون تزکیه، علم هم ابزاری برای فساد و انحطاط و گمراهی و سقوط بشر خواهد شد؛ همچنان که می بینید امروز در دنیا علم وسیله سقوط بشر است و از علم برای به زنجیر کشیدن ملتها و دگرگون جلوه دادن حقایق و گرسنگی دادن به انسانها استفاده کرده اند. چقدر انسانها در اطراف عالم به خاطر سلطه استعمارگرانی که با ابزار علم بر آنها تاختند و سلطه پیدا کردند، امروز از منابع حیاتی متعلّق به خود محرومند و در فقر و مسکنت و محرومیت و بیچارگی زندگی می کنند! امروز هم همین طور است. امروز استکبار جهانی - استعمار به شکل نوین در دنیا - با تکیه به علم و با ابزار علم انسانها را بیچاره می کند؛ آنها را به زنجیر می کشد و دچار مرگ و نیستی و نابودی می کند. نتیجه علم بدون تزکیه، اینهاست. اسلام، افراد را به اخوّت و برادری، انسانها را یکی دانستن، بین آنها تبعیض قائل نشدن، نژادها را مایه تمایز بشر نسبت به یکدیگر قرار ندادن، برای ملتی برتری و رفعت طبیعی و ذاتی بر ملت دیگر قائل نشدن، دعوت می کند. اسلام به گرامی بودن پرهیزکاران دعوت می کند. ملاک برتری، تقواست. تقوا، یعنی مراقب رفتار خود بودن؛ زیر پای خود را نگاه کردن؛ با توجّه به مرزهای الهی، برنامه زندگی ریختن. اینها مربوط به یک زمان خاص نیست و بشر امروز هم به همین چیزها نیاز

دارد. علم و مـدنیّت بشـر هرچه پیشـرفت کنـد، همین چیزهاست که مایه سـعادت اوست. امّت اسـلامی باید به این امور توجّه کند و اینها را بخواهد و برای آنها تلاش نماید. اینها به اراده و عزم راسخ در میان ملتهای مسلمان و مسؤولان و سران کشورها - کسانی که زمام امور را در کشورها در دست دارند - احتیاج دارد. در دعای مأثوره امروز - آ«و قد علمت انّ افضل زاد الرّاحل الیک عزم ارادهٔ یختارک بها(۵)آ» - با فضیلت ترین توشه های انسانی این است که انسان عزم و اراده ای داشته باشد که راه خدا را انتخاب و در آن راه حرکت کنـد. البته این راه دشوار است؛ امـا بـا عزم راسـخ انسـانی آسان می شود. اینها چیزهایی است که اسـلام به ما درس داده است. هرجـا ما اینها را در زنـدگی خود تجربه کردیم، عملی یافتیم؛ یعنی تجربه ها هم این را تأییـد می کنـد. در صـدر اسـلام، یک جمعیت کوچـک، دور از مـدنیّت و دانش و محروم از همه خیرات زنـدگی، به برکت همین اصول و بـا تمسّـک به همین پـایه های مسـتحکم توانستند بزرگترین مدنیّت را در طول چند قرن در دنیا به راه بیندازند و دنیا از مدنیّت و علم و پیشرفت آنها بهره برد. این، تجربه گذشته ماست. امروز هم ما در جمهوری اسلامی هرجا به اراده و به خدا توکّل کردیم و هرجا نیروهای خود را به کار گرفتیم و هوسـهای خود را کنار گذاشتیم و اهداف را بزرگ شمردیم، گام ما موفّق بود. معلوم است که جامعه سازی و مدنیّت سازی - که یکی از بزرگترین هدفهای اسـلام است - بدون دشـمنی ممکن نیست. در صدر اسـلام هم با تشـکیل نظام و جامعه اسـلامی دشمنی شـد؛ امروز هم همین طور است. امروز در دنیای اسـلام، ملتهای مسـلمان روح اعتزاز به اسـلام را در خود می یابند و به خاطر اسـلام احساس عزّت می کننـد. بیـداری اسـلامی حقیقتی است که به وجود آمـده است؛ چه دشـمنان امّت اسـلامی بخواهنـد، چه نخواهند. پیمودن این راه، به عزم راسـخ از طرف مسؤولان کشورهـا احتیاج دارد. ما خود اوّلین مخاطبان این بیان هستیم که وظایف سـنگینی هم داریم. پیغمبر فرمود(۶): آ«لا تصلـح عوام هذه الامّهٔ الاّ بخواصّـِها آ»؛ اصلاح توده مردم، به اصلاح زبدگان و نخبگان هر کشور و جـامعه بسـتگی دارد. از پیغمبر پرسیـدند زبـدگان چه کسانی هسـتند - آ«قیل یا رسول اللّه و ما خواصّ امّتک؟آ» - فرمود: آ«خواصّ امّتی العلمـاء و الأمراءآ»؛ دانشـمندان، روشـنفکران، آگاهان، امرا و زمامـداران، خواص و نخبگان امتنـد. اگر در جمهوری اسـلامی، مسؤولان، زبـدگان و نخبگان - اعم از علما و امرایشان - به این حقایق توجّه و خویشـتنداری کننـد؛ خود را اسـیر هواها و هوسـها و مطامع دنیوی نسازند؛ جاذبه های گمراه کننده دنیا آنها را مفتون خود نکند؛ ارعاب و تهدید دشمنان، آنها را از میدان خارج نکند و در اراده آنها تزلزلی به وجود نیاورد، هیـچ قـدرتی نخواهـد توانست عزم و اراده عظیم ملی را که در این کشور وجود دارد، انـدکی مخـدوش کنـد. دشـمن وجود دارد و یک واقعیت است. انتظار این که دشـمنی نباشـد، یا این که دشـمن، دشـمنی نکند، غلط است. دشـمن هست و دشـمنی هم می کنـد و می خواهـد به همه مناطقی که برای او سود مادّی در آن هست، پنجه بیندازد؛ از همه ابزارها هم اسـتفاده می کند. آنچه دشـمن را مأیوس می کند، این است که امّت اسـلامی قدر و اهمیت و توان و ارزشهای خود را بشناسد و عظمت خود را - وقتی که میان او وحدت باشد - بفهمد و قدرت ایستادگی ای را که خدای متعال در او قرار داده است، قدر بداند. امروز ملت فلسطین در عین مظلومیت، قدرت صهیونیسـتهای غدّار جبّار را - که پشت سر آنها قدرت امریکاست - به چالش کشیده و آنها را دچار عجز کرده است. امروز اسـرائیل احساس می کند که در مقابل مبارزان فلسطینی هیچ راه صحیح و منطقی در مقابلش نیست. این به خاطر ایسـتادگی آن ملت است؛ چون آن ملت ایستاده است. یک روز دشمن آنها از امروز ضعیفتر بود، اما توانست بر ملت فلسـطین تسـلّط پیدا کند؛ چون مقاومت نبود. امروز دشـمنشان صد برابر از آن روز قویتر است، اما در مقابل ملت فلسطین دچار نـاتوانی است؛ چون این ملت ایسـتاده و قیـام کرده است. معنـای ایسـتادگی امّت اسـلامی در هر نقطه ای که باشـد، این است. امروز همین جمعیت فلسـطینی مظلوم که روزانه دچار مصائب و قساوتهای رژیم صـهیونیستی هسـتند، توانسـته اند آن رژیم ظالم و ناحق را دچار اختلال کننـد. امروز بسـیاری از کشورهای عربی و همسایه های فلسـطین، اگر مورد تهاجم اسـرائیل نیسـتند، به برکت مقاومتی است که آن مردم مظلوم می کننـد. آنهـا به گردن همه امّت اسـلام و ملتهـای عرب - بخصوص همسایگـان فلسـطین - حقّ بزرگی دارند. امروز دشـمن اهداف خود را صـریح بیان می کند. صـریحاً می گویند با بیداری اسـلامی مخالفند و می خواهند آن را در هم

بکوبنـد. صـریحاً می گوینـد که می خواهند نقشه خاورمیانه را عوض کنند. تغییر نقشه خاورمیانه به چه معناست؟ معنایش این اسـت که صهیونیسـتهای ظالم عامل دست اسـتکبار جهانی را همه کاره منطقه کننـد و در این منطقه هیـچ کشور و دولت و قـدرت و ملتی نباشـد که در پنجه اسـتثمار صهیونیسـتها نباشـد. امّت اسـلامی در مقابـل این هـدفها بایـد بایسـتد. با جمهوری اسـلامی هم به شـدّت مخـالف و دشـمنند؛ چـون در جمهـوری اسـلامی بیـداری و مقـاومت و وحـدت کلمه ملت وجود دارد و پرچم اسـلام در این کشور برافراشـته شـده است. البته من و شـما بایـد مراقب خودمان باشـیم و نلغزیم؛ مواظب باشـیم جاذبه های دنیا ما را فریب ندهد و حیله و جنـگ روانی دشـمن در ما اثر نگـذارد. ما بایـد وحـدت خود را روزبه روز مسـتحکم تر کنیم و از پرداختن به امور فرعی خودداری نماییم. امروز مسأله اصـلی، حفُهویّت جمهوری اسلامی و هویّت اسلامی این کشور است. چشمهای دنیای اسلام و امّت اسلام نگران این است. شـما توانسته اید یک الگو در دنیا نشان دهید؛ دشمن می خواهد این الگو را در هم بشکند. مقصود، شکست ایران نیست؛ بلکه شـکست دنیای اسـلام است. امروز به فضل پروردگار ملت ایران ایستاده است. ما در این راه صدها هزار شهید داده ایم. هزاران هزار جوان ما در این راه به میدان ایثار و مبارزه رفته اند. خانواده های ما - زنها و مردهای ما - در این راه فداکاری کرده اند. این را آسان به دست نیاورده ایم و بدیهی است که این ملت آنچه را که آسان به دست نیاورده، با کمال قدرت حفُخواهد کرد. طنین فریاد امام رضوان اللّه علیه در میان ما زنـده است؛ سـخنان او در گوش ماست؛ راه او پیش پای ماست؛ می دانیم چه بایـد بکنیم؛ می دانیم چه باید تصـمیم بگیریم؛ می دانیم چگونه باید عمل کنیم. با توکّل به خدای متعال و با تکیه به این ملت بزرگ، راه عزّت و سـعادت را - که راه اسـلام است - به فضل پروردگار با قدرت تمام خواهیم پیمود و می دانیم که دوسـتان ما در سرتاسـر دنیای اسـلام - که کم هم نیستند - چشمهایشان روشن و دلهایشان شاد خواهد شد. امیدواریم خداوند متعال درجات شهدای ما را عالی و ما را از فیض بعثت نبیّ اکرم برخوردار کنـد و این عیـد را ان شاءاللّه بر شـما و همه مسـلمانان مبارک گردانـد و همه را مشـمول دعای ولیّ عصر ارواحنافـداه قرار دهد. والسّـلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته) علق: ۴-۱) مدّثّر: ۲) سبأ: ۴۶) جمعه: ۲) مفاتیـح الجنان: دعای روز مبعث.) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع با شکوه مردم استان زنجان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع با شکوه مردم استان زنجان ---۲۱/۰۷/۱۳۸۲ بسـم اللّه الرّحمـن الرّحیم والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنـا ابی القـاسم المصـطفی محمّـد و علی آله الأـطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضـین زنجان؛ یک شـهر مؤمن و فرهنگی خداوند متعال را شاکرم که بعد از گذشت چند سال، بار دیگر این توفیق را به این جانب داد که در جمع شـما مردم عزیز، مؤمن و غیور زنجان حضور پیـدا کنم و از محبّت و ایمان و تلاشـهای ارزشـمند برجسـتگان شـما صـمیمانه سپاسگزاری کنم. اوّلاً این عید مسعود و مبارک را - که میلاد نور و امید برای همه تاریخ طولانی و پُرفراز و نشـیب اسـلام است - به شما مردم عزیز تبریک عرض می کنم و این تصادف را که در این موقعیت، توفیق دست داد تـا بتوانم به شـهر و اسـتان شـما بیـایم، به فال نیک می گیرم. شـهر زنجان را از دیرباز به عنوان یک شـهر مؤمن و فرهنگی شناخته ام. از این شـهر در دورانهای مختلف و از جمله در دوران انقلاب اسـلامی نمونه ها و نشانه هایی بروز پیدا کرده که برای هر مجموعه انسـانی مـایه مباهـات و افتخار است. اوّلاً در جریان انقلاب اسـلامی، این شـهر نقش ایفا کرد و پس از پیروزی انقلاب، در دوران دفاع مقدّس هم غوّاصان دریادل زنجانی در نیروهای مسلّح نقشهای برجسته ای ایفا کردند. در زمینه حضور سیاسی و انسانی در صـحنه های انقلاب نیز اسـتان زنجان دارای موقعیتهای برجسـته است؛ یعنی متوسّط میزان حضور سراسـری مردم کشور در مسائل حسّـاس انقلـاب - مثـل انتخابـات - پـایین تر از حـدّ حضور مردم زنجان است. جوانان زنجانی به افتخارات خود ببالنـد من مایلم در مسافرتهـایی که به همه نقاط کشور می کنم، ذهنهای جوان و شـفّاف نسل نوی کشورمان را به نقاط برجسـته ای که در آن منطقه و

شهر وجود داشته و دارد، متوجّه کنم. در این جا هم مایلم جوانان زنجانی - که یقیناً با تاریخ شهر خودشان کم و بیش آشنا هستند - به افتخارات برجسته منطقه و استان خود ببالند. این موضوع، درست نقطه مقابل نقشه ای است که دشمنان ملت ایران در خصوص افکار عمومی مردم و جوانان ما طرّاحی کرده اند. برای جوان زنجانی بسیار حائز اهمیت است که بداند شهر و منطقه او از دیر باز منطقه ای فرهنگی و دارای رشد علمی و اخلاقی بوده است. شما در تاریخ، برجستگان علمی و فرهنگی در فلسفه، فقه و ریاضی دارید که از این سرزمین برخاسته اند و یکی از معروفترین آنها آ«شیخ شهاب الدین سهروردیآ» - شیخ اشراق - است که به عنوان یک فیلسوف و متفکّر برجسته اسلامی، نام درخشانش در همه دایرۀالمعارفهای دنیا ثبت شده است. البته غیر از آ«شیخ اشراقآ» شخصیتهای برجسته متعدّد دیگری را نیز در زمینه های علمی و هنری از این استان و منطقه داشته اید که می توانید نام آنها را به صورت برجسته در طومار معارف ایرانی و اسلامی مشاهده کنید. اوج هنر معماری در آثار تاریخی زنجان معمولاً کسانی که به استان زنجان مسافرت می کنند، وقتی آثار تاریخی این استان، مثل گنبد سلطانیه، بازار زیبا و بزرگ شهر زنجان و مساجد و مدارس معروف استان را ملاحظه می کنند، آنها را به عنوان پدیده ها و آثار تاریخی و باستانی می نگرند، که البته درست هم هست؛ اما نکته ای که در این آثار تاریخی وجود دارد، این است که این آثار نشان دهنده اوج هنر معماری در میان این مردم در طول تاریخ گذشته است. اینها چیزهایی است که گذشته تاریخی یک ملت را رنگ و رونق می بخشد و مردم می توانند گذشته، تاریخ و ریشه های خود را پیدا کنند. شخصیتهای برجسته علمی زنجان در زمینه دانشهای دینی هم برجستگانی از این استان در دورانهای گذشته، بخصوص بعد از دوره صفویه وجود داشته اند. شهر زنجان در یک دوره طولانی، مهمترین حوزه علمیه تمام مناطق غرب ایران محسوب می شده است. در دوران مشروطه، عالم بزرگی مثل مرحوم آ«آخوند ملاقربانعلیآ» در زمینه ی فقه،در اوج علمی قرار داشت و علمای برجسته زمان خود را نسبت به مقام علمی اش خاضع کرد. البته ما در دوره های بعد هم شاهد بروز شخصیتهای برجسته علمی زیادی هستیم که بعضی را از نزدیک دیدیم و بعضی را نیز شنیدیم، که آ«حکیم هیدجیآ» - شاعر، فیلسوف و عارف زنجانی - یکی از برجستگان دوره های اخیر است. در دوره جوانی ما در حوزه های علمیه، شخصیتهای برجسته علمی زنجان مایه افتخار شهرشان بودند. در نجف، مرحوم آیۀاللّه میرزاباقر زنجانی؛ در قم، مرحوم آیۀاللّه حاج سید احمد زنجانی و در تهران، مرحوم آیۀاللّه حاج میرزا محمود امام جمعه زنجانی، از بزرگان زنجان در شهرهای مختلف آن روز بودند. بحمداللّه امروز هم شخصیتهای برجسته علمی زنجان، چه در حوزه های علمیه قم و مشهد و چه در محیطهای دانشگاهی، حضور دارند. مرحوم استاد آ«روزبهآ» یک شخصیت فرهنگی برجسته زنجانی بود که منشأ خدمات بزرگ فرهنگی در کشور شد. خود ما در دوران تحصیل، دوستانی را که از این خاک برخاسته بودند، می شناختیم که بعضی در خود زنجان و بعضی در قم به مقامات عالی علمی دست یافته بودند. مقصود از این حرفها فقط تعریف و خوشامدگویی برای مردم زنجان نیست؛ بلکه مقصود این است که جوان زنجانی، شجره نامه علمی و فرهنگی خود را بشناسد. البته امروز هم این شهر همچنان یک شهر بااستعداد فرهنگی است؛ با سی هزار دانشجو و دانشگاههای متعدّد؛ با حوزه علمیه؛ با جوانان آگاه و آماده رشد و ترقّی معنوی و استعدادهای قابل شکوفایی. من مایلم جوانان زنجانی به خاطر این شجره نامه فرهنگی پرافتخار به خود ببالند و قدر استعدادهایی را که خدای متعال به جوانان این منطقه ارزانی داشته است، بدانند و با به کارگیری آنها، از امکانات خدادداده حدّاکثر استفاده را بکنند تا برای آینده کشور و منطقه خود، ذخیره های ارزشمندی را به وجود آورند. رشد اخلاقی و دینی مردم زنجان امتیاز این استان فقط فرهنگی نیست، بلکه نسبت رشد اخلاقی و دینی مردم این منطقه بالاتر از بسیاری از مناطق دیگر است؛ این را آمارهای انتظامی به ما نشان می دهد. در دوره انقلاب، بازار زنجان خدمات باارزشی را به پیشرفت انقلاب در این منطقه کرد و بازاریهای زنجان و جوانان مؤمن در دوران دفاع مقدّس و دوران دفاع از ارزشهای جمهوری اسلامی، همواره در وسط صحنه حضور داشتند و مردم زنجان جایگاه برجسته ای را برای خود ثبت کردند که تا امروز هم این هست و در آینده هم به فضل پروردگار خواهد بود. من در دوسه محور اصلی مطالبی را عرض می کنم:

محور اوّل در خصوص استان زنجان و تلاش برای رشد و توسعه آن است. محور دوم راجع به عمده ترین مسائلی است که امروز برای مردم و مسؤولان ما مطرح است و باید باشد. محور سوم هم جمله کوتاهی است درباره مسائل بین المللی که مردم و جوانان ما باید از آن آگاه باشند و به جهتگیریهای جهانی نسبت به کشورشان توجّه کنند. شاخصهای توسعه در استان بالاست آنچه راجع به این استان می خواهم عرض کنم، این است که زنجان استان بسیار مستعدّی است. این استان از لحاُزمینهای حاصلخیز کشاورزی، معادن غنی و باارزش - فلزّی و غیرفلزّی، بخصوص بعضی از فلزّات مثل روی و سرب و مس - و ارتباطات میان استانی قابل توجّه است. استان زنجان با استانهای متعدّدی همجوار است و از لحاُتردّد، یکی از محورهای پر تردّد این نقطه از کشور محسوب می شود. استانی که دارای مردم و زمین بااستعداد است، می تواند امکانات فراوانی در آن رشد کند که البته بعد از انقلاب تلاش بسیاری در این زمینه شده است و همه شاخصهای توسعه در این استان بالاست. من ان شاءاللّه در یکی از دیدارهایی که در روزهای اقامت در زنجان خواهم داشت، مخاطبان خود را با برخی از این آمارها آشنا خواهم کرد، که در این جا لزومی ندارد همه آنها را اعلام کنم. به هرحال، شاخصهای توسعه در این استان بسیار بالاست که این نشان دهنده تلاشهای فراوان انجام شده است. زنجان هنوز از محرومیت خارج نشده است آنچه در زمینه های مختلف صورت گرفته، در مقایسه با قبل از انقلاب، دارای آمارهای ۵۰۰ درصد، ۶۰۰ درصد، ۱۰۰۰ درصد و ۱۲۰۰ درصد است؛ اما استان هنوز از محرومیت خارج نشده و با همه تلاشی که صورت گرفته است، بعضی از مناطق آن جزو نقاط کاملاً محروم به حساب می آید. این نشان دهنده چیست؟ نشان دهنده این است که در دوره های گذشته و در دوران طاغوت، به این منطقه و به این مردم بسیار ستم شده است. این منطقه، یک منطقه خان زده است. در گذشته، همه منابع ثروت مادّی و انسانی این مناطق، زیر دست خوانین متکبّر و خودخواهی بود که هم در دوران سلطنت قاجاری و هم در دوران رژیم پهلوی این امکانات را با شکلهای مختلف در دست داشتند و این استان را عقب مانده نگه داشتند. از این جا معلوم می شود که مسؤولان این استان و مسؤولان کشور و خود مردم باید دست به دست هم دهند و تلاش کنند تا معضلات موجود این استان حل شود که قابل حل هم هست؛ چون زمینه در این استان بسیار آماده است و می توان با استفاده از نیروی انسانی جوان و پرنشاط و باهوش و با استفاده از زمینه های موجود و زیربناهایی که بحمداللّه در این استان به وجود آمده، مشکلات را حل کرد. استان زنجان راه اصلی بسیار خوبی تا مرکز شهر دارد؛ فرودگاه دارد؛ خطّ آهن دارد، که می توان با استفاده از این زمینه ها، کارهای بسیار بزرگ و خوبی در این استان انجام داد. مسؤولان به مشکلات و گره گشاییها توجّه کنند یکی از هدفهای عمده ما از این سفرها این است که توجّه مسؤولان کشور را به مناطقی که سفر می کنیم و نقاط حسّاس و مهمی که در آن مناطق وجود دارد، جلب کنیم تا هم مشکلات و هم گره گشاییها را در خود آن مناطق مشاهده کنند. البته در همه مناطق کشور مشکلات وجود دارد؛ اما امکانات و کلید حلّ مشکلات هم در همان مناطق هست، که با همّت مسؤولان و مردم و همدستی و همکاری آنها، بسیاری از این گره ها باز خواهد شد. این جا هم همین طور است. کسانی که مسؤولیتی به عهده دارند، باید به مسؤولیت خود در قبال این مردم مؤمن اهمیت بدهند و حقیقتاً دوره فعّالیت خود را دوره خدمت قرار دهند و برای مردم کار کنند. این موضوع، مخصوص این نقطه هم نیست؛ در همه جا باید همین طور باشد. در دو سه روز آینده، وزرای محترم مربوط به مسائل این استان به این جا می آیند و نقاط اساسی ای که مورد مطالعه قرار گرفته است، برای آنها مطرح خواهد شد و وظایفی برعهده هر کدام قرار خواهد گرفت تا ان شاءاللّه حرکتی جدّی برای استفاده از ظرفیّتهای باارزش این استان و حل مشکلات مردم شروع شود. مسؤولان، مشکلات معیشتی مردم را برطرف کنند مسأله اساسی ای که امروز کشور و ملت ما به آن احتیاج دارد، این است که مسؤولان کشور در یک جبهه واحد، تلاش متّحد و هماهنگی را برای برطرف کردن مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم شروع کنند. البته گفتن این مطلب به این معنا نیست که این کار شروع نشده است؛ نخیر، مسؤولان دولتی و قوای مختلف تلاش می کنند و حقّاً زحمت می کشند؛ اما باید موانع پیشرفت کارها را شناخت و آنها را از سر راه برداشت. یکی از مهمترین موانع پیشرفت این است که مسؤولان و نخبگان و

قشرهایی که می توانند روی ذهنهای دیگران اثر بگذارند، در شناخت مشکلات مردم اشتباه کنند و خواسته های مردم را درست نفهمند یا خواسته های مردم را به نقاط کم ارزش و بی ارتباط با زندگی واقعی مردم ربط دهند؛ این چیز بسیار بدی است. باید نخبگان، مسؤولان، برجستگان و کسانی که می توانند روی افکار مردم به راحتی اثر بگذارند، به این نکته توجّه کنند. نتایج مشابه دو نظرخواهی من در روزهای قبل از آمدن به زنجان، دو نظرخواهی را از مردم زنجان مطالعه کردم. یک نظرخواهی را مسؤولان خود استان انجام داده و از مردم پرسیده بودند که اگر فلانی به زنجان بیاید، حرف و خواسته شما از دولت و مسؤولان چیست و می خواهید چه چیزی را به رهبری منتقل کنید؟ یک نظرخواهی هم از مرکز - تهران - انجام گرفت. با این که این نظرخواهیها را دو دستگاه بی ارتباط با هم انجام داده بودند، عجیب این است که نتایج آن بسیار به هم نزدیک است و بلکه در عمده ترین موارد، یکی است. وقتی از مردم می پرسند مشکل اصلی شما چیست، می گویند مشکل اصلی بیکاری، گرانی و مشکل معیشتی است. این نشان دهنده تشخیص درستی است که در سال گذشته و سال قبل از آن داده شد و به مسؤولان گفته شد که روی موضوع ایجاد اشتغال و برطرف کردن مشکلات معیشتی مردم کار کنید؛ مردم این را انتظار دارند. البته این مشکل، مخصوص زنجان نیست؛ بلکه در همه نقاط دیگر که مردم حرف و نظر خود را درباره مهمترین خواسته هایشان مطرح کرده اند، همین مطالب را گفته اند. در زمینه مسائل داخلی، نیازهای مردم این موضوعات است و مردم آن را از مسؤولان می خواهند. البته عدّه ای هم پیدا می شوند که شعارهای سیاسی جنجالی بی محتوا را جایگزین این مسائل می کنند. ایجاد اشتغال، رفع تورّم و تقویت ارزش پول ملی ما مبارزه با فساد را مطرح کردیم و گفتیم فساد در دستگاههای اقتصادی و حکومتی موجب می شود منابع ثروت متعلّق به مردم از بین برود. به جای این که از مبارزه با فساد دفاع کنند، کسانی پیدا شدند که از امکانات حرف زدن با مردم استفاده کردند و به دفاع از مفسد پرداختند و مبارزه با فساد را وظیفه خودشان ندانستند! ایجاد اشتغال، رفع تورّم و تقویت ارزش پول ملی هم از مسائل مهمّ کشور است. در زمینه مسائل داخلی، همه حرف ما این است که این ملت و این کشور با استعداد است. شعار نظام جمهوری اسلامی عدالت، اخلاق، تعالی و رشد انسانها و باز کردن گره های زندگی مردم است؛ ما باید در این جهت حرکت کنیم. بعضی کسان از اوّل انقلاب نتوانستند این انقلاب و نظام را تحمّل کنند و هر وقت توانستند، سنگ اندازی کردند؛ ولی نظام اینها را تحمّل نمود و با اینها برخورد نکرد. البته اینها مجموعه بزرگی نیستند، بلکه مجموعه ای کوچک ولی پرمدّعا هستند که صدایشان بلندتر است و با لحن طلبکارانه تری حرف می زنند و می خواهند نظام اسلامی را که مشغول تلاش برای رسیدن به هدفهای بلند و سربلندی و ترقّی ملت ایران است، دائم با چالشها مواجه کنند. طبیعت اینها این است و این موضوع مربوط به امروز هم نیست؛ بلکه هر وقت نتوانسته اند با اسلام و نظام اسلامی کنار بیایند، به این شیوه متوسّل شده اند، که در صدر اسلام هم نظایرش را دیده ایم. برای اینها تبلیغ، گفتن و نصیحت کردن بی فایده است و البته بودنشان هم برای نظام اسلامی ضرری ندارد؛ چون وقتی مردم آگاه هستند و حقایق را می دانند و قدرت تحلیل دارند، وجود این گونه افراد هیچ اشکالی ندارد. در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام هم همیشه مخالفانی بودند. به هرحال، ما نمی خواهیم اصرار بورزیم؛ به قول مرحوم حکیم هیدجی: اولماز اولا- گل تیکان، تیکان گل گرایسترن آغلاف ایسترن گل(۱) وجود مخالفها و مخالفتها برای یک ملت آگاه و بیدار هیچ اهمیتی ندارد. آنچه مهمّ است، این است که مردم و مسؤولان وحدتشان را حفُکنند. نگذارید در سطوح مدیریّتی نظام، اختلاف ایجاد شود توصیه مؤکّد من به مسؤولان این است که نگذارند در سطوح مدیریّتی نظام، دشمنان با ایادی خود اختلال و اختلاف ایجاد کنند. دشمن این را می خواهد و اصرار دارد که مدیران کشور را در جبهه های متفاوتی نشان دهد. آرزوی دشمن این است که قوای سه گانه به جان هم بیفتند؛ مجلس به جان قوّه قضائیّه، قوّه قضائیّه به جان دولت، دولت به جان قوّه قضاییه. مسؤولان باید هشیار باشند و نگذارند؛ بدانند امروز کشور به چه چیزی نیاز دارد. این کشور، کشور اسلام و مردم است. نظام اسلامی، یعنی همان مردم سالاری دینی که بر این کشور حاکم است. هیچ احتیاجی نیست که امروز مردم کشورمان را به دنباله روی از نظام مردم سالاری توصیه کنیم. ما بعد از

قرنهای متمادی که بر این کشور استبداد حاکم بود، به برکت اسلام و انقلاب اسلامی به مردم سالاری رسیده ایم؛ آن هم مردم سالاری با دین. زمینه های استقبال مردم از انتخابات ما انتخاباتی در پیش داریم که اوّلین انتخابات در این کشور نیست؛ اما بعضی کسان طوری حرف می زنند که گویا برای اوّلین بار است که مردم این کشور می خواهند پای صندوق رأی بروند! مردم ما در بیست وپنج سال گذشته به طور متوسّط در هر سال یک بار به پای صندوقهای رأی رفته اند؛ استقبال کرده اند و آزادانه رأی داده اند و ان شاءاللّه در این نوبت هم استقبال خواهند کرد؛ بخصوص اگر احساس کنند که نمایندگان آنها در مجلس شورای اسلامی به وظایف خود به درستی عمل می کنند و خواستها و نیازهای آنان را دنبال می کنند. اگر مردم این موضوع را مشاهده کنند، تشویق می شوند. گفته می شود زمینه شرکت مردم را فراهم کنید. این، زمینه شرکت مردم است. مردم اگر احساس کنند نمایندگان آنها دلسوزانه به مشکلاتشان توجّه دارند و تلاش می کنند، و اگر ببینند مسؤولان دولتی که برگزیده نمایندگان مجلسند، در مسؤولیتها و مدیریّتهای خود به طور جدّی کار می کنند، در انتخابات با شوق و رغبت شرکت می جویند؛ مردم ما امتحان داده اند. ایران می خواهد مستقل بماند درباره موضع نظام جمهوری اسلامی درخصوص مسائل و چالشهای بین المللی هم عرض می کنم همه حرف ما این است که ایران اسلامی می خواهد مستقل بماند. ما استقلال را ارزان و آسان به دست نیاورده ایم؛ می خواهیم آن را حفُکنیم. ما می خواهیم اختیار این ملت و کشور دست خود این ملت باشد، نه دست امریکا و مستکبران بین المللی. این نقطه، مقابل آن چیزی است که امروز استکبار می خواهد. استکبار می خواهد بر این منطقه و بر ایران تسلّط پیدا کند. استکبار که به دست ملت ایران از این کشور بیرون رانده شد، می خواهد برگردد؛ هدف امریکا این است. امروز استکبار نشان داده است که نمی خواهد با ملتی که برای استقلال و آزادی خود ارزش و ارج قائل است و حاضر نیست زیر بار آنها برود، کنار بیاید؛ این را شما می بینید. صریحاً گفته اند که می خواهیم نقشه خاورمیانه را عوض کنیم؛ یعنی به طور کامل رژیمهای سرسپرده و دست نشانده در این منطقه وجود داشته باشند! برای چه؟ برای این که امریکا به منافع خود برسد؛ برای این که نفت امریکا تأمین شود؛ برای این که اسرائیل تهدید نشود. به چه قیمتی؟ به قیمت از بین رفتن شرف، استقلال و همه ارزشهای ملتهای منطقه. ابرقدرتها کار خود را با تشر زدن پیش می برند امروز همه دنیا شاهدند که قدرت امریکا - که در رأس استکبار است - توانایی رسیدن به این هدفها را ندارد. ابرقدرتها کار خود را با تشر زدن پیش می برند. امروز می بینید که امریکا در عراق و افغانستان دچار چه مشکلاتی است؛ رژیم صهیونیستی هم در یکی از سخت ترین دوره های حیات نامبارک خود به سر می برد. جوانان و مردم بی دفاع و بی سلاح و مظلوم و همان دختر و پسر شهادت طلب و خانواده های تحمّل کننده و صبر کننده بر تلخیها و سختیها در طول سه سال اخیر، توانسته اند این رژیم را بیچاره کنند. ما می گوییم ملتهای مسلمان باید قدرت خود را - که همان قدرت ایمان و همبستگی بین کشورهای اسلامی است - بشناسند و به آن تکیه کنند. کشورهای اسلامی مرعوب امریکا نشوند تا دو روز دیگر اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در مالزی تشکیل می شود و رئیس جمهور عزیز ما هم به آن جا می رود و ان شاءاللّه خواهد درخشید. توقّع و انتظار ما از کشورهای اسلامی و از این کنفرانس این است که مرعوب اخم امریکا نشوند. در محیط رعب نمی شود تصمیم گیری کرد. سران کشورهای اسلامی اگر مرعوب امریکا باشند، نمی توانند دنبال مصالح خود حرکت کنند و طبق مصلحت تصمیم بگیرند. همه سعی امریکا این است که اینها را بترساند؛ همه سعی اینها هم باید این باشد که از امریکا نترسند. هم از چهره خشم آلود امریکا مرعوب نشوند، هم به چهره امریکا که در جاهایی لبخند منافقانه می زند، غرّه نشوند و بدانند که استکبار جز جهانخواری و سلطه بر منابع انسانی و حیاتی ملتها هدفی ندارد و برای او ملتها هیچ ارزشی ندارند. اگر ملتها و دولتهای اسلامی، اصلی را که ملت ایران با کمال عزّت و قدرت برای خود محترم شمرد، محترم بشمارند، استکبار نمی تواند هیچ کاری در این منطقه بکند. ملت ایران از زن و مرد و جوان و پیر، نشان دادند که پولادین و با عزم و اراده و ایمان هستند. این مطلبی که شما گفته اید و در شعارنوشته های خودتان نوشته اید که: زنجان لرگان ورر انقلابا جان ورر(۲) کاملاً درست است. آن را تصدیق می کنیم و از بن دندان باور می کنیم و می

دانیم که: آ«زنجانی گان ورر، اما عزّتنی، استقلالنی، اسلامنی ورمزآ».(۳) این عزّت و قدرت معنوی و عزم ملت ایران است که ما امروز یک نمونه آن را در زنجان می بینیم. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد فضل و رحمت خودت را بر این مردم فرو بریز. پروردگارا ! این مردم را همواره عزیز و سربلند بدار و آنها را بر دشمنانشان پیروز کن. پروردگارا ! ملت ایران را از اسلام و قرآن و اهل بیت علیهم السّلام جدا مکن. پروردگارا ! ملت ایران را مشمول تفضّلات خود و توجّهات اهل بیت علیهم السّلام قرار بده. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد این جوانان عزیز را که بیشترین شعار، بیشترین عزم، بیشترین احساس و شیرین ترین تفکّرات در وجود اینهاست، ذخیره های ارزشمندی برای آینده ملت ایران قرار بده. پروردگارا ! شهدای عزیز ما و شهدای عزیز زنجان را - کسانی که در راه عزّت و استقلال این کشور جان عزیز خود را دادند - با اولیایشان و با سیّدالشهداء محشور فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) نمی شود گل خار باشد، خار گل می خواهی گریه کن، می خواهی بخند) زنجانیها خون می دهند و برای انقلاب جانشان را هم فدا می کنند.) زنجانی خون می دهد؛ اما از عزّت، استقلال و اسلامش دست برنمی دارد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان زنجان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان زنجان --- ۲۲/۰۷/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم جلسه بسیار شیرین و دلنشینی است برای من امروز و این ساعت، بسیار شیرین و دلنشین است؛ چون اوّلاً در جمع شما عزیزان دانشجو و اساتید محترم و دانشگاهیان عزیز هستم؛ ثانیاً به خاطر این که آنچه در این جا گفته شد، حقیقتاً باعث شکرگزاری صمیمانه من از خدای متعال گردید. همه چیزهایی که ما آرزو داشتیم در محیط و جامعه دانشگاهی به صورت تفکّر عمومی درآید، امروز می بینیم در ذهن و زبان و فضای فکری دانشگاه ما حضور پُررنگی دارد و همین ما را به نقطه عمل و تحقّق این آرزوها نزدیک خواهد کرد. لذا این جلسه برای من بسیار شیرین و دلنشین است و از یکایک شما فرزندان عزیزم و نیز استادان و مسؤولان عزیز، صمیمانه تشکّر می کنم. ورای همه زیباییهایی که انسان مشاهده می کند، زیبایی لطف خدا و توفیق الهی است که هرچه شکر کنیم، کم است. امروز همچنین این توفیق برای من پیدا شد که وزیر محترم علوم هم در این جلسه شرکت کنند و من ساعتی قبل از آمدن به این جلسه، ایشان را برای اوّلین بار ملاقات کردم. از مطالبی که ایشان گفتند، من به آینده دانشگاه امیدوارتر از گذشته شدم. البته به فضل الهی، سرچشمه امید در دل من هرگز خشک نشده و جوشیده است و مرا به امیدهای بیشتر تشویق کرده است. حضور جوانان در صحنه های گوناگون به شما جوانان در شروع عرایضم این را بگویم که حضور شما در صحنه های گوناگون کشور یکی از بزرگترین نعمتهای خدا بر این ملت است. من هر وقت در جمع شما جوانان و جمعهای شبیه به این جمع شرکت می کنم، این بیت حافُرا به یاد می آورم که: نفس باد صبا مُشک فشان خواهد شد عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد این وعده درباره ملت ایران به میزان زیادی تحقّق پیدا کرده است و شما جوانان که خودتان یکی از عوامل جوان شدن عالم پیر محسوب می شوید، تلاش خواهید کرد تا ان شاءاللّه هرچه بیشتر چهره، نشاط، امید و تحرّک جوانی را در این ملت به وجود آورید. جوان شدن در یک مرحله، مربوط به جوان شدن نسل در جامعه است و یک کشور جوان در بخشی از جوانی خود مرهون کثرت جوانانی است که در آن کشور هستند، که ما از این جهت کشور جوانی هستیم. در بخش دیگر، مربوط به نو شدن آرزوها و جان گرفتن همّتها و دمیدن روح امید در رگ و ریشه ملت است تا حرکتی نو را شروع کند؛ این هم در کشور ما به برکت انقلاب پیش آمد. امروز همه عوامل شبکه اختاپوسی استکبار جهانی سعی می کنند چهره جوانی و نشاط و روحیه جوانی را از ملت ما بگیرند؛ اما نمی توانند. برای من محسوس و ملموس است که روح، اراده، نشاط و خون جوانی در کشور ما در جریان است و این، نه در زیر سایه سنگین و ننگین حکومت پادشاهی ممکن بود و نه در زیر سایه ذلّت بار وابستگی به دشمنان. آنچه پیش آمده، به برکت آزادگی ملت ایران بوده است. انقلاب علیه استبداد و وابستگی ملت و کشور ما پس از گذراندن دوران

طولانی سلطه های استبدادی و خاندانهای پادشاهی - که یکی پس از دیگری آمدند و رفتند - در حالی وارد مرحله دنیای نو شد که از طرفی عصر دیکتاتوری در آن تمام نشده بود، و از طرف دیگر دوران وابستگی در آن آغاز شده بود. اگر به مقطع اخیر تاریخی کشورتان - قبل از انقلاب - نگاهی بکنید، می بینید ما در حول و حوش این پیچ تاریخی که انقلاب آن را برای ما به وجود آورد، در چه وضعی بودیم؛ در این صورت می توانیم موقعیت کنونی خود را درست تشخیص دهیم. در آن مقطع، عصر استبداد و دیکتاتوری در این کشور به عصر وابستگی تبدیل شد. البته وابستگی کشور دفعتاً پیش نیامد، بلکه از اواخر دوران قاجار بتدریج وابستگی به اقتصاد و سیاستهای جهانی و دولتهای بیگانه با دادن امتیازات پی درپی به خارجیها - که به زیان ملت ایران بود - شروع شد. بعد وقتی دوران استبداد به خاطر نهضت مشروطیت و قضایای دیگر ضعیف گردید، ناگهان علم شوم و ننگین وابستگی در حکومت پهلوی بلند شد؛ یعنی حاکمیت سیاستهای وابسته و قراردادهای تحت فرمان و حاکمان و شخصیتهای سیاسی دست نشانده و گوش به فرمان خارجی؛ البته دیکتاتوری هم در آن بود و روزبه روز خطرناکتر و مدرنتر و سخت تر هم می شد. انقلاب در چنین شرایطی به پیروزی رسید؛ یعنی ملت ایران در آن واحد حرکت عظیمی را شروع کرد که هم علیه دیکتاتوری و استبداد و حکومتهای خودکامه ای بود که قرنهای متمادی بر این کشور حاکم بودند، و هم این حرکت بر ضدّ وابستگی، دست نشاندگی، گوش به فرمان بودن و تابع قدرتهای بیرون این مرزها قرار داشتن بود. انقلاب در مقابل این دو عارضه که برای کشور ما بسیار عمیق و دیرین و خطرناک بود، پنجه درپنجه انداخت. لذا کار انقلاب دشوار بود. توحید؛ رکن اساسی پیام انقلاب اسلامی اگر انقلاب متّکی به اعتقاد دینی و ایمان اسلامی نبود، نمی توانست پیروز شود. ایمان یکایک مردم بود که توانست این حرکت را به وجود آورد و استمرار بخشد. قبل از انقلاب اسلامی همه نهضتهای صدوپنجاه سال اخیر همین هدف را دنبال کردند، ولی با ناکامی روبه رو شدند. انقلاب توانست در همان راه با قدرت پیش برود و بر عوامل ناکامی اش غلبه کند. چرا؟ چون انقلاب اسلامی حرف نویی را به میان آورد؛ حرف نویی که می توانست در دنیای افکار عمومی، بخصوص در دنیای اسلام، برای خود جا باز کند. قسمت اعظم این حرف نو توحید بود؛ با معنای عمیق و دقیق و همه جانبه آن. توحید یعنی حاکمیت ارزشهای الهی بر جامعه و نفی حکومتهای طاغوتی، استبدادی، فاسد و طغیانگر بر ارزشهای انسانی و اصیل. بنابراین توحید ستون فقرات و رکن اساسی شعار اسلامی و پیام انقلاب اسلامی بود. توجّه به کرامت انسان در انقلاب اسلامی رکن دیگر انقلاب اسلامی، توجّه به کرامت انسان است. جامعه ای که در یک مجموعه جغرافیایی و سیاسی زندگی می کند، کرامتش اقتضا می کند که آزاد و مستقل باشد و استعداد او شکوفا شود؛ بر سرنوشت خود مسلّط باشد؛ مورد تحقیر و اهانت قرار نگیرد و شخصیت ذاتی او بروز کند. این چیزی بود که در طول دوران حکومتهای استبدادی و سپس حکومت وابسته پهلوی نادیده گرفته شده بود. حکومتهای استبدادی گاهی خدمات بزرگی هم از قبیل فتوحات و عمران و آبادی به ملت کرده اند؛ اما بزرگترین ارزش انسانی هر انسان را که عبارت است از آزادی، اختیار، استقلال و در اختیار داشتن سرنوشت خویش، از ملت ایران گرفته بودند. این طبیعت همه حکومتهای دیکتاتوری است. لایه های پنهان دمکراسی متأسّفانه باید به شما بگویم که در بسیاری از کشورهایی که پرچم دیکتاتوری ندارند، بلکه پرچم آزادی و لیبرالیزم و تکیه به رأی مردم دارند، باطن کار همان دیکتاتوری و تسلّط بر اراده های مردم است. در حقیقت امروزه در بسیاری از کشورهایی که شعار و شیوه سیاسی شان دمکراسی است، مردم از آزادی اندیشه، فکر و اختیار برای تصمیم گیری برخوردار نیستند و این آزادیها تحت لایه های گوناگون تبلیغات، پنهان می شود. این چیزی است که امروز روشنفکران برجسته غرب - چه در امریکا و چه در اروپا - به صراحت آن را بیان می کنند. کرامت انسان - که انقلاب اسلامی پرچمدار کرامت انسان است - نقطه مقابل این حالت و رویّه است. آزادترین نوع دمکراسی امروز دشمنان در تبلیغات خود می خواهند این طور وانمود کنند که ایران باید به سمت دمکراسی برود! انقلاب، ایران را از آزادترین نوع دمکراسی برخوردار کرد؛ امروز ایران کجا می خواهد برود؟! دمکراسی یعنی مردم سالاری؛ یعنی حکمیّت و معیار بودن رأی مردم در شیوه ی سیاسی حکومت و اداره کشور. این

کاری است که انقلاب به صورت معجزه در ایران انجام داد؛ کاری که اصلاً تصوّرش در تمام طول دوران دهها سال بعد از مشروطه تا انقلاب اسلامی وجود نداشت. البته در دوران نهضت ملی که انتخابات آزاد وجود داشت، این کار عملی شد؛ ولی متأسفانه بر اثر اشتباهات مکرّر مسؤولاـن وقت، این دوران بیش از حـدود دو سـال طـول نکشـید. به هرحـال، منظور این است که غیر از آن دوران کوتاه، یک روز ملت ایران در این کشور برای انتخاب سرنوشت خود آزادی نداشت. مردم سالاری بر پایه تفکّرات دینی ملت ایران به برکت انقلاب توانست با کرامت خودش آشـنا شود، بیندیشد، تصـمیم بگیرد و اقدام و انتخاب کند. خوشـبختانه ایمان عمیق ملت ایران به مبـانی اسـلامی به طور طبیعی مردم سالاـری را بر پـایه تفکّرات دینی اسـتوار کرد، که بهترین شـکل مردم سالاری هم همین است. در چارچوب ارزشـهای اسلامی و دینی است که می توان به طور مطلق از مردم سالاری حمایت کرد، و این به طور طبیعی در کشور مـا پیش آمـد؛ چون مردم مـا مؤمنـد و ایمانشان سـطحی نیست. شـما امروز در پیشانی کتیبه تشـکیلات و دسـتگاههای محیط دانشـگاه، حوزه علمیه، کار و کارگری، جوان و پیر و دانشـمند، ارزشهای دینی و اسلامی را می بینید. من در مراوده با دانشجویان و دانشـگاهها گاهی جلوه های عجیبی را مشاهده می کنم. بعضـی کسان اصرار دارند این زیباییها و جلوه های عشق و احساس و ایمان دینی را که می توانـد پشـتوانه همه فعالیتهای انسان قرار گیرد، در محیط جوان و دانشـگاه انکار کنند. چرا؟ این در بسـیاری از موارد هم ارتباطی به جناح بندی و جبهه بندیهای بی محتوای سیاسـی ندارد. اعتکاف عارفانه دانشـجویان برای من گزارشـی فرسـتادند که دیشـب آن را در جمع علمـای دینی مطرح کردم تـا ایـن برادران عزیز مـا بداننـد در دانشـگاهها چه می گـذرد. آن گزارش دربـاره روزهـای اعتکـاف در دانشـگاههای تهران و حـالت شور و شوق عارفانه جوانان عزیز ما و همکاری تشـکّلهای مختلف دانشـجویی با یکـدیگر بود که علی رغم این که ظاهراً بین آنها دیوارکشـی و مرزبندی است، وقتی خود را با خورشـید دین مقایسه می کنند، هیچ گـونه مرز و فاصـله ای بیـن یکـدیگر نمی بیننـد و همه دست در دست هم می گذارنـد. بنـابراین کسـانی که تبلیغ می کننـد جـوان دانشـجوی ما از ارزشهای دینی روی برگردانده و یا سعی می کنند این مسأله تحقّق پیدا کند، راه خطا طی می کنند و البته ناکام هم خواهنـد شـد. چـالش عظیم جهـانی در برابر نظـام اسـلامی پس از به وجود آمـدن نظام اسـلامی بر پایه ی مسـتحکم ایمانهای مردم، چـالش عظیم جهـانی در برابر آن پیـدا شـد. چرا؟ چون این نظام به طور طبیعی با اختاپوس خطرناک نظامهای اسـتکباری دنیا درگیر می شـد. معنای این درگیری این نبود که ما می خواستیم به جنگ امریکا یا انگلیس یا فلان کشور برویم. شـما جوانان بدانید که در طول دوران بیست وپنـج سـال انقلاب اسـلامی، حتّی یک روز هم نشـد که مسؤولان انقلاب به ذهنشان خطور دهنـد که به جنگ و معـارضه بـا این کشور و آن کشور برونـد؛ نه، این چـالش از نـاحیه هویّت و ذات انقلاـب است. وقتی یک کشور اسـلامی با داشـتن موقعیت حسّاس جغرافیـایی و بـا فرهنـگ عمیق به میـدان می آیـد و ایـده ای را مطرح می کنـد و برای جـان بخشـیدن به آن، تمـام مجاهـدت و تلاش خود را می کند و نشانه های موفقیّت در چهره او آشـکار می شود، به طور طبیعی منافع اسـتکبار را در کلّ منطقه به خطر می اندازد. لذا دسـتگاههای استکباری آن روز - که در یک طرف اردوگاه لیبرالیزم سرمایه داری و در طرف دیگر اردوگاه سوسـیالیزم ادّعایی الحادی دیکتاتوری بود - با انقلاب اسـلامی درافتادنـد. عجیب این بود که اینها در نود درصـد مسائل با همدیگر اختلاف داشـتند، اما در این که بایـد این شـعله برافروخته را خاموش کرد و این نهال برآمده را کند، با هم متّحد بودند! شـما جوانان عزیز روی این مسائل فکر کنید؛ اینها حرفهای تکراری نیست؛ اینها راه ما را برای آینده روشن می کند. اسـتکبار به حدّی قانع نیست نظـام اسـلامی در برابر اردوگـاه شـرق و غرب ایسـتاد؛ اما در همان روزها یک نظریه این بود که ما به نحوی با اسـتکبار کنار بیاییم! کسانی که این نظریه را بیان می کردنـد، آدمهای بـدی نبودنـد؛ بلکه ساده انـدیش بودنـد و می گفتند کنار بیاییم تا ضـرر آنها را از خود دفع کنیم؛ اما پاسخ این سؤال را نمی دادند که این کنار آمدن و کوتاه آمدن و عقب نشـینی کردن سـنگر به سنگر تا کجا باید ادامه پیـدا کنـد؛ ملت ایران بایـد چه کار کنـد که امریکا از او راضـی شود؛ چقـدر باید از ارزشـهای خود صـرف نظر کند تا امریکا بگویـد دیگر با شـما کاری نـدارم؟ شایـد بعضـی از آنها حتّی فکر نمی کردند که اسـتکبار به حدّی هم قانع نیست. در جنجال اخیر

فعّالیتهای هسته ای ایران دیدید که قدم به قدم شروع کردند به جلو آمدن؛ اوّل گفتند ایران باید پروتکل الحاقی را قبول کند؛ بعد گفتند باید فلان اطّلاعات را بدهد؛ بعد پا را فراتر گذاشتند و گفتند اصلاً ایران نباید فناوری هسته ای داشته باشد! عقب نشینی در مقابل مجموعه ای که زور مادّی دارد، اما مطلقاً ذخیره اخلاقی در وجودش نیست تا از این زور به شکل ظالمانه استفاده نکند، راه علاج نیست. راه علاج، منحصر شده بود در مقاومت، و امام بزرگوار ما - آن انسان مقاوم، صبور و سرسخت - مظهر مقاومت بود؛ و این تنها راهی بود که در مقابل ملت ایران وجود داشت. لذا حتّی حمله نظامی شان اثر نبخشید. تحمیل جنگ بر ما، غیرمتعارف نبود حمله نظامی رژیم آ«صدّامآ» که هشت سال ما را مجبور به مجاهدت و قبول مشکلات جنگ کرد، غیرمتعارف نبود. این روش همیشگی استکبار علیه ملتهای مستقل و آزادیخواه است. در همان سالهای اوّل ریاست جمهوری بنده، آ«احمد سکوتورهآ» رئیس جمهور گینه کوناکری که یک چهره برجسته انقلابی، محترم، علمی و سیاسی آفریقا محسوب می شد و در تمام دنیا و اروپا هم خیلی آبرومند بود، به ایران آمد و در مذاکراتش با من مطلبی به این مضمون گفت که ما بعد از انقلاب، از حمله بغداد به شما تعجّب نکردیم؛ چون طبق تجربه، یکی از کارهایی که علیه اغلب کشورهای مستقل، از طرف استکبار به کار رفته، این است که از طرف مرزها به اینها فشار نظامی بیاورند تا با مشغول کردن و گرفتن منابع مالی و انسانی آنها، مانع رسیدن آن کشورها به هدفها و آرمانهایی شوند که برای خود تعریف کرده اند. این، نقشه طرّاحی شده دشمن علیه ما بود. همین امریکاییها و وزیر دفاع کنونی شان که هرچند روز یک بار، یاوه ای علیه نظام جمهوری اسلامی می پرانند، کسانی بودند که از نزدیک با صدّام حسین - که الان دنبالش هستند - همکاری داشتند و به او کمک علمی و تسلیحاتی و اطلاعاتی می کردند تا شاید بتوانند ایران را شکست دهند، که نتوانستند. به شما عرض کنم: تا وقتی شما بیدارید و تا وقتی مسؤولان به معنای حقیقی کلمه احساس مسؤولیت می کنند، امریکا و قدرتهای دیگر نمی توانند علیه این ملت و نظام هیچ کاری انجام دهند. عقب ماندگیها را جبران کنیم عزیزان من! این سخن نو - توحید، کرامت انسان و عدالت اجتماعی - در دنیا جا باز کرد؛ اینها سه رکن اصلی است. ما باید همه عقب ماندگیهای خود را در این سه رکن، عقب ماندگی بدانیم. هرچه شخصیت و رفتار ما مسؤولان از رفتار توحیدی فاصله بگیرد و احترام ما به زندگی، شخصیت، هویّت و عزّت مردم کاهش پیدا کند و به هر مقدار که شکافهای طبقاتی علاج نشود و عدالت اجتماعی به معنای حقیقی در کشور دنبال نگردد، این عقب ماندگی است. باید همه تلاش ما این باشد که عقب ماندگیها را جبران کنیم؛ فضای جامعه هم باید این چنین باشد. این که گاهی به بعضی کسان - مسؤولان و دیگران - هشدار می دهم، به خاطر همین نقطه نظرهاست. مسؤولان، مسائل اساسی کشور را بشناسند من معتقدم تلاش برای عدالت اجتماعی و پُر کردن شکاف طبقاتی، بزرگترین مسؤولیت ماست. خوشبختانه در این جلسه جمعی از مسؤولان استان هم حضور دارند که خواهش می کنم روی این مسائل فکر کنند. امروز مهمترین مسأله ما این است که بتوانیم شکاف طبقاتی بین فقیر و غنی را پُر کنیم. بزرگترین خدمت به جوانان این است که بتوانیم استعدادهای آنها را بارور کنیم؛ امکانات تحصیلی برایشان فراهم نماییم و بعد به فکر شغل و کار برای آنها باشیم. این که من گاهی نهیب می زنم فلان مسأله فرعی و جنجالی یا دعوای سیاسی را وارد میدان مناقشات عمومی نکنید، به خاطر همین است، والّا این که دو جناح و حزب در صد مسأله با هم اختلاف داشته باشند و به سر و کلّه هم بزنند، به هیچ جای کشور صدمه ای نمی زند. انتظار بنده از مجلس، دولت و مسؤولان در همه رده ها این است: به معنای واقعی کلمه، مسائل اساسی کشور را بشناسید. جوان ما برای علم اهمیت قائل است دوستان ما این جا آمدند؛ هم آقای رئیس محترم این دانشگاه، هم آقای دکتر آ«ثبوتیآ» که وقتی من دیدم ایشان بالا آمد، شما ابراز احساسات کردید، واقعاً از ته دل خوشحال شدم. این که یک چهره علمی مورد تجلیل و تکریم جوانان قرار گیرد، مرا خوشحال می کند و نشان دهنده این است که جوان ما برای علم اهمیت قائل است. درخواستهایی که ایشان مطرح کردند، یا درخواستهایی که این دو جوان عزیزمان - این نخبه عزیز و آن دانشجوی نماینده تشکلها - مطرح کردند، ایده های درستی است که باید دنبال شود. خوشبختانه در این جا، هم وزیر محترم علوم هستند، هم استاندار و هم نمایندگان مجلس. من به

دفتر خودم هم سفارش می کنم که درخواستها را دنبال کنند. البته به مسؤولان تأکید می کنم که خواسته های عملی را دنبال کنند؛ چون بعضی از خواسته ها ایده های خوبی است. منتها با واقعیات و عمل نمی سازد. مگر می شود کرامت انسانها را با پول سنجید؟ آقای دکتر ثبوتی گفتند آ«مردم زنجان از دویست میلیارد بیشتر می ارزندآ»؛ من برای خود شما بیشتر از دویست میلیارد ارزش قائلم؛ هر کدام از این جوانان که آینده درخشانی دارند، بیش از دویست میلیارد ارزش دارند. مگر می شود ارزش و کرامت انسانها را با پول سنجید؟ بحث سر این است که آیا بودجه کشور ما و سازمان مدیریّت و برنامه ریزی گنجایش دارد که دویست میلیارد را فقط صرف راههای منتهی به شهر زنجان کند؛ چون بالاخره شهرهای دیگری هم در ایران هست. زنجان فقط راه لازم ندارد، بلکه دانشگاه و کشاورزی هم لازم دارد. به هرحال، من می گویم که کار را دنبال کنند و به آن اهمیت دهند. توجّه جوانان به جایگاه و وظایف کنونی خود به تشکّلهای دانشجویی هم سفارش می کنم که عزیزان من! اسمتان هرچه هست، باشد؛ برای من اسمها اهمیتی ندارد. جناح و گرایش سیاسی تان هرچه هست، باشد؛ برای من چپ و راست اهمیتی ندارد. آنچه برای من اهمیت دارد، این است که جوان و عنصر فعّال سیاسی ما توجّه کند که امروز کشور و ملتش کجا ایستاده است و باید چه کار کند و به چه چیزی همت بگمارد؛ نیرویش را صرف آن کند و به دهان دشمن - که برای ما خواب و خیالهای زیادی دیده - نگاه نکند. یکی از کارهای دشمن این است که آنچه را داریم، تحقیر کند؛ درست مثل بعضی از شرخرها و کهنه دلّالها که اگر جنسی را بخواهند، توی سر جنس می زنند و آن را بی اهمیت می کنند تا دارنده آن جنس راحت آن را از دست بدهد! نظام اسلامی شما بسیار مهم، ارزشمند و بزرگ است؛ استعداد ملت ایران هم بسیار درخشان است؛ اما دشمن دائم توی سر جنس ارزشمند ما می زند. امام صادق علیه الصّلاةوالسّلام به صحابی خود فرمود: آ«اگر تو گوهر درخشانی در دست داشته باشی که قدر آن را بشناسی، همه دنیا هم که جمع شوند و بگویند این ریگ است، باور نمی کنی؛ اگر یک ریگ هم در دستت بگیری و همه دنیا شهادت بدهند که الماس است، باز هم باور نمی کنی! مهم این است که بدانی چه در دست داری.آ» تلاش من این است که ملت ایران بداند چه سرمایه عظیمی در اختیار دارد و بداند چه امتداد باارزشی در دنیای اسلام دارد. امروز هم ملت ایران باید ایستادگی کند من دیروز گفتم رئیس جمهور ما به مالزی می رود و ان شاءاللّه در آن جا می درخشد. بعضی گفتند چطور؟ من می گویم کدامیک از رؤسای جمهور دنیاست که وقتی به کشور بیگانه ای می رود، مردم از او آن چنان استقبال می کنند که برای مسؤولان خود آن کشورها شگفت آور است؟ بنده در زمان ریاست جمهوری به پاکستان رفتم. در لاهور و اسلام آباد آن چنان استقبال شد که همه دنیا را متوجّه خود کرد و خبرش روی همه آنتنهای دنیا رفت. مانند همین قضیه، در زمان ریاست جمهوری آقای آ«خاتمیآ» در پاکستان و لبنان، و زمان ریاست جمهوری آقای آ«رفسنجانیآ» در سودان اتّفاق افتاد. امروز مسؤولان برجسته کشور ما به هر یک از کشورهای اسلامی سفر کنند، با استقبال، احساسات و هیجان مردمی روبه رو می شوند. نظیر این در کدام کشور - چه کشورهای اسلامی و چه کشورهای غیراسلامی - وجود دارد؟ فرضاً اگر رئیس جمهور امریکا بخواهد به ایتالیا یا فلان کشور برود، مردم یک ماه قبل از سفرش تظاهرات می کنند که نیا! چون امریکا شرّ مطلق است. آ«حکیم هیدجیآ» که از برجستگان و مفاخر همین منطقه است و من دیروز یک بیت از شعرهایش را در سخنرانی ام خواندم، بیت دیگری دارد که با اندکی تغییر، آن را می خوانم: خلقه بوگون ای شقی ناکس عالمده ستم سن ایلیرن بس(۱) امروز هم علاج کار ملت ایران در ایستادگی و مقاومت است. معنای مقاومت، بی تدبیری نیست البته معنای مقاومت بی تدبیری نیست. من روایتی(۲) را از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم یادداشت کرده بودم که می خواستم اوایل صحبتم بخوانم؛ ولی الان آن را می خوانم. حضرت خطاب به آ«عبداللّه بن مسعودآ» - صحابی معروف - می فرمایند: آ«یابن مسعود! اذا عملت عملاً فعمل بعلم و عقلآ»؛ ای پسر مسعود! هر کاری که می خواهی انجام بدهی، با دانش و خرد انجام بده. این، استثناء ندارد و شامل همه کارها می شود؛ اینها شعارهای اسلامی است. حالا عدّه ای می خواهند به مسلمانان - که این مطالب هزار و چهار صد سال جزو فرهنگشان بوده است - یاد بدهند که دنبال علم و خرد بروند! این حرفها کهنه بشو هم نیست؛ همیشه

تازه است. آ«و ایّاک و ان تعمل عملاً بغیر تدبیر و علمآ»؛ مبادا هیچ کاری را بدون تدبیر و دانش انجام دهی؛ همه کارها باید سنجیده و علمی صورت گیرد. آ«فأنّه جلّ جلاله یقول: ولا تکونوا کالّتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاآ»؛ چون خداوند می فرماید: مثل آن پیرزنی نباشید که پشم را نخ می کرد، بعد نخها را دوباره پشم می کرد. اگر کار را بی منطق و بی دانش و بی تدبیر انجام دهید، قوّتی را که خدا به شما داده، واژگون کرده اید و ذخیره علم و عقل را به زمین ریخته اید و به عقب برگشته اید. ما نباید به عقب برگردیم. مقاومت باتدبیر؛ شعار نظام اسلامی مقاومت باتدبیر، جزو شعارهای نظام اسلامی است و مسؤولان این موضوع را مدّنظر دارند. البته می توان هر کاری را تفسیری کرد تا از آن بی تدبیری بیرون بیاید. دشمن این کارها را می کند و یک عدّه هم مفت و مجّانی بلندگوی دشمن می شوند و همان چیزی را که دشمن می خواهد، تکرار می کنند؛ گویی روی این قضیه هیچ فکر و تدبیر و کار کارشناسی نشده است. البته نمی خواهم بگویم مسؤولان ما اشتباه نمی کنند؛ اشتباه مربوط به همه آحاد بشر است و از ما جدایی ناپذیر است؛ لیکن ضریب اطمینان وقتی بالا می رود که انسان بداند مسؤولان کشور فکر و تدبیر و مطالعه و مشورت می کنند؛ بخصوص در زمینه های حسّاستر که تعیین سیاستهای کلّی است و با زمینه و منطقه اجرا هم تماس مستقیم ندارد و خطوط را معین می کند و در آن، کارهای کارشناسی بسیار وسیع و دقیق و پی درپی صورت می گیرد. با این تدبیر، ملت ایران باید مقاومت کند و همین مقاومت موجب شده تا الان پیش برود. دستاوردهای چشمگیر در عرصه ی آموزش عالی عزیزان من! ما در اوایل پیروزی انقلاب، استاد، پزشک، دانشمند و محقّق کم داشتیم. اوّلاً خود کشور کم داشت، ثانیاً بعضی کسان هم به ملت خود پشت کردند و دست یاری به ملت و انقلاب ندادند؛ اما نظام بنا را بر مقاومت گذاشت. این مقاومت، امروز نتیجه اش این است که در همین استان شما نسبت دانشجو به قبل از انقلاب – طبق گزارشی که رئیس دانشگاه داد و بنده هم اطّلاع داشتم – دویست و پنجاه برابر شده است! همین مرکز تحصیلات تکمیلی که در این جا تشکیل شده و همین محقّق جوانی که آمدند و صحبت کردند و مجموعه ای از نخبگان که دور هم گرد آمده اند، دستاوردهایی است که نمی شود برای آن قیمت گذاشت. اینها همه به برکت انقلاب انجام شده است؛ حالا بیاییم از همه فعّالیتهای نظام، چهره تاریک و سیاه ترسیم کنیم؟ رشد شاخصهای توسعه در استان زنجان کمترین شاخص توسعه در این استان که من دیروز در سخنرانی عمومی گفتم، ۵۰۰ درصد است و بعد تا ۱۲۰۰ درصد افزایش می یابد. بنابراین همه شاخصهای توسعه این استان رشدهای فراوان کرده است. زنجان استانی است که یک روز جولانگاه و میدان تنعّم خوانین بود و در آن، تبارهای فامیلی خانی همه خیرات این استان را به سمت خود می کشیدند و مردم هم به بدبختی زندگی می کردند. این خوانین در دوران قاجار بودند و در دوران پهلوی کراوات بستند، ادکلن زدند، با خاندانهای پادشاهی برای تأمین ذخیره ها وصلت کردند، شاپو سرشان گذاشتند و به شکل مدرن بروز کردند! اینها با انقلاب اسلامی – که انقلابی مردمی بود – منقرض شدند و همین استان زنجان امروز به برکت این تلاشها به این جا رسیده که در بعضی شاخصها بالاتر از بقیه مناطق است. به همین دلیل باید سرچشمه امید در دلهای ما روزبه روز جوشانتر شود. دشمن، بعضی کسان را مرعوب می کند؛ به بعضی افراد تحلیل غلط از وضع کشور می دهد؛ بعضی افراد را وابسته به خود می کند – که اینها علاجی ندارند جز این که کار دشمن را بکنند و حرف او را بزنند – بعضی کسان را تشویق می کند که به طبل بی خیالی بزنند و پی شهوات و کیف کردن بروند؛ بخصوص در جاهایی که امید بیشتری به آنهاست. دنبال آرمانها نرفتن، اراده اصلاح را در دل از بین بردن و بی نظمی کردن، از کارهای دشمن است. طرفدار حرکتهای مؤمنانه و متدیّنانه هستم من طرفدار حرکتهای مؤمنانه و متدیّنانه و طرفدار جوانی هستم که با انگیزه دینی در میدان سیاست، علم و اقتصاد وارد می شود. جوانی که شعارش ارزشهای دینی است، برای من مثل یک موجود مقدّس و محبوب است. البته من همه جوانان را دوست دارم؛ اما جوانانی که ارزشهای دینی برای آنها مهمّ است، در چشم من خیلی عزیزند. عدّه ای با تظاهر کردن به پایبندی به ارزشهای دینی، بی نظمی ایجاد می کنند که من با این کار موافق نیستم. یکی از چیزهایی که من از دانشگاههای زنجان خوشم آمد، این است که گفتند در این دانشگاهها تشکّلهای گوناگون دانشجویی با هم با بی ادبی و هتّاکی و

بدگویی و دست به یقه شدن رفتار نمی کنند. این رویّه خیلی خوبی است و توصیه می کنم همین طور باشید. هر کدام از تشکّلها کار خود را انجام دهند؛ اما با هم دوست باشند و به هم اهانت نکنند. البته چالش علمی و فکری برای پیش رفتن و رشد پیدا کردن، خوب است. مجموعه ای که دارای فکر سیاسی و اجتماعی است، افراد آن در گوشه ای جمع شوند و بنا کنند به استدلال کردن و حرف زدن. وقتی کارشان تمام شد، مجموعه دیگری که حرف اینها را قبول ندارد، در گوشه دیگری جمع شود و افرادش بنا کنند به استدلال کردن و حرف زدن: دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجّت قوی اگر این طور باشد، خیلی خوب است و من این را دوست دارم؛ اما دست زدن به بی نظمی در مقابل دشمن - کما این که متأسفانه چند ماه قبل در تهران و البته خوشبختانه در ابعاد کوچکی شاهد آن بودیم - مضرّ است. مهم، استحکام ساخت داخلی است آنچه برای ما مهمّ است، استحکام ساخت داخلی است، که این مطلب را چند ماه قبل به دانشجویان گفتم و الآن هم به شما می گویم تا همه بدانند که وقتی ملتی ساخت داخلی اش مستحکم است، اختلاف سلیقه، افرادش را به دشمنان یکدیگر تبدیل نمی کند. این ملت برای مسؤولان و محورهای اداره کشورش اهمیت و احترام قائل است؛ چون این موضوع تعیین کننده است. وقتی دلهای این ملت با ایمان عمیق - مثل ایمان شما - همراه شد، هیچ قدرتی نمی تواند آن را شکست دهد و وادار به عقب نشینی کند. ما با این پشتوانه می توانیم با همه چالشهای بین المللی مقابله کنیم و پیش برویم. امیدواریم همه ما به وظایف خود عمل کنیم. ان شاءاللّه مجموعه دانشجویی هم وظایف خودش را بیش از پیش و به طور روشن ترسیم و تعریف کند و مصرّانه آن را تعقیب نماید. همه شما عزیزان را به خدا می سپارم. چند دعا می کنم تا از دلهای پاک و نورانی شما استفاده کرده باشیم: پروردگارا! این جوانان عزیز را ذخیره های ارزشمند آینده اسلام و مسلمین قرار بده. پروردگارا! فرزندان عزیز این ملت را به این ملت ببخش. پروردگارا! ملت ایران را در همه صحنه ها پیروز کن؛ نور معرفت و عبودیت را در دلهای ما بیش از پیش بتابان؛ دلهای آحاد ملت ما - بخصوص مسؤولان - را با یکدیگر هرچه مهربانتر گردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) امروزبه مردم ای شقی ناکس، در جهان تو ستم می کنی و بس) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم --

۰۶/۰۸/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از برادران عزیزی که این جلسه را فراهم کردند و همچنین برادرانی که در این جلسه به تلاوت پرداختند و از مربّیان و استادان محترم و عزیزی که برای تربیت این نسل قاری جوان، تلاش کرده و زحمت کشیده اند، خیلی تشکّر می کنیم. مسأله تلاوت قرآن که ما این قدر به آن اهمیت می دهیم، صرفاً مایه سرگرمی و هنرنمایی نیست، بلکه وسیله ای برای دست یافتن به فضای قرآنی در کلّ جامعه است و این کاری است که قرّاء خوب ما با استفاده از صدای خوش و بهره گیری از شیوه های هنری تلاوت و نیز استفاده از تجوید و توانایی خوب در ادای حروف، کلمات و جملات آیات قرآن کریم، به آن دست می یابند. عزیزان من! بدانید که امروز دنیای اسلام محتاج قرآن است. در مضامین آیات سوره های آل عمران، بقره، انبیاء و احزاب، که دوستان شما در این جا خواندند، مطالبی وجود دارد که امروز علاج دردها و ضعفهای دنیای اسلام است و اینهاست که ایمان انسان را عمیق و راسخ می کند؛ معرفت انسان را روشن و آگاهانه می کند؛ نیروی حیاتی انسان را به میدان می آورد و از آنها کار می کشد. آن وقت جامعه ای با این خصوصیات، هم ترقّی می کند، هم روحیه می گیرد. وقتی جامعه ای روحیه اش قوی شد، دشمن نمی تواند به آن زور بگوید. وقتی زورگویان دنیا بخواهند سوار فرد، جماعت و یا ملتی شوند، اوّلین اقدامشان این است که روحیه آن فرد یا ملت را بشکنند و احساس توانایی و ایستادگی اش را از بین ببرند. تا زمانی که احساس قدرت و توانایی و روحیه در یک ملت و جماعتی وجود دارد، هیچ کس نمی تواند بر آن فائق آید؛ نه دشمنان بیرونی و نه دشمنان درونی؛ تنبلی و بی عاری و بی کارگی. این که در روایت دارد: آ«و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه(۱)آ» برای این است که قرآن را فقط

برای این که اسم و رسم بیابند یا مشغولیتی برای خودشان درست کنند، نخوانند؛ بلکه قرآن را به جهت این که درمانهای اصلی از آن است بخوانند. داروی قرآن را روی درد جان و وجود و باطن خود بگذاریم و با قرآن این دردها را شفا دهیم. این کار، احتیاج دارد به این که فضا قرآنی شود. ما را برای مدّتهای طولانی، به طرق مختلف از قرآن دور نگه داشتند. امروز ما می خواهیم فضای قرآنی داشته باشیم؛ باید به قرآن برگردیم. البته بیست وپنج سال است که جامعه ما به طور جدّی و با حرکت دستجمعی و عمومی به سمت قرآن حرکت می کند. قبل از انقلاب هم حرکت قرآنی وجود داشت، ولی مثل حرکتهای فردی بود. حرکت جمعی جامعه، بعد از حاکمیت نظام اسلامی است که حرکت خوبی هم بوده و هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله دارد. نتیجه آن حرکت این شده که شما امروز می بینید پیر و جوان و زن و مرد ما تا حدود زیادی با قرآن اُنس دارند. حضور جوانانی که در هر گوشه و بخشی از بخشهای جامعه با قرآن مأنوسند، نتیجه همان حرکت است که بایستی تقویت شود. تقویت حرکت مذکور به این است که شما قرّاء بتوانید قرآن را با صدا و شیوه خوب و زیبا بخوانید. اهمیت دادن به این جلسات برای همین است که اهمیت فراگیری تلاوت در جامعه روشن شود، والّا به اندازه ای که در این جا قرآن خوانده می شود، انسان می تواند چند برابر آن را به تنهایی بخواند. تلاوت فقط صدا نیست، بلکه فنون و شیوه های مختلفی دارد؛ چه شیوه های مربوط به ظاهر کار که همین نغمه سراییها و آهنگهای تلاوت است و چه شیوه های عمیق قرآن که مرحله ای باطنی تر از مرحله قبل است و آن آشنایی با مفاهیم آیات است. من غالباً به قرّاء جوانمان گفته ام و الآن هم تأکید می کنم که یکی از مهمترین همّتهایشان باید این باشد که آیاتی را که می خوانند، خوب بفهمند. لااقل به ترجمه و معنا و دقایق آیاتی که می خواهند تلاوت کنند، دقیق شوند، تا وقتی می خوانند، مفهوم با صدا از عمق جانشان بیرون بیاید؛ آن وقت در فضای جامعه اثر می گذارد و همه را تحت تأثیر قرار می دهد. این که می بینید تلاوت بعضی از قرّاء مصری عمیقاً اثر می گذارد، به خاطر رعایت همین موضوع است. طوری می خوانند که گویی می خواهند مضمون آیه را در مقابل شما تصویر کنند. من گاهی برای بعضی از قرّاء جوانمان، دوستان مداح را مثال می زنم و می گویم این دوستان وقتی می خواهند یک بیت شعر را در مجلسی که همه معنای آن را می فهمند، بخوانند، به دو شکل ممکن است بخوانند. یک شکل این است که این مدّاح که با صدای خوش می خواند، گویا با شما کلمه کلمه حرف می زند، که این در عمق جانتان اثر می کند. یک شکل هم این است که برای خودش مطلبی را می خواند! قرآن را هم به دو شکل می توان خواند. دلیل این که بسیاری از تلاوتها، با این که آهنگها و نغمه های آن خیلی با هم متفاوت نیست، تأثیر لازم را در دلها نمی بخشد و دلها را از جا نمی کند، این است که خواننده از دل و باطن جانش با عبارات قرآن با مخاطب حرف نمی زند. در محیط ما که خیلیها زبان عربی بلد نیستند، بلکه آن جاهایی هم که بلد هستند، انسان می فهمد که قاری از باطن جانش با مخاطب حرف نمی زند. اگر می خواهید تلاوت شما از لحاُتأثیر و ساختن محیط جامعه و تغییر و دگرگونی دلها و جانها موفّق باشد، یکی از شرایط مهم و اصلی اش این است که خواننده قرآن با مضمون آیه ای که می خواهد تلاوت کند، کاملاً آشنا باشد و طوری بخواند که گویی با صدای خوش خود می خواهد آن مضمون را برای مخاطب تصویر و ترسیم کند. امروز که من به قاریان قرآن کشورمان - که الحمدللّه غالباً هم جوان هستند و بعضی نیز نوجوان، مثل این نوجوان عزیزمان که خیلی هم قشنگ خواند - نگاه می کنم، می بینم بحمداللّه هر سال ما جلوتر از سال قبل هستیم؛ این واقعیتی است. اساتید قرآن و قرآن خوانان جاافتاده و پخته سالیان گذشته به جای خود محفوظ؛ الحمدللّه نسل نوخاسته جوان ما هم به قرآن و به خوب خوانی و ابتکارات در تلاوت نزدیک و روزبه روز بهتر می شود. این واقعاً حرکت خوبی است. خطاب من بخصوص به اساتید قرآن است: کاری کنید که این جوانان، تلاوت را با همان شرایطی که گفتیم - توجّه به جنبه های ظاهری: نغمه ها و آهنگها؛ و توجّه به مضمون - دنبال کنند و با توجّه به مضمون، فراز و فرود و وصل و وقف و تکیه و تحریر و ... را هنگام تلاوت رعایت نمایند. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار، با قرآن بمیران و در سایه قرآن محشور فرما. ما را از اهل بیت علیهم السّلام جدا مکن، از قرآن جدا مکن؛ زندگی ما را روزبه روز به زندگی قرآنی نزدیکتر فرما؛ ارواح طیّبه

شهدای عزیزمان و روح مطهّر امام بزرگوار را از این مجلس شاد و خرسند گردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) .

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از استادان دانشگاههای سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از استادان دانشگاههای سراسر کشور --۰۸/۰۸/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از بیاناتی که برادران عزیز و خواهر محترممان فرمودند، خیلی متشکّرم. بی شک آن چه از طرف استادان محترم در این جلسه مطرح می شود، در روند آینده کار علم و تحقیق در کشور تأثیر خواهد گذاشت. در این هیچ شکّی نداشته باشید. سال گذشته که دوستان در این جا پیشنهادهایی مطرح کردند، جمعی موظّف شدند و پس از پیگیری و ملاقات با بعضی از پیشنهاد دهندگان، راههای عملی و اجرایی شدن برخی از پیشنهادها را بررسی کردند. در این جلسه هم آنچه که آقایان فرمودید، پیگیری خواهد شد. البته من نسبت به برخی از نقطه نظرات و بیانات دوستان، نظراتی دارم که چون وقت کم است به آنها نمی پردازم و فقط دو سه نکته را عرض می کنم: اوّل این که باید نگاه ما به مسائل آموزش عالی و تحقیقات کشور در همه رشته ها، نگاه خوشبینانه باشد، نه نگاه بدبینانه و همراه با تأسّف و تأثّر. البته نه به خاطر این که ما نباید آرزوی پیشرفت و سرعت عمل در این زمینه داشته باشیم - بدیهی است که ما هر مقدار که در زمینه آموزش عالی و تحقیق و گرم کردن فضای علم و پژوهش در کشور پیش برویم، کم است و هنوز راه طولانی ای در پیش داریم - بلکه به خاطر این که ما باید به آنچه که در طول سالهای بعد از انقلاب و بخصوص آنچه که در سالهای اخیر پیش آمده، نگاه کنیم و بدانیم که شتاب خوبی پیدا کرده ایم و دانشگاههایمان در این زمینه پیشرفت خوبی کرده اند. آن طور که بنده استفسار کردم و مسؤولان مورد وثوق - آقای رئیس جمهور و بعضی دیگر از مسؤولان - به من گزارش دادند، بودجه تحقیقاتی در همین چند سال اخیر خیلی بالا رفته و آن طور که دانشگاهیان مورد اعتماد از گوشه و کنار دانشگاههای کشور اطّلاع می دهند، بحمداللّه عملاً میدان و کار تحقیقاتی و میل به پژوهش در دانشگاهها زیاد شده و جایگاه خوبی پیدا کرده است. این، نشان دهنده سیظ'ر ماست. شاید اگر در مقام توقّع و انتظار باشد، من انتظارم از شما کمتر نیست؛ من خیلی توقّعم برای پیشرفت این گونه امور زیاد است و اگر این توقّع نباشد، پیش نمی رویم. نمی خواهم نصیحت کنم که بیش از این توقّع و انتظار نداشته باشید - چرا؛ داشته باشید و دنبالش حتماً حرکت کنید - بلکه می خواهم بگویم نگاه نباید نگاه بدبینانه و همراه با تأسّف باشد. نگاه باید خوشبینانه باشد و با همین نگاه ما وارد میدان شدیم و به فضل پروردگار جلو هم رفتیم و باز هم جلوتر از این خواهیم رفت و ان شاءاللّه تحقیقات در زمینه های مختلف، رشد شایسته خودش را پیدا خواهد کرد؛ واقعیت این را به ما می گوید. نکته دوم این است که بنده - همان طور که بعضی از دوستان اشاره کردند - چند سالی است که مسأله نهضت نرم افزاری را در محیط علمی کشور مطرح کرده ام. این، یعنی چه؟ یعنی ما نباید به فراگیری قانع باشیم؛ باید هدف تحقیق و آموزش ما تولید علم باشد؛ یعنی رسیدن به آن جایی که نوآوریهای علمی در فضای موجود بشری، از آن جا شروع می شود. ما از لحاُاستعداد، نسبت به کسانی که دانش را در دنیا تولید کردند، گسترش دادند، پیش بردند و بر اساس دانش، فنآوریهای پیچیده را به وجود آوردند، کمبود نداریم. البته تولید علم به معنای این نیست که ما ترجمه و فراگیری را نفی کنیم؛ نه، آن هم لازم است، بلکه من می گویم در ترجمه و فراگیری نباید توقّف کرد. بر اثر شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مسأله استعمار - که نقش استعمار در مطلبی که مورد نظر من است، بسیار زیاد است - بخشی از دنیا زودتر از یک بخش دیگر و به کمک وسیله شتابنده ای به سمت قلّه های علمی حرکت کرد. این بخش از این وسیله شتابنده استفاده کرد و به جلو رفت و این وسیله را روزبه روز شتابنده تر و تواناتر کرد و با بالا بردن کاربری آن، به دستاوردهای علم رسید؛ در حالی که ما با همه پیشرفت علمی، محاط به جهالتهای فراوانیم. ساکنان آن بخش از دنیا، پیشرفتهای علمی شگفت آوری کردند و بعد هم سیاست کلّی شان این شد که علم را در اختیار خودشان بگیرند و اجازه ندهند که کشورهایی که عقب مانده اند، به آنها برسند و یا

از آنها جلو بزنند! حتماً شما از محدودیتهایی که برای برخی از فنّآوریهای پیشرفته وجود دارد که مطلقاً نبایستی به هیچ نقطه ای از نقاط دنیا درز پیدا کند، مطالب زیادی شنیده اید. استعمار، هم در پیشرفت علمی یک بخش از دنیا نقش داشت و هم توانایی اش بر استعمار، ناشی از میزان پیشرفت علمی اش بود که از آن پیشرفت، استفاده سیاسی کرد. مانند انگلیس که از کشتی بخار برای استعمار هند استفاده نمود و استعمار هند کمک کرد که کشتی بخار به کشتیهای پیشرفته تری تبدیل شود و تسلّط بر هند و نقاط دیگر را نیز بیشتر کند. به این ترتیب، علمی که محدود و محصور به خودشان بود، در خدمت استعمار قرار گرفت و استعمار در خدمت علم! ما باید از محاصره موجود که کشورهای جهان سوم در آن قرار گرفته اند، خودمان را خارج کنیم. این فقط وظیفه ما نیست، بلکه وظیفه همه ملتهای دنیاست که در دوره ای از کاروان علم عقب ماندند. من اعتقاد راسخم - که این اعتقاد با نظر خبرگان و کارشناسان فن تأیید شده است - این است که ما می توانیم این کار را بکنیم. این مُهر آ«نمی توانیمآ» و آ«نمی توانیدآ» را که یکی از بخشهای عمده سیاست فرهنگی دشمنان بوده، بایستی از ذهن خودمان پاک کنیم. البته من احساس می کنم که در همین زمینه هم می توانیم پیشرفت کنیم؛ چرا که الان می بینم شما استادان و دانشجویان در محافل دانشجویی، از نهضت نرم افزاری و تولید علم به عنوان شعارهای عملی و فعّال یاد می کنید. این، خیلی موفقیّت است که ما به این فکر افتاده ایم و این موضوع به صورت شعار، درخواست و خواسته درآمده است. نکته سوم این است که همه این کارها فقط احتیاج به پول و استعداد ندارد، بلکه احتیاج به مدیریّت شایسته دارد که این برمی گردد به بخشهای مدیریّتی دانشگاه؛ چه رؤسای دانشگاهها و دانشکده ها و مراکز تحقیقاتی، چه مدیران دستگاههای دولتی که مربوط به علمند؛ مثل وزارتخانه های علوم، بهداشت و آموزش و پرورش. اینها وظایف سنگینی دارند. چون ظاهراً وزرای محترم این جا تشریف دارند، این نکته را بگویم که آنها بشنوند و دنبال کنند: کسانی که در وزارتخانه ها و دانشگاهها مسؤولیت مدیریّتی دارند، با تشخیص درست و اهمیت دادن به موضوع، می توانند نقشی بسیار مهمّ و تعیین کننده در این هدفی که مورد علاقه همه ماست، ایفا کنند. ما امروز استعدادهای زیادی در کشور داریم که بایستی شناسایی، جمع و هدایت شوند و باید به آنها عملاً تفهیم شود که برای استعدادشان ارزش قائلیم. همین مسائل مادّی و پول و پاداش - که در خلال فرمایشات بعضی از دوستان بود - عملی است؛ لکن بر مدیریّت این کار متوقّف است. البته شورای عالی انقلاب فرهنگی هم در این زمینه مسؤولیت و نقش دارد. اعضای این شورا هم بایستی به این مسائل توجّه کنند، تا این آرزوها تحقّق پیدا کند. آخرین نکته این است که مسأله تولید علم فقط مربوط به علوم پایه، تجربی و ... نیست، بلکه شامل همه علوم و از جمله علوم انسانی است. ما بخصوص در زمینه علوم انسانی، برخلاف آنچه که انتظار می رفت و توقّع بود، حرکت متناسب و خوبی نکرده ایم، بلکه مفاهیم گوناگون مربوط به این علم را - چه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه های جامعه شناسی، روان شناسی و سیاست - به شکل وحی مُنزل از مراکز و خاستگاههای غربی گرفته ایم و به صورت فرمولهای تغییر نکردنی در ذهنمان جا داده ایم و بر اساس آن می خواهیم عمل و برنامه خودمان را تنظیم کنیم! گاهی که این فرمولها جواب نمی دهد و خراب درمی آید، خودمان را ملامت می کنیم که ما درست به کار نگرفته ایم؛ در حالی که این روش، روش غلطی است. ما در زمینه علوم انسانی احتیاج به تحقیق و نوآوری داریم. مواد و مفاهیم اساسی ای هم که بر اساس آن می توان حقوق، اقتصاد، سیاست و سایر بخشهای اساسی علوم انسانی را شکل داد و تولید و فراوری کرد، به معنای حقیقی کلمه در فرهنگ عریق و عمیق اسلامی ما وجود دارد که باید از آن استفاده کنیم. البته در این قسمت، حوزه و استادان مؤمن و معتقد به اسلام می توانند با جستجو و تفحّص، نقش ایفا کنند. این جا از آن جاهایی است که ما باید به تولید علم برسیم. یکی از آقایان راجع به مسائل اقتصاد صحبت کردند. اشکالاتی که ایشان اشاره کردند، تقریباً همه اش مورد قبول بنده است؛ اما علّت این که گاهی این مسائل در بدنه کارشناسی مورد توجّه قرار نمی گیرد، همین است که وحی مُنزلهایی از غرب در زمینه اقتصاد به ذهنشان آمده که با سیاست و مقاصد استعماری و استثماری کمپانیها، سرمایه دارها و شرکتهای بزرگ دنیا آمیخته است که در ذهنها جا افتاده و ممکن است بعضی درست، بعضی نیمه درست و بعضی

صددرصد غلط باشد، که بایستی آنها را تحلیل کرد و فهمید. از دوستان عزیز و از جناب آقای دکتر آ«ندیمیآ» که زحمت کشیدند و جلسه را اداره کردند، تشکّر می کنم. از این که افراد بیشتری آماده و مایل بودند که صحبت کنند، خوشبخت و خوشحالم. بنا بر این است که این جلسه، جلسه ای صمیمی، خودمانی و غیر رسمی باشد و باقی بماند. بیشترین استفاده ای که من از این جلسه می کنم، این است که در محیطی دوستانه و متشکّل از اهل علم، شرکت کنم تا مسائلی که از نظر آنها مهم شناخته می شود، مطرح گردد. این جلسه، هم باعث می شود که فضای تصمیم گیری کشور تحت تأثیر قرار گیرد؛ چون مسؤولان دولتی از آنچه این جا گفته می شود، اطّلاع پیدا می کنند؛ هم به استادان، دانشمندان و اهل علم ما این فرصت را می بخشد که درباره مهمترین مسأله ای که برایشان مطرح است فکر کنند و بدانند که می توان آن را مطرح و در فضا منتشر کرد و تصمیم گیریها را تحت تأثیر قرار داد. این برای ما مغتنم است. علاوه بر این، خود من هم از آنچه که آقایان بیان کردید، استفاده می کنم. ان شاءاللّه موفّق و مؤیّد باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام ---۱۱/۰۸/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحیم الرّحمن الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الاطهرین.سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین. آ«یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللّه وقولوا قولاً سدیدا. یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع اللّه و رسوله فقد فاز فوزا عظیما(۱)آ». بسیار جلسه بزرگ و پُرکیفیّت و مغتنمی است. ایّام و ساعات هم جزو ساعاتی است که حقیقتاً باید آنها را مغتنم بشماریم؛ ماه مبارک رمضان و بر سر سفره فیض الهی و ضیافت رحمانی؛جمع حاضر هم جمع کارمندان و مسؤولان ارشد کشور، در نظامی که هدف خود را خدمت و مجاهدت برای اعتلای نیکیها، گسترش طیّبات عالم - احلّ لکم الطّیبات(۲) - و ممنوع و محدود و کم کردن بدیها و شرارتها و فسادها قرار داده است. حرف اساسی و مهم در جمع ما این است که ما به مسؤولیت خود که بسیار امر خطیر و سنگین و درعین حال باارزشی است، بیندیشیم؛ آن را پاس بداریم و از عهده آن برآییم. کوشش ما باید این باشد و این فقط با رعایت تقوای الهی امکان پذیر است. اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست انجام خواهد شد و با شرایط لازم و دور از شائبه ها و اختلالهایی که از ناحیه فساد هر کاری پیش می آید، جلو خواهد رفت و به نتایج خود خواهد رسید. تقوا موجب می شود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیّت حتمی و اجتناب ناپذیر است. به همین دلیل است که بیشترین توصیه در قرآن و روایات به مؤمنان، توصیه به تقواست. ما بیش از همه مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسؤولیتمان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ماست. اگر تقوا نباشد، این اقتداری که متعلّق به ملت است و گوشه ای از آن در اختیار هر یک از افراد جمع حاضر است، ممکن است در راه و جای درست خود مصرف نشود. بنابراین، مهمترین مسأله برای ما تقواست. وقتی توصیه به تقوا می کنیم، معنایش این نیست که تقوا وجود ندارد؛ نه، بلکه توصیه به این است که اگر این دستاورد معنوی در ما هست، حفُشود؛ اگر ناقص است، تکمیل و اگر مفقود است، تأمین گردد. این طور هم نیست که توصیه کننده به تقوا - که در این مجلس بنده هستم و در نمازهای جمعه و در سخنرانیها و در بیانات موعظه آمیز - نیاز کمتری به تقوا داشته باشد تا توصیه شونده؛ نخیر، بلکه گاهی توصیه کننده خودش به مراتب محتاجتر است به توصیه؛ اما موعظه، گفتن و توصیه کردن لازم است. لذا در شرع مقدّس اسلام آ«تواصیآ» وارد است. همه باید همدیگر را توصیه و سفارش به حق، صبر و حفُراه مستقیم الهی کنیم تا از این راه منحرف نشویم. اگر بخواهیم تقوا را در زندگی - چون ادّعای تقوا و بر زبان آوردن آن کافی نیست؛ واقعاً باید متّقی و پرهیزکار بود - و اعمال و رفتار خودمان بروز دهیم، مهمترین عرصه آن برای ما مسؤولان، عرصه مسؤولیتهای اجتماعی و هدفهای انقلاب را به جد دنبال کردن است.

انقلاب اسلامی هدفها و شعارهایی دارد که برای تحقّق آن جانهای پاك و خونها فدا شده است. این هدفها رشد معنوی و مادّی، ساختن دنیا و آخرت مردم و تأثیرگذاری بر روی آنها، تعالی اخلاقی، رسیدن کشور به نقطه ای که شایسته کرامت انسانی است و ایجاد فضایی برای رشد استعدادها و بهره بردن افراد از مواهب الهی - چه مواهب مادّی و چه مواهب معنوی - است که از جمله آنها می توان به آزادی، علم و فضایل اخلاقی اشاره کرد. نظام به این منظور به وجود نیامد که قدرت را از دست عدّه ای بگیرد و به دست عدّه دیگری که من و شما باشیم، بدهد؛ بدون این که این عدّه که قدرت را می گیرند، تعهّدی در قبال این حرکت عظیم مردم داشته باشند. مردم، این موج عظیم و دریای خروشان که انقلاب را به وجود آوردند و در بحرانهای گوناگون آن را حفُکردند و به سلامت این نظام را از گردنه های خطرناك گذراندند، توقّعاتی دارند. این توقّعات را ما مؤمنان به اسلام در نام اسلام خلاصه می کنیم که حقیقت هم همین است. منتها چون ممکن است اسلام با تفسیرها و تبیینهای غلط در معرض دید خیلیها قرار گیرد و اشتباه شود، آ«جمهوری اسلامیآ» شعارهای مشخّص دارد: استقلال، آزادی، رشد معنوی و تعالی مادّی، ایجاد محیط امن و با کرامت برای انسانها. ما باید این خواسته ها را دنبال و برای آنها حرکت کنیم. مسؤولان بالای کشور و بخشهای مختلف، باید بزرگترین مظهر تقوایشان این باشد که آن مسؤولیتی را که بر حسب قانون بر عهده گرفته اند، به بهترین وجه و بدون هیچ نقصی ادا کنند. البته در سطوح متوسّط یا در بدنه وسیع مسؤولان کشور، ممکن است نشود توقّعات را در این حد برای آنها مطرح کرد؛ اما در مورد مسؤولان سطح بالا و مدیران ارشد نظام - نمایندگان مجلس، مسؤولان قوّه قضاییّه، اعضای دولت، نیروهای مسلّح، نهادهای انقلابی و بخشهای مسؤول روحانی در زمینه انقلاب - می شود. این مسؤولان - که الحمدللّه بیشترشان در این جا جمع هستند - باید بیشترین تلاش و کار را بکنند تا این مسؤولیتهایی که به عهده آنهاست، به بهترین وجه انجام گیرد. اگر این شد، زندگی مردم آباد و عقب ماندگیهای کشور جبران خواهد شد؛ کما این که هر مقدار که کار کردیم، اثرش را در جامعه دیده ایم. یکی از مهمترین مواضع بروز تقوا در عمل مسؤولان این است: خود را در مقام انجام مسؤولیت ندیدن؛ درست عکس آنچه که اهل دنیا برای مسؤولیتها قائلند. اهل دنیا مسؤولیتهای دولتی و... را برای دنیای خودشان می خواهند. اگر ریاست، مدیریّت یا عضویت در پارلمانها و مراکز این چنینی را می خواهند، در درجه اوّل آنچه برایشان اهمیت دارد، مسائل شخصی است. لذا در طیّ مسؤولیت، بار خودشان را می بندند و شاید خود را برای مدّت طولانی از عمر بیمه و تأمین می کنند! در نظام جمهوری اسلامی، قطعاً این محاسبه، محاسبه غلطی است. کسی که وارد مسؤولیت می شود، باید مطلقاً منافع شخصی خود را در قبول این مسؤولیت نبیند و اگر این کار و مسؤولیت مطابق توانایی اش نیست، مسؤولیت را قبول نکند؛ اما وقتی قبول کرد، باید آنچه در درجه اوّل برایش اهمیت دارد - که هیچ چیز در عرض آن نیست - ادای مسؤولیتش باشد؛ هرچند که به ضرر خود او و برخلاف منافعش تمام شود. مسؤولیت را با سختیها و دغدغه هایش و با مجاهدتی که باید برای ادای آن کرد، قبول کنیم. اگر این شد، آن وقت انسان پیش خدای متعال و مردم روسفید است و مردم هم می فهمند. درست است که تبلیغ و گفتن و جنجال کردن و زرق و برق و ... روی ذهن آحادی از مردم تأثیرهایی می گذارد؛ اما این تأثیرات ماندنی نیست: آ«فأمّا الزّبد فیذهب جفاء(۳)آ»؛ حقیقت باقی می ماند؛ آنچه حق و صدق است در ذهن مردم جاگیر می شود. اگر خدای نکرده ما برخلاف تعهّد دینی و انقلابی و تعهّد بر اساس قبول مسؤولیت، حرکت و عمل کنیم، ولو در برهه کوتاهی از زمان هم بتوانیم حقیقت را طور دیگری نشان دهیم، مردم درك می کنند. یکی دیگر از مظاهر تقوا در نظام اسلامی این است که همه توجّه کنند قدرتهای بزرگ جهانی به دلایل مختلف - که غالباً آنها را می دانید - با این نظام دشمنی دارند: این نظام برای اولین بار قواعدی را که دستگاهها و مراکز استکباری دنیا وضع و بر اساس آن روابطشان را تنظیم کرده بودند، نقض و اعلام کرد که معتقد به اسلام، عدل و دفاع از عدالت در هر نقطه دنیا و معتقد به دفاع از مظلوم است. این نظام با برافراشتن پرچم اسلام، احساس اسلام خواهی و حیات مجدّد اسلامی را در سطح وسیعی از مردم که در یکی از حسّاسترین مناطق دنیا - منطقه خاورمیانه و بخشی از آسیا - هستند، بیدار کرد. بدیهی است که قدرتهای مستکبر جهانی و زیاده خواه که دارای سوابق

و لواحق سوء و وضعیت بد و آلوده هستند و سزاوار سرزنش، از چنین نظامی خوششان نیاید و با آن در هر حدّی که بتوانند، دشمنی کنند. همه مراقب باشند که به دشمن نظام اسلامی به هیچ نحو - چه با همسویی و چه با همجهتی و چه با موضعگیری و حرف زدن و اقدام کردن - کمک نکنند. یکی از موضوعاتی که منافی با تقوا و پرهیزکاری است، همین موضوع است. از جمله مواردی که باید از تقوای مسؤولان و نظام بروز کند، رعایت حدود قانونی در همه بخشهاست و عدم تخطّی از آنچه که قانون اساسی و قوانین معتبر برای بخشها و دستگاههای مختلف معیّن کرده اند. تخطّی از این قوانین، در مواردی مشکل بزرگ فساد اقتصادی و فساد دستگاههای مسؤول را به وجود می آورد و یا موجب تعارض بین دستگاههای مختلف و تشتّت و بگو مگوهای مضرّ و مفسده انگیز می شود. فضای ماه رمضان است و فضای معنوی. این جا هم حسینیّه است و وقت هم بهترین وقت برای این که ما این حرفها را بین خودمان بگوییم. خیلی از این حرفها را من و شما می دانیم؛ لکن موعظه به معنای این نیست که انسان مطالبی را که طرف مقابل نمی داند، به او بگوید. موعظه یعنی حتّی تکرار مطالبی که انسان می داند؛ چون در خود شنیدن اثری است که در دانستن نیست. من و شما هم احتیاج داریم که بشنویم و همدیگر را موعظه کنیم. موعظه اصلی و مهمّ ما همین مسأله تقواست و تقوا برای ما مسؤولان اهم و پایه آن در مورد ما، پایه بالاتری است که نمی توانیم به سطح تقوای متعارف عادّی مردم اکتفا کنیم. یکی دو مسأله دیگر هست که لازم است مطرح کنم. یکی از آنها، همین مسأله ای است که رئیس جمهور عزیز و متعهّدمان جناب آقای خاتمی، مطرح و به تفصیل بیان کردند. اوّلاً باید بگوییم که این گونه حوادث در کشور نباید به هیچ وجه وسیله بگو مگو و اختلاف بین مسؤولان، آحاد یا جناحهای کشور شود؛ از این پرهیز کنید. ایشان درست گفتند که نقد و انتقاد و... ایرادی ندارد، و حتّی برخی از بی تابیهایی که انسان در این قضیه از دانشجویان، آحاد مردم و یا بعضی از مطبوعات دید که دغدغه داشتند، خوب هم هست و نشان دهنده این است که روی عزّت و استقلال ملی در جامعه، حسّاسیت زیاد است؛ اما هیچ کدام از اینها نباید به دعوا، اختلاف و کشمکش منتهی شود. آنچه اهمیت دارد این است که شما نخبگان و مسؤولان و بخصوص افرادی که تریبون دارند و نقششان بسیار مهمّ است - چه مجلس، چه مطبوعات، چه نمازهای جمعه و چه بقیه جاها - بدانند که وقتی کشور با چنین مسأله ای - که یک مسأله از دهها و صدها مسأله ای است که کشور با آن مواجه می شود - روبه رو می گردد، بدترین روش این است که خود این مسأله در داخل به وسیله ای برای بگومگو تبدیل شود؛ این خیلی بد است. اوایلی که عراق حمله کرده بود، وظیفه همه معلوم و مشخّص بود که چه کار باید بکنند؛ اما منافقین که در آن وقت در تهران و در شهرهای دیگر فعّال بودند و آزادانه حرکت و سخنرانی می کردند، دائماً می گفتند آزادی نداریم! مثل امروز که بعضی کسان هرچه به ذهنشان می آید، می گویند و هر طور هم که دلشان می خواهد، کار می کنند، آن وقت یکی از شعارهایشان این است که آزادی نداریم! نمی فهمند که خود این ادّعا موجب تمسخر آنها می شود. آن زمان هم همین طور بود و عروسکهای منافقین سر چهار راهها تابلو به دست می ایستادند و مردم را نسبت به اصل مسأله دفاع دچار تردید و اضطراب می کردند. بعد که به آنها تذکّر داده و تشر زده شد، دست و پایشان را جمع کردند. مطلقاً نباید این طور حوادث که در کشور پیش می آید، به بگومگو، دو دستگی، شکاف، جدا کردن افراد از یکدیگر و جناحی کردن مسائل منتهی شود؛ این خیلی بد است. همه توجّه داشته باشند که خلاصه آنچه اتفاق افتاد این است که صهیونیستهای غاصب سرزمین فلسطین و هیأت حاکمه کنونی امریکا که کینه و حقدشان نسبت به جمهوری اسلامی نهایت ندارد و حاضرند از هر وسیله رذالت آمیزی برای رسیدن به هدف خود استفاده کنند، شعاری را در سطح دنیا درست کردند که: آ«ایران دنبال سلاح اتمی استآ»! برای این کار، افکار عمومی و خیلی از دولتها را حسّاس کردند و بعد از جنجال، هدفشان این بود که اجماع جهانی به این جا برسد که تلاش علمی و فنآوری اتمی ایران، موجب بیم عمومی در دنیا شده است. این جا چه کار باید کرد؟ باید اجازه داد که صهیونیستها و امریکاییها تبلیغات خود را تکرار کنند؛ یا نه، باید نشان داد و روشن کرد که نخیر، این طور نیست؟ مسؤولان محترم نظام این درایت و تدبیر را انتخاب کردند که روشن کنند و بگویند نخیر، بیایید قضیه را ببینید. آنچه که تاکنون جمهوری اسلامی

قبول کرده، این است که بیایند و عملیات غنی(۴)سازی ای را - که در نقطه مشخّصی است - ببینند؛ که آنها هم آمدند و دیدند که وجود دارد و اجازه هم داشتند که هرجای دیگری هم که خیال می کنند عملیات غنی سازی هست، بروند و ببینند، تا بدانند که تبلیغات صهیونیستها دروغ است. این یک راه مسالمت آمیز برای حفُفناوری هسته ای است. ما به هیچ قیمتی حق نداریم این فناوری را از دست بدهیم. این که بعضی کسان تبلیغ می کنند که چیز زیادی به دست نیامده، این هم درست نیست. این را بدانید که آنچه به دست آمده، بسیار برجسته و زیاد است. اگر زیاد نبود، دشمنان ما را این قدر حسّاس نمی کرد. کارشناسان و انسان های وارد و مطّلع، داوری درستی در این مورد دارند. ما به فناوری ای رسیده ایم که در کشور ما بومی است؛ مهم این است. اگر امروز همه دستگاههایی را که در اختیار جمهوری اسلامی است، دشمنان ما بتوانند - که البته نخواهند توانست - از بین ببرند، این فناوری از بین نمی رود؛ چون آن را از کسی عاریه و وام نگرفته ایم و متخصّصان هوشمند خود ما توانسته اند به آن دست پیدا کنند. البته اگر به میل غربیها و مراکز قدرت جهانی بود، تا صد سال دیگر هم نمی گذاشتند که جمهوری اسلامی به چنین فناوری ای دست پیدا کند و این کار، علی رغم آنها و تحریم ما انجام گرفته است. بنابراین آنچه به دست آمده، ارزشمند است و این دانش ارزشمند را نه دولت، نه مسؤولان، نه سازمان انرژی اتمی و نه هیچ فردی از افراد این کشور حق ندارد که از دست بدهد و روی آن معامله کند؛ قطعاً معامله ای هم صورت نگرفته و نخواهد گرفت. البته اگر آنهایی که وارد این گفتگو با مسؤولان جمهوری اسلامی شدند، بخواهند با جمهوری اسلامی سر این قضیه به چالش بیفتند و زیاده طلبی کنند، همه چیز به هم خواهد ریخت و قطعاً از جمهوری اسلامی تو دهنی خواهند خورد و بلاشک ما در این زمینه مطلقاً حاضر به دادن هیچ امتیازی نخواهیم بود. ما این فناوری و آنچه را که بحمداللّه در بخشهای مختلف کشور عزیزمان از پیشرفتهای چشمگیر علمی و تحقیقی به دست آورده ایم، باید حفُکنیم. البته هنوز تا رسیدن به خطوط مقدّم فنآوری و علم خیلی فاصله داریم. علّتش این است که از زیر صفر - نمی شود گفت صفر - شروع کرده ایم. با این کشور کاری کرده بودند که نه فقط دستاورد علمی و فنآوری، بلکه حتّی امید آن را هم نداشته باشد. بنابراین، ما از نقطه آ«هیچآ» شروع نکردیم، بلکه از آ«هیچ همراه با نومیدیآ» شروع کردیم! انقلاب اسلامی از این جا وارد میدان شد و بحمداللّه امروز پیشرفت کرده است. الان در بسیاری از دانشگاههای ما، جوانان فعّالند و آن طور که افراد خبره و وارد به من گزارش داده اند، سطح کار علمی و تحقیقی در بیست، سی دانشگاه بزرگ کشور از لحاُاستعداد، کار، کوشش و پیگیری استادان و داشتن استادهای خوب، برابر با دانشگاههای خوب و پیشرفته دنیاست. بحمداللّه پیشرفتها خوب است. اینها امکاناتی نیست که کسی برای این کشور به ارمغان آورده باشد؛ متعلّق به این کشور است. منتها مستبدّان داخلی از یک طرف و استثمارگران خارجی از طرف دیگر نمی گذاشتند. حال که بحمداللّه کشور هم مستقل است و هم آزاد، این دانشها بتدریج بیشتر بروز خواهد کرد. کاری که مسؤولان کردند، کار درستی بود. با تدبیر و بدون پذیرش تسلیم و قبول حرف زور انجام شد تا توطئه ای که از طرف امریکاییها و صهیونیستها علیه جمهوری اسلامی طرّاحی شده بود، شکسته شود. البته این آغاز قضیه است و کار تمام نشده است. اگر ادامه این کار به همین روالی که تاکنون طرّاحی شده، ادامه پیدا کند، هیچ ایرادی ندارد؛ اما اگر قرار باشد دشمنان یا مراکز قدرت، فزون خواهی کنند و سنگر به سنگر جلو بیایند و ما هم عقب نشینی کنیم، این می شود تسلیم، که به هیچ وجه درست نیست و اجازه چنین کاری هم داده نخواهد شد. به نظر بنده هر دو نوع نظریه ای که درباره مذاکرات انجام گرفته وجود دارد، غیر منطبق با واقع است. یک طرز فکر این است که افراد مؤمن و غیور ما تصوّر می کنند دولت تسلیم شد، که باید گفت این طور نیست و هیچ تسلیمی تا این جا وجود نداشته است. این یک حرکت سیاسی و کار دیپلماسی است. طرز فکر دیگر که در نقطه مقابل طرز فکر اوّلی است، این است که عدّه ای خیال می کنند دیگر نباید معطّل کرد و هرچه آنها می خواستند باید داد تا مبادا بهانه گیری کنند! این هم درست نیست و دستپاچه شدن است. از طرف دیگر، این تفکّر هم که عدّه ای از دشمنان جمهوری اسلامی دارند و خیال می کنند که دیگر قلّاب در دهان جمهوری اسلامی گیر کرده و چاره ای ندارد، درست نیست؛ نخیر، این طرز فکر هم خوش خیالی و خیال

خام است. ما در هر جا حرکتی کرده باشیم که به نقطه ای برسد که به منافع جمهوری اسلامی خدشه و تردید وارد شود، همان جا آن حرکت را بدون هیچ تردیدی قطع می کنیم. بنابراین ما راههای مسالمت آمیز و همراه با عزّت جمهوری اسلامی را برای حفُکشور و این دستاورد طی می کنیم، که خطّ قرمزش این است که بخواهند در امور داخلی ما دخالت کنند. اگر بخواهند بگویند آ«ما می خواهیم اطمینان پیدا کنیمآ» ما حرفی نداریم و همین کاری که تا الان اتّفاق افتاده است، بعد از این هم همین کار در حدّی انجام خواهد گرفت. البته تصمیم گیری نهایی، طبق قانون بر عهده مجلس شورای اسلامی است و بعد هم شورای نگهبان که بایستی آن را با شرع و قانون بسنجد. تاکنون دولت هیچ تصمیمی نگرفته و نمی تواند هم بگیرد؛ الان مسؤولان محترم، کار مقدّماتی انجام داده اند. آنچه که تاکنون مسؤولان محترم - چه آقای دکتر روحانی و چه آقای رئیس جمهور و مسؤولان دیگر - حقیقتاً زحمت کشیدند، این است که با دقّت و ملاحظه جوانب، کار کرده اند و حواسشان جمع است که کاری برخلاف مبانی و اصول انجام نگیرد. بنده هم مطّلع هستم و هرجا احساس کنم که برخلاف ضوابط، اهداف و عزّت ملی و جهتگیری نظام اسلامی کاری انجام می گیرد، مطمئنّاً نخواهم گذاشت و جلوش را می گیرم. البته تاکنون چنین مسأله ای پیش نیامده و به فضل الهی امیدواریم بعد از این هم بتوانند با همه جهات، این کار را پیش ببرند. مسأله عمده این است که طرفهای خارجی این قضایا - چه این مسأله و چه مسائل گوناگونی که جمهوری اسلامی با طرفهای خارجی ارتباط و برخورد دارد - بفهمند که جمهوری اسلامی آن جایی نیست که بتوانند خواستها و اطماعی را که در گذشته با ایران استعماری داشته اند، عمل کنند. جمهوری اسلامی ماهیّت و هویّت دیگری است. این ایران اسلامی آن ایران استعماری انگلیسی تقسیم شده بین قدرتها نیست که بخواهند به آن زور بگویند و درباره هر مسأله در امورش دخالت کنند. امروز جمهوری اسلامی مسلّح به سلاحی است که از سلاح اتمی بالاتر و بُرنده تر است و آن، سلاح اراده و ایمان مردم و حضور و همراهی آنها با دولت است، که سلاح بزرگ ماست. البته سعی و تبلیغ می کنند و آن قدر پُر رو هستند که می خواهند حتّی به خود ما بباورانند که ما مسلّح به این سلاح نیستیم و مردم از اسلام و انقلاب برگشته اند! اما ما می دانیم که این مطالب خلاف واقع است. طرفهای جهانی ما، چه اروپاییها باشند و چه غیراروپاییها - که البته درباره غیر اروپاییها مسائلی چون زیاده خواهی و... را ندیده ایم؛ اما اروپاییها ولو از گذشته غالباً اهداف و مطامع استعماری در ذهنشان هست - باید بدانند که جمهوری اسلامی در مبادله ها، قراردادها و رفت و آمدهای خود، زور، تحمیل و دخالت را قبول نمی کند. به این هم غرّه نشوند که عدّه ای از داخل که تأثیرشان در فضای عمومی و سیاسی کشور نزدیک به صفر است - اگر نگوییم صفر - گاهی خبرهای خوشی به آنها بدهند. آن کسانی که با نظام جمهوری اسلامی سر و کار دارند، باید باور کنند که مردم در متن نظام جمهوری اسلامی هستند و آنها مُرید و سرباز نظامند؛ اسلام و استقلالشان را دوست دارند و از آن پاسداری می کنند. عدّه ای از ورشکستگان سیاسی و مطرودان امام و انقلاب هستند که از این که خیال کنند بحرانی برای جمهوری اسلامی پیش آمده، خوشحال می شوند: آ«ان تصبک حسنةٌتسؤهم(۵)آ»؛ هر خیری به شما برسد، آنها بدشان می آید. اگر شرّی به شما برسد: آ«یفرحوا بها(۶)آ»؛ خوشحال می شوند. آنها از احتمال این که ممکن است شرّی برای نظام جمهوری اسلامی پیش آید، خوشحال می شوند و خوشحالی خودشان را هم بروز می دهند. گفت: آ«وقاحت به شادی گشوده دهن!آ». این عدّه کسانی هستند که تا بالای سرشان زیر بار منّت جمهوری اسلامی و مردم انقلابی و مسلمان است و جمهوری اسلامی و این مردم به اینها آزادی داد و اینها را از محنتهای سنگین و شدید رهانید؛ اما اینها نسبت به امام، انقلاب و مردم قدرناشناسی کردند؛ نمک خوردند و نمکدان شکستند و الان دلشان را به این خوش می کنند که امریکا ایران را تهدید کند! اینها کسانی هستند که هر بهانه و تهدیدی که امریکاییها و صهیونیستها علیه جمهوری اسلامی مطرح و علم کنند، از پیش خوشحال می شوند؛ فردا هم که حقوق بشر علیه جمهوری اسلامی مطرح شود، خوشحالی می کنند. این عدّه کسی نیستند و نکند که مراکز سیاسی دنیا و بخصوص اروپا را فریب دهند! اینها در نظام جمهوری اسلامی ورشکستگان به تقصیرند؛ کسانی هستند که با مردم قهرند، مردم هم با اینها قهرند و نسبت به اینها بی اعتماد. البته نظام جمهوری

اسلامی تا وقتی از اینها شرارتی نبیند، کاری به کارشان ندارد؛ برخلاف آنچه تبلیغ می کنند که ما چون طور دیگری فکر می کنیم، با ما برخورد می کنند! این عدّه اسم محترمانه ای برای خودشان درست کرده اند به نام آ«دگراندیشآ». بنده یک وقت گفتم دگراندیش تعبیر غلطی است؛ زیرا در جامعه اسلامی این همه دگراندیش هست و دگراندیشی به معنی دشمنی نیست. جمهوری اسلامی هیچ وقت با دگراندیش برخورد نمی کند. در بین جمعی که الان این جا تشریف دارید، برادران مسلمان غیر شیعه و غیرمسلمان هم هستند که همه هم اعضای نظام اسلامی اند و برای آن کار می کنند. بحث عناد و مخالفت و شرارت است که جمهوری اسلامی با اینها مقابله می کند. البته اگر کسی عناد و شرارت کرد، جمهوری اسلامی بدون هیچ تردید و ملاحظه به آن شخص ضربه می زند. یکی از مسائلی که در این مذاکرات جهانی مطرح شد و آن را بعضی از اروپاییها و دیگران گفتند، این بود که ما نه تنها با انرژی اتمی صلح آمیز در ایران مخالفتی نداریم، بلکه خودمان برایشان نیروگاه می سازیم و خوراکش را هم می دهیم. از نظر ما این موضوع قابل قبول نیست؛ زیرا آن نیروگاهی که غربیها بخواهند برای ما بسازند و سوختش را هم بدهند، به درد ایران نمی خورد؛ آن به گروگان دادن ایران و ایرانی است! من یک وقت راجع به نفت گفتم اگر این نفتی که دست کشورهای این منطقه است، در دست اروپاییها بود و بنا بود آنها به شما مردم ایران و مردم سایر کشورهایی که امروز نفت تولید می کنند، بفروشند، برای هر استکانش جان شما را می گرفتند! حالا میلیونها بشکه را به قیمت ثمن بخس می خرند و پولی که بابت آن می دهند، مثل ندادن است. اگر غربیها بخواهند سوخت نیروگاه ما را بدهند، آن را به هزاران شرط می دهند: چرا فلان حرف را گفتید؟ نمی دهیم؛ چرا فلان حرف را نگفتید؟ نمی دهیم! جمهوری اسلامی زیر بار این حرفها نمی رود. ما سوخت نیروگاه را خودمان تولید می کنیم، که از لحاُمقرّرات بین المللی هم مجاز است. البته تهیه سوخت دارای فناوری بالاـو فرآیند بسیار مهم، پیچیده، حسّاس و اثرگذار در سطح عام و فناوری کشور است. درباره انتخابات فقط همین را عرض کنم: همه سعی کنند انتخابات خوب انجام بگیرد. این که بعضی از مسؤولان و نخبگان – چه در مجلس و چه در دولت و سایر بخشها – اظهار نظر کنند و ریش بجنبانند که اگر فلان طور شود، مردم شرکت نمی کنند، وظیفه ای نیست که یک مسؤول در نظام جمهوری اسلامی دارد؛ این را توجّه داشته باشید. وظیفه مسؤول امین که خود را جزو دستگاه می داند – آن که نفوذی داخل این دستگاه است، بحث دیگری دارد – این است که حق ندارد طوری حرف بزند که نقطه مقابل مصالح نظام اسلامی است. چرا مردم در انتخابات شرکت نکنند؟! خیلی هم خوب شرکت می کنند. این انتخابات، مگر انتخابات اوّلمان است. ما بیست وپنج سال است که از اوّل انقلاب انتخابات برگزار می کنیم و تا امروز بیست وسه انتخابات داشته ایم که به گمانم انتخابات آینده که ان شاءاللّه چند ماه دیگر برگزار می شود، بیست وچهارمین انتخابات است. البته مردم به این حرفها اعتنا نمی کنند؛ این را به شما بگویم. در انتخاباتی که گروههایی تحریم کردند، مردم بیشتر شرکت کردند؛ ما باید دست به دامن بعضیها شویم که انتخابات را تحریم کنند! البته انتخابات باید آزاد، سالم و مطابق قانون باشد. وزارت کشور مجری است، شورای نگهبان هم ناظر. هر کدام هم وظایفی دارند که باید وظایفشان را انجام دهند و نباید از وظایف هم تخطّی کنند. اینها به جای خود محفوظ؛ اما همه تلاش مسؤولان و دوستان گوناگون و مطبوعات باید این باشد که مردم را تشویق کنند و فضا را فضای شوق آوری نشان دهند. البته بیشترین تأثیر را رفتار من و شما می گذارد. اگر ما در خدمت مردم باشیم، برای مردم کار کنیم، احترام آنها را نگه داریم – مردم خیلی خوبند – شرکت می کنند و قدر این انقلاب را هم می دانند؛ بخصوص که جامعه ما دارای اکثریّت جوان است و بحمداللّه دل جوانان بیشتر از دیگران مشمول لطف و رحمت الهی است. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد در این ماه مبارک رمضان رحمت و رضوان و توفیق خودت را شامل حال ما بگردان. پروردگارا ! ملت ایران را در همه میدانها پیروز کن. پروردگارا ! دشمنان ایران و دشمنان جمهوری اسلامی را در هدفهای خودشان ناکام و منکوب فرما. پروردگارا ! روزبه روز بر درجات و مقامات عالی و معنوی امام بزرگوار – که این حق بزرگ را به گردن همه ملت ایران دارد و این راه را او به روی ما باز کرد – بیفزا. پروردگارا ! شهدای عزیز ما را با پیغمبر محشور کن؛ مسؤولان محترم کشور را

در انجام وظایف خود روزبه روز موفّقتر فرما؛ آنچه گفتیم، برای خودت و در راه خودت و مقبول و مرضی خودت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) احزاب: ۷۱-۷۰) مائده: ۴ و ۵) رعد: ۱۷) منظور غنی سازی اورانیوم است.) توبه: ۵۰) آل عمران: ۱۲۰ (ان تمسسکم حسنةٌتَسُوهم و ان تصبکم سیّئةٌیفرحوا بها...)

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اعضای تشکّلها، کانونها، نشریات، هیأتهای مذهبی

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اعضای تشکّلها، کانونها، نشریات، هیأتهای مذهبی و شماری از نخبگان دانشجویی -- ---------------------------------------۱۵/۰۸/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم کاش وقت بیش از این بود و من می توانستم به بیانات جوانان عزیز دیگری که مایل بودند صحبت کنند، گوش دهم. اوّلاً به این دلیل که آنچه شما گفتید - جز برخی از موارد جزئی - حرفهای دل من و مورد قبول من بود، که احتمالاً اگر افراد دیگری هم صحبت می کردند، همان مطالبی را می گفتند که در ذهن من به عنوان مقاصد و مطلوبهای شایسته نظام و بخصوص مجموعه دانشجویی مطرح است. ثانیاً به این دلیل که اصلاً این جلسه برای این نیست که من صحبت کنم - من که صحبت می کنم؛ هم با دانشجویان جلسات زیادی دارم که خبرهایش را شما می شنوید؛ هم با عموم مردم صحبت می کنم - بلکه بیشتر برای این است که فضا، فضای گفتگو باشد و دانشجو این اعتمادبه نفس را در خود حس کند که می تواند درباره مسائل کلان کشور یا لااقل در مورد مسائل کلان بخش دانشجویی اظهارنظر کند. امروز کشور به این موضوع - اعتمادبه نفس - احتیاج دارد. بعضی از شما جوانان عزیز گفتید که چه کارهایی عملی شده است؟ سؤال خوبی است؛ باید هم دنبال پاسخ گشت؛ اما همین که شما مطرح می کنید، یقیناً موجب می شود که بعضیها به فکر بیفتند و پاسخ این سؤال را چه در زمینه عدالتخواهی، چه در زمینه علم و چه در زمینه های دیگر پیدا کنند. من می خواهم این را بگویم: نفس این که شما می آیید این جا و این فکر را در فضای کشور و جامعه پرتاب می کنید - که منعکس هم خواهد شد - مهمترین مسأله است و مطلبی است که ما به آن احتیاج داریم. ما می خواهیم جوان ما احساس کند که باید فکر کند و باید این فکر را مطرح و آن را مطالبه نماید. نمی خواهیم کار نمایشی کنیم و نیازی هم به کار نمایشی نداریم؛ اما به این که جوان ما - بخصوص مجموعه دانشجویی که در سطح کشور بسیار گسترده و وسیع است - این احساس را در خودش تقویت کند که در آینده کشور نقش و مسؤولیت دارد و باید تعهّدی در این زمینه در خود احساس و برای آن تلاش کند، نیاز داریم. من همین جا یک نکته اساسی را - که در نظرم بود اگر فرصتی شد به شما بگویم - مطرح می کنم و آن، این است که ما از جوانان عزیزمان - چه دختران و چه پسران - توقّع داریم که در مورد مسائل اساسی کشور، جدّی باشند و جدّی برخورد کنند. پیشنهاد می کنم روی این مسأله آ«جدّی بودنآ» فکر کنید، بعد خواهید دید خیلی از کارهایی که در گوشه و کنار انجام می گیرد، ناشی از جدّی نبودن است. در دعای کمیل می خوانیم: آ«قوّ علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمة جوانحی و هب لی الجدّ فی خشیتک(۱)آ». خیال نکنید این دعاها فقط تضرّع و انابه است. البته تضرّع و انابه خیلی ارزش دارد؛ اما در لابه لای این حالت تضرّع و انابه، معرفتهای لازم برای زندگی گنجانده شده است. این دعاها چشمه معارف اسلامی است. آ«قوّ علی خدمتک جوارحیآ»؛ مرا بر انجام این خدماتی که بر عهده ام است، از لحاُجسمانی توانا کن. آ«و اشدد علی العزیمة جوانحیآ»؛ اراده و عزم مرا مستحکم کن. آ«و هب لی الجدّ فی خشیتکآ»؛ به من حالت جد بده؛ سرسری نگرفتن؛ بازیچه نینگاشتن. مسأله عدالتخواهی را که من با شما و جوانان مطرح می کنم، به معنای این نیست که با غیرجوانان مطرح نکرده ام. قبل از این نامه ای که یکی از دوستان مطرح کردند که دو سه سال پیش به یک تشکّل دانشجویی نوشتم، مسأله عدالتخواهی را دهها بار با مسؤولانی که وظیفه اجرایی دارند، مطرح کرده ام و این طور هم نبوده که هیچ عمل نشود و پیش نرود؛ چرا، کارهایی هم شده و پیش هم رفته است؛ اما همه این حرکتها برای ماندگاری و عمق یابی، پشتوانه می خواهد، که آن پشتوانه مطالبه و خواست، شما هستید. منظور از خواست و مطالبه هم این نیست که انسان مشتش را گره

کند و مسأله ای را بخواهد؛ نه، بلکه بدانید که این مطالبه و خواسته لازم است و باور کنید که این نیازی قطعی و حیاتی برای کشور و جامعه است. نفس این که شما این موضوع را باور کنید، مهمترین مطالبه است و اثر خود را در حرف، کار، تعامل، جبهه گیری سیاسی و حرکت دینی و مردمی شما می گذارد. بنده وقتی جنبش نرم افزاری یا تولید علم را - که معنایش خارج شدن علم از حالت تقلیدی و ترجمه ای است - مطرح کردم، مسأله به این صورت زنده نبود. الان هرجا که به محیطهای دانشجویی و دانشگاهی می روم، می بینم استاد، دانشجو، محقّق و پژوهشگر از جنبش نرم افزاری حرف می زند. این خوب است. وقتی در یک مجموعه باور به وجود آمد، این باور پشتوانه حرکت ماندگار و پایدار خواهد بود. ما این را می خواهیم. من می گویم در این قضیه شما باید جدّی باشید؛ نباید مسائل کشور و آینده را به بازیچه گرفت. شما جماعتی که این جا تشریف دارید - از پسران و دختران دانشجو که فرزندان عزیز من هستید - همه تان از دانشجویان متدیّن و معتقد به مبانی دینی و معارف اسلامی هستید، که بدنه دانشجویی هم به طور غالب انسانهای معتقدی هستند؛ اما من می خواهم غالب یا بیش از غالب بدنه دانشجویی کشور، مجموعه ای متعهّد و دارای احساس مسؤولیت نسبت به آرمانهای دانشجویی باشند. یکی از این آرمانها مسأله علم است؛ دومی عدالتخواهی است و آرمان سوم، آزاداندیشی و آزادیخواهی است. آزادیخواهی نباید فقط منحصر در معنای محدود سیاسی تلقّی و معنا شود. در آزادیهای سیاسی، آزادیهای اجتماعی از بخشهای مهم آزادیهای بشری است. ما خودمان کتک خورده و زندان رفته این آزادیها هستیم و معنی آزادی سیاسی را می فهمیم؛ اما می گوییم کسانی که با شعار آزادی سیاسی، دنبال تحقّق شعارهای ضدّآزادی ترین مجموعه های سیاسی دنیا - هیأت حاکمه امریکا؛ فاشیستهای ظاهراً دمکرات موجود در دنیا که از هر فاشیستی، فاشیست‌ترند مجموعه ای متعصّب و نو محافظه کار که تازه وارد میدان سیاست شده اند - درباره ایران هستند، اینها آزادیخواهند؟ این، آزادیخواهی و دنبال آزادی سیاسی رفتن است؟ آن شعار آزادیخواهی که معنا و مآل و خلاصه اش این باشد که امریکا حکومت دست نشانده خودش را بر این کشور مسلّط کند، آن شعار آزادیخواهی نیست؛ ولو صد بزک و رنگ و روغن آزادیخواهی هم به آن بزنند؛ این شعار، دروغین و شعار اسارت و خیانت است. با منطقی که من می گویم، آزاداندیشی را عمیقتر معنا کنیم تا این جا هم اثر خودش را ببخشد. آزاداندیشی یعنی آزادانه فکر کردن؛ آزادانه تصمیم گرفتن؛ ترجمه ای، تقلیدی و بر اثر تلقین دنبال بلندگوهای تبلیغاتی غرب حرکت نکردن. لذا شامل علم، معرفت، مشی سیاسی، شعارها و واژه ها و خواسته های متعارف سیاسی و اجتماعی هم می شود. اگر امروز غرب می گوید دمکراسی، ما باید فکر کنیم - آزادفکری یعنی این - ببینیم آیا همین که او می گوید درست است و دمکراسی به صورت مطلق ارزش است، یا نه قابل خدشه است؟ یکی از دانشجویان عزیز مطرح کردند که آ«شما می گویید دانشجویان مصلحت اندیش نباشند. حالا ما آرمانگرا، پس چرا گاهی اوقات بعضی از دستگاههای اجرایی مصلحت اندیشی می کنند؛ این دو چگونه قابل جمع هستند؟آ» من این نکته را بگویم که مصلحت اندیشی بد، منفی و ضدّارزش نیست. مصلحت اندیشی یعنی دنبال مسأله ای که مصلحت است، رفتن. این که موضوع بدی نیست. این را بدانید که دستگاه اجرایی کشور در تعامل بسیار دشوار خود در دنیا، بر سر دوراهیهایی قرار می گیرد که مجبور می شود مصالحی را در نظر بگیرد؛ چون اداره کشور و کار اجرایی، کار خیلی سختی است. مثال آن، این است که وقتی کسی از پای تلویزیون کوهنوردی را می بیند که با زحمت و قدم به قدم جلو می رود، با خودش می گوید: یک ذرّه زودتر و تندتر قدم بردار تنبل! او پای تلویزیون نشسته، در آن ارتفاع چندهزار متری و در آن وضعیت قرار ندارد که ببیند این کار چقدر عملی است. همین مثال بر کسی که مسابقه کشتی یا فوتبال را از تلویزیون می بیند، صدق می کند. حتماً دیده اید که گاهی اوقات بعضی از تماشاگران فوتبال، دائم به بازیکنها و تیمهای مورد علاقه خود دستور می دهند: تنبل بزن! شوت کن! به هرحال، کار اداره کشور کار سختی است و البته مصلحت، هیچ اشکالی هم ندارد؛ ما به آنها ایراد نمی گیریم. البته حواسمان هم جمع است که آنها همیشه غرق در مصلحت نشوند و بنده با توجه به مسؤولیتم به این موضوع توجّه می کنم. اگر شما جوانان نگاه به قلّه های آرمانی را کنار بگذارید، برآیند غلطی به وجود خواهد آمد. برآیند آرمانگرایی شما و چالش مسؤولان با مصلحتها،

برآیند معتدل و مطلوبی خواهد شد؛ اما اگر شما هم دنبال مصلحت گرایی رفتید و گرایش مصلحت اندیشانه - یعنی صددرصد با واقعیتها کنار آمدن - وارد محیط فکری و روحی دانشجو و جوان شد، آن وقت همه چیز به هم می ریزد و بعضی آرمانها از ریشه قطع و گم خواهد شد. دانشجویان نباید آرمان گرایی را رها کنند. توقّع من از شما عزیزان این است که پایه های معرفتی خودتان را در همه زمینه ها عمیق و مستحکم کنید. یکی از کارهای بسیار مهمّی که مورد اشاره بعضی از دوستان هم بود، این است که شما می توانید در سه زمینه علم، عدالتخواهی و آزاداندیشی کار تئوریک کنید. این کار تئوریک را می توانید در زمینه جنبش تولید علم یا در زمینه عدالتخواهی انجام دهید. مثلاً در زمینه عدالتخواهی، می توانید قانون اساسی را مطالعه کنید و ببینید اگر ما بخواهیم عدالت اجتماعی را با همان مفهوم متعارفی که همه می فهمیم، تحقّق ببخشیم، باید از کدام دستگاهها چه توقّعهایی داشته باشیم. آنچه من نسبت به دانشگاهها اعتقاد دارم، این است که دانشگاههای ما از لحاُبدنه دانشجویی و استادی خیلی خوبند. نه این که انسان ناباب و ناجور در دانشگاهها نیست؛ کجا هست که انسان ناباب و ناجور و بد نباشد، بلکه می خواهم بگویم اغلب بدنه استادان و دانشجویان به طور طبیعی و فطری خوب، مؤمن و پاکند. بنابراین، باید این جنبه های مثبت را تقویت کرد. اعتقاد دیگر من درباره وجود استعدادهای بسیار خوب در دانشگاههاست. من چند روز قبل در همین جا و در جمع مسؤولان گفتم گزارشهایی که انسانهای وارد از وضع دانشگاهها برای من آورده اند، گزارشهای بسیار خوبی است. نه این که کمبودها و نقصها نادیده گرفته شده باشد؛ نه، بلکه غالب آنها را می دانیم و تلاش هم می شود که ان شاءاللّه برطرف گردد؛ لکن مجموعاً حرکت دانشجویی خوب است و ظرفیت علمی و تحصیلی کشور در بیست سال اخیر ده برابر شده، در حالی که متوسّط رشد آن در دنیا در چهل سال اخیر شش برابر بوده است. بنابراین، حرکت ما حرکت خوبی بوده است. منتها دشمنان می خواهند این حرکت و این کاروان را بمباران و نابود کنند؛ حواستان جمع باشد، نگذارید. ضمناً بدانید همه این آرمانها قابل دسترسی است؛ به شرط این که شما در میدان باشید که الحمدللّه هستید. امیدوارم خداوند همه تان را حفُکند. نکاتی هم که دوستان در زمینه اعتماد، مشارکت و ... گفتند، نکات خوبی است. امیدواریم که دوستان دفتر ما این نکات را جمع آوری کنند تا مورد استفاده قرار گیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) < مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه تهران ---

۲۳/۰۸/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نتوکّل علیه. و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد (صلّی اللّه علیه) و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوا و مراقبت از امر و نهی و اراده الهی در رفتار و گفتار و حتّی در خطورات ذهنی و احساساتی که بر انسان غالب می شود، دعوت و توصیه می کنم. امروز روز نوزدهم ماه رمضان است و دیشب یکی از شبهایی بود که احتمال لیلةالقدر در آن وجود دارد. به طور کلّی ایّام بسیار عزیز و مبارکی است و دو شب طرف احتمال لیلةالقدر پیش روی ماست. مردم عزیز و مؤمن تهران در این اجتماع معنوی و روحانی دلهای خود را برای اتّصال و ارتباط با حضرت حق (جلّت عظمته و عظّم شأنه) آماده کنند و در شبهای قدری که باقی مانده است، آنچه را که خدای متعال از رحمت الهی در این ایّام و شبها برای مؤمنان وعده فرموده است، برای خود تأمین کنند. پروردگارا! توفیق درک لیلةالقدر و استفاده از برکات آن را به همه ما عنایت کن. یک جمله کوتاه در باب اهمیت لیلةالقدر عرض کنم؛ علاوه بر این که از جمله قرآنی آ«لیلةالقدر خیر من الف شهرآ» می شود فهمید که از نظر ارزشیابی و تقویم الهی، یک شب برابر هزار ماه است. در دعایی که این روزها می خوانیم(۱)، برای ماه رمضان چهار خصوصیت ذکر می کند: یکی تفضیل و تعظیم

روزها و شبهای این ماه است بر روزها و شبهای ماههای دیگر، یکی وجوب روزه در این ماه است، یکی نزول قرآن در این ماه است و یکی هم وجود لیلةالقدر در این ماه است. یعنی در این دعای مأثور، لیلةالقدر را عدل نزول قرآن در ارزش دادن به ماه رمضان مشاهده می کنیم. بنابراین قدر لیلةالقدر را باید دانست، ساعات آن را باید مغتنم شمرد و کاری کرد که ان شاءاللّه قلم تقدیر الهی در شبهای قدر برای کشور عزیز و آحاد ملت ما تقدیری آن چنان که شایسته مردم مؤمن و عزیز ماست، رقم بزند. و اما این ایّام متعلّق به امیرالمؤمنین علیه الصّلاةوالسّلام است. در خطبه اوّل، مطلب کوتاهی را درباره امیرالمؤمنین عرض می کنم و آن این است که در زندگی جمعی و حکومتی امیرالمؤمنین، نقطه بارزتر از همه چیز آ«عدالتآ» است. همچنان که در عمل فردی امیرالمؤمنین نقطه بارز تقواست، در عمل حکومتی و سیاسی و شأن خلافت امیرالمؤمنین، بارزترین نقطه، عدالت است. این برای ما که خود را پیرو امیرالمؤمنین می دانیم، نقطه بسیار با اهمیتی است. ملاحظه عدالت، اجر نهادن به عدالت و عمل کردن به آنچه مقتضای عدالت است، وظیفه ماست و باید شاخصه نظام اسلامی به حساب آید. همه چیز تحت الشّعاع عدالت قرار می گیرد؛ این منطق امیرالمؤمنین علیه الصّلاةوالسّلام است. اگر به زندگی امیرالمؤمنین و حوادث دوران تقریباً پنج ساله حکومت آن حضرت نگاه کنیم، می بینیم عمده آنچه برای آن بزرگوار در این مدّت به عنوان مشکل پیش آمد، ناشی از عدالتخواهی ایشان بود. این نشان می دهد که مسأله عدالت چقدر سخت است. عدالتخواهی و دنبال عدالت رفتن، به زبان آسان است؛ اما در عمل آن قدر با موانع گوناگون مواجه می شود که دشوارترین کار هر حکومت و نظامی این است که عدالت را در جامعه تأمین کند. عدالت فقط عدالت اقتصادی نیست؛ عدالت در همه امور و شؤون زندگی بسیار دشوار است. این همان چیزی است که امیرالمؤمنین با آن قدرت ملکوتی و شأن الهی، آن را وجهه همّت خود قرار داد و دنبال کرد. لذا امیرالمؤمنین در این عبارت معروف فرموده است: آ«واللّه لان ابیت علی حسک السّعدان مسهّدا، و اُجرّ فی الاغلال مصفّدا، احبّ الیّ من أن القی اللّه و رسوله یوم القیامة ظالما لبعض العباد و غاصباً لشی ءظچ من الحطام(۲)آ»؛ یعنی از خلافت کنار آمدن که هیچ؛ اگر مرا به غل و زنجیر بکشند و روی خارهای مغیلان هم با تن عریان بکشانند، حاضر نیستم حتّی به یک نفر از بندگان خدا ظلم کنم. به خاطر همین منطق، امیرالمؤمنین همه مشکلات دوران خلافت خود را لمس کرد و با آنها مواجه شد؛ چون عدالت او بود که آن دشمنها و دشمنیها را علیه او به وجود می آورد. امیرالمؤمنین ایستادگی کرد و به خاطر مواجهه با مشکلات و حلّ آنها حاضر نشد از عدالت دست بردارد؛ این شد درس. پنج سال حکومت امیرالمؤمنین دوران بسیار کوتاهی در تاریخ اسلام است؛ اما آنچه به این دوران کوتاه اهمیت می دهد، این است که امیرالمؤمنین عملاً عدالت را نشان داد؛ مثل سرمشقی که بالای صفحه می نویسند و متعلّم باید مثل آن را در صفحه تکرار کند. امیرالمؤمنین این سرمشق را نوشت که اگر به خاطر عدالتخواهی، این همه مشکل برای حاکم اسلامی به وجود آید - که در طول نزدیک پنج سال نگذاشتند امیرالمؤمنین بدون دغدغه به اداره کشور و مسائل آن بیندیشد؛ سه جنگ را با مشکلات و دنباله های گوناگون بر او تحمیل کردند - باید تسلیم نشد. تسلیم نشد، یعنی چه؟ یعنی از راه عدالت عقب نشینی نکرد؛ این شد درس. امروز ما مدّعی پیروی از امیرالمؤمنین هستیم. البته علی بن ابی طالب مخصوص شیعه نیست؛ دنیای اسلام برای علی شأن و عظمت قائل است و او را امام خود می داند. تفاوتی که وجود دارد، این است که در مقام تطبیق با گفتار و کردار دیگران، ما هر فعل و ترک آن بزرگوار را به خاطر عصمتش برای خود حجّت می دانیم. این خصوصیت شیعه است. بنابراین ما به عنوان شیعه باید این درس را به یاد داشته باشیم که عدالت قابل اغماض و قابل معامله نیست و هیچیک از مصالح گوناگون - نه مصالح فردی و نه مصالح حکومت و کشور اسلامی - نمی تواند با عدالت معامله شود. امیرالمؤمنین به خاطر عدالت این مشکلات را متحمّل شد و عقب نشینی نکرد. سه گروه با امیرالمؤمنین مواجه شدند: گروه قاسطین؛ یعنی بنی امیّه و اهل شام. اینها اهل عمل به ظلم و روش ظالمانه بودند؛ کارشان هم با امیرالمؤمنین به شدّت ظالمانه بود. گروه دیگر ناکثین - بیعت شکنان - بودند؛ یعنی همرزمان و دوستان قدیمی امیرالمؤمنین که طاقت عدالت او را نیاوردند و با او درافتادند؛ کسانی که علی را می شناختند و به او اعتقاد داشتند. بعضی از آنها حتّی در روی کارآمدن امیرالمؤمنین

هم نقش داشتند و با او بیعت کرده بودند؛ اما طاقت عدالت امیرالمؤمنین را نیاوردند و با او درافتادند؛ چون دیدند آن حضرت به آشنایی و سابقه و رفاقت توجّهی نمی کند. یک گروه هم مارقین بودند؛ یعنی آن جمعیت افراطی و متعصّب در نظرات خود؛ بدون این که اعتقاد دینی آنها ریشه معرفتی درستی داشته باشد. به اشتباه، مارقین را افراد مقدّس مآب می نامند. مسأله مقدّس مآبی نیست – در بین اصحاب امیرالمؤمنین کسانی بودند که از آنها خیلی مقدّستر بودند – مسأله این است که کسانی تفکّر و دیدی دارند که با ظواهر دین هم سازگار است، اما ریشه معرفتی ندارد و عمیق نیست. اینها شناخت ندارند تا بتوانند در موارد اشتباه، خود را از انحراف نجات دهند. یک جا آن قدر تند می ایستند که می گویند چون قرآن سر نیزه است، نباید به آن تیراندازی کرد؛ زیرا قرآن مقدّس است. در جنگ صفّین به مجرّد این که با حیله شامیها قرآنها سر نیزه شد – چون احساس شکست کرده بودند، مجبور شدند قرآنها را سر نیزه کنند – اینها آن قدر نسبت به قرآن متعصّب و علاقه مند و افراطی شدند که از امیرالمؤمنین – که قرآن ناطق بود – برای قرآن اهمیت بیشتری قائل شدند. آمدند به امیرالمؤمنین فشار آوردند و گفتند اینها اهل قرآنند، برادر مسلمانند؛ با اینها نباید بجنگی! با تهدید، امیرالمؤمنین را وادار کردند جنگ را نیمه کاره رها کند. همینها بعد از آن که فهمیدند فریب خورده اند و سرشان کلاه رفته است، از آن طرف آن قدر دچار تفریط شدند که گفتند همه ما کافر شده ایم و علی هم کافر شده است؛ لذا باید توبه و استغفار کند! این افراد به خاطر این که ریشه معرفتی و اعتقادی درستی ندارند، به راحتی صدوهشتاد درجه مسیر انحراف را طی می کنند. اگر بخواهید نمونه این قضیه را در انقلاب ما پیدا کنید، منافقین هستند؛ همینهایی که اوّل انقلاب در مبارزه با امریکا امام را هم قبول نداشتند، بعد رفتند زیر دامن امریکا مخفی شدند و از امریکا پول گرفتند و به صدّام پناهنده شدند! وقتی ریشه معرفتی نباشد؛ غرور ناشی از نادانی به یافته های ذهنی خود باشد و تمسّک به ظواهر دین هم وجود داشته باشد، نتیجه این می شود؛ مارقین. اما از همه اینها خطرناکتر برای امیرالمؤمنین، قاسطین بودند؛ کسانی که اهل بنای ظالمانه در حکومت بودند؛ اصلاً مبنای علوی و اسلامی را در حکومت قبول نداشتند؛ خود علی و بیعت مردم با علی را هم قبول نمی کردند و زیر بار او نمی رفتند؛ به رفتار عادلانه و تقسیم به قسط و عمل به عدل هم مطلقاً اعتقادی نداشتند؛ چون اگر می خواستند به عدالت میدان بدهند و اسم عدالت را بیاورند، اوّل گریبان خودشان گرفته می شد. برای این که با عدالت علوی مبارزه کنند، آمدند به احترام به صحابه و اصل شورا متمسّک شدند. این مطلب خیلی مهمّی است. برای این که اصل عدالت را بکوبند و ارزش عدالت را که محور حکومت امیرالمؤمنین بود، از یادها ببرند، آمدند ارزش اسلامی دیگری را – که البته اهمیت آن به مراتب کمتر از ارزش عدالت است – در مقابل امیرالمؤمنین علم کردند. قصد آنها حمایت از آراء صحابه یا از خود صحابه یا از شورای صحابه نبود. امیرالمؤمنین در نامه ای(۳) همین معنا را به نحوی به معاویه می نویسد و می گوید تو می خواهی بین مهاجرین و انصار قضاوت کنی؟ تو می خواهی به ما یاد بدهی؟! شما تازه مسلمانان می خواهید اسلام را به علی بن ابی طالب که وجودش آمیخته با اسلام و ساخته دست اسلام است، یاد بدهید؟! بنابراین آنها با عدالت علوی مخالف بودند و به آن اعتقادی نداشتند. امروز هم در دنیا همین طور است. نظام جمهوری اسلامی تداوم شعارهای علوی و نظام علوی است. اشتباه نشود؛ نمی خواهیم بگوییم امروز نظام حکومتی ما منطبق بر الگوی امیرالمؤمنین است؛ نه، خیلی فاصله است. این را هم هیچ کس نمی تواند ادّعا کند که در زمان ما، در نظام کنونی ما و بلکه در زیر این آسمان، غیر از ولیّ عصر ارواحنافداه کسی وجود داشته باشد که با علی بن ابی طالب قابل مقایسه باشد. امام بزرگوار ما که فرد ممتاز طراز اسلامی در زمان ما بود، افتخار می کرد که خود را کمترین کمتران یاران علی بداند؛ افتخار می کرد که خدمتگزار خدمتگزاران علی بن ابی طالب باشد. اما نظام اسلامی چرا، ادامه همان نظام و الهام گرفته از آن است و با همان مسائل هم روبه روست. امروز مهمترین حرف نظام اسلامی عدالت است. امروز ما می خواهیم عدالت اجرا شود. همه تلاشها و مجاهدتها برای این است که در جامعه عدالت تأمین شود؛ که اگر عدالت تأمین شد، حقوق انسان و کرامت بشری هم تأمین می شود و انسانها به حقوق و آزادی خود هم می رسند. بنابراین عدالت محور همه چیز است. امروز هم در مقابل نظام اسلامی، نظام استکباری غرب و در رأس

آن امریکا قرار دارد که با عـدالت دشـمن است و عـدالت ستیز است. نه این که دنبال عـدالت نیست؛ با عـدالت بـد است. امروز اگر قرار باشد عدالت مطرح شود و گریبان کسـی را بگیرد، اوّلین کسانی که زیر تازیانه عدالت قرار خواهند گرفت، سردمداران استکبار جهانی انـد! اینها نمی توانند اسم عدالت را بیاورند و دنبال عدالت باشـند؛ لذا در مقابل ارزش عدالت و برای کمرنگ کردن آن در دنیا دمکراسـی و حقوق انسان را مطرح می کنند؛ کأنّه برای مردم سالاری ارزش قائلند، که البته برای آن هم ارزشی قائل نیستند؛ اما آن را مطرح می کننـد برای این که عـدالت ضـعیف و کمرنـگ شود. آنچه مـا بایـد بـدانیم - بخصوص ما مسؤولان نظام جمهوری اسلامی - این است که اصل، عـدالت است. شـما ببینیـد انتظار حجّت قائم ارواحنا فـداه که انتظار دیرپای همیشـگی شـیعه بوده، در درجه اوّل برای این بوده است که عدالت در دنیا استقرار پیدا کند: آ«یملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملأت ظلماً و جوراً(۴)آ». همه چیز بعـد از عـدالت است. آرزوی دیرین انسانهـای مظلـوم در سرتاسـر تاریـخ هم عـدالت بوده است. مـا امروز نظـامی داریم که می خواهـد دنبـال عـدالت باشـد؛ ایـن هـدف و شـعار مـاست. بایـد راه را درسـت انتخـاب کنیم. البته دنبـال عـدالت بـودن، هزینه هـا و دردسرهایی دارد و موجب دشـمنی قشرهایی هم می شود. امیرالمؤمنین در نـامه خود به مالک اشتر متعرّض همین معنا می شونـد و می گویند: آ«آن جایی که امر دایر شد بین توده مردم - آنهایی که محتاج عدالت تو هستند - با خواص و مجموعه های کوچک و بهره منـد و ممتاز جامعه، حتماً توده مردم را ترجیـح بـده.آ» امروز این معنا باید شـعار ما باشد و معیار درستی کار ما محسوب شود و برنامه ریزیها و سیاسـتگذاریها و عملکردهای ما به دنبال این قضیـه باشـد. البته عدالت چیزی است که آسان بر زبان جاری می شود؛ امـا آسـان به دست نمی آیـد. برنامه ریزیهای بلندمـدّت لازم دارد. بایـد این برنامه ریزیها را بکنیم و چشم انـداز خود را چشم انـداز عادلانه قرار دهیم؛ چیزی باشد که ما را به عدالت نزدیک کند. این وظیفه ماست و امروز درس امیرالمؤمنین برای ما بیش از همیشـه همین نکته است. امیرالمؤمنین علیه الصّلاهٔوالسّـلام به خاطر همین عظمتها و تراکم همین ارزشـهای ممتاز در وجود مبارکش، ضربت خورد و این فاجعه بزرگ انسانی به وسیله انسانهای شقی و گمراه، نسبت به آن بزرگوار به وجود آمد. خون امیرالمؤمنین هم ثاراللّه دانسته شده است. شما به امام حسین می گویید: آ«السّلام علیک یا ثاراللّه وابن ثارهآ». فقط خون امام حسین نیست که خونخواه آن، خـداست؛ خون امیرالمؤمنین هم ثاراللّه است؛ یعنی خونخواه و صاحب این خون، خدای متعال است. امروز برای مردم کوفه و دنیای اسـلام روز مصـیبت بـاری بود و به خـاطر تـأثیراتی که شـهادت امیرالمؤمنین گـذاشت و محرومیتی که دنیای اسـلام از آن حکومت عادلانه پیـدا کرد، برای همه نسـلهای مسـلمان و بلکه همه آزادگان عالم روز مصیبت باری است. آن قدر این حادثه بزرگ بود که بعـد از آن که امیرالمؤمنین علیه السّـلام نزدیـک طلوع فجر بـا ضـربت آ«ابن ملجمآ» در مسـجد مجروح گردیـد و خون مبـارک آن حضرت روی صورت و محاسنش جاری شد، صدای منادی ای را شنیدند که فریاد می زد: آ«تهدّمت واللّه ارکان الهدی(۵)آ»؛ یعنی پایه های بنای هدایت فروریخت. امیرالمؤمنین پایه هدایت بود. امیرالمؤمنین جوانی سـرشار از مجاهدت، میانسالی سـرشار از غصّه و خون دل و سـرانجام سـرشار از مشـکلات فراوان را با مظلومیت تمام گذراند. حقیقتاً بزرگترین مظلوم، امیرالمؤمنین بود. با مظلومیت این دوران را گذرانـد و پایـان این دوران هم آن شـهادت بزرگ واقـع شـد. من دو سه جمله از روایـات نقـل شـده را به عنوان ذکر مصـیبت آن بزرگـوار بخـوانم. آ«لوط بن یحیی ابی مخنفآ» می گویـد(۶): آ«فلمّـا احسّ الأمـام بالضّـرب لم یتأوّهـآ»؛ یعنی وقتی در محراب بر فرق آن بزرگوار ضـربه وارد شـد و پیشانی حضـرت را شـکافت، هیـچ آه و ناله ای نکرد. آ«و صبر و احتسبآ»؛ خودش را حفُکرد و صبر فرمود. آ«و وقع علی وجهه و لیس عنده احدآ»؛ حضـرت با صورت روی زمین افتاد و اطراف ایشان کسـی نبود؛ چون هنوز نماز شـروع نشـده بود. مسـجد هم تاریک بود و مردم به طور متفرّق در مسـجد مشـغول خوانـدن نافله بودنـد؛ بنابراین اوّل کار کسی نفهمید چه اتّفاقی افتاده است. آ«قائلاً بسم اللّه و باللّه و علی ملّهٔ رسول اللّهآ». اوّلین جملاتی که حضرت بعد از ضربت خوردن بر زبان جاری کرد، جملاتی بود که در موارد دیگر هم به گوشـمان رسـیده است. بعد از این که سیدالشـهداء سلام اللّه علیه ضربت خورد و بر زمین افتـاد، همین جملات از قول ایشان نقل شـده است: آ«بسم اللّه و باللّه و علی ملّـهٔ رسول اللّه(۷)آ»؛ به نام خدا و برای

خـدا و بر طریقه رسـول خـدا، حاصـل زنـدگی را تقـدیم این راه کردن. در ادامه، این جمله هم از امیرالمـؤمنین نقـل شـده است که فرمود: آ«فزت و ربّ الکعبـةآ»؛ به خـدای کعبه رسـتگار شدم. در روایت دیگری آمده است که حضـرت فرمود: آ«لمثل هذا فلیعمل العاملون(۸)آ»؛ یعنی انسان برای رسـیدن به چنین سرانجامی هرچه عمل کند، زیادی عمل نکرده است. بنابراین برای چنین سرانجامی بایـد عمـل کرد. این نشـان می دهـد که این روح مطهر و پـاکیزه چطور متّصـل به عوالم ملکوت بوده است. حتّی در همان وقتی که هنوز جسم او در این دنیا زنده بوده است. آ«ثمّ صاح و قال قتلنی اللّعینآ»؛ بعد از آن که حضـرت این مناجات را کرد، فریاد کشـید تا مردم متوجّه باشند و نگذارند قاتل بگریزد. آ«فلمّا سمع النّاس الضّجّةآ»؛ مردم وقتی صدای امیرالمؤمنین را شنیدند، آ«ثار الیه کلّ من کان فی المسجدآ»؛ همه به طرف محراب مسجد ریختنـد، اما نمی دانسـتند چه اتّفاقی افتاده است و باید چه کار کنند. آ«ثمّ احاطوا بأمیرالمؤمنینآ»؛ بعد آمدند اطراف امیرالمؤمنین جمع شدند. آ«و هم یشـدّ رأسه بمئزره والدّم یجری علی وجهه و لحیتهآ»؛ وقتی مردم جمع شدند، دیدند حضـرت در همان حال ضـعف و در حالی که فرقش شـکافته است، با دسـتمالی زخم خود را می بندد و خون بر صورت و محاسن آن بزرگوار جاری است. آ«وقد خضـبت بدمائهآ»؛ محاسن آن حضـرت که سـفید بود، با خون پاکش رنگین شده بود. آ«و هو یقول هـذا ما وعـد اللّه و رسوله و صـدق اللّه و رسولهآ»؛ این همان وعده خدای متعال و پیغمبر اوست، و خدای متعال و پیغمبرش راست گفتنـد و وعده آنها تحقّق پیدا کرد. پروردگارا! تو را به شأن و مقام و عظمت امیرالمؤمنین قسم می دهیم ما را جزو شیعیـان آن حضـرت قرار بـده. پروردگارا! تو را به حقّ امیرالمؤمنین سوگنـد می دهیم عاقبت ما راماننـد امیرالمؤمنین ختم به رضا و ذکر خـود فرمـا. پروردگـارا! ملت ایران را که متمسّـک به ولایـت امیرالمؤمنین است، در پنـاه الطـاف خود حفُکن و از شـرّ دشـمنان مصون بـدار. پروردگارا! قلب مقدّس ولیّ عصـر را از ما و این مردم مؤمن راضـی فرما. پروردگارا! رحمت و تفضّل و عنایت و قبول خـود را در این مـاه رمضـان و در این روز جمعه نصـیب این مردم فرمـا. پروردگـارا! به مـا توفیـق ادراک لیلةالقـدر را بـده. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. قل هواللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. و الصّـلاة و السّـلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصـطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصدّیقة الطّاهرة سـیّدة نساء العالمین. والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة. و علی بن الحسین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّدبن علی و علی بن محمّد والحسن بن علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسـلمین و حماة المستضـعفین و هداة المؤمنین. اوصـیکم عباداللّه بتقوی اللّه. اوّلین سخن ما در خطبه دوم هم توصـیه به تقواست. خود گوینده بیش از شـما محتاج تقوا و رعایت تقوا و توصیه به تقواست. از خداوند متعال می خواهیم تقوای خود را نصـیب همه ما کنـد و راه ما را راه متّقین قرار دهـد. موضوعاتی که در خطبه دوم عرض می کنیم، یکی راجع به چشم انداز بیست ساله جمهوری اسـلامی برای مشـخّص کردن خطّ سیاستگذاریها و برنامه ریزیهاست، که تهیه و ابلاغ شد. آنچه مردم عزیز مـا خوب است مطّلع باشـند و بداننـد، این است که چشم انـداز بیست ساله ابلاغ شـده به مسؤولان سیاسـتگذاری و برنامه ریزی، یـک امر عملی و منطقی و قابل تحقّق است. نبایـد تصوّر شود کلماتی که در چشم انـداز بیست ساله پشت سـر هم نوشـته می شود، صرفاً یک آرزوست و بدون محاسبه عملی است. به فضل پروردگار، ملت ایران و کشور عزیز ما می تواند در طول بیست سال به این آینـده برسـد. این یـک آینـده مطلوب و یک گام بلنـد در راه رسـیدن به آرمانهای والای اسـلامی است که در آن، پیشـرفت مادّی، پیشـرفت اقتصادی، پیشـرفت فرهنگی، تعالی معنوی و اخلاقی و هویّت اسـلامی وجود دارد. امروز نظام جمهوری اسـلامی در سایه کار و تلاشـی که در سالهای گذشته شده است، به عنوان یک چشم انداز روشن برای آینده، می تواند این را مشخّص و ترسیم کنـد. خود این یک پیشـرفت است که جمهوری اسـلامی بتوانـد با توجّه به واقعیّات کشور و واقعیّات جهانی، آینده بیست ساله را به شکل منطقی و محاسـبه شده ترسیم کند. به فضل پروردگار این آینده محقّق خواهد شد. تصمیم داریم با همکاری مسؤولان دلسوز، این آینده تحقّق پیدا کند و ان شاءاللّه تحقّق پیدا خواهد کرد. آنچه این جرأت را به مسؤولان کشور داد تا بتوانند چشم انداز بیست

ساله ای را تنظیم و این آینده را ترسیم کنند، این بود که بحمداللّه زیربناهای پیشرفت کشور آماده شده است. تلاشهایی که دولتها بخصوص در ده دوازده سال اخیر کردند، توانسته است کشور را در وضعیتی قرار دهد که بتواند روی این زیرساختها یک بنای مطلوب را به وجود آورد. منظور از کارهای زیربنایی فقط چیزهایی نیست که به چشم می آید - مثل سدّ و سیلو و کارخانه و جاده و از این قبیل - بلکه مهمتر از اینها عبارت است از بروز استعدادهای جوانان کشور و رسیدن به این معنا که باید برای علم تلاش کنند؛ و تلاش می کنند و به مناطقی دسترسی پیدا می کنند که مژده بخش است؛ نشان دهنده این است که این ملت در راه علم و فنآوری حرکت کرده است و پیش می رود. اعتماد به نفسی که امروز در محیط تحقیق و علم در این کشور وجود دارد، بسیار باارزش است. این را نباید به هیچ قیمتی از دست داد و یا دست کم گرفت. البته نمونه های فراوانی وجود دارد که دشمنان جمهوری اسلامی و تبلیغاتچیهای استکبار و صهیونیسم مایلند این دستاوردها را عمدتاً متوجّه به مسائل دفاعی کنند؛ لیکن حقیقت قضیه این نیست. در چیزهایی که هیچ ربطی به مسائل دفاعی هم ندارد، جمهوری اسلامی و محقّقان و جوانان دانشمند و بااستعداد کشور کارهای برجسته ای انجام داده اند و پیشرفت کرده اند که نمونه های آن، مورد اطّلاع و در مقابل چشم ماست - بسیاری از آنها در رسانه ها اعلام شده است و مردم هم می دانند - اجمالاً، این یک زیربنای بسیار باارزش است. این نکته را هم عرض کنیم که در خیلی از زمینه ها نقش جوانان مؤمن و دیندار و حزب اللّهی در پیشرفتهای علمی، برجسته است؛ این را هم دانسته باشند. دشمنان در تبلیغات خود می خواهند وانمود کنند که عناصر دیندار در این میدانها عقبند؛ در حالی که این طور نیست. عناصر دیندار و جوانان مؤمن ما در بسیاری از این میدانها پیشتازند و کار آنها برجسته است. خیلی از کارهای بزرگی که صورت می گیرد، جوانان ما آنها را در محیطی از توجّه و ذکر و سجده شکر انجام داده اند. اینها بسیار باارزش است. نکته دومی که عرض می کنیم، این است که اظهارات مسؤولان دولت استکباری امریکا نشان می دهد که اینها در منطقه خاورمیانه، علیه همه ملتهای این منطقه مقاصد و نقشه هایی دارند. این ایجاب می کند که ملتهای منطقه بیدار شوند. رئیس جمهور امریکا راجع به وجود دمکراسی در این منطقه حرفهایی بر زبان آورده است که اگر کسی نقش امریکا را در دفاع از قدرتهای مستبد در طول چهل، پنجاه سال گذشته - بعد از جنگ دوم به این طرف - بداند، از این که رئیس جمهور چنین رژیمی ادّعا کند متولّی دمکراسی است، شرمنده می شود که چرا باید چنین حرف بی حساب و غلطی، این طور با گستاخی و وقاحت بر زبان کسی جاری شود. اینها کسانی هستند که سالهای متمادی از پلیدترین دیکتاتورها حمایت کردند. در کشور ما کودتای ۲۸ مرداد را امریکاییها به راه انداختند و بیست وپنج سال سخت ترین و سیاهترین دیکتاتوری را در این کشور به وجود آوردند و قرص و محکم از آن حمایت کردند. هر فاجعه ای که به وسیله آن رژیم در ایران صورت گرفت - مثل قضایای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور که در هر کدام از این حوادث، تعداد کثیری از مردم غیرنظامی و مردم کوچه و خیابان به دست عوامل مزدور رژیم کشته شدند - امریکاییها جانب رژیم دیکتاتوری را گرفتند و علیه مردم حرف زدند؛ چه در قضیه اوّل که زمان آ«کندی(۹)آ» بود، چه در قضیه دوم که زمان آ«کارتر(۱۰)آ» بود. از آ«صدّام حسینآ» که امروز خود را نقطه مقابل او به حساب می آورند، چه حمایتها کردند. امروز وضع آنها بهتر از گذشته نیست؛ همان طور است. عراق یک کشور سی میلیونی مستقل در یک منطقه حسّاس است؛ اما اینها بی اعتنا به آراء و خواست مردم آمده اند یک حاکم امریکایی در عراق گذاشته اند. اینها کسانی هستند که صدها نفر از مردم افغانستان و عراق را به صرف سوءظن و تهمت یکجا به قتل رساندند و حتّی عذرخواهی هم نکردند! در افغانستان کاروان مردم را که برای عروسی می رفتند، زدند و کشتند، بعد گفتند اشتباه شده؛ لازم هم ندانستند عذرخواهی کنند! در عراق هر روز با مردم درگیر می شوند و خانه ها و محیط امن زندگی مردم را لگدکوب می کنند؛ اما عذرخواهی هم نمی کنند! افرادی که این قدر به حقوق انسانها و ملتها و به آراء مردم بی اعتنا هستند، غلط می کنند خود را متولّی دمکراسی بدانند. الان هم خطکشی ای که در این منطقه کرده اند و گفته اند کدام کشور در خطّ دمکراسی هست، کدام کشور نیست، نشان دهنده نیّتهای شوم و مقاصد رسوای آنهاست. آنها به دمکراسی هم عقیده ندارند.

رئیس جمهور فعلی امریکا(۱۱) با کمتر از بیست وپنج درصد آراء مردمش و با حکم قاضی رئیس جمهور شده است! چه دمکراسی ای؟! کدام دمکراسی؟! به آراء مردم اهمیت نمی دهند و اعتنایی نمی کنند. همان طور که عرض کردیم، دمکراسی حربه ای است برای این که ندای عدالتخواهی در حلقوم ملتهای جهان خفه شود؛ برای این که حق مردم فلسطین پامال شود و کسی نفهمد؛ برای این که هرجا منفعتی وجود دارد و یک نقطه حسّاس جغرافیایی هست که به درد منافع نامشروع امریکا می خورد، بتوانند به آن دست بیندازند و کسی صدایش درنیاید. کیست که امروز این حرفها را در دنیا نداند؟ این مطالب قابل اعتنا نیست و من هم قصد جواب دادن به این حرفها را ندارم؛ این حرفها رسواتر از آن است که بخواهیم جواب دهیم. آنچه من می خواهم عرض کنم، خطاب به مردم و مسؤولان خودمان است: توجّه کنید امروز امریکا چه نقشه و سیاستی را در این منطقه و در کشور ما دنبال می کند. البته موضع و حرف زدنشان غرورآمیز است، اما کاملاً واضح است تودهنی ای که از مردم عراق و افغانستان خورده اند، مؤثّر بوده است! الان روزانه امریکاییها از مردم عراق تودهنی می خورند. اینها به این عنوان که می خواهند مردم عراق را آزاد کنند، وارد کشور عراق شدند و این وضعیت سیاه و رقّتبار را برای مردم عراق به وجود آوردند. دیکتاتور وطنی را برکنار کردند، دیکتاتور خارجی را به جای او گذاشتند؛ دیکتاتوری جای خودش را با دیکتاتور دیگری عوض کرد! الان هم همان طور است؛ همان گونه که صدّام نفسها را قطع کرده بود، اینها هم اگر بتوانند، همان طور قطع می کنند. هرجا هم توانسته اند، این کار را کرده اند؛ اما بیش از این برای آنها ممکن نیست به وسیله عناصر نظامی خود با آن مردم دربیفتند. آنچه برای مردم ما مهمّ است، این است: امریکا در موضع یک چهره مهاجم، در باطن فهمیده است نقشه های قبلی او در این منطقه فایده ای ندارد. نقشه قبلی، تهاجم نظامی بود؛ اما قضیه افغانستان و عراق نشان داد که در این منطقه با تهاجم نظامی نمی شود طرفی بست و کاری کرد؛ مشکلات فراوانی به وجود می آید. بخصوص وقتی طرف مقابل، کشوری باشد مثل ایران بزرگ؛ ملتی باشد مثل ملت شجاع و مؤمن ما؛ منطقه ای باشد با این همه عمق فرهنگی، با احساسات سرشار برخاسته از ایمان در میان مردم و با دولتی که متّکی به آراء مردم است؛ این جا کار برای آنها به مراتب مشکلتر است. قبلاً به تهاجم نظامی تهدید می کردند؛ اما الان اعتراف می کنند که نقشه قبلی شان غلط بوده است. آنها می گویند نقشه باید این باشد که ما بتوانیم از درون، ملت ایران را استحاله کنیم؛ آنها دنبال این هستند. استحاله هم دو جریان دارد: یک جریان فرهنگی، یک جریان سیاسی؛ ملت ایران متوجّه باشد. قصد نظام استکباری امریکا و صهیونیستهایی که دستشان در دست آنهاست و با هم در یک جبهه هستند، این است که بتوانند ملت را نسبت به آرمانها و عقاید و هدفهایش بی تفاوت و بی اعتنا کنند و بعد بتوانند به وسیله عوامل و مزدوران خود زمینه را برای بازگشت سیطره امریکا بر ایران فراهم نمایند. در جریان سیاسی، عمده نقشه اینها ایجاد اختلاف و کوبیده شدن جناحهای گوناگون به دست یکدیگر است؛ جناحهایی که همه برخاسته از انقلاب و وابسته به آن هستند - اینها آنها را بکوبند، آنها اینها را بکوبند - اصول و خطوط اصلی نقشه امریکا در منطقه این است. بر سر قضایای غیرواقعی در کشور ایجاد چالش کنند و فضای تشنّج به وجود آورند؛ روی مسلّمات نظام جمهوری اسلامی - مثل قانون اساسی و دین و پایه اسلامی نظام - گفتگو و بگو مگو به وجود آورند و چالش و اختلاف ایجاد کنند. این جریانهای سیاسی - فکری را دنبال می کنند. البته کسانی هم هستند که حاضرند در داخل، بلندگوی آنها شوند؛ از اینها هم استفاده می کنند. اخیراً اعلان کرده اند که ما باید روزنامه هایی را که به نفع امریکا حرف می زنند، در داخل ایران تقویت کنیم! اگر هم چنین روزنامه ای نداشته باشند، مشخّص می کنند که نقشه ما این است. سه چهار سال قبل من یک روز همین جا گفتم بعضی از روزنامه ها پایگاه دشمن شده اند؛ اینها الان خودشان این حقایق را افشا می کنند. البته آن روز هم ما بی اطّلاع نبودیم - فقط تحلیل نبود - اما امروز خودشان مسأله را افشا می کنند. جوانان عزیز ما متوجّه جریان فرهنگی ای که می خواهند راه بیندازند، باشند؛ یعنی تزریق لاابالیگری و اباحیگری و کشاندن به هرزگی و بی اعتنایی به اخلاق منضبط دینی و اسلامی. هم جوانان، هم مسؤولان علمی، هم آموزش و پرورش و هم کسانی که به مسائل جوانان می پردازند باید مراقب این موارد باشند. امروز مبارزه با امریکا این جاهاست.

مبارزه با امریکا در میدان علم هم صدق می کند. آن جا هم از این که پیشرفت علمی داشته باشیم، ناراحتند. از پیشرفت علمی مردم ما ناراحتند؛ از پیشرفت اقتصادی مردم ما ناراحتند؛ از این که دولت بتواند خدمتی به مردم بکند و گره ای از مشکلات مردم باز شود، ناراحتند. هر کس به عقب ماندگی علمی کمک کند، به نفع امریکا کار کرده است. هر کس کمک کند به این که دولت نتواند خدمات لازم را انجام دهد - چه قوّه مجریه، چه قوّه قضائیّه و چه قوّه مقنّنه - برای امریکا و در خدمت امریکا کار کرده است. هر کس فکرها و نظرات امریکاییها را در روزنامه ها و تریبونها بیان کند، به نفع امریکا کار کرده است. یکی از کارهای آنها شایعه پراکنی و تهمت زنی است. عیناً همان کاری که در زمان امیرالمؤمنین می کردند؛ هر روز یک شایعه، یک تهمت و یک جنگ روانی. هر کس فضای تهمت زنی در داخل کشور و جنگ روانی علیه نظام را تقویت و تشدید کند، مزدور امریکاست و برای امریکا کار کرده است؛ چه از امریکا پول بگیرد، چه نوکر بی مزد و مواجب امریکا باشد. امروز مبارزه با امریکا عبارت است از مقاومت در مقابل این جریان سازی سیاسی و فرهنگی. همه، حواسشان جمع باشد. آدمهایی که غرض و سوءنیّتی ندارند، مواظب باشند به خاطر یک انگیزه و احساس زودگذر حرفی نزنند که در جهت خواستهای امریکا و علیه این ملت و این کشور تمام شود. بدانند دشمن چگونه تقویت می شود و از چه راههایی دست و پای خود را باز و علیه این ملت اقدام می کند. بحمداللّه ملت ما هوشیار است. امریکا در تهاجم به این منطقه، توفیقی پیدا نکرده است. البته درست است که متأسّفانه نفت عراق را می برند و می خورند و معلوم هم نیست چه کار می کنند - در امور عراق و قانون اساسی و مسائل گوناگون این کشور دخالت می کنند و سررشته همه کارها در دست آنهاست - اما از مردم عراق ضربه می خورند و روزبه روز نفرت مردم عراق از آنها بیشتر می شود. همچنان که سالهای قبل امام بزرگوار گفتند، امروز هم عیناً همان طور است؛ شاید امروز در دنیای اسلام، امریکا از همیشه منفورتر است و شاید امروز هیچ شخصی منفورتر از رئیس جمهور امریکا و رئیس رژیم صهیونیستی(۱۲) در همه دنیای اسلام وجود نداشته باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته (<hr align="right" width="۷۵٪" size="۱">" مقصود دعای تعقیب نمازهای فریضه در ماه رمضان است: آ«یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم. انت الرّب العظیم. الّذی لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر و هذا شهرٌعظمّته و کرّمته و شرّفته و فضّلته علی الشهور الّذی فرضت صیامه علیّ....آ») نهج البلاغه: خطبه ۲۲۴ (یتبرأ من الظلم)) نهج البلاغه: نامه ۲۸ (از بهترین نامه های امام علی علیه السلام، به قول سید رضی رحمةاللّه علیه)) بحارالانوار: ج ۵۱ ص ۷۴) .) .) .) .) جان فیتز جرالد کندی (۱۹۶۳-۱۹۱۷) سی وششمین رئیس جمهور امریکا.) جیمی کارتر (-۱۹۲۴) سی ونهمین رئیس جمهور امریکا.) جورج بوش پسر.) آریل شارون (مشهور به قصّاب فلسطینیها).

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت عید سعید فطر -- ۰۵/۰۹/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عید سعید فطر را به همه امّت بزرگ اسلامی، به ملت شریف ایران و شما حضّار گرامی و همچنین مسؤولان، مدیران، کارگزاران کشور و میهمانان خارجی ما از کشورهای اسلامی تبریک عرض می کنم. این که ماه پُربرکت رمضان به عید فطر منتهی می شود، در خود مضمون و معنای متعالی و آموزنده ای دارد؛ یعنی صیام و قیام مردم و مبارزه آنها در طول ماه رمضان با شیطان درونی و نفس امّاره، اثرش این است که عیدی برای آنها به وجود خواهد آمد که مظهر آن عید حضور مجتمع و واحد مردم در عرصه و میدان توجّه به خدای متعال و ارتباط خاشعانه با اوست. اگرچه اسلام مردم را به عبادت، خودسازی و ریاضت نفس دعوت می کند؛ اما این را فقط به عنوان عملی فردی که هر یک از مردم تنها برای خود به خدا مرتبط شوند، نمی بیند؛ بلکه این ارتباط، توجّه و ذکر، خشوع و توسّل به خدا را به عنوان وسیله ای که بتوانند در امر دنیا و ساختن آینده شان هم قدم ثابت و گام مستحکمی بردارند، می بیند. اگر همان طور که بعضی از بزرگان فرموده اند که برای سعادت امّت

اسلامی آ«کلمه توحیدآ» و آ«توحید کلمهآ» دو اصل قطعی است - که همین طور هم هست - عید فطر و نماز و توسّل ما در این روز نیز مظهر توحید کلمه و کلمه توحید است؛ زیرا هم معنویت است و هم توسّل و خشوع؛ هم مستحکم کردن دل به وسیله ایمان به خداست و هم پیدا کردن حالت سکینه و آرامش و خلاصی از تلاطمهای گوناگون نفس انسانی است. درعین حال، عید فطر متّصل کردن همه نیروها و قوا به یکدیگر و آوردن آنها به صحنه زندگی نیز هست. بنابراین امروز هم ملت ما و هم امّت بزرگ اسلامی نهایت نیاز را به این رکن رکین و اصل بزرگ اسلامی دارد. انقلاب اسلامی دلهای مردم را به خدا متوجّه کرد و تنها و جانهای آنها را به میدان مبارزه و تلاش برای زندگی بهتر کشانید و نتیجه این شد که ملت ایران قدم در جاده فلاح و رستگاری گذاشت و به فضل و حول و قوّه الهی در این راه پیشرفتهای بسیار بزرگی را نصیب خود کرد که باید این راه را که راه ارتباط و اتّصال به خدا و حضور جسم و جان در عرصه تلاش و مجاهدت برای بنای آینده است، ادامه دهد و بداند که وحدت کلمه رمز پیروزی اوست؛ این رمز را باید حفظکند. در دایره ی وسیع، رمز پیروزی امّت اسلامی هم وحدت کلمه است. اگر امّت اسلامی می خواهد در میدانهای علم، ترّقی، پیشرفت مادّی، تسلّط بر سرنوشت خود، رهایی از سلطه بیگانگان و سعادت درونی و بیرونی پیشرفت کند، راهش با کلمه توحید و توحید کلمه است. مراکز قدرت استکباری که از هر عاملی برای تحکیم قدرت خود بر دنیا استفاده می کنند، تلاش کرده اند که در دنیای اسلام از هر وسیله ای برای تجزیه، تفرقه و اختلاف استفاده کنند، که متأسفانه تا حدود زیادی هم موفّق شده اند. اگر امروز ملت فلسطین دچار چنین سرنوشت تلخی شده است؛ اگر امروز پیکر ملت فلسطین خون آلود است و مصیبت و غم آن ملت تا اعماق جان انسانهای دردمند نفوذ کرده است، به خاطر اختلاف کلمه مسلمین است. اگر وحدت کلمه بود، این وضعیت به وجود نمی آمد. اگر عراق اسلامی زیر چکمه اشغالگران درآمده است، به خاطر اختلاف کلمه مسلمین است؛ اگر امروز کشورهای خاورمیانه با فریادهای مستانه و مغرورانه آمریکا مستقیماً تهدید می شوند، به خاطر اختلاف کلمه مسلمین است و اگر مسلمانان می خواهند از این خفّت نجات پیدا کنند و اگر می خواهند فلسطین را نجات دهند و اگر می خواهند در افغانستان و عراق و سایر بلاد اسلامی، دشمن نتواند جسم و جان مسلمانان را زیر فشار قرار دهد، راهش در وحدت کلمه و وحدت ملتها، دولتها و وحدت شعارهاست. روز عید فطر روز اتّحاد و وحدت است. متأسّفانه در دنیای اسلام کسانی هستند که برای تقرّب به امریکا و مراکز قدرتهای استکباری حاضرند تن به هر عمل خلافی بدهند و بین شیعه و سنّی اختلاف بیندازند. من امروز دستهایی را که در برخی از کشورهای همسایه ما عمداً و حساب شده در پی ایجاد اختلاف بین شیعه و سنّی هستند و قومیتها و مذاهب را از هم جدا می کنند و جریانهای سیاسی را به جان هم می اندازند، تا بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند و منافع نامشروع خود را در کشورهای اسلامی تأمین کنند، می بینم. باید هوشیار باشیم. ملتها، دولتها، همه مسلمانان، جریانهای سیاسی، روشنفکران و برجستگان باید در مقابل این نقشه دشمن هوشیار باشند و نگذارند دشمن به بهانه های مختلف در ایجاد اختلاف موفّق شود. آنها همین کار را در عراق می خواهند انجام دهند. امروز مسأله عراق، مسأله تلخی برای دنیای اسلام است. عراق یک کشور متّحد و واحد است که استکبارگران نقشه تجزیه آن را کشیده اند و می دانند که این کار به یکباره عملی نیست، بنابراین می خواهند بتدریج این کار را انجام دهند. مردم عراق و ملتها و دولتهای مسلمان باید هوشیار باشند. تجزیه عراق برای خود آن کشور و منطقه خطر بزرگی است. عراق متعلّق به عراقیهاست؛ سرنوشت عراق را باید خود عراقیها رقم بزنند؛ قانون اساسی عراق را باید خود عراقیها بنویسند. آن قانون اساسی ای که پایه، نقشه و زیرساخت آن در واشنگتن نوشته شود، به درد عراق نمی خورد و اشغالگران عراق بدانند که اگر غیر از این عمل کنند و کار مردم عراق را به خود آنها نسپارند، گریبانشان از دست مردم عراق رها نخواهد شد؛ مردم عراق تسلیم آنها نخواهند شد. اشغالگران عراق می خواهند در منطقه خاورمیانه مانند فلسطین عمل کنند. امروز صهیونیستها و امریکاییها در فلسطین به بن بست رسیده اند و جز با تن دادن به خواسته های مشروع مردم فلسطین راه نجاتی ندارند. ملت فلسطین، ملت مظلومی است که در عین مظلومیت، بسیار شجاع است و حقّ است اگر بگوییم: آ«ملت قهرمان فلسطینآ». این ملت به تنهایی، در

غربت و با دست خالی مقاومت می کند و قدرتهای مادی دنیا را که از همه ابزارهای کشتار و سرکوب بهره مند هستند، عاجز کرده است. اشغالگران عراق بدانند که اگر بخواهند در هر نقطه ای از دنیای اسلام و خاورمیانه با منطق صهیونیستی و استکباری که در فلسطین عمل می کنند، عمل کنند، مردم را به همین شکل به میدان خواهند آورد. ملت اسلام بیدار و آگاه شده است. ملت عزیز ما در طول این بیست وپنج سال نشان داده است که به انقلاب، اسلام و به نظام و مسؤولان خود علاقه مند است و به استقلال دشوار به دست آمده خود نیز پایبند است. ما این استقلال را آسان به دست نیاوردیم؛ ما این مردمسالاری دینی را آسان به دست نیاوردیم؛ ملت ما در این راه مجاهدت کرده است و جانهای طیّب و طاهر و پاکیزه ای در این راه قربان شده اند. ملت ما سختی کشیده است؛ مگر این را آسان از دست خواهد داد؟! آنچه ما را در مقابل توطئه دشمن، پایدار می کند، ایمان به خدا و اعتماد به وعده الهی است. وعده الهی این است که: آ«ولینصرنّ اللّه من ینصره(۱)آ»؛ آن کسی که دین خدا را نصرت کند؛ آن کسی که طبق دستور الهی نیروهای خود را در راه نجاح و فلاح و صلاح به میدان بیاورد، خدای متعال او را تنها نخواهد گذاشت و او را موفّق و پیروز خواهد کرد. تجربه ما هم همین را نشان می دهد. از خداوند متعال می خواهیم که ملت عزیز ما و امّت بزرگ اسلامی را به برکات این عید مبارک و به برکات ماه مبارک رمضان از تفضّل خود بهره مند فرماید و به حول و قوّه الهی موجبات پیروزی امّت اسلامی را بر دشمنانش فراهم کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) حج: ۴۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای شهر و شهردار تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای شهر و شهردار تهران ---۱۷/۰۹/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. من اوّلاً خدای متعال را سپاسگزاری می کنم به خاطر توفیقاتی که برای اداره شهر تهران در مجموعه شورای اسلامی شهر و شهرداری به شما ارزانی شده است. هر لطفی که خدای متعال به شما بکند و توفیقی که به شما بدهد، همه ما باید شکرگزار آن باشیم. از این هم که بحمداللّه محور کار در شهرداری، خدمت به مردم قرار گرفته و انسان حضور خدمت رسانی را در شهرداری حس می کند، خدای متعال را شاکر و سپاسگزارم. یکی از بزرگترین چیزهایی که کام مردم را شیرین می کند، این است که ببینند، حس کنند و بیابند که مسؤولان امور آنها در پی خدمت صادقانه و پیگیرانه و عالمانه به آنها هستند. خود همین، مردم را خوشحال می کند. گاهی گفته می شود باید مردم را شاد و افسردگان را از افسردگی خارج کرد؛ این حرف درستی است. اگر کسانی به معنای حقیقی کلمه دنبال این موضوع هستند، راهش همین است؛ به مردم نشان دهند که در پی کار صادقانه و پیگیرانه و عالمانه اند. این بیش از همه چیز فضا را شادمانه خواهد کرد. شما هم خوب عمل کرده اید. من، هم از شورای اسلامی شهر تهران به خاطر کارهایی که کرده اند، جدّیتی که به خرج داده اند، شهردار خوبی که انتخاب کرده اند، اهتمامی که به کارها دارند و دنباله گیری ای که از کارها می کنند - مضمون همین گزارشی که آقای مهندس چمران دادند و قبلاً هم من اطّلاع داشتم و شنیده ام - صمیمانه تشکّر می کنم؛ و هم از آقای دکتر آ«احمدی نژادآ» و همکارانشان به خاطر کار مخلصانه ای که انجام می دهند، سپاسگزارم. شما هنوز خیلی کار در پیش دارید. آنچه انجام شده، ارزشمند است؛ اما نسبت به آنچه باید انجام شود،کم است. همین مقداری که انجام داده اید هم حقیقتاً برای مردم و مسؤولان منصف جای شکرگزاری است. کارهای خوب و اقدامات مفیدی صورت گرفته است. انسان رایحه طیّبه احساس خدمت را استشمام می کند؛ می بیند که در مدیریّت خدمت به مردم، احساس اخلاص برای خدا وجود دارد. این چیز خیلی باارزشی است؛ بخصوص در شهرداری که با مردم سر و کار دارد. سازمانهایی که سروکارشان با مردم بیشتر است، باید روح خدمتگزاری و اخلاص را بیشتر از جاهای دیگر داشته باشند. اوّلین نکته ای که می خواهم به همه شما توصیه کنم، این است که در این راه ثابت قدم باشید و آن را ادامه دهید. شروع، چیز مبارکی است؛ اما کافی نیست. آ«انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا تتنزّل

علیهم الملائکة(۱)آ». وقتی استقامت ورزیدید، در راهی پای فشردید و آن را استمرار دادید، ارزش آن مضاعف می شود. به شروع خوب اکتفا نکنید؛ بنا را بگذارید بر ادامه راه، همراه با دقّت و ملاحظه و مراعات همه شرایطی که برای ادامه این راه لازم است. بنابراین راه خدمت رسانی و اهتمام به آن را ادامه دهید. توصیه بعدی - که خود شما هم آن را ذکر کردید - این است که از هیچ چیز نترسید و به خدا توکّل کنید. بدانید که اگر برای خدا کار کردید، خدا به شما کمک خواهد کرد: آ«من کان للّه کان اللّه له(۲)آ»؛ هرکس برای خدا باشد، خدا برای اوست. قوانین و نوامیس طبیعت در خدمت او حرکت می کند و مثمر ثمر می شود. هر کس راه نیک را برای خدا انتخاب کند، خدای متعال ادامه این راه را تا وقتی که او همّت و اراده دارد، برای او هموار خواهد کرد؛ یعنی هر قدمی بردارید، قدم بعدی برای شما مفتوح خواهد شد و همین طور که پیش بروید، خدای متعال گشایشهای پی درپی را برای شما به وجود خواهد آورد. به خدا توکّل کنید، از هیچ چیز نترسید و ملاحظه تهدیدها و اخمها را نکنید. البته این به معنای آن نیست که از دشمنیها غفلت کنید؛ نه، غفلت هم نکنید. واقعاً اژدهای هفت سر فساد مالی چیزی نیست که به این آسانیها بشود آن را ریشه کن کرد. آنچه من دریافته ام، این است: گفت اژدرهاست او کی خفته است از پی بی آلتی افسرده است تصوّر نکنید کسانی که از مصادره زمینهای ملی و از قانون شکنی به سرمایه های بی حساب دست یافته اند و جریانهای مالی را با ویژه خواریهای خود به سمت جیبهایشان سرازیر کرده اند، الان که شما سر کار آمده اید، آرام بنشینند و دست از پا خطا نکنند؛ نخیر، اینها توطئه خواهند کرد؛ از نقاط ضعف استفاده خواهند کرد؛ نقاط ضعفی خواهند آفرید تا از آنها استفاده کنند. باید مراقب اینها باشید. پس، هم به خدا توکّل کنید و هم مراقب کسانی باشید که از صحّت عمل شما ضربه می بینند. هر مسؤولی اگر صحّت عمل داشته باشد، یک عدّه سودخوار مفسد فاسد قطعاً ضربه خواهند دید. آنها هم ضعیف نیستند و به حسب عادّی امکاناتی در اختیار دارند؛ مراقب ضربات آنها باشید. البته همان طور که گفتم، میدان، میدان مبارزه است. در میدان مبارزه، انسان در انتظار این است که دشمن به او ضربه بزند و حمله کند؛ اما به خدا توکّل می کند و همه قدرت و علم و هوشمندی و عقل خود را به کار می گیرد و پیش می رود. آ«فاذا دخلتموه فانّکم غالبون(۳)آ»؛ حضرت موسی به بنی اسرائیل گفت شما بروید وارد شوید؛ همین قدر که وارد شدید و پشت به میدان نکردید، غلبه با شماست. پس مهم این است که پشت به میدان نکنید و میدان را حفُو کار را دنبال کنید؛ خدای متعال هم به شما کمک خواهد کرد. توصیه دیگر من این است: همکاری ای را که بحمداللّه الان بین اعضای شورای شهر و همچنین بین شورای شهر و شهردار وجود دارد، با همه نیرو حفُکنید. شهردار توجّه داشته باشد که شورای شهر ریشه اوست؛ شورای شهر هم مدیری را که انتخاب کرده، با همه وجود تقویت کند. با هم باشید. شورای شهر، شهردار را تقویت کند؛ چون سربازی است که او را به وسط میدان فرستاده است؛ بنابراین باید پشت جبهه او را به طور کامل داشته باشد. آن سرباز هم خود را از ریشه و اصل و پایه خود منقطع نداند؛ متّصل به آن جا و منبعث از آن جا بداند. این، مجموعه واحد مدیریّت شهری است. البته در سازمان اداری جمهوری اسلامی برای شورای شهر قیمی معین نشده است؛ چون منتخب مردم است و شهردار را هم انتخاب می کند و کارها را با همین روشهای درست و شیوه های سالم، پیش بینی و برنامه ریزی می کند و سپس انجام می دهد. هم آقای مهندس آ«چمرانآ» و هم آقای آ«احمدی نژادآ» اشاره کردند که در کارها از شیوه های علمی استفاده می شود. این بسیار ضروری و لازم است؛ من هم روی این موضوع تکیه می کنم. از علم و فکر و برنامه و اشخاص عالم استفاده کنید. هرچه می توانید، عقول صاحبان عقل را بر عقل خودتان بیفزایید و ذخیره عقلانی خود را تقویت کنید تا بتوانید کارها را انجام دهید. تهران مسائل و مشکلات زیادی دارد که در بلندمدّت حل خواهد شد؛ منتها شما باید این مشکلات را بشناسید. حاشیه نشینیهای تهران، توسعه بی حدّ و حصر تهران، مسائل داخل تهران، معماری نامتجانس و ناهماهنگ تهران و اختلاف فاحش بین محلّات تهران مسائل بسیار مهمّی است. اینها را باید بشناسید. مشکلاتی که ممکن است از آنها نقطه ضعف پدید آید، شناسایی کنید. خطرها را پیش بینی و برای مقابله با آنها برنامه ریزی کنید. خود را آماده و مجهّز نگه دارید. بخش دیگر مربوط به مسائل فرهنگی و اجتماعی تهران است. کار شهرداری فقط ساخت وساز نیست.

خوشبختانه در زمینه مسائل فرهنگی هم شما در گزارش خود مواردی را ذکر کردید. مسائل فرهنگی و اجتماعی شهر، بسیار مهمّ است. سعی کنید روح دیانت و اخلاق اسلامی را در فضای شهر تهران ساری و جاری کنید؛ این کاری است ممکن و گره گشای بسیاری از مشکلات است. خیلی از مشکلات ما ناشی از دور شدن از فضایل اخلاقی است. هرچه از فضایل اخلاقی فاصله بگیریم، مشکلات و گره های زندگی پیچیده تر و بیشتر خواهد شد. باید خود را به اخلاق اسلامی و ملکات فاضله اسلامی نزدیک کنیم و این در محیطهای فرهنگی شهرداری کاملاً امکانپذیر است؛ در کیفیّت اداره بوستانهای شهری که ظاهر فرهنگی هم ندارد - محیطی است برای این که مردم بیایند از آنها استفاده کنند - امکانپذیر است؛ در فرهنگسراها و در نوع کارهایی که شهرداری در تهران می کند - نصب تابلوها، تبلیغات، رفت و آمدها، ترافیک و همه چیزهای دیگر از این قبیل - امکانپذیر است. شما می توانید با همه این وسایل، اخلاق فاضله را در مردم گسترش دهید. نیّت را این قرار دهید، برنامه ریزی را بر اساس این بگذارید؛ خدای متعال هم کمک و الهام خواهد کرد تا بتوانید راههای صحیح را در این مورد پیدا کنید و پیش بروید. در داخل تشکیلات شهرداری با فساد مماشات نکنید؛ چه فسادی که مربوط به بیرون شهرداری است و می خواهد از ابزار شهرداری استفاده کند، چه فسادی که خدای نکرده در درون هسته ای از هسته های شهرداری رخنه کرده باشد و در آن جا بخواهد گسترش پیدا کند و فضا و محیط امنی برای خود درست کند. هرگونه مماشات با فساد و میدان دادن به آن، زیر پای خود شما را خالی و امکان ادامه کار را برای شما دشوار خواهد کرد. نگذارید در هیچ جای شهرداری فساد رخنه کند. البته کار دشواری است. شهرداری جایی است که انسان در آن با پول، با مردم، با مراجعان و با کسانی که حاضرند برای بعضی از مقاصد خود ولخرجی کنند، مواجه می شود. این طور جاها خیلی باید مراقب بود. این جاست که تقوای الهی به درد می خورد. تقوا زره ای است که اگر انسان آن را پوشید، تیرهای زهرآگین فساد و گناه در او کارگر نخواهد شد و او را از پا نخواهد انداخت. تقوا حصن منیع انسان است. این که این همه ما را به تقوا توصیه کرده اند، به خاطر همین است. بسیاری از خطاها و انحرافاتی که مشاهده می کنید، ریشه فکری ندارد؛ نه این که خیال کنید یک ایدئولوژی است که کسی را به این نحوه عمل کردن وادار می کند؛ نه، ریشه بسیاری از اینها در نفسانیّات خود انسان است. یک جا پای انسان می لغزد و جلوگیری نمی کند؛ این لغزش ادامه پیدا می کند و انسان در صدد توجیه برمی آید و برای خودش ایدئولوژی می سازد. انسان گاهی مبنای فکری درست می کند تا خطای خود را اصلاح کند. جلو خطاها و لغزشهای خود را از همه جا بگیریم و بهتر از همه جا، اوّل کار است و بهتر از اوّل کار، پیشگیری است. این، روح تقوا را در ما تقویت خواهد کرد. امیدواریم ان شاءاللّه خدای متعال به شما کمک کند. ما هم وظیفه داریم به شما دعا کنیم و دعا می کنیم. توصیه ای را هم که مطرح کردید، من با مسؤولان در میان می گذارم. امیدواریم با خدمات خود و با کار و تلاش صادقانه و مخلصانه ای که انجام می دهید، بتوانید ان شاءاللّه روزبه روز بیشتر مردم را خرسند کنید. این که در را روی مردم باز می کنید تا بیایند با شما ملاقات کنند، کار بسیار مثبت، خوب و باارزشی است؛ این را حفُکنید. البته این کار زحمت و دردسر دارد؛ لیکن این مؤونه را بر خودتان هموار کنید و زحماتش را به جان بخرید تا ان شاءاللّه از آثار نیک آن برخوردار شوید. از بزرگترین اجرهایی که خدای متعال نقداً به انسان می دهد، رضایت مردم است - البته اجرهای بزرگتر بعدی به جای خود محفوُ- همین که مردم خوشحال و شادمان می شوند و از شما تشکّر می کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) فصّلت: ۳۰) مسالک الافهام: ج ۱ ص ۱۳۲) مائده: ۲۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم قزوین

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم قزوین --

۲۵/۰۹/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. خداوند متعال را شاکرم که توفیق

دیدار این شهر تاریخی و کهن و شما مردم متدیّن و انقلابی و خونگرم را به بنده عنایت کرد. مردم قزوین را، چه در قضایای انقلاب و چه در همه حوادث بعد از انقلاب، مجموعه ای از انسانهای وفادار و مؤمن یافتیم؛ مردمی متدیّن، دارای مناعت طبع، فداکار، سخاوتمند، اهل شرکت در کارهای بزرگ و کارهای خیر. این مطالب، خُلقیّات مردم قزوین از دیرزمان است؛ مخصوص دوره خاصی نیست. وقتی به تاریخ مراجعه می کنیم، مناقب قزوین و منطقه قزوین و اهل قزوین را به صورت چشمگیری مشاهده می کنیم؛ اینها اهمیت دارد. فرق است بین ملتی که دارای پیشینه تاریخی و فرهنگی است و در تاریخ ریشه دارد، با ملتی که هیچ ریشه ای در تاریخ ندارد؛ هیچ سابقه و سلسله نسب فرهنگی ای ندارد. ملت بزرگ ایران با همین سابقه هایی که نمونه آن را در شهر کهن و پُرعمق شما مشاهده می کنیم، توانسته است در میان ملتهای دنیا به عنوان یک ملت ریشه دار و کهن معرفی شود. من وقتی به گذشته قزوین نگاه می کنم، می بینم هزار سال پیش یک جغرافیدان معروف دنیای اسلام - آ«مقظ'دسی(۱)آ» - که از شهر قزوین بازدید کرده است، این شهر را مرکز فقه و فلسفه معرفی می کند. نهصد سال قبل از این، شخصیت دانشمند معروفی مثل آ«عبدالجلیل قزوینیآ» از این شهر برخاسته است. آ«النقضآ» عبدالجلیل قزوینی رازی امروز در دست متکلّمین و صاحبان فکر و اندیشه، یکی از کتابهای معتبر و جالب توجّه است. هشتصد سال پیش، دانشمندی درباره قزوین کتابی نوشته است به نام آ«التدوینآ» که سه جلد است. در آن تاریخ، سه جلد کتاب شرح حال شخصیتهای علمی و فرهنگی و دینی و سیاسی قزوین را تهیه کرده است. این سوابق، خیلی حائز اهمیت است. آن زمان که خیلی از شهرهای ایران روستای کوچکی بود یا اصلاً نبود، در قزوین آن قدر عالم و شخصیت و چهره معروف وجود داشت که سه جلد کتاب آ«التدوینآ» درباره شرح حال اینهاست. هفتصد سال پیش، یک شخصیت برجسته و یک مورخ بزرگ مثل آ«حمداللّه مستوفیآ» از این شهر برخاسته است. هفتصد سال پیش، یک شاعر بزرگ مثل آ«عبید زاکانیآ» از این شهر برخاسته است. چهارصد و پنجاه سال قبل، مرکز سیاسی این کشور بزرگ، قزوین بوده است. در جایی خواندم که نتیجه آنچه از مطالعات مربوط به قزوین و استان قزوین به دست می آید، این است که به قدری از این شهر شخصیتهای برجسته، از فقیه و حکیم و طبیب و ریاضیدان و مورّخ و هنرمند برخاسته که اگر کسی بخواهد اسم همه آنها را بگوید، اقلاً دو سه ساعت وقت لازم است! شما جوانان اهل قزوین، شما دختران و پسرانی که در این فضای اقلیمی و فرهنگی تنفّس و رشد می کنید، به این سابقه کهن تکیه کنید. من خودم از دوران جوانی و طلبگی، به مناسبت وجود دو استاد بزرگ در حوزه علمیه مشهد، با نام قزوین و قزوینی آشنا شدم: شخصیت برجسته مرحوم آ«حاج شیخ هاشم قزوینیآ» و شخصیت ممتاز مرحوم آ«حاج شیخ مجتبی قزوینیآ» دو ستاره درخشان در حوزه علمیه مشهد که ما از دوران جوانی و نوجوانی نگاهمان به این دو چهره ارزشمند بود. نام قزوینی در ذهن طلبه مشهدی، به برکت وجود این دو شخصیت بزرگوار، یک نام درخشان و همراه با افتخار تلقّی شده است. این دو نفر - بخصوص مرحوم حاج شیخ مجتبی - جزو ارادتمندان و شاگردان یک شخصیت برجسته دیگر قزوینی یعنی مرحوم آ«سیّد موسی زرآبادیآ» بودند. شخصیت عظیمی که در همین شهر، مرکز پرتوفشانی معنوی و سلوکی و عرفانی به شعاع وسیعی از طلّاب و جویندگان معرفت محسوب می شد. قبل از دوره ما هم علمای بزرگ فراوانی از این شهر برخاسته اند: آ«شهید ثالثآ» که مقبره او همین جاست؛ مرحوم آ«ملامحمّد تقی برغانیآ» و برادر او آ«ملامحمّدصالح برغانیآ»؛ فقهای مبارز، نه فقهای گوشه گیر، نه آدمهای منزوی؛ مردان دین که به سرنوشت مردم می اندیشیدند؛ برای آنها مبارزه می کردند و جان خود را هم در این راه فدا می کردند. وقتی به دوره انقلاب نگاه می کنید، می بینید همه کشور شهدای بزرگی تقدیم کردند؛ اما چهره شهدا و برجستگان و ایثارگران قزوینی ممتاز است؛ مثل شهید آ«رجاییآ». در انقلاب، ما مثل شهید رجایی کم داریم. در میان رزمندگان - چه ارتش و چه سپاه - شهید آ«باباییآ» یک انسان بزرگ و یک چهره ماندگار و فراموش نشدنی است. در میان آزادگان، معلّم معنوی آنها، مرحوم آ«ابوترابیآ» هم از این نمونه هاست. من این سه چهره برجسته را از نزدیک می شناختم؛ با خصوصیاتشان آشنا بودم و می دانم اینها چقدر ممتاز بودند؛ اینها شهدای قزوینند. شهر قزوین دو هزار، و استان قزوین نزدیک سه هزار شهید دارد. اینها افتخارات مردم

قزوین است. درباره مردم قزوین، از قرنها پیش کسانی گفته انـد اینها مردمی هسـتند دیندار، بلندهمّت، با مناعت، سـخاوتمند و قانع. بعـد از انقلاب، نگـاه به همه منـاطق کشور - از جمله قزوین - نگـاه ویژه ای بوده و بـا دورانهـای گذشـته متفـاوت بوده است؛ نگاه خـدمت رسانی. خـدای متعال از امکانات طبیعی به مردم این منطقه بسیار داده است. همان طور که امام جمعه محترم اشاره کردنـد، این استان دارای خاك و استعداد کشاورزی و دشت پُربرکت است. آبها را هم باید مهار کرد. مقداری کار کرده اند، مقداری دیگر هم بایـد تلاش و کـار کننـد. مردم قزوین مثـل بقیه مناطق کشور از حکومت و مسؤولان توقّعاتی دارنـد؛ توقّعاتشان بجا هم هست و بایـد به آنهـا عمـل شود. من در همه سـفرها قبل از ورود به هر شـهری، نظرات مردم را از راه نظرخواهی و جسـتجو و گفتگو، چه با مسؤولاـن و چه با آحاد مردم به دست می آورم. وقتی از مردم قزوین درباره انتظاراتشان از دولت سؤال می کننـد، همان پاسـخی را می دهند که در بسـیاری از مناطق دیگر کشور هم پاسخ همین است. انتظارات مردم، رفع مشـکلات اقتصادی، رفع مشکلات مربوط به جوانـان - مسـأله تحصـیل و مسـکن و ازدواج و بیکـاری - رفع مسائـل مربوط به گرانی و برطرف شـدن مسائـل مربوط به عمران شهری و روسـتایی است. انتظـار از مسؤولاـن این است که به انـدازه توان خود و امکانـات کشور به نیازهای مردم برسـند. این انتظار بجاست و من هم آن را تأیید می کنم. یکی از دلایل سـفر ما به مناطق و شـهرهای مختلف همین است. مقصود این است که با رفتن به هر شـهر و اسـتانی، مسائل آن شهر و استان یک بار دیگر با تفصیل و جزئیات برای مسؤولان کشور مطرح شود. مسؤولان در حال خدمتگزاری اند و قصد خدمتگزاری دارند. باید به آنها کمک کرد تا بتوانند این خدمات را هرچه بیشتر و سریعتر کنند. البته در بین پاسـخهایی که مردم به سؤال کننده های قبل از سفر ما داده اند، این هم هست که به مسؤولان - بخصوص مسؤولانی که در رابطه با این منطقه هسـتند - از طرف ما تذکّر داده شود و به پیگیری کارها نصـیحت شوند، که البته این کار را هم می کنیم. من در این چند روزی که در اسـتان و شـهر قزوین هسـتم، با مسؤولان و جهات مختلف تماس دائمی خواهم داشت و امیدوارم بسیاری از تذکّرات و نصایـح و حرفهایی که باید گفته شود، به مسؤولان گفته شود. آنچه می خواهم به همه شـما عزیزان و برادران و خواهران و فرزندان خـودم عرض کنم، چنـد نکته است: نکته اوّل این است که در کشور مـا - بخصوص در سـطوح بالاـی مسؤولیت - نیّت، خـدمت به مردم است. البته توان همه مسؤولان یکسان نیست. ممکن است بعضـی توان و امکان بیشتر و بعضی کمتر داشته باشند؛ ولی همه می خواهند خدمت کنند. مهم این است که نظام جمهوری اسـلامی بر پایه خواست و میل و گرایش و محبّت مردم بنا شده است. مردم، مسؤولان کشور را با اراده خودشان انتخاب کرده انـد. در صـحنه آزمون هم نگاه می کننـد، عملکرد مسؤولان را می بیننـد، قضاوت می کننـد و ترتیب اثر می دهنـد. نکته دوم این است که نظام جمهوری اسـلامی و کشور عزیز و بزرگ و غنی طبیعی ما در تحوّلات جهـانی، هم بـا فرصـتهایی مواجه است، هم بـا تهدیـدهایی. مـا فرصـتهای زیـادی در پیش روی خود داشتیم و داریم. برای مسؤولان مهمترین مسأله این است که از همه فرصـتهایی که پیش می آیـد، بـا حفُعزّت ملی، برای پیشـرفت کشور - هم از لحاُمـادّی و هم از لحاُمعنوی - اسـتفاده کنند. هدف جمهوری اسلامی فقط این نیست که با ارقام و اعداد، تولید ناخالص ملی را در مجموع رقم بالایی نشان دهـد؛ این کافی نیست. ما معتقـدیم در کشور بایـد عـدالت باشد و ثروت ملی میان همه مردم تقسـیم شود. این آرزوی بزرگ ماست و برای آن تلاش و مبارزه می کنیم. فلسـفه نظام جمهوری اسلامی این است که بتواند همچنان که اسلام از مسؤولان، انسانها و ملتها خواسته است، در میان مردم، هم عدالت، هم اخلاق، هم معنویت و هم رفاه مادّی را به وجود آورد. این کار، مقدّس و بسیار بزرگ و البته دشوار است. همه تلاش جمهوری اسـلامی در طول بیست و پنـج سـال گذشـته برای این بوده است که به این مقصود دست پیـدا کنـد. کسانی که راه را عوضـی برونـد و عـدالت را ندیده بگیرند، اشـتباه می کنند. کسانی که معنویت را ندیده بگیرند، اشـتباه می کننـد. کسانی که شایسـته سالاری را ندیـده بگیرند، اشـتباه می کنند. کسانی که مردمی بودن مسؤولان را فراموش کنند، اشـتباه می کننـد. راه از این جهت دشوار است و حرکت در این راه از این جهت با موانع بزرگ مواجه است که در آن باید همه این معیارهـا رعـایت شود. مـا نمی توانیم دل خود را خوش کنیم به این که چیزی بگوییم و چنـد صـباحی را در مسـند مسؤولیت - یا به

تعبیر رایج، در مسند قدرت - باقی بمانیم؛ اما فکر حال و آینده کشور و فکر رشد مادّی و معنوی ملت را نکنیم؛ این نمی شود. نظام اسلامی از مسؤول می خواهد خود را در مقابل خدا ببیند. این که مردم خدمت او را بفهمند یا نفهمند، از او تشکّر بکنند یا نکنند، در درجه بعد باشد. در درجه اوّل، مسؤول باید احساس کند در مقابل خدای متعال برای خدمت به مردم و استقرار عدالت در میان آنها مسؤول است. محاسبه ما این طور نشان می دهد که نظام جمهوری اسلامی در طول بیست و پنج سال گذشته در این راه پیشرفتهای زیادی کرده است. نمی گوییم تماماً به هدفهای خود رسیده ایم؛ نه. باز هم باید حرکت و تلاش کنیم؛ اما می گوییم و ادّعا می کنیم که در این راه، نظام جمهوری اسلامی پیشرفت کرده است. امروز اعتماد به نفس و امید ملت ایران از همه دوره های گذشته بیشتر و چشمش بازتر است. امید و نشاط در میان ملت بزرگ ایران یکی از دستاوردهای اسلام و انقلاب است. این را ما قدر می دانیم و مغتنم می شماریم و برای پیشرفت در این راه تلاش می کنیم. یکی از مسائلی که برای مردم ما بسیار مهمّ است و از مسائل جاری امسال ماست و من باید روی آن تکیه کنم، مسأله انتخابات آینده است. انتخابات آینده، مثل همه انتخابات دوران بیست و پنج سال گذشته، در زمان خود مهمترین مسأله کشور است. انتخابات اگر به صورت مطلوب انجام گیرد، آینده را تضمین و امنیت کنونی را هم تأمین می کند. انتخابات مطلوب کدام است؟ انتخابات مطلوب انتخاباتی است که سالم، آزاد و طبق قانون برگزار شود؛ انتخاباتی که مردم با شور و نشاط در آن شرکت کنند؛ انتخاباتی که به عنوان وظیفه دینی، همه مردم خود را موظّف به برگزاری باشکوه آن بدانند. این انتخابات می تواند به معنای حقیقی کلمه، مجلسی مطلوب برای کشور تدارک ببیند. مجلس جایگاه بسیار مهمّی است؛ خانه ملت است؛ تجلّیگاه عزّت ملی ماست؛ می تواند عزّت اسلامی و عزّت ملی ما را به دنیا نشان دهد؛ تأمین کننده منافع عمومی است. با قوانین مجلس است که مسؤولان می توانند حرکت کنند و پیش بروند. مجلس می تواند حافظ امنیت ملی باشد؛ می تواند سدّ مستحکمی در برابر تعرّض دشمنان و طمع ورزی بیگانگان باشد. خصوصیات یک مجلس مطلوب این است. وقتی مردم در انتخابات شرکت کنند و با چشم باز و با بصیرت، کسی را که شرایط لازم را در او می بینند، انتخاب کنند و به مجلس بفرستند، مجلس خواهد توانست چنین نقش بزرگی را ایفا کند. مجلس - همان طور که امام فرمودند - عصاره فضایل ملت است. وقتی مردم در انتخابات بیشتر شرکت کنند، کارآمدی و اعتبار مجلس بیشتر می شود و توان خدمت رسانی پیدا می کند. درباره انتخابات و مجلس، سخن زیاد است. من امروز به همین اندازه اکتفا می کنم و فقط این نکته را می گویم: نماینده ای که به مجلس می فرستید، باید این خصوصیات را داشته باشد تا بتواند خواسته های شما را تحقّق ببخشد. نماینده باید متدیّن باشد؛ انسانهای متدیّن می توانند مورد اعتماد قرار گیرند. نماینده باید انقلابی باشد؛ روحیه و نشاط و امید و قوّت و روحیه انقلابی در او وجود داشته باشد تا بتواند راههایی را که به نظر بن بست می رسد، بشکافد و پیش برود. نماینده باید خدوم، امتحان داده، با کفایت، برنامه دار، خوشنام و جوانگرا باشد و به جوانان اعتقاد داشته باشد. چنین افرادی در هر جای کشور حضور دارند، باید خود را موظّف بدانند و بروند نامزد شوند. در این چند روزی که از مهلت ثبت نام نامزدهای انتخابات باقی مانده، وظیفه وجدانی و اسلامی و میهنی هر کسی که خود را دارای این خصوصیات می داند، این است که برود داوطلب شود و به صحنه انتخابات بیاید. اگر بعد دیدند افراد با صلاحیت تر از آنها هستند، می توانند کنار بروند؛ لیکن الان باید به صحنه بیایند. مردم چنین افرادی را هرجا دیدند، باید از آنها بخواهند که بروند نامزد شوند. صلاح و آینده کشور به این است که انتخابات، پُرشور و با علاقه و حضور قاطبه ملت برگزار شود. البته نگاه و احساس من این است که به توفیق الهی، مردم این انتخابات را هم علی رغم میل دشمنان، بسیار بزرگ و با شکوه برگزار خواهند کرد. البته دشمنان کشور و ملت ما نمی خواهند انتخابات خوبی در کشور برگزار شود. همیشه همین طور بوده است. در اغلب انتخابها، دشمنان ما همه تلاش خود را به کار می گرفتند تا شاید انتخابات با گرمی و پُرشور برگزار نشود. بعضی از وابستگان به دشمنان هم در داخل از طرق مختلف سعی می کردند مردم را از حضور در پای صندوقهای رأی منصرف کنند. البته الان چون فضای عمومی کشور میل به انتخابات است و همه مسؤولان کشور متّفق الکلمه مردم

را به حضور در انتخابات دعوت کرده اند، جرأت نمی کنند. از فضای عمومی و افکار عمومی می ترسند صریحاً بگویند در انتخابات شرکت نکنید؛ اما بدانید مخالفان این کشور، دشمنان این ملت، دشمنان بهروزی ایران، دشمنان پیشرفت و ترقّی ملت ایران و دشمنان نظام جمهوری اسلامی هرچه بتوانند، انجام می دهند تا مردم را از حضور در صحنه انتخابات مجلس شورای اسلامی و هر صحنه دیگری باز بدارند. تا امروز نتوانسته اند؛ به حول و قوّه الهی در آینده هم نخواهند توانست. برای ملت ما، بخصوص جوانان ما، بسیار مهمّ است که به شعارهای انقلاب نگاه کنند؛ موضعگیریهای نظام جمهوری اسلامی را مورد مطالعه و مدّاقه قرار دهند و بعد نگاهی به فضای عمومی جهان بیندازند. اگر نگاه کنید، خواهید دید که در مقابل تعجّب دشمنان، حرف جمهوری اسلامی و ندای انقلاب اسلامی بتدریج مورد قبول مردم دنیا قرار می گیرد. خیلی حرفها را ما بیست سال قبل می گفتیم و این ملت شعارش را می داد؛ اما امروز همان حرفها را دنیا به رأی العین می بیند. از بیست و پنج سال قبل این ملت با صدای بلند اعلام می کرد امریکا جهانخوار و متجاوز و دنبال دست اندازی به ملتهاست؛ تبلیغات رسانه ای قوی دستگاههای استکباری وابسته به امریکا هم دم از دمکراسی و آزادیخواهی و حقوق بشر می زدند؛ اما بسیاری در کشورهای اسلامی نمی توانستند بفهمند این سخن انقلاب و نظام اسلامی به چه معناست؛ ولی امروز با مشاهده مواضعی که امریکا در مسائل دنیا اتّخاذ می کند، همه این را قبول می کنند و باور دارند. نادیده گرفتن حقوق ملتها، بی ارزش دانستن مرزهای جغرافیایی ملتها، برای خود این حق را قائل شدن که به بهانه منافع نامشروع به هر جای دنیا دست اندازی کنند - به خلیج فارس، اقیانوس هند، کشورهای خاورمیانه، کشورهای آسیا، در خود اروپا - امروز مردم دنیا اینها را می بینند؛ این همان حرف انقلاب اسلامی و حرف ملت ایران است. امروز در خیابانهای بغداد و دیگر شهرهای عراق، در مناطق مختلف افغانستان، در بسیاری از نقاط دیگر دنیا، این چهره خشن پوشیده شده از بزک تبلیغاتی، واقعیت خود را نشان می دهد و مردم دنیا آن را می بینند. بیست و پنج سال است که ملت ایران علیه اسرائیل شعار داده است. بارها ملت ایران در شعار خود گفته است به ندای صلح طلبانه ریاکارانه صهیونیستها اعتماد نکنید. امروز همه دنیای عرب و دنیای اسلام صحنه فاجعه بار فلسطین را در مقابل خود می بینند. امروز که سردمداران دولت غاصب صهیونیستی همه قرار و مدارهایی را که با کشورهای عربی و طرفهای فلسطینی گذاشته بودند، زیر پای خود لگد کرده اند؛ به همه بی اعتنایی کرده اند و به هیچکدام از التزامهای بین المللی هم اعتنایی نمی کنند، بقیه ملتها به حرف ملت ایران می رسند. در دوران جنگ تحمیلی - که هشت سال ملت ایران را مشغول کردند - و بعد از جنگ تحمیلی، ملت ایران شعار می داد و فریاد می زد که این صدّام بعثی، یک وجود مفسد و یک حیوان وحشی در لباس انسان است؛ اما همین امریکاییها که امروز بدگویی صدّام را می کنند و از دستگیری او خوشحال شده اند، با صدّام دست می دادند؛ روابط دوستانه برقرار و به او کمک می کردند! همین وزیر دفاع(۲) کنونی امریکا در بغداد با صدّام ملاقات کرد و به او قول کمک داد. به صدّام کمک کردند تا بتواند ایران اسلامی را مورد فشار قرار دهد. خیلی از کشورهای عربی و خیلی از کشورهای منطقه، باطن این موجود ددمنش را نمی شناختند؛ اما ملت ایران در میدانهای جنگ، در بمبارانها و موشکبارانهای ظالمانه، در حلبچه و آبادان و دزفول، این گرگ خونخوار و دستیاران خونخوار او را آزموده بود و به دنیا می گفت. امروز دنیا این حقایق را می فهمد. این سخن حقّ ملت ایران است که امروز برای دنیا آشکار شده است. عزیزان من! دنیا و تاریخ، سرشار از عبرتهاست. امروز وضع صدّام حسین ظالم فتّاک مستکبر متکبّر به جایی می رسد که در یک دخمه زندگی می کند و برای جان پلید و ننگین خود حاضر است هر ننگی را تحمّل کند. امروز که او دستگیر می شود، دنیای اسلام و کسانی که می دانند این حیوان درنده چه بوده است، احساس خشنودی می کنند. ملت ایران - بخصوص خانواده های شهدا - هم از خبر دستگیری صدّام بسیار خرسند و خوشحال شدند. البته ملت عراق از دست این گرگ خونخوار رنجهای زیادی کشیده و حالا به ظاهر از دست او خلاص شده است. شنیدم رئیس جمهور امریکا خطاب به صدّام گفته است دنیا بدون صدام خیلی بهتر است. من می خواهم به رئیس جمهور امریکا بگویم دنیای بدون آ«بوشآ» و آ«شارونآ» هم بسیار بهتر است! کسانی که خیال می کنند قدرت آنها دائمی و

ابـدی است، به صـدّام حسـین و محمّـدرضا پهلوی و حکومت شوروی سابق نگاه کننـد؛ ببیننـد چگونه قـدرتهای پوشالی یک پندار محض است و چطور خـدای متعال با دست قـدرت خود، این قدرتهای پوشالی را نابود می کند و از بین می برد؛ مثل این که در دنیا نبوده اند! امروز کسانی که با نام دمکراسـی و حقوق بشـر، دیکتاتورانه و مسـتبدّانه بر دنیای بشریت حکمرانی می کنند - مثل رئیس جمهور امریکا - و کسانی که بدون این که کمترین حقّی در سـرزمینی داشته باشند، مردم آن سرزمین را زیر فشار وحشیانه قرار می دهند - مثل سردمداران صهیونیست که صاحبان خانه، یعنی مردم فلسطین را این طور مورد زجر و شکنجه و قتل و کشتار و سرکوب قرار می دهنـد - بداننـد آنها هم عاقبتی بهتر از صدّام نخواهند داشت. ملتها بیدار شده اند. امّت اسـلامی روزبه روز بیدارتر می شود. امیدهای امّت اسـلامی، امیدهای خوبی است. افق، روشن است و ملت ایران به فضل پروردگار همچنان پیشتاز این صـحنه است و به حول و قوّه الهی با رفتار و حرکت خود خواهد توانست برای ملتهای دیگر یک الگوی زنده و قابل تقلید ارائه دهد. بنده از همه شما برادران و خواهران و مردم خونگرم و مؤمن و مهربان قزوین خیلی تشکّر می کنم؛ از اسـتقبالی که امروز نشان دادید؛ از محبّتهای پُر شور و خالصانه ای که نظیر آن را در میان ملتهای دیگر هیـچ کس سراغ نداده است. این فقط مخصوص جمهوری اسـلامی ماسـت که بین مسؤولان و مردم پیوند محبّت با این شدّت و خلوص برقرار است. من از خدای بزرگ می خواهم ما را لایق این محبّتها کند. از خدای بزرگ می خواهم به من و همه مسؤولان کشور توفیق خدمتگزاری روزافزون به این ملت را عطا کند. از خدای بزرگ می خواهم این ملت را در همه میـدانها سـرافراز و سـربلند کنـد. از خـدای بزرگ می خواهم شـما جوانـان و شـما مردم مؤمن و پُرسابقه قزویـن را از فضـل و رحمـت و نعمت خـود - آن چنـان که شایسـته آن هستیـد - برخـوردار کنـد. پروردگـارا! دشـمنان این ملت را منکوب و ناامید کن. پروردگارا! این ملت را در همه میدانها پیروز کن. والسّـلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته) ابوعبداللّه مقدسی (۳۹۱ ق - ۳۳۶ ق) صاحب آ«احسن التقاسیمآ».) دونالد رامسفلد

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک تحلیف دانشجویان دانشگاههای افسری ارتش جمهوری اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در مراسم مشترک تحلیف دانشـجویان دانشـگاههای افسری ارتش جمهوری اسلامی در دانشگاه امـام علی(ع) --------------------------------------۰۴/۱۰/۱۳۸۲ بسـم اللّه الرّحمـن الرّحیـم بـه جوانـان و فرزندان عزیز و گرامیم که امروز رسـماً وارد عرصه رزمندگان و مدافعان میهن و ارزشـهای نظام اسـلامی شدند، خوشامد عرض می کنم و یکایـک شـما عزیزان را به چشم فرزنـدان ارزشـمند این آب و خاک و کسانی که می تواننـد نقشـهای برجسـته ای را در این کشور ایفا کننـد، نگاه می کنم. نظامی گری در همه ارتشـهای جهان به معنای قـدرت قهرآمیز است؛ منتها بسـته به این که تعریف و هـدف از قـدرت چه باشد، بار مثبت یا منفی معنا و مفهوم نظامی گری تفاوت می کند. از دورانهای قدیم و مختلف تاریخ تا امروز، چنگیزهـا و نرونهـا و صـدّامها و بوشـها - آدمکشـان حرفه ای - تعریـف و هـدفشان از قـدرت، تعریفی غلـط و ضـدّانسانی و هـدفی نامعقول و ناپسـندیده بوده است. تعریف آنها از قـدرت عبارت است از سـلطه بر انسانها و هـدفشان از قدرت هم عبارت است از بی اعتنایی به جان و آبرو و ارزش انسانها؛ تسـلّط و سیطره هرچه بیشتر بر جان و مال بشـر. این با هدف و روشـهای قدرت در اسـلام به کلّی و از بُن و بنیـاد متفـاوت است. قـدرت در فرهنگ اسـلامی یعنی خـدمت به انسانیت و انسانها و خـدمت به ارزشـهای بشـری از موضع قوی، نه از موضع ضعف. به همین نسبت، روشهای نظامی گری و قدرتمداری هم از دید اسلام به کلّی با دید فرهنگ جاهلی و زورمـداری زورمـداران گذشـته و امروز متفـاوت است. پیغمبر و ابوجهـل هر دو شمشـیر می زدنـد، هر دو نیروی نظامی فراهم می کردنـد، هر دو می جنگیدنـد؛ اما ماهیّت این دو جبهه، این دو صف و این دو جنگنـده به کلّی با هم متفاوت است. این هـدف با آن هدف، زمین تا آسـمان فرق می کند. تربیت انسانهایی که در نیروهای مسلّح خدمت می کنند هم به همین نسبت تغییر پیدا می کند. آن ارتش و نیروی مسـلّحی که در خـدمت سـلطه گری کمپانیهـا و زورمـداران و زرمـداران جهـانی است که بر انسانها و کشورها و

منابع مالی و انسانی سلطه دارند، هرچه قسیّ القلب تر و کورتر باشد، مطلوبتر است. اما آن ارتشی که در خدمت هدفهای پاک و والاست و با ابزارهای مردمی و تکیه بر ارزشها می خواهد قدرت خود را نشان دهد، هرچه آگاهتر و مردمی تر باشد، مطلوبتر است. نظام جمهوری اسلامی، نیروهای مسلّح را برای دفاع از یک شخص یا یک طبقه، یا وسیله ای برای زورگویی و سلطه گری و تسلّط بر منابع انسانهای دیگر نمی داند. هدف نیروی مسلّح در نظام اسلامی احیاء انسانیت و ارزشهای انسانی و آرمانهای الهی است؛ مجاهدت فی سبیل اللّه است. وقتی مرد مؤمن و شجاع، با هدف جهاد فی سبیل اللّه وارد میدان شد، جان دادن در این میدان را افتخار می داند. ارزش والای شهادت در اسلام بر این پایه است. آن وقت است که شهید ستاره ای همیشه درخشان در آسمان زندگی و تاریخ آن ملت می شود. آن کسی که در خدمت زورمندان و زرمندان می جنگد، مرگ برایش گودال وحشت انگیز و تاریکی است که از آن باید بگریزد؛ برای او مردن و افتادن در آن حفره هولناک نه شوقی دارد و نه افتخاری. به همین دلیل است که اگر در هر نقطه ای از دنیا میان نیروهای رزمنده هدفدار و آرمانگرا با نیروهایی که برای کمپانیها و زرمندان و زورمندان و برای پول می جنگند، مبارزه ای رخ دهد، پیروزی با مجاهدانی است که شهادت و جان دادن در راه خدا را برای خود افتخار می دانند. جوانان عزیز! دوران دفاع هشت ساله یک درس همیشگی نه فقط برای ما، بلکه برای همه جوانان غیور در سرتاسر دنیاست. ارتش و سپاه و بسیج و سایر نیروهای رزمنده در این هشت سال توانستند در مقابل ارتشی که از همه سوی دنیا تجهیز و تقویت می شد، بایستند؛ آن را ناکام کنند و بارها ضربه های کوبنده مکرّر بر آن وارد آورند. در حالی که در آن روزها نیروهای ما از لحاظ سلاح و تجهیزات و امکانات مادّی بسیار کمبود داشتند. این معجزه ایمان و معجزه آگاهی است. عزیزان من! میان شما و ارتشهایی مثل ارتش صدّام و ارتش بوش تفاوتهای بنیانی است؛ قدر خودتان را بدانید. شما در راه آرمانهای والا حرفه نظامی گری را انتخاب کرده اید. در این راه هر حرکت و تلاشی برای انسانهای باوجدان، هیجان انگیز و زیباست. آنها در خدمت زرسالاران جهانی و زورسالاران زورگو و سلطه طلب و همسو با رسانه های تزویرگر هستند و در راه هیچ آرمانی مبارزه نمی کنند. دیدید ارتش صدّام با همه آن تجهیزات، مثل برف آب شد و نه تنها از میهن و مردمش، بلکه حتّی از خودش هم نتوانست دفاع کند. انسانهای بی آرمان، با وجود داشتن تجهیزات و سلاح هم درواقع هیچند. ارتش بوش هم همین طور است؛ آنها هم وقتی در مقابل کوه ایمان و صلابت و عزم و اراده مردم مؤمن قرار گیرند، همین طور خواهند بود. ما معتقد به انضباط آهنین، نظم منطقی، کار علمی، آموزش به روز و سلاح در حدّ ممکن برای نیروهای مسلّح خود هستیم؛ اما همه اینها را در کنار تقوا، توکّل و دلدادگی به آرمانها و مردم معتبر می دانیم. الگوی ما آ«مالک اشترآ» است؛ برترین سردار بلندپایه ی جنگهای پُرماجرای امیرالمؤمنین؛ شجاعترین مرد عرب. جوانی در کوچه های مدینه او را نشناخت؛ به او اهانت کرد، حتّی آب دهان به طرف او انداخت! این سردار بلندمرتبه و امیر والامقام نه تنها به او اخم نکرد، بلکه به مسجد رفت، برای او نماز خواند و استغفار کرد که خدا از جهالت این جوان بگذرد! بعد از آن که مالک اشتر را به آن جوان معرفی کردند، آمد که از او عذرخواهی کند. گفت عذرخواهی لازم نیست، من آمدم تا برای تو پیش خدای متعال استغفار کنم. آن صلابت، آن شجاعت، آن عظمت در میدان نبرد همراه است با عظمت در میدان معنویت؛ عظمت روح. جوانان عزیز! آخرین محصول لیبرال دمکراسی غرب، جهانگشایی و سلطه گری است که در مقابل چشم مردم دنیاست. می بینید؛ زورگویی و قانون جنگل. در ظرف یک سال ونیم دو ملت مسلمان افغانستان و عراق را تارومار کردند؛ به خاک و خون غلتاندند. قلّه لیبرال دمکراسی با همه آن ادّعاها و علی رغم همه آن دعویهای باطل، این شد. به هیچ یک از مخالفتهای جهانی هم کمترین اعتنایی نکردند؛ یعنی مردم و انسانیت و خواست انسانها از نظر آنها هیچ ارزشی ندارد. هیچ مرجع جهانی هم وجود ندارد و آنهایی که دلشان را به مجامع جهانی خوش می کنند، خودشان را فریب می دهند. می بینید سازمان ملل و مراجع جهانی در مقابل این فجایع چگونه برخورد می کنند! در دنیای قانون جنگل، هر ملتی باید به فکر خودش باشد و خود را تقویت کند. اگر به عزّت، شرف، استقلال و به هویّت انسانی خود معتقد است، باید در خود قدرت دفاع به وجود آورد. البته بخشی از این

قـدرت، دفاع مادّی و سـلاح و نظامی است؛ اما این قـدرت، معنوی و وحدت ملی است؛ همکاری و همدلی مردم با مسؤولان کشور است؛ تلاش مسؤولان کشور برای بهروزی مردم است؛ حضُوحدت مردم است، و در کنار اینها آمادگی بهترین و برترین و شجاعترین جوانان برای دفاع از کشور، ارزشـها، اسـتقلال و عزّت ملی است. وارد خوب میـدانی شـده ایـد و خوب هـدفی را انتخاب کرده اید. جوانی شـما در بهترین جهت و رویکرد به کار می رود. این را قدر بدانید و در سازندگی مادّی و معنوی، روحی و جسـمی و نظامی و تقوایی خود هرچه بیشتر بکوشـید. خـدای متعـال نگاه رحمتش بر آن ملتی است که خودسازی، اراده و حرکت کنـد. یاد شـهیدان عزیز این راه پُرافتخار را گرامی می داریم و بر همه آنها و بر امام شهیدان درود می فرستیم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم زلزله زده شهرستان بم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم زلزله زده شهرستان بم -- ۰۸/۱۰/۱۳۸۲--- بسم اللّه الرّحمن الرّحیم مصـیبت بسـیار سـنگین و بزرگی است. در این حادثه، فقط شـما مردم عزیز بم نیسـتند که مصـیبت زده هستید، بلکه همه ملت ایران و همه مسؤولان کشور در این غم بزرگ با شـما شریک هستند. چه جانهای عزیزی که در این حادثه تلخ از دست رفت و چه دلهایی که در این مصـیبت داغدار شد و ما هم در این مصیبت، مثل شما داغدار شدیم. مسؤولان کشور با شـما همدردنـد. من به همه خانواده ها و برادران و خواهرانی که عزیزانشان را در این حادثه از دست داده اند، با همه دل و بـا همـه وجـود تسلیت عرض می کنـم؛ بـه ملـت ایران هـم تسـلیت می گـویم. یـک مطلب را هم به شـما عرض می کنم: برادران و خواهران عزیز بمی! این مصـیبتها، ابتلا و امتحان الهی است. تلخ است، سخت است، مصیبت است - در این شکّی نیست - اما گاهی خدای متعال از دل همین مصیبتها و تلخیها برکات بزرگی را برای یک ملت و یک مجموعه مردم به وجود می آورد. در این بلاهای سخت است که جان انسانها آبدیـده می شود و قدرت عزم و تحمّل انسانها بالا می رود. عزیزان من؛ مردم عزیز بم و همه کسانی که در این منطقه، مصیبت و خسارت دیدید! در مقابل این مصائب می توان کاری کرد که مصیبت به یک حادثه خوب تبدیل شود. می شود با عزم و اراده و کار و تصمیم، آثار مصیبت را به کلّی از زندگی زدود. ما خیلی از ملتها را سراغ داریم که عظمت و بالندگی و رشد آنها از درون ویرانه ها و از دل مصـیبتها آغاز شد. بخصوص شـما جوانان باید همّت کنید. مصائب و ابتلائات و امتحانات الهی باید ما را قوی کند. البته من از همه مسؤولانی که از روز و ساعت اوّل خود را به این منطقه رساندند، تشـکّر می کنم. برادران سـپاه، ارتش، بسـیج، هلال احمر و بخشـهای گوناگون دولت کمک کردنـد؛ هم در نجات، هم در امـداد. البته هیچ کس نمی تواند حجم این مصـیبت سنگین را حتّی درست ارزیابی کند؛ مصیبت خیلی سنگینی است. در این چند روز غالباً قلب من زیر فشار مصیبت و غم مردم بم قرار داشت و الان که وضعیت را دیـده ام، خیلی بیشتر زیر فشـار قرار دارد. همه مـا وظیفه داریم. مسؤولان در این جا، در اسـتان کرمان، در تهران و در همه مراکز دیگر کشور، طبق مـدیریّت متمرکزی که تشـکیل شده است و ان شاءاللّه تقویت باید شود، امکاناتشان را بسـیج کنند و به این مردم کمک نمایند. ما تا چندی مطمئنّاً با نیازهای روزافزون مردم مظلوم این منطقه مواجه هستیم. مردم این جا نیازهایی دارنـد؛ این نیازها بایـد برآورده شود؛ شایـد آلام این مردم انـدکی التیام پیـدا کنـد. همه دسـتگاهها موظّفند با سازماندهی منظّم و مرتّب همه امکانات خود را به صحنه خدمت رسانی و کمک به مردم بیاورند. البته هرچه در این دو سه روز جلو آمـده ایم، حجم و کیفیّت کار بهتر شـده و بایـد از این هم بهتر شود. مردم با مسؤولان و مأموران دسـتگاههای خـدمتگزار همکاری کننـد تا آنها بتواننـد وظیفه ای که بر عهـده دارنـد، انجام دهنـد. مردم مناطق دیگر هم همین طور. البته در این چنـد روز مردم خیلی کمـک کردنـد. شایـد شـما هم در تلویزیون دیدیـد که مردم با اشک و آه کمک کردنـد و همه بر غمهای شـما گریسـتند و با شـما همـدرد بودنـد. این کمکها بایـد ادامه پیـدا کند، تا ان شاءاللّه بشود شـهر بم را از اوّل بسیار بهتر - و البته این بار کاملاً مسـتحکم - ساخت. بایـد نیّت ما این باشـد که حتماً ان شاءاللّه از دل این ویرانه ها، یک شـهر قوی، محکم و آباد، سـربلند کند. البته داغ عزیزان

باز هم بر دل ما خواهد ماند - شکّی نیست - ولی آن مقدار از خسارتهای دنیوی و مادّی را که می شود جبران کرد، باید جبران کرد. ما آمدیم به شما تسلیت عرض کنیم و به شما بگوییم که در غمتان شریک هستیم؛ اگرچه شما خودتان هم این را می دانید. بنده دلم از شما جدا نیست. جوانانی که در این حادثه از دست رفتند و عزیزانی که دلها را داغدار کردند، عزیزان خود ما هستند؛ اینها مثل فرزندان خود من هستند؛ حقیقتاً و عمیقاً دل ما را هم داغدار کردند. به هر حال از خداوند متعال برای شما صبر و اجر و عزم و اراده و قدرت تحمّل مسألت می کنم و از خداوند می خواهم به شما عوض خیر دهد و مسؤولان را هم موفق بدارد تا هر چه سریعتر و بهتر خدماتی را که بر عهده آنهاست، ان شاءاللّه برای شما مردم انجام دهند. سلام مرا به همه برادران و خواهران عزیز بمی برسانید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مصاحبه با صدا و سیما درباره زلزله شهرستان بم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مصاحبه با صدا و سیما درباره زلزله شهرستان بم --۰۸/۱۰/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم با توجه به بازدیدی که از منطقه داشتید و از نزدیک در جریان امور قرار گرفتید، بفرمایید که چه توصیه ای به مسؤولان و مردم کشورمان، به ویژه بازماندگان این حادثه دارید. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. بحمداللّه مسؤولان تاکنون خوب و دلسوزانه کار کرده اند - هم سازماندهی شان خوب بوده، هم امکانات را خوب به میدان آورده اند - انسان از نزدیک این را احساس می کند. البته این به معنای آن نیست که همه نیازهای این چند روزه برآورده شده؛ نه، بالاخره نیازها فراتر از اینهاست و توصیه ما به مسؤولان این است که از حالا به بعد خدمات را هم استمرار ببخشند، هم قوّت و همکاریها را هرچه بیشتر کنند. مردم هم کمکهای خوبی کرده اند، بعد از این هم باید این کمکها استمرار پیدا کند؛ چون نیاز زیاد و شهر بزرگ است؛ تلفات خیلی بالاست و تخریب خیلی زیاد است. از خداوند متعال می خواهیم که به مردم عزیزی که در این شهر هستند و مصیبت بر آنها وارد شده، صبر و فرج دهد؛ هم صبرشان دهد، هم ان شاءاللّه گشایش در کارهایشان ایجاد کند. خداوند به مسؤولان هم کمک کند که بتوانند اقدام کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه ی مسؤولان حاضر شهرستان بم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه ی مسؤولان حاضر شهرستان بم --۰۸/۱۰/۱۳۸۲ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً از همه‌ی برادران مسؤول که در این قضیه مشغول خدمت شدند و خود را برای کمک رساندن به مردم و التیام زخمها و دردها و آلام آنها به زحمت انداختند، صمیمانه تشکر می‌کنم. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند به شماها که این‌جا مشغول خدمت و تحمل زحمات هستید، اجر بدهد. از خدای متعال متضرعانه درخواست می‌کنیم که به این مردم مصیبت دیده، صبر و فرج عنایت بفرماید. هم تحمل این مصیبت خیلی سخت است - که خداوند باید واقعاً به آنها صبر بدهد - هم مشکلات زیاد است. خیلی از مشکلات هنوز معلوم نیست؛ بتدریج معلوم خواهد شد. چند روزی بگذرد، معلوم می‌شود مردم چه سختیها و مشکلاتی دارند؛ هنوز، هم شماها گرمید، هم مردم گرمند. قدری بگذرد، زخمها سر وا خواهد کرد و مشکلات آشکار خواهد شد. خدا خودش ان‌شاءاللّه فرج بدهد. بنده در کار امداد رسانی - هم برای زلزله و هم برای سیل - تجربه دارم و از نزدیک در این مناطق بوده‌ام. البته آن جاهایی که ما بودیم، وسعت حادثه این مقدار نبود. ما در شهر فردوس بودیم که همه‌ی جمعیت آن، دوازده یا سیزده هزار نفر بود. وسعت شهر هم یک پنجم، یا یک ششم بم بیشتر نبود. بم واقعاً شهر بزرگی است و جمعیت زیادی دارد؛ بنابراین مصیبت آن خیلی سنگین است. البته ابتدا در کار ما نواقصی هم وجود داشته است. دوستان گفتند نصف روز یا یک روز ما عقب بودیم؛ همین‌طور است؛ شاید هم بیش از یک روز از حادثه عقب ماندیم؛ لیکن در چنین حادثه‌یی

که دقایقش تعیین کننده است، نصف روز یا یک روز خیلی مهم است، این به معنای این نیست که کسانی از همان ساعتهای اول وارد میدان نشدند؛ چرا، انصافاً دستگاه‌ها و اشخاص مختلفی از همان ساعتهای اول دلسوزانه وارد شدند و تلاش کردند؛ اینها بر خدای متعال پوشیده نیست، بر مردم هم پوشیده نخواهد بود؛ لیکن مجموعه‌ی امکانات ما یک‌خرده دیر رسید؛ این باید تجربه‌یی باشد برای آینده. ان‌شاءاللَّه باید به فکر این معانی باشیم. هر لحظه ممکن است در هر جایی این حادثه اتفاق بیفتد. باید از همان ساعت اول، همه‌ی امکاناتی که لازم است، بسیج شود؛ در درجه اول، نجات؛ در درجه‌ی دوم، امداد. البته فصل نجات تقریباً گذشته؛ در عین حال وقتی من از خیابانها عبور می‌کردم، چند مورد را دیدم که افراد وقتی چشمشان به ما می‌افتاد، با حالت اضطراب به ویرانه‌های منازل خود اشاره می‌کردند، که آدم حدس می‌زند عزیزشان زیر آن خاکها مدفون است؛ احتمال هم می‌دهد که زنده باشد. بنابراین هنوز زمینه‌ی نجات وجود دارد. اگرچه فرصت ذی‌قیمت اصلی مربوط به همان ساعتهای اول یا روز اول و دوم است، لیکن هنوز هم این زمینه وجود دارد. به هر حال همه‌ی دستگاه‌ها ان‌شاءاللَّه با هماهنگی و با همه‌ی تلاش خود کار کنند. از جمله‌ی چیزهای خیلی لازم، سازماندهی است. این‌که شهر را به چند منطقه تقسیم کرده‌اید، کار بسیار مهم و لازمی است؛ درستش هم همین است؛ منتها باید بتدریج مردم را از داخل شهر به بیرون کشاند؛ چون به این شکل در شهر نمی‌شود هیچ کاری کرد. همه‌ی این خاکها و آوارها باید خارج شود. مردم می‌خواهند وسایلشان را از زیر آوار بیرون بیاورند. بعضی، یادگارهای عزیزی در خانه‌های ویران شده دارند و به هر قیمتی می‌خواهند اینها را بیرون بیاورند. این کار رشته‌ی درازی دارد؛ هنوز خیلی کار هست. به‌هرحال به خدای متعال توکل کنید؛ کار را تمام شده نینگارید؛ با هم همکاری کنید و همه‌ی نیرو و امکانتان را به صحنه بیاورید؛ خدا هم ان‌شاءاللَّه کمک و هدایت خواهد کرد. به آقای موسوی لاری می‌گفتم باید در این‌جا مرکزیتی تشکیل شود؛ این خیلی مهم است. ستاد شما در این‌جا، یک تمرکز قطعی لازم دارد. روزهای اول شاید تشتت دستگاه‌های مختلف خیلی محسوس نباشد؛ ولی بعد اگر دوباره‌کاری‌ها و تعارضها وجود داشته باشد، خود را نشان خواهد داد و مشکلاتی ایجاد خواهد کرد. لازم است یک مرکزیتِ خیلی قوی، متقن، کارآمد، آگاه و متوجه همه‌ی جوانب در این‌جا تشکیل شود. غیر از مرکزیتی که باید در تهران به‌وجود بیاید و تشکیل شود، این‌جا هم یک تمرکز قوی متشکل از دوستان بومی و کسانی که از تهران آمده‌اند - چه برادران سپاه و بسیج و ارتش و چه دیگران - لازم است. ببینید چگونه می‌توانید این مرکزیت را تشکیل دهید. از خداوند متعال برای شماها درخواست اجر و توفیق می‌کنیم. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم قم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم قم --

۱۳۸۲/۱۰/۱۸ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به شما برادران و خواهران عزیز قمی؛ به جوانان مؤمن و مردم مقاوم و طلّاب و فضلای معزّز حوزه علمیه قم خوشامد عرض می کنیم. روز نوزدهم دی بدون شک یکی از ایام اللّه است. این روز در تاریخ بعد از خود و مسیر حرکت در طول انقلاب و نهضت، تأثیر اساسی داشت. اگر قیام مردم قم در طلیعه این نهضت و در پیشانی انقلاب ثبت نمی شد، به گمان زیاد بدخواهان ملت ایران و دشمنان انقلاب حتّی هویت اسلامی نهضت را هم ممکن بود انکار کنند. با این کار، قم مظهر قیام مؤمنانه مردم، مظهر اعتصام به حبل اللّه و مظهر آ«تقوموا للّه مثنی و فرادی(۱)آ» شد. بنابراین روز نوزدهم دی نقطه عزیمت در نهضت و انقلاب اسلامی ایران است. در این حرکت تاریخی، هم مردم قم و هم حوزه معظّم و جلیل القدر علمیه قم نقش داشتند. جوانان و مرد و زن قم، قبل از آن حرکت و با آن حرکت، نشان دادند که پایبندی آنها به اسلام، لقلقه زبان نیست و حوزه علمیه قم و مراجع معظّم قم در آن روز نیز ثابت کردند که ظرفیت و استعداد هدایت یک موج عظیم مردمی را در این اقیانوس بیکران دارا هستند. اینها چیزهایی نیست که زایل شود. امروز هم همان ایمان، همان مردم و همان حوزه علمیه در قم استوار است؛ لذا قم محور

اساسی انقلاب بوده و خواهد بود. جوانان قم نقش و سهم بسیار بزرگ خود را فراموش نکنند. آن روز، روز شروع بود؛ امروز، روز استمرار در صراط مستقیم است. اگر آن روز آن حرکت مهم بود، امروز هم دقّت و احتیاط برای زاویه نخوردن به صراط مستقیم و منحرف نشدن مهم است. خداوند متعال به پیغمبر و اصحاب پیغمبر فرمود: آ«انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا(۲)آ»؛ یعنی در این راه بمانید و استقامت کنید؛ راه را گم نکنید؛ خط را اشتباه نکنید؛ هدف را فراموش نکنید. این خطاب به ما و خطاب به همه ملت ایران است. وقتی با همان نیّت و با همان عزم، یک ملت راه خود را استمرار بخشید و از تاب و توان نیفتاد - که نمی افتد - دروازه های مدینه موعود الهی - مدینه سعادت - به روی مردم باز خواهد شد. بعد از پیروزی انقلاب همه همّت دشمنان انقلاب و مستکبران در این متمرکز بود که حالا که کار از دستشان دررفت، شاید بتوانند راه این راهروان را منحرف کنند؛ همچنان که در قیام مشروطه کردند. همه یا بیشتر تلاش این بیست وپنج ساله بر این موضوع متمرکز بود که این خطّ الهی و این راه صحیح و صراط مستقیم گم نشود. البته فضلا، جوانان، بزرگان و مراجع معظّم حوزه در این زمینه مسؤولیت سنگینی دارند؛ همه سهیمند. هوشمندی مردم، شجاعت و روح صفا و آزادگی آنها - که بحمداللّه در همه جای کشور متجلّی است و در قم به صورت نمایانی وجود دارد - تضمین کننده تداوم این راه است. لازم است چند جمله ای درباره مصیبت سنگین زلزله بم عرض کنیم؛ چون این گونه حوادث برای کشور و ملت به صورت یکپارچه دهشتناک و سهمگین است، نه فقط برای آن مردم مصیبت دیده داغدار. در این قضیه، نمی شود مصیبت را رها و فراموش کرد و از آن درس نگرفت. مسأله مصائب طبیعی در بینش اسلامی مسأله ای قابل توجّه است. این مصائب هست؛ همیشه و همه جا هم هست. جان باختن انسانها و مصائب زندگی ناگزیر هست و اجتناب ناپذیر است؛ ولی در هر مصیبتی درسهایی وجود دارد که باید آنها را آموخت و از تکرار مصائب جلوگیری کرد. یک مطلب خطاب به مصیبت دیدگان بم؛ اینهایی که جوانان، پدر و مادر، فرزندان و عزیزانشان را از دست دادند - که مصیبت سنگینی برای آنهاست - عرض می کنم؛ یک مطلب به مردم و یک مطلب هم به مسؤولان. مصیبت دیدگان بم بدانند که این گونه مصائب سنگین در معیار و دیوان الهی بدون اجر نیست؛ اجر هر مصیبت به تناسب سنگینی آن مصیبت است و مصیبت دیدگان باید خدا را پاسخگوی دل داغدیده و نیاز روح درهم شکسته خود بدانند؛ به خدا توکّل کنند. کلام آ«انّاللّه وانااليه راجعون(۳)آ» درست است؛ التیام است؛ تسلّای دل مصیبت دیدگان است. آن کسی که می داند در مقابل هر مصیبتی - چه مصیبت طبیعی و چه مصیبت تحمیلی - که بر انسان وارد شد، خدای متعال به او پاداش روشنی بخش می دهد که چشم و دل او را روشن می کند، به طور قهری تسلّی پیدا می کند؛ این واقعیت است. خدای متعال می فرماید: آ«اولئک علیهم صلواة من ربّهم و رحمة(۴)آ»؛ صلوات و رحمت الهی بر مصیبت دیده، بزرگترین پاداش اوست. این تعارف و سرسلامتی زبانی نیست، بلکه فیض و فضل الهی بر مصیبت دیده است؛ لذا در جای دیگری از قرآن می فرماید: آ«هو الّذی یصلّی علیکم و ملائکتهُ لیخرجکم من الظّلمات الی النور(۵)آ»؛ صلوات الهی انسان را از ظلمت خارج می کند؛ به نور رهنمون می شود؛ تاریکیها را از انسان می گیرد. این بزرگترین دستاورد مصیبت دیده است. این عزیزان ما در مقابل این داغ عظیم و مصیبت بزرگ، خدا را به یاد داشته باشند و با او درد دل و محاسبه کنند؛ از خدا کمک و تسلّی بخواهند؛ خدای متعال اجر خواهد داد. مطلب خطاب به مردم این است که اوّلاً ـ مردم سرتاسر کشور در این حادثه کار بزرگی کردند که این کار اگرچه انسانی، اسلامی و عمل به ندای وجدان و دعوت خدای متعال به برّوتقوا بود، لیکن در عین حال حرکتی سیاسی بود که مردم انجام دادند و همبستگی ملی و حضور و گذشت خود را در مقابل چشم مردم دنیا نهادند و نشان دادند که به نظام اسلامی - که متصدّی و مسؤول کمک رسانی است - اعتماد دارند. در رژیمهایی که مردم از حکومت جدایند، مردم خودشان وارد میدان امداد می شوند و به دستگاههای حکومتی اعتماد نمی کنند؛ مثل رژیم سابق که ما در مناطق آسیب دیده مستقر می شدیم و مردم به ما کمک می کردند؛ به دولت و حکومت اعتنا و اعتماد نمی کردند و حق هم داشتند. این جا مردم نشان دادند که به دستگاههای حکومتی؛ بسیج، کمیته امداد، هلال احمر و دستگاههای گوناگون اعتماد دارند و لطیفترین کار خود را به وسیله آنها انجام می دهند. این یک

حرکت عظیم سیاسی از سوی ملت ایران بود. خیال نکنید که محاسبه گران بین المللی این چیزها را نمی بینند و نمی فهمند؛ چرا، هر جلوه همبستگی و حضور شما مردم، یک سپر دفاعی در مقابل شما از هجوم دشمن به وجود می آورد. وقتی ببینند که مردم این طور در صحنه اند و حاضر به یاری و کمک هستند و همبستگی چه بین خودشان و چه بین خودشان و دستگاههای نظام دارند، می فهمند که پنجه زدن به روی این کشور و این ملت و این نظام آسان نیست. بنابراین بنده مجدّداً از کمک، حضور، دغدغه و ابراز احساسات مردم صمیمانه سپاسگزاری می کنم. البته این کمکها باید ادامه پیدا کند؛ ولو حالا کمک جنسی علی الظّاهر - آن طور که مسؤولان می گویند - مورد نیاز نیست؛ اما به هرحال همیاری لازم است و یاری رساندن مردم ان شاءاللّه می تواند به ادامه این کار کمک کند. مطلب دیگری که به مردم عرض می کنیم این است که این مصائب طبیعی، معلول و محصول عملکرد خود بشر است. اینها بلایی است که خود ما با کوتاهیها و سهل انگاریها برای خودمان درست می کنیم. اگر آن کسی که متکفّل ساختن خانه زید و عمرو است، خود را مسؤول بداند و خوب، علمی و با دلسوزی کار کند، یا زلزله تلفاتی نخواهد داشت، یا این قدر نخواهد داشت. نتیجه ی کوتاهی این می شود که این طور خسارت سنگین؛ از دست رفتن چندین هزار نفر، پیش می آید و داغش بر دل ملت می ماند. باید خیلی احساس مسؤولیت شود. کسانی که ساختمان می سازند؛ کسانی که خانه به مردم می فروشند؛ کسانی که در دستگاههای دولتی مسؤول نظارت بر این امور هستند و کسانی که سرمایه های خود را در این راه به کار می اندازند، مسؤولند و اینها باید فکر چنین چیزی را بکنند. آن جایی که مسؤولیت و وظیفه به سراغ کسی آمد، خسارت کم می شود؛ اما آن جایی که بی مسؤولیتی شود، مصیبت پیش می آید - آ«فبما کسبت ایدیکم(۶)آ»؛ آ«ما اصابک من سیّئة فمن نفسک(۷)آ» - و عدّه ای از مردم بی گناه و مظلوم قربانی می شوند. بنابراین آحاد کسانی که در این زمینه ها فعالیت دارند، مسؤولیت دارند و باید متوجّه این نکات باشند؛ خودشان خسارتها را کم کنند. مسؤولان هم در این زمینه باید میداندار باشند و نباید بگذارند عدّه ای با سهل انگاریهای خود جان مردم را تهدید کنند. بم، تنها شهر ایران نیست که در خطر و معرض چنین حوادثی است؛ در همه جا این حرف هست. مسؤولان و دستگاههایی که متصدّی این امورند، موظّفند؛ باید دقّت و رعایت کنند. نکته بعدی این است که دستگاههای مسؤول باید در کمک رسانی و امداد هم وظایفشان را خوب انجام دهند. ما از دستگاههای مختلفی که در این قضیه فعالیت کردند، تشکّر می کنیم؛ هم از هلال احمر و سپاه و ارتش و بخصوص بسیج و هم از کمیته امداد و دیگرانی که در این میدان وارد شدند و در این چند روز به کارهای بهداشتی، ترابری، برق و تلفن پرداختند که همه شان کارهای خوب و برجسته ای کردند؛ لیکن آن جا کار خیلی زیاد است. بنده خبر و اطّلاع دارم که کمبودهایی هست و بایستی مسؤولان به این کمبودها توجّه کنند و مردم مصیبت دیده را یک بار دیگر دچار مصیبت بی عدالتی و نرسیدن و بی توجّهی نکنند. البته ما این مسائل را به مسؤولان تذکّر داده ایم و باز هم خواهیم گفت. این مطلب را هم عرض کردیم، برای این که معلوم باشد که ما این مسائل را از مسؤولان مطالبه می کنیم و لازم می دانیم که آنها به این وظایف سنگین عمل کنند؛ نمی شود اغماض کرد. البته در این قضیه زلزله - که مصیبت بزرگی برای مردم بود - برای عدّه ای از سیاست بازان بین المللی و مستکبر هم فرصت و درواقع حادثه خوشایندی فراهم شد که بتوانند کارها و اغراض سیاسی خود را دنبال کنند، که جنجال امریکاییها در این مسأله از همین قبیل است. در مقابل سیل کمکهایی که از اطراف کشور، با این حجم انبوه و عظیم، به این مردم شد و همچنین در کنار کمکهای بین المللی، کمکی هم از طرف دولت مستکبر امریکا رسید که البته برای مردم بود و مسؤولان موظّف بودند که همه کمکها را قبول کنند و به جای خود برسانند؛ اما این چه ربطی دارد به این که دشمنیهای پیوسته، لاینقطع، دائمی، عمیق و بنیانی رژیم مستکبر امریکا با ملت، کشور و منافع و مصالح ایران و نظام مورد علاقه مردم فراموش شود؟! مسؤولان رژیم ایالات متّحده امریکا، تاکنون به هیچ وجه نشان نداده اند که ذرّه ای از دشمنی خود را نسبت به نظام اسلامی و مردم ایران کم کرده باشند، بلکه در همین حال هم وقیحانه مردم، دولت و نظام را متّهم کردند و متّهم می کنند. دائم تهدید می کنند و چهره جنگی، خصمانه و خشم آلود به خود می گیرند، بعد از آن طرف هم دو کلمه حرف می زنند؛ پنجه

چُدنی خودشان را در یک دستکش حریر پنهان می کنند! نمی شود که آن دشمنیها و آن نیّات شوم را ندید. البته ما اهل لجبازی نیستیم؛ اهل منطق و استدلالیم. رژیم ایالات متّحده امریکا به ملت ایران سالها ظلم کرده است؛ با نظام اسلامی سالها مخالفت کرده است؛ انواع توطئه ها را علیه این ملت و نظام اسلامی به راه انداخته است؛ از رژیم غاصب صهیونیستی، با همه جنایاتی که این رژیم می کند، به طور دائم و متزاید دفاع کرده است؛ به ملتهای عراق و افغانستان آن جفاها و ظلمها را کرده است و هنوز هم می کند؛ نیّت شوم نسبت به نظام اسلامی و عقاید مردم و مصالح ما دارد و هرجا منافع کشور ما بوده، اگر توانسته دست اندازی کرده است که جلوش را بگیرد؛ نیّت حضور قدرتمندانه در ایران و بلعیدن منابع مالی و حیاتی آن را دارد. آنچه ملت ایران را در مقابل این گونه ژستهای دروغین، هشیار و خشمگین می کند، اینهاست. این کارها را کنار بگذارد، ما با کسی لجبازی نداریم. یک ملت را این طور تهدید و تحقیر کردن، مورد تهاجم سیاسی قرار دادن، سعی در تجزیه آن ملت کردن، فشارهای گوناگون اقتصادی بر آن وارد آوردن، نظام حاکم بر آن ملت و کشور را این طور تهدید کردن و با زبان استکبار و زورگویی و قلدری حرف زدن و بعد هم یک جا لبخند دروغی تحویل دادن، باعث می شود مردم از این حرفها بدشان بیاید و خشمگین شوند. ملت ایران ملتی است مستقل، آزاد، هوشمند و به شدّت به هویّت ملی و اسلامی خود علاقه مند؛ از هرگونه تهدیدی به شدّت بیزار و متنفّر و غیرپذیرای دخالت خارجیها و سلطه بیگانه؛ ملتی آقا و عزّتمند که هر کس با این ملت از در صلح و مسالمت و دوستی و تعامل معمولی وارد شود، با ملتی خوب، پذیرا و علاقه مند روبه رو می شود؛ اما اگر کسی بخواهد به این ملت زور بگوید، تهدید کند، قصد سلطه بر آن را داشته باشد و دائم چنگ و دندان به آن نشان دهد، معلوم است که این ملت، ملتی نیست که زیر بار کسی برود. شما ملت عزیز ایران بدانید – و می دانید – که قدرتمند هستید. همین که دشمن بیست وپنج سال است که می خواهد شما را از هویّت دینی و ملی خودتان خالی کند و نتوانسته، دلیل بر قدرت شماست. همین که دشمن دست به تهدید می زند، نشانه قدرتمندی ملت ایران است. این قدرتمندی را روزبه روز زیاد کنید و نشان دهید که در صحنه حضور دارید. هر ملتی که از صحنه بیرون رفت و فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را رها کرد، سوءاستفاده کُنها و بیگانه ها فوری به آن فضا می آیند و مالک و صاحب آن می شوند. کشورتان را نگه دارید. کشور برای شماست؛ ایران برای شماست و برای هیچ کس دیگر نیست. خودتان این کشور و این نظام را با ایمان، عزم، وحدت و قدرتی که خدا به شما داده است، نگه دارید. انتخابات در پیش است. حضور در انتخابات یکی از مستحکم ترین وسیله هایی است که این ملت می تواند آن را مثل یک زره پولادین در مقابل خود و در مقابل حمله دشمنان و سوءنیّت و بد دلی مستکبران و دخالت کنندگان نگه دارد. انتخابات بسیار مهمّ است. آنچه که بنده در انتخابات از خدای متعال خواسته ام و می دانم که ملت عزیز ما هم همین را می خواهد، این است که انتخابات پُرشور، سالم، قوی و با حضور ملت انجام گیرد و ان شاءاللّه خدای متعال به ملت ما توفیق دهد که نمایندگان صالح و توانمند و کارآمدی را به مجلس بفرستد. یکی از مهمترین ارکان نظام، مجلس شورای اسلامی است. اگر در مجلس نمایندگان مؤمن، بااخلاص و توانمند حضور داشته باشند، مجلس خیلی از گره ها را می تواند باز کند. مهمترین موضوعی که بنده توقّع و اهتمام به آن دارم، انتخابات است. البته انتخابات میدان رقابت است و افراد بایستی با هم رقابت کنند؛ رقابت سالم. هر کس که به این نظام معتقد و پایبند است، می تواند وارد میدان انتخابات شود. کسانی که این نظام و قانون اساسی را قبول ندارند، آمدنشان به مجلس خطاست و خودشان هم بایستی بدانند که از نظر این ملت آمدن آنها به مجلس خطاست. معلوم است کسانی که این قانون اساسی و این ملت و کارها و شعارها و راه و اهدافش را قبول ندارند، نباید به مجلس بیایند؛ اما آن کسانی که نظام، اسلام، قانون اساسی و امام را قبول دارند، باید به میدان رقابت بیایند؛ منتها رقابت سالم و نه رقابت لجوجانه و عنادآمیز. این جناحها و خطوط و احزاب هم از نظر بنده اعتباری ندارند. بعضی خودشان که کشمکش می کنند هیچ، سعی می کنند که رهبری و دستگاههای نظام را هم وانمود کنند که در دعواهای جناحی و خطّی اینها واردند! این مطلب درست نیست. بنده حزب و شخصیت نمی شناسم؛ بنده این را می شناسم که کسی که می آید به مجلس، باید با تقوا باشد. اوّلین

شرط تقواست: آ«انّ اکرمکم عنداللّه اتقاکم(۸)آ». دیگر این که بایـد طرفدار محرومین باشد؛ بداند که در کشور محرومیت هست و سعی و همّت او باشـد که رفع محرومیت کند. باید ضدّ فساد هم باشد و با فساد مالی و اقتصادی به شدّت و به جد، از بُن دندان و نه به لفـظ، مخـالف باشـد، تـا بـا فسـاد مبـارزه کنـد. البته توانمنـد، بـا اخلاص و عالم هم باشـد. صـلاحیت بر اساس این مسائل است و مسؤولاـن دسـتگاه هـای مختلف - چه وزارت کشور، چه شورای نگهبـان و چه دسـتگاههایی که در زیرمجموعه این مراکز مشـغول فعـالیت هسـتند - بایـد معیارشـان را قـانون قرار دهنـد؛ زیرا در قـانون ایـن مسائـل پیش بینی شـده اسـت. اگر قـانون به طـور دقیـق و غیرجانبـدارانه از یـک جنـاح و یـک گروه و یـک حزب رعـایت شـود، همیـن چیزی که مـا می خـواهیم، تحقّق پیـدا خواهـد کرد. دسـتگاههای دولتی مراقب باشـند که نقش داور را ایفـا کننـد. در یـک بازی ورزشـی داور نقش مشخّصـی دارد. اگر هر یک از دو تیمی که با هم مسابقه می دهنـد، پیروز شونـد، در حقیقت داوری که خوب داوری کرده، پیروز شده است؛ اما اگر داور رفت سـراغ یکی از دو تیـم - رفـت سـراغ ایـن جنـاح یـا آن خـط - چـه آن تیم پیروز شـود، چه شـکست بخـورد، داور شـکست خـورده است. دسـتگاههای دولتی نقش داوری خود را حفُکنند و مراقب باشند گرایش به این حزب و آن حزب و این جناح و آن خط پیدا نکنند. قانون را مخلصاً، خالصاً رعایت کننـد؛ همه چیز درست خواهـد بود؛ مردم هم قدرت انتخاب پیدا می کنند. البته کسانی که به عنوان نـامزد انتخابـات به مردم معرفی می شونـد، معنـایش این است که اینهـا صـلاحیت دارنـد و این معرفی، امضـای صـلاحیت اینهاست. دستگاهها بایستی مراقب باشند که این امضاء بیهوده، خلاف و دروغ نباشد. این دروغ گفتن به مردم است؛ هم رد کردن آدم صالح، هم پـذیرفتن آدم ناصالـح؛ هر دو بـد و هر دو خلاـف است. دسـتگاهها مراقب باشـند که این خلافهـا انجام نگیرد، تا ان شاءاللّه روز انتخابـات برسـد و مردم نگـاه کننـد و بـا فکر آزاد و رأی درست، کسـی را که به نظر خودشـان صـالحتر است، با شـناخت و معرفت انتخاب کننـد و به مجلس بفرسـتند. یک مجلس معتبر و آبرومنـد می تواند برای کشور خیلی مفید باشد. امیدواریم پروردگار متعال تفضّـلات، نعم و رحمت خودش را از این ملت قطع نکند و همچنان که در طول این سالیان متمادی همواره حول و قوّه و اراده الهی بر کمـک بـه ایـن ملـت تعلّق گرفتـه است، در آینـده هم ان شـاءاللّه همین طـور باشـد و همه مشـمول ادعیّه زاکیّه حضـرت بقیـهٔاللّه ارواحنافداه باشند. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته) سبأ: ۴۶) فصّلت: ۳۰) بقره: ۱۵۶) بقره: ۱۵۷) احزاب: ۴۳) شوری : ۳۰) نساء: ۷۹) حجرات: ۱۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استانداران سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استانداران سراسر کشور --

۲۲/۱۰/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم البته من هیـچ اصـراری ندارم که در این جلسه مطلبی بگـویم. شـما غالباً حرفهای مرا می دانید. مطـالبی کـه مـن در جلسـات عمـومی می گـویم و پخش می شـود، همـان حرفهـای مـاست. بـه مسؤولاـن هم که می گـوییم، همین حرفهاست؛ با مردم هم که صحبت می کنیم، همین حرفهاست؛ بنابراین شـما نظرات ما را می دانید؛ ولی حالا قرار جلسه را این طور گذاشـته اند که یک مقدار شما بگویید، یک مقدار هم ما عرض می کنیم. ان شاءاللّه خداوند، هم حرفهای شما و هم حرفهای ما را مورد رضای خودش قرار دهد و از ما و شـما بپذیرد. البته من در مجموع از استانداران - تا آن جایی که بعضـی را از نزدیک دیده ام و درباره بعضـی، خبرهایی شنیده ام - خشنود و راضی هستم. به نظر من مجموعه، مجموعه خوبی است. در استانهایی هم که ما سفر کرده ایم، از نزدیک دیـده ایم که واقعاً اسـتانداران و خانواده هایشان مردمان مؤمن، زحمتکش و بعضـی واقعاً خوشـفکر و متحرّک هسـتند و کار می کنند. من وقتی بعضی از این تلاشها را در برخی از استانهایی که رفته ایم، می بینم، خدا را شکر می کنم. غالباً هم با نماینـدگان ما - یعنی نمایندگان ولی فقیه که در مراکز اسـتان هسـتند - ارتباطات خوب و منطقی و تفاهم آمیز و صـمیمی دارند؛ این خوب است. گزارشـهایی هم که در زمینه شاخصهای اشاره شده به ما می دهند، غالباً مثبت است. انسان وقتی به بعضی از استانها

نگاه می کند، می بیند همه شاخصها مثبت است. البته گزارشهایی که دست من می آید، گزارشهای استاندار نیست؛ بنده قبل از سفر، از مجموعه گزارش می گیرم. اطّلاعاتم نسبت به مسائل آن استان نسبتاً خوب است؛ بعد هم وقتی از نزدیک مشاهده می کنم، می بینم خوب است و کار می شود. ما این را فضل الهی و لطف پروردگار می دانیم و مایلیم همین هم ادامه پیدا کند و دنبال شود. قبل از پرداختن به مسائل مورد توجّه بعضی از آقایان، به نظر من مطالبی مهمتر از مسأله انتخابات وجود دارد. انتخابات چون مسأله روز است، اگرچه گذراست، اما بالاخره هیجانی دارد و توجّهات را به خودش جلب می کند؛ من هم خلاف انتظارم نیست که شما به عنوان استاندار و مسؤول یک مجموعه، توجّهتان به این مسأله جلب شود؛ لیکن باید مراقب بود که مسائل اصلی جای خودش را با مسائل موسمی عوض نکند. به اعتقاد من الان مسأله اصلی ما در استانها این است: برنامه چهارم - که علی القاعده با تغییرات مختصری در مجلس تصویب خواهد شد - و چشم اندازی که این برنامه متّکی به آن است و در مسیر رسیدن به آن چشم انداز، این برنامه تنظیم شده است، ایجاب می کند که استانها هر کدام یک مسؤولیت جدّی، فوری و بی وقفه برای تحقّق این برنامه احساس کنند. البته به زبان می شود گفت که بله، همین طور است؛ منتها در عمل، بسیار دشوار و تلاش طلب است. دشوار که می گوییم، به معنای نشدنی نیست؛ یعنی بالاخره حرکت می خواهد، همّت می خواهد، چشم پوشی از خیلی چیزها می خواهد، تا انسان حرکت کند و این محقّق شود. به نظرم من در قزوین در یک سخنرانی این نکته را گفتم که در موقع تنظیم چشم انداز بیست ساله، بر اساس محاسبه، این طور فهمیده شد که این چشم انداز قابل تحقّق است؛ مشروط بر این که ما حرکت و تلاش کنیم و مجموعه راه بیفتد. اشخاص ملاک نیستند؛ نه من شخصاً ملاکم، نه شما شخصاً ملاکید، نه فلان وزیر یا فلان وکیل یا فلان رئیس جمهور ملاک است. آنچه مهمّ است، این است که حرکت ما نهادینه شود. کسی هم که باید اثر کار خودش را تا آخر باقی بگذارد، من و شماییم که الان هستیم. بر اساس این پایه ها، کار بعدیها درست خواهد شد. این طور نباشد که ده سال دیگر من نباشم، شما هم نباشید، بعد کسانی بیایند و بگویند اینها ابتدا باید این کارها را می کردند و نکردند و ما الان نمی توانیم این وظیفه را انجام دهیم؛ و خدای نکرده در این حرف صادق باشند. به نظر من این کار همّت می خواهد. حرفهایی که مسؤولان در مرکز می زنند، نه این که اهمیت ندارد - چرا، همه کارهای عالم از فکر و حرف شروع می شود؛ بنابراین خیلی اهمیت دارد - منتها این اهمیت متعلّق و مرتبط است به آن طرف قضیه که عمل است؛ آن عمل هم دست شماست که در استانها هستید. من الان هم همان حرف همیشه را تکرار می کنم. من یک وقت گفتم ما یک کشور داریم و یک وزیر کشور؛ و استانداران هم هر کدام مثل نخست وزیری هستند که در هر استان کار می کنند. الان هم معتقدم استاندار در استان نقش نخست وزیر را دارد. کار نخست وزیر فقط هماهنگی نیست. کار اساسی شما حفُاستان و پیشرفت استان و گنجاندن استان در پازل تحرّک و توسعه و آبادانی کلّ کشور است. استان شما باید در جای خودش قرار گیرد تا این نقشه پُر شود. بنابراین حضور و فعالیت و تلاش جدّی شما در استان، فراتر از همه امواج زودگذر سیاسی و غیر سیاسی است. این یک نکته بسیار مهمّ است و من روی آن تأکید می کنم. باید به دقّت برنامه را مورد توجّه قرار دهید و آن را دنبال کنید. خیلی از اوقات شما مثل کودکی هستید که از پستان مادر شیر می مکد. این نه جسارت به شماست که تشبیه به کودک می شوید، نه جسارت به دولت که تشبیه به مادر می شود. امکانی را که برای بخش شما وجود دارد، می توانید بکشید. البته این نکته را هم همین جا بگویم: من به استانی اندیشی به معنای جزیره مستقل، هیچ توصیه نمی کنم. بله، از نظر من، مسؤول و رئیس هر بخش وقتی ممدوح است که بیاید سینه اش را سپر کند و از بخش خود دفاع نماید. چند سال پیش یکی از دوستان که مسؤول یک بخش ورزش کشور بود، با نیروهای مسلّح اختلافی داشت و پیش ما آمده بود تا آن را حل کنیم. او از بخش خود خیلی دفاع می کرد. گفتم از این دفاعی که تو از بخش خودت می کنی و این طور مجدّانه و پُرشوق پیگیر کار هستی، من لذّت می برم. قطعاً حرف تو را قبول نخواهم کرد؛ چون حق را به تو نمی دهم؛ ولی از این کارت خوشم می آید. واقعاً از این که یک استاندار بیاید و از استان خودش مجدّانه، با شوق و با حمیّت دفاع کند، من خوشم می آید؛ منتها فکر نشود که این استان یک

جزیره جداگانه است؛ نه، استانها باید همدیگر را به تعبیری هم افزایی کنند؛ یکدیگر را حفُو کمک کنند. هر استان جزئی از مجموعه کشور است؛ این را من مجدّداً توصیه می کنم. در این چارچوب حرکت کنید. این که ما بیاییم مجموعه حکومت را به بیست وچند استان تقسیم کنیم، یا تقسیم قومی کنیم، یا تقسیم عقیدتی کنیم، غلط است. تجزیه حکومت با هر عنوان و تحت هر نام، یک حرکت ضدّ حکومت است؛ اقدامی است برای زمینگیر کردن حکومت. حکومت باید یکپارچه باشد تا بتواند وظیفه اش را انجام دهد. خیلی از شما در مسائل انقلاب بوده اید و می دانید که از اوّل انقلاب هم مهمترین کار سیاسی ای که از درون انجام می گرفت، تجزیه حکومت بود. من نمی گویم این کار را از اوّل امریکاییها می کردند؛ نه، از اوّل، خودمان می کردیم. متأسفانه انگیزه های درونی ما این کار را می کرد؛ اما شک هم ندارم که دستگاههای جاسوسی و سیاسی دنیا و سیاستگذاران بین المللی کور نیستند؛ بنابراین از امکان به این خوبی چرا استفاده نکنند؟ اگر بتوانند، استفاده می کنند؛ اگر بتوانند، آتش آن را داغ می کنند. حواستان جمع باشد و مراقب باشید به دام تجزیه حکومت نیفتید. تفریق و تقسیم و بخش بخش کردن حکومت، از اقدامهای ضدحکومتی است. من بارها گفته ام راه را اگرچه ناهموار، اما روشن و مستقیم و پیمودنی می بینم. مطالبی هم که بعضی از شما دوستان از استانهای خود نقل کردید، همه مؤیّد همین نظر است. در انگیزه و قوّت حرکتمان هیچ کمبودی وجود ندارد؛ بنابراین هیچ دلیلی ندارد که ما نتوانیم در این راه دشوار و ناهموار و احیاناً پیچ در پیچ پیش برویم و به قلّه برسیم. چشم انداز بسیار روشن است و افق روشنی در مقابل ما قرار دارد. البته گاهی متأسّفانه می شنوم که بعضی از مسؤولان در گوشه و کنار کشور حرفهای حاکی از یأس خود می زنند. به نظر من اگر کسی چنین فکر کند، خیلی کوته بینی و کوته نظری است. نه؛ ارکان نظام، مستحکم است؛ استعداد درونی و ظرفیت نظام، بسیار بالاست؛ قدرت موجود، هم در ارکان نظام و هم در پشتیبان آن ارکان - که مردم هستند - بسیار بالاست. شما اجتماعات مردم و حرکت جوانان را می بینید. در مسافرتهایی که بنده به استانهای شما می کنم، شما از نزدیک این قضیه را شاهدید. شما که این شبهه را ندارید که ممکن است از فلان جا جمعیتی را سوار کرده و آورده باشند؛ شما خودتان آن جا حاضر و ناظرید و می بینید قضیه چیست؛ می بینید مردم صادقانه به انقلاب ابراز احساسات می کنند. شخص من اصلاً اهمیت ندارد. خدا را شکر می کنم که به نظر خود من، این موضوع بسیار کم اهمیت تر از نظر کسانی است که ممکن است از بیرون نگاه کنند. مسأله این است که اینها به نظام اعتقاد دارند و نظام را در قالب مجموعه ای و یا در قالب من و شما می بینند و به ما احترام می گذارند. مسأله، مسأله اعتقاد به دین است. نکته ای که آقای استاندار کرمانشاه گفتند، کاملاً درست است. همه جا همین طور است؛ یعنی اعتقاد مردم نسبت به آینده، نسبت به وضع کنونی و نسبت به چالشهای کشور این است. مردم معتقد به اسلام و جمهوری اسلامی اند؛ ما چرا این را دست کم بگیریم؟ این چیز خیلی مهمّی است. سعی کنید در دام کسانی که تبلیغات می کنند و می خواهند این حقیقت را از نظر ما پوشیده بدارند، نیفتید. واقعاً قدرتی که در اختیار من و شماست، نه متعلّق به اشخاص ماست، نه متعلّق به حزب و گروهی است، نه متعلّق به جناحی است؛ متعلّق به نظام است. توانایی و اختیاراتی هم که در اختیار من و شماست، مساوی است با مسؤولیتها و وظایف ما. ما هیچ اختیاری که منهای مسؤولیت و وظیفه باشد، اصلاً نداریم و اگر برخلاف این عمل کنیم، هر کدام ما - چه من باشم، چه شما باشید، چه وزیر باشد، چه وکیل باشد - هم پیش خدا مسؤولیم و هم به خودی خود از اهلیّت ساقطیم. این که شنیده اید اگر رهبری از مسؤولیتها تخلّف کند، چه، کسی او را عزل کند، چه نکند، خودش از رهبری ساقط می شود - یعنی هر حرف و تصرّف و فعل و ترک او خلاف شرع است - در مورد همه شما و همه مسؤولان نظام هم همین طور است. اگر خدای نکرده از مسؤولیتهایی که اسلام و ایمان و شریعت برای ما قرار داده، تخلّف کنیم، از ظرفیت لازم می افتیم؛ مثل آبی که از کُر بیفتد؛ آن وقت دیگر قابل اعتصام نیست. با توجه به این نکات، چه باید کرد؟ همه استانهای کشور جزو ایرانند و ایران بخصوص امروز واقعاً یک سرزمین مظلوم است. ما به این جرم مورد تهاجم قرار می گیریم که خواسته ایم مستقل باشیم، روی پای خود بایستیم و به ملتمان متّکی باشیم. دشمنیهایی که با ما می شود، بر این اساس است. کسانی که بهانه می

تراشند، معتقدند که این بهانه ها حقیقی نیست؛ واهی است. نباید در این دام بیفتیم؛ باید مراقبت کنیم. مطالبی که شما آقایان فرمودید، خوب و قابل توجّه است. البته بعضی از منطقهایی که بیان شد، ضعیف بود. این چه منطقی است که فرضاً گفته شود یک نفر رئیس دادگستری را رد کرده اند؟ این شد استدلال؟ گفته شد ما جواب مردم را چه بدهیم؟ اتّفاقاً به مردم بگویید خیلی هم خوب است؛ دستگاه نظارت، دستگاه خیلی خوبی است که چاقو دسته اش را می بُرد. در همه دنیا، چاقوها دسته خودشان را نمی بُرند؛ اما این جا چاقو دسته اش را بریده. یا گفته شده فلان کسی را که در عراق خبرنگار است، رد کرده اند؛ این منطقی نشد که ما بر اساس آن فکر کنیم. اما حرف شما قابل توجّه است. البته اگر آقایان هیأت نظارت هم این جا بیایند و با من جلسه داشته باشند، قاعدتاً علیه شما حرفهایی خواهند زد. من نه وکیل مدافع شمایم، نه وکیل مدافع آنها - این هم معلوم باشد - من وکیل مدافع قانونم، و در درجه اوّل قانون اساسی. من معتقدم باید به قانون عمل کرد؛ چه به نفع ما باشد، چه به ضرر ما. خیلی از قوانینی که در مجلس تصویب می شود، ممکن است مورد قبول شما نباشد؛ خیلی از مصوّبات دولت ممکن است مورد قبول شما و من نباشد؛ اما به همان چیزی هم که قبول نداریم، باید عمل کنیم، و این منطق دارد. منطق این است که قانون بد بهتر از بی قانونی و نقض قانون است. این که ما قانون را هرجا طبق میل ما از آب درمی آید، قبول داشته باشیم؛ هرجا نتیجه اش طبق میل ما از آب درنمی آید، قبول نداشته باشیم، منطقی نیست. من معتقدم قانون باید ملاک باشد؛ اما این که در این مجموعه مورد تنازع، کی قانون را رعایت کرده، کی قانون را شکسته، بین شما و آنها محلّ اختلاف است. آن روز من با آقای موسوی لاری صحبت می کردم و به نظرم همین نکته را گفتم. شما چیزهایی می گویید، آنها هم چیزهایی می گویند؛ آیا می توان ادّعای یک طرف را همین طوری قبول کرد؟ نه. اگر به جای حسّاسی برسد و محتاج تصمیم گیری باشد، و اگر نوبت از مراحل قانونی بگذرد و به رهبری برسد، شکّی نیست که بنده وارد می شوم و به آنچه تشخیص می دهم وظیفه است، عمل خواهم کرد؛ کما این که تا الان هم چنین چیزی اتّفاق افتاده است؛ در مورد انتخابات هم اتّفاق افتاده و باز هم همین طور خواهد بود؛ اما این معنایش این نیست که اگر شما صلاحیت کسی را تأیید کردید و دیگری رد کرد، یا شما رد کردید و دیگری او را قبول داشت، لازم باشد رهبری وسط بیاید و بین شما و آنها داوری کند؛ نه، مجرای قانونی و روش قانونی وجود دارد. یا مثلاً اگر شما صلاحیت کسی را تأیید کردید و او صالح نبود و از زیر دست شما رد شد، ممکن است بنده او را بشناسم و به این کار راضی هم نباشم؛ اما من هیچ وظیفه ای ندارم بیایم جلو این آدم را بگیرم؛ مجرای قانونی اش را طی می کند. شما وزارت کشور هستید و کار خودتان را می کنید؛ شورای نگهبان و هیأت نظارت هم مسؤولانی هستند و کار خودشان را می کنند. طبق قانون هم هر دوی شما موظّفید عمل کنید؛ اگر هم هر کدام برخلاف قانون عمل کنید، یک راه قانونی وجود دارد. این طور نیست که ما بگوییم کار شما را قبول نداریم، چون آن را خلاف قانون می دانیم؛ یکی دیگر هم به ما بگوید کار شما را قبول نداریم، چون آن را خلاف قانون می دانیم. قانون، مشخّص و واضح است و زبان روشنی دارد و باید طبق آن عمل شود. بعضی از آقایان گفتند حالا که موضوع به شورای نگهبان رسیده، تبلیغ عدم تشنّج شده است. لابد می گویید رادیو و تلویزیون این کار را کرده است. ممکن است اشکال به رادیو و تلویزیون وارد باشد؛ ولی بنده وکیل مدافع رادیو و تلویزیون هم نیستم؛ همه این را بدانید و خیلیها هم می دانند؛ اما فراموش نکنید که عدّه ای از چندی پیش تهدید به تشنّج می کنند. بله؛ وقتی تهدید به تشنّج می شود، از آن طرف هم باید کسانی بگویند مبادا تشنّج شود. من هم به شما می گویم که تشنّج به کلّی غیرقابل قبول است. وظیفه اوّل شما این است که در استان مراقب آرامش و امنیت باشید تا بتوانید انتخابات را واقعاً خوب، سالم و قوی برگزار کنید. خیلیها هستند که منتظر بهانه اند، برای این که جنجال و تشنّج کنند. البته شکّی نیست که شما باید با این قضیه مقابله کنید. ان شاءاللّه خداوند به شما کمک کند و موفّق و مؤیّد و مشمول الطاف و هدایت الهی باشید. ضمناً ما از آقایان استاندارانی که در این یکی دو سال اخیر به استانهای آنها رفته ایم، توقّع داریم که اگر در قرارهایی که در سفر ما گذاشته شده، کُندی، لنگی و یا گیری وجود دارد، آن را با ما در میان بگذارند تا اگر لازم است، برای رفع آن کمک کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای نگهبان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای نگهبان -- ۲۴/۱۰/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اوّلاً- به برادران عزیز خیلی خوشامد عرض می کنیم. مدّتی است که این جمع شورای محترم نگهبان را با هم زیارت نکرده بودیم؛ اگرچه خدمت بعضی از آقایان می رسیم. ثانیاً من از زحمات برادران عزیز تشکّر می کنم و می دانم که برای امر انتخابات دلسوزی و تلاش مجدّانه زیادی را دوستان کرده اند. از خدای متعال درخواست می کنیم و امیدوار هستیم که تفضّل الهی شامل حال شود و این زحمات را قبول کند و همه برادران را - چه آنهایی که در مرکز هستند و چه آنهایی که در سرتاسر کشور تلاش کردند - مأجور بدارد. همه کسانی که برای انتخابات کار و تلاش می کنند، پیش خدای متعال مأجورند؛ چون انتخابات حقیقتاً امر مهمّی در کشور ماست. آن چیزی که توانسته است دهان دشمنان عنود و لجوج جمهوری اسلامی را ببندد و بهانه های آنها را در همه چشمها واهی و سست بنمایاند، حضور و شرکت و انتخاب و دخالت مردم در امر حکومت است. مطمئناً اگر حکومت دینی از این پشتوانه بزرگ برخوردار نبود، دشمنان میدانهای بیشتری برای قضاوتهای غیرمنصفانه خودشان داشتند. هر کس برای انتخابات کار توأم با اخلاص و به عنوان انجام وظیفه کند، اجر بسیار بالایی دارد؛ هم کسانی که در وزارت کشور هستند، هم کسانی که برای شورای محترم نگهبان کار می کنند، هم خود اعضای محترم این شورا. بنابراین هر چند که فشار کار خیلی زیاد بوده و زیاد هم خواهد شد؛ اما وقتی انسان به اجر و رضایت الهی بیندیشد، احساس می کند که کارهای سنگین و بزرگ برایش آسان می شود و می تواند با نشاط کار کند. درباره اختلاف نظرهایی که بین شوراهای نظارت و شورای مرکزی نظارت و وزارت کشور وجود دارد - همیشه این اختلاف نظرها وجود داشته - بنده توصیه ام به طرفین همیشه این بوده و هست که ملاک را قانون قرار دهند؛ چون آن چیزی که می تواند خطّ شاخص باشد و از هرج و مرج ناشی از اختلاف نظر مانع شود، قانون است. خطّ قانون را ملاک قرار دهند و بر طبق قانون کار کنند. این که باشد، آ«انقطع عنه السن المعاندینآ»؛ کسانی که حقیقتاً عناد دارند، نمی توانند بهانه جویی کنند؛ نقطه ضعفی بیابند و روی آن فشار بیاورند. درباره احراز صلاحیتها قبلًا با جناب آقای آ«جنّتیآ» و همچنین با بعضی از دوستان دیگر صحبتهای متعدّدی داشته ایم. آنچه که در مسأله احراز صلاحیت به ذهنم می رسد، این است که احراز، وظیفه شورای نگهبان است و قهراً باید صلاحیتها را احراز کند؛ همچنان که وظیفه وزارت کشور هم هست. کسی که داوطلب می شود تا وارد میدانی شود که شرایطی برای آن میدان هست و شما هم مسؤول این گذرگاه هستید، طبیعی است که بایستی شرایط را در آن شخص احراز کنید. این، مخصوص شورای نگهبان هم نیست؛ به عهده همه است. البته آقایان احراز را حتمی بگیرید؛ اما دایره محرز را خیلی تنگ نگیرید؛ یعنی صلاحیتی که برای مجلس هست، مشخص شود که چگونه صلاحیتی است. واقعاً ببینیم آن مقدار صلاحیتی که برای مجلس در زمینه التزام به قانون اساسی و التزام به دین مبین اسلام و بقیه شرایط وجود دارد، چه اندازه التزامی است. می شود این را یک امر مقول به تشکیک دانست که شدّت و ضعف دارد. آن التزام شدید کذایی که با اندک چیزی که دیده شود مخدوش می گردد، معلوم نیست که برای نماینده مجلس لازم باشد؛ آن مثلاً- فرض بفرمایید برای رهبری یا برای برخی از مقامات عالی رتبه دیگر لازم است. برای مجلس حدّی از این خصوصیات و شرایط لازم است که ما اسمش را صلاحیتها می گذاریم. آن حد را باید درست تشخیص داد و آن را احراز کرد. گاهی مثلاً- فرض بفرمایید یک نفر در فضایی قرار می گیرد که هیجانی می شود و حرفی می زند که ممکن است حرف خوب و درستی نباشد؛ اما حاکی از عدم التزام آن شخص به دین یا به جمهوری اسلامی نیست. فرض کنید جوانی است که در محیطی هیجانی قرار گرفته و چند نفر مطلبی گفته اند و او هم حرفی زده، یا در جلسه ای که دو، سه یا پنج نفر از دوستان راجع به کشور و اسلام صحبت می کنند، جمله ای گفته که این جمله ممکن است در صحبتی دوستانه قابل قبول باشد - هرچند که انتقادآمیز بوده؛

یا انتقاد از رهبری یا از برخی از مبانی نظام - اما نمی توان این جمله و حرف را که به گوش ما رسیده، حاکی بدانیم از این که این شخص از صلاحیت ساقط شده است. این مطلب را برای توضیح معنای تنگ نگرفتن دایره محرز گفتم. شرایطی هست که باید احراز شود؛ منتها اندازه وجود این شرایط در اشخاص مختلف، ممکن است مختلف باشد؛ همچنان که آن مسائلی که حاکی از وجود یا فقدان این شرایط هست، آنها هم در شرایط و اوضاع و احوال مختلف تفاوت پیدا می کند. مطلب دیگر این است که ما احراز را حتمی می دانیم؛ ولی در این گونه مواقع عادتاً احراز یقینی و علمی ممکن نیست و احراز به معنای قیام بیّنه هم تقریباً همین طور است. اگرچه فرموده اند دو نفر یا سه نفر هم باشند کافی است؛ اما کمتر پیدا می شود مواردی که دو نفر شاهد عادل شهادت دهنده عن حسّطج بیایند و راجع به مطلبی شهادت دهند. در خیلی از این مسائل، مرزهای حدس و حس با هم نزدیک است و گاهی حدسیّات با حسیّات مشتبه می شود؛ بخصوص که در خیلی از حرفها و اظهارات، جای تفاسیر مختلف وجود دارد؛ یعنی شخصی حرفی زده، وقتی شما به خودش مراجعه می کنید، می گوید من منظورم چیز دیگری بوده است. نمی شود گریبان او را گرفت که ظاهر حرفت این است. اگر کسی خلاف ظاهر اراده کرده، یا در آن وقت توجّه به ظاهر نداشته، خلاف شرع که نکرده است. بنابراین آ«ممکن استآ» شخصی خلاف ظاهر حرف زده باشد؛ همین ممکن که شد، احتمال وارد می شود و پایه شهادت عن حسّطج را سست می کند. بنابراین احراز که می گوییم، مراد احراز علمی یا احراز شرعی به معنای قیام بیّنه نیست، بلکه مراد احراز عرفی ناشی از قرائن و امارات است که باید قرائن و اماراتی قائم شود و انسان با یک اطمینان عرفی به این معنا برسد، که البته ممکن است در هر دو طرف قرائن و امارات وجود داشته باشد؛ مثلاً اگر یک نفر در جایی حرفی زده و در جای دیگری هم حرف دیگری زده که نقطه مقابل آن حرف است، این هم باید به حساب بیاید و انسان از مجموع و برآیند اینها مطلبی را احراز کند؛ یعنی آن نقاط اثبات کننده هم در کنار نقاطی که به حسب ظاهر، صلاحیتها را نفی می کند، به حساب آید. البته خوشبختانه - همان طور که جناب آقای جنّتی اشاره کردند - قانون، گستره و امتداد منطقی ای دارد؛ یعنی موضوع در شوراهای شهرستان و استان و بعد هم در هیأت مرکزی در عرض بیست و یکی، دو روز بررسی می شود و در طی این مدّت فرصت برای خود شورای نگهبان است که این شورا می تواند نسبت به آنچه اتّفاق افتاده بازنگری کند. این خیلی فرصت خوبی است و هیچ اشکالی هم ندارد. البته هر وقت انسان پی برد که مسأله ای حقّ است، هیچ اشکالی ندارد که بگوید ما آن وقت این طور تشخیص دادیم، حالا طور دیگری روشن شد؛ از حرفمان برمی گردیم. انسان نبایستی در مقابل آنچه که فهمید و تشخیص داد که حقّ است، پافشاری کند. الحمدللّه مجموعه شورای نگهبان، مجموعه بسیار باارزش و گرانبهایی است؛ فقها و حقوقدانان محترم؛ شخصیتهای خوشنام، خوش سابقه و امین. بنابراین حقیقتاً می توانید یک نگاه با فرصتی بکنید و اطمینان مردم هم جلب خواهد شد. من البته به هیچ وجه توصیه نمی کنم که کسی در مقابل افرادی که می خواهند با قانون گردن کلفتی کنند کوتاه بیاید؛ این را هم به آقایان گفتم، هم به بعضی از کسانی که برای شکایت پیش ما آمدند؛ اما مؤکّداً توصیه می کنم که مراقب باشید حقّ کسی ضایع نشود؛ چون ردّ صلاحیت چیز کوچکی نیست؛ یعنی این که ما کسی را ردّ صلاحیت کنیم و احیاناً صلاحیت داشته باشد. آ«جرحآ»، مسأله خیلی مهمی است. این طور نیست که بگوییم ما این طور فهمیدیم؛ نه، باید جوانبش کاملاً دیده و رعایت شود. در بعضی از موارد و مصادیقی - بنا نداریم وارد جزئیّات شویم - که به بنده دو سه روز قبل ارائه شد و دیدم، این معنا و آنچه انسان انتظار دارد، وجود نداشت. باید سعی کنید آنچه انجام می گیرد، متقن باشد. من همواره به دوستان عزیز و محترم شورای نگهبان گفته ام که انسان باید جای پا را مستحکم انتخاب کند و بر روی آن بایستد؛ زیر پا نبایستی سست باشد و هیچ شبهه تخلّف و تخطّی از قانون یا کوتاهی در امر تطبیق با قانون نباید به وجود آید. مردم دوست دارند در انتخابات شرکت کنند و ان شاءاللّه شرکت هم می کنند و به انتخابات علاقه مندند و این روال احراز و تشخیص صلاحیت هم یک روال همه جایی دنیایی است و مخصوص ایران و مخصوص مجلس شورای اسلامی هم نیست. در همه جا وقتی انسان برای مسؤولیتی مأموریت دارد که مسؤول معیّن کند، قهراً تفحّص و جستجو می کند که آیا این شخص

صلاحیت دارد یا نـدارد؛ این هیـچ ارتباط ندارد به این که مجلس شورای اسـلامی باشد یا غیرمجلس شورای اسـلامی. بنابراین کار، کـار معمولی ای است؛ کـاری است که در همه جـای دنیـا و پیش همه عقلاـی عـالم انجـام می گیرد. فرض کنیـد یـک نفر را برای مسؤولیتی به مجلس معرفی می کنند. مجلس بی خود که به این شـخص رأی نمی دهد، بلکه تفحّص، تحقیق، مطالعه و جسـتجو می کند تا ببیند که این شـخص نقطه ضـعفی نداشـته باشد. اگر نپسندید، رد می کند. این رد کردن را نمی شود به مجلس ایراد گرفت؛ زیرا مجلس صـلاحیت آن شـخص را احراز نکرده و او را رد کرده است. عین همین قضـیه درباره نماینـدگان مجلس هم طبعاً صادق است. بنابراین روال، روال عادّی است و مردم هم این روال را قبول دارند و قانون اساسی هم این روال را احراز کرده است. آنچه که وظیفه من و شـماست، این است که سـعی کنیم آنچه را که وظیفه قـانونی است، با دقّت و با اتقان و با رعایت حال آن کسانی که با آنها سـر و کار داریم، انجام دهیم؛ یعنی ظلم به کسـی نشود و حقّ کسی پامال نگردد. افرادی که صدای کلفتی دارند و همه صدای آنها را می شـنوند، به نظر من به قدر آن اسـتاد دانشگاه که فرضاً نامه خصوصی به جناب آقای جنّتی می نویسد که مرا رد صلاحیت کرده انـد، در حالی که خصوصـیات و سوابق من این است، اهمیت ندارند. من دلم برای آن شـخص می سوزد و برای کسـی که در گوشه و کنار باشـد و خـدای نکرده به حقّ او بی توجّهی شـده و ردّ صـلاحیت شده، در حالی که به طور عقلایی و عرفی و با همان قرائن عادّی می شود صـلاحیتش را احراز کرد. آنچه بنـده را نگران می کند این است که نکند چنین اتّفاق بیفتد. حالا که الحمدللّه فرصت هست، واقعاً پرونـده یـک یـک افرادی را که هسـتند، نگاه کنیـد. البته ممکن است بعضـی سابقه ای داشـته باشـند که انسان براساس قرائنی که دارد، تأییـد می کنـد آن سوابق - که الان مطلوب نیست - از آن اشـخاص منقطع شـده است. بنابراین انسان باید برطبق وضعیت حال حکم کند. در مورد نماینـدگان مجلس هم من به جناب آقای جنّتی پیغام دادم - پای این مطلب هم ایستاده ام و به نظر من هیـچ شـبهه هم نـدارد - که این جا جای استصـحاب است، مادامی که خلافش ثابت شود؛ یعنی شـما نگوییـد ما آن وقت یقین نـداشتیم؛ نه، حمـل بر صـحّت کنیـد. جـایی هم که هم عمـل خودتـان را - آنهایی که بودیـد - هم عمل دیگران را - آنها که نبودنـد - شک داریـد، حمل بر صـحّت کنید. اینهایی که آمدند، با احراز آمده اند؛ مگر خلافش ثابت شود. اگر خلافش ثابت شد، به حرف هیچ کس گوش نکنید و همان مطلبی را که ثابت شده عمل کنید؛ اما اگر خلافش ثابت نشد، این احراز، استصـحاب است و هیـچ لزومی ندارد که انسان بخواهد از طریق دیگری این صـلاحیت را احراز کند. به نظر من در مورد نماینـدگان مجلس، می شود این کار را انجام داد. البته حساب آن کسـی که بعـد از احراز صـلاحیت، عـدم صـلاحیتش ثابت شـده، جـداست و آن، محلّ کلام نیست؛ امـا مادامی که احراز عـدم صـلاحیت نشـده، جای استصـحاب صـلاحیت است؛ آن وقت صالـح بود، حالا هم صـلاحیتش را استصـحاب کنیـد. آن جایی هم که شک هست، استصـحاب کنید. این، مخصوص نماینـدگانی است که احراز صـلاحیتشان در دوره قبل شده است. البته کسانی در دوره های اسبق بوده اند که طبعاً چنانچه در دوره قبل صـلاحیتشان رد شده باشد، دیگر این جا جای استصـحاب نخواهـد بود؛ اما اگر کسانی هسـتند که دوره های قبل در مجلس بوده انـد و بعد هم اصـلاً نامزد نشده اند، همین حرف برایشـان جـاری خواهـد بـود. راه، راه همواری است؛ راه دشواری نیست؛ بعضـی سـعی می کننـد کارهـای آسـان را مشـکل کننـد و کارهایی که راه قانونی دارد، از راه قانونی مشـی نکنند؛ نه، این کار راه قانونی دارد و شـما تازه مسؤولیت قانونی و رسـمیتان شـروع شده و می توانید رسیدگی کنید. در این زمینه هیچ اشکالی به نظر نمی رسد. به هرحال ما شما را دعا می کنیم؛ دشواری کار شما را هم می دانیم. این طـور کارهـا که رنگی از قضـاوت دارد، همیشه مورد تهـاجم است؛ بالاـخره یکی از دو نفر در قضـاوت، انسـان را مورد طعن و دق قرار می دهنـد؛ این مسأله قهری است و انسان بایستی خودش را برای این طور مسائل آماده کنـد. هرچه این فشارها بیشتر باشد، اجر شما پیش خدای متعال بیشتر است؛ از اینها خیلی ابایی نداشته باشید؛ بالاخره هست. در راه حفُظام مقدّس جمهوری اسلامی و برای اقامه این بنای رفیع و مستحکم که امید آینده امّت اسلامی است و امروز هم مایه امید امّت اسلامی است، باید مبارزه و مجاهدت کرد؛ باید سـختیها را تحمّل نمود. انواع و اقسام سـختیها وجود دارد و این هم یکی از سـختیهاست، که البته فقط هم این

نیست. ان شاءاللّه این سختیها را تحمّل کنید، خدای متعال اجر خواهد داد. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

مصاحبه با رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از دیدار مجدّد از شهرستان زلزله زده بم

مصاحبه با رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از دیدار مجدّد از شهرستان زلزله زده بم ---۲۶/۱۰/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم با توجّه به این که با فاصله نسبتاً کوتاهی مجدّداً به بم بازگشتید، لطفاً علّت آن را بفرمایید. همچنین با توجّه به بازدیدی که از منطقه داشتید و از نزدیک با مردم گفتگو کردید، اقدامات صورت گرفته را چگونه ارزیابی می کنید؟ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. من آن روز به آقایان هیأت دولت گفتم آ«فوق العادگی مسأله بم نباید فراموش شودآ»؛ اما روزنامه ها نوشتند آ«مسأله بم نباید فراموش شودآ»! معلوم است که مسأله بم فراموش نخواهد شد. آنچه احتمال داشت فراموش شود و من سفارش کردم فراموش نشود، فوق العاده بودن این مسأله است. ما اصرار داریم که این مسأله در روال کارهای عادّی قرار نگیرد؛ چون حادثه فوق العاده ای است و حتماً باید رسیدگی فوق العاده شود. و اما آنچه امروز دیدم، این بود که بسیار کارهای خوبی شده، بسیار کارهایی هم نشده که باید صورت گیرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم بم در مصلای شهر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم بم در مصلای شهر ---۲۶/۱۰/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ما برای عرض تسلّا به برادران و خواهران شهر بم، به این شهر سفر کردیم. من روزهای اوّل این حادثه تلخ هم توفیق پیدا کردم به مردم عزیز و مصیبت دیده بم از نزدیک تسلیت بگویم؛ اما حقیقتش با این که آن روزها آمدم و سفارشهای لازم شد، دلم آرام نگرفت؛ چون مصیبت مردم بم، مصیبت همه ماست و داغ و دردی که بر این مردم وارد شده است، در حقیقت بر همه کسانی که احساس اسلامی و انسانی دارند، وارد شده است. طرف دیگر قضیه، وظایف ماست. هر کدام ما وظیفه ای داریم؛ مردم هم وظیفه دارند، مسؤولان کشور هم وظیفه دارند، مسؤولان استان هم وظیفه دارند. این وظیفه ها، وظیفه های سنگین الهی و انسانی و ملی است؛ به این زودی هم تمام نخواهد شد. هنوز خیلی کار لازم است تا بم، شهر شایسته مردم بم شود. البته چیزهایی قابل جبران است، اما چیزهایی هم به هیچ وجه قابل جبران نیست. من به شما برادران و خواهران عزیز بمی عرض می کنم: چیزهایی که قابل جبران است، هم مسؤولان باید سعی کنند، هم خودتان با همّت و تلاش، آنها را جبران کنید. اما چیزهایی را که قابل جبران نیست، پای خدا حساب کنید: آ«و بشّر الصّابرین الّذین اذا اصابتهم مصیبهٔ قالوا انّا للّه و انّا الیه راجعون(۱)آ». برای انسان، هیچ پناهگاهی بهتر از این وجود ندارد. اگر تکیه گاه توکّل به خدا و واگذاری کار به خدا نباشد، بار سنگین مصیبتها پشت انسان را خم می کند. این قضیه بُعد دیگری هم دارد. من بارها به دوستانی که دچار مصیبتهایی شده اند، این را عرض کرده ام؛ به شما هم عرض می کنم: این مصیبتها گاهی برای انسان، بلاست؛ گاهی برای انسان، نعمت است. اگر مصیبتها ما را بیدار نکند، بلکه تنبل کند، بلای مضاعف است؛ اما اگر مصیبتها ما را به خود بیاورد و ضعفها و کم کاریها و غفلتهای ما را به ما نشان دهد و ما همّت کنیم و این رخنه ها را ترمیم نماییم، این بلا برای ما به نعمت تبدیل می شود. عزیزان من! هم برای مسؤولان و هم برای شما مردم مصیبت دیده، این یک معیار و میزان بسیار مهمّ است. کاری کنید که با همّت و تلاش و پشتکار، همین بلا و مصیبت و داغ و درد، برای شما به یک نعمت الهی تبدیل شود. مخصوصاً شما جوانان بدانید که این کاملاً ممکن است. گذشت روزگار روی غمهای دیرین، لایه ای از فراموشی قرار می دهد. اگر توانسته باشیم خود را با گذشت روزگار پیش ببریم، از این پیشرفت و کار بهره خواهیم برد. اگر خدای نکرده پیشرفت نکرده باشیم و عزم و توکّل و همّت و محکم کاری و اتّحاد و همبستگی خود را زیاد نکنیم، روز پشیمانی است. مرز میان مرگ و زندگی، یک لحظه است؛ پیر و جوان هم ندارد؛ گاهی جوانها می روند، اما پیرها می

مانند. همه باید فرصتی را که نامش عمر است، غنیمت بشمریم؛ برای این که به وظایف بزرگ و سنگین خود در این فرصت، هرچه می توانیم، بیشتر عمل کنیم. این مصیبتها باید ما را به خدا نزدیک و عزم و قوّت اراده را در ما بیش از پیش کند. من امروز یک مقدار در شهر گشتم و نقاط مختلف را به چشم دیدم. قبلًا از مسؤولان و از کسانی که سفارش شده بود بیایند اوضاع را از نزدیک ببینند، گزارشهایی گرفته بودم؛ اما دوست می داشتم از نزدیک ببینم، که امروز این توفیق دست داد و از نزدیک وضعیت را دیدم. خیلی کارهای خوبی شده، خیلی کارهای خوبی هم نشده است. اقدامات مفیدی انجام گرفته است؛ بعضی اقدامات هم که باید انجام گیرد، صورت نگرفته است. در این مرحله همه وظیفه داریم با یک نظم درست و سازماندهی صحیح، برای آسایش و تأمین نیازهای مردم هرچه می توانیم، اقدام کنیم. تا الان آنچه مسؤولان انجام داده اند، بسیار باارزش است. کارهای بزرگی شده است، لیکن نیازها بیش از اینهاست و کمبودها هنوز زیاد است. در این مرحله، وظیفه، رفع این کمبودهاست. در مرحله بعد - همان طور که قبلاً هم عرض کردیم و مسؤولان کشوری و استانی هم گفته اند - ان شاءاللّه باید بم از میان این ویرانه ها با عزّت و افتخار و استحکام سر بلند کند. اینها به همّت شما و همّت مسؤولان بسته است و همین کار هم خواهد شد. البته من به شما مردم سفارش می کنم؛ به کسانی هم که در این مجلس نیستند، از قول من بگویید هرچه می توانند، با مسؤولانی که می خواهند به آنها خدمت برسانند، همکاری و همدلی کنند، تا هم مسؤولان بتوانند حرفهای شما را بشنوند و از آنها مطّلع شوند و هم شما بتوانید به آنها کمک کنید تا وظایفشان را خوب انجام دهند. همراهی و همدلی و همکاری بین مردم و مسؤولان نعمت بسیار بزرگی است. این مخصوص جاهایی است که مردم و مسؤولان کشور یک هدف را دنبال می کنند. در نظام اسلامی این گونه است. امیدواریم خداوند این همدلی و علاقه و اعتماد به یکدیگر را در بین شما و مسؤولان روزبه روز بیشتر کند. من این جا باز با مسؤولان جلسه خواهم داشت و آنچه را که لازم است، به دوستان سفارش می کنم. البته در تهران هم سفارشهای زیادی شده و برای این کار برنامه ریزی هم شده است. امیدواریم ان شاءاللّه همه بتوانند به آنچه بر عهده شان هست، عمل کنند. روز جمعه بیش از این مزاحم شما برادران و خواهران نشویم. خداوند ان شاءاللّه شما را موفّق و مؤیّد بدارد. از خدای متعال می خواهیم روزبه روز بر توفیقات خود نسبت به شما و مسؤولان این شهر و این استان بیفزاید تا بتوانیم آینده بسیار خوبی را در بم مشاهده کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم ---

۱۵/۱۱/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به همه برادران و خواهران عزیز و بخصوص به برادران و خواهرانی که از راههای دور زحمت سفر را تحمّل کرده اند و تشریف آورده اند، خوشامد عرض می کنم. همچنین ایام خجسته دهه مبارک فجر انقلاب اسلامی و نیز عید سعید غدیر را - که چند روزی بیشتر به این عید بزرگ نمانده است - تبریک عرض می کنم. امیدوارم به برکت ایمان و شور و اخلاصی که در شما مردم عزیز نسبت به مقدّسات دینی و اولیای عظام دین علیهم السّلام وجود دارد، همه شما و همه ملت ایران مشمول برکات الهی باشید و این اعیاد بر همه شما و بر همه ملت ایران مبارک باشد. امروز بجاست به مناسبت چهلم فاجعه زلزله بم، از مردم مصیبت زده و داغدیده آن شهر یادی بکنیم. اگرچه ملت عزیز ما از آغاز بروز این فاجعه، همدردی و همدلی خود را با مردم مصیبت زده بم به خوبی اظهار کردند و ایمان و مروّت و اخوّت اسلامی خود را نشان دادند؛ ولی ابعاد این حادثه تلخ، فراموش شدنی نیست. مسؤولان دستگاههای مختلف دولتی و نهادهای انقلابی که خیلی هم برای جبران خسارات و مصائب مردم بم تلاش کردند، باز هم باید تلاش کنند؛ باز هم باید همدلی و کمک مردم و همراهی همه دستگاههای دولتی در این قضیه به چشم دیده شود تا ملت ایران خاطرجمع گردد که این ضایعه بزرگ تا حد ممکن ترمیم شد و زخم مصیبتی که بر پیکر ملت ایران وارد آمد،

جبران گردیـد. چقـدر خوب و شایسـته است که مردم در هر نقطه کشور باز هم به فکر برادران و خواهران بمی خود باشـند؛ کسانی که می تواننـد به آنها کمک کنند. انسان می تواند برخی از هزینه های زاید را از زندگی خود بزند. حُجّاج که این روزها ان شاءاللّه تدریجاً در حال برگشت هستند و به سلامتی به کشور برمی گردند، چقدر خوب است هزینه هایی را که معمولاً در برگشت از حج، صرف برخی از دیـد و بازدیـدها و تشـریفات می کننـد، حـذف نماینـد و آن را به مردم بم اختصاص دهنـد و به برادران و خواهران مصیبت دیده خود کمک کنند. البته اینها برای یک ملت و برای مردم یک شهر امتحان الهی است. بلا به معنای امتحان و برای ابتلاء است. این امتحان سـخت بر مردم بم و در درجه بعـد بر همه ملت ایران وارد شد. باید از این ابتلاء و امتحان الهی همه سربلند بیرون بیایند و بدانند آنچه خدای متعال را خشنود می کند، این است که ما در کار و رفتار و عملکرد خود بازنگری کنیم و نقصها، ضعفها و خطاهـا را از خودمـان بزداییم. یـک ملت اگر از تجربه هـا درس بگیرد و راه خود را با صـراط مسـتقیم الهی تطبیق کنـد، مصـداق آ«رضـی اللّه عنهم و رضوا عنه(۱)آ» خواهـد شـد. این ایـام، سالگرد انقلاب عظیم اسـلامی است و برای ملت ایران و بلکه مسـلمانان عالم یک عید است. اسـلام توانست این افتخار را به دست آورد که بر سـیطره و سلطه قدرتهای چپاولگر و جهانخوار پنجه بیندازد و یک ملت را نجات دهـد. دهها سال قدرتهای اسـتعماری بر ایران سـلطه و سـیطره داشـتند. بلاهایی که دولت اسـتعمارگر انگلیس در طول دهها سال بر سـر ملت ایران آورد، فراموش نشدنی است. انقلاب مشـروطیت را مصادره کردند، دیکتاتوری سیاه رضاخان را بر این مردم تحمیـل کردنـد، نفت را غـارت کردنـد، کشور را عقب نگه داشـتند، ملت را مورد اهانت قرار دادنـد و ذلیل کردنـد و حقّ عمـومی یـک ملـت را در طـول دهها سـال پامـال نمودنـد. بعـد هم که قـدرت انگلیسـیها در سـطح بین المللی رو به کـاهش رفت، امریکاییها خود را سـر این سـفره رساندند و تطاول را شروع کردند. دیکتاتوری بیست و پنج ساله سیاه محمّدرضا و همان جنایتهایی که انگلیسـیها می کردنـد، به وسـیله امریکاییهـا در ایران صـورت گرفت و روزبه روز پنجه قـدرتشان را در این کشور بیشـتر فرو می کردند. ثروتها را می بردند، فرهنگ اسـلامی و ملی را نابود می کردند و فرهنگ بیگانه پرستی را به جای آن رسوخ می دادند. همه چیز این کشور تحت سـلطه و در پنجه آنها بود و رمق این ملت را کشـیده بودند. اسـلام توانست خون دوباره ای به رگهای این ملت بدواند. شـعار بیداری اسـلامی، این ملت را به حرکت درآورد. رهبری امام بزرگوار راه را به این ملت نشان داد. این ملت – همچنان که قرآن فرموده است – سرنوشت خود را با اراده و ایستادگی و مجاهدت خود عوض کرد؛ نظام دیکتاتوری را از بین برد؛ امریکا را از این کشور بیرون راند؛ سلطه قدرتها را از این کشور قطع کرد و حقّ انتخاب کردن و حکومت بر سرنوشت خود را دوباره به دست آورد. در نـتیجه ملت ایران زنـده شـد. دهه فجر، یـادبود حیـات دوبـاره ملت ایران و کشـور عزیز مـاست. مردم این ایـام را جشن می گیرنـد و حق دارنـد جشن بگیرنـد. شـما عزیزان من! بدانیـد؛ در دنیـا هم هرجـا مسـلمانان آگاه و بیـداری وجود دارنـد، نسل جوان، زبـدگان و نخبگان فرهنگی و سیاسـی آنها هم این جشن را جشن خودشان محسوب می کنند و این بیداری را به نفع خود می دانند. دنیای اسـلام که زیر سـلطه و سـیطره قـدرتهای اسـتکباری در خواب بود، بیـدار شـد. بعضـی جاها توانسـتند خود را نجات دهند؛ در بعضی جاها هم خود بیداری، مقدّمه نجات است. ارزش این انقلاب از این جهت است که ایران را از سلطه قدرتهای مستکبر جهانی نجـات داد. شـما ببینیـد در دنیـا زیـاده خواهان و انحصارطلبان بین المللی با ملتها چه می کننـد! همینها بر این کشور، بر این ملت، بر نفت مـا، بر فرهنـگ مـا، بر دولت مـا و بر همه منـابع انسـانی و مـالی ما مسـلّط بودنـد. انقلاب دست اینها را قطع کرد؛ اینها را از این کشور بیرون راند و سـلطه شان را از سر این ملت کم کرد. این، ارزش انقلاب ماست. قدر این انقلاب را بدانیم؛ آن را در مسیر خود حفُظنماییم و کمک کنیم به سـمت اهداف والای خود پیش برود. همین اصول و مبانی و پایه هاست که آینده و سرنوشت و اقتصاد و فرهنگ و دین و دنیای ما را بهبود خواهد بخشید و زخمهای پیکر ایران عزیز و مظلوم را التیام خواهد داد. آنچه این روزها در درجه اوّل اهمیت است و من بایـد چنـد جمله ای دربـاره آن عرض کنم، انتخابات است. انتخابات، مظهر حضور مردم و آزادی ملت ایران در انتخاب سـرنوشت خود است. شـما وقتی رئیس جمهور را انتخاب می کنیـد، یعنی تمام سررشـته های اجرایی کشور را در دسـت

کسی می گذارید که منتخب شما و برخاسته از رأی و اراده شماست. وقتی نمایندگان مجلس را انتخاب می کنید، یعنی قانونگذاری و همچنین نظارت بر کار اجرایی را به دست کسانی می سپرید که شما آنها را شناخته و انتخاب کرده اید؛ بنابراین شما هستید که انتخاب می کنید. این کار به معنای قدرت مردم در اداره کشور و در دست داشتن سرنوشت کشور به وسیله ملت است؛ این چیز کم و کوچکی نیست؛ این برای ما همه چیز است. من به شما عرض کنم؛ چیزی که در این بیست و پنج سال کشور و ملت ما را در مقابل تهاجم وحشیانه زیاده خواهان بین المللی حفُکرد، همین بود که می دیدند ملت، صاحب دولت و مجلس و صاحب مسؤولان است. تا امروز پشتوانه حضور ملی بوده که همیشه دولتهای متجاوز و مقتدر جهانی را ترسانده است. این حضور، مثل سنگری برای کشور ما محسوب شده است؛ این چیز خیلی مهمّی است. اگر در کشور ما انتخابات و مردم سالاری و حضور مردمی و اراده های جوشان شما مردم در وسط صحنه و میدان نمی بود، بدانید یک سال هم این انقلاب دوام نمی آورد؛ در مقابل یکی از تهاجمهای سیاسی و محاصره های اقتصادی هم دولتها نمی توانستند ایستادگی کنند؛ آن سنگر اصلی، شما بودید. انتخابات مظهر حضور مردم است؛ همچنان که حضور در راهپیمایی بیست ودوم بهمن، یکی از مظاهر حضور مردمی است. دشمن و دستگاههای استکباری از انتخابات شما و از راهپیمایی تان در بیست ودوم بهمن می ترسند؛ بنابراین از همه نیروی خود استفاده می کنند شاید بتوانند انتخابات و حضور مردم و رأی آزاد و دخالت مردم در سرنوشت خود را از این ملت و از این کشور بگیرند. بیست وپنج سال است که این تلاش را می کنند؛ الان هم تلاش می کنند. این روزها می بینید و می شنوید که در مسأله انتخابات، مناقشاتی بین دستگاههای اجرایی و نظارتی وجود دارد؛ همیشه هم بوده است. بدیهی است که همیشه ممکن است بین دستگاه ناظر و دستگاه مجری سر برخی از مسائل اختلاف پیش آید؛ این چیز تازه ای نیست؛ اما دشمنان دندان تیز کرده اند، خوشحال شدند و قضیه را بزرگ کردند؛ یک عدّه هم در داخل، فریب آنها را خوردند. اگر کسی تبلیغات جهانی را بشنود - برای ما هر روز مثل یک طومار، تبلیغات جهانی را روی کاغذ می نویسند و می آورند؛ می بینیم که چه می گویند و چه می کنند! - ملاحظه می کند که همه تلاش آنها این است که انتخابات آینده ما را - که پانزده روز بیشتر به زمان اجرای آن نیست - تخریب کنند. این راهبرد کلّی آنهاست. تمام تلاش آنها این است که انتخابات در کشور برگزار نشود؛ یعنی یک دولت مردم سالار، بدون مجلس؛ یک دولت اسلامی، بدون نمایندگان مردم. معنای این تلاش چیست؟ یعنی پشتوانه مردمی را از نظام قطع کنند. همه همّت و تلاش محافل سیاسی خارجی - یعنی کسانی که دشمن ما هستند - و دستگاههای اطّلاعاتی و تبلیغاتی شان امروز متوجّه به این مسأله است. راهبرد کلّی آنها این است که انتخابات را تخریب کنند و نگذارند انتخاباتی برگزار شود. آنها از انتخابات به شدّت ناراحت و ناراضی اند و می دانند انتخابات مانع توطئه ها و جلوگیر خباثتهای آنها نسبت به این کشور است؛ لذا می خواهند انتخابات برگزار نشود. این راهبرد کلّی آنهاست. این روزها وقتی به تبلیغات جهانی نگاه می کنید، می بینید حیله فعلی آنها هم در این قالب ارائه می شود که انتخابات را به تعویق بیندازیم! آن، استراتژیشان است؛ این هم تاکتیکشان است. مرتب هم مسؤولان کشور و مسؤولان اجرایی را تشویق می کنند به این که شما نمی توانید انتخابات را راه بیندازید و نباید راه بیندازید. این تبلیغات خارجی، مستقیم و غیرمستقیم، رادیویی و سیاسی و با انواع و اقسام دیگر، همه متوجّه این قضیه است. آنچه وظیفه ی دولت و ملت ایران است، این است که در مقابل توطئه دشمن بایستند. انتخابات باید در موعد خود - روز اوّل اسفند - بدون حتّی یک روز تأخیر انجام گیرد. من متأسّفم از این که بعضی افراد از روی غفلت، همان حرفهایی را تکرار می کنند که دشمنان این ملت می زنند. آنها با تبلیغات و روشهای سیاسی و حیله های خود برخی از مسؤولان اجرایی را به کنار رفتن و اجرا نکردن مسؤولیت قانونی تشویق می کنند. مگر اجرا و برگزاری انتخابات، حقّ کسی از مسؤولان است که بگوید من این حق را می خواهم یا نمی خواهم؟ وظیفه است؛ وظیفه قانونی دستگاههای مشخص دولتی است؛ باید این وظیفه را انجام دهند؛ این حقّ مردم است. مگر کسی در داخل کشور می تواند بگوید چون من این پدیده را نمی پسندم، یا فلان روش را نمی پسندم، آنچه را که قانون به عنوان وظیفه بر عهده من قرار داده است انجام نمی دهم؟ مگر می شود

چنین کاری کرد؟! شانه خالی کردن از مسؤولیت، به صورت کناره گیری و استعفا و غیر اینها، برای این مسؤولان، هم خلاف قانون است، هم حرام شرعی است. مگر می شود بـا این حقّ بزرگ مردم بـازی کرد؟! اکثر مسؤولاـن ما، اکثر نماینـدگان مجلس ما، اکثر مسؤولان اجرایی ما، مردمان متـدیّن، علاقه منـد به انقلاب و آماده ی برای خـدمت به مردمند. این طور خیال نشود که مجلس چنین است یـا چنـان است؛ نه، مجلس رکن نظـام است. البته در داخل مجلس – مثل همه جای دیگر – ممکن است عناصـری نفوذ و رخنه کرده باشـند؛ حقایق را وارونه کننـد؛ فضا را بر کسانی سـخت و سـنگین کنند؛ آنها را وادار به کار ناشایسـته و نامناسبی کنند. اغلب نماینـدگان برای خـدمت به مردم آماده انـد؛ وظیفه آنهاست؛ بایـد هم این کار را بکننـد؛ باید هم خدمت کنند. فلسـفه وجود بنده و امثال بنـده و دیگر مسؤولان، خـدمت است. ما نوکر و خـدمتگزار مردم هستیم. اعتبار و آبروی ما به این است. اسـلام این را برای ما معیّن کرده است. مـا حقّی به گردن مردم نـداریم؛ مردم به گردن مـا حق دارنـد. بـا این روحیه و بـا این نیّت، بیست وپنـج سـال این انقلاـب و این نظـام سر پـا ایسـتاده است؛ بیست وپنـج سال این ملت مثل کوه در مقابل دشـمنان توطئه گر و حیله گر خود مقاومت کرده است. کسانی که این روحیه را از دست بدهنـد و یا دیگران را به خروج از این روحیه تشویق کننـد، به ملت خیانت کرده انـد. همه مسؤولان – چه در قوّه مقنّنه، چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضاییّه – باید همیشه کمر بسته و آماده به خدمت باشند. مجلس هم بایـد وظـایف بزرگ خـود را انجـام دهـد. این، هم وظیفه ی شـرعی است، هم وظیفه قـانونی است، هم وظیفه اخلاـقی و ملی است. دولت هم بایـد وظـایف خود را انجـام دهـد؛ قوّه قضـاییّه هم بایـد وظیفه خود را انجام دهـد؛ همه بایـد وظایف خود را انجام دهنـد. کشور بحمـداللّه بعـد از آن جنـگ طولاـنی به راه افتـاده است. کارهای زیاد و بزرگی شـده است. بتدریـج آثار افقهای زیبا در حال آشـکار شدن است. ناگهان دشـمنان در مرحله ای می خواهند با سیاست، توطئه و مکّاری جلو این پیشرفت را بگیرند. مگر ما اجازه می دهیم؟ البته این روزها حرفهای گوناگونی از زبانها و بلنـدگوهای مختلف در داخل کشور بلنـد شد که بعضـی از آنها بسیار دل آزار بود. راه صـحیح را باید جسـتجو کرد. واقعاً کسانی که مسؤول و دلسوزند، خیلی زحمت کشـیدند و خیلی تلاش کردند. من از همه آنهـا تشـکّر می کنم. شورای محترم نگهبان خیلی تلاش کرد و خیلی زحمت کشـید؛ واقعاً جای قـدردانی و سپاسـگزاری دارد. رئیس جمهور محترم و رئیس محترم مجلس خیلی تلاش کردند و خیلی زحمت کشـیدند؛ از آنها هم تشـکّر می کنم. دسـتگاههایی که مسؤول هسـتند، هر کـدام به نوبه خود تلاشـهای خوب و شایسـته ای کردند. البته کسانی هم هسـتند که زیاده خواهند و – همان طور که عرض کردیم – بـا گردن کلفـتی می خواهنـد کـار خود را پیش ببرنـد. اینهـا می خواهنـد روی مسؤولاـن کشور فشـار وارد آورنـد. روی این آقایان فشارهای زیادی بود، اما ایسـتادگی کردنـد. من از خدای متعال برای آنها توفیق می خواهم و از آنها تشـکّر می کنم که در مقابـل فشـار گروههـای فشـار و زیـاده خواه ایسـتادگی کردنـد و تسـلیم نشدنـد؛ هم رؤسای محترم آن دو قوّه و هم شورای محترم نگهبان. البته همیشه مناقشاتی هست؛ همیشه هم همه مناقشات راه حلّی دارد. هیـچ گره ای نیست که باز شدنی نباشد. این گره های ریز و درشت، باز شـدنی است. در طول سالهای متمادی همیشه این انقلاب توانسـته است بن بسـتها را بشـکافد و پیش برود. به فضل پروردگار و به حول و قوّه الهی هیچ بن بستی در مقابل ما وجود ندارد. از خداوند متعال می خواهیم تفضّل خود را بر این ملت نازل کند. شما ملت ایران، با ایمان و اخلاص و عزم و اراده و حضور خود، مظهر لطف و فضل الهی هستید. خداوند شما را همواره مشـمول رحمت و فضل خود قرار دهـد. خداونـد به مسؤولان دلسوز و خـدمتگزار کمک کنـد؛ همه ما را هدایت کند؛ قلب مقـدّس ولی عصـر را از ما راضـی و خشـنود کند و شـهدای عزیز ما و امام بزرگوار را با اولیایشان محشور فرماید. والسّـلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته) مائده: ۱۱۹ توبه: ۱۰۰ مجادله: ۲۲ بیّنه: ۸

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی --------------------

-----------------------۱۹/۱۱/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم روز نوزدهم بهمن را به همه خانواده بزرگ نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تبریک عرض می کنم. وجه غالب در این پدیده عبارت است از یک شجاعت خطشکنانه از سوی کسانی که ملت ایران این تصوّر را درباره آنها نداشت. وقتی یک ملت با همه وجود، با همه توان و با صدای بلند در یک عرصه آرمانهایی را فریاد می کند و پای آنها می ایستد و دنیایی را متوجّه و مبهوت خود می سازد، جبهه ای که طرف مقابل ملت است، به چه تکیه می کند؟ عادتاً به نیروهای نظامی خود. چنین تصوّری در ذهن بسیاری از مردم ما بود؛ اما ناگهان عکس این را مشاهده کردند. دیدند در دل نیروهای مسلّح و در نقطه ای که در واقع سوگلی نیروهای مسلّح بود - یعنی نیروی هوایی - حرکتی به وجود آمد که نهضت عمومی و انقلاب را یک گام بزرگ جلو برد. این کار، خطر هم داشت. کسی نباید خیال کند که آن روز این کار بی خطر بود؛ نه، بسیار خطرناک بود؛ عمل شجاعانه ای انجام دادند. بنده هم در آن روز شاهد و ناظر این حرکت عظیم بودم و تأثیر آن را در مجموع فضای انقلابی کشور لمس کردم. بنابراین، این حرکت مثل همه حرکتهای شجاعانه و برخاسته از تجلّی اراده و عزم انسانی، ماندگار است و در تاریخ ثبت خواهد شد و ثبت شد. وجه غالب مسأله این است. ولی من به این مسأله فقط از این زاویه نگاه نمی کنم - با این که این زاویه بسیار مهمّ است - من به این نکته توجّه می کنم که نیروی هوایی پای این حرف ایستاد. شاید خیلیها در این کشور ندانند که در نیروی هوایی چه کار بزرگ و چه حرکت ارزشمندی بعد از آغاز حیات نظام اسلامی و جمهوری اسلامی شروع شد. بنده خوب می دانم در نیروی هوایی چه اتّفاقی افتاد؛ نیروی هوایی پای این حرف ایستاد. در رده بالای این نیرو کسانی بودند که خیلی هم تمایلی نداشتند، اما جوانان آن روز نیروی هوایی - که بسیاری از آنها الان جزو هیأت رئیسه نیرو و از فرماندهان ارشد نیرو هستند و بسیاری شان هم به شهادت رسیدند - عزم خود را جزم کردند تا همچنان پیشرو بمانند و ماندند. در آن روزها سازماندهی نیروی هوایی و سازماندهی بخشهای گوناگون ارتش مسأله مهمّی بود. این کار آن چنان با ظرافت، مهارت و پایبندی به مبانی انقلاب در داخل نیروی هوایی انجام گرفت که حتّی ناظران نزدیک و آشنا را هم متحیّر کرد. بعد جنگ تحمیلی آغاز گشت و نوبت عملیات شد. چشمها متوجّه بود که نیروی هوایی چه خواهد کرد. نیروی هوایی نقش آفرینی کرد و وسط میدان ظاهر شد. با این که نیروی هوایی نیروی پشتیبانی است، اما در برهه مهمّی از زمان در آغاز جنگ، محور دفاع مقدّس شد. بنده آن وقت نماینده مجلس شورای اسلامی بودم؛ به مجلس رفتم و از تعداد سورتیهای پرواز نیروی هوایی در جنگ گزارش دادم؛ نمایندگان مبهوت ماندند! یک بار دیگر نیروی هوایی دیگران را متعجّب کرد؛ آن زمان که دستگاههای - به گمان بعضیها - از کار افتاده و معطّل مانده و رو به تمام شدن را احیاء کرد. شاید روز اوّل یا دوم جنگ بود که چند نفر از بزرگان نظامی آن روز کاغذی به من دادند که در آن طبق آمار نشان داده شده بود که ما حداکثر تا بیست روز دیگر پرنده ای در آسمان کشور نخواهیم داشت؛ نه ترابری و نه جنگنده. من هنوز آن کاغذ را نگه داشته ام. به ما می گفتند اصلاً امکان ندارد؛ اما جوانان ما - از خلبان ما، فنّی ما، پدافندی ما، همه و همه - دست به هم دادند و هشت سال جنگ را بدون این که ما چیز قابل توجّهی به موجودی ارتش اضافه کرده باشیم، اداره کردند؛ آن هم در مقابل پشتیبانیهای جهانی از رژیم صدّام. به آن رژیم هواپیما و امکانات راداری و پدافندی می دادند و مدرنترین وسایل و تجهیزات را در اختیارش می گذاشتند؛ اما نیروی هوایی ایستادگی کرد: آ«انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا(۱)آ». خیلیها هستند که به مبدأ و فکری ایمان می آورند و وارد دایره مؤمنین می شوند؛ اما وقتی مشکلات پیدا شد و تکالیف سنگین گردید، پس می زنند. کسانی مورد مدح الهی هستند که وقتی بلی را گفتند و وارد میدان شرف و صداقت شدند، بر آن پای بفشرند، و نیروی هوایی ما پای فشرد. این گواهی من است، آن هم گواهی از نزدیک. این را می گویم برای این که شما جوانان نیروی هوایی - که خیلی از شما آن روزها را درک نکرده اید و آن شخصیتها را هم ندیده اید؛ خیلی از شما آ«باباییآ» و آ«ستّاریآ» و دیگر چهره های برجسته نیروی هوایی را ندیده اید - بدانید که نسل قبل از شما چه کار برجسته ای انجام داد و چه خدمت بزرگی به کشور و نظام اسلامی کرد. امروز شما همان بار سنگین را بر دوش دارید. روز اوّل انقلاب با بیست وپنج

سال بعد از انقلاب، از لحاُسنگینی مسؤولیت، هیچ تفاوتی ندارد، جز این که هرچه پیش می رویم، کار پیچیده تر و ظریفتر و دقیقتر می شود و این متوجّه به شماست. امروز کشور شما چون می خواهد آزاد و مستقل و متّکی به خویش باشد، مورد تهاجم است؛ هیچ مسأله دیگری در ایران نیست. چه کسی امروز نمی داند که مسأله حقوق بشر و آزادی و دمکراسی و دیگر حرفهایی که از دهان بلندگوهای بیگانه خارج می شود، حرفهای پوچ و بهانه های واهی بیش نیست؟ این را همه می دانند. امروز کیست که حمایت امریکا و بقیه مستکبران دنیا را از رژیمهای صددرصد دیکتاتور نداند؟ کیست که نداند در این کشور پنجاه سال یک رژیم دیکتاتوری سیاه وابسته - پهلوی اوّل و پهلوی دوم - حکومت کرد و مورد حمایت قدرتها و گاهی همین شخصیتهای فعلی بود؟ اینها را همه می دانند. معلوم است که این واقعیات نشان دهنده خیلی چیزهاست. مخالفت اینها با جمهوری اسلامی فقط به یک دلیل است: این ملت خواسته و عزم کرده و توانسته است مستقل بماند و خود را دست اینها ندهد و به اینها نفروشد. امروز مسأله این است. ما خواسته ایم و به حول و قوّه الهی توانسته ایم. بیست و پنج سال برای فشارهای بین المللی زمان کوتاهی نیست؛ اما نظام جمهوری اسلامی با ساخت مستحکم مردمی خود - که ملات این ساخت هم ایمان و آمادگی برای مجاهدت بود - توانسته است تا امروز نه فقط در مقابل فشارها مقاومت کند، بلکه روزبه روز خود را مستحکم تر نماید؛ بعد از این هم همین خواهد بود. ما خود را قوی کرده ایم. تا آن روزی این فشارها ادامه پیدا خواهد کرد که دشمنان مأیوس شوند. یأس آنها به چیست؟ به این است که احساس کنند روند تحرّک و تقویت خویشتن در جمهوری اسلامی توقّف پذیر نیست. بخشی از این کار بزرگ به عهده شماست، بخشی به عهده دانشمندان غیرنظامی است، بخشی به عهده دانشگاههاست، بخشی به عهده سیاستمداران است؛ آنها هم می توانند در ایجاد این باور که فشارها را دور یا کم خواهد کرد، نقش ایفا کنند. به هرحال نقش عمده ای به عهده شماست. باید بسازید، نگه دارید، افزایش دهید، نوآوری کنید، سازماندهی را تقویت نمایید و در کنار ساختن ابزارهای کارآمد، انسانهای ماهر بسازید. من بارها این نکته را گفته ام که یک روز در این کشور اگر قطعه ای از جنگنده هایی که امروز شما دارید، خراب می شد، آن را داخل هواپیما می گذاشتند و برای تعمیر به امریکا می بردند و برمی گرداندند؛ یعنی اجازه نمی دادند این قطعه در ایران باز شود و مهندس و صنعتگر نظامی ایرانی اصلاً بداند درون این قطعه چیست! امروز خود شما هواپیما می سازید و آن را به پرواز درمی آورید. اوایل جنگ وقتی می گفتند فلان قطعه را نداریم، ما عزا می گرفتیم و می ماندیم آن را از کجا بیاوریم؛ اما امروز این قطعات را خود شما می سازید. اوّلین نقطه در ارتش که جهاد خودکفایی را به وجود آورد، نیروی هوایی بود. حدود سال شصت اینها جهاد خودکفایی را به وجود آوردند، بعد خبرش را به ما دادند، ما هم این سازمان را در کلّ ارتش ایجاد کردیم. بنابراین نیروی هوایی می تواند، شما جوانان هم می توانید. از تجربه پیشکسوتان، از نیروی ابتکاری که در مردان و زنان و جوانان عزیز هست، از بخش دانشگاهی کشور و بیش از همه از توان ذاتی و درونی خود هر چه می توانید، استفاده کنید؛ آنچه را که دارید، خوب نگه دارید و از نقصها و ضعفها آن را بپیرایید و بر آن بیفزایید. شما می توانید این کارها را بکنید. بدانید که مایه اصلی برای این کار، ایمان و اعتماد است؛ ایمان و اعتماد به خدا و ایمان به خود. اسلام، ما را به این راه رهنمون می شود. بهترین وسیله برای انسان، ایمان است. ایمان، انسان را امیدوار می کند؛ او را تشویق می کند؛ او را پایدار و شکستها را از نظر او کوچک می کند؛ به او امید می دهد تا دنبال تواناییهایی که خدا در وجود انسان به ودیعه گذاشته، برود. برای همه شما دعا می کنم و از خدای متعال عاقبت بخیری مسألت می نمایم. همه ما از داشتن شما عزیزان، شما جوانان و شما مردان و زنان خوب و مؤمن، به خود می بالیم و خدا را شکر می کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) فصّلت: ۳۰

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان درس خارج فقه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان درس خارج فقه --

۲۰/۱۱/۱۳۸۲ ... آنچه در پایان عرایض امروز می خواهم عرض کنم، این است که راهپیمایی بیست ودوم بهمن جزو برکات بزرگ الهی برای این انقلاب و این ملت است. نباید این راهپیمایی - بخصوص راهپیمایی بیست ودوم بهمن امسال - را کوچک و کم اهمیت دانست. همان طور که قبلاً هم عرض کردیم، این مراسم یکی از بزرگترین مظاهر حضور مردم در صحنه است. به همین دلیل از اوّل انقلاب در بسیاری از سالها، قبل از بیست ودوم بهمن تبلیغات بوقهای بیگانه در تشویق مردم به حضور نیافتن در این راهپیمایی به زبانهای مختلف شروع می شد. گاهی می گفتند مردم شرکت نمی کنند، گاهی می گفتند مردم زده شده اند، گاهی می گفتند مردم خسته شده اند! هر سال هم بحمداللّه تعالی این راهپیمایی به صورت پُرشور و عمومی و چشمگیر برگزار شده است. بعد از آن هم که راهپیمایی انجام شده، باز بوقهای بیگانه گفته اند بله، پول داده اند و عدّه ای را آورده اند! یک بار هم که هوا آفتابی بود، گفتند مردم آمده بودند در خیابان آفتاب بگیرند! خیال کردند این جا هم لندن است که اگر نیم ساعت آفتاب شد، همه به خیابان بزنند! این جا الحمدللّه روزها غالباً هوا آفتابی است و مردم به آن طور چیزی احتیاج ندارند. دشمنی آنها با حضور مردمی، از این تبلیغات معلوم می شود. دشمنی آنها حاکی از اهمیت بالای حضور مردمی است که از همه قشرها شرکت می کنند. جوانان - که در کشور ما اکثریت دارند - می آیند، افراد مسن می آیند، زنان می آیند، مردان می آیند، بچه به بغل می آیند، عصا به دست می آیند و حضور پیدا می کنند. این چیز خیلی عجیبی است. این را شما بدانید که یک مراسم صددرصد مردمی که جنبه سیاسی داشته باشد و این طور مردم را جذب کند و هر سال تکرار شود و با این ابعاد عظیم انجام گیرد، در هیچ جای دنیا نداریم. این که در سراسر شهرهای کشور همه قشرهای مردم بلند شوند و بیایند در یک راهپیمایی شرکت کنند، چنین مراسمی در دنیا وجود ندارد. امسال که تبلیغات علیه مظاهر مردم سالاری در کشور ما از همیشه بیشتر است - به دلایلی که بعضی را اشاره کرده ایم و بعضی را هم اشاره خواهیم کرد - و دشمنان ملت ایران برای این که مظاهر مردم سالاری را در کشور از بین ببرند یا ضعیف و کمرنگ کنند، امسال بیش از همیشه داعی دارند، ان شاءاللّه مردم ما به فضل پروردگار و حول و قوّه الهی و به کوری چشم دشمنان، حضور خیلی قویتر و پُررنگتر و نمایانتری خواهند داشت.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جوانان نخبه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جوانان نخبه --

۲۱/۱۱/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم جوانان عزیز؛ خیلی خوش آمدید. عید سعید غدیر را به شما تبریک عرض می کنم. این را بدانید که عید ما با دیدن امثال شما جوانان خوب و با استعداد کشورمان، شیرینتر و دلپذیرتر می شود. من این را برای خودم و برای کشور به فال نیک می گیرم که در روز عید غدیر - که روز بسیار بزرگ و مهمّی در تاریخ اسلام است - با شما جوانان ارزشمند دیدار می کنم. ان شاءاللّه موفّق باشید. حال ما آماده هستیم که برنامه را همان طور که ترتیب داده اید، شروع کنید و ادامه دهید. برای من جلسه با جوانان نخبه بسیار جلسه جذّابی است. همچنین سخنانی که ابراز می کنند برایم جذّابیت دارد. البته نه به این معنا که هرچه گفته می شود، لزوماً نظر من بر همان مطلبی است که گوینده می گوید؛ نه، ممکن است با هم در جاهایی اختلاف نظر داشته باشیم و شما مطلبی بگویید که من قبول نداشته باشم؛ لیکن از این جهت که من احساس می کنم روح مطالبه و خواستن و تصمیم گیری برای حرکت و به پیش رفتن در جوانان ما روزبه روز بحمداللّه زنده تر می شود، خوشحالم. راز همه پیشرفتها همین است و این در حال تحقّق یافتن است. در زمینه های دیگر تجربه کردیم و دیدیم که هرجا جوانان ما خواستند و همّت گماشتند، به هدف رسیدند و رسیدیم. آنچه من با نخبگان علمی در این چند سال اخیر مطرح کردم، این است که همین همّت گماشتن و خواستن و عزم استوار کردن بر مقصود، در زمینه علم هم تحقّق پیدا کند. این، حرفی است که من چند سال است با همه جوانان، دانشجویان و همه اساتید - هر وقت که با آنها ملاقات می کنم یا پیغامی به آنها می دهم - در میان می گذارم و از آنها می خواهم

و می بینم که این کار می شود. مطالبی که شما دوستان گفتید، حاوی نکات خوبی است. البته بعضی از اینها سیاستگذاریهای کلان لازم دارد و مورد توجّه هم بوده، لیکن سیاستگذاران دستگاههای کشور بایستی اعتقاد پیدا کنند و همّت بگمارند؛ شدنی است. از جمله، مسأله تغییر بنای آموزش بر مبنای پژوهش - که گفته شد - حرف درستی است. این موضوع را قبلاً هم در جلسه بزرگی از قبیل همین جلسه به من گفته اند، با این تفاوت که شرکت کنندگان آن جلسه غالباً اساتید قدیمی و مجرّب دانشگاهها بودند. در آن جا هم یک استاد کاملاً مورد اعتماد، همین مطلب را بیان کرد. روی این کار تأکید شده که انجام شود؛ منتها شما می دانید که این طور کارهای بنیانی، زمان می طلبد. به هرحال فکر، فکر کاملاً درستی است و باید دنبال کرد. نکته جدیدی که در این جلسه چند نفر از شما تکرار کردید، همان مسأله سازمان نخبگان علمی کشور یا مرکز ویژه ای برای امور نخبگان است، که این دوست عزیزمان هم در پایان کار درباره آن بیشتر توضیح دادند. البته در این که چنین جمعی را خود نخبگان باید اداره کنند، تردیدی نیست؛ یعنی تا کسی خودش با مسائل ذهنی و علمی و عملی مربوط به یک جمع نخبه آشنایی و دلبستگی نداشته باشد، نمی تواند کار کند؛ اما سخن در این نیست که چه کسانی آن را اداره می کنند - هر جای کشور که مربوط به نخبگان باشد، آنها آن جا را بهتر اداره می کنند - این کار، کار دولت است و ناگزیر بایستی دولت زیر بار این کار برود؛ فکر خوبی است؛ منتها وقتی دولت مسؤول کاری می شود، اداره این مجموعه را باید به کسانی واگذار کند که حقیقتاً شایسته باشند. البته باید سعی شود که این مرکز در دستگاههای اداری حل نشود و دستگاهی در کنار دستگاههای دیگر و با مشکلات برخی از آنها به وجود نیاید؛ بخصوص رگه های سیاسی و سیاسی کاری و سیاست بازی اصلاً نباید در این مجموعه کارها بیاید و من به شما تأکید می کنم مراقب باشید که در آن منطقه ای که کار علمی هست، اصلاً رگه مسائل سیاسی وارد نشود. معنای این حرف این نیست که یک نخبه علمی نباید سیاسی باشد؛ چرا، ما معتقدیم که مردان خدا و مردان معنوی هم باید سیاسی باشند و در میدان سیاست فعالیت کنند؛ اما این بدان معنا نیست که انسان در آن جمع علمی، پژوهشی، صنعتی و کاری - هر نوع کاری - گرایشها و رغبتها و تمایلات سیاسی را تأثیرگذار و تعیین کننده قرار دهد؛ این قطعاً کار را خراب می کند. به نظر من یک علّت این که بعضی از دستگاههای مسؤول ما به همین مطالبی که شما می گویید، نرسیده اند - در حالی که وظیفه شان بوده و بارها هم به آنها تأکید شده - همین است که در آن مجموعه ها کسانی به سمت کارهای سیاسی کشیده می شدند و انگیزه های سیاسی را در کارها دخیل می کردند؛ لذا کارها لنگ می ماند. کارهای کلانی که مجموعه مدیریّتی می تواند تصمیم گیری کند، به عهده خود وزارت است و اصلاً خیلی از کارهای مربوط به این موضوع به مصوّبه دولت یا به قانون احتیاج ندارد؛ یعنی خود وزیر در حیطه اختیاراتش می تواند تصمیم گیری کند. اگر می بینیم نشده، اشکال و عیبی در این جاست که من آن را در بعضی از دستگاههای مسؤول و مرتبط با این مسائل دیده ام و آن همان وجود بعضی از گرایشهای سیاسی است که مانع کار شده است. مطالب دیگری هم گفتید که برخی از مهمترین موارد آنها را یادداشت کردم و امیدوارم که به آنها رسیدگی شود. من معمولاً این یادداشتها را دنبال می کنم؛ نباید تصور کنید که اینها دنبال نمی شود؛ چرا، دنبال می شود؛ اثر هم می گذارد و شما هم اثرش را در خیلی از دستگاههای گوناگون و خیلی از کارهایی که جدیداً انجام گرفته - کارهای علمی، پژوهشی و بعضی از پردازشهای لازم در برخی از سیاستهای علمی و پژوهشی - مشاهده می کنید. این تأثیرگذاری به خاطر همین دنبال گیریهایی است که آنها نیز از حرفهای جلساتی نظیر این جلسه ناشی شده است. بنابراین، این جلسات به نظر من جلسات مبارکی است و برکاتی دارد و ان شاءاللّه دنبال می شود؛ این هم دنبال خواهد شد. عزیزان من! آن چه من به شما می خواهم عرض کنم، این است: شما کسانی هستید که در این صحنه - که مورد اهتمام ماست - بایستی مثل یک سرباز در میدان جنگ انگیزه داشته باشید و کار کنید. این، لبّ قضیه است. ما نمی خواهیم چیزی را به کسی تحمیل کنیم و این کار مثل سربازگیری اجباری دوران جنگ نیست. در این جا نخبه علمی در میدان پرورش، پیشرفت و تولید علم بایستی مثل یک سرباز کار کند؛ اگر هم نکرد، کسی یقه او را نخواهد گرفت؛ لیکن یک روز یقه همه ملت و کشور را مشکلات اساسی و بزرگی خواهد

گرفت که ما در کشورمان تجربه کردیم. حرف من به طور کلّی همین است که اگر علم به یک دلیل تاریخی - که آن دلیل تاریخی را هم فکر می کنیم کاملاً می شناسیم - در انحصار مجموعه ای از ملتها و بخشی از مردم دنیا قرار گیرد و اینها علم را انحصاری نگهدارند و تبعیض قائل شوند و علم را به ملتهای دیگر بفروشند و آن را وسیله ای برای تحمیل سیاستهای خودشان قرار دهند - که استعمار اصلاً از همین نقطه به وجود آمد - این، ظلم بزرگ به بشریت است. علم باید مثل ثروت، عادلانه توزیع شود. نظر اسلام هم همین است که علم باید بین همه کشورها و ملتها توزیع شود. این که ما این فناوری را نبایستی به مردم آسیا یا جاهای دیگر بدهیم، همان طلبیدن انحصار فناوری است که وقتی در اقتصاد پیش می آید، کارتلهای عظیم اقتصادی به وجود می آید و آنها به انسانها ظلم می کنند؛ وقتی در سیاست پیش می آید، انحصارگریهای جهانی پیش می آید و این جنگها را پیش می آورد. ما می خواهیم با این انحصارگرایی مبارزه کنیم و مبارزه و همّت ما هم به این است که خودمان سعی کنیم از این چاه و منبع عظیم و غنی ای که در میان کشور و در نیروی انسانی خودمان داریم، بهره برداری و استفاده نماییم. این کار را همه ملتها می توانند بکنند و ملتی که استعداد بیشتری دارد، بیشتر می تواند در این زمینه کار کند.البته مانع و مشکل ایجاد می کنند؛ باید با این مانع و موانعی که به طور قهری وجود دارد، مبارزه کرد. من شنیده ام که در برخی از محافل سیاسی حسّاس دنیا گفته شده که ما نخواهیم گذاشت یک ژاپن اسلامی در این منطقه به وجود آید! آن ژاپن اسلامی، شما هستید. این حرف بیخود هم گفته نشده است؛ به خاطر این که کشور ما بر حسب آمار از لحاُ- به قول رایج معروف - نرخ سرعت رشد علمی و تحقیقی، در بُرهه ای از زمان و در همین چند ساله، بالاترین نرخ رشد را در دنیا داشته است. البته آنچه که در قدر مطلق و موجودی ماست، نشان دهنده این است که با پیشرفتهای دنیا هنوز خیلی فاصله داریم؛ اما فاصله بسیار بسیار زیادتر بوده و ما توانسته ایم این فاصله را با سرعت بالا کم کنیم. این موضوع در کشور ما در همین ده، پانزده سال اخیر اتّفاق افتاده است. البته امروز قدرمطلقهای ما نسبت به گذشته خیلی تفاوت دارد. بنده از آمار مقاله های علمی منتشر شده در مجلّات معتبر دنیا اطّلاع داشتم؛ اما این کار - تولید مقاله و نشر آن در دنیا - کار مهم و درجه یک نیست و با انجام آن، همه کار صورت نگرفته، بلکه باید این فکر در این جا پخته، تولید و اجرایی شود و به مرحله عمل درآید، تا بشود گفت پیشرفت حاصل شده است. البته در همین زمینه ها هم خیلی کار در کشور صورت گرفته است و ما حرکت کرده و به راه افتاده ایم. یکی از مهمترین قسمتهای یک حرکت، آ«شروع حرکتآ» است که ما این قسمت را شروع کرده ایم؛ یعنی آن قدرت بالایی که متکفّل شروع و راه اندازی است، این حرکت را به برکت انقلاب و نظام اسلامی سرمایه گذاری کرده است. شما این را بدانید که اگر این کشور به برکت انقلاب، کار رهاسازی نیروها و توانها را به خود نمی دید و بنا بود که مثل همان چه که در خیلی از کشورها هست، در این نظام نیز وجود داشته باشد، مطلقاً چنین پدیده عظیمی در کشور ما به وجود نمی آمد. البته ما فقط راه افتاده ایم؛ این خیلی مهمّ است؛ منتها باید این راه را برویم. همه حرف من در این چند سال همین است که می گویم باید این حرکت انجام گیرد؛ کننده کار هم صاحبان استعداد هستند. البته مسؤولان وظایف بسیار مهم و لازمی را بر عهده دارند؛ در این هیچ تردیدی نیست. گاهی تخلّفاتی هم می شود؛ بخشی هم عمل می شود؛ با این همه ما برای برطرف کردن این مسائل تلاش می کنیم. شما این را بدانید که بنده به صرف این که بگویم نهضت نرم افزاری راه بیفتد، اکتفا نکرده ام. یک نهضت - نهضت به معنای جنبش و حرکت و حضور مبارزه گر - که با گفتن و دستور و فرمان راه نمی افتد، بلکه باید زمینه هایش فراهم شود. من می گویم این نهضت نرم افزاری راه افتاده است؛ چرا که امروز خود آن تبدیل به گفتمان و فکر رایج شده است. این خیلی اهمیت دارد. خیلیها به این که ما می توانیم و باید علم را به وجود آوریم و مرزهای آن را بشکنیم و جلو برویم، اصلاً توجّه نداشتند. همین مطلب که بعضی از دوستان گفتید، درست است؛ حافُبودن کافی نیست؛ بعضیها اکتفا می کردند به این که دانسته های دیگران را حفُکنند؛ اما امروز این میل، عزم و احساس در خیلی از جوانان، اساتید و نخبگان ما به وجود آمده که باید علم را تولید کرد. من هم همین را اصرار دارم و دنبال می کنم؛ کننده کارش هم شما - مجموعه کسانی که اهل علمند و بخشی از آنها شما نخبگان هستید که الان

این جا تشریف دارید - هستید. باید همّت کنید؛ نباید دلسرد شوید؛ همچنان که این برادرمان گفتند: آ«ما هستیم و خواهیم بودآ»؛ باید هم باشید؛ باید هم بکنید؛ وظیفه تاریخی ما و شماست. سرنوشت آینده این کشور به همین تصمیمی که امروز ما خواهیم گرفت و عملی خواهیم کرد، بستگی دارد. البته این برادر و جوان عزیزمان راجع به ارتباط با حضرت بقیـﺔاللّه ارواحنافداه مطلبی را بیان کردند. بزرگی می گفت کسی به من مراجعه کرده و پرسیده چه کار کنم که خدمت حضرت برسم؟ ایشان گفت من به او گفتم شما اگر به واجبات عمل و از محرّمات اجتناب کنید و کمی مراقب خودتان باشید، حضرت پیش شما می آیند؛ شما لازم نیست زحمت بکشید و پیش حضرت بروید. راهی که برای انتفاع از آن بزرگوار پیش پای ما گذاشته اند، راه تهذیب نفس است، راه مخصوصی نیست؛ همان راهی است که برای تکامل نفس، برای آدم خوب شدن، برای نورانی شدن دل انسان و انعکاس جلوه جمال الهی در آن جلو پای انسان گذاشته اند. خصوصاً شما که جوانید و دلهایتان پاک است، آمادگی دارید و برایتان خیلی آسانتر است. حال شما خیال می کنید که ما در این جا راه ویژه ای برای رسیدن به خدمت حضرت داریم؛ نه، وضع شما از این لحاُاز من بهتر است؛ چون شما دلهای پاک و صافی دارید؛ پایبندیها و دلبستگیهایتان کمتر است و خیلی راحت تر می توانید ارتباط برقرار کنید. این ارتباط برقرار کردنها هم با صفای نفس کاملاً میسّر و آسان خواهد شد. صفای نفس هم با همین عمل به واجبات، اجتناب از گناهان، آلوده نکردن خود، آلوده نشدن و مراقبت به دست می آید. البته کسی معصوم نخواهد شد که هیچ خطایی از او سر نزند؛ اما اگر مراقب باشیم، لغزشهایمان کم خواهد شد و اگر یک وقت هم لغزشی پیدا کنیم، با مغز به زمین نمی خوریم؛ این خاصیت مراقبت است. اسم این مراقبت در فرهنگ اسلامی چیست؟ تقوا. وقتی می گویند باتقوا باشید، یعنی مراقب باشید؛ مراقب کار خودتان باشید؛ مواظب باشید چه می گویید و چه تصمیمی می گیرید و چه عملی می کنید. این مراقبت موجب می شود که انسان نلغزد و اگر لغزید، خیلی صدمه نخورد. یکی از برادران راجع به درصد بودجه پژوهش، گفتند که یک ونیم درصد بودجه قرار بوده برای کارهای پژوهشی گذاشته شود که چهار دهم درصد شده است. البته این آمار کاملاًـ غیر از آماری است که در آخرین جلسه ای که داشتیم - به نظرم آخرین جلسه یا جلسه با هیأت دولت بود و یا یکی از جلسه های رسمی در یک ماه اخیر - مطرح شد. آماری که در آن جلسه، مسؤولان و یا فکر می کنم خود آقای رئیس جمهور درباره سهم بودجه پژوهش به من گفتند با آنچه که الان از این برادرمان شنیدم، کاملاً تفاوت دارد. من ان شاءاللّه این را در ذهنم نگه می دارم و بیشتر درباره اش تحقیق می کنم. آنچه که به من گفته شد این است که بودجه پژوهش از چند سال قبل خیلی بیشتر شده؛ به نظرم دو یا سه برابر شده است. من چند ماه قبل دیداری از دانشگاه شهید بهشتی داشتم - که شاید بعضی از شما از آن دانشگاه باشید - و مراکز پژوهشی آن جا را دیدم که خیلی برایم جالب بود. بعد هیأتی را معیّن کردم که آنها با یکایک زبدگان و نخبگانی که من از پژوهشگاههایشان بازدید و با آنها صحبت کرده بودم، صحبت کردند و خصوصیات مورد نظرشان را از آنها پرسیدند؛ رویش بحث کردند و آن موارد را به جریان انداختند که کار اجرایی شود؛ یعنی دوست داریم که این کارها اجرایی شود و ان شاءاللّه هم خواهد شد. بنده با بعضی از این مجموعه هایی که دوستان اسم آوردید - مثل باشگاه دانش پژوهان جوان - آشنا هستم. آنها تابه حال چند نامه به من نوشته اند که من هم پاسخ داده ام. یکی از برادران مثال گلخانه را زدند که مثال درستی نیست. فضای عمومی کشور بایستی فضای ترویج، تولید، گسترش و تحقیق علم و پرورش عالم و محقّق باشد. وقتی فضای عمومی این طور شد، معنایش این نیست که لزوماً در همه خانه ها یا در هر نقطه ای از جامعه بایستی علم به وجود آید؛ نه، بلکه علم لازم است در نقطه مناسب خودش به وجود آید. فضا، فضای علمی خواهد بود؛ فضای تحقیقی خواهد بود؛ منتها بدیهی است که وقتی فضای علمی در کشور به وجود آید، این علم و تحقیق در نقطه مناسب و متناسب رشد خواهد کرد؛ مثلاًـ در دانشگاهها، پژوهشگاهها و از این قبیل مراکز. بنابراین بحث گلخانه سازی و فضای گلخانه ای درست کردن اصلاً وجود ندارد. گلخانه به درد این می خورد که یک چیز زینتی درست کنند که وقتی گلی بیرون آمد، چند ساعتی - بیست وچهار یا چهل وهشت ساعت - روی میزی بماند؛ والّا آن گل دیگر به درد نمی خورد. فضا

بایـد فضـایی باشـد که بشود این محصول را حفُکرد و از آن بهره برد. بـار دیگر به شـما که از دوسـتان عزیز و برادران و خواهران و فرزنـدان من هستیـد و من به همه شـما علاقه دارم و به همه تان دعا می کنم و امیـدوارم که موفّق باشـید، این عیـد سـعید و همچنین بیست ودوم بهمن را تبریک عرض می کنم. از خداوند متعال می خواهم که به شـما توفیق دهد که بتوانید آن وظیفه سـنگینی را که امروز بر عهـده نخبگـان کشور مـا هست – که بحمـداللّه از اسـتعدادهای بالا‌یی هم برخوردارنـد – ان شاءاللّه انجام دهیـد. والسّـلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نمازجمعه تهران

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در خطبه هـای نمازجمعه تهران -- ۲۴/۱۱/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستغفره و نتوکّل علیه. و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافُسرّه و مبلّغ رسالاته؛ سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین؛الهداهٔ المهدیّین المعصومین؛ سیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. همه برادران و خواهران نمـازگزار و بخصوص نفس خود را به تقوا، پرهیزکـاری، رعایت رضای الهی و توجّه به آنچه خـدای متعال برای سـعادت و اصلاح دین و دنیای ما به ما تکلیف کرده است توصیه می کنم. اگر گوینده تقوای الهی پیشه کند، خدای متعال او را در گفتن هدایت می کند؛ و اگر شـنونده و عمل کننده، تقوای الهی را مراعات کند، خدای متعال دل او را به حقّ و حقیقت آشـنا می سازد و توان و قوّت او را به سـمت تحقّق آنچه حق و عـدل است، هـدایت می کنـد. تقوا مایه هـدایت، فرج و اقتدار عزم و اراده انسـانی است. این اجتمـاع را برای تـوجّه به تقوا مغتنم بشـماریم. تقوا چیزی نیست جز مراقبت از خویشـتن؛ از گفتـار خود، از کردار خود، از معاشـرت خود، از تصـمیم گیری خود. مراقب باشـیم در تصمیم گیری ما، در عمل ما، در فکر و سخن ما اراده شیطانی وارد نشود؛ این همان تقواست. هر کس این مراقبت را داشته باشد، خدای متعال به او کمک می کند. نه این که اشـتباه نخواهد کرد و یا از گناه و از خطا معصوم خواهـد شـد؛ لکن خـدای متعال به او کمک و او را دسـتگیری می کنـد. این است راز لزوم توجّه به تقوا و توصـیه به تقوا در هر نمازجمعه. خود امام جمعه هم محتاج همین توصـیه است. همه محتاجیم به این که ما را به تقوا توصـیه کننـد و دل مـا را متنبّـه و متـذکّر ایـن عمـود مسـتحکم مسلمانی نماینـد. اوّل سـخن در این خطبه، لا‌زم می دانم از مردم عزیزمـان به خـاطر راهپیمایی بسیار مُعظ'ظم و با شـکوهی که روز بیست ودوم بهمن در سرتاسـر کشور برگزار کردند، تشـکّر کنم. برخلاف خواسـت دشـمنان این کشور و این ملت و این نظام، نشان دادنـد که در صـحنه انـد و به مصالـح خود علاقه مندند و آن جایی که حضورشان نقش آفرین است، حاضر می شوند و نقش می آفرینند. امسال هم مثل هر سال، مردم در بیست ودوم بهمن این را نشان دادند. من به شما عرض کنم که راهپیمایی بیست ودوم بهمن در جهان یک پدیـده بی نظیر است؛ هیچ کشوری در هیچ مراسـمی چنین اجتماعی را در شـهرهای بزرگ و کوچک به خود نمی بینـد و به یاد نـدارد؛ این مخصوص شـماست. شـعارها یکی، انگیزه ها یکی، درک و فهم از حقایق در سرتاسـر کشور در مورد این حرکت عظیم، یکسان. این پدیـده خیلی مهمّی است؛ مضـمون و پیام دارد و نشان می دهـد که اوّلاـ مردم، آگـاه و هوشـیار و متوجّه مصالـح خودشـان هسـتند؛ ثانیاً به سـرنوشت کشور و نظام و انقلاب و به معلّم بزرگ انقلاب – امام بزرگوارشان – علاقه منـد و دلبسـته انـد. نسل به نسل، این معارف عالی مقـدار را دست به دست می گردانند و منتقل می کننـد. در این اجتماعات عظیم، جوانانی که بیست ودوم بهمن پنجاه وهفت در دنیا نبودند، امروز با همان شور و نشاطی شـرکت می کنند که کسانی که ذهنشان پُربار از خاطره های پُرشـکوه آن روزهاست. این برای ملت، مهم و مصونیت ساز است. من به عنوان یک خدمتگزار و فردی از ملت ایران، از یکایک ملت عزیزمان که در این حرکت عظیم مردمی شـرکت کردند، صمیمانه تشکّر می کنم. ما مسؤولان هم بایـد این پدیـده عظیم را قـدر بـدانیم و به احساس مسؤولیتی که در مردم وجود دارد، پاسـخ مناسب دهیم. این

احساس مسؤولیت، وظیفه ما را سنگین می کند. در این خطبه قدری راجع به انقلاب صحبت می کنم. اوّلاً انقلاب ما چه بود و این پدیده چه نقشی را بر عهده داشت و ایفا کرد؟ ثانیاً انگیزه دشمنیها با این پدیده که تا امروز هم ادامه دارد - اگرچه دشمنان گاهی عوض می شوند - چیست؟ ثالثاً ترفندی که دشمنان این انقلاب و این نظام به کار می برند، چیست؟ رابعاً راه علاج چیست؟ اینها سرفصل عرایض من در خطبه اوّل است که سعی می کنم ان شاءاللّه کوتاه عرض کنم. این انقلاب شروع یک دوران نو در تاریخ ما بود. در یک دوران طولانی در گذشته، ما ملت ایران دچار استبداد بودیم؛ پادشاهان دیکتاتور و مستبد و خودکامه همه اختیار این مملکت را در دست داشتند؛ مملکت را مال خود و مردم را رعیّت خود می دانستند. در دوران اخیر - یعنی از اواخر دوران قاجار تا همه دوران پهلوی - بر این پدیده یک درد و مرض دیگر اضافه شد و آن وابستگی بود. پادشاهان قدیم اگر دیکتاتور بودند، وابسته و گوش به فرمان قدرتهای بیگانه نبودند؛ اما از اواخر دوران قاجار و همه دوران پهلوی، پادشاهان، هم دیکتاتور بودند و هم وابسته! این شد بیماری مضاعف نظام سیاسی حاکم بر ایران در دوران گذشته. این دیکتاتوری و وابستگی آثار و تبعات زیادی در کشور ما و روی ملت ما داشته است. همین دیکتاتوری و وابستگی بود که کشور ما را عقب مانده نگهداشت؛ منابع و ثروتهای طبیعی ما را به کام دشمنان داد و مانع رشد و پیشرفت فکری و علمی ملت ما شد و ما که یک روز در دنیا پرچمدار علم بودیم، دریوزه گر دانش - آن هم نقاط ضعیف و کم اهمیت و پسمانده های دانش دیگران - شدیم و دست نیاز به سمت دیگران دراز کردیم! آنها هم هر وقت خواستند، چیز کمی کف دست ما گذاشتند؛ هر وقت هم نخواستند - که غالباً هم نخواستند - منع کردند. بنابراین ملت ما به شئامت آن دیکتاتوری و آن وابستگی، ملتی عقب افتاده و ضعیف شد. نفت و دیگر منابع ما هم رفت. برای آینده هم نقشه هایی به مراتب خطرناکتر از گذشته کشیده بودند. انسان وقتی به اسناد دوران اخیر حکومت شوم پهلوی نگاه می کند، به وضوح می بیند که اینها برای آینده این کشور و این ملت برنامه های بسیار خطرناکی داشتند که در صورت اجرا باز صد سال دیگر ما را عقب می انداخت. انقلاب آمد این روند را قطع کرد و دوران نویی در تاریخ ملت ما شروع شد. چهار خصوصیت اصلی انقلاب که عبارت است از استقلال، آزادی، خودباوری و پیشرفت، پایه های مستحکمی است که علی رغم همه مخالفتها و دشمنیها، انقلاب در این مملکت پایه گذاری کرد. استقلال یعنی این که ملت و دولت ایران دیگر مجبور نیستند تحمیل قدرتهای بیگانه را قبول کنند. بیگانگان هرچه خواستند، بر طبق میل آنها انجام شود؛ اگر آنها مصالح کشور را قربانی کردند، دولت دم نزند؛ اگر به منابع ملی کشور تعرّض و تجاوز کردند، کسی حرف نزند؛ اگر ملت هم مخالفت کرد، دولت توی سرش بزند! این وضعی بود که در دوران پهلوی، خود ما با پوست و گوشت و جسم و جان خود آن را لمس کردیم. انقلاب آمد ملت و کشور و دولت را مستقل کرد. امروز هیچ قدرتی در دنیا نمی تواند در مسائل کشور ما اعمال نفوذ و ما را مجبور به کاری کند. مسؤولان کشور نگاه می کنند و هر کاری را که مصلحت تشخیص دادند، انجام می دهند. ملت، تماشاگر و قضاوت کننده کارهای مسؤولان است؛ اگر آنها را پسندید، پشت سر مسؤولان می ایستد؛ اگر نپسندید، آنها را عوض می کند؛ اختیار دست ملت است. آزادی یعنی ملت ما در چارچوب قانون خود - و نه قانون تحمیلی دیگران - مسؤولان کشور را انتخاب می کند. اگر از عملکرد آنها راضی بود، این انتخاب را ادامه می دهد؛ اگر راضی نبود، آنها را کنار می گذارد و دیگران را انتخاب می کند. این مهمترین شاخه آزادی در کشور ماست. امروز در کشور ما آزادی فکر و آزادی بیان به طور کامل وجود دارد؛ حالا رادیوهای بیگانه برخلاف این بگویند؛ خود ملت می بیند. کسانی هستند که نه نظام را قبول دارند، نه دولت را قبول دارند، نه رهبری را قبول دارند؛ اما صحبت می کنند و نظرات خود را می گویند؛ کسی هم به کار آنها کاری ندارد. امروز هیچ کس به خاطر این که طبق عقیده خود حرف زده است، مورد مؤاخذه دستگاه نیست. البته آنها باز هم ناراضی اند و نارضایتی شان به خاطر این است که مردم به حرف آنها گوش نمی دهند. این تقصیر کسی نیست؛ مردم آنها را دوست ندارند و از آنها خاطره خوشی در ذهنشان نیست. مردم اشباه و نظایر آنها را در گذشته نزدیک از اوّل انقلاب تا الان دیده اند؛ لذا به آنها اطمینان ندارند؛ این تقصیر کسی نیست. بنابراین آزادی وجود دارد. سوم، خودباوری. این ملت بر اثر

انقلاب اسلامی و نظام اسلامی به خودباوری دست یافت - یعنی باور کرد که می تواند - این را امام به ما درس داد و فضای عمومی نظام اسلامی این را برای ما به ارمغان آورد. امروز جوان ما، دانشجوی ما، استاد ما، پژوهشگر ما، صنعتگر و سازنده ما باور دارد که می تواند. این خودباوری در علم به ما کمک کرد. ما امروز در میدان علم پیشرفتهای زیادی کرده ایم؛ اما هنوز عقبیم. هیچ کس خیال نکند که چون در میدان علم پیشرفت کرده ایم، به مقصد رسیده ایم و دیگر بس است؛ نه، ما را خیلی عقب نگه داشته اند؛ ولی ما پیشرفت کرده ایم و در این بیست وپنج سال خیلی جلو آمده ایم. طبق آمار، در دوران انقلاب، نسبت پیشرفت علمی ما از همه دنیا بالاتر و بیشتر بوده است! چند روز قبل که جوانان نخبه پیش من آمده بودند، این نکته را به آنها هم گفتم. خودباوری در علم، سیاست و در دفاع از کشور به ما کمک کرد. در دوران جنگ هشت ساله اگر خودباوری نداشتیم، پدر این ملت درآمده بود و این کشور پامال شده بود. همین بود که جوان بیست وپنج ساله به خودش باور و اعتقاد و اتّکاء داشت. یک لشکر را به یک جوان بیست وپنج ساله می سپردند؛ می رفت می ساخت، می پرداخت، آماده می کرد، حرکت می کرد، اقدام می کرد و کارهای بزرگ انجام می داد. امروز این خودباوری وجود دارد. دانشگاههای ما امروز کار علمی می کنند؛ جوانان ما پیشرفتهای علمی می کنند؛ در بخشهایی پیشرفتهای علمی ما دنیا را نگران کرده است؛ این به برکت انقلاب است. نمی خواهند ملت و کشور ایران از لحاُعلمی پیشرفت کند؛ این را صریحاً گفته اند. یک کشور تا پیشرفت علمی و پیشرفت اقتصادی نداشته باشد، همیشه قدرتمندان به او زور می گویند. کشور ژاپن که تحت سلطه و تحت اشغال بود، خود را جمع وجور کرد و از لحاُعلمی پیشرفت نمود. غربیها که هیچ مایل نیستند به منطقه شرق نگاهی بیفکنند و به غیر نژاد اروپایی توجّهی بکنند، به خاطر پیشرفت علمی مجبورند آن را جدّی بگیرند. در بعضی از مراکز سیاسی یا سیاسی - علمی امریکا گفته اند ما نمی خواهیم یک ژاپن اسلامی به وجود آید! ژاپن اسلامی یعنی شما. گفته اند نمی خواهیم بگذاریم ملت ایران از خود پیشرفت علمی نشان دهد. اینها حرکت ملت ایران را می بینند؛ این خودباوری را می بینند؛ این هم از برکات انقلاب و نظام اسلامی بود. چهارم، پیشرفت است. علی رغم آنچه دشمنان ما می خواستند و امروز تبلیغ می کنند، ما پیشرفت کرده ایم. معنای این پیشرفتها این نیست که ما به هدفهای خود رسیده ایم. من بارها گفته ام، الان هم می گویم: بنده به عنوان یک طلبه انقلابی معتقد به اسلام و انقلاب، اعتقادم این است که در بسیاری از اهداف خود هنوز در نیمه راه هستیم. ما عدالت اجتماعی و بنیان کنی فقر و آبادسازی همه جانبه کشور را می خواستیم؛ اما هنوز به آن مقاصد نرسیده ایم و در وسط راه هستیم؛ در عین حال حرکت کرده ایم و جلو آمده ایم و بخش مهمّی از راه را پیش رفته ایم. این کارها را انقلاب و نظام اسلامی کرد. این چهار رکن اساسی انقلاب به برکت اسلام و زیر پرچم اسلام بوده است. اگر اسلام نبود، استقلال و آزادی و خودباوری و پیشرفت به دست نمی آمد؛ اینها را اسلام به ما داد؛ اینها موهبت اسلام است. یک عدّه با نام اسلام، یک عدّه با احکام اسلام، یک عدّه با روح اسلام مخالفت می کنند؛ اینها نمی فهمند چه ضربه ای به کشور و آینده کشورشان می زنند. آ«یکی بر سر شاخ و بُن می بُریدآ». اینها می خواهند بُن حرکت ملت ایران را ببُرند. البته خوشبختانه قدرت این شجره طیّبه و استقامت آن بیش از این حرفهاست. علی ایّ حال، عدّه ای زخم می زنند؛ اما اشتباه می کنند. دشمنیها چیست؟ عدّه ای خیال می کنند مسؤولان انقلاب یا امام رضوان اللّه علیه دشمن تراشی کرده اند؛ نه، قضیه این نیست. اگر شما خانه ای داشته باشید که گردن کلفت و ظالمی سالها آن را غصب کرده باشد، بعد شما با اسناد و مدارک به مراکز قانونی مراجعه کنید و ایستادگی کنید تا خانه را پس بگیرید، طبیعی است که آن غاصب با شما دشمن خواهد شد. نمی شود شما را ملامت کرد که دشمن تراشی کرده اید؛ شما خواسته اید حقّ خود را بگیرید؛ این دشمن تراشی نیست. سفره ای در مقابل بیگانگان پهن بود و بر سر این خوان یغما هر کاری می خواستند، می کردند. انقلاب این سفره را جمع کرده؛ معلوم است دشمن می شوند و کینه بر دل می گیرند و غیُیدا می کنند. این انقلاب در دنیای اسلام و دنیای عرب امیدها را زنده کرد. وقتی انقلاب ما پیروز شد، به طور کلّی دنیای عرب و دنیای اسلام در یک حال رکود و سکوت و نومیدی به سر می برد؛ صهیونیستها کار خودشان را پیش برده و همه را ترسانده بودند و هیچ ملتی گمان نمی کرد در امیدی

برایش باز باشد. ناگهان دروازه عظیم فرج گشوده شد و ملتها امید پیدا کردند. صهیونیستها خیال می کردند فلسطین را خورده اند و تمام شده است. شما ببینید امروز ملت فلسطین با همه وجود و با همه توان وسط میدان آمده است و با این که فشار زیادی هم روی او وارد می کنند، باز ایستاده است. این فقط شکست اسرائیل نیست؛ این شکست امریکاست؛ این شکست همه قدرتهای صهیونیستی است که بر دنیا مسلّطند. یک ملت بی سلاح محصور در اراضی فلسطین، همه اینها را عاجز و بیچاره کرده است. این روح امیدواری بود که ملت لبنان را بیدار کرد. همان ایام انقلاب ما، لبنان غوغایی بود؛ صهیونیستها هر کاری می خواستند، با لبنان می کردند: حمله می کردند، می کشتند، تجاوز می کردند و هواپیماهایشان در آسمان لبنان می آمدند و می رفتند؛ مثل این که آسمان کشور خودشان است! در عوض، گروههای لبنانی به جان هم افتاده بودند. نزدیک پیروزی انقلاب، یک نوار دو ساعته از مرحوم دکتر آ«چمرانآ» آورده بودند؛ بنده در مشهد آن را گوش می کردم. خودش در لبنان بود و جزئیات مصیبتهای مردم لبنان را در آن جا شرح می داد. الان کار مردم لبنان به جایی رسیده است که به اسرائیل ضربه ای می زنند که از اوّل حضور صهیونیستها در این منطقه، هیچ دولت عربی چنین ضربه ای به آنها نزده است. دو سال قبل، آنها را وادار به عقب نشینی کردند؛ چند هفته پیش هم علی رغم صهیونیستها چند صد زندانی خود را آزاد کردند و قدرتمندانه جشن گرفتند. اگر در دل ملتی امید نباشد، این چیزها پیش نمی آید؛ این امید را شما دادید. امروز این امیدآفرینی در همه دنیای اسلام و عرب به چشم می خورد، که مجال نیست جزئیات نمونه ها را به شما عرض کنم. انقلاب ایران دنیای اسلام را امیدوار و زنده کرد. معلوم است وقتی انقلاب با این خصوصیات وارد میدان می شود، کسانی که از رکود و ضعف دنیای اسلام بهره مند بودند، با آن دشمن می شوند؛ یک موجود زنده هم که ما باشیم، از خود دفاع می کنیم. یک ملت وقتی زنده است و با او دشمنی کرده اند، طبیعی است که عکس العمل نشان می دهد. نمی شود ما دست بسته بنشینیم، با ما دشمنی کنند - دشمنی سیاسی، دشمنی اقتصادی - ما هم بگوییم چون نمی خواهیم دشمن تراشی کنیم، ساکت بمانیم و از خود دفاع نکنیم! این که منطق عقلایی نیست. مسأله دشمنیها این است. این دشمنیها با چه ترفندی اعمال می شود؟ صریحاً نمی گویند ما دشمن هستیم. دشمنی می کنند، اما ریاکارانه. دشمنان جهانی و بین المللی ما که در امریکا و بعضی از مراکز دیگر دنیا هستند و دولتها را تحریک می کنند، ترفندشان از اوّل انقلاب تا امروز این طوری بوده است. اوّلاً- می کوشند متاع ارزشمند به دست آمده به وسیله ملت ایران را کوچک و تحقیر کنند. ملت ایران آنچه را که به دست آورده است، با سربلندی و افتخار اعلام می کند. ما در دنیا تجربه نویی آورده ایم. ما مردم سالاری را نه جدا و بیگانه از معنویت و دین، بلکه توانسته ایم کاملاً برخاسته از دین و معنویت در کشورمان مستقر کنیم. امروز کشورهایی که دولتها و بعضی از نمایندگان مجالسشان از دمکراسی و آزادی انتخابات دم می زنند، دمکراسیشان بیگانه از معنویت بوده است. در نتیجه هرجا لازم شده و توانسته اند در همان دمکراسیها تقلّب کنند، برخلاف رأی مردم تقلّب کرده اند. الان رئیس جمهور امریکا با کمتر از بیست وپنج درصد آراء مردم خودش، آن هم با حکم دادگاه، در امریکا حکومت می کند! دمکراسی ای که با معنویت همراه نباشد، همین است. بعد هم با ادّعای دمکراسی، به دیکتاتورترین دیکتاتورهای دنیا دست دوستی و رفاقت و برادرخواندگی دادند! به دیکتاتورهای دنیا و کودتاهای نظامی نگاه کنید! همه اینها رفیقهای نزدیک همین دمکراتهای دنیا و طرفداران دمکراسی و مردم سالاری اند. وقتی دمکراسی با معنویت و حقیقت و دین همراه نباشد، این طوری می شود. ما تجربه نویی را آوردیم؛ ما دمکراسی را از دین گرفتیم؛ دمکراسی ما با معنویت و دین همراه است؛ لذا شد مردم سالاری دینی؛ شد جمهوری اسلامی. مردم به این دستاورد می بالند و از آن دفاع و به آن افتخار می کنند. دشمن در تبلیغات خود مرتّب سعی می کند این دستاورد را کوچک کند؛ به قول رایج بین کسبه، توی سر جنس بزند و آن را تحقیر نماید. امام صادق علیه الصّلاةوالسّلام به شاگرد خود فرمود: چنانچه تو گوهر گرانبهایی در دست داشته باشی، همه دنیا اگر بگویند این سنگ است و تو بدانی که این گوهر گرانبهاست، حرف همه دنیا را باور نمی کنی. اگر یک سنگ در دست داشته باشی، همه دنیا بگویند این گوهر گرانبهاست، باز هم به حرف آنها گوش نمی کنی؛ می بینی که سنگ است. وقتی گوهر

گرانبهایی وجود دارد، اگر همه دنیا بگویند آنچه در دست داری، بی ارزش است، می بینی متاع باارزشی است. ملت ما دانسته است و فهمیده است؛ لذا ایستاده است. یک ترفند آنها مسأله حقوق بشر است، یک ترفندشان هم مسأله دمکراسی است. در انگلیس یک نماینده مجلس یک کلمه از آن دختر جوان فلسطینی دفاع می کند، از حزب و از مجلس او را اخراج می کنند؛ آن وقت ادّعای دمکراسی و آزادی هم دارند! سالهای اوّل انقلاب در همین تریبون نمازجمعه بنده از مبارزان ایرلندی و شخصی به نام آ«بابی ساندزآ» - که الان خیابانی هم به نام او در تهران هست - اسم آوردم. بابی ساندز در زندان بعد از پنجاه روز با اعتصاب غذا مُرد؛ نفر دوم هم اعتصاب غذا کرد و سپس مُرد؛ گمانم نفر سوم و چهارم هم اعتصاب غذا کردند؛ اما همین انگلیسیهای طرفدار حقوق بشر و پشتیبان اعتصابها و تحصّنها در نقاط دیگر، تماشا کردند! این ادّعای طرفداری از حقوق بشر آقایان است. الان شما ببینید در فلسطین چه اتّفاق می افتد! خانه را خراب می کنند، زن را می کشند، کودک را می کشند؛ جلو چشم همه هم می کشند، اما این آقایان طرفدار حقوق بشر کمترین عکس العملی نشان نمی دهند. آن وقت می گویند ما در ایران دنبال حقوق بشر می گردیم! آیا ملت ایران حق ندارد اینها را دروغگو و متقلّب بداند؟! اینها طرفدار حقوق بشرند؟! راه علاج چیست؟ ملت ایران یک راه علاج دارد و همان راه علاجی است که تا امروز دنبال کرده و آن، ایستادگی و تمسّک به آرمانها و اصول خود و حضور در صحنه است. من آن روز به ملت عزیزمان عرض کردم، الان هم عرض می کنم: ملت بزرگ ایران! بدانید اگر ایستادگی و حضور شما در صحنه نبود، نظام جمهوری اسلامی و هیچکدام از مسؤولان، یک سال هم نمی توانستند مقاومت کنند. اراده تان را مستحکم نگه دارید و حضور و وحدت خود را حفُکنید. می بینیم و می دانیم که ملت ایران تا امروز همین طور عمل کرده است، بعد از این هم همین گونه خواهد بود؛ ملت ما ملت ممتازی است. در کنار این، باید مسؤولان با کارآمدی و هوشیاری، تلاش عالمانه و دلسوزانه داشته باشند و مشکلات را یکی پس از دیگری حل کنند و این راه نیمه رفته را به پایان برسانند. هم از لحاُعلمی، هم از لحاُسیاسی و هم از لحاُاقتصادی، این ملت باید روزبه روز خود را قویتر کند؛ این راه علاج ملت ایران است. بخشی از این کار به دست مردم است - که مردم عمل کرده اند و به فضل و حول و قوّه الهی بعد از این هم عمل خواهند کرد - بخشی هم بر عهده مسؤولان است که باید وظایف خود را درست بشناسند و عمل کنند. در این صورت دشمنیها دیگر اثر نخواهد کرد. البته بیگانگان فشار اقتصادی و سیاسی می آورند، اما بی فایده است. در کوتاه مدت ممکن است فشار اقتصادی علیه ملت ایران باشد، اما خودشان هم می دانند که در بلندمدّت، هم به نفع ملت ایران است و هم به ضرر آنهاست. همین فشارها ملت ایران و دانشمندان و جوانان با استعداد ما را به پیمودن راههای علمی و کشف راههای علمی پیچیده و دور از دسترس کشاند؛ بنابراین فشار اقتصادی تأثیری ندارد. تا شما در صحنه هستید، فشار سیاسی هم تأثیری ندارد. این ملت تلاش بزرگ و مجاهدت عظیمی کرده است؛ خدای متعال هم طبق وعده خود به این ملت پاداش داده است: استقلال و نظام اسلامی. خداوند عاقبت خوشی برای شما مقرّر کرده است و ان شاءاللّه به این عاقبت خواهید رسید. پروردگارا! روزبه روز رحمت و فضل خود را بیشتر بر این ملت نازل کن. پروردگارا! دلهای ما را روزبه روز بیشتر با هم مهربان کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد نظر لطف خود را از این ملت برنگردان؛ قلب مقدّس ولی عصر ارواحنافداه را از این ملت و مسؤولان شاد کن. پروردگارا! چشمهای ما را به جمال آن محبوب بزرگوار روشن کن. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاةوالسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین والحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علی بن الحسین سیّد السّاجدین و محمّدبن علی باقر علم النبیّین و جعفربن محمّد الصّادق و موسی بن جعفرالکاظم و علی بن موسی الرّضا و محمّدبن علی الجواد و علی بن محمّدالهادی و الحسن بن علی الزکیّ العسکری و الحجّةبن الحسن القائم المهدی. اللّهم صلّ علیهم و صلّ علی ارواحهم و اجسادهم واحشرنا معهم واجعلنا من شیعتهم، و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداةالمؤمنین. بار

دیگر شما برادران و خواهران عزیز و خودم را به تقوا توصیه می کنم. از هرچه بگذریم، سخن تقوا خوشتر و مهمتر و مؤثّرتر است. هرجا حسّ و روح تقوا در ما وجود داشت و وارد میدان شد، موفّق شدیم. هرجا شکست خوردیم، لغزیدیم و عقب نشینی کردیم، وقتی در کار خود تفحّص می کنیم، می بینیم ناشی از بی تقواییهای ماست. اگر تقوا باشد، یک فرد، یک مجموعه و یک ملت هرگز از هدایت و فرج الهی محروم نخواهد ماند. دو سه موضوع حائز اهمیت وجود دارد که مهمترین آنها مسأله انتخابات است. انتخابات، هم برای ملت ما مهمّ است، هم برای دوستان ما در دنیا مهمّ است، هم برای دشمنان ما مهمّ است. این انتخابات مثل انتخاباتهای قبلی، یک نقطه توجّه و دقّت است؛ هم برای دوستان ما، هم برای دشمنان ما؛ برای ملت ما هم بسیار حائز اهمیت است. اهمیت انتخابات مجلس از دو جهت است؛ اوّل از این جهت که حضور شما در پای صندوقهای رأی بارزترین مظهر حضور مردمی است و این پشتوانه انقلاب و کشور است. کسانی که با اخبار سروکار دارند، می بینند که مراکز سیاسی دنیا از گوشه و کنار سر بلند می کنند و می گویند ما نگران انتخابات ایران هستیم و مسائل انتخابات ایران را پیگیری می کنیم؛ این به همین خاطر است. نگاه می کنند تا ببینند آیا مردم در صحنه حضور دارند یا نه؛ اگر دارند، مثل گذشته نمی شود با این نظام کاری کرد؛ اگر حضور مردم ضعیف شود، آن وقت استنتاج می کنند که بین مردم و نظام فاصله افتاده است؛ در این صورت راه را برای دخالت و سلطه و پنجه انداختن دوباره بر کشور هموار می بینند؛ از این جهت متوجّه انتخاباتند. پس اهمیت اوّل انتخابات به خاطر این است که انتخابات سنگر کشور است؛ حضور مردم در پای صندوقهای رأی، مصون ساز سرنوشت ملت و مردم است و دشمن را از تعرّض و تجاوز و پُررویی بیشتر باز می دارد. در این بیست وپنج سال، دشمنان ایران برای تسلّط بر این کشور راههای گوناگونی را پیمودند و همه ناکام. یک راه برای آنها باقی مانده است و آن، جدا کردن مردم از مسؤولان و نظام است؛ چشم به این راه دوخته اند. همه تلاشها و تبلیغاتی که می کنند و همه حرفهای زیادی ای هم که می زنند، به خاطر همین است؛ می خواهند مردم را جدا کنند. انتخابات توی دهن دشمن می زند و او را مأیوس می کند؛ احساس می کند که مردم در میدان دفاع از کشور و مرزها و مصالح و نظامشان قرص و محکم ایستاده اند. جهت دوم اهمیت انتخابات مجلس این است که شما با انتخاب نماینده مجلس، در واقع سرنوشت کشور را در چهار سال آینده رقم می زنید. انتخابات مجلس مظهر دخالت مردم در سرنوشت خود و کشورشان است؛ چون مجلس مرکز قانونگذاری است. قانون یعنی جاده ای که باز می شود تا مسؤولان اجرایی از آن جاده حرکت کنند و با تلاش خود گوشه و کنار و زوایای کشور را آباد و اصلاح کنند. این جاده بازکنی به عهده قانون است و قانون را هم نماینده شما در مجلس وضع می کند؛ بنابراین مجلس خیلی مهمّ است. علاوه بر این، طبق قانون اساسی ما، مجلس ناظر بر دولت است. اگر دولت در جایی بد و یا کج حرکت کند، پا در راه نادرستی بگذارد و خدای نکرده سوءاستفاده ای بشود و فسادی به وجود آید، مرکزی که می تواند جلو فساد و انحراف را بگیرد، مجلس است؛ ببینید چقدر مهمّ است! این مجلس با آراء مردم تشکیل می شود. هرچه آراء بیشتر باشد، مجلس قویتر خواهد شد. شما وقتی کسی را صالح و شایسته دانستید و او را به مجلس فرستادید، توانسته اید بخشی از توان خود را در ساختن و پیشرفت آینده به کار بگیرید؛ اهمیت مجلس از این جاست. لذا مردم برای مصالح خود، مصالح کشور و مصالح نظام باید نگذارند انتخابات از آن شکوه و عظمت خودش بیفتد. متأسفانه بعضی از افرادی که تریبون دارند - یا قلم یا بیان - و می توانند حرف بزنند، ملتفت نیستند که انتخابات و مجلس چه عظمتی دارد؛ حرفی ندارند که کاری کنند یا چیزی بگویند که مردم را از حضور در صحنه انتخابات و عرصه رأی دادن دلسرد کنند؛ این بر اثر بی توجّهی و غفلت است، والّا هر ایرانی غیور و علاقه مند به عزّت ایران و آبادی کشور و سرنوشت ملت باید تلاش کند تا مجلسی قوی و آبرومند تشکیل شود. البته مجلس هفتم یک خصوصیت اضافه هم دارد و آن این است که اوّلین قدم دوره ای به سمت چشم انداز بیست ساله را باید بردارد. چشم انداز بیست ساله ای تصویب و به دستگاهها ابلاغ شده است که حقیقتاً جاده بسیار مستحکمی به سمت یک آینده روشن، زیر پای ملت و مسؤولان باز می کند. اوّلین دوره چهار ساله به سمت آن چشم انداز، به وسیله این مجلس باید طی شود و اوّلین حرکت را این

نماینـدگان بایـد انجام دهنـد که اهمیت دارد. در دنیا عدّه ای هسـتند که به مصالح جمهوری اسـلامی علاقه مندند؛ در بین ملتها هم هسـتند، در بین دولتها هم هستند. بعضی از دولتها هم هستند که به دلایل متعدّد به مصالح جمهوری اسلامی علاقه مندند. بسیاری از ملتها، بخصوص ملتهای اسـلامی هم علاقه مندند. نگاه همه اینها به این انتخابات است؛ دلشان می خواهد این انتخابات، قوی، پُرشور و نشان دهنـده عزم اسـتوار ملت ایران باشـد. یک عـدّه هم در دنیا بدخواه ملت ایران هسـتند؛ اینها می خواهند این انتخابات یا اصـلاً برگزار نشـود تـا ایـن پشـتوانه مردمی گرفتـه شـود؛ یـا اگر برگزار شـد، بسـیار سـرد و بی روح برگزار شـود. دو روز قبـل بعضـی از نمایندگان کنگره امریکا در مقابل چند نفر از مریدان خود ظاهر شدند و به ملت ایران دسـتور دادند در پای صـندوقها حاضر نشوند! چـه دلیلی از ایـن واضـحتر بر آن مطلبـی کـه من هفته پیش خطـاب به ملت ایران عرض کردم که راهبرد کلّی دشـمن این است که انتخابات در کشور انجام نگیرد؟ دلیلش هم واضح است؛ چون اگر انتخابات نباشد، کشور و نظام بی پشتوانه خواهد شد؛ اینها این را می داننـد؛ لـذا می خواهند انتخابات نباشد. بعضـی از پارلمانهای اروپایی هم دخالت خود را در این کار به وقاحت رسانده اند. البته حرف زدنشـان اهمیتی نـدارد؛ حرف می زننـد، بزننـد؛ ما هم درباره خیلی از کارهای آنها حرف داریم و حرف هم می زنیم؛ نه این که ملاـحظه کنیم و حرف نزنیم؛ نه، مسؤولاـن کشور مـا هم نقـاط ضـعفی را که در کارهای آنها وجود دارد، همیشه با صـدای بلند بیان می کننـد؛ بنابراین از گفتن آنها به هیـچ وجه گله منـد نمی شویم و از آنها بیش از این هم توقّعی نداریم؛ اما همه باید بدانند - چه دولتهایشان، چه پارلمانهایشان - تا کار در مرحله حرف زدن و گفتن است، اهمیتی نمی دهیم؛ اما اگر قرار شد این را به دخالت در امور کشور ما منتهی کنند، ملت ایران تو دهنی محکمی به همه آنها خواهد زد. مردم و مسؤولان طبق وظیفه انقلابی و دینی خود آنچه را که مصالـح آنها ایجاب می کند، با همان آگاهی و روشن بینی خود به فضل پروردگار عمل خواهند کرد. البته انسان گاهی چیزهایی مشاهده می کند؛ بعضی دستگاهها از هم گله می کنند و گاهی هم گلایه ها را بزرگ و درشت می نمایانند. بنده اعتقادی نـدارم به این که مسؤولان در چنین موقعیتهای حسّاسـی دست به شـکوه و گلایه از یکـدیگر بزنند. باید نگاه کرد به آنچه مصـلحت این کشور و این ملت است. در یکی دو ماه اخیر بعضی کارهای دشمن شادکن هم صورت گرفت. البته ملت ما آگاه و هشیار بود و هست؛ فهمید چه کار باید بکند و چه کار باید نکند؛ همان طور که درست بود، عمل کرد؛ آفرین بر شـما ملت! ولی انسان متأسـف می شود که ببینـد بعضـی کسـان دوست می دارنـد کاری کننـد که در آن سوی مرزها دشـمنان این ملت برای آنها کف بزننـد! این ننگ است. اگر دیدید دشـمن برای شما کف می زند، نگاه کنید اشکال کارتان کجاست. امام فرمودند وای از آن روزی که دشمن از ما تعریف کنـد! خوب؛ دشـمن چه موقع از انسان تعریف می کند؟ خیلی از نقاط تحسین برانگیز در ملت و کشور و امام ما بود و هست که دشـمنان ما در دلشان تصـدیق می کنند، اما نمی خواهند به زبان بیاورند. آن جایی که دشـمن برای کسـی کف می زند و هورا می کشـد و او را تشویق می کنـد، باید انسان بفهمد که اشتباه می کند. کسانی بر طبل تعطیلی انتخابات می کوبیدند - البته به فضل پروردگار در متن ملت نیستند؛ منزوی اند - الان هم در گوشه و کنار کسانی پیدا می شوند که بگویند نباید شرکت کنید، یا ما شرکت نمی کنیم. این غلط است؛ راه درستی نیست. ملت بایـد با وحدت و اتّحاد کلمه آنچه را که مصـلحت اوست، انجام دهد. این را هم بنده به هیچ وجه موافق نیسـتم که یک عدّه بگویند اگر فلان طور نباشد، اسـلام از بین خواهد رفت؛ یک عدّه هم بگویند اگر فلاـن طور نباشـد، جمهوریت از بین خواهـد رفت؛ نه آقـا، این حرفهـا نیست. در این کشور و در این نظـام، اسـلام با جمهوریت همراه اسـت. جمهـوریت مـا از اسـلام گرفتـه شـده و اسـلام مـا اجـازه نمی دهـد در این کشـور مردم سالاـری نباشـد. مـا نخواسـتیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسّک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خـدا و مردم در طول هم قرار دارنـد و خدای متعال این توفیق را داده است که مردم این راه را طی کنند. عدّه ای بیایند بگویند اگر ما نباشـیم یا اگر فلان طور نباشد، اسـلام نابود می شود؛ یک عدّه هم بیایند بگویند اگر ما نباشیم یا اگر فلاـن طور باشـد، جمهوریت و مردم سالاـری از بین می رود؛ نه، این طور نیست. این ملت، این نظام، این چارچوب و این قانون

اساسی توانسته است هم اسلام را تضمین کند و هم جمهوریت را. البته این که ما گفتیم حرکات دشمن شادکن، ذهن به سراغ مسؤولان نرود؛ نه، مسؤولان کشور و بسیاری از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی و در مراکز دیگر علاقه مند و دلسوزند. جمعهای کوچکی هستند، بالاخره در همه جا هم هستند، در داخل لباس ما هم هستند، ممکن است در مرکز قانونگذاری و در مراکز دیگر هم باشند؛ این کارهای دشمن شادکن کار افراد معدودی است؛ بنابراین ذهن نسبت به جمع بزرگ مسؤولان کشور - چه در مجلس، چه در دستگاههای اجرایی و چه در نقاط دیگر - بدبین نشود. در انتخاب نماینده هم مردم باید معیارها را در نظر بگیرند. بنده وقتی نگاه می کنم، می بینم بحمداللّه در میان همین نامزدهای انتخابات، جمع بسیار زیادی افراد تحصیلکرده، خوب، کارآمد، مطّلع، متدیّن و دلسوز وجود دارند. بگردید در بین اینها افرادی را شناسایی کنید، یا از آدمهای امین و مطمئن بشنوید و چنین افرادی را برای قانونگذاری به مجلس بفرستید. به نظر من مهمترین شرایط نماینده عبارت است از این که متدیّن، کارآمد، دلسوز و شجاع باشد. اگر این چهار شرط در نماینده ای جمع شد، همان کاری را که شما آرزو و توقّع دارید، انجام خواهد داد. نماینده باید متدیّن باشد. بی دینی و بی تقوایی چیز بدی است؛ هرجا باشد، انسان را آسیب پذیر می کند. اگر در جای حسّاس باشد، آسیب پذیری آن بسیار گران تمام خواهد شد. نماینده باید کارآمد هم باشد. بعضیها متدیّن هستند، اما از آنها کاری ساخته نیست. باید به گونه ای باشند که بتوانند وظایفی را که بر عهده شان قرار دارد، انجام دهند. سوم این که دلسوز مردم - بخصوص طبقات محروم - باشد و برای آنها کار و فکر کند. من در انتخابات دوره قبل - شاید در نمازجمعه بود - گفتم نامزدهای انتخابات مراقب باشند خود را وامدار ثروتمندان و قدرتمندان و امثال اینها نکنند. اگر کسی وامدار دستگاهها و اشخاص و وامدار پول و قدرت شد، دیگر نمی تواند برای مردم دلسوزی کند. پس دلسوزی هم یک شرط بزرگ است. شرط چهارم این است که نماینده مردم باید شجاع باشد. این ملت، ملت شجاع و آزاده ای است؛ ملتی است که تهدید قدرتهای متکبّر جهانی او را به عقب نمی نشاند؛ بنابراین نماینده او هم باید شجاع باشد و نترسد؛ شجاعت در مقابل دشمن، شجاعت در مقابل باطل، شجاعت در پذیرش حرف حق. اگر خودتان توانستید کسانی را بشناسید که دارای این خصوصیات باشند، بروید به آنها رأی دهید؛ اما اگر خودتان آشنایی ندارید، در هر نقطه کشور از آدمهای امینی که به آنها اطمینان داشته باشید، بپرسید؛ آنها معرفی می کنند، تا ان شاءاللّه یک مجلس قوی، مردمی و متّکی به آراء مردم تشکیل شود و بتواند کارهای بزرگی را که بر عهده او قرار دارد، انجام دهد و مردم را - طبق آنچه شایسته این مردم آزاده و بزرگ است - ان شاءاللّه راضی و خشنود کند، که این رضایت الهی را هم به دنبال دارد. لازم است این نکته را هم عرض کنم: در مراحل قبلی انتخابات، مسؤولان گوناگون در بخشهای مختلف کارهای خوب و بزرگی کردند. بنده در چند روز قبل از مسؤولان اسم هم آوردم؛ الان هم از همه آنها صمیمانه متشکّرم. مراحل بعدی هم وجود دارد که اهمّ آنها برگزاری انتخابات و صیانت از آراء مردم است. حفُو صیانت از آراء مردم بسیار مهمّ است. مسؤولان همه تلاش خود را بکنند تا ان شاءاللّه آراء مردم کاملاً حفُو صیانت شود؛ انتخابات سالمی برگزار گردد و در این امر، بهانه دست این و آن داده نشود. من از نامزدهای انتخاباتی خواهش می کنم در تبلیغات، حرفهای واقعی بزنند و کارهایی که می توانند انجام دهند و آنچه واقعاً عقیده شان هست، آن را به مردم بگویند. مردم را آزاد بگذارند تا هرکس را خواستند، انتخاب کنند. در این تبلیغات، خرج و اسراف هم نشود. بنده گمان می کنم اگر کسی برای خدا از اسراف در تبلیغات و کارهای ناباب اجتناب کرد، خدای متعال به او کمک خواهد کرد و او را در مقصودی که دارد، موفّق خواهد گرداند. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد روزبه روز تفضّلات خود را بر این ملت بیشتر کن؛ قلب مقدّس ولی عصر را از ما خشنود فرما؛ ارواح مطهر شهیدان را از ما شاد گردان. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اذا جاء نصراللّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین اللّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

مصاحبه با رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از مراسم رأی گیری مجلس هفتم شورای اسلامی

مصاحبه با رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از مراسم رأی گیری مجلس هفتم شورای اسلامی --۰۱/۱۲/۱۳۸۲ سلامٌ علیکم. صبح عالی بخیر. امروز هم حضرتعالی مثل همیشه در نخستین لحظات آغاز انتخابات، پای صندوق رأی حاضر شدید. در چنین لحظاتی چه پیامی برای ملت عزیزمان دارید؟ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اوّلاً از خداوند متعال شکرگزارم که یک بار دیگر به من توفیق داد تا توانستم در این امر عمومی و مهمّ کشورمان - یعنی انتخابات - شرکت کنم. من امروز به سی نفر رأی دادم و خوشحالم؛ اولاً از این جهت که یک وظیفه و تکلیف را انجام دادم؛ ثانیاً از این جهت که حقّی را به عنوان یک شهروند استیفاء کردم. هر شهروند حق دارد به اندازه یک نفر در انتخابات مجلس شرکت کند. من هم این حق را داشتم و امروز آن را استیفاء کردم. لازم می دانم از ارواح طیّبه و انسانهای بزرگی یاد کنم که با تلاش و مجاهدت خود این راه را برای ما باز کردند و به ملت ایران این امکان را دادند که آزادانه سرنوشت خود را انتخاب کند. امام بزرگوار ما در رأس این انسانها قرار دارد. به روح بزرگ ایشان درود می فرستم و از خدای متعال علوّ درجات ایشان را مسألت می کنم. همچنین به شهدای عزیزمان، ایثارگران دوران انقلاب و دوران دفاع مقدّس و خانواده هایشان درود می فرستم. اینها بودند که با تلاش خود این امکان را به ما دادند. امروز هم برای کشور و ملت روز بزرگی است. همه انتخاباتها این طور است؛ اما احساس می کنم این انتخابات مهمتر است؛ چون می بینید که ستیزه گران با انقلاب اسلامی و کشور ایران چه تلاشی می کنند برای این که شاید از حرکت مردم به سمت صندوقهای رأی جلوگیری کنند. مردم بحمداللّه پُرشور و شوق و آگاه و هوشمند هستند. به عقیده من جوانانی که امروز با شوق و شور مایلند در سرنوشت کشورشان به اندازه رأی دادن دخالت کنند - یا برای بار اوّل، یا برای بار دوم، یا برای چندمین بار - و این سهم را در آینده کشور ایفا نمایند، آن گونه اند که هیچ کس نمی تواند مانع از انجام این کار بزرگ و این وظیفه توسط آن شود. امیدوارم ان شاءاللّه امروز انتخابات خوبی داشته باشیم و نتیجه این انتخابات برای کشور ما مبارک باشد و ملت و کشور ما از آن سود ببرند. از آقایان خبرنگاران هم که به این جا آمده اند و وقایع امروز را منعکس می کنند، متشکّریم.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای کنگره ی حکمت مطهر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای کنگره ی حکمت مطهر --۱۸/۱۲/۱۳۸۲ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم آقایان علما و اساتید محترم! خیلی خوش آمدید. جلسه ی بسیار خوبی است. من مطالبی را عرض می کنم؛ اگر بعد آقایان افاداتی داشتند، من آماده ام استفاده کنم. این کار و تجلیل از مرحوم شهید آیةاللّه مطهری (رضوان اللّه تعالی علیه) بلاشک یکی از حسنات صدا و سیماست. ایشان حق بزرگی دارند و این کار بخشی از حق شناسی یی است که وظیفه ی همه ی ماست. البته در همایشها و تجلیل هایی که به این صورت انجام می گیرد، بحثهای جانبی مفیدی هم می شود - بحثهای علمی و فلسفی و غیره - که آنها هم مغتنم است؛ لیکن به نظر من محور اصلی در گردهمایی شما باید اولاً شخصیت فکری و هویت روشنفکری مرحوم مطهری و نقش او در جریان فکری و روشنفکری اسلامی در کشور باشد - که این بسیار مهم است - ثانیاً تلاش شود این جریان تداوم پیدا کند و متوقف نشود؛ چون ما همیشه به مطهری نیاز داریم. در شخص شهید مطهری نمی شود متوقف شد. بر پایه ی پیشرفتهای فکری و نوآوری های او باید جامعه و مجموعه ی فکری اسلامی ما به نوآوری های دیگری دست پیدا کند. ما احتیاج داریم مطهری هایی برای دهه ی ۸۰ و ۹۰ داشته باشیم؛ چون نیازهای فکری روزبه روز و نوبه نو وجود دارد. درباره ی هویت فکری و روشنفکری شهید مطهری و نقشی که این مرد بزرگ در زمان خود ایفا کرد، به نظر من تاکنون تعریف جامعی ارائه نشده است. البته روی کتابهای ایشان کار شده - کارهای شایسته یی هم انجام گرفته - لیکن باید کاری را که مرحوم شهید مطهری در سالهای دهه ی ۴۰ و ۵۰ در محیط فکری این کشور انجام داد، شناخت. ایشان با قوّت فکری و اندیشه ی قوی و صائب خود وارد میدان هایی شد که تا آن وقت هیچ کس در زمینه ی مسائل اسلامی وارد این میدان ها نشده بود؛

و با تفکراتی که آن روز در کشور رایج شده بود - افکار وارداتی ترجمه یی غربی و شرقی - یا می رفت رایج شود، خود را وارد یک چالش علمی عمیق و وسیع و تمام نشدنی کرد. ایشان، هم در جبهه ی مقابله ی با مارکسیست ها به یک جهاد بسیار هوشمندانه دست زد، و هم در جبهه ی مقابله ی با تفکرات غربی و لیبرالیست ها وارد میدان شد. این نقش، بسیار مهم است؛ هم جرأت و اعتماد به نفس لازم می خواهد، هم قدرت فکری و اجتهاد در زمینه های گوناگون را لازم دارد، هم یقین و ایمان قاطع می خواهد؛ این مرد بزرگ همه ی اینها را با هم داشت؛ هم عالم بود، هم بسیار مؤمن بود، هم به ایمان خود یقین داشت، و هم اعتماد به نفس داشت؛ اینها لازم است. در سابقه ی تاریخی ما افکار وارداتی وجود دارد؛ منتها نه با این وسعت، با این شیوع و با این امکان تأثیرگذاری. تاریخ ما از این گونه رگه های فکری ناسالمی که وارد تفکرات علمی ما شده - چه در فقه ما، چه در فلسفه ی ما، چه در کلام ما - پُر است؛ لیکن در دوره ی جدید که ارتباطات گسترش پیدا کرد، حرفهای نوبه نو - با جاذبه هایی که به طور طبیعی دارد - مرتباً وارد فضای فکری جامعه شد و به یک مواجهه ی صحیح و علمی ایجاد نیاز کرد. ما در میدان بودیم و می دیدیم؛ بعضی از مواجهه هایی که آن وقت صورت می گرفت، علمی نبود؛ مقابله ی متعصبانه و از روی اعتقاد بود؛ اما نخوانده و نفهمیده، حرفی را رد می کردند؛ نمی دانستند چیست؛ گوشه یی از یک حرف وسیع را می گرفتند و آن را مشمول جنگ خودشان قرار می دادند و با آن درمی افتادند و مقابله می کردند. این، تحجر و توقف و مقابله ی غیرعلمی را تداعی می کرد. یک عده تحت تأثیر جاذبه های افکار نو و وارداتی، مجذوب اینها می شدند و سعی می کردند اسلام و فکر اسلامی و دین را با اینها تطبیق کنند؛ منتی هم سر دین می گذاشتند که ما اسلام را جوان پسند و مردمی و قابل قبول کرده ایم! گاهی اوقات کاسه ی از آش داغ تر هم می شدند و چند قدم هم جلوتر از صاحبان این فکرها پیش می رفتند، برای این که نبادا متهم به مرتجع بودن و این حرفها شوند که این را هم ما در مواردی دیدیم. نبوت و توحید و معاد و مباحث امامت و مباحث فقهی و مباحث اجتماعی و سیاسی اسلام را به سمت مشابهات خودش در مکاتب بیگانه ی از اسلام و احیاناً الحادی و بکلی بیگانه ی از دین کشاندند و منت هم سر اسلام می گذاشتند که ما آمدیم اسلام را همه کس فهم و همه کس پسند و در چشمها شیرین کردیم! این هم یک انحراف دیگر بود؛ هر دوی اینها انحراف بود. هنر شهید مطهری در آن دوران این بود که با قدرت اجتهاد و باانصاف و ادب علمی - چه در زمینه ی علوم نقلی، چه در زمینه ی علوم عقلی - وسط میدان ایستاد و با این افکار گلاویز شد و آنچه را که تفکر اسلامی بود، روشن، ناب و بی شائبه وسط گذاشت. علیه او خیلی هم حرف زدند و خیلی هم کار کردند؛ اما ایشان این کار را انجام داد. در جریان روشنفکری، این نقش بسیار مهمی است؛ و این شد پایه ی تفکرات بعدی جامعه ی ما. بنده اعتقاد راسخ دارم و بارها هم گفته ام که جریان فکری اسلامی انقلاب و نظام اسلامی ما در بخش عمده یی متکی به تفکرات شهید مطهری است؛ یعنی آنها پایه ها و مایه های اسلامی یی است که ما در تفکرات اسلامی از آنها بهره بردیم و به نظام اسلامی منتهی شد؛ لذا در همان روزگار هم افکار شهید مطهری جایگاه امنی بود برای جوانهای طالب و عاشق فکر اسلامی که در زیر بمباران شدید تفکرات بیگانه قرار می گرفتند؛ مارکسیست ها یک طور، غربگراها یک طور؛ هم در دانشگاه ها وجود داشت، هم در محیط بیرون از دانشگاه ها، و هم حتّی در حوزه های علمیه. شهید مطهری یک سنگر و یک مأمن برای این افراد شد تا بتوانند خود را زیر سایه ی این تفکر عمیق و مستحکم حفُکنند؛ هم دین خود را حفُکنند، هم بتوانند دفاع کنند و حرف نو داشته باشند. البته مرحوم مطهری دایره ی کارش به حسب ظاهر کوچک بود. همین جلساتی که آقای لاریجانی اشاره کردند، جلسات کوچکی بود؛ این گوشه، آن گوشه، کلاس درس فلان دانشکده بود؛ حداکثرش مثلاً جلسه یی بود در فلان جا با چند صد نفر آدم؛ اما خود ایشان هم یقیناً پیش بینی نمی کرد که این جلسات کوچک چه آثار بزرگی باقی خواهد گذاشت. این، جایگاه شهید مطهری است؛ این جایگاه باید درست شناخته و تعریف شود و موارد و مصادیق آن روشن گردد؛ اینها باید بیان شود. اگر درباره ی متفکران اسلامی، علما و فقهامان این نکته را در نظر بگیریم؛ مثلاً ببینیم نقش ملاصدرا در آن زمان چه بود؛ شخصیت او را محور اصلی هویت علمی او تبیین کنیم، خوب و تأثیرگذار است. البته شیوه های

هنری جای خود را دارد. به عقیده ی من، ما در زمینه ی شیوه های هنری هنوز مهارت و زبردستی لازم را پیدا نکرده ایم تا بتوانیم کاری که می خواهیم، بکنیم. چهره های علمی ما که گاهی در فیلمها و سریالها ظاهر می شوند، نمی توانند آن انطباع و انعکاس را در ذهن بینندگان و مخاطبان خود پیدا کنند که آشنایان با این چهره ها به آن اعتقاد دارند؛ غالباً چیز دیگری از آب درمی آید، که باید در زمینه ی کار هنری هم دقت بیشتری صورت بگیرد. بنابراین نقش شهید مطهری باید آشکار شود. شهید مطهری پهلوان میدانی بود که کسی وارد آن نشده بود. نکته ی دوم که خوب است روی آن فکر شود، تداوم این جریان است. ما که نمی توانیم در شهید مطهری متوقف شویم. درست است که الان هم بعد از بیست وپنج سال از شهادت این مرد، کتابهای او جزو پُرفروش ترین و جذاب ترین و مطلوب ترین کتابها برای نسلهای جویای فکر متین و منطقی اسلام است و الان هم ما واقعاً بدیل و عدیلی برای مجموعه ی کتابهای شهید مطهری (رضوان اللّه تعالی علیه) نداریم و با این که کارهای خوبی هم شده، بلاشک از لحاُاهمیت و تأثیرگذاری و جذابیت و اتقان، هنوز هم در بالاترین سطح قرار دارد؛ لیکن جریان ورود در عرصه ی چالش با افکاری که وارد می شود و نقادی علمی و برخورد صحیح با آنها و تفکیک صحیح از سقیم مواد و اجزاء آنها و تبیین فکر اسلامی در زمینه ی آنها باید ادامه پیدا کند، و این جزو وظایف مهمی است که وجود دارد. همان طور که عرض کردم، ما به مطهری هایی در دهه های آینده احتیاج داریم. بعد از انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، فکر اسلامی مورد چالش جدی قرار گرفته است؛ بعد از این هم بلاشک چالشهای جدیدی را روزبه روز برای آن به وجود می آورند؛ رها که نمی کنند. ما باید در این جا خود را آماده کنیم، و می توانیم. سرمایه ی غنی و تمام نشدنی یی که امروز از فرهنگ اسلامی در اختیار ماست، در این مصاف امکانات خیلی فراوانی در اختیار ما می گذارد؛ اگر ما اهل استفاده ی از اینها باشیم. حقیقتاً یک زرادخانه ی عظیم فکری و فرهنگی در اختیار ماست؛ اگر بتوانیم از آن درست استفاده کنیم. امروز خوشبختانه فضلای جوانی هستند؛ من می بینم. در حوزه ی قم، در تهران، فضلا، علما، افراد صالح، شایسته، از لحاُعلمی، از لحاُبلند نظری و فکر قوی وجود دارند؛ باید وارد این میدانها شوند و حضور در این میدانها را گسترش دهند. امروز از دوره ی فعالیت مرحوم شهید مطهری - یعنی سالهای دهه ی ۴۰ و ۵۰ - نیاز ما بمراتب بیشتر است. آن روز نیاز ما یک طور بود، امروز نیاز ما بسیار وسیع تر و عمیق تر است و لازم است این جریان ادامه پیدا کند. گردهمایی و بزرگداشت شهید مطهری را به این سمت ها بکشانید که کسانی تشویق بشوند وارد این میدانها شوند و برای مواجهه ی با امواج تبلیغاتی جدید وارداتی در همه ی زمینه ها آماده شوند؛ در زمینه ی فلسفه، در زمینه ی کلام، در زمینه ی مسائل گوناگون کشور که با مباحث اسلامی سروکار دارد. امیدواریم خدای متعال همه ی ما را موفق بدارد تا حق عظیم این شهید بزرگوار را بجا بیاوریم. من یک وقت دیگر هم شاید به عزیزان خانواده ی مکرم ایشان که به مناسبت سالگرد، این جا خدمتشان رسیده بودیم، گفتم ترتیبی داده شود که کتابهای ایشان مثل کتابهای سطح در حوزه های علمیه، حتماً خوانده شود. بنده از چیزهایی که برای صاحبان فکر و کسانی که می خواهند افکار اسلامی را برای مردم بیان کنند - مبلّغان دینی، اهل منبر، سخنگویان دینی - واقعاً لازم می دانم، این است که یک دوره کتابهای مرحوم مطهری را بخوانند. شیوه یی پیدا کنید که این کتابها خوانده شود؛ هم در کتابهای درسی بیاید، هم در دانشگاه ها بیاید. خوشبختانه کتابهای ایشان سهل التناول است؛ یعنی نگارش خیلی شیرین و خوبی دارد. قلم ایشان از بیانشان خیلی بهتر بود. ایشان می گفتند من از شنیدن سخنرانیهای خودم اصلاً خوشم نمی آید؛ اما نوشته های خودم را که می خوانم، خوشم می آید. بنده هم البته در این زمینه؛ حق را به ایشان می دادم؛ سخنرانی ایشان آنقدر جذاب نبود که نوشته ی ایشان. نوشته های ایشان حقیقتاً خیلی شیرین، روان و شیواست؛ لذا هرچه بیشتر اینها باید گسترش پیدا کند. علما و فضلا و جوانها - بخصوص طلاب جوان ما - باید یک دوره کتابهای شهید مطهری را خوانده باشند؛ که اگر می خواهند کاری بکنند، آ«من بنی فوق بناء السلفیآ» باشد؛ یعنی بر اساس آن فکر و روی شانه های شهید مطهری بروند ان شاءاللّه قله های بالاتری را فتح کنند و پرچم فکر اسلامی را به آن جاها بزنند. ان شاءاللّه موفق و مؤید باشید. از زیارت شما آقایان خیلی خوشحال شدیم. آماده هستیم اگر بیاناتی بفرمایید، استفاده

کنیم.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان قزوین/مردم‌سالاری دینی

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان قزوین/مردم‌سالاری دینی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیار جلسه‌ی شیرین و پُرمعنا و پُرمضمونی است. هرجا جمع جوانِ مؤمن و پُرشوری حضور داشته باشند، می‌توان به یقین امیدوار بود که باب رحمت و هدایت الهی در آن‌جا گشوده شده است. مطالبی که من در این یک ساعت و پانزده دقیقه‌ای که از آغاز این جلسه گذشته، شنیدم، بسیار خوب، بلند و پُرمحتوا بود و اکثر آنچه گفته شد، مورد قبول هر ذهن منصفی است. شاید بسیاری از شما جوانان نتوانید لذّت پیری را حدس بزنید که آرزوها و امیدهای خود را در چهره‌ی جوانانی مجسّم می‌بیند که همواره امیدوار بوده به صحنه بیایند و راهیِ این راه شوند. حظّ و لذّت امثال من از آنچه که در این جلسه می‌گذرد، وصف‌ناپذیر است. من می‌بینم خیلی از مفاهیمی که آرزو داشتیم در بین جوانان ترویج گردد و به عنوان «باور» شناخته شود، امروز از زبان خود آنها و با پشتوانه‌ی ایمان و شور جوانیِ‌شان بیان و در فضای فرهنگی و فکری جامعه پرتاب می‌شود و آن را پُر می‌کند. شما جوانان و همچنین استادان و رؤسای محترم دانشگاهها از تولید علم، جنبش نرم‌افزاری، ارتباط دانشگاه و صنعت و امیدهای فراوانی که در مجموعه‌ی جامعه‌ی جوان متراکم کشور ما نهفته است سخن می‌گویید. اینها همان چیزهایی است که امیدها و آرزوهای بنده را تشکیل می‌داده و آن روزی که این مطالب را در دانشگاهها مطرح می‌کردم، خودِ من امیدوار بودم؛ لیکن بسیاری بودند که می‌گفتند طرح این مسائل چطور می‌تواند مفید باشد!؟ من سه چهار سال قبل در یکی از دانشگاههای تهران گفتم اگر بنا بود بودجه‌ی کارهای تحقیقاتی و دانشگاههای کشور را من تنظیم کنم و در اختیار بگیرم، آن‌گونه که مصلحت است عمل می‌کردم؛ اما آن شرایط فراهم نیست و مسؤولان بخشها طبق قانون اختیاراتی دارند که باید انجام دهند. گفتم موضوعِ بسیار مهمِ تولید علم و جنبش نرم‌افزاری و خطشکنیِ در جبهه‌ی علم‌آفرینی را مطرح می‌کنم، تا بشود فرهنگِ محیط دانشگاهی. وقتی این شد، آن وقت دیگر نگرانی نیست؛ زیرا دهها و صدها هزار دلِ معتقد و مشتاق و جسم و ذهنِ جوان و خسته نشو در این راه می‌افتند و آن را دنبال می‌کنند. من امروز نشانه‌های این پیشاهنگان امید و بشارت کشور را می‌بینم. همیشه به خود و به مخاطبانم گفته‌ام افق روشن است و امروز تأکید می‌کنم که افق، بسیار روشن و درخشان است و کار دست شماست؛ دست شما جوانان. البته آنچه شما این‌جا مطرح کردید، اگر ضبط شده، پیاده خواهد شد و یکی یکی مورد توجّه و مُداقّه قرار خواهد گرفت و آنچه که ما باید سفارش کنیم، سفارش می‌کنیم؛ آنچه باید به دستگاه‌ها محوّل کنیم، محوّل می‌کنیم و ان‌شاءاللَّه این مطالب در حدّ وسع و توان کشور دنبال خواهد شد. اگر هم ضبط نشده، من از کارگردانانِ جلسه خواهش می‌کنم که مضمون حرفهای دوستانی را که صحبت کردند، مکتوب بگیرند که بشود دنبال کرد. یک جمله به این برادر عزیزِ جانبازمان که می‌گوید «من مشروطیِ دانشگاه شهادتم» عرض کنم: به هیچ‌وجه شما مشروطی نیستید. شما جانبازان ذخیره‌های باارزش دانشگاه جهادید. جهاد لزوماً با شهادت همراه نیست؛ اما لزوماً با فوزِ به رتبه‌ی مجاهدان و تقرّب به پروردگار همراه است. میدان جهاد هم همه جاست؛ هم در دفاع نظامیِ از کشور، هم در دفاع سیاسی و آبروییِ از کشور و هم در تلاش برای پیشبرد کشور و ملت، که امروز شما در این سنگر کار می‌کنید. اینها همه مبارزه است و همه باید مبارزه کنیم. یک تحقیق، اقدام علمی و یا حرکت سیاسی صحیح شما در مجموعه‌ی حرکت دانشجویی یا در خارجِ آن، مبارزه است. بنده بارها به دوستانم می‌گویم من امروز احساسم در مقابل جبهه‌ی عظیم جهانی فساد و ضلالت و گمراهی، با احساس دوران اختناق رژیم ستمشاهی هیچ تفاوتی نکرده است. آن روز هم فکر می‌کردیم باید مبارزه کنیم، امروز هم فکر می‌کنم باید مبارزه کنیم. ما برای مبارزه‌ایم؛ منتها شکل، عرصه و ابعاد این مبارزه تفاوت کرده و مبارزه پیچیده‌تر و سخت‌تر شده است؛ خونِ دل این مبارزه از خونِ دل مبارزه‌ی دوران ستمشاهی بیشتر است. الان طرف ما دستگاه استکبار و ظلم و پنهان شدنِ زشت‌ترین خویهای موجودِ در انسان گمراه در زیر پوششی از چهره‌ی متبسّم و اُدکلن

زده و قیافه‌ی کراوات بسته، پنهان شده است! ما امروز با این موجود مبارزه می‌کنیم. اگر ملتی از مبارزه در راه آرمان خود دست بکشد و از آنچه درست می‌داند، لحظه‌ای غفلت کند، همان بر سرش خواهد آمد که دنیای اسلام و امّت اسلامی و ملتهای این منطقه در طول قرنها بر سرشان آمد. بیشترین منابع و بیشترین ثروت طبیعی را ما این‌جا داشتیم؛ مهمترین مناطق راهبردی و استراتژیک جهان را ما این‌جا داشتیم؛ امّت اسلامی مایه‌ی حیاتِ دنیای مدرن و مترقّی و صنعتی یعنی نفت را در اختیار داشت؛ اما امروز وضع سیاسی، علمی و عقب‌افتادگیهایش را نگاه کنید! این به‌خاطر به خواب رفتن و غافل شدن از مبارزه است. سختیهای مبارزه را باید تحمّل کرد تا بتوان هم خود به جایگاه شریف و عزیز انسانی رسید، هم نسلهای پیاپیِ بعد از خود را رساند. در این مبارزه باید به خدا تکیه کنیم. من امروز با دیدن شما برطرف شد. دیروز بسیاری از مردم عزیزی که نسبت به بنده محبّت فراوانی ابراز کردند - علاوه بر خودِ شهر قزوین - از تاکستان، بوئین زهرا و آبیک بودند؛ من از همه‌ی آنها تشکّر می‌کنم. الان هم در جمع شما افرادی از شهرستانهای استان قزوین حضور دارند. من در اوّلِ سخنم می‌خواهم دو حدیث کوتاه عرض کنم، یکی از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است که خطاب به شماست. خطاب علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام) به جوانان، یک خطاب سیاستگرانه و سیاستبازانه نیست؛ یک نگاه و خطاب حکیمانه و پدرانه است. او نمی‌خواهد جوان را در راه رونق بخشیدن به بازار اقتصادی یا معرکه‌ی سیاسی خود استخدام کند، بلکه می‌خواهد جوان را در راه رشد و هدایت و صلاحی که مظهر آن خودِ علی‌بن‌ابی‌طالب است، هدایت فرماید. ایشان این دو جمله را خطاب به جوانان فرمود: «یا معشر الفتیان حصّنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم»؛ شرف و حیثیت انسانی خود را با ادب، و دین خود را با دانش حفظ کنید. خیلی حرف مهمّی است. دانش، دین را حفظ می‌کند؛ این منطق اسلام است. حال بگذار یاوه‌گوهای معاندِ با اسلام دائماً درباره‌ی این‌که اسلام با علم کنار نمی‌آید، حرف بزنند. حدیث دیگر از نبی مکرّم اسلام، حضرت پیغمبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم است: «ما قسّم اللّه للعباد شیئاً افضل من العقل»؛ خداوند متعال میان بندگان خود هیچ چیزی را باارزشتر از خردمندی تقسیم نکرده است. خدا ارزاق را بین بندگان خود تقسیم کرد؛ هوا، آب، عمر و لذّتها را. «ما بنا من نعمته فمن اللّه»؛ همه مال خداست. در میان این همه نعمت گوناگون و رنگارنگ، به شهادت نبیّ اسلام میان بندگان هیچ نعمتی به ارزش خردمندی تقسیم نشده است. بعد جمله‌هایی دارند که چون طولانی می‌شود، آن جمله‌ها را نمی‌خوانم. در آخر می‌فرمایند: «ولا بعث اللّه رسولاً ولا نبیاً حتی یستکمل العقل»؛ خدای متعال هیچ پیغمبری را در طول تاریخ به میان مردم نفرستاد، مگر بدین هدف و مقصود که خرد را در میان مردم کامل کند. در خطبه‌ی نهج‌البلاغه هم هست که خدای متعال پیغمبر را فرستاد «و یثیروا لهم دفائن العقول(۱۹۹)»؛ تا گنجینه‌های خرد را در میان انسانها برشورانند؛ برانگیزانند. این خرد برای چیست؟ این خرد برای پیدا کردن راه زندگی است. باید فکر کرد؛ باید با تحلیل و سنجش راه زندگی را پیدا کرد. مهمترین توصیه‌ی من به شما جوانان عزیزم همین است. یکی از شعارهایی که بنده در این چند سال تکرار می‌کنم این است که نباید به‌طور دائم در عرصه‌ی تجربه و ترجمه - علم ترجمه‌ای، حتّی فکر ترجمه‌ای، ایده و مکتب و ایدئولوژی و اقتصاد و سیاست ترجمه‌ای - بمانیم؛ زیرا این ننگ است برای انسان که از خرد، سنجش، تحلیل و درک و فهم خود استفاده نکند و چشم را روی هم بگذارد و مرعوب موج تبلیغاتی‌ای شود که بر او تحمیل می‌کنند، تا سخنی را بپذیرد. بزرگترین بلایی که مستقیم و غیرمستقیم در این دویست سالِ دوران استعمار بر سر ملتهای مشرق و بخصوص ملتهای اسلامی آمد، همین بود که در مقابل تبلیغات غرب مرعوب شدند و عقب‌نشینی کردند. این تهاجم خونین و بسیار سهمگین را که سردمداران استکبار غربی از طریق فرهنگ به آنها کردند، نتوانستند تحمّل کنند و مجبور شدند عقب‌نشینی کنند و دستهایشان را بالا ببرند. در همه‌ی زمینه‌های زندگی، غربیها و اروپاییها فکری را پرتاب کردند که هرکس با آن مخالفت کرد، شروع کردند به هوچیگری و مسخره و اهانت کردن؛ فشار آوردند تا فرهنگ خودشان را حاکم کنند. این فرهنگ تنها امتیازی که داشت این بود که فرهنگ اروپایی بود؛ هیچ امتیاز دیگری نداشت. البته هرکدام از ملتها فرهنگی دارند که می‌توانند از یکدیگر استفاده کنند و فرهنگ خود را با گرفتن تجربه و درس از دیگران

تکمیل نمایند. ما با این مخالفتی نداریم و صددرصد موافقیم؛ اما آنچه در دنیا پیش آمد، این نبود. تفاوت بینِ تهاجم و تعامل فرهنگی در این است که تعامل فرهنگی مثل این است که شما بر سرِ بساط میوه یا غذا و سبزی‌فروشی می‌روید و آنچه را که میلتان می‌کشد، چشم شما و کامتان می‌پسندد و با مزاجتان مساعد است، انتخاب می‌کنید و می‌خورید. در عالم فرهنگ هم همین است که آنچه دیدید و پسندیدید و مناسب خود دانستید و در آن ایرادی مشاهده نکردید، از مجموعه و ملت دیگر می‌گیرید؛ هیچ اشکالی هم نداد. «اطلبوا العلم ولو بالصین»؛ این را هزار و چهارصد سالِ پیش به ما یاد دادند. در تهاجم فرهنگی به شما نمی‌گویند انتخاب کن، بلکه شما را می‌خوابانند، دست و پایتان را می‌گیرند و مادّه‌ای را که نمی‌دانید چیست و نمی‌دانید برای شما مفید است یا نه، با آمپول به شما تزریق می‌کنند. البته دنیای غرب نگذاشت ما حس کنیم که دست و پایمان را گرفته‌اند و به ما تزریق می‌کنند؛ صورتِ قضیه را طوری قرار داد که ما خیال کردیم انتخاب می‌کنیم، در حالی که انتخاب نمی‌کردیم؛ بر ما تحمیل کردند. آن وقت اینها همان کسانی هستند که اگر اندک خدشه‌ای به فرهنگ رایج و مورد قبولشان وارد شود، جنجال راه می‌اندازند. شما ببینید در فرانسه که آن را مهد آزادی می‌دانند، برای سه چهار دختر روسری‌دارِ مسلمان چه سر و صدایی راه انداخته‌اند! این است که می‌گوییم باید فکر کنیم؛ باید تحلیل کنیم. اندیشه‌ی ترجمه‌ای برای یک ملت، سرنوشت بسیار سختی را به‌وجود می‌آورد. این توصیه‌ی همیشگیِ من به شما جوانان عزیز است. امروز مناسبت انتخابات به من حکم می‌کند که دو سه موضوعِ دیگر را که تناسب با مسأله‌ی انتخابات دارد و البته جزو مسائل ذهنی و فکری برای نسل جوان ماست، مطرح کنم. یک مسأله، اصلِ مسأله‌ی انتخابات و ربط آن با مردم‌سالاری از نظر اسلام است. دمکراسیِ غربی - یعنی دمکراسیِ متّکی بر لیبرالیسم - منطقی برای خودش دارد. آن منطق پایه‌ی مشروعیت حکومتها و نظامها را عبارت از رأی اکثریت می‌داند. مبنای این فکر هم همان اندیشه‌ی لیبرالی است؛ اندیشه‌ی آزادیِ فردی، که هیچ قیدوبند اخلاقی ندارد، مگر حدّ و مرز ضرر رساندن به آزادی دیگران. تفکّر لیبرالیسمِ غربی این است: آزادیِ شخصی و فردیِ مطلق انسان در همه‌ی زمینه‌ها و در همه‌ی عرصه‌ها که تجلّیگاه آن در تشکیل نظام سیاسیِ کشور هم خواهد شد. چون در جامعه، اقلیّت و اکثریّتی هستند، چاره‌ای نیست جز این‌که اقلیت از اکثریت پیروی کند. این پایه‌ی دمکراسی غربی است. اگر نظامی این را داشت، این نظام از نظر دمکراسیِ لیبرالی مشروع است؛ اگر نظامی این را نداشت، نامشروع است. این تئوریِ دمکراسیِ لیبرالیسمی است، در حالی که به‌کلّی عمل دمکراسیهای غربی با این تئوری متفاوت است و آنچه امروز در عرصه‌ی عمل در دمکراسیهای غربی مشاهده می‌شود، این نیست. اگر پایه‌ی مشروعیت عبارت است از رأی اکثریّتِ مردم، یعنی کسانی که صاحبان رأی هستند، پس حکومت امریکا و همین رئیس جمهور امریکا نامشروع است؛ چون اکثریّت ندارد. سی‌وپنج یا سی‌وهشت و یا چهل درصد از صاحبان حقِ رأی در انتخابات شرکت کرده‌اند که از آن تعداد هم مثلاً بیست‌ویک درصد به ایشان رأی داده‌اند - البته این‌طور هم نبود؛ می‌دانید که ایشان ناپلئونی به کاخ سفید رفتند؛ یعنی به حکم قاضی و به زور هُلش دادند به کاخ سفید! که اگر فرض کنیم همین رأی هم برای مشروعیت او کافی است، بنابراین حکومت فعلی امریکا مشروع نیست. ما برای عدم مشروعیت حکومت امریکا دلیلهای بیشتری داریم؛ ولی اکنون با منطق خودِ آنها بحث می‌کنیم که این منطق مخصوص آن حکومت هم نیست؛ بسیاری از همین دمکراسیهای رایج و سینه سپر کرده‌ی دنیای دمکراسیِ غرب، در انتخاباتهای گوناگونشان این رقم شصت و شصت‌وپنج و هفتاد درصدی که شما در جمهوری اسلامی ایران ملاحظه می‌کنید، ندارند و رقمشان خیلی کمتر از اینهاست. البته بعضی از اوقات رقم آنها همین شصت و شصت و چند درصد است؛ اما غالباً چهل‌وچند درصد و پنجاه و سی‌وهشت درصد و... است. تناقض در رفتار و گفتار غربیها و دستگاه استکبار و بخصوص امریکا - که ما امروز با امریکا کار داریم؛ با دیگران فعلاً کاری نداریم - خیلی بیش از این حرفهاست. اینها چقدر از حکومتهای غیر دمکراتیک را، یعنی حکومتهایی که برای یک‌بار هم در کشورشان صندوق انتخابات گذاشته نشده و از کسی رأی گرفته نشده، قبول کرده و با آنها مثل یک حکومت دمکراسی رفتار کرده‌اند و چقدر از دمکراسیها را با کودتای نظامی به هم زده‌اند! ان‌شاءاللّه عمرتان آن‌قدر طولانی خواهد شد که ده بیست

سالِ دیگر که بتدریج اسناد کودتاهای بیست، سی سالِ گذشته‌ی امریکای لاتین را از آرشیوهای وزارت خارجه‌ی امریکا بیرون می‌دهند، ببینید - البته بعضی از این اسناد الان هم بیرون آمده؛ بعضی‌اش را هم خودِ ما بدون این‌که آنها از آرشیوشان بیرون بیاورند، می‌دانیم - که در سرتاسر امریکای لاتین شاید کشوری نماند که در آن اگر انتخاباتی شد و آزادی‌ای بود و اگر رئیس جمهور مورد علاقه‌ی مردمی بود، «سیا»ی امریکا وارد کار نشد و کودتا راه نینداخت؛ مزاحمت ایجاد نکرد و پدر دمکراسیهای مردمی را درنیاورد. حالا شیلی معروف است و همه ماجرای آن کشور را می‌دانند. در آفریقا و آسیا و در جاهای مختلف دیگر هم این کار را کردند. چقدر حکومت دیکتاتوری به پشتوانه‌ی امریکا به‌وجود آمد که از نظامی در یک کشور، بی‌قید و شرط حمایت کردند و آنها به پشتگرمی امریکا کُشتند، زدند، بردند و بیست سی سال حکومت کردند! در کشور خودِ ما حکومت طاغوت و دیکتاتوری سیاهِ دوره‌ی رضاخان را که نظیرش کمتر در تاریخ ما دیده شده، انگلیسیها سرِکار آوردند، بعد همانها محمدرضا را هم سرِکار آوردند. پس از مدت کوتاهی که دکتر «مصدّق» با نهضت ملی سرِ کار آمد، یکی دو سالی هر طور بود تحمّل کردند، آخر تحملشان تمام شد و خودِ امریکا و انگلیس با هم همدست شدند و کودتای ۲۸ مرداد را راه انداختند و بیست‌وپنج سال حکومت دیکتاتوری سیاهِ مبتنی بر کودتای سرلشکر «زاهدی» را در ایران سرپا نگه داشتند. در اسلام مردم یک رکن مشروعیتند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسیِ دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتّفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ. وقتی امام حسین علیه‌السّلام را در نامه‌ای که جزوِ سندهای ماندگار تاریخ اسلام است به کوفه دعوت کردند، این‌طور می‌نویسند: «و لامری ما الامام الا الحاکم بالقسط»؛ حاکم در جامعه‌ی اسلامی و حکومت در جامعه‌ی اسلامی نیست، مگر آن‌که عاملِ به قسط باشد؛ حکم به قسط و عدالت کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هر کس که او را نصب کرده و هر کس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. این موضوع در همه‌ی رده‌های حکومت صدق می‌کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگینتر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است، به‌طور مثال، در نماینده‌ی مجلس لازم نیست؛ اما این، بدین معنا نیست که نماینده‌ی مجلس بدون داشتن تقوا و عدالت می‌تواند به مجلس برود؛ نخیر، او هم تقوا و عدالت لازم دارد؛ چرا؟ چون او هم حاکم است و جزوِ دستگاه قدرت است، همان‌طور که دولت و قوّه‌ی قضاییه هم حاکم هستند؛ چون اینها بر جان و مالِ جامعه‌ی تحت قدرت خودشان حکومت می‌کنند. «الحاکم بالقسط، الدائن لدین اللّه»؛ باید راهِ دین خدا را بپیماید. در قرآن، در خطاب خداوند متعال به ابراهیم این نکته‌ی بسیار مهم آمده است که خداوند بعد از امتحانهای فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کوره‌ی آزمایشهای گوناگون بیرون آمد و خالص و خالصتر شد، گفت: «انّی جاعلک للناس اماما(۲۰۰)»؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام فقط به معنای پیشوای دینی و مسأله‌ی طهارت و غسل و وضو و نماز نیست؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا؛ راهبرِ مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اوّل تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد: «و من ذرّیّتی»؛ اولاد و ذُرّیه‌ی من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود دارند یا ندارند؛ بحث ذُرّیه نیست؛ ضابطه داد. «قال لا ینال عهدی الظالمین»؛ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی‌رسد؛ باید عادل باشد. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنه‌ی خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد - البته دلیلهایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است - بعد از قبول هم فرمود: «لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ اللّه علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّة ظالم و سغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها(۲۰۱)»؛ اگر وظیفه‌ی من با توجّه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجّل و منجزّ نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم. یعنی امیرالمؤمنین می‌گوید من قدرت را به‌خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضیها افتخار می‌کنند: ما باید برویم، تا قدرت

را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خودِ قدرت است، وِزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه‌ی ابعاد ظلم و ستم - داخلی، اجتماعی و اقتصادی که حادترینش است - می‌باشد، خوب است. بنابراین، پایه‌ی مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه‌ی اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دمکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست. مردم‌سالاری غربی یک پایه‌ی فکریِ متقن که بشود به آن تکیه کرد، ندارد؛ اما مردم‌سالاری دینی این‌طور نیست. چون پایه‌اش پایه‌ی دینی است، لذا پاسخ روشنی دارد. در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر این‌که خدای متعال مشخّص کند. ما هرجا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن - که انواع و اقسام ولایات وجود دارد - ارتباط پیدا می‌کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می‌گوییم نه؛ چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم - در هر مرتبه‌ای از ولایت - باید اهلیّت و صلاحیت یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم‌سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می‌تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد. جمهوری اسلامی نظام پارلمانی را که یکی از اشکال مردم‌سالاری است و شکل خوبی هم هست، قبول کرده و پذیرفته است. این بخش از حاکمیت، یعنی قانونگذاری - غیر از قوّه‌ی مجریّه و رهبری که آنها هم به‌نحوی با انتخاب مردم صورت می‌گیرد - به انتخاب مستقیم مردم با همین قانونی که وجود دارد، که در قانون اساسی ما پیش‌بینی شده و قوانین عادی هم ترتیبات آن را مشخص کرده‌اند، صورت می‌گیرد، تا کسانی بروند و قانون بگذارند. قانون یعنی چه؟ قانون یعنی سرنوشت یک کشور؛ قانون یعنی سرنوشت انسانها در یک جامعه. چون همه متّبع هستند و مجبورند از قانون تبعیّت کنند. دولت هم باید از قانون تبعیّت کند؛ رهبر هم باید از قانون تبعیّت کند. بعضیها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه‌ی فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن‌وقت رئیس جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در این‌جا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقّت می‌کند و اگر احساس کرد که بناگزیر باید این‌کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به‌صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است، والّا رهبر، رئیس جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند. قانون آن‌قدر مهم است که قالب عملکرد من و شماست. آن کسی را که ما انتخاب می‌کنیم و به مجلس می‌فرستیم، کسی است که سرنوشت کشور را در چهارسال معیّن می‌کند. ابتدا که ما این نظام پارلمانی را قبول کردیم، بعضی از سیستمهای منطقه‌ای که اسلامی هم بودند، اعتراض کردند که این چه چیزی است شما قبول

کرده‌اید؟! من حالا- نمی‌خواهم اسم بیاورم. یکی از همین دولتهای مدّعی می گفت چرا شما نظام پارلمانی را قبول کردید؟! ما با استدلال به ایشان ثابت کردیم که همین نظام پارلمانی درست است. بنابراین نکته‌ی اوّل این است که مردم‌سالاری دینی که یکی از مهمترین مظاهر آن همین انتخابات مجلس شورای اسلامی است، به پایه‌ی فکری و اعتقادیِ اسلامی تکیه دارد. تاکنون مجالس متعدّدی در ایران تشکیل شده که همه برخاسته از آراءِ مردم و متّکی به یک استدلال منطقیِ قوی هستند. مجلسِ امروز مجلس ششم است و همه‌ی این مجالس معتبرند و بایستی آنچه را که آنها تصویب می کنند، همه عمل کنند. اگر جایی تصوّرمان این است که این مصوّبه یا این مجلس یا این برهه بر طبق مصالح کشور نیست، باید به خودمان مراجعه کنیم و ببینیم که اینها را غیر از ما کس دیگری انتخاب نکرده؛ ما انتخابشان کرده‌ایم. این که من بر روی انتخابات پُرشور و حضور همگانی در آن تأکید می کنم، وجهش همین است. بعضی خیال می کنند اگر ما انتخابات پُرشوری داشته باشیم، نظام جمهوری اسلامی مشروعیت پیدا می کند و اگر انتخابات پُرشور نبود، نظام مشروعیت پیدا نمی کند. این حرف، حرف درستی نیست. نظامهای دمکراسی در دنیا با نصف آراءِ ما در ریاست جمهوری و مجلس نظامهایشان را اداره می کنند و احساس عدم مشروعیت هم نمی کنند. این که من بر حضور مردم اصرار می کنم به‌خاطر این است که این یک وظیفه شرعی و وجدانی و عقلانی است؛ چون مجلس وقتی قانون تصویب کرد، همه باید تسلیم آن قانون باشیم، پس شما باید در ایجاد آن مجلسی که می‌خواهد این قانون را تصویب کند، نقش ایفا کنید. اگر خودتان را کنار بکشید، این کنار کشیدن هیچ مشکلی را حل نمی کند؛ باید وارد میدان شوید. اگر تلاشتان را کردید و آنچه را که خواستید نشد، شما تلاشتان را کرده‌اید؛ وظیفه‌تان را انجام داده‌اید. عزیزان من! این را به شما عرض کنم که دعوت به شرکت در انتخابات به‌خاطر تبلیغات دیگران نیست. قبل از انقلاب در کتابها خوانده بودیم، از اوّل انقلاب تا به‌حال هم بیست و پنج سال است که تبلیغات جهانی رسانه‌ها و این امپراتوری عمدتاً صهیونیستی را تجربه می کنیم. اینها هیچ وقت دست از بدگویی کردن نسبت به جمهوری اسلامی و هر تشکیلاتی در دنیا که با آن موافق نباشند، برنمی‌دارند. اگر مردم ایران در یک انتخابات پُرشور شرکت کنند، یک‌طور حرف می‌زنند؛ اگر شرکت نکنند، یک‌طور دیگر حرف می‌زنند. حرف ما برای خاطر بستن دهن آنها نیست. در انتخابات دوم خرداد سال هفتادوشش - که انتخابات پُرشوری شد؛ جمعیت عظیمی شرکت کردند که البته بی‌سابقه نبود و آن درصد قبلاً- هم در بعضی از انتخاباتهای دیگر شرکت کرده بودند؛ اما در آن انتخابات درصد بسیار خوبی شرکت کردند - رادیوهای بیگانه گفتند ملت ایران جمع شدند و رأی در صندوقها ریختند، برای این که به جمهوری اسلامی بگویند نه! شما را به خدا ببینید؛ مردم به دعوت رهبری، نظام و مسؤولان آمدند و مسؤولی را برای جمهوری اسلامی انتخاب کردند. وقتی که شلوغ بود و جمعیت پای صندوقها با درصد بالا شرکت کردند، آن‌طور گفتند؛ در انتخابات شوراها هم که در شهرهای بزرگ، مخصوصاً تهران، شرکت مردم خیلی پایین بود، باز گفتند مردم شرکت نکردند؛ یعنی به جمهوری اسلامی گفتند نه! بنابراین و به‌نظر آنها اگر مردم در انتخابات شرکت کنند، گفته‌اند نه؛ اگر شرکت هم نکنند، گفته‌اند نه! تبلیغات دشمن این گونه است. هرچه هم مردم شرکت کنند، تبلیغات دشمن هست. من همان روز گفتم، امروز هم می گویم که اگر مردم در انتخابات شوراها شرکت نکردند، به‌خاطر این بود که از عملکرد شوراها راضی نبودند. اگر شوراها این دوره خوب عمل کنند، خواهید دید که مردم در دوره‌ی بعد، اگر بخواهند برای شوراها به پای صندوق بیایند، پُرشور خواهند آمد. آن‌جایی که مردم امید دارند که کاری انجام گیرد، می‌آیند. وقتی دیدند نه، شوراها خوب عمل نکردند، مردم دلسرد و ناامید می‌شوند. من تقریباً یک ماه و نیم قبل در زنجان به مسؤولان گفتم که اگر می‌خواهید مردم در انتخابات شرکت کنند، عملکردهایتان را خوب کنید. اگر مردم عملکردها را ببینند، برای ورود در انتخابات تشویق می‌شوند. بنابراین مسأله‌ی شرکت در انتخابات از نظر وظیفه برای ما مهمّ است. در دمکراسیهای غربی، صلاحیتهای خاصّی موردنظر است که عمدتاً در این صلاحیتها، وابستگیهای حزبی رعایت می‌شود. هم کسانی که نامزد می‌شوند، هم آنهایی که نامزد می کنند و هم آنهایی که به نامزدها رأی می‌دهند، در واقع به این حزب یا به آن حزب رأی می‌دهند. حالا در آن کشورهایی

که دو حزبی است، مثل امریکا و انگلیس و یا در کشورهایی که چند حزبی است، به یکی از این دو یا چند حزب رأی می‌دهند. در نظام جمهوری اسلامی غیر از دانایی و کفایت سیاسی، کفایت اخلاقی و اعتقادی هم لازم است. افرادی نگویند که اخلاق و عقیده مسأله‌ی شخصی انسانهاست. بله، اخلاق و عقیده مسأله‌ی شخصی انسانهاست؛ اما نه برای مسؤول. من اگر در جایگاه مسؤولیت قرار گرفتم و اخلاق زشتی داشتم؛ فهم بدی از مسائل جامعه داشتم و معتقد بودم که باید جیب خودم را پُر کنم، نمی‌توانم به مردم بگویم این عقیده و اخلاق شخصی من است و اخلاق و عقیده ربطی به کسی ندارد! برای یک مسؤول عقیده و اخلاق مسأله‌ی شخصی نیست؛ مسأله‌ای اجتماعی و عمومی است؛ حاکم شدن بر سرنوشت مردم است. آن کسی که به مجلس می‌رود، یا به هر مسؤولیت دیگری در نظام جمهوری اسلامی می‌رسد، اگر فاسد، بیگانه‌پرست و در خدمت منافع طبقات برخوردار جامعه بود، دیگر نمی‌تواند نقشی را که ملت و طبقات محروم می‌خواهند، ایفا کند. اگر آن شخص انسان معامله‌گر، رشوه و توصیه‌پذیر و مرعوبی بود؛ در مقابل تشرِ تبلیغات و سیاستهای خارجی جا زد، دیگر نمی‌تواند مورد اعتماد مردم قرار گیرد و برود آن‌جا بنشیند و تکلیف ملک و ملت را معیّن کند. این شخص غیر از کفایت ذاتی و دانایی ذاتی، به شجاعت اخلاقی، تقوای دینی و سیاسی و عقیده‌ی درست هم احتیاج دارد. البته این حرف من نباید موجب شود که تفتیش عقاید راه بیندازند و نفر به نفر سؤال کنند که عقیده‌ی شما راجع به فلان موضوع چیست. من با تفتیش عقاید موافق نیستم و آن زمان هم که در سالهای دهه‌ی شصت عده‌ای تندرو برای ورود دانشجو به دانشگاهها چیزهای عجیب و غریب سؤال می‌کردند، بنده مخالف بودم و بارها هم اعلام مخالفت کردم. کسی که عملاً و صریحاً نشان داده و اثبات کرده؛ اصرار دارد که تظاهر کند با مبانی ارزشی نظام مخالف است و موافقت ندارد، نمی‌تواند نماینده‌ی مردم شود و به مجلس شورای اسلامی که رکن نظام است، برود. بنابراین صلاحیت اخلاقی لازم است و همه باید روی این بُعد حسّاس باشند. بعضی می‌گویند حقّ شهروندیِ انتخاب شدن را نبایستی سلب کرد. حقّ انتخاب شدن، حق شهروندی معمولی مثل حقّ شغل و کسب و کار و ساکن شدن در شهر و راه رفتن در خیابان و خریدن اتومبیل و... نیست. این یک حقّ شهروندی است که برای دارنده‌ی آن صلاحیتهایی لازم است که این صلاحیتها باید احراز شود. مسؤول احرازش هم فقط شورای نگهبان نیست؛ هم وزارت کشور است، هم شورای نگهبان، که باید صلاحیتها را احراز کنند. در احراز صلاحیت نامزدها خودِ مردم بهترین افراد هستند و بیشترین مسؤولیتها را دارند که وقتی انسانی را احراز صلاحیت کردند، به همدیگر معرفی کنند و آن کسانی که می‌توانند، برای آن شخص امکانات فراهم نمایند، تا انسان صالح بتواند وارد این میدان شود. من البته با شورای نگهبان و با وزارت کشور حرفهایی داشتم و دارم و خواهم داشت که به خود آقایان در جلسات کاری که با من دارند، می‌گویم و آن وقتی هم که لازم باشد، عمومی خواهم گفت. هر کدام وظیفه‌ای دارند که باید وظیفه‌شان را طبق قانون انجام دهند و هیچ تخلّفی هم از هیچ دستگاهی پذیرفته نیست؛ لیکن حالا به‌طور کلّی عرض می‌کنیم که انتخابات وظیفه مشترک بین اینهاست. نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی انتخابات این است که شباهت مهمّی هم بینِ دمکراسی در مجلس ما با دمکراسیها و پارلمانهای غربی وجود دارد و آن این‌که در همه جای دنیا پارلمانها برای حفظ و تقویت نظام به‌وجود می‌آیند، نه برای مبارزه با نظام - آن کسانی که مخاطب این حرف هستند گوشهایشان را واکنند، بشنوند - چون پارلمان جزو نظام و برای تکمیل آن است. پارلمان جای حضور مخالفان نظام نیست که عدّه‌ای بگویند ما از طریق وارد شدن به مجلس شورای اسلامی با قانون اساسی یا با نظام جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنیم! این در همه جای دنیا کاملاً غیرمنطقی و غلط است. شما هیچ جای دنیا را نمی‌بینید که در پارلمان با نظام مخالفت کنند. البته با دولتها مخالفت می‌کنند؛ استیضاح می‌کنند، پایین می‌کشند، بالا می‌برند؛ اما هیچ پارلمانی با ساخت نظام سیاسی مخالفت نمی‌کند؛ چون پارلمان جزو ساخت نظام است و معنی ندارد که مخالفت کند. البته در داخل مجلس شورای اسلامی مثل همه‌ی پارلمانهای دیگر گروههای مختلف - به‌قول خودشان فراکسیونهای مختلف - حضور دارند که برنامه‌ها و مذاقهای گوناگونی دارند، که باید هم باشد و مجلس جای مناقشات پُرشورِ مستدل و سیاسی و کارشناسی است. باید خیلی پُرشور بحث و مناقشه کنند؛ اما با استدلال

برنامه‌هایشان را به‌طرف مقابل خود بقبولانند و آنها را قانع کنند. بنده طرفدار مجلسِ ساکت و سر به زیر و سربجنبانِ در مقابل هر حرف نیستم. معتقدم مجلس نبایستی رکود و سکون داشته باشد و باید متحرّك و فعال و پُرنشاط باشد. خود من هم اوّل انقلاب و در دوره‌ی اوّل مجلس نماینده‌ی مجلس بودم. مجلس به نماینده‌ی فعّال که کار کند، فکر و بحث و استدلال کند و به‌طور منطقی اثبات و رد کند، احتیاج دارد. امام بارها به ما می‌گفتند که مباحثه‌های طلبگی باید سرمشق شما در مجلس شورای اسلامی باشد. در مباحثه‌ی طلبگی، دو طلبه وقتی با هم مباحثه می‌کنند، حرف هم را رد می‌کنند، سر هم داد می‌کشند، بعد که مباحثه تمام شد، با هم رفیقند؛ با هم غذا می‌خورند، با هم درس می‌روند، با هم چای درست می‌کنند. مجلس باید این‌گونه باشد: جای مباحثه‌ی مستدل، منتها همه در چهارچوب نظام. مجلس جای تلاش و برنامه‌ریزی و پیشرفت در نظام است، نه بر نظام. این نکته‌ای است که همه باید به آن توجّه کنند. درباره‌ی سیاستهای کلّی عرض کنم که مهمترین وظیفه‌ی رهبری در قانون اساسی، تنظیم سیاستهای کلّی است. فرایند تنظیم سیاستهای کلّی یکی از منطقی‌ترین و زیباترین فرایندهاست. حالا عدّه‌ای دلشان می‌خواهد که دائم بر طبل دروغگویی و بهتانزنی بکوبند. ما هم حرفی نمی‌زنیم و آنها هم هرچه می‌خواهند می‌گویند؛ اشکالی هم ندارد؛ اما شما جوانان شاید بدانید و اگر نمی‌دانید، بدانید که فرایند تنظیم سیاستهای کلّی، فرایند بسیار قوی و مستحکمی است. این سیاستها اوّل در کمیسیونهای دولت تنظیم می‌شود و بعد به دولت می‌آید. دولت آنها را بررسی و تصویب می‌کند و به رهبری پیشنهاد می‌کند. رهبری هم آن را به مجمع تشخیص مصلحت می‌دهد. این سیاستها در کمیسیونهای مجمع تشخیص مصلحت با حضور کارشناسان متعدّد از بخشهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، دانشگاهی، علمی که از خود مجمع و بیرون آن هستند، بررسی و تکمیل می‌شود؛ بعد مجدّداً به رهبری می‌دهند. رهبری هم آن سیاستها را با آن مبانی و اصول ارزشی نظام جمهوری اسلامی تطبیق می‌دهد، تصویب می‌کند و آن سیاستها به دولت برمی‌گردد و به مجلس ابلاغ می‌شود. نقش رهبری در تنظیم سیاستها این است که مراقب باشد تا زمینه‌ها قصوری یا تقصیری پیش آید، متوجّهِ رهبری است. بعد که این سیاستها ابلاغ شد، آن وقت مجلس موظّف است برطبق این سیاستها قانون بگذراند و دولت هم موظّف است سیاستهای اجرایی خودش را تنظیم و بر طبق آنها عمل کند. مجموعه‌ی این ساز و کار مفصّل دستگاههای اجرایی و قضایی و تقنینی در این چهارچوب به‌کار می‌افتند و کار می‌کنند که هر کدام مسؤولانی دارند و مسؤولیتهایی، که باید کار را انجام دهند. رهبری در مسؤولیتهای این دستگاهها دخالت نمی‌کند، مگر خیلی بندرت و در مواردی که احساس کند تخلّف آشکاری صورت می‌گیرد. مسؤولیتهای مجلس با خودِ مجلس است. بنده به خیلی از این قوانینی که در مجلس تنظیم می‌شود، اعتقادی ندارم و آنها را قبول ندارم، ولی وقتی قانون شد، بنده هم به‌صورت یك قانون عمل می‌کنم و مخالفت نمی‌کنم. موارد متعدّدی پیش می‌آید از اقدامهایی که در دولت انجام می‌گیرد و مورد قبول من نیست؛ اما مسؤولانی دارد که تنظیم و تصمیم‌گیری کرده‌اند؛ وظیفه‌ی آنهاست. اگر آن تصمیم‌گیری شامل خودِ رهبری هم باشد، ما طبق آن تصمیم‌گیری عمل می‌کنیم و نمی‌گوییم نه؛ اما جاهایی هست که رهبری احساس می‌کند اگر در این‌جا به مسؤولی که وظیفه‌ای داشته و به آن توجّه نکرده، تذکّر و توجّه ندهد، زاویه‌ی بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می‌آید. لذا وارد میدان می‌شود. در مورد این دوره‌ی مجلس شورای اسلامی یك‌بار چنین چیزی تقریباً در دو یا دو سال و نیم قبل پیش آمد و آن در قضیه‌ی قانون مطبوعات بود که بنده احساس کردم تکلیف شرعی دارم که به مجلس تذکّر دهم و تذکّر دادم. مجلس هم با کمال موافقت و مرافقت در این زمینه با رهبری همکاری کرد و خطّی را که در کمیسیون پیش‌بینی شده بود دنبال نکرد که از آنها متشکّر هستیم. یك جمله هم راجع به برنامه‌ی چشم‌انداز بیست‌ساله بگویم. چون وقت گذشته - البته وقتی من با جوانان هستم، نه از گفتن خسته می‌شوم و نه از شنیدن؛ لکن چون اذان شد، نمی‌خواهیم خیلی از ظهر تأخیر شود - لذا می‌خواهم بحث را تمام کنم. روی این برنامه‌ی چشم‌انداز بیست ساله خیلی کار شد که ان‌شاءاللّه در جلسه‌ی مسؤولان اجمالاً در این باره خواهم گفت - جای بحثش این‌جا نیست - اما این برنامه‌ی چشم‌انداز برنامه‌ای واقعی است؛ یعنی کاملاً حساب شده تعیین و ابلاغ شده است و در تنظیم آن هم همان دستگاههای

عظیم دولتی و مجمع تشخیص و... به ما کمک کردند. به‌مجرّدی که ما این برنامه را اعلام کردیم، دستگاههای رسانه‌ایِ موذیِ دنیا که آن را نمی‌پسندیدند، شروع کردند به دست‌اندازی کردن؛ چون این برنامه به معنای امید و نشاط و عزم و اراده برای پیشرفت است و معلوم است که این برنامه را نسبت به کشورهایی که تحت اختیار آنها نیستند، نمی‌پسندند و این نپسندیدن هم بیش از همه از طرف رادیوهای وابسته به امریکا و صهیونیستها بود. البته این کوچک‌ابدالها و بچه درویشهای آنها هم در داخل جنجالهایی کردند! نمی‌دانم حالا- این معرکه‌های درویشی هست یا نه. سابقها درویش می‌ایستاد، یک بچه درویش هم بغل دستش بود. او می‌گفت، این تصدیق می‌کرد؛ این می‌گفت، او تأیید می‌کرد؛ حرف به دهان همدیگر می‌گذاشتند! واقعاً انسان رنج می‌برد که عدّه‌ای در داخل کشور و زیر سایه‌ی نظام جمهوری اسلامی و به برکت حرکت عظیم مردمی و فداکاریهای آنها توانسته‌اند از شرّ نظام طاغوت آزادی پیدا کنند و حرف بزنند؛ اما حرفی که می‌زنند، عبارت است از تکرار وقیحانه‌ی همان چیزی که دشمنان این ملت می‌گویند. انسان از این‌قدر نادانی رنج می‌برد. برنامه چشم‌انداز بیست ساله، به فضل پروردگار سند حرکت برنامه‌ریزی شده‌ی دولت و مجلس شورای اسلامی و ملت ایران است. من می‌خواهم به شما جوانان بگویم که شما در تحقّق این چشم‌انداز می‌توانید نقشهای بسیار کارآمدی را ایفا کنید. همین حرفهایی که این جوانان عزیز گفتند؛ همین خواسته‌هایی که استادان و رؤسای دانشگاهها مطرح کردند، جزو مطالبی است که تأمین کننده‌ی مقدّمه‌های برنامه‌ی چشم‌انداز بیست ساله است. ما باید به سمت این برنامه پیش برویم. چشم‌انداز بالای قلّه است، جاده‌ی اسفالته نیست که انسان پایش را روی گاز بگذارد و به آن‌جا برسد؛ نه. حرکت کردن، عزم داشتن، فشار به خود آوردن و جریان سریع و سالمِ خون و تغذیه آن در رگهای این کالبد بزرگ، که اسمش ملت ایران است، و حرکتِ به سمت قلّه را لازم دارد. وقتی آن‌جا رسیدیم، دیگر بالای قلّه‌ایم. رسیدن به بالای قلّه برای یک ملت هم شرف و آبروست، هم مصونیت و امنیت. آن وقت دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند به ملت ایران تعرّض و گستاخی کند و جلوِ منافعش را بگیرد. همچنین این کار الگویی برای دنیای اسلام، بلکه وسیعتر از دنیای اسلام، خواهد شد؛ و این تلاش لازم دارد. جوانان و صاحبان دانش و اندیشه و خرد باید تلاش کنند. تصوّر هم نکنید که دشمن می‌تواند جلوِ این تلاش را بگیرد؛ نه. حدّاکثر کاری که این دشمن که امروز در مقابل ملتهاست - یعنی امریکا - می‌تواند بکند، عبارت است از کار نظامی و جاسوسی، که یکی مثل صدّامِ مفلوکِ بدبخت را در بیغوله و حفره پیدا کند، یا این‌که به کار فساد و ابتذال‌پراکنی به وسیله‌ی رسانه‌های جمعی و کارهای فرهنگی بپردازد؛ والّا حتی از راه فشارهای اقتصادی هم آن چنان که می‌خواهد، برایش میسّر نیست؛ چون در زمینه‌ی ارتباطات اقتصادی در دنیا، گوشه و کنارها و پیچیدگیهایی وجود دارد و این‌طور نیست که اگر بخواهند ملتی را از لحاظ اقتصادی بیچاره کنند، بتوانند. در دوره‌ی جنگ، دنیای غرب - امریکا و اروپا و وابسته‌هایشان - و دنیای شرقِ آن روز که شوروی بود، ما را تحریم کردند و از تعداد سلاحها و هواپیماها و تانکهایمان هم خبر داشتند و فکر می‌کردند ظرف شش ماه همه‌ی اینها تمام خواهد شد! هشت سال جنگ را کش دادند که در پایان این هشت سال امکانات و تجهیزات ما بهتر و بیشتر از اوّل شد! نتیجه‌ی غلبه‌ی نظامی بر مجموعه‌ای مثل مجموعه‌ی صدّام که هم خودش خائن و زبون بود و هم اطرافیانش خیانتکار - او به ملتش خیانت می‌کرد، اطرافیانش هم به او - می‌شود همین. غلبه بر مثل صدّام دلیل اقتدار نیست که کسی خیال کند حالا- این قطب ابر قدرت جهانی هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند؛ نه، این‌طور نیست که هر غلطی بخواهند، بتوانند بکنند. غلبه‌ی نظامی را مهاجمانِ به ملتها مثل «چنگیز» و «تیمور» و امثال اینها پیدا می‌کنند، که آمدند، بعد هم رفتند و نابود شدند؛ اما ملتها دوباره سر بلند کردند. آن‌جایی که ملتها بخواهند و بایستند، هیچ دشمنی نمی‌تواند در مقابل آنها پایداری کند و به تعرّض، تجاوز و افزون‌طلبیِ خود ادامه دهد. ضربه‌ای می‌زند، ضربه‌ای هم می‌خورد. وقتی پادشاهانِ آخر دوره‌ی صفوی و بخصوص آخرین پادشاه آنها بر اثر بی‌عرضگی و جمع شدن دولتمردان شکمباره در اطراف او، که مستِ شهوت و غرور و فریفته به طعمه‌ی دنیا بودند، از مهاجمان «اشرف افغان» شکست خوردند، یکی از شاهزاده‌های صفوی که خواست خودی نشان دهد، نتوانست؛ آمد قزوین. آنها پیغام دادند به مردم قزوین که اگر

این شاهزاده‌ی صفوی بین شما باشد، می‌آییم همه را قتل‌عام می‌کنیم. شاهزاده‌ی صفوی نتوانست در قزوین بماند و رفت. وقتی مهاجمان آمدند، قزوینیها گفتند حالا که او نیست، وارد شهر شوید. وقتی مهاجمان وارد شهر شدند، قزوینیهای غیور در خفا با هم قرار گذاشتند و در یک شب همه‌ی این مهاجمان متجاوز را به قتل رساندند! اگر می‌ترسیدند، اگر دستشان می‌لرزید، اگر می گفتند بعدش چه، مطمئن باشید که تا ابد برای قزوین ننگ باقی می‌ماند. از این قبیل نمونه‌ها ملت ایران خیلی دارد که به مناسبت قزوین این ماجرا یادم آمد و به شما که اکثرتان هم قزوینی هستید، گفتم. این افتخار برای مردم قزوین ماند؛ چرا؟ چون در مقابل تحمیل، تحقیر و اهانت دشمن نه تحمّل کردند و نه به آن شاهزاده‌ی مفلوکِ فراری تکیه کردند. اگر مردم قزوین می گفتند هرچه که شازده‌ی فراریِ صفوی گفت، همان را عمل کنیم، باز ننگ برایشان می‌ماند. هرجا مردم هستند و همّت و اراده و عزم و خواست آنها هست، آن‌جا اراده و رحمت و توجّه و کمک الهی هم هست. پروردگارا! کمک خودت را بر این مردم نازل کن. دلهای این جوانان عزیز را روزبه‌روز شادتر، شکوفاتر و شادابتر گردان. پروردگارا! وحدت ملی ما را روزبه‌روز بیشتر کن. دشمنان این ملت را منکوب فرما. به فضل و کرم خودت همه‌ی ملتهای مسلمان را از دست اجانب و سلطه‌ی آنها نجات بده. ما را به آنچه مایه‌ی رضای توست، هدایت و اعانت فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۸۳

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی مشهد مقدس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی مشهد مقدس -- ---۰۲/۰۱/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. خداوند متعال را شاکر و سپاسگزارم که به این بنده ی ضعیف و حقیر فرصت و مهلت داد تا بتوانم یک بار دیگر در جوار مرقد مطهر و منور حضرت علی بن موسی الرضا (علیه الاف التّحیةوالثّناء) با شما برادران و خواهران زائر و مجاور ملاقات کنم و ضمن عرض تبریک حلول سال نو، عرایضی را به شما برادران و خواهران عزیزی که در این جا حضور دارید، و به همه ی ملت ایران، عرض کنم. البته فرصت الهی و مهلتی که خداوند متعال در دنیا به ما بندگان عنایت می کند اگرچه یک نعمت بزرگ است، اما به همین نسبت مسؤولیت انسان را سنگین تر و بازخواست الهی را بیشتر می کند. هر سالی که از عمر ما می گذرد و هر روزی که در این زندگی و در این دنیا بیشتر می مانیم، به همین نسبت بار مسؤولیت ما در مقابل پروردگار سنگین تر می شود. البته این نعمت است، اما مثل همه ی نعمتهای دیگر همراه با مسؤولیت است.با شروع سال نو و این گونه مقاطع تاریخی و تقویمی، همه باید به این نکته توجه کنیم که ورود در هر سالی، ورود در هر ماهی، ورود در هر روزی از روزهای زندگی، ما را به شناخت مسؤولیت خود فرامی خواند و به ادای مسؤولیت تحریک می کند. در پیام نوروزی به ملت ایران عرض کردیم که امسال از نظر ما سال پاسخگویی مسؤولان نظام به مردم است. این در واقع پاسخگویی به خدا هم هست؛ همچنان که پاسخگویی به خود هم هست. پاسخگویی، در واقع یک نوع کارنامه خوانی است؛ مثل دانش آموزی که در پایان سال تحصیلی کارنامه ی خود را می خواند - هم خود او می خواند، هم اولیاء او می خوانند - نقاط قوّت خود را می شناسد، نقاط ضعف خود را هم می شناسد؛ نمره یی که مایه ی خرسندی اوست، او را به ادامه ی این کار تشویق می کند و نمره یی که مایه ی سرشکستگی اوست، او را به جبران این سرشکستگی وادار می نماید. مجموع نمره های خوب و بد، معدل یک دانش آموز است و مجموع معدلهای دانش آموزان یک کلاس، معدل این کلاس است و نشان دهنده ی این که آیا اداره کنندگان این کلاس از عهده ی پیشبرد دانش آموزان برآمده اند یا نه. البته مجموع معدل کلاسها هم معدل مدرسه را تشکیل

می دهـد؛ معلوم می کنـد که این مـدرسه، مدرسه ی کارآمدی هست یا نه؛ سـهامداران مدرسه را به فکر وادار می کند؛ می فهمند؛ تشـخیص می دهنـد که اداره کننـدگان این مـدرسه، خوب از عهـده برآمده اند یا نه؛ و تصـمیم می گیرند. در یک نظام اجتماعی و سیاسـی و در نظام جمهوری اسـلامی، کارنامه ی دسـتگاه ها معدل آن دسـتگاه ها را مشخص می کند. معدل دستگاه های مختلف، معدل هر قوه از قوای سه گانه و دستگاه های عمده ی کشور را مشخص می کند و مجموع معدل قوای سه گانه، معدل نظام را معین می کند. سـهامداران نظام، ملت ایرانند؛ شـما ملت ایران صاحب نظام جمهوری اسلامی هستید. شما با شناخت معدل دستگاه ها و بر اساس آن، و با شـناخت این که چقـدر مـدیران کشور از عهـده ی کار خود برآمـده اند، درباره ی مدیران کشور تصـمیم گیری می کنید. این، یک نظام سالم است. ساخت قانون اساسی هم ما را به این سمت هدایت و به ما کمک می کند. نظام اسلامی به وعده ی قرآن کریم، مردم را به سـمت حیـات طیبه حرکت می دهـد. آیه ی قرآن می فرمایـد: آ«من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیـاهً طیّبـهًآ». حیـات طیبه یعنی زنـدگی گوارا. یـک ملت آن وقتی زنـدگی گوارا دارد که احسـاس کنـد و ببینـد که دنیا و آخرت او بر طبق مصـلحت او به پیش می رود و به سـمت هـدفهای او حرکت می کند؛ این زندگی گواراست؛ فقط آ«دنیاآ» نیست، فقط هم آ«آخرتآ» نیست. آن ملتهایی که به زنـدگی دنیا چسبیـده انـد و موفق شده اند که زندگی دنیوی را به مراتب پیشـرفته یی از کمال برسانند، لزوماً زندگی گوارا ندارند. زندگی گوارا وقتی است که رفاه مادی با عدالت، معنویت و اخلاق همراه شود. و این را فقـط ادیـان الهی می تواننـد برای بشـر تـأمین کننـد. از طرف دیگر، حیات طیبه و زنـدگی گوارا فقط آخرت هم نیست. اسـلام نمی گویـد من می خواهم زنـدگی اخروی بعـد از مرگ مردم را آبـاد کنم، دنیای آنها هرجور شـد، شـد؛ این منطق اسـلام نیست. منطق اسـلام این است که زندگی جامعه ی اسـلامی باید از مواهب الهی سـرشار شود و بشر با بهره مندی های مادی در زندگی خود، راه معنویت را گم نکنـد و درست حرکت کند. اگر آن زندگی به وجود آمد، آن وقت در جامعه ظلم و بی عدالتی و تبعیض ریشه کن می شود؛ تجاوز به حقوق انسانها ریشه کن می شود؛ جنگها و برادرکشـی ها از بین می رود؛ ناامنی ها در زنـدگی بشـر به صـفر می رسد. انبیاء برای این کار و مجاهدت کردند؛ بزرگان برگزیده ی خداوند در تاریخ بشر، برای این جان دادند. ما قله ی بلند و رفیعی را در نظر گرفته ایم که عبارت است از همین زندگی مطلوب انبیاء و اولیای الهی. همه ی تلاش و همت و همه ی فکر و ذکر ما این است که خودمان را به این قله نزدیک کنیم. البته فاصـله زیاد است و راه دشوار، اما رسـیدن به دامنه های بالا و والاتر مغتنم و لـذت بخش است؛ ما دنبال این هـدف هستیم. کلیـد موفقیت این کار در نظام اسـلامی چیست؟ کلیـد موفقیت این است که مسؤولان نظام اسـلامی - همچنان که در آیه ی قرآن ذکر شـده است - از ایمان و عمل صالح برخوردار باشـند. ایمان و عمل صالح فقط اعتقاد به خـدا و خوانـدن نمـاز و گرفتن روزه نیست، بلکه ایمان یعنی ایمان به خـدا؛ ایمان به وعـده ی الهی؛ ایمان به آنچه که خـدای متعال برای بشـر در دسـتورات تشـریعی خود به وسـیله ی انبیاء فرسـتاده است؛ ایمان به درستی راه خود. آ«امن الرّسول بما انزل الیه من ربّه والمؤمنونآ»؛ خود پیغمبر به راه خود ایمـان داشت، مؤمنین هم به دنبـال سـر پیغمبر به راه خودشان ایمان داشـتند. خـدای متعال به ما وعده هایی داده است؛ باید به این وعده ها ایمان داشـته باشیم. خدای متعال به ما به طور قاطع فرموده است که: آ«اوفوا بعهدی اوف بعهدکمآ»؛ به عهد من وفا کنید، تا من هم به عهد خود وفا کنم؛ معاهده یی که با خدا بسـته اید، به آن معاهده عمل کنید تا خدا هم به وعده یی که به شـما داده است عمل کند. خاصـیت ایمان در وجود یک انسان مسؤول این است که راه او را هموار و دشواری ها را در نظرش کوچک می کنـد؛ همت او را بالا می برد؛ او را از آلوده شدن به خواسـته های حقیر اهل دنیا باز می دارد؛ او را عاشق، خادم و دوسـتدار مردم قرار می دهد و در مقابل تهدید دشمنان آسیب ناپذیر و در مقابل مشکلات کار و مسؤولیت مقاوم می سازد. عمل صالحی که در اسـلام از یک مسؤول نظام سیاسـی خواسـته شـده است، رفتار دینی است. رفتار دینی یعنی گسترش عـدالت در جامعه و خـدمت به آحاد مردم. در اسـلام خدمت به انسانها، حتّی انسانهای غیرمؤمن هم موردنظر است؛ افق دید اسـلام خیلی وسیع است. خدمت کردن، اجتناب از تبعیض، اجتناب از تضـییع بیت المال و اجتناب از تضییع حقوق مردم، اجتناب از سوءاستفاده از شغل

و مسؤولیت - کسی که مسؤولیتی دارد، وجاهتی از این طریق به دست آورده، که این وجاهت متعلق به مردم است؛ مثل بیت المال. همچنان که یک مسؤول به این دلیل که کلید صندوق بیت المال در دستش است، نمی تواند از بیت المال در مصارف شخصی خرج کند،به همین دلیل حق ندارد که از وجاهت و قدرت و امکان و فرصتهایی که در اختیارش است، به سود شخص خود و منافع شخصی اش استفاده کند - تلاش مجاهدت آمیز و تلاش سخت؛ یعنی به کارگیری عقل، علم، تخصص و تجربه و به کار بردن همه ی ظرفیت دستگاه تحت مدیریت برای رسیدن به آرمانهای نظام اسلامی، رفتار دینی است. اگر یک مسؤول خیلی هم مقدس مآب باشد، اما از ظرفیت خود برای کار و تلاش استفاده نکند، رفتار دینی او ناقص است؛ اگر از فرصتها استفاده نکند و عقل و تدبیر و هوش و علم و تخصص و تجربه را به کار نگیرد، رفتار دینی اش ناقص است. معارف اسلامی ما پُر است از این مفاهیم عالی و متعالی و قرآن و احادیث ما هم سرشار از این معارف است. البته مسؤول متدین کسی است که این ضوابط را در زندگی خود به عنوان اصول حتمی و غیرقابل تخلف در نظر داشته باشد. اگر مسؤولان نظام جمهوری اسلامی مقید به این ضوابط باشند، نظام اسلامی روزبه روز و قدم به قدم به پیش می رود. اعتقاد شخصی من این است که امروز نظام جمهوری اسلامی با تجربه ی بیست وپنج ساله ی خود می تواند این راه را با قوّت و شدت ادامه دهد، مشروط بر این که مسؤولان دستگاه های مختلف در درجه ی اول کارنامه ی کارکردشان را برای خودشان تنظیم کنند؛ نمره های مثبت و منفی را ببینند و در درجه ی بعد، مردم را - که صاحبان این انقلابند؛ سهامداران این مجموعه و بنگاه عظیمی هستند که اسمش جمهوری اسلامی است - در جریان قرار دهند. قوه ی مجریه - که دستگاه های مختلفی در قوه ی مجریه هستند - کارنامه ی خود را جزءبه جزء برای مردم مشخص کند. البته اعتقاد من این است که در این صورت یقیناً مردم خوشحال خواهند شد؛ چون این کارنامه نمره های بسیار خوب و درخشانی دارد. قوه ی قضاییه هم کارنامه ی خود را به مردم ارائه کند، که یقیناً در آن هم نمره های خوب و درخشانی هست. قوه ی مقننه هم کارنامه ی خود را به مردم نشان دهد که در آن هم نمره های خوشحال کننده یی وجود دارد؛ اما در همه ی این دستگاه ها نمره های منفی و ناراحت کننده برای خود دستگاه ها و مردم هم هست. خود مسؤولان دستگاه ها ببینند که نقاط منفی آنها کدام است، در نابود کردن عوامل نقاط منفی سعی و تلاش کنند. البته پشتوانه و ضامن این کار، آگاهی، مطالبه و خواست مردم است. اگر این کارها انجام بگیرد، این همان اصلاح انقلابی است که من در دو سه سال قبل در نمازجمعه ی تهران به ملت ایران عرض کردم. اصلاحات برای هر نظامی لازم است؛ اصلاحات برای هر جامعه یی جزو ضروری ترین نیازهاست؛ ما هم به اصلاحات احتیاج داریم. اصلاحات یعنی این که نقاط مثبت و منفی را فهرست کنیم و نقاط منفی را به نقاط مثبت تبدیل کنیم. این همان چیزی است که انقلاب قدم بلند آغازین آن را برداشت و موفق شد و عوامل بااخلاص انقلاب در طول این بیست وپنج سال در دستگاه های مختلف همه ی تلاش خودشان را برای این کار کرده اند و موفقیت های بزرگی هم داشته اند. این، اصلاحات انقلابی است؛ اصلاحات اسلامی است. البته دشمنان این نظام و انقلاب، تغییر ساختار اصل نظام را هدف گرفته اند و اصلاحات از نظر آنها، یعنی تغییر نظام و تبدیل نظام جمهوری اسلامی به یک نظام وابسته و سرسپرده ی دشمن های مستکبر. اصلاحات به معنای حقیقی کلمه، شامل همه ی دستگاه های کشور می شود. هیچ دستگاهی نباید خود را از انتقاد و نقد مصون و از عیب خالی بداند؛ همه ی دستگاه های کشور باید مورد نقد منصفانه قرار بگیرند و همه در جهت اهداف نظام و در چهارچوب آن، رفتار خود را اصلاح کنند. دولت، مجلس، قوه ی قضاییه و سایر دستگاه هایی که در کشور هستند و مسؤولیت های مهمی بر دوش آنهاست، همه مشمول این قاعده ی کلی هستند؛ نقد، اصلاح و پاسخگویی. این، معنای حقیقی اصلاح نظام مورد نظر اسلام است، که آ«ان ارید الاّ الاصلاح ما استطعتآ»؛ پیغمبران این را می فرمودند. همه ی کار پیغمبران عبارت بود از این که تا می توانند اصلاح کنند؛ یعنی فساد را در کشور از بین ببرند؛ این معنای اصلاح واقعی است. پاسخگویی باید به معنای صحیح کلمه وجود داشته باشد. باید دستگاه های فرهنگی کشور - چه آنچه مربوط به دولت است، چه آنچه زیرمجموعه دولت نیست، مثل صدا و سیما - روشن کنند که در مقابل تهاجم گسترده ی فرهنگی دشمنان

چه تـدابیری را برای اعتلاـ و بـارور کردن فرهنگ اسـلامی و انقلابی و عمومیت بخشـیدن به نقاط برجسـته ی آن به کار بسـته انـد. دستگاه های اقتصادی هم بیان کنند که برای بارور کردن اقتصاد کشور، پُر کردن شکاف طبقاتی، برطرف کردن فقر و محرومیت از طبقات محروم کشور و آباد کردن این کشور پُربرکت و قابل آبادی در همه ی مناطق وسیع آن، چه تلاشـی انجام داده اند. دستگاه های علمی کشور - که مدیران آن در دانشـگاه ها و حوزه های علمیه ی کشورند - مشـخص کنند که برای تولید علم، آزاداندیشی علمی و تضـارب افکار - که ما از دانشـگاه و حوزه این مسائل را مطالبه کردیم - چه تلاش و کار بزرگی را انجام داده انـد؛ چقـدر پیش رفته اند و چه کارهای دیگری را بایستی انجام دهند. دستگاه های صنعتی و دستگاه کشاورزی کشور هم توضیح دهند. قوه ی قضاییه ی کشور توضیح دهد که برای احقاق حق مظلومان و برای این که مظلومان کشور حقیقتاً قوه ی قضاییه را ملجأ و مأوای خود بداننـد و به آن پناه ببرنـد، چه تلاشـها و کارهایی را انجام داده است. قوه ی مقننه که دو وظیفه ی عمده ی قانونگذاری و نظارت را برعهده دارد، مشـخص کند که در امر قانونگذاری چه تلاشهایی را انجام داده تا قوانینی را بگذارند که برای تسهیل اصلاح حقیقی کشور لازم است؛ همچنین این قوه مشخص کند که در امر نظارت بر دستگاه ها و مراقبت از صحت عمل آنها چه تلاشی را به انجام رسانـده است. نماینـدگان مردم در مجلس شورای اسـلامی که می خواهنـد به مجلس برونـد، بایـد بدانند که مردم، بخصوص با این محبت و هوشـمندی و احسـاس مسؤولیتی که از آنهـا در انتخابات اخیر مشاهـده شـد، با نماینـدگان عقـد اخوت نبسـته انـد. مردم از نماینـده، کار، ابتکار و مشارکت در طرحهای مهم و لوایـح را توقع دارند. توقع مردم از نمایندگان خود در مجلس و دولت و در هر نقطه یی که نماینـده یی دارنـد، این است که همه ی ظرفیت و تلاـش خود را به کـار بگیرنـد تـا بتواننـد آنچه را که مورد انتظارشان است و برطبق اهـداف اسـلامی هم است، در اختیـار مردم بگذارنـد و آن را انجـام دهنـد. آنچه را که می خواهم در پایـان عرایضـم بگـویم، بـه نظر مـن وظیفـه یی اسـت کـه در درجه ی اول قرار دارد؛ هم برای مسؤولاـن، هم برای مردم. به اعتقـاد من، هوشـیاری و هوشمندی و احساس روزافزون، مسؤولیت است. باید خصومتهای خانه برانداز را کنار بگذارند و رقابتهای منفی را به رقابتهای مثبت تبـدیل کنند و ثبات نظام اسلامی را یک فرصت بزرگ بشـمارند. عزیزان من! ثبات کشور و ثبات نظام اسـلامی، بزرگترین فرصتی است که امروز در اختیـار ملت ایران و مسؤولان قرار دارد. دشـمنان می خواهنـد کشور ثبات خود را از دست بدهـد. در یک کشور بی ثبـات، نه کـار علمی می شـود کرد و نه کـار اقتصـادی؛ نه کـار فرهنگی می شـود کرد و نه می تـوان از حقـوق ملت دفـاع کرد؛ همچنـان که نمی شود عزت ملت را در دنیـا حفُکرد. این ثباتی که امروز در این کشور وجود دارد، به برکت ابراز اقتـدار ملت ایران در مراحل گوناگون است. همین که شـما در راهپیمایی ها آن طور حضور پیدا می کنید؛ در پای صـندوق انتخابات علی رغم تلاش دشمنان و بوقهای تبلیغاتی بیگانه آن طور با اخلاص وارد می شوید، نشاندهنده ی اقتدار ملی است و این اقتدار ملی پشتوانه ی ثبات کشور و نظـام اسـلامی است. البته مراکز اسـتکباری عالم دوست ندارنـد کشور ما با ثبات باشـد؛ می خواهنـد تلاطم در کشور ایجاد کننـد. بدانیـد، و می دانید، که همه ی تلاش خود را می کنند برای بحران آفرینی؛ ایجاد تلاطم و ایجاد آشوب؛ همچنان که کردند. در تابسـتان سال ۸۲ همه ی دسـتگاه هـای جاسوسـی وابسته به صـهیونیسم و امریکـا بسـیج شدنـد برای این که کشـور را به آشوب بکشـند؛ امـا آگـاهی و هوشیاری مردم و تلاـش مجاهـدت آمیز خـدمتگزاران آنهـا، دست رد به سـینه ی همه ی این توطئه ها زد و نگذاشت. من بارها عرض کرده ام که دشـمن از دشـمنی خود دست نمی کشد، مگر وقتی که احساس کند دشـمنی بی فایده است. امروز شما ملت ایران در نظر مستکبران عالم ملتی هستید که به وقت، بجا و به هنگام، آنچه را که نشانه ی اقتدار ملی است، به ظهور می رسانید و نشان می دهید؛ این را شناخته اند. همین آگاهی و هوشیاری و آمادگی شما، توطئه های چندساله ی فرهنگی و سیاسی دشمن را باطل کرد و از بین برد. خوابها دیده بودند؛ توطئه ها کرده بودند؛ ولی آگاهی شما، توطئه های دشمن را نقش برآب کرد. امروز دشـمنان ملت ایران که هدفشان این بود که کشور را به تلاطم و آشوب دچار کنند و برادرکشـی به راه بیندازند؛ هدفشان این بود که در بین مسؤولان جنگ و اختلاف ایجاد کنند، به بن بست رسـیده اند. آنها در عراق و در فلسطین هم به بن بست رسیده اند؛

چون مجاهدت و فداکاری ملت فلسطین آنها را به بن بست رسانده است. اینها سال گذشته در همین روزها خیال می کردند که با تصرف و تسلط بر عراق، یکسره طعمه ی کاملاً آماده یی را می توانند بربایند و از بین ببرند؛ ولی امروز مشکلات عراق آنها را پا در گل کرده است و به بن بست رسیده اند. البته دشمن با این بن بست هایی که با آن مواجه است، ممکن است تصمیم های دیوانه وار بگیرد، اما هر تصمیمی هم که بگیرند، علیه ملت آزاده یی مثل ملت ایران نقش بر آب خواهد شد؛ ملت ما بیدار است. من بیش از این نمی خواهم شما برادران و خواهران عزیز را در این هوای سرد معطل کنم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد زندگی ما و مرگ ما را مشمول لطف و رحمت و عنایت خود قرار بده؛ حیات طیبه را برای ملت ایران مقدر بفرما. پروردگارا! روزبه روز موفقیت ملت ایران را در پیشرفت به سمت هدفهای والا تسریع بفرما؛ مسؤولان دلسوز نظام اسلامی را مشمول دستگیری و هدایت و لطف خودت قرار بده. پروردگارا! دلهای ما را با معارف الهی و اسلامی روزبه روز آشناتر کن. پروردگارا! دشمنان ملت ایران و دشمنی های آنها را ناکام بفرما. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ همه ی ما را مشمول ادعیه ی زاکیه ی آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! شهیدان عزیز ما را مشمول رحمت و لطف روزافزون خود قرار بده؛ امام شهیدان را با اولیائش محشور کن و گذشتگان ما را بیامرز. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم --

۲۶/۰۱/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خوش آمد عرض می کنیم به همه ی برادران و خواهرانی که در این جمع صمیمی و برادرانه حضور دارند؛ بخصوص به خانواده های مکرم شهیدان عزیز و برادران و خواهرانی که از نقاط و شهرهای دیگر تشریف آورده اند. همچنین خوش آمد عرض می کنیم به برادران عراقی، که جمعی از دانشگاهیان عراق در این جا تشریف دارند. ایام آخر صفر برای عالم شیعه و اسلام، ایام پُرخاطره یی است. به روزهای رحلت نبی اکرم (صلی اللّه علیه واله وسلّم) نزدیک می شویم. زندگی پیامبر اکرم - زندگی برای خدا، در راه خدا و وقف گسترش تعالیم الهی - و شخصیت یکتا و بی نظیر آن بزرگوار برای همه ی دوران تاریخ اسلام یک نمونه و درس و یک الگوی همیشگی است؛ آ«لکم فی رسول اللّه اسوة حسنةآ». با این مجاهدت، تعالیم اسلام در تمام تاریخ پراکنده شد و گسترش پیدا کرد. این تعالیم فقط برای مسلمانها نیست؛ همه ی بشریت از گسترش تعالیم اسلام سود می برند. ما مسلمانها اگر قدر تعالیم اسلام را بدانیم و به عمق آنها پی ببریم، خواهیم توانست یک دنیای نو، منطبق بر خواستهای حقیقی و فطری انسان به وجود بیاوریم. امت اسلامی با تمسک به اسلام می تواند دنیای غرق در شهوت و خشم و جاهلیت و خودخواهی و خودپرستی را نجات دهد. روح همه ی معارف و تعالیم اسلامی این است که افسار رفتار و حرکت بشر در زندگی به دست شهوت و غضب داده نشود؛ انسان و جامعه ی انسانی را خودخواهی ها هدایت نکند؛ بلکه عقل و تقوا هدایت کند. شما به رنجهای بشر نگاه کنید؛ فقرها، محرومیت ها، تبعیض ها، فسادها، جهالتها و تعصب های بی مورد ناشی از چیست و کشتارها، جنگها، مظلومیت ها، ستمها و قساوتها در جامعه ی بشری از کجا به وجود می آید؟ ریشه ی همه ی اینها این است که انسانهایی که مهار نفس خودشان را ندارند و اسیر شهوت و غضب و خودخواهی و جاه طلبی و مال اندوزی اند، هرگاه در هر نقطه یی از دنیا بر سرنوشت بشر حاکم شدند، بشریت را به فقر و جنگ و جهالت و تبعیض و فساد و فتنه سوق دادند؛ اسلام می خواهد این را علاج کند. اسلام می گوید زمام اراده و تصمیم و اختیار بشر - که یکی از بزرگ ترین موهبتهای خدا به بشر است - به دست جهالت، شقاوت، دنیاپرستی، خودخواهی و خودپرستی داده نشود؛ بلکه به دست عقل و تقوا داده شود. این که ما عرض کردیم امسال سال پاسخگویی است، پاسخگویی یک مفهوم غربی نیست؛ یک مفهوم اسلامی است. بعضی ها از هر چیزی خوششان بیاید، سعی می کنند آن را به گونه یی به فراورده های افکار و مدنیت غربی منسوب کنند. نه، پاسخگویی یک حقیقت اسلامی است؛ این همان

مسؤولیت است. مسؤولیت، یعنی هر انسانی در هر مرتبه یی که هست، در درجه ی اول از خود سؤال کند، ببیند رفتار و گفتار و تصمیم گیری او تحت تأثیر چه بود؛ عاقلانه و بر اساس پرهیزگاری بود، یا خودخواهانه و برای شهوات و اغراض شخصی بود. اگر انسان توانست وجدان خود را آرام کند و به ندای اندرون خود پاسخ گوید، خواهد توانست به دیگران هم پاسخگو باشد. آ«انّ السّمع والبصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاآ». همین چشمی که شما دارید - که می تواند ببیند، بشناسد و تشخیص دهد - همین گوشی که دارید - که می تواند سخن حق را بشنود و به دل شما منتقل کند و جوارح شما را تحت تأثیر قرار دهد - همین قلبی که دارید - که می تواند احساس کند، تصمیم بگیرد و راه را انتخاب کند (که از هویت واقعی انسان به آ«قلبآ» تعبیر می شود) - وسیله یی است که خدای متعال شما را در مقابل اینها پاسخگو می داند. همه ی ما باید جواب دهیم با چشم خود چه دیدیم؛ آیا دیدیم؟ آیا دقت کردیم؟ آیا خواستیم ببینیم؟ خواستیم بشنویم؟ خواستیم تصمیم بگیریم و عمل کنیم؟ این همان پاسخگویی است. فرمود: آ«کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیتهآ»؛ همه ی شما مسؤولید. البته کسی که حیطه ی وسیعی از زندگی انسانها با قلم و زبان و تصمیم او تحت تأثیر قرار می گیرد، مسؤولیتش به همان نسبت بیشتر است؛ لذا من گفتم مسؤولان بلند پایه ی کشور، قوای سه گانه، از خود رهبری تا آحاد مأموران و مدیران، همه باید پاسخگو باشند؛ پاسخگوی کار خود، پاسخگوی تصمیم خود، پاسخگوی سخنی که بر زبان آورده اند و تصمیمی که گرفته اند؛ این معنای پاسخگویی است؛ این یک حقیقت اسلامی است و همه باید به آن پایبند باشیم. هر انسان وقتی می خواهد حرفی بزند، اگر بداند در مقابل این حرف باید پاسخگو باشد، یک طور حرف خواهد زد؛ اما اگر بداند مطلق العنان است و پاسخگو نیست، طور دیگری حرف خواهد زد. انسان وقتی می خواهد تصمیم بگیرد و عمل کند، اگر بداند در مقابل اقدام خود پاسخگو خواهد بود، یک طور عمل می کند؛ اما اگر احساس کند نه، مطلق العنان است و از او سؤال نمی شود و او را به بازخواست نمی کشند، طور دیگری عمل می کند. ما مسؤولان خیلی باید مراقب حرف زدن و تصمیم گیری خود باشیم. مسؤولیت به همین علت محترم است و به همین جهت است که مردم برای مسؤول احترام قائلند؛ چون پشت سر کار و تصمیم گیری او دنیایی از مسؤولیت وجود دارد که او قبول می کند. اگر این شخص خود را مسؤول دانست، واقعاً شایسته ی این تکریم و احترام هم هست؛ اما اگر مسؤول ندانست، همه چیز مشکل می شود. شما به صحنه ی عالم نگاه کنید. امروز اوضاع عراق ناشی از چیست؟ ناشی از این است که یک قدرت بی مهار و غیرپاسخگوی به افکار جهانی، در نقطه یی از دنیا احساس قدرت بی مسؤولیت می کند؛ یعنی دولت امریکا. امروز آنچه در عراق دارد اتفاق می افتد، یک جنایت سهمگین و وحشیانه و یک کار حقیقتاً حیرت انگیز است. قدرت بیگانه یی به خاطر اغراض سیاسی و اقتصادی خود و به خاطر پُر کردن شکم سردمداران کمپانی های نفتی و صهیونیستی و غیره از ثروت عراق، برنامه ریزی کرده و اسمی هم روی آن گذاشته است: مبارزه ی با تروریسم! آمدند وارد عراق شدند و کشوری با آن فرهنگ عریق و عمیق و دارای سابقه، و یک ملت تاریخی و غیور و دارای هویت را مقهور کردند و در پنجه ی خود گرفتند و انواع اهانتها را به او می کنند؛ توقع دارند این ملت علیه آنها برنگردد و وضعی که امروز مشاهده می کنید، پیش نیاید. ما این وضعیت را پیش بینی می کردیم و چند ماه قبل از این به افکار عمومی گفتیم امریکایی ها دارند قدم به قدم مردم عراق را به برخورد مسلحانه ی خشمگینانه یی نزدیک می کنند. اگر شما می بینید امروز جوان عراقی - از شیعه و سنی - در نجف و فلوجه و بغداد و سایر مناطق با خشم به امریکایی ها نگاه می کند و اگر دستش برسد، بی تردید ضربه وارد می کند، این کاری است که خود امریکایی ها کرده اند؛ تقصیر کسی نیست. مثل دیوانه یی که هی به این و آن می پرد، بی جهت این و آن را متهم می کنند؛ آ«از فلان جا تحریک شدند، از فلان جا دخالت کردندآ»؛ نه، تحریک کسی نیست؛ این هویت ملت عراق است که دارد بروز می کند. وطن یک ملت را بگیرید، سربازتان را در کوچه و خیابان او راه بیندازید، به زن او بی حرمتی کنید، جوان او را جلوی چشم همه روی زمین دمرو بخوابانید و کف پوتینتان را روی سر او بگذارید؛ من که این جا نشسته ام، طاقت نمی آورم این وضعیت را ببینم؛ چطور یک انسان با ایمان و با غیرت عراقی این وضعیت را تحمل می کند؟ لازم

نیست کسی تحریک کند؛ خود شما بزرگ ترین و پلیدترین تحریک کننده ی ملت عراق هستید. چرا وارد خانه ی او شدید؟ چرا دروغ گفتید؟ گفتید دنبال سلاح کشتار جمعی می گردید. کو سلاح کشتار جمعی؟ چرا پیدا نکردید؟! ما این حرفها را حالا می زنیم؟ در خود امریکا و اروپا شخصیتهای برجسته ی سیاسی و غیره فریادشان بلند شد؛ گفتند شما دروغ گفتید؛ به همین بوش و دار و دسته اش گفتند دروغ گفتید. شما با دروغ وارد عراق شدید. قصد شما مبارزه با سلاح کشتار جمعی نبود؛ قصد شما تصرف عراق و نفت این کشور و نزدیک شدن به قلب دنیای اسلام بود؛ خواستید قلب دنیای اسلام را تصرف کنید. خود اینهایند که با دروغ خود دارند در همه جای عراق جنایت و کشتار می کنند. برای آنها سنی و شیعه هم فرقی ندارد؛ با همه ی آحاد ملت عراق - اگر در مقابل آنها به خاک نیفتند - دشمن اند. می گویند باید در مقابل ما به خاک بیفتید؛ حرف هم نزنید، چشمهایتان را هم ببندید تا ما هر کار می خواهیم، با شما بکنیم؛ در غیر این صورت شما دشمن و تروریست هستید! این، منطق اشغالگران و منطق امریکا در عراق است. آنها اشتباه می کنند؛ خیال می کنند مردم دنیا نمی فهمند؛ خیال می کنند می شود این طوری ادامه داد. اسم دمکراسی می آورند: به عراق آمده ایم برای مردم سالاری! مردمسالاری بی مردم! مردم سالاری نیست، مردم کشتاری است. آمده اند دنبال دمکراسی و حقوق بشر! این است حقوق بشر؟! چهره ی تمدن و مدنیت غرب را از آنچه که بود، امروز سیاه تر کرده اند. اینها اشتباه می کنند، موفق هم نخواهند شد. من به شما عرض می کنم؛ امروز دولت امریکا با مردم عراق می خواهد همان کاری را بکند که شارون با فلسطینی ها می خواهد بکند؛ یعنی جواب هر حرف و اقدام تعرض آمیز آنها با مشت آهنین. هرچه صهیونیست ها موفق شدند، اینها هم موفق خواهند شد. آنها شصت سال است که بر فلسطین مسلطند. سالهایی گذشت که فلسطینی ها جنبش و جوششی نداشتند؛ اما الان زندگی بر صهیونیست ها سخت شده؛ کارشان به جایی رسیده است که تحمل وجود یک پیرمرد روحانی فلج را هم که باید روی چرخ راهش ببرند، ندارند. کسی مثل شیخ احمد یاسین را نمی توانند تحمل کنند. امریکایی ها هم در عراق همین سیاست را در پیش گرفته اند؛ خیال می کنند این سیاست به جایی خواهد رسید. روزنامه می بندند، مطبوعات را توقیف می کنند؛ از این جا بگیرید تا کشتار مردم. بر اساس همه ی اصول و موازین بشری، کار امریکایی ها محکوم و مذموم و تنفرانگیز است؛ و براساس همه ی قواعد عالم طبیعت، کار آنها محکوم به شکست است. امریکایی ها بدانند دیر یا زود با ذلت و سرافکندگی از عراق خارج خواهند شد. برادران عراقی ما می توانند این دوره را کوتاه کنند؛ می توانند رفع این خطر بزرگ را نزدیک کنند؛ با چه چیزی؟ با وحدت کلمه، با تمسک به اسلام، با حفُروحیه ی اسلامی و ایمانی خود و با به کارگیری عقل و حکمت و تدبیر. قدر علما را بدانند؛ قدر موقع و موضع مرجعیت را بدانند؛ قدر این محورهای جمع کننده و گردآوری کننده را بدانند؛ قدر ایمان خود را بدانند و در دام تفرقه افکنی دشمن نیفتند. امروز در عراق یکی از برنامه های حتمی دشمنان - یعنی امریکایی ها و انگلیسی ها و اتباع و انصارشان - تفرقه انداختن است؛ باید در این دام قرار نگیرند. ما ان شاءاللّه روزی را خواهیم دید که عراق مستقل و آزاد با اراده ی مردم خود و زیر پرچم اسلام زندگی کند. پروردگارا! همه ی مسلمانها را در همه ی نقاط عالم سرافراز کن. پروردگارا! ادعیه ی زاکیه ی حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) را شامل حال همه ی ما و همه ی امت اسلامی قرار بده و دلهای برادران مسلمان را در همه ی نقاط جهان به همدیگر نزدیک و شر دشمنان را از آنها کوتاه کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان و کارگران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان و کارگران --

۱۲/۰۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم برادران و خواهران عزیز! خیلی خوش آمدید هم ایام فرخنده ی هفته ی وحدت، و هم روز معلم و روز کارگر و هفته ی بزرگداشت معلم را تبریک عرض می کنم و از خداوند متعال علو درجات شهید بزرگ انقلاب - مرحوم آیت اللّه شهید مطهری - را مسألت می کنم که حقاً و انصافاً برای دیروز و امروز و فردای کشور معلم بزرگی بود؛ یک

متفکر دین شناس مؤمن بااخلاص و پُرکار. معلمی و کارگری به معنای گسترده، در زیباترین شکل آن در این شخصیت عظیم انقلاب متجلی و متبلور بود. تجلیلی که ما از مقام معلم یا مقام کارگر می کنیم - چه در این مناسبت و چه در مناسبتهای گوناگون دیگر - صرفاً یک تعارف زبانی نیست؛ بیان منطق اسلام درباره ی تعلیم و تربیت و کار و کارگر است؛ ارائه ی فرهنگ اسلامی در این دو زمینه است. در بسیاری از موارد، مشکل یک جامعه غلط فهمیدن است. وقتی در جامعه یی مثلاً به کارگر فقط به صورت یک وسیله برای تولید نگاه می شود و شخصیت انسانی و کرامت انسانی او نادیده گرفته می شود، هرچه هم به او پاداش مادی بدهند، برای او قانع کننده نیست. یا اگر معلم یک عضو تشریفاتی جامعه به حساب بیاید و در برنامه ها و سیاستها و قوانین، پشتیبانی کلان از معلمان حالت اقتصادی به خود بگیرد و جنبه ی انسانی و اخلاقی و ارزشی معلم نادیده گرفته شود، اهانت به معلم است. یقیناً معیشت، مسأله ی مهمی است و باید هم به آن برسند؛ لیکن مسأله ی انسان و ارزش انسان، در قضیه ی معیشت خلاصه نمی شود. در اسلام، معلم یک مقام حقیقتاً والاست. اگر فرهنگ اسلامی بر جامعه یی حاکم باشد، همه ی مردم باید خود را مدیون معلم بدانند؛ چون معلم کسی است که ماده ی خام انسانی را به یک نیروی فعال، سازنده، جوشان، مفید، متخصص و عالم تبدیل می کند؛ این بزرگترین کاری است که در عالم طبیعت ممکن است انجام بگیرد. کارگر، کسی است که مهمترین بخش حرکت جامعه را بر دوش گرفته است. بخش عمده یی از کار و تلاش و سازندگی و تولید، روی نیروی انسانی متمرکز است؛ یعنی کاری که کارگر می کند. اگر ارزش کارگر در جامعه فهمیده شود، همه ی کسانی که از هر کدام از مواهب جامعه برخوردارند، خود را مدیون کارگر می دانند؛ این برای کارگر و معلم احساس شرف، کرامت و حرمت به وجود می آورد. در یک جامعه، این مهم است. سیاستگذار و برنامه ریز و قانون نویس هم اگر به همین کرامت و حرمت برای قشر معلم یا قشر کارگر معتقد باشد، قانون را طوری می نویسد و سیاست اجرایی را به گونه یی تنظیم می کند که حق آنها - آن چنان که شایسته است - ادا شود. اگر با چشم حقیقت بین نگاه کنیم، قشر کارگر و قشر معلم - که سازندگان و تولیدکنندگان اصلی کشور و اداره کنندگان حقیقی یک جامعه به حساب می آیند - صدها بار شرف دارند بر کسانی که سر سفره ی آماده ی مصرف می نشینند و فقط مصرف می کنند؛ بدون این که خیری برای جامعه یا برای پیشرفت آن داشته باشند. درباره ی مسأله ی کارگر آنچه لازم است، این است که در محدوده ی امکانات دولت - نه بیش از امکانات؛ به همان اندازه یی که توان اجرایی دولت و کشور اجازه می دهد - قوانین طوری تنظیم شود و سیاستهای اجرایی طوری ترتیب داده شود که کارگر، هم احساس امنیت شغلی کند و هم احساس کند که ارزش کار او فهمیده شده است. از یک طرف به حق کارگر رسیدگی شود، از طرف دیگر هم طوری عمل نشود که سرمایه گذار از استخدام کارگر احساس وحشت کند. هر دو طرف قضیه را باید واقع بینانه و حکیمانه مشاهده کرد تا نتیجه آن، هم امنیت شغلی کارگر و هم دستیابی او به حقوق حقه ی خود شود. درباره ی معلمان هم توجه شود که کاری که بر دوش معلم است، یکی از بزرگترین کارهایی است که بشر می تواند انجام دهد. تولید او مهمترین تولید است؛ تولید انسان فرزانه و آگاه و کارآمد. او کسی است که چشمه های استعداد را در وجود انسانها جاری می کند و این ماده ی خام انسانی را - که کودک و نوجوان ماست - به یک شخصیت انسانی کارآمد، با فکر و مفید برای جامعه و کشور و تاریخ تبدیل می کند. همه ی دستهای قدرتمندی که تاریخ را به حرکت درآورده اند، به دست معلمان قدرت پیدا کرده اند؛ معلمان بوده اند که آنها را کارآمد کرده اند؛ والّا اگر مراقبت و مهربانی و زحمت و تلاش معلم پشت سر بسیاری از استعدادها نباشد، در وجود انسانها دفن خواهد شد و از بین خواهد رفت؛ بنابراین معلم را باید قدر دانست. نظام اسلامی هم حقیقتاً مدیون قشر معلم و قشر کارگر است. هم در آغاز پیدایش انقلاب، این دو قشر کمک بزرگی کردند؛ و هم در حفُانقلاب و نظام اسلامی تا امروز؛ چه در دوران دفاع مقدس، چه قبل از آن، و چه بعد از آن تا امروز. خیلی دستها در کار بود تا بتوانند این دوقشر را از نظام جدا کنند؛ روی نقطه ضعفها، نقطه های گله آمیز و شکوه برانگیز تکیه می کردند، درباره ی آنها مبالغه می کردند، یا آنها را برجسته و درشت می کردند تا این دو قشر مؤمن و علاقه مند و خدوم را

در مقابل انقلاب و نظام قرار دهند؛ نتوانستند و این دستها تا امروز ناموفق بوده اند. من به شما عرض کنم؛ تلاش برای زنده کردن خواسته های صنفی و استنتاج از همه ی اینها برای مواجهه ی با انقلاب و نظام به سود دشمنان نظام، امروز هم وجود دارد؛ امروز هم تلاش می کنند؛ همه مراقب باشند. این جداست از این که ما به دولت و مسؤولان و به قانونگذار توصیه و تأکید کنیم که مراقب باشند حقوق حقه ی این دو قشر و سایر اقشار ضایع نشود؛ این به جای خود محفوُو باید بشود. در این طرف قضیه، کارگران و معلمان ما از روز اول نقطه ی مرکزی توجه دشمنان شدند؛ تلاش هم شد تا اینها را از نظام و انقلاب جدا کنند؛ اما هوشیاری و ایمان و نجابت و هوشمندی و فهم این دو قشر تلاش دشمن را خنثی کرد. جامعه ی معلمان، امروز یک جامعه ی خوشنام در کشور ما است؛ اما بعضی تصمیم گرفته اند اینها را در چشم مردم از این خوشنامی خارج کنند؛ این را ما در بعضی از تلاشها می بینیم. بعضی دانسته به دشمن خدمت می کنند، بعضی هم ندانسته خدمت می کنند؛ نمی فهمند چه می کنند. امروز که کشور احتیاج دارد به این که در میدان تعلیم، تربیت، تحقیق و ساختن انسانهای والا، سرعت مضاعف داشته باشد تا عقب ماندگی های دورانهای قبل را جبران کند - و به فضل الهی بسیار هم پیش رفته ایم - یکی از کارها این است که بر این حرکت سکته یی وارد کنند؛ هم به دانشگاه می پردازند - تا شاید بتوانند دانشگاه ها را دچار اختلال کنند - و هم به مدارس می پردازند. البته معلمان ما بیدار و هوشیارند و قدر خدمت و خوشنامی خودشان را می دانند، و می دانند که هرگونه تحریک پذیری از دستهای توطئه گر بیگانگان یا عوامل بیگانه، چطور آنها را در مقابل اولیای دانش آموزان قرار می دهد. اولیای دانش آموزان یعنی چه کسانی؟ یعنی همه ی ملت. اینها توطئه است؛ در مورد کارگران هم از این کارها کردند. همین الان صحبت بود از توطئه یی که اول انقلاب در کارخانه های اطراف تهران انجام دادند، که خدای متعال توطئه های آنها را خنثی کرد. خیلی دقیق طراحی کرده بودند؛ اما دست ایمان مردم، هوشیاری مردم و جوانان با اخلاص ما در همین کارخانه جات به دهان آنها مشت کوبید و آنها را عقب راند. البته عقب می روند، ولی طمع ورزی ها جایی نمی رود. این یک توهم نیست، یک واقعیت است. امروز قدرتهای استکباری دنیا مثل دوران استعمار قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دهان باز کرده اند تا هر نقطه یی را که برای آنها ثروت و قدرت بیشتری ایجاد می کند، ببلعند. طرح آ«خاورمیانه ی بزرگآ» که باند حاکم بر کشور امریکا با صحنه گردانی اساسی صهیونیست ها آن را طراحی کردند، برای چیست و معنایش چیست؟ خاورمیانه، منطقه ی ثروتمندی است؛ طمع بلعیدن آن، اینها را آرام و راحت نمی گذارد؛ قصدشان بلعیدن این منطقه است. البته نمی توانند؛ این لقمه گلوگیر است و آنها را خفه خواهد کرد. این سیاستها و این سوءنیتها متوجه کشور ما هم هست، منتها از ایران اسلامی می ترسند. نه این که از من و امثال من بترسند؛ نه، از شما می ترسند؛ از ملت می ترسند؛ از ایمانتان می ترسند؛ از حضور شما در صحنه می ترسند؛ از انتخاباتتان می ترسند؛ لذا نزدیک نمی شوند؛ لیکن طمع های آنها هست. ببینید با عراق چه می کنند! ببینید با ملت مظلوم فلسطین چه می کنند! امروز پرچم مبارزه ی با تروریسم در دست امریکاست؛ این پرچم را گرفته است و مرتب به این طرف و آن طرف می تازد و خودش را به میمنه و میسره می زند، که ما می خواهیم با تروریسم مبارزه کنیم؛ آن وقت ترور واضح با اعلام قبلی شخصیتهای فلسطینی را که سلّاخها و جنایتکارهای صهیونیست انجام می دهند، تأیید می کنند؛ خجالت هم نمی کشند و شرم هم نمی کنند! خود همین دلیل بر این است که اینها رو به زوالند و نمی فهمند. برای یک نظام و یک رژیم سیاسی، ضعف حقیقی و افول قدرت وقتی شروع می شود که این رژیم و این نظام، استدلال سیاسی و قانع کننده ی برای کار خود، و حقانیت سیاسی خود را از دست بدهد. وقتی رژیمی حقانیت سیاسی اش از دست رفت و استدلال او برای موجودیت و کارهای خودش از دست او خارج شد، آن وقت قدرت معنوی خود را از دست داده است و سقوط او شروع شده است؛ ولو در ظاهر چیزی فهمیده نشود و خود او نفهمد. اینها این قدر مست قدرت و شهوتند که نمی فهمند ضعف استدلال و فقدان حقانیت سیاسی آنها در دنیا، با آنها چه دارد می کند. به جنایتکار صهیونیست - یعنی شارون - تبریک می گوید که تو احمد یاسین را کشتی یا شهید رنتیسی را ترور کردی! استدلالش برای این کار چیست؟ این است که دولت اسرائیل از خودش دفاع

می کند. عجب! مگر منطق دیکتاتورهای عالم، آن جایی که مردم و مخالفان خود را سرکوب و تار و مار و شکنجه می کنند، غیر از این است؟! همه ی چهره های نحس و خبیث سیاسی دنیا که معروف به خباثت و دیکتاتوری هستند، مخالفان خود را با همین منطق تار و مار کرده اند؛ می گویند ما از موجودیت خود دفاع می کنیم. او می گوید اسرائیل از موجودیت خودش دفاع می کند. شیخ احمد یاسین، پیرمرد فلج روی چرخ نشسته، مگر غیر از زبان و غیر از فکر کار دیگری می توانست بکند؟ شما که می گویید ما با آزادی بیان و آزادی فکر موافقیم. او را می زنند شهید می کنند، و او تبریک می گوید! وقاحت را ببینید چقدر است! دنیا این را قبول کرد؟ ابداً. خود غربی ها و افکار عمومی هم این را قبول نکردند. این یعنی از دست رفتن حقانیت سیاسی؛ یعنی اینها دیگر منطق ندارند و آنچه می گویند، مورد قبول افکار منصف دنیا قرار نمی گیرد. عین همین کار الان در عراق دارد انجام می گیرد. جنجالهایی که اخیراً در عراق پیدا شده است و این مواجهه ی در نجف و کربلا ـ و بصره و دیگر مناطق، از این جا شروع شد که امریکایی ها یک نشریه را فقط به این دلیل که به امریکایی ها بد می گوید و در مخالفت با امریکایی ها می نویسد، توقیف کردند. مگر شما نمی گویید ما با آزادی قلم موافقیم؟ مگر به دروغ ادعا نمی کنید که طرفدار آزادی فکر و آزادی قلم و آزادی بیان هستید؟ پس چرا یک روزنامه را بستید؟ چون علیه اشغالگران و چکمه پوشانی که به خانه ی مردم پا گذاشته اند، مطلب نوشته؟ این کشتار و این سرکوب به دنبال چنین قضیه یی پیش می آید. امروز امریکایی ها و انگلیسی ها برای حضور خود در عراق هیچ توجیه و استدلالی ندارند. گفتند برای مبارزه ی با تروریسم و برای دفاع از حقوق بشر و برای ایجاد دمکراسی آمده ایم. این دمکراسی است؟! این حقوق بشر است؟! زن و کودک عراقی و مرد و جوان عراقی در خانه و سرزمین خود بیگانه یی را ببیند که بر او مسلط است و به او زور می گوید؟ در اول کار کتمان کردند که برای چه آمده اند؛ اما الان که افکار عمومی امریکا رفته رفته اعلام مخالفت می کند، رئیس جمهور نادان امریکا همین یکی دو هفته پیش در نطق خود گفته است که اگر ما بتوانیم از نفت عراق استفاده کنیم، از نفت فلان کشور و فلان کشور بی نیاز خواهیم شد! یعنی اقرار کرد که برای نفت آمده اند؛ اقرار کرد که برای دفاع از حقوق بشر و دفاع از دمکراسی نیامده اند؛ منافع کمپانیها آنها را به این کشور کشاند. این منطق در دنیا شکست خورده است؛ ولو کسانی بترسند و حرف نزنند، یا حرف بزنند و رسانه های صهیونیستی حرفهای اینها را منعکس نکنند. نظامی که براساس چنین منطق شکست خورده یی در دنیا، این طور عربده کشی می کند و به چپ و راست می زند، محکوم به شکست و نابودی است. امریکا روند نابودی رژیم استکباری خودش را آغاز کرده، خیلی هم پیش رفته و مردم دنیا شاهد این خواهند بود؛ هرچند با استفاده ی از قدرت، سروصدایی می کند. در عراق امریکایی ها گیر افتاده اند و راه خلاصی هم ندارند؛ مثل گرگی که دمش در تله گیر کرده است؛ پنجه می زند، نعره می زند و اگر چیزی دم دستش بیاید، دندان هم می زند. این گرگ گرفتار یا باید فشار بیاورد و دمش از بیخ کنده شود تا بتواند خود را خلاص کند، یا باید همین طور بماند. اینها در لجن فرو رفته اند. آن وضع صهیونیستهاست در کشور مظلوم فلسطین، این هم وضع اینهاست در کشور مظلوم عراق. سرانجام قدرت مظلومیت بر قدرت ظلم بی مهار و بی حسابی که اینها دارند انجام می دهند، غلبه خواهد کرد. با ایران اسلامی هم خیلی دشمن اند؛ به خاطر این که همین حرفها در ایران هست. حقایقی که ما امروز این طور راحت در فضای کشور مطرح می کنیم و مردم ما اینها را هوشمندانه خودشان درک می کنند، در دنیا فرصت گفته شدن پیدا نمی کند. اگر کسی هم جایی این حقایق را بیان کند، رسانه ها او را بکلی محدود و بایکوت می کنند و نمی گذارند این حرفها پخش شود؛ آن هم در سطح یک ملت بزرگ. ترس آنها از ایران، ترس از ملت است؛ ترس از اسلام است. اشتباه نشود؛ از اشخاص نمی ترسند. من و امثال من بدون پشتوانه ی مردمی و بدون ایمان عمیق مردمی هیچ ایم. سیاستمدارها مثل دیوار نازک و بی پشتوانه یی هستند که با یک فشار می شود آنها را از بین برد. آن چیزی که در مقابل اینها می تواند ایستادگی کند، سد محکم ملتهاست. ملتها باید بیدار شوند و امروز در دنیا ملتهای اسلامی دارند بیدار می شوند. اینها از همین شور و نشاط و ایمان و هوشمندی و حضور شما در صحنه می ترسند؛ در انتخاباتی که گذشت، حضور شما اینها را ترساند و بی روحیه

کرد. باز هم انتخابات در پیش است. من به مردم حوزه هایی که بناست در چند روز آینده در آن جا انتخابات برگزار شود، توصیه ی مؤکد می کنم که با کمال جدیت در انتخابات شرکت کنند. اگرچه در همه جا انتخابات برگزار نمی شود، اما بناست ده ها نماینده به مجلس بروند. بگذارید شور و حماسه ی مردم در مناطقی که بناست انتخابات انجام بگیرد، باز هم نشانه یی از حضور عظیم مردمی باشد. در موارد دیگر هم حضور و میدانداری و هوشیاری مردم حرف اول و آخر را می زند، و این به برکت اسلام و تعالیم اسلام و هدایت اسلام است. بدون هدایت اسلامی و بدون ایمان عمیق دینی و اسلامی، نه چنین مقاومتی شکل می گرفت و نه در مقابل توطئه ها و حیله ها و تزویرهای دشمنان، این حمایت باقی می ماند. این که ملت ما این طور مستحکم ایستاده اند، به خاطر همین ایمان معنوی است؛ و این ادامه پیدا خواهد کرد و به لطف و حول و قوه ی الهی و به کوری چشم دشمنان، ایمان مردم روزبه روز عمیق تر و حمایت مردم از نظام بیشتر خواهد شد. توفیق و سعادت و کامیابی همه ی شما برادران و خواهران و همه ی کارگران عزیز و معلمان عزیز و مسؤولانی را که دست اندرکار این عزیزان هستند، از خدای متعال مسألت می کنم و نصرت اسلام و مسلمانان سراسر جهان، بخصوص کشورهای مظلوم را از خداوند متعال خواستارم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام و میهمانان شرکت کننده در اجلاس وحدت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام و میهمانان شرکت کننده در اجلاس وحدت --۱۸/۰۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم امروز سالروز ولادت نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (صلّی اللّه علیه وآله) و همچنین سالروز ولادت مبارک حضرت امام جعفر صادق (علیه الصّلاةوالسّلام) است. در واقع امروز برای امت اسلامی عید بزرگی است. اولاً این مناسبت فرخنده را به امت بزرگ اسلامی، به ملت عزیز ایران و به حضار محترم این مجلس - مخصوصاً به میهمانان و برادران غیرایرانی که در این جلسه هستند - تبریک عرض می کنم، ثانیاً به تناسب تکریم و تجلیل از شخصیت نبی مکرم اسلام، ما مسلمانها خیلی حرفها داریم که به یکدیگر بگوییم و آنها را میان خود به مطالعه و بررسی بگذاریم؛ چون پیغمبر اسلام معلم همه ی نیکی ها و معلم عدالت، انسانیت، معرفت، برادری و معلم رشد و تکامل و پیشرفت دائمی بشر تا انتهای تاریخ بود. بشر کی می تواند زمانی را تصور کند که از این درسهای گرانبها بی نیاز باشد؟ بشریت امروز هم مثل همیشه محتاج درس و تعلیم پیغمبر اسلام است. آنچه که من امروز در این جمع نخبگان و برگزیدگان امت اسلام می خواهم عرض کنم، مسأله ی وحدت و اتحاد بین مسلمانهاست. امروز دنیای اسلام و امت اسلامی با مصائب بزرگی مواجه است. درست است که بسیاری از این مصائب از درون دل خود ما مسلمانها برخاسته است؛ ما کوتاهی و تنبلی کردیم و با خودخواهی ها و دنیاطلبی های خودمان راه امت اسلامی به سوی قله ی تکامل انسانی را نپیمودیم، که باید برگردیم؛ باید حرکت کنیم؛ باید توبه کنیم؛ اما شکی نیست که در دورانهای اخیر تاریخ، بخش بسیار مهمی از این عقب ماندگی ها، مصیبت ها و مشکلات نیز ناشی از نظم باطل جهانی امروز و دیروز است. نظام جهانی، نظام اقتدارگرایی است؛ نظام تکیه ی بر زور است؛ نظام زندگی انسان نیست؛ نظام زندگی جنگلی است. به وضع دنیای اسلام نگاه کنید! ما سالها مسأله ی فلسطین را به عنوان زخم عمیق پیکر اسلامی همواره به یاد خودمان می آوردیم، امروز عراق هم اضافه شده است! ببینید که قدرتمندان با تکیه ی به زور چه می کنند. همه ی حرفهای غیرمنطقی و غلط را با اتکاء به زور و با اتکاء به منطق سلاح و قدرت سیاسی و پولی به شکل حرف قابل دفاع و منطقی در دنیا مطرح و عمل می کنند. جرائمی را که در عرف همه ی ملتهای جهان جنایت و جرم است، علنی انجام می دهند و گاهی برای ظاهرسازی نامی هم روی آن می گذارند، در حالی که می دانند کسی آن را قبول نمی کند؛ اما گاهی حتّی اسم و نقابی هم روی آن نمی گذارند. دولت غاصب صهیونیست صریحاً اعلام می کند که من زبدگان فلسطینی را ترور می کنم و دولت امریکا هم رسماً و علناً از او حمایت می کند! این وضع نظام امروز جهانی است. تروریسم - که مبارزه ی با آن بهانه یی برای قدرتمداری و اعمال زور دولت

مستکبر امریکا شده است - صریحاً به عنوان یک کار مجاز و مشروع در زبان آنها و در عمل حکام صهیونیست تحقق پیدا می کند، و همه هم با تکیه ی بر زور و قدرت سلاح. اشغال و تصرف نظامی عراق و تحقیر و به ذلت کشاندن یک ملت با فرهنگ و بزرگ، جرم بین المللی است؛ اما آنها این کار را صریحاً و تحت عناوین حقوق بشر و دفاع از دموکراسی و آزادی انجام دادند، که هیچ کس هم در دنیا باور و قبول نمی کند؛ چون رفتار اشغالگران در داخل عراق درست عکس این موضوع را نشان می دهد و پیداست که به حقوق انسانها و به حق مردم برای تعیین حکومت هیچ اعتنایی ندارند و برای آن هیچ ارزشی قائل نیستند؛ خودشان نصب می کنند، خودشان حاکم معین می کنند، خودشان قانون می گذرانند و خودشان متخلف از قانون را بدون هیچگونه محاکمه یی مجازات می کنند؛ آن هم مجازات کشتار. ببینید در عراق چه می گذرد! این وضع امروز امت اسلامی است. امت اسلامی تنها به این جرم که چون در یک نقطه ی ثروتمند دنیا قرار گرفته است، چون گردش چرخ تمدن کنونی دنیا متوقف بر امکاناتی است که در این نقطه از دنیا بوفور موجود است، مورد طمع و دست اندازی قدرتها قرار گرفته که در این راه هرگونه جنایتی را برای خودشان مجاز می شمارند؛ این وضع امت اسلامی است! آیا امت اسلامی در مقابل این دست اندازی قدرتمندانه نمی تواند از خود دفاع کند؟ جواب این است که چرا، ما می توانیم دفاع کنیم؛ ما ابزارهای زیادی را برای دفاع از حق و موجودیت خود در اختیار داریم. ما جمعیت بزرگی هستیم؛ ما ثروت عظیمی داریم؛ ما انسانهای برجسته و سرمایه ی معنوی یی داریم که به مردم ما قدرت ایستادگی در مقابل زورگویان را می دهد؛ ما فرهنگ و تمدن باسابقه یی داریم که در دنیا کم نظیر است؛ ما خیلی امکانات داریم، بنابراین بالقوه می توانیم دفاع کنیم. اما چرا دفاع نمی کنیم؟! چرا عملاً در میدان، کاری از ما برنمی آید؟ چون با هم متحد و یکی نیستیم؛ چون به بهانه های گوناگون ما را از هم جدا کرده اند. لشگر منظم عظیم و مجهزی به نام امت اسلامی را به گروه هایی که همّ و غمّشان مقابله و مبارزه ی با هم و ترسیدن از هم و تعرض به هم و پنجه زدن به صورت یکدیگر است، تقسیم کرده اند. در این شرایط، معلوم است که این لشگر کارآیی نخواهد داشت. امروز وقت آن رسیده است که دنیای اسلام بازنگری کند؛ بر روی مسأله ی وحدت بجد فکر کند. امروز تهدید امریکا در این منطقه متوجه یک کشور و دو کشور نیست؛ متوجه همه است. امروز تهدید سرمایه داران صهیونیست پشت سر دستگاه حاکمه ی امریکا، به بلعیدن یک قسمت از منطقه ی ما اکتفا نمی کند؛ همه ی منطقه را می خواهند ببلعند و امروز صریحاً هم این حرف را می گویند. آ«طرح خاورمیانه ی بزرگآ»، معنایی جز این ندارد. از پنجاه و چند سال پیش که دولت غاصب صهیونیست تشکیل شد و از حدود صد سال پیش که این فکر در مجامع غربی و اروپایی شکل گرفت، نیت همین بود که می خواهند این منطقه را ببلعند؛ ببرند؛ لازم دارند. مردم این منطقه برایشان مهم نیستند؛ همه مورد تهدیدند. وقتی همه مورد تهدیدند، عاقلانه ترین راه این است که همه به فکر بیفتند و دستها را در دست هم بگذارند. توصیه و مطالبه ی جدی ما از دولتها و ملتهای اسلامی این است که روی این مطلب فکر و کار کنیم، که زحمت و مقدماتی دارد؛ باید مقدماتش تأمین شود. البته دشمن هم بیکار نمی ماند و از ابزارهای قدیمی تفرقه انگیز استفاده می کند؛ از قومیتها، مذهب و طایفه گری استفاده می کند و موضوعاتی را که اسلام تأکید کرده که عمده نشوند، آنها را عمده می کند. اسلام تأکید کرده است که قومیتها، ملاک تشخص و هویت نیستند؛ آ«انّ اکرمکم عنداللّه اتقاکمآ». اسلام تأکید کرده است که برادران مسلمان باید با هم برادرانه رفتار کنند؛ نگفته است برادرانی که سنی اند یا شیعه اند یا فلان مذهب دیگر را دارند، بلکه گفته است که مسلمانان آ«انّما المؤمنون اخوةآ» هستند. هر کسی به این کتاب و به این قرآن و به این دین و به این قبله اعتقاد دارد، مؤمن است؛ اینها با هم برادرند؛ اسلام این را به ما گفته است. اما ما خنجرها را پشت سر مخفی می کنیم برای زدن به سینه ی برادران! در همه ی بخشها هم مقصرینی هستند. جلوی اینها را باید گرفت و با اینها باید مقابله کرد. امروز امت اسلام برای حیات، سربلندی و نجات خود و برای برافراشتن پرچم اسلام، به وحدت احتیاج دارد. کدام منطق است که در مقابل این مسائل بتواند مقاومت کند، تا اختلاف ایجاد شود؟ وحدت بر همه ی ضرورتها و اولویتها ترجیح دارد و از آنها اولی تر و مقدمتر است. چرا ضرورت اتحاد بین مسلمانان را نمی فهمیم؟! بار سنگینی بر دوش ماست

و این برهه، برهه ی حساسی است. اگر دشمنان بتوانند با اعمال قدرت این منطقه را تصرف کنند، دنیای اسلام باز هم مثل دوران استعمار، صد سال دیگر عقب خواهد افتاد و صد سال دیگر فاصله ی امت اسلامی با دنیای مدرن و صنعتی بیشتر خواهد شد. ما باید جوابش را بدهیم؛ امروز ما مسؤول هستیم؛ امروز دولتها، نخبگان، زبدگان، رجال فرهنگی و دینی مسؤولند؛ همه ی ما در مقابل وحدت دنیای اسلام مسؤولیم. امام بزرگوار ما (رضوان اللّه تعالی علیه) از مهمترین حرفهایی که از قبل از پیروزی انقلاب تا آخرین دوران زمان زندگی خود بر زبان داشت و تأکید می کرد، وحدت امت اسلامی، اتحاد مسلمانها و بزرگ نکردن بهانه های کوچک بود، و ما امروز می بینیم و می فهمیم که توصیه ی بسیار حکیمانه و بسیار درستی بوده است. از خداوند متعال می خواهیم که به برکت روح مطهر خاتم الانبیاء و مجاهدات این شخصیت بی نظیر بشری؛ این افضل اولاد آدم، و مجاهداتی که مسلمانان بزرگ کرده اند، و روح مطهر امام جعفر صادق (علیه الصّلاهٔوالسّلام) و زحماتی که آن بزرگوار کشیدند، همه ی ما را از خواب غفلت بیدار کند؛ ما را به راه راست هدایت کند؛ به آنچه که وظیفه ی ماست، ما را هم آگاه و هم توانا کند و ان شاءاللّه شر دشمنان امت اسلام را به خودشان برگرداند. والسلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از درس خارج فقه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از درس خارج فقه --
۲۷/۰۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم امروز مسأله یی که لازمتر از مباحثه ی درسی است و من بایستی آن را خدمت آقایان عرض کنم، قضایای اخیر نجف و کربلاست که بسیار مهم است و قضایایی نیست که یک مسلمان و شیعه در قبال آن بتواند آرام بگیرد. بنده خودم از دو روز قبل که این قضایا پیش آمد، تقریباً به طور دایم حالم منقلب است؛ یعنی واقعاً احساس می کنم که حادثه یی را که اینها، این امریکاییهای بی خرد و قسی القلب، پیش آورده اند، حادثه ی بسیار دشواری برای خودشان است؛ کار بزرگی را دارند انجام می دهند و نمی فهمند. چون امام حسین و امیرالمؤمنین فقط متعلق به شیعه نیست و همه ی مسلمانها برای این بزرگواران و برای این مراقد مطهر احترام و ارزش قائلند، برای مسلمان مؤمن قابل تحمل و قابل قبول نیست که بیایند در خیمه گاه کربلا و تانک و توپ و نیروی مسلح بیاورند، یا به گنبد مطهر امیرالمؤمنین اهانت کنند و آن را با گلوله بزنند. این قضایا، قضایای بسیار مهمی است. به نظر می رسد که امریکاییها کار را از حد گذرانده اند و در واقع حماقت را با وقاحت و گستاخی و بی پروایی توأم کرده اند. تعرض به مقدسات مردم و آنچه که مردم دلبسته ی به آنها هستند، موضوع کوچکی نیست؛ موضوع بسیار مهمی است. و عجیب این است که با همه ی این گستاخیها و بی پرواییها، دم از حقوق بشر و دم از دمکراسی و... هم می زنند! این همان وقاحتی است که در وجود اینها واقعاً عجیب است. من مطمئنم که مردم مسلمان، بخصوص مردم شیعه - چه در کشور خودمان، چه در شهرهای مختلف عراق، چه در بقیه ی نقاط عالم - در مقابل این تعرض و گستاخی امریکاییها ساکت نخواهند نشست. امریکاییها چه خودشان بفهمند یا نفهمند، اعتراف بکنند یا نکنند، در عراق شکست خورده اند. آن وضعی که امریکاییها در عراق پیش آورده اند و آن تخم نفرتی که در عراق کاشته اند، محصول تلخش را تا ده ها سال در عراق، بلکه در کل منطقه، خواهند چید. این طور نیست که اینها خیال کنند خواهند توانست در عراق بمانند و بر مردم عراق سلطه پیدا کنند و بی دردسر حکومت کنند و نفت عراق را ببرند و مردم آن را این طور تحقیر کنند. ماجرای زندان آ«ابو غریبآ» - که اخیراً معلوم شده است که این ماجرا مخصوص زندان ابوغریب هم نیست و در همه یا در اکثر زندانهایی که امریکا در عراق دارد، با عراقیها همین رفتار می شده است - داغ ننگی بر پیشانی امریکاییها شد؛ و این داغ به این آسانیها پاک نخواهد شد. آن وقت رؤسای امریکایی - رئیس جمهور و باند حاکم بر امریکا - می گویند ما خبر نداشتیم؛ عذرخواهی شان این است! می گویند ما اطلاع نداشتیم؛ ما در شکنجه گاه های صدام را بسته ایم. مگر فرق می کند که چه کسی مردم را شکنجه کند؛ صدام یا شما؟! شکنجه، شکنجه است. شما در شکنجه گاه های صدام را نبستید؛

شما جای صدام را گرفته اید. این که می گویند ما خبر نداشتیم، اولاً دروغ می گویند؛ چون صلیب سرخ صریحاً اعلام کرد که از مدتها قبل مسؤولان رده ی بالای ارتش و مسؤولان امریکا را در جریان این کار قرار داده است. معلوم می شود که از مدتها قبل این کار اتفاق افتاده و حالا آشکار شده است؛ بنابراین باید خبر به اینها رسیده باشد و اگر نرسیده، این موضوع، خودش جرم دیگری است. وانگهی، مگر صدام خودش به سلولها می آمد و شکنجه می کرد؟ صدام هم مأمورینش می کردند، شما هم مأمورینتان دارند می کنند. دستگاه شما، دستگاه نفرت، ظلم، بی اعتنایی و بی احترامی به کرامت انسانهاست. چرا وارد عراق شدید؟ چرا یک کشور مستقل را زیر چکمه ی سربازان خودتان این طور لگدمال کردید؟ چرا کرامت و ارزش مردم عراق را نادیده گرفتید؟ حالا دارند طرح انتقال قدرت درست می کنند، منتها قدرتی که در واقع در اختیار خود امریکاییها باشد. سیاستمداران و نخبگان عراقی بدانند که هر قدرتی که در عراق روی کار بیاید و دست نشانده ی امریکاییها تلقی شود، این قدرت به قدر امریکا پیش مردم عراق منفور خواهد بود. مردم عراق حاضر نیستند که بعد از رفتن صدام، سلطه ی امریکا و دست نشانده های امریکا را بر آن جا ببینند. انتقال قدرت، به این است که به مردم عراق انتقال قدرت شود و انتخابات انجام گیرد؛ مردم انتخاب کنند، نه این که کسی بیاید آن جا یک طرحی را که امریکاییها مایلند، به نخبگان و سیاستمداران عراقی دیکته کند و آنها هم تسلیم همان طرح امریکا شوند. ورود امریکاییها به عراق غلط بود، ماندن شان غلط بود، رفتارشان با مردم غلط بود، حاکم امریکایی بر سر مردم گذاشتن غلط بود و آمدن شان به سمت کربلا و نجف غلط بود. این کارهایی که اخیراً کردند، غلطاندرغلط است و بدانند که مطمئناً دنیای اسلام و بخصوص دنیای شیعه در مقابل اینها ساکت نخواهد ماند. در دنیای اسلام چهره ی مطهر امیرالمؤمنین، چهره ی مطهر سیدالشهدا (سلام اللّه علیهما) چهره های نورانی یی است که در اعماق دلهای مردم جا دارد؛ آن وقت بیایند وارد شهر کربلا و نجف شوند و در کنار آ«وادی السلامآ» که محل دفن صلحا و بزرگان و اولیا و اوصیاست، حضور نظامی پیدا کنند و ده ها نفر از مردم بی گناه نجف و کربلا- را به قتل برسانند. جنایتی که اینها انجام می دهند، بزرگترین جنایتهاست و این جنایت از نظر دنیای اسلام، از نظر ملت ایران و از نظر همه ی شیعیان جهان محکوم است و مسلّم است که امریکاییها نخواهند توانست این راه را ادامه دهند. هرچه هم ادامه دهند، بیشتر در این گنداب که خودشان به وجود آورده اند، فرو خواهند رفت و بیشتر اسیر این باتلاق خواهند شد. اگر هرچه زودتر خودشان را خلاص کنند و نجات دهند، به صرف آنهاست. البته امریکاییها گیر افتاده اند و الان هیچ کار نمی توانند بکنند؛ ادامه دادن شان شکست است، خارج شدن شان هم شکست است؛ اما در عین حال، ادامه دادن، شکست بزرگ تری است و ضربه ی سهمگین تری بر آنها وارد خواهد کرد. امروز آنها در عراق و صهیونیستهای غاصب در فلسطین، بزرگترین جنایت بشری را مرتکب می شوند و این کافی است که دنیا به حقانیت سخن جمهوری اسلامی که آ«مرگ بر امریکاآ» و آ«مرگ بر اسرائیلآ» را جزو شعارهای خودش قرار داده، پی ببرد. اگر امروز دولتهای اروپایی حقیقتاً در ادعای طرفداری از حقوق بشر صادقند و راست می گویند، باید صریحاً در مقابل این حرکتی که امریکاییها کرده اند، اقدام کنند؛ حرف فایده یی ندارد و کشورهای اروپایی باید در مجمع عمومی سازمان ملل، نه در شورای امنیت که بتوانند آن را آ«وتوآ» کنند، قطعنامه ببرند و این رفتارهای ضدبشری امریکا را محکوم کنند، تا نشان دهند که واقعاً راست می گویند؛ والّا صرف ادعای حقوق بشر از نظر ملتها، هیچ ارزشی ندارد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع کارکنان سازمان صدا و سیما

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع کارکنان سازمان صدا و سیما ---------------------------------------

---۱۳۸۳/۰۲/۲۸ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خدا را سپاسگزارم که این توفیق را به من داد تا بار دیگر در جمع کارکنان محترم و عزیز صدا و سیما حاضر شوم و مجموعه ی دوستان فعال در این بخش فرهنگی و سیاسی بسیار مهم را از نزدیک زیارت کنم. از این

بازدید امروزه بنده راضی هستم؛ هم بعضی از بخشها را از نزدیک بازدید کردیم، هم با مدیران ارشد مجموعه دیدار کردیم؛ هم در این ساعت با مجموعه ی برادران و خواهران عزیزی که این جا تشریف دارید، این ملاقات دست داده که من خوشحالم. این جا یک مجموعه ی فرهنگی است و شاید بشود گفت اثرگذارترین مجموعه ی فرهنگی در کشور، این رسانه ی ملی و عمومی است. فرهنگ مایه ی اصلی هویت ملتهاست. فرهنگ یک ملت است که می تواند آن ملت را پیشرفته، عزیز، توانا، عالم، فناور، نوآور و دارای آبروی جهانی کند. اگر فرهنگ در کشوری دچار انحطاط شد و یک کشور هویت فرهنگی خودش را از دست داد، حتی پیشرفتهایی که دیگران به آن کشور تزریق کنند، نخواهد توانست آن کشور را از جایگاه شایسته یی در مجموعه ی بشریت برخوردار کند و منافع آن ملت را حفُکند. من به حوادث دوران استعمار که نگاه می کردم - دوران استعمار تقریباً از اواخر قرن هجدهم میلادی شروع شد، در قرن نوزدهم به اوج رسید و تا اواسط قرن بیستم هم ادامه پیدا کرد. حرکت استعمار یعنی حضور قدرتهای مسلط نظامی و سیاسی دنیا در کشورهایی که می توانستند با استفاده از زور در آنها حضور پیدا کنند و منافع خودشان را از آن جاها تأمین کنند و در واقع از موجودی مادی و معنوی آن کشور سرمایه یی برای خودشان بسازند، همان چیزی که آنها اسمش را استعمار گذاشتند و امروز هم اطلاق می شود - می دیدم هرجا که اینها وارد شده اند، اگر این توانایی را پیدا کرده اند که فرهنگ آن ملت را مضمحل کنند و تحت تأثیر قرار دهند و تضعیف کنند، پایه های قدرتشان در آن جا مستحکم شده و اگر در جایی فرهنگ ملی و بومی به خاطر کهنسال بودن، ریشه دار بودن و برجسته بودن مضمحل نشده و از بین نرفته، استعمارگرها و اشغالگرها نتوانسته اند مدت زیادی از آن جا منافع خودشان را تأمین کنند و ناچار شدند که آن منطقه را رها کنند. این در مورد همه ی جهانگشاییها و کشورگشاییهای دورانهای گذشته ی تاریخ هم - که ما در تاریخ می خوانیم - صادق است. آن کشورگشاهایی توانسته اند در سرزمینهای گشوده شده ی با شمشیر، با زور پایدار بمانند و مقاصد و سلطه ی خودشان را در آن سرزمینها اعمال کنند، که توانسته باشند فرهنگ آن کشور را در مشت و در اختیار بگیرند. حالا گاهی یک فرهنگ را ریشه کن می کنند؛ مثل این که زبان یک کشور را بکل از بین می برند. شما الان ملاحظه کنید که آفریقا، امریکای لاتین و بسیاری از کشورها، زبان بومی اصلاً ندارند. پرتغالی ها و اسپانیول ها آن جا آمدند و زبانها را عوض کردند؛ زبانهای بومی و بسیاری از نشانه های فرهنگ را از بین بردند؛ البته یک جاهایی هم نتوانستند. فرهنگ ستون فقرات حیات یک ملت و هویت یک ملت است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی - که انقلابی براساس یک هدف تعریف شده ی فرهنگی بود - که به مقوله ی فرهنگ اهمیت داده شد و به مقوله ی هویت ملی - که خود هویت ملی یک کشور، فرهنگ است و خود این جزو مصادیق و سطور برجسته ی فرهنگ یک ملت است - اهتمام ورزیده شد، برکاتی بر این کار مترتب شد که این برکات به هیچوجه ممکن نبود در این کشور به وجود بیاید. این نوآوریها، این پیشرفتهای علمی، این جسارت وارد شدن در عرصه های نو علمی و تحقیقی - که امروز در کشور ما خوشبختانه مشاهده می شود - به خاطر همین اعتماد به نفسی است که از احیاء هویت ملی پیدا شده است؛ این را انقلاب به وجود آورد. قبل از انقلاب از هویت ملی و ملیت اسم زیاد می آوردند؛ اما به هیچوجه به معنای حقیقی کلمه، هویت ملی را تقویت نمی کردند. البته علت هم واضح بود؛ چون آن کسانی که ایران را برای منافع خودشان می خواستند و در کشور عزیز ما منافع خود را تعریف کرده بودند، می دانستند که اگر هویت ملی در این کشور زنده شود، با منافع آنها ناسازگار خواهد بود و آنها نمی توانند به منافعی که هدف گرفته اند، برسند. به همین دلیل، هویت ملی در آن زمان در این جا تضعیف شد. ما در کشور خودمان در وابستگی و اضمحلال هویت در مقابل بیگانگان تا آن جا پیش رفتیم که افراد برجسته یی خجالت نکشیدند و پیشنهاد تغییر زبان و خط فارسی را دادند! البته روی تغییر زبان کمتر کار کردند؛ اما برای تغییر خط فارسی - خط یک کشور یکی از نقاط برجسته و از شاخصهای مهم فرهنگی هر کشور است - در همین روزنامه ها و مطبوعات دوره ی طاغوت در کشور ما علناً و صریحاً مطلب نوشتند، دفاع کردند و حرف زدند که ما خط فارسی را تغییر بدهیم؛ آن هم با استدلالهای کاملاً مجادله آمیز و مغالطه آمیز و خلاف واقع. آنها تا

این حد پیش رفتند. کسانی که رژیم پهلوی را روی کار آوردند، هیچ کدام از شاخصه های ملیت را حاضر نبودند تحمل کنند. البته ملیت ما از اول با اسلام آمیخته بود؛ زبانمان، آدابمان، دانشمان و دانشمندانمان با اسلام آمیخته بودند. در تاریخ می بینید که دانشمندان برجسته و نام آور و ماندگار ما کسانی هستند که دانش دین را در کنار دانشهای معمولی زندگی دارا بودند؛ یعنی همه ی دانشها از مجموعه ی دین برآمده است. البته این به آن معنا نیست که طلاب مدرسه ی دینی این خصوصیت را داشتند؛ نه، جامعه، جامعه ی دینی بود. فرهنگ ما، دانش ما، رفتار ما و سنتهای ما با دین آمیخته است و بسیاری از آنها از دین سرچشمه گرفته است. وقتی با هویت ملی و شاخصه های آن مبارزه می کردند، قهراً مبارزه ی با دین جزوش بود و چون دین و ایمان پشتوانه ی همه ی ارزشهای انسانی است، طبعاً با ایمان هم بشدت مخالفت می کردند. اینها حاضر نشدند قبول کنند که ما حتی لباس محلی داشته باشیم. ما ایرانی ها با چند هزار سال سابقه، لباس بومی نداریم و لباس محلی و بومی مان را نمی شناسیم، در حالی که خیلی از کشورهای دیگر دنیا دارند. البته لباس بومی، مانع پیشرفت هم نیست؛ اما ما نداریم؛ چون آنها نگذاشتند. این، عمل به همان توصیه یی است که می گفت ایرانی باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شود! ببینید خودباختگی تا کجا. این که من همیشه می گویم تهاجم فرهنگی، تهاجم فرهنگی این است. تهاجم فرهنگی غیر از تبادل فرهنگی است؛ غیر از گرفتن برجستگیها و زبده گزینی از فرهنگهای دیگر است؛ این، چیزی است مباح، بلکه واجب. اسلام به ما دستور می دهد، عقل هم به طور مستقل از ما می خواهد که هر چیز خوب، زیبا و باارزشی را که در هر کجا می بینیم، آن را فرا بگیریم و از آن استفاده کنیم. این جملات معروف متداول در زبانهای مردم ما که آ«اطلبوا العلم ولو بالصینا» یا آ«انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قالآ»؛ نگاه نکن حرف خوب، سخن حکمت آمیز، دانش و معرفت را چه کسی دارد می گوید، اگر سخن خوب است، آن را فرابگیر، این گرفتن، گرفتن فرهنگی است و اخذ فرهنگی، تبادل فرهنگی و زبده گزینی فرهنگی، یک چیز لازم است و این، غیر از تهاجم فرهنگی است. من بارها گفته ام که یک وقت هست که یک انسان با میل خود و بر طبق نیاز و اشتها و ضرورت زندگی اش یک نوع غذا، یک نوع دارو یا ماده ی لازمی را انتخاب می کند و آن را داخل جسم خودش می کند؛ این، گزینش است، که چیز خیلی خوبی است؛ اما یک وقت هست که یک نفر را می خوابانند و ماده ای را که نه برای او لازم است و نه او به آن میل و اشتهایی دارد و نه برایش مفید است، به زور در حلقش می ریزند، یا به او تزریق می کنند؛ این، نامطمئن است؛ این، تهاجم فرهنگی است؛ همان کاری که با ملت ایران در طول سالهای متمادی کردند. از سیاستمدارانی که وابسته بودند، از آنهایی که با قراردادهای مالی دهن شان را می بستند، هیچ توقعی نیست؛ اما از شخصیتهای علمی و فرهنگی در آن دوران این انتظار و توقع بود که اگر دارای هر عقیده یی هستند، ولو اسلام را هم قبول ندارند و ایمان اسلامی هم ندارند، برای هویت فرهنگی این ملت ارج قائل شوند؛ اما ارجی قائل نشدند؛ دروازه ها را باز کردند و چشمها را بستند و مجذوب و خیره شدند و ما را عقب انداختند. به خاطر همین، ما در میدان علم و فناوری عقب ماندیم. این که در عرف دوره ی جوانی من - که حالا خوشبختانه آن طور نیست و خیلی فرق کرده - واقعاً هر کالایی به صرف خارجی بودن، مطلوب بود و به صرف داخلی بودن نامطلوب، فرهنگ عمومی آن زمانها بود و در داخل کشور هم جرأت و گستاخی کار علمی و تحقیقی و باز کردن بن بستها و شکستن مرزهای دانش اصلاً قابل تصور نبود و کسانی که در خودشان چنین استعدادی می دیدند، به هیچ راهی جز این که در محیطهای خارج از کشور کار کنند، فکر نمی کردند. این که ما خودمان بسازیم، خودمان تولید کنیم و خودمان ابتکار، اصلاً متصور نبود. بنده از اطلاعات و گزارشهای گوناگونی که در اختیارم قرار گرفته، نمونه های عینی خیلی فراوانی را سراغ دارم که شاید بعضی از شماها هم این موارد را بدانید. اما امروز نه، امروز خوشبختانه این حالت دلیری و خوداتکایی و شجاعت وارد شدن در میدانهای گوناگون هست. این فرهنگ را انقلاب عوض کرد. مقوله ی فرهنگ این است. این یک مثال و یک مصداق بود. حالا این فرهنگ در دست شما کارکنان صدا و سیماست؛ از مدیرانتان گرفته تا کارکنان گوناگون در بخشهای فنی، پشتیبانیهای گوناگون، تحقیقات، هنری، تولید برنامه و برنامه سازیهای مختلف و در بخشهای سیاسی و خبری. در

همه ی بخشها شما هستید که می توانید عطر خوش فرهنگ صحیح را در فضای جامعه بپراکنید و هیچ کس هم نمی تواند در مقابل این گسترش فرهنگی که شما ایجاد می کنید، مقاومت کند. امروز مهمترین ابزار جنگ بین قدرتها در دنیا رسانه است و امروز حتی قدرتهای بزرگ هم با رسانه ها دارند کار می کنند. امروز تأثیر رسانه ها و تلویزیونها و هنرها و این شبکه های عظیم اطلاع رسانی اینترنتی و... از سلاح و از موشک و از بمب اتم بیشتر است. امروز دنیا، یک چنین دنیایی است. روزبه روز هم دارند این میدان را گسترش می دهند. من در آن جلسه به مدیرانمان عرض می کردم که امروز آرایش رسانه یی و فرهنگی که در مقابل جمهوری اسلامی قرار دارد، بسیار آرایش پیچیده، متنوع، متکثر، کارآمد و فنی و پیشرفته است. صدا و سیما یک تنه در مقابل این آرایش عظیم ایستاده و الحمدللّه از عهده هم تا حالا برآمده است و من هم می خواهم به شما بگویم که تا حالا از عهده برآمده اید. شما ببینید برای این رادیوها و تلویزیونها و این شبکه های اطلاع رسانی که هدفشان کشور ماست، چقدر سرمایه گذاری شده است. آنها چند برابر سرمایه گذاری یی که ما برای صدا و سیمای خودمان می کنیم، سرمایه گذاری کرده اند. اگر آن طور که آنها پیش خودشان محاسبه کرده بودند پیش می رفت، امروز باید اثری از اسلام و ایمان و جمهوری اسلامی باقی نمانده باشد؛ چون فعالیت آنها مربوط به امروز و دیروز که نیست، بلکه آنها از روز اول پیروزی انقلاب کارشان شروع شد و بیست وپنج سال است که روزبه روز دارند کار خود را توسعه می دهند و شدت می بخشند. الحمدللّه رسانه ی ملی ما به خودش پرداخته و واقعاً خودش را متناسب با حضور در این میدان، تا آن جایی که می توانسته، حاضریراق و آماده کرده و وارد میدان شده است؛ شما می توانید. من به شما عرض کنم که جهتگیری اساسی صدا و سیما باید درست نقطه ی مقابل همان جهت گیری یی باشد که آنها دارند. آنها می خواهند فرهنگ ملت را از گرایش به ایمان، ارزشها و گرایش به اصول اسلامی و استقلال هویت ملی برگردانند. شما باید درست نقطه ی مقابل این کار را مورد اهتمام خودتان قرار دهید. آنها می خواهند وحدت ملی را از بین ببرند؛ آنها می خواهند اتکا به نفس جوانان را از بین ببرند؛ آنها می خواهند افق مقابل چشم نسل جوان ما را تیره و مبهم و وهم آلود جلوه بدهند؛ آنها می خواهند حتی مدیران ارشد سیاسی کشور را از اقدام شجاعانه در مسائل گوناگون منصرف کنند و آنها را بترسانند - از مهمترین ابزارهای استکبار؛ همین قدرتها و سلطه های جهانی، ترساندن است. از قدیم هم همین طور بوده است. این نامه هایی که آ«فان الحرب اولها کلاماً» در آغاز جنگها شنیده اید و دیده اید که پادشاهان برای رقبای سیاسی خودشان به کشورهای مختلف می فرستادند، پُر از تهدید و پُر از به رخ کشیدن قدرت خود بود. اینها برای این بود که تهدید؛ تهدیدی که منجر بشود به ترسیدن طرف مقابل، نقش مهمی را در پیروزی ایفا می کند، که امروز هم سرمایه گذاری مهمی برای این کار می شود - تا جرأت اقدام را از اینها بگیرند و این مدیران را نگران وضعیت آینده کنند؛ آنها همچنین جوانان را یک طور، آحاد مردم را یک طور، مدیران را یک طور، سیاستمداران را یک طور و مبتکران و فعالان علمی را یک طور در تیررس رسانه های معارض خود با جمهوری اسلامی قرار می دهند. شما باید درست نقطه ی مقابل آنها حرکت کنید. برنامه ریزی در صدا و سیما باید با جهتگیری به سمت وحدت ملی، ایجاد امید، نشان دادن افقهای روشنی که در پیش روی ملت ماست، شجاعت دادن به مجموعه ی مبتکر و محقق و فنّان کشور، شجاعت دادن به اداره کنندگان و مسؤولان و تصمیم گیران کشور در زمینه های مختلف، ترغیب مردم به حضور در صحنه - که حلال همه ی مشکلات حضور و اراده ی مردمی و تصمیم مردمی است - باشد. البته جانمایه ی همه ی اینها هم ایمان قلبی و دینی است. اگر کسی دین را برای ارزش والای معنوی ذاتی خودش هم قبول نداشته باشد و نشناخته باشد، می تواند به دین به عنوان دارویی که می تواند مهمترین مشکلات اجتماعی یک ملت را علاج کند، تکیه کند. این را فقط ما که جمهوری اسلامی هستیم، نمی گوییم و فقط هم برای کشور ما نیست، بلکه امروز متفکران و نخبگان سیاسی و فکری دنیا هم به همین فکرها افتاده اند. آنها خلأ دین را، بخصوص در برخی از کشورهای اروپایی، که فاصله ی آنها با دینداری و ایمان دینی خیلی زیاد شده، احساس می کنند و نسبت به این خلأ هشدار می دهند. ایمان خیلی چیز باارزش و خیلی عنصر مهمی است برای سامان دادن و سر و صورت دادن به حرکتها و جلوگیری

از زیـاده کاریهـا و زیاده رویها و تخلفها و آشـفتگیها در مسائل گوناگون زنـدگی، و واقعاً این کار، برای صـدا و سـیما یک هـدف عمـده است، که امیـدواریم همه بتواننـد آن را انجـام دهنـد. من روی دو نکته، بخصـوص می خـواهم تکیه کنم: تحقیق و هنر. کـار تحقیقی خیلی مهم است. کـاری که از روی تحقیق و عالمـانه باشـد، حتی برای مردم عـامی که عـالم هم نیسـتند، ارزش و جـاذبه ی بیشتری دارد. البته کار عالمانه به معنای قلنبه سلنبه گویی نیست، بلکه کار عالمانه، یعنی کار مُتقن و صحیح؛ ولو این که با زبان همه کس فهـم و مردمی گفتـه شـود. همچنـان که شـنیده ایـد، در همه ی زمینه هـای تحقیقـات علمی، بـودجه هـای کلانـی در برخی از کشورهـای پیشـرفته گذاشـته می شود. تحقیق در زمینه هـای مفـاهیم فرهنگی و مسائـل گوناگونی که رسانه ی ملی با آنها سـروکار دارد، از جمله کارهـای بسـیار مهم است. و امـا هنر، که من راجع به هنر واقعاً هرچه بگویم، کم گفته ام. من بارها هم گفته ام که به هنر بایـد اهمیت داد و بـایستی آن را روزبه روز اعتلاـ بخشـید و بایـد شـکل فاخر هنر را انتخاب کرد. بـدون هنر، حرف عادی جای خودش را حتی در ذهن کسـی پیدا نمی کند، چه برسد به این که جذابیت داشته باشد و جایگیر و ماندگار شود. هنر مهمترین وسیله است برای گسترش یـک فکر درست یا نادرست. هنر، وسیله، ابزار و رسانه است؛ رسانه یی بسیار مهم. از هنر و از اعتلای آن نباید غفلـت کرد و آن را مسـاوی بـا گنـاه و غلـط و ایـن مقولاـت نبایـد دانسـت. هنر جزو برجسـته تریـن مخلوقـات الهی است و جزو ارزشـمندترین صُـنع پروردگار است، که بایـد آن را ارج گـذاشت. در همه ی کارها، حتی در یک تبلیغات معمولی، بایـد هنر را به کار برد. اگر از ابزار هنر در کارهای علمی و القائات فکری و علمی که از صـدا و سـیما پخش می شود، استفاده شود، ماندگاری و جـاذبه ی آن کارهـا مضـاعف خواهـد شـد. در همه ی بخشـها بر روی تحقیقـات و بر روی هنر خیلی بـایستی تکیه کرد. به هرحـال امیـدواریم که خداونـد متعال به شـماها، ما و به مدیران محترم و عزیز صدا و سـیما توفیق دهد. از یکایک شـما مسؤولان و کارکنان بخشـهای مختلف صـمیمانه تشکر می کنم. من از همه، چه بخشهایی که آقای لاریجانی ذکر کردند و چه بعضی از بخشهایی که در بیانات ایشان نیامد، صـمیمانه متشـکرم. امیدوارم روزبه روز پیشـرفت، تکامل، گسترش و امتداد و عمق کار شما بیشتر شود. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) --۱۴/۰۳/۱۳۸۳ بسـم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمـدللّه ربّ العـالمین والصّـلاهٔ والسّـلام علی سـیّدنا و نبیّنـا ابی القاسـم المصـطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سـیّما بقیهٔاللّه فی الأرضین. قال اللّه تعالی: آ«و جعلنا منهم ائمّهٔ یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بایاتنا یوقنونآ». بیست وپنج سال پس از پیروزی انقلاب اسـلامی و برپایی نظام جمهوری اسلامی، و پانزده سال پس از وفات رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسـلامی، هنوز محور اصـلی تبلیغات خشم آلود دشـمنان انقلاب و کشور ما، دشـمنی با امام بزرگوار ماست. آنها مهمترین هدف خود را - حتّی بعد از بیست وپنج سال از تشکیل نظام اسلامی - این قرار داده اند که با هزاران ساعت برنامه ریزی و برنامه سازی در ماه برای صدها رادیو و تلویزیونی که در اطراف عالم از سوی محافل صهیونیستی و استکباری به راه افتـاده است، شخصـیت پُرجـاذبه و چهره ی درخشـان امـام بزرگـوار را زیر سؤال ببرنـد. بایـد تصـدیق کنیم که دشـمنان نظام اسـلامی برای مقـابله و مبارزه ی با نظام جمهوری اسـلامی و حرکت ملت ایران، جز این چاره یی هم ندارنـد؛ زیرا عامل مهم تسلیم ناپـذیری و ایسـتادگی ملت ایران در راه پُر افتخار خود، فلسـفه ی سیاسـی و مکتب سیاسـی امام است، که ملت ما از بن دندان به آن اعتقاد دارنـد. دشـمنان انقلاب چاره یی ندارنـد جز این که با فلسـفه ی امام، با مکتب امام و با شخصـیت امام - که همچنان زنـده و پایدار است - دشمنی کنند تا بتوانند این ملت را به خیال خود به عقب نشینی و تسلیم در مقابل خودشان وادار کنند. امام بزرگوار با مکتب سیاسـی خـود بـود که توانست طلسم دیرپـای اسـتبداد را در این کشور بشـکند. امـام بزرگوار بـا مکتب سیاسـی خود بود که

توانست دست غـارتگران را از این کشور کوتاه کنـد؛ غارتگرانی که با همـدستی با دیکتاتورها، ایران را به خانه ی امن خود تبـدیل کرده بودنـد؛ کسانی که امیـدوار بودند بتوانند ایران را به صورت یک کشور تولیدکننده ی مواد اولیه و انبار تمام نشدنی نفت برای خود نگه دارنـد. من می خواهم روی مکتب سیاسـی امام تکیه کنم. مکتب سیاسـی امام نمی تواند از شخصـیت پُرجاذبه ی امام جدا شود. راز موفقیت امـام در مکتبی است که عرضه کرد و توانست آن را به طور مجسم و به صورت یـک نظـام، در مقابل چشم مردم جهان قرار دهـد. البته انقلاب عظیم اسـلامی ما به دست مردم به پیروزی رسـید و ملت ایران عمق توانایی ها و ظرفیت فراوان خود را نشـان داد؛ اما این ملت بـدون امام و مکتب سیاسـی او قادر به چنین کار بزرگی نبود. مکتب سیاسـی امام میـدانی را باز می کنـد که گستره ی آن حتّی از تشکیل نظام اسلامی هم وسیع تر است. مکتب سیاسی یی که امام آن را مطرح و برای آن مجاهدت کرد و آن را تجسم و عینیت بخشید، برای بشـریت و برای دنیا حرف تازه دارد و راه تازه پیشـنهاد می کند. چیزهایی در این مکتب وجود دارد که بشـریت تشنـه ی آنهـاست؛ لـذا کهنه نمی شود. کسـانی که سـعی می کننـد امام بزرگوار ما را به عنوان یک شخصـیت متعلق به تاریـخ و متعلق به گذشـته معرفی کننـد، در تلاش خود موفق نخواهنـد شـد. امام در مکتب سیاسـی خود زنـده است، و تا این مکتب سیاسـی زنـده است، حضور و وجود امـام در میـان امت اسـلامی، بلکه در میـان بشـریت، منشأ آثار بزرگ و مانـدگار است. مکتب سیاسـی امـام دارای شاخصـهایی است. من امروز چنـد خـط از خطوط برجسته ی این مکتب را در این جا بیان می کنم. یکی از این خطوط این است که در مکتب سیاسـی امام، معنویت با سـیاست در هم تنیده است. در مکتب سیاسـی امام، معنویت از سـیاست جدا نیست؛ سـیاست و عرفـان، سـیاست و اخلاـق. امـام که تجسم مکتب سیاسـی خود بود، سـیاست و معنویت را با هم داشت و همین را دنبـال می کرد؛ حتّی در مبـارزات سیاسـی، کـانون اصـلی در رفتـار امـام، معنویت او بود. همه ی رفتارها و همه ی مواضع امام حول محور خدا و معنویت دور می زد. امام به اراده ی تشریعی پروردگار اعتقاد و به اراده ی تکوینی او اعتماد داشت و می دانست کسی که در راه تحقق شـریعت الهی حرکت می کنـد، قـوانین و سـنت هـای آفرینش کمـک گـار اوست. او معتقـد بود که: آ«وللّه جنود السّماوات و الأرض و کان اللّه عزیزاً حکیماآ». امام قوانین شریعت را بستر حرکت خود می دانست و علائم راهنمای حرکت خود به شمار می آورد. حرکت امام برای سـعادت کشور و ملت، بر مبنای هـدایت شـریعت اسـلامی بود؛ لذا آ«تکلیف الهیآ» برای امام کلید سعادت به حساب می آمـد و او را به هـدفهای بزرگ آرمانی خود می رسانـد. این که از قول امام معروف است و همه می دانیم که گفته بودنـد آ«مـا برای تکلیف عمل می کنیم، نه برای پیروزیآ»، به معنای بی رغبتی ایشان به پیروزی نبود. بـدون تردیـد پیروزی در همه ی هدفهای بزرگ، آرزوی امام بود. پیروزی جزو نعمتهای خداست و امام به پیروزی علاقه مند بود – نه این که علاقه مند نبود یـا بی رغبت بـود – امـا آنچه او را به سوی آن هـدفها پیش می برد، تکلیف و عمـل به وظیفه ی الهی بود؛ برای خـدا حرکت کردن بود. چون انگیزه ی او این بود، لذا نمی ترسـید؛ شک نمی کرد؛ مأیوس نمی شد؛ مغرور نمی شد؛ متزلزل و خسته هم نمی شد. اینها خاصـیت عمـل به تکلیف و عمـل برای خـداست. کسـی که برای تکلیف عمل می کنـد، دچار تردیـد و تزلزل نمی شود؛ ترسـیده و خسـته نمی شـود؛ از راه برنمی گردد و مصـلحت اندیشـی هـای شخصـی، تعییـن کننـده ی راه و جهتگیری او نمی شـود. کسـی که سیاست را با عرفان جمع می کند و معنویت را با حرکت سیاسـی، یکجا در برنامه زندگی خود قرار می دهد، برای او ترس از مرگ معنا ندارد؛ ترس از شـکست هم معنا ندارد. این درست نقطه ی مقابل سیاست کهنه شده و از مد افتاده ی غربی است که بدروغ آن را سـیاست مـدرن می گوینـد؛ یعنی تفکیک دین از سـیاست، و تفکیک دولت از معنویت. تمـدن غربی بر پایه ی ستیز با معنویت و طرد معنویت بنـا شـد؛ این خطـای بزرگ کسانی بود که تمـدن و حرکت علمی و صـنعتی را در اروپا شـروع کردنـد. به علم اهمیت دادنـد – این خـوب بود – امـا بـا معنویت به جنـگ برخاسـتند؛ این بـد و انحراف بود. لـذا این تمـدن مـادی و دور از معنویت هرچه پیشـرفت کنـد، انحرافش بیشتر می شود؛ هم خود آنها و هم همه ی بشـریت را با میوه های زهرآگین خود تلخکام می کند؛ همچنان که تا امروز کرده است. پدیـده ی اسـتعمار – که دهها کشور و میلیونها انسان را سالهای متمادی غرق در سـخت ترین و شدیـدترین

محتنها کرد - یکی از چیزهایی است که در نتیجه ی تفکیک علم از معنویت، سیاست از معنویت و دولت از اخلاق در اروپا اتفاق افتاد. دو جنگ جهانی اول و دوم هم از همان میوه های تلخ بود. کمونیزم و حکومتهای اختناق مارکسیستی هم جزو نتیجه ها و میوه های تلخ جدایی حرکت علمی و صنعتی از معنویت بود. ویران شدن کانون خانواده، سیلاب فساد جنسی و طغیان سرمایه داری افراطی، همه نتایج همان تفکیک است. امروز هم اوج این دوری از معنویت را در زندان ابوغریب و دیگر زندانهای عراق می بینید. کسانی که این زندانها را اداره می کنند، مدعی هستند که در تمدن بشری پیشرفته ترین اند! نتیجه ی چنین پیشرفتی را مردم دنیا از راه عکس و فیلم در زندانهای عراق دیدند و یا از آن مطلع شدند. فجایعی که برای ملت عراق - و قبل از آن برای ملت افغانستان - پیش آمده است، منحصر به این چیزها نیست. در دو سه سال قبل کاروان عروسی در افغانستان بمباران شد و ماه قبل در عراق مجلس عروسی به وسیله ی هواپیماهای انگلیسی به عزا تبدیل گردید. تحقیر جوانهای عراقی، شکنجه ی مردان عراقی، تعرض به زنان و نوامیس عراقی، وارد شدن به حریم امن خانواده های عراقی، دولت فرمایشی به وجود آوردن برای ملت عراق، همه سرریزهای همان حرکتی است که وقتی شروع شد، این نتایج به طور قهری به دنبال آن هست. معنویت از دستگاه سیاست حذف شده است. در گذشته هم حکام و مستبدین و دیکتاتورهای دنیا در شرق و غرب عالم از این کارها می کردند؛ اما وقتی نامها و شعارهای زیبایی مثل حقوق بشر، حقوق انسان و رأی انسان برای اروپایی ها شناخته شد، و وقتی پا در جاده ی علم گذاشتند، دوری از معنویت نگذاشت این شعارها آن طور که توقع بود و معنا می شد، برای بشریت خیر به بار آورد؛ همانها برای بشریت مایه ی شر و فساد شد. حرف نوی مکتب سیاسی امام بزرگوار ما برای دنیا این است که در همه ی ارکان برنامه ریزی های یک قدرت سیاسی، سیاست با معنویت، و قدرت با اخلاق همراه شود و اصول اخلاقی مورد مراعات قرار گیرد. شاخص اول از شاخصهای اساسی مکتب سیاسی امام این است. شاخص دوم، اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم است؛ هم کرامت انسان، هم تعیین کننده بودن اراده ی انسان. در مکتب سیاسی امام، هویت انسانی، هم ارزشمند و دارای کرامت است، هم قدرتمند و کارساز است. نتیجه ی ارزشمندی و کرامت داشتن این است که در اداره ی سرنوشت بشر و یک جامعه، آراء مردم باید نقش اساسی ایفا کند. لذا مردم سالاری در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما - که از متن اسلام گرفته شده است - مردم سالاری حقیقی است؛ مثل مردم سالاری امریکایی و امثال آن، شعار و فریب و اغواگری ذهنهای مردم نیست. مردم با رأی خود، با اراده ی خود، با خواست خود و با ایمان خود راه را انتخاب می کنند؛ مسؤولان خود را هم انتخاب می کنند. لذا دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام اصل نظام برآمده ی از انقلاب را به رأی مردم گذاشت. شما این را مقایسه کنید با رفتاری که کودتاگران نظامی در دنیا می کنند، رفتاری که حکومتهای کمونیستی می کردند، و رفتاری که امروز امریکا می کند. امروز امریکا بعد از پانزده ماه که با اشغال نظامی عراق را گرفته است، هنوز به مردم این کشور اجازه نمی دهد که بگویند برای حکومت خود چه چیز و چه کسانی را می خواهند. نماینده ی سازمان ملل دیروز مصاحبه می کند و می گوید چون امریکایی ها در عراق حضور نظامی دارند، باید رأی حاکم امریکایی در انتخاب عناصر دولت مراعات شود! دمکراسی اینها این است. نام دمکراسی، اغواگری است. دمکراسی حتّی در کشورهای خودشان هم، یک مردم سالاری حقیقی نیست؛ جلوه فروشی به وسیله ی تبلیغات رنگین و پولهای بی حسابی است که در این راه خرج می کنند؛ لذا آراء مردم گم است. در مکتب سیاسی امام رأی مردم به معنای واقعی کلمه تأثیر می گذارد و تعیین کننده است. این، کرامت و ارزشمندی رأی مردم است. از طرف دیگر امام با اتکاء به قدرت رأی مردم معتقد بود که با اراده ی پولادین مردم می شود در مقابل همه ی قدرتهای متجاوز جهانی ایستاد؛ و ایستاد. در مکتب سیاسی امام، مردم سالاری از متن دین برخاسته است؛ از آ«امرهم شوری بینهمآ» برخاسته است؛ از آ«هو الّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنینآ» برخاسته است. ما این را از کسی وام نگرفته ایم. عده یی می خواهند وانمود کنند که نقش مردم در اداره ی حکومتها را باید غربی ها بیایند به ما یاد بدهند! غربیها خودشان هنوز در خم یک کوچه گرفتارند! همین امریکایی ها و همین مدعیان دمکراسی، دیکتاتورهایی از قبیل محمد رضای پهلوی را - که سی وپنج سال

در این مملکت دیکتاتوری مطلق داشت و قبل از او پـدرش حـدود بیست سال در این کشور دیکتاتوری کرد - در آغوش گرفتند و پشتیبانی کردند و از آنها حمایت کردند. اینها طرفدار دمکراسی اند؟! دروغ می گویند. هر کس می خواهد دمکراسی اینها را ببیند، به عراق برود. برود رفتـار آنهـا را بـا مردم مظلوم افغانسـتان ببینـد. برود دمکراسـی امریکـایی را از حمایت بی دریغ امریکا از شارون جنایتکار ببینـد. دمکراسـی آنها این است؛ ما از اینها دمکراسـی یاد بگیریم؟! اینها برای انسان نقش و ارزش قائلند؟ شـما ببینید امروز در فلسـطین چه فجایعی دارد اتفاق می افتد. آیا فلسـطینی ها انسان نیسـتند؟ آیا صاحب سـرزمین خود نیستند؟ آیا حق ندارند رأی و عقیده داشـته باشند؟ امروز زشت ترین و فجیع ترین رفتار در فلسطین و عراق و افغانستان - و قبل از این در بسیاری از مناطق دیگر - دارد صورت می گیرد؛ آن وقت همان کسانی که این رفتارهای زشت را انجام می دهند، خجالت نمی کشند و ادعای دمکراسی می کننـد! رئیس جمهور امریکا وقیحانه ادعا می کنـد که رسالت گسترش دمکراسـی در دنیا و خاورمیانه بر دوش او سـنگینی می کنـد! دمکراسـی آنها را در زندانهای امثال ابوغریب - که در عراق و گوانتانامو کم هم نیسـتند - مردم دنیا دارند می بینند. این، دمکراسی و حقوق بشـر آنهاست! بسیار غافلانه است اگر کسی در داخل جوامع ما و در میان امت اسلامی خیال کند که غربی ها باید بیایند به ملتهـای مـا دمکراسـی و مردم سالاری یاد بدهنـد! ما توقع داریم گوینـدگان و نویسـندگانی که از انصاف برخوردار هسـتند، طوری حرف نزننـد و طوری ننویسـند که گویی امروز آنها دارنـد به مردم ما پیام مردم سالاری می دهنـد. مردم سالاری را امام آورد؛ مردم سالاری را انقلاب آورد. در کشوری که در طول قرنهای متمادی، جز در برهه های بسیار کوتاه - که مثل یک لحظه گذشته است - معنای رأی و اراده ی مردم را نمی دانسـتند (ما در طول عمر خود چشـممان به صندوق رأی نیفتاده بود! برای رأی مردم ایران کسی ارزش قائـل نبود و دیکتاتورهـا در تمـام دوران حکومت خود بیشترین بی اعتنـایی را به مردم مـا می کردنـد) امـام و انقلاـب و نظام اسـلامی ما مردم سالاری را آورد. عـده یی طوری حرف می زنند که گویا ما تازه داریم وارد میدان مردم سالاری می شویم! این بی انصافی نیست؟ این چشم بستن بر روی حقیقت نیست؟ شاخص سوم از شاخصهای مکتب سیاسی امام، نگاه بین المللی و جهانی این مکتب است. مخـاطب امام در سـخن و ایـده ی سیاسـی خود، بشـریت است؛ نه فقط ملت ایران. ملت ایران این پیام را به گوش جان شنید، پایش ایستاد، برایش مبارزه کرد و توانست عزت و استقلال خود را به دست آورد؛ اما مخاطب این پیام، همه ی بشریت است. مکتب سیاسی امام این خیر و استقلال و عزت و ایمان را برای همه ی امت اسلامی و همه ی بشریت می خواهد؛ این رسالتی است بر دوش یک انسان مسـلمان. البته تفاوت امام با کسانی که برای خود رسالت جهانی قائلنـد، این است که مکتب سیاسـی امام با توپ و تانک و اسـلحه و شـکنجه نمی خواهـد ملتی را به فکر و به راه خود معتقـد کند. امریکایی ها هم می گویند ما رسالت داریم در دنیا حقوق بشـر و دمکراسـی را توسعه دهیم. راه گسترش دمکراسی، کاربرد بمب اتم در هیروشیماست؟! توپ و تانک و جنگ افروزی و کودتـاگری در امریکـای لاـتین و آفریقاست؟! امروز هم در خاورمیانه این همه دغل بازی و فریبگری و ظلم و جنایت به چشم می خورد. با این وسایل می خواهند حقوق بشـر و رسالت جهانی شان را گسترش دهند! مکتب سیاسـی اسـلام فکر درست و سخن نوی خود را با تبیین در فضای ذهن بشـریت رها می کند و مثل نسیم بهاری و عطر گلها در همه جا می پیچد. کسانی که شامه ی درستی داشـته باشند، آن را استشمام می کنند و از آن بهره می برند؛ همچنان که امروز در بسیاری از کشورهای دنیا بهره ی آن را برده اند. فلسـطینی ها می گوینـد ما حیات دوباره و بیـداری خود را از پیام امام گرفته ایم؛ لبنانی ها می گویند ما پیروزی خود بر ارتش رژیم صهیونیستی و اخراج صـهیونیست ها را از مکتب امام درس گرفته ایم؛ مسـلمانها در هر نقطه ی دنیا - جوانهای مسلمان، روشنفکران مسـلمان، نخبگان مسـلمان - فتوحات فکری خود در میدانهای سیاسـی را برخاسـته و برآمده ی از مکتب فکری امام می دانند؛ توده های امت اسـلامی با نام اسـلام احساس عزت می کننـد؛ این همان نگاه بین المللی مکتب امام به مسائل بشـر است؛ مخصوص دنیای اسـلام هم نیست؛ لذا امروز مسأله ی فلسـطین برای ما یک مسأله ی اصـلی است؛ مصایب امت اسلامی برای ما دردناک است. آنچه در دنیای اسـلام اتفاق می افتد، برای ملت ایران و کسانی که به نام و یاد امام بزرگوار دلبسته و دلخوش هستند، مسائل اساسی است؛

نمی تواننـد نسبت به این مسائـل بی تفاوت بگذرنـد. برای همین است که دنیای اسـتکبار می خواهـد بزرگترین جنایتها را نسبت به ملتهای مسلمان انجام دهـد؛ در حالی که دیگر ملتهای مسلمان نبینند، نفهمند و تصـمیم نگیرند؛ حتّی اعتراض هم نکنند. ملت ایران می بیند، می فهمد، اعتراض می کند، موضع می گیرد و نسبت به مسائل دنیای اسلام بی تفاوت نمی ماند. شاخص مهم دیگر مکتب سیاسـی امام بزرگوار ما پاسـداری از ارزشـهاست، که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسأله ی ولایت فقیه روشن کردنـد. از اول انقلاب اسـلامی و پیروزی انقلاب و تشـکیل نظام اسـلامی، بسیاری سـعی کرده اند مسأله ی ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کننـد؛ برداشـتهای خلاف واقع و دروغ و خواسته ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظام سیاسـی اسـلام و فکر سیاسـی امام بزرگوار. این که گاهی می شـنوید تبلیغاتچی های مجذوب دشـمنان این حرفها را می پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریانات و دست آموزها و تبلیغات دیگران این حرفها را مطرح می کردند. عده یی سـعی می کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه ی فردی معرفی کننـد؛ این دروغ است. ولایت فقیه – طبق قانون اساسـی ما – نافی مسؤولیت های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دسـتگاه هـای مختلف و ارکـان کشور غیرقابـل سـلب است. ولایـت فقیه، جایگاه مهندسـی نظام و حفُظ و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسـی ترین و محوری ترین مفهوم و معنـای ولایت فقیه است. بنابراین ولایت فقیه نه یـک امر نمـادین و تشـریفاتی محض و احیانـاً نصیحت کننـده است – آن طوری که بعضـی از اول انقلاب این را می خواسـتند و ترویـج می کردنـد – نه نقش حـاکمیت اجرایی در ارکان حکومت دارد؛ چون کشور مسؤولان اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسؤولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسـخگوی مسؤولیتهای خود باشـند. نقش ولایت فقیه این است که در این مجموعه ی پیچیده و در هم تنیده ی تلاشـهای گوناگون نباید حرکت نظام، انحراف از هدفها و ارزشها باشد؛ نباید به چپ و راست انحراف پیـدا شود. پاسـداری و دیـده بـانی حرکت کلی نظام به سـمت هـدفهای آرمانی و عالی اش، مهمترین و اساسـی ترین نقش ولایت فقیه است. امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان که در طول تاریخ شیعه و تاریـخ فقه شـیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدنـد و شـناختند و به آن اذعان کردند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند، اما این را جزو مسلّمات فقه اسـلام شـناختند و دانسـتند؛ و همین طور هم هست. این مسؤولیت بسـیار حساس و مهم، به نـوبه ی خـود، هم از معیارهـا و ضـابطه هـای دینی و هم از رأی و خـواست مردم بهره می برد؛ یعنی ضـابطه هـای رهـبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسـی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطه ی کشورهای سـرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمنـد و ثروتمنـد نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشـند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطه ی معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شـجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ اینها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود، چنانچه همه ی مردم کشور هم طرفدارش باشـند، از اهلیت ساقط خواهـد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسـی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه ی علم یا ضابطه ی تقوا یا ضابطه ی درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهنـد، از صـلاحیت می افتـد و نمی توانـد این مسؤولیت را ادامه دهـد. از طرف دیگر کسـی که دارای این ضوابـط است و با رأی مردم که به وسیله ی مجلس خبرگان تحقق پیدا می کند – یعنی متصل به آراء و خواست مردم – انتخاب می شود، نمی تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم بایـد از من بپذیرنـد. آ«بایدآ» نداریم. مردم هسـتند که انتخاب می کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده ی مردم ترکیب یافته است؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد. بدیهی است که دشـمنان امام خمینی و دشمنان مکتب سیاسی او از این نقش خوششان نمی آید؛

لـذا او را آمـاج حملات قرار می دهنـد. در رأس اینها کسانی هستند که به برکت امام بزرگوار ما و مکتب سیاسی او، دستشان از غارت منابع مادی و معنوی این کشور کوتاه شـده است. آنها جلودارنـد، یک عـده هم دنبالشان حرکت می کنند. بعضـی می فهمند چه کار می کننـد، بعضـی هم نمی فهمنـد چه کار می کننـد. آخرین نکته یی که به عنوان شاخصه ی مکتب سیاسـی امام عرض می کنم، مسأله ی عـدالت اجتمـاعی است. عـدالت اجتمـاعی یکی از مهمـترین و اصـلی ترین خطوط در مکتب سیاسـی امـام بزرگوار مـاست. در همه ی برنامه های حکومت - در قانونگـذاری، در اجرا، در قضا - بایـد عـدالت اجتماعی و پُر کردن شـکافهای طبقاتی، مورد نظر و هـدف باشـد. این که مـا بگوییم کشور را ثروتمنـد می کنیم - یعنی تولیـد ناخـالص ملی را بالا می بریم - اما ثروتها در گوشه یی به نفع یـک عـده انبار شود و عـده ی کثیری هم از مردم دسـتشان خالی باشـد، با مکتب سیاسـی امام نمی سازد. پُر کردن شکـاف اقتصـادی در بین مردم و رفع تبعیض در اسـتفاده ی از منـابع گونـاگون ملی در میـان طبقـات مردم، مهمترین و سـخت ترین مسؤولیت ماست. همه ی برنامه ریزان، قانونگذاران، مجریان و همه ی کسانی که در دستگاه های گوناگون مشغول کار هستند، باید این را مورد توجه قرار دهنـد و یکی از مهمترین شاخصـهای حرکت خود به حساب آورند. این مکتب، نظام اسلامی را بنیانگذاری کرد. بیست وپنـج سـال از آن زمـان می گـذرد. بیشترین حملات هم در طول این بیست وپنـج سال به کشور و ملت ما و این مکتب سیاسـی شده است؛ اما ملت ما روزبه روز پیشـرفت کرده است. ملت ما در زمینه ی علم، در زمینه ی عمران، در زمینه ی سیاست بین الملـل، در زمینه ی ارتقـای آگـاهی های گوناگون، در زمینه ی ساخت زیربناهای عظیم کشور، در زمینه ی به دست آوردن قـدرت فنـاوری و احیای اسـتعدادهای مردمی، و در بسیاری از زمینه های دیگر، پیشـرفتی داشـته است که در گذشـته حتّی تصور آن را هم نمی کرده؛ این به برکت اسـلام است. مـا هرگز ادعـا نمی کنیم که در برنـامه هـای انقلاـب، بهنگام و به روز پیش رفته ایم و در آن جایی که بایـد باشـیم، هستیم؛ نه، اما این کم کاری ماست. ما مسؤولان در رده های مختلف اگر بیشتر و بهتر کار کنیم، بدون شـک موفقیتها بیشتر خواهد شد. امروز هم موفقیتهای بسـیاری داریم. امروز ملت ما قوی است؛ دولت ما قوی است؛ زیربناهای کشور آماده است و پیشـرفت علمی و اسـتخراج اسـتعدادهای جوانان ما محیرالعقول است. ما می توانیم حرکت خود را شتاب دهیم؛ و این کار را هم ملت ما خواهـد کرد و به فضل پروردگار و به حول و قوه ی الهی پیشـرفت می کنیم. امروز پرچم اسـلام، پرچم دینـداری، پرچم شجـاعت و پرچم نـوآوری در زمینه ی سـیاست در دست ملت مـاست. دشـمنها در تبلیغـات خود سـعی می کننـد این دسـتاوردها را کوچک نشان دهنـد و آنچه را که این ملت به دست آورده، از قلم بیندازنـد؛ اما نمی تواننـد. انواع تلاشـها را برای مقابله کرده انـد. حتّی کار دشـمنان انقلاب اسـلامی با محوریت امریکا به این جا رسید که سعی کردند نسخه ی بدل سر تا پا غلط از نظام اسلامی را در افغانسـتان به وجود آورند، که شد حکومت طالبان؛ تبدیل شد به یک کاریکاتور خنده آور مسخره؛ همان هم شد آفت جانشان. شاید به خیال خودشان می خواسـتند پرچم اسـلامخواهی و احیای اسـلام سیاسـی را از دست این ملت بگیرند و دست کسانی بدهند که دست آموز خودشان بوده اند؛ اما نتوانستند و نخواهند توانست. خدا را شکر می کنیم که اراده ی ما محکم است؛ راهمان روشن است؛ مردممان مؤمن انـد و مکتب سیاسـی امام، زنـده و درخشـنده است. دشـمنان ما هم قدرت ملت را فهمیده اند و به آن اعتراف کرده اند. در زمینه ی مسائل گوناگون جهانی و بین المللی، مواضع ما مسـتقل است. ما تحت تأثیر کسـی قرار نمی گیریم و به سراغ جنجـال و تنش آفرینی نمی رویم؛ امـا ظلم را محکوم می کنیم؛ بـا ظالم اعلام مخالفت می کنیم و از مظلوم اعلام حمایت می کنیم. مـا جنـایت صـهیونیست هـا در فلسـطین را محکوم می کنیم. ما ددمنشـی و جنایات فجیع و بی نظیر دولت غاصب صـهیونیست را در کشور فلسـطین نسبت به مردم - ویران کردن خانه ها، کشـتن کودکان، کشـتن پیرمرد مریض معلولی مثل شـیخ احمد یاسین، آواره کردن هزاران فلسـطینی از خـانه ی خود - زشت می شـماریم و محکوم می کنیم و بر مرتکبـان این جنـایت و بر امریکـا - که از این مرتکبـان حمـایت می کنـد - لعنـت می فرسـتیم. در قضایـای عراق - علی رغم آنچه دشـمنان ادعـا می کننـد - دخـالتی نمی کنیم. معتقـدیم عراق متعلق به ملت عراق است. رأی ملت عراق بایـد در تعیین سـرنوشت عراق تأثیر داشـته باشد. در عراق، رهبری دینی و

رهبری سیاسی و نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی و دینی زیادند. به اعتقاد ما اشغالگران یک روز هم نباید در عراق بمانند؛ یک قطره از نفت عراق هم متعلق به آنها نیست؛ یک نفر هم به عنوان مسؤول در عراق نباید معین کنند؛ آنها هیچکاره اند. ما معتقدیم امروز کار امریکا در عراق بمراتب از یک سال پیش مشکل تر است؛ روزبه روز هم مشکل تر خواهد شد و امریکا در عراق - چه قبول کند، چه قبول نکند؛ چه بخواهد، چه نخواهد - شکست خورده است. پروردگارا ! ما به این ملت شجاع، مؤمن، پُرانگیزه و حاضر در صحنه، افتخار و پیش تو شکرگزاری می کنیم. ما به مکتب امام افتخار و شکرگزاری می کنیم. پروردگارا ! خیر و رحمت و لطف خود را بر این ملت نازل کن. پروردگارا ! دشمنان این ملت را منکوب کن. پروردگارا ! این ملت عزیز و مؤمن را به همه ی هدفهای والا و آرمانهای خودش برسان. پروردگارا ! از این ملت جزای خیری به امام بزرگوار - که این راه افتخار را به روی ما باز کرد و جلوی پای ما گذاشت - بفرست. پروردگارا ! امام بزرگوار ما را با اولیایش محشور کن. پروردگارا ! برکات خود را بر ملت و کشور ما نازل کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار طلاب و اساتید مدرسه ی علمیه ی آیةاللّه مجتهدی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار طلاب و اساتید مدرسه ی علمیه ی آیةاللّه مجتهدی --۲۱/۰۳/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیلی خوشوقتم و خوشحالم از این که این توفیق را به دست آوردم که امروز در این جا با شما جوانان مؤمن و طالب علم و فعال در عرصه ی کسب علم و معرفت در حوزه ی دینی، ملاقات کنم. از سالها پیش خیلی مایل بودم که یک وقت به مدرسه ی شما و این حوزه ی گرمی که در تهران برخلاف معمول بحمداللّه با همت بلندی به وجود آمده، بیایم و از نزدیک آن جا را ببینم. اما امروز بحمداللّه این توفیق را پیدا کردیم که شما به این جا تشریف بیاورید و از نزدیک زیارتتان کنیم. خیلی قبل از آن که خدمت جناب آقای مجتهدی برسم و ایشان را از نزدیک زیارت کنم، مدرسه ی ایشان را پیش از انقلاب می شناختم و نام و آوازه ی این مدرسه را شنیده بودم. ایشان همت کردند و در تهران یک حوزه ی علمیه ی واقعی و جدی تشکیل دادند؛ این چیز خیلی کمیاب و کم نظیری بوده است. عشق و علاقه ی ایشان به این کار و تلاش مخلصانه یی که انجام دادند، کمک الهی را جلب کرد و ایشان توانستند این کار را انجام دهند. این مدرسه بحمداللّه برکاتی هم داشته است. از سالهای متمادی فضلای برجسته و علمای محترمی از همین کانون بنا شده ی بر عشق و همت و تلاش و اخلاص بیرون آمده اند و در نقاط مختلف مشغول انجام وظیفه اند؛ این را باید قدر بدانیم. امروز هم این مدرسه قائم به شماست؛ شما طلاب عزیز و حضرات مدرسین و علمای اعلامی که تدریس را در این مدرسه برعهده دارند. آنچه مهم است، این است که در یک جامعه ی روبه رشد و دارای آرمانهای والای علمی و اجتماعی و دنیایی، اگر یک جریان متنفذ فرهنگی وجود داشته باشد که تلاشها و حرکت این جامعه را هدایت کند، این جامعه به خیر و صلاح و فلاح خواهد رسید؛ اما اگر یک چنین جریان فرهنگی دینی الهی و معنوی در جامعه ی در حال رشد و توسعه ی علمی وجود نداشته باشد، نتیجه همان چیزی می شود که شما امروز در جوامع پیشرفته ی غربی دارید مشاهده می کنید. هرچه پیشرفت بیشتر است، دوری از صلاح و انسانیت و عدالت هم بیشتر است. اوج تمدن مادی از لحاُعلم و ثروت و قدرت نظامی و تلاش سیاسی و دیپلماسی را امروز شما در امریکا می بینید. امریکا کشوری است دارای ثروت و قدرت افسانه یی نظامی و تحرک سیاسی فوق العاده؛ اما اوج دوری از انسانیت و معنویت و اخلاق و فضیلت را هم شما در همین جامعه ی امریکایی می بینید، که قبل از این در هیچ جامعه ی دیگری دیده نشده است. امروز مستنکرترین کارهای بشری، اخلاقی، جنسی و اجتماعی در همین جامعه ی پیشرفته و جوامع نظیر آن به شکل قانون و عرف مقبول درآمده است. گناه در همه ی جوامع بشری هست؛ اما گناهی که عرف و قانون بشود و برای آن سرمایه گذاری و از آن دفاع شود، انحرافی بی نظیر است. امروز این انحراف، در جامعه ی امریکایی به عنوان پیشرفته ترین جامعه ی علمی، صنعتی، مالی، اقتصادی و سیاسی بروشنی و وضوح مشاهده

می شود. شما می بینید یک مرد یا یک زن، با ظاهر آراسته و با شکل کاملاً مطلوب، که اگر کسی این مرد را در خیابان یا این زن را در یک فروشگاه ببیند، هیچ گونه احساس بدبینی یی نسبت به روش اخلاقی آنها ندارد؛ اما همین مرد و همین زن در زندان ابوغریب بغداد به یک گرگ درنده تبدیل می شوند. زیر این ظاهر انسانی تمیز، مرتب، ادکلن زده و کراوات و پاپیون بسته، یک سگ وحشی خوابیده است. عکسهایی که از زندان ابوغریب منتشر شد، خواب رفته ترین لایه های اجتماعی جوامع غربی را هم تکان داد و بیدار کرد. شکنجه گر، یک زن - با احساسات لطیفی که یک زن باید داشته باشد - شکنجه شده، چندین مرد عراقی؛ جرم، مورد سوءظن قرار گرفتن؛ همین! و شکنجه، در حد اعلای شناعت؛ و جامعه یی که این جنایت را مرتکب شده است، یک جامعه ی پیشرفته ی علمی، صنعتی، مدنی، پُرادعا و مدعی رهبری بشریت! وقتی رگه ی هدایت معنوی و جریان متنفذ فرهنگی سالم در جامعه یی غایب بود، نتیجه این می شود؛ گناه بزرگ تمدن غربی همین بود. این که گفته می شود اسلام گرایان روشنفکر و روشن بین با تمدن غربی مخالفند، خود معاندان غربی نعل واژگونه می زنند؛ وانمود می کنند اینها با علم و پیشرفت مخالفند؛ در حالی که مخالفت مؤمن به اسلام با تمدن غربی به خاطر پیشرفت علمی و مبارزه ی با خرافات و علمی کردن همه ی روابط اجتماعی نیست؛ به خاطر خلأ معنویت و فضیلت در این مجموعه ی دنیایی است. البته این سرنوشت غرب بود که به این ورطه دچار شود. روحانیتی که غرب قبل از رنساس اروپا به آن دچار بود - آن کج فکری ها، آن واپسگرایی ها، آن تعصبهای عنادآمیز و بکلی دور از عقل و منطق - واکنش اش همین ها هم بود. وقتی با علم و پیشرفت مخالفت می کردند و انسانها را به جرایم موهوم، زنده زنده در آتش می سوزاندند - این مربوط به همین دو سه قرن پیش اروپاست؛ مال خیلی قدیم نیست - وقتی خرافات زشت بر همه ی شؤون فکری و معنوی اروپا و کلیسای آن روز حاکم بود، نتیجه اش می شود همین چیزی که در اروپا پیش آمد و اروپا را در این سراشیب انداخت. شما جوانها آن روز را خواهید دید که این دنیای متمدن غربی از نبود معنویت، دچار هلاکت و نابودی خواهد شد؛ از اوج توانایی ها و اقتداری که امروز از آن برخوردار است، به حضیض ذلت و ناتوانی خواهد افتاد. نتایج فعل و انفعالات تاریخی، سریع و زودرس نیست. روزی این نتایج دیده خواهد شد که دیگر علاج پذیر نیست؛ و آن روز برای تمدن غربی فراخواهد رسید؛ هشدارش را هم همین امروز خود روشن بینان غربی دارند می دهند. این حرفی نیست که من طلبه این جا بنشینم و از دور بگویم؛ نه، این حرف و فهم خود آنهاست؛ ما هم البته همین را می فهمیم. این به خاطر چه بود؟ اینها در علم مشکلی نداشتند. از طریق این علم، ثروت بی اندازه هم کشف کردند و به دست آوردند؛ از ثروتهای زیرزمینی و منابع خدادادی هم حداکثر استفاده را کردند؛ به فضا هم رفتند؛ به اعماق اجسام هم پی بردند؛ در پیشرفت علمی کار زیادی کردند و از این علم هم برای به دست آوردن ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز، حداکثر استفاده های مشروع و نامشروع را کردند؛ با همین علم استعمار کردند؛ کشتارهای گوناگون جهانی کردند؛ میلیونها انسان را اروپایی ها در قرن اخیر و در جنگهای مختلف و حوادث گوناگون کشتند؛ بنابراین اینها در علم مشکلی نداشتند؛ اما علم بدون هدایت و فضیلت و معنویت و انسانیت، و علم ناظر فقط به دنیا و غمض عین از آخرت، نتیجه اش همین است. اول، جلوه یی به زندگی می بخشد و قدرت و ثروت و زیبایی می دهد - آ«للباطل جولهآ» - اما آخر قضیه این است؛ و این ادامه پیدا خواهد کرد. شما بدانید وحشیگری اخلاقی جوامع مترقی و متمدنی که از معنویت بویی نبرده اند، روزبه روز بیشتر خواهد شد و همین وحشیگری، لغزشگاه بزرگ تمدن غربی امروز است و آنها را سرنگون خواهد کرد. چه کسی باید این معنویت را در جامعه تأمین کند و چراغ فضیلت را در میان انگیزه های متراکم دنیایی برافروزد؟ چه کسی باید بر اسبهای سرکش هواهای نفسانی که انسانها را به چنین میدان خطرناکی می اندازند، دهنه بزند و مهار کند؟ روحانیت پاکیزه ی آگاه عاقل عالم فعال؛ غرب این را نداشت. اگر در جامعه یی مجموعه ی روحانیت و علمای دین از این خصوصیات برخوردار باشند، دانش دین را بدانند، از پارسایی و پرهیزگاری به قدر لازم برخوردار باشند، شجاعت لازم را داشته باشند، برای خدا وارد میدان بشوند و عاقلانه و مدبرانه کار کنند، هرچه پیشرفت دنیایی آن جامعه بیشتر شود، معنویت او هم به همان میزان پیش خواهد رفت.

این عدم تعادل و توازنی که امروز دنیای غرب به آن دچار است و مایه ی هلاکت او خواهد شد، دیگر پیش نمی آید. شما جوانان و نونهالان چنین مجموعه یی هستید که کشور و جامعه ی شما، بلکه جامعه ی بزرگ اسلامی، و در ورای آن، جامعه ی بشری را می تواند نجات دهد؛ با این نگاه بنگرید به صحنه و عرصه ی کاری که شماها به آن اشتغال دارید. نگاه درست، این است. نه این که ما روحانیون کمبود و نقص نداشتیم؛ چرا، نقصهای زیادی داشتیم؛ اما این سلامت را سلف روحانیت حفُکرده اند که در راه علم و تقوا مجدانه کوشیده اند و توانسته اند رشته ی معنویت را همچنان مستمر نگه دارند. امروز کشور و جامعه ی اسلامی ما با همه ی دوران گذشته ی تاریخ متفاوت است. به همین نسبت، نقش روحانیت هم امروز فوق العاده برجسته تر است از آنچه در گذشته داشته است. در گذشته، روحانیت ما همیشه به عنوان یک مجموعه ی بکلی جدا از اداره و تدبیر حرکت جامعه قرار داشته؛ خودش مغلوب گروه مغلوبی بوده. حتّی در دورانی هم که پادشاهان صفویه مدعی تشیع بودند و به علما احترام می کردند و فتحعلی شاه به خانه ی میرزای قمی در قم می رفت و زیر بازوی او را می گرفت، روحانیت یک گروه کاملاً حاشیه یی بود؛ مثل این که جریانی مانند سیل دارد حرکت می کند، خلیج کوچکی هم در این گوشه قرار دارد؛ با این جریان ارتباط دارد، اما هیچ تأثیری در این جریان به صورت بنیانی و اصولی ندارد. نه تنها روحانیت، دین هم این طور بوده است. امروز برای اولین بار در تاریخ کشور ما - بلکه در تاریخ کشورهای اسلامی - بعد از صدر اسلام، دین منشأ و منبع قدرت و تدبیر امور و اداره ی جامعه شده است. شاخص، بودن و نبودن روحانی نیست؛ شاخص، بودن دین و نبودن دین است. مجلس قانونگذار ما، مجلس شورای اسلامی است؛ یعنی ملاک قبول و عدم قبول قوانین ما، انطباق و عدم انطباق با دین است - شورای نگهبان - یعنی قوه ی مجریه ی کشور و همه ی بازوان و دستان و سرانگشتان اداره ی کشور، به یک منشأ دینی متصل می شود؛ اینها خصوصیات اصلی جامعه ی امروز ماست؛ این در گذشته سابقه نداشته است. اگر می بینید جبهه ی عظیم کفر و استکبار در همه ی اشکال گوناگون آن با این نقاط بشدت معارضه می کند، به خاطر این است. با شورای نگهبان سخت مخالفند؛ با مجلسی که شورای اسلامی باشد، بشدت مخالفند؛ با رئیس جمهوری که دم از اسلام بزند، بشدت مخالفند؛ به طریق اولی با رهبری و ولایت فقیه صددرصد مخالفند؛ چون اینها نقطه های اساسی یی است که حرکت و جهتگیری اسلامی نظام را تأمین می کند. اگر در تاریخ همین طور عقب بروید، این وضعیت تا صدر اسلام سابقه ندارد. اگر این کشور توانست در میدانهای تحرک و پیشرفت مادی به موفقیتهایی دست پیدا کند؛ اگر توانست علم و فناوری و صنعت پیدا کند؛ اگر توانست یک سیاست بین المللی و یک دیپلماسی قوی پیدا کند؛ اگر توانست اقتصاد جامعه را سر و سامان دهد؛ اگر توانست از منابع عظیم ثروت در زیر زمین و روی زمین، اعم از معدن و کشاورزی و امثال اینها استفاده کند؛ اگر توانست از سرزمین وسیع و متنوع ایران و موقعیت مهم سوق الجیشی آن استفاده کند؛ و خلاصه، اگر توانست با معیارهای پیشرفت جهانی و مدنی خودش را همراه کند، این اولین کشور و دولتی خواهد بود که توانسته است پیشرفت مادی را در زیر روشنی چراغ برافروخته ی فضیلت و معنویت به دست آورد؛ این می شود یک تمدن جدید؛ این در تاریخ کم سابقه است و در مقابل تمدن غربی یک پدیده ی بشدت هشداردهنده است. اگر در این مجموعه، شما نقش روحانیت را برجسته کردید، ببینید چقدر به این مدنیت خدمت کرده اید. دانشهای جدید، خیلی خوب است. ما جوانهایی را که در دانشگاه ها درس می خوانند، به علم و تحقیق و پژوهش تشویق می کنیم. می شنوید و می بینید؛ من به دانشگاه ها می روم و با جوانهای دانشجو و اساتید صحبت می کنم و آنها را به شکستن مرزهای دانش ترغیب می کنم؛ از مرزها عبور کنند، دانش جدید به دست آورند و علم تولید کنند؛ اینها کارهایی است که باید بشود. مدیران و بازوان فعال کشور را به کار فناوری و صنعت و کشاورزی و تولید و تکثیر ثروت ملی تشویق و ترغیب می کنیم؛ در این کار تلاش و سرمایه گذاری می کنیم؛ همه ی اینها لازم است؛ به شرطی که به بهترین وجه انجام بگیرد. اما اگر شما که برای روشن نگهداشتن فروغ معنویت و فضیلت و دین کمر بسته اید، غایب باشید، همه ی این پیشرفتها بی ارزش خواهد شد؛ بلکه به ضد ارزش تبدیل خواهد شد. اهمیت حوزه های علمیه، این جا معلوم می شود. با این نگاه، کار شما از

همه ی کارهایی که انجام می گیرد، مهمتر است. وجود یک مجموعه ی روحانی عالم، روشن بین، روشنفکر، شجاع، پارسا، پاکدامن، دارای آگاهی وسیع و برخوردار از خشیت الهی، در جامعه یی که در حال پیشرفت است، نویدبخش این است که این پیشرفتها در جهت گمراهی و ضلالت هر چه بیشتر، و در فرآیند تاریخی در جهت سقوط به کار نخواهد رفت؛ این نقش شما جوانهای طالب علم و محصل علوم دینی است؛ این را قدر بدانید؛ خیلی مهم است. البته مشکلاتی در سر راه شماها وجود دارد. امروز طلاب و روحانیون ما مشکلات بسیاری دارند؛ مشکلات مادی دارند ، مشکلات حیثیتی دارند، سختی های گوناگون دارند، محرومیتهایی دارند؛ منتها اینها در راه این هدف بزرگ صفر است. هیچ مجموعه یی بدون دست و پنجه نرم کردن با مشکلات نتوانسته است یک نقش اثرگذار و ماندگار ایفا کند و به وجود بیاورد. طبیعت بشر این طور نیست که با راحت طلبی و برخورداری از آسایش مطلق بتواند به جای والایی دست پیدا کند؛ سختی ها را باید تحمل کرد؛ این همان سمتگیری به سوی رضای الهی و نقش آفرینی در سعادت یک جامعه است. حوزه های علمیه امروز می توانند خود را آن چنان بسازند که به معنای حقیقی کلمه نقش آفرین باشند. حوزه ی قم در سال ۱۳۴۰ قمری - یعنی تقریباً هشتاد و پنج سال قبل - توسط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به وجود آمد و در سال ۱۳۵۵ قمری - یعنی پانزده سال بعد - با درگذشت مؤسس آن حوزه، بظاهر متلاشی شد؛ یعنی در اوج اقتدار و اختناق رضاخانی. وقتی مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری از دنیا رفت، همان چند صد طلبه یی هم که در قم بودند، متفرق شدند. گرسنه و بی پول و بی منشأ درآمد و ترسان، روزها بیرون شهر قم می رفتند و در باغهای اطراف قم مباحثه می کردند؛ شب به مدرسه ی فیضیه یا به خانه هایشان برمی گشتند. اما در میان همان طلاب آواره ی پراکنده ی ترسان مرعوب از اقتدار دستگاه و زیر فشار شدید اقتصادی و حیثیتی و سیاسی، کسی مثل امام خمینی بیرون آمد. چهل سال بعد از تشکیل حوزه ی قم - یعنی در سال ۱۳۸۱ قمری - نهضت روحانیت شروع شد؛ اینها خیلی معنا دارد. تازه از این چهل سال، چندین سالش با این شدت گذشته بود. در فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی که حوادث مدرسه ی فیضیه و زدن طلاب و انداختن آنها از بالای پشت بام پیش آمد، همان روز ما منزل امام رفتیم. بنده آن وقت طلبه ی جوانی بودم در سن الان شماها. دستگاه اختناق محمدرضا علیه حوزه ی علمیه، شمشیر را از رو بسته بود. در خیابان ارم قم طلبه جرأت نمی کرد - این را من به چشم خودم دیدم - از این طرف خیابان به آن طرف برود! کماندوهای دستگاه شاه مثل شمر می ریختند سرش، کتکش می زدند، عمامه اش را برمی داشتند و لباسش را پاره می کردند. در چنین حالت رعب آوری، آن روز امام (رضوان اللّه علیه) بعد از نماز مغرب و عشا به خانه شان رفتند - همین خانه یی که الان هم در قم هست - طلبه ها هم رفتند، بنده هم بودم. ایشان خاطره ی اختناق دوران رضاخانی و رفتن طلبه ها به بیرون از قم را یادآوری کردند و گفتند آن روز ما این طور زندگی کردیم؛ آنها رفتند و ما ماندیم؛ حالا هم اینها خواهند رفت و شما خواهید ماند. این پیشگویی امام بود؛ پیشگویی مبنی بر وعده ی الهی. خدای متعال وعده کرده است که اگر جماعتی در راه او مجاهدت و ایستادگی کنند و دارای ایمان باشند، قطعاً به هدف خواهند رسید. وعده ی الهی دروغ نیست. خدای متعال راه را جلوی پای انسان می گذارد و قدم به قدم دست انسان را می گیرد. وقتی هدف، خدا بود، آ«والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلناآ». عمده، وجود این انگیزه و این ایمان است؛ وارد میدان شدن و تلاش کردن است. هر جا این باشد، موفقیت بدون تردید حاصل خواهد شد. امروز ما توانسته ایم نتیجه ی مجاهدتهای انبوه و متراکمی را که خدای متعال اجری برای آنها قرار داد، در مقابل چشم ببینیم: ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام و معارف اهل بیت (علیهم السّلام). این شوخی است؟ اصلاً به ذهن کسی می گنجید که در دوران سیطره ی مطلق قدرت مادی بر دنیا و انواع شیوه ها و روشهای استعماری و نواستعماری تبلیغی و سیاسی و اقتصادی و مالی - آن هم در این نقطه ی حساس دنیا - ناگهان نهال برومندی با این ریشه ی مستحکم سر بلند کند و طوفانها نتواند در طول بیست و پنج سال به آن آسیبی بزند؟ این نشدنی بود؛ اما همین کار - که بر حسب نگاه عادی و عرفی و معمولی نشدنی بود - در میزان و معیار الهی، حتمی بود و شد. ما امروز در چشم انداز بیست ساله گفته ایم که بیست سال دیگر کشور ما از لحاُپیشرفت مادی، پیشرفت سیاسی و از لحاُمعنوی

و فرهنگی باید به این نقطه برسد. با تلاش و مجاهدتی که پشت سر این گذاشته شود، رسیدن به اینها قطعی است؛ هیچ تردیدی در آن نیست؛ منتها - همان طور که عرض کردم - این حرکت می تواند همراه با هدایت الهی و هدایت دینی و هدایت روحانیت باشد؛ می تواند بدون آن باشد. اگر بدون آن باشد، ما در ذیل جدول کشورهای پیشرفته ی دنیا خواهیم بود. صد سال قبل از ما، دویست سال قبل از ما، دیگران هم به این پیشرفتها دست پیدا کرده بودند؛ این هم آخرش! زندان ابوغریب و زندانهای دیگر و دو جنگ بین الملل و چهره ی زشت استعمار در دنیا، آخر آن پیشرفتهاست. اما اگر این پیشرفتها با هدایت دین همراه باشد، آن وقت چیزی است که در دنیا اتفاق نیفتاده و در تاریخ سابقه نداشته است. مدنیت و علم و پیشرفت مادی، همراه با معنویت، تقوا، فضیلت و هدایت دینی؛ چیزی است که دنیا این را دیگر تجربه نکرده است. ما در صدر جدول پیشرفته های دنیا خواهیم بود. می بینید نقش روحانیت و شما جوانها چقدر حساس است؟ در بین همین جماعتی که این جا نشسته اند و هزاران طلاب جوانی که در قم و حوزه های دیگری از قبیل شما هستند، علمای بزرگی بالقوه وجود دارند که در آینده ان شاءاللّه تاریخ اینها را خواهد دید. در بین شما افرادی هستند در حد امام؛ در حد مراجع بزرگ؛ در حد مجاهدان بزرگ راه دین و نام آوران بزرگ تاریخ دین و معنویت. اگر تلاش کردید، این بالقوه ها همه بالفعل خواهد شد. روزی که در جامعه و کشور ما صد نفر، پانصد نفر، هزار نفر شخصیت روحانی مثل امام باشند، شما ببینید چه حرکت عظیمی در این جامعه به وجود خواهد آمد. وقتی در جامعه ی ما صدها نفر شخصیت دارای دانش دین و مسلط بر منطق و استدلال دینی، در فلسفه و کلام و فلسفه ی جدید و محاجه ی با شبهه افکنان وجود داشته باشند، ببینید چه اتفاق عظیمی در جامعه می افتد. وقتی به وسیله ی همین مجموعه، هزاران کتاب، مجله و مقاله های علمی در سطح دنیا با زبانهای مختلف منتشر شود، شما ببینید چه خورشید فروزانی از این نقطه ی عالم بر همه ی فضای فکری جهان بشری پرتو خواهد افکند. همه ی اینها شدنی است؛ خیالات نیست. تصور نکنید اینها آرزوهای پوچ و توخالی است؛ نخیر، اینها واقعیتهای دست یافتنی است؛ منتها باید دست دراز کرد، خود را به این واقعیت رساند و آن را گرفت؛ این کار همت می خواهد. باید به طور جدی درس بخوانید - همان توصیه یی که من همیشه به جوانهای طلبه می کنم - علومی را که امروز در اختیار حوزه های علمیه است، فرا بگیرید و از بن دندان خودتان را به سطح تحقیق برسانید. انسان با سرهم بندی، محقق نمی شود. با برف انبار کردن، انسان فقیه و فیلسوف نمی شود. باید محکم، خشت خشت این پایه را روی هم بچینید و بروید تا به آن اوج برسید. در عرصه ی علم و تقوا، شماها نورانی هستید. دلهای شما پاک و جانهایتان پاکیزه است. شماها شفافید؛ این شفافیت را حفُکنید. از گناه دوری کنید و به ذکر و توجه اهمیت دهید؛ همین آیه یی که الان خواندند؛ آ«فمن شاء اتّخذ الی ربّه مآباآ»؛ هر کس بخواهد، می تواند به سمت خدا برود و با خدا خودش را آشنا و به او نزدیک کند. در نماز، انسان باید به معنای واقعی کلمه احساس کند که با یکی دارد مخاطبه می کند و حرف می زند؛ از او کمک می خواهد، به او پناه می برد، از او استضائه می کند و رحمت و فضل و کمک او را جذب می کند. در درجه ی اول، اجتناب از گناهان است؛ بعد واجبات و نوافل و توجهات. شما جوانها سرمایه ی خیلی خوبی دارید. اندک همت و تلاشی، شماها را پیش می برد. بنابراین علم و تقوا دو پایه ی اصلی است. پاکیزگی، پارسایی، پاکدامنی، آگاهی، روشن بینی، روشنفکری و آشنایی با مسائل جامعه و جهان، پایه های اصلی است. ممکن است انسان، عالم و باتقوا هم باشد، اما چون دنیا را نمی شناسد، سرش را پایین بیندازد و راه بیفتد؛ یک وقت ببیند مقدار زیادی از جاده دور شده است. ما چنین اشخاصی داشته ایم؛ آدمهای خیلی خوب، مؤمن و عالم؛ اما خط جبهه را گم کرده اند. وقتی انسان قطب نما نداشته باشد، راه را زود گم می کند. اغلب شما جوانها دوران جنگ را درک نکرده اید. در جبهه، انسان زود راه را گم می کند؛ یک وقت خیال می کند که دارد به طرف دشمن تیراندازی می کند؛ اما چون درست جهت یابی نکرده، می بیند به طرف نیروی خودی دارد تیراندازی می کند! ما کسانی را دیدیم که به جای این که تیراندازی معنوی شان را به طرف دشمن بکنند، لوله های توپخانه شان را طرف جبهه ی خودی گرفتند و تا هر جا که توانستند، جبهه ی خودی را کوبیدند! در دوران مبارزات، ما این را دیدیم و علت هم بر اثر ناآگاهی است.

باید آگاهی کسب کنید. روشن بینی و روشنفکری تان را نگه دارید و اراده و همت و خستگی ناپذیری را در خود حفُو تقویت کنید. ان شاءاللّه خداوند متعال تفضلات خود را به همه ی شما روزافزون کند و حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) نظر خاصی به شما جوانهای مؤمن و خوب بکند و ان شاءاللّه مشمول الطاف آن بزرگوار باشید و در آینده ی اسلام و مسلمین و آینده ی کشور نقشهای فراوانی ایفا کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان هفتمین دوره ی مجلس شورای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان هفتمین دوره ی مجلس شورای اسلامی --۲۷/۰۳/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً به برادران و خواهران عزیز - نمایندگان محترم مجلس هفتم - خوش آمد عرض می کنیم و این دیدار را به عون الهی، یک دیدار مبارک می شماریم و امیدواریم خداوند حضور شما در مجلس شورای اسلامی و جایگاه قانونگذاری را، هم برای خود شما و هم برای ملت ایران مبارک کند. لازم می دانم بار دیگر از ملت عزیزمان به خاطر حضور هوشمندانه و آگاهانه شان در پای صندوقهای رأی برای مجلس هفتم تشکر کنم. کار بزرگ و برخاسته از درک و احساس صادقی انجام گرفت؛ ملت ایران نگذاشتند طبق خواست مدعیان و دشمنان این نظام، جمهوری اسلامی حتّی یک روز بدون مجلس و بدون قوه ی قانونگذاری باشد. از شما نمایندگان عزیز هم تشکر می کنم به خاطر تجاوبی که نسبت به عرایض ما در اول مجلس و پیامی که برای شما فرستادیم، انجام دادید. این خواست و انگیزه ی دو جانبه و گره خوردن اراده ها بر سر خواستها و هدفهای بلند و بزرگ، چیز بسیار مبارکی است. همچنین تشکر می کنم از بیانات امروز جناب آقای دکتر حداد عادل که لفُو معنا در آن در حد عالی بود و کاملاً درست و مطلوب و آرزوی ماست. یک جمله به مناسبت آیه یی که برادر عزیزمان در این جا تلاوت کردند - آ«و ما اوتیتم من شی ء فمتاع الحیاة الدّنیا و ما عنداللّه خیر و ابقیآ» - عرض کنم. هرچه شما دستاورد دنیوی دارید، بهره ی زندگی نزدیکی است که تا چشم به هم بزنید، می گذرد؛ ماندنی نیست. این بهره، فقط پول نیست. این فرصتها، این مسؤولیتها، این شأنها و موقعیتهایی که گیر من و شما می آید، از دید ارتباط این مسؤولیتها با شخص خود ما، همین طور است. نمایندگی مجلس هم از همین چیزهاست - آ«ما اوتیتم من شی ء فمتاع الحیاة الدّنیاآ» - اگر در این کار، هدف خدا باشد، آن وقت آ«ما عنداللّه خیر و ابقی للّذین امنوا و علی ربّهم یتوکّلونآ». اگر هدف ما از نمایندگی مجلس و از مسؤولیتهای دولتی و از تکیه زدن بر مناصب و مسندهای گوناگون - از آن جایی که شما نشسته اید، تا آن جا که بنده نشسته ام، تا آن جایی که دولت نشسته است، تا آن جایی که مسؤولان گوناگون در رده های مختلف نشسته اند - همین شأن ظاهری و برخورداری های ظاهری باشد (که این هم پوچ است، باطن این هم چیزی نیست؛ بظاهر، برخورداری به نظر می آید، اما برخورداری واقعی نیست) - بدون شک سرمان کلاه رفته است؛ چون ما در مقابل آنچه می گیریم، چیزی می دهیم. شما در طول مدت عمرتان هیچ چیز را یکجانبه نمی گیرید؛ چیزی می گیرید، چیزی می دهید. آنچه می گیریم، همین چیزهایی است که در طول زندگی گیر ما می آید - از علم، از معنویت، از پول، از مقام، از جلوه گری در چشم مردم، از محبوبیت و غیر اینها - آنچه می دهیم، از همه ی اینها مهمتر است و آن، عمر و زندگی ماست؛ آ«انّ الأنسان لفی خسرآ». ما در مقابل همه ی دستاوردهای خود، چیزی را داریم به طور مستمر و بی وقفه تحویل می دهیم و آن، مدت مهلت و فرصت ما در این دنیاست؛ این دارد تمام می شود. سرمایه ی اصلی دارد ذره ذره کم می شود؛ مثل یخی که انسان در دستش بگیرد و آب شود. این سرمایه را باید به سرمایه تبدیل کنیم. شما در باب مسائل اقتصاد کلان کشور می گویید نفت استخراج شده سرمایه ی ملی است و نباید آن را خرج خوراک روزمره بکنیم؛ باید به یک سرمایه ی ماندگار تبدیل کنیم. عین همین قضیه در مورد شخص من و شماست. یک سرمایه ی تجدید ناشدنی - یعنی عمر - را داریم می دهیم؛ باید در مقابل آن یک سرمایه بگیریم تا برای ما بماند. این جاه و جلال، این محبوبیت، این موقعیت سیاسی و این پول برای انسان نمی ماند؛

آنچه می ماند، آ«ما عنداللّهآ» است؛ این آ«خیر و ابقیآ» است؛ این ماندنی است. هدف از نمایندگی باید این باشد؛ در این صورت ضرر نمی کنید؛ چه محبوبیت شما در چشم مردم باقی بماند، چه نماند؛ چه دوره ی بعد انتخاب بشوید، چه نشوید؛ چه در این دوره زحمتهای زیادی بر دوش شما بار بشود، چه نشود؛ هرچه اتفاق بیفتد، خیر اوست؛ آ«در طریقت آنچه پیش سالک آید، خیر اوستآ». هرچه پیش می آید، به خیر شماست؛ چرا؟ چون دارید یک معامله و تجارت پُر سود انجام می دهید. اگر می خواهید برای خدا کار کنید، قیامتان، قعودتان، امضاءتان، نطقتان، تصویبتان، ردتان، برای انجام وظیفه باشد. چون برای انجام وظیفه است، پس در دیوان الهی ثبت می شود؛ آ«لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الّا احصاهاآ»؛ همه چیز را احصاء می کنند؛ چیزهایی که ما یادمان می رود. وقتی ما نهایت احتیاج را داریم، با سود و بهره، آن را به ما تحویل می دهند؛ پس ما ضرری نکرده ایم. جز این، هر کاری بکنیم، سرمان کلاه رفته است؛ من هم همین طورم، شما هم همین طورید؛ هیچ فرقی هم بین ما از این جهت نیست. و اما در رابطه ی مسؤولیت با آنچه محتوا و مضمون این مسؤولیت است. البته وظایفی بر عهده ی انسان هست که اگر این وظایف را رعایت کنیم، همین چیزی که گفتیم، حاصل خواهد شد. مهمترین چیزی که در باب مجلس شورای اسلامی وجود دارد، این است که این مجلس مظهر مردم سالاری دینی است. الگویی که نظام اسلامی در خصوص مردم سالاری دینی به دنیا ارائه داد و در عرصه ی سیاست جهانی مطرح کرد، بدون شک تجربه ی موفقی از آب درآمد. آنچه در آن، هم رأی و اراده و شخصیت و خواست مردم در آینده سازی جامعه تأثیر دارد، و هم چارچوب این حرکت، ارزشهای معنوی و الهی است، همان چیزی است که امروز بشریت نیازمند آن است و از نبود آن دارد رنج می برد. این جنگها، استکبارها، ظلمها، شکافهای طبقاتی، غارت ثروت ملتها و فقر عجیبی که بر بخش عظیمی از مردم دنیا حاکم است، همه بر اثر نبود معنویت است. این فسادها و احساس پوچی ها و هرزه درایی ها و هرزه گرایی هایی که در بین نسلهای گوناگون انسان در سطح دنیا دارد مشاهده می شود، همه بر اثر کمبود معنویت است. صد سال پیش، دویست سال پیش، سیصد سال پیش کار را شروع کردند؛ امروز نتایج تلخ آن دارد خودش را نشان می دهد. مانند همه ی حوادث تاریخی که بلافاصله اثر آن معلوم نمی شود، با گذشت زمان - مثل بیماری های دیربروز و دیرعلاج یا بی علاج - خودش را در دنیا نشان می دهد. علی رغم ثروت انبوه و هنگفتی که امروز خیلی از کشورهای به اصطلاح پیشرفته ی دنیا دارند - این همه پول، این همه ثروت، این همه علم، این همه فناوری، این همه ریزه کاری های گوناگون علمی در زندگی بشر - بشر احساس خوشبختی و عدالت و سعادت نمی کند و فقر ریشه کن نمی شود؛ این بر اثر کمبود معنویت است. ما ملت ایران آمده ایم معنویت را به شکل جوهری، اصولی و ریشه یی - نه به شکل سر بار و تعارفی - در الگوی جدید خود گنجانده ایم. مردم سالاری دینی، این است. مظهر این مردم سالاری، مجلس شورای اسلامی است؛ هم آ«شوراآ» است، هم آ«اسلامیآ» است؛ هم انتخاب مردم است، هم جهتگیری اسلامی است، که در اصول متعدد قانون اساسی و در سوگند نمایندگی آشکار است. این الگو، بی نظیر است. البته طبیعی است که علیه آن تبلیغات کنند - به تعبیر بازاری ها - توی سر جنس بزنند و سعی کنند آن را از چشمها بیندازند و بی ارزش وانمود کنند؛ این یک ترفند شناخته شده است. در دنیا عالی ترین دستاوردها و میراثهای فرهنگی یک ملت را گاهی کوچک می کنند و آن ملت را از آن دستاوردها بیزار می کنند؛ در دنیا این کار شناخته شده یی است؛ اما حقیقت قضیه همین چیزی است که ما آن را حس می کنیم. مجلس، مهمترین مظهر مردم سالاری دینی است؛ بنابراین از جایگاه خودتان غفلت نکنید. توجه داشته باشید این جا کجاست و مجلس شورای اسلامی یعنی چه. اهمیت تصمیم و موضعگیری را در این مجلس مورد غفلت قرار ندهید. این جا مرکز و قله و به تعبیری ویترین مجموعه ی نظام اسلامی است که جلوی چشم قرار دارد. ما به این قانع نیستیم که مجلس شورای اسلامی داریم. تقریباً بیست وپنج سال است که مجلس شورای اسلامی داریم. ما باید سازوکاری پیدا و دنبال کنیم که مجلس روزبه روز در همین جهت صحیح و به سمت اهداف رشد کند و پیش برود؛ کارایی و تأثیرش در کشور زیاد شود تا بتواند به طور واقعی اثرگذاری کند و حرکت کلی کشور را با ایجاد قوانین و با نظارتهای بجا و با موضعگیری های درست، روزبه روز پیشرفته تر و متعالی تر کند؛

بخصوص که دشمنان نظام اسلامی همواره یک مجلس بی نقش را خواسته اند؛ مجلسی که تأثیری نداشته باشد، یا تأثیر منفی داشته باشد. نخیر، مجلس باید اثرگذار، پُررنگ، فعال و دارای نقش باشد؛ همه ی تلاش باید دنبال این باشد. به این هم قانع نیستیم و کافی نمی دانیم که بگوییم ما هم مثل کشورهایی که نام دمکراسی را به دوش می کشند، پارلمان داریم؛ نه، آن پارلمانها در کنار نقاط قوّتی که احیاناً دارند - و لابد دارند؛ هیچ مرکزی بدون نقطه ی قوّت و نقطه ی ضعف نیست - نقاط ضعف اساسی یی هم دارند؛ ما باید از نقاط ضعف اساسی آنها پرهیز کنیم. من به خاطر دارم که اوایل انقلاب امام این را مکرر به یاد می آوردند که در مجالس دیگر در دنیا درگیری های شنیع و کتک کاری هست؛ اما تفاخر می کردند که در مجلس ما این حرفها نیست؛ مباحثه و مجادله هست. این، مهم است. ما باید ببینیم دیگران چه می کنند که نقطه ی ضعف آنها محسوب می شود؛ از آن پرهیز کنیم. در بسیاری از مجالس کشورهای سرمایه داری معمول و رایج است که نماینده علناً به زبان می آورد و در عمل هم نشان می دهد که حافُمنافع شرکتها و کارتلها و تراستها و کمپانی های گوناگون است؛ از این کار ابایی هم ندارد. مقاصد و منافعی را که کمپانی های بزرگ و مراکز عظیم مالی - که بیشترین ظلم دنیا از سوی آنهاست - تعریف می کنند، اینها در مجالس دنبال قانونگذاری و ردیف کردن کار آنها هستند؛ این بزرگ ترین نقطه ی ضعف آنهاست. نماینده ی مردم باید نماینده ی توده ی مردم باشد؛ بخصوص نماینده ی کسانی باشد که به حضور نماینده شان در سطوح تصمیم گیری و تصمیم سازی کشور بیشتر نیاز دارند؛ آنهایی که دستشان به جایی نمی رسد و محرومیت بیشتری را دارند. پس در درجه ی اول، نمایندگی از مردم محروم را برای خودتان تعریف کنید. درست است که هر یک از شما نماینده ی همه ی ملت ایرانید؛ نماینده ی جمع خاصی، نماینده ی آن منطقه و نماینده ی فقط رأی دهندگان نیستند - مجلس، نماینده ی همه ی ملت ایران است - اما درعین حال برخی از اقشار ملت ایران به حضور نماینده ی خود در مناطق تصمیم گیری نیاز دارند؛ چون محرومند، چون مشکلات دارند، چون از فقر و کمبود امکانات و تبعیض ها رنج می برند و از فسادهایی که دیگران به راه می اندازند، آنها صدمه می بینند. بنابراین خودتان را در درجه ی اول، نماینده ی اینها بدانید. نکته یی که بسیار مهم است، این است که از همه ی ظرفیت کاری مجلس استفاده کنید. اگر قرار باشد یک روز دستگاهی بخواهد موفق ترین مجلس ایران را در دوره ی بعد از انقلاب ارزیابی کند، بلاشک موفق ترین مجلس، مجلسی است که توانسته از همه ی ظرفیت کاری خود استفاده کند. ظرفیت قانونگذاری، یکی از ظرفیتهای بسیار مهم است. ابزارهای نظارت در دست شما قرار دارد. دیوان محاسبات را دست کم نگیرید. من در مجالس قبلی مکرر به مسؤولان و دست اندرکاران می گفتم دیوان محاسبات را خیلی جدی بگیرید؛ این ابزار بسیار مهمی است. به شما هم این نکته را عرض می کنم. البته بعضی گوش کردند، بعضی هم گوش نکردند؛ اما شما گوش کنید. دیوان محاسبات خیلی مهم است. بودجه ی عظیم این ملت، تنها درآمد عمده ی عمومی ملت است که در اختیار دستگاه ها قرار می گیرد؛ باید مشخص باشد که این بودجه چگونه خرج شد. مسأله ی تفریغ بودجه و تشخیص صحت و سقم کاری که انجام گرفته، یکی از مهمترین ابزارهای نظارتی شماست؛ از این غفلت نکنید. اگر بخواهید از ابزارهای نظارتی استفاده کنید، همه ی تلاش خود را بر این قرار دهید که ارتباط با دستگاه های اجرایی و تحت نظارتتان، قانونی باشد. بعضی از ارتباطهای مخدوش، مطلقاً به ضرر شماست. نمی خواهیم به کسی یا چیزی یا جمعی اشاره کنیم؛ اما در فرض های ذهنی می گنجد که بین بخشی از نمایندگان و بخشی از دستگاه های تحت نظارت، ارتباطات مخدوش و غیرصحیحی به وجود بیاید. این، قطعاً نظارت را مخدوش خواهد کرد و قدرت نظارت را خواهد گرفت و توانایی عظیمی که قانون به مجلس داده است، از مجلس سلب خواهد کرد؛ آنگاه مجلس دیگر اثرگذار نخواهد بود. مسأله ی مهم دیگر، جایگاه سیاسی مجلس است. شما، نماینده و عصاره و خلاصه ی ملت هستید. موضعگیری شما در مسائل سیاسی و بین المللی، به یک معنا حاکی از موضعگیری ملت ایران است. این موضعگیری، دوگونه می تواند باشد: گاهی می تواند دشمن را به دخالت بیشتر امیدوار کند؛ او را نسبت به نظام اسلامی، گستاخ و طلبکار و فزون طلب و به زیاده خواهی تشویق کند؛ می تواند هم درست بعکس باشد؛ احساس کند که در ملت ایران و نمایندگان

او، صلابت، ایستادگی، آگاهی به منافع و مصالح، ایستادگی بر سر منافع ملی و مصالح ملی، و ناسازگاری با کسانی وجود دارد که همه ی همتشان این است که منافع ملی را به بازیچه بگیرند و راهی برای سیطره ی بر این ملت پیدا کنند. امروز مشکل ما با دشمنانی که در دنیا با آنها دعوا داریم، این است؛ برادران و خواهران عزیز! یک نقطه ی پُرفایده و پُرسود در یک نقطه ی بسیار حساس از لحاُسوق الجیشی - سیاسی و نظامی - در دنیا به نام ایران وجود داشته و سالهای متمادی در قبضه ی قدرتهای مستکبر بوده است - یک روز روسیه، یک روز انگلیس، یک روز هم امریکا - بعد این ملت آمده با اتکاء به یک اندیشه و یک فکر و یک اراده، این کشور را از چنگال اینها خلاص کرده؛ اینها می خواهند دوباره سیطره پیدا کنند؛ همه ی دعوا بر سر این است. ما با کسی دعوا نداریم. ما به کسی که می خواهد دوباره بر ما سیطره پیدا کند، می گوییم نخیر، غلط می کنی؛ اجازه نمی دهیم. منازعه ی نظام اسلامی با کسانی که در پی چالش با این نظامند، سر این قضیه است؛ مشکل دیگری نیست. همه ی کشورهای دنیا در تعامل با هم، چالشهای قهری و طبیعی دارند - اینها که مهم نیست - آنچه مهم است، این است که ملت ایران و نظام اسلامی ایستاده است و می خواهد از هویت و استقلال و عزت ملی خود دفاع کند. عده یی می خواهند بر این اراده و عزم دست اندازی کنند؛ دعوا سر این است. مجلس در این دعوای اصولی، اساسی، تعیین کننده و سرنوشت ساز باید جایگاه روشنی داشته باشد؛ چون شما نماینده ی این ملتید. این ملت را در انتخابات می بینید، در تظاهرات و راهپیمایی ها می بینید، در شعارها می بینید، در درخواستها و مطالبات می بینید؛ می بینید این ملت، کیست و چیست. مجلس باید آینه ی تمام نمای اقتدار ملی و عزت ملی و ایستادگی بر سر منافع مالی و مقابله ی با سلطه جویان و سیطره خواهان جهانی و بین المللی باشد. اینها ظرفیتهای مهمی است که مجلس دارد. نکته ی دیگر این است که شما دویست ونود نفر نخبگان گرد آمده ی از اطراف کشورید؛ این فرصت خیلی بی نظیری است. دویست ونود نفر به عنوان نماینده ی ملت، از نخبگان و از قشرهای گوناگون، در مرکزی زیر یک سقف جمع شوند و چهار سال با هم باشند؛ این فرصت بسیار بی نظیر و استثنایی است. جای چالش منطقی و بحث و مجادله ی صحیح بر سر مسائل اساسی کشور، همین جاست. بنده با مجادلات داخل مجلس هیچ مخالفتی ندارم؛ خیلی موافقم. امام (رضوان اللّه علیه) مکرر می فرمودند که مجلس جای مباحثه، مثل مباحثه های طلبگی است. دو نفر طلبه وقتی با همدیگر مباحثه می کنند، گاهی سر یکدیگر داد هم می کشند؛ اما این داد کشیدن نه از روی کینه است، نه از روی انگیزه های سیاسی است، نه از روی انگیزه های شخصی است؛ این شخص از حقیقتی که به نظر او حقیقت است، دفاع می کند، آن شخص هم از نظر خودش دفاع می کند؛ غالباً هم به یک نتیجه می رسند. فرق است بین جنجال صاحب نظران و مجادلات منطقی اصحاب علم و تجربه و تخصص، با غوغاهای دبستانی. انسان وقتی وارد دبستان می شود، سر و صدا و جنجال بلند است؛ به یک محیط علمی هم که پا می گذارد، عده یی نشسته اند و دارند با یکدیگر بحث می کنند؛ آن جا هم جنجال بلند است؛ اما این جنجال با آن جنجال فرق دارد. جنجالهای دبستانی، جنجالهای حزبی و جنجالهای دلال مآبانه یی که چند نفر بر سر جیفه ی دنیا یقه ی هم را می گیرند، زشت و دون شأن مجلس است؛ اما مجادلات علمی، مباحثات تخصصی، بخصوص در کمیسیونها - که کمیسیونها جای این حرفهاست - بسیار صحیح و درست است. با این روش، نشاط مجلس تأمین می شود و باید حتماً وجود داشته باشد. ما دنبال چه نوع توسعه یی هستیم؟ این نکته ی اساسی، در بحثهای اقتصادی و غیراقتصادی جاری است. کسانی دنبال این هستند که حرفی را پرتاب کنند و ذهن مردم را از مسائل اصلی دور نگه دارند: مدل چینی، مدل ژاپنی، مدل فلان. مدل توسعه در جمهوری اسلامی، به اقتضای شرایط فرهنگی، تاریخی، مواریث و اعتقادات و ایمان این مردم، یک مدل کاملاً بومی و مختص به خود ملت ایران است؛ از هیچ جا نباید تقلید کرد؛ نه از بانک جهانی، نه از صندوق بین المللی پول، نه از فلان کشور چپ، نه از فلان کشور راست؛ هرجا اقتضایی دارد. فرق است بین استفاده کردن از تجربیات دیگران، با پیروی از مدلهای تحمیلی و القایی و غالباً هم منسوخ. بنده می بینم گاهی بعضی از شیوه هایی که در زمینه های اقتصادی و فرهنگی و غیره پیشنهاد می شود، از دیگران گرفته شده - فلان متفکر فرنگی این طوری گفته، فلان متفکر کجایی این طوری گفته - مثل

این که به آیات قرآن استناد می شود! خیلی از شیوه ها منسوخ است؛ سی سال پیش، چهل سال پیش، پنجاه سال پیش تجربه شده، بعد یک روش بهتر آورده اند؛ ولی ما الان می خواهیم از روش منسوخ آنها در آموزش و پرورش، در مسائل علمی، در کارهای دانشگاهی، در کارهای اقتصادی و در برنامه ریزی و بودجه بندی استفاده کنیم؛ نه، این درست نیست. از تجربه ها و دانشها باید استفاده کرد، اما الگو و شیوه و مدل را باید کاملاً بومی و خودی انتخاب کرد. یک نکته ی اساسی در کار مجلس این است که شروع کار شما در سال پاسخگویی است. کار شما در زمینه ی پاسخ دو بعد دارد؛ هم باید پاسخ بدهید، هم باید پاسخ بخواهید. اگر دولت بخواهد پاسخ بدهد، پاسخ دولت می تواند به افکار عمومی باشد - که خوب هم هست و بنده هم غالباً برادران دولت را تشویق می کنم که به افکار عمومی توضیح بدهند و حرف بزنند - اما سازوکار قانونی، پاسخگویی دستگاه های اجرایی به مجلس است. شما باید پاسخ بخواهید و در زمینه ی کار خودتان هم باید پاسخ بدهید. اولویتهایتان را مشخص کنید. شما هر کدام از منطقه یی انتخاب شده اید؛ شعارهایی داده اید، حرفهایی زده اید و وعده هایی داده اید؛ اینها را جمع کنید و ببینید اولویتها کدام است. این اولویتها را آن جایی که در لوایح تقدیمی دولت باید دنبال شود، آن جایی که با طرحهای خود مجلس باید تأمین شود، آن جایی که با پاسخگویی و توضیح خواستن از دستگاه های دولتی باید حاصل شود، مشخص، اولویت بندی و حتّی زمان بندی کنید؛ بعد هم به مردم گزارش بدهید و بگویید ما می خواستیم این قانون را وضع کنیم، می خواستیم با این مشکل مقابله کنیم؛ زمان آن شش ماه بود، سر شش ماه به این جا رسیدیم. این که آقای دکتر حداد عادل می گویند سال آینده بتوانیم کارنامه ی قابل قبولی ارائه دهیم، در صورتی امکانپذیر است که شما اولویت بندی، برنامه ریزی و زمان بندی کنید و بگویید ما دنبال این اولویتها هستیم. همه ی کارها را هم نمی شود یکشبه با هم انجام داد؛ اولویتهایی وجود دارد؛ پیدا کردن و دنبال کردن این اولویتها مهم است. در این صورت، شما، هم به مردم پاسخگو خواهید بود؛ هم از دستگاه هایی که زیر نظارت شما هستند، باید پاسخ بخواهید. یک روز را هم نباید از دست بدهید؛ این نکته را من غالباً به برادران و خواهرانی که در جاهایی مسؤول می شوند، عرض می کنم؛ به شما هم عرض می کنم. گاهی بعضی ها تصور می کنند چهار سال وقت دارند و دو سه ماه اول چیزی نیست. نه آقا! همان دو سه روز اول هم مهم است. یک روز را هم نباید از دست داد. چهار سال، وقت زیادی است؛ به شرط آن که از همه ی ساعات و روزهای آن استفاده شود؛ نه این که توقع زیادی داشته باشیم. از همه ی وقتی که برای مجلس مقرر است، باید به نحو صحیح استفاده شود؛ آنگاه چهار سال، وقت واقعاً قابل عرضه یی است. یکی از نامهای دارای افتخار در تاریخ ما - به همان اندازه یی که واقعیت دارد - امیرکبیر است. امیرکبیر در کشور ما سه سال در رأس دولت بوده است. معلوم می شود سه سال وقت خیلی زیادی است. همه ی کارهایی که امیرکبیر انجام داده و همه ی خاطرات خوبی که تاریخ و ملت ما از این شخصیت دارد، محصول سه سال است. بنابراین چهار سال، وقت کمی نیست - وقت خیلی زیادی است - به شرط این که از همه ی این وقت به نحو درست استفاده شود. دنبال آرمانهای حقیقی در قالب و لباس عملی آن بگردید. نه باید دنبال ایده آل هایی بود که عملی و اجرایی نیستند، نه باید به کم قانع شد و از آن آرمانها دور ماند. آنچه همواره باید مورد نظر باشد، چشم انداز بیست ساله است؛ این چشم انداز خیلی مهم است. و من به شما عرض کنم؛ به شهادت افرادی که کارشناس و متخصص این کار هستند، این چشم انداز کاملاً عملی است؛ یعنی به هیچ وجه در آن، بلندپروازی های بیهوده و بی پشتوانه وجود ندارد. درست نگاه کنید، دقت کنید و چشم انداز بیست ساله را بخوانید. ما ملت ایران با این قانون اساسی جامع و با این ارکان نظام - اگر خوب کار کنند و درست کار کنند - می توانیم در ظرف بیست سال کشور خود را به نقطه ی اوج و قله یی که در این چشم انداز تصویر شده، برسانیم. سیاستها را در نظر داشته باشید. سیاستها بر اساس این چشم انداز تنظیم شده است. قانونها باید با سیاستها هماهنگ باشد؛ یعنی در دل سیاستها جا بگیرد و به سمت این چشم انداز حرکت کند. آن چشم انداز هم بر پایه ی اسلام است. باید همه ی وقت و همت و شغل را مصروف همین اهداف کرد و در واقع ذوب در این اهداف شد. تعبیر «ذوب در ولایت» را غالباً مخالفان شماها - کسانی که می خواهند نکته گیری کنند و مضمونی

بگوینـد - به کار می برند؛ والّا بنده این حرف را از آدمهای حسابی کمتر شـنیده ام. بنده نمی فهمم معنای ذوب در ولایت را. ذوب در ولایت یعنی چه؟ بایـد ذوب در اسـلام شد. خود ولایت هم ذوب در اسـلام است. روزی که شـهید صدر گفت آ«در امام خمینی ذوب شوید؛ همچنان که او در اسـلام ذوب شده استآ»، تنها شاخص صـحت راه، شخص امام بود؛ نه قانون اساسی بود، نه جمهوری اسلامی بود، نه نظامی بود، نه دستگاهی بود. در صحنه ی آشفته ی هوی ها و جریانها و خطوط مختلف، یک قامت برافراشته و یک علم سرافراز وجود داشت و او امام بود؛ شهید صدر می گفت در او ذوب شوید. راست هم می گفت؛ ذوب در امام، ذوب در اسلام بود. امروز این طوری نیست. ذوب در رهبری، ذوب در شخص است؛ این اصـلاً معنـا نـدارد. رهبری مگر کیست؟ رهبری هم بـاید ذوب در اسـلام باشد تا احترام داشته باشد. احترام رهبری در سایه ی این است که او ذوب در اسـلام و ذوب در همین هدفها بشود؛ پایش را یک قـدم کـج بگذارد، ساقط می شود. هیچ کس در شـخص و در جهت ذوب نمی شود؛ در آن هدفها باید ذوب شد؛ در اسـلام بایـد ذوب شد؛ در اهداف والای اسـلامی - که خدای متعال برای ما معین کرده - باید ذوب شد؛ در واقع در ملت باید ذوب شد. به این هدفها و به آن نقطه ی اوج و والا چشم بدوزید. اسـلام، عزت ملی، اسـتقلال، عدالت اجتماعی و کم کردن فاصله ها بین طبقـات جـامعه؛ امروز ما به اینها خیلی نیاز داریم. یک قانون شـما می توانـد شـکاف بین فقیر و غنی را عمیق تر کنـد؛ می توانـد هم مقداری این را جمع کند. باید دنبال این باشـید که این فاصـله را کم و این شکاف را پُر کنید. از جمله ی مهمترین کارها، مبارزه ی بـا فسـاد است. مبـارزه ی بـا فساد، یک جنبه ی اخلاقی محض نیست؛ اداره ی کشور متوقف به مبارزه ی با فساد است. بنـده دو سـه سال پیش که آن نامه را درباره ی مبارزه ی با فساد به مسؤولان کشور نوشـتم، به دنبال یک کار طولانی و یک بررسـی و مطالعه ی وسیع و همه جـانبه بود. از هر طرف می رویم، می بینیم اگر بـا فسـاد مبـارزه نشود، همه ی کارهـا لنگ خواهـد مانـد. این همه کار خوب دارد در کشور انجـام می گیرد - کارهـایی که انجـام گرفته، کم نیست - امـا وجود فسـاد، بعضـی از آنهـا را خنثی می کنـد. اسـتخری را در نظر بگیریـد که از چنـد چاه عمیق با لوله های چند اینچی مرتب در آن آب ریخته می شود، اما اسـتخر پُر نمی شود. وقتی نگـاه می کنیـد، می بینیـد بـدنه ی اسـتخر ترک خورده و ته آن سوراخ است؛ هرچه از این طرف آب می ریزیـد، از آن طرف بیرون می رود؛ به کانالهـایی که شـما در نظر گرفته ایـد آبیـاری کنیـد، اصـلاً آب نمی رسـد.فساد در جامعه، این طوری است. فساد مالی، مثل خوره، ایدز و سـرطان است؛ باید با آن مبارزه کرد. البته نباید بزرگنمایی کرد. بعضـی ها جنجال و بزرگنمایی می کنند و طوری حرف می زنند که کانّه این سـرطان همه جا را گرفته؛ نخیر، این طوری نیست. این همه ما دسـتهای پاکیزه، چهره های پاکیزه و انسانهـای پاکیزه در دسـتگاه های گوناگون از بالا تا پایین داریم؛ اکثریت هم با اینهاست؛ منتها یک نقطه ی فساد، همه ی بـدن را آلوده می کنـد. وقتی یک جای بدن بیمار می شود و درد می گیرد - مثلاً وقتی دندان فاسد می شود - انسان شب خوابش نمی برد. قلب، سـالم؛ معـده، سالم؛ ریه، سالم؛ جریان خون، سالم؛ اما یک دنـدان ناسالم خواب را از انسان می گیرد. فساد، این طوری است؛ باید با فساد مبارزه ی جدی کرد. یک پایه ی مبارزه، شـمایید. آن روزی که بنده مسأله ی مبارزه ی با فساد را گفتم، توقعم این بود که مجلس شورای اسـلامی سـینه سپر کنـد و جلو بیاید و در این میدان حرکت کند تا ما دیگر احتیاج نداشـته باشـیم دنبال کنیم؛ اما متأسـفانه این طور نشد. آنها نکردند، شما بکنید. البته به قول برادر ظریف و نکته سنج مان، با دستمال کثیف نمی شود شیشه را تمیز کرد. اگر انسـان بخواهـد بـا فسـاد مبارزه کنـد، بایـد در درجه ی اول مراقب باشـد که فساد دامن خودش را نگیرد. داخل خودتان و درون مجلس مراقب باشـید. دست پـاک، دامن پـاک، زبان پاک و چشم پاک خواهـد توانست در حوزه ی اقتـدار وسـیعی که شـما دارید، همه چیز را پاک کند. به دنبال این توصـیه، این را هم عرض کنم که از لغزشـگاه ها بترسید. امام سجاد (علیه الصّلاةوالسّلام) در دعای صحیفه ی سجادیه، وقتی برای سربازان اسلام دعا می کنند، از جمله ی چیزهایی که روی آن تکیه می کنند، این است که خـدایا! یـاد و محبت و علاـقه ی به آ«المـال الفتونـآ» - مـال فتنه انگیز - را از دل اینهـا بگیر. مال و پول، خیلی خطرناک و فتنه انگیز است و خیلی هـا را می لغزانـد. مـا آدمهای درشتی را در تاریـخ دیـدیم که وقتی پایشان به این جا رسـید، لغزیـد؛ بنابراین خیلی باید

مراقب باشید. در شرع مقدس، اسم این مراقبت چیست؟ تقوا. این که در قرآن از اول تا آخر این همه به تقوا توصیه شده، معنایش همین مراقبت و مواظبت از خود است. نفس انسان، زیاده خواه است. من وقتی در مطبوعات خواندم که شماها تصمیم گرفته اید در بعضی از مسائل مجلس و برخی از برخورداری های بیخودی تجدیدنظر کنید، حقیقتاً خوشحال شدم و به بانیان این کار دعا کردم. مثلاً فرض بفرمایید آدمی خانه دارد، باز خانه می خواهد؛ امتیاز دارد، باز امتیاز می خواهد. واقعاً من تشکر می کنم از این که شما در این راه وارد شدید و همت گماشتید. این راه را ادامه دهید و بر سر این کارها پای بفشرید. هرچه می توانید، منطقی و صحیح رفتار کنید. البته ما توصیه نمی کنیم و توقع هم نداریم که مثلاً در مجلس، نمایندگان گشنگی و تشنگی بکشند و زهد به خرج دهند - نه ما این طوریم، نه شما این گونه اید - ما می گوییم زیاده روی و اسراف نشود و کارهای بی قاعده و خرجهای بیخودی انجام نگیرد. ممکن است سرجمع همه ی این خرجها مبلغ خیلی کلانی هم در مجلس نشود؛ اما وقتی شما این راه را قطع کردید، دست مردم و دستگاه ها الگو می دهید و راه و جهت را مشخص می کنید. کار شما خیلی ارزش دارد و بسیار خوب است؛ این را دنبال کنید. مسأله ی بعد، ترجیح مصالح کلی بر مصالح منطقه یی است؛ این هم از چیزهایی است که به زبان خیلی آسان است، اما در عمل خیلی مشکل است. بنده هم یک وقت در مجلس بوده ام و می دانم نمایندگی چگونه است؛ با مجلس هم که سالهاست سروکار داریم. مصالح منطقه یی را بر مصالح کلی ترجیح ندهید. من باب مثال عرض بکنم: به سازمان مدیریت و برنامه ریزی، به دولتها و به رئیس جمهور، از جمله ی توصیه هایی که سالهاست بنده دارم و الان هم توصیه می کنم و همین اواخر هم که رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی آمده بود، باز به ایشان هم توصیه کردم، این است که طرحهای نیمه تمام را در کشور زودتر جمع وجور کنید. ما چند هزار طرح نیمه تمام داریم؛ طرحهایی که باید سه سال یا چهار سال تمام می شده، اما ده سال یا گاهی بیشتر طول کشیده. چرا؟ یک مقدار از آن مربوط به ضعف مدیریتهاست، بخشی از آن هم مربوط به کمبود منابع است. اگر بخواهیم طرحهای نیمه تمام را تمام کنیم، باید مجدداً طرح اضافه نکنیم؛ والّا اینها هم نیمه تمام خواهد ماند. بدیهی است که اگر بتوانیم پولمان را صرف کنیم و یک مدرسه بسازیم تا دانش آموزان بتوانند در کلاس سر میز بنشینند، این بهتر از این است که ساخت دو مدرسه را شروع کنیم و هر دو در مرحله ی سفت کاری بماند و تمام نشود؛ در نتیجه، یک دانش آموز هم سر کلاس نخواهد رفت. همت را بالا ـ می گیریم و ساخت دو مدرسه را شروع می کنیم؛ اما یکی هم تمام نمی شود. این بهتر است، یا این که بیاییم همان پول را صرف کنیم، یک مدرسه بسازیم و تمام کنیم تا دانش آموزان بروند سر کلاس بنشینند؟ طرحهای منطقه یی: فلان جا فرودگاه، فلان جا جاده، فلان جا اتوبان و... . توقعاتی وجود دارد؛ نماینده هم اینها را به مجلس منتقل می کند و از آن جا به دولت منتقل می شود و در نتیجه، فشار. دولتی ها هم بالاخره به هر دلیلی تسلیم می شوند و زیر بار می روند؛ اما نتیجه چیست؟ نتیجه این است که طرحهای نیمه تمام ما اگر در حدود چهار هزار طرح است، می شود پنج هزار، می شود ده هزار. کار سختی است، اما باید آن را تحمل کرد. حرف که زیاد است. گفت": یک سینه حرف موج زند در دهان ما؛ "با شما حرف زیاد داریم، لیکن وقت را هم باید در نظر گرفت. آخرین مطلب، انضباط است. من این را عرض بکنم؛ خیلی از اوقات که در گذشته تلویزیون مجلس را نشان می داد و من صندلی های خالی را می دیدم، پای تلویزیون از مردم خجالت می کشیدم و احساس شرم می کردم! ما به این مردم گفته ایم پای صندوق بیایید؛ آنها هم آمده اند و نماینده معین کرده اند؛ حالا چه دارد مطرح می شود؟ مطلب مهم. به مجلس نگاه می کنید، می بینید چهار تا صندلی خالی است؛ یکی نشسته، پنج تا صندلی خالی است. بنده این جا پای تلویزیون وقتی این صحنه را می دیدم، حقیقتاً احساس شرمندگی می کردم. این، بی انضباطی است و مطلقاً نباید این را برای مجلس برتافت. سر وقت حاضر شدن، در کمیسیون حاضر شدن، در صحن علنی حاضر شدن و کار کردن، خیلی مهم است. امیدواریم ان شاءاللّه با امیدی که مردم به شما بسته اند و تصویری که در ذهن آنها به وجود آمده، رفتار و حرکت شما و توفیق الهی به گونه یی باشد که روزبه روز این امید در مردم تقویت شود و ان شاءاللّه مردم از این که نمایندگان خوبی مثل شما را به مجلس فرستاده اند، خوشحال باشند و

خوشحال بمانند. در این صورت، ما هم همیشه دعاگوی شما خواهیم بود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هیأت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هیأت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی -- ۰۱/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً خیلی خوشحالم از این که امروز در این جا با جمع فرزانگان و نخبگان جوان و محققانی که آینده ی درخشانی را برای فضای علمی کشور نوید می دهند، دیدار داریم. مطمئن باشید که اگر وقت و مجال بود و یک یک شما درباره ی مسائل جهاد، علم، تحقیق و کارهایی که مشغول هستید، صحبت می کردید، من با رغبت تمام گوش می کردم و لذت می بردم. نعمت وجود شما برادران و خواهران عزیز را به درگاه خداوند متعال عمیقاً شاکر هستم و از آن جایی که آ«لان شکرتم لأزیدنّکمآ»، امیدوارم که به برکت شکر و سپاس قلبی یی که من پیش خدا به خاطر وجود شماها دارم، خداوند به وجود شماها برکت، و کمّ و کیف شما را روزبه روز افزایش دهد. یک جمله درباره ی جهاد دانشگاهی عرض می کنم؛ یک جمله در باب مسأله ی علم و تحقیق در کشور، و یک جمله هم در باب این مسأله ی جاری ما که جنجال جهانی برای مسائل هسته یی ایران به راه افتاده است. در مورد جهاد دانشگاهی من اعتقادم این است که این ترکیب - جهاد و دانشگاه، و تلفیق جهاد که یک امر ارزشی معنوی است با علم و دانش و با دانشگاه - دارای پیام است؛ نشان می دهد که می توان علم جهادی و نیز جهاد علمی داشت؛ این همان کاری است که شماها مشغولید. علم شما علم جهادی است؛ با جهاد و با اجتهاد همراه است؛ دریوزه گری و منتظر نشستن برای هدیه شدن علم از این سو و آن سو نیست؛ دنبال علم می روید تا آن را به دست بیاورید؛ این علم جهادی و علم برخاسته ی از مجاهدت و اجتهاد و تلاش است. از طرفی شما مشغول جهاد هستید. جهاد یعنی مبارزه برای یک هدف والا و مقدس. میدانهایی دارد؛ یکی از میدانهایش حضور در نبردهای مسلحانه ی رایج جهانی است. میدان سیاست هم دارد؛ میدان علم هم دارد؛ میدان اخلاق هم دارد. ملاک در صدق جهاد این است که این حرکتی که انجام می گیرد، جهتدار و مواجه با موانعی باشد که همت بر زدودن این موانع گماشته می شود؛ این می شود مبارزه. جهاد یعنی یک چنین مبارزه یی، که وقتی دارای جهت و هدف الهی بود، آن وقت جنبه ی تقدس هم پیدا می کند. شما مبارزه ی علمی می کنید؛ زیرا این کار شما به طور واضح دشمنان بسیار سرسختی دارد که نمی خواهند این حرکت علمی و تحقیقی انجام بگیرد. لذا به نظر من جهاد دانشگاهی فقط یک نهاد نیست، بلکه یک فرهنگ است؛ یک سمتگیری و حرکت است. هرچه بتوانیم ما این فرهنگ را در جامعه گسترش دهیم و آن را پایدار و استوار کنیم، کشور را به سمت سربلندی و عزت و استقلال حقیقی بیشتر پیش برده ایم. خوشبختانه جهاد به انتظاری که از آن می رفت، پاسخ داد. یک روز شاید فکر می شد که جهاد یک حرکت گلخانه یی است که برای نمونه سازی درست کردیم. امروز این گلخانه دارد فضای جامعه را به گلستان تبدیل می کند. نه تنها به نمونه سازی اکتفا نکرده، بلکه برکات خودش را دارد سرریز می کند. همین آمارهایی که دادند - البته قبلاً هم برایم فرستاده بودند و مرور کرده بودم - بسیار پُرمعناست. این که شما در صفوف مقدم علم در بعضی از بخشها دارید حرکت می کنید و آن را برای پیشرفت علمی و صنعتی و فناوری کشور به کار می گیرید و تحقیق را رشد می دهید، معنایش این است که این گلخانه دیگر گلخانه نیست، بلکه فضای باز و معطری است که در حال گسترش است، و من طرفدار این گسترش هستم؛ باید این گسترش روزبه روز بیشتر شود. در اولین گزارشی که ایشان ذکر کردند، تولید و تکثیر و انجماد سلولهای بنیادی بود که من گزارشهای بسیار خرسندکننده یی را از این کار تحقیقی برجسته دریافت کردم که اینها گویا اولین بار در دنیا - آن طور که در ذهنم هست - سلولهای انسولین ساز را تولید کردند و من اخیراً در روزنامه خواندم که سلولهای بنیادی قلب را برای ترمیم قلب به مرحله ی آزمایش و عمل درآورده اند و پیوند زده اند. اینها معنایش همان سر ریز شدن این برکات به سطح جامعه است. بقیه ی مواردی هم که ذکر کردند، هر کدام مثال بارزی برای برکات جهاد دانشگاهی است. در

دنیـا برای این که ثابت کننـد که علم ذات سـکولار دارد و دانش با ارزشـها کاری نـدارد، خیلی سـعی شـد و برایش فلسـفه درسـت کردند؛ اسـتدلال کردند و بحث کردند برای این که مفهوم دانش را یک مفهوم مجرد از ارزشها معرفی کنند؛ درست نقطه ی مقابل کاری که الان شـما کرده اید. شـما می گویید جهاد دانشگاهی؛ جهاد یک ارزش است. حقیقت مطلب هم این است که علم و عقل ابزار دو جنبه یی است؛ می توانـد در خدمت ارزشـها قرار بگیرد، می تواند در خدمت حیوانیت و سبُعیت قرار بگیرد. بسـتگی به این دارد که مـدیریت علم با چه کسـی است. اگر مـدیریت علم به دست انسانهای دنیاطلب و قدرت طلب و زراندوز و سـلطه طلب بود، همین می شود که امروز شـما در دنیـا مشاهـده می کنیـد؛ یعنی علم ابزاری برای اسـتعمار، اسـتثمار، تحقیر ملتهـا، اشـغالگری و برای ترویج فحشاء، سـکس و هروئین خواهد شد. اگر علم نبود، استعمار هم نبود. اروپاییها به برکت علمشان توانستند در دنیا راه بیفتند و ملتهـا را زیر سـلطه ی اسـتعمار بگیرنـد و به اختلاـف منـاطق، صـد، صـدوپنجاه و دویست سال ملتها را عقب نگه دارنـد و آنها را از سرمایه های مادی خودشان محروم کنند؛ اسـتعدادهای انسانی شان را سـرکوب کنند و کشـتار به راه بیندازند. وقتی علم در مدیریت انسانهایی قرار گرفت که جز به جنبه های حیوانی زنـدگی نمی اندیشـند، همین خواهـد شـد. اما اگر علم به وسـیله ی بندگان صالح مدیریت شد، آن وقت خدمت می کند و زیان نمی رساند. اگر آن کسانی که انرژی هسـته یی را کشف کردند، اهل فضیلت و تقوا بودنـد، اگر آن کسانی که آن را به کار گرفتنـد، اهل فضـیلت بودنـد و بنـدگان صالح، هرگز حادثه ی هیروشـیما پیش نمی آمد. تا امروز هم که شـما نگاه می کنیـد، می بینیـد که اینها تا آن جایی که می توانند، همچنان از این نیروی مخرب اسـتفاده می کنند. این قدرتها توان هسـته یی ضـعیف شده را در جنگ ده، دوازده سال پیش که با عراق داشـتند به کار بردند، در همین حوادث هم از آن اسـتفاده کردند، و در بعضـی از مناطق دیگر دنیا هم این سـلاح را به کار بردند که مایه ی قطع نسل و حرث شد؛ آ«یهلک الحرث و النّسـل واللّه لا‌یحبّ الفسـادآ»، که منطبق بر آیه ی قرآنی است. انسانهـا را مقطوع النسل و زمینها را ضایع کردنـد. سالهای متمادی - خدا می داند - آثار مخرب آن اشـعه ی مسـموم کننده و نابودکننده را برای ملتها و برای نسـلهای آینده باقی گذاشتند. اگر مدیریت علم دست انسانهای صالـح باشد، این مسائل پیش نمی آید و علم در خدمت بشـریت قرار خواهد گرفت؛ چون این ظرفیت را دارد و می توانـد این طور باشد. بنابراین، این که ما بیاییم علم را سـکولاریزه کنیم؛ ثابت کنیم که علم نمی تواند با ارزش همراه باشد، یک مغالطه ی بسیار بزرگ و فریب بزرگ برای ذهن انسانهاست؛ نخیر، علم می تواند با ارزش همراه باشد. معنویت اسلامی با حیوانیت، با فساد و با سوءاسـتفاده ی از علم مشکل دارد، نه با دانش و فناوری و تحقیق. می تواند معنویت همراه با علم باشد و می تواند نتایج دانش و پژوهش در جهت معنویت حرکت کند. شـما اسمتان جهاد دانشگاهی است؛ روی این اسم تکیه کنید و به مقتضای این اسم تمسک کنیـد و حقیقتاً جهاد کنیـد. وقتی جهاد؛ یعنی تلاش هدفـدار برای خـدا، وجود داشت، بدون تردید موفقیت هم با آن همراه خواهـد بود. مـا راهی که به سـمت مرزهای پیشـرفته ی دانش در همه ی زمینه ها داریم، مسـلم بدانیـد که جز با روحیه ی اسـتقلال، روحیه ی توکل به خـدا و روحیه ی کار برای ایمان طی نخواهـد شـد. باید این راه را سـریع طی کنیم و راههای میانبُر را پیدا کنیم و خودمـان را برسـانیم؛ مرزهـای دانش را بـاز و مرزهـای جدیـدی را ایجاد کنیم؛ این کار ممکن است؛ زیرا این جا سـرزمین علم خیز است و شـماها نشان دادید که می شود. درهای بسیاری از این دانشها بر روی کشورهایی مثل کشور ما و غیردارندگانش بسته است و وقتی اجـازه می دهنـد دانش منتقل شود، که کهنه و دسـتمالی شـده است و از نویی و طراوت افتاده است. البته در همه ی زمینه ها همین طـور است؛ در زمینه هـای علوم انسـانی هم همین طور است. من آن روز به دوسـتانی که در زمینه هـای اقتصـاد و مـدیریتهای گوناگون کشوری کار می کنند و در این جا بودند، گفتم که مطالبی را امروز بعضـی ها در این جا دنبال می کنند، که منسوخ شده است. نظریـات برتر آنهـا به بـازار آمـده و مورد عمـل قرار گرفته و آنهـا مشـغول کار هسـتند، ولی تعـدادی در این جا - کسانی که مجـذوب حرف آنهـا هسـتند - تازه دارنـد آن دنباله ها را مطرح می کننـد! بعضـی می گوینـد تعبـد پیش خـدای متعال و پیش دین نداشـته باشـیم، اما خودشان در مقابل غرب و در مقابل اروپا و امریکا تعبـد دارنـد! این افراد تعبـد در مقابل خـدا را قبول نمی کنند،

ولی تعبد در مقابل سرمایه داری غرب و دستگاه های قدرت سیاسی متکی به آن سرمایه داری را با جان و دل می پذیرند! این نهاد انقلابی است؛ انقلابی بمانید؛ توصیه ی مؤکد من این است. حرکت انقلابی بر خلاف القائات افراد خبیث و یک عده از قلم به مزدهای داخلی که آن را ترویج می کنند و این طور القاء می کنند که انقلاب یعنی آشفتگی؛ سردرگمی؛ هیچی به هیچی نبودن و سنگ روی سنگ بند نشدن، نیست، بلکه انضباط انقلابی، برترین و قویترین انضباطهاست. بی نظمی یی که اول انقلاب دیده می شود، به خاطر این است که بنای غلط و کج و پوسیده یی وجود دارد، که باید آن را به هم ریخت و بنای نویی گذاشت. آن به هم ریختگی متعلق به اول انقلاب است؛ انقلاب که آن به هم ریختگی نیست؛ انقلاب یک امر مستمر است؛ انقلاب یعنی سازندگی؛ یعنی رویش و بالندگی. رویش و بالندگی بدون انضباط، بدون قانون و بدون نظم مگر ممکن است؟! بهترین کارها را کسانی کرده اند که با روحیه ی انقلابی کرده اند؛ هم در جنگ، هم در سازندگی و هم در علم و مسائل فرهنگی. بنابراین، انقلابی بمانید. روحیه ی انقلابی یعنی اسیر حدود تحمیلی نشدن؛ قانع به گیرندگی قطره چکانی نشدن؛ با امید دنبال هدف حرکت کردن، و با انگیزه، با نشاط، با اصرار و پیگیری آن را به دست آوردن. این، انقلاب و حرکت انقلابی است. درباره ی مسأله ی علم و تحقیق باید بگویم که عمده ی موضوعهایی که قدرتهای سلطه گر در نظام سلطه ی جهانی برای حفُاین رابطه ی سلطه گر و سلطه پذیر رویش تکیه می کنند، سه موضوع است: سلطه ی فرهنگی، سلطه ی اقتصادی، سلطه ی علمی. لازمه اش هم این است که نگذارند آن طرف سلطه پذیر یا آن کسی که سلطه بر او تحمیل شده، در این سه زمینه به استقلال و به خودباوری و به پیشرفت برسد؛ نه در زمینه ی مسائل فرهنگی، شامل ایمان و اعتقاد و فرهنگی به معنای خاص؛ ارزشها و هدفها و جهت گیریها؛ نه در زمینه ی اقتصادی، و نه در زمینه ی علمی. کشورهای تحت سلطه هرگز یک اقتصاد درست و حسابی نداشته اند. گاهی یک رونق ظاهری داشته اند، که می بینید در بعضی از کشورهای تحت سلطه رونق ظاهری دارند؛ اما ساخت اقتصادی خراب است؛ یعنی اگر یک شیر را رویشان ببندند؛ یک حساب را مسدود کنند، یا تصرف اقتصادی کنند، همه چیز فروخواهد ریخت و نابود خواهند شد. شما دیدید که یک سرمایه دار توانست چند کشور آسیای جنوب شرقی را در مدت دو سه ماه به ورشکستگی برساند؛ آن هم دو سه کشوری که توسعه ی نسبتاً خوب و رونق اقتصادی داشتند. رئیس یکی از همین کشورها در همان روزها به مناسبتی به تهران آمده بود و با بنده ملاقات کرد و گفت همین قدر به شما بگویم که ما در یک شب بکلی فقیر شدیم! یک سرمایه دار امریکایی، یهودی مثل نخی که به یکباره می کشند و یک بنا؛ بنای عروسکی، روی هم می ریزد، عمل کرد و یک نخ را کشید و همه چیز را به هم ریخت. امریکاییها آن جایی که لازم داشتند، پنجاه، شصت میلیارد تزریق کردند - پنجاه میلیارد به یکی، سی میلیارد به یکی دیگر - اما آن جایی که لازم نداشته باشند، تزریق نمی کنند و آن کشور را به خاک سیاه می نشانند. البته تزریق کردن یعنی این که دوباره همان ساخت عروسکی را به شکل دیگری برپا کنند. به هرحال، نمی گذارند اقتصاد این کشورها استحکام پیدا کند. در رابطه با فرهنگ کشورهای تحت سلطه، اولین کاری که سلطه گران می کنند - که از قدیم مرسوم بوده است - این است که فرهنگ این کشورها را؛ زبانشان، ارزشهایشان، سنتها و ایمانشان را با تحقیر، با فشار، با زور، و در مواقعی به زور شمشیر و درآوردن چشم - که در تاریخ مواردی از آن را داریم - نابود می کردند و نمی گذاشتند که مردم به زبان خودشان تکلم کنند؛ برای این که زبان وارداتی را قبول کنند. وقتی انگلیسیها به شبه قاره هند آمدند، زبان فارسی را که زبان دیوانی رایج بود، نگذاشتند پابرجا بماند و با گلوله و با فشار گفتند که حق ندارید فارسی حرف بزنید؛ فارسی را منسوخ کردند؛ انگلیسی را به جایش آوردند. در دوره ی حکومت سیاه پهلوی ها هم باورهای مذهبی و عمومی و نیروبخش به جامعه؛ ایمان و اعتقادات، را از مردم بتدریج بیرون کشاندند و غیرت زدایی و ایمان زدایی کردند. یکی از موضوعهایی که نمی گذارند در کشورهای زیر سلطه رشد کند و بشدت مانع آن می شوند، مسأله ی علم است؛ چون می دانند علم ابزار قدرت است. خود غربی ها با علم به قدرت رسیدند؛ این یکی از پدیده های تاریخ بود. البته علم بین شرق و غرب دست به دست گشته و برای مدتی هم آنها در جهالت بودند. در همان دوره ی قرون وسطا، که خودشان توصیف می

کنند، در این طرف دنیا وقت شکوفایی علم بوده است؛ اما بمجردی که آنها به علم رسیدند، از علم به صورت یک ابزار برای اقتدار و کسب ثروت و گسترش سلطه ی سیاسی و جذب ثروت ملتها و تولید ثروت برای خودشان استفاده کردند و از آن ثروت باز تولید علم کردند و علم را بالا بردند و دانش خودشان را رشد دادند. آنها می دانند که علم چقدر در قدرت بخشیدن به یک ملت و به یک کشور، تأثیر دارد، لذاست که اگر بخواهند نظام سلطه؛ یعنی رابطه ی سلطه گر و سلطه پذیر باقی بماند و حاکم بر نظم جهانی باشد، باید نگذارند آن بخشی که آنها مایلند سلطه پذیر باشند، دارای علم شوند؛ این یک استراتژی است که برو برگرد ندارد و الان رفتارشان هم در دنیا بر همین منوال است؛ لذا باید برای کسب علم و تحقیق جهاد کرد؛ باید کار کرد. ما در دوران قبل از انقلاب سالهای متمادی از علم دور ماندیم. یک دوره، دوره ی خواب و غفلت مطلق بود؛ یک دوره هم که بیداری و آگاهی به طور طبیعی در بین ملتها به وجود آمد، دوره ی فریب بود. نمی گذاشتند علم به معنای واقعی کلمه وارد کشور شود؛ سرگرم می کردند و راه تحقیق را باز نمی کردند؛ استعدادها را پرورش نمی دادند و تشویق نمی کردند. انقلاب آمد این دیوارها و این مرزها و این محدودیتها را برداشت و خودآگاهی علمی به وجود آمد؛ اما این حرکت بدون مدیریت، بدون حرکت و بدون عزم و اراده به جایی نخواهد رسید. همه ی کارها، از جمله مسأله ی تحقیق و علم، مدیریت سازمان یافته لازم دارد؛ لذا بایستی این کار را پیش بُرد. البته بخشی از این کار مربوط به مسؤولان دولتی است و بخشی مسؤولیت دانشگاه ها و بخش دیگر مربوط به مسؤولیت مراکز علمی است. و شما به عنوان جهاد دانشگاهی جزو بهترین مراکزی هستید که می توانید در این مسأله اهتمام بورزید و احساس مسؤولیت کنید؛ که البته می کنید. خوشبختانه من شاهدم و می بینم که پیشرفت شما در کار علم خیلی خوب بوده؛ دنبال کنید. رئیس محترم جهاد دانشگاهی پیشنهاد کردند که مسأله ی تولید علم و نهضت نرم افزاری - این شعاری که ما مطرح کردیم - به وسیله ی جهاد دانشگاهی مدیریت شود. این موضوع برای من مطلب تازه یی است که کاملاً قابل بررسی است. کار علمی تان را اهمیت بدهید. البته کار فرهنگی هم جداگانه به همین اندازه اهمیت دارد؛ کار روی ایمان، کار روی باورهای شجاعت آور، عزت آور و آگاهی آور، که ایمان اسلامی جامع همه ی اینهاست. این موضوع خودش یک بحث جداگانه یی است که البته در جای خود شما به آن هم می پردازید که آن نیز بسیار خوب است. و اما راجع به این مسأله ی اخیر که دشمنان جمهوری اسلامی و در رأس آنها و خبیث تر از همه ی آنها دولت ایالات متحده ی امریکا جنجال علیه جمهوری اسلامی درست کردند و آن را مستمسکی دانسته اند برای این که بتوانند روی جمهوری اسلامی فشار بیاورند. این همان احقاد بدریه و خیبریه و حنینیه است؛ آن کینه های انباشته ی ناشی از انقلاب اسلامی و قطع ید امریکا از این کشور، که می خواهند آنها را در این جا به یک نحوی جبران کنند. آنها دهانهای آلوده شان را علیه ملت ایران باز کردند و هرچه به دهانشان آمد، گفتند. کسانی که به فریب و دروغ و تقلب شهره ی جهان هستند، جمهوری اسلامی را متهم کردند به فریب گری و خلاف گویی! کسانی که خباثت و دشمنی آنها با نوع بشر از روز روشن تر است و همه دارند آن را در صحنه های مختلف می بینند، جمهوری اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم کردند! و خود به عنوان مدعیان حقوق بشر در صحنه ظاهر می شوند! امریکای رسوا که زندانهای آن در سرتاسر جهان و از جمله در عراق و در افغانستان است - چند روز پیش در خبرها آمده بود که امریکا حدود بیست زندان از قبیل زندان ابوغریب دارد - و این مجموعه یی که امروز دارند داعیه ی حاکمیت بر دنیا را بر روی دوش خود حمل می کنند و مظهر فاجعه آفرینی و ضدیت با حقوق انسان و وحشیگری کامل هستند، ادعا می کنند که طرفدار حقوق بشرند! ببینید چقدر باید برای بشر انحطاط باشد و واقعاً برای نسل بشر امروز ننگی از این بالاتر نیست که یک چنین انسانهایی، یک چنین وحشی هایی؛ گرگهای خون آشام و درنده، ادعا کنند که طرفدار حقوق بشرند! و آن وقت همین ها دهانهایشان را علیه جمهوری اسلامی باز کردند و یاوه گویی و هرزه درایی کردند و هر چه به دهنشان آمد، گفتند. البته آنها درعین حال دو کار دارند می کنند: از آن طرف یاوه گویی می کنند و متهم می کنند که جمهوری اسلامی دارد بمب اتم درست می کند، فاصله اش تا سلاح اتمی این قدر فاصله ی کمی است و امروز اگر اراده کند، چند ماه دیگر یا دو سال

دیگر به سلاح اتمی دست خواهد یافت؛ از طرف دیگر و با زبان دیگری این طور وانمود می کنند که فایده یی ندارد و دنبال دانش هسته ای نگردید؛ کوچک ابدالها و غلامان حلقه به گوششان هم در داخل همین کارها را دارند دنبال می کنند و این مطالب را می نویسند. این قلم به مزدها، که متأسفانه در کشور ما همیشه بوده اند، می گردند تا قلم و نوشته و دست و هنر خودشان را دقیقاً در خدمت همان موضوعی قرار دهند که دشمن این ملت دنبال آن است. این متملق های حقیر و پست و البته پُرمدعا، با زبانهای مختلف می گویند دنبال دانش هسته یی نگردید و اگر آن را می خواهید، باید بروید عتبه ی امریکا را ببوسید، تا بتوانید به آن برسید. آنها می گویند، اینها هم همان را بازتاب می دهند و تکرار می کنند. بین فناوری هسته یی و سلاح هسته یی، خلط مبحث می شود و حقیقت قضیه غیر از اینهاست، در حالی که این دو ربطی به همدیگر ندارند و دو چیز هستند. سلاح هسته یی بر غنای بالای نود درصد اورانیوم و با تکنولوژی پیچیده متوقف است و کسی دنبالش خواهد رفت که انگیزه اش را داشته باشد. ما انگیزه اش را نداریم، دنبالش هم نرفته ایم و نمی خواهیم برویم؛ ما احتیاجی به بمب هسته یی نداریم. ما تا امروز اگر بر دشمنان خودمان غلبه کرده ایم، با بمب هسته یی غلبه نکردیم. ملت ایران بیست وپنج سال است امریکا را شکست داده؛ مگر غیر از این است؟ امریکا که بیست وپنج سال از ملت ایران شکست خورده، با چه شکست خورده؟ ما با بمب هسته یی امریکا را شکست دادیم، یا با عزم، اراده، ایمان، آگاهی و با اتحاد خودمان؟ ما فهمیده ایم چه می خواهیم؛ فهمیده ایم دنبال چه چیزی هستیم؛ راه را هم شناختیم و حرکت هم کردیم و از توپ و تشر این و آن هم نترسیدیم؛ ما این طوری غلبه پیدا کردیم؛ ما با بمب هسته یی که غلبه پیدا نکردیم. شوروی سابق مگر بمب هسته یی نداشت؟ تعداد بمبهای هسته یی شوروی سابق احتمالاً از تعداد بمبهای هسته یی امریکا بیشتر هم بود. شکست نخورد؟! پیروزی و شکست در صحنه های اساسی دنیا با این چیزها نیست. ما امروز یک الگو را به دنیای اسلام ارائه کردیم؛ الگوی مردم سالاری دینی، الگوی استقلال و عزت ملی. امروز دنیای اسلام علیه امریکا در طول بیست وپنج سال بسیج شده اند و ملتها مرگ بر امریکا می گویند. مرگ بر امریکا را چه کسی می گفت؟ غیر از جمهوری اسلامی و غیر از ملت ایران چه کسی می گفت؟ امروز همه دارند می گویند. ما با بمب اتم پیش نرفتیم. پیروزی در صحنه های عظیم و تاریخی و ماندگار که با این سلاحها حاصل نمی شود. امروز رژیم صهیونیستی مگر بمب هسته یی ندارد؟ آن طور که نقل می کنند، دویست یا شاید سیصد کلاهک هسته یی الان در داخل انبارهای رژیم صهیونیستی هست؛ اما رژیم صهیونیستی الان چند سال است که در برابر طرف مقابلش که تفنگ هم ندارد و فقط سنگ دارد؛ البته سنگ همراه با اراده و سنگ با پشتوانه ی ایمان، عاجز مانده است. مسأله ی ما مسأله ی بمب هسته یی نیست؛ ما بمب هسته یی را می خواهیم چه کار کنیم. وانگهی وقتی از بمب هسته یی استفاده می کنند، فقط آنهایی که دشمن هستند کشته نمی شوند، بلکه کسانی هم که دشمن نیستند، کشته می شوند و این بر خلاف عقیده ی ماست؛ بر خلاف ممشی و روش ماست. بمب هسته یی که برّ و فاجر را می برد؛ خوب و بد را از بین می برد؛ تر و خشک را با هم می سوزاند، کار نظام اسلامی نیست. و اما مسأله ی فناوری هسته یی و آن مقداری که ما دنبالش هستیم، مقوله ی دیگری است. این جا فقط اشتراکی که دارند، در ماده ی اورانیوم است. آن، اورانیوم نود درصد و صنعت پیچیده ی سلاح سازی را احتیاج دارد، و این، اورانیوم بین سه و چهار درصد برای سوخت نیروگاه اتمی، که امروز ما در بوشهر داریم. اورانیوم غنی شده ی سه تا چهار درصد کجا و بالای نود درصد کجا! این چیزی است که طبق مقررات بین المللی برای همه آزاد است و هیچ اشکالی ندارد؛ همه ی کشورها اگر به اورانیوم نیاز داشته باشند - یا نیاز هم نداشته باشند - می توانند آن را تا سه، چهار درصد تولید کنند. معاهده ی بین المللی MPTهم وجود دارد که همه قبول کرده اند، ما هم قبول کردیم و از لحاُمقررات جهانی هم هیچ اشکالی ندارد. اگر ما این فناوری را نداشته باشیم، معنایش این است که فردا که راکتور هسته یی بوشهر ساخته شد، ما برای سوختش باید برویم در خانه ی این کشور و آن کشور را بزنیم و بگوییم به ما سوخت بدهید. اگر یک روز به هر دلیلی - به دلیل سیاسی، مسائل بین المللی و یا روابط دوجانبه - نخواستند به ما سوخت بدهند، یعنی این که ما دیگر نیروگاه نداریم؛ آنها این را می خواهند. آنها می خواهند شما

بخاری را داشته باشید، نفت بخاری دست آنها باشد. یعنی وابستگی را با ایجاد راکتور هسته یی بیشتر کنند، نه کمتر. آنچه امروز جنجال امریکاییها علیه ایران را به وجود آورده و اینها را دستپاچه کرده، این است که اینها دارند می بینند که ایران نیروگاه هسته یی را به وجود آورده و می تواند برق هسته یی تولید کند و سوخت و خوراک آن را هم خودش در داخل تولید می کند. این، اولین نقطه ی نگرانی اینهاست. من یک وقت گفتم که اگر نفت در اختیار آنها بود و ما احتیاج به نفت داشتیم، یک بطری نفت را به قیمت پدر و مادرشان به ما می فروختند. این طور نبود که یک بشکه ی نفت را مثلاً فرض کنید بیست، سی یا سی وپنج دلار - و در واقع مفت - که ما الان داریم می فروشیم، بفروشند. ولی می بینید که کشورهای دارای نفت، سرمایه ی تجدیدنشدنی خودشان را تبدیل می کنند به یک پول ناقابل. اینها می خواهند همین معادله را در مسأله ی سوخت اتمی به وجود بیاورند؛ یعنی کاری کنند که اگر ما نیروگاه اتمی هم داریم، برای سوختش محتاج آنها باشیم. نقطه ی دوم نگرانی آنها این است که از این ناراحتند که این دانش در داخل رشد کرده و روئیده است؛ یعنی در واقع بومی است. البته این به معنای آن نیست که ما این دستگاه را اختراع کردیم؛ نه، بلکه به این معناست که ما برای فراگیری این کار در خانه ی آنها نرفتیم. محققان جوان خودمان - همین جوانهایی مثل شما - و صدها مغز متفکر و خوشفکر توانسته اند این دستگاه عظیم را راه اندازی کنند و به نتیجه برسانند؛ دانش را در میان خودشان بارور کنند؛ فناوری را به وجود بیاورند و در خانه ی این و آن نروند؛ این یکی از نگرانیهای آنهاست؛ چرا، چون می بینید این درست بر خلاف آن فلسفه ی استکباری است که کشورهایی که می خواهند تحت سلطه باشند، نباید در دانش و فناوری استقلال داشته باشند؛ باید دستشان دراز باشد؛ محتاج آنها باشند. آنها می دانند که اگر امروز کشور و ملت ایران توانست بر قله ی این فناوری بنشیند، سخن حق او در دنیا که همان استقلال امت اسلامی و عزت اسلامی است، بیشتر در بین مسلمانها و در جوامع اسلامی جایگزین خواهد شد و ذهن ها بیشتر آن را قبول خواهند کرد؛ از این ناراحتند؛ لذا جنجال می کنند. بنابراین حقیقت قضیه غیر از آن چیزی است که آنها می گویند. مسؤولان کشور ما در زمینه ی مسائل سیاسی این کار آنچه که باید بگویند، گفتند. آقای رئیس جمهور و مسؤولان این پروژه ی هسته یی و وزارت خارجه ی ما آنچه که گفتند، درست است. پاسخ یاوه گوییها و زیاده طلبیهای دیگران را آنها دادند. من درصدد این نیستم که در این زمینه چیزی بگویم؛ من می خواهم حقیقت مطلب برای ملت ایران روشن شود. ملت ایران نمی خواهد یک ظلم مضاعف را قبول کند. اظهار نگرانی می کنند که شما ممکن است از این طریق بتوانید به سلاح هسته یی دست پیدا کنید. اگر اروپاییها و دیگران حقیقتاً راست می گویند و نگران سلاح هسته یی هستند، ما می گوییم نه، مطمئن باشید؛ ما دنبال سلاح هسته یی نیستیم؛ به همان دلیلی که گفتم. اما اگر از این که ملت ایران این فناوری فاخر و برجسته را که متعلق به خود اوست و بومی است، دارد، ناراحتند و می خواهند آن را متوقف کنند، باز هم به آنها می گویم مطمئن باشید که ملت ایران زیر بار نخواهد رفت. آنچه که امروز محققان، دانشمندان و دولت ایران در زمینه ی فناوری هسته یی انجام می دهند، وظیفه ی بزرگ آنهاست و کار بزرگی است و این کار برای جلوگیری از وابستگی به بیگانگان و برای حفُاستقلال ملی است، که به آن نیاز دارد. یاوه گوها و یاوه بافها بیخود سعی نکنند این طور بپراکنند که چه لزومی دارد این کار و چرا دنبالش می کنند؛ نه، این نیاز ملت ایران است. امروز کشورهای پیشرفته ی دنیا بیشترین یا سهم مهمی از انرژی برق خودشان را از نیروگاههای هسته یی تولید می کنند، نه از نفت که هم سرمایه ی دودزاست، و هم تمام شدنی و هم قابل تبدیل به چیزهای بسیار ارزشمندتر از سوخت. آنها که می خواهند ملتهای دارای نفت را از این موهبت محروم کنند، می گویند شما که نفت دارید، دیگر به انرژی هسته یی چه نیازی دارید؟ مگر باید نفت را تمام کنیم، بعد دست به طرف شما حتماً دراز کنیم! سرنوشت ملتها نیاز به شماست؟ آنها می گویند نفت را مصرف کنید، بعد دستتان که خالی شد، محتاج ما شوید؛ بیایید در خانه ی ما. ملت ما نمی خواهد این را قبول کند و ما باید به سمت انرژی هسته یی برای تولید برق برویم؛ این نیاز کشور ماست؛ باید به این راه برویم، والّا عقب ماندگیهای یکی دو قرن گذشته باز هم مضاعف خواهد شد و آن وقت یک قرن دیگر این ملت را عقب می اندازند. بنابراین رفتن دنبال این کار وظیفه ی

ملی است. وقتی که دنبال این کار می رویم، بایستی قضیه را بومی کنیم و اگر بومی نکنیم، باز همان وابستگی و باز همان نیاز است. وقتی می خواهیم وابسته نباشیم و کار بومی باشد، البته فشار هست. باید در مقابل فشارها مقاومت کرد. آنهایی که نفهمیده علیه این فکر حرف می زنند، نمی فهمند و ملتفت نیستند که دارند به این ملت خیانت می کنند و همان چیزی را که امریکا می خواهد، بیان می کنند و بر زبان می آورند: چه لزومی دارد؟ چه احتیاجی داریم؟ ولش کنیم! بله، معلوم است که آنها دلشان می خواهد ما هیچ چیز تولید نکنیم و غذای حاضرمان را هم از آنها بگیریم؛ به شرطی که پول داشته باشیم. وقتی هم نداشتیم، اگر ملت از گرسنگی بمیرند، آنها که ابایی ندارند؛ چون هزارهزار می کُشند و از مردن هزارهزار و میلیون میلیون هم هیچ باکی ندارند. وظیفه ی ملی ما امروز این است که دنبال این فناوری و فناوری های مشابه، هر چه که ما را به اوج قله ی علم نزدیک کند، برویم و امروز دنبال کردن آن برای ملت ما واجب است و برای کسانی که می توانند، وظیفه ی آنهاست تا بتوانند ملت را به عزت برسانند و از وابستگی رها کنند. از خداوند متعال می خواهیم که همه ی شماها را موفق بدارد؛ مؤید بدارد؛ کسانی که در راه استقلال علمی کشور دارند تلاش می کنند، ان شاءاللّه پیش خدای متعال مأجور و موفق باشند و ملت ایران ان شاءاللّه در پیشبرد این حرکت علمی و تحقیقی - که جوانهایش امروز بحمداللّه شروع کردند - روزبه روز موفق تر باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از پرستاران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از پرستاران ---

۰۳/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به شما پرستاران عزیز که حقیقتاً فرشتگان رحمت برای همه ی افراد بیمار و بیماردار جامعه محسوب می شوید، خوش آمد عرض می کنیم و روز پرستار را که مصادف با روز ولادت بانوی فداکار تاریخ اسلام، زینب کبری، است تبریک عرض می کنیم. آن بزرگوار هم مثل شما دشوارترین کار را در صحنه ی عاشورا بر عهده داشت؛ یعنی پرستاری از کودکان، درماندگان، زنان و بی پناهان. من امروز در این جلسه که بحمداللّه توفیق پیدا کردم با شما عزیزان دیدار کنم، آنچه عرض خواهم کرد، صرفاً درباره ی حرفه ی پرستاری و وظایف همگان در قبال کسانی است که به این حرفه ی بسیار سخت سرگرم هستند؛ چه مردم و چه مسؤولان. یک جمله عرض می کنم که این برای شما که خودتان پرستارید، روشن است؛ خیلی از مردم هم می دانند، اما باید فهم عمومی جامعه و فرهنگ عام مردم ما این مطلب را بدرستی درک کند که برای حفُسلامتی در جامعه، اهمیت پرستاری در طراز اول قرار دارد؛ یعنی اگر بهترین پزشکان و جراحان کار خودشان را با بیمار به بهترین وجه انجام دهند، اما از آن بیمار پرستاری نشود، به طور غالب، کار آن پزشک یا جراح عالیقدر بی فایده خواهد بود. نقش پرستاری و بیمارداری در حفُسلامت و بازگشت سلامت بیمار، نقش درجه ی اول است؛ معادل است با نقش یک پزشک ماهر. بسیاری از این نکته غفلت دارند؛ لذا آن وزن و ارزشی که باید برای پرستار در نظر گرفته شود، از ذهن آنها مغفول می ماند و به آن توجه نمی کنند. نکته ی دیگری که باز شما بهتر از همه کس آن را می دانید، اما مردم و مسؤولان ما باید بدانند و به آن توجه کنند، این است که پرستاری یکی از سخت ترین کارها از لحاُفشار روحی و جسمی برای پرستار است. نشستن پهلوی بیمار، معاشر بودن دائمی با بیمار، شکوه ی بیمار را شنیدن، با او به مهربانی رفتار کردن، به او لبخند زدن، او را با عمل، رفتار و پذیرایی خود از رنجهای فراوان دوران بیماری رهاندن، تحمل پولادین لازم دارد؛ پرستار با چنین وضعیتی روبه روست. بیماری که درد می کشد، بیماری که امید زندگی در او ضعیف می شود، بیماری که دسترسی به هیچ کس و هیچ جا ندارد؛ بخصوص بیمارانی که کودک اند، یا دچار بیماریهای بسیار سخت اند، یا در دوران مراقبتهای ویژه هستند، ببینید که پرستاری و بیمارداری از چنین کسانی چقدر فشار بر روی روح، جسم و اعصاب وارد می کند. چه سرمایه ی عظیمی از حلم و تحمل و گذشت و مدارا و اخلاق خوش لازم است تا پرستار بتواند با این بیمار سر کند. اما منش بیمار با پرستار، برعکس منش پرستاری، مهربانی نیست؛ گاهی تندی است. علاوه بر بیمار، کسان بیمار هم

که دور و بر او هستند، اگر خدمتی اندکی دیر شود، توقعاتشان نسبت به پرستار حالت اعتراض می گیرد؛ گاهی تندی می کنند و گاهی پرخاش؛ تحمل اینها خیلی سخت است. سختی کار پرستار سختی جسمی نیست؛ کلنگ زدن و در فضای سخت فرض بفرمایید معدن یا امثال آن رفتن نیست؛ اما از لحاُفشار روحی و عصبی از آن سخت تر است. همه ی کسانی که سختی مشاغل را درجه بندی می کنند، باید این نکته را در نظر داشته باشند. جدای از اینها، پرستار از خانه، از همسر، از فرزندان؛ شب، روز، نیمه شب، ایام عید، روزهای جمعه و ایام تعطیل که مردم سرگرم تفریح و گذراندن تعطیلی خودشان هستند، دور است. پرستار نمی تواند بیمار و بیمارستان را رها کند؛ به این مسائل باید توجه شود. کار سخت، وقت نشناسی، همیشه حاضر بودن، جدای از محیط زندگی، سختی کار را مضاعف می کند. به نظر من همه ی مردم ما و همه ی کسانی که به سرنوشت بیماران و به سلامت کشور اهمیت می دهند، بایستی به قشر پرستار توجه و محبت و اهمیت نشان بدهند؛ چه مسؤولان، چه آحاد مردم. فرهنگ جامعه باید اهمیت کار پرستار و دشواری آن را بشناسد. این، آن مطلبی است که مایل بودم و مایلم هم آحاد مردم و هم مسؤولان در حد مقدورات دولتی - چه برای امکان استخدام پرستاران جدید، چه برای رسیدگی به مسائل معیشتی آنها و همه ی مسائلی که مورد انتظار است - به آن توجه کنند و از این زاویه به موضوع نگاه کنند. اما آنچه به شما پرستاران می خواهم عرض کنم، این است که کار همان طور که گفتیم و خیلی بیشتر از آن را خود شما حس و لمس می کنید، بدون تردید دشوار است، اما در میزان الهی، کفه های دشواری و پاداش همیشه با هم برابر هستند. امکان ندارد که کاری دشوارتر باشد، اما پاداش آن با کاری که دشواری اش کمتر از آن است برابر باشد، یا از آن کمتر باشد. در میزان الهی، همه چیز با محاسبه است؛ آ«مثقال ذرةآ» که در قرآن خوانده اید؛ یعنی به قدر سنگینی یک ذره. ذره یعنی آن ذرات و غباری که شما با چشم آنها را نمی بینید؛ مگر هنگامی که از یک روزنه نوری داخل اتاق بتابد، بعد شما این ذرات شناور را در فضا می بینید. یک ذره، یعنی یک دانه از آنها، چقدر سنگینی دارد؟ به قدر سنگینی آن، در میزان الهی محاسبه است. بنابراین اگر شما کار نیکی انجام بدهید، این کار نیک در ترازوی محاسبه ی الهی به حساب می آید و وقتی آن را با نیت خالص و برای خدا و با انگیزه ی معنوی و الهی انجام دهید، همان ذره پیش خدای متعال بتدریج به یک کوه؛ کوه ثواب، تبدیل می شود؛ به کار خودتان به این چشم نگاه کنید. همان طور که گفتم، پرستار فرشته ی رحمت برای بیمار است. آن وقت که بیمار از همه جا دستش کوتاه است، در آن ساعاتی که حتی همسر، فرزندان و پدر و مادر بیمار هم بالای سرش نیستند، چشم امیدش بعد از خدا به پرستار است و این پرستار است که مثل ملائکه ی آسمانی، مثل فرشتگان رحمت، به دردها، مشکلات و نیازهای جسمی و عاطفی او پاسخ می دهد؛ اینها خیلی مهم است؛ اینها پیش خدای متعال فراموش نمی شود. البته ممکن است هیچ چشمی هم این زحمت شما را نبیند. خیلی از زحماتی که شما می کشید و رنجهایی که می برید، کسی آنها را نمی بیند. گاهی یک لبخند شما به بیمار دل افسرده، به او جان دوباره می دهد. چه کسی این لبخند را می بیند؟ چه کسی آن را به حساب می آورد؟ چه کسی یک معادل و پاداش مالی و پولی در مقابل این لبخند می گذارد؟ هیچکس؛ اما کرام الکاتبین می بینند؛ محاسبه گران میزان الهی همین لبخند شما را می بینند. اگر در عوض لبخند، اخم هم بکنید، اخم شما را هم می بینند. هیچ حسنه و هیچ سیّئه یی از دید تیزبین حسابگران دیوان الهی و میزان الهی غائب نیست. قدر این کار و این خدمت باارزش را بدانید. اگر یک وقت دیگران قدرناشناسی کردند، خود شما قدر این کار را بدانید؛ این کار بسیار کار مهمی است. در روایت هست که کسی که بر سر بیمار می رود، مثل کسی است که در رحمت الهی غوطه ور می شود. ممکن است بعضی تعجب کنند که مگر بر سر بیمار رفتن چه خصوصیتی دارد. خود شما که نیاز بیمار و تأثیر کار خودتان را می دانید، می فهمید که چرا چنین پاداش بزرگی برای بیماردار و پرستار گذاشته شده است؛ چون تأثیر آن تأثیر غیرقابل محاسبه و برتر از محاسبات معمولی است. روحیه دادن به مریض گاهی از دادن داروی او بسیار حیات بخش تر و مؤثرتر است؛ این روحیه را شما می دهید. در دعاها می خوانیم: آ«اللّهم انّی اسألک موجبات رحمتکآ»؛ رحمت الهی را که بی محاسبه و بی جهت به کسی نمی دهند؛ باید التماس کرد پیش خدا تا

موجبات رحمت را به ما بدهد؛ یعنی آن کاری را انجام بدهیم که موجب رحمت می شود، تا بعد خدا رحمت خودش را بفرستد. این کار، برترین موجبات رحمت است، که خیلی مغتنم و خیلی باارزش است. این، آن نکته یی بود که مایل بودم شما توجه کنید و بدانید مشغول چه کار باارزشی هستید. و اما نکته یی که به مسؤولان عرض می کنم - که دیدم الان همین مطلب را آقای دکتر پزشکیان به من گفتند و درست هم است - این است که مسؤولان ذیربط مسائل مدیریتی کشور بایستی برای این شغل یک باب جداگانه و تازه یی باز کنند. مسأله ی استخدام، مسأله ی آموزش در حین خدمت، استراحت دادن به قشر پرستار، موضوعاتی است که در ماهیت کار پرستاری اثر می گذارد. اگر نقش پرستار این قدر مهم است - که هست - پس پرستار خسته، پرستار از کار مانده، پرستار چند نوبت کاری پشت سر هم کار کرده ی از روی ناچاری، دیگر نمی تواند این نقش را ایفا کند. پرستاری که با دلزدگی و بی حوصلگی و خستگی بخواهد کار کند و راضی از کار خود نباشد، دیگر نمی تواند این نقش را ایفا کند. پرستار باید با نشاط، سرحال، آماده و شائق به خدمت، آشنای با معلوماتی که او را کمک می کند به خدمت، باشد و امکانات و مقدمات این مسائل را بایستی مسؤولان فراهم کنند. البته یقیناً برای مسؤولان محدودیتهایی وجود دارد که نه شما و نه بنده و نه هیچکس دیگر نباید توقع کنیم که دولت فراتر از امکانات و محدودیتهای خود کاری را انجام دهد. مسأله ی دولت، مسأله ی مسؤولیت برای همه ی کشور و همه ی قشرهاست، ولی در چهارچوب همین امکانات بایستی همه ی تلاش را بکنند و همه ی کار خودشان را انجام دهند تا بتوانند این وظیفه ی بزرگ و این خدمت باارزش را آن طور که هست، از آب دربیاورند. از خدای متعال بایستی کمک و توفیق خدمت بخواهیم. اگر خدای متعال به ما در هر رده یی توفیق خدمت بدهد، این بزرگترین سعادت و بزرگترین خوشبختی برای ماست. از خدا بخواهیم که هر کداممان در هر جایی که هستیم، بتوانیم به وظایف خودمان ان شاءاللّه عمل کنیم و ان شاءاللّه زحمات شما و خدمات قشر عزیز پرستار مشمول الطاف و رحمت الهی و توجهات خاص حضرت بقیّةاللّه(ارواحنافداه) باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان قوه قضائیه و خانواده شهدای هفتم تیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان قوه قضائیه و خانواده شهدای هفتم تیر --۰۷/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به برادران و خواهران عزیز و مسؤولان و کارگزاران قوه ی حساس و مهم قضائیه و همچنین به خانواده های مکرم و معظم شهیدان حادثه ی اندوهبار هفتم تیرماه، که شهادت برجستگان طراز اول کشور را در این حادثه به دنبال داشت، خوش آمد عرض می کنیم. یک جمله در باب حادثه ی هفت تیر و شهدای گرانقدر آن و مخصوصاً شخصیت ممتاز و برجسته ی مرحوم آیت اللّه بهشتی (رضوان اللّه تعالی علیه) عرض کنیم. این حادثه از سویی حقیقتاً سند مظلومیت ملت ایران و جمهوری اسلامی بود، و از سوی دیگر نشانه ی اقتدار و استحکام این نظام. جمهوری اسلامی هنوز هم سند مظلومیت است؛ زیرا کسانی که امروز پرچم مبارزه با تروریسم را سر دست گرفته اند، اما به دنبال جهان گشایی و کشورگشایی و دنباله گیری مقاصد مادی و سیاسی خود هستند، با تروریستهای جرار پدیدآورنده ی حادثه ی هفتم تیر مثل دوست و برادر و خویشاوند رفتار می کنند؛ از آنها حمایت می کنند؛ با آنها همکاری می کنند و با یکدیگر توطئه می کنند؛ همدلی به هم نشان می دهند، در حالی که اینها خودشان اقرار و بلکه افتخار کردند که چنین حرکت تروریستی فجیعی را در کشور ما به وجود آوردند؛ این است مظلومیت ملت ایران. حادثه ی هفتم تیر همچنین نشانه ی اقتدار و استحکام هم است؛ چون اگر کسی شهید بهشتی را می شناخت و قوّت فکر و اراده و ابتکار در تصمیم و اقدام را در این شخصیت ممتاز می دانست، خوب می فهمید که حذف یک چنین شخصیتی از مجموعه ی مدیریتی کشور چه معنایی می دهد. شهید بهشتی حقیقتاً مثل سنگ آسیای گرانی بود که با گردش خود، ده ها کار انجام می داد؛ تولید انرژی می کرد، کار راه می انداخت، پیش می رفت و فکر تولید می کرد. وقتی کسی مثل این

شخصیت را که در مدیریت، در اجرا، در اقدام، در فکر، در مبانی فقهی و فلسفی، در تجربه و جهان دید گی و روشنفکری و وسعت نظر در آن پایه و رتبه بود، از دل مـدیریت نظامی نوپا بیرون بکشـند و آن را از بین ببرنـد، بایـد نظام فلـج می شد؛ اما نظام نه تنها با رفتن بهشتی و با رفتن شخصیتهای برجسـته ی دیگری که چه با او، چه قبل از او و چه بعد از او به شهادت رسیدند، فلج و زمین گیر نشد، بلکه هر کدام از این شـهادتها مثل خون تازه یی در رگ کالبد زنده و پُرطراوت این نظام جوان دوانده شد و او را سـرحال تر، بانشـاطتر و پُرانگیزه تر کرد؛ این، همـان اسـتحکام نظـام است، که تا الان هم همین طور است. به همین دلیل، مردم ما برای شـهادت شهدا مثل بقیه ی متوفی ها، به همدیگر تسلیت نمی گویند؛ تبریک می گویند. وقتی بهشتی شهید شد، مردم می گفتند: آ«تبریک و تسلیتآ»؛ غم در کنار فتح؛ این، هویت این نظام و انقلاب را روشن می کند. امروز هم حادثه ی هفت تیر زنده است؛ چون هم عاملان حـادثه که جزو لئیم ترین جنایتکـاران محسوب می شدنـد و لئامتشـان به خاطر این بود که به چهره ی دوست درآمـده بودنـد و کار خبیث ترین دشـمنان را می کردنـد زنده انـد؛ هم بهشتی زنده است؛ پایه گذار و معمار نوین قضایی کشور. اگر بنا بود شـهید بهشتی در کشوری که هیچ نظام قضایی ندارد، کار را از خشت اول شروع کند، کارش آسان تر بود. تبدیل یک جریان و یک بنای آمیخته ی از خوب و بد و درست و غلط، با جهتگیری نادرست، به نظامی که می خواهند جهتگیری اش درست باشد و کار عدالت اسلامی را به سامان برساند، خیلی خیلی کار دشواری است. این کار دشوار را هنوز هم شما مشغولید و ادامه می دهید و باید ادامه بدهید. اما در مـورد قـوه ی قضـائیه. همـان طور که جنـاب آقـای شـاهرودی فرمودنـد، در پایـان دوره ی پنـج سـاله و طلیعه ی دوره ی جـدید مسؤولیت ایشان، جای آن هست که ان شاءاللّه از سوی مسؤولان قوه ی قضائیه نگاهی با دید اصـلاح گرانه به قوه ی قضائیه بشود و از هر روز پنـج سـال آینـده ان شـاءاللّه بهره گرفته شود، تـا بیشترین تلاش و کار ممکن در طول این پنـج سال - که مـدت کمی هم نیست - تحقـق پیـدا کنـد. آنچه که صورت گرفته، هر کـدام در جـای خود ارزشـمند است؛ هر قـدم و هر پله یی از مجموعه ی این پلکان طولانی که نوردیده شده، بدون تردید یک کار لازم انجام گرفته؛ یک مقدمه ی واجب؛ اما انجام مقدمه ی واجب، انسانی را که چشم به هـدفهای والاـ دوخته است، راضـی نمی کنـد. اگر مـا از این صـد پله، نه پنجـاه پله، بلکه نود و حتّی نودوپنـج پله را هم بپیماییم، باز به پشت بام نرسیده ایم؛ هر چند که به هدف نزدیک شده ایم. شما نگاه کنید ببینید از قوه ی قضائیه چه انتظاری هست، که این انتظارات در قانون اساسـی ما آمده است. اگر شـما به ذهنیت عامه ی مردم و به ذهنیت اسلامی نگاه کنید، می بینید که توقع از قوه ی قضائیه این است که عـدالت در زند گی مردم ملموس شود؛ عدالت را حس کنند و این عمومیت پیدا کند - همین طور که من یک وقتی به شـما عرض کردم - طوری شود که هر کس که مورد سـتمی کوچک یا بزرگ قرار گرفت، فروغ امیدی در دل او باشد که حالا می روم به قوه ی قضائیه مراجعه می کنم و داد خود را می ستانم؛ این باید عمومی شود؛ ما هنوز به این جا نرسیده ایم. البته همه ی آنچه که ما پیش رفته ایم و هر قدمی که شما جلو رفته اید، اجر و حسنه ی الهی و تمجید آگاهان از این اقدام را با خود همراه دارد و یقیناً در میزان الهی بسـیار بسـیار باارزش است، ولو کسی نفهمد؛ شکی در این نیست؛ حاکی از ارزشهایی است که در وجود شـماست و همه ی این قـدمها، قـدمهای ارزشـمندی است که انجـام گرفته است؛ امـا تـا مـادامی که به این نقطه - که نقطه ی آرزویی و آرمانی است - نرسـیده ایم، همه ی این قـدمها مقـدمه است و این مقـدمه ها نباید هیچ کس را راضـی کنـد؛ این حرف و توصـیه ی اصـلی من به همه ی مسؤولاـن قـوه ی قضـائیه است. نقطه ی قـوّت وضـع موجـود این است که وضـعیت قوه ی قضـائیه و مـدیریت عالی آن، امیـدآفرین و امیدبخش است. انسان یک وقت به مجموعه یی نگاه می کند و احساس نومیدی می کند؛ اما یک وقت است که انسان ظرفیتها و شخصـیت ها و موجودی یی را مشاهـده می کنـد که فروغ امیـد را در دل انسان زنده می کند. قوه ی قضائیه این جوری است. بحمـداللّه انسان، مدیر برجسـته، فاضل، عالم، مجتهد و روشـنفکری را در رأس، و شخصـیت های قضایی و علمی و ممتازی را در بـدنه، از صـدر تا ذیل، مشاهده می کند؛ این، ظرفیت قوه ی قضائیه است. اگر این درخت میوه ی مطلوب هم نداشـته باشد، چون سالم، پُر اسـتعداد، تناور، و دارای ریشه یی سالم و بدنه اش سربرافراشـته است، انسان بدون شک می داند که از

این درخت میوه خواهـد رویـد. آنچه لازم است، دنبال گرفتن و پیگیری کردن است. محور در قوه ی قضائیه، قاضـی است. بقیه ی تشکیلات همه تدارک چی قاضـی اند؛ همه در حکم نیروهای ستادی برای صف هستند. صف، قاضی است. آنچه که در عرصه ی قضـاوت و صـحنه ی دادگـاه اتفاق می افتـد، آن چیزی است که به ما نشان می دهـد که: آ«الثمرة تنبأ عن الشـجرةآ»؛ یعنی نشان می دهد پشت سـر این صف و پشت سر این جبهه ی مقدم، وضع چگونه است. کاری کنید که عرصه ی دادگاه، عرصه ی عدالت شود. البته شـکی نیست که باز هم عده یی ناراضـی خواهند بود، ولی این مناط نیست؛ چون حتّی آن کسانی هم که ناراضی خواهند بود، بایـد بداننـد که فرمود: آ«فانّ فی العـدل سـعة و من ضاق علیه العـدل فالجور علیه اضـیقآ»؛ عدل گشایش است برای همه، حتّی برای محکـوم. اگر کسـی که بـا میزان و بـا شـاخص عـدالت محکـوم شـده است، این محکومیت برایش سـخت بیایـد، بدانـد که اگر این شـاخص بر روی ظلم تکیه کنـد، برای او سـخت تر است؛ زیرا ممکن است در دادگـاه ظلم، او کامیـاب شود، امـا در صـد مرحله ی دیگر زنـدگانی، خطر بی عـدالتی گریبانش را خواهـد گرفت. بایـد عـدالت اجرا شود و تحت تأثیر هیـچ چیز؛ ثروت، قدرت، دیوان سالاری و بوروکراسـی نباید قرار بگیرد. اگر دیوان سالاری و تشـکیلات ما عدالت را مختل می کند، مضر است. باید دیوان سالاری را به نحوی سازمانـدهی و تنظیم کرد که به عـدالت کمـک کنـد؛ زیرا عـدالت ملاـک و اصل است؛ اجرای عـدالت و احقاق حق و ابطـال باطـل. نظام اسـلامی در مقابل مردم قرار نـدارد؛ مقابله ی حکومت و مردم مربوط به ادبیات نظامهای اسـتبدادی و دیکتاتوری است. در کنـار نظامهـای اسـتبدادی و دیکتاتوری، نظامهایی هسـتند که ولو ظاهرشان مردم سالارانه و دموکراسـی است؛ اما باطنشان متکی به ثروت و به پول و به منافع طبقات خاص است. این نظامها نیز مقابل مردم قرار دارنـد؛ چه اقرار کننـد، چه اقرار نکنند؛ لیکن در نظـام اسـلامی حکومت عامـل مردم است؛ دست مردم است؛ نماینـده و خـادم و کارگزار مردم است؛ صاحب حق، مردم انـد. در چنین تشـکیلاتی، قوه ی قضائیه بازوی قدرتمنـدی است که هر جا انحراف و تخلفی از این حالت پیـدا شـد، بایـد گریبان متخلف را بگیرد و رهـا نکنـد؛ این وظیفه ی بزرگ قوه ی قضائیه است؛ از جوسازی و از حمله و تهاجم و اتهام و بـدگویی هم نبایـد ترسـید و تحت تأثیر تشـر و قـدرت نمایی و قدرت طلبی و پول و پولدار و بقیه ی چیزها هم نباید قرار گرفت؛ باید روی این مسائل تکیه کرد؛ قوه ی قضائیه به قاضـی بیندیشد. یکی از دستگاه های تدارکات چی، دستگاه نخبه شناسی و نخبه پروری است؛ یعنی کادرسازی در دسـتگاه قضایی و راه اندازی تشـکیلات علمی و آموزشـی قوه ی قضائیه که بایستی بسـیار پُرکار و پُر تلاش عمل کند. بخش دیگر، دسـتگاه هـای ارزیـابی و نظـارت است. بخش سوم، دسـتگاه هـای مـدیریتی است، و بخش چهارم، دسـتگاه هایی است که حکم را مراقبـت کننـد کـه بر خلاـف نباشـد؛ چه آنهـایی که قبـل از حکم است، چه آنهـایی که بعـد از حکم است. بخش پنجم، مربـوط به محکومان است، تا درباره ی آنها عـدالت اجرا شود. البته همه ی این بخش ها در داخل دسـتگاه قضایی تعبیه شـده و وجود دارد؛ با این دید بایستی به عدالت نگاه کرد. درباره ی محکومان باید گفت که ما نباید خیال کنیم که عدالت درباره ی کسی که محکوم به زنـدان شـده، این است که او را به زنـدان بینـدازیم و سـر موعد هم آزادش کنیم. این، فقط بخشـی از عدالت است. بخش دیگر این است که زنـدان برای او جایی نباشـد که او را فاسـد یا فاسـدتر کند یا شخصـیت او را از بین ببرد یا خانواده ی او را بیچاره کند. این گرایشـی که امروز در قوه ی قضـائیه برای زنـدان زدایی هست، بسیار نقطه ی مثبت و خوبی است. البته بـدون تردیـد کار بایستی با نظم، با ترتیب، با انضـباط، با فکر درست و با برنامه ریزی انجام بگیرد، لیکن جهت درست، همین جهت است و ما نباید یک گوشه یی را که خود موجب نابودسـازی اصالتهـا و شـرافتها و ارزشـهاست، درست کنیم. البته گفتن این حرفهـا آسان است؛ عمل کردنش بسـیار دشوار است؛ همان طور که فرمود: آ«الحقّ اوسع الاشیاء فی التّواصف و اضیقها فی التّناصفآ»؛ حق در توصیف زبانی خیلی چیز خوبی است؛ خیلی چیز گشوده و گسترده دامنی است که درباره ی آن می شود حرافی کرد؛ امـا وقتی بنا شـد که به آن عمل شود، آن جـا کـار دشوار می شود. این دشواری به معنـای نـاممکن بودن نیست، بلکه تلاش، همت، پیگیری و اسـتفاده ی از علم و عقل و تـدبیر و همکاری لازم دارد. امیـدواریم خداوند متعال به همه ی شـماها اجر بدهد؛ به شـماها کمک کند. این کاری که شـما دارید

انجام می دهید، جزو مهمترین و ارزشمندترین کارهاست و هر کسی در این راه خدمت می کند، باید خداوند متعال را شاکر باشد که این توفیق بزرگ را به او داده است. ان شاءاللّه همه ی شما مشمول ادعیه ی زاکیه ی حضرت بقیهٔاللّه (ارواحنافداه) باشید و شهدای عزیز ما و شهدای قوه ی قضائیه و شهدای هفتم تیر مشمول رحمت و برکات و فیض الهی قرار داشته باشند. والسلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم همدان --
۱۵/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاهٔوالسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المعصومین سیّما بقیّهٔ اللّه فی الأرضین. خداوند متعال را شکرگزارم که این توفیق را ارزانی داشت تا بتوانم با مردم عزیز و شریف دارالمؤمنین و دارالمجاهدین همدان بار دیگر در شهر خودشان ملاقات کنم. قبل از هر سخنی لازم می دانم از شما برادران و خواهران عزیزتشکر کنم؛ چه مردم شهر همدان و چه مردم سایر شهرستانهای استان؛ نهاوند، ملایر، کبودرآهنگ، تویسرکان، اسدآباد، رزن و بهار، که یقیناً در میان جمعیت حاضر در این مجموعه و نیز در میان جمعیت متراکمی که در طول مسیر اظهار محبت کردند، برادران و خواهرانی از این شهرستانها حضور داشتند. جمعی از فضلای محترم هم از قم تشریف آورده اند که از همه ی شما عزیزان صمیمانه تشکر می کنم. مایلم مطالب لازم را در مدت زمان هرچه کوتاه تر عرض کنم؛ چون در این جا زیر آفتاب، جمعیت متراکمی جمع شده است و بعضی، از ساعتها قبل در این جا حضور پیدا کرده اند. من برای شهر همدان و برای این مجموعه ی استانی از دو جهت احترام و ارزش قائلم: اول، از جنبه ی ارزش تاریخی و گذشته ی بسیار پُرشکوه مدنی و علمی. در میان همه ی شهرهای عالم بندرت می توان شهری را پیدا کرد که با سابقه ی شهر همدان بر سر پا باشد. شهری که شما در آن زندگی می کنید، حداقل سه هزار و صد سال سابقه ی تاریخی دارد. شهرهای معروف قدیمی دنیا، حدود دو هزار و هفتصد سال و دوهزار و نهصد سال سابقه دارند. بخشی از این مدت طولانی سه هزار ساله در ابهام و تاریکی است. قبل از اسلام خبر زیادی از فرآورده های علمی و فکری این شهر و این منطقه در دست نیست؛ اما در دوران اسلامی، شهر شما مرکز شکوفایی تمدن اسلامی محسوب می شده است. گذشته ی علمی این شهر جزو نمونه های کم نظیر در میان شهرهای کشور ماست. از این شهر تعداد بی شماری دانشمند برخاسته اند - چه فقیه، چه فیلسوف، چه عارف، چه ادیب، چه ریاضیدان، چه اخترشناس، چه طبیب، چه هنرمند، چه شاعر، چه خطاط، چه سیاستمدار، چه مورخ - این تعداد متنوع از شخصیتها و چهره های علمی، کم نظیر است. نامهای معروفی که به نام همدان شناخته شده اند، کم نیستند؛ از قبیل عین القضات همدانی، بدیع الزمان همدانی، رشیدالدین فضل اللّه همدانی، باباطاهر عریان و شخصیتهای بسیار دیگر؛ که اگر کسی بخواهد فهرست این نامها را بخواند، شاید یک ساعت به طول بینجامد. جهت دوم، نقش آفرینی مردم همدان و شهر همدان در تاریخ معاصر ماست؛ چه در دوران نزدیک به انقلاب، و چه در دوران انقلاب. نام سیدجمال الدین اسدآبادی در همه ی دنیای اسلام و فراتر از آن، به عظمت برده می شود. سیدمحمد طباطبایی - یکی از دو رهبر مشروطه در تهران - همدانی است. در دوران انقلاب، شهدای نامداری از این خطه برخاسته اند؛ شهید مفتح، شهید قدوسی، شهید حیدری، شهید مدنی - که ایشان اگرچه همدانی نبود، اما همدانی ها او را از خود می دانند و او هم خود را به یک معنا همدانی به حساب می آورد - شهدای غیرروحانی، جوانان عزیزی که نامهای بعضی از آنها در این میدان نصب شده است، و بسیاری دیگر که نامشان در دفتر کرام الکاتبین و در صحیفه ی حافظه ی ملت ایران ثبت است. همچنین شهدای لشکر انصارالحسین؛ شهید اسلامیان، شهید حاج بابایی، شهید شاه حسینی، شهید چیت سازان و شهدای بزرگ دیگر. علاوه ی بر اینها، شهر همدان و استان همدان در دوران دفاع مقدس، هشت سال نقش پشتیبانی کننده ی نزدیک جبهه ی دفاع را بر عهده داشت و

چقدر آسیب دید. همین مجموعه ی ورزشی که امروز شما در آن گرد آمده اید، روز قدس از طرف دشمن بعثی موشکباران شد و عـده یی در همین جا به شـهادت رسـیدند. در دوران دفاع مقدس، تقریباً سـیصد حمله ی هوایی به شـهر همدان شد؛ حدود دو هزار موشک و راکت و بمب به این شـهر زدنـد و مردم همدان با جان و مالشان، با جوانهایشان، با غیرت دینی و حضور سیاسـی شان، در مقابل تهاجم دشـمن ایستادند. احترامی که بنده و امثال بنده برای همدان و مردم همدان قائل هستیم، به خاطر این ارزشهای والاست. و شـما بدانید - و می دانید - که این ارزشها احترام مردم منصف همه جای دنیا را به خود جلب می کند. هر که بداند و آگاه باشد، برای چنین مردمی احترام قائل است. مقیـدم در همه ی دیـدارهای اسـتانی، اجمالی از شناسـنامه ی آن شهرسـتان را به یاد مردم عزیز آن خطه بیـاورم تـا احساس افتخار و هویت و شخصـیت کننـد. امروز یکی از برنامه های اصـلی دشـمن، جنگ روانی برای کوبیـدن احساس هویت و شخصـیت ملت عزیز ماست. مردم بایـد بداننـد چه ارزشـهای والایی آنها را در طول زمان در اوج قله ی افتخار قرار داده است، و شـما می دانید؛ من هم اجمالی از آن را به یاد شـما آوردم. استان شما دارای ظرفیتهای طبیعی و انسانی است؛ منطقه ی کشاورزی ممتاز، منطقه ی گردشـگری برجسـته، دارای معادن بسـیار مهم، مرکز مواصـلاتی چنـدین اسـتان و سر راه کربلای معلّی و عتبـات عالیـات. سـرزمین، ثروتمنـد و غنی و سـرشار است؛ مردم اسـتان هم - که سـرمایه ی انسانی و باارزش تر از ظرفیتهای طبیعی هسـتند - مؤمن، فـداکار، جوان و پُرنشاطانـد. این اسـتان - آن طوری که من در آمارها مشاهـده کردم - از لحاُتعداد جوان و نسـبت جوانی، در صدر فهرست اسـتانهای کشور است؛ یعنی نسـبت طبقه ی جوان در این استان از همه جای کشور بیشتر است. آنچه برای ملت عزیز مـا و برای شـما مردم اسـتان همـدان و برای مسؤولان و برای شـخص بنـده مهم است، این است که ما از این ظرفیت عظیم انسانی و از این ظرفیت بزرگ طبیعی برای آینـده ی کشور، برای توسـعه ی کشور و برای رفع مشـکلات امروز چشم انـداز آینده ی کشور چگونه اسـتفاده کنیم. امید به بهبود اوضاع و اصـلاح حقیقی در این کشور از گذشـته بیشتر است. در یک سال گذشـته سـند چشم انداز بیست ساله ی کشور تنظیم شده است؛ سـندهای اسـتانی هر استان جداگانه تنظیم شده است؛ برنامه ی چهارم مورد توجه و دقت همه جانبه قرار گرفته است؛ مجلس هفتم آمادگی خود را برای حرکت به سـمت سازندگی کشور اعلام کرده است؛ بنابراین امیـدها برای رفع اشـکالات، از گذشـته بیشـتر است. بایـد ببینیم راه رسیدن به این آینـده چیست. شـما بخوبی می دانیـد که یکی از سیاسـتهای اساسـی جنگ روانی دشمنان انقلاب اسلامی این است که مشکلات کشور را به نحوی به نظام اسلامی نسبت دهند. این، دشـمنی آشـکار آنها با ملت ایران و اسـلام و نظام اسلامی است. در دوران حاکمیت بیست و پنج ساله ی نظام اسلامی، چندین برابر صـد سال گذشـته در این کشور کار شده است؛ صد سالی که خاندانهای ننگین قاجار و پهلوی بر این مملکت حکمروایی مستبدانه داشـتند و برای این ملت کاری نکردند و ظرفیتها را یا بر باد دادند و یا اسـتفاده نشده باقی گذاشـتند. آنچه ملت و کشور را به سمت یـک آینـده ی منـاسب بـا شأن این کشور حرکت داده، انقلاب اسـلامی و نظام اسـلامی است. اما در عین حال در کشور مشـکلات وجود دارد و کم هم نیست. در نظرخواهی یی که دوسـتان مـا قبل از سـفر من از مردم سرتاسـر این اسـتان کردنـد، در درجه ی اول درخواست اشـتغال مطرح شـده است. اشـتغال، مهمترین درخواست مردم است. مبـارزه ی بـا اعتیـاد و مبـارزه ی با فساد اداری، جزو درخواسـتهای مردم است؛ اینها بایـد برآورده شود. من اعتقاد راسـخ دارم که آنچه در شأن ملت ایران است و چشم انداز آینده ی ما را تشـکیل می دهد، یک چیز ممکن و در دسترس است؛ به شرط این که ما به شرایط آن عمل کنیم. هم مسؤولان وظیفه دارند، هم مردم وظیفه دارند؛ هم وظایف اختصاصـی دارند، هم وظایف مشترک دارند. من در این زمینه سـخنان زیادی دارم که ان شاءاللّه در طول چند روزی که در این اسـتان خواهم بود، در دیدارهای مختلف با جوانان، با نخبگان، با روحانیون و با قشرهای مختلف کشور، بخشـهای گونـاگون نظرات خـودم را عرض خواهم کرد. آنچه در مجمع عمومی شـما مردم عزیز همـدان لازم است عرض کنم، به طور مجمل این است که ما می توانیم توسـعه ی نمونه و مبتنی بر فرهنگ اسلامی و ملی خود را در این کشور به وجود بیاوریم؛ این یک آرزوی خام و یک خیال واهی نیست. می توان ایران را به یک کشور پیشـرفته تبدیل کرد؛ یعنی همین مسـیری را که انقلاب تا

امروز پیموده است، با سرعت بیشتر و با جهتگیری بهتر و قوی تر ادامه داد؛ اما این مشروط به شرط لازم آن است، که عبارت است از تلاش ملی و همه جانبه. این تلاش همه جانبه و عمومی دارای سه ضلع اساسی است: یک ضلع عبارت است از همت و تلاش مسؤولان کشور؛ یک ضلع عبارت است از همکاری و شرکت مردم در بخشهایی که وظیفه ی اساسی آنهاست؛ و ضلع سوم عبارت است از ایجاد مناسبات صحیح اقتصادی و اجتماعی در کشور، که این، هم بر عهده ی مسؤولان و هم بر عهده ی مردم است. من توضیح مختصری درباره ی هر کدام از این موارد عرض می کنم. در مورد این که مسؤولان باید همت بگمارند: همه ی همت و تلاش مسؤولان باید صرف سازندگی کشور شود. در درجه ی اول، آنچه برای این کار لازم است، هماهنگی و همدلی میان قوای سه گانه است؛ باید با هم همدل و همراه و همکار و مکمل یکدیگر باشند. این درست نقطه ی مقابل تلاش دشمنان کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی است که برای حاکمیت دوگانه تلاش کرده اند. الان چند سال است که در بلندگوهای بیگانه و رادیوها و تلویزیون هایی که با تدبیر و سیاست صهیونیست ها و امریکایی ها و دشمنان ملت ایران اداره می شود، روی حاکمیت دوگانه در این کشور تبلیغ می کنند؛ می گویند حاکمیت دوگانه هست و سعی می کنند حاکمیت دوگانه را به وجود بیاورند. مسؤولان باید در نقطه ی مقابل حرکت دشمن حرکت کنند و نگذارند. کاری نکنند که دشمن بتواند وانمود کند که در حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و در میان مسؤولان نظام، دودستگی و اختلاف و انشقاق ایجاد کرده است. اشتباهاتی در این مورد صورت گرفته است و کسانی حرفهایی زده اند و کارهایی کرده اند که به سود دشمن تمام شده است. این کارها را باید موقوف کنند. قوه ی مجریه، قوه ی مقننه و قوه ی قضاییه در محدوده ی وظایف خودشان با همدلی حرکت کنند و با یکدیگر هماهنگی داشته باشند. البته معنایش این نیست که قوه ی مقننه از قوه ی مجریه سؤال نکند، یا قوه ی قضاییه به خطای اشخاصی از قوای دیگر نپردازد؛ معنایش این است که هر کدام در محدوده ی وظایف خود صادقانه با قوای دیگر همکاری کنند؛ جهتگیری های خودشان را طوری تنظیم کنند که مکمل یکدیگر باشند؛ به اولویتهای کشور توجه کنند - در بخشهای مختلف کشور و در همین استان شما چیزهایی در اولویت قرار دارد؛ آنها را مقدم کنند؛ چیزهایی که ناظر به منافع عمومی و عدالت اجتماعی باشد - از طبقات ضعیف گره گشایی کنند و از اتلاف وقت و سرمایه پرهیز نمایند. عده یی با جنجال و بحث، مدتی را صرف این کردند که ثابت کنند توسعه ی سیاسی بر توسعه ی اقتصادی مقدم است. این اتلاف وقت ملت است که بحث کنیم آیا توسعه ی سیاسی مقدم است یا توسعه ی اقتصادی. آنچه لازم است، آنچه مقدم است و آنچه بر گردن همه هست، رفع مشکلات مردم و پیشرفت دادن کشور است. این که ما بحثهای سیاسی و جنجالهای روزمره را وارد زندگی کاری مسؤولان و مردم بکنیم، هیچ کمکی به پیشرفت کشور نمی کند. حق مردم است که از مسؤولانشان کار و تلاش و ابتکار و اقدام بموقع و رفتار مسؤولانه بخواهند؛ و وظیفه ی مسؤولان است که پاسخگو باشند و آنچه را که وظیفه ی آنهاست، انجام دهند. این، ضلع اول است؛ اما کافی نیست. در کنار این، وظیفه ی بزرگی که بر عهده ی مردم است، مطرح می شود. وقتی این عزم و تلاش به نتیجه می رسد که ضلع دیگر هم باشد. فرهنگ عمومی مردم، باورهای مردم و سرمایه های معنوی و مادی مردم باید به صحنه آورده شود. آنچه بر عهده ی مردم است، این است که کار را ارزش بدانند؛ سرمایه گذاری را ارزش بدانند؛ دانشجو و دانش آموز درس خواندن را ارزش بداند؛ ایثار و مجاهدت را ارزش بدانیم؛ ترجیح مصالح عمومی بر مصالح فردی را ارزش بدانیم؛ وحدت و هماهنگی آحاد ملت را ارزش بدانیم؛ حضور در صحنه های سیاسی را ارزش بدانیم؛ اینها سرمایه های معنوی یک کشور و یک ملت است. یک ملت با این سرمایه هاست که پیروز می شود. عزیزان من! جوانانی که دوران دفاع مقدس را یا درک نکرده اید یا بدرستی درک نکرده اید! دفاع مقدس با این سرمایه های معنوی به نتیجه رسید. همه ی دنیای استکبار پشت سر همین صدام حسینی که امروز چهره ی یک جنایتکار بین المللی را به خود گرفته است، جمع شدند، برای این که با نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران بجنگند و مبارزه کنند. ملت ایران به برکت همین سرمایه ها در این جنگ نابرابر پیروز شد. این ملت، ایمان و شجاعت و از خودگذشتگی و دین گرایی و غرور ملی خود را به صحنه آورد؛ همچنان که جوان و مال و سرمایه

و امکانات خود را به صحنه آورد؛ مجموع اینها توانست این ملت را نجات دهد. اگر این ملت در دفاع مقدس پیروز نمی شد، ایران تا قرنها ممکن بود روی خوشبختی را نبیند. دشمنان ما بیش از آن که به منابع طبیعی ما چشم طمع داشته باشند، به منابع انسانی - که منابع قدرت ما هستند - چشم طمع دارند. آنها می دانند اگر این سرمایه های اجتماعی از دست یک ملت گرفته شود، اگر یک ملت غیرت ملی و ایمان و وحدت و همبستگی خود را از دست بدهد، اگر نشاط کار و ابتکار را از دست بدهد، اگر حرکت علمی رو به پیشرفت خود را از دست بدهد، کاملاً در دسترس دشمنان قرار خواهد گرفت؛ می توانند راحت به او زور بگویند، می توانند بر او سلطه پیدا کنند، می توانند منابع طبیعی و مادی او را هم غارت کنند. آنچه سد مستحکمی در مقابل دشمنان قرار می دهد، همین سرمایه های معنوی است که باید مراقب باشیم دچار شبیخون نشود. من متأسفانه کسان بسیاری را دیده ام که در صحنه ی سیاسی و عرصه ی فرهنگی ادعا دارند که برای ملت کار می کنند؛ اما از این سرمایه ها محافظت نمی کنند. شما دیدید که در بعضی از روزنامه های ما علیه مجاهدت، ایثار، فداکاری، شجاعت و ایمان قلم فرسایی کردند. اینها به نفع کیست؟ به نفع دشمن است؛ به نفع ملت ایران نیست. ملت را از ایمانش تهیدست بکنند؛ مثل این است که زره را در میدان جنگ از تن او بیرون آورده باشند. اگر مردم یک کشور را از غرور ملی و احساس مناعت و ایستادگی و استقامت تهیدست کنند، آنها را در مقابل دشمن خلع سلاح کرده اند؛ اینها سلاح معنوی دشمن است. نباید کسانی جهاد و شهادت را تحقیر و باورهای دینی مردم را انکار کنند و مورد تشکیک قرار دهند. نباید دستاوردهای انقلاب را کوچک بشمرند و تحقیر کنند. کسانی که قلم به دست دارند و وظیفه ی فرهنگی دارند، باید روزبه روز علم و تحصیل را ترویج کنند. ما شعار نهضت نوآوری علمی و جنبش نرم افزاری را مطرح کرده ایم؛ انتظار این بوده است که اهل علم، اهل دین، اهل قلم، اهل دانشگاه و اهل حوزه در این جهت حرکت کنند، و بسیاری حرکت کرده اند؛ اما می بینیم بعضی با این نیاز حقیقی - که حرکت علمی، نیاز حقیقی این کشور است - همراهی نکردند. اینها نشانه های خوبی از مجموعه هایی که این طورند، ارائه نمی دهد. ما امروز احتیاج داریم مردم را با سرمایه های معنوی خود مجهز کنیم. البته رادیو و تلویزیون و سازمان تبلیغات و وزارت ارشاد و روحانیون و گویندگان و نویسندگان ما در این زمینه مسؤولیت دارند. باید این سرمایه های معنوی و اجتماعی را پشتوانه ی سرمایه های مادی و حفُاستقلال و پیشرفت کشور قرار دهیم. این هم ضلع دوم از مثلثی است که می تواند کشور را به پیشرفت و توسعه ی مطلوب برساند. ضلع سوم این است که مناسبات اقتصادی و اجتماعی سلامت پیدا کند؛ این، هم بر عهده ی مسؤولان است - بر عهده ی دولت، قوه ی قضاییه و مجلس شورای اسلامی - و هم بر عهده ی آحاد مردم است. مناسبات اقتصادی و اجتماعی غلط یعنی چه؟ یعنی رواج قاچاق، رباخواری، مصرف گرایی افراطی و گرایش به تفاخر در استفاده از مصنوعات خارجی در مقابل نمونه های داخلی آن، که معنایش این است که کارگر ایرانی را به نفع کارگر خارجی بیکار می کند. باید افتخار به استفاده ی از مصنوعات داخلی در مردم و مسؤولان بیدار شود. در درجه ی اول خود مسؤولان و دستگاه های دولتی و قوای سه گانه، و در درجه ی بعد آحاد مردم به این نکته توجه کنند و اهمیت دهند. وقتی مناسبات غلط اقتصادی در جامعه حاکم باشد، وقتی رانت خواری رواج داشته باشد، وقتی سوءاستفاده ی از قدرت برای به دست آوردن ثروتهای بادآورده رواج داشته باشد، کسی که تولید کننده و زحمتکش واقعی است، ناامید می شود. کشاورزی که زحمت می کشد، صنعتکاری که تولید می کند، سرمایه داری که سرمایه گذاری می کند، معدنکاری که عرق می ریزد، معلمی که در مدرسه درس می گوید، استادی که در دانشگاه تدریس می کند، قاضی یی که وقت و اعصاب خود را به کار صحیح صرف می کند، وقتی ببینند راه برای مناسبات غلط اقتصادی در جامعه باز است و با آن برخورد نمی شود، مأیوس می شوند. این که ما گفتیم و تأکید کردیم که باید با مفاسد اقتصادی و قاچاق مبارزه شود، به خاطر این است که این پدیده ها اساس پیشرفت کشور را دچار آسیبهای جدی می کنند. شما ببینید ما تا دو سه سال پیش واردکننده ی گندم بودیم و دولت سالی حدود یک میلیارد دلار - و گاهی بیشتر - برای واردات گندم صرف می کرد؛ اما امروز با تفضل پروردگار و باران رحمت الهی و با زحمت کشاورزان و با برنامه ریزی مسؤولان

مربوط در جهاد کشاورزی و غیره، ما نه فقط احتیاج نـداریم گندم وارد کنیم، بلکه در آسـتانه ی این تحول قرار گرفته ایم که گندم صادر کنیم. این یک میلیارد دلار را چه کسانی برای این کشور تولیـد و صـرفه جویی کردنـد؟ آنها باید تشویق شوند. کشاورز باید تشویق شود؛ برنامه ریز خوب باید تشویق شود؛ مسؤولی که با علاقه مندی یک مسأله ی اساسـی را دنبال می کند، باید تشویق شود؛ ارزشـها باید گرامی داشـته شود؛ این، کشور را به پیش می برد. آنچه من عرض می کنم، فقط این نیست که بخواهم زبانی مسؤولان را نصـیحت کنم؛ به شـما مردم عرض می کنم تـا بدانیـد و بخواهیـد و مطـالبه کنیـد. به مسؤولاـن و دست انـدرکاران و کـارگزاران حکومـتی در قـوای سه گـانه و به خـودم این را می گویم، برای این که خودمـان را موظف بـدانیم و عمـل کنیم و پاسـخگو باشـیم. گردآورنـدگان ثروتهـای نامشـروع، زیـاده خواهـان، زیـاده خواران و مفسـدان اقتصـادی نبایـد عرصه را بر کسانی تنگ کننـد که یا سرمایه گـذاری می کنند، یا کار می کنند، یا زحمت می کشـند، یا درس می خوانند، یا علم را گسترش می دهند و درآمدی بسیار کمتر از آنها دارند. نظام باید با مفاسد اقتصادی و با جریان فساد اقتصادی مبارزه کند؛ این وظیفه ی مجلس و دولت و قوه ی قضاییه است. ما ملتی هستیم دارای سابقه ی فرهنگی و تاریخی و دارای شجاعت؛ ما یک ملت ترسو نیستیم. ما در میدانهای سیاسی و نظامی نشـان داده ایم که قـدرت این را داریم که در مقابل دشـمنان بایستیم؛ اینها ادعا نیست؛ تجربه شـده و به صـحنه ی عمل آمـده است. ملت ما علاوه ی بر شـجاعت و آمادگی اش، ملتی است با ایمان. من ان شاءاللّه در جمع جوانان خواهم گفت؛ جوانان ما به طور عام دین گرا هستند؛ این برای ما روشن و ثابت شـده است. اکثر ملت ما جوانند؛ غیرجوانان هم که جای خود دارند. ملت ما باایمان و به نظام اسـلامی علاقه منـد است. اجتماع انبوهی که در این جا جمع شـده انـد، اجتماع متراکمی که در خیابانها جمع شده اند، توجه و اسـتقبالی که مردم نسبت به مسؤولانشان در اجتماعات مختلف سیاسـی و در راه پیمایی ها نشان می دهند، برای چیست؟ اینها علاقه مندی به نظام اسـلامی است. این مردم به شخصـها و به علی خامنه ای ها ارادتی ندارند؛ به اسـلام ارادت دارند. اگر به اشـخاص هم اظهـار محبتی می کننـد، به خـاطر این است که آنهـا را نوکر اسـلام، خـدمتگزار مردم و در جهت خـدمت به این انقلاب و نظام می داننـد؛ والّا اگر همین اشـخاص و امثال بنـده یک قـدم کـج بگذارنـد و از راه مسـتقیم منحرف شوند، همین مردم از آنها روی برمی گردانند. این مردم عاشق اسـلامند. ماهواره های دشـمن، این اجتماعات پُرشور و این احساسات گرم و صـمیمی مردم را خوب ضبط کننـد؛ سـتون پنجم دشـمن هم در داخل کشور چشـمهای کم سوی خود را باز کنـد و ببینـد که این مردم چه می خواهنـد و چه می گویند. مردم به نظام اسـلامی علاقه مندند. ما می خواهیم کشورمان را بسازیم. این ملت اراده کرده است روی پای خود بایستد و به دست خود کشورش را اداره کنـد و به سـمت قله هـای افتخـاری که منـاسب شـأن اوست، بـا پـای خود حرکت کنـد. این ملت نمی خواهـد پشت سـر قـدرتهای بزرگ و با اشاره ی دست آنها حرکت کنـد. مسؤولان بایـد طوری حرکت و عمل کننـد که این اعتماد ارزشـمند را در دلهای مردم حفُکنند؛ این اعتماد خیلی ارزش دارد. ایستادگی مردم، برای یک نظام و یک کشور، همه چیز است. با چنین پشـتوانه و قـدرت مردمی عظیم است که کشور و ملت می توانـد در مقابل هر قدرت و هر متجاوزی - در هر حدی که باشد - ایستادگی و متجاوز را از تجاوز پشیمان کند. ما روی منافع کشور و ملتمان با هیچ کس در دنیا معامله نمی کنیم. دشمنان این کشور و این ملت برای این که برای دشـمنی خودشان توجیه بتراشـند، می گوینـد نظام جمهوری اسـلامی منافع ما را به خطر انداخته است. امریکایی ها می گویند جمهوری اسـلامی منافع ما را به خطر انداخته. ما ملت ایران در چهاردیواری کشور خودمان، هر دستی که به سمت منـافع مـا - چه منـافع علمی، چه منـافع طبیعی، چه منافع انسانی، چه منافع فناوری - به تجاوز دراز شود، بی درنگ آن را قطع خواهیم کرد. ما در چهاردیواری کشورمان اجازه نمی دهیم منافع هیـچ قـدرتی بر منافع ملی ما ترجیـح پیـدا کنـد و مقدم شود. و اما اگر دشـمن، پُررویی و تعرض و تجاوز کنـد، آن وقت دیگر تعرض ما به چهاردیواری کشورمان محـدود نخواهد شد. اگر کسـی به ملت مـا تعرض و تجـاوز کنـد، ما منافع او را در هر نقطه یی از دنیا که باشـد، به خطر می انـدازیم. و به شـما مردم عزیز و به همه ی ملت ایران عرض می کنم که بدانید شـما می توانید؛ هم در عرصه ی دفاع، هم در عرصه ی ایسـتادگی، هم در عرصه ی سازندگی.

ملت ما نشان داده است که تواناست. به خدای متعال توجه کنید؛ از خدا کمک بطلبید؛ راه صلاح و فلاح را، بخصوص جوانان ما، با محبت به خدای متعال طی کنند. من بارها گفته ام به یکدیگر رحم کنید تا خدای متعال هم به شما رحم کند. رابطه ی خود را با خدای متعال مستحکم نگاه داریم تا تفضل و کمک و توفیق و هدایت الهی شامل حال همه ی ما بشود. ملت ما نشان داده است که در این راه، خوب حرکت می کند و خوب پیش می رود و خوب تصمیم می گیرد و به همین دلیل است که ان شاءاللّه آینده، روشن و افق، بسیار باز و درخشان است. من یک بار دیگر از همه ی برادران و خواهران عزیزی که در این جا تشریف دارند و برادران و خواهران عزیزی که در خیابانها اجتماع کرده اند و کسانی که از شهرستانهای دیگر آمده اند، صمیمانه تشکر می کنم و از خدای متعال می خواهم که روح مقدس شهدای گرانقدر ما، بزرگان ما، شخصیتهای برجسته ی این استان و همچنین خانواده های عزیز شهیدان و ایثارگران و جانبازان و آزادگان و آحاد مردم و جوانان عزیز را مشمول رحمت و لطف خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علما و روحانیون استان همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علما و روحانیون استان همدان --15/04/1383 بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خدای متعال را از صمیم قلب سپاسگزارم که می بینم بحمداللّه مجموعه ی علما و فضلا و طلاب جوان استان همدان در یک فضای معنوی و مالامال از صفا و خلوص گرد هم آمده اند؛ و از این که خودم را در جمع شما می بینم، خوشحالم. حقاً لازم است از شخصیت عزیز جناب آقای موسوی همدانی - که واقعاً زحمات ایشان در طول مدت قریب به بیست سال در همدان، بسیار ذی قیمت است - تشکر کنیم و از خدای متعال متضرعانه بخواهیم که به ایشان شفای عاجل عنایت کند. بنده خیلی خوشحال شدم وقتی امروز ایشان را در بدو ورود زیارت کردم و دیدم بحمداللّه حالشان از قبل بهتر است؛ ان شاءاللّه روزبه روز حالشان بهتر باشد. لازم است از جناب آقای محمدی هم که زحمت امامت جمعه را در همدان قبول کردند و به تلاش حوزوی خودشان با جدیت مشغول شدند، تشکر کنیم. ایشان در فامنین هم منشأ خدمات علمی و اجتماعی بسیاری بودند؛ ان شاءاللّه در این جا هم توفیقات الهی شامل حال ایشان خواهد شد. هم مردم شهر همدان، هم مردم استان همدان، هم حوزه ی علمیه ی کهن و باارزش همدان، از وجود ایشان استفاده خواهد کرد. همچنین وظیفه ی قطعی خودم می دانم که از جناب آقای موسوی اصفهانی تشکر کنم؛ به خاطر صفا و خلوص و تلاش و مجاهدتی که ایشان در این مدت در همدان از خود نشان دادند. بله - همان طور که فرمودند - خدای متعال به خلوص و ایثار و خدمت و نیت مخلصانه پاسخ می دهد و من می بینم آینده ی حوزه ی همدان را که ان شاءاللّه همان شکوه و عظمت دوران مرحوم آقای آخوند ملاعلی معصومی (رضوان اللّه علیه) و دورانهای قبل از ایشان را به فضل الهی باز خواهد یافت. یک جمله در خصوص سابقه ی علمی همدان - به معنای شامل و عام آن، که استان همدان است - عرض کنیم. حقیقتاً در بین مناطق گوناگون کشور، همدان یک نمونه ی کم نظیر است. تعداد علما و فضلا و بزرگان و متبحرین در فنون مختلف و علوم گوناگون در این استان بسیار شگفت آور است. از خصوصیات این استان یکی هم این است که صادرکننده ی علماست؛ چقدر بزرگان همدانی، ملایری، نهاوندی و سایر شهرهای این استان و این منطقه در مناطق مختلف کشور منشأ خدمات علمی و عملی بودند. ما در مشهد از اوان کودکی با دو چهره ی علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم؛ یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود؛ پسر شیخ عبدالرحیم نهاوندی، که او هم از ملاهای بزرگ تهران بود. مرحوم شیخ محمد نهاوندی از اعلام و اساتین مشهد بود، که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود؛ صاحب تفسیر نهاوندی، که چهار جلد است. ایشان شاعر خوبی هم بوده است. بنده ایشان را دیده بودم و با پدرم به منزل ایشان رفته بودیم؛ بسیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفننی بود. دیگری، مرحوم آقا شیخ علی اکبر نهاوندی که در بین عامه ی مردم مشهد تقریباً شخص اول روحانی محسوب می شد؛

الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است. این اولین آشنایی ما با این منطقه از لحاُعلمی بود. بعد هم بتدریج با نام علمای بزرگ این خطه آشنا شدیم؛ فقها و اصولیین بزرگی که در این خطه پرورش پیدا کرده اند؛ مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب آ«تشریع الاصولآ»، مرحوم آخوند ملاحسینقلی که علاوه ی بر مقام عرفانی و سلوکی و معنوی، فقیه بزرگواری هم بوده است؛ شاگرد شیخ و شاگرد میرزای شیرازی بوده است؛ مرحوم آقا شیخ محمد بهاری، مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ؛ شخصیتهای برجسته ی علمی نزدیک به زمان ما. شاید قبل از اینها، مرحوم آخوند ملاحسین همدانی بوده؛ مؤسس همین مدرسه ی آخوند همدان، که بعد مرحوم آقای آخوند ملاعلی (رضوان اللّه علیه) آن را تجدید بنا کردند و در واقع از نو احیاء کردند. بنابراین همدان پُر از چهره های علمی است. در قم هم که ما بودیم، فضلای همدانی را می شناختیم. همین آقای صابری همدانی - که این جا تشریف دارند - اوایل ورود ما در قم، ایشان و دیگران حضور داشتند و از فضلا بودند. امروز بحمداللّه در عداد مراجع، آقای نوری همدانی را در قم داریم، و بقیه ی آقایان علمای همدان. بنابراین، این منطقه از لحاُعلمی بابرکت است. اینها تصادفی هم نیست؛ یقیناً خصوصیات و شرایط اقلیمی و جغرافیایی و تاریخی در این پرورش علمی تأثیر گذاشته است. همین رجل همدانی معروف - که مرحوم ابن سینا، هم در شفا و هم در مکاتبه ی خود با علمای بغداد از رجل همدانی اسم می آورد - هزار سال قبل در همدان کسی بوده است که ابن سینا در حق او شهادت می دهد و می گوید او در فنون مختلف متبحر و وارد است. ایشان در شفا می گوید: آ«کبیر السن، غزیر المحاسنآ». غزیر المحاسن، یعنی محسّناتش فراوان بوده. بعضی خیال می کنند غزیرالمحاسن، یعنی محاسنش زیاد بوده! غزیر اللحیه که نگفته اند؛ غزیر المحاسن گفته اند. البته در باب کلی طبیعی نظری دارد که آن را قبول نکرده اند؛ لیکن این شخصیت خیلی مهم است. هزار سال قبل، ابن سینا - که فرید اعصار و دهور است، نه فرید عصر خود - درباره ی این مرد شهادت می دهد که محاسنش زیاد است، و بعد در آن مکتوبات می گوید این مرد در علوم مختلف متبحر بوده؛ که بعد از بیان او معلوم می شود هم در فلسفه، هم در منطق و هم در هندسه متبحر بوده است. اینها چیزهای مهم و عظیمی است. حالا ـ روات و بزرگانی که همدانی بودند، به جای خود محفوظ؛ این متبحرین در فنون مختلف و کسانی که مغزها و ذهنهایشان با علم بارور شده بود، وقتی حساب می کنیم، می بینیم یکی پس از دیگری در ادبیات و در فنون مختلف، سرآمد بوده اند. رشیدالدین فضل اللّه همدانی - صاحب ربع رشیدی تبریز و صاحب کتاب آ«مجمل التواریخآ» - یک شخصیت علمی است؛ از کار او در ربع رشیدی می شود فهمید که او مرد علمی است. شما ببینید این مرد هفتصد سال قبل در تبریز دانشگاهی ساخته که شش هزار دانشجو داشته و اینها در فنون مختلف درس می خواندند. پنجاه یا صد نفر پزشک فقط در ربع رشیدی جمع شده بودند و علم پزشکی را تدریس می کردند. این سلسله ی نسب علمی حوزه ی همدان را باید به یاد داشت؛ اینها را نباید فراموش کرد؛ این سلسله ی نسب علمی چیز خیلی مهمی است. شما فاضل و طلبه ی جوان که در حوزه ی علمیه ی همدان یا کفایه می خوانید، یا مکاسب می خوانید، یا درس خارج می روید و اسفار می خوانید، توجه داشته باشید که امتداد آن سلسله ی علمی هستید. من مرحوم آقای آخوند ملاعلی را از نزدیک زیارت نکرده بودم؛ لیکن صیت علمی ایشان در قم و مشهد به ماها رسیده بود؛ می دانستیم شخصیت باعظمتی است و از لحاُعلمی جزو شاگردهای مبرز مرحوم حاج شیخ است. همچنین مرحوم آقای آقا شیخ محمد ثابتی و دیگران، که در زمره ی علما و شخصیتهای بزرگ همدانی بوده اند. این قبال کهن علمی همدان را فراموش نکنید و از دست ندهید؛ این چیز خیلی بزرگی است. شما دنباله ی آنها هستید. چشمه ی نورانی و گوارای علم در این بلاد جاری شده و به همه جا رسیده است. نجف از این بزرگوارها استفاده کرده، قم استفاده کرده، مشهد استفاده کرده، تهران استفاده کرده. حاج آقا رضا همدانی واعُدر حضور میرزای شیرازی منبر رفت، که این منبر بعد کتاب شد؛ آ«هدیۀ النملۀ الی رئیس الملۀآ». این یک منبر حاج آقا رضا همدانی واعُاست؛ غیر از حاج آقا رضا همدانی فقیه صاحب آ«مصباح الفقیهآ». من آ«هدیۀ النملۀآ» را دارم و خوانده ام؛ رد شیخیه است. این کتاب، متقن و دقیق و عمیق است. البته مرحوم حاج آقا رضا واعُفقیه هم بوده، اما اهل طلاقت بیان و اهل منبر هم بوده و در حضور میرزای شیرازی منبر

رفته و میرزا او را تحسین کرده است. گفته این منبر را بنویس، او نوشته است؛ بعد با عنوان آ«هدیة النملة الی رئیس الملة آ» چاپ شده است. البته من چاپ قدیم آن را دارم - چاپهای چهل، پنجاه سال قبل را - نمی دانم اخیراً چاپ شده یا نه. این کتاب به نجف استفاده رسانده است. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی کسی بوده است که جریان سلوکی عرفان متشرعی خالص ناب از آن بزرگوار جوشیده. مرحوم آقا سیدعلی شوشتری معروف که استاد میرزا و استاد خیلی از بزرگان بود و خودش فقیه بزرگواری بود، توانست یک نفر را تربیت کند و او آخوند ملاحسینقلی همدانی است که این سلسله را به راه انداخته است. مرحوم آقاشیخ محمد بهاری، مرحوم آقا سیداحمد کربلایی، مرحوم آقا میرزا جواد آقای تبریزی - پدر مرحوم آقا میرزا علی آقای قاضی - و بزرگان دیگر، هر کدام در این عرصه، تلاش فراوانی کردند. چندین سال پیش، زمان ریاست جمهوری به این جا آمدم؛ مرحوم آقای آقانجفی هم حیات داشتند؛ ایشان هم جزو شخصیتهای برجسته بودند. شما شخصیتهای علمی زیادی دارید، که هم همدان، هم سرتاسر کشور و هم حوزه ی نجف از این بذر سالم و این مزرع پُرمحصول و پُرنماء استفاده کرده است. شما که می خواهید در حوزه ی همدان درس بخوانید، دنباله ی آن سلسله هستید. قدر خودتان را بدانید، قدر این حوزه را بدانید و روزبه روز به این حوزه بپردازید و آن را تقویت کنید و عمق بدهید. عزیزان من! درس را هم خوب و عمیق بخوانید؛ این را من به جوانها عرض می کنم. همه ی آنچه برای یک روحانی از شؤون مختلف لازم است، متوقف است بر این مایه ی علمی. در دوران مبارزات در مشهد بنده درس می گفتم - سطوح درس می دادم؛ مکاسب و کفایه می گفتم - در کارهای مبارزه هم بودم. طلبه هایی که با بنده معاشر بودند، خیلی از آنها داخل مسائل مبارزه بودند. حضور در میدانهای سیاسی و اجتماعی، بعضی از آنها را دچار تردید کرده بود که خواندن این درسها و دقت در متون درسی چه فایده یی دارد؛ برویم مشغول کار سیاسی شویم. آنها در همان میدان سیاسی هم با بنده مرتبط بودند و از بنده چیزهایی می آموختند. وقتی متوجه این تردید شدم، به آنها گفتم هر کاری بخواهید بکنید، بی مایه فطیر است؛ باید مایه داشته باشید تا بتوانید منشأ اثر باشید. و به شما عرض می کنم: برادران عزیز! مایه ی علمی را مستحکم کنید. نکته ی دوم: امروز روحانیت ما با دو گونه چالش مواجه است. شاید در بعضی از ادوار تاریخی هم همین طور بوده است؛ لیکن در اکثر ادوار تاریخی، روحانیت با یک چالش مواجه بود؛ آن چالش امروز هست، یک چالش دیگر هم وجود دارد. اشتغال و چالش اصلی روحانیت - که در ادوار مختلف، حوزه های علمیه و علمای ما با آن مواجه بودند - تبیین و تعلیم دین به معنای واسع کلمه بوده است؛ تعلیم فقه اللّه، فقه الدین. فقه فقط فروع نیست؛ فقه اکبر، توحید و معارف است؛ چیزهایی است که با غور در مسائل عقلی باید آنها را به دست آورد و فهمید و با تهذیب نفس آنها را صیقل داد. می خواستند دین را فرابگیرند و آن را به مخاطبان خودشان تعلیم بدهند. تعلیم دین هم ابعادی دارد؛ یکی از ابعاد، رشد دادن فکر و عقل مردم است - که آ«و یثیروا لهم دفائن العقولآ» - یکی دیگر از آن ابعاد، رفع شبهات است. شبهات همیشه بوده، اما نوع شبهات متفاوت بوده است. در دوره های مختلف، علمای بزرگ ما را ملاحظه کنید؛ یکی از مسؤولیتهای خودشان را این می دانستند که با شبهات مقابله کنند. مقابله هم یا به نحو پیشگیری است یا به نحو درمان. پیشگیری، بهتر از درمان است. این که کلام را تعلیم می دادند، فلسفه را تعلیم می دادند و شخصیتی مثل علامه ی حلی - که فقیه عالیقدری است - هم در کلام کتاب دارد، هم در فلسفه کتاب دارد، به خاطر این بود که با باور کردن عقلیت مخاطبان خودشان بتوانند از ورود یا جایگیر شدن شبهه ها در ذهن پیشگیری کنند. مخاطب آنها - چه انسان معمولی یا طالب علم، یا شخص فرزانه و تحصیلکرده - در مقابل شبهه یی که به ذهن او می رسید یا دیگری به ذهن او وارد می کرد، درنمی ماند. کار دیگر هم این بود که شبهه را درمان کنند؛ اگر شبهه یی پیش می آمد، مجالس کلامی و بحث و پاسخ به سؤالات تشکیل دهند و کتاب بنویسند تا شبهه ها را برطرف کنند. برای این کار، فقه و فلسفه و کلام و تفسیر و علوم مقدماتی می خواندند؛ از تاریخ مطلع می شدند و بسیاری از علوم عصر خود را فرا می گرفتند تا بتوانند دین را تبلیغ کنند؛ آ«لقد منّ اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب والحکمةآ». یکی هم تزکیه است. تعلیم با تزکیه متفاوت است. اگرچه تعلیم

چنانچه به شیوه ی صحیح و با متد درست انجام بگیرد، تزکیه را هم در خود دارد؛ اما تزکیه جریان مستقلی است. شما امروز با این چالش مواجه اید و مسأله ی شما مهمتر و دشوارتر است از مسأله ی علامه ی حلی یا مسأله ی علامه ی مجلسی یا مسائل علمای بزرگی که در طول تاریخ بوده اند؛ با آنها قابل مقایسه نیست. امروز نشر افکار باطل نه فقط به وسیله ی ابزارهای ارتباط جمعی فراوان - مثل رادیو، تلویزیون، اینترنت و انواع و اقسام روشهای الکترونیکی - انجام می گیرد، بلکه از شیوه های هنری هم استفاده می شود. امروز در دنیا پول خرج می کنند و فیلمهای گران قیمت می سازند، برای این که غیرمستقیم فکری را وارد ذهنها کنند یا فکری را از ذهنها بیرون بیاورند. یکی از مهمترین نقاط آماج این کارها، افکار دینی و بخصوص افکار اسلامی است. البته بعد از برپا شدن جمهوری اسلامی، بخصوص افکار شیعه هم آماج همین چیزها قرار گرفته است. شما شاید شنیده باشید که در سرزمین فلسطین به وسیله ی صهیونیست ها یا در امریکا کنفرانس های شیعه شناسی تشکیل می شود و کسانی روی آراء و لایه های فکری و شکل اجتماعی شیعیان تحقیق می کنند؛ این برای این است که بتوانند با شیعه مبارزه کنند. باید شیعه را بشناسند تا بتوانند با او مبارزه کنند. شبهات زیاد است. شما اگر در میان جوانان بروید، می بینید جوان خوب ما هم گاهی در ذهنش شبهه وجود دارد. ایرادی هم ندارد؛ شبهه به ذهن همه می آید؛ نباید به جوان ایراد گرفت که تو چرا شبهه داری. وقتی ذهن فعال و کارگر شد، شبهه به ذهن می آید. بر عهده ی ما طلبه هاست که این شبهه ها را با پیشگیری یا با درمان برطرف کنیم. چالش عمده ی امروز شما این است؛ چه کار می خواهید بکنید؟ خطاب من، هم به بزرگان حوزه هاست، هم به طلاب و فضلای جوان حوزه ها: چه کار می خواهید بکنید؟ درس را باید خواند. یقیناً مطوّل و شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه و درسهای خارج معمول سنتی ما لازم است. من قبلاً گفتم بی مایه فطیر است. علوم عقلی کلام و فلسفه حتماً لازم است؛ اما آیا اینها کافی هم هست؟ من به شما عرض می کنم: نه، کافی نیست. ما در برنامه های کاری خود باید جریان خلّاق فکری یی را که در حوزه های ما بحمدالله از دوره ی قبل از ما شروع شده و تا حدودی اتساع هم پیدا کرده است، وسعت و عمق بیشتری بدهیم. کسی مثل مرحوم علامه ی طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در حوزه ی علمیه ی قم پیدا شد؛ ایشان، هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم می توانست درس خارج فقه مفصلی بدهد؛ هم می توانست درس خارج اصول مفصلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم می دانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد بر این که اینها لازم است. او گفت من می بینم که دارند تفکرات و فلسفه ی کاذب مارکسیستی را در ذهنها جا می دهند؛ نمی شود با توضیح المسائل اینها را پاسخ دهیم؛ توضیح المسائل جای خودش را دارد؛ جواب این شبهه ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان آ«اصول فلسفه و روش رئالیسمآ» را نوشت. یکی از تربیت شده های او مرحوم شهید مطهری (رضوان الله علیه) است. کاری که شهید مطهری کرد، امروز باید همه ی فضلای جوان در صدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند. شهید مطهری به عرصه ی ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده ترین سؤالات ذهنیت جامعه ی جوان و تحصیلکرده و روشنفکر کشور را بیرون کشید و آنها را با تفکر اسلامی و فلسفه ی اسلامی و منطق قرآنی منطبق کرد و پاسخ آنها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت؛ از مسأله ی عدل الهی و قضا و قدر و علل گرایش به مادیگری بگیرید - که مسائل، بیشتر ذهنی و عقلی است - تا مسائل مربوط به زنان، تا مسائل مربوط به خدمات متقابل ایران و اسلام، که این هم تلاشی بود برای روشن کردن ذهنها. آن روز عده یی با گرایش ایران مداری می خواستند با اسلام مبارزه کنند؛ ایشان گفت نه، اسلام به ایران خدمت کرده؛ ایران هم به اسلام خدمت کرده. آ«خدمات متقابل ایران و اسلامآ» همانقدر ارزش دارد که کتاب آ«عدل الهیآ» شهید مطهری. مرحوم شهید مطهری نمونه ی یک شخصیت روحانی متناسب با زمان است که می تواند در چالش اول، کار درست بکند و اقدام بجا انجام دهد. البته شبیه ایشان باز هم داشتیم و بحمدالله امروز هم داریم. امروز در قم فضلای جوانی به این کارها مشغول هستند؛ خوب هم مشغول هستند؛ من با بعضی از آنها و آثارشان آشنایم؛ اما این در حوزه های ما باید به صورت یک جریان اصیل دربیاید. همه باید خود را با این حرکت و این جریان آشنا کنند. من لازم می دانم و بارها هم

این نکته را گفته ام که همه ی طلاب و همه ی اهل منبر، یک دور آثار آقای مطهری را بخوانند. مرحوم شهید مطهری (رضوان اللّه علیه) گرایش سلوکی و معنوی هم داشت؛ یک مقدار متأثر از مصاحبت و شاگردی امام، یک مقدار متأثر از مصاحبت و شاگردی مرحوم علامه ی طباطبایی، یک مقدار هم بعدها با بعضی از اهل دل و اهل حال مأنوس و آشنا شده بود. ایشان اهل گریه و تضرع و دعای نیمه شب بود؛ بنده از نزدیک اطلاع داشتم. در آثار ایشان این رشحه ی معنوی، توحیدی و سلوک کاملاً مشهود است. یکی از کارهای لازم در حوزه ها مطالعه ی آثار ایشان است. جوانان عزیز ما باید با آثار شهید مطهری آشنا شوند. اگر بنده می خواستم برنامه ی حوزه ی علمیه ی قم را بنویسم، بلاشک یکی از مواد برنامه را این می گذاشتم که کتابهای آقای مطهری خوانده شود، خلاصه نویسی شود و امتحان داده شود. البته در این آثار هم نباید متوقف شد. من به دست اندرکاران برگزاری همایش آ«حکمت مطهرآ» که در تهران با من ملاقات داشتند، همین نکته را یادآوری کردم؛ گفتم در آقای مطهری متوقف نشوید. این، نهایت کار نیست؛ مرحله یی از کار است که گردونه ها و گیتی هاست ملک آن جهانی را. گفت: یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت در بند آن نباش که مضمون نمانده است اینقدر حرف هست برای گفتن. دریای آب شیرین بی نهایت قرآن و حکمت قرآنی اینقدر مطلب دارد که هرچه شما بنوشید، هرچه ذخیره کنید و هرچه بردارید، کم نمی شود و تکراری هم نمی شود. مبنا را تفکرات شهید مطهری بگذارید و کارهای بعدی را روی آن بنا کنید؛ آ«العلی محظورهٔ الّا علی / من بنا فوق بناء السلفآ». سال ۵۶ به اتفاق جمعی از دوستان بنا بود جهان بینی اسلام را بنویسیم. بعد با تبعید بنده و بعضی دیگر از دوستان به ایرانشهر، جمع تقریباً متلاشی شد؛ لیکن بنا گذاشتیم کار را انجام دهیم. از جمله ی افراد این مجموعه، مرحوم شهید باهنر بود؛ به ایرانشهر آمد و گفت شما که این جا کاری ندارید، این تحقیق را انجام دهید. دیدیم حرف خوبی است. بعد ایشان نکته یی گفت که بسیار مهم بود. کتاب تعلیمات دینی سال سوم و چهارم دبیرستان را - که به وسیله ی خود ایشان و یک جمع دیگر و با برنامه ریزی مرحوم شهید بهشتی تنظیم می شد - آورد و به من داد؛ گفت این را شما بخوانید، ببینید پایه ی معرفت دینی جوان دانش آموز ما چقدر است؛ فراتر از این، چشم اندازی را در مسائل دینی تعریف کنید. کتاب را خواندیم، دیدیم مطالب خیلی خوب و باارزشی است. بنابراین، بر اساس آنچه امثال شهید بهشتی و شهید مطهری و دیگر بزرگان فکر و اندیشه ی اسلامی کار کرده اند، باید نوشت و گفت. این، چالش اول است. وظیفه ی حوزه ها و وظیفه ی بزرگان حوزه ها و وظیفه ی مدرسین است که در این چالش، فعالانه عمل کنند. چالش دوم - که خیلی هم حرف دارد - مسأله ی سیاسی است. شما طلبه ی جوانی هستید در مدرسه ی آقای آخوند، یا مدرسه ی زنگنه، یا مدرسه ی مرحوم آقای آقاشیخ علی دامغانی، و دارید در همدان، در ملایر، در فامنین و هر جای دیگر درس می خوانید. اگر بحث سیاستهای جهانی و استکبار جهانی و امریکای با آن عظمت ظاهری بشود و بگویند اینها با شما مخالفند، شما نباید بگویید مگر من چه کسی هستم که با من مخالفند؛ من یک طلبه ی گوشه ی مدرسه ی آقای آخوند در همدان هستم. من می خواهم بگویم این فکر اشتباه است. اینها با یک یک شما نه تنها مخالفند، بلکه دشمن اند. به هر کدام از شماها به چشم منبعی برای روشنگری و افشاگری نگاه می کنند؛ که اگر این منبع فعال شود و کار بکند و باطن و استعداد و ظرفیت خودش را بروز دهد، کار بر استکبار دشمن دشوار خواهد شد. از نظر آنها هر یک از شما بالقوه یک امام خمینی هستید. اینها با یک یک عمامه به سرها و طلبه ها و روحانیون دشمن اند؛ چرا؟ چون بنای کار آنها بر ظلمات، بر چشم بندی و بر کتمان حقیقت و پرده روی کار کشیدن است. الان شما نگاه کنید؛ در امریکا اسم دمکراسی و حقوق بشر برده می شود. امریکایی ها یکی از ارزشهایی که فکر می کنند یا ادعا می کنند که باید در دنیا برایش بجنگند، حقوق بشر است؛ ملت امریکا هم این را باور کرده است. یک وقت مسأله یی مثل زندان ابوغریب به وجود می آید و گوشه یی از آن برملا می شود، که آن را هم ماستمالی می کنند؛ کما این که کردند و به گردن هم انداختند و مسأله را تمام کردند. اینها توانسته اند با کمک ابزارهای پیشرفته ی تبلیغاتی و ارتباطاتی - با همین تلویزیون، با همین هنر، با همین هالیوود، با همین بازیهای اینترنتی و رایانه یی، با همین ارتباطات سریع در دنیا - سر بشریت را کلاه بگذارند. ادعای تمدن می کنند، اما تمدن

ندارند؛ واقعاً وحشی محض هستند. قبلاً گفتم؛ خانم جوان مرتب منظمی وقتی در خیابان راه برود، می گویند آزار او به مورچه هم نمی رسد؛ اما شما ناگهان این خانم جوان را در زندان ابوغریب پیدا می کنید؛ با دست خودش مرد عراقی را شکنجه می کند و قهقهه سر می دهد و با خونسردی آدم می کُشد! یک وقت کسی عصبانی می شود و آدم می کُشد؛ نه، اینها با خونسردی و در حال قهقهه آدم می کُشند و ادعای دمکراسی هم می کنند! اینها با جبارترین حکومتها، حکومتهای کودتایی، حکومتهای نظامی و حکومتهایی مثل حکومت محمد رضا پهلوی، در عین استبداد، چون در خدمت آنها و منافع آنها هستند، نه تنها مخالفت نمی کنند، اصلاً از آنها حمایت هم می کنند. اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۵۷ که طلیعه های انقلاب آشکار شده بود، کارتر - رئیس جمهور وقت امریکا - به ایران آمد و در یک جلسه، نطقی را که برایش فراهم کرده بودند، نخواند؛ ارتجالاً بنا کرد نطقی سرتا پا ستایش از محمدرضا ایراد کردن. امروز هم همین کار را در خیلی از جاهای دنیا دارند می کنند؛ قبلاً هم کرده اند، بعد از این هم خواهند کرد؛ درعین حال ادعای دمکراسی هم می کنند! دنیا هم این ادعاها را باور کرده؛ ما هم وقتی به جامعه ی خودمان نگاه می کنیم، می بینیم یک عده آدمهای درس خوانده و تحصیلکرده و مدعی روشنفکری وقتی اسم دمکراسی و یا مردم سالاری و احترام به رأی مردم می آید، فوراً ذهنشان به طرف امریکا می رود! آنها دروغ می گویند و مطلقاً به دمکراسی و آزادی و آراء مردم احترام نمی گذارند؛ نمونه اش ممنوعیت حجاب در مدارس برخی کشورهای اروپایی است. اجازه نمی دهند دختر محصل با روسری به کلاس برود و درس بخواند. پس امروز مشی اساسی استکبار عبارت است از کلاه سر دنیا گذاشتن، کلاه سر بشریت گذاشتن؛ به قول عربها: آ«التعتیم الاعلامیآ»؛ یعنی غبارآلود کردن فضا، یا به تعبیر قدیمی خود ما آ«گل آلود کردن آبآ». اگر در این فضا که همه جا را تاریک کرده اند، یک نفر پیدا شود که نورافکنی بیندازد، اینها چه حالی دارند و نسبت به او چه موضعی می گیرند؟ شما همان کسی هستید که نورافکن می اندازید. لذا با روحانیت اسلام و بخصوص با روحانیت شیعه مخالفند؛ علتش هم این است که روحانیت شیعه مستقل است. رابطه ی من و شما خیلی خوب است. بنده به اصطلاح جزو دستگاه حاکم کشورم، شما هم طلبه و روحانی و مدرّس اید؛ با یکدیگر هم خیلی رفیقیم؛ من شما را خیلی دوست دارم، شما هم به من لطف دارید؛ اما این به خاطر ارتباط طلبگی و روحانی و به خاطر مسأله ی معنوی ماست. روحانیت شیعه زیر بار هیچ زور و قدرتی نمی رود و مرعوب نمی شود. روحانیت شیعه اگر احساس تکلیفی کرد، ملاحظه ی کسی را نمی کند. نه این که استثناء ندارد؛ چرا، استثناء هست. آدم بد همه جا هست؛ در میان اولاد پیغمبران و ائمه هم آدم بد داشتیم؛ اما طبع روحانیت شیعه این است. روحانیت شیعه برای نماز جمعه اش، از اداره به او کاغذنوشته نمی دهند. آقای محمدی امام جمعه اگر بخواهد در مصر و عربستان سعودی و کشورهای دیگر نمازجمعه بخواند، باید یک کاغذنوشته از اداره بیاورند به او بدهند و بگویند این را بخوان؛ اما این جا آقای محمدی ما هرچه بخواهد، بیان می کند؛ این درست است. این را فهمیده اند و اطلاع دارند؛ لذا از امثال آقای محمدی می ترسند. آنها از زبان گویا می ترسند. اگر این زبان گویا پشتوانه ی فکر و اندیشه ی عمیق و غزیر اسلامی هم داشته باشد، آنهابمراتب بیشتر می ترسند؛ آن وقت مثل مطهری را شهید می کنند. پروردگارا! ما را در راه این بزرگان ثابت قدم بدار؛ ما را در راه اسلام ثابت قدم بدار؛ ما را به معنای واقعی کلمه سربازان امام زمان قرار بده؛ ما را در تحصیل و تعلیم علم، آن چنان که تو را خشنود می کند، موفق بگردان. پروردگارا! آقای موسوی همدانی عزیز ما را شفای عاجل عنایت کن؛ علمای همدان، گذشتگان همدان، بزرگان استان همدان، شخصیتهایی که از آنها اسم بردیم و بسیاری که از آنها اسم نبردیم، همه ی آنها را با اولیایت محشور بفرما؛ شهدای عزیز برخاسته ی از روحانیت همدان - که امروز در سخنرانی پیش از ظهر، اسم بعضی از آنها را بردم - و بقیه ی شهدای عزیز ما را با پیغمبر محشور کن. پروردگارا! روح مطهر و مقدس امام بزرگوار ما را - که هرچه هست، از همت والا و شخصیت برجسته ی اوست و اگر نبود، این اوضاع نمی بود - با برترین و مقرب ترین اولیایت محشور بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای بسیج و پرسنل اداره کل اطلاعات استان همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای بسیج و پرسنل اداره کل اطلاعات استان همدان --۱۶/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم والحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیّةاللّه فی الارضین. بسیار جلسه نورانی و مالامال از اخلاص و صفاست. طبیعت جلسه یی که تشکیل شده از جوانان بسیجی؛ پسران و دخترانی که سرمایه ی بسیار باارزش جوانی خودشان را به طور داوطلبانه به میدان آورده اند تا از آن برای خدا، اسلام، پیشرفت کشور و عزت ملت ایران استفاده کنند و همچنین جوانانی که سربازان گمنام انقلاب و امام هستند - که نام مناسبی بر روی آنهاست - یعنی برادران و خواهران مشغول در مجموعه ی اطلاعات کشور، طوری است که اگر انسان در چنین جمعی تموّج صفا و اخلاص را مشاهده کند، چیز شگفت آوری نیست. شما عزیزان من بدانید که این کار بزرگ و معجزه آسا؛ یعنی قیام یک دولت اسلامی و مستقل، آن هم در این منطقه ی بسیار حساس عالم - که حقیقتاً کار نشدنی بود - نشد، جز به کمک و پشتوانه ی همین اخلاصها و همین صفاها. به اوضاع کشورهای عربی، کشورهای حاشیه ی خود ما و مجموعه ی کشورهای اسلامی نگاه کنید و ببینید که اگر بخواهد تلاشی در این کشورها صورت بگیرد که اندکی با منافع قدرتهای مسلط عالم اصطکاک داشته باشد، چطور جنجال و غوغا درست می کنند و چطور مانع از هرگونه حرکتی می شوند که به نفع عزت ملی این کشورهاست. به اطراف خودتان نگاه کنید؛ این عراق را ببینید - بقیه ی کشورهای اسلامی را نمی خواهم نام بیاورم - این پدیده ها را که انسان مشاهده کند، آن وقت می فهمد که کشوری مثل ایران در قلب این منطقه ی حساس، آن هم با داشتن این همه ذخایر مادی و معنوی - که همیشه یک بهشت گمشده برای استعمارگران بود و هر جا که دست پیدا می کردند، برای آنها یک موهبت عظما محسوب می شد - و در حالی که این کشور یکسره پایتخت اقتدار منطقه یی امریکا محسوب می شد، چطور ناگهان تبدیل شد به قله یی از مقاومت و احساس عزت و اسلام خواهی و مقابله ی با زورگویی و کامجویی و زیاده طلبی امریکا. این یک معجزه است؛ اصلاً قابل تصور نبود؛ اما این معجزه اتفاق افتاد. معجزه های اجتماعی برخلاف معجزه ی اژدها شدن عصای موسی است؛ چون آن طور معجزه ها ربطی به اراده ی انسان ندارد؛ اما معجزه های اجتماعی به طور مستقیم به اراده ی انسانها ارتباط پیدا می کند؛ آ«انّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهمآ». هرگاه ملتی تصمیم بگیرد، اراده کند، اقدام کند، حرکت متناسب با هدفش را انجام دهد، آن وقت معجزه ی اجتماعی اتفاق می افتد. البته در تحولات اجتماعی حق بودن کافی نیست. خیلی اوقات امواج باطل می آید حق را لگدکوب می کند و عبور می کند. حق بودن به اضافه ی اقدام، عمل، اراده و به اضافه ی ایستادگی و پایداری است که آن معجزه را تحقق می بخشد. این پایداری، این ایستادگی، این تصمیم و این فداکاری در صحنه ی جامعه و کشور ما به برکت همین اخلاصها، بینشها و بصیرتها که امروز در جمع جوانان مؤمن و بسیجی کشور ما متبلور است اتفاق افتاد، که یک نمونه ی باارزش آن را این جا مشاهده می کنیم. اما آنچه بزرگتر از آن حادثه ی بزرگ و باورنکردنی بود، این است که نظام جمهوری اسلامی با وجود همه ی امواج متلاطم و خصمانه ی در پیرامون خود، هم ماند و هم رشد کرد. امروز داستان جمهوری اسلامی، داستان بیست سال قبل نیست؛ آن روزها طمع دشمنان به نابودی این انقلاب از لحاُمنطق سیاسی موجود دنیا یک چیز نشدنی نبود؛ اما امروز نشدنی است؛ چرا؟ چون این نهال ریشه دوانده است؛ تنه بزرگ کرده و شاخ و برگ داده است. به همین دلیل است که امروز دشمنان ما نسبت به این پدیده ی عظیم که روزبه روز رشد می کند، عصبانی ترند و غیظشان بیشتر است. چه کسی خیال می کرد نظام جمهوری اسلامی در سال پنجاه ونه که جنگ را بر ما تحمیل کردند و آرپی جی برای زدن نداشت و نمی توانست تولید کند، امروز در مقوله ی تسلیحات، پیشرفتهایی کرده باشد که برای آنها خیره کننده است؛ اسم موشک شهاب ۳ الان در همه ی خبرها و تلکسها و خبرگزاریهای دنیا مرتب تکرار می شود. در زمینه ی علوم پیشرفتش آن چنان است که مجموعه ی جوانان دانشمند و نخبه ی این نظام، که متصل و متعلق به این نظامند، در اغلب آزمونهای جهانی سرآمد

می شونـد. در زمینه ی فنـاوری به جایی رسـیده که برخلاف همه ی اقران خود بـدون اسـتفاده ی از کمك و راهنمایی و دسـتگیری دیگران می تواند فناوری و غنی سازی هسته یی را خودش تولید کند؛ این پیشرفتها تن قدرتهای متجاوز را می لرزاند. آنها وقتی بعد از بیست وپنـج سـال به صـحنه ی جامعه نگاه می کننـد و این قشـر جوان مؤمن پُرشور و بااخلاص - مثل شـماها - و ایمان اسـلامی، خلوص، صـفا و نشـاط جوانی و میل حرکت به جلو را در شـما می بیننـد، هر کـدام از اینها مثل تیری به چشم و به قلب آنها فرو می رود. چه بکنند در مقابل این پدیده ی عظیم؟ تهدید به حمله ی نظامی می کنند، فایده یی ندارد؛ تهدید به محاصره ی اقتصادی می کننـد، فایده یی ندارد؛ محاصـره ی اقتصادی را تا حدود زیادی عمل می کنند، اثر نمی بخشد؛ سعی می کنند در داخل کشور قشـر جوان فعـال را به سـمت مسـائلی که اخلاـل کننـده ی کارهـاست بکشاننـد، با برخوردها مواجه می شونـد. درباره مسائلی که اخلال کننده ی در کارهاست، ما باید هوشیار باشـیم؛ هم دسـتگاه ها باید هوشیار باشند، هم خود جوانها. همین جا بگویم که من به مسأله ی شـیوع اعتیاد و حالت ولگردی و بیکارگی و به بعضـی از تحرکات سیاسـی به هیـچ وجه به چشم یك پدیـده ی عادی و متعارف نگاه نمی کنم. پشت همه ی اینها، دسـتها و مغزهای پلیـد و توطئه گر دشـمن را من مشاهـده می کنم؛ البته باید مبارزه کنیم. مگر از دشـمن می شود انتظار دشـمنی نکردن داشت؟! پشت سـر سوق دادن جوانها به بی بندوباری، ولنگاری شهوانی و جنسی - که دارند برای این کـار تلاـش می کننـد - دست و سـرانگشت دشـمن هست. مسـأله، مسـأله ی سیاسـی است؛ مسأله ی امنیتی است؛ مسأله ی اجتماعی معمولی نیست. شـما جوانها همیشه به یاد داشته باشید که پشت سر مسأله ی اعتیاد، مسأله ی گرایش به سمت لاابالیگری و رهـایی شـهوانی و جنسـی و مسـائلی از این قبیل، دسـتها و مغزهای سیاسـی است، که در اتاقهای سیاسـتگذاری در دنیا برای این کار نقشه کشـی هـا انجام می شود. این را ما روی حـدس نمی گوییم، اینها را دانسته ایم؛ فهمیـده ایم و شـناخته ایم. البته بایـد مبارزه و تلاـش کرد. آنهـا جنجـال هم می کننـد؛ چنـد سـال قبل که قاچاقچی ها را اعـدام کردنـد، رادیوهای خارجی می گفتنـد چهره های آزادیخواه را اعـدام می کننـد! البته از نظر آنهـا واقعاً قاچاقچی تریاك آزادیخواه است؛ چون دلش می خواهـد تریاك و هروئین در مملکت آزاد باشـد! اگر امروز بـا مفاسـد اخلاـقی و با بی بنـدوباری در جامعه مقابله ی صـحیح و هوشـمندانه شود، آنها جنجال می کننـد؛ این بـدیهی است. جنجال آنها حقیقت را عوض نمی کنـد، وظیفه را هم عوض نمی کنـد؛ مسؤولان باید بدانند چه می کنند. دشـمن با تبلیغاتی که در دست دارد، حرفی نـدارد که اگر لازم باشـد، روز روشن را بگویـد شب است و یك عده آدم ساده نگر را هم با ابزارهای هنری و روشـهای گوناگون تبلیغی قانع کند؛ این کار را در دنیا می کند. من دیشب در جمع دوسـتان - آقایان علماء و طلاب - گفتم امروز دسـتگاه های تبلیغاتی وابسـته به صـهیونیسم و امریکا و در واقع وابسته به سرمایه داران غارتگر بین المللی که غالباً رسانه ها مال آنهاست، دارنـد سـر بشـریت کلاه می گذارنـد؛ وانمود می کننـد طرفدار دمکراسـی اند، درحالی که صددرصـد دروغ می گوینـد؛ وانمود می کننـد طرفـدار حقوق بشـرند، درحالی که صددرصد خلاف واقع می گویند و به طور کامل دروغ می گویند. این کمپانیها و تراستها و کارتلهای بین المللی اصلاً چیزی که به فکرش نیستند و برای آن اندك احترامی قائل نیستند، حقوق ملتهاست؛ حقوق بشریت است. آیا اصلاً به ذهن و فکر آن شرکت نفتی که نفت عراق را یکباره کُنترات می کند و آن را استحصال می کند و می فروشد، خطور می کند که فلان خانواده ی فقیر در بصـره یا ناصریه یا عماره یا کرکوك یا موصل یا بغداد چه جوری زنـدگی می کننـد و این مال آنهاست؟ نه؛ در محاسـبات و چرتکه انـدازی آن شـرکت جز سود برای خود و برای کمپانی و جیبهای پُرنشـدنی خودشـان، محاسـبه ی دیگری وجود نـدارد؛ آن وقت دم از حقوق بشـر می زننـد. آنها درباره ی همه ی موضوعات داخل کشور تبلیغات می کننـد، که تبلیغات آنها ارزشـی نـدارد. امروز ملت ما به برکت کمك الهی، توانسـته است ریشه ی اسـتبداد را در این کشور بزنـد. انقلاـب اسـلامی دو موضوع را در این کشور نهـادینه کرد: یکی، آزادی و دیگری، اسـتقلال. آن جامعه یی که دو هزار و پانصد سال دچار دیکتاتورزدگی و اسـتبدادزدگی بود - جامعه ی بزرگ ایرانی ما، که واقعاً عادت کرده بودیم به اسـتبداد - امروز دیگر به برکت انقلاب این طوری نیست و اگر کسـی هم خدای نخواسـته یك وقت به ذهنش خطور کند که با مردم مستبدانه

برخورد کنـد، مردم دیگر قبول نمی کننـد. حالا شـما ببینیـد درباره حضور اسـتبداد در نظام جمهوری اسـلامی، چقدر اینها تبلیغ می کننـد. این حرف، مثـل این است که بگوینـد این روز، شب است! اسـتقلال را هم نظـام جمهوری اسـلامی در ایران نهادینه کرد. این ملت دیگر به هیچ قیمتی وابسـتگی به قدرتهای بزرگ را نخواهد پذیرفت - توجه کنید! آن که معلوم است؛ آ«مرگ بر امریکاآ» که هست ان شـاءاللّه - آنچه که من می خواهم به شـما جوانهای عزیز و به همه ی بسـیجیان و به همه ی جوانهای متعهـد کشور بگویم، این است که آنچه تا امروز کرده ایم، خیلی ارزشمند است؛ همین نهادینه کردن آزادی و استقلال در کشور از لحاُاهمیت و ارزش و دسـتاوردهای مادی و معنوی که در طول این بیست وپنج سال به برکت نظام جمهوری اسـلامی به دست آمده، قابل توصیف نیست، لیکن اینها پایان کار نیست؛ اینها آغاز کار است. ما بایـد یک کشور نمونه بسازیم و نشان دهیم که اسـلام می تواند با اجرای قوانین خود و بـا حـاکمیت خود، انسانهـا را از لحاُنیازهای مادی و معنوی اشـباع کنـد؛ ما بایـد عـدالت را در واقع جامعه ی خودمان تجسم ببخشـیم و روی دست بگیریم؛ به دنیا نشان بدهیم؛ اینها وظیفه ی ماست، که این کارها هنوز نشده است. البته کار خیلی دشوار است و ما آن مقـداری که تا حالا سازنـدگی کرده ایم، دو برابر آن هم باز بایـد سازنـدگی کنیم و البته این اهـدافی که من گفتم، به طور کامل فقط با سازندگی تحقق پیدا نمی کند؛ ما باید کار کنیم. آ«الحق اوسع الاشیاء فی التّواصف و اضـیقها فی التّناصـفآ»؛ انسان در زبان می تواند مقصود، هدف و خواسته را خوب بیان کند. شما این قله ی الوند را که از پایین نگاه می کنید، به نظرتان می آید که رفتن روی قله ی الونـد دم دست است؛ حالاـ راه بیفت در این پیـچ و خمهـا، تـا ببینی که هر قـدمش نیرو و نفس و توان و اراده می طلبد. اگر بخواهیم به قله های بلند انسانیت برسیم - که آنچه که گفتم اینهاست و امروز هیچ کدام از کشورهای دنیا به اینها نرسیده انـد - بایـد کـار کنیم؛ بایـد تلاـش کنیم؛ بایـد دور را ببینیم؛ بایـد همت را در خودمـان حفُکنیم؛ بایـد زانوانمـان در راه نلرزد؛ بـاید خسـتگی را حس نکنیم؛ اراده مان بایـد تضـعیف نشود؛ باید پیش برویم. نه این که این ممکن نیست؛ کاملاً ممکن است. من دیروز در سـخنرانی ام گفتم عملی و ممکن است؛ چون خدای متعال ابزاری به بشـر داده است که با این ابزار همه ی کارهای دشوار را می توانـد انجام بدهـد و آن ابزار عبارت است از عقل و اراده. ما ملت ایران به توفیق الهی کمک ابزار بسـیار کارآمدی هم داریم و آن، جوان بودن ملت ماست. من همیشه گفته ام که این یک نعمت بسیار بزرگی است. الان در این جلسه شـما نگاه کنیـد، اکثر جوانند. همـدان شـما از بقیه ی اسـتانهای کشور جوانتر هم هست. این نیروی جوانی را خـدا به مـا داده، یک چیز دیگر هم خـدا به ما داده و آن، تجربه ی پیشـروی و موفقیت است. ما مثل کشورهای دیگر نیستیم که بگوییم آیا بکنیم می شود؟ نمی شود؟ شاید نشد؟ ممکن است نشـود؟ نه؛ مـا امتحـان کرده ایم؛ حرکت کرده ایم؛ اقـدام کرده ایم و دیـده ایم که می شود؛ در صورتی که انسـان اراده کنـد. پس، این تجربه را هم ما داریم. این چشم انداز بیست ساله یی که به عنوان سند ملی و تاریخی برای کشور ما تنظیم شده، توصیه می کنم شـما جوانها آن را بگیرید و بخوانید. این چشم انداز با نظر کارشـناسان مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تنظیم شده و دست یافتنی است؛ می شود به این چشم انداز رسـید. اگر این چشم انداز تحقق پیدا کند، بخش مهمی از خواسته های ما - همین هایی که گفتم - تحقق پیـدا کرده است؛ اما تلاش و کار می خواهـد. دو چیز را باید در نظر داشت: یکی، به فکر کار و تلاش بودن و خسـته نشدن از آن، که انسان بایستی این میل و اراده ی به تلاش را در خود زنده نگه دارد؛ بخصوص شـما جوانها که مطلقاً نباید بگذارید میل به تلاش و کار در شـما ضعیف شود. دوم، پیدا کردن نقطه یی است که شما باید در آن جا کار کنید. اگر شما دانشجویید، اگر کارمند اداره اید، اگر شاغل در شـغل آزادید، اگر نظامی اید، اگر غیرنظامی اید، نقطه یی را که باید در آن جا حضور داشـته باشید و کـار کنیـد، پیـدا کنیـد. جهـاد، فقـط در میـدان جنـگ نیست؛ این که شـما شعار می دهیـد که ما اهل کوفه نیستیم - که بنـده هم صددرصـد این را قبول دارم - معنایش این نیست که اگر میدان جنگی آراسـته شد، ما می آییم و اسـلحه به دوش می اندازیم و می جنگیم؛ این یکی از کارهـاست - جنـگ هم که نـداریم، ان شـاءاللّه هم نداشـته باشـیم - امـا کـار همیشـگی، کار تولیـد علم، تولید سازنـدگی، خدمت رسانی، تلاش برای تأمین عدالت، تلاش برای حفُعصـمت و عفت عمومی، تلاش برای هدایت و ساختن دیگران

و مقدم بر همه ی آنها، تلاش برای حفُعصمت و سلامت نفس خود است. عزیزان من! خیلی مراقب خودتان باشید؛ آ«اتّقوا اللّهآ». گفته اند که امام جمعه در هر نماز جمعه باید مردم را به تقوا و پرهیزگاری دعوت کند؛ این کار برای چیست؟ برای این است که راه زندگی - که همان صراط بین بهشت و جهنم است - راه لغزانی است، که دائم انسان باید جلوی پای خودش را نگاه کند؛ مراقب باشد؛ درست حرکت کند، که مبادا پای او بلغزد؛ این، حفُتقواست؛ این، اساس کارهاست. این دو موضوع را در نظر داشته باشید و بدانید که این کشور به آن مقاصد خواهد رسید. طبیعت باطل این است که جولان می کند. آ«للباطل جولةآ»؛ الان امریکا در دنیا جولان می کند. گاهی هم به رخ ما می کشند که ما هم در دروازه ی غربی شما هستیم، هم در دروازه ی شرقی شما - در عراق و افغانستان - راست هم می گویند؛ اما آیا این برای امریکا قدرت است یا ضعف؟ ما اعتقادمان این است که این نشانه ی ضعف آنهاست و باعث فشار بر آنهاست. امروز امریکا در عراق دچار مشکلاتی است که برای خارج شدن از این مشکلات فکر می کند. امریکا به اختیار خود وارد عراق شد؛ اما امروز به اختیار خود برنامه ریزی نمی کند و تصمیم نمی گیرد. امروز برنامه ریزیهای امریکا در عراق عموماً جنبه ی انفعالی دارد؛ کارهایی است که ناچارند انجام بدهند. بنده همان زمانی که امریکایی ها یا حمله را شروع کرده بودند یا می خواستند شروع کنند، در نمازجمعه گفتم شما به میل خودتان وارد می شوید، اما بدانید که به میل خودتان نمی توانید خارج شوید. تا امروز، هزینه های کمرشکنی بر امریکا تحمیل شده است و بعد از این هزینه های کمرشکن تری بر آنها تحمیل خواهد شد؛ بمانند در عراق، برایشان هزینه دارد؛ خارج هم شوند، برایشان هزینه دارد؛ این، نقطه ی ضعف برای امریکاست که در عراق حضور دارد، نه نقطه ی قوّت. امریکا علاوه بر هزینه های مادی - که حدود دویست میلیارد، آن طور که گفته می شود، تا حالاـ داشته - در عراق، متحمل ضرر هم شده است؛ مخارج لشگرکشی و تجهیزات و علاوه ی بر آن، تلفات انسانی. آن طور که خود آنها آمار می دهند یا ما حدس می زنیم، نسبت تلفات امریکایی ها در مقابل عراقی ها از نسبت تلفات آنها در مقابل ویتنامی ها، در جنگ ویتنام، بیشتر است، یا درصدی بیشتر است. در جنگ ویتنام هر بیست ویتنامی که کشته می شد، در مقابلش یک امریکایی قرار داشت؛ اما در این جا امریکایی ها خودشان می گویند هزار نفر تا حالا کشته داشته اند و عراقیها هفده هزار؛ یعنی یک بر هفده. البته طبق محاسباتی که انسان می کند یا خبرهایی که می شنود، تلفات امریکایی ها بیش از هزار نفر است. اگر این باشد، آن وقت نسبت خیلی بالاتر از این می رود. اینها نتوانسته اند عراق را فرو بدهند؛ در دهنشان گذاشتند؛ در گلویشان گیر کرده است. هر کاری بکنند، به ضرر آنهاست. امروز امریکا در عراق دچار تناقض است؛ از یک طرف احتیاج دارند که در عراق امنیت برقرار شود؛ چون اگر بخواهند در عراق مقاصد خودشان را اجرا کنند، بدون امنیت که نمی شود. این که هر روز یک لوله ی نفت را منفجر کنند و هر روز در جایی نیروهای امریکایی را هدف قرار بدهند، آنها نمی توانند کار کنند. از طرف دیگر، خود حضور نیروهای نظامی امریکا عنصر ضدامنیتی است؛ خودش شورش آفرین است؛ اوضاع را مغشوش و خراب می کند و مردم را علیه آنها می شوراند. اگر بخواهند برای این دولتی که سرکار آمده است، امنیت را برقرار کنند، باید یک ارتش قوی به وجود بیاورند و از این جهت، امریکا احتیاج دارد که دولت عراق ارتش قوی داشته باشد؛ اما از آن طرف، از وجود یک ارتش قوی در عراق هم امریکایی ها می ترسند؛ چون می دانند یک ارتش قوی در یک دولت اسلامی و عربی بالقوه تهدید برای اسرائیل است؛ این تناقض است. تناقض دیگر این است که ادعا می کنند ما آمدیم دمکراسی برقرار بکنیم؛ اما قادر نیستند دمکراسی را برقرار کنند؛ برای خاطر این که با منافعشان در تضاد است؛ چون اگر امروز انتخاباتی در عراق برگزار شود، بیشترین کسانی که رأی خواهند آورد، مخالف ترین انسانها با امریکایند. دمکراسی یعنی این؟! این هم تناقض دیگری است که آنها در آن گیر کرده اند و راهی برای خلاص ندارند. امروز دولتی در عراق سر کار است که به انتخاب مردم نبوده، لیکن این دولت می تواند روشی را در پیش بگیرد که مردم را به خود متمایل کند؛ این حرف ما با دولت کنونی عراق است. ما انگیزه یی برای معارضه کردن و جنگ و جدال با دولتی که فعلاً در عراق بر سر کار است، نداریم و اعتقاد ما این است که این دولت - که متکی بر مردم نیست - می تواند

توجه و اقبال مردم را جلب کند؛ به شرطها و شروطها. شرط اولش این است که هرچه می تواند با امریکایی ها فاصله اش را بیشتر کند. شرط دوم این است که انتخابات را در سر موعود خود به شکل آزاد برقرار کند و مردم برای اولین بار در تاریخ عراق خودشان حاکم، نماینـدگان و رؤسای کشورشان را انتخاب کنند. این موضوع تا حالا در تاریخ عراق اتفاق نیفتاده و در طول هزاران سال تاریخ این کشور این بار اوّلی خواهد بود که مردم عراق می خواهند این کار را بکنند. هرچه اینها در برگزاری انتخابات تسریع کنند؛ سعی کنند سر زمان خود انجام بگیرد، برای وجهه ی خودشان پیش ملت عراق بهتر است. شرط سوم این است که با اشغالگری به طور جدی مقابله کنند؛ حضور اشغالگران در عراق هیچ منطقی ندارد، حمله شان هم منطقی نداشت. اشغالگران دروغ گفتند که می رویم تا با سلاحهای کشتارجمعی در عراق بجنگیم؛ دروغشان در همه ی دنیا افشا شد و همه فهمیدند که به خاطر نفت، قدرت نمایی و برای پیدا کردن پایگاه در منطقه به عراق آمده اند. هر ساعتی که این اشغالگران در عراق حضور داشته باشند، یک کار نامشروعی است و نفرت مردم عراق را از اینها بیشتر می کند؛ کما این که الان نفرت مردم عراق از امریکا و انگلیس از یک سال پیش بمراتب بیشتر است؛ به خاطر رفتاری که اشغالگرها داشته اند و مردم از نزدیک دیدند که اشغالگر یعنی چه. آن زندان ابوغریبش، آن کشتارهای بی محابا، آن بمباران شهرها با هواپیما، آن زدن مجلس عروسی و کشتن یک عده مردم بیگناه و آن کارشان که یک ستون انگلیسی مورد تهاجم قرار گرفت، نتوانستند عاملان را پیدا کنند، عده یی از مردم راهگذری که با اتومبیل در حال حرکت بودند، نگه داشتند و آنها را گذاشتند کنار جاده و تیرباران کردند. مردم عراق این مسائل را می بینند؛ می فهمند؛ روزبه روز نفرت آنها از امریکایی ها و انگلیسی ها و اشغالگرها بیشتر می شود. بنابراین دولت کنونی حقیقتاً می تواند قلوب مردم را جلب کند؛ مردم را تا حدودی به خودش متوجه کند؛ البته با شروطی که گفته شد. و اما راجع به محاکمه ی صدام حسین روسیاه بدبخت. درباره ی این محاکمه خیلی حرف هست؛ همه در دنیا این مطلب را تحلیل می کنند، شما هم می شنوید؛ اما نکته یی که من می خواهم عرض کنم این است که مهمترین نقطه ی کیفرخواست صدام حسین، به راه انداختن جنگ تحمیلی هشت ساله ی عراق علیه ایران است. این را ما ادعا نمی کنیم؛ نه، ما اصلاً کاری به این دادگاه نداریم؛ اما خود عراقیها باید بگویند؛ چون این جنگ را صدام حسین هم بر ما تحمیل کرد، هم بر ملت عراق؛ ملت عراق که مایل به جنگ نبودند. هشت سال جوانهای مردم را با زور از خانه هایشان بیرون کشید و فرستاد به جبهه ی جنگ، بعد هم آنها را افقی و کشته شده برگرداند؛ گاهی اجساد را به خانواده ها داد، گاهی هم نداد. این جنگ بر مردم عراق تحمیل شد و صدام ملت عراق را در این جنگ از سرمایه های فراوان خودش تهیدست کرد. درست است که این جنگ برای ما خیلی خسارت داشت و این خسارتها را هم صدام حسین به وجود آورد؛ اما برای خود ملت عراق هم خسارت کمتری نداشت، بلکه بیشتر داشت؛ چون ما که تماشا نمی کردیم تا او هر کار می خواهد بکند، ما در مقابل، ضربات محکمتری می زدیم و از خودمان دفاع می کردیم؛ اما پدر عراقیها درآمد؛ آنها در واقع منابع شان را به دست خودشان نابود کردند؛ این کارها را صدام حسین کرد. امروز ملت عراق باید یقه ی صدام را بگیرد، بگوید چرا جنگ هشت ساله را بر ملت عراق تحمیل کردی و ما را به جان کشور همسایه ی مان، ایران، انداختی، در حالی که بین ملت ایران و ملت عراق هیچ گونه معارضه یی وجود ندارد؛ ما دو ملت همیشه رفیق، همیشه برادر و همیشه مأنوس با هم بوده ایم. در طول سالیان دراز مردم ما به نجف و کربلا رفته اند برای زیارت، آنها هم به مشهد و قم آمده اند برای زیارت؛ ما با همدیگر مأنوس و مهربان بوده ایم. کمتر دو ملت همسایه یی این قدر با هم رفیق بوده اند که ملت ما و عراق. صدام حسین را بایستی به خاطر این گناه بزرگ و نابخشودنی محاکمه کنند. پاداش این محاکمه اعدام نیست، صدتا اعدام است؛ هزار تا اعدام است. البته اگر بخواهند با این جرم صدام را محاکمه کنند، خیلی ها در آن دادگاه محکوم خواهند شد؛ فقط صدام محکوم نخواهد شد. یکی از مجرمترین چهره های محکوم در آن دادگاه، رژیم امریکا خواهد بود؛ چون اینها بودند که صدام را کمک کردند؛ اینها بودند که به او چراغ سبز نشان دادند برای به کار بردن سلاح شیمیایی. همین وزیر دفاع زشت چهره ی کنونی امریکا - که با آن صورت نحسش گاهی می آید

یکی دو کلمه حرف علیه ملت ایران می زنـد – آمـد بغـداد و بعد از قضـیه ی حلبچه با صدام دست داد؛ در واقع چراغ سبز نشان داد که ما کاری به کار شـما نـداریم؛ هر کار می خواهی بکنی، بکن! زمان دولت ریگان – که پـدر همین رئیس جمهور کنونی امریکا، معاون آن رئیس جمهور بود – مرتب عکس ماهواره یی برداشتند و به عراقیها دادند که ایرانیها کجا تجمع کردند، کجا نقل و انتقال می کننـد. البته آن وقتی که جوانـان دریـادل ما – همین شـما بسیجی ها – اروند را طی کردنـد – چنـد هزار لشگر این رودخانه ی عریض را طی کردنـد – و پـدر صـدام را درآوردنـد، چشم آن ماهواره ها کور شده بود؛ ندیدند؛ نتوانسـتند فایده یی برسانند؛ خیلی اوقات کار این طوری اتفاق افتاد. همین سـردارهای فعلی سپاه ما، همین آقای صفوی و دیگر برادرها، نشستند و طراحی کردند؛ چه معجزه ها می کنـد جوانی همراه با ایمان و شـجاعت! مگر ممکن بود؟! چنـد هزار نیرو را از راه های دور منتقل کنند لب اروند؛ این طرف آب، طوری که دشـمن نفهمـد؛ بعـد از این رودخانه منتقل کنند به آن طرف و باز هم دشـمن نفهمد. این کار را همین جوانها کردند. حالا البته بعضـی از آنها ریشـهایشان سـفید شده؛ اما آن وقت جوانهایی مثل شـماها بودند. به برکت ایمان باز هم می توانید. امریکـا در عراق دچـار تنـاقض است؛ دچـار مشـکل است. اینهـا در همه ی دنیـا دچـار مشـکلند. اینها دنیا را دچار بی ثباتی و ناامنی کردند؛ اما بیش از همه خودشان از این بی ثباتی و ناامنی صدمه می بینند. دنیا مال شماست؛ آینده مال شماست؛ ایران عزیز متعلق به شماست؛ چشم انداز را شـما می سازید و می آرایید. شـما علم را به پیش ببرید؛ فناوری را شما جوانها باید پیش ببرید؛ دفاع در همه ی حوزه های گوناگون را شماها بایستی به عهده بگیرید؛ هم دفاع از حوزه ی سیاسی را و هم دفاع از حوزه ی اخلاقی و دینی را، و هم اگر یـک روز پیش بیایـد، دفـاع از حوزه ی نظـامی را. پروردگارا! به محمـد و آل محمـد این جوانها را برای اسـلام و مسـلمانها حفُکن؛ روزبه روز بر روشنایی و صفای دل اینها بیفزا؛ رحمت و فضل خودت را بر اینها نازل کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را سوگنـد می دهیم شـهدای عزیز مـا، پیشـروان و پیشـکسوتان این راه را و پیشـاپیش همه روح مطهر امـام بزرگوار را از فضـل و رحمت و دستگیری و لطف خود برخوردار بفرما. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار خانواده معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان --۱۶/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خداوند متعال را از حضور در این جلسه – که بی گمان جلسه ی صـفا و نور و هدایت است – سپاسگزارم. یاد شهیدان، نام شهیدان، بازماندگان شهیدان، شخصیت دارای ارزش و متعالی جانبازان و آزادگان، در هر نقطه یی که حضور داشته باشـند، نور، رحمت و هدایت هست. این برنامه ی همیشگی سفرهای ماست و من این برنامه را در میان برنامه های سـفر فوز و لطف الهی برای خودم به حساب می آورم. یک نکته را ابتدائاً عرض کنم به همین مناسبت و آن ایـن است که دوسـتانی که صـحبت کردنـد و اظهـار محبت کردنـد و از بنـده تشـکر کردنـد برای آمـدن به این جلسه، من می خواهم عرض کنم که من از کسـانی که این جلسه را فراهم آورده انـد و از یکایک شـما برادران و خواهران عزیز که در این جلسـه شرکت کردیـد، متشـکرم. برای من ارتباط با خانواده ی شـهدا و جانبازان و آزادگان، مغتنم حقیقی و قلبی است. اگر می توانسـتم با یکایک جمعی که در این جا حضور دارید، در خانه های شـما ملاقات کنم، شک نداشـته باشـید که این کار را می کردم؛ اما چون آن ممکن نیست، ناگزیر در چنین اجتماعی شما را زیارت کردیم و خدا را شاکریم. مسأله ی شهید و ایثارگری، کهنه شدنی نیست؛ این، موتور حرکت جامعه است؛ بعضـی ها از این نکته غفلت می کنند. این که می بینید بعضی با سخن، قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شـهادت می اندازنـد که آن نگاه منفی و ناسپاسانه است، بر اثر غفلت آنهاست؛ نمی فهمند پاسداری از حرمت شـهیدان و ایثارگران چقدر برای یک جامعه و ملت و کشور دارای اهمیت است. شـما ببینید خون مطهر حسـین بن علی (علیه السلام) در کربلا در غربت بر زمین ریخته شـد؛ امـا بزرگـترین مسؤولیتی که بر عهـده ی امـام سـجاد (علیه الصلاهٔوالسـلام) و زینب کبری (سـلام اللّه

علیها) قرار گرفت، از همـان لحظه ی اول این بود که این پیـام را روی دست بگیرنـد و به سرتاسـر دنیای اسـلام آن را، به شـکلهای گوناگون، منتقل کننـد. این حرکت برای احیاء دین حقیقی و دین حسـین بن علی و آن هـدفی که امام حسـین برای آن شـهید شـد، یک امر ضـروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسـین محفوُبود؛ می توانسـتند او را در بوته ی سـکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجاد (علیه السـلام) تا آخر عمر - سی سال بعد از او، امام سجاد زندگی کردند - در هر مناسبتی نام حسین، خون حسین و شهادت اباعبـداللّه را مطرح کردند؛ آن را به یاد مردم آوردند؟ این تلاش برای چه بود؟ بعضـی خیال می کنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی امیه بود؛ در حـالی که بنی امیه بعـدها از بین رفتنـد. امـام رضا (علیه السـلام) که بعـد از آمـدن بنی عباس است، چرا به ریّان بن شبیب دسـتور می دهـد مصیبت نامه ی اباعبـداللّه را در میان خودتان بخوانید؟ آن وقت که بنی امیه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی و خون او علم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدفهای اسلامی است؛ این پرچم بایـد سـرپا بماند؛ تا امروز هم بر سـر پا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است. مهمترین نقطه ی قوت ما در قیام جمهوری اسـلامی، نقطه ی قوت انسـانی بود. مـا که نه سـلاح داشتیم، نه پول داشتیم، نه سازمانـدهی داشتیم، نه حزب داشتیم و نه پشتیبـانی جهـانی؛ ما ملت ایران در همه ی کشورهـای دنیـا یـک نقطه را نـداشتیم که از قیام، انقلاب و حرکت ما حمایت و دفاع کننـد. آنچه این ملت را پیروز کرد، قـدرت نیروی انسـانی بود؛ یعنی آگاهی و ایسـتادگی؛ همان که امیرالمؤمنین در جنگ صـفین فرمود: آ«الا لایحمل هـذا العلم الّا اهل البصـر والصبرآ»؛ بصـر یعنی بصـیرت و آگاهی؛ صبر یعنی پایداری؛ فقط اینها هستند که می توانند این علم را در دست بگیرند و پیش ببرند. قله ی این صبر و بصـر شهدای مایند؛ همین آزادگانی هستند که این جا حضور دارند و همین جانبازان عزیزی هستند که این جا نشسته اند. اینها بودند که جان خودشان را در معرض نابودی گذاشتند؛ از حیات خودشان برای دوام این حرکت و این قیام بزرگ و انسانی مایه گذاشـتند؛ اینها اوج ایثار و مظهر بصـر و صبرند؛ مظهر آگاهی و ایسـتادگی و پایداری. آیا کشور ما به آگاهی احتیاج ندارد؟ آیا رسـیدن به آرمانهای این ملت و این انقلاب احتیاج به پایداری ندارد؟ آیا در مقابل شـیطنتها و دشـمنیها و بغضـهای غارتگران جهانی این ملت احتیاج نـدارد که آن سـلاح کارآمـد خود را همواره در دست داشـته باشـد؛ یعنی سـلاح اراده، پایـداری، ایمـان و آگـاهی؟ اگر احتیـاج دارد - که دارد - پس بـایستی این روحیه ی ایمان و آگاهی و پایـداری در قالب احترام به نمادهـای آن در مردم حفُشود و نمادهـا، همین شـهدایند؛ همین جانبازاننـد؛ همین آزادگاننـد. اگر من از شـهدا احترام می کنم، اگر اظهـار اخلاـص به خـانواده هـای شـهدا می کنم، این صـرف یـک احساسات خشک و خالی نیست؛ به معنای این است که این یک راهبرد حقیقی برای ملت ماست؛ یاد شهدا باید گرامی داشته شود. این جوانان عزیز، این خانواده های پُرطاقت، این پدران و مادران، این همسـران و فرزنـدان؛ اینهایی که با صبر و پایـداری خودشان توانسـتند این راه طولانی را از این گردنه های دشوار عبور بدهنـد، بایستی مورد تجلیل قرار بگیرنـد، تا برای نسل جوان ما و برای آینده ی کشور ما این پرچم بر سـر پا بماند. دشـمن می فهمد چه کار می کند؛ آن کسانی که سـعی می کنند نام ایثارگری، نام جهاد، نام شـهادت، نام صبر و پایداری را در کشور ما از ذهنها ببرند، اینها به دشـمن ملت ایران خـدمت می کننـد. آن کسـانی که یاد شـهیدان را گرامی می دارنـد، اینها هسـتند که به ملت ایران خـدمت می کنند. همین روحیه ی صبر شـهیدان عزیز شـماست که توانسته است این ملت را پیش ببرد. شهدای ما مظهر فضائل انسانی بودند. من روزهـا و شـبهای زیـادی را بـا جوانها در دوران جنگ به سـر برده ام و از نزدیک شخصـیت، هویت و عظمت روحی جوانانی را که بعدها چهره های ماندگار شـهید شدند، لمس کرده ام؛ اینها حقیقتاً نمادهای فضیلت بودند. در اطلاعاتی که به من داده شد، خواندم که در بین همین شـهدای همدان شما، یک سردار سپاهی - که دارای شأن و موقعیتی هم بوده است - وجود داشته که وقتی مادرش از او می پرسد تو در سپاه چه کاره ای، جواب می دهد: من در سپاه جاروکشی می کنم. مادرش خیال می کرده واقعاً این جوان در سپاه یک مستخدم معمولی است. حتی وقتی برای این جوان به خواستگاری هم می روند و خانواده ی دختر سؤال می کنند پسر شما چه کاره است، مادرش می گوید در سپاه مستخدم است! بعد در اجتماعی که مراسمی بوده، یک نفر داشته سخنرانی می کرده، این

مادر می بیند آن شخص خیلی شبیه پسرش است. می پرسد این شخص کیست. می گویند این فلانی است؛ یکی از سرداران سپاه. آن مادر، آن وقت پسرش را می شناسد! ما مطالبی که در تاریخ خوانده بودیم، مثل افسانه به گوش ما می آمد؛ اما آنها را در زندگی واقعی خودمان دیدیم. من این را به جوانها می خواهم بگویم؛ به فرزندان شهدا و به خانواده های آنها: آن عظمتی که خانواده های شهدا و پدرها و مادرها و همسرها نشان داده اند، از عظمت خود شهدا کمتر نیست. ما مادران و پدرانی را دیدیم که اینها با حادثه ی سنگین و کوبنده ی فقدان فرزند خودشان مثل بشارت برخورد کردند؛ چون می دانستند که فرزند آنها در چه راهی حرکت می کند. من امروز عرض می کنم: پدران شهدای ما! مادران شهدای ما! همسران داغدار آنها! فرزندانی که خیلی ها پدران خودشان را ندیدند یا چند صباحی بیشتر ندیدند! جانبازان عزیزی که سلامت خودشان را برای سالهای طولانی از دست داده اند! زحمات شما به توفیق الهی و به حول و قوه ی الهی بر باد نرفت و خدا به تلاش شما برکت داد و کار و کشور و ملت شما را از تنگناهای بزرگی نجات داد. شما می بینید اشغالگران امریکایی و انگلیسی در عراق چه می کنند؛ نقشه ی استکبار جهانی این بود که اشغالگران بعثی در کشور ما همین جور با مردم ما رفتار کنند؛ نقشه ی امریکا و همدستان مستکبر او در دنیا این بود که ملت ایران را ذلیل و تحقیر کنند. آنها نمی توانستند تحمل کنند که ملتی که دهها سال آن را تحقیر کرده اند و منابع انسانی و مالی اش را غارت کرده اند، حالا سینه سپر کند؛ بایستد؛ از تهدیدهای آنها نترسد و حق خودش را با نیروی خودش مطالبه کند و به دست بیاورد. امروز می گویند - آن روز هم می گفتند - که نمی خواستند منافع نامشروع آنها به وسیله ی ملت ایران و نظام اسلامی در این منطقه قطع شود؛ می خواستند همچنان این منافع نامشروع را داشته باشند. سگ زنجیری آنها همین صدامی بود که امروز دست و پایش را با زنجیر بسته اند؛ آن روز هم دست و پایش در زنجیر بود. نقشه ی اشغال عراق از سوی امریکا و انگلیس یک نقشه ی منطقه یی است؛ والّا اگر فقط مسأله ی عراق بود، اینها با صدام راحت کنار می آمدند و می توانستند با صدام زندگی کنند؛ صدام برای آنها مشکلی نداشت. هر جا سری بلند می کرد، می زدند توی سرش و تمام می شد. اینها به صدام کمک کردند؛ صدام در دست اینها بود. با اشاره ی اینها و با چراغ سبز و کمک اینها می خواستند ملت ایران به وسیله ی صدام تحقیر و ذلیل شود که جوانان، شهدا، جانبازان و خانواده های شهدا نگذاشتند؛ این یک افتخار تمام نشدنی است. این چیزی نیست که زمان بر آن بگذرد و کهنه شود. من به همه ی گویندگان، نویسندگان و کسانی که تریبونی در اختیار دارند، توصیه می کنم: اگر صلاح این کشور و این ملت را می خواهند، یاد شهیدان، نام شهیدان، خاطره ی شهیدان و بازماندگان آنها و جانبازان را گرامی بدارند. شما فرزندان شهیدان! شما برادران و خواهران شهیدان! افتخار کنید. فرزندان جانبازان! به چنین پدران و به چنین برادرانی افتخار کنید؛ اینها مایه ی افتخار یک ملتند. و البته دشمنان هم بدانند که به توفیق الهی نمی گذاریم و این ملت هم نمی گذارد که نام شهید و نام شهادت در این کشور فراموش شود؛ و به توفیق الهی روزبه روز این نام در کشور ما برجسته تر و ماندگارتر خواهد شد و این افتخار برای کشور ما باقی خواهد ماند. این را هم بدانید که شهدای ما و ایثارگران ما در دوران دفاع مقدس و قبل از آن و بعد از آن تا امروز و همچنین خانواده هایشان، در طول تاریخ اسلام، بعد از شهدای کربلا، نظیر ندارند؛ اینها حقیقتاً برجستگیهای خودشان را نشان دادند و همه ی چیزهایی را که برای ما مثل افسانه به حساب می آمد - باور می کردیم، اما شبیه افسانه بود - اینها تحقق بخشیدند و به آن واقعیت دادند. راه این عزیزان را نه فقط خانواده های شهدا بلکه همه ی ملت ایران باید ادامه دهند و به رغم عنف دشمن این راه ادامه پیدا خواهد کرد. این راه، راه ارزشهاست؛ راه تعالی ملت و کشور ایران است؛ راه برافراشتگی پرچم اسلام است. این راه را چه دشمنان مستکبر جهانی بپسندند، چه نپسندند؛ چه بخواهند، چه نخواهند، ملت ایران به فضل پروردگار و به توفیق الهی با همان قوّت و قدرت ادامه خواهد داد. پروردگارا! رحمت و فضل خود را بر روح مطهر شهیدان عزیز ما نازل کن. پروردگارا! لطف و فضل و رحمت خود را بر جانبازان عزیز ما، خانواده های شهیدان، همسران جانبازان و فرزندان آنها شامل و عاید بگردان. پروردگارا! روح مطهر امام بزرگوار ما را - که سلسله جنبان این راه پرافتخار بوده است - همیشه در سایه ی لطف و فضل خود روزبه روز متعالی تر

بگردان. پروردگارا! ما را قدردان ایثارگران، شهیدان و خانواده ی شهیدان قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه های استان همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه های استان همدان --۱۷/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این جلسه برای من حقیقتاً جلسه ی بسیار شیرین و زیبایی است؛ در جمع عزیزترین جوانان از کهن ترین شهر ایران، میراث بر یک سلسله ی تاریخی علم و سیاست و افتخار و شهرت. بنده در همه ی سفرها با جوانان دیدار دارم؛ این در حالی است که جمع جوانان در جلسات عمومی دیگر هم حضور دارند. روز اول که بنده وارد شدم، در آن جمع انبوه ورزشگاه، اکثر جوانها بودند؛ شاید بسیاری از شما هم آن جا تشریف داشتید. با بسیجیان، با خانواده های شهدا و با دیگران هم که ملاقات کردم، بسیاری از چهره ها یا اکثر آنها جوان بودند؛ ولی مایلم به طور ویژه با جوانان - بخصوص جوانان دانشجو، دختران و پسران - دیدار اختصاصی داشته باشم، که امروز بحمداللّه اتفاق افتاد. این فقط به دلیل حرفهایی که باید به جوانان گفت، نیست؛ بلکه به این دلیل نیز هست که توجه به نسل جوان، سخن گفتن با جوانان و چهره به چهره شدن با برترین نسلهای کشور ما - که امروز خوشبختانه اکثریت هم دارند - برای همه ی کسانی که می توانند مخاطبه کنند و سخن بگویند، یک عرف، یک فرهنگ و یک کار معمول شود. در جلسه ی ما خوشبختانه اساتید محترم، رؤسای محترم دانشگاه ها و مسؤولانی از آموزش و پرورش و معلمان عزیز حضور دارند؛ به همه ی آنها هم عرض ارادت و ادای احترام می کنم. قبل از صحبت، یک جمله عرض کنم: مطالبی که عزیزان ما در این جا فرمودند، اکثر آنها حرفهای دل ما هم هست؛ چیزهایی است که سالها ذهن بنده و به تبع ذهن، تحرک و فعالیت بنده را به خود اختصاص داده است؛ پیش هم رفته ایم و کار هم کرده ایم؛ ولی تلاش لازم است. اینها حرفهای ماست و واقعاً باید به همه ی این عزیزان عرض کنم که جانا! سخن از زبان ما می گویی. اهمیت دادن به دانشجو، مسأله ی اشتغال، مسأله ی ازدواج، مسائل مربوط به تحقیقات علمی، اهتمام به جنبه های سخت افزاری و نرم افزاری دانشگاه ها، تکریم اهل دانش - چه دانشجو و چه استاد - حرفهایی است که دنبال آنها هستیم و من خیلی خوشحالم و خدا را شکر می کنم که می بینم این حرفها امروز به صورت یک سخن همگانی درآمده است. اینها را دیگر فقط ما نمی گوییم؛ شما به ما می گویید. من خوشحالم که جوان عزیز ما این جا بایستد و راجع به مسأله ی کشف استعدادها در سراسر کشور به من توصیه کند. یا وقتی شما جوانها راجع به پیگیری عدالت و یا شایسته سالاری مطالبی به ما بگویید، هنگامی که بازخورد این سخن در فضای عمومی جامعه سنجیده شود، ارزیابی ما از پیشرفت مسائل کشور، ارزیابی دیگری خواهد بود. ما پیش رفته ایم؛ اینها دلیل پیشرفت است. یکی از عزیزان در این جا از من عذرخواهی کردند، به خاطر این که فقط نقاط ضعف را می گویند و به نقاط مثبت اشاره یی نمی کنند. من می خواهم به این عزیزمان و به بقیه ی جوانها و به اکثر شماها بگویم که نقطه ی مثبت، خود شما هستید؛ لازم نیست بگویید. همین که جوان ما با این مایه ی از فهمیدگی و این نشانه های فرهیختگی این جا می آید و با ما حرف می زند، بزرگترین نقطه ی مثبت است. خدا را شاکر و سپاسگزارم از این که بنده را در زمانی قرار داده که با این همه انسان خوب، با این همه دل نورانی و با این همه جوان خوش عاقبت و مبارک زندگی می کنم. شانه ام زیر بار مسؤولیت سنگینی هم قرار دارد؛ البته این برای خود من نگرانی دارد، اما پیش خدای متعال سپاسگزاری هم دارد. امروز که خودم را آماده می کردم این جا بیایم، نکته یی به یادم آمد؛ دیدم بد نیست آن را به شما عرض کنم؛ و آن این است که اولین سفر من به همدان در سالهای دهه ی ۴۰ اتفاقاً برای شرکت در یک جلسه ی مربوط به جوانان بود. من تا آن وقت همدان نیامده بودم. همین آقای آقامحمدی - که الان این جا هستند - آن وقت یک جوان شاید بیست ساله یی بودند. ایشان به تهران آمد و بنده را پیدا کرد؛ من هم آن موقع تصادفاً در تهران بودم. گفت ما در همدان یک مشت جوان هستیم، شما بیایید برای ما سخنرانی کنید. حالا چه کسی بنده را به ایشان معرفی کرده

بود، من دیگر نمی دانم. پرسیدم وقتی به همدان آمدم، کجا بروم؛ آدرسی به من دادند و گفتند این جا بیایید. من در روز معین رفتم. حتّی پول کرایه ی ماشین هم به ما ندادند! رفتم بلیت اتوبوس گرفتم. عصر بود که راه افتادم. پنج شش ساعتی شد تا به همدان رسیدم. شب بود. آدرس را دستم گرفتم و شروع کردم به پرس وجو. ما را به خیابانی راهنمایی کردند که از یک میدان منشعب می شد؛ همین میدانی که پنج شش خیابان دور و بر آن هست. وارد کوچه یی شدیم که منزل آقای سیدکاظم اکرمی در آن جا بود؛ همین آقای اکرمی یی که وزیر و نماینده بودند و الان هم بحمداللّه در تهران استاد دانشگاه هستند. ایشان هم جوان بود، البته سنش بیشتر از آقای آقامحمدی بود. ایشان معلم ساده یی بود در همدان. منتظر من بودند. معلوم شد شب، محل پذیرایی ما، خانه ی آقای اکرمی است. فردای آن روز بنده را به مسجد کوچکی بردند که حدود بیست، سی نفر جوان در آن جا حضور داشتند و همه دانش آموز. وقتی این جوان عزیز دانش آموز این جا صحبت می کردند، من به یاد آن جلسه افتادم و آن صحنه جلوی چشمم مجسم شد. آنها در سنین ایشان بودند. صندلی گذاشته بودند و من رفتم بحث گرم گیرای جذابی برای آنها انجام دادم. یک ساعت و خرده یی برایشان صحبت کردم. وقتی پا شدم بروم، این جوانها من را رها نمی کردند؛ می گفتند باید باز هم بنشینیم حرف بزنیم. چون در شبستان نماز جماعت برگزار می شد و بنا بود امام جماعت بیاید، اینها با دستپاچگی میز و نیمکتها را جمع کردند و بنده را به اتاقک بالای شبستان بردند. من دیگر زمان نمی شناختم؛ شروع کردم با این جوانها مبالغی صحبت کردن. این اول آشنایی من با همدان است. چند نفر از آن جوانها را که من می شناسم، امروز جزو برجستگان و فعالان کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی هستند. البته همدان آن روز به قدر امروز جوان نداشت. عده یی که من آن روز با آنها دیدار کردم، یکهزارم جمعیت جوان امروز همدان نمی شدند. هزاران جوان در خیابانها حرکت می کردند بی هدف؛ درس می خواندند بی هدف؛ فعالیت می کردند بی هدف؛ دچار روزمرگی مطلق بودند. تازه همدان دارالمؤمنین بود. در سایر شهرها، مجموعه ی جوانها به طور مطلق - بجز استثناءهایی - درگیر بی تفاوتی و بی هدفی و عدم درک چشم انداز آینده بودند؛ مثل ماشینی که ماده ی خامی را در آن می ریزند و محصولی از آن طرف بیرون می آید. کشور ما و ملت بزرگ ما و بخصوص طبقه ی جوان ما آن روز به طور عام - فقط استثناءها بیرون بودند - دچار غفلت بود. در میان این غافلین آدمهای متدین و متورع هم بودند، آدمهای بی دین و لاابالی هم بودند؛ کسانی هم بودند که اهل گناه نبودند، جوانهای پاکی بودند؛ اما در غفلت عمومی جوانها همه همراه بودند. بزرگترین کاری که نهضت اسلامی در ایران انجام داد، تلنگر زدن به ما ایرانی ها بود تا از خواب غفلت و بی تفاوتی و بی اعتنایی به آینده خارج شویم. سعدی در گلستان - داستان دوم یا سوم باب اول - حکایت مجموعه ی دزدانی را ذکر می کند؛ می گوید اینها می خواستند به افرادی حمله کنند؛ اما آ«اولین دشمنی که بر ایشان تاخت، خواب بودآ»؛ قبل از این که دشمن بیرونی بیاید، یک دشمن از درون خودشان بر آنها غلبه کرد؛ آن دشمن عبارت بود از خواب. ما خواب بودیم، انقلاب ما را بیدار کرد. من خودم وقتی از سه هزار و صد سال تاریخ همدان یاد می کنم، احساس افتخار می کنم. همدان خانه ی من هم هست. سه هزاروصد سال شهری سر پا بماند، آدم احساس افتخار می کند؛ اما این یک بعد قضیه است. بعد دیگر قضیه این است که در این سه هزار و صد سال تاریخ ایران - که نماد آن، همدان است - ما مردم ایران آیا آن چنان که پیغمبران الهی و ادیان الهی و بعثت الهی از انسان خواسته است، بر سرنوشت خود حاکم بوده ایم؟ خودمان را یافته ایم؟ برای آینده ی خودمان طراحی کرده ایم؟ بهترین دوره های این تاریخ طولانی و کهن، دوره هایی است که پادشاه دیکتاتور باعرضه یی سر کار بوده؛ او برای ما تصمیم گرفته؛ او برای ما آینده را طراحی کرده؛ او کشورگشایی کرده. ملت ایران به عنوان یک ملت و یک مجموعه، تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فرصت و مهلت این را نیافت که برای خود چشم اندازی تعریف کند؛ آن چشم انداز را انتخاب کند؛ برای آن چشم انداز برنامه ریزی کند و به سوی آن چشم انداز حرکت کند. تا چشم انداز را برای خود تعریف نکنیم، هیچ کار درستی صورت نخواهد گرفت - همه اش روزمرّگی است - بعد از آن که تعریف کردیم، اگر برنامه ریزی نکنیم، کار بی برنامه به سامان نخواهد رسید. بعد از آن که برنامه ریزی کردیم، اگر همت نکنیم، حرکت

نکنیم، ذهن و عضلات و جسم خود را به تعب نیندازیم و راه نیفتیم، به مقصد نخواهیم رسید؛ اینها لازم است. یک وقت صحبت سر یک فرد است، او تصمیم می گیرد که بلند شود؛ اراده می کند که حرکت کند، و حرکت می کند؛ اما یک وقت صحبت یک ملت است؛ یک ملت باید حرکت کند؛ یک ملت باید راه بیفتد؛ یک ملت باید انتخاب کند؛ این جا کار پیچیده و دشوار است. انقلاب به ما این توان را داد که توانستیم دیواره ی سنگی تاریخی را بشکافیم و خود را از این چارچوب و حصار سنگی خارج کنیم. انقلاب به این اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه یک الگو را در مقابل ما گذاشت و آن، جمهوری اسلامی است؛ آ«جمهوریآ» و آ«اسلامیآ». این که ما امروز مردم سالاری دینی را مطرح می کنیم، چیزی غیر از ترجمه ی جمهوری اسلامی نیست. امروز بعضی ها به صورت مبالغه آمیز و گاهی بشدت غیرمنصفانه دم از مردم سالاری می زنند. مردم سالاری چیزی نیست که در ایران سابقه ی تاریخی داشته باشد - اصلاً وجود نداشته - این حقیقت و این مفهوم با جمهوری اسلامی در کشور تعریف شد و تحقق پیدا کرد. البته دامنه ی مردم سالاری را می شود گسترش داد، می شود کیفیت داد، می شود هر چیزی را برتر کرد - در این شکی نیست - اما نباید نسبت به جمهوری اسلامی بی انصافی کرد. جمهوری اسلامی را انقلاب در مقابل ما گذاشت. ما فهمیدیم دو چیز معتبر است: یکی این که باید مردم تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و حرکت کنند؛ این جمهوری است. یکی این که هدفها و آرمانهای این انتخاب و این حرکت را اسلام باید برای ما ترسیم کند. می توانست به جای اسلام چیز دیگری باشد. مگر در دنیا چیست؟ شما خیال می کنید اهداف و آرمانهای جمهوری های لیبرال دمکراسی دنیا چیست؟ چه کسانی این اهداف را تعریف می کنند؟ آیا متفکران و انسان دوستان و دلسوختگان بشریتند که می نشینند اینها را ترسیم می کنند؟ یا نه، مسلطین بر حکومتها و قدرتهای جهانی اند؛ کارتلها، تراستها، سرمایه دارها و امروز بیش از همه صهیونیست ها؟ البته کاملاً متصور و ممکن است و امروز جلوی چشممان داریم می بینیم که اینها آرمانهای واقعی را برای مردم تبیین نمی کنند. من دیروز یا پریروز در یکی از دیدارها گفتم، الان هم به شما عرض می کنم: امروز تبلیغات جهانی دارد سر بشریت را کلاه می گذارد. دم از حقوق بشر می زنند، در حالی که برای گردانندگان امروز دنیا چیزی که مطرح نیست، حقوق بشر است. دم از دمکراسی می زنند، در حالی که پیروان نظامهای لیبرال دمکراسی امروز دنیا یقیناً دمکرات نیستند. حالا یک وقت در کشوری مردم با یک امید، کسانی از دنباله روهای آنها را با هفتاد درصد یا هشتاد درصد انتخاب کنند، بحث دیگری است؛ اما امروز در کشورهایی که نظام لیبرال دمکراسی جاافتاده است - مثل دمکراسی های اروپا و امریکا - دمکراسی به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ درعین حال دم از دمکراسی می زنند و برای این دمکراسی به عراق و افغانستان هم لشکرکشی می کنند! این قدر اینها پُررویند. اینها دارند سر بشریت کلاه می گذارند. در این شرایط، ما ملتی هستیم که اولاً در نقطه ی بسیار حساسی واقع شده ایم. اگر ما در غرب آفریقا و در یک گوشه ی دورافتاده ی دنیا بودیم و یا در مرکز دنیای اسلام نبودیم، اینقدر روی ما حساسیت نبود. ثانیاً از لحاُامکانات طبیعی، ما یک سرزمین بسیار غنی هستیم. علاوه ی بر نفت و گاز - که حضور ایران تعیین کننده است و من در اجتماع مسؤولان نظام، چند ماه قبل این را با آمار بیان کردم - ما امروز در اصلی ترین مواد فلزی دنیا، نسبت به سهم خودمان از جمعیت و وسعت دنیا، چند برابر بیشتر داریم. ما تقریباً یکصدم جمعیت دنیا و یکصدم سطح مسکون عالم را داریم؛ اما در آن چهار فلز اصلی، سهم ایرانی ها حدود سه درصد، چهار درصد، پنج درصد شده است؛ یعنی چند برابر سهم خودمان از جمعیت و وسعت دنیا. ما امکانات کشاورزی داریم؛ آب خوب داریم - البته مجموعه ی کشور، پُر آب نیست؛ اما در مناطقی سهم آب ما خیلی بالاست - بازار مصرف بزرگی داریم. امروز مصنوعات دنیا چشمشان به بازار مصرف است؛ ما در این زمینه یک بازار بزرگ هستیم؛ حدود هفتاد میلیون نفر جمعیت داریم. ما استعدادهای درخشان داریم. این موقعیت، هر قدرت استثمارگر فزون طلب زیاده خواهی را در دنیا به خودش جذب می کند. انگلیسی ها اول به عنوان نفت به ایران آمدند؛ اما آنها خبر نداشتند که غیر از نفت، این همه ثروت هم در ایران هست. بعد هم که امریکایی ها آمدند و در این جا ساکن شدند. امروز دست اینها از ایران بریده شده است. علاوه بر این که دست اینها بریده شده، ما ملت ایران نشان داده ایم که تصمیم هم داریم

راه استقلال و تکیه ی به خودمان، و راه مرعوب نشدن از تشر قدرتهای بزرگ را ادامه دهیم و اعتقاد راسخ هم داریم که می توانیم. بنده به عنوان یک مسؤول - که آماج اولین دشمنی های دشمن هستم - و به عنوان کسی که اطلاعاتش از کشور وسیع است؛ یعنی هم از امکانات، هم از تهدیدها، و هم از دشمنی های دشمنان باخبر است؛ وقتی نگاه می کنم، می بینم می توانیم. این استنباط، احساساتی نیست؛ بررسی شده و محاسبه شده است. ما می توانیم سند چشم انداز بیست ساله را - که چند ماه قبل تصویب و به دستگاه ها ابلاغ شد - در طول این مدت تحقق ببخشیم؛ این کارشناسی شده و بررسی شده است. شما جوانهای عزیز این سند چشم انداز را مطالعه کنید. اگر کسی دقت نکند، ممکن است خیال کند افرادی نشسته اند و انشاء نوشته اند؛ ولی نه، بدانید انشاء نیست. کلمه کلمه ی این چشم انداز - با تأکید می گویم - محاسبه شده است. این که ما گفتیم در بیست سال آینده می خواهیم کشور اول منطقه در این خصوصیات باشیم و این شاخصها را داشته باشیم - که در سند دو صفحه یی چشم انداز ذکر شده - کلمه کلمه ی اینها بررسی و محاسبه و کارشناسی شده است. ما می توانیم؛ منتها این توانستن شروطی دارد. ببینید عزیزان من! همه ی شما مثل فرزندان من هستید. من یک یک شما جوانهای عزیز را از ته دل دوست می دارم و معتقدم هر کاری در این مملکت باید بشود و بتوان کرد، باید به دست شماها انجام شود. البته هر کاری ساز و کار دارد. مایلم صادقانه مطلب برای شما روشن شود. ما معتقدیم این چشم انداز، تحقق یافتنی است؛ اما باید برنامه ریزی و راه حرکت را پیدا کرد. کسی هم که عامل و مباشر این کار است، نسل جوان است. این که می گویم ما می توانیم، یک تحلیل اسلامی قرآنی دقیق دارد. ما در اسلام و در تعبیرات دینی چیزی داریم به نام تقدیر، چیزی داریم به نام قضا، که روی هم گفته می شود قضا و قدر. ما به قضا و قدر اعتقاد داریم؛ هم قدر حق است، هم قضا حق است. بعضی ها خیال می کنند آدم اگر معتقد به قضا و قدر شد، نمی تواند اراده و قدرت انتخاب انسان را مؤثر بداند؛ این همان بد فهمیدن معنای قضا و قدر است. نخیر، ما کاملاً به قضا و قدر و حق انتخاب انسان معتقدیم؛ اینها مکمل یکدیگرند. من در چند جمله، این را برای شما تبیین می کنم. قدر یا تقدیر به معنای اندازه گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علتها و معلولها و رابطه ی آنها را فهمیدن. کسی که زهری را می نوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بکُشد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین می اندازد، تقدیر او له شدن و خُرد شدن است. کسی که از این جا بلند می شود و تصمیم می گیرد به سمت قله ی الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله ی الوند است. علل و عوامل را خدای متعال به وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مسبّباتی را مترتب کرده است. شما آیا عاملی را که به نتیجه یی می رسد، انتخاب می کنید یا نمی کنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله ی این انتخاب است، می شود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد. یک وقت هست شما انتخاب نمی کنید؛ فرض بفرمایید سر چند راهی می رسید. اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد. تقدیر کسی که از خیابان اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابانها به آنها منتهی می شود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به هیچکدام از این خیابانها نروید، آیا این تقدیرها درباره ی شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده اید؛ بنابراین نمی رسید. اگر خیابان اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می رسید. قضای شما - یعنی حکم حتمی شما - این است که به آن هدف برسید. چیزی که می تواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده ی شماست. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره ی شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدام خود به آن تقدیر حتمیت می دهید. نتایج و تبعات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دو راهی برسیم، یک راه ما را به منزلگه مقصود می رساند؛ یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه ی خطرناک می رساند؛ این دو تقدیر در مقابل شماست. شما باید از بین این دو تقدیر، یکی را انتخاب

کنید. اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضای شما این است که به آن جا برسید. اگر بعکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برنگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه ی خطرناک برسید. این شمایید که انتخاب می کنید. البته یک عامل معنوی هم در این جا وجود دارد که بعد به آن اشاره و روی آن تأکید خواهم کرد. ما امروز در ایران، دو گونه راه در مقابل خود داریم: یک راه این است که خود را رها کنیم و خسته شویم؛ کما این که الان یک عده قلم به دست - که به گمان زیاد بعضی از آنها قلم به مزدند؛ یعنی پول می گیرند تا این مطالب را بنویسند - طوری می نویسند، طوری حرف می زنند و طوری سخنرانی می کنند که معنایش این است که ملت ایران! نسل جوان! ول معطلید که دارید با قدرتهای استکباری دنیا مقابله می کنید و از خود استقامت و پایداری نشان می دهید؛ شما که نمی توانید. اگر می خواهید به انرژی هسته یی دست پیدا کنید، اگر می خواهید چرخه ی غنی سازی را ادامه دهید، اگر می خواهید امکانات علمی در اختیار شما قرار بگیرد، اگر می خواهید روزنامه ها و رادیوها و سرویسهای جاسوسی دنیا علیه شما توطئه نکنند، بروید در مقابل امریکا یا - به تعبیر درست تر - در مقابل نظم استکباری جهانی تسلیم شوید؛بروید عتبه را ببوسید. البته اینها عده ی بسیار کمی هستند؛ اما متأسفانه هستند. اینها در صددند تفهیم کنند که برای ایرانی، راه کم کردن دردسر و دغدغه، تسلیم شدن است. تسلیم شدن یعنی چه؟ یعنی شما این موقعیت جغرافیایی، این امتیازات اقلیمی، این امکانات فرهنگی، این سابقه ی کهن و این ثروت عظیم انسانی را که در این کشور هست، بیایید دودستی تقدیم کنید به کسانی که در جهانخواری و فزون طلبی و کشورگشایی به هیچ حدی قانع نیستند. یک راه دیگر هم این است که نخیر، ملت ایران گناهی نکرده جز این که خواسته است با فکر و اراده و انتخاب و هویت خود زندگی کند؛ آرمانهایش را خودش ترسیم کند و برای رسیدن به آن آرمانها، با پای خود و با نیروی خود حرکت کند. چرا ایران باید در ردیف کشورهای به اصطلاح در حال توسعه - یعنی توسعه نیافته - قرار بگیرد؟ آ«در حال توسعهآ» یک تعبیر تعارف آمیز است؛ یعنی عقب مانده و توسعه نیافته. مگر ذهن و استعداد و قدرت فکری ما از کسانی که امروز دویست سال در دنیای علم پیشتازند، کمتر است؟ می بینید که کمتر نیست. آنها از لحاُعلمی دویست سال از ما جلوترند؛ این گناه پادشاهان است؛ گناه نظام دیکتاتوری است؛ گناه خاندان های پلیدی است که بر این کشور حکومت کردند؛ گناه خاندان پهلوی است. همین احساسی که امروز من و شما داریم و باید در این کشور حاکم می بود، یک روز آن را کوبیدند و خفه کردند. چرا خفه کردند؟ چون رؤسای این کشور، دست نشانده های همان قدرتهایی بودند که نمی خواستند این کشور این طور حرکت و رشد کند؛ نمی خواستند این منبع ثروت مفت و مجانی را از دست بدهند. اگر صاحب خانه بیدار باشد، دزد نمی تواند وسایل خانه را جلوی چشم او جمع کند و ببرد. یا باید صاحب خانه را خواب کنند، یا باید دست و پایش را ببندند؛ والّا اگر بیدار باشد، دست و پایش باز باشد و قدرت هم داشته باشد، مگر به دزد اجازه می دهد؟ کسانی که می خواستند ایرانی خواب باشد، دست و پایش بسته باشد و حرکتی در راه مالک شدن موجودی و ثروت طبیعی خود نکند، آمدند کسانی را در رأس این مملکت گذاشتند. رضاخان را انگلیسی ها گذاشتند؛ محمدرضا را اتحادی میان انگلیس و امریکا بر این مملکت گذاشت. پنجاه وچند سال اینها این مملکت را در درخشان ترین فرصتهای جهانی معطل و معوق گذاشتند. نه فقط از لحاُسیاسی و امنیتی، بلکه از لحاُفرهنگی نیز ما را عقب نگه داشتند. من که می گویم تهاجم فرهنگی، عده یی خیال می کنند مراد من این است که مثلاً پسری موهایش را تا این جا بلند کند. خیال می کنند بنده با موی بلند تا این جا مخالفم. مسأله ی تهاجم فرهنگی این نیست. البته بی بندوباری و فساد هم یکی از شاخه های تهاجم فرهنگی است؛ اما تهاجم فرهنگی بزرگتر این است که اینها در طول سالهای متمادی به مغز ایرانی و باور ایرانی تزریق کردند که تو نمی توانی؛ باید دنباله رو غرب و اروپا باشی. نمی گذارند خودمان را باور کنیم. الان شما اگر در علوم انسانی، در علوم طبیعی، در فیزیک و در ریاضی و غیره یک نظریه ی علمی داشته باشید، چنانچه برخلاف نظریات رایج و نوشته شده ی دنیا باشد، عده یی می ایستند و می گویند حرف شما در اقتصاد،

مخالف با نظریه ی فلانی است؛ حرف شما در روان شناسی، مخالف با نظریه ی فلانی است. یعنی آن طوری که مؤمنین نسبت به قرآن و کلام خدا و وحی الهی اعتقاد دارند، اینها به نظرات فلان دانشمند اروپایی همان اندازه یا بیشتر اعتقاد دارند! جالب این جاست که آن نظریات کهنه و منسوخ می شود و جایش نظریات جدیدی می آید؛ اما اینها همان نظریات پنجاه سال پیش را به عنوان یک متن مقدس و یک دین در دست می گیرند! دهها سال است که نظریات پوپر در زمینه های سیاسی و اجتماعی کهنه و منسوخ شده و دهها کتاب علیه نظریات او در اروپا نوشته اند؛ اما در سالهای اخیر آدمهایی پیدا شدند که با ادعای فهم فلسفی، شروع کردند به ترویج نظریات پوپر! سالهای متمادی است که نظریات حاکم بر مراکز اقتصادی دنیا منسوخ شده و حرفهای جدیدی به بازار آمده است؛ اما عده یی هنوز وقتی می خواهند طراحی اقتصادی بکنند، به آن نظریات کهنه ی قدیمی نگاه می کنند! اینها دو عیب دارند: یکی این که مقلدند، دوم این که از تحولات جدید بی خبرند؛ همان متن خارجی را که برای آنها تدریس کرده اند، مثل یک کتاب مقدس در سینه ی خود نگه داشته اند و امروز به جوانهای ما می دهند. کشور ما مهد فلسفه است، اما برای فهم فلسفه به دیگران مراجعه می کنند! من از دوره ی اسلامی شهر همدان خبر دارم؛ از دوره ی قبل از اسلام خبر درستی ندارم؛ یعنی هیچ کس خبر ندارد. در دوره ی اسلامی، همان وقتی که ابن سینا در این شهر برترین نظریات را در فلسفه و پزشکی و هندسه و ریاضیات و سایر علوم و فنون خلق می کرد و می نوشت و تعلیم می داد - من آن روز در جمع طلاب و فضلا و علمای همدانی این نکته را گفتم - در کتابهای فلسفی و اصولی ما از شخصی به نام آ«رجل همدانیآ» یاد می شود. این رجل همدانی نظریه ی ردشده یی دارد در باب کلی طبیعی؛ بحثی است در منطق و فلسفه، و در اصول هم به مناسبتی بحث می شود. ابن سینا وقتی به همدان می آید و با این مرد برخورد می کند، درباره ی او می گوید: آ«مردی بود بسیار مسن و دارای محسّنات بسیارآ». از سخنی که درباره ی او می گوید، معلوم می شود این مرد هزار سال پیش در هندسه و فلسفه و منطق وارد بوده و اطلاعاتی داشته. هزار سال پیش، یعنی قرن چهارم هجری؛ یعنی قرن دهم میلادی. قرن دهم چه زمانی است؟ قلب قرون وسطای معروف دنیا. قرون وسطایی که شنیده اید، مربوط به اروپاست، نه ایران. روزی که در اروپا قرون وسطی مظهر سیاهی و تاریکی و هیچ ندانی بود، در همدان ابن سینا و رجل همدانی بود؛ بعد از مدتی رشیدالدین فضل اللّه بود؛ باباطاهر بود؛ علما و دانشمندان بزرگ بودند، که من شرح احوال آنها را اجمالاً در این چند روز در جلسات مختلف گفته ام. این، سابقه و قباله نامه ی علمی و فرهنگی ماست. چرا ما معتقد باشیم که نمی توانیم؟ بله، نگذاشتند ما پیشرفت کنیم. واقعیت این است که ما دویست سال از علم دنیا عقب مانده ایم؛ اما معنای رسیدن به مرزهای دانش این نیست که راهی را که اروپایی ها در طول دویست سال رفته اند، ما هم همان راه را در طول دویست سال برویم؛ بعد به آن جایی که امروز رسیده اند، برسیم؛ نه، این حرفها نیست؛ ما راه های میانبر پیدا می کنیم. ما علم را از دست اروپایی ها می قاپیم. ما از یاد گرفتن ننگمان نمی کند. اسلام می گوید قوام دنیا به چند گروه است؛ یکی از آنها کسانی هستند که وقتی نمی دانند، در صدد یاد گرفتن باشند؛ از یادگرفتن ننگشان نکند. ما دانشهایی را که امروز فرآورده ی ذهن و مغز و عقل بشر است، یاد می گیریم؛ آنچه را که بلد نیستیم، با کمال میل می آموزیم و به استادمان هم احترام می کنیم. به کسی که به ما علم بیاموزد، بی احترامی نمی کنیم؛ اما گرفتن علم از دیگری نباید به معنای این باشد که شاگرد باید تا ابد شاگرد بماند؛ نه، امروز شاگردیم، فردا می شویم استاد آنها؛ کما این که آنها یک روز شاگرد ما بودند، اما الان شده اند استاد ما. غربی ها علم را از ما یاد گرفتند. شما به کتاب پیرروسو - آ«تاریخ علومآ» - نگاه کنید؛ آن جا می گوید: چهار پنج قرن قبل تاجری در یکی از کشورهای اروپایی به استادی مراجعه می کند و می گوید می خواهم فرزندم درس بخواند؛ او را به کدام مدرسه بفرستم؟ استاد در جواب می گوید اگر به همین چهار عمل اصلی - جمع و ضرب و تفریق و تقسیم - قانع هستی، می توانی او را به هر کدام از مدارس کشور ما یا دیگر کشورهای اروپایی بفرستی؛ امّا اگر بالاتر از آن را لازم داری، باید او را به کشور اندلس یا به مناطق مسلمان نشین بفرستی. این را پیرروسو می نویسد؛ این حرف من نیست. جنگهای صلیبی به آنها کمک کرد تا از ما بیاموزند. هجرت دانشمندان آنها به این مناطق، کمک کرد تا از ما

بیاموزنـد. هجرت دانشـمندان ما به مناطق آنها و منتقل شدن کتابهای ما به آنها، کمک کرد تا از ما بیاموزند. یک روز آنها از ما یاد گرفتند و شاگرد ما بودند، بعد شدند استاد ما؛ الان هم ما از آنها یاد می گیریم و شاگرد آنها می شویم و بعد می شویم استاد آنها. پس نسل دانش پژوه و محقق و پژوهنـده ی کشور ما بدانـد؛ امروز اگر برتری علمی با غربی هاست، در آینـده ی نه چندان دوری با همت و اراده ی شـما می توان کاری کرد که فردا آنها از شـما یاد بگیرند. مرزهای دانش را بشـکنید. این که من می گویم نهضـت نرم افزاری، انتظار من از شـما جوانها و اساتید این است. تولید علم کنید. به سـراغ مرزهای دانش بروید. فکر کنید. کار کنید. با کار و تلاش می شود از مرزهـایی که امروز دانش دارد، عبور کرد؛ در بعضـی رشـته هـا زودتر و در بعضـی رشـته ها دیرتر. فناوری هم همین طور است. علم باید ناظر به فناوری باشد. فناوری هم مرحله ی بسیار مهم و بالایی است. در فناوری هم می توانیم پیش برویم؛ همچنان که رفتیم. خوب است شـما بدانیـد که در بعضـی از بخشـهای بسـیار حساس علمی کشور ما کارهایی شـده که هنوز در دنیا صورت نگرفته است. در فناوری تولید سلولهای بنیادی که بنده چند وقت پیش، از آن یاد کردم، یک مشت جوان مثل شماها که در تهران هسـتند، فعالیت می کننـد. اینها همت کردنـد و رفتنـد از دیگران یاد گرفتند؛ خودشان هم فکر کردند، سـرمایه گذاری فکری کردنـد و توانسـتند کلیـد تولیـد و انجمـاد و حفُو کـاشت سـلولهای بنیـادی را به دست بیاورنـد. امروز اینهـا برای اولین بـار در ایران سلولهای بنیادی انسولین ساز را تولیـد کرده انـد که در دنیا هنوز تولیـد نشده است. پس شاگردی کردن اولاً به معنای شاگرد ماندن نیست، که خیال کنیم همیشه ما باید شاگرد آنها بمانیم؛ نخیر، همت کنید؛ خواهید دید آنها مجبور می شوند از شما یاد بگیرند. ثانیاً شاگردی کردن در علم، به معنای تقلید کردن در فرهنگ نیست؛ این نکته ی بسـیار مهمی است. در زمان قاجاریه اولین بار نشانه ها و نمونه هـای فرهنـگ غربی وارد کشور شـد. ایرانی هـای اعیـان درباری آن روز که اولین قشرهایی بودنـد که با اروپایی ها ارتباط برقرار کردنـد، نخستین چیزی که یـاد گرفتنـد، دانش نبود؛ عادات و رفتار و نحوه ی معاشـرت آنها را یاد گرفتنـد. این خط اشـتباه و خطا از همان جا ترسـیم شـد. عـده یی فکر می کننـد چون غربی ها از لحاُعلمی بر ما برتری دارنـد، پس ما بایـد فرهنگ و عقایـد و آداب معاشـرت و آداب زنـدگی و روابط اجتماعی و سیاسـی مان را از آنها یاد بگیریم؛ این اشـتباه است. اگر اسـتادی در کلاس به شما درس بدهد و خیلی هم استاد خوبی باشد و به او علاقه هم داشـته باشید، آیا حتماً باید رنگ لباس خود را همان رنگی انتخاب کنیـد که او می پسـندد؟ اگر این اسـتاد عادت بدی هم داشت، شـما باید این عادت بد را از او یاد بگیرید؟ فرض کنید اسـتاد وسـط درس گفتن، دسـتش را در دماغش می کنـد؛ شـما علم را از او یاد بگیرید، چرا این کار را از او یاد می گیرید؟ اروپایی ها کارهای غلط و خطا و رفتارهای زشت الی ماشاءاللّه دارنـد؛ چرا باید این کارها را از آنها یاد بگیریم؟ آن مرد مجذوب مفتون دانش غربی ها می گفت: ما بایـد از فرق سـر تا نوک پا غربی شویم. چرا؟ ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بمانیم. ما مسـلمانیم و باید مسـلمان باشـیم. آنها بیشتر از ما علم دارند؛ خوب، ما می رویم علمشان را یاد می گیریم؛ چرا باید عادات و فرهنگ و رفتار و آداب معاشرت آنها را یـاد بگیریم؛ این چه منطق غلطی است؟ چون آنها به دلیلی بایـد چیزی به نام کراوات دور گردنشان ببندنـد - که البته ما نمی گوییم شما چرا کراوات می بندیـد؛ کراوات مال آنهاست - آیا ما هم بایـد از آنها تقلید کنیم؟ منطق ما برای این کار چیست؟ چرا ما لباس و رفتار و آداب معاشرت و حرف زدن و حتّی لهجه ی آنها را تقلید کنیم؟ من گاهی می بینم در تلویزیون گزارشگر ما از فلان نقطه ی دنیا دارد به زبان فارسی گزارش می دهد و مطلب مربوط به ایران است؛ اما زبان فارسی را طوری حرف می زند مثل این که یک انگلیسـی دارد به زبان فارسـی حرف می زند! این، ضعف نفس و احساس حقارت است؛ چرا من باید به خاطر ایرانی بودنم احساس حقارت کنم؟ من به زبان خودم افتخار می کنم؛ من به فرهنگ خودم افتخار می کنم؛ من به وطن و کشور و گذشته ی خودم افتخار می کنم؛ چرا بایـد از آنها تقلید کنم؟ برای تقلید از آنها دلیلی ندارم. علم آنها بیشتر است؛ خیلی خوب، ما علمشان را یاد می گیریم و اگر هزینه یی هم داشته باشد، می پردازیم. اینها هم اتفاقاً یاد گرفته اند که علم را باید با پول عوض کرد. امروز بیشترین چیزی که برای غربی هـا مطرح است، پـول است. در اسـلام این طـور نیست. در اسـلام علم شـرافت ذاتی دارد. از نظر آنهـا علم به عنوان قـابل

تبـدیل بودن به پول ارزش دارد. علمی قیمت دارد که بشود بـا آن دلار یـا پونـد به دست آورد. ما از همین حالت آنها استفاده می کنیم و علمشان را از آنها می خریم؛ هزینه اش را می پردازیم؛ اما از کسـی تقلیـد نمی کنیم و نباید هم بکنیم. این حرف من با شـما جوانـان است. البته گفتن این حرفهـا آسـان است، امـا عمـل کردنش به این آسـانی نیست؛ دشواری کـار مـا این است. دسـتگاه های مسؤول کشور، دسـتگاه های دولتی، دسـتگاه های گوناگون، قانونگـذاران، دانشـگاه ها، مدیریتهای علمی و دانشـگاهی و پژوهشـی کشور، آموزش و پرورش، همه باید سخت تلاش کنند. ما که راه را پیدا کرده ایم، ما که می دانیم باید این راه را برویم و خود را به این قله ی بلنـد برسانیم، بایـد کار کنیم. البته سـخت است؛ عرق ریزی دارد، خسـتگی دارد، بعضـی آدم های سـست عهـد وسط راه احسـاس خسـتگی می کننـد و برمی گردنـد؛ امـا اکثریت خواهنـد رفت. بایـد این راه را برویم؛ این کار دشواری است - کار آسانی نیست - امّـا این کـار دشوار را می توانیم بکنیم و به فضل الهی خواهیم کرد. دو نکته را عرض می کنم و عرایضم را پایان می دهم. اشاره کردم به مسأله ی تقلید فرهنگی. البته تقلید فرهنگی خطر خیلی بزرگی است، اما این حرف اشـتباه نشود با این که بنده با مُد و تنـوع و تحول در روشـهای زنـدگی مخـالفم؛ نخیر، مُـدگرایی و نوگرایی اگر افراطی نباشـد، اگر روی چشم و همچشـمی رقابتهـای کودکانه نباشد، عیبی ندارد. لباس و رفتار و آرایش تغییر پیدا می کند، مانعی هم ندارد؛ اما مواظب باشید قبله نمای این مُدگرایی به سمت اروپا نباشـد؛ این بـد است. اگر مـدیست های اروپا و امریکا در مجلاتی که مُـدها را مطرح می کنند، فلان طور لباس را برای مردان یا زنان خودشان ترسیم کردنـد، آیا ما بایـد این جا در همـدان یا تهران یا در مشـهد آن را تقلید کنیم؟ این بد است. خودتان طراحی کنیـد و خودتـان بسازیـد. بنـده زمـان ریـاست جمهوری در شورای عالی انقلاب فرهنگی قضـیه ی طرح لباس ملی را مطرح کردم و گفتم بیایید یک لباس ملی درست کنیم؛ بالاخره لباس ملی ما که این کت و شـلوار نیست. البته من با کت و شـلوار مخالف نیسـتم؛ خود من هم گـاهی اوقـات در ارتفاعـات یـا جاهـای دیگر ممکن است کاپشن هم بپوشم؛ ایرادی هم نـدارد؛ اما بالاخره این لباس ملی ما نیست. عربها لباس ملی خودشان را دارنـد، هنـدی ها لباس ملی خودشان را دارند، اندونزی یایی ها لباس ملی خودشان را دارنـد، کشورهـای گونـاگون شـرقی لباسـهای ملی خودشـان را دارنـد، آفریقایی ها لباسـهای ملی خودشان را دارنـد و در مجامع جهانی هر کس لباس ملی خود را دارد؛ افتخار هم می کننـد. ما در جایی رئیس جمهوری را دیدیم که لباس ملی اش عبارت بود از دامن! مرد بزرگ، دامن پوشیده بود! پاهای او هم لخت بود! یک دامن تقریباً تا حدود زانو، و هیچ احساس حقارت هم نمی کرد. با افتخـار تمـام در آن جلسـه شـرکت می کرد؛ می آمـد و می رفت و می نشـست. این، لبـاس ملی اوست؛ ایرادی هم نـدارد. عربهـا با تفـاخر، لبـاس ملی خودشـان را می پوشـند - پیراهن بلنـد و چفیه و عقال - و ممکن است به نظر من و شـما هیـچ منطقی هم نداشـته باشـد؛ اما لباس آنهاست و آن را دوست دارند. من و شـما که ایرانی هستیم، لباسـمان چیست؟ شـما نمی دانید لباس ما چیست. البته من نمی گویم طرح این لباس حتماً باید برگردد به لباس پانصد سال قبل؛ ابداً. من می گویم بنشینید برای خودتان یک لباس طراحی کنید. البته الان این را از شـما نمی خواهم؛ این را من در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح کردم. آن روز ما یک بخش دولتی را مأمور کردیم و گفتیم دنبال این کار بروید. یک کار مقدماتی هم کردند، اما آن را به جایی نرساندند؛ دوره ی ریاست جمهوری ما هم تمام شد! من می خواهم بگویم اگر شما موی سرتان را می خواهید آرایش کنید، اگر می خواهید لباس بپوشید، اگر می خواهید سبک راه رفتن را تغییر دهیـد، بکنیـد؛ اما خودتان انجام دهید؛ از دیگران یاد نگیرید. در کشورهای غربی و بیشتر از همه در امریکا، حدود سه چهار دهه پیش یک مشت جوان بر اثر واخوردگی از شـرایط اجتماعی، دچار حرکتهایی شدند، که البته تا امروز هم ادامه دارد. در زمـان مـا مظهر این افراد، بیتل ها بودنـد که با آرایش عجیب و غریب و با نوعی موسـیقی شبیه موسـیقی پاپ - که الان در دنیـا معمول است - ظـاهر می شدنـد. بنـده بعـد از انقلاب به الجزایر رفتم. در خیابان ماشـین ما عبور می کرد. یک وقت دیـدم پسر جوانی نصف موی سـرش را تراشـیده و نصف دیگر را بـاقی گذاشـته است. هرچه من نگـاه کردم، دیـدم این آرایش، هیـچ زیبـایی ندارد. مشخص بود او از کسانی تقلید کرده است. در الجزایر، فشار صنعتی و فشار ابزار تولید و تکنیک بر زندگی مردم اصلاً آنقدر

نیست که یک جوان، احساساتی را پیدا کند که در امریکا یا انگلیس یا در جای دیگر پیدا می کرد؛ اما چون دیده بود آنها انجام داده اند، او هم انجام می داد. بنده با این چیزها مخالفم و دوست نمی دارم جوان ما این طوری حرکت کند و دختر و پسر ما دایم چشمشان به آنها باشد. نکته ی دوم که می خواهم عرض کنم، این است: ما در باب گزینش راه تقدیر گفتیم انتخاب با شماست - در این شکی نیست - اما نقش هدایت و کمک الهی را حتماً باید در نظر داشت. گاهی شما برای انجام کاری خسته می شوید، از خدای متعال نیرو می خواهید، خدا هم به شما نیرو می دهد و راه می افتید. گاهی در یک انتخاب دچار مشکل می شوید، از خدای متعال هدایت و دستگیری می خواهید، خدا هم شما را هدایت می کند. یکی هم هست که در آن شرایط از خدا نیرو نمی خواهد، نیرو هم گیرش نمی آید؛ از خدا هدایت نمی خواهد، هدایت هم گیرش نمی آید. پروردگار عالم به ما فرموده است از من بخواهید؛ هدایت بخواهید، کمک بخواهید، توفیق بخواهید. این است که من بخصوص به جوانها می گویم رابطه ی خود را با خدا مستحکم کنید و نقش دعا و تضرع را بشناسید. معنای دعا این نیست که شما از خدا بخواهید و بنشینید و فکر نکنید؛ نه، از خدا بخواهید، تا وقتی حرکت می کنید، در حرکت، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا وقتی انتخاب می کنید، در انتخاب درست، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا اگر صحنه، صحنه ی دشواری است و قابل تشخیص نیست، در تشخیص به شما کمک کند. پروردگارا ! رحمت و هدایت و دستگیری و لطف و فضل خود را به یکایک حضار این جلسه مرحمت کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک نیروهای مسلح در پایگاه هوایی شهید نوژه همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک نیروهای مسلح در پایگاه هوایی شهید نوژه همدان ---۱۸/۰۴/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از حضور در این پایگاه و در جمع رزمندگان عزیز ساکن در استان همدان بسیار خرسندم و به روح شهدای عالیقدر و سرافراز این پایگاه و نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و دیگر شهدای ارتش و سپاه و بسیج و نیروی انتظامی از اعماق قلب درود می فرستم. این پایگاه خدمات بسیار باارزشی را در دوران دفاع مقدس به کشور و ملت ایران تقدیم کرده است. علاوه بر شهید نوژه و علاوه بر شهید دوران، شهدای باارزش دیگری از این پایگاه و از مجموعه ی نیروهای مسلح در این منطقه ی بسیار حساس، نام خودشان را در فهرست افتخارات پایان ناپذیر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ثبت کرده اند. ما به این عزیزان افتخار می کنیم؛ نام آنها را گرامی می داریم. برای ما شخصیت هایی مثل شهید بابایی، شهید اردستانی، شهید خضرائی - که مدتی فرمانده این پایگاه هم بود - و شهدای باارزش و بزرگوار دیگر در نیروهای مسلح یقیناً فراموش نشدنی هستند؛ ولی نیروهای مسلح خودشان را در آن گذشته ها متوقف نخواهند کرد و نباید بکنند؛ گذشتگانی که با ایمان، آگاهی و شجاعت و فداکاری خود ما را در پیمودن این راه بسیار پُرافتخار، راه عظمت اسلام و ایران، یاری کردند، برای ما درسهای فراموش نشدنی از خود به یادگار گذاشته اند. وظیفه ی ما این است که از این درسها بهره بگیریم. ما باید با توجه به موقعیت خودمان، با توجه به نیازهای کشور، با توجه به تهدیدهایی که علیه ما و منافع کشور در هر دوره یی وجود دارد، وظیفه ی خودمان را تشخیص بدهیم و با تقویت روحی و جسمی، خودمان را آماده ی ادامه ی آن راه پرافتخاری بکنیم که شهیدان عزیز ما به قیمت جان خودشان به روی ما گشودند. شکی نیست که بهترین وضعیت زندگی انسان در مجموعه ی عالم، زندگی در صلح و همزیستی و مسالمت است. چقدر خوب است آن دنیایی که در آن قدرتمندان زورگو و زیاده طلب، انسانها، ملتها و مجموعه ها را در خدمت منافع خود به کار نگیرند؛ دنیا را با خون و نفرت و خشم آلوده نکنند؛ اما متأسفانه با دوری جوامع بشری از معنویت، ایمان و رشد، و سرکشی منیّت ها و خودخواهیها، بشر و جهان بشری در برهه های گوناگون از تاریخ و زمان در معرض ناآرامیها، جنگها و فتنه ها قرار گرفته است؛ امروز هم متأسفانه همین طور است. شما ببینید در این صد سال گذشته در اطراف عالم

بر اثر زیاده خواهی قدرتهای استکباری چقدر انسان در جنگهای مختلف قربانی شدند؛ در جنگهای جهانی، در جنگهای منطقه یی و در جنگهایی که فقط به این خاطر به راه انداخته شد که صاحبان کارخانه های سازنده ی سلاح برای فروش متاع خود احتیاج به جنگ داشتند! قدرتمندان استکباری و پشت سر آنها دستگاه های غارتگر اقتصادی برای منافع خودشان نمی گذارند دنیا از صلح و ثبات، و زندگی مردم از آرامش برخوردار باشد؛ با نامهای گوناگون، با تابلوهای دروغین و مزورانه به زندگی انسانها ضربه می زنند؛ به آرامش و سلامت دنیای بشری ضربه وارد می کنند. امروز هم همین طور است؛ امروز شما ببینید زشت سیرت ترین قدرتهای جهانی که رفتار ضد بشری و طمع ورزانه ی آنها در همه ی کارهایی که در سطح دنیا انجام می دهند نمایان است، چطور با تابلوی حقوق بشر و دمکراسی در دنیا ظاهر می شوند و جنجال به راه می اندازند؛ منطقه ها را تهدید می کنند و منطقه ی ما، منطقه ی خاورمیانه، و منطقه ی آسیای غربی را هم مشمول همین تهدیدهای خودشان می کنند. ملتها چه وظیفه یی دارند؟ ملتها وظیفه دارند برای صیانت و حراست از خود و برای دفاع از کیان، عزت و هویت خود، خود را آماده نگه دارند. آن ملتی که در این راه غفلت کند، نابود شده است؛ آن ملتی که نتواند نیاز خود را به دفاع، به ایستادگی و به مقاومت، بهنگام بفهمد، پامال شده است. ملت ما نشان داده است که دچار چنین غفلتی نشده و نخواهد شد؛ نیروهای مسلح ما نشان داده اند که در میدان دفاع از منافع ملت و کشورشان لحظه یی دچار سستی و درنگ نخواهند شد. عزیزان من! نیروهای مسلح با نامهای مختلف، همه یک خانواده اند؛ ارتش و سپاه و بسیج و نیروی انتظامی، همه اجزای مکمل یک مجموعه ی دفاع کننده ی از حیثیت و شرف این کشورند. در همدان، پایگاه سوم شکاری (پایگاه شهید نوژه)، تیپ زرهی لشگر قزوین، تیپ انصارالحسین سپاه پاسداران، مجموعه های نیروی مقاومت بسیج، مجموعه ی نیروی انتظامی، همه اجزای یک مجموعه ی واحدند؛ در کل کشور هم همین است. این احساس را در خودتان دم به دم تقویت کنید که شما مکمل یکدیگر هستید. مهمترین وظیفه ی این مجموعه باز بودن چشم و هشیار بودن در همه ی لحظات است. خودتان را حاضر نگه دارید؛ خودتان را از لحاُروحی و جسمی آماده نگه دارید. ممکن است هیچ تهدیدی تا سالها متوجه کشور نشود؛ اما برای یک احتمال ضعیف هم نیروهای مسلح موظفند خودشان را همیشه آماده به کار نگه دارند. جمهوری اسلامی ایران در عرصه ی جهانی منادی عدالت و آزادگی است؛ منادی انسانیت و معنویت است؛ منادی برادری و برابری است؛ منادی عزت و شرف ملتهاست. جمهوری اسلامی با استکبار، با مستکبر، با قدرتهای زورگو، با قدرتهای مداخله گر صددرصد مخالف است؛ جمهوری اسلامی ایران آبرویش در میان ملتها و ابهتش در دل قدرتها و دشمنی قدرتهای متجاوز با آن به خاطر همین نقطه است؛ به خاطر این است که در مقابل زورگویی زورگویان و متجاوزان تسلیم نمی شود؛ به خود متکی است؛ به خدا متوکل است؛ در مقابل زورگویی انسانهای زیاده طلب و قدرتهای متجاوز و زمامداران اسیر هوی و هوس به طور مطلق تسلیم نمی شود؛ این، آن چیزی است که جمهوری اسلامی را در چشم ملتها عزیز کرده و همان چیزی است که در دل همین قدرتها ابهت جمهوری اسلامی را قرار داده و البته دشمنی پایان نیافتنی آنها را هم به وجود آورده است. توفیق همه ی شما عزیزان را از خدا مسألت می کنم و همه ی شما را به کار، تلاش، آمادگی و به وحدت کلمه توصیه می کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و نخبگان استان همدان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و نخبگان استان همدان ---۱۳۸۳/۰۴/۱۹ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اگر در چنین جلسه یی قرار است حرف دل قشرهای مختلف زده شود، بهترین شکل این است که در جملات کوتاه و پُرمغز مطالب گفته شود، تا هم من استفاده کنم، و هم مسؤولان ارشد کشوری آنها را بشنوند و از آنها برای برنامه ریزی ها بهره بگیرند. اغلب مطالبی که آقایان راجع به مسائل استان گفتند - چه مسائل صنعت، چه مسائل کشاورزی، چه مسائل گردشگری، چه بخصوص مسأله ی صنایع دستی - چیزهایی بود که قبل از این که ما به سفر بیاییم، در

گزارشها مفصل اینها را خوانده بودیم؛ و بعد هم که به این جا آمدیم، از نزدیک دیدیم و شنیدیم و در نمایشگاه دیروز هم بسیاری از چیزهایی را که شنیده بودیم، به چشم دیدیم؛ در عین حال نکاتی وجود داشت که برای من تازه بود. در بخش کشاورزی، برای این که آقای استاندار و دیگران توجه کنند، مسأله ی سیلو و انبار مهم است. در صحبتهای دیشب ما با وزرای محترم هم این مسأله مطرح نشده بود. مسأله ی تأسیس دبیرستان های تربیت کشاورز بسیار نکته ی جالبی است. البته در این جا دانشکده ی کشاورزی وجود دارد؛ لیکن تربیت دیپلمه هایی که در دوران تحصیل، فهم کشاورزی و شوق کشاورزی در آنها باشد، بسیار مهم است؛ چون یکی از محورهای حتمی توسعه در این استان - در کنار و یا در صدر دو سه محور دیگر - قطعاً کشاورزی است. مسأله ی ایجاد اماکن ورزشی در این استان پرجوان کاملاً درست است؛ من در گزارشها هم قبلاً این را خوانده بودم؛ منتها در صحبتهایی که این جا با وزرا کردیم و تصمیماتی که گرفته بودند و به من گفتند یا آنچه بنده اضافه کردم، این مسأله نبود. آقای استاندار و مسؤولان ذی ربط حتماً این موضوع را دنبال کنند. برخی نکات دیگر هم هست که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد. سند توسعه ی هر استان - که بعضی از آقایان تذکر دادند - در سازمان مدیریت و برنامه ریزی تهیه شده و معلوم است محور توسعه ی استان همدان و سایر استانها چیست. برنامه ریزی بر اساس اینها انجام می گیرد. البته ممکن است برنامه ریزی ها درست یا نادرست، کامل یا ناقص باشد؛ اما سند توسعه تدوین شده است. خوب است آقای استاندار و دوستان این را به آقایان بگویند تا مطلع باشند و اطلاعاتی که منتشر می شود، صحیح باشد. و اما راجع به این جلسه. جلسه ی کنونی ما در واقع دو جلسه است. بنده همیشه در سفرها این دو جلسه را از هم جدا می کردم؛ اما در دو سه سفر این طور اتفاق افتاده که این دو جلسه یکی شده؛ و این اشکال ایجاد کرده است. یک جلسه، جلسه ی مسؤولان رده های مختلف استان است که در سفرهای بنده اجتماع می کنند و من مطالبی را که به نظرم می رسد لازم است به آنها عرض شود، روبه رو به آنها عرض می کنم؛ توصیه می کنم، تأکید می کنم و موظفم بر طبق آن عمل کنم. جلسه ی دوم، جلسه ی نخبگان استان است. هر استان مجموعه یی از انسانهای نخبه، زبده و دارای شخصیت و هویتی دارد که می ارزد انسان با آنها مواجه شود، از آنها بشنود، استفاده کند و آنها را بنوازد. این به خاطر ملاحظات نیست؛ میل قلبی خود من است که این مجموعه افراد را در هر استانی که هستیم، ملاقات کنم. استان همدان هم انصافاً نخبه پرور است. من در این چند روز هم در جلسات مختلف با نخبگان روبه رو شده ام - در جلسه ی علما، در جلسه ی دانشگاهیان و جلسات دیگر - لیکن معمول ما این بوده که در سفرها جلسه یی ویژه ی نخبگان داشته باشیم. البته جلسه ی نخبگان را به هیچ وجه این طوری اداره نمی کردیم. من مقید بودم بایستم و یکی یکی افراد نخبه ی آن استان بیایند و با آنها مصافحه و احوالپرسی کنم؛ دو کلمه به آنها بگویم، دو کلمه هم از آنها بشنوم. گاهی سه ساعت هم طول می کشید و من ایستاده بودم؛ اما از یکی دو سال پیش که ایستادن برای من دشوار شده و پزشکان به خاطر کمرم گفته اند زیاد نایستم، این جلسه به این شکل درآمده است. دوستان و برادران و خواهران عزیزی که در جلسه هستند، بدانند؛ من هیچ مایل نیستم که در جمعی از نخبگان بنشینم چیزهایی بگویم و آنها هم بشنوند؛ بیشتر مایلم از آنها بشنوم، که در چنین جلسه یی طبعاً حاصل نمی شد و نشد. بنابراین چون در واقع الان ما دو جلسه داریم، به هر مناسبت چند جمله یی عرض می کنیم. اما راجع به مأموریت مأموران این استان. جمعی از شما مسؤولانی هستید که در رده های مختلف در این استان مشغول کارید. از بالاترین رده تا رده های متوسط و پایین به این نکته توجه داشته باشید که شما از چشم مراجعان خودتان نماینده ی یک نظامید؛ بلکه نماینده ی اسلامید. هر کار برجسته و هر اقدام زیبایی از شما سر بزند، اسلام و نظام اسلامی را آبرومند می کند؛ مردم را از زندگی کردن در زیر سایه ی این نظام خشنود می کند. من دیدم کسی را که به خاطر این که یک مسؤول حرکت زیبایی انجام داده بود، می گفت من افتخار می کنم که در نظامی زندگی می کنم که فلان مسؤولش این حرف را زد یا این کار را کرد. گوینده ی این حرف، خودش یکی از نخبگان برجسته بود. شما مأمور جمهوری اسلامی - از استاندار تا فرماندار، تا مدیران کل بخشهای مختلف، تا رؤسای ادارات، تا کارمندان - چه در بخش اجرایی، چه در بخش قضایی و چه در نیروهای مسلح، وضعتان این طوری

است؛ اگر خدای نکرده تخطی کنید، از وظیفه سر باز بزنید و عملی از شما سر بزند که شایسته ی یک مأمور نیست، بدانید مردم می فهمند. نباید اشتباه کنیم و خیال کنیم اگر صورت سازی کردیم، مردم نمی فهمند؛ نه، مردم بالاخره می فهمند؛ ولو برای گذران کار به رو نیاورند، یا به این دلیل که ببینند فایده یی ندارد، حرفی نزنند؛ اما حس می کنند. این حس آنها، گله و شکوه ی از شخص شما نیست؛ بلکه از نظام است؛ بلکه از اسلام است؛ و از بسیاری از خدمتگزارانی است که در این نظام دارند با صفا و خلوص کار می کنند و باید از آنها ممنون بود؛ اما کاری که خدای نکرده من نوعی در هر رده یی از رده های کار اجرایی یا قضایی یا دیگر رده ها انجام دهم که خطا باشد، همه ی این زحمات را دچار اشکال می کند. به نظر من مهمترین نکته یی که هر مسؤولی باید توجه داشته باشد، این است. مردم مسؤولان را در همه ی رده های این نظام، نمایندگان نظام و رهبری و دولت و بلکه اسلام به حساب می آورند. هر کار خوب اینها به حساب همه ی آنها تمام خواهد شد و برای آنها مایه ی روسفیدی و افتخار است؛ عکس اش هم همین طور است. نکته ی دوم این است که من در دو سه سال اخیر بر مبارزه ی با فساد اقتصادی در دستگاه های حکومتی و دولتی اصرار کرده ام. من می خواهم شما برادران و خواهران عزیزی که مسؤول هستید، به این نکته توجه کنید که اگر در دستگاه های حکومتی با فساد اقتصادی و کجروی در مسائل مالی برخورد نشود، همه ی چیزهایی که مطرح کردند، اگر یکی یکی هم اینها را برآورده کنیم، فایده یی ندارد؛ علاوه بر این که خیلی از این چیزها با فساد اصلاً نشدنی است. من انتظار ندارم که همه ی مسؤولان نظام ما فرشته یا فرشته گون باشند؛ نه، بالاخره همه ی ما خودمان را می شناسیم؛ ما مردمانی هستیم ضعیف، انسانهایی هستیم آسیب پذیر، که باید به خدا پناه ببریم؛ ولی باید به این نقطه توجه کرد که در هر جایی فساد به وجود بیاید، مثل زخم واگیرداری است. شما که مدیر هستید، شما که مسؤول هستید، شما که یک مجموعه به دستتان سپرده شده است، با بروز فساد در زیرمجموعه ی خود به طور جدی مقابله کنید و حساسیت نشان دهید؛ بدون این، کار پیش نخواهد رفت و اوضاع بسامان نخواهد شد. من برای دوستان و مسؤولان بالای کشور مثال زدم و گفتم چند حلقه چاه عمیق با لوله های قطور چند اینچی زده اید و دارید مرتب به استخری آب می ریزید، اما پُر نمی شود؛ بعد وقتی دقت می کنید، می بینید چند شکاف عمیق در بدنه و کف استخر وجود دارد که هر چه شما از این جا آب می ریزید، از آن جا بیرون می رود. فساد، این طوری است. این همه کار و تلاش دارد انجام می گیرد - امروز در سطح مسؤولان، اندازه و حجم کار و تلاش دلسوزانه یی که دارد انجام می گیرد، خیلی بالاست - در عین حال هنوز می بینیم بعضی از بخشها دچار مشکلات جدی است. باید ببینیم این زخم در کجاست؛ این ترک در بدنه یا کف استخر در کجاست. با فساد باید مبارزه کرد. مبارزه ی با فساد، بسیار جدّی است. من گله کردم و هنوز هم از بعضی دستگاه ها گله دارم که وقتی ما چند سال پیش مسأله ی مبارزه ی با فساد را مطرح کردیم، به جای این که سینه سپر کنند و به میدان بیایند و پرچم را در دست بگیرند، توجیه های سیاسی و تعدیلهای غلط و سیاست بازانه روی این مسأله گذاشتند و آن کاری که باید بکنند، نکردند. حالا نمایندگان مجلس این کار را بکنند؛ مسؤولان دولتی این کار را بکنند؛ شما مسؤولان بخشهای مختلف و مدیران دولتی این کار را بکنید. مردم نمی توانند با فساد مبارزه کنند. مبارزه ی با فساد، کار دستگاه های حکومتی است. ذهن هم فقط به سمت دستگاه قضایی نرود؛ دستگاه قضایی آخرالدواء است. من گفتم بعضی از بخشها درباره ی فساد مطالعات عمیق کنند. چند مجموعه در این زمینه تدوین کردند و برای من آوردند که درباره ی مسأله ی فساد و شیوه های فساد و رخنه گاه های فساد، تحقیقی صورت گرفته بود. دیدیم مهمترین بخشی که می شود با فساد مبارزه کرد، دولت است. خود دولت هم این را قبول دارد و دنبال کرده است. برای مبارزه ی با فساد، در دولت انصافاً کارهای مهمی هم در گلوگاه ها انجام گرفته است. گلوگاه های فساد باید گرفته شود. این که شما می بینید جنسی نباید وارد شود، اما وارد می شود؛ نباید به کسی امتیازی داده شود، اما داده می شود؛ اولین چیزی که به ذهن انسان می رسد، باید گمان وجود فساد و اراده ی فاسدی باشد. بنابراین در دستگاه های دولتی باید گلوگاه ها گرفته شود. اگر موردی بود که از این صافی ها و از زیر دست مسؤولان دولتی رد شد، آن وقت نوبت قوه ی قضاییه است. البته هم قوه ی قضاییه و

هم مسؤولان دولتی ذی ربط باید دست خودشان را کاملاً پاک نگه دارند. من آن روز گفتم؛ باید دستمال را تمیز کرد تا بشود شیشه را با آن تمیز کرد. نکته ی سوم به مسؤولان دولتی: قدر این مردم را بدانید. همه جا این مناظر دارد تکرار می شود. من سالهاست که در این مملکت دارم مسافرت می کنم. من زمان ریاست جمهوری و قبل از ریاست جمهوری به استانها مسافرت می کردم و با مردم مواجه می شدم؛ الان هم همین طور است. در همدان هم با آحادی از قشرهای مردم بدون هیچ عنوانی نشستم صحبت کردم و مستقیم ارتباط برقرار کردم؛ غیر از ارتباطهای غیرمستقیمی که به طور وافر وجود دارد. این مردم، بسیار مردم خوبی اند. حقیقتاً ملت ایران از لحاظشاخصهای شخصیتی، کرامتی و ارزشی در نقطه ی اوج اند؛ منیع الطبع، با گذشت، با ایمان، عازم، دارای شجاعت و آماده ی برای فداکاری. قبل از انقلاب، هیچ کس اینها را به خوبی امام نمی فهمید. نخستین کسی که از شخصیتهای برجسته، این خصوصیات را در مردم ما شناخت و جست و روی آنها تکیه کرد، امام بزرگوار ما بود. همان وقت من با بعضی از بزرگان تماس می گرفتم و چیزی می گفتم؛ اما آنها تقصیر را گردن مردم می انداختند: مردم نمی آیند، مردم نمی کنند، این مردم را ول کنید. امام در نقطه ی مقابل آنها، این مردم را شناخت؛ به این مردم اعتماد کرد؛ با این مردم صادقانه حرف زد؛ منتظر نشد مردم راه بیفتند؛ اول خودش راه افتاد؛ رهبر یعنی این. فرق میان رهبری مثل امام و یک راهنمای معمولی این است که راهنما اشاره می کند و می گوید اگر می خواهی فلان جا بروی، از این جا برو؛ بعد بپیچ دست راست، بعد بپیچ دست چپ؛ اما رهبر راه می افتد و خودش به طرف مقصد می رود؛ می گوید هر کس آمدنی است، با من بیاید؛ امام این طوری بود. ایشان مطمئن هم بود که مردم می آیند، و مردم با او آمدند. اول، او این خصوصیات را کشف کرد و ما به عنوان آدمهای کوته بین - بنده خودم را می گویم - کم تجربه و به عنوان کسی که مردم را درست نمی شناسد، با حیرت و تعجب حرکت عظیم مردم را تماشا کردیم و مجذوب او شدیم. این را ما اول در انقلاب تجربه کردیم. ما خیال نمی کردیم خیلی ها این طور به میدان بیایند؛ اما آمدند؛ جان دادند، جوان دادند، هستی شان را دادند و هرجا برای انقلاب لازم بود، ایستادند. اکثریت عظیمی از مردم این طور بودند. بعد جنگ شد و آن طور به میدان آمدند. و من امروز پس از سالهای متمادی که مسؤولیتهای گوناگون و سنگینی داشته ام، وقتی تفرّس و دقت می کنم، می بینم این مردم، همان مردم انقلابند. یک عده به عکس واقعیت تبلیغ می کنند؛ یک عده جوان و جامعه ی جوان ما را چشم بسته محکوم می کنند؛ چرا؟ چون فلان جوان فرقش را از وسط باز کرده، یا زلفش را این جا ریخته، یا به موی سرش روغن زده؛ اینها را کافی می دانند برای این که نسل جوان ما را محکوم کنند. شما نگاه کنید، ببینید در این چند روز جلوه ی حضور جوانانه ی مردم چگونه بود؛ که مخصوص این چند روز هم نیست. بنده، کسی نیستم. این مردم برای من این کارها را نمی کنند؛ این مردم برای انقلاب و عظمت کشور و عزت این ملت و برای نظام اسلامی این کارها را می کنند. قدر این مردم را بدانید؛ خدمت به این مردم را نعمت خدا بشمرید؛ برای مردم کار کنید؛ خدا را حاضر و ناظر بدانید و بدانید هر قدمی که برمی دارید، حسنه است. من دیشب به وزرا و معاونان رئیس جمهور هم که این جا آمده بودند و با من جلسه داشتند، گفتم هر قدمی که شماها برای خدمت به این مردم برمی دارید، یک حسنه و یک صدقه ی جاریه و یک اقدام خداپسندانه است. اما جلسه ی دوم، که جلسه ی نخبگان است. راجع به شما نخبگان عزیزی که در این جمع هستید، بنده هیچ حرف دیگری جز این ندارم که بگویم نسبت به همه ی زبدگان و نخبگانی که در دانش، در معرفت، در فن، در عمل، در ورزش و در هنر استعداد و نبوغ نشان دادند و تلاش و جدیت کردند، احساس ارادت و اخلاص می کنم. ما قدر نخبه ها را می دانیم. ممکن است قدرشناسی عملی - آن چنان که شایسته ی نخبگان است - نتوانیم انجام دهیم؛ اما قلباً قدردان نخبگانیم. استان هم انصافاً نخبه پرور است. من آن روز در دو سه سخنرانی، از شخصیتهای برجسته ی این استان در فنون و علوم مختلف و در هنر و در انواع دانشها اسم آوردم. نخبگانی که در طول زمان و در زمان نزدیک به ما و در زمان ما از این استان برخاسته اند - نخبگان سیاسی، نخبگان علمی، نخبگان هنری - کارهای برجسته یی کرده اند. البته در این جا مقصود من فقط شهر همدان نیست؛ بلکه استان کنونی همدان است، که شامل همدان، ملایر، نهاوند،

تویسرکان، اسدآباد، بهار، کبودرآهنگ، رزن و شهرهای فراوان دیگر می شود. حقیقتاً این استان به همه ی کشور نخبه صادر کرده است، که من نمونه هایی از آن را در جلسات دیگری در میان گذاشتم و نمی خواهم تکرار کنم. اولاً نخبه پروری استان نشانه یی است از یک استعداد طبیعی. حالاـ این استعداد مربوط به منطقه ی جغرافیایی است یا خصوصیات اقلیمی و تاریخی، به این کاری ندارم؛ هر عاملی که دارد، بالاخره این منطقه نخبه پرور است و نخبه های خود را به نقاط دیگر سرریز می کند. شاید علت این هم که همدان جزو معدود شهرهای دنیاست که با چنین تاریخ کهنی سرپا مانده - شهر رم که یکی از قدیمی ترین شهرهای دنیاست، دو هزار و هفتصد سال سابقه دارد؛ اما همدان شما سه هزار و صد سال تاریخ شناخته شده دارد، که بیشتر از این هم احتمالش هست و گفته اند - وجود همین استعدادها و نبوغ ها باشد. البته شهرهای قدیمی تری هم وجود داشته، اما امروز در دنیا از اینها نام و نشانی وجود ندارد؛ ولی شهری که با چنین سابقه ی تاریخی سر پاست - و همدان امروز از همدان صد سال پیش و شاید از همدان قرنهای قبل خیلی سرپاتر است - نشان دهنده ی یک استعداد طبیعی است. البته من افتخار نمی کنم که این جا پایتخت مادها یا پایتخت تابستانی هخامنشی ها بوده. تواریخی هم که آقای استاندار شرح مفصلی از آنها گفتند، همه اش محل بحث است؛ چیزهای مسلّمی نیست. معلوم نیست دولت ماد در آن وقت تنها دولت متمرکز ایران بوده؛ اینها بین دانشمندان و متخصصان این کار محل اختلاف است. در همان دوره ی ماد، به گمان زیاد ما چندین حکومت مقتدر در سرتاسر ایران داشتیم. البته فرنگی ها اصرار داشتند هخامنشی ها را بالاـ بیاورند و مطرح کنند و کوروش و داریوش را اول تاریخ بدانند؛ حتّی مادها را هم از خاطر برده اند. کار مستشرقان اروپایی در این زمینه خیلی صادقانه نبوده، لیکن حفاری ها و شناختها و نشانه های گوناگون تمدنی به ما نشان می دهد که در سرتاسر ایران کنونی ما تمدنهای بسیار قدیمی - که بعضی شاید از تمدن مصر هم قدیمی تر باشد - وجود دارد؛ تمدنهای شش هزار ساله، هفت هزار ساله؛ از جمله در همدان است، از جمله در سیستان است، از جمله در مناطق دیگری از این کشور است. بنابراین نمی شود قاطع گفت این جا تنها دولت متمرکز یا اولین دولت متمرکز وجود داشته؛ اینها حدسیات است. آنچه مسلّم است، این است که این جا سه هزار سال زنده بوده است؛ سه هزار سال مشغول ساختن و تولید تمدن و علم و زندگی بوده است؛ این خیلی مهم است. این گذشته ی تاریخی به چه دردی می خورد؟ اگر این گذشته را به عنوان یک شجره نامه فقط در جیبمان بگذاریم و به آن افتخار کنیم، مثل بعضی هاست که از سیادت فقط شال سبزی به کمرشان ببندند یا شجره نامه یی در جیبشان بگذارند و آن را وسیله ی ارتزاق قرار دهند؛ این که درست نیست. اهمیت این شجره نامه از این جهت است که نشان می دهد این منطقه - به هر دلیلی؛ یا به دلیل اقلیمی، یا به دلیل جغرافیایی، یا به دلیل تاریخی - منطقه یی است که استعداد در آن پرورش پیدا می کند؛ یعنی جوان امروز همدان و ملایری و نهاوند و کبودرآهنگ و بقیه ی نقاط این استان می تواند این امید را داشته باشد که بشود ابن سینا، بشود رشیدالدین فضل اللّه، بشود میرسیدعلی، بشود آخوند ملاحسینقلی، بشود آخوند ملاعلی معصومی. این که ما می بینیم امروز نسل جوان در کشور ما به سمت تحرک و پویایی علمی پیش می رود، به خاطر این است که این امید در نسل جوان ما به وجود آمده است. ما باید این امید را روزبه روز بیشتر کنیم؛ وظیفه ی نخبگان ما هم این است. نخبگان ما اگر با جوانها حرف می زنند و اگر به آنها اطلاعات می دهند، طوری حرف نزنند که جوان نسبت به آینده مأیوس شود. سیاست عده یی این است. این کار، حساب شده است. البته بعضی از روی غفلت و نادانی این کار را می کنند، بعضی هم از روی دقت این کار را انجام می دهند تا نسل جوان را نسبت به آینده مأیوس کنند و افق آینده را تیره و تار، مبهم و غبارآلود جلوه دهند. من می گویم شما نخبگان عزیز این استان، در استانی که بیشترین نسبت جوان را در میان استانهای کشور دارد، عکس این عمل کنید؛ سعی کنید در حرف و منش و اقدامتان، به جوانها امید دهید. باید هنرمندتان امیدبخش باشد؛ شاعرتان امیدبخش باشد؛ نویسنده تان امیدبخش باشد؛ کشاورزتان امیدبخش باشد؛ صنعتگرتان امیدبخش باشد. این امید، امید کاذب هم نیست؛ امید صادق است. من طرفدار دادن امیدهای کاذب نیستم؛ من می بینم که این امید، صادقانه است. بگذارید جوانتان با خوشبینی و اعتماد به آینده، نیروی ذاتی خود را به حرکت

دربیاورد و تحول عظیمی که از یک انسان طبیعی و ساده، یک ابن سینا می سازد، در درون او به وجود آید. امروز این، مسأله ی ماست و به نظر من مسأله ی اول نخبگان هم باید این باشد. نسل جوان را باید وادار و امیدوار به حرکت کرد. ناامیدی درد بزرگی است و برای نابود کردن یک ملت، از همه ی وسایل مؤثرتر، ناامید کردن آن ملت است. ملتی را ناامید کنید، نابود می شود. وقتی امید نبود، حرکت و نشاط نیست. وقتی حرکت و نشاط نبود، آینده نیست. ما دلیلی برای ناامیدی نداریم؛ صد دلیل برای امید داریم. امروز به برکت اسلام، به برکت قرآن و به برکت الهامی که به پیغمبر ما شد - که اوج قله ی دانش ممکن برای یک انسان است، و به او وحی شد: آ«وقل ربّ زدنی علماآ»، و از او خواسته شد که علم را بیش از پیش از خدا طلب کند - امروز کشور ما در راه یک تحول بزرگ دارد حرکت می کند. ما چرا به آینده ناامید باشیم؟ چون دیگران توی سر جنس ما می زنند؟ بله، معلوم است که دشمن توی سر متاع ما می زند. برای این که بشود انسانی را زیر پنجه ی خود آورد و اسیر کرد، بهترین راه این است که به او تلقین بی پناهی شود؛ بگویند تو بی پناهی، فایده یی ندارد، چاره یی ندارد؛ تا مجبور شود بیاید زیر چتر این قدرت قرار بگیرد. در طول صدوپنجاه سال گذشته با ما این کار را کردند؛ اسلام و گذشته و میراث فرهنگی و ارزشهای دینی و ملی و ملیت و همه چیز ما را تحقیر کردند. غربیهایی که می خواستند بر دنیا تسلط پیدا کنند، همه ی تمدنها را تحقیر و بسیاری از آنها را نابود کردند. زمان ریاست جمهوری من، رئیس جمهور پرو به من گفت ما بتازگی نشانه ی تمدن بسیار عمیقی را در کشورمان پیدا کرده ایم؛ در حالی که چند قرن خیال می کردیم ما اصلاً گذشته نداریم! امریکایی ها از وقتی بر کشور ایالات متحده - به شکلهای مختلفش - حاکم شدند، از اول تصمیم گرفتند که امریکای جنوبی حیات خلوت آنها باشد و کسی حق دخالت و تصرف در امریکای جنوبی را نداشته باشد؛ این را صریحاً گفته اند، الان هم می گویند. کشور بزرگی مثل برزیل یا کشورهای دیگر امریکای جنوبی در حدی توان حرکت دارند که بتوانند زیر چتر امریکا قرار بگیرند؛ اگر بخواهند از لحاُسیاسی و از لحاُجهتگیری ها اندکی تخطی کنند، می شوند مثل ونزوئلای امروز. می بینید امریکایی ها سر آ«چاوزآ» چه بلاهایی دارند می آورند؛ چون یک مقدار با خط مشی آنها مخالف است. امریکایی ها از اول، امریکای جنوبی را حیات خلوت خودشان فرض کردند و با هر حرکتی در آن جا معارضه کردند. یکی از راهها این بوده که به کشورهای امریکای جنوبی تلقین و تفهیم کنند که شما گذشته و تاریخ ندارید؛ از اول یک مشت وحشی بوده اید! اینها واقعاً ظلم نیست که امریکایی ها کرده اند؟ امریکایی ها خیلی ظالمند. نظام حاکم بر امریکا مظهر ظلم است. ظلم هایی از قبیل ظلم زندان ابوغریب و کشتارهای فلوجه و کوفه و دیگر جاها، مظاهری از یک ظلم بسیار عمیق و وسیع است؛ مثل جوشهایی است که روی بدنی بزند، که این بدن بیماری عمیقی دارد. البته ظلم اساسی اینها چیز دیگر است؛ اینها بشریت را تحقیر کرده اند. اغلب کسانی که از اروپا به امریکا هجرت کردند، یا محکوم دادگاه های اروپا بودند، یا شریر بودند، یا ورشکستگان به تقصیر بودند، یا مفلس ها و گداهایی بودند که راه زندگی نداشتند و مجبور بودند عرض اقیانوس اطلس را طی کنند - که می دانید آشفته ترین اقیانوس دنیا، اقیانوس اطلس است؛ هیچ دریا و اقیانوسی به آشفتگی و طوفانی بودن اقیانوس اطلس نیست؛ آن هم سفر با آن وسایل قدیم - از جان خودشان بگذرند و بیایند در امریکا زندگی کنند. از اولی که این مهاجرت شروع شد، حدود سیصد سال می گذرد. اینها به خاطر گستاخی و جرأتی که داشتند و به خاطر دانشی که کسب کردند، به این جا رسیدند. ببینید دانش چقدر وسیله ی اقتدار است. به وسیله ی دانشی که کسب کردند، همه ی دنیا را تحت سیطره ی خودشان خواستند. امروز صحبت خاورمیانه ی بزرگ می کنند؛ این بخشی از ماجراست؛ اینها همه ی دنیا را می خواهند؛ اینها حاضر نیستند اروپا را هم تحمل کنند. چند سال قبل یکی از سرمقاله نویس های معروف امریکا در یکی از مجلات این کشور مقاله یی نوشته بود؛ حاصل حرفش این بود که امروز ما حق داریم اگر بخواهیم بر دنیا حاکم شویم. برای حرف خودش دلیل هم آورده بود. بنده آن وقت در نماز جمعه گفتم این که امریکایی ها می گویند دهکده ی جهانی، می خواهند جهان را دهکده یی بدانند که خودشان هم کدخدای آن باشند و همه زیر نفوذ اینها باشند. ظلم اساسی اینها این است. اینها بشریت را تحقیر کرده اند. البته تحقیر بشریت به

شکلهـای مختلف بروز می کنـد؛ حمـایت از رژیم صـهیونیستی یـک طور آن است، اشـغال عراق یـک طور آن است، بمباران مردم افغانسـتان یـک طـور آن اسـت، رفتارشـان بـا مسـلمانهای اروپـا یـک طـور آن است، حمایتشـان از رژیم اسـتبدادی پهلـوی و برخی رژیمهای اسـتبدادی دیگر یک طور آن است. به برکت انقلاب و اسلام، جوانهای ما راه حرکت و امید حرکت را پیدا کرده اند؛ این امید باید در اینها تقویت شود. درست بر خلاف سیاست استکباری دنیا که در میان ملتها بذر نومیدی می پاشد، باید بذر امید کاشته و آبیاری شود. به نظر من این تکلیف عمـده ی نخبگان است. البته سـخن با نخبگان و زبـدگان یک مجموعه، این طوری نمی شود. یکی از دلایلی که بنـده با طرح دهکـده ی جهانی مخالفم، همین است. یک دهکـده ی کوچک را هم که شـما نگاه کنیـد، به عدد آدمها، مجموعه ی عظیمی وجود دارد. هر انسانی یک دنیاست. اگر انسان، زبـده و دانشـمند و هنرمنـد و دارای ارزش والایی باشد، طبعاً دنیای او شیرین تر و جذابتر و بزرگتر است و جا دارد انسان در کنار او بنشیند و از او بهره مند شود؛ لذاست که ما این مقدار را برای ملاقات با نخبگان این اسـتان کافی نمی دانیم؛ لیکن بیش از این برای ما مقـدور نبوده و امیـدواریم ان شاءاللّه خداوند متعال از برکـات نخبگـان، همه ی جـامعه را بهره منـد کنـد. پروردگارا ! ما را در راهی که رضای تو در آن است، موفق به حرکت بفرما و به همه ی ما استقامت و پایداری و آگاهی و امید عنایت کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (سلام اللّه علیها)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (سلام اللّه علیها) ---------------------- ----------------------۱۳۸۳/۰۵/۱۷ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاًـ این روز بزرگ و این عیـد مسعود را تبریک عرض می کنیم و به شـما برادران عزیز - ذاکران، مـداحان، گوینـدگان، سـرایندگان در مـدح و منقبت و مصـائب اهـل بیت (علیهم السّـلام) - خوشامد عرض می کنیم و امیدواریم که این تلاشها و نفسهای گرم و احساسات پاک شما مقبول و منظور و مورد توجه بانوی دنیا و آخرت - فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) - قرار بگیرد. این توسلها خیلی قیمت دارد. این گوهر محبت اهل بیت، بخصوص فاطمه ی زهرا (سـلام اللّه علیهـا) که میـان همه ی این خانـدان با عظمت، عزیز است، خیلی ارزش دارد. حقیقتاً روز ولادت این بزرگوار - که گوهر صدف نبوت و ولایت است - برای شیعیان، محبان و فرزندان معنوی و جسمانی آن بزرگوار عید بزرگی است. یکی از آقایان که اشاره کردند که دشمنان اسلام و مسلمانان این روز شیرین را با حوادث عراق و نجف تلخ کردند، راست است. لعنت خدا بر این قدرتهای مستکبر و ظالم و منافق و دروغگو و شیاد و افزون طلب که برای آنها اصلاً نه حیثیت مردم، نه عقاید مردم، نه حقوق مردم، نه اسـتقلال کشورهـا و نه عزت ملتها مطرح است. اگر کسـی فکر کنـد که با تملق و نزدیک شـدن و تسـلیم در مقابل اینها می تواند کاری از پیش ببرد، خطا کرده است. علاج اینها جز با ایسـتادگی و جز با کوبیدن شمشـیر برّان منطق حق و عزم ثاقب نیست و علاج کـار اینها فقط با اراده ی قوی، منطق قوی و مشت قوی است؛ اینها امروز در دنیا در مقابل این مسائل درمانـده انـد. آن چیزی که در عراق این لقمه ی چرب و نرم را برای آنها گلوگیر کرده و دارد خفه شان می کند، همین ایمان و اراده ی یک مشت مردم بی پناه و مستضـعف است. عراقیهـا نه پول دارنـد، نه سـلاح، و نه پشتیبان بین المللی؛ اما با عزم، با ایمان و با ایسـتادگی نگذاشـتند که آنها به خیال خوش خودشان و خواب خوشـی که دیـده بودنـد، این لقمه ی چرب و نرم را فرو بدهند. من مکرر گفته ام، باز هم می گویم: امریکاییها در بن بستند. اگر جلو بروند، ضربه می خورند؛ اگر عقب هم بیایند، ضربه می خورند؛ هرچه ادامه بدهند، برایشان مایه ی ضربـه اسـت؛ عقب نشـینی هم بکننـد، مـایه ی ضـربه است؛ در مخمصه گیر افتـاده انـد. گرگی که در یـک تله گیر می کنـد، داد و فریـادش ممکن است عـده یی را بترسانـد، یـا پنجه اش کسـی را که نزدیـک برود، زخمی کنـد؛ امـا گیر افتاده است. امیـدواریم که خداونـد شـر اینهـا را از سـر دنیـای اسـلام کم کنـد، و به ملت مسـلمان عراق و شـیعیان در هر نقطه یی از عـالم، و به همه ی ملتهای مسـلمان و مؤمن، توفیق اعمال آن اراده ی شرافت آمیزی را که قرآن از ما خواسته، به آنها عنایت کند. درباره ی مقامات صدیقه ی

طاهره (سلام اللّه علیها) زبان و گفتار ما یارای بیان ندارد؛ نمی شود توصیف کرد؛ وصف او از حد این قالبهای معمولی بیانی ما بالاتر است؛ اما با زبان هنر تا حدودی می شود ذهنها را نزدیک برد؛ این که بنده روی مداحی و شعر و سرودهای اسلامی تکیه می کنم، به همین خاطر است. با بال و پر هنر می شود مقداری ذهن را نزدیک کرد، ولی به حقیقت آنها در مقام توصیف نمی شود رسید. البته کسانی که دلها و عمل شان را پاک کنند، جسم و جان خودشان را تطهیر کنند، تقوا و پرهیزگاری و پاکدامنی را پیشه ی خودشان کنند و خودشان را تربیت کنند و مقداری از این آلودگی یی که بنده و امثال بنده دچارش هستیم، خودشان را بیرون بیاورند، چشمهایشان می تواند ببیند؛ اما باز آنها هم نمی توانند توصیف کنند، لیکن دلهای پاک و چشم دل بینای آنها می تواند انوار قدسیه ی اهل بیت و از جمله صدیقه ی کبری (سلام اللّه علیها) را تا حدودی از نزدیک ببیند و مقامات آنها را درک کند. ما نشانه هایی داریم. این که از قول پیغمبر اکرم نقل شده است که: آ«فداها ابوهاآ»، خودش یک نشانه است. این که در روایت دارد که وقتی فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) وارد خانه ی پیغمبر می شد، یا آن جایی که پیغمبر نشسته بودند وارد می شد، آ«قام الیهاآ» – حضرت پیش پای او بلند می شد؛ به طرف او می رفت – این یک نشانه است؛ اینها عظمت است. این که همه ی دنیای اسلام از آن روز تا امروز – شیعه و سنی فرقی ندارد – این بانوی بزرگوار را با چشم عظمت و جلالت نگاه می کنند، این هم خودش یکی از آن نشانه ها و علامتهاست. امکان ندارد که همه ی عقلا، علما و متفکران با نحله ها و عقاید مختلف در همه ی تاریخ یک امت و ملت، بر مدح و ستایش یک مرکز متفق القول باشند. این نیست مگر عظمت توصیف ناپذیر آن مرکز؛ این خودش یک علامت است. همه ی این عظمت ها مربوط به یک بانوی هجده ساله؛ یک دختر جوان است! بیشترین سنی که برای فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) طبق تواریخ مختلف گفته می شود، از هجده سال است تا بیست ودو سال. از آن تکریمی که امیرالمؤمنین برای ایشان قائل است، و از آن تکریمی که در روایات و کلمات همه ی ائمه (علیهم السّلام) درباره ی فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) آمده، انسان می فهمد که چه عظمت و شیفتگی یی در کلمات ائمه نسبت به فاطمه ی زهرا موج می زند. هر یک از ائمه شط خروشانی هستند که فضای معرفت و استعدادهای بشری را سیراب و بارور کرده اند و همه ی این جویبارها از این چشمه سرازیر می شوند؛ چشمه ی جوشان فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها). روایات صادقین (علیهم السّلام)، عظمت حضرت رضا و موسی بن جعفر و ائمه ی بعدی، مقام والای حضرت بقیّةاللّه (ارواحنا فداه)، همه جویبارهای آن کوثرند؛ آن کوثر تمام نشدنی، آن چشمه ی جوشان؛ برکات فاطمه ی زهرا اینهاست. ما این بزرگوار را خواسته ایم به عنوان الگو میان خودمان مطرح کنیم. یک زن جوان، یک دختر جوان، که زندگی اش، زندگی معمولی؛ لباسش، لباس فقرا؛ کارش در خانه جمع و جور کردن بچه ها و مدیریت خانه و کدبانویی این خانه ی کوچک و دستاس کردن است و آن کوه معرفت و دریای عظیم علم و دانش در وجود اوست. قرآن چهار زن را اسم آورده که این چهار زن الگویند؛ دو الگوی نیکان عالم، دو الگوی بدان عالم. آ«ضرب اللّه مثلاً للّذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوطآ»؛ زن نوح و زن لوط. آ«کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهماآ»؛ این دو نمونه ی زنانه برای مردمان کافر در طول تاریخ هستند. وقتی خدای متعال در قرآن می خواهد کفار – نمونه ی وجود کفرآمیز و کفران کننده ی نعمت خدا – را معرفی کند، به جای فرعون و نمرود و افراد دیگر، دو زن را مثال می زند؛ زن نوح و زن لوط، که درهای رحمت الهی به روی اینها باز و همه ی امکانات برای عروج و رفعت اینها آماده بود و دو پیغمبر، آن هم پیغمبری مثل نوح و لوط، شوهران اینها بودند که در خانه ی آنها زندگی می کردند و حجت بر آنها تمام بود؛ اما این دو زن قدر این نعمت ها را ندانستند و آ«فخانتاهماآ»؛ به شوهرهایشان خیانت کردند. این خیانت، لزوماً خیانت جنسی نیست؛ خیانت اعتقادی است؛ خیانت مسلکی است؛ راه را کج کردند. شوهرها با این که پیغمبر بودند و مقام عالی داشتند، به درد این زنها نخوردند؛ آ«فلم یغنیا عنهما من اللّه شیئاآ». خدای متعال رودربایستی و رفاقت و خویشاوندی با کسی ندارد. اگر کسی را مورد محبت و لطف و رحمت قرار می دهد، با حساب و کتاب است؛ با تعاریف نیست؛ خدا قوم و خویش کسی نیست. اینها هم با این که شوهرهایشان پیغمبر بودند، این شوهرهای پیغمبر نتوانستند این دو زن را از شر غضب الهی

نجات بدهند؛ اینها شدند نمونه ی کافران همه ی تاریخ. در نقطه ی مقابل، باز خدای متعال دو زن را به عنوان نمونه ی مؤمنان ذکر می کند: آ«و ضرب اللّه مثل للّذین امنوا امرأة فرعون اذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عملهآ»؛ یکی زن فرعون و دیگری، حضرت مریم: آ«و مریم ابنت عمرانآ». آن زن اول، قصر فرعونی او را مجذوب نکرد؛ زن پرورش یافته در بساط فرعونی، کسی که زن فرعون است و لابد پدر و مادر و خاندانش هم از همین طواغیت بودند، در نهایت راحت و نعمت و رفاه و عزت ظاهری بود و زندگی می کرد؛ اما ایمان موسی دل او را برد و تصرف کرد؛ به موسی ایمان آورد. وقتی ایمان آورد و راه را شناخت، همه ی آن راحت و رفاه را کنار گذاشت و دیگر آن قصر باعظمت در مقابل او جاذبه یی نداشت؛ گفت: آ«ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّةآ»؛ من خانه ی بهشتی را ترجیح می دهم؛ زندگی دنیا ارزشی ندارد. حضرت مریم هم: آ«و مریم ابنت عمران الّتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحناآ»؛ دامن خود را پاک و پاکیزه نگهداشت؛ اینها ارزشهای انسانی است. این چهار زن فقط نمونه و نماد برای زنها نیستند، بلکه نمونه و نماد برای همه ی زنها و مردها هستند. آن دو زن با این که باب رحمت جلوی آنها باز بود، به آن راه نرفتند و از آن استفاده نکردند؛ به معنویت به خاطر چیزهای پست و حقیر - عواملش را قرآن ذکر نکرده، حتماً چیزی است مانند اخلاق بد و یا یک خصلت بد - پشت کردند؛ یک چیز کوچک این دلهای ضعیف را به خودش جذب می کند و آنها را از راه حق منحرف می کند و می شوند نماد کفار و انسان ناسپاس در مقابل خدا. اما دو زن دیگر، نماد ارزشهایند. او برایش جاذبه ی معنویت و جاذبه ی سخن حق آن قدر زیاد است که به همه ی بساط و دستگاه فرعونی پشت پا می زند، این یکی هم پاکیزگی و پاکدامنی و وارستگی دارد. فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) همه ی این فضایل را با هم داراست. چون آ«و اصطفاک علی نساء العالمینآ» درباره ی مریم در قرآن هست و سیده ی نساء عالمین، در روایت هم دارد که او سرور زنان عالم در زمان خودش بود، ولی فاطمه ی زهرا سرور زنان عالم در همه ی ادوار تاریخ است؛ این الگوست. برادران عزیز! ما امروز به این الگو احتیاج داریم. امروز دستگاه های تبلیغاتی دنیا برای گمراه کردن انسانها دائم الگو جلوی چشم نسلهای بشر در همه ی دنیا می آورند. البته الگوها کم جاذبه و ناموفق است، اما دست بردار نیستند؛ هنرپیشه می آورند، نویسنده می آورند، آدمهای پرهیاهوی خوش ظاهر بدون باطن می آورند، هیکلهای پوچ و بی معنا را می آورند و مرتب نمایش می دهند، تا بتوانند به وسیله ی این الگوها، انسانها را به سمتی حرکت بدهند و به راهی بکشند. آنها برای این کار، پولها خرج می کنند و فیلمهای هالیوودی و چیزهایی از این دست که می بینید و می شنوید و می دانید، اغلبش جهت دار است. با این که می گویند هنر بایستی فارغ از سیاست و جهتگیری سیاسی باشد، رفتار خودشان بعکس است و این جوری نیست؛ مستکبران عالم هنر، سینما، فیلم، شعر، نوشتن، مغز و استدلال و فلسفه را در راه منافع استکباری و چپاولگری خودشان استخدام کرده اند؛ همین چیزی که امروز مظاهر سرمایه داری دنیاست؛ قدرت نظامی اش امریکاست، قدرتهای اقتصادی اش هم شرکتهای پشت سر دولت امریکایند. آنها از همه ی امکانات استفاده می کنند برای الگوسازی، ملتها هم دستشان خالی است و الگو و نمونه یی که بتوانند در مقابله ی با آنچه که آنها می آورند، از خودشان نشان بدهند، ندارند. ما دستمان پُر است، ما زنان بزرگی داریم؛ اگر حالا بخواهیم وارد وادی مسأله ی زن بشویم. زنان باعظمتی در تاریخ اسلام هستند که اوج و قله ی این عظمت ها، فاطمه ی زهرا، صدیقه ی کبری (سلام اللّه علیها)، است. حضرت زینب و حضرت سکینه هم ماجراهایشان ماجراهای شگفت آور برای انسانهای متفکر و باهوش و خردمند و اهل فکر است. امام حسن و امام حسین را گفته اند: آ«سیّدی شباب اهل الجنّةآ». با این که اینها همیشه جوان نبودند و این دو بزرگوار به سنین پیری و کهولت هم رسیده اند، اما آ«سیّدی شباباً» به آنها گفته اند؛ یعنی جوانی اینها باید به عنوان یک الگو همیشه در مقابل چشم جوانهای دنیا باشد. جوانی خود پیغمبر و جوانی امیرالمؤمنین هم همین جور است. حرف من با شما برادران عزیز مداح و ذاکر این است که شماها در این زمینه خیلی وظیفه دارید. من گاهی اوقات توصیه هایی می کنم. این جور نیست که ما برای عظمت فاطمه ی زهرا درمانده باشیم که چه جور این عظمت را بیان کنیم و متوسل بشویم به شعر، نثر و یا کلامی؛ نه، بلکه ما به آن عظمت

احتیاج داریم. این خورشید متلألئ و درخشان به همه ی موجودات عالم سود می بخشد و حالا گوشه آفتابش هم داخل خانه ی ما افتاده است؛ ما باید ببینیم از این چه جوری می توانیم استفاده کنیم. آن خورشید که خیلی بالاتر است؛ حالا ما ساعتهای متمادی بنشینیم و راجع به توصیف این خورشید - که درست هم نمی دانیم چه هست و ذهن ما به آن نمی رسد - حرف بزنیم، شعر بگوییم، بخوانیم؛ اما نرویم زیر این آفتاب بنشینیم، تا بدنمان را گرم کنیم، جسم مان را رشد بدهیم و حیات خودمان را تقویت و تأمین کنیم؛ این که عاقلانه نیست؛ شأن این بزرگوار و این بزرگوارها خیلی بالاست. خدا رحمت کند کسانی را که جریان تشیع را به کشور ما آوردند و ما را با این حقایق آشنا کردند؛ اگر نمی شد، خیلی سخت بود. رحمت خدا بر آن شمشیرهای زبان و شمشیرهای قلم و شمشیرهای میدانهای مختلف که توانستند این حقایق را برای ما روشن کنند و ما را در این راه بیندازند که ببینیم و بفهمیم، والّا این دلایل واضح در مقابل خیلی ها هست، اما نمی فهمند و درک نمی کنند؛ چون تعصبها نمی گذارد. ما این اقبال را پیدا کرده ایم و باید خدا را شب و روز بر اقبال آشنایی با ولایت اهل بیت (علیهم السّلام) که نعمت عجیبی است، شکر کنیم. شما ببینید امروز نسل جوان شما - چه دخترهاتان، چه پسرهاتان - و جامعه ی شما از خلأ کدام معرفت رنج می برند و آسیب می بینند؛ از کمبود کدام عنصر سازنده ی اخلاقی رنج می برند، آن عنصر اخلاقی را در وجود فاطمه ی زهرا (سلام اللّه علیها) و در فضایل آن بزرگوار و این وجودهای مقدس پیدا کنید و به زبان شعر - که زبان هنر هست - آن را القا و بیان کنید. ببینید ما در زندگی سیاسی و اجتماعی مان به کدام درس اهل بیت احتیاج داریم، آن را از زندگی این بزرگواران و این بزرگوار بخصوص استخراج کنید و با زبان شعر بیان کنید؛ اینها لازم و مهم است، والّا صرف مدح گفتن - که الفاًآن مدح هم گاه الفاُمبهمی است که نه شنونده درست می فهمد که محصول این مدح چه شد و نه گاهی خود گوینده! - کافی نیست. ما باید اظهار ارادت بکنیم و این اظهار ارادت، کمال ماست؛ آ«مادح خورشید مداح خود استآ»؛ اما به این نباید اکتفا کنیم. ما باید ببینیم امروز چه درسی از این بزرگوارها می شود بگیریم. مبلغ هم وظیفه دارد، هنرمند هم وظیفه دارد، فیلمساز هم وظیفه دارد، گردانندگان سینمای کشور هم وظیفه دارند، گردانندگان تلویزیون کشور هم وظیفه دارند، منبری ها هم وظیفه دارند، مداح جماعت هم وظیفه دارد؛ من می خواهم بگویم شما وظیفه ی خودتان را در کنار این وظایف سنگینی که بر دوش همه ی ماست، بازیابی کنید؛ این توصیه ی من به برادران عزیزم است که همیشه از آنها درخواست می کنم و با آنها در میان می گذارم. امروز ما کشوری هستیم که ملت ما به برکت خون و قیام امام حسین و به برکت روح حسینی، توانست قیام کند و یک نظام استبدادی فاسد خبیث زشت کردار زشت خو را به زانو دربیاورد و یک حکومت مردمی با صبغه و روحیه و با عمل نسبتاً اسلامی - روحیه ی ما اسلامی است؛ اما نمی توانم بگویم که عمل مان کاملاً اسلامی است؛ نسبتاً اسلامی است که ان شاءاللّه روزبه روز باید بیشتر اسلامی شود - را سر کار بیاورد، که خود این نظام، فحش به همه ی قدرتهای عالم است؛ نفس وجود نظام جمهوری اسلامی فحش به امریکاست، ولو شما یک کلمه هم آ«مرگ بر امریکاآ» نگویید؛ خود این که این هست، نوعی دهن کجی به همه ی قدرتهایی است که با معنویت و با فضیلت و با استقلال و با شرف ملتها مخالفند. امروز همه وظیفه دارند این نظام را از نقصها و ضعفهای خودش خلاص کنند و عناصر قدرت و قوّت معنوی و مادی را در آن تقویت کنند و در آن بیشتر به وجود بیاورند. اگر احتیاج به وحدت داریم، اگر احتیاج به علم داریم، اگر احتیاج به همکاری داریم، اگر احتیاج به تلاش اقتصادی یا سیاسی داریم، اگر احتیاج به روح شهادت طلبی و سلحشوری داریم و اگر احتیاج به خیلی چیزها داریم، باید هر کس به قدر خودش اینها را در جامعه به وجود بیاورد. جبهه ی تبلیغ، جبهه ی وسیعی است که در آن هنر و آموزش و علم و دین و دانشگاه و حوزه و وزارت ارشاد و صدا و سیما هستند، که یک قسمت از این جبهه ی وسیع، به جماعت مداح - این برادرهایی که در دوره ی جنگ و دفاع مقدس در جبهه بودند، خوب در ذهن شان حرف بنده را تصویر می کنند - سپرده شده است و آن مانند این است که این بخش عظیم را این لشگر یا این قرارگاه به عهده دارد و تکه یی از آن را به گردن ما سپرده اند؛ ما باید این را خوب از عهده بربیاییم، تا دیگران هم که در بخشهای خودشان از عهده برآمده اند، مجموعش بشود

پیروزی؛ باید برادران مداح به این موضوع توجه کنند؛ والّا ما در نوحه خوانی، مصیبت خوانی و مرثیه خوانی، اگر یک مقدار همت و سلیقه به خرج بدهیم، می توانیم همه ی این مفاهیم عالی را بگنجانیم و البته می شود همه ی اینها را پوچ و پوک و خالی کرد و فقط ظواهری باشد. این موضوع می تواند در روضه، در نوحه، در سینه زنی و در مدح و مصیبت باشد؛ طوری که فقط دلی بسوزد و قطره اشکی بریزد، بدون این که اندک بهره یی برده شود؛ در روز جشن هم به همین نحو. وظیفه و مسؤولیت بزرگ جامعه ی مداح این است که مطالبش پُرمغز و پُرمحتوا باشد و به شیوه ی درست این را اداره کند؛ هم در مصیبت و مدایح، و هم در عزا و جشن. باید مطالب با شکلهای مختلف و در قالبهای مختلف بیاید. امیدواریم خدای متعال به همه ی ما توفیق بدهد وظایف مان را درست بشناسیم و بر طبق آن وظایف عمل کنیم. ان شاءاللّه این عید سعید بر همه ی شماها مبارک باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت --۰۴/۰۶/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به برادران و خواهران عزیز؛ جناب آقای رئیس جمهور، آقایان وزرا، معاونان، مسؤولان و مدیران عالی رتبه خوشامد عرض می کنم. رسم ما این است که در هفته ی دولت، هم یاد شهدای عزیز این هفته را گرامی می داریم - در واقع با تکرار نام شهید رجایی و شهید باهنر، این پرچمها را که تعیین کننده ی خط مشی دولت و نظام جمهوری اسلامی است، مشخص تر و واضح تر جلوی چشم خودمان می گیریم، تا فراموش نکنیم که از چه راهی عبور می کنیم و به کجا می خواهیم برسیم - و هم پایان یک سال و آغاز سال جدید را به دولت محترم و خدمتگزار معمولاً تبریک عرض می کنیم. امسال این حوادثی که در نجف و در مجموعه ی کشور همسایه ی ما - عراق - رخ می دهد، حقیقتاً آن چنان غمی را بر دلهای ما تحمیل می کند که نشاط تبریک گویی و تبریک شنوی را سلب می کند. حقاً و انصافاً آنچه که امروز نظامیان اشغالگر در عراق و بخصوص در نجف انجام می دهند، از نقاط سیاه ماندگار و فراموش نشدنی است. نجف یک دانشگاه است؛ فقط یک شهر معمولی نیست. هزار سال است که این شهر مرکز علم، مرکز پرورش علمای بزرگ و صادر کردن علمای برجسته و پارسا و پرهیزگار به همه ی نقاط دنیای اسلام بوده و بالاتر از این، مرقد امیرالمؤمنین و محل توجه دلهای مسلمانان و بخصوص شیعیان است. این نظامیان اشغالگر با نادیده گرفتن همه ی این مسائل، این یادگارهای عزیز تاریخی و همیشگی ملت ما را این طور راحت مورد تهاجم قرار می دهند و سیاستی را که از نظر افکار عمومی دنیا و از نظر همه ی معیارهای انسانی صددرصد محکوم است، می خواهند این جا پیش ببرند. سیاست امریکایی ها در عراق و بخصوص در این حوادث نجف، سیاست پیش بردن کار با زور و سرکوب است و بدیهی است کاری که با زور و سرکوب بخواهد پیش برود، یقیناً کار ماندگار و موفقی نخواهد بود؛ اینها بلاشک شکست می خورند. و تعجب این است که این سیاستگذاران ناشی و مست و لایعقل امروز امریکا و پشتیبانان آنها نمی فهمند که چه اشتباه بزرگی را مرتکب می شوند و سیاست غلطشان را دنبال می کنند. بلاشک این سیاست علاوه بر این که ضربه های طاقت فرسایی را به نظام امریکا خواهد زد، ده ها سال دره ی عمیق نفرت را بین امریکایی ها و اشغالگران با امت اسلامی و دنیای اسلام به وجود خواهد آورد. ما با ملت و با مظلومان عراق همدردی و همدلی می کنیم و کارهای اشغالگران را محکوم می کنیم و امیدواریم خداوند متعال در حمایت از حق، سنت همیشگی خودش را بار دیگر نشان دهد. این روزها شما آخرین سال دولت را می خواهید آغاز کنید. البته آخرین سال این دولت با اولین سال این دولت هیچ تفاوتی ندارد. همه ی سالها، همه ی ماه ها و همه ی روزها، روزهای کار و خدمت است. این هست که وقتی شما در پایان یک دوره ی چهارساله یا هشت ساله، به مجموعه ی کار و تلاش مخلصانه یی که به خرج داده اید نگاه می کنید، هم خودتان احساس رضایت می کنید، هم مطمئن می شوید که خدای متعال از

محصول کار شما راضی است و ملت هم نتایج این را در زندگی خودشان احساس می کنند. اگر خدای نکرده کمبود و نقصی وجود داشته باشد، انسان در دل خودش نه این رضایت را از خود دارد، نه این خاطرجمعی را از رضایت الهی و رضایت مردمی. ما وظایفی داریم. ماها می آییم و می رویم؛ مسؤولان مختلف می آیند و مشغول کار می شوند و در مجموعه ی نظام جمهوری اسلامی نقش خودشان را ایفا می کنند و می روند، لیکن مجموعه ی فعال و کارآمد نظام با آمد و رفت ماها نباید هیچ گونه تغییری جز تقویت پیدا کند و به خودش ببیند؛ مثل بازیکنهای یک تیم؛ یکی خارج می شود، یکی داخل می شود؛ اما تیم مشغول کار خودش است و تلاش خودش را انجام می دهد و به مصلحت، یکی می آید و یکی می رود. روال کار بایستی تداوم و استمرار سیاستهای کلی یی باشد که مجموعه ی نظام آن را برای آینده ی کشور تصویر کرده است. البته دوره ی کاری هر کدام از ماها یک بخشی از عمر این نظام را در واقع به خود اختصاص داده؛ فرضاً وقتی یک دولتی دو دوره - هشت سال - ادامه پیدا می کند، این در وضع کنونی، تقریباً یک سوم عمر همه ی نظام را اشغال کرده و کار کرده و تلاش کرده است؛ اینها معیارهای ارزیابی ما از کارهایمان بایستی باشد. من اولین نکته یی را که می خواهم به شما مدیران ارشد این مجموعه عرض کنم، این است که آ«انگیزهآ»ی کار در آغاز و در انجام کار نباید هیچ تفاوت کند. یک مؤلف وقتی کتابی را می نویسد، صفحه ی آخر را با همان همت و با همان انگیزه یی می نویسد که صفحه ی اول را شروع کرده؛ زیرا اگر صفحه ی آخر را شما ننویسید، یا دقت به خرج ندهید، یا با خط خوب ننویسید، کتاب ناقص خواهد شد. به نظر من، مهمترین مسأله در آخرین سال مسؤولیت و خدمت این دولت این است که دوستان و برادران و مدیران با همان انگیزه و با همان تلاشی که در آغاز ورودشان به عرصه ی خدمتگزاری داشتند، کار بکنند؛ نگذارید خدای نکرده همتهایتان کاستی بگیرد. نکته ی دیگر این است که همه ی ما نسبت به آنچه که انجام می دهیم، مسؤولیم؛ منتها مسؤولیتها غالباً با پایان دوره ی مسؤولیت تمام نمی شود؛ چون کارهای ما تأثیراتی در کارهای افراد بعد از ما می گذارد. همان طور که ما بر روی بنای افراد قبلی شروع به کار کردیم، دیگران هم بر روی بنای ما شروع به کار خواهند کرد. بنابراین، پی ها را بایستی محکم گذاشت و ساختمان را بایستی استوار بنا کرد، تا هرچه که خواستند روی آن بسازند، بتوانند. و این، افتخارش برای شما خواهد بود. اگر شما سیاستهای خوبی را امروز بگذارید و اجرا کنید - که این سیاستها در آینده ساری و جاری خواهد بود - هر کسی که بر اساس این سیاستها کار کند، ثواب و افتخار آن، برای شما خواهد بود؛ اما اگر خدای نکرده کوتاهی هم بکنید، باز همین طور است؛ یعنی آ«من سنّ سنّهٔ حسنهٔ کان له اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامهٔ و من سنّ سنّهٔ سیّئهٔ کان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامهٔآ». کارهای ما تأثیراتی در آینده می گذارد. با این دید، با این نگاه، بایستی به همه ی کارهایمان نگاه کنیم. گزارشهایی که امروز داده شد، گزارشهای بسیار خوبی بود؛ اما افسوس که هم کوتاه بود و هم همه ی دوستان فرصت نکردند گزارش بدهند و هم فرصت نشد که همه ی آنچه را که در هر دستگاه هست، گزارش بدهند. این جلسه برای گزارش دادن کافی نیست؛ شما بخشی از وقت امسال را برای گزارش دادن به مردم صرف کنید. این که ما گفتیم امسال، سال پاسخگویی است، مظهر این پاسخگویی همین گزارشهایی است که شما به مردم خواهید داد. بسیاری از کارهایی را که در بخشهای شما انجام گرفته - من البته اطلاع دارم، ولی در همین گزارشهای کوتاه، آنها را ذکر نکردید. این کارهای خوب و مهم انجام گرفته و شما فرصت نکردید که ذکر کنید - خیلی ها نمی دانند. برنامه سازی کنید و آنچه را که انجام گرفته، ترسیم و بیان کنید؛ من قبلاً به آقای رئیس جمهور هم این مطلب را گفته ام. دو ستون درست کنید: کارها و خدماتی که انجام داده اید، کارهایی که انجام نداده اید، یا ناکام مانده اید در انجامش؛ اینها را با مردم در میان بگذارید و بدانید که مردم قدر خدمت و قدر تلاش را می دانند. ما باید هم کارهای کرده ی خودمان و هم کارهای نکرده ی خودمان، یا درست نکرده ی خودمان را با صداقت در میان بگذاریم. مطمئناً آن تلاش و همت و اهتمامی که انجام گرفته برای ستون مثبتها، عذر خواهد بود برای ما نسبت به ستون ناکرده ها؛ چون ناکرده ها از روی تعمد، ناکرده نمانده، بلکه به خاطر کمبود امکان، کمبود منابع و گاهی به خاطر دیر رسیدن فکر به ذهن انسان و

مسائلی از این قبیل، ناکرده مانده است. این مسائل را برای مردم بیان کنید؛ من بر این معنا اصـرار دارم. عملکرد شما از عملکرد نظام جدا نیست؛ نمی شود گفت ما نظام خوبی داریم؛ اما دولت بدی داریم؛ بالاخره دولت برخاسته ی از همین نظام است. هر کاری که شما کرده باشید و خوب کرده باشید، برای نظام است و اگر کاری نکرده باشید، یا بد کرده باشید، باز هم متعلق به نظام است. ما اصرار داریم که آنچه انجام گرفته و اهتمام به کار رفته، صادقانه، درست و روشن به مردم بیان شود؛ مشخص کنید چه تحویل گرفته اید و چه تحویل خواهید داد؛ مثل صورت وضعیتهایی که مهندسان در هنگام تحویل و تحول یک کار تهیه می کنند، شما هم صورت وضعیت کار خودتان را حقیقتاً مشخص و معین کنید و سعی کنید که حداکثر دقت را هم در اتقان آن به کار ببرید. حقیقتاً وقتی ما با مردم مواجه می شویم، می توانیم اعتماد مردم را با صدق لهجه و بیان واقعیتها کاملاً جلب کنیم. نباید تصور کرد که صداقت و عدم صداقت از نظر مردم پوشیده خواهد ماند؛ بالاخره توجه می کنند. نکته ی دیگر این است که اولویتهایی را در مدت باقی مانده باید در نظر بگیرید. وقتی انسان چشم انداز میدان کارش طولانی است، انتخابهای متعددی می تواند داشته باشد؛ اما وقتی چشم اندازها کوتاه می شود، زمان هم برای ادامه ی کار کوتاه می شود و انتخابها هم کم؛ بایستی اولویتها را در نظر گرفت. به نظر من یکی از اولویتها در این مدت یک سال عمر این مجموعه ی دولت، این است که اهتمام کنید به اتمام کارهایی که شروع کرده اید. این گزارش کارهای نیمه تمام - که آقای رئیس جمهور بیان کردند - بسیار مهم است. ما ببینیم کارهای نیمه تمام که در دو یا سه سال پیش داشته ایم چقدر بوده و امروز چقدر است. انسان وقتی نگاه می کند و می بیند این کارها به انجام رسیده، احساس موفقیت می کند. به نظر من یکی از کارهای مهمی که در این مدت باید انجام بگیرد، همین است که کارهای نیمه کاره را سعی کنید به اتمام برسانید. موضوع دوم در اولویتها، این است که این کار به معنای این نیست که نهالهای تازه سر برآورده را فراموش کنید؛ نه. مثلاً فرض کنید به همین کار تحقیقات، کار تولید علم، ارتباط صنعت و علم و همین پارکها یا مراکز تحقیقاتی که کارهای جدید است و نهالهای تازه سر برآورده، و کاری هم نیست که تمام شدنی باشد، باید توجه کنید که استمرار پیدا کند، تا این درخت، تناور شود؛ به اینها هرچه می توانید، برسید. این، جزو بهترین چیزهایی است که از شما باقی خواهد ماند. نکته ی دیگر این است که صحنه را تا آن جایی که می توانید از فساد پاک کنید. من روی مسأله ی فساد خیلی تکیه کرده ام و ممکن است بعضی به نظرشان بیاید که تکراری است، و چرا؟ نه، من اعتقاد راسخ دارم که مادامی که ما مجموعه ی دستگاه اجرایی خودمان را - اعم از دستگاه های قوه ی مجریه و دستگاه های قوه ی قضاییه - از فساد مالی و انحراف از روشهای قانونی و صحیح خالی نکنیم، همه ی کارهای ما مثل همان آبی - گزارش دادند که ما از مصرف آب کشور درست استفاده نمی کنیم؛ مثل همین آبیاری های غرقابی، یا مثل همین یارانه هایی که دولت می دهد و بخش عمده ی آن هدر می رود و بخشی از آن به جایی که باید برسد، می رسد - که گزارش دادند، هدر خواهد رفت. من بارها این را گفته ام، مثال زده ام و تکرار کرده ام که فساد در دستگاه اجرایی مثل این است که ما چندین لوله ی قطور آب به استخری وارد می کنیم؛ اما استخر پُر نمی شود؛ این همه تلاش انجام می گیرد، درعین حال انسان زوایای خالی را مشاهده می کند، که بخش عمده یی از این، مربوط می شود به فساد مالی و به رخنه های اخلاقی که در مجموعه ی دستگاه در سطوح مختلف وجود دارد. باید با اینها مبارزه و مقابله کنید. تا یک عزم جدی و راسخ برای مقابله ی با اینها وجود نداشته باشد - که حالا بحمداللّه این عزم هست و انسان آن را می بیند - و به دنبال آن عزم، عمل، تحرک، دنبالگیری و عدم اغماض نباشد، ریشه ی فساد بیرون نخواهد آمد و همین طور روی مجموعه ی فعالیتهای مخلصانه یی که در مجموعه ی دستگاه انجام می گیرد، تأثیر می گذارد. دوستان به مسأله ی کوچک کردن، خصوصی سازی و حجم زیاد و فربه ی دولت اشاره کردند، که اینها همه مورد تأیید است. من این نکته را عرض کنم: ما در زمینه ی همه ی فعالیتهای گوناگون اقتصادی و تولیدی کشور و حواشی آن، باید توجه کنیم که ما هم توسعه محوریم، هم عدالت محور. ما طبق برخی از سیاستهایی که امروز در دنیا رایج است و طرفداران زیادی هم دارد، نیستیم که صرفاً به رشد تولیدات و رشد ثروت در کشور فکر کنیم و به عدالت در کنار آن، فکر نکنیم؛

نه، این منطق ما نیست. نوآوری نظام ما همین است که می خواهیم عدالت را با توسعه و با رشد اقتصادی در کنار هم و با هم داشته باشیم و اینها با هم متنافی نیستند. ما دیدگاهی که تصور کند اینها با هم نمی سازند و یا باید این را انتخاب کرد یا آن را، قبول نداریم. این نکته باید در همه موارد؛ هم در کاهش حجم دولت، هم در مسأله ی خصوصی سازی، هم در نگاه کلی به مسائل اقتصادی و هم در تقسیم منابع میان بخش خصوصی و بخش تعاونی و بخش دولتی رعایت شود. ما منابع مالی کشور را کجا بیشتر مصرف می کنیم؟ البته این یکی از نقاط درست است؛ این که دوستان تکیه کردید که ما این مقدار را به بخش خصوصی از حساب ذخیره ی ارزی یا از منابع دولتی تزریق کردیم؛ این فلسفه ی درست و سیاست درستی است؛ منتها در کنار این، توجه کنید که ما با این کار عقب افتادگی هایمان را جبران کنیم و نباید به سمت افراط در این زمینه برویم. بخش تعاونی را تقویت کنیم، اموال دولت و دارایی ها و موجودی های دولت را برای رعایت مصلحت عموم حفُکنیم و مواظب باشیم که اموال دولت و دارایی های دولت در زیر این قالب و چهارچوب از بین نرود و نابود نشود. نکته ی بعد این که ممکن است فعالیتهای کاری ما با ابتکارها و دیدگاه های نو و نیروهای پُرنشاط و نوبه نو تغییر پیدا کند، لیکن سیاستهای کلی مان نباید دچار التهاب و اغتشاش شود؛ یعنی خط سیاسی مستمری که در سند آ«چشم اندازآ» دیده شده، بایستی ادامه پیدا کند. البته وقتی ما هدفی داریم، کارکنان و عاملان و بازیکنان نوبه نویی وارد صحنه می شوند، ابتکارهای خودشان را به کار می زنند، کارهای جدیدی را انجام می دهند، رأی و نظر خودشان را به کار می بندند و ممکن است از صحنه کنار بروند و کس دیگری بیاید و در بخشی از بخشها جای آنها را بگیرد - این ایرادی ندارد - و ابتکار جدیدی را به کار بزند و نگاه جدیدی به مسائل و اجرائیات داشته باشد، لیکن سعی کنیم ثبات سیاسی در کشور و در سیاستهای کلی کشور دچار التهاب نشود. یکی از چیزهایی که اطمینان و اعتماد را به کار بلندمدت اقتصادی و اجتماعی در کشور تضمین می کند، ثبات سیاستهاست؛ ما بایستی به این موضوع هم در اظهاراتمان، هم در عملکردمان و هم در انعکاس کارهایمان توجه کنیم و اهمیت دهیم. سیاست نظام اسلامی این بوده که به مردم تکیه کند. حقیقتاً نظام مردمسالار به معنای حقیقی کلمه نظام جمهوری اسلامی است. ما در چهارچوب اسلام و با هدایت اسلام و نگاه اسلامی، به مردم تکیه می کنیم و با مردم و برای مردم حرکت می کنیم. تکیه به مردم، تکیه به جوانها، دفاع از حقوق محرومان - در کشور ما انگیزه ی دفاع از محرومان عمومی است؛ اگرچه که امیدواریم دایره ی محرومان روزبه روز کوچکتر شود و کمتر باشند - به کارگیری سرمایه ها و ابتکارهای صاحبان سرمایه - یکی از بخشهای تکیه به مردم، همین به کارگیری سرمایه های آنهاست - کلاً سیاست نظام اسلامی است. ما سرمایه های مالی و سرمایه های فکری و ذهنی مردم را برای پیشرفت کشور به کار می گیریم و ان شاءاللّه ستون موفقیتها را برای این دولت هرچه طولانی تر می کنیم. نکته ی دیگری که لازم است این جا تذکر بدهم، این است: همه ی کسانی که حرف می زنند - چه در مطبوعات، چه در تریبونها و منابر دیگر - مواظب باشند خدمات و تلاشهای صادقانه ی دولت را به خاطر کمبودها زیر سؤال نبرند. ما کمبودها و نقصها و ناکامیها را در بخشهای گوناگون انکار نمی کنیم؛ اما به هیچ وجه وجود نقص و کمبود نباید موجب شود که تلاشهای صادقانه و خدمات ارزنده و کارهای شده، زیر سؤال برود و انکار شود؛ که این بی انصافی است، و امیدواریم هیچ کس این بی انصافی را نکند. من می خواهم خواهش کنم که این سال آخر خدمت این دولت خدمتگزار، به مناقشات بی حاصل نگذرد؛ چه در درون دستگاه اجرایی، چه بین قوه ی مجریه و قوه ی مقننه، چه در مجموعه ی نظام. گفتن، تذکر دادن، پرسیدن و نظارت - که از جمله کارهای مجلس شورای اسلامی است - یک حق مسلّم است؛ ما در این تردیدی نداریم و معتقدیم که نقد منصفانه و پاسخگویی منصفانه به نقد، به تقویت دستگاه و نظام کمک می کند، لیکن این نباید با مناقشات و گفتگوها و بگومگوهای لفظی اشتباه شود. شما کارهای جدیدی را امسال شروع کردید که به نظر من کارهای خوبی است: مبارزه ی با قاچاق به صورت کارآمد و بنیانی، وزارت رفاه و تأمین اجتماعی، سازمان گردشگری و میراث فرهنگی؛ اینها کارهای امسال شماست و شروع کار نو در سال آخر یک دولت، به نظر من نشانه ی خوبی است از این که مسؤولان دولتی احساس نمی کنند که بناست تاریخ انقلاب و کشور با

جابه جایی ها ختم شود؛ نه، همچنان که دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما می کاریم تا دیگران بخورند؛ ما بنیان می گذاریم تا دیگران تکمیل کنند؛ تا دیگران از آن استفاده کنند و بهره ببرند. این سه کاری که شما امسال شروع کردید، به نظر من یکی از پیامهای بسیار خوب و مثبتی که دارد این است که دولت احساس نمی کند که چون سال پایانی دولت است، پس پایان نظام جمهوری اسلامی است؛ نه، دولت کارهایی را بنیانگذاری می کند، تا دیگران بیایند و ان شاءاللّه آن را دنبال کنند. اتفاقاً این کارهایی که شروع شده، کارهای بسیار خوبی است. مسأله ی قاچاق حقیقتاً برای کشور خطر است و مبارزه ی کارآمد با قاچاق یکی از خدمات بسیار بزرگ است. رفاه و تأمین اجتماعی هم کلاً ـ ناظر به طبقات محروم است و سازمان گردشگری و میراث فرهنگی هم که ما قبلًا از آن تمجید زیادی کرده ایم؛ اگر زیادتر بگوییم، می ترسیم زیادی شان بشود! امیدواریم که ان شاءاللّه همه شان موفق و مؤید باشند. من از خدای متعال می خواهم که به شماها توفیق دهد و کمکتان کند. ان شاءاللّه شماها توفیق خدمتگزاری برای این نظام و کشور و دولت معزز جمهوری اسلامی را تا آخر عمرتان داشته باشید و همیشه در خدمت این نظام باشید و برای این نظام کار کنید و تا روز آخر هم - یعنی روز آخر این سال آخر را مثل روز آخر سال اول بدانید - هیچ تغییری در انگیزه و اهتمام شما ان شاءاللّه به وجود نیاید و خدای متعال از شما راضی باشد و مردم هم راضی باشند. تأکید می کنم آن دو تا ستون را حتماً ترسیم کنید. من دو، سه مرتبه با آقای خاتمی در همین سال پاسخگویی - البته چه قبل از فروردین امسال، چه بعد از فروردین - درباره ی این قضیه صحبت کرده ام. هیچ اشکالی ندارد که مجموعه ی دولت مشخص کند که این بخش از مجموع عملکردش مثبت است؛ این بخش، منفی؛ چون آن بخش که مجموع عملکردش منفی است، معنایش این نیست که بد کار کرده، بلکه ممکن است کمبود منابعش، نداشتن امکانات و نبودن زیرساختهایش در عملکردش مؤثر بوده است، که البته کاملاً ـ عملی و ممکن است. حداقل کار این است که در هر بخشی از بخشها، ستون موفقیتها را با ستون عدم موفقیتها کنار هم بگذارند و به مردم نشان بدهند، تا مردم جمع بندی کنند. البته اعتقاد من این است که این تراز، تراز مثبتی خواهد شد؛ یعنی جمع بندی، جمع بندی مثبت خواهد شد. نباید مردم تصور کنند که ما فقط جنبه های مثبت را می گوییم و منفی ها را نمی گوییم. به من تذکر دادند که این تجمیع کارهای مربوط به ایثارگران در بنیاد ایثارگران هم کار خوبی بوده. بله، این را هم من تصدیق می کنم؛ یادم نبود که بگویم. این هم یکی از آن کارهای بسیار خوبی بود که انجام گرفت؛ امیدواریم ان شاءاللّه این کار هم کار موفقی باشد و پیش برود و ان شاءاللّه پیش هم می رود و به نفع ایثارگران تمام می شود. خداوند شماها را موفق و مؤید بدارد

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت مبعث فرخنده ی پیامبر مکر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت مبعث فرخنده ی پیامبر مکرم اسلام --۲۳/۰۶/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عید شریف مبعث را که یکی از بزرگترین اعیاد اسلامی است، به همه ی امت بزرگ اسلامی و به ملت شریف ایران و به شما حضار محترم و میهمانان عزیز تبریک عرض می کنم. تشکیل امت اسلامی با خصوصیات و مشخصه های منحصر به فرد آن، یکی از برکات این بعثت عظیم بود. امت اسلامی صرفاً این نیست که جمعیتی حول یک محور عقیدتی مجتمع شوند، بلکه امت اسلامی - آن چنان که پیامبر مکرم اسلام و تعالیم قرآن طراح و برنامه ریز آن بوده اند - مجموعه یی از انسانها هستند که از علم، اخلاق، حکمت، روابط صحیح و اجتماع برخوردار از عدالت بهره مندند و نتیجه ی همه ی اینها رسیدن انسان به اوج تکاملی است که استعداد آن را خداوند در او قرار داده است. امت اسلامی مظهر تربیت اسلامی است؛ و این را نبی مکرم اسلام در نامساعدترین شرایط از صفر آغاز کرد. آن روزی که فریاد توحید، پس از لحظه ی باشکوه بعثت، از حنجره ی مبارک نبی مکرم اسلام بیرون آمد، دنیا - در همه ی اقطارش - دنیای کفر و ظلم و دنیای دوری از اخلاق و غوطه وری انسان در انواع مشکلات و مفاسد بود. این حرکت عظیم در زندگی پیغمبر به نحو معجزآسایی

در ظرف سیزده سال انجام گرفت و پس از سیزده سال اولین نطفه ی بارور امت اسلامی در مدینه گذاشته شد. آنچه که می توانست این هسته ی مرکزی را به آنچه ما در قرن چهارم و پنجم هجری از امت اسلامی می دانیم، تبدیل کند، عبارت بود از ایمان روشن ، تعالیم واضح و همه جانبه، عزم راسخ و جهاد مستمر؛ اینها بود که توانست آن جامعه ی کوچک چندهزار نفری مدینه را در سالهای اول هجرت به یک امت عظیم و مقتدر و عالم و عزیز و چشمه ی جوشان علم و حکمت برای دنیا در قرن چهارم و پنجم هجری تبدیل کند - که تاریخ این را برای ما شرح می دهد - بعد امت اسلامی در افت وخیزهای فراوان خود و در هر جا که از آن تعالیم غفلت کرد، دچار شکست و عقبروی شد. هرجا علم، اخلاق، روابط اجتماعی، اقتدار معنوی، عزت، وحدت و برتر از همه عدالت را نادیده گرفت، رشد آن متوقف شد و عقبگرد کرد و کار به جایی رسید که قدرتهای متجاوز و متعرض و طماع توانستند این امت را تکه پاره کنند، در مقابل هم به تضعیف قوای یکدیگر وادار کنند، بر آنها تسلط پیدا کنند و منابع آنها را بگیرند. در دوران معاصر از دهها سال پیش به این طرف، به برکت همان تعالیم و بازگشت به آنها بیداری اسلامی آغاز شد و پرچم توحید بار دیگر به اهتزاز درآمد که اوج این حرکت، تشکیل نظام جمهوری اسلامی در این نقطه ی حساس از دنیای اسلام بود که باز آحاد مسلمانها احساس هویت و عزت کردند. امروز هم ما در مقابل همان تجربه یی قرار داریم که امت اسلامی در قرون شروع انحطاط و زوال، در مقابل آن قرار داشت.امروز هم علیه امت اسلام جنگی را آغاز کرده اند، تا این حرکت را در نطفه خفه کنند. امروز هم قدرتهای جهانخوار و مستکبر، با طمع بستن به منابع عظیم و ذخایر بی پایان طبیعی و انسانی دنیای اسلام - آن طور که خودشان صریحاً هم می گویند - جنگی را شروع کرده اند که پرچمهای این جنگ از سوی استکبار، پرچمهای مزورانه است؛ پرچم دمکراسی و پرچم آزادی است؛ اما باطن قضیه چیز دیگری است؛ باطن قضیه نابود کردن عنصر عزت امت اسلامی - یعنی اسلام - است؛ باطن قضیه از بین بردن کانون مقاومت است، تا هیچ مانعی در مقابل جهانخواران در این منطقه وجود نداشته باشد. زمانی که ما ضعف نشان دادیم و کوتاهی کردیم، دشمن به همان اندازه پیشروی کرد. امروز جابه جای دنیای اسلام دچار مصیبت است. فلسطین دچار مصیبت است، عراق دچار مصیبت است، افغانستان دچار مصیبت است؛ بسیاری از کشورهای اسلامی از سوی همین جهانخواران و مستکبران در معرض تهدیدند. ما با تمسک به اسلام می توانیم بر این ضعفها فائق بیاییم؛ می توانیم در مقابل دشمن بایستیم. امروز آن چیزی که دنیای اسلام به آن احتیاج مبرم دارد، عبارت است از وحدت کلمه؛ ملتهای مسلمان دلشان پُر است از ظلم دشمنان اسلام و استکبار. ملتهای مسلمان از مشاهده ی آنچه در عراق و در فلسطین و در افغانستان می گذرد، دلشان پر از غم و عقده و گلویشان پر از فریاد است؛ دولتهای اسلامی باید از این نیروی متراکم استفاده کنند. قدرت استکباری امریکا که شرارت محض است و امروز از همه ی انگشتان او در منطقه ی اسلامی شرارت می بارد، فقط در مقابل یک قدرت، کاری نمی تواند انجام دهد و آن، قدرت ملتهاست؛ تکیه به ملتها، آگاه کردن ملتها، متوجه کردن ملتها به منافعشان، آنها را از ظلمات توهمهای بیجا - اگر دچار آن هستند - خارج کردن و حقایق را به آنها نشان دادن، ملتها را آماده ی مقاومت در مقابل استکبار می کند. منطق استکبار، در هیچ جا، منطق گفتگو و مصالحه ی عادلانه نیست؛ همچنان که شما نمونه هایش را در دنیا مشاهده کرده اید. منطق استکبار، منطق زور، ترور و استفاده ی غیرعادلانه از قدرتی است که در اختیار دارد؛ لذا خود مروج تروریسم است. امروز امریکایی ها به نام مبارزه با تروریسم وارد کشورها می شوند و این جور ملتها را زیر فشار می گذارند؛ آنها را بمباران می کنند و کودک و زن و پیرمرد و انسانهای بی دفاع را از بین می برند؛ منطقشان این است که می خواهیم با تروریسم مبارزه کنیم! تروریسم یعنی چه؟ مگر غیر از این است که تروریسم یعنی این که کسی برای پیشبرد مقصد خود از نیروی زور غیرقانونی استفاده کند؟ آیا کاری که امریکا امروز در عراق می کند، غیر از این است؟! نفس حضور نیروهای نظامی امریکا در عراق، ظالمانه و مستکبرانه و متجاوزانه است. روزی نیست که خبر دهها کشته و زخمی - که گاهی هم بیشتر است - از شهرهای مختلف عراق به گوش نرسد. در قلب دنیای اسلام، فلسطین قرار دارد. نزدیک به شصت سال است که صهیونیستها با استفاده از زور و قدرت غیرقانونی خودشان، مردمان فلسطین را زیر فشار

قرار داده اند. شما ملاحظه کنید در فلسطین چه می گذرد. دنیای اسلام به این مسائل عادت کرده است؟ زمامداران مسلمان به این مسائل عادت کرده اند که ببینند این جور زن، کودک، جوان، خانه و مزرعه به وسیله ی زور و قدرت نابود می شود؟ این معنایش چیست؟ مگر تروریسم غیر از این ، چیز دیگری است؟ مروجان تروریسم، امروز به دروغ و نفاق پرچم مبارزه با تروریسم را در پیش گرفته اند و آن را بهانه قرار داده اند برای دخالت در کشورهای اسلامی. امروز دنیای اسلام باید یکپارچه در مقابل تجاوز استکباری امریکا و متحدانش - هرجا و هرگونه و به هر شکلی - بایستد و بداند که جز ایستادگی برای رفع شر این شرارت مجسم - یعنی امریکا و استکبار - هیچ راه دیگری وجود ندارد و هیچ نرمش و هیچ کوتاه آمدنی و هیچ عقب نشینی یی اشتهای سیری ناپذیر مستکبران را اشباع نمی کند. اینها جز به تسلط مطلق بر دنیای اسلام و بخصوص بر این منطقه ی خاورمیانه، به هیچ چیز دیگری قانع نیستند. این را هم باید بدانید که ملتها می توانند بایستند، می توانند قدرتهای مجهز و مسلح را ناکام کنند، می توانند شمشیر برّان و خونریز آنها را کُند کنند؛ همچنان که تجربه ی سالهای اخیر این را به ما نشان داده است و امروز تجربه ی فلسطین و تجربه ی عراق هم این را به ما نشان می دهد. امریکایی ها در عراق تا زانو در گل فرو رفته اند؛ صهیونیستها در مقابل یک مشت فلسطینی تهی دست که هیچ چیز جز قدرت ایمان و میل به استقلال و میل به رد ظلم در اختیار ندارند، درمانده اند. صهیونیستها سالهاست که فلسطینی ها را می کوبند؛ اما نتوانسته اند مواضع آنها را تغییر دهند؛ شکست یک قدرت مسلح چیزی غیر از این نیست. خداوند متعال روح و دل ملت مسلمان را در آغاز بعثت با رحمت، عنایت و با توجه خود آماده کرد برای ورود در این میدانهای دشوار؛ آ«هو الّذی یصلّی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظّلمات الی النّور و کان بالمؤمنین رحیماآ». رحمت الهی به مسلمانها و به مؤمنین به او و به بندگان او این است که اگر آنها دل از برخی دلبستگی های کوچک و ضعیف بکنند و در مقابل موج کفر و فساد و استکبار بایستند، خدای متعال به آنها کمک می کند؛ همچنان که کمک کرد. هیچ کس باور نمی کرد در قلب دنیای اسلام، آن جایی که از اطراف در زیر فشارهای امریکا و صهیونیسم بود، قدرت اسلام به صورت جمهوری اسلامی سربلند کند. این نهال غرس شد، رویید، ثمربخش و تناور شد و روزبه روز به فضل پروردگار و به حول و قوه ی الهی و علی رغم دشمنان اسلام تناورتر و مستحکمتر خواهد شد؛ این تجربه ای است در پیش روی ما. امیدواریم خداوند متعال به ما مسلمانها همت عنایت کند و ما را عزم و نیت راسخ ببخشد، تا بتوانیم در تجربه ی دشواری که امروز امت اسلامی با آن مواجه است، راهمان را گم نکنیم و این راه را با قوت و قدرت ادامه دهیم و ان شاءاللّه شاهد عزت و پیروزی اسلام باشیم. امیدواریم که خداوند به مردم مظلوم عراق، مردم مظلوم فلسطین، مردم مظلوم افغانستان و سایر ملتهای اسلامی هم کمک کند و آنها را از شر شیاطین و اشرار نجات دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان شرکت کننده در بیست ویکمین دوره مسابقات بین المللی قرآن

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان شرکت کننده در بیست ویکمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم ---۲۶/۰۶/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیلی جلسه ی شیرین و مطلوبی بود. از تلاوت قرآن و پیچیدن صوت مبارک قرآن خوانی در این فضا لذت بردیم. حقیقتاً شنیدن آیات کتاب الهی دل انسان را روشن می کند. این جلسه و مراسم شما یک جنبه ی نمادین هم دارد که خیلی مهم است و آن، این است که قرآن باید محور اجتماع امت اسلامی و همه ی ملتهای اسلامی باشد. اگر ما - امت بزرگ اسلامی - مفاهیم و تعالیم قرآن را محور تجمع خودمان قرار دهیم، وضع دنیا و وضع امت اسلامی عوض خواهد شد. امروز شما ملاحظه کنید؛ به وضوح می شود دید که جنگ همه جانبه ی بزرگی را علیه همه ی امت اسلام، و نه قسمتی از آن، راه انداخته اند. این جنگ هم ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و امنیتی دارد و هم ابزار عظیم تبلیغاتی امروز را در اختیار دارد. آنچه شما امروز در فلسطین یا در عراق یا در افغانستان مشاهده می کنید، فقط

جنگ علیه یک ملت نیست و اگر با فلسطین می جنگند، در واقع با موجودیت اسلام در این منطقه می جنگند. اگر رژیم صهیونیستی را با همه ی وجود می خواهند تأیید و تقویت کنند، برای این است که می خواهند یکپارچگی دنیای اسلام و قدرت آن را با مانع بزرگی مواجه کنند. یکی از دالانهای فتح دنیای اسلام، فتح فلسطین است و یکی از دالانهای آن نیز حالا عراق شده است؛ می خواهند دنیای اسلام را قبضه کنند. برای استکبار، مسأله ی اصلی، دنیای اسلام است. آنها می خواهند دنیای اسلام را که بیش از یک میلیارد جمعیت دارد؛ بخش عظیمی از منابع مالی و منابع طبیعی مورد نیاز امروز را در اختیار دارد؛ روح جدید و حرکت و بیداری اسلامی، امروز آن را سرپا نگه داشته است، از بین ببرند. هدف آنها، دنیای اسلام است. دنیای اسلام باید به فکر حفُموجودیت اسلام و حفُعزت امت اسلامی باشد. این، چگونه ممکن است؟ از راه قرآن. قرآن به ما همه چیز را تعلیم داده است. قرآن را باید آموخت، قرآن را باید فهمید، قرآن را مثل نوشیدنی گوارا و مقوی باید نوشید و زندگی خود را با آن با طراوت و سرشار از نیرو و عزت کرد. برادران من ! این خواندن و تلاوت قرآن، قدم اول است، قدم آخر نیست. اول، آشنایی و انس با قرآن لازم است. بعد، مفاهیم قرآنی را به صورت سطور قطعی و مجسم برنامه ی زندگی در مقابل چشم نگه داشتن، تا ما را به این طرف و آن طرف نکشانند؛ یک روز ما را به سمت کمونیسم بکشانند، یک روز به سمت لیبرالیسم؛ یک روز از سوسیالیسم بگویند، یک روز از سرمایه داری. قرآن را وقتی که یاد گرفتیم و با آن آشنا شدیم، نمی توانند ما را به این طرف و آن طرف بکشانند؛ چون خط روشن قرآن ما را هدایت می کند. و آن گاه، پیاده کردن این مفاهیم در واقعیت زندگی است. البته من این قهرمانهای قرآنی را خیلی دوست دارم و به این شخصیتهای قرآن خوان خیلی علاقه و ارادت دارم؛ اینها کسانی هستند که قرآن را برای ما - برای ذهن، دل و جان ما مجسم می کنند. این خواندن خوب - که ما این همه تشویق می کنیم - مفاهیم را مشخص می کند. شما ببینید این استاد محترم میهمان ما آقای شیخ احمد محمد عامر، امروز چه خوب قرآن خواند. قرآن خواندن خوب، که با صوت خوب و با نغمه ی خوب و با توجه به معانی انجام بگیرد، مفاهیم قرآن را جلوی انسان مجسم می کند؛ انسان را به عمل نزدیک می کند؛ انسان را با معرفت قرآنی نزدیک می کند. بحمداللّه جوانهای ما خوب پیش رفتند، خدا را شکر می کنیم؛ این از برکت انقلاب است. یک روز در کشور ما قرآن خوانی مهجور بود؛ گوشه یی در تهران یا در مشهد، کسی مثل آقای مولایی پیدا شود که عاشق قرآن باشد و زحمت بکشد و جلسه پشت جلسه برگزار کند، تا در طی سالهای متمادی تعدادی شاگرد را تربیت کند؛ آن وقتها این طوری بود؛ این افراد در غربت بودند و در معرض، در علم و جلوی چشم و در تلویزیون نبودند. قرآن در جامعه ی ما در حکومت طاغوت محکوم بود. ما خدا را بر حکومت اسلامی و بر حاکمیت اسلام شکر می کنیم که امروز قرآن مایه ی افتخار در کشور ماست و قرآن خوانی برای کشور ما مایه ی آبروست؛ این از موهبتهای اسلام است؛ این را نظام اسلامی به ما داد؛ این هدیه ی الهی به ما بود که قرآن در زندگی، در جان، در روح و در زبان ما وارد شد. از برادرانی که در اوقاف و در بخشهای مختلف - دستگاههای مرتبط با مسائل قرآنی که این جلسات را تمهید می کنند و ترتیب می دهند - فعالیت می کنند و نیز از اساتید قرآن که جوانها را تربیت می کنند و از جوانها که فرا می گیرند، خیلی متشکریم. بحمداللّه صداهای خوب و استعدادهای خوب هست، منتها من باز هم تأکید می کنم که قرآن خوانهای ما با مفاهیم قرآن آشنا شوند و بفهمند که چه می خوانند. این، به خواندن آنها هم کمک می کند، به زیبایی تلاوت هم کمک می کند و به تأثیر نفس آنها هم کمک می کند. پروردگارا ! ما را با قرآن زنده بدار؛ زندگی ما را زندگی قرآنی قرار بده؛ در قبر و برزخ و قیامت ما را با قرآن محشور کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ----------------------------------- ------۳۱/۰۶/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً‌ـ به آقایان محترم خوشامد عرض می کنیم و به خاطر این دو روزی که صرف

وقت کردید و مسائل مهمی را در بین خود مطرح کردید، تشکر می کنیم و ایام بسیار بااهمیت ماه مبارک شعبان را هم که در حقیقت دهلیزی برای ورود به تالار ضیافت ماه مبارک رمضان است، تبریک عرض می کنیم. ان شاءاللّه بتوانیم به گونه یی عبور کنیم که لایق ضیافت در ماه رمضان باشیم. نکات قابل توجهی را آقایان بیان کردند. آن طور که جناب آقای امینی یک گزارش جامع و مجملی از جلسات دادند، مسائل مهمی مطرح شده است. من اول به این بپردازم، بعد دو، سه مطلب کوتاه را عرض می کنم. بسیاری از این دغدغه هایی که آقایان در نطقهای پیش از دستور مطرح کرده اید، دغدغه های اساسی نظام است و شاید برای همه ی اینها یا اکثرشان، به وسیله ی مسؤولان و دست اندرکاران اهتمام و تلاشهایی صورت گرفته، لیکن درعین حال وجود برخی از نابسامانیها ایجاب می کند که این دغدغه ها در ذهنها باشد و همت مسؤولان و دست اندرکاران و کسانی که توانایی اقدام برای رفع این نابسامانیها را دارند، اختلال پیدا نکند و همتشان بر این معنا باشد؛ پابرجا باشد؛ دنبال شود؛ چون همه ی این مشکلات با همت، با تدبیر، با برنامه ریزی و با عمل، قابل برطرف شدن است. اگرچه کارهای زیادی هم حقاً و انصافاً انجام گرفته است. جمهوری اسلامی در آغاز، یک امید دست نیافتنی بود. به ذهن بعضی، نظام اسلامی می آمد؛ اما مثل یک رؤیا، مثل یک آرزوی دست نیافتنی، تلقی می شد. بتدریج با تلاش و با مجاهدت، تبدیل شد به ایمان اجتماعی. جامعه، نخبگان و توده ی مردم ما در جای جای این ملت بزرگ، به این مبنا و به این اصل مؤمن شدند و این تبدیل شد به یک ایمان و به یک خواست. بعد از این که این ایمان تحقق پیدا کرد، باز در سایه ی مجاهدتها، تبدیل شد به برنامه ی عملی و تحقق در خارج، و انقلاب و حرکتهای اوایل پیروزی انقلاب و قانون اساسی را به دنبال خود آورد، بعد هم تبدیل شد به یک الگوی واقعی. الان جمهوری اسلامی، در دنیا یک الگو و یک حقیقت واقعی و موضوع مجسم است و علی رغم ناباوریها، یک واقعیت است. تأثیر این الگوی واقعی در توجه اذهان به اسلام و به امکان تحقق آن، از هزاران کتاب و سخنرانی بیشتر است؛ یعنی امروز در دنیای اسلام و در بین نخبگان و جوانان دنیای اسلام، این نسخه یک نسخه ی عملی، تحقق یافته و ملموس است؛ این طور نیست که بحث تئوریک و فلسفی بکنند و کسی را به چیزی قانع کنند؛ نه، این، اتفاق افتاده؛ نظامی بر پایه ی مبانی و احکام و ارزشهای اسلامی به وجود آمده و الان تحقق دارد. این نظام الان در خارج خودش را نشان می دهد و نسخه و الگویی برای دنیا شده است؛ هم برای دنیای اسلام، و هم،در وجه ضعیف تری، برای ممالک غیراسلامی. آنچه که دشمنان گردن کلفت و قوی پنجه ی اسلام و جمهوری اسلامی از آن می ترسند، همین نسخه شدن و الگو شدن است. از موشک و اتم و این چیزها اسم می آورند، لیکن حقیقت قضیه این است که اینها از موشک و از اتم و از چرخه ی سوخت و غنی سازی نیست که می ترسند، بلکه ترس اینها از این است که این الگو دارد خودش را بر ذهنیت و بر باور دنیای اسلام روزبه روز بیشتر تحمیل می کند و ذهنیت، این واقعیت را دارد می پذیرد. می گفتند که این از بین خواهد رفت، می گفتند قابل ادامه نیست، می گفتند در زمینه های علمی، اقتصادی و مسائل دیگر کم خواهد آورد؛ اما دیدند این طور نیست. ما از لحاُعلمی و سازندگی پیشرفت کردیم و آنچه در این کشور در بخشهای مختلف انجام شده، حقیقتاً می تواند الگو باشد. کار زیادی در همه ی بخشها در زمینه ی ترویج دین، در زمینه ی رشد، گسترش و ترویج علم، در زمینه ی شکوفایی استعدادها، در زمینه ی زیرساختهای عظیمی که برای اداره ی کشور و برای رفاه عمومی لازم بوده، و در زمینه های گوناگون، انجام شده است. در همین زمینه های فرهنگی و اخلاقی و در قبال ریزشهای آن، که آقایان دغدغه اش را دارند و بحق هم است، شما رویشهای عجیبی را هم مشاهده می کنید. امروز نسل جوان محقق و عالم و فاضل و اهل تلاش علمی که به طور گسترش یافته یی در کشور وجود دارد؛ هم در دانشگاه ها، هم در حوزه ها، به وجود آمده اند؛ اینها حقایق و واقعیات است. این نشان دهنده ی این است که این موجود، قابل دوام، باثبات، قابل گسترش و قابل ریشه یافتن بود؛ دنیا این را می بیند. این جمهوری اسلامی، امروز در مقابل نظام سلطه ی جهانی ایستاده است. به تعبیر سیاستمدارها، اپوزیسیون نظام سلطه جهانی، امروز جمهوری اسلامی است. تنها جایی که تمام قد در مقابل این نظام سلطه که مبتنی بر دو رکن سلطه گر و سلطه پذیر است - هیچ ثالثی وجود ندارد - ایستاده، جمهوری اسلامی است.

کشورهای دیگر ممکن است گاهی حرفی بزنند، نمونه یی نشان بدهند؛ اما در مقابل این نظام سلطه نایستاده اند. ما نظام شیطانی موجود در دنیا را با ارائه ی یک نظام صحیح، که منطبق بر عقل و بر خواست انسانهاست، تخطئه می کنیم. این نظام، نظامی است که متکی بر عدل در روابط همه ی انسانها با یکدیگر است؛ نه فقط در روابط انسانهای داخل کشور؛ لذا همه ی فراعنه علیه ما ائتلاف کرده اند. شما ببینید که در دنیا کدامیک از فراعنه ی بزرگ و کوچک و از شیاطین قد و نیم قد بودند که با جمهوری اسلامی مخالفت و معارضه نکردند؛ اما ما بالاخره برهه های مختلف را گذراندیم و امروز مشاهده می کنید که جمهوری اسلامی محکم در مقابل همه ی اینها ایستاده است، و نشان می دهد که می تواند بایستد. و اگر ما خودمان - که حالا بعد عرض خواهم کرد - مقداری خودمان را جمع وجور کنیم، مقداری بهتر کار کنیم، بیشتر بیندیشیم و قویتر عمل کنیم و جدیتر عزم به خرج دهیم، بسیاری از همین مشکلات و ریخت وپاشهایی که در اطراف مشاهده می شود، می توانیم جمع و برطرف کنیم. نکته ی دوم این است که ما در نظام جمهوری اسلامی اهداف و مبانی و ارزشهایمان الهی است، لیکن ابزارها و روشها و انسانهایمان، مادی و بشری اند و آن اهداف الهی را هم صدیقین، انبیاء، معصومین و ملائکه نمی خواهند در جامعه ی ما عمل کنند، بلکه همین انسانها و آدمهای معمولی - که ملاحظه می کنید - می خواهند عمل کنند و آن اهداف والا و عالی را تحقق ببخشند. بنابراین، احتمال خطا و آسیب پذیری در همه جا وجود دارد. البته به خاطر همین خطاها هم است که آسیب پذیریها به وجود می آید؛ لذا یک وظیفه ی عمده ی همه ی مسؤولان در بخشهای مختلف، این است که دائماً خود را رصد کنند؛ خطاهای خودشان را شناسایی کنند و آن خطاها را اصلاح کنند و از خطاهای گذشته ی خودشان عبرت بگیرند؛ ما همه به این کار موظفیم و باید از اشتباهاتی که کرده ایم، یا اشتباهاتی که دیگران کرده اند، عبرت بگیریم و با دقت و پیگیری، اشتباهات و خطاهای خودمان را پیدا کنیم و آنها را برطرف کنیم. در اهداف و مبانی، ملاک ما باید آ«فاستقم کما امرتآ» باشد. به هیچ وجه عدول از مبانی و عدول از ارزشها جایز نیست؛ اهداف، اهداف الهی است و هیچ تردید، شک یا ارتدادی از این اهداف جایز نیست؛ اما در روشها بایستی تکامل، اصلاح، تغییر و رفع خطا، جزو کارهای دائمی و برنامه های همیشگی ما باشد؛ ببینیم کدام روش ما، ولو به آن عادت کرده باشیم، غلط است، آن را عوض و اصلاح کنیم. باید مراقب باشیم که جای این تعبیرات عوض نشود؛ یعنی ما در زمینه ی اهداف، می گوییم استقامت؛ باید جای آ«هدفآ» را با آ«روشآ» اشتباه نکنیم. استقامت در روشها لازم نیست، استقامت در اهداف لازم است. در کار روشها آزمون و خطا جاری است. البته باید از تجربه ها استفاده کنیم که آزمون ما آزمون موفقی باشد و نخواهیم که دائم تجربه کنیم و پشت سر هم اشتباه؛ اما در زمینه ی اهداف، بایستی قرص و محکم بایستیم و یک قدم پایین نیاییم. البته انحراف از هر دو نیز اشتباه است. بعضی به نام نواندیشی و به نام اصلاح، در هدفها تغییر ایجاد می کنند؛ در هدفها تجدیدنظر می کنند؛ اصلاح نیست؛ این برگشتن از راه و عقبگرد است؛ ارتجاع است. ما اگر امروز اهداف والای انقلاب اسلامی را، چه در زمینه های فرهنگی، چه در زمینه های اقتصادی، چه در زمینه های حکومتی و سیاسی، دست بزنیم و برگردانیم به سمت آنچه که احیاناً دنیا - دنیای مادی و سلطه؛ دنیای تحت پنجه ی شیطان - هم از ما مطالبه می کند، این ارتجاع به گذشته است. در گذشته، در دوران طاغوت، همین اهداف دنیایی حاکم بود؛ منتها با ابزارهای بسیار فاسد و زشت و وابسته. ما نباید این ارتجاع را قبول بکنیم. اهداف ما اهداف الهی است؛ حکومت اللّه و توحید و رفتن به سمت جامعه ی حقیقی دینی و حاکمیت احکام الهی است. البته در نقطه ی مقابل، باید به نام صلابت، دچار تحجر هم نشویم و روشهایی را که امتحان کرده ایم و غلط از آب درآمده، رویش پافشاری نکنیم. بنابراین، بنده با شعار اصلاح صددرصد موافقم؛ اصلاح در روشها، اصلاح در شیوه ها، و استقامت در هدفها و مبانی. البته ممکن است کسی به نام اصلاح، بخواهد در مبانی دست ببرد؛ همچنان که غربیها این را خواستند. شما دیدید در این چند ساله در رسانه ها و در تبلیغات جهانی، دائماً روی اصلاح در ایران تکیه کردند. آنها نمی خواستند که اگر ما در زمینه ی اقتصادی اشتباهی داریم، یا در زمینه فرهنگی و تبلیغاتی ناپختگی داریم، آن را اصلاح کنیم، بلکه می خواستند ما در مبانی و در حاکمیت شرع و حاکمیت اللّه تجدیدنظر کنیم.

این، همان اصلاحی است که ما همیشه در پیشبرد اهداف استکبار در ایران، مشاهده کرده ایم. رضاخان هم که آمد، به عنوان اصلاح آمد؛ او هم گفت می خواهم اصلاح کنم! این که ما در مبانی دست ببریم و در اهداف تجدیدنظر کنیم، اصلاح نیست؛ افساد است. اصلاح معنایش این است که ما با حفُاهداف والا و صراحت در بیان آنها - نباید هیچ گونه تقیه یی در بیان اهداف و ارزشها و مبانی کرد. ما امروز یک دولت بزرگ و یک قدرت هستیم که ملتی پشت سر ما هستند. این جا، جای بیان حقیقت در مبانی اسلامی و در حاکمیت اللّه است؛ ما بایستی این جا حقیقت را بیان کنیم - در روشهای خودمان تجدیدنظر کنیم و ببینیم چه کاری بایست انجام می دادیم که نداده ایم، و چه کاری نباید انجام می دادیم که داده ایم. من به عنوان انسانی که در جریان مسائل کشور از اول انقلاب تا حالا از نزدیک بوده ام، عرض می کنم که پیشرفتهای ما در همه جا، ناشی از ایستادگی و استقامت بر پایه ی ارزشها بوده است؛ هرجا که استقامت کردیم و بر مبانی خودمان پافشاری کردیم و از آن کوتاه نیامدیم و در مقابل تهدیدها خودمان را نباختیم، آن جا پیشرفت کرده ایم. این ایستادگی و پایداری، مهمترین چیزی است که ما می توانیم آن را وسیله قرار دهیم برای رسیدن به اهدافمان. و البته باید شجاعت انقلابی را هم حفُکنیم. آن انقلابی که در مقابل تهدید دشمنان انقلاب خود را عقب می کشد و پس می زند و می ترسد، نه مورد احترام دوست قرار می گیرد، نه مورد احترام دشمن؛ هیچ کس به یک ملت بزدل و ضعیف رحم نمی کند. آن انقلاب و حرکتی که در مقابل دشمنان خودش ضعف نشان بدهد، اول، آبرویش را می برند؛ حرمتش را می شکنند، بعد خودش را هم نابود و جارو می کنند و از بین می برند. نکته ی آخر این که، مشروعیت همه ی ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی ها و کارآمدی مسؤولان طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است، بایست تکیه شود. هرجا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت. این که ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس جمهور، نماینده ی مجلس و برای وزیر شرایطی قائل شده ایم و با این شرایط گفته ایم این وظیفه را می تواند انجام بدهد، این شرایط، ملاک مشروعیت برعهده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همه ی شعب و شاخه هایی که از آن متشعب است، رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوُو موجودند، این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیه ی مسؤولان در بخشهای مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسؤولیتها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهده ی آنهاست، به قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را، که در آن نشانه های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم. وظیفه ی همه ی ما اقامه ی قسط، اجرای عدالت، تربیت ملت و پیشرفت مادی و معنوی ملت و به تکامل رساندن کشور و نجات آن از محرومیتی است که در طول ده ها سال حکومت طواغیت و خارجیها بر آن تحمیل شده است. بسیاری از محرومیتهایی که در کشور ما وجود دارد و شما نشانه هایش را امروز در گوشه و کنار مشاهده می کنید، ناشی از حرکت عمومی طولانی است که حاکمیت طواغیت و ظلمه، مستبدان و مستأثران بر این ملت، به وجود آورده اند، که طبعاً تبعات و عواقبی دارد و رفعش مشکل است؛ اما ممکن هم است. بنده همچنان بعد از گذشت بیست وپنج سال، با مشاهده ی وضع کشور و وضع ملت، روزبه روز اعتقادم به توانایی نظام اسلامی بر ساختن یک جامعه ی شسته روفته ی رو به رشد شکوفا در همه ی ابعاد بیشتر شده است و معتقدم که با همین فکری که در قالب و چارچوب قانون اساسی مجسم و متجسد شده، می توان کشور را به رفاه و پیشرفت رساند؛ اما شرطش این است که ما کارآمدی خودمان و کارآمدی مسؤولانمان را در همه ی انتخابها، در همه ی گزینشها و در همه ی انتصابها حفُکنیم. از خداوند متعال می خواهیم که ما را در این ماه شریف - که در این صلوات؛ آ«حففته منک بالرّحمهٔ و الرّضوانآ» ماه رحمت و رضوان است ان شاءاللّه، و آ«الّذی کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یدأب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و ایّامه بخوعا لک فی اکرامهآ» - توفیق دهد تا از اکرام این ماه استفاده کنیم و آن اکرام این است که ما ان شاءاللّه خودمان و

دل و جانمان را نزدیک کنیم به اهداف والای نظام اسلامی، و از موقعیت این ماه برای ایجاد خشوع و ذکر و توجه دلهای خودمان استفاده کنیم و از خداوند متعال استمداد بطلبیم و به او توکل و تکیه کنیم، تا در همه ی احوال کمک کار ما ان شاءاللّه باشد. ان شاءاللّه ادعیه ی زاکیه ی حضرت بقیةاللّه شامل حال همه ی آقایان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جوانان نخبه و دانشجویان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جوانان نخبه و دانشجویان -- ---۰۵/۰۷/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم جلسه تا این لحظه به نظر من بسیار جلسه ی خوبی بود و من حقیقتاً لذت بردم؛ عمده از این جهت که احساس می کنم بحمداللّه جوانهای نخبه ی ما جرأت تکیه به نظرات خودشان را دارند؛ این خیلی برای من اهمیت دارد. این که جوان ایرانی و جوان مسلمان اعتماد به نفس داشته باشد که درباره ی مسائل کلی کشور، مسائل آموزش عالی، مسائل آموزش و پرورش و مسائل دانشگاه خود یا دانشگاههای دیگر، قرص و محکم و بااطمینان نظر خودش را بیان کند، خیلی حائز اهمیت است. ما باید این روحیه را در کنار تقویت روحیه ی علم جویی و نخبگی علمی تقویت کنیم. عزیزان من! به شما عرض کنم: آن کسانی که در ابتدا روند علم و تحقیق را در کشور ما کُند کردند و بعد بکلی متوقف کردند، اولین تدبیرشان این بود که این روحیه را در ایرانی از بین ببرند؛ یعنی ایرانی احساس کند که در فکر، در علم، در پیدا کردن راه زندگی و در جستن حتی واژه های لازم برای بیان مقصود، از خود چیزی ندارد. و همین، یک ملت را خاکسترنشین می کند؛ ملتی که به خودش اعتماد نداشته باشد. من خوشحالم از این که امسال در جمع شما جوانها این روحیه را می بینم. در جلسات دیگری هم که با جوانها داشته ام، خوشبختانه می بینم روزبه روز این روحیه در حال رشد است. البته نکته ی ظریفی که وجود دارد این است که این احساس اعتماد به نفس و بیان چیزهایی که به ذهن انسان می رسد، غیر از ستیزه گری و پرخاشجویی است. پرخاشجویی در طبیعت جوان هست - این مورد نظر من نیست - من می بینم شما جوانها و جوانهای دیگری که من با آنها در این چند ساله برخورد داشته ام، از روحیه ی منطق، استدلال، اعتراض منطقی و اعتراض علمی استفاده می کنند و این برای من خیلی باارزش است. مطالبی را که بیان کردید، نکات بسیار خوب و قابل توجهی بود. من حالا ـ اجمالی یادداشت کرده ام، لکن مجموع حرفهای شما ان شاءاللّه از نوارها پیاده خواهد شد و مورد توجه قرار خواهد گرفت. بعضی از نکاتی که دوستان مطرح کردید، مسائلی است که صددرصد اجرایی است و مربوط می شود به آقایان مدیرانی که در جلسه تشریف دارند که باید سریعاً رسیدگی کنند؛ مثل همین مسأله ی جریمه برای واحدهای اضافه که یک دانشجو می گیرد. الان این موضوع برای من هم نامفهوم است؛ نمی فهمم چرا. معنای این کار چیست؟ یا ارتباط با نخبگان خارجی، مسأله یی است که احتیاج به سیاستگذاری دارد. بعضی مسائل یک قدر وسیعتر است؛ مثل این که دستگاههای دولتی نخبگان را بورسیه کنند، که نکته ی درستی است. مسأله ی سربازی هم که بعضی از دوستان مطرح کردند، به نظر من حل شده و مشکلی وجود ندارد. اما مسأله ی دیگری که در این جلسه به نظرم شما دوستان نگفتید، ولی در جلسات قبل گفته شد و من هم برای آن اقدام کردم، موضوع ورود راحت تر برگزیدگان المپیادها و برگزیدگان علمی به دانشگاههاست، که من از آقایان دو وزیر محترم خواهش می کنم این مسأله را بررسی کنند و اگر حس می کنند مشکلی وجود ندارد، حتماً برای این فکر خوب، اقدام کنند که نخبگان مثلاً تا یک رتبه یی - رتبه ی دوم یا سوم - بتوانند وارد دانشگاهها شوند. بعضی از کارهای دیگری هم که دوستان مطرح کردید، مسائلی است که احتیاج به کار، مطالعه و دنبالگیری از سوی دستگاههای دولتی دارد، که ما ان شاءاللّه می گوییم اینها را تفکیک کنند و هر کدام را یا به شورای عالی انقلاب فرهنگی یا به دستگاههای ذیربط مرتبط کنند. تنها نکته ی تذکرآمیزی که می خواهم عرض کنم، این است: برخی از این مشکلاتی که شما ذکر می کنید، در کوتاه مدت و بعضی در بلندمدت کاملاً قابل حل است. بیان این مشکلات هیچ ایرادی ندارد؛ بخصوص در چنین جلسه یی که کاملاً صمیمانه و

در جو مهربانی و محبت تشکیل شده؛ من کاملاً استقبال می کنم؛ حتی اگر همه ی شما مشکلاتی از این قبیل را بیان کنید؛ منتها توجه کنید که کیفیت بیان را یأس برانگیز نکنید؛ یعنی مراقب باشید که فضا یأس آلود نشود. عزیزان من! همه چیز به امید متکی است؛ یعنی بایستی شما و مسؤولان دانشگاههای کشور - مسؤولان دولتی در رده های مختلف - که بناست در هر زمینه یی از جمله در این زمینه هایی که شما می گویید، فعالیت کنید، امیدوار باشند که می توانند پیش بروند و می توانند به نقطه ی مطلوب برسند. نوع بیان را نوعی نکنید که معنایش حاکمیت فضای یأس بر تحرک باشد؛ نه، هیچ جای یأس و نومیدی نیست و پیام یأس آلود هم به نظر من جایی ندارد. آنچه مناسب می دانم در این جلسه به شما عرض کنم - در حالی که برخی از مطالبی که می خواستم به شما بگویم، خود شما آنها را بیان کردید - این است: کار شما پیشرفت علمی و پیگیری عقلانیت علمی است؛ این کاری است مطلوب اسلام و مورد نظر و مورد تحریص و تحریض اسلام. ما به عنوان مسلمان و مؤمن به این آئین، وظیفه داریم کار علمی و رسیدن به اوج علمی را هم در حرکت فردی خودمان و هم در برنامه ریزی جمعی کشور دنبال کنیم؛ این وظیفه است؛ نگاه به این قضیه، باید به این شکل باشد. البته در غرب و اروپا وضع فرق می کرد. در اروپای مسیحی، آغاز تحرک معرفت علمی با پایان معرفت دینی همزمان و همراه بود؛ یعنی شروع این مرحله به معنای ختم آن مرحله تلقی شد. شاید حق هم همین بود؛ چون معرفت دینی در محیط مسیحی، معرفتی خرافی، تعصب آلود و کاملاً ضدعلم بود. آن زمانی که در اروپا یک دانشمند را به جرم کشف علمی یا زندانی می کردند یا شلاق و آتش می زدند، زمان خیلی دوری از زمان ماست. قرنهای متوالی دانشمند را به عنوان جادوگر آتش می زدند، که شما در آثار ادبیات غرب و در تاریخ علم غرب کاملاً این موضوع را مشاهده می کنید. وقتی فضا و محیط دینی جامعه و متولیان و متصدیان دینی آن با علم این جور برخوردی دارند، بدیهی و طبیعی است که در چنین شرایط اجتماعی، اگر علم بتواند قد علم کند، دین و معرفت دینی را به خاک سیاه می نشاند و آن دوره بکلی تمام می شود؛ این چیز روشنی است. در اسلام وضعیت بکلی متفاوت است. در اسلام ضدیت دین با علم و ضدیت دین با عقل، اصلاً معنا ندارد. در اسلام یکی از منابع حجت برای یافتن اصول و فروع دینی، عقل است؛ اصول اعتقادات را با عقل بایستی به دست آورد؛ در احکام فرعی هم عقل یکی از حجتهاست. اگر شما به کتب احادیث ما نگاه کنید - مثل کتاب آ«کافیآ» که هزار سال پیش نوشته شده - اولین فصل آن، آ«کتاب العقل والجهلآ»، است که اصلاً فصلی است در باب عقل و ارزش و اهمیت آن و اهمیت دانایی و خردمندی. اسلام همچنین نسبت به علم، مهمترین حرکت و مهمترین تحریک و تحریص را داشته است. تمدن اسلامی به برکت حرکت علمی که از روز اول در اسلام شروع شد، به وجود آمد. هنوز دو قرن به طور کامل از طلوع اسلام نگذشته بود که حرکت علمی جهش وار اسلامی به وجود آمد؛ آن هم در آن محیط. اگر شما بخواهید آن حرکت علمی را با امروز مقایسه کنید، باید قطب های علمی امروز دنیا را در نظر بگیرید، بعد فرض کنید که کشوری در نقطه ی دوردستی از دنیا قرار دارد که دور از هر گونه مدنیتی است؛ این کشور وارد میدان تمدن می شود و به فاصله ی مثلاً صد یا صدوپنجاه سال، از لحاُعلمی بر همه ی آن تمدنها فائق می آید؛ این یک حرکت معجزآساست؛ اصلاً قابل تصور نیست. این نبود مگر این که اسلام به علم، فراگیری آن و تعلیم دادن علم و زندگی عالمانه، تحریص داشت. اصلاً ببینید در احادیثی که در زبانهاست و گاهی مورد تعمق قرار نمی گیرد، چقدر بعضی از نکات مهم هست: آ«النّاس ثلاثهٔ: عالم و متعلم علی سبیل نجاهٔ و همج رعاعآ»؛ اصولاً ما سه دسته انسان داریم: انسانهایی دانشمندند؛ انسانهایی در طریق دانستن هستند؛ بقیه، همج رعاع هستند. همج رعاع یعنی انسانهای سرگردان، بی ارزش و بی وزن. می بینید که اسلام اصلاً نسبت به علم، در درجه ی اول، ارزش را روی علم می برد؛ چه داشتن علم و آموختن آن به دیگران و چه فراگیری علم. محیط اسلامی، چنین محیطی است. از همین جا شما جوانهای عزیز توجه کنید که ورود در میدان معرفت علمی - حالا هر علمی؛ چه علوم انسانی، چه علوم قرآنی، چه علوم طبیعی یا انواع و اقسام علومی که امروز شماها در آن تلاش و کار می کنید - و ورود در میدان تحقیق علمی باید شما را از غور و پیشرفت در میدان معرفت دینی، تمرین اخلاقی و کسب فضیلت باز ندارد؛ باید اینها را با هم

داشته باشید. این آیه یی که این برادر عزیزمان در ابتدا قرائت کردند: آ«و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔآ»، خدای متعال پیغمبر را فرستاد، تا او تعلیم بدهد و تزکیه کند. بنابراین، تعلیم و تزکیه با یکدیگر است؛ این دو را از هم جدا نکنید. این باور که هر کسی وارد میدان علم شد، به طور طبیعی بایستی از فضیلت و معنویت و اخلاق کناره بگیرد، فکری کاملاً غلط و وارداتی و متکی به پیشینه یی است که در اروپای مسیحی به وجود آمد و بکلی با محیط اسلامی و با فهم و تعالیم اسلامی سازگار نیست؛ چرا که اگر دانشمند بافضیلت و بااخلاق باشد؛ در هر رشته ای، از آن می توان امید برای اعتلای بشریت و اعتلای کشور خودش داشت؛ این دانشمند هدفها را هدفهای ارزشمند می کند و حرکتش حرکت به نفع انسانیت و به نفع عدالت و به نفع فضیلت و در جهت مقابل نابسامانی های عجیب دنیای امروز خواهد شد. شما سعی کنید این جور دانشمندانی در آینده باشید و هدف خودتان را این مسائل قرار دهید؛ انسانهایی باشید که می توانند چرخ دنیا را در جهت درست به حرکت دربیاورند؛ این را برای خودتان هدف قرار دهید؛ و این ممکن است؛ البته باید کارهای مقدماتی فراوانی برای رسیدن به آن هدف انجام بگیرد. این مسائلی که شما درباره ی نخبگان گفتید، حرفهایی است که اعتقاد خود من هم همین هاست: بسترسازی برای پرورش نخبگان، شناسایی استعدادهای نخبه، کمک به آنها در رفتن به سمت قله های علمی و تحقیقی؛ اینها همه کارهای بسیار مهمی است که البته این کارها در کشور ما شروع شده؛ بعد از آن که در گذشته - قبل از انقلاب - مطلقاً در این کشور وجود نداشت و حتی در جهت عکس آن حرکت می شد؛ یعنی در واقع نخبه کُشی بود؛ سعی در کشتن روح امید در جوانها بود؛ سعی در این بود که آن کسی مطرح شود که نسخه ی غربی را به طور کامل و صددرصد می تواند بخواند و اجرا کند و به آن اعتقاد دارد. از خود جوشیدن، از خود روییدن و بالیدن، اصلاً وجود نداشت. این معنایش این است که همیشه کشور و ملت ما زائده یی بر دیگران باشد؛ دنباله روی آنها باشد. پیداست که چنین کشوری اعتلا پیدا نمی کند. در گذشته وضع ما این بود؛ اما انقلاب روحیه ها را عوض کرد؛ وضعیت را تغییر داد. الان چند سال است که بحمداللّه توجه به نخبگان در برنامه قرار گرفته؛ لکن آنچه تاکنون شده، کافی نیست. به هر صورت، بسیاری از این نکاتی که دوستان الان مطرح کردید، چیزهایی است که مورد اهتمام قرار داشته و برای اینها کار شده و تلاشهایی انجام گرفته و پیشرفتهایی هم داشته و ان شاءاللّه بایستی بیشتر هم پیش برود. البته من در مورد خاص نخبگان این جور به نظرم می رسد که ما یک بنیاد نخبگان لازم داریم. من سالها پیش - قبل از دولت آقای خاتمی - به رئیس جمهور وقت گفتم دفتری درست کنید که به مسائل ارتباط دانشگاه با صنعت بپردازد. در یک نگاه وسیعتر، در واقع این می توانست دفتری باشد برای رسیدگی به مسائل گوناگون نخبگان: شنیدن حرفهایشان، حل کردن مشکلات ویژه شان، نگاه به پیشنهادهایشان در زمینه ی پیشرفت کار و اصلاً نگاه کلی به نخبه پروری در جامعه. بعد، در زمان دولت کنونی هم - دولت آقای خاتمی - به ایشان یکی، دو مرتبه گفتم، که کارهایی هم انجام داده اند؛ منتها کافی نیست. ما باید یک بنیاد درست کنیم که زیر نظر ریاست جمهوری باشد؛ چون بهترین جا آن جاست. الان شنیده ام که بعضی از دستگاهها کارهایی می خواهند بکنند، لکن هیچ جا برای این کار مناسبتر از دستگاه ریاست جمهوری نیست؛ حتی دستگاه وزارتی هم برای این کار کافی نیست؛ چون این کار فراتر از کار یک وزارتخانه است. همان طور که شماها گفتید، برخی از مسائل شما به وزارت علوم، بعضی به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، بعضی به وزارت آموزش و پرورش، احیاناً بعضی به وزارت ارشاد و بعضی هم به وزارتخانه های دیگر مثل صنایع و نفت ارتباط پیدا می کند. یکی از دوستان، پتروشیمی را مثال زدند؛ کاملاً درست است. بله، من اطلاع دارم که برخی از نخبگان به وزارت نفت رفته اند؛ منتها آن کاری که باید از آنها خواسته شود، خواسته نشده و آن استفاده ی لازم صورت نگرفته است. به هرحال، مرکزی برای جمع کردن این امور لازم است، تا آن مرکز بتواند با نگاه صحیح، درست، مستمر و بخصوص غیرسیاسی، که هیچ آلوده به نگاههای سیاسی و اهداف سیاسی نشود، مسأله ی نخبگان را به عنوان مسأله ی مستقل در کشور دنبال کند. آن وقت، طبعاً همه ی این مسائلی که شما گفتید، در آن جا می گنجد؛ یعنی اول شناسایی استعدادها، بعد پرورش آنها و آن گاه هدایت استعدادها به سمت کارهای لازم و مناسب.

ای بسا برخی از استعدادهایی که امروز وجود دارد، صرف کارهایی می شود که این کارها خیلی برای کشور لازم نیست؛ مثلاً همین مسأله ی خروج نخبگان از کشور؛ چون خروج نخبگان از کشور - من چند بار تا حالا این را گفته ام - به طور مطلق موضوعی منفی نیست؛ زیرا ممکن است نخبه یی از کشور خارج شود و بخواهد معلوماتی کسب کند و بعد برگردد و برای کشور مفید باشد. البته بهتر این است که ما امکاناتی را برای همین نخبه فراهم کنیم، تا در خود کشور آنچه را که از نظر رشد و شکوفایی استعداد لازم دارد، مهیا شود: کارگاه داشته باشد، محیط مانور علمی و تحقیقی داشته باشد؛ این بهترین است؛ اما اگر نشد، نخبگان بروند - فضای دنیا فضای وسیعی است - منتها این رفتن باید با حساب و کتاب انجام بگیرد؛ یعنی آن نخبه بداند که برای چه دارد می رود؛ چه می خواهد بکند و پس از آموزش آنچه را که لازم دارد، چه استفاده یی می خواهد از آن دانش بکند. آیا از آن دانش برای اعتلای کشور و برای پیشرفت ملت خودش و برای راه انداختن نخبگان دیگر کشورش می خواهد استفاده کند، یا نه، می خواهد آن را در خدمت یک کارخانه یا شرکت متعلق به یک سرمایه دار کانادایی یا امریکایی یا اروپایی قرار دهد؟ این بزرگترین تحقیر یک انسان برجسته ی علمی است که تلاش کند، زحمت بکشد، کار کند و همه ی امکانات کشورش در واقع منتهی شود به پدید آمدن این انسان نخبه، اما او در خدمت فلان کارخانه دار یا فلان کمپانی دار هیچی ندان و هیچی نفهم ضد بشر فلان نقطه ی دنیا باشد و آن شخص از این انسان نخبه به عنوان یک مهره و ابزار در مجموعه اش استفاده کند. یک انسان نخبه آن وقتی سرافراز و سربلند است که بتواند در بهبود اوضاع کشور و خانه و ملت خودش و بهبود زندگی و آینده و تاریخ انسانهایی که ذی حق نسبت به او هستند، نقش ایفا کند. شماها آن وقتی چهره ی درخشان خواهید داشت که بتوانید در کشور خودتان نقش ایفا کنید. الان شما ببینید جوانی که مثلاً فرض کنید در دوره یی درسی خوانده و کاری کرده، در بین هزاران جوانی که کاری نکرده اند، در زمینه ی فیزیک یا پزشکی یا ادبیات ایران عملی انجام داده که شده چهره ماندگار در کشور؛ چهره های ماندگار اینها هستند. ما در زمینه ی پزشکی، فیزیک، ادبیات و برخی از رشته های علوم انسانی و فلسفه، شخصیتهای برجسته یی را در کشور داریم که کشور به اینها افتخار می کند. کشور هرگز به آن مهندس یا پزشک یا تحصیل کرده و نخبه یی که رفته و عضو و جزوی شده از یک مجموعه ی سرمایه داری متعلق به فلان مجموعه یا فلان شخص، افتخار نمی کند؛ او رفته پول تولید کرده برای بچه ها و برای دخترها و پسرها و سگها و خدم و حشم یک انسان؛ این که افتخاری نیست. افتخار این است که کسی بتواند در داخل کشور خودش، برای کشورش پیشرفت، اعتلا، ترقی، آبرو و جبران عقب ماندگی ها را به وجود بیاورد. بنابراین اگر کسی با این نیت، چه در این جا درس بخواند و چه در بیرون - هر درسی که بخواند و در هر رشته ای که کار کند - این می شود یک موجود ارزشمند. به هرحال، هدفگذاری، سیاستگذاری و اجرای چنین مقوله هایی در همان بنیادی که اشاره شد، می تواند تحقق پیدا کند. از این که برخی از دوستان به هفته ی دفاع مقدس - که در آن قرار داریم - اشاره کردند، خوشحال شدم. فرزندان عزیز من! مواظب باشید از مسأله ی دفاع مقدس که در این کشور اتفاق افتاد، غافل نشوید؛ کار بزرگی انجام گرفت. آن جوانها مثل شماها بودند؛ اکثر این جوانهایی که در جنگ نقشهای مؤثر ایفا کردند، از قبیل همین دانشجوها بودند و خیلی هایشان هم جزو نخبه ها بودند. دلیل نخبه بودنشان هم این بود که یک جوان بیست ودو، سه ساله فرمانده ی یک لشکر شد؛ آن چنان توانست آن لشگر را هدایت کند و آن چنان توانست طراحی عملیات را، که هرگز نکرده بود، بکند که نه فقط دشمنانی را که مقابل ما بودند - یعنی سربازان مهاجم بعثی عراق - متعجب کرد، بلکه ماهواره های دشمنان را هم متعجب کرد. ما والفجر هشت را که حرکت نشدنی و باور نکردنی است، داشتیم؛ درحالی که ماهواره های امریکایی برای عراق - لابد این موضوع را شنیدید و مطلعید - کار می کردند؛ اطلاعات به آن کشور می دادند؛ یعنی دائماً قرارگاههای جنگی رژیم بعثی با دستگاههای خبری امریکایی و با ماهواره هایشان مرتبط بودند و آن ماهواره ها نقل و انتقال و تجمع نیروهای ما را ثبت می کردند و بلافاصله به آنها اطلاع می دادند که ایرانیها کجا تجمع کرده اند و کجا ابزار کار گذاشته اند. حتماً می دانید که اطلاعات در جنگ، نقش بسیار مهم و فوق العاده یی دارد؛ اما زیر دید این ماهواره

ها، ده ها هزار نیرو رفتند تا پای اروندرود و دشمن نفهمید! با شیوه های عجیب و غریبی که می دانم شماها چیزی از آنها نمی دانید – البته آن وقت برای ماها روشن بود، بعد هم برای مردم آشکار شد؛ منتها متأسفانه معارف جنگ دست به دست نمی شود؛ یکی از مشکلات کار ما این است؛ لذا شماها خبر ندارید – اینها با کامیون، با وانت، به شکل های گوناگون، مثل این که گویا هندوانه بار کرده اند، توانستند دهها هزار نیروی انسانی را با پوششهای عجیب و غریب و در شبهای تاریکی که ماه هم در آن شبها نبود، به کناره ی اروندرود منتقل کنند و از اروندرود که عرض آن در بعضی از قسمتها به دو، سه کیلومتر می رسد، این نیروهای عظیم را عبور بدهند به آن طرف؛ از زیر آب و با آن وضع عجیبی که اروند دارد که شماها شاید آن را هم ندانید. اروند دو جریان دارد: یک جریان از طرف شمال به جنوب است که آن، جریان اصلی اروند است و رودخانه ی دجله و فرات هم در همین جریان به اروند متصل می شوند و با هم به طرف خلیج فارس می روند؛ جریان دیگر، عکس این جریان است و آن، در مواقع مدّ دریاست. در این مواقع، آب دریا به قطر حدود دو، سه یا چهار متر از طرف دریا، یعنی از طرف جنوب، می آید به طرف شمال؛ یعنی دریا سرریز می شود در رودخانه. با این حساب، یعنی اروند دو جریان صدوهشتاد درجه یی کاملاً مخالف همدیگر دارد. به هرحال، با یک چنین وضع پیچیده یی – آن زمان ما در جریان جزئیات کار قرار می گرفتیم و آن دلهره ها و کذا و کذا – رزمندگان اسلام توانستند به آن جا بروند و منطقه یی را فتح کنند و کار شگفت آوری را انجام دهند. این کار، کار همین دانشجوها و همین جوانان و همین نخبه هایی بود که در بسیج و در سپاه بودند. آنها یک مشت جوان مؤمن بودند که در برهه ی بسیار حساسی آن کار را انجام دادند که اگر آن کار را نمی کردند، امروز بخشی از کشور شما هم رفته بود و حکومتی هم که در ایران بود، حکومت شکست خورده ی ضعیف تحقیرشده ی ذلیلی بود که ناچار بود هرچه دیگران می گویند – نه بزرگها و گردن کلفت های دنیا، بلکه این خرده ریزه های دور و اطراف حتی – تحمل کند. امروز یک کشور عزیز، قدرتمند و یک ملت سربلند و دولتی مقتدر در کشور شماست که تصمیم گیرهای دنیا ناگزیرند و اقرار می کنند که نظر جمهوری اسلامی را باید در مسائل مهم و حساس جهانی ملاحظه و رعایت کنند. این به برکت آن فداکاری یی است که آن جوانها کردند؛ به یاد آن جوانها باشید. من حرفهایی این جا یادداشت کرده ام، شما هم خیلی حرفهای نگفته داشتید که ماند؛ ما هم حرفهای نگفته داشته باشیم که بماند؛ اشکالی ندارد. به هرحال، این را هم من عرض کنم: عزیزان من! شماها نخبه اید؛ عزیزید و نور چشم ما هستید؛ اما یادتان باشد که هرچه عالم تر و نخبه تر می شوید، متواضع تر شوید؛ این را فراموش نکنید. مبادا نخبه بودن خدا نکرده در شما نخوت ایجاد کند؛ نخبه بودن ملازمه یی با نخوت گرایی ندارد؛ البته من در شماها نمی بینم؛ چهره های نورانی شماها این جور نشان نمی دهد؛ اما به هرحال مراقب باشید. فضای نخبگی در کشور با فضای تکبر بکلی باید جدا شود. هرچه شما موفقیتهای علمی تان بیشتر شد، هرجا به تحقیق جدیدی دست یافتید و توفیق بیشتری پیدا کردید، متواضع تر، مردمی تر و خلاصه، خاکی تر شوید؛ این است که می تواند تداوم پیشرفتها و فایده ی وجود شما را بیشتر کند. امیدواریم خداوند شماها را حفُکند؛ به پدر و مادرهایتان، به خانواده هایتان، به کشورتان شماها را ببخشد و همه در آینده مایه ی روشنی چشم ملت و کشورتان باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ورزشکاران شرکت کننده در المپیک و پارالمپیک

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ورزشکاران شرکت کننده در المپیک و پارالمپیک --۱۴/۰۷/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً از همه ورزشکارهای عزیزی که این جا تشریف دارید، به خاطر نمودهای شخصیت و هویت اسلامی و ایرانی که در یکی از حساسترین عرصه ها و صحنه های بین المللی از خودتان نشان دادید، تشکر می کنم. هر ورزشکار قهرمان ما که در عرصه ای از عرصه های ورزش حضور پیدا می کند و چشمهایی را در سرتاسر دنیا به سوی خود جلب می کند، در واقع ترجمه ای است از احساسات ملی و هویت اسلامی کشور و ملت ما؛ هرچه در این زمینه ها

تلاش کنید، تلاش باارزشی کرده اید. امروز در دنیا مسأله ورزش و ورزش قهرمانی جایگاهی دارد که در واقع از این تریبون، برای نشان دادن هویت ملت بزرگ ما، شماها استفاده کردید و این جای تشکر دارد. حالا آنهایی که مدال آورده اید و بیشتر چشمها را به سمت خودتان جلب کردید در جای خود؛ آنهایی هم که مدال نیاوردند، ولی تلاش و سعی خودشان را به دنیا نشان دادند و مورد تحسین قرار گرفتند هم در همین افتخار سهیم و شریک هستند. بنابراین من از این جهت که شماها در عرصه ای از عرصه های گوناگون این کشور و این ملت، نماد شخصیت ملت بزرگ ما هستید، از شماها تشکر می کنم و از این که کار ورزش قهرمانی را دنبال می کنید، خرسند می شوم و این را یک کار باارزش می دانم. یک سود دیگر ورزش قهرمانی، توسعه ورزش در کل کشور است که من بارها روی این مسأله تکیه کرده ام؛ چه در ورزش غیرجانبازان و معلولان، چه بخصوص در ورزش جانبازان و معلولان. وقتی شماها که از لحاُجسمانی مشکلی هم دارید - مشکل ناخواسته - تلاش می کنید و مردم کوشش، همت و اراده شما را می بینند، تشویق می شوند به ورزش کردن؛ ورزش کار بسیار لازمی برای کشور ماست؛ از این جهت هم کارتان باارزش است. یک جهت لطیف و بسیار مهم دیگر در کار مجموعه قهرمانهای ما که بحمداللّه نشان داده شده، نشان دادن دینداری و علاقه مندی به ارزشهای اسلامی است؛ این خیلی باارزش است؛ هم در ورزش جانبازان و معلولان، انسان این مسأله را مشاهده می کند، هم در ورزش قهرمانهای دیگر. وقتی یک قهرمان کشور ما جلو چشم میلیونها و شاید صدها میلیون جمعیت دنیا، بعد از پیروزی خودش، خدا را شکر می کند و دستش را به آسمان بلند می کند یا سجده می کند، این را دست کم نگیرید؛ این پیام معنویت را در دنیا پخش می کند؛ دنیایی که با میلیاردها دلار سعی شده که معنویت در آن بی فروغ شود و چراغ معنویت آن خاموش شود. می دانید صهیونیست ها در این صد سال اخیر و بخصوص در این دهها سال اخیر چه خرجی کرده اند تا انسانها را بدون هویت معنوی بار بیاورند و به بی بندوباری و بی اعتقادی و لاابالیگری در عقیده و ایمان دینی بکشانند؟ شما وقتی بعد از پیروزی روی تشک کشتی یا محل وزنه برداری یا در هر نقطه دیگری، دست تان را بلند می کنید، خدا را شکر می کنید، به سجده می افتید یا نام بزرگان دین را بر زبان می آورید، در واقع دارید همه سرمایه ای را که آنها خرج کرده اند، با یک حرکت ساده دور می کنید؛ خدای متعال به شماها کمک و الهام می کند که این کار را انجام بدهید. حتماً این حسین آقای رضازاده آن روز اوّلی که فریاد کشید آ«یا ابوالفضلآ»، نمی دانست که این چقدر اثر می گذارد؛ او احساس دینی خودش را بروز داد؛ یا آن برادری که سجده می کند، یا آن که دستش را بلند می کند - که من بارها در ورزشهای قهرمانی خودمان این صحنه را از تلویزیون دیده ام - این ها در حقیقت معنویت را القا می کنند. شما ببینید الان چقدر خرج می کنند و زحمت می کشند، برای این که حجاب را در دنیا از بین ببرند؛ کشورهایی که خودشان را مهد آزادی هم می دانند، می بینید که چه می کنند برای مبارزه با حجاب. حالا همه آن تشکیلاتی که با حجاب مبارزه می کنند یک طرف، این خواهر ورزشکار مؤمن و دختر جوان ما که با حجاب اسلامی و لباس محجّب - یا با چادر یا با آن شکل زیبای ارزشی - جلو دوربینهای دنیا ظاهر می شود و نشان می دهد که به این ارزش پایبند است و این صحنه در همه دنیا منعکس می شود، این یک طرف دیگر؛ او در واقع با این کار، همه آن تبلیغات را خنثی می کند. این کار آقای آرش عزیزمان هم از آن کارهای بسیار برجسته بود؛ خیلی کار باارزشی بود. ایشان اگر مسابقه اش را برگزار می کرد و پیروز هم می شد، ارزش کارش این قدر نبود. البته در دنیا سعی کردند که به سر این کار بزنند؛ نتوانستند. همه شان دست به یکی کردند که: المپیک را خراب کردید؛ سیاسی کردید. خود آنها از همه چیز به نفع سیاستهای استعماری خودشان بهره برداری و استفاده می کنند؛ اما وقتی یک جوان مسلمان و مؤمن از یک ارزش دفاع می کند؛ از یک ملت مظلوم دفاع می کند و با یک قلدر بین المللی گردن کلفت چاقوکش عربده کش، با این زبان و با این منش درمی افتد، این طور علیه او جنجال و جوسازی می کنند. البته غلط می کنند! آنها در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند و ضربه فنی شدند! با این کار سیلی خوردند؛ حالا بعد از آن هرچه می خواهند جنجال کنند، بکنند؛ ایشان کار خودش را کرد. از جمله کارهای خیلی خوب و باارزشی که من دیدم بعضی از قهرمانها می کنند - البته من نمی

گویم شماها حتماً این کار را بکنید؛ اما آنهایی که کردند، خیلی کار باارزشی بود - و پریروز این کار را از روزنامه خواندم، آن است که بعضی از ورزشکارهای مدال گیر ما مدالهایشان را خرج حرم حضرت اباالفضل یا بازسازی بم کردند. بنده کم می نشینم پای برنامه های ورزشی تلویزیون؛ چون یک خرده هیجان برنامه های ورزشی من را اذیت می کند؛ خیلی طاقت چنین هیجانی را ندارم که بنشینم و لحظه به لحظه مسابقه را تماشا کنم؛ لکن گاهی اوقات می نشینم و اصرار دارم. آن شبی که ایشان - آقای رضازاده - آن کار قشنگ را کرد، من پای تلویزیون بودم؛ هم حرکت یک ضرب را دیدم و هم حرکت دو ضرب و بالا بردن رکورد را، و همان موقع فهمیدم که احساسات جوانها و مردم و میلیونها انسان در این کشور، الان در چه وضعی است؛ حقیقتاً و قلباً از این جوان تشکر کردم و تشکرم را هم همان جا منتقل کردم. البته من از همه شماها هم حقیقتاً متشکر هستم. عزیزان من! هرچه می توانید این محیط و این فضا و این گرایش معنوی و عشق به معنویت را در خودتان تقویت کنید. امروز نه فقط کشور، بلکه دنیا و همه جوانهای آن به این معنویت نیاز دارند؛ امروز دنیا در خلأ معنویت زندگی می کند و شماها کسانی هستید که گاهی اوقات یک کار کوچک شما، می تواند بیشتر از دهها کتاب تأثیر و گسترش داشته باشد. البته نمی گویم همیشه این جور است؛ اما واقعاً گاهی یک حرکت کوچک شما که نشان دهنده گرایش به معنویت است، تأثیرش در سطح وسیعی است و از تأثیر کتابها و نوشته ها و سخنرانیها بیشتر است؛ این موقعیت را مغتنم بشمرید. ان شاءاللّه خداوند به همه تان توفیق بدهد و از همه تان راضی باشد؛ ما از شماها راضی هستیم و ازتان تشکر می کنیم و شماها را به خدا می سپاریم. ان شاءاللّه همه تان عاقبت بخیر شوید و روزبه روز ان شاءاللّه افتخارات تان بیشتر شود. من از مربی ها و مدیرها و عناصر خوبی که زحمت شماها را کشیدند و این امکان را برای کشور فراهم کردند، صمیمانه متشکرم. بنده اگر وقت داشتم و اگر حال داشتم و اگر جوان بودم، می آمدم به جرگه شماها؛ منتها متأسفانه ما دیگر پیر هستیم و گرفتاری مان هم زیاد؛ همین طور نگاه می کنیم به شماها و لذت می بریم. ان شاءاللّه موفق باشید؛ زنده باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم فارغ التحصیلی و تحلیف دانشجویان دانشکده افسری نیروی انتظامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم فارغ التحصیلی و تحلیف دانشجویان دانشکده افسری نیروی انتظامی ---۱۵/۰۷/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم هفته ی نیروی انتظامی را به یکایک کارکنان این نیرو، مخصوصاً به شما دانشجویان عزیز، فارغ التحصیلان عزیز و اساتید عزیز و به همه ی فرماندهان رده های مختلف و به فرماندهی محترم نیروی انتظامی تبریک عرض می کنم و امیدوارم که برای ملت ایران هم این هفته و این روز و این مراسم، مبارک باشد. امنیت، شعار و وظیفه ی اصلی و اساسی شماست و برای زندگی مردم و یک جامعه، گاهی از نان شب واجب تر و مهمتر است. خداوند متعال در قرآن کریم در مقام ذکر نعمتهای بزرگ خود به جامعه، می فرماید: آ«الّذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوفآ»؛ یعنی گرسنگی و ناامنی در مقابل امنیت و راحتی و رفاه قرار دارد؛ اینها دو عنصر مقابل و مهمند. امروز بحمداللّه نیروی انتظامی پیشرفتهای بسیاری را در جنبه های مختلف؛ نظم و سازماندهی، آگاهی و هوشمندی و آشنایی با شیوه های علمی، ارتباط با مردم و پیدا کردن اولویتها، از خود نشان می دهد که مایه ی خرسندی است و یقیناً وقتی نگاه درست به مقوله ی عزم و نظم و امنیت وجود داشته باشد و این با مدیریت قوی، برنامه ریزی علمی و کار بی وقفه همراه شود، نتیجه اش برای این نیرو، افتخارآمیز و برای ملت شیرین خواهد بود. ما امروز خوشبختانه نشانه های این شاخصهای اصلی را به صورت بارزی در نیروی انتظامی مشاهده می کنیم. البته به این اندازه قانع نیستیم، ولی پیشرفتها ما را امیدوار می کند که همچنان می توانیم به کامل کردن و پیش رفتن خود ادامه بدهیم. خدا را شکر می کنیم که ملت ایران در بخشهای مختلف نشان داده که یک ملت سترون نیست؛ ملتی پُربار، پُراستعداد، آماده ی پیشرفت در همه ی جنبه های علمی و عملی است. امروز نیروی انتظامی ما با گذشته ی تاریخی خود بکلی غیرقابل مقایسه

است. این نشـان دهنـده ی جلو رفتن و پیش رفتن است؛ نشـان دهنـده ی این هم است که مـا همچنان می توانیم پیش برویم. بایـد با دقت، کمبودها و نقصـهای خودمان را پیدا کنیم و روزبه روز بر تکامل خودمان بیفزاییم. آنچه مردم از نیروی انتظامی متوقع هستند، چیست؟ مردم می خواهنـد نیروی انتظامی قوی و مقتـدر باشـد؛ هوشـمند و پیچیـده باشـد؛ سالم و امین باشـد؛ سـریع و بهنگام باشد؛ مؤدب و اهـل بیـان و تفـاهم بـا مردم باشـد؛ این انتظارات مردم از نیروی انتظامی ماست. شـما در بخشـهای قابل توجهی این لیاقت و آمادگی را از خودتان نشان داده اید. من می خواهم به یکایک شما جوانان عزیز و به استادان و راهنمایان شما و همچنین به یکایک عناصـری که در این نیروی خـدوم مشـغول کار هسـتند، توصـیه کنم که قـدر این توفیق و این نعمت را بدانیـد که داریـد در خدمت امنیت مردم - که یکی از بزرگترین نعمتهـاست - تلاش می کنیـد؛ می آموزیـد و عمل می کنیـد. امروز کشور ما بحمـداللّه یکی از امن ترین کشورهای دنیاست. سـیاست قـدرتهای مداخله گر در همه ی کشورها ایجاد ناامنی است؛ ناامنی سیاسـی، ناامنی اخلاقی و فرهنگی. این سـیاستی است که امروز و از دیرباز از سوی قـدرتهای متجاوز و مـداخله گر در همه جای دنیا اعمال می شود. آنها چه بخواهنـد، چه نخواهنـد، وجودشـان و حضورشـان موجب ناامنی است. شـما ببینیـد امروز کجاست که نیروهای مـداخله گر و فضول قـدرتهای بزرگ حضـور دارنـد و آن جـا نـاامنی نیست؟ هرجـا که امتـداد نفوذ قـدرتهای مـداخله گر جهـانی است، در کشورهـای گونـاگون عـالم، نشـانه هـای نـاامنی مـدنی و فرهنگی و اخلاقی و عـدم آرامش عمـومی در آن جاهـا محسوس است. ملت ایران با قـدرت، بـا عزم راسـخ و با آشـنایی با اوضاع جهان، تصـمیم گرفته است که اراده ی خود را بر امور کشورش ماننـد حصاری مانع از نفوذ قدرتهای مداخله گر قرار دهد. همه ی بخشها در این زمینه فعال و پُرنشاطند، شما هم سهم خودتان را خوب می شناسید؛ آن را به بهترین وجه ایفـا کنیـد و این نعمت را مغتنم بشـمارید. ملت ایران در دنیا به این شـناخته شـده که با ظلم، با سـلطه گری، با روابط ناسالم سـلطه گری و سلطه پذیری در سیاستهای بین المللی، مخالف است؛ به این هم باید شناخته شود که ملتی اهل سازندگی، اهل ابتکـار، اهـل نوآوری در همه ی زمینه هـاست و یکی از بهترین زمینه هـا، نیروهـای مسلـح و بویژه نیروی انتظـامی است؛ و شـما این فرصت را امروز داریـد. مـا خوشوقتیم از این که بحمـداللّه در زمینه هـای گوناگون نشانه های پیشـرفت را می بینیم. البته مشاهـده ی اوضاع تأسفبار و مصیبت بار ملتهای منطقه و همسایه ی ما، برای ملت ایران سخت و دشوار است. امروز شما مشاهده می کنید که در کشور عراق اشـغالگران و سـلطه طلبان با مردم چه جور رفتار می کنند؛ در حالی که ادعا می کنند به دنبال تروریسـتها هستند، آحاد مردم را قتـل عام می کننـد. بمبارانهای مکرر شـهرهای عراق، بمباران فلوجه، شـهرک صـدر، سامرا و دیگر شـهرها، چطور می تواند برای مقـابله ی بـا مشتی تروریست باشـد؟! معنای مقابله ی با تروریسم و تروریسـتها این است؟! کودکان معصوم و زنهای بی دفاع و انسانهای بی گناهی که در این بمبارانهای کور نابود می شوند، تروریستند؟! آیا با این رفتارها تروریسم ریشه کن شد یا تشویق شد؟ اگر نگوییم سازمانهای تروریستی شـناخته شده، زیر نفوذ دسـتگاهها و سرویسهای جاسوسی امریکا و اسرائیلند - که اگر کسی چنین ادعـایی هم بکنـد، معلوم نیست خیلی گزافه گفته باشـد - کمترین سـخن این است که بگوییم تجـاوز، زورگویی، قتل عام، قلـدری، نادیـده گرفتن حق یـک ملت در کشور خود، تشویق کننـده ی مقاومتهای مردمی و رشـد دهنـده ی احساس گرایش به تروریسم در میان همین ملتهاست. این رفتار، نسـخه ی زشت دیگری در فلسـطین اشـغالی دارد. ببینید چه می کنند با این مردم! اردوگاه آوارگان را بمباران می کننـد؛ به توپ می بندند؛ خانه های مردم را ویران می کنند؛ مزارع مردم را خراب می کنند؛ دهها نفر کودک و زن و مرد بی دفاع را به قتل می رساننـد؛ به عنوان این که به دنبال مبارز فلسـطینی می گردنـد! دنیایی که چشم را بر این جنایتهای وقیحانه می بنـدد، نمی توانـد ادعا کنـد که طرفدار حقوق بشـر است و نمی تواند امیدوار باشد که خواهد توانست با تروریسم روبه رشد در دنیـا مقـابله کنـد؛ اینهـا مشوق تروریسـمند. رفتار زشت مسـتکبران و قلـدران، می توانـد برای انسانهای نیکخواه، درس عبرت باشـد. اقتـدار، با اخلاق، مشت قدرتمند، در کنار دل رحیم و مهربان؛ اعمال قدرت در مقابل قانون شـکن، و نرمش و مهربانی و رفتار نیک در مقابل مردمی که محتاج امنیتند و از قانون شـکنی رنج می برند. جامعه ی بزرگ و سـرافراز و رشید ملت ایران، جامعه یی متمایل

به صواب، متمایل به کار نیک، متمایل به رفتار صحیح و قانونی است. قانون شکنها معدودند؛ انگشت شمارند. برخورد با قانون شکن، برخورد با جنایتکار، برخورد با سلول بیمار این پیکر سالم، بایستی با قاطعیت انجام بگیرد؛ اما در مقابل توده ی عظیم مردم مؤمن و مؤدب و بااخلاق، بایستی روح رأفت و رحمت، خود را نشان بدهد. پروردگارا! این جوانان عزیز و آماده ی خدمت را مشمول توفیقات خود قرار بده؛ نیروی انتظامی را روزبه روز سرافرازتر بفرما؛ و ملت ایران را در همه ی میدانها از افتخار و سرافرازی برخوردار کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک فارغ التحصیلی دانشجویان افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک فارغ التحصیلی دانشجویان افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران --۲۲/۰۷/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم فارغ التحصیلی را به همه ی شما جوانان عزیز، به خانواده هایتان و به ارتش جمهوری اسلامی ایران تبریک عرض می کنم. از استادان، مدیران و فرماندهان هم که این امکان را فراهم کرده اند، صمیمانه تشکر می کنم. همه ساله در مراسم فارغ التحصیلی افسران جوان اصرار دارم شرکت کنم؛ این به خاطر بزرگداشت جایگاه علم و شجاعت و نظامیگری مؤمنانه است که جمعی از بهترین جوانان ما در این مراکز علمی و تحقیقی آن را فرا می گیرند و پایه یی برای تلاش و مجاهدت سالهای طولانی خود قرار می دهند. از میان شما جوانهاست که در آینده سرداران بزرگ، نوابغ جنگی و کسانی که می توانند در موقعیتهای حساس و خطرناک یک کشور را نجات دهند، بر می خیزند. بسا باشد که مردی آسمانی به جانی سرفراز لشکری نهد جان در یکی تیر و رساند به اوج نیکنامی کشوری چهره هایی که می توانند ملت و کشور و ایمان و ارزشهای خود را در برابر هجوم بیگانگان نجات دهند، در میان همین جوانها تکوّن می یابند و رشد می کنند و می بالند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم در ماه مبارک رمضان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم در ماه مبارک رمضان --۲۵/۰۷/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خدا را سپاسگزاریم که توفیق عنایت کرد تا بار دیگر در این محفل نورانی قرآنی با حضور قرای جوان و پُراستعدادمان شرکت کنیم. امسال و بعضی سالهای دیگر، بحمداللّه ماه رمضان را با این جلسه ی قرآنی بسیار خوب و برجسته افتتاح کردیم. برجستگی این جلسه به خاطر این است که این جوانهایی که در این جا تلاوت قرآن می کنند، استعدادهای بسیار درخشانی هستند که یقیناً اگر وسایل و امکانات پرورش این استعدادها به طور کامل فراهم شود و آن بالندگی لازم را پیدا کنند، کشور ما قله ی تلاوت قرآنی در دنیای اسلام خواهد شد. صداها خوب، فراگیری ها خوب، آمادگی ها خوب - و این نعمت بزرگی است - منتها قدری بیشتر باید زمینه ی رشد و بالندگی این جوانها پیدا شود. بارها عرض کرده ایم که تلاوت قرآن به شکل ممتاز و با صدای خوش و با آهنگ درست و خوب، مشوق گرایش عمومی به قرآن با دلها و جانها و فکرهاست. این تفنن نیست؛ این یک کار زاید و تشریفاتی نیست. اگر درست بفهمیم چه کار داریم می کنیم، این یک حرکت منطقی و قدم استواری است در راه همه گیر شدن فهم و معرفت قرآن. این مطلب را برای این عرض کردیم که شما قرآنیان عزیز - که غالب این جمعیتی که این جا هستید یا همه، جزو علاقه مندان به قرآن یا تلاوت کنندگان به آهنگهای قرآنی هستید و از این جهت، مخاطب شمایید - این کار را هرچه می توانید پیش ببرید و پایه های محکمی را برای آن فراهم بکنید. البته تلاوتهایی که امروز گوش کردم، متوجه شدم که امسال از سال گذشته بهتر شده است؛ این نشان دهنده ی این است که ما رو به رشد هستیم. خیلی از تلاوتهای همین جوانهای خودمان که بعضی از آنها حالا در این جا خواندند، تلاوتهایی است که از خیلی از تلاوتهایی که

گـاهی در رادیو پخش می شود و بنـده گاهی گوش می کنم، بهتر است؛ این نشان دهنـده ی این است که ما به سـمت جلو حرکت می کنیم. البته این کار هم مثل همه ی کارهای دیگر شرایطی دارد؛ بایستی آن نکات لازم را از اساتیدش فراگرفت:هرکه چیزی یاد گیرد باید از استاد گیرد/i/ خودرُو بار آمدن، اتلاف منابع و اتلاف استعدادها را به دنبال دارد؛ وقتی انسان خودرُو بیاید بالا، استفاده ی بهینه از استعدادش نمی شود؛ بایستی همه ی جهات، هم درست خوانی متن - که الحمدللّه تجوید خیلی خوب شده و این جوانها تجویـدشان خیلی خوب است. بعضـی از دقتهـایی که ماهـا در تجویـد می کنیم، من گـاهی دیـده ام این خواننـده هـای درجه ی دو مصـری که می آیند این جا، غالباً بعضی از این موارد را آنها رعایت و مراعات نمی کنند - هم صداها، که صداهای بسیار خوبی در بین جماعت ماست، رعایت شود. یک اشکال بزرگ در تلاوتهای ما - که حالا بحمداللّه دارد اصلاح می شود - عدم توجه قاری و تلاوت کننده به مضـمون آیه یی است که می خواند. وقتی شما با مضمون آیه کاملاً آشنا بودید، خود شما در هنگام خواندن تحت تأثیر قرار می گیرید و نفس این تحت تأثیر قرارگرفتن شـما، هم در لحن و هم در صدا و هم در نغمه و هم حتّی در حرکات ظاهری شما اثر می گـذارد و روی مخاطب و جلسه هم تأثیر می گـذارد. نظیر این موضوع را در خواننده های شـعر فارسـی و مداحهایی که خوش صـدا هسـتند و در بعضـی از جلسات می خوانند، دیده اید؛ شـعر خوبی که می خواند، خودش تحت تأثیر صدای خودش قرار می گیرد و لحن او تحت تأثیر این خودظ'تأثیری قرار می گیرد و نافذتر و شـیرین تر و دلنشین تر می شود؛ عیناً در قرآن خواندن هم همین طور است. بعضـی از خواننده های مصری هم که این جهت را بیشتر رعایت می کنند، لحنشان دلپذیرتر و دلنشین تر است. این یک نکته است که بایـد مورد توجه قرار بگیرد و این، در وقف و ابتدا و مسائلی از این قبیل هم تأثیر می گذارد. این را به شـماها که همه اهـل فن تلاوتیـد، عرض بکنیم که یکی از محسـنات جلسه ی امسـال این بود که اصـرار به بلنـدخوانی و نفس عمیق نشان دادن نبود؛ این خیلی خوب است. قرا اصلاً اصرار نداشته باشند که نشان دهند نفس شان زیاد است؛ نه، این نفس بلند برای آن جایی لازم است که اگر آیه را قطع کنید، معنا خراب می شود؛ آن جاست که نفس بلند خوب است؛ نفسـی که به آن بلندی نیست، این جا کم می آورد. البته آن هم راه جبران دارد؛ می بینید که در بین قرای مصری بعضی ها درجه ی یک هستند، ولی نفسهایشان کوتاه است؛ مثل عبدالفتاح یا بعضـی دیگر؛ این عیب اساسـی محسوب نمی شود و قابل جبران است؛ یعنی آن اسـتاد فن بلد است که اگر نفسش کوتاه آمـد، دنباله ی آیه را چه طور بخوانـد که انگار قطع نشـده؛ قشـنگ می خوانند؛ خیلی از این قرای قدیمی البته این طورند؛ اما این جدیـدی هـا که حالاـ هسـتند و ایران هم زیـاد می آینـد، اغلبشـان مبتلا به همین مرضـند؛ مرض نفسـگیری و بلنـدخوانی؛ گاهی خودش بال بال می زند؛ اما قطع نمی کند! این هیچ حُسنی محسوب نمی شود؛ فقط حُسنش همان جایی است که انسان احتیاج دارد به نفس بلنـد و اگر نفسـش کوتاه باشـد، کم خواهد آورد؛ خراب می کند، که آن هم یک زینتی است؛ خوب است؛ اما در غیر آن هیـچ لاـزم نیست. ببینیـد کجـا بـایستی آیه را کوتاه کرد؛ کجا بایـد وقف کرد؛ کجا بایست با وقف، معنایی را نشان داد یا با تکرار، معنـایی را نشـان داد و گـاهی بـا یـک کلمه، یـک معنایی را رسانـد؛ اینها را بایـد رعایت بکنیـد. یکی از مسائل تلاوت ما، مسأله ی موسیقی تلاـوت و این نغمه هـای صـحیح تلاـوت است، که اینهـا را بایست صـحیح خوانـد. دیگر حالا مجال صـحبت در این زمینه نیست؛ این هم بسیار مهم است. اینها هم یک روش و شیوه یی دارد که البته من حالا می بینم خیلی بهتر شده و سابقها این طور نبود. نغمه هـا و آهنگهای قرآنی را بایستی فراگرفت. البته خیلی اش هم ذوقی است؛ این را هم عرض بکنیم؛ یعنی اگر کسـی دارای ذوق هنری باشـد، بـدون این که بخواهد یاد بگیرد و نُت بخواند، خودش می فهمد که چه کار بایستی بکند؛ طبیعت ذوق قاری، او را می کشانـد به یک آهنگ صـحیح. هرچه بتوانید کمتر در این زمینه ها از این و آن تقلید بکنید، بهتر است. امروز از دعای آقای موسوی هم محروم شـدیم. پروردگارا! به محمّـد و آل محمّـد همه ی ما را با قرآن زنـده بـدار و با قرآن محشور کن؛ ما را ممتاز و مفتخر به فهم معـارف بلنـد قرآنی بفرما؛ ما را از قرآن هرگز جـدا مفرما؛ ما را مشـمول ادعیه ی زاکیه ی حضـرت بقیـةاللّه قرار بـده. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام

بیانـات رهبر معظـم انقلاـب اسـلامی در دیـدار مسؤولاـن نظـام -- ۰۶/۰۸/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. قال اللّه الحکیم فی کتابه: آ«یا ایّها الّذین امنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرّسول و لا تبطلوا اعمالکمآ»./ جلسه ی بسیار مهم و کم نظیری است. مسؤولان طراز اول جمهوری اسلامی، از نمایندگان و اعضای دولت و مدیران ارشد، همه تقریباً در این جا تشریف دارند. اساس جلسه هم بر صمیمیت و همدلی و انس مسؤولان کشور با یکدیگر است. امروز جناب آقای خاتمی مطالب بسیار خوبی بیان کردند و ما هم مطالبی عرض می کنیم. اساس این است که ما از فضای ماه رمضان و پیوند دلها با یکدیگر به برکت معنویت ماه رمضان، حداکثر استفاده را بکنیم و برای ادامه ی حرکت همراه با عزم و اراده و آگاهی به جلو، نیرو بگیریم. برای این که از فضای ماه مبارک بهره مند شویم، این حدیث را عرض می کنم و اندکی درباره ی آن صحبت می کنم. حدیث صحیح معتبر از پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه واله وسلّم) این است: آ«الصّوم جنّة من النّارآ»؛ روزه، سپر آتش است. از طرق اهل سنت هم همین مضمون با الفاُمختلف نقل شده است؛ از جمله این لفظ: آ«الصّیام جنّة العبد المؤمن یوم القیامة کما یقی احدکم سلاحه فی الدّنیاآ»؛ همچنان که شما در دنیا با سلاح و وسیله ی دفاعی خودتان از خود دفاع می کنید، در آخرت هم به وسیله ی روزه از خودتان در مقابل تعرض آتش دوزخ دفاع می کنید. خصوصیت روزه چیست که تعبیر آ«جنّة من النّارآ» درباره ی آن بیان شده است؟ خصوصیت روزه عبارت است از کفّ نفس. روزه، مظهر کفّ نفس است؛ آ«و نهی النّفس عن الهویآ». مظهر صبر در مقابل گناه و غلبه ی مشتهیات، روزه است. لذا در روایات، ذیل آیه ی شریفه ی آ«واستعینوا بالصّبر و الصّلاةآ» صبر را به روزه تعبیر کرده اند. روزه، مظهر گذشت از خواسته هاست. اگرچه زمان روزه محدود است - چند ساعت در روز، آن هم چند روز در سال لیکن به صورت نمادین، یک حرکت اساسی برای انسان است. چرا؟ چون هواهای نفسانی و هوسها و مشتهیات و خواستهای نفس، همان مسیری است که انسان را به گناه می رساند. این طور نیست که مشتهیات نفسانی با گناه ملازم و از یکدیگر اجتناب ناپذیر باشند؛ نه، بعضی از مشتهیات نفسانی هم حلال است. اما این که انسان دهنه ی نفس را بردارد، نفس خود را بی مهار و بی دهنه رها کند و اسیر مشتهیات آن شود، همان چیزی است که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاةوالسّلام) در نهج البلاغه فرمودند: آ«حمل علیها اهلهاآ»؛ او را روی اسب سرکشی انداخته اند که دهنه ی آن دست این شخص نیست و اسب سرکش هم او را می برد به پرتگاه پرتاب می کند. هوای نفسانی انسان را به سمت گناهان می کشد. گناهان، صورت مُلکی عذاب الهی هستند؛ صورت دنیایی عذاب الهی هم همین گناهانند. این که در آیه ی شریفه می فرماید: آ«انّ الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انّما یأکلون فی بطونهم ناراآ» معنایش همین است؛ یعنی شما وقتی کسی را که مال یتیم می خورد، نگاه می کنید، ظاهر قضیه این است که مالی را بلعید و حرامی به کیسه ی خود زد؛ اما باطن قضیه این است که او دارد در درون خودش آتش تعبیه می کند؛ این همان آتش جهنم است. کسی که لذت حرامی را در این جا آزمایش می کند، این لذت، صورت ظاهر قضیه است؛ باطن قضیه در آن حیات واقعی آشکار می شود؛ آن جایی که پرده های اوهام از جلوی چشم انسان فرو می افتد و حقایق در مقابل او آشکار می شود؛ آ«هنالک تبلو کل نفس ما اسلفتآ». آن روز همین لذت این جایی و دنیایی عبارت است از یک عذاب و شکنجه ی دوزخی. آن روز، روزی است که واقعیات و حقایق، خود را آشکار می کنند - آ«هنالک تبلو کل نفس ما اسلفتآ» - و آنچه را که انسان انجام داده است، حقایق و بطون و ملکات آن در آن جا آشکار می شود. روح ما، ملکات ما و حقایق وجودی ما هم در آن جا خودش را نشان می دهد. مولوی می گوید: ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران / پنجه ی درنده یی که یوسف ها را در این جا می درد و انسانهای مظلوم را زیر پا له می کند، باطنش گرگ است؛ انسان نیست. این باطن در آن جا خودش را نشان

می دهـد و ظـاهر می شود. مـا نبایـد قیامت را فراموش کنیم؛ قیامت واقعه ی عظیمی است. ما بایـد همیشه یاد قیامت را در ذهن خود داشته باشیم و از قیامت بترسیم. آیه ی شریفه درباره ی قیامت می فرماید: آ«یستعجل بها الّذین لا یؤمنون بها والّذین امنوا مشفقون منها و یعلمون انّها الحقّآ». کفار قریش به پیغمبر می گفتنـد قیامت و جهنمی که ما را از آن می ترسانی، کجاست؟ قرآن می فرمایـد: آ«والّذین امنوا مشفقون منهاآ»؛ کسانی که ایمان دارند، از قیامت بیمناکند. قیامت حقیقتاً این گونه است. باید از قیامت ترسناک بود، باید قیامت را از یاد نبرد؛ این ضامن حفُماست. قیامت، روز عرضه شدن بر خداست؛ آ«و عرضوا علی ربّک صفّاآ». انسان با حقیقت خود، با باطن قلب خود، با ملکات راسخه ی نفس خود، در مقابل خدای متعال آشکار می شود. این جا هم خدای متعال باطن ما را می بینـد، اما آن جا دیگر هیچ پرده پوشـی یی وجود ندارد؛ خود ما هم می فهمیم و می بینیم؛ خود ما هم خود را محکوم می کنیم. روز جزا، روز پاسخگویی است؛ پاسخگویی به معنای واقعی کلمه؛ پاسخگویی بدون امکان رفع و رجوع بی مورد؛ اصلاً نمی شود انسان عـذر دروغین و بیخودی بیاورد. انسان در مقابل خـدای متعال است؛ او گریبان انسان را می گیرد. قیامت، روز محاسبه ی بی اغماض است؛ همه ی مـا محاسبه می شویم. قیـامت، روز بسته شـدن زبـان است. زبان بازی هایی که این جا می توان کرد، آن جا دیگر نیست؛ آ«هـذا یوم لاـ ینطقون و لاـ یؤذن لهم فیعتـذرونآ». زبـان، بسـته می شود؛ آنگـاه بـاطن و ملکات و اعضا و جوارح انسان حرف می زنند. اگر در دلمان حقد، حسد، بدبینی، بدخواهی، امراض گوناگون قلبی، کین ورزی نسبت به صالحان و شوق و عشق نسبت به گناهان پنهان کرده باشیم، آن جا همه آشکار می شود. قیامت، واقعه ی عجیبی است؛ آ«الیوم نختم علی افواههم و تکلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبونآ». آیات مربوط به قیامت خیلی تکان دهنده است. من پیشنهاد می کنم هر کدام به تنهایی آیـات قیـامت را مرور کنیم؛ چون به آن احتیـاج داریم. این دیگر از چیزهایی نیست که انسان بتوانـد آن را ثبت کنـد و آمار بدهـد. صدها آیه در قرآن درباره ی قیامت وجود دارد؛ هم بشارتهای قیامت هست، هم تهدیدهای آن؛ هر دو تکان دهنده است. بشارتهای قرآن هـم تکـان دهنــده و جــذاب و شـوق آفریـن اسـت؛ تهدیـدهای قرآنی هـم تکـان دهنـده اسـت و دل انسـان را آب می کنـد. آ«یبصّرونهم یودّ المجرم لو یفتدی من عـذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته الّتی تؤویه و من فی الأرض جمیعا ثمّ ینجیهآ»؛ مجرم از شـدت عـذاب الهی آرزو می کند که بتواند فرزند خودش را فدا کند تا نجات پیدا کند؛ عزیزان خودش و همه ی انسانهای روی زمین را قربـانی کنـد تا از عـذاب نجات پیـدا کنـد؛ اما نمی توانـد. عـذاب الهی است، شوخی که نیست؛ آ«کلّا انّها لظی. نزّاعهٔ للشوی. تدعو من ادبر و تولّی. و جمع فاوعیآ». امام سجاد (سلام اللّه علیه) در دعای ابوحمزه - که دعای خیلی با حال و خوبی است - ترس از قیامت را تشریح می کنند: آ«ابکی لخروجی عن قبری عریانا ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهریآ»؛ امروز می گریم برای وقتی که عریـان و ذلیـل و بـار سـنگین عمـل بر دوشم از قبر بیرون می آیم. آ«انظر مرّهٔ عن یمینی و اخری عن شـمالی اذ الخلائق فی شأن غیر شأنی لکلّ امرء منهم یومئذ شأن یغنیه وجوه یومئـذ مسفرهٔ ضاحکهٔ مستبشرهٔآ»؛ یک عـده چهره هاشان خنـدان است و خوشـنود و خوشـحال و سربلندند. اینها چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که در دنیا از پل صراطی که حقیقت و باطن اش در آن جاست و مثال آن در این جاست، توانسته انـد رد شوند. این پل صـراط، پل عبودیت، پل تقوا و پل پرهیزگاری است؛ آ«و ان اعبدونی هذا صـراط مستقیماآ»؛ صـراط این دنیا، همان صـراط روی جهنم است. آ«انّک علی صراط مستقیمآ»ی که به پیغمبر می فرماید، یا آ«ان اعبدونی هـذا صـراط مسـتقیمآ»، همـان صـراط روی جهنم است. اگر این جـا ما توانستیم از این صـراط، درست، با دقت و بـدون لغزش عبور کنیم، گذر از آن صـراط آسان ترین کار است؛ مثل مؤمنین که مانند برق عبور می کنند. آ«انّ الّذین سـبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسـمعون حسیسـهاآ»؛ اصلاً اینها همهمه ی جهنم را هم نمی شنوند؛ آ«و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبرآ». فزع اکبر، یعنی دشوارترین ترسـی که ممکن است برای انسان پیش بیاید. مؤمنین با همین ابعاد جسـمانی و روحانی و نفسانی، فزع عظیمی که در آن جاست، آ«لا یحزنهم الفزع الاکبرآ»؛ اینها را محزون و انـدوهگین نمی کند؛ اینها از این صـراط عبور کرده اند. برادران و خواهران عزیز! این صـراط برای من و شـما خیلی حساس است. ما مسؤولیم. ما با آدمهای معمولی کوچه و بازار

فرق داریم. ما چه نماینده ی مجلس باشیم، چه عضو دولت باشیم، چه مدیر فلان بخش نظامی باشیم، چه بخش قضایی باشیم، همین که شما آقایان و خانمها مسؤولان بخشهای مختلف هستید، کار من و شما سخت است. ما اگر تخطی و لغزش پیدا کنیم و اشکالی در کارمان پیدا شود، ضررش فقط به خود ما نمی رسد؛ ضررش به جمع وسیعی می رسد. ما اگر کم کاری و کوتاهی کنیم، کشور ضرر می کند. ما اگر خدای نکرده از هوای نفس خود در تصمیم گیری ها پیروی کنیم، از رفیق بازی و خطبازی و عدم ملاحظه ی ارزشهای حقیقی تبعیت کنیم، کشور صدمه می بیند. کار ما سخت است. ما بیشتر از دیگران باید به فکر جهنم و عبور از این صراط دشوار باشیم. این چند سال مسؤولیت، ابدی نیست. نماینده ی مجلس هستید، عضو دولت هستید، وزیرید، مدیرید؛ این سه سال، چهار سال، پنج سال، ده سال می گذرد. اگر این چند سال را دندان روی جگر بگذارید و دنبال کسب پول، دنبال درآمدهای نامشروع، دنبال رانت خواری، دنبال استفاده ی از امکانات دولتی و دنبال تعرض به بیت المال نباشید - این که خیلی دشوار نیست - آن وقت آ«انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئك عنها مبعدونآ». آ«هذا یومکم الّذی کنتم توعدونآ»؛ فرشتگان الهی پیش متقین و مؤمنین می آیند و می گویند این همان روز شماست؛ همان روزی است که وعده و مژده ی آن را انبیا در طول تاریخ به مؤمنین داده اند. لذت ببرید؛ آ«ادخلوا الجنّۀآ». ما بیشتر از دیگران باید مراقب باشیم و بیشتر از دیگران از جهنم بترسیم. آتش دوزخ کسانی را که مسؤولیت مضاعف دارند، بیشتر تهدید می کند تا آدمهای معمولی که خودشان هستند و بار مسؤولیت خودشان در دایره ی خیلی محدود و کوچکی. وضع ما سخت تر است. نکته ی دیگری که همین جا اضافه می کنم، مسأله ی فرزندان ماست. به فرزندانتان برسید؛ آ«قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها النّاس و الحجارۀآ». حق نداریم فرزندان را رها کنیم. سعی تان این باشد که ایمانشان را حفُکنید. کاری نکنید که ایمان جوانتان، دختر و پسرتان - اگر دانشجوست، اگر کاسب است، اگر مشغول کار دیگر است - به مبانی شما متزلزل شود. گاهی انسان با دست و زبان بی مهار و بیرون از کنترل و با عمل غلط خودش کاری می کند که جوان خود را از دین و مبانی دینی و اعتقادات و اصول دور می کند؛ او را بی اعتقاد می کند. ما چنین کسانی را داشتیم؛ از هر دو طرف هم ممکن است. گاهی با سختگیری های بیجا - که بنده به سختگیری های بیجا اصلاً توصیه نمی کنم و گاهی هم با برخورد تند و تلخ و ترش، بعضی ها بچه ها را زده می کنند؛ بعضی هم از آن طرف با بی مبالاتی ها و لاابالی گری ها و امکانات بی حساب در اختیار بچه ها گذاشتن و از هر غلط آنها با اغماض چشم پوشی کردن، بچه ها را با دست خود طرد می کنند؛ در نتیجه بچه فاسد و خراب می شود. باید با منطق و برخورد صحیح و مهربانانه با فرزندان برخورد کرد. آ«قوا انفسکم و اهلیکمآ»؛ جوان و همسرتان را باید حفُکنید؛ این جزو وظایف شماست. این، اثر تشدید کننده دارد؛ یعنی وقتی در خانواده یی، جوان یا یك عضو خانواده خدای نکرده نقطه ی ضعفی پیدا کرد؛ مثل لکه ی سیاهی شد روی دندان، و مینای دندان در این نقطه خراب شد، بتدریج روی ذهن مخاطبهای خودش و پدر و مادرش اثر می گذارد و همین طور اثرهای متقابل تشدیدکننده دارد؛ در نتیجه آن حقیقت و معنویت را از دست می دهد. این آیه ی شریفه برای من همیشه جالب بوده است: آ«الّذین امنوا واتّبعتهم ذرّیتهم بأیمان الحقنا بهم ذرّیتهم و ما التناهم من عملهم من شیء آ»؛ کسانی که توانسته اند ایمان ذریه ی خود را حفُکنند - ولو عمل ذریه، آن چنان برجسته نیست - ما در درجات عالی معنوی، ذریه را به آنها ملحق می کنیم. در روایت دارد: آ«لتقرّ عیونهمآ»؛ تا چشمهایشان روشن شود. مؤمن که شما باشید، اگر توانستید بچه ی خود را مؤمن بار بیاورید، خدای متعال کمبودهای این بچه را در قیامت، در بهشت و در عرصات دشواری که در برابر شماست، جبران می کند؛ او را به شما می رساند تا چشم و دل شما روشن شود. خدا برای یك مؤمن خیلی ارزش قائل است. حرف اصلی ما همین هایی بود که عرض کردیم. من و شما اگر بخواهیم راه خود را درست برویم و این کشور از وجود من و شما سود ببرد، راهش این است که عرض کردیم: باید به فکر دل خودمان، به فکر قیامت خودمان، به فکر فردای خودمان و به فکر محاسبه ی الهی از خودمان باشیم و در این زمینه نسبت به خودمان اغماض نکنیم. و اما دو سه نکته در زمینه ی مسائل جاری کشور عرض کنم. اتفاقات ریز و درشتی در زمینه ی مسائل داخلی، خارجی، مخالفت ها، معارضه ها، انرژی اتمی و

دیگر مسائل جریان دارد. ما اگر توجه کنیم کجا ایستاده ایم و در چه وضعیتی هستیم، جواب همه ی این سؤالها داده می شود؛ این که این اتفاقها چرا می افتد و انگیزه و هدف چیست؟ مسأله این است که ملت ایران با انقلاب خودش سقف فلک فرهنگ و سیاست را در دنیا شکافته و طرح نویی در انداخته است. روزی که دنیا دو قطبی بود و دو ابرقدرت با همدیگر آن طور معارضه داشتند، در مقابله ی با این طرح نو با هم همدست شدند. پس معلوم می شود که طرح نوی ملت ایران که با انقلاب اسلامی آن را به میدان آورد، چیزی است که جهت مشترک دو ابرقدرت را هدف و آماج خود قرار داده بود و آن را تهدید می کرد. آن جهت مشترک چیست؟ قدرت طلبی و سلطه طلبی. بله، ما با نظام سلطه مواجه شدیم. نظام سلطه یعنی این که در دنیا یک امپراتوری قدرت وجود دارد، متشکل از طرفهایی. در مقابل آنها، منابع ثروت متعلق به ملتها وجود دارد. رابطه ی بین این دو قطب، رابطه ی سلطه است؛ سلطه گر و سلطه پذیر. او سلطه گری می کند؛ ملتهایی هم که یا خاکشان، یا آبشان، یا نفت شان، یا منابعشان، یا موقعیت سوق الجیشی شان مورد نیاز آن مرکز قدرت است، باید سلطه پذیر باشند و آنچه را که او لازم دارد و منافعش تأمین می شود، تقدیم او کنند. اگر این کشورها منابع و ثروت خود را تقدیم کردند، فبها؛ مثل خیلی از کشورهای جهان سوم به اصطلاح رایج؛ یعنی کشورهای عقب افتاده. دولتهایی سر کار بودند و منافع ملتهای خود را دودستی تقدیم می کردند؛ مثل کشور خود ما در دوران رژیم طاغوت؛ اینها مطیع و تسلیم بودند. تسلیم بودن معنایش این نبود که در همه ی امور حرف آنها را گوش می کردند؛ نه، در برخی از امور اختلاف نظر هم داشتند، اما خواسته ی آنها را برآورده می کردند. آنها می گفتند قرارداد نفت این طوری باشد، اینها قبول می کردند؛ در اپک آن طوری تصمیم بگیرید، اینها می گفتند چشم؛ نسبت به اسرائیل و صهیونیسم این گونه عمل کنید، اینها می گفتند چشم؛ نسبت به کشورهای منطقه این گونه عمل کنید، اینها می گفتند چشم؛ موضعگیری تان در سازمان ملل این طوری باشد، اینها می گفتند چشم؛ بعد بتدریج وارد امور داخلی کشورها می شدند و می گفتند دولت آن طوری به کار بگمارید، این سیاستها را اعمال کنید، چنین تغییراتی در کشور به وجود بیاورید، اینها هم می گفتند چشم. نوع دیگر سلطه پذیری این است که یک وقت دولتی در مقابل منفعتی از منافع آنها سر بلند می کند، اما آنها می زنند سرش را می شکانند و کنارش می زنند؛ او هم که پشتوانه ی مردمی ندارد - چون همین سلطه گرها او را نگه داشته اند - براحتی از میان می رود؛ در نتیجه یکی دیگر را سر کار می آورند، که نمونه هایش را در کشورهایی دیدیم و من الان نمی خواهم اسم این کشورها را بیاورم؛ شاید خود شماها هم توجه دارید. در میان کشورهای همسایه، از این قبیل کم نداشتیم؛ یکی را برده اند، یکی را آورده اند. این نظام سلطه است در دنیا. کسانی که در نظام سلطه پامال می شوند، ملتها هستند؛ منافع و هویت و شخصیت و ارزشها و فرهنگشان نابود می شود. روزبه روز هم نظام سلطه تقویت شده است؛ یعنی از وقتی که استعمار بر اثر ارتباطات آسان دنیا با یکدیگر و پیشرفت علم به وجود آمد، نظام سلطه هم پدید آمد. هرچه استعمار پیش رفته، نظام سلطه تقویت شده است. با امکانات جدید و وسایل ارتباطی سریع و فوق العاده یی که وجود دارد و امکانات نظامی و پولی و تبلیغاتی و غیره، نظام سلطه هرچه میخ های خود را بر سرزمین محل زندگی ملتها و انسانها بیشتر فرو کرده، انسانها محکوم شده اند به تو سری خوری و سلطه پذیری. نظام ما آمد این مدار را قطع کرد؛ گفت نمی شود. هرچند کمونیسم هم در دنیا بود، اما مدار سلطه وجود داشت و دنیا را تقسیم کرده بودند؛ البته نه از روی طوع و رغبت؛ تقسیم از روی ناچاری؛ یک قسمت دست این، یک قسمت دست آن. بنابراین مدار سلطه در آن جا هم وجود داشت. همان شوروی مدعی سوسیالیسم و کمونیسم و عدالت اجتماعی، در اروپای شرقی فجایع عظیمی به راه انداخت که لابد بعضی از شماها یادتان هست - ماها که یادمان هست - بعضی ها هم لابد در کتابها و نوشته ها خوانده اید. لهستان یک طور، مجارستان یک طور، چکسلواکی یک طور. خونها ریختند، آدمها کشتند، تانکها بردند؛ همان کاری که امروز امریکایی ها در عراق دارند می کنند؛ همان کاری که امریکایی ها چند صباح قبل در افغانستان کردند. سلطه، سلطه است. بنابراین مدار حرکت سلطه آمیز و متکی به سلطه و بر محور سلطه وجود داشت. ایران اسلامی آمده این مدار را قطع کرده؛ می گوید ما قبول نداریم. این طرح، در دنیا بی جواب هم نمانده

است. ملتها به این طرح خیلی معتقد شده اند. هر کس نگاه کند، در دنیای اسلام نشانه های این را بروشنی می بیند؛ یک نمونه اش فلسطین است. فلسطین ده ها سال تحت اشغال بود، بدون این که ملت فلسطین خودی نشان دهند؛ اما می بینید ملت فلسطین به کجا رسیده اند و با این همه فشار چگونه ایستاده اند. اظهاراتی که بعضی از کشورهای حول و حوش خود ما در زمینه ی گرایش به مردم و گرایش به اسلام و گرایش به جهات مردمی می کنند، به خاطر این است. ایستادگی مردم عراق را می بینید. این عراقی ها همان کسانی هستند که سالهای متمادی زیر فشار حکومت انگلیس و بعد هم عوامل چپ حرکت نمی کردند؛ این موج بیداری اسلامی است که عراقی ها را این طور بیدار کرده است. این طرح جدید کار خودش را کرده؛ یک فرهنگ جدید، یک فکر جدید و یک مسیر جدید برای بشریت مطرح کرده است. عصبانیت ها و اشکالات مربوط به این است. مسأله ی بمب اتم و دنباله های آنچه در توهم فعالیت نظامی اتمی در دنیا می پراکنند، همه بهانه و حرف است؛ مسأله این نیست. حتّی با اسلام هم به عنوان خود اسلام و شعار اسلام مخالفتی نیست. این را شما توجه داشته باشید که در تاریخ حکومت شعارهای دینی یا حکومتهای مدعی دین، حکومت روحانیان کم نیست؛ فراوان است. در دوره ی جوانی ما، در مناطقی از دنیا حکومت روحانیون مسیحی بود. در چند قرن گذشته هم که کلیسا بر خیلی از کشورهای غربی و بعضی مناطق دیگر حکومت می کرد. در تاریخ اسلام هم که حکومت مدعیان دین و تولیت دین را می بینیم. این چیزها در تاریخ کم نیست؛ الان هم در دنیا حکومتهایی هستند که شعار دین سر دستشان قرار دارد. آنچه در دنیا کمیاب است - که این همه دشمنی را به خودش جذب کرده - حکومت ارزشهای دینی است؛ پیدا شدن دین است؛ یعنی اصرار بر تحقق عدالت اجتماعی. این که ما می گوییم، شعار نیست؛ حقیقت و هویت ماست. ما اگر دنبال عدالت اجتماعی نباشیم، وجود ما پوچ و بیهوده است و جمهوری اسلامی معنی ندارد. باید عدالت اجتماعی را تحقق ببخشیم؛ باید ارزشهای اسلامی را در جامعه پیاده کنیم؛ باید جامعه را، جامعه ی دینی و اسلامی کنیم. بنده دو سه سال قبل در یکی از همین جلسات گفتم ما یک انقلاب اسلامی داشتیم، بعد نظام اسلامی تشکیل دادیم، مرحله ی بعد تشکیل دولت اسلامی است، مرحله ی بعد تشکیل کشور اسلامی است، مرحله ی بعد تشکیل تمدن بین الملل اسلامی است. ما امروز در مرحله ی دولت اسلامی و کشور اسلامی قرار داریم؛ باید دولت اسلامی را ایجاد کنیم. امروز دولت ما - یعنی مسؤولان قوه ی مجریه، قوه ی قضاییه، قوه ی مقننه، که مجموع اینها دولت اسلامی است - سهم خوبی از حقایق اسلامی و ارزشهای اسلامی را دارد؛ اما کافی نیست؛ اولش خود من. باید بیشتر به سمت اسلامی شدن، مسلمان شدن و مؤمنانه و مسلمانانه زندگی کردن برویم. باید به سمت زندگی علوی برویم. رفتن به سمت زندگی علوی معنایش این نیست که اگر آن روز لُنگ می بستند و راه می رفتند، امروز هم لُنگ ببندیم و راه برویم؛ نه، امروز دنیا پیشرفته است. باید روح زندگی علوی - یعنی عدالت، تقوا، پارسایی، پاکدامنی، بی پروایی در راه خدا و میل و شوق به مجاهدت در راه خدا - را در خودمان زنده کنیم؛ باید به سمت اینها برویم؛ این اساس کار ماست. و به شما عرض کنم، در آن صورت کارآمدی جمهوری اسلامی هم مضاعف خواهد شد؛ چون مشکل اساسی یی که ممکن است برای نظام اسلامی پیش بیاید، کارآمدی در نگاه جهانی است؛ بگویند آیا توانستند این کار را بکنند، توانستند آن کار را بکنند؟ اگر ما قدم به قدم تحول درونی خود را جدی بگیریم و پیش ببریم و پایبندی خود را به ارزشها و اصول خود عملاً- نشان دهیم، کارایی و توفیقات ما هم بیشتر خواهد شد. البته دشمنان نمی خواهند؛ جنجال و هیاهو می کنند؛ اهمیتی هم ندارد. اعتقاد من این است؛ آنقدری که اروپا و امریکا به مسأله ی انرژی هسته یی تظاهر می کنند و وانمود می کنند نگران این قضیه هستند، نگران نیستند. خودشان هم می دانند که ما دنبال سلاح هسته یی نیستیم. ما مرتب تکرار می کنیم، اصرار می کنیم؛ آنها آ«نهآ» می گویند و سری تکان می دهند! درحالی که می دانند ما دنبال سلاح اتمی نیستیم. مسأله، مشغول کردن نظام اسلامی است. یکی از اهداف عمده ی اینها این است که نظام اسلامی را مشغول کنند؛ ذهن مدیران، مسؤولان، مجلس، دولت و دست اندرکاران گوناگون را از مسائل جاری و کاری کشور در بخشهای مختلف - چه بخش قضایی، چه بخش اجرایی، چه بخش تقنینی - منصرف و غافل کنند. این مسأله هم که حل بشود، باز

مسأله ی دیگری درست خواهد شد! البته درباره ی این مسأله اگر بخواهیم یک جمله عرض کنیم، این است: مذاکره کننده ها و مأموران دولت جمهوری اسلامی دنبال این کار هستند؛ دارند حرف می زنند و کار می کنند؛ همان خط قرمزهایی را هم که مسؤولان کشور در اظهارات علنی گفته اند، آنها هم در مذاکراتشان دنبال می کنند؛ لیکن آن چیزی را که باید بجد به طرفهای مذاکره گفت و در میان گذاشت، این است که به این فکر نباشند که با حرفهای نادرست و غیرمنطقی خود، ملت ایران را معتقد کنند که طرفها اعتقاد به منطق ندارند. اگر ملت ایران به این نتیجه رسید که طرفهای صحبت به منطق پایبند نیستند، گفتگو با آنها را ترک خواهد کرد؛ چون کسی که اهل منطق نیست، چه گفتگویی، چه حرفی؟! ما در یک سال گذشته نشان داده ایم که اهل منطق هستیم و منطق داریم. گفتند می خواهیم شفاف باشید؛ گفتیم خیلی خوب، مقررات جهانی است؛ نمایندگان آژانس بین المللی انرژی هسته یی بیایند بازدید کنند تا اگر نگرانند، نگرانی شان برطرف شود. نظام جمهوری اسلامی منطق را شاخص کار خودش قرار داد. آن جایی که چیزی را قبول کرد، با منطق بود؛ آن جایی که چیزی را رد کرد، با منطق بود. هرجا هم خواستند زورگویی کنند، جمهوری اسلامی ایستاد و قبول نکرد. زورگویی طرفهای مقابل، نشان دهنده ی بی منطقی آنهاست؛ منطق ندارند. آ«شما باید غنی سازی را تعلیق بلندمدت کنیدآ»؛ چرا و به چه دلیل؟ چه ربطی بین شفاف سازی و تعلیق یا توقف غنی سازی است؟ با هم هیچ ارتباطی ندارد. با این یاوه گویی ها و حرفهای دوران استعمار، مگر می شود ملتی را از حقوق و خواسته ها و نظرات خودش محروم کرد؛ آن هم ملت ایران؛ این ملت زنده؟ طرفهای مذاکره بدانند ملت ایران زنده است. موجود زنده، هم اهل منطق است، هم اهل حرکت است، هم اهل تعامل است، هم اهل دفاع است، هم اهل مشت زدن است؛ آن جایی که لازم باشد. آنچه ما در این زمینه عرض می کنیم، این است که بی منطق حرکت کردن، مورد قبول و پذیرش جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران قرار نمی گیرد؛ و اگر به هر شکل تهدیدی در مذاکرات پیش آمد، نشان دهنده ی عدم برخورداری از منطق است. اگر منطق باشد، تهدید نیست. اگر تهدید شد، نشان دهنده ی بی منطقی است؛ و بی منطقی، ما را از اصل گفتگو و ادامه ی همکاری با طرفهای مربوط به آژانس و غیره باز خواهد داشت. آنچه ما مسؤولان احتیاج داریم، این است که کارآمدی خود و نظام را افزایش دهیم. کارآمدی هم باید در جهت تحقق خواستها و اهداف اسلامی باشد؛ در جهت پیاده شدن و عینی شدن ارزشها در جامعه باشد. بخشهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و امنیتی ما مسؤولند؛ همه مسؤولند. همه باید به مسؤولیت خودشان توجه داشته باشند و خود را در مقابل این مسؤولیت ها پاسخگو بدانند؛ این وظیفه ی همه ی ماست. بدانیم که اگر ما به وظیفه ی خود عمل کردیم، با امکاناتی که بحمداللّه خدای متعال بوفور در اختیار این کشور و این ملت قرار داده است، و با تجربه ی پیشرفتی که داریم، پیروزی جمهوری اسلامی و پیروزی حق بر باطل در این میدان قطعی است. ما در این سالها پیشرفت خوبی داشته ایم. در طول بیست ودو سال، از وقتی که جمهوری اسلامی خودش را یافت و وارد میدانهای گوناگون سازندگی شد - از سالهای دوم، سوم انقلاب تا امروز - پیشرفت ما خوب بوده است. ما همان کشوری هستیم که سیم خاردار را هم باید وارد می کردیم؛ اما الان می توانیم موشکمان را هم صادر کنیم. آن روز ما در زمینه های گوناگون علمی، همه جا توی کوچه های بن بست بودیم؛ اما امروز در اغلب زمینه های علمی، راه را باز، میدان را وسیع و روندگان را پُرنشاط مشاهده می کنیم. حرکت علمی در کشور راه افتاده است. پیشرفتهای زیادی هم وجود داشته که بعضی را در آمارها امروز آقای رئیس جمهور بیان کردند و بسیاری دیگر هم پیشرفتهای نظام اسلامی است. این تجربه ی ملت ایران است؛ تجربه ی پیشرفت، تجربه ی موفقیت، توکل به خدا، تصمیم بر تحقق بخشیدن به ارزشهای الهی و اسلامی و کوتاه نیامدن در این میدان - که جای کوتاه آمدن نیست - و برنامه ریزی برای پیاده کردن این ارزشها و این اهداف در بخشهای گوناگون نظام اسلامی؛ این جزو وظایف حتمی و قطعی ماست و امیدواریم ان شاءاللّه خدای متعال مقدر فرموده باشد که مسؤولان کشور و قوای سه گانه بتوانند در این زمینه گامهای موفقی بردارند و کار اساسی یی بکنند. هم قوه ی مجریه، هم قوه ی مقننه، هم قوه ی قضاییه توجه داشته باشند که امروز کشور تشنه ی کار کردن آنهاست. باید کار و تلاش کرد و ظرفیت توانایی ها و کارکرد

کشور را بالا برد. پروردگارا! به محمـد و آل محمـد آنچه را که گفتیم، برای ما در پیشگاه خودت مایه ی حسـنه و ثواب قرار بـده. پروردگارا! به ما - گوینده و شـنونده - توفیق عمل کردن به آنچه گفته شد، عطا بفرما؛ ملت ایران را سـربلند کن؛ او را بر دشمنانش پیروز کن؛ توفیـق تقوا و پارسـایی و پرهیزگـاری را به همه ی مسؤولاـن کشور عنـایت کن؛ روح مطهر امـام بزرگوار را بـا اولیـایش محشور کن و شهدای عزیز ما را با محمد و آل محمد محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان در ماه مبارک رمضان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان در ماه مبارك رمضان -------------------------------------- -------۱۰/۰۸/۱۳۸۳ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دانشـجویان عزیز! خیلی خوش‌آمدیـد. سالهـاست که این جلسه در روزی از روزهـای ماه مبارك رمضان به همین ترتیب تشـكیل می‌شود. بنای این جلسه بر حرف زدن من نیست؛ حرف زدن شـماست. بنده با دانشجوها خیلی حرف دارم - حرفهای گفتنی و لازم - اما آنها را در دیدارهای دانشـجویی که به دانشـگاه‌ها می‌روم یا در بعضی از سفرها که جلسات جوانها تشـكیل می‌شود، در میان می‌گذارم. جلسه‌ی ماه رمضان عمدتاً برای این است که از شـما بشنوم. غرض ما هم از این جلسه دو سه چیز است: اول، تكریم دانشـگاه و دانشـجوست. این كـار، نمـادین است. مـا می‌خـواهیم به این وسـیله، ارزش معنـوی و كرامت دانشگاه و دانشجو با زبان رسایی بیان شود؛ این یكی از رساترین زبانهاست. ما این‌جا تقریباً دو ساعت وقت می‌گذاریم برای این‌که با شـما بنشـینیم صـحبت كنیم. دوم این است که مجموعه‌های دانشجویی كنار هم قرار بگیرند. البته بدیهی است مجموعه‌های دانشـجوییِ‌یی مورد نظرنـد که در چـارچوب قوانین كشور و اصول بنیادین جمهوری اسـلامی مشـغول فعالیت هسـتند. البته هر كس پایبنـدتر بـه مبـانی، پایبنـدتر بـه تقـوا و پایبنـدتر بـه فكر درسـت و ایمـان باشـد، برای مـا عزیزتر است - در این تردیـدی نیست - اما مجموعه‌ی تشـكلهایی که بـا شـاخص مبـانی فكری و عملی اسـلام و نظام جمهوری اسـلامی حركت می‌كننـد، برای ما مورد قبول و مطلوب هسـتند. همچنین جمعی از نخبگان بخشـهای دیگر - به همان ترتیبی که الان دوسـتمان بیان فرمودند - كنار هم می‌نشینند و یك مجموعه و یك تصویر جمعی را در برابر چشم این ملت ارائه می‌كننـد؛ چون جلسه‌ی ما را بعـد همه‌ی مردم خواهنـد دید. سوم این‌که برای من این فرصتِ بسـیار مغتنمی است تـا از شـما مطالبی را بشـنوم؛ چون شـما - چه از تشـكلها، چه از نخبگان - حرفهایی دارید که برای من شـنیدنی است. من هر وقت از دانشـجوها سـخنی شـنیده‌ام، آن را یادداشت كرده‌ام. این یادداشتها هم فقط نوشتن روی كاغـذ نیست؛ اینها می‌رود در چرخه‌ی كار و تلاش و اقدام؛ بعضـی در رابطه‌ی با دانشـگاه‌ها، بعضـی در رابطه‌ی با وزارتخانه، بعضـی در رابطه‌ی بـا بخشـهای دیگر دولتی مطرح می‌شود و تا آن‌جایی که ممكن است، تعقیب می‌شود؛ و اگر خواسـته یا تـذكری هست، مورد توجه قرار می‌گیرد. خوشـحالیم که امسـال هم توفیقی پیـدا شـد؛ منتهـا متأسـفانه وقت كم شـده؛ یعنی الاـن تقریباً یك ساعت و نیم بیشتر وقت نداریم. به‌هرحال دوستان شروع كنند. خواهش می‌كنم در مقدمه‌ی صحبتها از اظهار محبت و تعارف با بنده هم خودداری شود. آقای ابوالقاسم اُجاقلو - رتبه‌ی اول المپیاد دانشـجویی الهیات و معارف اسلامی: با توجه به رسالت بنیاد نخبگان كشور - که جنابعالی دسـتور تأسـیس آن را داده‌اید - مبنی بر توسـعه‌ی علمی و فنی كشور، خواسـتار آن هستیم که در ساختار آن، صرفاً از نخبگان علمی كشور اسـتفاده شود؛ یعنی طبق فرمان حضـرتعالی، این بنیاد زیر نظر شـخص رئیس‌جمهور باشـد، نه مراجع و مراكز دیگری ماننـد سازمان جوانان. گاهی دیـده می‌شود یك فرد پس از احراز شـرایط نخبه‌شـدن، بنا به دلایلی - که قابل بررسـی است - مسـیری که گام برداشـته شـده، تـداوم نمی‌یابـد. دلایلی همچون: عـدم صـلاحیت كافی آزمونهای برگزار شده عدم حصول روحیه‌ی علمی و تحقیق در افراد مزبور عدم دسترسی به امكانات مورد نیاز تحصیلی و پژوهشی اعمال بعضی سیاستهای نادرست در مقـاطع مختلف این دلایـل بـاعث می‌شود که در پویایی علمی نخبگان ضـعفهای قابل توجهی احساس شود. در این مجال، سؤالی به ذهن خطور می‌كنـد که دیدگاه و برنامه‌های مسؤولان درباره‌ی چگونگی پررنگ كردن نقش نیروهای دارای پتانسـیل بالا در تولید

علم و فناوری چیست؟ طبق آمار موجود، حدود ۸۵ درصد از نیروهای مزبور در سطح استادی و دانشجویی تحصیلات تکمیلی نقش کمرنگی در تولید علم و فناوری دارند. لذا مشارکت نیروهای مربوطه و سیاستگذاری صحیح و دقیق می‌توانـد ما را در رده‌ی ده کشور نخست تولیدکننـدگان علم در جهان قرار دهـد. در ضـمن دغدغه‌ی فرهنگی ما در حوزه‌ی دانشـگاه نیز کم اهمیت نیست. به نظر می‌رسـد دانشـگاه در ایران بایـد از فضـای علمی و معنوی مطلوبی برخوردار باشـد. مسأله، مربوط به اعمال نوعی نظم متناسب با فرهنـگ و تمـدن ما در دانشـگاه‌هاست. در پایان، به نماینـدگی از جامعه‌ی نخبگان، آمادگی خود را در جهت پیشبرد اهـداف نظام مقدس جمهوری اسـلامی ایران اعلام می‌دارم. آقای ودود حیدری، مسؤول بسیج دانشـجویی دانشـگاه علوم پزشـکی تهران: سخنان من در چهـار محور است: اول، توجه به معنویت و تربیت و پرورش اسـلامی و توجه به نماز در محیطهای دانشـگاهی است. ما معتقد هستیم مسؤولـان نظـام - بخصوص متولیان بخش آموزش و پرورش و آموزش عالی - اصـلی‌ترین وظیفه را در این خصوص دارنـد. اصولاً ـ در بستر معنویت است که می‌توان بحث عـدالتخواهی را هم به نوعی دنبـال کرد. دوم، تجربه نشـان داده، هر جـا از نیروهـای پرتلاشِ جوان باضافه‌ی حاکمیت تفکر بسیجی در مـدیریت اسـتفاده شـده، شاهـد نتایج بسـیار درخشانی بوده‌ایم. سوم، با عنایت به نامگذاری سال ۸۳ به سال پاسـخگویی از سوی جنابعالی و با توجه به بستر مناسب دانشگاه جهت تحقق این امر، ما از ابتدای سال از مسؤولـان مختلف دعوت کرده و عـاجزانه خواهش کردیم در جلسـات مـا شـرکت کننـد؛ ولی علی‌رغم پیگیریهـای متعـدد، مـا هیچ پاسـخی دریافت نکردیم. چهارم، دغدغه‌ی دانشـجویان ما در خصوص مسائل هسته‌یی است. ما معتقدیم هیچ قابل قبول نیست که ما از حق قـانونی خود - حتی یـک قـدم - عقب‌نشـینی کنیم. ملت ایران هم قطعاً هیـچ کوتاهی و عقب‌نشـینی را از این موضع نخواهند پذیرفت. آقای چاردُلی، دانشـجوی دندانپزشـکی شاهد: دانشـجویان شاهد امروز در هر جای این مملکت به هر تخصصـی نیاز باشد، آن تخصـص را فراگرفته‌انـد و در تمـام رقابتهـای علمی خـارج و داخـل شـرکت می‌کننـد. طبق آمـاری که مسؤولـان آموزش عالی داده‌انـد، معـدل دانشـجویان شاهـد یـک نمره از معـدل دانشـجویانی کـه از سـهمیه اسـتفاده نکرده‌انـد، بیشـتر است؛ و این برخلـاف آن‌چیزی است که در سطح جامعه و در گفته‌های بعضی از مسؤولان کشور رواج دارد که می‌گویند دانشجوی شاهد با بنیه‌ی علمی ضعیف وارد دانشـگاه می‌شود. امروز خیلی از کرسی‌های تدریس دانشگاه در دست فرزندان شاهد است. بحث امنیت ملی و فناوری هسته‌یی، بحث داغ امروز است؛ بخصوص این‌که این کودک استثنائی امریکا، اسرائیل چندین بار تهدید کرده که حمله می‌کنیم. در داخل هم بعضـی اوقات شایعه می‌شود که صاحبان اصلی نظام به‌خاطر مشکلات موجود ممکن است از آرمان‌ها فاصله گرفته باشند. بنده این‌جا عرض می‌کنم که اصـلاً این‌طور نیست. اگر شـما فرمان دهید که این فرزندان دوباره وارد صحنه‌های دفاع مقدس شوند، ایـن کـار را می‌کننـد و بـاز هم جهـان را در حیرت فرو خواهنـد برد. نکته‌ی دیگر این‌که نهادهـای فرهنگی جـامعه در مـورد نشـر و توسـعه‌ی فرهنگ شـهادت در جامعه ظاهراً فقط به کشـیدن تمثال مقـدس شـهدا بر روی دیوارها و کارهایی از این قبیل پرداخته‌انـد. تقاضای ما این است که از این به بعد در ترویج و اشاعه‌ی فرهنگ شـهادت و رسیدگی به مسائل خانواده‌های شـهدا، فرزندان شهدا را نیز وارد کـار کننـد. آقـای محمـد دهقـانی، برگزیـده‌ی جشـنواره‌ی جـوان خـوارزمی و دانشـجوی مهندسـی کـامپیوتر: در سـال پاسـخگویی، کـدامیک از متولیـان فرهنـگ کشور خود را پاسـخگوی ایجاد خرده فرهنگهای معارض با ارزشـها و هنجارهای جامعه می‌داننـد؟ حمـایت از نخبگـان علمی، حمایت از تشـکیل سـمینارهای علمی، هموارسازی مسـیر ثبت اختراعات، پـذیرش دانشـجوی خارجی، اصـلاح سیسـتم پذیرش دانشجو در مقاطع مختلف، تشویق به افزایش کیفیت تولیدات علمی و تشویق پژوهشگران در تولید علم می‌توانـد به توسـعه‌ی علمی کشـور شـتاب بخشـد. در رابطه‌ی بـا نهضت علمی و جنبش نرم‌افزاری این سـؤال مطرح است که از سوی مسؤولان آموزش عالی در دولت و شورای عالی انقلاب فرهنگی چه مکانیزمی برای اجرایی کردن نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری برداشـته‌اند؟ آیـا بهتر نیست متولیان امر، مثل دولت، مجلس، شورای عالی انقلاب فرهنگی و... مأمور پیگیری این موضوع شونـد و به اطلاع عموم برساننـد؟ راه رشـد و پیشـرفت، تسـلیم نشـدن است. نسـل دانشـگاهی قبل، در محاصـره‌ی دانش غرب و در

بدترین شرایط توانست به بالاترین مدارج علمی برسد که نمونه‌ی آن، پیشرفت در علوم هسته‌یی، سلولهای بنیادین و صدها نمونه‌ی دیگر است که ما در دانشگاه‌ها از این موارد خبر داریم. برای من باعث افتخار است که از مقامات دولتهای دشمن در اخبار رسمی شنیده‌ام که با ناراحتی و ناامیدی اعلام کرده‌اند که ایران در چند ماه آینده چند ماهواره به مدار زمین می‌فرستد. این حق مشروع ماست که از پتانسیل علمی خویش در جهت اعتلای دین و میهن استفاده کنیم. از همین‌جا، از جانب نخبگان کشور به ملت عزیزمان قول می‌دهیم که نسل آینده می‌تواند دهها برابر پیشرفتهای دهه‌ی اخیر را به سرانجام برساند؛ به شرط آن‌که از طرف مسؤولان اجرایی و قانونگذاران حمایت شویم. آقای پرویز امینی، دبیر کل اتحادیه انجمنهای اسلامی مستقل: تا کنون در راه تحقق بخشیدن به گام دوم انقلاب اسلامی - یعنی کارآمد سازی انقلاب اسلامی پس از دفاع مقدس - دو نسخه در عرصه‌ی اجتماعی و مدیریتی کشور تجویز گردیده است؛ یکی گفتمان توسعه‌ی اقتصادی و دیگری گفتمان توسعه‌ی سیاسی است. قطع‌نظر از برخی تفاوتها، این دو نسخه دو مشکل اساسی دارد: اول، عدم جامعیت و نگاه تک بعدی به شؤون گوناگون زندگی انسان و محدود کردن آن به مسائل اقتصادی و سیاسی. دوم، وارداتی و غیر بومی بودن این دو مدل است. گفتمان عدالت و دقائق نظری آن به دلیل جامعیت و فراگیری و تأکید بر توزیع متناسب و عادلانه‌ی ثروت، قدرت و منزلت و ریشه داشتن در متون دینی و اصالت داشتن در رفتار پیشوایان شیعی، خصوصاً حضرت علی (ع)، یکتا راهبرد کارآمدی نظام اسلامی و اساس مشروعیت آن به‌شمار می‌آید که مؤلفه‌های اساسی آن را می‌توان به صورت اضلاع یک مثلث نشان داد: ضلع اولِ گفتمان عدالت، جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم است. برای تحقق عدالت در موقعیت کنونی مناسبات و روابط اجتماعی، نیاز به طراحی نهادها و ساختارهای نو و متناسب با عقلانیت اسلامی است و نهضت و حرکت تولید دانش می‌بایست بتواند ظرفیت نرم‌افزاری سخت‌افزار نظام سیاسی را برای مدیریت عادلانه و توزیع ثروت و قدرت و منزلت ایجاد کند. ضلع دوم گفتمان عدالت، مبارزه‌ی بی‌امان، قاطع و همه‌جانبه با ریشه‌ها و مظاهر فساد اقتصادی و بروکراتیک از سوی حاکمیت است. ضلع سوم گفتمان عدالت، پاسخگویی حاکمیت به مردم است، که این خود نیازمند به نهادینه‌شدن فرهنگ پاسخگویی در حاکمان است؛ یعنی داشتن باور درونی به این‌که سؤال و پرسش حق مسلم مردم و پاسخگویی و مسؤولیت‌شناسی وظیفه‌ی خطیر حاکمان است، و نیز بالابردن قدرت اجتماعی مردم و افزایش توان نقادی ملت از طریق نهادهای مدنی برای پاسخگو کردن حاکمان، علی‌رغم میل باطنی آنان. انتخابات ریاست جمهوری آینده دقیقاً از منظور کارآمدی نظام واجد اهمیت و حساسیت ویژه است و به نظر می‌رسد با توجه به رشد عقلانیت انتخاباتی در جامعه در طی برگزاری نزدیک به بیست و پنج انتخابات و نیز رشد جامعه‌پذیری سیاسی، باید بگوییم در این انتخابات کاندیداها می‌بایست با شفافیت و صراحت وارد عرصه‌ی انتخابات شوند. اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان مستقل سراسر کشور معتقد است برای حاکم شدن فضای شفاف و زمینه‌ساز شدن عقلانیت انتخاباتی، نامزدها و جریانهای سیاسی کشور می‌بایست به این سؤال اساسی پاسخ دهند: تحلیل آنها از وضعیت کنونی نظام سیاسی چیست؟ برنامه‌های آنها با ذکر جزئیات، شاخصهای تیم اجرایی و از همه مهمتر معرفی کابینه‌ی احتمالی باشد. آیا دانشجویان حق ندارند که بدانند وزیر علوم و تحقیقات و همچنین وزیر بهداشت و درمان آینده‌ی آنان چه کسی خواهد بود؟ دوستمان مطالب مهمی را در میان گذاشتند. هم مسأله‌ی کارآمدی مهم است، هم مسأله‌ی گفتمان دولت، که ایشان این را با کارآمدی مرتبط کردند، که کاملاً درست و مهم است. سال پاسخگویی هم که ما مطرح کردیم، باید به آن توجه شود؛ منتها یکی دو نکته‌ی ظریف در این‌جا وجود دارد که باید به آن توجه شود: اولاً-وقتی شما سؤال می‌کنید و پاسخ می‌خواهید، باید سؤالی بکنید که پاسخ آن - از سوی هر کسی - قابل تشخیص و ارزیابی کمّی باشد؛ والّا این‌که شما بگویید «آیا می‌دانید که از قِبل بیکاری چه مشکلاتی پیش می‌آید؟»، جوابش این است که بله، می‌دانیم. «چه‌کار می‌کنید؟» همین کارهایی که می‌بینید داریم می‌کنیم. این‌طور طرح پرسش، چیزی عاید نخواهد کرد. یا از قوه‌ی قضاییه بپرسید «شما برای رفع این ویرانه در پنج سال گذشته چه کار کردید؟» آنها چند صفحه به شما آمار خواهند داد که این کارها را کرده‌ایم. پاسخگویی مقوله‌ی بسیار

حساسی است. چیزی که شما باید به آن اهتمام داشته باشید، خواست است. خواست عدالت و رفع فساد، بسیار مهم است. این خواستها باید وجود داشته باشد. در کنار این خواستها، این‌طور هم نباشد که همه‌ی کارهایی را که مسؤولان کرده‌اند، انسان زیر سؤال ببرد و مورد تردید قرار دهد؛ نه، واقعاً در همین زمینه‌هایی که شما مطرح کردید، کارهای خوب و زیادی صورت گرفته؛ منتها اداره‌ی کشور در مقطع امروز کار بسیار مشکلی است. می‌دانید امروز ما در یک چالش عظیم قرار داریم با مراکز قدرتی که فکر آنها این است که اگر این نظام کارآمدی خود را به‌طور کامل اثبات کند، عرصه برای آنها تنگ خواهد شد؛ کما‌این‌که همین الان هم آنها می‌بینند در مقابل نظام جمهوری اسلامی کم‌کاری کرده‌اند که نظام ما توانسته به پیشرفتهایی که دوستان اشاره کردند، نایل آید. البته به شما عرض بکنم؛ پیشرفتها در بخشهای مختلف، بیش از اینهاست. گفتمان عدالت، یک گفتمان اساسی است و - همان‌طور هم که چند روز پیش در جلسه‌یی مطرح کردم - همه چیز ماست. منهای آن، جمهوری اسلامی هیچ حرفی برای گفتن نخواهد داشت؛ باید آن را داشته باشیم. این گفتمان را باید همه‌گیر کنید؛ به‌گونه‌یی که هر جریانی، هر شخصی، هر حزبی و هر جناحی سر کار بیاید، خودش را ناگزیر ببیند که تسلیم این گفتمان شود؛ یعنی برای عدالت تلاش کند و مجبور شود پرچم عدالت را بر دست بگیرد؛ این را شما باید نگه دارید و حفظ کنید؛ این مهم است. اما در برخورد با آنچه شده، باید خانگی برخورد کنید؛ نه بیگانه‌وار و معترض. بالاخره کارهای زیادی انجام گرفته، احیاناً کوتاهی‌هایی هم شده؛ اما باید مشکل را حل کرد. نباید نتیجه‌ی قهری نحوه‌ی بیان این باشد که بعد از چندی انسان احساس کند که به کل مجموعه بشدت معترض است؛ نه، شما برای موفقیت کل مجموعه دارید تلاش می‌کنید؛ اصلاً همه‌ی تلاشتان این است که نظام را پیش ببرید. هرچه می‌توانید، جزئیات را تکمیل کنید. در بخشهایی که خلأ وجود دارد، هرچه می‌توانید، کمک کنید تا خلأ برطرف شود. هرچه می‌توانید، شعار اصلی عدالت و آنچه را مربوط به عدالت است، تقویت و همگانی و در ذهن‌ها تعمیق کنید و روی پشتوانه و فلسفه‌ی فکری آن کار کنید - اینها لازم است - اما کاری نکنید که مخالفان شما این تردید را دامن بزنند که آیا نظام اسلامی می‌تواند؟ آیا نظامی اسلامی توانسته؟ البته که می‌تواند؛ البته که توانسته! مدعی دستگاه‌های مختلف از لحاظ کارآمدی، خودِ بنده هستم. من دائماً نسبت به کارآمدی، از اینها سؤال و مطالبه می‌کنم؛ اما بنده اعتقادم این است که نظام اسلامی از همه‌ی دولتهایی که در دوران استعمار و دوران نزدیک به استعمار در کشور ما وجود داشته، قوی‌تر عمل کرده است. بدون تردید نظام جمهوری اسلامی در همه‌ی بخشها قوی عمل کرده است. عناصر مؤمن و کارآمد در نظام وجود داشته‌اند؛ پشتوانه‌ی مردمی هم به آنها کمک کرده است. در بخشهایی ما با قدرت وارد میدان شده‌ایم که فکرش را نمی‌توانستیم بکنیم. در همه‌ی بخشها این‌طور است. الان جای توضیح و بیان آمار نیست. البته اقتضای این دوره‌ی از نظام جمهوری اسلامی، اقتضای کار بیشتر، انقلابی‌تر، مؤمنانه‌تر و همه‌ی امکانات را بیش از این به میدان آوردن است؛ این را قبول داریم. البته کم‌کاری وجود دارد، اما ناکارآمدی وجود ندارد؛ بین اینها باید تفکیک قائل شد. ناکارآمدی وجود ندارد؛ نظام اسلامی کارایی دارد. یک نشانه‌ی کاراییِ نظام، وجود شماست. جوان دانشجوی مؤمن و معتقد به نظام می‌تواند حرف و انگیزه‌ی خودش را قوی در فضای جامعه مطرح کند. حرف شما فردا در تمام فضای جامعه منتشر می‌شود؛ این نکته‌ی خیلی مهمی است؛ این خودش کارآمدیِ این نظام است. کارآمدی نظام غیر از کارآمدی این دستگاه یا آن دستگاه است؛ نظام، نظام کارآمدی است. البته کارآمدی نظام، مجموعه‌ی عملکرد مثبت و منفی‌یی است که دستگاه‌های نظام دارند؛ اما این برآیند مثبت است. آقای هامون طهماسبی، دارنده‌ی مدال نقره‌ی جهانی المپیاد شیمی: آنچه امروز در گفتگوی ما با غربی‌ها در وین و پاریس می‌گذرد، بر سر ذخایر سوختی ما نیست؛ بلکه بر سر نیروی انسانی دانشمند ماست که توانسته با طی کردن راههایی از جهان علم و دانش، خود را در سطح جهانی مطرح کند. مسأله بر سر دانش هسته‌یی ماست و این‌که غرب نمی‌خواهد ما با وارد شدن به باشگاه هسته‌یی جهان، سد راه تأمین منافع زیاده‌خواهانه‌ی آنان باشیم. اگر امروز آنها برتری علمی دارند و در علم معلم ما هستند، از این واهمه دارند که در آینده به همت فرزندان ایران، ما معلم آنها در علم شویم. چرا روند حمایت و جذب نخبگان

ایرانی کند و دلسردکننده است؟ سرمایه‌گذاری و حمایت نهادهای دولتی و خصوصی از نخبگان و دانش‌پژوهان می‌تواند در تسریع روند پیشرفت و جبران عقب‌ماندگی‌های علمی کشور ما مؤثر باشد. با وجود این مشکلات، ما به آینده امیدواریم و نخواهیم گذاشت سایه‌ی یأس و ناامیدی به ما حاکم شود. البته من از کمک و حمایت از نخبگان همیشه دفاع می‌کنم و اعتقاد هم دارم که این کار درست است؛ منتها به نظر من خوب است بین ورزشکارها و نخبگان علمی مقایسه نشود. ده‌ها سال است که این کار در دنیا معمول است، در کشور ما هم همین‌طور معمول بوده است؛ اما مطرح کردن نخبگان علمی چند سال است که در این‌جا معمول شده؛ در سابق چنین چیزی وجود نداشته. این کار یواش‌یواش فرهنگ خواهد شد؛ به یک مسأله‌ی جدی و همگانی تبدیل خواهد شد. البته این هم هست که در دنیا روح عوامانه‌ی گرایش به ورزش غلبه دارد؛ این را باید تصدیق کرد. الان شما می‌بینید که گاهی یک کشور را به یک فوتبالیست می‌شناسند. آن کشور لابد سیاستمدار دارد، نخبه‌ی علمی دارد، عالم دارد؛ اما هیچ‌کس از آنها را نمی‌شناسند؛ گاهی خود آن کشور را هم نمی‌شناسند! دنیا به ورزش گرایش دارد، اما گرایش درستی نیست؛ من این گرایش را تأیید نمی‌کنم. کشور ما هم یک مقدار تابع همین قضیه است. در کشور ما که مهد ورزشهای دیگری مثل کشتی است، در عین حال الان فوتبال جاذبه‌ی بیشتری دارد؛ افراد مسابقات فوتبال را تماشا می‌کنند و به هیجان می‌آیند و با احساسات عمومی دنیا همسطح می‌شوند. اینهایی که شما می‌خواهید، ان‌شاءاللَّه درست خواهد شد. اعتقاد من این است که خیلی از این کارها را شماها قبل از آن‌که خودتان مصدر امور شوید، ان‌شاءاللَّه خواهید دید که درست شده؛ بخشی از آنها هم می‌ماند برای این‌که وقتی شما مصدر امور شدید؛ چون اینها کارهای بلندمدت است. آقای امیرعباس اسماعیلی: دبیرکل اتحادیه تشکلهای سیاسی اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی: اشتغال نسل جوان یکی از مهمترین دغدغه‌های دانشجویان و جنبش دانشجویی است. برای حل این مشکل، تکیه بر نیروهای بالقوه و ذخایر ملی و استفاده‌ی مناسب از متخصصان دلسوز و... امکان‌پذیر است. مسأله‌ی دستیابی به انرژی هسته‌یی با اهداف صلح‌آمیز، از مهمترین خواستهای نسل جوان است. حفظ اتحاد و تعامل صحیح با مجامع جهانی و بها ندادن به دشمنان، ما را در رسیدن به این هدف کمک می‌کند. انتخابات ریاست جمهوری باید به‌عنوان دغدغه‌ی اساسی مطرح گردد. دیدگاه تبعیض‌آمیزی در نگاه مسؤولان به دانشگاه آزاد اسلامی در مقایسه با دانشگاه‌های دولتی وجود دارد. انتظار ما این است که به تشکلهای دانشجویی که اهل جنجال نیستند، توجه بیشتری شود و فقط به تشکلهایی که زخم بر نظام می‌زنند، توجه نشود. نمایندگان جنبش دانشجویی باید به تأسیس یک نظام ضدسلطه برای دفاع از مظلوم و مردم فلسطین اقدام کنند. آقای امیررضا نیکان، نماینده‌ی نخبگان: ما نمی‌خواهیم مرکز حمایت از نخبگان، مانند نظام‌های اداری سازمانهای دیگر شود؛ بلکه تقاضای ما این است که نظام از ما این سؤال مهم و حیاتی را بپرسد که کشور متقاضی چه خدماتی از نخبگان است. اطلاعات و تجربیات مدیران کشور بهتر است به‌وسیله‌ی سیستمی ضبط شود تا مورد استفاده‌ی مدیران و مسؤولان آینده قرار گیرد. ما دوست داریم از تجربیات زیاد شما نیز برای شروع کار استفاده شود. ثبت تجارب، این‌طوری نیست که مثلاً یک مدیر بنشیند بنویسد: تجربه‌ی من در این قضیه این است. تجارب در اسناد و مدارک و نوشته‌های یک مجموعه منعکس است. مثلاً- تجربیات مجموعه‌های اقتصادی - بانک مرکزی، سازمان مدیریت، وزارت اقتصاد و غیره - در اسناد و منابع و دفاتر ثبت است. بنابراین در سیر کارها تجربه به‌دست می‌آید و همان‌جا هم ثبت می‌شود. این‌طور نیست که تجربه‌ها می‌آید و با آدمها می‌رود و نابود می‌شود؛ بعد افراد بعدی می‌آیند و از آنها استفاده نمی‌کنند. این‌که ما بگوییم در کدام بخشها، در کدام پروژه‌ها و در کدام رشته‌ها باید کار و تحقیق شود، البته این کارِ ویژه و تخصصی است. به نظر ما همان بنیادی که گفتیم، ان‌شاءاللَّه اگر تشکیل شود، یک قسمت هم به این چیزها اختصاص پیدا می‌کند؛ اولویتها را معین خواهد کرد و به این چیزها خواهد پرداخت. منتها معلوم است که یک کشور از نخبگان خودش چه می‌خواهد. یک کشور از نخبگان خودش می‌خواهد که به نیازها و مطالبات عمومی و به مصالح کشور بیندیشند؛ به آنها پاسخ دهند و خودشان را متعهد بدانند. من در جمع نخبگان المپیادی - البته الحمدللَّه الان همه‌ی شما نخبه هستید؛ بنده همه‌ی شما جوانها را به یک معنا

نخبه می‌دانم - مکرر گفته‌ام که نخبگان توجه داشته باشند خود را از ملت طلبگار ندانند. ما به مسؤولان مرتب سفارش می‌کنیم به نخبگان رسیدگی کنند؛ اینها سرمایه‌ها و گنجینه‌های کشورند و البته باید به اینها رسیدگی شود؛ در این شکی نیست. یک مطلب این است که ما مسؤولان باید خود را برای پشتیبانی، حمایت و دفاع از نخبگان مسؤول بدانیم؛ اما حرف دیگر این است که ما بگوییم نخبگان خود را از ملت ایران و از کشورشان طلبگار بدانند؛ این دومی مطلقاً قبول نیست. همه‌ی ما بدهکاریم: بدهکار به این ملت، بدهکار به این تاریخ، بدهکار به نسلهای آینده. کسانی که کشور را ترک می‌کنند و به خارج می‌روند، یک وقت می‌روند تا معلوماتشان را تکمیل کنند و برگردند؛ چه اشکالی دارد؟ این اصلاً مانعی ندارد. مثلاً در این‌جا نیازی دارند - کارگاهی، وسیله‌ی کاری، درسی، دانشی، رتبه‌یی، استادی - این نیاز در این‌جا برآورده نمی‌شود؛ در فلان نقطه‌ی دنیا برآورده می‌شود؛ بنابراین به آن‌جا می‌روند و استفاده می‌کنند و برمی‌گردند؛ این‌که مورد تأیید ماست؛ ما از این کار گله‌یی نداریم. اما کسانی‌که کشور را رها می‌کنند و به پشت سرشان نگاه نمی‌کنند، اینها سودی نمی‌برند. اینها خانه‌ی خود را که مال خودشان است و همه آنها را محلی و صاحبخانه می‌دانند، رها می‌کنند؛ به نقطه‌یی می‌روند که اجیر شوند! اجیری و مزدوری است؛ مزدوری با پول زیاد؛ خیلی فرق می‌کند. در خانه‌ی خود زندگی کردن، در فضای خانه‌ی خود تنفس کردن، خود را صاحبخانه دانستن؛ این کجا؟ این‌که یک ایرانی به فلان نقطه‌ی دنیا برود - مثلاً به استرالیا یا کانادا یا اروپا - گیرم مرکزی هم پیدا کند که در آن‌جا کار کند و حقوقی هم بگیرد؛ آن حقوق هم ده برابر حقوقی باشد که در ایران خواهد گرفت؛ اما آن‌جا صاحبخانه نیست، همه او را بیگانه می‌دانند، کسی او را صاحبِ حق نمی‌داند، با او احساس خویشاوندی نمی‌کند؛ این کجا؟ این‌طور نیست که رفتن به خارج امتیازی محسوب شود؛ نه، ماندن در این‌جا امتیاز است. شما در خانه‌ی خود، برای مردم خود و برای خانواده‌ی خود کار می‌کنید؛ و این ارزش بسیار بالایی است. نخبگان از این ملت و از این کشورند و توقع ما این است که برای این ملت و این کشور هم باشند. البته به مسؤولان هم مرتباً سفارش می‌کنیم و بر خودمان هم لازم می‌دانیم که از این جماعت نخبه - که ذخایر کشورند - استفاده و حمایت کنیم. ...

بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی امروز ما جلسه‌ی بسیار خوبی بود. همان‌طور که اول جلسه عرض کردیم، قرار بر این است که بنده بشنوم و دوستان مطالبی را بفرمایند. هدف از این جلسه هم در درجه‌ی اول تکریم نسبت به دانشگاه است؛ می‌خواهیم به دانشگاه و دانشجو در فضای عمومی کشور احترام گذاشته شود. احترام به دانشجو و دانشگاه به معنای احترام به دانش است؛ به معنای این نیست که ما برای قشری مجاز می‌دانیم که دارای تبختر و نخوت باشد؛ نه، به هیچ وجه این‌طور نیست. تکریم دانشجو و دانشگاه به معنای تکریم علم است. اگر کشور ما در زمینه‌ی علم سرمایه‌گذاری و تلاش نکند، مسلماً باز هم سالهای متمادی در پیشرفت همه‌جانبه و توسعه‌ی کشور تأخیر خواهد افتاد؛ کمااین‌که عقب‌ماندگی‌های کشور ما در دوره‌ی حکومت طاغوت - چه پهلوی‌ها و چه قاجارها - به‌خاطر این بود که به مقوله‌ی علم در این کشور اهمیت داده نشد و علم را محترم نشمردند. وقتی در جامعه‌یی علم محترم شمرده می‌شود که استعداد و سرچشمه‌ی درونی عناصر انسانی کشور جوشان شود و علم بومی گردد. سرمایه‌گذاری برای علم، باید با این هدف باشد؛ والّا این‌که دیگران فرآورده‌های علمی داشته باشند و فرمولها و کلماتی را به ما بیاموزند و ما بدون این‌که هیچ عمقی از آن به‌دست بیاوریم، آن کلمات را یاد بگیریم، به پیشرفت هیچ کشوری کمک نمی‌کند؛ نه ما و نه هیچ کشور دیگری. در گذشته سرچشمه‌ی علم در این کشور خشک شده بود. از طرق مختلف این کار صورت می‌گرفت: یکی این بود که درمقابل هیمنه‌ی پیشرفت دانش غربی، این تصور در کشور ما غلیظ شد و مورد تأکید قرار گرفت که ایرانی قادر نیست، ایرانی نمی‌تواند، ایرانی استعداد لازم را برای پیشرفت علمی و صنعتی ندارد. امروز این حرف به گوش شما بیگانه و ناآشناست؛ اما بدانید که در یک دوره‌ی طولانی، این فکر در کشور تولید و ترویج شد؛ گفتند ایرانی به درد ادبیات می‌خورد - ادبیات بزم و گل و بلبل و این‌طور چیزها - آن هم ادبیات به معنای شعر؛ والّا تحقیقات ادبی را هم باز باید اروپایی‌ها و مستشرقین اروپایی می‌آمدند می‌کردند. ایرانی به درد کارهای جدی و اساسی نمی‌خورد. نتیجه‌ی فقر علمی، فقر صنعتی شد. نتیجه‌ی فقر صنعتی، خرج کردن

همه‌ی سرمایه‌ها برای رسیدن به سطح زندگی معمولیِ متعارف دنیایی شد؛ یعنی وارد کردن، صنعت مونتاژ، دایم دنبال دیگران دویدن، نفت و همه‌ی سرمایه‌های داخلی را تقدیم کردن. نتیجه‌ی دیگرش این بود که خیلی از استعدادهای طبیعی - غیر از استعدادهای انسانی - در کشور ما متوقف ماند. وقتی مردمی دانشمند نبودند، اهل صنعت نبودند و فناوری و علم نداشتند، از بسیاری از ثروتهای موجود طبیعی خودشان هم غافل می‌مانند. سالهای متمادی می‌گذشت؛ نفت در این کشور بود، اما کسی نبود که بداند این نفت چیست و به چه درد می‌خورد! دیگرانی که پیشرفت کرده بودند، این ماده را می‌شناختند و کاربرد آن را می‌دانستند؛ لذا آنها آمدند آن را کشف و استخراج کردند؛ صاحب آن شدند و به سود خودشان تصرف کردند؛ هم در کشور ما و هم در اغلب کشورهای نفت‌خیز دنیا. همه‌ی اینها دنباله‌ی عقب‌ماندگیِ علمی است. وقتی علم نباشد، صنعت نیست. وقتی صنعت نباشد، بسیاری از ثروتهای جامعه کشف نمی‌شود. وقتی صنعت نباشد، همه‌ی موجودی برای به‌دست آوردن صنعت روز خرج می‌شود؛ دنباله‌روی از بیگانه و گرفتنِ ناگزیرِ فرهنگ بیگانه و تبعیت ناگزیر از سیاست‌های بیگانه هم به دنبالش پدید می‌آید. همه‌ی اینها ناشی از بی‌علمی است. بنابراین علم باید در کشور ترویج شود. یکی از کارهای مهم انقلاب همین بود؛ علم را در داخل کشور ترویج کرد. اول انقلاب در برهه‌ی کوتاهی ما ناگزیر شدیم دانشگاه نداشته باشیم. دانشگاه به مناسبت انقلاب فرهنگی و مسائلی که در دانشگاه بود، تعطیل شد. دانشگاه‌ها به اصرار دانشجوها تعطیل شد. در همین دانشگاه تهران گروهکها اتاق جنگ درست کردند؛ یعنی از دانشگاه به‌عنوان وسیله‌یی برای آشوب، فتنه، جنگ با انقلاب، جنگ با نظام و جنگ با اسلام استفاده کردند! دانشگاه در برهه‌ی کوتاهی تعطیل شد؛ لیکن بعد از این برهه‌ی کوتاه، فعالیت علمی و دانشگاه و دانشجو به شکل معجزه‌آسایی پیشرفت کرد. شماها امروز در وسط جریان قرار دارید؛ درست احساس نمی‌کنید که ما چه وضعی داشتیم و از کجا به کجا رسیدیم. ما در این کشور سالهای متمادی برای معالجات خودمان بناچار از پزشک تایلندی و پاکستانی و هندی استفاده می‌کردیم؛ چون پزشک در این کشور به‌قدر لازم نبود؛ اما امروز یکی از دغدغه‌های نظام این شده که این‌همه پزشک اضافی را چگونه به‌کار بگمارد. بعضی‌ها برای این قضیه غصه می‌خورند. به نظر من این کج‌سلیقگی است؛ غصه نیست. آن روز برای اداره‌ی تعداد معدود دانشگاه‌های کشور، ما استاد نداشتیم. البته اول انقلاب تعدادی استاد از کشور رفتند؛ اما آنهایی که رفتند، آنقدر زیاد نبودند؛ درباره‌ی شمار آنها مبالغه شد. امروز خوشبختانه ما اساتید فعال و مشغول در این‌همه دانشگاهی که در کشور به‌وجود آمده، فراوان داریم. تعداد دانشگاه‌های امروز نسبت به گذشته قابل مقایسه نیست. ممکن است در سیاستگذاری‌ها و اجرای آن سیاست‌ها اشتباهاتی وجود داشته باشد - از گسترش کمّی به این شکل، من به‌طور مطلق دفاع نمی‌کنم - لیکن نکته‌ی اصلی این است که به علم اهمیت داده شد. من امروز می‌خواهم همین نکته را به شما عرض کنم. عزیزان من! به علم اهمیت دهید. کلید اصلی باز کردن قفلهای گوناگون، اهمیت دادن به علم است. البته در کنار آن، این امر بدیهی را هم باید در نظر داشته باشید که علم و عالم همان‌قدر که می‌توانند مفید باشند، می‌توانند مضر هم باشند؛ «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا». اگر کسی که علم در وجود او هست، تقوا و پرهیزگاری و امانت و صداقت در او نباشد، می‌تواند موجود مضری باشد؛ می‌تواند علیه کشور و مصالح کشور، علم خودش را مورد استفاده قرار دهد. بنابراین در کنار علم، فرهنگ و تزکیه و اخلاق و معنویت هم لازم است؛ در این هیچ شبهه نکنید. حرکتهایی که انجام می‌دهند برای این‌که محیط دانشگاه و دانشجو را محیط بی‌دینی و بی‌معنویتی کنند، به نظر من گرچه یک مقدارش از روی غفلت است، اما یک مقدارش هم حساب شده است. در این قضیه خیلی‌ها مقصرند؛ هم در دانشگاه‌ها مقصر وجود دارد، هم در خود دستگاه‌های وزارتی و دولتی. عده‌یی حساب شده می‌خواهند محیطهای دانشجویی و دانشگاه را - که محیط علم و گسترش علمی و رشد علمی و پرورش علمی و آینده‌ی علمی کشور است - از معنویت تهی کنند تا در آن، ایمان و تقوا و معنویت و خدا و تعهد دینی وجود نداشته باشد؛ این قطعاً حرکتی است به ضرر مصالح کشور. پروردگارا! دلهای جوان و آماده و مستعد را از نور معرفتِ خودت سرشار کن. پروردگارا! نشست صائمانه‌ی این جوانان عزیز را که در ساعتی از روز ماه

رمضان انجام گرفت، مشمول برکات و توجهات خاص خودت قرار بده. پروردگارا! جوانان ما را از صلاح و سداد برخوردار بفرما. پروردگارا! آینده‌ی کشور را به‌دست این جوانان، آینده‌ی علم و معرفت و تقوا قرار بده؛ دشمنان را از نفوذ در این کشور و در نظام جمهوری اسلامی روزبه‌روز مأیوس‌تر بفرما؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما شاد و خشنود کن؛ شهدای ما را با پیغمبر و اولیای پیغمبر محشور بفرما؛ روح مطهر امام بزرگوار را با اولیایت محشور کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه ی تهران --
-۱۵/۰۸/۱۳۸۳ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین، نحمده و نستعینه و نستهدیه و نؤمن به و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأمجدین الأئمّة الهداة المهدیّین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار و خودم را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم. از آغاز اولین خطبه‌ی نمازجمعه، به دل و جان خود تقوا و پرهیزگاری را تلقین کنیم و از روزه‌ی ماه رمضان و فضای معنوی و صفای روحانی این ماه استفاده کنیم؛ بلکه دل ما به خصلت بزرگ تقوا تمایل و گرایش پیدا کند و بتوانیم به معنای حقیقی کلمه پرهیزگار و متقی باشیم. امروز - بیست‌ویکم ماه رمضان - بنابر احتمال فراوان، هم روز قدر است، هم روز شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) است. دیشب یکی از سه شب ممتاز در دوران سال بود؛ شبهایی که محتمل است شب قدر باشند. تنزل ملائکه‌ی الهی و تنزل روح در مثل دیشب یا یکی از دو شب دیگر اتفاق افتاده است یا می‌افتد. خوشابه‌حال کسانی‌که با فرود فرشتگان الهی توانستند روح خود را فرشته‌گون کنند. حضور ملائکه‌ی الهی در روی زمین و در میان ما مردم - که فرمود: «تنزّل الملائکة والرّوح فیها باذن ربّهم من کلّ امر» - باید بتواند ما را به نزدیک شدنِ به خلق و خوی فرشته‌گون کمک کند. یقیناً در میان بندگان خدا کسانی بوده‌اند که دیشب را شب خوبی گذرانده‌اند و چشم حقیقت‌بین و روح حقیقت‌یاب آنها حقایق شب قدر را ادراک کرده است. شاید کسانی فرشته‌ها را به چشم دیده باشند. شما مردم عزیز هم در همه‌جا شب نوزدهم و شب بیست‌ویکم و ان‌شاءاللّه شب بیست‌وسوم را ساعات خوبی گذراندید و می‌گذرانید. می‌بینیم که مردم ما، جوانهای ما، زن و مرد ما با این شبها حقیقتاً قصد پالایش خود را دارند؛ دلها نرم می‌شود، چشم‌ها اشکبار می‌شود، روح‌ها لطیف می‌شود؛ روزه هم کمک کرده است. ما باید امیدوار باشیم، دعا کنیم و بکوشیم از این شبها برای عروج معنویِ خود استفاده کنیم؛ چون نماز معراج و وسیله‌ی عروج مؤمن است. دعا هم معراج مؤمن است، شب‌قدر هم معراج مؤمن است. کاری کنیم عروج کنیم و از مزبله مادی که بسیاری از انسانها در سراسر دنیا اسیر و دچار آن هستند، هرچه می‌توانیم، خود را دور کنیم. دلبستگی‌ها، بدخلقی‌ها - خلقیات غیرانسانی، ضدانسانی - روحیات تجاوزگرانه، افزون‌خواهانه و فساد و فحشا و ظلم، مزبله‌های روح انسانی است. این شبها باید بتواند ما را هرچه بیشتر از اینها دور و جدا کند. اما درباره‌ی شهادت امروز. این شهادت، مصیبتی نیست که در برهه‌یی از زمان اتفاق افتاده باشد و الان ما به یاد آن اشک بریزیم؛ نه، این مصیبتِ همیشه‌ی زمان است. مصیبت شهید کردن امیرالمؤمنین، این «تهدّمت واللّه ارکان الهدی»، فقط برای آن زمان خسارت نیافرید؛ برای طول تاریخ بشر خسارت ایجاد کرد. فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) بیست‌وپنج سال قبل از این تاریخ در بستر بیماری به زنان مدینه فرمود اگر علی را بر سر کار می‌گذاشتند، «لساربهم سیراً سُجُحاً» - «سُجُح» یعنی هموار - راه زندگی را بر مردم هموار می‌کرد. «لا یکلِمُ خُشاشه»؛ نمی‌گذاشت - به تعبیر من - اقتدار حکومت و روحیه‌ی حکومتگریِ اسلام اندکی به پیکر جامعه‌ی اسلامی زخم بزند؛ نمی‌گذاشت ذره‌یی آسیب ایجاد کند؛ کار را پیش می‌برد و از هر آسیبی هم جلوگیری می‌کرد. بهترین شکل حکومت کردن این است که حکومت به مردم زخم نزند؛ زندگی مردم را هم از لحاظ مادی و معنوی آباد کند. «ولا یکلّ سائرهُ و لا یُمُلّ راکبه و لاوردهم منهلا

غیرا صافیا رویّا»؛ اینها را فاطمه‌ی زهرا آن روز فرمود. این واقعه بیست‌وپنج سال عقب افتاد؛ ولی بالاخره امت اسلامی جمع شدند و امیرالمؤمنین را سرِ کار آوردند. امیرالمؤمنین در همین چند سال؛ یعنی از ذی‌حجّه‌ی سال ۳۵ تا ماه رمضان سال ۴۰ - چهار سال و نُه ماه یا ده ماه - کارهای بزرگی انجام داد. کارهایی را پایه‌گذاری کرد که اگر شمشیر غدر و خیانت نمی‌بود و این جنایت بزرگ به وسیله‌ی ابن‌ملجم و عناصر پشت پرده‌ی این جنایت صورت نمی‌گرفت، امیرالمؤمنین این راه را ادامه می‌داد و باز دنیای اسلام شاید تا قرنها بیمه و تأمین می‌شد. لذا مصیبتی که آن روز وارد شد، برای دنیای اسلام و تاریخ اسلام پُرخسارت بود. باز هم این منهل رَویِّ صافیِ زلالی را که می‌توانست دنیای اسلام را سیراب کند، از دسترس دنیای اسلام دور کردند؛ لذا مصیبتِ همیشه است. کار مهمی که امیرالمؤمنین در این مدت انجام داد، می‌توان در یک جمله‌ی کوتاه گفت و من مختصری امروز اطراف آن توضیح می‌دهم. امیرالمؤمنین در این مدت نشان داد که اصول اسلامی و ارزشهای اسلامی‌یی که در دوران انزوای اسلام و در دوران کوچکی جامعه‌ی اسلامی به‌وجود آمده بود، در دوران رفاه و گسترش و اقتدار و پیشرفت و توسعه‌ی مادی جامعه‌ی اسلامی هم قابل پیاده شدن است. اگر به این نکته توجه کنیم، خیلی مهم است. مسأله‌ی امروز ما هم همینهاست. اصول اسلامی، عدالت اسلامی، تکریم انسان، روحیه‌ی جهاد، سازندگی اسلامی، مبانی اخلاقی و ارزشیِ اسلام در دوران پیغمبر با وحی الهی نازل شد و تا آن حدی که ممکن بود، به وسیله‌ی پیغمبر در جامعه‌ی اسلامی اعمال شد. اما جامعه‌ی اسلامیِ زمان پیغمبر مگر چه بود؟ تا ده سال فقط یک مدینه بود؛ یک شهر کوچک چند هزار نفری. بعد هم که مکه و طائف را فتح کردند؛ یک منطقه‌ی محدود با یک ثروت بسیار محدود، با فقر همه‌گیر و امکاناتِ بسیار کم در اختیارشان بود. ارزشهای اسلامی در چنین محیطی پایه‌گذاری شد. از آن روزی که پیغمبر از دنیا رفت، بیست‌وپنج سال گذشته است. در این بیست‌وپنج سال، وسعت کشور اسلامی صدها برابر شده؛ نه دو برابر و سه برابر و ده برابر. یعنی آن روزی که امیرالمؤمنین به حکومت رسید، از آسیای میانه تا شمال آفریقا - یعنی مصر - در حیطه‌ی قدرت حکومت اسلام بود. از دو دولت بزرگِ همسایه‌ی دولت اسلامیِ اولِ کار - یعنی ایران و روم - یکی بکلی منهدم شده بود، که حکومت ایران بود، و تمام سرزمین ایرانِ آن روز در اختیار اسلام قرار گرفته بود. بخش عمده‌یی از سرزمین روم هم - که شامات و فلسطین و موصل و بقیه‌ی جاها بود - در اختیار اسلام قرار گرفته بود. چنین رُقعه‌ی وسیعی در اختیار اسلام بود؛ بنابراین ثروت زیادی به‌وجود آمده بود؛ دیگر فقر و کمبود و کم‌غذایی وجود نداشت؛ طلا رایج شده بود، پول زیاد شده بود،ثروتهای فراوان به‌وجود آمده بود؛ لذا کشور اسلامی ثروتمند شده بود. خیلی‌ها از رفاهِ بیش از اندازه‌ی لازم برخوردار شده بودند. اگر علی را از این وسط حذف می‌کردیم، ممکن بود تاریخ این‌طور قضاوت کند که اصول اسلامی و ارزشهای نبوی خوب بود؛ اما در همان دوره‌ی مدینةالنبی؛ همان دوره‌ی کوچکی و فقر جامعه‌ی اسلامی؛ اما بعد از آن‌که جامعه‌ی اسلامی بزرگ شد و با تمدنهای گوناگون آمیخته شد؛ از ایران و روم فرهنگها و تمدنهای مختلف وارد زندگی مردم شدند و ملتهای گوناگون همه زیر چتر جامعه‌ی اسلامی قرار گرفتند، دیگر آن اصول کافی نیست و نمی‌تواند کشور را اداره کند. امیرالمؤمنین در این پنج سال با عمل و سیره و شیوه‌ی حکومت خود نشان داد که نه، همان اصولِ درخشان صدر نبوت - همان توحید، همان عدل، همان انصاف و مساوات، همان برابری بین انسانها - با خلیفه‌ی مقتدری مثل امیرالمؤمنین قابل اجراست. این، چیزی است که در تاریخ مانده است. هرچند بعد از امیرالمؤمنین این روش ادامه داده نشد، اما ایشان نشان داد که اگر حاکم اسلامی و مدیران جامعه و مدیران مسلمان تصمیم داشته باشند؛ بنا داشته باشند و اعتقاد راسخ داشته باشند، می‌توانند همان اصول را در دوران گسترش منطقه‌ی حکومت اسلامی و پدید آمدن شرایط گوناگون و جدید زندگی، باز هم اجرا کنند و مردم را از آن بهره‌مند نمایند. این، مسأله‌ی امروز ما هم هست. عده‌یی خیال می‌کنند شعارهای انقلاب؛ شعار عدالت، شعار جهاد، شعار دین، شعار استقلال، شعار خودکفایی؛ شعارهایی که مردم را به شوق آورد، وارد صحنه کرد، رژیم طاغوت را ساقط کرد و مردم هشت سال در جنگ مقاومت کردند، کهنه شده و قابل پیاده شدن نیست؛ نه، ممکن است ما کهنه شده باشیم و اقتدار و صلابت خود را از دست داده باشیم. ما سست

شدیم؛ آن اصول با قوت و صـلابت خود باقی است. ما اگر با ایمان لازم، با مدیریت کافی، با شوق و امید، با مقهور نشدن در مقابل شیوه‌هـا و کلکهـای سیاسـی و تبلیغـاتیِ دشـمنان وارد میـدان شویم، همان اصول، امروز جلوه‌ی بیشتری خواهـد داشت. معلوم است؛ عـدالت اجتماعی در یک جامعه‌ی ده، پانزده هزار نفریِ مـدینه کجا، عـدالت اجتماعی در یک جامعه‌ی چندین ده میلیونی و چندین صـد میلیونیِ حکومت دوران امیرالمؤمنین کجا؟ و امیرالمؤمنین این کارها را کرد. من چند مورد از اقدامات امیرالمؤمنین را - که در بیانـات آن بزرگوار منعکس است - در این‌جـا عرض می‌کنم؛ هزاران مورد از این قبیـل، در زنـدگی امیرالمؤمنین وجود دارد. مردم آمدنـد اصـرار و بیعت کردند؛ اما حضـرت قبول نمی‌کرد. اصـرار مردم زیاد شد. همه، بزرگان، کوچکان، رؤسا و صـحابه‌ی قدیمی گفتنـد نه، فقط علی‌بن‌ابی‌طالب بایـد باشد و غیر از او کسـی نمی‌تواند. آمدند و به اصـرار حضـرت را بردند. حضـرت فرمود پس به مسجد برویم. حضرت روی منبر رفت و خطبه خواند و در این سخنرانی حرف خودش را بیان کرد. امیرالمؤمنین فرمود: اموالی که تا امروز افرادِ برگزیـده و محترمهـا بیجـا و بنـاحق تصـرف کرده‌انـد، هرجـا مـن بـه ایـن امـوال دسـت پیـدا کنـم، اینهـا را به بیت‌المـال برمی‌گردانم. در طول این چنـد سـال کسانی توانسته بودنـد پولهایی را از بیت‌المال به نفع خودشان بردارنـد. فرمود من همه اینها را برمی‌گردانم؛ «لو وجـدته قـد تزوّج به‌النسـاء»؛ حتّـی اگر ببینم مهر زنهایتـان قرار داده‌ایـد، یـا «و مُلـك به الاماء»؛ برای حرمسـراهای خودتان کنیز خریده‌ایـد. «لرددته»؛ به بیت‌المال برمی‌گردانم. مردم و بزرگان بدانند که روش من این است. بعد از چند روز مخالفتها شروع شد. البته مردم مستضعف و طبقه‌ی مظلوم جامعه از خدا می‌خواهند چنین روشی به‌کار گرفته شود؛ لیکن متنفذان و کسانی‌که خودشان مخاطب واقعی این مطلب بودند، بدیهی است که ناراضـی بودند. نشسـتند جلسه تشکیل دادند و گفتند این چه کاری است کـه علی می‌خواهـد انجـام دهـد. ولیـدبن‌عقبه - همـان کســی‌که زمـان عثمـان اسـتاندار کـوفه بـود - از طرف آنهـا بلنـد شـد پیش امیرالمؤمنین آمـد و گفت یـا علی! بیعت مـا بـا تو شـرط دارد؛ «و نحن نبایعـك الیوم علی ان تضع عنـا مـا اصبناه من المـال فی ایـام عثمـان»؛ شـرط ما این است که به پولهایی که ما به‌دست آورده‌ایم، دست نزنی و به دسـتاوردهای ما در دوران قبل از خودت کاری نداشته باشـی. بعـد از ولیـدبن‌عقبه، طلحه و زبیر آمدنـد. البته حساب ولیدبن‌عقبه از طلحه و زبیر جداست. ولیدبن‌عقبه در واقع جزو تازه‌مسـلمانهاست؛ خانواده‌اش ضداسـلام و ضـدانقلاب بودنـد و با اسـلام جنگیـده بودنـد؛ بعد هم که اسـلام غالب شد، اواخر زمان پیغمبر، او هم مثل دیگرانِ از بنی‌امیه اسلام آورد؛ اما طلحه و زبیر جزو سابقین اسلام و جزو یاران نزدیک پیغمبر بودند. طلحه و زبیر هم - که بزرگانِ آن روزِ اسـلام و جزو بقایای اصـحاب پیغمبر بودنـد - خـدمت امیرالمؤمنین آمدنـد و حرفهای گله‌آمیزی زدند؛ از جمله گفتنـد: «انـک جعلت حقنـا فی القسم کحق غیرنا»؛ تو ما را با دیگران در تقسـیم بیت‌المال یکسان کردی؛ «و سویت بیننا و بین من لا ـ یماثلنـا»؛ مـا را بـا کسـانی‌که شبیه مـا نیسـتند، در دادن اموال بیت‌المال یکی قرار دادی. این چه وضـعی است؟ چرا امتیاز قائل نیستی؟ «من لا یماثلنا فیما افاءاللّٰه تعالی بأسیافنا و رماحنا»؛ با شمشیر ما اینها به‌دست آمد؛ ما بودیم که اسلام را پیش بردیم؛ ما بودیم که زحمت کشـیدیم و تلاش کردیم؛ حالا تو ما را با کسانی‌که تازه آمده‌اند و عجمی و جزو کشورهای مفتوح هسـتند، یکسان قرار داده‌ای؟ جواب امیرالمؤمنین به ولیـدبن‌عقبه را من ندیده‌ام - تاریخ ثبت نکرده است - اما جواب دیگران را داد. حضـرت بالای منبر رفت و جواب تنـدی داد. راجع به مسأله‌ی تقسـیم مساوی بیت‌المال فرمود: «فان ذلک امر لم احکم فیه بادئ بـدء»؛ من که بنیانگـذار چنین روشـی نیسـتم؛ «قـد وجـدت انا و انتما رسول اللّٰه صـلی اللّٰه علیه و اله یحکم بـذلك»؛ هم من و هم شـما بودیم و دیدیم پیغمبر این‌طور عمـل می‌کرد. من کـار تـازه‌یی نکرده‌ام؛ همـان کـار پیغمبر را دارم دنبال می‌کنم؛ می‌خواهم همان ارزشـها و همان پایه‌های اعتقادی و عملی جامعه را در این دوران مستقر کنم. و علی مستقر کرد و می‌کرد؛ هزینه‌اش را هم امیرالمؤمنین پرداخت. هزینه‌ی این کـار، وقوع سه جنگ بود. امیرالمؤمنین ایسـتاد. بـدیهی است که امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش می‌دانست؛ اما بعـد از رحلت پیغمبر این‌طور نشـد؛ در مقابل چیزی که حق خود می‌دانست، بیست‌وپنـج سال هیـچ حرکتی نکرد؛ اگر کسانی هم خواسـتند حرفی بزننـد، آنهـا را آرام نگه‌داشت. «انـک لقلق الوضـین ترسـل فی غیر سـدد»، «ودع عنك نهبا صـیح فی حجراته»؛ از این مطالب

امیرالمؤمنین دارد. امیرالمؤمنین در مقابل آن مسأله بیست‌وپنج سال عکس‌العمل نشان نداد؛ اما در مقابل قضیه‌یی که بظاهر کمتر از آن قضیه به‌نظر می‌رسد - مسأله‌ی عدالت اجتماعی، مسأله‌ی احیای اصول نبوی، دوباره بنا کردنِ بنای اسلامیِ مستحکمی که پیغمبر گذاشته بود - امیرالمؤمنین سه جنگ را تحمل کرد؛ جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان. ببینید این کار به نظر امیرالمؤمنین چقدر مهم بود. کار بزرگ امیرالمؤمنین این است. امیرالمؤمنین در همین زمینه یک جمله‌ی دیگر دارد. بد نیست ما با معارف علوی یک‌خرده آشنا شویم. ایشان می‌فرماید: «لا تمن انکم رعایة الحق لعَهَدٍ عن اقامة الحق علیه»؛ یعنی اگر کسی انسان مؤمنی است، انسان مجاهد فی سبیل‌اللّه است، زحمات زیادی داشته، جبهه بوده و کارهای بزرگی کرده، رعایت حق او بر شما واجب است. اگر در جایی این شخص تخطی و حقی را ضایع کرد، شما که مدیر و مسؤول هستید، نباید آن حق واجب، مانع بشود از این‌که در موردی که تخطی کرده، حق اجرا نشود. بنابراین مسائل را از هم جدا کنید. اگر کسی آدم خوبی است، شخص باارزشی است، سابقه‌ی خوبی دارد و برای اسلام و کشور هم زحمت کشیده؛ خیلی خوب، حق او مقبول و محفوظ و ما مخلص او هستیم؛ اما اگر تخطی کرد، رعایت آن حق نباید موجب شود تخلفی که انجام داده، نادیده گرفته بشود. این، منطق امیرالمؤمنین است. شاعری به نام نجاشی، از شاعران و مداحان امیرالمؤمنین؛ کسی که در جنگ صفین بهترین شعرها را در تحریض و تشویق مردم در مقابل معاویه سروده و از علاقه‌مندان امیرالمؤمنین و در حزب ایشان است و از لحاظ اخلاص و ولایت‌پذیری و سوابق، کارش مشهور است، در روز ماه رمضان مشروب خورد. وقتی امیرالمؤمنین مطلع شد، فرمود حد شراب معلوم است؛ او را بیاورید تا حد جاری شود. امیرالمؤمنین در مقابل چشم مردم او را حد شراب زد؛ هشتاد ضربه‌ی شلاق. خانواده و قبیله‌ی او پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! تو ما را بی‌آبرو کردی. این‌که جزو جماعت تو بود؛ جزو دوستان تو بود - به تعبیر امروز - جزو جناح تو بود. فرمود من کاری نکردم؛ مسلمانی تخلفی کرد و حدی از حدود الهی بر او واجب شد و من آن حد را به‌جا آوردم. البته نجاشی بعد از آن‌که شلاق را از علی خورد، گفت حالا که این‌طور است، بعد از این می‌روم برای معاویه شعر می‌گویم. بلند شد از کنار امیرالمؤمنین رفت و به اردوگاه معاویه ملحق شد. امیرالمؤمنین هم نفرمود نجاشی از دست ما رفت و حیف شد؛ او را نگه داریم؛ نه، رفت که رفت! البته اگر می‌ماند، بهتر بود. منطق و روش امیرالمؤمنین اینها بود. به یاران نجاشی فرمود: «فهل هو الّا رجل من المسلمین انتهک حرمة من حُرَم اللّه فأقمنا علیه حدّاً کان کفّارته»؛ حدّش را جاری کردیم، گناهش ریخت. یک نفر از قبیله‌ی بنی‌اسد - که با امیرالمؤمنین قوم و خویش هم بودند - بر او حدی واجب شده بود. چند نفر از علاقه‌مندان امیرالمؤمنین که هم‌قبیله‌ی آن شخص بودند، گفتند پیش ایشان برویم و بالاخره قضیه را حل کنیم. اول پیش امام حسن مجتبی آمدند تا آن حضرت را پیش پدرش واسطه کنند. امام حسن فرمود: لزومی ندارد من بیایم؛ خود شما بروید؛ پدرم امیرالمؤمنین شما را که می‌شناسد. خودشان پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند ما چنین وضعیتی داریم؛ کمکی بکن. حضرت در جواب اینها فرمود: هر کاری که اختیارش با من باشد، من حرفی ندارم؛ انجام می‌دهم. اینها خوشحال شدند و بیرون آمدند. در راه به امام حسن (علیه‌السّلام) برخورد کردند. امام حسن فرمود: چه‌کار کردید؟ گفتند: الحمدللّه خوب شد؛ امیرالمؤمنین به ما وعده داد. فرمود: امیرالمؤمنین به شما چه گفت؟ گفتند: امیرالمؤمنین گفت هر کاری در اختیار من و متعلق به من باشد، برایتان انجام می‌دهم. امام حسن مثلاً لبخندی زدند و فرمودند: پس هر کاری که در صورت حد خوردن او باید انجام دهید، بروید انجام دهید! بعد هم امیرالمؤمنین او را حد زد. آمدند گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا بر این شخص حد جاری شد؟ گفت: حد که در اختیار من نیست؛ حد حکم الهی است؛ من گفتم آنچه در اختیارم هست، برایتان انجام می‌دهد؛ حد که در اختیار من نیست. تازه بنی‌اسد جزو دوستان و مخلصین امیرالمؤمنین بودند. زندگی امیرالمؤمنین این‌طوری بود. درباره‌ی غذای او، لباس او، وضع معیشت او و فرزندان او خیلی چیزها نقل شده است. راوی می‌گوید رفتم دیدم امام حسن و امام حسین نشسته‌اند و دارند غذا می‌خورند. غذای آنها عبارت بود از نان و سرکه و سبزی. گفتم آقازاده‌ها! شما امیر هستید؛ شما خانواده‌ی حکومتید؛ پسر امیرالمؤمنین هستید؛ در بازار هم این همه آذوقه هست. «و فی الرّحبة ما

فیها»؛ در رحبه - نزدیکی کوفه - این همه جنس ریخته‌اند و مردم دارند استفاده می‌کنند؛ شما آقازاده‌ها غذایتان این است؟ رو به او کردند و گفتند: «ما اغفلک عن امیرالمؤمنین»؛ تو از امیرالمؤمنین غافلی؛ برو زندگی او را ببین! آن حضرت با خانواده‌ی خودش هم این‌طوری بود. ماجرای زینب کبری را شنیده‌اید؛ عاریه گرفتنِ از ابورافع. ماجرای عقیل را شنیده‌اید که پیش حضرت آمد و چیزی خواست: «صاع من برّ»؛ یک مقدار سهمیه‌ی اضافه‌ی گندم خواست. بعد حضرت آن حدیده‌ی مُحمات - آهن گداخته - را برداشت و نزدیک او برد - البته به او نزد - و او را تهدید کرد و خواسته‌اش را نپذیرفت. عبداللّه‌بن‌جعفر - برادرزاده و داماد حضرت؛ شوهر جناب زینب - خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دستم تنگ است؛ مجبورم از وسایل زندگی‌ام بفروشم؛ چیزی به من کمک کن. حضرت قبول نکرد و فرمود: مگر به من بگویی عمویت برود دزدی کند و از مال مردم به تو بدهد. امیرالمؤمنین شاخص حکومت در یک جامعه‌ی پیشرفته، وسیع، متمدن و ثروتمند، مثل زمان ایشان نسبت به زمان پیغمبر را معین کرد. همه چیز پیش رفته بود. امیرالمؤمنین با رفتار خود خواست اثبات کند که در این وضعیت هم می‌شود همان اصول را زنده کرد. این، کار بزرگ امیرالمؤمنین است. اصل معنویت، اصل عدالت، اصل جهاد، اصل سازندگی مردم، اصل مدیریتهای شایسته و لایق و مؤمن - که زندگی امیرالمؤمنین پُر است از حوادث و قضایایی که شما مردم در طول سالهای متمادی از هر بخشی چیزهایی را به عنوان داستان و روایت و کلام امیرالمؤمنین می‌شنوید و شنیده‌اید - همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است؛ جمع‌بندی‌اش این است که امیرالمؤمنین می‌خواهد به دنیا نشان دهد که این اصول اسلامی در همه‌ی شرایط قابل پیاده شدن است. واقع قضیه هم همین است. چند روز قبل در جمعی گفتم اصول اسلامی شکل لباس امیرالمؤمنین نیست که اگر امیرالمؤمنین لنگ می‌بست یا پیراهن می‌پوشید، امروز لازم باشد ما هم همان کار را بکنیم؛ اصول اسلامی عبارت است از عدالت، توحید، انصاف با مردم، ارج نهادن به حقوق مردم، رسیدگی به حال ضعفا، ایستادگی در مقابل جبهه‌های ضداسلام و دین، پافشاری بر مبانی حق و اسلام و دفاع از حق و حقیقت. اینها در همه‌ی زمانها هم قابل پیاده شدن است. البته امروز وقتی ما این حرفها را می‌زنیم، در حقیقت از قله حرف می‌زنیم. چه کسی می‌تواند حتّی تصور کند که به امیرالمؤمنین شباهت پیدا کند؟ نه، هیچ‌کس شبیه امیرالمؤمنین نمی‌شود. امام سجاد که نوه‌ی امیرالمؤمنین بود و مقام عصمت داشت، وقتی به ایشان گفتند تو این‌قدر عبادت می‌کنی، فرمود عبادت ما کجا و عبادت علی کجا؟ یعنی امام عابدِ سجاد می‌گوید من با علی قابل مقایسه نیستم. بین امام سجاد و بهترین عبّاد و زهّاد زمان ما هم هزاران فرسخ فاصله است. امیرالمؤمنین الگو و قله و جهت حرکت را نشان داد و شاخص را معین کرد؛ حالا- به هرجا توانستیم برسیم. نظام اسلامی، نظام عدل و انصاف و رسیدگی به مردم و احترام به حقوق انسانها و مقابله‌ی با ظلم قوی به ضعیف است. مشکلات مهم بشر در طول تاریخ اینهاست. بشریت همیشه گرفتار این مشکلات بوده و هنوز هم گرفتار است. امروز شما ببینید، قلدرها و زورمندهای دنیا مدعی همه‌ی دنیا هستند. ملتها به‌خاطر همین زورگویی‌ها ضربه می‌خورند و زندگی‌هایشان سخت می‌شود. اسلام و منطق امیرالمؤمنین و منطق حکومت علوی مقابله‌ی با این چیزهاست؛ چه در داخل یک جامعه که زورمندی بخواهد ضعیفی را ببلعد، چه در سطح جهانی و بین‌المللی. من در پایان این خطبه نکته‌یی را اضافه کنم و آن این‌که امیرالمؤمنین را مایه‌ی اختلاف بین شیعه و سنی و فرقه‌های اسلامی قرار ندهید. امیرالمؤمنین نقطه‌ی وحدت است، نه نقطه‌ی افتراق. برادران و خواهران ما در سرتاسر کشور به این حرف اطمینان کنند. اطلاعات ماها از حوادث خیلی زیاد است. من بعیان می‌بینم دستهای بسیار فعالی درکارند برای ایجاد اختلافات مذهبی؛ جنگ شیعه و سنی؛ نفرت مذاهب اسلامی از یکدیگر. کتاب نوشته می‌شود علیه شیعه، کتاب نوشته می‌شود علیه سنی. وقتی دنبال می‌کنیم، می‌بینیم پول هر دوی این کتابها از آن طرفِ مرزها و از یک‌جا آمده است. هر مذهبی عقاید و استدلال خود را دارد. در پشت میز استدلال و مباحثه، هرکس توانست غالب بشود، غالب بشود؛ اما فضای جامعه را نباید فضای جنگ و دعوا و منافرت قرار داد. امیرالمؤمنین محور وحدت است. همه‌ی دنیای اسلام در مقابل امیرالمؤمنین خاضع‌اند؛ شیعه و سنی ندارد. یک گروه کوچک به نام نواصب، دشمنان امیرالمؤمنین بودند. در طول تاریخ اسلام، هم در دوران اموی و هم

دوران عباسی گروههایی دشمن امیرالمؤمنین بودند؛ اما عامه‌ی دنیای اسلام - چه سنی مذهب، چه شیعه مذهب - امیرالمؤمنین را تجلیل می‌کنند. شما ببینید ائمه‌ی فقهی اهل سنت درباره‌ی امیرالمؤمنین شعر مدح دارند. اشعار معروفی که گفته می‌شود، مال شافعی است. امام شافعی درباره‌ی امیرالمؤمنین اشعار مدح‌آمیز دارد. نه فقط درباره‌ی امیرالمؤمنین، بلکه درباره‌ی همه یا اغلب ائمه اینها خاضع‌اند. برای ما شیعیان، مقام و موقعیت این بزرگوارها شفاف و روشن و واضح است؛ اما نتوانستند برای خودشان این مسائل را روشن کنند. در مقام بحث و مجادله‌ی علمی و بحث علمی این چیزها قابل روشن شدن است. منطق ما خیلی قوی است؛ اما عده‌یی امروز در عراق، در نقاط مختلف دنیای اسلام و بخصوص در ایران سعی‌شان این است که دعوا بیندازند. ما می‌بینیم که قضیه از کجاها دارد آب می‌خورد. امروز، روز شهادت امیرالمؤمنین است. من می‌خواهم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. «صلّی اللّه علیك یا امیرالمؤمنین». خوشابه‌حال کسانی که امروز در نجف و در کنار مرقد امیرالمؤمنین هستند و می‌توانند به آن قبر مطهر و پاك از نزدیك سلام کنند. ما هم از دور بار دیگر عرض می‌کنیم: «السّلام علیك یا امیرالمؤمنین، السّلام علیك یا امام المتقین، السّلام علیك یا سیّد الوصیین». بعد از آن‌که در سحر روز نوزدهم آن فاجعه‌ی کبری اتفاق افتاد، صدای هاتف غیبی همه‌جا را گرفت: «تهدمت واللّه ارکان الهدی». مردم کوفه و بتدریج بعضی شهرهای دیگری که آن روز ممکن بود به آنها خبر برسد، در حال اضطراب دایمی بودند. امیرالمؤمنین در کوفه خیلی محبوب بود؛ علی را دوست می‌داشتند. زن و مرد، کوچك و بزرگ، بخصوص بعضی اصحاب نزدیك امیرالمؤمنین خیلی مضطرب بودند. مثل دیروز عصری، روز قبل از شهادت آن بزرگوار، اطراف خانه‌ی امیرالمؤمنین جمع شده بودند. امام حسن مجتبی - طبق نقلی که شده است - دیدند مردم مضطربند و مشتاقند بیایند امیرالمؤمنین را عیادت کنند. فرمود: برادران و مؤمنان! حالِ امیرالمؤمنین مساعد نیست؛ نمی‌شود آن بزرگوار را ببینید؛ متفرق شوید و بروید. مردم را متفرق کردند و رفتند. اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: هر کاری کردم، دیدم طاقت این را که از کنار خانه‌ی امیرالمؤمنین بروم، ندارم؛ لذا من ماندم. اندکی گذشت، امام حسن بیرون از خانه آمدند و تا چشمشان به من افتاد، گفتند: اصبغ! مگر نشنیدی گفتم بروید؟ نمی‌شود ملاقات کرد. گفتم یابن‌رسول‌اللّه! من دیگر طاقت ندارم؛ قادر نیستم از این‌جا دور شوم. اگر بشود، من یك لحظه بیایم امیرالمؤمنین را ببینم. امام حسن داخل رفتند و آمدند و اجازه دادند. اصبغ می‌گوید داخل اتاق شدم، دیدم امیرالمؤمنین روی بستر بیماری افتاده و محل زخم را با پارچه‌ی زردی بسته‌اند؛ اما من نتوانستم بفهمم این پارچه زردتر است یا رنگِ روی امیرالمؤمنین! حضرت گاهی بیهوش می‌شدند، گاهی به هوش می‌آمدند. در یکی از دفعاتی که به هوش آمدند، دست اصبغ را گرفتند و حدیثی نقل کردند. «ارکان الهدی» که می‌گویند، این است. در لحظه‌ی آخر زندگی و با این حال خراب هم دست از هدایت برنمی‌دارد. حدیث مفصلی برای او گفتند و بعد بیهوش شدند. دیگر نه اصبغ‌بن‌نباته و نه هیچ‌کدام از اصحاب امیرالمؤمنین بعد از این روز دیگر علی را زیارت نکردند. علی در همین شب بیست‌ویکم به جوار رحمت الهی رفت و دنیایی را داغدار و تاریخی را سیاهپوش کرد. پروردگارا! به محمد و آل محمد صلوات و رحمت و درودهای بی‌پایان خود را بر روح مطهر امیرالمومنین نثار بفرما؛ ما را از پیروان و شیعیان واقعی او قرار بده. پروردگارا! ملت اسلام، ملت ایران و همه‌ی ملتهای مسلمان را از شرّ اشرار و دشمنان حق و حقیقت و عدالت محفوظ بدار؛ ملت ایران را در همه‌ی میدانها پیروز کن؛ ارواح شهدای ما را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما؛ روح مطهر امام بزرگوار را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما. بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما علی امیرالمؤمنین و صدیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیبن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربنمحمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف القائم الهادی المهدی حججك علی عبادك و امنائك فی بلادك و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین و استغفراللّه لی و لکم. در خطبه‌ی دوم، ان‌شاءاللّه اگر بشود، دو مطلب را کوتاه عرض کنم.

بعد هم جملاتی خطاب به برادران عرب نوشته‌ام که آن را هم می‌خوانم. آن دو مطلبی که عرض می‌کنم، یکی مربوط به جنجالهای مسأله‌ی هسته‌یی است، یکی درباره‌ی مسأله‌ی قدس؛ مسأله‌ی فلسطین و راهپیمایی که ان‌شاءاللّه جمعه‌ی آینده ملت ایران و ملتهای دیگر با صلابت و قدرت آن را انجام خواهند داد. در واقع این جنجالی که مخالفان در دنیا راجع به جنجال هسته‌یی راه انداختند، یک حرف بی‌منطق است و انگیزه‌ی امریکا را می‌شود فهمید؛ روشن است. دیگرانی هم که در این میدان یقه چاک می‌کنند، بعضی زیر نفوذ امریکایند، بعضی هم دچار توهمند؛ ولی انگیزه‌ی امریکا و کسانی که دشمن ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی‌اند، روشن است. انگیزه‌ی دشمنان چیست؟ من در یک جمله‌ی کوتاه عرض کنم: هر چیزی که بتواند یک ملت را به استقلال و به اقتدار ملی و خودجوش و درون‌زا برساند، آن چیز مبغوض مراکز قدرتی است در دنیا که همه‌ی دنیا را برای خودشان می‌خواهند؛ نظام سلطه این‌طور است. در نظام سلطه، مراکز سلطه‌ی جهانی به همه‌ی دنیا به چشم طعمه نگاه می‌کنند؛ همه چیز باید در اختیار آنها قرار بگیرد: منابع مالی دنیا، منابع ثروت دنیا، بازارها و قدرتِ کار دنیا؛ نظام سلطه اصلاً پایه‌اش این است. نظام سلطه در واقع زنجیره‌یی از دولتها و قدرتهایند؛ اما پشت سر این دولتها، کمپانی‌ها، مراکز اقتصادی و مراکز مالی هستند؛ تعیین‌کننده‌ی سیاستها امروز در نهایت آنها هستند. فرض بفرمایید آن کمپانی‌هایی که هیأت حاکمه‌ی کنونی امریکا دنباله‌رو و تابع آنهایند، اگر بخواهند در خاورمیانه دست و پایی باز کنند؛ ثروت جدیدی پیدا کنند یا احتمال از ورشکستگی‌های خودشان جلوگیری کنند، یا بر منابع نفتی در منطقه‌ی خاورمیانه دسترسی پیدا کنند، یا از منافع سرمایه‌دارهای صهیونیسم و دولت صهیونیستی حمایت کنند و به‌خاطر همه‌ی اینها احتیاج به حضور قوی در خاورمیانه داشته باشند، چه‌کار می‌کنند، جنگ عراق را طراحی می‌کنند. طراحی یک جنگ؛ طراحی یک حضور نظامی با این همه خسارت. وقتی که سلسله‌وار دنبال می‌کنید، می‌رسد به مطامع و اغراض آمیخته‌ی اقتصادی و سیاسی قدرتهایی که پشت پرده‌ی سیاستهای مقتدر دنیا تلاش و فعالیت می‌کنند. با این محاسبه، هر کشوری هرگونه حرکتی بکند که به استقلال ملی و به رشد و توسعه‌ی درون‌زای آن کشور کمک بکند، از نظر آنها مبغوض است. آنها صنعت را حاضرند بدهند؛ اما صنعت وابسته را؛ هواپیما را حاضرند بدهند؛ اما به آن کشوری که قطعات یدکی را حتی باز هم نکند که ببیند چیست؛ مهندسِ خودشان آن قطعه را ببندد و قطعه‌ی خراب را به مراکز اصلی ببرد؛ همان‌طور که در زمان رژیم طاغوت در ایران معمول بود. انرژی هسته‌یی، البته به معنای نیروگاه هسته‌یی - نه آن کارخانه‌های مولد - را حاضرند به رژیمی مثل رژیم وابسته‌ی طاغوتی پهلوی بدهند؛ چون آن رژیم در مشت خودشان است و برای خودشان است؛ اما نوبت به جمهوری اسلامی که می‌رسد، حاضر نیستند این کار را بکنند؛ اما وقتی جمهوری اسلامی که اگر آنها حاضر نشدند سوخت به او بدهند، می‌رود با جوانان، مهندسان، دکترها و تحصیل‌کرده‌هایش شب و روز کار می‌کند و با یک مدیریت خوب، خودش فناوری تولید سوخت را کسب می‌کند و به‌دست می‌آورد، برایشان تلخ است؛ برایشان مطلوب نیست؛ لذا با آن مقابله می‌کنند. ملاحظه کنید! نظام جمهوری اسلامی به‌وجود آمد؛ قدرتهای مسلط دنیا در آن روز می‌فهمیدند که نظام جمهوری اسلامی برای مقاصد قدرت‌طلبانه‌ی آنها یک تهدید است؛ این را درک می‌کردند، لذا از اول با او مخالفت کردند؛ اما این تهدید به‌خاطر خودِ کشور ایران نبود، بلکه به‌خاطر این بود که جمهوری اسلامی حرف نو و حرف تازه‌یی است؛ در دنیای اسلام و در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل، حرف و ایده‌های نُوِ جمهوری اسلامی، جزو ایده‌های جذاب است و خیلی از مبانی آنها را متزلزل می‌کند. آنها این مسائل را می‌دانستند؛ لیکن به خودشان تسلا می‌دادند که جمهوری اسلامی قادر بر ماندن نیست؛ چون در دنیایی که علم و فناوری حرف اول را می‌زند و ثروت هم از راه علم و فناوری به‌دست می‌آید، وقتی کشوری از لحاظ علمی و فناوری توانایی نداشت و محاصره هم شد؛ نگذاشتند به آن برسد، به خودیِ خود خواهد خشکید؛ مثل درختی و نهالی که به آن آب و هوا ندهی؛ بتدریج می‌خشکد و احتیاجی نیست که آن را قطع کنید؛ خودش از بین می‌رود. آنها درباره جمهوری اسلامی این‌طور خیال می‌کردند؛ لذا در اوایل انقلاب می‌گفتند تا دو ماه دیگر، گاهی می‌گفتند تا یک سال دیگر و گاهی می‌گفتند تا پنج سال دیگر، جمهوری اسلامی رفتنی و نابودشدنی است! مرتب به خودشان

وعده می‌دادند. آنها هم محاصره‌ی اقتصادی کردند، هم محاصره‌ی علمی کردند، هم محاصره‌ی فناوری و تکنولوژیک کردند، هم جنگ را تحمیل کردند، هم از طرف مقابل ما در جنگ، هرچه توانستند حمایت کردند و کمکش کردند که بلکه بتوانند این مشکلات را آوار کنند روی سر جمهوری اسلامی و آن را از بین ببرند؛ اما حالا می‌بینند که بعد از بیست‌وپنج سال، جمهوری اسلامی از زیر آوارها قد کشیده و بیرون آمده؛ روی پای خودش ایستاده و به خود متکی و امیدوار است و به آینده خوش‌بین و در زمینه‌ی علمی و فناوری هم پیشرفت کرده است؛ اینها واقعیاتی است؛ این واقعیات را آنها می‌فهمند و می‌دانند که در بعضی از زمینه‌های بسیار مهم و حساس، رتبه‌های اول را در دنیا به‌دست آورده است. الان دهها کشور از سوخت هسته‌یی استفاده می‌کنند؛ اما کشورهایی که سوخت هسته‌یی را می‌توانند تولید بکنند - که امروز در جریان همین مسأله، این جنجال هسته‌یی ایران را راه انداختند - خیلی معدودند؛ شاید حدود ده کشورند، که یکی از آنها ایران است. همین مسأله‌ی سلولهای بنیادی - که من چند بار تا حالا آن را مطرح کرده‌ام - که جوانهای مؤمن، متعبد و انقلابی ما در آزمایشگاههای خودشان توانسته‌اند سلولهای بنیادی را تولید، تکثیر و منجمد کنند و به‌کار ببرند؛ قلب درست کنند؛ به قلب تزریق کنند؛ به مغز استخوان تزریق کنند، جزو کارهای پیچیده و پیشرفته و مهم دنیاست که وقتی در حدود هفت، هشت ماه قبل سمیناری تشکیل شد و دانشمندان جهانی آمدند و از نزدیک این مسائل را دیدند، باورشان نمی‌آمد؛ حیرت کردند و اعتراف کردند که کار بسیار بزرگی انجام گرفته؛ تلویزیون اعترافهای آنها را پخش کرد. در این کار ایران جزو ده کشور اول دنیاست؛ ما پیش رفته‌ایم. در همین قضایای کارهای زیربنایی، باید بگویم از اولی که سدسازی به این کشور وارد شد تا وقتی که طاغوت از این کشور ازاله شد،ده، دوازده سد، آن هم به دست خارجیها، ساخته شده بود که بعضی از آنها اشکالات فنی فراوان داشت؛ اما در دوران انقلاب بیش از هفتاد سد طراحی شده که بسیاری از اینها ساخته شده و دهها سد هم الان از انواع و اقسامِ بزرگ و کوچک، بتونی و خاکی در حال ساخته شدن است که به‌طور مرتب ساخته و آبگیری می‌شود. در این‌حد انبوه‌سازی سد، آن هم با فناوری بومی و صددرصد به دست متخصصان بومی - آن‌طور که به من گزارش کردند - باعث شده که ما یکی از پنج، شش کشوری باشیم که می‌تواند با این کیفیت سدهای بزرگ را، آن هم با این حجم انبوه، به‌وجود بیاورد و بسازد. در زمینه‌ی صنایع نظامی، در زمینه‌ی صنایع گوناگون، در زمینه‌ی تولید کارهای زیربنایی، در زمینه‌ی تولید فرهنگ، از این قبیل فراوان است. علی‌رغم این‌که در داخل موریانه‌هایی را می‌خواهند به‌پایه‌های مستحکم بنای فرهنگی ما بیندازند که عملاً هم کارهای زشتی را در زمینه‌ی فرهنگی انجام می‌دهند - این گفته شده باشد؛ معلوم باشد - امروز فرهنگ اصیل و فلسفه‌ی اسلامی و دانشهای فرهنگی اسلامی در سطح دنیا بمرور در حال پیشرفت است؛ چشمهایی را خیره کرده. امروز فلسفه‌ی صدراییِ ما چشمهایی را در دنیا به خودش خیره کرده؛ آنها اظهار اعجاب می‌کنند؛ تحسین می‌کنند. می‌بینند که جمهوری اسلامی از زیر این آوارها سربلند کرده و آن‌چه که توقع داشتند تا در زیر این آوارها خفه‌اش کنند، حالا با سینه‌ی سپر، با یک ملت زنده و با این همه جوان ایستاده و تهدیدها را به چیزی نمی‌گیرد. دشمن از این جهت عصبانی است، بنابراین تهمت می‌زنند که می‌خواهند سلاح اتمی درست کنند! نه، ما به فکر سلاح اتمی نیستیم. من بارها گفته‌ام سلاح اتمی ما این ملتند؛ سلاح اتمی ما این جوانهایند. ما سلاح اتمی نمی‌خواهیم. آن نظامی که این همه جوان مؤمن و این ملت یکپارچه را دارد، احتیاج به سلاح اتمی ندارد. سلاح اتمی، تولیدش، نگه داشتنش و به‌کار بردنش، هر کدامی یک اشکالی دارد؛ ما نظر شرعی خودمان را هم گفته‌ایم؛ روشن است و همه می‌دانند. دعوا سر این نیست؛ بی‌خود می‌گویند؛ خودشان هم می‌دانند. از این‌که جمهوری اسلامی این پیشرفت را پیدا کرده، ناراضی‌اند؛ مسأله این است. ملت ایران! البته شما این موضوع را می‌دانید، باز هم بدانید که دشمن از یک چیزهایی عصبانی می‌شود؛ ما باید حواسمان باشد. دشمن از وحدت ملی ما ناراضی است؛ می‌خواهد این وحدت ملی را از بین ببرد. دشمن از این‌که در سطوح بالای کشور، مسؤولان کشور در مسائل اساسی یک نظر و یک عقیده داشته باشند، بشدت ناراحت است. آن وقتی که می‌بینند رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه‌ی قضائیه و مسؤولان گوناگون درباره‌ی فلان مسأله یک‌جور

حرف می‌زنند، اینها می‌خواهند یقه‌ی خودشان را پاره کنند؛ ناراحتند؛ می‌خواهند اختلاف بیندازند. در این یکی دو سال اخیر شنیدید که شعار حاکمیت دوگانه داده شد! عده‌یی بی‌عقل هم در داخل همان حرفهای آنها را تکرار و نشخوار کردند. حرف مال آنهاست. حاکمیت دوگانه یعنی در مسائل اساسی و اصولی کشور، رؤسای کشور با هم دعوا داشته باشند؛ این معنای حاکمیت دوگانه است. حاکمیت دوگانه چیز نامطلوب و مضر و سمّ مهلک است؛ اما بعضی‌ها این را شعار دادند! این مالِ آنهاست. پیداست که مسؤولان کشور هیچ‌وقت در همه‌ی مسائل گوناگون و سلائق و سیاستهای مختلف، یک‌جور فکر نمی‌کنند؛ این‌که معلوم است؛ ممکن نیست که یک فکر و یک عقیده در همه‌ی زمینه‌ها مسلط بر همه‌ی ارکان کشور باشد؛ اما آن‌چه که آنها می‌خواهند، این نیست؛ آن‌چه که آنها می‌خواهند، اختلاف در مسائل اساسی کشور است؛ از نبودِ این ناراحت می‌شوند. از این‌که مدیریتهای مؤمن، فعال، علاقه‌مند و پرنشاط وارد میدان مدیریتهای کلان کشور بشوند و امور را با قدرت تمام به همان راهی که اصول اسلامی و منافع و مصالح ملی ایجاب می‌کند پیش ببرند، ناراحتند؛ از این‌که مردم پشتیبان حکومت باشند، ناراحتند؛ از این‌که جوانهای ما روح جهادگر داشته باشند، ناراحتند؛ از این‌که جوانهای ما مؤمن باشند، ناراحتند؛ از این‌که جوانهای ما در مراسم مذهبی شرکت کنند، ناراحتند. در همین شبها و در مراسمی که در این شبهای احیا هست، جوانها از طیفهای مختلف در این مراسم شرکت می‌کنند، اشک می‌ریزند، دلها را نرم و به هم نزدیک می‌کنند. اگر اینها را نشان بدهند، دشمنان ملت ایران تمام دلشان پر از غم می‌شود. بحمداللَّه ملت ایران حواسش جمع است. هشیار هستید؛ اما هشیار و متوجه باشید. آنها دلشان می‌خواهد التهاب سیاسی در این کشور باشد؛ آنها می‌خواهند آرامش و استقرار سیاسی در این کشور نباشد؛ آنها می‌خواهند دایم همه یقه‌ی هم را بگیرند؛ این علیه آن حرف بزند، آن علیه این حرف بزند. در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط سیاست، در محیط اداره، در محیط کارگری، می‌خواهند دایم التهاب و دعوا باشد؛ آنها این را می‌خواهند و برای این کار همه‌ی تلاش خودشان را هم می‌کنند. ملت مواظب باشند؛ جوانها مواظب باشند؛ قشرهای مختلف مواظب باشند؛ ما بحمداللَّه پیش می‌رویم. مسأله‌ی دوم، مسأله‌ی فلسطین است. این راهپیمایی که شما ان‌شاءاللَّه در هفته‌ی آینده می‌کنید، بسیار مطلب مهمی است؛ این را دستِ‌کم نباید بگیرید. در قضیه‌ی فلسطین سه نکته‌ی برجسته است که من در عبارات عربی هم که خواهم خواند، به این سه نکته اشاره کرده‌ام. این سه نکته‌ی برجسته در یاد تاریخ می‌ماند: نکته‌ی اول ظلم و جنایت کم نظیری است که امروز صهیونیستها نسبت به مردم فلسطین مرتکب می‌شوند؛ این اصلاً در تاریخ ماندنی است. یک جوانی بعد از آن‌که این همه زجر کشیده و مصیبت‌دیده، جان خودش را قربان می‌کند، تا ضربه‌یی به غاصب خانه‌ی خودش بزند؛ خودش هم به شهادت می‌رسد. آنها می‌آیند خانه‌ی آن جوان و خانه‌ی پدر و مادرش را ویران می‌کنند و خانواده‌ی او را به شکنجه و اذیت و آزار می‌کِشند؛ با تانک وارد اردوگاهها و شهرها می‌شوند؛ به خانه‌ها حمله می‌کنند و خانه‌ها و مزارع را ویران می‌کنند و آدم می‌کشند. امروز کشته شدنِ جوان، کودک، پیرمرد و پیرزن فلسطینی و غیرمسلح فلسطینی یک کار روزمره شده؛ این چیز عجیبی است؛ این حادثه‌یی است که واقعاً تاریخی است؛ این در تاریخ خواهد ماند. نکته‌ی دومی که در تاریخ می‌ماند، صبر و استقامت افسانه‌یی ملت فلسطین است. یک ملت محاصره شده، تنها، اطرافش همه دشمن؛ اما این‌طور ایستاده. با گرسنگی می‌سازند، با غم فرزندان و داغ جوانهایشان می‌سازند، با ویرانی خانه‌ها و با خرابی مزارعشان می‌سازند، با بیکاری می‌سازند. الان چند میلیون فلسطینی - همه‌ی اینها که جزو احزاب و گروهها نیستند - که یک ملتند؛ زن، مرد، کوچک، بزرگ و پیر با قدرتِ تمام ایستاده‌اند. آفرین! آفرین! عجب ملت مقاومی هستند! این هم در تاریخ می‌ماند؛ این نکته در این قضیه درخشنده است و چشمها را در تاریخ به خودش جلب خواهد کرد. نکته‌ی سوم، سکوت مجامع بین‌المللی و دولتهاست! این آقایان اروپایی‌ها که این‌قدر عاشق حقوق بشرند؛ این‌قدر دلشان برای حقوق بشر سوخته، در مقابل چشم آنها این حوادث انجام می‌گیرد؛ اما در بسیاری از موارد سکوت می‌کنند؛ در بسیاری از موارد طرف ظالم را کمک می‌کنند! شگفت‌آور است واقعاً! حالا- امریکا که هیچ، امریکا که خودش شریک جرم است؛ دولتهای امریکایی دستشان تا مرفق در خون

فلسطینی‌ها فرورفته. اگر بنا باشد دادگاهی درباره‌ی فلسطینی‌ها حکم بکند، متهم آن دادگاه فقط شارون و صهیونیست‌ها نیستند، بلکه متهم آنها امریکا و همین بوش و دارودسته‌ی بوش و حکومتهای امریکا هم هستند؛ اینها هم در همان ردیف اول اتهامند؛ اما آنها که هیچ، مسأله، مسأله‌ی مجامع جهانی است؛ مسأله‌ی سازمان ملل است؛ مسأله‌ی دولتهای اروپایی است که این‌قدر دم از حقوق بشر می‌زنند؛ ولی حقوق بشر را واقعاً نمی‌شناسند و اصلاً احترامی برایش قایل نیستند. و البته این مسأله، مسأله‌ی دولتهای دیگر هم است؛ دولتهای مسلمان. سکوت اینها واقعاً تعجب‌آور است. حالا در این قضیه‌ی با این سه نقطه‌ی اساسی و حساس، ملتها چه‌کار می‌توانند بکنند؟ می‌توانند روز قدس به خیابانها بیایند و شعار بدهند؛ مشتهایشان را گره کنند و به آن ملت مبارزِ مجاهدِ پراستقامت نشان بدهند که ما طرفدار شما هستیم؛ اگرچه دولتهای ما نمی‌گذارند یا نمی‌توانند به شما کمکی بکنند، بدانید دلهای ما با شماست؛ این آنها را دلگرم خواهد کرد؛ کمک بزرگی است. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت --

۲۰/۰۸/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم مجلس انسی تشکیل شده است. ان شاءاللّه دلها بیش از پیش و به طور روزافزون با یکدیگر مأنوس باشند و از هم وحشت و گریز نداشته باشند. ان شاءاللّه دلهای ما از حقایقی که همیشه در دسترس ماست - بخصوص در روزهای بسیار پُربرکت دهه ی آخر این ماه وحشت نداشته باشند و با آنها مأنوس باشند.... در سالهای گذشته، هم در دولت قبلی و هم در دولت فعلی، ماه رمضان رسم ما بر این بود که از نهج البلاغه جمله یی بخوانیم و آن را مختصر شرح دهیم؛ امسال هم همین طور است و من چند جمله از جاهای مختلف نهج البلاغه در باب ایمان انتخاب کرده ام که عرض می کنم. البته در سرتاسر کتاب شریف نهج البلاغه درباره ی ایمان مطالب بیشتری هست؛ منتها چون نسخه یی که من همیشه دستم می گیرم، چهارجلدی است که در دو مجلد صحافی شده است و حدود سی، چهل سال است که از آن استفاده می کنم، لذا یکی از مجلدات را باید انتخاب می کردم و می آوردم. بنابراین مجلد دوم را - که درواقع جلد سوم و چهارم می شود و با حواشی مرحوم عبده است - با خود آورده ام. حضرت می فرمایند: آ«سبیل ابلج المنهاج انورالسّراجآ»؛ ایمان، راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است. ایمان، فروزنده ترین چراغ است. مراد از ایمان در این عبارت امیرالمؤمنین (علیه الصّلاةوالسّلام)، ایمان دینی است؛ یعنی ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر، و همین ایمانی که ادیان مردم را به آن فرا می خوانند. البته اهمیت مطلق ایمان معلوم است؛ چون ایمان پایه ی عمل و حرکت انسان است. تا انسان به چیزی دلسپرده و گرویده نباشد، در راه آن حرکت نمی کند. ایمان با علم فرق دارد. انسان گاهی به حقیقتی عالم است، اما گرویده ی به آن نیست. یعنی در ایمان، فقط دانا بودن و عالم به صدق بودن کافی نیست؛ چیزی اضافه ی بر این علم لازم است. البته ایمان بدون علم هم ممکن نیست - ایمان با شک و تردید معنا ندارد - اما علم به تنهایی هم برای ایمان کافی نیست؛ کما این که می بینید قرآن درباره ی موسی و قضایای فرعون می فرماید: آ«و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوّاآ»؛ یعنی وقتی موسی دعوت خودش را مطرح کرد، ملأ فرعونی فهمیدند او راست می گوید و حقیقت است؛ اما بعد از آن که موسی این معجزه ی عجیب را نشان داد و بعد از آن که ساحران و جادوگران - که تصور می شد کار موسی هم از قبیل کار آنهاست - خودشان اعتراف کردند این از نوع کار آنها نیست و با وجود تهدید فرعون سجده کردند و به موسی ایمان آوردند و مرگ را پذیرا شدند، برای آنها روشن شد که موسی حقیقت می گوید؛ اما در عین حال این حقیقت را انکار کردند؛ آ«جحدوا بها واستیقنتها انفسهمآ». یقین داشتند که موسی راست می گوید، اما در عین حال انکار کردند. چرا؟ زیرا آ«ظلما و علوّاآ»؛ به خاطر این که استکبار و هواهای نفسانی شان و ظلمی که می خواستند بکنند، نمی گذاشت تسلیم شوند. ایمان و گرویدن، نوعی تسلیم است؛

تسلیم حقیقتی شدن. گاهی انسان حقیقت را می فهمد، اما دل خود را تسلیم این حقیقت نمی کند و در مقابل آن می ایستد. لذا می بینید در مقابل علم، جهل و شک است؛ اما در مقابل ایمان، جهل نمی آورند؛ در مقابل ایمان، کفر می آورند؛ یعنی پوشاندن. انسان گاهی حقیقتی را قبول دارد، اما آن را می پوشاند و پنهان می کند. نقطه ی مقابل پوشاندن، ایمان است؛ یعنی دل سپردن، گرویدن، سر سپردن، حقیقت را با همه ی وجود پذیرفتن و در مقابل آن تسلیم شدن. هر چیزی که شما آن را حقیقت می پندارید، اگر به آن ایمان آوردید، این می شود پایه ی عمل شما. امروز شما می بینید عده یی با حرارت تمام از فلان مبنای اقتصادی یا اجتماعی دفاع و برای آن سرمایه گذاری می کنند. مثال واضح تر، وجود گرایشهای مارکسیستی در دوره ی جوانی خودمان است که بعضی از شماها هم آن دوره را درک کرده اید. عده یی واقعاً در مقابل آن مفاهیم مارکسیستی حاضر بودند جان خودشان را بدهند. اینها دل سپرده و ایمان آورده بودند. این ایمان، منشأ عمل می شود؛ آن هم عملی به این دشواری؛ مبارزه کردن و در میدان بودن و کشتن و کشته شدن. اگر ایمان به مبنایی وجود داشت، آن انسان می شود خودکار به سمت هدفهای آن ایمان؛ لازم نیست دایماً به او تذکر دهند. ایمان، عمل را به دنبال می آورد، که در جمله ی بعدی این را عرض می کنیم. گفتیم در این جا مراد امیرالمؤمنین ایمان دینی است؛ ایمان به یک شیء باطل و ایمان به بت و بتمداری نیست؛ ایمان به خدای لاشریک له و ایمان به نبوتها و ایمان به حقایق و ایمان به قیامت است. می فرماید: آ«سبیل ابلج المنهاجآ»؛ یعنی مسیر این راه، بسیار روشن است. اگر کسی با عقل و فطرت خود وارد این میدان شود، راه را روشن و بی تردید و بی شبهه می بینید؛ آ«انورالسّراجآ» است. بعد دنباله اش این است: آ«فبالأیمان یستدلّ علی الصّالحاتآ»؛ از راه ایمان، انسان به اعمال صالح می رسد. ایمان است که انسان را می کشاند و به عمل صالح دلالت می کند. بعد بلافاصله می فرماید: آ«و بالصّالحات یستدلّ علی الأیمانآ»؛ عمل صالح هم انسان را به ایمان دلالت می کند. یعنی یک تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد. به نظر من این نکته ی خیلی مهمی است. ما باید ایمان خود را با عمل صالح تقویت کنیم؛ کمااین که عمل صالح را باید از راه ایمان بشناسیم. شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوه ی همه ی مسلمانها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند؛ اصحاب پیغمبر بودند؛ خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند؛ مردمان بدی نبودند؛ اما همین ها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند که مقدار زیادی از خونهای پاک بر زمین ریخته شود؛ خونی مثل خون حمزه ی سیدالشهداء بر زمین ریخته شد؛ پیغمبر زخم خورد و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر. قرآن درباره ی این پنجاه نفر می فرماید: آ«انّ الّذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبواآ»؛ یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه ی اشتباهات و لغزشهایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه ی خود لغزشهای دیگری را بر انسان تحمیل می کند؛ یعنی پایه ی ایمان را سست می کند، و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما می گذارد. وقتی ما لغزش پیدا می کنیم، این لغزش روی ایمان ما - ولو نامحسوس - تأثیر می گذارد. آ«انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبواآ»؛ کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام می دهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی می گذارد، بدون این که خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقتها که انسان از حالی به حالی می رود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمی شود. خدا رحمت کند مرحوم آقای خاتمی (رضوان اللّه علیه)؛ پدر بزرگوار رئیس جمهور محترممان را. سال ۵۷ وقتی از تبعید برمی گشتم، اردکان خدمت ایشان رسیدم. آن موقع حدود هفتاد سالشان بود. می گفتند من خودم را احساس نمی کنم. به زبان می گویم پیرم، اما اصلاً احساس نمی کنم پیرم؛ خودم را مثل تصویر سی سالگی، سی وپنج سالگی می بینم. من سالها بعد از ایشان پرسیدم شما یک وقت چنین چیزی به من گفتید؛ آیا الان هم همان طور است؟ گفتند بله، همان طور است. حالا- خود ما هم همین طوریم. تصویری که از ما ریش سفیدها و پیرمردها در ذهنمان هست، تصویر سی سال پیش خودمان است. ما گذران عمر و تحول عجیبی که پیدا شده، با همه ی آثار محسوس جسمانی یی که دارد، درک نمی کنیم. تحول ایمان هم همین طور است؛ یعنی کم شدن

ایمـان را هم انسـان حس نمی کنـد؛ چون حتّی آثار محسوس جسـمانی هم نـدارد که انسان بفهمـد و درک کنـد. پس آن لغزش و اشتباه، در ایمـان اثر گـذاشت. کم بودن ایمـان، در عمل بعـدی ما اثر می گـذارد؛ مثلاً وقتی میـدان جهاد و امتحانی پیش می آیـد، کمبود ایمـان مـا خودش را نشـان می دهـد. ما که با یک ایمان وافر در جایی توانسـته ایم جستی بزنیم، حرکتی بکنیم و کار بزرگی انجـام دهیم، وقتی در مقابـل همـان کـار قرار می گیریم، می بینیم دست و پامـان می لرزد؛ درست مثل این که کسـی در جوانی می توانسته از جوی دو متری بپرد؛ اما الان وقتی به همان جوی می رسد، نمی تواند. اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه اش شـکست جنگ احـد می شود؛ نتیجه اش عقب رفت های گوناگون دیگر می شود؛ نتیجه اش این می شود که پنجاه سال بعـد از هجرت پیغمبر و چهل سال بعد از وفات آن حضـرت، نوه ی او - که عزیزترین انسان پیغمبر است؛ یعنی امام حسـین (علیه السّـلام) - در مقابـل حکومت جانشـین پیغمبر قرار می گیرد و با آن وضع فجیع به شـهادت می رسـد. من یک وقت گفتم اینها عبرتهای تاریخ است؛ فراتر از درس است. در حکمت سـی ام نهج البلاغه آمده است: آ«سئل عن الأیمانآ»؛ از حضرت تقاضا کردند درباره ی ایمان برای آنها صـحبت کند. فرمود: آ«الأیمان علی اربع دعائمآ»؛ ایمان روی چهار پایه استوار است. منظور از چهار پایه این است که اگر پـایه هـا محکم بود، ایمـان رو می مانـد؛ امـا اگر پایه ها سـست شـد یا فرو ریخت، ایمان به همان نسبت فرو می ریزد. به طور کامل ساقـط نمی شود، اما به همان نسـبت فرو می ریزد. حضـرت این چهار پایه را بیان فرمودنـد: آ«علی الصّبر والیقین والعـدل والجهادآ». اول، ایسـتادگی و اسـتقامت در همه ی زمینه هاست. می خواهید برنامه یی را دنبال کنید؛ تا آخر پای آن برنامه بایستید. می خواهید کاری را انجام دهیـد؛ آن کار را تمام کنیـد. اگر مصـیبتی پیش می آید، در مقابل آن مصـیبت خودتان را از دست ندهید. واجبی بر شمـا مقرر می شود؛ برای انجـام دادن واجب تحمـل داشـته باشـید و بی حوصـله و از پـا افتاده نشویـد. اگر در مقابل گناهی قرار می گیریـد، ایسـتادگی کنیـد و تسـلیم گناه نشویـد. ایسـتادگی در هر جایی نمودی دارد. البته معنای ایسـتادگی، در همه جا یکی است؛ یعنی همـان قوت انسـانی و اسـتقامت و پافشاری؛ منتها هر جایی یک طور خودش را نشان می دهـد: صبر در مقابل اطاعت، صبر در مقابـل معصـیت، صبر در مقابـل مصـیبت. پـایه ی دیگر ایمان بر یقین اسـتوار است. همان طور که گفتیم، یقین همان علم است. پایه های یقین را نبایـد متزلزل کرد؛ این شک را نبایـد مثل موریانه به پایه ی یقین انـداخت. یقین را باید اسـتوار نگه داشت. اگر به طور طبیعی سؤالی به ذهن انسان آمد، باید برود آن سؤال را دنبال کند تا شک و تردید برطرف شود؛ اما خودش نباید وسوسه کند؛ یقین را در خودش یا در دیگران نباید زایل کند؛ یقینیات را دچار تردید و تبدیل به مشکوکات نکند. پایه ی سوم ایمان عدل است. عدل یعنی هر چیزی در جـای خود قرار گرفتن. معنـای لغوی عـدل هم یعنی میـانه. اعتـدال هم که می گوینـد، از این واژه است؛ یعنی در جای خود، بدون افراط و بدون تفریط بدون چپ روی و بدون راست روی. این هم که می گویند عدل یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود، به خاطر همین است. یعنی وقتی هر چیز در جای خود قرار گرفت، همان تعادلی که در نظام طبیعت بر مبنای عـدل و حق آفریـده شـده، به وجود می آید. در رفتار انسان، عدل لازم است. برای حکمران، عدل لازم است. در موضـعگیری، عدل لازم است. در اظهار محبت و نفرت، عدل لازم است. قرآن فرموده است: آ«و لا یجرمنّکم شنئان قوم علی الّا تعدلواآ»؛ دشـمنی با کسـی موجب نشود که شـما درباره ی او از عـدالت کناره بگیریـد و عدالت را رعایت نکنید؛ آ«اعدلوا هو اقرب للتّقویآ». بنابراین عدل هم یکی از پـایه هـای ایمـان است. اگر عـدل بود، ایمـان می مانـد. پایه ی آخر، جهاد است. جهاد یعنی مبارزه. در زبان فارسـی، جنگ و ستیزه گری معنای مبارزه را نمی دهد. می گویی من دارم مبارزه می کنم: مبارزه ی علمی می کنم، مبارزه ی اجتماعی می کنم، مبارزه ی سیاسـی می کنم، مبـارزه ی مسـلحانه می کنم؛ همه ی اینها مبارزه است و معنا دارد. مبارزه یعنی تلاش پُر نیرو در مقابل یک مانع یا یک دشـمن. اگر هیـچ مانعی در مقابل انسان نباشـد، مبارزه وجود ندارد. در جاده ی آسـفالته، انسان پایش را روی گاز بگذارد و با باک پُر از بنزین سـفر کنـد؛ این را مبارزه نمی گوینـد. مبارزه آن جایی است که انسان با مانعی برخورد کنـد، که این مانع در جبهه های انسانی، می شود دشـمن؛ و در جبهه های طبیعی، می شود موانع طبیعی. اگر انسان با این موانع درگیر شود و سـعی کنـد آنها را

از میان بردارد، این می شود مبارزه. جهاد در زبان عربی عیناً به همین معناست؛ یعنی مبارزه. جهاد در قرآن و حدیث هم به همین معناست؛ همه جا به معنای جنگ مسلحانه نیست. البته یک جا با جنگ مسلحانه تطبیق می کند، یک جا هم با جنگ غیرمسلحانه تطبیق می کند. آنگاه امیرالمؤمنین این کلمات را شرح می دهند - که البته من وارد نمی شوم - هم صبر را، هم یقین را، هم عدل را، هم جهاد را. مثلاً می فرمایند جهاد چهار شعبه دارد: امربه معروف، نهی از منکر و راستگویی و صداقت در مواضع؛ درست همین معنایی که امروز ما در موضعگیری معنا می کنیم؛ یعنی انسان در مواضع سیاسی و اجتماعی صداقت داشته باشد. بنابراین صدق در مواضع، خودش جهاد است. آ«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیهآ» به آن معناست. یکی دیگر از شعبه های جهاد، آ«و شنئان الفاسقینآ» است؛ یعنی جدا شدن از جریان فسق و کفر؛ این را من مخصوصاً به شما می گویم؛ این را همه توجه داشته باشید. باید حساب شما از این جریان جدا باشد؛ با آن مخلوط نشود. شماها با من آشنا هستید و ما حدود هشت سال با شما بوده ایم؛ با بعضی هم که خیلی بیشتر. بنده هیچ اعتقاد ندارم که با کفار باید قطع رابطه کرد؛ نه، مرز شما و کفار باید معلوم باشد؛ مرز شما و فساق باید معلوم باشد؛ مرز شما با آنهایی که جمهوری اسلامی را قبول ندارند، باید معلوم باشد. یک وقت هم لازم است در جایی انسان با همان کسی هم که جمهوری اسلامی را قبول ندارد، تعامل کند؛ اما معلوم است که او، اوست و شما، شمایید؛ مخلوط نشوید. من همیشه از بعضی ها در همین نظام و مجموعه ی خودمان گله مند بودم؛ چون اینها مرزها را پاک کرده اند. به اینها گاهی می گفتم وقتی شما مرز را پاک می کنید، اشکالش این است که بسیاری به خاطر نبودن مرز، از این طرف می روند آن طرف، از آن طرف می آیند این طرف؛ مرتب رفت و آمد می کنند؛ یعنی حدود فراموش می شود. یک کشور اگر مرزش مشخص نباشد، هویت جمعی و وحدت جمعی ندارد. بگذارید مرزها مشخص باشد؛ معلوم باشد شما کجایید، آنها کجا هستند. آ«و من شنئ الفاسقین و غضب للّه غضب اللّه لهآ»؛ شما به خاطر خدا خشم بگیرید، خدا هم به خاطر شما خشم می گیرد؛ آ«وارضاه یوم القیامةآ». آ«من کلام له علیه السّلام فی الأیمان: فمن الأیمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصّدور الی اجل معلومآ». دوگونه ایمان داریم؛ ایمان ثابت و مستقر، و ایمان مستودع و عاریه یی. ایمان عاریه یی هم ایمان است؛ نه این که آن شخص، منافق است؛ ایمانش راسخ نیست؛ لذا زود زایل می شود. ایمان ثابت و مستقر، یعنی جای گرفته ی در قلب، تکیه کرده ی به یک استدلال و یک بینش عمیق، و پشتیبانی شده ی با عمل صالح. نوع دیگر ایمان این است که با احساسات پیدا شده، با منطق پیدا نشده؛ انسان پای آن، عمل صالح نگذاشته؛ همین طور شعار ایمانی داده و گاهی هم خیلی تند شعار داده؛ اما پای این، عمل صالحی که به خاطر آن با نفس خودش مجاهدت و مبارزه کند، خرج نکرده؛ یعنی این ایمان با عمل صالح آبیاری نشده؛ این می شود ایمان عاریه یی. حضرت می فرماید: آ«و منه ما یکون عواری بین القلوب والصّدور الی اجل معلومآ». آن وقت معلوم چه هنگام است؟ تا این ایمان، عاریه یی است؛ تا وقتی که این ایمان از او زایل شود؛ گنجشکی که در سینه ی خودش حبس کرده، بپرد و برود؛ چون این ایمان جزو وجود او نشده است. در چه مواقعی این گونه ایمان زایل می شود؟ وقتهای امتحان و لحظات هوای نفس. مثلاً-اگر کسی پولکی است، هنگامی که بین پول و حفُایمان، سر دو راهی قرار بگیرد، ایمان می پرد و تمام می شود. بعضی ها دچار وسوسه های نفسانی و شهوات جنسی هستند؛ بعضی ها دچار مقام پرستی اند؛ هر کسی یک طوری است. هر کدام از ماها لغزشگاهی داریم؛ به قول فرنگی ها، پاشنه ی آشیل و چشم اسفندیاری داریم؛ آن جا گیجگاه و ضربت خور ماست؛ به خدا پناه ببریم که آن ضربت خور پیش نیاید. راهش تقواست. تقوا که من مکرر در همین جلسه و جلسات دیگر راجع به آن صحبت کرده ام، یعنی دایم مراقب خود بودن. انسان راز بعضی از تحول های صدوهشتاد درجه یی از اول انقلاب تا الان را این جا می فهمد. از اول انقلاب تا الان بیست وپنج سال می گذرد؛ گاهی می بینید بعضی ها صدوهشتاد درجه تحول پیدا کرده اند؛ یعنی از یک مؤمن مخلص صادق پُرجوش و خروش شعار دهنده، تبدیل شده اند به یک معاند معارض دشمن لجوج عنود بهانه گیر! ما چند نوع دشمن داریم: بعضی دشمن ها، دشمن هستند؛ اما دایماً نمی خواهند به صورت انقلاب پنجه بزنند. بعضی ها نه، دایم می خواهند در چشم

انقلاب و نظام اسلامی انگشت فرو کنند و پنجه بزنند. وقتی نگاه می کنی، می بینی بعضی از اینها کسانی هستند که بسیار تند و داغ، خیلی ها را قبول نداشتند؛ مثل شعله یی که از روی خس و خاشاک بلند می شود. البته از چوب محکم هم گاهی شعله ی مفصل بلند می شود؛ اما از خس و خاشاک هم که هیچ چیز ندارد، شعله بلند می شود، ولی فوراً می خوابد. گاهی ما کسانی از این قبیل داریم؛ ایمان اینها مستقر نیست؛ مستودع و زوال پذیر و بدون تکیه ی به یک استدلال محکم است. همان طور که عرض کردیم، این ایمان زایل شده این طور نیست که وقتی بخواهد برود، زنگ بزند و خبر کند و بگوید رفتم و از این ساعت من دیگر کافر می شوم و نماز نمی خوانم؛ بتدریج انسان نمی فهمد و ملتفت نمی شود که چگونه این ایمان از او زایل شد. خیلی باید مراقب بود و به خدا پناه برد. جمله ی چهارم و آخر مربوط به فرمان حضرت به مالک اشتر است. نامه ی حضرت به مالک اشتر خیلی عجیب است. واقعاً حکمی که در این نامه هست، آ«لا تُعدّ و لاتُحصیآ» است. گفت: هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن وقتی انسان به اعماق این نامه باز می گردد، واقعاً در مقابل عظمتی که در هر فراز و جمله بندی آن وجود دارد، احساس حقارت می کند. می فرماید: آ«و انّما یؤتی خراب الأرض من اعواز اهلهاآ»؛ ویرانی زمین از تنگدستی مردم زمین حاصل می شود؛ یعنی وقتی مردم تنگدست بودند، زمین ویران می شود. حضرت این را به عنوان یک نکته ی فلسفی بیان نمی کنند؛ به عنوان یک واقعیت بیان می کنند. آ«ارضآ»ی هم که این جا می گویند، همان سرزمین مصر است که مالک اشتر دارد می رود. البته آن وقت شام و عراق و ایران و مدینه و هر نقطه ی دیگر دنیا که حاکمی دارد، با مصر قابل مقایسه است. می گویند سرزمینی که تو داری به آن جا می روی، اگر توانستی مردمش را ثروتمند کنی، آباد خواهد شد؛ اما اگر مردم را فقیر نگه داشتی یا فقیر کردی و نتوانستی، این سرزمین هم آباد نخواهد شد؛ ویرانه خواهد ماند. مردم هستند که باید با نشاط خودشان و با توانایی هایی که پیدا می کنند، سرزمین شان را آباد کنند. ابتکار آحاد مردم است که همه جای زمین را آباد می کند. بعد می فرمایند: آ«و انّما یعوز اهلهاآ». اعواز، باب افعال است؛ اما لازم است: مردم تنگدست می شوند. حضرت با لام تعلیل می فرمایند: آ«لاشراف انفس الوُلاهٔ علی الجمعآ»؛ فقر مردم، تقصیر فرمانروایان است؛ آنها هستند که موجب فقر مردم می شوند؛ چون آنچه را که از ثروت و منافع به دست می آید، برای خودشان می خواهند؛ این موجب فقر مردم می شود. البته یک وقت فرمانروایان مثل مستبدهای قدیم هستند؛ مانند رضاخان که همه چیز را می خواست و به حدی قانع نبود. یک عده هم از بغل او استفاده می کردند؛ آنها هم می بردند. اول، سهم پادشاه بود و بعد هم بتدریج آنهایی که در حاشیه ی پادشاه قرار داشتند، هر کدام به قدر خودشان می بردند. استبدادهای قدیم این طور بود. البته شکل مدرن ترش در حکومت پهلوی بود؛ شکل قدیمی ترش را هم در کتابها، از قاجاریه و دوره ی ناصرالدین شاه و بقیه خوانده ایم. یک شکل هم روش مدرن است؛ یعنی روش حکومتهای بظاهر دمکرات که باطن استبدادی دارند؛ امروز زمام این حکومتها به دست کمپانی های اقتصادی است؛ اینها طراح سیاستها هستند. بظاهر کاره یی نیستند، اما در باطن نماینده ی مجلس را اینها می فرستند؛ رئیس جمهور را اینها روی کار می آورند. رئیس جمهور اعوان و انصاری دارد، سفرایی دارد، وزرایی دارد، مدیران گوناگونی در رده های مختلف دارد؛ در واقع این مجموعه حاکمند. نوع اعمال استبداد هم مثل سابق نیست که بگوید حکم می کنم. وقتی رضاخان می خواست اعمال استبداد کند، در تهران اعلامیه داد و در آن، چهار پنج بار آ«حکم می کنمآ» آورد. امروز حاکم نمی گوید حکم می کنم؛ آن نزاکت دمکراتیک را به هیچ وجه از دست نمی دهد. اصلاً حکم نمی کند؛ اما مسیر کار، همان آ«حکم می کنمآ» است. یعنی قانونی که برای این کمپانی لازم است، حتماً تصویب می شود؛ حرکتی که برای حیات پیدا کردن این کمپانی ها لازم است، حتماً انجام می گیرد؛ ولو در حد حمله ی به کشوری مثل عراق. از آبادسازی عراق و نفت عراق مگر چه کسانی استفاده می کنند؟ حکومتهای امریکا یا انگلیس، دولت سالار نیستند که کمپانی و نفت و همه چیز مال آنها باشد و بگوییم آنها استفاده می کنند؛ نه، دستگاه مالی اقتصادی مسلط بر این کشورهاست که از هر چیز جدیدی استفاده می کند. البته آنها هم بین خودشان رقابتهایی دارند، با هم دشمنی دارند، مسابقه دارند؛ اما آن دستگاه مالی است

که از نفت خاورمیانه، از تسلط بر خاورمیانه، از چیزی به نام خاورمیانه ی بزرگ استفاده می کند؛ بهره بردار نهایی اوست. دولت و رئیس جمهور و وزیرخارجه و وزیر دفاع و امثال اینها - که البته در بسیاری از موارد اینها خودشان هم جزو همان مجموعه ی مدیران مالی و صنعتی اساسی کشور هستند - جبهه ی جلو و خط مقدمند؛ پشتیبانی می کنند و پشتوانه هستند؛ آنها هستند که دارند اقدام می کنند؛ مردم هم دارند حرکت خودشان را می کنند. ممکن است شما بگویید مثلاً در امریکا یا انگلیس به نسبت جمعیت این کشورها فقیر وجود ندارد. این را نباید حساب کرد؛ باید نگاه کرد که دولت انگلیس در شبه قاره ی هند چقدر فقیر ایجاد کرده؛ یا فلان دولتی که استعمار آفریقا یا امریکای لاتین را داشته، آن جا چقدر فقر ایجاد کرده؛ یا امروز امریکا با سعه ی نفوذ اقتصادی یی که در تمام دنیا دارد، چقدر فقر و گرسنگی و محرومیت در دنیا ایجاد کرده است. ملاک، اینهاست. البته در خود این کشورها هم فقر و فقیر و فاصله ی طبقاتی بسیار زیاد وجود دارد؛ اصلاً شگفت آور است. گاهی در آمارهای ما متأسفانه چیزهای بی ربط ساده لوحانه ی کوته بینانه یی دیده می شود که مثلاً شکاف اقتصادی کشور ما از امریکا یا از فلان جا بیشتر است؛ اینها حرفهای ناشی از ندانستن و جهل به واقعیت هاست؛ اصلاً از واقعیت ها اطلاع ندارند. نخیر، دره ی اقتصادی در کشورهای سرمایه داری، وحشتناک و فوق تصور و از همه جای دنیا بیشتر است. علاوه بر این، آنها را نباید در خود آن کشورها مقایسه کرد؛ بلکه باید در همه ی دنیا محاسبه کرد؛ چون دامنه ی نفوذ و اقتدار و حرکت اینها در همه ی دنیاست. ما فعلاً ـ نمی خواهیم در مسائل جهانی و بین المللی وارد شویم؛ خودمان را محاسبه کنیم. اگر می خواهیم دنیا آباد شود، باید خودمان را کنترل کنیم. من و شما که زمامدار و مدیر هستیم و اداره ی امور مالی و صنعتی و کشاورزی کشور دست ماست - یعنی گلوگاه های فعال کشور دست من و شماست - باید خود را کنترل کنیم. فقط شخص خود ما نیستیم؛ ما یعنی مجموعه. شما، یعنی شما و معاونان و مدیران و مسؤولان اثرگذارتان. البته ممکن است کسی در گوشه یی و در سطوح خیلی پایین خطایی بکند که قابل کنترل و پیشگیری و پیش بینی نباشد؛ آن بحث دیگری است؛ اما مجموعه یی که شما مدیر و رئیس و وزیر آن هستید، باید این خصوصیات را داشته باشد. آ«لطـ¥شراف أنفس الوُلاۀ علی الجمعآ»؛ آنها می خواهند جمع کنند، آ«و سوء ظنّهم بالبقاء و قلّۀ انتفاعهم بالعبرآ». آ«سوء ظنّهم بالبقاءآ»، یعنی برای باقیمانده ی عمرشان دچار سوءظن اند، که مثلاً بعد چه می شود. نباید سوءظن داشت؛ باید به خدای متعال و به خود حسن ظن داشت. همچنین فرمود: آ«قلّۀ انتفاعهم بالعبرآ»؛ از عبرتها کم بهره برداری می کنند. امیدواریم آنچه گفتیم، اول در خود این حقیر تأثیر بگذارد. واقعاً از همه محتاج تر خود من هستم. حرکت ما باید واقعی تر و جدی تر شود. در دعای کمیل می خوانیم آ«و هب لی الجدّ فی خشیتکآ»؛ در خشیت الهی، انسان باید جدی باشد؛ نباید شوخی حساب کرد؛ اینها شوخی بردار نیست. اگر ما جزو عقلای عالم محسوب شویم، مسائل واقعی زندگی را هرگز شوخی نمی گیریم؛ جدی می گیریم. جدی تر از مسائل این زندگی، مسأله ی مرگ، مسأله ی قبر، مسأله ی سؤال الهی، مسأله ی برزخ و مسأله ی قیامت است؛ اینها را باید شوخی نگیریم، باید جدی بگیریم؛ اینها مسائل مهمی است. امیدواریم ان شاءاللّه خداوند ما و شما را با کلمات حکمت آمیز امیرالمؤمنین (صلوات اللّه وسلامه علیه) متأثر کند. والسّلام علیکم ورحمۀاللّه وبرکاته

خطبه های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی

خطبه های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی ---

۲۴/۰۸/۱۳۸۳ خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین. الحمدللّه الّذی خلق السّموات والارض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نستغفره و نتوب الیه و نحمده و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه سیّد خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداۀ المهدیّین المعصومین سیّما بقیّۀاللّه فی‌الارضین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. اولاً عید سعید فطر را به همه‌ی ملت عزیز ایران و به همه‌ی مسلمانان جهان و به شما نمازگزاران عزیز

تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم خداوند متعال عبادات، طاعات و قربات شما را در ماه مبارک رمضان به بهترین وجه قبول فرماید. همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خودم را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. ماه رمضان فرصت بسیار استثنایی و بزرگی است که به لطف خدای متعال امسال هم این فرصت به ما داده شد که بتوانیم در این ماه مبارک بر سر سفره‌ی ضیافت الهی حاضر بشویم. این فرصت استثنایی در طول سال نظیر ندارد. در ماه رمضان برای ما خاکیان و زمینیان چه سعادت بزرگی است که با ملائکه‌ی الهی و با روح امین همنشین بشویم: «تنزّل الملائکهٔ والرّوح فیها باذن ربّهم». لیلهٔ‌القدر در ماه رمضان، شب همنشینی خاکیان با فرشتگان ملأ اعلاست. همان‌طور که کاروان بشری به سوی یک نهایتی در حال حرکت دایمی است، هر فرد انسان هم در طول زندگی خود در حال حرکت به یک منتها و غایت و سرمنزلی است: «انّک کادح الی ربّک کدحا فملاقیه». این مسیر طولانی و پر فراز و نشیب از گذرگاههای گوناگونی می‌گذرد؛ رنجها در آن هست، بلاها در آن هست، سختیها هست، گشایشها و فرجها و شادی‌ها در آن هست: «بلوناهم بالحسنات و السّیئات»؛ همه‌ی اینها هم آزمایش است. در این راه طولانی که افراد بشر باید آن را طی کنند و سعی کنند خود را به اوج نقطه‌ی کمال انسانی، یعنی به لقاءاللَّه، برسانند، حرکت در بعضی از قطعات این راه دشوار است؛ مثل مسیرهای زندگی معمولی؛ گاهی انسان از یک گذرگاه دشواری عبور می‌کند؛ گاهی از جاده‌ی سختی، در گردنه‌یی مجبور است بالا برود؛ گاهی سر راه انسان باتلاقی قرار می‌گیرد؛ گاهی هم راه، راهِ گسترده و مرکب، مرکب همواری است. ما در طول سال و در مسیر طولانی حرکت خودمان در چالش با هواهای نفسانی، با گناهان، با فضاهای تاریکی که خودمان به‌دست خودمان به‌وجود می‌آوریم، با مشکلاتی مواجه می‌شویم. گاهی انسان برای این‌که حال دعا پیدا کند، مشکل دارد؛ گاهی برای این‌که قطره‌ی اشکی بفشاند، مشکل دارد؛ چون راه دشوار است، به‌وسیله‌ی خلافها و گناههای خود احاطه می‌شویم؛ اما قطعه‌ی ماه رمضان، آن قطعه‌یی است که حرکتِ در آن قطعه آسان است؛ مثل این است که در این راه دشواری که می‌خواهید به محلی یا به شهری برسید، گاهی مجبورید پیاده راه را طی کنید؛ گاهی مجبورید از آب بگذرید؛ گاهی مجبورید از باتلاق بگذرید؛ یک‌جا هم می‌رسید به فرودگاهی که هواپیمای مجهزی آماده است تا شما را بی‌دردسر و با خیال راحت و پس از طی مسیر طولانی به مقصد برساند. آغاز ماه رمضان، رسیدن به همین فرودگاه است. خدای متعال راه را در ماه رمضان هموار کرده است و فضا را در ماه رمضان، فضای خالی از مُعارض قرار داده است. این روزه‌یی که شما می‌گیرید، نفس و هواهای نفسانی را به زنجیر می‌کشد؛ این عبادتها، این دعاها، این خشوعها، این ذکرها و این لیلهٔ‌القدر همان وسایل همواری است که شما را فرسنگها جلو می‌برد؛ راهی را که در طول سال و در ماههای دیگر گاهی یک متر یک متر باید طی کنیم، می‌توانیم اگر همت کنیم و اگر خودمان را برسانیم، در ماه رمضان این راه را فرسنگ فرسنگ طی کنیم؛ لذاست که شما می‌بینید اولیای خدا از مژده‌ی رسیدن ماه رمضان خرسند می‌شدند و از فراق ماه رمضان اشکهایشان سرازیر می‌شد. امام سجاد در دعای وداع ماه رمضان - که ظاهراً دعای چهل‌وپنجم صحیفه است - آن‌چنان از فراق ماه رمضان می‌نالد؛ بارها و بارها بر ماه رمضان درود می‌فرستد: «السّلام علیک». این‌جا سلام به معنای بدرود و به معنای خداحافظی کردن با ماه رمضان عزیز و با این روزها و شبهای نورانی است؛ خداحافظی با این قطعه‌ی بهشتی از زمان عمر ما و از طول دوران سال، ماه رمضان، است. محصول ماه رمضان، تقواست؛ به خود پرداختن، به خود رسیدن و ذخیره‌ی تقوا را برای خود فراهم کردن؛ «لعلّکم تتّقون». ماه رمضان در ما ذخیره‌ی تقوا ایجاد می‌کند. این تقوا هم خود وسیله‌یی برای منازل عالی‌تر است. تقوا مرکبی است که می‌تواند ما را به آن منازل عالی برساند: «و اتّقوا اللَّه لعلّکم تفلحون»؛ «فاتّقوا اللَّه لعلّکم ترحمون»؛ «و اتّقوا اللَّه و یعلّمکم اللَّه». علم و هدایت و رحمت الهی بر اثر تقوا از سوی خداوند به انسان عطا می‌شود. از همه بالاتر، فلاح است. فلاح و رستگاری بر اثر تقوا به دست می‌آید. عزیزان من! این ذخیره‌ی تقوا را که در ماه رمضان به‌دست آوردیم - اگر ان‌شاءاللَّه به‌دست آورده باشیم - اگر بر سر سفره‌ی زیارت الهی درنگ کرده باشیم و از آن بهره برده باشیم، باید حفظ کنیم؛ این محصول بسیار ارزشمندی است؛ مثل آن کشاورزی که زحمات خود را می‌کشد، محصول گندم خود را می‌چیند، بعد آن را در یک سیلوی

مطمئنی به‌دست امینی می‌سپارد تا در طول سال بتواند از آن استفاده کند. این آذوقه‌ی طول سال ماست. در طول سال، این آذوقه تهدید می‌شود: وسوسه‌ها هست، زرق‌وبرقها هست، شهوات و هواهای نفسانی هست و گناهان؛ اینها همه آفت این ذخیره‌ی ارزشمندند. از این ذخیره برای مقابله با آن آفتها استفاده کنید و این ذخیره را حفظ کنید. امروز روز عید است: «الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله) ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا». این مزیدی که برای پیغمبر در روز عید فطر معین شده است، همین است که ما پیروان پیغمبر در هر نقطه‌یی از نقاط دنیا که هستیم، با این ذخیره‌ی تقوا خودمان را مجهز و مسلح کنیم برای پیمودن راه دشوار زندگی؛ برای آباد کردن دنیا و آخرت و برای رسیدن به فلاح. پروردگارا! به محمد و آل محمد همه‌ی ما را موفق به کسب تقوا و حفظ تقوا بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سیّما علی امیرالمؤمنین و الصدّیقهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساءالعالمین و الحسن و الحسین سبطی‌الرّحمهٔ و امامی‌الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی والخلف الهادی المهدی القائم حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔالمؤمنین. اوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه. بار دیگر تقوا را به یاد خود و شما می‌آورم و همه‌ی مؤمنین و مؤمنات را به رعایت تقوا و به حفظ تقوا و به اهتمام به تقوا توصیه می‌کنم. امسال ماه رمضان بحمداللّه ماه رمضان بسیار پُررونقی بود. سال به سال، آن‌طور که انسان ملاحظه می‌کند، اقبال و توجه مردم، هم در کشور ما و هم در همه‌ی آفاق اسلامی، بیشتر می‌شود. برخلاف سیاست راهبردی دشمنان معنویت و فضیلت که می‌خواهند نسل جوان را در همه‌ی دنیا از هستی معنوی ساقط کنند، بحمداللّه و علی‌رغم تلاش پُرهزینه‌ی آنها، خیل جوان ما با دلهای نورانی خودشان به سمت دعا و تضرع و انابه و استغفار، بخصوص در ماه رمضان، حرکت می‌کنند. ملتی که ماه رمضان دارد، خدا را دارد؛ ملتی که محرم را دارد، مجاهدت و شهادت را دارد و ملتی که مجهز به ابزار مجاهدت و متکی به‌خداست، هرگز مغلوب نخواهد شد. در این ماه رمضان - مثل ماه رمضانهای قبل - علاوه بر عبادات و تضرعات و توسلاتی که انجام گرفت، راهپیمایی عظیم و پُرشکوه مردم در روز قدس، حرکت نمادین عظیمی بود که یقیناً در عرصه‌ی سیاست عالم و در مقابله با استکبار، تأثیرات عمیقی را باقی گذاشته است و خواهد گذاشت. آنچه کام رمضانیان را در همه‌ی دنیای اسلام، بخصوص امسال، تلخ کرد، حوادث فاجعه‌آمیز فلسطین و عراق بود؛ اینها قطعه‌های تن دنیای اسلامند. در فلسطین کشتار مردم یک عادت روزانه‌ی ستمگران صهیونیست شده است. دنیایی که در چنین جنایاتی سکوت کند، دنیای منحرفی است. سیاستمدارانی که به ملاحظات سیاسی و برای منافع دنیایی چشم بر این همه مظلومیت از یکسو و این همه جنایت از سوی دیگر ببندند، سیاستمداران گنهکاری هستند. امروز بشریت دچار چنین سیاستمدارانی است. مردم فلسطین در این ماه رمضان، با دهان روزه شهیدانی دادند. مردم عراق در این ماه رمضان با دهان روزه سختیهای بسیاری را تحمل کردند. همه‌ی اینها به‌خاطر جنگ اعلام نشده‌یی است که استکبار جهانی در مقابل اسلام آغاز کرده است. در این جنگ نامتعادل همه‌ی ثروت و قدرت و امکانات تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی استکبار در مقابل ملتهایی که می‌خواهند نام خدا را بر زبان بیاورند و بنده‌ی خدا بمانند: «و ما نقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»، صف‌آرایی می‌کنند. اسلام در دل مسلمان، شجاعت و نور و استقامتی به‌وجود می‌آورد که مستکبران از آن بیمناکند و با اسلام به همین دلیل مخالفند. در مقابل این جبهه‌ی مستکبرِ زیاده‌طلب و زیاده‌خواه، ملت و امت اسلامی ایستاده است. نمونه‌های مقاومت را شما مشاهده می‌کنید؛ در سرتاسر دنیای اسلام این انگیزه‌ی مقاومت وجود دارد. در بعضی جاها نمود آن بسیار چشمگیر است که در قله‌ی این استقامت، ملت فلسطین قرار دارند. امریکا و صهیونیست‌های همکاسه‌ی او نتوانستند این مجموعه‌ی فلسطینی و ملت محاسبه شده را خاموش کنند؛ درمانده‌اند. صهیونیست‌هایی که وقتی در جنگ مسلحانه‌ی منظم مجهز با کشورهای عربی وارد شدند، بیش از شش، هشت یا ده روز جنگ

آنها ادامه پیدا نکرد، الان نزدیک به چهار سال است که ملت فلسطین را در مقابل خود دارند؛ ملتی که از آنها می‌کشند، خانه‌هایشان را ویران می‌کنند، با آنها نهایت سختگیری را می‌کنند؛ اما از عهده‌ی این ملت برنمی‌آیند. همه‌جای دنیای اسلام این‌جوری است. هرجایی که این دشمن عنود که در رأس آن دولتمردان ایالات متحده‌ی امریکا هستند - که دشمن اسلام، دشمن مسلمانها و دشمن امت اسلامی هستند - بخواهد با این چهره و با این روش وارد بشوند، با مقاومت امت و ملتهای اسلامی مواجه خواهد شد. ما بار دیگر همدردی خودمان را با ملت مظلوم فلسطین، با ملت مظلوم عراق، با همه‌ی ملتهای مظلوم اعلام می‌کنیم؛ ملت ایران ایستاده است. ملت عزیز ایران! نمازگزاران عزیز! این وحدت و این یکپارچگی و این تمسک شما به ارزشهای معنوی، بزرگترین دستاوردی است که به شما کمک می‌کند که بتوانید در مقابل افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی و تعدی و تجاوز استکبار ایستادگی کنید؛ این را حفظ کنید؛ این بسیار ارزش دارد. همین نمازهای عید، همین اجتماعات عظیم، همین راهپیمایی‌های پُرشکوه، همین جوانهای پُرانگیزه و همین ملت آماده‌ی برای حرکت، قیام، دفاع و جهاد در راه اسلام، توانسته است به همه‌ی امت اسلامی عزت ببخشد. عزت و قدرت شما مردم در گرو تمسک به همین وحدت، همین یکپارچگی، همین بصیرت و روشن‌بینی است؛ این را حفظ کنید. مسؤولان در خدمت مردم، مردم در کنار مسؤولان، همه به فکر مصالح این کشور و این ملت، و همه با اهتمام فراوان به آن چیزی که ضامن اصلی نجات امت اسلامی است، یعنی تمسک به اسلام، باشند که می‌تواند دنیا و آخرت مردم را آباد کند. امروز از خدا بخواهید این روحیه و این ایمان و این نشاط و شادابی را در شما حفظ کند. یک جمله هم امروز به مناسبت حادثه‌ی بسیار مهمی که در نیمسال آینده در پیش داریم، عرض کنم؛ مسأله‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری. تقریباً حدود شش ماه به این انتخابات باقی است و وقت زیاد است برای سخن گفتن و سخن شنیدن، فقط من یک جمله‌ی کوتاه عرض می‌کنم: ملت ایران در این گزینشها و در این انتخاباتها همیشه بیداری و حضور خود را در صحنه اثبات کرده‌اند. آنچه که باید به عنوان راهبرد اساسی مورد نظر همه باشد، عبارت است از حضور حداکثرِ مردم. باید شرکت مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده که ان‌شاءاللَّه جزو حماسه‌های ملی خواهد شد، شرکتی باشد که دشمن را از دست‌اندازی به ایران اسلامی و ملت سرافراز ایران مأیوس کند. ملت ما همیشه با بهره‌گیری از فیوضات و معنویات، خود را برای کارهای بزرگ آماده کرده است و ان‌شاءاللَّه ملت ایران آماده می‌شود و مصمم است که یکی از بهترین و پُرشورترین انتخاباتها و گزینشهای ملی را برگزار کند. آنچه که برای مردم در این انتخابات و همه‌ی گزینشهای ملی و انتخاباتها مهم است، این است که سطح کارآمدی نظام روزبه‌روز ارتقا پیدا کند؛ این اساس مسأله است. اگر مردم دنبال رئیس‌جمهور یا دنبال نماینده‌ی مجلس می‌گردند یا دنبال دیگر کسانی هستند که می‌خواهند آنها را با انتخاب تعیین کنند، در پی آن هستند که انسانهای کارآمدی را بر اریکه‌ی مسؤولیت بنشانند تا آنها بتوانند سطح کارآمدی نظام را افزایش بدهند و مشکلات مادی و معنوی مردم را حل کنند؛ این خواست مردم است. حالا گروهها و احزاب و عناصر سیاسی هم هر کدام نقطه‌نظرهایی دارند؛ آن نقطه‌نظرات برای خودشان است. مردم می‌خواهند کسانی مسؤولیتها را به‌عهده بگیرند که دلسوز، با کفایت و کارآمد باشند. بحمداللَّه امروز کارهای زیادی شده؛ زیربناهای مهمی از کشور آماده‌ی بهره‌برداری شده است. بازوان قوی و باکفایت یک مسؤول مؤمن و وفادار به آرمانهای انقلاب - که آرمانهای مردم است - خواهد توانست بسیاری از گره‌ها را باز کند؛ مردم دنبال این هستند. فرصت فراوان است؛ حرفها در این زمینه زیاد است؛ ان‌شاءاللَّه در زمان خود این حرفها گفته خواهد شد و مردم ما مثل همیشه بابصیرت، با آمادگی، با انگیزه و نشاط این آزمایش بزرگ را هم از سر خواهند گذراند. پروردگارا! به محمد و آل محمد روح امام بزرگوار ما را با ارواح اولیا و صالحان و صدیقان محشور کن. پروردگارا! شهدای عزیز ما را با شهدای صدر اسلام محشور کن. پروردگارا! جانبازان و ایثارگران ما را مشمول رحمت و لطف و تفضل خود قرار بده. پروردگارا! آحاد مردم ما را در گوشه و کنار این کشور مورد لطف و تفضل خود قرار بده و مشکلات زندگی مردم را با دست قدرت و اراده‌ی خود برطرف بفرما. پروردگارا! سلام ما را در این روز عید به محضر مولا و سیدمان، ولی‌عصر (ارواحنافداه)

که صاحب این مملکت و صاحب زمان و زمانه است، برسان و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هواللّه احد. اللّه‌الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی --۲۴/۰۸/۱۳۸۳ بسم الله الرحمن الرحیم عید سعید فطر را به امت بزرگ اسلامی و به سراسر جهان اسلام و به ملت فداکار و هوشمند ایران و به شما حضار گرامی و مسؤولان بلندپایه‌ی کشور و به سفرا و مهمانان ما از کشورهای اسلامی تبریک عرض می‌کنم. در دعای قنوت نماز عید فطر می‌خوانیم که: «اسألک بحقّ هذا الیوم الّذی جعلته للمسلمین عیدا»؛ این روز را خدای متعال عید مسلمانان قرار داده است؛ یعنی روزی که برای مسلمانان همواره خاطره‌انگیز است: اجتماع مردم، آشنایی مردم با یکدیگر و نو کردن روز و روزگار و روش زندگی. در دنباله‌ی این جمله می‌خوانیم که: «ولمحمّد (صلی‌اللّه‌علیه‌وآله) ذخراً و شرفاً و کرامتاً و مزیدا»؛ برای پیغمبر ذخیره، شرف، کرامت و مزید است؛ مایه‌ی افزایش و گسترش میراث معنوی پیغمبر است. ما امت اسلامی چه زمانی می‌توانیم این روز را به معنای حقیقی خود برای خودمان عید قرار بدهیم و برای پیامبر مکرّممان مایه‌ی شرف و سربلندی بسازیم؟ آن‌وقتی که به اشاره‌ی دست پیغمبر توجه کنیم و بر طبق آن حرکت کنیم. اسلام همه‌ی جوانب زندگی را فرامی‌گیرد و برای هر بخشی از کارهای عظیم زندگی انسان نسخه، درمان، راه‌حل و فرجی دارد؛ اما امروز در میان دردهای گوناگون مسلمانها، آنچه که بزرگتر از همه و امّ‌الأمراض دیگرِ دردهاست، تفرق مسلمانهاست. ما مسلمانها به این توصیه‌ی پیغمبر بزرگ خودمان «ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا واختلفوا» و یا به این توصیه «واعتصموا بحبل‌اللّه جمیعاً ولاتفرّقوا»، عمل نمی‌کنیم؛ ضعف دنیای اسلام هم بر اثر همین تفرق است. امروز عامل تداوم ضعف مسلمین، تفرق آنهاست. در هر دوره‌ای از زمان بیماری‌هایی بوده است. در این دوره، بیماری اصلی، عدم اتحاد کلمه‌ی مسلمانها است. می‌بینید که مرکز استکبار جهانی علناً و صریحاً نسبت به اسلام موضعگیری و جبهه‌گیری می‌کند. طرف، اسلام است. با اسلام معارض و مخالفند؛ چون می‌دانند که اسلام با داشتن یک‌پنجم جمعیت دنیا و با حضور در یکی از حساسترین مناطق جهانی - که این منطقه‌ی مسلمان‌نشین است - و با دارا بودن ثروت و ذخایر عظیم و با داشتن میراث علمی و معنوی عمیق و عریق و کهن، بالقوه می‌تواند با جمع‌آوری امکانات خود مجموعه‌یی مقتدر، ثروتمند و مستقل تشکیل بدهد. و امروز برای دستگاه استکبار جهانی وجود یک مجموعه‌ی ثروتمند و قدرتمند و مستقل قابل تحمل نیست؛ هیچ دلیل دیگری لازم ندارد. اگر امت اسلامی از نفت خود، از نیروی انسانی خود، از بازارهای خود، از علم خود، از ذخایر گوناگون مادی و معنوی خود خوب استفاده کند، قدرتمندان عالم و سلطه‌گران نمی‌توانند این‌جور به او زور بگویند. شما ببینید در مورد ملت فلسطین، زورگویی دنیای استکبار چقدر مفتضح و واضح است. یک ملت در سرزمین خود مغلوب غاصبان آن سرزمین است؛ آن هم با این فجایعی که به‌وسیله‌ی آنها انجام می‌گیرد: حقوق بشر پامال می‌شود، جان انسانها از بین می‌رود، امکانات زندگی کردن از انسانها در این سرزمین گرفته می‌شود، خانه‌هایشان را خراب می‌کنند، مزارعشان را نابود می‌کنند، تجارتشان را مسدود می‌کنند، استعدادهایشان را خفه می‌کنند، امکان رشد و ترقی به اینها نمی‌دهند، مرتب هم جوانها، مردها و زنهای اینها را به قتل می‌رسانند و بعضی از دنیای استکبار صریحاً از اینها حمایت می‌کنند، بعضی هم سکوت می‌کنند؛ دنیای اسلام هم شده تماشاچی؛ تماشاچیِ گویا بی‌طرف! این مصیبت بزرگی برای دنیای اسلام است. علت، همین ضعف دنیای اسلام و این تفرقه‌ی دنیای اسلام است. باید باور کنیم که امتداد قدرت ما در میان این جمعیت عظیم مسلمانها و در دل این امت بزرگ اسلامی است؛ این را باید باور کنیم. ما را به جان هم می‌اندازند، با عناوین مختلف ما را سرگرم می‌کنند، ما را به هم بدبین می‌کنند، دعوای مذهبی راه می‌اندازند، دعوای قومی راه می‌اندازند، دعوای ارضی راه می‌اندازند؛ ما را به هم مشغول می‌کنند، از تفرق ما سوءاستفاده می‌کنند؛ این بزرگترین

مصیبت ماست امروز؛ بزرگترین بلای ماست. عراق را اشغال کردند و به مردم آن، به زن و مرد عراق، اهانت کردند؛ کرامت این مردم را پامال کردند؛ غیرت این مردم را ندیده گرفتند؛ به دین و دنیای آن لطمه زدند. ببینید در فلوجه و در موصل و در نجف و در کربلا و در سایر نقاط این کشور قدیمی چه کردند و چه می‌کنند. دنیای اسلام همین‌طور ایستاده و نگاه می‌کند؛ با سکوت این کار را برگزار می‌کند! چرا؟ از ترس. دولتها به‌جای این‌که از خدا بترسند، به‌جای این‌که از ضعفهای درون خودشان بترسند، از زورگوها ملاحظه می‌کنند و می‌ترسند! می‌توانیم؛ ما می‌توانیم. امروز سیاست دنیای استکبار رفتن به سراغ کشورهای اسلامی است؛ یکی پس از دیگری. هر کدام از کشورهای اسلامی که ضعف نشان بدهند، بلع خواهند شد؛ نابود خواهند شد. حقوق بشر را مطرح می‌کنند، مسائل سیاسی را مطرح می‌کنند، مسائلی از قبیل فناوری هسته‌یی را مطرح می‌کنند. اگر امروز روی مسأله‌ی فناوری هسته‌یی با ایران خودشان را در چالش انداخته‌اند، فردا همین بهانه و شبیه همین بهانه را می‌توانند در همه‌ی کشورهای اسلامی پیدا کنند؛ منتها ملت ایران ایستاده است. ما ملت زنده‌ای داریم؛ ما خدا را سپاسگزاریم. ادعا نمی‌کنیم که ما به اسلام خیلی نزدیک شدیم یا بر طبق اسلام به‌طور کامل عمل می‌کنیم؛ نه، این ادعای بزرگی است؛ اما همین یک قدمی که به سمت اسلام رفتیم، اسلام به مدد ما آمد؛ اسلام به ما شجاعت داد؛ اسلام به ما وحدت داد؛ اسلام به ما قدرت داد؛ اسلام دل ملت ما را گرم کرد؛ دلهای اینها را به هم نزدیک کرد و قدرت و ایستادگی را در اینها به‌وجود آورد؛ عزت‌خواهی را در اینها زنده کرد. ملت ما دیگر حاضر نیست ذلیل شود. در مقابل دشمن این‌جور و با این خصوصیات و با تکیه به این ارکان بایستی ایستاد. دعا کنیم و از خدای متعال بخواهیم که دلهای ما و دلهای امت اسلامی را به هم نزدیک کند؛ توطئه‌ی دشمنان را در بدبین کردن ما به همدیگر و سوءظن به یکدیگر، به فضل و کرم خودش برطرف کند؛ ما را بهوش بیاورد. اگر در این راه قدم برداریم، دنیای اسلام قدرت خودش را باز خواهد یافت. ما امکانات زیادی داریم. همین عید فطر یکی از امکانات ماست؛ حج یکی از امکانات ماست؛ عید قربان یکی از امکانات ماست؛ این اجتماعات عظیم، این آیات قرآن که تلاوت می‌شود بر ما در همه‌ی آفاق اسلامی، امکانات ماست؛ از اینها بایستی استفاده کنیم. من به شما مسؤولان کشور عرض می‌کنم که قدر این ملت را بدانید. ما ملت بسیار خوب و بزرگی داریم؛ این ملت خیلی به گردن همه حق دارند؛ بخصوص به گردن ما مسؤولان. ما شانه‌مان زیر بار تعهد خدمت به این مردم قرار گرفته است. برای مردم کار کنید؛ خدمت کنید برای مردم؛ با اخلاص، با همه‌ی توان، با همه‌ی ظرفیت فکری و عملی.این مردم، مردم عزیزی هستند؛ مردم بزرگی هستند. این ملت ما تاریخ‌ساز است؛ این تاریخ را در این مسیر بسیار مهم، در این نقطه‌ی به این حساسیت، این ملت دارد پیش می‌برد. پروردگارا! روح مطهر امام ما را با اولیا محشور کن که ما را با این راه آشنا کرد و ما را در این راه انداخت. پروردگارا! شهدای ما، ایثارگران ما، مردان و زنانِ مبارز و فداکار ما را که در این دوران طولانی جان و توانایی‌های خودشان را در راه خدا و اسلام مصرف کرده‌اند، مشمول لطف و فضل خودت قرار بده؛ سلام ما را به ولی‌عصر (ارواحنافداه) برسان؛ ما را از سربازان آن حضرت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما ---------------------------------
--------۱۱/۰۹/۱۳۸۳ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم کارزارِ تمام عیار تبلیغی خیلی خوشحالیم که بحمداللّه یک‌بار دیگر توفیق پیدا کردیم خدمت شما برسیم. اگر من این مجال را می‌داشتم که با جمعی که این‌جا تشریف دارند، یک‌به‌یک گفتگو کنم و نقاط نظر شما را - که می‌دانم در زمینه‌های مختلف، نظرات خوبی در مجموعه‌ی شما وجود دارد - بشنوم، مطمئناً این کار را می‌کردم. متأسفانه مجالهای ما کم است؛ این هم یکی از محرومیتهای ماست که نتوانیم از امثال شماها بهره ببریم. در جلسه‌ی چند ماه قبل از این، که با جمع شما در صدا و سیما داشتیم - و علی‌الظاهر خیلی از شما آقایان هم در آن‌جا تشریف داشتید - راجع به رسانه‌ی ملی

و صـدا و سیما کلیـاتی را عرض کردیم؛ مسألهی پیام و رسانـدن و پردازش و همه‌گیر کردن آن، و این‌که امروز ما در یک پیکار و کـارزارِ تمـام عیـارِ تبلیغی در دنیا هستیم. امروز شایـد یک مقـدار ریزتر و جزئی‌تر وارد برخی از مسائل شویم. البته من عـذرخواهی می‌کنم از این‌که شـماها روی زمین نشستهاید و ممکن است پاهایتان درد بیاید و خسـته شوید؛ این هم یکی از محدودیتهای ماست. ای کاش شـما روی صندلیِ راحتی لمیده بودید و ما نگران نبودیم که اگر جلسه طول کشید، خسته می‌شوید. به‌هرحال تحمل کنید. جایگاه رسانهی ملی مسألهی اصـلی این است که ما جایگاه کشور و نظام جمهوری اسـلامی را در جغرافیای بشـریِ عالم بشناسـیم و ببینیم در جبهه‌بنـدی‌های بسیار وسیع و متنوع و پیچیـده‌یی که در دنیـا وجود دارد، ما کجا قرار داریم. وقتی به این نکته توجه شـد، نقش رسـانهی ملی در این مجموعه، بیشتر بارز و آشـکار خواهـد شـد. چگونگی برخورد مردم با اشـغالگر من تشبیهی می‌کنم: یک شهر اشـغال شده یا در حال اشـغال را در نظر بگیرید - فرض کنید بصـره یا کابل - شـهری که نیروهای نظامیِ دشـمن و بیگانه‌یی یا وارد آن شـده و آن‌جا را اشغال کرده، یا در حال اشـغال آن است و دارد پیشـروی می‌کنـد. مردمی که در این شـهر هسـتند، به‌طور منطقی چنـد دسـته خواهند شد: یک دسـته کسانی هسـتند که از پیش با اشـغالگر تفاهم کرده‌اند؛ الان هم به اسـتقبالش می‌روند؛ از آمـدن او هم برای خودشـان سودی تصور می‌کننـد و بـا او همکـاری می‌کننـد. اسم اینهـا را مثلاً گروه خائنین بگـذاریم. یک دسـته کسانی هسـتند که این کار را نکرده‌انـد؛ اسـتقبال نمی‌کننـد، اما الان که دشـمن دارد می‌آیـد یا آمـده است، فرصت‌طلبی می‌کنند و می‌رونـد خود را به او نزدیک می‌کننـد و به او کمک می‌رسانند؛ به امید این‌که از او کمکی، سایه‌ی دستی و توجهی دریافت کنند. اسم این گروه را فرصت‌طلبـان بگـذاریم. یـک گروه به‌طور طبیعی حـال و حوصـلهی این کارها را ندارنـد؛ یا ترسو هسـتند، یا جبان هسـتند، یا آگاهی لازم را ندارند؛ بنابراین در خانه‌ها می‌مانند و تسـلیم سرنوشت می‌شوند. یک گروه احتمالاً یا منطقاً کسانی هستند کـه تحـت تـأثیر تبلیغـات اشـغالگر قرار می‌گیرنـد؛ چـون اشـغالگر بالاـخره بـا خـودش تبلیغـاتی دارد، کاغـذهایی پخش می‌کنـد، بلنـدگوهایی روشن می‌کنـد و به نحوی حضور خود را توجیه می‌کند. این افراد تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند و می‌گویند حضور دیگران چه عیبی دارد. بنابراین آنها هم این‌گونه تسـلیم می‌شوند. یک گروه هم، احتمالاً یا می‌توان گفت غالباً کسانی هسـتند که ایستادگی می‌کننـد. ایسـتادگی آنهـا ناشـی از این است که می‌داننـد اشـغالگری به زیـان آنهاست؛ می‌داننـد از بین رفتنِ هویت ملی چه معنای مصیبت‌باری برای یک مجموعهی ملی دارد؛ می‌دانند که اشـغالگر وقتی خوب مسـلط شد، به هیچ کس و به هیچ چیز رحم نخواهد کرد؛ بنـابراین عشق به خـانه و شـهرِ خودشـان، آنهـا را از خانه بیرون می‌کشانـد و مشـغول مقاومت می‌شونـد. البته بعضـی‌ها فقط از خـانهی خودشـان دفـاع می‌کننـد؛ بعضـی‌ها همتشان بیشتر است و از محله یا کل شـهر دفاع می‌کننـد؛ طبعاً این گروه می‌شونـد آماج اصـلی دشـمن. دشمن همهی امکاناتش را بسیج می‌کند برای این‌که این گروه را از سر راه خود بردارد. واقعیت‌های تاریخی مطالبی که عرض می‌کنیم، تخیل نیست؛ واقعیتی است که تقریباً در سراسـر دنیا اتفاق افتاده. نمی‌خواهیم گذشـته‌های خیلی دور را در تاریخ کاوش کنیم؛ اما در یکی دو قرن اخیر شـما ماجراهای فراوانی را شـنیده‌اید. در آسیا، در آفریقا، در قاره‌ی امریکا و در کشور کنونی امریکا، همین اتفاق افتاد. به تعبیر خودشان کُت‌سـرخ‌ها - یعنی سربازان انگلیسیِ اشغالگر - آمده بودند و کشور در اختیار آنها بود؛ عده‌یی تسـلیم و سازگار و کمک‌کار آنها بودند، یک عده هم ایسـتادگی می‌کردند - ماجراهای جورج واشنگتن و وقایعی که لابد در تاریخ و رمانها خوانده‌اید یا در فیلمها دیده‌اید - و بالاخره هم پیروز شدند. ایسـتادگی هند در برابر انگلیس در آسـیا، هندوسـتان از همین قبیـل است؛ نود سـال - از ۱۸۵۷ تا ۱۹۴۷ - با انگلیسـی‌ها جنگیدنـد و مبارزه کردند. آن‌جا هم یک عده سازشـکار بودند، یک عـده مسالمت‌آمیز برخورد می‌کردنـد، یک عـده در خانه‌ها بودنـد؛ اما یک عـده هم جنگیدنـد و بالاخره پیروز شدنـد؛ گاندی رهبر کشور شـد؛ جواهر لعل نهرو رئیس مقتـدر دولت اسـتقلال شد و تا امروز هند یکی از کشورهای سـرافراز در دنیاست؛ کشوری است که با یک میلیارد جمعیت دارد حرکت و پیشـروی می‌کند و مشکلات خودش را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد. در جنگ جهانی دوم، در پاریس و اروپای شـرقی و رومانی هم این اتفاق افتاد؛ در جاهای دیگر هم این اتفاق افتاده است؛ در آسـیا هم

فراوان این اتفاق افتاده است. برتریِ قـدرت مقاومت‌کننـده در مقابل نیروی اشـغالگرِ مسـلطی که قـدرت او با قـدرت نیروی مقاومت کننـده‌ی داخـل شـهر یـا داخـل کشور قابل مقایسه نیست و اشـغالگر خیلی قوی‌تر است، در عین‌حال ایسـتادگی و غیرت و ایمان آن جمعیت بر قدرت ظاهریِ اشـغالگر فائق می‌آید و بُرد را آنها می‌کنند، نه آن چند گروهی که فرصت‌طلب بوده و با دشـمن سازش و همکـاری کرده‌انـد؛ اینهـا جزو اولین کسـانی خواهنـد بـود که تـوی سـرشان می‌خورد. اولین ضـربه‌ی اشـغالگر رمـان‌نویس معروف رومانیایی - زاهاریا اسـتانکو(۱) - کتـابی دارد؛ نمی‌دانم شـماها خوانده‌ایـد یـا نه. من این کتـاب را سالهـا پیش خوانـده‌ام. داسـتان، مربوط به اشغال بخارست به‌وسیله‌ی آلمانی‌هاست. یک عده به جنگل می‌روند و مبارزه می‌کنند و بالاخره هم پیروز می‌شوند - البته به دنبـال شـکست آلمـان در کـل جنـگ - یک عـده هم در داخل فرصت‌طلبی می‌کننـد و اشـغالگر اولین ضـربه را به اینها می‌زنـد. مـاجرایی در آن‌جا نقل می‌شود که واقعاً هیـچ وقت یادم نمی‌رود. تکرار وقایع گذشـته این، تصویر نه چنـدان دور از ذهنی است که همه‌ی ما در مقابل خود داریم. شـما این تصویر را در سـطح بین‌المللی توسعه دهید؛ واقعه‌یی است که در حال حاضر هم دارد اتفاق می‌افتد. الان منطقه‌ی خاورمیانه، یا بگویید منطقه‌ی اسـلامی - خاورمیانه و شـمال آفریقا - حکم همان شهری را دارد که دشمن آن را اشـغال کرده یا در حال اشـغال است. تفاوت اشـغال سـنتی و جدید البته این نوع اشـغال با اشـغالِ سـنتیِ نظامیِ قدیم تفاوت دارد؛ سیطره‌ی فرهنگی و اقتصـادی و سیاسیِ کامل است؛ حتّی در مواردی ممکن است بـدون حضور اشـغالگر باشـد؛ مگر این‌که حضور نظـامی یـا حضور فوق‌العاده لازم باشـد؛ این اتفاق الان دارد می‌افتـد. این‌که من منطقه را مثال می‌زنم، چون نمی‌خواهم ماجرا را باز کنم؛ والّا اگر ما به سـمت اقصای آسـیا یا امریکای لاتین برویم، آن‌جا هم همین قضایا با کم و بیش تفاوتهایی وجود دارد؛ منتها من می‌خواهم منطقه‌یی که مورد ابتلای خودمان است و وحـدت خاصـی دارد، مطرح کنم. زرسالاران اقتـدارطلب الان اشـغالگر - مثل همان اشـغالگری که بخارست یا پاریس یا فلان کشور را تصـرف کرده بود - در حال اشـغال تـدریجی است. این اشـغالگر کیست؟ پاسـخ این نیست که این اشـغالگر دولت امریکـا یا فلان دولت دیگر است؛ نه، این اشـغالگر یک طبقه‌ی اجتماعی است؛ طبقه‌یی که دولت امریکـا و دولتهـای دیگر را به قـدر توانـایی و قـدرت خود و آمـادگیِ آنها دارد هـدایت می‌کنـد. البته در بافت و ساخت این دولتها هم بـدون شک افراد این طبقه حضور دارند؛ اما هدایت، هدایت یک دولت نیست؛ هدایت یک مجموعه‌ی طبقاتی است، که اگر بخواهیم در یک عبارت برای اینها اسم معین کنیم، بایـد بگوییم «زرسالارانِ اقتـدارطلب». هـدفشان هم سیطره بر منابع حیاتی و مـالی همه‌ی دنیـاست. الزامـات سـلطه‌ی جهـانی البته این سیطره، یـک الزامـات سیاسـی دارد که همان نظم نوین جهانی است؛ یک الزامات علمی و اداری دارد که بتدریـج خود را به آن نزدیک می‌کننـد. مسأله‌ی جهانی‌سازی که امروز در تجارت، پول، فرهنگ و شبکه‌هـای فرهنگی - مثـل اینترنت و ماننـد آن - مطرح است، همه دانسـته و نادانسـته در خـدمت این مجموعه‌ی طبقـاتی است. البته تحلیل جامعه‌شـناختیِ اینها خیلی دقیق، ریز و مفصل است. ایسـتادگی جمهوری اسـلامی جمهوری اسـلامی همان گروه مقاوم است. خیلی‌ها فرصت‌طلبی کردنـد؛ خیلی‌ها خیانت کردنـد و از پیش با دشـمن ساختند - نظامها را می‌گوییم؛ فعلاً به ملتها کاری نداریم - خیلی‌ها خودشان را کنار کشیدند و به بستر عافیت رفتنـد، به خیال این‌که زنـدگی را بگذراننـد؛ خیلی‌ها فریب خوردند و شـعارها و حرفهـا و تبلیغـات را پذیرفتنـد. یـک گروه هـم ایسـتاده و می‌دانـد ایـن سیطره بـه زیـان اوسـت؛ می‌دانـد ایـن سیطره، او و منطقه را مصیبت‌زده و بدبخت خواهد کرد؛ می‌داند اگر این سیطره کامل شود، صد سال - شاید هم بیشتر - مجموعه‌ی بشریِ عظیمی که در این منطقه زنـدگی می‌کنـد، از کاروان علم و تمـدن و معرفت و خوشـبختی دور خواهـد ماند؛ می‌داند که این سـرآغاز و دهلیز یک استعمارِ تعریف نشـده است. اسـتعمارِ فرانو اسـتعمار را برای مـا تعریف کردنـد، اسـتعمار نوین را هم در کتابهـای گوناگون برای ما تعریف کرده‌اند؛ اما استعمار را وقتی تعریف کردند که سالهای متمادی از آن گذشـته بود. اسـتعمار نو را هم جامعه‌شـناس‌های دنیا زمانی برای ما تعریف کردند که سالهای متمادی از آن گذشته بود. استعماری که امروز مطرح است، بالاتر از نو است؛ کاملاً جدید است؛ اسـتعمار تازه‌یی که ملتها را در چنبره‌ی خودش گرفتار می‌کند و مجال تکان خوردن را به آنها نمی‌دهد و دقیقاً باید طبق میل

همان مجموعه عمل شود. در این ذیلِ بشری - که میلیاردها انسان در آن‌جا حضور دارند - گرسنگی و فقر و بیسوادی و ناکامی و محرومیت در حد اعلی وجود خواهد داشت. در رأس، حد اعلای کامیابی و سلطه و اقتدار زر و زور وجود خواهد داشت؛ قدر متوسطی هم وجود دارند که به نحوی زندگی خود را می‌گذرانند. چشم‌انداز و چیزی که در نهایتِ این سیطره و سلطه پیش‌بینی می‌شود، این است. لذا مجموعه‌ی غیور با ایمانِ توانای آگاه از جوانب امر که مقابل این حادثه ایستاده، ایران اسلامی است. ایستادگی در برابر سیطره و تجاوز البته این صرفاً یک تشبیه است؛ یعنی جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام، با همراهی اکثریت بزرگی از مردم، داخل این تعریف است؛ اما در جاهای دیگر، نظامها مشمول این حُکمند؛ مردم غالباً یا بی‌خبرند و یا احساسات دگرگونه‌یی دارند؛ بنابراین بحث مردم نیست. البته در آرایش و نظم و ساخت علمی، این کلمات معانیِ قوی‌تر و شکل روشن‌تری پیدا می‌کند. امروز وضع جمهوری اسلامی این است: ایستادگی در مقابل یک حرکت متجاوزانه‌ی سیطره‌خواهانه‌ی همه‌جانبه. پیروزی در همه‌ی میدانه این ایستادگی فقط مربوط به امروز نیست؛ ما بیست‌وپنج سال است که ایستاده‌ایم. آن روز به آقای چاوز(۲) هم گفتم، اعتقاد من این است که در همه‌ی میدانهایی که آنها با ما پنجه درافکندند و مقابله کردند، ما پیروز شدیم. پیروزی به یکی از دو معنا؛ یا ما فائق آمدیم و غلبه کردیم، یا نگذاشتیم طرف مقابل پیروز شود و او را ناکام گذاشتیم. در همه‌ی تجربه‌های بیست‌وپنج سال گذشته، وضعیت از این قرار است. من سر تا پا امیدم امروز هم وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم، من سر تا پا امیدم. من با جزئیات مسائل کشور آشنایم و ضعفها و کاستی‌ها و ضعف مدیریت‌ها و ضعف تصمیم‌گیری‌ها را می‌شناسم؛ اما در مقابل آن آنقدر نقاط قوت و رویش‌زا وجود دارد که احساس می‌کنم ما در بسیاری از موارد فقط یک «بسم‌اللّه» و یک حرکت لازم داریم. گاهی در همین زمینه‌ها کوتاهی می‌کنیم؛ حرکت نمی‌کنیم یا دیر حرکت می‌کنیم؛ لذا پدیده‌یی پیش می‌آید؛ لیکن در همه‌ی زمینه‌ها ما توانایی اقدام و حرکت داریم. تمام آفاق روی ما گشوده است ما از لحاظ انسانهای با فکر، سرمایه‌یی غنی داریم. استعدادها در میان ما خیلی زیاد است؛ از لحاظ مدیران و مدیریت‌های کلان. ما انسانهای باتجربه و قابل اعتمادی داریم. از لحاظ ابتکار و نوآوری، انسانهای بااستعداد و شجاعی داریم. تمام این آفاق روی ما گشوده است؛ لذا ما اعتماد به نفس داریم، ما روحیه داریم، ما احساس می‌کنیم می‌توانیم. ما می‌توانیم گره‌های خود را باز کنیم؛ ما می‌توانیم مشکلات اقتصادی را برطرف کنیم؛ ما می‌توانیم صدای رسای خود را با محتوای درست در همه‌جا مطرح کنیم؛ اینها توانایی‌های ماست. باید «بسم‌اللّه» بگوییم و دست به زانو بگیریم و راه بیفتیم. جنگ رسانه در این وضعیت، رسانه‌ی ملی چه جایگاهی دارد؟ ببینید نقش رسانه‌ی ملی در چنین وضعیتی چقدر اهمیت پیدا می‌کند. آن روز بنده در آن جلسه گفتم،(۳) شماها هم خودتان بهتر از من می‌دانید؛ امروز جنگ دنیا، جنگ رسانه‌هاست. پیشرفت کارها و سیاستهای بین‌المللیِ دستگاه‌های مختلف و جبهه‌های گوناگون، به‌وسیله‌ی تبلیغ، خبرسازی، مفهوم‌سازی و تبیین‌های درست و نادرست - یعنی راست و دروغ - دارد انجام می‌گیرد. تبلیغات، هم قبل از یک حرکت نظامی و اقتصادی، هم در اثنای آن، هم بعد از آن، نیاز وافر دستگاه‌هایی است که می‌خواهند در دنیا فعال باشند؛ لذا سرمایه‌گذاری هم می‌کنند، فکر هم مصرف می‌کنند و دانش هم به‌کار می‌برند، برای این‌که بتوانند این را گسترش دهند. ما آماج تهاجم دشمن هستیم یکی از کارهای بسیار مهمی که امروز در دستور کار آنهاست، تهاجم خبری، تبلیغی، فرهنگی و اخلاقی به کشور ماست. امروز این تهاجم، اوج تهاجم فرهنگی است. البته مخصوص کشور ما نیست؛ در همه‌جا اینها دارند کار فرهنگی می‌کنند؛ منتها ما آماج هدف آنها هستیم. بسیاری از هدفهای استکبار جهانی در زمینه‌های تبلیغی و فرهنگی و رسانه‌یی متوجه به ماست؛ ما باید در مقابل اینها خود را مجهز کنیم. نقش دوگانه‌ی رسانه‌ی ملی رسانه‌ی ما، هم باید ناظر باشد به خنثی کردن کار دشمن در داخل، هم باید ناظر باشد به ضربه‌زدن به دشمن در فضای عمومی. می‌بینید رسانه ملی چه نقش مهمی دارد. به‌نظر من همه‌ی تلاشها و کارهایی که در کشور صورت می‌گیرد، به یک معنا، یک طرف؛ کار رسانه‌ی ملی - یعنی صدا و سیما - طرف دیگر. اینها دو جریان هستند؛ والّا اگر خیلی کار انجام بگیرد، اما رسانه‌ی ملی فعال نباشد، تأثیرش بسیار کمتر از چیزی خواهد بود که باید باشد.

بنابراین نقش رسانه، به همین ترتیبی که عرض شد، بسیار مهم است. مأموریتِ محوری رسانه‌ی ملی ما یک مأموریتِ محوری برای رسانه‌ی ملی قائل هستیم، که الزاماتی دارد و این مأموریت ملی اهداف کلانی را هم با خودش همراه دارد. به‌نظر ما آن مأموریتِ محوری عبارت است از مدیریت و هدایت فکر، فرهنگ، روحیه، اخلاقِ رفتاری جامعه، جهتدهی به فکر و فرهنگ عمومی، آسیب‌زدایی از فکر و فرهنگ و اخلاق جامعه، تشویق به پیشرفت - یعنی روحیه‌دادن - و زدودن احساس عقب‌ماندگی. القاء احساس عقب‌ماندگی امروز یکی از شگردهای مهم دشمن، تزریق و القاء احساس عقب‌ماندگی و ناتوانی است. ما در کشور سی‌وپنج میلیون جوان داریم. نخیر؛ بدانند ما به‌هیچ‌وجه عقب نمانده‌ایم. آن روز آقای رئیس‌جمهور برای من می‌گفت - البته گزارش عمومی نبود؛ بنده خودم گزارشهای زیادی دارم - مجموعه‌ی دستاوردهای ما در ده، بیست سال اخیر، از همه‌ی آنچه در کشورهای شبیه خودمان - از جمله همه‌ی کشورهای منطقه - اتفاق افتاده، بالاتر است. این، مسأله‌ی خیلی مهمی است. البته گزارشهایی هم که به بنده داده شده، همین را تأیید می‌کند. راجع به یک کشور از کشورهایی که ایشان ذکر می‌کردند، فقط یک مورد به عنوان سؤال و ابهام برای من مطرح بود، که بنا شد آن را هم تحقیق کنند و به من بگویند. ما به‌هیچ‌وجه نباید این احساس را داشته باشیم، و جوان ما نباید احساس کند که عقب‌مانده است؛ باید احساس کند که دارد حرکت می‌کند، می‌تازد و جلو می‌رود؛ عملاً- به این کار، به این پیشرفت، به این تازش و به این رو به جلو حرکت کردن تشویق شود. الزامات مأموریت رسانه‌ی ملی این مأموریت الزاماتی دارد. رسانه‌ی ملی اگر بخواهد به عنوان مهمترین ابزار فرهنگی در کشور، از عهده‌ی این کار بربیاید، باید این چیزها را در خودش تأمین کند: امین نظام باشد، مورد اعتماد مردم باشد، برخوردار از مزیتهای رقابتی باشد. امروز رقبای ما زیادند؛ چه رقبای منطقه‌یی، چه رقبای بین‌المللی. ما باید در مقابل این رقبا خود را از مزیتهای رقابتی برخوردار کنیم. ظرفیت بالا در کمّ و کیف محصولات، هر دو مورد نظر است. نباید کمیت، کیفیت را تحت‌الشعاع قرار دهد، و بعکس. آرایش رسانه‌یِ کارآمد الزام دیگر این مأموریت، داشتن آرایش رسانه‌یِ کارآمد در عرصه‌ی استانی و ملی و بین‌المللی است؛ همین نکته‌یی که آقای ضرغامی اشاره کردند و گفتند در جاهایی از کمترین حقشان نمی‌توانند برخوردار باشند؛ یعنی شنیدن صدای انقلاب و دیدن چهره‌ی انقلاب. در این‌جا آرایش ما ضعیف است. البته بسیاری از این ضعفها به بیرون از سازمان مربوط می‌شود، که آن هم موضوع دیگری است و باید جداً تعقیب کنیم. آرایش سازمانی و رسانه‌یی ما باید به‌گونه‌یی باشد که بتوانیم همه‌ی کشور را در همه‌ی ابعاد بپوشانیم. این آرایش باید کارآمد باشد؛ دارای قدرت انعطاف برای انطباق با شرایط گوناگون و پیش‌بینی نشده باشد؛ در برخورد با مسائل گوناگون، توانایی، سرعت و چالاکی داشته باشد؛ بتواند موضع خودش را اتخاذ کند و کارساز باشد. اگر این چیزها تحقق پیدا کند - که هر کدام از اینها شرایط و مقدماتی دارد و باید هم این مقدمات فراهم شود و تحقق پیدا کند - آنگاه شما خواهید توانست هدایت و مدیریت افکار عمومی را از لحاظ فرهنگ و اخلاق و رفتار و روحیه و امثال اینها کاملاً در دست داشته باشید؛ هیچ‌کس نمی‌تواند با شما در این زمینه رقابت کند. هدفهای کلان رسانه‌ی ملی هدفهای کلان ما در این زمینه چیست؟ اول، ارتقاء معرفت دینیِ روشن‌بینانه. من روی عنوان «روشن‌بینانه» تکیه می‌کنم. معرفت دینی باید ارتقاء و گسترش پیدا کند؛ اما یک معرفت روشن‌بینانه و آگاهانه. دوم، رفتار دینیِ مخلصانه. باز روی کلمه‌ی «مخلصانه» می‌خواهم تکیه کنم. رفتارهای دینی می‌تواند ریاکارانه و متصنعانه و ظاهرسازانه باشد، می‌تواند مخلصانه باشد. ما باید مردم را به رفتار و عمل دینی - یعنی عمل صالح - بکشانیم و این عمل، مخلصانه از آنها صادر شود. سوم، ریشه‌دار کردن شناخت و باور به ارزشها و بنیانهای فکری انقلاب و نظام اسلامی. صرف این‌که ما در زمینه‌ی انقلاب و نظام، چیزهایی را کلیشه‌یی و شعاری تکرار کنیم، کافی نیست؛ باید نسبت به این شعارها در مردم باور حقیقی به‌وجود بیاید؛ این، کار رسانه‌ی ملی است. چهارم، مصونیت دادن به ذهن جامعه از تأثیر مخرب تهاجم فرهنگی و ارزشیِ دشمن، که اشاره شد. پنجم، باور به کارآمدی نظام. ششم، ایجاد همگراییِ عمومی و فضای همکاری و محبت و وحدت در درون کشور و میان مردم. باید روحیه‌ی محبت، وحدت، همگرایی و ارتباط و پیوند در میان مردم تقویت شود. هفتم،

آگاه‌سازی نسبت به مقوله‌های حساس؛ مثل علم. مسأله‌ی علم در کشور خیلی مهم است. با مطالعه‌ی دقیق و همه‌جانبه، انسان به چند سرفصل معدود می‌رسد، که یکی از آنها علم است. ما برای آینده به علم احتیاج داریم. نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و اندیشه و فکر که مطرح شد، باید جدی گرفته شود. خوشبختانه زمینه‌ها کاملاً- آماده و استقبال هم خیلی خوب است. مردم را نسبت به مقوله‌ی علم، امنیت، پرورش نخبگان، اقتدار ملی، کار و ابتکارِ گره‌گشا و پیشبرنده و مقولاتی از این قبیل حساس کنید. برنامه‌ریزی و ایجاد چشم‌انداز این مأموریت و این اهداف کلان تا چه مدتی بناست تحقق پیدا کند؟ اعتقادم این است که باید برنامه‌ریزی کرد و چشم‌انداز درست کرد و آماده شد برای حرکتی که اهدافش اینهاست. این اهداف ممکن است در طول ده سال تحقق پیدا کند؛ هیچ مانعی ندارد. برای این کار، ده سال، زمان زیادی نیست؛ مثل چشم به‌هم‌زدنی می‌گذرد. گاهی انسان در مدت ده سال، هشت سال یا پنج سال، تلاش و فعالیتِ لازم و برنامه‌ریزی شده را انجام نداده؛ بعد وقتی به اواخر دوره می‌رسد، می‌بیند دستش خالی است. اگر برنامه‌ریزی شود، انسان پیشرفت را به چشم خودش مشاهده می‌کند؛ مثل رویش یک درخت. من در این‌جا چند سرفصل مهم را عرض می‌کنم تا مشخص شود نسبت رسانه با این موضوعات چیست. خوب است نسبت رسانه با این موضوعات مورد تأمل قرار گیرد. من اینها را مطرح می‌کنم؛ شما رویش فکر و مطالعه و کار کنید: - صدا و سیما و اخلاق‌عمومی هویت حقیقی جامعه، هویت اخلاقی آنهاست؛ یعنی در واقع سازه‌ی اصلی برای یک اجتماع، شاکله‌ی اخلاقی آن جامعه است و همه چیز بر محور آن شکل می‌گیرد. ما باید به اخلاق خیلی اهمیت بدهیم. صدا و سیما در زمینه‌ی پرورش و گسترش و تفهیم و تبیین فضیلت‌های اخلاقی باید برنامه‌ریزی کند؛ یکی از اهداف صدا و سیما در همه‌ی برنامه‌ها باید این باشد. اخلاق‌های رفتاری افراد جامعه؛ مثل انضباط اجتماعی، وجدان کاری، نظم و برنامه‌ریزی، ادب اجتماعی، توجه به خانواده، رعایت حق دیگران - این‌که دیگران حقی دارند و باید حق آنها رعایت شود، یکی از خلقیات و فضایل بسیار مهم است - کرامت انسان، احساس مسؤولیت، اعتماد به نفس ملی، شجاعت شخصی و شجاعت ملی، قناعت - یکی از مهمترین فضایل اخلاقی برای یک کشور قناعت است، و اگر امروز ما در برخی زمینه‌ها دچار مصیبت هستیم، به‌خاطر این است که این اخلاق حسنه‌ی مهم اسلامی را فراموش کرده‌ایم - امانت، درستکاری، حق‌طلبی، زیبایی‌طلبی - یکی از خلقیات خوب، زیبایی‌طلبی است؛ یعنی به دنبال زیبایی بودن، زندگی را زیبا کردن؛ هم ظاهر زندگی را و هم باطن زندگی را؛ محیط خانواده، محیط بیرون، محیط خیابان، محیط پارک و محیط شهر - نفی مصرف‌زدگی، عفت، احترام و ادب به والدین و به معلم. اینها خلقیات و فضایل اخلاقی ماست. صدا و سیما خودش را متکفل گسترش این خلقیات بداند. شما در هر برنامه‌یی که می‌سازید، در هر سریال تلویزیونی، در هر محاوره، در هر میزگرد، در هر گفتگوی تلفنی و در هر گزارش، متوجه باشید که این فضایل تقویت شود؛ این چیزها نقض و زیر پا انداخته نشود. - صدا و سیما و دین راجع به دین مردم، صدا و سیما چه نقش و چه موضع و چه مسؤولیتی دارد؟ طبیعتاً از وظایف صدا و سیما، ارتقاء معرفت دینی و ایمان دینی است. معرفت و ایمان با هم تفاوت دارد. هم ایمان مردم باید تقویت شود، هم معرفت و شناخت آنها. باید توجه داشت ایمانی که مردم پیدا می‌کنند، سست، عوامانه، سطحی و قشری نباشد؛ بشدت از این پرهیز شود. اکتفا نشود به تغلیظ احساسات مردم و تشریفات افراطی. تأکید بر این چیزها به‌طور افراطی، اصلاً مفید نیست و به‌هیچ‌وجه تبلیغ دین محسوب نمی‌شود. این را پایه‌ی کار قرار دهید و حالا برگردید به برنامه‌های دینیِ صدا و سیما؛ ببینید چه کار باید بکنید و چه کار باید نکنید. برنامه‌ی دینی باید نسبت به دین شبهه‌زُدا باشد، نه شبهه‌زا. من گاهی بعضی از بیانات دینی را از تلویزیون یا از رادیو گوش می‌کنم و می‌بینم شبهه ایجاد می‌کند! حدیث سستی، حرف نامعقولی، مطلبی که در جمع مثلاً بیست نفری یا پنجاه نفره‌یِ یک عده مؤمنِ مخلص، گفتنش خوب است و ایمان آنها را زیاد می‌کند، در سطح میلیونیِ مردم به زبان آوردن، جز این‌که ایمان عده‌یی را سست و در ذهنشان تردید ایجاد کند، هیچ فایده‌ی دیگری ندارد. از این چیزها باید پرهیز کرد. بیان دینی و تبیین دینی باید شبهه‌زدا، روشن، قوی، هنرمندانه و متنوع باشد؛ شبهه‌زا و کلیشه‌یی نباشد. بیان دینی باید در همه‌ی سطوح، صحیح باشد. درست است که ما تبیین دینی را در سطح نخبگان،

در سطح متوسط، در سطح پایین و در سطح کودکان داریم، اما همان چیزی که در سطح کودکان است، مطلقاً باید صحیح باشد. شما در کلاس اول به بچه یاد می‌دهید دو بعلاوه‌ی دو، می‌شود چهار؛ وقتی هم که بچه به منتهاالیه قله‌ی ریاضیات و دانش ریاضی می‌رسد، باز هم دو بعلاوه‌ی دو، می‌شود چهار؛ تغییر پیدا نمی‌کند. بنابراین آنچه در زمینه‌ی دین به کودک یا به انسانِ عامی تفهیم می‌کنیم، مطلقاً نباید غلط باشد تا بعد در ارتقاء معرفت دینی ببیند آن حرف، نادرست بوده است؛ نه، باید درست گفت؛ منتها ساده. بنابراین، حرف دینی در همه‌ی سطوح باید صحیح باشد. برای مراسم دینی، اعیاد و عزاداری‌ها برنامه‌ریزیِ هوشمندانه بشود. بعضی از برنامه‌هایی که اجرا می‌شود، کاملاً ناهوشمندانه است. راجع به حضرت جواد چه صحبتی در تلویزیون یا رادیو می‌کنید؟ راجع به امام جواد، امام هادی، امام عسکری، امام رضا و دیگر ائمه مطالب خیلی خوبی نوشته شده است. بنده که عمرم را در این زمینه‌ها گذرانده‌ام، وقتی به این مطالب نگاه می‌کنم، استفاده می‌کنم و لذت می‌برم؛ چرا از اینها استفاده نمی‌شود؟ نوشته‌های خوب، تحقیقات خوب و مطالب شیوا و ایمان‌آور در این زمینه‌ها فراوان است. گاهی انسان برنامه‌یی را می‌بیند که شخصی با شدّ و مدّ و در قالب یک قطعه‌ی ادبی، فرضاً راجع به امام موسی‌بن‌جعفر حرف می‌زند که هیچ معنا ندارد. این‌گونه برنامه‌ها نه ایمان کسی را زیاد می‌کند، نه لذتی دارد و نه در آن، هنر نویسندگی - به معنای حقیقی کلمه - به‌کار رفته. چرا ما این برنامه‌ها را پخش می‌کنیم؟ یک نفر با صدای نرم و ملایم و معصومانه - شماها متخصص این کارها هستید؛ هر صدایی برای هر برنامه‌یی مناسب نیست - به‌جای صدای آن‌طوری، چند فضیلت ِ با سند درست و منطقی از امام موسی‌بن‌جعفر نقل کند و زندگی آن حضرت را شرح دهد؛ انسان گوش می‌کند، لذت می‌برد؛ معرفت و محبتش زیاد و دلش از شنیدن مناقب این بزرگواران روشن می‌شود. اگر برنامه‌های دینی خوب ادا شود، فایده دارد؛ اما اگر بد ادا شود، خنثی نیست؛ نتیجه‌ی بد دارد؛ مثل داستان آن مؤذن بد صدا. مولوی می‌گوید: دختر یک مرد مسیحی بشدت عاشق اسلام و دلباخته‌ی معارف اسلامی شد و اسلام آورد. این مرد مسیحی خیلی ناراحت بود. در آن شهر، یک عده مسیحی بودند و یک عده مسلمان. آن شهر، هم مسجد داشت و هم کلیسا. یک روز این مسیحی پیش مؤذن آمد و بعد از این‌که خیلی به او احترام گذاشت، پول و هدیه هم به او داد و گفت از شما خیلی متشکرم. مؤذن تعجب کرد که او از چه تشکر می‌کند. مرد مسیحی گفت تو من را نجات دادی؛ چون دختر من عاشق و علاقه‌مند به اسلام شده بود؛ اما یک روز وقتی صدای اذان تو را شنید، از اسلام زده شد و گفت اسلامِ این مؤذن را نمی‌خواهم! ما اگر بد اذان بگوییم، عشاق اسلام را از اسلام می‌رمانیم. ما باید خوب و خوش‌صدا اذان بگوییم. اذان ما همین معارفی است که می‌گوییم؛ همین صدا و سیمای ماست. - صدا و سیما و مدیریت کشور به نظر من سیاست کلی صدا و سیما باید تقویت مدیریت‌های اجرایی کشور باشد. من توصیه نمی‌کنم که صدا و سیما ضعف‌ها و نارسایی‌ها و کمبودها و خدای نکرده خیانتها را پوشیده بدارد؛ نه، ضعف‌ها را هم بگوید؛ دردهایی که جلوی چشم مردم است، عیبی ندارد صدا و سیما به آنها بپردازد؛ منتها طرح این دردها و ضعف‌ها و نارسایی‌ها باید به‌گونه‌یی باشد که اولاً ـ مردم را مأیوس نکند، ثانیاً مدیریت را تضعیف نکند. توفیقات دولت را بگویید. نشان دادن توفیقات و پیشرفتهای کشور حتماً نباید از زبان مسؤولان و دست‌اندکاران باشد. فرضاً رئیس‌جمهور می‌رود و طرحی را افتتاح می‌کند. این افتتاح، گنگ است و معلوم نیست چیست. وقتی آسفالت خیابانی خراب می‌شود و می‌خواهید آن را در خبر منعکس کنید، مثلاً می‌روید با تاکسی‌دار مصاحبه می‌کنید و او می‌گوید چرخ ماشینم در این چاله افتاد؛ یکی دیگر می‌گوید زمستان در این‌جا آب جمع شده بود و ترشح کرد به لباس مردم. خلاصه با ده نفر مصاحبه می‌کنید تا مشخص شود این چاله چقدر چیز بدی است. پس در مورد پیشرفتها و توفیقات هم همین میکروفون را بگیرید جلوی کسانی که از این پیشرفتها بهره‌مند و برخوردار می‌شوند. صِرف این‌که مدیر مربوطه بیاید بگوید در راه‌اندازی فلان طرح برای پانصد نفر، هزار نفر یا پنج‌هزار نفر شغل ایجاد شد، کافی نیست؛ باید موضوع را تبیین کرد. هدف ما باید تقویت مدیریت اجرایی کشور باشد. گفتم و تکرار هم می‌کنم: ضعف‌ها و نقص‌ها هم باید گفته شود تا مردم تصور نکنند این‌جا بوقی است که بنا دارد فقط از حکومت تعریف کند؛ منتها گفتنِ علاج‌جویانه و دلسوزانه، نه ستیزه‌جویانه. طرح

غلط مشکلات، مضر است. طرح سؤالهایی که پاسخ ندارد، مضر است. البته گاهی شگردهای قشنگی زده می‌شود. همین چند روز قبل دیدم که پس از جلسه‌ی رؤسای سه قوه، راجع به مفاسد اقتصادی با آنها مصاحبه کردند. کار قشنگِ جالبِ تمیزِ همه‌جانبه و هوشمندانه و زِبل‌واری از آب درآورده بودند؛ خوب بود و اتفاقاً تأثیر هم کرد. آدم از این‌طور کارها لذت می‌برد. خیلی خوب، الان دارند همان کار شماها را دنبال می‌کنند؛ اینها هم به نحوی منعکس شود. البته شما می‌توانید با همین نحوه‌ی طرح، به شکل هوشمندانه مدیران را هم هدایت کنید. مدیران گاهی نقص کار خودشان را نمی‌دانند. طرح نواقص کار از زبان منصفانه و بیطرفانه‌ی شما می‌تواند به آنها کمک کند. - صدا و سیما و علم اشاره کردم که علم مقوله‌ی بسیار مهمی است. امروز انسان وقتی به راه‌های مختلف برای پیشرفت کشور نگاه می‌کند، می‌بیند همه منتهی می‌شود به علم. لعنت خدا بر کسانی که در طول ده‌ها سال کشور را از پیشرفت علمی باز داشتند. وقتی پیشرفت علمی وجود داشته باشد، پیشرفت فناوری را هم با خودش می‌آورد، و پیشرفت فناوری هم کشور را رونق می‌دهد و در جامعه نشاط به‌وجود می‌آورد. اگر علم نباشد، هیچ‌چیز نیست؛ و اگر فناوری هم باشد، فناوریِ عاریه‌یی و دروغی و وام‌گرفته‌ی از دیگران است؛ مثل صنعت‌های مونتاژی که وجود دارد. علم را باید رویانید. به‌نظر من رسانه می‌تواند در نهضت تولید علم و فکر و نظریه و اندیشه در زمینه‌های مختلف - چه در زمینه‌ی فنی و چه در زمینه‌ی انسانی و غیره - نقش ایفا کند. شما می‌توانید خط تولید علم و فکر و نظریه را برنامه‌ریزی‌شده دنبال کنید؛ به بحثهای منطقی و مفید دامن بزنید؛ کرسی‌های نوآوری را تلویزیونی کنید و چهره‌های علمیِ نوآورِ خوب را مطرح نمایید. خدا رحمت کند آقای احمد بیرشک را - نمی‌دانم شماها با ایشان آشنا بودید یا نه - پیرمرد جالبی بود. ما پیریِ ایشان را دیدیم و درک کردیم؛ اگرچه از نوجوانی با اسم و کتابهای ایشان در مدرسه آشنا بودیم. پیرمرد در نود و چند سالگی، پُر تحرک و پُرتلاش بود. من از او خیلی خوشم می‌آمد. ایشان با من هم ملاقات کرده بود. از جمله چیزهایی که من از این پیرمرد دیدم و خیلی لذت بردم، این بود که چند سال قبل تلویزیون به مناسبتی با او مصاحبه کرد و گزارشگر به او گفت توصیه‌یی به جوانها بکنید. این پیرمرد مثل یک جوان، جوانها را توصیه کرد به درس خواندن و علم آموختن. من خیلی خوشحال شدم. گفتم از طرف من به‌خاطر همین دو کلمه توصیه، از آقای احمد بیرشک تشکر کنید. ببینید یک پیرمردِ معتقد به علم و پیشرفت علمی و تحرک جوانها، یک جمله حرفش می‌تواند یک عالم تأثیر بگذارد. به‌نظر من شما در مقوله‌ی علم، مطلقاً بی‌طرف نیستید؛ جزو مسؤولیتهای مهم شماست که باید مسأله‌ی علم را دنبال کنید. - صدا و سیما و سرگرمی و تفریح یکی از مقوله‌های بسیار مهم و یقیناً یکی از ضرورتهای جامعه، لبخند است. لبخند یکی از نیازهای زندگی انسان است. زندگیِ بی‌شادی و بی‌لبخند، زندگی دوزخی است. زندگی بهشتی، زندگی با لبخند است. حضرت علی فرمود: «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»؛ اگر غصه‌یی دارید، باید در دلتان نگه دارید؛ مؤمن این‌طوری است. لبخند و شادی مؤمن در چهره‌ی اوست. اصلاً چهره‌ها باید شاد باشد. اگر با چهره‌ی خودتان می‌توانید به جامعه شادی بدهید، باید این کار را بکنید. شادی لازم است و باید آن را برای مردم تأمین کرد؛ منتها این کار برنامه‌ریزی می‌خواهد. البته شماها برنامه‌ریزی کرده‌اید. این مواردی که من می‌گویم «باید»، معنایش این نیست که شما نکرده‌اید. شما کارهای زیاد و خوبی کرده‌اید و من می‌خواهم بر ادامه‌ی آنها تأکید کنم. مراقب باشید شادی در مردم با لودگی و ابتذال و بی‌بندوباری همراه نشود؛ از این طریق به مردم شادی داده نشود. همه‌جور می‌شود به مردم شادی داد؛ از نوع صحیح آن شادی داده شود. گاهی اوقات یک لطیفه یا یک تعبیرِ بجا مخاطب را شاد و خوشحال می‌کند؛ گاهی هم ممکن است یک آدم لوده با ده جور ادا درآوردن، نتواند آن‌طور شادی را ایجاد کند. شادی کردن و شادی دادن به مردم، به‌معنای لودگی نیست. یکی از آقایانی که در صدا و سیما گاهی صحبت می‌کند و مصاحبه‌های خوب و صحبتهای خوبی دارد - من گاهی گوش کرده‌ام - اصلاً شوخی نمی‌کند؛ اما تعبیرات و کیفیت بیانش طوری است که انسان گاهی بی‌اختیار لبخند به لب می‌آورد؛ این‌طور خوب است. طنز فاخر و برجسته، یکی از هنرهاست. طنز، هنر خیلی بزرگی است. بنده با مرحوم صابری شوخی می‌کردم و می‌گفتم «طنازها»! طنازهای واقعی را تقویت کنید، پرورش دهید و کمک کنید تا

طنز بیاورنـد. طنز، یعنی مطلب مهم جـدی که بـا زبـان شوخی بیـان می‌شود؛ محتوا و معنـایی در آن هست، منتهـا به زبان شوخی. از جمله‌ی سـرگرمی‌ها، مسابقـات است. مسابقـات، خوب است؛ منتهـا بایـد مراقب بـدآموزی‌های قولی و عملی در آنها بود. گاهی در زبان، گاهی اصلاً در کیفیت رفتار، گاهی هم در خنده‌های بیخودی، سبکی دیده می‌شود؛ و البته گاهی اوقات هم این چیزها نیست. یکی از مسابقه‌ها، مسابقه‌ی تلفنی است. شخصـی تماس می‌گیرد و به‌خاطر هیچی، به او جایزه می‌دهنـد! یک روز من دیدم در یک برنامه‌ی تلویزیونی پنج میلیون تومان به یک نفر جایزه دادند؛ برای این‌که به چند سؤال جواب داد! این سرگرمیِ خیلی جالبی نیست. پنـج میلیون تومان، تقریباً حقوق دو سه سال یک کارمنـد متوسط است. ممکن است بگوینـد این‌کار ترویج علم است. ترویج علم را از یـک راهِ بهتر بکنیـد؛ این راه ضـرر دارد. عـده‌یی که این‌گونه مسابقـات را نگاه می‌کننـد، بی‌منطقی به ذهن‌شان می‌آیـد و از این بی‌منطقی سوءاسـتفاده می‌کننـد. این کـار منطقی نـدارد که مثلاً بنـده بـدانم انجیـل عربی است یـا یونـانی است یا لاتینی است؛ بعد بگویند حالا که شـما دانستید، این پانصدهزار تومان یا فلان مبلغ مال شما! این کار معنی ندارد. بنابراین، مقوله‌ی سرگرمی و تفریح، لزومش یک مسأله است؛ با برنامه‌ریزی بودن آن یک مسأله است؛ بامحتوا بودنش یک مسأله است؛ پرهیز از جهات منفی هم در آن یک مسأله است. - صدا و سیما و مقوله‌ی عدالت اجتماعی به فضای همدردی با فقیران دامن بزنید. خوشبختانه صدا و سیما در چند سال گذشـته برنامه‌های بسـیار خوبی در این زمینه داشـته، که درخور تقـدیر است. دغدغه‌ی عدالت را در ذهنها و دلهای مردم دامن بزنیـد؛ این کـار بسـیار خوب است. البته سـعی شود به جمـاعت فقیر و تهیـدست اهـانت نشود و کرامت انسانیِ آنها از بین نرود. من می‌بینم در بعضـی از کارهایی که در این زمینه صورت می‌گیرد، به‌طور دقیق این معنا رعایت می‌شود. آن پسربچه یا دختربچه‌یی که می‌آید هدیه‌یی به فلان صـندوق می‌دهد، حرفی از او پخش می‌شود که خیلی خوب و شـیرین و لطیف است و در آن اهانت نیست؛ منتها در کنار دامن زدن به دغـدغه‌ی عـدالت اجتماعی و رسیدگی به فقرا، زندگی اشـرافی و تجملاتیِ پوچ و بیهوده را هم تخریب کنیـد؛ این زندگی واقعاً در خور تخریب است. زندگی تجملاتی نباید به‌هیچ‌وجه ترویج شود؛ بلکه باید تخریب شود و نقطه‌ی منفی به‌حساب بیایـد. چرا بیخود تجمل‌گرایی رواج پیـدا کند؟ اگر یک نفر دلش می‌خواهد متجمل باشد، ما چرا باید آن را ترویج کنیم؟ توجه کنیـد که مـا به فقیر بایـد عزت‌نفس و حس مناعت بـدهیم و به غنی بایـد کمک به فقیر را بیاموزیم. به‌هرحال در کل زنـدگی جامعه، باید از زندگی اشـرافی و تجملاتی الگوسازی نکنیم. - صدا و سیما و نهضت بیداری در جهان اسلام - صدا و سیما و توجیه افکـار عمومی در زمینه‌های مختلف مثلاً الان مسأله‌ی انرژی اتمی مطرح است. افکار عمومی در این قضـیه بایـد توجیه شود. شـنیدم ظاهراً پریشب سـیما برنامه‌ی خیلی خوبی داشـته و با دست‌انـدرکاران قضـیه در تهران و وین تماس گرفته و موضوع را بررسـی کرده است؛ این‌طور کارها بسیار مفید است. افکار عمومی باید در جریان مسائل قرار گیرد و به شکل صحیح و منطقی توجیه شود. - صدا و سـیما و مشارکت عمومی در همه‌ی زمینه‌ه الحمدللّه در این زمینه هم صدا و سـیما فعالیتهای خیلی خوبی داشته است. لازم می‌دانم چند راهبرد اجراییِ مهم را هم عرض کنم: نگرش به محتوا را الزامی کنید اولین نکته این است که شـما در همه‌ی برنامه‌ها نگرش به محتوا را الزامی کنید؛ همه‌ی برنامه‌های شـما باید پیام داشته باشد. پیام داشتن، لزوماً به معنای دلگیر بودن و خسته‌کننده بودن نیست، که انسان بگوید مردم خسـته می‌شوند؛ نه، ممکن است این پیام در ضـمنِ یک برنامه‌ی کاملاً شـیرین و سـرگرم کننده باشد؛ اما پیام داشـته باشد. برنامه‌های ما نه فقط نباید پیام منفی داشته باشد، بلکه باید بدون پیام هم نباشد؛ یعنی خنثی هم نباشد. سریالی که تولید می‌کنیـد، میزگردی که می‌گذاریـد، فیلمی که می‌سازیـد، مسابقه‌یی که ترتیب می‌دهید؛ بالاخره می‌خواهید محورهای مهمی را که مسؤولیت شـماست، در بین مردم توسـعه دهیـد؛ شـما کـدام محـور را می‌خواهیـد به این وسـیله تـبیین کنیـد؟ این بایـد روشن شود. به‌وسیله‌ی برنامه‌های خوب و برنامه‌سازی‌های خوب، گفتمان‌های مورد نیاز جامعه را - که گاهی باید موضوعی را به شکل گفتمان عمومی درآورد - تـأمین و تضـمین کنیـد. پیامهـای مـا نبایـد متنـاقض باشـد نکته‌ی دوم این است که دادن پیامهـای گونـاگون بـاید جریانی انجام بگیرد و به شـکل یک رونـد دربیایـد؛ مقطعی و موردی فایـده‌یی نـدارد. همه‌ی برنامه‌های ما بایـد یکـدیگر را کمک

کنند تا این فکر و این اندیشه در جامعه مطرح شود. ممکن است گاهی ما پیامهای متناقض بدهیم. مثلاً از یک طرف درباره‌ی عدالت اجتماعی برنامه‌ی خیلی خوبی تولید می‌کنید؛ اما از آن طرف در خلال یک برنامه‌ی دیگر، عملاً عدالت اجتماعی را نقض می‌کنید! این درست نیست؛ باید آهنگ کلی برنامه‌ها یکی باشد و در بین آنها تناقض دیده نشود. در مقوله‌ی عدالت اجتماعی فیلمها و سریالهایی ساخته می‌شود که غالباً خانه‌های مورد استفاده‌ی شخصیت‌های این فیلمها اعیانی و اشرافی است! واقعاً وضع زندگی مردم ما این‌طوری است؟ آیا یک زوج جوان یا یک زن و شوهر در چنین خانه‌هایی زندگی می‌کنند؟! این کار چه لزومی دارد؟ سالها قبل بعضی از سریالهایی که از سیما پخش می‌شد، هرچند کیفیت آنها مثل سریالهای الان نبود - عقب‌تر بود - لیکن فضای زندگی در آنها، متواضعانه و در یک خانه‌ی معمولی بود؛ آن‌طوری خوب است. زندگی را لزوماً نباید اعیانی و اشرافی و متجملانه معرفی کرد. فضای تبلیغی صدا و سیما این‌طوری باشد. البته گاهی در این خصوص هم به ما تذکر می‌دهند و مطالبی می‌گویند. تبلیغات رسانه‌یی و گاهی تبلیغ‌های خیلی پُررنگ که مردم را به طرف مصرف‌گرایی سوق می‌دهد، با برنامه‌یی که فرضاً شما ساخته‌اید تا مصرف‌گرایی را تقبیح کنید، عملاً در تناقض است؛ با هم هماهنگ نیست. بر محتوا هم نظارت کیفی کنید نکته‌ی سوم، نظارت کیفی است. من می‌دانم یکی از کارهای اجرایی شما نظارت کیفی بر برنامه‌هاست؛ منتها نظارت کیفی را فقط به ملاحظات فقهی و شرعی محدود نکنید؛ مثلاً مراقبت کنیم دو هنرپیشه‌ی پسر و دختر در خلال بازی دست‌شان به هم نخورد؛ یا وقتی روی صندلی می‌نشینند، فاصله‌یی بین‌شان باشد؛ اینها حتماً لازم است و به شکل هوشمندانه‌تر و دقیق‌تری هم لازم است؛ اما فقط اینها نیست؛ باید بر محتوا هم نظارت کیفی باشد. فیلمی که به تهیه‌کننده داده‌اید تا برای شما بسازد و بیاورد، نظارت کنید چقدر از محتوا برخوردار است. از جمله کارهای بسیار خوب این است که بخصوص در حین تولید، نظارت و سرکشی کنید تا پولِ زیاد و بیهوده‌یی مصرف نشود و بعد مجبور باشید اشکالاتش را برطرف کنید. به‌هرحال باید در نظارت کیفی بشدت سعی شود پیامهای منفی در کارها نباشد. تأثیر برنامه بر مخاطب نکته‌ی چهارم این است که تأثیر برنامه را در مخاطب درنظر بگیرید، نه فقط افزایش بیننده را. البته یکی از سیاستهای درست صدا و سیما این است که بینندگان خود را افزایش دهد، که خوشبختانه موفق هم شده و آمارها نشان می‌دهد که هم درصد بینندگان تلویزیون و هم درصد شنوندگان رادیو در این چند سال خیلی خوب افزایش پیدا کرده است؛ این سیاستِ درست و صحیحی است؛ همه‌ی رسانه‌های دنیا هم هدفشان این است و شما هم می‌توانید با این کار حتّی قصد قربت کنید؛ منتها فقط این کار نباید هدف باشد، بلکه باید ببینید تأثیر این برنامه در مخاطب چیست. گاهی اوقات افزایش مخاطب به قیمتی است که نمی‌ارزد. آنها جذب می‌شوند، اما به چه جذب شده‌اند؟ به چیزی که یا منفی است و یا خنثی. جذب مخاطب به هر قیمت؟ مرحوم سیدقطب جریانی را در یکی از کتابهایش می‌نویسد، که من پیش از انقلاب آن کتاب را ترجمه کردم. می‌گوید به یکی از شهرهای امریکا رفتم و دیدم دم درِ یک کلیسا اطلاعیه‌یی نصب کرده‌اند: «امشب یک برنامه‌ی رقص و شادی و شام سبک و موسیقی اجرا می‌شود.»! تعجب کردم که کلیسا به چه مناسبت اینها را اعلام کرده! می‌نویسد: کنجکاو شدم در آن ساعتِ معین بروم ببینم چه خبر است. دیدم بله، یک سالن رقص در کنار سالن کلیساست؛ زوجهای جوان می‌آیند و می‌رقصند؛ موسیقی‌های محرک و شهوانی هم پخش می‌شود! افرادِ یک‌خرده مسن‌تر هم کنار نشسته‌اند و تماشا می‌کنند و از نگاه کردن لذت می‌برند! کشیش هم اواخر شب روی سن ظاهر شد و با رفتار خیلی آرام و ملایم رفت نور چراغها را تنظیم کرد! می‌گوید فردا رفتم سراغ کشیش؛ گفتم شما کشیش هستید یا کاباره‌دار؟! این‌جا کلیساست یا سالن رقص؟! کشیش گفت من به این وسیله می‌خواهم جوانها را به کلیسا جذب کنم! این‌طوری می‌شود جوانها را به کلیسا جذب کرد؟! جوانها به کلیسا جذب نشدند، بلکه به سالن رقصِ متعلق به کلیسا جذب شدند! سالن رقصِ متعلق به کلیسا مگر امتیازی دارد؟ اگر بناست فیلم یا برنامه‌یی پخش شود و تأثیر سوئی بگذارد، چه فرقی می‌کند که من پخش کنم یا رقیب من؛ در هر دو صورت بد است؛ پس چرا من پخش کنم؟ به نظر من این منطق مهمی است و باید به آن توجه داشت. برنامه‌های فاخر در رادیو قرآن و معارف نکته‌ی پنجم، راجع به برنامه‌های

رادیو قرآن و رادیو معارف قم است. این دو رادیو واقعاً یکی از نعمتهای بزرگ و از جمله اقدامهای بسیار خوب و باارزش است. چون بخصوص این دو رادیو صبغه‌ی مذهبی دارد، باید برنامه‌هایش جزو فاخرترین‌ها باشد. این دو رادیو در موسیقی‌هاشان از ساز استفاده نمی‌کنند و این تقید را دارند - که خوب هم است - اما چون از آواز استفاده می‌کنند، باید این آواز از خوش‌صداترین، خوش‌آهنگ‌ترین و خوش‌مضمون‌ترین‌ها باشد. صدای بد، صدای نکره، صدای نخراشیده و دسته‌جمعی‌های بی‌ربط، مطلقاً باید وجود نداشته باشد. باید بهترین‌ها را در این‌جا جمع کرد؛ چون موسیقیِ این دو رادیو بی‌ساز است. به‌هرحال چون این دو رادیو جنبه‌ی دینی دارند، باید برنامه‌هاشان خیلی زیبا و فاخر باشد؛ قضیه‌ی آن اذان نشود. البته باید به محتوای آوازها هم بشدت توجه داشت. یک منبری که فرضاً برای صد نفر در یک مسجد به منبر می‌رود، از روی متن که نمی‌خواند؛ متکی به ذهن خودش است. یک وقت مطلبی به زبان انسان می‌آید؛ یک وقت هم حرف یا حدیثی که باید به یاد انسان بیاید، نمی‌آید و انسان چیز دیگری به جایش می‌گوید که در جمع آن صد نفر خیلی مشکل ایجاد نمی‌کند؛ اما چه لزومی دارد که ما این مطلب را در بین چند میلیون جمعیت منتشر کنیم؟ اینها باید کاملاً محاسبه شود. به نظر من در این دو رادیو حتماً به کارشناس‌های دقیق و روشنفکر و روشن‌بینِ مذهبی و دینی نیاز است. این دو رادیو باید همه‌ی محصولاتش درجه‌ی یک باشد؛ درجه‌ی دو هم کافی نیست. القاء غیرمستقیم پیام نکته‌ی ششم، القاء غیرمستقیم پیامها و مفاهیم است. در این زمینه، بارها و سالها مطالبی گفته‌ایم. من می‌بینم گاهی اوقات در فیلمهای خارجیِ پخش شده، پیامهای فرهنگی و گاهی پیامهای دینیِ عجیبی وجود دارد که انسان اصلاً احساس هم نمی‌کند. هنر این است که انسان مطلب را به شیواترین شکل و به مؤثرترین نحو بیان کند؛ اما هیچ در طرف مقابل حالت امتناع به‌وجود نیاورد. توجه به تربیت نیروی انسانی نکته‌ی هفتم، تربیت نیروی انسانی است؛ این موضوع خیلی مهم است. صدا و سیما دانشکده دارد؛ این دانشکده باید به‌طور جدی به‌تربیت نیروی انسانیِ کارآمد و کافی بپردازد. انسانهای مناسب را هم باید جذب کنید. الان هنرمندهای انقلابی و خوبی در داخل کشور هستند که بعضی‌ها در رشته و کارِ خودشان بلاشک جزو برجسته‌هایند؛ اما صدا و سیما از اینها استفاده‌یی نمی‌کند؛ نمی‌دانم چرا؟ اینها با من هم ارتباط دارند؛ بعضی اوقات می‌آیند و می‌روند. بارها هم توصیه‌گونه گفته‌ام از این دوستان استفاده شود. بعضی از اینها در نویسندگی، در گویندگی، در شعر، در هنرهای تصویری و در کارهای دیگر خیلی خوبند؛ بعضی‌هاشان هم انصافاً کارهای برجسته‌یی دارند. چند تذکر کوتاه هم بدهم: تشکیل جمع مشورتی - جمع مشورتیِ قوی در زمینه‌ی راهبردهای کلان، مورد نیاز آقای ضرغامی است. ایشان باید به مدیریت خود، یک جمع مشورتی برای راهبردهای کلان داشته باشند؛ افراد هوشمندی بنشینند و قوی کار کنند. البته ایشان اشاره کردند که در هر شبکه، جمع‌های مشورتی تعیین شده‌اند - که بسیار خوب است - ولی مجموع سازمان هم به این جمع‌ها نیاز دارد تا بتواند به‌طور دایم پشتیبانی کند؛ این همیشه مورد تأکید من بوده است و از سابق هم این را به مدیران قبلی می‌گفتم. تدوین برنامه‌ی پنج‌ساله - چشم‌انداز، هدفها و راهبردها را حداقل برای پنج سال تنظیم و تدوین کنید. البته در خلال صحبت گفتند چیزی تدوین شده است. مشخص شود سرِ پنج سال به کجا می‌خواهیم برسیم؛ قابل اندازه‌گیری باشد. افراد منفی، چهره نشوند - بشدت توجه کنید که چهره‌پردازی‌های منفی و ناصالح در صدا و سیما انجام نگیرد. من گاهی دیده‌ام انسانهایی که هیچ ارزش علمی و هنری ندارند، در صدا و سیما با پول مردم چهره‌پردازی می‌شوند؛ چرا؟ البته من نمی‌خواهم خیلی مطلب را باز کنم؛ اما می‌بینم کسی‌که در رشته‌ی خودش این‌قدر ارزشمند نیست و انسان متوسطی است، او را می‌آورند و یکی دو ساعت از وقت تلویزیون را به زندگی او، به خانواده‌ی او و به گذشته‌ی سرتا پا کم‌ارزش او مصروف می‌کنند؛ چرا؟ به‌نظر من علاوه بر این‌که این «چرا» وجود دارد، «منفی» هم هست. این کار، الگوسازی است؛ ما چه کسی را می‌خواهیم الگوی جوانها قرار دهیم؟ این‌طور آدمهایی را؟! وقت‌گذاری مدیران - یک تذکر مهم، وقت‌گذاری مدیران و نپرداختن به کارهای دیگر است. من خواهش می‌کنم مدیران صدا و سیما همان کاری را که الان در صدا و سیما دارند، مهمترین کار بدانند و به‌کار دیگری نپردازند؛ این مهمترین کار شماست. پرداختن به‌کار دیگر، شما را از هر دو کار باز می‌دارد. من یک

وقت زمـان ریـاست‌جمهوری، در شورای عـالی انقلاب فرهنگی جمله‌یی را از کتاب «سیاست‌نامه»ی خواجه نظام‌الملک نقل کردم. این کتاب، یکی از متون بسیار زیبا و فاخرِ ادبی ماست. با این‌که هفتصد، هشتصد سال از آن زمان می‌گذرد - دوره‌ی سلطان سنجر یـا ملکشـاه - درعین‌حال انصافاً مطالبش همچنان تازه است و انسان وقتی آن را می‌خوانـد، لـذت می‌برد. به‌هرحال، یکی از توصیه‌هایی که به شاهِ زمان خودش می‌کند، این است: زنهارا مردی را دو کار مفرمایی؛ مردی و کاری. راست می‌گوید؛ یک مرد، یـک کـار. البته خود خواجه نظام‌الملک ده تـا کار داشته! ولی به قول سعدی: جز به خردمنـد مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست خردمند مدیریت می‌کند؛ اما عمل را به عهده‌ی دیگران می‌گذارد. به‌هرحال، «مردی و کاری». به این نکته هم اهمیت بدهید؛ خیلی مهم است. از همـدلی شـما سپاسـگزارم - آخرین مطلب این است که من از همدلی و همکاری‌یی که مدیران ارشد و معاونان محترم سازمـان در دوره‌ی چنـد مـاهه‌ی اخیر نشـان دادنـد، حقیقتاً و قلباً سپاسـگزاری می‌کنم و درخـواست می‌کنم این همـدلی و همکـاری و تعاملِ درست را هرچه بیشتر ادامه دهیـد. این کار، بسیار مهم است؛ زمان هم مهم است؛ همـدلی هم تأثیر فوق‌العاده‌یی دارد. خیلی طولانی شد؛ می‌بخشیـد دوستان عزیزا ای کاش نصف بیشترِ زمانی را که من صحبت کردم، شما صحبت می‌کردید و از شما می‌شـنیدم؛ منتها این دفعه این‌طوری شد. شاید بشود برنامه‌یی گذاشت تا قدری هم شـماها بگویید و ان‌شاءاللَّه ما از شما استفاده کنیم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته --

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید دانشگاه ها

بیانـات رهـبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار اساتیـد دانشـگاه هـا --
۲۶/۰۹/۱۳۸۳ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم چنـد جمله‌یی عرض می‌کنیم، بعـد آمـاده و منتظر می‌نشـینیم برای اسـتماع بیانـات دوسـتانی که این‌جا تشـریف دارنـد. اولاً به همه‌ی برادران و خواهران خوش‌آمد عرض می‌کنم و خود را سـعادتمند می‌شـمرم، به‌خاطر این‌که این جلسه تشکیل شد و دانشمندان و فرزانگان و استادانی در این‌جا گرد آمدند؛ این برای من مایه‌ی بهجت و مسرت و افتخار است. اگر می‌توانسـتیم ترتیـبی بـدهیم که همه‌ی اساتیـد کشـور در جلسه‌یی جمع می‌شدنـد و در خـدمتشان می‌بودیم و ساعتهـا می‌نشـستیم و می‌شـنیدیم، یقیناً آن را ترجیـح می‌دادیم. طبعاً این کار میسر نیست؛ لـذا فعلاً به همین انـدازه که در خدمت دوسـتان هستیم، بسـنده می‌کنیم؛ «ما لا یدرک کله لا یترک جزئه». جلسه با این هدفها تشکیل می‌شود: در درجه‌ی اول، تکریم اساتید. این یک کارِ نمادین است، برای این‌که مـا بـدین وسـیله اخلاـص و ارادت خود را به اسـتادان رشـته‌های گونـاگون علوم و گرداننـدگان حقیقی و معنوی دسـتگاه علم و دانشـگاه در کشور نشان دهیم؛ چون می‌دانیم ترویج علم اگر چند مقدمه داشته باشد، یکی از آنها تکریم عالم است؛ بنابراین مایلیم عملاً این تکریم را اعلام کنیم. هـدف دوم از این جلسه این است که چیزهایی را از زبان شـما بشـنویم. آنچه در ذهن شماست، لبّ آن را در این‌جا مطرح کنیـد و بنـده مستمع خوبی هسـتم و امیـد این را دارم که این شـنیدن، منشأ خیر و اثر هم بشود. بدیهی است که در وقت کوتاه جلسه‌ی ما فقط تعداد معدودی می‌توانند این فرصت را پیدا کنند که در این جلسه حرف بزنند؛ لیکن باز هم «ما لا یدرک کلّه لا یترک جزئه»؛ اگر به همه‌ی مطلوب دسترسـی نیست، به آنچه در دسترسـی هست، باید بسنده کرد. شاید برخی از چیزهـایی که شـما خواهیـد گفت، برای حضـار جلسه یـا برای من تـازگی نداشـته باشـد؛ ولی یقینـاً بسـیاری از آنها تازگی خواهـد داشت. بعلاوه، در شـنیدن، اثری هست که در دانسـتن نیست؛ لـذا باید شـنید. از طریق همین شـنیدن، کارهایی هم بحمداللَّه انجـام گرفته است. این جلسه را مـا در سالهـای گذشـته در مـاه رمضان تشـکیل می‌دادیم. شایـد برخی یا بسـیاری از شـما برادران و خواهران در آن جلسات هم حضور داشته‌اید. امسال به این دلیل که بتوانیم از بعضی از دوستانی هم که در غیر تهران هستند، در این جلسه پـذیرایی و از آنهـا اسـتفاده کنیم، جلسه را بعـد از مـاه رمضان گـذاشتیم و امشب این توفیق برای ما پیـدا شـده است. بنابراین،

هدف دوم، شنیدن از شماست؛ این برای ما مفید است... همه‌ی آنچه این‌جا گفته شده، به‌نحوی دنبال شده است؛ بعضی بهتر، بعضی قوی‌تر، بعضی هم به‌طور متوسط. یعنی این‌طور نیست که سخنی گفته بشود و فقطِ صرف گفتن در این جلسه باشد. چون من خواستم ببینم در جلسات گذشته، آقایان چه مطالبی مطرح کرده‌اند، گفتم در این‌باره گزارشی تهیه کنند. در این گزارش، مواردِ دنبال شده آمده بود؛ بعضی در رابطه‌ی با دولت بود، بعضی در رابطه‌ی با برخی دستگاه‌های دیگر بود، برخی در رابطه‌ی با دانشگاه‌ها بود. درعین‌حال تعقیب نقاط مورد نظر به صورت اجرایی یک مطلب است، و پراکندن فکر درست در فضا، مطلب دیگری است؛ و این دومی مهمتر است. این‌که شما سخنی را بر زبان بیاورید و این فکر را در فضا بپراکنید، بدون تردید در آینده، سازنده‌ی جهت و سمت حرکت خواهد شد؛ بسته به این است که پراکننده تا چه اندازه این سخن را منطقی و قوی و متکی به استدلال و واقعیتها بر زبان آورده باشد. بنابراین، این هم هدف بعدی است که ان‌شاءاللَّه برخی از کارها در این‌جا به نتایجی می‌رسد و دنبال می‌شود. دایره‌ی مطالبی که شما بیان خواهید کرد، نامحدود است؛ یعنی از طرف من هیچ حد و مرزی برای آنچه بیان خواهد شد، وجود ندارد. اصلاً اصرار دارم در این خصوص محدودیت وجود نداشته باشد؛ ولی می‌خواهم دو سر فصل را هم مطرح کنم که در صحبت‌های خود اگر به اینها توجه کنید و درباره‌ی اینها هم سخنی بگویید، خوب است: یکی عبارت است از راه‌حل عملگراتر شدن و کارآمدتر شدن پژوهش و تحقیق در کشور؛ چه از سوی استادان و برگزیدگان، و چه از سوی دانشجویانی که در دانشگاه‌ها پایان‌نامه‌هایی را می‌نویسند. در حین تحصیل یا در پایان تحصیل، از سوی دانشجو و استاد، ساعتهای بسیار ذی‌قیمتی صرف تهیه‌ی یک پایان‌نامه یا یک پژوهش در دانشگاه می‌شود. آیا گزینش این عناوین، حساب شده و در جهت نیازهای کشور است؟ آیا محصول پژوهش و تحقیقی که استاد و دانشجو، مشترکاً و یا به‌طور دستجمعی انجام داده‌اند، به مرحله‌ی اجرا و عمل می‌رسد؟ آیا به این وسیله، دانشگاه ما، دانش ما و رتبه‌ی تحقیقاتی ما رشد می‌کند یا نه؟ بعضی از دانشجویان پایان‌نامه‌های خود را جلد کرده و قشنگ برای بنده می‌فرستند. من در کتابخانه‌ی خودم قفسه‌یی را برای همین پایان‌نامه‌ها گذاشته‌ام. متأسفانه من مجال نمی‌کنم از اینها استفاده کنم - حالا در آن رشته‌هایی که برای من قابل استفاده است - ولی عناوینی که روی اینها می‌بینم، بعضی خیلی جالب و شیواست و آدم دوست می‌دارد این موضوع را تحت این عنوان دنبال کند. بعضی هم عناوینی است که خیلی حاشیه‌یی و دور از مسیر حرکت علمی و عملی و اجرایی کشور است. برای این‌که این پژوهش، این پایان‌نامه و این کار مهم - که ساعتهای گرانبهایی صرف آن شده - به‌کار بیاید، چه راه‌حلی وجود دارد؟ این را در مطالبی که بیان می‌کنید، اگر مطرح کنید، مفید است. دوم این‌که بحمداللَّه ما امروز در مجموعه‌ی اساتید و دانشجویانمان روح تعهد در مسائل اجتماعی را خیلی بارز مشاهده می‌کنیم. من دانشگاهِ قبل از انقلاب را هم کاملاً یادم هست. امروز احساس تعهد دانشجو و استاد نسبت به مسائل کشور و مسائل اجتماعی خوب است - که نمونه‌هایش را هم داریم می‌بینیم - لیکن چه کنیم که این احساس مسؤولیت و این روح تعهد در مقابل سرنوشت کشور، تقویت شود؟ کاری کنیم که در محیط دانشگاه - این محیط پُرنشاط و پُرتپش؛ محیطی که از علم و روحیه‌ی تحقیق و همراه با نشاط و جوانی، سرشار و لباب است - این احساس تعهد و مسؤولیت بیش از پیش وجود داشته باشد و همه یا اکثریت قاطع اساتید و دانشجویان نسبت به سرنوشت و آینده‌ی کشور و آینده‌ی نسلها احساس مسؤولیت کنند و روح‌فردگرایی و به فکر سرنوشت شخص خود بودن، قدری تضعیف شود؛ یعنی نه دانشجو و نه استاد، همه‌ی همّ و غمشان این نباشد که آینده‌یی برای شخصِ خودشان بسازند. معمولاً این‌طوری است که برای مردم عادی مسائل شخصی در خیلی از موارد ترجیح پیدا می‌کند. اگرچه از دید اسلام همه باید مصالح و سرنوشت عمومی را بر مصالح و منافع شخصی ترجیح دهند، لیکن از نخبگان، زبدگان و برجستگان - که مظهر آنها مجموعه‌ی استاد و دانشجو هستند - توقع این است که روحیه‌ی به فکر سرنوشت خود بودن، بر روحیه‌ی به فکر سرنوشت کشور بودن ترجیح پیدا نکند. طبیعتاً ما انتظار نداریم که از این جلسه‌ی دوستانه و صمیمی، مثل یک سمینار علمیِ تخصصی بهره‌برداری کنیم. البته من توصیه می‌کنم در همه‌ی زمینه‌های مهم، سمینارهای واقعی برگزار شود؛ نه شکلی و صوری.

گاهی انسان می‌بیند سـمینار و کنگره‌ی بین‌المللی یا داخلی برگزار می‌شود، اما اغلب، تهاش چیزی درنمی‌آید. واقعاً باید سمینارهای علمیِ تخصصیِ مفید تشکیل شود. ما از این جلسه‌ی صمیمیِ دوستانه انتظار آن‌طور چیزی را نداریم؛ اما این جلسه چون در سطح کشور منعکس می‌شود، می‌تواند الهام‌بخش باشد و سررشته‌های فکریِ زیادی را به همه‌ی آحاد کشور - تا آن‌جایی که صفحه‌ی تلویزیون جلوی آنهاست - بدهد. من منتظرم دوستان شروع کنند. ظاهراً قرار است آقای دکتر عزیزی جلسه را اداره بفرمایند. از ایشان هم خیلی متشکریم که قبول زحمت کردند؛ دانشمند و برجسته، متعهد و متخصص. بیانات معظمٌ‌له پس از سخنان اساتید بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی بسیار مفید و خوبی بود. اگرچه مجال نشد همه‌ی دوستان، برادران و خواهران و لااقل همه‌ی آنهایی که مایل بودند صحبت کنند، مطالبی را بفرمایند؛ لیکن همان مقداری که گفته شد، مفید بود. بنده نکاتِ بیان شده را یادداشت کردم، بعد هم تفاصیل اینها ان‌شاءاللَّه مورد توجه قرار خواهد گرفت. نباید تصور کرد که مجموعه‌ی انسانیِ یک ملت، یک حرکت بسیط می‌تواند داشته باشد. حرکتها، جمع‌بندی شده‌ی مجموعه‌ی احساسات، انگیزه‌ها و تحرکها در کل جامعه است. ما بحمداللَّه در بخشهای بسیار زیادی داریم پیشرفت می‌کنیم. این‌طور تصور نشود که ما از واقعیات جامعه بی‌خبر می‌مانیم؛ نه، من بحمداللَّه با بدنه‌ی مردم مرتبطم. شما آقایان و خانمهایی که این‌جا تشریف دارید، بخشی از مجموعه‌ی نخبگان کشور هستید. بنده با غیرنخبه‌ها، با مردم عادی، با روحانیون، با ائمه‌ی جماعات و با خانواده‌های گوناگون ارتباط دارم؛ گاهی هم به خانه‌های مردم می‌روم و روی فرش و زیر سقفشان می‌نشینم؛ بنابراین واقعیتها را می‌بینم؛ این‌طور نیست که ندانم و نبینم. این تصور و توقع هم منطقی نیست که ما فکر کنیم باید یکسره بدون ریزش و بدون وجود نمودها و نمونه‌هایی که نمی‌پسندیم، جلو برویم؛ نه، بالاخره ریزشها و رویشهایی هست؛ سقوطها و عروجهایی هست؛ مجموعه‌ی انسانیِ جمع‌بندی شده را باید محاسبه کرد. مشکلاتی هم که دوستان بیان کردند، من آنها را محتمل می‌دانم و قبول می‌کنم. خیلی از این مشکلات و این گره‌ها وجود دارد، اما در کنارش امور مثبت و موجبات - چیزهایی که مایه‌ی امید و سرور می‌شود - وجود دارد. تلاشی که باید بکنیم، این است که مشکلات را برطرف کنیم. در مجموع، آنچه به‌نظرم می‌رسد، این است که ما در زمینه‌ی تربیت نخبگان - که یک بخش عمده‌ی آن در عرصه‌ی آموزش دانشگاهی است - هم در بخش آموزش و هم در بخش پژوهش، نیاز به تمرکز بیشتری از سوی مسؤولان داریم. مسؤولان کشور در این زمینه باید با یک نگاه واقع‌بین و با یک محاسبه‌ی صحیح و - برای کوتاه‌مدت - غیرمادی به مسأله نگاه کنند. اگرچه در بلندمدت یقیناً ثروت و پیشرفت و رشد مادی کشور هم در گرو همین‌هاست، منتها در مسائل دانشگاه، در کوتاه‌مدت باید محاسبات را بر مبنای مسائل مالی و اقتصادی و مادی قرار نداد. نه این‌که الان این نگاه وجود ندارد؛ من می‌بینم هم در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و هم در مجموعه‌ی دولت این نگاه وجود دارد و مسؤولانی که در رأس این کارها هستند، خودشان غالباً دانشگاهی و اهل تحصیلات عالیه هستند؛ کسانی هستند که قدر تحصیلات و تحقیق را می‌شناسند؛ ولی باید برنامه‌ریزی شود؛ مدیریت لازم است. همین مسأله‌ی هجرت نخبگان یا فرار مغزها - که آقایان به بیانهای خوبی اشاره کردند - هرچند بخشی از آن بلاشک به امکانات و امثال آن مرتبط است، بخشی هم به مسائل معنوی ربط دارد؛ اما بخشی هم مربوط به مدیریتهاست. ما، هم در وزارت علوم و بخشهای مختلف تحقیقاتی، و هم در مدیریت دانشگاهها نیاز به این داریم که انسانهایی که این مسؤولیتها را بر عهده دارند، با نگاه مدیریتیِ کارآمد و پخته و سنجیده با این مسأله برخورد کنند. یقیناً پیشرفت کاروان علم و تحقیق در کشور احتیاج دارد به مدیریت؛ به تعبیر برخی از دوستان، به نظارت، اشراف، برنامه‌ریزی، جهتدهی و هدف معین کردن نیاز دارد؛ بدانیم برای کار تحقیقاتی راهبرد ما چیست؛ چه کنیم که این تحقیقات و این آموزش برای کشور مفید باشد و به‌کار کشور بیاید، که دوستان هم در این زمینه مطالب خوبی بیان کردند. افق کار در کشور، بسیار خوب است؛ استعدادها خوب است؛ امکانات موجود کشور، قابل قبول است؛ این امکانات را می‌شود افزایش داد. دستگاه‌های مسؤول دولتی و اجرایی علاقه‌مندند به علم اهمیت بدهند و این را قبول کرده‌اند که علم، محور توسعه‌ی حقیقی برای کشور است. ما بدون علم نمی‌توانیم به‌جایی برسیم؛ هم در سند چشم‌انداز بیست‌ساله این آمده، هم در

مذاکراتی که حول‌وحوش این مسأله وجود دارد، این معنا بوضوح برای همه تبیین شده است. همت لازم است؛ هم در دستگاه‌های مدیریتی، هم در شما اساتید محترم و کسانی که بالمباشره مسؤولید. آنچه مهم است، تولید علم است. دوستان آمارهایی دادند، من هم این آمارها را قبول دارم، به ما هم در زمینه‌ی پیشرفتهای تحقیقی و مقالات منتشره‌ی در مجلات علمی و معتبر دنیا هم گزارشهایی داده شده؛ منتها توجه کنید که تولید علم - یعنی شکستن مرزهای علم و پیشرفت کردن - با تحصیل علم و تبحر در علم تفاوت دارد؛ ما اوّلی را نیاز داریم. نه این‌که به دومی نیاز نیست، اما دومی کافی نیست. این‌که نوشته و تحقیق و فرآورده‌ی ذهن دانشمندان در زمینه‌ی علوم مختلف - چه علوم انسانی، چه علوم تجربی - بیاید و خوب دانسته شود و همین‌ها محور تشخیص و معرفت‌نهایی انسان شود، چیز مطلوبی نیست. ما می‌بینیم که در زمینه‌های مختلف، تحقیق و پژوهش و رسیدن به نظریه در دنیای مادی و دنیای غرب، مبنای قابل قبول و مورد اعتمادی نبوده؛ بخصوص در زمینه‌ی علوم انسانی، که در علوم تجربی و در فناوری هم اثر خودش را نشان می‌دهد. نگاه اسلام به انسان، به علم، به زندگی بشر، به عالم طبیعت و به عالم وجود، نگاهی است که معرفت نوینی را در اختیار انسان می‌گذارد. این نگاه، زیربنا و قاعده و مبنای تحقیقات علمی در غرب نبوده. تحقیقات علمی در غرب، در ستیز با آنچه آن را دین می‌پنداشتند، آغاز شده. البته آنها حق داشتند؛ دینی که رنسانس علیه آن قیام کرد و خط فکری و علمی دنیا را در جهت مقابل و مخالف آن ترسیم کرد، دین نبود؛ توهمات و خرافاتی بود با عنوان دین. دینِ کلیساییِ قرون وسطایی، دین و معرفت دینی نبود. بدیهی بود که عقده‌ها و گره‌ها در ذهن دانشمندان و نخبگان و زبدگان فکری باقی بماند و برایش راه علاجهای ضددینی و غیردینی پیدا کنند. لذا هنوز چگونگی کنار آمدن علم و دین برای آنها مسأله است؛ لیکن مسأله‌ی ما این نیست. در جهان‌بینی ما، علم از دل دین می‌جوشد و بهترین مشوق علم، دین است. دینی که ما می‌شناسیم، جهان‌بینی دینی‌یی که ما از قرآن می‌گیریم، تصویری که ما از آفرینش و از انسان و از ماوراءالطبیعه و از توحید و از مشیت الهی و از تقدیر و قضا و قدر داریم، با علم سازگار است؛ لذا تولیدکننده و تشویق‌کننده‌ی علم است. نمونه‌اش را شما در تاریخ نگاه کنید؛ ببینید حرکت علمی در قرون اولیه‌ی اسلام بر اثر تشویق اسلام آن‌چنان اوج گرفت که تا آن‌روز در دنیا بی‌سابقه بود - در همه‌ی زمینه‌ها - و علم و دین با هم آمیخته و ممزوج بود و دانش و تحقیق و فن در حد خود پیشرفت کرد. پایه و مبنای علوم انسانی‌یی که امروز در غرب مطرح است، از اقتصاد و جامعه‌شناسی و مدیریت و انواع و اقسام رشته‌های علوم انسانی، بر مبنای یک معرفت ضددینی و غیردینی و نامعتبر از نظر کسانی است که به معرفت والا و توحیدیِ اسلامی رسیده باشند. ما در این زمینه‌ها باید کار کنیم. در زمینه‌ی علوم تجربی باید کار و تلاش کنیم. قدرت پیشرفت علمی و باز کردن راه‌های نو و گشودن افقهای جدید را باید در خودمان به‌وجود بیاوریم؛ همت ما باید این باشد؛ توقع، این است. خوشبختانه ما پیشرفت کرده‌ایم؛ بوضوح می‌شود این را دید. اگر قرار بود در محیط غیردینی و ضددینی، علم پیشرفت کند، از لحاظ علمی لااقل پیشرفت می‌کردیم. ما از لحاظ علمی، عقب‌مانده و عقب نگه‌داشته شده بودیم. بیش از پنجاه سال، تحرک و جوشش علمی در این کشور کُند بود؛ در بعضی از بخشها تعطیل بود. موانعی که به‌وجود آوردند، برای این ملت مثل سم کشنده‌یی بود. باور را از ملت ما گرفتند. ملت و نخبگان و مغزهای ما را به هر آنچه از بیرون این مرزهاست، آن‌چنان دلبسته کردند که اصلاً کسی این مجال و این جرأت و این شجاعت را پیدا نکند که فکر کند می‌توان برخلاف آن حرفها یا غیر از آن حرفها و آن نظریه‌ها، نظریه‌یی ارائه کرد. ما هنوز هم تا حدودی گرفتار آن حرفها هستیم. البته اسلام به ما خودباوری داد و انقلاب به ما جرأت بخشید. آنچه امروز مشاهده می‌کنیم، نتیجه‌ی همین جرأت است؛ باید این جرأت را تقویت کرد و پیش رفت. استعدادهای ما خوب است. جوانهای ما خوبند. اگر همین کارهایی که آقایان اشاره کردند - شناسایی و جذب استعدادها در زمان خود، هدایت صحیح اینها، به کار گرفتن اینها، سازماندهی معنویِ صحیح در زمینه‌ی نخبگان - صورت بگیرد، که هم انجام شدنی است و هم ان‌شاءاللّه اراده‌اش وجود دارد؛ و اگر همین بنیاد نخبگانی که ما پیشنهاد کردیم، در نهاد ریاست جمهوری تشکیل شود - که شنیدم مقدماتش را دارند فراهم می‌کنند و اساسنامه‌یی هم نوشته‌اند - ان‌شاءاللّه به این سمت پیش خواهیم رفت. البته من

این نکته را هم تصحیح کنم. دوستان چند جا در خلال فرمایشاتشان به ما گفتند «دستور بدهید». بنده در این زمینه‌ها هیچ دستوری به کسی نمی‌دهم؛ چون کار ما در این زمینه دستوری نیست؛ مثلاً به وزارت علوم دستور بدهم در این زمینه این‌طوری عمل کند؛ نه، ما به دولت و مسؤولان به صورت اعلام سیاستها، چارچوب‌ها را می‌دهیم. یا بعضی از دوستان گفتند به قاضی دستور بدهید. بنده به قاضی دستور نمی‌دهم؛ قاضی کار خودش را می‌کند، مسؤولیتِ کار خودش را هم دارد؛ کمااین‌که دستگاه‌های دولتی مسؤولیت خود را دارند. ما تلاش و دنبال‌گیری می‌کنیم تا این کارها ان‌شاءاللَّه در مسیر و بستر قانونی و صحیح و منطقیِ خود تحقق پیدا کند. این چیزها دستوری نیست. خیلی مشکلات هم با دستور و بخشنامه و امثال اینها حل نمی‌شود. به‌هرحال امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به اجتماع امشب ما برکت دهد و آنچه را که شما گفتید و یا در ذهنتان هست، و آنچه لابد بعضی دوستان خواهند نوشت و خواهند داد، وسیله‌یی بشود برای این‌که کار ما در زمینه‌ی آموزش عالی باز هم پیشرفت بیشتری بکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی (ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی (ع) ---۰۲/۱۰/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به همه ی شما جوانان عزیز، ورود به جرگه ی خدمتگزاری ارتش جمهوری اسلامی ایران و گرفتن سردوشی و رسمی شدن حضور خدمتگزارانه و دلاورانه ی شما در نیروهای مسلح را تبریک عرض می کنم... جوانان عزیز ما در دانشگاه افسری و در همه ی دانشگاه های نظامی کشور با دو هدف به کار و تحصیل اشتغال دارند: هدف اول، دانش و هدف دوم، آمادگی و تربیت نظامی. نظامیان در جمهوری اسلامی ایران باید مردمان دانشمند و فرزانه و دارای نگاه با معرفت و شناخت نسبت به همه ی مسائل جامعه، بلکه همه ی مسائل آفرینش باشند. تحصیل، یک موقعیت و زمینه ساز موفقیت های بزرگ است. اولین کار شما جوانان، فراگیری آموزشها و بالا بردن سطح دانایی هاست. با دانایی است که یک انسان، یک جامعه و یک کشور توانایی به دست می آورد. آنچه بر سر ملتهای عقب افتاده ی دنیا آمد، بر اثر غفلت و نادانی بود. هدف دوم، روحیه ی نظامیگری و پرورش روح شجاعت و دلاوری است. فراگیری فنون نظامی باید با این روحیه همراه باشد. نظامیان – چه ارتشی و چه سپاهی و چه سایر نیروهای مسلح – کسانی هستند که در راه آرمانهای والای کشور و جامعه شان و در راه پیشرفت کشور و اقتدار ملتشان، آماده ی نشان دادن دلاوری و فداکاری اند. یک ملت، بخصوص وقتی که در پی آرمانهای بلند باشد، دشمنانی خواهد داشت و بدون شک این دشمنان از اعمال قدرت اجتناب نخواهند کرد. یک ملت اگر بخواهد سرافراز بماند، باید قدرتمند باشد. این قدرت در شکل نظامی آن به وسیله ی نیروهای مسلح انجام می گیرد. نیروهای مسلح حصار مستحکم یک ملتند. آرمانهای جمهوری اسلامی – که در خطابه ی دانشجویان عزیز به آن اشاره شد – آرمانهای والای انسانی و الهی است. آرمانهای جمهوری اسلامی، تعالی انسان، پیشرفت انسان، رفاه انسان، اقتدار جامعه، پیشرفت در همه ی میدانهای معرفت انسانی، حمایت از عدل در سراسر جهان و مقابله با زورگویان و تجاوزگران و زیاده طلبان است. اینها آرمانهایی است که وقتی یک ملت خود را به آنها معتقد و ملتزم بداند، هم در پیشگاه خداوند و در ملکوت اعلی ، و هم در پیشگاه همه ی آحاد انسانیت در سراسر جهان ارج و قدر خواهد یافت. به همین دلیل است که نظام جمهوری اسلامی با طرح آرمانهای والای خود در محیط جهانی – که مثل نسیم بهاری در همه جای جهان جاری شد و به گوش همه رسید – در چشم ملتها موقعیت بسیار والایی پیدا کرد. امروز در سرتاسر جهان هر جا که اثر مخرب تبلیغات پُرحجم دشمنان راه را مسدود نکرده باشد، ملتهای جهان، ملت ایران را به چشم عظمت و بزرگی نگاه می کنند و برای شما قدر می شناسند. در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، که نیروهای مسلح و ملت ایران آن دفاع جانانه و فراموش نشدنی را از خود نشان دادند، بسیاری از ملتهای مسلمان، آیین شما، مذهب شما، افکار شما و عقاید شما

را به برکت همان دفاع جانانه و ایستادگی در مقابل زورگویی و تجاوزگری، بدون هیچ تبلیغی پذیرفتند؛ اینها واقعیت است. آرمانهای جمهوری اسلامی آرمانهایی است که در عمق جان همه ی ملتها وجود دارد. همه ی ملتها استقلال و آزادی و رهایی از چمبره ی زورگویان قدرت طلب جهانی را طالبند. همه ی ملتها طالب رفاه و علم و زندگی سعادتمندانه و برخوردار از امنیت و آرامش اند، که جز با کمک فضای معنوی و روح لطیف دینی به هیچ وجه برای انسان قابل دسترسی نیست؛ اینها همه در شمار آرمانهای والای جمهوری اسلامی است. ما برای ملت خود اقتدار را نه برای تجاوزطلبی، رفاه را نه همراه با شکاف اجتماعی، پیشرفت علمی را نه با غفلت از آرمانهای معنوی؛ بلکه رفاه را با عدالت، پیشرفت علمی را همراه با امنیت روانی و روحی، و اقتدار را همراه با نگاه برادرانه به همه ی ملتهای جهان طالبیم؛ اینها آرمانهای جمهوری اسلامی است. شما در این دانشگاه - که به نام مبارک امام علی (علیه السلام) مزین است - و در هر دانشگاه نظامی دیگر، در راه این آرمانها حرکت می کنید و با کوشش جوانانه ی امروز خویش، خود را برای دفاع مردانه و دلاورانه آماده می کنید. این موقعیت بسیار بزرگی است؛ این فرصت بسیار عزیز و مغتنمی است؛ این را قدر بدانید. امروز نیروهای مسلح در چشم ملت ایران عزیزند. امروز نیروهای مسلح، چهره ی متکبر و زورگو، احساس جدایی از ملت و اقتدار دورکننده ی هر انسانی از متن مردم را ندارند. این روحیه را در خودتان تقویت کنید؛ روحیه ی از مردم بودن، با مردم بودن، برای مردم بودن و در راه هدفهای مردم بودن. در فضای دانش و شور و نشاط جوانی در این دانشگاه، فرصت را برای پالایش روحی خود مغتنم بشمارید. روحیه ی صفای جوانی و درخشندگی دل جوانان نعمت بزرگی است که در دوران جوانی باید قدر آن را بدانید. امروز شما، جوان، سالم، سرپا، در راه اشتغال به تحصیل دانش و در راه یکی از ارزنده ترین خدمتها به کشور و ملتتان و اسلام عزیز قرار دارید؛ این فرصت بسیار با ارزشی است. روح امید را در خودتان زنده نگه دارید. نام مبارک حضرت مهدی (ارواحنا فداه) در خطابه ی دانشجویان و در سخن همه ی کسانی که از دل روشنی برخوردارند، اشاره به ذخیره ی امید بشریت و تاریخ است. امام مهدی (علیه الصلاةوالسلام و ارواحنا فداه) ذخیره ی امید بشریت است. اگر این امید در دل انسان وجود داشته باشد، به نظر او قدرت نمایی صوری قدرتمندان، پوچ و حضور قدرتمندانه ی آنها در عرصه های بازیگری جهانی در خور استهزاء خواهد آمد؛ حقیقت قضیه هم همین است. هیاهوی قدرتمندان و قدرتمداران مانند کف روی آب در مقابل جریان اصیل و تمام نشدنی حقیقت و معنویت، تاب ماندن و جلوه کردن همیشگی را ندارد. شما وابسته به آن جریان اصیل و جوشنده و دایمی و پیوسته هستید؛ خودتان را بدرستی بشناسید؛ راهتان را بدرستی بشناسید و آن را قدر بدانید. امیدوارم این دوره های مشترک، به پیشرفت روزافزون ارتش جمهوری اسلامی و به رشد بهتر دانشجویان نظامی ما کمک کند و خداوند متعال نگهدار همه ی شما باشد و شما جوانان عزیز را به این ملت و به این کشور ببخشد. align="left" style="line-height: ٢٠٠٪ "والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه ها

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه ها ------------------------------------ ------۱۷/۱۰/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ای کاش مجال می داشتیم و از این فرصت مغتنم استفاده می کردیم و با نقطه نظرات تعدادی از شما آقایان مدیران مراکز آموزشی از نزدیک آشنا می شدیم؛ اگرچه من در بعضی از مسافرتها و یا به طور متفرقه نظرات بعضی از دوستان رؤسای دانشگاه ها را شنیده ام. اولاً به همه ی شما دوستان خوش آمد عرض می کنیم و از زحماتتان تشکر می کنیم. به نظر من آنچه اصل قضیه است، این است که ما به اهمیت جایگاه دانشگاه و علم، از بن دندان ایمان بیاوریم. اگر این شد، بسیاری از کارهایی که باید انجام بگیرد، به خودی خود انجام خواهد گرفت. آ«ماآ» که می گویم، یعنی هم شما مسؤولان دانشگاه ها، هم مسؤولان وزارت علوم، هم مسؤولان وزارت بهداشت، هم مسؤولان سازمان مدیریت و برنامه ریزی، و هم مسؤولان ارشد

کلان نگر و کلان رفتار در کل کشور باور کنند که علم - که یکی از ارکان مهم آن، دانشگاه است - چه نقشی برای امروز و فردای کشور دارد. چرا باید این امر بدیهی را باور کنیم؟ زیرا علی رغم این که سوابق علمی فراوانی داشته ایم و در طول دوران مدیدی از تاریخمان در دنیا به اهل علم شناخته شده ایم، در یکی دو قرن اخیر که جریانهای استعماری و سیاسی و جهانخواری و تسخیر دنیا به وسیله ی قدرتهای غربی در دنیا راه افتاد، بر اثر سیاستهای آنها ما به علم یا بی اعتنا شدیم، یا از تحصیل آن نومید شدیم، یا در روشهای آن خطا کردیم؛ لذا نتیجه شده این. با همت خود معجزه آفرینی کردند که در دوره یی در این کشور دارالفنون ایجاد کردند. شما ببینید ما امروز هم حتّی یکی از افتخارات امیرکبیر را تأسیس دارالفنون می دانیم. مگر دارالفنون در قبال آن حجم عظیم و تاریخ عمیق و عریقی که ملت ما در علم داشته است، چیست؟ این قدر ما عقب نگه داشته شدیم. یا بی همتی کردیم و یا بی توجهی، و بالاخره وضع ما به کیفیتی رسیده که شماها از آن آگاهید. ما امروز باید توجه کنیم که علم همچنان که در یک فرد عزت نفس و اعتماد به نفس می آفریند، در یک ملت هم عیناً همین کار را می کند. شما ببینید یک انسان عالم که برای خودش جایگاهی در معرفت علمی قائل است، در مقابل هر قدرت پولی و سیاسی یی قرار بگیرد، در ظاهر ممکن است الزاماتی او را مجبور به کرنش ها و کوتاه آمدن هایی بکند؛ اما در دل خود برای خودش عزت قائل است. موجودی خودش را با تهیدستی طرف مقابلش مقایسه می کند، لذا احساس عزت و احساس اعتمادبه نفس و احساس غرور می کند. یک ملت هم عیناً همین طور است. ملتی که از علم و دانش برخوردار بود، فتوحات علمی داشت و توانست در دنیا در علم نوآفرینی کند، به طور طبیعی دارای اعتمادبه نفس و عزت نفس خواهد بود. اگر این عزت نفس و این اعتمادبه نفس در ملتی پدید آمد، بسیاری از مشکلات او حل خواهد شد؛ کارهای بزرگ می کند، خطرپذیری ها می کند، در میدانهای دشوار قدم می گذارد و کوه ها را از جا می کند. کلید این کارها علم است. ما باید علم را در کشور احیا کنیم؛ این، نقطه ی اصلی مسأله است. علم، فقط علم مادی نیست؛ علوم انسانی هم مقوله ی بسیار مهمی است که ان شاءاللّه اگر در خلال صحبت یادم بود، عرض خواهم کرد. در همه ی رشته های علوم، ما باید به معنای حقیقی کلمه، احساس عزت نفس، احساس مولد علم بودن و فتوحات علمی ایجاد کردن را در خود به عنوان یک ملت و یک جامعه ی علمی به وجود بیاوریم. این کار کیست؟ یکی از مهمترین ارکانش دانشگاه هاست. این که بنده روی رفت وآمد به دانشگاه ها و تکریم استادان و مدیران دانشگاهی اصرار دارم و هم خودم تا حد میسور و مقدور، و هم به مسؤولان کشور همیشه ارتباط با دانشگاه ها و جوامع علمی و شنیدن سخن اینها را توصیه می کنم، به خاطر این است که می دانم این یکی از مهمترین دریچه هایی است که می تواند کشور ما را از آن وضعی که یک بیماری مزمن در آن به وجود آوردند و بحمداللّه با انقلاب، تحول عظیمی در آن به وجود آمد، نجات ببخشد و پیش ببرد. این، حرف اصلی ماست. دانشگاه ها باید به علم اهمیت بدهند. اهمیت دادن، فقط یک امر قلبی نیست؛ عمل لازم دارد. این عمل، مقدمات و برنامه ریزی و اهتمام شدید لازم دارد. مایه گذاشتن از وقت و امکانات دانشگاه برای هر کار غیرعلمی، به طور طبیعی از این اهتمام علمی خواهد کاست. حالا یک وقت آن کار، لازم و در حد ضرورت است، مانعی ندارد؛ اما افراط در آن کارها، به گرایش علمی و حرکت علمی و سازندگی و به دنبالش بالندگی علمی که ما به آن نیاز داریم، لطمه خواهد زد. توفیقاتی که آقای دکتر توفیقی در زمینه ی مسائل علمی بیان کردند - که البته همه ی اینها بسیار خوب است؛ هرچند بدیهی است که ایشان جنبه های مثبت را بیان کنند، که بنده هم از همین خوشحالم و ایرادی ندارم - بخش مهمی از آن، ناشی از گرایش حرفه یی و علمی خود ایشان در مسأله ی دانشگاه است؛ چون ایشان طبیعتاً یک شخص علمی هستند و از اول هم که آمدند، گفتند من دنبال تولید علم و تعمیق و توسعه ی کار علمی در دانشگاه ها هستم، و به این کار به صورت حرفه یی رسیدگی کردند. الحمدللّه این یک مقدار از نتایجش است؛ این نتایج را باید نگه داشت. البته اینها نتایج هم نیست؛ مقدمات است. اگر بخواهیم با خوشبینی قابل قبولی تعبیر کنیم، در ما خیزشی به وجود آمده. خیزش که هدف نیست؛ مقدمه ی حرکت است، و حرکت مقدمه ی رسیدن به سرمنزل است؛ اینها همه کار لازم دارد و باید با

جدیت دنبال شود. خوشبختانه در کشورمان اساتید خیلی خوبی داریم. حدود یک سال پیش به وسیله ی برادران بسیار خوب و مورد اعتماد، تحقیقی در شورای عالی انقلاب فرهنگی شده بود، که گزارش آن را به من دادند. در آن گزارش دیدیم که وضعیت امکانات آموزشی و تحقیقی در کشور و دانشگاه های ما از بُعد اساتید، از دنیای پیشرفته چیز زیادی کم ندارد. ما اساتید خیلی خوبی داریم؛ علتش هم همین است که در بیانات امروز آقای دکتر توفیقی بود: استعداد. شاید حدود ده سال است که با اطلاعات و آمارهایی که دارم، روی مسأله ی استعداد تکیه می کنم. ایشان گفتند که در پژوهشهای جهانی هرجا ایرانی ها هستند، مورد تقدیرند. بله، همین طور است؛ بنده هم اطلاعات فراوانی در این زمینه دارم. ما ملت خوش استعدادی هستیم. هیچ بُعدی ندارد که استاد ما به خاطر این استعداد خوب، با مقداری تلاش، بیش از محصول متوسط آن مقدار، به دست بیاورد. ما اساتید مبرز و خوبی داریم؛ از این جهت، کمبود نداریم. البته عقیده ی من این است که باید به اساتید جوان میدان بدهید. بخش بسیار عمده یی از ظرفیت و استعداد استادی ما - که اشاره کردم - مربوط به این جوانهاست؛ جوانهایی که در همین چند سال تحصیل کرده اند. بعضی خارج هم رفته اند و استفاده کرده اند، بعضی هم در دانشگاه ها و یا پژوهشگاه های ما کار کرده اند. امروز ما اساتید جوان و بسیار بااستعداد و بسیار خوش آینده، فراوان داریم. باید از تجربه و عمق اساتید کارکُشته و مجرب و کهن و قدیمی حداکثر استفاده را کرد؛ میدان را هم برای این جوانها باز کرد تا بیایند و شناگری و رشد کنند. اینها علاوه بر این که فایده می بخشند، رشد هم می کنند. نکته ی مهمی در مورد جوانی وجود دارد که من بارها آن را تکرار کرده ام. مهمترین نکته ی جوانی، حوصله است. این را ما پیرها خوب می فهمیم؛ جوانها خودشان درست ملتفت نمی شوند. انسان وقتی گذشت زمان و گذشت عمر را تجربه کرد، گاهی استعداد هم دارد، میل هم دارد، کشش هم دارد؛ اما حوصله ندارد. ابزار حوصله، مهمترین بستر برای جوان است. جوان حوصله دارد، دنبال کار می رود و تا گاووماهی مسأله را می کاود؛ برای این که به نتیجه یی برسد. از این حوصله ی جوانی که به او روح کنکاش و کنجکاوی و پیگیری و ژرف کاوی می دهد، باید حداکثر استفاده را کرد. به این جوانها باید میدان داد. استعدادها را هم باید در دانشگاه جذب کرد. در بیرون دانشگاه ها استعدادهای خیلی خوبی وجود دارد. تا آن جایی که ممکن است، باید این استعدادها را جذب دانشگاه ها کرد. چند سال پیش، اول بار در دانشگاه امیرکبیر مسأله ی جنبش نرم افزاری را مطرح کردم. جنبش نرم افزاری، یعنی در زمینه ی علم، تولید علم و شکستن مرزهای علم، یک جنبش و یک حرکت عظیم به وجود بیاید. از این پیشنهاد استقبال شد و من امروز می بینم که در سخنان اساتید و مسؤولان دانشگاه ها روی این نکته تکیه می شود. البته تا مدتی بعضی ها می گفتند ما نمی دانیم اصلاً معنای این حرف چیست! عده یی هم شبهه می کردند که علم مگر تولیدکردنی است! البته بحث لغوی می کردند و می گفتند چرا گفته اید تولید علم! شما هرچه می خواهید اسمش را بگذارید؛ مقصود که معلوم است. جنبش نرم افزاری، یعنی در معرفت علمی ننشینید دست خود را دراز کنید تا دیگران بکارند و میوه چینی کنند و هر مقدار از میوه را که لازم نداشتند، بیاورند در دست شما بگذارند. برو بکار، برو آبیاری کن، برو روی بنایی که دیگران ساخته اند، بنا بساز؛ این هدف ما بود. عده یی می گفتند ما نمی فهمیم! الان هم از گوشه و کنار شنیده ام که عده یی سخنان یأس آفرین می زنند: مگر ما می توانیم؟ بله، می توانیم. ما در میدانهای گوناگون و در فضای معرفت علمی امروز دنیا می توانیم کارهایی بکنیم که هنوز در دنیا نو باشد؛ این در همه ی زمینه ها کاملاً امکان پذیر است. ایشان به قضیه ی نانوتکنولوژی اشاره کردند. البته ما هنوز در مسأله ی نانوتکنولوژی کار مهمی انجام نداده ایم، اما موضوع را زود فهمیده ایم؛ یعنی نگذاشتیم بعد از چهل سال بفهمیم که چنین چیزی در دنیا پدید آمده است. در اوایل کار، این موضوع را فهمیده ایم و الان هم دنبالش هستیم. اگر کاری که ایشان گفتند، بخوبی انجام بگیرد - بودجه داده شود، تشویق بشود و افرادی برای پیگیری این کار گماشته شوند - خواهید دید دیری نخواهد گذشت که در سطح اول دنیا قرار خواهیم گرفت. این که بگوییم نمی توانیم، بزرگترین مانع در راه توانستن و پیشرفت کردن است؛ باید گفت ما می توانیم. حقیقت قضیه هم این است که ما می توانیم. امروز خیلی کارها کرده ایم. چون سالهای متمادی است که مسائل کشور

از زمـان ریـاست جمهوری تـا امروز به من گزارش می شود، می بینم چه کارهـایی بوده که یـک روز برای مـا افسـانه بود؛ اما امروز برای ما جزو کارهای عادی است. یک شب زمان ریاست جمهوری، چنـد نفر از مسؤولان کشور به دفتر ما آمدنـد - رؤسای دو قوه ی دیگر هم آن جا بودنـد - برای این که به ما ثابت کنند که فلان نیروگاه بخاری را که از قبل از انقلاب نصـفه کاره رها شده بود، نمی توانیم بسـازیم. مـا زیر بار نرفتیم؛ گفتیم اگر شـما نمی توانیـد، دیگرانی که می تواننـد، بیاینـد بسازنـد. آن نیروگاه ساخته شـد، محصولش را به کشور داد و اسـتفاده اش را کردنـد؛ و البته نظـایر آن هم متعـدد ساخته شـد. یأس پراکنی، خیلی بـد است. مخاطبان حقیقی این سـخن، اساتیدند و شما آقایانی که مدیران مراکز آموزشی هستید؛ کسانی هستید که باید اساتید را برای این کار بسیج و فعـال کنیـد؛ به آنهـا امکانـات بدهیـد؛ بـاور کنیـد که اینهـا می تواننـد؛ و فراخور این بـاور، برایشـان کـار کنیـد، برنامه ریزی کنیـد، بسترسـازی کنیـد. یکی از نکـاتی که به نظر من خیلی مهم است، مسأله ی سـند چشم انـداز بیست سـاله است. این سـند، یک سـند کارشناسـی شده است. هرکس از کارشـناسان اقتصادی وابسته ی به بخشهای مختلف راجع به این سند اظهارنظر کرده، ستایش آمیز اظهارنظر کرده است. در خارج هم ما بازتابش را در مذاکرات سیاسـی، در اسناد سیاسی و در انطباع های سیاسی در ذهن مخاطبان، یـافته ایم. جا دارد روی این سـند کار کنیـد. در این سـند، بخشـهایی مربوط به دانشـگاه هاست - فصولی که آقای دکتر توفیقی هم اشاره کردند - جا دارد روی بخشـهای مختلف این سـند تحقیق شود؛ پروژه های تحقیقی و علمی از این سـند اسـتخراج شود؛ بعد با پیشـرفت کار در ظرف یک سال، دو سال، مقایسه شود. بالاخره بیست سال را که با یک قدم نمی شود برداشت؛ حرکت بیست ساله را در بیست سـال می شود انجام داد؛ البته اگر خوب انجام بگیرد. بنابراین بعـد از یک سال یا دو سال بایـد معلوم شود که ما در این بخش پیش رفته ایم یا نرفته ایم. این کار اساتیـد و دانشـگاه هاست که بنشـینند روی این سـند کار کنند؛ موانع را بسـنجند؛ مسؤولان دولتی و مسؤولان کشور را کمک و راهنمایی کننـد تا موانع برداشـته شود. این، یکی از کارهای بسـیار مهم است. نکته ی دیگر در زمینه ی کار شـما آقایان، مسأله ی اساتیـد دانشـگاه هاست. اسـتاد نقش بسـیار مهمی دارد؛ نقش اثرگـذاری دارد. در این زمینه، هم شماها و هم هیأت امنای دانشـگاه ها خیلی مسؤولیت دارید. استاد چون می تواند محیط دانشجویی را تحت تأثیر قرار دهد، بایدهایی دارد؛ این بایـدها را حتماً بایـد رعایت کنیـد؛ منتها در حـد مقـدور؛ لااقل به نبود مطلق اش راضـی نشویـد، یا به هیـچ وجه به ضدش راضـی نشویـد. اسـتاد بایـد سـرشار از عشق به اسـلام و انقلاب و غرور ملی و دینی باشـد؛ اسـتاد ایده آل این است. اسـتاد واقعاً باید احساس غرور ملی و غیرت دینی بکنـد و سـرشار از روحیه ی خـدمت باشـد؛ یعنی حقیقتاً بخواهد کار کند و این جوانها را مثل بچه های خودش پرورش دهد. حالت بی تفاوتی، بی اعتنایی، از سـر وا کردن و کلاس را به هرچه هرچه گذراندن، مطلقاً در یک اسـتاد قابل قبول نیست. اسـتاد باید مدافع خلاقیت و نوآوری و ابتکار باشد. البته ما باید آیین نامه های تحصیلی را اصلاح کنیم. مرتب باید آیین نامه های آموزشـی و آیین نامه های نانوشـته - چون خیلی از این آیین نامه ها نانوشـته است - مورد ارزیابی قرار بگیرد؛ نه این که هر روز عوض شود، امـا دائماً مورد ارزیابی باشـد و در مقاطع گوناگون عوض شود. این، جزو کارهای بسـیار مهم است که البته در این زمینه، هم شورای عالی انقلاب فرهنگی می توانـد نقش ایفا کنـد، هم وزارت علوم نقش دارد. اسـتاد بایـد از جریانات جهان آگاه باشـد. اسـتاد ما در محیط کلاس، به خاطر اثرگـذاری اش بایـد این چیزها را بدانـد. اسـتاد بایـد سـیاست زده نباشد؛ نه این که سیاست نفهمد. فقره ی قبلی که عرض کردیم، لازمه اش دانسـتن سـیاست است؛ اما سـیاست دانسـتن و سیاسی بودن، غیر از سیاست زده بـودن و سیاسـی کـار بـودن است. سیاسـی کـاری بـد اسـت. بایـد بفهمنـد چه کـار دارنـد می کننـد؛ امـا این که مرتب همه ی کارهایشان بر محور یک انگیزه ی سیاسی باشد، بسیار بد است؛ بخصوص وقتی که انگیزه های سیاسی جنبه های جناحی و شخصی و حزبی پیدا می کند، که این دیگر بد اندر بد می شود! اسـتاد باید برای دانشجو وقت بگذارد. البته این موضوع مقداری به مسأله ی معیشت اسـتادان ارتباط پیـدا می کنـد؛ این را بنـده در جریان هسـتم و می دانم. کاری کنیـد که اسـتاد بتوانـد وقت بگذارد و مجبور نباشد در چند جا کار کند. الان اگر از یک استاد بپرسید روزی چند ساعت درس می دهید، مثلاً می گوید هشت ساعت! چطور می

شود یک استاد هفت ساعت، هشت ساعت درس بدهد؟! کی مطالعه کند، کی فکر کند، کی خودش را با ماشین به محل تدریس برساند؟! این کارها مشکلات فراوانی دارد. یک مقدار باید اینها را از دغدغه ی معیشت راحت کرد تا خیلی نخواهند این طرف و آن طرف بدوند. مسأله ی بُعد فرهنگی هم - که اشاره کردند و خیلی هم مورد توجه بنده است - بسیار مهم است. ما فرهنگ را بستر اصلی زندگی انسان می دانیم؛ نه فقط بستر اصلی درس خواندن و علم آموختن. فرهنگ هر کشور، بستر اصلی حرکت عمومی آن کشور است. حرکت سیاسی و علمی اش هم در بستر فرهنگی است. فرهنگ، یعنی خلقیات و ذاتیات یک جامعه و بومی یک ملت؛ تفکراتش، ایمانش، آرمانهایش؛ اینها تشکیل دهنده ی مبانی فرهنگ یک کشور است؛ اینهاست که یک ملت را یا شجاع و غیور و جسور و مستقل می کند، یا سرافکنده و ذلیل و فرودست و خاک نشین و فقیر می کند. فرهنگ، عنصر خیلی مهمی است. ما نمی توانیم از فرهنگ و رشد فرهنگی و پرورش فرهنگی صرف نظر کنیم. فرهنگ هم مثل علم است؛ فرهنگ هم گیاه خودرو نیست. همه ی آنچه شما از نشانه ها و مظاهر فرهنگی در جامعه ی خودتان و در هر نقطه یی از دنیا می بینید، بدون تردید این بذر را دستی افشانده است. البته انسان بعضی از دستها را می بیند، اما بعضی از دستها را نمی بیند؛ از داخل خانه، تا درون مدرسه، تا فضای خیابان، تا رادیو و تلویزیون، تا ماهواره، تا تبلیغات جهانی، تا اینترنت، و از این قبیل چیزها. فرهنگ، هدایت و پرورش دادن می خواهد. بنابراین در دانشگاه ها کارفرهنگی بسیار مهم است. البته از سالیان متمادی خدای متعال توفیق داد و ما نهاد نمایندگی را در دانشگاه ها گذاشته ایم. امروز هم خوشبختانه جناب آقای قمی حقیقتاً یک عنصر برجسته و یک روحانی فرزانه و روشنفکر هستند. البته من همه ی آقایانی را که در دانشگاه های گوناگون فعالیت می کنند، نمی شناسم؛ ولی می دانم جناب آقای قمی فعالیت های باارزش و خوبی دارند؛ در عین حال این طور نیست که کار فقط بر دوش این افراد باشد. رؤسای دانشگاه ها اولاً باید به آنها کمک کنند و کارشان را تسهیل نمایند تا واقعاً بتوانند در دانشگاه حضور معنوی و دینی و روحانی و حضور هدایتگر و پدرانه داشته باشند. وانگهی، خود رؤسا و مسؤولان دانشگاه ها و ستاد اصلی وزارت مسؤولیتهای بسیار سنگینی در زمینه ی مسائل فرهنگی دارند. با آفتهای اخلاقی و فرهنگی دارند کار می کنند. حرفهایی که ما گاهی اوقات می گوییم، حمل بر تخمین و حدس می شود؛ اما بعد خوشبختانه خدای متعال برای حفُآبروی ما شواهد علمی و عینی اش را هم می فرستد؛ اگرچه از اولی هم که ما می گوییم، صرفاً حدس نیست؛ مبتنی بر گزارش و کار تحلیلی است. بنده بارها گفته بودم که دشمنان ملت ایران بیش از آنچه به توپ و تفنگ و این چیزها احتیاج داشته باشند، به اشاعه ی بنیان های فرهنگی فاسدساز نیاز دارند. در خبرها خواندم که یکی از مسؤولان یک مرکز مهم سیاسی در امریکا گفته به جای انداختن بمب، دامن های کوتاه برایشان بفرستید! راست می گوید؛ اگر برای کشوری شهوات جنسی و آمیزش بی رویه ی زن و مرد و دختر و پسر را ترویج کردند و جوان را به راه هایی کشاندند که غریزه ی او هم به طور طبیعی متمایل به آن است، دیگر احتیاج به استفاده ی از توپ و تفنگ علیه یک ملت نیست. فساد، یک ملت را به خودی خود ضایع و باطل می کند و آینده ی او را تباه می سازد. امروز خود امریکایی ها از آینده ی خودشان دارند می ترسند؛ من این را در بعضی از مقالات روشن بینانشان می بینم؛ مربوط به الان هم نیست؛ شاید ده پانزده سال است که این پدیده در امریکا پیدا شده. کسانی از صاحب نظرهای اینها نسل امروز امریکا و رشد فساد در آن را می بینند؛ رواج همجنس بازی، نابودی خانواده، کثرت کودکان خیابان خواب و رشد جنایت کودکان و نوجوانان را مشاهده می کنند؛ می دانند که این وضعیت حتّی کشوری با تمدن امریکایی را، با این همه پیشرفت علمی و فناوری، در آینده یی نه چندان دور به زمین خواهد زد؛ لذا دارند هشدار می دهند. از مدتها پیش توصیه ی آنها این بوده است - و حتّی به هالیوود و جاهای دیگر هم فشار می آورند - که در تلویزیون ها به جای نمایش فیلم های شهوتناک و خشونت بار، فیلم های خانوادگی را نمایش بدهند، که رمان هایش هم منتشر شده است. حتّی اسم نویسنده ها را هم ذکر کرده اند. البته حرکت و مسیر آنها در جهت فساد به نقطه یی رسیده که قابل پیشگیری نیست و نمی توانند جلوی این فساد را بگیرند. ممکن است مختصری به تأخیر بیندازند، اما نمی توانند جلویش را نمی توانند بگیرند. لیکن ما می توانیم؛

ما هنوز با آن سراشیبی های خطرناك خیلی فاصله داریم. مسأله ی رابطه ی دانشگاه و صنعت را هم كه گفتند، مهم است و بنده هم باز روی آن تأكید می كنم. خبر دارم كه كارهای خوبی شده، اما بیش از این باید دنبال كرد. نكته یی هم درخصوص بحث مسائل سیاسی كه آقایان گفتند، عرض كنم. دانشجوی فعال سیاسی درصد بسیار كمی از مجموعه ی دانشجویان است؛ این را همه ی شما می دانید و بدیهی است كه این طور است. زمان جوانی ما هم همین طور بود. در آن زمان عناصر فعال سیاسی در دانشگاه ها معدود بودند و البته روی محیط دانشگاه اثر هم می گذاشتند. البته بنده طرفدار حركت سیاسی دانشجوها هستم؛ خودتان می دانید؛ بارها هم گفته ام. آن وقتی هم كه بنده این حرفها را می گفتم، در محیط سیاسی آن روز كشور خیلی طرفدار نداشت؛ اوقاتشان هم تلخ می شد كه چرا من گفته ام لعنت به كسانی كه تحرك سیاسی را در دانشگاه ها خواباندند و نابود كردند! بنده ده، دوازده سال پیش در همین حسینیه این را گفتم. من طرفدار حركت سیاسی دانشجویان هستم. البته این كه ما باید دانشجوها را به سیاست بكشانیم، این آ«بایدآ» را هم من قبول ندارم؛ اصلاً آ«بایدآ» ندارد. جوان دانشجو احساساتی دارد، تحركی دارد، خودش تمایل به این معنا دارد؛ لزومی ندارد ما آ«بایدآ» داشته باشیم؛ منتها جوان دانشجو احساساتش در درجه ی اول متوجه عدالت خواهی است. آنچه بیش از همه چیز دانشجو را به خود متوجه می كند، عدالت خواهی است؛ این جهت را در او تقویت و تحكیم كنید. البته ممكن است به خیلی از مسؤولان كشور اعتراض هم داشته باشد؛ اما اعتراض او، اعتراض یك جوان است و هیچ اشكالی هم ندارد. بنده وقتی در مجامع دانشجویی شركت می كنم - شماها یا بوده اید و از نزدیك دیده اید، یا از تلویزیون مشاهده كرده اید - می بینید كه چندین هزار دانشجو چه ابراز احساساتی می كنند. من می دانم در همین مجموعه ی چند هزار نفری، درصد قابل توجهی هستند كه به شخص من اعتراض دارند؛ ولی اگر بنا باشد محبت خودم را بین این مجموعه تقسیم كنم، سهم آنها را یك مثقال كمتر نخواهم گذاشت. اینها هم جوانند، اینها هم فرزندان و بچه های من هستند، اینها هم دانشجوهای این كشورند. گیرم به مسأله یی - بحق یا بناحق - اعتراض دارند؛ چه اشكال دارد؟ اعتراض داشتن ایرادی ندارد، اما مبنا و پایه ی كارش باید درست باشد. نكته ی آخر هم باز به مسائل علمی برمی گردد. ما در زمینه ی كارهای تحقیقاتی و درج مقالات علمی خود در مجلات I.S.I گاهی دچار مشكلاتی می شویم. البته همان طور كه ذكر كردند، حجم مقالاتی كه از ما چاپ شده، خوب است؛ اما من اطلاع دارم - بخصوص در زمینه ی علوم انسانی - كه بعضی از مجلات I.S.I اصلاً مقاله ی محقق ما را چاپ نمی كنند؛ چرا؟ به خاطر این كه با مبانی آنها سازگار نیست. بله، ممكن است ما درباره ی فلسفه، روان شناسی، تربیت و دیگر مباحث حرفهایی داشته باشیم؛ پژوهشگر ما تحقیقی كرده و به نقطه یی رسیده - همان چیزی كه ما می خواهیم - و مرزی را باز كرده كه با خاستگاه این دانش - كه غرب است و با ارزشهای آن هماهنگ است - سازگار نیست؛ لذا مقاله را چاپ نمی كنند! این هم پاسخ ساده لوحی بعضی ها كه خیال می كنند دنیای لیبرال - دموكراسی به معنای واقعی كلمه باز است و هركس هرچه می خواهد، می تواند بگوید؛ نه، آنها حتّی پژوهش علمی را هم با میزان كار می كنند! این، از جمله ی چیزهای هشداردهنده و عبرت انگیز است. اگر شما اطلاع ندارید، تحقیق كنید؛ خواهید رسید به آنچه من عرض می كنم. ما شنیده بودیم كه زمان استالین می گفتند حكومت استالین به پژوهشگاه های علمی خود می گوید من این نتیجه را می خواهم دربیاورید! علم، آزاد نبود. البته این قضیه را هم امریكایی ها و غربی ها می گفتند. آن وقت ها ما یقین می كردیم كه همین طور است، ولی الان بنده شك می كنم. از بس می بینم حرفهای خلاف می زنند، می گویم شاید این هم تهمت به استالین بوده! می گفتند - راست یا دروغ - اگر یك كاوش علمی، نتیجه اش برخلاف اصول دیالكتیك درمی آمد، استالین این را قبول نمی كرد؛ می گفت باید طوری تحقیق كنید كه به این نتیجه برسد! الان ما در دنیای لیبرال - دموكراسی این را به چشم خودمان داریم می بینیم؛ منتها به شكل مدرن و منظم و با نزاكت و اتوكشیده و كراوات بسته اش! تحقیق علمی پژوهشگر مسلمانی كه در فلان موضوع برخلاف چارچوب های داوران I.S.I حرفی زده، قابل درج در آن مجله نیست! بیایید روی ایجاد یك مركز I.S.I اسلامی فكر كنید و در این خصوص با كشورهای اسلامی وارد مذاكره شوید. ما خوشبختانه در بین

کشورهـای اسـلامی، پیشـرفته هستیم. البته ایجـاد این مرکز اسـلامی معنایش این نیست که رابطه ی خود را با مجلات I.S.I در دنیا قطع کنیم؛ نه، این مرکز را هم به وجود بیـاوریم تـا متعلق به خودمان باشـد؛ این هم بشود یک مرجع معتبر. از این کارها هرچه بیشتر بکنید، ان شاءاللّه به پیشـرفت کشور بیشتر کمک خواهید کرد. دیدار خیلی خوبی بود؛ فقط نقص اش همین بود که نتوانستیم از شما بشـنویم و از بیانـات شـما دوسـتان اسـتفاده کنیم. دلم می خـواست این کـار هم صورت می گرفت، که نشـد. ان شـاءاللّه اگر عمر و فرصتی بود که در آینـده چنین جلسه یی را تشـکیل بـدهیم، در آن جلسه من هیـچ مطلبی نمی گویم و فقط شـما صـحبت می کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم استان قم به مناسبت سالروز قیام ۱۹ دی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار مردم استان قم به مناسبت سالروز قیام ۱۹ دی ---۱۹/۱۰/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً خوش آمـد عرض می کنم به همه ی شـما برادران و خواهران که با همت بلنـد خود و بـا انگیزه و شوق برخاسـته از ایمـان، متحمل زحمت شدیـد و امسال هم این اجتماع صـمیمی و شـیرین و پرشور و هیجان را در سالگرد نوزدهم دی تشـکیل دادید. روز نوزدهم دی یکی از مقاطع مهم تاریخ سیاسـی ملت ماست. اگر نگاه تیزبینی با قـدرت تحلیل به این حادثه نگاه کند، خواهد دید که حادثه ی نوزدهم دی یک مقطع تاریخی در زندگی سیاسـی ملت ایران است. قهرمان این حادثه هم مردم قم هستند؛ اعم از جوانان پرشور و مردم مؤمن در آن شهر و حوزه ی کهن علمیه ی جوان شده که نقش خـود را بـه معنـای حقیقی کلمـه، آن روز و پس از آن روز ایفـا کرد. مسأله هـم بـه طـور خلاـصه ایـن بـود کـه ملت ایران از فشـار دیکتـاتوری رژیم دست نشانـده از یـک طرف، فشـار زنـدگی از یـک طرف، فشـار تحمیـل فرهنگ فساد از یک طرف، و سـلطه ی خارجی و به طور مشـخص عوامل و عناصـر امریکایی از یک طرف، به سـتوه آمده بود. این خشم عمومی و این انگیزه ی عمومی از ایمان مـذهبی ملت ایران به طور کامل سـیراب شـد و معنا پیدا کرد. این خشم عمومی، خشم کور نبود؛ انگیزه ی تعریف نشده نبود؛ مردم می فهمیدند که چه می خواهند و چه کار می خواهند بکنند؛ و این بر اثر تعلیمات اسلامی بود. حرکت طلاب جوان و فضلای وزین به دنبـال رهبری بی نظیر امـام بزرگوار در طول سالهـای متمـادی این خودآگاهی را در ملت ایران به وجود آورده بود که این وضعیت برای یک ملت و یک کشور مایه ی سرافکندگی است؛ و این وضعیت قابل تغییر یافتن است؛ و فقط هم به دست خود مردم ممکن است تغییر پیـدا کنـد. این را مردم بـدرستی فهمیـده بودنـد. خشم عمومی در همه جـای ایران گسترده بود؛ منتهـا مثل همه ی حوادث دیگر لازم بود نقطه ی آغازینی به وجود بیایـد؛ قهرمانی پا وسط میـدان بگذارد و شـروع کند. این شـروع کننده، مردم قم و حوزه ی علمیه ی قم بودند؛ اهمیت قضـیه این جاست. انگیزه، اسـلام؛ هدفها، تعریف شده ی به وسـیله ی معرفت ایمانی و اسـلامی؛ امید به حمایت الهی و تکیه به نیروی مجاهدت ملی؛ این مجموعه ی آن چیزی بود که ملت ایران، چه در نوزده دی، چه در حوادثی که پس از آن به برکت نوزده دی پیش آمـد، آن را در خود جمع کرده بود. این حـادثه، طوفان را آغاز کرد؛ طوفانی که هلاک در آن، برای نیروهای ضـد حق، نیروهای طغیان و نیروهای شـر قطعی شـده بود. آ«ولقـد کتبنا فی الزبور من بعـد الذکر انّ الارض یرثها عبـادی الصالحونآ»؛ این وعـده ی الهی است. حق تا وقتی از مردم پشتیبانی نداشـته باشـد، یک واقعیت ذهنی و یک حقیقت معنوی است؛ نمی شود توقع داشت در جایی تحقق و اسـتقرار پیـدا کند. اما وقتی به دنبال حق، نیروی ایمان انسانها بسیج شد و به راه افتاد، حق طبق طبیعت نظام هستی است؛ لذا تحقق پیدا می کند، و تحقق پیدا کرد. اگر در طول تاریخ طولانی امت اسـلامی، از قرون اولیه تا امروز، از وقتی ضـعف مسـلمانها شـروع شـد، می بینم حق مظلوم و مقهور واقع شـد، به خاطر همین کمبود بود؛ چون نیروی مؤمن انسـانی شـانه ی خودش را زیر بـار حق نـداده بود تا حق را در جامعه علم کنـد؛ پرچم حق را برافراشـته کنـد؛ سـتون حق را در زمین حیـات و زنـدگی مردم اسـتقرار ببخشـد؛ لـذا همین چیزی شـد که می بینیـد: زنـدگی امت اسـلامی به این روز فلاکتبـار افتاد که در

بسیاری از نقاط جهان ما شاهـدش هستیم. ولی ملت ایران قانون الهی را عمل کردند؛ یعنی حق را متحمل شدند؛ شانه زیر بار تحقق حقیقـت الهی دادنـد؛ وارد میـدان شدنـد؛ خـدای متعـال هم نصـرت را - همچنـان که در قرآن مکرر وعـده کرده است - برای اینها ارزانی داشت. این کـار از قم شـروع شـد این روز را مهم بدانیـد؛ این روز یـک مقطع تـاریخی است. برای نگهـداری آن و گسترش دادن مفاهیمی که در این حادثه وجود دارد، باید تلاش و مجاهدت کرد. ملت ایران وارد میدان شدند؛ سـلطه ی دیکتاتوری وابسته را از سـر خودشان راندند؛ حضور دشـمن غارتگر را از کشورشان نفی کردند؛ دشمن را بیرون راندند؛ نظام فرهنگی غلط و سلطه ی تحمیلی فرهنـگ بیگانه را تا آن جایی که توانسـتند، زُدودنـد و جریان حق را حاکم کردنـد. طاغوت رفت و نیروی متکی به مردم و برخاسـته ی از ایمان دینی سـرکار آمد و همچنان که خدا وعده داده، برکات الهی نازل شد؛ آ«ولو انّ اهل القری آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السـماء والارضآ»/. خـدای متعال وعـده کرده است که اگر ایمان و تقوا به میدان بیاید، باب رحمت و برکت را هم باز می کنـد؛ و این کار صورت گرفت. امروز اگر شـما به کشور نگاه کنید، با دوران طاغوت قابل مقایسه نیست؛ از لحاُ پیشـرفتهای مادی، پیشـرفته تر است؛ از لحاُتوسـعه، توسعه یافته تر است؛ از لحاُ معنویت و اخلاق، بمراتب از آن زمان والاتر و عالی تر است. آن روز این کشور دربست در اختیـار امریکایی ها بود؛ هم اقتصادش، هم سیاسـتش، هم روابط اجتماعی اش. آنچه در این کشور تـدبیر می شد، در جهت منافع سلطه گران بیگانه و متنفذ در ایران بود. آن روز ملت ایران در گزینش مدیران ارشد کشور کمترین دخالتی نداشت. آن روز برای اکثریت ملت، مطلقاً فکری نمی شد؛ کاری انجام نمی گرفت و اصـلًا اهتمامی وجود نداشت. آن روز علم در کشور در نهـایت عقب افتـادگی و عقب مانـدگی بود؛ این همه اسـتعداد درخشان که در این کشور وجود دارد، راکـد و معطل بود. اگر کسی می توانست راهی پیدا کند، به کشورهای دیگر می رفت و برای آنها مشغول می شد؛ کما این که خیل عظیمی رفتند. آن روز ملت ایران برای کوچکترین تولیـد خود محتـاج خـارجی بود؛ یا وارد می کرد و یا اگر در داخل ساخته می شـد، خارجی آن را می ساخت. ما آن روز سـیم خاردار و دسته ی بیل و این چیزها را هم از خارج وارد می کردیم! کشور به برکت انقلاب تحرک پیدا کرد و زیرورو شـد. آن روز در جمعیت سـی وپنـج میلیونی و چهل میلیونی کشور تعداد بسـیار کمی دانشـجو بود. امروز جمعیت ما تقریباً دو برابر شـده است؛ اما تعـداد دانشـجویان ما حـدود پانزده برابر شده! شـمار اسـتادان و تعداد دانشـگاه ها بمراتب از این بیشتر است. صـنایعی که ملت ایران به دست خودشـان ایجاد کرده انـد، یک ماجرای شـگفت انگیز است. آن روز ساده ترین چیزها را هم باید دیگران می آمدند و می ساختند. پول ما را می گرفتند، ما را تحقیر می کردند، اما برای ما نوع نازلش را تهیه می کردند! امروز جوانهای ما پیچیده ترین و برجسـته ترین فناوری ها را آورده اند در میدان دید عمومی قرار داده اند، که نمونه هایش را شنیده اید و می دانیـد. آنچه در معرض افکـار عمومی و دیـد عمومی است، بمراتب کمـتر از واقعیت است. آن روز اگر می خواسـتند روی یک رودخانه سـدی ببندنـد، بایـد می رفتند از چهار تا کشور التماس می کردند و پولهای کلان به اینها می دادند تا بیایند سدی درست کننـد؛ آن هم در مواردی نامطمئن! امروز جوانهای خود ما لااقل ده ها برابر آن روز - و یقیناً بیشتر - به دست خودشان این چیزها را می سازند. کشور رشد کرده؛ علم کشور رشد کرده؛ رشد اقتصادی کشور بمراتب از آن روز بهتر است؛ توسعه یافتگی کشور از آن روز بیشـتر است؛ معنویت و اخلاق کشور قابـل مقـایسه ی بـا آن روز نیست؛ اعتمـاد به نفس ملی، امروز صـد برابر آن روز است؛ و بالاتر از همه این که امروز کشور مسـتقل است. همه ی این جنجالها و بداخلاقی های جهانی هم که می بینید، به خاطر این اسـتقلال است. این استقلال را مجاهدت مردم برای این کشور به ارمغان آورد. این راه، برگشت یافتنی نیست؛ این را همه در دنیا بدانند. ملت ایران بـار دیگر اجـازه نخواهـد داد امریکایی ها در این مملکت نفوذ پیـدا کننـد. از روز اول هم دشـمنی های همین رژیم غارتگر و مُسـرف - یعنی رژیم ایالات متحـده ی امریکا - در ایران شـروع شد، تا امروز هم ادامه دارد و بعداً هم ادامه خواهد داشت. تا امروز این دشـمنی هـا اثر نکرده، بعـداً هم به حول و قوه ی الهی هیـچ اثری نخواهـد کرد. البته تحلیل گران و راهبردسازان اسـتکباری دنیا تصور می کننـد همـان مـاجرایی را که در انقلاب اتفـاق افتـاد و ملت توانسـتند یک تحول عظیم در کشور و نظام سیاسـی به وجود

بیاورند، بار دیگر با اهداف خبیث استکباری می توانند چنین چیزی را به وجود بیاورند؛ خودشان را به این در و آن در هم می زنند. در ده پانزده سال اخیر بارها ایادی جاسوسی امریکا و صهیونیست ها و مجموعه ی استکبار جهانی سعی کرده اند بلکه بتوانند در ایران مردم را تحریک و وادار کنند، یا گوشه یی از مردم را به نام مردم تحریک و وادار کنند؛ شاید بتوانند حوادث انقلاب را شبیه سازی کنند. بی عقل ها نمی دانند که حادثه ی انقلاب، درونی بود؛ برخاسته ی از ایمان بود؛ متکی به دل یکایک آحاد ملت ایران بود؛ تحمیلی نبود؛ پولی نبود. چنین چیزی اگر یک روز ممکن بشود، علیه خود رژیم ایالات متحده و وابستگان آنها ممکن خواهد شد. نظام مستقر و مستحکم ایمانی که پایه اش در دل مردم است، به این بادها کمترین تکانی نمی خورد؛ اما آنها تلاشی خود را می کنند؛ ملت باید هشیار باشد. عزیزان من! من به شما عرض کنم؛ در طول این بیست و پنج سال، اراده ی الهی و قدرت الهی در هوشیاری و اتحاد و حضور بجا و بموقع مردم خودش را نشان داد. ایمان جوانها و شور و هیجان ایمانی مرد و زن مؤمن ما بود که توانست این انقلاب و این کشور را حفُظ کند و رشد عظیم ملی را به وجود بیاورد؛ باز هم همین است. ما معتقدیم حق - یعنی نظام اسلامی متکی به ایمان - بر باطل پیروز خواهد شد؛ در این شکی نیست؛ لیکن شرطش همین است که مردم - بخصوص جوانها - در صحنه حضور داشته باشند و هوشیارانه به حوادث نگاه کنند. ببینید امروز دنیا در پنجه ی خونریز استکبار جهانی در چه وضعیتی است. امروز همان داستان استعمار است، منتها با شیوه ی نو. یک روز استعمار کهنه بود - استعماری که بعدها اسمش را گذاشتند استعمار کهنه و کهن - می رفتند بر کشورها تسلط پیدا می کردند؛ مثل هند، مثل الجزایر، مثل خیلی از کشورهای دیگر. با بیداری ملتها این استعمار از بین رفت و دیگر نتوانستند ادامه دهند. البته در سالهای دوران استعمار، ملتها را فشردند و واقعاً رمق آنها را گرفتند؛ ولی به هرحال استعمار کهن از بین رفت و جای آن، استعمار نو را آوردند. استعمار نو این بود که در رأس کشورها بیگانگان نمی آمدند حکومت کنند؛ مثل دوران استعمار قدیم نبود که حاکم انگلیسی برود در هند حکومت کند؛ نه، از خود کشورها کسانی را می گماشتند؛ مثل رژیم طاغوت، مثل رضاخان و پسرش، و مثل بسیاری از دولتهای دیگر کشورهای جهان سوم - به قول خودشان - و از جمله کشورهای اسلامی. سالهای متمادی ملتها را فشردند؛ مستبدان را آوردند؛ نظامی های کودتاچی را سرکار آوردند و هرطور توانستند، از حضور ملتها مانع شدند. امروز می بینند این هم بُردی ندارد؛ لذا راه دیگری را برای تسلط بر کشورها در پیش گرفته اند و آن، نفوذ در ملتهاست؛ که این همان چیزی است که من چندی پیش گفتم استعمار فرانو. بالاتر از استعمار نو، یک نوع استعمار دیگر است. ایادی خودشان را به کشورها بفرستند و با پول و تبلیغات و اغواگری های گوناگون و رنگین نشان دادن و موجه نشان دادن چهره ی مستکبران ظالم عالم، بخشی از ملتها را اغوا و تحریک کنند. البته این هم به جایی نخواهد رسید؛ چون چهره ی استعمار و استکبار زشت تر از این حرفهاست؛ نمی تواند ظلم و ستمگری و ددمنشی خود را پنهان کند؛ نمونه اش عراق است. شما ببینید اینها در عراق چه می کنند. امروز پرچم حقوق بشر در دست امریکا و انگلیس و کشورهایی از این قبیل، به یک چیز مسخره و خنده آور تبدیل شده است! امروز ماجرای زندان ابوغریب، زندان گوانتانامو‌ی امریکا، رفتار با ملتها به وسیله ی مسلحین و چکمه پوشان امریکایی و انگلیسی، داستان همیشگی ملتهاست. ممکن است ملتها الان تظاهری نکنند، اما این وقایع در دلشان تأثیرات عمیقی دارد و یک روز خودش را نشان خواهد داد. امروز دل ملتهای اسلامی پر از نفرت از امریکا و مستکبران است. در همین کشورهایی که ظاهراً بر حکام آن کشورها هم تسلط دارند، دل ملتها از اینها پُر است؛ منتظر زمانی هستند که بتوانند این را نشان دهند. دوران نظام استکباری - که مبنای آن بر ظلم به ملتها و تسلط بر جان و مال و ناموس و منابع آنهاست - به سر آمده است. البته ممکن است ملتها دوره های سختی را تجربه کنند، اما دوران زورگویی و قلدری در باطن انسانها و در باطن عالم به سر رسیده؛ بیشتر از این نمی توانند. ملتی که می تواند نقش ایفا کند، ملتی است که به خودآگاهی برسد و از اراده و ایمان و هوشیاری استفاده کند؛ او میدان را خواهد برد. بیشترین اقبال را در این مورد ملت ایران دارد. ملت ایران، هم با استعداد است، هم باهوش است، هم مؤمن است و هم تجربه کرده است. ملتهای دیگر تجربه ی ملت ما را ندارند. ملت ما می تواند

محور یک حرکت عظیم جهانی باشد بر علیه ظلم و نظام استکباری و نظام ظالمانه و نظام ارباب رعیتی جدید و نویی که امروز مستکبران عالم می خواهند بر دنیا تحمیل کنند. جوانها به این موضوع توجه داشته باشند. هرچه ممکن است، بر آمادگی های خودتان، بر عمق فکری خودتان و بر حضور خودتان در میدانهای سیاسی و اقتصادی بیفزایید. طلاب جوان، فضلای جوان، جوانان دانشجو، جوانان کارگر، جوانان قشرهای مختلف مردم - چه دخترها و چه پسرها - بدانند که باید در آینده ی دنیا نقش ایفا کنند. جغرافیای سیاسی دنیا را اراده و ایمان انسانها در آینده تعیین خواهد کرد؛ این به عهده ی شماست. البته مسؤولان کشور - چه مسؤولان فرهنگی، چه مسؤولان سیاسی، چه مسؤولان مربوط به مسائل جوانها، چه مسؤولان مربوط به علوم - یقیناً تکلیف های بزرگ و سنگینی دارند. این که بنده راجع به پیشرفت علم این همه تأکید می کنم، به خاطر این است که عالم شدن و دست یافتن به علم و فناوری، نقش بسیار زیادی را در این آینده ایفا می کند. این آینده، متعلق به شما جوانهاست و بدانید که روزهای عزت و شوکت حقیقی ملتها را ان شاءاللّه خواهید دید و ثمره ی این ایستادگی ها را خواهید چشید. امروز در کشور ما بحمداللّه هم اتحاد هست، هم ایمان هست، هم آگاهی و شور هست؛ البته تلاش می کنند که نگذارند. در همین قضایای انتخابات که مردم حقیقتاً با شور و شعور و انگیزه شرکت می کنند، حضور مردمی کاملاً پیداست. در نزدیکی انتخابات - که بعضی ها از الان زمزمه اش را آغاز کرده اند - خواهید دید که زمزمه های تحریم انتخابات شروع خواهد شد؛ برای این که مردم به میدان نیایند، حضور نداشته باشند، گزینش نکنند و از معادلات سیاسی ایران و نظام جمهوری اسلامی حذف شوند. این زمزمه ها ابتدا از محافل سیاستگذاری و طراحان راهبردی امریکا و اسرائیل شروع می شود؛ بعد هم به دست یک عده از آدمهای بی توجه و گاهی هم مزدور و حقیر در داخل می رسد. یک عده خواهند گفت انتخابات را تحریم کنیم؛ یک عده خواهند گفت انتخابات آزاد نیست - برای این که مردم را دلسرد کنند - یک عده بنا می کنند به تخریب چهره ی نامزدهای انتخاباتی. هر کدام از اینها به نحوی سعی می کند این انتخابات را کم رونق کند. من اصرار دارم همه ی مسؤولان کشور و آحاد ملت خودشان را ان شاءاللّه برای انتخابات آماده کنند. اگرچه تقریباً زمان زیادی به برگزاری انتخابات مانده است و ما هنوز پنج شش ماه تا برگزاری انتخابات وقت داریم؛ اما فضای کشور را باید فضای علاقه مندی و شوق به این انتخابات کرد تا مردم بدانند می خواهند کار بزرگی انجام دهند. دولتی سرکار بیاورند که برای راه رسیدن به آرمانها یک قدم بلند بردارد؛ اساس قضیه این است. چهره های گوناگونی که به عنوان نامزد وارد عرصه ی انتخابات می شوند، به این موضوع توجه کنند. این ملت، تشنه ی کار است؛ کار. کار نکرده زیاد هست؛ میدان هم برای کار در کشور ما بی نهایت است. آنچه مردم به آن علاقه دارند و عاشق آن هستند، این است که رئیس جمهوری سرکار بیاید که مهمترین انگیزه ی او کار برای این ملت باشد و در زمینه های اقتصادی، زیربنایی، فرهنگی، علمی، اخلاقی، سیاست خارجی و سایر زمینه ها کار کند و نشاط و شور و انگیزه ی کار داشته باشد؛ این هم با ایمان امکان پذیر است. نامزدهای انتخاباتی به این نکته توجه کنند. مردم مایلند از زبان نامزدها بشنوند که اینها می خواهند چه کار کنند. نامزدها مشخص کنند که می خواهند چه کار کنند؛ برنامه ها و هدفها و راهبردهایشان را برای مردم مشخص کنند. شور انتخابات این است. حضور حداکثری یی که من روز عیدفطر به ملت عزیز ایران عرض کردم، این طوری تحقق خواهد یافت. ملت هم آماده باشند و نگاه کنند ببینند چه کسی به هدفهای آنها معتقد و مؤمن است و توان کار در جهت این هدفها را دارد. البته ان شاءاللّه تا زمان انتخابات جزئیات و خصوصیات بیشتری را به ملت ایران عرض خواهم کرد. آنچه از الان همه باید توجه کنند، این است که این کشور و این ملت تشنه ی کار است؛ کار در جهت هدفهای والایی که این ملت برای آن انقلاب کرد، برای آن از مرزهای خودش دفاع کرد، برای آن در میدانها ایستادگی کرد، برای آن این طور تلاش کرد و این رشد علمی و فکری را برای خود به دست آورد. البته دست قدرت الهی پشت سر ملت ایران است؛ من به رأی العین این را مشاهده کرده ام. امام یک وقت در بستر بیماری بودند و من به عیادت ایشان رفته بودم. بنده به ایشان جمله یی عرض کردم؛ ایشان هم در جواب گفتند آنچه من در این چند سال دیدم، این است که دست قدرتی پشت سر ملت ایران است و کارها را

دارد پیش می برد. بنده در این چند سال این دست قدرت را دیده ام. چقدر برای این ملت خواب پریشان دیده شد و توطئه چیده شد؛ چقدر دشمنان این ملت پول خرج کردند تا این ملت را عقب نگه دارند و مرزهای این ملت را بشکنند و بر این ملت تسلط پیدا کنند؛ اما به خاطر همت این مردم - که دست قدرت الهی پشتش بود - نتوانستند و بدانید ان شاءاللّه بعد از این هم همین طور خواهد بود. از خداوند متعال کمک و هدایت و مدد می خواهیم؛ بر ساحت مقدس ولی اعظم، حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) درود می فرستیم و برای همه ی ملت ایران و برای شما عزیزانی که در این جا تشریف دارید، کمک و دعا و توجه و لطف و عنایت آن بزرگوار را مسألت می کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ------------------------------ ----------۲۳/۱۰/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیلی خوش آمدید برادران عزیز! امیدواریم ان شاءاللّه زحمات و تلاشهای مستمر و چندین ساله ی شما مشمول عنایت و تفضل و قبول پروردگار قرار بگیرد و آثار نیک خود را در جامعه ی مشمول تلاش و فعالیت شما - یعنی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران - عمیق و ماندگار کند. حضور مجموعه یی به نام عقیدتی، سیاسی در نیروهای مسلح، یکی از الهامات الهی و از برکات پروردگار بر امام بزرگوار ما و مجموعه ی دست اندرکار امور کشور بود. نقش روحانیون، نقش هدایت و دستگیری معنوی است. همه به روحانی احتیاج دارند - همچنان که به طبیب احتیاج دارند - و اگر روحانی در هر نقطه یی به وظایف خود عمل کند، آن جا را از لحاًمعنوی آباد خواهد کرد. گاهی وجود ماعمامه یی ها در جاهایی بی اثر می شود، یا احیاناً خدای ناکرده اثرهای منفی بر جای می گذارد؛ این به خاطر این است که ما در آن مورد با وظایف و هویت و منش یک روحانی ظاهر نشده ایم. در طول سالهای متمادی عمر روحانیت شیعه، هرجا روحانیون با منش و هویت روحانی خود ظاهر شده اند، برکاتی بر جای گذاشته اند؛ چه در میدان سیاست، چه در میدان معنویت، چه در میدان های مربوط به رزم و دفاع از کشور و امنیت، و چه در هر میدان دیگری. شأن روحانی این است. نمی خواهم ادعا کنم که حضور روحانیون در نیروهای مسلح در سالهای بعد از انقلاب صددرصد همان طوری بوده است که از ماها انتظار می رفته؛ اما می خواهم این را عرض کنم که در مجموعه ی بزرگ نیروهای مسلح، هرجا علما، روحانیون، فضلا و طلاب جوان با همان منش روحانی حضور داشته اند، تأثیرات بسیار گرانبهایی برجای گذاشته اند. عزیزان نیروهای مسلح هم مثل همه ی مردم از آغاز با نام خدا، با نام ائمه ی اطهار و با نام مقدسین و مقدسات دینی پرورش پیدا کرده اند و فطرتشان با تعالیم اسلامی بارور شده است. فطرت اسلامی و دینی در مردم ما و در نیروهای مسلح - که از جوانهای ما هستند - با تعلیم دینی و با بیان معارف الهی سیراب شده است. برای گرایش به معنویت و تعالی معنوی، زمینه در اینها خیلی زیاد است. ما باید مثل پیامبر سراغ افراد برویم. درباره ی پیغمبر گفته شده است: آ«طبیب دوّار بطبّه قد احکم مراهمه و احمی مواسمهآ»؛ پیغمبر مثل یک پزشک دوره گرد حرکت می کرد. پزشکان در مطب خود می نشینند تا مردم به آنها مراجعه کنند؛ اما پیغمبران نمی نشستند تا مردم به آنها مراجعه کنند؛ آنها به مردم مراجعه می کردند. در کیف دارویشان، هم وسیله ی مرهم گذاری داشتند، هم وسیله ی نشترزنی داشتند، هم وسیله ی داغ کردن زخم داشتند؛ آن جایی که احتیاج به داغ کردن داشت. درشتی و نرمی به هم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است / رگ زن، هم رگ را می زند، هم مرهم می گذارد؛ هم خون را می گیرد، هم خون را بند می آورد؛ خون زیادی را می گیرد، اما نمی گذارد خون اضافه ی براندازه ی لازم هم از رگ بیرون برود؛ مرهم هم می گذارد. نقش ماها این گونه است. اگر ما عمامه یی ها درست نقش خود را بشناسیم و بتوانیم آن را ایفا کنیم، دنیا را آباد خواهیم کرد. ماها گاهی کوتاهی می کنیم؛ سراغ همان راه هایی می رویم که اهل دنیا رفته اند؛ آنگاه کار ما خراب می شود. یک تاجر، یک زمیندار، یک زمین خوار، یک مقاطعه کار، چه عمامه سرش باشد، چه

شاپو سرش باشد، چه کراوات ببندد، چه تسبیح دست بگیرد؛ بالاخره حقیقت او که فرق نمی کند. اما اگر عمامه سرمان گذاشتیم و دنبال همان کارهایی بودیم که پاپیون زن ها و کراوات زن ها و بقیه ی اهل دنیا دنبال آن هستند، ما هم مثل آنها هستیم. لباس که تغییر اساسی ایجاد نمی کند؛ باید دید دل، جایگاه چیست. آ«ده بُود آن، نه دل، که اندر وی گاو و خر بینی و ضیاع و عقارآ»/. دلی که به دنبال تجملات و زخارف دنیاست، دیگر دل نیست؛ دکان زرگری است؛ هرچند شاعر می گوید ده است. اول باید دلمان را پاک کنیم: آ«من نصب نفسه للنّاس اماما فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیرهآ»/؛ کسی که پیشاهنگ، پیشوا و جلودار جمعیتی می شود، اول باید خود را آماده کند. اگر بنده و جنابعالی می خواهیم صد نفر را به دنبال خود بکشانیم - چه برای کوهنوردی، چه برای بیابانگردی، چه برای یک رزمایش - اول باید قوت راه رفتن را در خودمان ایجاد کنیم؛ والّا اگر ده قدم رفتیم و بعد گفتیم آخ قلبمان گرفت، پایمان خسته شد، این صد نفر هم هرچند چهار نفرشان همت کنند و بروند، اما دیگر نمی شود اینها را به مقصد رساند. راه معنویت هم همین طور است؛ خودمان را باید درست کنیم. روحانیت خیلی قدر و ارزش دارد. شکستن قدر روحانیت، خدمت به هیچ بخشی و جنبه یی از جنبه های زندگی مردم نیست؛ چون هرجا یک روحانی خوب حضور داشته باشد، واقعاً یک مشعل است و نورافشانی می کند. اما من و شمای روحانی هم باید خود را آن چنان که یک روحانی می باید و می شاید، بسازیم و روحانی باشیم. از گزارش خوبی هم که جناب آقای رحمانی دادند و زحمات خوبی هم که دوستان کشیده اند؛ خیلی متشکریم. امیدواریم ان شاءاللّه قطره قطره ی این جاری به جای خود برسد و در محل درست خود مصرف شود و خداوند اثر ببخشد و به شماها اجر و توفیق بدهد. نیروی انتظامی هم بسیار مهم است. نیروی انتظامی، نیروی مسلح اجتماعی است؛ نیروی مسلح منزوی نیست؛ در پادگان ها نیست؛ در بازارهاست؛ در متن زندگی مردم است؛ در عین حال نیروی مسلح هم هست؛ موظف به حفُامنیت و نظم است - آن هم با قدرت مسلح - وسط زندگی مردم هم هست؛ این خیلی حساس و ظریف است. نیروی انتظامی ما امروز نه با گذشته ی قبل از انقلاب - آن که اصلاً محل بحث نیست - با اول انقلاب خیلی تفاوت کرده است. بنده از اول در مجموعه ی نیروهای مسلح بوده ام و از نزدیک این تفاوت را لمس کرده ام. امروز نیروهای مسلح ما - بخصوص نیروی انتظامی - زمین تا آسمان تفاوت کرده اند. نه فقط با اول انقلاب، بلکه با اول تشکیل نیروی انتظامی هم که سه مجموعه با هم ادغام شدند و نیروی انتظامی به وجود آمد، تفاوت دارد. امروز هم که الحمدللّه فرمانده خوب، صالح، کارآمد و کاردان - سردار قالیباف - در رأس این نیروست و واقعاً دارد کار می شود؛ مردم هم راضی اند. بازخورد فعالیتهای شما و فعالیتهای دستگاه های اجرایی کشور - از جمله نیروی انتظامی - این جا می آید. امروز نیروی انتظامی در مقایسه با آن روز خیلی فرق کرده؛ اصلاً یک چیز دیگر است؛ داستان دیگری است. درعین حال حساسیت نیروی انتظامی و کار روی این نیرو و هدفگیری یکایک عناصر این نیرو در جهت تعالی بخشی و تقویت ارزشهای انسانی و دینی در آن، همچنان باقی است؛ این، نقش شماها را زنده می کند. دوگونه می شود در عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی حضور داشته باشید: یک نوع، مطلوب است؛ یک نوع، کم اثر است؛ حالا آن نوع هایی که مضر است، فعلاً محل کلام ما نیست. حضور کم اثر، چه نوع حضوری است؟ این گونه است که نیروی انتظامی مثل بقیه ی ادارات برای خودش یک کارهای شکلی تعریف کند و آنها را انجام دهد: این کلاس را باید شرکت کنید، این آزمون را باید بگذرانید، برای درجه باید این شرایط را در خودتان تحصیل کنید، احیاناً نمازجماعت باید شرکت کنید؛ بیایند، بروند؛ نیروی انتظامی هم مثل بقیه ی ادارات فعالیت کند. در چنین حالتی، البته نیروی انتظامی کارهایی می کند و تأثیراتی می گذارد؛ اما سطحی است؛ این از روحانیت متوقع نیست. طور دیگر هم این است که حضور، به معنای حقیقی کلمه، روحانی و معنوی باشد. نه این که آن وظایف را انجام ندهند؛ چرا، آن وظایف هم وظایفی است که باید انجام بگیرد؛ در آیین نامه ها آمده، در قانون آمده، جزو وظایف نیروی انتظامی است؛ لیکن ملاک همه ی وظایف آن جریان معنوی، روی خوش روحانی، دلسوزی روحانی، استغنای نفس یک روحانی و یک طلبه، و بی اعتنایی یک روحانی به تشریفات و چیزهای زیادی و زر و زیورها و مال دنیاست. اگر توانستید این را تأمین کنید، آن حضور،

مطلوب و ایده آل خواهد شد و اثر می گذارد. روحانی عقیدتی، سیاسی – البته روحانی که من عرض می کنم، بقیه ی برادران غیرمعمم هم که در عقیدتی، سیاسی کار می کنند، محکوم به همین احکامند؛ منتها در مورد روحانی تأکیدش بیشتر است – نباید خودش را جای فرمانده بگذارد و فرماندهی کند؛ باید توی مجموعه برود. فرمانده، ضوابط و اصول و کارهایی دارد. البته فرمانده مردمی هم داریم. الان الحمدللّه خیلی از فرماندهان ما مردمی اند؛ منتها منش، منش فرماندهی است. می رود با سرباز و درجه دار و افسرش تماس می گیرد، دست هم می دهد، یک چایی هم با هم می خورند و احوال زن و بچه اش را هم می پرسد؛ اما منش اش، منش فرماندهی است: او باید سلام دهد، این باید جواب دهد؛ این باید امر کند، او باید گوش به فرمان باشد. روحانی نباید این گونه باشد؛ منش روحانی نباید فرماندهی باشد؛ هرچند تشریفات فرماندهی اصلاً مردمی محض است. شما فرض کنید در فلان محله ی تهران یا هر شهر دیگری پیشنماز یک مسجد هستید. پیشنماز یک مسجد چگونه رفتار می کند؟ با امر و نهی و پسرو و پیشرو رفتار می کند؟ اگر بکند، مردم به نمازش نمی آیند. همیشه گرم ترین نماز جماعت ها متعلق به پیشنمازهای مردمی است: با مردم گرم می گیرند؛ با مردم خوش اخلاقی می کنند؛ بی حوصلگی نشان نمی دهند؛ بدخلقی نشان نمی دهند، جواب مسأله شان را می دهند؛ یک وقت اگر کسی بیماری و مشکلی داشته باشد، اگر با پول نتوانند، با اخلاق آن مشکل را تسکین می دهند. گفت: چو وا نمی کنی گرهی خود گره مباش ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست / به عنوان آخوندی، دست ما گشاده نیست؛ اما ابرویمان که می تواند گشاده باشد. بنده خودم سالها پیشنمازی کرده ام؛ می دانم انسان چگونه باید با مردم رفتار کند. وقتی نماز تمام می شد، برمی گشتم رو به مردم می نشستم. تسبیحات حضرت زهرا را هم که می گفتم، افراد می آمدند و می دیدند راه باز است. جوان می آمد، مزلّف می آمد، بازاری می آمد، ریش دار می آمد، بی ریش می آمد. آن زمان، پوشیدن پوستین های وارونه در میان جوانهای بیتل مد شده بود. یک روز رفتم نماز، دیدم یکی از همین جوانهای آلامد که موهایش را روغن زده، آمده و صف اول کنار متدینین و بازاری های خوب و افراد محاسن سفید نشسته. احساس کردم این جوان با من حرفی دارد. نشستم و به او پاسخ نگاه دادم؛ یعنی اجازه دادم بیاید حرفش را بزند. جلو آمد و گفت آقا! من صف اول بنشینم، اشکال دارد؟ گفتم نه، چه اشکالی دارد؟ شما هم مثل بقیه. گفت: این آقایان می گویند اشکال دارد. گفتم: این آقایان بیخود می گویند! این جوان، دیگر از این مسجد پا نمی کشد. این جوان، دیگر از این پیشنماز دل نمی کند. همین طور هم بود؛ از ما دل نمی کندند. بنده وقتی مسجد می رفتم، در میان صد نفر، اقلاً نود نفرش جوانها بودند. بنده هیچ چیز خاصی نداشتم؛ نه یک مایه ی آن چنانی معنوی، نه یک مایه ی دنیوی؛ اما با مردم بودم. در پادگان هم همین طور است؛ در محیط نیروی انتظامی هم همین طور است؛ در پاسگاه هم همین طور است؛ هرجا که ما میان مردم هستیم. یک جا مردم ما بازاری اند، یک جا مردم ما دانشگاهی اند، یک جا هم نظامی اند؛ سپاه و ارتش و نیروی انتظامی؛ فرقی نمی کند. اگر ما با مردم باشیم، افراد به تظاهر وادار نمی شوند. ما که عقیدتی، سیاسی هستیم، بد است که در فلان نیروی مسلح طوری رفتار کنیم که آن آدم زرنگ رند به مذهب تظاهر کند، اما باطنش خبری نباشد؛ جلوی ما تسبیح به دست بگیرد و صلوات بفرستد، اما باطن قلبش چیزی نداشته باشد؛ یا دوره و کلاسی را که ما اجبار کرده ایم، بگذراند، اما فقط الفارا یاد گرفته باشد؛ ایمان و اعتقادی پیدا نکرده باشد. این خوب نیست، این بُرد نیست. بُرد این است که ما بتوانیم دل او را تسخیر و جذب کنیم، نه برای خودمان؛ او را دلداده ی حق و دلداده ی معنا کنیم؛ و این با عمل ممکن است. این را روحانی، خوب می تواند. افراد غیرروحانی هم می توانند. چند روز قبل خانواده ی شهید بابایی این جا آمده بودند؛ این خاطره یادم آمد و برای آنها گفتم. سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه ی این جوان حزب اللّهی سرگردی بود، که او را به سرهنگ تمامی ارتقاء دادیم. آن وقت آخرین درجه ی ما سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می تراشید و ریش می گذاشت. بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می لرزید؛ دل خود من هم که اصرار داشتم، می لرزید، که آیا می تواند؟ اما توانست. وقتی بنی صدر فرمانده بود، کار مشکل تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت

می کردنـد؛ حرف می زدند، اما کار نمی کردند؛ اما او توانست همان ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه یی از این قضایا را نقل کرد. خلبانی بود که رفت در بمباران مراکز بغداد شـرکت کرد، بعد هم شهید شد. او جزو همان خلبان هایی بود که از اول با نظام ناسازگاری داشت. شـهید عباس بابایی با او گرم گرفت و محبت کرد؛ حتی یک شب او را با خود به مراسم دعای کمیل برده بود؛ با این که نسبت به خودش ارشـد هم بود. شـهید بابایی تازه سـرهنگ شـده بود، اما او سـرهنگ تمام چند ساله بود؛ سن و سابقه ی خدمتش هم بیشتر بود. در میان نظامی ها این چیزها خیلی مهم است. یک روز ارشدیت تأثیر دارد؛ اما او قلباً و روحاً تسلیم بابایی شـده بود. شـهید بابایی می گفت دیـدم در دعای کمیل شانه هایش از گریه می لرزد و اشک می ریزد. بعـد رو کرد به من و گفت: عباس! دعا کن من شـهید بشوم! این را بابایی پس از شهادت آن خلبان به من گفت و گریه کرد. او الان در اعلی علیین الهی است؛ اما بنـده که سـی سال قبل از او در میـدان مبارزه بودم، هنوز در این دنیای خاکی گیر کرده ام و مانـده ام! ما نرفتیم؛ معلوم هم نیست دسـتمان برسـد. تـأثیر معنوی این گونه است. خود عباس بابایی هم همین طور بود؛ او هم یک انسان واقعاً مؤمن و پرهیزگار و صادق و صالح بود. اگر می خواهید اثر بگذارید - چه شما برادران عزیز طلبه و روحانی، چه شما برادران عزیزی که نظامی هستید و با عقیدتی، سیاسـی همکاری می کنید - راهش این است که دلها را به هم نزدیک کنید؛ درون را پاک کنید؛ عمل را خالص کنید؛ برای خدا کار کنید؛ آن وقت خدای متعال برکت خواهد داد. این می شود عقیدتی، سیاسی مطلوب. پروردگارا ! دعای امام زمان را در حق ما مستجاب کن؛ ما را مشمول ادعیه ی زاکیه ی آن بزرگوار قرار بده؛ امام بزرگوار و شهدای عزیز و شهدای نیروی انتظامی را مشـمول رحمت و فیض و فضل خود قرار بـده؛ ما را هـدایت و دسـتگیری کن؛ وجود ما را در راه خـدمت به اهـداف و آرمانهای اسلامی قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر -- ۱۰/۱۱/۱۳۸۳ بسـم اللّه الرّحمـن الرّحیـم اولاًـ خـوش آمـد عرض می کنیـم بـه همـه ی حضـار محترم، برادران و خـواهران عزیز، بخصـوص برادران و خواهرانی که از منطقه ی پاکـدشت متحمـل زحمت شدنـد و تشـریف آوردنـد. مایـل بودم در پاکـدشت در جمع شـما شـرکت کنم؛ اما شـما قبول زحمت کردیـد و تشـریف آوردید. ان شاءاللّه خداوند متعال همه ی مردم عزیز پاکـدشت و همه ی ملت بزرگ ایران را مشـمول برکـات خـود قرار دهـد. و تبریـک عرض می کنم عیـد مبـارک غـدیر را، که عید بزرگ خداونـد و یکی از مقـاطع بسـیار مهـم و تعییـن کننـده در تاریـخ اسـلام است. مسـأله ی غـدیر و تعییـن امیرالمـؤمنین (علیه الصّلاةوالسّـلام) به عنوان ولی امر امت اسـلامی از سوی پیامبر مکرم اسـلام (صلّی اللّه علیه واله وسلّم) یک حادثه ی بسیار بزرگ و پُرمعنـاست؛ در حقیقت دخالت نبی مکرم در امر مـدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجـدهم ذی الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسـلام به مسأله ی مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه می کند. این طور نیست که امر مدیریت در نظام اسـلامی و جامعه ی اسـلامی، رها و بی اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه اسـت. تعییـن امیرالمـؤمنین هم - که مظهر تقـوا و علم و شـجاعت و فـداکاری و عـدل در میـان صـحابه ی پیغمـبر است - ابعـاد این مـدیریت را روشـن می کنـد. معلـوم می شـود آنچـه از نظر اسـلام در بـاب مـدیریت جـامعه اهمیـت دارد، اینهـاست. کسـانی که امیرالمـؤمنین را به جانشـینی بلافصـل هم قبول ندارنـد، در علم و زهـد و تقوا و شـجاعت آن بزرگوار و در فـداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه ی مسلمین و همه ی کسانی است که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاةوالسّلام) را می شناسند. این نشان می دهد که جامعه ی اسـلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند. مشـکل جوامع بشـری هم در مهمترین مقاطع، در همین نقطه بوده است؛ یعنی جوامع بشری هرگاه از زمامداران باتدبیر و

باتقوا و پرهیزگار و شجاع برخوردار بوده اند، توانسته اند قدمهایی جلو بروند. آن وقتی که جوامع دچار مدیرانی شدند که برای آنها پرهیزگاری و پاکدامنی معنا نداشت، ترجیح منافع مردم بر منافع خودشان مطرح نبود، ترس از خدا و محاسبه ی الهی برایشان مطرح نبود - انسانهای ضعیف، انسانهای دلبسته ی به منافع و شهوات شخصی - مشکلات برایشان به وجود آمد؛ چه مشکلات مادی و چه مشکلات اخلاقی و معنوی. این که می بینید ملل اسلامی و کشورهای اسلامی در برهه یی از تاریخ، مقهور قدرتهای ظالم و متجاوز شدند، علت همین بود. اگر آن روزی که استعمار و لشکرکشی ها و کشورگشایی های غربی در مناطق اسلامی شروع شد، زمامداران مسلمان از دین، از پاکدامنی، از غیرت و از شجاعت برخوردار بودند، قضیه این طور نمی شد. اگر پایبند به شهوات و پایبند به تسلط خودشان بر مقام و قدرت چند روزه نبودند، موضوع این طور نمی شد. ضعف مسلمانان و جوامع اسلامی، اغلب ناشی شده است از ضعف مدیران جوامع و زمامداران آنها؛ البته هر دو روی هم اثر می گذارند. مدیریتهای ناتوان و نااهل، نظام اخلاقی و سیاسی را در جامعه سست می کنند و انسانها را به ضعف می کشانند؛ آن وقت در چنین جامعه یی به طور طبیعی باز زمامداران از انسانهای نااهل تر و ضعیف تر رنج می برند و مبتلای به آنها می شوند. امروز وقتی به دنیای اسلام نگاه می کنید، می بینید که بیداری مسلمانان در همه ی نقاط مسلمان نشین عالم و در کشورهای اسلامی به برکت بیداری ملت ایران است، و ملت ایران به برکت رهبری امام بزرگوار - که جان خود را به میدان آورد، سینه ی خود را در مقابل تیرهای دشمن سپر کرد و صادقانه حرف زد و صادقانه عمل کرد - پا در این میدان عظیم گذاشت. دنیایی که می خواهد ملل مسلمان را ذلیل ببیند، ملت ایران به برکت رهبری شجاعانه و مخلصانه یی که امام بزرگوار نشان داد، عزت خودشان را بر اینها تحمیل کردند. ولایت امام (رضوان اللّه علیه) پرتوی از چشمه ی فروزنده ی خورشیدی غدیر بود؛ لذا توانست این همه آثار را به وجود بیاورد، ملت را بیدار کند، ایران را بازسازی معنوی و مادی بکند. یک ملت کهن، با این تاریخ و با این فرهنگ، شده بود بازیچه ی دست قدرتهای متجاوز خارجی؛ درباره اش تصمیم بگیرند، با موجودی و ثروتش هر کاری می خواهند بکنند، او را تحقیر کنند، منافع خودشان را منهای منافع این ملت دنبال کنند. بزرگترین تحقیر و اهانت به یک ملت، همین است. ملت بیدار شد و عزت خودش را با اقتدار و با سرپنجه ی عزت و تصمیم و اراده ی خود دوباره به دست آورد. امروز شما ملت در دنیای اسلام عزیزید. می بینید که مسؤولان کشور شما وقتی به کشورهای دیگر سفر می کنند، مردم آن کشورها - که آن مسؤول را مظهر و نماد ملت ایران می بینند - چه احترامی می کنند. نسبت به دیگران، چنین چیزی وجود ندارد. خیلی از رؤسای کشورها به کشورهای مختلف مسافرت می کنند؛ اما این که مردم کشوری به خیابانها بریزند و به رئیس یک کشور دیگر احترام بگذارند و شعارهای شما را با همان الفاُ تکرار کنند، در دنیا بی نظیر است؛ هیچ نمونه ی دیگری برای هیچ رئیس کشوری وجود ندارد. از اول انقلاب تا الان این طور بوده؛ این به خاطر عزت ملت ایران است؛ و این عزت به خاطر این است که ملت ایران استقلال خود را با تکیه ی به اعتقاد به اسلام و ایمان اسلامی محکم نگه داشت و کوتاه نیامد. برای همین است که با ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی دشمن اند. می شنوید که مسؤولان استکبار جهانی، بخصوص امریکایی ها - که زشت ترین مظهر استکبارجهانی، سردمداران دولت امریکا هستند - درباره ی ملت ایران دایم چه حرفهایی می زنند و چه اهانتهایی می کنند. گاهی هم تهدید می کنند؛ به خیال این که ملت ایران با تشر و تهدید اینها از میدان خارج خواهد شد، تسلیم آنها خواهد شد و در مقابل آنها زانو خواهد زد؛ تصور احمقانه و ابلهانه. ملت ایران آن روزی که امکانات امروز را نداشت، این جمعیت عظیم جوان را نداشت، این توانایی های فنی یی را که امروز به همت جوانان این کشور به دست آورده، نداشت، از تشر امریکا و شوروی آن روز و ابرقدرتها نترسید. امروز ملت ایران از اول انقلاب بمراتب نیرومندتر، محکم تر و مجهزتر به همه ی تجهیزاتی است که به آن احتیاج دارد. بنابراین ملت ایران در مقابل تهدید هیچ قدرتی مرعوب نمی شود. با نظام جمهوری اسلامی ایران هم بد و دشمن اند؛ چون نظام جمهوری اسلامی و مسؤولان آن حاضر نیستند ملت ایران را تسلیم آنها کنند؛ آنها این را می خواهند. هر دولتی در هر کشوری حاضر باشد به ملت خود خیانت کند و ملت خود را تسلیم امریکا کند، با او

خوبند و از او خوششان می آید و او را تمجید می کنند؛ مرتجع باشد، قدیمی باشد، نظام کودتایی باشد، نظام سلطنتی باشد، برایشان فرقی نمی کند؛ آن جا دیگر حقوق بشر مطرح نیست! اگر دولت جمهوری اسلامی هم - العیاذباللّه - حاضر بود ملت خود را تسلیم دشمنان کند، به جمهوری اسلامی نه تهمت نقض حقوق بشر می زدند، نه تهمت حمایت از تروریسم می زدند. دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی و دولتمردان این نظام به خاطر این است که اینها ایستاده اند و حاضر نیستند برای به دست آوردن دل دشمنان بیگانه، به ملت خودشان پشت کنند. مشروعیت این دولتمردان هم به همین است. هر دولتی در ایران اسلامی که به مردم خود تکیه نداشته باشد، مشروع نیست. آن مسؤولی که خواست دشمن را بر خواست ملت ترجیح بدهد، در مقابل دشمن ضعف نشان بدهد و حاضر باشد ضعف خود را بر ملت تحمیل کند، از مردم نیست؛ مردم چنین مسؤول و دولتمداری را قبول ندارند. ملت ایران، قوی و شجاع است. هر کس می خواهد با این ملت و برای این ملت کار کند، باید دارای شجاعت، تدبیر، قوت قلب و در مقابل دشمنان دارای اعتمادبه نفس باشد. هیاهوی دشمنان زیاد است. هنر ابرقدرتها، همین تشر زدن و هیاهو کردن است. کسانی که از رموز کار مطلع نیستند، خیال می کنند اینها با انگشت خودشان می توانند همه ی زمین را زیر و رو و کن فیکون کنند؛ این طور نیست. آن جایی که اراده ی مردم در مقابل استکبار باشد، تیغ دشمنان کُند است. آن جایی که مردم می فهمند و می دانند که استکبار جز به زیان ملتها هیچ قدمی برنمی دارد و مردم حاضر نیستند تسلیم استکبار شوند، استکبار هیچ غلطی نمی تواند بکند. آن جاهایی که شما می بینید امریکایی ها توانستند با نیروهای نظامی خودشان وارد و مسلط بشوند، اشکال در درون آن کشورها بود؛ مشکل این بود که اراده و عزم مشترک ملت و دولت برای ایستادگی وجود نداشت و یا دولتی نبود؛ والّا آن جایی که ملت منسجم و متحدی، برخوردار از ایمان و عزم است و میان ملت و دولت پیوند وجود دارد، استکبار هیچ غلط و هیچ کاری نمی تواند بکند. تجربه ی خود امریکایی ها هم همین را به آنها املاء می کند؛ خودشان هم می دانند. ملت ایران در دل آنها رعب آفریده است. می دانند این ملت، رشید و شجاع و پایدار است. دهانهای آلوده شان را باز می کنند و ملت پاکیزه و مؤمن و شریف ایران را متهم می کنند به نژادپرستی و به چیزهایی که خودشان شایسته ی آن هستند. از حقوق بشر حرف می زنند! امریکایی ها حق ندارند نام حقوق بشر را بر زبان جاری کنند. کسانی که لکه ی ننگ کارهایی از قبیل زندان گوانتانامو و ابوغریب و بمباران مناطق مسکونی در عراق و افغانستان و جاهای دیگر روی پیشانی آنهاست، مظهر نقض حقوق بشر، خود آنها هستند؛ اینها وقاحت دارند که باز هم از حقوق بشر حرف می زنند. کشورها را متهم می کنند به حمایت از تروریسم! تروریست ها زیر بال خود امریکایی ها رشد کرده اند. طالبان در افغانستان زیر بال خود امریکایی ها به وجود آمدند و رشد کردند. امروز هم منافقین که منفورترین و زشت روترین تروریست ها هستند، زیر بال آنها هستند. تروریسم ابزار دست امریکایی هاست؛ آن وقت این و آن را متهم می کنند که شما طرفدار تروریسم هستید! تروریسمی که آنها می گویند، مرادشان مبارزات مردانه و شجاعانه و فداکارانه ی فلسطینی های فداکار است. آنها توقع دارند که ملت ایران در ظلم آنها نسبت به ملت فلسطین شریک شود! این هم یکی دیگر از توقعات ابلهانه ی آنهاست. ملت ایران راه خود را با قدرت ادامه می دهد. ما راه سازندگی مادی و معنوی کشورمان را پیدا کرده ایم. ملت ایران به برکت اسلام قادر است دنیا و آخرت و اخلاق و معنویت خود را آباد کند. ملت ایران این راه را شناخته و پیش رفته و ایستاده است. در مقابل همین حرفها هم ملت ایران مستحکم تر خواهد شد. حضور شما ملت ایران در مقابله ی با یاوه های دشمنان، در راهپیمایی بیست ودوم بهمن، در انتخابات ریاست جمهوری و در پای صندوقهای رأی، به فضل الهی خودش را نشان می دهد. این حضور، قدرت و عزت و عزم ملت ایران را نشان خواهد داد. ما در همه ی میدان های بین المللی، با منطق و پیرو راه عقلایی - که اسلام این را به ما تعلیم داده - حرکت کرده ایم. منطق ما، منطق تدبیر و عقل و پیگیری منافع ملی است؛ در همه جا این طور است؛ در مذاکرات هسته یی با اروپایی ها هم همین گونه است. آنچه مصلحت ملت است، مسؤولان کشور آن را دنبال می کنند. در این مذاکرات، مذاکره کنندگان ایرانی و دولت جمهوری اسلامی جدی هستند؛ منتها طرف مقابل هم - که چند کشور اروپایی هستند - به طور جدی و

واقعی وارد میدان مذاکره بشوند؛ ولی تا امروز متأسفانه این طور نبوده است. تا امروز این چند کشور اروپایی نشان نداده اند که حقیقتاً دنبال حل مسأله اند. این برای استکبار جهانی مشکل است که ملت ایران توانسته باشد با اراده و توانایی های ذاتی خود گام بزرگی را در راه علم و فناوری بردارد؛ مثل انرژی هسته یی. اینها می خواهند انرژی کشور همیشه وابسته ی به نفت باشد، که نفت هم تحت تأثیر سیاستهای قدرتهای جهانی است. می خواهند ملتها را با ریسمان های نامرئی همیشه در مشت خودشان نگه دارند؛ ملت ایران این را قبول نمی کند. ما به کسانی که از طرف ایران مشغول مذاکره هستند، اعتماد داریم و از کار آنها حمایت می کنیم؛ منتها طرف مقابل باید بداند که با ترفندهای سیاسی و با تضییع وقت نمی تواند ملت ایران را از عزم راسخ خود برای پیمودن راه فناوری انرژی هسته یی باز بدارد. مسؤولان ما محاسبه کردند، محاسبه شان هم درست است. پیگیری این کار برای پیشرفت کشور - هم پیشرفت مادی، هم پیشرفت سیاسی، هم پیشرفت علمی - مفید و لازم است؛ این جزو مصالح ملی است؛ این را مسؤولان درست فهمیده اند و پایش هم ایستاده اند. اروپایی ها اگر می خواهند در این زمینه با ایران اسلامی به یک تفاهم واقعی برسند، باید تأثیر فشار امریکا و صهیونیست ها را روی خودشان کم کنند؛ نباید تحت تأثیر قرار بگیرند. با ملت ایران، مثل ملت ایران مواجه شوند. ملت ایران، یک ملت بزرگ و بافرهنگ است - این را ثابت کرده - نمی توانند با ملت ایران مثل یک ملت عقب افتاده و یک کشور مستعمره معامله کنند؛ چنین توهینی را ملت ایران بر آنها نخواهد بخشود. بعضی از کشورهای اروپایی خاطرات قرن نوزده و اوایل قرن بیست در ذهنشان هست. آن روزی که انگلیسی ها با کشتی به خلیج فارس می آمدند و فرمانده نظامی انگلیسی از داخل کشتی به همه ی کشورهای منطقه - از جمله ایران - حکمرانی می کرد، گذشته است. دورانی که محمدرضا پهلوی در این کشور می نشست تا انگلیسی ها و امریکایی ها به وسیله ی سفرایشان به او بگویند چه کسی را نخست وزیر کن، چه کسی را وزیر کن، چه کسی را بردار، نفت را این طوری کن، آن طوری کن، گذشته است. آن روز ملت ایران به پا نخاسته بود. آن روز ملت ایران بیدار نشده بود. امروز شما با یک ملت بیدار و با عزم و اراده مواجه اید. مسؤولان کشور هم در مقابل تهدید دشمنان ذره یی هراس در دلشان احساس نمی کنند؛ مسؤولان هم از خود این ملتند. طرفهای اروپایی مذاکره کننده ی انرژی هسته یی بدانند با چه کشوری صحبت می کنند. اگر مسؤولان کشور احساس کنند که در این مذاکرات جدیت وجود ندارد، روند عوض خواهد شد؛ طور دیگری خواهد شد؛ این را همه بدانند. ملت ایران آزمایش بزرگ انتخابات را هم در پیش دارد. ایران ظرفیت های بزرگی دارد؛ بیش از هفتاد میلیون جمعیت، با این همه امکانات، با این همه استعداد، با این همه زمینه ی کار؛ که در هر بخشی وقتی یک مدیر خوب وجود دارد، انسان می بیند چقدر کار در آن جا به وجود می آید و چقدر گشایش برای مردم پیدا می شود. در هر بخشی که یک مدیر دلسوز، کارآمد، مؤمن و انقلابی سر کار است، انسان آثار و برکات آن را مشاهده می کند. سرتاسر کشور ما این طور است. ما ملت بزرگی هستیم؛ کشور بابرکتی هستیم؛ خداوند امکانات خوبی داده؛ با این امکانات، از اول انقلاب تا امروز کارهای بسیار بزرگی هم شده است؛ ولی ما هنوز در شروع کار هستیم؛ چون کارهای بزرگ، زمانبر است. در این کشور باید با فقر و فساد و تبعیض مبارزه شود. علاج مشکلات این کشور این است که به طور جدی اجرای عدالت پیگیری شود؛ تبعیض برداشته شود؛ با فساد و فقر و عوامل فقر به طور واقعی مبارزه شود؛ این کارها، کارهای قوای سه گانه است؛ اعم از قوه ی مجریه و قوه ی مقننه و قوه ی قضاییه. البته مهمترین بخش در اختیار قوه ی مجریه است. مردم باید دنبال رئیس جمهوری باشند که این توانایی، این شادابی، این قدرت، این احساس مسؤولیت و این آمادگی به کار در او وجود داشته باشد. مردم تحت تأثیر حرف این و آن هم قرار نمی گیرند؛ تشخیص می دهند؛ این را مردم ما نشان داده اند. فرصت وجود دارد؛ مردم تشخیص بدهند و انتخاب کنند. البته در انتخاباتی که چند ماه دیگر در پیش است، آنچه در درجه ی اول مهم است، عزم عمومی مردم است. ملت ایران نشان بدهند که به مسأله ی انتخابات بی تفاوت نیستند؛ به این مسأله اهمیت بدهند؛ این اساس کار است. بعد هم ان شاءاللّه خدای متعال توفیق بدهد و هدایت کند تا دل و ذهن مردم به سمت کسی برود که دارای چنین خصوصیاتی باشد. آن وقت حرکت عمومی ملت ایران روزبه

روز شتاب بیشتری خواهد گرفت و خدای متعال هم وعده کرده است که هر ملتی تلاش و کار کند، به او اجر خواهد داد و نتایج را به او عطا خواهد کرد. برکات و رحمت الهی، تصادفی و شانسی نیست که بخوابیم و این برکات بدون دلیل بر ما نازل شود؛ نه، خدای متعال خودش در قرآن، و اولیاء ما در کلماتشان، برای ما روشن کرده اند؛ باید تلاش کرد، باید کار کرد، باید مجاهدت کرد تا ان شاءاللّه به نتایج رسید. امیدواریم ان شاءاللّه شما عزیزانی که این جا هستید و همه ی ملت ایران در این روز عید از وجود مقدس ولی عصر (ارواحنافداه) عیدی حقیقی بگیرند و مشمول دعای آن بزرگوار باشند. خداوند توفیق پیشرفت و عزت و قدرت هرچه بیشتر را به ملت ایران عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی --

۱۹/۱۱/۱۳۸۳ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هر سال روز نوزدهم بهمن، یکی از شیرین‌ترین روزهای دهه‌ی فجر برای بنده است؛ چون روزی پُرمعنا و دارای خاطره‌ی پُرمغز و الهام‌بخشی است. محتوا و مضمون نوزده بهمن صرفاً این نیست که جمعی با امام بزرگوار ما در روز دشواری بیعت کردند - اگرچه خود این، مسأله‌ی مهمی است - فراتر از این است. در آن روز، این حرکت نشان‌دهنده‌ی گسترش و نفوذ آگاهی در همه‌ی اعماق جامعه‌ی ما نسبت به کاری که می‌کنند و راهی که در پیش گرفته‌اند، بود. برخلاف تحلیلهای مغرضانه‌ی کسانی که سعی می‌کنند حرکت عظیم انقلاب را حرکتی وانمود کنند که از درک و آگاهی برخوردار نبوده است، حرکت انقلاب، یک حرکت آگاهانه از سوی مردم بود. یکی از سندهای زنده‌ی آن، همین حادثه‌ی نوزده بهمن است. جمعی از کارکنانِ مؤمنِ پرانگیزه‌ی ارتش، آن هم نیروی هوایی ارتش - که نظام طاغوت نسبت به آن، توجه ویژه‌یی نشان می‌داد و بیش از نیروهای دیگر، آن را به‌طور کامل در قبضه‌ی خود و متعلق به خود می‌دانست - با لباس نظامی و با کارتهای شناسایی که آن روز بعضی سر دست گرفته بودند، وارد میدان مبارزه در حساس‌ترین نقاط آن شدند؛ می‌فهمیدند دارند چه می‌کنند؛ هم به خطر آن آگاه بودند، هم به اهمیت و عظمت این کار واقف بودند. در عمل هم آگاهانه بودن حرکت ملت ایران را نشان دادند؛ این‌که آزادگان این ملت در همه‌ی اقشار جامعه حاضر نیستند کمند اقتدار قدرتهای بیگانه و مستکبر و بی‌اعتنا به خواست و هویت ملت ایران را بر دست و پای خود ببینند؛ اگرچه اقتدارگرایی دشمنان به‌وسیله‌ی ایادی داخلی آنها تحقق پیدا کند. لذا این خاطره، بسیار مهم، ماندگار و دارای پیام است. افتخار ملت ایران هم در این است که این حرکت آگاهانه را در مقابل طوفانهای سهمگینِ مخالفت و معارضه، از دست نداد و رها نکرد؛ آن را حفظ کرد. من به شما عرض کنم، این نخستین انقلاب بزرگ تاریخ انقلابهای دنیا در طول قرنهای اخیر است که توانسته خط مستقیم و جهتگیری خود را در یک‌چنین مدت طولانی حفظ کند؛ این سابقه ندارد. در آخر قرن هجدهم، هنوز پانزده سال از انقلاب فرانسه نگذشته بود که این انقلابِ علیه استبداد، تبدیل شد به یک استبداد بسیار سهمگین در خود کشور فرانسه! ملت فرانسه در انقلابی که به اسم «انقلاب کبیر فرانسه» معروف است، علیه استبداد به‌پا خاسته بود؛ مسأله‌ی آنها مبارزه‌ی با سلطنت و رژیم پادشاهی بود؛ اما هنوز پانزده سال نگذشته بود که پادشاهی بسیار مستبدتر و فراگیرتر و قوی‌پنجه‌تر از پادشاهیِ سلسله‌ی بوربن‌ها - که آنها را برانداخته بودند - روی کارآمد و یک امپراطوری با استبداد کامل تشکیل شد. بعد از آن هم نیم قرن یا بیش از نیم قرن، کشور فرانسه در حال تلاطم دایمی بود؛ این از دست آن می‌ربود، آن به‌صورت این پنجه می‌زد؛ سلسله‌ها و پادشاهان متخالف روی کار می‌آمدند و این ملت را دچار وحشت و اضطراب و زیان دایمی می‌کردند. این انقلابی است که در دنیا معروف به انقلاب کبیر فرانسه است. انقلاب شوروی خیلی زودتر از پانزده سال دچار انحراف شد. انقلابی که به کمک توده‌ی مردم روی کار آمده بود، تبدیل شد به دیکتاتوریِ استالینی که سالهای متمادی ادامه داشت و بعد به اعقاب استالین به ارث رسید. مردم در آن کشور بزرگ، حتّی کمترین اختیاری برای بخش مهمی از زندگی شخصیِ خودشان نداشتند؛ چه

برسد در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و حکومتی و مملکتی. سرنوشت انقلابهای دنیا این است. خرده انقلاب‌هایی هم که در دنیا اتفاق افتاده‌اند، هر کدام سرنوشتی شبیه همین‌ها داشتند؛ که اگر کسی اهل تاریخ باشد و نگاه کند، شگفتی‌های فراوانی خواهد دید. اولین انقلابی که با مردم شروع کرد، با مردم ادامه داد، حرف خود را عوض نکرد، راه خود را تغییر نداد و اهداف خود را کم و زیاد نکرد، انقلاب اسلامی ایران است. این انقلاب به نام خدا و برای مردم و برای عدالت و استقلال و آزادی آغاز شد و این راه را همچنان ادامه داده است. هنوز شعارها همین‌هاست و به توفیق الهی این شعارها همچنان خواهد بود. یکی از مهمترین بخشهای تشکیل‌دهنده‌ی هویت این انقلاب، استقلال و هویت ملت ایران بود؛ چیزی که در طول دوران پنجاه ساله‌ی حکومت پهلوی و در حدود پنجاه سال قبل از آن در حکومت قاجار، بکل لگدمال شده بود. کشور به این بزرگی، ملت به این بااستعدادی، ثروت به این انبوهی، یکجا در اختیار سیاستهای بیگانه بود؛ یک روز در رقابت روس و انگلیس، یک روز مستقلاً در اختیار انگلیس، در نهایت هم در اختیار دزدی قوی‌پنجه‌تر از اینها؛ یعنی امریکا. ملت ایران - چه فرزانگانشان که با علم و آگاهی از آن وضعیت رنج می‌بردند، و چه آحاد مردم که از آثار آن وضعیت دچار شکنجه و ستم بودند - یکی از بزرگترین هدفهایشان این بود که این هویت اسیر را بازیابی کنند؛ استقلال خودشان را به‌دست بیاورند و تابع سیاست این کشور و آن کشور نباشند. امروز هم مهمترین دشمنی‌هایی که با این انقلاب می‌شود، به‌خاطر همین است. شما به عرصه‌ی تحولات سیاسی دنیا نگاه کنید و اظهارات سخنگویان سیاستهای استکباری را در دنیا بشنوید؛ ببینید نقطه‌ی اصلی توجه آنها چیست. البته شعار حقوق بشر و شعار مبارزه‌ی با تروریسم می‌دهند - در مورد ایران، علاوه‌ی بر اینها، نگرانی از ساخت بمب اتمی و دستیابی به انرژی هسته‌یی برای جنگ را هم مطرح می‌کنند - اما حقیقت قضیه غیر از اینهاست. آنها با استبداد مخالف نیستند. آنها امروز به کشورهایی که در دولتهایشان حتّی دریچه‌یی به انتخاب و آزادی مردم باز نشده، دارند کمک می‌کنند؛ با آنها همسو و همراه هستند و با استبداد مخالفتی ندارند. رژیم ایالات متحده چقدر حکومتهای کودتایی را تغذیه کرده، حمایت کرده، حفظ کرده؛ بنابراین آنها به این مسأله اهمیتی نمی‌دهند. تروریسم را خود آنها راه انداختند. همین کسانی که امروز نامشان به‌عنوان معروف‌ترین تروریست‌های دنیا در سرلوحه‌ی اظهارات امریکایی‌هاست، مستقیم و غیرمستقیم ساخته و پرداخته‌ی سازمان جاسوسی امریکا هستند. این، چیزی نیست که از نگاه صاحب‌نظران سیاسی دنیا پوشیده باشد؛ این را همه می‌دانند. یک روز فکر می‌کردند حضور این افراد در مرز شرقی ما خواهد توانست جمهوری اسلامی را تضعیف کند؛ لذا خرج کردند، پول دادند، آموزش دادند، سلاح دادند. دو سه سال قبل، همین شارون جلاد، همین گرگ در لباس آدمی، روزی که سر کار آمد، صریحاً گفت من این تعداد از فلسطینی‌ها را ترور خواهم کرد - کلمه‌ی «ترور» را هم به‌کار برد! - امریکایی‌ها از او حمایت کردند؛ نگفتند تروریسم بد است؛ بخصوص اگر دولتی باشد. بنابراین اینها با ترور مخالف نیستند. اینها مخالفان خودشان را ترور کرده‌اند، باز هم می‌کنند. مسأله‌ی آنها، مسأله‌ی دیگری است. امروز امریکایی‌ها مشت خودشان را باز کرده‌اند. چند روز پیش مسؤولان امریکایی گفتند ایران سیاستهای امریکا را قبول ندارد و با سیاستهای ما مخالف است؛ بنابراین ما نمی‌توانیم چنین رژیمی را تحمل کنیم! پس معلوم شد مسأله چیست. مسأله این است که امروز از میان کشوری که سالهای متمادی سیاستهایش دربست تسلیم سیاستهای امریکا بوده، ملتی سر بلند کرده است که به همه‌ی خواسته‌های طمع‌ورزانه‌ی امریکا و دیگر متکبران عالم «نه» گفته و با قدرت و شجاعت و ایستادگی و مظلومیت و شعارهای گویای خود، دنیای اسلام را هم به این حقیقت، مؤمن و معتقد کرده است. توقع آنها از ایران اسلامی، تبعیت از سیاستهای امریکا و تسلیم در مقابل خواست متکبران عالم است؛ یعنی یک استبداد بین‌المللی. کسانی که دم از مقابله و معارضه‌ی با استبداد می‌زنند، خودشان مستبدترین مردم دنیا هستند. در قضیه‌ی فلسطین هم مقصر اصلی برای حل نشدن مسأله‌ی خاورمیانه، امریکایی‌ها هستند؛ کسی مقصر نیست. می‌گویند ایران نمی‌گذارد مسأله‌ی خاورمیانه حل شود! در حقیقت شما نمی‌گذارید حل شود. نادیده گرفتن یک ملت، نتیجه‌اش همین است. شما می‌خواهید ملت فلسطین را با سابقه‌ی چند هزار ساله‌ی تاریخی، از عرصه‌ی معادلات منطقه و

معادلات سیاسی حذف کنید؛ مگر ممکن است؟ لذا شکست می‌خورید و سرتان به سنگ می‌خورد. شما سگ هاری را که پنجه به کودک و پیر و زن و مرد و نظامی و غیرنظامیِ فلسطینی می‌زند، دارید حمایت و تقویت می‌کنید؛ معلوم است که مسأله‌ی خاورمیانه به این ترتیب حل نخواهد شد. ساده‌لوحی است اگر کسی خیال کند می‌شود یک ملت را لگدمال کرد و از آنها توقع داشت که هیچ حرکتی در مقابل این فشار و استبداد و ظلم نشان ندهند؛ مگر می‌شود؟ الان چند سال است که انتفاضه در فلسطین شروع شده است. نسل جوان و نوجوانی که انتفاضه را در دست گرفته است، نسلی نیست که پول و دنیا و مقام بتواند او را منحرف کند. مگر می‌شود این مبارزه را خاموش کرد؟ مگر این‌که ملت فلسطین را بشناسید و به همان راه‌حلی که ما برای مسأله‌ی خاورمیانه و مسأله‌ی فلسطین اعلام کرده‌ایم، عمل کنید؛ و آن این است که همه‌ی فلسطینی‌هایی که متعلق به این سرزمین‌اند، برای تعیین سرنوشت فلسطین در یک رفراندوم شرکت کنند و دولتی براساس این رفراندوم تشکیل شود و این دولت درباره‌ی مهاجران غیرفلسطینی که به آن‌جا آمده‌اند، تصمیم‌گیری کند. امروز جامعه‌ی بشری به حدی رسیده است که معنای استبداد بین‌المللی را می‌فهمد و سنگینیِ این بار سیاه و خسارتبار را بر دوش خود حس می‌کند. ملت بزرگ ایران و بسیاری از ملتهای خاورمیانه و ملتهای مسلمان از این قبیل‌اند. این آزمایش امریکایی، پیشاپیش محکوم به شکست است. می‌خواهند خاورمیانه را یکدست و متعلق به خودشان کنند؛ یعنی در واقع خاورمیانه را به غاصبان فلسطین تقدیم کنند؛ چنین چیزی امکان نخواهد داشت. هرچه بیشتر پیش بروند، بیشتر در باتلاق گرفتار خواهند شد. امروز انتخابات عراق - که اینها مزورانه سعی می‌کنند آن را پیروزی خودشان وانمود کنند - در مقابل چشم هوشیاران عالم، مظهر شکست سیاستهای امریکا در منطقه است. کسانی‌که در این انتخابات پیروز شدند، از جمله‌ی همان کسانی هستند که در هر کشوری از کشورهای مسلمان اگر رفراندومی صورت بگیرد، به این‌گونه افراد - یعنی ضدامریکا، طرفدار هویت ملی و طرفدار اسلام - رأی خواهند داد. ملت ایران هم با کمال شجاعت ایستاده است. راهپیمایی بیست‌ودوم بهمن مظهر اقتدار ملی است؛ نشان‌دهنده‌ی عزم عمومی ملت ایران است؛ مظهر همان چیزی است که هر دشمنی را در هر حد و اندازه‌یی از اقتدار نظامی و توانایی‌های تبلیغاتی و سیاسی، مرعوب می‌کند. ملت ایران هر سال با حرکت خود در بیست‌ودوم بهمن، دشمن را در جای خود متوقف و وادار به عقب‌نشینی کرده؛ امسال هم به فضل‌الهی همین‌طور خواهد بود. ملت ایران راه انقلاب را - که راه آزادی، راه استقلال و راه دست‌یافتن به آرمانهای والای اسلامی است - ادامه خواهد داد. تاکنون این راه را ادامه داده، بعد از این هم به حول و قوه‌ی الهی ادامه خواهد داد. شما در نیروی هوایی و در مجموعه‌ی ارتش جمهوری اسلامی و در خانواده‌ی نیروهای مسلح می‌توانید مظهر این ایستادگی باشید. بحمداللّه تاکنون نیروی هوایی آزمایش‌های خوبی از خود نشان داده است. نیروی هوایی قبل از پیروزی انقلاب مجال بروز و ظهور نداشت؛ پرسنل نیرو، افسر نیرو، درجه‌دار نیرو، کارکنان گوناگون نیرو، در جمع نیرو گم بودند؛ فقط چند نفر فرمانده برای مسؤولان عالی‌رتبه شناخته شده بودند. اینها دستشان روی هم بود و برای هم کار می‌کردند. امروز به برکت انقلاب اسلامی، در طول این سالهای متمادی، بخصوص سالهای دفاع مقدس، نیروی هوایی با همه‌ی اجزاء وجود خود، خودش را در مقابل چشم ملت ایران گذاشت. امروز قضاوت ملت ایران درباره‌ی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی، بسیار ستایشگرانه است. فعالیت عظیمی را که شما در دوران جنگ، چه در بخش پرواز، چه در بخش پدافند، چه در بخش پشتیبانی‌ها، چه در بخش سازماندهی اداری، چه در بخش ساخت و تولید انجام دادید، مردم فراموش نمی‌کنند. نیروی هوایی کارهایی کرد که اثرش را مردم دیدند. امروز هم مردم با همان چشم به نیروی هوایی نگاه می‌کنند. خودتان را هرچه بیشتر بسازید و پیش ببرید. مثل موجود زنده‌یی که تمام اجزاء آن در بخشهای مختلف و با مسؤولیتهای مختلف، از جان و روح و تحرک واحدی برخوردار است، در همه‌ی بخشها تولید کنید؛ تولید فکر، تولید محصول، تولید ابتکار، تولید ایمان؛ مثل موجودی که در همه‌ی بخشهای بدن او نبض می‌زند و زندگی محسوس است. آینده متعلق به شماست. ملت ایران راه‌های دشواری را طی کرده، از گردنه‌های سختی عبور کرده و بخش بسیار مهمی از راهِ رسیدن به قله را پیموده و به این قله خواهد رسید؛ این سرنوشت قطعی ملتی است که تلاش می‌کند و می‌داند

چه‌کار می‌کند؛ می‌داند کجا می‌رود، و حرکت می‌کند. شما در این زمینه، سهم بسیار مهمی دارید. من خوشحالم که بار دیگر در این مناسبت با مجموعه‌یی از نیروی هوایی ملاقات کردم. جلسه‌ی امروز هم جلسه‌ی بسیار خوبی بود. سرودی هم که اجرا کردند، بسیار خوب بود؛ هم شعر فاخر و خوش‌لفظ و خوش‌مضمونی داشت، هم بسیار خوب اجرا شد. ان‌شاءاللَّه خداوند به همه‌ی شما توفیق دهد و تأییدتان کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مهندسان و محققان فنی و صنعتی کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از مهندسان و محققان فنی و صنعتی کشور --۰۵/۱۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم جلسه ی بسیار خوب و باارزشی است؛ اولاً ـ جمع برجسته و فرزانه یی از تحصیلکردگان و متخصصان این کشور در این جا اجتماع کرده اید؛ ثانیاً سالروز یکی از ستارگان روشن دانش در تاریخ پرافتخار ماست - یعنی خواجه نصیرالدین - و یاد آن بزرگوار را در ذهن ما زنده می کند؛ ثالثاً مسؤولان متعددی از بخشهای اجرایی کشور حضور دارند و خودشان را در مسأله ی مبتلا به این مجموعه سهیم می دانند؛ بیاناتی هم ایراد کردند که مفید بود. من دو سه نکته را عرض می کنم. یک نکته این است که دانشکده های فنی ما در طول سالهای پیش از انقلاب و همچنین بعد از انقلاب، همیشه محل حضور برترین استعدادهای این کشور بود. از آن زمانهایی که بنده یادم می آید - از دوره ی جوانی و ارتباط ما با دانشگاه ها و دانشجوها و محیطهای دانشگاهی - خوشفکرترین، متحرک ترین و فعال ترین عناصر دانشجویی در دانشکده های فنی و مهندسی و مراکز علمی مربوط به مهندسی با شعب مختلفش، اجتماع داشته اند. این را بگذاریم در کنار یک حقیقت دیگر؛ و آن، سطح متوسط بالای ذهنی و هوشمندی نسل های ایرانی است، که این جزو چیزهای مسلّم است و شعار و تبلیغ نیست. ذهن و هوشمندی ایرانیان از متوسط ذهن و هوشمندی ملل جهان بالاتر است؛ این یک سخن علمی و آماری و تحقیق شده است؛ گذشته ی ما هم همین را نشان می دهد؛ فرهنگ و تمدن ایرانی در ادوار مختلف، برای ملل دنیا یک شاخص برجسته و یک پرچم به حساب می آمده. در دوره ی اسلامی هم ملتی که توانست دانش و فلسفه و علوم مختلف و روشهای زندگی را از اسلام بگیرد و آنها را در چارچوب منطق های مستحکم پایدار کند و به دنیا ارائه دهد، عمدتاً ایرانی ها بوده اند؛ این را دیگران هم قبول دارند. یک مجموعه ی ملی هوشمند و دارای استعداد وافر و سرشار را در نظر بگیرید؛ تقریباً می شود گفت بهترین و هوشمندترین فرزندان خود را به بخشهای فنی و مهندسی می فرستادند. نتیجه چه باید باشد؟ آنچه انسان از چنین مجموعه یی - که زبدگان و نخبگان و برگزیدگان ذهنی یک کشور و یک ملتند - انتظار دارد، انتظار خیلی بالایی است. با تأسف باید بگوییم آن انتظار، در دوره های گذشته ی ما تا قبل از انقلاب، تحقق پیدا نکرده؛ و این عللی دارد که اشاره ی کوتاهی به آنها خواهم کرد. بر این بیفزاییم روشن بینی و تفکر زنده ی اجتماعی دانشجویان این بخش را. همان طور که درست اشاره کردند، مبارزترین و آگاه ترین دانشجویان در دانشگاه ها در زمینه های سیاسی، باز به نسبت در همین دانشکده های فنی بیشتر بوده اند. نکته ی بعدی: وقتی یک کشوری در سراشیبی انحطاط اجتماعی یا سیاسی یا فنی واقع می شود، مهمترین ضایعه یی که برای کشور پیش می آید، این است که سرمایه های کشور به کار گرفته نمی شود؛ این طبیعی دوران انحطاط است. ما در یک دوران تقریباً صد ساله، انحطاط بسیار تأسفباری را گذرانده‌ایم. این دوران از اواسط دوره ی قاجار آغاز می شود تا پایان دوره ی پهلوی؛ یعنی حتی در دوره ی پهلوی هم که دوره ی مدرنیزاسیون ایران طبق نگاه خود متولیان دولتی و روشنفکرهای آن روز است، متأسفانه ما در سراشیب انحطاط حرکت کردیم. چرا می گوییم انحطاط؟ شاید اوایل دوره ی قاجار هم ما خیلی هنر بزرگی در زمینه های مختلف علمی و صنعتی نشان ندادیم؛ اما من آن را دوران انحطاط نمی گویم؛ دوران انحطاط، مربوط به اواسط دوره ی قاجار و بعد است. چرا؟ چون این دوران، دورانی است که ملت ایران از حرکت طبیعی خود - که گاه سرعت می گرفت، گاه دچار بُطئ و کندی می شد - کنار افتاد؛ یعنی

افسون شد. یک ملت، همیشه پیشتاز نیست. یک ملت بااستعداد گاهی به خاطر عوامل مختلف، پیشروی و سرعت و شتاب دارد؛ گاهی هم کندی دارد؛ اما یک وقت یک ملت افسون می شود؛ این افسون تحقق پیدا کرد. افسون در مقابل چه چیزی؟ در مقابل یک موجود تازه نفس زنده ی نگاه کننده ی به مسائل جهان به صورت ریز و کلان؛ و آن، تمدن صنعتی و پیشرفت علمی غرب بود. این موجود، با نگاه تصرف جهان به میدان آمد؛ لذا برای خودش مفید شد، ولی برای دنیا مایه ی زیان شد. تا یک برهه ی طولانی از زمان، مثل بختکی افتاد روی ملتهای غافلی از قبیل ملت ما و ملتهای آسیا و آفریقا و نقاط دیگری از جهان؛ نگذاشت اینها حرکت طبیعی خود را - که گاهی شتاب داشت و گاهی کند بود - ادامه دهند؛ اینها را افسون کرد. از اواسط دوره ی قاجار نشانه های پیشرفت اروپایی در کشور ما بتدریج شروع کرد ظاهر شدن. روشنفکران ما کسانی بودند که به اروپا می رفتند یا نوشته های آنها را می خواندند؛ لذا با پیشرفتهای آنها آشنا می شدند و خود را در مقابل آنها ناتوان و حقیر می دیدند. این حرف تکرار شده یی است از طرف روشنفکرهای صدر مشروطه، که ما فقط و فقط باید دنبال غربی ها راه بیفتیم و به هرچه آنها می گویند، در همه ی شؤون زندگی مان عمل کنیم؛ این حرفی که از تقی زاده و دیگران نقل شده و واقعیت هم دارد. اینها می گفتند ما باید صددرصد به نسخه ی آنها عمل کنیم تا پیش برویم؛ یعنی مجال ابتکار، ابداع، خلاقیت و نگاه بومی به مسائل علمی و صنعتی مطلقاً در محاسبه ی اینها نمی گنجید. این را از این طرف حساب کنید؛ حالا طرف مقابلی که ما توصیه می شدیم به این که از او تبعیت کنیم، چیست؟ همان انقلاب صنعتی و انقلاب علمی و پیشرفت علمی یی است که نگاهش فقط محدود به چارچوب کشور خود نمی شود؛ بلکه به دنیا به چشم یک ذخیره و یک انبار بزرگ که باید از آن استفاده کند و ببلعد تا این که بتواند حجم خودش را بیشتر کند و خود را توسعه دهد، نگاه می کند. این زمانی که من اشاره می کنم، زمانی است که بیش از صد سال از شروع استعمار گذشته بود؛ یعنی پرتغالی ها، اسپانیایی ها، انگلیسی ها، هلندی ها و بخش های مختلف اروپا به مناطق ثروتمند دست نخورده ی دنیا، از جمله منطقه ی ما، منطقه ی اقیانوس هند، شبه قاره ی هند، اندونزی، آفریقا و بقیه ی مناطق گوناگون دست انداخته بودند و آن ثروتهای عجیب و دست نخورده را پیدا کرده بودند. البته خُلقیات اروپایی ها هم در این کار تأثیر داشت. بعضی از این خُلقیات مثبت است، بعضی از آنها منفی. من از کسانی نیستم که غربی ها را یکسره دارای خُلقیات منفی بدانم؛ نه، خلقیات مثبتی هم دارند؛ خطرپذیرند، شجاعند، دنبالگیرند. اینها سوار کشتی شدند، راه افتادند، رفتند تا به کشورها و مناطق دست نخورده برسند؛ یعنی انبارهای ثروت طبیعی. آسیا را فتح کردند، آفریقا را فتح کردند، طبعاً آمریکا را هم فتح کردند. وقتی در ایران، متفکر عالم سیاسی ما می گوید ما باید صددرصد کوچک ابدال غربی ها و دنباله رو آنها شویم، چه وضعی پیدا می کنیم؟ اگر آن طرفی که ما می خواستیم کوچک ابدال و نوچه و دنباله رو او بشویم، انسان منصف و موجود عادلی بود و قصد تجاوز و تعرض نداشت، خیلی خوب بود؛ اما طرف مقابل ما کی بود؟ آن موجود متعرض، متجاوز و نگرنده ی به گستره ی عظیم جهانی با عنوان یک انبار مواد رشد و تعالی زیستی؛ ما شدیم کوچک ابدال او. او هم وارد شد و علم و صنعت خودش را به ما نداد؛ ما را تربیت علمی و فرهنگی نکرد، مثل استاد دلسوزی که شاگرد را تربیت می کند؛ ما در دوران نوسازی علمی و صنعتی ایران و به قول آقایان، دوران مدرنیزاسیون - که بنده از این گونه تعبیرات خوشم نمی آید - شدیم مثل یک کارگر ساده ی ساختمانی در اختیار یک معمار و یک مهندس. یک کارگر ساده ی ساختمانی چه کار می تواند بکند؟ بله، در ساختن خانه نقش دارد، اما صرفاً نقش جسمانی و غیرفکری؛ گل بده، آجر بده، گچ بده، یا اینها را روی هم بچین. دوره ی انحطاط ما از این جهت است. ایرانی هوشمند و بااستعداد، در این فضا مجبور بود یکی از دو کار را بکند؛ یا تن بدهد و تسلیم این وضعیت بشود، یا از کشور خارج شود و در خدمت دیگران قرار بگیرد. در صنایع نظامی و هوایی - صنایعی که ما در طول چند سال گذشته اطلاعاتی راجع به آنها پیدا کرده ایم - مهندسانی که امروز در این کشور می توانند هواپیما و پیچیده ترین قطعات را بسازند و ساخت معکوس کنند، در آن زمان وظیفه شان این بود که چک لیست هواپیما را بگیرند، بروند سرکشی کنند و بیایند بگویند این قطعه درست است یا درست نیست. اگر قطعه یی هم

معیوب بود، آن را درمیاوردند، تحویل مهندس بیگانه بدهند تا او آن را به خرج ما سوار هواپیما کند و به امریکا ببرد و در آن جا آن را تعمیر یا تعویض کنند و برگردانند؛ بیش از این اجازه داده نمی شد. این مهندس و این آدم خوشفکر و با استعداد و قابل جهش، یا این وضع را تحمل می کرد - که بیشتر این گونه بودند؛ با همین وضع زندگی می کردند - یا اگر روح ماجراجویی داشت، از این کشور خارج می شد و می رفت در خدمت دیگران قرار می گرفت، یا اصلاً نمی آمد؛ که از این قبیل هم تعداد زیادی داشتیم. بعد از انقلاب، بنده با برخی از اینها برخورد و دیدار و آشنایی هم داشته ام. البته آقایان وزرا که آمدند گزارش دادند، گزارشهای خوبی دادند؛ لیکن این گزارشها به هیچ وجه نمایانگر واقعیت هایی که آن روز بوده و امروز هست، نیست؛ واقعیت ها خیلی فراتر از این است؛ آقایان فرصت نکردند مفصل گزارش بدهند. آن روزها کشور و نظام به مهندس ما برای ساخت و تحقیق و رشد علمی و حتی برای بهره برداری میدان نمی داد. من قبلاً در مصاحبه یی، بعد از آن که از سد دز بازدید کردم، این نکته را گفتم؛ شاید شما هم شنیده باشید. بعد از آن که شرکتهای خارجی قسمتی از سد دز ما را ساختند، برای مدت کوتاهی بهره برداری از نیروگاه آن را به یک شرکت داخلی دادند. بعد می خواستند ظرفیت نیروگاه را دو برابر کنند. یک شرکت امریکایی که متعهد شد بیاید ظرفیت نیروگاه را دو برابر کند، وقتی دید بهره بردار، ایرانی است، گفت اینها باید بیرون بروند؛ بنابراین اجازه نداد. دولت ایران بهره بردار ایرانی را بیرون کرد و بهره برداری از نیروگاه دز را به یک شرکت ایتالیایی داد؛ آن وقت امریکایی ها ظاهراً حاضر شدند بیایند پنجاه درصد دیگر نیروگاه را تکمیل کنند. بنابراین به ایرانی اصلاً اجازه داده نمی شد؛ حتی در زمینه ی بهره برداری. برای همین هم هست که ما در زمینه های ساخت - چه ساختهای صنعتی، چه سازه های ساختمانی، عمران و مهندسی های گوناگون در آن زمان - واقعاً یک چیز قابل ذکر و قابل عرضه یی که ساخت ایرانی باشد، نداریم؛ درحالی که نیروهای ما همان نیروهایند و نسل امروز از نسل دیروز متمایز و متفاوت نیست. همین جوانهایی که امروز توانسته اند این سدها، این نیروگاه ها، این بزرگراه ها، این خط آهن ها، این کارخانجات گوناگون، این طراحی ماشین ها و هواپیماها، این سلاح های نظامی و این فنآوری پیچیده ی هسته یی را تولید کنند، در نسل گذشته ی ما هم بودند؛ اما از این چیزها خبری نبود. این بزرگترین خدمت انقلاب به کشور است. به نظر من در زمینه های علمی، بزرگترین خدمت این است که این باور را به ما ایرانی ها بخشید که ما می توانیم؛ همان تعبیری که امام کردند: آ«ما می توانیمآ». آن روز به ما می گفتند شما بروید لولهنگ بسازید؛ آفتابه های گلی یی که آن وقت ها می ساختند؛ یعنی آفتابه ی حلبی هم نه! ما حتی دسته ی بیل را هم از خارج وارد می کردیم؛ همچنین بقیه ی چیزهای مورد مصرف و مورد نیاز روزافزون صنعتی را. سطح زندگی پیشرفت می کرد و نیازهای فراوان روزبه روز پیش می آمد؛ همه ی اینها را ما باید از دیگران می گرفتیم و وارد می کردیم. برنامه ریزان آن وقت افتخار هم می کردند! سال ۴۴ یا ۴۵ در مشهد به دیدن دوستی رفته بودیم و تصادفاً یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی آن روز هم به این جلسه آمده بود. دوره ی جوانی و پرشوری ما بود و از وابستگی و تسلط بیگانگان و این گونه مطالب حرفهایی زدیم؛ بی توجه به این که این آقا نماینده ی مجلس است. نماینده ی مجلس آن وقت - یعنی کسی که دربار لیست داده بود که ایشان باید نماینده ی فلان جا شود؛ آن وقت که انتخابات نبود - در جواب من یک مقدار با تفرعن و تکبر و اخم و تخم حرفهایی زد؛ از جمله این که گفت شما چه می گویید و به چه چیزی اعتراض می کنید؟ امروز اروپایی ها و غربی ها مثل نوکر دارند برای ما کار می کنند. ما نفت داریم، پول داریم، پول می دهیم و آنها کارگر مایند و مثل نوکر دارند برای ما کار می کنند! این، منطق یک نماینده ی مجلس آن روز است! دوره ی انحطاط که می گوییم، یعنی این. فکر این بود که ما چرا تولید کنیم؟ چرا بسازیم؟ چرا یاد بگیریم؟ ما در خانه های خود مثل آقاها می نشینیم، برایمان می آورند و وسایل لازم را در اختیار ما می گذارند؛ ما هم پول نفت داریم، می دهیم و زندگی اشرافی می کنیم. این، منطق آن روز یک دولتمرد در سطح بالا بود. فرهنگ حاکم آن روز بر دستگاه های اداره کننده ی کشور، همین بود؛ لذا آن صد سال، دوره ی انحطاط ماست. انقلاب این را به هم زد. یک چیز هم به کمک ما آمد؛ این را هم من لازم می دانم به شما عرض کنم و آن، قهر دنیای صنعتی و

دنیای غربی با ما بود؛ همین تحریم ها و اخم و تخم هایی که از اول انقلاب تا الان با ما داشته اند. بعضی ها از تصور این تحریم ها دلشان آب می شود؛ من می خواهم بگویم نه، این به ما کمک کرد. بارها من این خاطره را ذکر کرده ام. اوایل جنگ، ما سیم خاردار لازم داشتیم؛ آن را از یک کشور خارجی خریدیم تا به داخل کشور بیاوریم. این محموله باید از شوروی آن روز عبور می کرد. چون آنها پشتیبان عراق بودند، اجازه ی عبور ندادند! سیم خاردار که نه بمب اتم است، نه توپ است، نه تانک است؛ اما اجازه ی عبور ندادند! این قدر با ما بد بودند. وقتی ما می خواستیم توپ بخریم، به ما نمی فروختند؛ تانک می خواستیم بخریم، به ما نمی فروختند؛ سیم خاردار می خواستیم بخریم، به ما نمی دادند؛ امکانات می خواستیم، به ما نمی دادند؛ اما قاچاقچی با قیمت دو برابر و سه برابر می فروخت و ما مجبور بودیم بالاخره این لوازم را به قدر نیاز، با قیمت بالا تأمین کنیم. نتیجه ی این تحریم ها این شد که امروز ما در زمینه ی ضد زره، جزو ده کشور سطح اول دنیا هستیم. امروز ما در زمینه ی غنی سازی اورانیوم جزو ده، یازده کشور دنیا هستیم که این فناوری را در این حد داریم. این فناوری، بومی هم هست. ما فرق داریم با آن کشوری که چون نظام کمونیستی داشت، شوروی آن روز به او کمک کرد. بعضی ها چین را به رخ ما می کشند. چین در ده سال اول انقلابش تمام امکانات را از شوروی آن روز گرفت؛ آن موقعی که هنوز میانه شان به هم نخورده بود. اما در هیچ سالی از سالها، هیچ قدرت دارای دانش و صنعت به ما کمک نکرد. هر کار کردیم، خودمان کردیم. قبل از انقلاب جزو حرفهایی که ما همیشه می زدیم، این بود که ما گندم را از امریکا می خریم و سیلوی ما را هم شوروی ها می سازند. بنده اوایل انقلاب به منطقه ی جنوب رفتم و دیدم بچه های جهاد سازندگی و مهندسان شما یک سیلوی با ظرفیت کم ساخته اند. به نظرم همان جا به سجده افتادم؛ چون سیلو، سازه ی دشواری است؛ خیلی آسان نیست. وقتی انسان به ظاهر آن نگاه می کند، چیز ساده یی به نظر می آید؛ اما سازه ی پیچیده یی است. ما این چیز پیچیده را توانستیم درست کنیم. امروز ما یکی از سیلوسازهای معتبر بین المللی با ظرفیت های بالا هستیم؛ برای خیلی جاهای دیگر هم ساخته ایم. بنابراین قهر و ناهمدلی و کج تابی دنیای غرب با ما، به ضرر ما تمام نشد. بعضی ها این را به عنوان یک فاجعه در نظر می گیرند و می گویند تحریم اقتصادی پدر تکنولوژی ما را درمی آورد. بله، ممکن است جاده ی آسفالته را از جلوی انسان بگیرد، اما همیشه جاده ی آسفالته خوب نیست؛ گاهی هم جاده هایی که انسان به دست خودش کشیده و مسیرش را روی آن طی می کند، برای محکم کردن عضلات انسان خیلی مفیدتر است؛ گاهی هم راه را میانبر می کند. جاده ی آسفالته یی که دیگران کشیده اند، ما را به جاهایی می برد که کشنده های آن جاده می خواستند. اگر بخواهیم خودمان جاده بکشیم، گاهی جاده ی میانبُر می کشیم و راه میانبُر می زنیم. ما علت انحطاط خود را در آن افسون شدگی می دانیم. امروز ما از آن وضعیت بیرون آمده ایم. یکی از بزرگترین خدمات نظام جمهوری اسلامی - همان طور که گفتم - در زمینه های علم و فناوری این است که ما را به این باور رساند که می توانیم. امروز این باور وجود دارد و واقعاً ما می توانیم. ما در زمینه های اقتباس، قطعه سازی، مشابه سازی و در مدلهای فناوری امروز دنیا پیشرفتهای خیلی خوبی کرده ایم. نکته ی سوم این است که اینها به هیچ وجه کافی نیست. ما هنوز با دانش جهانی خیلی فاصله داریم. البته این فاصله در دوران انحطاط، خیلی زیاد بود؛ اما امروز این فاصله به آن اندازه نیست. ما توانسته ایم پیش برویم، اما هنوز فاصله داریم. این که من گفتم تولید علم، معنایش این نیست که علم دیگران را یاد بگیریم - آن را که باید یاد بگیریم و در این شکی نیست - معنایش این است که ما خط مرز دانش را بشکنیم، باز کنیم و آفاق جدیدی را فتح کنیم؛ البته این کار دشواری است. ما باید به فناوری جهشی دست پیدا کنیم؛ ما باید بتوانیم بر فناوری های موجود دنیا بیفزاییم؛ ما باید بتوانیم اختراع صددرصد ایرانی را در بازارهای دنیا مطرح کنیم. البته در راهی که تا امروز آمده ایم، خیلی خوب آمده‌ایم؛ در این شکی نیست. من تا حدود زیادی با کارها آشنا هستم. سالهاست که ما آمارهای گوناگون را از بخش های مختلف می گیریم و می خوانیم؛ می دانم خیلی پیشرفت کرده ایم؛ اما این پیشرفت ها برای جامعه ی ایرانی کافی نیست. جامعه یی که پزشک و ستاره شناس و عالم اجتماعی هزار سال قبلش قرنها بعد در دنیا متلألئ و درخشیده است، این پیشرفت ها برای او کم است. امروز هم با این

که دنیای پزشکی ممکن است از تحقیقات هزار سال پیش ابن سینا استفاده ی زیادی نبرد - اگرچه عقیده ام این است که باز هم دانش امروز می تواند از آنها در زمینه هایی استفاده کند اما وقتی به این تحقیقات نگاه می کند، تحسین و تجلیل می کند. تحقیقات محمدبن زکریای رازی و خواجه نصیر و خیام و خوارزمی و دیگران هم همین طور است. شأن ما این است؛ لذا این پیشرفت ها برای ملت ما کم است. همین چند روز قبل، یکی از چهره های سیاسی ما به یکی از کشورهای مطرح اسلامی رفته بود - که من نمی خواهم اسم بیاورم - رئیس جمهور آن کشور جلوی حضار غیرایرانی و غیربومی آن کشور، که از کشورهای اروپایی بودند - نه در جلسه ی خصوصی که حمل بر مصانعه و تعارف شود - گفته بود که ما مسلمانها به ایران افتخار می کنیم؛ هم به امروز ایران و نظام جمهوری اسلامی، هم به ایران در تاریخ اسلام. گفته بود این پیشرفت های اسلامی، دانش اسلامی و تمدن اسلامی را ایرانی ها رشد داده اند و به بالندگی رسانده اند و به یک معنا پایه گذاری کرده اند. ما این توقع را از خودمان داریم؛ ما می خواهیم در زمینه ی دانش و فناوری به جایی برسیم که شأن ملت ایران است. این فقط یک نگاه غرورآمیز ملی نیست، این نژادپرستی نیست؛ این حتی یک نگاه انسانی عام به همه ی بشریت است؛ به خاطر این که اگر ما بتوانیم در دانش، در خط مقدم قرار بگیریم، انگیزه های جهان گیری و جهان گشایی غرب را نداریم؛ انگیزه های سودجویانه ی از ملتها را نداریم؛ دانش ما که به سود ماست، به سود ملتهای دیگر هم هست. رئیس جمهور ما در سفر اخیر به چند کشور آفریقایی، طرح ها و برنامه هایی را مطرح کرده بودند. ایشان به من گزارش می دادند و می گفتند ما می توانیم بعضی از این طرح ها را به آسانی انجام دهیم حتی به شکل نوتر و مدرن تر از آنچه اروپایی ها انجام می دهند - اما آنها به چند برابر قیمت دارند برای کشورهای آفریقایی انجام می دهند. این کشورها چاره یی هم ندارند؛ مجبورند با یک تاجر اروپایی قرارداد ببندند و او می آید با قیمت چند برابر برایشان تمام می کند. ما اگر باشیم، این طوری عمل نمی کنیم؛ ما با کشورها راه می آییم. نه این که سود ملی را ندیده بگیریم، بلکه به این معنا که سود ناشی از زیاده روی و تعدی و تجاوز را برای خودمان حلال نمی دانیم. ما اگر دانشی داشته باشیم، آن را به دیگران می دهیم. الان کشوری وجود دارد - بلکه شاید کشورهایی - که ما یک روز از اینها یک وسیله ی مورد نیاز در کار نظامی را درخواست کردیم؛ اما این وسیله با این که ساخت کشور دیگری بود، هرچه کردیم، به ما ندادند! اجازه نداشتند بدهند. البته آن کشور با ما بد نبود، اما اجازه نداشت بدهد. این قضیه، مربوط به سالهای اوایل دهه ی ۶۰ بود. کشوری که آن روز محصول ساخته شده را حاضر نبود به ما بدهد، امروز فناوری ساخت آن را که خود ما به دست آورده ایم - و او نمی توانست به دست بیاورد - به او می دهیم؛ البته می فروشیم. ما اگر در صنعت و در دانش پیشرفت کنیم، به سود دنیا و ملتهای عقب افتاده و در درجه اول به سود دنیای اسلام است. بنابراین، این که ما باید پیشرفت کنیم و مرزهای علم را بشکنیم و باز کنیم، یک نگاه نژادپرستانه ی خودخواهانه نیست، که ما چون ایرانی هستیم، باید این کار را بکنیم. بله، ما غرور ملی هم داریم؛ این را انکار نمی کنیم. ما به گذشته ی خودمان نگاه می کنیم و احساس عزت و سرافرازی می کنیم. ما کسانی بودیم که اسلام را با آغوش باز پذیرفتیم؛ ما کسانی بودیم که اهل بیت را زودتر از خیلی های دیگر شناختیم؛ ما کسانی بودیم که در راه گسترش اسلام این همه تلاش کردیم؛ ما کسانی بودیم که مظلومان اهل بیت را که در خانه های خود - یعنی مدینه و مکه و کوفه - امان نداشتند، در آغوش خود پذیرفتیم. شما ببینید چقدر امامزاده در ایران هستند! این امامزاده ها کی هستند؟ اینها که ایرانی نبودند. اینها کسانی اند که به ایران آمدند و ایرانی ها با آغوش باز اینها را پذیرفتند؛ حتی گاهی برای اینها جنگیدند و در راه اینها تلاش کردند. از همین مازندران ما و گیلان ما - منطقه ی شمال رشته کوه البرز - یک عده یی از ایرانی های ما بلند شدند و به یمن رفتند و حکومت شیعه ی زیدی را در آن جا برپا کردند. یمنی ها شیعه ی زیدی هستند و حکومت زیدی داشتند؛ این به وسیله ی سربازان ایرانی و مجاهدان و مدافعان اسلام و تشیع صورت گرفت. توقع ما برای آینده، ناشی از اعتزاز ملی خودمان است؛ این را انکار نمی کنیم؛ اما فقط این نیست - همان طور که گفتم - نگاه انسانی و اسلامی است. البته تحقیقات لازم است، بودجه ی اختصاصی لازم است، فضای تشویق و میدان دادن به کار لازم است، اتصال دانشگاه با

صنعت لازم است؛ همه ی اینها جزو لوازم کار است. البته مسؤولیت به عهده ی ماهاست، به عهده ی مسؤولان است، به عهده ی دولت است؛ در این تردیدی نیست. در چند سال اخیر، فضا هم خوشبختانه با تکرار و اصرار بحمداللّه در محیط دولت به وجود آمده است؛ می خواهند این کارها انجام بگیرد و بحمداللّه کارهایی هم شده؛ لیکن آن که عنصر اصلی و میداندار اصلی و پهلوان اصلی این میدان است، شما هستید؛ آن نیروی انسانی علاقه مند به کار است که مثل گیاهی که در دل صخره های سخت هم راه خودش را باز می کند، بیرون می آید و می بالد. این روحیه ی پیشرفت و روحیه ی تکمیل را باید در محیط مهندسی و فنی کشور زنده کنید؛ هم مجموعه هایی مثل شما که امروز این جا تشریف دارید، هم نظام مهندسی که مربوط به مهندسی ساختمان و عمران و امثال اینهاست، و هم بقیه ی بخشهای مهندسی. نکته ی آخر مربوط به مسائل مهندسی ساختمان و شهرسازی و خانه سازی و امثال اینهاست. این مسأله، بسیار مهم است. ما نباید وقتی زلزله می آید، به فکر بیفتیم؛ ما باید از گذشته ها عبرت بگیریم. یک سال و اندی پیش زلزله ی بم اتفاق افتاد؛ اندکی بعد از آن، زلزله بلده و منطقه ی شمال اتفاق افتاد که آن هم خساراتی داشت، منتها در کنار زلزله ی بزرگ بم خیلی به چشم نیامد؛ الان هم زلزله ی منطقه ی زرند پیش آمده؛ هر ساعت و هر روز هم ممکن است در نقطه یی از این کشور زلزله به وجود بیاید. این حوادث چه به ما می گوید؟ می گوید ما باید به مسأله ی بنا و ساخت محیطهای مسکونی اهمیت بدهیم. خانه، مأمن و پناهگاه هر انسانی است. خانواده که اصلی ترین و مهمترین انس یک انسان است، عمدتاً داخل خانه است. بچه های انسان، همسر انسان، خود انسان در محیط خانه هستند؛ لذا ما باید کاری کنیم که احساس امنیت کنند. ما در این زمینه - همان طور که اشاره کردند - باز گذشته ی باشکوه و افتخاربرانگیزی داریم. در دوره های قدیم، از بنای تخت جمشید و ایوان مدائن بگیرید تا بناهای عظیم دوران اسلامی و دوره های مختلف دیگر، که با معماری های مختلف ساخته شده اند؛ اما همه با شاخص استحکام، زیبایی، مصالح خوب، تناسب با محیط و مطمئناً صرفه جویی؛ همین اصولی که شماها در مهندسی ساختمان درنظر می گیرید. من یادم هست در دوران بچگی، یک بخش از خانه ی قدیمی ما را - که آن وقت صد سال یا هشتاد سال از ساخت آن می گذشت - می خواستند تعمیر کنند. من آن موقع ده، دوازده سالم بود و به بنّا و عمله کمک و همکاری می کردم و آجرهای کهنه را بیرون می کشیدیم تا آجر نو بگذارند. وقتی بنّا می خواست آجرهای کهنه را بیرون بیاورد، با چکش روی آنها می زدند و آنها را نیمه می کردند؛ نمی توانست سالم بیرون بیاورد؛ مثل سنگ بود. این آجرها در دوره ی زندگی ما تبدیل شد به آجرهای پوک منحوسی که دیده اید. دوره ی انحطاط همین است؛ همه چیز روی همه چیز اثر می گذارد. مصالح نو و مدرن به میدان آمد، اما دقت در ساخت مصالح و استفاده ی از مصالح کم شد؛ تناسب با محیط که در ساختمان سازی قدیمی ما رعایت می شد، کم شد. شما ببینید ساختمانهای قدیمی ما در هر نقطه یی به تناسب نیاز آن نقطه ساخته شده، با توجه به جهات اسلامی ساخته شده. ساختمانی که در شمال کشور یا در جنوب می بینید، با ساختمانی که در منطقه ی شرق کشور - مثلاً خراسان - می بینید، با هم متفاوت است؛ هر کدام یک شکل و حالتی دارد. حتی مساجد و ساختمانهای قدیمی بزرگشان هم همین تفاوت ها را با هم دارند. به اقتضای نیاز و تناسب با محیط و استفاده ی عملی و کاربرد، شکلهای مهندسی تغییر پیدا می کرده. خوب فکر می کردند، خوب عمل می کردند. اشتباه نشود؛ من طرفدار این نیستم که ما امروز به شکل صدوپنجاه سال پیش خانه بسازیم؛ نه، ما باید از ابتکارها استفاده کنیم؛ از نیازهای نوبه نو استفاده کنیم؛ از مسائل جدیدی که امروز به وجود آمده - مثل مسائل زیست محیطی که آن روز مطرح نبود - استفاده کنیم؛ از مسأله ی صرفه جویی در انرژی و غیره باید استفاده کنیم؛ از وسایل و مصالح جدید که پیش آمده و آن وقت ها به کار نمی رفت، باید استفاده کنیم؛ در این شکی نیست؛ اما انگیزه و دقت و مبانی کار را نیز - که آن روزها هم ایرانی های قدیم و اجداد ما ملاحظه می کردند - ملاحظه کنیم؛ سهل انگاری نکنیم. درباره ی نظام مهندسی و قانونی که گذاشته شده و مطالبی که آقایان گفتند، بنده هم اطلاعاتی داشتم و دارم؛ اینها خوب است، منتها اینها را به مرحله ی عمل و تحقق برسانید؛ نگذارید اینها مورد غفلت قرار بگیرد؛ یعنی واقعاً یک مهندس محاسب یا یک مهندس ناظر، خودش را

مسؤول بداند. گفتند وقتی این قضایا پیش می آید، جامعه ی مهندسی کشور احساس ناراحتی و شرمندگی می کند. بله، واقعاً باید خود را مسؤول دانست. همه مسؤولند؛ بخصوص بخشهایی که در این زمینه ها فعالیت بیشتری دارند. مهندس ناظر باید امین باشد؛ مثل پزشکی که وقتی بیماری را تشخیص می دهد، داروی مناسب آن را می نویسد؛ که اگر تشخیص داد و داروی مناسب را ننوشت یا داروی مضر را نوشت یا در تشخیص، بی اهتمامی و بی اعتنایی به خرج داد، مورد ملامت خود و وجدان خودش و دیگران قرار می گیرد. در زمینه ی مهندسی هم باید این فرهنگ به طور کامل جاگیر بشود؛ یعنی باید حقیقتاً مهندسان ناظر، مهندسان محاسب، مهندسان نقشه کش و مهندسانی که در بخشهای مختلف مشغولند، همه باید خودشان را مسؤول بدانند. زیبایی یک چیز تجملاتی نیست. بعضی خیال می کنند زیبایی یک چیز تشریفاتی است؛ نه، زیبایی یکی از لوازم زندگی انسان است؛ زندگی را آسان و شیرین می کند؛ محیط را قابل تحمل می کند. این که انسان وارد خیابانی شود و همه ی بناها با انحناها و شکل های مناسب و ترکیب های زیبا و چشم نواز و دلنواز در مقابل او جلوه کنند، این کجا؛ و این که انسان وارد خیابانی شود و ساختمانهای ناهماهنگ، ناجور و تحمیل بر زمین و بر محیط طبیعی، جلوی چشم او جلوه کنند، کجا؟ اینها با هم تفاوت می کند. داخل خانه ها و درون محیطهای عمومی هم همین طور. زیبایی، اصل خیلی مهمی در بناست. رعایت شاخص های بومی و بخصوص شاخص های اسلامی در شهرسازی و خانه سازی، بسیار مهم است. من به دوستانی که زحمات مهم ساخت بم را بر عهده دارند، گفتم فقط به استحکام و صرفه جویی اکتفا نکنید - اینها لازم است و کارهای خیلی خوبی هم کرده اند - اما کاری کنید که وقتی انسان وارد خیابان بم شد، از نگاه به ظاهر ساختمان ها لذت ببرد. همه ی شهرهای ما باید این گونه باشد. البته ما باید کارهای اولویت دار و فوری را مورد اهتمام ویژه قرار بدهیم، که از جمله ی آنها نوسازی بافتهای فرسوده است. ما مثل بم زیاد داریم. یک زلزله ی شش و چند دهم ریشتری و این همه کشتار، تن انسان می لرزد. بنده به اغلب شهرهای ایران رفته ام و آن جاها را گشته ام و در کوچه پسکوچه ی آنها رفت و آمد داشته ام. بعضی از شهرها هستند که اگر خدای نکرده یک حادثه ی آن طوری پیش بیاید، خساراتش غیرقابل تصور خواهد بود؛ باید به فکر افتاد، باید دنبال اینها رفت. بنده سال گذشته بعد از قضیه ی بم با مسؤولان دولتی و مسؤولان ذی ربط جلسات فراوانی داشتم. همه خیلی حرص خوردند برای این که این کارها انجام بگیرد. بحث ها و توصیه ها و تأکیدهای زیادی شد، کارهایی هم شده است؛ اما من می خواهم بگویم به این کارها باید اهتمام مضاعف داشت. تاکنون چند صد نفر در این زلزله ی اخیر کشته شده اند؛ این ما را با مسؤولیت بزرگ خودمان بیشتر آشنا می کند. به هرحال امیدواریم خداوند ان شاءاللّه به شماها کمک کند. برای من که با شما فرزانگان، زبدگان، متخصصان و دانشمندان دیدار کردم، روز خیلی خوبی بود. حرف گفتنی هم برای شما زیاد دارم و می دانم شما هم حرفهای گفتنی برای ما خیلی دارید؛ منتها مجال به همین اندازه بیشتر نبود. امیدواریم ان شاءاللّه مشمول ادعیه ی زاکیه ی حضرت بقیةاللّه باشید و خداوند به شما توفیق دهد و همه ی ما بتوانیم وظایف سنگینی را که در قبال خدای متعال و مردم داریم، ان شاءاللّه انجام دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی زمینی سپاه انقلاب اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی زمینی سپاه انقلاب اسلامی --۱۹/۱۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بحمداللّه خدای متعال نعمت خود را بر مجموعه ی سپاه - به عنوان یک بازوی توانای ملت ایران - تمام کرده است. همچنان که در آغاز، پیدایش سپاه، انگیزه ی عشق و خدمت همراه با اخلاص داشت و به معنای واقعی کلمه، خلأ عظیمی را پُر کرد، امروز هم انسان می بیند و احساس می کند که مجموعه ی سپاه، برخوردار از نعمتهای بزرگ معنوی و هدایت و کمک الهی در ادامه ی همین خدمات ارزنده و حضور پُربرکت است. برای یک نیروی مسلح، مهمترین مسأله این است که از لحاُدل و عزم و ایمان و همچنین از لحاُجسم و وجود خارجی، دارای تبحر و آمادگی رزمی و سازمانی و

جسمانی باشد. ایمان و انگیزه و روحیه در کنار آموزش، سازماندهی، ترتیب، نظم و امکانات، دو بال اساسی برای یک نیروی مسلح است. امروز بحمداللّه انسان مشاهده می کند که سپاه مجهز به این دو بال است. برای یک ملت هم یکی از اساسی ترین مسائل این است که مردان شجاع و کارآمدی داشته باشد؛ برای این که از او در روز حادثه دفاع کنند. در میان جامعه ی عظیم بشری انگیزه های قدرت طلبانه و تجاوزکارانه همیشه بوده است و خواهد بود. جهانگشایی های قدرتهای فزون طلب و تعدی ها و تجاوزها به ملتها و مظلومان هرگز در طول تاریخ متوقف نشده؛ امروز هم مثل همیشه ی تاریخ، این مسائل وجود دارد. آن ملت و کشوری توانسته است در مقابل طمع طمعکاران و زورگویی قدرت طلبان و جهانگشایان بایستد و هویت و آبرو و سرنوشت خود را محفوُبدارد که از چنین مردان و جوانانی برخوردار بوده باشد. مردان شجاع و مسلح و مؤمن در هر کشوری، وقتی موفق خواهند بود که ذخیره ی انسانی و ایمانی خود را از دل مردم و از درون جامعه به دست بیاورند. این خصوصیات، مهمترین ویژگی های یک نیروی مسلح است؛ این را باید حفُکنید و افزایش دهید. امروز هم مثل همیشه ی تاریخ، قدرتمندان برای حفُمنافع خودشان حاضرند منافع ملتها و انسانها را لگدمال کنند و نادیده بگیرند. آن چیزی که می تواند جلوی طمع طمعکاران را بگیرد، تسلیم شدن و گردن نهادن نیست؛ ضعیف ماندن نمی تواند طرفی را که احساس قدرت بی مهار می کند، از تعرض و تعدی به او باز بدارد؛ باید قوی بود، باید عزم داشت، باید حضور داشت، باید آماده بود تا بتوان نقش اساسی مردان شجاع را در دفاع از ملتها عهده دار شد و از عهده ی آن بخوبی برآمد. امروز وظیفه ی نیروهای مسلح این است. امروز دنیا از لحاُابزارهای مادی - از جمله ابزارهای نظامی - پیشرفت های زیادی کرده است؛ اما همچنان نقطه ی اصلی برای هر پیروزی و شکستی، انسان است. ابزارهای مجهز وقتی به کار می آیند که دلهای باایمان و اراده ها و عزم های استواری، آنها را هدایت کنند. این چیزی است که ابرقدرت ها از آن برخوردار نیستند. این چیزی است که همه ی ملتها را به حفُعزم و اراده ی پولادین خودشان دعوت می کند و به آنها نوید فتح و پیروزی می دهد؛ ولو پیروزی بر قدرتهایی که تا دندان مسلح اند. ضعف ها، اشتباه ها، ناآمادگی ها و تن ندادن به کارهای بزرگ و دشوار و تحمل نکردن سختی ها یک ملت را ضعیف و زبون و پامال می کند و هویت و تاریخ و فرهنگ و آینده و گذشته ی او را به خاک سیاه می نشاند. امروز قدرتمندان زورگوی بین المللی، گذشته و تاریخ ملتها را انکار می کنند و آینده ی آنها را هم در افق تاریکی در هم می پیچانند؛ مگر این که ملتی قوی باشد. قوّت برای تعرض و تجاوز نیست - این، درس اسلام و همه ی احکام نورانی پیامبران الهی است - قدرت برای دفاع از حق است. شما فرماندهان و عناصر و افراد و مجموعه های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ چه در نیروی زمینی - که امروز بحمداللّه توفیق پیدا کردیم بار دیگر از این مرکز بازدید کنیم - و چه در نیروهای دیگر! همت خود را بر این بگذارید که هویت سپاه را - که ایمان و عزم و عشق و صمیمیت است - همچنان حفُکنید. همان طور که تا امروز سپاه توانسته عناصر معنوی را با عناصر سازمانی و نظامی لازم و مدرن پیوند بزند و نظم لازم، سازماندهی خوب، ابزارهای پیشرفته، نگهداری، تولید و آموزش در سطوح مختلف را هم تأمین کند، بعد از این نیز باید این راه موفق را دنبال کند. همه ی آنچه را که برشمردیم، بدون آن عناصر اصلی، کارایی بسیار کمی خواهد داشت. آن عشق و ایمان و معرفت روشن بینانه و آگاهانه را همراه کنید با این سازماندهی ها، آمادگی های رزمی، نگهداری های هوشمندانه ی ابزارهای نظامی، و آمادگی برای به کارگیری آنها. همیشه آماده باشید. ممکن است ملت ایران و کشور عزیز ما تا سالهای متمادی هم مورد تهاجم هیچ دشمنی قرار نگیرد؛ ممکن است دشمنان با نگاه به ملت ایران و آمادگی های جوانان مؤمن و سلحشور ما هرگز جرأت نکنند به حریم این ملت نزدیک شوند؛ اما این نباید موجب کاهش آمادگی ها شود؛ همیشه باید آماده بود؛ آیات قرآن این را به ما تعلیم داده است؛ آ«واعدّوا لهم مااستطعتم من قوّةآ». هرچه در توان یک ملت است، باید آن را برای آمادگی در مقابل زورگویی و تجاوز و تحقیری که از سوی قدرتهای ظالم پیش می آید، به کار بگیرد. شما جوانان مؤمن و فرماندهان مؤمن و عناصر صمیمی و بااخلاص، در این مجموعه ی پُرافتخاری که تاریخ کوتاه دوران انقلاب، سرشار از فداکاری های آنهاست، جمع شده اید. هزاران نفر از شهیدان و سرداران و برجستگان، با عشق و

ایمـان در این مجموعه گرد آمدنـد. میراثی که از آنها باقی مانـده است، عشق و ایمان و عزم و موفقیت است. آنها شـهید شدنـد، اما کشور شما آزاد و مستقل ماند؛ تجاوزهای دشمنان را دفع کرد و کشور رو به آبادی و قدرت و قوّت پیش رفت و به فضل پروردگار همچنان پیش خواهد رفت. خدای متعال را شکر می کنیم که خون شهیدان عزیز ما را مبارک کرد و به هدر نرفت. آنها توانستند با فداکاری های خود یک ملت را سرافراز کننـد و راه آینـده را برای آن باز کننـد. امیـدواریم در راه اقتدار معنوی، مادی، سیاسـی و حفُهویت، همچنان پیشتاز و پیشرو باشید و تن ها و جان های شما مشمول رحمت و برکت الهی باشد. از خداوند متعال می خواهیم ادعیه ی زاکیه ی حضرت بقیۀاللّه الاعظم (ارواحنا فداه) را شامل حال همه ی شما قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه ی انجمن های اسلامی دانش آموزان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار اعضای اتحادیه ی انجمن های اسلامی دانش آموزان ---۲۴/۱۲/۱۳۸۳ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از دیـدار صـمیمانه بـا شـما جوانـان عزیز خیلی خوشـحال و خرسـندم. فضایی که شـما جوانهای عزیز، با اخلاص و صفای خودتان در هر محیطی که حضور دارید، ایجاد می کنید، حقیقتاً برای بنـده یک فضای بسیار شیرین و جـذاب است. یقیناً زبـده ی جوانان کشور، جوانان دانش آموز و دانشـجو و طلاب علوم دینی اند. هرچه احساس تعهد و مسؤولیت و کار در بین این قشر عظیم و میلیونی بیشتر باشد، ارزش جوان بالاتر می رود؛ و نباید شک داشت که انجمن های اسـلامی دانش آموزی از جمله مجموعه های بسیار پُرتلاش و پُرکار و با ایمان محسوب می شونـد. لـذا من دیدار با شما را مغتنم می شمارم، به شما به چشم عناصری بسیار عزیز نگاه می کنم، قدر شما را می دانم و این امید را در دل می پرورانم که ان شاءاللّه در آینده ی این کشور، نقش و فعالیت شـما بتواند آرزوهای بزرگ این ملت را برآورده کند. یکی از مهمترین آرزوهای هر جـوانی در سـنین شـماها - چه پسـر، چه دختـر - این است که در محیـط و جـامعه یی که زنـدگی می کنـد، این خصوصـیات را مشاهـده کنـد: جامعه ی او، یک جامعه ی پیشـرفته از لحاُعلم و مـدنیت باشـد؛ از عدالت و روابط اجتماعی انسانی و اخلاقی انسانی برخوردار باشـد و افق روشـنی برای همه ی افراد - بخصوص جوانان - وجود داشـته باشـد. کار بزرگی که ملت ما در بیست وشـش سـال پیش انجـام داد - یعنی پدیـد آوردن انقلاب اسـلامی - اگر پنجـاه سال و یا حتّی سـی سال زودتر انجام گرفته بود، امروز این جامعه ی آرمانی را در کشور و خانه ی خودمان داشتیم. وقتی مشروطیت به وجود آمد، یا سالهای بعد از مشروطیت، اگر ملت ایران توانسـته بود همان کاری را بکند که در انقلاب اسـلامی کرد، راه از آن زمان شروع می شد و ما امروز می توانستیم شاهد جامعه یی باشـیم که هم از لحاُعلمی و صـنعتی پیشـرفته است، هم یـک جـامعه ی برخوردار از عـدالت است، هم یـک جـامعه ی برخوردار از احسـاس معنـویت و ایمـان معنـوی است - که این برای جوانهـا خیلی مهم است - ولی وقتـی ملت ایران تشـنه ی چنـان تحـولی بود، نگذاشـتند این تحـول صورت بگیرد. این که می گویم نگذاشـتند، یـک محاسـبه ی کاملاًـ دقیق و علمی دارد؛ نه این که ملت ایران نمی خـواست یـا حاضـر بـه فـداکاری نبـود؛ چرا، لیکن در دوره ی مشـروطیت از بی تجربگی ملت و رهـبران آن اسـتفاده کردنـد و حرکت عظیمی که در این کشور علیه استبداد درازمدت پادشاهان - که سرچشمه ی همه ی بدبختی ها بود - به وجود آمده بود، به بیراهه کشاندند و از درون آن را پوچ و منهدم کردند. ماجرای مشـروطیت یکی از ماجراهای تلخ تاریخ اخیر ماست. ملت ایران وارد میـدان شدنـد؛ رهبران روحـانی، علمای بزرگ و مراجع از نجف و از داخل کشور مردم را بسیج کردنـد؛ ملت هم خوب فـداکاری کردند؛ اما چون تجربه ی کاری نداشـتند، دشـمنان، نفوذی ها و سـلطه گران بیگانه توانسـتند این حرکت را از درون منهدم و خنثی کنند و از بین ببرند. البته آن روز دشـمن به طور مشـخص دولت انگلیس بود و در دنیا همان نقشـی را ایفا می کرد که امروز امریکا ایفـا می کنـد. هـدف آنهـا سـلطه، دست انـدازی، جهانگشایی، دخالت در امور ملتها برای مکیـدن ثروتهای ملی و عقب نگهداشـتن ملتهای آسـیا و آفریقا و هر جای دیگر بود. در همان قـدمهای اول با اسـتفاده از روش های پیچیـده، مشـروطه را به غیر آن راهی که

ملت برای آن حرکت کرده بود - یعنی راه استقلال و آزادی در زیر سایه ی اسلام - منحرف کردند؛ بعضی از رهبران مشروطه را متهم کردند، بعضی را اعدام کردند، بعضی را ترور کردند، بعضی را خانه نشین کردند و با غوغاگری به وسیله ی ایادی خودشان، فضا را تحت نفوذ گرفتند. ده پانزده سالی هم که گذشت، انگلیسی ها بدل فن مشروطه و حرکت عظیم ملت ایران را زدند؛ یعنی رضاخان پهلوی را سرکار آوردند. ملت تجربه نداشت؛ حتّی رهبران هم تجربه نداشتند؛ بنابراین دشمن توانست کار خودش را بکند؛ لذا آغاز این حرکت بزرگ، هشتاد نود سال تأخیر افتاد و در طول این مدت هر کار توانستند، با این ملت مظلوم و با این کشور کردند. پهلوی ها را سر کار آوردند، برای این که سلطه ی بیگانه را - که مکمل سرنوشت سیاه ملت پس از استبداد داخلی بود - بر ملت تحمیل کنند؛ و چون می دانستند ملت با پیشرفت های دنیا آشناست، برای این که اشتهای بسیار صادقانه ی ملت به پیشرفت را فروبخوابانند، با ابزارهای زرق و برق تمدن، سر ملت را گرم کردند و حقیقت تمدن غربی را - که علم و پیشرفت بود - از او دریغ کردند و ملت را به ظواهر سرگرم ساختند؛ مثل بچه یی که گرسنه است و ممکن است سراغ غذا برود؛ اما به جای دادن غذای دارای پروتئین و ویتامین، با پفک نمکی اشتهایش را از بین ببرند تا دیگر میلی پیدا نکند؛ این کار را با ملت کردند. سالها این ملت در سختی های ناشی از سلطه ی بیگانه گذراند تا این که زمینه برای انقلاب اسلامی آماده شد. رهبری حکیم، پُرقدرت، با اراده و عزم راسخ و نافذ در همه ی دلها، در میان مردم به وجود آمد و وارد میدان شد؛ ملت هم تجربه پیدا کرده بودند؛ لذا انقلاب اسلامی شکل گرفت و این دفعه ترفند دشمن بی اثر ماند؛ چون ملت و رهبران در انقلاب اسلامی تجربه پیدا کرده بودند. در دوره ی مشروطه، رهبران و مردم نمی دانستند کمین بیگانگان با آمادگی های قبلی چقدر خطرناک است؛ لذا حصارهای خودشان را برچیدند و مهیای قبول حمله ی دشمن شدند؛ دشمن هم آمد و هر کار خواست، در این کشور کرد. این دفعه در انقلاب اسلامی، با استفاده ی از تجربه ی مشروطیت، هم ملت ما، هم رهبران روحانی ما و هم روشنفکران صادق ما فهمیدند که باید حصار معنوی - یعنی حصار ایمان، ارزشهای انقلابی و حصار بیداری - را در مقابل توطئه های دشمن محکم نگه دارند. این که می بینید ملت ما بعد از بیست وشش سال آ«مرگ بر امریکاآ» را فراموش نمی کند، به خاطر این است که غفلت از توطئه ی استکبار جهانی همان، و اسیر توطئه شدن همان. در واقع آ«مرگ بر امریکاآ»یی که مردم ما می گویند، مثل همان آ«اعوذباللّه من الشّیطان الرّجیماَ» است که اول هر سوره ی قرآن قبل از آ«بسم اللّه الرّحمن الرّحیماَ» گفته می شود. استعاذه ی به خدا از شیطان رجیم برای چیست؟ برای این است که انسان مؤمن یک لحظه حضور شیطان را فراموش نکند؛ یک لحظه از یاد نبرد که شیطان آماده ی حمله به او و انهدام حصار معنوی و ایمانی اوست. آ«مرگ بر امریکاآ» هم برای این است که ملت فراموش نکند سلطه گران جهانی منافع سرشاری که در این کشور داشته اند و دست آنها کوتاه شده، از یاد نبرده اند. آنها همیشه دنبال این هستند که همان منافع را باز در داخل این کشور برای خودشان تأمین کنند و به قیمت نابودی استعداد جوانان و آینده ی این کشور، بر ثروت و علم و فناوری خود بیفزایند. پس ملت ایران دیر شروع کرد؛ از انقلاب اسلامی شروع کرد. برای تبدیل وضعیتی که برای ملت پیش آمده بود، به وضعیت مطلوبی که اول شرح دادم، یک سال و دو سال و ده سال کافی نیست؛ این تغییرات عظیم عمیق اجتماعی باید در طول چند نسل به وجود بیاید. ما امروز مبالغ زیادی از این راه را پیش رفته ایم. کسانی که در سنین شما یا اندکی از سنین شما بیشتر، در انقلاب اسلامی حضور داشتند و جانانه کار کردند، وظیفه ی خود را آن روز خوب انجام دادند؛ نسل بعد از آنها هم در طول بیست وشش سال گذشته تلاشهای خوبی کردند. این که شما می بینید ما امروز در دانش هسته یی، در دانش سلولهای بنیادی - که از دانش های بسیار کمیاب دنیاست - و در بسیاری از رشته های دیگر پیشرفت هایی کرده ایم که دشمنان ما را هم به اعتراف وادار می کند، نشان دهنده ی این است که در محیطی که خودباوری وجود دارد و ملت توان خود را باور کرده است و آزادانه و بدون سلطه ی بیگانه مشغول کار است، همه نوع قله یی را می توان فتح کرد. ما می توانیم قله های علم و اخلاق - نه علم بی اخلاق و ضداخلاق؛ مثل علمی که امروز در دنیای غرب وجود دارد - و پیشرفت و عزت حقیقی انسان در جامعه را فتح کنیم و عدالت و روابط عادلانه

را در کشورمان برقرار نماییم و آن چنان عمل کنیم که هر جوان این کشور وقتی به پیش روی خود نگاه می کند، تمام افق ها را روشن ببیند. امروز دنیای غرب در این بخش احساس عجز می کند. امروز کشورهایی که در اوج پیشرفت علمی و صنعتی مادی هستند، جوانهایشان احساس نومیدی و بی آیندگی می کنند؛ لذا خودکشی و تبهکاری در بین آنها خیلی زیاد است. ما می توانیم این محیط پُرامید و پُرشور همراه با پیشرفت مادی و معنوی و روابط عادلانه را در کشور ایجاد کنیم؛ اما به شرط این که شما جوانها آن چنان که شایسته ی نسل شما در چنین دورانی است، حرکت کنید. خوشبختانه من می بینم جوانهای ما بیدار و آگاهند. حضور انجمن های اسلامی در این خصوص یک نشانه است. حضور جوانها - چه دانش آموز، چه دانشجو، چه طلاب علوم دینی - در عرصه های مختلف اجتماعی، فکر کردن آنها و زمینه چینی های فکری آنها برای آینده - که من نشانه های آن را مشاهده می کنم - همه دلیل بر این است که جوانهای امروز ما خوب کار می کنند؛ منتها باید بیدار باشند. با وضع کنونی ما، رسیدن به آن قله، مستلزم طی کردن یک فاصله است؛ این فاصله را باید طی کرد. با نشستن، تن آسانی، راحت طلبی و سرگرم شدن و مشغول شدن به هوس ها و بازیچه هایی که دشمن سر راه ما و جوانهای ما قرار می دهد، این راه طی نخواهد شد. این نسل باید کار گذشتگان را به اکمال برساند و تمام کند. باید خوب درس بخوانید و به طور دقیق انضباط و نظم اجتماعی را رعایت کنید. محیط هرج و مرج و محیطی که در آن امید وجود نداشته باشد، ضد پیشرفت است. شما ببینید امروز دشمنان ما که از برخورد چهره به چهره با این ملت مأیوس اند و از طرق گوناگون می خواهند روی این ملت اثر بگذارند، از همین وسایل استفاده می کنند؛ یعنی سعی می کنند افق را تیره و تار نشان دهند؛ جوان را ناامید کنند؛ جوان را به بازیچه ها و سرگرمی های گوناگون مشغول کنند؛ جوان را از تحصیل علم باز بدارند و او را تحریک به هرج و مرج کنند؛ لذا باید بیدار بود. با وجدان کاری، با همبستگی، با تلاش امیدوارانه و گرم و گیرا، با کار مدبرانه و برنامه ریزی شده، و درعین حال با توکل به خدا و استمداد از پروردگار، باید این فاصله را طی کرد. جوان باید همه ی اینها را با هم مدنظر داشته باشد. امروز جوان ما می تواند با مسائل کلان این کشور و مسائل سیاسی آشنا شود. در گذشته، جوانها در سنین شما از مسائل سیاسی کشور چیزی سر در نمی آوردند. دولتها می آمدند، می رفتند، عوض می شدند، انتخابات نمایشی برگزار می شد و عده یی را بر اساس فهرست دربار به آنچه به آن مجلس شورای ملی می گفتند، می فرستادند و اصلاً کسی هم خبر نمی شد! واقعاً ماها اسم رؤسای دولت را هم نمی دانستیم؛ هیچ کس از جوانها در کشور علاقه و شوقی به این کار نداشت؛ راههای معرفت سیاسی بسته بود؛ اما امروز این طور نیست؛ امروز جوان ما نقشه های استکبار را می داند؛ حضور استکبار در سطح منطقه را با ساز و برگ های سیاسی و نظامی اش می شناسد؛ نقش امریکا در فلسطین اشغالی را می داند؛ ارزش و اهمیت والای جهاد فلسطین را می داند. ما در سنین شماها شاید اسم فلسطین به گوشمان نخورده بود. آن وقت هم مبارزه بود، آن وقت هم فلسطین غصب شده بود، اما کسی خبر نداشت؛ ولی امروز همه ی اینها را جوانهای ما می دانند. بنده طرفدار این هستم که جوانها در جریان مسائل سیاسی کشور قرار بگیرند و بتوانند تحلیل کنند. البته سیاسی کاری، سیاست بازی و آلت دست این حزب و آن حزب شدن را بنده برای جوان نمی پسندم؛ اینها برای جوان هیچ شرف و افتخاری ایجاد نمی کند؛ اما این که جوان بداند می تواند اثرگذار باشد و نقش ایفا کند، خیلی ارزش دارد. در دوران دفاع مقدس جوانهای ما فهمیدند که می توانند نقش ایفا کنند، و نقش ایفا کردند. جوانهای شانزده، هفده ساله به میدان نبرد رفتند و چهار سال، پنج سال، شش سال، هشت سال - به اختلاف اشخاص - در میدان نبرد ماندند و سپس به عنوان شخصیت های برجسته و آگاه و توانا و باکفایت از میدان جنگ بیرون آمدند. بسیج عمومی مردم - که آن روز به دستور امام انجام گرفت - جوانهای ما را آن چنان آبدیده و آگاه کرد که هم در دفاع مقدس توانستند نقش ایفا کنند، هم در صحنه های دیگر نقش ایفا کردند؛ امروز هم همین طور است. حضور جوانان در صحنه های انتخابات این کشور در طول زمان، یک حضور شاد و مؤثر و تعیین کننده بوده؛ حالا هم باید همین طور باشد. در آینده ی نه چندان دوری - حدود دو سه ماه دیگر - ما انتخابات داریم. جوان ما باید به مسأله یی مثل انتخابات، به چشم یک عمل صالح و یک کار بزرگ نگاه کند.

جناب آقای علی اکبری در صحبت خود تعبیر خوبی کردند؛ در واقع انتخابات برای جوانان ما که برای اول بار وارد این صحنه می شوند، جشن تکلیف سیاسی است. جشن تکلیف عبادی روزی است که انسان مکلف می شود و نماز می خواند. جشن تکلیف سیاسی روزی است که برای اول بار می رود نقش خود را برای انتخاب یک فرد، یا به عنوان نماینده ی مجلس، یا به عنوان نماینده ی در شورای شهر، یا به عنوان رئیس جمهور ایفا می کند؛ اینها خیلی باارزش است. درس خواندن، پاکدامنی و پرهیز از سرگرمی های عاطل و باطل، جزو وظایف جوانهاست. البته من با سرگرمی و تفریح و شادی جوانها خیلی موافقم؛ اما بعضی از سرگرمی ها و تفریح های منحرف را دشمن به قصد غافل کردن ما و جوانان عمداً وارد جامعه ی ما می کند. این، مخصوص جامعه ی ما نیست؛ در خیلی جاهای دیگر هم این کار را می کنند. در یکی دو سال گذشته خبرهای متعددی داشتیم که در کشورهای مختلف آسیایی - مثل مالزی و چین و ... - و حتّی کشورهای اروپایی، سی دی هایی که به صورت قاچاق وارد کشورشان شده بود و آنها برای جوانها گمراه کننده و مضر تشخیص داده بودند، جمع آوری و منهدم کردند. در واقع با این سی دی ها مثل مواد مخدر - که دوروبر اینها گشتن، برای جوانها گناه است - برخورد کردند. کسانی هم که این محصولات را قاچاق می کنند، غالباً صهیونیست های خبیث هستند؛ اینها عامل گمراهی و فساد جوانها در خیلی از کشورها، بخصوص در کشورهای اسلامی، و به طور ویژه در ایران هستند. چرا؟ چون از آینده ی ایران می ترسند. نمی خواهند ملت ایران به پیشرفت علمی و پیشرفت مدنی و پیشرفت اجتماعی یی برسد که برای بقیه ی کشورهای اسلامی الگو شود؛ کمااین که حرکتهای اسلامی در کشورهای دیگر نشان می دهد که ملت ایران تا الان هم الگو شده؛ منتها روزی که شما بتوانید قله های علم و ایمان و همزیستی های انسانی و اخلاقی را فتح کنید و جامعه ی پیشرفته ی عادلانه ی معنوی برخوردار از ماده و معنا را به وجود آورید و ارزشهای انقلاب را نهادینه کنید، اسلحه ی دشمن بکلی از کار می افتد. می خواهند نگذارند شما به آن جا برسید. انجمن های اسلامی باید تشکلشان را مستحکم کنند. این پیوند قلبی و ایمانی دلها به یکدیگر که در انجمن های اسلامی تبلور پیدا کرده، خیلی مغتنم است؛ این را حفُو تقویت کنید. محافلی را که انجمن از مجموعه ی دانش آموزان و جوانان به وجود می آورد، از معارف اخلاقی و دینی و سیاسی برخوردار و غنی کنید. از لحاُدرس خواندن، الگوی جوانهای دیگر قرار بگیرید و همچنین از لحاُحضور در میدان های گوناگون اجتماعی و سیاسی شاخص باشید؛ انگشت اشاره یی باشید برای جوانها که به شما نگاه کنند و از شما درس و الهام بگیرند. البته این با ادعا و با تحمیل امکان پذیر نیست؛ باید خود را آن چنان بسازید تا دیگران به طور طبیعی به نگاه شما، به اشاره ی شما و به تشخیص شما احترام بگذارند و آن را معتبر بدانند و به عنوان نشانه یی از آن استفاده کنند. کار و برنامه ی انجمن های اسلامی باید این باشد. دایره ی تأثیرگذاری خودتان را توسعه دهید. امروز نسل جوان دانش آموزی ما بسیار خوب است. شما باید خود را در دوران دانش آموزی و دبیرستان آن چنان بسازید که ان شاءاللّه فردا اگر به دانشگاه یا حوزه ی علمیه رفتید، بتوانید در آن محیط هم اثرگذار باشید. شخصیت خود را، هم از لحاُعلمی، هم از لحاُاخلاقی، هم از لحاُتلاش و فعالیت و پُرکاری و نشاط کار در زمینه های اجتماعی و سیاسی، آن گونه آماده کنید که در هر جا قرار گرفتید، مثل چراغی محیط را روشن کنید. بنده هم ان شاءاللّه همه ی شما فرزندان عزیزم را دعا می کنم و از خداوند می خواهم که شماها را مشمول لطف و افاضه و هدایت و دستگیری خودش قرار دهد و ان شاءاللّه همه ی شما مشمول ادعیه ی حضرت بقیّةاللّه الاعظم (ارواحنافداه) باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۸۴

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا

و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین. خداوند متعال را سپاسگزارم که توفیق داد در روز اول سال با جمع شما برادران و خواهران مؤمن و خداجوی و محبان صادق اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) در حضور مرقد مطهر حضرت اباالحسن‌الرّضا (علیه الاف التّحیهٔ والثّناء) باشم. اولین سخن ما عرض اخلاص و ارادت به ساحت این امام بزرگوار است. ان‌شاءاللّه دلهای پُرمحبت و پُرشوق شما با عرض نیاز در مقابل این بارگاه مقدس و در محضر روح مطهر این امام همام، مهبط نور و فیض الهی باشد. در دیداری که با شما مردم عزیز مشهد و زوار عزیزی که از دیگر شهرها آمده‌اند، در آغاز سال داریم، درباره‌ی مطالب قابل توجهی که برای ملت و کشور ما حائز اهمیت است، دقایقی را می‌گذرانیم و بحث می‌کنیم؛هم درباره‌ی مضمون و محتوای پیامی که در آغاز سال به ملت ایران عرض شد، و هم درباره‌ی دو مطلب قابل توجه ملت ایران که یکی عبارت است از مسأله‌ی انتخابات ریاست جمهوری که در پیش داریم، و دیگری خنثی‌سازی توطئه‌ها و تهدیدهای دشمنان که برای ملت ما یک مطلب کاملاً قابل توجه است. نامگذاری امسال به «همبستگی ملی و مشارکت عمومی» اشاره به نیاز بزرگ ملت در همه‌ی مسائل است. درباره‌ی محتوای پیام، سخن اصلی ما این است که ملت ایران برای این‌که رشد و پیشرفت لازم را در همه‌ی صحنه‌ها - که شایسته‌ی آن است - به‌دست بیاورد، احتیاج دارد به تقویت همبستگی ملی و مشارکت عمومی در همه‌ی میدانهای طلب‌کننده‌ی حضور ملت. کشور متعلق به ملت ایران است؛ آینده هم متعلق به این ملت است؛ امروز و فردا را هم ملت ایران ساخته‌اند و می‌سازند؛ لذا نامگذاری امسال به «همبستگی ملی و مشارکت عمومی» اشاره به نیاز بزرگ ملت در همه‌ی مسائل است؛ همکاری، همدلی، بازو به بازو دادن و دلها را به یکدیگر مرتبط کردن و به سمت هدفهای والای این ملت - که برای بهروزی و پیشرفت او و کشورش لازم است - پیش رفتن. این‌که ما هر سالی را به نامی و با شعاری موسوم می‌کنیم و سال را با این نام و با این شعار آغاز می‌کنیم، صرفاً یک عمل تشریفاتی نیست. البته اسمها مهم نیست؛ مهم مسماست؛ لیکن این نامگذاری‌ها به ما و ملت و مسؤولان نشان می‌دهد که چه می‌خواهیم و دنبال چه هستیم یا باید به دنبال چه باشیم. سال رفتار علوی، هدف والای ملت ایران و تکلیف بزرگ مسؤولان و دولتمردان را مشخص می‌کند. سال خدمت‌رسانی یا سال پاسخگویی، همه‌ی خطوطی را که مسؤولان کشور و همه‌ی ما باید دنبال کنیم، به ما نشان می‌دهد. این شعارها در واقع مطالبات ملت از ما مسؤولان است. اگر نهضت عدالتخواهی مطرح می‌شود، یا اگر نهضت نرم‌افزاری و تولید علم به‌عنوان یک جنبش عمومی مطرح می‌شود، یا اگر نهضت آزاداندیشی مطرح می‌شود، برای این است که همه‌ی مسؤولان و همه‌ی آحاد ملت احساس کنند که در این جهت مسؤولیت دارند. کشور به این شعارها نیاز دارد. البته می‌دانیم که بسیاری از این شعارها در سالهای خود به‌طور کامل تحقق پیدا نکرده است؛ لیکن کارهای زیادی هم صورت گرفته است. هر سال باید با تجربه‌های سالهای پیش، هم ملت و هم دولت راه خود را به سمت هدفهای والای این ملت و این کشور طی کنند و گامها را محکم‌تر و استوارتر بردارند. همیشه نگاه این کشور و این ملت به عدالت و رفتار عادلانه‌ی علوی است و باید باشد؛ این را ما نباید فراموش کنیم. همیشه این ملت نیاز دارد به مسابقه‌ی خدمت‌رسانی میان مسؤولان؛ همیشه این ملت نیاز دارد به این‌که مسؤولان او پاسخگوی مسؤولیتهای بزرگ خودشان در مقابل ملت باشند و روح پرسشگری در مردم وجود داشته باشد و همیشه زنده بماند. اینها شعارهای گذرا نیست؛ ابعاد و جوانب گوناگون وظایف ما مسؤولان و همچنین مطالبات ملت را برای ما روشن می‌کند. باید مسابقه‌ی در خدمت و مسابقه‌ی در کار و تلاش، به جای مسابقه‌ی در تخریب، سوءظن، هتاکی و یأس‌آفرینی وجود داشته باشد. باید مسابقه‌ی در خدمت و مسابقه‌ی در کار و تلاش، به جای مسابقه‌ی در تخریب، سوءظن، هتاکی و یأس‌آفرینی وجود داشته باشد. عده‌یی برای تلاش و وظیفه‌ی خود در مقابل این ملت، توجه به نیازها و آرمانها را ملاک عمل قرار نمی‌دهند. این ملت بزرگ و شجاع و مؤمن و با قابلیت وقتی می‌تواند به هدفهای والای خود دسترسی پیدا کند که به‌جای تزریق یأس و نومیدی، امید و آفاق روشن را در مقابل چشم نسل جوان این کشور بگشاید و به جای ایجاد سوءظن و بدبینی، روح برادری، وحدت، یگانگی و همدلی در میان مسؤولان، و از قِبل مسؤولان، در میان مردم توسعه پیدا کند. وقتی این ملت به هدفهای خود

دست پیدا خواهد کرد و مشکلات گوناگون را از سر راه خود برخواهد داشت که ایمان و جهاد در میان مسؤولان به عنوان یک ارزش شناخته شود. وقتی این ملت به هدفهای خود دست پیدا خواهد کرد و مشکلات گوناگون را از سر راه خود برخواهد داشت که ایمان و جهاد در میان مسؤولان به عنوان یک ارزش شناخته شود. این جهاد، جهاد علمی، جهاد عدالتخواهی و جهاد مدیریتی و اقتصادی است. مدیران کشور، مسؤولان، و پشت سر آنها مردم وقتی این شعارها را مد نظر قرار دهند، حرکت کشور به سمت هدفها و آرمانهای خود پُرشتاب و موفق خواهد شد. امسال بخصوص همبستگی ملی اهمیت ویژه‌یی دارد؛ اولاً به‌خاطر مسأله‌ی بسیار مهم انتخابات ریاست‌جمهوری که در پیش است؛ ثانیاً به‌خاطر این‌که یک‌بار دیگر ملت ایران با همبستگی و مشارکت خود توطئه‌های دشمنان ایران اسلامی را خنثی کنند. کمتر از سه ماه به انتخابات ریاست‌جمهوری باقی است. حرفهای فراوانی در این زمینه وجود دارد که در طول این مدت به ملت عزیز عرض خواهد شد. آنچه امروز درباره‌ی این مسأله عرض می‌کنم، چند نکته است: یکی این‌که حضور آگاهانه در انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخاب هوشمندانه از سوی آحاد مردم، یک مشارکت در سرنوشت کشور است. کشور ما متکی به آراء مردم است. علت این‌که دشمنان ملت و طمع‌ورزان به این آب و خاک نتوانسته‌اند در طول بیست‌وشش سال گذشته گزندی وارد کنند، حضور و اراده و مشارکت مردم در صحنه‌های مختلف بوده است. راهپیمایی‌های شما در بیست‌ودوم بهمن یا در روز قدس و شرکت شما در انتخابات‌های گوناگونِ سالهای گذشته، این کشور را بیمه کرده است. مشارکت در سرنوشت کشور علاوه بر این‌که در اداره و تعیین مدیریت کشور نقش دارد، در خنثی کردن دشمنیِ دشمنان هم بزرگترین نقش را ایفا می‌کند. انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه‌ی عمومی است. نکته‌ی بعد این است که انتخابات، هم حق ملت است، هم یک وظیفه‌ی ملی است. نظام جمهوری اسلامی نظامهای انتصابیِ قدرتها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسؤولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد و حضور مردم در صحنه را به رخ دشمنان این ملت بکشد. انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه‌ی عمومی است. امروز کشور ما به حول و قوه‌ی الهی به این توانایی و قدرت رسیده است که بتواند آینده‌ی بیست ساله‌ی ایران را طراحی کند و چشم‌انداز روشنی برای این مدت در جهت اهداف والا و حقوق طبیعی و شایسته‌ی این ملت ترسیم کند. نکته‌ی بعدی این است که انتخابات ریاست‌جمهوریِ امسال نسبت به سایر انتخابات‌ها اهمیت بیشتری هم دارد؛ و آن به‌خاطر این است که در سال ۱۳۸۴ برنامه‌ی چهارم توسعه و پیشرفت کشور آغاز می‌شود. این اولین برنامه در طول مدت اجرای سند چشم‌انداز بیست ساله است. امروز کشور ما به حول و قوه‌ی الهی به این توانایی و قدرت رسیده است که بتواند آینده‌ی بیست ساله‌ی ایران را طراحی کند و چشم‌انداز روشنی برای این مدت در جهت اهداف والا و حقوق طبیعی و شایسته‌ی این ملت ترسیم کند. این مدت بیست ساله، یعنی چهار برنامه‌ی پنج ساله. اولین برنامه، امسال آغاز خواهد شد. در آغاز برنامه، یک مدیریت کارآمد، با کفایت و پُرنشاط باید سر کار باشد تا بتواند سازه‌های این برنامه را مستحکم و استوار کند و پایه‌های این برنامه را به‌طور عمیق و محکم پی‌ریزی کند. اهمیت این انتخابات در این است که ملت ایران می‌خواهد مدیری را انتخاب کند که بتواند موانع اجرای برنامه را از سر راه ملت ایران بردارد؛ مثل بولدوزری که موانع را برمی‌دارد تا جاده‌یی را صاف کند. یک انسان قوی، با کفایت، دارای نشاط و شادابی و شوق به کار و احساس مسؤولیت خواهد توانست حرکت بیست ساله به سمت چشم‌انداز را ... با قوت و قدرت آغاز کند. یک انسان قوی، با کفایت، دارای نشاط و شادابی و شوق به کار و احساس مسؤولیت خواهد توانست حرکت بیست ساله به سمت چشم‌انداز را - که امسال این شروع انجام می‌گیرد - با قوت و قدرت آغاز کند. مدیری که ملت ایران در انتخابات برخواهد گزید، شروع‌کننده است؛ در واقع وارد کننده‌ی کشور در یک دوره‌ی جدید و در یک حرکت تازه به سمت همان چیزهایی است که ملت ایران به آن احتیاج دارد. در طول سالهای گذشته، از بعد از جنگ تا امروز،

کارهـای فراوانی در این کشور انجـام شـده؛ هر کس انکـار کنـد، بی‌انصـافی کرده است. ساخت زیربناهای کشور، کارهای عمرانی فراوان، پیشـرفت‌های علمی و فنـاوری؛ بنابراین در همه‌ی زمینه‌ها کار شـده است. آنچه امروز مهم است، این است که همه‌ی بناهای رفیعی که در طول این مدت به‌وجود آمده و ساخته شده است، تأثیر خود را در واقعِ زندگی مردم نشان دهد؛ آب عظیمی که پشت این سد متراکم شده و به‌وجود آمده است، به مزرعه‌ی زندگی مردم راه پیدا کند و نتایج این تلاش‌ها سر سفره‌ی مردم و در زندگی آنها دیده شود؛ این کار بزرگی است؛ این برداشتن موانع از سر راه را می‌طلبد. تعیین مدیریت قدرتمند و توانایی به این ترتیب، جزو کارهـای امسال ملت ایران است. اگر ما ملت ایران این توفیق را پیـدا کنیم که رخنه‌های فساد را در این مجموعه‌ی عظیم ببنـدیم، آن وقت معلوم خواهـد شد که دسـتاوردهای انقلاب برای این مردم چقدر شـیرین و گواراست. نکته‌ی بعدی در این زمینه این است که رئیس‌جمهور جایگاه بسیار والایی دارد؛ توانایی و اختیارات فراوانی از لحاظ قانونی متوجه رئیس‌جمهوری است؛ بودجه‌ی کشور در اختیار رئیس‌جمهور است؛ مدیران کشور در سـطوح مختلف در اختیار رئیس‌جمهور هستند؛ بنابراین تعیین رئیس‌جمهور، یعنی تعیین مـدیری که بتوانـد ثروت عظیم مردم را که در بودجه و امکانـات و مـدیریت‌های کشور متبلور است، به نحوی در سرتاسـر آفاق این ملت گسترش دهد تا نیازهای مردم با این ثروت عظیم برآورده شود. ملت و کشور ما بر اثر تلاش دولتهای چند سال گذشـته، ثروت مـتراکمی از امکانـات به‌دسـت آورده است. مـدیریت‌های آینـده بایـد بتواننـد این ثروت را افزایش دهنـد و آن را در زنـدگی مردم بگسترانـند و بـا فساد بـه معنـای واقعی کلمه مبـارزه کننـد. اگر مـا ملت ایران این توفیـق را پیـدا کنیم که رخنه‌هـای فسـاد را در این مجموعه‌ی عظیم ببنـدیم، آن وقت معلوم خواهـد شـد که دسـتاوردهای انقلاـب برای این مردم چقـدر شـیرین و گواراست و چگونه می‌تواند پاسخگوی نیازهای مردم باشد. انتخابات آینده به این دلایلی که گفتم، بسیار مهم است. مردم بایستی هوشمندانه و آگاهانه انتخـاب کننـد و در میـان نامزدهـای گوناگون، کسـی را که احساس می‌کننـد به این معیارها نزدیک است، برگزیننـد؛ این یک کار بزرگ است و کار شـما مردم است. مردم باید با چشم باز در این صـحنه‌ی مهم حاضـر شوند و ان‌شاءاللّه خدای متعال کمک کند و دلهای مردم را هـدایت کند تا فرد با کفایت، شـجاع، با اخلاص، دارای روح مردمی، شاداب و با نشاط، مؤمن به هدفها و ارزشـهای انقلاـب، مؤمن به مردم، مؤمن به نیروی مردم و معتقـد به حق مردم را انتخـاب کننـد؛ این مهمترین بخش مشارکت عمومی مردم در امسـال اسـت. در همه چیز مشـارکت عـمومی مهم است، و این از جملهٔ‌ی کلیـدی‌ترین است. از همین حالاـ به فکر روز بیست‌وهفتم خرداد – که روز انتخابات است – باشـید و از الان جسـتجو و تفحص خودتان را آغاز کنید. البته نامزدها هنوز به‌طور رسـمی به ملت معرفی نشده‌انـد، ولی در زمان قانونیِ خود معرفی خواهنـد شـد. هر کس در اقصـی‌نقاط کشور این حق را دارد که به سـهم خود در این انتخابات بزرگ شـرکت کند. کسـی که در اقصـی‌نقاط این کشور زندگی می‌کند، حق او با کسـی که در مرکز کشور زندگی می‌کند، یکی است؛ لذا هر کسـی حق دارد. از اجتماع این اشخاص و افراد، رأی سهمگین و اراده‌ی مستحکم و عزم راسخ این ملت بروز خواهـد کرد و شـکل خواهـد گرفت؛ و این همـان چیزی است که برای ایجـاد زمینه‌ی مساعـد برای آبـادی کشـور و برای دفع دشـمنان می‌توانـد مؤثر باشـد. و امـا مسـأله‌ی خنثی‌سـازی تهدیـد دشـمنان. این هم یکی دیگر از آثـار و برکات مشارکت عمومی و همبستگی ملی است؛ در این‌باره هم نکاتی را عرض کنم. هر ملتی بخواهد مستقل زندگی کند و تحت سیطره‌ی قدرتهای بین‌المللی نباشـد، با اخم و تهدیـد و زبان خشن و تیز آنها روبه‌رو خواهـد شـد. تهدید دشـمن، یک چیز قهری و طبیعی است. هر ملتی بخواهد مسـتقل زندگی کند و تحت سـیطره‌ی قدرتهای بین‌المللی نباشد، با اخم و تهدید و زبان خشن و تیز آنها روبه‌رو خواهد شد. ملت ما به این تهدیـدها عادت کرده است. بیست‌وشـش سال است که جهانخواران و جهانگشایان بین‌المللی و در رأس آنها دولت امریکا با زبان تهدید با ملت ایران صـحبت می‌کنند و روبه‌رو می‌شوند. گوش ملت ایران به شنیدن این تهدیدها عادت کرده است. ملت ایران با بی‌اعتنایی به تهدید دشمن، راه خود را ادامه داده است. امروز نظام جمهوری اسلامی و دولت برخاسته‌ی از انقلاب، توانایی‌هایش بـا آن روزی که این راه را آغـاز کرد، زمین تـا آسـمان تفـاوت کرده. امروز ملت ایران قـوی‌تر است و توانایی‌هـای او در زمینه‌هـای

علمی، اقتصادی، تسلیحاتی و غیره بمراتب بالاتر است. این تهدیدها هم وجود دارد. اولین توصیه‌ی من به مسؤولان کشور این است که با تهدید دشمن، خود را از وظایفشان منصرف نکنند؛ کار خودشان را بکنند. همیشه باید یک ملت و یک دولت آماده باشد؛ هیچ‌وقت و در هیچ شرایطی نباید از خطرات بیرونی غفلت کرد؛ اما نباید هم سر و صدای تهدیدآمیز دشمنان، مسؤولان کشور را از ادامه‌ی راه و انجام وظایفشان باز بدارد. ملت و دولت باید تلاش خود را در همان وظایفی که بر عهده دارند، انجام دهند. خود آنها بخوبی می‌دانند که ماجرای ساخت سلاح هسته‌یی یک افسانه است و هیچ واقعیتی ندارد. مسأله‌ی آنها این نیست؛ مسأله‌ی آنها این است که از شکل گرفتن یک ایران قدرتمند و پیشرفته نگرانند. امروز تهدیدها و جنجالهایی که دولتمردان امریکا پی‌درپی می‌کنند، بیشتر ناظر به مسأله‌ی انرژی هسته‌یی و بدروغ تهمتِ ساختن سلاح هسته‌یی است. هم رئیس‌جمهور امریکا و هم دولتمردان این کشور بارها و بارها از خطر سلاح هسته‌یی که به‌وسیله‌ی ایران تولید شود، حرف زده‌اند. خود آنها بخوبی می‌دانند که ماجرای ساخت سلاح هسته‌یی یک افسانه است و هیچ واقعیتی ندارد. مسأله‌ی آنها این نیست؛ مسأله‌ی آنها این است که از شکل گرفتن یک ایران قدرتمند و پیشرفته نگرانند. آنها با پیشرفت ملت ایران مخالفند؛ والّا می‌دانند که ما دنبال سلاح هسته‌یی نیستیم. آنها نمی‌خواهند در این منطقه‌ی حساس که بیشترین نفت دنیا را دارد و یکی از حساس‌ترین مناطق دنیاست - یعنی خاورمیانه - کشوری که مستقل است و زیر پرچم اسلام زندگی می‌کند، پیشرفته باشد و از دانش و پیشرفت علمی و فناوری مدرن برخوردار باشد. حقیقت قضیه این است که غربی‌ها ترجیح می‌دهند ملتهای این منطقه - از جمله ملت ایران - همیشه محتاج آنها باشند؛ لذا به ما می‌گویند شما نیروگاه هسته‌یی هم داشته باشید، مانعی ندارد؛ اما بیایید سوخت این نیروگاه را از ما بخرید! من چند سال پیش در یکی از سخنرانی‌های اول سال در مشهد گفتم اگر نفتی که امروز تولید کشور ما و منطقه‌ی خاورمیانه است، اروپایی‌ها و غربی‌ها می‌داشتند و بنا بود ما از آنها نفت بخریم، هر بشکه نفت را از قیمتی که امروز از این منطقه می‌خرند، گرانتر می‌فروختند و حاضر نبودند به ما نفت بدهند. آنها از هر چیزی که ملتهای این منطقه را مستغنی و مستقل کند و آنها را روی پای خودشان نگه دارد، نگرانند. آنها می‌خواهند این منطقه‌ی پُرجمعیت و پُرنعمت و دارای منابع زیرزمینی همیشه محتاج آنها باشد؛ لذا با فناوری ما هم مخالفند، با دانشمند شدن جوانان ما هم مخالفند، با داشتن انرژی هسته‌یی هم مخالفند و اگر بتوانند، با داشتن نفت ما هم مخالفند؛ کما این‌که یک روز از بی‌کفایتی و خیانت زمامداران این کشورها استفاده می‌کردند و نفت را به یغما می‌بردند. سالهای متمادی نفت ایران در اختیار انگلیسی‌ها بود؛ حتّی مختصری به دولت وابسته‌ی بی‌کفایت آن روز می‌دادند و نفت را برای خودشان می‌بردند؛ بعد هم امریکایی‌ها و دیگران وارد شدند و اختیارها را در دست گرفتند. اینها این را می‌خواهند. اینها از این‌که کشوری مثل ایران بتواند نیروگاه هسته‌یی داشته باشد و خودش هم سوخت این نیروگاه را تولید کند و دستش پیش کشورهای اروپایی و غیره دراز نباشد، ناراحتند؛ مسأله این است. انرژی هسته‌یی یک فناوری باارزش و محصول یک دانش پیشرفته است و برای زندگی مردم لازم است. بسیاری از نیروگاه‌های دنیا در کشورهای پیشرفته، نیروگاه‌های هسته‌یی است. تولید برق، یکی از کارهای دانش و فناوری هسته‌یی است و برای یک کشور امتیاز است؛ اینها می‌خواهند ملت ایران این امتیاز را نداشته باشد؛ دعوا سر این است؛ منتها بدروغ می‌گویند ما می‌ترسیم ایران بمب اتمی درست کند. آنها می‌دانند که ساخت بمب اتمی در برنامه‌ی ما نیست؛ ملت ایران این را بدانند؛ جوانهای ما توجه داشته باشند. آنچه امروز در تبلیغات غربی‌ها - بخصوص امریکایی‌ها - در مورد انرژی هسته‌یی گفته می‌شود، هدفش این است که ملت ایران را از یک پیشرفت علمی و فناوری محروم کند. این حق ماست؛ چرا محروم شویم؟ بله، این حق مسلّم ملت ایران است؛ هم علم است، هم فناوری است، هم سلامت محیط زیست است، هم دارای مصارف پزشکی است، هم امید و چشم‌انداز پیشرفت برای جوانان کشور است، و بدیهی است که ملت ما این را از دست نمی‌دهد. سیاستمداران دروغگو و منافق امریکایی برای این‌که هدف پلید خود را پنهان کنند، ایران را متهم می‌کنند به این‌که می‌خواهد کلاهک هسته‌یی درست کند؛ سر موشکهای بالستیک بگذارد و پرتاب کند! کجا پرتاب کند؟! ما با دشمنانِ خود این‌طوری رفتار نمی‌کنیم. کاربرد بمب

اتمی برای نـابود کردن ملتهـا کـار خود امریکاییهـاست. آنهـا تنهـا دولتی هسـتند که این جنـایت بزرگ را تا امروز انجام دادهانـد. غربی‌ها هسـتند که سـلاح شیمیایی ساختند و آن را به‌کار بردند و در جنگ هشت ساله‌ی عراق با ایران آن را در اختیار صدامی‌ها و بعثی‌ها گذاشـتند و در مقابل فجایعی که از این راه پیش آمـد، سـکوت کردنـد و به صـدام از پشت کمک کردنـد. اسـلام به ما این اجازه‌ها را نداده است. ما از علم برای پیشـرفت اسـتفاده می‌کنیم؛ این بهانه‌ی امریکایی‌هاست. امروز مسأله‌ی انرژی هسـته‌یی بهانه‌ی تهدیـدهای امریکاست. ابرقـدرت، شأن خود را در تهدیـد کردن می‌داند. ... امروز بهانه‌ی تهدید آنها انرژی هسته‌یی است. این هم کـه نباشـد، بهـانه‌ی دیگری مطرح می‌کننـد. البته این را هم به شـما عرض کنم؛ ملت ایران بداننـد؛ کسـانی که در گـوشه و کنـار نق می‌زننـد و می‌گوینـد چرا به انرژی هسـته‌یی چسبیده‌ایـد، غافلانه به نفع دشـمنان ملت حرف می‌زننـد؛ آنها هم بدانند امروز مسأله‌ی انرژی هسـته‌یی بهانه‌ی تهدیـدهای امریکاست. ابرقـدرت، شأن خود را در تهدید کردن می‌داند. قدرت سـلطه‌گر و زورگو کارش با تهدید پیش می‌رود و ملتهای دنیا و خیلی از دولتها متأسفانه در مقابل تهدیدهای اینها کوتاه می‌آیند و اینها را بیشتر بر امورِ خودشان مسلط می‌کننـد. کار آنها تهدیـد است، و امروز بهانه‌ی تهدیـد آنها انرژی هسـته‌یی است. این هم که نباشـد، بهانه‌ی دیگری مطرح می‌کننـد. خودشـان تروریست پرورترینِ دولتهاینـد، اما ایران اسـلامی و مسـلمانها را متهم به تروریسم می‌کننـد! سـربازان و نیروهای امنیتی امریکا بـدترین جنایتها را در نقاط اشـغالی عراق و در زنـدان ابوغریب مرتکب می‌شونـد - که یک نمونه از این همه، جنایت زنـدان ابوغریب است؛ والّا نظایر آن زیاد است - به انسانها اهانت می‌کننـد، حقوق انسانها را لگدمال می‌کنند؛ چه در این‌جا، چه در افغانسـتان، چه در زنـدانهای خودشـان، چه در گوانتانـامو؛ آنگاه دیگران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کننـد! تا آن‌جایی که بنـده اطلاع دارم، هیچ دولتی را نمی‌شـناسم که به قدر دولت امریکا ناقض حقوق بشـر باشد. بنده با ملاحظه‌ی آمار و ارقام و حوادثی که در این چنـد سال پیش آمـده - چیزی که جلوی چشم خود ما بوده است - به این نتیجه می‌رسم که شاید در دنیا دولتی نباشد که به قدر دولت امریکا نقض حقوق بشر کرده باشد. علاوه بر جنایات اینها در اطراف دنیا، در خود امریکا هم اینها جنایت و نقض حقوق بشـر می‌کننـد. امروز مثل سالهای گذشـته سیاهان امریکا همچنان تحت فشار و مورد ظلم و سـتم و تبعیض‌اند. در سال ۷۱ یا ۷۲ در زمان ریاست‌جمهوریِ پـدر همین بوش بر اثر ظلم واضـحی که علیه سـیاه‌پوست‌ها به‌وقوع پیوسته بود، شورش عظیمی در بعضـی از ایالت‌های امریکا به‌وجود آمد و چون پلیس نتوانست مقابله کند، ارتش را وارد صحنه کردند. در زمان رئیس‌جمهور بعدی، بیش از هشـتاد نفر از فرقه‌ی داوودیان را - یک فرقه‌ی مسـیحیِ مخالف سیاسـتهای دولت امریکا - که در یک خانه اجتماع کرده بودند و با اخطار پلیس بیرون نمی‌آمدنـد، جلوی چشـمان مرد و زن و کودک، زنـده زنـده در آتش سوزاندند؛ اما اینها خم به ابرویشان نیامد! رعـایت حقـوق بشـر آنهـا ایـن اسـت! در زمـان رئیس‌جمهـور فعلی امریکـا در شـمال افغانسـتان - آن وقـتی که افغانسـتان را اشـغال می‌کردند - غیر از بمب‌هایی که بر سر مردم ریختند و فجایعی که در شهرها ایجاد کردند، در یک زندان جمع کثیری زندانی را به رگبار بسـتند و قتل عام کردنـد؛ خبرش هم در دنیا پیچیـد، منتها امپراتوری‌های خبری نمی‌گذارنـد این خبرها بمانـد و در ذهن مردم جایگزین شود؛ فوراً خبر را جمع می‌کننـد. آن‌وقت می‌گوینـد در فلان کشور یا در ایران اسـلامی به فلان زنـدانی اهانت شـده؛ مثلاً فرض کنید به او دمپاییِ درستی نداده‌اند! نقض حقوق بشـر در امریکا و به‌وسیله‌ی امریکایی‌ها در دنیا از همه‌ی کشورها بیشتر است؛ اما مردم دنیا و همچنین ملت ایران و دولت ایران و نظام اسـلامی را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند! پرچم حقوق بشر را کسانی به دست گرفته‌انـد که خودشان بزرگترین ناقض حقوق بشـرند! تهدیـد اینها منحصـر به مسأله‌ی انرژی هسـته‌یی نیست. توصـیه‌ی من به مسؤولان و ملت این است که به تهدیـدهای دشـمنان اعتنا نکنند؛ راه خودشان را ادامه دهند و کار خودشان را بکنند. البته مسؤولان ذی‌ربط بـایستی هشـیار باشـند؛ نبایـد غافـل باشـند. اگر خـدای نخواسـته برای این ملت تجربه‌ی تلـخ و امتحانی پیش بیایـد، خود ما پیشـاپیش ملت لبـاس رزم می‌پوشـیم و آمـاده‌ی فـداکاری می‌شویم. این را هم عرض بکنیم؛ مـا مثـل دولتمردان امریکـا جنـگ‌طلب نیستیم - آنهـا جنگ‌طلبنـد و دنبـال جنگنـد - اما آن‌جایی که پای عزت این ملت و منافع این کشور به میان بیایـد، ما اهل فـداکاری

هستیم. ما فداکاری را مخصوص آحاد ملت نمی‌دانیم. بعد از قضیه‌ی یازده سپتامبر که به دو برج نیویورک حمله شد، تا دو سه روز از رئیس‌جمهور امریکا و معاونش و دولتمردان درجه‌ی یک خبری نبود؛ گم و گور بودند! ما این‌گونه نیستیم. اگر خدای نخواسته برای این ملت تجربه‌ی تلخ و امتحانی پیش بیاید، خود ما پیشاپیش ملت لباس رزم می‌پوشیم و آماده‌ی فداکاری می‌شویم. همدلی و همبستگی شما مردم و چنگ زدن شما به ریسمان الهی و ایمان دینی، مهمترین سلاح ملت ایران است. مهمترین سلاح ملت ایران برای خنثی کردن تهدیدها، همبستگی ملی و همدلی است. ملت ایران برای خنثی کردن تهدیدهای دشمن احتیاج به بمب اتمی و سلاح هسته‌یی ندارد. همدلی و همبستگی شما مردم و چنگ زدن شما به ریسمان الهی و ایمان دینی، مهمترین سلاح ملت ایران است؛ این سلاحی است که در طول بیست و شش سال بعد از پیروزی انقلاب تا امروز کارایی خود را نشان داده و بعد از این هم نشان خواهد داد. کسی که با پول امریکا و با حمایت دولتمردان امریکا بخواهد برای منافع امریکا کار کند و قیافه‌ی اپوزیسیون به خودش بگیرد، در چشم ملت ایران منفورترین انسان است. همبستگی و اتحادتان را حفظ کنید. دشمن، اتحاد مردم را هدف گرفته است. دشمن، ساده‌لوحانه به نفوذی‌ها و مزدوران خود در میان مردم دل بسته؛ این یک خیال خام و واهی است. امروز امریکایی‌ها هدفهای خود را آشکار بیان می‌کنند؛ این هم یکی از نکبت‌های خدا برای مستکبران است. می‌گویند ما در ایران به کسانی که به اهداف امریکایی‌ها کمک کنند، کمک مالی می‌کنیم. اینها ملت ما را نشناخته‌اند؛ لذا صریحاً سخن از این می‌گویند که ما می‌خواهیم در داخل ایران با پول، معارض و - به قول خودشان - اپوزیسیون درست کنیم. همه باید بدانند؛ کسی که با پول امریکا و با حمایت دولتمردان امریکا بخواهد برای منافع امریکا کار کند و قیافه‌ی اپوزیسیون به خودش بگیرد، در چشم ملت ایران منفورترین انسان است. همه‌ی ملت ایران، بخصوص نخبگان، جوانان، دانشجویان و کسانی که حوزه‌ی تأثیری فراتر از حول و حوش خودشان دارند، بدانند امروز علاج همه‌ی مشکلات این کشور، همبستگی و مشارکت عمومی است. دلها را به هم نزدیک کنید؛ از خداوند متعال کمک بخواهید و نشاط و نیرو و استعداد فراوانی را که خدا در این ملت به ودیعه نهاده است، به‌کار بیندازید؛ خدای متعال هم کمک خواهد کرد. مطمئناً آینده‌ی ملت ایران بمراتب از گذشته‌ی او بهتر خواهد بود و ان‌شاءاللَّه ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه شامل حال ملت ایران خواهد بود. از خداوند متعال برای ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزمان و برای روح مطهر امام بزرگوارمان تمنای رحمت و مغفرت و لطف و فیض می‌کنیم و همه‌ی شما عزیزان را به خدا می‌سپاریم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای بانکهای مرکزی کشورهای اسلامی

گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای بانکهای مرکزی کشورهای اسلامی ... نفس ایجاد بانک توسعه‌ی اسلامی یک گام بلند بود و خوشبختانه مشاهده می‌کنیم و از شما می‌شنویم که این بانک و عملیات بانکیِ اسلامی نه فقط در دنیای اسلام، بلکه حتی در کشورهای غیراسلامی هم جایگاه برجسته‌یی پیدا کرده و مورد توجه قرار گرفته است؛ این برای ما جامعه‌ی مسلمان، یک تجربه‌ی بزرگ است. به اسلام افتخار کنیم؛ به احکام اسلامی برای گذران صحیح زندگی افتخار کنیم؛ قدر احکام اسلامی را بدانیم و در ارائه‌ی احکام اسلامی برای زندگی انسان و اداره‌ی کشورها کوششِ هرچه روزافزونِ خود را به‌کار ببریم تا چهره‌ی واقعی اسلام که در زیر ابر تخریب‌ها و تبلیغاتِ مخالف پنهان مانده، خودش را بتدریج نشان دهد. هر کاری امروز انجام بگیرد که در جهت گردآوری نیروهای اسلامی باشد و امت بزرگ اسلامی را در جهتگیری‌های گوناگون زندگی متشکل کند، خدمت به اسلام، کشورهای اسلامی و بشریت است. کار بانکی شما و بانک توسعه‌ی اسلامی و هیأت خدمات مالی، همه از این قبیل و در این صراط است. امروز این یک واقعیت بزرگ است که مسلمین در عالم، مجموعه‌یی تعیین‌کننده هستند؛ یا بگوییم امت اسلامی می‌تواند یک مجموعه‌ی تعیین‌کننده در انعقاد و شکل‌دهیِ سیاستهای جهانی و حرکت عمومی بشریت باشد. دورانی طولانی تلاش شده است که مسلمانها از دایره‌ی تحرک اساسی دنیا و زندگی بشری، از علم، از پیشرفت اقتصادی، از قدرت

بین‌المللی و قدرت تأثیرگذاریِ سیاسی و اقتصادی کنار بمانند و به‌صورت یک مجموعه‌ی کم خاصیت و بی‌اثر دربیایند. حداقل دو قرن برای این کار سرمایه‌گذاری و تلاش شده و هنوز هم این تلاش ادامه دارد. این، ظلم بزرگی به مسلمین عالم و امت اسلامی بوده است. امروز امت اسلامی بیدار شده و قدر خود و اهمیت خود و توانایی‌های خود را تا حدود زیادی شناخته است. وقت آن است که از این توانایی‌ها در راه بهبود زندگی امت اسلامی استفاده شود و توانایی اسلام در عمل نشان داده شود. هیچ گفتار و هیچ تبلیغی بالاتر از عمل نیست. ما اگر به اسلام یا امت اسلامی علاقه‌مندیم، باید کار و تلاش کنیم. خداوند متعال نعمت‌های زیادی به امت اسلامی داده؛ ما از این نعمت‌ها درست استفاده نمی‌کنیم؛ اینها واقعیت است. ما امروز تقریباً یک چهارم جمعیت دنیا هستیم. بخش عمده و تعیین‌کننده‌ی انرژی دنیا در دستان ما مسلمانهاست. گاز دنیا، نفت دنیا و نیروی انسانیِ عظیم با استعداد دنیا در اختیار ما مسلمانهاست. بخش عظیمی از حساس‌ترین مناطق استراتژیک دنیا در اختیار ماست. این واقعیت‌ها را دنیا باید لمس کند؛ و پیش از همه، خود ما باید این واقعیت‌ها را لمس کنیم. قدرتهای استکباری عالم دائماً در بلندگوهای تبلیغاتیِ خود به ما مسلمانها می‌گویند به واقعیت‌های دنیا توجه کنید. منظورشان از واقعیت‌ها این است که دنیای غرب از لحاظ علمی، تکنولوژی، اقتصادی و نظامی پیشرفته و تواناست. می‌گویند این واقعیت‌ها را ببینید و در مقابل خواست قدرتهای جهانی تسلیم شوید. دائم به ما می‌گویند چرا واقع‌بینی ندارید. مرادشان از واقع‌بینی این است که در مقابل نیروی متراکم علمی و اقتصادی و فناوری غرب تسلیم شوید و کوتاه بیایید. در کنار آن واقعیت، واقعیت‌های دیگری هم وجود دارد: این‌که نیمی از گاز دنیا متعلق به ماست؛ این‌که بخش عمده‌یی از نفت دنیا متعلق به مسلمانهاست. امروز دنیا بدون نفت و گاز چه کار می‌توانند بکنند؟ روشنایی، گرما و فناوری دنیا وابسته‌ی به نفت است؛ این مال امت اسلامی است؛ این هم یک واقعیت است. ما امروز یک چهارم جمعیت دنیا هستیم؛ این هم یک واقعیت است؛ این را هم باید ببینید. آنها این واقعیت‌ها را در معادلاتِ خود حذف می‌کنند. متأسفانه ما هم با احساس خودکم‌بینی و حقارت، این واقعیت‌ها را نمی‌بینیم. چرا نباید ببینیم؟ شکی نیست که امروز دنیای اسلام پراکنده است؛ اما می‌توان دنیای اسلام را مجتمع کرد؛ یک تجربه‌ی کوچک آن، تأسیس بانک توسعه‌ی اسلامی است. شما توانستید گوشه‌یی از مدنیت دنیای اسلام را - که مسائل مالی و پولی است - در بخشی از آن متمرکز کنید. ملاحظه کنید فواید و منافعی که امروز این کار به دنیای اسلام می‌رساند، چقدر زیاد است. در همه‌ی زمینه‌ها باید این‌طور باشد. امروز نقشه‌ی اساسی استکبار برای دنیای اسلام، سیطره‌ی کامل است. طرح خاورمیانه‌ی بزرگی که امریکایی‌ها مطرح می‌کنند، عبارةٌ اخرای ایجاد کشور بزرگی است به نام خاورمیانه، با مرکزیت رژیم صهیونیستی. همه‌ی دولتهایی که در این کشورها هستند، باید به دولتهای دست‌نشانده‌ی اسرائیل تبدیل شوند. معنای خاورمیانه‌ی بزرگ این است که ما یک عرصه‌ی عظیم بشری را در اختیار اسرائیل بگذاریم تا در آن، سرمایه‌گذاری و تولید ارزان کند و بر فربهیِ خود بیفزاید؛ و اگر افسانه‌ی نیل تا فرات را با شیوه‌ی نظامی نتوانست محقق کند، با شیوه‌ی اقتصادی، سیاسی، پولی و فنی آن را تأمین کند. امریکا - و به یک معنا باید گفت غرب - این را می‌خواهد. دنیای اسلام چرا باید تسلیم چنین خواسته‌یی شود؟ پیشرفت در این میدان‌ها احتیاج دارد به فکر، عقل، تدبیر و حکمت؛ احتیاج دارد به این‌که دلهای خود را به هم بیشتر نزدیک کنیم. اکسیر دور از دسترسی که باید سعی کنیم آن را به‌دست بیاوریم، عبارت است از اتحاد و همدلیِ کشورهای مسلمان در بخشهای مختلف. کاری که شما در قضیه‌ی مسائل بانکی و پولی دارید می‌کنید، بسیار باارزش است؛ این را دنبال کنید. همین هیأت خدمات مالیِ اسلامی که شما تشکیل دادید، به وحدت رویه در بانکداری اسلامیِ کشورهای اسلامی و نظارت درست بر حرکت بانکها کمک بسیار بزرگی خواهد کرد؛ منتها هر چه می‌توانید، بانک توسعه‌ی اسلامی را فعال کنید. ... ما باید کاری کنیم که مبادلات بین کشورهای اسلامی تقویت شود. امروز داد و ستد و تجارت و مبادلات پولی و بانکیِ کشورهای اسلامی با یکدیگر بمراتب کمتر و ضعیف‌تر است از تجارت و مبادلات مالی آنها با کشورهای بیرون از جهان اسلام؛ این واقعیتِ خوبی نیست؛ باید این واقعیت را تغییر داد. ما می‌توانیم به هم کمک کنیم و همکاری‌ها را توسعه دهیم. برای توسعه‌ی این همکاری‌ها، هیأت عامل بانک

توسعه‌ی اسلامی می‌تواند هدف کمّی و قابل سنجشی را تعریف کند و از هیأت مدیره‌ی بانک توسعه‌ی اسلامی بخواهد که آن را عملیاتی کند و برای آن در مدت زمان معینی - مثلاً ـ در یک سال آینده - برنامه‌ریزی کند. این هدف حتی می‌تواند بسیار بلندپروازانه باشد، زیرا ظرفیت کشورهای اسلامی زیاد است. می‌توان از این ظرفیت استفاده کرد و ارتباطات بین کشورها را هرچه بیشتر توسعه داد. امیدواریم خداوند متعال به همه‌ی ما و به امت اسلامی کمک کند؛ به ما عزم و نشاط کافی عنایت فرماید تا بتوانیم طبق ایمان و باوری که داریم، پیش برویم و حرکت کنیم. قدمهایمان را محکم برداریم، زیرا خدای متعال به ما کمک خواهد کرد؛ «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و انّ اللّه لمع المحسنین». ...

گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروهی از مخترعان و نوآوران جوان کشور

گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروهی از مخترعان و نوآوران جوان کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هر دیداری از این قبیل که با جوانهای بااستعداد و پرشور دارم، برای من یک روز عید محسوب می‌شود. علت هم این است که آینده‌ی کشور ما و هر کشوری به جوانان آن بستگی دارد. جمع شما عزیزانی که این‌جا تشریف دارید، تلاش کردید و همت و لیاقت به خرج دادید و افتخاری را برای کشورتان درست کردید؛ من از یکایک شما تشکر می‌کنم. توانایی و استعدادی که امروز در شماها هست، در همه‌ی دوره‌ها در نسل جوان و مردان و زنان کشور ما وجود داشته؛ اما استعداد انسانی احتیاج به تشویق، شناخت و تزریق روح اعتماد و امید دارد تا بتواند شکوفا شود. البته نوآوری و ورود جوانها به عرصه‌های علمی و پیشرفت آنها ابعاد مختلفی دارد. بعضی از این ابعاد را ما باید با مسؤولان و دست‌اندرکاران در میان بگذاریم و صحبت کنیم، که ان‌شاءاللّه این کار را می‌کنیم، و طرحش در این‌جا فایده‌یی ندارد. بنده دائماً در مواقع لازم به مسؤولان کشور در بخشهای مختلف تذکراتی می‌دهم؛ آنها را به حرکت در جهتی که دوستان در بیاناتشان بیان کردند، وادار می‌کنم و سعی می‌کنم آنها در این کارِ بسیار مهم بیشتر تحرک نشان دهند. آنچه مربوط به جلسه‌ی امروز ماست، یک بُعد از این قضیه است؛ و آن این است که شما جوانها متعلق به یک ملت و یک هویت عظیم و ریشه‌دار تاریخی هستید. سالهای متمادی گذشته و به این ملت و این هویت ملی ظلم شده؛ این را باید همه‌ی ما دائماً در برابر چشم داشته باشیم. در طول زمان، حقیقتاً به ملت ما ظلم شده است. توانایی و استعدادی که امروز در شماها هست، در همه‌ی دوره‌ها در نسل جوان و مردان و زنان کشور ما وجود داشته؛ اما استعداد انسانی احتیاج به تشویق، شناخت و تزریق روح اعتماد و امید دارد تا بتواند شکوفا شود. درست عکس این سیاست در دوره‌های مختلف عمل شده. مقصر اصلی هم در این زمینه، حکومت‌ها و سیاست‌ها بودند؛ در این موضوع اصلاً نباید تردید کرد. بعضی می‌فهمیدند دارند چه کار می‌کنند؛ مثل اغلب مسؤولان در دوران پهلوی، که دانسته و شناخته این راه را رفتند؛ یعنی از بروز استعدادها جلوگیری می‌کردند. علت هم معلوم است؛ عقیده‌ی راسخ آنها این بود که ایرانی باید وابسته بماند. دشمنی آنها با نسل بااستعداد ایرانی، یک دشمنیِ طبیعی نبود. نه این‌که بخواهند واقعاً با اشخاص دشمنی کنند؛ نه، سیاست‌های قاهر و مسلط جهانی از آنها این را خواسته بود. شما ببینید حکومت پهلوی را چه کسی سرکار آورد؟ رضاخان را چه کسی در این کشور حاکم کرد؟ این که دیگر جزو نقاط مبهم تاریخ نیست. امروز همه می‌دانند که رضاخان را انگلیسی‌ها در این کشور سرکار آوردند؛ همچنان‌که وقتی احساس کردند رضاخان دیگر به دردشان نمی‌خورد، او را برکنار کردند و محمدرضا را سرکار آوردند. این جزو بخشهای واضح تاریخ معاصر ماست. کسانی‌که آنها را سر کار آوردند، همانها سعی می‌کردند با انواع سیاست‌های گوناگون، آنها را وابسته‌ی به خودشان نگه دارند. وقتی نهضت مصدق در این کشور پیش آمد - که یک نهضت ملی بود - جایی‌که بیشترین احساس خطر را کرد، دستگاه حکومت و سلطنت نبود؛ انگلیسی‌ها بیشترین احساس خطر را کردند. بعد هم که انگلیسی‌ها دیدند از عهده‌ی کار برنمی‌آیند، امریکایی‌ها را وارد کار کردند. آنها به یک معنا آمدند صحنه را از دست انگلیسی‌ها ربودند و حاکم شدند. یک نفر بلند شد و با یک چمدان دلار به

این‌جا آمد و با ایجاد یک بحران مصنوعی، حکومت ملی را سرنگون کرد و رژیم محمدرضا پهلوی بر کشور مسلط شد. این سیاستِ اینهاست؛ این چیز واضحی است و مدارک و اسناد و دستنوشته‌های آن امروز در دسترس همه قرار دارد. البته متأسفانه شما جوانها کمتر فرصت می‌کنید به این چیزها مراجعه کنید؛ اما لازم دارید و باید بدانید. امروز اسم کسی‌که رضاخان را در ایران سرکار آورد، مشخص است؛ اسم کسی‌که محمدرضا را سر کار آورد، مشخص است؛ اسم کسی که به ایران آمد و پول آورد، مشخص است؛ نقشه‌یی که در امریکا طراحی شد و در اروپا اتاق عملیاتش تشکیل گردید، مشخص است؛ اینها نقشه‌های واضح و مشخصی است که وزارتخانه‌های امورخارجه‌ی خود آنها اینها را منتشر کرده‌اند و امروز در اختیار همه‌ی ماست. برای یک ملت، سم بزرگ عبارت است از وابستگی؛ و پادزهر این سم، عبارت است از خودآگاهی، استقلال فکری، استقلال علمی، روی پای خود ایستادن، خود را اداره کردن و خود را محتاج دیگران ندیدن. از استقلال و خودباوری ملت ایران، سیاست‌های زیاده‌خواه و دخالت‌جوی جهانی ضرر می‌بردند. برای یک ملت، سم بزرگ عبارت است از وابستگی؛ و پادزهر این سم، عبارت است از خودآگاهی، استقلال فکری، استقلال علمی، روی پای خود ایستادن، خود را اداره کردن و خود را محتاج دیگران ندیدن. بنابراین، اینها باید این پادزهر را از دسترس این ملت دور نگه دارند؛ این طبیعی است. امروز وقتی می‌گوییم سیاست رژیم پهلوی این بود که نگذارد استعدادهای این ملت رشد پیدا کنند، این یک شعار نیست؛ این یک حرف متکی به منطق و استدلال است. سالهای متمادی این‌طور گذشت. البته قبل از آنها قاجارها هم همین نقش را ایفا کردند؛ منتها ندانسته، از روی حماقت و جهالت و از روی آشنا نبودن با علم؛ احیاناً هم رجالی در آنها وابسته بودند. این، دوره‌ی گذشته‌ی ماست. در طول این دوره، به ملت ایران ستم شده. انقلاب اسلامی آمد این دستگاه را برچید، منتها این کافی نیست. موانع برچیده شده؛ اما برداشتن موانع برای تحقق آن آرزوهای بزرگ، شرط کافی نیست. تحقق آن آرزوهای بزرگ چند چیز لازم دارد؛ البته یکی حمایت دستگاه‌های حکومتی و دولتی و مسؤولان است. همین نکته‌یی که دوستان هم در میان گذاشتند، بلاشک شرط لازم است؛ همان بخشی است که عرض کردم ما دنبال آن هستیم و با مسؤولان هم در میان می‌گذاریم، که باید آن را دنبال کنند. ... شما ببینید از ده سال پیش تا الان همین وضعیتی که شما در آن هستید، چقدر تفاوت کرده. ده سال پیش ما این پدیده‌ها را نداشتیم؛ این پیشرفتهای المپیادی را نداشتیم؛ این نوآوری‌ها را در محیطهای دانشگاهی و دانشجویی نداشتیم؛ اما امروز داریم. البته این روند با تصاعد هندسی پیش می‌رود؛ همین‌طور خودش را می‌زاید و تولید می‌کند. این روند ان‌شاءاللّه رو به افزایش خواهد بود و مطمئناً روزی که به امید خدا شما جوانهای امروز مردان میانسالی شدید و سررشته‌های کار در این کشور دست شماها قرار گرفت، ان‌شاءاللّه کار خیلی آسان‌تر و روان‌تر خواهد بود. آن روز ماها نیستیم، ولی شماها کمربسته‌ی یک کار عظیم و بزرگ هستید. آن‌روزی را باید دنبال کنیم که اگر در دنیا دانشمندی خواست یک نظریه‌ی علمی را بفهمد، بشناسد، حل کند و با یک اختراع آشنا شود، مجبور شود زبان فارسی را یاد بگیرد. من این مطلب را داخل پرانتز بگویم؛ هفته‌ی گذشته به یک مشت جوان که این‌جا آمده بودند، گفتم آن‌روزی را باید دنبال کنیم که اگر در دنیا دانشمندی خواست یک نظریه‌ی علمی را بفهمد، بشناسد، حل کند و با یک اختراع آشنا شود، مجبور شود زبان فارسی را یاد بگیرد. روح جویندگی، روح امید، روح اتکاءبه‌نفس و این‌که «ما می‌توانیم» را در بین نسلِ خودتان تقویت کنید. یک بخش دیگر - که آن هم بسیار مهم است - مربوط به شما نسل جوان است. روح جویندگی، روح امید، روح اتکاءبه‌نفس و این‌که «ما می‌توانیم» را در بین نسلِ خودتان تقویت کنید. در بین عرب‌ها گفته می‌شود «ادّل دلیلٍ علی‌امکان شیء وقوعه»؛ محکم‌ترین و قاطع‌ترین دلیل برای این‌که چیزی ممکن است، این است که اتفاق بیفتد. بالاترین دلیل برای این‌که نسل جوان ایرانی می‌تواند در عرصه‌ی فناوری و علم نوآوری کند و مرزهای علم را بشکند و جلو برود - موضوعی که بنده مکرر از چند سال پیش دارم می‌گویم - این است که دارد اتفاق می‌افتد. البته نمی‌خواهیم درباره‌ی آنچه اتفاق افتاده، مبالغه کنیم و بیش از آنچه هست، بفهمیم و معرفی کنیم؛ اما این پیشرفتها وجود دارد و الان دارد اتفاق می‌افتد. همین کاری که در جشنواره‌های

خوارزمی می‌شود، همین کـاری که در دانشگاه‌های ما می‌شود، همین کاری که در المپیادها می‌شود، خودش قوی‌ترین دلیل است برای این‌که این کار ممکن است. این اعتقادِ به امکان را در ذهن‌های خود راسخ کنید. در صحنه‌ی عملی کشور هم از این نمونه‌ها فراوان است. البته اغلب مردم از این توفیقات خبر ندارنـد. من اصـرار دارم بر این‌که این پیشـرفتها به گوش مردم برسـد. به دولتی‌ها می‌گویم کارهـایی که دارد انجـام می‌گیرد، به مردم بگوییـد. روزی بوده یـک‌صـدمِ آنچه را که امروز داریم انجـام می‌دهیم، قـادر نبودیم بسازیم. آن روز خیلی دیر نیست؛ همین بیست‌وپنج سال پیش است. ما تا قبل از انقلاب امید نداشتیم بتوانیم نیروگاه بسازیم؛ بتوانیم سد بسازیم؛ بتوانیم فناوری‌های پیچیده را حتی بفهمیم، چه برسد به این‌که بسازیم؛ اما امروز همه‌ی اینها وجود دارد. امروز ما در بخشـهای بسـیار مهمی پیشـرفتهای بسـیار برجسـته‌یی کرده‌ایم. اینهـا حرکت انقلاب و روح انقلاب است؛ خودباوری‌یی است که انقلاب داده؛ فضـای بـازی است برای اسـتعدادها که انقلاب به ما ارزانی داشـته و این امکان را به ما داده که بتوانیم باز فکر کنیم و امیدوار باشیم. این را در خودتان، در نسل خودتان و در مجموعه‌های خودتان تقویت کنید. ایرانی می‌تواند مرز دانش را - که امروز خیلی پیشرفته و افق بسیار بلنـدی است - بشـکند و پیش برود و مرز جدیـدی درست کند؛ منتها ما توقع نداریم این کار را در طول مثلاً پنـج سال و ده سال انجام دهیم. این‌که منفی‌بافی کنیم و بگوییم «نمی‌شود، آقا نمی‌گذارند، آقا فایده‌یی ندارد»، سم مهلك این حرکت است. یـك روز آمدنـد این سَم را ساختنـد و در آب فرهنگیِ این ملت تزریق کردنـد. یـك روز آمدنـد صـریحاً گفتنـد «ما نمی‌تـوانیم». زمـان جـوانی من، این حرف جزو حرفهـای رایـج بود که ایرانی حـتی نمی‌توانـد لولهِنـگ بسـازد! شایـد شـماها نـدانید لولهنـگ چیست. لولهنـگ یعنی آفتابه؛ آن هم آفتابه‌ی گِلی. این، نگاه سیاسـتمداران و سررشـته‌داران امور دانشگاهیِ آن روز بود. خیلی از سیاسـتمدارانِ آن روز عناصـر دانشگاهی بودند؛ اسمهایشان هم مشخص است؛ آنها می‌گفتند ایرانی نمی‌تواند! نخیر، ایرانی می‌توانـد. ایرانی می‌توانـد مرز دانش را - کـه امروز خیلی پیشـرفته و افـق بسـیار بلنـدی است - بشـکند و پیش برود و مرز جدیـدی درست کنـد؛ منتهـا ما توقع نـداریم این کار را در طول مثلاً پنـج سال و ده سال انجام دهیم. من در همین اتاق به جمعی از جوانهای مثـل شـما گفتم از حالا همت کنیـد تا پنجاه سال دیگر این کشور بتوانـد نوترین فناوری‌ها و نظریه‌های علمی را در همه‌ی بخشـها به جامعه‌ی بشری عرضه کند. شما با این نیت حرکت کنید. اگر پنجاه سال دیگر بخواهید به آن‌جا برسید، کارهایی که الان شما دارید می‌کنید، کارهای زیادی نیست؛ قدمهایی است که حتماً باید برداشته شود و تسریع گردد. به خودتان متکی باشید و بخواهید کار را انجام دهیـد. تجربه‌ی شـماها هم تجربه‌ی خوبی است؛ خودتان همت کردید و وارد میدان‌های کاری شدید؛ و البته دسـتگاه‌هایی هم الحمـدللّه کمـك کردنـد. من اصـرار دارم بر این‌که جوانهـای مـا اگر توانسـتند دسـتاوردی داشـته باشـند، به آن قانع نشونـد و نباید خیالشـان راحت باشـد که به جـایی رسـیده‌انـد؛ نه، این آغاز راه است؛ این مژده‌دهنـده به شـماست که می‌توانیـد. شـمایی که این‌جا نشسـته‌ایـد، می‌توانیـد یك روز پُر سـر و صـداترین و مهمترین اختراعات دنیا را به بشـریت ارائه کنید و ملتِ خود را جلو ببرید. یك ملت فقـط با های و هوی و سـر و صـدا نمی‌توانـد کارش را پیش ببرد. البته سـر و صـدا و های و هوی هم لازم است، اما بایـد مغز و عمق داشته باشد؛ مغز و عمقش هم دو چیز بیشتر نیست؛ یکی ایمان، یکی علم؛ این دو را باید داشته باشد. علمِ بی‌ایمان کار را پیش نمی‌برد - یعنی مشـکلات فراوان جنبی درست می‌کنـد - ایمـانِ بی‌علم هم همین‌طور. امروز خوشـبختانه فضـای کشور، فضـای امنی است؛ روزگـاری گـذشت که این‌طور نبود. شـما اگر می‌خواستیـد در کارگـاه‌تـان چراغ روشن کنیـد، چنـانچه از غروب نیم ساعت گذشـته بود، می‌گفتنـد بایـد خاموش کنیـد تا بمب‌افکن‌های دشـمن نیاینـد بمباران کننـد. همین تهران و کرج و تبریز و اصـفهان را می‌آمدند می‌زدند؛ یعنی دشمن بر آسمان کشور ما مسلط بود. جوانهای خود ما آن فضای تنگ اسارت را شکستند؛ هم در عرصه‌ی علم، هم در عرصه‌ی جهـاد. من بارها گفته‌ام؛ آن وقتی که کشورهای خارجی به ما سـیم خاردار و آر.پی.جی نمی‌دادنـد، جوانهایی مثل شـما توانسـتند یکی از پیشـرفته‌ترین موشـکها را - که به ما نمی‌فروختنـد - در این کشور تولید کنند، که مورد اسـتفاده هم قرار گرفت. جوانهای ما در سپاه و ارتش و بخشـهای دیگر - بخصوص در سـپاه - کارهای بسـیار بزرگی انجام داده‌اند و در صـحنه‌های

جهاد حاضـر شده‌اند و الحمدللَّه توانسته‌اند امنیت را به این کشور برگردانند. بنابراین محیط، محیط امنی است؛ شما می‌توانید در این محیـط، کـار فکریِ علمی بکنیـد. به خـدا توکل کنیـد، از خـدا کمک بخواهیـد، ایمان دینی را در دلهای خودتان راسـخ کنیـد ... و نگذارید عوامل بی‌ایمانی مثل خوره به جان ایمان بیفتد و آن را از بین ببرد. به خدا توکل کنید، از خدا کمک بخواهید، ایمان دینی را در دلهـای خودتـان راسـخ کنیـد - که این موفقیت‌هـا خیلی مهم است؛ هم در موفقیت شـخصِ خودتـان، هم در موفقیت ملی - و نگذارید عوامل بی‌ایمانی مثل خوره به جان ایمان بیفتد و آن را از بین ببرد. در راه تحصـیل علم و افزودن بر بار علمی و توانایی‌های علمیِ خودتان هیـچ کوتاهی نکنید. به کاری که کردید، هیچ قناعت نکنید و آن را قدم اول بدانید. شـما مثل کوهنوردی هستید که بایـد برویـد و بـه قله برسـید. شـما الاـن داریـد در پیـچ‌وخـم‌هـای اول راه حرکـت می‌کنیـد، که گـاهی عرق آدم هم درمی‌آیـد. به موفقیت‌های ابتـداییِ راه قانع نشویـد؛ نگاه کنیـد ببینید قله کجاست. باید زحمت بکشـید و دشواری‌ها را تحمل کنید تا بتوانید به قله برسید. بدانید که امروز دستاوردهای ما بر اثر جهادها، شهادت‌ها، ایمان‌ها و از خودگذشتگی‌های جوانهایی مثل شما و در سنین شما بوده است. خیلی از شهدای ما جزو بچه‌های دانشگاهی و دبیرستانیِ برجسته بودند؛ اما رفتند جان خودشان را فدا کردند. امروز ملت از دانش و اسـتعداد علمی آنها محروم است؛ اما دسـتاوردی که آنها به این ملت دادند، صد برابر آن اسـتعداد علمی‌یی است که اگر زنـده می‌ماندنـد و بـه‌کـار می‌گرفتنـد، برای این کشـور ارزش داشت. آنهـا این فضـا و این امیـد و این توانـایی‌هـا را ایجـاد کردنـد. امیـدواریم خداونـد همه‌ی شـماها را موفق بـدارد و تأییـد کنـد. مسؤولان هم ان‌شاءاللَّه به این کارها کمک خواهنـد کرد. امیدواریم روزی فرا برسد که شـماها ان‌شاءاللَّه با موفقیت‌های بزرگتری در عرصه‌ی علمی کشور ظاهر شوید و بتوانید کشورتان را هرچه بیشتر به پیش ببرید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام و سفرای کشورهای اسلامی

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در دیـدار کـارگزاران نظـام و سـفرای کشورهای اسـلامی بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم میلاد مسعود حضـرت خـاتم‌النبیین و سیدالبشـر، حضـرت محمـد مصـطفی (صـلّی‌اللَّه‌علیه‌واله) و ولاـدت باسـعادت حضـرت امـام جعفر صـادق (علیه‌الصّلاةوالسّـلام) را به شـما حضار محترم و میهمانان گرامی و سفرای کشورهای اسلامی و به همه‌ی ملت ایران و به امت بزرگ اسـلامی در سراسـر جهـان تبریـک عرض می‌کنیم. این نام و این مناسـبت در میان ما معیاری برای وحـدت شـده است؛ لـذا اسم این هفته‌ی مبـارک را که از دوازدهـم ربیع‌الاـول (ولادت آن بزرگوار به قولی) تا هفـدهم ربیع‌الاول (ولادت آن بزرگوار به قول دیگر) است، هفته‌ی وحـدت نامیـده‌ایم؛ اولاً به‌خاطر این‌که وحدت امت اسـلامی، امروز و همیشه یکی از مهمترین نیازهای این امت است؛ ثانیاً به خاطر این‌که معیار وحـدت و محور اتحاد مسـلمین، وجود مقـدس نبی‌مکرم اسـلام و یاد و نام آن بزرگوار است. از وحـدت، زیـاد سـخن گفته‌ایـم. اگر به برخی از آنچه گفته‌ایم، عمـل می‌کردیم، امروز سـرنوشت مسـلمانان از آنچه هست، بهـتر بـود. به‌طـور طبیعی برخی عوامـل ضـد وحـدت وجود دارد - اختلافات قومی، اختلافات مـذهبی و طایفه‌یی، اختلافات سیاسـی - که بایـد با آنها مقابله کرد. با تکیه به نام مقـدس پیغمبر و یاد آن بزرگوار - که محور وحدت امت اسـلامی است - باید بر این اختلافات غلبه کرد؛ لیکـن از ایـن دشـوارتر، موجبـات تفرقه‌یی است که به امت اسـلامی تزریـق می‌شـود. در بسـتر همین اختلافـات قـومی و طـایفه‌یی و مذهبی، دشـمنان اسلام طبق سیاست همیشگیِ خودشان، بین مسلمانان اختلاف ایجاد می‌کنند. دست دشمن، توطئه‌ی دشمن و تدبیر دشـمن را در ورای این اختلافات می‌شود بوضوح دیـد؛ این را باید علاج کرد. عقلای امت از همه‌ی فرقه‌ها باید نگذارند امواج فتنه در میـان مسـلمانها - که به‌وسـیله‌ی دشـمنان اسـلام تحریک می‌شود - به‌طور روزافزون آرامش و الفت و محبت را به خطر بینـدازد. قرآن ما را به وحدت توصـیه کرده است. قرآن ما را تهدید کرده است که اگر اتحاد و همبستگی خودتان را از دست بدهید، آبرو و هویت و قـدرت شـما نـابود خواهـد شـد. امروز متأسـفانه در دنیـای اسـلام این نابسامانی‌ها مشاهـده می‌شود. امروز توطئه علیه دنیای

اسلام، توطئه‌ی بسیار سنگینی است. اگر در این دوران علیه اسلام توطئه‌های سازمان‌یافته با شدت بیشتری کار می‌کند، بیداری امت اسلامی است که دشمنان را به هراس انداخته است. استکبار جهانی، طمعگاران در کشورهای اسلامی، و مداخله‌جویان در میان دولتها و کشورهای اسلامی از وحدت امت اسلامی در هراسند. نزدیک به یک‌ونیم میلیارد نفر از جمعیت دنیا مسلمانند و مسکن آنها یکی از مهمترین و ارزنده‌ترین قطعات این زمین است. این همه منابع طبیعی، این میراث عظیم فرهنگی، این نیروی انسانیِ کارآمد و بااستعداد، این بازار بزرگ برای محصولات غربی، این نفت و گاز ارزشمندی که در این کشورها هست؛ اینها وسوسه‌کننده‌ی قدرتهای استکباری است؛ می‌خواهند بر اینها تسلط کامل داشته باشند؛ اما بیداری امت اسلامی مانع این است. وحدت امت اسلامی بزرگترین سد در مقابل این دشمنان است؛ لذا در شکستن این سد، همه‌ی تلاش خود را به کار می‌برند. قیام دولت اسلامی در ایران و برافراشتن پرچم توحید در این کشور - این مرکز حساس و منطقه‌ی مهم - امت اسلامی را به هیجان آورد و بیدار کرد؛ آنها را به سرنوشت و قدرت خودشان امیدوار کرد و به آنها اعتماد به نفس داد. این بیداری و اعتماد به نفس، دشمن را به توطئه‌های پیچیده‌یی وادار کرده است؛ این توطئه‌ها امروز پیش روی ماست. آنها با همه‌ی دنیای اسلام مخالفند؛ با حضور اسلام مخالفند؛ با تعلیمات اسلامی مخالفند. رئیس‌جمهور امریکا صریحاً سخن از جنگ صلیبی به میان آورد. دستگاه‌های استکباری - امریکا و صهیونیسم - دایم با تبلیغاتِ خودشان فضا را زهرآگین می‌کنند، برای این‌که بین کشورهای اسلامی و دولتهای اسلامی اختلاف ایجاد کنند. دشمنان اسلام دچار فقر فکر و اندیشه‌یی هستند که بتوانند در دنیای اسلام آن را عرضه کنند؛ مکتب و تفکر والایی که بتواند دلهای نخبگان اسلامی را جذب کند، ندارند و نمی‌توانند ارائه کنند؛ لذا برای جذب دلهای افراد غافل، پرچم حقوق بشر و ضدیت با تروریسم را بلند کرده‌اند؛ این در حالی است که خود امریکا و صهیونیست‌ها و خود این مستکبران بیشترین نقض حقوق بشر را انجام داده‌اند و دنیا را جریحه‌دار کرده‌اند. کدام دولت و کدام مجموعه‌یی به قدر رژیم صهیونیستی، با یک ملت و یک مجموعه‌ی انسانی این‌طور با شقاوت رفتار کرده است؟ کدام دولت مستکبر با ملتهای مسلمان این‌طور متکبرانه برخورد کرده، که امریکا امروز برخورد می‌کند؟ امروز آنها تبلیغات خود را علیه جمهوری اسلامی ایران متمرکز کرده‌اند؛ چون این‌جا رشیدترین چهره‌های مدافعان اسلام حضور دارند و منافع آنها در این‌جا بیشتر از همه جا تهدید می‌شود. ولی هدف فقط جمهوری اسلامی نیست؛ آنها سلطه بر همه‌ی دنیای اسلام را می‌خواهند؛ سلطه بر همه‌ی خاورمیانه را می‌خواهند؛ قبضه کردن همه‌ی کشورهای اسلامی را در دستهای مجرم و گنهکار خود می‌طلبند. آنها اگر می‌توانستند به هدفهای خودشان برسند، دولتها یکی پس از دیگری در تهدید آنها قرار می‌گرفتند. سوریه و مصر و عربستان و سودان و کشورهای آفریقا و کشورهای خاورمیانه و کشورهای اسلامیِ شرق آسیا، در صورت کوتاهی مسلمانها و ملتها، هیچکدام از تعرض این جهانخواران مصون نخواهند بود؛ این هشدار به دنیای اسلام است. امروز نخبگان و سیاستمدارانِ دنیای اسلام مسؤولیت سنگینی بر عهده دارند؛ جهانخواران را در کشورها و در قلمرو نفوذ کلامِ خودشان رسوا کنند؛ تبلیغات خباثت‌آلود آنها علیه اسلام را با عزم راسخ عقیم کنند؛ نگذارند نقشه‌های آنها به نتیجه برسد؛ این مسؤولیت بر عهده‌ی همه است. تظاهر ابرقدرتها به اقتدار، بیش از اقتدار واقعی آنهاست. یک روز به بودنِ جمهوری اسلامی راضی نبودند؛ امروز عمر جمهوری اسلامی بیست و شش سال است؛ هر روز هم به لطف و به حول و قوه‌ی الهی ما از روز قبل جلوتر رفته‌ایم. آنها تظاهر به اقتدار می‌کنند، برای این‌که با ابهت و چهره‌ی اخم‌آلودِ خودشان ملتها را بترسانند؛ اما این‌طور نیست که آنها واقعاً قدرتی داشته باشند. امروز امریکا در عراق و افغانستان هم پا در گل مانده است. دنیای اسلام بالقوه دارای قدرت است. علما، روشنفکران، سیاستمداران، گروه‌ها و جمعیتها، صاحبان قلم، صاحبان بیان و همه‌ی کسانی که منبری از منبرهای بین‌المللی یا ملی را در هر کشوری بر عهده دارند، مسؤولیت سنگینی دارند. دل مسلمانها را گرم کنید؛ آنها را به نیروی خودشان مطمئن کنید؛ آنها را با علم و عقل و تدبیر به تقویت درونی خودشان وادار کنید؛ آنها را به ایستادگی در مقابل زورگوییِ قدرتمندان عالم تشویق کنید. خدای متعال وعده کرده است: «من کان للّه کان اللّه له»؛ «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و انّ‌اللّه

لمع المحسنین»؛ خداوند کمک خواهد کرد، خداوند راهنمایی خواهد کرد. امام بزرگوار ما، هم قولاً و هم عملاً این درس را به ملت ایران داد و ملت ما نتیجه‌ی آن را در مقابل چشم خود دید، و دنیا شاهد این معنا بود. شک نداریم وعده‌ی الهی که فرمود: «وعد اللّه الّذین امنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الّذین من قبلهم و لیمکّننّ لهم دینهم الّذی ارتضی لهم» وعده‌ی عملی است و تحقق پیدا خواهد کرد. شرط آن، ایستادگی، استقامت، راه را گم نکردن، هدف را گم نکردن، وحدت را حفظ کردن و به خدای متعال توکل کردن است. پروردگارا! دلها و جانها و عمل ما را طبق آنچه گفتیم، هدایت بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علما و روحانیون کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علما و روحانیون کرمان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را بسیار سپاسگزارم از این‌که این توفیق دست داد تا بتوانم در جمع علمای محترم و طلاب و فضلای عزیز شهر و استان کرمان حضور پیدا کنم و سوابقی که من با حوزه‌ی کرمان و دوستان روحانیِ کرمانی در طول سالیان متمادی - بیش از چهل سال - داشته‌ام، در این جمع تجدید خاطره شود. جلسه‌ی امروز ما هم صمیمی است. اگرچه جناب آقای جعفری با بیان فصیح و زبان طَلِقِ خودشان شکل جلسه را قدری رسمی کردند، لیکن جلسه، صمیمی و خودمانی و دوستانه است. جلسه، متنوع هم برگزار شده؛ هم تلاوت قرآن بود، هم سرود بود، هم سخنرانی جناب آقای جعفری بود، و هم اشعار خوبی خوانده شد؛ منتها تنها عیبش این بود که درباره‌ی این حقیر بود؛ که اگر این عیب را نمی‌داشت، حتماً جای تحسین داشت؛ بخصوص بعضی از ابیاتش. قرآن هم خیلی خوب خوانده شد. در بین طلاب علوم دینی، خیلی کمیاب است که کسی با صدای خوش، قرآنِ صحیح بخواند. ایشان، هم صدایشان خوب بود و هم قرآنِ صحیح و تجویدی و با آداب تلاوت کردند. سرود هم خوب بود. البته در آن بند تکراری حتماً کلمه‌ی «ناجی» را بردارید و به جایش «منجی» بگذارید؛ چون در این‌جا «ناجی» غلط است. به جوان‌های عزیز توصیه می‌کنم که اگر سرود می‌خوانید - که خیلی هم خوب است بخوانید؛ چون سرود وسیله‌ی تبلیغیِ بسیار خوبی است و باب جوانان و نوجوانان است - سعی کنید مفاهیم سرود را غنی و برگرفته‌ی از آیات، روایات و مفاهیم عالی‌یی که درباره‌ی حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) وجود دارد، قرار بدهید. البته بعضی از فقرات این سرود همین‌طور بود و مضامین خوبی هم داشت، لیکن حتماً سعی کنید فراتر از سرود معمولی‌یی باشد که یک عده جوان آن را می‌خوانند. مضامین باید قوی و اسلامی باشد و به عدل آن حضرت اشاره کند؛ به نیاز عالم بشریت - بلکه عالم وجود - به وجود آن بزرگوار اشاره کند؛ به وضعیتی که امروز دنیا و بشر به آن گرفتار است، اشاره کند؛ که این امید و انتظار و آرزو وجود دارد که اوضاع به مسیر طبیعی زندگی بشر - که مسیر عدالت و حرکت به سمت توحید است - برگردد. به هرحال جلسه‌ی بسیار خوبی است. آشنایی بنده با حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان خیلی قدیمی است. اول بار در سال ۴۲ به مدرسه‌ی معصومیه - که جناب آقای جعفری از آن اسم آوردند - آمدم و این مدرسه را زیارت کردم و سه روز میهمان جناب آقای حجتی شدم، که ایشان آن وقت در این‌جا مستقر بودند. ماه رمضان برای منبر به زاهدان می‌رفتم، که به‌خاطر آقای حجتی و مرحوم آقاسید کمال شیرازی سه روز در مدرسه‌ی معصومیه‌ی کرمان ماندم و اوضاع حوزه‌ی علمیه و طلاب آن را از نزدیک دیدم و با چهره‌هایی آشنا شدم که بحمداللّه بعضی از آنها هستند؛ همین آقای دعاییِ خودمان که تشریف دارند، و آقای فهیم که در قم هستند؛ آن وقت اینها طلابِ تازه‌واردِ آن حوزه بودند. حوزه‌ی علمیه کانون اصلی مبارزه بود. بین حجره‌ی آقای حجتی در مدرسه‌ی معصومیه و درِ مدرسه، جوان‌هایی تردد می‌کردند؛ اعلامیه می‌گرفتند، کاغذ می‌دادند، دستور می‌گرفتند، راه می‌رفتند. این رفت و آمدها قطع نمی‌شد؛ مرتب من می‌دیدم افراد در حال تحرک دائمی هستند. حوزه هم سر و سامانی داشت. مرحوم آیت‌اللّه آشیخ علی‌اصغر صالحی (رضوان‌اللّه‌علیه) رئیس حوزه و مورد احترام همه بودند. همین آقایانی که الان تشریف دارند و جزو پیرمردها هستند، آن روز

جوان‌های حوزه بودند. آقای نیشابوری مدیریت حوزه و فعالیت فراوان حوزه را بر عهده داشتند. در واقع ایشان و بعضی از دوستان دیگری که الان چهره‌هایشان را می‌بینیم، همه کاره‌ی آقای صالحی بودند. حوزه‌ی خوب و گرمی بود و صادرات خوبی هم داشت. این حوزه چهره‌های باارزشی را اول به قم و بعد هم به کل کشور صادر کرد. امروز وظایف حوزه بمراتب از وظایف حوزه در آن روز سنگین‌تر است. البته بعد از آن سال‌ها من دیگر از حوزه‌ی کرمان خبری نداشتم؛ اما با روحانیت کرمان آشنا بوده‌ام؛ بارها به کرمان آمدم و در همین مسجد جامع منبر رفتم. کرمان علمای محترم و روحانیون و وعاظ خوبی داشت که مردم را هدایت می‌کردند؛ جوان‌ها از اینها راضی بودند؛ در میدان مبارزه وارد بودند و شخصیت‌های نظیف و نزیهی به‌حساب می‌آمدند. البته از آن گذشتگان کمتر کسی باقی مانده. بعضی از دوستان را امروز زیارت کردم؛ بعضی هم شنیدم کسالت دارند و در منزل هستند؛ خداوند ان‌شاءاللَّه به آنها هم شفای عاجل عنایت کند. امروز وظایف حوزه‌های علمیه با گذشته تفاوت‌های زیادی کرده است. حوزه‌ی علمیه فقط برای اقامه‌ی جماعت نیست. منبر رفتن به صورت سنتی هم اگر محتوای عالی و پُر مغزی نداشته باشد، کافی نیست. امروز شما ببینید وسایل تبلیغ در دنیا چقدر متنوع شده؛ این طرفِ دنیا یک نفر جوان پای یک دستگاه کوچک می‌نشیند و افکار، تصورات، تخیلات، پیشنهادهای فکری و پیشنهادهای عملی را از سوی هر کسی - بلکه هر ناکسی - از آن طرفِ دنیا دریافت می‌کند. امروز اینترنت و ماهواره و وسایل ارتباطیِ بسیار متنوع وجود دارد و حرف، آسان به همه جای دنیا می‌رسد. میدان افکار مردم و مؤمنین، عرصه‌ی کارزار تفکرات گوناگون است. امروز ما در یک میدان جنگ و کارزار حقیقیِ فکری قرار داریم. این کارزار فکری به‌هیچ‌وجه به زیان ما نیست؛ به سود ماست. اگر وارد این میدان بشویم و آنچه را که نیاز ماست - از مهمات تفکر اسلامی و انبارهای معارف الهی و اسلامی - بیرون بکشیم و صرف کنیم، قطعاً بُرد با ماست؛ لیکن مسأله این است که ما باید این کار را بکنیم. امروز حوزه‌های علمیه وظیفه‌ی هدایت قشرهای گوناگون را در سطوح مختلف بر عهده دارند. البته من اعتقاد دارم که تبلیغ سنتی ما - که مسجد و منبر و سخنرانیِ روبه‌روست - بدیل ندارد؛ این را باید حفظ کنیم. این‌که شما بنشینید بایک نفر روبه‌رو صحبت کنید؛ نگاه شما به او بیفتد، نگاه او به شما بیفتد و نفس گرم شما به او برسد، این چیز خیلی خوبی است؛ این را باید حفظ کنیم؛ لیکن این کافی نیست. امروز وسایل تبلیغ نوشتاری و گفتاری به‌قدری متنوع و زیاد است که اگر روحانیت دین از این قافله عقب بماند، قطعاً یک خسارت بزرگ تاریخی برای او پیش خواهد آمد. جناب آقای جعفری فرمودند که مرحوم شهید مطهری (رضوان‌اللَّه‌علیه) در میدان مبارزه‌ی با افکار التقاطی فعال بود؛ حقیقتاً هم پهلوانِ این میدان بود؛ اما شهید مطهری چرا موفق شد؟ چرا این اثر عمیق و گسترده را از جهت ایجابی و سلبی در جامعه‌ی فکری ما گذاشت؟ چون برای آماده‌سازی خود، تلاش فراوان علمی کرده بود؛ بعد هم برای خرج کردنِ این ذخیره‌ی علمی، به هیچ‌وجه سستی و کوتاهی نکرده بود. مرحوم مطهری آرام نداشت؛ مرتب مشغول یادداشت کردن، تنظیم یادداشت، مرتب کردن سخنرانی‌هایی که خود او انجام داده بود، به‌دست آوردن شوائب گوناگون و نوبه‌نو در زمینه‌های فکر و اندیشه‌ی مذهبی و دینی، و پاسخگویی به انحرافات بود. در این مرد اصلاً تنبلی وجود نداشت؛ لذا با آن ذخیره‌ی علمی و کارآمدیِ عملی توانست اثر بگذارد. امروز ما حقیقتاً ریزه‌خوار سفره‌ی انعام فکر شهید مطهری هستیم - در این هیچ تردیدی نیست - و فضای فکری جامعه همچنان مرهون فکر او در زمینه‌های گوناگون، چه در زمینه‌های فلسفی، چه در زمینه‌های اجتماعیِ دینی، و چه در زمینه‌های سیاسیِ دینی است. ما امروز به ایشان احتیاج داریم؛ ولی آن هم باز کافی نیست. خیلی از حرف‌ها جدیدتر و تازه‌تر است؛ خیلی از شائبه‌ها و اشکالات و شبهات بعد از حرف‌های شهید مطهری به‌وجود آمده؛ باید برای اینها آماده‌ی پاسخ بود؛ لذا حوزه‌های علمیه وظیفه‌ی سنگینی برعهده دارند. پس اولین چیزی که در حوزه‌های علمیه لازم است، عمق بخشیدن به تحصیل دینی است؛ باید درس خواند، باید کار کرد. حوزه‌های علمیه باید صادرات فکری داشته باشند؛ باید روحانیِ عالم و فرزانه تربیت کنند؛ باید روحانیِ پاکیزه و پاکدامن پرورش دهند؛ باید روحانیونی پرورش دهند که با مسائل سیاسیِ عالم آشنا باشند و دنیا را بشناسند. یکی از اشکالات کار ما، نشناختن وضع زمانه است. بعضی‌ها علم و تقوا هم

دارند، اما در عین حال نمی‌توانند جایگاه و سنگری را که باید در آن بایستند و کار کنند، بشناسند؛ مثل کسی که در بین جبهه‌ی خودی و دشمن، سنگر و جایگاه خودش را گم می‌کند و جهت دشمن را اشتباه می‌کند؛ آتش هم می‌گیرد، اما گاهی آتش را روی سر دوستان می‌ریزد. نشناختن فضای جغرافیای سیاسی و فکری دنیا و همچنین نقطه‌ی تمرکز و خط نگاه و امتداد تیر دشمن - که از کمان حقد و کینه‌ی او پرتاب می‌شود - ما را خیلی دچار اشکال می‌کند. باید در زمینه‌ی علمی کار کنیم؛ در زمینه‌ی سیاسی هم برای خودمان آگاهی درست کنیم؛ خود را پاکیزه کنیم و از لحاظ شخصی هم اهل تزکیه باشیم. روحانی، مظهر پاکی و پاکیزگی است. امروز یکی از آماج‌های حملات دشمنان بلاشک روحانیت است. روحانیت را با کلّیتش می‌خواهند از بین ببرند؛ در این هیچ تردید نکنید. درست است که در بین روحانیون کسانی را برای آماج قرار دادن، هدف قرار می‌دهند و برایش اولویت قائل می‌شوند؛ اما در نهایت، از نظر دشمن، کلیّت روحانیت مخل و مضر و مزاحم است؛ چون روحانیت پایبند به معارف دینی است، مگر آن روحانی‌یی که به‌طور کامل در دام شیطان غلتیده باشد؛ که البته چنین چیزی هم خیلی کم اتفاق می‌افتد. امروز روشنگریِ دینی مهمترین زرهی است که جامعه‌ی اسلامی ما می‌تواند بر تن خودش بکند و در مقابل حملات دشمن بایستد؛ لذا با روحانیت و حضور فعال روحانی مخالفند. اگر روحانیِ مؤمن و فعال و کارآمد و هوشمند و هوشیاری باشد، با او بیشتر مخالفند و او را بیشتر آماج حملات خودشان قرار می‌دهند. لذا امروز حفظ حوزه‌های علمیه و تربیت طلاب فاضل و علمای بزرگ یک وظیفه‌ی اساسی است؛ این وظیفه در کرمان هم وجود دارد، در شهرستان‌های این استان هم وجود دارد، در همه جای کشور هم وجود دارد. باید فضلای آگاه، عالم، فقیه، فیلسوف، متکلم، مفسر و محدث که در عین حال با مسائل جهان و تاریخ و عملکردهای دشمن آشنا باشند، در حوزه‌های علمیه تربیت شوند. برای این هدف باید فکر کرد. امروز خوشبختانه برخی از حوزه‌های بزرگ ما از این لحاظ پیشرفت‌های زیادی داشته‌اند. امروز حوزه‌ی قم، حوزه‌ی بسیار بابرکت و باعظمتی شده است. امروز حوزه‌ی قم از جهت تنوع، نوآوری، آشنایی با مسائل روز و در برخی از موارد حتّی از جهت تعمق، از گذشته‌ی خود جلوتر است. حوزه‌ی قم، حوزه‌ی بسیار بابرکتی شده است؛ لیکن این کافی نیست. حوزه‌ها در همه‌ی نقاط کشور باید رونق پیدا کنند و علمای بزرگ در حوزه‌ها مستقر شوند؛ همچنان که بودند. در همین استان کرمانِ شما من بعضی از علما و فقهای بزرگ را زیارت کرده بودم؛ در کرمان، مرحوم آقای صالحی؛ در رفسنجان، مرحوم آقای غروی و مرحوم آقای نجفی؛ اینها مجتهدان مسلّم بودند؛ تحصیلکرده و درس‌خوانده بودند. در شهرستان‌های دیگر هم علمای بزرگ و محترمی بودند که بنده آنها را از نزدیک ندیده بودم و نمی‌شناختم. فضلای درس‌خوانده و برجسته‌ی حوزه‌ی قم بعد از پایان تحصیلاتشان و بعد از گرفتن توشه‌ی لازم باید برگردند و در این حوزه‌ها مستقر شوند و این حوزه‌ها را بسازند. شما ملاحظه کردید که آقای جعفری در گزارش خود گفتند از دو هزار و پانصد مسجد استان، پانصد مسجد چون امام جماعت دارد، پس فعال است؛ یعنی دو هزار مسجد امام جماعت ندارد. اگر این آمار را درست شنیده باشم، آمار خوبی نیست. بسیاری از جاها مسجد ندارد. یقیناً روستاها و نقاط دورافتاده‌یی وجود دارد که مردم مؤمن و جوان‌های بااستعدادی در آن‌جا زندگی می‌کنند، اما مسجد و روحانی و ملجأ ندارند؛ باید برای آنها کار و تلاش کرد. امروز روحانیون در بخش‌های گوناگون حضور دارند، که در گذشته امکان حضور آنها نبود - مثل اداره‌ها، کارخانه‌ها، پادگان‌ها و دانشگاه‌ها - بنابراین باید متاع قابل عرضه‌یی آماده کرد و به اینها داد. خوشبختانه در معارف اسلامیِ ما متاع قابل عرضه‌ی ارزشمندِ دارای زایندگی از لحاظ معرفتی، فراوان است. اگر کتابهای آقای مطهری مورد مطالعه و مداقه قرار بگیرد، انبوهی از معارف را به ذهن و دل هر خواننده سرازیر می‌کند؛ اینها مهم و لازم است. درباره‌ی مسائل عمومی کشور هم چند نکته عرض کنم. قانون اساسی ما بسیار خوب و پیشرفته است. قانون اساسی از جمله‌ی همان چیزهایی است که دشمنان ما آن را آماج حملات خود قرار داده‌اند؛ چون این قانون اساسی با این خصوصیات و با این تقسیم قدرت می‌تواند کشور را به سامان برساند و جامعه را پیش ببرد. این قانون اساسی می‌تواند ضامن حفظ نظام اسلامی باشد؛ نظامی که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی انسان‌هاست. این قانون اساسی

می‌تواند ذهن‌ها را اشباع و اقناع کند و جسم‌ها را به رفاه مادی برساند؛ می‌تواند دنیا و آخرت مردم را آباد کند. بر اساس این قانون اساسی، امروز کشور در حال حرکت و پیشرفت است. نه این‌که نقص و ضعف وجود ندارد - بلاشک ضعف‌ها وجود دارد - منتها شما اگر وضعیت کشور و موقعیت استثناییِ نظام جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید، خواهید دید که از اول انقلاب پیشرفت ما در همه‌ی زمینه‌ها، پیشرفت خوب، در بعضی جاها عالی، و در برخی از بخش‌ها قابل قبول بوده است. موقعیت استثنایی جمهوری اسلامی به خاطر این است که در مقابل دنیایی که قدرت اساسیِ مادیِ او در دست گرایش‌مندانِ به مادیگری است - که به هیچ حقیقت اخلاقی و معنوی و دینی اعتقادی ندارند - سر بلند کرده است. این قدرتمندان نام مسیحیت را می‌آورند و بظاهر اعتقاد به مسیحیت در بین اینها ابراز می‌شود؛ اما از مفهوم مسیحیت به معنای یک دین الهی و اخلاق الهی در دستگاه سیاسیِ حاکم بر دنیای استکباری، دنیای ظلم - دنیای استکبارِ به معنای واقعی، دنیای تعدی و تجاوز و دنیایی که از علم برای این‌همه جرائم، حداکثر استفاده را می‌کند - هیچ خبری نیست. امروز علم دست کسانی است که از بشریت بویی نبرده‌اند. علم و فناوری در خدمت اهدافی است که صددرصد به زیان جامعه‌ی بشری و به نفع سرمایه‌داران و ثروت‌اندوزان و قدرتمندان است. اینها موفقیت‌های بزرگی هم به دست آورده بودند. حتّی در دنیای دو قطبی با همه‌ی اختلافاتی که بین آنها بود، چون مبنای کارِ هر دو مادیگری بود، در بسیاری از مسائل، جهتگیری‌شان در نهایت، یک جهتگیری بود. آنها هم در فکر استکبار بودند، منتها دنیا را تقسیم کرده بودند. اگر ملتی هم به فکر آزادی‌خواهی، استقلال و ایجاد یک نظام مستقل می‌افتاد، آن‌روز دنیای مارکسیستی - و به گمان خودشان سوسیالیستی - می‌رفتند روی آنها دست می‌گذاشتند و آنها را در پنجه‌ی اقتدار آهنین خودشان می‌فشردند؛ که ما دیده بودیم برخی از کشورهایی را که ملتشان خون داده بودند، فداکاری کرده بودند، کار کرده بودند و انقلابی علیه یک طاغوت به‌وجود آورده بودند؛ اما بعد در دام مارکسیست‌ها افتاده بودند. فشاری که بر آنها وارد می‌آمد، از فشاری که قبلاً بر آنها وارد می‌آمد، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود. در مقابل یک چنین دنیای مادی، در مقابل یک چنین جبهه‌ی استکباری، در مقابل دستگاه عظیم سیاسی دنیا - که بویی از معنویت نبرده است - نظامی بر پایه‌ی معنویت شکل گرفته؛ پرچم معنویت را بلند کرده؛ مردم را به خدا و معنویت دعوت می‌کند؛ وعده‌ی بهروزی دنیوی را از راه گرایش به دین و تمسک به احکام و معارف الهی به آنها می‌دهد و آزادی مردم و استقلال جامعه را با تمسک به دین تأمین و تضمین می‌کند. وجود این نظام برای آنها قابل تحمل نیست. مسأله، تنها به یک کشور و یک ملت خاتمه پیدا نمی‌کند. امروز جمعیت دنیای اسلام یک پنجم جمعیت همه‌ی دنیاست. مسلمانان در اکناف عالم تقریباً یک میلیارد و پانصد میلیون نفر جمعیت دارند. ده‌ها کشورِ مسلمان‌نشین (است) و میلیون‌ها نفر (مسلمان) در کشورهای غیراسلامی زندگی می‌کنند؛ اینها احساس کرده‌اند که اسلام و دین و عقیده و گرایش و دلبستگی اعتقادی‌شان امروز می‌تواند به مهمترین سؤالهای مطرح در دنیا پاسخ دهد؛ اینها احساس هویت کرده‌اند. بدون این‌که ما در دنیا کاری کرده باشیم، نام انقلاب و نام امام، دنیای اسلام را فراگرفت. در هر نقطه‌یی از دنیای اسلام مسلمانی زندگی می‌کرد، اگر کسی می‌رفت، می‌دید نام امام، نام انقلاب، معارف انقلاب و شعارهای انقلاب در آن‌جا مطرح است؛ این، استکبار را ترساند. دشمنی‌ها با ما به‌خاطر این است. عده‌یی می‌گویند دشمن‌تراشی نکنید. اصل وجود و هویت جمهوری اسلامی دشمن‌تراشی می‌کند؛ اصلِ این‌که پرچمی به نام اسلام بلند شود و ملتی با شعار معنویت در دنیا اعلام موجودیت کند، جلب دشمنی می‌کند. ما بیش از این، دشمن‌تراشی نکردیم. مبارزه و کارشکنی و موذیگری علیه نظام اسلامی را همیشه آنها علیه ما شروع کرده‌اند؛ ما دفاع کرده‌ایم؛ منتها دفاع جانانه. دفاعی کرده‌ایم که طرف مقابل فهمیده است ما اقتدار دفاع از خود را داریم و بحمداللّه موفق هم شده‌ایم. دنیای استکبار با وجود چنین نظامی مخالف است. این مخالفت‌ها و موذیگری‌ها ادامه هم خواهد داشت؛ ولی تنها راه علاج عبارت است از قوی شدنِ با ایمان، قوی شدنِ با علم، قوی شدنِ با فناوری، قوی شدنِ با ارتباطات اجتماعی، پیوندهای ملی و همبستگیِ حقیقیِ آحاد ملت با یکدیگر. وقتی در شما احساس قدرت کردند، حملات هم کاهش خواهد یافت؛ موذیگری‌ها هم به‌طور طبیعی کم خواهد شد؛ همچنان‌که شد. در

دنیای مادی برای این‌که بتوانند دشمن را از تهاجم به خود منصرف کنند، نیروی نظامی را تقویت می‌کنند. آن روزی که ابرقدرت‌های متعددی وجود داشت، آنها برای این‌که خود را از شر سلاح اتمیِ طرف مقابل حفظ کنند، سلاح اتمی تولید می‌کردند؛ در حالی که می‌دانستند این سلاح هرگز مصرف نخواهد شد؛ اما برای این‌که خودشان را مصون نگه دارند، سلاح اتمی را به عنوان تهدید حفظ می‌کردند. اقتدار خود را در داخل تأمین می‌کردند، برای این‌که در مقابل دشمن از خودشان صیانت و حفاظت کنند. اقتداری که ما می‌توانیم در داخل به‌وجود بیاوریم، با بمب اتمی و سلاح هسته‌یی و تقویت نیروی نظامی نیست. البته تقویت نیروی نظامی در حد متعارف لازم است؛ اما آنچه می‌تواند ما را در مقابل تهاجم همه‌جانبه‌ی دشمنان در سطوح مختلف حفظ کند، همین فهرستی است که عرض کردم: تقویت ایمان، تقویت علم، تقویت فناوری، تسلط بر فنون روز، پیشاهنگ شدن در تولید علم، شکوفایی استعدادهای آحاد ملت و جوانان در رشته‌های مختلف - چه علوم انسانی، چه علوم طبیعی، چه انواع گوناگون علوم تجربی - همبستگی ملی و تقویت همدلی در میان مردم؛ اینهاست که می‌تواند یک ملت را تقویت کند؛ می‌تواند هم دنیای خودشان را آباد کند، هم آنها را از آسیب دشمنان محفوظ نگه دارد. اینها وسیله‌یی است برای حفظ و صیانت؛ ما باید اینها را دنبال کنیم و خود را متعهد به انجام آن بدانیم. روحانیت می‌تواند نقش ایفا کند؛ هم خودسازیِ درونی، خودسازیِ علمی و عملی، هم تشویق جوانان و آحاد مردم به حضور در همین میدان‌ها، و هم بالاتر از همه تقویت ایمان مردم؛ که این مهمترین کاری است که ما معممین و روحانیون می‌توانیم انجام دهیم. تقویت ایمان هم بیش از زبان، عمل لازم دارد؛ البته زبان و شیوه‌های تبلیغ و روش‌های نو و محتوای عالی هم لازم دارد. امیدواریم خداوند متعال همه‌ی ما را به وظیفه‌ی خود در این زمینه موفق و مؤید بدارد. ان‌شاءاللَّه خداوند حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان و علمای کرمان و مبلّغان کرمان و عناصر فعالِ روحانیِ کرمان را محفوظ بدارد و توفیق دهد و روزبه‌روز بر عمق و گستره‌ی این حوزه بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم کرمان بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم‌المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. خدای متعال را بسیار سپاسگزارم که این توفیق را عنایت فرمود تا بار دیگر بتوانم در جمع شما مردم عزیز کرمان حضور پیدا کنم و این شهر را - که برای من شهر یادها و خاطره‌های بسیار عزیز و ارجمند است - بار دیگر ببینم و با مردم مهربان، مؤمن و وفادار آن از نزدیک دیدار کنم. حضور ما در استان‌های مختلف کشور در درجه‌ی اول برای اظهار ارادت و اخلاص به مردمی است که در طول سال‌های متمادیِ امتحان‌های دشوار، با صبر و تلاش و مجاهدت و وفاداری خود توانسته‌اند کشور را به سوی هدف‌های عالی‌اش پیش ببرند. این سفر هم در درجه‌ی اول برای عرض اخلاص و ارادت من به شما مردم عزیز و مؤمن و انقلابیِ این شهر و این استان است. بخصوص با حوادث تلخی که در دو سه سال اخیر برای این استان پیش آمد - زلزله‌ی بم، زلزله‌ی زرند، قبل از اینها سقوط هواپیمای سپاه و شهادت جمعی از عزیزانمان در آن ماجرا، و پیش از اینها خشکسالی طولانیِ هفت ساله‌ی این استان - شرایط اقتضاء می‌کرد که از نزدیک، به شما مردم استان عرض اخلاص و همدردی شود. خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق را به من داده است تا بتوانم در جمع شما حاضر شوم. از لحظه‌ی اولِ ورود به این شهر، ابراز محبت شما مردم، مانند همیشه موجب شرمندگی این خدمتگزار شده است. در خیابان‌ها، در مسیر و در مجمع عظیمی که تشریف دارید، تراکم محبت‌های شما مردم برای من کاملاً آشناست؛ از سال‌های دور، این محبت و این گرمی و این مهربانی و این وفاداری را شناخته‌ام. از این فرصت استفاده می‌کنم و مطالب اساسیِ مربوط به این استان و مسائل کشور را به شما جمع عزیزِ مردم کرمان و کسانی که از برخی شهرهای دیگر کرمان در این اجتماع عظیم شرکت کرده‌اید، عرض می‌کنم. این شهر و این استان برخوردار از افتخارات تاریخی است. در این استان چهره‌های جاودانه‌یی

که ریشه‌ی علم و هنر و معماری و پیشرفت‌های علمی و دینداریِ عمیق و ایمان راسخ را نشان می‌دهند، در طول تاریخ کشور ما چهره‌های بسیاری هستند. قدمت ریشه‌ی علم و هنر در این استان را از بیش از هزار سال پیش با نام محمدبن‌عیسی ماهانی، و بعد از او شخصیت‌های علمی، هنری و ادبیِ بزرگی - که ریاضیدان، منجم، عالم، فقیه، شاعر و هنرمند بودند - در گذشته‌ی پُرافتخار تاریخیِ این استان و این شهر می‌توان مشاهده کرد. این استان و مردم نجیب آن، خاطرات تلخی از گذشته‌ها - که چندان از ما دور نیست - دارند. پادشاهان جبار - چه قاجارها و چه قبل از آنها - با این شهر و مردم آن چه کردند. در دوران نظام‌های طاغوتی و بی‌خبر از معنویت، ارزش‌های معنویِ این شهر نادیده گرفته شد. در دوران خونبار نظام پهلوی، استعدادهای این شهر، مردم این شهر، واقعیت‌های بسیار برجسته و جذاب این شهر و این استان به دست غفلت و فراموشی سپرده شد. در سال ۵۷، آن روزی هم که مردم این استانِ به ستوه آمده‌ی از ستم‌های متراکمی که برآنها شده بود، فریاد برآوردند و اجتماع کردند، مسجد جامع این شهر را به آتش کشیدند و مردم را به قتل رساندند. خاطره‌های تلخ و شیرین در فضای این شهر و این استان بسیار است. شما مردمِ با تجربه‌یی هستید. نسل‌های گوناگون کرمانی تجربه‌ها و معارف گذشته را نسل به نسل و دست به دست منتقل کرده‌اند. کرمانی، با ادب، با ظرفیت، با تحمل، با ایمان و با پختگی همراه است و می‌تواند مسائل اساسی را خوب درک و تحلیل کند. در طول دوران مبارزه،بعد از پیروزی و در طول دوران انقلاب و جنگ تحمیلی، کرمان توانست شخصیت بارز خود را در میدان‌های گوناگون نشان دهد. سرداران بزرگ، فدائیان راه اسلام و شهیدان عالی‌مقام و نام‌آور و پُرافتخار، برجسته‌ترین چهره‌های این استان شده‌اند؛ جوان‌هایی که از خاک برآمدند و در افلاک درخشیدند؛ نام‌هایی که هرگز از یاد مردم ایران نخواهد رفت. در صحنه‌ی علم و تدبیر و سیاست، شهید عزیزمان، مرحوم باهنر، چهره‌ی فراموش نشدنیِ این استان است. بحمداللَّه در دوران ما هم عالم، سیاستمدار، منجم، ریاضیدان، شاعر، تاریخدان، نویسنده و قصه‌نویس از این استان آنقدر در سرتاسر کشور حضور دارند و نام‌های شناخته‌شده‌یی از آنها در ذهن همه هست که امکان نام آوردن آنها نیست. وضعیت استان، این‌گونه است. ظرفیت‌ها و نیازمندی‌ها و ثروت‌ها و کمبودهای این استان، خود داستان جداگانه‌یی است که به آنها اشاره خواهم کرد؛ لیکن در درجه‌ی اول آنچه به شما مردم مؤمن و آگاه و هوشیار و خوش‌استعداد باید عرض کنم، این است که بسیاری از مسائل کنونی کشور ناشی از حساسیت موقعیت کشور ما در تسلسل پیشرفت تاریخیِ این ملت و این کشور است. اگر بخواهیم به زبان ساده این مطلب را بیان کنیم، باید عرض کنیم که ملت و کشور ما امروز در موقعیت بسیار مهم، حساس و خطیری قرار گرفته است. نباید به اشتباه خیال کرد که این خطیر بودن یا مهم و حساس بودن موقعیت، مربوط به چالش‌های سیاست خارجی است؛ نه، این مهم بودن، ارتباط به این ندارد که ملت و کشور ایران در مسائل سیاسی یا مسأله‌یی خاص، از سوی ابرقدرت‌ها و زورگویان جهان مورد تهدید قرار دارد. این تهدیدها و زورگویی‌ها همیشه بوده است و ملت ایران در مقابل زورگویی‌ها، افزون‌طلبی‌ها و دخالت‌ها و تهدیدهای بیگانه همیشه با چهره‌ی مصمم، با عزم راسخ، با مشت پولادین و با عقل و تدبیر ایستاده است و دشمن را به عقب‌نشینی وادار کرده و باز هم خواهد کرد. بنابراین اگر عرض می‌کنیم کشور در موقعیت مهم و حساسی قرار دارد، مراد چالش‌های سیاست خارجی نیست؛ اینها چیز مهمی برای این کشور و این ملت نیست. مسأله این است که در دوران بیست‌وچند ساله‌ی نظام جمهوری اسلامی - بخصوص بعد از جنگ تحمیلی - به توفیق الهی ملت ما توانسته است به پیشرفت‌های بزرگی دست پیدا کند و کارهای بسیار مهمی در این کشور انجام دهد. ملت ایران و مدیران مسؤول و با اراده‌ی کشور در طول این سال‌ها توانسته‌اند به میزان زیادی این کشور را - که میراث یک حکومت فاسد و وابسته بود - به‌پیش ببرند؛ زیربناهای اساسیِ این کشور را بسازند؛ از لحاظ آب، از لحاظ انرژی، از لحاظ صنعت، از لحاظ خلاقیت و از لحاظ پیشرفت علمی و فناوری، کشور را از موقعیت بسیار خوبی برخوردار کنند. کشور ما در دوران طاغوت عمداً عقب نگه داشته می‌شد و استعدادها سرکوب و به زنجیر کشیده می‌شد. آن روز سیاست دنیای استکباری نسبت به کشور ما - مثل سیاست همیشه‌ی استکبار نسبت به کشورها - این بود که گاو شیرده‌یی را برای خودشان نگه دارند؛ لذا پیشرفت کشور را نمی‌پسندیدند؛

می‌خواستند از نفت، معادن، منابع و بازار مصرف کشور استفاده کنند. نمی‌توانستند ببینند کشوری از لحاظ علمی پیشرفت کند و رقیب آنها شود؛ آنها مصرف‌کننده و ریزه‌خوارِ خوان خود را می‌طلبیدند؛ حکومت هم وابسته‌ی به آنها بود؛ سیاست‌ها و برنامه‌ها هم همان سیاست‌ها و برنامه‌ها بود. انقلاب اسلامی و نظام اسلامی کشور را از وابستگی نجات داد؛ این قیدوبندها را برداشت و راه ملت را باز کرد. امروز کشور در صنعت، در تولید، در فناوری، در علم، در تهیه‌ی زیرساخت‌های اساسی برای بنای آینده‌ی کشور، با قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست. وقتی آمارها و شاخص‌ها را نگاه می‌کنیم، بعضی از موارد صدها درصد، بعضی از موارد هزار درصد، و بعضی از موارد هزارها درصد در شاخص‌های اساسی پیشرفت پیدا شده است. اما آنچه امروز برای این کشور مهم است، این است که دستاوردهای مهمِ دوران بعد از پیروزی در جنگ تحمیلی تا امروز، بتواند به صورت محصول شیرینی، کام مردم را شیرین کند. با تلاشی که تا امروز انجام گرفته است، ملت ایران و مسؤولان کشور باید بتوانند آینده را همراه با برخورداری مردم از عدالت اجتماعی و رفاه و ادامه‌ی پیشرفت در راههای گوناگون، بسازند. زیربناهای کشور خوب ساخته شده است؛ اما آنچه به‌وجود آمده، باید زندگی مردم را از فقر و محرومیت نجات دهد. از آنچه انجام گرفته است، ملت باید بتواند بهره‌برداری کند. بی‌انصافی است اگر کسی تلاش‌های گذشته‌ی دولت‌های گوناگون و سال‌های متمادیِ بعد از جنگ را ندیده بگیرد. کار متراکمی صورت گرفته است؛ لیکن برای این‌که این کارها زندگی عامه‌ی مردم و همه‌ی مناطق کشور را از منافع و برکات خود بهره‌مند کند، یک سلسله کار دیگر هم لازم است. وضعیت خطیر و مهم ما به این مناسبت است. باید حلقه‌ی سازندگی‌ها و تولیدها و پیشرفت‌ها را به حلقه‌ی زندگی مردم وصل کرد؛ مثل آبی که در پشت سدی جمع شده است و باید با کانال‌کشی، آن را سر مزرعه‌ی مردم کشاند تا مردم بتوانند از آن استفاده کنند. بنابراین، از این همه پیشرفتی که صورت گرفته است، باید کام مردم را شیرین کرد؛ این، تلاش و برنامه‌ریزیِ بسیار مهمی لازم دارد. آنچه امروز کشور به آن احتیاج دارد، این است که برای رفع فقر و ریشه‌کنیِ فساد و برخوردار کردن عامه‌ی مردم و مناطق گوناگون و همه‌ی زوایای کشور از منافع و برکات پیشرفت کشور باید برنامه‌ریزی شود؛ سیاست‌ها و برنامه‌ها باید ناظر به این هدف باشد. سند چشم‌انداز بیست ساله‌ی کشور - که امسال، سال شروع آن است - یک کار اساسی و مهم است؛ افق آینده‌ی کشور را برای آحاد مردم روشن و مشخص می‌کند. در ضمنِ اجرای چند برنامه، این چشم‌انداز باید تحقق پیدا کند. امسال همچنین سال شروع برنامه‌ی چهارم است، که باید بتواند سند چشم‌انداز را پنج سال جلو ببرد و از لحاظ زمان‌بندی، آن را به اهداف خود در طول این پنج سال برساند. اینها اهمیت این سال‌ها را برای ما معنا می‌کند. اولِ سال عرض کردیم که امسال را «سال همبستگی ملی و مشارکت عمومی» بنامیم؛ نه فقط برای این‌که یک نامگذاری انجام بگیرد، بلکه برای این‌که مشارکت عمومی تحقق پیدا کند و ملت یکپارچه‌ی ما پشت سر مسؤولانِ با تدبیر و مؤمن و انقلابی بتواند گام‌های بلندی را به سوی اهداف متعالی نظام بردارد و خود را به آن هدف‌ها نزدیک کند. ما نمی‌توانیم از عدالت اجتماعی فقط حرفی بگوییم و بشنویم. ما نمی‌توانیم از صلاح اجتماعی فقط سخنی بگوییم و بشنویم. باور دینی، ایمان انقلابی و باورهای ملی باید عمق پیدا کند. کشور ما با ملت مؤمنِ خود - که در جهت علم و فناوری هم پیشرفت می‌کند - باید الگویی بشود از توانایی و اقتدار و پیشرفت، تا مسلمان‌های دنیا را تشویق و نام اسلام را بلند کند. شایسته‌ی ملت ایران چنین جایگاه و چنین موقعیتی است. این مقطع تاریخی به این جهت برای ما مهم است. امسال، سال تجدید انتخابات ریاست جمهوری است؛ این هم مقطع بسیار مهمی است. هر انتخاباتی برای ملت ما و فضای عمومی کشور مثل نسیمی است که فضا را تغییر می‌دهد و معطر می‌کند؛ هوای تازه‌یی در فضای کشور به وجود می‌آورد و امیدهای تازه‌یی در دل‌ها برمی‌انگیزد. صحنه‌ی انتخابات - بخصوص انتخابات ریاست جمهوری - یکی از جدی‌ترین و پُرشورترین و پُرجاذبه‌ترین صحنه‌های مشارکت عمومی مردم است. برای ملت ما این انتخابات مهم است؛ همچنان که برای دشمنان ما هم این انتخابات مهم است. از چند ماه قبل برنامه‌های تبلیغاتی دشمنان روی انتخابات ریاست جمهوری در ۲۷ خرداد متمرکز شده. آنچه آنها درباره‌ی انتخابات می‌خواهند، درست نقطه‌ی مقابلِ چیزی است که منافع ملی کشور و ملت ما آن را می‌طلبد. آنها می‌خواهند

انتخابات بی‌رونق باشد و مردم در انتخابات شرکت نکنند. آنها می‌خواهند انتخابات، اطمینان و اعتمادی را در مردم به‌وجود نیاورد. امروز تبلیغاتِ تبلیغاتچی‌های خارجی روی این نقطه‌ها متمرکز است؛ مردم را نسبت به انتخابات دلسرد، بی‌اعتماد و بی‌اعتنا کنند؛ درست نقطه‌ی مقابلِ آن چیزی که برای ملت و کشور ما مهم است. انتخابات می‌تواند برای کشور و ملت ما یک وسیله‌ی مصونیت و یک نمودار اقتدار باشد و ملت و نظام اجرایی کشور را در مقابله‌ی با چالش‌های گوناگون جهانی، از گذشته مستحکم‌تر کند. انتخابات می‌تواند نظام جمهوری اسلامی را جوان‌تر از آنچه هست، بکند. انتخابات پُرشور از سوی مردم می‌تواند روز نویی را برای آنها رقم بزند. انتخابات، هم در صحنه‌ی خارجی و در مقابل چشم بیگانگان، هم در صحنه‌ی داخلی، و هم برای پیشرفت کشور، یکی از مهمترین و اساسی‌ترین رویدادهاست. دشمن می‌خواهد انتخابات نباشد. اگر می‌توانستند روی مردم و یا گروه‌های سیاسی اثر بگذارند، کاری می‌کردند که اصلاً انتخابات برگزار نشود؛ کاری که در انتخابات مجلس هفتم می‌خواستند انجام دهند و مایل بودند اساساً انتخابات برگزار نشود. این‌که یک نظام اسلامی - نظامی زیر پرچم توحید و دین - می‌تواند مردم سالاری را به شکل آشکار و واضح و با زبان گویا در مقابل چشم مردم جهان قرار دهد، درست عکس تبلیغات استکباریِ دنیای لیبرال دمکراسی است. آنها می‌خواهند بگویند مردم سالاری منحصر در ماست. نمی‌توانند این را تحمل کنند که یک نظام اسلامی و دینی، با ارزش‌های والای ایمانیِ خود بتواند مردم سالاری را این‌طور نهادینه کند. در طول بیست‌وپنج سال، حداقل بیست‌وپنج انتخابات در این کشور برگزار شده است و مردم پای صندوق‌ها رفته‌اند و گزینه‌ها و خواست خودشان را تحقق بخشیده‌اند و مسؤولان را خودشان انتخاب کرده‌اند. بنابراین انتخابات ریاست جمهوری بسیار مهم است. انتخابات دارد نزدیک می‌شود. مردم باید آگاهانه پای صندوق‌های رأی بروند و انتخاب کنند. همان‌طور که عرض کردیم، انتخابات جلوه‌ی بسیار زیبا و جذاب مشارکت عمومی است؛ مؤثرترین وسیله برای این است که هر فردی بتواند آرمان‌ها و خواست‌ها و مطلوبِ خود را در قالب اجرایی قرار دهد و آن را به تحقق نزدیک کند. اگر کسی را طبق آرمان‌ها و آرزوهای خودتان انتخاب کردید، این امکان که آن آرزوها تحقق پیدا کند، به واقعیت نزدیک می‌شود. کسی که فکر می‌کنید برای تحقق خواست‌ها و آرزوها و گشودن گره‌های مهمی که برای شما در زندگی مطرح است، مناسب و شایسته است، وقتی او را انتخاب کردید، در واقع بلندترین قدم را برداشته‌اید؛ برای این‌که این مشکلات از بین برود. هر خواسته‌یی - چه مادی و چه معنوی - در این انتخاب و در تعیین مسؤول قوه‌ی اجرایی می‌تواند تحقق پیدا کند. رئیس جمهور در کشور ما نقش بسیار مهمی دارد؛ تبلیغات بیگانه می‌خواهد عکس این را نشان دهد. آنها دشمنانه حرف می‌زنند. رئیس جمهور یکی از مؤثرترین، و در دستگاه اجرایی مؤثرترین عنصر برای حل مسائل کشور است. در میان مسؤولان کشور، هیچ مسؤولی به قدر رئیس جمهور در قانون اساسی ما امکانات و توانایی‌ها و عرصه‌ی عظیم خدمتگزاری ندارد. بودجه‌ی کشور و همه‌ی مسؤولان طراز اول اجرایی کشور در اختیار اوست؛ اوست که می‌تواند کشور را آباد کند و از لحاظ علمی و صنعتی و مسائل انسانی و یا از لحاظ امنیت، کشور را به پیش ببرد؛ کفایت و توانایی‌های اوست که می‌تواند زندگی را در کام مردم شیرین کند. آنچه مورد نیاز ملت و کشور است، رئیس‌جمهورِ کارآمد و باکفایت است. مسؤولیت‌های حساس و تاریخیِ امروز بر دوش رئیس قوه‌ی مجریه‌ی ماست. قانون همه چیز را در اختیار رئیس قوه‌ی مجریه قرار داده است. انسانی که دارای کارآمدی و کفایت باشد و به هدف‌ها و استقلال این ملت و لزوم پیشرفت این کشور ایمان داشته باشد، می‌تواند بسیاری از کارها را بکند؛ همچنان‌که بحمداللّه دولت‌های متعدد در طول سال‌های گذشته کارهای بزرگی انجام دادند. محصول کارهای آنها در اختیار مسؤولان بعدی است که بیایند و در راه خدمت به مردم و شیرین کردن کام آنها این کارها را تکمیل کنند. البته رهبری در پشتیبانی از رئیس‌جمهور هیچ‌گونه درنگی نمی‌کند. کسی را که مردم انتخاب کنند و رئیس‌جمهور قانونی کشور شود، همیشه مورد احترام و تکریم و حمایت جامع رهبری در همه‌ی دولت‌ها بوده؛ بعد از این هم باید باشد. اما آنچه در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، این است که اهتمام همه‌ی مردم، نخبگان مردم و مسؤولان گوناگونِ بخش‌های مختلف این باشد که رئیس‌جمهوری انتخاب شود که بتواند گره‌های زندگی مردم را در دوران

کنونی باز کند؛ وظایف این دوره را بشناسد و با قوت و اقتدار به آن عمل کند. ان‌شاءاللَّه مردم کاری کنند که خدای متعال رئیس‌جمهوری با این توانایی‌ها و با این رویکردها برای این کشور مقدر کند. هر دوره خصوصیتی دارد و هر کدام از مسؤولان در دوره‌های گذشته کارهایی انجام دادند. امروز ما احتیاج داریم که در کشورمان تلاش و پیشرفت و رشد علمی و فناوری، همراه با عدالت اجتماعی و مبارزه‌ی با فساد باشد. آنچه برای رئیس‌جمهور آینده بسیار مهم است، این است که با همه‌ی وجود در پی کار و تلاش برای مردم باشد. لذا من در اول سال عرض کردم؛ آنچه کشور احتیاج دارد، رئیس‌جمهور بانشاط، مصمم، کاردان، توانا، پیگیر و با حوصله است؛ رئیس‌جمهوری که قدر مردم را بداند؛ با مردم صمیمی باشد؛ برای مردم مجاهدت کند؛ برای مردم کار و تلاش کند؛ ظرفیت‌های کشور را آن‌چنان به‌کار بگیرد که مردم بتوانند از این ظرفیت‌ها در همه‌جا بهره‌مند شوند؛ رئیس‌جمهوری که اعماق کشور و روستاهای دورافتاده برای او با تهران تفاوتی نداشته باشد؛ حق مردم شهرهای بزرگ و کوچک در نظر او یکسان باشد؛ بتواند برای رفع تبعیض و پُر کردن شکاف میان ثروتمندان و فقرا تلاش و کار کند؛ رئیس‌جمهوری شجاع، با تدبیر و مؤمن به هدف‌های انقلاب و نظام باشد. البته بدیهی است که رهبری از فرد خاصی حمایت نمی‌کند؛ از معیارها حمایت می‌کند. ما دنبال این هستیم که این معیارها تحقق پیدا کند. بنده دنبال این هستم که شخصی سر کار بیاید و قوه‌ی مجریه را اداره کند که خود را خدمتگزار مردم بداند و توانایی داشته باشد و به آرمان‌های امام و نظام اسلامی معتقد و پایبند باشد و حقیقتاً عدالت و مبارزه‌ی با فساد برای او حائز اهمیت باشد. دعا می‌کنیم خدا دل‌های مردم را به این سمت هدایت کند که بتوانند چنین کسی را - که امروز مورد نیاز لحظه‌ی تاریخیِ حساسِ این کشور است - انتخاب کنند. اگر خدای متعال توفیق دهد که رئیس‌جمهورِ کارآمدِ باکفایتِ پُرنشاطِ شادابی که علاقه‌ی به مردم و علاقه‌ی به عدالت و علاقه‌ی به رفع فساد و تبعیض برای او در درجه‌ی اولِ برنامه‌ها قرار داشته باشد، سر کار بیاید، من به شما عرض بکنم که بسیاری از مشکلات اساسی این کشور - چه مسائل داخلی و چه مسائل خارجی - حل خواهد شد. آنچه امروز برای استکبار جهانی یک خطر تلقی می‌شود، این است که ملت‌های مسلمان هویت و شخصیت و اصالت و استقلال خود را جدی بگیرند. همان‌طور که عرض کردیم، آنها دلشان می‌خواهد کشورهای منطقه‌ی اسلامی، کشورهای شرق، کشورهایی که به دلایل گوناگون از کاروان پیشرفت علم عقب مانده‌اند، همیشه در حضیض نادانی و ناتوانی بمانند. آنها با هر پیشرفتی در هر کشور عقب‌افتاده مخالفند. آنها وقتی می‌بینند کشور عقب‌افتاده‌ی دوران رژیم طاغوت، امروز تبدیل به کشوری شده است که در زمینه‌های علمی و صنعتی دارای شجاعت است و در میدان‌هایی وارد کار صنعتی و فناوری‌های پیچیده شده که احساس می‌کنند سال‌های متمادی پیش رفته است، احساس خطر می‌کنند. آنچه امریکا و دیگر مستکبران عالم را عصبانی می‌کند، این است که یک ملت خودش بخواهد بداند و تصمیم بگیرد. امریکا به کشور ما و مردم ما و بسیاری از ملت‌های دیگر می‌گوید شما تصمیم نگیرید تا من برای شما تصمیم بگیرم؛ شما انتخاب نکنید تا من برایتان انتخاب کنم؛ شما از منابع خود بهره‌برداری نکنید تا من بتوانم از آن بهره‌برداری کنم. حرف امریکا این است که سلطه و دخالت و حضور و پنجه‌افکندنِ ما بر کشور و منابع خودتان را قبول کنید؛ اگر قبول نکنید، شما را به حمایت از تروریسم و ضدیت با حقوق بشر و چیزهای دیگر متهم می‌کنیم. ملت ما نشان داده است که در مقابل چنین زورگویی و تهدیدی، و در مقابل چهره‌ی وقیح زمامداران امریکا مشت‌های خودش را گره می‌کند؛ می‌گوید ما با هر کس که استقلال و هویت و منافع ملی و حیثیت ما را تهدید کند، مقابله می‌کنیم و بر دهان او مشت می‌کوبیم. بی‌شرمی و وقاحت استکباری تا آن‌جاست که اظهار نظر می‌کنند ایران به انرژی هسته‌یی احتیاجی ندارد! به شما چه! شما چه حقی دارید قضاوت کنید که ملتی حق دارد از انرژی هسته‌یی استفاده کند یا حق ندارد؟ زمامدارانی که جزو شریرترین چهره‌های دنیا هستند، زمامدارانی که از سرانگشت آنها در نقاط مختلف دنیا خون می‌چکد، دولت جهانخواری که هرجا توانسته، به ملتهای گوناگون ستم کرده و دروغگویی و فریبگری شعار و شیوه و رویه‌ی اوست، جمهوری اسلامی و ملت ایران را متهم به دروغگویی می‌کند؛ وقاحت از این بالاتر؟! می‌گویند ملت ایران چرا باید از انرژی هسته‌یی استفاده کند. چرا استفاده نکند؟ ملت ایران انرژی

هسته‌یی را از شما نه وام گرفت، نه دریوزگی کرد و نه از شما درخواست کرد؛ جوانان ما، دانشمندان ما و استعدادهای درخشان ما خودشان توانستند به آن دست پیدا کنند؛ این یک دستاورد ملی است. سخنگویان استکباری اعلام می‌کنند که ما منتظریم انتخابات ایران برگزار شود، آنگاه راجع به مسأله‌ی انرژی هسته‌یِ صلح‌آمیز در ایران تصمیم‌گیری کنیم! انتخابات ایران چه ربطی به شما دارد؟! انتخابات، متعلق به ملت ایران است. هر کس به وسیله‌ی این انتخابات سر کار بیاید و رئیس‌جمهور مردم شود، نه می‌خواهد و نه این ملت اجازه می‌دهند که برخلاف منافع آنها قدمی بردارد. انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مردم را بیدار کرده؛ به حقوق خودشان آشنا کرده؛ استعدادها را آزاد کرده و می‌توانند به رتبه‌های بالایی برسند. امروز بخشی از شهرهای استان شما از لحاظ استعداد، از لحاظ قبولی در دانشگاه‌ها و از لحاظ پیشرفت علمی جزو رتبه‌های بسیار بالای کشور قرار دارند. در محیط خفقان نظام طاغوتی، چه کسی تصور می‌کرد که جوانها و بچه‌های شهرهای دورافتاده‌ی این استان بتوانند این‌طور در میدان‌های علم بدرخشند و این‌گونه پیشرفت کنند؟ امروز این اتفاق افتاده است؛ بعد از این هم به فضل پروردگار روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. چند جمله‌یی هم راجع به این استان عرض کنیم. این استان ظرفیت‌های بسیار بالایی دارد. ظرفیت‌های طبیعی و انسانیِ این استان بسیار زیاد است. این استان بحمداللّه صنعت پیشرفته‌یی پیدا کرده است. ظرفیت‌های بی‌نظیر معدنی، کشاورزی و باغداری در این استان وجود دارد. آثار باستانی و جاذبه‌های گردشگری در این‌جا فراوان است. در صادرات غیرنفتی هم این استان سهم بالایی دارد. در بخش‌های دام و اصلاح بذرهای کشاورزی و چیزهایی از این قبیل، امکانات منحصربه‌فردی دارد. امکان ایجاد نیروگاه خورشیدی در این‌جا وجود دارد. بالاتر از همه، نیروی انسانیِ خوش‌استعداد و ۶۷ درصد نیروی جوان این استان ثروت عظیمی است. این استان این ثروتهای مهم را دارد؛ اما وضعیت اقتصادی و اجتماعی استان، آن‌طوری که این همه ظرفیت و امکان ایجاب می‌کند، نیست. بخشی از مناطق این استان، بسیار محروم است. من قبل از انقلاب هم این استان را دیده بودم و به مناطق محروم این استان رفته بودم. من در جیرفت تبعید بودم و آن روز کهنوج را از نزدیک دیدم؛ می‌دانم وضع مردم چگونه است. دوستان ما در شهرهای مختلف این استان - در بافت و شهر بابک و جاهای دیگر - تبعید بودند؛ لذا ماجرای این مناطق را آن روز شنیدیم. البته بعد از پیروزی انقلاب کارهای زیادی در همین مناطق صورت گرفته، که یک روز فقط خواب و خیال بود؛ اما آنچه انجام شده، تا آن‌جایی که باید انجام بگیرد، فاصله خیلی زیاد است. گفته می‌شود شمال و جنوب این استان از نظر عدالت اجتماعی با هم سطوح مختلفی دارند. البته معنای عدالت اجتماعی این نیست که ما از پیشرفت‌های بخش پیشرفته کم کنیم؛ نه، باید کمک‌های خود را به بخش عقب‌افتاده بیشتر کنیم تا بتواند پیشرفت کند. امروز این استان به اشتغال و کارآفرینی احتیاج دارد. قبل از آمدن من به این استان، به رسم همه‌ی سفرهای دیگر، دوستان ما آمدند با آحاد و قشرهای مختلف مردم تماس گرفتند و نتیجه‌ی گزارشهای خود را به ما منتقل کردند. از جوانها و از مردم سؤال می‌کنند مطالبه و توقع شما از رهبری چیست؟ آنچه بیشترین فراوانی را در پاسخ‌ها دارد، اشتغال و معیشت و مسائل جوانان است. مسائل جوانان، یعنی کار جوانان، اشتغال جوانان، تشکیل خانواده برای جوانان. اینها مسائل اساسیِ این استان است. مبادا مسؤولان مثل بخشی از دوره‌های گذشته، سر خود را به مسائل سیاسی گرم کنند؛ با شعارهای پوچ سیاسی، خود و مردم را مشغول کنند و از واقعیات زندگیِ مردم دور بمانند. هم مردم مراقب باشند، هم نخبگان مراقب باشند، هم جریان‌ها و جناح‌های سیاسی و گروهها مراقب باشند که با حرفهای دهان پُرکن سیاسیِ بی‌محتوا وقت این ملت را تلف نکنند. هرچه انسان گزارشهای مسؤولان استان و مسؤولان بخشی را قبل از سفر مطالعه می‌کند، تکیه روی پیشرفت‌هاست - چه در زمینه‌ی کشاورزی، چه در زمینه‌ی صنعت، چه در زمینه‌ی معدن و غیر اینها - و درست هم هست؛ این پیشرفت‌ها اتفاق افتاده است؛ اما وقتی انسان به گزارشهای برخی از معتمدان و نمایندگان مردم نگاه می‌کند، تکیه روی مشکلات مردم و محرومیت‌هاست؛ این هم درست است. هر دو درست می‌گویند؛ پیشرفت‌های خوبی در استان اتفاق افتاده است؛ اما این پیشرفت‌ها نتوانسته است خلأهای فراوان در زندگی همه‌ی بخشهای مردم استان را پُر کند؛ این معنایش این است که ما احتیاج داریم به کار؛ باید عرق بریزیم و تلاش و کار کنیم. این

کار باید جهتدار باشد؛ جهت، عدالت؛ جهت، پُر کردن شکاف بین فقیر و غنی؛ جهت، بالا آوردن زندگی مردم محروم؛ مردمی که در دوران امتحان‌های دشوار و سخت هم در صفوف اول و در مقابل خطرهای دشمن ایستادند و بعد از این هم همین‌طور خواهد بود. ما در این سفر، مطالعه‌ی نسبتاً جامع و وسیعی را انجام می‌دهیم. مسؤولان دولتی کمک می‌کنند و معمولاً در این‌گونه سفرها، هم واقعیت‌ها را در اختیار ما می‌گذارند تا آنها را ببینیم، و هم کمک‌های دولتی را در اختیار می‌گذارند تا برخی از مشکلات مردم در حد مقدورات کشور برطرف شود. اما آنچه در این سفر من را نگران می‌کند، این است که ما امروز در پایان دوره‌ی دولت قرار داریم. مسؤولان کنونی دولت، دورانی طولانی سر کار نخواهند بود؛ مسؤولانی هم که بعداً خواهند آمد، ممکن است از این مسأله غافل بمانند. من قبل از آمدن به کرمان، به آقای رئیس‌جمهور گفتم؛ الان هم به همه‌ی مسؤولان - چه مسؤولان استانی، چه مسؤولان کشوریِ بخشی که مربوط به مسائل این استان خواهد بود - عرض می‌کنم؛ در دو سه ماه آینده‌یی که از عمر دولت کنونی باقی است، تلاش کنند تصمیم‌هایی که در این سفر گرفته می‌شود، تبدیل به دستورالعمل‌های اجرایی کنند. کاری کنند که دولت آینده وقتی سر کار آمد، بداند درباره‌ی کرمان چه باید بکند و این تصمیم‌ها را چگونه باید اجرا کند. در این‌جا به رئیس‌جمهوری آینده هم که معلوم نیست چه کسی خواهد بود، و به وزرایی که نمی‌دانیم چه کسانی هستند، در مقابل مردم عرض می‌کنم؛ شما هم که آمدید، باید همین سررشته را دنبال کنید؛ بتوانید این دستورالعمل‌ها را اجرا کنید تا تصمیم‌هایی که در این سفر برای وضع کرمان و مردم عزیز کرمان گرفته می‌شود، ان‌شاءاللَّه به مرحله‌ی عمل برسد. دیدار امروز من با شما مردم عزیز و مهربان و خونگرم و مؤمن و وفادار کرمان، برای من جزو دیدارهای فراموش‌نشدنی خواهد بود. امیدواریم بتوانیم به وظایف خود در قبال شما و این همه محبتی که ابراز می‌کنید، عمل کنیم. امیدواریم مسؤولان اجرایی، مسؤولان دولتی و مسؤولان همه‌ی بخش‌های نظام قدر شما ملت عزیز را بشناسند و به حقوقی که بر گردن آنها دارید، ان‌شاءاللَّه عمل کنند. پروردگارا! خیر و رحمت و برکت خودت را بر این عزیزان نازل کن. پروردگارا! شهیدان عزیز و جانبازان و آزادگان فداکار و خانواده‌های ایثارگر و پُرگذشت این استان را مشمول رحمت و لطف خود قرار بده. پروردگارا! به ما توفیق عمل به وظایف خود در قبال این مردم عنایت بفرما. پروردگارا! از آنچه گفتیم و شنیدیم و تصمیم داریم و عمل خواهیم کرد، توشه‌یی برای آخرت ما قرار بده. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای استان کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای استان کرمان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً سلام عرض می‌کنیم به همه‌ی خانواده‌های عزیزِ شهیدان و ایثارگران و بازماندگانِ آن نشانه‌های شرف و افتخار. همچنین سلام عرض می‌کنیم به جانبازان عزیزمان، و عرض ارادت صمیمی خود را به آنها تقدیم می‌کنیم - که در واقع شهیدان زنده‌ی انقلاب و کشورند - و همچنین سلام عرض می‌کنیم به آزادگان عزیز و خانواده‌های آنها که رنج‌های بی‌شماری را تحمل کرده‌اند. اگرچه موهبت شهادت در دوران معاصر ما به همه‌ی ملت ایران در اقصی نقاط این کشور عطا شد - هیچ نقطه‌یی از نقاط کشور نیست که عطر شهادت، نور شهادت و خاطره‌ی حماسه‌های همراه با شهادت در آن‌جا وجود نداشته باشد - ولی برخی از مناطق کشور اختصاصاتی دارند؛ و کرمان یکی از این مناطق است. استان کرمان با بیش از شش هزار شهید و حدود بیست‌وپنج هزار ایثارگر - شهید و جانباز و آزاده - و با داشتن شهدای عالی‌مقام و نامدار - از قبیل شهید باهنر - و با چهره‌های ماندگاری در میان آزادگان، مثل شهید محمد شهسواری - که یاد و خاطره و صدای او همچنان در گوش همه‌ی ما هست - و با داشتن روستاها و بخش‌هایی که در تقدیم شهیدان، رتبه‌ی اول را در کشور احراز کرده‌اند - مثل رابر و روستای گُنجان - یک استان ممتاز است. این شهادت‌ها آسان به‌دست نیامد. شهادت، نعمت و هدیه‌ی خداست؛ این هدیه را آسان به کسی نمی‌دهند. چرا هدیه‌ی خداست؟ چون مرگِ ناگزیرِ همگانیِ همه‌ی انسان‌ها را به یک

پدیده‌ی افتخارآمیز در دنیا و آخرت تبدیل می‌کند؛ این هدیه نیست؟ آیا ممکن است کسی از مرگ بگریزد؟ وقتی انسان به لحظه‌ی مرگ رسید، آیا فرق می‌کند که پشت سرِ خودش ۹۰ سال را گذرانده باشد یا ۲۰ سال؟ آیا بزرگترین دغدغه‌ی هر انسانی از مرگ به خاطر این نیست که از بعد از آغاز سفر مرگ بی‌خبر است و نمی‌داند چه بر سر او خواهد آمد؟ اینها را در کنار هم بگذارید و ببینید انسانی همین مرگ و همین حادثه‌ی قطعی و ناگزیر و همین آینده‌ی مبهم و نگرانی‌آور را تبدیل کند به یک حادثه‌ی پُرافتخار، به یک واقعه‌ی نامدارِ در دنیا و آخرت، به یک وسیله‌ی عزتِ پیش خدا و پیش کروبیانِ ملأ‌اعلی، به یک اطمینان و یک سکینه‌ی قلبی و یک آرامش؛ «و یستبشرون بالّذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الّا خوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ هیچ خوف و اندوهی برای آنها نیست. آیا این هدیه‌ی الهی نیست؟ این‌که آدم روغنِ ریخته‌ی جانِ خودش را نذر امامزاده کند و قبول شود، نعمت خدا نیست؟ این روغن که ریخته شده است، این عمر که از دست رفته است، این مرگ که ناگزیر است؛ آنگاه‌انسان باید همین مرگ ناگزیر را به خدا بفروشد، به قیمت بهشت و سعادت ابدی؛ «انّ اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأنّ لهم الجنّة یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتلون و یقتلون»؛ این، وعده‌ی الهی است. این جانِ رفتنی را - که انسان بناچار باید از دست بدهد - خدا از شما می‌خرد و در مقابلش به شما بهشت می‌دهد. این فقط مخصوص ما مسلمان‌ها نیست؛ در ادیان قبل از اسلام هم بوده؛ «وعدا علیه حقّا فی‌التوراة والانجیل والقرآن»؛ این وعده را خدا در تورات و انجیل و قرآن هم داده است. پس شهادت یک هدیه‌ی الهی است. بنده قبل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم؛ جوان‌ها هم جمع می‌شدند. آن وقت شهادت مثل دوران بعد از انقلاب، این‌طور ارزان نبود؛ اما شهدایی داشتیم. به آنها می‌گفتم: جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند. جوان‌های شما، شهیدان شما، همسران شما؛ پدر و مادرها! همسران شهدا! فرزندان شماها؛ بچه‌های شهدا! پدران عزیز شما، این هدیه‌ی الهی را آسان و رایگان به‌دست نیاوردند؛ به قیمت مجاهدت به‌دست آوردند؛ در راه خدا جهاد کردند، از خودشان گذشتند و خدا این هدیه را به آنها داد. شما کرمانی‌ها شهدای زیادی دارید؛ اما عمده‌ی شهدای شما متعلق به لشکر ۴۱ ثاراللّه است. می‌دانید این لشکر یعنی چه؟ یک لشکر مقتدر، شجاع، فداکار و افتخارآفرین. بعضی از بچه‌های شما که در لشکر ثاراللّه شهید شدند، در شب عملیات والفجر ۸ که عرض اروند متلاطم را باید طی می‌کردند، ۱۳۰۰ متر غواصی کردند و از این طرف به آن طرفِ آب رفتند؛ برای این‌که خودشان را به دشمن برسانند. آب در اروندرود، هم از طرف سرچشمه پایین می‌آید؛ هم آب مدّ دریا از بالا‌ داخل می‌شود. اروند، معبر عجیبی است. جوان‌های شما لباس غواصی به تن کردند - طوری که دشمن نفهمید - و نه ۱۰ متر و ۲۰ متر و ۱۰۰ متر، بلکه ۱۳۰۰ متر را که عریض‌ترین بخش اروند بود، طی کردند و خودشان را به آن طرف رساندند و توانستند ساحل مقابل را از دست دشمن بگیرند و آن فتح‌الفتوحِ عجیب را بیافرینند، که دنیا را منقلب کرد. در این عملیات، قایق‌های سپاه به طرف ساحل اروند منتقل شد؛ اما دشمن نفهمید. این همه نیرو و این همه امکانات از راه دور پای آب اروند آمد؛ اما دشمن با آن همه تجهیزات، و با آن‌که ماهواره‌های امریکا و انگلیس و شوروی کمکش می‌کردند، نتوانست حرکت عظیم سپاه را - که از لشکرهای مختلف این همه نیرو لب آب آورده بود - بفهمد. قایق‌ها را باید بچه‌های لشکر ثاراللّه کنار ساحل می‌بردند. یکی از شهدای نامدار این لشکر، کسی است که در طول بیست روزی که این قایق‌ها را محرمانه منتقل می‌کردند، نتوانست استراحت کند. از قول فرمانده محترمش - که الحمدللّه خدای متعال او را برای ما نگه داشته و جزو عزیزان ماست - نقل کردند که گفته بود این جوان سه شبانه‌روز چشم به هم نگذاشت و نخوابید. بعد از سه شبانه‌روز که رفته بود در سنگر بخوابد، مأموریتی ایجاد شد؛ رفتم صدایش کردم و او را با خودم به مأموریت بردم! اینها این‌طوری جهاد می‌کردند. خدای متعال دو اجر بزرگ به اینها داد: یکی شهادت - که متعلق به خود آنهاست - یکی هم نجات این کشور، حفظ آبروی ملت ایران و حفظ آبروی امام. مگر شوخی است؟ در دوران تسلط مادیگری در دنیا، یک مرد معنوی بلند می‌شود؛ یک ملت مؤمن و مخلص و پُرشور زیر

پرچم او حرکت می‌کنند؛ میلیون‌ها دل، میلیون‌ها انسان و میلیون‌ها اراده در هم تنیده می‌شوند و نظام جمهوری اسلامی را به‌وجود می‌آوردند - که به تنهایی در مقابل دنیای استکبار ایستاده است - آن‌وقت دشمن حقیر و حکومت خودکامه‌ی خونریزِ جلادی مثل حکومت بعثیِ صدام بیاید و امریکا و شوروی و اروپای آن روز و مرتجعان منطقه هم به او کمک کنند تا بر این نظام و این ملت و این کشور غلبه پیدا کند؛ مرزهای او را بشکند؛ خاکش را بگیرد و آبروی این ملت را بریزد؛ این چیز کمی بود؟ خدای متعال نگذاشت. دست نصرت خدا از آستین بچه‌های شما بیرون آمد و اسلام یاری شد. هزاران هزار نفر رفتند در جبهه‌ها جنگیدند؛ از جان مایه گذاشتند؛ از خواب و خوراک گذشتند؛ از گرمای روزهای سرد زمستان در کنار پدر و مادرشان گذشتند؛ از پای کولر و آب خنکِ یخچال در گرمای تابستان گذشتند؛ سختی‌ها را به خودشان خریدند؛ عده‌یی از آنها جانشان را دادند؛ عده‌یی از آنها سلامتشان را دادند، که الان دارید می‌بینید و جلوی چشم ما هستند - این جانبازان عزیز - عده‌یی در دست دشمن اسیر شدند. خدای متعال به این تلاشِ جانانه و مخلصانه برکت داد؛ «و اخری تحبّونها نصر من اللَّه و فتح قریب و بشّر المؤمنین»؛ خدا نصرت خودش را بر این ملت نازل کرد. خدا نصرتش را به آدم‌های تنبل و بی‌مجاهدت نمی‌دهد. خدا از انسان‌های بیکاره و تنبل و بی‌خیال و لاابالی حمایت نمی‌کند؛ ولو مؤمن باشند. مسلمان‌ها هزار سال در خواب غفلت بودند؛ دویست سال استعمار بر سرزمین‌های اسلامی حاکم و مسلط بود؛ امروز هم استکبار جهانی بر بخشی از دنیای اسلام مسلط است؛ مگر این مسلمانان مؤمن نیستند؟ چرا، آنها هم ایمان دارند و نماز می‌خوانند؛ اما این کافی نیست. برای پیروزی و موفقیت، مؤمن بودن و نماز و روزه به‌جا آوردن کافی نیست؛ مجاهدت لازم است. در سایه‌ی مجاهدت است که یک ملت می‌تواند خودش را، هویتش را، ناموسش را، افتخاراتش را، تاریخش را، فرهنگش را و استقلال و آزادی‌اش را حفظ کند. ملت ما این کار را کرد و جوان‌های شما هم پیشاهنگان این راه بودند. به این مجاهدت‌ها افتخار کنید. فرزندان شهدا! به پدران خود افتخار کنید. اینها کسانی بودند که مسیر تاریخ را عوض کردند؛ اینها کسانی بودند که قوی پنجه‌ترین و وحشی‌ترین مستکبران دنیا را به زانو درآوردند؛ ملت خود را سرافراز کردند و دین خدا را به پا داشتند. امروز در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، علمی، فناوری و فعالیت‌های بین‌الملل، کشور ایران پیشرفت‌های بسیار زیادی کرده. این را به شما عرض کنم؛ پیشرفت ما نسبت به همسانانِ ما بسیار بیشتر و جلوتر است. ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم؛ اما این پیشرفت‌ها مرهون آن دفاع‌ها و مجاهدت‌هاست. ملت ایران با همه‌ی وجود مرهون تلاش و مجاهدت این ایثارگران است؛ چه ایثارگرانی که شهید شدند، چه ایثارگرانی که شهید دادند - مثل شماها - چه ایثارگرانی که جانباز شدند، چه ایثارگرانی که زندگی دشوار جانبازی را برای عزیزان خودشان تحمل کردند - پدران اینها، مادران اینها، همسران اینها - چه آنهایی که در بند دشمن جبارِ جرّار اسیر شدند و پدر و مادرها لحظه‌لحظه‌ی دوران اسارت را با خون دل تحمل کردند، و چه آنهایی که از اسارت برنگشتند و در همان‌جا شهید شدند؛ و چه آنهایی که به جبهه‌های جنگ رفتند و خطر را پذیرفتند و جان خودشان را کف دست گرفتند و همه‌ی نیروی خودشان را صرف کردند، اما خدای متعال خواست اینها زنده بمانند و برکاتشان برای کشورشان و دنیای اسلام ادامه پیدا کند. سردار سلیمانی هم ایثارگر است - او هم یک شهید است - سردار رئوفی هم همین‌طور؛ سردار احمدیان هم همین‌طور. این سرداران، شهید زنده‌اند؛ به شرطی که این راه را ادامه دهند. البته این شرط و شروط برای همه است. تا راه خدا را ادامه می‌دهید، جزو صالحین‌اید؛ اگر کج رفتید، همه چیز تمام می‌شود. همه‌ی ما همین‌طوریم؛ بنده هم همین‌طورم. اگر کج قدم گذاشتیم، نمی‌شود بگوییم ما کسی هستیم که یک روز فلان کار را کردیم. کسانی که در راه خدا جهاد کردند، جهادشان محفوظ است؛ این ذخیره‌یی است که خدای متعال در آن دنیا برای آنها نگه داشته است. یک نفر از پیغمبر(ص) شنید که ایشان فرموده‌اند هر کس بگوید «سبحان اللَّه و الحمدللَّه و لااله‌الّااللَّه واللَّه اکبر»، خدای متعال در بهشت برای او یک درخت می‌رویاند. گفت: یا رسول‌اللَّه! پس ما در بهشت خیلی درخت داریم؛ چون این ذکر را خیلی تکرار کرده‌ایم. نقل می‌کنند پیغمبر(ص) فرمود: بله، به شرط این‌که صاعقه‌یی نفرستاده باشی که درخت‌ها را بسوزاند! گاهی صاعقه‌یی می‌فرستیم، درخت‌های ما را می‌سوزاند.

گاهی مثل آن درویشِ خوش خیال با عصا می‌زنیم، کوزه‌ی روغنمان می‌شکند و روغنمان می‌ریزد. گاهی با یک گناه سقوط می‌کنیم. گاهی با یک انحراف، خود را از ارزش می‌اندازیم. باید مراقب باشیم. خانواده‌های شهدا یادآور و مظهر افتخار ملتند؛ اما یک چیز دیگر هم در کنار این وجود دارد: خانواده‌های شهدا ما را همیشه به یاد دشمنی‌هایی که با این ملت شده، نگه می‌دارند. دشمن را نباید فراموش کرد. از دشمنیِ دشمن نباید غافل شد. امیرالمؤمنین(ع) در نهج‌البلاغه فرمود: «و من نام لم ینم عنه»؛ اگر شما در جبهه‌ی نبرد خوابتان برد، معنایش این نیست که سرباز خط مقابل هم خوابش برده؛ نه، او بیدار است؛ منتظر است شما خوابتان ببرد تا بر سر شما بتازد. در میدان نبرد، کارزار همیشه نظامی نیست؛ گاهی سیاسی است؛ گاهی هم فرهنگی است. دشمن سعی می‌کند رخنه ایجاد کند؛ چشم‌ها را باید باز نگه داریم؛ نقطه‌ی رخنه را ببینیم و مراقب باشیم این رخنه توسعه پیدا نکند. باید جلوی رخنه‌های فرهنگی و سیاسی را بگیریم. امروز سیاست استکباری، استعمار فرانو است؛ یعنی از استعمار نوینی که در ده‌ها سالِ قرن گذشته وجود داشت، یک قدم بالاتر. استعمار فرانو یعنی چه؟ یعنی دستگاه استکباری کاری کند که عناصری از ملتی که این مستکبر می‌خواهد آن را قبضه و تصرف کند، بدون این‌که بدانند، به او کمک کنند. دشمن، ایمان شما را سد مستحکمِ خود می‌بیند و دلش می‌خواهد این سد برداشته شود. حالا عناصری از میان خود ما بیایند و بنا کنند این دیوار را تراشیدن یا سوراخ کردن. اینها گرچه خودی هستند، اما دارند برای دشمن کار می‌کنند؛ دشمن هم روی اینها سرمایه‌گذاری می‌کند. دیدید که امریکایی‌ها حتّی در کنگره‌شان تصویب کردند که به عناصری در داخل کشور ما پول بدهند تا برای آنها کار کنند؛ این‌طور علنی و صریح! این استعمارِ فرانو است. این، مثل این است که دونده‌یی نتواند بر رقیبش فائق بیاید؛ کاری کند که رقیب، خودزنی کند؛ مثلاً وادارش کند معتاد شود. وقتی طرف معتاد شد، دیگر حال دویدن ندارد؛ به خودی خود به نفع رقیبش کار کرده است. بنابراین وقتی حال دویدن نداشت، رقیبش برنده می‌شود. در استعمارِ فرانو این کار را می‌کنند؛ جوان‌ها خیلی باید هشیار باشند؛ دخترها خیلی باید هشیار باشند؛ معلمین و معلمات و پدر و مادرها خیلی باید متوجه و هشیار باشند؛ بخصوص کسانی که جایگاهی در اشاره به افکار عمومی دارند؛ گوینده‌اند، نویسنده‌اند، اهل هنر و اهل فعالیت گوناگون هستند. ما عرض دیگری نداریم، جز این‌که برای شما دعا کنیم و از مسؤولان بنیاد شهید - که الحمدللَّه آقای دهقان هم این‌جا هستند - درخواست کنیم که تا آن‌جایی که می‌توانند، مشکلات و گره‌هایی را که احیاناً در کار خانواده‌های محترم ایثارگران - چه شهیدان، چه جانبازان و چه آزادگان - وجود دارد، ان‌شاءاللَّه در حد مقدورات و امکاناتشان حل و باز کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان بم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان بم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین از خداوند متعال بسیار سپاسگزارم که یک بار دیگر این توفیق را به من ارزانی داشت که به شهر شما و در میان شما بیایم و جمع مردمِ باهمت و خوش روحیه‌ی بم را یک‌بار دیگر زیارت کنم. آنچه در نگاه اول، این سفر را با سفرهای قبلی متفاوت می‌کند، این است که من بحمداللَّه - چه در شهر که مقداری حرکت کردیم و ساعتی به مناطق مختلف و محل‌های اسکان رفتیم و چه الان که در این جمع شرکت کرده‌ایم - چهره‌ی شما مردم عزیز و چهره‌ی جوانان و چهره‌ی شهر را برخوردار از یک نشاط و حالت امید و اهتمام می‌بینم. در سفرهای قبلی چهره‌ی شهر بر اثر سنگینی حادثه و فاجعه‌یی که اتفاق افتاده بود، افسرده و ملول بود. این برای جنبه‌ی انسانیِ شهر بم چیز مهمی است؛ برای من هم که از اعماق دل به شما مردم و آحاد مؤمن و صمیمیِ این منطقه و این شهر علاقه و ارادت دارم، از این‌که چهره ها را گشاده مشاهده می‌کنم، مژده‌ی بزرگی است. مطالباتی وجود دارد و این مطالبات غالباً هم بحق است؛ هم امام جمعه‌ی محترم اینها را بیان کردند - که از ایشان هم بخصوص باید به‌خاطر زحماتشان تشکر کنیم - هم از مسؤولان

محترم شهر و استان مواردی شنیده‌ام؛ هم در گزارش‌های مردمی که پیش از سفر برای ما تهیه می‌شود، به‌دست آورده‌ام. اما آنچه برای بنده به عنوان یک مسأله‌ی مهم مطرح است، این است که در مقابل حوادث و بلایای طبیعی دوگونه می‌توان موضعگیری و حرکت کرد: یک نوع عبارت است از تسلیم حادثه شدن و خود را به پیامدهای آن سپردن و در مسیر حوادث رها کردن؛ این منفی است. حادثه در این صورت سودی برای جامعه‌ی حادثه دیده و مصیبت‌دیده نخواهد داشت و زیان‌های آن هم برای مردم باقی خواهد ماند. اما نوع دیگر عبارت است از برخورد فعال و مثبت؛ یعنی مصیبت را با همه‌ی عظمت و سنگینی‌اش پشت سر گذاشتن و به سمت جلو و اصلاح کارها حرکت کردن. این نوع موضعگیری، صحیح و مثمر ثمر است. مصیبت در هر صورت واقع شده است؛ ما باید از مصیبت درس بگیریم و با پندگیری و عبرت‌گیری از بلایای گذشته، آینده‌ی خود را آن‌چنان بسازیم که هم از حوادث آینده جلوگیری کنیم؛ هم مشکلاتی که بر اثر حادثه پیش آمده، تا آن‌جایی که ممکن است، جبران کنیم؛ و هم دستاوردهای جدیدی به‌دست بیاوریم. این، نگاه مثبت و اسلامی است. من می‌بینم که مردم عزیز بم و بروات با همت و تکیه‌ی به ایمان و نجابتی که در آنها وجود دارد، راه دوم را پیش گرفته‌اند. آنچه تاکنون انجام شده است، به‌هیچ‌وجه کافی نیست. من از زحماتی که مسؤولان دولتی و بخش‌های مختلف کشیده‌اند، تقدیر و تشکر می‌کنم؛ حقیقتاً زحمات آنها درخور تقدیر است. با وجود این‌که من از زحمات ستاد بازسازی شهر بم و روستاهای بم متشکر هستم و کارشان را تقدیر می‌کنم، اما آنچه من از لحاظ ساخت و ساز، از لحاظ وضع شهری، از لحاظ مسکن و از لحاظ مراکز کسب و کار می‌بینم، برایم خشنودکننده و راضی‌کننده نیست. بعضی از دستگاه‌های دولتی یا نهادهای انقلابی حقاً و انصافاً خیلی خوب کار کردند. من نه از کسانی که خیلی خوب کار کرده‌اند، و نه از کسانی که اشکالاتی در کارشان بوده، نام نخواهم آورد - البته به خود آنها خواهم گفت - بعضی خوب کار کردند، تحسین‌برانگیز حرکت کردند؛ بعضی هم کم‌کاری کردند؛ اما آنچه در مجموع مشاهده می‌شود، عبارت است از یک نگاه کلی و برنامه‌ریزیِ محاسبه شده و اندازه‌گیری شده و قابل پیش‌بینی. البته بنده دوست می‌داشتم که اگر مسؤولی به بم آمده و وعده کرده که هفته‌یی یک مدرسه درست کند، توانسته باشد آن وعده را جامه‌ی عمل بپوشاند - که متأسفانه نپوشانده - یا اگر کسانی آمده‌اند برای بازسازی زمان معین کرده‌اند و گفته‌اند شهر بم را تا فلان مدت می‌سازیم، توانسته باشند به این زمان‌بندی عمل کنند؛ که مشاهده می‌شود کسانی که چنین وعده‌هایی دادند، خودشان هم الان اعتراف دارند که این وعده دادن‌ها درست نبوده است؛ اینها اعتراضات و مطالبات ماست. ولی از مجموع مصایبی که می‌بینم و گزارش می‌گیرم و از طرق مختلف مطلع می‌شوم، آنچه استنتاج می‌کنم، این است که برنامه‌ریزی برای بم، برنامه‌ریزی درستی است. این برنامه‌ریزی باید از سوی مسؤولان دولتی، از سوی بانک‌ها و از سوی دستگاه‌هایی که در بازسازی، مسیرها و ایستگاه‌های گوناگونی به آنها مربوط است، مورد پشتیبانی قرار بگیرد. به من گفته شد که بازسازی روستاهای اطراف بم تا پایان سال ۸۴ تمام خواهد شد؛ و گفته شد که امیدوارند بازسازی شهر بم تا آخر سال ۸۵ به پایان برسد. من این را به عنوان یک وعده‌ی قطعی تلقی نمی‌کنم و به شما هم این را عرض نمی‌کنم؛ اما اگر بتوانند به این وعده جامه‌ی عمل بپوشانند، باید بگوییم کار بسیار بزرگ و برجسته‌یی انجام داده‌اند؛ و من دعا می‌کنم که بتوانند. بازسازی - که یک مسأله‌ی مهم شهر بم است - همه‌ی مسائل شهر بم نیست. موضوعاتی که آقای امام جمعه‌ی محترم و پُرنشاط و فهیم بیان کردند، همه‌ی اینها جزو مسائل است. امنیت جزو مسائل مهم این شهر است، که ربطی به بازسازی ندارد. مسأله‌ی کسبه و پیشه‌وران، یکی از مسائل است. رسیدگی به فرهنگیان و دانش‌آموزان - که دیروز یکی از فرهنگیان محترم بم در مجتمع فرهنگیان کرمان آن را بیان می‌کرد - یکی از مسائل مهم این منطقه است. کارسازی و کارآفرینی برای جوانان - که این جزو مسائل قبلی بم هم بوده است و در حال حاضر با رویداد زلزله افزایش پیدا کرده - یکی از مسائل مربوط به بم است. نشاط و روحیه‌ی جوان با کار کردن است؛ جوان باید بتواند کار کند. جوانی که کار می‌کند، هم درون خود او و روحیه‌ی او شادمان و شاداب است؛ هم مثل یک نخل بارآور، از میوه‌ی شیرینِ کار او دیگران استفاده می‌کنند؛ یعنی هم خودش شاداب است، هم دیگران بهره می‌برند. جوان وقتی نتواند اشتغال لازم را

به‌دست بیاورد، هم شادابی خود او کم خواهد شد و یا خدای نکرده از بین خواهد رفت، و هم از ثمرات وجود او کس دیگری استفاده نمی کند. البته مسأله‌ی ایجاد کار، مخصوص این‌جا نیست؛ یکی از مسائل مهم ما در سطح کشور است. در دو سه سال اخیر تلاش‌های زیادی شده و فعالیت‌های فشرده و متراکمی برای این کار صورت گرفته است و باید هم ادامه پیدا کند. در دولت آینده، هر کس سر کار بیاید و قوه‌ی مجریه به‌دست هر دولت و رئیس دولتی بیفتد، یکی از اساسی‌ترین اهتمام‌های او باید ایجاد اشتغال باشد. شما مردم بم علاوه بر انتخاب رئیس‌جمهور، احتمالاً انتخاب نماینده هم خواهید داشت. نگاه کنید و کسی را که پاسخگوی این انتظارات است، پیدا کنید. مدتی ما را به مسائل سیاسی و جناحی و خطی و حرفهای پوچ و بی‌محتوا - که در زندگی واقعی مردم هیچ نقشی ندارد - سرگرم کردند. آنچه کشور ما احتیاج دارد، کار و تولید و توسعه‌ی مادی و معنوی، همراه با عدالت و بدون تبعیض و فساد و افزون‌خواهی‌های غیرقانونی - و به قول آقایان، رانت‌خواری - است. مهمترین همت قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضاییه باید این باشد که بتوانند در مقابل این بیماری‌های صعب‌العلاج بایستند. این بیماری‌ها از بلای زلزله هم برای کشور خطرناك‌تر است؛ چون همه‌گیر است. یکی از مسائلی که خوب است در بم آن را عنوان کنم، این است: عزیزان من! مردم عزیز بم! شما البته مصیبت دیدید. زلزله حقیقتاً فاجعه بار بود. بازماندگانی که در مقابل چشم خود، عزیزانشان، فرزندانشان، نوه‌هایشان، همسرشان و والدینشان را دیدند که در زیر خاك‌های زلزله دفن می‌شوند، به چه زبانی می‌شود تسلا داد؟ در سفرهای گذشته به بم، من بسیاری از این افراد را از نزدیك دیدم. این داغ‌ها در دل انسان می‌ماند، در این شکی نیست. اما همین فاجعه‌ی مصیبت‌باری که این‌طور شماها را سوزاند و داغ بر دل‌هایی گذاشت، برای کل کشور، برای ایران عزیز و برای مسؤولان درس‌هایی داشت که اگر به آن درس‌ها عمل کنیم، این مصیبت بزرگ به میزان زیادی جبران خواهد شد. یکی از این درس‌ها مقاوم‌سازی است. این که من بعد از سفر قبلی به بم، به مسؤولان گفتم که نگذارید مسأله‌ی بم کهنه شود، آن را تازه نگه دارید، یك علتش این است که حادثه‌ی بم ممکن است در هر نقطه‌ی دیگری از این کشور اتفاق بیفتد. در خود این استان و در نقاط مختلف دیگر ممکن است این حادثه اتفاق بیفتد؛ دیدید که در زرند هم اتفاق افتاد. استان کرمان - آن‌طور که به من گزارش داده‌اند - روی هشت گسل زلزله قرار دارد. در محل تلاقی این گسل‌ها امکان زلزله‌های بسیار شدیدی می‌رود و هر کدام از اینها ممکن است خسارات بزرگی داشته باشد؛ باید اینها را پیش‌بینی کرد. گفتم ستاد حوادث غیرمترقبه و بحران‌های ناشی از بلایای طبیعی باید تشکیل شود؛ الان هم از بم - از کانون یکی از مهمترین بلاهای طبیعی در زمان خودمان - به مسؤولان خطاب می‌کنم و می‌گویم این کار را بیش از این عقب نیندازید. مسؤولان باید آماده به کار باشند. هم مسأله‌ی مقاوم‌سازی در همه جای کشور بسیار مهم است؛ هم آماده بودن برای مقابله‌ی با این حوادث، مهم است؛ چون دقایق اولیه‌ی وقوع حادثه، دقایق اکسیری و کیمیایی و ارزشمندی است. رسیدن به آن دقایق، ممکن است جان عده‌ی کثیری را نجات دهد. اینها آمادگی قبلی می‌خواهد. ما خیلی از اینها را می‌دانستیم، اما زلزله و مصیبت شما این درس‌ها را زنده کرد و بسیاری از مسؤولان کشور را به فکر واداشت. اگر از اینها درس بگیریم، پاداش آن مصیبت و آن حادثه‌ی غم‌انگیز را گرفته‌ایم. البته حادثه‌ی بم فقط برای بمی‌ها غم‌انگیز نبود؛ همه‌ی کشور را غرق در غم کرد؛ همه‌ی آحاد مردم در سرتاسر کشور با شما احساس همدردی کردند. برای کسی که به بم می‌آید و می‌رود، آنچه مهم است، روح کرامت و تلاش در میان مردم بم است. هر چه می‌توانید، این روحیه را تقویت کنید. شما مردمِ با کرامت و صابری هستید. اسم «دارالصابرین»ی که امروز من چند بار شنیدم و در برخی از نوشته‌های مقابلِ خودم می‌بینم، خیلی مناسب است. حقیقتاً در مصیبت به این بزرگی، شما صبر و استقامت کردید. دل مصیبت‌ها را باید شکافت و از دل آنها برکات الهی را استخراج کرد. با دید دیگری به مصیبت‌ها نگاه کنیم تا بلایای طبیعی را رحمت خدا ببینیم. این تلفات عظیم و این مرگ و نابودی که در چنین حوادثی برای شهر و جامعه‌یی پیش می‌آید، با همه‌ی تلخی، اگر بتواند روح توکل، ارتباط با خدا، روح تلاش، عبرت‌گیری و به فکر آینده بودن را در ما زنده کند، نعمت خواهد شد. بم باید به توفیق الهی، به همت مسؤولان و با همین برنامه‌ریزی‌یی که عرض

کردیم - که برنامه‌ریزیِ خوب و قابل قبول و به نظر ما جامع‌الاطراف است - در مدت زمانی که برادران مسؤول ذکر کرده‌اند، ان‌شاءاللَّه به صورت یک شهرِ با استحکام و زیبا ساخته شود. شماها هم باید تلاش کنید. مسؤولان باید به وعده‌های خودشان عمل کنند. اگر قرار بوده وام بدهند و یا تسهیلات در اختیار بگذارند، اینها را انجام دهند. آحاد مردم باید همت کنند و با دستگاه‌ها همکاری داشته باشند؛ دستگاه‌ها هم به همه‌ی وظایف خود عمل کنند تا از دل این ویرانه‌ها یک شهر زیبا سر برآورد و مظهر عزم و اراده و ذوق و سلیقه و برآورنده‌ی نیازهای شما باشد. البته کارهایی که باید انجام بگیرد و نیازهایی که مجموعه‌ی این شهرستان دارد، در جای خود محفوظ است. ما در عرصه‌های مختلفی در صحنه‌ی آزمون نگاه مردم دنیا هستیم. و من به شما عرض بکنم؛ در ماجرای بم، ملت ایران و مسؤولان دلسوز از سوی مراکز جهانی تحسین شدند. ملتی که تلفات سنگینِ وارد شده بر خود را تحمل می‌کند و با روحیه‌ی خوب و عزم راسخ در میدان انقلاب و عرصه‌ی حرکت و تلاش در جمهوری اسلامی با استقامتِ تمام می‌ایستد؛ هم به زبان می‌آورد و هم در عمل آن را اثبات می‌کند، مورد تحسین همه‌ی ناظران بین‌المللی قرار می‌گیرد، و قرار گرفت. درست است که بسیاری از کشورها و مراکز بین‌المللی به وعده‌های خود عمل نکردند - که این را مسؤولان دولتی گزارش کردند و گفتند اینها به بسیاری از وعده‌های خود عمل نکردند - ولی ما روی پای خود ایستادیم. تحسین قلبی آنها نسبت به عزم و اراده‌ی مردم و مدیریت خوبی که در این قضایا انجام گرفت، قطعی است. بنده از سابق به بم علاقه داشتم. قبل از انقلاب، وقتی می‌خواستم از جیرفت برگردم، آمدم چند روزی در بم ماندم و با مردم بم آشنا شدم. بعد از انقلاب موفق نشدم به بم بیایم. خیلی مایل بودم بیایم و با شما مردم مواجه شوم؛ ولی متأسفانه تا قبل از زلزله این توفیق به دست نیامد. یکی از دوستان قدیمی ما در بم، بار اوّلی که پس از وقوع زلزله به بم آمدم، جلوی من آمد و گریست؛ گفت دلمان می‌خواست تو به بم بیایی؛ اما نه در چنین شرایط و اوضاع و احوالی. بنده هم مایل بودم وقتی به بم بیایم که این شهر را شاد و پُرنشاط و فارغ از حوادث طبیعی و بدون مصیبت ببینم؛ اما متأسفانه نشد. در عین حال خدای متعال را شاکرم که در شهر شما نشاط و شادابی را در چهره‌ها می‌بینم، که در سفرهای قبل ندیده بودم. جوان‌ها و زن‌ها و مردها بانشاط اند. در خیابان‌های شهر، در اردوگاه‌ها و محل‌های اسکان موقت، هر جا رفتیم، احساس کردیم در چهره‌ی مردم شادابی و نشاط هست؛ خدا را از این بابت شکر می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم توفیق دهد تا بار دیگر بتوانیم به شهر شما بیاییم و آن روز شما را در اوج نشاط و سلامت و خشنودی از پیشرفت کارهایتان ببینیم و شهر نوی بم را که به دست شماها ساخته شده، ان‌شاءاللَّه آن روز مشاهده کنیم. از این دیدار بسیار خوشحالم. از شما تشکر می‌کنم و عذرخواهی هم می‌کنم که در آفتاب گرم مدتی منتظر بودید و عرایض ما را شنیدید. پروردگارا! به محمد و آل محمد لطف و فضل و رحمت و برکت خود را بر مردم این شهر نازل کن. پروردگارا! به مسؤولان توفیق خدمتگزاریِ کامل به این مردم عزیز و نجیب را عنایت کن. پروردگارا! مصایبی که بر این مردم وارد شده است، با لطف و رحمتِ مضاعف خود جبران بفرما. خدایا! ما را قدردان این مردم قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان استان کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان استان کرمان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای بنده بسیار جلسه‌ی شیرین و پُرمضمون و مفیدی بود. دیدار با نخبگان - که یکی از برنامه‌های همیشگی سفرهای ماست - هم جنبه‌ی نمادین دارد؛ به معنای احترام و تکریم عمیقی است که نظام جمهوری اسلامی برای انسانهای نخبه در هر بخشی قایل است، هم از جهات مختلفی جنبه‌ی کاری و عملی دارد و ما مسایلی را از زبان عناصر نخبه‌ی جامعه می‌شنویم؛ این مغتنم است. افرادی که از تلویزیون این مجموعه را می‌بینند، ابعاد تازه‌ای از نظرات نخبگان این منطقه به گوششان می‌رسد؛ این مغتنم است. حضور این همه نخبه در یک استان، پدیده‌ی جالبی است؛ این را همه‌ی مردم می‌بینند و مغتنم است. البته بنده شخصاً هم یک التذاذ معنوی و روحی از دیدار نخبگان و از دیدار شما

عزیزان دارم، که این هم در درجه‌ی بعد، یک انگیزه و مشوق برای این دیدارهاست. مجالی نیست برای این‌که من مطالبی را عرض کنم؛ علاوه بر این‌که آنچه در ذهن ماست، غالباً در اظهارات گوناگون به سمع شریف برادران و خواهران می‌رسد. دو مطلب را فقط عرض می‌کنم: اول این‌که من همیشه با نظر تحسین به کرمان نگاه کرده‌ام و امروز این نگاه تحسین‌آمیز با دیدن این همه نخبه در بخشهای مختلف - دانشمند، هنرمند، ادیب، شاعر، معلمان کارآمد، استادان زبده، سرداران بزرگ در دفاع مقدس، روحانیون محترم، سخنوران خوب، ورزشکاران خوب و برجسته - که در جمع عزیزان حضور دارید، تقویت شد. بحمدالله استان تنوع و جنس‌جور در عرصه‌ی نخبه‌پروری را حایز هست؛ این برای من بسیار تحسین‌برانگیز است. آنچه دوستان فرمودید، من اجمالاً یادداشت کردم و بنای ما بر این است که این نکات را به مسؤولان منتقل می‌کنیم؛ به آنها تأکید می‌کنیم؛ آن‌جایی که احتیاج به دخالت ماست در برنامه‌ریزی، دخالت می‌کنیم و مطمئنیم که در جهت این پیشنهادها و درخواستها کاری خواهد شد؛ حرکتی پیش خواهد آمد و امیدواریم که این حرکت، حرکت سریع و شایسته‌یی باشد. به‌قدر توان و امکانات کشور ان‌شاءالله کار خواهد شد. دوم این که نخبگان، سرمایه‌های معنوی کشورند. در دنیا، نگاه مادی به سرمایه‌ها و ثروت معنوی موجب شده است که ثروتهای معنوی را با محاسبه‌ی امکان تبادل به پول بسنجند؛ این دانش چقدر می‌تواند تبدیل به پول بشود؛ این هنر چقدر می‌تواند تبدیل به پول بشود؛ اما در اسلام این معیار وجود ندارد. نه این‌که از تبدیل علم و هنر و سایر سرمایه‌های معنوی به پول، ابایی وجود داشته باشد؛ نه، علم وسیله‌ی رفاه زندگی است؛ هنر وسیله‌ی رونق و بهای زندگی است؛ اشکالی ندارد؛ اما با قطع نظر از این نگاه، خودِ این ثروت معنوی هم یک ارزش والایی از نظر اسلام دارد. یعنی این هنرمند، حتّی اگر هنر او را کسی نشناسد و از هنر او هیچ‌کس بهره نبرد، نفس دارا بودنِ این هنر با نگاه اسلامی و نگاه معنوی، خود یک ارزش است. این عالم ولو مورد انکار قرار بگیرد و علم او را کسی نشناسد، نفس دارا بودنِ این علم، یک ارزش است. درست است که علم، مقدمه‌ی عمل است؛ درست است که دانایی وسیله‌ی توانایی است؛ اما این توانایی، این عمل، لزوماً همیشه آن چیزی نیست که قابل تبدیل به ثروت مادی باشد؛ باید ما این نگاه را تقویت کنیم. ممکن است در یک جامعه‌یی به خاطر فقر امکانات یا کمبود تجربه، نتوان مابه‌ازای مادی را در مقابل دانش یا تحقیق یا هنر یا این‌گونه سرمایه‌های معنوی ارائه کرد. در جامعه‌ی ما هم حتماً این‌گونه است و در بسیاری از نقاط دنیا این‌گونه است. این نباید موجب بشود که جوشش چشمه‌های علم و هنر متوقف بشود. من وقتی به تاریخ علم و ادب نگاه می‌کنم، می‌بینم اتفاقاً بخشی از مهمترین پیشرفتهای علمی بشر و همچنین پیشرفتهای هنری بشر، آن چیزهایی است که ماب‌ازای مادی که نداشته، هیچ؛ گاه مورد تحقیر و انکار هم قرار گرفته؛ انگیزه‌ی آنها شوق، عشق و انگیزش معنوی بوده است؛ این را نبایستی انکار کرد؛ نبایست جلوی این را گرفت. همه‌جا دانش و تحقیق و هنر با پول مبادله نمی‌شود؛ با پول سنجیده نمی‌شود. نخبگان این فرهنگ را بیش از دیگران می‌توانند در میان جامعه گسترش بدهند. این‌که یک انسانی با معارف فلسفی یا معارف عرفانی یا با دانشی از دانشهای گوناگون بشر آشناست، یا دارای ذوق هنری است، این را یک ارزش بدانند؛ ولو کسی نداند؛ ولو تبدیل به پول نشود؛ ولو در بازار تنگ‌نظری‌ها مشتری درست و حسابی هم نداشته باشد. این فرهنگ، فرهنگ خیلی خوبی است؛ این چیزی است که می‌تواند جریان دانش و تحقیق و هنر را در کشور توسعه بدهد؛ و ما به این نیاز داریم. این‌جور نباشد که ما تصور کنیم اگر به هنر یا به دانش می‌پردازیم، برای این است که یک ماب‌ازای مادی دارد، که اگر این‌جا به‌دست نیاوردیم، برویم جای دیگر. البته طبیعت انسانها بعضاً کشش به این سمت دارد؛ اما فرهنگ دینی و اسلامی این نیست. ما به عنوان مسؤولان نظام، وظایف سنگینی داریم؛ این را ما معترفیم. همچنانی‌که معترفیم که بسیاری از کارهایی که در این زمینه‌ها باید انجام بگیرد، به‌طور کامل انجام نگرفته، یا به خوبی و درستی انجام نگرفته است. نگاه به مقوله‌ی علم و تحقیق و معنویت و پیشرفت در خلاقیت فکری و ذهنی و علمی، از مقولاتی است که در کشور ما - لااقل در این دهه‌های اخیر - سابقه‌ی زیادی ندارد. اینها محصول نگاه نویی است که انقلاب به ما داد. گذشته‌ی تاریخی ما با یک فصل هجومِ استعمار فکری و سلطه‌ی خارجی قطع شد؛ این تسلسل را قطع کردند و بریدند. ما

امروز داریم هویت تاریخی خودمان را بازشناسی و بازیابی می‌کنیم؛ به آن افتخار می‌کنیم؛ خود را ادامه‌ی آن حرکت می‌دانیم. ما امروز به خودمان می‌بالیم و احساس می‌کنیم که می‌توانیم در میدان دانش و معرفت و فناوری و انواع معارف بشری حرکت کنیم و نوآوری کنیم. دیروز این باور در کشور ما وجود نداشت، کما این‌که امروز هم برای بعضی‌ها هنوز وجود ندارد. وقتی ما می‌گوییم مرزهای علم را باید بشکافیم و باید از سخن روزِ علم یک قدم جلوتر برویم، این برای بعضی باورنکردنی است. وقتی من می‌گویم ما باید به آن‌جا برسیم که اگر در اکناف عالم یک پژوهشگر، یک دانشمند، بخواهد به فلان نظریه‌ی علمی یا نظریه‌ی فلسفی دست پیدا کند، ناچار باشد زبان فارسی را یاد بگیرد، بعضی با نگاه انکارآمیز به این نگاه می‌کنند. من معتقدم و می‌بینم در مقابل خودم که چنین چیزی شدنی است. ما اگر همت کنیم، می‌توانیم تا بیست سال دیگر، تا سی سال دیگر، کاری کنیم که وقتی نام‌آوران عرصه‌ی علم و فناوری را در دنیا نام می‌آورند، ایرانیان و کشور ما در صدر قرار بگیرد؛ می‌توانیم این کار را بکنیم؛ ما استعدادمان خیلی خوب است؛ همه چیز این را گواهی می‌دهد. آنچه ما کم داشتیم - که انقلاب به ما داد - اعتمادبه‌نفس بود؛ ما امروز اعتمادبه‌نفس پیدا کرده‌ایم. جریان علمی کشور، خوشبختانه جریان خوبی است؛ این جوانهای ما امروز اعتمادبه‌نفس دارند. ما کسانی بودیم که در اول انقلاب در بسیاری از نیازمندی‌های خودمان محتاج بودیم که از فرآورده‌ی فکر و سرانگشت دیگران استفاده کنیم؛ اما امروز دیگرانِ زیادی در دنیا هستند که از فرآورده‌ی فکر و سرانگشت ایرانی دارند استفاده می‌کنند؛ این واقعیت است؛ ما پیش‌رفته‌ایم. این، به‌خاطر اعتمادبه‌نفس است؛ باید این اعتمادبه‌نفس ملی را در زمینه‌ی علم تقویت کرد و اسلام این را به ما می‌آموزد؛ و ما ان‌شاءاللّه پیش می‌رویم. فرصت بیشتری نیست، وقت نماز است. من بیش از این جایز نیست که ادامه بدهم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان زرند

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان زرند بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین. نام شهر شما و یاد مناقب مردم زرند را در گزارش‌های گوناگون و در آنچه از اهل زرند می‌شنیدیم، می‌دانستیم. زرند و مردم زرند را همواره به ایمان، به عزم راسخ، به اتحاد کلمه، به صفا و معنویت و به اخلاص و صدق شناخته بودیم. امروز که من در برابر جمع شما مرد و زنِ باصفا و بااخلاصِ زرندی قرار دارم، تجسم همه‌ی آن صفات نیکو و مناقب شهری و منطقه‌یی را مشاهده می‌کنم. یاد زلزله‌ی زرند - که بیش از دو ماه از آن می‌گذرد - برای ما غم‌انگیز است. مصیبت مردم به‌وسیله‌ی یک حادثه‌ی طبیعی، چیزی نیست که علاقه‌مندان و ارادتمندان به این مردم را از درد و مصیبت خود برکنار بدارد. اما من ضمن این‌که از خدای متعال خواسته‌ام و باز هم متضرعانه می‌خواهم که مصیبت بزرگ زلزله را برای شما مردم به یک نعمت بزرگ تبدیل کند و به مصیبت‌دیدگان و خسارت‌دیدگان، صبر و استقامت مرحمت کند، می‌خواهم عرض کنم که مصایب و بلایا - که زندگی تاریخی یک ملت هرگز از آن برکنار نمی‌ماند - کوچکتر از آن است که بتواند در عزم راسخ و تصمیم یک ملت و یک مجموعه‌ی انسانی در طریق آرمان‌های بزرگ اثر بگذارد. بنده زرند را به دوازده هزار رزمنده‌ی آن در جبهه شناخته‌ام؛ به جوانان پُرشور آن، به شهدای عالی‌قدر آن، به خانواده‌هایی که پشتیبانی جنگ را در طول دوران دفاع مقدس با گرمی و صفا بر عهده گرفته بودند، شناخته‌ام. زرند را به فتوح و گشایش و شکوفایی امر تعلیم - چه در بخش حوزه، چه در بخش دانشگاه - به زحمتکشی مردم آن در بخش‌های معدنی، به وفاداری آنها به دین، به رغبت آنها به نمازجمعه و اجتماع پُرشور آنها در روز جمعه شناخته‌ام. در سطح استان، اجتماع مردم در نمازجمعه‌ی زرند - طبق گزارش‌هایی که به بنده داده‌اند - در رتبه‌ی اول قرار دارد. حضور آنان در جبهه - رزمندگان آنها، دانش‌پژوهان آنها، کارگران و زحمتکشان آنها، علما و روحانیون آنها - از لحاظ کمّ و کیف، در رتبه‌ی اول قرار

داشته است. امروز هم در شهر زرند و در یکی دو روستای مناطق زلزله‌زده - که رفتیم به آن‌جا سر زدیم - شور و علاقه و صفای این مردم مؤمن را مشاهده کردیم. آنچه از این فرصت و موقعیت می‌خواهم استفاده کنم، توصیه‌یی است به شما و توصیه‌یی است به مسؤولان. توصیه‌ی به مسؤولان، همان مطلب کلی است که بارها با آنها در میان گذاشته شده است و شما مردم هم در جریان قرار دارید. اگر این توصیه را در محضر مردم عرض می‌کنیم، برای این است که شما مردم عزیز بدانید که فرهنگ و اعتقاد و برنامه‌ی مسؤولان در کشور این است؛ بدانید که اهتمام به کار مردم و پیگیری مسائل و مشکلات آنها مهمترین دغدغه‌ی نظام جمهوری اسلامی است؛ والّا جای گفتن به مسؤولان، در ملاقات‌های کاری با آنهاست. اگر ما گاهی حرفها و نظرات خود یا نظرات آنها را در مجامع مردمیِ عظیم - مثل امروز - مطرح می‌کنیم، برای معرفی فضای کاری و فرهنگ کار در جمهوری اسلامی است. بنابراین توصیه‌ی به مسؤولان، سرعت در تصمیم‌گیری و عمل است. به من گزارش دادند که با استفاده از تجربه‌ی زلزله‌ی فاجعه‌آمیز بم، کار برای آبادسازی و پاک‌سازی و فعالیت‌های عمرانی در شهرستان زرند بسیار آماده‌تر است. امروز علاوه بر گزارش‌های قبلی، گزارش‌های ریزتری هم در این زمینه به بنده داده شد. توقعاتی که مردم از مسؤولان دارند، بحق و بجاست. البته کشور امکاناتی دارد. آنچه مسؤولان تصمیم می‌گیرند و وعده می‌دهند، با نگاه به امکانات کشور است. در حد امکانات، آنچه می‌توانند، باید انجام دهند و ان‌شاءاللَّه انجام می‌دهند. برنامه‌های کاری آماده شده و تصمیم‌های درست در این زمینه گرفته شده است. آن طوری که به من گفتند، در برخی از روستاهای نزدیک زرند، کار شروع هم شده است. باید هرچه زودتر ان‌شاءاللَّه تعمیر خانه‌های آسیب‌دیده، یا تخریب خانه‌های غیرقابل اصلاح، و جبران خسارت‌های زلزله از لحاظ مسکن و جایگاه زندگی و کسب مردم انجام بگیرد؛ چه در شهر زرند، چه در روستاها. وظیفه‌ی مسؤولان، پیگیری جدی است. همین صحبت را با دوستان مسؤول می‌کردیم که تصمیم گرفتن نباید ما را راضی کند؛ بلکه دنبال کردن تصمیم‌ها و رسیدن به مقاصد و هدف‌هایی که داریم تا لحظه‌ی آخر، باید همت ما باشد. من در کرمان این نکته را ابراز کردم، این‌جا هم عرض می‌کنم؛ اگرچه ماه‌های آخر عمر این دولت است و با انتخابات و آمدن دولت جدید، برخی از مسؤولان در سطح کشور جابه‌جا خواهند شد؛ لیکن دولت کنونی و مسؤولانی که امروز در سطوح ستادی و اجرایی مشغول کارند، باید آنچه را که تصمیم گرفته می‌شود - چه درباره‌ی مناطق زلزله‌زده‌ی زرند و بم و مناطق دیگر، و چه راجع به مسائل کلی استان - به سرخط اجرا برسانند؛ یعنی دستورالعمل‌های اجراییِ آنها را آماده کنند تا اگر مسؤولان بعدی غیر از اینها بودند، وقتی آمدند، بدانند باید کار را دنبال کنند. مسؤولان دولت بعدی هم - هر که هستند؛ چه وزرا، چه رئیس دولت، و همه‌ی آنهایی که نمی‌دانیم چه کسانی این بار را بر دوش خواهند گرفت - باید با جدیت و سرعت این کارها را دنبال کنند؛ این مطالبه‌ی ما از آنهاست. تصمیم کافی نیست؛ باید کار تعقیب شود تا به نقطه‌ی مطلوب برسد و مردم شیرینی کار و کوشش مسؤولان را در کامِ خود احساس کنند. البته ما هم به توفیق الهی هشیارانه، گذران کار را مراقبت خواهیم کرد؛ ما هم رها نمی‌کنیم؛ در همه‌ی سفرها این‌طوری است. از مسؤولان پی‌درپی مطالبه می‌کنیم تا کارهایی را که قول داده‌اند و تصمیم گرفته‌اند، ان‌شاءاللَّه انجام دهند. اما توصیه‌ی ما به مردم. یک توصیه‌ی اصلی این است که مردم این حوادث تلخ را به عنوان تجربه‌های لاینفک زندگی بشر، وسیله‌یی برای رشد و تعالی و تکامل قرار دهند و هر چه می‌توانند، صبر و استقامت و عدم تزلزلِ خودشان در پیگیری راه هدایت الهی را در این حوادث تحکیم و تقویت کنند. البته این معنایش این نیست که مردم حقوق مادیِ خود را نخواهند. اگر ما به مردم می‌گوییم در برابر مصایب صبر کنند، معنای این حرف این نیست که وقتی مصایب را در مقابل خودشان دیدند، منفعل شوند و دست‌بسته تسلیم مصایب شوند؛ نه، درست بعکس باید عمل کرد. یک‌وقت مادیونِ دوران جوانی ما این‌طور تبلیغ می‌کردند که ادیان الهی مردم محروم و مستضعف و فقیر و طبقات کارگر را به صبر توصیه می‌کنند؛ یعنی حق خودتان را نطلبید. این، تهمت به ادیان الهی است؛ درست عکس این است. ما معتقدیم هر انسانی در سایه‌ی نگاه درست به واقعیت‌های زندگی - چه تلخ و چه شیرین - می‌تواند خودش را به تعالی معنوی برساند؛ می‌تواند در برابر حوادث طبیعی تسلایی برای خود به‌دست بیاورید؛ این تسلا

خیلی مهم است. معنای تسلای قلبی این نیست که اگر انسان حقی در عرصه‌یی دارد، آن را دنبال نکند؛ نه، حق را باید دنبال کند. اما این را هم همه بدانند که هیچ تلخی‌یی در زندگی برای انسان پیش نمی‌آید، مگر این‌که اگر در برابر آن تلخی برای خدا صبر کند، خدا عوض آن را در زندگی اصلی انسان - که زندگی بعد از عبور از مرز حیات و مرگ است - به او خواهد داد. هیچ‌کس در محاسبات الهی سرش کلاه نمی‌رود. کسی که برخوردار است، در مقابل عمل صالح یک‌طور پاداش می‌گیرد؛ کسی که آن برخورداری را در دنیا ندارد، در مقابل همان عمل صالح پاداش بیشتری از خدا می‌گیرد. خدای متعال هیچ رنج و زحمتی را در زندگی انسان بی‌اجر نمی‌گذارد. کسی که از زلزله آسیب می‌بیند، پیش خدا اجر دارد؛ کسی که عزیزان خود را از دست می‌دهد، پیش خدا اجر دارد؛ کسی که سختی‌ها و تلخی‌های زندگی را تحمل می‌کند، پیش خدا اجر دارد. اسلام تأکید می‌کند که انسان باید تلاش کند؛ سختی‌ها و تلخی‌ها را تا حدی که مقدور نیروی بشری است، به شیرینی و کامیابی تبدیل کند؛ یعنی باید کار کرد، تلاش کرد و احقاق حق کرد - اینها به جای خود محفوظ - اما در عین حال تلخی و نامرادی در بخشی از مسائل زندگی انسان، پیش خدای متعال اجر دارد؛ این را ما باید بدانیم. زلزله‌زدگان، آسیب‌دیدگان، عزیز از دست‌دادگان، آسیب‌دیدگان مالی و خسارت دیدگان باید بدانند که در مقابل آنچه از دست می‌دهند، وقتی دل به سمت خدا داشته باشند و پای خدا حساب کنند، خدای متعال به آنها عوض خواهد داد. این‌طور نیست که خسارت‌دیده‌ی زلزله با کسی که خسارت‌دیده‌ی زلزله نیست، پیش خدا یکسان باشند؛ نه، خدا به او اجری می‌دهد، که به این نمی‌دهد. نکته‌ی دوم که اشاره کردیم، این است که همه‌ی مصایب دنیا می‌تواند نردبانی باشد برای پیشرفت یک انسان و یک ملت. در دوران جنگ و دفاع مقدس، اطراف این کشور را بستند؛ راه‌های علم و معرفت و فناوری و محصولات مورد نیاز را بر روی ما بستند؛ گلوله‌ی معمولی و سلاح معمولی به ما ندادند؛ اما ملت ما از این تنگنا و سختیِ بزرگ برای پیشبرد خود استفاده کرد. امروز دنیا در واهمه‌ی سلاح اتمی ملت ایران است. ما دنبال سلاح اتمی نیستیم؛ اما ظرفیت و قابلیت ملت ایران به آن‌جا رسیده است که دنیای مدرن و دنیای دارنده‌ی سلاح‌های مخرب و وحشتناک و دارنده‌ی سلاح اتمی، از ملت ایران، از جوانان ایران و از دانشمندان ایران در واهمه است؛ این خیلی پیشرفت است؛ این پیشرفت را چگونه و از کجا به‌دست آوردیم؟ ملت ایران توانست از آن تنگناها و سختی‌ها و مصیبت‌ها به عنوان نردبانی استفاده کند و خودش را بالا بکشد، و کشاند. قدرت‌های استکباری خیال می‌کنند کلید خوشبختی و بدبختی ملتها دست آنهاست. البته اگر ملتی خودش را رها کند، همین‌طور است. اگر ملتی عزم و اراده را شعار خود نسازد، همین‌گونه است؛ کمااین‌که ملتهای مسلمانی را دیدیم که اراده‌ی خودشان را به کار نگرفتند؛ لذا زندگی و مرگشان در دست قدرت‌های بیگانه افتاد تا بر آنها مسلط شوند. اما اگر ملتی عزم و ایمان و اراده‌ی راسخ خود را به‌کار بگیرد و هویت و شخصیت خود را بشناسد و آن را قدر بداند، هیچ قدرتی قادر نیست بر او مسلط شود. آنچه ما اصرار داریم در همه‌ی مراحل به ملت ایران عرض کنیم، این است که ملت ایران به برکت نگاه به خود توانست قدرت طاغوتی و حکومت فاسد و تا گلو غرق در فساد و وابستگی را سرنگون کند و یک حکومت مردمی برپا سازد. امروز هم که عربده‌های دشمنان اسلام علیه نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران از اکناف بلندگوهای استکباری بلند است، باز ملت ایران می‌تواند با اعتماد به خود، با ایستادگی، با عزم و اراده‌ی راسخ و با حفظ همبستگی و اتحاد - که امسال به عنوان یک کار نمادین، سال همبستگی ملی و مشارکت عمومی اعلام شد - هم به ثروت و رفاه مادی برسد؛ هم به پیشرفت علمی برسد؛ هم فناوری‌های نوِیِ دنیا را تأمین کند؛ هم از لحاظ ایمان و معنویت، چیزی را که دنیای مادی غرب در خلأ آن قرار دارد، برای خود به‌وجود بیاورد؛ ایمان را برای خودش تأمین کند و معرفت دینی را در خود عمق ببخشد. امریکایی‌ها و مستکبران و مسلطین بر رژیم ایالات متحده‌ی امریکا خیال می‌کنند همه چیز، دست آنهاست؛ اشتباه می‌کنند. البته عقلا و خردمندان و پخته‌ترهایشان می‌دانند عربده‌هایی که کشیده می‌شود، بیجاست؛ اما جاهل‌هایشان مستانه فریاد می‌کشند و دنیا را به چالش می‌طلبند. ملت ایران راهی را انتخاب کرده و خواهد رفت؛ این راه، راه عزت و علم و ایمان و عزم است. باید دنبال علم بود. بحمداللّه شهر شما از لحاظ حوزه و دانشگاه، شهر

شکوفایی است. باید دنبال ایمان بود. خوشبختانه شما مردمِ این شهر و مردم استان کرمان، مردمان مؤمن و دین‌باورید؛ کسانی هستید که از بن‌دندان دین خدا و ایمان الهی را قبول کرده‌اید؛ اگرچه ملت ما در همه‌ی نقاط این کشور از ایمان به دین اسلام و زلال معارف الهی برخوردارند. از لحاظ کار و عزم و اراده هم بحمداللَّه ملت ما نشان داده‌اند، و شما مردم زرند و مردم استان کرمان هم نشان داده‌اید که اهل اراده هستید. بخواهید، تصمیم بگیرید و عمل کنید. یکی از چیزهایی که بسیار مهم است، مقاوم‌سازی است. زلزله‌ی بم، ما و مسؤولان کشور را یک‌بار دیگر به اهمیت مقاوم‌سازی آگاه کرد. تجربه‌ی بم برای ما در سرتاسر کشور یک درس عملی شد؛ بعد هم مسأله‌ی زرند پیش آمد. همه باید مقاوم‌سازی را جدی بگیرند؛ هم مسؤولان و هم مردم. توصیه‌ی به مقاوم‌سازی، فقط توصیه‌ی به مسؤولان نیست. طرحی که درباره‌ی ساختن روستاها، برادران بنیاد مسکن به کمک دولت دارند دنبال می‌کنند، یک مقاوم‌سازیِ عمومی است؛ اما شهرها هم همین‌طور است. مردم، سازندگان خانه‌ها، انبوه‌سازان و همچنین مسؤولان دولتی باید مقاوم‌سازی را یکی از مسائل اصلی قرار دهند. کشور ما، کشور زلزله‌خیزی است. شهرستان زرند روی دو گسل فعال زلزله قرار دارد. این خطر وجود دارد، اما با این خطر می‌توان مبارزه کرد. یک وقت بلایی علاج ندارد؛ لیکن این بلا، علاج دارد. علاج، مقاوم‌سازی و اهمیت دادن به ساخت و ساز است. از قول پیغمبر اکرم(ص) نقل شده است که فرمود: «رحم اللَّه امرءاً عمل عملاً فاتقنه»؛ رحمت خدا بر انسانی که وقتی کاری انجام می‌دهد، محکم و متقن انجام دهد. پارچه را هم که می‌بافید، محکم باشد؛ کفش هم که می‌دوزید، محکم باشد؛ حرف هم که می‌زنید، محکم بزنید و منطق‌تان محکم و صحیح باشد؛ خانه هم که می‌سازید، محکم بسازید. سهل‌انگاری در هیچکدام از این کارها پذیرفته نیست. مقاوم‌سازی را باید بسیار جدی گرفت. مسؤولان، این مسأله را یکی از مسائل اصلی خودشان قرار داده‌اند. خدا را سپاسگزاریم که شما مردم را با این نشاط و شور ایمانی در مقابل این حوادث تجهیز کرده است. امروز برای من فرصتی بود تا بیایم آنچه را که درباره‌ی زرند دانسته‌ام و شنیده‌ام، از نزدیک مشاهده کنم. از محبت‌های شما مردم، از اجتماعتان، از اظهار لطفی که به بنده شده است - آحاد مردم، مجموعه‌ی مردم و بعضی از بزرگان - صمیمانه تشکر می‌کنم و لازم می‌دانم از زلزله‌زدگان «راور» هم - که شنیدم در زلزله‌ی زرند، مردمِ بخشی از راور هم آسیب دیده‌اند - یاد کنم. امیدوارم خداوند همه‌ی شما را مشمول رحمت خود قرار دهد. پروردگارا! رحمت و برکات خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا! همه‌ی مسؤولان را قدردان این مردم قرار بده. پروردگارا! این مردم را در پیمودن راه صلاح و نجاح و کمال و رسیدن به آرمان‌های الهی، مورد تأیید خود قرار بده. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از همه‌ی ما و همه‌ی این مردم راضی و خشنود بگردان. پروردگارا! گذشتگانِ این مردم - بخصوص کسانی که در حادثه‌ی تلخ زلزله جان خود را از دست دادند - و همچنین شهدای عزیز و درگذشتگانِ در راه خدمت از این مردم را مشمول رحمت خود قرار بده و از سوی خودت بر دل‌های داغداران صبر و تحمل افاضه و مرحمت بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم زلزله‌زده‌ی روستای داهویه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم زلزله‌زده‌ی روستای داهویه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین والصّلاةوالسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد. از این‌که در جمع شما هستم، خدا را سپاسگزارم. مصیبتی که بر این روستا و این شهرک و بر منطقه‌ی زرند وارد شد، یکی از امتحانهای الهی بود؛ هم امتحان الهی برای شما، هم امتحان الهی برای ما و برای مسؤولان. عزیزان زیادی از داهویه و بقیه‌ی مناطق از دست رفتند، که داغشان بر دل کسان و دوستان آنها باقی است؛ اما آنچه مسلّم است، حوادث و ناملایمات و بلایای بزرگ، کوچکتر از آن است که بتواند دلهای مرد و زن مؤمن و استواری مثل شما را متزلزل کند. مؤمن، از هر حادثه‌ی تلخ هم وسیله‌یی می‌سازد برای تعالی و تکامل. این حادثه بسیار تلخ بود؛ اما اگر بتواند اولاً ما را به خدا نزدیکتر کند، ثانیاً نیرو و نشاط و عزم و اراده را برای از سرگیری زندگی و سازندگی در ما تقویت کند، تبدیل به نعمت می‌شود.

مرد و زن، جوان و پیر، همتهای خودتان را عالی کنید. مسؤولان هم بجد در پی این هستند که ان‌شاءاللّه آثار این خسارت و این مصیبت را هرچه ممکن است کم کنند و ان‌شاءاللّه بار دیگر این محل و منطقه، با همت شما و با همت مسؤولان به یک منطقه‌ی آباد تبدیل بشود. امیدواریم خداوند متعال رفتگان این جمعیت را، مخصوصاً کسانی که در این زلزله جان خود را از دست دادند، مشمول رحمت و مغفرت کند و به بازماندگان آنها صبر عنایت کند. همین‌قدر بدانید اگرچه که این تلف‌شدگان و از دست رفتگان، کسان شما بودند؛ اما این مصیبت مخصوص شما نیست، مصیبت ما هم هست؛ ما هم داغدار مصایب شما مردم در حوادث گوناگون هستیم. ما به خدای متعال پناه می‌بریم و از خدای متعال کمک می‌خواهیم و امیدواریم بتوانیم به وظایفی که خداوند متعال بر دوش ما قرار داده است، عمل کنیم و امیدواریم مسؤولان کشور و مسؤولان استان این توفیق را به‌طور کامل پیدا کنند که به وظایف خود در قبال شما مردم به نحو احسن عمل کنند؛ ان‌شاءاللّه. پروردگارا! به محمد و آل محمد، رحمت و برکت خودت را بر این مردم نازل کن. پروردگارا! این دلهای شاداب، این انگیزه‌های ایمانی پُرشور را، که به‌طور واضح در آنها مشاهده می‌شود، مشمول رحمت و عنایت خودت قرار بده. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از همه‌ی ما، از همه‌ی این مردم، از همه‌ی این جوانان عزیز، راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صبحگاه مشترک نیروهای نظامی و انتظامی استان کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صبحگاه مشترک نیروهای نظامی و انتظامی استان کرمان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را شاکر و سپاسگزارم که جمع نظامیان سلحشور این استان را - از سازمانهای ارتش و سپاه و نیروی انتظامی و بسیج مردمی - با این شکل آراسته در این میدان ملاقات می‌کنم. حضور نیروهای مسلح، آمادگی آنها، ابتکار عمل آنها در طراحی‌های گوناگون و وحدت کلمه‌ی آنها، یکی از نعمتهای بزرگ الهی است که هرجا از آن برخورداریم، باید خدا را سپاس بگوییم. بحمداللّه سوابق افتخارآمیز رزمندگان این استان در تاریخ روزهای دشوار این کشور ثبت شده است. لشکر ۴۱ ثاراللّه، لشکر خطشکن، پیروز، آماده‌به‌کار در همه‌ی میدانها، با فرماندهان شجاع و لایق و اندیشمند در طول دوران جنگ و پس از آن، خاطره‌های خوبی را به یاد گذاشته است. یگانهای ارتشی هم در سطح این استان، هر کدام وظایف بزرگی را در زمینه‌های مختلف انجام داده‌اند و من از سالها قبل با وضعیت یگانهای نظامی در این استان از نزدیک آشنا بوده‌ام. آنچه برای نیروهای مسلح - چه سپاه و چه ارتش و چه نیروهای انتظامی - مهم است، این احساس است که آنها مدافعان امنیت ملی این کشورند. در عرصه‌های گوناگون، این امنیت با وظایف مختلف، میان سازمانهای گوناگون تقسیم شده است. امنیت، بسیار مقوله‌ی مهمی است و بدون امنیت، یک کشور در همه‌ی عرصه‌ها و صحنه‌های فعالیت و تلاش، دچار مشکل است؛ در مقوله‌ی علم، در مقوله‌ی پیشرفتهای اقتصادی، در مقوله‌ی مسایل معیشتی و شهروندی، در مقوله‌ی سازندگی کشور، در همه‌ی مقولاتی که می‌تواند افتخارات بزرگ ملی را برای یک کشور به ارمغان بیاورد، پیش‌نیاز اصلی و اساسی عبارت است از امنیت. این امنیت را نیروهای مسلح تأمین می‌کنند. بخشی از این امنیت، مربوط به امنیت مرزهاست. مرزهای هر کشوری در معرض تهدید و شکسته شدن به‌وسیله‌ی نیروهای متجاوز و متعرض و زیاده‌خواه و قدرتهای جهانگشا قرار دارد. انسانهایی در طول تاریخ همیشه پیدا شده‌اند که بقای خودشان را با فنای ملتهای دیگر همراه و ملازم دانسته‌اند. همین کرمان شما در طول تاریخ، در معرض هجمه‌های فراوان و ترک‌تازی‌های فراوان قرار گرفته است. کشور عزیز ما، ایران، در طول قرنهای متمادی بارها و بارها مورد تعرض قرار گرفته. برای ما مردم ایران، این مسایل، دیگر مسایل تاریخی نیست. در زمانِ خود ما، یک همسایه‌ی متجاوز، متعرض، زیاده‌خواه، دچارِ جنونِ قدرت‌طلبی و قدرت‌خواهی، با تشویق قدرتهایی که با اسلام مخالف بودند و قصد سلطه‌ی بر ایران عزیز را داشتند، به کشور ما حمله کرد و این ملت دفاع جانانه‌یی کرد. بعد از سالهای متمادی، اولین‌بار بود که ملت ما توانست در مقابل تجاوزِ بیگانه، فاتحانه و سربلند از میدان جنگ خارج بشود. دویست سال

بود که در هر حمله‌ی نظامی که به کشور ما می‌شد، ملت ما شکست می‌خورد؛ مردم ما منفعل می‌شدند؛ دشمن به داخل خانه‌ی ما نفوذ می‌کرد؛ اما این اولین‌بار بود که به برکت اسلام و به برکت انقلاب اسلامی، ملت و نیروهای مسلح ما توانستند افتخار بیافرینند؛ توانستند دشمن را ناکام کنند؛ آن هم دشمنی که فقط با نیروی خود و با موجودی خود وارد میدان نشده بود، بلکه موجودیِ دنیای مستکبر پشت سر او بود و بسیاری از آنها در خدمت او. ملت ما و نیروهای مسلح ما بر چنین دشمنی پیروز شدند؛ البته زحمت کشیدند، تلاش کردند. این تصویرهای مبارکی که اطراف این میدان را پوشانده است، هر کدام نماد یک دنیا فداکاری‌اند؛ هر کدام کوهی از عشق و شور و شوق هستند برای دفاع از حق؛ برای دفاع از ایران؛ برای سربلند کردن پرچم برافراشته‌ی اسلام عزیز در این کشور. ملت ما پیروز شد؛ امنیت را به مرزهای ما برگرداند؛ دشمن از حمله‌ی مجدد به این کشور تا مدتها نومید شد. امروز هم علی‌رغم گنده‌گویی‌های سران استکبار، همه‌شان در برابر عزم پولادین ملت ایران و نیروهای مسلح ایران، دچار تزلزلند؛ همه‌شان می‌دانند که تهاجم نظامی به این کشور برایشان بسیار گران تمام خواهد شد؛ آرزوهایشان را به گور خواهند برد. بنابراین، امنیت مرزها، یک بخش مهم از امنیت ملی است. بخش دیگر، امنیت شهروندی است. ملت احتیاج دارد در محیط زندگی خود از امنیت شهروندی برخوردار باشد و متجاوزان، سرکشان، فتنه‌گران، آشوبگران، ستون‌های پنجم نیروهای بیگانه و دشمن در درون کشور، نتوانند مقاصد دشمنان را در این کشور و به زیان این ملت برآورده کنند. امنیت داخل کشور حایز اهمیت بسیار است. بخشی از تلاش نیروهای مسلحِ عزیز ما - چه سپاه، چه بسیج، چه نیروی انتظامی - مصروف حفظ امنیت شهروندی می‌شود؛ خانه‌های مردم، محیط زندگی مردم، محیط کسب و کار مردم، محیط تحصیل مردم، باید امن باشد. مردم باید خاطرجمع باشند که نیروهای مسلح ما در محیط شهروندی خودشان، بتوانند در مقابل دشمنان فتنه‌گر، دشمنان آشوبگر، اغتشاش‌آفرینان، کسانی‌که از آبِ گل‌آلود می‌خواهند ماهی بگیرند، کسانی‌که بقای خود را در برهم زدن فضای امن و آرام کشور می‌دانند، ایستادگی کنند. این امنیت را نیروهای مسلح به بهترین‌وجه تأمین می‌کنند. یک بخش دیگر، امنیت فرهنگی و امنیت اخلاقی است. مردم به جوانان و به فرزندان خود علاقه‌مندند و از این‌که آنها دچار اعتیاد بشوند، دچار فساد اخلاق بشوند، دچار وسوسه‌هایی بشوند که آنها را از مسیر درست زندگی دور بیندازد، نگرانند. این نگرانی و دغدغه را چه کسی برطرف می‌کند؟ چه چیزی برطرف می‌کند؟ امنیت فرهنگی. امنیت فرهنگی را هم در بخش عظیمی، نیروهای بسیج، نیروهای مؤمن، جان بر کف، تأمین می‌کنند. ترکیب نیروهای مسلح در کشور ما یک ترکیب منطقی و عالی است. ارتش در جای خود، سپاه در جای خود، بسیج در جای خود، نیروی انتظامی در جای خود؛ هر کدام با وظایف مشخص مشغول کارند و محصول همه‌ی اینها عبارت است از امنیت کشور. و آن وقتی که دشمن قصد تهاجم داشته باشد - چه تهاجم فرهنگی، چه تهاجم شهری و شهروندی، چه تهاجم از بیرون مرزها - حضور این نیروها برای این ملت مایه‌ی افتخار است؛ مایه‌ی سربلندی و عزت است. امروز شما جوانان عزیز ما، جوانان مؤمن و سلحشور و غیور ما توانسته‌اید افتخار را برای این ملت به‌وجود بیاورید. شما در برابر این همه توطئه علیه این کشور، این همه تحریک عناصر مریض، این همه مزدورسازی به وسیله‌ی پول - که دولت غدار امریکا تصریح می‌کند که به مزدوران خود در ایران پول می‌رساند، این مسیر خطرناک کاروان‌های مواد مخدر - تولید مواد مخدر زیرچشم امریکایی‌ها ده برابر قبل از آمدن آنها شده است - و در مقابل این کاروان‌های اشرار، ایستاده‌اید. نیروهای مسلح ما هوشیارانه این همه توطئه، این همه فتنه و این مرزهای طولانی را مهار کردند؛ این افتخار دارد. بدانید که آمادگی‌های خودتان را باید روزبه‌روز افزایش بدهید. آنچه تاکنون از امنیت تأمین شده است، باارزش است؛ اما استقرار امنیت در سرتاسر کشور باید به نحوی باشد که هیچ نگرانی از هیچ سو برای ملت ما وجود نداشته باشد. امنیت، دغدغه‌ی بسیار مهم این ملت است و باید دغدغه‌ی بسیار مهم دولتهای ما و مسؤولان ما باشد. از مهمترین مسایلی که می‌تواند معیارهای مهمی را در اختیار ما بگذارد برای تعیین دولت آینده، مسأله‌ی امنیت است. امنیت، جزو اولین نیازهای این کشور است. باید آن کسانی‌که متصدی امور کشورند، معنای امنیت، اهمیت آن و راه‌های تحصیل امنیت برای این کشور را بدرستی بدانند و بفهمند که

امنیت برای کشور چقدر اهمیت دارد. شما باید خودتان را آماده کنید؛ آمادگی علمی، آمادگی عملی، آمادگی تجربی، رزمایش‌های گوناگون، حفظ نظم و انضباط، آمادگی از لحاظ تجهیزات - سلاح و مهمات و بقیه‌ی تجهیزاتی که برای نیروهای مسلح لازم است - وحدت و برادری میان سازمانهای گوناگون نیروهای مسلح. فرماندهان و مسؤولان، برنامه‌ریزی‌ها را باید به‌روز کنند؛ به‌طور نوبه‌نو با حوادث و تغییرات مختلف - که صحنه‌ی نیاز کشور را دم‌به‌دم متغیر و متبدل می‌کند - خودشان را تطبیق کنند؛ برنامه‌ها را به‌طور دایم مورد بازنگری قرار بدهند؛ برنامه‌ی عملی، برنامه‌ی مؤثر، برنامه‌ی فراگیر و جامع در اختیار فرماندهان باشد. هرکدام از رده‌های گوناگونِ مسؤولان نیروهای مسلح - از بالا تا پایین - مسؤولیتهایی دارند که اگر این مسؤولیتها بخوبی شناخته بشود و اجرا بشود، مقوله‌ی امنیت - که بسیار مقوله‌ی مهمی است - تأمین خواهد شد. پروردگارا! این جوانان عزیز ما و این مردان فداکاری را که جان‌برکف گرفته‌اند برای دفاع از اسلام عزیز، برای دفاع از مقدسات این ملت، برای دفاع از میهن اسلامی عزیزمان، مشمول رحمت و برکت و تفضل و دستگیری خود قرار بده. پروردگارا! دشمنان این ملت را بیش از پیش خوار و ذلیل بگردان. پروردگارا! افتخارات این ملت را در سایه‌ی فداکاری‌ها و مجاهدتهای مجاهدان راهت روزبه‌روز افزون‌تر بفرما. پروردگارا! ارواح مطهر و مقدس شهیدان ما را - که زندگی، امنیت، عزت و استقلال ما، امروز مرهون خونهای پاک و مطهر آنهاست - با اولیایشان محشور بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم جیرفت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم جیرفت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین. برای این بنده‌ی خدمتگزار، حضور در شهر جیرفت و در میان شما مردم پُرشور جیرفت و عنبرآباد، لحظه‌ی بسیار هیجان‌انگیزی است. سالها تمایل شدید قلبی داشتم که بار دیگر در جمع شما مردم عزیز و میهمان‌نواز حضور پیدا کنم. تقریباً بیست و هفت سال قبل در یک روز گرم تابستانی بنده با چند مأمور ژاندارمری وارد شهر جیرفت شدم. در شهر هیچ‌کس را نمی‌شناختم. در ابتدای ورود، مأموران، بنده را به شهربانی جیرفت راهنمایی کردند. با این وضعیت وارد جیرفت شدم؛ اما هنوز چند روزی از ورود من به این شهر نگذشته بود که احساس کردم در میان خویشاوندان، برادران و عزیزان خود هستم. مردم جیرفت آغوش محبت خود را روی این بنده‌ی ضعیف و دیگر افرادی که آن روز در این شهر به‌وسیله‌ی رژیم طاغوت تبعید شده بودند، باز کردند و همراهی و همدلی و حمایت خود را نسبت به کسانی که آنها را سربازان راه حق و حقیقت می‌دانستند، مبذول کردند. البته آن روز شهر جیرفت به این بزرگی و زیبایی نبود؛ شهر کوچکی بود با خیابانهای معدود؛ ولی دریایی از محبت و صمیمیت در این شهر موج می‌زد. ماه رمضان، در گرمای تابستان، این مسجد جامع جیرفت زنان و مردان و جوانان بسیاری را به سمت خود جذب می‌کرد تا بتوانند حقایقی را از زبان طلبه‌های تبعیدی بشنوند. من خودم آن شبها در مسجد جامع جیرفت چندین سخنرانی کردم. مأموران رژیم طاغوت مانع بودند، اما شوق و علاقه‌ی مردم این مانع‌ها را برمی‌داشت. بنده لازم می‌دانم بخصوص از بانوان شجاع و آگاه و هوشمند جیرفتی یاد کنم. در همان جلساتی که با سایر دوستان تبعیدی در مسجد جامع شرکت می‌کردیم و مردم می‌آمدند، اولین شعار انقلابی و فریاد اعتراض علیه رژیم طاغوت، از پشت پرده‌یی که زنها نشسته بودند، بلند شد. زنهای جیرفتی، آن روز همان شعارهایی را در مسجدِ خودشان با صدای بلند تکرار کردند که مردم قم و تهران و سایر شهرهای مرکزی کم‌وبیش آن شعارها را می‌دادند. مردم این منطقه، مردمی مؤمن، وفادار و از بن دندان معتقد به دین و ولایت بوده‌اند؛ مردمی که در سالهای انقلاب و همچنین در طول سالهای جنگ تحمیلی بهترین امتحانها را دادند. مردم جیرفت، عنبرآباد، کهنوج و منوجان - که من همین‌جا از مردم کهنوج و منوجان عذرخواهی می‌کنم که علی‌رغم تمایل قلبی‌ام، امکان نداشت به شهر آنها بروم و در میان آنها حاضر شوم -

در طول سالهای انقلاب و جنگ تحمیلی یکی از بهترین امتحان‌های خود را در راه خدا دادند. احساسات پاک مذهبی در جیرفت، جزو نقاط برجسته و درخشان است. سرداران شهیدی که از این سرزمین برخاستند و افتخار آفریدند، هر کدام ستاره‌ی درخشانی هستند. جمعی از بهترین سرداران لشکر پُرافتخار ثاراللَّه جزو مردم شما و جوانان شما بودند؛ بعضی شهید شدند، برخی هم با کوله‌باری از افتخار و حسنات معنوی و الهی، بحمداللَّه در حال حیاتند. فعالیت‌های قرآنی و مذهبی در این شهرستان چشمگیر است. هرچه من درباره‌ی مردم جیرفت و این منطقه در ذهن دارم، همه خاطرات نیک و یادهای زیبا و فراموش نشدنی است. آنچه شما مردم مؤمن و دارای عزم و اراده را در این میدان نگه داشته است، آگاهی است. ملتی که آگاه باشد، دغدغه‌ی اهداف والای او نمی‌گذارد از صحنه‌ی زندگی پا عقب بکشد. برادران عزیز! خواهران عزیز! اگر شما می‌بینید ملت ایران در طول یکی دو قرن از کاروان علم و تمدن عقب افتاد و کشور به دست بیگانگان و دشمنان یا دست‌نشاندگان آنها اداره شد، منشأ این همه، ناآگاهی بود. ملت و جوانان و قشرهای مختلف را در بی‌خبری و ناآگاهی نگه می‌داشتند تا نفهمند بر سر کشور چه دارد می‌آید. کسانی که اگر به نقطه‌یی از دنیا نگاه می‌کنند، جز نگاه طمعکارانه نیست - یعنی استعمارگران - در طول دو قرن در سرتاسر کشور ما به دنبال منافع و اهداف شیطانیِ خودشان هر کاری توانستند، کردند و برای این‌که مانعی بر سر راه آنها نباشد، مردم را در غفلت نگه داشتند. خود بیگانگان نمی‌توانند مردم را غافل نگه دارند؛ ابزار آنها در این کار، حکومت‌های وابسته و فاسد بود؛ حکومت قاجار و حکومت پهلوی. اینها اگرچه از مردم ایران بودند، اما شریک دزدان راه بودند؛ اگرچه خودشان وابسته‌ی به این ملت و مرهون بار سنگین منت این مردم بودند، اما برای بیگانه کار می‌کردند. بیگانه هم منافع آنها را تضمین کرده بود؛ قاجاریه یک‌طور منافع‌اش به وسیله‌ی بیگانگان تضمین می‌شد، حکومت منحوس و وابسته و فاسد پهلوی هم یک‌طور دیگر. مردم را ناآگاه نگه داشتند و هر کاری می‌توانستند، با این مردم کردند. انقلاب اسلامی و نهضت وسیع مبارزات اسلامی در ایران به رهبری امام بزرگوار ما و روحانیون آگاه و مبارز و روشنفکران مؤمن و متدین توانست موج بیداری را در این کشور به‌وجود بیاورد، که منتهی شد به حرکت انقلاب. انقلابِ یک ملت چنان قدرتی دارد که مستحکم‌ترین دژهای استکبار را درهم می‌شکند، و شکست. انقلاب اسلامی دژ استبدادیِ رژیم پهلوی را که پشت به قدرت استعماری امریکا و انگلیس داشت، از بین برد و به دنبال آن، حکومت مردمی و اسلامی به‌وجود آمد. جمهوری اسلامی را شما مردم به‌وجود آوردید. جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که خارجی در آن دخالت نمی‌کند؛ خودرأیی و استبداد بر آن حاکمیت ندارد؛ طبقه‌ی ویژه‌ی اشراف در آن دخالت نمی‌کند؛ خان‌سالاری در امور مردم دخالت نمی‌کند. روزی که ما در جیرفت بودیم، مردم از خان‌ها می‌نالیدند. خان‌ها آلت دست رژیم منحوس پهلوی بودند؛ آنها هم آلت دست امریکا بودند؛ یعنی سلسله مراتب فساد وجود داشت! جمهوری اسلامی، یعنی نظامی که در آن، دربار حکومت طاغوت نیست؛ دخالت بیگانه نیست؛ دخالت خان و خان‌زدگی نیست؛ حکومت مردم و شایستگان است. در جمهوری اسلامی، رسیدن به مقامات مؤثر در سلسله مراتب حکومتی، تابع صلاحیت‌هاست. هر که صلاحیت دارد، باید در میدان‌های فعالیت و تلاش و مسؤولیت جلو برود؛ از هر نقطه‌ی کشور و از هر قشر اجتماعی باشد؛ و همه‌ی اینها با هدایت اسلام و الهام‌گیری از متون الهی و قرآنی صورت می‌پذیرد. این، معنای نظام جمهوری اسلامی است. فاصله انداختن بین فقیر و غنی، بین اشراف و غیراشراف، و امتیاز دادن به یک قشر خاص، با نظام جمهوری اسلامی سازگار نیست. هر بخشی از نظام جمهوری اسلامی در هر نقطه‌یی از نقاط اگر به یکی از این آفت‌ها مبتلا شود، از صراط مستقیم جمهوری اسلامی و نظام اسلامی خارج شده و باید اصلاح شود. سرافرازی و سربلندی، بسته به تلاش و کار و مجاهدت است. یکی مثل شهید محمد شهسواری - آزاده‌ی سرافراز جیرفتی - به یک چهره‌ی ماندگار در کشور تبدیل می‌شود؛ نه به خاطر این‌که وابسته‌ی به یک قشر برتر است؛ نه، او یک رعیت‌زاده و یک جوان برخاسته‌ی از قشرهای پایین اجتماع است؛ اما آگاهی و شجاعت او، او را در چشم مردم ایران عزیز می‌کند. آن روزی که ماها پای تلویزیون نشسته بودیم و دیدیم این جوان در چنگ دژخیمان رژیم بعثی صدام و زیر شلاق و تازیانه‌ی آنها فریاد می‌زند: ((مرگ بر صدام،

ضد اسلام))، نمی‌دانستیم ایشان جیرفتی است؛ نه اسمی از او شنیده بودیم و نه خصوصیتی از او می‌دانستیم؛ اما همه‌ی وجود ما غرق تعظیم و تجلیل از این جوان آزاده شد. بعد هم بحمداللَّه به میان مردم و کشور ما برگشت؛ امروز هم به عنوان یک شهید نامدار و نام‌آور در میان ملت ما مشهور است. بنابراین در نظام جمهوری اسلامی، تعیین‌کننده‌ی رتبه‌ی انسانها، ارزشهای معنوی است؛ ((انّ اکرمکم عنداللَّه اتقیکم)). همه‌ی دلها باید با اتکال به خدا در این جهتگیری همدل شوند. نظام جمهوری اسلامی، نظامی است برای مردم و برای رفع گرفتاری‌ها و مشکلات مادی و معنوی انسانها. نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که باید در زیر سایه‌ی پُرمهر آن هرگونه ناکامی و تلخکامی از قشرهای محروم برطرف شود و فاصله‌ی بین قشرهای مختلف جامعه کم گردد؛ یعنی قشرهایی که از لحاظ سطح زندگی پایین‌اند، بالا بیایند. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم به این مقصود رسیده‌ایم. ما نمی‌توانیم خود را راضی و قانع کنیم که توانسته‌ایم هدف اسلام را در این‌باره برآورده کنیم و به آن دست یابیم. همین اندازه ادعا می‌کنیم و خدا را سپاس می‌گوییم که در این راه حرکت می‌کنیم؛ هدف ما این است. مسؤولیت رهبری در نظام جمهوری اسلامی این است که مراقب باشد نگذارد جهتگیری نظام اسلامی تغییر کند و از سمت هدفها منحرف شود. دست‌اندرکاران اجرایی کشور در بخشهای مختلف، هر کدام وظایفی دارند. ما باید نگذاریم نظام جمهوری اسلامی از این جهتگیری زاویه پیدا کند و منحرف شود.خدا و مردم و اراده‌ی مردم هم مورد اتکاء است. در درجه‌ی اول هدایت و دستگیری الهی، و بعد عواطف پُرشور مردم به ما نوید می‌دهد که می‌توانیم در این راه پیش برویم. در جیرفت کارهای زیادی صورت گرفته است. کسانی که آمارها را درست مطالعه کنند و وضع قبل از نظام جمهوری اسلامی را در این منطقه بدانند، می‌دانند چقدر تلاش شده است؛ اما کافی نیست. دو چیز درباره‌ی جیرفت همیشه من را به فکر فرو می‌برد: یکی استعدادهای طبیعی و کشاورزیِ فوق‌العاده و کم‌نظیر و بعضاً بی‌نظیر در این منطقه است؛ یکی هم فقر و محرومیت زیادی که هنوز در این منطقه وجود دارد و غیرطبیعی است. استعداد طبیعی و فقر غیرطبیعی همیشه ذهن بنده و خاطر هر دلسوزی را به خود مشغول می‌کند. البته خشکسالی‌های پی‌درپی تأثیر زیادی داشته است. خشکسالی، هفت سال - هشت سال به این مردم خیلی صدمه زد، که امیدواریم این دوره تمام شده باشد. امسال بارندگی نسبتاً خوب بود؛ ان‌شاءاللَّه سالهای بعد هم به حول و قوه‌ی الهی و بفضل الهی وضع بارندگی خوب باشد و مقداری جبران شود؛ اما تلاشهای دیگری هم در کنار این لازم است که باید صورت بگیرد. به نظر من مهمترین مسائل این منطقه، سه موضوع است: یکی مسأله‌ی اشتغال جوانان است؛ یکی مسأله‌ی امنیت است؛ یکی هم مسأله‌ی فعالیت‌های فرهنگیِ مؤثر و نوین و همه‌جانبه است. این، سه سرفصل عمده است که همه‌ی فعالیت‌ها برای این منطقه‌ی از استان کرمان باید متوجه به این سه سرفصل باشد. اگر مسأله‌ی راه و صنایع تبدیلی و مقاوم‌سازی خانه‌ها و ساخت‌وسازهای لازم و ضروری در بخشهای مختلف مطرح است، همه باید متوجه به این سه هدف اصلی باشد. در مذاکره‌ی با مسؤولان احساس می‌شود که به این نکات توجه کرده‌اند؛ لذا همت و تلاشی لازم است. در مجموعه برنامه‌های دولتها و قوه‌ی مجریه، این‌گونه مسائل که به متن زندگی مردم در بخشهای مختلف ارتباط پیدا می‌کند، باید در درجه‌ی اول قرار بگیرد. هر کاری در کشور صورت می‌گیرد، باید با هدف رفع فقر و محرومیت و ایجاد رونق در زندگی عموم مردم - نه بخشی از مردم و قشرهای خاص - باشد. در چنین فضایی است که مردم می‌توانند به اهداف والای نظام اسلامی - یعنی معنویت و تکامل روحی و تعالی اخلاقی - دست پیدا کنند؛ فضایی که خیرات جامعه به نحو صحیح میان مردم تقسیم شود؛ هر کس استعداد خود را به صحنه بیاورد و بهره‌ی آن را ببرد و نظام و حکومت مراقب باشد که هم به کسی ظلم نشود و هم هیچ‌کس محروم نماند. معنای ریشه‌کنی فقر این است. درباره‌ی دولتهای جمهوری اسلامی اینها را باید ملاک قرار داد. چند هفته‌ی دیگر انتخابات داریم؛ این انتخابات، مهم است. من در سفر کرمان هم درباره‌ی انتخابات مطالبی عرض کردم. برادران و خواهران عزیز! این انتخاب، مهم است. این سخن در واقع خطاب به همه‌ی ملت ایران است. اصل حضور مردم در صحنه‌ی انتخابات مهم است؛ زیرا مشارکت عمومی نشان‌دهنده‌ی همبستگی ملی است و همبستگی ملی می‌تواند در مقابل توطئه‌های دشمنان به کشور مصونیت ببخشد. دشمن از اختلافات سود می‌برد و از

تشتت آراء مردم سوء استفاده می‌کند. دشمن از دودستگی‌ها و فتنه‌گری‌ها و جنگ‌افروزی‌های داخل کشور استفاده می‌کند. وقتی یک ملت یکپارچه و یکدست باشد و مسؤولان کشور همه با یکدیگر همدل و همراه باشند، شمشیر دشمن کُند می‌شود و جرأت نمی‌کند به چنین کشور و ملتی نظر بد بیندازد و با او به چشم توطئه نگاه کند. مشارکت مردم در امر انتخابات می‌تواند این همبستگی ملی را در مقابل چشمان دشمنِ عنود و حیله‌گر به نمایش بگذارد و به ملت و کشور ما مصونیت ببخشد. لذا من بارها گفته‌ام که اصل حضور مردم در انتخابات، حتّی از انتخاب اصلح هم مهمتر است؛ اگرچه انتخاب اصلح هم بسیار اهمیت دارد. اصلح یعنی چه کسی؟ یعنی کسی که همین هدف‌ها را دنبال کند؛ یعنی کسی که همین دردها را بداند و حس کند؛ یعنی کسی که برای ریشه‌کنی فقر و فساد عزم جدی داشته باشد؛ یعنی کسی که به حال قشرهای محروم و مستضعف دل بسوزاند. اصلح کسی است که هم به ترقی و پیشرفت کشور و توسعه‌ی اقتصادی و غیراقتصادی بیندیشد؛ هم زیر توهمات مربوط به توسعه، آن‌چنان محو و مات نشود که از یاد قشرهای مظلوم و ضعیف غافل بماند. اصلح کسی است که به فکر معیشت مردم، دین مردم، فرهنگ مردم و دنیا و آخرت مردم باشد. اصلح کسی است که بتواند این بارِ عظیم را بر دوش بگیرد؛ هر کسی نمی‌تواند این بار را بر دوش بگیرد؛ نشاط و حوصله و همت و قدرتِ لازم و هوشمندی لازم دارد. البته هر کس صلاحیتش در مراکز قانونی تأیید شود، صالح است؛ اما باید در بین صالح‌ها گشت و صالح‌تر را پیدا و او را انتخاب کرد. این، هنر شما مردم است. امیدوارم ان‌شاءاللَّه با تشکیل یک دولت قوی و کارآمد و با کفایت، راهی را که دولت‌های قبل با دلسوزی و پشتکار رفتند، با قوتِ هرچه بیشتر ادامه دهد و مشکلات این منطقه و استان کرمان و همه‌ی کشور ایران عزیز - بخصوص مناطق محروم - را برطرف کند. این، چیزی است که ملت ما از اسلام عزیز انتظار دارد؛ به آن دل بسته و امید بسته است و به حول و قوه‌ی الهی این امیدِ مردم در سایه‌ی اسلام و مردان مؤمن و با عزم و مسلمان برآورده خواهد شد. خدای متعال را سپاس می‌گویم که به من توفیق داد تا بار دیگر به این شهر عزیز - که روزگاری با آن گرمی و مهربانی از من میهمان‌نوازی کرد - بیایم و بار دیگر با شما مردم عزیز در این شهر دیدار کنم. البته آن روز بعضی از شما جوانان عزیز نبودید، بعضی هم خیلی کوچک بودید؛ اما از آن قدیمی‌ها کسانی هستند که آن روزها را به یاد دارند و تلخیِ دوران حاکمیت طاغوت در ذائقه‌ی آنها هست. امیدواریم به فضل پروردگار شیرینی حاکمیت نظام اسلامی را هم بیش از آنچه تا کنون چشیده‌اند، بچشند و مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه باشند. پروردگارا! قلب مقدس امام زمان را از ما و از همه‌ی این جمعیت راضی و خشنود کن. پروردگارا! روح ملکوتی امام بزرگوار ما را با اولیائش محشور کن. پروردگارا! شهدای عزیز این مرز و بوم، شهدای عزیز جیرفت و این منطقه را با شهدای صدر اسلام محشور کن. پروردگارا! از جمع حاضر، سلام و درودی به روح پُرفتوح آنها برسان. پروردگارا! این مردم صبور و وفادار و بامحبت و مؤمن و بااخلاص را مشمول رحمت و برکات و تفضلات خود قرار بده. پروردگارا! توفیق خدمتگزاری به این مردم عزیز را به ما و دیگر مسؤولان عنایت کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارکنان مجتمع مس سرچشمه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارکنان مجتمع مس سرچشمه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز برای بنده روز بسیار خوبی بود؛ چون مجموعه‌ی عظیم مس سرچشمه را از نزدیک دیدیم و با فعالیت‌ها و تلاشهای کارگران، مدیران، مهندسان و خبرگانِ این کار به اجمال از نزدیک آشنا شدیم. دیدار شما برادران و خواهران عزیز هم حسن ختام برنامه‌ی امروز ماست و از دیدن شما عزیزان هم من بسیار خوشوقتم. آنچه امروز ما مشاهده کردیم، حاکی از این بود که تلاش عالمانه‌ی همراه با همتِ بلند و امید به کار بزرگ توأم با مدیریت‌های خوب و کارکرد مطلوب در این مجموعه، توانسته است یکی از افتخارات کشور ما را شکل دهد. در این افتخار، همه شریک هستید؛ کارگران، مهندسان و مدیران. اسلام ما را مأمور کرده است که از ثروت عظیم زمین به نفع بشر استفاده کنیم؛ «واستعمرکم فیها». خداوند متعال این زمین را - که همه‌ی خیرات و منابع حیاتی برای بشر در دل آن گنجانده شده است - در

اختیار انسان قرار داده و از او می‌خواهد که آن را آباد کند و منابع حیاتی را به نفع زندگی بشر از آن بیرون بکشد. اگر جوامع مسلمان از کاروان علم و سازندگی و ابتکار عقب ماندند، به‌خاطر این است که به دستور اسلامی عمل نکردند. امروز داعیه‌ی ما این است که می‌خواهیم به این دستور اسلام هم به‌طور کامل عمل کنیم. کار شما - استخراج این معدن و فرآوری محصولی که نقش مهم و روزافزونی در زندگی پیدا کرده است؛ یعنی مس - یکی از مصادیق مهم عمل به این دستور قرآنی است. بقیه‌ی منابع هم هر کدام در جای خود همین خصوصیت و نقش را دارند؛ کار کشاورزی هم همین نقش را دارد. زمین، منبع منابع فراوان برای ایجاد حیات طیبه‌ی انسانی است؛ ما می‌خواهیم این را برای کشور خود تأمین کنیم؛ ما می‌خواهیم به دستور اسلام عمل کنیم. آن‌جا که زمین آباد می‌شود، اگر با رعایت حدود و ضوابط الهی باشد، زندگی انسان هم آباد می‌شود. اگر شما ملاحظه می‌کنید جوامعی عقب‌افتاده و فقیر هستند و گاهی زمینی که روی آن زندگی می‌کنند، منبع ثروتهای عظیم است، اما خودشان لخت و گرسنه‌اند، به‌خاطر این است که به این وظیفه عمل نشده است. در این عقب‌افتادگی، دو چیز نقش داشته است: یکی غفلتها و تنبلی‌های خود آن ملتها، و دیگر دخالتهای موذیگرانه و سلطه‌جویانه‌ی قدرتهای فراملیتی و بین‌المللی به‌صورت استعمار و انواع دخالتهای فرهنگی و اقتصادی و غیره. ایران اسلامی می‌خواهد از این افسونِ باطل خودش را نجات دهد. داعیه‌ی ما این است که می‌خواهیم کشور و خاک و سرزمین ما به دست خود مردم و به سود آنها اداره و استخراج شود و مورد استفاده قرار گیرد. کسانی‌که امروز با ایران اسلامی دشمنی و عناد می‌ورزند، این را نمی‌خواهند؛ مایل نیستند خانه و زمین و خاک این ملت در اختیار خود این ملت باشد؛ می‌خواهند بیایند بهره را ببرند و ملت را تحقیر کنند. قبل از انقلاب، یک روز در همین سرچشمه، اول انگلیسی‌ها و بعد امریکایی‌ها مشغول کار و طراحی بودند. شما ببینید برای یک ملت چقدر تحقیرآمیز است که از گنج عظیم زیر خاکهای خود نتواند استفاده کند؛ دیگران بیایند تحقیرآمیز به او نگاه کنند و بگویند تو نمی‌توانی؛ ما هستیم که می‌توانیم؛ بهره را هم بیشتر آنها ببرند. قبل از انقلاب، این وضعیت در این کشور حاکم بوده؛ همه‌ی آمارها همین را نشان می‌دهد؛ همه‌ی واقعیتهایی که ما به چشم خودمان دیده‌ایم یا از آن اطلاع داریم، همین را اثبات می‌کند. نظام جمهوری اسلامی این تحقیر را قبول نمی‌کند؛ می‌گوید سرپنجه‌ی کارگر مؤمن و مسلمان، و فکر و ابتکار دانشمند ایرانی و مسلمان می‌تواند گنجینه‌های داخل این سرزمین را استخراج کند؛ آن را در اختیار ملت بگذارد و کشور را توسعه دهد؛ این جزو ارکان کار ماست و ما این راه را با قدرت و قوّت و علی‌رغم اراده‌ی استکبار جهانی به پیش خواهیم برد. قدرتهای توسعه‌طلب جهانی و بین‌المللی، همه‌ی دنیا را متعلق به خودشان می‌خواهند؛ از علم و سواد و ابتکار و خلاقیت ملتها بیزارند؛ برای این‌که سررشته‌ی کار دست خودشان باقی بماند. وظیفه‌ی اصلی ملتها در هر نقطه‌یی از دنیا که هنوز از قافله‌ی علم و تمدن عقب مانده‌اند، این است که به دانش، فناوری، ابتکار و خلاقیت فکر کنند؛ کار و تلاش کنند و شب و روزِ خودشان را مصرف کنند تا برای کشور و ملتشان عزت بیافرینند. وظیفه‌ی مسؤولان کشور هم این است که هم این حرکت را تشویق و تسهیل کنند و موانع را از سر راه آن بردارند، و هم ترتیبی بدهند که محصول این تلاش در اختیار همه‌ی ملت قرار بگیرد؛ همه‌ی قشرهای جامعه از آن بهره‌مند و منتفع شوند؛ میدان کار و تلاش و فعالیت باز باشد و استعدادهای گوناگون بتوانند وارد میدان شوند. من به همه‌ی جوانان و همه‌ی کسانی که در راه علم حرکت می‌کنند، مؤکداً توصیه می‌کنم که رشته‌ی علم و تحقیق و نوآوری در دانش و زنده کردن روح ابتکار و خلاقیت و آفرینش درونی و حقیقی خود را رها نکنند. فعالیت و ابتکار و نوآوری و خلاقیت، اساس پیشرفت انسان و زندگی انسانی است. دست‌نشانده‌های دستگاه‌های قدرت در گذشته در کشور ما و امروز در بسیاری از کشورهای وابسته‌ی این منطقه سعی می‌کنند تقلید را جایگزین فعالیت و ابتکار کنند. شما می‌بینید کارخانه‌یی را به کشوری می‌دهند - البته پول گزافی هم از آن کشور می‌گیرند - اما ابتکار عمل دست خود آنهاست؛ امکان رشد و خلاقیت و نوآوری نمی‌دهند؛ کمااین‌که در ایرانِ طاغوتیِ دیروزِ ما این‌طور بود؛ اجازه نمی‌دادند نیروهای بااستعداد داخلی در این میدانها رشد کنند و پرورش یابند. امروز ورق برگشته است؛ نظام اسلامی میدان رشد را برای همه باز کرده است. ماییم و همتمان،

ماییم و تلاشمان، ماییم و ابتکار و خلاقیتمان که بتوانیم. اگر تلاش کردیم، به نتیجه خواهیم رسید؛ این وعده‌ی لایتخلف الهی است. اگر تلاش نکنیم، اگر کوتاهی کنیم، اگر خطوط معنوی و اخلاقی را در پیشرفت مادی به دست فراموشی بسپاریم، البته رحمت الهی از ما سلب خواهد شد. ما باید رحمت الهی را برای خود جلب کنیم. شما برادران و خواهران عزیز که اکثراً در شهرک مس سرچشمه زندگی می‌کنید و بعضی هم شاید از خارج این شهرک تشریف آورده‌اید، مخاطب این پیام و بیان الهی هستید که «رحم‌اللَّه امرء اعمل عملا فاتقنه»؛ رحمت خدا شامل حال کسانی است که کاری را انجام می‌دهند و آن را با اتقان، درست و کامل به سامان می‌رسانند؛ نیمه‌کاره رها نمی‌کنند و سهل‌انگاری در آن به خرج نمی‌دهند. همه‌ی ما در هر بخشی که مشغول کار هستیم، مخاطب این خطاب هستیم. دولتمردان، مسؤولان کشور، مدیران عالی‌رتبه و اقشار مختلف در هر بخشی از بخشها - که یک گوشه‌ی آن، بخش صنعت یا معدن است - در صورتی که کار را با جدیت دنبال کنند و ابتکار و نوآوری در آن به کار بزنند و دانش را در آن به‌کار بگیرند، رحمت خدا شامل حال آنها خواهد شد. ما هر جا دانش را پیدا کنیم، آن را از آنها خواهیم گرفت. ما از گرفتن دانش از دیگران ابا نداریم. ننگمان نمی‌کند شاگرد دانش دیگران باشیم؛ اما ننگمان می‌کند که همیشه شاگرد باقی بمانیم. شاگردی می‌کنیم و علم را یاد می‌گیریم؛ اما بر علم می‌افزاییم؛ این، هدف وافق کار علمی در کشور ماست. بر دامنه‌ی علم باید بیفزاییم. ما ملت بااستعدادی هستیم؛ تاریخ و میراث فرهنگی ما به این گواهی می‌دهد. این‌که ما می‌توانیم ظرفیت‌های تولید را افزایش دهیم، کمیّت‌ها را بالا ببریم، کیفیت‌ها را روزبه‌روز بهتر کنیم و زوایای ناشناخته را در بخش‌های صنعت، معدن، کشاورزی، دانش، فنون و بقیه‌ی بخش‌های مجموعه‌ی زندگی انسان روزبه‌روز بیشتر شناسایی کنیم، نشانه‌ی رحمت و توفیق الهی است. اگر همین جد و جهد را دنبال کنیم، رحمت الهی ادامه پیدا خواهد کرد و ما عزم و اراده‌ی راسخ داریم که این راه را تا آخر برویم. ان‌شاءاللَّه غبار عقب‌ماندگی از چهره‌ی این کشور بکلی زدوده شود؛ و این به برکت اسلام و ایمان شما مردم خواهد شد. ایمان و عزم راسخ این ملت می‌تواند مهمترین تضمین‌کننده‌ی ادامه‌ی این راه باشد. این‌که شما شعار می‌دهید «مرگ بر امریکا»، تحقق این شعار در عالم واقعیت، همین کاری است که این‌جا دارید می‌کنید. ما با هیچ ملتی دشمنی نداریم. «مرگ بر امریکا» یعنی مرگ بر قدرت‌های مداخله‌جو و استکباری. ملتی که در عمل، استقلال و هویت و توان خود را به مرحله‌ی بروز می‌رساند و ابتکارِ خود را به کار می‌گیرد و خود را مستقل می‌کند، در واقع دارد «مرگ بر استکبار جهانی» و «مرگ بر قدرت‌های مداخله‌گر» می‌گوید. امروز، روز خوبی بود و حسن ختام آن هم دیدار شما برادران و خواهران عزیز بود. پروردگارا! رحمت و لطف خودت را بر این برادران و خواهران و بر مردم عزیز ما نازل کن. پروردگارا! توفیقات فعالان عرصه‌ی صنعت و بقیه‌ی عرصه‌های حیات این کشور را روزبه‌روز بیشتر کن. پروردگارا! آنچه موجب رضای تو از ماست، آن را به ما الهام کن؛ ما را در پیشبرد آن کار موفق و مؤید بدار و قلب مقدس ولی عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم رفسنجان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم رفسنجان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین. حضور در رفسنجان، برای این بنده‌ی خدمتگزار، بسیار خاطره‌انگیز است. شهر رفسنجان و مردم عزیز آن را از سال‌های بسیار دور مرکز و کانون توجه به حقایق اسلام و نقطه‌ی ثقلی از نقاط مهم کشور در مبارزه‌ی با طاغوت شناختیم. مردم رفسنجان در دوران اختناق به معنای حقیقی کلمه در صراط مستقیم الهی پایداری و پافشاری کردند. روزی که نام و یاد و فتوای امام بزرگوار در سرتاسر کشور به وسیله‌ی دستگاه پلیسیِ اختناقِ طاغوتی ممنوع و جرم بود، مردم رفسنجان در شهر شجاع و آزاده‌ی خودشان، مسجدی به نام امام بزرگوار نامگذاری کردند؛ به نام آن بزرگوار سخن گفتند و راه او را ترویج کردند. بنده در سفرهای متعددی

که به این شهر آمدم و با محبت صمیمانه‌ی شما مردم رفسنجان روبه‌رو شدم، مطالبی را در این شهر به‌صورت علنی و بر سر منبرها می‌توانستم تشریح کنم که در هیچ نقطه‌ی دیگر کشور چنین امکانی برای ما به‌وجود نمی‌آمد. در این‌جا مردم، آگاه و هوشیار بودند؛ آماده به کار و پا به رکاب بودند؛ همین وضعیت در طول سال‌های متمادی ادامه پیدا کرد و بعد از پیروزی انقلاب هم رفسنجان از جمله‌ی مراکزی بود که به مصداق «صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه»، پیمان خود را با خدا، با امام زمان و با حرکت عظیم اسلامی نگسست. در میدان‌های دفاع مقدس، مردان رفسنجانی، جوانان رفسنجانی، و در پشت جبهه و در بخش پشتیبانی، زنان رفسنجانی نقش بسیار مهمی ایفا کردند. خدا را شکر می‌کنیم که بر شما مردم عزیز منت نهاد و شما را در صراط مستقیم خود پایدار نگه داشت. بحمداللّه امروز نام و یاد رفسنجان و شخصیت‌های ممتاز و برجسته‌ی رفسنجانی در آفاق کشور شناخته شده هستند. مردم رفسنجان دارای نام نیک‌اند؛ سابقه‌ی آنها درخشان است و بسیاری از دست‌اندرکاران مبارزات، این را از نزدیک شاهد بودند. آنچه امروز من در اجتماع پُرشور شما مردم عزیز رفسنجان عرض می‌کنم، این است که این مبارزات و زحمات و تلاش‌های فراوان، به سمت هدف‌های والا و ارزشمندی بوده است. جهاد یک ملت وقتی معنا می‌یابد و درخشندگی و ماندگاری پیدا می‌کند که اهداف تعریف‌شده‌ی آن، اهداف والایی باشد. مبارزه‌ی عظیم ملت ایران، اهداف والای الهیِ خود را تعریف و ترسیم کرد. ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی و رهبر و پدر و معمار این انقلاب و این نظام - امام بزرگوار ما - این هدف‌ها را پاس داشتند؛ به سوی آن حرکت کردند و سرمایه‌ی مادی و معنوی خود را در این راه گذاشتند. این اهداف تعریف شده، منحصر به یک بخش از زندگی انسان‌ها نیست؛ این اهداف شامل زندگی مادی و معنوی مردم است. اسلام مردم خود را خوشبخت و سعادتمند می‌خواهد. این سعادت فقط با پول به‌دست نمی‌آید؛ فقط با ذکر و عبادت هم به‌دست نمی‌آید. حیات طیبه‌ی اسلامی، زندگی‌یی است که در آن، راه رسیدن به معنویت و اهداف و سرمنزل‌های نهاییِ این راه، از زندگی دنیایی مردم عبور می‌کند. اسلام دنیای مردم را آباد می‌کند؛ منتها آبادی دنیا هدف نهایی نیست. هدف نهایی عبارت است از این‌که انسان‌ها در زندگی دنیوی از معیشت شایسته و مناسب، از آسودگی و امنیت‌خاطر، و از آزادی فکر و اندیشه برخوردار باشند و از این طریق به سمت تعالی و فتوح معنوی حرکت کنند. حیات طیبه‌ی اسلامی شامل دنیا و آخرت - هر دو - است. مسأله این است که زندگی دنیوی - که به سمت اهداف الهی حرکت می‌کند - باید زندگانی حقیقی و راستینِ عادلانه را برای مردم تأمین کند. در اسلام، عدالت مسأله‌ی بسیار مهمی است. ارزشی که از نظر اسلام به‌هیچ‌وجه و در هیچ شرایطی مورد مناقشه قرار نمی‌گیرد، عدالت است. عدالت، هدف پیغمبران است؛ هدف انقلاب اسلامی هم بوده است. در سایه‌ی عدالت، زندگی مردم می‌تواند با رفاه و توسعه‌ی مادی به سمت اهداف معنوی هم حرکت کند. ملت ایران در راه ایجاد جامعه‌ی عادلانه مبارزه و تلاش کرد. نظام مقدس جمهوری اسلامی هدف اصلی خود را ایجاد جامعه‌ی عادلانه قرار داده؛ عدالت با تعریف اسلامی؛ عدالت، همان‌گونه که اسلام معرفی کرده است؛ بدون انحراف به چپ و راست؛ یعنی صراط مستقیم الهی. در این راه، ما پیشرفت‌های قابل توجهی کرده‌ایم؛ اما برای استقرار نظام عادلانه‌ی اسلامی هنوز باید تلاش شود. مهمترین وظیفه‌ی مسؤولان کشور این است که در جامعه عدالت را معنا ببخشند تا مردم عدالت را احساس کنند؛ عدالت در قانون، عدالت در قضا، عدالت در تقسیم منابع حیاتی کشور، عدالت در برخورداری‌ها و دسترسی‌های همه‌ی افراد به امکانات کشور. کشور ما امکانات زیادی دارد؛ این امکانات می‌تواند یک جامعه‌ی مرفه و پیشرفته و توسعه‌یافته را برای ملت ایران ایجاد کند؛ منتها شرط اصلی این است که در استفاده‌ی از این منابع، عدالت رعایت شود. نظام جمهوری اسلامی پرچم عدالت را بلند کرده است؛ مردم هم مجذوب همین شعارِ بسیار مهم و اساسی هستند. نظام جمهوری اسلامی موظف است در همه‌ی مراحل عدالت را تأمین کند و مردم نقاط مختلف کشور و قشرهای گوناگون جامعه را از منابع حیاتی کشور برخوردار سازد. این، وظیفه‌ی اساسی است. مسؤولان کشور در رده‌های مختلف - در سطح کشور، در سطح استان‌ها و شهرها - موظفند عدالت را رعایت کنند و طبقات محروم را همواره مورد توجه قرار دهند. این خطاست اگر خیال کنیم اسلام با

پیشرفت و توسعه و رفاه مادی جامعه مخالف است؛ به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. جامعه‌یی که در آن، پیشرفت علمی و عملی، پیشرفت فناوری و پیشرفت دنیاییِ مردم وجود داشته باشد؛ اسلام این را برای پیروان خود می‌پسندد. تشویق اسلام به علم و عمل و تلاش و فعالیت، از همین جهت است. سنت الهی بر این قرار گرفته است که هر ملتی تلاش و کار کند، بدون تردید نتیجه‌ی آن را خواهد دید. بنابراین اسلام حیات مادی مردم را هم تأمین می‌کند؛ منتها غرق شدن در حیات مادی، فراموش کردن ارزش‌های معنوی، ایجاد شکاف بین طبقات جامعه، و فاصله انداختن بین قشرهای مختلف مردم را نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد؛ و این، نظام اسلامی را ممتاز کرده است. امروز در دنیا کشورهای توسعه‌یافته بسیارند، اما در آنها عدالت وجود ندارد؛ اینها الگوی نظام جمهوری اسلامی نیستند. الگوی نظام جمهوری اسلامی، الگوی اسلامی است؛ یعنی الگوی پیشرفت و توسعه و رفاه، همراه با عدالت و برادری و محبت و عطوفت بین قشرها و پُرشدن شکاف بین فقیر و غنی در جامعه. پیشرفت جامعه به این شکل که با معنویت همراه است، مورد نظر اسلام است. خدا را شکر می‌کنیم که مسؤولان نظام جمهوری اسلامی از آرمان‌های اسلامی و آنچه به عنوان اهداف والا برای این انقلاب و این مردم تعریف شده است، تخلف نکرده‌اند. این اهداف را همه پذیرفته‌اند و شرط خدمت به این مردم و شرط احراز مسؤولیت‌های اساسی برای این مردم همین است که هر مسؤولی به این اهداف والا و آرمان‌های الهی و اسلامی از بن دندان و از عمق جان معتقد باشد و در راه آن تلاش و مجاهدت کند. جاذبه‌ی نظام اسلامی برای ملتهای مسلمان در سراسر دنیا در همین نکته‌ی اساسی نهفته بود که اسلام را تضمین‌کننده‌ی سعادت جوامع اسلامی دانست. ملتهای مسلمان تا قبل از آن‌که انقلاب اسلامی به صحنه بیاید، می‌پنداشتند نام عدالت در اردوگاه چپ و سوسیالیستی است، و رفاه و پیشرفت مادی در اردوگاه راست - یعنی نظام سرمایه‌داری - قرار دارد. اسلام به صحنه آمد؛ وعده‌ی زندگی همراه با رفاه مادی و عدالت اجتماعی را به مردم داد و آنها مجذوب این شعار و این حرکت عظیم شدند؛ لذا در تمام دنیای اسلام، نام انقلاب اسلامی و نام امامِ این انقلاب برای مردم به صورت یک خورشید درخشان و یک نقطه‌ی پُرجاذبه درآمد. با این‌که ما در سالهای نخستین انقلابِ تبلیغات وسیعی هم در دنیای اسلام نداشتیم؛ اما هر کس از نظام جمهوری اسلامی به نقاط دوردست دنیا که مسلمانان در آن‌جا زندگی می‌کردند، سفر کرد، دید نام امام، نام انقلاب، نام نظام جمهوری اسلامی و این پرچمِ برافراشته، در اعماق قلب مردم مسلمان جا دارد. حتّی بسیاری از ملتهای غیرمسلمان به خاطر این شعار به اسلام جذب شدند. ما باید به این شعارها عمل کنیم. به صرفِ گفتن و تکرار کردن، نمی‌توان دلخوش بود که به آن هدفها خواهیم رسید؛ باید اینها را در عمل و در تجربه‌ی میدانی و واقعی پیاده کنیم؛ این مسؤولیت بزرگ مسؤولان جمهوری اسلامی است. همه‌ی مسؤولان به این معنا معتقد بوده‌اند و هستند و آن را دنبال می‌کنند؛ ولی باید تلاش و کار کنند تا این اهداف و آرمانها تحقق پیدا کند. همین جاذبه‌ی نظام جمهوری اسلامی است که دشمنان قدار جهانیِ جمهوری اسلامی را در مقابل آن به صف‌آرایی وادار می‌کند و تا امروز وادار کرده است. بعضی تصور می‌کنند ما دشمنان جهانی خود را تحریک کرده‌ایم که بیایند با ما دشمنی کنند؛ بعضی خیال می‌کنند شعار «مرگ بر امریکا» امریکا را تحریک می‌کند که نسبت به نظام اسلامی و ایران اسلامی دشمنی بورزد؛ این خطاست. دشمنیِ نظام مستکبر امریکایی و هر مستکبری در دنیا با نظام اسلامی، به خاطر پرچم برافراشته‌ی عدالت است؛ به خاطر این است که می‌بیند با نام اسلام و با تعالیم والای اسلام کشوری دارد به سمت رشد و توسعه و پیشرفت علمی و عملی حرکت می‌کند؛ می‌داند که این، جلوی نفوذ آنها را خواهد گرفت. آنها با هر کشوری که خارج از قلمرو قدرت آنها به توسعه و پیشرفت علمی دست پیدا کند، مخالفند. آنها با هر کشوری که در میدان علم و توسعه، به سمت رقابت با آنها حرکت کند، مخالفند. آنها در مناطق مختلف عالم - که از لحاظ منابع حیاتی و منابع اقتصادی و زیرزمینی، ثروتمند و غنی است - منافع خودشان را دنبال می‌کنند و در پی این هستند که ظالمانه و مستکبرانه بر این کشورها پنجه بیفکنند و با قدرت زور و زر و تزویرِ خودشان بتوانند این منابع را در اختیار بگیرند. آنها برای مردم این کشور و کشورهای این منطقه‌ی از عالم حق حیات قائل نیستند؛ چه برسد به این‌که اجازه داده شود این ملتها با اراده‌ی خودشان نظامی را تشکیل دهند، حکومتی را سر کار

بیاورنـد، رئیس‌جمهوری را انتخاب کننـد، دولتی را بیارایند، قوانینی را تصویب کنند، راهی را طی کنند و ابتکارهایی به‌خرج دهند. دشـمنی امریکـا و استکبار بـا ایران اسـلامی بـه‌خـاطر ایـن حرکت قدرتمنـدانه‌ی مردمی است؛ چـون ایمـان مردم، علاـقه‌ی مردم به استقلال، و اطمینان به نفس مردم، به ضـرر آنهاست. آنها می‌خواهند کشور ما را همیشه وابسته نگه دارند. آنها می‌خواهند از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و سیاسـی کشورهای این منطقه را وابسـته‌ی به خودشان نگه دارنـد. وقتی کشوری مسـتقل است، وقتی اطمینان به نفس دارد و بـا اعتمـاد به خود، در راهی که او را به سـمت اهـداف والاـ می‌رسانـد، حرکت می‌کنـد، طبعـاً اینها ناراضـی می‌شونـد. نارضایی دشمنان جهانی ما به این خاطر است. آنها وقتی راضی می‌شوند که ملت ایران اختیار دین و دنیا و فرهنگ و اقتصاد خود را یکسره به آنها بسپارد. ملت ایران امروز بیـدار شـده است و زیر بار چنین زورگویی‌ها و قلدری‌هایی نمی‌رود. مردم عزیز رفسـنجان! برادران و خـواهران مؤمنی که سـال‌هـای متمـادی در راه حق و حقیقیت قـدم برداشـته‌ایـد! بدانیـد سـعادت این کشور و این ملت در وحـدت کلمه و پیمودن راه اسـلام و پیگیری عـدالت است. این ملت برای این‌که دشـمنان را مأیوس کنـد و آنهـا را از تهـاجم‌هـای گوناگون و موذیگری‌هایی که نسبت به نظام جمهوری اسـلامی دارنـد، منصـرف کند، تنها راهی که می‌تواند بپیماید، این است که تلاش کنـد در سایه‌ی اسـلام و پیگیری اهـداف اسـلامی، و با همبسـتگی ملی و وحـدت کلمه، خود را روزبه‌روز نیرومنـدتر کند. ما بحمـداللّه در این راه حرکت کردیم و بـاز هم با قـدرتِ تمام حرکت خواهیم کرد و هیـچ‌گونه سـستی را در این راه برای خود جایز نمی‌دانیـم. مطمئنـاً اسـلامِ عزیز اسـت که می‌توانـد زنـدگی این ملت را در این کشـور به سـطحی برسانـد که شایسته‌ی ملت ایران و شایسـته‌ی این تاریـخ غنیِ و شایسـته‌ی این انسـان‌هـای شـریف و والاـست. بحمـداللّه ملت مـا می‌توانـد، شـما می‌توانیـد و جوانان ما می‌تواننـد ایـن کشـور را بـه همـان مرحله‌یی برساننـد که مطلوب این ملت است؛ حقـایق کشـور هم این را نشـان می‌دهـد. همه‌ی ما پیشـرفت‌های این کشور را در زمینه‌ی علم، فناوری، تحقیقات و توسـعه‌ی اقتصادی می‌دانیم و می‌بینیم. این پیشرفت‌ها برای این ملت طـبیعی اسـت. اگر ایـن ملـت پیشـرفت نکنـد، غیر طـبیعی اسـت. آنچـه بایـد روی آن تکیه و برای آن تلاـش کرد، این است که این حرکت‌هـا و این پیشـرفت‌هـا در سـایه‌ی عـدالت اجتماعی انجام بگیرد تا جوانان و همه‌ی مردم بخش‌های گوناگون ایران بتواننـد از امکانات این کشور اسـتفاده کننـد. من بار دیگر شـما مردم عزیز و همه‌ی مردم کشورمان را دعوت می‌کنم که در تجربه‌ی انتخاباتی که در پیش است، فعالانه شـرکت و حضور پیـدا کنید. شخصـیت‌های صالحی که به شـما معرفی می‌شوند، آنها را به تناسب اهداف والای این ملت و این انقلاب و این نظام انتخاب کنیـد. با پشـتوانه‌ی آراء مردمی بایـد دولتی سـرکار بیایـد که با قدرت گره‌ها را باز کند و کارهای بزرگ را انجام دهد؛ کارهایی که در نیمه‌ی راه است و باید با تلاش مضاعف و با جد و جهد به نتیجه برسد، آنها را به نتیجه برساند. کشور ما می‌تواند ملتی بزرگتر از آمار کنونی ملت ما را هم اداره کند؛ می‌تواند خود را در سـطح بالایی از پیشرفت و توسـعه در میان ملت‌های عالم قرار دهد؛ و همچنان که در سـند چشم‌انداز بیست ساله اعلام شده است، می‌تواند از جهات مختلف رتبه‌ی اول را در منطقه حائز شود. اینها توانایی‌های ملت ماست؛ اینها را ملت ما به برکت وحـدت کلمه، به برکت پرچم برافراشـته‌ی اسـلام، و به برکت ایمان عمیقی که در دل‌های شـماست، تا کنون به‌دست آورده است و باز هم می‌توانـد پیش برود و به چشم‌انداز زیبا و شایسـته‌ی ملت ایران دست پیدا کند. البته در این راه، کارشکنی‌ها و دشمنی‌هایی وجود دارد؛ با این دشمنی‌ها باید مقابله کرد و نبایـد تسـلیم توطئه‌ی دشـمنان شـد. ملتی به موفقیت دست پیدا می‌کند که از اراده و عزم راسخ خود کم نگذارد و بتواند با قدرتِ تمام و با وحدت کلمه این راه را طی کند. چنین ملتی پیروز است. شما هم بحمداللّه تا امروز پیروز شده‌اید؛ بعد از این هم ان‌شاءاللّه پیروز خواهیـد شـد. اسـتان کرمـان، اسـتان بزرگ و مهمی است و از لحـاظ منابع طبیعی، ثروتمنـد است. در سال‌های بعـد از جنگ، کارهـای زیادی در این اسـتان انجام گرفته است. آنچه در طول این سال‌ها در اسـتان کرمان انجام گرفته، با آنچه در سال‌های قبل از انقلاب صورت گرفته بود، قابل مقایسه نیست. آن‌روز کرمان یک منطقه‌ی بکلی فراموش شده بود و مورد بی‌اعتنایی قرار داشت؛ نه منـابع انسـانی آن و نه منـابع زیرزمینی آن، مـورد توجه نبود. نظـام جمهوری اسـلامی، این منطقه و مردم عزیز کرمـان را در سرتاسـر

استان با چشم عزت نگاه کرد و نگاه می‌کند؛ آن‌چنان که شایسته‌ی آنهاست. نظام جمهوری اسلامی به این استان توجه کرده است. وضعیت این استان با گذشته تفاوت زیادی پیدا کرده است؛ البته کمبودهایی هم وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره کردند. خشکسالیِ هفت ساله و هشت ساله در نقاط مختلف استان صدمه‌های زیادی زد؛ سرمای امسال هم که مشکلاتی را برای رفسنجان و بعضی نقاط دیگر به‌وجود آورده است. البته باید به مردم کمک شود تا بتوانند در مقابل بلایا و حوادث طبیعی هم مقاومت کنند و کار را متوقف نکنند و ان‌شاءاللَّه بر مشکلات فائق بیایند. از مهمترین وظایف مسؤولان دولتی همین است؛ ما هم توصیه‌های لازم را به آنها کرده‌ایم و خواهیم کرد. امیدواریم خداوند متعال برکات خودش را بر مردم رفسنجان و شهر رفسنجان نازل فرماید. پروردگارا! این مردم مؤمن و عزیز و پُرشور و بااخلاص را مشمول رحمت و برکت و لطف خود قرار بده. پروردگارا! این دل‌های مؤمن را با تفضلات خود، به نور معرفت روشن و منور بگردان. پروردگارا! شهدای عزیزی که از این منطقه در راه تو جان خودشان را فدا کرده‌اند، با پیغمبر محشور بفرما. پروردگارا! به محمد و آل محمد به ما توفیق خدمتگزاری به این مردم عزیز را عنایت کن و ما را خدمتگزاران واقعی این مردم قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس جلسه‌ی بسیار پُرنشاط و پُرجاذبه‌یی است. جلسات جوانان - بخصوص جوانان اهل علم و دانش - همیشه همین‌طور است. از بیاناتی هم که دوستان در این‌جا فرمودند، بدون تعارف من حقیقتاً محظوظ شدم. برای من بسیار جالب بود که در گفتار دوستان - چه استادان محترم و چه دانشجویان - کلام پُرمغز و پُرمعنا شنیده می‌شد. آنچه گفتند، اندیشیده بود و یقیناً نشان‌دهنده‌ی سطح راقیِ فکر در مجموعه‌ی دانشگاهیِ کرمان بود. نکاتی را از بیانات دوستان یادداشت کردم؛ امیدوارم این توفیق را پیدا کنم که از آنها بهره ببرم و بر اساس آنها برنامه‌ریزی‌هایی صورت بگیرد. اما آنچه من در این جلسه عرض می‌کنم، مایلم تکرار حرف‌هایی که در این چند روزِ طولانی در شهرهای مختلف کرمان زدم، نباشد. امروز گمانم نهمین روزی است که من در استان شما هستم و طولانی‌ترین سفری است که تا امروز به استان‌ها داشته‌ام. حرف‌های زیادی گفته و شنیده شد. بنده چه از نخبگان و چه از آحاد مردم مطالبی شنیدم، اما دانشجو و دانشگاهی قشر برگزیده‌ی جامعه‌اند؛ این تعارف نیست. شماها امید آینده‌ی کشورید. در واقع پاره‌ی دل ملت و دلبستگیِ بلند مدتِ ملت شما هستید. نگاهی که به مسائل کشور می‌کنید، باید نگاه کلان باشد. من در این زمینه مطالبی عرض می‌کنم. البته این دانشجوی عزیز - نماینده‌ی تشکل‌های دانشجویی - نکته‌ی بسیار درستی را ذکر کردند و آن این است که نسبت میان نگاه به فعالیت‌های امروز و نگاه به تکالیف آینده در فعالیت‌های دانشجویی و جنبش دانشجویی باید رعایت شود؛ لیکن اگر ما نگاه کلانی به مسائل کشور، به آینده‌ی کشور و چالش‌هایی که فراروی ملت و کشور قرار دارد، نداشته باشیم، نه تنها نمی‌توانیم وظایف آینده را ترسیم کنیم، بلکه در فعالیت‌های فعلی هم احتمال سردرگمی وجود خواهد داشت. جمهوری اسلامی - یعنی نظام مردمی، نظام مستقل، نظام مبتنی بر ارزش‌های اصیل، نظام مبتنی بر آزادی فکر و عدالت اجتماعی - یک هدیه‌ی الهی به ملت ایران است. خدای متعال این هدیه را مفت و مجانی به ملت ایران نداده است. نسل‌هایی تلاش کردند، نسل قبل از شما مجاهدتِ سخت و دشواری را متحمل شدند؛ خدای متعال هم وعده کرده است که برای مجاهدت پاداش قائل است. پاداش نه فقط پاداش اخروی است، بلکه در همین نشئه‌ی زندگی هم پاداش داده می‌شود؛ «کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک»؛ هرکس تلاش کند، به نتیجه‌ی آن تلاش خواهد رسید. ملت ایران تلاش کردند؛ خدای متعال هم این هدیه را به آنها داد؛ یعنی یک نظام مردمی که پایه‌های آن بر ضدیت با فساد و انحراف و کجروی و وابستگی نهاده شده است. این هدیه را باید نگه داشت. این‌طور نیست که اگر خدا به قومی نعمت داد، آن قوم خاطرجمع باشند که این نعمت برای آنها

خواهد ماند. شما در سوره‌ی حمد می‌خوانید: «صراط الّذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضّالّین»؛ یعنی «مغضوب علیهم» و «ضالّین» هم جزو «انعمت علیهم»اند. نباید تصور شود که خدا به عده‌یی نعمت می‌دهد و عده‌یی را گمراه می‌کند و مورد غضب قرار می‌دهد؛ نه، «غیر المغضوب علیهم» به حسب ترکیب نحوی عربی، صفت «انعمت علیهم» است. خدا به انسان‌های زیادی نعمت داده است. نعمت دادشده‌گان دو نوع‌اند؛ یک عده کسانی هستند که با عمل خود، با سوء رفتار خود، با تنبلی خود، با انحراف خود و با دل سپردن و تن سپردن به هوس‌های زودگذرِ منحرف کننده، نعمت را بر باد دادند؛ یک عده هم کسانی هستند که نعمت را با کوشش و تلاش و شکرانه‌ی خود نگه داشتند. کسانی که نعمت را بر باد دادند، «مغضوب علیهم» و «ضالین»اند؛ آنهایی که نعمت را نگه داشتند، «غیرالمغضوب علیهم و لا الضّالّین»اند. خدای متعال، هم به انبیا و اولیا و شهدا و صالحین نعمت داده است - «فاولئک مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین و الصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین» - هم به بنی‌اسرائیل نعمت داده است؛ «اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم». در سوره‌ی بقره سه مرتبه این تعبیر تکرار شده است. خدا به بنی‌اسرائیل هم نعمت داد، منتها آنها نعمت را کفران کردند. خدای متعال در سوره‌ی سبأ می‌فرماید: «ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الّا الکفور». خداوند کفران کنندگان نعمت را تنبیه و مجازات می‌کند. پس باید نعمت را نگه‌داشت. انبیا و شهدا و صالحین و صدیقین کسانی هستند که نعمت خدا را نگه‌داشتند. نعمت خدا را باید نگه‌دارید، پرورش دهید، کامل کنید و نقایص‌اش را برطرف سازید - که این نقایص هم باز از عمل ما ناشی می‌شود - این کار بزرگی است که بر عهده‌ی شما جوانها و بخصوص جوانان دانشجوست، که امیدهای آینده‌اید و در افق آینده، انسان شماها را می‌بیند. مدیران و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان کشور در آینده شماها هستید؛ هم می‌توانید این کشور را به اوج قله‌ی افتخار و ترقی برسانید - همان‌طور که آرزوی نظام جمهوری اسلامی است - هم می‌توانید خدای نکرده نعمتِ به دست آمده را از دست بدهید. لذا به افق دوردست نگاه کنید و ببینید چه باید کرد و چالش‌هایی که در مقابل ماست، چیست. من چند مسأله از مسائل کلان کشور را با توجه به وقت و حوصله‌ی شما عزیزان بیان می‌کنم. البته همه‌ی اینها مسائل کنونی و مسائل نقد است، اما در سایه‌ی تحلیلِ این مسائلِ نقد، می‌شود خط ممتد به سوی آینده را پیدا کرد و مشخص نمود که چه کار باید بکنیم و چه کار باید نکنیم. مسأله‌ی اول، شکل دادن به یک آرمان سیاسی است که بتواند به فعالیت‌ها و تلاش‌های جوان جهت بدهد؛ چون بدون آرمان، نه می‌شود درست زندگی کرد و نه تلاش انسان، منضبط خواهد بود. باید آرمان و خط روشن و افق واضحی در مقابل وجود داشته باشد که به انسان جهت بدهد. این آرمان چیست؟ من از این‌جا شروع کنم که جوان در ایران اسلامیِ کنونی ما - شاید در جاهای دیگر هم همین‌طور باشد؛ من نمی‌توانم از لحاظ علمی اظهارنظری بکنم؛ اما آن چیزی که به تجربه و شناخت از نزدیک به آن رسیده‌ام، در مورد جوان ایرانیِ کنونی ماست - آرزوهایش خلاصه نمی‌شود در پیدا کردن خانه و همسر و شغل؛ این، همه‌ی آرزوهای یک جوان نیست. البته اینها نیازهای یک جوان است و دوست دارد تأمین شود؛ اما فراتر از این، آرزوهای بزرگتری هم به‌طور طبیعی در جوان ما وجود دارد؛ بخشی مربوط به طبیعت جوانی است - که آرمانگرایی در آن وجود دارد - بخشی مربوط به آرزوهایی است که نظام جمهوری اسلامی برای ملت و آینده‌ی ما ترسیم کرده؛ برخی شاید بر اثر پیشرفت‌هایی است که تاکنون با تجربه به دست آمده؛ برخی هم بر اثر ناکامی‌هایی است که وجود دارد. جوان ما وقتی تبعیض را در جامعه می‌بیند، آرزوی عدالت اجتماعی در دل او شعله می‌کشد. جوان ما وقتی فساد را در بخشی از دستگاه‌های مجموعه‌ی نظام مشاهده می‌کند، میل به مبارزه‌ی با فساد و آرمانِ ریشه‌کنی فساد در درون او شکل می‌گیرد و او را به حرکت وادار می‌کند. به این دلایل، کمال‌جویی و آرمان‌خواهی در جوانان ایران اسلامی ما وجود دارد. جوان چه می‌خواهد؟ جوان ما مایل است در کشوری که خانه‌ی اوست، فقر و عقب‌افتادگی و بدبختی نباشد؛ امنیت و عزت و افتخار وجود داشته باشد؛ صفا و محبت و روشن‌بینی بر فضای زندگی حاکم باشد؛ میدان کار و تلاش و پیشرفت در برابر او باز باشد؛ احساس پوچی نکند؛ هدف روحی و معنوی و والایی که در دل هر انسانی هست، بتواند آن را اشباع کند. این یک ترسیم کلی از آرمان‌هایی است که قاعدتاً یک جوان ایرانی دارد. این

چیزهایی که عرض کردم، مجموعاً در اصطلاح قرآنی حیات طیبه است؛ «فلنحیینّه حیاةً طیّبه». حیات طیبه یعنی زندگی در رویه‌ی مادی و نیازهای جسمانی و همچنین در لایه‌ی نیازهای معنوی - چه علمی، چه عملی، چه روحی - پاسخگو باشد. بعد ان‌شاءاللَّه به این آیه‌ی شریفه باز می‌گردم. به واقعیت که نگاه می‌کنیم، با جوانها که برخورد می‌کنیم، گزارش‌ها را که مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم با وجودی که آرمان‌گرایی در جوانهای ما موج می‌زند و بدون تردید وجود دارد، اما در عین حال مجموعه‌ی جوان کشور ما - که مجموعه‌ی بزرگی هم هست - همه در برابر احساس آرمان‌گرایی یک‌طور نیستند و یک‌طور فکر نمی‌کنند: بعضی دچار غفلتند، دچار روزمرگی‌اند، سرشان گرم مسائل روزمره است و یادشان نمی‌آید که آرمانی هم وجود دارد - از این قبیل جوانها شما دیده‌اید؛ بنده هم با این‌که پیرم، این‌گونه جوانها را سراغ دارم و می‌شناسم و دیده‌ام؛ نه فقط از صفحه‌ی تلویزیون، بلکه در واقعیت هم مشاهده کرده‌ام - یک دسته هم کسانی هستند که دغدغه دارند، اما مأیوس و غمگین و افسرده‌اند؛ نگاهشان بدبینانه است؛ می‌گویند نمی‌شود کاری کرد؛ لذا از خیر حیات طیبه می‌گذرند؛ اینها هم با این‌که دغدغه دارند و غافل نیستند، در نهایت به دام غفلت و روزمرگی می‌افتند. از این قبیل هم شما دیده‌اید، بنده هم دیده‌ام. در جلسات جوانها و دانشجوها - که شما می‌دانید بنده از این جلسات دارم و کم هم نیست - انسان گاهی نشانه‌های یأس و بدبینی و نگاه منفی را می‌بیند: آقا! چه فایده‌یی دارد؟ نمی‌شود، فایده‌یی ندارد. البته در بعضی‌ها این احساس سطحی است، در بعضی‌ها هم این احساس عمیق است و تغییر دادن آن مشکل است. یک دسته کسانی هستند که توسعه و رشد و پیشرفت علم و میدان رقابت و آزاداندیشی و امثال اینها را می‌خواهند، اما راه آن را در تقلید مطلق از الگوهای غرب جستجو می‌کنند؛ فکر می‌کنند «ره چنان رو که رهروان رفتند». رهروان چه کسانی هستند؟ فعلاً اقلیتی در دنیای امروز، که عبارتند از کشورهای غربی؛ شامل اروپا و کشور ایالات متحده‌ی امریکا و بعضی از کشورهای پیشرفته‌ی دیگر. من بعد برمی‌گردم و به این بخش بیشتر می‌پردازم. یک عده هم کسانی هستند که خویش را در خویش می‌جویند. به قول آن شاعر: گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس اینها فکر می‌کنند که در مجموعه‌ی اندیشه و معرفت و دستورالعمل موجود در اختیار ملت ایران و یک جوان آگاه و بیدار ایرانی به‌قدر کفایت برای رسیدن به آن الگو به شکل کامل راه وجود دارد. اینها هم کم نیستند. بنده با این مجموعه‌ها هم بسیار برخورد داشته‌ام و آشنا شده‌ام. انواع و اقسام نگاه‌ها به مقوله‌ی آرمانخواهی وجود دارد که عرض کردم. از آن دو دسته‌ی اول می‌گذرم. دسته‌ی سوم - که راه علاج را تقلید مطلق از غرب می‌دانند - فکرشان درخور مداقه است. شما جوانها در این زمینه باید حقیقتاً فکر و کار کنید. من به شما در یک جمله عرض کنم که تجربه‌ی غرب، تجربه‌ی ناموفقی است. محصول تجربه‌ی غرب در نظام‌های اجتماعی، یکی فاشیسم است - حکومت نازی-، یکی کمونیسم است -حکومت بلوک شرق سابق-، یکی هم لیبرالیسم است -حاکمیت مطلق‌العنان امروز دنیا، که مظهرش امریکاست و نور چشمی و عزیزکرده‌اش هم اسرائیل است-. همه‌ی جنایتهایی که تقریباً در طول صدوپنجاه سال اخیر صورت گرفته - از آغاز روشنفکریِ غربی در عرصه‌ی عمل - محصول تجربه‌ی غرب است؛ یک قلم آن، دو جنگ جهانی است که میلیون‌ها کشته بر ملتها تحمیل کرد؛ بدون این‌که خودشان بخواهند. گروه‌های سیاسی در اروپا، در فرانسه و در سایر کشورها چقدر تلاش کردند که از جنگ جهانی اول پیشگیری کنند - با مقالات آتشین، با نطق‌های مهیج، با اجتماعات گوناگون - اما نشد که نشد. نمونه‌ی دیگرش را بعد از گذشت تقریباً نود سال از وقوع جنگ جهانی اول، در تهاجم امریکا به عراق ملاحظه کردید. دیدید که در دنیا چقدر راهپیمایی شد؛ دیدید که ملتهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند؛ این‌که دیگر در روزنامه‌ها منعکس شد و از تلویزیون‌ها پخش گردید. در همین کشورهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند برای این‌که از تهاجم امریکا و انگلیس به عراق جلوگیری کنند؛ اما نشد. تمام تلاش‌های مخلصانه‌یی که در طول این مدت از سوی بعضی از گروه‌ها انجام گرفت - که البته مخلصانه بود، منتها غلط بود؛ چون بر پایه‌ی نادرستی استوار شده بود، که عرض خواهم کرد - بیهوده شد. چند سال قبل، از یک نویسنده‌ی قویِ فرانسوی رمانی خواندم به نام «خانواده‌ی تیبو». البته آن نویسنده، معروف نیست؛ اما این رمان خیلی قوی است.معمولاً رمان‌های بزرگ و قویِ فرانسوی‌ها و

روس‌ها و دیگر کشورهایی که رمان‌های بزرگ از آن‌جاها منتشر شده، تصویر هنرمندانه‌ی واقعیت‌های زندگی است. شما کتابهای بالزاک یا ویکتورهوگو یا نویسندگان روسی را ببینید؛ اینها تصویر هنرمندانه‌یی است از واقعیت‌هایی که در متن جامعه جریان دارد. این کتاب هم همین‌طور است. در آن‌جا، مجموعه‌های چپ و سوسیالیست در فرانسه و آلمان و اتریش و سوئیس چقدر تلاش کردند برای این‌که بتوانند جلوی جنگ جهانی اول را - که استشمام می‌کردند جنگی دارد راه می‌افتد - بگیرند؛ اما نتوانستند و همه‌ی این تلاش‌ها هدر رفت. تلاش آنها برای ایجاد حاکمیت سوسیالیستی بود. بعد از اندکی، این حاکمیت در روسیه‌ی تزاری به‌وجود آمد؛ آن هم شد یک تجربه‌ی ناموفق دیگر برای این حرکت غربی. تجربه‌ی شوروی هم تجربه‌ی غربی‌هاست؛ متعلق به شرق نیست. درست است که در بلوک‌بندی می‌گفتند شرق و غرب، اما آن هم متعلق به اروپاست؛ آن هم برآمده‌ی از افکار اروپایی‌ها و از تفکر مارکس و انگلس است؛ یعنی یک تجربه‌ی ناموفق. یک نمونه‌ی دیگر از ناکامی‌های تجربه‌ی غربی در اداره‌ی بشر و تأمین خوشبختی انسان، مسأله‌ی استعمار است. شما ببینید پدیده‌ی استعمار چه بر سر دنیا آورد. اگر شما به آفریقا مسافرت کنید، یک نمونه‌ی بارز پدیده‌ی استعمار را در آن‌جا می‌بینید. آفریقا قاره‌یی است که هم استعداد انسانی در آن‌جا هست، هم استعداد عجیب طبیعی. اروپایی‌ها به آن‌جا رفتند و با کشتار و قتل و غارت، از بی‌خبری مردم استفاده کردند و حتّی مجسمه‌های خودشان را به عنوان آزادکننده‌ی این کشورها در آن‌جاها نصب کردند؛ یک نمونه‌اش کشور زیمبابوه بود. من وقتی به آن‌جا رفتم، دیدم مجسمه‌یی را در وسط جنگلی - که از تماشاگاه‌های معروف زیمبابوه است - نصب کرده‌اند. گفتم این کیست؟ گفتند مجسمه‌ی سردار انگلیسی است که اول‌بار زیمبابوه را فتح کرد و به انگلیسی‌ها داد! اسم او «رودزِ» یا «رودْز» بود، که کشور زیمبابوه سالهای متمادی به نام او «رودزیا» نامیده می‌شد! شماها یادتان نیست؛ قبل از انقلاب، زمان جوانی ما، اسم کشور زیمبابوه به رودزیا تغییر داده شد. آمدند کشور را گرفتند، روی منابع دست گذاشتند، انسانها را تحقیر کردند، برده گرفتند و ده‌ها بلا بر سر مردم آوردند؛ آخر هم اسم خودشان را روی آن کشور گذاشتند؛ یعنی این کشور متعلق به ماست! هند یک نمونه‌ی دیگر آن است. اگر کتاب «نهضت آزادی هند» را - که حدود سی‌وپنج سال پیش بنده آن را ترجمه کردم - ببینید، نشان می‌دهد که در شبه‌قاره‌ی هند چه شده است. بنابراین مسأله‌ی استعمار، یک نمونه از تجربه‌ی غربی است. یک نمونه‌ی دیگر، فاشیسم است. ممکن است کوره‌های آدم‌سوزی‌یی که یهودی‌ها ادعا می‌کنند، دروغ باشد؛ اما جنایات هیتلر دروغ نیست. فاشیسم یک نمونه از تجربه‌ی غربی است. کمونیسم و اردوگاه‌های کار اجباری و به سیبری فرستادن و بقیه‌ی چیزها از همین قبیل است. لیبرالیسم را هم امروز شما دارید مشاهده می‌کنید؛ زندان ابوغریب و زندان گوانتانامو و زندان‌های دیگر. من در گزارشی خواندم که امریکایی‌ها ده‌ها زندان شبیه ابوغریب و گوانتانامو در سرتاسر دنیا دارند؛ اما هیچ‌کس از آنها خبر ندارد و اجازه‌ی افشاء نمی‌دهند. در افغانستان امریکایی‌ها زندان دارند و خدا می‌داند در بسیاری جاهای دیگر هم دارند. در گزارش‌های موثق این را خوانده‌ایم، امریکایی‌ها هم این را انکار نکرده‌اند. استعمار نوینی که ده‌ها سال بر کشورها حاکم بود، و استعمار فرانوینی که امروز حاکم است، و طرح‌های بلندپروازانه و جاه‌طلبانه و ظالمانه‌یی که نسبت به کشورها دارند، نمونه‌هایی از این جنایت‌هاست. یک نمونه‌ی دیگر از محصول تجربه‌ی غربی، ساخت بمب‌های اتمی و شیمیایی است. تجربه‌ی غربی، تجربه‌ی ناموفقی بود؛ هم برای بشریت ناموفق بود، هم برای مردم خودشان. تصور نشود که اروپا و امریکا برای کشورهای دیگر بدبختی آوردند، اما مردم خودشان را خوشبخت کردند؛ این‌طور نیست. البته آنها دنیا را به انسانهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو تقسیم می‌کنند. آنها معتقدند که انسانِ به قول خودشان سفید - یعنی انسان اروپایی - انسان درجه‌ی یک است و انسانهای دیگر، درجه‌ی دو هستند. اگر به نفع انسان درجه‌ی یک، هرگونه جفایی به انسان درجه‌ی دو شود، از نظر منطق تمدن غربی و فرهنگ حاکم بر تجربه‌ی غربی ایرادی ندارد! اما اینها حتّی برای مردم خودشان هم مفید نبودند. امروز در امریکا و کشورهای غربی علم و ثروت و قدرت نظامی و همه چیز وجود دارد، جز خوشبختی. در آن‌جا خوشبختی نیست؛ خانواده نابود شده است؛ آمار جنایت و قتل و انواع و اقسام فسادها حیران‌کننده است؛ احساس امنیت نیست؛

احساس آرامش نیست؛ لـذا اغلب جریان‌های پوچ‌گرایی از اروپا برخاسته‌اند. زمان جوانی ما هیپی‌ها بودند؛ الان هم انواع و اقسامی از اینها هستند که شماها اسمهاشان را شنیده‌اید یا خوانده‌اید یا در تلویزیون فیلمهایشان را دیده‌اید. در تجربه‌ی غربی، عدالت اجتماعی و حتّی دمکراسیِ واقعی نیست. شما ببینید امروز در کشورهای پیشرفته‌ی غربی - به قول خودشان - اپوزیسیون به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ اختلاف بر سر این است که به عراق حمله کنیم یا نکنیم؛ حزب کارگر در انگلیس معتقد به حمله است، حزب محافظه‌کار معتقد است که نه، حمله نکنیم. در فرانسه، فلان آقا معتقد است که با اسرائیل این‌طوری برخورد کنیم؛ دیگری معتقد است که نخیر، آن‌طوری برخورد کنیم. در اتریش و جاهای دیگر هم همین‌طور است. دعوا بر سر این نیست که اصول پذیرفته شده‌ی آن کشورها مورد خدشه قرار بگیرد و خدشه‌کننده اجازه داشته باشد در صحنه‌ی انتخابات یا تبلیغات وارد شود یا به او اعتنایی بشود؛ این‌طوری نیست. در دوره‌ی قبل ریاست‌جمهوری امریکا شخصی که جزو دو حزب معروف امریکا نبود، آمد وارد صحنه شد؛ ثروت زیادی هم داشت و پول زیادی هم خرج کرد؛ اما مطلقاً نگذاشتند به مراحل مقدماتی و ابتداییِ انتخاب هم برسد؛ با شیوه‌های گوناگون و روش‌های خاص، او را از صحنه خارج کردند. در آن‌جا رسانه‌ها آزاد است؛ اما رسانه‌ها متعلق به چه کسانی است؟ رسانه‌ها متعلق به سرمایه‌داران بزرگ است. در امریکا، معنای آزادی رسانه‌ها، آزادیِ سخن گفتنِ بزرگ سرمایه‌داران است. عمده‌ترین مطبوعات، متعلق به آنهاست. مهمترین چاپخانه‌ها و ناشران کتاب متعلق به سرمایه‌داران است. یکی از مسؤولان کنونی درباره‌ی تسخیر لانه‌ی‌جاسوسی کتابی به زبان انگلیسی نوشته بود. این مسؤول محترم خودش به من می‌گفت: به هر ناشری در امریکا مراجعه کردیم، حاضر نشدند این کتاب را چاپ کنند؛ چون ناشران عمده، وابسته به دستگاه‌های سرمایه‌داری‌اند؛ بنابراین مجبور شدیم به کانادا برویم. در آن‌جا با زحمت توانستیم یک ناشر پیدا کنیم که این کتاب را چاپ کند. ایشان می‌گفت آن ناشر بعداً با من تماس گرفت و گفت از وقتی من تعهد کرده‌ام این کتاب را چاپ کنم و آنها این را فهمیده‌اند، به من تلفن‌های تهدیدآمیز می‌شود و جان من را تهدید می‌کنند! آزادی واقعیِ بیان و آزادی انتخاب هم به معنایی که آنها شعارش را می‌دهند، در آن‌جا نیست. دو سال قبل همه‌ی مطبوعات نوشتند که یک مأمور عالی‌رتبه‌ی امنیتی در امریکا معلوم شده جاسوس شوروی سابق بوده؛ بعد هم برای روسیه‌ی کنونی جاسوسی می‌کرده. او را گرفتند و با او مصاحبه کردند. بنده این مصاحبه را در یکی از مجلات امریکایی دیدم؛ یا تایم بود یا نیوزویک. از او پرسیدند تو که مأمور عالی‌رتبه‌ی امنیتی بودی، چرا برای بیگانه‌ها جاسوسی می‌کردی؟ گفت من در آرزوی ساختن یک ویلای کوچک و یک زندگی راحت بودم؛ و این آرزو از این طریق برای من حاصل نمی‌شد! این، زندگی یک مأمور عالی‌رتبه است که برای این‌که ویلای کوچکی برای خودش بسازد، ناچار است جاسوسی کند؛ آن هم در موقعیت شغلیِ حساس و خطیری که دارد! در آن‌جا شب و روز باید کار کنند و خانواده‌ها از دیدار خانوادگیِ مهربانانه و سرشار از عاطفه محروم باشند. در مطبوعات امریکا نوشته بودند که اغلب خانواده‌های امریکایی چون نمی‌توانند یکدیگر را در خانه ببینند، ناچارند سر ساعتی با هم در بیرون از خانه قرار بگذارند و مثلاً یک استکان چای بخورند! بعد هم خانم یا آقا مرتب به ساعت خود نگاه می‌کند تا وقت شغل دومش نگذرد! خانواده به این شکل درآمده؛ این خوشبختی است؟! روزی که غرب در دوره‌ی رنسانس، علم و سیاست و روش زندگی را از دین جدا کرد، می‌خواستند به جای بهشتی که ادیان به انسانها وعده می‌دهند، در دنیا برایشان بهشت بسازند. این بهشت، امروز به جهنم تبدیل شده؛ خودشان هم این را می‌گویند. یک روز اینها با دین مخالفت کردند. البته دینی که روشنفکریِ اروپا با آن مخالفت کرد، لایق زندگی بشری نبود؛ دین پُر از خرافات بود؛ همان دینی که گالیله را به اعدام محکوم می‌کند و یکی دیگر را زیر شکنجه می‌کُشد؛ به‌خاطر این‌که یک کشف علمی کرده! دین مسیحیتِ تحریف شده، نه مسیحیت واقعی. ایرادی به جدا شدن از آن دین نیست؛ ایراد به جدا کردن معنویت و اخلاق از علم و سیاست و نظام زندگی و روابط فردی و اجتماعی است. علم و عقل را مطلق کردند و گفتند دین کنار برود و علم و عقل بیاید. قرن نوزدهم و بیستم این‌طوری گذشته. حدود چهل پنجاه سال است که در عقل هم دارند خدشه می‌کنند؛ با صدای بلند محکمات عقلی را انکار

می‌کننـد و به نسبی‌گرایی و شـکاکیت در همه‌ی اصول - اصول اخلاقی، اصول عقلانی و حتّی اصول علمی - کشانـده شده‌اند. این تجربه، تجربه‌یی نیست که کسـی از آن تقلید کند. خطاست که ما راه طی شده‌ی به منزل نرسیده‌ی غرب را دنبال کنیم. یک‌روز در آغـاز گشـایش دروازه‌ی زنـدگی غربی بـه روی ایران - کـه پیشـرفت بـود، علـم بـود، ماشـین بـود و ایرانی‌هـا هیـچ چیز نداشـتند - سیاسـتمداران و متفکران و نخبگان آن روزِ ما به جای این‌که وقتی آن پیشـرفت‌ها را دیدند، به فکر جوشش از درون باشند - کاری که امیرکبیر در زمـان ناصـرالدین شـاه کرد و می‌خواست بکنـد - شـصت سـال، هفتـاد سال بعـد از زمان امیرکبیر، آقایی در دوره‌ی مشـروطه پیـدا شد که گفت راه نجات کشور ایران این است که جسـماً، روحاً، ظاهراً و باطناً فرنگی شود! به جای این‌که برای جبران عقب‌افتادگی‌ها به درون مراجعه کنند و گوهر خویش را جسـتجو کنند، به جای این‌که خویش را در خویش پیدا کنند، رفتند سـراغ این‌که خود را در راه طی شده‌ی اروپا پیدا کنند! آنها این اشـتباه را کردند. بعد هم رژیم پهلوی به‌وسیله‌ی خود انگلیسی‌ها روی کار آمد و پس از آن، امریکایی‌ها جای انگلیسی‌ها را گرفتند. بهترین انتخاب برای امریکا و انگلیس، رضاخان و محمدرضا بودند؛ چون همان نقشه‌ها، همان فرهنگ، همان وابسـتگی، همان عقب‌افتادگی و همان سـرپوش گذاشـتن بر روی اسـتعدادهای درونی که غرب مایل بود، در کشور به دست کسانی اجرا می‌شـد که بظاهر ایرانی بودند. امروز خطاست که جوان ما بخواهد آن راه را طی کند. آن راه، راه خطایی است. ما علم را از همه کس می‌گیریم؛ حرفی نداریم. اسـلام به ما گفته: «اطلبوا العلم ولو بالصّین». صین یعنی چین. چینِ آن روز وارث یک تمـدن کهن و پیشـرفته بود، با آن فاصـله؛ و مطلقاً هم بویی از اسـلام به مشامشان نرسـیده بود؛ در عین حال پیغمبر فرمود علم و دانش و تجربه و - به زبـان امروزی مـا - فنـاوری را از هرجا بود، برویـد طلب کنیـد؛ یعنی شاگرد عالم بشویـد، در مقابل عالم زانوی ادب بزنیـد و از او یاد بگیرید. من یک وقت در جمع دانشـجوییِ دیگری گفتم هیچ ننگمان نمی‌کند که علم را از غربی‌ها و اروپایی‌ها یاد بگیریم؛ اما ننگمان می‌کند که همیشه شاگرد بمانیم. شاگردی می‌کنیم تا استعداد خود را پرورش دهیم و از درون بجوشـیم. ما نمی‌خواهیم مثل اسـتخری باشـیم که آبی را در ما سـرازیر کننـد و هر وقت هم خواسـتند، آب را بکشـند یا اجازه ندهنـد بیایـد، یـا هرگونه آب آلوده‌یی را در این اسـتخر بریزنـد. مـا می‌خواهیم مثل چشـمه‌ی جوشان باشـیم؛ می‌خواهیم از خودمان بجوشـیم؛ می‌خواهیم اسـتعدادهای خود را به‌کار بگیریم. من به هرجا نگاه می‌کنم، امکان به‌کارگیری این استعدادها را می‌بینم. فقط هم پیشـرفت در انرژی اتمی است که مردم در جریان آن قرار گرفته‌اند و می‌دانند در این بخش چه اتفاقی افتاده است؛ یک نمونه‌ی دیگر، بحث سـلول‌های بنیـادی است که حیرت بیننـدگان خارجی را برانگیخت. نمونه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد. من دیروز برای بازدیـد از مجتمـع مس سرچشـمه بـه آن‌جـا رفتـه بـودم. یـک روز همیـن مس سرچشـمه را انگلیسـی‌ها و بعـد هم امریکـایی‌ها می‌خواستند اداره کنند؛ چند سال هم کار و طراحی کردند، اما راه‌اندازی نشد. بعد وقتی انقلاب پیروز شد، مهندسان ما آمدند و آن را راه‌اندازی کردند؛ محصول به‌دست آوردند و کارهای خوبی انجام دادند؛ بعد هم طرح توسعه را خود مهندسان ما در دهه‌ی سوم - تقریبـاً از نزدیـک سال ۸۰ تـا الان - راه‌انـدازی کردنـد و باز هم دارنـد آن را توسـعه می‌دهنـد. این‌کار، جزو بهترین و تمیزترین کارهـایی است که به‌وسـیله‌ی دولت دارد انجـام می‌گیرد. آن روز اگر خارجی‌هـا سود می‌بردنـد، اسـتفاده می‌کردنـد و یا منافع ملی پامـال می‌شـد، همه‌ی اینها به کنار؛ ملت ایران را تحقیر می‌کردنـد؛ این تحقیر از همه چیز سـنگین‌تر است. ملتی بنشـیند و عـده‌یی از بیرون بیاینـد به او بگوینـد تو نمی‌توانی؛ برو کنـار تـا مـا برایت درست کنیم؛ او را کنـار بزننـد و اجـازه ندهنـد حتّی از تجربه‌ی آنها استفاده کند؛ خودشان بیایند این منبع درونی را اسـتخراج کنند؛ چیزی به او بدهند و لُب و خلاصه‌ی سود را هم خودشان ببرند. این کـار در نفت می‌شـده، در مس می‌شـده، در آهـن می‌شـده، در سـاخت و سازهـای گونـاگون می‌شـده، در سـدسازی می‌شـده، در سیلوسازی می‌شده، در بخش‌های دانشـگاهی و علمی می‌شده. آقای خاتمی رفته بودند از مرکز انرژی اتمی در کاشان بازدید کنند. وقتی آمـده بودنـد، بهت‌زده بودند؛ می‌گفتند این‌همه جوانِ متخصـص و دانشـمند در آن‌جا دارند کار می‌کنند. دیروز در محوطه‌ی مس سرچشـمه نمایشـگاه کوچکی فراهم کرده بودنـد تا بنده محصول کارهای تحقیقاتیِ عالی اینها را ببینم. گفتم اینها را به کمک

چه نهادی تهیه کرده‌اید؟ گفتند به کمک دانشگاه. این دخترخانم عزیز به ارتباط صنعت و دانشگاه اشاره کرد؛ این از شعارهایی است که بنده چند سال است دارم دنبال می‌کنم و بحمداللّه تا حدود زیادی هم تحقق پیدا کرده است. گفتم کدام دانشگاه؟ روی میز، پایان‌نامه‌های تحصیلیِ کارشناسی ارشد و به‌نظرم دکتری را چیده بودند که درباره‌ی همین موضوعات تدوین شده بود و از دانشجویان دانشگاه تهران، صنعتی شریف، شهید باهنر کرمان و دیگر دانشگاه‌های کشور استفاده کرده بودند. جوان‌های ما دارند می‌جوشند. صنعت ما، معدن ما و کشاورزی ما می‌تواند به همین استعدادهای داخلی متکی باشد. استعداد طبیعی هم که الی‌ماشاءاللّه داریم؛ جیرفت یک نمونه‌ی آن است. همه‌ی کرمان از لحاظ منابع زیرزمینی یک مرکز فوق‌العاده و استثنایی در کشور ما و در بعضی از جهات در خاورمیانه است. چرا ما راه دیگران را برویم؟ چرا از خودمان غافل شویم؟ ما می‌توانیم؛ ما پیشرفت کرده‌ایم؛ یک نمونه‌اش جامعه‌ی دانشگاهی ماست. قبل از انقلاب، مرد خیّری به نام مرحوم افضلی‌پور - که من از ایشان تجلیل می‌کنم؛ شنیده‌ام همسر ایشان حیات دارند، که از همین‌جا به همسر ایشان که به مرحوم افضلی‌پور کمک کرده‌اند، سلام می‌کنم - با پول خودش و به قدر توانش، مرکز تحصیلات دانشگاهیِ کوچکی درست کرد. یک روز در این استان کمتر از سه هزار دانشجو تحصیل می‌کردند؛ اما امروز کرمان نزدیک به هفتادهزار نفر دانشجو دارد. جمعیت کشور دو برابر شده؛ خیلی خوب، سه هزار نفر یا شش هزار نفر دانشجو باید داشته باشد؛ اما امروز ما در این استان هفتاد هزار نفر دانشجو داریم. این، توسعه و پیشرفت است. راه‌های ما را دیگران می‌ساختند، سدهای ما را دیگران می‌ساختند. همه‌ی هشت نُه سدی که در زمان طاغوت ساخته شد، به دست بیگانه‌ها ساخته شد. برای ساخت سد دز چهار کشور اروپایی و کانادا همکاری کردند. سد کارون ۳ از لحاظ ریخت عمومی‌اش شبیه سد دز است؛ بتونی است و ظرفیت آب آنها به یک اندازه است؛ با این تفاوت که ظرفیت تولید برقِ سد کارون ۳ که بچه‌های ما آن را ساخته‌اند، چهار برابر ظرفیت تولید برق سد دز است و احجامی که برای ساختن این سد به کار رفته، گاهی ده برابر، بیست برابر و سی برابر احجامی است که در سد دز به کار رفته - از لحاظ بتونی که به کار برده‌اند، آهنی که به کار برده‌اند، سنگی که کنده‌اند - علتش هم این است که آنها جاهای آسان را برای سدسازی انتخاب کرده بودند. بهره‌برداری از این نیروگاه در اختیار یک شرکت کانادایی بود. یک سرمایه‌دار ایرانی تلاش می‌کند، زحمت می‌کشد، لابد بند و بست می‌کند و رشوه می‌دهد؛ بالاخره موفق می‌شود اجازه‌ی بهره‌برداری از نیروگاه سد دز را بگیرد. بعد از دو سه سال، ایرانی‌ها می‌خواهند ظرفیت تولید برق سد دز را دو برابر کنند؛ باید خارجی‌ها می‌آمدند؛ در داخل به کسی اعتماد نمی‌کردند و کسی هم نمی‌توانست این کار را بکند. لذا امریکایی‌ها را دعوت کردند تا بیایند ظرفیت نیروگاه سد دز را دو برابر کنند. امریکایی‌ها وقتی آمدند دیدند ایرانی‌ها در آن‌جا مشغول کارند، گفتند ما نمی‌آییم. شرط آمدن ما این است که ایرانی‌ها بکلی خلع‌ید شوند و همان شرکت کانادایی دوباره بیاید مشغول کار شود. دولت ایران این کار را کرد؛ بهره‌بردار ایرانی و همه‌ی عواملش را بیرون کرد و مجدداً شرکت کانادایی آمد و بهره‌برداری از سد را به دست گرفت؛ بعد امریکایی‌ها لطف کردند، آقایی کردند، تفضل کردند و تشریف آوردند ظرفیت نیروگاه را دو برابر کردند! سد کارون ۳ را جوان‌ها و مهندسان ایرانی ساخته‌اند. ظرفیت آبش همان اندازه است، ظرفیت برقش چهار برابر آن است؛ خودشان طراحی کرده‌اند، خودشان ساخته‌اند و خودشان هم بهره‌برداری می‌کنند. این بهتر است یا آن؟ آنچه امریکا و اروپا و کانادا و دیگران برای ملت و کشور ما می‌خواهند، آن وضعیت است. آنها نمی‌خواهند ما از درون بجوشیم، جوانه بزنیم و رشد کنیم. آنها فقط اسم آزادی و دمکراسی را می‌آورند. من خاطره‌یی را برای شما نقل کنم. شماها واقعاً یادتان نیست، چون در آن زمان نبودید؛ اما افرادی که بودند، می‌دانند اختناق چه بود؛ اصلاً قابل تصویر نیست. سال ۴۲ بنده را به زندان قزل‌قلعه بردند. در همان زمان، چند جوان تهرانی را هم آوردند. من از پشت درِ سلول شنیدم که دارند حرف می‌زنند؛ فهمیدم اینها را تازه دستگیر کرده‌اند. قدری خوشحال شدم؛ گفتم چند روزی که بگذرد و بازجویی‌ها تمام شود، داخل زندانِ انفرادی هم گشایشی پیش می‌آید؛ با اینها تماس می‌گیریم و حرفی می‌زنیم و بالاخره یک هم‌صحبتی پیدا می‌کنیم. شب شد؛ دیدیم یکی‌یکی آنها را صدا

کردند و بردند. یک ساعت بعد من در همان سلول مشغول نماز مغرب و عشا شدم. بعد از نماز دیدم یک نفر دریچه‌ی روی درِ سلول را کنار زد و گفت: حاج آقا! ما برگشتیم. دیدم یکی از همان تهرانی‌هاست. گفتم در را باز کن، بیا تو. در را باز کرد و آمد داخل سلول. گفتم چرا زود برگشتی؟ معلوم شد آنها را پای منبر مرحوم شهید باهنر گرفته بودند. شهید باهنر ماه رمضان سال ۴۲ در شبستان مسجد جامع تهران منبر رفته بود؛ ساواکی‌ها هجوم می‌آورند و عده‌یی را همین‌طوری می‌گیرند؛ این پنج شش نفر هم جزو آنها بودند. خود شهید باهنر را هم همان وقت گرفتند و به زندان قزل‌قلعه بردند. از این افراد بازجویی می‌کنند، می‌بینند نه، اینها کاره‌یی نیستند و فعالیت مهمی ندارند؛ لذا آنها را رها می‌کنند. وقتی وسایل جیب آنها را می‌گردند، تقویمی از این شخصی که او را باز گردانده بودند، پیدا می‌کنند که در یکی از صفحات آن با خط بدی یک بیت شعر غلطِ عوامانه نوشته شده بود: جمله بگویید از برنا و پیر لعنت‌اللّه رضا شاه کبیر او نه شعار داده بود، نه این شعر را چاپ کرده بود، نه جایی آن را نقل کرده بود؛ فقط در تقویم جیبی‌اش این شعر عوامانه را نوشته بود. به همین جرم، او را شش ماه به زندان محکوم کردند! بحث این نبود که کسی در جایی شعار بدهد، حرفی بزند یا در تریبونی اظهارنظری بکند. بنده سال ۵۰ در مشهد برای دانشجوها درس تفسیر می‌گفتم و اوایل سوره‌ی بقره - ماجراهای بنی‌اسرائیل - را تفسیر می‌کردم. بنده را به ساواک خواستند و گفتند چرا شما راجع به بنی‌اسرائیل حرف می‌زنید؟ گفتم آیه‌ی قرآن است؛ من دارم آیه‌ی قرآن را معنا و تفسیر می‌کنم. گفتند نه، این اهانت به اسرائیل است! درس تفسیر بنده را به خاطر تفسیر آیات بنی‌اسرائیل - چون اسم اسرائیل در آن بود - تعطیل کردند. اختناق در آن زمان عجیب بود؛ اما نه از طرف دولت امریکا، نه از سوی دولت فرانسه، و نه از طرف دولت‌های دیگر مطلقاً رژیم طاغوت به مخالفت با آزادی و دمکراسی متهم نشد. آن زمان انتخابات برگزار می‌شد؛ اما مردم اصلاً نمی‌فهمیدند کی آمد، کی رفت و چه کسی انتخاب شد. به آن صورت رأی‌گیری وجود نداشت؛ صندوق رأیی درست می‌کردند و اسم نماینده‌یی را که خودشان می‌خواستند و از دربار تأیید شده بود، از صندوق بیرون می‌آوردند. با این کار، صورت مسخره‌یی از یک رأی‌گیری را به نمایش می‌گذاشتند. امروز هم که در بعضی از کشورهای منطقه‌ی ما از این چیزها وجود دارد، مطلقاً آنها مورد تعرض نیستند؛ اما ایران اسلامی که در طول بیست و شش سال تقریباً بیست و پنج انتخابات برگزار کرده، باز متهم به این است که مردم‌سالاری ندارد و این‌جا انتصابات است و انتخابات نیست! پس مطلب اول این است که تجربه‌ی غربی به‌درد نمی‌خورد. آرمان‌گرایی جوان ایرانیِ ما عبارت است از ترسیم آینده‌یی با این خصوصیات. ما نظام و کشوری می‌خواهیم که پیشرفته باشد و مردم آن دانشمند و بیدار و زنده باشند؛ غفلت‌زده و خواب‌آلوده نباشند؛ کشور برخوردار از عدالت باشد؛ مبرای از فساد باشد؛ طبقه‌ی اشراف بر آن حاکمیت نداشته باشد - چه اشراف سنتی، چه طبقه‌ی جدیدی که ممکن است اسمشان اشراف نباشد، اما در واقع اشراف باشند و به قول آقایان از رانت‌های گوناگون اقتصادی استفاده کنند - برخوردار از قدرت و استحکام سیاسی باشد؛ و همه‌ی اینها الهام گرفته‌ی از معارف دین و اسلام عزیز باشد. اسلام این ظرفیت را دارد که اینها را به ما تعلیم دهد. ما این تجربه را شروع کرده‌ایم. پیشرفت‌های زیادی هم در زمینه‌های مختلف داشته‌ایم که گوشه‌ی کوچکی از آنها را عرض کردم. البته نواقصی هم داشته‌ایم. بدیهی است که ساختن چنین دنیایی، تلاش مستمر لازم دارد. ما با چالش‌های جهانی مواجه‌ایم و دشمن جهانی داریم. نمی‌خواهند بگذارند زیر پرچم دین و معنویت و اسلام، جامعه‌یی با این خصوصیات به‌وجود بیاید. این جامعه، اهداف استکباری را هدف قرار می‌دهد و می‌کوبد؛ لذا مخالفت وجود دارد. ما با مسائل گوناگونی در عرصه‌ی کشور مواجه هستیم؛ چه مسائل خارجی، چه مسائل داخلی. من همیشه به بعضی از دوستان که می‌آیند سؤالی می‌کنند و چیزی می‌گویند، می‌گویم میدان مبارزه است. ما یک روز با رژیم طاغوت مبارزه می‌کردیم و طرف مقابل ما پلیس شاه بود؛ امروز با نظام قدرت‌طلبِ خونریزِ جهانی داریم مبارزه می‌کنیم. مبارزه مشکلاتی دارد؛ این مشکلات را باید تحمل کنیم و به جان بخریم. بنده خودم برای تحمل مشکلات آماده هستم؛ در هر مسؤولیتی که باشم. ملت ما هم نشان داده‌اند که آماده‌اند؛ همان‌طور که یکی از برادران عزیز ما الان گفت. ملت ما امتحان خوبی داده‌اند. مبارزه، سختی دارد؛ عقب‌نشینی و

پیشرفت دارد؛ اما همه چیز باید با حساب و کتاب باشد. در جنگ، عقب‌نشینی هم گاهی تاکتیک است. عقب‌نشینی غیر از فرار است؛ نباید فرار کرد؛ نباید منهزم شد. عقب‌نشینیِ تاکتیکی یکی از فنون جنگ است؛ مثل پیشرویِ تاکتیکی است. فرار یعنی عقب‌نشینیِ بی‌نقشه؛ کمااین‌که پیشرویِ بی‌نقشه هم منجر به شکست خواهد شد. همه‌چیز باید با میزان و با حساب باشد؛ منتها در جهت حرکت به جلو. بنده نهضت عدالت‌خواهی را مطرح کردم؛ فضایی در کشور به‌وجود آمد و جوان‌های ما به این مسأله علاقه‌مند شدند. این معنایش این نیست که ما از اول انقلاب نهضت عدالت‌خواهی نداشتیم - چرا، انقلاب بر پایه‌ی عدالت است - اما این تجدید مطلعی شد و روح تازه‌یی در جوان‌ها به‌وجود آورد و همت آنها را برانگیخت. همچنین آزادفکری و تولید علم و امثال اینها آرمان جوان است و برای این‌که به این آرمان برسد، به علم و فعالیت سیاسیِ منظم و صحیح و کسب تجربه و دانایی احتیاج دارد. جوان باید در خود دانایی را به‌وجود بیاورد. دانایی،فقط علم آموختن نیست؛ دانایی به اندیشمندی هم ارتباط پیدا می‌کند. باید روی مسائل فکر کرد. عزیزان من! روی مسائل فکر کنید تا به نتیجه برسید. نهضت آزادفکری‌یی که من پیشنهاد کردم در دانشگاه و حوزه راه بیفتد، برای همین است. تریبون‌های آزاد بگذارند و با هم بحث کنند؛ منتها نه متعصبانه و لجوجانه و تحریک شده‌ی به‌وسیله‌ی جریانات سیاسی و احزاب سیاسی که فقط به فکر آینده‌ی کوتاه‌مدت و مقاصد خودشان هستند و برای انتخابات و امثال آن از جوان‌ها استفاده می‌کنند؛ بلکه برای پخته شدن، ورز خوردن و ورزیده شدن و با هدفِ آماده شدن برای ادامه‌ی این راه طولانی و دشوار، اما بسیار خوش‌عاقبت. در محیط دانشجوییِ جوان، پرداختن به معارف دینی، پرداختن به الگوهای دینی، توسلات به پروردگار، توسلات به ائمه (علیهم‌السلام)، خواندن دعای عرفه، برگزاری مراسم اعتکاف و خواندن نماز جماعت، بسیار خوب است. البته این را هم عرض بکنم؛ در مراسم مذهبی به روح مراسم توجه کنید؛ فقط صورت‌سازی نباشد؛ انسان شعری بخواند، اشکی بگیرد یا بریزد. روح دعا و نماز عبارت است از ارتباط با خدا، آشنا شدن با خدا، بهره بردن از معنویت، پاکیزه کردن و پیراستن روح، و پالایش کردن ذهن از وسوسه‌ها. نماز را با توجه و اول وقت بخوانید. تحجر بد است؛ فکر نکردن در لایه‌های زیرین ظواهر، عیب بزرگی است؛ مواظب باشید به این عیب دچار نشوید. حرف‌های زیادی در این زمینه مطرح است که چون وقت نماز نزدیک است، از آنها می‌گذرم. گفت: «یک سینه حرف موج زند در دهان ما». ما با شما خیلی حرف داریم؛ ولی متأسفانه مجال زیادی نیست. دو موضوع کوتاه دیگر هم عرض کنم؛ یکی از آنها وضع سیاسی کشور است؛ این هم از مسائل کلان است و اگرچه مسأله‌ی مبتلابه امروز ماست، اما نگاه به آینده دارد. در کشور، اختلافات سیاسی و جناح‌بندی و دعوا و مبارزه هست - در دانشگاه و بیرون دانشگاه - دشمن هم به این اختلافات دامن می‌زند. همه‌ی این اختلافات طبیعی نیست؛ یک مقدار هم دامن زدن بیگانگان است. البته منافع اشخاص هم بی‌دخالت نیست؛ لیکن هدف دشمن بالاتر از این است؛ این نکته‌ی مهمی است. هدف دشمن فقط دامن زدن به اختلافات سیاسی در بین جناح‌های سیاسی نیست؛ ایجاد اختلاف و دوگانگی در رأس حاکمیت نظام و ایجاد شکاف هم هدف مهم اوست. یعنی در رأس نظام و در تصمیم‌گیری نظام، دو فکر متعارض وجود داشته باشد که سر هیچ مسأله‌یی نتوانند با هم کنار بیایند. روی این پروژه کار کرده‌اند؛ یک عده هم در داخل فشار آوردند که همین کار بشود. روی آقای خاتمی هم خیلی فشار آوردند، اما ایشان تدین و عقل به خرج داد و زیر بار نرفت. اینها می‌خواستند کاری کنند که در رأس نظام، بین رهبری، رئیس جمهور و دیگر مسؤولان دعوا و اختلاف باشد؛ دائم این تصمیم بگیرد، آن نقض کند. صریحاً هم گفتند حاکمیت دوگانه، و در خیلی از جاها این را اعمال کردند. چند سال قبل بنده مسأله‌ی مبارزه با فساد را مطرح کردم و آن نامه‌ی هشت ماده‌یی را نوشتم؛ اما از داخل مجلس شورای اسلامی - که باید مرکز مبارزه‌ی با فساد باشد - فریاد اعتراض به این شعار بلند شد؛ با این بهانه که مبارزه‌ی با فساد، سرمایه‌ها را از کشور فراری می‌دهد! در حالی‌که قضیه بعکس است. بنده همان وقت هم گفتم که اتفاقاً مبارزه‌ی با فساد، سرمایه‌گذار سالم را که قصد فسادانگیزی و سوءاستفاده ندارد، به کار تشویق می‌کند. اخیراً گزارشی از یک سازمان معتبر بین‌المللی خواندم که درباره‌ی همین مسائل کار می‌کند. این سازمان اعلام کرده که یکی از موانع اصلی

سرمایه‌گذاری در بعضی از کشورها عبارت است از فساد اقتصادی. اینها می‌گفتند مبارزه‌ی با فساد جزو موانع سرمایه‌گذاری است؛ ببینید چقدر فاصله است! مبارزه‌ی با فساد مطرح می‌شود؛ به جای این‌که عناصر دست‌اندرکار استقبال کنند و در حد وظایفِ خود ایفای نقش کنند، بعکس عمل می‌کنند. این، یکی از گوشه‌های کوچک حاکمیت دوگانه است که اینها دنبال می‌کردند. الان هم نظام را متهم می‌کنند که می‌خواهد دستگاه را یکدست کند؛ نه، یکدست کردن مطلقاً مورد قبول دستگاه نیست. اگر مراد از یکدست کردن این است که همه‌ی کارهای کشور به یک جناح سپرده شود، این چیز غلطی است و بنده هم اصلاً اعتقادی به این ندارم. دو جناح مقابل در مجموعه‌ی نظام می‌توانند باشند و فعالیت کنند؛ ولی شرطش این است که به قانون اساسی وفادار باشند. اینها بر کارِ هم نظارت می‌کنند، با هم رقابت سالم می‌کنند. این مسابقه، پیشرفت به‌وجود می‌آورد و از در بسته بودنِ تشکیلات گوناگون حکومتی جلوگیری می‌کند؛ این چیز مغتنم و خوبی است. بنده سه چهار سال قبل در نماز جمعه‌ی تهران گفتم دو جناح برای این کشور مثل دو بالند، که کشور با این دو بال می‌تواند پرواز کند. اما اگر یکدست کردنی که آنها دستگاه را متهم می‌کنند، معنایش حاکمیت یکپارچه و اجازه ندادن به شکاف در حاکمیت و در اصول است، این لازم است. در هیچ جای دنیا به کسانی که به قانون اساسی و اصول آن کشور معتقد نیستند، اجازه نمی‌دهند در بخش‌های حاکمیت وارد شوند. در کجای دنیا چنین اجازه‌یی داده می‌شود؟ آیا در امریکا و انگلیس و جاهای دیگر به کسی که با اصول و ارزش‌های امریکایی مخالف است، اجازه می‌دهند در رأس حکومت بیاید؟ شما می‌بینید در مبارزات انتخاباتی‌شان اختلاف بین دو حزب و دو جناح بر سر چیزهای بسیار جزئی‌تر از این حرف‌هاست؛ بزرگترین‌اش این است که به عراق حمله کنیم یا نکنیم - یک جناح می‌گوید حمله کنیم، یک جناح می‌گوید حمله نکنیم - والّا اختلاف سر مسائلی از این قبیل است که مالیات فلان جنس را افزایش دهیم یا نه؛ راجع به مسائل زیست محیطی چنین بکنیم یا نه. مگر در دنیای دمکراسی اجازه می‌دهند که کسانی که با اصول و مبانی یک نظام مخالفند، بیایند داخل حاکمیت آن نظام شوند؟ هیچ جای دنیا چنین اجازه‌یی نمی‌دهند. البته معلوم است که ما هم اجازه نمی‌دهیم. کسانی که قانون اساسی را قبول ندارند، کسانی‌که اصل نظام جمهوری اسلامی را قبول ندارند، اینها بیایند در رأس نظام جمهوری اسلامی قرار بگیرند؟! اسم این اصلاح‌طلبی است؟ بنده دعوای اصلاح‌طلب و اصولگرا را هم قبول ندارم؛ من این تقسیم‌بندی را غلط می‌دانم. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، اصلاح‌طلب نیست؛ نقطه مقابل اصلاح‌طلب، اصولگرا نیست. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، آدم بی‌اصول و لاابالی است؛ آدمی که به هیچ اصلی معتقد نیست؛ آدم هرهری مذهب است. یک روز منافع او یا فضای عمومی ایجاب می‌کند که بشدت ضد سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری حرکت کند، یک روز هم منافع‌اش یا فضا ایجاب می‌کند که طرفدار سرسخت سرمایه‌داری شود؛ حتّی به شکل وابسته و نابابش! نقطه‌ی مقابل اصلاح‌طلبی، افساد است. بنده معتقد به اصولگرای اصلاح‌طلبم؛ اصول متین و متقنی که از مبانی معرفتی اسلام برخاسته، با اصلاح روش‌ها به صورت روزبه‌روز و نوبه‌نو. ما باید روش‌ها را اصلاح کنیم. در روش‌ها اشتباه و نقص وجود دارد. گاهی به مرحله‌یی می‌رسیم که امروز دیگر جواب نمی‌دهد؛ باید مرحله‌ی دیگری را شروع کنیم. حفظ اصول و اصلاح روش‌ها، معنای اصلاح‌طلبی است. البته از نظر امریکایی‌ها اصلاح یعنی ضدیت با نظام جمهوری اسلامی. رضاخان آمد اصلاحات راه انداخت؛ محمدرضا هم آمد اصلاحات راه انداخت؛ این همان چیزی است که بنده گفتم اصلاحات امریکایی. این اصلاحات به درد خودشان می‌خورد. ملت ایران اصلاح را براساس اصول خود انجام می‌دهد. یک جمله هم راجع به انتخابات عرض کنم. البته این بحث‌ها دامنه‌دار است و غالباً نیمه‌کاره می‌ماند. بنده معتقدم که در این انتخابات، ملت باید به عنوان یک تکلیف و یک حق شرکت کند. البته من راجع به انتخابات در سخنرانی کرمان و سخنرانی‌های دیگر در همین سفر مفصل صحبت کرده‌ام؛ اما آنچه الان عرض می‌کنم، از دیدگاه چالش‌های دشمنان با انتخابات است. دشمنان ما می‌خواهند اصلاً انتخابات برگزار نشود. چرا؟ برای این‌که بتوانند شاهدی بیاورند که در ایران مردم‌سالاری و دمکراسی نیست. وقتی ما انتخابات برگزار می‌کنیم، حربه‌ی آنها کند می‌شود. بنابراین اولین خواسته‌های آنها برگزار نشدن انتخابات است؛ کما این‌که زمان برگزاری انتخابات مجلس

هفتم هم تلاش کردنـد انتخابات را تعطیل کنند؛ اما خدا نگذاشت. آنها خیلی تلاش کردند؛ انواع و اقسام راه‌ها را پیمودند و بعضـی از عناصـر غافل داخلی را هم به کار گرفتنـد؛ اما «انهم یکیـدون کیدا و اکید کیدا»؛ خدای متعال مکر آنها را پاسخ داد و جلویش را گرفت و بحمـدالله انتخابات خوب برگزار شـد. در این انتخابات هم اولین هـدف آنها این است که انتخابات برگزار نشود. گام دوم این است که اگر نتوانسـتند، انتخابـات را متهم کننـد. خواهنـد گفت در انتخابـات تقلب شـده؛ خواهنـد گفت انتخابـات تبعیض‌آمیز است؛ خواهند گفت چرا فلانی رد صـلاحیت شد؛ چرا فلانی نیامد؛ چرا فلانی آمد. در هر صورت این حرف‌ها را می‌زنند. اگر ما به جای سالی یک‌بار، هفته‌یی یک انتخابات هم داشته باشیم، باز این حرف‌ها را خواهند زد. آن‌جایی هم که رد صلاحیت نیست، باز همین حرف‌هـا را می‌گوینـد. در انتخابـات دور دوم شوراهـا مطلقاً رد صـلاحیت نبود. همـان آدم‌هـایی که واقعاً به نظام عقیـده‌یی ندارنـد، آمدنـد در انتخابات شـرکت کردنـد و به‌خاطر بی‌اعتنایی مردم رأی هم نیاوردنـد؛ اما باز هم حرف می‌زننـد! به‌هرحال اینها انتخابات را زیر سؤال می‌برند. دشمن با یک انتخابات موفق، سراسری و پُرشور مخالف است. رد صلاحیت از دو حال خارج نیست؛ یـا رد صـلاحیتِ کسـی است که طبق قـانون صـلاحیت دارد - که این غلط است - یا رد صـلاحیت کسـی است که واقعاً طبق قانون صلاحیت نـدارد، کـه این درست است. نمی‌شـود به‌طـور مطلق گفت رد صـلاحیت خـوب است یـا بـد است. در یـک صـورت رد صلاحیت خوب است، در یک صورت بـد است. بایـد به مسؤولان احراز صـلاحیت‌ها توصیه کنیم که با دیـد صددرصـد قانونی و بدون هیچ ملاحظه‌یی از هیچ طرف نگاه کنند. این، چیزی است که بنده همیشه توصیه می‌کنم. اگر کسـی سر کار بیاید که مطیع و تسلیم آنها باشد - که البته ما چنین کسی را نداریم که سر کار بیاید و مطیع آنها باشد - البته آنها خوشحال خواهند شد و حرفی هم ندارند؛ اما اگر کسـی آمد که احساس کردند به انقلاب و اسـلام و منافع ملی پایبند است و به مبارزه‌ی با دشمنان بین‌المللی و تسلیم نشوی در مقابـل زورگویی‌هـای آنهـا معتقـد است، خواهنـد گفت مردم‌سالاـری وجود نـدارد؛ اگر شـخص متـدین باشـد، بیشتر هم خواهنـد گفـت. آنهـا معتقدنـد که مردم‌سالاـری، مردم‌سالاـریِ سکولاریزه شـده است؛ بایـد حتمـاً از دین جـدا شـود تـا اسـمش را مردم‌سالاری بگذارنـد. من معتقـدم ملت ما این توانایی را دارد که انتخاب کند و انتخاب خوبی هم بکند. امیدواریم به حول و قوه‌ی الهی این انتخابات جزو بهترین انتخابات‌های ما باشد و آن کسی که مورد رضای خدا و برای مردم مفید است، با همت و روشن‌بینیِ مردم سـر کـار بیایـد. این را هم که بعضـی بگوینـد ما در نیمه‌ی راه دمکراسـی هستیم، بنـده قبول نـدارم. برای میل دل غربی‌ها نباید حرف زد؛ مخصوصـاً مسؤولاـن. می‌گوینـد ما یک کشور استبدادزده هستیم، ما در نیمه‌ی راه دمکراسـی هستیم، ما یک ملت نابالغ هستیم؛ نخیر، این حرف‌ها غلط است. چرا متهم می‌کنند؟ ملتی که در طول کمتر از صد سال، سه مرتبه مبارزات وسیع ضداستبدادی و ضداسـتعماری به راه انـداخته، چرا او را مورد اهـانت قرار می‌دهنـد؟ برای این‌که غربی‌ها و اروپایی‌ها خوشـشان بیایـد؟ خوشـشان نیایـد. از دیـدار امروز خیلی خرسـند شـدم و خـدا را شـاکرم. به همه‌ی شـما دعـا می‌کنم. پروردگـارا! رحمت و تفضل خودت را بر جوانـان عزیز مـا نـازل کن. پروردگـارا! دل‌هـای پـاک و نورانی اینها را روزبه‌روز با محبت و معرفت خود روشن‌تر کن. پروردگارا! جوانـان عزیز مـا را به سـاختن دنیایی آباد، آزاد، پیشـرفته، توسـعه‌یافته و مایه‌ی عزت اسـلام موفق کن. پروردگارا! قلب مقـدس ولی عصر را از ما راضی کن و آنچه گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدا

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار خانواده‌های شهدا بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جمع عزیز، بسیار باارزش و مبارک است و من خـدای متعال را شاکر و سپاسـگزارم که توفیق داد تا بتوانم در خدمت شـما و در جمع شـما عزیزان حضور داشـته باشم؛ پدران و مادران و همسـران شـهیدان عزیز، پدران و مادران چهار شـهید، سه شـهید، دو شـهید و یک جانباز، دو شـهید و دو جانباز، جمعی از جانبازان عزیزمان که جوانی خود را ایثار و نثار راه انقلاب کردنـد و برای خدا جوانی‌شان را دادند، جمعی از آزادگان عزیز، جمعی

از مبارزانِ زجرکشیده‌ی قبل از انقلاب در دوران غربت و تنهایی ندای حق، که متحمل زندان و شکنجه و مشکلات شدند. اگر به معنای حقیقی کلمه بخواهیم نخبگان معنوی کشور را معرفی کنیم، باید به چنین جمعی برسیم. امروز هم روز بسیار مهمی است - روز سوم خرداد - و همان‌طور که اشاره کردند، روز مقاومت و ایثار و پیروزی است. روز سوم خرداد نماد ایثار و مقاومت و پیروزی ملت ایران به برکت ایمان و به‌کار گرفتن قوای خود در مقابل دشمن است. در گذشته نباید متوقف ماند؛ همیشه گذشته پلکانی است برای پیشرفت ملتها به سمت آینده‌های روشن. همچنین گذشته‌ها را مطلقاً نباید از یاد برد؛ همیشه باید گذشته‌ها را زنده نگه‌داشت. یک عده از بدخواهان ملت ایران و اسلام سعی می‌کنند گذشته‌های پُرافتخار این ملت را به بوته‌ی فراموشی بسپرند؛ سعی می‌کنند مردم را از گذشته‌ی پُرافتخار خودشان جدا کنند؛ این خیانت است. گذشته‌ی ملت ایران را، چه دوران تاریخ ممتد پُرافتخار ما - بخصوص بعضی از نقطه‌های اوج آن - و چه گذشته‌ی ملت عزیز ایران در بیست و پنج شش سال اخیر که هر روز یک حادثه و یک حماسه و یک عظمت‌آفرینی است، مطلقاً نباید فراموش کرد؛ عرصه‌های دفاع مقدس را نباید فراموش کرد؛ پیروزی‌هایی را که جوانان شما در میدان‌های دشوار به دست آورده‌اند، نباید بگذارید فراموش شود؛ این پیروزی‌ها بسیار بزرگ است؛ فقط پیروزی در یک جنگ و پیروزی بر یک دشمن متجاوز نیست؛ پیروزی بر دنیای استکبار قهار جبار جهانی است که وقتی می‌بیند در یک نقطه‌ی حساس دنیا مثل ایران، ملتی به پا خاسته و استقلال خود را در زیر سایه‌ی دین به‌دست آورده است، احساس می‌کند همه‌ی محاسبات او غلط از آب درآمده؛ لذا با همه‌ی وجود به میدان مبارزه‌ی با این ملت می‌آید. پیروزی شما در دوران بیست‌وپنج شش سال گذشته در میدان‌های مختلف، پیروزی بر چنین دشمنی است. این، برای همه‌ی ملتها و همه‌ی نسلهای ما در آینده، درس است. خلاصه‌ی این درس هم این است که اگر ملتی عمل و تلاش خود را با ایمان و اعتقاد جازم همراه کند، پیروزی او در مقابل هرگونه دشمنی قطعی است. از این درس - که هرگز نباید آن را فراموش کنیم - باید برای آینده بهره بگیریم. ما هنوز اول راهیم؛ نمی‌شود گفت وسط راه. ما خواسته‌ایم کشور و جامعه‌ی خود را طبق نظر اسلام بسازیم. طبق نظر اسلام، چه جامعه‌یی را باید ساخت؟ جامعه‌یی که در آن، عدل و داد باشد؛ آزادی فکر و اندیشه باشد؛ رشد و شکوفایی استعدادها باشد؛ اخلاق حسنه و فاضله در روابط اجتماعی حاکم باشد؛ در آن، فقر و فساد و تبعیض نباشد؛ انسانها احساس شرف و افتخار و امید کنند و بخواهند دنیایی را با شرف و با افتخار و با اخلاق فاضله بسازند. اسلام جامعه‌یی را می‌خواهد که در آن علم بجوشد و بر پایه‌ی علم، همه‌ی بنیان‌های اجتماعی نوسازی شود و پیش برود. اسلام جامعه‌یی را می‌خواهد که در آن، افراد و مجموعه‌ی یک ملت مشعل و پرچم شاخصی باشند برای همه‌ی ملتها؛ «و تکونوا شهداء علی النّاس». البته ما وارد این راه شدیم و قدری هم پیش رفتیم و نتایج آن مقدار پیشرفت را هم داریم مشاهده می‌کنیم. چقدر در این مملکت کار شده است؛ چقدر از لحاظ علمی و فناوری این کشور پیشرفت کرده است؛ چقدر اعتماد به نفس جوانان در میدان‌های مختلف علمی، فناوری و فعالیت‌های گوناگون بالا رفته است. ملتی که به او تفهیم کرده بودند هیچ کاری نمی‌تواند بکند و همه چیز را باید دیگران بکنند و او باید بنشیند و تماشا کند و از آنها گدایی کند، در حال حاضر به احساس استغناء و توانایی رسیده و افق‌های جدیدی را در مقابل خود ترسیم کرده است. ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم؛ اما هنوز در اوایل راه قرار داریم و خیلی بیش از این باید پیشرفت کنیم. ما باید عدالت و اخلاق را مستقر کنیم و جامعه‌ی خود را به معنای واقعی اسلامی کنیم. این احتیاج دارد به کار و تلاش و ایمان و عمل صالح و مجاهدت در راه خدا. آیا این مجاهدت اثر دارد؟ آیا به نتیجه می‌رسد؟ بله. دلیل؛ سوم خرداد. دلیل؛ فتح خرمشهر. دلیل؛ هشت سال دفاع مقدس. شهید محمد جهان‌آرا که پدر بزرگوارش این‌جا صحبت کرد، در کدام کلاس نظامی دوره دیده بود؟ شهدای عزیز ما کدامیک از ابزارهای پیشرفته‌ی نظامی را در اختیار داشتند؟ بنده در همان دوران غربت - وقتی خرمشهر در اشغال دشمنان بیگانه بود - نزدیک پل خرمشهر رفتم و به چشمِ خودم دیدم وضعیت چگونه است. فضا غم‌آلود و دلها سرشار از غصه بود و دشمن با اتکاء به نیروهای بیگانه که به او کمک می‌کردند - همین امریکا و غربی‌ها و همین مدعیان دروغگو و منافق حقوق بشر - در خرمشهر مستقر شده

بود. تانکهای او، وسایل پیشرفته‌ی او، هواپیماهای مدرن او، نیروهای تا دندان مسلح او؛ بچه‌های ما آر.پی.جی هم نداشتند؛ با تفنگ می‌جنگیدند؛ اما با ایمان و با صلابت. همین جوانان، با دست خالی، اما با دل پُر از امید و ایمان به خدا، بدون این‌که ابزار پیشرفته‌یی داشته باشند و بدون این‌که دوره‌های جنگ را دیده باشند، وسط میدان رفتند و بر همه‌ی آن عوامل غلبه پیدا کردند. روز سوم خرداد، همان ساعت اولی که رزمندگان ما خرمشهر را گرفته بودند، مرحوم شهید صیاد شیرازی به من تلفن کرد - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم - و گزارش اوضاع جبهه را می‌داد. می‌گفت الان هزاران سرباز و افسر عراقی صف بسته‌اند، برای این‌که بیایند ما دستهایشان را ببندیم و اسیر شوند! قدرت معنوی یک ملت این است. فقط خرمشهر نیست - خرمشهر یک نماد است - کربلای ۵ ما هم همین‌طور بود؛ والفجر ۸ ما هم همین‌طور بود؛ فتوحات فراوان دیگر ما هم همین‌طور بود؛ عملیات خیبر و بدر و مجموعه‌ی هشت سال دفاع مقدس ما هم همین‌طور بود. البته ناکامی و شکست هم داشتیم و شهید هم دادیم؛ میدان مبارزه است. به برکت ایمان شهیدان ما و ایمان شما پدران و مادران و همسران - که شماها هم پشت سر شهدا قرار دارید؛ چون اگر پدر شهید، مادر شهید و همسر شهید با او همدل و هم‌ایمان نباشند، او نمی‌تواند برود بجنگد - توانستید در این مبارزه پیروز شوید. این همان درسی است که باید همواره جلوی چشم ما باشد و به آن نگاه کنیم. مبارزه‌ی مجدانه‌ی توأم با ایمان، در همه‌ی مراحل با پیروزی همراه است. همیشه هم که جنگ نیست؛ این مبارزه در میدان‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هم هست؛ این مبارزه در میدان درس و بحث و در میدان تولید هم هست. بنابراین همه‌جا مبارزه وجود دارد. یک وقت هم دشمن دیوانگی می‌کند؛ آنگاه مبارزه در میدان جنگ است. یک ملت وقتی به خود متکی شد، وقتی مؤمن شد، وقتی این ایمان را با عمل صالح و جهاد همراه کرد، در همه‌ی میدان‌ها پیروزی او قطعی است. درس خرمشهر برای ما این است؛ ملت ایران این درس را نباید فراموش کند. دشمن، نقطه‌ی ضعف خودش و نقطه‌ی قوّت شما را هم فهمیده. نقطه‌ی قوّت شما ایمان و ایثار و دل دادن به مجاهدت و همچنین همبستگی و همدلیِ شماها با هم است. نقطه‌ی ضعف او این است که در مقابل نیروی ملی یک ملت هیچ ابزاری ندارد. ابزار نظامی فایده و پیشرفتی ندارد؛ این را دشمن می‌داند. دشمن درصدد است این مقاومت را درهم بشکند؛ درصدد است این ایمان را تضعیف کند؛ در صدد است همبستگی ملی و همدلی را از بین ببرد. اگر دیدید کسی از دل‌دادن به بیگانه و رها کردن ایمان و مقاومت و وحدت حرف می‌زند، بدانید از زبان دشمن دارد حرف می‌زند؛ چه بداند، چه نداند. همه‌جا این معیار و شاخص به درد من و شما می‌خورد که بدانیم در کجا و چگونه داریم زندگی می‌کنیم؛ محیط و زمان خود را بشناسیم. انتخابات در پیش است. انتخابات یکی از میدان‌های مهم همبستگی است. درباره‌ی انتخابات حرف زدیم، همه حرف زدند و تا وقت انتخابات هم باز هرچه لازم باشد، عرض خواهیم کرد. آنچه مهم است، این است که مردم در این میدان گزینش، همبستگی خود را نشان دهند. ملت ایران این فرصت گزینش را تا قبل از انقلاب اسلامی در هیچ دوره‌یی نداشت؛ انقلاب اسلامی است که این فرصت را در اختیار ملت ایران گذاشته است. قبل از انقلاب اسلامی، ملت ایران می‌نشستند تماشا می‌کردند تا کسی سر کار بیاید و هرچه می‌خواهد، تصمیم بگیرد. چه کسی آنها را سر کار می‌آورد؟ دستهای مختلف و دسته‌بندی‌های گوناگون سیاسی دنیا؛ یک روز روس‌ها، یک روز انگلیسی‌ها، یک روز امریکایی‌ها. در این قضایا، ملت ایران تماشاچی ماجرا و بی‌اختیارِ محض بود. آزادی و دمکراسی‌یی که انقلاب به ما داد، حتّی در دوران مصدق هم - که دوران نسبتاً آزاد و به قول خودشان دمکراسی بود - به هیچ‌وجه نبود. دکتر مصدق مجلس شورای آن روز را منحل کرد - یعنی چیزی که به حسب ظاهر نماد دمکراسی بود؛ که البته در آن، دمکراسی هم نبود - و گفت من اختیارات می‌خواهم. اختیارات را گرفت؛ اول شش ماه، بعد شش ماه دیگر. در دو سال حکومت خودش، یک سال یا بیشتر، با اختیاراتِ مطلق زمامداری کرد؛ خودش قانون وضع می‌کرد، خودش امضاء می‌کرد و خودش به اجرا می‌گذاشت. این کجا با نظام جمهوری اسلامی قابل مقایسه است که یک روز در این بیست و شش سال نشد که مجلس شورای اسلامی و نمایندگانِ مردم نداشته باشد؟ در همه‌ی این دوران، انتخابات، پی‌درپی برگزار می‌شد. بیست و شش سال از عمر جمهوری اسلامی دارد می‌گذرد و ما حدود بیست و پنج شش

انتخابات داشته‌ایم؛ این فرصتی است برای ملت ایران؛ این فرصت را اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی به ما داد. بعضی نمک خورده‌اند و نمکدان می‌شکنند و نسبت به جمهوری اسلامی ناشکری می‌کنند. امروز هم طمع دشمنان این ملت و طمع امریکایی‌ها این است که باز بیایند همان آش و همان کاسه را در این کشور برقرار کنند و دیکتاتوری‌یی را به شکل‌های جدیدتر و مدرن‌تری به‌وجود بیاورند تا خیلی‌ها نفهمند در این کشور چه دارد می‌گذرد. اما ملت ما ایستاده است و باز هم می‌ایستد. ملت ایران قدر این آزادی و قدر این حضور مردمی و قدر این اختیار مردمی را باید خیلی بداند؛ همه‌ی ما باید قدر بدانیم. این را انقلاب و اسلام به ما داد. این، نعمت الهی است؛ باید آن را شکر بگزاریم؛ شکرش هم به این است که در این میدان وارد شویم. با برادری و محبت، فضا را فضای محبت کنند. من به همه‌ی کسانی که نامزد انتخابات ریاست جمهوری هستند و طرفداران آنها صمیمانه عرض می‌کنم که فضای کشور را فضای دشمنی و نقار و تشنج و اختلاف نکنند. البته ملت این‌طور نیستند؛ گروهی هستند که اگر مجموع‌شان را بشمریم، به چند هزار نفر نمی‌رسند - بالاخره هر کس طرفدارانی دارد - اینها فضای روزنامه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی را متشنج می‌کنند. فضا باید دوستانه باشد؛ هر کس حرفهای خودش را بزند و برنامه‌های خودش را بگوید و کاری را که خودش می‌تواند بکند، بیان کند؛ به دیگران چه کار دارند؟ فضا را متشنج نکنند؛ فضا را برادرانه و صمیمانه بکنند. مردم هم نگاه کنند و اصلح را انتخاب کنند. اصلح کسی است که با نیازی که شما برای جامعه می‌فهمید، تطبیق کند و بتواند نیازهای جامعه را برآورده سازد. بعضی‌ها در شناخت اصلح دچار وسواس و دغدغه‌ی زیاد می‌شوند. شما تلاش خود را بکنید؛ مشورت خود را بکنید؛ از کسانی که فکر می‌کنید می‌توانند شما را راهنمایی کنند، راهنمایی بخواهید؛ به هر نتیجه‌یی که رسیدید، عمل کنید و رأی بدهید؛ اجر شما را خدای متعال خواهد داد. ما مأموریم که به آنچه می‌فهمیم و به آنچه تکلیف الهی تشخیص می‌دهیم، عمل کنیم؛ مطابق با واقع شد یا نشد، اجر ما محفوظ است. اجر کسی که عامل به تکلیف است، پیش خدای متعال محفوظ است. امروز کشور برای کار، میدان وسیعی است. مدیران کارآمد اگر بیایند کار و تلاش کنند و نشاط به خرج دهند، میدان برای کار خیلی باز است. ما می‌توانیم بسیاری از مشکلات مادی جامعه را برطرف کنیم. خوشبختانه در دولتهای قبلی زیربناهای خوبی در کشور فراهم شده و کارهای خوبی صورت گرفته است - این را من بارها گفته‌ام - این کارها را باید به زندگی مردم وصل کنند؛ کاری کنند که مردم طعم شیرین خدماتی را که در کشور انجام می‌گیرد، بچشند؛ در هیچ نقطه‌یی از کشور فقر نباشد - عدالت برقرار باشد - فساد نباشد و افراد مفسد از دستگاه‌های تصمیم‌گیر طرد شوند و امکان دخالت پیدا نکنند؛ اینها چیزهایی است که ما باید مورد توجه قرار دهیم. مطمئن باشید وقتی نیت من و شما خیر باشد و بخواهیم برای خدا کار کنیم و از خدای متعال کمک بخواهیم و آنچه در وسع داریم، انجام دهیم، یقیناً خدای متعال نتیجه‌ی شیرین را لطف خواهد کرد و به حول و قوه‌ی الهی در این آزمایش بزرگ هم ملت ایران سرافراز بیرون خواهد آمد. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز ما را با روح مطهر سیدالشهداء و شهدای کربلا محشور کن. پروردگارا! روح مطهر امام بزرگوار ما را - که این راه را او به روی ما باز کرد و او ما را به این کار هدایت کرد - با ارواح انبیا و اولیا محشور بفرما. پروردگارا! جانبازان عزیز ما را مشمول عافیت و لطف و تفضل و شفای عاجل خود قرار بده. پروردگارا! به خانواده‌های شهدا، جانبازان و همه‌ی ایثارگران صبر و تحمل و امید و روشنایی عنایت بفرما. پروردگارا! به محمد و آل محمد قلب مقدس ولی عصر(ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کن و در فرج آن بزرگوار تعجیل بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان بسیجی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان بسیجی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی بسیار گیرا و پُرجاذبه و شوق‌انگیزی است؛ جلسه‌ای که تشکیل‌دهندگان آن، جوانان فرزانه و بسیجی هستند. فرزانگیِ دانشجویی و خصوصیات جوانی همراه با روحیات فرهنگ بسیجی، یک ترکیب بدیع و بسیار شوق‌انگیز است. شما این فرهنگ و این مجموعه و چهره‌ی انسانی و این الگو را

نمایندگی می‌کنید. درباره‌ی دانشجوی بسیجی حرفهای زیادی در ذهن و دل هست که اگر اینها را به عنوان مناقب بسیجیان دانشجو تنظیم و بیان کنیم، شوق انسانهای متکی به منطق و استدلال به سوی بسیجی شدن در محیط دانشگاهها مضاعف خواهد شد. بسیجی یک فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یک جمله تعریف کنیم، باید بگوییم پیشرو بودن در همه‌ی عرصه‌های اساسی زندگی. درست است که بعضی‌ها اصرار دارند بسیجی را در محیط دانشگاه و بیرون دانشگاه بد معنا کنند؛ اما از کسانی که حرفهای بوقهای تبلیغاتی دشمنان این ملت را تکرار می‌کنند، انتظار زیادی نیست. مسأله این است که خود ما بفهمیم بسیجی یعنی چه. بسیج یعنی به صحنه آمدن و به میدان آمدن. چه میدانی؟ میدان چالش‌های حیاتی و اساسی. میدان‌ها و چالش‌های اساسی زندگی چیست؟ فقط آن وقتی است که به کشوری حمله شود و مردم آن کشور به صحنه بیایند تا از مرزهای خودشان دفاع کنند؟ البته که نه؛ این فقط یکی از موارد به میدان آمدن است. آن وقتی هم که هویت ملی و سیاسی یک ملت مورد مناقشه قرار می‌گیرد، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که به فرهنگ و اعتقادات و باورهای ریشه‌دار یک ملت اهانت می‌شود و آن را تحقیر می‌کنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که نسل برگزیده‌ی یک ملت احساس می‌کنند از غافله‌ی دانش عقب مانده‌اند و باید علاجی بکنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که احساس بشود پایه‌های یک زندگی مطلوب و عادلانه در کشور احتیاج به تلاش دارد تا ترمیم و یا استوار شود، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که جبهه‌های فکری و فرهنگی دنیا برای تسخیر ملتها با ابزارهای فوق مدرن می‌آیند تا ملتی را از سابقه و فرهنگ و ریشه‌ی خود جدا کنند و براحتی آن را زیر دامن خودشان بگیرند، جای به میدان آمدن است. همه‌ی اینها انسانهایی را می‌طلبد که نیاز را احساس کنند؛ آدمهای گیج و غافل و سرگرم نیازهای حقیر اصلاً این نیازها را احساس نمی‌کنند. آن روزی هم که مرزهای ما به‌وسیله‌ی هزاران چکمه‌پوش نظامی تهدید می‌شد، در کشور ما کسانی بودند که اگر به آنها گفته می‌شد خاک و وطن و ملت و حیثیت و غیرت ما را دارند لگدکوب می‌کنند، تو هم بیا کاری بکن، می‌گفت برو بابا، دلت خوش است! حواس‌اش به این نیاز نبود و حس نمی‌کرد که چنین نیازی وجود دارد. پس اول، احساس نیاز است. بعد از احساس نیاز، آمادگی است. همه آماده نیستند از راحتی و حضور پای بخاری گرم در زمستان یا کولر خنک در تابستان صرف‌نظر کنند؛ همه حاضر نیستند برای خودشان دشمن بتراشند؛ همه حاضر نیستند در یک راه دشوار عرق بریزند و سنگلاخ‌ها را بنوردند؛ انسانی با همت و با اراده می‌خواهد. پس عزم و اراده‌ی کار کردن و گذشت از راحتی و آسایش هم یک شرط است. شرط دیگر این است که در مقابل این حرکت و کار، از کسی مزد نخواهد. مزد، مربوط به جایی است که کسی از بیرون به ما انگیزه می‌دهد - این کار را بکن، این پول را بگیر - وقتی ما از درون و عمق جان و از عشقمان انگیزه می‌گیریم، از چه کسی می‌خواهیم مزد بگیریم؟ مزد دادن، تحقیر ماست؛ تحقیر انسانی است که از درون دارد می‌جوشد. اینها خصوصیات یک انسان بسیجی است؛ فرهنگ بسیج یعنی این. هیچ ملت باشرفی از وجود مجموعه‌ی بسیجی در درون خود بی‌نیاز نیست. یک مجموعه‌ی بسیجی علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، باید توان هم داشته باشد. درست است که بسیج ما در دوران جنگ و بعد از جنگ، پیرمردهای هفتاد ساله هم داشت؛ اما توان، نشاط و قدرتِ نوردیدن این راههای دشوار، غالباً مخصوص جوانان است. بنابراین مجموعه‌ی بسیجی، یک مجموعه‌ی جوان و یک چهره‌ی جوانی است. این میدان‌ها، میدان فکر و دانایی و تولید علم است؛ میدان چالش‌های گوناگون برای جبران عقب‌ماندگی علمی است. یک نفر می‌آید فکر و شبهه و پیشنهاد فکری‌ای را در میان می‌گذارد؛ اگر بخواهیم درست انتخاب کنیم، باید بتوانیم آن را بشناسیم، بفهمیم، تجزیه و تحلیل کنیم و نقاط و بخش‌های غلط آن را کنار بزنیم؛ و اگر بخش درستی دارد، آن را بگیریم و با بخش‌های درستِ خودمان در هم بیامیزیم و مخلوق خودمان را ارائه دهیم. اگر هم عنصر درستی ندارد، همه‌اش را توی زباله‌دانی بریزیم. قبل از انقلاب وقتی ما با جوانهای مؤمن دانشجو مواجه می‌شدیم - که آن وقت با ما در ارتباط بودند، مسجد ما می‌آمدند، خانه‌ی ما می‌آمدند و در مجامع ما شرکت می‌کردند - می‌دیدیم به برکت روشنفکریِ نو و پیشرفته‌ی اسلامی، در محیط دانشگاه حرف برتر را اینها می‌زنند. فعالان چپِ آن روز در

مواجهه‌ی با اینها می‌ماندند؛ این یک واقعیت بود. می‌دانید که آن روز تفکرات چپ و مارکسیستی به شکل ملایم‌ترش در محیطهایی مثل کشور ما به عنوان حرفهای نو ترویج می‌شد. البته نو هم نبود، اما به عنوان حرف نو ترویج می‌شد. به دانشگاه‌ها می‌آمدند و ماتریالیسم دیالکتیک و دیگر بحث‌های مارکسیستی را برای بچه‌ها شرح می‌دادند. بچه‌های مذهبی که ریشه‌ی فکرشان در پایه‌های قرآنی و تفسیری مستحکم شده بود، در دانشگاه‌ها مثل سدی در مقابل اینها بودند و مثل فولادی در دل حصار اینها نفوذ می‌کردند. این هم از میدان‌های چالش‌برانگیز ماست. پس در این چالش‌ها، چالش دانایی و علمی هست؛ چالش تولید فکر هست؛ چالش سازندگی و خدمت‌رسانی به مردم هست؛ چالش دفاع سیاسی هست؛ چالش تهاجم سیاسی هست؛ چالش دفاع نظامی هست. در این صحنه‌های متنوع چه کسی می‌تواند وارد شود؟ اگر کسی وارد این صحنه‌ها شد، پس فرزانه و کارآمد و توانا و پیشرفته است. من چند سال قبل در یکی از دانشگاه‌ها گفتم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه‌ی روشنفکری نگاه کنید، این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشنفکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الان هم عرض می‌کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ این‌که عرض می‌کنم، مربوط به اواخر دوران قاجار است؛ بعد در دوره‌ی رضاخان و بقیه‌ی دوره‌ی پهلوی هم اوج حرکتی بود که الان دارم می‌گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه‌ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نو تنتان کنید. تفکرات قرن نوزدهمیِ فرانسه و انگلیس و بقیه‌ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه‌ها و نسخ‌ها و ردهای فراوانی هم بر آن وارد شده بود؛ تازه آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات، همان روش‌ها و حتّی همان منش‌های شخصیتیِ ظاهری؛ یعنی لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سبیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاسْ نامی در یک گوشه‌ی فرنگ پیدا شده بود و سبیلش را به شکل خاصی اصلاح کرده بود؛ در ایران این سبیل شد مُد! زمان جوانی ما بیتل‌ها خط ریش کج می‌گذاشتند؛ جوانهای ما بعد از آن‌که سالها از بروز چنین پدیده‌ای گذشته بود، از آنها تقلید می‌کردند! این، تجدد است؟! این، قهقرا رفتن و عقبگرد است؛ این‌که تجدد نیست. البته مخالفت‌هایی هم که با این تجددها می‌شد، سطحی بود؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجددگرایی در ایران پیدا شد - چه در اواخر دوران قاجار، چه در دوران پهلوی - بنده آن را نمی‌پسندم؛ از قدیم هم این‌طور عکس‌العمل‌ها را نمی‌پسندیدم؛ چون سطحی برخورد می‌کردند. آنها در تقلید از غربی‌ها افراط می‌کردند، اینها هم در مقابل تحریم می‌کردند. زمان جوانی ما شعرهای عوامانه‌ای معروف بود. می‌گفتند: با کارد و چنگال می‌خورند آب را مسخره کرده‌اند همه طلاب را چون معتقد بودند که آن وقت مثلاً روحانیون مخالف غذا خوردن با کارد و چنگال هستند؛ اینها هم از لج آنها می‌خواهند آب را هم با کارد و چنگال بخورند! نه آن تجدد، تجدد بود؛ نه آن مواجهه و مقابله‌ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود. تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید؛ این می‌شود پیشرفت. این حرف، در لباس هست؛ در منش ظاهری هست؛ در فکر هست؛ در شیوه‌ی اداره‌ی جامعه هست؛ در مسائل اجتماعیِ گوناگون هست؛ در مسائل سیاسی هست؛ در همه چیز این حرف جاری است؛ در آن جاهایی که عقل انسان قادر به حکم کردن و قضاوت کردن است. آن‌جایی که عقل میدانی ندارد - میدان تعبد و شرع است - باید متعبد به شرع ماند. اتفاقاً کسانی‌که پابند و متعبد به شرع ماندند، بعدها وقتی عقلشان بیشتر به کار افتاد، فهمیدند چرا شرع این حکم را کرده. یک روز بود که مسأله‌ی طهارت و نجاست، مسأله‌ی محرم و نامحرم، مسأله‌ی عبادت و نماز و خشوع مورد سؤال بود؛ بعد که فکرها بیشتر پیشرفت کرد، فهمیدند اینها هم فلسفه‌ها و حکمتهای طبیعی دارد؛ بالاتر از آن، حکمتهای انسانی دارد. انسانِ بی‌خشوع، انسانِ منقطع از خدا و انسانِ بی‌معنویت، همین انسانِ بی‌هویتی می‌شود که امروز شما در اروپا و امریکا دارید مشاهده می‌کنید؛ همه چیز دارند بجز عدالت و آسایش و انسانیت و احترام به حقوق انسانها؛ یعنی مدنیت جنگلی.

صریحاً هم می‌گویند چون قدرت داری، باید اقدام کنی؛ چون تفنگ دستت هست، باید بزنی؛ اخلاق هیچ معنایی ندارد. البته این تازه اول کارشان است؛ هنوز به نقطه‌ی شیب تندِ سقوط نرسیده‌اند؛ اما خواهند رسید؛ این را من به شما عرض کنم. شماها آن روز را می‌بینید که همین غرب، همین اروپا و امریکا، به آن نقطه‌ی شیب تندِ سقوط رسیده‌اند و دیگر نمی‌توانند خودشان را کنترل کنند؛ لذا ساقط خواهند شد. تجدد و نوگراییِ حقیقی و باز کردن میدان‌های تازه‌ی زندگی، مطلوب اسلام است؛ اصلاً اسلام این را از انسان خواسته؛ این به برکت تأمل، تعمق، کار درست، کار فکری، تلاش عملی، مجاهدت، استقبال از کار و از خطر در همه‌ی میدان‌ها، و همتها را بلند کردن به‌دست می‌آید. این کارها مربوط به کیست؟ مربوط به بسیج است. اگر بسیج را درست معنا کنیم، همین است. بسیج همچنین یعنی انسان باهمتی که غیرت دینی و داناییِ فکری و نیازشناسی و ابتکار و جوشش ذهنی و خلاقیت دارد و وارد میدان می‌شود. بسیج دانشجویی طبیعتاً مظهر تام و تمام این مفاهیم است. همت شما باید این باشد که این عرصه‌ی اساسی را تأمین کنید. از هیچ چیز هم نباید بیمناک باشید. نه این‌که ملاحظه نکنید - ملاحظه، یعنی عقل را به‌کار گرفتن؛ این همیشه لازم است - اما آن چیزی را که حق تشخیص می‌دهید، باید مطالبه کنید. نه فقط خواستن با زبان و با شعار - البته یک وقت شعار لازم است، یک وقت هم لازم نیست - باید کار و تلاش هم کرد. من به شما برادران و خواهران عزیز - که فرزندان من هستید - مؤکداً توصیه می‌کنم که به عمق‌ها توجه کنید و آن را بطلبید؛ از ظواهر هم دست نکشید. این خطاست که کسی خیال یا توهم کند که باید باطن را درست کرد، ظاهر مهم نیست؛ نخیر، همین ظاهر، انسان را به وادی‌های گوناگونی می‌کشاند. ظاهر دینی، ظاهر اسلامی، پایبندی به تعبد دینی، همین مجالس دعا، همین مجالس توسل به ائمه (علیهم‌السّلام) لازم است؛ منتها همه‌ی اینها را با دانایی همراه کنید. در مجلس روضه‌خوانی و سینه‌زنیِ بسیج وقتی شعر خوانده می‌شود، باید با معنا، با مضمون، جهتدار و همراه با درس باشد. وقتی در آن‌جا سخنرانی می‌شود، باید در جهت تعمیق فکر و اندیشه باشد. وقتی نماز جماعت می‌خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می‌کنید، وقتی روزه می‌گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می‌دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت اینهاست. اگر این نباشد، همان چیزی بر سر انسان خواهد آمد که دیدید بر سر عده‌یی آمد. عده‌ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پُرشور بودند، اما متأسفانه فکر دینی آنها عمق نداشت؛ با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد، برگ و بار انقلابی‌شان ریخت و جوشش انقلابی‌شان تمام شد! بعضی‌ها صدوهشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یک‌وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه‌ی مسائل اقتصادی چپِ چپ بودید و ما از تندروی‌های چپگرایی شما را منع می‌کردیم؛ اما الان شما رفته‌اید منتهاالیه جهت مقابل، و شده‌اید راستِ راست! ما همان‌جایی که قبلاً بودیم، ایستاده‌ایم و باز شما را از تندروی‌های راست‌گرایانه منع می‌کنیم! این به‌خاطرِ نداشتن عمق است؛ به این دلیل است که ریشه‌ی اعتقادی و فکری وجود ندارد. کسی‌که ریشه‌ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائمِ بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می‌کند؛ این آدمِ عمیق است. ما از این‌گونه آدمهای متکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه؛ متکی به عمق نبودند. بنابراین باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد. بسیجی عدالت‌طلب است. عدالت‌طلبی فقط این نیست که انسان شعار عدالت‌طلبی بدهد؛ نه، باید این را واقعاً بخواهد. عدالت‌طلبی به این نیست که انسان رودرروی کسی بایستد و بگوید تو عدالت‌طلب نیستی؛ نه، این، ساز و کار دارد. باید جامعه به نقطه‌ای برسد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه در آن طراحی شود و دستگاه اجرایی طوری باشد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه فرصت عملیاتی شدن و اجرایی شدن پیدا کند؛ والّا خیلی سیاست‌های عدالت‌طلبانه هم مطرح می‌شود؛ اما سازوکار، آدمها، مهره‌ها، قلم‌به‌دست‌ها و امضاءکننده‌ها یا علاقه ندارند، یا اعتقاد ندارند، یا همت ندارند، یا حال و حوصله ندارند، یا از همان قبیلِ «برو بابا دلت خوشه» است؛ لذا کارها متوقف و لنگ می‌ماند؛ بنابراین آن‌جاها را باید اصلاح کرد. برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر

هدف والایی، سازوکاری وجود دارد؛ این سازوکار را باید جوانِ هوشمندِ فرزانه‌ی دانشجو پیدا کند. بحث جنبش نرم‌افزاری از همین قبیل است؛ بحث آزاداندیشی از همین قبیل است؛ بحث‌های گوناگونی که در زمینه‌های مختلف اجتماعی می‌شود، از همین قبیل است. منطق ما قوی است. ما از لحاظ منطق در مقابل هیچ‌کس کم نمی‌آوریم؛ دیگران در مقابل ما کم می‌آورند. واقعیت‌های جامعه هم صحت آن منطق را نشان داده است. با این‌که در طول سالهای متمادی خرابکاری شده، جنگ و موانع بیرونی بوده، نفوذ آدمهای ناباب در دستگاه‌ها بوده، بی‌همتی و بی‌حالیِ بعضی‌ها بوده؛ در عین حال هرجا ما با همان اصول و تفکرات انقلابیِ اصیل جلو رفته‌ایم، واقعاً پیش رفته‌ایم؛ نمونه‌هایش همین پیشرفت‌های صنعتی و علمی و گشایش‌های گوناگونی است که در کارها به‌وجود آمده. هرجا کارِ برجسته‌ای شد، انسان وقتی رفت، دید یک عنصر مؤمن در آن‌جا مسؤولیتِ تعیین‌کننده‌ای دارد؛ این را بنده در جاهای مختلف به تجربه مشاهده کرده‌ام. هرجا کارها لنگ است، به‌خاطر این است که در آن از این بی‌ایمانی‌ها و بی‌ریشه‌یی‌ها که منجر به نفع‌طلبی و فساد و تبعیض و رفیق‌بازی و امثال اینها می‌شود، وجود دارد. بنابراین در میدان عمل هم ما این فکر را آزموده‌ایم. شماها جوانید. فردای این کشور متعلق به شماست. مدیریت‌ها متعلق به شماست. چرخ و پر عظیم اجرایی متعلق به شماست. باید آلیاژ خودتان را آن‌چنان مستحکم انتخاب کنید و بریزید که این مهره و این پیچ در این دستگاهِ بزرگ ساییده نشود و تبدیل به یک پیچ و مهره‌ی بی‌ارزش نشود. باید آن فکر را قوی کنید. فکرِ تنها کافی نیست؛ در میدان عمل هم باید وارد شوید. الان مسأله‌ی انتخابات ریاست جمهوری هم مطرح است؛ این خودش میدان عظیم و خیلی خوبی است. مسأله‌ی اول، مشارکت است. در زمینه‌ی مشارکت مردم، هر طور که می‌توانید، روی خانواده‌ها و دوستانتان کار کنید. مشارکت، یکی از اساسی‌ترین مسائل است. حضور مردم برای پیشرفت و صیانت کشور لازم است. نه این‌که اگر عده‌ی زیادی شرکت نکردند، اینها به نظام «نه» گفته‌اند؛ به‌هیچ‌وجه این‌طوری نیست. آنهایی که به‌خاطر «نه» گفتنِ به نظام نمی‌آیند، درصد خیلی کمی‌اند. یک‌عده به‌خاطر بی‌حالی نمی‌آیند؛ یک‌عده به‌خاطر بی‌حوصلگی نمی‌آیند؛ یک‌عده روز جمعه کار دیگری دارند و نمی‌آیند؛ اینها را شما راه بیندازید. والّا کسانی‌که معتقد به نظام و قانون اساسی نیستند و دلشان برای بیگانگان و نفوذ آنها پر می‌زند و منتظر آمدن بیگانگان هستند، درصد بسیار کمی‌اند. خیلی‌ها ممکن است پای صندوق‌ها نیایند؛ به‌خاطر این‌که حوصله‌اش را ندارند، وقتش را ندارند، درست اهمیت قضیه را نمی‌دانند، متوجه تأثیر رأی خودشان نیستند یا به کسی که به او اطمینان و اعتماد کنند، نرسیده‌اند؛ یا کسی را هم که شناخته‌اند، نپسندیده‌اند؛ لذا نمی‌آیند. تلاش شما باید این باشد که مشارکت را به معنای حقیقی کلمه حداکثری کنید. شما دانشجویید، فرزانه‌اید، روشنفکرید و معیارها را هم می‌دانید؛ بنابراین نگاه کنید ببینید با معیارهای جمهوری اسلامی، در میان نامزدهای انتخاباتی چه کسی کفایت و نشاط و توانایی لازم را دارد و می‌تواند وارد این میدان شود و با چالش‌های گوناگون دست و پنجه نرم کند و تحت تأثیر دشمن نیست و دشمن از آمدن او خوشحال نمی‌شود. امریکایی‌ها - مثل یاوه‌گویی‌های همیشگی‌شان - باز شروع کرده‌اند که فلانی باید بیاید، فلانی باید نیاید؛ به شما چه نادان‌ها؟! نمی‌دانند که هرچه بگویند، مردم عکس‌اش عمل می‌کنند. می‌گویند: چرا نظارت هست؟ چرا فلان دسته نتوانسته‌اند بیایند؟ چرا فلان‌کس نتوانست بیاید؟ در کشورهای خودشان انواع و اقسام نظارت‌های استصوابیِ غلیظ به شکلهای پیچیده وجود دارد. در کشورهای غربی همه‌جا موانع حذفیِ فراوان وجود دارد. الان در امریکا یک نفر را نشان بدهند که در طول دویست سال گذشته بیرون از دو حزب معروف امریکا سر کار آمده و رئیس‌جمهور شده. این معنایش چیست؟ در همه‌ی کشورهای اروپایی - تا آن‌جایی که ما خبر داریم - اصلاً اپوزیسیون قانونی وجود ندارد که با نظام و قانون اساسی و حرکت کلی و سیاست‌های کلی نظام مخالف باشد و در عین حال حق فعالیت هم داشته باشد. من در جمع دانشجویان کرمانی گفتم اختلاف سر این است که فلان مالیات را بگیریم یا نگیریم؛ این می‌گوید بگیریم، آن می‌گوید نگیریم؛ جنگ عراق برویم یا نرویم. اینهایی که در میدان هستند، در مبانی و اصول، همه‌شان یکی‌اند؛ در حالی‌که یقیناً عده‌ای هم مخالفند. به مخالف اصلاً میدان نمی‌دهند بیاید؛ منتها تبلیغات دست همان کسانی است که این میدان‌ها متعلق به

آنهاست. روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها در اختیار آنهاست و هرچه دلشان می‌خواهد، در این رسانه‌ها می گویند و می‌نویسند. خودشان این همه موانع حذفی و این همه نابرابری در زمینه‌های گوناگون سیاسی دارند، اما می گویند چرا شما اصلاً شورای نگهبان دارید؟! یقیناً ورودی‌های میدان سیاست باید کنترل شود. میدانِ اداره‌ی کشور و مدیریت کشور است؛ مگر شوخی است؟ یک کشور را می‌خواهند دست یک نفر بسپرند؛ لذا باید ورودی‌های این میدان کنترل شود و معلوم گردد کسی که دارد می‌آید، کیست؛ اصلاً عُرضه‌ی این کار را دارد یا ندارد؛ بعد، اعتقاد به این کار دارد یا ندارد؛ بعد، اصلاً می‌فهمد در کشور چه کار باید کرد یا نه. ملاکهایی وجود دارد؛ باید کسانی باشند که این ملاکها را ببینند و بسنجند؛ قانون اساسی این را پیش‌بینی کرده. شما معیارها را می‌دانید. خوشبختانه کشور ما کشور جوانی است؛ لذا چهره‌ی جوان کشور اقتضاء می کند که یک نشاط خوب و قوی و جوانانه در کل دستگاه اجرایی وجود داشته باشد. نگاه کنید ببینید واقعاً چه کسی طرفدار انقلاب و طرفدار دین و طرفدار عدالت و طرفدار عدم تبعیض بین فقیر و غنی است؛ چه کسی کفایت و دنبالگیری و نشاط لازم را دارد؛ چنین کسی را پیدا کنید. من پریروز هم گفتم که نباید دغدغه و وسوسه کرد. بعضی‌ها هستند که خیلی وسوسه می کنند - آیا این، آیا آن؟ آیا این، آیا آن؟ - آخرش هم یا مجبور می‌شوند به طاق جفت و استخاره متوسل شوند و یا اصلاً از خیر رأی دادن می گذرند. نه، انسان فکر می کند؛ به کسی می‌رسد و می گوید: خدایا! نتیجه‌ی تحقیقات من این است. من طبق حجت درونی خودم - که عقل و تفکر است - و بر اساس مشورتی که با دیگران داشته‌ام، رأی می‌دهم. خدای متعال قبول می کند؛ ولو این تشخیص، درست نباشد. بنابراین نباید وسوسه کرد. معیارها، معیارهای روشنی است. جوسازی و تبلیغات دروغین و براق و رنگین نباید انسان را از شناخت حقیقت دور بدارد. البته یکی از معیارها هم این است که هرچه دشمنان این ملت می‌خواهند، عکس آن باید عمل کرد. چیزی که آنها می‌خواهند، خیر ملت نیست. آنها منافع خودشان را دنبال می کنند. بلندگویان استکباری دنیا که به مجلس هفتم اعتراض می کنند، همان کسانی هستند که مجالس صددرصد فرمایشیِ سلطنتیِ دوران شاه را قبول داشتند. الان هم نظامهایی را که در آنها اصلاً رأی گیری به معنای درست کلمه وجود ندارد، قبول دارند؛ اما به این مجلس اعتراض می کنند! چرا؟ چون آن، منافعشان را تأمین می کند؛ اما این، منافعشان را تأمین نمی کند. آنها دنبال منافع خودشان هستند. اگر جهتی را نشان دادند و به جایی تمایلی داشتند، معلوم است که منافع آنها در آن است؛ که درست نقطه‌ی مقابل منافع ملت و نظام جمهوری اسلامی است و باید با آن مخالفت کرد؛ همان معیاری که امام (رضوان‌اللّه‌علیه) به ما گفتند. ان‌شاءاللّه همه‌ی شما موفق و سالم باشید. خداوند همه‌ی شماها را حفظ کند و به پدر و مادرهایتان ببخشد. ان‌شاءاللّه عاقبت‌به‌خیر باشید و برای این کشور و آینده‌ی کشور عناصر برگزیده‌ای باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را سپاسگزاریم بر نعمت حضور و فعالیت ارزشمند نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، و خرسند و خوشحالیم از این‌که بحمداللّه یک‌بار دیگر در خدمت شما برادران و خواهران عزیز هستیم و مجالی است برای گفت و شنود و ضمناً تشکر از زحمات و تلاشها و اقدامات شما. آنچه جناب آقای دکتر حداد عادل - ریاست محترم مجلس - از عملکرد و پیشرفت کار در مجلس و نقاط مثبت و کاری بیان کردند، مورد تصدیق ماست و در مواردی حقیقتاً باید به شما نمایندگان مردم در زمینه‌ی بعضی از قوانین و طرحهایی که تصویب کرده‌اید، دست‌مریزاد گفت. اگر ما و شما در جهتگیری کلیِ کارهایی که در زندگی انجام می‌دهیم - و از جمله، کارهای دوران مسؤولیت - خط رعایت تقوا و احساس وظیفه و مسؤولیت را پیش بگیریم، خدای متعال هم توفیقات خودش را ارزانی خواهد داشت؛ «یا ایّها الّذین امنوا اتّقوااللّه و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم». اگر تقوا به میان بیاید، خدای متعال

هم اعمال را اصلاح و ما را هدایت می‌کند؛ «انّ علینا للهدی»؛ خدای متعال هدایت را بر عهده‌ی خودش دانسته. اگر ما در خط تقوا، رعایت امر و نهی الهی و مواظبت از رفتارِ خود حرکت کنیم، بدون شک خدای متعال ما را هدایت و کمبودهای کار ما را جبران خواهد کرد - «یغفرلکم ذنوبکم» - و اگر در جاهایی نادانسته خطا و اشتباهی از ما سر بزند، آنها را مورد مغفرت قرار خواهد داد و آبروی ما را حفظ خواهد کرد. بنابراین تقوا ملاک است؛ یعنی غیر از ملاک ارزشی که چه کسی پیش خدا بالاتر است - و آن تقواست - برای خود ما هم که بفهمیم چه کار بکنیم، چه کار نکنیم؛ کدام کار خوب است، کدام کار منتج است و کدام کار نیست؛ معیار، تقواست. اگر تقوا را رعایت کردیم، حرف و عمل ما هم با هدایت و کمک الهی در مسیرِ درست قرار خواهد گرفت. پس، اول و آخرِ همه‌ی حرفهای ما تقواست. من قبلاً شاید خدمت شما برادران و خواهران عزیز عرض کرده‌ام - اگر هم نگفته‌ام، الان عرض می‌کنم - این چهار سال که یک سالش هم گذشت، مثل برق می‌گذرد. آنچه شما باید از این چهار سال بهره ببرید، پولی نیست که به دست می‌آید، یا احترام و شعاری که به نفع شما داده می‌شود، یا سرشناس شدن و به دست آمدن جاه و معروفیت، یا نام چنین و چنان. آنچه از این چهار سال در درجه‌ی اول باید مورد توجه و همت ما باشد، این است که وقتی در پیشگاه خدای متعال حاضر شدیم که خیلی هم زود خواهد بود؛ یعنی اگر شما صد سال هم عمر کنید، خیلی زود خواهد گذشت. واقعاً وقتی انسان گذر عمر را نگاه می‌کند، می‌بیند خیلی سریع گذشته؛ ما غافلیم که خیال می‌کنیم طول می‌کشد؛ نه، به سرعتِ برق می‌گذرد - ذخیره‌ای را در دستمان خواهیم داشت و آن، چهار سال خدمت و کار است. خداوند در آیات آخر سوره‌ی مبارکه‌ی حشر می‌فرماید: «یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللّه ولتنظر نفس ما قدّمت لغد»؛ تقوا پیشه کنید - یعنی مراقب خودتان باشید - و حواستان باشد که لغزش و اشتباه و انحرافی پیش نیاید؛ و نتیجه‌ی این مواظبت - «ولتنظر نفس ما قدّمت لغد» - باید این باشد که ببینیم برای فردا چه فراهم کرده و از پیش فرستاده‌ایم. بعد بلافاصله می‌فرماید: «واتّقوا اللّه انّ اللّه خبیر بما تعملون»؛ خدای متعال بینا و داناست. ما باید مراقب خود و بینای کار خود باشیم و حواسمان باشد؛ به نظر من، این خط و جهت اصلی است. اگر این رعایت شد و اهتمام به این گماشته شد، هم طرحهای خوب در مجلس مطرح خواهد شد؛ هم لوایح بموقع تصویب خواهد شد؛ هم وظیفه‌ی نظارتی، خوب انجام خواهد شد؛ هم ملاحظه‌ی حال مردم خواهد شد؛ هم ملاحظه‌ی توسعه‌ی کشور خواهد شد؛ هم ملاحظه‌ی عدالت خواهد شد؛ یک مقدارش را خود ما می‌فهمیم، یک مقدارش را هم خدا به ما کمک می‌کند و ما را هدایت و دستگیری می‌کند. اگر این قدم از اول در این جهت برداشته نشد، همه نوع احتمالی وجود دارد و واقعاً انسان نمی‌تواند مطمئن باشد که چه خواهد کرد و چگونه خواهد شد. بنابراین عرض اصلی من این است که مراقب باشید این چهار سال می‌گذرد. بنده گاهی به آقایان وزرا و مسؤولان گوناگون دستگاه‌های مختلف این نکته را عرض می‌کنم؛ به شما هم عرض می‌کنم: این چهار سال مسؤولیت را از دورانی که بناست برای آینده‌ی مادی زندگی‌تان منشأ سودی باشد، خارج کنید. ممکن است انسان شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال عمر کند؛ در طول عمرش هم برای آینده‌ی خود فکر و تمهید و مقدمه‌سازی داشته باشد - فلان چیز را بخریم، فلان چیز را نگه‌داریم - ولی این چند سالی که وزیر هستیم، از دوره‌یی که باید به فکر آینده‌ی خود باشیم، خارج کنیم. وکالت مجلس هم همین‌طور است؛ این چند سال را از آن دوره خارج کنید. خیال خودتان را راحت کنید؛ نخواهید پایه‌ی زندگی آینده‌ی مادی را در این چند سال بچینید؛ نه، این چند سال را وقف کنید؛ خدای متعال به شما عوض خواهد داد. یک وقت در دوره‌ی جوانیِ بنده قضیه‌ای پیش آمد و من در میان دوراهیِ مهمی در زندگی شخصی قرار گرفتم. برای مشورت، به شخصی مراجعه کردم و گفتم اگر من بخواهم این کار را بکنم، در واقع روگرداندن از دنیا و آخرت است - یعنی اگر دنیا هم بخواهم، آن‌طرف است؛ آخرت هم بخواهم، آن‌طرف است - آن شخص تأملی کرد و به من گفت: شما بیا برای خدا این عملِ دیگر را انجام بده؛ خدا دنیا و آخرت تو را از آن‌جا برمی‌دارد و به این‌جا می‌آورد. این حرف تا اعماق دل من اثر کرد؛ لذا به آن عمل کردم. شما برای خدا این چهار سال را وقف کنید - مثل این‌که انسان مالی را، زمینی را، خانه‌یی را وقف می‌کند - و بگویید برای زندگی و آینده‌ی خودمان نمی‌خواهیم از این

چهار سال و از این موقعیت استفاده کنیم؛ خدای متعال هم متقابلاً چشم شما را روشن می‌کند؛ هر طور که به مصلحت شما باشد. خدای متعال کریم و اکرمِ از شماست - اکرم‌الأکرمین است - شما چیزی را در راه خدا دادید، محال است که او در مقابلش چیزی به شما ندهد. یک جمله راجع به مجلس عرض کنیم، یک جمله هم راجع به مسائل سیاسیِ کلی کشور. راجع به مجلس، آن چیزی که تکیه‌ی اصلی من روی آن است، این است که این مسؤولیت را قدرشناسی کنید؛ یعنی تقویم و برآورد درستی از این مسؤولیت داشته باشید. البته شما آقایان و خانمها این برآورد را دارید؛ ما تذکراً عرض می‌کنیم. مسؤولیت شما خیلی سنگین است. شما می‌خواهید قانون به‌وجود بیاورید. قانون، نرم‌افزار اداره‌ی کشور است؛ دستگاه‌های اجرایی در حکم سخت‌افزارها هستند. اگر شما بتوانید این نرم‌افزار را هوشمندانه، صحیح، جامع، مؤثر در ابعاد گوناگون زندگی و پُرکننده‌ی خلأها فراهم کنید، سخت‌افزارها کار خودشان را درست انجام خواهند داد. البته سخت‌افزار هم گاهی اوقات تعمیر می‌خواهد، گاهی اوقات روغنکاری می‌خواهد، گاهی اوقات دورانداختن می‌خواهد؛ لیکن یک سخت‌افزارِ خوب هم با یک نرم‌افزارِ ناقص و غلط هیچ محصولی نخواهد داشت. شما در واقع در این‌جا دارید نرم‌افزار مدیریت کشور یا بخش عمده‌یی از آن را فراهم می‌کنید. البته وظیفه‌ی نظارت و دیگر وظایف مجلس شورای اسلامی هم در جای خود محفوظ است. شما برادران و خواهرانی که بحمداللّه در مجلس شعار حفظ مبانی انقلاب و جلوه بخشیدن به سخنان امام را مطرح کرده‌اید، مسؤولیت مضاعفی دارید؛ چون مردم حقیقتاً به میدان آمده‌اند و با گزینش خود، راه کشور را مشخص کرده‌اند. مدعیان این‌طور القاء می‌کردند که راه امام و خط امام و انقلاب و اسلام و عدالت اجتماعی تمام شد؛ روزگار و فصل دیگری آمد و کارهای دیگری باید کرد. مردم آمدند راه را تصحیح کردند؛ مثل سوزنبان ماهری که می‌آید خط را مشخص می‌کند تا معلوم باشد مسیر از این‌جاست. شما با این توجه، با این توقع و در واقع با این ادعا وارد مجلس شده‌اید؛ این مسؤولیتِ خیلی سنگینی است. انتظار مردم این است که شما این مسؤولیت را فراموش نکنید. چیزهایی هست که انسان گاهی هم دوست می‌دارد، می‌خواهد دنبال کند و رگ گردنش را هم پُر می‌کند؛ اما در مقابل این مسؤولیت چیزی نیست؛ بنابراین باید براحتی آن را کنار گذاشت. برخی احساسات شخصی، برخی توقعات و خواهش‌های شخصی، و بعضی مسائل گروهی را باید به‌خاطر آن مسؤولیت زیر پا گذاشت. سعی شود قوانینی که در مجلس می‌گذرد، مستحکم و باثبات باشد. بحمداللّه سیاست‌های اصل ۴۴ با ملاحظه‌ی جوانب و رعایت آن مبانی و اصول، به سه قوه ابلاغ شد؛ این احتیاج دارد به قوانین. شما، هم در کمیسیون‌های اختصاصی و هم بخصوص در مرکز پژوهش‌ها حقیقتاً می‌توانید بر این پایه، طراح نظام اقتصادیِ باثباتی باشید که قوانین خودش را هم با خود داشته باشد؛ بعضی از قوانین حذف شود و بعضی از قوانین بیاید؛ منتها با یک ساخت مستحکم و پایدار که هر روز نخواهیم قوانین را وصله‌پینه کنیم. یکی از اشکالات بزرگ این است که قوانین طوری با بی‌دقتی یا عدم مراجعه‌ی لازم به مواردی که باید مراجعه کرد، تنظیم شود که اندکی نگذشته، احتیاج به تجدیدنظر پیدا کند و یک مقدار وقت مجلس به تصویب مجدد قانون بگذرد. گفت: یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت یک روز قانون را درست کنیم، یک روز قانون را رد کنیم و یا تغییر کلی بدهیم؛ این‌طوری نباشد؛ قوانین با ثبات و مستحکم باشد. به نظر من چیزی که در مجلس مهم است، حضور نمایندگان محترم سر پُست‌هاست. برخی از نمایندگان محترم به من گفتند تعطیلات مجلس زیاد است؛ درباره‌ی این مسأله من نمی‌توانم اظهارنظری بکنم؛ این را هیأت رئیسه‌ی محترم باید بررسی کنند؛ لیکن در همان بخشی که غیر تعطیل و وقت کار است، حضور باید منضبط، سر وقت و با رعایت دقیقه و ثانیه باشد؛ هم در داخل صحن مجلس و هم در کمیسیون‌ها. کار کمیسیون‌های تخصصی هم خیلی مهم است. حضور در کمیسیون‌ها، سر وقت در کمیسیون‌ها حاضر شدن، کار کردن، واقعاً مطالعه کردن، پیش مطالعه کردن، لوایح را دیدن، طرح‌ها را سنجیدن، با افرادی که لازم است مشورت شود، مشورت کردن، حتّی مباحثه کردن در داخل مجلس قبل از این‌که انسان به مرحله‌ی تصمیم‌گیری برسد - چه در کمیسیون و چه در صحن مجلس - لازم است. وقت گذاشتن برای مجلس، خیلی مهم است. همین‌جا راجع به سفرها نکته‌ای عرض کنم. البته من گزارش

خیلی درستی از مسأله ندارم؛ لیکن باید جهتگیری را کاهش سفرهای خارجی قرار داد. البته سفرهای داخلی، آن‌جایی که بخصوص مربوط به حوزه‌ی انتخابیه است، مقوله‌ی دیگری است؛ اما رغبت زیاد به مسافرت، مطلوب و پسندیده نیست؛ مواظب باشید مجلس در چنین دامهایی گرفتار نشود؛ برای شما مشکلات درست خواهد کرد. موضعگیری‌هایی هم که مجلس درباره‌ی سیاست خارجی و مسأله‌ی انرژی هسته‌یی و امثال اینها کرد، بسیار بجا و بموقع و مؤثر و خوب بود؛ چون مجلس نماد آراء مردم است. مصوباتی هم که اشاره کردند، خوب بود. سال گذشته هم در چنین جلسه ای عرض کردم که ارتباط با دستگاه‌های اجرایی باید منطقی و قانونی و انسانی باشد. نه بایستی اخم و قهر کرد و بنا را بر پرخاشگری و بهانه‌گیری و اذیت کردن گذاشت، و نه بایستی از آن طرف دچار رودربایستی و رفیق‌بازی و بده بستان شد؛ باید کاملاً مراقبت کرد که خط وسط و صراط مستقیم جستجو شود و طبق آن عمل گردد؛ در این صورت کارها درست خواهد شد. بسترهای ارتباط آلوده با دستگاه‌های اجرایی همیشه وجود دارد و مسؤولان بالای اجرایی هم از آن باخبر نمی‌شوند. در این میان، دستهایی به دنبال این هستند که ارتباطهای ناسالمی را به‌وجود بیاورند؛ باید خیلی مراقب باشید. هم هیأت رئیسه‌ی محترم مجلس و رؤسای کمیسیون‌ها، و هم خود شما نماینده‌گان باید به این رهنمود الهی عمل کنید؛ «وتواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر». واقعاً نماینده‌گان باید یکدیگر را نصیحت و حفظ کنند. گفتن و توصیه کردن، بسیار مهم است. مرکز پژوهش‌های مجلس هم جای مهمی است؛ باید از نخبگان و فکر و نظر آنها در این‌جا حداکثر استفاده بشود. امیدواریم ان‌شاءاللَّه با رعایت اخلاق و نظم و انضباط، همه‌ی کارها به بهترین‌وجه پیش برود و آینده بهتر از گذشته باشد؛ «وللاخرة خیر لک من الأولی». راجع به مسائل سیاسیِ کلی کشور هم چند جمله عرض کنم. شماها بحمداللَّه عناصر سیاسی هستید و مراقبید. با انسجام و اتحاد کلمه و همدلی، کشور در سیاست خارجی و مسائل جهانی عزت و هیبت پیدا می‌کند؛ و در اجرای مقررات و سیاست‌های لازم در داخل، قدرت می‌یابد. بنابراین انسجام و وحدت و همدلی و همفکری، بسیار مهم است. مطمئناً همچنان‌که شما به عنوان مسؤولان کشور و نظام موظفید مهندسی کلی کشور را دایماً در نظر داشته باشید - چون بدون یک مهندسیِ کلان نمی‌شود جزئیات را ترتیب داد؛ شما باید اول طرح را در نظر داشته باشید، نقشه را بدانید و مهندسیِ صحیح کرده باشید تا بتوانید این دیوار را این‌جا بالا ببرید، آن خشت را آن‌جا بگذارید، آن گودال را آن‌جا بکنید - دشمن شما هم به کشور و نظام شما عیناً یک نگاه کلان و یک مهندسیِ کلی دارد. این مهندسی هم اجزایی دارد. بلاشک اعتماد و دلگرمی دشمن به کمک عناصر داخلی است. هیچ کشوری هم نیست - از جمله کشور ما - که در داخل، عناصری که دلشان با نظامِ حاکم نیست، وجود نداشته باشند؛ همه‌جا هستند؛ در کشور ما هم هستند؛ از اول انقلاب هم بوده‌اند؛ کم و زیاد و پیدا و پنهان و جوراجور دارد؛ لیکن اصلش همیشه بوده، بعد از این هم خواهد بود. عده‌ای با نظام ما خوب نیستند. چشم امید دشمن به کسانی است که در داخل هستند؛ منتها برای یارگیری و سربازگیری، دشمن روش‌های گوناگونی دارد. این‌طور نیست که همه‌ی کسانی‌که به دشمن کمک می‌کنند، کسانی باشند که دشمن را شناخته‌اند و نقشه‌ی کلی و مهندسیِ کلان او را نسبت به نظام دانسته‌اند و عالماً و عامداً به او کمک می‌کنند؛ نه، عده‌ای هم هستند که اگر به آنها گفته شود شما دارید به دشمن کمک می‌کنید، حاضرند یقه‌ی خودشان و شما را بگیرند و پاره کنند و بگویند این حرفها چیست! اینها واقعاً هم با دشمن مخالف و بدند. اگر شما مهندسیِ کلی و کلان نظام را در نظر داشته باشید، از این پرهیز خواهد شد. هر کس متوجه و مراقب خود و رفتارش باشد، از این‌که نادانسته و ناخواسته کمک دشمن باشد، پرهیز خواهد کرد. وقتی حروف کلمه یا جمله‌ای در جدول گذاشته می‌شود، باید عبارتی درست شود. بعضی‌ها نمی‌دانند حرفی که دارند در این خانه می‌گذارند، مکمل آن عبارت است. تمهیداتی فراهم می‌شود و اینها می‌آیند این حرف را در این خانه می‌گذارند - «و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا» - دلیل و استدلالی هم برایش درست می‌کنند؛ اما توجه ندارند که این حرف، آن کلمه یا جمله‌ی پانزده حرفیِ جدول را یک قدم به تحقق نزدیک کرد؛ درست مثل یک پازل که جاها معین است و معلوم است که چه قطعه‌ای کجا باید گذاشته شود. نادانسته از منِ نوعی می‌خواهند که این قطعه را این‌جا بگذارم؛ من هم فکر می‌کنم اشکالی ندارد؛ غافل از این‌که وقتی این

جزء بـا آن نود جزء دیگر همراه شـد، آن شـکل، ظـاهر می‌شود و من کمک کننـده‌ی به تشـکیل آن بوده‌ام! بعضـی این‌طوری عمل می‌کنند. مثلاً اگر دشـمن بخواهد برای تحقق آرزوی بزرگ خود - که ریشه‌کنی جمهوری اسلامی و پایین آوردن پرچم اسلام از قله‌ی این کشور است - طراحی کنـد، طبیعتاً طراحی، اجزا و مقـدماتی دارد. ایجـاد اختلاف، ایجاد بی‌ایمانی، ایجاد مشـکلات برای مردم، عمیق کردن فاصله‌ی طبقاتی، ترویج فساد، بدبین کردن مردم به مسؤولان، و دسـتگاه‌های ضابط و انضباط بخش را از حیثیت انـداختن - مثل از حیثیت انـداختن قوه‌ی قضاییه، از حیثیت انـداختن شورای نگهبان، از حیثیت انـداختن مجلس، از حیثیت انـداختن دسـتگاه‌های گونـاگون - همـه جزو اجزاء اینهـاست. بعضـی‌ها بـه ایـن بخش کمـک می‌کننـد، بـدون این‌که به ارتبـاط این بخش با دیگران توجه کننـد؛ این بر اثر عـدم بصیرت است. مـا بارهـا عرض کرده‌ایم که امیرالمؤمنین در جنگ صـفین - شایـد این جمله را دربـاره‌ی عمار هم فرموده باشـد - مکرر این جمله را می‌فرمود: «و لا یحمل هـذا العلم الّا اهل البصـر والصّبر». چه عبارت زیبایی هم هست؛ حروف بصـر و صبر یکی است، ترکیبش دوتاست؛ و چه زیبا! فقط اهل بصـیرت و پایـداری می‌تواننـد این پرچم را بردارنـد. بصیرت را باید در خودمان تقویت کنیم. اگر این معنا حاصل شود و شما به عنوان نماینده‌گان مردم در مجلس شورای اسلامی - که جایگاه و موقعیت مهمی در روشنگری مردم نسبت به نقشه‌های دشمن دارید - اثرگذاری کنید، بسیاری از این خلأها و تاریکی‌ها و غبارهـا برطرف خواهـد شـد. یـک مسأله‌ی عملی‌اش هم این است که داخـل مجلس و سـر قضایـای سیاسـی - و الـان هم انتخابات ریاست‌جمهوری - اختلاف و تشـنج و دعوا و درگیری پیش نیایـد؛ یک عـده طرفدار یک نفر، یک عده هم طرفدار یک نفر دیگر. طرفـداری، حق هر کسـی است؛ منتها نبایـد تخریب و اهانت و تحریک کرد. گاهی اوقات انسان به نحوی از محبوب و مطلوبِ خود دفاع می‌کنـد که تحریک‌کننده‌ی دیگران است؛ دیگران را وادار به تخریب و عکس‌العمل می‌کند. اینها چیزهای مهمی است و باید رعایت کرد. البته از افرادی که در سطوح دیگری هستند و این همه مسؤولیت بر دوش آنها نیست، نمی‌شود خیلی توقع داشت؛ اما از مسؤولاـن چرا. به‌هرحـال حفـظ فضـای وحـدت، حفـظ فضای محبت، حفظ فضای همکاری و همـدلی در مجلس، جزو اولویت‌های قطعی مجلس است. خوشـبختانه مجلس شـما منشأ تشـنج در جـامعه نیست؛ این نعمتِ خیلی بزرگی است. واقعاً یکی از جاهایی که باید به شـماها دست‌مریزاد گفت، همین‌جاست. در بعضی از دوره‌ها این‌طور بود که وقتی انسان رادیوی مجلس را باز می‌کرد، کأنه از این بلنـدگو دارد دعوا بیرون می‌ریزد! دعوا و تشـنج و جنـگ اعصاب همین‌طور سـرریز می‌شـد و درون جامعه می‌ریخت. مجلس شما بحمداللَّه این‌طوری نیست؛ و در هیچ شرایطی به خودتان اجازه ندهید این‌طور بشود. کسی دارد حرفی می‌زند، اما طبق نظر شما نیست؛ خیلی خوب، گوش کنید تا حرفش تمام شود؛ بعد اگر اقتضاء داشت که این حرف پاسخ داده شود، شـما هم در یک فرصت قانونی و به شکل درستی به او پاسخ دهید. حرف توی حرف، جنجال و های و هوی، کار مناسبی نیست. متأسفانه بعضی‌ها این رسم را در مجلس گذاشـتند؛ شما این رسم را بردارید و ریشه‌کن کنید. شما عملاً باید خونسردی را در مقابل حرفهای تحریک‌آمیزی که احیاناً ممکن است به گوشـتان برسد، حفظ کنید. فضای متانت و وقار مجلس را که بحمداللَّه تا امروز حفظ شده است، حفظ کنید و افزایش دهیـد و نگذاریـد خـدشه‌دار شود. به‌هرحال بایـد از خـدای متعال کمک خواست. بایـد از خـدای متعال هـدایت و کمک و دستگیری بخواهید؛ ما هم دعاگوی برادران و خواهران عزیز هستیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در دیـدار اعضای سـتاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خـدا را سپاسـگزاریم که یـک سـال دیگر به ما مهلت داد و این توفیق را پیـدا کردیم که با شـما برادران عزیز و خـدمتگزارانِ به این برنامه‌ی بزرگ و مهم ملاقات کنیم. لازم می‌دانم در ابتدای عرایضم از یکایک شـما صـمیمانه تشکر کنم؛ مخصوصاً از جناب آقای انصاری که حقاً تلاش می‌کننـد و قـدر این کار را می‌داننـد و توجه دارنـد که بزرگـداشت امام بزرگوارمان و زنـده نگه داشـتن این

خـاطره‌ی بسیار مهم و حزن‌انگیز، چقـدر حـائز اهمیت است. از نحوه‌ی کـار و تلاش ایشـان و شـما برادران عزیز، این اهتمـام و این درکِ درست را می‌شود فهمیـد. حقیقتاً امام بزرگوار ما یک اسـتثناء در تاریـخ ما و یک قله‌ی بلند در حرکت ملت ایران بود. این را نه از باب عشق و علاقه‌ای که همچنان کانونش در دل ما نسبت به ایشان گرم است، عرض می‌کنیم؛ بلکه نگاه منصفانه‌ی هر کسی این را تأیید می‌کند. امام حقاً و انصافاً یک عنصر استثنایی بود. رجال تاریخی کشور را ما می‌شناسیم. بنده کم و بیش با تاریخ آشنا هسـتم. این شخصـیت جـامع نه در بین علمـای بزرگ ما نظیر دارد، نه در بین زمامـداران این کشور نظیر دارد، نه در بین مصـلحان و منادیـان تحول در این کشور نظیر دارد. بزرگـانی مثل مرحوم سـید جمال و تحول خواهانی که در کشور ما یا حتّی در دنیای اسـلام بودنـد، کجا؛ این مرد چنـد بعدیِ عمیقِ حقیقتاً توصـیف ناشدنی کجا؟ ما علما و فقهای بزرگی داشتیم که سـخنان و مطالب آنها در اختیار ماست؛ امام بزرگوار در ردیف اول این‌گونه شخصـیت‌ها قرار می‌گیرد. بنده شـرح حال بسـیاری از فلاسـفه، عرفا، دانشمندان علوم عقلی، سیاسـیون، پیرمردهـای پخته و آدمهـای سـنجیده را در کتابهـا خوانـده‌ام یـا در زنـدگی‌ام بـا آنهـا برخورد داشـته‌ام؛ حقاً فاصـله‌ی بین آنها و امام بزرگوار، فاصـله‌ی زیادی است. هر کـدام از ابعاد گوناگون این شخصـیت، به تنهایی از نظایر خود جلوتر و بیشتر است. تقوا و پارسـاییِ این مرد و بی‌اعتنـایی‌اش به دنیـا و زخارف، مقوله‌ی دیگری است. یک وقت انسان داخل چهار دیواری خـانه‌ی خود نه با دنیا سـر و کاری دارد، نه با مردم سـر و کاری دارد، نه در معرض امتحان قرار می‌گیرد؛ ولی پارساست. یک وقت هم مثـل امـام با آن عظمت در قله‌ی شـهرت جهانی قرار دارد و همه‌ی این انقلاب، پدیـد آمـده‌ی اراده و قاطعیت اوست و مردم هم این‌گونه مخلص او هستند و حاضـرند همه‌ی کارهـای امـام را حمـل به صـحت کننـد؛ ولی این‌طور پارسـایی و زهـد پیشه می‌کنـد. قـاطعیت او، اراده‌ی راسـخ او و عزم پولاـدین او در کارهـای بزرگ هم همین‌طور است. یعنی هرچه انسان به این اقیانوس پهناور در ابعاد گوناگون نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً توصـیف ناشدنی است. انسان وقتی اقیانوس را از نزدیک می‌بیند، یک‌طور است؛ ولی در اعماق اقیانوس، عوالم دیگری مشاهـده می‌کنـد. انسان در ساحل اقیانوس یک مقدار آب می‌بیند و ابتدا خیلی تفاوتی بین این مقدار آب و یـک اسـتخر بزرگ احسـاس نمی‌کنـد؛ امـا وقتی نیـاز پیـدا می‌کنـد به اعمـاق اقیانوس برود، در آن‌جا عوالم دیگری آشـکار می‌شود و هرچه انسـان نزدیکـتر می‌شود و بیشتر تعمق می‌کنـد، چیزهـای جدیـدتری برای او کشف می‌شود. در مورد امـام هم واقعاً همین‌طور است. این شخصـیت اسـتثنایی فقط برای تاریخ نیست. توصـیف‌هایی که ما عرض کردیم، می‌تواند کاربرد تاریخی داشـته باشـد. در تاریـخ ایران، مـا شخصـیتی داشتیم که کـار بزرگی انجـام داد؛ مردم را به حرکت درآورد؛ جمهوری اسـلامی را بـا همه‌ی عظمت و غرابتی که داشت، سـر پا کرد و بنایی را به این شـکلِ عظیم و اسـتوار آفرید. خیلی خوب؛ آیا باید این شخصیت بزرگ را مثـل اشـیاء پُربهـا در ویترین تاریـخ بگـذاریم و مـا و دیگران آن را تماشا و از آن تعریف و تمجیـد کنیم؟ امام بزرگوار ما این‌طوری است؟ در این جهت اگر بخواهیم امـام را تشـبیه کنیم، بایـد او را به پیغمبران تشبیه کنیم. وجود و هویت پیغمبران به دوران حیاتشـان خلاصه نمی‌شود؛ هویتشان در امتـداد تاریـخ است؛ یعنی بعـد از خودشان، وجود آنها باید در تعلیم و دین و راهشان ادامه پیدا کند؛ این می‌شود پیغمبر اولوالعزم؛ والّا زنـدگی پیغمبران هم مثل بقیه‌ی انسانهای دیگر می‌شود؛ پنجاه سال، شـصت سال، صد سال در این دنیا زنـدگی کرده‌انـد و عظمت‌هایی آفریده‌انـد؛ بعـد هم رفته‌انـد. بنابراین مسأله به این‌جا تمام نمی‌شود. اگر این‌طور بود، امروز در دنیـا از دین و معارف پیامبران اثری نبود؛ در حالی‌که درست عکس این است؛ امروز همه‌ی معارف والای بشـری زاییـده‌ی تفکرات پیغمبران است؛ ولو بواسـطه. آنها بودنـد که عـدالت و اخلاق و توجه به خـدا و برون آمـدن از خود و فداکاری برای انسانها و دیگر فضـایلی که امروز قابـل قبول همه‌ی مردم دنیاست - ولو غیر ملیّون و غیر پیروان ادیان، همه قبول دارنـد که اینها خوب است - فریاد زدند و پرچم آن را بلند کردند؛ والّا دنیا دست مسـتکبران و زورمداران بود. چرا باید اسم عدالت و تفکر آزاد و برادری و فداکاری و ایثار بماند و همیشه به عنوان یک ارزش زنده باشد؟ این به برکت تعلیم پیامبران است. آنها این معارف را آفریدند و رفتند. حیات آنها در آن پنجاه، شـصت سال خلاصه نمی‌شود؛ حیات آنها عبارت است از جریان این معارف در طول تاریـخ، تا انسانها را هدایت

کنند. امام ما هم این‌گونه است. این‌جاست که وقتی انسان تأمل می‌کند، می‌فهمد علت این‌که روی این شخصیت بزرگ این‌طور متمرکز شده‌اند و حتّی بعد از وفات او تا امروز دشمنان در صدد تخریب چهره‌ی او برآمده‌اند، چیست. هدف از تخریب او عبارت است از پاک کردن راه او و از بین بردن خطی که او ترسیم کرده. اگر ارادتمندان و پیروان امام از او دم می‌زنند، فقط به خاطر این نیست که می‌خواهند سپاسگزاری و قدردانی کنند یا از یک حقیقت زیبا و برجسته تمجید نمایند؛ مسأله این است که می‌خواهند این راه بماند و این پرچم همچنان هدایتگر کسانی باشد که دنبال راه می‌گردند. همه‌ی ما باید نسبت به امام این‌گونه فکر کنیم. همه‌ی کسانی که در این کشور با مبانی امام و راه اسلام و راهی که امام طی کرد، مخالف بودند، سعی کردند امام به فراموشی سپرده شود؛ برای این‌که این راه گم شود. امروز سعادت کشور ما در ادامه‌ی راه امام است. امروز همه‌ی آرمانهای بحقی که این ملت دارد، به‌وسیله‌ی خط امام و راه امام تأمین می‌شود؛ این را من با محاسبه و دقت و با قرائن و شواهد عینی و ملموس عرض می‌کنم. این ملت اگر امروز بخواهد در مقابل قدرتهای استکباریِ شکل گرفته - که به هیچ چیزی کمتر از بلعیدن ملتها قانع نیستند - بایستد و هویت و استقلال خود را حفظ کند و بتواند با رأی و نظر خود، راه زندگی‌اش را انتخاب کند، هیچ راهی ندارد جز این‌که به خط امام و راه امام متمسک شود؛ هم تفکرات او را در مجرای زندگی و عمل و فکر قرار دهد و هم شیوه‌ی او را. شیوه‌ی او، تسلیم شدن به فرم و الگوی بیگانه نبود. این‌طور نبود که میدان بازی را دشمن معین و ترسیم کند و چون هر بازیکنی یک‌طور بازی می‌کند، امام هم در آن میدان مشغول کار شود؛ نخیر، میدان را خودش انتخاب و ترسیم می‌کرد؛ لذا دشمن را غافلگیر می‌کرد. امام ساز و کار استکباریِ امروز دنیا را به هم زد. علت این‌که کسانی از آن طرف دنیا بلند شدند به این‌جا آمدند و با این‌که نه اختلاف ارضی با ما داشتند، نه اختلاف در منافع روزمره‌ی دولتی با ما داشتند، با امام دشمنی کردند - چه در زمان حیاتش، چه بعد از آن - این است که امام به قلب هدف زده بود. امروز شما اگر به کشورهای درجه‌ی دوی دنیا مراجعه کنید - فعلاً به کشورهای درجه‌ی یک، یعنی قدرتمندانی که در بعضی نقاط آسیا و اروپا هستند، کاری نداریم؛ آنها هم یک‌طور دیگر عمل می‌کنند - می‌بینید که برنامه‌های خودشان را با توجه به خواست استکبار ترسیم و معین می‌کنند؛ اگر هم بپرسی چرا، می‌گویند چاره چیست؛ امروز اینها قادرند، امروز اینها مسلطاند. یعنی همه براساس الگوی آنها حرکت می‌کنند؛ منتها هر کس با ابتکاری نسبت به منافع خاص خودش. بنابراین در میدانی که آنها ترسیم کرده‌اند، همه دارند بازی می‌کنند؛ ولی امام این قاعده را به هم زد؛ رفت روی همان اهداف حقیقیِ خود و برای آنها کار کرد و اسم اسلام را آورد. من شاید یک وقت دیگر هم در جمع شما گفته‌ام که بنده می‌خواستم در یکی از مجامع بین‌المللی شرکت کنم. مطالبی فراهم کرده بودم، بردم خدمت ایشان دادم. معمولاً اگر می‌خواستم در جایی نطقی داشته باشم، می‌دادم ایشان نگاهی بکنند. ایشان مطالب سخنرانی من را نگاه کردند و بعد از دو سه روز آن را به من برگرداندند و در حاشیه‌اش چند نکته نوشته بودند؛ یکی از آنها این بود که راجع به عدم تفکیک دین از سیاست هم در آن‌جا صحبت کنید. من اول تعجب کردم. در عین حال رفتم چند صفحه درباره‌ی همین نکته نوشتم و به متن سخنرانی اضافه کردم. در آن اجتماع بین‌المللی حدود صد کشور شرکت داشتند. من این متن را در آن‌جا خواندم و خودم ملتفت شدم که نقطه‌ی اساسی و اصلی و جذاب نطق که برای همه‌ی آنها تازه و مهم بود، همین قسمت بود؛ در حالی‌که مثلاً ـ فکر می‌کردم بقیه‌ی مطالب چون لفظ و معنای آن سنجیده انتخاب شده، قشنگ‌تر است؛ اما بعد دیدم این قسمت مهمتر بوده است. این‌که انسان در منبرهای درجه‌ی یک جهان روی عدم تفکیک دین از سیاست متمرکز شود، یعنی درست سر اصل مطلب رفته است. کسانی هستند که از دهان دشمن حرف می‌زنند؛ «و ان کان النّاطق ینطق عن لسان ابلیس». عده‌ای در داخل کشور ما راجع به جدایی دین از سیاست قلمفرسایی می‌کنند. چند قرن در کشور ما جدایی دین از سیاست، یک واقعیت بوده است؛ امام آمد این ورق را برگرداند و در دنیا این فکر را فریاد کرد. آنچه را که امروز به عنوان اهداف این انقلاب تعیین کرده‌ایم، باید با همان روش امام دنبال کنیم؛ با صراحت، با تبیین کامل و با جرأت و جسارت لازم؛ باید دلیرانه وارد این میدان شد. ما باید بدانیم آنچه ما را در مقابل دشمنان نگه می‌دارد و استقلال و آزادی و هویت

ما را حفظ می‌کند، این است. این ملت اگر بخواهد به آبادی کشور و به پیشرفت علم برسد و اگر بخواهد در قافله‌ی چالش‌های گوناگون مادی دنیا - مسأله‌ی تجارت، مسأله‌ی کشاورزی و دیگر مسائل - پیشرفت کند، راهش این است که خط امام را دنبال کند؛ چون این خط، خط استقلال، بازگشت به هویت خود، استخراج گنجینه‌های پنهانِ درون سینه‌ی انسانها و بالفعل کردن این استعدادهاست. من بارها گفته‌ام، الان هم تکرار می‌کنم؛ هرجا ما پیشرفت برجسته‌ای داشته‌ایم، به برکت نیروهای مؤمن، حزب‌اللهی و معتقد به این راه بوده؛ والّا کسانی که به این خط و این راه معتقد نیستند - هم از جهت ضعف ایمان، هم از جهت ضعف غیرت ملی - آنچه را که باید انجام دهند، نمی‌کنند؛ در مقابل فشارهای معمولی زندگی عقب‌نشینی می‌کنند و سپس در مقابل تطمیع و جلوه‌های جذابِ ارائه شده‌ی از سوی دشمن، تسلیم می‌شوند؛ اما کسی که مؤمن است، تسلیم و خسته نمی‌شود. این، راه امام بزرگوار است. اگر بخواهیم کشور را آباد و آزاد کنیم، راهش این است که خط امام را دنبال کنیم. این، معنای احیای نام امام و نگه داشتن این پرچم پُرافتخار است؛ نه این‌که ما می‌خواهیم فقط برای تاریخ و برای قدرشناسی از آن بزرگوار، نام و یاد او را زنده نگه داریم. شما در همه‌ی دعاها بر محمدوآل‌محمد صلوات می‌فرستید و نام پیغمبر گرامی و ائمه را دائماً تکرار می‌کنید؛ چرا؟ برای این است که حضور آنها در زندگی شخصی ما، در روح ما، در جسم ما و در محیط اجتماعی ما اثر محسوس پیدا کند. امام هم همین‌طور است؛ باید حضور او اثر محسوس پیدا کند؛ یعنی ما باید به معنای حقیقی کلمه راه و خط و فکر او را در جامعه پیاده کنیم. البته این به معنای تحجر نیست؛ بنده طرفدار تحجر نیستم؛ طرفدار نوگرایی هستم. نوگرایی در روشهاست. ممکن است روشها تغییر پیدا کند؛ اما با تغییر روشها اصول تغییر پیدا نمی‌کند و خودش را آشکار نشان می‌دهد. روشی که به عنوان نوگرایی رو می‌آید و انسان می‌بیند اصول گم شد، باید بفهمد که آن روش، غلط است. تاکتیکی که ما را از استراتژی دور می‌کند، پیداست که غلط است. بنده زمان ریاست‌جمهوری به یکی از کشورهای مسلمانِ مدعی مبارزه‌ی با اسرائیل رفتم و با رئیس آن کشور گفتگو کردم. او قبلاً گفته بود ما حاضریم با زمامداران اسرائیل ملاقات کنیم و مراوده داشته باشیم! من به او گفتم این چه حرفی است که از قول شما نقل شده است. به معاونش نگاهی کرد و بنا کردند قاه‌قاه خندیدن! من با خودم گفتم لابد جواب مهمی دارند. گفتند بله، این حرفها تاکتیک بود! گفتم عجب؛ تاکتیکی است که انسان را از اصل اهداف دور می‌کند! مبنای کار شما تحریم اسرائیل بود؛ شما می‌خواستید اسرائیل در محیط اسلامی و عربی به‌صورت یک سکه‌ی رایج درنیاید؛ اما به عنوان تاکتیک دارید درست عکس این را عمل می‌کنید. گاهی بعضی‌ها به عنوان این‌که ما تاکتیک و روش خود را عوض کردیم، اصل راهبرد را دگرگون می‌کنند! باید مراقب باشید این‌طوری نشود. کسانی‌که این‌گونه عمل می‌کنند، غلط و برخلاف این عمل می‌کنند. به‌هرحال باید از خدای متعال بخواهیم به ما توفیق دهد. در مورد انتخابات هم که آقای انصاری اشاره کردند، حقیقتاً همین‌طور است؛ یعنی انتخابات یک امر مهم و مظهر آزادی ملت ماست؛ آزادی فکر، آزادی گزینش و در واقع استقلال هر انسانی. گاهی می‌بینید در خانه‌ای دو نفر، سه نفر هستند؛ یکی معتقد به این نامزد است، می‌رود به او رأی می‌دهد؛ دیگری معتقد به آن نامزد است، می‌رود به او رأی می‌دهد؛ این پدیده‌ی خیلی جالبی است. این کجا، انتخابات حزبیِ گوناگون کجا؟ وقتی شما عضو فلان حزب هستید، اسمی را به شما می‌دهند و می‌گویند باید نام او را درون صندوق بیندازید. آیا او را می‌شناسید؟ نه؛ از آینده‌ی او خبر دارید؟ نه؛ آیا با آمدن او منتفع خواهید شد؟ نه؛ آیا او آرمانهای شما را فراهم خواهد کرد؟ نمی‌دانید، چون عضو حزب هستید، باید بروید به او رأی دهید! مردم نگاه نمی‌کنند که ما عضو فلان حزبیم؛ عضو فلان گروه و فلان دسته‌ایم. مردم باید نگاه کنند و انتخاب کنند؛ درستش این است و ما این را می‌خواهیم. چیزی که بنده اصرار دارم در انتخابات تحقق پیدا کند، این است که اولاً ـ مردم احساس مسؤولیت کنند؛ ثانیاً احساس حق گزینش کنند و از حق خودشان نگذرند؛ ثالثاً برای انتخاب بهترین فرد تحقیق کنند. البته هر کس برای خودش راه تحقیقی دارد. ممکن است بعضی‌ها بگویند فلانی طرفدار یا موافق ماست یا مخالف ماست؛ این‌طوری نیست. بالاخره بنده هم در روز رأی‌گیری یک نفر از همین آقایان را انتخاب می‌کنم، اسمش را می‌نویسم و در صندوق می‌اندازم؛ اما این را کسی

تا آن روز نخواهد فهمید. مردم خودشان باید انتخاب و تعیین کنند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خدای متعال دست کمک و هدایت خودش را همواره بر سر این ملت باقی بدارد؛ همچنان‌که امام در سال ۶۵ یک وقت به من فرمودند: من می‌بینم که در همه‌ی کارهای این کشور، دست قدرتی دارد کارها را پیش می‌برد. ان‌شاءاللَّه ما لایق و قابل باشیم که این دست قدرت، ما را رها نکند؛ چون این‌طور هم نیست که خیال کنیم ما دیگر مورد لطف خدا هستیم و هر کاری هم کردیم، دست خدا همراه ما خواهد بود؛ نخیر، این دست قدرت گاهی هم مشت می‌شود و توی مغز انسان کوبیده می‌شود! اگر ملاحظه نکنیم، رعایت نکنیم، حدود خودمان را در نظر نگیریم و وظایفمان را بد انجام دهیم یا انجام ندهیم، دست قدرت به ما کمکی نخواهد کرد؛ ممکن است - پناه بر خدا - مخالف ما هم عمل کند. بنابراین اگر در راه او باشیم، ان‌شاءاللَّه خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. خداوند ان‌شاءاللَّه روح مطهر امام بزرگوار را با انبیا و اولیا محشور بفرماید. خداوند ان‌شاءاللَّه درجات فرزندان عزیز ایشان، مخصوصاً مرحوم آقای حاج سید احمد آقا را عالی کند و شهدای عزیز ما را - که همسایگان امام هستند - با شهدای صدر اسلام محشور فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطهرین الأطیبین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. امروز، روز تجدید خاطره‌ی دردناک رحلت امام بزرگوار ماست. برای ملت ایران خاطره‌ی تلخ این روز، فراموش‌نشدنی است. آمدن ما به این مکان، برای تجدید عهد است. می‌خواهیم در کنار جسم آرمیده‌ی امام بزرگوارمان، خطاب به روح مطهر و ملکوتی او بگوییم: «انّا علی العهد الّذی فارغناك علیه»؛ یعنی ما بر سر عهد، پایداریم. عهدی که با امام بزرگوارمان داریم، پیمان ادامه‌ی راه او و سعی و تلاش برای رسیدن به هدفهای اوست. ما امام را فقط برای افتخار کردنِ به نام او و کار او نمی‌خواهیم؛ امام را فقط مایه‌ی زینت جمهوری اسلامی نمی‌دانیم. بالاتر و مهمتر از اینها این است که امام ما را به راهی هدایت کرد، هدفهایی را برای ما تعریف کرد، شاخص‌هایی را در میانه‌ی راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می‌توانیم به حیات طیبه برسیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می‌توانیم کابوس فقر و عقب‌افتادگی را از جامعه و ملتِ خودمان دور کنیم؛ می‌توانیم آرزوی دیرین بشر یعنی عدالت را تحقق ببخشیم؛ می‌توانیم به تحقیر شدن ملتهای مسلمان خاتمه دهیم؛ می‌توانیم طمع قدرتهای استکباری را قدرتمندانه - نه با تملق و اظهار ذلت - از خودمان قطع کنیم؛ می‌توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود، و هم در برنامه‌های کلان کشور حاکم کنیم؛ می‌توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همه‌ی برکاتی که در آن هست، به‌دست بیاوریم؛ اینها هدفهای امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدفها به‌وجود آمده است. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته‌ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به‌روی ما باز کرد و این هدفها را برای ما تعریف کرد. او با اراده‌ی قاطع و با دست توانای خود، به کمک این ملت، اساسی‌ترین مرحله‌ی این راه طولانی را طی کرد و دنیای اسلام را متحول نمود. مردان خدا این‌طورند؛ علی‌رغم بی‌اعتناییِ به زخارف دنیا می‌توانند دنیایی را متحول کنند. عامل اصلی قدرت آنها، بی‌اعتنایی به زخارف دنیاست. مردان خدا نظرشان به همه چیز و همه کس، تابع نظرشان به خداست. مردان خدا به تاریخ روح می‌بخشند، و روح بخشیده‌اند. تاریخ حقیقی و معنوی بشر را مردان خدا نوشته‌اند. شما نگاه کنید؛ امروز با این‌که هزاران سال از دوران ابراهیم و موسی و عیسی می‌گذرد، مفاهیمی که هدیه‌ی آنها به بشریت است، امروز برترین مفاهیم رایج بشری است. امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می‌رود، اگر حقوق انسان در جوامع مطرح می‌شود، اگر عدالت و رفع تبعیض

همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزه‌ی با فساد و مفسدان و مبارزه‌ی با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به‌خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران - این مردان خدا - به تاریخ عرضه کردند و آنها را در اختیار بشریت قرار دادند. بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می‌کنند. آنها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن‌ها را ممکن می‌کنند. با خوف و رجاء مادی و حیوانی نمی‌شود انسان و انسانیت را متحول کرد. بیم و امید مردان خدا از قبیل بیم و امید اهل دنیا نیست؛ دلبستگی آنها به خداست؛ توکلشان به خداست؛ خشیت آنها از نافرمانی خداست؛ آنها همه‌ی قوانین طبیعت را - که دست قدرتمند الهی سررشته‌دار آنهاست - در خدمت هدفهای خود می‌بینند و با توکل به خدا حرکت می‌کنند؛ لذا دنیایی را متحول می‌کنند. امام بزرگوار ما از زمره‌ی چنین مردانی بود. مردان خدا بر دلها حکومت می‌کنند؛ و بر اثر همین اتصال به خداست که سلطان دلها می‌شوند. ولایت مردان خدا، ولایت معنوی و باطنی است؛ ولایت ظاهری آنها هم - اگر به ولایت ظاهری دست پیدا کنند - ناشی از معنویت و ولایت باطنی آنهاست. خدا قدرت خلاقیت خود را به مردان خدا و پیغمبران خود و اوصیاء پیغمبران می‌بخشد و آنها را بر دلها حاکم می‌کند. ولایت و حکومتی که رشحه‌ای از ولایت معنوی در آن نباشد، اگر جذابیتی هم داشته باشد، جز لعابی از دروغ و فریب و تزویر نیست. لذا نوع حکومت مردان خدا و حاکمان الهی با دیگران متفاوت است. امام این الگو را به ما نشان داد و ما آن را از نزدیک دیدیم. ما وقتی به خود نگاه می‌کنیم، فاصله‌ی میان خود و پیغمبران و اولیاء خدا و مردان بزرگ الهی و معنوی را ناپیمودنی و ژرف می‌بینیم. اما امام بزرگوار در زمان ما، در خلأ پیغمبران الهی و وحی الهی، با حضور خود، با فکر خود و با رفتار خود توانست نمونه‌ی زنده‌ای را به ما نشان دهد تا ببینیم ولایت معنوی چیست. امروز هم راه امام و فکر امام و هدف امام برای ملت ایران و امت اسلامی وسیله‌ی نجات است. من امروز سه مطلب کوتاه را که برگرفته‌ی از منطق انقلابی و اسلامی امام است در این‌جا مطرح می‌کنم: اول، درباره‌ی مکتب سیاسی امام است، که مایه‌ی اصلی نظام جمهوری اسلامی است دوم، درباره‌ی اوضاع کنونی جهان و چالش‌های بین‌المللی در ارتباط با اسلام و مسلمین است؛ و مطلب آخر، درباره‌ی مسئله‌ی جاری کشور یعنی انتخابات است. مطلب اول: جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیاست؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه‌ی سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسیِ وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسیِ دین و بدون دست خلاق و سازنده‌ی دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا - یعنی محیط زندگی انسان - بدون دین، تبدیل می‌شود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه‌ی عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه‌ی زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به‌حساب نیاید. در چنین صحنه‌ای، آنچه می‌تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده‌ی در عرصه‌ی جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله‌ی رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای این‌که انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در

وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیده‌ی با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه‌ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آنها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است. اما دنیا مفهوم دیگری هم دارد. در متون اسلامی، دنیا به معنای نفسانیت و خودخواهی و اسیر هوی و هوس خود بودن و دیگران را هم اسیر هوی و هوس خود کردن، آمده است. سرتاسر قرآن و احادیث و کلمات بزرگان دین در طعن و طرد چنین دنیایی است. در لسان روایات ما، دنیای مطرودی که با دین قابل جمع نیست، به معنای هوی و هوس و نفسانیت و انانیت و خودخواهی و خودپرستی است؛ این دنیا شاخصه‌ی فرعون و نمرود و قارون و شاخصه‌ی شاه و بوش و صدام است؛ این دنیا شاخصه‌ی مستکبران ظالم و ستمگرِ روزگار در طول تاریخ تا امروز است. البته اینها مجسمه‌های بزرگترِ رذائل اخلاقی و این دنیای مذموم‌اند. یک انسان معمولی هم می‌تواند در دل و درون خود یک فرعون داشته باشد و به قدر توان و امکانات خود، فرعونی و قارونی و قیصری و امپراتورانه عمل کند. اگر امکاناتش بیشتر شد، او هم مثل فرعون و قارون و بقیه‌ی گردنکشان و طواغیت تاریخ خواهد بود. این دین با دنیا قابل جمع نیست؛ این همان دنیایی است که در لسان روایات، هووی دین نامیده شده است؛ نمی‌توانند با هم جمع شوند. اگر کسی بخواهد دنیای به این معنا را با دین جمع کند، ممکن نیست. دین را با چنین دنیایی نمی‌شود آباد کرد. دین را در خدمت چنین دنیایی قرار دادن، خیانت به دین است. امام، ما را از اسارت دنیا هم برحذر می‌داشت. امام بزرگوار ما که دین را عین سیاست، عین اقتصاد و عین دنیا می‌دید، دائماً مردم و مسئولان را از دنیای به این معنا برحذر می‌داشت. ما باید بین این دو معنای از دنیا فاصله قائل شویم. خود او هم دنیای به معنای دوم را بکلی کنار گذاشته بود؛ اهل هوای نفس و انانیت و خودخواهی و نفسانیت نبود. اما دنیای به معنای اول - یعنی عرصه‌ی وسیع زندگی - چیزی بود که مثل متون اسلامی و آن چنان که اسلام به ما آموخته است، امام آن را با دین همسان و منطبق می‌دانست. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «الدنیا متجر اولیاءاللّه»؛ دنیا جایگاه بازرگانی و سودای اولیاء خداست، یا ابزار بازرگانی و سودای آنهاست؛ می‌توانند از دنیا برای رسیدن به تعالی معنوی استفاده کنند. راهی که ملت ایران در پیش دارد، راه آباد کردن دنیاست. علم را، دانایی را، اقتصاد را، سیاست را، زندگی فردی را، روابط اجتماعی را، برنامه‌های کلان جامعه را - که اجزاء گوناگون دنیاست - باید آباد کرد، پیش برد، رونق داد و آنها را به شکوفایی رساند؛ و همه‌ی اینها در سایه‌ی دین تحقق پیدا خواهد کرد. امام این را به ما آموخت؛ و همین عاملِ دشمنیِ آشتی‌ناپذیر و خصومت کورِ ابرقدرت‌ها با نظام جمهوری اسلامی بود، و امروز هم هست. امروز هم یکی از آماج‌های تهاجم دشمنان ما در سطح تبلیغات جهانی، همین یگانگی دین و دنیاست؛ می‌گویند چرا دین را پیشوا و مهندس دنیا می‌دانید. آنها احساس خطر می‌کنند؛ چون دنیایی که آنها می‌خواهند، دنیای ظلم و تجاوز و دنیای تهی از معنویت و اخلاق است. این، نظمی است که استکبار جهانی برای بشریتِ امروز و دیروز، همیشه در نظر داشته است. نظام جمهوری اسلامی این نظم باطل و این دور غلط را شکسته است؛ نمونه‌ای را نشان می‌دهد که دین می‌تواند در دنیای مردم به‌طور عملی مؤثر باشد. مطلب دوم درباره‌ی حوادث بین‌المللی و منطقه‌ای در ارتباط با اسلام و مسلمین است. از روزگار امام تا امروز، دنیا در زمینه‌ی مسائل سیاسی و جغرافیای سیاسی تغییرات زیادی کرده است: اردوگاه کمونیسم متلاشی شده؛ این یک حادثه‌ی بسیار بزرگ در دنیا بود. مردم مظلوم فلسطین به انتفاضه و قیام رو آورده‌اند؛ این حادثه‌ی بسیار مهمی بود. در سطح دنیای اسلام، بلکه در سطح جهان، نفرت از دولت ایالات متحده‌ی امریکا همه‌گیر شده است؛ این حادثه‌ی بسیار مهمی است. در سطح منطقه، طاغوت بدکردارِ زشت‌سیرتی مثل صدام حسین به درک رفته است و از دستگاه تأثیر سیاسی منطقه حذف شده است؛ این حادثه‌ی مهمی است. در اردوگاه غرب، یک رقابت شدید میان امریکا و اروپا به‌وجود آمده؛ شکافی که سعی می‌کنند آن را پنهان نگه دارند؛ اما نشانه‌ها و علائم آن جلوی چشم همه

است؛ این حادثه‌ی بسیار مهمی است. درباره‌ی وضعیت کنونی دو تفسیر وجود دارد: یک تفسیر از اوضاع کنونی - که ظاهربینانه است - این است که امریکا با تحولاتی که رخ داده، قدرت بیشتری پیدا کرده است؛ انقلاب اسلامی و دنیای اسلام را به محاصره درآورده است. ادعا می‌کنند که امریکا در عراق (غرب ایران)، در افغانستان (شرق ایران)، در منطقه‌ی خلیج فارس و در مناطقی از آسیای جنوب غربی حضور دارد و جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را به محاصره‌ی خود درآورده است؛ بنابراین قدرت امریکا بیشتر شده. اما تفسیر دیگری وجود دارد، و آن این است که این حوادث نشان‌دهنده‌ی حرکت انفعالی امریکا در مقابل بیداری دنیای اسلام است. بعد از برپا شدن جمهوری اسلامی، قدرت استکباری امریکا که با وجود رقیبی مثل شوروی سابق، تا آن روز با خیال راحت در این منطقه به منافع نامشروع خود دست پیدا می‌کرد، آرامشِ قدرتمندانه‌اش بر هم خورده و در منطقه‌ی اسلامی تهدید شده است. یک روز بود که امریکا در منطقه‌ی خاورمیانه احساس قدرت مطلقه می‌کرد و دغدغه‌ای نداشت. حتّی حکومت‌هایی هم که بظاهر گرایش چپ داشتند، برای امریکا خطر محسوب نمی‌شدند. رژیم بعثی عراق یک رژیم به‌اصطلاح چپ بود و با شوروی ارتباطات نزدیکی داشت؛ اما برای امریکا خطر محسوب نمی‌شد؛ چون امریکایی‌ها می‌دانستند هر چه آنها بخواهند، می‌توانند این حکومت بی‌پایه‌ی غیرمتکی به مردم را به سمت آن سوق دهند؛ و آنچه اراده‌ی آنها بود، به‌وسیله‌ی او تحقق پیدا می‌کرد. حکومت‌های چپ دیگری هم که در منطقه بودند، برای امریکا تهدید محسوب نمی‌شدند؛ اما وقتی نظام جمهوری اسلامی به‌وجود آمد، پدیده‌ی جدید و غیرقابل تفسیری برای امریکایی‌ها بود. این، یک نظام چپِ وابسته‌ی به اردوگاه کمونیسم نبود که اگر با آن مشکلی پیدا کردند، بروند با سران شوروی مذاکره کنند و مشکل را حل نمایند؛ این نظامی بود اولاً متکی به اراده و ایمان آحاد مردمش و غیرمتکی به هر مرکز قدرتی در خارج از محدوده‌ی خود و کشور خود؛ ثانیاً الهام‌بخش این نظام و رهبر عظیم‌الشأن آن، خدا و دین و خوف و رجاء الهی بود؛ لذا دنیا در اراده‌ی او تأثیری نداشت. همین صفا و صدقی که در این نظام بود، و همین شعار معنویت و اسلام - که هویت مسلمان‌ها را به یادشان می‌آورد - موجب شد که حرکت بیداری اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام به‌وجود بیاید. آنچه امریکایی‌ها در طول این سالها در خاورمیانه و در منطقه‌ی اسلامی انجام داده‌اند، یک حرکت انفعالی در مقابل حرکت قویِ نظام اسلامی و جمهوری اسلامی بوده است. طرح خاورمیانه‌ی بزرگ هم که امریکایی‌ها با اصرار آن را دنبال کرده‌اند و تا امروز شکست خورده و بعد از این هم به حول و قوه‌ی الهی شکست خواهد خورد، یک حرکت انفعالی در مقابل قیام اسلامی و نهضت بیداری اسلامی است. امریکایی‌ها می‌دانند که در دنیای اسلام آینده‌ای ندارند. برای این‌که بیداری اسلامی به حرکتهای انقلابی منتهی نشود، پیشدستی می‌کنند؛ می‌خواهند چیزی را که برای ملتها سرنوشت محتوم است، با ابتکار و حرکتهای پیشدستانه‌ی خودشان عقب بیندازند. اخیراً امریکایی‌ها اعتراف کرده‌اند که اگر حمله‌ی آنها به عراق نمی‌بود، رژیم صدام در مدت کوتاهی به‌وسیله‌ی عناصر مؤمن و مسلمانِ خود عراق سرنگون می‌شد و ابتکار عمل از دست آنها خارج می‌گردید؛ آنها از این می‌ترسند. فعالیت آنها انفعالی و از روی ترس از عواقب بیداری اسلامی در دنیای اسلام است. حرکتی که امروز امریکایی‌ها در این منطقه می‌کنند، ناشی از قدرت نیست؛ ناشی از احساس قدرت در اردوگاه اسلامی و قیام اسلامی و بیداری اسلامی است. البته ملتهای اسلامی باید بیدار باشند و نباید دشمن و توطئه و حرکتهای او را کوچک بشمرند؛ باید بیداری و برحذر بودن و هشیاری خود را حفظ کنند. امروز، روز اتحاد و همدلی ملتها و دولتهای اسلامی است. من از همین جا می‌خواهم به ملت خودمان و ملت عراق و ملت پاکستان و دیگر ملتهای مسلمان هشدار بدهم؛ اختلافات مذهبی و اختلافات شیعه و سنی را مهار کنند. من امروز دستهایی را می‌بینم که با برنامه، به عنوان شیعه و سنی، میان مسلمانان جنگ ایجاد می‌کنند. کشتارهایی که اتفاق می‌افتد و انفجارهایی که در مساجد، حسینیه‌ها، نمازهای جماعت و نمازهای جمعه به‌وجود می‌آید، یقیناً دست خبیث صهیونیسم و استکبار در آنها وجود دارد؛ این کارِ خود مسلمان‌ها نیست. هم در عراق، هم در ایران، هم در افغانستان، هم در پاکستان و هم در همه‌ی کشورهای دیگر، امروز مسلمانان وظیفه دارند به موارد اتحاد و وحدتِ خودشان بپردازند. توحید، یکی؛ خدا، یکی؛ نبوت،

یکی؛ معاد، یکی؛ قرآن، یکی؛ بیشترین احکام شریعت اسلامی، یکی؛ همه مشترک، اما دشمن می‌آید روی نقاط افتراق انگشت می‌گذارد و دلها را پُر از کینه‌ی به یکدیگر می‌کند؛ برای این‌که بتواند به هدفهای خود برسد. امام بزرگوار ما که این‌همه روی وحدت مسلمین تأکید می‌کرد، به‌خاطر این بود که این خطر را می‌دید و می‌شناخت. در کشور ما و سایر کشورهای اسلامی، انگلیسی‌ها و دستگاه جاسوسی انگلیس میان شیعه و سنی اختلاف ایجاد کردند؛ آنها تجربه‌ی زیادی در این کار دارند؛ همه باید مراقب باشند. امروز ایادی صهیونیسم هم در این کارها دخالت می‌کنند. اطلاعات ما خبر از این می‌دهد که دستهای خبیث صهیونیست‌ها و عوامل دشمنان اسلام، در همه‌ی حوادثی که انسان در گوشه و کنار دنیای اسلام می‌بیند، با واسطه‌یا بی‌واسطه دخالت دارند. امروز دنیای اسلام باید به خود ببالد که قدرت و بیداری او استکبار جهانی را دستپاچه و سراسیمه کرده است. امروز ملتهای مسلمان باید قدر بیداری اسلامی را بدانند. امروز ملت ایران باید قدر حرکت عظیم خود را بداند که امید را در دلهای مسلمانان بیدار کرده است و می‌تواند ان‌شاءاللّه پیشرفت دنیای اسلام و نجات از عقب‌ماندگیِ مزمن و تحقیر شدن به‌وسیله‌ی دشمنان را به او نوید دهد. آخرین مطلبی که عرض می‌کنم، راجع به مسئله‌ی جاری کشور ماست؛ یعنی انتخابات. در برهه‌ی اخیر درباره‌ی انتخابات مطالب زیادی را با ملت عزیزمان در میان گذاشته‌ایم. ما روزبه‌روز داریم به زمان برگزاری انتخابات نزدیک می‌شویم. انتخابات یک حادثه‌ی مهم است؛ چون مردم اختیار کشور را برای مدت چهار سال به دست انسانی خواهند داد؛ و اوست که می‌تواند در این مدت بودجه و درآمد و نیروی انسانی و سازمان‌های کشور را به‌کار بگیرد؛ یا درست، یا خدای نکرده نادرست؛ یا کامل، یا خدای نکرده ناقص؛ یا همراه با صحت عمل، یا خدای نکرده دچار شائبه‌های سوءعمل؛ یا با توجه به نیازهای مردم، متوجه به باز کردن گره‌های زندگی مردم، متوجه به رفع مشکلات انبوهی که وجود دارد، یا خدای نکرده بی‌اعتنایی به اینها. پس انتخابات از این جهت بسیار مهم است که ملت ایران می‌خواهد اداره‌ی کشور را برای چهار سال به دست انسانی بسپرد که از لحاظ قانونی اختیارات بسیار وسیعی دارد، امکانات بی‌نظیری در اختیار دارد و می‌تواند ملت و کشور را چهار سال و یا حتّی بیش از چهار سال جلو ببرد؛ و می‌تواند متوقف نگه دارد یا خدای نکرده به عقب برگرداند. انتخابات از جهت دیگر هم مهم است، و آن این است که انتخابات نماد حرکت اسلامی در کشور ماست. انتخابات، هدیه‌ی اسلام به ملت ماست. امام بزرگوار ما حکومت اسلامی به روش انتخاباتی را به ما یاد داد. حکومت اسلامی در ذهن‌ها و خاطره‌ها به شکل خلافت‌های موروثی به یادگار مانده بود؛ خیال می‌کردند حکومت اسلامی یعنی مثل خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس یا خلافت ترکان عثمانی؛ یک نفر با نام و شکل ظاهری خلیفه، اما با باطن و عمل فرعون و پادشاهان مستبد؛ بعد هم که از دنیا می‌رود، یک نفر را به جای خود معین کند. در ذهن مردم دنیا، حکومت اسلامی به این شکل تصویر می‌شد؛ که بزرگترین اهانت به اسلام و حکومت اسلامی بود. امام، حکومت اسلامیِ به روش انتخابات مردم و حضور مردم و تعیین منتخب مردم را - که لبّ اسلام است - بار دیگر برای مردم ما معنا کرد و در جامعه‌ی ما تحقق بخشید. امروز در کشور ما مسئولانِ سطوح مختلف به‌وسیله‌ی مردم انتخاب شده‌اند؛ یا مستقیم یا غیرمستقیم. مسئول انتصابی، مسئولیت موروثی، مسئولیت به خاطر پول و چیزهای مادی و دنیوی، در نظام جمهوری اسلامی نداریم. انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات مجلس شورای اسلامی، انتخابات خبرگان تعیین رهبری، و انتخابات شورای شهر جزو افتخارات ملت ایران، جزو افتخارات اسلام، و جزو افتخارات شخص امام است. قانون اساسی ما با تعیین موارد این انتخاب‌های حساس و سرنوشت‌سازِ مقطعی توانسته است در دنیای اسلام، ذهن‌ها و فکرهای مؤمن و روشن و تحول‌خواه را به خود جذب کند. مبنای مردم‌سالاری دینی با مبنای دمکراسی غربی متفاوت است. مردم‌سالاری دینی - که مبنای انتخابات ماست و برخاسته‌ی از حق و تکلیف الهیِ انسان است - صرفاً یک قرارداد نیست. همه‌ی انسان‌ها حق انتخاب و حق تعیین سرنوشت دارند؛ این است که انتخابات را در کشور و نظام جمهوری اسلامی معنا می‌کند. این، بسیار پیشرفته‌تر و معنادارتر و ریشه‌دارتر از چیزی است که امروز در لیبرال دمکراسی غربی وجود دارد؛ این از افتخارات ماست؛ این را باید حفظ کرد. امروز تبلیغات دشمنان سوگندخورده‌ی این ملت متوجه این است که این

انتخابات را کمرنگ و بی‌رونق کند. معنای کار آنها چیست؟ از انتخابات شما ضرر می‌بینند. انتخابات شما جمهوری اسلامی را در دنیای اسلام و در افکار عمومی عالم به درستی معنی می‌کند؛ آنها از این ناراحتند؛ لذا با انتخابات مخالفند. اگر به تبلیغات دشمنان نگاه کنید، می‌بینید همه بر ضد انتخابات است. گاهی به‌طور صوری ممکن است از یک نامزد انتخابات حمایت کنند - با تفسیری که خودشان دارند - اما حقیقت این است که از اصل انتخابات ناراحتند و نمی‌خواهند انتخابات پُرشوری در این کشور اتفاق بیفتد. البته من امیدوارم و به خدای متعال توکل و اعتماد دارم و می‌دانم که ملت عزیز ما در این آزمایش هم در مقابل دشمن، سربلند بیرون خواهد آمد. به همه‌ی برادران و خواهران و همه‌ی ملت عزیز ایران سفارش می‌کنم که فضای انتخابات را، هم گرم و هم سالم نگه دارند. کسانی که به یک نامزد انتخاباتی علاقه‌مندند، مراقب باشند به خاطر علاقه‌ی به او، نامزد دیگر را تخریب نکنند؛ این بین مردم اختلاف و نقار ایجاد می‌کند؛ علاوه بر این‌که تخریب اساساً کار درستی نیست و فایده‌ای هم ندارد. کسی که با تخریب یک نامزد انتخاباتی می‌خواهد آراء او را کم کند، به مقصود خودش دست پیدا نمی‌کند؛ هم یک کار غلط و خلاف منطق و در موارد بسیاری خلاف شرع انجام می‌گیرد، هم فایده‌ای گیر او نمی‌آید. فضا را سالم نگه دارید. شما از نامزدِ خودتان حمایت کنید، دیگران هم از نامزدِ خودشان حمایت کنند و به او رأی دهند. در پیدا کردن نامزد مورد نظر دقت کنید. به کسی گرایش پیدا کنید که به دین مردم، به انقلاب مردم، به دنیای مردم، به معیشت مردم، به آینده‌ی مردم و به عزت مردم اهمیت می‌دهد. بحمداللَّه میدان برای آزمودن و دیدن و شناختن باز است؛ ملت ما هم هشیار است. پروردگارا! به محمد و آل محمد دلهای مردم را به بهترین انتخاب راهنمایی کن. پروردگارا! روح مطهر امام بزرگوار را از این ملت و از مسئولان راضی بگردان. پروردگارا! ما را بر عهد و پیمان خود با این مرد بزرگ تاریخ پایدار بدار. پروردگارا! قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی کن و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! رحمت و برکت و فضل و نعمت خود را بر این مردم فرو بریز. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوش‌آمد عرض می‌کنیم به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز که از شهرهای مختلف و از نقاط دور و نزدیک کشور تشریف آوردید و راه‌های طولانی را طی کردید و این مجلس پُرشور و پُراحساس و حاکی از انگیزه و ایمان قلبی را تشکیل دادید. بخصوص سلام عرض می‌کنم به خانواده‌های معظم شهیدان و ایثارگران که در میان شما، جمعی از آنها تشریف دارند؛ و همچنین جانبازان عزیز و خانواده‌هاشان و همه‌ی پویندگان راه خدا و راه حقیقت و راه بندگی با خلوص نیت. این روزها به مناسبت سالروز ولادت حضرت زینب کبری (سلام‌اللَّه‌علیها)، متعلق به شخصیت این بانوی برجسته‌ی اسلام است، که الگوی همیشه زنده‌ای در مقابل زن مسلمان و مرد مسلمان قرار می‌دهد. به این مناسبت، به پرستاران عزیز در سراسر کشور - که روز پرستار را به مناسبت این ولادت بزرگ نامگذاری کرده‌اند - تبریک عرض می‌کنم. پرستاران، دردآشنایانِ همه‌ی بیماران و از کار افتادگان هستند؛ مونس لحظه‌های درد و رنج انسانهایی هستند که نیاز به مونس و پرستار دارند. امیدواریم همه‌ی پرستاران ما در هر نقطه‌ای از نقاط کشور که هستند، مشمول اجر الهی باشند. البته شخصیت زینب کبری منحصر در بُعد غمگساری و پرستاریِ آن بزرگوار نیست. زینب کبری(سلام‌اللَّه‌علیها) یک نمونه‌ی کامل از زن مسلمان است؛ یعنی الگویی که اسلام برای تربیت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنیا قرار داده است. زینب کبری دارای شخصیت چند بُعدی است؛ دانا و خبیر و دارای معرفت والا و یک انسان برجسته است که هر کس با آن بزرگوار مواجه می‌شود، در مقابل عظمتِ دانایی و روحی و معرفت او احساس خضوع می‌کند. شاید مهمترین بُعدی که شخصیت زن اسلامی می‌تواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد - تأثیری که از اسلام پذیرفته - این بُعد است. شخصیت زن اسلامی به برکت ایمان و دل سپردن به رحمت و عظمت

الهی، آن‌چنان سعه و عظمتی پیدا می‌کند که حوادث بزرگ در مقابل او، حقیر و ناچیز می‌شود. در زندگی زینب کبری، این بُعد از همه بارزتر و برجسته‌تر است. حادثه‌ای مثل روز عاشورا نمی‌تواند زینب کبری را خرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستمگر جباری مثل یزید و عبیداللَّه‌بن‌زیاد نمی‌تواند زینب کبری را تحقیر کند. زینب کبری در مدینه - که محل استقرار شخصیت باعظمت اوست - و در کربلا - که کانون محنتهای اوست - و در کاخ جبارانی مثل یزید و عبیداللَّه‌بن‌زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ می‌کند و شخصیت‌های دیگر در مقابل او تحقیر می‌شوند. یزید و عبیداللَّه‌بن‌زیاد - این مغروران ستمگر زمان خود - در مقابل این زنِ اسیر و دست‌بسته، تحقیر می‌شوند. زینب کبری شور عاطفه‌ی زنانه را همراه کرده است با عظمت و استقرار و متانت قلب یک انسان مؤمن، و زبان صریح و روشن یک مجاهد فی‌سبیل‌اللَّه، و زلال معرفتی که از زبان و دل او بیرون می‌تراود و شنوندگان و حاضران را مبهوت می‌کند. عظمت زنانه‌اش، بزرگان دروغین ظاهری را در مقابل او حقیر و کوچک می‌کند. عظمت زنانه ، یعنی این؛ یعنی مخلوطی از شور و عاطفه‌ی انسانی، که در هیچ مردی نمی‌توان این عاطفه‌ی شورانگیز را سراغ داد؛ همراه با متانت شخصیت و استواری روح که همه‌ی حوادث بزرگ و خطیر را در خود هضم می‌کند و روی آتش‌های گداخته، شجاعانه قدم می‌گذارد و عبور می‌کند؛ در عین حال، درس می‌دهد و مردم را آگاهی می‌بخشد؛ در عین حال، امام زمان خود - یعنی امام سجاد - را مانند یک مادر مهربان آرامش و تسلا می‌بخشد؛ در عین حال، با کودکان برادر و بچه‌های پدر از دست داده‌ی آن حادثه‌ی عظیم، در میان آن طوفان شدید، مثل سد مستحکمی برای آنها امنیت و آرامش و تسلا ایجاد می‌کند. بنابراین زینب کبری (سلام‌اللَّه‌علیها) یک شخصیت همه‌جانبه بود. اسلام زن را به این طرف سوق می‌دهد. زن با نقاط قوّت زنانه‌ی خود - که خدای متعال در وجود او به ودیعه گذاشته و مخصوص زن است - همراه با ایمان عمیق، همراه با استقرار ناشی از اتکاء به خداوند، و همراه با عفت و پاکدامنی - که فضای پیرامون او را نورانیت می‌بخشد - می‌تواند در جامعه یک نقش استثناییِ این‌گونه ایفا کند؛ هیچ مردی قادر به ایفای چنین نقشی نیست. مثل کوه استواری از ایمان، در عین حال مثل چشمه‌ی جوشانی از عاطفه و محبت و احساسات زنانه، تشنگان و محتاجان نوازش را از چشمه‌ی صبر و حوصله و عاطفه‌ی خود سیراب می‌کند. انسانها در چنین آغوش پُربرکتی می‌توانند تربیت شوند. اگر زن با این خصوصیات در عالمِ وجود نبود، انسانیت معنا پیدا نمی‌کرد. این، معنای ارزش زن و تشخص زن است؛ چیزی که مغز متحجرِ مادی غربی‌ها نمی‌تواند آن را بفهمد. کسانی که از دین و معنویت بهره‌ای نبرده‌اند، نمی‌توانند چنین عظمتی را درک کنند. آنهایی که شاخصه‌ی زن را در زیور و آرایش و سبکسری و بازیچه قرار گرفتن در دست مردان می‌دانند، نمی‌توانند اساس هویت زنانه را در منطق اسلام و در نظر اسلام درک کنند. زینب کبری برای زنان ما در طول تاریخ یک الگوست؛ عقل و متانت، قدرت و شجاعت، شور و احساس عاطفی، صراحت زبان، متانت دل، استواری روح؛ در عین‌حال، مادرانه، خواهرانه، با همه‌ی انسانها برخورد کردن، در محیط خانه شمع محبت را روشن نگه داشتن، همسر و فرزندان را بر سر سفره‌ی محبت و عاطفه‌ی خود دور هم جمع کردن؛ اینها خصوصیات زن مسلمان است. امروز در جامعه‌ی ما خوشبختانه از این نعمت بزرگ، سهم وافری باقی است؛ اگرچه دشمنان سعی می‌کنند آن را تاراج کنند و از بین ببرند. اما در کشورها و جوامعی که زن چنین هویتی ندارد، می‌بینید پایه‌های تربیت مردم می‌لنگد و فضای اخلاقی و معنوی جامعه هم دچار مشکل می‌شود. همه‌ی ارزشهای معنوی را می‌توان از درون کانون گرم خانواده - که محور آن، زن خانواده است؛ کدخدای این مجموعه، آن مجسمه‌ی عاطفه است - بیرون کشید و معنویات را در سطح جامعه گستراند. امیدواریم دختران جوان و زنان جامعه‌ی ما در الگوی زینب کبری دقت کنند و هویت و شخصیت خود را در آن ببینند؛ بقیه‌ی چیزها فرعی است. جوهر ذات یک انسان اگر تعالی و روشنایی و شفافیت پیدا کند، همه چیز در مقابل او کوچک می‌شود و قدرت او بر همه‌ی کارهای دیگر، برای او تأمین می‌گردد. آن‌که در او جوهر دانایی است بر همه کاریش توانایی است زن به یک جایگاه مصنوعی و تصنعی و تشریفاتی احتیاج ندارد؛ جایگاهی که دون شأن متانت و سکینه و آرامش روحی اوست. در طبیعت الهی زن، آن‌چنان لطافت و زیبایی و گرمای محبتی وجود دارد که می‌تواند

هم خود را و هم محیط پیرامون خود را - چه در داخل خانه، چه در هر محیطی که باشد - به طرف معنویت، پیشرفت و علوّ مقامات علمی و عملی سوق دهد و پیش ببرد. این روزها مناسبت مهم دیگری که وجود دارد، انتخابات است. به پایان مسابقات انتخاباتی و به روز حضور و اظهار هویت یک ملتِ بزرگ داریم نزدیک می‌شویم؛ لحظه‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در زندگی جامعه‌ی ماست. جامعه‌ی ما چنین لحظه‌ای را به معنای واقعی کلمه از اول انقلاب تا امروز بارها و بارها لمس کرده و به آن نزدیک شده و در این میدان، امتحان پس داده است. کسانی که امروز با لحن‌های دور از شأن یک انسانِ مستقل و آزاد، به تبع میل دل رسانه‌های غربی، این‌طور وانمود می‌کنند که ملت ما دارد دمکراسی را یاد می‌گیرد، حقیقتاً به این ملت ظلم می‌کنند. ملت بزرگی که بارها و بارها در طول سالهای بعد از انقلاب، آحاد آن، با انگیزه و ایمان و شور و شوق، پای صندوق‌های رأی رفته‌اند و بدون این‌که از کسی خجالت بکشند، از کسی بترسند و به کسی طمع بورزند، رأی و عقیده‌ی خود را روی کاغذ نوشته‌اند و در صندوق انداخته‌اند، حالا ـ ما به آنها بگوییم شما دارید یواش یواش به مردم‌سالاری نزدیک می‌شوید! این همان حرفی است که رسانه‌های امریکایی و صهیونیستی و دشمنان ملت ایران، برای تحقیر این ملت شریف، دارند آن را بزرگ و بزک و تکرار می‌کنند. چرا باید کسانی که از دل این ملت برخاسته‌اند و شاهد حضور این مردم و همچنین میدان گسترده‌ی آزادی انتخاب در دوران جمهوری اسلامی بوده‌اند، این حرف ظالمانه و غیرمنصفانه را تکرار کنند؟ نه، ملت ایران در حال آموزش مردم‌سالاری نیست؛ ملت ایران این را از انقلاب یاد گرفت. ما آحاد ملت، از اولِ تاریخ خود تا دوران انقلاب، در هیچ برهه‌ای این‌طور آزادانه نمی‌توانستیم مسئولان بلندپایه‌ی کشور را خودمان انتخاب کنیم؛ کِی چنین چیزی برای این ملت میسر بود؟ امروز هم در بسیاری از نقاط دنیا هنوز میسر نیست. حتّی در کشورهایی هم که اسم دمکراسی دارند و پرچم دمکراسی را در دست گرفته‌اند، آدمهای تیزبین می‌بینند و می‌دانند که دمکراسی به معنای مردمیِ شفافِ همگانی که در ایران وجود دارد، در آن‌جاها نیست. جاهایی که انتخابات حزبی برگزار می‌شود، مردمی که به کاندیدای حزب رأی می‌دهند، آن نامزد را نمی‌شناسند؛ گاهی اسم او جز از طریق تبلیغاتِ دوران انتخابات به گوششان نرسیده است؛ حزب گفته به این رأی دهید، آنها رأی می‌دهند. در ایران این‌طور نیست. در ایران مردم با شناخت، با معرفت، به قدری که می‌توانند و بدون این‌که کسی بالای سر آنها باشد و بگوید به این رأی بده، به این رأی نده، نامزد مورد نظر خود را انتخاب می‌کنند. حتّی حزبی بالای سرشان نیست که بگوید باید به این شخص رأی دهید؛ تا آدمی که جزو حزب است، مجبور باشد به همان کسی که چند نفر در رأس حزب نشسته‌اند و انتخاب کرده‌اند، رأی دهد. می‌خواهند احساسات عمومی و مردمی را تحقیر کنند و آن را عوامگرایی معنا کنند. آنها دلشان می‌خواهد احزاب در کشور ما همان نقشی را ایفا کنند که در امریکا و در برخی از کشورهای اروپایی ایفا می‌کنند؛ یعنی چند نفر آدم در رأس حزب بنشینند و با بده بستان‌های سیاسی و اقتصادی و با پول و یا بند و بست درباره‌ی فلان پروژه‌ی پول‌ساز نفتی و غیرنفتی، یک نفر یا چند نفر را انتخاب کنند، بعد به پیروان و طرفداران خود بگویند به این شخص رأی دهید؛ مردم هم چشم‌بسته و گوش‌بسته به او رأی دهند. در ایران هم بعضی دلشان می‌خواهد این‌طوری بشود؛ اما این‌جا این‌گونه نیست. در کشور ما بحمداللّه تا کنون نتوانسته‌اند؛ امیدواریم باز هم نتوانند. این‌جا هیچ‌کس - نه رهبری، نه دولت، نه متنفذین حزبی - به مردم ما امر و نهی نمی‌کند؛ مردم به قدر سعه‌ی اطلاعاتِ خودشان تحقیق و مطالعه و مشورت می‌کنند و فرد مورد نظرشان را برمی‌گزینند. ممکن است آنچه آخر سر به نظرشان می‌رسد، درست هم نباشد - اشتباه باشد - اما خودشان هستند که تصمیم می‌گیرند؛ و اگر این کار را برای خدا و حاکمیت ارزشهای الهی بکنند، اجر وافری هم پیش خدای متعال دارند؛ این خیلی اهمیت دارد. انسان برود هم رئیس‌جمهور، نماینده‌ی مجلس، نماینده‌ی مجلس خبرگان و عضو شورای شهر را انتخاب کند - یعنی کسی را که خودش می‌پسندد، یک قدم برای سر کار آمدن او بردارد - و هم پیش خدای متعال ثواب ببرد؛ این یک درآمد دو جانبه است. امروز بحمداللّه در کشور ما این‌گونه است. در این انتخابات هم خدای متعال این‌طور مقدر فرمود که انواع سلایق مختلف بتوانند در بین نامزدهای این انتخابات، یک نفر را پیدا کنند. این، چیزی است که امروز برای

کشور و ملت ما پیش آمـده است. در جامعه، اختلاف سـلیقه و اختلاف دیـد و نظر درباره‌ی مسائل سیاسـی و اقتصادی و مدیریتی و اجتمـاعی و فرهنگی وجود دارد؛ خیلی خوب، هر کس شخصـی را که فکر می‌کنـد به نظر او نزدیکتر است، امروز می‌توانـد انتخاب کنـد. میدان انتخاب بازی در مقابل ملت ما قرار دارد و ملت هم الحمدللّه شور انتخاباتی دارند؛ پیداست آماده‌ی حضور هسـتند و به توفیق الهی حضـور خـوبی هم به وجود خواهـد آمـد. البته شـرکت در انتخابـات، هم حق مردم است و هم تکلیف شـرعی و واجب شرعی است. دشـمنان ملت ایران هم با این بشدت مخالفند. محاسـبه هم محاسبه‌ی دو دو تا چهارتاست. کسانی که با نظام جمهوری اسـلامی و بـا هویت اسـلامیِ ملت ایران بشـدت مخالفنـد و آن را بر خلاف منافع خودشان می‌داننـد، به خاطر پشتیبانی مردم از نظام جمهوری اسـلامی، درمانده‌انـد؛ والّـا قـدرتهای مـادی دنیـا بمب اتم و توپ و تانک و اراده‌های خبیث و خدانشناسـی و بی‌رحمی و سنگـدلی کم ندارنـد. آن چیزی که تـا امروز مثـل سـدی جلوی تعرض آنهـا را به نظام جمهوری اسـلامی گرفته، حضور شـما مردم است. حضور مردم در روز انتخابات، حضوری واضـح‌تر از همه جای دیگر است. همه‌ی مردم کشور پای صـندوق‌های رأی می‌آیند و می‌تواننـد بیاینـد؛ این یـک حضور همگانی است. هر کس پای صـندوق رأی می‌آیـد، در واقع رأی به جمهوری اسـلامی، رأی به قـانون اساسـی و رأی به مواد غیرقابل تغییر قانون اساسـی - یعنی اسـلام و ارزشـهای اسـلامی - می‌دهـد. حضور مردم، یعنی دفاع از جمهوری اسـلامی؛ یعنی دفاع از قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی. این برای دشمنان ملت ایران مطلوب نیست؛ لذا سعی می‌کنند حضـور مردم را کمرنـگ کننـد. از دو سـه مـاه قبـل تـا امروز، همه‌ی تبلیغـات جهـانی و اسـتکباری جهت گرفته است برای این‌که با شیوه‌های تبلیغاتیِ گوناگون حضور مردم را کمرنگ کنند؛ آنها دلشان می‌خواهد مردم پای صـندوق‌های رأی نیایند. البته ناراحت و دستپاچه‌اند؛ چون گمانه‌زنی‌های آنها نشان می‌دهـد که اکثریت مردم پای صـندوق‌های رأی خواهنـد آمـد؛ این را فهمیده‌اند. ملت ایران برای صـیانت کشور خود، برای حفظ منافع خود، برای تزریق خون تازه در رگهای نظام اسـتوار خود، باید در پای صندوق‌های رأی حاضـر شود و علیه این اراده‌ی خبیثانه‌ی اسـتکباری اقـدام کنـد. بنده مثل همیشه متضـرعانه از خداوند متعال مسألت می‌کنم که این ملت را به حرکـتی که خیر و صـلاح او در آن هست، هـدایت کنـد؛ او را دسـتگیری کنـد و آن چیزی که برای این کشور و این ملت مایه‌ی عزت، صـیانت و رفع مشکلات است، پیش بیاورد. بنده مثل همیشه به فضل و کرم الهی هم بسیار امیدوارم. خدا را شکر که یک لحظه اطمینان به لطف و فضل الهی از ما سلب نشده است. دو سه نکته‌ی کوتاه را هم تذکراً عرض کنم؛ هم به مردم، هم به کسانی که برای نامزدهای محترمِ انتخاباتی کار می‌کنند، و هم به مسئولان دست‌اندرکار انتخابات. نکته‌ی اول این است که انتخابات در ذات خود برای جوانها، برای مرد و زن و برای قشـرهای مختلف، یک حادثه‌ی شـیرین است؛ چون میـدان حضور است و احساس می‌کننـد که می‌تواننـد رأی و اراده‌ی خودشان را به نحوی اعمال کننـد. نبایـد بگذارند این حادثه‌ی شـیرین تلخ شود. دشـمنان ملت ایران سـعی می‌کنند این حادثه‌ی شـیرین را تلخ کنند. دیدید که در چند روز گذشته چندجا حرکات مذبوحانه‌ای کردند و دست به انفجاراتی زدنـد؛ این برای این است که فضای انتخابات تلخ شود. ما همیشه افتخار کرده‌ایم که انتخابات ایران در دوران انقلاب، در نهایت امنیت و سـلامت برگزار شـده است. در خیلی جاهای دنیا، روز انتخابات، مردم به جانِ هم می‌افتنـد؛ دعوا می‌کنند؛ خونریزی می‌شود؛ آدمکشـی می‌شود. افتخار ما این بوده است که در امنیت و آرامش کامل، دو نفر رفیق پای صـندوق رأی می‌روند؛ یکی به این آقا رأی می‌دهد، یکی به آن آقا رأی می‌دهد. دشـمن می‌خواهد این محیط امن و امان از بین برود. خود افراد، خود آحاد مردم، خود دست‌اندرکاران سـتادهای انتخاباتیِ نامزدها، به دشمن با قاطعیت «نه» بگویند؛ نگذارند از طریق آنها انتخابات تلخ شود. این‌که خود نامزدها در یکدیگر خدشه کنند، داستان دیگری است که الان وقت مطرح کردن آن نیست؛ اما دست‌اندرکاران، علاقه‌مندان و هواداران - که یکی از زیـد طرفداری می‌کند، یکی از عمرو، یکی از بکر - مراقب باشـند به همدیگر تعرض نکنند. شـما به این آقا علاقه داری، طبق علاقه و تشخیصِ خودت عمل کن؛ آن دیگری هم علاقه و تشخیص دیگری دارد؛ شما به او چه کار داری؟ او هم طبـق علاقه‌ی خـودش عمـل کنـد. بنـابراین نبایـد بـه یکـدیگر تعرض کننـد و فضـا را تلـخ نماینـد. ایـن نکتـه را مـن بـه کسـانی که

دست‌اندرکار تبلیغات نامزدهای مختلف هستند - یکی از زید تبلیغ می‌کند، یکی از عمرو تبلیغ می‌کند؛ یکی از این، یکی از آن - مؤکداً توصیه می‌کنم که هر کدام کار خودشان را بکنند؛ به همدیگر کار نداشته باشند. مطلب دوم این است که اختلاف‌نظرهایی که در دوران انتخابات پیش می‌آید، ممکن است کدورت‌هایی را بین بعضی از برادران و خواهران به‌وجود بیاورد؛ نگذارید این کدورت‌ها باقی بماند. فرض کنید یکی از شما دو رفیق، طرفدار یک نفر هستید؛ دیگری هم طرفدار یک نفر دیگر. در مقام بحث و مجادله، شما می‌خواهی حرف خودت را ثابت کنی؛ او هم می‌خواهد حرف خودش را ثابت کند؛ لذا ممکن است از هم کدورت پیدا کنید. این کدورت‌ها روز جمعه باید زیر خاک دفن شود و تمام گردد. کسی که روز جمعه با انتخاب مردم برگزیده شد، او دیگر رئیس جمهور همه است؛ چه کسانی که به او رأی داده‌اند، چه کسانی که به دیگری رأی داده‌اند، چه حتّی کسانی که فرصت نکردند رأی بدهند؛ چون بعضی در حال سفرند، بعضی بیمارند، بعضی مریضدارند، بعضی گرفتار کارهای شخصی‌اند. کدورت‌هایی که در دوران انتخابات به‌وجود می‌آید، باید در روزی که انتخابات برگزار شد، فراموش شود. برادران و دوستانی که در ستادهای مختلف کار می‌کنند، اگر کدورتی از هم پیدا کردند - آنهایی که با هم مرتبطند - کدورت‌ها را کنار بگذارند و مسأله تمام شود. نکته‌ی سوم این است که انتخابات یک مسأله‌ی شخصی نیست؛ یک مسأله‌ی عمومی است و ما هم دو نفر رئیس‌جمهور نمی‌خواهیم. ما هشت نفر داوطلب ریاست جمهوری داریم، که یکی از این هشت نفر رئیس‌جمهور خواهد شد. همه موظفند نسبت به کسی که رئیس جمهور شد، همکاری و همدلی نشان دهند. کسی که شورای نگهبان او را تأیید کرده است، در واقع مُهر صلاحیت به او زده است. اختلاف و دعوا سر پیدا کردن صالح‌تر است. بالاخره حداقل صلاحیت‌ها را داشته است که شورای نگهبان به او مُهر تأیید زده است. اگر هر کدام از اینها رئیس جمهور شدند، آحاد مردم احساس نکنند که آن کسی که ما می‌خواستیم، نشد؛ پس او به درد نمی‌خورد؛ او صالح نیست؛ نه، در یک دوره‌ی چهارساله، او رئیس جمهور است. البته مردم باید از او مطالبه کنند و بخواهند؛ ما هم مطالبه می‌کنیم؛ همچنان که تا الان این کار را کرده‌ایم. تا الان هم ما مطالبات مردم و نظام را از کسانی که رئیس جمهور بوده‌اند، خواسته‌ایم. بنده اهل این که بیایم در مقابل مردم با کسی دعوا و جنجال راه بیندازم، نیستم؛ اما خدای متعال کمک کرده است و در جریان کار، یک لحظه از مطالبه‌ی حقوق مردم و ارزشهای نظام از مسئولانی که تا کنون سر کار بوده‌اند، فارغ نبوده‌ام. من از اینها مطالبه کرده‌ام؛ اما این‌که بعضی توانسته‌اند عمل کنند، بعضی نتوانسته‌اند؛ بعضی مقداری توانسته‌اند، بعضی به جهاتی عمل نکرده‌اند؛ بحث دیگری است. نکته‌ی بعدی این است که مردم از دعواهای سیاسی و اختلافات سیاسی و من خوبم و تو بدی خسته‌اند؛ مردم این چیزها را دوست نمی‌دارند. در کشور کارهای زیادی هست که باید انجام بگیرد؛ کارهای زیادی هم انجام گرفته است. مشکلات فراوانی وجود دارد که باید برطرف شود؛ گره‌هایی هست که باید باز شود. در کشور باید فساد ریشه‌کن شود؛ تبعیض نباشد؛ به طبقه‌ی مستضعف و محروم - بخصوص مستضعفینِ بی‌دست و پا - به‌طور ویژه توجه شود؛ اینها وظایف اسلامی ماست؛ وظایفی است که قانون اساسی بر دوش همه‌ی مسئولان کشور گذاشته است؛ هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از این کارها برکنار بدارد. دعواهای لفظی، شعارهای لفاظی‌گونه، اسم از مفاهیم مبهم و بی‌سروته آوردن، مشکل مردم را حل نمی‌کند؛ مردم احتیاج دارند به این‌که در میدان عمل و کار، با لجن‌هایی که نمی‌گذارد این دریاچه‌ی مصفا طراوت لازم را داشته باشد، مبارزه شود. کسی که سر کار می‌آید - هر کس باشد، هر شعاری داده باشد، هر حرفی در مقام ادعا به مردم زده باشد - اولین وظیفه‌اش این است که برای گره‌گشایی مشکلات مردم آستین همت بالا بزند؛ همکاران خودش را از کسانی که مؤمن به حق مردم و مؤمن به کارآیی نظام جمهوری اسلامی هستند، انتخاب کند؛ وارد میدان عمل شود و برای مردم کار کند. نکته‌ی آخر هم مربوط به مسئولان است. آراء مردم باید صیانت شود. هم مسئولانی که در وزارت کشور هستند، و هم نظاری که وابسته‌ی به شورای نگهبان هستند، باید مراقب باشند و از یکایک آراء مردم صیانت و حفاظت کنند. البته ما به مسئولانِ خود اعتماد داریم؛ اما باید کاملاً مراقب و مواظب باشند؛ چون آراء مردم امانت الهی در دست آنهاست. امید ما به خدای متعال است. تکیه‌ی ما

به ایمان عمیق مردم است. نگاه ما به دست لطف ولیّ غایب ما (ارواحنافداه) است. می‌دانیم خدای متعال به این ملت نظر لطف دارد. می‌دانیم حضرت ولی‌عصر (ارواحنافداه) این ملت را دعا می‌کند. امیدواریم همه‌ی ما مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار باشیم؛ ما هم بتوانیم متقابلاً ـ موجبات جلب رحمت الهی را فراهم کنیم و زمینه را برای ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار ایجاد نماییم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه و خانواده‌های شهدای فاجعه هفتم تیر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه و خانواده‌های شهدای فاجعه هفتم تیر بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، هم برادران و خواهران شاغل و مسئول در قوه‌ی قضائیه و هم برادران و خواهران مرتبط با حادثه‌ی فاجعه‌آمیز هفتم تیر و خانواده‌های عزیزِ شهیدان آن حادثه‌ی تلخ، خوشامد عرض می‌کنیم. از بیانات جناب آقای شاهرودی رئیس محترم و عالِم و محقق و شخصیت برجسته در قوه‌ی قضائیه تشکر می‌کنیم. ایشان بیانات روشنگر و مفیدی را ارائه کردند. وقتی به حادثه‌ی هفتم تیر نگاه می‌کنیم، معنای بزرگی در این واقعه‌ی تلخ وجود دارد، که با همه‌ی تلخی، آن معنا شیرین است؛ و آن عبارت است از زنده بودن، پویا بودن، بالنده بودن انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی. درست مصداق این آیه‌ی شریفه: «ألم تر کیف ضرب اللَّه مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین بأذن ربها»؛ این یک مثال قرآنیِ الهی است که مصداق آن در زمان ما، انقلاب، نظام اسلامی و رهبری است و تجسمِ آن، امام بزرگوار ماست که اینها زنده‌اند؛ درخت بالنده‌ای هستند که ریشه‌های آن سالم است، در معرض امتحانهای گوناگون قرار می‌گیرد، دچار مشکلات متعدد و گوناگونی می‌شود؛ اما بعد از برگ‌ریزان و بعد از یک خزان، باز طراوت بهارانه‌ی دیگری به سراغش می‌آید و میوه می‌دهد و برگ و بار نشان می‌دهد و زنده بودن خودش را به همه ثابت می‌کند. از اول انقلاب تا امروز، ما این قضایا را داشتیم؛ از ترور ناجوانمردانه‌ی شهید مطهری و بعد چهره‌های انقلاب؛ ترور آقای هاشمی رفسنجانی، حادثه‌ی هفتم تیر، حادثه‌ی شهادت رئیس جمهور و نخست وزیر مکتبی در یک روز، و حوادث گوناگون و ریز و درشت دیگر. در این بین، حضور نیروهای مخربِ با سلاح؛ چه سلاح سیاسی، چه سلاح نظامی علیه مردم، علیه انقلاب بود تا امروز، تا انتخابات بیست‌وهفت خرداد و سوم تیر. اینها همه نشانه‌هایی از سلامت این ریشه‌ی مقدس است که موجب می‌شود هر فشاری، هر برگ ریزانی، هر خزانی در سر راه آن پیش بیاید، نتواند عظمت و بالندگی این نهال و درخت مقدس را زیر سؤال ببرد. گاهی یک درخت سالم که ریشه‌هایش سالم و عمیق است، آتش می‌گیرد؛ اما بعد از آن که آتش فرو نشست، شما می‌بینید از لابلای کُنده‌های سوخته‌ی همین درخت، جوانه‌ی سبز سربلند می‌کند. چرا؟ چون ریشه، زنده است. گاهی می‌بینید کسانی به جان این درخت می‌افتند، شاخ و برگ آن را می‌زنند، به آن زخم می‌زنند؛ اما باز می‌بینید که در موسم خود شکوفه می‌دهد؛ میوه می‌دهد؛ برگ و بار می‌دهد. این، عبرت است. حادثه‌ی هفتم تیر یک چنین حادثه ای بود. در آن حادثه،این درخت را به خیال خودشان آتش زدند. در آن روز شخصیتی مثل شهید بهشتی و شخصیتهای برجسته‌ی دیگر، مدیران بزرگ و کارگزار در نظام نوپای اسلامی، را در یک مجلس به خاک و خون کشیدند؛ عده‌ای را شهید کردند؛ عده‌ای جانباز شدند؛ خانواده‌هایی داغدار شدند؛ دل ملت آتش گرفت - حادثه‌ی تلخی بود - اما آن حادثه نتوانست این نهال را از پا بیندازد، بلکه آن را پایدارتر هم کرد. عجیب این است که همین کسانی که امروز در دنیا پرچم ضد تروریسم به دست گرفته‌اند، آن روز وقتی این حادثه اتفاق افتاد، در اظهارات و در خبرها و در موضع‌گیری‌هایشان با لبخند تمسخرآمیزِ پیروزمندانه با ملت ایران روبه‌رو شدند؛ یعنی دیدید از بین رفتید(!) اما اشتباهشان خیلی زود معلوم شد. البته حوادث دیگر هم تا امروز همین‌طور بود. انقلاب زنده است، این اصول زنده است؛ هیچ مانعی ندارد که برگ و بار عوض بشود. خزان‌هایی در راه است؛ این یک حرکت طبیعی است برای موجودات زنده‌ی عالم. همیشه ریزش و رویش وجود دارد؛ مهم این است که در

کنار ریزش، رویش هم وجود داشته باشد؛ و امروز این‌جور است. بحمداللّه انقلاب علی‌رغم همه‌ی تبلیغات، همه‌ی تخریبها، همه‌ی ضربه‌ها، همه‌ی تهاجم‌های از اطراف و اکناف - تهاجم سیاسی، فشار اقتصادی، تهاجم فرهنگی - پیشرفت کرده؛ این انقلاب زنده، بانشاط و مشغول پیشرفت است؛ منتها خیلی از افراد ظاهربین نمی‌فهمند و حقیقت را درک نمی‌کنند؛ مگر این که حقیقت خودش را با واقعیت سنگین به آنها تحمیل کند؛ و همین‌جور هم هست. امروز هم شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که علی‌رغم این که مخالفان ملت ایران، دشمنان و توطئه‌گران ملت ایران، عظمت این ملت و عظمت این حضور سی میلیونی و عظمت این انتخابات را دیدند و در دل خودشان تحقیر شدند، هنوز در زبان حاضر نیستند اعتراف کنند؛ اما واقعیت قضیه این است که این ملت با حرکت خود، با حضور خود، با نشاط خود، بر روی همه‌ی توطئه‌ها خط بطلان کشید، بعد از این هم همین‌جور خواهد بود؛ منتها شرطش ادامه‌ی تقواست، که تقوا موجب رحمت الهی است. به خودمان مغرور نشویم. مغرور شدن ملتها و مسئولان ملتها همیشه مایه‌ی سرنگون شدن و سقوط آنها شده است. هیچ‌کس نگوید «من» کردم. خدای متعال در قرآن با لحن استهزاءآمیز نافذِ خود می‌گوید که قارون گفت: «قال انّما اوتیته علی علم عندی»؛ من خودم بودم که با توانایی خودم توانستم به این نقطه برسم! خدای متعال او را در اعماق زمین سرنگون کرد. ما باید تلاش کنیم؛ ما باید مجاهدت کنیم. هیچ ملتی بدون مجاهدت، بدون تلاش، بدون ابتکار، بدون نوآوری، بدون فتح مراحل گوناگون پیشرفت، به جایی نمی‌رسد؛ اما برکت از خداست، توفیق از خداست و تقوا زاد راه است؛ لذا توصیه‌ی همه‌ی پیغمبران تقوا بوده است. این انتخاباتی که اتفاق افتاد، خیلی حادثه‌ی بزرگی بود؛ حادثه‌ی شیرینی بود. این همه از چند ماه قبل علیه این انتخابات در دنیا تبلیغات کردند و امیدشان این بود که بیست درصد مردم شرکت می‌کنند؛ این را صریحاً گفتند؛ اما این همت را تصور نمی‌کردند. ما بارها در صحبتهای عمومی و علنی، خطاب به سیاست‌گذاران بلوکهای قدرت جهانی می‌گفتیم به حرف این تحلیل‌گران غلط اندیش و کج‌اندیش که شماها را درباره‌ی وضع ملت ایران گمراه می‌کنند، گوش ندهید؛ زیرا ملت ایران، این نیست که اینها می‌گویند. ملت ایران زنده است، ملت ایران مؤمن است، ملت ایران پای‌بند به مبانی انقلاب است، ملت ایران به دنبال استقلال و به دنبال آرمانهای انقلاب اسلامی و به دنبال عزت ملی و اسلامی خود هست؛ اما اینها باور نمی‌کردند و با تحلیل‌های غلط خودشان نسبت به ملت ایران، حرف زدند و تحلیل کردند و تصمیم گرفتند. ملت ایران در این انتخابات خودش را نشان داد. شرکت بالای مردم، قریبِ سی میلیون؛ و در جمعه‌ی بعد، بیست‌وهشت میلیون، حادثه‌ی عظیمی است که در این کشور اتفاق افتاد؛ حادثه‌ی بی‌نظیری است. این عزت ملت ایران است؛ این عظمت ملت ایران است؛ عظمت انقلاب است، که همه باید این عظمت را در دنیا بفهمند و منطق ملت ایران را بشناسند و با این محاسبات، با این مردم حرف بزنند و در مقابل این مردم موضع بگیرند. بنده بار دیگر این عظمت را به این ملت تبریک عرض می‌کنم. انتخابات بسیار خوبی بود؛ حرکت بسیار عظیمی بود؛ کار بسیار پرافتخاری بود. با توجه به حضور مسئولان قوه‌ی قضائیه، این را هم عرض کنم: در خلال این انتخابات، برخی کارهایی انجام گرفت که بنده به عواملی که این کارها را انجام دادند، بدبینم؛ این تخریبهایی که صورت گرفت. بعضی از تخریبها البته از روی بی‌توجهی بود؛ بعضی از آقایان و نامزدها یا طرفداران آنها با محاسباتی، حرفهایی نسبت به نظام زدند که واقع‌بینانه نبود؛ خیلی از مثبتات نظام، از کارهای بزرگ نظام نادیده گرفته شد و سیاه‌نمایی شد. و پیشرفتهای عظیمی که به وسیله‌ی دولتها در این سالها به وجود آمده، ندیده گرفته شد؛ اینها از روی غفلت بود، لیکن بعضی از این تخریبها از روی غفلت نبود. تعدادی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری مورد تخریب قرار گرفتند؛ تخریبهای غیر منصفانه و ناجوانمردانه؛ حتّی شخصیت موجهی مثل آقای هاشمی رفسنجانی که شخصیت محترم و باسابقه‌ای است، از دم این تخریبها در امان نماند. این، حادثه‌ی بدی بود. رحمت الهی را نباید با این‌گونه کارها آلوده کرد؛ با این که ما تأکید کرده بودیم. امروز چون گذشته است، من نصیحت می‌کنم؛ اما مسئولان قضایی و غیر قضایی، غیر از نصیحت، وظایف دیگر هم دارند؛ آنها عوامل این تخریبها را تعقیب کنند و آنها را پیدا کنند. یک عده به طور مسلّم از روی جهالت و غفلت این کار را کردند، که البته فعل حرامی انجام گرفت؛ لیکن بسیاری از کارهایی که

انجـام گرفت، کـار کسـانی بود که به هیـچ یـک از نامزدهـا علاـقه ای نداشـتند و تخریب آنهـا برای تخریبِ فضـای انتخابـات انجام گرفت؛ آنها تخریب کردنـد، برای زیر سؤال بردن نظام اسـلامی. ما در اختلافات بزرگ مذهبی، فکری، سیاسـی دیده‌ایم که کسانی وارد میـدان فتنه‌انگیزی می‌شوند و از زبان این، آن را می‌کوبند؛ از زبان آن، این را می‌کوبند؛ در حالی که نه به این علاقه دارند، نه به آن! اینها را پیـدا کنید؛ مقصـران اصـلی بایستی مشـخص شوند، که مطمئناً دست دشـمن در کار است. بعضـی اظهارات، متأسـفانه عزیزترین قشـرهای این کشور، جوانانِ مؤمن و بسیجی، را زیر سؤال برد! این‌جور نیست، بلکه دستهای دشمن است که در کار است برای فتنه‌انگیزی و برای ایجاد فساد. این ملت، ملت مؤمن و ملت پای‌بنـد به عـدالت و تشـنه‌ی عـدالت است. سالها و قرنهای متمادی عـدالت در این کشور سـرکوب شـده است. در دوران حکومتهـای جبـار پادشاهـان، بخصوص آن وقتی که در کنار اسـتبداد، نیروی خارجی و نفوذ خارجی هم وارد شد و دخالت خارجی با دیکتاتوری و اسـتبداد توأم شد، این مردم چه‌ها کشیـدند از توأم شدن این دو نیروی شـرّ و شـیطانی در کشـور مـا. مردم تشـنه‌ی عدالتنـد، تشـنه‌ی حقیقتنـد، دشـمن فسادنـد؛ مردم اینهـا را می‌خواهنـد و آرا و شعارهای مردم هم همین را نشان می‌دهـد. ما وظیفه داریم در این زمینه‌ها کار کنیم. مسـئولان کشور بایـد آنچه را که مورد نیاز این ملت هست، بفهمند و درک کنند و آن را انجام بدهند. قوه‌ی قضائیه یکی از آن مراکزی است که مردم بشدت برای استقرار عدالت به آن چشم دارنـد. آنچه انجـام گرفته است، ارزشـمند - برنامه‌هایی که بیان شـده است؛ و امروز هم فرمودنـد - و باارزش است؛ اما اینها بایـد در مقام عمل خودش را نشان بدهد؛ باید خروجی و نتیجه‌ی قوه‌ی قضائیه، احساس آرامش و امنیت برای مردم باشد. یک بـار من در یکی از دیـدارهای گذشـته به شـما برادران و خـواهرانی که تشـریف داشتیـد، عرض کردم که بایـد جـوری بشود که هر مظلومی، هر صاحب حقی، هر کسـی که معتقد است حق او تضـییع شده، به مجرد این که مورد ستم قرار گرفت، در دل خود بگوید که من حالا ـ به دسـتگاه قضـایی مراجعه می‌کنم و حق خودم را خواهم گرفت؛ این اطمینـان بایـد در دل انسانهـا و افراد جـامعه موج بزند؛ این باید به جود بیاید؛ ما این را احتیاج داریم. دادگستری جمهوری اسلامی باید به معنای حقیقی، دادگستر باشد. این کارها را در این رونـد، جهت‌دهی کنید و برنامه‌ها را زود پیش ببرید. این برنامه ای که سال گذشـته هم مطرح شد، ما هم مطرح کردیم، بعد هم تدوین شد، هر چه سریع‌تر پیش برود. مسئله‌ی پرورش عناصر فعال در قوه‌ی قضائیه - به قول شما کادرسازی - باید جدی گرفته بشـود؛ گسـترش علم و آگـاهی هم در میـان تمـام سـطوح قـوه‌ی قضـائیه بسیـار مهم است. من به رئیس محترم قوه عرض کردم که فاصـله‌ی بین بعضـی از آرای دادگاه‌های بـدوی یا تجدیـدنظر قبل از رفتن به دیوان عالی کشور، و آرایی که نسبت به همین پرونده بعـد از نقض در دیوان عـالی کشور است، فاصـله‌ی عجیبی است؛ گـاهی بین این، دو تـا رأی هست! دو دادگاه که هر دو وابسـته به یک دسـتگاه هسـتند؛ یکی شدیدترین حکم را داده و مجازات را معین کرده است، یکی تبرئه کرده! فاصله‌ی اینها خیلی زیاد است. این، ناشـی از چیست؟ کی در این بین اشـتباه کرده؟ آن هم اشـتباهی به این فاحشـی. بالأخره بعـد از آن که حکم نقض شد، ممکن است مقـداری بالا پایین برود، اما این که این مقدار فاصـله باشد، این نشانه‌ی این است که ما احتیاج داریم به گستردن دانش قضایی در همه‌ی سـطوح. نکته‌ی دیگر، التزام به قانون است. قوه‌ی قضائیه بایستی از نظارت قانون اسـتقبال کند. قانون، یکی از ابزار نظارت است. خودِ قـانون یـک عامـل نهاده شـده‌ی در داخل قوه‌ی قضائیه است که برای نظارت بر قوه‌ی قضائیه، عامل بسیار مهم و مؤثری است. معیـار، قانون باشـد و قوانین نقض نشود؛ تخصـیص نخورد؛ تقییـد نخورد؛ از گستره‌ی قانون به دلایل گوناگون چیزی حـذف نشود. به هر حال، قوه‌ی قضائیه بایـد هر گونه نظارتی را اسـتقبال کند. خوشـبختانه شـما از مسـئول عالم، دانا، هوشـمند و مجموعه‌ی بسـیار خوبی از قضات شـریف، پاک‌دامن، عناصر مؤمن در قوه‌ی قضائیه برخوردار هستید. هر چه که نظارت بشود، هر چه که اظهار نظر بشـود، حتّی انتقـاد منصـفانه، بایـد مـورد اسـتقبال قرار بگیرد. ایـن، خیلی خـوب اسـت. آن را کـه حسـاب پـاک است - چه در زمینه‌هـای مـالی، چه در زمینه‌هـای غیرمالی - از محاسبه باکی نیست. بگذاریـد عناصـر مقرر برای این کار؛ مثل سازمان بازرسـی و سازمانهـای گونـاگون نظـارتی و همچنین عناصـر بیرون از دسـتگاه قضایی؛ مثل صاحب‌نظران حوزه و دانشـگاه، حقوق‌دانان کشور،

اعلام نظر کنند، پیشنهاد کنند، انتقاد کنند؛ اینها قوه‌ی قضائیه را تقویت می‌کند و قوه‌ی قضائیه را ورز می‌دهد. بحمداللَّه ارکان قوه‌ی قضائیه ارکان خوبی است؛ پایه‌ی آن پایه‌ی بسیار خوبی است و برخاسته و پدید آمده از ریشه‌ی مقدس نظام جمهوری اسلامی و متکی به احکام اسلامی است و از چیزی باکی ندارد و قوه‌ی مستحکمی است؛ هر چه بیشتر با آن چالش قانونی، چالش نظارتی انجام بگیرد، برای او بهتر است و موجب ورزیده‌تر شدن آن خواهد شد. به کمک الهی باید چشم داشته باشیم؛ از کمک الهی مأیوس نشویم؛ توفیقات الهی را قدر بدانیم؛ توجهات حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) را مغتنم بشماریم و بدانیم که اساس این انقلاب و خون مطهر شهیدانی که در راه آبیاری این ریشه‌ی مقدس ریخته شده است، دستگاه بسیار باعظمتی درست کرده که هیچ طوفانی به فضل الهی قادر به تکان دادن و متزلزل کردن آن نیست. و السّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان و شاعران اهل بیت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان و شاعران اهل بیت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی استفاده کردیم. خیلی ممنون و متشکر از عزیزانی که این محفل را به ذکر نام مبارک فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) منور و معطر کردند. شعر و اجرا و ادا و همه چیز بحمداللَّه امروز در بخش‌های مختلف این برنامه جمع بود. یک نکته درباره‌ی مناسبتی که به خاطر سالروز ولادت بانوی دو جهان و سرور زنانِ اولین و آخرین در کشور ما مقرر شده، عرض کنیم؛ یعنی موضوع روز زن. روز زن، یعنی نگاه درست و مبتنی بر منطق به زنان، که نیمی از جمعیت بشر را تشکیل می‌دهند؛ آن هم نیمی که اگر نگاه کاوشگر انسان بخواهد نقش آن را با نقش‌های دیگر مقایسه کند، خواهد دید که نقش این نیم، حساس‌ترین، ظریف‌ترین، ماندگارترین و مؤثرترین نقش‌ها در حرکت تاریخ انسان و در سیر بشریت به سوی کمال است. خدا زن را این‌گونه آفریده. اگر بنای آفرینش انسان و جهان را به دو بخشِ کارهای ظریف و ریزه‌کاری و بخشِ کارهای مستحکم - و به تعبیر سازندگان بناها، سفتکاری - بگذاریم، بخش اول که ظریف‌کاری‌ها و ریزه‌کاری‌ها و رشته رشته پروردن احساسات و عواطف بشر است، در اختیار زن است. گناه بزرگ تمدن مادی، تضعیف و گاهی به فراموشی سپردن این نقش است. هرجا سخن از تضعیف خانواده است، نقش این بخشِ مهم نادیده گرفته شده. هرجا سخن از بی‌اعتنایی به هنر مادری و هنر تربیت فرزند در آغوش پُر مهر و محبت مادر است، این نقش نادیده گرفته شده. دنیای غرب این جرم بزرگ را دارد که این نقش را تضعیف کرده و در مواردی نادیده گرفته است. بخشی از بزرگیِ این گناه به این مربوط است که این حرکت فاجعه‌آمیز را با نام «حمایت از زن» انجام می‌دهد؛ در حالی‌که این حمایت از زن نیست؛ این خیانت به زن و خیانت به انسان است. نقش مادر از دوران حمل و بارداری شروع می‌شود و تا آخر زندگی انسان ادامه دارد. مردی که به دوران جوانی رسیده یا از دوران جوانی هم عبور کرده، باز تحت تأثیر عطوفت و محبت و شیوه‌های خاص مادرانه‌ی مادر است. اگر زنان ما از لحاظ رتبه‌ی معرفتی و بینش و معلومات، سطح خود را ارتقاء دهند، این نقش با هیچ نقش دیگری، با هیچ مؤثر دیگری از مؤثرات فرهنگی و اخلاقی تا آخر قابل مقایسه نیست. یک وقت مادری از لحاظ معرفت سطح‌اش پایین است؛ البته این نمی‌تواند در دوران بزرگی اثرگذاری کند؛ این گناهِ کم بودن معلومات یک انسان است؛ این نقصِ تأثیر مادری نیست. مادر است که فرهنگ و معرفت و تمدن و ویژگی‌های اخلاقیِ یک قوم و جامعه را با جسم خود، با روح خود، با خُلق خود و با رفتارِ خود، دانسته و ندانسته به فرزند منتقل می‌کند. همه تحت تأثیر مادران هستند. آن که بهشتی می‌شود، پایه‌ی بهشتی شدنش از مادر است؛ که «الجنة تحت اقدام الأمهات». البته نقش زن به عنوان همسر هم داستان بسیار طولانیِ دیگری است. دنیایی که زن را از داخل خانواده جدا می‌کند و با وعده‌های توهم‌آمیز بیرون می‌کشد و او را در مقابل نگاه و حرکت هرزه‌ی جامعه، بی‌پناه و بی‌دفاع می‌کند و میدان را برای تعرض به حقوق او باز می‌کند، هم زن را تضعیف می‌کند، هم خانواده را نابود می‌کند، هم نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازد. هر تمدن و هر فرهنگی که این منطق را داشته باشد، دارد فاجعه ایجاد می‌کند؛ و این امروز در دنیا اتفاق افتاده است و

روزبه‌روز هم دارد بیشتر می‌شود. و به شما عرض کنم؛ این از آن سیل‌های خطرناکی است که آثار تخریبی آن در بلندمدت ظاهر می‌شود و بنای تمدن غرب را در هم خواهد کوبید و فرو خواهد ریخت. در کوتاه مدت چیزی فهمیده نمی‌شود؛ اینها چیزهایی است که صد ساله و دویست ساله خودش را نشان می‌دهد؛ و نشانه‌های این بحران‌های اخلاقی در غرب الان دارد بروز می‌کند. اسلام به معنای واقعی زن را تکریم کرده است. اگر روی نقش مادر و حرمت مادر در درون خانواده تکیه می‌کند، یا روی نقش زن و تأثیر زن و حقوق زن و وظایف و محدودیت‌های زن در داخل خانواده تکیه می‌کند، به‌هیچ‌وجه به معنای این نیست که زن را از شرکت در مسائل اجتماعی و دخالت در مبارزات و فعالیت‌های عمومی مردم منع کند. عده‌یی بد و یا کج فهمیدند؛ یک عده‌ی مغرض هم از این کج‌فهمی استفاده کردند؛ کأنّه یا باید زن، مادر خوب و همسر خوبی باشد یا باید در تلاش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند؛ قضیه این‌طوری نیست؛ هم باید مادرِ خوب و همسر خوبی باشد، هم در فعالیت اجتماعی شرکت کند. فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) مظهر چنین جمعی است؛ جمع بین شؤون مختلف. زینب کبری نمونه‌ی دیگر است. زن‌های معروف صدر اسلام و زن‌های برجسته، نمونه‌های دیگرند؛ اینها در جامعه بودند و حضور داشتند. نفهمیدنِ مفهوم تکریم زن در اسلام، همراه شده است با بدآموزی‌های القاء شده‌ی به عنوان تکریم زن در تمدن غرب؛ اینها با هم آمیخته شده و یک جریان غلط ذهنی و فکری به‌وجود آورده. زن در داخل خانواده، عزیز و مکرّم و محور مدیریت درونی خانواده است؛ شمع جمع افراد خانواده است؛ مایه‌ی انس و سکینه و آرامش است. کانون خانواده - که حوضچه‌ی آرامش زندگیِ پُرچالش و پُرتلاش هر انسانی است - به وجود زن آرام می‌گیرد و سکینه و اطمینان پیدا می‌کند. آن وقت نقش او به عنوان همسر، به عنوان مادر، به عنوان دختر خانواده، هر کدام یک فصل طولانی در تکریم دارد. بنابراین حقیقتاً باید در زمینه‌ی ارزش و کرامت زن در نظر اسلام، بازنویسی و بازگویی و بازبینی کرد. مطلب دیگر این است که ما این بزرگوار را با زبان‌های ناقصِ خودمان توصیف می‌کنیم. امروز هم شعرای عزیز ما همین مضمون را بارها تکرار کردند، که ما با این بیان ناقص و با این دید قاصر، فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) را توصیف می‌کنیم. این دید، ناظر به آن مقامات معنوی نیست. چون به آنها دسترسی نداریم، آنها را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. گاهی تعبیراتی گفته می‌شود که خیلی هم دقیق نیست. مثلاً «عرش خدا زیر پای تو» یعنی چه؟ عرش خدا چیست؟ اینها خیلی روشن نیست؛ همین‌طور یک تعبیری است. چون می‌خواهند تکریم و تعظیم کنند، اما واقعیت مطلب در ذهن کوچک ما نمی‌گنجد، از چنین تعبیراتی استفاده می‌شود؛ گاهی خوب است، گاهی هم خوب نیست؛ گاهی درست است، گاهی هم درست نیست. بخشی از قضیه برای ما قابل فهم است. من می‌خواهم روی نکته‌ی کوتاهی از این بخش تکیه کنم. می‌خواهم عرض کنم که ارزش فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) به عبودیت و بندگی خداست. اگر بندگی خدا در فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) نبود، او صدیقه‌ی کبری نبود. صدّیق یعنی چه؟ صدّیق کسی است که آنچه را می‌اندیشد و می‌گوید، صادقانه در عمل آن را نشان دهد. هرچه این صدق بیشتر باشد، ارزش انسان بیشتر است؛ می‌شود صدّیق؛ «اولئک مع الذین انعم اللّه علیهم من النبیین و الصدیقین». «صدّیقین» پشت سر «نبیین»اند. این بزرگوار صدیقه کبری است؛ یعنی برترین زن صدیق. این صدیق بودن به بندگی خداست. اگر بندگی خدا نمی‌کرد، صدّیقه‌ی کبری نمی‌شد. اساس، بندگی خداست. نه فقط فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها)، بلکه پدر فاطمه هم - که مبدأ و سرچشمه‌ی فضائل همه‌ی معصومین اوست و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه‌علیها) قطره‌هایی هستند از دریای وجود پیغمبر - ارزشش پیش خدا به خاطر عبودیت است؛ «اشهد ان محمداً عبده و رسوله»؛ اول، عبودیت اوست؛ بعد رسالت او. اصلاً رسالت - این منصب والا - به او داده شد، به خاطر عبودیت؛ چون خدا صنیعِ دست و مخلوقِ خود را می‌شناسد. مگر در زیارت حضرت زهرا عرض نمی‌کنیم: «امتحنک اللّه الذی خلقک قبل ان یخلقک»؟ در علم خدای متعال معلوم است که عمل من و شما چیست. ما در مقابل گناه و هوس و پول و نام نیک قرار می‌گیریم؛ آیا به‌خاطر به‌دست آوردن اینها حاضریم از شرف و ایمان و تکلیفِ خود و امر و نهی الهی درباره‌ی خود صرف‌نظر کنیم یا نه؟ این اختیار ماست. چه راهی را انتخاب خواهیم کرد؟ وقتی گفتن سخنی برای انسان ضرر

مادی دارد، وقتی حرکتی هوس‌های گناه‌آلود انسان را برآورده می‌کند، ما سر دو راهی قرار می‌گیریم. کدام راه را انتخاب خواهیم کرد؟ راه هوس و گناه و پول را، یا راه پاکدامنی و تقوا و بندگی خدا را؛ یکی از این دو را انتخاب خواهیم کرد. انتخاب و اختیارِ ماست، اما خدای متعال می‌داند که ما چه راهی را اختیار خواهیم کرد؛ این در علم الهی هست. اگر شما انسانی هستید که این قدرت در شما وجود دارد که در مقابل کوهی از ارزش‌های مادی و برآورنده‌ی هوس‌ها محکم بایستید و تکان نخورید، خداوند برای شما شایستگی‌هایی در نظر می‌گیرد. «و مریم ابنۀ عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا»؛ خدای متعال بیهوده به مریم این‌قدر لطف نمی‌کند. این، کلام قرآن است. او با همه‌ی وجود پاکدامنی خود را حفظ کرد، لذا شایسته‌ی این شد که مادر عیسی شود. حضرت یوسف در عین جمال و جوانی و برخورداری از عزت مادی در خانه‌ی عزیز مصر، روی هوس خود پا گذاشت؛ لذا شایسته‌ی مقام والایی شد که خدا به او داد؛ یعنی پیغمبری. خدا این را می‌داند که این بنده چنین جوهری دارد و این‌چنین اراده‌ی خود را صرف راه او خواهد کرد؛ لذا برای او مسؤولیت‌های بزرگ و سنگین دیگری - که هر کدام باز به نوبه‌ی خود اجرهای بزرگی دارد - در نظر می‌گیرد. «امتحنک اللّه الذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرۀ»؛ خدای متعال می‌داند که فاطمه‌ی زهرا در دوران زندگی چگونه انتخاب و اختیار خواهد کرد و چگونه قدم خواهد برداشت. عبودیت خدا معیار است. این شد برای ما خط روشن. برادران و خواهران عزیز! من و شما باید دنبال عبودیت خدا باشیم. تمجید از فاطمه‌ی زهرا نتیجه‌اش باید این باشد. شما برادران عزیز مداح کسانی هستید که از زبان و حنجره‌ی شما امواج نورانی و معطر مدیحه‌ی دختر پیغمبر و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السلام) ساطع می‌شود و در دل مخاطبانتان می‌نشیند؛ این خیلی ارزش است. الان بیست‌وچند سال است که ما این جلسه را با همین دوستان آقای سازگار و بقیه‌ی دوستان داریم؛ به نظرم از سال ۶۲ و ۶۳ این جلسه هر سال در چنین روزی برقرار است. من بارها این مطلب را به شما عرض کرده‌ام که رتبت مداحی و منبر مداحی یکی از باشرافت‌ترین رتبه‌ها و منبرهاست. در این زمینه ما خیلی صحبت کرده‌ایم، که دیگر نمی‌خواهیم تکرار کنیم. امروز هم بحمداللّه اقبال مردم و جوان‌ها به نوای مداحان، اقبال خوبی است. می‌بینید مردم، استقبال می‌کنند، علاقه نشان می‌دهند، اجتماع می‌کنند، صحبت می‌کنند، پول می‌دهند؛ این یک موقعیت است. موقعیت وقتی حساس شد، وظیفه حساس و خطیر می‌شود. اول جلسه، قاری عزیزمان آیاتی را تلاوت کردند که خیلی مهم است و من چند آیه قبل از آن را عرض می‌کنم. «یا نساء النبی من یأت منکنّ بفاحشۀ مبیّنۀ یضاعف لها العذاب ضعفین» - خطاب به زنان پیغمبر است - هر که از شما گناه کند، عذابش دو برابر است.چرا؟ زن پیغمبر چون زن پیغمبر است، اگر گناه کرد، عذابش دو برابر است. «و کان ذلک علی اللّه یسیرا». «و من یقنُت منکنّ للّه و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرّتین»؛ آن طرف قضیه هم همین‌طور است: اگر عبادت کردید، اگر کار خوب کردید، اگر عمل صالح انجام دادید، دو برابر مردمِ دیگر به شما اجر می‌دهیم. یعنی نماز زن پیغمبر به‌طور معمولی دو برابر نماز دیگران اجر دارد؛ عبادتش دو برابر عبادت دیگران اجر دارد. اگر هم خدای نکرده غیبت کسی را بکند، غیبتش دو برابر غیبت دیگران گناه دارد. بعد، آیه‌یی که این قاری خواندند، از این‌جا شروع می‌شود: «یا نساء النّبی لستنّ کأحد من النّساء انِ اتّقیتن»؛ شما اگر تقوا پیشه کنید، مثل دیگر زنها نیستید؛ از بقیه‌ی زنهای دیگر امتیاز دارید. آن وقت بعد دنباله‌اش می‌فرماید: «فلا تخضعن بالقول فیطمع الّذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا». این، خطاب به زنهای پیغمبر است. اما زنهای پیغمبر خصوصیتی ندارند؛ خصوصیت زنهای پیغمبر، انتصاب به پیغمبر است. من و شما هر کدام انتصاب بیشتر و موقعیت خطیر و ممتازی در جامعه داشته باشیم، همین خصوصیت در ما هم هست. البته نمی‌گویم دو برابر - این را ادعا نمی‌کنم - اما با دیگر مردم فرق داریم، و من از شما بیشتر. اگر ما خطایی انجام دهیم، خطای ما مثل خطای مردمِ عادی نیست؛ سنگین‌تر و سخت‌تر است. اگر ما خدای نکرده کسی را به وادی ضلالت و گمراهی انداختیم، با عمل مشابهِ دیگری تفاوت دارد. مداح‌ها بدانند چه می‌خوانند و چه می‌گویند. صدای خوش، آهنگ قشنگ، موقعیت ممتاز، تریبون خوب، اقبال فراوان؛ امروز هم که جوانها بحمداللّه جامعه و کشور ما را با صفای دلِ خودشان مصفا کرده‌اند - این همه جوان در این کشور وجود دارد - همه متوجه شماست. شما چه

می‌خواهید به مردم بدهید؟ این‌که من همیشه روی آنچه می‌خوانید و آن‌چنان که می‌خوانید - در جلسه‌ی مداح‌ها و با افراد گوناگون - تأکید می‌کنم، به‌خاطر این حساسیت است. چیز دیگری که بنده در بعضی از خواننده‌گان جلسات مداحی اطلاع پیدا کردم، استفاده‌ی از مدح‌ها و تمجیدهای بی‌معناست، که گاهی هم مضر است. فرض کنید راجع به حضرت اباالفضل (سلام‌اللّه‌علیه) صحبت می‌شود؛ بنا کنند از چشم و ابروی آن بزرگوار تعریف کردن؛ مثلاً قربون چشمت بشم! مگر چشم قشنگ در دنیا کم است؟ مگر ارزش اباالفضل به چشمهای قشنگش بوده؟! اصلاً شما مگر اباالفضل را دیده‌اید و می‌دانید چشمش چگونه بوده؟! اینها سطح معارف دینی ما را پایین می‌آورد. معارف شیعه در اوج اعتلاست. معارف شیعی ما معارفی است که یک فیلسوفِ در غرب پرورش یافته‌ی با مفاهیم غربی و بزرگ شده‌ی آشنای با معارف فلسفیِ غرب مثل هانری‌کُربن را می‌آورد دو زانو جلوی علامه‌ی طباطبایی می‌نشاند؛ او را خاضع می‌کند و می‌شود مروج شیعه و معارف آن در اروپا. می‌شود معارف شیعه را در همه‌ی سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرید تا سطوح بالاترین فیلسوف‌ها. ما با این معارف نباید شوخی کنیم. ارزش اباالفضل العباس به جهاد و فداکاری و اخلاص و معرفت او به امام زمانش است؛ به صبر و استقامت اوست؛ به آب نخوردن اوست در عین تشنگی و بر لب آب، بدون این‌که شرعاً و عرفاً هیچ مانعی وجود داشته باشد. ارزش شهدای کربلا به این است که از حریم حق در سخت‌ترین شرایطی که ممکن است انسان تصورش را بکند، دفاع کردند. انسان حاضر است در یک جنگ بزرگ و مغلوبه برود و احیاناً در حرارت جنگ کُشته هم بشود - که البته مقام خیلی والایی است، همه هم حاضر نیستند، شهدا و مجاهدان فی‌سبیل‌اللّه معدودند؛ در زمان ما هم بحمداللّه شهدای برجسته‌یی داشته‌ایم - اما شهید شدنِ این‌طوری در آن میدان جنگ، با شهید شدن در صحنه‌ی کربلا، بـا آن غربت، با آن فشار، با آن تشنگی، با آن تهدید به اذیت و آزار کسان انسان، خیلی تفاوت دارد. انسان خیلی اوقات می‌گوید من حاضرم در این میدان جانم را بدهم؛ اما چه‌کار کنم، بچه‌ام دارد از گرسنگی یا از بی‌دارویی می‌میرد؛ این می‌شود یک بهانه برای انسان. انسان گاهی ملاحظه‌ی ناموس خودش را بیشتر از جانش می‌کند؛ ملاحظه‌ی بچه‌ی شیرخوارش را بیشتر از جانش می‌کند. انسان در این میدان برود، بچه‌ی شیرخوارش هم باشد، زنش هم باشد، مادرش هم باشد، ناموس‌اش هم باشد، همه‌ی اینها هم در معرض خطر قرار بگیرند و پایش نلرزد؛ ارزش اباالفضل، ارزش حبیب‌بن‌مظاهر، ارزش جُون در اینهاست، نه در قد رشیدش یا بازوی پیچیده‌اش. قد رشید که خیلی در دنیا هست؛ ورزشکارهای زیبایی اندام که خیلی هستند؛ اینها که در معیار معنوی ارزش نیست. گاهی روی این تعبیرها تکیه هم می‌شود! حالا- یک وقت شاعری در یک قصیده‌ی سی، چهل بیتی اشاره‌یی هم به جمال حضرت اباالفضل می‌کند؛ آن یک حرفی است؛ ما نباید خیلی خشکی به خرج دهیم و سختگیری کنیم؛ اما این‌که ما همه‌اش بیاییم روی ابروی کمانی و بینی قلمی و چشم خمار این بزرگواران تکیه کنیم، این‌که مدح نشد؛ در مواردی ضرر هم دارد؛ در فضاهایی این کار خوب نیست. نباید بگذارید منبرِ ده دقیقه‌یی یا بیست دقیقه‌یی شما از معارف خالی بماند. امسال دیدم بعضی از برادران مداح در ماه محرم و در دهه‌ی فاطمیه بحمداللّه این نکته را رعایت کرده بودند. در منبر مداحی حتماً در اول، فصلی اختصاص بدهید به نصیحت یا بیان معارف به زبان زیبای شعر. اصلاً رسم مداحی از قدیم این‌طوری بوده است؛ الان یک مقدار آن رسم‌ها کم شده. مداح در اول منبر یک قصیده، یک ده بیت شعر - کمتر، بیشتر - فقط در نصیحت و اخلاق، با الفاظ زیبا خطاب به مردم بیان می‌کرد؛ مردم هم می‌فهمیدند و اثر هم می‌گذارد. من یک وقت گفتم که گاهی شعر یک مداح از یک منبر یک ساعتیِ ما اثرش بیشتر است. البته همیشگی نیست؛ گاهی است.اگر خوب انتخاب و اجرا شود، این‌طوری خواهد بود. یک‌وقت یکی از برادران مداح می‌گفت ما اگر از شعرهای خوب و شعرای بزرگ شعری انتخاب کنیم، مردم نمی‌فهمند؛ بنابراین مجبوریم از این شعرها استفاده کنیم. این‌طوری نیست؛ من این را قبول ندارم. وقتی با زبان شعر با مردم حرف بزنید، هرچه شعر پیچیده هم باشد، وقتی مداح با هنر مداحی خود توانست این را کلمه کلمه به مردم القاء و مخاطبه کند، در دل مردم اثر می‌گذارد. ما غزلیات زیادی داریم. شما به دیوان صائب نگاه کنید. من یک وقت چند بیت از این اشعار را تصادفی انتخاب کردم و به بعضی از برادرهای مداح گفتم

روی اینها کار کنید. دیوان صائب غزلهای بسیار خوب و مفیدی دارد که در دلها اثر می‌گذارد. دیگران هم از این‌گونه اشعار دارند. بعضی از شعرا - که امروز هم بحمداللّه در شعرها آمده بود - درباره‌ی عبادت و خضوع و جهاد و تضرع و انفاق و جهاد ائمه (علیهم‌السّلام) بیانات خیلی خوب و زیبایی داشتند. شعر را از لحاظ هنری، سطح خوب انتخاب کنید؛ چون اثرگذار است. شعر خوب و شعر هنری، همان خاصیت عمومی هنر را دارد. خاصیت عمومی هنر این است که بدون این‌که خود گوینده حتّی در خیلی از موارد توجه داشته باشد و غالباً بدون این‌که مستمع توجه داشته باشد، اثر می‌گذارد. تأثیر شعر، نقاشی، بقیه‌ی انواع هنر، صدای خوش و آهنگ‌های خوب - که اینها همه هنر است - روی ذهن مخاطب، من حیث لایشعر به‌وجود می‌آید؛ یعنی بدون این‌که مخاطب متوجه باشد، آن اثر را در او می‌بخشد؛ این بهترین نوع اثرگذاری است. شما ببینید خدای متعال برای بیان عالی‌ترین معارف، فصیح‌ترین بیان را انتخاب کرد؛ یعنی قرآن. می‌شد خدای متعال مثل حرفهای معمولی، قرآن و معارف اسلامی را با بیان معمولی بگوید؛ اما نه، خدا این را در قالب فصیح‌ترین و زیباترین بیان هنری ریخته، که خود قرآن هم می‌گوید نمی‌توانید مثل لفظ و ساخت هنریِ آن را بیاورید؛ معنایش که معلوم است. به خطبه‌های نهج‌البلاغه نگاه کنید؛ آیت زیبایی است. امیرالمؤمنین می‌شد معمولی حرف بزند؛ اما نه، از بیان هنری استفاده می‌کند؛ «و بعد فنحن امراء الکلام». خود این بزرگوارها گفته‌اند که ما امیران سخن‌ایم. واقعاً هم امیر سخن بوده‌اند. امیر سخن، یعنی بیان را به بهترین و شیواترین وجه انتخاب کنید؛ شعر خوب، شاعر خوب - که الحمدللّه کم هم نداریم - مفاهیم خوب. نکته‌ی آخر هم آهنگ است. من شنیده‌ام در مواردی از آهنگ‌های نامناسب استفاده می‌شود. مثلاً فلان خواننده‌ی طاغوتی یا غیرطاغوتی شعر عشقیِ چرندی را با آهنگی خوانده؛ حالا ما بیاییم در مجلس امام حسین و برای عشاق امام حسین، آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم و بنا کنیم آن را خواندن؛ این خیلی بد است. خودتان آهنگ بسازید. این همه ذوق و این همه هنر وجود دارد. یقیناً در جمع علاقه‌مندان به این جریان کسانی هستند که می‌توانند آهنگ‌های خوبِ مخصوص مداحی بسازند؛ آهنگ عزا، آهنگ شادی. این را هم عرض بکنم که آهنگ شادی از آهنگ عزا جداست. الان معمول شده که برای روزهای عید جلساتی تشکیل می‌دهند. بنده مخالف این کار نیستم؛ بد هم نیست که دست می‌زنند. البته اگر از رادیو بشنویم - که بنده خودم گاهی از رادیو شنیده‌ام - و شعر را درست گوش نکنیم، خیال می‌کنیم دارند سینه می‌زنند! هم لحن، سینه‌زنی است؛ هم آن دستی که می‌زنند، مثل زدن روی سینه است. این چه شادی‌یی شد؟! اگر برای روزهای شادی، آهنگ‌های مناسب - نه آهنگ‌های مبتذل، نه آهنگ‌های طاغوتی، نه آهنگ‌های حرام - و شیوه‌های خوب انتخاب کنند، مؤثرتر و بهتر است. این‌طور نباشد که چون به روضه‌خوانی عادت کرده‌ایم، روز شادی هم که می‌خواهیم حرف بزنیم، لحنمان بشود لحن روضه‌خوانی. قدیم‌ها می‌گفتند فلانی هرچه می‌خواند، مثنوی درمی‌آید؛ هر آهنگی را که شروع کند، مثنوی می‌شود! این‌طوری نباشد. به‌هرحال میدان شما، میدان وسیعی است؛ میدان کار و اثرگذاری است. امروز مداحان جوان بحمداللّه خیلی هستند؛ اقبال جوانها هم خیلی زیاد است. این مزرع، بسیار مستعد و قابل بذرافشانی است. اگر خوب بذرافشانی شود، تأثیرات و محصولش فوق‌العاده باارزش خواهد بود. از این فرصت استفاده کنید، استفاده کنیم، نظام اسلامی استفاده کند - شعر خوب، آهنگ خوب، مضمون خوب، اجرای خوب، صدای خوب - این یک چیز استثنایی و فوق‌العاده خواهد بود. خداوند ان‌شاءاللّه به همه‌ی شما توفیق دهد. از برادرانی که تشریف آوردند، خیلی متشکریم؛ بخصوص آقایانی که از راه‌های دور تشریف آوردند؛ آقای مؤید، آقای کلامی، آقای اکبرزاده و بقیه‌ی دوستان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اساس این جلسه برای این است که من از برادران و خواهران عزیز قلباً تشکر کنم و به‌خاطر خدماتتان و زحماتی که کشیدید و تلاشهایی که انجام دادید، چه از شخص جناب

آقای خاتمی و چه از شما دوستان، صمیمانه سپاسگزاری کنم. مطمئناً هر کاری که در خدمت به این مردم و این ملتِ خوب از شما دوستان عزیز در دوران دشوار مأموریتتان صادر شده، پیش خدای متعال محفوظ است. هیچ لحظه‌یی از لحظات کار شما و رنجی که بردید و همتی که به کار بستید و اقدامی که کردید، از نگاه تیزبین کرام‌الکاتبین و از حیطه‌ی علم پروردگار خارج نیست. خود شماها یقیناً زحماتی که کشیدید، یادتان نمی‌ماند؛ بسیاری از زحمات و تلاشها هم هست که اصلاً امکان ندارد غیر از خود انسان، کسی آنها را بفهمد. حرصی که انسان برای کار می‌خورد، تلاشی که انسان در ذهنِ خودش برای خوب انجام دادن یک کار به کار می‌برد، همتی که می‌کند، نیتی که می‌کند، کسی غیر از خود انسان کسی نمی‌فهمد. وقتی مردم نفهمیدند و غیر از خود انسان کسی نفهمید، تشکری هم دنبالش نیست؛ اما خدای متعال همه‌ی اینها را می‌داند؛ همه‌ی این لحظات کار را، لحظات دشوار را، آن نیت‌ها را، آن همت‌ها را خدای متعال می‌فهمد و یکایک اینها هم پیش خدا پاداش دارد؛ به این نکته توجه دارید و توجه داشته باشید. انسان روزی چشمش به پاداش الهی روشن می‌شود که احساس نیاز می‌کند. ما با همه‌ی وجود باید خدای متعال را شکر بگوییم که میدان جدیدی برای عبادت در پیش روی ماها قرار داد. خدمت به مردم، آن هم در ابعاد یک دولت، با محدوده‌ی وسیعی که دارد، چیز مهمی است؛ که وقتی با نیت خالص و برای خدا انجام می‌گیرد، با هیچ عبادتی واقعاً قابل مقایسه نیست. این را خدای متعال در اختیار ما گذاشته، ما را به کار گرفته و این توفیق را داده که بتوانیم به قدر قوا و نیرویمان در راه اجرای اوامر او و در راه خدمت به خلق او تلاش و کار کنیم. شما سالهایی را در این میدان گذرانیدید و خدا را شاکر باشید. البته دوران مسؤولیت، تلخی‌ها و شیرینی‌هایی دارد. انسان کاری را انجام می‌دهد و موفق می‌شود خدمتی را که دوست می‌دارد انجام بگیرد، او متصدی و مباشر باشد و انجام دهد. لذتی که انسان از انجام دادن این کار می‌برد، قابل مقایسه با هیچ لذت دیگری نیست؛ چون پیشرفت کار را به چشم خودش می‌بیند. هیچ شیرینی‌یی بالا‌تر از این نیست که انسان ببیند این کار را انجام داد و به نتیجه رساند. تشکر و قدردانی مردم را مشاهده می‌کند؛ توفیقات الهی را در حقِ خودش لمس می‌کند؛ اینها شیرینی‌های کار و خدمت است. البته تلخی‌هایی هم هست؛ گاهی انسان می‌خواهد کاری را انجام هد، ولی نمی‌تواند انجام بدهد؛ مانعی در راه پیش می‌آید؛ با یک ناسپاسی مواجه می‌شود. این تلخی‌ها را انسان باید به حساب خدا بگذارد و برای تحمل این سختی‌ها و تلخی‌ها هم منتظر اجر و پاداش الهی باشد. البته ما همیشه باید در ناکامی‌ها در درجه‌ی اول خود را مخاطب قرار دهیم. قرآن می‌فرماید: «ما اصابک من حسنهٔ فمن اللّه و ما اصابک من سیئهٔ فمن نفسک». ما در درجه‌ی اول باید خود را در همه‌ی چیزهایی که به نظرمان ناکامی و بی‌توفیقی می‌آید، مخاطب قرار دهیم؛ ولی به هر حال شکر الهی را با این همراه کنیم و اجر الهی را برای کاری که به‌خاطر او انجام می‌گیرد، مسلّم بدانیم. بنابراین من به سهم خودم - آن مقداری که شاهد تلاشهای شما بودم - از شما تشکر می‌کنم. در سالهای گذشته من شاهد تلاش پُرحجم و جدی جناب آقای خاتمی و شما برادران و خواهران در همه‌ی زمینه‌ها بودم؛ این چیزی است که ما باید آن را نعمت بزرگی از نعم الهی بدانیم. شما در این مدت کار سخت و تلاش متراکمی را انجام دادید و بحمداللّه به توفیقات زیادی هم رسیدید. امروز، هم در زمینه‌ی صنعت، هم در زمینه‌ی کشاورزی، هم در زمینه‌ی علم و فناوری، هم در زمینه‌های گوناگونِ خدمات، ما پیشرفت‌های بسیار چشمگیر و زیادی داریم؛ اینها برای این کشور و این ملت خواهد ماند و از حافظه‌ی این ملت زدوده نخواهد شد. همه‌ی شما برادران و خواهرانی که در این کارها سهیم یا مؤثر یا مؤسس بودید، یقیناً در اجر و پاداش این تلاشها سهیم هستید. آنچه مهم است، این است که شما دوستان در پایان دولت، مأموریتتان تمام می‌شود؛ اما مسؤولیت‌های شما تمام نمی‌شود. انسان در محیط اسلامی هیچ‌گاه از مسؤولیت فارغ و خالی نیست؛ همیشه دارای مسؤولیت است؛ منتها مسؤولیت‌ها متفاوت است. یک وقت انسان وزیر است - که یک مسؤولیت دارد - یک وقت وزیر نیست؛ اما مجموعه‌یی از تجربه‌های فراوان وجود دارد. تجربه‌های باارزشی که در طول سالهای متمادی در یکایک شماها به وجود آمده و جمع شده، دستاورد کمی نیست؛ اینها متعلق به این کشور و این ملت و این نظام است؛ از این تجربه‌ها باید استفاده شود. همان‌طور که جناب آقای خاتمی اشاره

کردنـد، این یکی از افتخـارات مـاست که دست به دست شـدنِ قـدرت اجرایی در بهترین شـکل و با شـیرین‌ترین وضع در کشور ما انجـام می‌گیرد؛ این را انقلاـب به مـا بخشـید؛ این را اسـلام به مـا داد؛ این را احسـاس مسؤولیـتی که ناشـی از تفکر اسـلامی و نگـاه اسـلامی به انسان و تعهد و مسؤولیت انسان است، به ما ارزانی داشـته است. در این میدان کار و تلاش، جمعی می‌آیند و در فرصـت معینی زحمتشان را می‌کشـند، عرق می‌ریزنـد و شب و روز تلاش می‌کنند؛ بعد اینها از صـحنه خارج می‌شوند و کسان دیگری جای آنها می‌آینـد؛ کار را از آنها تحویل می‌گیرنـد و بر اساس پیشـرفت‌ها و توفیقاتِ آنها کار را ادامه می‌دهنـد. کار و مسؤولیت باید بر همین اساس باشـد؛ یعنی باید از توفیقات، تجربیات و پیشـرفت‌های هر مجموعه‌یی که کار و خدمتی را انجام می‌دهند، بعدی‌ها بهره ببرند و روی بنای آنها ادامه‌ی خدمت دهند. ما حدِّ یقف نداریم؛ یعنی این‌طور نیست که اگر فرض کنیم ما توانستیم مسأله‌ی اشتغال را به‌طور کامل حل کنیم، حرکت ملت ما و کشور ما دیگر به نهایتش رسیده؛ نه، تازه شروع می‌شود. ما در پیشرفتِ خود حدِّ یقف و منتهی‌الیهی نـداریم. ملت ما، ملت بزرگی است. کشور ما، کشور ثروتمنـدی است. تاریـخ ما، تاریخ پُرافتخاری است. انتظارِ از این ملت، از این تاریـخ و از این کشور، انتظـار زیـادی است. بر اثر فشار اسـتبداد و دخالت بیگانگان و ناتوانی و بی‌غُرضـگی بسـیاری از حکومت‌هـای قبـل از انقلاـب در این کشور، ما چنـد قرن عقب‌افتادگی داریم؛ این عقب‌مانـدگی‌ها را بایـد بسـرعت جبران کنیم. ما هرگز آن ملتی نبودیم و نباید باشـیم که قدرتهای سیاسـی‌یی در دنیا به اتکاء علم و پیشرفت فناوری‌شان بتوانند در میدان‌هایی که به آنها مربوط نیست، به ملت ما زور بگوینـد و ما ناگزیر باشـیم زور آنها را بپـذیریم. ما باید ملتی باشـیم روی پای خودمان و متکی به قدرت خودمان؛ در جایگاهی که به معنای واقعی کلمه، شایسته‌ی ملت ایران است. این، کار و تلاش لازم دارد؛ این چیزی نیست که روزی متوقف شود. هر کدام از ماها که روی صحنه‌ی این کار و آزمون بزرگِ خدمت به ملت می‌آییم، برهه‌یی از عمر خود را کار و تلاش می‌کنیم؛ به قـدر توان و همتِ خود خـدمت می‌کنیم و کمکی می‌رسانیم و این گردونه را به پیش می‌بریم؛ بعـد هم دیگری می‌آیـد و این راه را ادامه می‌دهد، و دیگرانی خواهند آمد. نسل جوانی که امروز در کشور ما دارد تربیت می‌شود، قابل مقایسه‌ی با دوره‌ی جوانی ما نیست؛ هوش و توانایی‌ها و امیـد و همتش خیلی بالاست؛ اینها مدیران بسـیار خوبی برای آینده خواهند بود. ما باید کشور را برسانیم به دست مـدیران جوانی که نسل به نسل و پی‌درپی از راه خواهنـد رسـید تا این راه ان‌شاءاللَّه ادامه پیدا کند. و این در کشـور مـا متکی اسـت بـه جابه‌جـایی نرم و آرام و همراه بـا محبت و برادری در مسؤولیت‌هـا و مأموریت‌هـا و در کسـانی‌که این مأموریت‌ها را بر عهده می‌گیرند. این روحیه‌ی برادری را هم باید حفظ کنید. بستر مردم‌سالاری اسلامی و حضور مردم را انقلاب به مـا داد. مـا بایـد روی این زمینه تکیه کنیم. البته از طرف کسـانی سـعی شـده که بین جمهـوریت نظـام و اسـلامیت، رقـابتی به وجود بیاورند. یک‌جا بعضـی‌ها بگویند روی اسلامیت تکیه شد، جمهوریت تضعیف شد؛ یک عده هم بگویند روی جمهوریت تکیه شد، اسـلامیت تضـعیف شـد. این‌طوری نیست. در کشور ما جمهوریت از اسـلامیت جـدا نیست. این مردم، مؤمن و عمیقاً پایبنـد به مبانی دینی هستند. همیشه در انتخابات‌های ما این نشان داده می‌شود. در سال ۷۶ هم همین‌طور بود؛ سال ۸۰ هم همین‌طور بود؛ امسال هم که ۱۳۸۴ است، همین‌طور است. در انتخابـات، مردم در حقیقت به پایه‌هـای اعتقـادیِ خودشـان و به آنچه بر آن پایه‌هـا مبتنی است، رأی می‌دهنـد. مردم عقایـد خود را دوست می‌دارنـد و به این عقایـد و مبانی پایبند هسـتند؛ و همین مبانی هم ما را پیش می‌برد. لذا جمهوریت - یعنی مردم‌سالاـری به معنـای واقعی کلمه - در این کشور همواره بـا اعتقـاد به اسـلام و حرکت در جهت اسـلام همراه است و ان‌شـاءاللَّه بستر جریـان مردم‌سالاـری و پیشـرفت و رشـدِ این حـالت و نهادینه شـدن روحیاتِ ناشـی از مردم‌سالاری اسـلامی روزبه‌روز در کشور گسترش پیـدا خواهـد کرد. من این نکته را هم مورد تأکیـد قرار بـدهم. همان‌طور که اشاره کردند، خوشـبختانه دولت شـما در ماه‌های آخر دچار رکود نشـد - ما این را شاهـد هستیم - تا روزهای آخر کار کردیـد؛ و این جای تشـکر و قدردانی دارد. علاـوه بر این‌که لاـزم است از زحمـات شـما در طول سالهای متمادی تشـکر و قـدردانی کنم، این را هم بخصوص لازم اسـت بگویم و ذکر کنم که شما کار را ادامه دادید و پیش بردید. در روزهای آخر و هفته‌های آخر، کارهای خوبی در بخش‌های مختلف

انجام گرفت،که نشان‌دهنده‌ی زنده بودن دولت بود. امیدواریم همیشه همین‌طور باشد. اگر ما از قدرتی که در اختیار یک مسؤول قرار می‌گیرد، برای خدا و خدمت به مردم استفاده کنیم، این قدرت می‌شود نعمت؛ اما اگر برای اهداف شخصی از آن استفاده کنیم، همین قدرت می‌شود نقمت و مایه‌ی انحطاط و سقوط ارزش‌های انسانی در درون خود انسان؛ انعکاس‌اش هم در جامعه و در میان مردم ظاهر خواهد شد. قدرت، هدف نیست؛ وسیله‌یی است برای این‌که انسان بتواند به اهداف والا برسد. هر قدمی در راه خدمت، ما را به این اهداف نزدیک می‌کند. لازم است از شخص جناب آقای خاتمی هم صمیمانه تشکر کنم. این را به شما دوستان بگویم، به خود ایشان هم شاید بارها گفته‌ام؛ در طول هشت سالی که ما با ایشان به‌طور مستمر و مداوم در ارتباط بودیم، رفاقت و صمیمیت ما با ایشان روزافزون بوده؛ خدا را شکر. الان پیوند عاطفی و محبت‌آمیزی که بین بنده و آقای خاتمی هست، از آنچه در هشت سال پیش بوده، بمراتب مستحکم‌تر است؛ و این ناشی از خصوصیاتی است که من در این مدت در ایشان حس کردم. تدین و پایبندی و نجابت و روحیه‌ی نجیب ذاتیِ ایشان واقعاً جزو امتیازات و خصال برجسته در ایشان است. ایشان در این مدت تلاش متراکمی انجام دادند؛ ما شاهد بودیم و می‌دیدیم. در مقاطع زمانی مختلف، کشور و دولت و مسؤولان با حوادثی مواجه شدند، و ایشان در یکی از حساس‌ترین مراکز این مواجهه قرار داشتند و صبر و تحمل کردند؛ ان‌شاءاللَّه خدای متعال اجر این صبر و تحمل را خواهد داد. در میان خصوصیات ایشان، اگر من بخواهم روی یکی از آنها تکیه کنم، این است که ایشان در همه‌ی این مدت، دشمنانی را که کمین کرده و خیز برداشته بودند، ناامید کردند. خیلی‌ها از سال ۷۶ - از اول تشکیل این دولت - می‌خواستند آقای خاتمی را در موضع مقابله و مواجهه‌ی با نظام قرار دهند؛ خیلی هم تلاش کردند؛ ما شاهد بودیم. البته ریشه و مبنا و سلسله‌جنبان این تلاشها در بیرون از این مرزهاست؛ منتها کسانی هم متأسفانه همان انگیزه‌های فاسد و پلید را در داخل انعکاس می‌دادند. خیلی تلاش کردند، اما آقای خاتمی حقیقتاً مقاومت کردند. آن روزی که ایشان اعلام کردند وقتی می‌گویم «جامعه‌ی مدنی»، مراد من مدینة‌النبی است - که اتفاقاً دیروز یا پریروز در یکی از صحبتهای ایشان من این را خواندم - خیلی خلاف انتظار بعضی‌ها شد؛ لذا به ایشان حمله کردند و فشار آوردند. اینها مواضعِ خیلی باارزشی است. ما که قصور داریم و دیدمان اینقدر کوتاه است، می‌فهمیم و می‌بینیم؛ کاتبانِ نامه‌ی اعمال ما - که مأموران الهی هستند - به طریق اولی می‌بینند؛ و خدای متعال هم که «من ورائهم محیط» است، همه چیز را می‌بیند. اینها پیش خدای متعال اجر دارد. ان‌شاءاللَّه در آینده هم باید همین‌طور باشد. از تجربه و توان شماها باید استفاده شود. مسؤولان و کسانی که مأموریت‌هایی را بر عهده می‌گیرند، باید از محصول کار و از نظرات شما بهره ببرند و استفاده کنند. شما هم حقیقتاً خود را به معنای واقعی کلمه در اختیار نظام و متعلق به نظام بدانید. یک روز انسان در این نقطه مأموریتی را انجام می‌دهد؛ یک روز در این نقطه نیست و یک جای دیگر است. همان‌طور که عرض کردیم، مسؤولیت‌های دینی و انقلابیِ من و شما تمام نمی‌شود. ما هر جا باشیم، بالاخره یک عنصر مسلمانِ انقلابی هستیم و مسؤولیت‌هایی بر عهده داریم. امیدواریم ان‌شاءاللَّه بتوانید این مسؤولیت را به بهترین وجه انجام دهید. من همیشه در این مدت شماها را دعا کرده‌ام. آقای خاتمی را حداقل در هر شبانه‌روز یک بار دعا کرده‌ام؛ یعنی در تمام این مدت شاید هیچ شب و روزی نبوده که من شخص ایشان را دعا نکنم. بقیه‌ی مسؤولان و دیگران را هم همیشه دعا کرده‌ام و باز هم دعا خواهم کرد. دعا کنیم که خدای متعال این کشور و این ملت و این نظام را روزبه‌روز به اهداف خودش نزدیکتر کند و اقتداری را که شایسته‌ی این کشور و این ملت است، به او ارزانی بدارد؛ و همین‌طور هم خواهد شد؛ این را من تردید ندارم. اگر ما این کشور را با ده سال پیش و بیست سال پیش مقایسه کنیم، خواهیم دید که پیشرفت‌های بسیار زیادی داشته‌ایم؛ و این چیزی است که دشمنان این کشور و این نظام و این انقلاب نه توقع‌اش را داشتند و نه این را می‌پسندیدند؛ هر چه هم از دستشان برآمده، انجام داده‌اند. الان هم ما را زیاد تهدید می‌کنند. اخم و روتُرش کردن نسبت به ما از سوی قدرت‌طلبان و انحصارطلبان جهانی دایمی است و ما هم با تمام قدرت راه خود را به صورت پیوسته، با توکل به خدا و با امید به نیروی ذاتی این کشور ان‌شاءاللَّه ادامه خواهیم داد و پیش خواهیم رفت؛ من در این خصوص هیچ تردیدی

ندارم. چشم‌اندازها برای ما روشن است. در طول این مدت توطئه‌های دشمن یکی پس از دیگری خنثی شده است. دشمنان، توطئه‌های سیاسی و فرهنگی و فشارهای گوناگون سیاسی و اقتصادی داشتند؛ اینها به برکت همت و تلاش شما و امثال شماها خنثی شده است؛ بعد از این هم به توفیق الهی همین‌طور خواهد بود. امیدواریم خدای متعال برای همه‌ی شما، همه‌ی ما و برای این کشور خیر مقدر بفرماید و توفیق دهد تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه وظایفمان را هر روز بهتر از گذشته انجام دهیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای احمدی‌نژاد سال ۸۴

بیانات در مراسم تنفیذ حکم آقای احمدی‌نژاد سال ۸۴ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز به فضل و توفیق الهی، برای ملت ایران روز مبارکی است. رحمت پروردگار، پاداش شایسته‌ی مجاهدت ملت ایران بود. ملت عزیز ما، این نوبت هم مثل دفعات گذشته، در وقتِ لازم و در لحظه‌ی نیاز، حضور خود را قدرتمندانه نشان دادند. بنده به عنوان خدمتگزار ملت، وظیفه‌ی خود می‌دانم بار دیگر از آحاد این ملت عزیز و بزرگ صمیمانه تشکر کنم و از خداوند متعال و الطاف کریمانه‌ی او به‌خاطر توفیقی که به ملت ما داد، سپاسگزاری کنم و جبهه‌ی سپاس بر درگاه پروردگار بسایم. نعمت بزرگ حضور مردم، هدیه‌ی انقلاب به ماست. قرنهای متمادی در کشور ما سپری شد؛ حکومت‌هایی آمدند و رفتند، بدون این‌که مردم کوچکترین نقشی در تعیین این دولتها و گزینش آنها داشته باشند. انقلاب میدان را برای مردم ما باز کرد. مردم‌سالاری در کشور ما، یک مردم‌سالاریِ حقیقیِ متکی به ایمان است. مردم از روی احساس وظیفه‌ی دینی است که در عرصه‌ی انتخابات وارد می‌شوند و طبق تشخیصِ خود گزینش می‌کنند و رأی خود را به صندوق می‌اندازند. انتخابات نهم هم مثل انتخابات‌های قبل، بحمداللَّه پُرشور و سالم و افتخارآمیز برگزار شد. البته دشمنان ملت ما - که باید گفت دشمنان اسلام - حاضر نیستند به وجود این مردم‌سالاریِ سالم اعتراف کنند. هرچه توانستند، تلاش کردند شاید انتخابات را بی‌رونق کنند. تبلیغاتچی‌های وابسته‌ی به مراکز قدرت، از مدتها پیش از انتخابات، با لحن‌های گوناگون، فضا را از هیاهوی مخالفت با انتخابات پُر کردند؛ سعی می‌کردند مردم را ناامید کنند؛ مردم را از حضور در این میدان شرف و افتخار منصرف کنند. آخرینِ آنها حرکت گستاخانه و البته ابلهانه‌ی رئیس‌جمهور امریکا بود که روز قبل از انتخابات به مردم ما صریحاً توصیه کرد که در انتخابات شرکت نکنند! ملت ما استقلال خود، هوشمندی خود، شجاعت خود، دلسوزی و پایبندی خود به منافع ملی را در این نوبت هم مثل نوبت‌های دیگر نشان داد. حقاً و انصافاً در مقابل هوشیاری و وقت‌شناسیِ این ملت، انسان احساس تواضع و خضوع می‌کند. این ملت، ملت شجاع و بیدار و با ایمان و پُرانگیزه‌یی است؛ بگذارید دشمنان این ملت هر چه می‌خواهند، بگویند. این ملت راه خود را پیدا کرده است و با همت والا در این راه به پیش می‌رود. سردمداران استکبار جهانی بعد از انتخابات هم از تخریب وجهه‌ی انتخابات ایران دست برنداشتند. یک مسؤول امریکایی گفت ما دمکراسی ایران را قبول نداریم! این‌گونه صدور تصمیم درباره‌ی ملتها، خوی استکباریِ ناپسند و پلیدی است که متأسفانه امروز شیطان بزرگ به آن گرفتار است. ملت ایران هم دمکراسی آنها را قبول ندارد. دمکراسی‌یی که پول سرمایه‌داران صهیونیست حرف اول را در آن می‌زند، چه افتخاری می‌تواند داشته باشد و چه چیزی را می‌تواند به مردم دنیا تعلیم دهد؟ دمکراسی حقیقی، مردم‌سالاریِ برخاسته‌ی از دین و ایمان است. انگیزه‌ی مردم، برخاسته‌ی از دین، از احساس مسؤولیت و از احساس تکلیف ملی و دینی است؛ لذا وارد میدان می‌شوند و در میان نامزدهای مختلف، گزینه‌ی خودشان را انتخاب می‌کنند. رئیس‌جمهوری که با چنین آرائی سر کار می‌آید، وامدار هیچ کس جز خدا و مردم نیست؛ این معنای مردم‌سالاری است. ملت عزیز ما این نعمت الهی را قدر بدانند؛ بر آن پای بفشارند و تأثیر و حضور خودشان را در میدان‌های گوناگونِ تعیین سیاست‌های کشور و گزینش مدیران عالی‌رتبه همچنان حفظ کنند. رئیس جمهور محترم ما امروز سخنان خوبی بیان کردند. تکیه‌ی بر عدالت، اساسی‌ترین و محوری‌ترین اصلِ یک حرکت الهی است؛ ادامه‌ی کار همه‌ی

انبیا و مصلحان بزرگ تاریخ است. البته عدالت دشمنانی دارد. همه‌ی کسانی که نانشان در بی‌عدالتی است، با عدالت دشمن‌اند. همه‌ی کسانی که با قلدری و زورگویی - چه در صحنه‌ی ملی، چه در صحنه‌ی بین‌المللی - تغذیه می‌شوند، با عدالت مخالفند. عدالت، شعار اصلی و هدف بزرگ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بوده و هست. بعضی می‌خواهند با عنوان تندروی، عدالت را متهم و محکوم کنند. عدالت، تندروی نیست؛ حق‌گرایی است؛ توجه به حقوق آحاد مردم است؛ جلوگیری از ویژه‌خواری است؛ جلوگیری از تجاوز و تعدی به حقوق مظلومان است. در یک کشور کسان زیادی پیدا می‌شوند که اگر دستگاه مسؤولِ قانونی به مدد آنها نشتابد، در امواج درگیری‌های گوناگون لگدمال می‌شوند. وظیفه‌ی دولتِ عدالتمدار، توجه ویژه به قشر محرومین است. عدالت را نباید تندروی و مخالفت با شیوه‌های علمی دانست. با استفاده از همه‌ی شیوه‌های عالمانه و با تدبیر می‌توان عدالت را در جامعه مستقر کرد. اهدافی که مطرح شده است، اهداف والایی است. این اهداف با حرکت مستمر، با کار و تلاش مداوم، با به‌کارگیری همه‌ی نیروهای مستعد و بانشاطی که در کشور ما بحمداللَّه فراوان هستند، امکان‌پذیر است. البته نباید شتابزدگی کرد. من، هم به رئیس جمهور محترم عرض می‌کنم که از شتابزدگی اجتناب شود، آرمانها با جدیت تعقیب شود، اما هیچ‌گونه شتابزدگی به‌وجود نیاید؛ هم به مردم عزیزمان توصیه می‌کنم که در درخواست‌ها شتابزدگی را اعمال نکنند. دولت محترم و خدمتگزار با برنامه‌ریزی صحیح، به همان کیفیتی که در سند چشم‌انداز بیست ساله تصویب شده و سیاست‌هایی که اعلام شده است - که جهت این سیاست‌ها هم عدالت، رفاه عمومی و توسعه‌ی علمی و فنی و همه‌جانبه و عدالت‌محور است - در این جهت حرکت کند. دستیابی به این اهداف والا، دور از دسترس نیست. با تلاش، با توکل به خدا، با تکیه‌ی به مردم، با استفاده از نیروهای بانشاطی که در جامعه‌ی جوان ما بحمداللَّه فراوانند، می‌توان به این هدفها دست یافت. استفاده‌ی از شیوه‌های علمی، کار لازمی است. البته علم نباید اشتباه بشود با نسخه‌های وارداتی که اغلب آنها منسوخ است؛ چه در زمینه‌ی اقتصاد، چه در زمینه‌ی مسائل فرهنگی، چه در زمینه‌های گوناگون. بعضی‌ها دوست دارند امروز ما نسخه‌های منسوخ و از دور خارج شده‌ی غربی‌ها را بار دیگر در این‌جا برای خودمان دستورالعمل علاج به حساب بیاوریم. نه، شیوه‌های پیشرفته، شیوه‌های نو و با تکیه‌ی به فهم و درک و نیاز ایرانی، استفاده‌ی از علم و توجه به نیاز داخل و اقتضائات کشور می‌تواند راه درست را به ما نشان دهد و ما را پیش ببرد. ما در زمینه‌ی علم باید حرکت خود را جدی کنیم؛ در پیوند علم و صنعت و فناوری کار کنیم؛ در پیدا کردن شیوه‌های توزیع عادلانه‌ی امکانات تلاش و فکر کنیم؛ بهترین و آسان‌ترین و عملی‌ترین شیوه‌ها را انتخاب کنیم و به‌طور جدی وارد شویم. انتظار مردم از دولت و رئیس‌جمهور منتخب این است که تلاش و جدیت کنند. تصور بنده - با شناختی که در طول این مدت از احساسات مردم دارم - این است که مردم مایلند تلاش و کار و قاطعیت و جدیت را در عمل مسؤولان مشاهده کنند. گاهی نتیجه‌یی دیر به دست می‌آید. بعضی از اهداف، کارِ یک سال و دو سال نیست؛ تلاش مستمری لازم دارد. همین قدر که مردم ببینند مسؤول عالی کشور و دیگر مسؤولان دارند کار و تلاش می‌کنند، خشنود و راضی می‌شوند. مردم از ما کار لازم دارند؛ خدمت می‌طلبند و توقع دارند؛ و حق به جانب آنهاست. در زمینه‌ی سیاست بین‌الملل، همچنان که دولتهای قبلی اعلام کردند و بعداً هم همین‌طور خواهد بود، ملت ایران یک ملت صلح‌طلب است. ملت ایران سرِ ستیزه‌گری با هیچ ملتی را ندارد. شما ببینید در تاریخ جمهوری اسلامی و حتّی در تاریخ گذشته‌ی ملت ایران، همیشه جنگهایی که اتفاق افتاده است، ملت ایران در موضع دفاع از مرز خود، از حقوق خود و از استقلال خود بوده. ما به هیچ کشور و هیچ ملتی تعرض نکرده‌ایم؛ ما از حقوقِ خود قدرتمندانه دفاع کرده‌ایم و باز هم دفاع می‌کنیم. این را همه‌ی قدرتمداران و مستکبران عالم - بخصوص شیطان بزرگ، امریکا - بدانند؛ ملت ایران به هیچ قدرتی باج نخواهد داد. مسؤولان کشور حق ندارند از حقوق ملت صرف‌نظر کنند. ما چنین حقی نداریم. جایگاه ما، جایگاه دفاع از حقوق ملت است؛ بنابراین از حقوق سیاسی و اقتصادی‌شان باید دفاع کنیم؛ جایگاه شایسته‌ی آنها را بایستی در دنیای امروز و در روابط بین‌الملل حفظ کنیم. بحمداللَّه نظام جمهوری اسلامی نشان داده است که این کارایی را دارد. ملت ما امروز، هم در صحنه‌ی

بین‌المللی و در صحنه‌ی جهانی، و هم در منطقه جایگاه ممتاز و شایسته‌یی دارد و این را روزبه‌روز بیشتر خواهد کرد. ما به همسایگانِ خود احترام می‌گذاریم و طرفدار ارتباطات برادرانه و صمیمانه‌ی با کشورهای همسایه و همچنین با کشورهای برادر و مسلمان و کشورهای دوست در این منطقه و مناطق دیگر هستیم. ملت ایران قدرت و اقتدار و توانایی خود را در راه تضعیف ملتها و کشورهای دیگر به کار نخواهد برد؛ در راه حفظ منافع خود به کار خواهد برد و به فضل و توفیق الهی در این زمینه قدرتمندانه عمل خواهد کرد. من به رئیس جمهور محترم برادرانه توصیه می‌کنم؛ در همه‌ی حالات، همین احساسی را که امروز بیان کردید - احساس خدمتگزاری به مردم - برای خودتان حفظ کنید. قدرت اگر با هدفِ خدمت به مردم باشد، عبادت است. شاید هیچ عبادتی بالاتر از عبادتِ مسؤولی نیست که به خاطر تلاش و خدمت به مردم، از راحت و آسایش و امنیتِ خود صرف‌نظر می‌کند. این روحیه‌ی خدمتگزاری، خاکساری، تواضع در مقابل مردم و شناخت عظمت مردم را برای خودتان حفظ کنید، که این نعمت بزرگی است. از خدای متعال لحظه‌یی غافل نشوید. این توفیقات به فضل و لطف الهی به ما داده می‌شود. باید خود را قابل رحمت و تفضلاتِ روزافزون الهی کنیم. با یاد خدا و با توکل به خدا و با اخلاص در عمل، باید بتوانیم جلب رحمت الهی بکنیم. اگر جلب رحمت الهی شد، همه‌ی مشکلات آسان می‌شود و موانع از سر راه برخواهد خاست. اگر صادقانه در راه خدا کار کنیم، خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. اگر هدفِ قدرت، منافع مادی شد، قدرت، بزرگترین وزر و وبال برای انسان خواهد بود. کسانی که قدرت و منصب و مقام را برای بهره‌مندی‌های خود، پُر کردن کیسه‌های خود و دنیای خود می‌طلبند، آن‌جایی که منافع آنان با منافع مردم اصطکاک پیدا می‌کند، نمی‌توانند به نفع مردم کار کنند. قدرت به خودی خود نه نعمت است، نه نقمت؛ اگر برای خدا و برای خدمت شد، نعمت است؛ اگر برای دستاوردهای مادی و ارضای هوس‌های انسانی شد، می‌شود نقمت. امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) به ابن‌عباس فرمود: ارزش ذاتی حکومت برای من از این کفش وصله‌خورده کمتر است - «الّا ان اقیم حقاً» - مگر این‌که حقی را اقامه کنم؛ آن وقت قدرت ارزش پیدا می‌کند. امیرالمؤمنین با معارضانِ همین قدرت به جنگ برمی‌خیزد. قدرتی که برای عدالت و حقیقت است، ارزشمند است؛ این نعمت خداست؛ منتها شیطان باید ما را دچار تسویل نفسانی نکند. نباید اهواء و هوس‌های خودمان را به اشتباه جای آرمانها بگذاریم و خود را توجیه کنیم. به انتقادها و عیوبی که برای ما می‌شمارند، گوش فرا دهیم و خود را اصلاح کنیم تا وقتی‌که با خدای متعال ملاقات می‌کنیم، بتوانیم عذر تقصیر داشته باشیم - ما که از تقصیر و قصور خالی نیستیم - بگوییم پروردگارا! ما تلاش و مجاهدت کردیم و آنچه از دست ما برآمد، انجام دادیم؛ نتیجه این شد. اگر نیت خالص شود، این ممکن خواهد شد. اگر نیت خالص نشود، دشوار است که انسان جواب مظالم فراوانی را که در یک جامعه اتفاق می‌افتد و مسؤولان بالای کشور - خود بنده و دیگر مسؤولان - خواه و ناخواه در مسؤولیت آنها شرکت و دخالت دارند، بتواند بدهد. انسان نمی‌تواند پیش خداوند متعال خود را از آنها تبرئه کند. بنده لازم می‌دانم از رئیس جمهور قبلی‌مان - جناب آقای خاتمیِ عزیزمان - و همکاران ایشان صمیمانه تشکر کنم. در این هشت سال جناب آقای خاتمی و همکارانشان تلاش باارزشی انجام دادند و خدماتی را تقدیم کردند. همه‌ی دولتهای قبلی هم تلاش کردند. امروز کشور ما آمادگی‌های زیادی دارد؛ ظرفیت‌های فراوانی پیدا کرده؛ این ظرفیت‌ها را می‌توان به چندین برابر افزایش داد و از آنها به نفع مردم و به نفع رفع فقر و محرومیت استفاده کرد. کار و تلاش، مقابله‌ی با فساد، منقطع نشدنِ خدمت و تلاش دایمی، رازی است که همه‌ی اینها را ان‌شاءاللَّه برای ما تأمین خواهد کرد. پروردگارا! توفیقات خودت را بر رئیس‌جمهور محترم و مسؤولانی که اداره‌ی دولت را بر عهده خواهند گرفت، نازل بفرما. پروردگارا! ملت ایران را در همه‌ی میدانها پیروز کن. پروردگارا! آنچه گفتیم، آنچه کردیم و آنچه در نیت ماست، همه‌ی آنها را برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا! روح مطهر امام عزیز ما را - که سلسله‌جنبان این حرکت عظیم، آن روح بزرگ بود - با پیغمبران و اولیای خودت محشور بفرما. پروردگارا! شهدای عزیز ما را با شهدای صدر اسلام محشور بفرما و به خانواده‌های آنها اجر شایسته کرامت فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای همایش مرحوم حاج آقا نوراللّه اصفهانی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای همایش مرحوم حاج آقا نوراللّه اصفهانی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی از این بیان کوتاه و پُرمغز آقای دکتر نجفی تشکر می‌کنم؛ خیلی خوب مطلب را بیان کردند؛ معلوم می‌شود که ان‌شاءاللَّه بزرگداشت مرحوم حاج آقا نوراللَّه نجفی (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) فقط یک بزرگداشت تشریفاتی نیست، بلکه دارای محتوای نظری و تاریخی است و ان‌شاءاللَّه متضمن مضامین مفید برای امروز و فردای جامعه هم خواهد بود. این جهاتی که ذکر کردید، خیلی خوب و همه‌اش مهم و لازم است. نفس شناخت شخصیت‌ها هم خودش یک چیزی است؛ ما باید شخصیت‌های اثرگذار در زندگی سیاسی، زندگی اجتماعی، زندگی علمی و زندگی اقتصادی‌مان را درست بشناسیم. اشاره کردید که مرحوم رسا گفته که غربی‌ها حوادث را دقیق ثبت و ضبط می‌کنند و درباره‌ی شخصیت‌هایشان هم همین‌طور عمل می‌کنند. من می‌بینم اینها در تاریخ‌هایشان دقیق نوشته‌اند که فلان‌کس در چه تاریخی متولد شد - البته انسان حدس می‌زند که خیلی از این تاریخ‌های تولد جعلی هم باشد؛ چون آن وقتی که آن شخصیت متولد شده، یک شخصیت برجسته‌یی نبوده، یک بچه‌ی معمولی بوده؛ ولی تاریخ تولد دارد: در روز چندم جولای سالِ فلان! - یعنی سعی می‌کنند این شخصیتها را از لابه‌لای انبوه چهره‌های شناخته و ناشناخته‌ی تاریخ منضبط بیرون بکشند و آنها را روی سکو بنشانند؛ مشخص کنند، و به آنها افتخار کنند. البته این کارها واقعاً هم تأثیر دارد؛ یعنی این‌طور نیست که تأثیر نداشته باشد؛ اما ما نه؛ ما شخصیت‌های برجسته‌ی‌مان را البته می‌شناسیم، ولی تاریخ وفات خیلی‌هایشان را هم حتّی نمی‌دانیم، چه برسد به تاریخ تولدشان یا تاریخ ازدواجشان با فلان دختر، که معمولاً غربی‌ها این چیزها را ذکر می‌کنند. این، نشان‌دهنده‌ی این است که ما به شناسایی و پرداخت چهره‌ی شخصیت‌های تاریخی خودمان و تحلیل این چهره‌ها بها نداده‌ایم و این به ضرر ما تمام می‌شود. مثلاً در همین قضیه‌ی مشروطه، مرحوم حاج‌آقا نوراللَّه یک شخصیت برجسته است. یا مرحوم آسید عبدالحسین لاری هم در بین شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی - روحانیِ همین برهه‌ی مورد نظر شما، یک شخصیت فوق‌العاده برجسته است؛ اما ما از میان همه‌ی اینها، فقط یک مدرّس را به‌صورت برجسته درآورده‌ایم، که همه اسمش را آورده‌اند و گفته‌اند، ولی از دیگران چیزی نیست؛ در حالی‌که در خودِ همین خانواده‌ی نجفیون - من نمی‌خواهم تعبیر به «مسجد شاهی» بکنم؛ چون واقعاً این نسبتِ خیلی خوبی نیست. همان نسبت «نجفی» برای این خانواده‌ی بزرگ علمی و سیاسی و اجتماعی بهتر است - کسان زیادی بودند که شخصیت علمی و اجتماعی و اثرگذار در اصفهان و در سطح کشور داشته‌اند؛ ولی از اینها هیچ نامی به آن صورت نیست. البته اشخاصی در گوشه‌کنار شرح حالی از یک گوشه از این خانواده نوشته‌اند، لیکن ما شخصیت‌های‌مان را زنده نمی‌کنیم. بنابراین، روی این مسأله نبایستی بی‌اهتمامی نشان داد. ما بالاخره یک شخصیتی داریم که در یک مقطعی از زمان، از خودش یک عظمتی نشان داده، یک کار بزرگی را انجام داده، در یک خط ابتکاری حرکت کرده و کارهای بزرگی کرده است. ما باید این شخصیت را به مردم معرفی کنیم تا مردم بدانند که چنین شخصی را داشته‌اند. یک بُعد دیگر که آن هم واقعاً به نظرم خیلی مهم است، این است که ما روحانیت شیعه را آن‌چنان که بوده، معرفی کنیم. ما در قضایای مشروطه به مرحوم آخوند نازیدیم و بالیدیم و افتخار کردیم؛ به مرحوم میرزای نائینی همین‌طور؛ اما قضیه در همین حدود تقریباً متوقف ماند؛ در حالی‌که در قضیه‌ی مشروطه شخصیت‌های برجسته‌یی بودند. شما نگاه کنید به تاریخ کسروی، مثلاً فلان شخص که در تبریز یک قطار فشنگ به خود می‌بسته و رشادتهایی کرده، شده یک شخصیت! البته ما نمی‌گوییم چرا؛ اما اسم «ثقةالاسلامِ» با آن عظمت، که اتفاقاً کسروی از او تعریف کرده، یا همان بزرگانی که پدر من نعش آنها را در دوران نوجوانی بالای دار دیده بود - در همان روز عاشورایی که روسها اینها را به دار کشیدند - خیلی کم مطرح هستند. اینها خیلی افراد بزرگ و خیلی شخصیت‌های برجسته‌یی بودند. ما چرا اجازه بدهیم این ظلم به روحانیت شیعه بشود؟ شما نگاه کنید که در سرتاسر کشور، چه کسانی انجمن‌های ملی را می‌گرداندند؟ درست است که در تکوین

مشروطیت، هم جریان روحانیت و هم جریان روشنفکری، هر دو، دخیل بودند - این را نمی‌شود انکار کرد و این مقدماتِ همان چیزی بود که بعد اسمش شد مشروطیت، و اول، عدالت‌طلبی و قانون‌گرایی و قانون‌طلبی بود - اما در عمل، آن کسانی که وارد میدان شدند و حقیقتاً بارهای سنگین مثل همین انجمن‌های ملی - نه بارهای نان و آب‌دار مثل نمایندگی مجلس از تهران و وزارت - را به دوش گرفتند، چه کسانی بودند؟ شما اگر به جاهایی که انجمن فعالیت داشته نگاه کنید، خواهید دید که در رأس انجمن، یک یا دو یا سه روحانی بوده‌اند. این قضیه در مشهد بود؛ کمااین‌که در تبریز، در اصفهان، در شیراز و در لار هم همین‌طور بود. بنابراین، می‌بینید که این شخصیت‌های روحانی بودند که وارد میدان شدند. ما یک نمونه‌ی دیگر آن را در کمیته‌های بعد از انقلاب می‌بینیم. این کار، نان و آبی نداشت؛ خطرِ کشته شدن و ترور شدن و متهم شدن هم داشت؛ اما اگر روحانیون نبودند، کمیته‌ها را اداره نمی‌کردند، به مساجد نمی‌آمدند، افراد مسلح و سلاح‌ها را جمع نمی‌کردند و تا چند ماه، همه‌ی وظایف یک دولت را به‌قدر مقدور خودشان انجام نمی‌دادند، چه کسی می‌خواست این کار را بکند؟ ما هیچ‌کس را نداشتیم؛ نه روشنفکرها این ظرفیت را داشتند، نه این همت را به خرج می‌دادند و نه هرگز این خطرپذیری را مجموعه‌ی روشنفکری، حقاً و انصافاً از خودش نشان داده است. به هر حال، به روحانیت ظلم شده است. یک قدری شما روی این مسأله تکیه کنید. شما در کتابتان، تعبیر کردید «حکومت حاج‌آقا نوراللّٰه». خیلی خوب، اسمش همین «حکومت حاج‌آقا نوراللّٰه» باشد؛ اما آنچه وجود دارد، عبارت است از بار بر دوش‌گیری حاج‌آقا نوراللّٰه در شهر اصفهان، با آن همه تعارضات و در میراث ظل‌السلطان؛ اینها چیزهای کمی نیست. انسان از دور نمی‌تواند درست عظمت، حجم و اهمیت این کارها را لمس کند. بنابراین، این هم یک بُعد دیگر است که به آن توجه بشود. مرحوم حاج‌آقا نوراللّٰه انصافاً از یک نظر، قله‌ی این خاندان است. ایشان از لحاظ علمی، شاگرد میرزا و اصحاب سامره است که چند سالی در آن‌جا زندگی کرده و برگشته و شاگرد پدرش - یعنی همان مکتبِ مرحوم شیخ محمدتقی، صاحب حاشیه - است که در اصفهان رواج پیدا کرد و مکتب علمی شد و علمای بزرگی را هم تربیت کرد. از لحاظ فهم سیاسی هم بسیار مرد فهیم و جلوتر از زمان خودش بود؛ هم در قضیه‌ی مشروطه، انسان این مسأله را مشاهده می‌کند، هم در قضیه‌ی رضاشاه. این حرکتی که ایشان در ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ شروع کرد که قم را پایگاه خودشان قرار داد و انتظاراتی را از رضاشاه مطرح کرد، کارهای خیلی بزرگی است؛ منتها آن استبداد رضاخانی و سرنیزه و قلدریِ رضاخانی نگذاشت این قضیه موج پیدا کند؛ والّا اگر یک مقدار آن فشار دیکتاتوری رضاخانی نبود، این قضیه در همه‌ی ایران موج پیدا می‌کرد و شاید نتایج بسیار مهمی را انسان می‌توانست حدس بزند که بر آن مترتب می‌شد؛ لیکن نگذاشتند، بعد هم که به شهادت و مسموم کردن ایشان منتهی شد. بنابراین، از لحاظ فهم سیاسی هم ایشان خیلی مهم بوده است. نکته‌ی دیگری که در مورد ایشان هست، روشن‌بینی و روشنفکری است. ببینید این مبارزاتی که با فرنگی‌ها و با خارجی‌ها و با نفوذ اجانب در کشور از طرف علما انجام گرفته، که یک نمونه‌اش خودِ میرزای شیرازی است، یک نمونه‌اش دو طرف مشروطیت هستند در نجف؛ یعنی هم آسید محمدکاظم، هم آخوند ملاکاظم خراسانی، که هر دوی اینها مخالف حضور بیگانه بودند؛ هم آن که با مشروطیت مخالفت می‌کرد، از حضور بیگانه می‌ترسید؛ هم ایشان که مشروطه می‌خواست، آن روح آزادی‌خواهی‌اش همراه با بیگانه‌ستیزی بود، و چه مرحوم آسیدعبدالحسین لاری، چه مرحوم آسیدعبداللّٰه بلادی در بوشهر - که او هم داستان‌های مفصلی دارد - و چه مرحوم خیابانی و دیگرانی که در سرتاسر کشور در آن برهه بودند، منشأ مخالفت همه‌ی آنها با خارجی‌ها بود؛ یعنی صورت قضیه این بود که کفر در مقابل اسلام است؛ چون خارجی، کافر بود؛ فرنگی، کافر بود و نمی‌خواستند کفر بیاید. صورت این قضیه، صرفاً یک جنگ مذهبی را نشان می‌دهد؛ اما وقتی انسان کاوش می‌کند، می‌بیند در اغلب اینها، بخصوص در قضیه‌ی مرحوم حاج‌آقا نوراللّٰه، مسأله فقط یک جنگ مذهبی نیست؛ یعنی دعوای این نیست که مسیحی‌ها می‌خواهند بیایند غلبه پیدا کنند؛ مسیحی‌ها که در خودِ اصفهان با آنها داشتند زندگی می‌کردند؛ ارامنه‌ی اصفهان همیشه بودند و با هم زندگی می‌کردند و مشکلی هم نداشتند؛ پس دعوا، دعوای مذهبی نبود، بلکه دعوا، سر همان چیزی است که ما امروز از

مسأله‌ی استقلال می‌فهمیم؛ یعنی سلطه‌ی اقتصادی، سلطه‌ی فرهنگی، سلطه‌ی سیاسی، سلطه‌ی اجتماعی و نفوذ ویران‌کننده و خانه‌براندازی که غرب در دنیا داشته - آن دوره، دوره‌یی بود که غرب با نشاط و با سرزندگی داشت می‌آمد و حالت تهاجمی داشت - اینها این را می‌دیدند؛ این را می‌فهمیدند. مرحوم حاج‌آقا نوراللّه از آن شرکتی که احداث می‌کند، از آن حرفهایی که می‌زند، از همان گفتگوهایی که در کتاب «مسافر و مقیم» مطرح می‌کند - متأسفانه فرصت نشد که من درست آن کتاب را نگاه کنم؛ فقط بخش‌هایی از آن را خواندم - نشان می‌دهد که مرد بسیار روشن‌بین، بسیار آگاه و متوجه به ابعاد سلطه‌ی بیگانه است. اگر دولت انگلیس استعمارگر، اسلام را هم آورده بود و بنا بود همین کارها را بکند، ظاهراً در موضع ایشان تغییری پیدا نمی‌شد؛ فرقی نبود بین این‌که مسیحی باشد یا مسلمان باشد. استعمارگری و سلطه‌ی فرهنگی و نفوذ در ارکان حیات مدنی کشور بود که این بزرگان را حساس می‌کرد و وادار می‌کرد به این‌که مقابله کنند و مقاومت کنند. با رضاشاه هم که مقابله کردند، برای همین مسأله بود. درست است که مبارزات مرحوم حاج‌آقا نوراللّه در دو بخش تقسیم می‌شود: بخشِ مقابله‌ی با خارجی؛ و بخشِ مبارزه‌ی با استبداد. این دو بخش، کاملاً در زندگی ایشان و در مبارزات ایشان محسوس و قابل تفکیک است؛ لیکن با رضاخان هم که ایشان مبارزه می‌کند، گویی برایش کاملاً روشن است که رضاخان پیش‌کرده‌ی همان خارجی است، که آمده. این، همان چیزی است که برای نسل امروز ما، جزو واضحات است؛ اما آن روز این قضیه جزو واضحات نبود؛ روشن نبود. آن روز حتّی کسانی با شعارهای رضاشاه جذب می‌شدند و حرف او را باور می‌کردند! من در یکی از همین نوشته‌ها - که انسان دلش نمی‌آید از بعضی‌ها که آدمهای خوبی هم بودند، اسم بیاورد - تعبیری دیدم که تعبیرِ ستایش‌آمیزی از رضاشاه بود! البته اسم نیاورده بود، اما پیدا بود که مقصودش رضاشاه است. اینها کسانی بودند که قطعاً رضاشاه می‌خواست ریشه‌ی آنها را بِکند، و کند؛ اما از این قبیل تصورات و توهمات و اشتباهات وجود داشت؛ ولی برای ما، امروز روشن است. انسان احساس می‌کند که مرحوم حاج‌آقا نوراللّه، آن روز می‌فهمید که مبارزه‌ی با رضاشاه، فقط مبارزه‌ی با نظام اجباری و کلاه فرنگی نیست؛ بحثِ این است که یک آدمی بر سر کار آورده شده و بَرکشیده شده، برای این‌که اهداف انگلیس را در ایران پیاده کند. او این را حس می‌کرد و می‌خواست با آن مقابله کند؛ منتها برای مقابله‌اش شعار پیدا می‌کند؛ مثل همین شعارِ مقابله با نظام اجباری و همین چیزهایی که ایشان وقت آمدن به قم مطرح کرده بودند. همه این‌طور نبودند. مثلاً مرحوم میرزا صادق آقا - که البته شما سید صادق آقا نوشته‌اید، که غلط است؛ چون ایشان سید نبوده - که من ایشان را از روی آثارش تا حدود زیادی می‌شناسم، این‌گونه نبوده؛ انسان این را حس نمی‌کند که او با این نگاه متجدد و روشن‌بینانه قضایا را نگاه می‌کرده؛ اما در مرحوم حاج‌آقا نوراللّه، نه؛ این کاملاً محسوس است که عمیق و نافذ فکر می‌کرده است. به‌هرحال، امیدواریم که این کاری که شما می‌کنید، یک حسنه‌ی جاریه باشد و متوقف نشود و ان‌شاءاللّه دستاوردی برای تاریخ معاصر ما و تاریخ نزدیک به معاصر ما به همراه داشته باشد و دامنه‌ی این نوع تحقیقات هم ان‌شاءاللّه گسترش پیدا کند. از همه‌ی آقایان به خاطر زحماتی که برای این قضایا متحمل می‌شوید، متشکریم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه وخیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الارضین و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه‌ی برادران و خواهران عزیز و خود را به تقوای الهی، پرهیزگاری و مراقبت از خویشتن دعوت می‌کنم. هم ماه مبارک رجب است و ایام البیضِ متبرک این ماه، و هم روز بزرگ ولادت امیرالمؤمنین و امام

المتقین است. رجب، ماه صفا دادن به دل و طراوت بخشیدن به جان است؛ ماه توسل، خشوع، ذکر، توبه، خودسازی و پرداختن به زنگارهای دل و زدودن سیاهی‌ها و تلخی‌ها از جان است. دعای ماه رجب، اعتکاف ماه رجب، نماز ماه رجب، همه وسیله‌یی است برای این‌که ما بتوانیم دل و جان خود را صفا و طراوتی ببخشیم؛ سیاهی‌ها، تاریکی‌ها و گرفتاری‌ها را از خود دور کنیم و خودمان را روشن سازیم. این، فرصت بزرگی است برای ما؛ بخصوص برای کسانی که توفیق پیدا می‌کنند در این ایام اعتکاف کنند؛ که در آخر عرایض این خطبه، ان‌شاءاللَّه جمله‌یی به معتکفین عرض خواهم کرد. و اما روز سیزدهم رجب، میلاد مسعود امیرالمؤمنین است، که قله‌ی کرامت انسانی است؛ اسوه‌ی همیشگی رادمردان جهان است؛ پیشوای همیشگی مؤمنان و پرهیزگاران و انسانهای صالح و صادق روزگار است. برای این‌که به لفظ و ظاهر اکتفا نکرده باشیم، بلکه از امروز و از یاد امیرمؤمنان درس گرفته باشیم - که بخصوص امروز ما به آن احتیاج داریم - به طور مختصر در این‌جا یک درس از درسهای آن بزرگوار را عرض می‌کنم؛ و آن، درس تقواست که اساساً در نماز جمعه بیش از همه چیز به این مطلب باید پرداخته شود. تقوا، درس جاودانه‌ی امیر مؤمنان است. اگر شما به نهج‌البلاغه مراجعه بفرمایید، ملاحظه خواهید کرد که هیچ دستورالعمل و توصیه‌یی در این کتاب عظیم به قدر تقوا تکرار نشده است. تقوا در واقع یکی از بلندترین فصول زندگی عملی امیرالمؤمنین و تعالیم زبانی آن بزرگوار است. تقوا یعنی مراقبت از خود. انسان دائم باید مراقب خود باشد؛ هم مراقب اعمال و رفتار خود - یعنی مراقب چشم خود، زبان خود، گوش خود، دست خود - هم مراقب دل خود باشد؛ مراقب عدم نفوذ خصال پست حیوانی، مراقب عدم میل دل به هوی و هوس، مراقب مجذوب و فریفته نشدن دل به جلوه‌های پست کننده‌ی انسان، مراقب حسد نورزیدن، مراقب بدخواه دیگران نبودن، مراقب وسوسه به دل راه ندادن، دل را جایگاه فضایل و ذکر خدا و عشق به اولیای الهی و عشق به انسانها قرار دادن؛ هم تقوای فکر و عقل داشته باشد؛ یعنی عقل را از انحراف نگهداشتن، از خطاها و لغزشها باز داشتن، از تعطیل و بیکارگی نجات دادن، و خرد را در امور زندگی به کار بستن. پس مراقبت دائمی از جوارح، از دل و از فکر و مغز، تقواست. خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزشهایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دلِ خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترسهای بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است. عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للمتّقین». اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد. این مراقبت و این تقوا مادر همه‌ی نیکی‌هاست؛ هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛ پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است. وقتی مراقبت کنیم، فکر ما هم بیکار نمی‌ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی‌رود؛ جوارح و اعضای ما هم خطا و لغزش پیدا نمی‌کند یا کم پیدا می‌کند. دنیا و آخرت زیر سایه‌ی تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است. امروز ما به این درس نیاز داریم؛ نه فقط امروز، بلکه همیشه نیازمندیم؛ اما این مقطع زمانی برای ما مهم است. ما ملت مسلمانی هستیم. این ملت، با اراده‌ی راسخ عمومی توانسته است یک نظام مطابق با ایمان و اعتقاد خود را در این کشور سر کار بیاورد. هدف این نظام چیست؟ هدف این ملت چه بود؟ هدف این بود که این کشور با این نظام بتواند از همه‌ی خوبی‌ها و پیشرفت‌ها و خیرات و برکاتی که خدای متعال به ملتهای مؤمن وعده داده است، برخوردار شود؛ یعنی یک کشورِ اسلامی بشود. کشور اسلامی یعنی کشوری که اسلامِ حیات‌بخش، اسلامِ نشاط‌آور، اسلامِ تحرک‌آفرین، اسلامِ بدون کج‌اندیشی و تحجر و انحراف، اسلامِ بدون التقاط، اسلامِ شجاعت‌بخش به انسانها، و اسلامِ هدایت کننده‌ی انسانها به سوی علم و دانش بر آن

حاکم است؛ اسلامی که با همان شکلی که در قرن اولِ اسلامی به آن عمل شد، توانست یک مجموعه‌ی پراکنده را به اوج تمدن تاریخی و جهانی برساند و تمدن و دانش او بر دنیا سیطره پیدا کند. سیطره و تسلط علمی به دنبال خود عزت سیاسی هم می‌آورد؛ رفاه اقتصادی هم می‌آورد؛ فضایل اخلاقی هم می‌آورد؛ اگر کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی شود. برای این که این کار تحقق پیدا کند، در درجه‌ی اول ما یک حرکت انقلابی لازم داشتیم؛ برای این‌که بنای ضایع و پوسیده و کج و بدبنیان رژیم‌های استبدادی را از بین ببریم. این کار را ملت با کمال قدرت و با موفقیتِ کامل انجام داد. بعد از آن که این حرکت عظیم را ملت عزیز ما انجام داد، حرکت بعدی این بود که یک نظام اسلامی - یعنی ترتیب اداره‌ی کشور، همان‌طوری که اسلام گفته است - در این کشور به وجود بیاورید. این کار را هم ملت ما با موفقیت انجام داد. قانون اساسی تنظیم شد؛ آرایش و چینش سیاسی به وجود آمد؛ مردم‌سالاری دینی بر این مملکت حاکم شد و مردم مسؤولان کشور را - از رهبری گرفته تا ریاست جمهوری تا دیگر مسؤولان - مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب می‌کنند. دین، مایه و پایه و محور قانون و اجرا در این کشور است. حرکت مردم به سمت اهداف و آرمانهای دینی است؛ این معنای نظام اسلامی است؛ این تحقق پیدا کرد؛ لیکن کافی نیست. برای این‌که آن مقصود - یعنی کشور اسلامی - به طور کامل محقق شود، احتیاج است که دستگاه حاکمه‌ی کشور در عمل خود، در سازماندهی خود و در چگونگی رفتار خود، به طور کامل اسلامی عمل کند؛ که من چند سال قبل عرض کردم که مرحله‌ی بعد از نظام اسلامی، دولت اسلامی است. در این راه هم حرکت کردیم. مسؤولان مؤمنی، وزرای خوبی، نمایندگان خوبی، رؤسای جمهور باایمانی، یکی پس از دیگری امور کشور را بر عهده گرفتند؛ اما دولت اسلامی‌یی که بتواند مقاصدی را که ملت ایران و انقلاب عظیم آنها داشت، تأمین کند، دولتی است که در آن رشوه نباشد، فساد اداری نباشد، ویژه‌خواری نباشد، کم‌کاری نباشد، بی‌اعتنایی به مردم نباشد، میل به اشرافی‌گری نباشد، حیف و میل بیت‌المال نباشد، و دیگر چیزهایی که در یک دولت اسلامی لازم است. در تعالیم امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه، همه‌ی اینها وجود دارد. نگویند اینها مربوط به هزاروچهارصد سال قبل است. این حرفهای تکراری و شبهه‌های صدها بار رد شده را بعضی‌ها باز تکرار می‌کنند. حقایق بشری و اصالتهای بشری با گذشت زمان تغییر پیدا نمی‌کنند. انسانها از اول تاریخ تا امروز و از امروز تا پایان دنیا، همیشه عدالت را دوست داشته‌اند و به عدالت نیازمند بوده‌اند؛ این تغییر پیدا نمی‌کند. انسانها از اول تاریخ تا امروز و از امروز تا آخر دنیا به مسؤولانی که نسبت به آنها وفادار باشند، در خدمت آنها باشند و برای آنها صادقانه عمل کنند، احتیاج دارند؛ اینها که تغییرپذیر نیست. درس امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه ناظر به این چیزهاست. این اصالتها و این ثوابتِ حیات بشری در طول تاریخ را امیرالمؤمنین بیان می‌کند؛ ما آنها را می‌خواهیم؛ والّا ما که نمی‌گوییم اگر خواستیم از این شهر به آن شهر برویم، مثل زمان امیرالمؤمنین برویم؛ نه، حالا با هواپیما بروید، ممکن است ده سال دیگر با یک وسیله‌ی بسیار تندروتر از هواپیما حرکت کنید. آن روز، نامه می‌فرستادند، که دو ماه در راه بود؛ امروز شما با اینترنت لحظه به لحظه با آن طرف دنیا حرف می‌زنید. اینها متغیرات است، اما عدالت و صلاح مسؤولان همیشه لازم است؛ حیف و میل نکردن اموال مردم که دست من و امثال من است، همیشه لازم است؛ این‌که تغییرپذیر نیست. اگر به توفیق الهی بتوانیم در این جهت خود را کامل کنیم و قدمهایی را که تا امروز بحمداللّه برداشته شده، کامل کنیم، آن وقت کشور اسلامی به همان شکلی که گفتم، به وجود خواهد آمد؛ یعنی دولت اسلامی می‌تواند کشور اسلامی به وجود بیاورد. من و امثال من اگر خودمان صادق باشیم، می‌توانیم مردم را صادق بار بیاوریم. اگر خود ما اسیر هوی و هوس نباشیم، می‌توانیم مردم را آزاد از هوی و هوس بار بیاوریم. اگر ما شجاع باشیم، می‌توانیم مردم را شجاع بار بیاوریم. اگر من و امثال من اسیر هوی و هوس و دنبال طمع و بنده و ذلیلِ ترس و طمع خود بودیم، نمی‌توانیم مردم را با فضایل بار بیاوریم. این بسته به شانس و اقبال هر کسی است که در گوشه‌یی معلم خوبی پیدا کند و به صورت فردی تکامل یابد؛ جامعه پیش نخواهد رفت. دولت اسلامی است که کشور اسلامی به وجود می‌آورد. وقتی کشور اسلامی پدید آمد، تمدن اسلامی به وجود خواهد آمد؛ آن وقت فرهنگ اسلامی فضای عمومی بشریت را فرا خواهد گرفت. اینها همه‌اش با مراقبت و با تقوا عملی

است؛ تقوای فردی و تقوای جماعت و امت. امت اسلامی هم اگر با تقوا بود، می‌تواند در راه‌های دشوار حرکت کند؛ مشکلات در مقابل او زانو می‌زنند؛ او در مقابل مشکلات زانو نمی‌زند. به این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) توجه کنید: «من اخذ بالتّقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوّها»؛ اگر فردی - و من عرض می‌کنم اگر ملتی - تقوا را برای خودش جاده‌ی عمل قرار داد و متقی شد، شداید زندگی اگر نزدیک او هم رسیده باشد، از او دور خواهد شد. «و احلولت له الامور بعد مرارتها»؛ تلخی‌های زندگی برای او شیرین خواهد شد. «و انفرجت عنه الامواج بعد تراکمها»؛ امواج طوفنده‌ی شداید زندگی، بعد از آن که متراکم شده باشند، از او دور خواهند شد و او بر امواج سوار خواهد شد. «و اسهلت له الصعاب بعد انصابها»؛ دشواری‌ها و سختی‌های زندگی بعد از آن که به سخت‌ترین مرحله رسیده باشد، برای او آسان خواهد شد. واقع قضیه هم همین‌طور است. امروز ملتهای مسلمان در مقابل زورگویی قدرتهای جهانی حرفی برای گفتن ندارند؛ نه علم لازمی، نه فناوری پیشرفته‌یی، نه در زمینه‌های گوناگون سیاسی مهارتی؛ چرا؟ چرا ما عقب مانده‌یم؟ چون تقوا را از دست دادیم. این همان شدتهایی است که با تقوا برطرف می‌شود. شما ملت ایران در انقلابتان تقوای الهی را رعایت کردید؛ در دفاع از این انقلاب و از کشور و از اصالتهای اسلامی و دینی و ملی‌تان تقوای الهی را رعایت کردید؛ لذا امروز بحمداللّه به همان نسبت عزیزید. امروز عزت و اقتدار و عظمت ملت ایران در چشم مردم دنیا و دولتها و حتّی دشمنانش با اکثر کشورهای اسلامی قابل مقایسه نیست؛ این به خاطر تقواست. هر چه کمبود داریم، به خاطر بی‌تقوایی است. ایستادگی هم بر اثر تقواست. امیرالمؤمنین یکی از القابش «کرّار غیر فرّار» است. پیغمبر اکرم این لقب را به امیرالمؤمنین داد. این مخصوص میدان نظامی نیست؛ در همه‌ی میدانهای انسانی امیرالمؤمنین کرّار غیر فرّار بود؛ یعنی مهاجم، مقتدر، دارای فکر و بدون عقبگرد. مواضع محکم، ایستادگی بر مبانیِ مورد قبول و مورد اعتقاد، از موضع تدافعی خارج شدن و نسبت به کجی‌ها و زشتی‌ها و بدی‌ها و ظلمها و بی‌عدالتی‌های دنیا در موضع تهاجمی قرار گرفتن؛ این همان صفت کرّار غیر فرّار امیرالمؤمنین است. شما اگر به زندگی امیرالمؤمنین نگاه کنید، می‌بینید از اول تا آخر، زندگی آن بزرگوار این‌گونه است. علاج ما هم در همین است. مرحوم اقبال لاهوری می‌گوید: می‌شناسی معنی کرّار چیست این مقامی از مقامات علی است امّتان را در جهان بی‌ثبات نیست ممکن جز به کرّاری حیات می‌خواهید زنده بمانید؟ می‌خواهید عزیز باشید؟ می‌خواهید در علم و عمل پیشرفته باشید؟ می‌خواهید جوانانتان سرافراز باشند؟ می‌خواهید فردایتان فردای روشنی باشد؟ باید استقامت داشته باشید. فعال، کرّار، خستگی‌ناپذیر و دنبال کننده‌ی اهداف خود؛ آینده‌ی چنین ملتی روشن است. ملت ما خوشبختانه این راه را شروع کرد و تا امروز ادامه داده؛ منتها این راه استمرار لازم دارد. الان جوانها روی کار آمده‌اند. جوانهای عزیز من! نوبت شماست. جوانهای قبل از شما هر چه نفس داشتند، در این راه زدند و ما را به این‌جا رساندند؛ امروز نوبت جوانهای ماست. در میدان علم، در میدان عمل، در میدان تقوا، در میدان سیاست، در میدان کار برای مردم و خدمت، و در میدان شایستگی‌های گوناگون وارد شوید؛ خودتان را به صلاح و تقوا بیارایید و پیش بروید. من این‌جا یک جمله به معتکفین عرض می‌کنم. خوشا به حالتان معتکفین عزیز! پدیده‌ی اعتکاف یکی از رویش‌های انقلابی است؛ ما اول انقلاب این چیزها را نداشتیم. اعتکاف همیشه بود. زمان جوانی ما وقتی ایام ماه رجب فرا می‌رسید، در مسجد امام قم - آن هم فقط قم؛ در مشهد من اصلاً اعتکاف ندیده بودم! - شاید پنجاه نفر، صد نفر فقط طلبه اعتکاف می‌کردند. این پدیده‌ی عمومی؛ این‌که ده‌ها هزار نفر در مراسم اعتکاف شرکت کنند، آن هم اغلب همه جوان، جزو رویش‌های انقلاب است. من یک وقت عرض کردم که انقلاب ما ریزش دارد، اما رویش هم دارد؛ رویش‌ها بر ریزش‌ها غلبه دارند. پس خوشا به حالتان معتکفین عزیز! توصیه‌ی من این است که در این سه روزی که شما در مسجد هستید، تمرین مراقبت از خود بکنید؛ حرف که می‌زنید، غذا که می‌خورید، معاشرت که می‌کنید، کتاب که می‌خوانید، فکر که می‌کنید، نقشه که برای آینده می‌کشید، در همه‌ی این چیزها مراقب باشید رضای الهی و خواست الهی را بر هوای نفستان مقدم بدارید؛ تسلیم هوای نفس نشوید. تمرین این چیزها در این سه روز می‌تواند درسی باشد برای خود آن عزیزان و برای ماها که این‌جا نشسته‌ایم و با غبطه نگاه

می کنیم به حال جوانان عزیزمان که در حال اعتکاف هستند. با عملِ خودتان به ما هم یاد بدهید. پروردگارا! دلهای ما را با باران رحمت و فضلت سیراب کن. پروردگارا! ما را از ظلمات بداندیشی‌ها و بدکرداری‌های خودمان نجات بده. پروردگارا! ما را مؤمن و پرهیزگار - به معنای حقیقی کلمه - قرار بده. پروردگارا! ملت ما را آن‌چنان که شایسته‌ی اوست، سرافراز و سربلند و عزیز بگردان. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطاهرة سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمدبن‌علی و جعفربن‌محمد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمدبن‌علی و علی‌بن‌محمد و الحسن‌بن‌علی و الخلف الهادی المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین و استغفراللّه لی و لکم. در خطبه‌ی دوم ان‌شاءاللّه چند مطلبِ لازم را مطرح می کنم و امیدوارم بتوانم آنچه را که در ذهن هست، در فاصله‌ی کوتاهی عرض کنم. مطلب اول درباره‌ی دولت است. بحمداللّه انتخابات ملت ایران مایه‌ی آبروی کشور و عزت و سربلندی و اقتدار ملی شد. ملت ایران در این برهه، حرکت بسیار پُرمعنایی را انجام دادند و آثار آن هم در دنیا ظاهر شد. کسانی که اهل سیاست و اهل اطلاع از جریان‌های جهانی هستند، خوب می‌فهمند که من روی چه چیزی دارم تکیه می کنم. ملت ایران قدرت خود، اراده‌ی خود، جهتگیری و ایستادگی خود را به دنیا نشان داد. امروز بحمداللّه دولت تقریباً در آستانه‌ی تشکیل شدن است. در مجلس، نمایندگان وظایف و حقوقی دارند؛ رئیس جمهور هم وظایف و حقوقی دارد. هر دو طرف باید به وظایف خود عمل کنند و از حقوق خود استفاده نمایند. البته باید بنا بر تفاهم باشد تا کار پیشرفت کند و کار کشور معوق نماند. بعد از تشکیل دولت هم ان‌شاءاللّه مجلس و دولت بنا بر همکاری داشته باشند و وظایف خودشان را انجام دهند؛ منتها برادرانه.مجلس نظارت خود را بکند، محاسبه‌ی خود را بکند، سؤال خود را بکند - که اینها وظایف مجلس است و انتظار از مجلس همین چیزهاست و اینها کمک به دولت است - و دولت هم ان‌شاءاللّه تلاش و حرکت خود را با قدرت و کفایتِ لازم انجام دهد. برای نیاز دولت قانون بگذرانند تا دولت بتواند به وعده‌های خود عمل کند؛ دولت هم به امید خدا، با توکل به خدا و با پشتیبانی مردم بتواند خواسته‌های آنها را در حدی که برای او در مدت مشخص قانونی ممکن و مقدور است، عملی کند. بنده‌ی حقیر هم به عنوان خدمتگزار، از رئیس جمهور و از کلیت دولت مثل همیشه حمایت خواهم کرد. دأب بنده و قبل از من دأب امام عزیز و بزرگوار ما این بوده و هست و ان‌شاءاللّه خواهد بود. ما از رئیس جمهور - که منتخب مردم است - حمایت می کنیم؛ از کلیت دولت حمایت می کنیم؛ از حقوق و مطالبات مردم هم حمایت می کنیم. برادران عزیز ما در دولت و رئیس جمهور محترممان - که بحمداللّه متکی به محبت و رأی مردم است - بعد از این‌که دولت تشکیل شد، وعده‌هایی را که به مردم داده‌اند، مرور کنند و بجد برای تحقق این وعده‌ها تلاش نمایند. مردم کسانی را که صادقانه عمل می کنند، می‌شناسند. سرعت عمل، خوب است؛ عجله و انفعال و شتابزدگی بد است. مبادا در مقابل برخی از کسانی که حرفها و مطالباتِ خودشان را به عنوان مطالبات مردم جا می‌زنند، دولت دچار انفعال شود؛ نه، کار خودشان را بکنند. مطالبات حقیقی مردم؛ همان چیزهایی که بحمداللّه در شعارها و اظهارات رئیس جمهور محترممان هم به صورت برجسته‌یی گفته و تکرار شده است، چیزهای خوبی است؛ مردم همین‌ها را می‌خواهند. دولت باید اینها را بجد، بدون دستپاچگی، با تدبیر درست، و در طول مدت مقرر و معقول دنبال کند. ما از تأخیر انداختن کارها - که مثلاً یک کار پنج ساله را ظرف دوازده سال انجام دهند - همیشه گله کرده‌ایم. اگر بتوانند کار پنج ساله را در پنج سال انجام دهند، ما ممنونیم. کار پنج ساله را اگر توانستند در چهار سال انجام دهند، بیشتر ممنونیم. اما اگر بخواهیم کار پنج ساله یا چهار ساله را با سرهم بندی و عجله و شتابزدگی در مدت کوتاهی انجام دهیم، نه؛ این‌طور کاری را مردم نمی‌پسندند؛ بنده هم دنبال چنین چیزی نیستم. البته مسؤولان محترممان هم قطعاً نمی‌خواهند این‌طور عمل کنند. بنابراین امروز بحمداللّه افق روشنی جلوی چشم مردم وجود دارد. انتخابات در کشور ما معنای

واقعی خود را دارد. در خیلی از کشورهای به اصطلاح دمکراتیک، انتخابات این‌طوری نیست؛ انتخابات تابع صندوقهای پول قدرتمندان و ثروتمندان و خواست آنهاست. این که نامزدی از دل مردم حرکت کند - بدون این‌که به بخشهای قدرت متصل باشد - بتواند با مردم حرف بزند، آراء مردم را جلب کند، حزبی دنبال او نباشد، جریان‌های سیاسی دنبال او نباشند، مردم خودشان فکر کنند و انتخاب کنند، در کمتر جایی از دنیا دیده می‌شود؛ این متعلق به شما مردم است؛ این یک نو شدن است؛ یک روز نو و یک افق جدید است؛ این بحمدالله در کشور ما رخ داده است. البته مردم هم مشکلات زیادی دارند و منتظر هم هستند. اما من عرض می‌کنم با شناختی که از مردم دارم و با ارتباطات زیادی که در طول این سالها با متن مردم داشته‌ام، می‌دانم که مردم اهل انصافند؛ این‌طور نیست که حل مشکلات متراکم را در مدت کوتاهی بخواهند. بعضی‌ها در گوشه و کنار حرفی می‌زنند و یا چیزی می‌نویسند؛ اینها حرف آنهاست؛ حرف مردم نیست. بحمدالله دست دولت باز است؛ اختیارات رئیس جمهور بسیار وسیع است؛ بودجه‌ی کشور هم در اختیار رئیس جمهور است. ان‌شاءالله یک دولت قوی و کارآمد سر کار بیاید؛ با ایمان، با انگیزه، با تقوا، با مراقبت از خود، با نظارت مجلس و دستگاههای نظارتی، با قوانین پیشرفته و خوب، با قوه‌ی قضاییه‌ی حاضر یراق و آماده‌ی به کار در مقابل تخلفات، تا در مدتی که قانون به آنها فرصت داده است، بتوانند کارهایی را که به مردم وعده داده‌اند و در این مدت می‌شود انجام داد، انجام دهند؛ کارهای درازمدت را هم در این مدت پایه‌گذاری کنند. مطلب دوم در مورد عراق است. ما از دولت عراق که یک دولت مردمی است، حمایت می‌کنیم؛ ملت عراق هم که برادران همیشگی ما هستند. دولت کنونی عراق که با رأی مردم سر کار آمده است، در طول تاریخ عراق، از اوّلی که خدای متعال این منطقه را آفریده است تا امروز، سابقه نداشته است. هیچ وقت ملت عراق برای خودشان رئیس دولت انتخاب نکرده بودند و نداشتند. همیشه رئیس دولت مدتهای طولانی از طرف عثمانی‌ها می‌آمد؛ قبل از آن هم که به شکل دیگری بود و حکومتهای مستبد قبلی سر کار بودند؛ بعد از آن هم سالهای متمادی دست انگلیسی‌ها بود؛ بعد هم دست احزاب چپ؛ آخری‌اش هم که صدام روسیاه و حزب بعث بود؛ بنابراین هیچ وقت مردم در صحنه‌ی عراق نبودند. این اولین دولت مردمی است که در عراق دارد سر کار می‌آید. امریکایی‌ها این‌طور دوست نمی‌داشتند، اما ملت عراق و روحانیت پیشرو می‌خواستند و مرجعیت وارد میدان شد و بحمدالله این قضیه پیش آمده است. آرزوی ما رفاه مردم و آبادی و امنیت عراق است. از ناامنی‌هایی که در عراق اتفاق می‌افتد - کشتارهایی که روزانه در مسجدها، در حسینیه‌ها، در خیابان‌ها و اجتماعات رخ می‌دهد - و مردم بیچاره‌ی عراق را قربانی می‌کند، ما بشدت آزرده هستیم. کشتن مردم مظلوم جرم بزرگی است و فرقی نمی‌کند که این جرم را چه کسی مرتکب شود. مسلسل امریکایی‌ها هم که مردم عراق را قربانی می‌کند، مجرم است؛ عوامل بمبگذاری هم که اجتماعات مردم را منفجر می‌کنند و کودک و زن و مرد را می‌کُشند، مجرمند. البته ما متهم اولِ این حوادث را امریکا می‌دانیم. چرا؟ چون تروریسم عراق زیر چشم امریکاست. هزاران نیروی نظامی و اطلاعاتی و امنیتی و سیاسی از امریکایی‌ها امروز در همه جای عراق گسترده‌اند. اگر می‌خواستند ناامنی را در عراق از بین ببرند، می‌توانستند. بعضی‌ها معتقدند که قراینی هم بر این اعتقاد وجود دارد که این ترورها کار خود سرویس‌های جاسوسی امریکا و صهیونیست‌هاست؛ چرا؟ چون نمی‌خواهند این دولت موفق شود. ناامنی بهانه‌ی ادامه‌ی اشغال است. چون ناامن است، ما باید بمانیم؛ اگر برویم، آسمان به زمین می‌آید! آنچه در عراق پیش آمده، چیزی نیست که امریکایی‌ها می‌خواستند. آنها یک دولت دست‌نشانده‌ی خودشان می‌خواستند؛ آنها می‌خواستند عراق بظاهر حکومت مردمی داشته باشد، اما در باطن مزدور آنها بر عراق حاکم باشد؛ ولی این‌طور نشد. ملت عراق همت کردند، مرجعیت همت کرد، نخبگان سیاسی عراق همت کردند و نگذاشتند این کار انجام بگیرد. کما این‌که امروز در تدوین قانون اساسی عراق هم دارند دخالت می‌کنند. امریکایی‌ها رسماً در تدوین قانون اساسی عراق دارند دخالت می‌کنند. به شما چه؟ بگذارید عراقی‌ها کارشان را بکنند. دخالت می‌کنند: فلان چیز باشد، فلان چیز نباشد. البته امریکا در عراق شکست خورده؛ در این تردیدی نیست. خرج زیادی کردند، اما وعده‌هایشان هیچکدام تحقق پیدا نکرد؛ نفرت مردم عراق هم روزبه روز از آنها بیشتر شده. شاید

امروز در کشور عراق هیچ عنصری منفورتر از جورج بوش نباشد. روز به روز هم نفرت ملت عراق از امریکایی‌ها بیشتر می‌شود. این نفرت، مخصوص ملت عراق هم نیست؛ در دنیای اسلام، در سطح جهان، بلکه در خود امریکا اعتراض‌ها علیه دولت امریکا به خاطر مداخله‌ی نظامی در عراق روزافزون است. در داخل امریکا هم همین‌طور است. اعتراض‌ها کشیده شده به نخبگان سیاسی امریکا؛ تند و زننده به دولتِ خودشان اعتراض می‌کنند. نظرسنجی هفته‌ی گذشته در امریکا نشان داد که اکثر مردم امریکا مخالف مداخله‌ی امریکا در عراق و ماندن امریکا در این کشور و ادامه‌ی اشغال هستند. نتایج را منفی می‌دانند، که درست هم فهمیده‌اند. امریکا در عراق شکست خورده است. این هیاهوی ظاهری دلیل موفقیت نیست. متهم کردن این و آن هم مایه‌ی تبرئه‌ی از اتهام نیست که امریکایی‌ها ایران و سوریه را متهم می‌کنند که از مرزهای شما تروریست و مواد منفجره می‌آورند. اینها حرفهای بی‌معنا و مهملی است که تکرار می‌کنند. امنیت، دست آنها و زیر چشم آنهاست. کیست در دنیا که نداند گروههای تروریستی‌یی که به نام آنها امروز در عراق کاری انجام می‌گیرد، بعضی از آنها ساخته‌ی دست خود امریکایند؛ بعضی‌ها هم زیر نفوذ امریکایند؟ کیست که نداند اینها دارند در عراق اختلاف بین سنی و شیعه ایجاد می‌کنند؟ کیست که نتواند حدس بزند که اینها می‌خواهند ناامنی باشد تا بتوانند بیشتر به اشغال غیرقانونی و غیرمشروعِ خودشان ادامه دهند؟ آنها مسؤول و متهم‌اند. تروریست‌ها زیر چشم خود آنها دارند حرکت می‌کنند؛ ما اطلاع داریم؛ این دیگر حدس نیست. در بعضی از مرزهای عراق تروریست‌ها زیر چشم خود امریکایی‌ها - و شاید با کمک خود آنها - از این‌جا به آن‌جا منتقل می‌شوند؛ آن وقت می‌آیند بیخود ایران یا سوریه را متهم می‌کنند. ما ۱۳۰۰ کیلومتر با عراق مرز داریم؛ این مرزها را هم محکم گرفته‌ایم. البته در هر مرز محکمی ممکن است خروج غیرقانونی باشد. امریکایی‌ها بعد از سالهای متمادی هنوز نتوانسته‌اند مرزهای خودشان با مکزیک را ببندند؛ مرتب غیرقانونی افراد می‌آیند و می‌روند. بنابراین ممکن است غیرقانونی ترددی بشود، لیکن ما ایستاده‌ایم و نمی‌گذاریم. امنیت عراق، امنیت ماست؛ پیشرفت عراق برای ما یک دستاورد بزرگ است؛ ما این را می‌خواهیم. امیدواریم ملت عراق هر چه زودتر از محنتهایی که دچار آن شده است، نجات پیدا کند و این کشور ثروتمند از لحاظ طبیعی، بتواند به نقطه‌یی که شایسته‌ی آن است، برسد. مطلب بعد، مسأله‌ی فلسطین است. عقب‌نشینی صهیونیست‌ها از غزه بعد از ۳۸ سال اشغال غزه، حادثه‌ی بسیار مهمی است. جالب است بدانید که این عقب‌نشینی یک انتخاب نبود که رژیم صهیونیستی انجام داد؛ این یک شکست و یک اجبار بود؛ از روی ناچاری و ناگزیری بود. الان فشار روانی این شکست روی همه‌ی ارکان ملت و دولت صهیونیستی اثر گذاشته و آنها را دارد تکان می‌دهد. بعضی از آنها قهر می‌کنند، بعضی‌شان اعتراض می‌کنند. چند روز پیش یک تظاهرات دویست هزار نفره در تل‌آویو به راه انداختند. متلاطمند، اما چاره‌یی نداشتند. عده‌یی می‌خواهند وانمود کنند که این عقب‌نشینی بر اثر مذاکره بود؛ این حرف خیلی کودکانه است. در طول ۷۰ سال اشغال فلسطین، صهیونیست‌ها از یک متر خاک اشغالی با مذاکره عقب ننشستند؛ مذاکره کدام است؟! این عقب‌نشینی بر اثر مقاومت فلسطینی‌ها بود. حادثه‌ی اول، عقب‌نشینی و فرار از جنوب لبنان بود؛ این هم حادثه‌ی دوم است که بر اثر مقاومت پیش آمد. ملت فلسطین بداند، گروه‌های جهادی فلسطین بدانند؛ در این دام نیفتند که خیال کنند مذاکره غزه را آزاد کرد؛ نخیر، مذاکره غزه را آزاد نکرد؛ هیچ نقطه‌ی دیگر را هم آزاد نکرد؛ تا ابد هم هیچ جا را آزاد نخواهد کرد. آنچه غزه را آزاد کرده، فشار مقاومت ملت فلسطین بوده است؛ آنها ناچار شدند. نکته‌ی مهم دیگر این است که مسأله‌ی فلسطین با این عقب‌نشینی‌ها حل نخواهد شد؛ این را بدانند. هم امریکا بداند، هم صهیونیست‌ها بدانند، هم کسانی که حالت دلالی دارند و به شکل دلال دارند عمل می‌کنند، بدانند که مسأله‌ی فلسطین این‌طوری حل نخواهد شد. این که از یک قسمت عقب‌نشینی کنند، بعد قضیه تمام شود، این نمی‌شود. کسی بیاید خانه‌ی شما را به زور اشغال کند، بعد از مدتی یک اتاق کوچک را آن گوشه‌ی خانه به شما بدهد، بقیه‌ی خانه را هم به اسم خودش ثبت کند؛ مگر می‌شود چنین چیزی؟ فلسطین را گرفته‌اند؛ حالا ناچار شده‌اند از گوشه‌یی از فلسطین عقب‌نشینی کنند؛ کسی بگوید خیلی خوب، حالا که این‌جا را دادید، پس دیگر بقیه‌ی فلسطین مال شما! مگر می‌شود چنین چیزی؟

مسأله‌ی فلسطین این‌طوری حل نخواهد شد. مسأله‌ی فلسطین فقط یک راه دارد؛ همان چیزی که ما چند سال پیش اعلام کردیم: از فلسطینی‌های اصیل - چه آنهایی که داخل فلسطین هستند، چه آنهایی که در اردوگاه‌ها هستند، چه آنهایی که در کشورهای دیگر هستند؛ چه مسلمان باشند، چه یهودی باشند، چه مسیحی باشند، فرقی نمی‌کند؛ فلسطینی باشند - نظرخواهی کنند؛ هر دولتی که آنها خواستند، سر کار بیاید. آن دولت اگر مسلمان باشد، اگر مسیحی باشد، اگر یهودی باشد، اگر مخلوط باشد، چنانچه برخاسته‌ی از آراء خود فلسطینی‌ها باشد، مورد قبول است و مسأله‌ی فلسطین را حل خواهد کرد. بدون این، مسأله‌ی فلسطین حل نخواهد شد. مطلب آخری که عرض می‌کنم، مسأله‌ی هسته‌یی است. قبل از آن که من دو سه جمله درباره‌ی مسأله‌ی هسته‌یی توضیح بدهم، خدعه‌ی تبلیغاتی غربی‌ها، بخصوص امریکایی‌ها را درست تبیین کنم. در واقع دو خدعه‌ی تبلیغاتی داشتند، که اولین خدعه‌ی آنها این بوده که در تبلیغاتشان وقتی می‌خواهند راجع به مسأله‌ی هسته‌یی اظهار نظر کنند، می‌گویند ما با سلاح هسته‌یی در ایران مخالفیم و سلاح هسته‌یی یک خطر بزرگ است. کأنّه ایران دنبال سلاح هسته‌یی است و این حضرات هم با سلاح هسته‌یی مخالفند! اول امریکایی‌ها این را گفتند و انسان متأسفانه می‌بیند که بعضی از اروپایی‌ها هم همین حرف را تکرار می‌کنند. این یک خدعه است، خودشان هم می‌دانند که خدعه است. این حرف برای فریب دادن افکار عمومیِ خودشان است. اصلاً بحث سلاح هسته‌یی در ایران نیست. مسؤولان ما گفته‌اند، آحاد ملت ما هم همه قبول کرده‌اند؛ دولتها گفته‌اند، بنده هم مکرر گفته‌ام که ما دنبال سلاح هسته‌یی نیستیم. اورانیومی که در ایران در این چرخه‌ی سوخت غنی می‌شود، بین ۳ تا ۴ درصد خواهد شد. برای بمب اتمی و سلاح هسته‌یی نودوچند درصد باید غنی‌سازی شود؛ فاصله اینقدر است. ما می‌خواهیم اورانیومی را که مال خود ماست، معدن خود ماست، با تجهیزاتی که متعلق به خود ماست، از کسی آن را وام نگرفته‌ایم، رهین منت کسی نیستیم و بچه‌ها و جوانهای خودمان آن را به کار انداخته‌اند، در این تشکیلات، غنی‌سازیِ ۳ تا ۴ درصد بکنیم تا بتوانیم سوخت نیروگاه هسته‌یی بوشهر را - که فعلاً یکی نیمه تمامش را داریم - برسانیم. اصلاً بحث سر سوختِ آن است. ما می‌خواهیم سوخت نیروگاه هسته‌یی‌مان را خودمان تولید کنیم. آنها می‌گویند خودتان تولید نکنید. برایتان نیروگاه بسازند، اما بیایید سوختش را از ما بخرید! یعنی چه؟ یعنی وابسته بمانید. ملت ایران باید به قدرتهای تولید کننده‌ی سوخت هسته‌یی وابسته بماند تا اگر آنها یک وقت خواستند سوخت ندهند، شرطی بگذارند و دولت و ملت ایران ناچار باشند دستشان را بالا ببرند و بگویند چاره‌یی نداریم؛ سوخت ما - که برق و امکانات ما وابسته‌ی به آن است - باید از آن طرف بیاید؛ والّا نیروگاه ما خواهد خوابید. ملت ایران باید وابسته بماند؛ آنها این را می‌خواهند. برای ما مسأله‌ی هسته‌یی، مسأله‌ی علمی و اقتصادی است. در مسأله‌ی هسته‌یی، راهی را که تا الان آمده‌ایم و بحمداللَّه به طور کامل هم موفق بوده‌ایم، اگر بتوانیم در آن پیش برویم و به آخر برسانیم، این یک پیشرفت علمی برای کشور است. جوانان ایرانی در این میدان، مهارت و استعداد و توانایی علمیِ خودشان را ثابت کرده‌اند؛ این از لحاظ علمی خیلی برای ما باارزش است. از لحاظ اقتصادی هم مقرون به صرفه است. آنها می‌گویند شما از همین نفت و سوختهای فسیلی - یعنی منابع تجدیدناپذیر و تمام شدنی - استفاده کنید. این مثل این است که شما بخواهید در باغچه‌ی خودتان سبزی بکارید یا میوه تولید کنید و بفروشید و زندگی‌تان را از آن اداره کنید؛ کسی بگوید نه آقا، شما برو اشیایی که در خانه‌ات هست - آن یادگارهای قدیمی، آن نگین تاریخی، آن فرش زیر پایت - بفروش و بخور. ما می‌خواهیم منابع تجدیدناپذیرمان برای نسلهای دیگر بماند. این‌طور نباشد که بیست سال دیگر، بیست‌وپنج سال دیگر، این کشور نفت نداشته باشد؛ مجبور باشیم نفت خود را از امریکا یا از عوامل امریکا بخریم. ما می‌خواهیم جایگزین نفت داشته باشیم و آن، انرژی هسته‌یی است. آنها می‌گویند نه، نداشته باشید؛ همان نفتتان را مصرف کنید تا تمام شود. اگر می‌خواهید نیروگاه هسته‌یی هم داشته باشید، سوختش را باید از ما بخرید. این حرفِ زوری است که امروز بخشی از دنیای غرب دارد با ما در میان می‌گذارد. مجرم این قضیه هم باز در درجه‌ی اول امریکاست. ما تا این لحظه هیچ تعهد بین‌المللی و هیچ تفاهمنامه و موافقت‌نامه‌ی دوجانبه یا چندجانبه را نقض نکرده‌ایم. ما خیلی آرام، منطقی و با مدارا پیش رفته‌ایم. اما از اول گفته‌ایم، الان هم

تکرار می‌کنیم که تحمیل، زورگویی و باج‌گیری را ملت ایران از هیچ‌کس قبول نمی‌کند. سیاست ما مذاکره و تفاهم و تقویت اعتماد است؛ اما اعتماد باید از دو طرف تقویت شود. این دو سه کشور اروپایی می‌گویند شما اعتماد سازی کنید - یعنی کاری کنید که ما به شما اعتماد پیدا کنیم - بنده هم به آنها می‌گویم شما هم کاری کنید که ما به شما اعتماد پیدا کنیم. دلیلی ندارد که ایران به شما اعتماد داشته باشد؛ وقتی شما کاری می‌کنید که موجب بی‌اعتمادی است. اگر این طرف اعتمادسازی لازم است، آن طرف هم اعتمادسازی لازم است. اروپایی‌ها نباید با لحن طلبگار حرف بزنند. امروز قرن نوزدهم نیست. ملت ایران ملتی نیست که یک روز اگر رژیم دست‌نشانده‌ی انگلیس و امریکا در این‌جا سر کار بود، هر چه می‌گفتند، ناچار بود بپذیرد؛ نه، امروز نظام جمهوری اسلامی متکی به هفتاد میلیون جمعیت است. امروز ملت ایران و دولت ایران و مسؤولان ایرانی در خودشان مثل کوه احساس استواری و قدرت می‌کنند. ما از هیچ‌کس نمی‌ترسیم. ما قدرت و توانایی لازم را برای دفاع از حقوقِ خودمان همیشه داشته‌ایم و از این حقوق کوتاه نمی‌آییم. کسی حق ندارد حق ملت را در این‌جا مورد معامله قرار دهد. مسأله‌ی هسته‌یی هم خوشبختانه در کشور ما یک مسأله‌ی جناحی و گروهی نیست؛ یک مسأله‌ی ملی و همگانی است و همه به این موضوع اعتقاد دارند. اروپایی‌ها قدری بیشتر روی ابعاد مسأله فکر کنند؛ بیشتر تعمق و تأمل کنند و تحت تأثیر امریکا و صهیونیست‌ها قرار نگیرند. اروپا توصیه‌ی ما را بشنود و بداند که امریکا و صهیونیست‌ها نه خیر آنها را می‌خواهند، نه خیر ما را. امریکا انحصارطلب است؛ همه‌ی دنیا را تحت قدرت و دنبال‌رو خودش می‌خواهد. اروپایی‌ها در مقابل او نباید تسلیم شوند. ما در فکر یک کار علمی، یک کار اقتصادی و یک کار مطابق مصالح ملی هستیم؛ ملت ما این را می‌خواهند؛ ما هم ایستاده‌ایم. خدعه‌ی تبلیغاتیِ دوم این است که در اظهارات اروپایی‌ها و روزنامه‌هایشان آمده بود که علیه ایران اجماع جهانی شده است. نه آقا! هیچ اجماع جهانی نیست. در خود اروپا هم دولتهایی که مخالف این روش زورگویی و باج‌گیری هستند، وجود دارند. اجماع جهانی در دنیا علیه تسلیحات اتمی است که امروز مرکزش امریکا و بعضی کشورهای اروپایی است و خطرناک‌ترین‌اش رژیم صهیونیستی است؛ والّا همه‌ی کشورهایی که آرزو دارند چنین فناوری مستقلی را داشته باشند، طرفدار و پشتیبان ما هستند؛ ملتها و دولتهایشان هم پشتیبان ما هستند. کدام اجماع جهانی؟! نخیر، هیچ اجماعِ جهانی‌یی نیست. اگر اجماع جهانی هم بود، ملت از حق خودش نمی‌گذشت؛ اما چنین چیزی وجود خارجی ندارد. و بدانند که ان‌شاءاللَّه در آینده‌ی نه چندان دوری، ملت و جوانان ما نیروگاه هسته‌یی را هم خودشان خواهند ساخت. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در میدان صبحگاه ستاد نیروی مقاومت بسیج

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در میدان صبحگاه ستاد نیروی مقاومت بسیج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم حضور در جمع شما جوانان عزیز و بسیجیان مخلص، همیشه شوق‌آفرین و هیجان‌انگیز است. اگرچه خود انقلاب اسلامی و پدیده‌هایی که انقلاب یکی پس از دیگری در طول زمان و در عرصه‌های گوناگون به‌وجود آورد، همه پدیده‌های شگفت‌آور هستند؛ اما پدیده‌ی بسیج و تشکیل این نیروی عظیمِ معجزگون، استثنایی و کم‌نظیر است. بسیج، حقیقتی شبیه افسانه‌هاست. برای کسانی‌که با متن واقع بسیج آشنایی ندارند، تصور چنین حجم پُرکیفیت عظیمی با این تنوع و همه‌جانبگی، آسان نیست. بسیج مرز سِنی نمی‌شناسد؛ جوانهای کم سال تا پیران کهنسال در آن شرکت دارند. بسیج مرز جنسی نمی‌شناسد؛ زن و مرد در آن حضور دارند. بسیج مرز صنفی و مرز جغرافیای و قومی نمی‌شناسد؛ همه‌ی اقوام ایرانی، همه‌ی اصناف گوناگون ملی در سطوح مختلف فکری از انسانهای نخبه‌ی برجسته‌ی ممتاز در میان اهل علم و دانشجویان تا جوانهای فعال و پُرشور صحنه‌های دیگر، همه در بسیج جمع‌اند. بسیج نماد حضور ملی و مقاومت ملی و آگاهی یک ملت است؛ آن هم آگاهی همراه با تحرک، همراه با معنویت و همراه با اخلاص. بسیج، حقیقت است؛ اما شبیه افسانه‌هاست. بسیج برای جوانان، شورآفرین است؛ برای دوستان، امیدآفرین است؛ برای دشمنان، بیم‌آفرین است. امروز اگر شما

جلوه‌های زیبای پُرشور حضور جوانان را در صحنه‌های پُرخطر فلسطین و لبنان مشاهده می‌کنید، این الگوگیری از بسیج است. امروز اگر بیداری جوانان دانشجو را در سرتاسر دنیای اسلام می‌بینید، این الگوگیری از بسیج است. بسیج یعنی حرکت عظیم ملت ایران، همراه با آگاهی؛ احساس آمیخته‌ی با عقلانیت؛ حرکت و عمل آمیخته‌ی با مبنای فکری؛ عمل‌گرایی همراه با آرمان‌گرایی و دیدن افق‌های دوردست؛ اینها مجموعه‌یی است که ذهنیت و هویت بسیج را تشکیل می‌دهد. به همین جهت است که از اول انقلاب تا امروز، بسیج خار چشم دشمنان بوده؛ چه دشمنان داخلی و چه دشمنان خارجی. همیشه بسیج مورد تهاجم لفظی و عملی دشمنان قرار داشته است. سمپاشی و لجن‌پراکنی علیه بهترین جوانان این کشور که در صفوف بسیج مستقرند، مخصوص یک دوره از دوره‌های پس از انقلاب نیست؛ از اول بوده، تا امروز هم بوده است؛ خواهد بود؛ بعد از این هم خواهد بود. البته دشمنان موفقیت‌های بسیج را می‌بینند. بسیج در میدان دفاع مقدس از خود حرکتی نشان داد که برای دنیا شگفت‌آفرین بود. حضور بسیج در میدان‌های جنگ و دفاع مقدس، هم به عنوان یک عمل نظامی، و هم به عنوان روحیه‌دهی به رزمندگان مستقر در سازمانهای نظامی - یعنی ارتش و سپاه - تأثیرات معجزآسایی داشته است. آن‌جایی که بسیج بود، روحیه و معنویت هم بود؛ طبعاً ایستادگی و مقاومت هم بود و بر اثر آن همه، پیروزی هم نصیب می‌شد. برای همین است که ملت ایران در کمتر از دو سال - یعنی تا فتح خرمشهر - بر قوای اهریمنی عراق فائق شد. وقتی خرمشهر سقوط کرد، نماد قوی‌پنجگیِ دشمن بود و مظلومیت ملت ایران. وقتی ملت ایران با قدرت خرمشهر را از دشمن پس گرفت و هزاران نیروی رزمنده‌ی دشمن را اسیر کرد، در واقع سرنوشت نهایی جنگ نوشته شد. همان روزها سران چند کشور برای وساطت به ایران آمده بودند. یکی از برجستگان سیاسیِ معروف انقلابی دنیا - که رهبر یکی از کشورهای آفریقایی بود - به من گفت امروز مسأله‌ی ایران و جمهوری اسلامی در دنیا بکلی با قبل از فتح خرمشهر متفاوت است؛ امروز همه به چشم فاتح و پیروز به شما نگاه می‌کنند. و حقیقت هم همین بود. شش سال بعد از آن صرف شد تا نظام جمهوری اسلامی بتواند بر زرادخانه‌ی عظیم جهانی - که پشت سر رژیم بعثی صدام قرار داشت - پیروز شود. و ما پیروز شدیم و توانستیم بر دشمنی که شورویِ سابق و ناتو و امریکا از او حمایت می‌کردند، به او تجهیزات می‌دادند، به او سلاح شیمیایی می‌دادند، به او کمک‌های مؤثرِ اطلاعاتی می‌دادند، فائق بیاییم؛ این به برکت حضور مردم بود؛ یعنی حضور بسیج؛ یعنی جوانان بااخلاص. مکتب بسیج، مکتب مجاهدت معنوی و مخلصانه است. این مجاهدت، برای ملت و کشور و بالاتر از همه برای دین خدا و سرافرازی پرچم آزادگی اسلامی در همه‌ی دنیاست. این مجاهدت خطراتی دارد. بالاترین خطر برای انسان، جان باختن است. در مکتب بسیج، نام این جان باختن «شهادت» است. شهادت بالاترین ارزش عاشورایی انسان و بالاترین ارزش در معیار ارزش‌های معنوی است. در روایت وارد است: «فوق کل ذی برّ برٌّ حتی یقتل الرّجل فی سبیل‌اللَّه»؛ بالاتر از هر فضیلتی، ارزشی و معنویتی، ارزش دیگری وجود دارد، تا وقتی که فرد به شهادت می‌رسد، که بالاترین ارزشهاست. آن معنای جهاد است و این معنای شهادت است. افرادی به نیابت از دشمنان عزت این ملت سعی کردند جهاد را بدنام کنند. الان می‌دانید در کشورهایی از منطقه‌ی ما، سعی امریکایی‌ها بر این است که آیات جهاد را از کتابهای درسی بیرون بیاورند؛ اصرار کردند که باید این کار را بکنید؛ بعضی از دولتهای ضعیف و زبون هم این را قبول کردند. می‌خواهند جهاد را از آیات قرآن و تعالیم دینی خارج کنند؛ چون ضامن عزت ملتهای اسلامی و امت اسلامی و بزرگترین سنگر و حصن حصین مقاومت، جهاد فی‌سبیل‌اللَّه است. شهادت را به عنوان یک عمل ساده‌لوحانه معرفی کردند، که خود برترین ارزشهایی است که جهاد به دنبال دارد. جهاد وقتی می‌تواند اثر خودش را به‌طور کامل نشان دهد که با دل نهادن به شهادت همراه باشد. جهاد و شهادت، دو فصل بزرگ حرکت بسیجی است. بسیجیان عزیز ما تا امروز پیشرفت‌های خوبی کرده‌اند؛ این پیشرفت‌ها باید همچنان ادامه پیدا کند. مطمئناً این الگو در کشور عزیز ما دنیا را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد. امروز مسائل ایران با مسائل دنیا مرتبط است. جرم دولت ایالات متحده‌ی امریکا فقط این نیست که ملت ایران را تهدید می‌کند؛ جرم دیگر او این است که منطقه را بی‌ثبات کرده است؛ و ضرر این بی‌ثباتی به همه‌ی دنیا می‌رسد. ما امروز در مقابل تحریکات امریکایی ایستاده‌ایم و در

واقع تضمین‌کننده‌ی ثبات این منطقه هستیم؛ این دفاع از هویت ماست؛ دفاع از شخصیت ملی ماست؛ دفاع از دین ماست؛ دفاع از آرمانهای بلند نظام جمهوری اسلامی است؛ دفاع از منطقه است؛ و به این معنا دفاع از دنیاست. امریکایی‌ها از هر وسیله‌یی برای مقابله‌ی با ملت ایران استفاده کردند و در همه‌ی این وسایل، در مقابل صلابت ملت ایران و رشادت جوانهای ما، مرعوب و مغلوب شدند. آنها از جوانهای ما می‌ترسند. ملت ما ملت جوانی است. این جوانها بیدارند و دلهایشان با اعتقاد به مبانی اسلام و آرمانهای اسلامی محکم است. بسیج در واقع یک حرکت گسترده‌ی مردمی است. خیلی‌ها ممکن است داخل در نیروهای بسیج و گردان‌های مقاومت و نیروی مقاومت سپاه هم نباشند؛ اما در دل، بسیجی باشند. در نظرخواهی‌هایی که از جوانهای ما کردند، بیش از ۹۰ درصد جوانهای کشور در این نظرخواهی اعلام کردند که آماده‌ی دفاع از ملتند. این، معنای بسیج است. همین روحیه وقتی با اخلاص بیشتر، با پایبندی بیشتر به مبانی و با پرهیزگاری و پارسایی همراه شود، چهره‌های نورانی جوانان بسیجیِ عزیز ما را در بخش‌های ممتاز و پیشرو مشخص می‌کند. دشمنان در مقابل این نیرو هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. شما دیدید امریکا در مسأله‌ی انتخابات ما ناشرافتمندانه عمل کرد. حرکتی که در مقابل انتخابات و برای سوءاستفاده‌ی از انتخابات انجام دادند، خارج از همه‌ی قواعد انسانی و قواعد ارتباطات بین‌المللی بود؛ اما شکست خوردند. آنچه در ایران اتفاق افتاد، درست نقطه‌ی مقابل چیزی است که آنها می‌خواستند. شکست بزرگتر امریکایی‌ها در میدانی است که امروز آراسته‌اند؛ و آن عبارت است از تلاش برای استحاله‌ی نظام جمهوری اسلامی. آنها می‌خواهند با ابزارهای سیاسی، با ابزارهای فرهنگی و با دست‌نشاندگان فرهنگی و سیاسی، نظام اسلامی را از حقیقتش، از روحش و از هویت واقعی‌اش تهی کنند؛ و این هم شکست خواهد خورد؛ و این بزرگترین شکست امریکا از شما عزیزان مؤمنِ جوان در نیروهای بسیج است. با خدا باشید؛ دل به خدا بسپارید؛ توکلتان را به خدای متعال از دست ندهید؛ به نیروی عظیمی که خدای متعال در دل شما، در ذهن شما، در اراده‌ی شما، در وجود شما و در جسم شما به ودیعه قرار داده است، باور و ایمان بیاورید و بدانید با این نیرو می‌توانید کوههای عظیم را جابه‌جا کنید. اقیانوس ملت ایران ممکن است گاهی آرام به نظر برسد؛ اما اگر طوفانی شد، سونامی‌ها به‌وجود خواهد آورد. اگر این اقیانوس عظیم با تکیه‌ی بر اعماق دینی و ایمانی‌اش به طوفان برخیزد، جوانهای ما کارهای بزرگی انجام می‌دهند. این کارهای بزرگ فقط در میدان جنگ نیست - یک نمونه مربوط به میدان جنگ است - در میدان علم هست؛ در میدان مسائل اجتماعی هست؛ در میدان مسائل فرهنگی هست؛ در ایجاد فضائل اخلاقی و گسترش این فضائل در میان مردم هست؛ در میدان فناوری و پیشرفت‌های علمی و فنی هست. این کارها و این معجزه‌ها همه از شما جوانها برمی‌آید؛ از شما ملت عزیز ایران برمی‌آید؛ از بسیج جوان و پیر و زن و مرد برمی‌آید. ملت ایران نمادش بسیج است و همه‌ی ملت ایران در واقع اجزای بسیج‌اند. خدای متعال روح امام بزرگ و راحل ما را شاد کند که این بنیان رفیع را او پی‌ریزی کرد و این نهال را او پرورش داد و آبیاری کرد، که امروز به این درخت تناور تبدیل شده است. امیدواریم همیشه مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللّٰه (ارواحنافداه) و مورد لطف خاص الهی باشید و خدای متعال همه‌ی کارهای شما را در جهت خیر و صلاح و اراده‌ی خود قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم از بیانات مفید و پُرمغز جناب آقای احمدی‌نژاد خیلی متشکریم. مناسبت خوبی است برای تجدید یاد این دو شهید عزیز و عالی‌قدر؛ شهید رجایی و شهید باهنر. این حرف درستی است که این دو نفر حقاً نماد دولتمردان متعهد و پایبند و مردان جمهوری اسلامی بودند. امیدواریم ان‌شاءاللّٰه خداوند متعال با رحمت و مغفرت و فضل بی‌پایانش با آنها رفتار کند و ما را هم موفق بدارد تا بتوانیم ان‌شاءاللّٰه در همان راه و مسیر حرکت کنیم. شروع دولت جدید مصادف است با ایام متبرک رجب و شعبان و روزها و شبهای یاد و ذکر و خشوع. مناسبت بسیار مهمی

است؛ اینها را دست‌کم نگیرید و به نام خدا و با یاد خدا شروع کنید. بنا بگذارید که در همه‌ی آنات و احوال و در فرصتی که خدای متعال در اختیار شما گذاشته، خودتان را، دلتان را، عملتان را از خدای متعال منقطع نکنید. ارتباط با خدا تضمین‌کننده‌ی صحت عمل و استقامت در راه است. اگر بخواهیم در این جاده درست حرکت کنیم، با ظواهر دلفریب زودگذر از راه پرت نیفتیم و به سمت هدف، مستقیم حرکت کنیم، حتماً در این کار، یاد خدا و اتکاء به خدا و اتصال دائمی به خدا مورد نیاز است؛ این را باید دستور همیشگی خودمان قرار دهیم. این‌که شاعر می‌گوید «خوشا آنان که دائم در نمازند»، منظورش این نیست که دائم رو به قبله نشسته‌اند یا ایستاده‌اند و یا رکوع و سجود می‌کنند؛ منظور، روح نماز و ذکر و یاد خداست. باید دائم در یاد خدا بود. در هر تصمیمی، در هر اقدامی، در هر حرفی که می‌زنیم - که حرف من و شما، حرف یک آدم عادی نیست؛ تأثیراتش خیلی وسیع است - در هر گزینشی که می‌کنیم، در هر جذبی، در هر دفعی، معیار خدایی را در نظر داشته باشیم. ملاک هم این است که هوای نفس و اغراض شخصی در کار نباشد. در هر چیزی اغراض شخصی و هوای نفس وارد شود، غیر خدایی است. اگر اینها دخالتی نداشت، عامل اصلی و عمده عبارت خواهد بود از ادای وظیفه و انجام تکلیف؛ این خدایی است. همیشه به این یاد باشید. کار جدیدی که شروع کرده‌اید، ماهیتاً با خدمات قبلی شما متفاوت است. همه‌ی شما - غیر از تعداد معدودی که در دولت قبل مشغول انجام خدمت بودند - قبلاً مشغول خدماتی بودید؛ آن خدمات هم باارزش است؛ لیکن این کار جدید ماهیت دیگری دارد؛ این کار، دسته‌جمعی است؛ آن هم در یک گستره‌ی عظیم ملی. بنابراین، این مجموعه دارد یک کار انجام می‌دهد. باید همواره متوجه این حقیقت بود که کارهای شما اگرچه انواع مختلفی دارد، اما همه‌ی آنها در حقیقت یک کار است؛ مظهرش هم هیأت وزیران است که دور هم جمع می‌شوید. هدایت کننده و به تعبیری که بنده تکرار می‌کنم، پلیس راهنمای این بیست و چند راه، رئیس‌جمهور محترم است که هماهنگی ایجاد می‌کند تا بشود این کار واحد بزرگ را انجام داد؛ و آن کارِ واحدِ بزرگ عبارت است از پیشرفت و ارتقاء کشور به سمت و سوی اهدافی که برای خودمان ترسیم کرده‌ایم، که همان اهداف انقلاب اسلامی است و ریزتر شده، آنچه در سند چشم‌انداز بیست‌ساله تبیین شده است. برای این کار بزرگ، همه‌ی این مدت را قدر بدانید. شما چهار سال، یعنی حدود ۱۴۵۰ روز وقت دارید. هر روزی که می‌گذرد، یکی از این عددها برداشته می‌شود و مجموعه به صفر نزدیک می‌شود. هر یک روزتان غنیمت است. این ۱۴۵۰ روز، چشم‌انداز و گستره‌ی وسیعی است. برای این مدتِ نسبتاً طولانی خیلی کارها می‌شود کرد. امیرکبیر که یک چهره‌ی ماندگار در تاریخ ماست و واقعاً کارهای بزرگی هم کرده، همه‌ی حکومت او سه سال بود؛ یعنی یک سال از مدتی که بناست علی‌العجاله شما در این مسؤولیت مشغول باشید، کمتر است؛ اما آنقدر این کار، مهم و بزرگ و جدی بود که تاریخ امیرکبیر را فراموش نمی‌کند؛ والّا قبل از این‌که بیاید در رأس صدارت قرار بگیرد، و بعد که به کاشان تبعید شد، دیگر چیزی در پرونده‌ی او وجود ندارد؛ همین سه سال است. بنابراین، این چهار سال وقت کمی نیست؛ یک گستره‌ی طولانی است. از الان که شما شروع کنید و به آفاق بلندی که جلوی چشم دارید، نگاه کنید، همه کار می‌توانید انجام دهید. روزی خواهد رسید که شما وقتی به جلوی رویتان نگاه می‌کنید، می‌بینید دیگر فرصتی باقی نمانده؛ مثلاً سه ماه یا شش ماه مانده. در آن سه ماه و شش ماه، دیگر نمی‌شود کار جدی انجام داد؛ مگر استمرار و به نتیجه رساندن این کارها. از الان به فکر باشید و یک روز را هم غنیمت بشمارید؛ یعنی یک روز هم نباید هدر برود. این‌طور نباشد که بگوییم چهار سال وقت هست؛ ان‌شاءاللَّه سرِ فرصت به‌کار می‌رسیم؛ نه، از همین روز اول و ساعت اول باید کار را به‌طور جدی شروع کنید. چون می‌دانم نیت‌هایتان خوب و خدایی است و برای خدمت وارد این مقوله شده‌اید، مطمئنم که اگر ان‌شاءاللَّه همین نیت را برای خودتان حفظ کنید، خدای متعال کمک خواهد کرد. البته بدانید حفظ نعمت بمراتب مشکل‌تر از کسب نعمت است. در قرآن می‌گوید: «انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا». فقط «ربّنا اللّه» گفتن کافی نیست؛ «ثمّ استقاموا» هم لازم است؛ آن وقت «تتنزّل علیهم الملائکه». استقامت کردن اساس کار است؛ والّا یک وزنه‌ی سنگین را آدم ضعیفی مثل بنده هم ممکن است بردارد و یک لحظه سرِ دست بلند کند؛ لیکن نمی‌تواند نگه دارد؛ آن را می‌اندازد. قوی و کننده‌ی

کار، کسی است که بتواند این وزنه‌ی سنگین را ظرف مدت لازم سرِ دستش نگه دارد. خیلی از ماها نیت‌هایمان خوب است و با نیتِ خوب وارد می‌شویم؛ اما نمی‌توانیم این نیت را نگه داریم؛ این نیت در اثنای راه به موانعی برخورد می‌کند؛ سایش پیدا می‌کند؛ کمرنگ و ضعیف می‌شود و احیاناً یک جاذبه‌ی قویِ معارضی دل را - که جایگاه نیت، دل است - به سوی خودش جذب می‌کند؛ یک وقت نگاه می‌کنید، می‌بینید اصلاً نیت رفت؛ نیت یک چیز دیگر شده؛ آن وقت راه انسان عوض می‌شود. اگر می‌بینید بعضی‌ها «ربّنا اللَّه» را گفتند، اما امروز به جای کعبه رو به بتکده دارند؛ شعارِ خوب را دادند، اما امروز ۱۸۰ درجه در جهت عکس آن شعار حرکت می‌کنند، عاملش این است؛ نتوانستند نگه دارند. چرا نتوانستند؟ چون در اثنای راه، جاذبه‌ها پیدا می‌شود. لابد شنیده‌اید که کسی نیت کرد چهل روز ریاضت بکشد؛ اما روز دوم، روز پنجم، روز بیستم ناگهان عوامل شیطانی شروع به دخالت کردند؛ زنی با این چهره وارد شد، غذایی با آن شکل جلویش گذاشته شد؛ پولی به آن صورت به او عرضه شد؛ لذا نتوانست خودش را نگه دارد؛ بنابراین تسلیم شد و زحمات آن بیست روز و سی روزی هم که قبلاً کشیده بود، باطل شد. اینها ممکن است واقعیت داشته باشد؛ اما اگر واقعیت هم نداشته باشد، مفهوم نمادین آن برای ما درس‌آموز است. یک نکته در باب دولت اسلامی عرض کنیم. یکی از شعارهای خوبی که آقای رئیس‌جمهور، هم در دوره‌ی انتخابات، هم بعد از آن تکرار کردند، مسأله‌ی دولت اسلامی است. من به این موضوع در نماز جمعه اشاره‌یی کردم. باید قدری بیشتر این مفهوم را بشکافیم. نظام اسلامی پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد. شورش انقلابی و نهضت انقلابی می‌توانست انجام بگیرد، اما نظام غیراسلامی تشکیل شود. خیلی جاها این‌طور شده؛ در الجزایر همین‌طور بود. در الجزایر، نهضت، اسلامی بود. اصلاً پایگاه نهضت و رهبران نهضت، مسلمانها بودند؛ اما بعد از آن‌که نهضت به نتیجه رسید، کسانی که اعتقادی به مبانی تفکر اسلامی نداشتند، آمدند قدرت را در دست گرفتند. این‌جا هم همین کارها داشت می‌شد. در همان روز ۲۱ بهمن و ۲۲ بهمن و ۲۳ بهمن از این کارها داشت می‌شد. بنده از نزدیک در جریان برخی از کارها بودم؛ داشتند حرکت می‌کردند که به اصطلاحِ خودشان یک جنبش کارگری و یک حرکت کارگری را بر این حرکت عمومی تغلیب کنند و همان فرمولی که در روی کار آمدن نظامهای سوسیالیستی در دنیا معمول است - یعنی انقلاب طبقه‌ی کارگر - تحقق بدهند و بعد هم یک چند نفر سر کار بیایند؛ منتها امام را محاسبه نکرده بودند؛ یعنی این گوهر خدشه‌ناپذیرِ شکست‌ناپذیر را در محاسباتشان ندیده بودند؛ لذا سخت ضربه خوردند. حتّی روز سوم بعد از پیروزی انقلاب راه افتادند آمدند جلوی بیت امام در مدرسه‌ی علوی و تظاهرات کردند و مطالباتِ به‌اصطلاح سوسیالیستی و کارگری را مطرح کردند. ولی نظام اسلامی تشکیل شد. نظام اسلامی یعنی چه؟ یعنی منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم‌گیری در کشور معلوم شد چیست؛ ارکان حکومت - قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه، رهبری، قوه‌ی قضاییه و دیگر ارکان - چیده شد و قانون اساسی آمد همه‌ی اینها را تثبیت کرد؛ لذا پایه‌گذاری‌های اصولی انجام گرفت. این نظام اسلامی فقط شکل نیست؛ محتوایی دارد؛ یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیت‌ها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را - که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند - می‌طلبد؛ این می‌شود دولت اسلامی. دولت اسلامی شامل همه‌ی کارگزاران نظام اسلامی است؛ نه فقط قوه‌ی مجریه؛ یعنی حکومتگران و خدمتگزاران عمومی. اینها باید جهتگیری‌ها و رفتار اجتماعی و رفتار فردیِ خود و رابطه‌شان با مردم را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به آن اهداف برسند. بعد هم باید آن جهتگیری‌ها را در مدّ نگاه خودشان قرار دهند و بسرعت به سمت آن جهتگیری‌ها حرکت کنند؛ این می‌شود دولت اسلامی. از همان اوان کار، تلاش برای تشکیل دولت اسلامی شروع شد. بعضی‌ها می‌گویند شما بعد از ۲۷ سال می‌خواهید دولت اسلامی تشکیل دهید؟ نه، تلاش و اقدام برای تشکیل دولت اسلامی از روز اول شروع شد؛ منتها افت و خیز داشته؛ پیشرفت و عقبگرد داشته؛ در جاهایی موفق بودیم، در برهه‌یی موفق نبودیم. بعضی از ماها وسط راه پایمان لغزید؛ بعضی از ماها در اصل هدف مردد شدیم؛ بعضی از ماها نتوانستیم خود را نگه داریم؛ دلبسته‌ی به رفتارهای طاغوتی شدیم. اسم ما که دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ والّا قبل از ما چند دولت جمهوری اسلامیِ دیگر

در منطقه‌ی ما و آفریقا و جاهای دیگر وجود داشته و الان هم هست. قبل از انقلاب، در جایی دولتی تشکیل شد که ما شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم جمهوری اسلامی امریکاییِ فلان جا! آن دولت با نام جمهوری اسلامی هم بود. بنابراین اسم ما دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ باید عمل و جهتگیری ما اسلامی باشد. اگر در اینها اختلال پیدا شد، حرکت مستمر و مداوم و پوینده‌یی که لازم است تا دولت اسلامی به صورت کامل شکل بگیرد، دچار نُکث می‌شود و طبعاً کار عقب می‌افتد. البته دولت اسلامیِ کامل به معنای واقعی کلمه، در زمان انسان کامل تشکیل خواهد شد؛ ان‌شاءاللَّه. خوشا به حال کسانی که آن روز را درک می‌کنند. همه‌ی ما انسانهای ناقصی هستیم. ما به قدر توان و تلاشِ خود می‌خواهیم مجموعه‌ی کارگزاران حکومت را - که خودمان هم جزو آنها هستیم - به نقطه‌یی برسانیم که با نصاب جمهوری اسلامی تطبیق کند. ما می‌خواهیم خود را به حد نصاب نزدیک کنیم. اگر دولتی می‌آید و می‌گوید هدفم این است که این را تحقق ببخشم، خیلی چیز مبارک و خوبی است. من چهار پنج سال پیش همین‌جا در حسینیه این مطلب را با مجموعه‌ی کارگزاران مطرح کردم؛ گفتم انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی و بعد کشور اسلامی. اگر دولت ما اسلامی شد، آن وقت کشورمان اسلامی خواهد شد. اگر من و شما در معاشرتمان، در رفتارمان، در طلب مالمان، در مجاهدتمان، نتوانستیم خود را به حد نصاب برسانیم، از آن دانشجو، از آن جوان بازاری، از آن عنصر در رده‌های پایین دولتی، از آن کارگر، از آن روستایی، از آن شهری چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم که اسلامی عمل کنند؟ چرا مردم را بیخود ملامت می‌کنیم؟ نباید ملامت کنیم. اگر کمبودی هست، خودمان را باید ملامت کنیم؛ «لوموا انفسکم». اول، ما اسلامی می‌شویم؛ وقتی اسلامی شدیم، «کونوا دعاة النّاس بغیر السنتکم»؛آن وقت عملِ ما مردم را مسلمان واقعی خواهد کرد و کشور، اسلامی خواهد شد؛ هم احکام و مقررات اسلامی است، هم اجرا اسلامی است، هم دولتمردان اسلامی‌اند، هم مردم به تبع حال و به تبع دولتمردان از لحاظ اخلاقی اسلامی خواهند شد. البته شیطان نمی‌میرد؛ شیطان زنده است. همیشه عده‌یی، جریانی، مجموعه‌هایی هستند که تسلیم شیطان بشوند؛ اما شکل کلی، اسلامی خواهد شد. معنای شعار دولت اسلامی این است که ما می‌خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان، و رفتار با نظامهای بین‌المللی و نظام سلطه‌ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیکتر کنیم. این شعار، بسیار باارزش است؛ ان‌شاءاللَّه به این شعار پایبند بمانید و این تلاش را جدی‌تر، بی‌آسیب‌تر و واقعی‌تر کنید؛ چون گامی بلند خواهد بود در راه رسیدن به آن هدفها؛ و همان‌طور که عرض کردم، رسیدن به آن هدفها مردان خودش را می‌خواهد. البته «مردان» که می‌گوییم، به معنای «رجال» در قانون اساسی نیست؛ شامل خانمها هم می‌شود؛ یعنی کسان و عناصر و کارگزارانِ خودش را می‌خواهد. به قول شاعر، آن دو صد من استخوان را داشته باشند تا بتوانند این صد من بار را بردارند. نکته‌ی دوم: یکی از شعارهای این دولت، عدالت است. عدالت یقیناً محور انقلاب بود؛ در این شکی نیست. هیچ دولتی هم از اول نیامده صریحاً بگوید من نمی‌خواهم طبق عدالت رفتار کنم؛ لیکن من باید از آقای احمدی‌نژاد تشکر کنم که ایشان کار جدیدی کردند؛ عدالت محوری را به عنوان یک شعار گذاشتند وسط؛ این کار خیلی بزرگی بود. وقتی که ایشان تبلیغات انتخاباتی می‌کردند، به افراد خانواده‌ی خودم می‌گفتم اگر آقای احمدی‌نژاد رأی هم نیاورد، این خدمت بزرگ را به انقلاب کرد که شعار عدالت محوری را مطرح کرد؛ نگذاشت به فراموشی سپردنِ این شعار بشود یک سنت. این شعار مطرح شد و ذهن‌ها را به خودش متوجه کرد. خوشبختانه مردم هم فهمیدند، خواستند، دوست داشتند و رأی دادند. این کار، کار مهمی است. بنابراین عدالت‌محور بودنِ این دولت حرف بزرگی است؛ طرح این شعار به عنوان محور حرکت دولت، یک کار جدید است؛ خودش یک تحول است؛ به این پایبند باشید. برای تحقق عدالت، خیلی کار شده است. از اول انقلاب همه‌ی فعالیت‌هایی که به نفع طبقات محروم انجام گرفته؛ یعنی بردن امکانات رفاهی، امکانات آموزشی و امکانات بهداشتی به اقصی نقاط کشور - که واقعاً از بس زیاد است، قابل شمارش نیست - در جهت عدالت بوده است. حقاً و انصافاً این خدمت‌رسانی، اوضاع را زیر و رو کرده. کسانی که در دوره‌ی قبل اوضاع طبقات محروم را دیدند، می‌توانند بفهمند. من خودم در نقاط محروم بودم و جاهای محروم را در آن دوره دیدم؛ حالا هم که خیلی اوقات رفتم و از نزدیک

دیـدم؛ واقعاً زیر و رو شده. همین زیرساخت‌های عظیمی که برای اسـتفاده‌ی عموم است، همه‌ی اینها کمک به عدالت است؛ در این تردیدی نیست؛ منتها نباید ارزش عدالت به عنوان یک ارزش درجه‌ی دو کم‌کم در مقابل ارزشـهای دیگر به فراموشـی سپرده شود؛ در نظام ما این خطر وجود داشته است. ارزش‌های دیگر هم خیلی مهم است؛ مثلاً ارزش پیشرفت و توسعه، ارزش سازندگی، ارزش آزادی و مردم‌سالاـری. مطرح کردن ارزش عـدالت مطلقاً به معنـای نفی اینهـا نیست؛ امـا وقتی مـا این ارزش‌ها را عمـده می‌کنیم و مسأله‌ی عـدالت و نفی تبعیض و توجه به نیازهای طبقات محروم در جامعه کمرنگ می‌شود، خطر بزرگی است؛ اما با عـدالت‌محور بودن یک دولت، این خطر از بین می‌رود یا ضـعیف می‌شود. اصـلاً عـدالت چیست؟ عـدالت، به‌حسب ظاهر، مفهوم ساده‌یی است و همـه می‌گوینـد و آن را تکرار می‌کننـد؛ منتهـا در مصـداق و در عمـل، رسیـدن بـه عـدالت خیلی دشـوار اسـت؛ همـان نکتـه‌یی که امیرالمؤمنین درباره‌ی حق فرموده است: «الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف». در مورد عـدل هم عیناً همین‌طور است؛ چون عدل هم حق است و اصـلاً از هم جدا نیسـتند. به یک معنا، حق همان عدل است؛ عدل همان حق است؛ تواصفش آسان است، اما در عمل، رسیدن به عدالت مشکل است؛ حتّی شناختن موارد عدالت و مصادیق عدالت هم گاهی خیلی مشکل است؛ کجا عـدالت است، کجا بی‌عـدالتی است. من نمی‌خواهم الان عـدالت را تعریف کنم که چیست. تعریف‌های کلی و عمـده‌یی از عدالت شده؛ تقسیم عادلانه‌ی امکانات و از این قبیل حرفها، که درست هم هست و محتاج تدقیق و ریزبینی هم هست؛ یعنی شما در هر یک از بخش‌هایتـان واقعـاً بایـد ببینیـد عـدالت چیست و بـا چه چیزی حاصـل می‌شـود. من می‌خواهم این نکته را هم عرض کنم که اگر بخـواهیم عـدالت به معنـای حقیقیِ خـودش در جـامعه تحقق پیـدا کنـد، بـا دو مفهوم دیگر بشـدت در هم تنیـده است؛ یکی مفهوم عقلانیت است؛ دیگر معنویت. اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد، دیگر عدالتی که شـما دنبالش هستید، نخواهد بود؛ اصـلاً عـدالت نخواهـد بـود. عقلاـنیت به‌خـاطر این است که اگر عقـل و خرد در تشـخیص مصـادیق عـدالت به‌کـار گرفته نشود، انسـان به گمراهی و اشـتباه دچار می‌شود؛ خیال می‌کند چیزهایی عدالت است، در حالی‌که نیست؛ و چیزهایی را هم که عدالت است، گاهی نمی‌بینـد. بنابراین عقلانیت و محاسبه، یکی از شـرایط لازمِ رسیدن به عدالت است. عقلانیت و محاسبه که می‌گوییم، فوراً به ذهن نیایـد که عقلاـنیت و محاسـبه به معنـای محافظه‌کـاری، عقـل‌گرایی و تـابع عقـل بودن است. عاقـل بودن و خرد را به کـار گرفتن با محافظه‌کاری فرق دارد. محافظه کار، طرفدار وضع موجود است؛ از هر تحولی بیمناک است؛ هرگونه تغییر و تحولی را برنمی‌تابد و از تحول و دگرگونی می‌ترسـد؛ اما عقلانیت این‌طور نیست؛ محاسـبه‌ی عقلانی گاهی اوقات خودش منشأ تحولات عظیمی می‌شود. انقلاـب عظیم اسـلامی مـا ناشـی از یـک عقلانیت بود. این‌طور نبود که مردم همین‌طور بی‌حساب و کتاب به خیابان بیاینـد و بتوانند یک رژیم آن‌چنانی را ساقط کنند؛ محاسـبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود. در طول سالهای متمادی - به تعبیر رایج امروز - یک گفتمان حق‌طلبی، عـدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی در بین مردم به وجود آمده بود و منتهی شد به این‌که نیروهای مردم را اسـتخدام کنـد و به میدان جهاد عظیم بیاورد و در مقابل آن دشـمن صف‌آرایی کند و بر آن دشـمن پیروز کند. بنابراین عقلانیت گـاهی منشـأ چنین تحولـات عظیمی است. الاـن هم همین‌طور است. الاـن در نظام ما برخی از تحولات هست که مُنتجه‌ی یک نگاه عقلانی و دقیق و موشـکافانه‌ی به وضع موجود و وضع دنیاست. من در زمینه‌ی مسائل گوناگون این را دارم مشاهـده می‌کنم. حالت خواب‌رفتگی و تن دادن به آنچه در جریان عمومیِ سیاسی و اقتصادی دنیا دارد می‌گذرد و تسلیم شدن به آن، خطر بزرگ جامعه‌ی ماست و اگر کسـی درست بفهمـد و بیندیشـد، می‌فهمد که باید با یک تحرک و تحول، این وضع را دگرگون کرد؛ هم در زمینه‌ی مسائـل اقتصـادی، هم در زمینه‌ی مسائـل سیاسـی. بنـابراین عقلاـنیت بـا محافظه‌کـاری فرق دارد. محاسـبه‌ی عقلاـنی را با محاسـبه‌ی محافظه‌کارانه به هیچ‌وجه مخلوط نکنید؛ اینها دو چیز است. تا می‌گوییم محاسبه و عقلانیت، عده‌یی می‌گویند مواظب باشید، دست از پا خطا نکنید، عقل را رعایت کنید؛ نبادا یک حرفِ آن‌چنانی بزنید که در دنیا آن‌طوری بشود؛ نبادا یک کارِ آن‌چنانی بکنید که دنیا صف‌آرایی کنـد. اینها عقلانیتِ محافظه‌کارانه است؛ من به این اصـلاً اعتقاد ندارم. بنابراین اگر بخواهید عدالت را بدرستی اجرا

کنید، احتیاج دارید به محاسبه‌ی عقلانی و به‌کار گرفتن خرد و علم در بخش‌های مختلف، تا بفهمید چه چیزی می‌تواند عدالت را برقرار کند و اعتدالی را که ما بنای زمین و زمان را بر اساس آن اعتدالِ خدادادی می‌دانیم و مظهرش در زندگی ما عدالت اجتماعی است، تأمین کند. اگر عدالت را از معنویت جدا کنیم - یعنی عدالتی که با معنویت همراه نباشد - این هم عدالت نخواهد بود. عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنویِ عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و ظاهرسازی و تصنع تبدیل خواهد شد؛ مثل نظامهای کمونیستی که شعارشان عدالت بود. ما می‌گفتیم عدالت و آزادی؛ اما آزادی اصلاً جزو شعارهای آنها نبود. در همه‌ی کشورهایی که حرکت کمونیستی در آن‌جا به شکلی از اشکال - انقلاب یا کودتا - تحقق پیدا کرده بود، «عدالت» محور شعارهای آنها بود؛ اما واقعیت زندگی آنها مطلقاً نشان‌دهنده‌ی عدالت نبود؛ درست ضد عدالت بود. عده‌یی به اسم کارگر سر کار آمدند، که همان طبقه‌ی اشرافیِ رژیم‌های طاغوتی بودند و هیچ تفاوتی با آنها نداشتند. زندگی سران کشورهای مارکسیستی این‌طور بود. بنده زمان مسؤولیت ریاست‌جمهوری وضعیت اقشار پایین بعضی از کشورهای سوسیالیستی را دیده بودم؛ آن چیزی که اسمش عدالت است و آن مفهومی که عدالت دارد، مطلقاً در آن‌جاها وجود نداشت. طبقه‌ی اشراف جدیدی در آن‌جا وجود داشت که با معیارهای حزبی و سیاسیِ خاص خودشان روی کار آمده بود و از همه‌ی امکانات برخوردار بود؛ مردم هم در فقر و تهیدستی و بدبختی زندگی می‌کردند. این وضعیت حتّی در بعضی از کشورهای درجه‌ی یکشان هم دیده می‌شد. بنابراین، این‌گونه عدالت‌طلبی بی‌دوام خواهد بود و از طریق درستِ خودش منحرف و ریاکارانه و دروغین خواهد بود. عدالت باید با معنویت همراه باشد؛ یعنی باید شما برای خدا و اجر الهی دنبال عدالت باشید؛ در این صورت می‌توانید با دشمنان عدالت مواجهه و مقابله کنید. البته معنویت هم بدون گرایش به عدالت، یک بُعدی است. بعضی‌ها اهل معنایند، اما هیچ نگاهی به عدالت ندارند؛ این نمی‌شود. اسلام، معنویتِ بدون نگاه به مسائل اجتماعی و سرنوشت انسانها ندارد؛ «من اصبح و لم یهتمّ بامور المسلمین فلیس بمسلم». آدم معنوی‌یی که با ظلم می‌سازد، با طاغوت می‌سازد، با نظام ظالمانه و سلطه می‌سازد، این چطور معنویتی است؟ این‌گونه معنویت را ما نمی‌توانیم بفهمیم. بنابراین معنویت و عدالت در هم تنیده است. این نکته را هم در باب عدالت عرض کنیم که بعضی‌ها می‌گویند عدالت یعنی توزیع فقر. نخیر، کسانی‌که بحث عدالت را می‌کنند، به‌هیچ‌وجه منظورشان توزیع فقر نیست؛ بلکه توزیع عادلانه‌ی امکانات موجود است. آنهایی که می‌گویند عدالت توزیع فقر است، مغزا و روح حرفشان این است که دنبال عدالت نروید؛ دنبال تولید ثروت بروید تا آنچه تقسیم می‌شود، ثروت باشد. دنبال تولید ثروت رفتن بدون نگاه به عدالت، همان چیزی می‌شود که امروز در کشورهای سرمایه‌داری مشاهده می‌کنیم. در غنی‌ترین کشور عالم - یعنی امریکا - کسانی هستند که از گرسنگی و از سرما و گرما می‌میرند؛ اینها که شعار نیست؛ واقعیتهایی است که مشاهده می‌کنیم. کسانی هستند که در آرزوی یک آپارتمانِ سه چهار اتاقه سالهای سال تلاش می‌کنند و چون به جایی نمی‌رسند، می‌روند خیانت می‌کنند تا به این امکانات برسند. دو سه سال قبل یک عضو عالی‌رتبه‌ی سی.آی.ای را به جرم جاسوسی برای شوروی سابق و دنباله‌اش روسیه، دستگیر کردند. در مصاحبه‌یی از او پرسیدند - که ما این مصاحبه را در مطبوعه‌یی خواندیم - چرا این کار را کردی؟ گفته بود من دلم می‌خواست یک ویلای سه اتاقه داشته باشم، اما دیدم با این حقوق و درآمد نمی‌شود؛ مجبور شدم بروم نوکری شوروی را بکنم؛ با آن دشمنی و نقاضتی که آن روز بین آن دو کشور وجود داشت. وقتی دنبال تولید ثروت رفتن از نگاه عدالت محور جدا باشد، به این جاها می‌رسد که در جامعه‌یی، کسانی‌که زرنگ‌تر و باهوش‌ترند، یکشبه به ثروتهای کلان و انبوه می‌رسند؛ کسانی هم که خودشان خانواده‌ی ثروتند؛ اکثریتی هم هستند که در زندگی‌های معمولی همراه با حسرت، و تعدادی هم در زندگی‌های بسیار سخت و دشوار به‌سر می‌برند. بنابراین، این‌که ما بگوییم عدالت را مطرح نکنید، تولید ثروت را مطرح کنید؛ بهانه را هم این بیاوریم که بعد از تولید ثروت سراغ عدالت می‌رویم، این نمی‌شود. عدالت یعنی امکاناتی که در کشور هست، عادلانه و عاقلانه تقسیم کنیم - نه عادلانه‌ی بی‌حساب و کتاب - و سعی کنیم همین امکانات را بیشتر کنیم تا به همه بیشتر برسد؛ نه این‌که به قشر خاص و به دسته‌ی

خاصـی بیشتر برسد. این وظیفه از وظایف دولت اسـلامی بود که شـما شعارش را دادید؛ خیلی هم خوب کردید؛ دنبالش هم باشید؛ متعهـد به این هم باشیـد؛ و این اسـاس کـار شـماست. عـدالت را واقعاً محور همه‌ی برنامه‌ریزی‌های خودتان قرار دهیـد و ببینیـد در بخش‌های مختلف چگونه می‌شود آن را تأمین کرد. در این زمینه، بخصوص سازمان مـدیریت و برنامه‌ریزی نقش خیلی زیادی دارد و بعـد هم بخش‌های مالی و اقتصادی دولت و بخش خدماتی و دیگر بخش‌ها. وظیفه‌ی حتمیِ دیگرِ دولت اسـلامی، گسترش علم و دانـایی است؛ چون دولت اسـلامی بـدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهـد رسـید. گسترش آزاداندیشـی هم مهم است. واقعاً انسانها باید بتوانند در یک فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است. وقتی آزادی فکر بود، به‌طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمـده، آزادی فکر است که انسانها بتوانند آزاد بیندیشـند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم، برای میدان‌های عظیم پیشـرفت بشری اصلاً جایی وجود نخواهد داشت. ما در مباحث کلامی و مباحث فلسفی هرچه پیشـرفت داشتیم، در سایه‌ی مباحثه و جـدل و بحث و وجود معارض داشتیم. اشـکالی که ما همواره به بخش‌های فرهنگی داشـته‌ایم، این بوده که به نقشِ خودشـان به عنوان یـک دولت اسـلامی در صـحنه‌ی کـارزار فکری درست عمل نمی‌کننـد. کارزار فکری باید باشد؛ منتها کارزار فکری عملاً به این شـکل درنیاید که ما به قول سعدی، سگ را بگشاییم و سنگ را ببندیم؛ حربه را از دست اهل حق و اهل آن فکری که حق می‌دانیم، بگیریم؛ اما دست اهل باطل را باز بگذاریم که هر بلایی می‌خواهند، سر جوانهای ما بیاورند؛ نه، او حرف بزنـد، شـما هم حرف بزنیـد و در جـامعه فکر تزریق کنیـد. مـا به تجربه دریـافته‌ایم که آن‌جایی که سـخن حق با منطق و آرایش لازمِ خودش به میـدان می‌آیـد، هیـچ سـخنی در مقابل آن تاب پهلو زدن و مقاومت کردن نخواهد داشت. مبارزه‌ی با فساد، یکی دیگر از وظـایف بسـیار مهم است. من درباره‌ی مبارزه‌ی با فساد این‌قـدر در صـحبت‌های عمومی و خصوصـی حرف زده‌ام که فکر می‌کنم تکراری است. البته بحمداللَّه ارکانی در این دولت هم خودشان به این مسأله کاملاً توجه دارند. نکته‌ی بعد، تأمین عزت ملی است. یـک ملت اگر احسـاس عزت کرد، پیشـرفت خواهـد کرد و خواهـد بالیـد؛ امـا اگر توسـری خورد، استعدادها در او خفه خواهـد شـد. عزت ملی و آنچه را که امروز به آن غرور ملی گفته می‌شود - البته تعبیر «غرور» با توجه به معنای لغوی‌اش خیلی رسـا نیست، اما رایج است - باید در ملت تقویت کرد تا احساس عزت و توانایی کند. آنچه مایه‌ی عزت یک ملت است، مثل تُراث عظیم فکری و فرهنگی و علمی در مقابـل چشم آنهـا قرار می‌گیرد؛ شخصـیت‌های برجسـته‌شان، گذشـته‌ی روشن‌شان، اسـتعداد والایشان. مبارزه‌ی با سلطه هم یکی از وظایف دولت اسلامی است. نظام سلطه، نظامی است که مثل بختک سنگینی روی پیکر جامعه‌ی بشری می‌افتد - و افتاده است - و او را نابود می‌کند و از بین می‌برد. این نظام سـلطه دو طرف دارد؛ سـلطه‌گر و سلطه‌پذیر. با این نظام باید مبارزه کرد. مبارزه‌اش هم با شمشـیر نیست؛ مبارزه‌اش با عقل، با کار حرفه‌یِ سیاسـی، و با شـجاعت در میـدان‌های لازم و متناسـبِ خودش است. دولت اسـلامی دشـمنانی هم دارد. دولت اسلامی دو دسته دشمن دارد؛ یک دسته دشمنان شناخته شده هستند. همه‌ی سلطه‌گران و دیکتاتورهای دنیا به دلایل واضـح دشـمن دولت اسـلامی‌اند؛ چون دولت اسـلامی با اصل سـلطه و دیکتاتوری مخالف است. کسـانی هسـتند که به دین یـا به ورود دین در عرصه‌ی زنـدگی معتقـد نیسـتند - به اصـطلاح سـکولارها - اینهـا هم بـا دولت اسلامی مخالفند؛ می‌گویند اقتصاد باید از دین جدا باشد، سیاست از دین جدا باشد، زندگی اجتماعی از دین جدا باشد، تحرکات و نشاطهـای مردمیِ عمومی از دین جـدا باشـد. مخالفت‌ها هم در طیف وسـیعی انجام می‌گیرد؛ از مخالف بودن، تا مخالفت کردن، تا معارضه‌هـای جـدی کردن. مترفین بین‌المللی - یعنی ثروتمنـدان عظیم جهانی که نفت و منابع عمـده‌ی جهانی را در اختیار خودشان می‌خواهند و برای این کار دارند حداکثر تلاش علمی و عملی را می‌کنند - اینها هم جزو دشـمنان بیرونی دولت اسـلامی‌اند. عرض کردیم دشـمن‌ها لزوماً دشـمنی نمی‌کننـد؛ بعضـی از آنها دشـمن‌اند، بعضـی دشـمنی کردنشان به صورت مخالفت و اعتراض است، بعضـی وارد میـدان می‌شونـد و گلاویز می‌شوند. بنابراین انواع و اقسام دشـمنی وجود دارد و باید با هر کدام به نحوی برخورد کرد. دسـته‌ی دوم دشـمنان درونی‌اند؛ یعنی آفت‌ها، بیماری‌ها و میکروب‌ها. مرگ ما بیش از آنچه ناشـی از این باشد که دیگری بیاید ما

را بکَشد، ناشی از این است که در درون خودمان اختلافی به‌وجود می‌آید. غالباً مرگ‌های ما ناشی از ویروسی، میکروبی، بیماری‌یی و سلول عاصی‌یی است که سرطان درست می‌کند؛ کمتر ناشی از این است که کسی بیاید آدم را بکُشد. دولت اسلامی هم همین‌طور است؛ باید مواظب دشمن‌های درونی‌اش باشد؛ اینها آفتهایش است. یکی دو مورد از این آفتها را بگویم. اولِ صحبت به بخشی از این آفتها اشاره کردم. غفلت کردن و از راه منحرف شدن، یکی از آفتهایش این است که ما ادبیات دینی را غلیظ کنیم؛ بدون این‌که مابازایی در عمل داشته باشد. این ما را، هم به ریاکاری می‌کشاند و هم ریاکاری را در بین مردم تشویق می‌کند. این‌که ادبیات دینی تقویت شود، من با آن هیچ مخالفتی ندارم؛ ولی باید مابازا داشته باشد. بیش از آنچه در رفتارمان اسلامی عمل می‌کنیم، در زبان و اظهار و تظاهراتمان نخواهیم خود را جلوه دهیم. بیشتر اهمیت دادن به فرم تا به محتوا، از آن آفتهاست. محتوا را باید اسلامی کرد. اگر می‌خواهیم حقیقتاً اسلامی شویم، باید در نحوه‌ی مدیریتمان تحول ایجاد کنیم. یکی از حرفهای خوب آقای رئیس‌جمهورمان در تبلیغات انتخاباتی - که به نظر من این حرف، عده‌ی زیادی را جذب کرد - تحول در مدیریت بود. این تحول در مدیریت را چه کسی باید انجام دهد؟ خود ما باید انجام دهیم. اولین گام در تحول این است که رفتار خودمان، کیفیت کارمان، عزل و نصب خودمان، اِعمال مدیریت خودمان، جذبه‌یی که به خرج می‌دهیم، انعطافی که به خرج می‌دهیم، برخوردی که با طبقات مخاطب و مراجع به خودمان انجام می‌دهیم، اسلامی باشد. البته این‌که گفتم ادبیات دینی را غلیظ کردن بدون مابازا، یکی از آفتهاست، اشتباه نشود با کاری که بعضی‌ها گوشه و کنار دنبالش هستند که پرچم‌های اسلامی و نشانه‌های اسلامی را از بین مردم بردارند؛ نخیر، بنده این را نمی‌گویم. مطلقاً نباید نشانه‌های اسلامی را تضعیف کرد. «و من یعظّم شعائر اللّه فانّها من تقوی القلوب»؛ اصلاً بنای شعائر بر تظاهر و بر نشان دادن و بر مطرح کردن و جلو چشم نگهداشتن است. شعائر را مطلقاً نباید تضعیف کرد. بعضی‌ها به اسم این‌که ما اهل ریا نیستیم و نمی‌خواهیم تظاهر کنیم، شعائر اسلامی و علامتهای اسلامی و سیمای اسلامی و وجهه‌ی اسلامی و رفتار اسلامی و پرچمهای اسلامی را از زندگیِ خودشان و زندگی مردم جمع می‌کنند؛ نخیر، بنده مطلقاً این را توصیه نمی‌کنم؛ بلکه بعکس، توصیه می‌کنم مقید باشید اینها را نگه دارید. منتها اگر بناست جانماز آب بکشیم، واقعاً روی آن جانماز نماز هم بخوانیم؛ والّا انسان جانماز را آب بکشد و رویش نماز نخواند و کنار بیندازد، فایده‌یی ندارد. ضمناً این هم که بگویند شما متحجرید و طالبانی عمل می‌کنید، به این حرفها خیلی گوشتان بدهکار نباشد؛ از این حرفها همیشه هست و گفته‌اند و می‌گویند. ما با هر حرکت و گرایشی از نوع طالبان، در اصل و بنیاد مخالفیم. آنها اصلاً مخالف عقلند؛ آنها متحجر بودند. اتفاقاً کسانی که در مقابل جناح متعبد و پایبند ایستادند، به یک معنا بیشتر به تحجر و به طالبانیسم نزدیکترند؛ چون آنها هم نسبت به آموخته‌ها و درسهای غربی تحجر دارند. هرچه غربی‌ها گفتند، همان را صددرصد باید اجرا کرد؛ این تحجر نیست؟ تحجر همین است. تازه حرفهای جدید غربی‌ها را به گوش ما نمی‌رسانند؛ حرفهای قرن نوزدهمی، حرفهای کهنه شده و حرفهای منسوخ را می‌آورند در جامعه مطرح می‌کنند؛ چه در سیاست، چه در اخلاق، چه در گرایش دینی، چه در شکل حکومت و چه در اقتصاد، متحجرانه و متعصبانه می‌ایستند؛ این‌که بیشتر طالبانیسم است. اصلاً مظهر طالبانیسم تحجر است. تحجر و دوری از عقلانیت، مظهرش همین است. ما به تعقل توصیه می‌کنیم. قرآن اساساً از اولش بر اساس تعقل پیدا شده. مطلب دیگری که عرض می‌کنم، این است که کاری کنید خدمت‌رسانی شما محسوس شود. واقعاً گاهی اوقات دولتها سرمایه‌گذاری‌هایی کردند که خیلی هم کلان نبوده؛ اما اثرش را مردم در مقابل چشمشان دیدند. گاهی هم چند برابرِ آن سرمایه‌گذاری می‌کنیم و این‌جا و آن‌جا هم گفته می‌شود فلان‌جا سرمایه‌گذاری شد یا از صندوق ذخیره‌ی ارزی فلان مبلغ برداشت شد؛ اما هیچ اثری در زندگی مردم مشاهده نمی‌شود. سعی کنید خدمت‌رسانی شما مابازا داشته باشد؛ یعنی واقعاً در همه‌ی بخش‌ها و در همه‌ی وزارتخانه‌ها تحول در خدمت‌رسانی به‌وجود بیاید. در کنار این، نظام پاسخگویی را برای خودتان متحتّم بدانید. واقعاً وزیر در حوزه‌ی کار خودش، مدیران وزارتی در حوزه‌ی کار خودشان، معاونان هر کدام در حوزه‌ی کارِ خودشان پاسخگو باشند. یعنی هم در برابر خطایی که انجام می‌گیرد، واقعاً پاسخگو باشند؛ هم در

برابر کـار لازمی که بایـد انجام می‌گرفته و انجام نمی‌گیرد، پاسخگو باشند. در خیلی از موارد خلافی انجام نگرفته؛ اما خلاف این بوده که کارهای زیادی باید انجام می‌گرفته، ولی انجام نگرفته. کار نکردن به مقدار لازم هم یک نوع تخلف است. توصیه‌ی دیگر، کـار جمعی و متوازن است. از جمله چیزهـایی که مـا همیشه در طول این چنـد سـال توصیه کرده‌ایم و صورت هم نگرفته است و تا همین آخر هم مسؤولان دولتی به ما شکایت کردند، عدم همکاری در بخش‌های مختلف و در جاهای حساس است؛ مثلاً بخش‌های اقتصادی مـا بـا وزارت خـارجه‌ی مـا. وزرای خـارجه - چه زمـان آقـای دکتر ولایتی، چه زمـان آقای دکتر خرازی - همیشه به من شکایت می‌کردند که ما با فلان کشور در زمینه‌ی سیاسی مشکلی داریم، که این مشکل را می‌توان با یک کار اقتصادی و با محاسبه حـل کرد؛ ولی دسـتمان خـالی است. یـک وقت می‌بینیم بخش اقتصـادی ما آمـده یک کار اقتصادی کرده که ما اصـلاً از آن باخبر نشـدیم؛ که اگر باخبر می‌شدیم، مشـکل سیاسـی‌مان را به‌وسیله‌ی او حل می‌کردیم. وزرای محترم خارجه‌یی که اسم آوردم، مکرر گفته‌اند که گاهی اوقات مسؤولان بخش‌های اقتصادی در خارج معامله‌یی می‌کنند که سفیر و وزارت خارجه‌ی ما اصلاً از آن خبر ندارد. این‌گونه کارها ناهماهنگی است. همان‌طور که اول عرض کردم، کار شما یک کار است؛ همه دارید بخش‌های یک عمارت را می‌سازید؛ یکی دیوار می‌چیند، یکی تیر سقف می‌گذارد، یکی گِل درست می‌کند، یکی آب می‌آورد. هر کدام شـما یک کار داریـد می‌کنیـد تا این‌جا ساخته شود. اگر کارهای شـما نامتوازن باشـد، آنچه از آب درمی‌آید، چیز خوبی نخواهد بود. نکته‌ی بعد، توجه به ساده‌زیستی است. یکی از شـعارهای خوب آقای احمدی‌نژاد مسأله‌ی ساده‌زیستی است. این شـعار، شعار بسیار مهمی است؛ این را نبایـد دست‌کم گرفت. یـک وقت هست که مـا در زنـدگی شخصـی خود مثلاًـ حرکت اشـراف‌گونه‌یی داریم بین خودمان و خـدا؛ که اگر حرام باشـد، حرام است؛ اگر مکروه باشـد، مکروه است؛ اگر مباح باشـد، مباح است؛ اما یک وقت هست که ما جلوی چشـم مردم یـک مـانور اشـرافی‌گری می‌دهیـم؛ ایـن دیگر مبـاح و مکروه نـدارد؛ همه‌اش حرام است؛ به‌خـاطر این‌که تعلیم‌دهنـده‌ی اشـرافی‌گری است به: اولاًـ زیردسـت‌هـای خودمـان، ثانیاً آحاد مردم به این کار تشویق می‌شونـد. ما نبایـد مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخـل جامعه کسانی پولـدار باشـند و ریخت و پاش کننـد - البته این کار بـدی است، ولی به خودشان مربوط است - امـا ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت‌المال است؛ ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «النّاس علی دین ملوکهم». ملوک در این‌جا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نـداریم؛ نه، ملوک شـماها هستیـد؛ النّاس علی دیـن ماهـا. در یکی از تاریخ‌ها خوانـدم زمـانی کـه ولیدبن‌عبـدالملک خلیفه شـده بـود، چـون خیلی اهـل جمع‌کردن ثروت و جواهرات و اشیاء قیمـتی بود، مردم کوچه و بـازار وقتی به همـدیگر می‌رسیدند، مکالماتشـان از این قبیـل بود: آقـا! فلاـن لبـاس را آوردند، شما خریدید؟ آقا! فلان نگین را فلان کس آورده، شما خریدید؟ یعنی مردم همه‌اش راجع به خرید و فروش وسایل و اشیاء زینـتی و امثال اینهـا حرف می‌زدنـد. بعـد از ولیـد، سـلیمان‌بن‌عبدالملک خلیفه شـد. او اهـل ساختمان‌سـازی بـود و به کاخ‌سـازی و ساختمان‌سازی خیلی عشق می‌ورزیـد. این مورخ می‌گوید مردم حتّی وقتی برای نماز به مسجد می‌آمدند، یکی می‌گفت: آقا! شـما کار ساختمانیِ منزلتان را تمام کردید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شـما فلان خانه یا زمین را خریدید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شما آن دو اتاق را اضافه کردیـد؟ حرفهایشان همه از این قبیل بود. بعـد از این دو نفر، عمربن‌عبدالعزیز آمد. او اهل عبادت بود. مورخ می‌گوید مردمِ کوچه و بازار وقتی به هم می‌رسیدند، یکی می‌گفت: آقا! راستی شـما دیروز دعای ماه رجب را خوانـدیـد؟ دیگری می‌گفت: آن دو رکعت نماز را خوانديـد؟ بنابراین رفتار ماها یک تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. ساده‌زیستی بسـیار چیز خوبی است. برادران عزیز و خواهران عزیز! بارتـان سـنگین و کارتان دشوار است. اگر خوب عمل کنیـد، اجرتان دو برابر است؛ اما اگر خـدای نکرده بد عمل کنیـد، مؤاخذه‌تان هم دو برابر است. برای این‌که بتوانید این راه را سالم طی کنید و ۱۴۵۰ روزی را که در پیش دارید، بخوبی سپری کنیـد، بایـد خود را به خـدا وصـل کنیـد. قرآن خوانـدنِ هر روز را فراموش نکنیـد. هر روز حتمـاً قرآن بخوانیـد؛ هر مقـداری می‌توانیـد. آنهایی که ترجمه‌ی قرآن را می‌فهمنـد، با تـدبر به ترجمه نگاه کننـد. آنهایی که ترجمه‌ی قرآن را نمی‌فهمند، یک قرآن

مترجَم خوب – که الحمدللَّه زیاد هم داریم – کنار دستشان بگذارند و به ترجمه‌ی آن نگاه کنند. ممکن است ده دقیقه صرف وقت کنید و یک صفحه یا دو صفحه بخوانید؛ اما هر روز بخوانید؛ این را یک سیره‌ی قطعی برای خودتان قرار دهید. علامت بگذارید، فردا از دنباله‌اش بخوانید. تا آن‌جایی که می‌توانید، به نماز و توجه و ذکر در نماز و به نوافل اهمیت دهید. خدای متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «قم اللّیل الّا قلیلاً. نصفه او انقص منه قلیلا. او زد علیه و رتّل القرآن ترتیلا. انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا»؛ یعنی نصف شب را بیدار بمان، یا دو ثلث شب را بیدار بمان و عبادت کن – که این برای پیغمبر است؛ من و شما خیلی دهنمان می‌چاید که از این حرفها برای خودمان بزنیم – چرا؟ «انّا سنلقی علیک قولاـ ثقیلا»؛ ما می‌خواهیم سخن سنگینی را به تو القاء کنیم؛ می‌خواهیم حرف بزرگی را به تو بزنیم؛ بنابراین باید خودت را آماده کنی. بار سنگین احتیاج به آمادگی روحی دارد؛ این آمادگی روحی هم همین‌طوری به دست نمی‌آید. این‌که ما بگوییم آقا برو دلت را صاف کن، بله، اساس همان صاف کردن دل است؛ اما صاف کردن دل فقط از راه نماز، از راه توسل، از راه توجه و از راه ذکر به دست می‌آید. اگر کسی خیال کند که می‌توان دل و روح را بدون اینها صاف کرد، سخت در اشتباه است. از راه گریه‌ی نیمه‌شب، از راه خواندن قرآن با تدبر و با دقت، از راه خواندن ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجادیه، دل انسان صاف می‌شود؛ والّا این‌طوری نیست که بگوییم آقا برو دلت را صاف کن؛ هر کاری هم کردی، کردی. خداوند ان‌شاءاللَّه این حرفها را اول در دل بنده مؤثر کند تا بلکه یک خرده آدم شویم؛ بعد هم در دل شما دوستان و برادران و خواهران ان‌شاءاللَّه مؤثر قرار دهد. خداوند ان‌شاءاللَّه از شما راضی باشد و بتوانید در طول این مدت طبق وظیفه‌ی الهی‌تان عمل کنید و در پایان این مدت هم خرسند و خوشحال باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام و قشرهای مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام و قشرهای مختلف مردم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ را به همه‌ی امت اسلامی در سراسر جهان، به ملتها، به دولتها و به ملت عزیز و سربلند خودمان و به مسؤولان کشور و به حضار محترمِ این جلسه، بخصوص میهمانان گرامی و نمایندگان سیاسی کشورهای اسلامی که در جلسه حضور دارند، تبریک عرض می‌کنم. روز مبعث، عید همه است؛ نه فقط عید مسلمانان. ولادت هر پیغمبری و بروز هر بعثتی، عید و روز نو برای همه‌ی بشریت است. پیغمبران الهی هر کدام که آمدند، قافله‌ی سرگردان بشری را به سوی کمال و علم و اخلاق و عدالت راندند و آنها را یک قدم به مراحل کمال انسانی نزدیک کردند. همه‌ی خردورزی‌های بشر در طول تاریخ، ناشی از تعالیم پیغمبران است. خلقیات انسانها – که قدرتِ ادامه‌ی حیات را برای آنها فراهم می‌کند – و فضائل اخلاقی، همه تعالیم پیغمبران است. اندیشه‌ی توحید و عبودیت در مقابل خدا، درس پیغمبران است. پیغمبران زندگی را برای انسانها آماده کرده و آن را به میدان رشد و حرکت و تکامل تبدیل کردند؛ و نبی مکرم اسلام (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله) خاتم پیغمبران و آورنده‌ی سخن نهایی و پایان‌ناپذیر برای بشریت است. ما مسلمانها البته باید قدر بدانیم؛ باید در پدیده‌ی بعثت بیندیشیم؛ باید از آن درس بگیریم؛ باید این گذشته‌ی پُرفروغ را چراغی کنیم برای راه آینده‌ی دشوارِ خودمان که در پیش داریم. امروز چند واقعیت در دنیا وجود دارد که قابل انکار نیست. واقعیت اول، بیداری دنیای اسلام است؛ در این کسی نمی‌تواند تردید کند. امروز مسلمانان عالم در همه‌ی نقاط جهان – چه در کشورهای مسلمان، و چه در نقاطی که در اقلیت قرار دارند – احساس گرایش به اسلام و احساس بازیابی هویت اسلامی خودشان را می‌کنند. امروز روشنفکران دنیای اسلام، دلزده‌ی از سوسیالیسم و مکاتب غربی، به سمت اسلام گرایش پیدا کرده‌اند و علاج دردهای بشریت را از اسلام می‌طلبند و استفتاء می‌کنند. امروز دلهای امت مسلمان نسبت به اسلام گرایش بی‌سابقه‌یی در طول قرنهای متمادی پیدا کرده است. بعد از تسلط سیاسی و فرهنگیِ غلیظ و گسترده‌ی غرب و شرق در طول دهها سال بر کشورهای اسلامی، امروز افق دید جوانان دنیای اسلام و مدّ نگاه آنها به سوی اسلام است؛ این یک واقعیت است؛ خود غربی‌ها و مستکبران عالم هم به این اعتراف می‌کنند. آنها بارها تکرار

کرده‌اند که در هر کشوری از کشورهای اسلامی اگر انتخابات آزادی انجام بگیرد، منتخبان ملت، عناصر معتقد و پایبند به اسلام و مروج اسلام خواهند بود. برای همین است که ادعای دمکراسی‌خواهی غرب امروز دچار تناقض است. از یک طرف پرچم دمکراسی و مردم‌سالاری را در دست گرفته‌اند؛ از سوی دیگر جرأت نمی‌کنند این پرچم را در دنیای اسلام به معنای واقعی کلمه برافرازند؛ چون می‌دانند در هر کشوری از کشورهای اسلامی اگر آراء و انتخاب مردم در آن نقش پیدا کند، بدون تردید اسلام‌خواهان زمام قدرت و حکومت را در دست خواهند گرفت و منتخبان ملت، مسلمانها خواهند بود. امروز دنیای غرب و امریکا و سیاست‌سازان تفکر غربی - صهیونیست‌ها و محافل سرمایه‌دار غربی - خوب می‌دانند که حرکت عظیم ملت فلسطین ناشی از گرایش آنها به اسلام است. چون محور را اسلام قرار داده‌اند، شجاعت پیدا کرده‌اند و به معنای واقعی کلمه دل به مجاهدت داده‌اند. هرجا ملتی این روحیه را پیدا کند، هیچ قدرتی - قدرت نظامی و غیر نظامی - قادر به برخورد با آنها و سرکوب آنها نخواهد بود؛ این را خوب می‌فهمند. قضایای دنیای اسلام، همه مؤید این واقعیت است. این یک واقعیتِ مسلم است که امروز بیداری اسلامی، بلکه نهضت اسلامی، در دنیای اسلام یک حقیقت روشن است؛ هیچ کس نمی‌تواند این را انکار کند. حقیقت دوم این است که دشمن شماره‌ی یک این بیداری و گرایش اسلامی و این آزادی‌خواهی، قدرتهای استکباری‌اند. علت هم معلوم است؛ چون اسلام با سلطه مخالف است؛ با وابستگی ملتها به قدرتهای بیگانه مخالف است؛ با عقب‌ماندگی علمی و عملی - که بر کشورهای اسلامی سالیان متمادی تحمیل کردند - مخالف است؛ با تقلید محض ملتها و کورکورانه به دیگران نگاه کردن مخالف است. اینها همه درست نقطه‌ی مقابل سیاست‌های استعماری و استکباری است که در طول دویست سال یا بیشتر، از طرف مستکبران و غربی‌ها بر دنیای اسلام اعمال شده؛ امروز هم برای این منطقه، پیش خودشان منافعی تعریف کرده‌اند. بیداری اسلام، درست نقطه‌ی مقابل خواسته‌های آنهاست؛ لذا با همه‌ی وجود با آن مخالفند و مخالفت سیاسی و تبلیغاتی می‌کنند. امروز همه‌ی شگردهای تبلیغاتی را دارند علیه اسلام اعمال می‌کنند. شما نگاه کنید ببینید کاری که دولتهای غربی علیه مسلمانان و علیه اسلام می‌کنند - چه در امریکا و چه در اروپا - چقدر پیچیده و گسترده است. تمام ابزارهای هنریِ در اختیار آنها، در خدمت این هدف پلید است. دشمنی را در اعلی درجه‌ی ممکن، با آمیخته‌یی از فعالیت‌های فرهنگی و امنیتی و سیاسی و نظامی، علیه اسلام به کار بردند؛ این هم یک واقعیت روشن و مسلم است. واقعیت سوم - که همه این واقعیت را می‌دانند؛ اگرچه بسیاری آن را انکار می‌کنند - این است که مظهر این بیداری اسلامی کسانی نیستند که امروز چهره‌ی تروریسم را در دنیای اسلام دارند نشان می‌دهند. کسانی که در عراق این جنایتها را می‌کنند؛ کسانی که در دنیای اسلام، به نام اسلام علیه مسلمانها فعالیت می‌کنند؛ کسانی که مهمترین وظیفه‌ی خود را ایجاد اختلاف بین مسلمانها - تحت عنوان شیعه و سنی، تحت عنوان قوم‌گرایی - قرار می‌دهند؛ اینها نمی‌توانند به‌هیچ‌وجه نمایشگر و نماد بیداری اسلامی باشند؛ این را خود مستکبران هم می‌دانند. همان کسانی که سعی می‌کنند اسلام را در چهره‌ی گروههای متحجر و دهشت‌افکن به دنیای غرب معرفی کنند، می‌دانند که واقعیت غیر از این است. اسلامی که امروز بیداریِ آن را دنیای اسلام دارد احساس می‌کند، اسلام فکر و اندیشه و تعمق و حرف نو است؛ اسلامِ ارائه‌ی راه‌حلهای زندگی برای گشودن گرههای زندگی بشریت است؛ نه اسلام متحجر، نه اسلام چشم‌بسته و نه اسلام دور از هرگونه آزاد فکری؛ این را مستکبران می‌فهمند. امروز شعار جمهوری اسلامی، آزادفکری است؛ توسعه‌ی علم و معرفت است؛ توجه به حقوق انسانها و اختیارات انسانهاست؛ مهربانی و مهرورزی میان افراد انسان است؛ اینها شعار و پیام اسلام است؛ دنیا دنبال اینهاست. منطق امام بزرگوار ما، منطق عقل، منطق فکر، منطق عملِ روشن‌بینانه، منطق انسانیت و هنجار انسانی و اخلاق انسانی و فضائل اخلاقی بود؛ دنیا دنبال این است. مظهر بیداری اسلامی کسانی نیستند که با چهره‌ی عبوس و گرفته‌ی خود با همه‌ی دنیا - حتی با مؤمنین و مسلمین - مواجه می‌شوند؛ عده‌یی را تکفیر می‌کنند؛ عده‌یی را با قوم‌گرایی، عده‌یی را با طایفه‌گرایی، عده‌یی را به بهانه‌های نادرست مورد تهاجم قرار می‌دهند. وجود اینها بشدت مشکوک است، که اصلاً چنین کسانی هستند یا در واقع همان عوامل سرویس‌های جاسوسی اسرائیل و امریکا و

انگلیس‌اند که دارند این‌طور فعالیت می‌کنند؛ چهار نفر آدم غافل را هم دستخوش فعالیت خودشان کرده‌اند. این هم واقعیتی است که نمی‌شود آن را انکار کرد. واقعیت دیگر این است که دنیای غرب با همه‌ی توان خود نتوانسته است بر بیداری اسلامی فائق بیاید. در مناطق گوناگون اسلامی این همه علیه اسلام، علیه جمهوری اسلامی، علیه رهبران و مصلحان بزرگ اسلامی و علیه احکام اسلام تبلیغات کردند؛ این همه مزدور درست کردند برای دشنام دادن به اسلام و متهم کردن اسلام و احکام اسلامی؛ از حربه‌ی نظامی استفاده کردند، از حربه‌ی اقتصادی استفاده کردند، از حربه‌ی تبلیغاتِ وسیع رسانه‌یی به شکل عجیب و شگفت‌آوری استفاده کردند؛ اما تاکنون پیش نرفته‌اند. بیشترین گرایش جوانهای مسلمان در کشورهای اسلامی به اسلام و تفکر اسلامی است. این شور و عشق، روزبه‌روز در دل ملتهای مسلمان بیشتر می‌شود. آنچه بر این واقعیت‌ها مترتب می‌شود، این است که دنیای اسلامی باید قدر این واقعیت را بشناسد. امروز تنها راهی که دنیای اسلام برای حفظ منافع ملتهای اسلامی دارد، اتحاد کلمه بر محور اسلام است؛ «نه» گفتن به اهداف و مطامع استعماریِ دشمنان و مستکبران است. هدف استکبار، محو هویت ملی و دینی در دنیای اسلام و بخصوص در خاورمیانه است. مقابله‌ی با این هدف، با اتحاد بیشتر، با همبستگی بیشتر، با تمسک به اسلام، با ترویج اسلام و با ایستادن در مقابل زیاده‌خواهی‌های امریکا و مستکبران عملی است، و لاغیر. امروز امریکا در همه‌ی دنیا یک چهره‌ی ناموجه و لکه‌دار است. امروز امریکایی‌ها با اَعمال خودشان همه‌ی شعارهای خود را زیر پایشان له کرده‌اند. امروز فشار امریکایی‌ها بر ملت عراق، ناامنی موجود در عراق، حمایت بی‌قید و شرط آنها از صهیونیست‌های قاتل و خونریز، فجایعی که در افغانستان به راه انداختند، فشاری که بر دولتهای اسلامی می‌آورند؛ همه‌ی اینها امروز یک چهره‌ی کریه و منفور از امریکا در دنیای اسلام به وجود آورده است. امروز دنیای اسلام می‌تواند در مقابل این قدرتِ افزون‌خواه بایستد، و باید بایستد؛ هیچ چاره‌یی جز این ندارد. دولتهای اسلامی برای حفظ منافع ملی خودشان، برای جلب عواطف ملتهای خودشان، برای ادای مسؤولیت تاریخی خودشان، باید روی نقاط اساسیِ هویت امت اسلامی تکیه کنند؛ از ملت فلسطین باید صریحاً دفاع کنند؛ از استقلال کامل عراق و سپردن اختیار به ملت عراق باید دفاع کنند؛ از ملت افغانستان باید دفاع کنند؛ از ملتهای مسلمان در اروپا و آسیا و آفریقا باید دفاع کنند؛ از هویت قرآنی و از احکام قرآن در کشورهایشان باید دفاع کنند؛ ارتباطاتشان را با همدیگر نزدیک و صمیمی کنند؛ با هم صادق باشند؛ به هم کمک کنند و دست یکدیگر را بگیرند؛ آن وقت امت اسلامی خواهد توانست خود را از زیر یوغ استکبار نجات دهد و تهدیدهایی را که امروز دنیای استکبار نسبت به دنیای اسلام دارد، از سر بگذراند. امیدواریم خداوند ما را بیدار کند؛ امتهای اسلامی را بیدار کند؛ ان‌شاءاللَّه ما را به وظایف خودمان آشنا کند و ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) را شامل حال همه‌ی امت اسلامی و بخصوص ملت عزیز ایران قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً این میلاد بزرگ را تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که خداوند متعال به همه‌ی ما این توفیق را عنایت کند که از «مصباح‌الهدی و سفینةالنجاة» آن طوری که شایسته است، ان‌شاءاللَّه بهره‌مند شویم. همچنین خوش‌آمد عرض می‌کنم به آقایان محترم و خبرگان منتخب ملت و تشکر می‌کنم از اجلاسی که داشتید و مطالب خوبی که در این اجلاس بیان فرمودید. بخصوص تشکر می‌کنم از بیانات حضرت آیت‌اللَّه مشکینی (دامت‌برکاته) که حقاً و انصافاً ایشان معلم اخلاق هستند و سالهای متمادی است که از بیان و نفس گرم ایشان حقیقتاً استفاده می‌کنیم و امروز هم استفاده کردیم. همین‌طور از بیانات شافی و وافی حضرت آقای امینی (دامت‌برکاته) استفاده کردیم؛ ایشان هم امروز گزارش خیلی خوب و جامعی از ماحصلِ این اجلاسِ دو روزه بیان فرمودند. آنچه بنده امروز می‌خواهم عرض کنم، ماحصلش در یک جمله است؛ و آن این‌که وظایف ما امروز از گذشته سنگین‌تر است. بعد از حادثه‌ی بزرگ انتخابات - که حقاً

حادثه‌ی مهمی برای کشور بود - شاید ابعاد گوناگون آن بیشتر روشن شود. طرحهایی که برای کشور و نظام جمهوری اسلامی داشتند و تصوری واهی که از وضعیت کشور به ذهن طراحان و تصمیم‌گیران استکبار بین‌المللی منتقل شده بود و بر اساس آن تصور، برنامه‌هایی برای خودشان تعریف کرده بودند، و این‌که همه‌ی اینها با این انتخابات نقش بر آب شد؛ اینها مسائل بسیار مهمی است و حقاً دست قدرت و اراده‌ی الهی را ما باید در این حادثه ببینیم؛ مثل خیلی از حوادث دیگری که ما نبودیم که کاری کردیم؛ واقعاً قدرت الهی وارد شد. اجتماع عظیم مردم، حرکت عظیم مردمی، انتخابات پُرشور، حضور همه‌ی جناح‌ها و همه‌ی سلائق در انتخابات، واقعاً نعمتهای الهی بود. البته کسانی که در این انتخابات شرکت کردند و صحنه را گرم کردند، آنها هم وسایلی بودند؛ لیکن اراده‌ی الهی بود که این وضعیت را پیش آورد. امروز تصویر نظام جمهوری اسلامی در دنیا، تصویر دیگری است؛ احساس می‌کنند که این نظام مردمی است؛ مردم پای این نظام ایستاده‌اند؛ احساس می‌کنند که شعارهای انقلاب برخلاف آنچه آنها تبلیغ می‌کردند، زنده است. تصور می‌کردند که مبانی امام و مبانی انقلاب به فراموشی سپرده شد و نسلهای جدیدی که روی کار آمده‌اند، از آن مبانی روگردان شده‌اند و حتّی مسؤولان و رجال این نظام هم تجدیدنظر کرده‌اند؛ اما اینها همه به‌هم خورد و روشن شد که نه، نظام اسلامی اگر پیشرفت علمی داشته، اگر در میدان فناوری پیشرفت داشته، اگر بروز استعدادها در طول این دو دهه به شکل حیرت‌آوری در همه‌ی صحنه‌ها چشم همه را به خود متوجه و خیره کرده، اگر این‌همه ساخت و ساز و نوسازی کشور در همه‌ی زمینه‌ها انجام گرفته، همه‌ی اینها در بستر تفکر نظام اسلامی صورت گرفته و دست هدایتگر انقلاب و نام امام و یاد امام و راه امام پیشوای همه‌ی این حرکات بوده و انگیزه‌های ایمانی این حوادث را به‌وجود آورده؛ این را همه حس کردند و فهمیدند؛ تصور غلطی که در ذهن‌ها بود، تصحیح شد و اعتبار نظام جمهوری اسلامی بالا رفت. امروز با این وضعیت جدید، احساس بنده این است که وظایف سنگین‌تری بر دوش همه است. من فقط چهار مورد را به اشاره و کوتاه عرض می‌کنم؛ چون وقت زیاد نیست. وظیفه‌ی ما در درجه‌ی اول، حفظ اتحاد کلمه است. انتخابات با همه‌ی محسناتی که دارد و با شور و هیجانی که در جامعه ایجاد می‌کند - که یکی از بزرگترین حماسه‌ها را در طول سالها به‌وجود می‌آورد - معمولاً در هر دوره‌یی این عارضه را هم دارد که بین گروهها و افرادی از مردم دلتنگی‌هایی ایجاد می‌کند؛ بین جناح‌ها دلتنگی ایجاد می‌شود؛ بین گرایش‌های فکری و سیاسی دلتنگی‌هایی ایجاد می‌شود؛ بین سلائق گوناگون - ولو با خطمشی واحد - دلتنگی‌هایی به‌وجود می‌آید؛ بین اشخاص و افراد دلتنگی‌هایی به‌وجود می‌آید. ما باید بسرعت این عارضه را ترمیم کنیم. این ترمیم هم دست یک نفر نیست که بگوییم کدام سازمان، کدام مقام و کدام دستگاه این کار را بکند؛ این به عهده‌ی همه است. در درجه‌ی اول هم وظیفه‌ی سنگین‌تر به عهده‌ی افرادی است که شأن بالاتری دارند. همان‌طور که حضرت آقای مشکینی بدرستی بیان کردند، ماها بر حسب موقعیت حساس‌تری که داریم، وظیفه‌مان در همه‌ی موارد - از جمله در این مورد - سنگین‌تر است. سعی کنیم آنچه را که در دوران انتخابات از دلتنگی‌ها و کدورت‌ها به‌وجود آمده و احیاناً زخم‌هایی بر دلها و جانها خورده، التیام دهیم. هر وقتی هم یک‌طور و یک شکل است. من همین الان در داخل کشور سیاستها و جهتگیری‌هایی را می‌بینم که درست عکس این دارند برنامه‌ریزی می‌کنند؛ اینها دوست نیستند و نمی‌توانند دوست باشند. برای ایجاد تفرقه‌ی هرچه بیشتر دارند برنامه‌ریزی می‌کنند. نخبگان کشور؛ چه مسؤولان دولتی، چه مسؤولان روحانی، چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه نمایندگان محترم خبرگان، چه دستگاه‌های گوناگون دیگر، چه صاحب‌نظران سیاسی و شخصیت‌هایی که تأثیر دارند، منبر تبلیغی و سیاسی دارند؛ وظیفه‌ی همه است که بیش از پیش برای ایجاد وحدت تلاش کنند. چرا بیش از قبل؟ چون بالاخره این کدورت‌ها و شکافها به وجود آمده است و باید ترمیم شود و التیام پیدا کند. مورد دوم هم که وظیفه‌ی سنگینی است، حمایت از دستگاه‌های اجرایی و بخصوص حمایت از دولت است؛ این هم وظیفه‌ی همه است. دولتی با شعارهایی سر کار آمده، این شعارها هم شعارهای جذابی است؛ شعارهای مردمی و انقلابی است. اگر این شعارها تحقق پیدا کند، این کشور سود خواهد برد؛ همه‌ی دلسوزان این نظام سود خواهند برد. اگر ما بتوانیم حقیقتاً عدالت اجتماعی را به پیش ببریم؛ اگر

ما مسؤولان بتوانیم تطبیق رفتار خودمان را با اسلام بیش از گذشته کنیم؛ اگر بتوانیم از بعضی واگرایی‌هایی که با پاره‌یی از مبانی در برخی جاها پیدا شده، جلوگیری کنیم، این موفقیت بزرگی برای انقلاب و کشور است؛ سودی است که به همه می‌رسد؛ این‌طور نیست که سودش به یک شخص یا یک جناح یا مجموعه‌ی خاصی برسد؛ نه، همه سود می‌برند. در همه‌ی دورانِ شانزده، هفده سالی که دولتهای متعددی سر کار بودند و چهار بار ما انتخابات ریاست‌جمهوری داشتیم و دو شخصیت محترم در این مدت مسؤول بودند، موضع بنده همین موضع بود؛ بدون کم و کاست. معتقدم همه باید از رئیس‌جمهور و از دولت حمایت و به آنها کمک کنند. هیچ دولتی و هیچ کسی هم نیست که ما بتوانیم بگوییم از همه جهت کامل است؛ بالاخره هر کسی ممکن است در بخشی از کارش ضعفی وجود داشته باشد. دولتهای گذشته هم داشتند، این دولت هم مستثنا نیست. نباید ضعفها را عمده کرد؛ نباید نقض‌ها را بر کمالها ترجیح داد؛ باید این را دید که وسط این میدان و وسط این گود، مجموعه‌یی به نام دولت قرار گرفته که در رأس آن رئیس‌جمهور است و بیشترین بار بر دوش اینهاست. همین چیزهایی که الان شما آقایان فرمودید و همه‌ی ما توقع داریم این کارها انجام بگیرد، جز با پشتیبانی و اهتمام دولت انجام نخواهد گرفت. مشکلات فرهنگی، مشکلات اقتصادی، مسائل سیاسی، داخلی، خارجی و غیره، همه متوجه به هر دولتی است که سر کار است. باید دولتها و رؤسای جمهور را تقویت کرد. این‌جا هم وظیفه سنگین است. این‌طور نباشد که بعضی به خاطر توقعات زیاد، و بعضی به خاطر برخی کدورتهایی که ممکن است وجود داشته باشد، از چند طرف دولت را تضعیف کنند. این وظیفه‌ی بزرگ ماست که دولت را تقویت کنیم؛ مسؤولیت سنگینی است که لازم است انجام بگیرد. نکته‌ی سوم که به اشاره عرض می‌کنم، طرح مباحث مبناییِ سیاسی و فکری است. امروز توجه کنید که گرایش تبلیغی دشمنان ما فقط این نیست که به نظام اسلامی فحاشی کنند یا بد بگویند یا یک تهمت سیاسی بزنند؛ امروز دشمنان ما به شکل مبنایی با مباحثی که پایه‌ی جمهوری اسلامی است، دارند دست و پنجه نرم می‌کنند. به قول خودشان، دارند تفکر ضد جمهوری اسلامی را تئوریزه می‌کنند. در واقع برای تفکر سیطره‌ی استکباریِ دنیای استکبار و در رأس آنها امریکا بر همه‌ی جهان، دارند پایه‌ی فکری درست می‌کنند. آنچه مربوط به ایمان مردم است، آنچه مربوط به حقانیت اسلام و قرآن و احکام الهی است، آنچه مربوط به درآمیختگی و وحدت دین و سیاست است، آنچه مربوط به مبانی خاص جمهوری اسلامی است؛ همه‌ی اینها مورد چالش است و این چالش به شکل بسیار جدی دارد دنبال می‌شود. مخالفان نظام جمهوری اسلامی فقط یک مشت فحاش‌هایی که در رادیو و تلویزیون‌ها بنشینند و یاوه‌سراییِ سیاسی بکنند، نیستند؛ افراد متفکر را به کار گرفته‌اند؛ آدمهایی را که در زمینه‌های فکری - چه دینی، چه سیاسی - می‌توانند حرفی به میدان بیاورند، به کار گرفته‌اند و دارند پول خرج می‌کنند و فکر درست می‌کنند و آن را به جامعه تزریق می‌کنند. در مقابله‌ی با این، نه عصبانیت، نه تکفیر، نه سلاح، نه قوه‌ی زور، هیچکدام فایده‌یی ندارد. در مقابل «لا یفلّ الحدید الاّ الحدید» باید با منطق به میدان رفت. دشمن دارد از ابزارهای هنری استفاده می‌کند؛ از ابزارهای مدرنِ تبلیغی استفاده می‌کند و حرفها را پخش می‌کند؛ آماج عمده هم جوانهای ما هستند. افکار را به مطبوعات و رسانه‌های گوناگون می‌آورند؛ حتّی به رسانه‌های متصل به نظام می‌آورند - من حیث لا یشعر - و گاهی آنها هم چیزهایی را پخش می‌کنند. کسانی را با عنوان کاذب فیلسوف، سیاستمدار، متفکر و ... به رسانه‌ها می‌آورند؛ اینها با مبانی بیناتِ قرآنی گلاویز و دست به یقه می‌شوند و بحث می‌کنند و این مبانی را زیر سؤال می‌برند. معلوم است؛ «و لتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالاخرة و لیرضوه و لیقترفوا ما هم مقترفون»؛ عده‌یی که دلهایشان آماده است، همین‌ها را می‌گیرند؛ یک عده هم که غافل و ساده‌دلند و پیچیدگی علمی ندارند، اینها را می‌پذیرند. امروز وظیفه‌ی مهمی بر عهده‌ی نخبگان است. جناب آقای امینی از قول جناب آقای آسیداحمد خاتمی (حفظهمااللّه) فرمودند که در باب روضه مطالب سست بیان می‌شود. من عرض می‌کنم فقط بحث روضه نیست؛ در بیان معارف الهی، معارف اهل بیت، حدیثی که نقل می‌کنیم، داستانی که نقل می‌کنیم، نسبتی که به امام می‌دهیم، معرفتی که می‌خواهیم پایبند آن باشیم؛ در همه‌ی اینها ما باید اتقان را رعایت کنیم. علمای ما این‌همه در فقه سر یک مسأله‌ی جزئیِ کوچکِ

کم اهمیت به وثـاقت فلان راوی تکیه می کننـد، اهمیت می‌دهنـد، بحث می کننـد، رد و قبول می کننـد، این راوی مورد قبول است یا نیست؛ برای این که بالاخره سـند روایت را تنقیح کنند و دربیاورند؛ بگویند این سـند، سند درستی است؛ که اگر سند درستی بود، به این روایت بشود اعتمـاد کرد؛ تـا اگر اعتماد کردیم، یک حکم فرعیِ درجه‌ی سه در باب طهارت یا در باب بقیه‌ی احکام عبادی به دست بیایـد. آن‌جا ما این‌همه اهمیت می‌دهیم؛ چطور در باب معارف و در باب دلبسـتگی‌های فکری و عاطفی، به هر حدیثی، به هر روایتی، به هر حرفی و به هر گفته‌یی اعتمـاد کنیم؟ این، قابـل قبول نیست. اتقـان در نقـل، اتقـان در بیان و اتقان در مسـتنداتِ آنچه می‌خواهیم به عنوان خوراک فکری به مردم بـدهیم، لازم است؛ این یک شـرط اساسـی است؛ برای این باید فکری کرد؛ کار آسانی هم نیست؛ عرض کردم این کار بسیار مشـکل است؛ با یک نشـست و برخاست و تـذکر و تشکیل یک نهاد درست نمی‌شود؛ یک همت و اراده‌ی جدی از نخبگان روحانی و فضلای روحانی می‌خواهد که بر این موضوع اصرار بورزند، پایبند باشند و دنبال کنند و از آنچه در مقابـل به انسان برمی گردد، باک نکننـد. ما چنـد سال پیش این‌جا راجع به قمه‌زنی - امری که «بیّن الغیّ» است - مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صـحبت کردنـد، نجابت کردند، قبول کردند و مردمِ زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سـروصدا بلنـد شد که آقا شـما با امام حسـین مخالفید! معنای «سـفینةالنجاة و مصـباح الهدی» این است که ما عملی را که بلاشک شـرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلّم و بیّن است، انجام دهیم؟ باید این روشنگری‌ها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیشتر علاقه‌منـد شود. گرایش جوانها را به اسـلام می‌بینید. این گرایش، گرایش عاطفی است. این گرایش، بسیار ارزشـمند است؛ اما مثل موجی است که ممکن است بیایـد و برگردد. ما اگر بخواهیم این موج همچنان اسـتمرار داشـته باشـد، باید پایه‌های فکری جوانها را محکم کنیم. ما این‌همه منبع داریم. همین دعای ابوحمزه که حضـرت آقای مشـکینی فرمودند، دعای امام حسـین در روز عرفه، اینها را جوانهای ما می‌خواننـد؛ اما معنایش را نمی‌فهمند. «الهی هب لی قلبا یدنیه منک شوقه»؛ چقدر از این گونه مناجات‌ها و از این گونه مبـانی و از این حرفهـای عمیق در دعاهـایی مثـل مناجات شـعبانیه و صـحیفه‌ی سـجادیه وجود دارد که احتیاج هست ما اینها را برای جوانهـا بیان و تبیین و روشن کنیم تا بفهمنـد و با علاقه و عاطفه و شوقی که دارنـد، بخواننـد. نکته‌ی آخر، وظیفه‌ی سـنگین در باب خدمت‌رسانی است؛ که این وظیفه عمدتاً متوجه به مسؤولان دولتی است. خدمت‌رسانی به مردم کار اصلی ماست و بیشترین کسانی که خـدمت بایـد متوجه آنها شود، طبقه‌ی محروم و مظلوم و مستضـعف جامعه‌انـد که محتاج خدمتنـد. ما باید این خدمت را به آنها برسـانیم و خـدمت‌رسانی را تسـهیل کنیم. این، خود یک قـدم بزرگ در راه ایجاد عـدالت اجتماعی است. امروز دیگر کوتاهی‌ها و تکاسـل‌هـا و وقت مفیـد اداری را به یـک سـاعت یـا کمتر یا انـدکی بیشتر رسانـدن، قابل تحمل نیست؛ اینها بایـد درست شود. البته مجاهـدت و تلاش لازم است. همه بایـد ان‌شاءاللَّه کمک کننـد تا مسؤولان بتواننـد وظایف خود را انجام دهنـد. ان‌شاءاللَّه خـداوند متعال به همه‌ی ما توفیق دهـد تا بتوانیم این وظایف سـنگین را انجام دهیم. در این برهه‌ی حساس، کارهایی بر دوش همه‌ی ماست و از یکایک ما درباره‌ی نعمتهای خداونـد سؤال خواهـد شـد - «ثم لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم» - و ما باید پاسخگوی این نعمت بزرگ باشیم. خداونـد ان‌شـاءاللَّه توفیق دهـد تا بتوانیم این بارهای سـنگین را تحمل کنیم و به منزل برسانیم. والسـلام علیکم و رحمـةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار برگزارکنندگان کنگره‌ی بزرگداشت ابوالفتوح رازی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار برگزارکننـدگان کنگره‌ی بزرگداشت ابوالفتوح رازی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی کار بجا و بموقعی است؛ هم تجلیل از ابوالفتوح رازی، هم حرکت احیای نام بزرگان ری. در مورد ابوالفتوح، هم تفسیر اهمیت دارد؛ هم زبان و نثر اهمیت دارد؛ هم موقعیت تاریخی ری اهمیت دارد. وقتی انسان نگاه می کند، می‌بیند در همان زمانِ ابوالفتوح، بزرگانی از قبیل شیخ منتجب‌الدین - که شاگرد ابوالفتوح رازی است - بودند؛ یا یک‌خرده بعد، فخر رازی است؛ یا در همان حدودها، شـمس

قیس رازیِ ادیب و عروضی است؛ یا عبدالجلیل قزوینی رازی، که به نظرم کاملاً معاصر ابوالفتوح است. همه‌ی اینها «رازی» بودند. البته «قزوینی» که گفته می‌شود، معنایش این است که اصلش قزوینی است؛ لیکن «رازی» بوده؛ کما این‌که خود ابوالفتوح هم نیشابوریِ رازی است؛ یعنی اصلش نیشابوری است، لیکن خودش یا پدرش ساکن ری بوده‌اند. بنابراین عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل قزوینیِ رازی است. یا سیدمرتضی رازی داعی که آن‌روز صحبتش را با جنابعالی کردیم. اتفاقاً سیدمرتضی هم لقبش علم‌الهدی است. ایشان برادری دارد به نام سیدمجتبی. سید مرتضی متکلم و مرد بزرگی است؛ او هم در همین زمان بوده است. از لحاظ تاریخی وقتی شما روی ابوالفتوح کار می‌کنید، کأنّه دارید تاریخ قرن پنجم یا ششم را احیاء می‌کنید. بنابراین نگاه تاریخی به این قضیه، خیلی مهم است. یکی دو ساعت پیش چند جلد از نوشته‌های چاپ شده در حول و حوش تفسیر ابوالفتوح را آوردند و من مروری کردم. یک‌جا شرح‌حال ابوالفتوح را باز کردم، اما در خصوص تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری ابوالفتوح از تفاسیر دیگران نکته‌یی ندیدم؛ شاید جای دیگری ذکر شده باشد. حاجی‌نوری می‌گوید «مجمع‌البیان» برگرفته‌ی از تفسیر «روح‌الجنان» ابوالفتوح رازی است. اتفاقاً تألیف «مجمع‌البیان» چهل پنجاه سال بعد از تألیف تفسیر ابوالفتوح رازی است. این خیلی مهم است که ما فکر کنیم مثلاً- ترتیب خاصی که در آن‌جا وجود دارد، برگرفته‌ی از کتاب تفسیر ابوالفتوح است. البته معروف این است که ایشان از «تبیان» گرفته؛ مطالب، همان مطالب تبیان است؛ منتها تبویب و خلاصه کرده است. «تفسیر کبیر» فخر رازی هم حول‌وحوش تفسیر ابوالفتوح نوشته شده؛ منتها برای این‌که نسبت انتحال به او داده نشود، تشکیک‌های خودش را وارد کرده است. این نکته‌ی خیلی مهمی است که ما تفسیری داریم که تفاسیر مهمی مثل «مجمع‌البیان» و «تفسیر کبیر» فخر رازی، یا از آن متخذ است، یا ناظر به آن است. ما باید قدر این تفسیر را بدانیم. البته این تفسیر به‌خاطر زبانش امروز متأسفانه خیلی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ چون نثر قرن پنجم و ششم است. اگرچه نثر خیلی استوار و قوی و پاکیزه‌یی است و هیچ اعوجاج و تعقیدی ندارد، لیکن بالاخره نثر قدیمی است و از نظر کسانی که به جهات ادبی نگاه می‌کنند، اهمیت دارد؛ از لحاظ تفسیری هم که خصوصیاتِ خودش را دارد. بنابراین تجلیل از ابوالفتوح، تجلیل مهمی است. ان‌شاءاللَّه وقتی شما به بزرگان ری می‌پردازید، به این نکته هم نظر داشته باشید که در این میانه، تاریخ ری را بیرون بیاورید؛ یعنی ریِ آن زمان در چه وضعی بوده و چه بزرگانی داشته. مثلاً این ابوالفتوح رازی است که تفسیر می‌نویسد؛ آن عبدالجلیل رازی قزوینی است که کلام می‌نویسد و کتاب «النقض» را تألیف می‌کند؛ یا سیدمرتضی رازی که او هم متکلم بوده؛ یا شمس قیس رازی که بهترین کتاب در عروض و قافیه را نوشته و تا الان هم ما کتابی به جامعیت و اتقان و مفصلیِ «المعجم فی معاییر اشعار العجم» نداریم. اینها نشان‌دهنده‌ی موقعیت ری و اهمیت ری و تاریخ فرهنگی ری است. ابوالفتوح فقط مفسر و ادیب نبوده؛ فقیه هم بوده. از تعبیراتی که درباره‌ی او ذکر شده - که الان یادم نیست از چه کسی است - یکی «الامام الفقیه» است. ایشان شاگرد پسر شیخ طوسی بوده - یعنی ابوعلی مفید ثانی - و کسی بوده که سلسله‌ی سندش به شیخ طوسی، به یک واسطه است؛ یعنی ایشان از مفید ثانی نقل می‌کند، و مفید ثانی از پدرش - شیخ طوسی - نقل می‌کند. به‌هرحال کار باارزشی است. کتابهایی هم که فرمودید، ان‌شاءاللَّه می‌آید و می‌بینیم. سه چهار جلدی که امروز آوردند و من آنها را تورق کردم، خیلی خوب و پاکیزه به‌نظرم آمد؛ ابعاد مختلف تفسیر را مورد توجه قرار داده بودند؛ از لحاظ حدیث‌شناسی، از لحاظ زبان، از لحاظ نکات تفسیری. خداوند به شما توفیق دهد و کمک کند که این کارِ خوب و مفید را ان‌شاءاللَّه ادامه دهید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه‌ی شعبان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه‌ی شعبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این روز بزرگ را به همه‌ی منتظران و همه‌ی عاشقان و همه‌ی موالیان اهل بیت، بخصوص شما برادران و خواهران عزیزی که در این‌جا تشریف دارید،

تبریک عرض می‌کنم. در حقیقت ولادت این بزرگوار یک عید حقیقی است؛ لذا بزرگداشت خاطره‌ی این روز و این ساعت هرگز از یاد معتقدان به مهدویت نخواهد رفت. فقط مردم شیعه نیستند که منتظر مهدی موعود (سلام‌اللّه‌علیه) هستند، بلکه انتظار منجی و مهدی، متعلق به همه‌ی مسلمانهاست. فرق شیعه با دیگران این است که شیعیان آن منجی را با نام و نشان، با خصوصیات گوناگون می‌شناسند؛ اما دیگر مسلمانان که به منجی هم معتقدند، منجی را نمی‌شناسند؛ تفاوت، این‌جاست؛ والّا اصل مهدویت مورد اتفاق همه‌ی مسلمانهاست. ادیان دیگر هم در اعتقادات خودشان، انتظار منجی را در نهایت زمانه دارند؛ آنها هم در یک بخش از قضیه، مطلب را درست فهمیده‌اند؛ اما در بخش اصلی قضیه که معرفت به شخص منجی است، دچار نقص معرفتند. شیعه با خبر مسلّم و قطعی خود، منجی را با نام، با نشان، با خصوصیات، با تاریخ تولد، می‌شناسد. نکاتی در اعتقاد به مهدویت هست، که من به اجمال آنها را عرض می‌کنم: یک نکته این است که وجود مقدس حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) استمرار حرکت نبوت‌ها و دعوت‌های الهی است از اول تاریخ تا امروز؛ یعنی همان‌طور که در دعای ندبه می‌خوانید، از «فبعض اسکنته جنّتک» - که حضرت آدم است - تا «الی ان انتهی الامر» - که رسیدن به خاتم‌الانبیاء (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله) هست - و بعد مسأله‌ی وصایت و اهل بیت آن بزرگوار، تا می‌رسد به امام زمان، همه، یک سلسله‌ی متصل و مرتبط به هم در تاریخ بشر است. این، بدین معناست که آن حرکت عظیم نبوت‌ها، آن دعوت الهی به‌وسیله‌ی پیامبران، در هیچ نقطه‌یی متوقف نشده است. بشر به پیامبر و به دعوت الهی و به داعیان الهی احتیاج داشته است و این احتیاج تا امروز باقی است و هر چه زمان گذشته، بشر به تعالیم انبیا نزدیک‌تر شده است. امروز جامعه‌ی بشری با پیشرفت فکر و مدنیت و معرفت، بسیاری از تعالیم انبیا را - که دهها قرن پیش از این، برای بشر قابل درک نبود - درک کرده است. همین مسأله‌ی عدالت، مسأله‌ی آزادی، مسأله‌ی کرامت انسان - این حرفهایی که امروز در دنیا رایج است - حرفهای انبیاست. آن روز عامه‌ی مردم و افکار عمومی مردم این مفاهیم را درک نمی‌کردند. پی‌درپی آمدن پیغمبران و انتشار دعوت پیغمبران، این افکار را در ذهن مردم، در فطرت مردم، در دل مردم، نسل به نسل نهادینه کرده است. آن داعیان الهی، امروز سلسله‌شان قطع نشده است و وجود مقدس بقیةاللّه‌الاعظم (ارواحنافداه) ادامه‌ی سلسله‌ی داعیان الهی است، که در زیارت آل یاسین می‌خوانید: «السّلام علیک یا داعی‌اللّه و ربّانی آیاته». یعنی شما امروز همان دعوت ابراهیم، همان دعوت موسی، همان دعوت عیسی، همان دعوت همه‌ی پیغمبران و مصلحان الهی و دعوت پیامبر خاتم را در وجود حضرت بقیةاللّه مجسم می‌بینید. این بزرگوار، وارث همه‌ی آنهاست و دعوت و پرچم همه‌ی آنها را در دست دارد و دنیا را به همان معارفی که انبیا در طول زمان آورده‌اند و به بشر عرضه کرده‌اند، فرا می‌خواند. این، نکته‌ی مهمی است. نکته‌ی بعدی در باب مهدویت، انتظار فرج است. انتظار فرج یک مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌یی است. یک انتظار، انتظارِ فرجِ نهایی است؛ یعنی این‌که بشریت اگر می‌بینند که طواغیت عالم ترک‌تازی می‌کنند و چپاولگری می‌کنند و افسارگسیخته به حق انسانها تعدی می‌کنند، نباید خیال کند که سرنوشت دنیا همین است؛ نباید تصور کند که بالاخره چاره‌یی نیست و بایستی به همین وضعیت تن داد؛ نه، بداند که این وضعیت یک وضعیت گذراست - «للباطل جولة» - و آن چیزی که متعلق به این عالم و طبیعت این عالم است، عبارت است از استقرار حکومت عدل؛ و او خواهد آمد. انتظار فرج و گشایش، در نهایت دورانی که ما در آن قرار داریم و بشریت دچار ستمها و آزارهاست، یک مصداق از انتظار فرج است، لیکن انتظار فرج مصداق‌های دیگر هم دارد. وقتی به ما می‌گویند منتظر فرج باشید، فقط این نیست که منتظر فرج نهایی باشید، بلکه معنایش این است که هر بن‌بستی قابل گشوده شدن است. فرج، یعنی این؛ فرج، یعنی گشایش. مسلمان با درسِ انتظار، فرج می‌آموزد و تعلیم می‌گیرد که هیچ بن‌بستی در زندگی بشر وجود ندارد که نشود آن را باز کرد و لازم باشد که انسان ناامید دست روی دست بگذارد و بنشیند و بگوید دیگر کاری نمی‌شود کرد؛ نه، وقتی در نهایتِ زندگیِ انسان، در مقابله‌ی با این‌همه حرکت ظالمانه و ستمگرانه، خورشیدِ فرج ظهور خواهد کرد، پس در بن‌بست‌های جاری زندگی هم همین فرج متوقَّع و مورد انتظار است. این، درس امید به همه‌ی انسانهاست؛ این، درس انتظار واقعی به همه‌ی انسانهاست؛ لذا انتظار فرج را افضل اعمال

دانسته‌اند؛ معلوم می‌شود انتظار، یک عمل است، بی‌عملی نیست. نباید اشتباه کرد، خیال کرد که انتظار یعنی این‌که دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا یک کاری بشود. انتظار یک عمل است، یک آماده‌سازی است، یک تقویت انگیزه در دل و درون است، یک نشاط و تحرک و پویایی است در همه‌ی زمینه‌ها. این، در واقع تفسیر این آیات کریمه‌ی قرآنی است که: «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» یا «ان الارض للّٰه یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین». یعنی هیچ‌وقت ملت‌ها و امت‌ها نباید از گشایش مأیوس شوند. آن روزی که ملت ایران قیام کرد، امید پیدا کرد که قیام کرد. امروز که آن امید برآورده شده است، از آن قیام، آن نتیجه‌ی بزرگ را گرفته است و امروز هم به آینده امیدوار است و با امید و با نشاط حرکت می‌کند. این نور امید است که جوان‌ها را به انگیزه و حرکت و نشاط وادار می‌کند و از دل‌مردگی و افسردگی آنها جلوگیری می‌کند و روح پویایی را در جامعه زنده می‌کند. این، نتیجه‌ی انتظار فرج است. بنابراین، هم باید منتظر فرج نهایی بود، هم باید منتظر فرج در همه‌ی مراحل زندگی فردی و اجتماعی بود. اجازه ندهید یأس بر دل شما حاکم بشود، انتظار فرج داشته باشید و بدانید که این فرج، محقَّق خواهد شد؛ مشروط بر این‌که شما انتظارتان، انتظار واقعی باشد، عمل باشد، تلاش باشد، انگیزه باشد، حرکت باشد. یک نکته‌ی دیگر در مسأله‌ی مهدویت این است که عقیده‌ی ما این است که امام زمان (ارواحنافداه) متوجه و ناظر بر رفتار و عمل ماست؛ اعمال ما بر او عرضه می‌شود. این جوان‌های مؤمن ما که در میدان‌های مختلف - چه در میدان معنویت و عبادت و معرفت، چه در میدان کار و تلاش، چه در میدان مبارزه و سیاست، چه در میدان جهاد؛ آن روزی که جهاد مورد احتیاج بود - این‌جور از خودشان اخلاص و شادابی نشان می‌دهند، امام زمان (سلام‌اللّٰه‌علیه) را خرسند و خوشحال می‌کنند. این‌که مردم در کشور اسلامی - حالا در کشور مسلمانِ ما - تلاش‌شان این است که بر اداره‌ی کشور، بر پیشرفت امور کشور نظارت داشته باشند، تصمیم بگیرند، اقدام کنند، وارد میدان بشوند؛ و میدان را رها نمی‌کنند که دیگران بیایند و برای آنها تصمیم بگیرند؛ اجازه نمی‌دهند که امتداد خواست‌های استکباری و استعماری در داخل کشور سرنوشت آنها را معین بکند، امام زمان را خوشحال می‌کنند؛ امام زمان ناظر است و می‌بیند. انتخابات شما را امام زمان دید؛ اعتکاف شما را امام زمان دید؛ تلاش شما جوان‌ها را برای آذین‌بندی نیمه‌ی شعبان، امام زمان دید؛ حضورِ شما زن و مرد را در میدان‌های گوناگون، امام زمان دیده است و می‌بیند؛ حرکت دولتمردان ما را در میدان‌های مختلف، امام زمان می‌بیند و امام زمان از هر آنچه که نشانه‌ی مسلمانی و نشانه‌ی عزم راسخ ایمانی در آن هست و از ما سر می‌زند، خرسند می‌شود. اگر خدای نکرده عکس این عمل بکنیم، امام زمان را ناخرسند می‌کنیم. ببینید، چه عامل بزرگی است. نکته‌ی دیگر و سخن آخر این است که جامعه‌یی که به مهدویت معتقد است، قوت قلب پیدا می‌کند. این قوت قلب برای ملت‌ها خیلی مهم است. بدانید تسلط استعمار بر کشورهای اسلامی بعد از آن بود که توی دل ملت‌ها را خالی کردند؛ آنها احساس ضعف کردند؛ احساس عدم توانایی کردند، بعد اینها آمدند و با قدرت بر آنها مسلط شدند. امروز هم همین‌جور است. ما در روابط سیاسی و دیپلماسی دنیا داریم جلوی چشم‌مان می‌بینیم که یکی از بزرگ‌ترین شگردهای استکبار جهانی این است که می‌خواهد دل مسؤولان کشورهای گوناگون را - حالا در کشورهای اسلامی - خالی کند و احساس بی‌پشتوانگی به آنها تزریق کند، تا آنها احساس کنند که چاره‌یی ندارند جز این‌که زیر بار مثلاً امریکا بروند. این احساس ضعف، بلای بزرگی است. ملت‌ها حرکت نمی‌کنند؛ چون احساس ضعف می‌کنند. ملت فلسطین ده‌ها سال ساکت و آرام نشسته بود؛ چون احساس می‌کرد نمی‌تواند. آن روزی که فکرِ توانستن در ملت فلسطین به وجود آمد، قیام کرد و با این قیام، این‌همه موفقیت را به دست آورده است. رنج می‌برد؛ اما دارد پیش می‌رود. فرق است بین ملتی که حرکتی نمی‌کند، سیلی هم نمی‌خورد؛ اما روزبه‌روز عقب می‌نشیند؛ روزبه‌روز بدبخت‌تر و زیردست‌تر می‌شود، دلش هم خوش است که من سیلی نمی‌خورم، با آن ملتی که سختی راه را تحمل می‌کند، پایش به سنگ می‌خورد، خونی هم می‌شود؛ اما در راهِ به سمت موفقیت، به سمت سرمنزل سعادت، به سمت عزت، پیش می‌رود. ملت فلسطین امید پیدا کرد، حالا حرکت می‌کند و جلو می‌رود و این حرکتِ به جلو تا هر وقت که وجود داشته باشد،

باعث می‌شود که درهای فرج به روی آنها باز باشد؛ و راه قطعه قطعه طی خواهد شد تا ان‌شاءاللَّه به هدف نهایی‌شان برسند. احساس ضعف برای یک ملت، خیلی احساس خطرناک و سم مهلکی است. یکی از برکات اعتقاد به مهدویت این است که انسان احساس اطمینان می‌کند؛ احساس قوت قلب می‌کند؛ احساس قدرت می‌کند. و ملت ما بحمداللَّه این‌گونه است. ما در جبهه‌های جنگ هم جوان‌های خودمان را می‌دیدیم که به مدد غیبی و به توجه و نظر لطف ولی‌عصر (ارواحنافداه) اعتقاد داشتند و از همان اعتقاد و از همان قوت قلب هم استفاده می‌کردند و توانایی مضاعف پیدا می‌کردند و پیش می‌رفتند. البته اعتقاد به کمک غیبی اگر معنایش این است که انسان بیکار بماند، درها را ببندد و منتظر باشد که از غیب کمک بشود، بداند که از غیب هم کمکی نخواهد شد؛ «و ما جعله اللَّه الّا بشری لکم و لتطمئنّ قلوبکم به». کمک غیبی در میدان جنگ، در میدان چالش‌های سیاسی و در ایستادگی ملت‌هاست که به سراغ انسان می‌آید. اگر بایستید، کمک غیبی هم هست. امروز دنیای استکبار روی نقاط قوت ملت‌ها متمرکز شده، تا آنها را از بین ببرد. البته یک جاهایی موفق می‌شوند، یک جاهایی هم موفق نمی‌شوند. از جمله‌ی جاهایی که به حول و قوه‌ی الهی موفق نشدند و موفق نخواهند شد، ملت ایران است. بحمداللَّه در منبر سازمان ملل و در مقابل چشم سران کشورهای جهان، رئیس‌جمهور محترم ما حرف دل ملت ایران را بیان کرد. استحکام و متانت و قوت بیان و قوت مواضع در آن تریبون جهانی، به نیابت از ملت ایران، در مقابل چشم همه‌ی دنیا به‌دست آمد. این، معنایش چیست؟ این، معنایش این است که ملت ایران تسلیم تهدید و زور و فشار نخواهد شد؛ این، معنایش این است که ملت ایران با فشارهای بیست‌وهفت ساله‌ی از اول انقلاب تا کنون، نه فقط ضعیف نشده، نه فقط اراده‌ی او متزلزل نشده، بلکه امروز قوی‌تر از گذشته شده است و با اراده‌ی راسخ برای پیشبرد اهداف و آرمان‌های متعالی خود - که مصالح ملی در آنهاست - همچنان مستحکم ایستاده است. اتکا به خدای متعال و اعتقاد به نگاه رئوفانه و پدرانه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) به ملت، این تأثیر بزرگ را در زندگی ما و در رفتار ما دارد که ما را با قوت قلب در مقابل امواج گوناگون وادار به استقامت می‌کند. نمی‌توانند ملت ایران را شکست بدهند. به توفیق الهی، مسؤولان کشور، دولتمردان مؤمن و صبور، با پیگیری و تلاش باید بتوانند یکی پس از دیگری مشکلات این ملت را حل کنند؛ باید بتوانند سطح علمی و عملی این کشور را آن‌چنان بالا ببرند که به‌کلی طمع دشمنان از این ملت و از این کشور قطع بشود. از خداوند متعال می‌خواهیم که دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) را شامل حال همه‌ی ملت ایران و همه‌ی ملت‌های مستضعف جهان قرار بدهد؛ و شما مردم عزیز را روزبه‌روز به عزت خود و عزت اولیای خود عزیزتر و مقتدرتر بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اگر دو سه ساعت دیگر هم این جلسه طول می‌کشید، بنده جز احساس شوق، احساس دیگری پیدا نمی‌کردم. واقعاً انسان از زیارت شماها و از شنیدن این حرفها خسته نمی‌شود. از دوستان عزیزی هم که این توفیق و فرصت را به من دادند که در جلسه‌ی شما شرکت کنم، خیلی تشکر می‌کنم. خاطره بماند برای یک‌وقت دیگر؛ مجال کم است؛ علاوه بر این‌که خاطره‌های ما در قبال خاطره‌های شما درواقع هیچ است. آنچه شماها دیدید و لمس کردید و حس کردید، بسیار عزیزتر و فراتر از چیزهایی است که ما در این صحنه‌ها دیدیم. من می‌خواهم فقط یک جمله عرض کنم، و آن اهمیت این کار است. به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری (سلام‌اللَّه‌علیها) است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب نمی‌بود و بعد از آن بزرگوار هم بقیه‌ی اهل بیت (علیهم‌السّلام) - حضرت سجاد و دیگران - نمی‌بودند، حادثه‌ی عاشورا در تاریخ نمی‌ماند. بله، سنت الهی این است که این‌گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه‌ی سنتهای الهی عملکردش از طریق ساز و کارهای معینی است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ این است که اصحاب سِرّ، اصحاب درد، رازدانان و کسانی‌که از این دقایق مطلع شدند، این را در اختیار

دیگران بگذارند. بنابراین خاطره‌گویی و تدوین و پخش خاطرات را باید در جایگاه حقیقی خودش نشاند، که جایگاه بسیار بالا و والایی است و بسیار مهم است. بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کما این‌که خطبه‌ی حضرت زینب در شهر کوفه و شهر شام، از لحاظ زیبایی و جذابیت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچ‌کس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را می‌شنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی‌نخواهی این بیان کار خودش را می‌کند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب (سلام‌اللّه‌علیها) و امام سجاد در خطبه‌ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفت‌آور مسجد شام این کارها را کردند. شما هم دارید این کار را می‌کنید. ادبیات و هنر مقاومت و آنچه مربوط به دوره‌ی خاص دفاع کشور و ملت ماست، حقیقتاً از برجسته‌ترین و مهمترین کارهاست. البته دوستان خیلی کار کرده‌اند. از دهه‌ی ۶۰ که این کارهای هنری و ادبی در حوزه‌ی هنری شروع شد و این خاطرات منتشر گردید، من یکی از مشتری‌های پرو پا قرص این کتابها بودم، که خاطرات را نگاه کنم. من خیلی تحت‌تأثیر جذابیت و صداقت و خلوص این نوشته‌ها و گفته‌ها هستم؛ این را واقعاً عرض می‌کنم. یاد کسانی‌که این کارها را تولید کردند، از خاطر محو نمی‌شود. اسمهایی که من پشت این کتابها خواندم و کتابهایشان را نگاه کردم، غالباً در ذهنم هست و من قدردان و قدرشناس اینها هستم و اگر می‌توانستم، عظمت این کار را مدح می‌کردم. البته در طول تاریخ، شعرا معمولاً صاحبان قدرت و ثروت و امثال اینها را مدح می‌کردند؛ اما به‌نظر من باید شماها را مدح کرد. اگر بنده شاعر بودم، یقیناً در مدح شماها، در مدح آقای سرهنگی، در مدح آقای بهبودی، در مدح آقای قدمی، در مدح همین خاطره‌سازان و خاطره‌انگیزان قصیده می‌ساختم؛ حقیقتاً جا دارد؛ چون کارِ بسیار بزرگ و بااهمیتی است. به نظر من مسأله‌ی دفاع مقدس و آنچه در این دوران بروز کرد، یک مسأله‌ی عادی نیست؛ برای همه‌ی ملتها این‌طور است؛ در مورد ملت ما به دلایل گوناگون بیشتر از دیگران است؛ لذا این را نمی‌شود جزو روال عادی زندگی ملتها به حساب آورد. دوران دفاع مقدس برای ملت ما ظرفیت و موقعیتی بود که این ملت بتواند اعماق جوهره‌ی خودش را در ابعاد مختلف نشان دهد، و نشان داد. عرض کردم، همه‌ی ملتها همین‌طورند؛ با اختلافاتی که در کیفیت کار و اهداف و جهتگیری‌ها و نیت‌ها وجود دارد. دوره‌ی سختی برای یک کشور - چه سختی جنگ باشد، چه سختی اقتصادی باشد، چه فشارهای گوناگون سیاسی باشد - دوره‌ی نشان دادن ظرفیت‌هاست؛ که این ملت چقدر ظرفیت دارد، چقدر قابلیت اظهار وجود دارد، چقدر لیاقت بقا دارد. لذا بهترین آثار هنری هم که انسان نگاه می‌کند، یا بخش‌های زیبای بهترین آثار هنری، مربوط به همین دوره‌های این کشورهاست. شما به آثار داستانی‌یی که وجود دارد، اگر نگاه کنید، شیرین‌ترین و هنرمندانه‌ترین نوشته‌های هنری و رمانهای بزرگ مربوط به بخش‌هایی است که ملتی دارد کار بزرگی از این قبیل انجام می‌دهد. «جنگ و صلح» تولستوی مربوط به مقاومت عجیب مردم روسیه است در مقابل حمله‌ی ناپلئون و حرکت عظیمی که مردم مسکو انجام دادند برای ناکام کردن ناپلئون. تولستوی کتابهای دیگری هم دارد، اما به نظر من این کتاب برجستگی‌اش به خاطر این است که کاملاً بر محور روح دفاع مردم روسیه است. همین‌طور است بسیاری از کتابهای دیگری که یا در مورد انقلاب شوروی نوشته شده، یا در مورد انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده، یا در مورد جنگهای فرانسه و آلمان و دفاع مردم فرانسه نوشته شده؛ مثل بعضی از کتابهای امیل زولا. مهمترین آثار رمانی مربوط به دوران حساس یک ملت است، که در آن‌وقت این ملت توانسته ظرفیت خودش را نشان دهد. شاید نقاشی‌ها هم همین‌طور باشد. البته بنده در نقاشی به عنوان یک بیننده هم حتّی سررشته‌ی خوبی ندارم؛ اما گمان می‌کنم تا آن‌حدی که شنیدم، زیباترین یا بخشی از زیباترین نقاشی‌های بزرگ دنیا مربوط به صحنه‌های جنگ است؛ مثلاً صحنه‌ی جنگ «واترلو» و صحنه‌های گوناگون دیگر. برای حوزه‌ی هنر کشور، یکی از مهمترین جلوه‌گاه‌ها، دوره‌ی جنگ تحمیلیِ بر ما و دوره‌ی دفاع مقدس بوده و هنوز هم هست؛ باید از این استفاده کرد. دو سه سال قبل جمع زیادی از هنرمندها در این حسینیه جمع بودند. به آنها گفتم کدام هنرمند است که از روحیه‌ی حماسیِ پُرشور ملت و جوانهای خودش در مقابل دشمنی که قصد داشت غیرت و عزت این ملت را زیر پاهای خودش

لگدمال کند، و از زیبایی خارق‌العاده‌ی آن بتواند بگذرد و این را نبیند. اگر دیدیم هنرمندهای ما این را نمی‌بینند و به آن نمی‌پردازند، باید ببینیم عیب کار کجاست. یا در نگاه هنری، یا در عرضه‌ی درست، یا تأثیراتی که سیاستها و دشمنان در فضای فرهنگی کشور دارند می‌گذارند، مشکلی وجود دارد؛ والّا چطور ممکن است یک ملت فراموش کند یا نبیند و نفهمد؟ لذا خاطره‌گویی شما و ثبت کردن این حوادث، نقش خیلی زیادی در این مسأله دارد. اخیراً از آقای بهبودی و آقای سرهنگی مصاحبه‌یی می‌خواندم، که واقعاً هم همین‌طور است. این آقایان معتقدند که قضایای دوره‌ی دفاع مقدس را بایستی مستند کرد، تبیین کرد، مستدل کرد تا براساس اینها آثار هنری به‌وجود بیاید، که کاملاً درست است. اعتقاد من این است که ما هرچه برای دوره‌ی دفاع مقدس سرمایه‌گذاری و کار کنیم، زیاد نیست؛ چون ظرفیت هنری و ادبی کشور برای تبیین این دوره، خیلی گسترده، وسیع و عمیق است و از این ظرفیت تاکنون استفاده‌ی خوب و درخوری نشده. البته کتابهای خوبی نوشته شده، لیکن این رشته باید استمرار پیدا کند. کسانی هم می‌خواهند بعمد این خورشید فروزان و این منبع نورانیت و درخشندگی را از خاطره‌ی ملت ببرند؛ چون هر کس که باید در این دوران بیفتد و آن را بشناسد و خصوصیات آن را لااقل تا حدودی درک کند، در خود احساس عزت و انگیزه و امید می‌کند. ملتی که می‌تواند حقیقتاً با دست خالی در مقابل آن تهاجم بین‌المللی آن‌گونه ایستادگی کند و با ابتکار، با تکیه‌ی به خود، با توسل به پروردگار و استعانت از خدای متعال، خودش را این‌طور از منجلابی که قدرتمندان دنیا برایش درست کردند، موفق و پیروز بیرون بکشد، خیلی درخور ستایش است. این ملت اگر این توانایی را در خودش ببیند و وجود این ظرفیت را در خودش احساس کند، در ادامه‌ی این راه و در حرکت عظیمی که در پیش دارد، هیچ مانعی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد. این را می‌دانند؛ لذا نمی‌خواهند این خودآگاهی در مردم ما به‌وجود بیاید. ما بعکس، باید تلاش کنیم این خودآگاهی به‌وجود بیاید. نسل جدید ما متأسفانه کم‌اطلاع است. باید کاری کرد که نسل جدید و نسلهای بعد، از این ظرفیت، از این ذخیره‌ی عظیم و از این گنج تمام نشدنی استفاده‌ی روحی کنند؛ امید پیدا کنند و خودشان را بشناسند. این زن ماست، این مرد ماست، این جوانهای ما هستند که این‌طور در میدانهای نبرد توانستند ابتکار کنند. اولِ جنگ، ما هیچ چیز نداشتیم. همه‌ی شما یا اغلبتان در جنگ بودید؛ بنده هم از نزدیک شاهد بودم؛ واقعاً دست ما خالی بود؛ نه ارتش ما امکاناتی داشت، نه سپاه که آن روز اصلاً تشکل درستی نداشت؛ حتّی تفنگ انفرادی در دست افراد نبود؛ وسایل ابتداییِ یک جنگ حقیقی در اختیار نبود. در منطقه‌ی اهواز - که بنده آن‌جاها بودم - بعضی از یگانهای یک تیپ ما شاید حدود ده دستگاه تانک در اختیار داشتند؛ یعنی یک‌دهمِ آنچه باید داشته باشند. تانکهایشان از بین رفته بود، منهدم شده بود؛ در عین حال جوانهای ما ایستاده بودند و تلاش می‌کردند. از زمان شروع جنگ تا الان - این بیست‌وچهار پنج سال - ما از زمین به آسمان رفته‌ایم. ما را تهدید می‌کنند به تحریم اقتصادی و محاصره‌ی اقتصادی! ما در همین دوره‌ی محاصره‌ی اقتصادی بوده که این‌همه امکانات را به‌دست آوردیم. در سخت‌ترین دوره‌های محاصره‌ی اقتصادی جوانهای ما توانستند سلاح‌هایی را بسازند که در همه‌ی دنیا آن سلاح‌ها را غیر از امریکایی‌ها و یکی دو دولتِ عزیزکرده‌ی امریکا هیچ‌کس نداشت. همین موشک ضدتانک «تاو» را جوانهای ما در چه شرایطی ساختند؟ همه‌ی درها رویشان بسته بود، اما ساختند. همین پیشرفت‌های علمی‌یی که امروز شما ملاحظه می‌کنید دارد بروز می‌کند، بنده از سالهای متمادی می‌گفتم جوانهای ما دارند کارهای بزرگی می‌کنند، که الان یکی پس از دیگری در بخش‌های مختلف دارد بروز می‌کند. البته موضوع انرژی هسته‌یی‌اش به‌خاطر حساسیت دنیا روی آن، برجسته و شاخص شده؛ والّا در ردیف این کار، کارهای دیگری که در بخش‌های گوناگون انجام گرفته، واقعاً اهمیتش کمتر از این کار نیست؛ منتها جنبه‌ی نظامی و دفاعی ندارد. اینها همه در شرایط محاصره‌ی اقتصادی بوده، در شرایط فشار سیاسی و اقتصادی بوده، در شرایط بدحسابی و سختگیری دولتهایی که حتّی با ما رابطه‌ی اقتصادی هم داشتند، لیکن بدجنسی و ناخن‌خشکی و بدحسابی می‌کردند، بوده؛ ولی ما توانستیم. این، ظرفیت خیلی بزرگی برای یک ملت است که می‌تواند. این ظرفیت را جوانهای ما باید بشناسند. شما می‌دانید در دوره‌ی پهلوی یکی از رایج‌ترین تبلیغات، «نمی‌توانیم» بود. همه‌ی ما از بچگی

این‌طور بـار آمـده بودیم که جنس ایرانی مساوی است بـا بـد بودن، پست بودن و نامرغوب بودن؛ ایرانی مساوی است با ناتوانی در تولیـد جنس خوب در همه‌ی زمینه‌ها. اصـلاً این فرهنگ را در ذهن ملت ما نهادینه کرده بودنـد. این در حالی است که این موضوع ۱۸۰ درجه با واقعیت فرق دارد. این ملت، ملتی است که از همه جهت می‌توانـد؛ می‌توانـد تولید کند، می‌تواند رشد بدهد، می‌تواند ابتکار کند، می‌تواند مرزهای علم و فناوری را بشکند و جلو برود. البته ما هنوز از دنیا خیلی عقبیم؛ چون مدتهای مدیدی ما را عقب نگه‌داشته بودند – این را خودمان بروشـنی می‌دانیم – ولی ما داریم با سـرعت این فاصله را طی می‌کنیم تا به جلو برسیم. این، مظهر کـاملش در جنـگ است؛ هم از جهت روحیـات انسـانی، و هم از جهت اسـتعداد گرایش معنوی، صـفا و معنویت و لطـافت، که این همه‌جا بود. شـما ببینیـد ارتش ایران را در چه شـرایطی به‌وجود آوردنـد؛ چگونه تربیت کردنـد و با چه شـرایطی اینها را رشد دادند. شرایـط، کاملاًـ شـرایط ضدمـذهب بـود. آن‌وقت همیـن ارتش، در نیروی هـوایی‌اش، در نیروی زمینی‌اش، در نیروی دریـایی‌اش، یـک‌سـال‌ونیم تـا دو سال بعـد از پیروزی انقلاب که جنگ شـروع شـد، کارهایی کرد و جلوه‌هایی نشان داد که حقیقتاً محیرالعقول است. جوانهـایی که بمبـاران‌هـا و حملات هوایی اول جنـگ را بـا هواپیماهـای خود به‌وجود آوردنـد، تربیت‌شـده‌های ارتش سابق بودنـد؛ امـا جوهر معنویت، خلوص و صـفا در اینها بود. من در منطقه‌ی اهواز غالباً نیمه‌های شب می‌رفتم از منطقه بازدیـد می‌کردم. این منظره را خودم دیـدم؛ پشت خـاکریز و پای تانک، افسری ایسـتاده بود و داشت نماز شب می‌خوانـد. بچه‌های شـهید چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم جمع می‌شدند و هر شب عملیات می‌رفتند و بنده را هم گاهی با خودشان می‌بردند. یک شب دیدم افسری با من کار دارد؛ به‌نظرم سـرهنگ ۲ یا سـرگرد بود. چون محل اسـتقرار ما لشکر ۹۲ بود، لـذا به اینها نزدیک بودیم. آن افسـر پیش من آمـد و گفت: من با شـما یک کار خصوصـی دارم. من فکر کردم مثلاً می‌خواهد درخواست مرخصـی بدهد. یک‌خرده لجم گرفت که حالا در این حیص و بیص چه وقت مرخصـی رفتن است. اما دیـدم با حالت گریه آمـد و گفت: شب‌ها که این بچه‌ها به عملیات می‌روند، اگر می‌شود، من را هم با خودشان ببرند(!) بچه‌ها شب‌ها با مرحوم شـهید چمران به قول خودشان به شـکار تانک می‌رفتند و این سـرهنگ آمده بود التماس می‌کرد که من را هم ببرید! چنین منظره‌ها و جلوه‌هایی را انسان مشاهده می‌کرد؛ این نشان‌دهنده‌ی آن ظرفیت معنوی است. بچه‌های بسیجی و بچه‌های سپاه و داوطلبان جبهه و آدمهایی از قبیل شهید چمران که جای خود دارند. این، یـک بعـد از ظرفیت ایـن ملت عظیـم اسـت. ابعـاد علمی و فنی و تحقیقـاتی و ادبی و هنری و امثـال اینهـا، ابعـاد بسـیار عجیـب و شگفت‌آوری است که همه در جنـگ بروز کرد و خودش را نشان داد. جنگ حقیقتاً آینه‌ی تمام‌نمای ظرفیت‌های ملت ایران بود. با کاری که شـما داریـد انجام می‌دهید، این را می‌توانید ماندگار کنید؛ می‌توانید به ذهن‌های مردم منعکس کنید؛ کار بسـیار بزرگ و مهمی است. من حقیقتاً از زحمات آقایان قدردانی می‌کنم و اصرار می‌کنم که حتماً این رشته و سلسله را ادامه دهید و دفتر ادبیات و هنر مقاومت کار خودش را با دلگرمی و جـدیتِ بیشتر ان‌شاءاللّه ادامه دهـد و دوسـتان هنرمندی هم که در این سالها آثاری را تولید کرده‌اند – که حقاً و انصافاً آثار باارزشـی هم هست – کار خودشان را ادامه دهند. بعضـی دوسـتان انصافاً پیشـرفت هم کرده‌اند. من وقتی قصه یـا خاطره‌یی که امروز برخی از دوسـتان هنرمنـد می‌نویسـند، با آثار هفـده، هجـده سال پیش آنها مقایسه می‌کنم، می‌بینم خیلی فاصـله است؛ یعنی واقعاً پیشرفت کرده‌اند. امروز آثار هنری‌یی که اینها ارائه می‌کنند، بسیار باارزش است. در مقوله‌ی شعر هم همین‌طور است. شـعرهایی که آقـای دکتر رفیعی خواندنـد، بـا آن دهن گرم و نفس گیرایی که داشـتند، انصافاً شـعرهای برجسـته‌ی خیلی خوبِ مضـمون‌دارِ خوش‌سـاختی بود. ما این‌طور شـعرها و آثار هنری را در بیست سال پیش نـداشتیم؛ اینها بتدریـج دارد بروز می‌کنـد. بنـده عقیـده‌ام این است که اگر متولیـان این کـار را دنبال کننـد، ما ان‌شاءاللّه آثار هنری‌یی خواهیم داشت که در قله‌ی هنر ایرانی قرار بگیرد. اگر ما در تاریخِ خود مثلاً در یک نوعِ شعر، فردوسی را داریم؛ در یک نوعِ شعر، حافظ یا سعدی را داریم؛ گمان می‌کنم اگر ما بتوانیم این رشـته را دنبال کنیم، در زمینه‌ی شـعر یقیناً قله‌ی جدیدی به‌وجود خواهیم آورد؛ در زمینه‌ی قصه و رمان و داسـتان کوتاه و بلند هم یقیناً قله‌هایی را به‌وجود خواهیم آورد – که البته ما در این زمینه هم از لحاظ تاریخی عقبیم – و همچنین در

بقیه‌ی بخش‌های هنری صاحب قله خواهیم بود و دستاوردش هم برای ملت ما تمام‌نشدنی است. امیدوارم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به همه‌ی شما توفیق دهد. من دعاگوی شما هستم و خواهم بود. امیدوارم همه‌ی شما مشمول رحمت الهی و کمک الهی و هدایت و دستگیری الهی و مشمول تفضلات و دعای حضرت بقیةاللَّه باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و نخبگان سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان و نخبگان سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه تمام است و کامل هم هست؛ اصلاً جلسه برای همین بود که شماها این‌جا بیایید و شما بگویید. البته من هم حرفهای زیادی دارم؛ هم خطاب به شما که نخبگان ما هستید، هم خطاب به همه‌ی اهل علم - دانشجو، استاد، دانشگاهی و حوزه‌یی - و هم خطاب به همه‌ی جوانهای کشور؛ منتها چون وقت نیست، من عجله‌یی ندارم که آنچه را که در ذهنم هست، حتماً در این جلسه بگویم. بعداً وقت خواهد بود و ما ان‌شاءاللَّه جلسات دیگری با جوانان و دانشجویان و نخبگان دیگری خواهیم داشت و من آن‌جا هرچه لازم بدانم، عرض خواهم کرد؛ لیکن چند جمله‌ی کوتاه را بگویم. اولاً علت این‌که ما هر سال چنین جلسه‌یی را تشکیل می‌دهیم، این است که این جلسه نماد «ما می‌توانیم» است. توجه داشته باشید که ده‌ها سال در این کشور، حساب شده و به نشان، کار کردند برای این‌که ثابت کنند ایرانی نمی‌تواند. ما می‌خواهیم نشان دهیم که ایرانی می‌تواند. انقلاب یکی از بزرگترین همت‌هایش به این گماشته شده بود که هم به دنیا بگوید، هم به خود ملت ایران بگوید که ما می‌توانیم. و من به شما بگویم؛ انقلاب در این زمینه موفق شده است. خودباوری در کشور ما بیدار شده است. مواردی را که بعضی از شما عزیزان از پیشرفت‌های علمی ما گفتید، بخش کوچکی از پیشرفت‌های علمی و تحقیقاتی و فناوری ما در کشور است؛ چیزهای بیشتری با دامنه‌های گسترده‌تر بتدریج بروز خواهد کرد و الان در جریان است و وجود دارد. این جلسه نماد «ما می‌توانیم» است. نخبگان کشور فقط شماها نیستید؛ اما شما گلچینی از این دسته‌ی باارزش کشور ما و جوانهای ما هستید. این به همه نشان می‌دهد که در میان جوانان ما افرادی هستند که می‌توانند در مسابقات جهانی و در عرصه‌های وسیع مسابقاتی در داخل کشور رتبه‌های برجسته‌یی را بیاورند و اینها استعدادهای درخشان هستند و از این استعدادهای درخشان ما در کشور زیاد داریم و با تکیه‌ی به اینها ملت ایران و کشور عزیز ما خودش را خواهد ساخت و پیش خواهد برد و دره‌ی ژرفی را که بین ما و قله‌ی علم در دنیا به‌وجود آوردند، بتدریج پُر خواهد کرد. نکته‌ی دوم این است که من با کار نمایشی و - به قول شماها - ویترینی به‌هیچ‌وجه موافق نیستم. البته نمایش شأنی دارد؛ ویترین جایی دارد؛ نمی‌شود اهمیت و ارزش نمایش و ویترین و نمایشگاه را انکار کرد؛ اما منحصر شدن در این، خسران دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت. ما دنبال کاریم. حرفهایی که شما امروز بر زبان آوردید - مسأله‌ی اهمیت دادن به علم، اهمیت دادن به تحقیق، اهمیت دادن به فناوری، پرداختن به نخبگان؛ این‌که ما وقتی یک نخبه را دلگرم کردیم، هر جای دنیا هم برود، متعلق به کشور خواهد بود، و مطالب فراوانی که شما گفتید و من خلاصه‌یی از آن را یادداشت کردم - حرفهای من است؛ اینها حرفهایی است که از ده سال پیش، دوازده سال پیش من دارم می‌گویم. من امروز نگاه می‌کنم، می‌بینم شما بدون این‌که بدانید یا یادتان باشد که این حرفها یک روز از سوی مسؤولان نظام گفته شده، خودتان دارید این حرفها را می‌زنید و حرف دل شماست؛ این پیشرفت است؛ این همان چیزی است که ما می‌خواستیم و به کوری چشم دشمنانی که نمی‌خواستند، شده است. امروز جوانهای ما میل به تحقیق دارند. گله‌ی شما به عنوان یک جوان این است که این‌جا می‌آیید و می‌گویید بودجه‌ی تحقیقاتی ما ۷/۰ درصد است - که البته ظاهراً بیشتر است؛ آماری که برادرمان گفتند، این‌قدر نیست؛ حدود همان ۵/۱ درصدی است که گفتند؛ البته الان دقیق یادم نیست، اما از آن مقداری که گفته شده، بیشتر است؛ هرچند اینها باید عملیاتی و داده شود - یا شما بیایید پیش من شکوه کنید از این‌که بودجه‌ی تحقیقات نمی‌دهند یا پای صبر تحقیقات نمی‌نشینند. نهایت آرزوی ما این بوده که این احساس در شما به‌وجود بیاید و شما دنبالش باشید. البته ما وظیفه داریم قدم

بعدی را برداریم. قدم بعدی این است که این کارها یکایک عملیاتی و اجرایی شود. این، قدم بعدیِ زمانی نیست؛ قدم بعدیِ رتبی است؛ یعنی بعد از آن‌که این فکر مطرح می‌شود، بلافاصله باید اجرایی هم بشود. البته من اینها را یادداشت کردم و از دفتر و دوستانی که این‌جا حضور دارند، می‌خواهم آنچه را که شماها گفتید، استحصال و فهرست کنند. آقای وزیر علوم و بعضی از مسؤولان دیگر هم این‌جا هستند؛ به اطلاع دیگران هم که دست‌اندرکار و مسؤول هستند، خواهد رسید و ان‌شاءاللَّه اینها دنبال خواهد شد. نکته‌ی سوم در مورد بنیاد نخبگان است که من سال گذشته در همین جلسه آن را مطرح کردم؛ این‌که ما بنیادی برای بررسی و حل مشکلاتی که شما گفتید، به‌وجود بیاوریم. اساسنامه‌ی بنیاد تصویب شد و آن را پیش ما آوردند. البته به نظر ما اساسنامه نواقصی دارد که حتماً باید برطرف شود و ان‌شاءاللَّه برطرف خواهد شد. اهتمامی که خوشبختانه من می‌بینم امروز مسؤولان دولتی، از شخص رئیس‌جمهور گرفته تا دیگران، به عملیاتی کردن و اجرایی کردن طرحها و برنامه‌ها دارند، این امید را در من به‌وجود می‌آورد که ان‌شاءاللَّه همه‌ی دغدغه‌هایی که در زمینه‌ی پیگیری کار نخبگان در ذهن ما هست، از بین برود. البته این کار، تدریجی خواهد بود. همان‌طور که شما می‌گویید یک کار تحقیقاتیِ چهار ساله اگر چهار سال و نیمه شد، نباید بگویند چرا؛ این‌گونه کارها هم کارهایی است که با مانع و مشکلات گوناگونی مواجه است. آنچه ما وظیفه داریم، این است که این را دنبال کنیم؛ رها نکنیم تا ان‌شاءاللَّه تحقق پیدا کند. ممکن است قدری دیر یا زود بشود، لیکن خواهد شد. این، نیت مسؤولان کشور است. این، همت ملی است که امروز در کشور ما وجود دارد. من مکرر گفتم، الان هم دارم به شما جوانهای عزیز می‌گویم؛ سند چشم‌انداز یک انشای مدرسه‌یی نبوده که کسی بنشیند بنویسد؛ یک آرزوی محض و آرزوی خام هم نبوده؛ اینها چیزهایی است که با ملاحظه و محاسبه‌ی همه‌ی جهات روی کاغذ آمده و معنایش این است که این شدنی است. این‌که ما گفتیم در ظرف بیست سال باید رتبه‌ی بالا را در منطقه، در علم و در اقتصاد داشته باشیم، با محاسبه‌ی همه‌ی جوانب قضیه نوشته و تنظیم شده؛ و این شدنی است. البته همه‌ی کارهای شدنی، رفتن، دنبال کردن، همت گماشتن و انجام دادن می‌خواهد. شکی نیست که اگر بنشینیم تماشا کنیم، هیچ کاری نخواهد شد. با دنبال‌گیری، کار شدنی است. ان‌شاءاللَّه پیگیری خواهیم کرد و به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی الهی خواهد شد. البته ما آن روزها را علی‌القاعده نمی‌بینیم، اما شماها می‌بینید؛ مال شماهاست، آینده‌ی شماست. من در یکی از جلسات دانشجوها گفتم شما فکر این را بکنید که پنجاه سال دیگر کشور شما باید جایی باشد که هر کس به یک پیشرفت علمی احتیاج دارد، ناگزیر باشد زبان فارسی یاد بگیرد؛ یعنی کشور شما آن‌قدر اثر علمی و تحقیقاتی تولید کند که همین‌طور که امروز زبان انگلیسی عمدتاً به برکت پیشرفت فناوری امریکا و بعضی از کشورهای دیگر در دنیا رایج شده، شما بتوانید زبان فارسی را به تبع رشد علمی‌تان در دنیا رایج کنید. شما باید بتوانید در قله قرار بگیرید؛ این شدنی است و اگر همت بگماریم، قطعی است. البته عزیزان من! پسرهای جوان! دخترهای جوان! بدانید ایمان همراه با عمل صالح مهمترین پشتوانه برای پیشرفت در این میدان است. ایمان پاک، روشن، شفاف، مستدل و منطقی - که مواد آن خوشبختانه در معارف اسلامی فراوان است - همراه با عمل می‌تواند به شما کمک کند. صِرف ایمان کار را پیش نمی‌برد. ایمانی که به دنبال خودش عمل داشته باشد، پایبندی داشته باشد، تقید داشته باشد، لاابالیگری و ولنگاری از آن دور باشد، می‌تواند هم به دنیای شما کمک کند، هم به آینده‌ی کشورتان کمک کند. به این بپردازید؛ کما این‌که من در اظهارات شماها هم دیدم. جلسه‌ی بسیار خوبی بود. این دو ساعتی که شما برای ما صحبت کردید، برای من مغتنم بود و من خوشحالم که حرفهای شما را شنیدم. البته حرف زدن شما فواید دیگری هم دارد؛ فقط این نمادی که من گفتم، نیست. این هم که جوان ایرانی این همت را بکند که بیاید در یک تریبون ملی - این‌جا تریبون ملی است؛ هرچه شما می‌گویید، همه‌ی ملت ایران آن را می‌شنوند - یافته‌های خودش را بیان کند و این اعتماد به نفس را داشته باشد، یکی از سرمایه‌های بزرگی است که برای کشورمان لازم داریم. من از این اعتمادبه‌نفس‌ها خیلی خوشم می‌آید. دوستمان گفتند که این حرفها نباید این‌جا گفته می‌شد؛ نه، هیچ اشکالی ندارد. عمده این است که شما بیایید این‌جا بایستید و آنچه را که به نظرتان می‌رسد، بگویید؛ این

برای من مهم است. ممکن است حرفی که شما می‌زنید، خیلی پخته هم نباشد؛ پیشنهادی که شما می‌کنید، خیلی هم نو نباشد؛ ایرادی ندارد. آنچه برای ما مهم است، این است که شما با اعتمادبه‌نفس بیایید این‌جا بایستید - دخترتان، پسرتان - و حرفتان را با قدرت و با اتکاءبه‌نفس بزنید و این حرف در سطح کشور پخش شود؛ این برای ما ارزش دارد. ان‌شاءاللَّه موفق باشید.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام علی(ع

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام علی(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جشن فارغ‌التحصیلی شما جوانان عزیز را به خود شما و به ارتش جمهوری اسلامی ایران تبریک عرض می‌کنم. پرورش جوانان مؤمن و کارآمد و حضور آن‌ها در رده‌های مختلف خدمت - چه در ارتش، چه در سپاه، چه در بقیه‌ی دستگاه‌های مسؤول کشور - برای مسؤولان کشور و برای همه‌ی آحاد ملت یک مژده است. امروز هر چه پیش می‌رویم و نسل‌های جدید وارد عرصه می‌شوند، احساس بر این است که سطح دانایی و تعهد در مجموعه‌ی مسؤولان کشور، در سطوح مختلف، بالاتر می‌رود. شما در بدنه‌ی ارتش، در بخش‌های مختلف مشغول کار خواهید شد. هر کدام از شما دارای مسؤولیت سنگینی هستید و سنگینی این مسؤولیت به تناسب اهمیت و ارزش ارتش جمهوری اسلامی ایران و به طور کلی نیروهای مسلح در جمهوری اسلامی است. همچنان که نیروهای مسلح در نظام جمهوری اسلامی مظهر قدرت و عزت ملی و توانایی دفاع از کُلیت و هویت ملت هستند - این حقیقتی است که امروز بحمداللَّه در نیروهای مسلح ما مشهود است - و به تناسب این ارزش والا- که برای ارتش جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای مسلح وجود دارد، هر فردی از شما هم در هر جا حامل مسؤولیت عزت‌آفرینی و قدرت بخشیِ هر چه بیشتر به این مجموعه و به این سازمان هستید. اگر ملتی قدرت دفاع از خود را نداشته باشد، عزت او هم هیچ‌گونه تضمینی ندارد. در دنیایی که هوس‌ها و انگیزه‌های مادی به جای ارزش‌های معنوی بر انسان‌های صاحب قدرت حکمرانی می‌کند، هیچ ملتی نمی‌تواند از هیچ مرکز دیگری جز قدرت درونی خود که خدای متعال به او بخشیده است، امید هیچ‌گونه کمک و چشم‌داشتِ حمایتی را داشته باشد. ملت‌ها باید به خودشان تکیه کنند تا بتوانند عزتی را که خود را شایسته‌ی آن می‌دانند، به دست بیاورند. این قدرت، قدرت علمی است؛ قدرت دفاع از خود است؛ توانایی بروز استعدادهای درونی است. یک ملت باید این توانایی‌ها را داشته باشد تا بتواند عزیز باشد. مظهر قدرت دفاعی کشور شماها هستید؛ نیروهای مسلح. درست است که در هنگامه‌ی آزمایش‌های بزرگ، همه‌ی ملت پشت سر نیروهای مسلح قرار می‌گیرند و نیروهای مسلح را تنها نمی‌گذارند؛ کما این‌که در دوران دفاع هشت ساله ثابت شد، ولی با این حال، آن مجموعه‌یی که اولین مسؤولیت و اصلی‌ترین مأموریت را در زمینه‌ی دفاع دارد، نیروهای مسلح کشورند و شما جوان‌های عزیز با این نیت، با این فکر، با این احساس وارد بخش‌ها و دستگاه‌ها و یگان‌ها و قسمت‌های مورد نیاز بشوید و مأموریت‌تان را آغاز کنید که می‌خواهید سازمان خودتان را به سطوح آرمانیِ آن برسانید تا بتوانید سهم خود را در قدرت دفاع این ملت بزرگ و عزیز ایفا کنید. ابتکار، نوآوری، انگیزه‌ی خالص خدمتی، حفظ پاکدامنی و صفایی که امروز در شما جوان‌ها بحمداللَّه هست، دقت در ضابطه‌های نیروهای مسلح و رعایت این ضوابط، توکل به خدا، اعتماد به خدا، توفیق خواستن از خداوند متعال و اعتماد به نیروی ذاتی خود؛ اینها رمزهای موفقیت شماست. در این میدان گسترده‌یی که پیش روی شماست، استعدادهایی بروز خواهد کرد و شخصیت‌هایی رشد خواهند کرد. در میان شما بی‌گمان کسانی خواهند بود که تأثیرات بزرگی در ارتش جمهوری اسلامی ایران و در پیشرفت این سازمان خواهند داشت. توفیق همه‌ی شما را از خداوند متعال مسألت می‌کنم. و همچنانی که این روزها یادآور سالهای دفاع مقدس است، از خداند متعال می‌خواهم که شما را در همه حال جزو برجستگان خط دفاعی کشور قرار بدهد و دعای حضرت بقیةاللَّه شامل حال شما باشد. برای شهدای عزیز و ایثارگران عزیز در نیروهای مسلح و در ارتش جمهوری اسلامی طلب رحمت و مغفرت می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان قرآن کریم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً از قراء عزیز و خوانندگان بسیار گرامی و واقعاً نور چشم ما که امروز این جلسه را با نوای خوش قرآن معطر کردند، تشکر می‌کنم و خدا را سپاسگزارم. امروز بحمداللّه به برکت نظام جمهوری اسلامی نوای قرآن در فضای کشور ما طنین‌انداز است. جوانهای عزیز ما بدانند که یک روز قرآن به معنای حقیقی کلمه در این کشور غریب بود؛ نه فقط عمل به قرآن و تکریم قرآن، حتّی تلاوت قرآن هم غریب بود. گاهی به عنوان نمایش، حرکتی در گوشه‌یی دیده می‌شد؛ اما قرآن، مطلوب و جریان غالب در میان مردم کشور، بخصوص جوانهای ما نبود. امروز من نگاه می‌کنم می‌بینم تعداد جوانها و حتّی نوجوانهایی که تلاوت قرآن را در حد نصاب لازم انجام می‌دهند، زیادند. امروز جوانهای عزیزی که این‌جا خواندند، همه‌شان حقاً و انصافاً بسیار خوب خواندند. بتدریج این جریان قرآنی در کشور تقویت شده. من بارها گفته‌ام، باز هم می‌گویم: ما تلاوت برجسته‌ی قرآن را در این کشور دنبال می‌کنیم، برای این‌که اُنس با قرآن و تلاوت قرآن در بین مردم عمومیت پیدا کند. عزیزان من! باید با قرآن اُنس پیدا کنید. زبان ما، زبان قرآن نیست؛ می‌توانیم به ترجمه‌ی قرآن مراجعه کنیم؛ اما عمق‌یابی مضامین قرآنی فقط با مراجعه‌ی به ترجمه نمی‌شود؛ کما این‌که با خواندن متن قرآن هم برای کسانی که می‌فهمند، همیشه به دست نمی‌آید؛ با تدبر به دست می‌آید؛ با عمق‌یابی به دست می‌آید. با قرآن باید مثل آینه مواجه شد؛ پاکیزه، براق و بی‌زنگار؛ تا قرآن در دل ما منعکس شود. قرآن باید در جان ما انعکاس پیدا کند؛ این همیشه و برای همه نیست؛ برای کسانی است که دلشان را با صفای باطن و نفس پاکیزه کنند؛ با ایمان، با باور و با قبول با قرآن مواجه شوند؛ والّا کسانی که دل معاند دارند، بنای برنشنیدن و نفهمیدن دارند، نوای قرآن، کلام قرآن و پیام قرآن در دل آنها اثری نمی‌کند؛ «ولو انّنا نزّلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی و حشرنا علیهم کلّ شیء قبلاـ ما کانوا لیؤمنوا الّا أن یشاء اللّه»؛ اگر برای برخی افراد زمین را به آسمان بدوزی، این دلِ ناباور و زنگار گرفته، نزدیک نمی‌شود و ایمان نمی‌آورد. لذا قرآن را هم می‌خواند، اما به قرآن نزدیک نمی‌شود. باید به قرآن نزدیک شد. شما جوانهای عزیز و همه‌ی جوانهایی که این حرف را در سرتاسر کشور می‌شنوید، بدانید در قرآن حکمت هست، نور هست، شفاء هست. عقده‌هایی که بر اثر چالشهای موجود مادی دنیا در دل و جان انسان به‌وجود می‌آید، سرانگشت حکمت قرآنی می‌تواند همه‌ی این عقده‌ها را باز کند؛ این واقعیت است؛ دلها را باز می‌کند، شرح صدر می‌دهد، امید می‌دهد، نور می‌دهد، عزم راسخ برای حرکت در صراط مستقیم می‌دهد. با قرآن باید مواجه شد و اینها را گرفت. ما وقتی در دنیا غرق می‌شویم، خود را محروم می‌کنیم؛ مثل این است که آینه‌یی را گِل‌اندود کنید؛ معلوم است که چیزی را منعکس نمی‌کند. ما نباید خود را از قرآن محروم کنیم. امروز دنیای اسلام متأسفانه خود را محروم کرده است. ما امت اسلامی، خود را از قرآن محروم کرده‌ایم. لذا آیه‌ی قرآن را هم می‌خوانند، اما در عین حال می‌بینند که آیه‌ی قرآن به امید بستن به غیر خدا، به شرک آوردن به غیر خدا، به پیوستن به جناح غیر خدا و اردوگاه غیر خدا چه نگاه غضب‌آلودی دارد؛ در عین حال دلشان پیش امریکاست، دلشان پیش مستکبران عالم است، دلشان پیش کمپانی‌های سرمایه‌داری مسلط صهیونیستی و غیرصهیونیستی است. اگر دنیای اسلام حرکت و جهش لازم را به سمت تعالی پیدا نمی‌کند، به‌خاطر همین گرفتاریهاست. البته امروز خوشبختانه مسلمانها بیدار شده‌اند. امروز در سرتاسر دنیا بیداری اسلامی محسوس است و روزبه‌روز ان‌شاءاللّه این بیداری و برادری بین مسلمانها بیشتر خواهد شد. وقت اذان مغرب است. ما، هم حرف گفتنی به شما زیاد داریم؛ هم شوق شنیدن صداهای قرآنی شما را زیاد داریم؛ اما متأسفانه برای هیچکدام وقت نیست. والسّلام علیکم و رحمة‌اللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مرسوم ما در ماه رمضان که عادتاً در جمع مسؤولان دولت ساعتی را مثل امروز هستیم،این است که از نصایح و مواعظ نهج‌البلاغه استفاده کنیم؛ چون همه‌ی ما به این نصایح احتیاج داریم؛ بخصوص امثال ما و شما بیشتر از دیگران به نصیحت احتیاج داریم؛ چون هم در باب مسائل شخصیِ خودمان محتاج نصیحت هستیم - دل خودمان، رابطه‌ی قلبی خودمان با خدا، حفظ خشوع و تواضعی که لازمه‌ی سلوک صحیح در راه انجام وظیفه است - هم از این جهت که وظایف مهمی در اداره‌ی کشور بر عهده‌ی هر یک از جمع ما که این‌جا هستیم، گذاشته شده؛ که فهم منطق علوی در باب مسائل کلان اداره‌ی کشور از خلال این مواعظ به‌دست می‌آید. درست است که خیلی از اینها مسائل منطقی، تحلیلی و استدلالی است و جاهایی هم در اطرافش بحث شده، اما آنچه را که انسان از لابه‌لای مواعظ و توصیه‌های امیرالمؤمنین می‌فهمد، گاهی در روح، خیلی عمیق‌تر و اثرگذارتر است از آنچه به صورت استدلالی و تحلیلی بیان می‌کنند. لذا درباره‌ی مسائلی که مبتلابه ماست، سالهایی که در جمع مسؤولان دولت بودیم، از مواعظ نهج‌البلاغه نکاتی را مطرح کردیم و گفتیم؛ امروز هم همین‌طور است. من قبل از این‌که این جملات را بخوانم - که همه‌ی این جملات را هم از فرمان امیرالمؤمنین به مالک‌اشتر انتخاب کرده‌ام - دو سه نکته‌ی کوتاه را باز تذکراً عرض می‌کنم: نکته‌ی اول این‌که گمان مصونیت از انحراف را مطلقاً در خودمان نباید راه بدهیم؛ یعنی هیچ‌کس نباید بگوید وضع ما که روشن است و مثلاً در خط صحیح و در خط دین و خدا داریم حرکت می‌کنیم و منحرف نمی‌شویم؛ نه، چنین چیزی نیست. امکان لغزش و انحراف از خط مستقیم برای همه هست و همه هم وسیله‌ی اجتناب از این انحراف را دارند؛ یعنی این‌طور نیست که یک سرنوشت قطعی و حتمی وجود داشته باشد تا ما بگوییم هر کس در این راه حرکت می‌کند، ناگزیر باید لغزش پیدا کند؛ نه، انسان می‌تواند بدون لغزش و انحراف راه را ادامه دهد. اما مصونیت از انحراف هم تضمینی نیست که انسان بگوید ما که دیگر منحرف نمی‌شویم؛ بنابراین خاطر جمع سر را روی بالش نرمی بگذارد و از حال خودش غافل شود. هیچ‌کدام از این دو طرف قضیه نباید مورد بی‌توجهی قرار بگیرد. وسیله‌ی عدم انحراف و پرهیز از انحراف چیست؟ مراقبت از خود. باید مراقب بود. اگر از خود مراقبت کنیم، منحرف نمی‌شویم. اگر از خود مراقبت نکنیم، یا از ناحیه‌ی سستی و ضعف در پایه‌ها و مبانی عقیدتی انحراف به انسان روی می‌آورد، یا از ناحیه‌ی شهوات به انسان روی می‌آورد. حتّی کسانی که پایه‌ها و مبانی اعتقادی آنها محکم است، شهوات نفسانی بر نگاه و بینش عقلیِ درست و عمیق نسبت به خط و راه و هدف غلبه می‌یابد و انسان را منحرف می‌کند؛ که ما مواردش را دیده‌ایم. در این خصوص چند آیه در قرآن هست، اما این آیه که در مورد قضیه‌ی اُحد است، خیلی انسان را تکان می‌دهد. می‌فرماید: «انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»؛ یعنی کسانی که در ماجرای اُحد دچار آن لغزش خسارتبار شدند و از میدان جنگ رو برگرداندند و این همه خسارت بر نیروی نورسته‌ی اسلام و حکومت اسلامی وارد شد، علتش «ببعض ما کسبوا» بود؛ کارهایی بود که قبلاً سرِ خود آورده بودند. دل دادن به شهوات و هواهای نفسانی اثرش را این‌طور جاها ظاهر می‌کند. آیه‌ی شریفه‌ی دیگر می‌فرماید: به اینها گفته شد انفاق کنید، ولی به تعهد خود عمل نکردند؛ لذا نفاق بر قلب آنها مسلط شد؛ «فا عقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللّه ما وعدوه»؛ یعنی وقتی انسان نسبت به تعهدی که با خدای خود دارد، بی‌توجهی نشان داد و خلف وعده کرد، نفاق بر قلب او مسلط می‌شود. بنابراین اگر ما بی‌توجهی کنیم و تن به شهوات و هوی‌ها بسپاریم، ایمان مغلوب و عقل مغلوب می‌شود و هوی و هوس غالب؛ باز هم همان انحرافی که از آن می‌ترسیدیم، ممکن است پیش بیاید. بنابراین در همه‌ی حالات انسان باید این گمان را داشته باشد که ممکن است لغزش پیدا کند. هیچ‌کس خودش را از این خطر دور نداند. یک نمونه‌ی این قضیه «بَلعم باعورا» است؛ «و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا» تا آخر. نکته‌ی دوم این‌که ماها اگر بخواهیم در این جایگاهی که هستیم، از احتمال خطای خودمان کم کنیم، باید از سخن درشت خیرخواهان نرنجیم؛ یکی از راههای سلامت این است. البته بدخواهانی هم هستند که سخن درشت و نرم و همه نوع سخنی دارند و از شایعه‌پراکنی و جنگ روانی و دروغ بستن به این و آن واهمه‌یی ندارند و انسان ممکن است در دلش از آنها

برنجد؛ اما کسی که می‌دانید قصد عناد و دشمنی ندارد، ولو با لحن درشتی هم حرف می‌زند، از او نباید واقعاً برنجید. به سخن نرم و دلنشین چاپلوسان هم دل نسپرید. اگر ما این را رعایت کنیم، به نظر من خیلی به سود ماست. نکته‌ی سوم این‌که این حرفها خطاب به مالک‌اشترِ بزرگوار است و می‌بینید که حرفهای درشت و تلخی هم در آن وجود دارد. حضرت نصیحت‌های خیلی تلخی می‌کنند که اگر کسی این‌طور ما را نصیحت کند، یک‌ذره به ما برمی‌خورد. مالک‌اشتر کسی است که حضرت در فرمان دیگری او را این‌طور معرفی می‌کنند: «فانه ممن لا یخاف وهنه»؛ کسی است که گمان سستیِ او نمی‌رود. «و لا سقطته»؛ کوتاهی در کارها به او گمان برده نمی‌شود. «ولا بطؤه عما الاسراع الیه احزم»؛ کندیِ او در کارهایی که شتاب مطلوب است، مطلقاً گمان کسی را برنمی‌انگیزد. «و لا اسراعه الی ما البطء عنه امثل»؛ عجله و شتابزدگی او هم نسبت به کارهایی که آرامش و تأنّی در آن مطلوب است، گمان کسی را برنمی‌انگیزد. یعنی انسانی است که هم مراقب خود است و هم حکیم و داناست؛ یعنی نه در جایی که باید شتابزدگی نکند، شتابزدگی می‌کند؛ نه آن جاهایی که باید با سرعت حرکت کند، کوتاهی می‌کند. حضرت در فرمان خود به دو امیر از امرای جیش در صفین، مالک‌اشتر را این‌گونه معرفی می‌کنند. و اما آنچه ما از کلمات حضرت در این نامه انتخاب کردیم، چند جمله است: یک جمله این است که حضرت می‌فرمایند «و لا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع»؛ این‌طور نباشد که تو بگویی چون در این کار به من مسؤولیت سپرده شد، من باید دستور بدهم و دیگران از من اطاعت کنند. «لا تقولن» یعنی با تأکید و مبالغه می‌گوید مبادا چنین فکری بکنی و چنین حرفی بزنی. این روحیه که من این‌جا چون مسؤولیتی دارم، باید بگویم و دیگران بی‌چون و چرا حرف من را گوش کنند، «ادغال فی القلب» است؛ دل تو را فاسد می‌کند. «و منهکة للدین». منهکه، یعنی ضعیف‌کننده‌ی روح دین، دینداری و ایمان انسان. «و تقرب من الغیر» این حالت، تغییرات ناخواسته را نزدیک می‌کند. اعجاب به نفس و غرور و این‌که در مسؤولیتی که من هستم، کسی نباید روی حرف من حرف بزند، از آن چیزهایی است که تغییر را نزدیک می‌کند؛ تغییراتی که برای انسان نامطلوب است؛ تغییرات زمانه که آدم نمی‌خواهد پیش بیاید؛ یعنی مُلک و دولت و اقتدار و توانایی و فرصتهای خدمت را از انسان می‌گیرد. یک جمله‌ی دیگر این است که می‌فرماید: «انصف اللّه و انصف الناس من نفسک و من خاصة اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک». معنای «انصف الناس من نفسک» در عربی این است که داد مردم را از خودت بگیر. «انصف من نفسک» یعنی داد کسی را از خودت بگیر؛ خودت را در مقابل او محکوم کن؛ از خود به نفع دیگران بازخواست کن. حضرت در این‌جا می‌گوید: «انصف اللّه من نفسک»؛ داد خدا را از خود بگیر. معنای این جمله این است که در مقابل خدا کاملاً احساس مسؤولیت بکن و خودت را در قبال تکلیف الهی محکوم کن. این‌طور نباشد که خیال کنی آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به تمام و کمال انجام داده‌ای؛ نه، همیشه خودت را بدهکار و مدیون بدان. این در مورد خدا. آن‌وقت «انصف الناس من نفسک»؛ داد مردم را هم از خودت بستان؛ یعنی همیشه در قضاوتهای خودت مردم را حاکم و طلبگار و محِق بدان و خودت را بدهکار. البته این معنایش این نیست که در موردی هم که ظلم بخصوصی به تو دارد می‌شود، باز بگویی حق با من نیست؛ نه، این نگاهِ عمومی است. مردم مطالبات دارند، حرف می‌زنند، صدایشان بلند می‌شود، گاهی سر آدم داد می‌کشند؛ فرض بفرمایید در اداره‌یی جمعی مراجعه می‌کنند و حرفی می‌زنند؛ اولین فکری که به ذهنت می‌رسد، این نباشد که اینها را تحریک کرده‌اند تا بیایند علیه من - که هیچ تقصیری ندارم - جنجال کنند؛ نه، اولین فکر این باشد که اینها مطالبه‌ی بحقی دارند؛ من مسؤولم ببینم اینها چه می‌گویند. بنابراین هم داد مردم را از خود بستان، هم «من خاصة اهلک»؛ از کسان نزدیک خودت؛ فرزند، برادر و قوم و خویش. «و من لک فیه هوی من رعیتک»؛ اگر در بین مردم قشر و جماعتی هستند که مورد حمایت خاص تو هستند، از آنها هم داد مردم را بگیر. شما به عنوان یک حاکم، یک رئیس یا یک وزیر، وقتی طرفدار قشری هستید، قهراً به آن قشر امکاناتی تعلق می‌گیرد و آن قشر تمکنی پیدا می‌کند که همین امکانِ تطاول آنها بر حقوق مردم را به‌وجود می‌آورد؛ پس حواستان باشد. یک جمله‌ی دیگر در این فرمانِ بسیار مهم این است که «و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی‌الحق و اعمها فی‌العدل و اجمعها لرضی الرعیة». فهرست کارهایی که انسان

باید انجام دهد، یک چیز طولانی است و به همه‌ی اینها هم نمی‌رسد. حضرت می‌فرماید: محبوب‌ترین کاری که می‌خواهی انتخاب کنی، اولاً «اوسطها فی‌الحق» یعنی وسطتر باشد. وسط، یعنی میانه‌ی افراط و تفریط؛ نه در آن افراط وجود داشته باشد، نه تفریط. حق هم درست همین است؛ هیچ‌گاه نه در جهت افراط است، نه در جهت تفریط. «اوسطها فی‌الحق» یعنی به‌طور کامل در آن رعایتِ حق بشود؛ یعنی دقیقاً در حد وسط بین افراط و تفریط باشد. ثانیاً «و اعمها فی‌العدل» باشد؛ عدالتی که از آن ناشی می‌شود، سطح وسیع‌تری از مردم را فرا بگیرد. گاهی ممکن است کاری عادلانه باشد؛ اما کسانی که از این عدل سود می‌برند، جماعت محدودی باشند. ممکن است کاری ظلم هم نباشد، کار عادلانه و درستی هم باشد؛ اما دایره‌ی این کار، محدود باشد. یک وقت نه، انسان دایره‌ی وسیعی از کار را مورد اهتمام خودش قرار می‌دهد و جماعت کثیری از آن استفاده می‌کنند. حضرت می‌فرماید این کار پیش تو محبوب‌تر باشد. محبوب‌تر بودن هم طبعاً معنایش این است که اگر امر دایر شد بین این کار و یک کار دیگر، این را انتخاب کنی؛ یعنی همان اولویت‌ها و تقدمهایی که ما همیشه می‌گوییم رعایت کنید. این، یکی از ملاک‌های اولویت‌هاست. ثانیاً «و اجمعها لرضی الرعیة»؛ دیگر این‌که کاری که انتخاب می‌کنی، رضایت مردم را با خودش داشته باشد. «رعیت» به مردم اطلاق می‌شود؛ یعنی کسی که مراعات او لازم است. رعیت چیز بدی نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند رعیت فحش است! رعیت یعنی کسی که مراعاتش لازم است؛ یعنی توده‌ی مردم و عامه‌ی مردم. اصطلاح «ناس» و «رعیت» غالباً به قشر سواد مردم گفته می‌شود، نه گروههای خاص. تکیه‌ی امیرالمؤمنین و پیغمبر و قرآن هم روی همین مجموعه‌های عمومی مردم است؛ همینی که ما عوام مردم می‌گوییم؛ یعنی رعیت و توده‌ی مردم و سواد مردم؛ همین چیزی که خواص خاصِ خرج کنِ امروز با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند و اسمش توده‌گرایی و پوپولیسم است. این‌که جماعت و حزب و گروه و دسته‌ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم‌گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، خیلی خوش‌خیالی است؛ این‌که آدم خیال کند جماعت خاصی محور تصمیم‌گیری‌اند، کارها را آنها می‌کنند، انتصاب‌ها را آنها می‌کنند؛ اما وقتی نوبت تقسیم غنایم می‌شود، خودشان را زاهدانه کنار می‌کشند و می‌گویند نخیر، بروید بدهید به مردم، دیدیم و تجربه کردیم که این‌طوری نیست؛ منطقاً هم این‌گونه نیست. لذاست که در منطق علوی، نگاه و توجه به عامه‌ی مردم است. گروههای خاص و قشرهای خاص و جماعتهایی که اسم خاص و عنوان خاصی پیدا می‌کنند و برای خودشان تشخص خاصی به‌دست می‌آورند، مورد اعتبار نیستند؛ نه این‌که باید به اینها ظلم شود؛ نه، اینها هم مثل بقیه‌ی مردم تشخصی ندارند؛ از نظر اسلام تعینی ندارند؛ لذا می‌گوید: «و اجمعها لرضی الرعیة»؛ باید رضایت عامه‌ی مردم جلب شود. بعد حضرت استدلالی دارد که خیلی عجیب و جالب است. می‌فرماید: «فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة»؛ ملاک و مناط و معیار و میزان کار، رضایت و عدم رضایت عامه‌ی مردم است. چرا؟ چون اگر عامه‌ی مردم نارضایی داشته باشند، رضایت و خشنودی گروههای خاص از تو بکلی پامال می‌شود و از بین می‌رود. ای بسا جماعتی به اسم روشنفکر و نخبگان سیاسی، طرفدار حکومت و حاکمی هستند، اما عامه‌ی مردم ناراضی‌اند؛ این نارضاییِ عمومیِ مردم، خشنودی و رضایت آن جماعت ویژه را لگدمال می‌کند و از بین می‌برد؛ کمااین‌که دیدیم همین کار را کردند. عکس این هم صادق است؛ «و انّ سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة»؛ اما اگر مردم را راضی کردی و رضایت عمومی را به دست آوردی، سَخَط و ناخشنودی گروههای خاص قابل بخشش است؛ یعنی خیلی اهمیتی ندارد و خیلی تأثیری نمی‌گذارد؛ بنابراین بروید سراغ راضی کردن عموم مردم. آن وقت حضرت نگاه حکیمانه‌یی دارد. ما هم در همین مدتهایی که دستمان توی کار بوده، این را واقعاً دیدیم، لمس کردیم. «و لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤونة فی الرخاء، و اقل معونة له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسأل بالالحاف، و اقل شکوا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصة»؛ گروههای خاص در همه‌جا مایه‌ی اذیتند؛ اولاً در وقت رخاء و آسایش و فراوانی، مؤونه‌شان بر والی از همه بیشتر است؛ توقعاتشان زیاد است؛ فلان چیز را به ما بدهید، فلان امکان را به ما بدهید. هنگام آسایش و راحتی کشور و دولت، که امنیت است و جنگی نیست و مشکلی نیست، بیشترین هزینه را بر حکومت غالباً همین

گروههای خاص دارند. ما روی ضعف خودمان می‌گوییم غالباً، اما حضرت نه، به‌طور مطلق حکم کلی صادر می‌کنند: «و اقلّ معونهٔ له فی البلاء»؛ در سختی‌ها کمترین مقدارِ کمک را اینها می‌کنند. مثلاً اگر جنگی پیش می‌آید، ناامنی‌یی پیش می‌آید، دشمنی حمله می‌کند، از این گروههای خاص هیچ خبری نیست؛ کمتر در میدان هستند. «و اکره للانصاف»؛ از همه نسبت به انصاف، ناخشنودتر و کاره‌ترند؛ از انصاف و عدل و مساوات، بیشتر از همه، اینها بدشان می‌آید. «و اسأل بالالحاف»؛ از همه مصرتر در درخواست، اینهایند. البته مردم معمولی هم نامه می‌نویسند و چیزی را درخواست می‌کنند؛ یک‌وقت انسان امکان دارد، اجابت می‌کند؛ یک وقت هم اجابت نمی‌کند؛ دیگر دفعه‌ی دوم و سومی ندارد. اما گروههای خاص - اینهایی که جزو ویژه‌خواران سیاسی و اقتصادی‌اند - اگر چیزی می‌خواهند، مثل کنه می‌چسبند. الحاف، یعنی الحاح و اصرار. ول نمی‌کنند تا بالاخره یک چیزی بکنند و ببرند. «و اقل شکرا عنه الاعطاء»؛ وقتی به آنها چیزی می‌دهی، کمترین سپاس را می‌گزارند؛ کأنه حقی بوده و باید به آنها می‌رسیده؛ هیچ شکرگزاری ندارند. مردم عادی و معمولی نه؛ اگر در فلان گوشه‌ی محروم مملکت، شما مدرسه‌ی کوچکی می‌سازید، دعا می‌کنند، محبت می‌کنند، شکرگزاری می‌کنند. در مقابل، اگر بهترین امکانات را هم به آن افراد بدهید، کم‌سپاس‌ترین هستند. «و ابطأ عذراً عند المنع»؛ وقتی انسان چیزی به آنها نمی‌دهد، اگر عذری هم داشته باشد، اینها عذر را قبول نمی‌کنند. «و اضعف صبراً عند ملمات الدهر»؛ وقتی مشکلات زمانه پیش می‌آید، اینها از همه کم صبرترند. اگر بلای طبیعی یا بلایای اجتماعی پیش بیاید، از همه کم صبرتر و نق‌زن‌تر اینهایند؛ بی‌صبری نشان می‌دهند و هی پا به زمین می‌کوبند. «و انّما عماد الدّین و جماع المسلمین و العدهٔ للاعداء العامهٔ من الامهٔ»؛ پایه‌ی دین، توده‌ی مردمند. این جمله را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید. این اگر پوپولیسم هم هست، پوپولیسمِ علوی است؛ مورد احترام و تقدیس ماست. «والعدهٔ للاعداء»؛ در مقابلِ دشمن، عُده و امکان و استعداد عبارتند از همین عامه. «فلیکن صغوک لهم و میلک معهم»؛ میل و گرایش عمومی‌ات به طرف عامه باشد. البته این‌که گفتیم «اوسطها فی‌الحق»، من این نکته را هم تذکر بدهم. پیدا کردن حد وسط با توجه به پیچیدگی‌های مسائل اقتصادی و اجتماعی امروز کار ظریفی است. هنر شما به عنوان وزیر و مدیر این است که بتوانید با ظرافت این کار را انجام دهید، که هم آنچه را که «اعم للعدل» و «اشمل للرضا العامهٔ» و «اوسط الی الحق» است، تأمین شود؛ هم با محاسبات صحیحی که امروز با توجه به پیچیدگی مناسبات اجتماعی و اقتصادی بر انسان تحمیل می‌شود، منافاتی پیدا نکند. این ظرافت را حتماً رعایت کنید. البته نامه‌ی حضرت خیلی مفصل است؛ لابد آن را دیده‌اید؛ سالهاست که مرتب به زبان ماها و شماها تکرار می‌شود. یک جمله‌ی دیگر از این نامه‌ی مبارک این است: «ثم انظر فی امور عمّالک»؛ کارها و امور کارگزاران خودت را مورد توجه قرار بده. اول، انتخاب کارگزاران است؛ «فاستعملهم اختباراً»؛ با آزمایش آنها را انتخاب کن؛ یعنی نگاه کن ببین چه کسی شایسته‌تر است. همین شایسته‌سالاری‌یی که امروز بر زبان ماها تکرار می‌شود، به معنای واقعی کلمه باید مورد توجه باشد. امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) هم در این‌جا به آن سفارش می‌کنند. «و لا تولهم محاباهٔ و اثرهٔ»؛ نه از روی دوستی و رفاقت کسی را انتخاب کن، که ملاکها را در او رعایت نکنی - فقط چون رفیق ماست، انتخابش می‌کنیم - نه از روی استبداد و خودکامگی؛ انسان بگوید می‌خواهم این فرد باشد؛ بدون این‌که ملاک و معیاری را رعایت کند یا با اهل فکر و نظر مشورت کند. بعد خصوصیات این افراد را ذکر می‌کند: اهل تجربه باشند، اهل حیا باشند و ...؛ بعد می‌رسد به این‌جا که «ثم اسبغ علیهم الارزاق»؛ وقتی کارگزار خوبی را انتخاب کردی، زندگی‌اش را تأمین کن. من همیشه به مدیران می‌گویم، در گذشته هم گفته‌ام، الان هم به آقای دکتر احمدی‌نژاد و به شماها می‌گویم؛ دائم مأموران و منتخبان خودتان را زیر نظر داشته باشید؛ دائم نگاه کنید و از اینها غافل نشوید. دیده‌اید که نگهبان‌ها در شب نورافکن‌هایی را دائم می‌چرخانند و گوشه‌ها را نگاه می‌کنند؛ شما هم همین‌طور باید به‌طور دائم امور را زیر نظر داشته باشید و نگاه کنید؛ بنابراین از کار کارگزارانتان غفلت نکنید. «ثم تفقد اعمالهم»؛ یعنی از کارهای اینها جستجو کن، ببین کار انجام می‌دهند یا نه؛ درست انجام می‌دهند یا نه؛ آیا تخلفی در کارهایشان وجود دارد یا خیر. «و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم»؛ کسانی را که چشم و گوش تو هستند، بگمار تا کارهای اینها را

نگاه کنند. «فأن تعاهدك فی‌السّر لامورهم حدوهٔ لهم علی استعمال الامانهٔ و الرفق بالرعیهٔ»؛ این موجب می‌شود که اینها بتوانند امانت را بیشتر حفظ کنند. بعد می‌فرمایند: «فانّ احد منهم بسط یده الی خیانهٔ اجتمعت بها علیه عندك اخبار عیونك»؛ اگر ثابت شد که کسی خیانت کرده - نه این‌که تا گزارشی رسید، فوراً به آن ترتیب اثر بدهید؛ نه، همه متفق باشند؛ یعنی معلوم باشد و گزارش‌های متواتر و مسلّمی برسد که این شخص خیانت کرده - آن‌وقت «اکتفیت بذلك شاهداً فبسطت علیه العقوبهٔ فی بدنه و اخذته بما اصاب من عمله»؛ دیگر باید مجازات شود. البته مجازات انواع و اقسامی دارد، شکل‌های گوناگونی دارد، اقتضائات گوناگونی دارد؛ هر طور که اقتضای مجازات است، عمل شود. چون نامه مفصل است، مجبوریم انتخاب کنیم. آن جاهایی که به نظرم برای ما لازم‌تر است، آنها را انتخاب کرده‌ام. می‌فرماید «و ایاك و الاعجاب بنفسك و الثقهٔ بما یعجبک منها»؛ برحذر باش از این‌که خودشگفتی به سراغ تو بیاید. اعجاب به نفس، یعنی خودشگفتی؛ این‌که انسان از خودش خوشش بیاید. حضرت می‌گویند مواظب باش در این دام نیفتی. انسان گاهی در خودش امتیازاتی مشاهده می‌کند - فهم خوبی دارد، قدرت بدنی خوبی دارد، قدرت ذهنی خوبی دارد، اطلاعات وسیعی دارد، بیان ویژه‌یی دارد، صدای خوشی دارد، جمالی دارد - به مجرد این‌که دیدید نسبت به خودتان حالت خودشیفتگی وجود دارد - که معنایش این است که با دیدن این امتیازات، عیوب را در کنارش نمی‌بینید - بدانید که این خطر است؛ این همان چیزی است که می‌فرمایند برحذر باش. ممکن است شما بگویید من این امتیاز را در خودم می‌بینم، حالا چه کار کنم؟ بالاخره من مثلاً در میان این همه جمعیت شاگرد اول فلان دوره‌ی تحصیلی شده‌ام یا در فلان کار اساسی امتیاز برجسته‌یی به دست آورده‌ام؛ چه کار کنم؟ این امتیاز را نبینم؟ نه، این امتیاز را ببینید؛ اما آن نقض‌ها و عیبها و کمبودها و نقاط بسیار منفی‌یی هم که در خودتان هست، در کنارش ببینید. آنچه انسان را شیفته‌ی خودش می‌کند، جمع‌بندی انسان است. ما نقاط خوب خود را می‌بینیم، اما نقاط نفرت‌انگیز و بد و زشت را مشاهده نمی‌کنیم؛ لذا جمع‌بندی ما می‌شود جمع‌بندیِ انسانی که شیفته‌ی خودش هست؛ این اشکال دارد. بنابراین ما باید ضعفها را هم در کنار نقاط قوت ببینیم. «و ایاك و الاعجاب بنفسك و الثقهٔ بما یعجبك منها»؛ به آن چیزی که در وجود تو هست و تو را شیفته‌ی خودت می‌کند، اعتماد نکن؛ یعنی حتماً باور نکن که این نقطه‌ی امتیاز در تو وجود دارد. گاهی انسان خیال می‌کند نقطه‌ی برجسته‌یی در او وجود دارد؛ در صورتی که تصور و توهم است؛ چون خودش را با آدم سطح پایینی مقایسه کرده، و به خودش نمره داده؛ در حالی که اگر با افراد دیگری مقایسه می‌شد، اصلاً نمره‌ی خوبی نمی‌گرفت. بنابراین خیلی هم اطمینان نکن به آنچه در خود می‌بینی. «وحب الاطراء»؛ از علاقه‌ی به ستایش شدن از طرف دیگران بر حذر باش. «فأن ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین»؛ این که انسان دوست داشته باشد او را ستایش کنند، از بهترین فرصتهای شیطان است که از آن بهره می‌برد؛ می‌آید احسان محسنین را از بین می‌برد؛ یعنی آن نیکوکاری‌ها و زیبایی‌ها و آرایش‌های معنوی و روحی را از شما سلب می‌کند. دنبال این، باز فقره‌ی مهم دیگری است که می‌فرمایند: «ایّاك و المنّ علی رعیتك باحسانك»؛ سر مردم منت نگذارید و بگویید ما این کارها را برای شماها کرده‌ایم. وظیفه بوده، انجام داده‌اید. اگر انجام داده باشید، وظیفه‌تان را انجام داده‌اید؛ منتی سر مردم نگذارید. «او التزیّد فیما کان من فعلك»؛ کارهایی را که انجام داده‌اید، بزرگنمایی نکنید. گاهی انسان کاری را انجام می‌دهد، بعد در ستایش آن کار خیلی مبالغه می‌کند؛ چندین برابرِ آنچه حقیقت کار است. «او ان تعدّهم فتتبع موعدك بخلفك»؛ خلف وعده هم با مردم نکنید. آنچه به مردم وعده می‌دهید، اصرار داشته باشید که آن را انجام دهید؛ یعنی خودتان را گردنگیر آن وعده بدانید. این‌طور نباشد که بگوییم نشد که نشد؛ چه کار کنیم؛ نه، اصرار کنید. البته یک وقت انسان به اضطرار برخورد می‌کند، آن بحث دیگری است؛ اما تا آن‌جایی که توان و قدرت در شما هست، تلاش کنید وعده‌یی را که به مردم دادید، عمل کنید و منت هم نگذارید. «فانّ المنّ یبطل الاحسان و التّزیّد یذهب بنور الحق»؛ منت، احسان را باطل می‌کند و بزرگنمایی نور حق را از بین می‌برد. «و الخلف یوجب المقت عنداللّه و النّاس»؛ خلف وعده موجب می‌شود انسان، هم از چشم مردم بیفتد و هم از نظر خدای متعال. «و ایّاك و العجلهٔ بالامور قبل اوانها»؛

در کارها پیش از موعد عجله نکنید و شتابزدگی به خرج ندهید. امیرالمؤمنین در خطبه‌ی دیگری، عجله کردن و پیش از موعد کار را انجام دادن، تشبیه می‌کنند به چیدن میوه قبل از رسیدن خودش. می‌فرمایند کسی که میوه را قبل از اوان چیدنش می‌چیند، مثل کسی است که برای دیگران زراعت کرده؛ یعنی خودش هیچ سودی نمی‌برد. شما اگر در زمینی که مال دیگری است، تخمی بپاشید، سودش را او می‌برد؛ شما هیچ سودی نمی‌برید. بذری که داخل ملك خودتان می‌کارید و نهالی که آن‌جا می‌نشانید و زحمتش را می‌کشید، اگر میوه هم داد، لیکن میوه را قبل از آن‌که برسد و قابل استفاده بشود، چیدید؛ در واقع همه‌ی زحمات خودتان را به هدر داده‌اید. عجله و قبل از اوان به کاری دست زدن را حضرت در آن بیان مطرح می‌کنند. این‌جا هم که می‌فرمایند عجله نکن، «او التّسقط فیها عند امکانها»؛ تسقط هم نکن. تسقط، یعنی اهمال و کوتاهی کردن و کار را به تعویق انداختن. پس عجله و اهمال کاری هم ممنوع. «او اللجاجة فیها اذا تنکّرت»؛ وقتی معلوم شد کار غلط است، روی آن پافشاری و لجاجت نکن؛ مثلاً ما ایده‌یی را مطرح کردیم و استدلال کردیم و دنبالش هم رفتیم و زحمت هم کشیدیم، اما کسانی مخالفت کردند و ما هم گفتیم نه و پیش رفتیم؛ حالا رسیدیم به جایی که دیگر واضح شد غلط است؛ این‌جا حرفتان را پس بگیرید؛ هیچ اشکالی ندارد. پس لجاجت به خرج ندهید؛ اگر «اذا تنکّرت»؛ وقتی منکر بودن آن واضح شد. «او الوهن عنها اذا استوضحت»؛ آن‌جایی که معلوم شد لازم است این کار انجام بگیرد، انسان نباید کوتاهی کند. یك جمله هم راجع به این شبها و روزها عرض کنیم. من می‌خواهم به شما برادران و خواهران عرض کنم، این‌که می‌گویند ماه رمضان، ماه ضیافت الهی است و سفره‌ی ضیافت الهی پهن است، محتویات این سفره چه چیزهایی است؟ محتویات این سفره که من و شما باید از آن استفاده کنیم، یکی‌اش روزه است؛ یکی‌اش فضیلت قرآن است - قرآن را گذاشتند در این سفره‌ی با فضیلتِ زیاد، بیش از ایام دیگر؛ و به ما گفتند که تلاوت قرآن کنید - یکی‌اش همین دعاهایی است که می‌خوانیم؛ «یا علی و یا عظیم»، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه؛ اینها همان مائده‌هایی است که سر این سفره گذاشته شده. بعضی هستند که وقتی از کنار سفره رد می‌شوند، این‌قدر حواسشان پرت است و متوجه‌ی جاهای دیگرند که اصلاً سفره را نمی‌بینند. داریم کسانی را که اصلاً سفره‌ی ماه رمضان را نمی‌بینند؛ یادشان نیست که ماه رمضانی آمد و رفت. بعضی هستند که سفره را می‌بینند، اما به خاطر همان سرگرمی‌ها و اشتغال، وقت ندارند سر این سفره بنشینند؛ می‌خواهند سراغ یك سرگرمی بروند؛ کار دیگری دارند - دنبال دکان، دنبال کار، دنبال دنیا، دنبال شهوات - مجال این‌که سر این سفره بنشینند و از آن بهره ببرند، ندارند. بعضی دیگر هم هستند که نه، سر سفره می‌نشینند، سفره را می‌بینند، قدرش را هم می‌دانند؛ لیکن آدمهای خیلی قانعی‌اند؛ به کم قناعت می‌کنند؛ لقمه‌یی برمی‌دارند و می‌روند؛ نمی‌نشینند پای سفره، خودشان را بهره‌مند و سیراب کنند و از آنچه در سفره هست، خود را محظوظ کنند؛ لقمه‌ی مختصری برمی‌دارند و می‌روند. بعضی هستند که احساس بی‌میلی می‌کنند؛ یعنی اشتهایشان تحریك نمی‌شود؛ به خاطر این‌که غذای پوچِ بیهوده‌یی را خورده‌اند و پای سفره‌ی ضیافتی که رنگین و جذاب و مقوی است، اصلاً اشتها ندارند. بعضی هم هستند که نه، در حد اشتها - که اشتهاشان هم زیاد است - از این سفره استفاده می‌کنند و واقعاً سیر نمی‌شوند؛ چون مائده، مائده‌ی معنوی است. تمتع به این مائده، فضیلت است؛ چون فتوح و انفتاح و تعالی روح انسانی است، هر چه انسان از این مائده بیشتر استفاده کند، روح انسان تعالی بیشتری پیدا می‌کند و به هدف خلقت نزدیکتر می‌شود. این، غیر از موائد جسمانی است. مائده‌ی جسمانی برای رفع نیازی است که بشود انسان بدن را راه ببرد. زیاده‌روی در آن، یك اشتباه و خطاست؛ یك غلط است. در مائده‌ی روحی و معنوی این‌طور نیست؛ چون اصلاً خلقت ما برای تعالی معنوی و تعالی روحی است. مائده‌ی روحی چیزی است که این تعالی را برای ما امکان‌پذیر، تسهیل و محقق می‌کند. بنابراین هر چه بیشتر بتوانیم استفاده کنیم، باید بکنیم. بندگان مؤمن و مخلصی که ما اسمهای اینها را شنیده‌ایم، حتی وقتی کارهای اینها را برای ما نقل می‌کنند، برای ما درست مفهوم نیست؛ اما واقعاً شگفت‌آور است. دو سه ساعت به اذان صبح بیدار شوند و شبهای ماه رمضان اشك بریزند. نقل می‌کنند مرحوم آمیرزا جواد آقای ملکی وقتی بیدار می‌شد، سر حوض آب می‌نشست تا وضو بگیرد، به آب نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند و

گریه می‌کرد و تضرع می‌کرد؛ آب برمی‌داشت روی صورتش می‌ریخت، گریه و تضرع می‌کرد؛ به آسمان نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند، گریه و تضرع می‌کرد؛ تا وقتی که بیاید سر سجاده بایستد و آن نماز شب و آن تهجد پُرفیض و پُرحال و پُرطراوت را با عشق و شور انجام بدهد. مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی هم همین‌طور بود. از ماه رمضانش، روزه‌اش، توجهش، تذکرش، نمازش، حکایتهایی نقل می‌کنند. این چیزها برای ما واقعاً درست مفهوم نیست؛ منتها خط روشنی را به ما نشان می‌دهد و ما باید حداکثر استفاده را بکنیم. دوستان سعی کنند در همه‌ی اوقات - بخصوص در ماه رمضان - تلاوت قرآن را از یاد نبرند. قرآن نباید از زندگی‌تان حذف شود. تلاوت قرآن را حتماً داشته باشید؛ هر چه ممکن است. تلاوت قرآن هم با تأمل و تدبر اثر می‌بخشد. تلاوت عجله‌یی که همین‌طور انسان بخواند و برود و معانی را هم نفهمد یا درست نفهمد، مطلوب از تلاوت قرآن نیست؛ نه این‌که بی‌فایده باشد - بالاخره انسان همین‌که توجه دارد این کلام خداست، نفس این یک تعلق و یک رشته‌ی ارتباطی است و خود همین هم مغتنم است و نباید کسی را از این‌طور قرآن خواندن منع کرد لیکن تلاوت قرآنی که مطلوب و مرغوب و مأمورٌبه است، نیست. تلاوت قرآنی مطلوب است که انسان با تدبر بخواند و کلمات الهی را بفهمد، که به نظر ما می‌شود فهمید. اگر انسان لغت عربی را بلد باشد و آنچه را هم که بلد نیست، به ترجمه مراجعه کند و در همان تدبر کند؛ دو بار، سه بار، پنج بار که بخواند، انسان فهم و انشراح ذهنی نسبت به مضمون آیه پیدا می‌کند که با بیان دیگری حاصل نمی‌شود؛ بیشتر با تدبر حاصل می‌شود؛ این را تجربه کنید. لذا انسان بار اول وقتی مثلاً ده آیه‌ی مرتبط به هم را می‌خواند، یک احساس و یک انتباه دارد؛ بار دوم، پنجم، دهم که همین را با توجه می‌خواند، انتباه دیگری دارد؛ یعنی انسان انشراح ذهن پیدا می‌کند. هرچه انسان بیشتر انس و غور پیدا کند، بیشتر می‌فهمد؛ و ما به این احتیاج داریم. عزیزان من! کسانی که پایشان لغزید، خیلی از مواردش را که ما دیدیم، ناشی بود از عدم تعمق در امر دین و معارف اسلامی؛ شعائری بود، شعارهایی بود، احساساتی بود، بر زبانشان بود، اما در دلشان عمق نداشت. لذا در گذشته ما کسانی را دیدیم که آدمهای خیلی تند و داغ و پُرشوری هم بودند، بعد صدوهشتاد درجه وضع اینها عوض شد. سالهای اول انقلاب کسانی بودند - من با خصوصیات، آدمهایش را می‌شناسم؛ یعنی کلیات نیست - که افرادی مثل شهید بهشتی را راحت و صریح از نظر انقلابی بودن و فهم درستش از انقلاب و از راه امام، نفی می‌کردند. بعد از گذشت مدتی، مشی اینها آن‌چنان شد که مبانی انقلاب و نظام را انکار کردند! بعضی از آنها که آدمهای با انصاف‌تری بودند، صریحاً، و بعضی‌شان ملتویاً و مزوراً انکار کردند. آدمهای بی‌انصاف‌ترشان اینها هستند، که به یک معانی‌یی هم تظاهر می‌کنند؛ اما باطنشان این‌طور نیست. این به خاطر این بود که اینها عمق نداشتند. البته این یکی از عوامل است؛ یک عامل هم شهوات و دنیاطلبی و امثال اینهاست که کسانی را هم که عمق دارند، منحرف می‌کند. بسیار کسانی بودند که عمق نداشتند. یکی از راههایی که این عمق را در اعتقادات انسان، در مبانی فکری انسان، در روح انسان، در ایمان انسان ایجاد می‌کند، انس با قرآن است. بنابراین در زندگی حتماً قرآنِ با تدبر را در نظر داشته باشید و نگذارید حذف شود. یکی هم این دعاهاست. در دعاهای معتبر خیلی معارف وجود دارد که انسان اینها را در هیچ جا پیدا نمی‌کند؛ جز در خود همین دعاها. از جمله‌ی این دعاها، دعاهای صحیفه‌ی سجادیه است. در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز در صحیفه‌ی سجادیه یا در دعاهای مأثور از ائمه (علیهم‌السّلام) انسان اصلاً نمی‌تواند اینها را پیدا کند. این معارف با زبان دعا بیان شده. نه این‌که خواستند کتمان کنند؛ طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که با این زبان می‌تواند بیان شود؛ با زبان دیگری نمی‌تواند بیان شود؛ بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تضرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست. لذا ما در روایات و حتّی در نهج‌البلاغه از این گونه معارف کمتر می‌بینیم؛ اما در صحیفه‌ی سجادیه و در دعای کمیل و در مناجات شعبانیه و در دعای عرفه‌ی امام حسین و در دعای عرفه‌ی حضرت سجاد و در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی از این گونه معارف، فراوان می‌بینیم. از دعاها غفلت نکنید؛ به دعاها بپردازید. دعا هم بکنید. شما بارهای سنگینی بر دوش دارید؛ دشمنهای زیادی هم دارید؛ مخالفان زیادی هم دارید؛ دولت اسلامی همیشه همین‌طور بوده. از اول انقلاب دولت‌های ما، بخصوص وقتی که تازه‌نفس‌اند - این دولت شعارهای

صریحِ روشنی هم در دلبستگی به مبانی انقلاب دارد، دیگر بیشتر - مخالفانی دارند؛ هم مخالفان بیرونی، هم مخالفان داخلی. جوّسازی می‌کنند، شایعه‌پراکنی می‌کنند، منفی‌بافی می‌کنند، دروغ پخش می‌کنند، احیاناً در صحنه‌ی عمل و در کارهای میدانی کارشکنی می‌کنند. مقابله‌ی با این مخالفتها یک مقدار عزم و تصمیم قاطع و جدّ در عمل و خسته نشدن و دنبال کار را گرفتن می‌خواهد؛ یک مقدار هم توسل و توجه و تضرع و از خدا کمک خواستن لازم دارد. اگر از خدای متعال استمداد و استعانت کنیم، روح خستگی‌ناپذیری را در ما به‌وجود خواهد آورد. یکی از نعمتهای بزرگ خدا این است که آدم خسته نشود و حوصله‌اش سر نرود. در راههای طولانی گاهی انسان قوّه هم دارد؛ زانو و پاها اصلاً خسته نشده؛ اما آدم از حرکت، خسته‌ی روحی می‌شود. این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد. برای این‌که این خستگی روحی پیش نیاید - که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است - استمداد از پروردگار، توکل به خدا و امیدواری به کمک الهی لازم است؛ این را از دست ندهید و این را داشته باشید. من و شما پیش خدای متعال عزیزتر نیستیم از کسانی که قبل از ما بودند و از کسانی که بعد از ما خواهند آمد؛ مگر این‌که عملمان خوب باشد و تقوایمان بیشتر از آنها باشد؛ این را توجه داشته باشید. اگر تقوای بیشتری به خرج دادیم، از خودمان بیشتر مراقبت کردیم، بهتر کار کردیم، بهتر به وظایفمان عمل کردیم، به قانون بیشتر احترام گذاشتیم و در جهت این اهداف، بیشتر پیش رفتیم، پیش خدای متعال عزیزتر خواهیم بود؛ اما بدون آن، نخیر. باید تلاشمان را در این جهت متمرکز کنیم. مواظب باشیم در دامهایی که دیگران افتادند، ما نیفتیم. هر کس در آن دامها بیفتد، همان بلاها و همان عواقب برایش متصور است؛ لذا فرقی بین ما و آنها نیست. پروردگارا! آنچه را گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت و مقبول و مرضی خودت قرار بده؛ آنها را در دل ما - در درجه‌ی اول، دل خود من که گوینده‌ی این حرفها بودم، بعد هم در دل دوستان عزیزی که حضور دارند - مؤثر و کارگر بفرما؛ ان‌شاءاللَّه این روزها و این ساعات را مایه‌ی خیر و نفع ما در قیامت قرار بده و مایه‌ی حسرت ما در قیامت قرار مده. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود کن؛ روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن؛ ارواح مطهر شهدای عزیز و گرانقدر انقلاب اسلامی را از ما و رفتار ما و عمل ما راضی و خشنود بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید دانشگاه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید دانشگاه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را شکر که یک سال دیگر عمر کردیم و یک بار دیگر به جلسه‌ی بسیار دلنشین اساتید عزیز دانشگاه نایل شدیم. برای من این جلسه جزو جلسات بسیار مطلوب و دلنشین است؛ هم به خاطر ترکیب حاضران جلسه، هم به خاطر این‌که در این جلسه جمعی از فرزانگان و برجستگان و نخبگان علمی کشور مطالبی را به زبان خودشان به عنوان یک استاد در این‌جا بیان می‌کنند؛ هم بنده می‌شنوم، هم مسؤولان می‌شنوند، هم ملت ایران می‌شنوند؛ چون این‌جا یک منبر عمومی و ملی است و آنچه را شما می‌گویید، همه می‌شنوند؛ این خیلی فرصت مغتنمی است. لذا جلسه برای من دلنشین است. خواهشم این است که از وقت حداکثر استفاده را بکنید و خواهران و برادرانی که بناست صحبت کنند، بخشی از وقت را به تعارف و حرفهای معمول اصلاً نگذرانند؛ از همان اول وارد لُب موضوع شوند تا هم جلسه استفاده کند، هم بنده استفاده کنم. هرچه هم حرف حاشیه‌یی بخواهیم، الحمدللَّه مجری خوش‌سخنی داریم - آن‌طور که حس می‌کنم - ایشان هرچه لازم باشد، بیان می‌کنند. من آماده هستم بشنوم. * * * بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی امروز هم طبق معمولِ همه‌ی جلساتی که از این‌گونه در گذشته داشتیم، جلسه‌ی خوبی بود. نفس اجتماع اساتید عزیز و اهل علم و دانشگاهیان و بیان مطالبشان و انتقال آن مطالب به گوش و دل مسؤولان - و از جمله بنده - و به گوش مردم، یک موفقیت است. بله، درست گفتند یکی از حضرات سخنران؛ جا دارد که جمع حاضر از پیگیری‌یی که نسبت به مطالب سال گذشته انجام گرفته، مطلع شوند؛ این خوب است. البته به

من گزارش دادند که پیگیری‌هایی شده است. دو سه مطلب کوتاه درباره‌ی صحبت‌هایی که شد، عرض بکنم؛ با حفظ این معنا که نفس این جلسه و این صحبت‌ها برای من، برای دولت، برای مسؤولان و برای مردم ان‌شاءاللّه باارزش است. یکی این‌که بهتر است در این‌طور جلسه‌یی، بیش از آنچه مسؤولان بخشهای دانشگاهی صحبت می‌کنند، اساتید صحبت کنند؛ چون وقتی مسؤولان صحبت می‌کنند یا مطالبی را به صورت مطالبه بیان می‌کنند، در حقیقت خود آنها باید پاسخگوی آن مطالب باشند و باید از آنها مطالبه شود. این، مخصوص این جلسه هم نیست؛ من از یکی دو جلسه‌ی قبل هم یادم هست که بعضی از مسؤولان دانشگاه‌ها می‌آیند چیزهایی را به عنوان شِکوه بیان می‌کنند که در حقیقت پاسخگویش خودشان هستند؛ به رده‌های بالاتر خیلی هم ارتباطی ندارد. یا این‌که مطالبات بحقی را مطرح می‌کنند که مخاطب آن مطالبات، این‌جا و این جلسه نیست؛ دولت است. فرض کنیم اگر جلسه‌یی از همین قبیل باشد و رئیس جمهور محترم یا وزیر علوم یا وزیر بهداشت هم در آن جلسه نشسته باشند، آن‌جا خوب است این مطالب مطرح شود؛ این‌جا مطرح شدنش خیلی تأثیری ندارد. حضار که کاری نمی‌توانند بکنند، بنده هم حداکثر این است که حرف را منتقل کنم. لیکن استاد دانشگاه وقتی می‌آید بحثی را مطرح می‌کند، بحث مدیریتی نیست؛ بحثی است که هم برای پیشرفت علم، هم برای مدیری که اداره‌ی دانشگاه به عهده‌ی اوست، هم برای مسؤولان دولتی، و هم برای بنده که این‌جا نشسته‌ام، مفید خواهد بود. بنابراین بهتر این است که بیشتر، اساتید صحبت کنند تا مدیران. نکته‌ی دوم این‌که بحث دانشگاه آزاد و دانشگاه دولتی را نگذارید به سطوح عمومی برسد؛ بسیار بحث بدی است. چند نفر از حضراتی که از دانشگاه آزاد صحبت کردند، عمدتاً وقتشان به شکوا و درد دل گذشت. جای این بحثها در کمیسیون‌های مجلس، کمیسیون‌های دولت، کمیسیون‌های مربوط به شورای عالی انقلاب فرهنگی و دیگر کمیسیون‌های تخصصی است. ممکن است مطالباتی وجود داشته باشد و بحق هم باشد؛ ممکن است پیشنهادهایی باشد و بعضی از آنها درست هم باشد؛ اما جایش آن‌جاست؛ این‌جا جز این‌که در فضای عمومی، انسان یک دلخوری را اشاعه دهد، فایده‌ی دیگری ندارد. البته در جلسات قبل به این شدت نداشتیم که در این جلسه مشاهده شد؛ لیکن خواهش می‌کنم در مجامع عمومی این مسأله را دامن نزنید. دانشگاه آزاد هم گوشه‌یی است از مجموعه‌ی دانشگاهی کشور ما، با محسناتی و با معایبی، با راههای اصلاحی و با پیشنهادهای گوناگونی؛ باید اینها را مسؤولان در سطوح مناسبِ خودش بحث کنند و حل کنند. دفتر جذب نخبگان که اشاره شد، غیر از بنیاد نخبگانی است که ما مطرح کردیم. دفتر جذب نخبگان را هم خود ما مطرح کردیم. بنده آن وقت رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی بودم و در آن‌جا ایجاد دفتر جذب نخبگان مطرح شد. آن وقت مشکل ما مشکلی بود که امروز در کشور وجود ندارد. آن سالها ما پزشک به قدر لازم نداشتیم؛ استاد دانشگاه به قدر لازم نداشتیم؛ بارهای سنگینِ کاری زمین مانده بود. مراد از جذب نخبگان، آن بود. در همه‌ی بخشهای مختلف ما مشکل داشتیم؛ مشکل تحصیلکرده و دانشمند و عالم و استاد داشتیم. امروز خوشبختانه همان تلاشها به نتیجه رسیده و نتیجه‌اش چیزی است که شماها دارید بیان می‌کنید. کشور بحمداللّه بخشهای علمیِ محض، بخشهای تجربی، بخشهای علوم مختلف و پیشرفتهای گوناگون را شاهد است. البته همان‌طور که شماها مکرر گفتید، بنده هم عقیده‌ام این است که ظرفیت، خیلی بیش از اینهاست. من این نکته را روی شواهد علمی و قطعی عرض می‌کنم، نه روی خطابیات. بنیاد نخبگانِ امروز - که متأسفانه هنوز هم به جریان نیفتاده - برای این است که بتواند با استفاده از همه‌ی دستگاه‌های ذی‌ربط کشور، مشکل دلگرم کردن نخبگان و احساس رضایت آنها از محیط و از زندگی را حل و آن را تأمین کند. از جمله وظایف بنیاد نخبگان این است که به ابهام‌های ذهنی یک نخبه، یا مشکلات او در زندگی، یا تصور نادرستی که از وضع کشور دارد، یا از وضع کشوری که هدف اوست به آن‌جا برود، پاسخ دهد؛ اینها طیف وسیع کارهایی است که بنیاد نخبگان ان‌شاءاللّه باید بتواند انجام دهد. آنچه من در این چند دقیقه‌یی که وقت باقی مانده، عرض می‌کنم، یکی این است که آقایان و خانم‌های اساتید و اهل علم دانشگاهی! این را بدانید که اعتقاد راسخ بر این است که پیشرفت علمی و رشد علمی در رأس همه‌ی کارهای اساسی برای پیشرفت کشور باشد. یعنی مهمترین زیرساخت کشور، زیرساخت انسانی است به وسیله‌ی علم. ما

باید خود را از فقر علمی نجات دهیم؛ این مسأله‌ی اول و اساسی ماست. تجربه‌ی بیست و چند سال گذشته بارها و بارها این را به ما نشان داده و برای ما اثبات کرده است. در غوغای جنگ‌ها و اختلافهای جغرافیایی و سیاسی عالم، این‌طور پیش آمد که در برهه‌ی اخیر، غرب - یعنی اروپا - زودتر به علم جدید رسید. این، دلیلِ این هم نبود و نیست که اروپایی‌ها ذهنشان از شرقی‌ها بهتر کار می‌کند؛ دلیلِ این هم نیست که قابلیت‌هایی در آن ملتها و آن کشورها وجود دارد که در این طرف از لحاظ اقلیمی و دیگر زمینه‌ها وجود ندارد؛ نه، هیچ چنین چیزهایی را نشان نمی‌دهد؛ این یک اتفاق بود که افتاد. یک روز هم شرق از لحاظ علمی جلوتر بود و غرب در تاریکی جهل غوطه‌ور بود؛ این دوره‌ها را هم در تاریخ داشتیم. کاری که در این برهه‌ی از زمان، یعنی از دوران حرکت جدید علمی بشریت که در غرب انجام شد، اتفاق افتاد - که شاید در گذشته احتمالاً سابقه نداشته - این است که اینها سعی کردند علم را انحصاری کنند؛ سعی کردند این وسیله‌ی پیشرفت و سیادت را برای خودشان نگه دارند و از آن حداکثر استفاده را برای به دست آوردن سیادت سیاسی و اقتصادی ببرند. در طول تاریخ بشریت که علم و تمدن دست به دست گشته، ما چنین چیزی را سراغ نداریم. یکی از کارهایی که نسبت به کشورهای تحت ستم استعمار انجام گرفت، این بود که اینها را در عقب‌ماندگی علمی نگه داشتند؛ هم عملاً مانع پیشرفت اینها شدند، هم روحاً اینها را تضعیف کردند تا احساس کنند قادر نیستند. این برای ملت ما در یک دوره‌ی طولانی پیش آمد؛ ما را از پیشرفت باز داشتند. نمی‌گوییم این کار تماماً به وسیله‌ی پیشروان علم انجام گرفته و قدرتهای داخلی و سیاستهای دیکتاتوری و مستبدانه‌ی داخلی یا سوء اداره‌ی دولتها تأثیری نداشته؛ این بخش قضیه را منکر نیستیم؛ اما آن بخش هم مهمترین تأثیر را گذاشت. در دوران قاجاریه، سوء سیاست، بدفهمی، مال‌دوستی و تنبلیِ مهمترین شخصیتهای مؤثر، در وضع کشور تأثیر می‌گذاشت؛ اما وقتی در همین دوره هم کسی مثل امیرکبیر به وجود می‌آید و نقش پیشرفت علمی و تأثیر علم در پیشرفت را در سطوح سیاسیون بدرستی کشف می‌کند، نقش عامل دوم - که عامل خارجی است - خودش را بروشنی نشان می‌دهد؛ سعی می‌کنند این شعله را بخوابانند. این نشان‌دهنده‌ی این است که آنها توجه دارند که اگر بخواهند کشوری را تحت سیطره‌ی اقتصادی و سیاسی نگه دارند، راهش این است که نگذارند از لحاظ علمی پیشرفت کند. عین همین قضیه در طول دوران حکومت پهلوی هم وجود داشته. اینها مسائلی است که تحلیل و تبیین آنها جزو کارهای طولانی است. البته این کارها شده؛ اینها دعوی محض نیست؛ استدلال‌هایی پشت سرش وجود دارد. امروز کشور ما خوشبختانه دوره‌یی را می‌گذراند که دو آگاهی در آن هست: یکی آگاهی به توانایی و استعداد ذاتی خود؛ دوم آگاهی به این‌که قدرتهای در پی سیطره‌ی بر کشور ما و بر کشورهای نظیر ما، مهمترین معارضِ دانشمند شدن و پیشرفت علمی کشور ما هستند. یعنی آگاهی به معنای خودشناسی، و آگاهی به معنای دشمن‌شناسی و توطئه‌شناسی. به برکت این دو آگاهی، این امید وجود دارد که ما بتوانیم به پیشرفتهای عظیم علمی نایل شویم. اخیراً در یکی از مطبوعات داخلی مطلبی را دیدم که از یک مؤسسه‌ی آماریِ مهم در امریکا راجع به ایرانیان مقیم امریکا - یا به قول آنها، امریکایی‌های ایرانی‌تبار - نوشته بود که سطح معلومات و سطح پیشرفت علمی اینها چند برابر متوسط مردم امریکاست. این، چیز خیلی مهمی است. ما در داخل کشور همین را داریم مشاهده می‌کنیم. هیچ بُعدی هم ندارد که کسانی که بخصوص روی ایران تلاش خصمانه کردند و سعی کردند حرکت علمی را در این کشور دچار مشکل کنند، به این استعداد وافر و جوشان ایرانی واقف بودند؛ می‌دانستند که اگر عنصر ایرانی وارد میدان علم شود، علم از انحصار خارج خواهد شد. امروز نظام جمهوری اسلامی سر کار است که داعیه‌ی عدالت و مبارزه‌ی با ظلم و دفاع از ارزشهای والای انسانی را دارد. چنین نظامی اگر بتواند مردم خودش را به اوج علمی برساند، قطعاً برای مستکبران عالم خطر بزرگی را به وجود خواهد آورد؛ این واقعیتی است که امروز وجود دارد. با توجه به این واقعیت، ما باید دنبال علم و پیشرفت علمی باشیم. البته پیشرفت علمی هم با تقلید حاصل نخواهد شد؛ با ابتکار و شکستن مرزها و پیش رفتن و فتح مناطق ناگشوده، حاصل خواهد شد. وظیفه‌ی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیق خیلی سنگین است. به نظر من آنچه بعضی از دوستان در باب اهمیت تحقیقات مطرح کردند، کاملاً درست و متین است. مسؤولان دولتی هم باید این پایه و اساس

را - که همـان تحقیق است - مورد توجه قرار دهنـد و بداننـد که نه علم و نه فنـاوری، بـدون وجود مراکز فعـال تحقیقاتی، پیشـرفتی نخواهد داشت. هم دانشـگاه‌های ما، هم مراکز تحقیقاتیِ خارج از دانشگاه‌ها باید ان‌شاءاللَّه مورد حمایت و توجه قرار بگیرند. ظاهراً وقت تمام شـده و بایـد عرایضـمان را تمام کنیم. اول غروب و وقت افطار است. من فقط چند دعا کنم؛ ان‌شاءاللَّه با نفسـهای پاک و دلهای نورانی شـما دعاها مستجاب شود. پروردگارا ! آنچه در نیت ماست، آنچه بر زبان ماست و آنچه در عمل ماست، همه را برای خود و در راه خود قرار بـده و آنها را از ما بپـذیر. پروردگارا ! ما را به معنای حقیقی کلمه در خدمت اسـلام و اهداف اسـلامی قرار بده. پروردگارا ! ملت ما را روزبه‌روز به عزت علمی و عملی بیشتر نایل بفرما. پروردگارا ! قلب مقدس ولی‌عصـر (ارواحنافداه) را از مـا راضـی کن. پروردگـارا ! این ساعـات و این روزهـا و شـبها و ایـام مغتنم و اکسیری مـاه رمضان را برای ما، برای دلهای ما، برای بصیرتهای ما، برای جانهای ما و برای عمل ما ان‌شاءاللَّه مبارک بگردان و توفیق بهره‌مندی از ضـیافت خود را در این ماه به همه‌ی ما عنایت کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از دانشجویان برگزیده و نمایندگان تشکل‌های دانشجویی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار جمعی از دانشجویان برگزیده و نمایندگان تشکل‌های دانشجویی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم شکی نیست که در جمع گرم و صـمیمی شـما سینه‌های پُر از حرف کم نیست. خیلی‌هـا حرفهـایی دارنـد که لااقـل به نظر خودشان گفتنی و شـنیدنی است و در جلسه‌ی امروزِ مـا هم جـای آن حرفهـا خـالی است. افسوس که وقت نیست؛ والّـا اگر وقت بـود، من با همـه‌ی پیری و بی‌حوصـلگی، حوصـله می‌کردم و بـاز هـم می‌شـنیدم؛ منتهـا دیگر مجـال نیسـت. قـدری هم جوانهـا عـادت کننـد به فروخوردن سـخن خود؛ این هم یـک تمرین است. در چالش‌هـای عظیم زنـدگی، خیلی اوقـات هست که انسـان حرفی دارد و دلش می‌خواهـد آن را بگویـد؛ اما به هر دلیلی حرف را فرو می‌خورد؛ این در مواقعی یک مصـلحت بزرگ است؛ به این هم عادت کنید، بـد نیست. در جـای خود ان‌شـاءاللَّه مجال‌هـایی خواهـد بود و خواهیـد گفت آنچه را که فکر می‌کنیـد بایـد گفت. با صـرف نظر از پیشـنهادهایی که جمع شـما جوانها این‌جا بیان کردید - که بسیاری از آن پیشنهادها قابل توجه است و آنها را در دفتر ما جمع‌آوری می‌کنند تا ان‌شاءاللَّه ببینیم چگونه باید با آنها رفتار کرد - به نظر من آنچه برای مجموعه‌ی دانشـجوی کشور با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های دانشـجویی مهم است و بایـد هم مهم باشد، این است که در یک نگاه کلی، کشور ما ایران در کجای تاریخ و کجای جغرافیا قرار گرفته. می‌خواهیم فرض را بر این بگذاریم که دانشـجو در اعماق دل خود و در بلندپروازی‌های ذهن جوانانه‌ی خود، از مسائل شخصـی و شـغل و امثال اینها عبور کرده. نه این‌که شـغل و زنـدگی و ازدواج و مسـکن را نمی‌خواهـد - اینها که ضـروریات زندگی است - بلکه به این معنا که در این ایسـتگاه‌های موقت و کوچک، منحصـر و متوقف نمانده؛ ذهن جوان دانشجو از این‌جاها پرواز می‌کنـد و آرمان‌ها را جسـتجو می‌کنـد. در نگاه آرمانی - که بایـد باشـد و اگر نباشد، جوانی و زندگی نیست - جایگاه ما از لحـاظ دیـد تـاریخی و جغرافیـایی و جغرافیای سیاسـی کجاست؟ ما به عنوان ایرانِ جمهوری اسـلامی، حرفمان در دنیا چیست؟ دوم این‌که اگر بخواهیم این سـخن به کرسـی بنشـیند، بایـد چه‌کار کنیم؟ این، حرف اصـلی ما با دانشـجوهاست و به نظر من فکر اصـلی است که جماعت دانشجو باید آن را دنبال کند. اما جواب سؤال اول که جای ما کجاست. در یک جمله‌ی کوتاه، جای ما به چالش کشیـدن زشتی‌هـا و سـختی‌ها و دردمنـدی‌هایی است که از سـلطه‌ی زر و زور و حـاکمیت فسـاد مالی و قـدرت، در دنیا و در سـطح بین‌المللی به‌وجود آمده؛ این را دست کم نگیرید. پول و قدرت پولی امروز توانسته ظریف‌ترین، لطیف‌ترین و شیواترین حقایق عالم ماده را هم در خدمت بگیرد؛ همین هنری که جوان عزیزمان آمدند این‌جا گفتند. امروز برجسته‌ترین و تواناترین مجموعه‌ی سینمایی دنیا در «هالیوود» است. شما ببینید هالیوود در خدمت چیست، در خدمت کیست، در خدمت کدام فکر و کدام جهت و کدام خواب برای بشـریتِ بیچاره‌ی رو به رشـد است. من که نه در سـینما تخصـص دارم، نه هالیوود را درست می‌شـناسم، این را نمی‌گویم؛ این

نقلِ سخن کسانی است که کارشان این است، فکرشان این است و نقاد این صحنه‌ها و میدان‌ها هستند؛ اینها می‌گویند امروز هنر سینمایی - که من هالیوود را به عنوان برجسته‌ترین، مثال زدم؛ والّا بقیه‌ی مجموعه‌های سینمایی دنیا هم همین‌طورند - در خدمت اشاعه‌ی فحشا، اشاعه‌ی پوچی، اشاعه‌ی بی‌هویتی انسان، در خدمت خشونت، در خدمت مشغول کردن بدنه‌ی ملتها به یکدیگر است تا طبقه‌ی متعالی و بالا بتوانند بی‌دغدغه زندگی کنند. سینما که یک هنر بسیار پیشرفته و مدرن است، این‌گونه است؛ شعر هم همین‌طور است؛ قصه هم همین‌طور است؛ نقاشی هم همین‌طور است؛ انواع شعبه‌های هنر همین‌گونه است. قدرت‌های اقتصادی از دین هم استفاده می‌کنند؛ از کلیسا هم استفاده می‌کنند. یکی دو سال پیش، من کتابی از یک نویسنده‌ی امریکایی خواندم که در این‌جا ترجمه و چاپ و منتشر شده است. او در این کتاب استفاده‌ی قدرتها را از مجموعه‌ی دستگاه و تشکیلات کلیسا تشریح می‌کند. من کلیسا را که اسم می‌آورم، نه این‌که می‌خواهم بگویم مسجد آن‌طوری نیست؛ نخیر، قدرت و پول و زر و زور از مسجد و معنویات هم استفاده می‌کند. سلطه‌ی پول بر دنیا خیلی چیز عجیبی است. نتیجه‌ی آن، فقر عظیم جهانی، گرسنگی چند میلیارد انسان، تربیت غلط و ضدمعنوی نسل‌های روبه‌رشد بشر، جنگهای تحمیل شده‌ی بر ملتها و بازیچه قرار گرفتن سازمان‌های بین‌المللی است. آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌یی به عنوان مثال مطرح شده و همه دارند می‌گویند، که یک نمونه‌اش است. این نهاد، وابسته به سازمان ملل است و برای نظارت بر عدم اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌یی به وجود آمده. شما ببینید برخوردش با کشورها چگونه است؛ تبعیض‌اش چگونه است؛ دخالت عنصر سیاسی در آن چگونه است؛ به‌خاطر این‌که زر و زور در آن تسلط دارند. اینها زشتی‌ها و چالش‌های بزرگ دنیای امروز است. کی می‌خواهد با اینها مواجه شود؟ یک انسان، یک حزب و یک مجموعه نمی‌تواند. آن چیزی که می‌تواند در مقابل این امواج کُشنده و کوبنده بایستد، یک هویت عظیم جمعیِ بین‌المللی است. امروز این هویت عظیم جمعی و بین‌المللی در حال شکل گرفتن است؛ محورش هم نظام جمهوری اسلامی است. روی اینها تأمل کنید؛ اینها چیزهای قابل عبور و آسان نیست. علت شلاق‌هایی هم که بر پیکر تأثرناپذیر جمهوری اسلامی پی‌درپی وارد می‌کنند، همین است؛ چون ما ایستاده‌ایم؛ ایستادن امیدوارانه؛ نه ایستادن نومیدانه. بعضی‌ها ایستاده‌اند و می‌گویند ما تا آخرین قطره‌ی خونمان را هم خواهیم داد. البته ما اگر پایش بیفتد، تا آخرین قطره‌ی خون را می‌دهیم؛ اما می‌دانیم به آخرین قطره‌ی خون نمی‌رسد. ما پیش برده‌ایم و توانسته‌ایم در جهت‌هایی که انقلاب برای ما ترسیم کرده، به شکل محسوس پیشروی کنیم. این شوخی است که مراکز قدرت سیاسی دنیا تصریح کنند که ایران به یک قدرت منطقه‌یی تبدیل شده و اگر فلان کار و فلان کار را نکنیم، به یک قدرت جهانی تبدیل خواهد شد؟ این چیز کمی است؟ شما خیال می‌کنید در دنیای فوق مدرنِ پیشرفته‌ی علمی و این همه ثروت متراکم، این چیز کمی است که یک مجموعه‌ی سیاسی به نام دین و معنویت و عدالت و با پشتیبانی مردم به‌وجود بیاید و چنین جایگاه و موقعیتی پیدا کند؟ امروز این اتفاق افتاده است. خیمه‌یی که این‌جا سرِپاست، ریسمانها و میخ‌های عمیقی که این خیمه در سرزمین اسلامی دارد، در کشورهای دیگر کوبیده شده است. ما در ملتهای گوناگون عمق استراتژیک داریم. شماها ان‌شاءاللَّه وقتی در عرصه‌های وسیع‌تر وارد شوید - به کشورها مسافرت کنید، در میان ملتها حضور پیدا کنید - این را بیشتر احساس می‌کنید. الان در کشورهای دنیا، جمهوری اسلامی در دل ملتهای مسلمان جا دارد. ما به چیزهایی عادت کرده‌ایم. رؤسای جمهور ایران پا می‌شوند به کشورهای دیگر می‌روند. استقبال مردمی از این رؤسای جمهور برای هیچ رئیس‌جمهوری از هیچ کشوری در هیچ نقطه‌یی غیر از کشور خودش متصور نیست؛ این یک واقعیت است. بنده هم که زمان ریاست‌جمهوری به کشورهای بیگانه سفر می‌کردم، همین‌طور بود. رئیس‌جمهور بعد از من، و رئیس‌جمهور بعد از او هم به کشورهای مختلف رفتند و ملتها نسبت به آنها اظهار عشق و علاقه کردند. این، هنر این رئیس‌جمهور نیست؛ هنر این حرکت عظیم است؛ هنر این موج‌آفرینی است؛ هنر هویت شماست؛ هویت نظام جمهوری اسلامی؛ این شأن ماست. ما می‌توانیم پایه‌های غلطی را که قدرت اقتصادی متمرکزِ متراکمِ دستگاه‌های شیطانی برای خودشان به‌وجود آورده‌اند، به چالش بکشیم. در دنیا جنگ راه می‌اندازند، قحطی به‌وجود می‌آورند و بحران ایجاد می‌کنند. یک

سرمایه‌دار ناگهان در چندین کشور بحران مالی به‌وجود می‌آورد. یادتان هست چهار، پنج سال قبل یک سرمایه‌دار یهودی و امریکاییِ ساکن اروپا با اسم مشخص و شناخته شده توانست مالزی و اندونزی و فیلیپین و تایلند را ورشکست کند؟ قدرت پول را ببینید. بنابراین قدرتهای اقتصادی می‌توانند بحران ایجاد کنند. بحران‌آفرینی، جنگ‌آفرینی و ایجاد نظام‌های خشن و قسی‌القلب - مثل اسرائیل - کار اینهاست. باید اینها را به چالش کشید. کی می‌تواند؟ یک هویت جمعیِ بین‌المللیِ زنده‌ی خسته‌نشو، متکی به ایمان قلبی و دینی؛ این است که نمی‌گذارد انسان خسته شود. هر چیز دیگری قابل خسته شدن است، جز ایمان با طراوت دینی. این می‌تواند آن قدرتها را به چالش بکشد و تعدیل کند و در نهایت آنها را از بین ببرد. ان‌شاءاللَّه در حکومت عدل مهدوی (سلام اللَّه‌علیه) و (عجّل‌اللَّه‌تعالی فرجه الشریف) این کارها انجام می‌گیرد؛ منتها ما هم می‌توانیم مقدماتش را انجام دهیم؛ اگر همت و اراده و ایستادگی و تدبیر داشته باشیم. این کارها، هم ایستادگی و شجاعت و قدرت می‌خواهد؛ هم تدبیر و عقل می‌خواهد. اینها کارهایی که دم‌دستی باشد و بشود همین‌طوری تمامش کرد، نیست؛ اما شدنی است و تا الان هم شده است. نظام جمهوری اسلامی که امروز برایش مسأله‌ی هسته‌یی حل شده است - و البته این فقط یک مثال است؛ بارها من این را گفته‌ام - همان نظامی است که روز اوّلی که به‌وجود آمد، مستکبران عالم نه تصور می‌کردند و نه اگر تصور می‌کردند، یک موی تنشان راضی بود که این کشور بتواند در زمینه‌های علمی پیشرفت کند. یکی از شما جوانها الان بیان کردند که در اوایل انقلاب ما در دانشگاه‌ها مشکل استاد داشتیم، مشکل پزشک داشتیم، مشکل متخصص داشتیم؛ اما امروز کشور از لحاظ علمی پیشرفته است. البته ما نباید همت خود را کم کنیم. مقداری که پیش آمده، نسبت به آنچه باید پیش می‌آمد، و نسبت به توانایی ما خیلی کم است. چند روز پیش، این‌جا جلسه‌ی اساتید بود. چندین نفر از اساتید بخش‌ها و رشته‌های مختلف همان چیزی را تأکید می‌کردند که همیشه اعتقاد راسخ قلبی من هم بوده که استعداد و ظرفیت و توانایی نظام جمهوری اسلامی بیش از اینهاست. ما می‌توانیم؛ جایگاه ما این است. امروز اگر می‌بینید علیه ما تلاش می‌کنند، کار می‌کنند، توطئه می‌کنند و حمله می‌کنند، به‌خاطر این جایگاه است. این، پاسخ سؤال اول. سؤال دوم؛ چگونه می‌توانیم در این چالش موفق شویم؟ این چیزی است که به شما جوانها خیلی ارتباط پیدا می‌کند. قدرتهایی که در بخش‌های مختلف باید به‌وجود بیاوریم، در درجه‌ی اول قدرت علمی است. دانشگاه‌ها در این زمینه مسؤولیت دارند. یکی از آقایان این‌جا گفتند که بیاییم پیمان خلع سلاح را به جای پیمان عدم اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌یی - که ان.پی.تی است - در دنیا مطرح کنیم. این ایده‌ی بسیار خوب و جالبی است، گفتنش هم خیلی آسان است؛ اما یک پیمان بین‌المللی با گفتن میان چند نفر که تشکیل نمی‌شود؛ یک نیروی پشتیبانی می‌خواهد تا این را به صورت یک پیمان بین‌المللی دربیاورد. امریکا و شوروی سابق - دو قدرت درجه‌ی یک آن روز - نشستند راجع به خلع سلاح با همدیگر توافق کردند؛ اما چون اراده‌ی عمل نبود، نشد. کی می‌تواند پیمانی را به عنوان پیمان خلع سلاح مطرح کند، در وسط بگذارد و کشورهای دنیا را موظف کند به این پیمان پایبند باشند؟ - البته نه موظفِ حتماً به زور سلاح، بلکه به زور سیاست، به زور گفتمان مسلط فرهنگی، به زور تغلیب هویت و شخصیت ملی - یک کشور قدرتمند. قدرت پیدا کنید. اگر ایران اسلامی بتواند در زمینه‌ی علمی سخن خودش را در حد سخنان اول دنیا دربیاورد، کار شدنی است؛ چون علم، ثروت هم ایجاد می‌کند، قدرت نظامی هم ایجاد می‌کند، اعتماد به نفس هم ایجاد می‌کند. من بارها گفته‌ام، باز هم می‌گویم و باز هم بارها تأکید خواهم کرد که پایه و زیربنای اقتدار آینده‌ی شما ملت عزیز در قدرت علمی است. دانشگاه‌ها را باید جدی گرفت؛ هم شما دانشجوها، هم اساتید. بدانید نقشه‌هایی وجود دارد برای این‌که دانشگاه‌های ما را از کار بیندازند. شما غصه می‌خورید که بودجه‌ی مراکز تحقیق را دیر می‌دهند؛ خیلی خوب، این را می‌شود جبران کرد؛ می‌شود دنبال کرد. کسانی تلاش و توطئه می‌کنند تا اصلاً درِ کلاسهای درس و کارگاه‌های تحقیق را ببندند و دانشجو را به علم و فراگیری بی‌رغبت کنند. با این توطئه باید مبارزه کرد. این مبارزه، هم به عهده‌ی دولت و مسؤولان است، هم به عهده‌ی شما تشکل‌هاست، هم به عهده‌ی عناصر صاحب نفوذ و صاحب اقتدار است. پروردگارا! دلهای ما را در این ماه رمضان با خودت آشناتر و نزدیکتر

بفرما. پروردگارا! نورانیتی که بر دل جوانان افاضه کردی و جوان را آمیخته‌ی با شفافیت و معنویت کردی، همیشه برای جوانان عزیز کشور اسلامی ما حفظ کن. پروردگارا! دعاهای جوانهای ما را مستجاب کن؛ خواسته‌های آنها را برآورده کن. پروردگارا! پیوند بین جوانهای دانشجوی خوب ما و جوانهای دیگر کشورها را - که صحبت یکی از دوستان بود و من در قالب دعا می‌خواهم این را تأیید کنم - روزبه‌روز بیشتر کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و صفیّه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. همه‌ی برادران و خواهران عزیز را که در این نماز پُرشکوه شرکت کرده‌اید و همچنین خودم را به حفظ تقوا و پرهیزگاری دعوت و توصیه می‌کنم؛ که هدف از روزه‌ی ماه رمضان، بنا بر تصریح آیه‌ی قرآن، عبارت است از تقوا و افزایش این ذخیره‌ی معنوی در وجود انسان. این ماه، ماه ضیافت الهی است. پذیرایی خداوند از بندگان خود در این ماه - که یک پذیرایی معنوی است - عبارت است از گشودن درهای رحمت و مغفرت و مضاعف کردن اجر و ثواب اعمال خیری که بندگان در این ماه انجام می‌دهند. روزه‌ی ماه رمضان هم یکی از مواد همین ضیافت عظیم الهی است، که مایه‌ی تصفیه‌ی روح انسان و ایجاد زمینه‌ی طهارت قلبی روزه‌دار است. امام سجاد (علیه‌السّلام) در خطبه‌یی فرمود: «شهر الطّهور و شهر التمحیص»؛ رمضان، ماه پاک شدن و طهارت قلب و ماه مغفرت است؛ چون خدای متعال استغفار را در این ماه بیش از دیگر ایام سال مورد لطف و عنایت خود قرار می‌دهد. لذا در یک روایت وارد شده است که «فمن لم یغفر له فی رمضان ففی ایّ شهر یغفر له»؛ اگر کسی در ماه رمضان - که درهای رحمت و مغفرت الهی به روی انسانها گشوده است - نتواند به مغفرت و رحمت الهی دست پیدا کند، پس کِی چنین توفیقی نصیب او خواهد شد؟ یکی از مواد این مائده‌ی الهی و ضیافت الهی، لیلةالقدر است؛ که در باب وظایف لیلةالقدر، بنده امروز در خطبه‌ی اول قدری صحبت کنم. فرمود «لیلةالقدر خیر من الف شهر»؛ شبی که به عنوان لیلةالقدر شناخته شده است و مردد است بین چند شب در ماه رمضان، از هزار ماه برتر و بالاتر است. در ساعت‌های کیمیایی لیلةالقدر، بنده‌ی مؤمن باید حداکثر استفاده را بکند. بهترین اعمال در این شب، دعاست. درباره‌ی دعا هم امروز مطالبی را به شما برادران و خواهران عرض می‌کنم. احیاء هم برای دعا و توسل و ذکر است. نماز هم - که در شب‌های قدر یکی از مستحبات است - در واقع مظهر دعا و ذکر است. در روایت وارد شده است که دعا «مخّ العبادة»؛ مغز عبادت، یا به تعبیر رایج ماها، روح عبادت، دعاست. دعا یعنی چه؟ یعنی با خدای متعال سخن گفتن؛ در واقع خدا را نزدیک خود احساس کردن و حرف دل را با او در میان گذاشتن. دعا یا درخواست است، یا تمجید و تحمید است، یا اظهار محبت و ارادت است؛ همه‌ی اینها دعاست. دعا یکی از مهمترین کارهای یک بنده‌ی مؤمن و یک انسان طالب صَلاح و نجات و نجاح است. دعا در تطهیر روح چنین نقشی دارد. دستاوردهای دعا چیست؟ وقتی ما با خدا سخن می‌گوییم، او را نزدیک خود احساس می‌کنیم، مخاطب خود می‌دانیم و با او حرف می‌زنیم، این دستاوردها از جمله‌ی فواید و عواید دعاست. زنده نگهداشتن یاد خدا در دل، غفلت را - که مادر همه‌ی انحراف‌ها و کجی‌ها و فسادهای انسان، غفلت از خداست - می‌زداید. دعا غفلت را از دل انسان می‌زداید؛ انسان را به یاد خدا می‌اندازد و یاد خدا را در دل زنده نگه می‌دارد. بزرگترین خسارتی که افراد محروم از دعا مبتلای به آن می‌شوند، این است که یاد خدا از دل آنها می‌رود. نسیان و غفلت از خدای متعال برای بشر بسیار خسارتبار است. در قرآن چند آیه در این‌باره ذکر شده و بحث مفصلی دارد. دستاورد دوم دعا، تقویت و استقرار ایمان در دل است. خصوصیت دعا این است که ایمان را در دل پایدار و مستقر می‌کند. ایمانِ قابل زوال در

مواجهه‌ی با حوادث عالم و سختی‌ها، خوشی‌ها، تنعم‌ها و حالات گوناگون انسان، در خطر از بین رفتن است. می‌شناسید کسانی را که ایمان داشتند؛ اما در مواجهه‌ی با مال دنیا، با قدرت دنیا، با لذات جسمی و شهوات قلبی، ایمان از دست آنها رفت. این، ایمان متزلزل و غیرمستقر است. خصوصیت دعا این است که ایمان را در دل انسان مستقر و ثابت می‌کند و خطر زوال ایمان با دعا و استمرار توجه به خدای متعال از بین می‌رود. سومین دستاورد، دمیدن روح اخلاص در انسان است. با خدا سخن گفتن و خود را نزدیک او دیدن، به انسان روح اخلاص می‌دهد. اخلاص یعنی کار را برای خدا انجام دادن. همه‌ی کارها را می‌شود برای خدا انجام داد. بندگان خوب خدا همه‌ی کارهای معمولیِ روزمره‌ی زندگی را هم با نیت تقرب به خدا انجام می‌دهند و می‌توانند. بعضی هم هستند که حتّی قربی‌ترین و عبادی‌ترین کارها - مثل نماز - را نمی‌توانند برای خدا انجام دهند. بی‌اخلاصی، درد بزرگی برای انسان است. دعا روح اخلاص را در انسان می‌دمد. دستاورد چهارم دعا، خودسازی و رشد فضایل اخلاقی در انسان است. انسان با توجه به خدا و با حرف زدن با خدای متعال، فضایل اخلاقی را در خود تقویت می‌کند؛ این خاصیت قهری و طبیعی انس با پروردگار است؛ بنابراین دعا می‌شود پلکان عروج انسان به سمت کمالات. متقابلاً دعا رذایل اخلاقی را از انسان می‌زداید؛ حرص و کبر و خودپرستی و دشمنی با بندگان خدا و ضعف نفس و جبن و بی‌صبری را از انسان دور می‌کند. دستاورد پنجم دعا، ایجاد محبت به خدای متعال است. دعا عشق به خدای متعال را در دل زنده می‌کند. مظهر همه‌ی زیبایی‌ها و خوبی‌ها ذات اقدس پروردگار است. دعا و انس و تکلم با خدای متعال، این محبت را در دل به‌وجود می‌آورد. دستاورد ششم دعا، دمیدن روح امید در انسان است. دعا به انسان قدرت مقاومت در مقابل چالشهای زندگی را می‌دهد. هر کس در دوران زندگی خود با حوادثی مواجه می‌شود و چالش‌هایی پیدا می‌کند. دعا به انسان توانایی و قدرت می‌دهد و انسان را در مقابل حوادث مستحکم می‌کند؛ لذا در روایت از «دعا» تعبیر شده است به سلاح. از نبی مکرم نقل شده است که فرمود: «الا ادلّکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم»؛ اسلحه‌یی را به شما معرفی کنم که مایه‌ی نجات شماست؛ «تدعون ربّکم باللّیل و النّهار فانّ سلاح المؤمن الدعاء». در مواجهه‌ی با حوادث، توجه به خدای متعال، مثل سلاح برّنده‌یی در دست انسان مؤمن است. لذا در میدان جنگ، پیغمبر مکرم اسلام همه‌ی کارهای لازم را انجام می‌داد؛ سپاه را می‌آراست، سربازان را به صف می‌کرد، امکانات لازم را به آنها می‌داد، توصیه‌های لازم را به آنها می‌کرد، اشراف فرماندهیِ خودش را اعمال می‌کرد؛ اما در همان وقت هم وسط میدان زانو می‌زد، دست به دعا بلند می‌کرد، تضرع می‌کرد، با خدای متعال حرف می‌زد و از او می‌خواست. این ارتباط با خدا، دل انسان را مستحکم می‌کند. دستاورد دیگر دعا، برآمدن حاجات است. یکی از دستاوردهای دعا این است که حاجاتی که انسان دارد، از خدای متعال می‌خواهد و خدا آن حاجات را برآورده می‌کند. البته همه‌ی خواص دعا این نیست؛ این هم یکی در کنار بقیه‌ی دستاوردهای دعاست. فرمود: «اسألوا اللّه من فضله»؛ از خدای متعال بخواهید و نیازهای خودتان را از او بطلبید. در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی از قول امام سجاد (علیه‌السّلام) این‌طور عرض می‌شود: «و لیس من صفاتک یا سیّدی أن تأمر بالسّؤال و تمنع العطیّة و انت المنّان بالعطیّات علی اهل مملکتک»؛ تو به بندگانِ خودت دستور بدهی که از تو بخواهند، اما بنا داشته باشی که خواسته‌ی آنها را عملی نکنی؛ این امکان ندارد. وقتی خدای متعال به من و شما امر می‌کند که از او بخواهیم و طلب کنیم، معنایش این است که خدای متعال تصمیم دارد که آنچه را می‌خواهیم، به ما بدهد. لذا در روایت است که: «ما کان اللّه لیفتح لعبد الدّعاء فیغلق عنه باب الاجابة واللّه اکرم من ذلک»؛ خدای متعال کریم‌تر از آن است که باب دعا را باز کند، اما باب اجابت را ببندد. چه دعایی باید بکنیم که دنبال آن، اجابت باشد. گاهی انسان چیزی را از خدا می‌خواهد و به حسب ظاهر احساس می‌کند که این خواسته برآورده نشد. شرط مهم اجابت دعا این است که دعا به معنای حقیقی کلمه و با شرایط خود انجام بگیرد. اولین شرط دعا این است که با دلِ باطراوت و بی‌آلایش درخواست شود؛ مثل دل جوانها؛ لذا دعای جوانان اقبال و احتمال اجابت را بیش از همه دارد. گاهی بعضی‌ها به بنده می‌گویند برای جوانهای ما دعا کن. البته ما همیشه برای همه‌ی جوانها دعا می‌کنیم؛ اما در واقع این جوانها هستند که اگر قدر دل بی‌آلایش و باطراوت خود را

بدانند، دعای آنها از هر دعایی می‌تواند به استجابت نزدیکتر باشد. یکی دیگر از شرایط دعای مستجاب این است که انسان دعا را با معرفت انجام دهد؛ یعنی بداند که این دعا و این درخواست از کسی است که قدرت دارد همه‌ی آنچه را که انسان می‌خواهد، برای او انجام دهد؛ یعنی به اثر دعا باور داشته باشد. به امام صادق (علیه‌الصّلاةوالسّلام) عرض شد که: «ندعوا فلا یستجاب لنا»؛ دعا می‌کنیم، اما اثر اجابت را نمی‌بینیم؛ فرمود: «لأنّکم تدعون من لا تعرفونه»؛ بی‌معرفت دعا می‌کنید. در روایتی درباره‌ی معرفت در دعا نقل شده است که: «یعلمون أنّی اقدر علی ان اعطیهم ما یسألونی»؛ به قدرت اجابت پروردگار باور داشته باشند. در دعا همت بلند داشته باشید؛ درخواست‌های بزرگ بکنید؛ سعادت دنیا و آخرت را بخواهید و نگویید اینها بزرگ است، اینها زیاد است؛ نه، برای خدای متعال اینها چیزی نیست. عمده این است که شما به معنای حقیقی کلمه و با همین شرایط، طلب کنید؛ خدای متعال این طلب را اجابت خواهد کرد. گاهی هم انسان نمی‌داند کاری که انجام گرفت، اجابت دعای او بوده؛ خود انسان غافل است. یکی دیگر از شرایط دعا، اجتناب از گناه و توبه است. این شب‌ها هم شب‌های توبه است. همه دچار گناه و تخلف هستیم. تخلف‌ها کوچک و بزرگ دارد. از خدای متعال باید عذرخواهی و استغفار و طلب بخشش و توبه کنیم و به سوی خدا برگردیم. عزم ما باید این باشد که از ما گناه سر نزند. گاهی انسان عزم می‌کند و تصمیم می‌گیرد که گناه نکند؛ بعد دچار غفلت و اشتباه می‌شود و لغزش پیدا می‌کند؛ باز همین گناه سراغ انسان می‌آید؛ بار دیگر باید توبه و استغفار کند؛ منتها استغفار باید جدی و حقیقی باشد. گناه نکردن باید یک قصد واقعی و جدی باشد. درباره‌ی دعا و استجابت دعا در روایت دارد که: «ولیخرج من مظالم الناس»؛ انسان باید از مظلمه‌ی مردم خارج شود تا دعایش قبول شود. در روایت دیگر دارد که خدای متعال به حضرت موسی خطاب فرمود: «یا موسی ادعنی بالقلب النقی واللسان الصادق». با دل پاک و زبان راستگو با خدای متعال حرف بزنید و دعا کنید؛ دعا قطعاً مستجاب خواهد شد. یکی دیگر از شرایط استجابت دعا، حضور قلب و خشوع است. همان‌طور که عرض کردیم، معنای دعا این است که شما با خدا حرف بزنید؛ خدا را در مقابل خود احساس کنید و حاضر و ناظر بدانید. این‌که انسان همین‌طور طبق عادت چیزی را بر زبان بیاورد و مطالبه‌یی را ذکر کند - خدایا ما را بیامرز، خدایا پدر و مادر ما را بیامرز - بدون این‌که در دل خود حقیقتاً حالت طلبی را احساس کند، این دعا نیست؛ لقلقه‌ی لسان است. «لا یقبل اللَّه عزّوجل دعاء قلب لاه»؛ دل غافل و بی‌توجه و سربه‌هوا اگر دعا کند، خدای متعال دعایش را قبول نمی‌کند. دلهای آلوده و غرق در تمنیات و شهوات نفسانی - که اصلاً غافلند - چگونه دعا خواهند کرد؟ چه توقعی است که اگر انسان این‌طور دعا کرد، مستجاب شود؟ بعضی‌ها دعا و عبادت و توبه را می‌گذارند برای دوران پیری؛ این اشتباه بزرگی است. اگر گفته شود توبه کنید، می‌گویند حالا ـ وقت داریم. اولاً ـ معلوم نیست وقت داشته باشیم؛ مرگ انسان را مطلع نمی‌کند؛ برای همه‌ی سنین هم است. اگر فرض کردیم حقیقتاً وقت داریم - یعنی بناست به سنین پیری برسیم - چنانچه کسی خیال کند که می‌شود دوران جوانی را با غفلت و غرق شدن در شهوات گذراند، بعد با خیال راحت و با آسانی به سراغ توبه رفت، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. حالت دعا و انابه چیزی نیست که انسان هر وقت اراده کرد، برای او پیش بیاید. گاهی می‌خواهیم، نمی‌شود؛ دنبال حال و توجه هستیم، دست نمی‌دهد؛ «ذلک بما قدّمت یداک». انسانی که زمینه‌ی توجه به خدا و رجوع الی‌اللَّه را در خودش به‌وجود نیاورده باشد، این‌طور نیست که هر وقت اراده کرد، بتواند درِ خانه‌ی خدا برود. شما می‌بینید بعضی دلهای پاک - غالباً جوانها - خیلی راحت می‌توانند ارتباط برقرار کنند؛ اما بعضی هرچه تلاش می‌کنند، این ارتباط برقرار نمی‌شود. کسانی که فرصتی دارند و می‌توانند دل خودشان را نرم نگه دارند، قدر بدانند و رابطه‌ی خود را با خدا حفظ کنند؛ تا هر وقت خواستند درِ خانه‌ی خدا بروند، بتوانند. نکته‌ی آخر در باب دعا، دعاهای مأثور است. دعاهایی که از ائمه رسیده است، بهترین دعاهاست. اولاً ـ خواسته‌هایی در این دعاها گنجانده شده است که به ذهن امثال ماها اصلاً خطور نمی‌کند و انسان از زبان ائمه (علیهم‌السّلام) آنها را از خدا طلب می‌کند. در دعای ابوحمزه و دعای افتتاح و دعای عرفه بهترین مطالبات و خواسته‌ها برای انسان مطرح می‌شود؛ که اگر انسان اینها را از خدا بخواهد و بگیرد، می‌تواند برای او سرمایه باشد. ثانیاً در این دعاها مایه‌های خشوع و

تضرع وجود دارد. مطلب، بـا زبـان و لحن و بیـانی ادا شـده است که دل را خـاشع و نرم می‌کنـد. بـا عبـارات فصـیح و بلیغ، عشق و شیفتگی و شوق در این دعاها موج می‌زنـد. انسان بایـد این دعاها را قـدر بداند و از آنها اسـتفاده کند. البته باید معنای این دعاها را بفهمیم. خوشـبختانه الان ترجمه‌های خوب وجود دارد و مفاتیـح‌الجنان و دعاهای گوناگون ترجمه شـده است. با توجه به ترجمه‌ها، دقت کننـد و بخواننـد. البته تـا آن‌جـایی که ما دیـده‌ایم، هیـچ ترجمه‌یی نتوانسـته زیبایی‌های الفاظ این دعاها را منعکس کنـد؛ ولی بالاخره مضـمون دعا معلوم است. با توجه به این ترجمه‌ها دعاها را بخواننـد. کسانی‌که می‌خوانند و با آنها عده‌یی همصدا می‌شوند، بعضـی از فقرات دعـا را لااقل ترجمه کننـد. البته مرتبه‌ی پـایین‌ترش هم این است که اگر انسان معنای دعا را نمی‌فهمـد، همین‌قـدر احسـاس کنـد که با یک زبانِ شـیفته‌ی حاکی از سوز دل دارد با خـدای متعال حرف می‌زنـد. امیـدواریم خـدای متعال در شب‌های مبارک قدری که در پیش داریم، به همه‌ی ما توفیق دهد تا بتوانیم از این شب‌ها اسـتفاده کنیم. عزیزان من! دعا کنید. دعا مخصوص وقت گرفتاری نیست؛ همیشه باید دعا کرد. بعضـی خیال می‌کنند وقتی گرفتاری و مصـیبت و بلایی بود، باید دعا کرد؛ نه، آن وقتی هم که انسان در حال عادی زندگی می‌کند، باید دعا کند و رابطه را با خدا محفوظ نگه دارد. به تعبیر یکی از روایات، صدای خود را برای فرشـتگان در ملکوت اعلی آشـنا کنـد. دعـا همیشه لازم است. حاجت‌های خودتان، حاجت‌های برادران مؤمن، حاجت‌های همه‌ی مسـلمین سطح جهان، مسائل عمومی کشور، رفع گرفتاری‌ها، تسهیل پیشرفت‌های درخشان کشور و نظام جمهوری اسلامی را از خـدا بخواهید. بزرگترین فایده‌ی دعا، فایده‌ی نقد دعاست که به خود شـما دعاکننده می‌رسد؛ یعنی ایجاد رابطه با خدای متعال و احسـاس محبت و شوق به تقرب به پروردگـار عـالم. این، نقـدترین دسـتاورد دعاست که متعلق به خود شـما دعاکننـده است؛ بحث اسـتجابت، بحث دیگری است. ایام سوگواری حضـرت امیرالمؤمنین است؛ یک جمله هم درباره‌ی این مصـیبت بزرگ دنیای اسـلام عرض کنم و ذکر مصیبت کنم. در سحر نوزدهم این فاجعه‌ی عظیم اتفاق افتاد؛ یعنی امیرالمؤمنین - مظهر عدالت - به‌خاطر مبارزه‌ی در راه عـدل و داد و انصاف و حکم الهی، در محراب عبادت در خون خود غلتید و محاسن مبارکش به خون سـرش رنگین شد. من یک عبارتِ وارد شده‌ی در روایت را می‌خوانم و برای شما معنا می‌کنم تا توسلی پیدا کرده باشیم. این‌طور وارد شده است که «فلمّا احسّ الامام بالضّـرب لم یتأوّه»؛ وقتی ضـربت شمشیر بر فرق مبارک امیرالمؤمنین فرود آمد، هیچ آه و ناله‌یی از آن حضرت سر نزد. «و صبر واحتسب»؛ حضـرت صبر کردنـد. «و وقع علی وجهه»؛ امیرالمؤمنین با صورت روی زمین افتادنـد. «قائلا بسم‌اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه»؛ درست مثل حضـرت اباعبداللّه که وقتی در گودال قتلگاه روی زمین افتادند، نقل شده است که عرض کردند: «بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّة رسول اللّه». مردم شـتابان دنبال قاتل بودنـد تا او را دسـتگیر کننـد. «ولا یدرون این یذهبون من شـدّة الصّدمـة و الدّهشـة»؛ از بس این حادثه دهشت‌آفرین بود، مردم را سراسیمه کرد. همین‌طور می‌دویدنـد تا بتواننـد قاتل را پیـدا کنند. «ثم احاطوا بامیرالمؤمنین علیه‌السّـلام»؛ بعد آمدند اطراف حضـرت را گرفتند. «و هو یشدّ رأسه بمأزره و الدّم یجری علی وجهه و لحیته»؛ خون بر صورت و محاسن حضـرت جاری بود. خود آن بزرگوار مشـغول بستن زخم سرش بود. «و قد خضبت بدمائه و هو یقول هذا ما وعداللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله»؛ حضـرت زخم سـرشان را می‌بستند و می‌فرمودند این همان چیزی است که خدا و پیغمبر به من وعده کرده بودند. پیغمبر قبلاً فرموده بود که این حادثه پیش می‌آید. امام حسن (علیه‌السّـلام) سر رسیدند، سر پدر را در دامن گرفتنـد، خون‌ها را شسـتند و زخم را بسـتند. «و هو یرمق السّـماء بطرفه»؛ حضـرت همان‌طور که خوابیـده بودند، با گوشه‌ی چشم آسـمان را نگاه می‌کردند. «و لسانه یسبّح اللّه و یوحّده»؛ در آن حالت، زبانشان در حال تسبیح و حمد پروردگار بود. حضرت از هوش رفتنـد و امـام حسن مشـغول گریه شدنـد. «و جعـل یقبّـل وجه ابیه و مـا بین عینیه و موضع سـجوده»؛ امـام حسن چشـمش به چهره‌ی پدر بود. وقتی دید از هوش رفت، خم شد پیشانی و محل سـجده‌های طولانی امیرالمؤمنین را بوسـید؛ صورتش را بوسید؛ ما بین دو چشمش را بوسید. «فسقط من دموعه قطرات علی وجه امیرالمؤمنین علیه السّلام»؛ از اشک چشم امام حسن چند قطره‌یی روی صورت امیرالمؤمنین ریخت. «ففتح عینیه»؛ حضـرت چشمشان را باز کردند. «فرءاه باکیا»؛ دیدند امام حسن دارد گریه می‌کند. «فقال

یا حسن ما هـذا البکاء»؛ فرمود حسن جان! چرا گریه می کنی؟ «یا بنیّ لا روع علی ابیک بعـد الیوم»؛ پسـرم! بعد از این لحظه، پدر تو هرگز ناراحتی و ترسی نـدارد. «هـذا جـدّک»؛ این جـدت پیغمبر است. «و خـدیجه»؛ این خدیجـهٔ است. «و فاطمهٔ»؛ این فاطمه است. «والحور العین محـدقون»؛ همه اطراف من را گرفته‌انـد. «منتظرون قـدوم ابیـک»؛ همه منتظرنـد که من بروم زودتر به اینها ملحق شوم. «فطب نفساً و قرّ عینـا و اکفف عن البکـاء»؛ اشـک نریز پسـرم! صـلّی اللّه علیك یا امیرالمؤمنین، صـلّی اللّه علیکم یا اهل بیت النبوهٔ. پروردگـارا! تو را به‌حق این روزهـا و شب‌های مقـدس و به حق امیرالمؤمنین سوگنـد می‌دهیم دلهای ما را با ذکر خودت آشـنا کن. پروردگـارا! محبت و عشق به خود را روزبه‌روز در دل مـا مسـتحکم‌تر کن. پروردگارا! کارهای خـدایی را در چشم ما محبوب کن؛ دل مـا را از اعمـال شـیطانی متنفر و دور کن. پروردگـارا! ما را در این شب‌های رحمت و مغفرت، مورد رحمت و مغفرت خود قرار بـده. پروردگارا! پـدر و مادر ما، گذشـتگان و ذوالحقوق ما را مشـمول رحمت و مغفرت خودت قرار بـده. پروردگارا! ملت ایران را عزیز و سربلند کن. پروردگارا! همه‌ی گره‌هایی که در کار امت بزرگ اسلامی است، باز کن. پروردگارا! دشمنان اسلام و مسلمین را مقهور و منکوب کن. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصـر را از ما راضـی و خشـنود بفرما؛ ما را در این شب‌های قدر مشمول دعای خیر آن بزرگوار قرار بـده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّـمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد. خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیـم الحمـدللّه ربّ العـالمین والصّلاهٔوالسّـلام علی سیّدنا و نبیّنـا ابی‌القـاسم المصـطفی محمّـد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علی امیرالمؤمنین والصّدیقـهٔ الطّاهرهٔ سیّدهٔ نساءالعـالمین والحسن والحسـین سیّدی شـباب اهـل الجنّهٔ و علی‌بن‌الحسـین و محمّـدبن‌علی و جعفربن‌محمّـد و موسـی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسـی و محمّـدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد والحسن‌بن‌علی و الخلـف الهـادی المهـدی القـائم حججـک علی عبـادک و امنائـک فی بلادک و صـلّ علی ائمهٔالمسـلمین و حماهٔالمستضـعفین و هـداهٔالمؤمنین. اوصیـکم عبـاداللّه بتقوی‌اللّه. در خطبه‌ی دوم، پس از توصـیه‌ی به تقوا که وظیفه‌ی همه‌ی ماست و در همه‌ی جمعه‌ها بایـد این توصـیه انجام بگیرد و امیـدواریم خـدای متعـال عمـل به این توصـیه را روزی همه‌ی ما بفرمایـد، دو، سه مسأله‌ی داخلی و خارجی را به اختصار عرض می کنیم: یکی، درباره‌ی مسائل دولت و وظایف همه‌ی ما؛ یکی، در زمینه‌ی مسأله‌ی هسته‌یی؛ یکی، در بـاب مسأله‌ی فلسـطین و روز قـدس؛ یکی هم درباره‌ی مسأله‌ی عراق. درباره‌ی دولت، آنچه که من به نظرم می‌رسـد که لازم اسـت عرض بکنم، این است که دولت مـا بحمـداللّه یـک دولت تـازه نفس و آمـاده به کار است. آنچه که من از نزدیک احساس می کنم این است که می‌بینم به‌طور جدی این برادران آماده هستند تا وظایفی را که قانون برعهده‌ی آنها گذاشته است، انجام بدهند و همان شعارهـایی را که مطرح شـده است، تحقق ببخشـند؛ من این را احساس می‌کنم که عازم بر کار کردن و عمل کردن هسـتند. الان که زمان کوتاهی از تشکیل این دولت گذشـته است - حالا دو ماه یا دو ماه و نیم - انسان می‌بیند بعضی‌ها که در قبال برخی از مسائل، پنـج سـال و ده سـال صبر کردنـد و چیزی نگفتنـد، حالا در این دو، سه ماه بی‌صبری می کننـد؛ یا به زمین می‌زننـد که چرا فلان کار نشـد!؟ چرا فلاـن کـار چنین شـد!؟ بایـد به دولت کمـک کرد؛ بایـد به آن کسانی که در وسط این گود مشـغول چالش‌های بزرگ هسـتند، مـدد رساند و فرصت داد تا کار خودشان را انجام بدهند. البته اگر خدای نکرده، کوتاهی‌یی صورت بگیرد، بنده خودم اولْ مدعی خواهم بود؛ لیکن این هم که ما دولتی را که اول کارش هست و هنوز از تشـکیل آن، دو، سه ماه بیش نگذشـته است، به پای میز مطالبه بکشـیم و دایم از او مطالبه کنیم که چرا فلان کار نشد، این، بی‌انصافی است. می‌دانید که دشمنان نظام جمهوری اسلامی هم همیشه بـا همه‌ی دولت‌های ما مخالف بودنـد؛ ولو زبانی هم اظهار موافقت می کردنـد، در باطن قلب‌شان مخالفت بوده است؛ اما حالا حتّی بعضـی از دشـمنان ما در زبان هم اظهار مخالفت می کنند؛ چون ناراحتند که ملت ایران در یک انتخابات پرشور و وسیع، شعارهـای اساسـی انقلاـب برایش مطرح بشود و یک اکثریت بزرگ و چشـمگیری به دنبال این شـعارها برونـد؛ این معلوم است که برای اسـتکبار جهانی ناخوشاینـد است؛ لـذا شایعه‌سازی می کنند، شایعه‌پراکنی می کنند، متأسـفانه یک عده هم همین شایعات را در داخـل تکرار می کننـد. انسـان شایعات مضـحکی را درباره‌ی دولت می‌شـنود که مثل این شایعات را در زمان انتخابات هم می گفتند

که: بنا دارنـد این‌ها خیابان‌ها را دیوارکشـی کننـد!! و چه بکننـد. حالا هم از همین‌جور حرف‌ها را شایعه می‌کنند و می‌خواهند ذهن مردم را خراب کننـد؛ مردم را دلسـرد کننـد. این شایعه‌پراکنی‌ها مُضـر است. مردم هم بایـد اعتماد کنند، مجلس شورای اسـلامی هم بایـد اعتماد بکنـد، تا ان‌شاءاللَّه این دولت بتوانـد کارها را انجام بدهـد. البته بایـد این حالت جـدیت را مسؤولان دولتی حفظ کننـد؛ یعنی این دیگر وظیفه‌ی اصلی آنهاست و باید به‌طور جدی به دنبال انجام کارها باشند. البته قبلاً هم گفتیم، حالا هم عرض می‌کنیم که جدی بودن و دنبال کردن، به معنای شـتابزدگی و کارِ بی‌مطالعه انجام دادن نیست، با مطالعه، با مشورت، با دقت، با تدبیر؛ لیکن پیگیر و مستمر و بی‌وقفه و به‌طور کاملاً ـ جدی، ان‌شاءاللَّه کـار دنبـال شود. در مسألهی هسـته‌یی، حرف ملت ایران حرف معلومی است، مسؤولان هم بارها آنچه را که بایـد گفت، گفته‌انـد. مطلب این است که ملت ایران یک ملت با اسـتعداد، با فرهنگ، بزرگ، توانا، با نشاط و جوان است و این‌جور ملتی صبر نمی‌کنـد که اجازه بدهند تا به فلان پیشـرفت علمی یا فلان پیشـرفت فناوری دست پیدا کند؛ نه، این‌جور ملتی خودش وارد می‌شود، مرزهای دانش را هم می‌شکند و عبور می‌کند و خودش را نشان می‌دهد. اگر هم خارجی‌هـا، رقبـا، دشـمنان می‌بیننـد که در این صـد سال اخیرِ قبل از انقلاب این حالت پیش نیامـده، بایـد بداننـد که در آن وقت‌ها نمی‌گذاشـتند ملت ایران حرکت شایسـته‌ی خودش را بکنـد؛ والّا ملت ایران همیشه یـک ملت بااسـتعداد بوده است. مـا همـان ملتی هستیم که در همه‌ی دوران اسـلامی، از همه‌ی ملتهای مسـلمان، بدون استثناء، پیشروتر بودیم و در همه‌ی علوم و فنون؛ در فلسفه، در علم، حتّی در علوم مربوط به زبان عربی پیشـروتر بودیم؛ بزرگترین زبان‌دان‌ها و نحوی‌ها و علمای علم زبان عربی، ایرانی‌انـد و حتّی بهترین و قوی‌ترین کتابهـا را هم در همـان رشـته، ایرانی‌ها نوشـته‌اند. این ملت همیشه در فلسـفه، در علوم گوناگون و در دانش‌های تجربی، به قـدر زمانه و جلوتر از آن، پیشـرو بوده است. این، همان ملت است؛ منتظر نمی‌مانـد؛ لـذا منتظر هم نمانـد و حالا از جمله، توانسـته است به دانش هسـته‌یی دست پیـدا کنـد. آنچه که امروز ما داریم، هم دانش هسـته‌یی است، هم فناوری هسـته‌یی؛ اما آنچه نداریم و جلویش را گرفته‌اند و مانع ایجاد کرده‌اند، تشـکیل تجهیزات این فناوری است؛ یعنی یک علمی را شـما کسب می‌کنید، بر اساس او یک فناوری را به دست می‌آوریـد؛ رازِ به‌کارگیری این دانش را در تولید فلان محصول کشف می‌کنید و وسـیله‌اش را هم در حـدِ حـداقل تولیـد می‌کنیـد؛ ولی وقتی می‌خواهیـد آن را تکثیر کنیـد و از آن اسـتفاده‌ی کامل بکنید، نمی‌گذارند و جلویش را می‌گیرنـد؛ این، چیزی است که اتفاق افتاده است. حرف ملت ایران این است که در مناسبات بین‌المللی، گزینشـی نبایـد عمل کرد. اینی‌که ما رسـیدن به دانش هسـته‌یی را برای فلان کشور مجاز بشـمریم، برای فلان کشور، به دلایل واهی، مجاز نشمریم، برای ملت ایران قابل قبول نیست. کاری که در کشور در این زمینه – چه در چالش بین‌المللیِ مربوط به کار هسته‌یی، چه در خود کار هسته‌یی – دارد انجـام می‌گیرد، کـاری است که بـا حکمت و مشـورت دارد انجـام می‌گیرد؛ این را ملت ایران بداننـد. گـاهی اظهـار نگرانی می‌شود که نبـادا کارِ غیرمـدبرانه‌یی انجام بگیرد؛ نبادا تصـمیمات فردی گرفته بشود؛ نه، قضـیه این‌جور نیست. خوشـبختانه مسؤولان کشور در این مسأله هم‌رأی و هم‌فکرنـد؛ کار با مشورت، با تـدبیر – از اول و در این دو سال و اندی هم همین‌جور بوده است – و با فکر جمعی انجام گرفته است و پیشرفت کرده‌ایم. بعد از این هم همین‌جور خواهد بود. افرادی مردم را نترسانند که ممکن است کار بی‌مشورت باشـد، عجولانـه باشـد؛ نه، نخیر؛ کـار دارد درست بـا حکمت و همه جـانبه، بـا توجه به جوانب گوناگون، پیش می‌رود. مسأله این است که ملت ایران حقی دارد و آن حق را مطالبه می‌کند. این حرف هم برای مردم دنیا قابل فهم است، هم برای دولت‌ها قابـل فهم است؛ ولی معـارض اصـلی در این قضـیه، دولت امریکـاست. حتّی دولتهـای اروپـایی هم مواضع‌شان بیشتر تحت‌تأثیر فشار امریکاست؛ هر کـدام که با امریکا نزدیکترند، مواضع‌شان تندتر و سـخت‌تر است؛ مثل دولت انگلیس. البته ملت ایران سوابق طولانی از دولت انگلیس دارد و مسألهی ملت ایران و دولت انگلیس، مسألهی امروز و دیروز نیست؛ حالاـ هم همه‌شـان، از آن رأس‌شان تا مسؤولان گوناگون‌شان، مواضع بسـیار بـدی دارنـد می‌گیرند؛ آنها یکی از بدترین مواضع را دارند می‌گیرند؛ لیکن معارض اصـلی، دولت امریکاست. دولتمردان امریکا که ادعا می‌کننـد ایران دنبال سـلاح اتمی است، خودشان هم می‌داننـد که دروغ می‌گویند، آن

کسانی هم که حرف این‌ها را در نطق‌ها و محافل می‌شنوند و برایشان کف می‌زنند، آن‌ها هم می‌دانند که این‌ها دروغ می‌گویند؛ کمااین‌که آن‌جایی که دم از حقوق بشر می‌زنند، همین‌طور است. وقتی رئیس‌جمهور امریکا درباره‌ی قضایای عراق و غیره، دم از دمکراسی و حقوق بشر می‌زند، هم خودشان می‌دانند که دروغ می‌گویند - چیزی که به فکرش نیستند، حقوق بشر و دمکراسی است - هم آن مخاطبانی که این حرفها را می‌شنوند و برایشان کف می‌زنند. اهداف آن‌ها برای خودشان روشن است؛ هدف آنها سلطه‌گری است. حقوق بشر برایشان کمترین اهمیتی ندارد. شما در همین طوفان کاترینا در امریکا، دیدید که چون مردم، سیاه‌پوست بودند، همان مقداری هم که دولت امریکا می‌توانست، به اینها کمک نشد؛ این، حرفی است که خود ملت امریکا - سیاه‌پوست‌ها که به جای خود - بر زبان آوردند و گفتند و فریاد کشیدند. رفتارشان با زندانی، رفتارشان با زندانیِ بخصوص گوانتانامو، رفتارشان در ابوغریب عراق، رفتارشان با مردم عراق، رفتارشان با زن و بچه‌هایی که در خانه‌هاشان هستند، همه، نشان‌دهنده‌ی این است که مسأله‌ی حقوق بشر از نظر امریکایی‌ها افسانه است؛ می‌دانند که دروغ می‌گویند. مسأله‌ی آنها دو چیز است: یکی، این است که بحران‌آفرینی در دنیا برای دولت‌های امریکا غالباً یک مطلوبِ لازم، یک کار تاکتیکیِ لازم بوده است؛ به آن احتیاج داشته‌اند برای این‌که از مسایل داخلی، از مشکلات داخلیِ امریکا، مردم را متوجه به خارج کنند؛ همیشه این‌جور بوده است و حالا هم این دولت که در امریکا بر سر کار است، یک دولت افراطی و جنگ‌طلب است و مصلحت‌شان ایجاب می‌کند که این طرف و آن طرف دنیا مسأله درست کنند، مسایلی را بزرگ کنند، یا بحران بیافرینند، یا حوادث کوچک را به شکل بحران برای ملت خودشان معرفی کنند. دیگر این‌که دولت‌های امریکا و از همه بیشتر این دولتِ جنگ‌طلبِ تندروی افراطی، دنبال یک امپراطوری‌اند؛ دنبال یک سلطه‌ی جهانی‌اند. این سلطه، مخصوصِ خاورمیانه هم نیست. البته حالا خاورمیانه مطرح است؛ اما این‌ها به خاورمیانه هم قانع نیستند. شرکای اروپایی‌شان هم این را خوب می‌دانند که امریکا آن روزی که به خاورمیانه و به آسیای میانه و به مناطق حساس دنیا تسلط پیدا کند، دست از سر اروپا هم حتّی برنخواهند داشت؛ این، چیزی نیست که برای آن‌ها پوشیده و پنهان باشد. آن‌ها دنبال منافع‌شان هستند. یکی از مهم‌ترینِ مناطق، عبارت است از همین خاورمیانه؛ منطقه‌ای حساس، پل شرق و غرب، منطقه‌ی نفت، منطقه‌ی گذرگاه‌ها و گلوگاه‌های دریاییِ بسیار حساس، با ملت‌هایی که سابقه‌های فرهنگی دارند و ذخایر فراوان؛ اینها همه در این منطقه جمع است. حکومت امریکا به این‌طور چیزها برای سلطه‌ی خود در دنیا احتیاج دارد. در این منطقه، آن دولتی که صریحاً با سلطه‌طلبی مخالفت می‌کند و به‌طور جد ایستاده است، دولت جمهوری اسلامی است. طبیعی است که این مسایل وجود پیدا می‌کند و بنابراین، معارض، دولتِ امریکاست. حرف جمهوری اسلامی این است که این ملت؛ ملتی که انقلاب کرده است؛ ملتی که در طول بیست‌وهفت سال نظام جمهوری اسلامی با حوادث گوناگون و نشیب و فرازهای مختلف مواجه شده و با آنها پنجه انداخته و در همه‌ی قضایا توانسته است به طرف هدف‌های خود پیش برود؛ ملتی که اکثریت قاطع آن، جوانند؛ ملتی که دانشجوی آن، استاد آن، نخبه‌ی علمی و عملی آن روزبه‌روز رو به افزایش است، ملتی است که رو به آینده دارد؛ دل پُرامید دارد. این ملت، ملتی نیست که زیر بار زور و تحمیل امریکا و غیرامریکا برود؛ لذا همان‌طور که مسؤولان کشور در باب مسأله‌ی انرژی هسته‌یی گفته‌اند، هدف ما مطلقاً ربطی به سلاح هسته‌یی و انحراف این حرکت علمی و فناوری به سمت سلاح نیست؛ اما از این فناوری هم ملت ایران صرف‌نظر نخواهد کرد؛ این، حرف اصلی ماست. روش‌های کاری و دیپلماسی و ارتباطات و مناسبات بین‌المللی‌اش را هم مسؤولان کشور سازماندهی می‌کنند و پیش می‌برند. و اما مسأله‌ی فلسطین و روز قدس. روز قدس نزدیک است. روز قدس، روزِ آزمایش بزرگ ملت‌های مسلمان است؛ روز قدس، آن روزی است که ملت‌های مسلمان بی‌واسطه‌ی مقامات رسمی حرف‌شان را در دنیا مطرح می‌کنند. امسال هم روز قدس اهمیت مضاعفی دارد؛ هم به خاطر حادثه‌ی غزه - که واقعاً عقب‌نشینی از غزه یک شکست بزرگِ صهیونیست‌ها بود - هم به‌خاطر توطئه‌یی که بعد از شکست غزه و برای جبران آن شکست، از سوی امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها و بعضی از هم‌پیمانان‌شان در جریان است؛ یعنی عادی‌سازی رابطه‌ی زشت با رژیم صهیونیستی

در میان برخی از دولت‌های اسلامی و برخی از دولت‌های منطقه، که نبایـد زیر بار بروند. دولت‌های اسلامی با بهانه‌های مختلف و برای خاطر شاد کردن دل امریکا، نباید ارتباطشان را با این رژیم غدارِ ستمگر غاصب - که خطری برای همه‌ی منطقه و همه‌ی ملتها و دولتهاست - عـادی کننـد؛ نبایـد به‌خاطر امریکا، روی خوش به این رژیم نشان بدهنـد، که این کار زشتی است. دلیل زشت بودن این کـار هم این است که آن کسانی که مرتکب این عادی‌سازی می‌شونـد، لااقل در اوایل کار، آن را پنهان نگه می‌دارنـد؛ لـذا کار زشتی است که پنهانش می‌کنند. کار زشت را نباید انجام داد، نه این‌که پنهان کرد. بنابراین، روز قدس ان‌شاءاللَّه پُرشورتر از همیشه برگزار شود. آخرین مطلب دربـاره‌ی عراق است. این رفرانـدوم قـانون اساسـی، کـار بزرگی بود؛ کـار مبارکی بود؛ این اولین قانون اساسـی‌یی است که در عراق به‌وسیله‌ی خود مردم دارد به‌وجود می‌آید؛ این مطلقاً در جهت خواست امریکایی‌ها نیست؛ هرچند که امریکایی‌هـا این‌جور وانمود می‌کننـد؛ اما خلاف می‌گوینـد؛ چنین چیزی نیست. آن‌ها دنبال چیزهای دیگری در عراق بودنـد، هنوز هم دنبـال چیزهای دیگر هسـتند. آنچه که بعـد از این تثبیت قانون اساسـی، اهمیت بسـیاری دارد، انتخابات آینـده‌ی عراق است - ما توصیه‌یی به برادران عراقی داریم که به زبـان عربی عرض خواهیم کرد - که خیلی انتخابـات حساسـی است و اشـغالگران عراق هم نسبت به آن انتخابات از حالا مشغول فعالیتند. زخمی که امروز در عراق وجود دارد، اختلاف بین شیعه و سنی است، که به‌وسیله‌ی یک گروه افراطیِ بی‌خبرِ از اسلام، دارند آن را تشدید می‌کنند. نمی‌شود گفت این‌ها سنی‌اند؛ این‌ها نه سنی‌اند، نه شیعه؛ هم دشمن شیعه‌انـد، هم دشـمن سنی؛ این‌ها دشـمن اسـلامند. این کسانی که مسـجد شـیعه را منفجر می‌کننـد - این روزها صدام دارد محاکمه می‌شود برای کشـتن صدوپنجاه، شصت نفر شیعه در یک روستایی - چه فرقی دارند با صدام؛ این‌ها هم بمب‌گذاری می‌کنند و صد نفر، صدوپنجاه نفر از مردم شـیعه را در حلّه، در بغداد و در بخش‌های مختلف از بین می‌برند؛ این‌ها هم مثل صدام هسـتند. بنابراین، نمی‌شود گفت که این‌ها سـنی هسـتند. سیاست دشمنان اسلام ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی است. این، یکی از راه‌هایش است. هر کسـی به این اختلافـات شدیـد کمـک کنـد، در واقع به آن اهـداف کمـک کرده است. جـا دارد که همه‌ی گروه‌هـای عراقی، این حرکات را محکوم کنند و از آن تبرّی بجویند. خوشـبختانه بزرگان شـیعه عاقلانه و خوب عمل کردند؛ به شـیعیان توصیه کردند که عکس‌العمـل نشـان ندهنـد، که این کـار مهمی بود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّـا اعطینـاک الکوثر، فصـلّ لربّـک وانحر، انّ شانئک هو الابتر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جانبازان و خانواده‌های ایشان

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در دیـدار جانبازان و خانواده‌های ایشان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدیـد خانواده‌های محترم و عزیز جانبازان! این یک دیـدار نمادین است؛ ضـمن این‌که بنده این فرصت را پیدا کردم که با تعدادی از جانبازان عزیزمان و همسـران و پـدران و مـادران و فرزنـدانشان از نزدیـک دیـدار کنـم، کـه این برای من توفیـق بزرگی است و خـدا را بر آن سـپاس می‌گزارم. علاـوه بر ایـن، هـدف این است که ارادت به قشـر جانبـاز و مجمـوعه‌ی جانبـازان به عنـوان یـک علاـمت ثـابت در نظام جمهوری اسـلامی باقی بماند. جانبازان در حقیقت شهیدان زنده‌یی هستند که خدای متعال این فرصت را به آنها داده که سالهایی از عمر خودشان را همراه با مجاهدت و آزمایشِ دشوار بگذرانند. این برادر جانباز، همان برادر شـهید ماست. در همان جبهه، در همان منطقه، در همان محوطه، در همان حادثه، مثلاً انفجاری رخ می‌دهد یا تهاجمی از طرف دشمن با گلوله و بمب انجام می‌گیرد؛ یکی از دو نفر در آن حـادثه شـهید می‌شـود، یکی هم مجروح می‌شـود؛ لیکن شـهید نمی‌شود. اینهـا در واقع یـک حکم دارنـد؛ هر دو با همین انگیزه و با همین نیت رفتند تا در راه خدا جهاد کنند. هر دو تا مرز خطر جانی پیش رفتند، هر دو هم در معرض یک آزمایش قرار گرفتنـد؛ حالا یکی شـهید شـد و از دنیا رفت و پرونـده‌ی تلاش و کارش بسـته شد - البته پرونده‌ی اجر و ثواب بسته نمی‌شود؛ پرونـده‌ی تلاش و فعالیت و مجاهدت بسـته می‌شود - یکی هم زنده مانده و پرونده‌ی مجاهدت او باز است. اگر جانبازی در دوران

زندگیِ جانبازی حدود الهی را رعایت و تقوا و پاکدامنی را حفظ کند، آن‌چنان پاداشـی دارد که خدای متعال از او تعبیر می‌کند به اجر عظیم؛ «للّـذین احسـنوا منهم و اتّقوا اجر عظیم». چیزی را که خدای خالقِ عظمت از آن به عنوان عظیم یاد کند، پیداست که اجر خیلی بالاـ و بزرگ است. هر کـدام از رنجهای بعـد از جانبـازی برای شـما یک حسـنه است و ثبت می‌شود. رنـج‌ها، محرومیت‌ها و مشـکلات زنـدگی هر کـدام اجری دارد. مـا که در مقابـل حـوادث گـاهی بی‌صـبری می‌کنیم، به خـاطر این است که نمی‌دانیم این حوادث در سـرنوشت نهـایی ما پیش خـدای متعال چه تأثیری دارد. هر کـدام از این سـختی‌ها مابازائی از اجر و ثواب الهی دارد. در روایتی دارد که در روز قیـامت وقتی پـاداش سختی‌کشـیده‌های دنیـا را جلوی چشم همه‌ی خلایق به آنها می‌دهنـد و خلایق می‌بینند خـدای متعـال چه پـاداش عظیمی را برای رنج‌کشـیده‌ها قرار داده، اهـل محشـر و حتّی خود اینها آرزو می‌کننـد که ای کاش در دنیا گوشت بدنشان را با مقراض تکه‌تکه کرده بودند، برای این‌که این‌جا به این رنج‌ها می‌رسیدند. این مطلب را برای این به من و شـما گفته‌انـد که بفهمیم و لمس کنیم که هر کدام از رنج‌های شـما در دنیا پیش خدای متعال مابازاء و اجری دارد. لذا قدر این حالت را بدانید و از خدای متعال سپاسگزار و شاکر باشـید. البته این، وظایف دیگران را در جنب شـما کم نمی‌کند. مسؤولان، غیرمسؤولان، بنیـاد ایثـارگران، مسؤولاـن دولتی و بخش‌هـای مختلف، همه وظـایفی در قبـال شـما دارنـد که آنهـا را بایـد انجـام دهنـد. این‌که ما می‌گوییم شـما پیش خـدا اجر داریـد، آنهـا احسـاس نکننـد که بار از دوشـشان برداشـته است؛ نه، ما در قبال جانبازان عزیزی که در مهمترین آزمایش این انقلاب رفتند و سـلامت و جوانی خودشان را این‌طور در راه خدا دادند، وظایفی داریم. نکته‌ی دوم مربوط به همسـران محترم جانبازهـاست که من لاـزم می‌دانم از آنها تشـکر کنم. آنها در رنـج‌های زنـدگی یک جانباز، داوطلبانه خودشان را شریـک کردنـد و مشـکلاتی را بر خود هموار کردنـد، که پیش خـدای متعـال اجر دارد. همسـران جانبازان اجرشان خیلی بالاست و حقیقتاً مـا بایـد از آنهـا تشـکر کنیم. البته آنها هم بایـد بداننـد که این جانباز یک نعمت خـداست در دست آنها و برای آنها؛ چون وسـیله‌ی اجر و پاداش الهی و جلب رضایت خداست؛ و البته جلب رضایت خدا با تلاش و زحمت و جدیت به دست می‌آید؛ همه‌ی خیرات عالم این‌گونه است. هیـچ کس با راحتی و تن‌پروری به چیزی نمی‌رسـد. هر کس هر دسـتاوردی در هر مقوله‌یی از مقولات مادی و معنوی دارد، با رنـج دارد. اگر کسـی علمی به دست می‌آورد، ثروتی به دست می‌آورد، نام نیکی به دست می‌آورد، اینها با رنـج به دست می‌آیـد؛ بـا راحـتی و تن‌پروری به دست نمی‌آیـد. ملت‌هـا پیروزی و عزتی که به دست می‌آورنـد، بـا رنـج به دست می‌آورنـد. دسـتاوردهای اخروی هم عیناً همین‌طور است. ثواب الهی، رضای الهی و بهشت خداونـد با رنـج به دست می‌آیـد؛ بدون رنـج به دست نمی‌آید. انسان باید تلاش و جد و جهد کند. یکی از این رنج‌ها و جد و جهدها هم همین است که همسـران جانبازان نسبت به جانبازان متحمل می‌شونـد. نکته‌ی سوم درباره‌ی فرزنـدان جانبازان است. من، هم به فرزنـدان جانبازانی که این‌جا هسـتند، این را می‌گویم، هم به همه‌ی فرزندان جانبازان در سراسـر کشور، و هم به خود پدر و مادرهای اینها؛ یعنی جانباز و همسـرش. شـما فرزنـدان جانباز افتخار کنیـد به این‌که فرزنـد کسـی هستیـد که جوانی و سـلامت خودش را برای آرمانهای بلند الهی و اسـلامی فدا کرده؛ ایـن افتخـار دارد. نگذاریـد دنیاطلبـان، پُرروعزیزهـای بی‌جهت در جـامعه، و فرهنگ‌سازهـای دست‌نشانـده‌ی دشـمنان دین و انقلاب فضا را طوری کننـد که فرزنـد جانباز نتواند افتخار کند فرزند جانباز است. شـما در موضع مهاجم قرار بگیرید. افتخار، متعلق به شماست. این کشور یک روز در معرض سخت‌ترین و تلخ‌ترین تهاجم‌ها قرار گرفت. عده‌یی گریختند، عده‌یی حتّی از میدان‌های سختی هم فرار کردنـد - چه برسد به میدان جنگ - اما عده‌یی رفتند سینه‌شان را سپر کردند، جلوی دشـمن را گرفتند و نگذاشـتند دشمنان بیایند آبرو و هستی و شرف و ناموس این ملت را لگدمال کنند. عده‌یی از اینها شهید شدند، یک عده هم جانباز شدند. پدر شما یکی از کسانی است که توانسته این شـرف و افتخار بزرگ را به دست بیاورد. فرزندان جانبازان با این دید نگاه کنند، که نگاه درست هم همین است. بی‌دردهایی هسـتند که «فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنهٔ حداد اشحّهٔ علی الخیر»؛ وقتی بلایی پیش بیاید، از ترس مثـل موش توی سوراخ‌ها می‌خزنـد؛ اما وقتی بلا تمام می‌شود، اینها تازه شـیر می‌شونـد و سـینه‌ها را سپر می‌کننـد و از همه هم

طلبگار می‌شوند! اما جانبازان ما، خانواده‌های شهدای ما، ایثارگران ما، بخش عظیمی از متن ملت ما، کسانی هستند که در دوران سختی سینه را در مقابل سختی‌ها سپر کردند و به مصاف تلخی‌ها و سختی‌ها و دشواری‌ها رفتند؛ مظهرش همین جانبازان هستند که امروز زنده‌اند و سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران‌اند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند شماها را موفق و مؤید بدارد و به ما هم توفیق دهد تا به آنچه وظایف ما در قبال شماست، بتوانیم عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. قال‌اللَّه الحکیم: «و ان استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه یمتّعکم متاعا حسنا الی اجل مسمّی و یؤت کلّ ذی فضل فضله». مجلس مهمی است؛ روزهای مهمی هم هست. ماه رمضان با برکاتش و با سفره‌ی گشوده‌ی الهی در آن، رو به پایان است. ما مسؤولان این کشور بزرگ که همیشه این امید را داشته‌ایم که بتوانیم برای نیکو انجام دادن تکالیفِ خود از کمک الهی بهره بگیریم، این ماه عزیز را پشت سر می‌گذاریم؛ در حالی که نمی‌دانیم نصیب ما از این ماه و از رحمت الهی و تفضل الهی در این ماه و در شبهای قدر چقدر بوده. ما نمی‌توانیم از این خیر بزرگ و فضل بزرگ بگذریم. کار ما سنگین است؛ راه ما طولانی است؛ وظیفه‌ی ما بزرگ است؛ جز با کمک الهی هم این وظایف سنگین را نمی‌شود انجام داد؛ لذا باید این فرصت‌ها را مغتنم شمرد. حرف امروز من عمدتاً درباره‌ی همین قضیه است. خدای متعال مکرر در قرآن و از جمله در این آیه ما را امر می‌کند به آمرزش‌طلبی و توبه‌ی به سوی خدا. توبه، یعنی برگشت. این برگشت، هم در مرحله‌ی ایمان و هم در مرحله‌ی عمل و رفتار است. ما کوتاهی‌هایی داشتیم و داریم؛ باید خود را اصلاح کنیم؛ و این در درجه‌ی اولِ اهمیت است. سوره‌ی مبارکه‌ی هود این‌طور شروع می‌شود: «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. الر. کتاب احکمت ایاته ثمّ فصّلت من لدن حکیم خبیر. الّا تعبدوا الّا اللَّه انّنی لکم منه نذیر و بشیر و ان استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه». یعنی رسالت قرآنی در درجه‌ی اول مسأله‌ی توحید است؛ بلافاصله بازگشت به خدا و آمرزش‌طلبی از خدا مطرح می‌شود. این، مربوط به همه‌ی طبقات است؛ از پیغمبران گرفته تا درجات پایین؛ منتها گناهی که از آن استغفار می‌کنیم، در ما یک چیز است؛ در پاکان و برجستگان چیز دیگری است. «کار پاکان را قیاس از خود مگیر». آنها هم احتیاج دارند به استغفار؛ آنها هم ممکن‌اند؛ «سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد، واللَّه اعلم»؛ آنها هم احتیاج دارند که طلب مغفرت کنند و این نقص و نرسیدن و این کُندی نسبی را با طلب مغفرت از خدا جبران کنند. در مورد ما هم که خطاها و گناهان یکی دو تا نیست؛ ما انواع و اقسام خطاها را داریم. این، حرف اصلی ماست. روایتی را هم در این‌جا ذکر کنم: «ادفعوا ابواب البلایا بالأستغفار»؛ درِ بلا را به وسیله‌ی استغفار ببندید. در همین آیه هم که خواندیم، دارد «یمتّعکم متاعا حسنا»؛ یعنی بهره‌مندی نیکو از زندگی، با استغفار و توبه و آمرزش‌طلبی از خدای متعال حاصل خواهد شد. در یک روایت دیگر دارد: «خیر الدّعا الأستغفار»؛ از همه‌ی دعاها بهتر، طلب آمرزش از خدای متعال است. در مناجات شعبانیه آمده است: «الهی ما اظنّک تردّنی فی حاجة قد افنیت عمری فی طلبها منک». این حاجت چیست؟ حاجتی که می‌گوید من همه‌ی عمرم را در طلب آن سپری کردم، عبارت است از مغفرت الهی. آمرزش الهی به معنای اصلاح خطاهاست؛ به معنای جبران کردن ضربه‌هایی است که بر خودمان و بر دیگران وارد کردیم. اگر بشر بجد درصدد اصلاح خطاها و مفاسد باشد، راه خدا هموار خواهد شد و سرانجام بشر، سرانجام نیکی خواهد شد. اشکال کار ما انسان‌ها غفلت از خطای خود، غفلت از لزوم اصلاح، و غفلت از اجرایی کردن اصلاح در خود است. اگر این غفلت‌ها از بین رفت و اگر این عزم به وجود آمد، همه چیز اصلاح می‌شود. در مرحله‌ی اول – که مرحله‌ی مقدماتی و جزو بزرگترین وظایف ماست – خودمان اصلاح می‌شویم، که اساس هم این است؛ یعنی همه‌ی کارها مقدمه‌ی اصلاح خود است؛ همه‌ی کارها مقدمه‌ی کسب رضای الهی از خود است؛ «علیکم انفسکم

لایضرّکم من ضلّ اذا اهتدیتم»؛ همه‌ی تلاشها و مجاهدتها برای این است که بتوانیم خدا را از خودمان راضی کنیم و به کمالی که در اصل آفرینش برای ما در نظر گرفته شده، خود را برسانیم. مرحله‌ی دیگر، استغفار اجتماعی و اصلاح اجتماعی است؛ مسیر و هدف جمعی و کارکرد عمومی را در حوزه‌ی توانایی خودمان اصلاح کنیم؛ که این واضح‌ترین نمونه از تأثیر استغفار و مفهوم و محتوا و مضمون واقعی استغفار است. نباید این کار را دشوار به حساب آورد. اگر اراده کنیم، این کار آسان است و ما می‌توانیم. این شب‌ها در دعای شریف ابوحمزه خواندید: «و انّ الرّاحل الیک قریب المسافة»؛ پروردگارا! کسی که به سمت تو بیاید، راهش نزدیک است. عمده، عزم کردن، حرکت کردن و همت گماشتن است. «و انّک لا تحتجب عن خلقک الّا ان تحجبهم الأعمال دونک». ما به دست خود و با خطاهای خود، بین خود و خدا فاصله ایجاد می‌کنیم. خدای متعال با ما فاصله‌یی ندارد؛ راه نزدیک است. اگر توفیقی پیدا شد، این توفیق نشانه‌ی رحمت الهی است. اگر توانستید از دل استغفاری برآورید و عزمی و حرکتی بکنید، بدانید که توفیق الهی و توجه الهی شامل حال شماست؛ شما را دارند جذب می‌کنند و می‌کِشند. خدا در موارد متعدد توبه را به خودش نسبت می‌دهد؛ «ثمّ تاب علیهم لیتوبوا»؛ خدا توبه کرد تا انسانها توبه کنند. توبه یعنی چه؟ یعنی توجه و برگشت. خدا به شما عطف توجه کرد؛ این موجب شد تا دل شما هم به خدای متعال متمایل شود. تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد در همین دعای ابی‌حمزه‌ی ثمالی عرض می‌کنیم: «معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبّی لک شفیعی الیک و انا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک»؛ این‌که تو من را به خود دلالت کردی، این‌که دلیل برای من اقامه شد، گواه بر این است که تو من را داری دلالت می‌کنی؛ تو من را داری می‌کشانی و جذب می‌کنی. اگر می‌بینید در ماه رمضان دستهای جوانان ما در مساجد به سوی آسمان بلند می‌شود و صدای «العفو» آنها فضای جامعه را پُر می‌کند، بدانید که نظر لطف خدا روی این ملت است؛ جذب الهی است؛ کششی است که خدای متعال ایجاد کرده است؛ چون می‌خواهد رحمت خود را بفرستد. «اللّهم انّی اسئلک موجبات رحمتک»؛ از خدای متعال موجبات رحمت را می‌خواهیم. این، موجبات رحمت را فراهم می‌کند. خدای متعال می‌خواهد رحمت و لطف خود را شامل حال این ملت کند. از سه گونه گناه باید استغفار کرد؛ اینها به درد ما می‌خورد؛ من و شما در کارهای مدیریتی هم به آن نیاز داریم. غفلت از اینها خسارتهای بزرگی را بر ما وارد کرده است و می‌کند. سه جور گناه وجود دارد: یک‌جور گناهی است که فقط ظلم به نفس است - که تعبیر ظلم به نفس در قرآن و در حدیث فراوان است - گناهی است که فرد مرتکب می‌شود و اثر مستقیمش هم به خود او برمی‌گردد؛ گناهان متعارفِ فردیِ معمولی. نوع دیگر، گناهی است که فرد مرتکب می‌شود، اما اثر مستقیم آن به مردم و به دیگری می‌رسد. این گناه، سنگین‌تر است. این گناه، ظلم به نفس هم هست؛ اما چون تعدی و تجاوز به دیگران است، دشواری کار آن بیشتر است و علاج آن هم سخت‌تر است؛ از قبیل ظلم، غصب، پایمال کردن حقوق مردم، پایمال کردن حقوق عمومی انسانها. این گناه بیشتر متعلق می‌شود به حکومت‌ها؛ این گناه مدیران است؛ این گناه سیاستمداران است؛ این گناه شخصیت‌های بین‌المللی است؛ این گناه آنهایی است که یک کلمه حرفشان، یک امضایشان، یک عزلشان، یک نصبشان می‌تواند خانواده‌هایی و گاهی ملتی را تحت تأثیر قرار دهد. مردم عادی معمولاً این‌طور گناهی ندارند؛ اگر هم داشته باشند، دایره‌اش خیلی ضعیف است؛ کسی راه برود و مثلاً پای کسی را عمداً لگد کند؛ در این حد است. اما من و شما اگر قرار شد مبتلای به این نوع گناه شویم، دامنه‌اش وسیع است. همین‌طور که گفتیم، یک امضای ما، یک حکم ما، یک حرف ما، یک قضاوت ما، یک نشست و برخاست ما در محل تصمیم‌گیری می‌تواند اثر مستقیم خودش را به جماعت‌های زیادی برساند. این نوع گناه هم استغفار متناسب با خودش دارد. گناه نوع اول استغفارش به این است که انسان صادقانه از خدای متعال آمرزش بخواهد؛ اما گناه نوع دوم مسأله‌اش فقط با استغفار حل نمی‌شود؛ انسان باید آن را درست کند. مقوله‌ی اصلاح کردن و درست کردن و مشکلات را برطرف کردن، این‌جا پیش می‌آید. نوع سوم، گناهان جمعی ملتهاست. بحث یک نفر آدم نیست که خطایی انجام دهد و یک عده از آن متضرر شوند؛ گاهی یک ملت یا جماعت مؤثری از یک ملت مبتلا به

گناهی می‌شوند. این گناه هم استغفار خودش را دارد. یک ملت گاهی سالهای متمادی در مقابل منکر و ظلمی سکوت می‌کند و هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد؛ این هم یک گناه است؛ شاید گناه دشوارتری هم باشد؛ این همان «انّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم» است؛ این همان گناهی است که نعمت‌های بزرگ را زایل می‌کند؛ این همان گناهی است که بلاهای سخت را بر سر جماعت‌ها و ملتهای گنهکار مسلط می‌کند. ملتی که در شهر تهران ایستادند و تماشا کردند که مجتهد بزرگی مثل شیخ فضل‌اللّه نوری را بالای دار بکِشند و دم نزدند؛ دیدند که او را با این‌که جزو بانیان و بنیانگذاران و رهبران مشروطه بود، به جرم این‌که با جریان انگلیسی و غربگرای مشروطیت همراهی نکرد، ضد مشروطه قلمداد کردند - که هنوز هم یک عده قلمزن‌ها و گوینده‌ها و نویسنده‌های ما همین حرف دروغ بی‌مبنای بی‌منطق را نشخوار و تکرار می‌کنند - پنجاه سال بعد چوبش را خوردند: در همین شهر تهران مجلس مؤسسانی تشکیل شد و در آن‌جا انتقال سلطنت و حکومت به رضاشاه را تصویب کردند. آنها یک عده آدم خاص نبودند؛ این یک گناه ملی و عمومی بود. «و اتّقوا فتنهً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصّهً»؛ گاهی مجازات فقط شامل افرادی که مرتکب گناهی شدند، نمی‌شود؛ مجازات عمومی است؛ چون حرکت عمومی بوده؛ ولو همه‌ی افراد در آن شرکت مستقیم نداشتند. همین ملت آن روزی که به خیابانها آمدند و سینه‌شان را مقابل تانک‌های محمدرضا پهلوی سپر کردند و از مرگ نترسیدند؛ یعنی تحمل و صبر و سکوت گناه‌آلود پنجاه ساله را تغییر دادند، خدای متعال پاداش آنها را داد؛ حکومت ظلم ساقط شد، حکومت مردمی سر کار آمد؛ وابستگی ننگ‌آلود سیاسی از بین رفت، حرکت استقلال آغاز شد و ان‌شاءاللّه ادامه هم دارد و ادامه پیدا خواهد کرد و این ملت به توفیق الهی و به همت خود، به آرمانهای خودش خواهد رسید. این به خاطر این بود که حرکت کرد. بنابراین گناه نوع سوم هم یک‌طور استغفار دارد. در قرآن بارها «توبه» با «اصلاح» همراه آمده است؛ «الّا الّذین تابوا و اصلحوا»، «من تاب و امن و عمل صالحا». در جایی مصداق این اصلاح هم ذکر شده است: «انّ الّذین یکتمون ما انزلنا من البیّنات»؛ در مقابل کسانی که کتمان کنندگان حقایق بودند، «الّا الّذین تابوا و اصلحوا و بیّنوا». یا «الّا الّذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا باللّه و اخلصوا دینهم للّه»؛ درباره‌ی کسانی است که نفاق ورزیدند و دودله شدند. می‌فرماید توبه و اصلاح اینها به این است که خودشان را یک دله و خالص کنند. بنابراین اصلاح لازمه‌ی توبه است. ما باید استغفار کنیم. استغفار ما فراتر از استغفار اشخاصِ خود ماست. بنده هم باید بروم برای شخص خودم استغفار کنم، شما هم باید استغفار کنید. در واقع نمی‌شود گفت ما گناهکاریم؛ غرق گناهیم. اینقدر کوتاهی، اینقدر تخلف و اینقدر تقصیر در اعمال شخصی ما وجود دارد؛ لذا باید استغفار کنیم. استغفار هم دل را نورانی و ذهن و روح را شفاف می‌کند. این‌که استغفارهای شخصی ماست؛ بین خود ما و خداست؛ لیکن استغفارهای عمومی هم داریم؛ چون جمعی که این‌جا نشسته‌اند، مسؤولان کشور هستند؛ رؤسای قوا هستند؛ مدیران ارشد کشور هستند. من پنج سرفصل را یادداشت کرده‌ام؛ اما چون وقت نیست، توضیح نمی‌دهم؛ فقط عبور می‌کنم. یکی مسأله‌ی اختلاف است. از اختلافات باید توبه و استغفار کنیم. اختلاف به ما ضربه می‌زند. اختلاف گاهی با برانگیختن احساسات قومی و مذهبی و محلی و سیاسی است؛ گاهی با به کشمکش رساندن اختلافات فکری است. اختلاف فکری ممکن است وجود داشته باشد، ایرادی هم ندارد؛ اما نباید به کشمکش برسد. این‌که ما به بعضی از کسانی که بر ضد اعتقادات مردم، بر ضد حقایق موجود جامعه و بر ضد تاریخِ صحیح قلمفرسایی‌های اغواگر می‌کنند، اعتراض می‌کنیم، به خاطر همین است؛ و الّا ما با بیان آزاد، مسأله و مشکلی نداریم. بنده به معنای حقیقی و وسیع کلمه معتقد به آزادی بیانم؛ منتها برخی از حرفها جایش در منبرهای عمومی نیست؛ جایش در مباحث تخصصی است. بله، چند نفر فقیه بنشینند، چند نفر حقوقدان بنشینند، چند نفر فیلسوف بنشینند، چند نفر جامعه‌شناس بنشینند درباره‌ی اساسی‌ترین مسائل و درباره‌ی اصل توحید با هم بحث کنند؛ یکی رد کند، یکی قبول کند، یکی استدلال کند؛ بعد هم پخش بشود و جلوی چشم مردم قرار بگیرد؛ اما در محافل تخصصی این کار باید انجام بگیرد. درباره‌ی بینات انقلاب هم همین‌طور است؛ درباره‌ی مسائل اساسی نظام جمهوری اسلامی هم همین‌طور است؛ در مجالسِ تخصصی بحث انجام بگیرد. این نهضت آزادفکری که ما مطرح کردیم،

برای همین است. البته دانشگاه‌ها و حوزه‌ها اول حرکت خوبی از خود نشان دادند و تجاوب کردند؛ لیکن عملاً من در صحنه چیزی مشاهده نمی‌کنم. محافل علمی راه بیندازند و بحث کنند؛ اما اگر قرار شد یک نفر اغواگرانه مطلبی را که در حوزه‌ی تخصصی باید به بحث و جدل و استدلال طرفینی گذاشته شود، برای عامه‌ی مردم بیان کند، این آزادی بیان نیست. البته اینها اختلافات فکری و سیاسی و اختلاف و شکاف بین ارکان حاکمیت نظام است که می‌تواند به کشمکش نرسد. چند سال تلاش داشتند این کار را بکنند؛ یعنی بین ارکان حاکمیت اختلاف بیندازند. پیداست که وقتی بین مسؤولان اصلی کشور کشمکش و دعوا و اختلاف بود و همدیگر را قبول نداشتند و دائم به فکر ضربه‌زدن به هم بودند، کارها پیش نمی‌رود. خوشبختانه برخی از مسؤولان هوشیارانه زیر بار نرفتند و اجازه ندادند؛ و الّا دشمن برنامه‌اش خیلی وسیع بود. امروز، هم‌جهتیِ سه قوه برای ملت ایران یک فرصت است. البته عده‌یی این را محکوم می‌کنند، که این محکوم کردن غلط است. این‌که کسانی در قوای مختلف با انتخاب و خواست مردم در جهت واحدی از لحاظ مشی سیاسی حرکت کنند، هیچ چیز مضری نیست؛ برای کشور مفید است. البته عرصه باز است، کارها شفاف است و مردم می‌بینند. منتقد، انتقاد منصفانه می‌کند؛ قدر و ظرفیت اشخاص، همت‌ها و انگیزه‌ها مشخص می‌شود؛ این ایرادی ندارد. الان فرصتی پیش آمده است. نگذارید این فضای هماهنگی، با طرح بی‌مورد برخی از اشکالات یا با بزرگ کردن چیزهای کوچک، از بین برود. توجه داشته باشید چشم و گوش‌های بدخواه و بددلی وجود دارند که می‌خواهند بین عناصرِ هم‌جهت اختلاف به وجود بیاورند و نگذارند کار کنند. خیلی مراقب باشید؛ هم در دولت مراقب باشید، هم در مجلس مراقب باشید، هم در قوه‌ی قضاییه مراقب باشید، هم در عرصه‌های گوناگون سیاسی و مطبوعاتی و غیره. انتقاد، طلب اصلاح و مطالبه‌ی مطالبات مردم، خوب است؛ عیب‌جوییِ بی‌منطق، بزرگنمایی، تهمت‌زنی و افترا و شایعه‌پراکنیِ بی‌اساس بد است؛ اینها را باید از هم تفکیک کرد. به نظر من این یکی از چیزهایی است که ما هر چه در گذشته در این زمینه کوتاهی داشتیم، حالا باید از این کوتاهی‌ها استغفار کنیم و نگذاریم غفلت ما ادامه پیدا کند. دوم، مسأله‌ی خودخواهی به معنای وسیع کلمه است. از خودخواهی‌ها باید استغفار کنیم. خودخواهی نقطه‌ی مقابل خداخواهی است. دل خودخواه به همان اندازه که خودخواه و خودپرست است، از خداخواهی و خداپرستی دور است. این خودخواهی به معنای وسیع کلمه است؛ یعنی شامل حمایت بی‌استدلال و متعصبانه و حمیت‌آمیز از خود، از حزب خود، از جناح خود، از خویشاوند و وابسته‌ی خود و از دوست و رفیق صمیمی خود است؛ این غلط است. بسیاری از اختلافاتی که در جامعه‌ی سیاسی کشور ما وجود داشت، ناشی از همین بود. بنده سالها پیش - شاید بیست سال پیش - گفتم اختلافاتی که به عنوان چپ و راست بروز می‌کند، مثل اختلافات قبیله‌یِ زمان قدیم است. نگذاریم این حالت ادامه پیدا کند؛ نگذاریم این خودخواهی‌ها در ما رسوخ کند و منشأ اثر شود. سوم، غفلت از مردم و خدمت به آنهاست. اگر غفلتی در این مورد داشته‌ایم، باید به خدا پناه ببریم و توبه کنیم. نگذاریم دل ما از مردم غافل شود؛ بخصوص شما مسؤولانی که مردم با شعار «خدمت به مردم»، «مبارزه‌ی با فساد»، «عدالت اجتماعی» - چه در مجلس، چه در دولت - شما را انتخاب کرده‌اند. یک لحظه باید از خدمت به مردم غافل نشویم. به برکت گفتمان عدالت و خدمت و مبارزه‌ی با مفاسد، امروز این مجلس و این دولت شکل گرفته. علاقه‌ی مردم به این مفاهیم بوده؛ نمی‌شود این مفاهیم را مجرد و انتزاعی بدانیم؛ اینها مفاهیم واقعی است؛ در میدان زندگی است. عدالت را باید در برنامه‌های گوناگون معنا کنید. آنچه مربوط به عدالت و خدمت به امور اقتصادی و مادی مردم است، در سیاست‌های برنامه‌ی چهارم وجود دارد؛ که از جمله‌ی آنها تقویت پول ملی، مهار تورم و گرانی، کم کردن شکاف و فاصله بین دهک‌های بالا و پایین جامعه و از این قبیل است. این سیاست‌ها باید به برنامه تبدیل شود؛ و الّا خود عنوان «عدالت» یک هدف آرمانی است. سیاست‌هایی که می‌تواند ما را به عدالت برساند و برنامه‌هایی که می‌تواند این سیاست‌ها را محقق کند، باید مورد توجه قرار بگیرد. البته در برنامه‌ی چهارم در این زمینه مشکلاتی وجود دارد؛ این مشکلات هم باید برطرف شود؛ برنامه واقعاً طبق سیاست‌ها تحقق پیدا کند تا بتوان امیدوار بود که با این برنامه به آن سیاست‌ها خواهیم رسید. سرفصل بعدی، غفلت از مبانی اقتدار ملی و موجبات

پایه‌های اصلی اقتدار ملی است. یک ملت برای این‌که به سعادت معنوی برسد، برای این‌که به آزادی برسد، برای این‌که به قله‌های معرفت برسد، احتیاج دارد به این‌که قوی و مقتدر باشد؛ گر چه آن چیزها هم خودش از موجبات اقتدار است. یک ملت ضعیف، یک ملت توسری‌خور، یک ملت وابسته و دنباله‌رو، ملتی که چشمش به دست و دهان دیگران است، نمی‌تواند خودش را به قله‌های آرمانی برساند. اقتدار ملی را باید تأمین کرد. اقتدار ملی با چه چیزی تأمین می‌شود؟ با علم و اخلاق. درباره‌ی علم خیلی صحبت کرده‌ایم؛ در این جلسه درباره‌ی اخلاق صحبت می‌کنیم. در اخلاق، ما نباید نمره کم بیاوریم. پیغمبر ما معلم اخلاق است. پرچم تهذیب و تکمیل اخلاق را پیغمبر برافراشته و رسالت پیغمبر اعلام کرده. ما باید در زمینه‌ی اخلاق دچار عقب‌ماندگی نشویم. رفتارهای اجتماعی، انضباط، وجدان کاری، قانون‌گرایی و روح دینداری - که بعضی آدمهای بی‌انصاف، روح دینداری جوان‌های ما را در معرض تطاول قرار دادند و به نام حرفهای بی‌محتوا و بی‌منطق و به نام آزادی، دستخوش غارت کردند - از پایه‌های اقتدار است. از توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود هم نباید غفلت کنیم. یکی از پایه‌های اقتدار ملی این است که مسؤولان کشور و آحاد ملت اعتقاد داشته باشند می‌توانند این راهها را طی کنند و این کارها را انجام دهند؛ خود را عاجز، بی دست و پا و در محیط بن‌بست احساس نکنند. این را باید به مردم بدهیم؛ این از جمله‌ی وظایف ماست؛ این جزو کارهایی است که دولت باید انجام دهد. موجبات اقتدار ملی جزو کارهایی است که مربوط به حکومت است و دستگاه‌های حکومتی باید انجام دهند. البته توهم قدرت هم نداشته باشیم. آنچه را که نمی‌توانیم، با تخیل و توهم و خیال‌پردازی برای خودمان فرض نکنیم؛ غفلت از قدرت واقعی و حقیقی خودمان نداشته باشیم. و آخرین سرفصلی که ذکر می‌کنم، غفلت از دشمن است. هر چه از دشمن و توطئه‌های دشمن غفلت کرده‌ایم، بایستی از آن استغفار و توبه کنیم. این توبه به معنای توجه دادن خود، تنبه دادن به خود به معنای آگاهی و هشیاری و باز شدن چشم ماست. مدتی این جنجال را راه انداختند که شما از دشمن، زیاد اسم می‌آورید؛ توهم توطئه دارید؛ خیال می‌کنید علیه شما توطئه است. با غفلت از توطئه، مگر توطئه از بین می‌رود؟ امروز دیگر همه چیز آشکار و ظاهر شده است. آن روزی که این حرفها زده می‌شد، شاید هنوز برخی از حرفها علنی نشده بود؛ اما امروز به طور علنی اعلان می‌کنند که علیه نظام جمهوری اسلامی، علیه قانون اساسی ما، علیه ملت ما و علیه منافع ما توطئه وجود دارد. با غفلت از توطئه نمی‌توان از توطئه جان سالم به در برد. باید هوشمندانه و آگاهانه با دشمنی‌ها و توطئه‌ها آشنا شد و در مقابل آن هوشمندانه و آگاهانه و مدبرانه از خود و از منافع ملی خود و از هویت خود دفاع کرد. امروز در منطقه‌ی ما مسائل فراوانی وجود دارد. شاید بشود گفت امروز حساس‌ترین نقطه‌ی دنیا منطقه‌ی خاورمیانه است. امریکا در این منطقه اهدافی را برای خود تعریف کرده است. هدف اساسی امریکا در چارچوب اهداف سلطه‌طلبانه و امپراتوری‌خواهانه‌ی امریکاست؛ این چیزی نیست که مقطعی انتخاب کرده باشند؛ نه، دنبال امپراتوری و تسلط بر همه‌ی دنیا هستند. در چارچوب این اهداف، مسأله‌ی خاورمیانه، منطقه‌ی حساس قرار می‌گیرد. برای خاورمیانه و خلیج فارس و شمال آفریقا برنامه دارند. البته این برنامه داشتن، معنایش این نیست که خواهد شد؛ نه، برنامه هم دارند، تمهید هم کرده‌اند، مقدماتش را هم فراهم می‌کنند و نمی‌رسند؛ کما این‌که نرسیده‌اند. در فلسطین نرسیدند، در عراق نرسیدند؛ لیکن برای این‌جاها و کشورهای دیگر برنامه دارند. برای عراق برنامه داشتند. هدف امریکا در این منطقه این است که در این کشورها دولت‌هایی سر کار بیایند که کاملاً دست‌نشانده و مطیع امریکا باشند و دردسری برای امریکا نداشته باشند. دولت‌های امروزِ خاورمیانه این‌طور نیستند. البته خیلی از آنها مطیع هستند، اما دردسر دارند. اگر طبق نسخه‌ی امریکایی بخواهند دردسر نداشته باشند، راهش این است که یک ظاهر دمکراسی در آن‌جا وجود داشته باشد؛ تسلط امریکا باشد، حکومت‌های بظاهر منتخب مردم هم سر کار باشند. حتّی حکومت‌های سلطنتی‌یی که امروز در خاورمیانه وجود دارد، امریکا اینها را دوست نمی‌دارد؛ چون می‌داند اینها برای او مایه‌ی دردسر است. دولت‌های اسلامی و عربی باید به این نکته توجه کنند. امریکا برای مصر هم برنامه دارد؛ برای سعودی هم برنامه دارد؛ برای اردن هم برنامه دارد؛ برای کشورهای خلیج فارس هم برنامه دارد. برنامه‌ی او فقط برای لبنان و سوریه و عراق نیست که دیگر کشورهای

عربی بنشینند تماشا کنند که امریکا به خیال خود حساب سوریه و لبنان را برسد؛ بعد نوبت آنهاست. البته بین خواست امریکا و واقعیت خیلی فاصله است. گروهی که امروز در امریکا سر کارند، مثل آدم‌های مست تصمیم می‌گیرند؛ اصلاً نمی‌فهمند چه کار می‌کنند؛ اینها از خیلی واقعیات عالم فاصله دارند و دورند. خود تحلیلگران زبده و برجسته‌ی سیاسی امریکا هم امروز همین حرف‌ها را می‌زنند و می‌نویسند. سایت‌های اینترنتی و مطبوعاتشان از این حرف‌ها پُر است؛ می‌گویند اینها دارند امریکا را به نقطه‌ی اضمحلال و سقوط می‌کشانند. واقع قضیه هم همین است. وجود اینها برای امریکا احتمالاً انتقام خدایی است؛ لیکن به هر حال این برنامه را دارند. این منطقه، چنین منطقه‌یی است. ما در این منطقه، نقطه‌یی هستیم که قدرت ملی و قدرت سیاسی کشور ما، هم در خود منطقه، هم در سطح دنیا، هم در زبان تحلیلگران سیاسیِ زبده و درجه‌ی یک دنیا مورد اعتراف قرار گرفته؛ این را قبول کرده‌اند. یک کشور بزرگ، یک کشور آباد در یک نقطه‌ی فوق‌العاده حساس، با جمعیت زیاد، با مسؤولان متحد و متفق، با ملت بااستعداد و با ملت جوان؛ ما چنین موقعیتی داریم. در این موقعیت باید حواسمان جمع باشد؛ متوجه اطراف باشیم؛ توطئه‌های دشمنان را ببینیم؛ آگاهانه و هوشیارانه و مدبرانه و شجاعانه حرکت کنیم. این‌که می‌بینید جنجال علیه جمهوری اسلامی زیاد است، دلیل اقتدار ماست. امام (رضوان‌اللَّه‌علیه) یک وقت فرموده بودند اگر جمهوری اسلامی چیزی نیست، چرا این‌قدر علیه آن صف‌آرایی می‌کنند؟ اگر اهمیتی ندارد، چرا برای مقابله‌ی با آن، این‌قدر خودکشان می‌کنند؟ این، دلیل اقتدار جمهوری اسلامی است. این چند روزه سر قضیه‌ی موضعگیری رئیس جمهور جنجالی به وجود آوردند. البته این بار اول هم نبود؛ بار چندم بود. یک‌بار دیگر هم ده، یازده سال قبل به مناسبت قتل اسحاق رابین، رئیس جمهور وقتِ ما آن روز اظهار نظری کرد؛ جنجالی درست کردند که چرا رئیس جمهور ایران از قتل نخست‌وزیر اسرائیل اظهار خوشحالی کرده! اولین احساسی که به انسان دست می‌دهد، شرمندگی از بشریت است به عوض سران اروپا و غرب؛ اینها باید از بشریت شرمنده باشند که این‌قدر تحت نفوذ صهیونیست‌ها هستند؛ از ملت‌های خودشان هم باید شرمنده باشند. مگر در دنیا دولت‌هایی که دولت‌های دیگر را قبول نداشته باشند و هویت سیاسی آنها را انکار کنند، وجود ندارند؟ مگر رؤسای کشورهایی که در دل آرزوی نابودی رئیس یک کشور دیگر را داشته باشند، در دنیا کم‌اند؟ به زبان هم می‌آورند، مرتب هم هست. کجا چنین حساسیتی به وجود می‌آید؟ نفوذ صهیونیست‌ها روی دولت‌های غربی و اروپایی متأسفانه چنین جنجال‌هایی را به وجود می‌آورد. بعد هم از فرصت استفاده کردند، این را وصل کردند به قضیه‌ی انرژی اتمی! آن نادانی که اولین بار این حرف را زد و این را به ماجرای انرژی اتمی وصل کرد، نفهمید که سلاح اتمی برای از بین بردن حکومت‌ها و سیستم‌ها و رژیم‌ها نیست؛ سیستم‌ها و رژیم‌ها با سلاح اتمی از بین نمی‌روند؛ سلاح اتمی فقط می‌تواند انسان‌ها و سرزمین‌ها را نابود کند. آنچه رژیم‌ها را نابود می‌کند، قدرت مقاومت و عزم و مبارزه‌ی ملت‌هاست؛ که این عزم و مبارزه در فلسطین وجود دارد و به فضل الهی حتماً به سرنگونی رژیم صهیونیستی منتهی خواهد شد. پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را سوگند می‌دهیم ما را موفق به استغفار و توبه بفرما؛ با نور توبه، دل‌های ما را روشن و منور کن؛ شر دشمنان را از سر امت اسلامی و عموم ملت‌های مسلمان کم و کوتاه کن. پروردگارا! ملت عزیز ایران را روزبه‌روز عزیزتر بفرما. (یکی از دوستان بخصوص از من درخواست کردند که درباره‌ی نماز به مدیران سفارش و تأکید کنم. در مورد نماز، بخصوص به مسؤولان آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها عرض می‌کنم که در این‌باره اهتمام بورزید. ان‌شاءاللَّه کسانی که مسؤول اقامه‌ی نماز هستند، بتوانند برنامه‌های خود را در دستگاه‌ها بسهولت اجرا کنند. همکاری‌های خوبی با اینها شده، بعد از این هم این همکاری‌ها باید ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز زیاد شود.) پروردگارا! شهدای عزیز ما را با پیغمبر محشور بفرما؛ همدلی میان مسؤولان کشور را روزبه‌روز بیشتر کن. پروردگارا! به حق محمد و آل محمد مسؤولان کشور را در قوای سه‌گانه در انجام دادن وظایف خودشان موفق و مؤید بگردان.
والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فرهنگیان و معلمان استان کرمان

گزیـده‌ای از بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار فرهنگیان و معلمان اسـتان کرمان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً به برادران و خـواهران عزیز معلم سـلام و خوش‌آمـد عرض می‌کنیم. جلسه‌ی امروز مـا به یـک معنـا جلسه‌ی کـاری است؛ به یـک معنـا جلسه‌ی نمادین است. جلسه‌ی نمادین، از این جهت که اصل نشسـتن ما با معلمان در هر سال، نماد تکریمی است که نظام اسـلامی برای قشر معلم در جامعه قائل است. جلسه‌ی کاری، از این جهت که امروز این جلسه مربوط به شـماست و شما باید صحبت کنید؛ و این اولین جلسه از این نوع است که مـا تشکیل می‌دهیم. مـا با اساتیـد و دانشـجویان جلساتی داشـته‌ایم که به جای این‌که بنـده صـحبت کنم، افرادی از حضـار جلسه صـحبت می‌کردنـد؛ که تـأثیر بسیار خوبی هم دارد؛ چون از زبـان افراد صـاحب‌نظر یک قشـر، مسائل مورد اهتمام آنها بیان می‌شود. این‌گونه جلسات از تلویزیون هم پخش می‌شود؛ هم مسؤولان می‌شنوند، هم مردم می‌شنوند؛ برای بنده هم بسیار مفید است. ما تاکنون چنین جلسه‌یی با معلمان نداشته‌ایم. شاید یکی دو هفته پیش بود که معلمی - نمی‌دانم با نامه یا با پیغام - اعـتراض کرده بود که چرا فلانـی برای معلمـان چنین جلسه‌یی را تشـکیل نمی‌دهـد. دیـدیم حرف درسـتی است؛ و تصادفاً به این جلسه افتـاد. مـا از قبل برنامه‌ریزی نکرده بودیم که این جلسه در کرمان برگزار شود؛ بعـد که این سـفر پیش آمـد، دیـدار هر ساله‌ی خـودم بـا معلمـان را - که مصـادف بـا هفته‌ی معلم است - در این‌جـا قرار دادیم و این جلسه تشـکیل شـد؛ بنـابراین جلسه متعلق به شمـاست. من ابتـدا چنـد جمله‌یی عرض می‌کنم، بعـد دوسـتان جلسه را اداره می‌کننـد و شـما مطالبی را بیان خواهیـد فرمود. این‌که جلسه‌ی دیـدار ما با معلمان در کرمان برگزار شد، به نظر من تصادف عجیبی است؛ زیرا من از لحاظ تعلیم و تربیت با کرمان ارتباط ویژه‌یی دارم. البته ارتبـاط من بـا کرمانی‌هـا در عرصه‌هـای مختلف خیلی زیـاد بوده؛ خیلی از دوسـتان نزدیک ما در دوران مبارزه و دوران طلبگی، رفقای کرمانی بوده‌انـد - مثل آقای هاشـمی رفسـنجانی، آقای حجتی کرمانی، آقای باهنر و بعضـی دیگر - دوسـتان کرمانی از غیرطلاب هم داشـتم که بین من و آنها خیلی محبت برقرار بود - مثل مرحوم اسـلامیت و بعضی دیگر - لیکن در زمینه‌ی تعلیم و تربیت، ارتباط من با کرمان از همه‌ی اینها قدیمی‌تر است. دبسـتانی که من در مشـهد می‌رفتم، معلم آن، مرحوم میرزا حسین تـدین کرمانی بود. تنها مـدرسه‌ی دینی مشـهد هم مدرسه‌ی ایشان بود، به نام «دارالتعلیم دیانتی». بنده شـش سال در این مدرسه زیر دست آقای تدین درس خواندم. مرحوم تدین واقعاً یک مرد حسابی بود. نه تنها آن زمان که من بچه بودم، این حس را داشتم، بلکه زمـان ریـاست جمهوری هم که ایشـان در مشـهد به دیـدن من آمـده بود، از نو نگاهی به ایشان کردم؛ دیـدم مرد سـنگین، جاافتاده، محترم و باشخصـیتی است. ایشان، هم معلم بود، هم ناظم. با آن وقار و هیمنه‌یی که داشت، در حیاط مـدرسه راه می‌افتاد و چوبی به دسـتش می‌گرفت و البته گـاهی هم بچه‌ها را فلک می‌کرد؛ بنـده را هم یک‌بار فلک کرد. ایشان مرد محبوبی بود. در همان دوره‌ی بچگی هم بنـده و شایـد همه‌ی بچه‌هـا به ایشـان علاقه‌منـد بودیم. وقـتی درسم در آن مـدرسه تمـام شـد، یکی از برادرانم در آن‌جا مشغول تحصیل شد؛ ولی باز من با ایشان سلام و علیک داشتم. سر ماه وقتی می‌رفتم شهریه‌ی برادرم را بدهم، ایشان را می‌دیدم؛ باز هم با همان منش و چهره‌ی محترم و آقاوار و واقعاً مـدیریتی؛ آن هم نه مـدیریت یک دبسـتان. ایشان در مدرسه هیبت داشت. ما در مدرسه محلی داشتیم به نام قصاص‌گاه، که بچه‌ها در آن‌جا مجازات می‌شدند؛ بنده هم در همان‌جا یک‌بار قصاص شدم! آن‌جا، هم محل مجازات بچه‌ها بود، هم نوعی زباله‌دانی؛ یعنی بچه‌ها خربزه یا هنـدوانه می‌خوردند و پوست‌هایش را باید در آن‌جا می‌ریختند. ایشـان وقتی در مـدرسه راه می‌رفت، بـا همان لهجه‌ی کرمانی به بچه‌ها خطاب می‌کرد: هر کس مِیْوه می‌خورد، پوسـتهایش را بریزد قصاص‌گاه. از آن سال‌ها، این صـدا هنوز در گوش من هست. غرض، این ارتباط نزدیکِ عاطفی را من با مسأله‌ی تعلیم و تربیت در کرمـان و بـا عنصـر کرمـانی از این سابقه‌ی طولانی دارم. این هم تصادف عجیبی است که این جلسه‌ی تعلیم و تربیتیِ معلمی، با این سابقه، در کرمان اتفاق بیفتد. البته بعد از آن هم من با بعضـی از معلمان کرمانی ارتباط داشـتم. سال‌های آخر دهه ۴۰ و شاید اوایل دهه ۵۰ وقتی برای سـخنرانی‌های مـذهبی به کرمان می‌آمدم، چند نفر از جوان‌های فعال، مبارز و مذهبی دور و بر ما بودند؛ یکی از

آنها آقای محمدرضا مشارزاده بود، که ایشان هم معلم بود. بنابراین با معلم‌ها ارتباط خوبی داشتیم. البته شما جمع حاضر، نمونه‌یی از معلمان استان هستید؛ جامعه‌ی معلمیِ استان کرمان خیلی وسیع‌تر است. چون نسل جوان و نوجوان ما در جامعه گسترده است، نقش شماها در پیشبرد مسائل عمومی و ملی در سطح استان، بسیار مهم است. به هر حال برای جامعه‌ی معلمان - چه زنان، چه مردان - از اعماق قلب احترام قائلم و نقش شما را حقیقتاً مهم می‌دانم. آرزوی من این است که این احساس و درک عمیق تا اعماق جامعه‌ی ما و بخصوص در دستگاه‌های تصمیم‌گیرنده وجود داشته باشد و نقش تعلیم و تربیت و معلم را بدانند. پس از طرح نظرات و دیدگاه‌های گروهی از فرهنگیان و معلمانِ حاضر در جلسه، بار دیگر رهبر معظم انقلاب اسلامی بیاناتی ایراد فرمودند که گزیده‌ای از آن چنین است: بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم از نظر من جلسه‌ی بسیار خوبی بود. بعضی از دوستان گفتند این حرفها را ما می‌دانیم و آمده‌ایم حرفهای شما را بشنویم. من عرض می‌کنم نه؛ این که معلمان این حرفها را بدانند، کافی نیست. اینها حرفهای معلمان است که دوستان دارند می‌گویند. این حرفها منعکس خواهد شد؛ هم برای مسؤولان و هم برای مردم. برای من هم شنیدن این حرفها مهم است؛ امیدواریم مفید باشد و بتوانیم اینها را منشأ اثر قرار دهیم. یازده نفر از دوستان معلم صحبت کردند. این را هم در حاشیه عرض کنیم که خیلی از برادران و خواهرانِ حاضر در جلسه حرفهایی دارند که دوست دارند آنها را بزنند. البته ممکن است این حرفها مهم باشد، ممکن است مهم نباشد؛ اما خودشان فکر می‌کنند این حرفها را باید بزنند؛ ولی مجالی پیدا نمی‌کنند. در عین حال اگر قرار باشد همه‌ی دوستان صحبت کنند، جلسه‌ی یک ساعته و دو ساعته کافی نیست؛ یک جلسه‌ی سی‌وپنج شش ساعته‌یی باید تشکیل دهیم و بشنویم و یادداشت کنیم؛ که آن هم میسر نیست. بنابراین حرفها را - اگر واقعاً حرفهای لازمی است - بنویسید؛ من می‌گویم بررسی کنند. و اما آنچه معلمان عزیز فرمودند. تحقق برخی از اینها تدریجی است. منزلت معلمان - که بعضی از برادران فرمودند و بسیار هم مهم است - با بخشنامه و دستور به دست نمی‌آید؛ اینها حکمی نیست. منزلت معلمان با یک روند تدریجی به‌وجود می‌آید؛ به شرط این‌که به آن اعتقاد وجود داشته باشد. همین کاری که ما داریم می‌کنیم، یکی از کارهایی است که به این امید انجام می‌گیرد که منزلت معلم و تعلیم و تربیت در جامعه بالا برود. بنابراین اینها دستوری و بخشنامه‌یی نیست؛ اینها را باید تأمین کرد. یک مقدار به خود معلم مربوط است، یک مقدار به مدیران تعلیم و تربیت در آموزش و پرورش مربوط است، یک مقدار هم البته به مسؤولانِ تصمیم‌گیر کشور ارتباط پیدا می‌کند. پیشنهادهایی که درباره‌ی بازنشستگان و معلمان و حقوق و امثال این چیزها بیان کردید، باید کارشناسی شود و به دولت محول گردد... حق معلم باید طبق قاعده و قانون و مقررات داده شود؛ منتها کاری که ما می‌کنیم، تسهیل و زمینه‌سازی است؛ به پیشرفت کار کمک می‌کنیم. ما اجراکننده نیستیم؛ به آموزش و پرورش می‌گوییم، به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی سفارش می‌کنیم، به خود رئیس‌جمهور محترم سفارش می‌کنیم، به مسؤولان ذی‌ربط سفارش می‌کنیم، به مسؤولان استانی سفارش می‌کنیم؛ والّا دستگاه رهبری کار اجرایی به این معنا مطلقاً انجام نمی‌دهد؛ دولت باید انجام دهد؛ وظیفه‌ی دولت است؛ درستش هم همین است که اینها را دولت انجام دهد. البته پیشنهادهایی که شد، عمدتاً پیشنهادهای مهم و خوبی است؛ حاکی از خبرویت در کار آموزش و پرورش است. من این پیشنهادها را به مجموعه‌ی خودمان می‌دهم تا بررسی کنند و ان‌شاءاللَّه آنچه عملی و ممکن باشد، به توفیق الهی انجام خواهد گرفت. اما آنچه من می‌خواهم عرض کنم. اعتقاد بنده به مسأله‌ی تعلیم و تربیت و مسأله‌ی معلم، یک اعتقاد عمیق و بنیانی و اصولی است؛ به تعبیر فرنگی‌مآبها، یک اعتقاد ایدئولوژیک است. این‌طور نیست که مثلاً فکر کنیم سیاست جاری اقتضاء می‌کند ما معلم را تقویت یا تضعیف، کمک و یا ترویج کنیم؛ نه، مسأله این است که هیچ تحولی - چه مثبت، چه منفی - در جامعه صورت نمی‌گیرد، مگر این‌که معلم و دستگاه تعلیم و تربیت در آن نقش اساسی دارد. اگر جامعه‌ی آموزش و پرورش، یک جامعه‌ی فعال، پُرنشاط، متعهد، دارای احساس مسؤولیت، مبتکر، عالم و پُرانگیزه باشد، در سطح کشور تأثیر بنیانی خواهد گذاشت. البته احزاب و جناح‌ها و جمعیت‌های سیاسی همیشه برای اهداف کوتاه مدت - برای فلان خواست، فلان انتخابات، فلان گزینش - به آموزش و پرورش توجه ویژه‌یی دارند؛ اینها چیزهای

بسیار کم اهمیتی است؛ اینها کوچک کردن نقش آموزش و پرورش و معلم و مدرسه است. تشکیل هویت نسل جدید به دست معلم است؛ یعنی حتّی نقشی پُررنگ‌تر از نقش خانواده و پدر و مادر. خود شما هم فرزندان مدرسه‌یی دارید و می‌بینید که گاهی اوقات فرمایش آقا معلم یا خانم معلم برای بچه وحی مُنزل است؛ به خانه می‌آید، کاری را انجام می‌دهد یا کاری را انجام نمی‌دهد، یا ساعتی می‌خوابد یا ساعتی ورزش می‌کند، یا کار دیگری می‌کند؛ چون اینها را معلم گفته. پدر و مادر که بارها این حرفها را می‌گویند، تأثیر ندارد؛ اما حرف معلم تأثیر دارد. در اکثر موارد حرف معلم بر حرف پدر و مادر در ذهن کودک و نوجوان ترجیح پیدا می‌کند. این است نقش معلم. اگر ما می‌خواهیم این هویت، خوب شکل بگیرد؛ اگر می‌خواهیم نسلی به‌وجود بیاید که اعتمادبه‌نفس و انضباط اجتماعی داشته باشد؛ یک نسل مسؤولیت‌پذیر و باعرضه و باکفایت برای کارهای بزرگ، یک نسل دارای ابتکار، یک نسل مهربان و بدون احساس انتقام‌گیری در درون خانواده‌ی بزرگ جامعه، یک نسل فداکار، یک نسل پُرکار، یک نسل کم اسراف و دور از اسراف؛ اگر می‌خواهیم فرهنگ عمومی جامعه به این سمت حرکت کند، راه و کلیدش آموزش و پرورش است. برای تربیت چنین نسلی، آموزش و پرورش باید مهیا و مناسب باشد. البته دوستانی که صحبت کردند، نگاه به نیروی انسانیِ آموزش و پرورش، نگاه به سازماندهی و تشکیلات آموزش و پرورش و نوع مدیریت‌ها را بدرستی تبیین کردند؛ اینها بسیار مهم است؛ تأمین معیشتی و کم کردن دغدغه‌ی زندگی از معلمان هم یکی از شرایط حتمی و لازم است؛ در این هیچ تردیدی نیست؛ همین پیشنهادهایی که شده و همین کارهایی که دارد انجام می‌گیرد، اینها هم ان‌شاءاللَّه باید دنبال شود؛ منتها من به شما معلمان عزیز - خواهران و برادران - می‌گویم مشکلات مادی نمی‌تواند و نباید یک معلمِ دیندار و متعهد را از پایبندی به وظایف معلمی باز بدارد. این حرف، توجیهی برای کم گذاشتن در کفه‌ی زندگی معلمان نیست؛ بالاخره هر مقدار که در توان دولت و مسؤولان هست، باید انجام گیرد؛ اما از طرف شما - که معلم هستید - می‌خواهم عرض کنم که این مشکلات نباید بتواند در عزم و تصمیم و احساس و انگیزه‌ی شما نسبت به این شغل پُرخطورت و مهم اثر بگذارد. آنها باید وظیفه‌شان را انجام دهند و ان‌شاءاللَّه هم انجام می‌دهند؛ اما شما هم توجه کنید که آینده‌ی کشور دست شما جامعه‌ی بزرگ معلمان است. آنچه مهم است، این است که این جامعه به حقیقتِ معنای معلمی - که در واقع همان منزلت معلمی است - خودش پایبند بماند. منزلت معلمی فقط این نیست که یکی را تکریم و احترام کنند و دستش را ببوسند؛ منزلت معلمی یعنی تأثیرگذاری در روند تاریخی و مرزبندی فرهنگیِ یک ملت. اگر جامعه‌ی معلمان بتواند این کار را انجام دهد، منزلت معلمی - به معنای حقیقی کلمه - حفظ شده. اعتقاد من این است که آموزش و پرورش برای حل مسائل اساسیِ این بخش عظیم - به تعبیر فرنگی‌ها - یک اتاق فکر احتیاج دارد. تصمیم‌ها در آموزش و پرورش نباید سلیقه‌یی گرفته شود. یک وقت بخشی از آموزش و پرورش مثلاً ـ احساس می‌کند که باید به جوانان آموزش‌های جنسی داد - تقلید کورکورانه‌ی از غرب - ناگهان می‌بینیم از یک گوشه، نوشته و کتاب و جزوه در این زمینه منتشر می‌شود! روی این مسأله، کجا فکر شده؟ کجا تصمیم‌گیری شده؟ کجا سنجیده شده؟ چقدر ما باید دنباله‌رو غرب باشیم؟! چقدر باید تجربه‌های شکست‌خورده و ناکام غربی‌ها را چشم بسته دنبال و تقلید کنیم؟! مگر آنها از دامن زدن به احساسات جنسی سود بردند؟ در این مسأله، در مانده‌اند. پرده‌ی عفاف و حفاظ و معصومیتی از دین و تعلیمات دینی روی زن و مرد و جوان و پیر ما گسترده شده است؛ بیاییم با دست خودمان این پرده را بدریم! این با کدام فکر و منطق تطبیق می‌کند؟ البته این به شماها ارتباطی ندارد؛ به اصل آموزش و پرورش ارتباط دارد؛ لیکن تذکر آن را در محضر شما عزیزان مفید دانستم. یا ناگهان از گوشه‌یی یک نفر تشخیص داده که باید ما به کودکان دبستانی، از کلاس اول - یا حتّی پیش‌دبستانی - زبان انگلیسی یاد بدهیم؛ چرا؟ وقتی بزرگ شدند، هر کس نیاز دارد، می‌رود زبان انگلیسی را یاد می‌گیرد. چقدر دولت انگلیس و دولت امریکا باید پول خرج کنند تا بتوانند این‌طور آسان زبان خودشان را در میان یک ملت بیگانه ترویج کنند؟ ما برای ترویج زبان فارسی چقدر در دنیا مشکل داریم؟ خانه‌ی فرهنگ ما را می‌بندند، عنصر فرهنگی ما را ترور می‌کنند، ده جور مانع در مقابل رایزنی‌های فرهنگی ما درست می‌کنند؛ چرا؟ چون در آن‌جا

زبان فارسی یاد می‌دهیم. ولی ما بیاییم به دست خود، مفت و مجانی، به نفع صاحبان این زبان - که مایه‌ی انتقال فرهنگ آنهاست - این کـار را انجام دهیم! البته بنـده با فراگرفتن زبان خارجی صددرصـد موافقم؛ نه یک زبان، بلکه ده زبان یاد بگیرنـد؛ چه اشـکالی دارد؟ منتهـا این کـار جزو فرهنـگ جامعه نشود. امروز کشورهایی هسـتند که متأسـفانه زبان ملیِ خودشان، زبان رسـمی‌شان نیست. امروز زبان رسمی هند و پاکستان، زبان انگلیسی است؛ زبان دیوانی‌شان، زبان انگلیسی است؛ در حالی که زبان هندی و زبان اردو و چنـد صـد زبـان دیگر هم دارنـد. در پاکسـتان، زبان اردو؛ و در هندوسـتان، زبان هنـدی، زبان رایـج است؛ اما آنها بکلی مغفولٌ‌عنه است. چگونه زبان خارجی آمـد جای زبان ملیِ یک ملت را گرفت؟ همین‌طوری وارد می‌شوند. انگلیسـی‌ها در هند سـرمایه‌گذاری کردند تا توانسـتند وضـعیت را به این‌جا برسانند. بعضـی از کشورهای آفریقایی، زبانشان پرتغالی یا اسپانیولی است؛ به زبان رسـمیِ خودشان اصلاً توجه نمی‌کنند؛ این خوب است؟ تسلط زبان بیگانه بر یک ملت، خوب است؟ زبان، استخوان فقرات یک ملت است؛ این را ما این‌طور تضـعیف کنیم؟ چرا؟ چون آقایی سـلیقه‌اش این است و این‌طور فهمیده! مدرسه و بچه‌های مردم که محل آزمون و خطا نیسـتند؛ آزمایشـگاه نیسـتند که ما این مسأله را تجربه کنیم، بعـد ببینیم تجربه غلط از آب درآمـد. با بچه‌های مردم که نمی‌شود این‌طوری رفتـار کرد. بنـابراین اتاق فکر - یعنی یک مرکز اندیشـمند و آگاه - لازم است. چیزهای فراوان دیگری هم در آموزش و پرورش وجود دارد، که بایـد به آنهـا هم توجه کرد. آنچه من بجـد طرفـدار آن هسـتم، همان چیزی است که بعضـی از دوسـتان هم گفتنـد: ارتقـاء سـطح تحصیلی معلمان، تا آن‌جایی که ممکن باشـد. در این زمینه، راه‌هایی هم پیشـنهاد شـد - مثل کار تحقیق میان معلمان - که بایـد بررسـی و پیگیری شود. از همه‌ی اینها مهمتر، مسأله‌ی دیانت است. اگر می‌خواهیـد کار معلمیِ شـما مورد رضای خـدا و نسل‌های آینـده قرار گیرد و در انجام وظیفه‌تان از شـما به نیکی یاد شود، بچه‌ها را متـدین بار بیاوریـد. متدین بارآوردن بچه فقط کار معلم تعلیمات دینی نیست؛ یک معلم ریاضـی، یک معلم فیزیک، یک معلم فارسی و ادبیات هم با یک نکته‌گوییِ بجا و با یک تک مضراب می‌تواند تفکر دینی را در اعماق دل شاگرد و مخاطبِ خود جا دهد تا یادش نرود. گاهی حتّی بیش از معلم دینی می‌تواننـد اثر بگذارنـد. وقتی معلم دینی سر کلاس می‌آیـد، یـک تکلیف است و بچه‌ها و همه‌ی انسان‌ها نسبت به تکلیف، حالت امتناع دارنـد. این آقا می‌خواهد بیاید تکلیف بدهد؛ اگر خیلی خوش‌بیان و خوش‌برخورد و خوش‌اخلاق و خوش‌تدریس باشد، یک مقـدار حرفش قابل قبول است؛ اگر اینها هم نباشد، که دیگر هیچ. اما یک معلم فیزیک، یک معلم ریاضـی، یک معلم شـیمی، یک معلم ادبیات فارسـی، یک معلم تاریـخ، گاهی در خلال صـحبت، با یک کلمه‌ی بجا - حقیقتاً یک کلمه - می‌تواند تأثیری در روح کودک و نوجوان و جوان بگـذارد که او را به معنـای واقعی کلمه متـدین و پابنـد کنـد. شـماها می‌توانیـد این کار را بکنیـد؛ هم در دبسـتان، هم در راهنمـایی، هم در دبیرسـتان. بچه‌هـا را متـدین بـار بیاوریـد. متـدین بار آوردنِ بچه‌ها همان چیزی است که می‌تواند آینـده‌ی این کشور را آباد کنـد. اگر ما می‌خواهیم این کشور پیشـرفت صـنعتی کنـد، پیشـرفت مادی کنـد، پیشـرفت فرهنگی کنـد، رتبه‌ی اول منطقه را - همـان‌طور که در سـند چشم‌انـداز آمـده - حـائز شود، این در سایه‌ی انگیزش دینی و ایمان امکان‌پـذیر است. وقتی ایمـان بود، انسـان دنبـال ایمان حرکت می‌کنـد و با همه‌ی سـختی‌ها هم می‌سازد. بنـده در دوره‌ی مبارزه، گاهی که در سـلول خیلی فشـار می‌آمـد، دلم به حـال بچه‌هـای کمونیست می‌سوخت؛ می‌گفتم چون اینهـا خـدا ندارنـد. وقتی اوضـاع بر مـا خیلی تنگ می‌شود و فشـار می‌آیـد، بـا خـدا درد دل می‌کنیم؛ حرفی می‌زنیم و قطره‌ی اشـکی می‌ریزیم و چیزی می‌خواهیم و امیـدی در دل ما می‌درخشد؛ اما اینها آن را ندارند. انسان وقتی خدا را داشته باشد، امید و افق روشنی دارد. والسّلام‌علیکم‌ورحمهٔ‌اللَّه‌وبرکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر خطبه‌ی اول بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین نحمده و نسـتعینه و نسـتغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّد الأنبیاء و المرسلین ابی‌القاسم المصطفی

محمّد و على اله الأطيبين الأطهرين المنتجبين سيّما بقيّةاللّه فى الأرضين و صلّ على ائمّة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. قال اللّه الحكيم: «و لتكملوا العدّة و لتكبّروا اللّه على ما هداكم». عید سعید فطر را به همه‌ی آحاد ملت مسلمان ایران و به همه‌ی امت اسلامی و به شما نمازگزاران عزیز تبریک عرض می‌کنم. گذراندن ماه رمضان با عبادت، با روزه‌داری، با توسل و ذکر و خشوع و ورود در روز عید فطر، برای مؤمن یک عید به معنای حقیقی است. این عید از جنس جشن‌های مادی دنیوی نیست؛ این عیدِ رحمت خداست؛ این عیدِ مغفرت الهی است؛ این عیدِ شکر و سپاس مردمی است که موفق شده‌اند ماه رمضان را با عبادت حق و با ورود در ضیافت پُرشکوه الهی به سلامت و عافیت بگذرانند و در ماه رمضان در حد وسع و توان و امکان خود، از ذکر و دعا و توسل و خشوع و روزه و نماز بهره ببرند. این عیدِ مسلمانانی است که پایان یک دوره‌ی عبادت و ریاضت را با امید مغفرت و پاداش الهی به روز فطر رسانده‌اند. در روایتی است از سُوید بن غَفَله - که از دوستان امیرالمؤمنین است و درباره‌ی او این‌طور گفته‌اند که «من كان من اولياء اميرالمؤمنين»؛ از نزدیکان امیرالمؤمنین بوده است - که می‌گوید روز عید فطر در خانه‌ی امیرالمؤمنین بر او وارد شدم. «فاذا عنده فاثور اى خوان»؛ در مقابل او سفره‌یی گسترده شده بود و حضرت مشغول غذا خوردن بودند. «و صحفة فيها خطيفة و ملبنة»؛ غذای بسیار متواضعانه‌یی در مقابل حضرت گذاشته شده بود. «خطیفة» غذایی است که در حداقل امکان برای کسی تهیه می‌شود؛ مثلاً مقداری شیر و مقداری آرد مخلوط می‌کردند؛ غذای کاملاً فقیرانه. «فقلت يا اميرالمؤمنين يوم عيد و خطيفة؟»؛ عرض کردم یا امیرالمؤمنین! شما روز عید چنین غذای کم‌اهمیت و کم‌ارزشی می‌خورید؟ معمول این است که در روزهای عید، مردم بهترین غذاهای خود را می‌خورند؛ شما به این غذا اکتفا کردید؟ «فقال: انّما هذا عيد من غفر له»؛ فرمود امروز، روز عید است؛ اما برای کسانی که مورد مغفرت الهی قرار گرفته باشند. یعنی عید بودنِ امروز به خوردن غذاهای رنگین و دلخوش کردن به شادی‌های کودکانه نیست؛ این عید واقعی است برای کسانی که بتوانند و توانسته باشند مغفرت الهی را برای خودشان تحصیل کنند. در یک جمله‌ی دیگر امیرالمؤمنین فرمود: «انّما هو عيد لمن قبل اللّه صيامه و شكر قيامه»؛ عید فطر، عید است برای کسی که خدا روزه‌ی او را مورد قبول قرار دهد و نماز و عبادت او را مورد شکر و سپاس خود قرار دهد. «و كلّ يوم لا يعصى اللّه فيه فهو يوم عيد»؛ آن روزی که من و شما این توفیق را پیدا کنیم که هیچ معصیتی از ما سر نزند، روز عید و شادمانی است. البته گفته شده است در عید فطر به یکدیگر تحیت بگویید؛ لباسهای تازه‌ی خود را بپوشید؛ آن روز را روز عید و شادمانی بدانید؛ اما جوهر این عید عبارت است از توجه به معنویت و طلب مغفرت و درخواست رحمت پروردگار. برادران عزیز! خواهران عزیز! شما روزه‌داران مؤمن در سرتاسر ماه رمضان با روزه‌ی خود - برای کسانی که روزه بر آنها واجب بوده است - با عبادت خود، با دعای خود، با توسل خود، با احیای خود، با تلاوت قرآنی که کردید، با ذکر و خشوعی که به خرج دادید، این فرصت را برای خود به وجود آوردید که دلهای خود را به خدای متعال نزدیک کنید؛ این فرصت را مغتنم بشمارید؛ این دستاورد را بزرگ بدانید و آن را برای خودتان حفظ کنید. ملت ما ملت مؤمنی است؛ دلهای جوانان ما پاکیزه و نورانی است؛ زنان و مردان ما در سرتاسر کشور ارتباط قلبی‌شان با خدای متعال صادقانه است؛ این فرصت بزرگی است برای ملت ما که بتواند جلب رحمت الهی بکند. پروردگارا! به محمد و آل محمد ملت ما را در میدان‌های معنویت، در میدان‌های رشد و شکوفایی مادی، در عرصه‌های فردی و اجتماعی، موفق و مؤید بدار. پروردگارا! به ما توفیق پرهیزگاری و کسب تقوا و حفظ تقوا عنایت کن. پروردگارا! ملت ما را عزیز و سربلند کن؛ رحمت و مغفرت خود را شامل حال همه‌ی ما و گذشتگان ما قرار بده؛ دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) را شامل حال ما بگردان. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم. قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفواً احد. ---------------------------

-- خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم الحمدللّه ربّ العالمين و الصّلاة و السّلام على سيّدنا و نبيّنا ابى القاسم المصطفى محمّد و على اله الأطيبين الأطهرين المنتجبين سيّما علىّ اميرالمؤمنين و الصّدّيقة الطّاهرة و الحسن و الحسين سيّدى شباب اهل الجنّة و علىّ‌بن‌الحسين و محمّدبن‌علىّ و جعفربن‌محمّد و

موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدیّ صلواتک علیهم اجمعین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی‌اللَّه. خدا را سپاسگزاریم که در عرصه‌های مختلف، ملت ما را موفق کرد. سال گذشته در چنین روزی، در خطبه‌ی عید فطر به ملت ایران عرض کردیم که خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده کنند. در اول سال هم به مردم عرض کردیم که امسال را «سال وحدت ملی و مشارکت عمومی» قرار دهند. ملت عزیز ما با اجابت این درخواست متواضعانه، در میدان انتخابات با شادمانی و سرافرازی و با شور و نشاط وارد شد و انتخابات یادگار ماندنی‌یی در کشور و در تاریخ جمهوری اسلامی آفرید. حرکت ملت ایران به سمت آرمانها روزبه‌روز باید جدی‌تر و منطبق با اصول و ضوابط، پیشتر و پیشتر برود و ملت ما آماده است. هر چند دشمنان این ملت و دشمنان نظام جمهوری اسلامی – که نظام برآمده‌ی از دل مردم و عقیده‌ی مردم و اراده‌ی مردم است – در طول این بیست و چند سال سعی کرده‌اند پرتو انقلاب اسلامی را کمرنگ جلوه دهند، اما نه در داخل کشور و نه در سطح دنیای اسلام موفق نشده‌اند. درست است که اگر تبلیغات سوء دشمنان شما نبود، امروز برادران شما در همه‌ی اقطار اسلامی، بلکه اقطار عالم، با شگفتی‌های بیشتری از کار این ملت آشنا می‌شدند، اما با وجود آن تبلیغات هم امروز ملت ایران در تصویر جهانی از خود، یک ملت شجاع، دارای عزم و اراده، دارای آرمانهای بلند، دارای همت و استعداد و توانایی معرفی شده است. شما در دنیا ملتی معرفی شده‌اید که هر هدفی را مد نظر بگیرد و بجد دنبال کند، به آن دست خواهد یافت؛ حقیقت قضیه هم همین است. جنجال‌هایی هم که می‌کنند، به خاطر همین است. تنها یک نکته از خصوصیات ملت ایران را ما باید اضافه کنیم و بر آن تأکید کنیم و آن، مظلومیت ملت ایران است. ملت ما ملتی است شجاع، با عزم و تصمیم و اراده و مظلوم. مظلوم از سوی چه کسانی؟ از سوی زورمداران و زرمدارانی که برایشان نه بشر مهم است، نه حقوق انسانها مهم است، نه شرافت مهم است؛ برایشان سلطه و قدرتِ بی‌مسؤولیت و بی‌انتها اهمیت دارد و در سطح جهان دنبال آن هستند. سیزدهم آبان، روز نماد مظلومیت ملت ایران است. ملت ایران در سیزدهم آبان مظلومیت خود را فریاد کرد. اسنادی که از لانه‌ی جاسوسی بیرون آمد و در حدود صد جلد حقایقی آشکار شد – که موجود است و چاپ شده و در دسترس همه است – نشان می‌داد که دولت امریکا علیه ملت ایران و منافع ملت ایران – بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی – لحظه‌یی را فروگذار نکرده است. منتها این ملت بزرگ از آن مظلوم‌هایی نیست که تن به ظلم بدهد؛ مظلوم است، اما در مقابل ظلم می‌ایستد و آن را تحمل نمی‌کند. از ماجرای سیزدهم آبان سالهای زیادی گذشته و آن قضیه به تاریخ پیوسته است؛ اما حقیقتی که ماجرای سیزدهم آبان و تسخیر لانه‌ی جاسوسی نماد آن بود – یعنی مظلومیت ملت ایران و عدم تحمل ظلم از سوی ملت ایران در مقابل هر کس – به حال خود باقی است. امروز هم همین‌طور است. امروز هم ما به کسی ظلم نمی‌کنیم؛ ما به هیچ ملتی تجاوز نمی‌کنیم؛ ما حقوق هیچ ملتی را در هیچ نقطه‌یی از عالم پامال نمی‌کنیم؛ اما اگر قدرتمداران عالم بخواهند طبق عادتِ خودشان حقوق ملت ما را پامال کنند، ملت ما ظلم را از سوی هر کس و هر قدرتی تحمل نخواهد کرد؛ یعنی مظلومیت بدون تحمل ظلم و ستم و تکیه‌ی به خود، نه به قدرتهای نامطمئن بین‌المللی. این «خود» را نگه دارید. خواهش من از همه‌ی آحاد ملت ایران، از گروههای سیاسی و از جناحهای مختلف این است که به این «خود» لطمه نزنند؛ نگذارند توهمات گوناگون و دلخوری‌های جزیی این «خودِ» باعظمت و شکوهمند را مخدوش کند؛ آن هویت عظیم ملت ایران که به برکت ایمان توانسته خودش را سالهای متمادی جلو بیاورد. اگرچه جبران عقب‌ماندگی‌های گذشته هنوز تلاش و کار بیشتری لازم دارد، اما شما ملت ان‌شاءاللَّه می‌توانید و می‌کنید و خودتان را به نقطه‌یی که شایسته‌ی این ملت است، می‌رسانید؛ شرطش این است که به هویت خود تکیه کنید، به خدای خود توکل کنید، از خدا هدایت و دستگیری و کمک و توفیق بطلبید و نگذارید با اختلاف، با طرح دعواهای بی‌محتوای سیاسی و با بهانه کردن چیزهای جزیی، «خود» ملت ایران – این هویت عظیم و درخشان – مخدوش شود. پروردگارا! تو را به مقام و منزلت اولیایت قسم می‌دهیم ملت ایران را در راه پُرافتخاری که در پیش دارد، روزبه‌روز موفق‌تر بگردان. پروردگارا! شهیدان سربلند و عزیز ما را با پیغمبر محشور کن.

پروردگـارا! امـام بزرگوار مـا را بـا اولیـایش و اولیـای دین محشور بفرما. پروردگارا! دعای حضـرت بقیـةاللّه را شامل حال ما بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. والعصـر. انّ الأنسـان لفی خسـر. الّا الّـذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید سعید فطر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این عیـد بزرگ را به همه‌ی امت اسـلامی در سرتاسـر جهـان و به ملت عزیز و سـربلند ایران و به شـما حضـار محترم و میهمانـان گرامی، مخصوصاً میهمانان کشورهای اسـلامی که در این‌جا حضور دارنـد، تبریک می‌گویم. عیـد فطر در میان مسـلمانان یک روز بزرگ است. عظمت این روز صـرفاً یک امر قراردادی نیست؛ یک امر حقیقی و واقعی است؛ روز پاداش گرفتن بنـدگان خـدا برای تلاش و عبـادتی است که در ایام ماه مبارک رمضان انجام دادنـد؛ یادبود طهارت روح و دل انسان مسـلمان به برکت ضـیافت الهی است. این روز را باید مغتنم بشماریم و چون یکی از مشترکات دنیای اسلام است، از آن برای ایجاد اتحاد در میان ملت‌های مسلمان بهره ببریم؛ زیرا امروز ملت‌های مسـلمان به این اتحاد بسـیار نیازمندنـد. من باید از ملت عزیز خودمان و برخی ملت‌های دیگر که در جمعه‌ی آخر مـاه مبـارک رمضـان - که روز جهـانی قـدس است - با حضور خود مسأله‌ی قـدس را در فضای جهان بار دیگر زنـده کردنـد، تشـکر بکنم؛ اگرچه مسأله‌ی قدس همیشه زنده است. مسأله‌ی فلسـطین و قدس شـریف جزو مسائلی نیست که دنیای اسـلام بتواند آن را از یاد ببرد. اگر یک روزی غاصـبان سـرزمین فلسطین و حامیان بین‌المللی‌شان گمان می‌کردند که می‌توانند نام فلسطین و ملت فلسطین را به دست فراموشـی بسـپارند، آن روز دیگر سپری شـده است. امروز ملت فلسـطین بـا همه‌ی وجود خود، بـا همه‌ی همت خود در عرصه‌ی مقاومت ایستاده است و همین موجب شده است که غاصبان قدس، موقعیت عظیم و خطیر فلسطین را بیش از پنجـاه سـال قبـل حس کننـد. آن روز آنهـا تصور می‌کردنـد که فلسـطین یـک نقطه‌ی از یاد رفته و فراموش شـده است؛ فلسـطین را سرزمین بی‌مردم نـام می‌گذاشـتند. البته برخی از کوتاهی‌ها هم به این توهم باطل کمک کرده بود. امروز این‌طور نیست؛ امروز ملت فلسـطین ایسـتاده است و ملت‌های مسـلمان هم دل‌شان سـرشار از غیرت و حمیت اسـلامی نسـبت به سرزمین شریف قدس و سرتاسر کشور فلسـطین است و دنیـای اسـلام نبایـد فلسـطین را هرگز از یاد ببرد. این خطای بزرگی است که کسـی تصور کنـد عقب‌نشـینی دولت‌های اسـلامی در برابر استکبار در قضیه‌ی فلسطین، آنها را قانع خواهد کرد. می‌بینید همین کوتاه آمدن‌ها و عقب‌نشینی‌ها برای دولـت اسـتکباری ایالاـت متحـده‌ی امریکـا، مسـأله‌ی خاورمیـانه را بـه صـورت یـک آرزوی خـام مطرح کرده اسـت؛ آنهـا دنبـال خاورمیانه‌یی هسـتند که یکسـره و به طور کامل در مشت خودشان باشد، که امروز چنین چیزی نیست. سکوت دولت‌های اسلامی و عقب‌نشـینی آنهـا در عرصه‌ی سیاسـی و در عرصه‌ی بین‌المللی، دشـمن را روزبه‌روز گسـتاخ‌تر می‌کنـد. حرف مـا در بـاب مسـأله‌ی فلسـطین یـک حرف منطقی و مقبول است. ده‌ها سال پیش، جمال عبدالناصـر - که محبوب‌ترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شد - در شعارهای خود می‌گفت ما یهودی‌های غاصب فلسـطین را به دریا می‌ریزیم. سالها بعد از آن، صدام حسـین - که منفورترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شـد و می‌شود - اعلاـم می‌کرد که مـا نصف سـرزمین فلسـطین را آتش می‌زنیم. ما هیچ‌کـدام از این دو حرف را قبول نداریم. با اصول اسـلامیِ ما، نه به دریا ریختن یهودی‌ها، نه آتش زدن سـرزمین فلسـطین، معقول و منطقی نیست. حرف ما این است که ملت فلسطین باید به حق خود برسد. این کشور متعلق به مردم فلسـطین است؛ فلسـطین متعلق به فلسطینی‌هاست و سرنوشت فلسـطین را هم بایـد فلسـطینی‌ها معین کنند. این یک میدان آزمایشـی برای صدق ادعای مدعیان دمکراسـی و حقوق بشـر است. آن کسانی که ادعا می‌کننـد که طرفدار مردم‌سالاری ملت‌ها و کشورها هسـتند، فلسـطین برای آنها میدان آزمایش است. ملت فلسـطین؛ مردمانی که فلسـطین متعلق به آنهاست - از مسـلمان، یا مسیحی، یا یهودی - و سـرزمین تاریخی آنهاست و تاریـخ و جغرافیا به این

گواهی می‌دهد، بایستی رأی و نظر بدهند؛ آنها در یک نظرخواهیِ مقابل چشم مردم جهان، در یک رفراندوم، تکلیف دولت فلسطین را معین کنند؛ و آن دولت، دولت مشروعی خواهد بود. در آن دولت، جنایتکارانی که در فلسطین جنایت کردند، باید مجازات شوند؛ امثال این شارون و بقیه‌ی جنایتکارهای فلسطینی. درباره‌ی آن کسانی هم که به این سرزمین از نقاط مختلف دنیا مهاجرت کردند، آن دولت تصمیم‌گیری خواهد کرد که چه باید بکند. این، حرفی است منطقی. امروز میلیون‌ها فلسطینی در کشورهای دیگر آواره‌اند و میلیون‌ها فلسطینی هم در اردوگاه‌ها با بدترین شکل زندگی می‌کنند؛ ولی سرزمین آنها دست مردمان دیگری است. این، معقول نیست؛ این، منطقی نیست. این‌که پنجاه یا پنجاه و پنج سال از قضیه گذشته است، این، جنایت را از بین نمی‌برد؛ جرم را سبک نمی‌کند. ما در تاریخ معاصر خودمان کشورهایی را داریم که پنجاه یا شصت سال در اختیار دولت‌هایی برآمده‌ی از غیر ملت‌هایشان بودند، بعد اوضاع دنیا عوض شد و مردمانی که غاصب بودند، کنار رفتند. با تجزیه‌ی شوروی، شما دیدید چقدر از کشورها به صاحبان و به ملت‌های خودشان برگشتند. این چیزها در دنیا ممکن است و بی‌سابقه نیست؛ در زمان خود ما و در جلوی چشم ما اتفاق افتاده است؛ این چیزی است عملی و باید پیش بیاید و دیر یا زود پیش خواهد آمد. امت اسلامی امروز در دنیا یک حقیقت غیر قابل انکار است. ملت‌های مسلمان دل‌هاشان پُر است از نفرت از آن قدرت‌های بین‌المللی زورگو و غاصب و اگر فرصتی پیدا کنند، همه‌ی این ملت‌ها پشت سر ملت فلسطین ایستاده‌اند. این را هم همه باید بدانیم و بفهمیم که عقب‌نشینی در مقابل قدرت‌های استکباری، آنها را جَری‌تر می‌کند؛ اما ایستادگی، به ناکامی آنها می‌انجامد. قدرت ابرقدرت‌های دنیا یک قدرت بی‌تخلف و بی‌منتها نیست. می‌بینید که در همین منطقه - در عراق - آنچه که امریکایی‌ها می‌خواستند، تحقق پیدا نکرد و آنچه امروز در عراق می‌گذرد، آن چیزی نیست که امریکایی‌ها می‌خواستند. البته در عراق جنایت می‌شود؛ روزانه مردمان بی‌گناهی با کارهای تروریستی به قتل می‌رسند. ما بشدت در این قضایا به دستگاه‌های جاسوسی اسرائیل و امریکا سوءظن داریم؛ آنها هستند که از این وضع در عراق سود می‌برند؛ امنیت عراق به ضرر آنهاست. بهانه‌ی ماندن و سلطه‌ی آنها در عراق، وجود ناامنی است؛ آنها مورد سوءظن هستند. ملت عراق ملتی نیست که حاکمیت و سلطه‌ی امریکا را بپذیرد و قبول کند. امروز دنیا، دنیای دیگری است؛ ملت‌ها بیدار شده‌اند؛ جاذبه‌های اسلامی در دل‌ها به وجود آمده است. دشمنی آنها با جمهوری اسلامی به خاطر این است که پرچم اسلام را بلند کرد، ملت‌ها را امیدوار کرد و این امید هست و ان‌شاءاللَّه این امید به نتیجه هم خواهد رسید. ما از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که ملت‌های مسلمان را توفیق بدهد و کمک کند؛ همه‌ی ماها را بیدار کند؛ به وظایف خودمان آشنا کند، تا بتوانیم ان‌شاءاللَّه آن چیزی را که مایه‌ی سعادت و سربلندی امت اسلام است، تمهید کنیم و نتایج آن را ان‌شاءاللَّه ملت ما و همه‌ی ملت‌های اسلامی به چشم ببینند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فاتحان قله‌ی اورست

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فاتحان قله‌ی اورست بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشحالم که یک بار دیگر با شما کوهنوردان عزیز ملاقات می‌کنم. اهمیت فوق‌العاده‌یی که دیدار این دفعه دارد، این است که در جمع شما ورزشکاران سرافراز، خانم‌های فاتح قله اورست هم حضور دارند. واقعاً انسان احساس افتخار می‌کند از این‌که زنان جوانِ باایمان ما یک چنین حرکت عظیم و ارزشمندی را می‌توانند به وجود بیاورند و مایه‌ی افتخار برای جامعه‌ی ایرانی بشوند. من خبر را که شنیدم، لذت بردم؛ وقتی هم که عکس‌های صعود خانم‌ها را دیدم که در ارتفاع ظاهراً هشت هزار و هشتصد و خرده‌یی ایستاده بودند و پرچم «یا فاطمةالزهراء» را دست‌شان گرفته بودند، واقعاً بیشتر احساس افتخار کردم. حقاً عظمت این کار خیلی زیاد است. مطمئناً بسیاری از مستمعان و بینندگان این برنامه‌ها نمی‌توانند حس کنند که چقدر اراده و نشاط جسمی و روحی لازم است تا یک انسان را در آن هوای نامساعد، در آن فشار شدید، با آن همه موانع و بدون هیچ تماشاچی، به آن‌جا برساند. در میدان فوتبال یا والیبال یا بسکتبال یا

ورزش‌هایی که جلوی چشم مردم انجام می‌گیرد، این همه تماشاچی ایستاده‌اند، کف می‌زنند، تشویق می‌کنند، نگاه می‌کنند؛ اما در غربت کوهستان، آن هم در آن نقطه‌ی دور از دسترس، آن هم بین این دره‌ها و برج‌های یخ و آن هوای نامساعد، زن شجاع و بااراده‌یی حرکت می‌کند و قصدش این است که این قدرت و نیروی پنهان در جسم و وجود و روح خودش را استخراج کند و به معرض بروز و ظهور برساند؛ خیلی عظمت دارد؛ خیلی کار بزرگی است. من تجلیل از شماها را وظیفه‌ی خودم می‌دانم و حقاً و انصافاً باید عظمت این کار به مردم نشان داده بشود. این کار از دو، سه نظر اهمیت دارد: یکی، همین بُعدی است که فرمودند؛ بُعد تبلیغی و نمایشی عظیم این کار در سطح جهان. این، یک نمایش عظیمی است. نمایش فقط به معنای بازی کردن نیست؛ نمایش یعنی مکنونات یک ملت را، انسان جلوی چشم مردم دنیا قرار بدهد تا آن را به چشم ببینند. با حرف، با زبان، خیلی ادعاها می‌شود کرد. اگر یک ملتی بتواند آنچه را که می‌گوید - اگر می‌گوید شجاعم، اگر می‌گوید به فرهنگ خود مطمئن و دلگرمم، اگر می‌گوید قدرت تربیت انسان‌های بزرگ را دارم، اگر می‌گوید در من عزم و اراده موج می‌زند؛ اینها را همه‌ی ملت‌ها می‌توانند بگویند - در یک میدانی نشان بدهد و جلوی چشم مردم دنیا بگیرد، ارزش این کار از ده‌ها کتابی که در فضیلت این ملت نوشته بشود، بیشتر است. حالا ـ ما بگوییم بانوی مسلمان ایرانی چنین و چنان است؛ این حرف است؛ می‌توانند مخاطب ما را قانع بکنند، می‌توانند قانع نکنند؛ اما وقتی بانوی مسلمان ما در یک چنین میدانی یا در میدان‌های بزرگ مشابه‌اش - همان‌طور که ذکر کردند، در میدان نبرد، در میدان حماسه و ایثار، در میدان سیاست، در میدان مدیریت‌های کلان کشور یا در میدان علم - خودش را نشان داد، این کار از ده‌ها کتاب، از صدها ورق، از هزارها سطر نوشته ارزشش بیشتر است. این، تجسم واقعیت است؛ این، تبلور آن چیزی است که وجود دارد؛ چشم‌شان را که نمی‌توانند منکر بشوند. کاری که می‌توانند بکنند، این است که در تبلیغات آن را منعکس نکنند؛ کما این‌که نمی‌کنند و نکرده‌اند؛ اما ما خودمان باید در تبلیغات‌مان این را منعکس کنیم. شما آقایان مسؤولان این فدراسیون و مسؤولان سازمان تربیت بدنی تلاش کنید که صدا و سیما حق این قضیه را بدرستی ادا کند؛ همچنانی که در مورد برخی از ورزش‌های دیگر حق آن ورزش بدرستی ادا می‌شود. یک بُعد دیگر این کار، جنبه‌ی معنوی و روانی قضیه است. همچنان که عروج و صعود به قله‌های بزرگ از سوی نخبگان، افراد متوسط را به دامنه‌ها می‌کشاند - من بارها این را گفته‌ام - و لذا احترام به قهرمان، شخص‌پرستی نیست، تشویق انسان‌هاست برای حرکت به این سمت - که فوایدی برای کشور دارد - در زمینه‌های معنوی هم همین‌طور است؛ یعنی وقتی ما اراده و عزم یک جوان مسلمان یا یک بانوی مسلمان را تجسم می‌دهیم و نشان می‌دهیم که چه عزم راسخی او را به این عرصه کشانده، این، تقویت اراده را در سطوح متوسط جامعه زمینه‌سازی می‌کند. البته در این کار، فضایل اخلاقی دیگری هم وجود دارد: کار دسته‌جمعی، توکل، اعتماد به نفس؛ همه‌ی اینها خصوصیاتی است که آمیخته‌یی از همه‌ی این خصوصیات در وجود یک ورزشکار که چنین کارهای بزرگی را انجام می‌دهد، نشان داده می‌شود؛ یعنی در واقع یک مجموعه‌ی در هم تنیده‌یی از احساسات درست، از خُلقیات والا ـ در یک ورزشکاری که به یک چنین ورزش بزرگی و کار بزرگی دست می‌زند، هست. بُعد سوم قضیه، جنبه‌ی ورزشی است. کوهنوردی یعنی عروج به قله‌هایی که در کشور ما به طور فراوان وجود دارد. کوهنوردی ورزشی است در اختیار همه؛ باید مردم بروند ورزش کنند؛ باید مردم به این ارتفاعات شمال تهران یا به ارتفاعات فراوانی که در اغلب نقاط کشور وجود دارد، بروند و از این هوای پاک، از این کوهستانِ خدادادە، استفاده کنند. بنابراین، برای تشویق مردم، بهترین کار نشان دادن همین کاری است که این خانم‌ها و این آقایان انجام دادند. این بُعد سوم، در واقع تشویق به ورزش عمومی است. یک کشور و یک ملت، باید سلامت جسمانی خودش را تأمین کند و ورزش در تحقق این مسأله خیلی مهم است. اشاره کردند به جنبه‌ی فرهنگی ورزش. البته جنبه‌ی فرهنگی حتماً در ورزش هست و لازم است و باید دنبال شود؛ اما آن هسته‌ی اصلی در ورزش، تربیت و پیشرفت جسمانی است. آدم‌های مریض، آدم‌های بی‌حوصله، آدم‌هایی که توانایی‌ها و قدرت‌هایی را که خدا در جسم یک انسان گذاشته، اصلاً نمی‌شناسند؛ چه برسد به این‌که بخواهند آن را در میدان‌های عمل بروز

بدهند، خیلی ازشان امید کاری نمی‌شود داشت. این جسم کوچک - همین جسمِ با این حجم و با این عرض و طول مختصری که بنده و شما داریم - توانایی‌هایش خیلی بیش از اینهایی است که ما داریم از آن استفاده می‌کنیم؛ این را در آینده بشر کشف خواهد کرد. در همه‌ی رشته‌های ورزشی این مسأله وجود دارد که گوشه‌هایی از توانایی‌های جسمانی بشر بروز می‌کند. ما در حال عادی، این پا را برای این می‌خواهیم که از این‌جا بلند شویم و به محل کارمان در یک کیلومتری یا دو کیلومتری، یا کمتر یا بیشتر، برویم یا همین‌قدر را برگردیم؛ یا خم شویم و چیزی را از این‌جا برداریم و در آن‌جا بگذاریم - استفاده‌ی ما از این جسم، همین اندازه است - اما توانایی‌های جسم همین است؟! نه. وقتی شما می‌بینید که یک انسان مثلاً صد و بیست، سی کیلوگرمی، وزنه‌یی سه برابرِ وزن خودش را بالای سرش می‌برد؛ یا یک خانم جوانی، هشت هزار و هشتصد و چهل و چند متر از کوه بالا می‌رود، معلوم می‌شود که حد توانایی ما، فقط بالا رفتن از این پله‌ها نیست. ببینید چقدر فاصله است بین بالا رفتن از طبقه‌ی اول به طبقه‌ی دوم، تا رفتن به ارتفاع پنج هزار و چند صد متری و شصت و چند روز در آن‌جا زندگی کردن! این، به زبان آسان می‌آید؛ ولی خیلی چیز فوق‌العاده‌یی است. این، گوشه‌یی از توانایی‌های جسمی انسان را نشان می‌دهد؛ این است توانایی جسمی بشر. انسان از همه‌ی موجودات عالم، قوی‌تر است و خدای متعال ذره ذره‌ی بافت‌های در هم تنیده‌ی این جسم را از مغز بگیرید - آن‌طور که صاحبان این فن برای ما می‌گویند، هنوز علم بشر عمده‌ترین کارکرد حجم مغز را نشناخته و اصلاً نمی‌شناسد که این بخش مغز برای چیست - تا بقیه‌ی اعضای بدن انسان، طوری خلق کرده که ما هنوز بدن خودمان را نمی‌شناسیم. یکی از مهمترین کارهای ورزش این است که دایم میدان‌های تازه و افق‌های تازه‌یی را باز می‌کند و قابلیت‌های جسم انسان و قدرت پروردگار را در به وجود آوردن این جسم، در خلق این شییء بدیع که نامش انسان است، نشان می‌دهد. این جسمِ با این همه دارای تحرک، با یک عامل معنوی همراه است و آن عامل، خرد و اراده‌ی انسان است، که انسان می‌تواند این دو را به کار بگیرد و جسم را هدایت کند و در جهت‌های گوناگون آن را حرکت بدهد. آن اراده هم خودش یک چیز فوق‌العاده‌یی است. گاهی انسان می‌خواهد - همان‌طور که گفتم - از طبقه‌ی اول به طبقه‌ی دوم برود؛ حوصله ندارد، حال ندارد؛ اراده‌ی او این‌قدر نیست که یک چیز سنگینی را از این‌جا بردارد و آن‌جا بگذارد؛ اما همین اراده این‌قدر توانایی دارد که برود روی بام دنیا؛ روی قله‌ی اورست. ببینید چقدر فاصله است! دکترها به ده دقیقه ورزش صبحگاهی قانعند و می‌گویند صبح‌ها فقط برای ده دقیقه دست‌ها و پا و سر را تکان بدهید؛ اما اراده‌ی انسان کم می‌آورد و می‌گوید نمی‌توانم. هر چه هم می‌گوییم چرا ورزش نمی‌کنی، می‌گوید نمی‌توانم. «نمی‌توانم»؛ یعنی ظرف من خالی است و در این حد، اصلاً این ظرف توانایی ندارد؛ اما وقتی با همین ظرف بنا می‌کنیم کار کردن، می‌بینیم رفت تا قله‌ی اورست! چطور این ظرف خالی بود؟ برای این‌که آن را به کار نگرفته بودیم. شما خانم‌ها خیلی کار بزرگی کردید؛ دست‌تان درد نکند، پاتان درد نکند؛ همچنین شما جوان‌های عزیز که رفتید؛ همچنین مسؤولان محترمی که این کارها را برنامه‌ریزی کردند. از این‌که بحمداللّه این توفیق را به دست آوردید، خیلی خوشحال شدیم. شما با فرهنگ خودتان به قله اورست رفتید. «یا فاطمهٔ‌الزهراء»؛ این فرهنگ شماست؛ این مال شماست؛ و نشان‌دهنده‌ی همین کشور سرافراز امروز است که در ورزش این کار را می‌کند؛ در بخش علمی آن‌طور پیشرفت می‌کند؛ در بخش‌های تجربی و عملی و فنی هم آن‌طور پیشرفت می‌کند؛ آن انرژی هسته‌یی‌اش است، آن بخش سلول‌های بنیادی‌اش است و در بخش‌های سیاسی و کارهای فراوان گوناگون دیگر هم همین‌طور است. این ملت مثل جسمی که نبض آن می‌زند و از همه طرف در حال رشد است، دارد کار می‌کند. این، نشان‌دهنده‌ی یک ملت زنده است. این ملت زنده، شعارش همین چیزهایی است که شما در آن‌جا مطرح کردید: نام خدا را آوردید، نام اولیای خدا را آوردید، نام مقدس فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللّه) را آوردید. ما از همه‌تان متشکر هستیم و امیدواریم که همین اشکالاتی هم که گفتند، همت کنید تا برطرف شود و کاری کنید که این رشته‌ی ورزشیِ کاربردار هر چه بیشتر رشد کند. بعضی از رشته‌های ورزشی اصلاً کاربرد ندارند؛ مثلاً شمشیربازی. وقتی یک نفر قهرمان شمشیر بازی می‌شود، کاربردش چیست؟ یا از این قبیل چیزها، که حالا اگر من از رشته‌های

ورزشی بی‌فایده اسم نیاورم، بهتر است؛ اما این ورزش مثل خیلی از ورزش‌های دیگر، کاربرد دارد؛ این ورزش، مستقیم با زندگی مردم تماس دارد و از تولید به مصرف است و همه می‌توانند آن را مصرف کنند. این ورزش را رشد بدهید و آن را تشویق کنید. بنده گاهی اوقات که بر همان تنبلیِ مورد بحث و بر ضعف‌های مربوط به سن و پیری فایق می‌آیم، چند قدمی از کوهستان‌های اطراف تهران می‌روم بالا و می‌بینم هیچ‌کس نیست! غصه می‌خورم. در کوهستان، جاهایی هست که ساختمان‌ها در زیر پا پیداست؛ این همه آدم در اتاق‌ها خوابیده‌اند که در بین آنها جوان هست، در بین آنها کسانی هستند که ظاهر جسم‌شان اقلاً ده برابر ما توان و قدرت دارد؛ اما از این اتاق‌ها بیرون نمی‌آیند، ولی ما از این گوشه‌ی شهر با سنِ نزدیک به هفتاد سال، می‌رویم آن‌جا. دل انسان خیلی غصه‌دار می‌شود که چرا آنها در آن‌جا چهار قدم بالا نمی‌آیند و از این امکان استفاده نمی‌کنند. شما امکانات و اتوبوس بگذارید که اگر کسی خواست از پایین شهر و از راه‌های دور به این ارتفاعات بیاید، بتواند. ارتفاعات بعضی از شهرها یک خرده با شهر فاصله دارد، بنابراین، وسایلی فراهم کنید که اگر کسی خواست، بتواند بیاید - حالا اگر کسی همت نکرد و اراده نکرد، آن، بحث دیگری است - و تشویق بشوند؛ نگویند وسیله نداشتیم و نیامدیم. ان‌شاءاللَّه موفق باشید

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هزاران نفر از بسیجیان در سالروز شهادت حضرت امام صادق (ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هزاران نفر از بسیجیان در سالروز شهادت حضرت امام صادق (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم هفته‌ی بسیج و میقات فرزندان دلاور این کشور و تجدید خاطرات عظمت‌هایی که این جوانان در طول این سال‌ها آفریده‌اند، فرصت بسیار مهم و بزرگی است. امروز مصادف است با سالگرد شهادت امام صادق (علیه‌الصّلاةوالسّلام). بین حرکت امام صادق (علیه‌الصّلاةوالسّلام) و به‌طور کلی حرکت عمومی ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام)، بخصوص نُه امامی که از بعد از حادثه‌ی عاشورا تا زمان غیبت حضرت ولی‌عصر (ارواحنا فداه) این منصب را داشتند، با رفتار و هویت و حرکت بسیجیِ امروز ملت ما، رابطه‌یی وجود دارد. وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه می‌کنید، مقطعی را می‌بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه‌های دین - تبدیل شده است به سلطنت، که یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است. البته بعضی از صحابه‌ی بزرگ پیغمبر در همان اوقات، جامعه‌ی اسلامی را از این‌که این حادثه پیش بیاید، برحذر می‌داشتند؛ اما پیش آمد. چرا پیش آمد و علل و عواملش چه بود و چه کسانی بودند؟ اینها فعلاً- مورد بحث من نیست، ولی این حادثه اتفاق افتاد. نتیجه‌ی این اتفاق این بود که جامعه‌یی که بر اساس ارزش‌های دینی و اسلامی و در جهت سعادت و صلاح انسان و انسانیت پدید آمده بود، مسیر خودش را به‌صورت فاحشی تغییر داد. وقتی از منبع و مرکز حکومت یک جامعه، تقوا نتراود، صلاح و دین و معرفت و هدایت سرازیر نشود، بلکه به‌عکس، از رأس قله‌ی جامعه، دنیاطلبی، اشرافیگری، ماده‌گرایی، شهوت‌پرستی صادر شود و بروز کند، معلوم است که در یک چنین جامعه‌یی، چه بر سر ارزش‌های اصیل و والا خواهد آمد. و این اتفاق در یک برهه‌یی، سال‌ها بعد از وفات نبی‌مکرم اسلام، در تاریخ صدر اسلام پیش آمد. در چنین شرایطی، دلسوزان و مؤمنان صادق، چه وظیفه‌یی دارند؟ در رأس همه، آن کسانی که بیش از همه وظیفه دارند، امامان معصوم هستند؛ زیرا خدای متعال به آنها از علم خود، از روح خود، از هدایت خود، نصیب وافری داده است؛ آنها را عالم و معصوم و هدایت‌کننده و هدایت‌شونده قرار داده است. ائمه‌ی ما در این دوران، وظیفه‌ی خودشان دانستند که در مقابل این انحراف عجیب بایستند. آنها مدتی با ایستادگیِ رویاروی و واضح سیاسی - مثل دوران امام حسن و امام حسین (علیهماالسّلام) که اثر خود را گذاشت - کار خود را کردند. آن کار، شعله‌ی اعتراضِ عمیقی را به وضعیت تازه‌ی پدیدآمده‌ی انحرافی در جامعه‌ی اسلامی برافروخت و بعد از آن، در دوران ائمه‌ی بعدی، این کار با دشواری بسیار پیچیده و پُررنجی ادامه پیدا کرد. ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السّلام) وظیفه‌ی خود می‌دانستند که هم پایه‌ی ارزش‌ها و تفکر اسلامی را در ذهنیت جامعه مستحکم و عمیق نمایند و هم سعی کنند که بنای آن سلطنت پدید آمده و بناحق بر جای نبوت نشسته را منهدم و ویران کنند و یک بنای حقیقی و صحیحی

به‌وجود بیاورند. ائمه (علیهم‌السّلام)، این دو کار را می‌کردند. آنچه عرض می‌کنم، موضوع یک بحث بسیار طولانی و ریز است که کتاب‌ها خواهد شد؛ این، یک تصویر اجمالیِ از دور است. ائمه (علیهم‌السّلام)، مبارزه‌ی بسیار پُررنج و پُرتلاش و پُرمحتوا و فراگیری را می‌کردند؛ هم در زمینه‌ی معنوی و فرهنگی؛ برای حفظ پایه‌های اعتقاد اسلامی و جلوگیری از انحرافی که در جهت بنای حکومت سلطنتی ممکن بود به‌وجود بیاید، که به‌وجود آمده بود؛ هم در جهت مبارزه‌ی سیاسی. اوج این حرکت در زمان امام صادق بود. نمی‌شود گفت در زمان‌های دیگر، این حرکت اوج نداشت؛ چرا، در زمان امام رضا (علیه‌السّلام) و در زمان‌های دیگر هم همین‌طور بود؛ منتها زمانه در دوران امام صادق (علیه‌السّلام) یک فرصت و فسحتی را در اختیار گذاشت و این بزرگوار توانستند کاری بکنند که با پایه‌های معرفت اسلامیِ صحیح در جامعه، آن‌چنان مستحکم بشود که تحریف‌ها دیگر نتواند این پایه‌ها را از بین ببرد. ایشان این کار را کرد، تا این زمینه بماند و در هر دوره‌یی از دوره‌های تاریخ، کسانی که لایق هستند، بتوانند از این زمینه استفاده کنند و نظام اسلامی و مبنای مبتنی بر ارزش‌های اسلامی را به‌وجود بیاورند و این بنای رفیع را بسازند. این، کارِ امام صادق (علیه‌الصّلاةوالسّلام) است. آنچه که ما امروز در عرصه‌ی نظام جمهوری اسلامی با آن مواجه هستیم، شباهتی به این حرکت عظیمِ عمیقِ نیازمند به صبر و حوصله‌ی ائمه (علیهم‌السّلام) دارد؛ به همان اندازه هم تأثیرات عمیقی را دارد. امروز دنیای اسلام تقریباً شامل یک میلیارد و نیم جمعیت، با حدود پنجاه کشور و دولت، است. اگر در بین این جمعیت عظیم - که در نقاط مهم دنیا هم ساکنند - تکیه‌ی به ارزش‌های اسلامی وجود می‌داشت، بدون شک، امروز ملت مسلمان و امت بزرگ اسلامی پیشتاز در علم و مدنیت و معرفت و جلوه‌ی دین و دنیا و اخلاق و زندگی بود؛ چیزی که امروز ما در دنیا نداریم و نظیر آنچه را هم که این تصویر را در ذهن ما زنده می‌کند، در دنیا نیست. ملت‌ها و دولت‌های غرب، پیشرفت علمی دارند؛ جلوه‌های براقی در زندگی آنها مشاهده می‌شود؛ اما این، فقط بخشی از وجود انسان است و اخلاق و معنویت، رحم و انصاف، دلبستگی به آرمان‌های والای الهی، ارتباط با خدا و پرداختن به دل، در زندگی آنها نیست و روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر شده است و باز هم دایم کم‌رنگ‌تر می‌شود. اگر یک روز معابد و کلیساهای آنها یک مَسحه‌یی از معنویت داشت، آن هم بتدریج تحت‌تأثیر هیمنه‌ی مادیت دنیا ضعیف‌تر و ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود؛ اما ما در طول این قرن‌های متمادی، یک مجموعه‌ی عظیم انسانی را در دنیا نداشتیم که هم بتواند دنیای خود را از لحاظ بهره‌مندی از مواهب طبیعت و پیشرفت‌های علمی دنیایی آباد بکند، هم توجه به معنویت، توجه به اخلاق، جزء اصلی زندگی آنها باشد و آنها با خدا ارتباط خودشان را قطع نکنند و برای ارتباطات مهم زندگی هم از تعلیم و هدایت الهی خودشان را محروم نکنند. دنیای اسلام می‌توانست چنین وضعیتی را داشته باشد؛ اما متأسفانه پیش نیامده. دنیای اسلام تا وقتی انقلاب عظیم اسلامی پیش نیامد، یک نظام مبتنی بر تعالیم اسلام و هدایت اسلامی را تجربه نکرد. این انقلاب درست در خط جهت‌گیری ائمه (علیهم‌السّلام) قرار داشت. ما اگر در این بیست‌وهفت سال توانستیم و در وسع و قدرت ما بود که حرکت خود را با همان نواخت و آهنگی که ائمه (علیهم‌السّلام) پیش می‌رفتند، تنظیم بکنیم، امروز به قله‌های خیلی رفیعی رسیده بودیم؛ منتها ما ضعیف و ناقص هستیم. آنچه پیغمبر اکرم در ظرف ده سال حکومتِ خود انجام داد، جوامع معمولی و رهبران معمولیِ مؤمن به همان راه، در ظرف صد سال هم نمی‌توانند انجام بدهند. نواخت کار و آهنگ حرکت ما، آهنگی است که از ضعف‌های ما سرچشمه می‌گیرد. ما در جنب آن انسان‌های قدسی و بزرگ، انسان‌های ضعیفی هستیم، ولی به‌هرحال حرکت کردیم و به قدر وسع و توان خود پیش رفتیم. ملت ایران از جان خود، از عزم و اراده‌ی پولادین خود مایه گذاشت و تا امروز کارهای عظیمی انجام شده است که بعضی از آنها شبیه افسانه است. این حرکتی که از اول انقلاب تا امروز در جهت ایجاد یک بنای رفیع اجتماعیِ مبتنی بر هدایت دین و انگشت اشاره‌ی قرآن، در کشور ما انجام می‌گیرد، تداوم همان حرکت ائمه (علیهم‌السّلام) است. لُب و لباب و مظهر خالص و کامل این حرکت هم از اول انقلاب تا حالا، بسیج بوده است. وقتی می‌گوییم «بسیج»، مراد ما فقط یک مجموعه‌ی نظامی و مُلبس به لباس نظامی و آموزش‌های نظامی نیست، بلکه بسیج، یعنی مجموعه‌ی انسان‌هایی که نیروی خودشان را به میدان می‌آورند تا در جهاد

عمومی کشور و ملت‌شان، در جهت رسیدن به قله‌ها، فعال باشند و با آنها همکاری کنند و در کارشان سهیم باشند؛ این، معنای بسیج است. آن مادری که با عشق به فرزند خود - که عشق مادران به فرزندان‌شان، چیزی شبیه افسانه‌هاست؛ افسانه‌یی که هر روز در زندگی ما، هزاران و هزاران بار واقعیت و تجسم پیدا می‌کند - با طوع و رغبت، او را راهی جبهه‌ی دفاع می‌کند و بعد که جنازه‌ی فرزند شهیدش را تحویل می‌گیرد، به جای اظهار پشیمانی، به جای اظهار گله، اظهار سرافرازی و افتخار می‌کند، مظهر یک بسیجی کامل است. آن خانواده‌هایی که در دوران سخت این کشور، در همه‌ی مشکلاتی که بر سر راه این ملت وجود داشت، خود را سهیم دانستند؛ با زبان‌شان، با پول‌شان، با کارِ دستی‌شان، با حضورشان، همان کاری را که می‌توانستند انجام بدهند، آن را به میدان آوردند، اینها بسیجی‌اند. یک سیاستمدار بسیجی، یک نظامی بسیجی، یک دانشجوی بسیجی، یک روحانی بسیجی، یک کشاورز بسیجی، یک کارگر بسیجی، یک محقق و دانشمند بسیجی، یک استاد بسیجی، از همه‌ی قشرها یک بسیجی، آن کسی است که مقدورات و امکان خود را در راه هدف‌های عظیم این ملت به میدان می‌آورد؛ خود را سهیم می‌کند؛ خود را مسؤول می‌داند و مایل نیست کنار بنشیند، تا دیگران تلاش کنند، او هم نگاه کند؛ یا آن‌جایی که سودمند است، سودش را ببرد؛ و یا تا یک گوشه‌اش ساییده شد، بنا کند به ایراد گرفتن و اعتراض کردن؛ این‌جور انسان هم در جامعه داریم؛ بسیجی آن کسی است که این‌گونه نیست. آن‌جایی که نیازمند رفتن به عرصه‌ی نظامی است، او پیشاهنگ است؛ جوان و پیر هم نمی‌شناسد؛ دور و نزدیک هم نمی‌شناسد؛ آن جایی که جای حضور در عرصه‌ی سیاسی و میدان سیاست است، او فعال و پُرنشاط است؛ آن جایی که در عرصه‌های بین‌المللی باید حضور پیدا کرد - عرصه‌های گوناگون بین‌المللی؛ عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی فرهنگی، عرصه‌ی ورزشی - او در آن‌جا، مظهر عزت ملت و کشور خود است. با این روحیه، با این احساس، در آن‌جا حاضر می‌شود؛ آن جایی که جای علم است، جای تحقیق است، جای صبر کردن بر مشکلاتِ نوآوری علمی است، از جان و ذهن خودش مایه می‌گذارد؛ آن جایی که جای پول خرج کردن است، اگر پولی دارد، پول خرج می‌کند. این، بسیجی است. بسیجی هم شدت و ضعف دارد. بعضی در میدان بسیج، خلوص و صفایشان مثل خورشید می‌تابد و انسان را مجذوب می‌کند. به‌هرحال، بسیج یک فرهنگ است؛ بسیج، یک ذهنیت برجسته و والا در جامعه‌ی ماست. ابراز دشمنی با بسیج، یعنی ابراز دشمنی با مجاهدت و تلاش و نشاط و کار در همه‌ی میدان‌ها. خیلی روشن است که آرزومندانِ ناکامی این ملت، از بسیج ناراحتند. هر کس آرزومند است که این ملت ناکام بشود و شکست بخورد، از حضور بسیج ناراحت است. همه‌ی دشمنان، همه‌ی حاسدان، همه دل‌بستگان به دشمن در داخل، از بسیج خوش‌شان نمی‌آید. اگر بتوانید بسیج را هرچه فراگیرتر کنید و دل‌های بیشتر و نشاطِ متراکم‌تری را وارد این صحنه‌ی عمل بکنید، آینده‌ی این کشور تضمین‌شده‌تر است. روحیه‌ی بسیجی یک روحیه‌یی است که اگر در هر نقطه‌یی و در هر قشری به‌وجود بیاید، در آن‌جا فعالیت و نشاط و حرکت و حیات را مضاعف و چند برابر می‌کند؛ این معنای بسیج است. بعضی خیال می‌کنند بسیج یک سازمان دولتی است؛ اما این‌طور نیست. اگر هر کدام از دستگاه‌های گوناگون کشور روحیه‌ی بسیجی پیدا کنند، توفیقات‌شان بیشتر می‌شود. امروز خوشبختانه دولت و رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی و مسؤولان گوناگون افتخار می‌کنند که عضو بسیجند. فرهنگ بسیجی است که می‌تواند بر همه‌ی تحولات این کشور فایق بیاید و حرکت این کشور را تضمین کند. عزیزان من! ملت ما ده‌ها سال از مسیری که باید پیش می‌رفت، عقب نگه داشته شد؛ ما باید این عقب‌ماندگی را جبران کنیم. اینها واقعیت است؛ اینها عینیات تاریخ ماست. با ملت ما، یعنی همان ملتی که امروز در میدان علم که وارد می‌شود، در دنیا شگفتی می‌آفریند؛ در برخورد نظامی که وارد می‌شود، دشمنانِ مجهز را دچار حیرت می‌کند؛ در زورآزمایی‌های سیاسی که وارد می‌شود، حریفان قَدَر را حریف می‌شود - ما ملتی این‌گونه داریم. این ملت با این سرمایه‌های استعداد انسانی و با این سرزمین پهناور و حاصلخیز و زرخیز و سرشار از منابع طبیعی، می‌توانست در اوج قله‌ی علم و تمدن و پیشرفت مادی و معنوی قرار بگیرد - کاری کردند که شد جزو کشورهای جهان سوم؛ آن هم در آن ردیف‌های آخرِ آخر! این‌که این‌قدر دانایان این کشور به رژیم طاغوت لعن و طعن می‌کنند، بیهوده نیست. این

جنایت بر کشور ما وارد آمده و بر ملت ما تحمیل شد. ملتی را که می‌توانسته به اوج بینهایت پرواز کند، بال‌هایش را بریدند، پاهاش را بستند و زخمی‌اش کردند؛ ملت ما را به یک ملت بدبین به خود، ناامید از آینده‌ی خود، بی‌تحرک برای رسیدن به افق‌های دوردست، مجذوب و واله در مقابل دیگران، تبدیل کرده بودند؛ اما انقلاب آمد و یک تکان سخت و یک تغییر نگرش عمیق به این ملت داد، که ملت ما بیدار شد، حرکت کرد، راه افتاد، خودش را شناخت و گفت «می‌توانیم»؛ و توانست، حالا هم پیش رفته است. موتورِ حرکت ما، ایمان ماست و اتکای ما، به خداست؛ تکیه‌ی ما، به راهنمایی‌ها و هدایت‌های الهی است، که در معارف دینی و در احکام ما وجود دارد؛ حرکت ما هم حرکت خوبی بوده و دشمن هم اتفاقاً همین نقطه‌ی اساسی، نقطه‌ی ایمان، را بمباران می‌کند. الان در بین جامعه‌ی ما یک مجموعه‌یی افتخار می‌کنند و با حماسه، از ایمان خودشان یاد می‌کنند. این، خیلی باارزش است. این، بسیج است. همه‌ی ابزارهای فرهنگی و تبلیغی در طول صد سال یا بیشتر به‌کار گرفته شد، تا این ملت را به خودشان بدبین کنند - یکی از شخصیت‌های سرشناس معروف می‌گفت: ایرانی، یک لولهنگ نمی‌تواند بسازد! - لولهنگ یعنی آفتابه گِلی؛ آن زمانها از گل، آفتابه درست می‌کردند. این‌جور این ملت را تحقیر می‌کردند. این ملت حالا ـ در زمینه‌های زیستی، در زمینه‌ی فعالیت‌های گوناگون علمی، تحقیقی کارهایی می‌کند که خودش را جزو ده کشور اول جهان قرار می‌دهد؛ این، شوخی نیست. این مسأله به ملت ما، به شما جوان‌ها، در هرجا که هستید و در هر قسمتی که کار می‌کنید، هشدار می‌دهد که قدر خودتان را بدانید، حرکت کنید، ناامید نشوید؛ شماها می‌توانید. شما آن نسلی هستید که اگر خوب عمل کردید، آینده‌ی این کشور را - صد سال، دویست سال یا بیشتر - تضمین خواهید کرد. همین بیدار شدن، همین حساس بودن، همین انگیزه داشتن، همین ایمان، همین امید، همین تکیه به هدایت الهی و اعتماد به کمک الهی، قواره‌ی اصلی بسیج است؛ این یک فرهنگ است. اگر این‌طور حرکت کنیم، خدای متعال کمک خواهد کرد. کمک الهی متعلق به همه‌ی خلایق است؛ به شرطی که خودشان را آماده‌ی دریافت این کمک کنند؛ دستشان را دراز کنند و این میوه را بچینند؛ از جا بلند شوند، همت کنند و از این میوه استفاده کنند؛ این، در اختیار همه است. البته عده‌یی نمی‌خواهند، شهوات نمی‌گذارد، گمراهی‌ها نمی‌گذارد، کوری‌ها نمی‌گذارد که ببینند و بفهمند و همت کنند؛ اما شما ملتی هستید که خواسته‌اید، شناخته‌اید، حرکت کرده‌اید و استفاده‌ی زیادی هم برده‌اید، باز هم باید تلاش کنید، تا ان‌شاءاللَّه از رحمت الهی استفاده کنید و ان‌شاءاللَّه دعای حضرت بقیةاللَّه هم شامل حال همه‌ی شماها باشد. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللَّه‌وبرکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک دانشگاه‌های افسری ارتش

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک دانشگاه‌های افسری ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به جوانان عزیزی که امروز سردوشی گرفتند و نخستین گام را در راه ورود به ارتشِ سرافراز جمهوری اسلامی برداشتند و به استادان، مربیان و مدیران این دانشگاه و فرماندهان ارشد ارتش جمهوری اسلامی ایران، تبریک عرض می‌کنم. حضور در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی یک افتخار است؛ این، فقط یک شعار نیست، حقیقتی است که هر کس امروز وضعیت جهان بشریت و نظام جمهوری اسلامی ایران و عظمت آرمان‌های این ملت را بشناسد، به آن اذعان می‌کند. ارتش جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران، بسیج و نیروی انتظامی، در کشور ما سربازان آرمان‌های بلند انسانی‌اند. نیروهای مسلح ما خود را آماده و مجهز می‌کنند تا دفاع کنند؛ نه تنها دفاع از سرزمین - که خود افتخار بزرگی است - بلکه دفاع از آرمان‌های انسانی؛ دفاع از شرف و کرامت انسانیت. امروز دیو مهیب و نفرت‌انگیز سلطه، ملتها را تهدید می‌کند. این تهدید، فقط متوجه ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی نیست؛ متوجه همه‌ی دنیاست؛ متوجه اصل و اساس انسانیت است. شما ببینید امروز مرکز استکبار - یعنی نظام ایالات متحده‌ی امریکا - با ارزشهای انسانی و با انسان‌ها چه می‌کند: هتک حرمت و حیثیت انسانها، گرفتن جان انسان‌ها، نابود کردن هویت ملی انسان‌ها برای آنها کاری عادی و معمولی شده، طوری که زشتی آن را احساس نمی‌کنند. ملتها در مقابل یک چنین مجسمه‌ی خباثت و شرارت چه باید بکنند؟ آیا

ملتها باید تسلیم شوند و سرنوشت و هویت و آینده‌ی خودشان را به دست مهاجمانی بسپرند که هیچ رادع و مانعی از اخلاق و دین و شرف جلوی آنها را نمی‌گیرد؟ می‌بینید که دست‌آموزهای استکبار در فلسطین چه می‌کنند. دیدید در عراق و افغانستان، مزدوران مسلح امریکا و انگلیس چه کردند و چه می‌کنند. قبل از این هم در نقاط مختلف دنیا، هر جا که توانسته‌اند، بار سنگین وجود خود و شرارت خودشان را تحمیل کرده‌اند. ملتها چه باید بکنند؟ ملتها هیچ راهی بجز قوی شدن، اعتماد به نفس، توکل به خدا و توکل به نیروی ذاتی خود ندارند؛ ملتها باید خودشان را قوی کنند. این قوی شدن فقط از جنبه‌ی نظامی نیست؛ ملتها باید اراده، اقتصاد، دانش و پیشرفتهای گوناگون خود را پی‌درپی قوی کنند؛ اما تقویتِ نیروی دفاع از هویت و مرزهای یک ملت، یکی از مهمترین‌هاست، که امروز نیروهای مسلح ما این وظیفه را به عهده گرفته‌اند. شما نماد قوّت و اقتدار ملت ایرانید. این، افتخار بزرگی است. این اقتدار فقط با آموزش نظامی به تنهایی حاصل نمی‌شود؛آموزش نظامی، بعلاوه‌ی تقویت عزم و ایمان. دل باید نیرومند باشد، تا جسمِ نیرومند و سلاحِ نیرومند را بتواند به کار بگیرد. جوانهای عزیز! خودتان را قوی کنید و عزم راسخ را در درون خودتان پرورش دهید؛ شما مسؤولیت‌های سنگینی را بر دوش دارید. ممکن است یک ارتش در طول سال‌های متمادی حتّی یک‌بار هم با یک جنگ مواجه نشود؛ اما آمادگی و حضور مقتدرانه‌ی آن در کنار ملتش، مایه‌ی اعتماد ملی است؛ مایه‌ی آرامش دلهاست. شما خودتان را برای ایجاد اعتماد در دل ملت‌تان - که هم اعتماد به خودشان و هم به ارتش‌شان است - آماده کنید. آموزش نظامی، انضباط نظامی، اخلاق والای اسلامی، ایمان روزافزون در دلهای شما - که پاک و نورانی است - وظایف اصلی است. شماها پاکید، دلهای جوان شما نورانی است؛ قدر این نورانیت را بدانید؛ قدر استعدادهای ذاتی خودتان را بدانید و این استعدادها را بروز دهید. ارتش جمهوری اسلامی ایران را که تا امروز به حول و قوه‌ی الهی افتخارات بزرگی به دست آورده است، باز هم سرافرازتر کنید. همه‌ی نیروهای مسلح را یک خانواده‌ی بزرگ بدانید. هر نیرو با برادران و خویشاوندان خود در نیروی دیگر؛ و هر سازمان - ارتش و سپاه و بسیج و نیروی انتظامی - با برادران خود در سازمان‌های دیگر، همچون پاره‌ی تن یکدیگر رفتار کنند؛ به هم اعتماد کنید، از هم بهره‌مند شوید، تجارب یکدیگر را به کار بگیرید و روزبه‌روز خودتان را قوی‌تر و آماده‌تر کنید؛ و بدانید کمک الهی متعلق به آن مردمی است که خود را آماده‌ی دریافت این کمک‌ها می‌کنند. با ایمان، با کار بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر، با توکل و توسل به پروردگار، خودتان را آماده‌ی دریافت رحمت و کمک الهی کنید. ان‌شاءاللّه این گام اول برای شما جوانان، مقدمه‌ی گامهای بلند و موفق بعدی باشد و شما ذخیره‌های اسلام در درون سازمان ارتش باشید. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللّه‌وبرکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شورای‌عالی انقلاب فرهنگی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شورای‌عالی انقلاب فرهنگی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه‌ی سالانه‌ی ما در درجه‌ی اول فرصتی است برای من که شما دوستان عزیز و اعضای ارزشمند این شورای بسیار مهم را زیارت کنم و هم خداقوّتی بدهم و از زحماتی که کشیده می‌شود - چه در داخل شورا (صحن اصلی شورا)، چه در عقبه‌های شورا (دبیرخانه و بقیه‌ی مجموعه‌هایی که کار می‌کنند) که بسیاری از آن دوستان هم در این جلسه حضور ندارند - تشکر کنم و هم اگر نکته‌یی در ذهن دوستان هست، بشنوم؛ و اگر نکته‌یی در ذهنم هست، به دوستان عرض بکنم. حرف اصلی‌یی که من امروز می‌خواهم به شما عرض بکنم، همان حرف قدیمیِ اهمیت این شورا و اهمیت فرهنگ در کشور است، که بارها این را ما گفته‌ایم، شما گفته‌اید، دوستان هم همه تکرار کرده‌اند، لیکن احساس می‌شود که تکرار مجدد و مؤکد این مطلب همچنان برای همه‌ی ما؛ برای بنده، برای رؤسای محترم قوا، برای شما مشترکانِ در این شورا و برای دست‌اندرکاران فرهنگ کشور لازم و ضروری است. من خاطره‌یی را عرض بکنم: تقریباً دو، سه سال قبل یکی از دوستان خیلی خوب ما که در این شورا هم فعالیتی داشته‌اند، راجع به مسایل فرهنگ عمومی کشور و

مسأله‌ی تربیت و ناهنجاری‌هایی که احیاناً در سطح جامعه بتدریج بروز کرده، با من گفتگو می‌کردند و مطالبات و توقعات به‌حقی را درمیان می‌گذاشتند. من به آن دوست عزیز گفتم کاری که من در این زمینه می‌توانم بکنم، همین کاری است که تا حالا کرده‌ام؛ یعنی تشکیل این شورا و وارد کردن افرادِ با فکر و با انگیزه برای تصمیم‌گیری درباره فرهنگ کشور؛ و کمک قانونی و حیثیتی و هرچه که لازم است نسبت به این شورا؛ این کاری است که به عهده‌ی من است؛ اما از این‌جا به بعدش به عهده‌ی شما. من به آن دوست گفتم که بنده با شما پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد و به پروردگار خواهم گفت من بهترین کسانی را که مناسب این کار می‌شناختم، در این شورا جمع کردم؛ شما به خدای متعال باید جواب بدهید؛ هرچه که فکر می‌کنید باید پیش خدای متعال گفت، آن را بیان کنید و به فکرش باشید. حالا این را می‌خواهم به شما عرض بکنم که مسؤولیت این شورا به خاطر اهمیت و سنگینیِ مسأله‌ی فرهنگ و علم، مسؤولیت سنگینی است؛ منتها ثقل‌اکبر در این‌جا فرهنگ است؛ چون هم خودِ علم و آموزش و هم جهتگیری و کیفیت و روی‌کردهای مختلف آن، تحت‌تأثیر فرهنگ عمومی جامعه است. من معتقدم عمق و ریشه‌های انقلاب، به عمقِ باورهای دینی مردم این سرزمین است؛ چیزی نیست که با این هیجانات و حرکت‌های سطحی و گوناگون بشود آن را برکَند. ما شاهد رشد و رویش یک طبقه‌ی جوانِ علاقه‌مند، مؤمن، جستجوگر در زمینه‌ی انقلاب، و پیدایش زبدگانی در این زمینه هستیم؛ این قابل انکار نیست؛ هم در دانشگاه‌هامان، هم در حوزه‌ی علمیه‌مان، هم در سطح جامعه‌مان، لیکن عوارض سطحی اگر علاج نشوند، بتدریج به عمق کشیده می‌شوند. اگر بیماری و آفت را که در پوسته‌ی دندان هست علاج نکنیم، بتدریج به قلع خود آن دندان منتهی خواهد شد؛ در این هم هیچ تردیدی نباید کرد. این وضع جدیدی که در کشور به‌وجود آمده است و تشکیل دولت و گرایشی که امروز در عموم مردم و در دولت‌مردان مشاهده می‌شود، این نوید را می‌تواند بدهد که اوضاع برای برگرداندن جهتگیری غلط، اوضاع مساعدی است؛ نه به این معنا که همه چیز از پیش قابل حدس قطعی باشد؛ بلکه بسته به این است که ما چه‌کار بکنیم، لیکن زمینه، زمینه‌ی مساعدی است؛ چون شعارهایی مطرح شده که منطبق با مبانی انقلاب بوده و مردم به این شعارها پاسخ داده‌اند؛ و من مکرر این را گفته‌ام. ما در انتخاباتی که چند ماه پیش گذراندیم، اکثریت قریب‌به‌اتفاق مردم، به ارزش‌های انقلاب رأی دادند؛ چه آنهایی که به آقای احمدی‌نژاد رأی دادند، چه آنهایی که به آقای هاشمی رفسنجانی رأی دادند؛ چون آقای هاشمی هم یکی از برجستگان انقلاب است؛ ایشان یک شخصیت انقلابی، روحانی و معمم است و بسیاری از کسانی‌که به ایشان رأی دادند، درواقع به همین ارزش‌ها رأی دادند. نباید تصور کرد که هفده میلیون به شعارهای آقای احمدی‌نژاد رأی دادند و ده میلیون دیگر رأی ندادند؛ قضیه این‌گونه نیست؛ بلکه اکثریت بزرگی از مردم در این انتخابات پایبندی خودشان را به دین، به ارزش‌های انقلاب، به دل‌بستگی‌های امام نشان دادند و دولتی هم براین اساس تشکیل شده و همین شعارها را هم این دولت تکرار می‌کند و ادامه می‌دهد و حرکت می‌کند، مردم هم استقبال می‌کنند و با آغوش باز این حرف‌ها را می‌پذیرند. این، نشان‌دهنده‌ی یک زمینه‌ی بسیار خوبی است که ما باید از این زمینه استفاده کنیم. بنابراین، در وضع جدید، به نظر من پویایی، نشاط، انگیزه و نوآوری اعضای این مجموعه بایستی مضاعف بشود؛ نمی‌شود قبول کرد که ما یک مجموعه‌ی فرهنگی داریم که آن را به عنوان قرارگاه اصلی مسائل فرهنگی و کارزار فرهنگی قرار داده‌ایم - یک‌چنین کارزاری در همه‌ی ادوار و در همه‌ی کشورها اجتناب‌ناپذیر است - در عین‌حال، در این قرارگاهِ اصلی، بی‌نشاطی یا رکود یا عدم پیشرفت ملاحظه و مشاهده بشود؛ این را من اصلاً تصور نمی‌توانم بکنم. گزارش جناب آقای کی‌نژاد - برادر عزیزمان - گزارش خوبی است؛ منتها گزارش مصوبات، غیر از گزارش واقعیت‌هایی است که براساس این مصوبات در عالم واقع و روی زمین انسان مشاهده می‌کند؛ باید این مصوبات منعکس شود. شما فرض بفرمایید برای صدا و سیما وظایفی معین کرده‌اید که باید در صدا و سیما منعکس شود؛ برای آموزش و پرورش یا برای دانشگاه‌ها یا برای فرهنگ عمومی با ابزارهایی که دارد، وظایفی را معین کرده‌اید که بایستی تحقق پیدا کند؛ اما نگاه کنید به آینده‌ی دور؛ یعنی آینده‌ی معین‌شده در سند چشم‌انداز بیست ساله. کسانی‌که امروز وارد مدرسه می‌شوند، در پایان دوران بیست

ساله، یک جوان بیست‌وشش، هفت ساله هستند - امسال، سال اول چشم‌انداز است - شما می‌خواهید این جوان بیست‌وشش، هفت ساله چه‌جور انسانی باشد؛ اگر می‌خواهید این جوان، یک جوان خلاق، دارای ابتکار، شجاع، آراسته از لحاظ اخلاقی، سالم از لحاظ جسمی و فکری و روانی، صاحبِ فکر و اندیشه، دارای احساس مسؤولیت نسبت به کشورش و ملتش و آینده‌اش باشد، امروز باید طرح صیرورت این کودک را به آن جوان این‌جا طراحی کنید؛ حاضر داشته باشید و به دستگاه‌ها ابلاغ کنید. رئیس این شورا، رئیس‌جمهور؛ یعنی رئیس قوه‌ی مجریه است و برای قانون هم رئیس قوه‌ی مقننه و عناصری از مجلس شورای اسلامی در این‌جا حاضرند. بنابراین، حالت منتظره‌یی وجود ندارد و اهداف باید تحقق پیدا کند؛ اصلاً فلسفه‌ی حضور رؤسا و مسؤولان همین است؛ والّا بنده خوب می‌دانم که برای یک شورایی که می‌خواهد برنامه‌ی کلان بریزد، رؤسا و شخصیت‌هایی که مشغول کارهای اصلی دیگر هستند، خیلی نمی‌توانند وقت بگذارند و همت صرف کنند؛ شخصیت‌های حقیقی بایست در چنین شورایی وقت بگذارند و بحث کنند. بنابراین، علت حضور رؤسا و وزرا و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بقیه‌ی رؤسا و مسؤولان کشور که این‌جا هستند، از زمانی که این شورا در زمان امام (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) تشکیل شد، به‌خاطر همین بود که این شورا حرفی بر کاغذ نباشد؛ فقط اظهارنظر و ابراز دلسوزی نباشد، بلکه تحقق پیدا کند و اجرا شود؛ امام هم عیناً همین را تصریح کردند و تعبیری به این مضمون بیان کردند که مصوبات این شورا باید عملی شود؛ بنده هم بر این معنا همیشه تأکید کرده‌ام. ما سال گذشته این‌جا عرض کردیم «مهندسی فرهنگی کشور» به عهده‌ی شماست؛ گفتیم این‌جا «قرارگاه اصلی» است، عقبه‌ی شما هم دبیرخانه و ملحقات دبیرخانه است و شوراهای اقماری و شورای معین و کمیته‌های کارشناسی و جمع‌های دیگری که هستند؛ خطوط مقدّم اجرایی شما هم وزارت آموزش و پرورش، وزارت آموزش‌عالی، وزارت ارشاد و دستگاه‌های مختلف هستند، آقایان هم تلقیِ به قبول کردید؛ یعنی این‌طور نبود که ما این حرف را بزنیم، بعد بشنویم که دوستان گفته‌اند نه، ما عقیده نداریم به مهندسی فرهنگی و این‌که جایگاهش این‌جاست؛ نه، من خبر دارم که بعد در جلسه که صحبت شده و دوستان که با هم بحث کرده‌اند - نظرات آقایان را برای من آوردند - همه تأیید کرده‌اند که بله، همین درست است. خیلی خوب، حالا الان باید نقشه‌ی مهندسی فرهنگی کشور روی میز آماده باشد و باید روی آن بحث شده باشد؛ کار شده باشد؛ تصمیم‌گیری شده باشد و نقشه‌ی کلان با راه‌کارها - نه فقط چیزهایی که صرفاً آرزو و آمال است - کاملاً کشیده شده و مشخص شده باشد؛ این حرف اصلی ماست به شما دوستان. من حقیقتاً به این جلسه علاقه‌مندم؛ چون واقعاً یک مجموعه‌ی فرهنگی هستید. می‌دانید که خودِ من هم هفت، هشت سال هر هفته در این جلسه شرکت کرده‌ام و بعد از دوره‌ی ریاست‌جمهوری هم هر سال یک بار یا گاهی بیشتر با این جلسه ارتباط داشته‌ام و این جلسه را دوست دارم. این‌جا قِمّه و قله‌ی فرهنگی کشور است و شما هم دوستان ما هستید - بعضی از دوستان، قدیمی‌اند، که از بعضی از آنها اسم آوردیم؛ بعضی دیگر هم مثل آقای دکتر فاضل از دوستان خیلی قدیمیِ این مجموعه هستند که آن سال‌ها که در سمت وزارت بودند، کنار ایشان می‌نشستیم، که از ایشان اسم نیاوردیم؛ البته شاید بعضی دیگر هم هنوز باشند که اسم نیاورده باشم. دوستان دیگر هم که بعضی چند سال است که هستید و بعضی هم دو، سه سال است؛ بعضی هم با دولت جدید به این جلسه تشریف آورده‌اید - و چون این جلسه، صمیمی و خصوصی است و این هم حرف دل من است و باید با خود شما در میان بگذارم، در میان گذاشتم. این، کار بزرگی است و بار سنگینی است؛ باید این بار را بردارید؛ این کار باید انجام بگیرد. حالا ممکن است بعضی وقت نداشته باشند؛ کار داشته باشند، یا به هر دلیلی؛ بالاخره در شوراهای اقماری یا در بدنه‌های کارشناسی از وجود این دوستان استفاده شود. تصمیمات یا آرزوهایی که تاکنون در زمینه‌ی پیشرفت علم گرفته شده یا مطرح شده، بایستی عملیاتی شود؛ یعنی بایست در مجاری کار بیفتد و خواسته شود. فرض کنید اگر شما در زمینه‌ی تولید علم با دانشگاه‌ها کار دارید، باید آقای دکتر زاهدی مسؤول شود؛ زمان معین کنید و بعد بگویید که شما ظرف دو یا سه ماه در این زمینه چه‌کار کرده‌اید. ایشان گزارش به شورا بدهند و اگر شما نمی‌پسندید، اعتراض کنید؛ اگر می‌پسندید، قدم بعدی را بردارید؛ حالایا شما باید بردارید، یا ایشان باید بردارند. در زمینه‌ی وزارت

ارشاد یا آموزش و پرورش و در زمینه‌های مختلف دیگر هم به همین روش عمل شود. شورای عالی انقلاب فرهنگی باید یک شورای زنده، فعال، حساس، پرتحرک و پرتلاش باشد و دایم مسائل فرهنگی کشور را رصد کند. این، حرف اصلیِ ماست که حرف تازه‌یی هم نبود؛ حرف همیشگی است و تکرار مکررات است؛ منتها بعضی از تکرارها، واجب است؛ مثل نماز؛ صبح شما سوره‌ی حمد و اذکار و رکوع و سجود را می‌خوانید و به جا می‌آورید، که در ظهر و عصر و شب هم همان را تکرار می‌کنید؛ چون اهمیت دارد؛ چون موضوع آن‌قدر مهم است که باید مرتب و دایم تکرار شود تا ذهن سیراب شود از یاد این حقایق و انسان به عمل تحریک و وادار شود. نکاتی را هم من در زمینه‌ی مسایل فرهنگی، مسایل مربوط به علم و مسایل مربوط به خودِ شورا یادداشت کرده‌ام که عرض می‌کنم: درباره‌ی خودِ شورا، آقای کی‌نژاد خبر دادند که اطلاع‌رسانی انجام می‌گیرد؛ این، خبرِ خوشی است. من این‌جا یادداشت کرده‌ام که اطلاع‌رسانی به‌هنگام و مستمر باشد؛ به‌ویژه برای نخبگان دانشگاهی و حوزوی. این، پاسخِ قبل از سؤال ما بود که ایشان بحمدالله دادند؛ اما این‌که به من گزارش می‌شود که ما از محتوای کار شورا خبر نداریم، نشان‌دهنده‌ی این است که این خبررسانی، آن خبررسانیِ مطلوب نیست؛ یعنی کامل نیست؛ باید این خبررسانی را کامل کنید؛ باید نخبگان کشور به طور دایم احساس کنند که از لحاظ ذهنی با شورا مرتبطند. این کار موجب می‌شود که همکاری آنها را جلب کنید؛ یعنی وقتی برای نخبگان کشور - چه دانشگاهی، چه حوزه‌یی - معلوم شد که شورا به چه مسایلی اهتمام دارد، در زمینه‌ی آن مسایل به فکر می‌افتند و احیاناً کار می‌کنند؛ با شورا همکاری می‌کنند و احیاناً چیزهایی به ذهن آنها می‌آید که می‌بینند شورا از اینها غافل است. این نخبگان، آن مسایل را به شما تذکر می‌دهند. بنابراین، خبررسانی و اطلاع‌رسانی، موجب جلب همکاری نخبگان می‌شود. علاوه‌ی بر این، نخبگان کشور احساس نکنند که شما پشت یک دیواری نشسته‌اید و با اینها هیچ ارتباطی ندارید؛ بگذارید احساس کنند که آنها هم عضو شورا هستند؛ آنها هم احساس کنند که در این شورا عضوند؛ دخیلند. بنابراین، مسأله‌ی اطلاع‌رسانی به نظر من خیلی خوب است. نکته‌ی دیگری که یادداشت کرده‌ام، مسأله‌ی نوسازی نظام آموزش و تصحیح مدل قدیمیِ رایج در کشور است، که آقای دکتر شریعتمداری هم اشاره‌یی کردند؛ البته تکیه‌ی ایشان روی جهت دیگر است. بارها در جلساتی که در این‌جا به مناسبت مسایل فرهنگی تشکیل شده، افراد دلسوز می‌گویند که ما این نظام قدیمیِ «حافظه‌پروری» را تبدیل کنیم به نظام‌های پیشرفته‌ی به‌روزِ دنیا. الان در دنیا نظام‌های جدیدی برای آموزش کودکان، نوجوانان، جوانان - چه در دوره‌ی دبیرستان، چه در دوره‌ی دانشگاه - به‌وجود آمده است. بالاخره ما بایستی از یک مقطعی شروع کنیم و این شیوه‌ی قدیمیِ شصت سال پیش را که همچنان حاکم بر کشور است، تبدیل و تصحیح کنیم؛ یا باید آن را به‌طور کلی تغییر بدهیم یا به صورت تدریجی تغییر بدهیم. اگر قرار است برای این کار در جایی فکر شود و تصمیم‌گیری بشود، این‌جاست؛ همین شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ این، جزو مباحث شماست. مسأله‌ی دیگر، مسأله‌ی توسعه‌ی علمی کشور است که من البته عمیقاً و جداً باور دارم که مشکلات این کشور جز با توسعه‌ی علم و تعمیم و تعمیق علم در کشور پیش نخواهد رفت. ما ناگزیر بایست این فاصله‌ی چندین ده‌ساله‌یی را که برای ما به وجود آورده‌اند، پُر کنیم. داریم می‌بینیم که دنیای دانشمند با تکیه به علم، چه حرف زوری را به همه می‌زند و چطور به برکت علمی که دارند، ناحق‌هایی را حق می‌کنند. شما امروز ملاحظه کنید: شنود تلفنی غیرقانونی و بدون اجازه‌ی قاضی، شکنجه در گوانتانامو، بردن و آوردن زندانی‌ها و ربودن انسان‌ها از کشورهای اروپایی بدون اجازه‌ی دولت‌ها یا با قرارداد با سرویس‌های امنیتی دنیا، حمله‌ی به یک کشور و بردن نفت و خوردن اموال، کشتن آدم‌ها؛ همه‌ی این کارها را قدرتی از قدرت‌های دنیا انجام می‌دهد و در دنیا انکار هم نمی‌کنند! در حالی که ما استدلال می‌کنیم، محاجه می‌کنیم، بحث می‌کنیم؛ او بدون این‌که به‌ظاهر خم به ابرو بیاورد، کار خودش را دنبال می‌کند! چرا؟ چون علم دارد و این علم توانسته او را مجهز کند به ثروت، به ابزار جنگی و به قدرت سیاسی. اگر ما بخواهیم کشورمان، ملت‌مان و امت اسلامی خود را به نقطه‌یی برسانیم که بتواند حرف حق خودش را با همین شجاعت بزند، احتیاج به علم داریم. این، مخصوص ما هم نیست، بلکه متعلق به همه‌ی کشورهای اسلامی است و ما باید برای کشورهای اسلامی مادرِ علم

بشویم. بار به دوش ماست؛ ماییم که هم امید داریم، هم ایمان داریم، هم احساس توانایی در خودمان می‌کنیم برای این کار و هم ابزارش را داریم؛ یک ملت خوب و بااستعداد. ما که این‌همه جوان بااستعداد داریم، بایست یک خیزِ بلند برداریم و یک کار بنیانی و عمیق در زمینه‌ی علم انجام بدهیم، بعد باب علم را باز کنیم به روی کشورهای مسلمان. بنابراین، مسأله‌ی توسعه‌ی علمی کشور چیز مهمی است. درباره‌ی «ترویج نظریه‌پردازی و تولید علم» که جزو شوراها و کار شماست، بنا شد من به آقای رئیس‌جمهور سفارش کنم که از لحاظ مالی کمک کنند که این شورا دنبال شود. ان‌شاءاللَّه کمک کنید؛ واقعاً فکر کنید، تا این شورای اقماری بتواند این کار را در این زمینه بکند و بعد هم عملیاتی شود؛ صرفِ بیان و آرزو نباشد. گاهی بعضی از مسؤولان پیش ما می‌آیند و درباره‌ی حوزه‌ی مسؤولیت خودشان می‌گویند ما باید این کار را بکنیم، ما باید آن کار را بکنیم؛ من به اینها می‌گویم: برادر! این «باید»ها را من باید به شما بگویم که باید این کار را بکنید، باید آن کار را بکنید؛ شما باید بگویی چه کار می‌کنی، چه کار کردی، چه کار می‌خواهی بکنی؛ «باید» فایده‌یی ندارد. این‌که حالا ما بنشینیم تا این شورا به عنوان یک مسؤول باید این کارها را انجام بدهد، باید ندارد، بایدش معلوم است؛ بکنید؛ باید تحقق پیدا کند. در زمینه‌ی علم، من بر نقطه‌ی خاص می‌خواهم تأکید کنم: یکی، علوم پایه است؛ یکی، علوم انسانی. ما به دنیا که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آن چیزی که کشورهای پیشرفته را توانسته به این اوج و قله برساند، ریاضی، فیزیک، شیمی و علوم زیستی است؛ ما باید به این علوم بپردازیم. البته در سال‌های بعد از انقلاب - قبل از انقلاب هم به شکل جریان ضعیف‌تر - پزشک، مهندس و به میزان زیاد حقوق‌دان تربیت کردیم که این تخصص‌ها لازم است و برای یک کشور مثل آب و هواست؛ منتها توجه بکنیم که تربیت پزشک، تربیت مهندس، تربیت حقوق‌دان، تربیت معلم، تربیتِ نیازهای روزمره‌ی جامعه است و ما باید محقق هم تربیت کنیم که بتواند آینده را برای ما صاف کند. مهندس، این بنا را برای امروزِ ما می‌سازد و نیازهای امروزِ ما را برآورده می‌کند که اگر ما مهندس و دکتر نداشته باشیم، باید برویم از بنگلادش بیاوریم؛ مثل زمان رژیم طاغوت. همین مسأله درباره‌ی نداشتن مهندس هم صدق می‌کند، که الحمدللَّه ما امروز در زمینه‌ی مسایل راه، سد، بناهای مهم و کارهای عظیم، مهندسانی داریم که خودشان کارها را انجام می‌دهند و پزشکان عالی‌قدری هم داریم که کارهای بزرگی را انجام می‌دهند که یک وقت در این کشور کسی خوابش را هم نمی‌دید که بتوانند انجام بدهند؛ لیکن اینها امکانات مصرفی هستند؛ این، پولی است که ما در جیب‌مان می‌گذاریم برای این‌که خرج کنیم و غیر از آن مرکزِ پول‌سازی است که بایستی در آن‌جا سرمایه‌گذاری کرد، که ما آن را هم لازم داریم؛ بخصوص در دانشگاه‌ها. بنابراین، به علوم پایه در دانشگاه‌ها اهمیت داده شود. و اما علوم انسانی. با این همه تأکیدی که بر علوم انسانی شده، تقریباً علوم انسانی هم به همان شکلِ علوم پایه اداره می‌شود و باز همچنان همان اشکال به قوّت خودش باقی است. ما آغوش‌مان را باز کرده‌ایم و حرف‌هایی که الان در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و حتّی فلسفه و ادبیات مطرح است، از خارج برای ما دیکته می‌شود! ما باید در زمینه‌ی علوم انسانی یک کار اساسی بکنیم و این حرف، حرفی نیست که امروز به ذهن کسی رسیده باشد؛ نه، این حرف، سال‌هاست که گفته شده و باید تحقق پیدا کند. چه کسانی باید این کار را بکنند؟ این مجموعه‌ی حاضر و همان مجموعه‌یی که ما ان‌شاءاللَّه پیش خدای متعال با آنها احتجاج خواهیم کرد و امیدواریم که از عهده‌ی احتجاج هم بربیایند؛ اگر خدای متعال سؤال کرد. مسأله‌ی دیگری که در همین زمینه‌ی پرداختن به این علوم - علوم پایه، علوم انسانی - مطرح است، مسأله‌ی ورودی، خروجی دانشگاه‌هاست که این هم یکی از آن وظایف سنگین وزارت علوم است. ما ببینیم که واقعاً دانشگاه‌ها چه کسانی را جذب کنند و برای چه رشته‌هایی جذب کنند، بعد خروجی ما از دانشگاه‌ها در چه رشته‌هایی باشد که ما به آنها بیشتر نیاز داریم؛ حالا یا نیازهای گذرا که نیاز فعلی ماست، یا نیازهای بنیانی. برای این مسأله هم بایستی یک ترتیبی داده شود. یک نکته‌ی دیگر، مربوط به بنیاد نخبگان است. بنیاد نخبگان در ابتدا به همت آقای دکتر عارف راه افتاد؛ یعنی اساسنامه‌ی آن نوشته شد و کارهایی انجام گرفت و این‌جا فرستادند که ما هم نظراتی داشتیم و برگرداندیم. من وقتی به روی زمین نگاه می‌کنم که ببینم از این نقشه - نقشه مهندسی فرهنگی کشور که در ابتدای صحبت

عرض شد - روی زمین درباره‌ی نخبگان چه هست، چیزی نمی‌بینم. شما می‌دانید که نخبگان - دانشجوهای نخبه، دانش‌آموزان نخبه، المپیادی‌ها و سایر افراد نخبه - هر سال دو، سه مرتبه با بنده ملاقات دارند و من هم به آنها میدان می‌دهم، تا جوان‌ها حرف بزنند؛ اما آنچه از مجموع حرف‌های آنها به دست می‌آید، این است که هنوز در عمل، کاری برای نخبگان انجام نگرفته است. من اصرار دارم که برای آنها به طور جدی کار انجام بگیرد. یکی از کارها، جذب نخبگان است که این کار باید حتماً در این بنیاد مورد توجه باشد؛ دیگری، شناسایی و سازماندهی این افراد است، تا بتوانیم از آنها برای کشور بهره گیری کنیم. الان جاهای زیادی هست که اگر یک جوانِ نخبه در آن جاها حضور داشته باشد، می‌تواند کلی کار برای ما انجام بدهد؛ ولی ما نمی‌دانیم افراد را برای چه جایی باید به کار بگیریم. این طرحی که آقای دکتر احمدی‌نژاد از اول در ذهن‌شان بود - طرح به‌کارگیری جوانان در وزارت‌خانه‌ها - نمی‌دانم چقدر پیش رفته، که البته این طرح، طرح بسیار خوبی است و باید با شرایطش انجام بگیرد؛ اما بهترین کسانی که می‌توانند به این طرح کمک کنند، نخبگان هستند. ما نخبگان کشور را پیدا کنیم، شناسایی کنیم، سازماندهی کنیم و بدانیم که چه کسی برای کجا لازم است. این کار، از جمله کارهایی است که در بنیاد نخبگان می‌تواند انجام بگیرد. بعد، رفع نیازهای پژوهشیِ آنهاست - که در برنامه‌ی بنیاد نخبگان هم هست - و رفع نیازهای شخصیِ‌شان. در این صورت، نخبگان تشویق می‌شوند و راه جلوگیری از مهاجرت یا فرار آنها هم - یا هرچه که اسمش را می‌گذارید، که دایم می‌گویند رفتند و نیامدند؛ یا رفتند و آمدند، که یک‌مقدار هم بزرگ‌نمایی می‌شود - فقط با این روش امکان‌پذیر است؛ چون آنها لازم است که در این‌جا دل‌گرم شوند. البته یک بخشی از این کار هم به دانشگاه‌ها ارتباط پیدا می‌کند که من این موضوع را به گمانم در جلسه‌یی که آقای دکتر زاهدی پیش من آمد، گفتم، حالا هم به ایشان عرض می‌کنم که مراقب باشید که در دانشگاه‌ها، جوان‌های نخبه‌ی ما احساس تبعیض نکنند؛ بخصوص در پذیرش دوره‌های علوم تکمیلی، دوره‌ی دکتری و در دادن بورس. اگر جوان‌ها احساس کنند که نخبگیِ آنها در این‌جا به دردشان نمی‌خورد، اثرات ویرانگری دارد، که مواردی از این مسأله را من اطلاع دارم و می‌دانم. یک نکته هم راجع به شوراهای اقماری بگویم: گزارشی به من داده شد که بعضی از این شوراهای اقماری خیلی خوب کار کرده‌اند که از جمله، شورای زنان است؛ و بعضی هم کم کار بوده‌اند. من می‌خواهم عرض کنم که شوراهای اقماری را هرچه می‌توانید فعال کنید. در شوراهای اقماری باید کسانی باشند که بیشترین وقت و کارشان را به آن بپردازند؛ و از عملکرد شوراهای اقماری گزارش گرفته شود و از گزارش‌های اینها بهره‌برداری شود، که این گزارش‌ها به دستور جلسه در شورای اصلی کمک می‌کند. خبر خوبی که آقای دکتر کی‌نژاد دادند، این است که همه‌ی دستورجلسه‌ها و صورت‌جلسه‌های شورای عالی به صورت رایانه‌یی مرتب شده و قابل استفاده است؛ این استحضار شورا خیلی مهم است، تا دبیرخانه و شورا همیشه مستحضر باشند که چه چیزی تصویب شده و چه مطلبی بحث شده است. امیدواریم که خداوند به همه‌تان توفیق بدهد و کمک کند و بر شما این مسؤولیت بزرگ، مبارک باشد؛ یعنی خدای متعال برکت بدهد به این ساعات شما، تا بتوانید عمل کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کشاورزان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کشاورزان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً هفته‌ی جهاد کشاورزی بر همه‌ی شما کشاورزان عزیز، بلکه بر همه‌ی ملت ایران مبارک باشد. دیدار با زحمتکشان عرصه‌ی کشاورزی - با توجه به اهمیتی که این بخش برای امروز و فردای این کشور دارد - برای من دیدار بااهمیتی است. مطالب خوبی هم بیان شد؛ هم آنچه که این چهار برادر ما، کشاورزان نمونه، گفتند، مطالب شیرین و دل‌نشینی بود برای من، و انعکاس مجموعه‌ی زیبایی بود از اعتماد به نفس، امید به آینده، تلاش بی‌وقفه و شجاعانه، در عین توکل به خداوند متعال؛ هم مطالبی که وزیر محترم ذکر کردند، کاملاً مطالب درستی است و نشان‌دهنده‌ی این است که تشکیلاتِ مسؤول امر کشاورزی، با تدبیر و ملاحظه‌ی جوانب گوناگونِ کار، ان‌شاءاللّه در صدد است

که این مسأله‌ی مهم را در کشور سر و سامان تازه‌یی بدهد. یک جمله به کشاورزان عرض می‌کنم، یک جمله به مدیران بخش کشاورزی. حرف بنده به شما کشاورزان عزیز و به همه‌ی کشاورزان سراسر کشور این است که کاری که شما بر عهده گرفته‌اید، کار کوچکی نیست. همان کشاورزی که در یک نقطه‌ی دوردستی از کشور فرض کنیم بر روی یک یا پنج هکتار زمین مشغول کار است، به سهم خود یکی از پایه‌های اساسی حیات این کشور را بالا می‌برد. مواظب باشید کشاورزی تحقیر نشود؛ کشاورزی بسیار حایز اهمیت و دارای عزت است. ارزشی هم که در شرع مقدس اسلام شنیده‌اید که برای قشر کشاورز بیان شده است، ناشی از اهمیت این کار است. شما چه می‌کنید؟ شما با استفاده از نعمت خدادادیِ زمین و آب، گنجینه‌های الهی را - که در ذرات هست، در خاک هست، به وسیله‌ی نور خورشید و عوامل طبیعی این گنجینه‌ها بارور می‌شود - استخراج می‌کنید، تا انسان‌هایی که روی این زمین زندگی می‌کنند، زنده بمانند. اگر غذا نباشد، زندگی نیست؛ و شما غذای انسان‌ها را تأمین می‌کنید؛ لذا عظمت و ارزش این کار یک ارزش طبیعی و شبیه ارزش ذاتی است. امروز کشور ما - که مورد سوءنیت و کینه‌ورزی قلدرهای دنیاست؛ علت این کینه‌ورزی هم این است که این کشور حاضر نیست زیر بار قلدری قلدرها برود - بیش از همیشه به امنیت غذایی احتیاج دارد، تا برای نانش، برای خوراک روزمره‌اش، برای روغنش، برای گوشتش محتاج کشورهای دیگر نباشد؛ محتاج کسانی که می‌توانند در مقابل این عطیه، شرف او را مطالبه کنند، نباشد؛ امنیت غذایی برای کشور ما خیلی مهم است. سال گذشته که اعلام شد کشور به خودکفایی در گندم رسیده است، به نظر من حقیقتاً یک عید بزرگ برای این کشور بود. بنده از کشاورزان، از مدیران بخش کشاورزی، از جوانان عالمی که در این کار کمک کردند، از اعماق دل متشکر شدم، مطمئناً ملت هم متشکر شد؛ این حادثه‌ی بزرگی بود. مردان و جوانانی همت کردند که این کار بشود، و شد. ما همان کشوری هستیم که در دوران طاغوت، پایه‌ی کشاورزی ما را متزلزل کردند، برای این که ما را وابسته کنند؛ برای این که بازار برای گندم خودشان و بقیه‌ی محصولات کشاورزی دیگران - بیگانگان - درست کنند. با این افزایش جمعیت - امروز کشورمان بیش از دو برابر اول انقلاب جمعیت دارد - اگر بنا بود ما مثل آن روزِ آنها از نظر گندم محتاج بیگانگان باشیم، برای هر تن گندمی که به ما می‌دادند، یک منت سنگین، یک بار سنگینِ تحقیر بر روی دوش این ملت سوار می‌شد؛ هر وقت هم که مایل بودند، می‌توانستند این را قطع کنند؛ اما ملت ما در گندم به خودکفایی رسید. عین همین قضیه باید در بقیه‌ی محصولات مهم و اساسی غذایی به وجود بیاید؛ در برنج، در روغن، در گوشت، در لبنیات، که نیازهای کشور است. باید کشور به دیگران اصلاً محتاج نباشد و مردم کشور بدانند که شما قشر کشاورز و دامدار با غیرت خود، با ایمان خود، با همت خود، غذای آنها را تأمین می‌کنید و مردم محتاج این نیستند که از دیگران درخواست کنند؛ هم پول بدهند، هم منت بکشند، هم دایم تَه دلشان نگران باشد که اگر یک مشکلی به خاطر یک مسأله‌ی سیاسی و غیره پیش آوردند، چه کنیم. کشاورز ایرانی برای ملت ایران امنیت غذایی را تأمین می‌کند؛ این، افتخار بزرگی است؛ قدر خودتان را بدانید. من این را عرض می‌کنم برای این که در سرتاسر کشور، جوانان مناطق کشاورزی که گاهی جاذبه‌ی مشاغل دیگر آنها را به خود جذب می‌کند، بدانند که ارزش و کرامت و تأثیر این شغل از اکثر مشاغل دیگر، در زندگی جمعی ملت‌شان، بالاتر است و جای گسترش هم دارد. امروز دیگر آن روزی نیست که یک کشاورز در طول سی، چهل سال همیشه روی یک قسمت از زمین کار کند و یک مشت گندم به دست بیاورد؛ نخیر، امروز فنون جدید، دانش‌های جدید، تجربه‌های جدید وارد میدان شده‌اند. شما می‌بینید که بازده متوسط چهار تن گندم را یک انسانِ باهمت، به یازده، دوازده تن در هکتار می‌رساند؛ همین کار در برنج، در زیتون و در کُلزا هم شده است. دیگر این‌طور نیست که منطقه، منطقه‌ی محدودی باشد. جوان‌ها وارد بشوند، آموزش‌های لازم را بگیرند؛ آنهایی که می‌توانند، تحصیلات لازم را در زمینه‌ی خاک، آب و مسائل گوناگون کشاورزی ببینند، بعد، به جان این سرزمین پُربرکت بیفتند و برکات الهی را از آن استخراج کنند؛ این کار ممکن است. دستگاه‌های دیگر هم البته باید کمک کنند. این، مطلبی بود که می‌خواستم به شما کشاورزها بگویم. کارتان بزرگ و مهم است؛ مهم در ابعاد ملی. اگر درست نگاه کنیم، با

اهمیت نظام جمهوری اسلامی و این پرچم برافراشته‌ی اسلام در این سرزمین، کار شما در ابعاد بین‌المللی مهم است. این کار را قدر بدانید و خدا را شکر کنید بر این که یک چنین توفیقی به شما ارزانی داشته است؛ روز به روز در این کار پیش بروید و جوان‌ها، حداقل جوان‌های همان خانواده‌ها و جوان‌های دیگری که در این رشته تحصیل کرده و علاقه و شوق دارند، به خیل انبوه کشاورزان ما ملحق بشوند. مسؤولان با این نگاه، با نگاهِ «حایز اهمیت»، باید به بخش کشاورزی نگاه کنند. بخش کشاورزی یک محور اصلی در اداره‌ی کشور است؛ و باید با این چشم در تنظیم معلومات دانشگاهی، در تخصیص بودجه، در گماشتن افراد کارآمد و توانا در رأس کارها، به آن نگاه کرد؛ باید امر کشاورزی را در کشور سبک نشمرند. البته صنعت هم مهم است و وقتی ما روی کشاورزی تکیه می‌کنیم، صنعت را نفی نمی‌کنیم؛ آن هم یک محور اساسی دیگری برای پیشرفت کشور است؛ اما جاذبه‌های گوناگون و زرق و برق و نام و نشان بخش‌های دیگر، مبادا اهمیت این بخش بسیار مهم را تحت‌الشعاع قرار بدهد؛ شریان اصلی زندگی جامعه، در این بخش است و زندگی واقعی و ملموس جامعه - حیات اجتماعی - در این بخش، بیشتر معنا پیدا می‌کند؛ چون این‌جا مسأله‌ی غذا و مسأله‌ی امنیت غذایی و مسأله‌ی استقلال ناشی از امنیت غذایی و خودکفایی مطرح است؛ این نکته‌ی اول، که مسؤولان با این چشم به مسأله‌ی کشاورزی نگاه کنند. این نگاه - همان‌طور که گفتیم - در دانشگاه، در بخش‌های دانشگاهی مربوط به کشاورزی، در تنظیم درس‌ها، در گرفتن دانشجو، در پرداختن به استاد، اثر می‌گذارد، تا بقیه‌ی خدمات گوناگونی که دولت می‌تواند به کشاورزان بدهد؛ مانند آنچه که مربوط به بانک‌هاست، آنچه که مربوط به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی است، آنچه که مربوط به خود وزارت جهاد کشاورزی است. نکته‌ی دوم برای مسؤولان این است که در کار کشاورزی، همین‌طور که اسم شما جهاد کشاورزی است، جهادی حرکت کنید. ما از اول انقلاب، هر کار بزرگی که توانسته‌ایم انجام بدهیم، به برکت اعتماد به نفس و بلندپروازی و کار جهادی بوده است. جوانانِ جهاد سازندگی آن روزی کارهای بزرگ را در این کشور شروع کردند که حتی آن کسانی که جلوی چشم‌شان این کارهای بزرگ انجام می‌گرفت، باور نمی‌کردند که جوان ایرانی قادر به این کارهاست. در دوران رژیم طاغوت، گندم را از امریکا می‌خریدند و سیلو را روس‌ها برایشان می‌ساختند؛ آنها سیلو را هم نمی‌توانستند بسازند! باید روس‌ها می‌آمدند؛ این صنعت در ایران نبود. در سال‌های اول انقلاب، این جوانان جهاد دانشگاهی آمدند و گفتند امام دستور داده‌اند مردم گندم بکارند؛ خوب، گندم سیلو لازم دارد؛ درِ خانه‌ی چه کسی برویم، جز درِ خانه‌ی همت و ابتکار خودمان؛ شروع کردند. افرادی می‌دیدند که این سیلو بالا می‌رود - البته در روز اول، با ظرفیت کم - اما باور نمی‌کردند! و امروز کشور ما یکی از کشورهای مطرح از لحاظ سیلوسازی در دنیاست؛ به برکت همین جوان‌ها. کار جهادی، این است. در هر بخشی از بخش‌های گوناگون صنعتی و فنی و علمی و تحقیقاتی که ما با روحیه‌ی جهادی وارد شدیم، پیش رفته‌ایم. روحیه‌ی جهادی یعنی چه؟ یعنی اعتقاد به این که «ما می‌توانیم»؛ و کارِ بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر و استفاده از همه‌ی ظرفیت وجودی و ذهنی و اعتماد به جوان‌ها. الان در همین بخش انرژی هسته‌یی که این همه دنیای استکبار را سراسیمه کرده، اکثر کسانی که در آن‌جا مشغول کار هستند، جوان‌های تحصیلکرده‌اند؛ صدها جوانِ کم‌سال و تحصیلکرده، این چرخ را می‌چرخانند و این عزت را برای کشور پدید آورده‌اند. در همه‌ی بخش‌ها همین‌طور است. به نیروهای بااستعداد، چه از جوان‌ها باشند و چه از انسان‌های با تجربه، اعتماد کنند. اعتماد به این افراد و توکل به خدای متعال و اخلاص نیت برای خدا، اساس کار است. جهاد کشاورزی باید در معنای حقیقی کلمه، برای مسائل کشاورزی کشور و دامداری و بقیه‌ی کارهایی که برعهده‌ی این وزارت است، جهادی عمل کند. مسأله‌ی سوم این است که ما به کشاورزمان می‌گوییم تلاش کنید تا امنیت غذایی برای کشور به وجود بیاورید؛ اما به مسؤولان‌مان می‌گوییم این پایان کار نیست؛ ما بایستی به صادرکنندگان این محصولات تبدیل شویم؛ ما باید بتوانیم دیگران را بهره‌مند کنیم. این کار، کارِ دستگاه‌های گوناگون دولتی است که وسایلش را فراهم کنند؛ ما می‌توانیم. مرتب از این‌که ما از لحاظ آب در مضیقه هستیم، حرف می‌زنند؛ خوب بله، ما می‌دانیم کشور ما از آن کشورهای پُر آب نیست؛ اما آیا از همین آبی که امروز داریم، استفاده‌ی بهینه می‌شود؟

جواب، منفی است. این، جزو کارهـای وزارت جهـاد کشـاورزی و وزارت‌خانه‌هـا و دسـتگاه‌های گوناگون دولتی است که آموزش چگونگی استفاده‌ی از آب، تنظیم جریان آب در بخش‌های مختلف، نگهـداری از همین مقدار آبی که از نزولات مبارک آسـمانی است، بـا انواع و اقسـام شـیوه‌هایی که امروز در دنیـا معمول است، جزو کارهـا قرار بگیرد. بنـابراین، کشور مـا از کشورهـای پُر آب نیسـت، امـا همین مقـدار آبی که داریم، قـادر است محصولاـت کشـاورزی را سـیراب کنـد. در زمین هم همین‌طـور هسـتیم. من در گزارش‌ها خوانـده‌ام که ما امروز انـدکی بیش از هجده میلیون هکتار زمینِ قابل کشت داریم؛ در بخش‌های مختلف: دیمی و آبی و باغی و غیره، که این مقدار می‌تواند به سی میلیون هکتار افزایش پیدا کند؛ یعنی نزدیک به دو برابر. من در بعضی از بخش‌های این کشور - در مسافرت‌هـایی که کرده‌ام - زمین‌هایی را دیـده‌ام که با «کار» می‌تواننـد تبـدیل بشونـد به زمین‌های قابل کشت. ما خیلی امکانـات در این کشور داریم. ما یک کشورِ به معنای حقیقی کلمه غنی هستیم و این «غنا» را مردم بایـد حس کننـد؛ از این غنا باید استفاده کنند. به زارع می‌توانیم بگوییم روی این زمین، خوب و با شیوه‌ی علمی کار کن و محصول به دست بیاور؛ چیز دیگری در اختیار او نیست؛ ولی این مسؤولاننـد که بایستی نظام این کار را طراحی کنند. بر روی دانه‌های روغنی و کُلزا یا زیتون هم کار شود. یکی از کارهای خوب این دولت این است که می‌خواهنـد زیتون را هر چه بیش از پیش ترویـج کنند؛ وارد سبد غذایی مردم کنند، که جزو کارهای بسیار خوب است. البته کشور بایستی حتماً در برنج و گوشت و لبنیات هم به خودکفایی برسد؛ این جزو کارهایی است که مسؤولان دولتی باید بکنند. بخش آموزش کشاورزی و ترویج و استفاده از دانش موجود دنیا در دانشگاه‌های ما و فرستادن جوان‌هـا برای کمـک بـه روسـتایی‌ها، جزو کارهـای بسیار مهـم اسـت. البته به همه‌ی روسـتاییان و همه‌ی کشـاورزان و کسـانی که دست‌انـدرکار کشاورزی‌انـد، توصیه می‌شود که از این جوانـان مطلع و خبره در کـار کشـاورزی اسـتقبال کننـد. بنـده در بعضـی از روسـتاها از نزدیـک ملاـحظه کردم که جوان‌هـای خبره و دانش‌آموخته‌ی کشاورزی، یک نفرشان بیکار نمانـده بود! همه در مزارع مشغول کار شـده بودنـد و نتیجه این شده بود که آن بخش از لحاظ محصول کشاورزی، رشد فوق‌العاده‌یی کرد، که در بیانات این عزیزان هم این مسأله را شـنیدید. باید از شـیوه‌های علمی استفاده کرد. عزیزان من! امروز کشور شما، کشوری است در حال حرکت به جلو. این حرفهـا مربوط به کشـاورزی است؛ ولی مـا در قضـیه‌ی صـنعت، در قضـیه‌ی تحقیقـات، در امر سـیاست، در رشته‌های گوناگون علوم، در پدید آوردن مسائل نو، در همه جا، حرکت‌هایی را به برکت انقلاب و به برکت نظام جمهوری اسـلامی مشاهده می‌کنیم، که کشـور به برکت آنهـا خواهـد تـوانست این فاصـله‌ی ژرفی را که دشـمنان میـان این کشور و میـان کشورهـای پیشـرفته به‌وجود آورده‌انـد، پُر کنـد. حرکت امروزِ کشور، حرکت مبـارکی است؛ حرکتِ سـرشار از امیـد و نگـاه به آینـده. کاری که امروز دسـتگاه‌های مختلف می‌کننـد، چه در این بخش - بخش کشاورزی - چه در بخش‌های دیگر، بایـد یک قاعده‌ی محکمی باشد که بتوانند بعد از بیست سال - وقتی دوران سـند چشم‌انداز بیست ساله تمام شد - احساس افتخار کنند و بگویند ما بودیم که این تدابیر را اندیشـیدیم و امروز کشور بعـد از گـذشت بیست سال، به این رشد و اعتلاء رسـیده است؛ که می‌رسـیم ان‌شاءاللَّه. جوان‌های ما - شماها - خواهیـد دید ان‌شاءاللَّه آن روز را؛ و دشـمنان مسـتکبر نظام جمهوری اسـلامی از همین می‌ترسـند و علت دشـمنی‌ها، همین است. آنها از این‌که یک کشوری، یک ملتی، با تمسک به اسـلام بتوانـد به این قله‌ی عظیم زنـدگی مـدنی و افتخارات تمدنی خود برسـد، نگرانند؛ چون می‌دانند این بهترین مروج اسـلام و بهترین مروج معنویت است؛ می‌دانند که اگر این راه را این ملت طی کرد، جلوی زیاده‌خواهی‌هـا و زیاده‌خواری‌هـای آنها گرفته خواهـد شـد. کمپانی‌های غاصب صـهیونیست‌ها و دیگران، می‌خواهنـد دنیا را بچاپنـد؛ سـختشان است که ببیننـد یـک ملتی در مقابل داعیه‌های آنها این‌طور در همه‌ی بخش‌ها جلو می‌رود؛ اما علی‌رغم آنها ملت ایران به پیش خواهد رفت و اسـلامِ عزیز سربلندتر از آنچه که هست، خواهد شد و ان‌شاءاللَّه پرچم عزت اسلامی بر بلندای این ملت و همه‌ی دنیای اسـلام به اهتزاز در خواهد آمد. از خداوند متعال سـلامت و سعادت همه‌ی شما را مسألت می‌کنم و امیدوارم مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) باشید و ان‌شاءاللَّه همه‌تان موفق باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم قم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم قم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید برادران و خواهران عزیز قمی! امیدوارم برکات و الطاف مستمر الهی بر یکایک شما و بر همه‌ی مردم عزیز قم، بخصوص خانواده‌های معظم شهیدان و جانبازان و ایثارگران - که در میان شما هستند - ببارد و رفع همه‌ی مشکلات را به دنبال داشته باشد؛ و امیدوارم فیض الهی روز به روز بیش از گذشته بر شما نازل شود. یاد روزهای پُرحماسه و پُرشور قم، بخصوص نوزدهم دی، از خاطره‌ی ملت ایران محو نخواهد شد. قم همچنان که مطلع قصیده‌ی بلند نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ بود، سرآغاز ماجرای عظیم و پُرافتخار پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۶ هم شد. امروز ما بعد از بیست‌وهشت سال، یاد آن روز و یاد شهیدان مظلوم آن روز و یاد آن حرکت حماسی بی‌نظیر و بی‌سابقه را باید گرامی بداریم و دست تضرع و ابتهال نزد پروردگار عالم بلند کنیم به دعا و از خداوند متعال علوّ روح آن شهیدان و دوام توفیقات مردم قم را که در طول سال‌های متمادی - چه در دوران دفاع مقدس، چه بعد از آن - این روحیه را حفظ کرده‌اند، مسألت کنیم. فردا، روز عرفه است؛ روزِ دعا و ذکر و تضرع و ابتهال و راز و نیاز است؛ بخصوص شما جوان‌ها قدر این روزهای بزرگ و این ساعات باارزش را بدانید. همین رابطه‌ی با خداست که سینه‌ها و دل‌ها را منشرح می‌کند؛ راه را برای انسان باز می‌کند؛ عزم و اخلاص به انسان می‌دهد؛ به کارها برکت می‌بخشد؛ توفیق الهی را بر سر انسان سایه‌گستر می‌کند و نتیجه‌ی آن، پیشرفت در خط اصیل ارزش‌های اسلامی است. این روزها و این ساعات باارزش را هرگز از دست ندهید. قیام مردم قم به برکت همین اخلاص، به قیام جهانی اسلام منتهی شد. امروز شما هر نقطه‌یی از دنیای اسلام را که نگاه کنید، مشاهده می‌کنید که انگیزه‌ی حاکمیت و عزت اسلام در دل مردم و بخصوص جوان‌ها، دانشگاهیان، روشنفکران موج می‌زند؛ که در گذشته اینها نبود. کلمه‌ی حق، کلمه‌ی طیبه، همین است که: «اصلها ثابت و فرعها فی السّماء تؤتی اکلها کلّ حین بإذن ربّها». کار مردم قم، کلمه‌ی طیبه بود. کار امام - که با اخلاص کامل این حرکت را شروع کرد - کلمه‌ی طیبه بود. این کلمه‌ی طیبه به بار نشست؛ چه کسی خیال می‌کرد؟! امام از روز اول فرمود: ما مأمور به تکلیفیم، نه به نتیجه؛ این، عین اخلاص است؛ محض اخلاص است؛ فقط برای خداست که ذره‌یی قدرت‌طلبی و جلب حطام مادی در این چنین دلی وجود ندارد. امام به تکلیف خود که مأموریت او بود عمل کرد، خدا هم نتیجه را به او داد: دنیا از صدای امام پُر شد. ما آن روزها نه بلد بودیم تبلیغات بکنیم، نه ابزارهای تبلیغاتی در اختیار انقلاب و نظامِ نوپا بود، با این وصف، وقتی کسی به هر نقطه‌یی از دنیای اسلام و حتّی بیرون از دنیای اسلام قدم می‌گذاشت، نفس امام، نام امام، یاد امام را در آن‌جا زنده می‌دید؛ خداوند متعال این‌گونه به کلمه‌ی طیبه برکت می‌دهد و آن را پیش می‌برد. البته در طول زمان، برای پاک کردن جای پای امام و خط امام خیلی تلاش کردند، ولی امروز بعد از بیست‌وهفت سال که از آغاز آن نهضت عظیم و پیروزی انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی گذشته است، شما می‌بینید که رایحه‌ی خدمتگزاری به مردم با تکیه‌ی بر شعارهای انقلاب، در سرتاسر کشور، استشمام می‌شود و بار دیگر شعار خدمتگزاری، شعار پاسخگویی، شعار ساده‌زیستی، شعار عدالت‌طلبی، از شعارهای رایج است؛ این، برکت انقلاب است. اگرچه هنوز کسانی هستند که مردم را دعوت به تسلیم و ذلت در مقابل دشمنان نابکار می‌کنند؛ اما مردم راه خودشان را پیدا کرده‌اند. یک نکته‌یی را به مناسبت حضور فضلای حوزه‌ی علمیه در این جلسه صمیمی عرض کنیم و در حقیقت پیام به فضلای حوزه است: انقلاب مانند هر حرکت اجتماعی عظیمِ ماندگار، احتیاج به سوخت دارد؛ این ماشین بدون سوخت متوقف می‌شود؛ سوختِ فکری. روزبه‌روز با توجه به تحولات جهانی، با توجه به حوادث جدید، سؤال‌ها و ابهام‌های تازه‌یی در ادامه‌ی این راه مطرح است. از طرفی، قبل از آن‌که نوبت به عمل برسد، نوبتِ فکر و پردازش تفکر راهنماست و این، خاصِ آشنایان به مبانی اسلام است؛ و بدیهی است که دشمنان، همین نقطه را هم مثل بقیه‌ی نقاط حساس هدف می‌گیرند. بنابراین، فضلای برجسته‌ی حوزه، نباید گوش‌شان بدهکار تلاش دشمن باشد و باید بدانند که فکر جدید، مفاهیم

جدید و راه‌های نو، مدد فکری برای پیشرفت این حرکت است. امروز ما نسبت به اوایل انقلاب درباره‌ی مبانی نظام اسلامی، به برکت تلاش دین‌شناسان و عالمان - چه در دانشگاه، چه در حوزه - روشن‌بینی‌های بیشتر و مفاهیم تازه‌تری را در اختیار داریم، که این پشتیبانی فکری باید ادامه پیدا کند. امروز چشم دنیا به شماست؛ حالیا! چشم جهانی نگران من و توست. یک روز تفکرات چپ حاکم بود؛ مارکسیسم و سوسیالیزم در دنیا برای جوان‌ها جاذبه داشت؛ اما امروز نیست. یک روز تفکرات ناسیونالیستی و ملت‌گرایی‌های افراطی در دنیا دل بعضی را می‌بُرد؛ اما امروز اینها کهنه شده است. یک روز لیبرالیسم غربی و منطق دولت‌های سرمایه‌داری دم از گسترش جهانی می‌زد و می‌گفت همه‌ی دنیا باید ما را بپذیرند؛ اما امروز لیبرال دمکراسیِ غرب خودش را با کارهای امریکا مفتضح کرده است؛ اروپا هم همین‌طور است و آنها هم شنیدن حرفی را که بر خلاف منافع ملی‌شان باشد، تحمل نمی‌کنند؛ روسری دختران مسلمان را نمی‌توانند تحمل کنند؛ امنیت شهروندان‌شان را به جُرم مسلمان بودن، به جُرم رنگین‌پوست بودن، نمی‌توانند تأمین کنند؛ این لیبرال دمکراسی غرب است. همین‌هایی که ادعا می‌کردند همه‌ی دنیا مال ماست؛ ماییم که باید فکر اساسی و ایدئولوژی جهانی را به مردم دنیا بدهیم(!) این رفتار خودشان است در اروپا و امریکا؛ اینها دیگر حرفی برای گفتن ندارند. شعار عدالت‌طلبی همچنان زنده است؛ شعار کرامت انسانی همچنان زنده است؛ اینها متعلق به اسلام است؛ اینها متعلق به جمهوری اسلامی است. خطِ روشن حرکت ملت که برخاسته از ایمان و رأی مردم است و مظهر آن «مردم‌سالاری دینی» است، همچنان جذاب است. امروز ملت‌ها و روشنفکران مسلمان این حرف‌ها و این حوادث را می‌بینند و آنها را مطالعه می‌کنند و نگاه‌شان به ایران است؛ نگاه‌شان به حرکت شماست. دشمن شما هم که استکبار جهانی است و مظهر آن هم امریکاست، امروز پا در گل مانده است؛ در عراق از لحاظ سیاسی شکست خوردند - این را خودشان هم اعتراف می‌کنند. آن چیزی که آنها می‌خواستند در عراق اتفاق بیفتد، عکس آن اتفاق افتاد - در فلسطین شکست خوردند - جلاد و قصاب فلسطینی‌ها که آمده بود سه ماهه انتفاضه را نابود کند، خود او به‌وسیله‌ی حرکت انتفاضه نابود شد؛ طرح نقشه‌ی راه و خاورمیانه‌ی بزرگ و این حرف‌های خیالاتی امریکا هم شکست خورد - حالا امروز به پر و پای سوریه و لبنان پیچیده‌اند و می‌خواهند با نفوذ در مجموعه‌ی همسایه‌ی صهیونیست‌ها، راهی به کشورهای دیگرِ عربی و اسلامی پیدا کنند. آنها از این طرف مأیوس شده‌اند؛ اما آن‌جا هم نمی‌توانند کاری بکنند؛ در آن‌جا هم، اگر هشیاری ملت‌ها و رهبران باشد، باز امریکا و همه‌ی متحدان غربی‌اش پا در گل خواهند ماند. ملت ایران در طول این بیست‌وهفت سال پیش رفته است؛ موفق شده است. وضع امروز کشور ما قابل مقایسه با وضع بیست‌وهفت سال قبل نیست. جوانان ما، فضلای ما، روشن‌بینان و روشنفکران ما رشد کرده‌اند و پیش رفته‌اند؛ ملت ما، علی‌رغم همه‌ی بدخواهی‌ها و ملعنت‌هایی که دشمنان در تبلیغات‌شان کرده‌اند، به مبانی انقلاب پایبندتر و علاقه‌مندتر شد، که نمونه‌اش را در همین انتخابات ریاست جمهوری دیدید؛ ملت به شعارها رأی داد: شعار عدالت‌طلبی، شعار خط امام، شعار پایبندی به ارزش‌های اسلامی؛ ملت دور این محورها جمع شدند. بحمداللَّه مسؤولان هم توانستند خودشان را در عرصه‌ی حرکت، به مردم نشان دهند. امروز بحمداللَّه همت و حرکت مسؤولان ما - مسؤولان دولتی، نمایندگان مجلس - برای پیشرفت به سمت مبانی و ارزش‌های انقلاب ستودنی است؛ آنها کار می‌کنند و حرفهایی را که گفته شده، به مرحله‌ی عمل نزدیک می‌کنند. برای یک ملت، چه از این بالاتر؛ و چه از این زیباتر و شیرین‌تر؟ بدخواهان جمهوری اسلامی هم همین مسائل را می‌بینند. امروز به حول و قوه‌ی الهی، ملت و دولت ایران در صحنه‌ی بین‌الملل هم از ابهت و اقتدار، بیش از گذشته، برخوردار است. حرف‌های منطقی‌یی این‌جا مطرح می‌شود. همین پیشنهاد منطقی مشارکت کشورهای اروپایی و غیراروپایی در برنامه‌های سوخت هسته‌یی ایران، یک پیشنهاد منطقی است؛ بیایند شریک بشوند؛ بیایند این‌جا همکاری کنند، ما که از حق مسلّم خودمان دست بر نخواهیم داشت؛ این‌که واضح است. این، حق ملت است و کسی قادر نیست از این حق صرف‌نظر و اغماض کند؛ مردم این را می‌خواهند و مال آنهاست؛ کسی اینها را عاریه نداده است، تا بتواند از این مردم بگیرد؛ بحمداللَّه اینها از استعداد جوان‌های ما جوشیده است. البته این جوشش، فقط در مسأله‌ی هسته‌یی نیست، بلکه در

بسیاری از زمینه‌ها همین جوشش و همین پیشرفت، نوآوری و ابتکار وجود دارد. آنها بیایند شریک بشوند؛ هیچ اشکالی ندارد. این، یک پیشنهاد بود که رئیس جمهور محترم مطرح کرد. یک پیشنهاد دیگر هم این بود که در باب حقوق بشر اگر نگرانی وجود دارد - که ما هم نگران حقوق بشر در کشورهای اروپایی هستیم - از دو طرف نمایندگانی گسیل بشوند و مراقبت کنند؛ نگاه کنند؛ آنها بیایند این‌جا، ما هم نمایندگانی بفرستیم آن‌جا، که ببینند وضع حقوق بشر در زندان‌ها، محاکم و در رفتارهای دولتی و اجتماعی و مدنی آنها چگونه است و چقدر حقوق بشر رعایت می‌شود. اینها دو پیشنهاد منطقی است، که خیلی خوب است و خیلی بجاست که اروپایی‌ها این پیشنهادها را بپذیرند. این کارها، ارتباطات ما و غرب را هم پیش خواهد برد، نگرانی‌ها را هم از دو طرف برطرف خواهد کرد. آنچه که برای ما امروز فریضه است، یکی حفظ وحدت است، یکی حفظ ایمان و اعتماد به این راه و موفقیت‌های آینده‌ی آن. این دو چیز، اساس قضیه است. اولاً آحاد ملت و گروه‌های مختلف، وحدت را حفظ کنند. امروز بحمداللَّه در سطح مسؤولان اتحاد کلمه و همدلیِ عمیق و صمیمانه وجود دارد؛ این خیلی مغتنم است، که سعی می‌کنند این را به هم بزنند؛ ولی بحمداللَّه نمی‌توانند؛ نتوانسته‌اند و نخواهند توانست. آحاد مردم و گروه‌ها و گرایش‌های مختلف به خاطر اختلافات جزیی، صدایشان را روی هم بلند نکنند. البته اختلافات هست؛ داخل یک خانه هم ممکن است اختلافاتی وجود داشته باشد، اما همه اهل خانه‌اند؛ همه از این خانه دفاع می‌کنند؛ همه منافع آن را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهند. کسانی که بخصوص تریبون دارند؛ فرصت حرف زدن دارند، نگذارند که دشمن از صدای بلند آنها با یکدیگر، امیدوار بشود به این‌که می‌تواند علیه این ملت توطئه کند. وقتی اختلاف هست، آنها امیدوار می‌شوند؛ آنها احساس می‌کنند که حالا ـ وقت فشار وارد آوردن است. اگر می‌خواهند فشارهای دشمن قطع شود، باید این‌جا انسجام و وحدت را مثل یک صف مستحکم و بنیان مرصوص، حفظ کنند. و بعد، اعتماد و ایمان به راه را حفظ کنند. در تمام طول این سال‌ها، دشمنان سعی کرده‌اند بمب‌های تبلیغاتی را در محیط ذهنی مردم منفجر کنند، که معنای این تبلیغات همه‌اش این است که: ای ملت! شما نمی‌توانید؛ ایرانی! نمی‌توانی؛ جوان ایرانی! مجبوری تسلیم بشوی؛ مجبوری دستهایت را بالا ببری. البته آنها در داخل هم عواملی دارند - من بارها اشاره کرده‌ام - که هر وقت احتیاج دارند که یک فکری را در داخل تزریق کنند، این عوامل به کار می‌افتند و با قلمهای حقیر و مزدور خودشان، بنا می‌کنند اهداف دشمن را در این‌جا پخش کردن و ترویج کردن؛ اما تا الان تأثیری نکرده است، باز هم باید تأثیر نکند. نخیر، همه چیز ما را به «امید» تشویق می‌کند؛ همه چیز ما را به «اعتماد به خودمان» تشویق می‌کند. چرا امیدوار نباشیم؟ مایی که یک روز در فشار دو ابرقدرت - ابرقدرت امریکا و شوروی سابق - توانستیم خودمان را نگه‌داریم و بالا بکشیم، مایی که با محاصره‌ی اقتصادی در طول این سال‌های متمادی - که هر زمانی به نحوی محاصره‌ی اقتصادی وجود داشته - توانستیم خودمان را به این رتبه از فناوری و علم برسانیم و بخشی از این خلأها و شکاف‌ها را پُر کنیم، چرا به خودمان امیدوار نباشیم؟ چرا به ملت‌مان اعتماد نداشته باشیم؟ تاریخ و سرگذشت ما، امید و اعتماد را به ما املاء می‌کند؛ ما را وادار می‌کند که امیدوار باشیم. بله، امیدواریم؛ ما می‌توانیم؛ توانستیم. اینهایی که امروز دم از محاصره‌ی اقتصادی می‌زنند؛ تهدید به تحریم اقتصادی می‌کنند، کسانی هستند که در طول سال‌های گذشته، هر جا توانسته‌اند، این تحریم را اعمال کرده‌اند. همین الان بعضی از دولت‌های اروپایی، هنوز وسایلی را که از زمان رژیم طاغوت خریداری شده و پول آنها را هم شاید چند برابر گرفته بودند، به ما نمی‌دهند! تحریم از این بالاتر؟ آنها در مواردی هم ابزارها و قطعات لازم را به ما ندادند. جوان‌های ما وقتی دیدند راه از این طرف بسته است، از درون راه باز کردند. برای یک ملت مستقل، این درست است که به درون خودش مراجعه کند؛ در درون خود کاوش کند؛ درمان خود را به دست خودش بسازد؛ والّا اگر می‌خواستیم پشت درِ خانه‌ی دیگران دست به سینه بایستیم - همچنان‌که سال‌های متمادی در دوران رژیم طاغوت، این کشور و این ملت را به این روش عادت داده بودند - زندگی مستقلی نداشتیم و همان وضع سابق بود. وقتی ما را تحریم کردند، امام اظهار خوشوقتی کردند و گفتند بهتر! حق با ایشان بود. ما بر اثر تحریم، به خود آمدیم و تحرک پیدا کردیم؛ حالا هم همین‌طور است. با

این حرف‌ها، ملت ایران را تهدید می‌کنند؛ این تهدید، فایده‌یی دارد؟ برادران عزیز! خواهران عزیز! راهی را که قم شروع کرد، روزبه‌روز بازتر، هموارتر، امیدبخش‌تر و زیباتر شده است و این به برکت ایمان و به برکت اخلاص است. این ایمان و اخلاص و اتحاد کلمه را حفظ کنید؛ اینها موجبات رحمت الهی است و ان‌شاءاللَّه رحمت و فضل الهی روزبه‌روز بیشتر شامل حال شما خواهد شد. امیدواریم پروردگار عالم همه‌ی شما را توفیق بدهد و شما و همه‌ی ملت ایران را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) قرار دهد. والسّلام‌علیکم‌ورحمةاللَّه‌وبرکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جمع دیگری از بهترین‌ها هم رفتند و ما هنوز هستیم. دو هفته پیش شهید کاظمی پیش من آمد و گفت از شما دو درخواست دارم: یکی این‌که دعا کنید من روسفید بشوم، دوم این‌که دعا کنید من شهید بشوم. گفتم شماها واقعاً حیف است بمیرید؛ شماها که این روزگارهای مهم را گذراندید، نباید بمیرید؛ شماها همه‌تان باید شهید شوید؛ ولیکن حالا زود است و هنوز کشور و نظام به شما احتیاج دارد. بعد گفتم آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد، شایسته‌ی شهادت بود؛ حقش بود؛ حیف بود صیاد بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشم‌های شهید کاظمی پُرِ اشک شد، گفت: ان‌شاءاللَّه خبر من را هم به‌تان بدهند! فاصله‌ی بین مرگ و زندگی، فاصله‌ی بسیار کوتاهی است؛ یک لحظه است. ما سرگرم زندگی هستیم و غافلیم از حرکتی که همه به سمت لقاءاللَّه دارند. همه خدا را ملاقات می‌کنند؛ هر کسی یک طور؛ بعضی‌ها واقعاً روسفید خدا را ملاقات می‌کنند، که احمد کاظمی و این برادران حتماً از این قبیل بودند؛ اینها زحمت کشیده بودند. ما باید سعی‌مان این باشد که روسفید خدا را ملاقات کنیم؛ چون از حالا تا یک لحظه‌ی دیگر، اصلاً نمی‌دانیم که ما از این مرز عبور خواهیم کرد یا نه؛ احتمال دارد همین یک ساعت دیگر یا یک روز دیگر نوبتِ به ما برسد که از این مرز عبور کنیم. از خدا بخواهیم که مرگ ما مرگی باشد که خود آن مرگ هم ان‌شاءاللَّه مایه‌ی روسفیدی ما باشد. ان‌شاءاللَّه خدا شماها را حفظ کند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه‌السّلام) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید همه‌ی شما عزیزان، جوانان نورانی و امیدهای آینده‌ی این کشور مبارک باد! همچنین به حضرت آقای مهدوی‌کنی (دامةبرکاته) تبریک عرض می‌کنم؛ هم به خاطر عید، هم به خاطر موفقیت در پیشبرد این کار سنگینی که از سال‌ها پیش ایشان بر دوش گرفتند؛ هم این‌که شما جوان‌های عزیز، شما پسرها و دخترها، با این فضل علمی و مایه‌های خوب ایمانی، وارد این جاده شده‌اید و کمرتان را بسته‌اید تا که حرکت بکنید؛ خود این یک دستاورد بسیار مهمی است و اصل، این است. هرچه ما در طول زمان ضربه و کتک و توسری خورده‌ایم، به خاطر این است که همین همّت، این انگیزه و این نگاه به چشم‌انداز دوردست و تصمیم بر پیمودن این راه، در سرها و دل‌های مجموعه‌های کارآمد و به هم پیوسته وجود نداشته است؛ اگر هم متفرقاتی بوده، در یک جمع منسجم، ما این را نداشته‌ایم. لذا همین‌طور همیشه درخشش‌هایی داشته‌ایم و سقوطهایی؛ اما کار پیش نرفته است. جمعِ منسجم و پُرانگیزه، یک دستاورد بزرگ است. بیاناتی هم که همه‌تان فرمودید - چه آنچه که حضرت آقای مهدوی فرمودند و چه آنچه که شما برادران و خواهران عزیزمان بیان کردید - برای من همه‌اش شیرین و مطلوب بود و این آخر هم که بحث شیرین ازدواج را ایشان مطرح کردند، ان‌شاءاللَّه که خداوند متعال همه‌ی شما جوان‌های نامتأهل را به زودی زود از نعمت تأهلِ خوشبخت‌کننده برخوردار کند. یک مطلب راجع به غدیر عرض کنیم. مسأله‌ی غدیر، صرفاً یک مسأله‌ای که ما جمع شیعه به آن اعتقاد داریم و یک عده از

مسلمان‌ها هم به آن اعتقاد ندارند، این نیست. در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخیِ حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن‌چنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی - عمل می‌شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می‌شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. این که یک مکتب و نظام فراگیرِ نیازهای زندگی بشر، به وسیله‌ی پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیاده شدن پیدا کند، که این خود یک معجزه‌ی بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها. خودِ این‌که در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان‌دهنده‌ی این بود که در همه‌ی نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانیِ آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی را در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می‌افتاد که حفظ و گسترش کمّی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده‌ی الهی - یعنی جامعه‌ی اسلامی نبوی - می‌توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی‌درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلّم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست‌ناپذیر می‌ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید. اگر آن‌طوری که پیغمبر معین کرده بود، امیرالمؤمنین، بعد امام حسن، بعد امام حسین، بعد ائمه‌ی دیگر، یکی پس از دیگری می‌آمدند، باز به گمان بیشتر، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه‌ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دست‌های امین و کارآمد، می‌توانستند این حادثه‌ی ایجاد شده‌ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می‌شد. امروز بشر عیناً همان نیازهایی را دارد که پنج‌هزار سال پیش، این نیازها را داشت؛ نیازهای اصولی بشر، هیچ تفاوتی نکرده است. آن روز هم بشر از نفوذ قدرت‌های ستمگر رنج می‌برد؛ امروز هم شما - شماها چشمتان باز است - اگر دنیا را از نفوذ قدرت‌های ستمگر و ویرانگر نگاه کنید، خواهید دید که بشر دارد رنج می‌برد. آن روز هم نیاز بزرگ بشر عدالت بود و برترین رنج او بی‌عدالتی؛ امروز هم شما نگاه کنید، در دنیا بزرگترین مشکل بشر، بی‌عدالتی است. خطاست اگر خیال کنیم که این آزادی فردی - که لیبرال دمکراسی غرب به بشر هدیه داده - این نیاز بشر بوده که قبلاً نبوده؛ چرا؛ به این شکل‌هایی که امروز آزادی‌های فردی هست، در بسیاری از دوره‌های تاریخ و در بسیاری از مناطق تاریخ وجود داشته است. همین محدودیت‌هایی که امروز به شکل پنهان اراده‌ی انسان‌ها را به زنجیر می‌کشند، اینها یک روز به صورت آشکار بوده است. این تور احاطه‌کننده‌ی بر اراده، حرکت و حیات انسان، امروز ریزتر بافته شده، از خیوط و نخ‌های باریکتری استفاده شده و با مهارت بیشتری به آب انداخته می‌شود. آن روز این مهارت‌ها نبود؛ اما آشکارتر و قلدرمآبانه‌تر بود. پس نیازهای بشر تفاوتی نکرده است. اگر آن دست به دست شدن امانت نبوی و گسترش کمّی و کیفیِ متناسب و درست، انجام می‌گرفت، امروز بشر این نیازها را گذرانده بود (نیازهای فراوان دیگری ممکن بود برای بشر پیش بیاید که امروز ما آن نیازها را حتی نمی‌شناسیم) آن نیازها ممکن بود باشد؛ اما دیگر این‌قدر ابتدایی نبود. امروز ما و جامعه‌ی بشری، همچنان در دوران نیازهای ابتدایی بشری قرار داریم. در دنیا گرسنگی هست، تبعیض هست - کم هم نیست؛ بلکه گسترده است، به یک جا هم تعلق ندارد؛ بلکه همه جا هست - زورگویی هست، ولایت نابحق انسان‌ها بر انسان‌ها هست؛ همان چیزهایی که چهار هزار سال پیش، دو هزار سال پیش به شکل‌های دیگری وجود داشته است. امروز هم بشر گرفتار همین چیزهاست و فقط رنگ‌ها عوض شده است. «غدیر» شروع آن روندی بود که می‌توانست بشر را از این مرحله خارج کند و به یک مرحله‌ی دیگری وارد کند. آن وقت نیازهای لطیف‌تر و برتری، و خواهش‌ها و عشق‌های به مراتب بالاتری، چالش اصلی بشر را تشکیل می‌داد. راه پیشرفت بشر که بسته نیست! ممکن است هزارها سال یا میلیون‌ها سال دیگر بشریت عمر کند؛ هر چه عمر کند، پیوسته پیشرفت خواهد داشت. منتها امروز پایه‌های اصلی خراب است؛ این پایه‌ها را پیغمبر اسلام بنیانگزاری کرد و برای حفاظت از آن، مسأله‌ی وصایت و نیابت را قرار داد؛ اما تخلّف شد. اگر تخلّف نمی‌شد، چیز دیگری پیش می‌آمد. «غدیر» این است. در طول دوران دویست‌وپنجاه ساله‌ی زندگی ائمه

(علیهم‌السّلام) - که عمر دوران ظهور ائمه از بعد از رحلت پیغمبر تا زمان وفات حضرت عسکری، دویست‌وپنجاه سال است - هر وقت ائمه توانسته‌اند و خودشان را آماده کرده‌اند تا این‌که به همان مسیری که پیغمبر پیش‌بینی کرده بود، برگردند؛ اما خوب، نشده است دیگر. حالا ماها در این برهه‌ی از زمان، به میدان آمده‌ایم و همّتی هست به فضل و توفیق الهی و ان‌شاءاللَّه که به بهترین وجهی ادامه پیدا کند. اما راجع به مسائل دانشجویی؛ خوب، جلسه، جلسه‌ی دانشجویی است. برای من یکی از شیرین‌ترین جلسات، جلسات دانشجویی است. در این یک ربع وقتی که باقی مانده، یک خطاب به شما از لحاظ عنوان دانشجو دارم، یک خطاب به عنوان دانشجوی دانشگاه امام صادق (علیه‌السّلام) و یک خطاب هم به عنوان کسانی که احتمالاً در آینده، همین دانشگاه به وسیله‌ی خود شماها باید اداره شود و پیش برود، و سرریز دانشگاه هم بیاید توی جامعه و در مراکز حساس، مشغول انجام وظایف شود. اما راجع به عنوان دانشجویی شما؛ خطاب من به شما همان حرفی است که به همه‌ی دانشجوها می‌زنم. ببینید عزیزان من! امروز کسانی در دنیا زور می‌گویند، خلاف قوانین بین‌المللی رفتار می‌کنند، وقیحانه‌ترین موضع را در دنیای تعامل بین‌المللی انسان‌ها ملت‌ها و دولت‌ها - می‌گیرند و خجالت هم نمی‌کشند؛ سرشان را هم بالا می‌گیرند. چرا؟ چون قدرت دارند؛ قدرت اقتصادی و سیاسی (که از اقتصادی ناشی می‌شود) و بالاتر از همه‌ی اینها، قدرت علمی، که منشأ همه‌ی اینهاست؛ یعنی منشأ قدرت اقتصادی و سیاسی‌شان هم قدرت علمی است. ما این طرف دنیا حرف‌های حقّ زیادی داریم؛ حرفمان را شجاعانه می‌زنیم، منطقمان را در صحنه‌های رویارویی منطقی هم اثبات می‌کنیم، در عمل هم البته چون توفیق الهی شامل حال این ملت شده و ایمان دارد، به قدر ایمان خودش، پیشرفت می‌کند؛ یعنی نتوانسته‌اند هم به آرزوهای خودشان در مورد این ملت برسند؛ اما احتیاج به یک چیز دیگری هم داریم و آن، عبارت است از «قدرت بین‌المللی»، تا بتوانیم این راه را بی‌دغدغه، درست، به طور کامل، همه‌جانبه و بی کم و کاست ادامه دهیم و به اهداف و آرمان‌هایمان برسیم. این قدرت را (قدرت اقتصادی، سیاسی و نفوذ فرهنگی) چطوری به دست آوریم؟ پایه و مایه‌ی همه‌ی اینها، قدرت علمی است! یک ملت، با اقتدار علمی است که می‌تواند سخن خود را به گوش همه‌ی افراد دنیا برساند؛ با اقتدار علمی است که می‌تواند سیاست برتر و دست والا را در دنیای سیاسی حائز شود. اقتصاد هم به دنبال اینها به دست می‌آید؛ پول تابع توانایی‌هاست. امروز این‌طوری است؛ علم را می‌شود به پول تبدیل کرد و از لحاظ اقتصادی هم قوی شد. این، جایگاه علم است. ما از علم عقب ماندیم. نه فقط در دوران پنجاه‌ساله‌ی منحوس پهلوی (که البته در این دوران، از لحاظ عمق علمی، پدر این مملکت را در آوردند. حالا ـ خود تحلیل این مسأله، یک تحلیل تاریخی - اجتماعی است و یک مسأله‌ی مهمی است) بلکه از قبل از آن. دوران قاجاریه و پهلوی مظهر این عقب‌ماندگی علمی است. ما حالا داریم تلاش می‌کنیم که بتوانیم این درّه‌ی وسیع را پُر کنیم. وظیفه‌ی دانشگاه (نه فقط دانشگاه امام صادق؛ مطلق دانشگاه) در این کشور، این است که این درّه‌ی علمی را پُر کند. هر چه می‌توانید، علم بیاموزید. من در جلسه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی هم به آن آقایانی که مؤثرین در فرهنگ هستند، گفته‌ام که شماها جایگاه مهندسی فرهنگی را در این کشور دارید. در آن جلسه گفته‌ام که دو تا شاخه‌ی اصلی وجود دارد: علوم انسانی و علوم پایه؛ هر کدام به جای خود. اگر ما این‌جا روی علوم انسانی تکیه می‌کنیم، معنایش این نیست که روی ریاضی و فیزیک و شیمی و علوم زیستی تکیه نمی‌کنیم، چرا؛ آن‌جا هم بنده یک تکیه‌ی صددرصدی دارم؛ آنها هم برای خودشان مردانی و کسانی دارند؛ علوم انسانی هم بایستی مردان و کسانی برای خودشان داشته باشد. باید روی این دو شاخه - دو شاخه‌ی اصلی؛ یعنی علوم انسانی و علوم پایه - در کشور، سرمایه‌گذاری فکری، علمی، پولی و تبلیغی بشود تا این‌که پیش بروند. علم را بایستی در حدّ اعلا دنبال کنید. شکی نیست که بسیاری از علوم انسانی، پایه‌ها و مایه‌های محکمی در این‌جا دارد؛ یعنی در فرهنگ گذشته‌ی خود ما. برخی از علوم انسانی هم تولید شده‌ی غرب است؛ یعنی به عنوان یک علم، وجود نداشته، اما غربی‌ها که در دنیای علم پیشروی کرده‌اند، اینها را هم به وجود آورده‌اند؛ مثل روانشناسی و علوم دیگر. خیلی خوب، ما، هم برای سرجمع کردن، مدوّن کردن، منظم کردن و نظام‌مند کردن آنچه که خودمان داریم، به یک تفکر و تجربه‌ی علمی احتیاج داریم، هم برای مواد و پایه‌هایی

که آنها در این علم جمع آورده‌اند، به یک نگاه علمی احتیاج داریم. منتها گرفتن پایه‌های یک علم از یک مجموعه‌ی خارج از محدوده‌ی مورد قبول ما، به معنای قبول نتایج آن نیست. مثل این می‌ماند که شما یک کارخانه را وارد می‌کنید، آنها با این کارخانه یک چیز بد درست می‌کرده‌اند، حالا شما با آن کارخانه، یک چیز خوب درست می‌کنید؛ هیچ اشکالی ندارد. ما تلفیق بین علوم انسانی غربی و علوم انسانی اسلامی، اگر به معنای مجذوب شدن، دلباخته شدن، مغلوب شدن و جوّ زده شدن در مقابل آن علوم نباشد، قبول داریم و اشکال ندارد. ببینید در علوم انسانی، تفکر ایمانی و میراث عظیم و عمیق شما، به شما چه می‌گوید. امروز غربی‌ها یک منطقه‌ی ممنوعه‌ای در زمینه‌ی علوم انسانی به وجود آورده‌اند؛ در همه‌ی بخش‌های مختلف؛ از اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و روانشناسی بگیرید تا تاریخ و ادبیات و هنر و حتی فلسفه و حتی فلسفه‌ی دین. یک عده آدم ضعیف‌النفس هم دلباخته‌ی اینها شده‌اند و نگاه می‌کنند به دهن اینها که ببینند چه می‌گویند؛ هر چه آنها گفته‌اند، برایشان می‌شود وحی مُنزل؛ این است که بد و غلط است. مثلاً چند تا فکر دارای اقتدار علمی، در یک نقطه‌ی دنیا به یک نتیجه‌ای رسیده‌اند، این معنایش این نیست که هر آنچه که آنها فهمیده‌اند، درست است! شما به مبانی خودتان نگاه کنید؛ ما تاریخ، فلسفه، فلسفه‌ی دین، هنر و ادبیات، و بسیاری از علوم انسانی دیگری که دیگران حتی آنها را ساخته‌اند و به صورت یک علم در آورده‌اند - یعنی یک بنای علمی به آن داده‌اند - مواد آن در فرهنگ و میراث علمی، فرهنگی و دینی خود ما وجود دارد. باید یک بنای این‌چنینی و مستقل بسازیم. البته مقداری از خود این سخن، مربوط به آن سخنِ خطاب به شما به عنوان دانشجوی امام صادق است، که دوستان در زمینه‌ی اقتصاد مطالبی را بیان کردند. خوب، مطالب خوبی هم هست و باید دنبال بشود. بنابراین این سؤال که ما چه بکنیم یا این سؤال که اگر نتیجه‌ی تحقیقات ما با نظر رهبری مخالف درآمد، چه کار کنیم؟ اینها به نظر من سؤالات خیلی اصولی و منطقی نیست. شما مأمور به پژوهشید، شما مأمورید به این‌که فکر و کار کنید، نتیجه به دست آورید و آن نتیجه‌ی شما را رهبری و غیررهبری به عنوان دستاوردهای علمی بگیرند و براساس آن، برای کشور برنامه‌ریزی کنند. تحقیق علمی، شأن و خصوصیتش، آزادی است؛ منتها عقلایی؛ بی‌انضباط نباشد. بسیج مظهر ارزش‌های فعال و زنده‌ی یک جوان مؤمن است؛ یکی‌اش هم انضباط است. این‌که شنیده‌اید در جنگ می‌گفتند بسیجی بی‌ترمز است، این یک معنا و حرف دیگری داشت؛ اینها خوب عاشق شهادت بودند و پا بر زمین می‌کوبیدند. همین شهید عزیزمان، احمد کاظمی را من در جبهه دیده بودم؛ آن‌چنان اقتداری داشت که اشاره می‌کرد، بسیجی‌ها حرفش را گوش می‌کردند. این‌طور نیست که بسیجی که عاشق است، مجاز باشد برخلاف امر فرمانده و برخلاف انضباط سازمانی و انضباط عملی در محیط زندگی، یک حرکت بی‌انضباطی انجام بدهد؛ به‌خصوص که دانشجو و شما دانشجوها. ما برای شماها خیلی قیمت قائلیم. اما راجع به دانشگاه اما صادق؛ ببینید آقایان! دانشگاه امام صادق یک پدیده‌ی ممتاز است؛ صرفاً یک دانشگاه مثل بقیه‌ی دانشگاه‌ها نیست که فقط می‌خواهند دانشجو و عالم تربیت کنند؛ این هم هست؛ منتها علاوه‌ی بر این، می‌خواهد از همه جهت، یک الگوی دانشگاه اسلامی باشد؛ از جهت انگیزه‌های ایمانی، رعایت‌های عملی و رفتاری، و عشق به علم و علم‌آموزیِ عاشقانه و مؤمنانه. این که امام می‌فرماید: «من دوست داشتم بر سر شاگردان تازیانه‌ها بلند می‌شد، برای این‌که اینها را به علم بکشانند»، این معنایش چیست؟ علم را اسلام قدسیت بخشیده، علم یک امر مقدس است؛ دنبال علم رفتن دارای قدسیت است. این‌طور نیست که علم مثل هر ابزار دیگری، فقط وسیله‌ای برای پول در آوردن باشد - حالا پول هم از آن در می‌آید - اما قدسیت علم باید حفظ شود؛ «العلم نور»؛ نور بودن علم باید مورد نظر باشد و از جمله‌ی شؤون دانشگاه اسلامی، یکی همین است. همه خیال می‌کنند دانشگاه اسلامی که می‌گوییم، یعنی حجاب‌ها این‌طوری باشد، پسرها آستین کوتاه نپوشند و زلف‌ها بلند نباشد؛ اینها که معنای دانشگاه اسلامی نیست! دانشگاه اسلامی از لحاظ ایمان، انگیزه، شور مقدس، رفتار اسلامی و علم‌آموزی مؤمنانه، اینها شرط دانشگاه اسلامی است. آن وقت جهت دادن؛ جهت دادن به این علم‌آموزی ؛ که بهترین کاری که در دانشگاه شد، یکی همین بود که این دانشگاه را مخصوص علوم انسانی کردند؛ که این منطقه‌ی واقعاً خلأـ و فراغی بود؛ یک خلأـ است که آن باید پُر شود.

خوب، اگر شما که دانشجوی این دانشگاه هستید و در این بیست و چند سالی که این دانشگاه سرپاست، توانسته باشد این رسالت را انجام دهد - که یک نمونه‌ی دانشگاه و متخرّجین دانشگاه، به صورت مطلوب و اسلامی فراهم بیاورد - این دانشگاه به دستاورد بسیار بزرگی رسیده است. این دانشگاه، این است. از این دانشگاه، توقع چیز دیگر و فراتر از این است. من به شما بگویم، امروز مهمترین نیاز دنیای اسلام این است که، آن جوهر اسلام ناب و گوهر تابناک - با شکلی که تهمت بی‌سوادی، تحجّر، مقدس‌مآبی و از زمان عقب ماندن و عقب‌مانده بودن دیگر به آن وارد نیاید - بتواند به اهداف خودش برسد؛ ما در دنیای اسلام و امت اسلامی این را نیاز داریم. حرکت ملت‌ها به سمت این آرمان‌های بلند، آن وقت منطقی خواهد شد؛ آن وقت نخبگان جوامع، خودشان سربازان و بسیجیان این راه خواهند شد. شما می‌دانید که در دنیای اسلام، پول‌های زیادی خرج شد. در طول این سال‌ها، از طرف دستگاه استکبار، برای خریدن نخبگان اقداماتی انجام شد؛ نخبگانی که اگر چه از لحاظ علمی یا سیاسی نخبه بودند؛ اما ارزش درونی‌شان، خیلی پایین بود و خیلی راحت خریده شدند؛ قلم‌ها و زبان‌هایشان را فروختند، حتی فکرها و وجودشان را فروختند؛ این از زمان‌های خیلی قدیم شروع شد؛ یعنی از قدیمِ در دوران معاصر؛ از زمانی که روشنفکری غربی در این کشور به وجود آمد - که من یک وقتی گفتم روشنفکری در کشور ما بیمار متولد شد -. از آن روز اینها سراغ این نخبه‌ها رفتند و با پول تطمیع‌شان کردند. اینها هم حقیر، ضعیف و اسیر بودند و تن دادند و خودشان را به پول فروختند. چهل سال قبل از این، مرحوم آل‌احمد می‌نویسد: «اگر می‌فروشی، همان به که بازوی خود را؛ اما قلم خود را هرگز.» این را آل‌احمد در دهه‌ی چهل، در یکی از کتاب‌هایش نوشته است. انسان بازو و تنش را بفروشد؛ اما قلمش را - یعنی جان و فکرش را - نفروشد. اما آنها فروختند و دیگران هم خریدند؛ نخبگان را گرفتند. لذا حرکت‌های عمومی مردمی در بسیاری از جاها، نه فقط از سوی نخبگان همراهی نشد؛ بلکه حتی نخبگان مثل یک دیواری در مقابل آن ایستادند. آن وقت بهانه‌ی نخبگان در مقابل حرکت‌های اسلامی، پیش خودشان چه بود؟ می‌گفتند اینها قدیمی است، اینها متحجّرانه است، اینها آخوندبازی است، اینها نمی‌دانم فلان است. اگر شما بتوانید گوهر اسلام ناب و آن درخشندگی‌ها را، به آن شکلی که بتواند در جامه‌ی آراسته‌ی علم، خودش را نشان بدهد، ارائه دهید، کار بزرگی که کرده‌اید، این است که راه را برای ورود نخبگان در این میدان‌ها باز کرده‌اید. آمیزش علم و معنویت، علم و ایمان، علم و اخلاق، آن خلأ امروز دنیاست. دانشگاه اسلامی، علم و ایمان، علم و معنویت، علم و اخلاق را با هم همراه می‌کند. علم را می‌آموزد و جهت‌گیری علم را از اخلاق و ایمان می‌گیرد. این که گفتند علم با دین می‌سازد یا نمی‌سازد، این ندیدن منطقه‌ی نفوذ علم و دین است؛ اینها هر کدام یک منطقه‌ی نفوذی دارند؛ تلفیق اینها، این است که علم -یعنی این سلاح را - ایمان - یعنی آن به‌کار برنده - می‌گیرد و جهتش را مشخص می‌کند؛ با این سلاح می‌شود بهترین و بدترین آدم‌ها را هدف قرار داد؛ منتها تا این سلاح دست که باشد؟ این سلاح «علم» است و «ایمان» جهت آن را مشخص می‌کند. اگر ایمان بر دانش غربی تسلط داشت، دانش غربی به بمب اتم نمی‌رسید، تا بعد این‌قدر تویش گیر کنند که چه کارش کنیم؛ محدودش کنیم؛ نگذاریم تا دنیا ویران نشود. کارشان اصلاً به این‌جا نمی‌رسید. اگر ایمان با دانش همراه بود، اصلاً استعمار و استعمار نو - که استعمار نو مخلوق دانش بود - به وجود نمی‌آمد. تسلط بر کشورها، تصرف کشورها، تسلط قهرآمیز بر ملت‌ها و بردن ثروت ملت‌ها - که این بلای این دویست سال گذشته‌ی دنیا و ملت‌هاست - اینها اصلاً به وجود نمی‌آمد. علمِ جدا از ایمان، این است و شما در دانشگاه اسلامی، می‌خواهید این خلأ را پُر و علم را با ایمان آمیخته کنید؛ یعنی دانش را چه در بافت درونی خودش، چه در استنتاجش و چه در جهت‌گیری‌هایی که در آن به کار خواهد رفت، از ایمان سیراب کنید. اما راجع به مسؤولیت‌های آینده‌ی شما، من فقط می‌خواهم این را عرض بکنم؛ خروجی دانشگاه امام صادق، ایده‌آلش فقط نباید این باشد که حالا بیرون بیاید، فرض کنید اگر در فلان رشته، درس خوانده برود وکیل بشود یا محضردار بشود و یا برود کارمند فلانِ دستگاه وزارتیِ دولتی بشود؛ نه این‌که من مخالف باشم؛ نه، من موافقم که جوان‌های خوب در ارکان تشکیلات اجرایی کشور - چه قضایی و چه قوه‌ی مجریه - حضور داشته باشند؛ اما این برای خروجی دانشگاه امام صادق ایده‌آل

نیست؛ ایده‌آل و آن نقطه‌ی آرمانی را باید از همان مطالبی که تا الان در این نیم ساعته عرض کردم، جست. شما باید در علم، یک حرکتی به وجود آورید؛ باید در دنیای دانش‌آموزی و پیشرفت علم و بنای علمی کشور، یک تحرّکی به وجود آورید؛ این است آن رسالت اصلی شما. کاری کنید که دانشمندان مسلمان و مؤمن ما، در رشته‌های مختلف علوم انسانی، صاحب‌نظرانی شوند که دنیا از نظرات اینها استفاده کند؛ کاری کنید که دانشگاه امام صادق، نه فقط در مقایسه‌ی با فلان دانشگاه دیگری که در تهران یا شهرستان هست، یک رتبه‌ی جلوتری به دست آورد؛ بلکه این دانشگاه مرجع تحقیقات مراکز علمی و دانشگاه‌های دنیا بشود. امروز در دنیا و حتی در همین دنیای گمراه غربی، افراد بسیاری هستند که به دنبال حقیقت‌اند؛ انسان‌های دانشمند و دانش‌پژوهی هم در بین اینها هستند و فراوان‌اند، و کم هم نیستند که دنبال حرف حساب و حق‌اند؛ یک چنین انسانی در هر نقطه‌ی دنیا - در کشورهای اروپایی، آسیایی، امریکا و جاهای دیگر - وقتی دارد دنبال یک مطلبی می‌گردد، باید بتواند اثر علمی شما را در این پایگاه رایانه‌ای پیدا کند؛ حرف و فکر و راه تازه‌ای را که شما دارید نشان می‌دهید. این را ما از دانشگاه امام صادق می‌خواهیم. خروجی دانشگاه امام صادق باید با این نیّت و فکر، بتواند متخرج این دانشگاه بشود. بنابراین دانشگاه را قوی کنید. همین نهضت نرم‌افزاری و تولید علم که بنده گفته‌ام، در دانشگاه شما و در رشته‌ی علوم انسانی، همین است که هر چه می‌توانید بیشتر بیاموزید و تحقیق کنید. البته همان‌طور که گفتم، اساتیدی هستند که فرآورده‌های اندیشه‌های غربی در علوم انسانی، بت آنهاست. در مقابل خدا می‌گویند سجده نکنید؛ اما در مقابل بت‌ها به راحتی سجده می‌کنند؛ دانشجوی جوان را دست او بدهی، بافت و ساخت فکری او را همان‌طوری که متناسب با آن بت خود او است، می‌سازد؛ این ارزشی ندارد و درست نیست. بنده به این‌طور افراد، هیچ اعتقادی ندارم. این استاد هر چه هم دانشمند باشد، وجودش نافع نیست، مضرّ است. امروز خوشبختانه ما دانشمندان جوانِ مؤمن و تحصیل‌کرده‌های باایمان داریم که می‌توانند یک حرکت علمیِ فراگیر و به معنای واقعی کلمه، در عرصه‌ی علوم انسانی به وجود آورند؛ از اینها باید استفاده بشود. مواظب باشید دچار آن بت‌پرستی نشوید؛ آن کسی که در فلسفه، اقتصاد، علوم ارتباطات و سیاست، همان حرفی که از دهن یک متفکر غربی درآمده، آن را حجت می‌داند؛ حالا گاهی اوقات آن حرف هم در خود غرب نسخ شده! از این نمونه‌ها ما زیاد هم داریم. یک مطلبی را چهل، پنجاه سال پیش، یک فیلسوف اجتماعی یا سیاسی در غرب گفته و بعد آمدند ده تا نقد بر آن نوشته‌اند؛ این آقا تازه به حرف آن پنجاه سال قبل دست یافته و به عنوان حرف نو، به داخل کشور می‌آورد و با بَه‌بَه و چَه‌چَه آن را به خوردِ دانشجو و شاگرد و محیط خودش می‌دهد؛ از این قبیل هم داریم. چقدر براساس همین نظرات اقتصادی غربی، بانک جهانی و مجامع پولی و مالی جهانی به ملت‌ها و دولت‌ها برنامه‌ها دادند و چقدر از طرف خود غربی‌ها علیه آنها موارد نقض نوشته شده! باز هم کسانی را داریم که همان توصیه‌ها را می‌آیند عیناً تکرار می‌کنند و عیناً همان نسخه‌ها را می‌نویسند. این غلط است. تحقیق علمی به معنای فقط فراگیری و تقلید نیست؛ تحقیق، ضد تقلید است. این کار، کار شماست. امیدواریم که ان‌شاءاللّه خداوند شماها را موفق بدارد. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند متعال آنچه را که گفتیم و آنچه شنیدیم، آن را برای خود و در راه خود قرار بدهد. پروردگارا! این جوان‌های عزیز را جزوِ بندگان صالح خودت قرار بده. پروردگارا! این جوانان عزیز را ذخیره‌های معنوی ملت ایران قرار بده. پروردگارا! از گنجینه‌های معنوی به ودیعه نهاده شده‌ی در ذهن و دل این جوان‌های عزیز برای سود این کشور، این ودیعه‌ها را مورد بهره‌برداری قرار بده و مقدّر بفرما. پروردگارا! زحمات خدمتگزاران این دانشگاه و مجموعه‌ی دانشگاهی کشور را، آن کسانی که برای تو و با اخلاص کار می‌کنند، مورد قبول خودت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم نزدیکی ماه محرم و ایّام

پُرحماسه و پُرتپش عاشورا، این فرصت را به این بنده‌ی حقیر داده است که در خدمت شما عزیزان - جمعی از فضلا، گویندگان، واعظان و بیدارکنندگان دلها و مغزها و فکرها - باشم. از این‌که زحمت کشیدید تشریف آوردید، تشکر می‌کنم؛ بخصوص عزیزانی که از قم تشریف آوردند. یک جمله در باب عاشورا و یک جمله هم در باب تبلیغ عرض کنیم: در باب عاشورا آنچه که عرض می‌کنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه‌ی تاریخیِ صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی‌عبداللّه (علیه‌السّلام) با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - یک سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیزِ مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی‌عبداللّه (علیه‌السّلام) وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه. عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان‌کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه‌ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطرِ بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده، در حالی که هر یک از این کلمات، تکان‌دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسبِ با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیتِ جسمانی نباید مانع راهِ انسان شود؛ انسان باید حرکت کند. اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست. «انّ رسول‌اللّه (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله) قال: من رأی سلطانا جائرا مستحلّا لحرم اللّه و لم یغیّر علیه بفعل و لاقول کان حقّا علی‌اللّه ان یدخله مدخله»؛ منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حقِ علی‌اللّه است که انسان بی‌مسؤولیت و بی‌تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه‌رو می‌کند، مواجه کند. حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) در خلال بیانات گوناگون - در مکه و مدینه و در بخش‌های مختلف راه، و در وصیت به محمدبن‌حنفیه این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام) عاقبتِ این کار را می‌دانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه ما را به این‌جا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین (علیه‌السّلام) با روشن‌بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما «مسأله» آن‌قدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاستِ جان حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) در مقابل این مسأله قرار می‌گیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمان‌ها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این‌طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته‌ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز. در محرّم سال ۴۲، امامِ بزرگوار ما از این ممشاء استفاده کرد و آن حادثه‌ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرّم سال ۱۳۵۷ هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» و آن حادثه‌ی تاریخی بی‌نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مالِ زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملت‌ها پرچمِ فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین‌طور باشد و همین‌طور خواهد بود. این بخشِ «منطق»، که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرفِ یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین را تفسیر نمی‌کند و بر تحلیل جوانب این مسأله قادر نیست. عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد؛ چون «العزّةللّه و لرسوله و للمؤمنین». مسلمان در راهِ همین حرکت و این مجاهدت

هم، بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می‌کنی، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامیِ گوناگونِ تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسأله وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) یک شب را مهلت می‌گیرد، عزتمندانه مهلت می‌گیرد؛ همان جایی هم که می‌گوید: «هل من ناصر» - استنصار می‌کند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدمهای گوناگون برخورد می‌کند و با آنها حرف می‌زند و از بعضی از آنها یاری می‌گیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است. این عنصر در همه‌ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدامهای مجاهدت‌آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آن‌جایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد. در روز عاشورا در مدرسه‌ی فیضیه، چهره‌ی امام را نگاه کنید: یک روحانی‌ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه‌ی موجودی خود دارد، آن‌چنان با عزت حرف می‌زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می‌کند؛ این موضع عزت است. امام در همه‌ی احوال همین‌طور بود؛ تنها، بی‌کس، بدون عِدّه و عُدّه، اما عزیز؛ این چهره‌ی امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه‌ی عینی از آنچه را که بارها و سالها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم؛ و او، امام بزرگوار ما بود. عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین‌کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریانهای دیگر پیدا شود. حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر می‌کنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبری (سلام‌اللّه‌علیها) در کوفه و شام منطقی حرف می‌زند، اما مرثیه می‌خواند؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می‌کوبد، اما مرثیه می‌خواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می‌توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی‌توان فهمید. این سه عنصر، سه عنصر اصلیِ تشکیل‌دهنده‌ی حرکت عاشورایی حسین‌بن‌علی (ارواحنافداه) است که یک کتاب حرف است و گوشه‌ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک گوشه برای ما درسهای فراوانی دارد. ما مبلّغان، زیر نام حسین‌بن‌علی تبلیغ می‌کنیم. این فرصت بزرگ را یادِ این بزرگوار به مبلّغان دین بخشیده است، که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر یک از آن سه عنصر باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد؛ هم صِرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه‌ی منطق و عقل که در ماجرای حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) نهفته است، کوچک کردن حادثه است، هم فراموش کردن جنبه‌ی حماسه و عزت، ناقص کردن این حادثه‌ی عظیم و شکستن یک جواهر گرانبهاست؛ این مسأله را باید همه - روضه‌خوان، منبری و مداح - مراقب باشیم. تبلیغ یعنی چه؟ تبلیغ یعنی رساندن؛ باید برسانید. به کجا؟ به گوش؟ نه؛ به دل. بعضی از تبلیغهای ما حتی به گوش هم درست نمی‌رسد! گوش هم حتی آن را تحمل و منتقل نمی‌کند! گوش که گرفت، می‌دهد به مغز؛ قضیه این‌جا نباید تمام بشود، بلکه باید بیاید در دل نفوذ و رسوخ کند و به هویت ما هویت مستمع - تبدیل شود. تبلیغ برای این است. ما تبلیغ نمی‌کنیم فقط برای این‌که چیزی گفته باشیم؛ ما تبلیغ می‌کنیم برای این‌که آنچه را که موضوع تبلیغ است، در دل مخاطب وارد شود و نفوذ کند. آن چیست؟ آن، همه‌ی آن چیزهایی است که در اسلام به عنوان ارزش، مورد حمایت جان و حرم و ناموس حضرت ابی‌عبداللّه (علیه‌السّلام) قرار گرفت، که همه‌ی پیغمبران و اولیای الهی دیگر و وجود مقدس رسول‌اللّه هم همین‌طور عمل کردند، که البته مظهرش حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) است. ما می‌خواهیم منطق دین، ارزشهای دینی، اخلاق دینی و همه‌ی چیزهایی را که در بنای یک شخصیت انسانی بر مبنای دین تأثیر دارد، تبلیغ کنیم؛ برای این‌که مخاطب ما به همین شخصیت دینی تبدیل شود. از جمله‌ی این کارها، بنای

حکومت اسلامی است. این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه‌گون‌ترین کارهاست، اما این مسأله نباید تشکیل هویت انسانی افراد را - فرد فردِ انسان‌هایی را که ما با آنها سر و کار داریم - از یاد ما ببرد. این، خیلی مهم است. نبی مکرّم اسلام انسانها را اول ساخت؛ اول این پایه‌ها را تراشید، تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال - که بیش از صد سال کار در این ده سال متراکم شده است - پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحه‌ی جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسان‌های مخاطبِ خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ‌های خطرناک مثل احزاب، بدر و اُحد هم انسان‌سازی می‌کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید! «انسان‌سازی» هدفِ این تبلیغ است و این، یکی از بزرگترین کارهاست. از دو طرف نباید لطمه بخوریم: نه ما باید مسائل سیاسی را بکلی از حیطه‌ی حرف و گفت و تلاش و مجاهدتِ تبلیغی خودمان خارج کنیم؛ آن‌چنان که دشمنان روی آن ده‌ها سال سرمایه‌گذاری کردند، ولی نهضت اسلامی آمد و این سرمایه‌گذاری را آتش زد و از بین برد و گفتار و اندیشه‌ی سیاسی را وارد متن فعالیت‌های دینی کرد، و نه از این طرف باید بیفتیم که تصور کنیم همه‌ی منبر، همه‌ی تبلیغ، همه‌ی مخاطبه‌ی با مردم و با مؤمنین، یعنی این که بنشینیم مسائل امریکا و اسرائیل و مسائل سیاسی را تحلیل کنیم؛ نخیر، یک کارِ واجب‌تر اگر نباشد، واجب دیگری وجود دارد و آن، دلِ مخاطب شماست. دل و جان و فکر او را بایستی تعمیر و آباد و سیراب کنیم. البته این به یک منبع درونی احتیاج دارد. ماها باید یک چیزی در خودمان داشته باشیم تا بتوانیم این تأثیر را بر مخاطب بگذاریم، والّا نمی‌شود. در آن سرمایه‌ی درونی، باید عنصر فکر و منطق باشد؛ باید به فکر و منطقِ درست مجهز شویم، تا حرف سُست زده نشود. آنهایی که گفته‌اند یکی از مؤثرترین حمله‌ها، دفاع‌های ناقص و بد است، حرف کاملاً درستی زده‌اند. وقتی دفاع از دین، ضعیف و سُست و بد باشد، تأثیرش از حمله‌ی به دین، بیشتر است؛ باید از این، به خدا پناه ببریم. مبادا در حرف و منبر و تبلیغ ما - آنچه به عنوان تبلیغ داریم انجام می‌دهیم - حرف سُست، بی‌منطق و ثابت نشده‌ای وجود داشته باشد. گاهی بعضی از چیزهایی که در کتابی هست و سند ندارد، خود، یک حکمت و مسأله‌ی اخلاقی است، که دیگر سند نمی‌خواهد و می‌توانیم آن را بیان کنیم؛ این، عیبی ندارد؛ اما یک وقت هست که یک چیزی دور از ذهن مخاطب است، که باورش برای او مشکل است؛ این را نباید بگوییم؛ چون این مسأله، او را از اصل قضیه دور می‌کند و موجب موهون شدن دین و مبلّغ دین در ذهن و دل او می‌شود و خیال می‌کند این، از منطق عاری است؛ در حالی که پایه‌ی کار ما منطق است. بنابراین، منطق، عنصر اصلی در تبلیغ ماست. بعد از این، نوبت به چگونه عمل کردنِ ما می‌رسد. ما در فلان شهر یا روستا برای تبلیغ وارد می‌شویم؛ رفتار، نشست و برخاست، معاشرت، نگاه و عبادت ما، دلبستگی یا دلبسته نبودن ما به تنعمات دنیوی و خورد و خواب ما، رساترین تبلیغ یا ضدتبلیغ است؛ درست باشد، تبلیغ است؛ غلط باشد، ضدتبلیغ است. ما در محیط اجتماعی و محیط زندگی چطور می‌توانیم دل مردم را به منشأ گفتار خودمان مطمئن کنیم و اعتماد آنها را برانگیزیم؛ در حالی که از مذمتِ شهوات دنیوی حرف می‌زنیم و در عمل خدای نکرده خودمان طور دیگری عمل می‌کنیم! از مذمت دل سپردن به پول و حرکت کردن و مجاهدت کردن در راه زیاده‌خواهی‌های دنیوی حرف بزنیم؛ اما عمل ما طور دیگری باشد! چطور چنین چیزی ممکن است اثر بکند؟! یا اثر اصلاً نمی‌کند، یا اثرِ زودگذر می‌کند، یا اثری می‌کند که بعد با کشف واقعیتِ کار ما، درست به ضداثر تبدیل می‌شود. بنابراین، عمل بسیار مهم است. عنصر سوم، هنرمندی در نحوه‌ی بیان است. من به منبر خیلی عقیده دارم. امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و ابزارهای گوناگون ارتباطیِ فراوان هست، اما هیچ‌کدام از اینها منبر نیست؛ منبر یعنی روبه‌رو و نفس‌به‌نفس حرف زدن؛ این یک تأثیر مشخص و ممتازی دارد که در هیچ‌کدام از شیوه‌های دیگر، این تأثیر وجود ندارد. این را باید نگه داشت؛ چیز باارزشی است؛ منتها بایستی آن را هنرمندانه ادا کرد تا بتواند اثر ببخشد. یک نکته در همین زمینه‌ی تبلیغ عرض بکنم: در دعای صحیفه‌ی سجادیه یک جا حضرت سجاد (علیه‌السّلام) از طرف خودش به خداوند متعال عرض می‌کند که: «تفعل ذلك یا الهی بمن خوفه اکثر من رجائه لا ان یکون خوفه قنوطاً»؛ من خوفم از رجایم بیشتر است، نه این‌که مأیوس باشم. این، یک اعلان رسمی و دستورالعمل است.

خوف را همراه رجاء حتماً به دل‌ها بدمید؛ و خوف را بیشتر. این‌که ما آیات رحمت الهی را بخوانیم - که بعضی از این آیات و مبشرات، مخصوص یک دسته‌ی خاصی از مؤمنین است و به ما ربطی ندارد - و یک عده‌ای را غافل کنیم و نتیجه‌اش این بشود که خیال کنند - با یک توهّم معنویت - غرق در معنویتند و از واجبات و ضروریات دین در عمل غافل بمانند، درست نیست. در قرآن، بشارت مخصوص مؤمنین است؛ اما انذار برای همه است؛ مؤمن و کافر مورد انذارند. پیغمبر خدا گریه می‌کند، شخصی عرض می‌کند: یا رسول‌اللَّه! خداوند فرمود: «لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخر». این گریه برای چیست؟ عرض می‌کند: «أولا اکون عبدا شاکرا»؛ یعنی اگر شکر آن مغفرت را نکنم، پایه‌ی آن مغفرت سُست خواهد شد. در همه حال، انذار باید بر دل ما و مستمعان ما حاکم باشد. راه، راه دشواری است؛ بشر بایست خود را برای پیمودن این راه و رسیدن به آن سرمنزل آماده کند. کار تبلیغ، کارِ بسیار بزرگ، حساس و مؤثری است. امروز برکات تبلیغ‌های گذشته را مشاهده می‌کنیم و فردا برکات تبلیغ امروزِ شما را ان‌شاءاللَّه جامعه مشاهده خواهد کرد. تأثیرات تبلیغ، دفعی و آنی نیست؛ طولانی‌مدت است. مبلّغ دین اگر ظواهری را مشاهده می‌کند که به گمان او ظواهر غیر دینی است، مأیوس نشود. این توهّماتی که بعضی شایع می‌کنند که جوان‌ها از دین برگشته‌اند، همه را جنگ روانی بدانید، که واقع قضیه هم همین است. این‌طور نیست؛ جوان‌های ما دل را به طرفِ دین دارند و تشنه‌ی حقایق دینند و دل‌هاشان تشنه است. هر جوانِ سالم‌الفطره و سالم‌الطبیعه‌ای این‌طور است؛ مخصوص این‌جا هم نیست. این‌جا بحمداللَّه زمینه هم آماده است؛ تشنه‌اند و مشتاق؛ باید کامِ جان آنها را سیراب و با حقایق دینی شیرین کرد؛ این نتیجه‌اش را خواهد بخشید و فردای جامعه‌ی ما از این موهبت‌ها بهره‌مند خواهد شد. از خدای متعال مسألت می‌کنیم که همه‌ی ما و شما را هم قدردان تبلیغ دین، ارزش‌های الهی و این صراط مستقیمی که انقلاب در مقابل ما باز کرده است، قرار بدهد و هم ان‌شاءاللَّه ما را موفق بدارد که بتوانیم به این وظایف سنگین عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خاطره‌ی نوزده بهمن یک خاطره‌ی افتخاربرانگیز است. جوانان نیروی هوایی - چه همافران، چه افسران و چه درجه‌داران - آن روز یک کار عاشورایی کردند(شما جوانهای عزیزی که در این جلسه هستید، وزن و اهمیت آن کار را در آن دورانِ تعیین‌کننده و عجیب، شاید نتوانید درست حدس بزنید.) و این کار عاشورایی نه فقط آن روز، بلکه در طول دوران بیست‌وهفت ساله، به یک نقطه‌ی اثرگذار و شعاع‌آفرین تبدیل شد. نیروی هوایی در طول این سال‌ها در صفوف مقدم همه‌ی کارهای افتخارآمیزی که از نیروهای مسلح انتظار می‌رفت، قرار گرفت. در دوران دفاع مقدس، نیروی هوایی در بخش آفند و پدافند کارهای درخشانی کرد. من نمی‌دانم آیا شما جوانان عزیز از تاریخچه‌ی فعالیت‌های نیرو در این دوران پُرماجرا مطلع هستید یا نه، اما همین‌قدر بدانید که برترین مجاهدت‌هایی که در یک دفاع مقدس ممکن است برای یک نظامی پیش بیاید، در نیروی هوایی پیش آمد و دلاوران نیروی هوایی از عهده‌ی آن برآمدند. باید این مسائل دقیق، امانتدارانه و به دور از مبالغه - احتیاج به مبالغه نیست؛ واقعیات آن‌قدر شگفت‌انگیز و آن‌قدر باعظمت است که هر چشم‌دل و هر بصیرتی را به خود متوجه می‌کند - در اختیار نسل جوان گذاشته شود. در عرصه‌ی سازندگی هم اولین بخش از ارتش که جهاد خودکفایی را به معنای حقیقی کلمه در خود ایجاد کرد، نیروی هوایی بود. بنده از نزدیک در جریان فعالیت‌های جهاد خودکفایی در نیروی هوایی و در سایر سازمان‌های ارتش بودم، که کارهای باارزشی را انجام داده‌اند. میل به استقلال، میل به این‌که ارتشیِ ایرانی و مسلمان بتواند سر خود را بالا بگیرد و به نیروی ذاتی خود افتخار کند، اول در این نیرو بود که سر کشید و به کارهای بزرگ و باارزشی منتهی شد و گره‌هایی را باز کرد. امروز شما کارکنان نیروی هوایی - نظامیانی که در این بخش مهم مشغول فعالیتید - جایگاه خودتان را درست بشناسید. نیروی هوایی بسیار مهم است؛ به یک معنا تعیین‌کننده است. امروز بخش

پدافند شما جزو مؤثرترین بخش‌های همه‌ی دستگاه‌های نظامی کشور برای دفاع از عزت، استقلال و سربلندی ملت ایران است، که جز با همت و اراده و اعتماد به نفس و توکل شما به خدا و کار خستگی‌ناپذیرتان، این قله‌های بلند را نمی‌شود فتح کرد. یک روز نیروی هوایی با آن کار بزرگ خود در نوزده بهمن، تحول را در مجموعه‌ی کشور به وجود آورد. شاید آن جوان‌هایی که آن روز آمدند، نمی‌دانستند که چه کار مهمی انجام می‌دهند - یک ایمان، یک عشق آنها را به میدان کشانده بود - اما کار آنها بشدت در کل حرکت انقلاب تأثیرگذار بود. بنابراین، هر بخشی از بخش‌های نیروهای مسلح و بیرون از نیروهای مسلح، می‌توانند در مواقع خاصی بشدت اثرگذار باشند. به خود اعتماد کنید، از نیروی درونی و ذاتی خود استفاده کنید و بدانید که شما می‌توانید بخش خودتان را با اراده و ابتکار و نوآوری و فعالیت خودتان، در سطح بالا، وسیله‌ی عزت ملت خودتان قرار بدهید؛ می‌شود؛ تا حالا هم امتحان کرده‌ایم و شده است. کارِ سازماندهی‌شده، منظم، با اعتماد به خود، و با حفظ آن انضباط دقیق و ظریف نظامی، و با اخلاص، و با توکل به خدا؛ در همه‌ی قسمت‌های شما یک چنین کاری با این روح و با این جوهر و حقیقت، می‌تواند تأثیرات بزرگی را بگذارد. ماجرای عاشورا هم درس است؛ درسِ اقدام و نهراسیدن از خطرات و وارد شدن در میدان‌های بزرگ. آن تجربه با آن خصوصیات و با آن دشواری، از عهده‌ی حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) برمی‌آمد؛ از عهده‌ی دیگری برنمی‌آمد و برنمی‌آید؛ لیکن در دامنه‌ی آن قله‌ی بلند و رفیع، کارهای زیاد و نقش‌های گوناگونی هست که من و شما می‌توانیم انجام بدهیم. ملت ما را در طول سال‌های متمادی به یک ملت وابسته تبدیل کرده بودند؛ ملت ما را با تبلیغات پیوسته، از فرهنگ خود، از اعتماد به خود تهی کرده بودند؛ ملت ما را به خود بی‌اعتماد و ناامید کرده بودند. ملتی با این سابقه‌ی تاریخی، در این موقعیت حساس جغرافیایی، با این همه استعداد انسانی و طبیعیِ نهفته‌ی در این سرزمین، تبدیل شده بود به وسیله‌ای برای استفاده و بهره‌برداری قدرت‌های بیگانه؛ مدتی انگلیس، بعد هم امریکا؛ اما این انقلاب ما را بیدار کرد؛ ما را به خود آورد؛ این همان حرکت عاشورایی بود. این اقدامِ بزرگ، سرنوشت و راه ما را عوض کرد. ما امروز در راه عزت، در راه استقلال، در راه استفاده از استعدادهای طبیعی و انسانی خودمان حرکت می‌کنیم و پیش رفته‌ایم و دنیا هم تا حدود زیادی به این اعتراف کرده و آن را قبول کرده است؛ چاره‌یی ندارد؛ اما ما باید این راه را ادامه بدهیم. هیچ ملتی با تنبلی و تن‌آسایی نخواهد توانست به عزت برسد. رسیدن به استقلال، رسیدن به عزت ملی، رسیدن به کرامت انسانی، برای یک ملت هزینه دارد، که باید این هزینه را متحمل شد و باید تلاش کرد؛ باید به عاقبت کار، امیدوارانه و واقع‌بینانه نگاه کرد، که یک نگاه واقع‌بینانه، امید به انسان خواهد بخشید. این دشمن است که می‌خواهد شما را مأیوس کند. هر بخشی از بخش‌های کشور وظیفه‌یی دارند؛ نیروهای مسلح، ارتش جمهوری اسلامی، نیروی هوایی، وظایف ویژه‌ی خودشان را دارند؛ باید این وظایف را با دقت و با پیگیری و اهتمام انجام دهند. مسایلی امروز در دنیا مطرح است که برای ما حایز اهمیت است. می‌بینید درباره‌ی توانایی فنی و علمی ملت ایران، دستگاه سلطه و استکبار چه جنجال و سراسیمگی از خود نشان می‌دهد. این هیاهویی که بر سر مسأله‌ی هسته‌یی راه انداخته‌اند، از روی سراسیمگی است؛ دستپاچه‌اند. دستگاه سلطه نمی‌خواهد؛ نمی‌پسندد که غیر از محدوده‌ی خودشان، قدرت فناوری و قدرت علمی، آن هم به صورت مستقل و ناوابسته، در اختیار ملت‌ها قرار بگیرد. حالا که می‌بینند یک ملت بدون تکیه به آنها توانسته است یک فناوری فاخرِ علمی را به دست بیاورد، ناراحتند. به‌دروغ، رئیس جمهور امریکا و دیگران، مرتب از سلاح اتمی اسم می‌آورند؛ این برای توجیه موضع خشمگینانه‌ی خودشان هست؛ والّا می‌دانند که در این‌جا مسأله، مسأله‌ی سلاح اتمی نیست؛ مسأله‌ی استقلال یک ملت است. آنها مجامع جهانی را هم زیر نفوذ خودشان می‌گیرند و مجامع جهانی، یکی پس از دیگری، آبروی خودشان را بر اثر نفوذ آنها از دست می‌دهند. معاهده‌ی عدم توسعه‌ی سلاح‌های اتمی را - که معروف به معاهده‌ی «ان‌پی‌تی» است - خودِ غربی‌ها نوشتند، خودشان هم روز شنبه آن را مچاله کردند؛ از حیّزِ انتفاع آن را ساقط کردند! چرا ملت‌ها بایستی تسلیم اراده‌ی کسانی باشند که جز به اعمال زور و اعمال قدرت و اعمال سلطه، به چیز دیگری راضی نیستند؟ آنها برای ملت‌ها، برای علم و برای اخلاق در سطح بشری، هیچ ارزشی قایل نیستند. این

نـدای ملت ایران و پیـام انقلاب مـا به ملت‌هـا - ملت‌های مسـلمان و غیرمسـلمان - است: حرکتی که جمهوری اسـلامی کرده، یک حرکت کاملاً همراه با اتمام‌حجت است. در طول دو سال و نیم، نظام جمهوری اسلامی همه‌ی راههای بهانه‌گیری اینها را بست و هر جا سوءظنی داشـتند، وسـیله‌ی رفع سوءظن آنها را فراهم کرد. بنابراین، در پایان کار، ناگزیر شدند اعلام کنند که مسأله، سوءظن به ساخت سلاح هسته‌یی نیست، بلکه مسأله، فناوری هسته‌یی است! آنها می‌خواهند ملت ایران این فناوری را نداشته باشد؛ یعنی وابسته و عقب باشـد، تـا فاصـله‌ی بین ملت‌هـای سـلطه‌گر و دیگر ملت‌هـا هرگز کم نشود. معلوم است که این حرف، برای ملت ایران قـابل شنیـدن نیست؛ قابـل تحمـل نیست. این ملت را با دورانی که سـفیر امریکا و سـفیر انگلیس در تهران با محمـدرضا شاه می‌نشسـتند و می‌گفتنـد و او ناگزیر بود عمل کنـد و عمل می‌کرد، نمی‌شود مقایسه کننـد؛ آن دوران، گذشت. امروز این ملت، وسط میدان آمده است؛ امروز مسؤولان ملت، مظهر اراده‌ی مردم و مظهر خواست این ملتنـد و بایـد مظهر اقتدار این ملت هم باشـند. اگر مسؤولانی بر سر کار باشند که نتوانند اقتدار ملی و عزت این ملت را نشان بدهند، نماینده‌ی این ملت نیستند. اقدام رئیس‌جمهور محترم در صدور بیـانیه و دسـتور به سازمـان انرژی اتمی، درست همـان چیزی بـود که متنـاسب بـا عزت و اقتـدار این ملت بود. خوشـبختانه آنچه که مسؤولاـن در طول این مـدت و امروز تصـمیم گرفته‌انـد، متکی به کـارِ کارشناسـی و متکی به عقبه‌ی دورانـدیش و خبره و وارد در مسائل سیاسیِ بین‌المللی و مسائل فنی است؛ می‌فهمند چه کار می‌کنند و درست عمل کرده‌اند. آن کسانی که منتظرند ملت ایران از خود ضـعف نشان بدهـد، بداننـد که ملت ایران در مسیر عزت و اقتـدار ملی و اسـتقلالِ خود، در مقابل هیـچ تهدیدی ضـعف نشان نخواهد داد. و تجربه‌ی بیست‌وهفت ساله‌ی ما، تجربه‌ی انقلاب، تجربه‌ی دوران دفاع مقدس و تجربه‌های بعدی، همه، همین حقیقت را به ما تفهیم می‌کنـد و برای ما تکرار می‌کنـد که اقتـدار ملی این کشور و این ملت را نباید دست‌کم گرفت. قدرت‌های سـلطه‌گر، ابزار زیاد و گزینه‌های متعـددی در اختیار ندارند؛ اسـتکبار با تشـر راه خود را باز می‌کند. مهمترین ابزار اسـتکبار، تشـر و اخم است. اگر دولت‌های اسـلامی، دولت‌های جهان سوم و ملت‌ها قـدر قـدرت خودشان را بداننـد، این ابزار ناکارآمـد خواهد شد. ملت ایران قدر خود را دانسته است. مسأله‌ی مهمتر، مسأله‌ی رسواکننده‌ی تمدن غربی در زمینه‌ی آزادی بیان است. این حرکت زشت اهانت به نبی مکرم اسلام (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله)، از همه مهمتر است. این قضیه، لیبرال دمکراسـی‌یی که غرب، پرچم آن را سرِ دست گرفته است و به آن افتخار می‌کنـد، رسوا می‌کنـد. آزادی بیان - که آنها دم از آن می‌زنند - به آنها اجازه نمی‌دهد که در باب افسانه‌ی کشـتار یهودیان - معروف به هلوکاست - کسی تردید بکند. در آن قضیه، جای آزادی بیان نیست! در کشورهای اروپایی، افراد زیادی - از دانشـمند و محقق و مورخ و مطبوعاتی و غیره - از ترس جرأت نمی‌کننـد تردیدی را که نسبت به این قضـیه در دل‌شان هست، ابراز کننـد. بعضـی‌ها هم معتقدند قضـیه از اصل دروغ است، اما جرأت نمی‌کنند بگویند؛ چون دیده‌اند هر کس بگوید، مجازات خواهد شـد؛ زنـدان می‌اندازنـد، تعقیب می‌کننـد، از حقوق محرومش می‌کننـد؛ اما اهانت به مقـدسات یک میلیارد و نیم مسـلمان - آن هم بی‌دلیل، بـدون این‌که دعوایی در بین باشـد؛ بـدون این‌که این طرف اهانتی به آنها کرده باشـد - مجاز است و مشـمول آزادی بیان! مسأله بر سـر آن مطبوعات یا کاریکاتوریستی نیست که صـهیونیست‌ها پولی به او داده‌اند که کاریکاتوری بکشد - با اهداف پلیدی که صـهیونیست‌ها دارنـد - و او هم کشـیده، بلکه مسأله بر سـر زمامداران اروپایی است که از این کار دفاع می‌کنند و پشت سـر این عملِ پست و سـخیف قرار می‌گیرند و به عنوان آزادی بیان، آن را مجاز می‌شمرند! من حدس می‌زنم که اصل قضیه، توطئه‌ی عمیق صهیونیستی است. مسـأله، مسأله‌ی رو در رو قرار دادن مسلمانان و مسـیحیان است؛ چون برای صـهیونیست‌ها این مسأله، بسـیار حایز اهمیت و لاـزم است که جـامعه‌ی عظیم اسـلامی را در سرتاسـر عـالم در مقابـل مسـیحی‌ها و مسـیحی‌ها را در مقابـل مسـلمان‌ها قرار بدهند. آن روزی که رئیس جمهور امریکا از دهنش پرید - بعد از قضـیه‌ی یازده سـپتامبر - و گفت جنگ صلیبی شروع شده و بعد که فهمیدند اشـتباه کرده‌اند و نباید می‌گفتند و بنا کردند به رُفو کردن، آن روز کسـی به »نکته«ی قضیه توجه نکرد، که این «جنگ صلیبی» چیست. جنگ صـلیبی، جنگ ملت‌های مسـیحی و ملت‌های مسـلمان است. آنها می‌خواهنـد مقدمات آن را فراهم کنند، که

ملت‌ها را به جان هم بیندازند. هم مسلمانان عالم، هم مسیحیان عالم، باید خیلی هشیار باشند، تا بازیچه‌ی دست این سیاستمداران خبیث نشوند. چند سال قبل، یکی از سران اروپا در ملاقات با من، صحبت از جنگ مسیحی و مسلمان کرد! من حساس شدم؛ با این‌که آن شخص، آدم چندان وزینی نبود و نیست، لیکن چون مرتبط و متصل با امریکا و پیرو آن کشور بود، این حرف، من را حساس کرد؛ و امروز می‌بینم که دست‌های صهیونیستی در دنیای مسیحی و در اروپا، این کار را زمینه‌سازی می‌کنند. به چه دلیل باید اهانتی که در یک ماه و نیم یا دو ماه پیش در روزنامه‌یی و در یک کشوری درج شده، بعد از گذشت مدتی، باز مجدداً همان اهانت در کشورهای اروپای مرکزی و اروپای غربی، پی‌درپی چاپ شود!؟ انگیزه‌ی این کار چیست؟ چه دستی در کار است؟ ملت‌های مسلمان بجا و به‌موقع عکس‌العمل نشان دادند و باید هم نشان بدهند. وجود مقدس خاتم‌الأنبیاء (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم)، کانون همه‌ی عشق‌ها و محبت‌های دنیای اسلام است؛ محور و مرکز اتحاد و اتفاق و هماهنگی همه‌ی مذاهب اسلامی است و جا دارد که مسلمان‌ها از خودشان، حمیت و غیرت و عکس‌العمل نشان بدهند؛ اما همه بدانند که این تظاهرات، این خشم بجا و مقدسی که مسلمان‌ها دارند، علیه مسیحیان دنیا نیست، بلکه علیه دست‌های پنهان و خبیث صهیونیست‌هاست، که سیاستمداران دنیای سلطه را بازیچه‌ی خود دارند و مطبوعات و رسانه‌های فراوانی هم در اختیار آنهاست؛ همان‌هایی که امروز بر دولت کنونی امریکا به‌کلی حاکمند و در اروپا هم فعالیت می‌کنند. آنها وقتی در فلسطین ضربه خوردند و پیروزی حماس بر آنها سخت‌ترین شوک را وارد کرد، می‌خواهند آن شکست را این‌طوری علیه مسلمان‌ها جبران کنند، تا بلکه بتوانند آبروی ریخته‌ی در فلسطین را طور دیگری جبران کنند. امریکایی‌ها رسماً اعلان کردند که هر گروهی در فلسطین مقابل حماس قرار بگیرد، حاضرند به آنها پول بدهند؛ و دادند، و امکان تبلیغاتی هم به آنها دادند؛ اما علی‌رغم آنها و به کوری چشم امریکا و صهیونیست‌های غاصبِ فلسطین، مبارزان حماس پیروز شدند. اگر امروز در هر جای دنیای اسلامی یک انتخابات آزاد برگزار شود، همین قضیه اتفاق خواهد افتاد و گروه مخالف امریکا رأی خواهند آورد؛ چون دل و عواطف مردم و میل سیاسی آنها، امروز این است. امروز امریکا یک چهره‌ی بشدت زشت و منفور است؛ و نفرت از امریکا مخصوص ملت ما نیست. امروز امریکا در دل‌ها و در عواطف و در اراده‌ی مردم این منطقه صددرصد شکست‌خورده است؛ هر چند حالا هارت و هورتی بکنند، جنجالی راه بیندازند؛ اما وقتی پای عمل به میان بیاید و نوبت حضور ملت‌ها برسد، آن وقت معلوم خواهد شد که امریکا در این‌جا چه‌کاره است. اینها دچار تناقض هم هستند؛ از طرفی می‌گویند دمکراسی، از طرفی هر دمکراسی‌یی به وجود بیاید، به ضرر آنهاست؛ لذا با دمکراسی‌ها و با نتایج آن مخالفت می‌کنند و هر جا بتوانند، دست می‌برند؛ هر جا هم نتوانند، از دور سمپاشی می‌کنند. ملت ایران با قدرت و خونسردی تمام، این منظره‌ی شگفت‌آور را نگاه می‌کند. ملت ما ثمرات عظیم انقلاب خودش را در دنیای اسلام، یکی‌یکی می‌بیند؛ به چشم، میوه‌دهی این نهال را می‌بیند، که بعد از این، بیشتر هم خواهد شد. ملت ایران راه خود را با قدرت پیش رفته است و به فضل الهی، به حول و قوه‌ی الهی، بعد از این هم با قدرت پیش خواهد رفت؛ و ما یکی پس از دیگری، ارتفاعات و قلل عزت و افتخار را فتح خواهیم کرد؛ نه با جنگ و خونریزی، بلکه با صبر و استقامت و اراده‌ی محکم و تدبیر لازم؛ همچنان که تا امروز پیش رفته‌ایم و قله‌های زیادی را فتح کرده‌ایم. ملت، وحدت خودش را باید حفظ کند؛ ایمان خودش را باید حفظ کند؛ عزم راسخ خودش را باید حفظ کند، که می‌کند. در راهپیمایی بیست‌ودو بهمن، ملت ایران به توفیق الهی، بار دیگر نشان خواهند داد که چه می‌گویند و چه می‌خواهند و عزم راسخ آنها متوجه به چیست. همه‌ی دنیا، چشمهایشان را باز کنند و بیست‌ودو بهمنِ امسال را هم مثل سال‌های قبل تماشا کنند. تفضلات و هدایت الهی و دستگیری الهی، دستگیر ماست و بزرگ‌ترین کمک ماست؛ ما دل به توفیق الهی بسته‌ایم؛ تلاش را می‌کنیم، حرکت را انجام می‌دهیم؛ اما این حرکت ما، کالبد است؛ روح این کالبد، تفضل الهی و هدایت الهی و لطف الهی است. سعی کنید دل‌ها را آماده‌ی پذیرش این هدایت و لطف کنید. بخصوص به جوان‌های عزیز، فرزندان خودم در نیروی هوایی و در نقاط دیگر عرض می‌کنم که قدر دل‌های پاک و ضمیرهای روشن و صاف خودتان را بدانید و ارتباطتان را با خدا قوی کنید؛ از

خـدا بخواهیـد. و ان‌شـاءاللَّه دل‌هـا را بیش از پیش بـه نـور تفضـل الهی روشـن کنیـد؛ و خداونـد ادعیـه‌ی زاکیه‌ی حضـرت بقیـهٔ‌اللَّه (ارواحنافداه) را شامل حال همه‌ی شما قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استانداران سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار اسـتانداران سراسـر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دوسـتان و برادران خیلی خوش آمدید! نکته‌ی اصلـی و اساس قضـیه این است که اسـتاندار در هر اسـتانی جایگاه خودش را درست تشخیص بدهد و به معنای واقعی کلمه، مسئولیت‌های این جایگاه را بر دوش خودش احساس کند. به گمان بنده اسـتاندار در هر استانی، نقش رئیس دولت را در آن استان دارد. نمی‌شود اسـتاندار بگوید که فلان بخش به مسـئولیت خودش عمل نکرد و این کار به این دلیل عقب افتاد؛ نه، اسـتاندار باید با تلاش خودش، با تماس با مرکز و دولت، کاری کند که همه‌ی بخش‌های مختلف بتوانند کارشان را آنجا انجام دهند. استاندار لازم است کارها را پیگیری کند، تا انجام بگیرد؛ ما تا الان ملاک‌مان برای ضـعف و قوت اسـتاندارها این بود؛ یعنی اگر یک استاندار هر هفته شورای تأمین را هم تشکیل بدهد و کارهای دیگر هم بکند، اما کارهای استان پیش نرود - ولو کارهایی که مربوط به وزارت راه است، مربوط به وزارت نیرو یـا فلان وزارتخانه است - ما اسـتاندار را ضـعیف می‌دانیم؛ قضاوت ما در مورد اسـتاندارها ناشـی از این مسـئله است. پس، اولین مطلب این است که اسـتاندار جایگاه خودش و مسـئولیت سـنگینی را که پذیرفته، بداند. مطلب دوم این است که تـوجه بکنیـد که الاـن کشور آمـاده برای کـار است. بحمـداللَّه کشور در امنیت و در آمـادگی عمومی، و بـا امیـد مواج در دل‌های مردم قرار دارد. امروز خوشبختانه مردم با یک امید، با یک خوش‌بینی، با یک احساس وابستگی به مرکزیت کشور و دولت، خودشان را در معرض گذاشـته‌اند که شما کار کنید (شما یعنی دولت. وقتی ما دولت را از لحاظ مسئولیتی تجزیه کنیم و ریز شویم، در همـان مراتب اول، می‌رسـد به اسـتانداران) مردم آمـاده هسـتند و زمینه بسـیار خوب است. وضـعیت کنونی دولت و وضع خـاص رئیس جمهور و نوع برخوردی که الاـن در گفتـار و کردار با مردم صورت می‌گیرد، خیلی زمینه‌ی خوبی را به وجود آورده و مردم حقیقتاً امیدوار شده‌اند. اگر شـما به هر بخشـی از بخش‌های مراجعات مردمی سرکشـی کنید - که بنده اطلاع دارم - می‌بینید که در این برهه، شکایات مردم کم شده؛ نه از باب این‌که مشکلات از بین رفته؛ نه، مشکلات اگر هم کم شده باشد، آن قدر کم نشده که شکایات مردم از بین برود، بلکه به خاطر این است که مردم امیـدوار شده‌انـد. امیـد، نقش ایفا می‌کند؛ مردم احساس می‌کنند کارها پیشـرفت می‌کنـد. برادران عزیز! از اولی که این انقلاب پیروز شـد و این نظام سـر کار آمد، ما در کشورمان با یک چالش پیش‌بینی شده و متوقعی روبه‌رو بوده‌ایم و هستیم و تا مدت‌ها خواهیم بود. اگر کسـی خیال کند که ما می‌توانیم نظام جمهوری اسلامیِ با این معیارها و با این مرزهای تعریف شده را داشـته باشیم و در عین حال، قدرت‌های مسلط بر جهان - که نقطه‌ی مقابل این معیارهای ما هسـتند - سـر جـای خودشان بنشینند و نه به ما تعرضـی بکننـد، بلکه حتی به ما کمک بکننـد، این انتظار، انتظار کاملاً ناسـنجیده‌ای است؛ اصـلاً انتظارش را نباید داشت. ما با معیار «عدالت بین‌المللی»، «گرایش به معنویت»، «کرامت دادن به نوع انسان» و «گرایش به دین خـدا و به معنویت و اخلاـق معنوی»، سـر کار آمـده‌ایم؛ ما با معیار تن نـدادن به قـدرت‌طلبی و زیاده‌خواهیِ سیطره‌جویان عالم سرکار آمده‌ایم؛ اینها، معیارهای جمهوری اسلامی است. بدیهی است که وقتی شما بنایتان مواجهه‌ی با زورگویی است، زورگوهای عالم با شما سرِ سازش نخواهند داشت؛ و این، چالش ایجاد می‌کند. این چالش از اول انقلاب بوده، تا الان هم هست، بعد از این هم تا وقتی که مأیوس نشده‌اند، وجود دارد. باید خودتان و این کشور را به جایی برسانید که مأیوس بشوند. آن وقت هم چالش‌ها باقی خواهـد بود؛ منتهـا بـا تـأثیرات کمتری. بنـابراین، همیشه خودتـان را در میـدان چالش و مواجهه‌ی با افزون‌طلبان بدانیـد و با این نگاه مسائـل خودتان را دنبال کنیـد. کسانی که چالش عمـده‌ی نظام با آنهاست، مصـلحت خودشان را در چه می‌بیننـد؟ امریکا مصـلحت خودش را در ایران، با سـر پا بودن نظام جمهوری اسـلامی، در چه وضـعیتی می‌بیند؟ او، مصـلحت خودش را در ایجاد اختلاف و از

بین بردن این یکپارچگی‌ای که امروز شما در مردم مشاهده می‌کنید و در متوقف کردن حرکت علمی کشور، می‌بینید؛ چون علم و دست برتر علمی، راز پیشرفت هر کشوری در اقتدار اقتصادی، سیاسی، نظامی و روحیه‌ای است. ما این حرکت را سال‌هاست که شروع کرده‌ایم و خوب پیش می‌رویم و حرکت با روند تصاعدی قابل قبول و با تضاعف بالاـ می‌رود؛ اگر چه که آنها دلشان می‌خواهد این حرکت متوقف شود؛ زیرا مصلحت آنها در متوقف کردن موج خدمت‌رسانی است. شعار خدمت‌رسانی که چند سال است در کشور مطرح شده، الان به یک گفتمان تبدیل شده و دولت کنونی هم بر اساس این گفتمان وسط میدان آمده و زمام کار را به دست گرفته است. اینها می‌خواهند خط خدمت‌رسانی متوقف شود. مصلحت آنها در ایجاد ناامنی است و انگیزه‌های ایجاد ناامنی، فراوان است. شما گزارش‌هایی دارید و ما هم گزارش‌های متعدد و فراوانی داریم، که می‌خواهند از طرق مختلف ناامنی ایجاد کنند. مصلحت آنها در سرگرم کردن دولت به کشمکش‌ها و لفاظی‌های سیاسی و خط و جناحی است؛ مصلحت آنها در نومید کردن مردم است؛ در گرفتن ایمان مردم به صحت شعارها و صحت این راه است؛ در بی‌نشاط کردن مردم است. اینها کارهایی است که به طور طبیعی روشن است. ما حتّی اگر یک گزارش هم نداشته باشیم، می‌دانیم که مصلحت امریکا و قدرت‌های صهیونیستی و آنهایی که آن جبهه را در مقابل ما تشکیل می‌دهند، در ایجاد این کارهاست. علاوه بر این‌که گزارش‌هایی هم داریم که همین‌ها را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که واقعاً دنبال این مسائلند. شما رئیس جمهور استان هستید. در مقابل این مسائل می‌خواهید چه کار کنید؟ این، ملاک کار است. اولویت‌ها و روشتان را با توجه به این چیزها انتخاب کنید. این مطالبی که آقایان گفتید، مطالب بسیار خوبی بود - هم آنچه که استاندارهای محترم گفتند و هم آنچه که وزیر محترم بیان کردند - حالا شما چه کار می‌کنید؟ آن را باید در صحنه‌ی عمل نشان دهید و کاری که انجام می‌دهید، مشخص کنید. باید بروید دنبال کار و آن را رها نکنید؛ آن را دست کم نگیرید و از کار خسته نشوید. زمان به سرعت می‌گذرد. ببینید! از دوره‌ی مسئولیت شما شش ماه گذشت. از هشت تا شش ماه - که در یک دوره‌ی چهار ساله است - یک هشتمش گذشت و هفت تای آن باقی مانده است، که آن هم به سرعت می‌گذرد. سعی کنید در این مدت - که مدت زیادی هم نیست - کارهای بسیاری را انجام دهید که اگر خود شما خواستید ادامه دهید، خرسند باشید و کار آینده‌ی خودتان را تسهیل کنید. اگر هم بنا شد کس دیگری بعد از شما بیاید، نگاه کند به کار شما و در دل خود - حتّی اگر در زبان هم نخواهد شما را مدح کند - شما را مدح کند و بگوید چه استاندار خوبی اینجا بوده و چه کارهای خوبی انجام داده که ما امروز می‌توانیم آن کارها را ادامه دهیم. باید این‌طوری پیش برویم. آنچه که به نظر من می‌رسد، این است که شما باید مسئله‌ی امنیت را خیلی جدی بگیرید. خدمت‌رسانی، که مهم است و جلب رضایت مردم را هم خیلی باید جدی بگیرید. سفرهای استانیِ آقای رئیس جمهور و هیئت دولت، جزوِ کارهای خیلی خوب است. رفتن در میان مردم و حرف‌ها را بی‌واسطه از زبان آنها شنیدن، خیلی در شکل بخشیدن به انگیزه‌های آن کسی که کار متوجه به اوست، تأثیر دارد. البته در کنار این کار، دو چیز را حتماً رعایت کنید: یکی این‌که با یک گفته‌ی ناسنجیده، توقعی را که قابل برآورده شدن نیست یا به‌زودی قابل برآورده شدن نیست، در مردم زنده نکنید، تا تلاقی بین قول و عمل از نظر مردم ناممکن جلوه نکند. دوم این‌که این خدمت‌رسانی‌ها - که کارهای نقد و نزدیک و شبیه مُسکّن است - نباید موجب شود که شما را از کارهای زیربنایی و اساسی باز بدارد؛ ما به هر دو کار احتیاج داریم؛ نه باید فقط چسبید به کارهای زیربنایی و از نیازهای روزمره‌ی مردم غافل شد - که این بسیار چیز خطرناکی است - و نه عکسش درست است که ما سرگرم شویم به کارهای امداد و فوری و اضطراری، و از آن چیزهایی که نگاه بلندمدتِ ما را اقتضا می‌کند، غافل شویم. به این دو نکته حتماً توجه شود. رفتارتان باید مردمی، عادلانه و متواضعانه باشد. آقایان! با مردم گرم بگیرید؛ در مقابل مردم تواضع کنید؛ به میان مردم بروید؛ در موارد مقتضی به خانه‌های مردم سر بزنید. شکوه استانداری، شما را هضم نکند؛ بر شما غلبه نکند؛ این بسیار بسیار مهم است. مردم ببینند کسی از خودشان است؛ در این صورت، هیبت استاندار هم بیشتر حفظ خواهد شد. نبادا خیال کنید که اگر کسی منقطع از مردم شد، هیبت بیشتری پیدا می‌کند؛ نه، هیبت

برای مسئولان خوب است که مردم نسبت به آنها تهیّبی داشته باشند؛ اما این هیبت با رفتار معنوی شما حاصل می‌شود. شما وقتی سالمید، وقتی به فکر منافع شخصی نیستید، وقتی راحتِ خودتان را فدای راحتِ مردم می‌کنید و وقتی برای خدا کار می‌کنید و مخلصانه کار می‌کنید، خدای متعال هم محبت و هم هیبت شما را در دل مردم می‌اندازد. من دیده‌ام مسئولانی را که خودشان را از مردم جدا می‌کردند، به خیال این‌که این کار، یک شأن و تشخصی است! مردم کمترین اهمیتی به اینها نمی‌دادند؛ یعنی هیچ عزتی هم در چشم مردم نداشتند. بنابراین، با مردم و در کنار مردم باشید. از نیروهای مخلص و باکفایت غفلت نکنید. در سرتاسر کشور نیروهایی هستند که ای بسا برای مرکزنشینان - که ماها باشیم - شناخته شده نیستند، اما کفایت و اخلاص لازم را دارند؛ اینها را در چرخه‌ی کارها قرار دهید و از نیرویشان استفاده کنید. حتماً اهداف اساسی نظام و دولت، یعنی سند چشم‌انداز و برنامه‌ی پنج ساله را که مصوّب است، در برنامه‌های خودتان در نظر بگیرید و اینها حتماً در برنامه‌های شما دیده بشود؛ در چارچوب آنها حرکت کنید. من نکته‌ی اساسی را در همه‌ی این کارها، همان «اخلاص»، «برای خدا کار کردن»، «مراقب خود بودن از لحاظ ارتباط با خدا» و «تقویت جنبه‌ی معنوی در خود» می‌بینم و معتقدم آن کسی که اهتمام می‌ورزد به کار و خدمت، اگر بتواند این رابطه را با خدا تقویت کند، خدای متعال به او کمک خواهد کرد و راه‌ها را در مقابلش باز خواهد کرد. و ان‌شاءاللّه خداوند متعال توفیق خواهد داد که بتوانید این کارهایی را که بر عهده گرفته‌اید، انجام دهید. طوری باشد که اگر ما یک بار دیگر شما را زیارت کردیم، آنچه که شما خواهید گفت، این باشد که: به طور مشخص ما این کار را کردیم، این اقدام بزرگ را انجام دادیم و این‌قدر پیش رفتیم. زمینه برای خدمت خیلی آماده است و شما مردان خدمتید؛ باید در این میدان کمرها را محکم ببندید و از دشمن هم نترسید؛ هیچ ترسی از دشمن نداشته باشید. از دشمن - یعنی همان جبهه‌ی متحد و در حقیقت نامتحد در باطن؛ «جان گرگان و سگان از هم جداست»؛ اینها گرگ و سگ‌هایی هستند که یک گله علیه پیکر امت و جامعه‌ی اسلامی تشکیل داده‌اند؛ اما در حقیقت جان‌ها و دل‌هایشان هم مثل اجسامشان از همدیگر جداست؛ ولی به ظاهر یک جبهه‌ی متحد علیه اسلام و پرچم برافراشته‌ی اسلام در کشور ما هستند. - نترسید؛ از اینها مرعوب نشوید؛ اینها کاری نمی‌توانند بکنند. اگر ما خودمان را در این خط مستقیم حفظ کنیم و استقامت به خرج دهیم، از آنها کاری ساخته نیست. تدابیر آنها، همین‌هایی است که دارید در دنیا مشاهده می‌کنید. این تدابیر شکست خورده است. امروز شما نگاه کنید ببینید امریکایی‌ها مصلحت خودشان را در عراق، در ایجاد اختلاف و در ناکارآمد نشان دادن دولت برآمده‌ی از مردم می‌بینند و لذا برای ایجاد اختلاف و جنگ طایفه‌ای تلاش می‌کنند، که حالا همین حوادث فاجعه‌آمیز روزهای اخیر در سامرا، نمونه‌ای از آنهاست. قبل از آن هم برای برانگیخته کردن احساسات مسلمان‌ها و اهداف سیاسی گوناگونی که داشتند، مسئله‌ی اهانت به نبی‌مکرم اسلام (علیه‌وعلی‌آله‌الصّلاةوالسّلام) را - با کشیدن کاریکاتورها - مطرح کردند که هر دو نوع کار، از یک جنس است؛ یعنی قدم گذاشتن در میدان اهانت به مقدسات مردم، برای این‌که در تهیّجی که پیش می‌آید، با برنامه‌ریزی، به اهداف خودشان برسند. نتیجه چه شد؟ نتوانستند. امروز قضیه‌ی کاریکاتورها به حرکت عمومی دنیای اسلام و احساس نفرت دنیای اسلام از پنجه‌ی استکبار منتهی شده و ماجرای سامرا به وحدت شیعه و سنی در بسیاری از نقاط عالم منتهی شده؛ که علمای شیعه و سنی بنشینند، با هم اعلامیه بدهند و با هم محکوم کنند. بنابراین، دشمن نمی‌تواند؛ نقشه‌های دشمن، نقشه‌های شناخته شده و تکراری است؛ سال‌ها روی این نقشه‌ها کار کرده‌اند؛ اما امروز دنیای اسلام بیدار است و با بیداریِ دنیای اسلام، نمی‌توانند کاری بکنند. البته این بیداری را باید حفظ کرد؛ برادران شیعه و سنی را باید به هم نزدیک کرد؛ دل‌های امت اسلامی را باید به هم نزدیک کرد. هدف دشمن را که ایجاد فتنه‌ی طایفه‌ای و فتنه و اختلافات مذهبی است - چه در عراق و چه در بقیه‌ی نقاط عالم - باید برای افکار عمومی مسلمان‌ها بیان و افشا کرد. این که امروز نمی‌خواهند بگذارند که دولت عراق - که مظهر شکست امریکاست - یک دمکراسی مردمی را از مردمی که علاقه‌مند به اسلام هستند، تشکیل بدهد، مظهر شکست امریکا در عراق است؛ چون امریکایی‌ها برای این کار به عراق نیامده بودند، آنها آمده بودند که یک دولت طرفدار خودشان و ضامن

منافع خودشان را در آنجا سر کار بیاورند؛ نه این‌که یک مجموعه‌ی اسلامگرا بیایند که با نگاه مرجع تقلید و با اشاره‌ی دست روحانیون مسئول، حرکت و توقف می‌کند. آنها نمی‌خواستند چنین دولتی سر کار بیاید؛ اما مردم عراق این را می‌خواستند و این شد. حالا عراق را که مظهر شکست سیاست‌های امریکا در خاورمیانه است، می‌خواهند به شکلی به هم بریزند و اختلاف ایجاد کنند و نگذارند این دولت - که با افکار مردم و با آرای مردم سرکار آمده است - به وظایف خودش عمل کند. ان‌شاءاللَّه ناکام خواهند بود و هوشیاری مردم عراق، مثل هوشیاری مردم ایران، پاسخ آنها را خواهد داد. از خدای متعال می‌خواهیم به شماها کمک کند و دست شماها را بگیرد؛ ان‌شاءاللَّه شما را هدایت کند که بتوانید با روحیه‌ی خوب و نشاط و امید فراوان، در مردم نشاط و امید ایجاد کنید و ان‌شاءاللَّه کارها را به بهترین وجه انجام بدهید و احساس کنید که کار پیشرفت می‌کند؛ یعنی وقتی در روی زمین، در عرصه‌ی عمل و در میدان، نگاه می‌کنید، خودتان احساس کنید که کارها پیشرفت می‌کند. ان‌شاءاللَّه موفق باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۸۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیةاللَّه فی الأرضین. از خداوند متعال سپاسگزارم که عمر و مهلت داد تا یک بار دیگر در جوار مرقد مطهر حضرت اباالحسن علی‌بن‌موسی‌الرضا، آغاز سال نو هجری شمسی را در کنار شما برادران و خواهرانی باشم که از سراسر کشور در مشهد مقدس گرد آمده‌اید. توجه کنید - برادران و خواهران - که مایلم در آغاز عرایض خودم، درباره‌ی اربعین چند جمله عرض کنم. امسال با تقارن عید نوروز با اربعین حسینی، عید و آغاز سال نو ما، رنگ حسینی گرفت و با نام حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) سرور آزادگان جهان و سید شهیدان، رونق یافت. چه آمدن خاندان پیغمبر در روز اربعین به کربلا - که بعضی روایت کرده‌اند - درست باشد یا درست نباشد، ظاهراً در این تردیدی نیست که جابربن‌عبداللَّه انصاری به همراه یکی از بزرگان تابعین - که نام او را بعضی عطیه گفته‌اند، بعضی عطاء گفته‌اند و احتمال دارد عطیةبن‌حارث کوفی حمدانی باشد؛ به‌هرحال یکی از بزرگان تابعین است که در کوفه ساکن بوده - این راه را طی کردند و در این روز بر سر مزار شهید کربلا حاضر شدند. شروع جاذبه‌ی مغناطیس حسینی، در روز اربعین است. جابربن‌عبداللَّه را از مدینه بلند می‌کند و به کربلا می‌کشد. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرنهای متمادی، در دل من و شماست. کسانی که معرفت به اهل‌بیت دارند، عشق و شور به کربلا- همیشه در دلشان زنده است. این از آن روز شروع شده است. عشق به تربت حسینی و به مرقد سرور شهیدان - سیدالشهداء - . جابربن‌عبداللَّه جزو مجاهدین صدر اول است؛ از اصحاب بدر است؛ یعنی قبل از ولادت امام حسین، جابربن‌عبداللَّه، در خدمت پیغمبر بوده و در کنار او جهاد کرده است. کودکی، ولادت و نشو و نمای حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) را به چشم خود دیده است. جابربن‌عبداللَّه به طور حتم بارها دیده بود که پیغمبر اکرم، حسین‌بن‌علی را در آغوش می‌گرفت، چشمهای او را می‌بوسید، صورت او را می‌بوسید، پیغمبر به دست خود در دهان حسین‌بن‌علی غذا می‌گذاشت و به او آب می‌داد؛ اینها را به احتمال زیاد جابربن‌عبداللَّه به چشم خود دیده بود. جابربن‌عبداللَّه به طور حتم از پیغمبر به گوش خودش شنیده باشد که حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت‌اند. بعدها هم بعد از پیغمبر، موقعیت امام حسین، شخصیت امام حسین - چه در زمان خلفاء، چه در زمان امیرالمؤمنین، چه در مدینه و چه در کوفه - اینها همه جلو چشم جابربن‌عبداللَّه انصاری است. حالا جابر شنیده است که حسین‌بن‌علی را به شهادت رسانده‌اند. جگرگوشه‌ی پیغمبر را با لب تشنه شهید کرده‌اند. از مدینه

راه افتاده است؛ از کوفه، عطیّه با او همراه شده است. عطیه روایت می‌کند که: «جابربن‌عبداللَّه به کنار شط فرات آمد، آنجا غسل کرد، جامه‌ی سفید و تمیز پوشید و بعد با گامهای آهسته، با احترام به سمت قبر امام حسین (علیه‌السّلام) روانه شد. آن روایتی که من دیدم این‌طور است، می‌گوید: وقتی به قبر رسید، سه مرتبه با صدای بلند گفت: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، اللَّه اکبر»؛ یعنی وقتی که می‌بیند که چطور آن جگرگوشه‌ی پیغمبر و زهرا را، دست غارتگر شهواتِ طغیانگران، این‌طور با مظلومیت به شهادت رسانده، تکبیر می‌گوید. بعد می‌گوید: از کثرت اندوه، جابربن‌عبداللَّه روی قبر امام حسین از حال رفت، غش کرد و افتاد. نمی‌دانیم چه گذشته است، اما در این روایت می‌گوید، وقتی به هوش آمد، شروع کرد با امام حسین صحبت کردن: «السّلام علیکم یا آل اللَّه، السّلام علیکم یا صفوهٔ اللَّه». ای حسین مظلوم! این حسین شهید! ما هم امروز در اول این سال نو، از اعماق وجودمان عرض می‌کنیم: «السّلام علیک یا اباعبداللَّه، السّلام علی الحسین الشهید». شهادت تو، جهاد تو و ایستادگی تو، اسلام را رونق داد و دین پیامبر را جان تازه بخشید. اگر آن شهادت نبود، از دین پیغمبر چیزی باقی نمی‌ماند. امروز دلهای ما هم مشتاق حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) و آن ضریح شش گوشه و آن قبر مطهر است. ما هم گرچه دوریم، ولی به یاد حسین‌بن‌علی و به عشق او سخن می‌گوییم. ما با خودمان عهد کرده‌ایم و عهد می‌کنیم که یاد حسین، نام حسین و راه حسین را هرگز از زندگی خودمان جدا نکنیم. همه‌ی ملت ما، همه‌ی کشور ما، همه‌ی شیعیان عالم و بلکه همه‌ی آزادگان در سرتاسر جهان، یک چنین احساسی نسبت به حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) دارند. امسال نام پیامبر اعظم اسلام، سال ما را مزین کرد. درباره‌ی پیامبر اعظم چه عرض بکنیم؟ جز اینکه بگوییم: پیامبر اعظم اسلام، مجموعه‌ی فضائل همه‌ی انبیاء و اولیاء است؛ نسخه‌ی کامل و تکامل یافته‌ی همه‌ی فضائلی است که در سلسله‌ی پیامبران و اولیاء الهی در تاریخ وجود داشته است. نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست وقتی نام پیامبر اعظم را می‌آوریم، کأنه شخصیت ابراهیم، شخصیت نوح، شخصیت موسی، شخصیت عیسی، شخصیت لقمان، شخصیت همه‌ی بندگان صالح و برجسته و شخصیت امیر مؤمنان و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام) در این وجود مقدس، متبلور و مجسم است. پیامبر اعظم را می‌توان به درخشان‌ترین ستاره در کائنات عالم وجود تشبیه کرد و از آن وجود بزرگ و مقدس با این عنوان تعبیر کرد. چرا می‌گوییم ستاره‌ی درخشان، نمی‌گوییم خورشید؟ چون خورشید یک جسم و جرم مشخص و معین است، نورانی است و با عظمت است؛ اما یک جرم و یک کره‌ی آسمانی است. لکن در این ستاره‌هایی که شما می‌بینید، ستاره‌هایی هستند که یک کهکشانند و از این کهکشانی که ما در شبهای تابستان در آسمان بالای سر خودمان می‌بینیم، هزاران برابر بزرگترند. کهکشان یعنی: آن مجموعه‌ای که هزاران منظومه و هزاران خورشید در آن هست. پیامبر اعظم یک وجود کهکشان‌وار است و در او هزاران نقطه‌ی درخشنده‌ی فضیلت وجود دارد. در پیامبر اعظم، علم همراه اخلاق هست؛ حکومت همراه حکمت هست؛ عبادت خدا همراه با خدمت به خلق هست؛ جهاد همراه با رحمت هست؛ عشق به خدا همراه با عشق به مخلوقات خدا هست؛ عزت همراه با فروتنی و خاکساری هست؛ روزآمدی همراه با دوراندیشی هست؛ صداقت و راستی با مردم همراه با پیچیدگی سیاسی هست؛ غرقه بودن جان در یاد خدا همراه با پرداختن به صلح و سلامت جسم هست؛ در او دنیا و آخرت همراه است؛ هدفهای والای الهی با اهداف جذاب بشری همراه است. او نمونه‌ی کاملی است که خداوند در عالم وجود، موجودی کامل‌تر از او نیافریده است؛ او مبشر است، بشارت‌دهنده است؛ منذر است، بیم‌دهنده است؛ بر همه‌ی بشریت و بر همه‌ی تاریخ شاهد و ناظر است؛ فراخواننده‌ی همه‌ی بشریت به سوی خداست و چراغ نورافشان راه انسانهاست. «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا و داعیا الی اللَّه بأذنه و سراجا منیرا». سال پیامبر اعظم، سال این وجود کهکشان‌وار برای دولت و ملت ماست. علاوه‌ی بر این، وجود پیامبر اعظم در عرصه‌ی بین‌المللی، نقطه‌ی التقای عقاید و عواطف همه‌ی ملتهای مسلمان است. از همه‌ی اقوام، با همه‌ی مذاهب گوناگون، نقطه‌ی التقای همه‌ی امت اسلامی در عقیده و عاطفه، وجود مبارک پیامبر اعظم است. اینکه ما در یک چنین سالی با این نام قرار داریم، تکلیف بزرگی را بر گردن ما می‌گذارد. ملت و دولت ما در این سال، باید طوری عمل کنند که با حکمت نبوی، با علم نبوی، با حکومت نبوی، با

عدالت نبوی، با اخلاق و کرامت نبوی، با فروتنی و عزت نبوی و با جهاد و رحمت نبوی هماهنگ باشد. اینها البته کار یک سال نیست؛ کمااینکه پیغمبر اعظم، پیغمبر یک سال نیست، همه‌ی سالها سال اوست؛ همه‌ی تاریخ، متعلق به اوست. ولی این به معنای این است که ما در راه ساختن آن‌چنان جامعه‌ای، آن‌چنان دنیایی و آن‌چنان تمدنی که هدف پیامبر اعظم بود، امسال باید یک خیزش، یک حرکت بزرگ و یک گام بلند داشته باشیم. سال پیامبر اعظم، سال نگاههای بلند، سال امید، سال کار، سال مجاهدت، سال خدمت و سال طراحیهای هوشمندانه برای آینده‌ی کشور است؛ سال حرکت به پیش است. یک نگاهی به اوضاع عمومی کشور می‌اندازیم. ما در حالی سال جدید را آغاز می‌کنیم که یک دولت جدید، تازه بر سر کار آمده است. هر دولتی، دوره‌ی تازه‌ای را برای خود تعریف می‌کند و با مشخصاتی که این دوره دارد، سال را آغاز می‌کند. این به معنای تغییر مسیر نیست؛ این به معنای این نیست که ملت با تغییر دولتها، راه هدفهای اصولی و بلند خود را عوض می‌کند؛ نه، بلکه این به معنای بهره بردنِ از پیشرفتهای دوره‌های دیگر است، همراه با ابتکارهای جدید، همراه با تسریع در کارها و احیاناً همراه با تصحیح؛ البته اگر خطا و اشتباهی صورت گرفته باشد. ملت با تغییر دولتهایی که خود انتخاب می‌کند، مثل مسافری است که در یک راهی دارد حرکت می‌کند، به یک نقطه‌ای که می‌رسد، وسیله‌ای را که از نفس افتاده یا خسته شده است، به یک وسیله‌ی تازه نفس و آماده‌ی به کار و متناسب با شرایط تبدیل می‌کند تا همان راه را ادامه دهد. اگر احیاناً در مرحله‌ی قبل، از مسیر اصلی انحرافی پیش آمده باشد، آن را برمی‌گرداند و راه را ادامه می‌دهد و به سمت اهداف والا پیش می‌رود. این مردم‌اند که تعیین می‌کنند، این مردم‌اند که اشخاص را که هر کدام شعاری دارند و هر کدام بروز و شخصیتی دارند، زیر نظر قرار می‌دهند و در میان آنها یک نفر را می‌پسندند و اکثریت جامعه به آن رأی می‌دهند. دولت در هر دوره‌ای، دولت مردم است؛ نشان دهنده‌ی خواست مردم و جهت‌گیری مردم است. این دولتی که تقریباً شش ماه است مشغول به کار شده، دولت جدید، شاخصه‌اش عبارت است از: تصمیم قاطع بر خدمت خستگی‌ناپذیر به مردم، به میدان آوردن همه‌ی توان خود و پُررنگ کردن هدفهای بلند انقلاب. اینها مشخصه‌های این دولت است. این دولت با تکیه بر شعارهای انقلاب و شعارهای امام بزرگوار، بر آن است که همه‌ی توان خود را به میدان بیاورد؛ با همه‌ی وجود کار کند؛ گره‌های زندگی مردم را باز کند؛ زیرساختهای کشور را هرچه زودتر و هرچه بهتر و جامع‌تر به وضعیت مطلوب برای پیشرفتهای آینده بسازد و در عرصه‌ی بین‌المللی بر استقلال ملی و عزت ملت ایران تکیه کند. در عرصه‌ی بین‌المللی، بازیگران سیاسی، یکی از ابزار عمده‌شان، مکر است و یکی تهدید. اگر دولتی در مقابل مکاری و تهدید آنها خود را نبازد و به ملت خود تکیه کند، موفقیتهای بسیاری خواهد داشت. می‌بینیم و حس می‌کنیم که این دولت بنا دارد عزت و استقلال ملی را آن‌چنان که در شأن ملت ایران است، حفظ کند. آنچه که به طور خلاصه از شعارهای دولت و رئیس جمهور جدید و فعالیتهایشان می‌توان گفت، این است که، تصمیم دارند یک گام بلند در خدمت، در علم و در تأمین نیازهای کشور به پیش بردارند. عزیزان من! کشور ما امکانات یک کشور پیشرفته را دارد؛ ما از لحاظ نیروی انسانی و استعدادهای طبیعی و بشری می‌توانیم یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای عالم بشویم. بعد از انقلاب، حضور در این میدان پیشرفت، آغاز شده است؛ البته در منطق جمهوری اسلامی، توسعه و پیشرفت بدون عدالت معنی ندارد؛ آن وقت پیشرفت همراه با عدالت، کار خستگی‌ناپذیر، اراده‌ی مستحکم، برنامه‌ریزی دقیق و بالاتر از همه‌ی آنها، همراهی و کمک بی‌دریغی از مردم را طلب می‌کند، تا بتوانند در کشور پیشرفت شایسته‌ی این ملت را، همراه با عدالت به وجود آورند. اگر بخواهیم این پیشرفت، همراه با عدالت نصیب کشور و ملت ما شود، باید با بهره‌مندی از همه‌ی تلاشهایی که دولتهای گذشته کرده‌اند و فرآورده‌هایی که بر اثر تلاشهای مسئولان گذشته برای ملت پدید آمده است، بر خلاقیت و تولید همت بگماریم؛ خلاقیت و تولید، ما اینها را لازم داریم. تولید یعنی چه؟ مقصودم فقط تولید کالا نیست؛ تولید در یک گستره‌ی وسیع باید شعار ملت باشد. تولید کار، تولید علم، تولید فناوری، تولید ثروت، تولید معرفت، تولید فرصت، تولید عزت و منزلت، تولید کالا و تولید انسانهای کارآمد؛ اینها همه تولید است. رمز سعادت ملت ما در این است که در این گستره‌ی وسیع، هم دولت و هم ملت، بر

این تولید همت بگماریم. این تأمین کننده‌ی امنیت ملی و اقتدار و پیشرفت کشور است؛ این یک جهاد است. من امروز به شما عرض می‌کنم، هم به مسئولین و مأموران دولتی و هم به آحاد مردم، به خصوص به شما جوانها؛ این یک جهاد است. امروز تولید علم، تولید کار، تولید ابتکار، تولید کالا، کالای مورد نیاز مردم، تولید انسان کارآمد، تولید فرصت و تولید عزت، هر کدام از اینها یک جهاد است. مجاهد فی سبیل‌اللّه تولید کننده است؛ باید هم علم را بیاموزیم و هم علم را تولید کنیم. ما باید یک کشور عالم بشویم. در یک روایتی از امیرالمؤمنین نقل شده است که فرمود: «العلم سلطان، من وجده صال و من لم یجده صیل علیه» (۱)؛ یعنی علم اقتدار است، علم مساوی است با قدرت؛ هر کسی که علم را پیدا کند، می‌تواند فرمانروایی کند؛ هر ملتی که عالم باشد، می‌تواند فرمانروایی کند؛ هر ملتی که دستش از علم تهی باشد، باید خود را آماده کند که دیگران بر او فرمانروایی کنند. ما باید علم را با همه‌ی معنای کامل آن به عنوان یک جهاد دنبال کنیم؛ این را من به جوانها، استادان و دانشگاهها می‌گویم. علاوه بر این، علم مجرد و به تنهایی هم کافی نیست؛ علم را باید وصل کنیم به فناوری، فناوری را باید وصل کنید به صنعت، و صنعت را باید وصل کنیم به توسعه‌ی کشور. صنعتی که مایه‌ی توسعه و پیشرفت کشور نباشد، برای ما مفید نیست؛ علمی که به فناوری تولید نشود، فایده‌ای ندارد و نافع نیست. وظیفه‌ی دانشگاهها سنگین است؛ وظیفه‌ی آموزش و پرورش سنگین است؛ وظیفه‌ی مراکز تحقیقاتی و مراکز پژوهشی سنگین است. پیشرفت همراه با عدالت، یک نهضت است؛ یک نهضت فراگیر. این نهضت یک ساله نیست. ما این نهضت را تازه هم شروع نکرده‌ایم و نمی‌خواهیم آن را تازه شروع کنیم. از اول انقلاب این نهضت به قدر توان و قدرت دولتها و مسئولان آغاز شده است. مردم و دولتها تلاشهایی کردند و آثار تلاش آنها را هم امروز داریم در صحنه‌ی زندگی خودمان می‌بینیم. زحمات گذشتگان، به آیندگان این فرصت را می‌دهد که قدمهای بلندتری بردارند. بنابراین، این نهضت از امروز شروع نمی‌شود، از قبل شروع شده است؛ یک ساله هم تمام نمی‌شود. اما وقتی می‌گوییم امسال سال پیغمبر اعظم است؛ یعنی امسال باید یک خیزش همگانی - هم دولتی و هم مردمی - در این کار انجام بگیرد. هر کس در هر نقطه‌ای که هست، باید یک گام بلند به جلو بردارد. به گفته‌ی آن عالم روشن‌ضمیر که در مسجدی می‌خواست به وعظ مشغول شود، جمعیت در مسجد جمع شده بودند، مسجد پُر شده بود و عده‌ای بیرون در، مانده بودند. برای اینکه آن کسانی که بیرون در هستند بتوانند به داخل بیایند، یک نفر بلند شد و گفت: «خدا رحمت کند هر کسی را که هرجا هست، بلند شود و یک قدم به جلو بیاید»؛ برای اینکه مردم را بلند کند و آنهایی که بیرون مانده‌اند، به داخل بیایند. این مرد عالِمِ روشن‌ضمیر به مردم رو کرد و گفت: من دیگر حرفی برای گفتن ندارم. همین چیزی که این مرد گفت، همه‌ی حرف من همین بود. من می‌خواهم بگویم: ایها الناس! هر کدام هر جا هستید، بلند شوید، یک قدم به جلو بیایید؛ اگر در عالم عبادتید، یک قدم به جلو بیایید؛ در عالم تحصیل، یک قدم به جلو بیایید؛ در تولید یک قدم به جلو بیایید؛ کارگر، یک قدم جلو؛ کارفرما، یک قدم جلو؛ استاد، یک قدم جلو؛ دانشجو، یک مقدم جلو؛ مأمور دولتی، یک قدم جلو؛ محقق حوزه و دانشگاه، یک قدم جلو. در آیین و فرهنگ پیامبر اعظم توقف نیست، ایستادن نیست، وامانده شدن نیست، تحجر نیست و نومیدی وجود ندارد؛ پیامبر ما با نومیدی جنگید. مسلمان سرشار از امید است. البته ما دشمنانی داریم و آنها این حرکت به جلو را برای ملت ما نمی‌پسندند. جلودار این دشمنان هم رژیم ایالات متحده‌ی امریکاست. حرف سردمداران سیاست امریکا با ملت ایران چیست؟ توجه کنید من حرف دل گردانندگان سیاسی امریکا را برای شما بیان کنم؛ حالا حرفهای گوناگونی می‌زنند؛ اما حرف دل آنها یک کلمه است؛ آنها می‌گویند: ای ملت ایران! آن چیزی را که انقلاب شما از ما گرفته است، آن را به ما برگردانید. آنها می‌گویند قبل از انقلاب ما بر کشور شما سیطره‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داشتیم؛ رئیس کشور شما برای تصمیمهای بین‌المللی‌اش از سفیر ما اجازه می‌گرفت. این واقعیتی است. در قضیه‌ی نفت، معاملات بین‌المللی، روابط گوناگون سیاسیِ دیپلماسی و حتی در نوع برخورد با مردم، شاه پهلویِ ملعون برای اقدامات خود با سفیر امریکا و سفیر انگلیس مذاکره می‌کرد. آنچه را آنها می‌خواستند و می‌پسندیدند، اینها اجرا می‌کردند. می‌گویند ما بر کشور شما این سلطه را داشتیم، انقلاب آمد و ما را بیرون کرد؛

این را به ما برگردانید تا ما دوباره بر کشور شما سلطه پیدا کنیم. حرف امریکاییها این است. حالا اسم حقوق بشر را می‌آورند، اسم انرژی اتمی را می‌آورند، اسم دموکراسی را می‌آورند و تهمت تروریست می‌زنند؛ اینها حرف است. حرف واقعی همان است؛ می‌گویند اجازه بدهید بار دیگر دولتهای شما را ما تعیین کنیم، بر اقتصاد شما ما حکومت کنیم و ما باشیم که تعیین کنیم شما در قطب‌بندیهای جهانی کجا باشید؛ همچنان که نسبت به بعضی از دولتهای دیگر این‌طورند. از ملت ایران این توقع را دارند. بیست‌وهفت سال است امریکاییها با ملت ایران در این چالش‌اند. امروز با گذشته تفاوتی نکرده است. آنچه که امروز امریکاییها از خود بروز می‌دهند، همان چیزی است که در طول بیست‌وهفت سال نسبت به ملت ایران، همیشه در ذهنشان بوده است. ابزارشان هم عبارت است از تهدید، ارعاب، تبلیغات جنگ روانی، دلسرد کردن مردم، نومید کردن مردم، ایجاد دودستگی و تحریک عصبیتها؛ اگر بتوانند، ابزار دشمنان ملت شما اینهاست. فشار بیاورند - فشارهای فرسایشی - و با تبلیغات اینها را برجسته، بزرگ و درشت کنند؛ برای اینکه در مردم احساس عدم امنیت به وجود آورند، برای اینکه مردم در موفقیتشان، آینده‌شان و کفایت مسئولانشان تردید و شک و شبهه پیدا کنند؛ کار دشمن اینهاست. فشار بیاورند، شاید بتوانند مسئولین را دچار دودستگی کنند؛ شاید بتوانند تصمیم‌گیران کشور را در تصمیم‌گیریهای بزرگ خودشان دچار تزلزل کنند؛ کار دشمن اینهاست؛ ابزار دشمن اینهاست؛ دشمن ابزار دیگری ندارد. تهدید می‌کنند که ما ملت ایران را تحریم خواهیم کرد؛ مگر تا حالا تحریم نکردید؟! مگر تا حالا ملت ایران دچار تحریم شما قدرتهای زورگو نبوده است؟! اگر ما امروز پیشرفتی پیدا کرده‌ایم و در علم، صنعت و برخی از صنایع، در منطقه حرف اول را می‌زنیم، اینها در همین شرایط تحریم برای ما پیش آمده است. ما پیشرفت نظامی پیدا کرده‌ایم؛ پیشرفت علمی پیدا کرده‌ایم؛ در زمینه‌های پزشکی پیشرفتهای شگفت‌آور پیدا کرده‌ایم؛ در زمینه‌ی صنعت، در برخی از صنایع بسیار پیچیده که دنیا تصور نمی‌کرد، ما پیشرفت پیدا کرده‌ایم. ما در زمینه‌ی علوم زیستی پیشرفت پیدا کرده‌ایم؛ علوم دانشهایی را که دارندگان آنها، هرگز اجازه نمی‌دهند غیر از یک مجموعه‌ی کوچک خودشان، کسی به آنها دست پیدا کند؛ ما به این دانشها دست پیدا کرده‌ایم. همه‌ی اینها در شرایط تحریم به وجود آمده است. اگر تحریم نمی‌کردند، شاید به اینجا نمی‌رسیدیم؛ اگر پول ما را می‌گرفتند، سلاحهای دسته چندم خودشان را به ما می‌دادند، ما به فکر نمی‌افتادیم که از ابتکار و استعداد جوانانمان استفاده کنیم؛ امروز هواپیما هم تولید کنیم، تانک هم تولید کنیم، موشک هم تولید کنیم و از بسیاری از کشورهای منطقه در این تولیدات جلوتر باشیم. اگر بازارها را باز می‌کردند، هرچه می‌خواستیم به ما می‌دادند، پول ما را می‌گرفتند، توی جیبشان می‌ریختند و امروز هم ما به این پیشرفتها نرسیده بودیم. ما را از تحریم می‌ترسانید؟! به ما می‌گویند شما در جامعه‌ی جهانی منزوی هستید؛ ما به آنها می‌گوییم، منزوی شمایید، نه ما. امروز دنیا از روشهای امریکا متنفّر است؛ امروز دنیای اسلام از اندونزی تا مغرب، هرجا شما بروید و از مردم سؤال کنید، نفرت از سردمداران کاخ سفید، در اعماق دلهای مردم وجود دارد. اگر می‌خواهند بدانند چه کسی منزوی است، بنده پیشنهاد می‌کنم یک رفراندومی در دنیای اسلام برای سنجیدن میزان محبوبیت رئیس جمهوری ما و رئیس جمهور امریکا برگزار کنند. اگر سردمداران رژیم امریکا از نتایج خفت‌بار چنین رفراندوم، نظرسنجی و نظرخواهی‌ای نمی‌ترسند، این گوی و این میدان، بیایند راه بیندازند. امروز ملتها از امریکا متنفّرند؛ بسیاری از دولتها هم متنفّرند؛ منتها مصالحشان اجازه نمی‌دهد که این نفرت را بر زبان بیاورند؛ اما نفرت آنها گاهی کمتر از ما هم نیست. به جمهوری اسلامی اتهام نقض حقوق بشر می‌زنند. این دیگر از آن لطیفه‌های خنده‌آورِ دوران است! امریکا شده است پرچمدار حقوق بشر! کدام امریکا؟ امریکای هیروشیما، امریکای گوانتانامو، امریکای ابوغریب، امریکای راه اندازنده‌ی جنگ و ناامنی در بسیاری از نقاط عالم، امریکای سانسور در داخل خود کشور امریکا؛ ماجرای سانسور فکر و نوشته و بیان در امریکا، یکی از آن ماجراهای بسیار مهم و جالب است که مجالی نیست که من الان به آن اشاره کنم. اینها به ما می‌گویند نقض حقوق بشر؛ اما خودشان بزرگترین ناقض حقوق بشرند! اگر امروز در دنیا - نمی‌گویم دنیای اسلام، در سطح دنیا - یک همه‌پرسی انجام بگیرد، شک نکنید که رئیس جمهور فعلی امریکا، در ردیف شارون و صدام و

میلوسویچ به عنوان مجسمه‌های شرارت شناخته خواهند شد. امروز امریکا تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی است؛ لذا شعار «مرگ بر امریکا» دیگر امروز مخصوص ملت ما نیست. امروز در اکناف عالم شما می‌بینید که مجسمه‌ی رئیس جمهور امریکا را آتش می‌زنند و شعار مرگ بر امریکا می‌دهند. علت هم زیاده‌خواهی رژیم امریکا، استکبار رژیم امریکا، تکبر آنها، سلطه‌طلبی آنها و بازیچه‌ی صهیونیستها بودنِ آنهاست؛ حقیقتاً بازیچه‌ی صهیونیستهایند. من اینجا راجع به یک مطلبی که این روزها در رسانه‌های گوناگون جهانی مطرح شد، یک جمله بگویم، بعد وارد مسئله‌ی هسته‌ای بشوم. مسئله‌ی مذاکره‌ی با امریکا که سوژه‌ی تبلیغاتی مستکبران و اقتدارطلبان شد، ما از اول اعلان کردیم و الان هم اعلان می‌کنیم، در هیچ یک از مسائل مورد اختلاف خودمان با امریکا، ما با امریکا مذاکره نمی‌کنیم. دلیل آن هم یک امر واضحی است؛ دلیل این است که مذاکره برای امریکاییها یک ابزاری است برای تحمیل خواسته‌های خودشان به طرف مذاکره. مذاکره مفهوم واقعی خودش را در مذاکرات امریکا با طرفهای خودش ندارد و از دست داده است. مذاکره برای چیست؟ وقتی دو دوست در یک مسئله‌ی مورد اختلاف با هم مذاکره می‌کنند، این برای این است که هر کدام از نقطه‌ای که قرار دارند، حرکت کنند و به یک نقطه‌ی مورد توافق برسند. امریکا مذاکره را به این معنا نمی‌داند. آنها مذاکره را وسیله‌ای برای تحمیل خواسته‌های خودشان قرار می‌دهند؛ برای وارد آوردن فشار. بنابراین مذاکره با امریکا در همه‌ی مسائل معنا ندارد. آن چیزی که این روزها مطرح شده، درباره‌ی مسئله‌ی امنیت عراق است. مسئولین امریکایی - چه در عراق، چه در بیرون عراق - از مسئولین ما درخواستهای پی در پی و مکرری کردند و اینها هم اول اعتنایی نکردند؛ بعد برای اینکه شاید برای جلوگیری از ناامنی‌های فاجعه‌بارِ ملت مظلوم عراق این کار لازم باشد، گفتند در این مسئله ما حرفی نداریم که نظرات خودمان را به طرف امریکایی منتقل کنیم. آن نظرات چیست؟ آن نظرات تفهیم این نکته به امریکاییهاست که آنها باید دست از سر عراق بردارند تا ملت عراق خودشان کشورشان را اداره کنند؛ دست از تحریک قومیتها باید بردارند تا عراق روی امنیت را ببیند. ملت عراق می‌تواند کشورش را اداره کند؛ امنیت را هم می‌تواند تأمین کند. پشت سر ناامنی‌های موجود عراق، قرائن فراوانی وجود دارد که دست سرویسهای جاسوسی قرار دارد؛ یا سرویسهای جاسوسی انگلیس یا امریکا یا اسرائیل. این تأمین امنیت برای مردم عراق، برای ما یک انگیزه‌ای شد. امریکاییها در همین قضیه هم روح سلطه‌جویی و زیاده‌طلبی و دروغگویی خودشان را نشان دادند. این‌طور وانمود کردند که گویا ایران می‌خواهد در مسائل گوناگون خود با امریکا مذاکره کند. تعبیرات بسیار نامناسب و زشتی را هم به کار بردند؛ بعضی از مسئولین امریکایی بر اثر همان خوی تکبر و دروغگویی، حتی گفتند این به منزله‌ی احضار مسئول ایرانی است. من عرض می‌کنم، دولت امریکا غلط می‌کند که مسئول ایرانی را احضار کند. مسئولین ذی‌ربط کشور ما اگر می‌توانند با هدف تفهیم و حالی کردن به امریکاییها در قضیه‌ی عراق، مطلبی را به آنها منتقل کنند، مانعی ندارد؛ اما اگر مذاکره به معنای این است که یک عرصه‌ای باز شود برای اینکه طرف زورگو و پُررو و مکّار با اتکای به زور بخواهد حرفهای خودش را به طرف تحمیل کند، این مثل بقیه‌ی موارد، همچنان که اعلام کردیم، ممنوع خواهد بود. عزت، ایستادگی و مقاومت ملت ما مایه‌ی اقتدار و پیشرفت کشور ماست؛ این را نمی‌شود با توهمات مخدوش کرد. درباره‌ی مسئله‌ی هسته‌ای من یک جمله عرض بکنم. خلاصه‌ی حرف دشمن این است که به ملت ایران می‌گوید شما فناوری هسته‌ای را نداشته باشید. چرا؟ برای اینکه فناوری هسته‌ای، شما را در عرصه‌های مختلف نیرومند می‌کند؛ شما این فناوری را نداشته باشید تا ضعیف بمانید، تا بتوان راحت‌تر به شما زورگویی کرد. مردم باید توجه کنند که اعماق حرف دشمن چیست. مسئله این است، انرژی هسته‌ای و توانایی تولید سوخت هسته‌ای، در طول سالهای نه چندان دورِ آینده، یک نیاز مبرم و قطعی برای ملت ایران است. اگر ملت ایران امروز برای کشور خود فناوری هسته‌ای را تحصیل نکند، چند سال بعد، آن روزی که این جوانها وارد بازار کار و فعالیت می‌شوند، آن روزی که جمعیت ملت ایران میلیونها نفر از حالا بیشتر است؛ آن روز، ملت در یکی از اساسی‌ترین نیازهای خود مجبور است دستش را به طرف بیگانگان و احیاناً دشمنان دراز کند. مثل اینکه امروز ما نفت نداشته باشیم؛ نفت یک منبع تمام شدنی و تجدیدناپذیر است. نفت تا ابد که باقی نمی‌ماند؛ اگر

این‌طور که امروز مصرف می‌شود، مصرف شود، تا بیست سال، بیست‌وپنج سال دیگر نفت ملت ایران تمام خواهد شد. دنیا به جای نفت به سراغ انرژی‌های جایگزین رفته است که از همه مهمتر و قابل اطمینان‌تر، انرژی هسته‌ای است. اگر کشور ما بیست سال دیگر انرژی هسته‌ای نداشته باشد، برای راه‌اندازی یک کارخانه، دستش به سمت کسانی دراز است که پیشرفت ملت ایران را به هیچ قیمتی نمی‌پسندند. آبرو و عزت ملت را می‌گیرند تا یک مختصری از آنچه که در اختیار دارند، به این ملت بدهند. من یک وقتی در همین مشهد در حضور جمعیت عظیم مردم گفتم، اگر این نفتی که امروز در اختیار ماست، در اختیار اروپا و امریکا بود، ما برای هر بشکه‌اش باید در مقابل آنها سجده می‌کردیم تا یک بشکه نفت به ما بدهند؛ مگر می‌دادند؟! اینها می‌خواهند پانزده سال، بیست سال آینده ملت ایران برای نیاز صنعتی و کشاورزی خود و برای جریان حیات در کشور خود، محتاج آنها باشد؛ برود درِ خانه‌ی آنها؛ اهمیت انرژی هسته‌ای این است. حالا می‌گویند انرژی هسته‌ای برای درمان و مصارف پزشکی هم به کار می‌رود؛ بله، اینها هم است؛ اما اینها درجه‌ی چندم است. در درجه‌ی اول این یک نیاز اساسی و اصلی برای کشور ماست. اگر امروز مسئولین و دست‌اندرکاران ما این را تأمین نکنند، بیست سال بعد همه‌ی مردم حق خواهند داشت اینها را لعنت کنند. آن روز هم نمی‌شود به دست آورد. وقتی یک ملت احتیاج به چیزی دارد، به او گرانفروشی می‌کنند، به او نمی‌دهند، او را تحقیر می‌کنند و به او بی‌اعتنایی می‌کنند. آن چیزی که امریکا به ما می‌گوید، این است که شما این فناوری‌ای را که خودتان هم به دست آورده‌اید، این را بگذارید کنار، ما به شما سوخت هسته‌ای می‌دهیم. یعنی چه؟ یعنی شما نیروگاه بسازید، بعد برای سوخت این نیروگاه بیایید سراغ ما تا ما با هر شرایط و هر قیمتی که دلمان خواست، آن را به شما بدهیم. مثل این می‌ماند که امروز نفت در اختیار امریکا باشد، بخواهد به ما نفت بدهد. شما فرض کنید اگر در این شرایط ما برای تولید انرژی در داخل کشور احتیاج به نفت یا گازوئیل داشتیم و می‌خواستیم آن را از امریکاییها بگیریم، با ما چه رفتاری می‌کردند! ملت ایران را چقدر تحقیر می‌کردند! اینکه می‌گویم انرژی هسته‌ای یا به تعبیر درست‌تر فناوری هسته‌ای، چرخه‌ی سوخت و امکان غنی‌سازی هسته‌ای حق مسلم ملت ماست، این به معنای این است که اگر این را امروز برای این ملت تأمین نکنیم، فردا این ملت دست گدایی به سوی دشمنان و مخالفین خودش دراز کند. ملت ما زیر بار این حرف نخواهد رفت. به ما می‌گویند شما نفت دارید، انرژی اتمی می‌خواهید چه کار کنید؛ مگر امریکا نفت ندارد؛ امریکا که نفت دارد، چرا انرژی هسته‌ای دارد؟ همین اخیراً رئیس جمهور امریکا گفت، ما باید برای تولید هسته‌ای سرمایه‌گذاری بیشتری کنیم. همه‌ی دنیای پیشرفته دارند می‌روند به سمت سرمایه‌گذاری برای تولید هسته‌ای، آن وقت به ملت ما می‌گویند شما نداشته باشید! این حرف زور را ما قبول نکرده‌ایم و شما ملت ایران بدانید مسئولین کشور قبول نخواهند کرد. بنده به هیچ قیمتی زیر بار این حرف زور نخواهم رفت. انرژی هسته‌ای و فناوری هسته‌ای حق مسلم شما ملت ایران است و هیچ کس حق ندارد از این حق مسلّم صرف نظر کند و کوتاه بیاید. دشمن شبهه‌پراکنی می‌کند و یک عده‌ای هم نادانسته، شاید بعضی هم دانسته، همین حرفهای دشمن را در داخل پر و بال می‌دهند. حقیقت قضیه این چیزی است که من به شما عرض کردم. امروز اگر شما این حق را به چنگ نیاورید، دهها سال ملت ایران به عقب خواهد رفت و عقب‌مانده خواهد ماند. هیچ فرد مسئولی، هیچ پیروِ پیامبر اعظم راضی نخواهد شد. دنیا هم این حق را قبول دارد. حالا تهدید شورای امنیت کردند، انگار شورای امنیت آخر دنیاست. ما هم شورای امنیت چشیده هستیم. در جنگ تحمیلی، آن روزی که عراقی‌ها چند هزار کیلومتر خاک ما را زیر پا داشتند، همین شورای امنیت قطعنامه صادر کرد که بایستی جنگ را تمام کنید، دفاع و مقاومت نکنید؛ ما هم چون برخلاف مصالح کشورمان بود، قبول نکردیم. هر وقت برخلاف مصالح کشور باشد، قبول نمی‌کنیم. ملت ما ایستاده است. جوانان ما ایستاده‌اند، خوشبختانه مسئولین ما با نشاط ایستاده‌اند، خدا پشتیبان ماست و اقتدار آینده‌ی کشورِ ما امروز در گرو تصمیم و همت مسئولان و مردم ماست. به توفیق الهی، به کمک همت و اراده و عزم بلند مردم و به تأیید ولی‌عصر (ارواحنافداه) بر این حق پافشاری خواهیم کرد و آن را با همه‌ی وجود به چنگ خواهیم آورد. اجازه بدهید از این نفسهای پُرشور و دلهای گرم شما استفاده کنم و چند تا دعا کنم: پروردگارا ! به عزت و جلالت و به حق

پیامبر اعظم، رحمت و برکت و تفضل خود را بر این ملت مؤمن و پایدار نازل کن. پروردگارا! این ملت قدرشناس اسلام را بر دشمنان اسلام پیروز کن. پروردگارا! راه این ملت و راه جوانان ما را به سوی آینده‌ای که شایسته‌ی این ملت است، هموار بگردان. پروردگارا! مسئولین کشور را در خدمتگزاری به این مردم روزبه‌روز موفق‌تر بگردان. پروردگارا! برکات علی‌بن‌موسی‌الرضا (سلام‌اللّه‌علیه) را بر مردم این مرز و بوم و کشور روزبه‌روز افزایش بده؛ ما را مشمول دعای ولی‌عصر (ارواحنافداه) قرار بده. پروردگارا! درجات امام عزیز و شهیدان عالی‌مقام ما را در نزد خود روزبه‌روز برتر و رفیع‌تر بگردان؛ ما را بندگان صالح خود قرار بده؛ ما را خدمتگزاران این مردم قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --- ۱) شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع مردم دشت آزادگان، سوسنگرد، بستان، حمیدیه و هویزه و کاروانه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع مردم دشت آزادگان، سوسنگرد، بستان، حمیدیه و هویزه و کاروانهای راهیان نور، در منطقه‌ی دهلاویه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین. برای من مایه‌ی افتخار و سربلندی است که در این نقطه، در جمع شما راهیان نور و مجموعه‌ی عشاق دل‌باخته‌ی یاد شهیدان حضور داشته باشم. به همه‌ی برادران و خواهران عزیزی که در این منطقه سکونت دارند و همین‌طور به شما برادران و خواهران عزیزی که از نقاط مختلف کشور برای تکریم شهیدان به این نقطه آمده‌اید، سلام عرض می‌کنم. اگر این شهیدان عزیز نمی‌بودند و چنانچه این مردم مؤمن در این منطقه، سدِ راه دشمن نمی‌شدند، سرنوشت ایران عزیز و اسلامی چیز دیگری می‌شد. امروز و فردا و فرداها این ملت و این کشور، مرهون فداکاری شهیدان عزیزی است که این منطقه‌ی عظیم را با جسم و جان خود محافظت کردند، استقلال کشور را حفظ کردند و عزت این ملت را حفظ کردند. من در این منطقه، مردمی را دیدم که عمر خود را در همین منطقه گذرانده بودند - برادران و خواهران عرب - و با شجاعت، با جانفشانی و وفاداری خود به اسلام و ایران عزیز، آن‌چنان ایستادگی‌ای کردند که همه‌ی محاسبات دشمن بعثی و پشتیبانان خارجیِ او، غلط از آب درآمد. من در این منطقه، جوانان غیور این کشور را مشاهده کردم که از اکناف این کشور پهناور و بزرگ، از آغوش خانواده‌ها، از زندگی راحتِ در کنار پدر و مادر، دل بریده بودند تا به اینجا بیایند و از مرزهای شرف و عزت ایران اسلامی دفاع کنند. خوزستان، نقطه‌ای است که در آن توطئه‌ی دشمنان ناکام ماند؛ خوزستان منطقه‌ای است که در آن محاسبات دشمنان اسلام غلط از آب درآمد. طاغوتِ عراق طور دیگری محاسبه کرده بود و پشتیبانان صدام - یعنی امریکا و دیگر عناصر اردوگاه استکبار جهانی - محاسبات دیگری کرده بودند. همت شما مردم، غیرت جوانان مسلمان از سراسر کشور و حمیّت و ایمان مرد و زنِ این سرزمین، محاسبات آنها را از ریشه باطل کرد. جانهایی در اینجا قربان اهداف بلند اسلامی شدند؛ که این شهید عزیز ما - شهید چمران - یکی از نمونه‌های برجسته‌ی آن است. یاد شهدا گرامی باد! یاد سرداران شهید و مجاهدان راه خدا گرامی باد! یاد شهیدان خوزستان و جوانان مخلص عرب - از اهواز و سوسنگرد و شادگان و حمیدیه و هویزه و دیگر مناطق این استان و شهیدان آبادان و خرمشهر - گرامی باد! اینها این کشور را بیمه کردند. یک پیام به استکبار جهانی: استکبار جهانی بداند که این ملت فولاد آبدیده است. زن و مردِ این کشور و این مرز و بوم، جوان و پیرِ این میهن بزرگ اسلامی و نسلهای پی‌درپی از این ملت بزرگ، که در کوره‌های حوادث آبدیده شده‌اند، برای خودشان یک رسالت قائلند؛ رسالت پاسداری از اسلام و پرچم برافراشته‌ی اسلام در این سرزمین؛ که امروز یک‌ونیم میلیارد مسلمان در مناطق مختلف دنیا به این پرچم چشم دوخته‌اند؛ این عمق راهبردیِ ملت و انقلاب ما در کشورهای اسلامیِ منطقه است؛ در فلسطین است، در شمال آفریقاست، در خاورمیانه است، در آسیای میانه است و در شبه قاره است؛ اینها عمق راهبردی ملت ایران است. پیام دوم خطاب به مسئولین عزیز خودمان است؛ مسئولین کشور، قدر

این ملت را بدانند؛ این پیوند میان ملت و مسئولین یک چیز ارزشمندی است. با همه‌ی وجود برای این مردم و همه‌ی مناطق کشور کار کنند؛ به خصوص منطقه‌ای مثل منطقه‌ی پراستعداد خوزستان؛ که هم از لحاظ طبیعی و هم از لحاظ نیروی انسانی، منطقه‌ی بسیار بااستعدادی است. خدا را شکر می‌کنیم که این دولتی که اکنون سرکار است، دولت کار است؛ دولت کار، دولت خدمت. ملت هم همین را می‌خواهد؛ مردانی که آستینها را بالاـ بزنند و کمر خدمت به این مردم را ببندند. من در سال هفتادوپنج که به خوزستان آمدم، در تمام این منطقه‌ی وسیع حرکت کردم؛ خیلی جاها را خودم از نزدیک دیدم، خیلی جاها هم هیأتهایی فرستادیم، دیدند؛ اگر آن برنامه‌هایی که در نُه سال قبل برای خوزستان طراحی شد، خوب اجرا می‌شد، حالا ما خیلی جلوتر بودیم. حالا هم دیر نشده است. باید برای خوزستان و همه‌ی استانهای کشور، تلاشهای مجدانه، دلسوزانه و مدبرانه انجام بگیرد. * * * و الان ارید ان احچی و ایاکم ایها الاخوة و الاخوات العرب! باللغة العربیة الحبیبة. مرّة اخری یعاودنی الشعور بالفخر و السعادة و تثور فی نفسی ذکریات مهیّجة عزیزة و انا اجد نفسی فی هذه المنطقة و بین الاعزة من اخوانی و اخواتی العرب الکرام. هنا بالذات و بینکم انتم ایها المواطنون العرب شاهدت بأمّ عینی خلال سنوات الدفاع المقدس عظمة جهادکم و جسامة تضحیاتکم هنا فی هذه الارض الطاهرة رأیت رجالاً و نساء مفعمین بالایمان و الیقظة و الشجاعة قد بلغوا من القوّة فی احباط مکائد العدو المهاجم و دسائسه بقدر قوّتهم فی التغلب علی دبّاباته و مدافعه و اعوانه البعثیین السفلة. هنا بالذات عشت مع قلوب طافحة بالولاء لآل بیت رسول‌اللّه (صلی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و بالوفاء للوطن الاسلامی قد صیّروا من شبابهم زبر الحدید و من رجالهم حصوناً منیعة للدفاع عن ثغور الوطن. لقد قضیت هنا ایاماً و لیالی مع مواطنین مخلصین ودودین ذوی حمیّة دینیة و شهامة حسینیة و مفاخر عظیمة سطّروها فی جهادهم ضد الانگلیز و عملائه المأجورین و علی طریق الثورة الاسلامیة و استقلال الوطن و کرامته. لقد استجدّت فی نفسی هذه الذکریات فی اهواز قبل تسع سنین حین التقیت باخوة اعزّة کرام قدموا من الحمیدیة و سوسنگرد و شادگان و هویزة و سائر مناطق خوزستان. وانعکست فی ما القاه الشعراء و الخطباء العرب من ابناء هذه المنطقة و بلغت اسماع جمیع الشعوب العربیة. ان السرور لیغمرنی ان ازور الیوم مرة اخری جمعاً منکم ایها المواطنون العرب. و ان اری امامی و بعد مرور علی ما مضی، مستقبلاً زاهراً لهذه المنطقة الحساسة من وطننا الاسلامی. ایها الاخوة و الاخوات الاعزّة! مما لا شک فیه انّ هذه المحافظة بامکانیاتها الهائلة و بهمّة أهالیها و المسؤولین فیها قادرة ان تتحول الی نموذج لتطوّر البلاد. لو انّ ما وضعناه من خطط لهذه المحافظة فی زیارتی السابقة قد نفّذ بشکل کامل لکنّا الیوم اقرب بکثیر من الوضع الذی نتوخّاه و نطلبه. ولکنّی أعلم و کلّی ثقة انّ هذه الحکومة الجدیدة - الّتی هی حکومة العمل و الخدمة - قادرة بحول اللّه و قوّته ان تقطع خطوات رحبة علی هذا الطریق و ان تقرّبنا کثیراً ممّا نریده لأهلنا فی خوزستان. و اغتنم الفرصة لأطلب من کل اهالی هذه المحافظة - عرباً و غیر عرب - ان یساعدوا الحکومة فی اعمار خوزستان و ایصالها الی الوضع المطلوب. ان الشعب الایرانی - کما تعلمون - له اعداء؛ لا یریدون أن یحقق هذا البلد تقدماً یتناسب مع عظمته و هؤلاء یعمدون الی الوان المؤامرات و من تلک، الاخلال بالأمن و الاستقرار لیصدّوا عملیات الاعمار و الازدهار و یدفعوا بالحکومة الی الانشغال فی المشاکل الیومیة. انّ مجاورة المحتلّین الانگلیز فی محافظتی البصرة و العمارة فی العراق؛ الذین جاهروا بعدائهم و خبثهم خلال قرنین تجاه الشعب الایرانی یمهّد لتآمر المعتدین. لکنّ حکومة ایران و شعبها و خاصة غیاری خوزستان سیتغلّبون علی هذا التآمر، علی جمیع هذه التآمرات، و سیردّون کید الاعداء الی نحورهم باذن اللّه تعالی. نسأل اللّه سبحانه و تعالی ان یبعد عن الشعب العراقی المظلوم، شرّ المحتلّین و ان یمنّ علی الشعبین الایرانی و العراقی بالرفعة و العزّة و التقدم فی ظلال رایة الاسلام و حبّ رسول اللّه و آل بیته الکرام (صلواة‌اللّه‌علیهم‌اجمعین). امین یا ربّ العالمین. والسّلام علیکم و رحمة‌اللّه و برکاته(۱)

______

۱) اکنون می‌خواهم با شما برادران و خواهران عرب، با زبان دوست‌داشتنی عربی سخن بگویم. باز هم از اینکه در این منطقه و در میان برادران و خواهران گرامی عرب هستم، احساس افتخار و خوشوقتی نموده و خاطرات شورانگیز و ارزشمندی در دلم غلیان می‌کند. درست در همین‌جا، در میان شما

شهروندان عرب بود که طی سالهای دفاع مقدس، با چشم خود عظمت جهاد و فداکاری‌های سترگ شما را مشاهده کردم. اینجا، در همین سرزمین پاک، مردان و زنانِ سرشار از ایمان و آگاهی و دلاوری را دیدم که به همان گونه که بر تانکها و توپها و مزدوران پست بعثی پیروز شدند، توانستند ترفندها و دسایس دشمن را نیز درهم شکسته و خنثی کنند. در همین‌جا بود که من دلهایی لبریز از عشق و وفا به خاندان پیامبر خدا (صلی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) و سرشار از وفاداری به میهن اسلامی را می‌دیدم، که از جوانان خود پاره‌هایی آهن، و از مردانشان دژهایی تسخیرناپذیر برای دفاع از مرزهای میهن ساخته بودند. من در اینجا، روزها و شبهایی را با هم‌میهنانی پُراخلاص و محبت و دارای غیرت دینی و شهامت حسینی به سر بردم. آنان در جهاد خود علیه انگلیسیها و عمّال مزدورشان، و در راه انقلاب اسلامی و استقلال و شرف و عزت میهن، افتخارات عظیمی را برای خود به ثبت رسانده‌اند. نُه سال پیش، وقتی در اهواز با برادران عزیز و ارجمندی که از حمیدیه، سوسنگرد، شادگان، هویزه و سایر مناطق خوزستان آمده بودند، دیدار کردم، همین خاطرات در ذهنم تازه شد و در سخنان شعرا و خطبای عرب این منطقه، که به گوش همه‌ی ملل عرب رسید، انعکاس یافت. خوشحالم که امروز نیز، بار دیگر به دیدار جمعی از شما هم‌میهنان عرب می‌آیم و با مروری بر گذشته، آینده‌ی درخشان این منطقه‌ی حساس میهن اسلامی را در برابر خود می‌بینم. خواهران و برادران گرامی! بدون شک این استان با امکانات عظیمی که دارد و با همت مردم و مسئولان آن، می‌تواند به الگویی برای تحول و پیشرفت کشور تبدیل شود. اگر برنامه‌ها و طرحهایی را که طی دیدار سابقم برای این استان ترسیم کرده بودیم، به طور کامل اجرا می‌شد، امروز به آن وضع مطلوب و مورد نظر خیلی نزدیک‌تر شده بودیم. ولی من می‌دانم و کاملاً یقین دارم که این دولت جدید - که دولت کار و خدمت است - به یاری خدا می‌تواند گامهای بلندی در این راه بردارد و ما را به آنچه برای هم‌میهنان خوزستانی‌مان در نظر داریم، خیلی نزدیک‌تر سازد. از این فرصت استفاده می‌کنم و از همه‌ی اهالی این استان - اعم از عرب و غیر عرب - می‌خواهم تا دولت را در امر عمران و سازندگی خوزستان و رساندن آن به وضع مطلوب یاری دهند. چنانکه می‌دانید، ملت ایران دشمنانی دارد که نمی‌خواهند این کشور به پیشرفتی متناسب با عظمت خود نایل شود. آنها به توطئه‌های گوناگون - از جمله، اخلال در امنیت و ثبات کشور - دست می‌زنند تا جلو کارهای عمرانی و پیشرفت و شکوفایی را بگیرند و دولت را با مشکلات روزمره سرگرم کنند. همسایگی با اشغالگران انگلیسی در استانهای بصره و عماره‌ی عراق، با توجه به اینکه طی دو قرن، دشمنی و خباثت خود را نسبت به ملت ایران نشان داده‌اند، زمینه را برای توطئه تجاوزگران فراهم می‌سازد. ولی دولت و ملت ایران - به ویژه مردم غیور خوزستان - بر همه‌ی این توطئه‌ها غلبه خواهند کرد و به یاری خدا، کید و مکر دشمنان را به خودشان باز خواهند گرداند. از خداوند سبحانه و تعالی مسئلت داریم شرّ اشغالگران را از سر مردم عراق برطرف سازد و به دو ملت ایران و عراق - در سایه‌ی پرچم اسلام و عشق به پیامبر خدا و خاندان گرامی‌اش (صلوات‌اللَّه‌علیهم‌اجمعین) - سربلندی و عزت و پیشرفت عطا فرماید. آمین یا ربّ العالمین. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی بسیجیان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی بسیجیان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز، به خصوص برادران و خواهرانی که از نقاط مختلف کشور در اینجا گرد آمده‌اید، خوش‌آمد عرض می‌کنم و امیدوارم سال جدید برای یکایک شما و همه‌ی جوانان عزیز کشورمان، سال موفقیت و شادابی و پیشرفت باشد. نامگذاری این سال به نام مبارک «پیامبر اعظم» یک پیام دارد؛ این پیام را باید با همه‌ی وجود و با همه‌ی دل دریافت کنیم و به اقتضای آن پیش برویم، و فقط این نیست که سال را متبرک کنیم به نام مبارک پیامبر. آن پیام، این است که جامعه‌ی ما - از فرد و مجموعه - باید روزبه‌روز خود را به آنچه که پیامبر برای آن کمر همت بست و آن تلاش و مجاهدت را مبذول کرد، نزدیک کند. اهداف والای پیامبر اسلام را در «یک جمله»

نمی‌توان گنجانید؛ لیکن می‌توان سرفصلهایی از آن را سرمشق کار خود در طول یک سال، یک دهه و یک عمر قرار داد. یک سرفصل عبارت است از تکمیل مکارم اخلاقی: «بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق». جامعه بدون برخورداری افراد از خلقیات نیکو، نمی‌تواند به هدفهای والای بعثت پیامبر دست پیدا کند. آنچه فرد و جامعه را به مقامات عالی انسانی می‌رساند، اخلاق نیکوست. اخلاق نیکو هم فقط خوش اخلاقی با مردم نیست؛ بلکه به معنای پروراندن صفات نیکو و خلقیات فاضله در دل و جان خود و انعکاس آنها در عمل خود است. مردمی که در بین خود دچار حسد باشند، دچار بدخواهیِ یکدیگر باشند، دچار حیله‌گریِ با یکدیگر باشند، دچار حرص به دنیا و بخل نسبت به مال دنیا باشند و دچار کینه‌ورزی با یکدیگر باشند، در این جامعه حتّی اگر قانون هم به طور دقیق عمل شود، سعادت در این جامعه نیست. اگر علم هم پیشرفت کند و تمدن ظاهری هم به منتهای شکوه برسد، این جامعه، جامعه‌ی بشری مطلوب نیست. جامعه‌ای که انسانها در آن از یکدیگر احساس ناامنی کنند، هر انسانی احساس کند که به او حسد می‌ورزند، نسبت به او بددلی دارند، نسبت به او کینه‌ورزی می‌کنند، برای او توطئه می‌چینند و نسبت به او و دارایی‌اش حرص می‌ورزند، راحتی در این جامعه نیست. اما اگر در جامعه‌ای فضایل اخلاقی بر دل و جان مردم حاکم باشد، مردم نسبت به یکدیگر مهربان باشند، نسبت به یکدیگر گذشت و عفو و اغماض داشته باشند، نسبت به مال دنیا حرص نورزند، نسبت به آنچه دارند بخل نورزند، به یکدیگر حسد نورزند، در مقابل راه پیشرفت یکدیگر مانع‌تراشی نکنند و مردمِ آن دارای صبر و حوصله و بردباری باشند، این جامعه حتّی اگر از لحاظ مادی هم پیشرفتهای زیادی نداشته باشد، باز مردم در آن احساس آرامش و آسایش و سعادت می‌کنند؛ اخلاق، این است. ما به این احتیاج داریم. ما باید در دل خود، خلقیات اسلامی را روزبه‌روز پرورش دهیم. قانون فردی و اجتماعی اسلام در جای خود، وسیله‌هایی برای سعادت بشرند (در این تردیدی نیست)؛ اما اجرای درست همین قوانین هم احتیاج به اخلاق خوب دارد. برای اینکه در جامعه اخلاق استقرار پیدا کند، دو چیز لازم داریم: یکی تمرین و مجاهدت خود ماست و یکی هم آموزشهای اخلاقی که به وسیله‌ی آموزش و پرورش، مراکز تربیتی و مراکز آموزشی و علمی باید در همه‌ی سطوح به انسانها تعلیم داده شود؛ اینها موظفند. این یک قلم از کارهای لازم در سال پیامبر اعظم الهی است؛ یعنی خودمان را در خلقیات فاضله، مؤمن و مسلمان و تابع پیغمبر کنیم. یک فهرستی از صفات رذیله و زشت تهیه کنیم و ببینیم که هر کدام از آنها در ما هست، سعی کنیم آن را را کنار بگذاریم. همچنین یک فهرستی از خلقیات نیک تهیه کنیم و سعی کنیم با تمرین، آنها را برای خود فراهم کنیم. البته عامل پیشرفت در این راه، محبت است؛ محبت به خدا، محبت به پیامبر، محبت به این راه، محبت به آموزگاران اخلاق - یعنی پیامبران و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السّلام) - این عشق است که انسان را در این راه با سرعت پیش می‌برد؛ این عشق را باید در خودمان روزبه‌روز بیشتر کنیم. «اللّهم ارزقنی حبّک و حبّ من یحبّک و حبّ کلّ عمل یوصلنی الی قربک»؛ محبت خدا، محبت محبوبان الهی و محبت کارهایی که محبوب الهی است؛ این عشقها را در دل خود برویانیم. این یک قلم از تعلیمات پیامبر، در سال پیامبر اعظم است. یک قلم دیگر مسئله‌ی استقامت و ایستادگی است. در سوره‌ی «هود» خدای متعال به پیغمبر می‌فرماید: «فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا». یک روایتی از پیغمبر هست که فرمود: «شیّبتنی سورة هود»؛ یعنی سوره‌ی «هود» من را پیر کرد؛ از بس بار این سوره سنگین بود. کجای سوره‌ی هود؟ نقل شده است که مراد، همین آیه‌ی «فاستقم کما امرت» است. چرا پیغمبر را پیر کند؟ چون در این آیه می‌فرماید: همچنانی که به تو دستور دادیم، در این راه ایستادگی کن، استقامت کن و صبر نشان بده. خود این ایستادگی کار دشواری است. این «صراط» است؛ پل صراطی که مظهر آن را در روز قیامت برای ما تصویر کرده‌اند. باطن عمل و راه ما در اینجا، همان پل صراط است؛ ما الان داریم روی پل صراط حرکت می‌کنیم؛ باید دقت کنیم. اگر انسان بخواهد این دقت را در همه‌ی رفتار خود به کار بگیرد، او را پیر می‌کند. لیکن از این مهمتر به گمان من، آن جمله‌ی بعد است: «و من تاب معک». پیغمبر فقط مأمور نیست که خودش ایستادگی کند؛ باید خیل عظیم مؤمنان را هم در همین راه به ایستادگی وادار کند. انسانهایی که از یک طرف در معرض هجوم بلایا و مشکلات زندگی هستند - دشمنان، توطئه‌گران، بدخواهان و قدرتهای

مسلط – و از طرف دیگر، مورد تهاجم هواهای نفسانی خودشان هستند – خواهشهای نفسانی و دل بی‌طاقت انسان که از زر و زیور دنیا مجذوب می‌شود و به سمت آنها کشیده می‌شود – از این صراط مستقیم، به چپ یا راست انحراف پیدا می‌کنند. محبت طلا و نقره، محبت پول، محبت شهوات جنسی، محبت مقام و اینها، چیزهایی است که هر کدام، یک کمندی بر گردن دل انسان می‌اندازند و آن را به سمت خودش می‌کشانند. مقاومت و ایستادگی در مقابل اینها که انسان پایش نلغزد: «و من تاب معک»؛ مؤمنین را در بین این دو جاذبه‌ی قوی – جاذبه‌ی فشار دشمن و جاذبه‌ی فشار درونی دل هوسران – و این دو مغناطیس، در خط مستقیم نگه داشتن و هدایت کردن، به گمان زیاد، این، آن کاری است که پیغمبر را پیر کرد. می‌دانید نبی اعظم اسلام مسلمانها را – چه در دوران مکه (سیزده سال) و چه در دوران تشکیل حکومت در مدینه – از چه گذرگاههای لغزنده و دشواری عبور داد و به آن قله‌ها رساند؟ یک چنین حرکت عظیمی، کار هیچ انسانی نبود. آن مردمی که هیچی نمی‌فهمیدند و از اخلاق انسانی هیچ بویی نبرده بودند. پیغمبر اینها را به انسانهایی تبدیل کرد که فرشتگان الهی در مقابل عظمت و نورانیت آنها احساس حقارت می‌کردند. استقامت، این است. امروز ما احتیاج به استقامت داریم. ما هم از یک طرف، جاذبه‌های زندگی رنگارنگ، دلها و هوسهای ما را برمی‌انگیزد. ما در دوران انقلاب، چقدر آدمها دیدیم که دلها و اعتقادهای خوبی داشتند؛ اما در مقابل راحت‌طلبی، شهوات، قدرت و مقام، تعریف این و آن، و تهدید دشمن طاقت نیاوردند، به یک طرف لغزیدند و به معارضان و احیاناً معاندان راه خدا تبدیل شدند. بنابراین ایستادگی لازم است. در مقابل دشمن هم ایستادگی لازم است. دشمن تهدید می‌کند، وعید و وعده می‌دهد، دائم عظمت خود را به رخ جامعه‌ی اسلامی و پیشرو می‌کشد، با زبان زور صحبت می‌کند و احیاناً زبان زور را با برخی شیرینی‌های وعده‌های فریبنده در هم می‌آمیزد تا اینکه دلها را گمراه کند. استقامت کردن در مقابل فریبها و تهدیدهای دشمن، هنر بزرگی است که اگر یک ملت این هنر را داشته باشد، آن وقت به قله می‌رسد؛ به جایی که دیگر دشمن فایده‌ای در تهدید نمی‌بیند و مجبور است با او بسازد یا در مقابل او تسلیم شود. ملت ما این بخش از قضیه را از اول انقلاب تا امروز، خوب عمل کرده‌اند و ایستادگی کرده‌اند. شما بسیجیها یکی از نمونه‌های برجسته‌ی این استقامتید. یک وقتی در دوران دفاع مقدس، شرق و غربِ دنیا با هم علیه ملت ما همدست شدند؛ ملت ایستاد؛ امام مثل کوه استواری ایستاد و ملت هم به او لبیک گفتند. این استقامت، ما را در این جنگ طولانی و دشوار – هشت سال (!) – موفق کرد و پیروز شدیم، و دشمن خوار و خفیف شد. همه‌ی آن نیروهای جهنمی که پشت سر رژیم بعثی بودند، مجبور شدند به قدرت و عظمت ملت ایران اعتراف کنند. بعدها هم به شکلهایی دیگر و امروز هم به شکل دیگر. «تهدید» یکی از کارهای دشمن است؛ یکی از شیوه‌های دشمن، تهدید کردن است. ممکن است در یک مواردی تهدید خود را عمل هم کند؛ اما آن ملتی در این میدان کشمکش خواهد توانست عظمت، عزت، هویت و منافع خود را حفظ کند که عقب‌نشینی نکند و بایستد. این استقامت – «فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم»؛ تا وقتی که دشمن در مقابل شماست و علیه شما ابزارهای تهدید و تخویف خود را مطرح می‌کند، باید ایستادگی کنید – در چند جای قرآن تکرار شده است؛ ایستادگی. یک ملت منافعی دارد – مشروع و مباح، معقول و منطقی – خوب می‌خواهد این منافع را تحصیل کند. ملت، استعدادی در جوانانش هست، برکاتی در زمینش هست و موقعیتی در جایگاه جغرافیایی‌اش هست؛ یک ملت حق دارد از اینها استفاده کند. قدرتهای زورگوی دنیا (نه امروز، از قدیم) عادت کرده‌اند دست روی منافع ملتها بگذارند و بگویند این مال من. هرجا ملتها و رهبران آنها کوتاه آمده‌اند، آنها جری‌تر شده‌اند. انگلیسها شبه‌قاره‌ی هند را در قرن نوزدهم گرفتند، ثروت شبه‌قاره را مثل خونی نوشیدند، خودشان را قوی کردند و هند را ضعیف. این‌طوری است. وقتی یک ملتی در مقابل طمع‌ورزی دشمنان قوی پنجه عقب‌نشینی می‌کند، میدان را برای آنها باز می‌کند. او در یک چنین وضعیتی، این‌طور نیست که حالا بگوید، به اینها رحم کنیم، ملاحظه کنیم، اینها عقب‌نشینی کردند؛ نخیر، تا این ملت عقب‌نشینی کند، آن جلو می‌آید و بدون مانع، پنجه‌های خود را در گوشت و پوست این ملت فرو می‌کند و تا جایی که زورش برسد، از او می‌کَند؛ او را ضعیف می‌کند و خودش را قوی می‌کند. ملتها همیشه آماده‌ی مقاومتند؛ مهم رهبران آنهاست.

شما ببینید این ملت فلسطین که امروز این‌طور ایستاده است، همان ملت فلسطین پنجاه سال قبل است. آن روز ایستادگی نکرد، آن بلاها سرش آمد؛ امروز ایستادگی می‌کند و دشمن را قدم به قدم مجبور به عقب‌نشینی می‌کند. ملت ایران امروز همان ملت صد سال قبل است. صد سال قبل مسئولان این کشور و این ملت، در مقابل دشمنان، خودشان را دچار وادادگی کردند و ایستادگی نکردند؛ اجازه دادند دشمن بیاید و وارد این سرزمین شود؛ بر اقتصاد، سیاست، منابع و نفت این کشور تسلط پیدا کند؛ دشمن هم قدم به قدم جلو آمد. راه را قاجاریه باز کردند؛ اما دشمن پاداش آنها را این‌طوری داد که پهلوی را سر کار آورد؛ نوکرِ قلدرِ گوش به فرمان. روزبه‌روز سلطه‌شان را بر این مملکت بیشتر کردند. در انقلاب، همان ملت بود که با رهبری امام بزرگوار ما به خود آمد، بیدار شد، عقده‌های فرو خفته و دردهای متراکم دورانهای گذشته، او را وادار به حرکت کرد؛ کاری کرد که ملت را از ته دره‌های فراموش شدگی و ذلت، به اوج عزت رساند. امروز ملت ایران، یکی از عزیزترین ملتهای دنیاست؛ نه فقط در نظر مسلمانها، حتّی در نظر دشمنانش. استقامت، این است. این راه را بایستی ملت ایران با قدرت تمام ادامه دهد. حالا امروز مسئله‌ی فناوری هسته‌ای مطرح است. این هم که مطرح نباشد، یک موضوع دیگر مطرح خواهد شد؛ دشمن عادتش این است. هر چیزی که برای یک ملتی مایه‌ی پیشرفت است، برای قدرتهای بین‌المللی، آن چیز یک خطر محسوب می‌شود؛ نباید ملتها پیشرفت کنند. ملت اگر خودش توانایی استخراج نفت را می‌داشت و توانایی پالایش نفت را می‌داشت و توانایی استحصال گوناگون از نفت را می‌داشت، دیگر چرا انگلیسها بیایند استخراج و پالایش را به عهده بگیرند و امتیاز آن را در جیب خود بریزند. آن روز از ناتوانیهای ملت استفاده می‌کردند. حالا این ملت به توانایی رسیده، می‌خواهد خودش کشورش را اداره کند، می‌خواهد خودش استحصال کند، می‌خواهد خودش این استعدادها را پرورش بدهد و می‌خواهد برای کشور خودش این استعدادها را به کار بیندازد؛ اما آنها ناراحتند. امروز دشمن ملت ایران در درجه‌ی اول، امریکا و صهیونیستها هستند؛ البته انگلیس هم آتش‌بیار معرکه است. در مقابل منافع ملت ایران، آنها قرار دارند؛ اما اسمش را می‌گذارند اجماع جهانی؛ اجماع جهانی‌ای وجود ندارد! اجماع جهانی، علیه استکبار امریکاست، علیه دخالتها و اشغال امریکاست، علیه جنگ‌افروزیها و فتنه‌انگیزیهای امریکا در سرتاسر دنیاست؛ این اجماع جهانی است. «مرگ بر امریکا» این است که ملت ایران و شما جوانان در این راه، محکم بایستید و پیش بروید. خوشبختانه مسئولین کشور، همه با گام محکم به پیش می‌روند و در این راه استقامت می‌ورزند. حالا امروز قضیه‌ی فناوری هسته‌ای مطرح است و تبلیغات دشمن و جنگ روانی شبکه‌های تبلیغاتی صهیونیستی در دنیا شایعه می‌پراکنند که: ایران دارد بمب اتم درست می‌کند، ایران حاضر نیست با کشورهای اروپایی و غیر اروپایی مذاکره کند؛ خوب، اینها حرفهایی است که می‌زنند، کاری است که می‌توانند بکنند و می‌کنند، و دشمنی‌ای است که می‌توانند به خرج دهند و به خرج می‌دهند؛ اما حقیقت قضیه غیر از اینهاست؛ ما هم می‌دانیم، آنها هم می‌دانند. حقیقت قضیه این است که با پیشرفت ملت ایران مخالفند؛ چون این پیشرفت جلوی منافع نامشروع آنها را برای همیشه در این کشور خواهد گرفت؛ لذا مخالفند. من در مشهد گفتم، حرف دل امریکاییها این است که ما در این مملکت، یک روزی بر همه چیز این کشور مسلط بودیم، انقلاب شما مردم آمده، دست ما را کوتاه کرده؛ بگذارید دوباره مسلط شویم؛ این حرف دل امریکاییهاست. امروز بحمداللّه جوانهای ما، مردم ما، مرد و زن ما، و همه‌ی اقشار ملت ما با آگاهی و بیداری، راه خودشان را پیدا کرده‌اند و پیش می‌روند. مسئولین کشور هم بحمداللّه با شجاعت و تدبیر و به برکت این روحیه‌ی جوان و پُرشور، و گرایش عموم جوانان ما به تحصیل مدارج عالیه در علم و عمل، دارند راه را طی می‌کنند و پیش می‌روند. ان‌شاءاللّه این کشور به نقطه‌ای خواهد رسید که دشمنان را از اینکه بخواهند دست‌اندازی کنند، مأیوس کند. امیدواریم خداوند متعال به برکت ادعیه‌ی زاکیه‌ی ولی‌عصر (ارواحنافداه) همه‌ی شما جوانها، بسیجیان و ملت عزیز ایران را مشمول توفیقات و رحمت و لطف خود قرار دهد و ان‌شاءاللّه بتوانید در این برهه‌ی از زمان، در این مقطعی که فرصت متعلق به شماست، کشور را طوری بسازید که نسلهای آینده از شما متشکر باشند و از شما به نیکی یاد کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین قبل از شروع، از برادران و خواهران حاضر در این جلسه درخواست می‌کنم برای شادی روح شهیدان این روزهای اخیر در سرزمین مقدس «فلسطین»، فاتحه‌ای قرائت بفرمایید. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی الرّسول الاعظم الامین و علی اله الطاهرین و صحبه المنتجبین. به شما میهمانان عزیز، علما، متفکران، سیاستمداران، مجاهدان و سنگرداران مرزهای اعتقادی و جهادی اسلام خوش‌آمد می‌گویم. شما برای همفکری و چاره‌جویی درباره‌ی بزرگترین مصیبتی که در تاریخ معاصر با دسیسه‌های استعمار بر امت اسلامی وارد شده؛ یعنی اشغال فلسطین و قدس شریف، گرد هم آمده‌اید. همزمانی این اجلاس با سالروز ولادت رسول اعظم(صلّی‌اللّه‌علی‌اله‌وسلّم) در سالی که ملت ایران آن را به نام مبارک آن حضرت مزین کرده است، باید برای همه‌ی ما الهام‌بخش مجاهدت و اتحاد و عزم راسخ و اعتماد به وعده‌ی الهی باشد و زمینه‌ساز رحمت و نصرت خداوند گردد؛ ان‌شاءاللّه. دوران کنونی، دوران بیداری اسلامی است؛ و فلسطین در کانون این بیداری قرار گرفته است. اکنون نزدیک به شصت سال از اشغال فلسطین می‌گذرد و ملت مظلوم فلسطین دوران‌های پرمحنتی را با آزمون‌های گوناگون گذرانیده‌اند؛ از مقاومت‌های مظلومانه و مأیوسانه‌ی آغاز ماجرا و آوارگی و غربت و مشاهده‌ی نابودی خانه و کاشانه و قتل‌عام عزیزان و کسانشان، تا پناه بردن به مجامع بین‌المللی و تا روی آوردنِ به معامله‌های بی‌فرجام سیاسی و قمار سراسرباختِ مذاکره با اشغالگر و واسطه کردن قدرت‌هایی که خود مجرم اصلی در بروز و تداوم این محنت بوده‌اند. محصول این تجارب تاریخی، نسل نو و بالنده‌ی آن ملت رشید و شجاع را به قله‌ی بیداری و آزادگی رسانید و آتشفشان انتفاضه را پدید آورد. در جبهه‌ی مقابل نیز مسیری با مراحل متفاوت طی شد؛ از سبعیت بی‌رحمانه و عنان‌گسیخته و نسل‌کشی‌ها و ویرانگری‌های خشم‌آلود و تجاوزهای نظامی به همسایگان و داعیه‌ی از نیل تا فرات، تا دست‌اندازی سیاسی و اقتصادی به منطقه، با استفاده از ضعف و خیانتِ برخی سیاستمداران جهان اسلام، و ناگهان مواجهه با بیداری شیرِ آرمیده‌ی فلسطین و انتفاضه‌ی پرخروش ملتی به جان آمده و به‌پا خاسته. محصول این فرآیند پرماجرا که در همه حال متکی به پول و زور دو دولت انگلیس و امریکا و حمایت شرم‌آور آنان از جنایتکاران صهیونیست بود، امروز تزلزل و تردید و یأسِ سردمداران رژیم غاصب و مواجهه‌ی آنان با موج پرخروش و فزاینده‌ی بیداری اسلامی است. درست است که امروز هم فلسطین عرصه‌ی قساوت‌آمیزترین جنایات بشری از سوی صهیونیست‌های بیگانه و غاصب بر صاحبان مظلوم آن است و به صورتی استثنایی فجیع‌ترین ستم‌ها به طور علنی و با افتخار از سوی دولت صهیونیستی انجام می‌گیرد و اعلام می‌شود، ولی یک نگاه به عرض و طول این ماجرای شصت ساله، آشکارا از حقیقت تکان‌دهنده و عبرت‌آموزی خبر می‌دهد و آن چیزی نیست جز دگرگون شدن صحنه و جابه‌جا شدن جایگاه اقتدار دو جبهه؛ هم در خودِ فلسطین و هم در خاورمیانه و دنیای اسلام، که اساساً فاجعه‌ی غصب فلسطین برای در قبضه گرفتن و سیطره‌ی بلندمدت و تضمین شده بر آن، از سوی سیاستمداران غربی طراحی و اجرا شده بود. فلسطین دهه‌ی ۱۹۴۰ را در نظر بیاورید: سرزمینی در قلب دنیای عرب، کشوری فقیر، حکومتی ضعیف، مردمی بی‌خبر و همسایگانی دست‌نشانده‌ی استعمار؛ ثروتمندترین و مسلح‌ترین و شریرترین دولت غربی به تحریک صهیونیست‌ها آن را از دست مسلمانان بیرون می‌آورد و به یک حزب نژادپرست و جرّار و تروریست می‌سپارد. همه‌ی دولت‌های غربی و هر دو قطب سیاسی متخاصم عالم به آن کمک می‌کند؛ دولت‌های دست‌نشانده‌ی منطقه از قبیل ایرانِ پهلوی و بعضی دیگر به اسلام و عربیت پشت کرده، در خدمت آن قرار می‌گیرند؛ پول و سلاح و علم و صنعت از سوی همه در اختیارش گذاشته می‌شود؛ امریکا مانند قیّم و وکیل‌مدافع و کارپرداز او عمل می‌کند و شوروی هم تنها در این مسأله با امریکا هیچ مخالفتی نمی‌کند؛ قطعنامه‌های سازمان ملل در همان حد ضعیف و محافظه‌کارانه‌اش هم از سوی دولت جعلی و یاغی صهیونیست مورد بی‌اعتنایی کامل قرار می‌گیرد؛ با پشتگرمی امریکا و اروپا به

مصر، به سوریه، به اردن، به لبنان، حمله‌ی نظامی می‌کند و بخش‌هایی را به قصد تصرف دائم اشغال می‌کند؛ بی‌محابا از ترور و قتل و غارت حرف می‌زند و تهدید می‌کند و تروریست‌های معروف یکی پس از دیگری در آن به حکومت می‌رسند، که آخرین آنها جنایتکار معروف «صبرا و شتیلا» ست. ده‌ها سال در صحنه‌ی فلسطین، دولت غاصب با چهره‌ای خشن، بی‌انعطاف، طلبگار و شکست‌ناپذیر باقی می‌ماند. در جبهه‌ی مقابل، پس از آن ضعف و انکسارِ نخستین و ناکامی تلاش‌های نیمه‌کاره‌ی سال‌های اول، تجربه‌ها یک‌یک خود را می‌آزمایند و دستاویزهای فکری و عملی از قومیت و ناسیونالیزم تا چپ‌گراییِ مارکسیستی و امثال آن از بوته‌ی آزمایش، ناموفق بیرون می‌آیند. ایمان دینی - که ملت به آن سخت پای‌بند است - به همت مجاهدان صبور و مقاوم به‌تدریج نقطه‌های روشنی در افقِ بسته و غم‌آلود پدید می‌آورد و امیدهایی می‌آفریند؛ و در این هنگام، ناگهان خورشید «انقلاب اسلامی» از مشرق طلوع می‌کند؛ بر روی پرچم بلند این انقلاب الهی، همراه با نام خدا و شریعت اسلامی، نام فلسطین نقش بسته است. از این مقطع، مسیر حوادث دگرگون می‌شود و روند زوال دولت غاصب و زوال سیطره‌ی مطلق امریکا در منطقه - که در طول سال‌های دراز، شریک جرم دولت غاصب بوده - آغاز می‌گردد؛ گروه‌های جهادی مؤمن به اسلام در فلسطین و لبنان سر بر می‌آورند و نسل مبارزان صادق و سرسخت را متشکل می‌کنند؛ جهاد و شهادت زنده می‌شود و قدرت حقیقی - یعنی قدرت ملتی که عزم ایستادگی و فداکاری در او راسخ است - جایگاه خود را در معادلات فلسطین و منطقه باز می‌یابد. خون مطهر جوانان شهادت‌طلب و حضور میدانی مبارزانِ از جان گذشته، همه‌ی محاسبات دنیاداران ماده‌پرست و لذت‌جو را در هم می‌ریزد و میدان تازه‌ای را می‌گشاید که در آن خون بر شمشیر پیروز است. و امروز پس از شصت سال از آن آغاز محنت‌بار، جبهه‌ی حق با امیدهای تازه و با انگیزه‌ی ایمان - که نسل‌های جدید را پی‌درپی مجذوب خود کرده - تازه‌نفس و جازم در میدان فلسطین روزبه‌روز خود را نیرومندتر می‌سازد و شکست‌های نظامی و سیاسی را یکی پس از دیگری در لبنان و فلسطین بر دشمن تحمیل می‌کند و با حماسه‌ی جهاد خود به سوی فتح مبین می‌رود؛ گویا کلام صادق خداوند خطاب به آنهاست: «وعدکم اللّه مغانم کثیرةً تأخذونها فعجّل لکم هذه، و کفّ ایدی النّاس عنکم و لتکون آیة للمؤمنین و یهدیکم صراطاً مستقیما. و اخری لم تقدروا علیها قد احاط اللّه بها و کان اللّه علی کلّ شیء قدیرا». و متقابلاً جبهه‌ی باطل پس از عقب‌نشینی‌های پی‌درپی و از دست دادن امیدهای کاذبِ آغازین، دچار تفرقه و تردید و سردرگمی است. حامی اصلی‌اش - یعنی امریکا - خود در خاورمیانه با مشکلات لاینحل روبه‌رو و با نفرت روزافزون ملت‌های این منطقه، بلکه همه‌ی جهان مواجه است. شعار از نیل تا فرات به شعار امنیت - آن هم در داخل دیواری که خود به دور خویش می‌کشد - تنزل یافته و برای مقابله با فلسطینِ به‌پا خاسته، راهی جز تانک و بمب و ترور و زندان و بولدوزر نمی‌شناسد؛ یعنی همان ابزاری که به کار بردن آنها در ده‌ها سال گذشته، ملت فلسطین را به فولاد آبدیده‌ی کنونی مبدل کرد و از این پس هم اثر آن جز مقاوم‌تر شدن آنان نخواهد بود. برادران و خواهران من! امروز ملت فلسطین، وسط میدانِ یک جهاد دشوار و بلندمدت است و این نه تنها جهاد فلسطین که بخش برجسته‌ای است از جبهه‌ی گسترده‌ی جهاد دنیای اسلام با مستکبرین متجاوز و سفّاک و غارتگر. دنیای اسلام بیدار شده، شعار حاکمیت اسلام در همه‌ی کشورهای اسلامی جایگاه نخست را در میان جوانان و دانشگاهیان و روشنفکران این کشورها باز یافته. ایران اسلامی که پرورانده و به عمل آورنده‌ی اندیشه‌ی مردم‌سالاری دینی است، روزبه‌روز قوی‌تر و پیشرفته‌تر شده، اسلام ناب که امام خمینی آن را پیراسته از التقاط و انحراف و جمود و تحجّر معرفی کرد، در عرصه‌ی سیاسی بسیاری از کشورها امتداد یافته و در شرق و غرب دنیای اسلام ریشه دوانیده است. طعم تلخ و زهرآگین لیبرال دمکراسی غرب که تبلیغات امریکایی، مزوّرانه می‌خواست آن را داروی شفابخش معرفی کند، جان و تن ملت اسلامی را آزرده و دل آنان را گداخته است. عراق و افغانستان و لبنان، گوانتانامو و ابوغریب و سیاهچال‌های پنهان دیگر و پیش از همه، شهرهای غزه و ساحل غربی، واژه‌ی آزادی و حقوق بشر غربی را که رژیم امریکا بی‌شرم‌ترین و وقیح‌ترین مبلّغ آن است، برای ملت‌های ما ترجمه کرده است. امروز لیبرال دمکراسی غرب به همان اندازه در دنیای اسلام رسوا و منفور است که

سوسیالیزم و کمونیزمِ دیروز شرق. ملت‌های مسلمان می‌خواهند آزادی و کرامت و پیشرفت و عزت را در سایه‌ی اسلام به دست آورند؛ ملت‌های مسلمان از سلطه‌ی دویست ساله‌ی بیگانگان و استعمارگران به ستوه آمده و از فقر و ذلت و عقب‌ماندگی تحمیلی خسته شده‌اند. ما حق داریم و می‌توانیم تحقیر و تکبر دولت‌های سلطه‌گر را به خودشان برگردانیم؛ این احساس صادق ملت‌های ما و نسل کنونی دنیای اسلام از شرق آسیا تا قلب آفریقاست و این، میدانِ جهادی پیچیده و متنوع و دشوار و بلندمدت است، و اگر فلسطین را پرچم این جهاد بنامیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. امروز همه‌ی دنیای اسلام باید قضیه‌ی فلسطین را قضیه‌ی خود بداند؛ این، کلید رمزآلودی است که درهای فرج را به روی امت اسلامی می‌گشاید. فلسطین باید به ملت فلسطین برگردد و دولت واحد فلسطینی به انتخاب همه‌ی فلسطینیان سراسر کشور خود را اداره کند. کوشش پنجاه ساله‌ی انگلیس و امریکا و صهیونیست‌ها برای حذف نام فلسطین از نقشه‌ی جهان و هضم ملت فلسطین در ملت‌های دیگر به جایی نرسید و فشار و ستم و قساوت به‌عکس نتیجه داد. امروز ملت فلسطین از اسلاف شصت سال قبل خود، زنده‌تر و شجاع‌تر و کارآمدتر است. این روند که در سایه‌ی ایمان و جهاد و انتفاضه‌ی افتخارآفرین پدید آمده، باید ادامه یابد و وعده‌ی خداوند تحقق یابد که فرمود: «وعداللّه الّذین امنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الّذین من قبلهم و لیمکّننّ لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبّدلنّهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون». در دایره‌ی وسیع‌تر؛ یعنی جهان اسلام نیز دست یافتنِ به این هدف والا؛ یعنی رهایی از سلطه و زورگویی و دخالت استعمارگران و زندگی در سایه‌ی اسلام ممکن و شدنی و البته متوقف بر جهادی از نوع دیگر است. این، جهادی علمی و سیاسی و اخلاقی است؛ ملت ایران در بیست‌وهفت سال گذشته آن را آزموده و میوه‌های شیرین آن را چشیده است. پایه‌ی این جهاد مقدس، ایمان‌گرایی، مردم‌گرایی و علم‌گرایی است و خصوصیت آن، این است که هر گام استوار در آن، گام بعدی را استوارتر و طیّ هر مرحله‌اش، مرحله‌ی بعدی را ممکن‌تر می‌سازد. در جهادِ فلسطین و در جهادِ دنیای اسلام، شرط اصلی موفقیت، پای فشردنِ بر اصول است. دشمن همواره ربودن اصول را هدف می‌گیرد و با خدعه و وعده و تهدید، بر چشم پوشیدن از آن اصرار می‌ورزد. با حذف یا کمرنگ شدن اصول، دنیای اسلام شاخص‌های راهنما را گُم می‌کند و محکومِ قواعدی می‌شود که دشمن آن را تعیین کرده است و نتیجه معلوم است. غالباً بعضی در میان خودِ ملت‌های ما و از خودِ ما، به پیروی از دشمن، ما را به رها کردن اصول‌مان توصیه می‌کنند و آن را تاکتیک و تدبیر می‌نامند! انگیزه‌ی آنان هر چه باشد - ضعف و غفلت یا طمع و خیانت - آنان مصداق این کلام خداوند: «فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی‌اللّه ان یأتی بالفتح او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسرّوا فی انفسهم نادمین». آنان از کمک به دشمن هیچ سودی نمی‌برند. امریکا و غرب، بارها نشان داده‌اند که حتی به تسلیم‌شدگان هم رحم نمی‌کنند و چون تاریخ مصرف همکاری کنندگان به پایان برسد، به‌آسانی آنان را به دور می‌افکنند. برخی دیگر، قدرت دشمن را به رخ می‌کشند و حق‌طلبان را از اصطکاک با آن بیم می‌دهند. در این سخن، مغالطه‌ی خطرناکی نهفته است. اولاً، دشمنی که انسان خردمند از اصطکاکِ با او پرهیز می‌کند، دشمنی نیست که هویت او و منافع حیاتی او و اصل وجود او را هدف گرفته است؛ مقاومت در برابر چنین دشمنی، حُکم قاطع خرد انسانی است؛ زیرا بدیهی است که خسارت قطعیِ ناشی از تسلیم در برابر آن، همان خسارت احتمالی ناشی از مقابله با اوست؛ به اضافه‌ی ذلت و تحقیر. امروز استکبار جهانی - که رئیس جمهور کنونی امریکا سخنگوی آن است - دنیای اسلام را صریحاً تهدید می‌کند و سخن از جنگ صلیبی می‌گوید. شبکه‌ی استکباری صهیونیزم و سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس در همه‌ی دنیای اسلام، سرگرم فتنه‌انگیزی‌اند. با پول و تشویق آنان، مقدسات اسلامی در رسانه‌ها علناً اهانت می‌شود و حتی سیمای ملکوتی پیامبر اعظم از جسارت سخیف آنان مصون نمی‌ماند. هزارها فیلم سینمایی و بازی رایانه‌ای و امثال آن، با هدف زشت نمایاندن چهره‌ی اسلام و مسلمین، تولید و روانه‌ی بازارها می‌شود و این‌ها همه علاوه بر جنایات آنان در تعرضِ به کشورهای اسلامی و کشتارهای فلسطین و عراق و افغانستان و دخالت طلبگارانه‌ی آنان در کشورهای اسلامی برای تأمین منافع نامشروع سیاسی

و اقتصادی است. تسلیم در مقابل چنین دشمنی، کاملاً در نقطه‌ی مقابل حُکم خرد؛ و مقاومت تنها راه توصیه‌شده‌ی عقل و شرع است. ثانیاً، مبالغه در قدرت دشمن، خود یکی از ترفندهای اوست. پول و زور سیاسی و نظامی، و جنگ‌افزار مدرن و انبوه، دولت‌هایی را می‌ترساند که از پشتوانه‌ی ملت خود محرومند. غلبه‌ی نظامی بر رژیمی مانند رژیم صدام که نه خود از پشتیبانی ملتش برخوردار بود و نه ارتشش بویی از ایمان و جهاد برده بودند، دلیل قدرت نیست. امریکا نتوانسته بر ملت عراق پیروز شود. عراق به همان اندازه که توانست داعیه‌ی دمکراسی‌خواهیِ امریکا را به محک بکشد و رسوا کند، توانست قدرت مطلق و شکست‌ناپذیر بودن آن را نیز به چالش بکشد و مسخره کند. ملت‌ها و دولت‌های متکی به ملت، اگر از سرمایه‌ی ایمانِ به خدا و ایمانِ به خود برخوردار باشند و مقاومت را پیشه سازند، هرگز شکست نخواهند خورد و تحمل سختی‌های جهاد، پیروزی را به آنان هدیه خواهد کرد و افسانه‌ی دروغین شکست‌ناپذیری دشمن متجاوز را باطل خواهد ساخت. حال و گذشته‌ی نه چندان دور این را به اثبات رسانده و از این پس نیز آن را ثابت خواهد کرد؛ ان‌شاءاللَّه. حلقه‌های به هم پیوسته‌ی توطئه‌ی امریکایی درباره‌ی ایران و عراق و سوریه و لبنان که با هدفِ حاکمیت بر خاورمیانه‌ای با سردمداری رژیم صهیونیستی است، هرگز کامیاب نخواهد شد و جز خسارت مهلک برای سردمداران امریکا به بار نخواهد آورد. اگر دولت امریکا تصادفاً از خرد و وجدان پیروی کند، باید از لجاجت در برابر ملت عراق دست بردارد و به رأی آن ملت درباره‌ی دولت برگزیده‌اش تمکین کند؛ دولت منتخبِ ملت فلسطین را محترم بشمارد و هم‌پیمان یاغی و شریر خود، یعنی دولت غاصب صهیونیست، را مهار کند؛ زندانیان مظلوم در گوانتانامو و ابوغریب و دیگرِ زندان‌های پنهان خود را بی‌درنگ آزاد سازد؛ توطئه بر علیه سوریه و لبنان و جمهوری اسلامی ایران را متوقف کند و با نادانی خود، منطقه‌ی حساس خاورمیانه و خلیج فارس را ملتهب نسازد. در پایان، به ملت شجاع و مقاوم فلسطین عرض می‌کنم: شما با جهاد و صبر و مقاومت درخشان خود دنیای اسلام را سرافراز کردید و ملتی نمونه شدید؛ بار سنگین این محنت بزرگ پشت شما را خم نکرد و خون مطهر شهیدان‌تان عزم و استقامت‌تان را ریشه‌دارتر ساخت؛ دشمن شما با سفّاکی و بی‌رحمی خود، با کشتار و تخریب و آدم‌ربایی و وحشیگری خود، نتوانست شما را عقب براند و امروز شما از همیشه قوی‌ترید. خون شهدای بزرگی چون «شیخ احمد یاسین» و «فتحی شقاقی» و «رنتیسی» و جوانان شهادت‌طلب و دیگرِ شهدای مظلوم شما، تاکنون بر شمشیر دشمن پیروز شده و از این پس به حول و قوه‌ی الهی بیشتر پیروز خواهد شد. ما در جمهوری اسلامی ایران و یقیناً انبوه مسلمانان و آزادیخواهان در سراسر جهان در غم و محنت شما خود را شریک می‌دانیم. شهیدان شما، شهیدان ما؛ رنج و اندوه شما، رنج و اندوه ما؛ و پیروزی شما، پیروزی ماست. امت بزرگ اسلامی نمی‌تواند همچون غربِ مزوّر در برابر ظلمی که بر شما می‌رود، بی‌تفاوت و ساکت بماند و با دشمن شما دست دوستی بدهد. هر که چنین کند، با شما دشمنی کرده است و مطمئناً ملت‌های مسلمان از این گناه بزرگ مبرّایند. امت اسلامی موظف است به هر گونه‌ی ممکن به شما یاری برساند و شما را در ادامه‌ی این راه مبارک کمک کند. به وعده‌ی الهی اعتماد کنید؛ رنج‌ها و دردهای جانکاه خود را که خون‌های بناحق ریخته و سختی‌های هر روزه بر شما وارد می‌سازد، به حساب خدا بنویسید و همچون سرور شهیدان عالم، حسین‌بن‌علی(علیهماالسلام) در لحظه‌ای که کودک شیرخوارش را در آغوشش با تیر زهرآلود شهید کردند، بگویید: «انما یهون الخطب علیّ انه بعین اللَّه». و بدانید که خداوند پیروزی نهایی مؤمنان و مجاهدان صابر را تضمین کرده است. «و تمّت کلمهٔ ربّک صدقاً و عدلاً، لامبدّل لکلماته و هو السّمیع العلیم». والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سالروز میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق(ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در سالروز میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی شما حضار محترم تبریک عرض می‌کنم؛ به‌خصوص به میهمانان عزیزمان: سفرای کشورهای اسلامی و میهمانان هفته‌ی وحدت.

همچنین به همه‌ی ملت عزیز ایران و امت بزرگ اسلامی و همه‌ی حق‌طلبان و آزادی‌خواهان عالم، ولادت نبی نور و رحمت و پرچمدار آزادی و عدالت را تبریک عرض می‌کنیم. این روزها برای ما و امت اسلامی، روزهای بزرگی است؛ هم ولادت رسول مکرم اسلام است، هم ولادت حضرت ابی‌عبداللّه جعفربن‌محمدالصادق)علیهماالسّلام(است. و به مناسبت این ولادت بزرگ - میلاد پیامبر - جمهوری اسلامی این هفته را هفته‌ی وحدت اعلام کرده است. آنچه در رابطه‌ی نبی مکرم و امت اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد، از جمله، مسأله‌ی سرنوشت امت اسلامی و حوادث و جریاناتی است که بر این امت بزرگ می‌گذرد - »لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم« - در همه‌ی ادوار تاریخ این‌طور است. آنچه بر امت اسلامی می‌گذرد، برای روح مطهر نبی مکرم حایز اهمیت است؛ آن دو چشم بصیر و بینا، نگران حال امت اسلامی است. دورانهای سختی را این امت گذرانیده و فراز و نشیبهای متعددی را در تاریخ دیده است و امروز به یک نقطه‌ی تعیین‌کننده رسیده است. اگر امروز امت اسلامی همت کند، می‌تواند راهی را انتخاب کند که قلم بطلانی بر عقب‌ماندگیها و مشکلات و سختیها و ذلتهای دنیای اسلام بکشد. پیشوای این حرکت هم نخبگان جامعه‌اند؛ چه نخبگان سیاسی، چه نخبگان علمی و فرهنگی - در حوزه‌ی دین، در حوزه‌ی دانشگاه - که می‌توانند انتخاب این راه را به امت اسلامی توصیه کنند و نشان دهند. راه دیگر این است که امت اسلامی در همان غفلتی که دشمنان اسلام خواسته‌اند، بماند؛ در همان غفلت بمانیم و دچار اختلافات، تنگ‌نظریها، خودخواهیها و دنیاطلبی و بی‌مسئولیتی نخبگان شویم؛ و اگر این‌طور شود، مسیر سعادت دنیای اسلامی حداقل ده‌ها سال دیگر از دسترس امت اسلامی دور خواهد ماند؛ خاصیت این زمان ما این‌طور است؛ روز انتخاب امت اسلامی است. درست است که حرکت در راه رشد و صواب، یک امر دفعی نیست - تدریجاً و در میان‌مدت و بلندمدت نتیجه می‌دهد - اما حرکتِ ره‌نمایانه‌ی نخبگان و مسئولان، و تصمیم‌گیری آنها در همه‌ی دنیای اسلام، هر روز که تأخیر بیفتد، به ضرر امت اسلامی خواهد بود؛ همه باید احساس مسئولیت بکنند. امروز روز اتحاد دنیای اسلام است. شما ببینید برای به هم زدن همین اتحاد ضعیفِ کنونی، دشمن چقدر سرمایه‌گذاری می‌کند. اوضاع عراق را نگاه کنید؛ اوضاع دیگر مناطق اسلامی هم کم و بیش با همان توطئه‌ها دست به گریبان است، برای اینکه بین طوایف اسلامی، فِرَق اسلامی، اقوام اسلامی و ملتهای اسلامی، به بهانه‌های مختلف اختلاف بیندازند: اینها، آنها را بکشند؛ آنها، اینها را بکشند؛ اینها، بُغضِ آنها را در دل بپرورانند؛ آنها، متقابلاً کینه‌ی اینها را به دل بگیرند؛ نتیجه این بشود که از دشمن اصلی دنیای اسلام، طراحان تسلط و سیطره بر این منطقه از دنیا، غافل بمانند. اگر دنیای اسلام متحد باشد، نباید امروز فلسطین تنها بماند؛ نباید امروز دولت برخاسته‌ی از رأی ملت فلسطین زیر فشار قرار بگیرد و به قطع کمکها، در صورتی که از اصول خود منصرف نشود، تهدید بشود. دنیای اسلام بایستی با صدای واحد و با کلمه‌ی واحده، حمایت خودش را از ملت فلسطین و مسئولان فلسطینی اعلام کند و از پافشاری آنها بر اصولشان پشتیبانی کند. اگر این بشود، آن کسانی که خودشان بانی بدبختی ملت و کشور فلسطین هستند، دیگر نمی‌توانند این‌طور در میدان طلبکارانه حرف بزنند. این همه فاجعه علیه ملت فلسطین انجام می‌گیرد، آقایانِ اروپاییِ‌های بشردوست و طرفدار حقوق بشر)!(صمٌّبکم؛ گویی کرند، کورند و نمی‌بینند. آن وقت دولت فلسطینی به رأی و خواست مردم سر کار می‌آید، علیه‌اش حرف می‌زنند و موضع‌گیری می‌کنند. این، به خاطر تفرّق دنیای اسلام است؛ این، به خاطر خودخواهیهای نخبگان و سیاستمداران دنیای اسلام است. ما باید بیدار شویم؛ ما باید امروز بفهمیم که تصمیم ما، سرنوشت تاریخی دنیای اسلام را تعیین می‌کند. البته این تصمیم، فقط مربوط به شخص خود ما و امروزِ خود ما نیست. امروز هیچ راهی در مقابل امت اسلامی وجود ندارد، مگر اینکه به قدرت خود ایمان بیاورد و از ادامه‌ی انظلام پرهیز کند و تصمیم بگیرد زیر بار زورگویی نرود. ما ملتهای اسلامی را دعوت نمی‌کنیم به اینکه شمشیر به دست بگیرند و با کشورهای دنیا جنگ کنند؛ ما آنها را توصیه می‌کنیم به اینکه حق خود، قدر خود، عزت خود، عزت ملتهای خود، تاریخ و میراث ارزشمند خود را بشناسند، قدر آن را بدانند و به آن تکیه کنند؛ اجازه ندهند که دنیای کفر و استکبار - که امروز در مشت صهیونیست‌هاست - آنها را تحقیر کند؛ این حرف ماست. »عزیز

علیه ما عنتم»؛ سختی شما و سختی دنیای اسلام و ملت اسلامی، بر پیغمبر سخت است. «حریص علیکم»؛ می‌خواهد شما هدایت شوید؛ می‌خواهد شما سعادتمند شوید و می‌خواهد شما از این صراط مستقیم الهی - که برای سعادت دنیا و آخرت، پیش پای شما گذاشته است - استفاده کنید و پیش بروید؛ پیغمبر این را از ما می‌خواهد. ما عرض می‌کنیم وجود مقدس نبی مکرم و رسول اعظم اسلام، مهمترین نقطه‌ی ایجاد وحدت است. قبلاً- هم این را عرض کردیم که دنیای اسلامی می‌توانـد در این نقطه به هم پیوند بخورد؛ اینجا، جایی است که عواطف همه‌ی مسلمانها در آنجا متمرکز می‌شود؛ این، کانون عشق و محبت و دنیای اسلام است. حالا شما ببینید قلمهای پول گرفته‌ی از صهیونیست‌ها، همین کانون را مورد توجه قرار می‌دهند و به آن اهانت می‌کنند؛ برای اینکه اهمیت اهانت به امت اسلامی و تحقیر دنیای اسلام، کم‌کم از بین برود. این، نقطه‌ی اصلی است؛ سیاستمداران، نخبگان علمی و فرهنگی، نویسندگان، شعرا و هنرمندان ما روی این نقطه تکیه کنند و همه‌ی مسلمانها با این شعار به هم نزدیک شوند. موارد مورد اختلاف را در نظر نگیرند، یکدیگر را متهم نکنند، یکدیگر را تکفیر نکنند و یکدیگر را از حوزه‌ی دین خارج نکنند. دلها در سراسر امت اسلامی، به یاد پیامبر و به عشق پیغمبر طراوت پیدا می‌کند؛ همه‌ی ما دلباخته و عاشق آن بزرگواریم. این هفته، حقیقتاً هفته‌ی وحدت است؛ این ایّام حقیقتاً ایّام اتحاد مسلمانهاست. مسئولان سیاسی، وظیفه‌شان سنگین است؛ مسئولان فرهنگی، نویسندگان و علما، باید از طرح مسائل اختلاف‌آفرین و تفرقه‌افکن بپرهیزند؛ هم سنّی و هم شیعه، همه، باید روی این نقطه‌ی اتحاد تکیه کنند. و توقع از علما و زبدگان و نخبگان سیاسی است که خطورت زمان را بفهمند، اهمیت اتحاد مسلمانان را بفهمند و توطئه‌ی دشمنان را برای شکستن این اتحاد و همدلی بفهمند. این حرف و عرض ما به ملت خودمان و به دنیای اسلام است و از خداوند متعال می‌خواهیم که به شرف و عزت و آبروی پیغمبر در نزد خود او، ان‌شاءاللّه دنیای اسلام را در این راه موفق بدارد و فردای امت اسلامی را بهتر از امروزش قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً از آقایان خیلی متشکریم. هر دو مقوله، حقاً و انصافاً در خور توجه فکرهای نقادِ محققان و صاحب‌نظران هست. من در مقوله‌ی خودِ مسأله‌ی مشروطیت چند نکته در ذهنم هست، که آنها را عرض می‌کنم. آقای نجفی درست گفتند که اگر ما چشم‌انداز گذشته را درست تشخیص بدهیم، برای ترسیم چشم‌انداز آینده، خیلی مؤثر خواهد بود؛ و اصلاً معرفت و شناخت جریان‌ها جز با این کار ممکن نیست. بنابراین، نگاهی بکنیم و ببینیم چه اتفاقی در مشروطیت افتاد. البته با دوستان در دو سال قبل هم که جلسه داشتیم، صحبت‌هایی در این زمینه‌ها شد و من، فی‌الجمله، در جریان تفکرات و اقدامات آقایان هستم، که جهت‌گیری‌هایشان کاملاً درست است؛ منتها حالا آنچه که به ذهنم می‌رسد، عرض کنم: در مشروطیت، نقش علما نقشی نیست که قابل مقایسه با نقش دیگران باشد. در سال‌های پیش از مشروطیت - یعنی سال‌های سلطنت مظفرالدین شاه - انجمن‌های پنهانی تشکیل می‌شد و نشست‌های گوناگونی بود که هم علما، هم غیرعلما بودند و آثار آنها در مشروطیت منعکس بود؛ منتها آن چیزی که مشروطیت را به ثمر رساند، این انجمن‌ها نبود؛ آن حضورِ مردمی‌ای بود که جز با فعالیت و تأثیر علما امکان‌پذیر نبود؛ یعنی اگر فتوای آخوند نبود، فتوای آشیخ عبداللّه مازندرانی و امثال اینها نبود، اصلاً امکان نداشت این حرکت در خارج تحقق پیدا کند. علاوه بر این‌که در همان کارهای دسته‌جمعیِ خواصی - نه عوامی - هم باز علما نقش غالب را داشته‌اند. شما نگاه کنید ببینید در همان وقتی که انجمن‌های مشروطیت - یعنی انجمن‌های بعد از فرمان - تشکیل شد، مؤثرترین آدمها در مهم‌ترین مراکز کشور، علمایند. انجمن تبریز را ببینید، انجمن مشهد را ببینید، انجمن رشت را ببینید؛ اینها جاهای حساسند که عناصر اصلی و مؤثرشان، علما هستند. بنابراین، نقش روحانیت در مشروطیت، اولاً نقشی نیست که قابل انکار باشد، ثانیاً قابل مقایسه باشد با نقش دیگرانی که

بودنـد؛ روشـنفکرها، و در مرحله‌ی بعـد، بعضـی از صاحبـان قـدرت و متنفـذان دولتی. وقتی به علمـا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سابقه‌ی فعالیت علما خیلی بیش از دوره‌ی مشروطیت است. شاخصه‌ی آن فعالیت‌های قبلی، «ضد بیگانه بودن» بود. اصلاً وجه ضد استبدادی در فعالیت‌های علما، یک وجه منطوی در جنبه‌ی ضد بیگانه و ضد اسـتعماری بود. مثلاً فتوای مرحوم میرزای شـیرازی، اقدام مرحوم ملاـعلی کنی در قضـیه‌ی رویتر و از این قبیـل، قبـل از آنهـا در قضایـای مبـارزه‌ی با روس‌ها، اصلِ حرکت مرحوم آخونـد در جهت تهدید روس‌ها برای اشغال ایران و بقیه‌ی این کارهایی که شما می‌بینید، وجه غالب و اصلی بوده است و البته در مسأله‌ی مشروطیت هم وجه ضـد اسـتبدادی در حرکت علما واضـح و روشن شـد، که حالا عرض می‌کنم که چگونه این مسأله شـکل گرفت. ما از این مقدمه چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه این است که اگر کسـی وجه ضد سـلطه‌ای بیگانه را در حرکت مشـروطه ندیده بگیرد، مثل این است که ماهیت و هویت این حرکت را ندیـده گرفته. خودِ این، می‌توانـد برای ما تفسیر و تحلیل کند دعواهایی را که علمای داخل در مشـروطه با غیر خودشان داشـته‌انـد؛ در درجه‌ی اول مرحوم شـیخ فضل‌اللَّه و کسانی از قبیل ایشان؛ در درجه‌ی بعد، مرحوم سـید عبداللَّه بهبهانی و مرحوم سـید محمد طباطبایی و بقیه‌ی کسانی که باز از علما بودند و بعد، از مشـروطه برگشـتند. در نتیجه، مسأله‌ی ضدسـلطه‌ی بیگـانه را بایـد حتمـاً در نظر گرفت. من حالاـ یک نگاهی می‌کنم به حرکت مشـروطیت؛ یعنی از سال ۱۲۸۵ شمسی تا ۱۲۹۹؛ چهارده سال است. آقای حـداد فرمودند: نوزده سال؛ به لحاظ سـلطنت رضاشاه. در حالی که آن را اصـلاً به حساب نیاورید. حکومت رضاشاه از سـلطنتش که شـروع نشد، از کودتای ۱۲۹۹ شـروع شد؛ اصـلاً اسـتبداد از آن وقت شروع شد. رضاخان بود که توانست آن اسـتبداد قاهرِ رضاخانی را - سـردار سپه بود - مثل یک میوه‌ی رسـیده‌ای در دامن او بگـذارد؛ والّا امکان نـداشت. پس مبدأ استبداد دوم را، سال ۱۲۹۹ بگذارید. این حرکت انگلیسـی که فعال مایشاء در قضیه‌ی مشروطیت و مابعد مشروطیت بودند، در چه دوره‌ای از تاریـخ غرب و تاریـخ انگلیس واقع می‌شود؟ از وقتی که غربی‌ها و اروپایی‌ها در اوج نشاط تمدن و پیشـرفت علمی و سیاسـی‌اند؛ یعنی یک حرکت پُرنشاط امیدوارِ مهاجمی به همه‌ی دنیا دارند، که شـما ببینید دوران اسـتعمار در این‌جا به اوج رسیده؛ یعنی همه‌جـا، در واقع همه جـای مناطق زرخیزِ عالم، تحت اسـتعمار است و یکی از جاهایی که بایـد تحت اسـتعمار قرار بگیرد، این منطقه‌ی نفت‌خیز است. در آن زمـان، نقش نفت تـازه به‌مرور داشت برای غربی‌هـا واضـح می‌شـد و شایـد در آن روز مهمتر از نفت برای آنهـا مسـأله‌ی ایجـاد یـک حـائلی برای هندوسـتان بود؛ چون هندوسـتان برای انگلیس‌هـا خیلی مهم بود و منـاطق ایران و عراق حائلی بودنـد که نگذارنـد روس‌تزاری به هندوسـتان دست پیدا کند. بنابراین، ایران یکی از آماج‌ها و اهداف حتمی انگلیس‌ها بود. در آن چهارده سال اینها چه کار کردند؟ اول، فرصت‌طلبی کردند و تا این حرکت عدالت‌خواهی مشـروطیت را در ایران به‌وسـیله‌ی عوامـل‌شان از نزدیک حس کردنـد، خیلی ماهرانه روی این حرکت دست گذاشـتند و آن را در اختیار گرفتنـد. جزو اولین کارهایی هم که کردند، این بود که ارکان اصـلیِ جنبه‌ی دیگرِ این حرکت را که جنبه‌ی دینی و ملی باشد، از صحنه حذف کردند، بعد هم با اسـتفاده از هرج و مرجی که در ایران به وجود آمـد - می‌توان احتمـال داد که خیلی از این موارد هرج و مرج (حوادث آذربایجـان، حوادث شـمال غربی کشور و مسـأله‌ی ارومیه) با تحریک خود اینها بوده، که قرائنی هم دارد. اتفاقاً «کسـروی» حوادث شـمال غربی کشور را خیلی خوب تشـریح می‌کنـد و انسـان می‌بینـد چه اتفـاقی آن‌جا افتاده - زمینه را برای یک حکومت اسـتبدادی مطلق، یعنی همان چیزی که مشـروطه ضـد او آمده بود، فراهم کردند و بعد هم در ۱۲۹۹ این مستبد را آوردند سر کار؛ یعنی چهارده سال طول می‌کشد تا جامعه‌ی استبدادی‌ای را که به‌وسیله‌ی نهضت ملی و اسلامی مردم داشت مضمحل می‌شد، با مقدماتی که خودشان انجام دادنـد، به یـک جامعه‌ی اسـتبدادیِ غیر قابل اضـمحلال تبـدیل کننـد. در این اثنا، جنگ جهانی اول هم اتفاق می‌افتـد که با پیروزیِ جبهه‌ای که انگلیس‌ها در آن هستند، به انگلیس‌ها یک قـدرت جدیـدی می‌دهـد و اینها می‌توانند آزادانه هر کاری بکنند. می‌دانید که اینهـا در همین سـال‌ها عراق را هم فتـح کردنـد؛ یعنی مابین سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۲۰؛ در واقع ۱۳۳۳ قمری تا ۱۳۳۸ قمری. اینها درباره‌ی عراق یک سلسـله اقداماتی را شـروع کردند که انسان می‌فهمد که این اقدامات، اولاً با پشتگرمی اینها به پیروزی در جنگ

بوده، ثانیاً به دلیل تسلط بر ایران بوده است. اینها در ۱۹۲۰ توانستند عراق را قبضه کنند که «ثورةالعشرین» - انقلاب ۱۹۲۰ - عراقی‌ها کاملاً سرکوب شد و اینها حکومت را به وجود آوردند. در همان سال - یعنی تقریباً در یک سال؛ حالا شاید از لحاظ ماه‌های میلادی یک مقداری این‌ور و آن‌ور باشد - رضاخان سر کار آمده؛ در ۱۲۹۹ و در ۱۹۲۰ یا ۲۱، ملک فیصل اول در عراق سرکار آمده است و پادشاهی، کاملاً در مشت انگلیس‌ها بود و به وسیله‌ی خودِ آنها در آن‌جا به وجود آمده؛ یعنی یک حرکت کاملاً حساب‌شده‌ی دقیقِ خوبی را انگلیس‌ها انجام دادند. من البته نمی‌خواهم از اهمیت مشروطه - که آقایان فرمودید - در تاریخ کشورمان، که درست است، صرف‌نظر کنم؛ این چیز خیلی مهمی است و قابل انکار نیست؛ مثل خیلی از کارهایی که دشمنان یک ملتی کرده‌اند، اما آن کار به‌مرور تبدیل شده به چیزی که به نفع آن ملت است. حالا مشروطه را که خود ملت ما شروع کرد، او استفاده کرد! اما مثلاً فرض کنید که حزب کنگره‌ی هند را انگلیس‌ها به وجود آوردند، ولی استقلال هند به‌وسیله‌ی حزب کنگره انجام گرفت! یعنی خود این به‌مرور زمان تبدیل شد به پایگاهی علیه انگلیس‌ها. این، ممکن است و ایرادی ندارد. شما به مشروطه افتخار بکنید و مشروطه را جزو نقاط عطف تاریخ ایران بدانید؛ اما حقیقت صحنه و آنچه در خارج واقع شد، این است. حالا ما ببینیم نهضت علما چه بود. به نظر من روی آن خیلی کار نشده و یکی از نقاطی که حتماً باید رویش تکیه بشود، این است؛ این‌که نهضت علما چه بود؟ نکته‌ی اول این است که شعار علما، «عدالتخواهی» بود. به طور مشخص آنچه که می‌خواستند، «عدالتخانه» بود. درست است؟ این، یک توقع اخلاقی نبود؛ چون خواست عدالت چیزی نبود که این همه سر و صدا بخواهد. اگر یک درخواست و توصیه‌ی اخلاقی بود، این چیزی است که همیشه بوده و همیشه علما و بزرگان، مردم را به عدالت یا حکام را به عدالت تشویق می‌کردند؛ اما این جنجالی که به وجود آمد و آن تحصن‌ها، آن ایستادگی‌ها و بعد مقابله‌هایی که با دستگاه استبداد شد و فداکاری‌هایی که انجام گرفت، فقط یک درخواست اخلاقی محض نبود، بلکه آنها چیز دیگری را که فراتر از یک درخواست اخلاقی بود، می‌خواستند. نکته‌ی دوم این‌که آن عدالتی که اینها می‌خواستند، دقیقاً و مستقیماً عدالت در زمینه‌ی مسائل حکومتی بود؛ چون مخاطب اینها حکومت بود. می‌دانید قضایا از عملکرد حاکم تهران شروع شد؛ آن جنجال در مسجد سید عزیزاللّه و مسجد جامع ظاهراً. البته همه‌ی اینها زمینه‌های تاریخی دارد و معلوم است؛ اما این غده این‌جا بود که سر باز کرد و منفجر شد. بنابراین، مخاطب این عدالتخواهی، حکومت و دولت بود و آحاد مردم - تجار، بقیه‌ی کسانی که ظلم می‌کنند در خلال جامعه - نبودند؛ بلکه محور و مرکز اصلی، حکومت بود. نکته‌ی سوم این است که آنچه اینها می‌خواستند، یک بنیاد تأمین‌کننده‌ی عدالت بود، که اسمش را می‌گذاشتند «عدالتخانه». حالا این عدالتخانه چه‌جور تفسیر می‌شد، ممکن است در نظر خود آنها هم واضح نبود. ما ادعا نمی‌کنیم که آنها مثل نسخه‌ی مشروطیت که در نظر اروپایی‌ها و غربی‌ها یک نسخه‌ی عمل‌شده‌ی واضحی بود، روشن بود که چه می‌خواهند؛ ما نمی‌گوییم که در نظر علما و متدینین، نسخه‌ی عدالتخانه به همین وضوح بود؛ نه، لیکن فی‌الجمله این بود که می‌خواستند یک دستگاه قانونی‌ای وجود داشته باشد که بتواند پادشاه و همه‌ی سلسله مراتب حکومتی را تحت کنترل و نظارت خودش قرار بدهد، تا اینها ظلم نکنند؛ تا عدالت تأمین بشود؛ یعنی یک دستگاه این‌جوری می‌خواستند. حالا این می‌توانست تفسیر شود به مجلس شورای ملی یا مجلس شورای اسلامی؛ می‌توانست تفسیر شود به یک چیز دیگر. آنچه آنها می‌خواستند یک نهاد عملی و یک واقعیت قانونی بود که قدرت این را داشته باشد که جلوی شاه را بگیرد؛ چون شاه اسلحه و سرباز داشت که اگر می‌خواستند جلوی او را بگیرند، طبعاً بایستی این دستگاه قدرتی فراتر از سرباز و سربازخانه داشته باشد. اینها را بایست فکر کرد، که اگر می‌خواستند، دنبال این بودند، لابد قاعدتاً فکر این را هم می‌کردند؛ یعنی طبعاً منابع مالی و منابع نظامی در اختیار او قرار می‌گرفت، تا بتواند اجرای عدالت کند و عدالت را بر حکومت و بر شخص شاه تحمیل کند. نکته‌ی آخر هم این‌که معیار این عدالت، قوانین اسلامی بود؛ یعنی عدالت اسلامی می‌خواستند؛ در این هیچ تردیدی نیست و این را بارها و بارها گفته بودند. آنچه که مورد درخواست مردم بود این بود، که متنش هم مواد اسلامی و احکام اسلامی و قوانین اسلامی است. انگلیس‌ها همان‌طور که

شما فرمول واقع شـده‌ی خارجی‌اش را به‌روشـنی می‌دانیـد، آمدنـد بر این موج فرصت‌طلبانه مسلط شدنـد و این را گرفتنـد و از شاه عبـدالعظیم هـدایتش کردنـد به سـفارت انگلیس، بعـد هم گفتند مشـروطه! مشـروطه هم از نظر الهام‌دهندگان معلوم بود که معنایش چیست! کسانی که تحت تأثیر اینها بودنـد، در درجه‌ی اول روشـنفکرهای غرب‌زده بودند که البته قدرت‌طلبی هم در آنها مؤثر بود؛ یعنی این‌طور نبود که مـا فرض کنیم روشـنفکرهای آن زمـان از قبیـل همین افرادی که اسم آوردیـد که تاریـخ‌ها را نوشـته‌انـد و در انجمن‌ها حضور داشـته‌انـد، صـرفاً می‌خواسـته‌انـد نسـخه‌ی غربی مشـروطیت در ایران تحقق پیدا کند؛ ولو خودِ آنها کنار بمانند؛ نه، به‌هیچ‌وجه این را نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند در حکومت باشند؛ کما این‌که برای این کار تلاش هم کردند و کسانی که به اینها ملحق شدند؛ از قبیل تقی‌زاده و غیر او، می‌خواستند در حکومت حضور داشته باشند. پس، فعالان روشنفکر این طور بودند. علاوه بر این، عده‌ای از قدرتمندان و رجال حکومتی هم به‌تدریج وارد این ماجرا شدند. بنابراین، حقیقت آنچه که در صـحنه اتفاق افتاد، این است. نکته‌ای که در کنـار این مسـأله، مـورد توجهم هست، این است که چه شـد که غربی‌هـا، مشـخصاً انگلیسـی‌هـا، در این مسـأله کامیاب شدند؛ از چه شـگردی استفاده کردند که کامیاب شدند. در حالی که مردم که جمعیت اصلی هستند، می‌توانستند در اختیار علما باقی بماننـد و اجازه داده نشود که شـیخ فضل‌اللّه جلو چشم همین مردم به دار کشـیده شود؛ قاعـده‌ی قضـیه این بود. به نظر من مشـکل کار از این‌جا پیش آمـد که اینها توانسـتند یک عده‌ای از اعضای جبهه‌ی عدالت‌خواهی - یعنی همان اعضای دینی و عمدتاً علمـا - را فریب بدهنـد و حقیقت را برای اینها پوشـیده نگه دارنـد و اختلاف ایجاد کننـد. انسان وقتی به اظهاراتی که مرحوم آسـید عبـداللّه بهبهـانی و مرحوم سـید محمـد طباطبـایی در مواجهه و مقـابله‌ی بـا حرف‌هـای شـیخ فضل‌اللّه و جناح ایشان داشـته‌انـد، نگاه می‌کنـد، ایـن مسأله را درمی‌یابـد که عمـده‌ی حرف‌هـا به همین است که این‌طـور می‌گفته‌انـد. این حرف‌هـا به نجـف هم منعکس می‌شده و شما نگاه می‌کنید که همین اظهارات - انسان در کار مرحوم آقا نجفی قوچانی، در آن کتاب و در مذاکراتی که در نجف در جریان بوده، اینها را می‌بیند - و حرفهایی را که از سوی روشـنفکرها و به‌وسیله‌ی عمال حکومت گفته می‌شد و وعده‌هایی را که داده می‌شد، حمل بر صحت می‌کردند. این‌طور می‌گفتند که: شما دارید عجله می‌کنید؛ سوءظن دارید؛ اینها قصد بدی ندارند؛ اینها هم هـدف‌شان دین است! این مسائل در مکاتبات، نامه‌های صـدر اعظم و ... به مرحوم آخونـد منعکس شده است. انسان می‌بیند که حساسـیت آنها را در مقابل انحراف کم کرده‌اند؛ اما حساسـیت بعضـی‌ها مثل مرحوم آشیخ فضل‌اللّه باقی ماند؛ اینها حساس ماندند؛ اصـرار کردنـد و در متمم، آن مسأله‌ی پنج مجتهد جامع‌الشـرایط را گنجاندند و مقابله کردند. یک جمع دیگری از همین جبهه، این حساسـیت را از دست دادنـد و دچار خوش‌باوری و حُسن‌ظن و شایـد هم نوعی تغافل شدند. البته انسان حدس می‌زند که بعضـی از ضعف شخصـیتی‌ها و ضـعف‌های اخلاقی و هوای نفس بی‌تأثیر نبود؛ حالا ولو نه در مثل مرحوم سـید عبـداللّه یا سـید محمد؛ اما در طبقات پایین، بلاشک بی‌تأثیر نبوده که نمونه‌ی واضـحش امثال شیخ ابراهیم زنجانی‌ست. اینها بالاخره جزء علما بودند. شیخ ابراهیم هم تحصـیلکرده‌ی نجف بود، هم مرد فاضـلی بود؛ امـا تحت تـأثیر حرف‌های آنها قرار گرفتنـد و غفلت‌زده شدنـد و مقـداری هوای نفسانی در اینها اثر گـذاشت و اختلاف از این‌جا شـروع شد. من به انقلاب خودمان که نگاه می‌کنم، می‌بینم هنر بزرگ امام این بود که دچـار این غفلت نشـد؛ اسـاس کار امام این است. امام اشـتباه نکرد که حرفی را که گفته بود و هـدفی را که اتخاذ کرده بود، در سـایه‌ی تنبیه و ظاهرسـازی‌هـای شـعارهای دیگران گم کنـد و فراموش کنـد. این، اسـاس کار موفقیت امام بود که مسـتقیم به طرف هدف پیش رفت؛ صـریح و عریان آن را جلوی چشـمش قرار داد و به طرف آن حرکت کرد. متأسفانه این کار را زعمای روحانی و مشروطه نکردند و بر ایشان غفلت ایجاد شد؛ فلذا اختلاف شد. اختلاف که به وجود آمد، آنها تسلط پیدا کردند. وقتی قدرت دست آنهـا آمـد، دیگر کاری نمی‌شـد کرد. عین همین قضـیه را من در قضایای عراق دیـدم. در قضایای عراق هم اول علما به طور جـدی وارد شدنـد، بعـد تعبیر و توجیه شـروع شـد: حالا شایـد اینها راست بگویند! شاید هدف بدی نداشـته باشـند!انگلیس‌ها در آن‌جا بین مردم عراق شـعارهایی را پخش کردند: «جئنا محررین لا مسـتعمرین!»؛ ما نیامده‌ایم برای اسـتعمار شـما، ما آمده‌ایم شـما را از دسـت

عثمانی‌ها آزاد کنیم! همین حرفی که حالا آمریکایی‌ها در این برهه‌ی اخیر به عراقی‌ها می‌گفتند: ما آمده‌ایم شما را از دست صدام آزاد کنیم، نیامده‌ایم برای این‌که بر شما تسلط پیدا کنیم! آن وقت آنها در آن‌جا از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ ظاهراً یا ۵۷، سی‌وهشت سال عراق را آن‌چنان فشردند که وقتی انسان این سال‌های طولانی را نگاه می‌کند و می‌خواند، گریه‌اش می‌گیرد که اینها در عراق و البته غالباً هم به‌وسیله‌ی خودِ همین عناصر عراقی چه کرده‌اند: از کشتار مردم، از نهب مردم، از غارت کشور، عقب نگه داشتن کشور و ذلت‌هایی که بر ملت عراق تحمیل کردند. در این‌جا هم همین‌جور است؛ در این‌جا هم آمدند و شعارهای برّاقی را مطرح کردند و عده‌ای را غافل کردند، که ما اگر می‌خواهیم از تجربه‌ی مشروطیت استفاده کنیم، نباید بگذاریم این اشتباه تکرار شود؛ یعنی بایستی آن هدفی را که انقلاب اسلامی ترسیم کرده، صریح و بدون هیچ‌گونه مجامله در نظر داشته باشیم. البته رعایت اقتضائات زمان غیر از این حرف‌هاست؛ غیر از این است که ما هدف را فراموش و گم کنیم و به شعارهای دیگران دل ببندیم. آنچه من بر آن اصرار دارم، مسأله‌ی تاریخ‌نگاری مشروطه است که از سال‌ها پیش با دوستان متعددی این را درمیان گذاشته‌ام و بحث کرده‌ام. ما واقعاً احتیاج داریم به یک تاریخ مستندِ قویِ روشنی از مشروطیت. مشروطیت را باید درست تبیین کنیم، که البته وقتی این تاریخ تبیین شد و در سطوح مختلف آماده شد - چه در سطوح دانش‌آموزی و دانشگاهی، چه در سطوح تحقیقی - پخش و منتشر خواهد شد. حقیقت این است که ما هنوز از مشروطیت یک تاریخ کامل جامعی نداریم؛ این در حالی است که نوشته‌های مربوط به مشروطیت از قبیل همان نوشته‌ی ناظم‌الاسلام یا بقیه‌ی چیزهایی که از آن زمان نوشته شده، در اختیار مردم است؛ دارند می‌خوانند و برداشتهایی از قضیه‌ی مشروطیت می‌کنند که این برداشتها غالباً هم صحیح نیست. ان‌شاءاللَّه موفق باشید.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان سراسر کشور در حاشیه مراسم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً- به همه برادران و خواهران عزیز معلم و خدمتگزار آموزش و پرورش کشور خوش‌آمد عرض می‌کنیم. هر سال به مناسبت «روز معلم» ما دیداری با معلمان عزیز داریم، لیکن این جلسه‌ی صمیمی و نسبتاً طولانی - که امروز خواهیم داشت - اولین‌بار است که اینجا تشکیل می‌شود. من خوشحالم از اینکه امروز ساعتی در جمع فرزانگان، معلمان و کمربسته‌گان تربیت و تعلیم نسل نوِ کشور خواهم بود. به روح مطهر شهید مطهری و همچنین دو شهید برجسته‌ی آموزش و پرورش - شهید رجایی و شهید باهنر - و بقیه‌ی شهدای عزیز درود می‌فرستیم. این جلسه در درجه‌ی اول، یک جلسه‌ی نمادین برای ابراز ارادت به معلمان است. در واقع با اظهار ارادت به شما عزیزانی که اینجا تشریف دارید، ما بدین وسیله به جامعه‌ی بزرگ معلمان در سراسر کشور، اظهار ارادت و اخلاص می‌کنیم و به آنها عرض می‌کنیم که ما قدر وجود شما، شغل شما و زحمات شما را می‌دانیم. در درجه‌ی بعد، این جلسه فرصتی است برای اینکه ما از مسائل آموزش و پرورش، فراتر از گزارش و نوشته، از زبان و دل کسانی که در اعماق این اقیانوس وسیع مشغول تلاش و خدمت هستند، مطالبی را بشنویم. اگر در پایان این جلسه وقتی باقی ماند، بنده هم چند جمله‌ای عرض خواهم کرد. چنانچه وقتی هم باقی نماند، به استفاده‌ی از بیانات شما بسنده خواهیم کرد. به هر صورت، امیدوارم که این جلسه ان‌شاءاللَّه جلسه‌ی مبارکی باشد و ما و خانواده‌ی آموزش و پرورش کشور را نسبت به کار سنگینی که این مجموعه‌ی بزرگ برای آینده و سرنوشت این کشور بر دوش دارد، یک قدم نزدیک‌تر کند ... این جلسه تاکنون، بسیار جلسه‌ی خوبی بود. مطالبی که دوستان بیان کردند، مطالب کارشناسی بود. خود شما معلمید و در دقایق کار آموزش و پرورش واردید، مطلعید و نظراتتان برای امثال ما حجت است. من مواردی را از بیانات دوستان یادداشت کردم. البته بعضی تکرار حرفهایی بود که قبلیها زده بودند و تأکید می‌کرد بر اهمیت این نکاتی که مورد نظر شما دوستان بود. بخشی از اینها به عهده‌ی وزیر محترم و مدیران عالی وزارتخانه است که اینجا حضور دارند و بعضی فراتر از حوزه‌ی کار و تواناییهای وزارت آموزش و پرورش است؛ یعنی به عهده‌ی دستگاه دولتی است. آنچه را هم که ما

باید در این زمینه سفارش و تأکید کنیم، به توفیق الهی خواهیم کرد. آنچه که مهم است و همه‌ی شما به آن توجه دارید و در بیانات دوستان تکرار شد، این است که آموزش و پرورش سنگ بنای آینده‌ی کشور است. ما اگر مشکلاتی در زمینه‌های اخلاقی و رفتاری، علمی، اعتماد به نفسِ ملی و عمومی و در زمینه‌های گوناگون دیگر داریم، در ریشه‌کاویِ اینها به آموزش و پرورش می‌رسیم. همان‌طور که بعضی دوستان گفتند، آموزش و پرورش از مراکز دیربازده است، لیکن بازده آموزش و پرورش یک بازده حیاتی، تعیین‌کننده و ماندگار است. اگر آموزش و پرورش در یک کشور ارتقاء پیدا بکند و اصلاح شود، در اقتصاد، سلامت و بهداشت، محیط زیست، مرگ و میر، باروری، زیبایی و هنر، رفتارهای گوناگون مردم در سطح جامعه با یکدیگر، و فراتر از همه‌ی اینها، در دین، فلسفه و اخلاق تأثیر خواهد گذاشت. امروز در دنیا به زبان کودکی به کودکان فلسفه می‌آموزند؛ یعنی چیزی که از نظر بعضی از طراحان کشور ما بی‌معنی است؛ فکر می‌کنند فلسفه مخصوص آدمهای ریش و سبیل‌دار و کسانی است که یک سنی از آنها گذشته باشد. نگاه مدرن به مسائل حیات، امروز پیشروان علمی دنیا را به اینجا رسانده که باید فلسفه را از دوره‌ی دبستان به کودکان تعلیم داد؛ البته با زبان کودکی. این را به عنوان یک مثال عرض کردم برای روشن شدن این مطلب که آموزش و پرورش چقدر می‌تواند در آینده‌ی یک کشور اثر بگذارد، که البته برای شما هم روشن است. اکنون اقتصادِ مبتنی بر علم، سیاستِ مبتنی بر علم و جامعه‌ی علم‌محور، جزوِ شعارهای امروز دنیاست. ما اگر بخواهیم از قافله‌ی حرکت جهانی عقب نمانیم - چه برسد به اینکه بخواهیم نقش تعیین‌کننده، پیش‌رونده و پیش‌برنده ایفا کنیم - چاره‌ای نداریم جز اینکه یک نگاه بنیانی و اساسی به آموزش و پرورش بیندازیم. در زمینه‌ی عدالت هم همین‌طور است. بعضی از دوستان به مسئله‌ی عدالت در آموزش و پرورش اشاره کردند؛ اگر ما در مدیریت آموزش و پرورش به مسئله‌ی عدالت توجه کنیم، نتیجه این خواهد شد که در آینده‌ی کشور، عدالت نسبی بین قشرها و مناطق کشور برقرار خواهد شد. اگر ما امروز در آموزش و پرورش نگاه عدالت محور نداشته باشیم، نتیجه این خواهد شد که اختلاف طبقاتی در آینده‌ی کشور روزبه‌روز بیشتر خواهد شد؛ تأثیرات آموزش و پرورش را ببینید! نگاهِ غیر عدالت‌محور، این است که ما در کشور مدارس پیشرفته‌ی مجهز به بهترین تجهیزات در یک جاهایی، و مدارس محرومِ کپری یا شبیه کپری در یک مناطق دیگر داشته باشیم؛ معلم ممتاز برجسته برای تعدادی از مدارس، و معلمان خسته یا کم‌سواد برای تعداد دیگری از مدارس داشته باشیم. این درست ضد نگاه عدالت‌محور است. نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه اینکه: جمعی از کودکان امروزِ ما بدون هیچ دلیلی (جز اینکه یا پول دارند یا در یک منطقه‌ی برخوردار زندگی می‌کنند) از عالی‌ترین تحصیلات برخوردار خواهند شد و یک عده‌ی دیگر در سطوح بسیار پایینی خواهند ماند، پیش نخواهند رفت و استعدادهایشان رشد نخواهد کرد. البته عدالت به معنای این نیست که ما با همه‌ی استعدادها با یک شیوه برخورد کنیم؛ نه، استعدادها بالأخره مختلف است؛ نباید بگذاریم استعدادی ضایع بشود و برای پرورش استعدادها بایستی تدبیر بیندیشیم؛ در این تردیدی نیست. اما ملاک، باید استعدادها باشد، لاغیر. عدالت، این است. بنابراین نتیجه این شد که آموزش و پرورش آن قاعده‌ی اساسی، (به قول معمارها و بنّاها) آن فونداسیون اساسی برای بنای رفیعی است که ما می‌خواهیم برای آینده‌ی کشورمان داشته باشیم. این یک واقعیتی است که ما را ده‌ها سال عقب نگه داشته‌اند و این ده‌ها سال، تصادفاً در دوران شکوفایی و پیشرفت علمی بوده است. ما بدون اینکه خودمان بخواهیم و اراده‌ای داشته باشیم، ده‌ها سال - از اواخر دوران قاجار تا تمام دوران پهلوی - ما را عقب نگه داشتند؛ این واقعیتی است. ما امروز باید عرق بریزیم، تلاش کنیم و همه‌ی توانمان را مصرف کنیم تا این فاصله را تا آن‌جایی که ممکن است، کم کنیم. اعتقاد بنده بر اساس تجربه و نگاه‌های علمی کارشناسانی که در این زمینه‌ها نظر داده‌اند، این است که «می‌توانیم»؛ این چیزی نیست که ممکن نباشد. در سنن الهی و قوانین آفرینش، راه‌های میانبر، فراوان است؛ هنر این است که این راه میانبر را کسی پیدا کند؛ بنابراین می‌توانیم ؛ منتها تلاش لازم دارد. با این مقدمه، آنچه که ثابت می‌شود، حرفی است که چند نفر از شما برادرها و خواهرها گفتید و بنده هم عمیقاً به این حرف معتقدم که آموزش و پرورش، مهمترین دستگاه مولّد ماست؛ دستگاه مولّد، نه یک دستگاه مصرف‌کننده. ما بایستی برای آموزش و

پرورش مایه بگذاریم. این مایه گذاشتن، فقط پول نیست؛ پول فقط جزئی از مایه‌هایی است که باید گذاشت؛ مهمتر از پول، فکر است. بهترین و برجسته‌ترین فکرها باید بنشینند برای آموزش و پرورش طراحی کنند؛ باید فلسفه‌ی آموزش و پرورش اسلامی، واضح باشد و بر اساس این فلسفه، افق آینده‌ی آموزش و پرورش کشور روشن باشد؛ معلوم باشد ما دنبال چه هستیم و کجا می‌خواهیم برویم و بر اساس آن خطکشی بشود، برنامه‌ریزی بشود و راه‌ها مشخص بشود؛ ما به این احتیاج داریم. آموزش و پرورش باید از روزمرّگی بیرون بیاید؛ این اساس حرف است. البته مخاطب این حرف در درجه‌ی اول، وزیر محترم و مسئولان عالی آموزش و پرورش‌اند و سپس همه‌ی کسانی که در سلسله مراتب آموزش و پرورش و در هر نقطه‌ای که می‌توانند در خارج کردن آموزش و پرورش ما از حالت روزمرّگی و اسارت در چهارچوب روشهای متحجر و منسوخ تأثیر بگذارند. من دو، سه نکته‌ی کوتاه هم در اینجا عرض بکنم؛ یکی مسئله‌ی «پرورشی» است. حالا معاونت پرورشی یا مرکز پرورشی - به هر شکلی - سازماندهی‌اش به عهده‌ی خود مسئولان محترم است. به این معنا کم‌اعتنایی و بی‌اعتنایی شد. آن روزی که معاونتهای پرورشی را از سطوح مختلف حذف کردند، بنده صریحاً با این کار مخالفت کردم؛ به من هم نگفتند که بنا ندارند این حرف را گوش نکنند؛ اما گوش نکردند. مهمترین کاری که باید امروز در کنار آن قاعده‌سازی انجام بگیرد، این است که به مقوله‌ی پرورش - به هر شکلی - اهمیت داده شود ؛ نه چون ما مسلمانیم، مسئله فقط این نیست. امروز در دنیای غربِ از لحاظ دانش و فناوری پیشرفته، مسئله‌ی پرورش در بسیاری از کشورها جزوِ آن مبانی اصلی است؛ مسئول و مأمور پرورشی وجود دارد. به پرورش اهمیت می‌دهند. پرورش فقط دیندار شدن و عمق ایمان یافتن نیست که ما دنبالش هستیم. پرورش تأثیر خودش را در رفتارها، برخوردها، رشد شخصیت، تقویت اعتماد به نفس و جوشاندن چشمه‌ی استعداد نشان می‌دهد. بنابراین مسئله‌ی پرورشی، یک مسئله‌ی مهم است. مسئله‌ی دیگری که من می‌خواهم به عنوان یک نکته عرض بکنم، مسئله‌ی «قرآن» در آموزش و پرورش است. قرآن در آموزش و پرورش حقیقتاً مهجور واقع شده است. یک وقتی - چند سال قبل از این - یکی از روحانیون محترم و مطلع از بسیاری از مسائل تبلیغی، یک نکته‌ای را به من گفت و من دقت کردم دیدم درست است و با تجربه‌های خود من هم کاملاً سازگار است. ایشان گفت که من در کشورهای اسلامیِ عمدتاً عربی با روشنفکرها که برخورد می‌کنم، حتّی روشنفکرهایی که اهل دین و دینداری نیستند، می‌بینم اینها با قرآن آشنایند. روشنفکرهای کشور خودمان را که نگاه می‌کنم (غیر از روشنفکران دینی؛ که حالا یک عده روشنفکران دینی‌اند؛ کم هم نیستند و بحمداللّه بیشتر هم شده‌اند و با مفاهیم اسلامی و با قرآن آشنایند) بسیاری از آنها ما با قرآن اصلاً آشنا نیستند و مفاهیم قرآنی را نمی‌دانند؛ اما در کشورهای عربی می‌دانند. این نکته را آن آقا به من گفت. من دیدم راست می‌گوید؛ ما با این سیاستمداران، نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی و روشنفکری کشورهای عرب از سالهای متمادی قبل تا امروز ارتباط داشته‌ایم. اینها در اظهارات و حرفهایشان از آیات قرآن استفاده می‌کنند؛ مثلاً ما در حرفهایمان چطور از شعر سعدی استفاده می‌کنیم؛ همه‌ی مردم «توانا بود هر که دانا بود» را می‌دانند، از اشعار سعدی و حافظ در محاورات خودمان، در سیاست، مسائل گوناگون و اظهارنظرهای روشنفکری استفاده می‌کنیم؛ آنها از قرآن همین‌طور استفاده می‌کنند؛ ولی ما استفاده نمی‌کنیم. علت این است که در دورانی طولانی، قرآن در آموزش و پرورش ما، به‌خصوص در آن سنین یادگیری مهجور بوده یا اصلاً وجود نداشته است. آن قدیم - زمان کودکی ما - یک چیزهای مختصری بود و بعد به تدریج همین‌طور کمرنگ شد و بالأخره حذف شد. بعد از پیروزی انقلاب، توقع این بود که یک کارِ کارستانی انجام بگیرد. کارهایی هم شده است، لیکن جای حضور قرآن در دوره‌های گوناگون - چه دبستان، چه دبیرستان و چه راهنمایی - واقعاً خالی است. باید فکر بشود. نه به شکل تحمیلی، نه به شکل بیزارکننده و دورکننده؛ بلکه به شکل صحیح. امروز پیش از اینکه به این جلسه بیایم، از یک کشور عربی کتابی برای من آوردند، که یک کتاب لغت عربی است. با سلیقه‌ی خوبی بخشهایی از آیات قرآن را به مناسبت ادبیات عرب آورده است. البته این بخت عرب‌زبانهاست که برای ادبیاتشان می‌توانند از قرآن استفاده کنند؛ ما البته نمی‌توانیم؛ چون ادبیات فارسی با قرآن ارتباط مستقیمی

نـدارد؛ بایـد قرآن را برای ما ترجمه کنند. اما به هر حال این یک نیاز است. امروز خوشـبختانه حرکت قرآنی در کشور خیلی خوب است؛ لیکن در آموزش و پرورش باید نهادینه شود. نقش معلمان، نقش مهمی است. یکی از چیزهایی که من خیلی خوشحال شدم و دیدم تقریباً تعداد زیادی از دوستان رویش تکیه کردند، مراکز تربیت معلم است. من هم به مسئولان قبلی و مسئولان فعلی راجع به مراکز تربیت معلم سفارش کرده‌ام؛ خیلی مهم است. ما معلم باسواد، معلم مطلع و معلم کاردان و حرفه‌ای در کار خود نیاز داریم. نمی‌شود ما نگاه کنیم هر کسی بیکار بود، بگوییم آقا تو بیا اینجا درس بده، آن هم در رشته‌هایی که خیلی اوقات اصلاً از آنها اطلاعی ندارند. ما درس دینی‌مان را در خیلی از مدارس، به کسانی می‌دهیم که هیچ مهارت و خبرویتی در این کار ندارند؛ این که درست نیست. به هر حال، دوره‌ی خوبی است. دولت کار و تلاش خوشبختانه بر سر کار است. اهداف انقلاب و مسائل گوناگون اساسی مورد توجه است. حداکثر استفاده را باید کرد. همه‌ی کسانی که در مقوله‌ی آموزش و پرورش یک دستی و مهارتی دارند، باید در این زمینه همکاری کنند. البته مسئولان محترم باید از این امکانات و تواناییها استفاده کنند تا بتوان یک بنای مستحکمی برای آموزش و پرورش ساخت و با توجه به تحولی که امروز کشور دارد و آینده‌ای که خودمان برای کشورمان ترسیم کرده‌ایم، (که معیارش هم همین چشم‌انداز بیست‌ساله است و این سند چشم‌انداز، بسیار چیز باارزشی است.) باید آموزش و پرورشمان را تحول بدهیم؛ ما در آموزش و پرورش احتیاج به تحول داریم. به هر حال، دیدار خوبی بود، برای ما روز خوبی بود و همین‌طور که عرض کردم، اگرچه که از بیانات دوستان استفاده کردیم، نکاتی را هم عرض کردیم؛ لیکن هدف اصلی از این دیدار، اظهار ارادت به معلمان و خانواده‌ی بزرگ آموزش و پرورش بود که حق آنها تکریم و احترام گذاشتن است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه تلاش شما و همه‌ی مسئولان، مشمول قبول الهی و توجهات حضرت بقیةاللَّه و ان‌شاءاللَّه مورد رضای ارواح مطهر شهیدان و امام بزرگوارمان قرار بگیرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدیران و برنامه سازان رسانه‌ای کشورهای مختلف

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدیران و برنامه سازان رسانه‌ای کشورهای مختلف بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به میهمانان عزیز - که در اینجا هستند و در جشنواره حضور داشتند - خوش‌آمد عرض می‌کنیم. معتقدم که این گردهماییها و نشستها - به‌خصوص در شرایط کنونی دنیا - می‌تواند به سود بشریت تمام بشود. مطالبی را به دوستان عرض می‌کنم و امیدوارم که پاسخ به این دو، سه تا سؤالی که از طرف بعضی از حضار شد، در خلال این حرفها داده شود. رادیو - که شما گردهمایی‌تان بر محور آن است - همچنان رسانه‌ی مهمی است؛ یعنی با وجود پدید آمدن رسانه‌های بعدی، نقش رادیو همچنان نقش مهم، اثرگذار و بسیار گسترده‌ای است و این به خاطر امتیازاتی است که این رسانه دارد. اهمیت تأثیرگذاری هر رسانه‌ای، وظیفه‌ی برنامه‌سازان آن رسانه را سنگین‌تر می‌کند. من می‌خواهم روی این مسئله‌ی سنگینی وظایف شما مدیران و برنامه‌سازان رسانه‌ی رادیو، قدری تأکید کنم. امروز رسانه‌ها در دنیا فکر، فرهنگ، رفتار و در حقیقت هویت فرهنگی انسانها را القاء می‌کنند و تعیین‌کننده هستند. رسانه‌ها می‌توانند در بهبود وضعیت زندگی انسان مؤثر باشند؛ می‌توانند در گسترش صلح و امنیت جهانی مؤثر باشند؛ می‌توانند در ارتقای اخلاق و معنویت در میان انسانها مؤثر باشند و می‌توانند انسانها را خوشبخت‌تر کنند؛ متقابلاً می‌توانند وسیله‌ی برافروختن جنگهای خانمان‌سوز باشند؛ می‌توانند عادات و آداب و رفتارهای مضر را در میان مردم رایج کنند؛ می‌توانند ملتهایی را از هویت انسانی خودشان و هویت ملی‌شان تهی کنند و می‌توانند احساس تبعیض را در انسانها زنده کنند. رسانه‌ها امروز نقش‌شان خیلی زیاد است. اگر در سطح بین‌المللی مدیریت و برنامه‌سازی رسانه‌ای بر اساس معیارهای اخلاق، فضیلت، برابری و تکیه‌ی بر مفاهیم واقعی انسانی باشد، ملتها سود خواهند برد. اگر رسانه‌ها برنامه‌سازی و مدیریتشان بر اساس منافع کمپانیهای اقتصادی، ثروتمندان بین‌المللی، قدرتمندان تمامیت‌خواه و انحصارطلب باشد، یقیناً بشر زیان خواهد کرد. رسانه‌ها می‌توانند زمینه‌ساز گفتگوی آزاد و دوجانبه و

چندجانبه‌ی بین ملتها باشند. این یکی از بزرگ‌ترین امتیازات رسانه‌های عمومی و فراگیر است. رسانه‌ها می‌توانند به صورت اخلاقی و استدلالی، مفاهیم ملتها را میان یکدیگر تبادل کنند و دادوستد معنوی و اخلاقی و فرهنگی کنند؛ این مسئله‌ی بسیار ارزشمندی است. می‌توانند سطح آگاهی و معرفت مردم را ارتقاء دهند. اگر رسانه‌ها در دنیا عادلانه اداره شوند، جاده‌ی رسانه‌ای، یک جاده‌ی یک‌طرفه نباشد، ملتها به معنای حقیقی کلمه، حرف یکدیگر را گوش کنند و مفاهیم محترم در نزد یکدیگر را بشناسند، این به نزدیکی ملتها کمک خواهد کرد. همان‌طور که در بیانات چند نفر از شما دوستان، به اشاره یا تصریح بیان شد، بسیاری از دشمنیهای موجود میان ملتها - که از این دشمنیها صاحبان قدرت و ثروت سوءاستفاده می‌کنند - ناشی از عدم تفاهم و سوءتفاهم است. حرف یکدیگر را نمی‌دانند. من اگر یک نگاهی به وضع رسانه‌ای دنیا بکنم، نگاه من به وضع کنونی رسانه در دنیا، یک نگاه خوش‌بینانه‌ای نیست؛ این را باید به شما مدیران و برنامه‌سازان بگویم. آنچه را که رئیس محترم این اتحادیه از لحاظ پیشرفتها و اینها بیان کردند، اینها را من رد نمی‌کنم، وجود دارد؛ لیکن نگاه به وضع رسانه‌ای در دنیا، یک نگاه امیدوارکننده، دلگرم‌کننده و راضی‌کننده نیست. امروز جاده‌ی رسانه‌ای و ارتباطات، یک جاده‌ی دوجانبه و چندجانبه نیست؛ یک جاده‌ی یک‌طرفه است؛ یعنی باید گفت آنچه را که صاحبان قدرت رسانه‌ای و امپراطوری رسانه‌ای می‌پسندند، با استفاده از علم و فناوری پیشرفته، به زوایای دنیا منتشر و منعکس می‌کنند. آنچه آنها می‌پسندند، چیست؟ آن مفاهیمی که آنها می‌خواهند منتشر کنند، چیست؟ آیا یک مفاهیم انسانی است؟ آیا برخاسته‌ی از حس فضیلت‌طلبی است؟ آیا واقعاً در آن، عدالت انسانی وجود دارد؟ چنین چیزی را ما مطلقاً احساس نمی‌کنیم. امروز امپراطوری خبری و رسانه‌ای دنیا، تقریباً به طور کامل و نزدیک کامل، در انحصار کسانی است که آنها برای دنیا فضیلت اخلاقی، دین، ایمان، معنویت و صلح را نمی‌خواهند. همان کسانی بیشترین تسلط را بر رسانه‌های دنیا دارند که بزرگ‌ترین کارخانه‌های اسلحه‌سازی را دارا هستند؛ منهدم‌کننده‌ترین و ویران‌گرترین بمبهای اتمی در اختیار آنهاست یا مرتبط با آنهاست؛ سیاستهای سلطه‌جویانه جزوِ کارهای روزمرّه و دائمی آنهاست. رسانه‌ها بیشتر در اختیار اینهاست. البته امروز با پنجاه سال و بیست سال پیش تفاوت کرده است؛ ملتها و کشورهای مستقل، به رسانه‌هایی دسترسی پیدا کرده‌اند؛ تا حدودی کار خودشان را می‌کنند؛ اما همچنان بین آن چیزی که هست و آن چیزی که باید باشد، فاصله‌ی زیادی هست؛ یعنی همان جاده‌ی دوطرفه و چندطرفه که بتواند باطن ملتها و مفاهیم محترم در چشم ملتها را به درستی به یکدیگر منتقل کند. امروز شما سیاستهای رسانه‌ای مسلط دنیا را ملاحظه کنید. مصلحت آنها اقتضاء می‌کند که اسلام را با تروریست مساوی بدانند. این کار با سرعت هر چه بیشتر و با استفاده هر چه بیشتر از فناوریهای پیشرفته انجام می‌گیرد. مصلحت آنها اقتضاء می‌کند که متقابلاً- امریکا را مظهر حقوق‌بشر و دمکراسی به حساب آورند. این کار به راحتی و با شیوه‌های پیچیده و بسیار پیشرفته‌ی رسانه‌ای در دنیا انجام می‌گیرد. دروغهای بزرگ مثل حقیقت در امواج رادیویی، تلویزیونی، اینترنتی و غیره منعکس می‌شود. همان‌طور که بعضی از دوستان اشاره کردید، ناگهان در سطح دنیا مسئله‌ی اول می‌شود آنفولانزای مرغی؛ که شاید تلفاتش در همه‌ی دنیا به هزار نفر هم نمی‌رسد. در همان حال صدوبیست هزار شهروند عراقی غیر مسلح که به‌وسیله‌ی امریکاییها یا مرتبطین تروریستشان از بین می‌روند، مسکوت می‌ماند؛ ناگهان دنیا پُر می‌شود از اینکه ایران به دنبال ساختن سلاح هسته‌ای است. خود آن کسانی که این سیاست تبلیغاتی را اتخاذ می‌کنند و آن را ترویج می‌کنند، به وضوح می‌دانند که این یک دروغ است؛ لیکن مصلحت مدیریت امپراطوری رسانه‌ای و خبری این را اقتضاء می‌کند، پس باید گفته شود و گفته می‌شود. از اینکه یک ملتی با تلاش خود به یک فناوری پیشرفته‌ای دست پیدا کرده که آن را وامدارِ هیچ‌کس نیست و می‌خواهد از آن استفاده‌ی صلح‌آمیز بکند، از این اسمی در رسانه‌های دنیا برده نمی‌شود! در قضیه‌ی فلسطین اگر یک انفجار در یک منطقه‌ای از فلسطین اتفاق بیفتد که عده‌ای صهیونیست در آن زخمی شوند، به عنوان یک فاجعه‌ی بزرگ در دنیا منعکس می‌شود؛ اما متقابلاً کشتار هر روزه‌ی فلسطینیها - هر روزه‌ی بدون مبالغه - به‌وسیله‌ی سربازان و اعلام رسمی ترور فعالان فلسطینی از سوی رهبران دولت اسرائیل، این مسکوت می‌ماند و منعکس نمی‌شود، بعد به ذهنها نمی‌رسد. این، آن

مشکلات و بیماریهای مزمن و دردهای بزرگ مسئله‌ی رسانه‌ی عمومی و امواج رسانه‌ای در دنیاست. اساس قضیه اینهاست. دانشی که این رسانه‌های روان و آسان و سریع را در اختیار بشر گذاشته، باید بتواند بشر را خوشبخت کند. این خوشبختی به این صورت انجام می‌گیرد که ملتها بتوانند به‌روشنی از مفاهیم موردنظر یکدیگر مطلع شوند؛ بتوانند حرف و درد یکدیگر را بفهمند؛ انگیزه‌های یکدیگر را بفهمند و تشخیص دهند. شما ببینید اگر امروز مثلاً ـ ملت امریکا نظر ملت ایران را در مورد مسائل مهم مطرحِ امروزِ جهانی بدانند، چه اتفاقی می‌افتد؛ در مورد مسئله‌ی حقوق‌بشر، مسئله‌ی مردم‌سالاری دینی - که شعار ماست - حرف ایران در زمینه‌ی مردم‌سالاری دینی، حرف ملت ایران در زمینه‌ی نقش دین در زندگی مردم و تأثیری که دین می‌تواند بگذارد، نقش زن در زندگی اجتماعی و نگاه اسلام به زن؛ فرض کنید ملت امریکا یا ملتهای اروپایی، اینها را از زبان خود ملت ایران بشنوند - که اینها را گمان می‌کنم شماها هم که اصحاب رسانه هستید، نشنیده‌اید، چه برسد شهروندان معمولی کشورهای غربی - در آن صورت، اتفاقات مهمی در دنیا رخ خواهد داد؛ بسیاری از سوءتفاهمها از بین خواهد رفت؛ بسیاری از گره‌های ملتها باز خواهد شد و گستره‌ی تصمیم‌گیریهای سیاستمداران و قدرتمندان بر اساس منافع امپراطوریهای پولی و مالی در دنیا محدود خواهد شد. امروز سیاستمداران و قدرتمندان دنیا از ناآگاهی ملتهای خودشان استفاده می‌کنند و بسیاری از حرفها و کارها را در سطح دنیا به نام ملتها انجام می‌دهند. ممکن است اگر حقیقت را ملتها بدانند، به این کارها راضی نباشند و به این همکاریها تن ندهند و این دولتها را قبول نکنند. رسانه‌ها می‌توانند چنین نقشی داشته باشند و می‌توانند به معنای حقیقی کلمه، به خوشبختی انسانها کمک کنند. اگر در مدیریت و برنامه‌سازی رسانه‌ای، دین، اخلاق و فضیلت حاکم باشد، یقیناً رسانه‌ها وضع بهتری خواهند داشت و وضع بشریت از آنچه که امروز هست، بهتر خواهد شد. من توصیه می‌کنم در این‌طور گردهماییها لااقل به همان اندازه‌ای که در زمینه‌های فنی و کاری تبادل‌نظر می‌شود، در زمینه‌ی آرمانهای انسانی و چگونگی به کار گرفتن این فضیلتها و آرمانها مذاکره و فکر بشود؛ برای اینکه معنویت و اخلاق وارد جریان رسانه‌ای دنیا بشود و این پیشرفت و حرکت علمی بسیار باارزشی که در دنیا انجام گرفته و رسانه‌ها را این‌طور ارتقاء بخشیده، در خدمت بشریت قرار بگیرد. این، آن مطلبی است که من به دوستان عرض می‌کنم. امیدوارم که این دو، سه نفر دوستی که سؤال کردند، پاسخ سؤالات خودشان را در آنچه که ما گفتیم، یافته باشند. من از مدیران صدا و سیمای جمهوری اسلامی هم به خاطر اینکه این اجتماع را به راه انداختند و این برنامه را ترتیب دادند و از شما میهمانان عزیز دعوت کردند، تشکر می‌کنم و امیدوارم که در این چند روز به شما خوش گذشته باشد و ان‌شاءاللّه با خاطرات خوب ایران را ترک کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم هفدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم هفدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه رب العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین. قال‌اللّه الحکیم فی کتابه: «بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم. الم تر کیف ضرب اللّه مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء. تؤتی اکلها کل حین بأذن ربها و یضرب اللّه الامثال للناس لعلّهم یتذکّرون». هفده سال از غروب این خورشید فروزان، از افق دید ما، گذشت؛ هفده سال از آن شب و روز اندوهبار - که ملت ایران را در ماتم فرو برد - گذشت. امام عزیز ما از چشم ما ناپدید شد؛ جسم او از میان ما رفت؛ ولیکن حقیقت امام، فکر امام، روح امام، درس امام و مکتب امام در میان ملت ما و در میان امت اسلامی باقی ماند. این شجره‌ی طیبه - همچنانی که در این آیه‌ی شریفه تلاوت شد - شاخ و برگ بر سرتاسر فضای زندگی امت اسلامی گسترانید؛ روزبه‌روز ریشه‌دارتر شد؛ روزبه‌روز مستحکمتر شد. این کلمه‌ی طیبه و شجره‌ی طیبه‌ی «جمهوری اسلامی» است که محصول آن، بیداری در دنیای اسلام و مجد و عظمت و پیشرفت در کشور ما و میان مردم ما بود. ملت ما از این شجره‌ی

طیبه، میوه‌های شیرینی را چید که برای یک ملت، این ثمرات شیرین، حیاتی است. نکته‌ی اول این است که ما ملتی گمنام و دنباله‌رو سیاست قدرت‌های بیگانه بودیم؛ ملتی منفعل در مقابل تصمیم‌گیری دولت‌های متنفذ بودیم؛ یک روز امریکا، قبل از آن انگلیس، یک روز روس؛ اما این شجره‌ی طیبه ما را به یکی از اثرگذارترین ملت‌های عالم و اثرگذارترین کشور و ملت در این منطقه تبدیل کرد. این، اعتراف دشمنان ماست. ما ملتی بودیم خودباخته و به نیروهای درونی خودمان ناآشنا و بی‌اعتقاد، و به زرق و برق بیگانگان چشم دوخته و فریفته؛ ولی این شجره طیبه ما را به ملتی با ابتکار، با اعتماد به نفس، با حرف‌های نو و تازه در زمینه‌های گوناگون تبدیل کرد. ثمرات شیرین این شجره‌ی طیبه، امروز هزاران محقق و پژوهشگر، هزاران عالم و دانشمند، هزاران مغز متفکر و سرانگشت کارآمد در انواع و اقسام عرصه‌ها و صحنه‌هاست؛ چه در علوم انسانی، چه در علوم تجربی، چه در مسائل اجتماعی، چه در سیاست و چه در دین. امروز ما کشوری هستیم با جمعیت غالباً جوان، پُرانگیزه، باایمان و دارای همه‌ی شرایط پیشرفت. ثمرات این شجره‌ی طیبه در همه جای دنیای اسلام هم قابل مشاهده است؛ مسلمانان جهان بیدار شده‌اند و هویت اسلامی خودشان را بازیافته‌اند؛ آنها از مسلمانی خودشان احساس عزت کرده‌اند. در کشورهای اسلامی، جوانان، دانشگاهیان، روشنفکران و نخبگان، دلشان مجذوب هدف‌های اسلامی است و برای آن ارزش قائلند؛ برای آن تلاش می‌کنند. در دنیای اسلام، ملت‌هایی از برکت این شجره‌ی طیبه، هویت حقیقی و هویت ملی و اسلامی خودشان را بازیافته‌اند و با اینکه در طول سالیان متمادی در پنجه‌ی قدرت ابرقدرت‌ها بوده‌اند، احساس قدرت کرده‌اند. امروز فلسطین یک نمونه است، عراق یک نمونه است، شمال آفریقا نمونه‌های متعدی دارد، لبنان یک نمونه است. آرمان، اسلام و استقلال در میان این ملتهاست و آنها امیدوارانه و پُرانگیزه تلاش می‌کنند. اینها ثمرات همان شجره‌ی طیبه‌ای است که این مرد بزرگ، این عبد صالح، با قیام خود و با خصوصیات منحصربه‌فرد خود توانست غرس کند. نکته‌ی دوم این است که عامل اصلی پیشرفت امام بزرگوار ما و موفقیت او این است که به یک اصل قرآنی، به یک حقیقت قرآنی، با همه‌ی وجود، با همه‌ی دل، ایمان آورد و با همه‌ی توان در راه آن تلاش و کار کرد. آن اصل قرآنی همان چیزی است که در این آیه‌ی شریفه‌ی «ان تنصرواالله ینصرکم و یثبت اقدامکم» و در آیات متعدد دیگر از آن یاد شده و بر آن تأکید شده است: اگر خدا را نصرت کنید، خدا هم شما را نصرت خواهد کرد؛ اگر در راه خدا قدمی بردارید، خداوند متعال هم شما را ده‌ها و صدها قدم جلو خواهد برد. این، اصل قرآنی و یک حقیقت است؛ یک قانونی الهی است. نصرت خدا به معنای نصرت دین اوست. دین خدا، فقط طهارت و نجاست نیست، فقط اعمال ظاهری دینی نیست؛ دین خدا یعنی برنامه‌ی سعادت بشر در دنیا و آخرت. این برنامه همان‌طور که ضامن رشد و اعتلای معنوی جوامع بشری است، ضامن زنده کردن استعدادهای فکری و رشد دادن به شخصیت و توانایی‌های آنها هم هست. دین خدا همچنانی که به معنویت نظر دارد، به زندگی دنیایی انسان هم نظر دارد و برای خوشبختی انسان برنامه دارد. امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در نهج‌البلاغه، هدف از بعثت نبی مکرم اسلام را این‌گونه معین می‌کند: «لیثیروا لهم دفائن العقول»؛ تا گنجینه‌های خرد را در درون مردم استخراج کند و به فعلیت برساند. در زیارت اربعین سیدالشهداء (علیه‌السّلام) هم می‌خوانیم: «لیستنقذ عباده من الجهالة و حیرة الضلالة»؛ قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسان‌ها برطرف کند و آنها را عالم کند؛ آنها را به هدایت حقیقی برساند. نصرت خدای متعال در واقع معنایش این است که در جهت احیای سنت‌های الهی قدم برداریم؛ در طبیعت و جامعه اثر بگذاریم؛ در بیدار کردن فطرت‌ها اثر بگذاریم؛ برای نجات انسان از مجموعه‌ی عوامل بدبختی و تیره‌روزی تلاش کنیم. این، نصرت ماست برای دین خدا. امام برای نجات و رهایی کشور و ملت خود، این حقیقت قرآنی را به کار گرفت و خدا را نصرت کرد؛ قیام و اقدام کرد. خدای متعال هم او را نصرت کرد و به حرکت او برکت بخشید؛ به یک قدم او صد قدم پاسخ گفت. ما نصرتی را که خودمان درباره‌ی دین خدا می‌کنیم - نسبت این را - با نصرتی که خدا می‌کند، اگر بخواهیم بسنجیم، از نسبت یک به صد و یک به هزار هم بیشتر است. ما یک قدم برمی‌داریم؛ اما خداوند متعال نصرتش را وقتی شامل حال ما می‌کند، در حقیقت صد و هزار قدم ما را به جلو می‌برد. بنابراین، فاصله‌ی بین

نصرت ما و نصرت خدا، بسیار زیاد است. برای نجات یک کشور، میلیون‌ها عامل و فعل و انفعال لازم است: عوامل طبیعی، عوامل انسانی، عوامل بین‌المللی، عوامل سیاسی و اقتصادی. مجموعه‌ی این عوامل باید به کار بیفتد تا یک ملتی بتواند در زندگی خودش تحول ایجاد کند. این عوامل، دست ما انسان‌ها نیست و با اراده‌ی ما ارتباط مستقیمی ندارد؛ اما ما وقتی که «قیام للّه» می‌کنیم، خدای متعال با یک حرکت ما هزاران و میلیون‌ها حرکت و فعل و انفعال را در فضای زندگی اجتماعی به وجود می‌آورد و تحول ایجاد می‌شود؛ عیناً مثل طبیعت. شما یک نهال کوچک را در خاک فرو می‌کنید - از شما فقط همین کار است. این، کار کمی است - اما این نهال با میلیون‌ها فعل و انفعال در خاک و در خودِ بافت گیاهی، در فضا و هوا به یک درخت بزرگ تبدیل می‌شود؛ شاخ و برگ می‌دهد؛ میوه می‌دهد و نسبت به آن وضعیت اول، صدها و هزارها برابر تغییر پیدا می‌کند. کار شما در مقابل آن همه فعل و انفعالات هیچ است؛ اما اگر شما همان کار کوچک را که نشاندن این نهال در زمین است، انجام ندهید، این همه فعل و انفعالات انجام نمی‌گیرد. امام «قیام للّه» کرد و خودش با همه‌ی وجود وارد میدان شد. با فریاد خود، با تلاش خود، با قبول زحمات، ملت را پای کار آورد. با این حرکت و با این عزم راسخ، خداوند متعال آن میلیون‌ها عامل و فعل و انفعال را بر این حرکت مترتب کرد و آنچه اتفاق افتاد، به یک معجزه شبیه بود؛ یعنی تشکیل نظامِ مبتنی بر اسلام در یک نقطه‌ی حساس؛ به خاطر این حرکت امام، که البته آماج دشمنی و کینه‌ی همه‌ی صاحبان زور و زر در سرتاسر عالم است؛ اما بر خلاف نظر آنها، این حقیقت تحقق پیدا کرد. نکته‌ی سوم این است که یک واقعیت شگفت‌آوری در انقلاب ما وجود دارد که این انقلاب را یک حالت استثنایی می‌بخشد و آن این است که در قوانین علوم اجتماعی درباره‌ی انقلاب‌ها، می‌گویند انقلاب‌ها همچنانی که یک فرازی دارند، اوجی دارند، یک فرودی هم دارند؛ مثل سنگی که شما پرتاپ می‌کنید؛ تا وقتی که قدرت بازوی شما پشت سر این سنگ است، برخلاف جهت جاذبه‌ی زمین حرکت می‌کند؛ اما وقتی این قدرت از جاذبه‌ی زمین کمتر شد، این سنگ به سمت جاذبه‌ی طبیعی زمین برمی‌گردد. آن قوانین می‌گویند تا وقتی شور و انگیزه‌ی انقلابی در مردم هست، انقلاب‌ها به سمت جلو حرکت می‌کنند، اوج می‌گیرند، بعد هم بتدریج این شور و هیجان و این عاملِ حرکت به پیش، کم می‌شود و در مواردی تبدیل به ضد خود می‌شود؛ انقلاب‌ها سقوط می‌کنند و برمی‌گردند پایین. انقلاب‌های بزرگ دنیا که در تاریخ دویست سال اخیر ما اینها را می‌شناسیم، بنا بر همین تحلیل، همه با آن نظریه قابل انطباق هستند؛ اما انقلاب اسلامی از این تحلیل جامعه‌شناختی بکلی مستثناست. در انقلاب اسلامی پادزهرِ فرود انقلاب در خود این انقلاب گذاشته شده است. بارها عرض کرده‌ایم که تجسم انقلاب در «جمهوری اسلامی» و در «قانون اساسی جمهوری اسلامی» است. نویسندگان قانون اساسی که از نظر امام و مکتب امام درس گرفته بودند، در خود این قانون عامل تداوم‌بخشِ انقلاب را گذاشته‌اند: پایبندی به مقررات اسلامی و مشروعیت بخشیدن به قانون، مشروط بر این که بر طبق اسلام باشد؛ و مسأله‌ی رهبری. من چند سال قبل در مقایسه‌ی بین نظام جمهوری اسلامی و نظام شوروی سابق - که امریکایی‌ها و غربی‌ها توانستند نظام شوروی را مضمحل کنند و طمع بسته بودند که همان جریان را نسبت به انقلاب اسلامی انجام بدهند - گفتم که تفاوت‌های این دو نظام، تفاوت‌هایی است که نمی‌تواند محکومِ یک قانون باشند. در نظام جمهوری اسلامی، اساس حرکت بر پایبندی به مبانی است. آن چیزی که به عنوان مبدأ مشروعیت این نظام محسوب می‌شود، یعنی ولایت الهی که منتقل می‌شود به فقیه، مشروط است به پایبندی بر احکام الهی. آن کسی که در رتبه‌ی رهبری نشسته است، اگر نسبت به آرمان‌های اسلامی، نسبت به قوانین اسلامی از لحاظ نظری یا عملی، بی‌قید شود، از مشروعیت می‌افتد و دیگر اطاعت او بر کسی واجب نیست، بلکه جایز نیست. این، در خود قانون اساسی، یعنی در خود سند اصلی انقلاب، ثبت شده است. بنابراین، شما اگر امروز به امواج دشمنی و کینه‌ورزیِ دشمنان انقلاب اسلامی نگاه کنید، می‌بینید که مهم‌ترین آماج دشمنی آنها با همین دو سه اصلی است که مربوط به این عامل تضمین‌کننده و نگهدارنده‌ی انقلاب است. لذا این انقلاب شکست‌خوردنی نیست؛ این انقلاب فرود آمدنی نیست؛ این انقلاب از سیر و حرکت خود باز نمی‌ایستد؛ چون جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی مؤمن و دینی است و دین و ایمان اسلامی در اعماق دل مردم،

از همه‌ی قشرها، نفوذ دارد؛ مردم به معنای حقیقی کلمه به دین معتقدند. بنابراین، آن چیزی که جزو ارزش‌های دینی باشد، برای مردم معتبر است و حراست از آن که در قانون آمده است، از نظر مردم یک وظیفه است. الان شما مشاهده می‌کنید که شانزده سال بعد از رحلت امام و بیست‌وشش سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دولتی بر سر کار می‌آید که شعار اصلیِ آن، پیروی از آرمان‌های اسلام و انقلاب و عدالت است و مردم هم رأی و دل و خواست و جهت حرکتشان همین است. هر چند دشمنان، مخالفان و کینه‌ورزان بین‌المللیِ این ملت و این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی درباره‌ی این ملت جور دیگری فکر می‌کنند؛ اما ما مردم خودمان را می‌شناسیم و این مردم حقیقت خودشان، دل خودشان، جهتگیری خودشان را که همان جهتگیری عمیق اسلامی است، در انتخاب‌های خود و در حرکت و شعارهای خود به‌روشنی نشان می‌دهند. نکته‌ی چهارم این است که سرمایه‌ای که امام برای کشور و ملت ما ذخیره کرده است، یک سرمایه‌ی تاریخی و حیاتی است. این سرمایه و ذخیره‌ی ارزشمند، استقلال سیاسیِ ماست؛ خودباوری ملی ماست؛ خودباوری فرهنگی ماست؛ ایمان عمیق مردم ماست؛ شجاعت ملت و مسؤولان ما در مقابل تهدیدهای دشمن و فریب نخوردن در برابر تمجیدها و تطمیع‌های اوست؛ اینها درس‌هایی است که امام عزیز ما در طول ده سال با نفس گرم خود، با روش خود، با ممشای خود، به ملت ما درس داد و فضای کشور ما پُر است از این درس ارزشمند. ما باید این ذخیره را نابود نکنیم؛ ما باید این ذخیره را نفروشیم؛ ما باید این ذخیره و سرمایه‌ی ارزشمند را راکد هم نگذاریم و آن را مصرف روزانه‌ی سیاسی خودمان هم نکنیم، بلکه باید این ذخیره را با دقت و مراقبتِ تمام حفظ کنیم و از سود این ذخیره و سرمایه‌ی ارزشمند، آینده‌ی کشور و تاریخ خودمان را بسازیم. عزیزان من! کشور ما در مسیر رشد و پیشرفت افتاده است و از آن حالت خواب‌آلودگی و رخوتی که در طول ده‌ها سال بر او تحمیل شده بود، با انقلاب عظیم ما و نظام جمهوری اسلامی ما، بیرون آمده است. ما در کشورمان هم منابع طبیعی فراوان و هم منابع انسانی بسیار ارزشمندی داریم. امروز هر حرکت علمی و تحقیقی که بخواهد در علوم مختلف در این کشور انجام بگیرد، استادان کار و محققان می‌توانند ده‌ها، صدها، هزارها ذهن آماده را برای افتادن در این کار پیدا کنند. ما امروز در همین مسأله‌ی فناوری هسته‌ای - که مسأله‌ی روز ملت ما و مسأله‌ی روز دنیاست - با اینکه سابقه‌ای هم نداشتیم و از دیگران هم چیزی به وام نگرفتیم، توانسته‌ایم صدها جوان مؤمن و اندیشمند و کارآمد، با مغزهای فعال و با سرپنجه‌های هنرمند و قدرتمند، گرد بیاوریم، تا بتوانند این بار سنگین را برای ملت ما بر دوش بگیرند و به پیش ببرند. و در همه‌ی بخش‌ها همین‌طور است. منابع طبیعی و منابع انسانی در کشور ما فراوان است. دولت‌های قبلی زمینه‌های زیادی را فراهم کردند، امروز هم بحمداللّه دولتِ کار و تلاش و مجاهدت بر سر کار است و باید از زمینه‌های آماده‌شده‌ی قبلی حداکثر استفاده را بکنند؛ نقایص قبلی را باید جبران کنند و از هماهنگی و همدلی این ملت عظیم و قدرشناس حداکثر استفاده را بکند، تا کشور ما که در مسیر رشد و پیشرفت هست، باز هم جلو برود و گردنه‌های گوناگون را طی کند و خود را به قله‌ی زندگی - که حق ملت ایران است - نزدیک کند. اما آنچه برای بنای آینده‌ی ما لازم است: اولاً، تقویت ایمان دینی است، که ستون اصلی کار است. بدون ایمان دینی - که دراین ملت دارای عمق هم هست - کاری پیش نمی‌رفت، بعد از این هم کاری پیش نمی‌رود. باید ایمان دینی تقویت شود. دوم، عدالت، که بزرگترین نیاز انسان‌هاست. باید عدالت به عنوان یک پرچم برافراشته در دست مسؤولان قوای سه‌گانه و مسؤولان کشور باشد و به دنبال عدالت حرکت بکنند. سوم، باید علم را - که مایه‌ی اقتدار ملی است - همه جدی بگیرند و دنبال کنند. کشوری که مردم آن از علم بی‌بهره باشند، هرگز به حقوق خود دست نخواهد یافت. نمی‌شود علم را از دیگران گدایی کرد. علم، درون‌جوش است؛ درون‌زاست. باید استعدادهای یک ملت به کار بیفتد تا یک ملت به معنای حقیقی کلمه عالم بشود. چهارم - علاوه‌ی بر اینها - آنچه که زمینه و بستر به کار گرفتن ایمان و عدالت و علم است، اتحاد ملی و آرامش در سطح کشور است. اگر در کشور آرامش نباشد، نه از علم می‌شود بهره‌برداری کرد، نه از ایمان، و نه می‌شود عدالت را در جامعه مستقر کرد. امروز دشمنان این ملت، بزرگترین جایزه را به کسی می‌دهند که بتواند این پایه‌ها را متزلزل کند و با ایمان مردم بجنگد؛ ایمان به خدا،

ایمان به مردم، ایمان به راه و ایمان به موفقیت را در دل‌های مردم تضعیف کند. امام دارای این چهار ایمان بود: ایمان به خدا، ایمان به مردم، ایمـان به این راه و ایمـان به مـوفقیت حتمیِ آخر کـار. این ایمان‌هـا در دل مردم، آنهـا را به حرکت، به اندیشـیدن، به پیش رفتن، وادار می‌کنـد. آن کسانی که ایمان به خدا، ایمان به مردم، ایمان به این راه، ایمان به موفقیت را در مردم تضـعیف کنند، برای دشـمن کار کرده‌انـد. دشـمن، بزرگترین جایزه را به این افراد می‌دهـد. همچنین آن کسانی که با حرکت علمی کشور مخالفنـد؛ آن کسانی که دانشـگاه‌ها، مراکز تحقیقی، مرکز علمی را می‌خواهند از علم و از تحقیق و پژوهش دور کنند، برای دشـمن کار می‌کنند. دشـمن، بیشترین جـایزه را حاضـر است به این افراد بدهـد. آن کسـانی که علیه امنیت ملت کـار می‌کننـد، وحـدت ملی را مخـدوش می‌کننـد، به عنوان حمـایت از اقوام، می‌خواهنـد وحـدت ایرانی را - این اقوام، همه ایرانی‌انـد؛ همه وفـادار به ایراننـد و همه خود را ایرانی می‌داننـد و به آن مفتخرنـد - متزلزل کنند، برای دشـمن کار می‌کنند. وظیفه‌ی دسـتگاه‌های مسؤول است که دشـمنان ملت را درست بشناسـند؛ ایادی دشـمن را در میان مردم بداننـد؛ جهتگیری‌های دشـمنان را بشناسـند و از حق ملت دفاع کنند؛ از امنیت ملت دفاع کنند؛ از دانش‌پژوهی و پیشـرفت علمی در کشور دفاع کنند؛ این وظیفه‌ی دسـتگاه‌های مسؤول است. نکته‌ی آخر: این شجره‌ی طیبه‌ای را که امـام بزرگوار غرس کرد و خـدای متعـال برکت بخشـید و شـاخ و برگ آن را این‌چنین گسترده کرد، همه بـا هم باید حفظ کنیم؛ هم مسؤولان، هم آحاد مردم، هم نخبگان سیاسی، هم نخبگان علمی، هم اهل حوزه، هم اهل دانشگاه، هم کارگر و هم همه‌ی قشـرهای دیگر. این، وظیفه‌ی همه است؛ همه، انقلاب و کشور را بایـد از خود بدانند؛ همه، نظام جمهوری اسـلامی را باید از خـود بداننـد؛ همه، امت جمهـوری اسـلامی‌اند. مـا آن کسـانی را غریبه می‌دانیم؛ از این دایره خـارج می‌دانیم، که برای دشـمن کـار می‌کنند. آن کسـی که امام و راه امام و وصیت‌نامه‌ی امام را قبول دارد، او «خودی» است؛ آن کسی که استقلال ایران برایش دارای اهمیـت اسـت و بـه آن پایبنـد اسـت، «خـودی» اسـت؛ آن کسـی که عزت این ملت و پیشـرفت علمی این ملت را دنبـال می‌کنـد، او «خودی» است. غریبه‌ها کسانی هسـتند که مشـتاق سـلطه‌ی امریکاینـد؛ آن‌ها کسانی هسـتند که در خانه، برای دزدِ کمین گرفته کار می‌کننـد و به نفع او اقدام می‌کنند. غریبه آن کسـی است که بلندگوی افکار و اهداف دشـمنان این ملت است. آن کسـی که سـخن ملت را می‌گوید، آن کسـی که از زبان این ملت حرف می‌زند، آن کسـی که با دشـمنان این ملت دشمنی می‌کند، آن کسی که در راه مصالـح ایـن ملت در هر بخشـی قـدم برمی‌دارد، جزو سـربازان جمهـوری اسـلامی است. آن کسـانی که عمـداً در قـول و عمـل، وحـدت را می‌شـکنند و حرکت در جهت خـواست دشـمن می‌کننـد، اینهـا در مقابـل جمهـوری اسـلامی صف‌آرایی می‌کننـد. البته «خودی»ها مراقب باشـند؛ غفلت نکنند. گاهی دیده می‌شود بعضـی از «خودی»ها از سر غفلت و نادانی - گاهی هم به‌ندرت، بعضی ناجوانمردانه - تحت تأثیر کینه‌های شخصی، کارِ غریبه‌ها را می‌کنند! این افراد باید به‌هوش باشند. این ملت حرکت کرده است؛ این ملـت قیـام کرده اسـت؛ این ملت بخش مهمی از این راه را پیش رفته است؛ این ملت اقتـدار خـود را به دشـمنان خـودش نشـان داده اسـت؛ ایـن ملـت همـان ملـتی اسـت کـه بیست‌وهفت سـال است همه‌ی دسـتگاه‌های اسـتکبار جهـانی علیه او کمر بسته‌اند، تصـمیم گرفته‌انـد، هم‌قسم شده‌انـد و نتوانسـته‌اند آن را شـکست بدهنـد و به زانو دربیاورنـد. این ملت شایسـته‌ی آن است که انسان برای او مجاهدت کند؛ تلاش کند؛ کار کند. این کشور اسـتعداد مجد و عظمت دارد؛ این کشور می‌تواند به جایگاه تاریخی خود، که شعاع پراکنـدن به همه‌ی دنیـاست، برسـد. مـا در این راه حرکت کرده‌ایم و این ملت راه‌هـای دشواری را پیموده است و بـاز هم بـا تلاش می‌تواند این راه را به پایان برساند. چند جمله درباره‌ی تبلیغات دشـمنان عرض کنم: این کولی‌بازی‌های تبلیغاتی که علیه ملت ایران و نظـام جمهوری اسـلامی در دنیـا، عمـدتاً امریکایی‌هـا و رسانه‌های صـهیونیستی و امپراطوری خبری وابسـته‌ی به صـهیونیسم، به راه می‌اندازنـد، روی چند نقطه دائم تأکید می‌کنند و دائم یاوه‌گویی‌های خودشان را تکرار می‌کنند، برای اینکه شاید بتوانند جوّ دنیا را علیه نظام جمهوری اسـلامی و علیه ملت ایران تحریک کننـد. آن چند نقطه: اول، این‌که علیه ایران اجماع جهانی است! دوم، این‌که ایران تهدیـد جهانی است! سوم، این‌که ایران در صـدد ساختن بمب و سـلاح هسته‌ای است! چهارم، این‌که ایران ناقض حقوق بشـر

است! همه‌ی حرکت تبلیغاتی دشمن بر روی این چند جمله تکیه دارد و همین‌ها را با زبان‌های مختلف، با انواع ترفندها، در دنیا تکرار می کنند. البته حقیقت برای ملت ما و برای بسیاری از هوشمندان عالم هم روشن است؛ اما من به طور مختصر جمله‌یی عرض می کنم: علیه ایران هیچ اجماعی وجود ندارد. این دروغِ امریکایی‌ها و چند متحد امریکا در دنیاست. در حرکت شجاعانه‌ی فناوری هسته‌ای در ایران، صد و شانزده کشور غیرمتعهد از ایران حمایت کردند؛ سازمان کنفرانس اسلامی از ایران حمایت کرده است؛ دولت‌های مستقل، همه از ایران حمایت می کنند. آن کسانی هم که با فشار امریکا و زیر رودربایستی با امریکا گاهی واسطه می‌شوند که حرف‌های آنها را برای ما تکرار کنند، خودشان آهسته به ما می گویند این را امریکایی‌ها از ما خواسته‌اند؛ نظر خود ما این نیست! کشورهای دنیا، کشورهایی که می‌خواهند آینده‌ی خودشان را تأمین کنند، همه با انحصار فناوری هسته‌ای در چند کشور دنیا مخالفند. این که هیچ کشوری حق ندارد به فناوری هسته‌ای دست پیدا کند، یعنی تا بیست سال دیگر همه‌ی کشورهای گوناگون دنیا باید برای تأمین انرژی خودشان دست گدایی به سمت چند کشور غربی و اروپایی دراز کنند و از آنها انرژی بطلبند، برای اینکه بتوانند زندگی خودشان را اداره کنند. چه کسی، کدام کشور، کدام ملت، کدام مسؤول صادق یک کشور حاضر است این را بپذیرد؟! امروز ملت ما در این راه گام جلو گذاشته است و پیشقدم شده است؛ شجاعانه در این راه ایستاده است. ملت‌های جهان هیچ‌گونه علیه این کار انگیزه‌ای ندارند، تا اجماعی داشته باشند؛ اجماع بین چند کشور انحصارطلبِ سیاسی است و اجماع اینها ارزشی ندارد. ملت‌ها و کشورهای دنیا، همه در زبان و در دل، ملت ایران و حرکت نظام جمهوری اسلامی را در این راه تأیید می کنند و آن را می‌پسندند. تبلیغات‌چی‌های امریکایی و صهیونیستی می گویند ایران یک تهدید جهانی است! ایران برای هیچ کشوری تهدید نیست؛ همه هم می‌دانند که واقعیت در مورد ایران این است. ما هیچ همسایه‌ای را تهدید نکرده‌ایم؛ ما با همه‌ی کشورهای این منطقه روابط دوستانه و برادرانه داریم. روابط کشور ما و دولت‌های ما با کشورهای اروپایی روابط سالم و خوبی است و در آینده که گاز در تأمین انرژی نقش بیشتری پیدا می کند، این روابط با اروپا بهتر هم خواهد شد؛ چون آنها به گاز ما احتیاج دارند. روابط ما با دنیای عرب، دوستانه و خوب است و مهم‌ترین مسأله‌ی ما در جامعه‌ی عربی، فلسطین است. ما در این مسأله آنچه را که آنها در دلشان هست، بر زبان می‌آوریم و آن را با صراحت بیان می کنیم. ما در قضیه‌ی فلسطین، یک موضع بسیار شفاف و روشنی داریم که ملت‌های عربی این موضع را با همه‌ی وجود دوست دارند و از اینکه ما آن را ابراز می کنیم، احساس عزت می کنند. همه‌ی مسؤولان کشورهای عربی هم دلهایشان همین را می‌خواهد؛ اگر چه بر اثر بعضی از ضرورت‌ها شاید نمی‌توانند به این صراحت که ما ابراز می کنیم، بیان کنند. روابط ما با کشورهای گوناگون این منطقه و آسیا و مناطق دیگرِ جهان، روابط دوستانه است. آنها حق ایران، نقش ایران، تأثیر ایران را می‌دانند و برای آن اهمیت قائلند. روابط ما با روسیه هم روابط خوبی است. روس‌ها بخوبی می‌دانند که اگر در ایران یک دولت طرفدار امریکا بر سر کار بود، چه به روز آنها می‌آمد. ما منافع مشترکی با آنها داریم؛ در آسیای میانه، در خاورمیانه و در خود این منطقه منافع مشترکی با آنها داریم. ما با دنیا مشکلی نداریم. ما هیچ تهدیدی برای دنیا نیستیم و این را همه‌ی دنیا می‌دانند. امریکایی‌ها با کولی‌بازیِ تبلیغاتیِ خودشان می‌خواهند مطلب را بر افکار عمومی دنیا مشتبه کنند. البته نتوانسته‌اند، باز هم نخواهند توانست. مطلب بعدی آنها این است که ایران دنبال بمب هسته‌ای است! این، یک حرف نامربوط و غلط و دروغ محض است. ما بمب هسته‌یی لازم نداریم. ما هیچ آماج و هدفی نداریم که بتوانیم بمب هسته‌ای را در آن جا مصرف کنیم. ما به کارگیری سلاح هسته‌ای را با احکام اسلامی مخالف می‌دانیم؛ این را صریحاً بیان کرده‌ایم. ما تحمیل هزینه‌ی ساخت سلاح هسته‌ای و نگهداری آن را بر ملت خودمان یک تحمیل بیجا و بی‌مورد می‌دانیم. ساخت چنین سلاحی و نگهداری آن، هزینه‌های زیادی دارد و ما به هیچ‌وجه جایز نمی‌دانیم که این هزینه بر مردم تحمیل شود؛ ما احتیاجی نداریم. ما داعیه‌ی تسلط بر دنیا، مثل امریکایی‌ها، نداریم که بخواهیم سلطه‌ی زور بر دنیا داشته باشیم و احتیاج به بمب هسته‌ای داشته باشیم؛ بمب هسته‌ای و قدرت انفجاری ما، ایمان ماست؛ و جوانان و مردم ما که در دشوارترین میدان‌ها با کمال قدرت و با

همه‌ی ایمان ایستاده‌اند و باز هم خواهند ایستاد. پشت سر این تبلیغات دروغین و کمربسته‌ی این دروغ‌ها، دستگاه‌های سیاسی و تبلیغاتی امریکایی‌ها هستند و صهیونیست‌ها هم همراه آنها و در کنار آنها به امریکایی‌ها کمک می‌کنند. آنچه که هست، مربوط به آنهاست. من به مسؤولان امریکایی، به این تیم و گروهی که امروز اداره‌ی امریکا را در دست گرفته‌اند و داعیه‌ی رهبری دنیا را دارند، می‌خواهم دو سه مطلب را بگویم. ای کاش بشنوند؛ ای کاش فکر کنند؛ ای کاش بفهمند! من به آنها می‌گویم: شما خودتان را با دولت ما مقایسه کنید؛ رئیس‌جمهورتان را با رئیس‌جمهور ما مقایسه کنید. دولت شما امروز در داخل امریکا منفورترینِ دولت‌ها در تاریخ ایالات متحده است؛ این را در نظرسنجی‌های خودشان به همه‌ی دنیا اعلام کرده‌اند. امروز دولتی که در امریکا بر سر کار است، در تاریخ ایالات متحده، از همه‌ی دولت‌ها از نظر مردم امریکا منفورتر است. شما این را مقایسه کنید با دولت ما، که امروز دولت ما یکی از محبوب‌ترین دولت‌ها بعد از مشروطه تا امروز است؛ در طول این صد سال. رئیس‌جمهور شما - آقای بوش - وارد هر جای دنیا که می‌شود، با تظاهرات مخالف مردم و با نفرت مردم مواجه می‌شود؛ در اروپا این‌طور است، در آسیا این‌طور است، در آفریقا این‌طور است. در امریکای لاتین، دولت‌ها با شعار مخالفت با امریکا سر کار می‌آیند. امروز شما نگاه کنید: در پرو، در اکوادور، در ونزوئلا، در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، داوطلبان ریاست جمهوری شعار ضد امریکایی که می‌دهند، مردم اینها را انتخاب می‌کنند. منفور بودن از این بالاتر؟! مردم امریکا در مکالمات معمولیِ تلفنیِ خودشان از ناحیه‌ی دولت‌شان امنیت ندارند؛ یعنی به مردم خودشان آن‌قدر اطمینان ندارند که اجازه بدهند آنها آزادانه تلفن کنند؛ تلفن‌ها را به صورت قانونی - قانون گذرانده‌اند که تلفن‌ها را کنترل کنند! - کنترل می‌کنند. این، وضع شماست. شما وضع خودتان را با وضع ما در داخل کشور مقایسه کنید؛ با سفرهای مسؤولان کشور ما مقایسه کنید؛ با سفر اندونزی رئیس‌جمهور ما و با سفرهای رؤسای جمهوریِ قبلیِ ما به لبنان، سودان، پاکستان و به جاهای دیگر مقایسه کنید و ببینید مردم در این کشورها چه شور و شوقی نسبت به رؤسای جمهور اسلامی ایران نشان می‌دهند. چرا این‌ها را نمی‌فهمید؟! چرا اعتراف نمی‌کنید؟ شما در عراق به اعتراف خودتان سیصد میلیارد خرج کردید، تا بتوانید دولتی بر سر کار بیاورید که دست‌نشانده و مطیع امر شما باشد - ملت عراق با آنها لج کرد - و نتوانستید. (این سیصد میلیارد، اعتراف خودشان است؛ اما احتمالاً بیش از اینها خرج کرده‌اند.) در فلسطین همه‌ی تلاش خودتان را به کار بردید، تا دولت حماس بر سر کار نیاید؛ نتوانستید. ملت فلسطین علی‌رغم شما، دولت حماس را انتخاب کردند. فشارهای گوناگون از اطراف بر دولت فلسطین وارد کردید؛ ولی مردم فلسطین از لج شما همبستگی‌شان را با این دولت بیشتر کردند. در لبنان مأموران عالی‌رتبه‌ی وزارت خارجه‌ی امریکا به بیروت رفتند و چند ماه در آن‌جا ماندند، که شاید بتوانند لبنان را در پنجه‌ی خودشان بگیرند و مقاومت را در لبنان تضعیف کنند و یک لبنانِ دنباله‌رو اسرائیل به وجود بیاورند؛ نتوانستید. مردم لبنان با شما لج کردند. همه جای دیگر هم همین‌طور است. چرا آقای بوش اعتراف نمی‌کند که با رفتار خودش امریکا و ملت امریکا را در دنیا منفور کرده؛ چرا اعتراف نمی‌کنید که ضعیف شده‌اید؟ چرا اعتراف نمی‌کنید که تیغتان در دنیا کُند شده است؟ باز هم تهدید می‌کنید. پیام رئیس‌جمهور ما به رئیس‌جمهور امریکا را مقایسه کنید با پیام غیرمؤدبانه و سخیف امریکایی‌ها - این پیام چند روز قبل در دنیا منتشر شد - که خارج از عرف دیپلماتیک و لبریز از تکبر حماقت‌آمیز، پُر از تهدید و حرف‌های پوچ بود. شما اگر می‌توانستید به جمهوری اسلامی آسیب بزنید، در این بیست‌وهفت سال یک دقیقه را هم تلف نمی‌کردید. وزیر خارجه‌ی اسبق امریکا صریحاً گفت من باید ریشه‌ی ملت ایران را بکَنم؛ او گور به گور شد؛ اما ملت ایران روزبه‌روز رشد بیشتری کرد. شما از حقوق بشر حرف می‌زنید! شما از مخالفت با تروریسم حرف می‌زنید! دولتی که زندان گوانتانامو و زندان ابوغریب و جنایت‌هایی از قبیل جنایت حدیثه و جنایت اخیر کابل، ده‌ها و صدها، در پرونده‌اش هست، غلط می‌کند راجع به حقوق بشر حرف بزند. شما برای اینکه ایران را تهدید کنید، می‌گویید ما قادریم کاری کنیم که حرکت انرژی در این منطقه تأمین شود؛ اشتباه می‌کنید. دست از پا در مورد ایران خطا کنید، حتماً حرکت انرژی در این منطقه به خطر جدی خواهد افتاد؛ این را بدانید. و شما هرگز قادر نیستید امنیت انرژی را

در این منطقه تأمین کنید. ما شروع کننده‌ی جنگ نیستیم؛ ما با هیچ دولتی سر جنگ نداریم؛ ما آرمان بلندی داریم که همه‌ی نیروی خودمان را می‌خواهیم صرف کنیم، تا به آن آرمان برسیم و آن، ساختن ایرانی است که خوشبختی مادی و معنویِ این ملت را تأمین کند و بتواند الگویی باشد برای ملت‌های دیگر. (ملت‌های دیگر خودشان می‌دانند؛ خودشان تلاش می‌کنند.) ما می‌خواهیم این کشور بزرگ و این ذخایر عظیم انسانی و طبیعی را - که خدای متعال به دست این ملت و به دست مسؤولان سپرده است - در جای خود، به شکل صحیح خود، به کار بگیریم و این ملت را از زیر بار تحقیری که در طول چند صد سال نسبت به او انجام گرفته، خارج کنیم. این ملت احساس عزت می‌کند؛ احساس قدرت می‌کند، حق هم دارد؛ این ملت، عزت دارد؛ قدرت دارد؛ منتها ما را عقب نگه داشته‌اند؛ هم دستگاه‌های استبداد و حکومت‌های دیکتاتوری فاسد و هم پشتیبانان خارجی خبیث و بدخواه و بددل آنها. امروز ملت ما، ملت آزادی است. ما می‌خواهیم این راه را با قدرت، با چشم باز، با همبستگی ملی برویم و کاری به کسی نداریم؛ تهدیدی برای کسی نیستیم؛ اما به آرمان‌های خودمان پابندیم؛ به منافع ملی‌مان پایبندیم و آن کسی که منافع ما را تهدید کند، تیزی خشم این ملت را خواهد دید. پروردگارا! آنچه گفتیم، آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ آن را از ما قبول کن؛ ما را در راه خودت ثابت‌قدم بدار؛ ما را از بندگان شایسته و صالح خود قرار بده؛ نیت‌های ما و دل‌های ما را پاک و خالص کن؛ امام عزیز ما را در میان اولیاء و بندگان صالح خودت رتبه‌ای ارجمند بده؛ شهدای عزیز ما را با شهدای صدر اسلام محشور کن؛ ملت‌های مسلمان را از سختی‌ها، بدبختی‌ها، ذلت‌ها نجات بده؛ ملت ایران را در راه پُربرکتی که در پیش گرفته است، روزبه‌روز بیشتر تأیید کن؛ قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود بگردان؛ مسؤولان خدمتگزار مردم را موفق و مؤید بدار؛ دشمنان این ملت را منکوب کن؛ شر آنها را به خودشان برگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای من این جلسه، جلسه‌ی خیلی مفید و مطلوبی بود و از جهات متعددی استفاده کردم؛ هم از محتوای بیانات دوستان - که البته اینها باید جمع‌بندی بشود؛ ضبط شد، ثبت شد؛ من هم رئوس مطالب را یادداشت برداشتم؛ لیکن بر عهده‌ی دوستان است که این مباحث را جمع‌بندی کنند تا علاوه‌ی بر آن معرفتی که ما به برکت این جلسه و مسائل سینما پیدا می‌کنیم، یک گامی هم در جهت پیشرفت برداشته شود و ان‌شاءاللَّه برخی از موانع برطرف گردد - و هم از این اختلاف‌نظرهایی که می‌بینم در عرصه‌ی سینما وجود دارد. نه، این را من دلیل مظلومیت سینما نمی‌بینم - که آقای رئیسیان فرمودند - این را نشانه‌ی این می‌بینم که در فضای سینماگریِ کشور ما، یک عرصه‌ی بازی هست که گاهی صدوهشتاد درجه بین نظرات متفاوت است، در عین حال همه خودشان را فرزند سینما و بلکه صاحب سینما می‌دانند و مطالبه‌ی حقوق سینما را می‌کنند؛ این برای من چیز مطلوب و جالبی است. البته می‌دانستم و از سالها پیش شنیده بودم که اختلاف‌نظرها در نگاه و جهتگیری، در این محیط هست؛ از آثار هم پیداست. لیکن آنچه که در مجموعِ این نظرات مورد اتفاق همه است، لزوم اعتلای سینمای کشور است؛ این را همه می‌خواهند و من هم به همین معنا کاملاً معتقدم. از اول که خواستیم این جلسه تشکیل بشود، من دو هدف را دنبال می‌کردم؛ یکی اینکه خواستم به سینماگران کشور احترام کنم؛ در واقع به سینمای کشور. من این نشست و انعکاس بیرونی این را به معنای تکریم هنر سینما و هنرمندان سینما تلقی کرده‌ام و دوست دارم این احساس در کشور گسترش پیدا کند و اهمیت سینما برای همه آشکار شود. هر کسی داعیه‌ای دارد، جهتگیری‌ای دارد و توقعی دارد؛ اما بالأخره همه بر این معنا اتفاق‌نظر داشته باشند که این هنر بسیار پیچیده و برجسته‌ی سینما، برای کشور یک ضرورت و یک نیاز است. هدف دوم هم شنیدن بود که بحمداللَّه تا حدود زیادی حاصل شد و از شماها شنیدیم. البته من واقعاً ترجیح می‌دادم که همین مقدار باقیمانده‌ی از این وقت را هم باز شما صحبت بکنید و بیشتر بشنوم. قبل از این جلسه، امروز پیش از ظهر خوشبختانه

فرصت پیـدا کردم دو، سه ساعت برخی از نوشـته‌هایی که بعضـی از دوسـتان از جمع حاضـر - مثل آقای مجیدی و بعضـی دوسـتان دیگر - و مسئولان، برای من تهیه کرده بودند، نگاه کردم و یادداشـتهای مفصـلی را هم از اینها برداشته‌ام، که حالا نمی‌دانم از اینها چقـدر خواهم توانست ان‌شاءاللّه استفاده کنم. به‌هرحال، نظرات دوسـتان را خوانـدم. یک نکته را اول بگویم، که دیـدم دغـدغه‌ی بسیاری از دوستان است؛ و آن، یـک نوع احساس نـاامنی یا دغـدغه‌ی ناامنی یا توهّم ناامنی است که می‌بینم در برخی از دوسـتان وجود دارد؛ حتّی آدم می‌بیند در دو سرِ این طیف وسیع، این دغدغه هست. من واقعاً جایی برای این دغدغه نمی‌بینم. درست است، ممکن است مـا نسبت به برخی از فیلمهـا معترض باشیـم - خود من در آن حـدی که حالاـ می‌فهمم و از تماشای فیلم لـذت می‌برم، ممکن است ایرادی به یـک فیلم داشـته بـاشم؛ چه آن فیلمی که در تلویزیـون پخش می‌شود، چه آنچه که در سـینماست که گـاهی برای ما می‌آورند و ما بعضی از فیلمها را می‌بینیم - لیکن من کارگردان را متهم نمی‌کنم. عوامل گوناگونی برای خطا در جهتگیری یک فیلم هست؛ یکی‌اش هم ممکن است نقش کارگردان باشد - که حالا من بعداً راجع به مسئله‌ی کارگردان، یک مقداری بیشتر عرض خـواهم کرد - لیکـن عوامـل گونـاگونی هست. مـا اگر احسـاس می‌کنیم که به‌وسـیله‌ی یـک کـارگردان یـک معرفت عمیق صحیحی در یک فیلم منعکس نمی‌شود، باید ببینیم این معرفت عمیق، چگونه می‌توانست به دل این کارگردان القاء شود تا او بتواند معرفت درونی خـودش را منعکس کنـد. هر کسـی بایـد آنچه را که خـودش می‌فهمـد، خـودش ادراک می‌کنـد و خـودش احسـاس می‌کنـد، آن را در هنرش بگنجانـد؛ والّا هنر یک چیز مصـنوعی خواهـد شـد. طبیعت قضـیه هم همین است که آن سازنـده‌ی فیلم و عنصـر کارگردان، بالخصوص در این میان، یک معرفت درونی را منعکس می‌کنـد. چگونه می‌شد این معرفت درونی، آن‌چنانی که منِ بیننده می‌پسـندم، به این کارگردان منعکس بشود و چرا نشده؟ این جای سؤال دارد. یادم هست قبل از انقلاب، قرار بود شعرایی در یک مراسم شـرکت کنند و شـعر بگویند. یکی از شعرای جوانِ آن روزِ ما - که استعداد خوبی هم داشت - درباره‌ی آن موضوع حقیقتاً چیزی نمی‌دانست. یکی از دوستان ما، پنج، شش ساعت نشست و برای او یک شرح مبسوطی از این موضوع را بیان کرد. آن شاعر هم جوانِ گیرنـده و بااسـتعدادی بود و توانست آن مطلب را در یک قصـیده‌ی بسـیار بلنـد و قوی منعکس کند. آیا در زمینه‌ی انعکاس آن معارف ارزشـیِ اسـلامی - که من معتقدم در سـینمای ما نشان زیادی از آنها وجود ندارد - به آن سازنده‌ی فیلم، به آن کـارگردان و حتّی به آن بـازیگر، کـاری انجـام گرفته و منعکس نشـده است؟! من به خودم نگـاه می‌کنم، به حوزه‌ی علمیه‌مان نگاه می‌کنم و به دسـتگاههای مـدیریت فرهنگی‌مان نگاه می‌کنم، می‌بینم نه، ما در این زمینه کم‌کاری داشـته‌ایم. بنابراین به قول معروف گفت: هر بلایی کز آسـمان آید گرچه بر دیگری قضا باشد به زمین نارسیده می‌گویند خانه‌ی انوری کجا باشد نمی‌شود رفت سراغ کـارگردان و یقه‌ی او را گرفت که شـما چرا؟ خوب، من یـک مقـدار وزارت ارشاد را، یک مقـدار سازمان تبلیغات را، یک مقـدار حـوزه‌ی علمیـه را، یـک مقـدار آن کسـانی کـه صاحبـان انـدیشه‌ی دینی هسـتند، همین انـدیشه‌های عرفـانی، حکمت متعـالیه و این چیزهایی که آقایان گفتید، اینها را مخاطب قرار می‌دهم و می‌گویم شـما برای برخورداری کشور از این هنر فاخر - که در این جمع هست - چه کرده‌اید؟ «شما» چه کرده‌اید؟ چنانچه در آن زمینه کاری انجام نگرفته باشد، من از یک کارگردان خیلی توقع نمی‌کنم. هنرمند بااسـتعدادِ ما که اثرش یا خالی است یا حداقل نسبت به این ارزشـهای مورد نظر ما خیلی پُربار نیست، از او توقع نمی‌کنم که چرا این اثر آن‌چنـانی که من می‌پسـندم، نیست. بنـابراین من نمی‌توانم قبول کنم که آمـاج این ناامنی، کارگردانهای ما باشـند و اگر چنین واقعیتی وجود داشته باشد، واقعیت نابحق و نابجایی است. لیکن با شما دوستان عزیز - برادران و خواهران - من از موضع یک روحانی، مطالبی را دارم؛ طبعاً نه شـما توقع داریـد و نه من چنین اشـتباهی خواهم کرد که از موضع یک کارشـناس سـینمایی حرف بزنم. امثال بنـده، حداکثر آنچه که می‌توانند در رابطه‌ی با سـینما داشـته باشـند، این است که یک تماشاگر و مستمع خوب باشـند و لذت ببرند؛ این حداکثر چیزی است که امثال بنده داریم. لذا نمی‌توانم از جهت کارشناسـی با شما اظهارنظری بکنم؛ این به عهده‌ی خود شـماها و دوسـتان مـدیریت فرهنگی است. اما به عنوان یک روحانی و یک طلبه، چرا، می‌توانم مطالبی را به شـما عرض بکنم.

هنر سینما - همان‌طور که گفتید - بلاشک یک هنر برتر است؛ یک روایتگر کاملاً مسلط - که هیچ روایتگری تاکنون در بین این شیوه‌های هنریِ روایت یک واقعیت و یک حقیقت، تا امروز به این کارآمدی نیامده - و یک هنر پیچیده و پیشرفته و متعالی. شما این دریچه را دمِ دست دارید؛ یعنی دریچه‌ی سینما به سوی معارف و پرتوی که از این دریچه به داخل افکنده می‌شود. این دریچه در اختیار شماست. اهمیت این هنر، مسئولیت شما را هم بالا می‌برد. من این را می‌خواهم عرض بکنم؛ یعنی شماها یک مسئولیت سنگینی دارید. همان‌طور که دوستان گفتند، هیچ‌کس به شماها دستور نداده که بروید کارگردان یا سینماگر بشوید، این میل، استعداد و شوق شما بوده که وارد این میدان شده‌اید؛ اما حالا که وارد شده‌اید، این مسئولیت را بپذیرید. شما می‌توانید خیلی اثر بگذارید. ببینید! من وقتی به یک واعظ، یک روحانی و یک نویسنده‌ی کتاب دینی - که او هم یک روایتگر حقایق و معارف محسوب می‌شود - خطاب می‌کنم و می‌گویم آقا شما مواظب حرف زدنت، مواظب لغتی که به کار می‌بری و مطلبی که متناسب با زمان انتخاب می‌کنی، باش؛ اگر حرفی را که اینجا نباید بزنی، زدی، یا باید بزنی، نزدی، و به خاطر حرف تو یک جوانی به دین بی‌اعتقاد شد یا یک حقیقتی از حقایق دینی را به خاطر گفتار تو کج فهمید؛ تو پیش خدای متعال مسئولی؛ من می‌خواهم به شما بگویم، این تذکر به شما که برادر و خواهر عزیز ما هستید و این ابزار هنری بسیار کارآمد در اختیار شماست، طبعاً با یک ضریب خیلی بالایی مضاعف می‌شود؛ بگویم ده برابر؛ یقیناً بیشتر؛ یعنی شما ببینید تأثیر یک فیلم هنریِ کارآمد در مقایسه‌ی با یک منبر چقدر فاصله دارد! خوب، شما می‌توانید سازنده‌ی اخلاق باشید؛ عکسش هم ممکن است. شما می‌توانید در نسل جوان این کشور صبر، امید، شوق، انگیزش، سلامت، نجابت و همه‌ی چیزهایی که یک جامعه‌ی پیشرفته نیاز دارد، القاء کنید. می‌شود هم به جای امید، نومیدی القاء کرد؛ می‌شود به جای شوق، رکود القاء کرد. «انتقاد» که دوستان ذکر می‌کنند و به تعبیر این دوستمان می‌گویند انتقادگری «نق نقو» تلقی نشود؛ نه، انتقاد، نق‌نق نیست؛ انتقاد - معنای لغوی انتقاد را نمی‌خواهیم بگوییم - یعنی همان عیب‌جویی. منظور از انتقادی که ممکن است نق‌نقو بودن از آن تلقی شود؛ یعنی عیب‌جویی کردن. دو نوع عیب‌جویی ممکن است؛ الان من و شما روبه‌روی هم نشسته‌ایم، خیلی آزادانه می‌توانیم از هم عیب‌جویی کنیم؛ شما هم از من عیب‌جویی کنید، من هم از شما عیب‌جویی کنم. منتها این عیب‌جویی دو نوع است؛ یک وقت عیب‌جویی جنبه‌ی تحقیر، اهانت، طرف را به خاک سیاه نشاندن، از طرف انتقام گرفتن و چهره‌ی او را در نظر دیگران زشت کردن است و این کار در هیچ عرف نجیبانه‌ای - نمی‌گویم اسلامی - ممدوح نیست. یک وقت هم نه، هدف از انتقاد، دلسوزی است، تکمیل است، برطرف کردن عیب است و آیینه‌وار نمودن عیب شخص یا نظام یا مدیر یا مردم به خود آنهاست و این ممدوح است. ممکن است این هم به نظر شنونده تلخ باشد؛ اما این تلخی، تلخی گوارایی است. این هیچ ایرادی ندارد. حالا من ادعا می‌کنم از نظر دستگاه هم ایرادی ندارد؛ اگر شما در این تردیدی دارید، من به شما صادقانه می‌گویم، لااقل از نظر شخص من، هیچ ایرادی ندارد. ببینید! این هدف و این جهتگیری در کیفیت کار معلوم می‌شود؛ یعنی اینکه ما توقع داشته باشیم یک جوری انتقاد کنیم که آن جهتگیریِ اول در آن وجود داشته باشد، اما مردم یا مخاطبین خیال کنند که ما داریم دلسوزی می‌کنیم، این هم نمی‌شود. همین‌طور که چند نفر از دوستان گفتید، مخاطبین ما هوشمندند و می‌فهمند. این معلوم می‌شود. بعضی از فیلمها انتقادی است، انتقاد آنها برای من - که الان هر تلنگری به این نظام مثل مشت به من است؛ یعنی من احساسم نسبت به نظام این است که هر گوشه‌ی نظام را شما یک تلنگر بزنید، مثل اینکه یک مشت به من زده‌اید - ممکن است رنج‌آور باشد؛ اما از نفس انتقاد مطلقاً رنج نمی‌برم و خوشم می‌آید، و من احساسم این است که این، روحیه‌ی مجموعه‌ی دستگاه است؛ حالا گیرم بعضی کم یا زیاد. بنابراین انتقاد ایرادی ندارد که بعضی از دوستان مطرح کردید؛ آن چیزی که مهم است، این است که احساس مسئولیت بشود. ببینید! واقعیتی که امروز در جامعه‌ی ما هست - خارج از تبلیغات و شعار و نمی‌دانم بزرگنماییهای گوناگون - این است که ما یک کشوری هستیم که بر اثر تکیه‌ی بر باورهای خودمان و اظهار شجاعت در میدان - شجاعت نشان داده‌ایم؛ اینها را که دیگر نمی‌توان منکر شد - در دنیا یک ملت شاخص شده‌ایم؛ نمی‌گویم شاخص‌ترین،

اما یک ملت شاخصیم. این ایرانی که امروز شما دارید می‌بینید، این ایرانِ دوره‌ی رژیم گذشته نیست؛ وقتی محاسبه می‌کنیم، در دنیا، در بین ملتها و دولتها، در محافل سیاسی دنیا، در تعاملات بین‌المللی و در موازنه‌ی بین قدرتهای بزرگ دنیا، این ایران، این ملت و این مجموعه‌ی حکومت، یک مجموعه‌ی درخور احترام یا مجموعه‌ای که ناگزیر باید آن را جدی گرفت و آن را احترام کرد، تلقی می‌شود. امروز وضع کشور ما این است. پیشرفتهای زیادی هم داشته‌ایم. یعنی من اگر بخواهم مقایسه بکنم، باید با این تعبیرِ بی‌اغراق بگویم که، واقعاً قابل مقایسه نیست آنچه که ما بعد از انقلاب به عنوان یک ملت و یک کشور به دست آورده‌ایم، با آنچه که قبل از انقلاب بوده است. ما به خودمان اعتقاد پیدا کرده‌ایم، استعدادهای خودمان را شناخته‌ایم و این استعدادها را به میزان بسیار زیادی به فعلیت رسانده‌ایم؛ در زمینه‌ی علم، در زمینه‌ی صنعت، در زمینه‌ی مسائل اجتماعی و در زمینه‌ی کارکردهای عمومی، پیشرفتهای زیادی پیدا کرده‌ایم. نمی‌شود بین دوگونه نظام، یک نظام وابسته‌ی حذف‌شده‌ی در تعاملهای بین‌المللی و بی‌اعتقاد به خود و توسری زن به مردم خود را - که رؤسای کشور، مملکت را مال خودشان می‌دانستند؛ دوره‌ی طاغوت این است دیگر! حالا خیلی از شماها هم یادتان هست، من هم یادم هست؛ ما هم در آن دوره تنفس و زندگی کردیم. دستگاه حکومت، کشور را مال خودش می‌دانست؛ برای مردم شأنی قائل نبودند، مگر از روی اجبار - با یک تشکیلات و نظامی که مسئولان کشور را نوکر مردم می‌داند، نه صاحب مملکت و صاحب مردم - این احساس واقعی مسئولان است، واقعاً خودشان را خدمتگزار و نوکر مردم و فلسفه‌ی وجودی خودشان را، کار برای مردم می‌دانند - مقایسه کنید. اصلاً تقابل بین این دو شکل، تفاضل بین این دو شکل، قابل کیل و اندازه‌گیری کردن با پول و درآمد ماهانه‌ی فلان آدم و اینها نیست؛ یعنی تفاوت وجود و عدم است، فاصله‌ی وجود و عدم است؛ این همان چیزی است که اسلام از ما می‌خواهد و به ما می‌دهد. حالا نمی‌خواهم وارد مقوله‌ی ارزشهای اسلامی بشوم، اگر انسان بخواهد راجع به آنها فکر و بحث کند، مقوله‌ی بسیار باشکوه و دلنوازی است. خوب، این کشور، در یک چنین شرایطی است؛ این کشور می‌خواهد پیش برود، این کشور می‌خواهد حرکت بکند؛ ما این چیزهایی که حالا ـ شما در زمینه‌ی فناوری هسته‌ای و پیشرفتهای علمی می‌شنوید، اینها فقط بخشی از بسیارِ آن چیزی است که در کشور اتفاق افتاده. بحمداللَّه جوان و استعداد هم که زیاد داریم، ما احتیاج داریم به امید، به شوق، به کار، به اعتماد به نفس، به کم کردن تکیه‌ی بر بیگانگان - به فرهنگشان، به رفتارشان، به بخشنامه‌های فکری و فرهنگی‌شان - ما به اینها احتیاج داریم؛ به جوشیدن از درون، به استخراج گنجینه‌هایی که در میراث فرهنگی ما هست. این جوان اگر بخواهد این‌طور تربیت شود، به حضور شما در صحنه احتیاج دارد؛ یعنی شما باید وارد میدان بشوید تا این اتفاق بیفتد؛ من این را می‌گویم. من می‌گویم الان کلید دست شماست. من شأن سینما را این می‌دانم. من می‌گویم امروز کلید پیشرفت این کشور، به میزان زیادی دست شماست؛ شما می‌توانید این نسل را یک نسل پیشرونده، امیدوار، پُرشوق، معتقد به خود و معتقد به ارزشهای اسلامی و ملیِ خود بار بیاورید؛ و همین‌طور می‌توانید این نسل را شرمنده، پشیمان، زیر سؤال برنده‌ی افتخارات گذشته و زیر سؤال برنده‌ی افتخار انقلاب و دفاع مقدس بار بیاورید. من یک‌بار دیگر دو، سه سال پیش در یک جلسه‌ی مجموعه‌ای از دوستان هنرمند - سینماگر و نقاش و مجسمه‌ساز و ... - این را گفتم، شما به عنوان یک هنرمند، دنبال زیباییها و ظرافتهای عالم وجود می‌گردید تا اینها را بشناسید، بیرون بکشید، برجسته کنید و نشان بدهید؛ کار هنرمند این است؛ یعنی ظرافتها، زیباییها، ریزه‌کاریها، دقایق و حقایق غیر قابل دید با چشم غیرمسلحِ به هنر را با سلاح هنر و نگاه هنرمندانه، بیرون می‌کِشد و نشان می‌دهد. اینکه می‌گویم زیبایی، معنایش این نیست که زشتیها را نمی‌تواند بیرون بکشد و نشان دهد؛ چرا، آن هم جزو ظرافتهاست. به آن جمع گفتم، شما به عنوان کسی که دنبال زیباییها می‌گردید، چطور می‌توانید زیباییهای دفاع هشت ساله‌ی یک ملتِ دست خالی را از میهن خودش، از کشور خودش، از ملت خودش و از نظام خودش، در آن میدان دشوار نادیده بگیرد. الان چند سالی است که کتابهایی درباره‌ی سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتابهایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از اینها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایتهای صادقانه است - این هم حالا

آدم می‌توانـد کم و بیش تشـخیص دهـد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است - بسـیار تکان‌دهنده است؛ آدم می‌بیند این شخصـیتهای برجسته، حتّی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوسـتا عبدالحسین بُرُنسی، یک جوان مشهدی بنّا، که قبـل از انقلاب یـک بنّا بود و با بنـده هم مرتبط بود، شـرح حالش را نوشـته‌اند و من توصـیه می‌کنم و واقعاً دوست می‌دارم شـماها بخوانید. من می‌ترسم این کتابها اصلاً دست شماها نرسد. اسم این کتاب «خاکهای نرم کوشک» است؛ قشنگ هم نوشته شده. ایشان اول جنـگ وارد میـدان نبرد شـده بود و بنـده هم هیـچ خبری نداشـتم. بعـد از شـهادتش، بعضـی از دوسـتان مـا که به مجموعه‌هـای دانشـگاهی و بسـیج رفته بودند و با این جوان بی‌سواد - بی‌سواد به معنای مصـطلح؛ البته سه، چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصـری هم مقدمات و ابتدایی و اینها را هم خوانده بوده - صـحبت کرده بودند، می‌گفتند آن‌چنان برای اینها صـحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دلهـای همه‌ی اینهـا را در مشت می‌گرفته؛ به خـاطر همین که گفتم، یـک معرفت درونی را، یـک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شـجاعتهای بسـیار و حضور در میدانهای دشوار، به شهادت می‌رسـد؛ که حالا کاری به جزئیات آن نـدارم. این زیباییهایی که آدم در زنـدگی یک چنین آدمی یا شـهید همت و شـهید خرازی می‌توانـد پیـدا کنـد و یا اینهایی که حالا هسـتند، نظیرش را شـما کجا می‌توانیـد پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟ سـینمای معنـاگرا؛ خوب کـدام معنا شـیواتر و عمیق‌تر از احساس فـداکاری و ایثار و گـذشت یک جوان هجـده، نوزده ساله، که از خانواده‌ی مرفهی بلنـد می‌شـود می‌آیـد اهواز - که من دیـدم از این قبیـل جوانهـا؛ حالا چنـد موردش یـادم هست، بـالخصوص خودم بـا اینها معاشـرت داشـته‌ام و دیدم - خانواده‌ی مرفه، زندگی راحت، پدر و مادر مهربان، نه دچار عقده است و نه دچار کمبود است، می‌آید در میـدان جنگ، آن‌چنان فـداکارانه حرکت می‌کند که انسان مبهوت می‌ماند. حالا خیلی از این جوانها با توصـیه‌ی امثال بنده وارد این میدان شده بودند. من نگاه می‌کردم و می‌دیدم، ما کجا، اینها کجا! اصـلاً انسان به گَرد اینها نمی‌رسد. خوب، اینها زیبایی است، اینها را توصـیف کنید، اینها را استخراج کنید. آقای حاتمی‌کیا می‌گویند، من نمی‌دانم راجع به جنگ چه بگویم. خیلی حرف دارید برای گفتن؛ شـما سـینماگران جنگ، پشت صـحنه‌ی جنگ را چقـدر تصویر کردیـد؟ چه شـد که این جنگ شـروع شد؟ کدام فیلم سیاسـیِ بین‌المللیِ پلیسـی، می‌تواند شـیرین‌تر از این در بیاید که شما تصویر کنید - اسناد هم الان وجود دارد - چطور شد که صدام حسـین به خودش جرئت داد و این گسـتاخی را کرد که به قصـد تسلط بر ایران، به ایران حمله کند؟ نه اینکه همه‌ی ایران را بگیرد، بدون شک، قصد او این بود که خوزسـتان و یکی، دو استان دور و بر را بگیرد و به عنوان یک همسایه‌ی مقتدر بر حکومت مرکزی ایران - هر که باشد آن حکومت؛ یا جمهوری اسـلامی یا هر کس دیگر - مسـلط بشود، که می‌شد؛ یعنی اگر این دفاع جانانه نبود و اگر آن تسـلط بر خوزسـتان انجام می‌گرفت، مگر ممکن بود یک حکومت مرکزی اینجا سـر کار باشد و به آن کسـی که بخشی از کشور را قدرتمندانه تصرف کرده، باج ندهد؟! خوب، چه شد که این را وادار کردند که این حمله را انجام بدهد و او حمله کرد؟ و چگونه به او کمک کردند؟ و کدام کارخانجات به او سـلاح شـیمیایی فروختند؟ آنهایی که آن سنگرهای هشت‌ضلعی و پنج‌ضلعی را درست کردند، چه کسانی بودند؟ کدام کشورها آن هواپیماها را به او دادند؟ آن مأمورین عالی‌رتبه‌ی سیاسی، امنیتی و نظامی‌ای که از کشورهـای مختلف - از جمله امریکـا - به بغـداد آمدنـد و بـا او و مردان او ملاقـات کردنـد، چه کسانی بودنـد؟ شـما به اینها نپرداختیـد. اصـلاً شخصـیت صـدام کیست؟ اینهـا برای قصه‌نویسـی جا دارد. دوسـتان به مسـئله‌ی قصه‌نویسـی اشاره کردنـد. بله، من عقیده‌ام این است ما ضـعیفیم. البته روح داستان‌سـرایی در ایران ضـعیف نیست؛ دلیلش هم داسـتانهای فردوسـی و مولوی است. البته رمان به این شـکلی که در اروپا و روسـیه متداول بوده - به‌خصوص در قرنهای نوزدهم و اینها که رمانهای برجسـته و بزرگ نوشـته شده - چنین چیزی را ما در ایران نداریم؛ اما اسـتعدادش را داریم. من عقیده‌ام این است؛ این‌طور نیست که ما اسـتعدادش را نداشـته باشـیم. البته ما در شـعر برجسـتگی داشته‌ایم؛ اما به این شکل در رمان، نه؛ لیکن به نظر من می‌شود. بعد از انقلاب هم یک کارهایی شده است؛ حالا در آن حدِّ از اعتلا نیست که آدم توقع دارد؛ اما اگر دنبال گرفته شود و واقعاً وزارت ارشاد روی این زمینه کار کند

و بنویسند، می‌شود. حالا بعضی از دوستان گفتند که قصه را برای سینما بنویسند. من نمی‌دانم، بیشتر از من شما واردید؛ آیا واقعاً باید قصه را برای سینما نوشت؟ خیلی از آثار بزرگ سینمایی که وجود دارد، از آثار کلاسیک و قصه‌های قدیمی گرفته شده است؛ معلوم نیست رمانی برای این خصوص نوشته شده باشد. حالا‌ـ گیرم که آن هم باشد، ما اگر در مسئله‌ی داستان و رمان و داستان‌سرایی پیشرفت کنیم، این کار انجام می‌گیرد. آن وقت بیایید این موضوعات را به سینما بکشانید؛ خیلی برجستگی پیدا خواهد کرد. ما در زمینه‌ی جنگ هنوز خیلی کارهای نکرده داریم. حالا من یک چیز دیگر هم به شما دوستان عرض بکنم؛ اینکه گفتیم شما مسئولیت دارید - که البته همه‌تان این مسئولیت را دارید؛ چون کار شما می‌تواند خیلی اثرگذار باشد - این مسئولیت پیش خدا اجر هم دارد؛ یعنی شما واقعاً نیت‌تان را خدایی کنید. این خانم گفتند که من دنبال احساسات شخصی خودم هستم، خیلی خوب، عیب ندارد، تشخیص شخصی خودتان را بسازید؛ اما با همین کار، نیت خدایی بکنید. نیت کنید که خدا را از خودتان راضی کنید و اجر ببرید. کار مهمی دارید انجام می‌دهید؛ چرا خودتان را از اجر محروم می‌کنید؟ با این کار اجر ببرید و می‌شود. اجر فقط این نیست که شما فیلم نماز و روزه درست کنید؛ نه، آن چیزی که اخلاق جوانها، رفتارهای اجتماعی، انضباط اجتماعی، جدیت در کار، ایمان قوی و احساس مسئولیت را در نسلهای جوان زنده می‌کند، این پیش خدا اجر دارد. امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) به امام حسن و امام حسین می‌گوید: «اعملا للأجر» برای مزد کار کنید. این مزد درهم و دینار دنیا نیست که برای امیرالمؤمنین میلیاردهایش به قدر یک ذره خاک ارزش ندارد؛ این مزد، مزد خدایی و مزد الهی است. این را به شما عرض بکنم، هیچ‌کدام از شماها هم از مزد الهی بی‌نیاز نیستید. از این مرز که ما عبور کردیم - مرز مردن - این اول نیاز ماست به این مزد؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم، از این مرز عبور می‌کنیم و آنجا احتیاج داریم؛ آنجا تنها هستیم و به اجر الهی احتیاج داریم؛ شما در این میدان دارید حرکت می‌کنید، کار کنید برای خدای متعال. البته به عنوان یک انسان نخبه، یک هنرمند و یک نگاه نافذ به جامعه و کشور و انسانها، می‌توانید احساس مسئولیت کنید و اجر انسانی و وجدانی هم می‌توانید ببرید. به‌هرحال، من یادداشتهای زیادی نوشته‌ام که برای خودم ان‌شاءاللّه مفید خواهد بود. این یادداشتهایی که از بیانات، گزارشها و تحلیلهای دوستان نوشتم، برای من مفید خواهد بود. به اعتقاد من، آنچه که محصول این جلسه باید باشد، در درجه‌ی اول این است که ما همه در اهمیت سینما اتفاق‌نظر داریم؛ این مورد قبول همه است. اهمیت به معنای شأن والای هنری و قدرت تأثیرگذاری آن، و مسئولیتی که از این ناحیه متوجه کسانی می‌شود که در سلسله‌مراتب سینما قرار دارند. ممکن است در این سلسله‌مراتب، من هم به عنوان یک آدمی که مسئولیتی در نظام دارد، قرار بگیرم؛ آقای وزیر مسلّماً در این سلسله‌مراتب قرار می‌گیرند. به‌هرحال، همه احساس مسئولیت کنیم؛ این مورد اتفاق ماست که اهمیت سینماست. و دوم اینکه بالاخره مضمون سینما باید در جهت اصلاح کشور و جامعه باشد؛ اگر انتقاد هم انجام می‌گیرد، این انتقاد با این نگاه باشد و آن وقت من تصور می‌کنم اختلافات بر سر اینکه «آیا انتقاد بکنیم؟ اسم این انتقاد سیاه‌نمایی است یا نق‌نقوگری است یا نیست؟» کم خواهد شد؛ به خاطر اینکه وقتی نیت، نیت اصلاح و پیشرفت بود، این نیت خودش را در اثر نشان خواهد داد. بنابراین، این فاصله کم خواهد شد. آقای حاتمی‌کیا می‌گویند به ما درجه بدهید؛ خدا به شماها درجه داده، بنده چه درجه‌ای را به شما بدهم! درجه‌ی شما، درجه‌ی خدایی است. این ذوق و استعداد هنری که شماها دارید، این همان درجه‌ای است که به شماها داده. ما اگر بخواهیم این را با ابزارهای مادی مدرجش کنیم، ضایعش کرده‌ایم. البته ما از شما قدردانی می‌کنیم؛ هم قدردانی می‌کنیم، هم انتظار داریم. یعنی من رودربایستی نمی‌کنم، بنده به عنوان یک روحانی، حقیقتاً از شما مجموعه‌ی کارگردانها انتظار دارم. شما باید ارزشهای دینی و ملی را تقویت کنید. وقتی ارزش ملی می‌گوییم، نباید فوراً ذهن به سمت چهارشنبه‌سوری برود؛ ارزش ملی یعنی احساس استقلال یک ملت؛ استقلال فرهنگی. در مقابل این القای دویست ساله‌ی فرهنگیِ غرب، یک ملتی بیاید به فرنگ خودش تکیه بکند، این خیلی ارزش دارد؛ این را تقویت کنید. حالا گاهی با رفتن به جشنواره، ممکن است این تقویت بشود، گاهی با نرفتن به جشنواره این تقویت می‌شود. آنجایی که لازم است نروید، نروید؛ آنجایی که لازم است به جشنواره‌های بین‌المللی

بروید، بروید؛ با این نیت بروید - حالا آقای عیاری به دوستان «کَن» لطف کردند و از آنها دفاع کردند که به ایشان گفته‌اند، شما چرا این‌قدر سیاه‌نمایی می‌کنید که فیلم شما را ما نتوانیم نشان بدهیم؛ باید دید آقای عیاری چه کار کرده بوده که آنها دلشان به حال ملت ایران سوخته - بالأخره من حرفی ندارم که شما از آنها دفاع کنید؛ اما این را واقعاً من هم خبر دارم. من با اینکه نه سینمایی هستم و نه با این چیزها ارتباط دارم؛ اما بالأخره می‌دانید طبعاً اطلاعات ما محدود به راههای اطلاع‌گیری شماها نمی‌شود؛ ما اطلاعات وسیع‌تری داریم. ما خبر داریم که همین مجموعه‌های جهانی، از جمله کَن - حالا که اسمش را آوردید - و بعضی از جشنواره‌های دیگر، واقعاً دارند کار می‌کنند؛ اینها هدف دارند. اینها دوست می‌دارند که از حضور هنرمند برجسته‌ی ایرانی در آنجا، در جهت سیاسی، یک استفاده‌ای ببرند. حالا من نمی‌دانم فیلم آقای مجیدی را چقدر اکران می‌کنند، چقدر در جلو چشم مردم می‌گذارند. بله، در جشنواره احترام می‌کنند. من آن وقتی علاقه‌ی آنها را به هنرمند خودمان باور می‌کنم که این فیلم را ترویج کنند؛ جلو چشم مردمشان بگذارند و در تلویزیونشان نشان بدهند، در سینماهایشان نمایش بدهند؛ این کارها را یا نمی‌کنند و یا خیلی کم می‌کنند. لذا وقتی که تشویق و تقدیر فقط به سالن جشنواره و سکوی جایزه‌ی جشنواره منحصر است، آدم خیلی باورش نمی‌آید که نیتشان - به قول ماها - زیاد خدایی باشد. بالأخره نیات سیاسی هست. عجیب هم نیست؛ ما هم در برخی از مسایل فرهنگی بین‌المللی، نیات سیاسی داریم، پنهان هم نمی‌کنیم. ما در رابطه‌ی با خیلی از کشورها با جهتگیری سیاسی کار فرهنگی می‌کنیم. آنها هم همین کار را دارند با ما می‌کنند. ما باید حواسمان جمع باشد و هوشیار باشیم. مرحوم حاج احمد آقا به من گفت، حاضر شدند بابت یک اعلامیه‌ی حج امام هشتاد هزار دلارِ آن روز بدهند که در یکی از روزنامه‌های امریکا - همین روزنامه‌های معروفی که هست - چاپ بشود، ولو به صورت آگهی؛ اما نکردند. این را حاج احمد آقا خودش به من گفت، گفت ما تلاش کردیم؛ اما حاضر نشدند چاپ کنند. همین خانم ابتکار که در گذشته معاون رئیس جمهور بودند، یک کتابی در باب قضیه‌ی سفارت امریکا، به اصطلاح این لانه‌ی جاسوسی نوشتند. خود ایشان جزوِ آن دانشجوهایی بوده که در آن کار شرکت کرده بودند. ایشان دوره‌ی کودکی‌اش را در امریکا گذرانده است؛ مرحوم دکتر ابتکار - که از دوستان ما بود - سالها در امریکا بوده و این خانم خیلی به زبان مسلط است و نگارش و تکلمش خیلی خوب است. این کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد یک نفر آن را به فارسی ترجمه کرده بود. خود ایشان به من گفت، پیش هر ناشر امریکایی که رفته بود، حاضر نشده بود این کتاب را چاپ کند! در حالی که آنها اصرار دارند که مسئله‌ی اشغال سفارت را به عنوان یک زخم التیام نیافتنی، دائماً تکرار کنند. من زمان ریاست جمهوری، سفر سازمان ملل که رفته بودم، یک مصاحبه‌گر خیلی معروفی آمد و با من یک مصاحبه‌ای کرد که خیلی هم به صورت گسترده پخش شد. اولین سؤالش این بود که، شما چرا سفارت را گرفتید؟ گفتم بابا! حالا ما آمده‌ایم سازمان ملل و تو می‌خواهی با ما مصاحبه کنی؛ اولین سؤال را این قرار می‌دهی؟! حاضر نیستند رها کنند. از دیدگاه خودشان، آن را به عنوان یک حرکت تروریستی و وحشیانه و تلقی می‌کنند. حالا یک دختر خانم دانشجوی روشنفکری که نه اُمّل است، نه عقب‌افتاده است، نه تحصیل‌نکرده است، نه سابقه‌ی تروریستی دارد و خودش در آن قضیه بوده، ایشان قضیه را تشریح می‌کند؛ حاضر نیستند این را چاپ کنند. ببینید مسئله این است. خوب، او ملاحظه‌ی سیاست خودش را می‌کند. در امریکا این نمایش بی‌سانسوری فقط در مورد آن جاهایی است که به اصول امریکایی اصطکاک نداشته باشد. آنجایی که اصطکاک پیدا می‌کند، چه به اصول امریکایی و چه به مصالح فوری امریکایی - مثل مسئله‌ی جنگ خلیج‌فارس که زمان بوش پدر انجام گرفت - سانسور وجود دارد؛ خیلی کامل و خیلی رسمی و علنی؛ بدون پرده‌پوشی. خوب، آنها مصالح فرهنگی‌شان را رعایت می‌کنند، ما هم باید مصالح فرهنگی خودمان را رعایت کنیم. ما که از او توقع نداریم که مصالح ما را رعایت کند؛ ما از خودمان توقع داریم که مصالح خودمان را رعایت کنیم. بنابراین شما اگر جشنواره هم می‌روید، آن وقتی بروید و آن‌طوری بروید که مصالح فرهنگی کشورتان را مراعات بکنید. اگر طوری شد که او بناست مصالح خودش را علیه مصالح کشور شما رعایت کند، بله، ترجیح با نرفتن است، ترجیح با حضور پیدا

نکردن است؛ این چیز روشن و واضحی است. خوب، حرف که زیاد است؛ ما هم حالا اگر بخواهیم این یادداشتها را بگوییم، خیلی طول می‌کشد. الان سه ساعت و پنج دقیقه شده است که ما خدمت شما رسیده‌ایم. الحمدللّه جلسه‌ی خوبی بود. من از برگزاری این جلسه خوشوقت و خوشحالم؛ از کسانی که این جلسه را روبراه کردند، از همه‌ی شرکت‌کنندگان عزیز که اینجا شرکت کردید، از آقای مجیدی عزیز که زحمت کشیدند و اینجا هم در واقع کارگردانی کردند، از دوستانی که نظرات خودشان را خوب و روشن‌بیان کردند و نقطه‌نظرهایشان را گفتند و از مسئولان محترم وزارت ارشاد که دعوتها را فراهم کردند و در واقع تشکیل‌دهنده‌ی جلسه آنها بودند، از همه صمیمانه تشکر می‌کنم. اگر وقت اذان نزدیک نبود، باز هم پهلوی شما می‌نشستم، لیکن دیگر وقت نماز است، باید بروم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان سازمان انرژی اتمی و کارشناسان هسته‌ای

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان سازمان انرژی اتمی و کارشناسان هسته‌ای بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز برای من بسیار روز شیرین و پُرخاطره‌ای بود و دیدار با شما جوانان عزیز این کشور را که با همت والایی دست به کار بسیار مهم و ارزنده‌ای زده‌اید و پیش تاخته‌اید، فراموش نخواهم کرد. من می‌بینم و حس می‌کنم که تصمیم دارید همچنان به این حرکت افتخارآمیز ادامه بدهید؛ این برای من شیرین‌ترین چیزی است که ممکن است در یک چنین مقوله‌هایی پیش بیاید. برای یک کشور خیلی مهم است که اولاً نیازهای حقیقی و اساسی خودش را درست بشناسد و تصمیم بگیرد که این نیازها را برطرف کند؛ ثانیاً، ابزار برطرف کردن این نیازها را که در درجه‌ی اول، فکر و نیروی انسانی است، در اختیار داشته باشد؛ این برای یک کشور خیلی مهم و تاریخ‌ساز است؛ این تمدن‌ساز است. فرقِ کشورهایی که می‌توانند سرنوشت خود و بلکه بخشی از دنیا را به دست بگیرند، با آن کشورهایی که مثل پر کاهی در امواج سیاستهای جهانی به این طرف و آن طرف می‌روند، در همین است. کلید اصلی هم علم و بر اثر علم، فناوری است؛ بایستی آن کشور و ملتی که تصمیم دارد سرنوشت خودش را خودش بسازد و خودش، خودش را به خوشبختی برساند، این کلید را پیدا کند. من اول امسال به مناسبت همین سال پیامبر اعظم، در سخنرانی مشهد، یک حدیث کوتاهی را از امیرالمؤمنین خواندم: «العلم سلطان؛ من وجده صال و من لم یجده صیل علیه»؛ علم، قدرت است - از این دو حال خارج نیست - هر کس دانش را به دست آورد، می‌تواند قدرتمندی و قدرت‌نمایی کند؛ هر کس دانش را به دست نیاورد، قدرت‌نمایی و قدرتمندی علیه او انجام می‌گیرد. بزرگ‌ترین خیانتی که در طول این صدوپنجاه، دویست سالِ روزگار رشد روزافزون علم به کشور ما شد، این بود که نگذاشتند یا زمینه را فراهم نکردند که این ملت بااستعدادی که مثل بوعلی و فارابی و رازی را در سابقه‌ی تاریخیِ خود دارد، بتواند جای خودش را در دنیای علم امروز پیدا کند. حالا می‌توانید بگویید نگذاشتند؛ این نگاه بدبینانه است؛ می‌توانید بگویید زمینه فراهم نکردند - دیگر از این کمتر نیست - این نگاه خوش‌بینانه است. در دوره‌های قاجاریه و پهلوی، این گناه بزرگ بر گردن آنهاست که زمینه را فراهم نکردند. وقتی زمینه فراهم نشد، استعدادی که در این ملت و جوانها وجود دارد، یکی از دو، سه راه را خواهد پیمود: یا اصلاً استعداد بروز نمی‌کند. شما هر چه نیروی بدنی داشته باشید و استعداد رشد بدنی داشته باشید، وقتی از اول ورزش نکردید و به ماهیچه‌هایتان تحرک ندادید، رشد نخواهید کرد؛ این استعداد ضایع و دفن می‌شود. یا اینکه، آن کسی که دارای استعداد است و می‌بینند که راهی وجود ندارد تا این استعداد پرورش پیدا کند، به خارج از این مرزها می‌رود؛ که همان مسئله‌ی فرار مغزها در طول سالهای متمادی است و فقط به این سالها مربوط نمی‌شود؛ بلیه‌ی دوران طولانی تاریخ گذشته‌ی ماست. افرادِ بااستعداد و توانا به گوشه‌ی از دنیا رفته‌اند و مشغول کار شده‌اند. و یا اینکه این استعداد در راههای خطا و غلط به کار می‌رود؛ چون میدان برای استعدادها باز نشده است. امروز در ایران این کار انجام گرفت. امروز در کشور ما میدان برای بروز استعدادها و رشد علمی و مهارت فنی و فناوری باز است. و شما از بهترین نمونه‌هایی هستید که توانسته‌اید این را نشان بدهید.

من الان در این نمایشگاه - که در واقع یک مینیاتورکار عظیمی است که شما انجام داده‌اید - مواردی را دیدم و به من توضیح دادند که دانشمند جوان ما - که در حقیقت باید گفت هنرمند جوانِ ما - با استعداد خود، با تکیه‌ی به ذهن خود و با تجربه‌ی خود، بدون اینکه هیچ نسخه‌ی قبلی در اختیار داشته باشد، توانسته یک کار بزرگ را انجام بدهد؛ یک امر بزرگی را تحقق ببخشد؛ این را در موارد زیادی داریم مشاهده می‌کنیم. در این مجموعه‌ی شما هم انسان ظرافت‌کاری‌های ریز و بسیار پیچیده را مشاهده می‌کند و قدرت مدیریت کلان یک مجموعه‌ی مرکب و درهم‌تنیده را می‌بیند؛ این خیلی مهم است. این مدیریت‌های مجموعه، بر مجموعه‌های بزرگ و پیچیده مدیریت کردن، اینها را همزمان پیش بردن، جزو کارهای بسیار بزرگ است، که ما این کار را در بخشهای مختلف مجموعه‌ی شما شاهده می‌کنیم. در ذهن من این است: برای ملت ما هیچ عیدی بزرگتر از این عید نیست که انسان احساس کند جوانهایش به خودشان اعتماد دارند؛ اعتقاد دارند؛ باور دارند که می‌توانند کارهای بزرگ را انجام بدهند و این عزم راسخ را پیدا می‌کنند که این کار را انجام بدهند. عزیزان! این کار را انجام بدهید. این میدان، میدان گسترده‌ای است. آقای آقازاده اهمیت این فناوری پیشرفته و برتر و تأثیرش را در زندگی مردم کشور و تأثیرش را در آینده شرح دادند و شما هم بهتر از من می‌دانید که چقدر این صنعت برای کشور ما مهم است. این جنجال و قرشمال‌بازی سیاسی که راه انداخته‌اند، مثل این است که شما یک زمین حاصلخیزی دارید، یک چشمه‌ی آب جوشنده‌ای هم در این زمین دارید، که با این چشمه‌ی آب که مرتب می‌جوشد و ممکن است بیشتر از این هم بشود، می‌توانید همه‌ی این زمین را سرسبز، زنده و آبیاری کنید. به شما می‌گویند این چشمه را کور کنید، رویش را اسفالت کنید، ما یک لوله‌ی آب سه اینچی به شما می‌دهیم، تا مزرعه‌تان را آبیاری کنید! آن چیزی که اروپایی‌ها - متأسفانه با حمایت آژانس - و امریکایی‌ها می‌گویند، این است. می‌گویند این چشمه‌ی جوشنده‌ی استعداد انسانی را از بین ببرید، تا ما به شما یک لوله‌ی سه اینچی آب بدهیم و هر وقت هم خواستیم قطع کنیم و هر وقت هم خواستیم بهای این آب را بهای آبروی ملی و حیثیت ملی شما قرار بدهیم؛ معنای حرفشان است. چه کسی زیر بار این حرف می‌رود؟ ما زیر بار این حرف نخواهیم رفت. ما استمرار و روزافزونیِ این حرکت را جزو اهداف برجسته‌ی خودمان می‌دانیم. کننده‌ی کار شماها هستید؛ الحمدللّه هم همت دارید، هم استعداد دارید، هم شوق و ذوق دارید؛ پشتوانه‌ی این حرکت شما هم «ایمان» است. این را بدانید که کلید علمی که گفتم می‌تواند یک ملت را متحول کند، با ایمان دست می‌آید؛ با ایمان نگه داشته می‌شود؛ با ایمان به کار می‌افتد. ایمان قوی، یک چنین نقشی می‌تواند داشته باشد. با ایمان، همه‌ی کارها آسانتر انجام می‌شود تا بدون ایمان. الحمدللّه هم ایمان دارید، هم انگیزه و همت و تصمیم و عزم راسخ دارید، هم توانایی استعداد و فکر دارید. شما باید این کار را بکنید؛ باید این کار پیش برود. امروز در دنیا سانتریفیوژهای نسل چهارم و پنجم هم تولید شده؛ شما ان‌شاءاللّه خواهید توانست روی دست آنها بزنید؛ خواهید توانست پیش ببرید. ای بسا که شیوه‌های تولید همین مواد - چه از معدن تا تولید «۶uf» یا غنی‌سازی آن - راه‌های خیلی میانُبرتر و خوبتری داشته باشد که شما آنها را کشف خواهید کرد؛ من شک ندارم که شما می‌توانید این کارها را بکنید و می‌توانید حرکت را سریعتر، آسانتر و بهتر انجام دهید. این را به شما عرض کنیم: هر حرکت شما، هر لحظه‌ی از این کار شما - که با این انگیزه و در این جهت به کار می‌گیرید - اجر الهی و معنویِ غیرقابل معادل با هر ارزش مادی دارد؛ یعنی هیچ ارزش مادی‌ای نمی‌تواند معادل آن اجر الهی‌ای باشد که در پرونده‌ی شما ثبت می‌شود. اولاً، به خاطر اینکه کار، فی‌نفسه کار باارزشی است؛ ثانیاً، برای اینکه شما دارید مقدمات استقلال و عزت مستمر و مستدام یک ملت را فراهم می‌کنید. من به شما بگویم که اهمیت به کارگیری انرژی هسته‌ای و به دست آوردن فناوری هسته‌ای در کشور ما، از کشف و استخراج نفت - آن روزی که برای اول‌بار در کشور ما نفت استخراج شد - بیشتر است. حالا شما ببینید نفت چقدر در سرنوشت یک کشور اثر دارد. کشف کردن نفت و استخراج کردن نفت یعنی یک ذخیره‌ای را از زیر زمین درآوردن و در واقع به یک معنا هدر دادن؛ این بلایی که ما امروز داریم سر نفت در می‌آوریم، هدر دادن نفت است؛ والّا استفاده‌ی بهینه از این ماده ممکن است هزار برابر ارزش مادی و معنوی‌اش بیشتر از آن چیزی باشد که امروز ما

داریم خرج می‌کنیم. اما این کار شما به معنای استخراج آن حقیقت نهفته‌ی در مغز و ذهن انسان در ورای این ظواهر عالم وجود است که شما این حقیقت را کشف می‌کنید؛ مثل همه‌ی دانشهای برتر دنیا. خیلی از این حقایق عالم وجود را ما نمی‌بینیم؛ اما ذهن انسانها آن را کشف می‌کند و به کار می‌گیرد و برای بهبود زندگی بشریت از آن استفاده می‌کند. شما این کار را می‌کنید و ارزش این کار از کشف و استخراج و به‌کارگیری و راه‌اندازی نفت و صنعت نفت خیلی بیشتر است. بنابراین، کار شما تاریخ‌ساز است. به این دلیل، هر لحظه‌ای کار شما، وقتی که با این انگیزه، با این توجه آن را انجام می‌دهید، اجر الهی دارید و این اجر الهی از همه‌ی این تشویق و تقدیرهایی که ما می‌کنیم و از هر معادل مادی، بالاتر است؛ قدر آن را بدانید و در حین کار، قبل از کار، بعد از کار، همیشه این را به یاد داشته باشید که خدای متعال این کار شما را می‌بیند و فرشتگان مقرب الهی این کار شما را به عنوان یک عمل صالح ثبت می‌کنند. خیلی از ملاقات شما و از شنیدن گزارش‌ها و دیدن کارهای شما و از این ملاقات خوبی که دسته‌جمعی در اینجا انجام گرفت، خوشحالم و امیدواریم خداوند شماها را موفق بدارد. سلام من را به همه‌ی دوستان و همکاران دیگرتان که در اصفهان و نطنز و هر جای دیگری هستند، برسانید و ان‌شاءاللَّه که کارتان و تلاشتان و خدمتتان مشمول توجهات حضرت ولی‌عصر(ارواحنافداه) باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الطّیبین الطّاهرین و صحبه المنتجبین و السّلام علی جمیع انبیاء اللَّه المرسلین. قال اللَّه الحکیم:«و اذ تأذّن ربّکم لان شکرتم لازیدنّکم و لان کفرتم انّ عذابی لشدید». اولاً خوش‌آمد عرض می‌کنیم و از حضورتان تشکر می‌کنیم؛ بخصوص دوستانی که از دلِ اشتغالات سنگین یا از راههای دور خودشان را بیرون کشیدند و به این جلسه تشریف آوردند. وضع و هدف این جلسه‌ی ما در این سالهای مستمر، بر تذکر است. من به خودم که نگاه می‌کنم، می‌بینم به تذکر و نصیحت احتیاج دارم؛ قیاس به نفس می‌کنم؛ فکر می‌کنم ما مسئولان - در رده‌های مختلف - احتیاج داریم که به گوشِ جسم و دل، نصیحتها، تذکرات، عیب‌جوییها و انتقادهایی را بشنویم تا شاید خداوند متعال به ما فرصت اصلاح بدهد. باید به خودمان و دلمان بپردازیم؛ دل ما بیش از جسم ما احتیاج به مراقبت دارد. اگر بخواهیم دل، نورانی و مهبط رحمت و هدایت الهی باشد، باید به آن بپردازیم. رها کردن دل - که به جاذبه‌ها و مغناطیسهای مادی بسرعت و آسانی قابل جذب است - خطرناک است؛ دچار خودشیفتگی، غرور و غفلت می‌شویم؛ احتیاج داریم که بدانیم. در دو جای از قرآن این عبارت هست که: «ثمّ اذا خوّلناه نعمة منّا قال انّما اوتیته علی علم» - هم در سوره‌ی زمر هست و هم احتمالاً در سوره‌ی لقمان - خدا نعمتی به انسان می‌دهد، اما انسان از دهنده‌ی نعمت غافل می‌شود و تصور می‌کند که این خود اوست که توانسته این نعمت، این موقعیت و این فرصت را به دست آورد. عین همین عبارت درباره‌ی قارون هست که وقتی به او اعتراض کردند که این نعمتها را از خدا بدان، سهم خودت را هم ببر؛ اما آن را در راه خدا مصرف کن، او در جواب گفت: «انّما اوتیته علی علم عندی»؛ خودم به دستش آوردم، هنر خودم بود؛ این همان خطای بزرگی است که ممکن است همه‌ی ما دچارش بشویم؛ غرّه شدن به خود. عین همین قضیه، غرّه شدن به خداست. آیه‌ی شریفه: «فلا تغرّنّکم الحیاة الدّنیا و لا یغرّنّکم باللَّه الغرور» درباره‌ی غرّه شدن به خداست؛ به خدا هم غرّه نشوید. در دعای صحیفه‌ی سجادیه می‌فرماید: «فالویل الدائم لمن اغترّ بک»، «ما اطول تردّده فی عقابک»، «ما ابعده عن الفرج». مغرور شدن به خدا یعنی نابحق از خدا توقع کردن؛ بدون اینکه انسان عمل صالحی را به میدان بیاورد، از خدا پاداش بخواهد؛ این که انسان بگوید، ما که بنده‌ی خوب خدا هستیم و خدا حتماً به ما کمک خواهد کرد؛ این که انسان از حلم الهی سوء استفاده کند و به گناه ادامه بدهد؛ از عذاب خدا خود را ایمن بداند؛ اینها همه غرّه شدن به خداست. امام سجاد می‌فرماید: خدایا! مصیبت دائمی برای آن کسی است که به تو

غرّه بشود. این غرّه شـدن به خدا، همان بلایی است که بر سـر بنی‌اسـرائیل آمد. خدای متعال آنها را ملت برگزیده قرار داده بود؛ اما چون به خدا غرّه شدند و وظایف خودشان را انجام ندادند، خدای متعال درباره‌ی آنها فرمود: «ضـربت علیهم الذّلة و المسکنة». آنها همانهایی هسـتند که خـدای متعال در چند جای قرآن تصـریح کرده که من اینها را مردمان برگزیده قرار دادم؛ «و انّی فضّـلتکم علی العالمین»؛ اما همین‌ها با عمل بـد خود کاری کردنـد که خـدای متعال درباره‌ی آنها فرمود: «ضـربت علیهم الذّلـة و المسـکنة و باؤوا بغضب من اللّه»، و مورد خشم الهی قرار گرفتنـد. غرّه شـدن به خـدا، این چیزهـا را دنبـال خودش دارد. بـایستی به خودمان، دلمان و جانمان و به شستشوی روانی خودمان بپردازیم و وظایف سنگین، ما را غافل نکند. البته، راه باز است؛ همین نمازهای پنجگانه، همین امکـان دعـا، همین نـافله، همین نماز شب؛ همه از راههای به خود پرداختن است؛ این راهها را در مقابل ما باز گذاشـته‌اند. اگر تنبلی نکنیم، می‌شود؛ آن وقت انسان اعتلاء و نورانیت پیـدا می‌کنـد و کارهایش برکت پیـدا می‌کند. عزیزان من! من و شـما بیش از مردم عادی به این مسائل احتیاج داریم. در بین این وظایف معنوی‌ای که ما به عهـده داریم، من فکر کردم و دیدم امروز وظیفه‌ی «شـکر»، یکی از بزرگترین وظایف ماست. گفتم چند جمله‌ای راجع به شکر صحبت کنم. آیه‌ای که تلاوت کردم، از سوره‌ی ابراهیم - «و اذ تـأذّن ربّکم لأن شـکرتم لازیـدنّکم» - خیلی آیه‌ی مهمی است؛ هم تشویق است، هم تهدیـد است. اگر شـکر کردیـد، ازدیاد نعمت دنبالش هست و برکات الهی پی‌درپی خواهـد رسـید؛ اگر کفران کردیـد، عـذاب خـدا دنبالش است؛ بروبرگرد نـدارد؛ هیچ نقطه‌ی استثنایی هم در تاریخ ندارد. اگر یک موردی را شما تصور کنید که پس چطور در فلان‌جا خدا عذاب شدید خودش را نشان نداد، این کوتاهی تحلیل است و اگر پای تحلیل به میان بیاید، معلوم خواهد شد که هیچ اسـتثناء ندارد. «شـکر» چیست؟ شـکر، چند پایه‌ی اصلی دارد: اول، شناختن نعمت و توجه پیدا کردن به آن است. آفتِ اول ما این است که به نعمت توجه نمی‌کنیم؛ نعمت سلامت را جز بعد از مریض شدن و ناقص‌العضو شدن نمی‌فهمیم؛ نعمت جوانی را جز بعد از پیر شدن، درست تشـخیص نمی‌دهیم؛ اشکال کار این است. نعمت امنیت را جز بعـد از دچـار شـدن به ناامنی نمی‌فهمیم. مردم کوفه، وقتی نعمت امیرالمؤمنین را فهمیدنـد، که حجاج بالای سـرشان آمـد؛ مردم مـدینه نعمت وجود امیرالمؤمنین و امام حسن را آن روز فهمیدنـد، که مسـلم‌بن‌عقبه بالای سـرشان آمـد، قتل‌عامشان کرد، زنهاشان را بی‌ناموس کرد، بعـد هم گفت همه‌تان باید اقرار کنید که برده‌ی یزید هستید. مردم یکی یکی آمدند و جلویش اقرار کردنـد و هر کس اقرار نکرد، گردنش را زد. آن مردم، آن وقت فهمیدنـد که حکومت امیرالمؤمنین و حکومت امن و امـان و حکـومت احـترام و تکریـمِ بـه مردم در دورانِ قبـل، چقـدر ارزش داشـته اسـت. دوم، نعمـت را از او دانسـتن. سـوم، از خـدا سپاسـگزار بودن. نه اینکه بگوییم نعمت را خـدا داده و وظیفه‌اش بوده که بدهـد؛ نه، بلکه بـدهکار بودن در مقابـل خـدای متعال. و چهـارم، این نعمت را به کـار گرفتن؛ مثـل یـک پلّکان. وقتی نعمتی را به شـما می‌دهنـد، این پله‌ای از یک نردبان است که پایتان را روی آن گذاشـته‌اید، تا بالا بروید؛ حالا نوبت پله‌ی بعدی است. اگر دسترسـی به پله‌ی بعدی پیدا کرده‌اید، پس این هم یک نعمت است؛ از آن اسـتفاده کنید و پایتان را روی آن بگذارید و بروید بالا. آن کسـی که دسترسـی به پلّکانِ نردبان پیدا می‌کند، اما پایش را روی آن نمی‌گـذارد، شـکر نکرده است. شـما ببینیـد خـود این شـکر بـا این ارکـان، چه نعمت بزرگ خـدایی است. امـام حسـین (علیه‌السـلام) در دعای عرفه عرض می‌کنـد که من اگر هر کدام از نعمتهای تو را شـکر کنم، خود آن شـکر، یک نعمت است؛ پس من اگر تـا آخر دهر زنـده بمـانم، با همه‌ی وجودم گواهی می‌دهم که شـکر یک نعمت تو را نمی‌توانم به‌جا بیاورم؛ چون همین که آن نعمت را شـکر کنم، خود اینکه توفیق شـکر پیدا کرده‌ام، یک نعمت دیگر است و باید آن را شـکر کنم و همین‌طور تسلسل پیدا می‌کند تا ابد. خودِ شـکر، یک نعمت است. اولاً، وقتی شکر کردید، این شکر موجب ذکر می‌شود؛ متوجه خدا می‌شوید؛ خود شکر انسان را ذاکر می‌کند. ثانیاً، شـکر به ما صبر می‌دهد. شـکر نعمت یکی از خواصـش، دادن صبر و پایداری است. در دعا می‌خوانیم: «اللهم انی اسئلک صبرالشاکرین لک». وقتی شما شکر می‌کنید، نعمت را می‌شناسید و موقعیت را درک می‌کنید؛ امکانی را که خدا در اختیار شـما گذاشـته است، به یاد می‌آوریـد و امیـدوار می‌شوید. این امید، پایداری شـما را زیاد می‌کند. لذا لازمه‌ی شـکر، صبر

است. یکی از دستاوردهای شکر، قدرت پایداری و ایستادگی در میدانهای دشوار است. یکی از خواص شکر، مغرور نشدن است. بعد هم خدای متعال وعده کرده است افزایش نعمت را؛ «لازیدنّکم». وعده‌ی الهی صدق است و ساز و کار روشنی هم دارد. همین که عرض کردیم، نشان‌دهنده‌ی این است که خودِ شکر، نعمت را زیاد می‌کند. شکرِ پله‌ی اول، انسان را به پشت‌بام می‌رساند. شکر، وظیفه‌ی ماست. در مقابل شکر چیست؟ کفران نعمت. کفران نعمت، نقطه‌ی مقابل این چیزهاست. به نعمت توجه نکردن و غفلت کردن از اصل نعمت، چیزی است که خیلی از ماها دچارش هستیم؛ یا نعمت را انکار کردن؛ یا آن را از خدا ندانستن؛ یا به نعمت خداداده مغرور شدن، که غرور ملازم با سقوط است و وقتی انسان غرور پیدا کرد، ساقط می‌شود؛ اینها کفران نعمت است. «و ضرب اللّه مثلاً قریهٔ کانت امنهٔ مطمئنهٔ یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بأنعم اللّه فاذاقها اللّه لباس الجوع و الخوف»؛ جامعه‌ای راحت و برخوردار از نعم معنوی و مادی الهی کفران نعمت می‌کند و خدا ناامنی و تنگدستی را بر او تحمیل می‌کند. نتیجه‌ی کفران نعمت، این است. ما در درجه‌ی اول، از چه شکر کنیم؟ نمی‌شود شمرد؛ «و ان تعدّوا نعت اللّه لاتحصوها». بنده وقتی دستم فلج شد، متوجه خصوصیاتی شدم؛ دیدم این انگشت من که براحتی حرکت می‌کند و مثلاً یک زنجیر را دور خودش تکان می‌دهد و این، خیلی کار ساده‌ای به نظر می‌آید، از حرفهای دکترها فهمیدم که خودِ این حرکت، معلول چندین تحرک و توانایی مهم در وجود انسان است؛ اما ما غافل بودیم. به هر حال، وقتی نعمت از انسان گرفته می‌شود، انسان متوجه می‌شود که همین کار آسان و کوچک، ثمره‌ی چندین نعمت بزرگ بوده که ما این‌طور راحت از آن عبور کرده‌ایم. این، غفلت ماست. این که شما می‌توانید راحت به عنوان یک مسئول کشوری - در هر رده‌ای که هستید - بر اساس فکر دینی و ایمان اسلامی خودتان تصمیم بگیرید؛ این که سیاستهای خارجی بر شما مسلط نیست؛ این که مردم شما را از خود می‌دانند؛ این که شما اصلاً فرصت پیدا کرده‌اید در جایگاهی قرار بگیرید که می‌تواند منشأ اثر باشد؛ این که از دست یازیدنِ به اموال عمومی پرهیز می‌کنید؛ این که گناه برای شما روان و آسان نیست، اگر بخواهیم از این طور نعمتها بشماریم، جزو هزارها نعمتی است که خدای متعال در اختیار ما قرار داده است؛ ولی ما نعمتها را نمی‌شناسیم. به نظر من اولین نعمتی که باید امروز ما خدا را به خاطر آن شکر کنیم، عزت و استقلال ملی است. یک روز در همین کشور، بالاترین مقام سیاسی آن برای تصمیم‌گیریهای اساسی، منتظر اشاره‌ی سفیران انگلیس و امریکا بود. یک روز در همین تهران، رؤسای سه کشور متفق در جنگ بین‌الملل دوم، برای این کشور رئیس معین کردند؛ یکی را برداشتند، یکی را گذاشتند. در همین تهران، رؤسای دولت بدون اجازه‌ی کاخ سفید، معین نمی‌شدند؛ امینی بیاید، اقبال برود؛ فلان کس بماند، فلان کس برود؛ فلان وزیر در فلان جا نصب بشود یا نشود؛ سرنوشت ملت ما این بود. نفت را به فلان کشور بفروشید، در فلان پیمان بین‌المللی یا منطقه‌ای وارد بشوید یا حق ندارید وارد بشوید. برای ملتی با یک چنین مسئولان و سردمدارانی، غرور و عزتی باقی می‌ماند؟ بنابراین، اولین نعمت بزرگ الهی برای کشور، ملت و مسئولان ما، این است که عزت و استقلال ملی دارند. امروز هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند ادعا کند که بر نظام سیاسی کشور ما حاکم است و اشاره، تصریح، نهیب یا تهدید او می‌تواند اثری بر روی تصمیم‌گیریهای ما بگذارد. نعمت بزرگ دیگری که امروز در کشور ما وجود دارد، شکوفایی استعدادهاست. آن روز این جوانهای فعالِ در انرژی هسته‌ای به همین حسینیه آمده بودند و یک نمایشگاه درست کرده بودند؛ یک عرصه‌ی مینیاتوری از یک حرکت و واقعیت عظیم، که انسان از دیدن این همه پیشرفت لذت می‌برد؛ اما من بیشتر از دیدن این جوانها لذت بردم. یک جوان کم‌سال، متدین و دارای عرق و همت، رئیس یک مجموعه‌ی بزرگ است - افراد را آقای آقازاده به ما معرفی می‌کرد - یک جوان، فلان پروژه‌ی عظیم را راه انداخته است؛ انسان حظ می‌کند. این جوانهای ما کجا بودند؟! اینها را که ما از خارج نیاورده‌ایم. اینها همین زمین حاصلخیزِ فطرت انسانی در کشور ما هستند. تربیت باران و خورشید انقلاب و اسلام اینها را بارور کرد و رشد و شکوفایی داد. نظیر این در صد جای دیگر هست. حالا انرژی هسته‌ای معروف شده، این را می‌دانند؛ اما در جاهای دیگر هم نظیر اینها وجود دارد و من خودم از نزدیک مواردی را دیده‌ام. وقتی این جوان در اینجا میدان کار پیدا می‌کند و استعدادش شکوفا می‌شود، احتیاج پیدا

نمی‌کنـد که به بیرون از این مرزها سـرک بکشـد؛ او دلش می‌خواهـد کار کنـد. همه می‌نشـینند و گله می‌کنند که مهاجرت مغزها، هجرت مغزهـا، فرار مغزهـا؛ که بنـده هیـچ‌وقت به عنوان یـک معضـل و یـک مشـکل اساسـی به آن نگاه نکردم؛ می‌رونـد تحصـیل می‌کننـد و اکثرشان برمی‌گردنـد. ما در اینجا باید میدان را باز کنیم که این جوان احساس کند که این اسـتعداد را می‌تواند به فعلیت تبدیل کند: پری رو تاب مسـتوری ندارد چو در بندی سر از روزن برآرد شما وقتی یک میدان فوتبال را جلوی یک جوان قویِ توانا گذاشتید، مشغول فوتبال می‌شود و هنرنمایی می‌کند؛ اما وقتی این میدان جلویش نبود، یا خمود می‌شود، یا می‌رود دنبال یک میدان فوتبال می‌گردد که آنجا بـدود. باید میدان را باز کرد؛ و این کار شده است - البته ما وظایفی داریم که حالا بعد عرض خواهم کرد - این شکوفایی استعدادها یکی از نعمتهای بزرگ است که انسان آن را در همه جا؛ در نیروهای علمی ما، در نیروهای اداری ما، در نیروهای مسلح ما مشاهده می‌کند. یکی از بزرگترین نعم الهی، امید و اعتمادبه‌نفسی است که در مردم هست. روح امیدواری، خیلی نعمت بزرگی است. مردمِ مأیوس، ناامیـد و بـدون افق دیـد، بی‌صبری می‌کننـد؛ نه اینکه کار نمی‌کننـد، مانع کار هم می‌شوند؛ ولی مردمِ امیـدوار خودشان جلو جلو می‌دونـد و مسـئولان را به دنبال خودشان می‌کشاننـد. این اتفاق امروز در کشور افتاده است و روح امیـد بر مردم حاکم است؛ مردم به آینده امیدوارند. این، خیلی نعمت بزرگی است. باید این نعمت را قدر بدانیم و شـکر کنیم. یکی از نعمتهای بزرگ الهی، طبیعت ماست؛ دیگری، سـرمایه‌های زیرزمینی ماست؛ و یکی هم این فرصت خدمتی است که به شـما داده شـده است. از نعمتهـای دیگر، جهتگیری و فضای دینی و معنوی است که امروز بر کشور حاکم است. یادمان نرود که کسانی بودند که بـا هر گـونه حرکت دینی، بـا انواع و اقسـام، مبـارزه و معـارضه می‌کردنـد و سـعی می‌کردنـد علی‌رغم مسـئولان بالاـی کشور و علی‌رغم رؤسـای دولتها و علی‌رغم اعتقادات و ایمان مردم، یک فضای کاذبِ ضـد دینی و فضای منفعلِ در مقابل فرهنگ غربی در کشور به وجود آورنـد. امروز مردم توانسـته‌اند فکر، ایمـان و معنویت خودشان را در فضای فرهنگی کشور حاکم کننـد. این، نعمتِ بزرگی است. یکی دیگر از نعمتهای خیلی بزرگ، همین دولتی است که با شـعارهای اصولی بر سـر کار آمـده است، که شـعارهای اصولی بدهـد و با این شـعارها بر سـر کار بیاید. این از نعمتهایی است که باید آن را شـکر کرد. مجلس هم با شـعارهای اصولی سـر کار بیاید. اینها نعمتهای بسیار عظیمی است که ما بایستی این نعمتها را شکر کنیم؛ وظیفه‌ی ماست. من یک ترسیم کلی و اجمالی از وضـع کنونی در کشور بکنم؛ نه می‌خواهیم به دام خوشـبینی افراطی و گمراه‌کننـده بیفـتیم، نه می‌خواهیم به دام بـدبینیهای افراطی و گمراه‌کننـده بیفتیم. هم نقـاط مثبت زیـادی داریم، هم نقـاط منفی داریم؛ هر دو را بایـد ببینیم تـا بتوانیم درست انتخـاب کنیم. نقاط مثبـت مـا در درجـه‌ی اول، تراکم موفقیتهـای بزرگی است که پی‌درپی برای کشـور مـا پیش آمـده است که برخی محصـول تلاـش دولتهـای گذشـته است و برخی محصول تلاـش دولت کنونی است؛ مجموعـاً موفقیتهای عظیمی برای کشور ما پیش آمـده است که برای کشـور یـک نقطه‌ی مثبت است. البته همین‌هـایی که گفـتیم، در زمینه‌ی سـیاست خـارجی و علمی هم هست و مجموعه‌ی بلند بالاـی موفقیتهـای جمهـوری اسـلامی اسـت. یکی از نقـاط مثبت، همین روح امیـدی است که در مردم هست؛ مردم احسـاس نشـاط می‌کنند. یکی دیگر از نقاط مثبت، یک دولت تازه‌نفس و مصـمم و پرکار است که بر سـر کار آمده است. این، نقطه‌ی مثبتی است. از دیگر نقـاط مثبت مـا، وجهه و جایگـاه عزتمنـد بین‌المللی مـاست که شواهـد پی در پی آن مشاهـده می‌شود. جایگاه بین‌المللی ما خیلی جایگـاه محکم، عزتمنـد و برجسـته‌ای شـده است. هر کسـی که با مسائل بین‌المللی و جریانهای خبری دنیا آشـنا باشـد، این را بروشـنی می‌یابـد. یکی از نشـانه هـایش هـم همیـن سـفرهای مـوفقی است که رئیس جمهـور محترم در جاهـای مختلـف داشـته که نشانه‌هـای موفقیت را انسـان در این سـفرها مشاهـده می‌کنـد. بـاز از نقـاط مثبت، همین پیشـرفتهای علمی است که این پیشـرفتها در بخشـهای مختلف وجود دارد و امیدواریم خدای متعال به این جوانان و مدیران لایقی که در این بخشها مشغول فعالیتند، کمک کند تا اینها را به نتایج مطلوب خودشان برسانند و در مقابل چشم مردم قرار بدهند و احساس عزت مردم را افزایش بدهند. از نقاط مثبت دیگر، پیشـرفت‌های علمی و زیرساختهـای توسـعه در کشـور است، کـه عمـدتاً محصـول تلاـش دولتهـای گذشـته اسـت. امروز

سرمایه گذاریهای خوبی که در وسایل ارتباطاتی‌مان مانند بخش مخابرات، بخش حمل ونقل و بخشهای گوناگون شده است و کارهای زیربنایی و زیرساختهای خوب، در کشور مشهود و محسوس است. یکی دیگر ازنقاط مثبت، آرامش سیاسی است، که همه‌ی تلاشهای دستهای پنهان خنثی شده است. شما مشاهده کردید که سعی کردند اختلاف مذهبی راه بیندازند، نشد؛ اختلاف قومی راه بیندازند، نشد؛ اختلاف صنفی راه بیندازند، نشد. این، نشان‌دهنده‌ی این است که این دریای عمیق، آرامشی دارد که این تحرکهای تدبیر شده و برنامه‌ریزی شده‌ی به وسیله‌ی دستهای پنهان یا پنهان و آشکار، نمی‌تواند این دریا را به تلاطم در بیاورد. هماهنگی قوا با یکدیگر، یکی از بزرگترین نقاط مثبت ماست. امروز مجلس، دولت، قوه‌ی قضائیه، به هم حسن ظن دارند؛ این کجا و اینکه مجلس به دولت بدبین، دولت به مجلس بی‌اعتنا، قوه‌ی قضائیه از هر دو گله‌مند، کجا؛ این خیلی وضعیت بدی است. امروز بحمداللّه این‌طور نیست؛ هماهنگی هست، همدلی هست و دستگاههای مختلف و جریانهای گوناگون با هم همکاری می کنند؛ اتفاق و اتحاد وهماهنگی هست. در طرف دیگر، مانیازهای فوری‌ای داریم که برآورده نشدن آن نیازها جزو نقاط منفی و مشکلات ماست. در کشور خلأهای خطرناکی وجود دارد؛ مسئله‌ی اشتغال، مسأله‌ی مهم ماست. در دولت قبلی هم من روی مسئله اشتغال خیلی تکیه کردم و برای راه‌اندازی جریان اشتغال، با دولت خیلی همکاری و کمک کردم. الان هم مسئله‌ی اشتغال برای ما، یک مسئله‌ی اساسی است. مسئله‌ی تورم، مسئله‌ی مناطق محروم، مبارزه‌ی با فساد، مسائل مهمی است و نمی‌توانیم اینها را رها کنیم. «فساد» مثل رخنه‌ها و ترکهایی است که در یک استخر واقع می‌شود. شما لوله‌هایی چندین اینچی را می گذارید و مرتب از اینها به داخل استخر آب میریزید؛ اما پُر نمی‌شود - این همه تلاش، به جایی نمی‌رسد - چرا؟ چون رخنه و ترک وجود دارد و آبها بدون اینکه جمع شود تا قابل هدایت شدن باشد به آنجایی که باید هدایت شود، هدر می‌رود؛ فساد این گونه است. ما به مسئله‌ی امنیت سرمایه گذاری هم احتیاج داریم، تا در داخل کشور سرمایه گذاری شود. باید امنیت سرمایه‌گذاری به طور کامل تأمین شود، تا بتوان از ثروتهایی که در اختیار آحاد مردم هست، برای پیشرفت، کارآفرینی و راه‌اندازی جریان اقتصادی کشور استفاده کرد. مسئله دیگر، تثبیت همین جایگاه بین‌المللی است. این‌طور نیست که ما هر طور که رفتار کنیم و هرکاری که بکنیم، این جایگاه بین‌المللی به طور کامل باقی بماند؛ تضمین شده نیست؛ باید این را تثبیت کرد. این تدبیر و نگاه دقیق می‌خواهد و فعالیت فراوان و متراکم لازم دارد. پیرایش چهره‌ی فرهنگی کشور، یکی از مسائل عمده‌ی ماست. چهره‌ی فرهنگی کشور باید چهره‌ی نورانی، اسلامی و کاملاً منطبق با فضیلتهای اخلاق اسلامی باشد؛ این یکی از خلأهای ماست. البته، دولت و مجلس اصولگرا می‌توانند با شکر آن نعمتهایی که عرض کردیم - پافشاری بر اصول و کار مستمر - بر حجم این توفیقات بیفزایند و از این خلأها پی در پی بکاهند. هم بنده گفتم، هم همه می گویند که امروز ارکان تصمیم‌گیری کشور - مجلس شورای اسلامی و دولت و قوه‌ی قضائیه - با مدیریت تفکر اصولی اسلام (به تعبیر رایج: اصولگرایی) اداره می‌شود که این یکی از نعمتهای بزرگ خداست. حالا ـ این اصولی که از آن دم می‌زنیم، چیست؟ این، خیلی مهم است. من نمی‌خواهم حالا ـ الان اصول راتدوین کنم؛ اما تعدادی از شاخصترین اصولی را که به آنها پایبندیم، عرض می کنم. اصولگرایی به حرف نیست؛ اصولگرایی در مقابل نحله‌های سیاسی رایج کشور هم نیست. این غلط است که ما کشور یا فعالان سیاسی را به اصولگرا و اصلاح‌طلب تقسیم کنیم: اصولگرا و فلان؛ نه. اصولگرایی متعلق به همه‌ی کسانی است که به مبانی انقلاب معتقد و پایبندند و آنها را دوست می‌دارند؛ حالا اسمشان هر چه باشد. این «اصول» چه هستند؟ در درجه‌ی اول، ایمان و هویت اسلامی و انقلابی و پایبندی به آن. این، وظایفی را بر عهده‌ی دولت می گذارد. نمی‌شود گفت دولت به ایمان مردم کاری ندارد؛ نه. مدتی این فکر را ترویج کردند؛ اما این غلط است. دولت وظیفه‌دار است. چطور وزارت بهداشت با داروفروشهای مصنوعی ناصرخسرو مبارزه می کند؛ اما وزارت ارشاد با مخدر فروشهای فرهنگی مبارزه نکند؟! با سم‌پراکنان فرهنگی مبارزه نکند؟! این، وظیفه‌ی دولت است؛ صدا و سیما یک جور، وزارت ارشاد یک جور و دستگاههای گوناگون یک جور. وظیفه‌ی مهم این است که ما پایه‌های یک ایمان روشن‌بینانه و استوار را در ذهن نسلهای جوان و رو به رشد خودمان تقویت

کنیم؛ ایمانِ دور ازخرافه گری و سست‌اندیشی، ایمانِ روشن بینانه، ایمانِ به دین، ایمانِ به نظام، ایمانِ به مردم، ایمانِ به آینده، ایمانِ به خود، ایمانِ به استقلال کشور و ایمانِ به وحدت ملی و ایمانی که در هیچ بخشی برافروزنده‌ی آتشهای تعصب فرقه‌ای نباشد. این را من تکرار و تأکید می‌کنم و به همه می‌گویم: این غلط است که ما به نام ایمان اسلامی یا ایمان مذهبی حرفی بزنیم و کاری بکنیم که تعصبهای فرقه‌ای را دائم مشتعل کنیم و همه را به جان هم بیندازیم؛ قضیه اصلاً این‌طوری نیست. به ایمان خودتان پایبند باشید؛ با هر کسی هم که از لحاظ ایمان مذهبی یا دینی با شما مخالف است، بحث بکنید، مجادله بکنید، استدلال بکنید، منطق بکنید و او را به فکر خودتان معتقد بکنید؛ اما تعصب‌افروزی نکنید؛ «و جادلهم بالّتی هی احسن». این، قرآن است. چرا یک عده‌ای نمی‌فهمند؟! من نمی‌دانم. در این بخش، یکی از وظایف مهم دیگری که بر عهده‌ی دولت و نظام جمهوری اسلامی است، این است که هویت اسلامی را در دنیای اسلام برجسته و شفاف کنیم، تا این یک معیاری باشد در جلوی چشم ملتهای مسلمان؛ تدین دور از خرافه و کاوش در منابع دینی و نوآوری. بعضیها خیال می‌کنند که نوآوری در دین امکان ندارد! گنجینه‌ی منابع اسلامی و دینی ما بی‌پایان است؛ ما به قدر وسع خودمان، فقط چند سطل آب از این چشمه‌ی جوشان برداشته‌ایم؛ تلاش کنیم و فکرهای نو و حرفهای نو در زمینه‌های مختلف تولید کنیم. این قرآن یک اقیانوس بی پایان است؛ خیلی حقایق هست؛ نه «خیلی»، بلکه بیشترِ حقایق عالم را که ما از قرآن می‌توانیم بفهمیم، هنوز نفهمیده‌ایم. فکر کردن، استخراج کردن، نوآوری کردن و سخن نو را در مقابل افکار عمومی متفکران و اندیشمندان مسلمان قرار دادن، یکی از کارهای ماست. البته پیداست که این کار مثل همه‌ی کارهای دیگر، باید با اسلوب و فن خود انجام بگیرد؛ این یک متد دارد و خارج از آن متد نمی‌شود کار را انجام داد. آن کسی که اصلاً در یک فنی وارد نیست، نمی‌شود به او گفت در این فن نوآوری بکن؛ این کار کسانی است که واردند؛ مطلعند؛ با کتاب و سنت و با قرآن آشنایند؛ فنان این فن‌اند. از کسی که اصلاً موسیقی بلد نیست، نمی‌شود گفت یک آهنگ تازه بساز؛ چگونه بسازد؟ پرچم برادری اسلامی را با همه‌ی ملتهای اسلامی بلند کنیم و فضیلتهای اخلاقی را در جامعه رشد بدهیم: همکاری، گذشت، کمک، صبر، حلم؛ اینها خلقیات اسلامی است؛ اینها را در جامعه رشد بدهیم. این، همان ایمان و هویت اسلامی و انقلابی است که اصل اول است. بعضیها خیال می‌کنند وقتی ما می‌گوییم «اسلام» و «ایمان»، یعنی چشمایمان را ببندیم، همه کس را نفی کنیم، در مقابل هر حرف و فکری با اخم فراوان وارد بشویم؛ مثل بعضی از این منحرفهایی که در افغانستان دیدید و امروز در مجموعه‌ی شبکه‌ی تروریستی عراق، خودشان را نشان می‌دهند و همه‌ی دنیای اسلام را خارج از اسلام می‌دانند! اخمها درهم و چشمها بسته است و شمشیرها عریان را دور سرشان می‌چرخانند و ملتها را به خاک و خون می‌کشند؛ آن روش، روش ما نیست. ایران اسلامی پرچم خودش را دارد. ما کسی مثل امام را با آن افکار نو، روشن و با آن نوآوری در همه‌ی بخشها، حتّی در فقه داریم؛ این که شما می‌بینید اسلامی که ایران اسلامی عرضه می‌کند، مثل قند در کام ملتها شیرین می‌آید و همه‌جا پخش می‌شود، علتش این است. استعداد، ذوق، فهم و حکمت ایرانی وقتی در کار حلاجی و فهم دین می‌افتد، این ثمرات خوب را پدید می‌آورد. هویت اسلامی و دینی و پایبندی به آن، یعنی این. اصل دوم، عدالت است. فلسفه‌ی وجودی ما، عدالت است. این که ما برنامه‌ی رشد اقتصادی درست کنیم و بگذاریم بعد از حاصل شدن دو، سه برنامه رشد اقتصادی، به فکر عدالت بیفتیم، منطقی نیست. رشد اقتصادی باید همپای عدالت پیش برود؛ برنامه‌ریزی کنند و راهش را پیدا کنند. حالا عدالت چیست؟ البته ممکن است درمعنا کردن عدالت، افرادی، کسانی یا گروههایی اختلاف نظر داشته باشند؛ اما یک قدر مسلّمهایی وجود دارد: کم کردن فاصله‌ها، دادن فرصتهای برابر، تشویق درستکار و مهار متجاوزان به ثروت ملی، عدالت را در بدنه‌ی حاکمیتی رایج کردن – عزل و نصبها، قضاوتها، اظهار نظرها – مناطق دوردست کشور و مناطق فقیر را مثل مرکز کشور زیر نظر آوردن، منابع مالی کشور را به همه رساندن، همه را صاحب و مالک این منابع دانستن، از قدرِ مسلّمها و مورد اتفاقهای عدالت است که باید انجام بگیرد. بنابراین، عدالت یک اصل است و نیازمند قاطعیت. عدالت، با من بمیرم، تو بمیری درست نمی‌شود؛ عدالت، با تعارف درست نمی‌شود؛ اولاً قاطعیت می‌خواهد، ثانیاً ارتباط با مردم می‌خواهد، ثالثاً

ساده‌زیستی و مردمی بودن لازم دارد و بالاتر از همه، خودسازی و تهذیب می‌خواهد؛ این هم جزو پیش شرطها و پیش نیازهای اجرای عدالت است. اول، باید خودمان را درست کنیم و یک دستی به سر و صورت خودمان بکشیم، تا بتوانیم عدالت را اجرا کنیم؛ وظیفه‌ی من و شما اینهاست. واقعاً باید با ویژه‌خواران و فساد مبارزه کنیم. اصل سوم، حفظ استقلال سیاسی است. این، خیلی مهم است؛ این، جزوِ مبانی اصولی نظام است. این استقلال، استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. ما باید این بندهای اختاپوس فرهنگیِ تحمیل شده‌ی به وسیله‌ی غرب را از دست و پای خودمان باز کنیم؛ این هم یکی از اصول ماست. آن حرکتی، آن جریانی، آن شعاری و آن برنامه‌ریزی‌ای که در آن استقلال کشور و ملت دیده نشود، اصولگرایانه نیست. اصل چهارم، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی است. این اعتماد به نفس، در همه جاست. ما اکنون در زمینه‌ی مثلاً علوم تجربی،نمونه‌هایی‌اش را دیده‌ایم که حالا یکی‌اش فناوری هسته‌ای است، یکی‌اش تولید سلولهای بنیادی است، یکی‌اش کارهای خوبی است که در بخشهای گوناگون انجام داده‌اند و من حالا نمی‌خواهم پیش از موعد آنها را تصریح و بیان کنم، که به نفع پیشرفت دانش بشری هم هست. البته اینها فقط یک بخشی از کار است. استقلالِ اعتماد به نفس ملی و خودباوری، فقط به این چیزها منحصر نمی‌شود که ما می‌توانیم سد درست کنیم؛ می‌توانیم نیروگاه درست کنیم و می‌توانیم بدون کمک خارجی کارهای بزرگ و پروژه‌های عظیم را راه‌اندازی کنیم، بلکه باید در سیاست، فلسفه، ابتکارهای مردمی و ارزشهای اخلاقی هم خودباوری داشته باشیم. ببینید! دیگران یک حرکت ابلهانه‌ی دیوانه‌واری مثل گاوبازی در خیابانهایشان راه می‌اندازند، تلفات جانی می‌دهند، خودشان را مسخره می‌کنند؛ اما افتخار هم می‌کنند که این سنّت ملی ماست! کار، غلط است؛ اما خودباوری خوب است؛ خجالت نمی‌کشند. حالا فرض بفرمایید اگر ما یک سنّت اسلامی داریم که منطقی هم برایش داریم و آن را هم پذیرفته‌ایم، نبایستی در انجام دادن آن خجالت بکشیم. من حالا نمی‌خواهم مثال بزنم؛ اما مواردی هست که مثال زدنش صلاح نیست؛ ممکن است ریز شدن و جزئی شدن در بعضی از مسائل باشد؛ ولی مثالهای فراوانی را می‌توانید پیدا کنید. در ارزشهای اخلاقی: مبارزه‌ی فرهنگی دائم با خودباختگی مزمن و تحمیلی که چند ده سال بر این کشور تحمیل شده. بزرگان و پرچمداران فرهنگ و سیاست در این کشور، در یک مقطع زمانی و با صدای واحد، با وقاحت تمام گفتند که ایرانی صفر محض است! و اگر بخواهد معنا پیدا کند، باید برود کنار فرهنگ فرنگی. اولین پیشروان قافله‌ی روشنفکری کشور ما و معروفترین سیاستمداران دوران قاجار و پهلوی، این حرف را صریحاً گفتند، بعضیها هم که نگفتند، این‌طوری عمل کردند و این شد یک بیماری مزمن در جامعه‌ی ما؛ بایستی با این مبارزه کرد. اصل پنجم، جهاد علمی است. من تکیه می‌کنم - این جزوِ مبانی اصولگرایی است - «جهاد علمی». چند سال است من تکرار کرده‌ام: باید نهضت تولید علم در کشور راه بیفتد. من خوشحالم؛ وقتی با دانشجوها و جوانها مواجه می‌شوم که غالباً آنها حرف می‌زنند و مطالبی را می‌گویند، می‌بینم آنها همین مسئله‌ی تولید علم و اتصال علم و صنعت، و پشتیبانی دولت از پیشرفت و ابتکارات علمی را به عنوان توقع از ما مطرح می‌کنند. من می‌گویم خیلی خوشحالم و اینها حرفهای ماست و حالا- در بین مجموعه‌ی دانشگاهی عرف شده؛ لیکن این کافی نیست؛ باید به سمت کارهای بزرگ برویم. ببینید! یک وقت هست شما می‌توانید هواپیمایی را که دیگران اختراع کرده‌اند و ساخته‌اند، خودتان بدون کمک دیگران در داخل کشور بسازید، این خیلی خوب است؛ این بهتر از خریدن هواپیمای ساخته شده است؛ اما یک وقت هست شما خودتان یک چیزی در سطح هواپیما در کشورتان تولید می‌کنید؛ این است آنچه که ما لازم داریم؛ ما باید بر ثروت علمی بشر بیفزاییم. نگویند نمی‌شود؛ می‌شود. یک روزی بشریت فناوری ریزترینها - نانوتکنولوژی - را نمی‌شناخت، بعد شناخت. امروز صد تا میدان دیگر ممکن است وجود داشته باشد که بشر نمی‌شناسد؛ اما می‌توان آنها را شناخت و می‌توان جلو رفت. البته مقدمات دارد؛ اما آن مقدمات را هم می‌شود با همت فراهم کرد. من یک روز در مجموعه‌ی جوانها و اهل دانشگاه گفتم من توقعم زیاد نیست؛ من این را از شما جامعه‌ی علمی کشور توقع می‌کنم که شما پنجاه سال دیگر - پنجاه سال، نیم قرن است - در رتبه‌ی بالای علمی دنیا قرار داشته باشید؛ این توقع زیادی است از یک ملت با استعداد؟ اما اگر بخواهیم این اتفاق

بیفتد، از الان باید سخت کار کنیم. شرطش تنبلی نکردن است؛ غفلت نکردن است؛ خست نورزیدن است؛ از ورود در این راه وحشت نکردن است و میدان دادن و پرورش نخبگان علمی است. در بعضی از بخشها ما با دنیا فاصله‌مان زیاد نیست؛ در آن بخشها - مثل همین بخشهایی که اسم آوردم، خوشبختانه فاصله‌مان با پیشرفتهای دنیا و آن نوکهای حرکت زیاد نیست - می‌توانیم تلاشمان را مضاعف کنیم؛ این هم یک کار است. بنابراین، این جزوِ وظایف دولت است؛ بایستی میدان داد. این جوانها تشنه‌ی کار و فهمیدن هستند، به شرط اینکه امکانات در اختیار اینها قرار بگیرد. الحمدللَّه ما استاد خوب هم کم نداریم. یک روزی بود ما اوایل انقلاب، در این کشور قحط استاد داشتیم؛ اما امروز نه، بحمداللَّه اساتید فراوان است و امروز اکثریت آنان پرورش یافته‌ی دامان خود این ملت و روییده‌ی در همین آب و هوا هستند. اصل ششم، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی است. آزادی را نباید بد معنا کرد. آزادی یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است که یکی از شعبش آزاداندیشی است. بدون آزاداندیشی، این رشد اجتماعی، علمی، فکری و فلسفی امکان ندارد. در حوزه‌های علمیه، دانشگاه و محیطهای فرهنگی و مطبوعاتی، هو کردن کسی که حرف تازه‌ای می‌آورد، یکی از بزرگترین خطاهاست؛ بگذارید آزادانه فکر کنند. البته من فهم غلط از آزادی را تأیید نمی‌کنم؛ من باز گذاشتن دست دشمن را در داخل برای اینکه مرتباً گاز سمّی تولید کند و در فضای فرهنگی یا سیاسی کشور بدمد، تأیید نمی‌کنم؛ من براندازی خاموش را - آن‌چنانی که خود امریکاییها گفتند و عواملشان چند سال قبل در اینجا سادگی و بی‌عقلی کردند و به زبان آوردند - برنمی‌تابم و رد می‌کنم؛ اما توسعه‌ی آزادی و رها بودن میدان برای پرورش فکر و اندیشه و علم و فهم، ربطی به اینها ندارد. ظرافتی لازم است که آدم این دو منطقه را از همدیگر باز بشناسد و مرز اینها را معین بکند. آزادی و آزاداندیشی، یکی از مبانی اصلی اصولگرایی است. اصل هفتم، اصلاح و تصحیح روشهاست؛ اصلاحات. اصلاحات جزوِ مبانی اصولگرایی است. من به نظرم پارسال بود که در سفر کرمان، با جوانها و مجموعه‌ی دانشجوها و دانشگاهیها که روبه‌رو شدم، گفتم که اصلاحاتِ اصولگرایانه و اصولگراییِ مصلحانه در هم تنیده هستند. آن اصلاحاتی که بخواهد با معیار امریکایی در کشور انجام بگیرد، مثل همان اصلاحات رضاخانی است. می‌دانید که رضاخان در مهمترین بخشها و سالهای سلطنتش، شعارش اصلاحات بود! همه‌ی این فجایع و جنایاتی که شما در دوره‌ی رضاخان سراغ دارید، تحت نام و زیر پرچم اصلاحات انجام گرفته است؛ اسناد بازمانده‌ی از دوره‌ی رضاخان را بخوانید. افراد را برکنار می‌کردند؛ چون می‌گفتند اینها ضداصلاحاتند؛ افرادی را سر کار می‌آوردند؛ چون می‌گفتند اینها مؤمن به اصلاحاتند. آن اصلاحاتی که با معیار رضاخانی، با معیار امریکایی و با معیار فرهنگ غربی انجام بگیرد، اصلاحات نیست، افسادات است. بنده سه، چهار سال قبل، چند سخنرانی در نماز جمعه و غیر نماز جمعه در این‌باره کرده‌ام. اصلاحات باید ضابطه‌مند و مبتنی بر ارزشها و معیارها و خطکشهای اسلامی و ایرانی باشد. معیار اصلاحات، قانون اساسی است؛ بر این اساس، باید ما اصلاحات کنیم؛ ما به اصلاحات احتیاج داریم. اصلاحات، تصحیح روشهای ماست؛ تصحیح هدفهای مرحله‌ای ماست؛ تصحیح تصمیم‌گیریهای ماست؛ تعصب نورزیدن روی تصمیم‌گیریها ناحق است. این، غیر از ساختارشکنی و مبارزه‌ی با قانون اساسی، مبارزه‌ی با اسلام و مبارزه‌ی با استقلال یک کشور است. آخرین اصل هم - که البته در این فهرست کوتاهی که من عرض می‌کنم، آخرین نیست - شکوفایی اقتصادی است؛ رسیدگی به زندگی مردم است و رسیدگی به اقتصاد کشور. ما احتیاج داریم که از سرمایه‌گذاری حمایت بشود؛ کارآفرینی بشود؛ تولید داخلی ترویج بشود؛ با قاچاق و فساد مجدّانه مبارزه بشود؛ اشتغال به عنوان یک مبنای اصلی و یک هدف مهم دنبال بشود؛ ثبات و شفافیت و انسجام سیاستها و مقررات اقتصادی انجام بشود - مقررات اقتصادی‌ای که امروز یک چیزی بگوییم، فردا عوضش بکنیم، فایده‌ای ندارد - مقررات اقتصادی و قوانین ما باید هم ثبات داشته باشند که مردم بتوانند روی آن برنامه‌ریزی کنند، هم باید منسجم باشد و با هم بخواند و شفاف باشد. بازاریابی جهانی، یکی از مهمترین وظایف برای رونق اقتصادی کشور است - که جزوِ کارهایی است که ما نکرده‌ایم و جزوِ کم‌کاریهای ماست - و اطلاع‌رسانی کامل از فعالیتها و برنامه‌ها؛ ما بایستی اینها را در نظر داشته باشیم. البته برنامه‌های راهبردی اساسی کشور نباید از نظر

دور بماند؛ مسئله‌ی ذخایر ارزی مطمئن که کشور بتواند با شوکهای اقتصادی و ارزی مقابله کند؛ تأمین منابع تولید و سرمایه گذاری؛ برنامه‌های راهبردی تولید و انتقال آب و انرژی در کشور، جزوِ مسایلی است که ما در چند سال آینده بشدت نیازمان به آنها محسوس خواهد شد؛ اینها بایستی با جدیت دنبال بشود؛ اینها جزوِ همان مقوله‌ی رونق اقتصادی کشور است. پرداختن به همکاریهای منطقه‌ای - همین کارهایی که الان انجام می گیرد؛ اکو، شانگهای و... - چیزهای لازمی است. ما این چیزها را باید با جدیت دنبال کنیم و همت بگماریم. از نفت هم باید استفاده‌ی بهینه کنیم. کارشناسها می گویند - من خودم وارد نیستم؛ آمار و ارقام از کارشناسهاست - این پنجاه، شصت میلیاردی که ما از طریق فروش نفت به دست می‌آوریم، با نهصد میلیارد دلار صادرات و معامله و تجارت به دست می‌آید؛ این خیلی مهم است. ما این درآمد را که از طریق نفت به دست می‌آوریم، صرف مسایل روزمره‌ی زندگی می کنیم؛ این، معنی ندارد؛ بایست اینها با محاسبه‌ی صحیح انجام بگیرد. ما این نفت را ضایع می کنیم؛ البته این، کارِ امروز و دیروز نیست؛ دهها سال است که بنای اقتصاد و پیشرفت کشور روی این روش گذاشته شده است و یک شبه هم نمی‌شود آن را عوض کرد. من ده، دوازده سال پیش به مسئولان آن روز گفتم آن روزی انسان در قضیه‌ی نفت احساس رضایت می کند، که کشور قادر باشد با اختیار خودش اعلام کند که من مصلحت می‌دانم امروز تولیدم را فلان قدر کم کنم؛ امروز سر فلان تعداد چاه کشور را طبق مصلحت کشور می‌خواهم ببندم؛ امروز می‌خواهم صادرات نفتم را این قدر کم کنم و نفت را در کارهای غیر سوخت مصرف کنم - سوخت، بدترین استفاده‌ی از نفت است و دنیا الی‌ماشاءاللَّه استفاده‌های بهتر از سوخت نفت را کشف می کند و پیش می‌رود - آن روز ما می‌توانیم خوشحال باشیم و به نفت خشنود باشیم. ما چالشهای تحمیلی هم داریم؛ هم از ناحیه‌ی خودمان - ضعفهای خودمان - و هم از ناحیه‌ی بیرون. رودربایستی را کنار بگذاریم؛ امروز مهمترین چالش بیرونی تحمیلیِ ما، از ناحیه‌ی امریکاست؛ در این هیچ تردیدی نداشته باشید. اینها روی خاور میانه از قرن نوزدهم برنامه‌ریزی دارند - نه امریکاییها، غرب - چون خاورمیانه منطقه‌ی فاصل بین دریای مدیترانه و اقیانوس هند است.دریای مدیترانه، محل استقرار دولتهای استعمارگر است و اقیانوس هند، منطقه‌ی مستعمرات؛ و خاور میانه بین این دو منطقه‌ی حساس قرار گرفته، که نمی‌توانستند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. فشارهای انگلیس روی ایران و نفوذش در قرن نوزدهم، برای حفاظت از هند - که آن روز جزوِ دولت بریتانیا بود - انجام گرفت و ما آن روز قربانی هند شدیم؛ و این نسبت به همه‌ی خاور میانه تعمیم دارد. پیدایش اسرائیل هم از همین‌جاست. بعد، عوامل گوناگون دیگری هم پیدا شد: مسئله‌ی نفت، مسئله‌ی تقسیم متصرفات عثمانی بعد از جنگ اول و مسئله‌ی پیدایش شوروی، که همه‌ی اینها، موضوع را تشدید کرد. غرب، بعد هم در آخر میراث‌خوار غرب - امریکا - روی منطقه‌ی خاور میانه برنامه‌ریزی دارند. حالا در این منطقه‌ی حساس که در آن نفت و منطقه‌ی راهبردی و استراتژیک جغرافیایی و سیاسی و همه چیز هست، ناگهان دولتی به نام «جمهوری اسلامی»، با اصول خودش و با ضدیت با مبانی ظالمانه و سیاست متجاوزانه‌ی امریکا، سر بلند کرده است. بعضیها می گویند: شما چرا لج امریکا را در می‌آورید؟ لج امریکا را ملت درآوردند؛ شما درآوردید؛ جمهوری اسلامی را تشکیل دادید، لج امریکا درآمده، چه کارش کنیم؟ آنها در آن دوره‌ی ده ساله‌ی اول، با توطئه‌ی براندازی سخت - جنگ تحمیلی و تحریم اقتصادی - شروع کردند؛ اما نتوانستند کاری بکنند. جنگ تحمیلی و تحریم اقتصادی، هر کدام به نحوی برای ملت ایران و جمهوری اسلامی یک فرصت شد. این ابرهای تیره‌ای که آنها روی سر ملت ایران راه انداختند، در دل خود، برای ملت ایران بارانهای نافعی داشت. جنگ، ما را مصمم و استوار کرد؛ تحریم اقتصادی، ما را به فکر اتکای به خود انداخت و همه‌ی این برکات را برای ما آورد. در دوره‌ی بعد، براندازی نرم را دنبال کردند - تهاجم فرهنگی و شبیخون فرهنگی - که آن هم به جایی نرسید و بعد از سالهای متمادی، نتیجه این شد که حالا ـ یک دولت متکی به اصول و با شعار اصول سرکار می‌آید، که پیداست تهاجم فرهنگی نتوانسته آن کاری که آنها می‌خواستند، بکند. بعد از این هم توطئه‌های دیگر در راه است، که ما باید خودمان را مصون کنیم. بخشی از این مصونیت با اتحاد، با ایمان، با به کارگیری عقل و علم به وجود می‌آید. تأکید می کنم که اگر انسان چشم را

ببنـدد و راه بیفتـد، کـاری پیش نمی‌رود؛ بـا چشم باز، با حواس جمع، با اتحاد کلمه و با اسـتفاده از همه‌ی فرصـتها بایـد پیش رفت. همـه‌ی مشـکلات یکی پس از دیگری حـل خواهـد شـد؛ قله‌ها یکی پس از دیگری فتـح خواهـد شـد. البتـه من در زمینه‌ی مسـایل مـدیریتی و آنچه که به عهـده‌ی مسئولان و مـدیران است، توصـیه‌هایی دارم و آنهـا را یـادداشت کرده‌ام که مجال نشـد و ان‌شاءاللَّه فرصت دیگری را برای آنها می‌گذاریم. در زمینه‌ی مسایل روز هم جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد مطالبی را درباره‌ی انرژی هسته‌ای و بسته‌ی اروپا گفتنـد، که حرفها همانهایی است که آقایان بیان کردند. پروردگارا! آنچه گفتیم و آنچه شـنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بـده؛ به کرمت آن را از مـا قبول کن. پروردگـارا! مـا و رفتار ما را مرضـیِّ خودت قرار بـده؛ ما را بر آنچه که فردای قیامت و در دوران سؤال و جواب دشوار برزخ از ما سؤال خواهی کرد، توانا و موفق بـدار؛ دلهای ما را به نور معرفت و هدایت خود روشن کن؛ پیونـد مـا را بـا خود روزبه‌روز مستحکمتر بفرمـا؛ پیونـد مـا را بـا مردم، بـا مؤمنین و بین خودمـان روزبه‌روز مسـتحکمتر بگردان. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه‌های مختلف مردم به مناسبت میلاد باسعادت علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)

بیانـات رهـبر معظـم انقلاـب اسـلامی در دیـدار گروههـای مختلـف مردم بـه مناسـبت میلاـد باسـعادت علی‌بن‌ابی‌طـالب(ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم میلاـد مسـعود امیر مؤمنـان و امـام پرهیزگـاران و سـتاره‌ی درخشـان آسـمان عـدل و انصـاف و انسـانیت، علی‌ابن‌ابی‌طالب (علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام)، را به همه‌ی امت اسـلامی و به ملت عزیز ایران و بخصوص به شما حضار محترم، که از نقاط مختلـف تحمـل زحمـت کردیـد و ایـن جلسه‌ی شیرین و باشکوه را تشـکیل دادیـد، تبریـک عرض می‌کنم. محبت به امیرالمـؤمنین (علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) و ارادت به این مرد بزرگ تاریخ بشـریت و تاریـخ اسـلام، نه مخصـوص شـیعیان است، نه حـتی مخصوص به قاطبه‌ی مسـلمانان؛ بلکه این چیزی است که آزادگان عالم در آن با مسـلمانان شریکند. شما می‌بینید که شخصـیتهایی که مسلمان هم نیسـتند، درباره‌ی این چهره‌ی درخشان و خورشید تابناک اظهار ارادت می‌کنند، کتاب می‌نویسـند، شـعر می‌گویند. خیلی خطاست اگر امیرالمـؤمنین علی‌ابن‌ابی‌طـالب در بیـن مسـلمانان یـک وسـیله‌ی اختلاـف قرار بگیرد. آن بزرگـوار شخصـیتی است کـه همـه‌ی مسـلمانان و همـه‌ی فرق اسـلامی نسـبت بـه او بـا همـه‌ی وجـود و بـا دل و جـان، ارادت و محبـت می‌ورزنـد. این علاـقه و محبت از برجستگیها و صفات و خصالی ناشی می‌شود که هر انسان منصفی در مقابل این خصال، خاضع است؛ قدر جامع و قدر مشترک، این است. ایمـان مخلصـانه، جهـاد فـداکارانه، ذوب شـدن در امرونهی الهی، اطـاعت و عبودیت مطلق در مقابـل خداونـد، بی‌اعتنـایی به زخـارف دنیـوی و جهـات مـادی، رحـم و انصـاف و عـدالت نسبت به عمـوم مردم، نگـاه عطوفت‌آمیز به مظلومـان، به ضـعیفان، به مستضـعفان، ایستادگی و قاطعیت در مقابل دشمنان دین، رفتن به دنبال وظیفه در همه‌ی شرائط و با هر گونه سختی و دشواری؛ اینها کلمـــات حکمـــت‌آمیزی اســـت کـــه بشـــر دیروز و امروز و فردا بـــه ایـــن کلمـــات نیازمنـــد اســـت. نهـــج‌البلاغه‌ی امیرالمـــؤمنین (علیه‌الصّلاهٔوالسّـلام) درسِ همیشه‌ی بشـریت است. این شخصـیت ظاهری امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاهٔوالسّلام) است که چشم کوته‌بین مـا می‌توانـد آن را ببینـد و حس کنـد و زیبایی‌هـای آن را ادراک کنـد. ابعـاد معنـوی و قدسـی و ملکـوتی، مخصـوص قدیسـین و مخصوص صـدیقین است، که آنهـا می‌بیننـد؛ و چشـمهای مـا توانایی نـدارد که ماننـد اولیاءاللَّه و بنـدگان مقرب الهی آنها را درک کنند. امروز سالگرد ولادت یک چنین شخصـیتی است و البته عید است. طلوع هر سـتاره‌یی در آسـمان تاریخ بشـر برای انسانها یک عیـد است. ولادت هر یک از برجسـتگان بشـریت، از اولین و آخرین، آن کسانی که راه سـعادت را در مقابل مردم باز کردنـد و در این راه تلاش کردنـد، یک عیـد جـداگانه برای انسانهاست. این عیـد برای مسـلمین همیشـگی است. ما امروز بعد از گذشت قرنهای متمادی، با این عیـد، با این پدیـده، چگونه بایـد برخورد کنیم؟ اسم علی را بردن، که کافی نیست؛ خود را منتسب به او دانسـتن، که کفایت نمی‌کند؛ ما که شخصـیتهای بزرگ تاریخ و پیشوایان دینی و انبیاء و اولیاء را فقط به عنوان یادگارهای تاریخی نمی‌شناسیم؛

اینها درسند؛ اینها الگویند؛ اینها دستگیر و راهنمایِ قدم به قدمِ زندگی‌اند. ما چه درسی از اینها می گیریم؟ این، مهم است. امروز امت اسلامی از امیرالمؤمنین و از وجود مکرم نبی اعظم اسلام (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله) و از دیگر بزرگانِ راه روشن الهی چه درسی را باید بگیرد؟ کدام سرمشق را در زندگی باید عمل کند؟ این، مهم است. با این نگاه، به امیرالمؤمنین باید نگاه کرد. آنچه مسلم است، این است که اینها مظهر تلاش در راه خدا و دین او بودند. «اشهد انّک جاهدت فی اللّه حقّ جهاده و عملت بکتابه و اتّبعت سنن نبیه صلی اللّه علیه و آله»؛ شهادت می‌دهیم که او جهادِ در راه خدا را به صورت شایسته انجام داد. این، چیزی است که ما در زیارت امیرالمؤمنین و بقیه‌ی ائمه (علیهم‌السّلام) می‌خوانیم. این جهاد همیشه بر دوش ما هست. جهاد علمی، جهاد عملی، جهاد در دوران جنگ، جهاد در دوران صلح، جهاد با نفس، جهاد با دشمن بیرونی، جهاد با مال، جهاد با جان، جهاد با زبان؛ اینها درس است. کاری که می کنید برای اعتلاء دین یا اعتلاء امت اسلامی، جهاد است؛ درسی که می‌خوانید برای رسیدن به ارتقاء عمومیِ ملت اسلامی و امت اسلامی، جهاد است؛ تلاشی که می کنید برای ایجاد همدلی و محبت بین آحاد امت اسلامی و یکپارچگی آنها، جهاد است؛ وقتی با تمایلات اغواگرانه‌ی شیطانی در درون خودتان مبارزه می کنید، جهاد است؛ هنگامی که دشمنان خدا و دین و قرآن را در دل یا در زبان و یا در عمل خود دشمن می‌دارید، جهاد فی سبیل‌اللّه است؛ اینها درس امیرالمؤمنین و درس اولیاء دین است - جهاد، فقط مخصوص میدان جنگ نیست - و امت اسلامی به خاطر فراموش کردنِ مجاهدت در راه خدا به وضعیت اسفبارِ امروز رسیده است. امت اسلامی پیشرو علم و مدنیت و اخلاق و گسترش نشانه‌های انسانیت در دورانهای طولانی در تاریخ بود. امروز امت اسلامی دچار تفرقه است، دچار ضعف است، دچار عقب‌ماندگی است؛ کفار و دشمنان دین در سیاست و در امور زندگی او دخالت می کنند؛ به او ظلم می کنند و او نمی‌تواند از خودش دفاع کند. این، ضعف و انحطاط دنیای اسلام بر اثر فراموش کردن مجاهدت در راه خداست. نمی گوییم چرا شمشیر دست نگرفته‌اید و وقت و بی‌وقت با دشمن نجنگیده‌اید - جنگ هم یکی از انواع جهاد است - می گوییم ما چرا از شناسایی دشمن غافل شده‌ایم؟ از نقشه‌های دشمن غافل شده‌ایم؟ از کید دشمن غافل شده‌ایم؟ چرا فریب دشمن را خورده‌ایم؟ امروز روز سیزدهم رجب و روز عید است؛ اما دل ما در حقیقت عید ندارد؛ چون پیکر امت اسلامی خون‌آلود است. به لبنان نگاه کنید و ببینید چه خبر است؛ به فلسطین نگاه کنید و ببینید در فلسطین چه می گذرد؛ به عراق نگاه کنید؛ به افغانستان نگاه کنید؛ امت اسلامی نمی‌تواند دلخوش باشد. این، ضعفهای ماست. در همین روزها، دو پدیده‌ی تلخ در امت اسلامی ظاهر شد، که هر کدام از این دو، جا دارد که مسلمان را به فکر فرو ببرد؛ امت اسلامی بایستی خود را ملامت کند؛ و توبه کند. یکی از دو پدیده، همین فجایعی است که در لبنان و در فلسطین پی‌درپی انجام می‌دهند. الان نزدیک یک ماه است که گرگِ درنده‌ی وحشیِ آدمیخوار صهیونیست به جان مردم لبنان افتاده است؛ از «حزب‌اللّه»، مجاهدِ فی سبیل‌اللّه، تودهنی می‌خورد؛ ولی بر روی سر کودک مسلمان در «قانا» و در بقیه‌ی نقاط لبنان بمب می‌ریزد؛ با رزمندگان مجاهد فی سبیل‌اللّه نمی‌تواند مقابله کند؛ شکست می‌خورد؛ تلافی‌اش را سر مردم بی گناه، انسانهای مظلوم، کودکان، خانه‌های مردم، زیربناهای کشور، در می‌آورد. این، یک مصیبت بزرگ است. مثل همین، در «غزه» و در بقیه‌ی مناطق فلسطینی‌نشین در جریان است. این، آن چیزی است که باید همه‌ی مسلمانها را هشیار کند و به خود بیاورد. دنیای استکبار و کفر هم نه فقط ساکتند، بلکه رفتاری و گفتاری از آنها سر می‌زند که متجاوز و ظالم را تشویق می کند؛ امریکا یک‌جور، انگلیس خبیث یک‌جور، برخی از قدرتهای دیگر، هر کدام به یک نحوی؛ سازمان ملل هم با ناتوانی و بی‌عرضگی کامل ایستاده است و تماشا می کند! آن وقت ادعای حقوق بشر و ادعای مدنیت و ادعای مبارزه‌ی با تروریسم هم می کنند این منافقین دوروی سیاهدل، و خجالت هم نمی کشند. این، یکی از آن چیزهای عبرت‌انگیز است. این قضیه‌یی که برای لبنان و به طور خاص برای شیعیان آن پیش آورده‌اند، برای همه‌ی ملتها و کشورها و فرق اسلامی ممکن است پیش بیاید؛ نمی‌شود به قدرتها چشم دوخت. امت اسلامی باید بتواند از خودش دفاع کند؛ باید بتواند موجودیت خود را حفظ کند. بارها دیده شده است، امروز هم مکرراً دیده می‌شود، که قدرتهای مستکبر عالم، آن وقتی که پای

مسلمانها در میان است، چشم بر روی هر جنایتی که علیه مسلمانها انجام شود، می‌بندند. این مسأله در بوسنی دیده شد، در کوزوو هم دیده شد، در افغانستان هم دیده شد، در عراق هم دیده شد، امروز هم نوبت لبنان است. فلسطین هم سالهاست که در همین وضعیت است. برای آنها شیعه و سُنی و عرب و عجم تفاوت نمی‌کند؛ هر جا زورشان برسد، هر جا مانعی در مقابل خود نبینند، هر جا مشتی به دهان آنها نخورد، جلو می‌آیند. امت اسلامی و ملتهای اسلامی باید این را درک کنند و بفهمند؛ باید خود را قوی کنند. این، یک پدیده از دو پدیده است، که حقیقتاً عبرت‌انگیز است و ذهن مسلمان نمی‌تواند از آن غافل بماند و به آن مشغول نباشد. پدیده دوم که از این هم بدتر است، تفرقه دولتهای اسلامی است. شما ببینید قریب یک ماه است که دشمنان اسلام این‌طور جنایتکارانه به یک جمع مسلمان حمله می‌کنند - یک جنگ معمولی هم نیست؛ جنگی است سرشار و لبریز از جنایتهای جنگی، کشتار مردم بی‌دفاع، استفاده‌ی از سلاحهای ممنوع و غیرقانونی - اما دولتهای اسلامی، بخصوص برخی از دولتهای عرب، دست روی دست گذاشته‌اند، دارند نگاه می‌کنند! این اشتباه، بسیار خسارتبار است. این دولتها ملاحظه‌ی امریکا و ملاحظه قدرتهای استکباری را می‌کنند؛ اما آنها در هنگام خود، ملاحظه اینها را نخواهند کرد. دشمن هم البته فعال است و مسأله‌ی شیعه و سُنی یکی از ابزارهای مهم دشمنان برای زمینگیر کردن امت اسلامی است. هم سُنی‌ها بدانند، هم شیعه‌ها بدانند؛ همه، در ایران و در دنیای اسلام، این را بدانند که اختلاف شیعه و سنی یکی از ابزارها و چماقهای دشمن علیه امت اسلامی است. آنها هر جور بتوانند، از این ابزار استفاده می‌کنند. آن روزی که سُنیِ فلسطینی زیر فشار است، یک عده‌ای را با این شعار، با این تبلیغات، که: اینها سُنی هستند، شما شیعه هستید؛ سعی می‌کنند نگذارند کمک کنند. امروز که شیعه‌ی لبنان زیر فشار است، به یک عده‌ای می‌گویند: شما سُنی هستید، اینها شیعه هستند؛ به آنها کمک نکنید. آنها نه به شیعه احترامی می‌گذارند، نه به سُنی؛ آنها با اصل اسلام طرفند. سم مهلک دنیای اسلام تفرقه است. این تفرقه، ملتها را از هم جدا می‌کند؛ دلها را از هم جدا می‌کند. الان دشمن، و همین سرویسهای جاسوسی اسرائیل و امریکا، در عراق یک عده‌ای را تحریک می‌کنند که با شیعیانی که در عراق اکثریت را دارند - حالا امروز اکثریت دولت متعلق به آنهاست - مقابله و مبارزه کنند؛ ناامنی ایجاد کنند؛ و این ناامنی را وسیله‌ای قرار می‌دهند برای این که پای خودشان را در عراق و در بغداد مستحکم کنند. امریکا برای ماندن در عراق بهانه لازم دارد و این بهانه، ناامنی است. آنها برای این که دولت عراق نتواند به خدمات لازم بپردازد، این اوضاع ناامن را در کشور به وجود می‌آورند، تا بهانه داشته باشند که بمانند. اختلافات را آنها به وجود می‌آورند: دل سُنی را نسبت به شیعه، دل شیعه را نسبت به سُنی آن‌چنان چرکین می‌کنند که نتوانند با این همه مشترکات، کنار هم قرار بگیرند. این، کار دشمن است. چرا ما این حقیقت را نمی‌فهمیم؟ سالهای متمادی است - از زمان مرحوم آیت‌اللَّه بروجردی (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) و بعضی از بزرگانِ علمای اهل سُنت در مصر - که این فکر پیدا شده که بیایید اختلافات را کنار بگذارید؛ سنی، سنی بماند؛ شیعه، شیعه بماند؛ عقاید خودتان را داشته باشید؛ اما با هم، دست در دست هم بگذارید. قرآن از زبان پیامبر اکرم به مسیحیان آن زمان می‌گوید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الّا نعبد الّا اللَّه و لا نشرک به شیئا». آن وقت فرقه‌های مسلمان، با خدای واحد، پیغمبر واحد، قرآن واحد، قبله‌ی واحد، عبادت واحد، این همه مشترکات و مسلّمات، چند موضوع مورد اختلاف را وسیله قرار بدهند برای دشمنی! این، خیانت نیست؟ این، غرض‌ورزیِ غرض‌ورزان و غفلتِ غافلان نیست؟ هر کسی که در این زمینه تقصیری بکند، پیش خدای متعال مؤاخَذ است؛ چه شیعه باشد، چه سُنی. امروز دفاع از حزب‌اللَّه لبنان، بر همه‌ی جامعه اسلامی واجب است. ما با بصیرت مسأله را نگاه می‌کنیم و برای ما روشن است که استکبار چه کار می‌کند. ما در قضیه‌ی فلسطین هم به همان استحکامی ایستاده‌ایم، که در قضیه‌ی لبنان یا در قضیه‌ی عراق یا در قضیه‌ی افغانستان. ما می‌بینیم که استکبار امریکایی با همراهی بعضی از دولتهای خبیث اروپایی - مثل انگلیس که جزو سیاه‌چهره‌ترین دولتها و بدنام‌ترین آنها در این منطقه است - و با همکاری صهیونیستهای ظالم و سفاک، تصمیم دارند ریشه‌ی اسلام را از این منطقه براندازند؛ چون می‌بینند که اسلام در مقابل مطامع آنها ایستاده است. با تشکیل نظام جمهوری اسلامی و با بلند شدن پرچم اسلام در این منطقه،

فهمیدند که اسلام زنده است. امروز احساسات اسلامی و تمایل برای مجاهدت در راه اسلام در همه‌ی کشورهای اسلامی و در تمام این سرزمین بزرگ و پهناور و حساس - از ساحل اقیانوس اطلس تا ساحل اقیانوس آرام - زنده است. مردم شمال آفریقا، مردم خاورمیانه، مردم آسیا، مردم شرق آسیا، تا هر جا مسلمانها هستند، میل به احیاء هویت اسلامی و عزت اسلامی در آنها زنده است؛ نمی‌توانند این را از بین ببرند؛ ولی تلاش می‌کنند. ما باید بیدار باشیم؛ ما باید هشیار باشیم. یک نمونه‌ی از ایستادگی اسلامی و مجاهدت اسلامی را شما امروز در لبنان مشاهده می‌کنید. این همان ارتش بی‌رحم جرار صهیونیستی است که یک روزی به عنوان ارتش شکست‌ناپذیر معروف بود و در ظرف شش روز، ارتشهای سه کشور اسلامی را شکست داد؛ اما امروز یک ماه است که با همه‌ی توان و با استفاده از تسلیحات امریکایی و کمک نظامی امریکا، خود را می‌کُشد و مرتب از یک گروه مؤمن مجاهدِ «لا تأخذه فی اللَّه لومة لائم»، تودهنی می‌خورد. این، نشان‌دهنده این است که امت اسلامی اگر دل به خدا بسپارد، می‌تواند دشمنان اسلامی را متوقف کند. پروردگارا! شر دشمنان اسلام را از سر امت اسلامی کوتاه کن. پروردگارا! ما را با وظائف خودمان در مقابله‌ی با دشمنان اسلام آشنا کن. پروردگارا! وظیفه‌ی مجاهدت در راه خدا - آن‌چنان که شایسته است - و توفیق آن را به همه‌ی ما عنایت بفرما. پروردگارا! دلهای مسلمانان را به هم نزدیک کن؛ دستهای آنها را در هم گره کن. پروردگارا! مردم مظلوم لبنان را از شر لشکر قسی‌القلب و بی‌رحم و سنگدل دشمن نجات بده. پروردگارا! رزمندگان مجاهد «حزب‌اللَّه» را در کنف حمایت خودت حفظ کن؛ آنها را منصور و مؤید بفرما. پروردگارا! عزت دنیای اسلام را روزبه‌روز بیشتر کن؛ ما را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنافداه) قرار بده؛ تعجیل در ظهور آن حضرت بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دوستان بسیار خوب و مسئولان ارزشمند علم در کشور، خیلی خوش آمدید. حرف ما در این جلسه علی‌القاعده حرف «اهمیت علم» است؛ این حرفِ تکراری، لیکن در عین حال لازم‌التکرار را باید آن‌قدر بگوییم که به معنای حقیقی کلمه و از بن دندان، به این ضرورت اعتقاد پیدا کنیم و فضای کشور را از بیماری مزمنی که در طول سالهای متمادی دچارش بود، خارج کنیم و همه‌ی فعالیتهای کشور بشود علم و تحقیق‌محور. بارها گفته‌ایم و صد بار دیگر هم خواهیم گفت؛ و اگر دانشجو و استاد و مدیر و مسئول و وزیر از ما توصیه‌ای بخواهند، توصیه‌ی ما همین خواهد بود که: با علم و تحقیق و کاوش، این اقیانوس عظیمی که خدای متعال در برابر انسان قرار داده است و قدرت ژرف‌کاوی در این اقیانوس را هم به انسان داده، هر چه میتوانید پیش بروید و عمق‌یابی کنید. بنابراین، علم برای امروز و فردای ما حیاتی است. ما هر کار دیگری بکنیم، اگر در علم تهیدست باشیم، آن کارها، کارهای عقیم و بی‌عاقبتی خواهد بود. استعداد انسانی ما برای وارد شدن در میدان علم و پیش رفتن در این میدان، استعداد خوبی است؛ از متوسط استعدادهای بشری دنیا جلوتر و بالاتریم و این امروز دیگر جزو مسلّمات شده است. قبلها که این را میگفتیم، بعضیها با چشم تردید به آن نگاه میکردند؛ اما امروز این خبر متواتر شده که استعداد ایرانی، استعداد بالایی است. تجربه‌ی موفق انقلاب هم نشان داده است که اگر ما به عنوان مسئولان نظام و کشور در این میدان وارد بشویم، حرکت، حرکتِ خرسندکننده و تشویق‌آمیزی خواهد بود. ما از لحاظ کمیت دانشجویی، امروز تقریباً پانزده برابر قبل از انقلاب دانشجو داریم. در حالی که جمعیت کشور تقریباً دو برابر شده است، جمعیت دانشجویی ما تقریباً پانزده برابر شده است. تعداد دانشگاهها، اساتید، رشته‌ها و کارهای نوِ علمی و فناوری و تجربی، تشویق‌کننده‌ی مسئولان است که در این زمینه پیش بروند. در برخی از دانشهای نوِ دنیا ما با پیشروان این دانشها در سطح جهان فاصله زیادی نداریم. بهنگام چشم باز کردن و همت گماشتن، موجب شده در برخی از دانشهای بسیار نو، فاصله‌مان با دنیا خیلی کم شود و اگر همت کنیم، میتوانیم در حرکت خودمان به سبقت هم دست بیابیم. همه‌ی اینها تجربه‌های موفقی است که ما را

به غور در این اقیانوس بی‌پایان دانش تشویق میکنـد. اینها مسائل روشـنی است؛ بارها عرض کردیم و گفتم، ده‌ها و صـدها بار دیگر هم باز خواهیم گفت، و شما هم بگویید و دنبالش بروید؛ و کاری کنید که اینها عرف ذهنی متعارف جامعه بشود. به تعبیر متعارف، «علم‌گرایی و علم‌محوری» در همه‌ی بخشـها گفتمان مسلط جامعه بشود. آقایان - دو وزیر محترم - گزارشـهای خوبی دادند؛ همین کارهـایی را که گفتنـد - بخصوص آقـای دکتر زاهـدی - اگر انجـام بگیرد، خیلی از مقاصـد مـا برآورده خواهـد شـد؛ منتها بشود؛ مسئله‌ی ما این است. شـما که رؤسای دانشـگاهها و مراکز تحقیقاتی و فعالان تصـمیم‌گیر و تصـمیم‌ساز در این زمینه هستید، عذری وجـود نـدارد. من چنـد نکته پیرامـون این مطلب عرض میکنم: یـک نکته این است که مـا در کشـور به نقشه‌ی جـامع علمی احتیـاج داریـم. مـا بایـد بـدانیم که برای رسـیدن به هـدف چشم‌انـداز بیست سـاله - که نـام آن مکرر برده میشـود - نقشه‌ی جـامع علمی ما چیست؟ این را باید ترسیم کنیم. بعد، این نقشه را طبق راهبردهای عملیاتی و برنامه‌ریزیهای زمان‌دار و منظم، مثل یک پازل، بتدریج بایـد پُر و کامـل کنیم. این کـار انجـام نگرفته و مـا آن را نیـاز داریم؛ و بایـد انجـام بگیرد. این کار با زبـدگان و نخبگان و صاحبان انـدیشه‌ی کشـور در حـوزه‌ی دانشـگاهها و آموزش و پرورش و حوزه‌هـای ذی‌ربـط عملی است و بـایستی تحقق پیـدا کنـد. نکته‌ی بعـدی، مسـئله‌ی نهضت تولیـد علم است، که مـا از شـش هفت سـال قبـل از این، این قضـیه را گفتیم، مطرح کردیم و دنبال کردیم. خوب، حالا بعضـی از بحثهای پیرامون این مسـئله، حقیقتاً وقت تلف کردن و خود را مشـغول کردن است، که: حالا اصـلاً تولید علم معنـایش چیست؟ آیـا علم تولیـد کردنی است؟ آیـا کشف کردنی است؟ (ما به یاد آن جمعی می‌افتیم که - البته سالها پیش برای ما نقل کردنـد - راجع به مسأله‌ی سـینما بحث میکردنـد و پیش یک نفری رفتنـد تا از او نظر بخواهنـد. ایشان گفته بود: حالا ببینیم آیا سی‌نِماست یا سـی‌نَماست یا سی‌نُماست؟! اول این را حل کنیم!) حالا کشف کردنی است، تولید کردنی است، تحقیق کردنی است؛ هر چه هست، مقصود معلوم است. ما می‌گوییم پایه‌ی فناوریهای پیشـرفته و رشـد تمدن مادی، تمدن مرتبط با مسائل زندگی، دانش است؛ اگر بخواهیـد این دانش را از دیگران بگیریـد و خودتان مصـرف‌کننده باشـید، به هیـچ جا نخواهیـد رسـید. باید این دانش در داخل بروَیَـد. فرق میکند که انسان یک چیزی را از دیگری در حدی که او میخواهد به ما تعلیم بدهد، یاد بگیریم و شاگردی کنیم، یا اینکه همواره شاگرد نمانیم؛ همان‌طور که من مکرر عرض کرده‌ام. همیشه که نمی‌شود یک ملت شاگرد بمانـد. ما یک روزی در دنیـای علم و مـدنیت اسـتاد بودیم؛ حالاـ به مرحله‌ی شـاگرد تنزل پیـدا کرده‌ایم؛ یک مـدت هم شاگرد بسیار تنبل بودیم! اما امروز مشـغول حرکـتیم و بـایستی پیش برویم؛ بخصوص در زمینه‌ی علوم پـایه که در حقیقت پـایه‌ی نظری هر تحرک علمی و هر فنـاوری پیشـرفته است؛ من تأکید کرده‌ام و میکنم. و البته در کنار این توجه یافتن و سـمتگیری دانش، باید به سوی عمل و کاربردی کردن و نیازهای کشور را در نظر گرفتن و در آن جهت حرکت کردن، توجه داشـته باشـیم. این نکته‌ی دوم که بایـد به این اهمیت داد. البته خوشـبختانه امروز کـه مـا در هر اجتمـاع دانشـگاهی و دانشجویی شـرکت میکنیـم، می‌بینیـم صـحبت نهضـت تولیـد علـم و نهضـت نرم‌افزاری را خیلی خوب تکرار میکنند؛ این حالا به یک عرفی تبدیل شده است. اما حالا باید ما به معنای حقیقی کلمه، این را دنبال کنیم که تحقق پیـدا کنـد. علم را بایـد برویانیم؛ این چیزی نیست که بـدون مدیریت کردن و سـرمایه‌گذاری، به خودی خود به طور مطلوب صورت بگیرد. نکته‌ی بعدی، مسئله‌ی بنیاد نخبگان است - که به نظرم الان بیش از دو سال است که ما این را مطرح کردیم که یک چنین چیزی به وجود بیاید - که ظاهر قضیه این است که یک بنیاد و یک مؤسسه است یا یک اداره است؛ لیکن باطن قضیه این است که چنـانچه یـک چنین نهـادی در کشـور به وجود بیایـد، به اعتقـاد مـا، فضـای علمی کشور و چهره‌ی علمی دانشـگاهها و پژوهشـگاهها یـک تغییر اساسـی خواهـد کرد. دلگرمی محقق و پژوهشـگر و اهـل علم، اسـاسِ کـار است. همچنـان که در جنگهای نظـامی، روحیـه از همـه چیز مهمـتر اسـت، در محیـط علمی هـم همیـن معنـا صـادق اسـت. ایـن روحیـه احتیـاج بـه یـک تمرکز در تصـمیم‌گیری و برنـامه‌ریزی و اقـدام دارد کـه ایـن را مـا در عنـوان بنیـاد نخبگـان تجسّـد بخشـیدیم. نکتـه‌ی بعـدی ایـن است که ما فارغ‌التحصـیلان مقـاطع مختلـف دوره‌هـای تحصـیلات تکمیلی را بایـد در دانشـگاهها و مراکز پژوهشـی حتمـاً وارد کنیـم. این کـار

برنامه‌ریزی میخواهـد. این جوان، با استعداد، با شور و با شوق تا اینجا دویده و به اینجا رسیده - حالا مقطع دکترا یا فوق لیسانس - حالا بعد که به اینجا رسید، بماند متحیر که چه کار بکند؛ این نباید اتفاق بیفتد. باید برای جذب اینها برنامه‌ریزی کرد. خیلی از اینها مسئله‌شان مادیات هم نیست. اهل علم مایل است که بتوانـد کار علمی بکنـد. این خبری که الان وزیر محترم گفتند که کارگاههای تحقیقاتی و آموزشی را توسعه داده و پولی برایش گرفته‌اند، واقعاً من را خوشحال میکند؛ این کار لازم است. یا این پارکهای علمی و فنـاوری - که حالاـ بعـد به آن هم اشاره خواهم کرد - که در کشور راه افتاده، کارهای خوبی است؛ اما کم است. بایـد روی اینها متمرکز شـد و کار کرد. بایـد تلاش کرد این اتفاق نیفتد که این جوان را که حالا تا اینجا با شوق و ذوق دویده، به خیال اینکه حالا یک کاری خواهد شد، ببیند که هیچ کاری دستش نیست و هیچ مسئولیتی به گردنش نیست - مسئولیت اداری مورد نظر من نیست، مسئولیت علمی؛ یعنی کار و تلاش علمی که او را خرسـند و خوشـحال کند - عده‌ای از جوانها به اینجا آمدند و در این حسینیه در مورد برنامه‌های هسـته‌ای ما نمایشگاه گذاشتند و غرفه‌های گوناگونی درست کردند که بنده این بخشهای مختلف را ببینم؛ من چند ساعت این غرفه‌ها را دیـدم. یکی از چند نکته‌ی بسیار برجسته و خوشـحال‌کننده‌ای که بنده را متوجه خودش کرد، این بود که من دیدم این جوانها - غالباً شاید صدی نود جوانها بین بیست و سـی ساله بودند - احساس اشتغال، احساس کار کردن و احساس هویت علمی و عملی میکننـد. این، چیزِ خیلی بـاارزش و مهمی است. مـا بایـد این احسـاس را در کل مجموعه‌ی جوانان و دانشـجویانی که مقاطع مختلف دوره‌های تحصـیلاتی تکمیلی را میگذراننـد، به وجود بیاوریم؛ اینها هم رشد میکنند، هم فایده میدهند. درخت جوانِ بهره‌دهی است؛ هم میوه میدهد و هم خودش دارد رشد میکند. پیشـنهادی که دوسـتان در گزارششان مطرح کردند، پیشنهاد اجرایی است. من در مورد پیشـنهادهای اجرایی نظری ندارم: مثلاً دانشـگاهها بعضـی از این دانشـجویانی را که در این کار مشـغول هستند و مقاطع و دوره‌هایی را میگذراننـد، آنها را بورسـیه کننـد تا اینها لااقل مشـکلات زنـدگی و مادی نداشـته باشـند. البته من تصورم این اسـت کـه اگر چه مشـکلات مـادی اهمیت دارد؛ امـا تنهـا امر مهم، مشـکلات مـادی نیست. یـک نکته‌ی دیگر که اشـاره‌ای هم در صحبتهـای آقایـان بـود، مسئله‌ی ملاـک ارتقـاء اعضـای هیئتهـای علمی اسـت. این ملاکهـا چیست؟ خـوب، حالاـ مقـاله و مجلاـت آی.اس.آی و اینها، همه حرفهای خوب و درستی است؛ لیکن اینها تنها ملاک نباشـد. حالا خود این مقالات درج‌شده‌ی در مجلات آی.سی.آی هم همیشه ملاک نیست. آن‌چنان که اهل فن و افراد مطلع به بنده گزارش میدهند، اینها سطوح مختلفی دارد و آن‌چنان نیست که صـرف این معنـا یـک ملاـک دائمی به حسـاب بیایـد؛ لیکن ملاکهـای دیگری هم وجـود دارد: مثلاًـ فرض کنیـد پرورش دانشـجو. اسـتادی که در دانشجوپروری و شاگردپروری و به ثمر رساندن شاگرد، از خودش یک کار درخشانی نشان میدهد، یا نظر نوی در مسائـل علمی و دانشـگاهی ابراز میکنـد؛ ملاکِ ارتقاء است. این ملاکهای گوناگون را می‌شود تـدوین کرد و ملاک ارتقاء اعضـای هیئتهـای علمی قرار داد. یک نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی توازن نگاه رؤسای این بخش علمیِ شـما به رشـته‌های علمی است، که این تـابعِ همـان نقشه‌ی جـامعی است که اول عرض کردیم. اگر آن نقشه‌ی جـامع مطرح بشـود و وجـود داشـته باشـد، طبعاً نگـاه به رشـته‌های گوناگون، یک نگاه متوازنی خواهد بود. این‌طور نیست که ناگهان برای مدتهای متمادی بعضـی از علوم به انزوا و حاشیه بیفتند و بعضـی از علوم هم مثل برخی از رشـته‌های پزشـکی یا مهندسـی پُردرآمد، ناگهان اهمیت پیدا کنند و درجه‌ی اول بشوند و بسـیاری از رشـته‌ها در انزوا قرار بگیرند؛ مثل بعضی از رشته‌های علوم انسانی و رشته‌های مربوط به علوم پایه که سالهای متمادی در این کشور در انزوا قرار گرفته‌اند که اگر کسانی تحقیق و دنبال کنند، احتمال دارد سـرنخهای سوء نیت هم در این مسئله پیدا بشود. ببینیـد مـا به پزشـک، مهنـدس و این علمـا و فنـانین خـدماتی و اجرایی نیـاز داریم. یک پزشک مثل آب، هوا و نان برای انسان لازم است، و همین‌طور برخی از رشته‌های دیگر؛ در این هیچ شکی نیست. من این‌طور رشته‌ها را - که زندگی روزمره‌ی مردم متوقف به اینهاست - به آن پولی تشبیه کردم که انسان در جیبش میگـذارد که برود خرج کند. یک جامعه این پول، این ثروت، این پزشک و این مهندس را برای توی جیبش لازم دارد که بتواند خرج و زندگی کند؛ اما این پول، سـرمایه نمی‌شود. اگر بخواهید این پول برای

شما ماندگار شود، به یک سرمایه‌ی پولساز احتیاج دارید که پشتوانه‌ی این پول باشد. همه‌ی زندگی که همین پول امروزِ ما نیست؛ این، آن رشته‌های پشتیبانی کننده و اساس تشکیل دهنده را احتیاج دارد که علوم پایه از این قبیل است. اینها مدتها در این کشور فراموش شد و سراغ همان رشته‌هایی رفتند که حکم پول توجیبی را برای خرج روزمره‌ی یک کشور دارد. اگر کسی اینها را دقت کند، ممکن است رگه‌های سوءنیت را هم در این کار پیدا کند. من میگویم نگاه به رشته‌های علمی باید نگاه متوازن و برخاسته‌ی از آن نگاه کلی باشد. مثلاً یک مدتی واقعاً علوم انسانی در کشور ما مغفولٌ‌عنه واقع شد؛ مدتی ادبیات فارسی - هویت ملی ما به زبان و خط ماست - اصلاً مورد غفلت و بی‌اعتنایی قرار گرفت؛ و خیلی چیزهای دیگر. این، نباید اتفاق بیفتد. نکته‌ی بعدی، این است که در کلمات و اظهارات ما تکرار میشود که باید در دانشگاه به رشد کیفی دست پیدا کنیم؛ من این را قبول دارم، لیکن این به معنای نفی رشد کمّی نباشد. ما رشد کمّی هم لازم داریم. ما از زیاد شدن دانشگاه و مرکز تحقیقات و پژوهشگاه، به هر اندازه‌ای که باشد، حالا‌ـ حالاها سود خواهیم برد. توجه بکنید که در چشم‌انداز بیست ساله، حد ما رسیدن به رتبه‌ی اول علمی در منطقه است. این همچنان که به حرکت کیفی و صیرورت احتیاج دارد، به حرکتهای کمّی و توسعه‌ی کمّی هم احتیاج دارد؛ افزایش دانشجو، افزایش مراکز دانشجویی، افزایش مراکز تحقیقاتی و چیزهایی که در این زمینه روزبه‌روز پیش می‌آید و بایستی به اینها رسید. باید به حد نصابی برسیم که تأمین کننده‌ی سند چشم‌انداز باشد. یک نکته‌ی دیگر که این هم در واقع دنباله‌ی همان سخن نقشه‌ی جامع است، اینکه رشد علمی کشور یک فرایند است. دانشگاه یک جزیره‌ی جدا از قبل و بعد خود نیست. برای اینکه ما بتوانیم رشد علمی کشور را به معنای حقیقی کلمه تأمین بکنیم، این فرایند را بایستی تضمین بکنیم؛ یعنی از دبستان، تا بعد از مقاطع عالی دانشگاهی. بعد از مقاطع عالی دانشگاهی، مراکز تحقیقاتی و پیشرفتهای تحقیقاتی و ارتباط با صنعت و پیشبرد فناوری در کشور و پدید آوردن جهشهای فناوری در بخشهای مختلف کشور است که اینها به بعد از مقاطع بالای دانشگاهی مربوط میشود؛ اما باید از دبستان شروع بشود. این کار، تنها کار وزارت آموزش عالی و وزارت بهداشت هم نیست؛ این کار، کار دولت است؛ کار شورای عالی انقلاب فرهنگی است؛ کار مجامع تصمیم‌گیر و سیاست‌ساز است. البته من در این زمینه با وزارت آموزش و پرورش حرف ویژه‌ای دارم که حالا این در رابطه‌ی با آنهاست، که آنها هم در خود آموزش و پرورش در این زمینه مشکلاتی دارند و باید تأمین بشود؛ اما با نگاه مشترک، آموزش و پرورش و آموزش عالی و آموزش پزشکی و حتّی برخی از بخشهای دیگر باید در این زمینه همکاری کنند تا بتوانند این فرایند را ترسیم کنند. ما کودک خودمان را باید از آغاز برای ذهن مولّد، ذهن سازنده و ذهن مبتکر آماده کنیم؛ نه مثل آنچه که ما را بار آورده‌اند، که بنشینیم تا یک چیزی از بیرون بیاید و به دست ما بدهد و ما هم در حد همت خودمان از آن استفاده بکنیم. این به میزان زیادی به تربیتهای علمی و ذهنی اولیه ارتباط دارد که به دبیرستان و دبستان و مراکزی این‌چنینی مربوط میشود. برنامه‌های علمی و درسی آنها بسیار مهم است. نکته‌ی بعدی، مسئله‌ی ارتقای رتبه‌ی علمیِ حقیقیِ اساتید است؛ و به روز بودن اساتید. باید ما ترتیبی بدهیم - حالا کار اجرایی و برنامه‌ریزی‌اش به عهده‌ی آقایان است - که استادِ ما وقت مطالعه کردن داشته باشد. استادی که مثل بعضی از روضه‌خوانها در دهه‌ی محرم از این مجلس به آن مجلس؛ «دو کلمه و دعایتان بکنم!»؛ از این دانشگاه به آن دانشگاه، از آن دانشگاه به این دانشگاه، این استاد نمیتواند دستگیرِ دانشجو باشد. خود اساتید - من با اساتید سالی یکی دو بار جلسه دارم؛ شاید بعضی از آقایان هم در آن جلسات بودید و بعضی هم در تلویزیون دیدید - به این معنا مذعن‌اند و قبول دارند که این کمبود کار و مشکل آنهاست. البته تلاش معاش است و تقریباً میشود گفت که چاره‌ای هم ندارند؛ اما باید شما این را تأمین کنید. عرض کردم، مسئولان این بخش شماها هستید. به شما باید گفت: این را باید دنبال کنید، برایش فکر کنید. استاد برای دانشجو باید وقت بگذارد؛ استاد باید در اتاقش بنشیند تا دانشجو بیاید از او بپرسد و حرف بزند. نه اینکه بیاید مثل معلم دبستان یا دبیرستان، در کلاس یک درسی بدهد و بعد هم گچ را بیندازد و خداحافظ! اینکه فایده‌ای ندارد. باید برای دانشجو وقت بگذارد و وقت مطالعه داشته باشد؛ بنشیند مطالعه کند. واقعاً استادی که مطالعه نکند، درسش پوچ در

می‌آید. حالا حُسن درسهای حوزوی و طلبگیِ ما این است که اگر استاد بی‌مطالعه بیاید و بی‌ربط حرف بزند، فردا دیگر شاگرد پای درس او نمی‌آیـد. بعـد از مـدتی درسـش از صد نفر به پنجاه نفر و بیست نفر میرسد و گاهی هم تعطیل میشود؛ اما دانشگاه این‌طور نیست؛ این شاگرد بیچاره مجبور است که به این کلاس بیایـد و مجبور است این واحـدها را با این اسـتاد بگذرانـد و منتظر نمره‌ی او هم هست و نمیتواند به او جسارتی هم بکند. پس از این جهت، این عیب دانشـگاه است و این حُسن حوزه است. بالأخره شما کاری کنیـد که اسـتاد بتوانـد خودش از لحاظ علمی و سـطح دانش خود، ارتقاء پیـدا کنـد. نکته‌ی بعدی، مسـئله‌ی تربیت و فضای دینی و فرهنگی در دانشـگاههاست؛ این بسـیار چیز مهمی است و کشور به این مسئله احتیاج دارد. گویی این‌طور باور شده که اگر کسی یا جوانی به دانشگاه آمـد، بایـد از لحاظ رتبه دینی و فرهنگی تنزل کنـد و از دانشـگاه بیرون بیاید! چرا عکس این قضـیه اتفاق نیفتد؟ دانشـگاه طوری باشد که وقتی جوان فارغ‌التحصـیلِ دبیرستان به دانشگاه آمد و از آن بیرون آمد، از لحاظ عمق دینی و رعایت دینی و اخلاق دینی پیشـرفت کرده باشـد؛ ایـن را اصـل قرار بدهیـد؛ این بایـد بشـود. کجـا بهـتر از دانشـگاه و زمینه‌ی بسـیار نـورانی دل دانشـجویان جوان؟ شـما می‌بینیـد امروز چقـدر تلاش میشود که جوانان ما را از دین و از مظاهر دینی دور کنند. شـما دانشـگاه ما را ببینیـد؛ آن اعتکـافش است و آن نمـاز جمـاعتش است. به من یـک گزارشـی از نمـاز جمـاعت دانشـگاهها دادنـد؛ متوسـط حضـور دانشـجویان در نمـاز جماعت در دانشـگاهها از همه‌ی جای کشور بیشتر است؛ البته غیر از صـحنهای مطهر و مسـجد گوهرشاد و آن جـایی که زوّاری هست. اما مثلاً کوچه، بازار، خیابان و مسـجد محله که مرکز متـدینهاست، دانشـجویان دانشـگاهها بیشتر از آنها در نمـاز جمـاعت شـرکت میکننـد. ایـن، خیلی حرف مهمی اسـت. و ایـن کـه از دانشـجوها هـم در اعتکافهـا - آنهـایی که در مسـاجد دانشـگاهها یا در مساجد دیگر هسـتند - شـرکت میکنند. دل دانشـجو، دل خیلی خوبی است؛ ما باید به حال دانشـجو غبطه بخوریم؛ یعنی بنـده که غبطه میخورم. دلهای پاک و نورانی، آن وقت همراه با معرفت؛ این دیگر آن جوان عوام هیـچ چیز ندان نیست. دل او با نور علم هم روشن است، آن وقت پاک و صاف هم هست. بایـد کاری کنیم که عوامل دورکننده‌ی جوان از محیط دینی و تربیت دینی و اخلاق دینی کم اثر بشود. همه یک‌جور نیستند و خانواده‌ها و پدر و مادرها مختلف هستند و تأثیراتی هم هست. کاری کنیم که این تأثیرات به حـداقل برسـد. ذهن جوان دانشـجو، ذهن پرسشـگری است؛ این خیلی چیز خوبی است. بعضـی خیال میکننـد این نقطه‌ی ضـعف است؛ نه، این نقطه‌ی قوّت است. گـاهی این‌قـدر از مـا نمی‌پرسـند که دلمان میگیرد؛ میگوییم بپرسـند تا بتوانیم یک چیزی را بگوییم. دانشـجو بایـد بپرسـد، تـا آنچه را که میشود گفت، به او بتوان گفت. بهترین کسـانی که میتواننـد در مسائـل دینی، اعتقادی، سیاسـی، معرفتی، توحیدی، پرسشـگری کنند، جوانانِ دانشـجو هسـتند. با این زمینه و اسـتعداد، ما بایستی برای محیط دینی دانشـجو و فضـای تربیتی، دینی و فرهنگی دانشـگاهها تلاش کنیم. در همین زمینه، مسـئله‌ی اعتمـاد به نفس ملی را - که حالا چون متداول است، میگویند غرور ملی؛ چون کلمه‌ی غرور، کلمه‌ی قشنگ خوش‌معنایی نیست؛ اما حالا متداول است. مراد همان احساس افتخار و اعتماد به نفس ملی است - باید در دانشـجو زنده کرد. ما از اول، درسـهایمان این‌طور بوده که اسم دانشـمند یونانیِ قدیم - طالس فرض بفرمایید - تا دانشـمندان گوناگون غربی در قاعده‌ی هندسه یا در فرمول شـیمی را می‌شناختیم؛ و همین‌طور دانشمندان دیگر را تا امروز؛ اما به قدر یک تاریخ علم‌نویس مانند «جرج سارتُن» - من سـی چهل سال پیش، هم کتاب «پیر روسو» را که تاریخ علوم است، هم کتـاب «جرج سـارتن» را دیـده بودم - که دوره‌های علمی اسـلامی را تقسـیم میکنـد به دوره‌ی جابربن‌حیان، دوره‌ی خوارزمی و دوره‌ی فلان، دانشمندان خودمان را نمی‌شناسیم! دانشجوی ما آنها را نمی‌شناسد، ولی آنها می‌شناسند! خیام را به عنوان یک دانشـمند و یک ریاضـی‌دان بزرگ در دنیای غرب می‌شناسند؛ اما دانشجوی ما خیام را مثلاً با کوزه‌ی گلیِ می می‌شناسد؛ اگر هم بشـناسد. نمیدانـد خیام که بوده است. ببینید اینها موجب میشود که آن اعتماد به نفس ملی از دست برود و دانشـجوی ما سابقه‌ی علمی، گذشـته‌ی علمی و میراث عظیـم علمی خـودش را نشـناسد و افتخـارات علمی خـودش را در گذشـته ندانـد. ایـن از جملـه‌ی کارهایی است که بایـد حتماً در محیط دانشـگاه انجام بگیرد. درس میگذاریـد، رشـته میگذارید، تبلیغات میکنید، هر کاری میکنید،

من نمیدانم، این کار باید بشود. یک نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی جریانهای دانشجویی است. حرکت سیاسی دانشجویان و کار سیاسی در دانشگاهها چیز مثبتی است. من سالها پیش در همین حسینیه، یک جمله‌ای گفتم که آن وقت بعضی از مسئولان هم گله‌مند شدند. آن جمله راجع به تحرک سیاسی دانشجویان در دانشگاهها بود؛ این لازم است؛ نه فقط برای اینکه دانشجو تخلیه بشود. بعضی خیال میکنند که تحرک سیاسی دانشجویان در دانشگاهها، فقط فایده‌اش این است که این جوان یک خُرده تخلیه بشود؛ نه، این جوان را ما برای فردای اداره‌ی کشور لازم داریم. این باید سیاست را بفهمد؛ مغزش در زمینه‌ی سیاست، مغز پخته و کارآمدی باشد؛ والّا فریبش میدهند و زمینش میزنند. خوب، این لازم است؛ منتها آنچه که لازم است، قدرت تحلیل و فهم سیاسی است؛ آن چیزی که متأسفانه جریانهای سیاسی بیرون از دانشگاه – که دائم برای پیشبرد مقاصد سیاسی خودشان به دانشگاهها دست‌اندازی کردند – مطلقاً به این توجه نکردند. همان استثماری که ما مدتهای طولانی در زمینه‌ی اقتصاد و فرهنگ و سیاست و ... دچارش بودیم، متأسفانه جریانهای سیاسی، بخصوص در این چند سال اخیر، این را نسبت به دانشجو در دانشگاه اعمال کردند. این، غلط است؛ لیکن باید فکری بکنید تا این جریانهای سالم دانشجویی – چه انجمنها، چه بسیج، چه تشکلهای گوناگون دیگری که بحمداللّه امروز تشکلهای دانشجویی خوبی در دانشگاه هست – در کنار حرکت فکری علمی، به سمت یافتن قدرت تحلیل سیاسی کشانده شوند. قدرت تحلیل که نبود، انسان فریب تحلیلِ فریبگرِ بیگانه را میخورد. در دنیای سیاست هیچ‌کسی صریحاً نمی‌آید بگوید که من میخواهم به تو ظلم کنم؛ نه به یک ملت، نه به یک شخص؛ این‌طور که نمیگویند. می‌آیند با «مغالطه‌های سیاسی» کاری میکنند که بتوانند بر او تسلط پیدا کنند. درست مثل مغالطه‌های فلسفی، ذهن طرف را با یک چشم‌بندی علمی – در واقع یک تردستی – منحرف میکنند. یک مغالطه‌ی سیاسی درست میکنند، میخ خودشان را میکوبند. ما باید کاری کنیم که این جوان ما بتواند مغالطه را بشناسد؛ کما اینکه در فلسفه و منطق، شناخت مغالطه یکی از هنرهاست. ما بتوانیم جوان خودمان را آشنا کنیم به اینکه مغالطه چیست، تا بتواند مچ مغالطه‌کننده را بگیرد. بگوید این قضیه‌ای که درست کردی، اینجایش اختلال و اشکال دارد. قدرت تحلیل سیاسی این است؛ بایستی این را در جوان به وجود آورد. نکته‌ی بعد مسئله‌ی تحقیقات است، که حالا چون زیاد تکرار شده، به آن درست توجه نمیشود؛ مثل این اذکار عبادی که آدم تکرار میکند و همین‌طور عادت میکند، در حالی که ذهن انسان جای دیگر است! در برنامه‌ی چهارم، تا سه درصد تولید ناخالص را برای بودجه‌ی تحقیقات در نظر گرفته‌اند. از قبل گفتند باید تا آخر برنامه‌ی چهارم، بودجه‌ی تحقیقات به سه درصد برسد. در سال گذشته هم – به نظرم یا آخر ۸۳ بود یا اوایل ۸۴ – که در اینجا و در جمع اساتید صحبت بودجه‌ی تحقیقات شد، یک نفر گفت بودجه تحقیقات فلان درصد شده، من گفتم نه، به یک درصد رسیده و تا آخر امسال هم به یک‌ونیم درصد خواهد رسید؛ اما اخیراً به من گزارش دادند که شش‌دهم درصد شده است! حالا ظاهراً همه‌ی همان شش‌دهم را هم نداده‌اند؛ چهل‌وپنج صدم درصد داده‌اند! اینکه نمیشود. اولاً آن برنامه‌ی پنج‌ساله، برنامه و قانون است، باید تحقق پیدا بکند؛ تخلف از برنامه، تخلف از قانون است؛ وانگهی این حیات آینده‌ی کشور است. این همه راجع به علم و تولید علم و تحقیقات و این مسائل حرف میزنیم، آن وقت بودجه‌ی تحقیقات کشور، اعتباراتش داده نشود، کم بشود، بی‌اعتنایی بشود؛ این نمی‌شود. خوب، حالا ـ ما یقه‌ی چه کسی را بگیریم؟ اگر به آقای رئیس‌جمهور بگوییم، میگوید در دولت مطرح کنند. باید یقه‌ی همین دو تا آقایان وزیر را بگیریم! و از اینها بخواهیم که در دولت این مسئله را دنبال کنند؛ یعنی حقیقتاً این مسئله‌ی تحقیقات، قضیه‌ی کوچکی نیست. یک نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی نسبت دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی به کل دانشجویان است. شنیده‌ام این نسبت خیلی پایین است. آن‌طور که به من گزارش کرده‌اند، این نسبت شش درصد است. این، پایین است. طبق نظر افراد صاحب‌نظر، این نسبت باید به حدود سی‌درصد برسد؛ روی این کار بشود. بنابراین برای اینکه بتوانیم این دانشجویان را به این نسبت برسانیم، ما به تکثیر مراکز تحصیلات تکمیلی و پدید آوردن رشته‌هایی که نداریم، احتیاج داریم. این نسبت را باید حفظ بکنیم؛ این هم مهم است. پارکهای علم و فناوری هم که اخیراً چند سالی است که دارد انجام میگیرد، کار خوبی است. آن‌طور که سه

چهار سال پیش دوستانی در این زمینه‌ها برای من شرح و گزارش دادند، کار بسیار خوبی است. البته شنیده‌ام از این حدود ده پارک علمی و فناوری در کشور، دو، سه تا بیشتر فعال نیست و بقیه متوقف است. این هم جزوِ کارهای خوب است که مسؤلان مربوط، به این مسائل توجه کنند. این حرفها را باید بگوییم، تکرار بکنیم و اینها را فقط موعظه هم تلقی نکنید. من خواهشم از رؤسای دانشگاهها و رؤسای مراکز تحقیقاتی و هم از آقایان وزرا و هیئت‌رئیسه‌های وزارتخانه‌ها که اینجا تشریف دارید، این است که، سخنانی که ما به شما عرض کردیم، موعظه نیست و این‌طور نیست که یک منبر رفتیم و حالا ـ یک تذکراتی دادیم؛ نه، اینها اجرائیاتی است که لازم‌الاطاعه و لازم‌الاجراست. باید این کارها را بکنید. اگر نکردید، در قانون مجازات معینی ندارد که بگویند چنانچه این کار انجام نگرفت، فلان وزیر یا فلان مسئول، باید مجازات بشود؛ اما مجازات سخت‌تری دارد و آن قضاوتهایی است که درباره‌ی شما خواهد شد. قضاوت ما امروز در مورد آن کسانی که دانشگاههای ما را از آغاز پیدایش با بافت غیربومی و غیرناظر به نگاههای ملت و کشور تشکیل دادند و ما را به اینجا رساندند و به این انحطاط ما را کشاندند، چیست؟ چنانچه کوتاهی کنیم، آن‌وقت یک چنین قضاوتی در مورد ما خواهد بود. مجازات ما از مجازاتی که حالا در قانون برای یک جرم مشخص تعریف کرده باشند، سخت‌تر است. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی برادران و خواهرانی که تشریف دارید، خوش آمد عرض می‌کنم و مبعث حضرت ختمی مرتبت، رسول اعظم و مطلع نورانیت تاریخ بشر را تبریک عرض می‌کنم. همچنین به همه‌ی شما و همه‌ی مسلمانان، پیروزی درخشان برادرانمان در لبنان در مقابله‌ی با رژیم صهیونیستی را، که در حقیقت پیروزی اسلام بود، تبریک عرض می‌کنم.برادران ما در جنوب لبنان و در مقابله‌ی با متجاوزان صهیونیست، خط مقدم امت اسلامی بودند. این جلسه، بسیار جلسه‌ی مهم و با عظمتی است. شما از مجموعه دنیای اسلام در این‌جا گرد آمدید. بدون شک آینده‌ی دنیای اسلام را باید از برنامه‌های زبدگان دنیای اسلام شناخت؛ زبدگان علمی و زبدگان دینی و زبدگان سیاسی. این جمع و جماعتهای برجسته‌ی دنیای اسلام اگر با نگاه حقیقت‌بین و دردشناس به امت اسلامی نگاه کنند و دنبال علاج باشند، امت اسلامی آینده‌ی خوبی خواهد داشت. اگر ما وظایف خودمان را نشناسیم، یا به آن عمل نکنیم، باز هم سالهای طولانی دنیای اسلام به همان دردهایی که امروز دچار آن هست، دچار خواهد بود. وظیفه‌ی ما سنگین است. موضوع بحث شما اقلیت‌های اسلامی در کشورهای غیراسلامی است. البته موضوع مهمی است و جای آن هست که درباره‌ی این موضوع، مجمع تقریب و برجستگان دنیای اسلام فکر و برنامه‌ریزی کنند. من از آنچه که در این زمینه شما انجام دادید، تقدیر می‌کنم؛ ولیکن نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم و آن، این است که مسئله‌ی اول ما در دنیای اسلام، «وحدت امت اسلامی» است. اگر ما بتوانیم بر کید دشمن فائق بیاییم و نقشه‌ی او را در ایجاد اختلاف خنثی کنیم، بسیاری از مشکلات ما برطرف خواهد شد. مشکل اقلیت‌های اسلامی هم از جمله‌ی این مشکلاتی است که برطرف خواهد شد. ما دچار یک بیماری مهلکی هستیم که باید همت کنیم و این بیماری را از خودمان دفع کنیم. اختلافات بین دنیای اسلام و ناهماهنگی‌ها و دامن زدن به دشمنی‌ها، بیماری بسیار خطرناکی است. و من به شما عرض کنم که اگر در طول زمانهای گذشته این بیماری به طور طبیعی در جسم دنیای اسلام و امت اسلامی وجود داشت، امروز دستهای سیاسی بشدت به دنبال تشدید این بیماری هستند. ما نمونه‌های آن را در دنیای اسلام داریم می‌بینیم، که انسان به خود می‌لرزد. ما از دشمنهای بیرونی نمی‌ترسیم. هیبت امریکا و قدرتهای استکباری تا حالا ما را دچار ترس و تردید نکرده؛ لشگرکشی‌های خصمانه، تبلیغاتی و سیاسی و نظامی و اقتصادی ما را مطلقاً در موضع انفعال قرار نداده و قرار نخواهد داد؛ اما از این بیماری درون دنیای اسلام، ما به خودمان می‌لرزیم و می‌ترسیم. این را علاج کنید. از وقتی پرچم اسلام در ایران بلند شد و

جمهوری اسلامی با هدف تحقق بخشیدن به اهداف اسلامی تشکیل شد، دشمنان اسلام نقشه‌ی اختلاف را با دقت طراحی کردند و دنبال می‌کنند؛ چون وقتی مسلمانها احساس شرف و عزت کردند، وقتی دیدند می‌شود پرچم اسلام را بلند کرد، وقتی روح هویت اسلامی در آنها بیدار و زنده شد، وقتی توده‌های مسلمان شعار اسلام را در همه‌جا سر دادند، فهمیدند که خطر برای منافع استکبار در این منطقه‌ی عظیم اسلامی، خطر جدی است و منافع متجاوزانه‌ی آنها تهدید می‌شود. دنیای اسلام، تقریباً با یک میلیارد و نیم جمعیت، با امکانات فراوان اقلیمی و جغرافیایی و طبیعی و انسانی و سرمایه‌های بی‌نظیری که در اختیار دارد، می‌تواند یک مجموعه عظیم و متحد را تشکیل بدهد. امروز بیش از دویست سال است که کیسه‌ی استعمار غربی از این منطقه پیوسته پُر می‌شود؛ چه در دوران استعمار، چه در دوران استعمار نو، چه در دوران جدید، به شکلی این منطقه در خدمت اهداف سیاسی دنیای استکبار بوده، که در رأس آن امریکاست. اگر امت اسلامی وحدت خود را به دست بیاورد، اگر قدرت اسلامی به معنای حقیقی کلمه خود را نشان بدهد، اگر استقلال اسلامی، استقلال حقیقی، در این مناطق به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا کند، تسلط و سیطره‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی دشمن قطع خواهد شد. اینها به این راضی نیستند و با همه‌ی وجود تلاش می‌کنند این اتفاق نیفتد. راهی که آنها پیدا کردند،ایجاد اختلاف است و این بیماری متأسفانه در جسم دنیای اسلام نفوذ کرده. من از شما درخواست می‌کنم به این مسأله به طور جدّ بیندیشید. ما اسم وحدت اسلامی را خیلی می‌آوریم و همه دم از وحدت اسلامی می‌زنیم؛ همه دم از برادری اسلامی می‌زنیم؛ در عمل هم مجموعه‌ای از زبدگان دنیای اسلام، حقیقتاً احساس برادری می‌کنند - الان در این جلسه، روح برادری و اخوّت موج می‌زند - ما همه یکدیگر را از خود می‌دانیم و بین خودمان فاصله‌ای قائل نیستیم. این، واقعیتی است؛ اما ما نماینده و نشان‌دهنده‌ی واقعیتهای دنیای اسلام در صحنه‌ی سیاست، در صحنه‌ی حکومتها،در میان توده‌های مردم، به معنای واقعی کلمه، نیستیم. دشمنان بذر اختلاف را در بین امت اسلامی می‌پاشند و سیاسیون ناخالص، تعصبهای غلط، ندیدن آفاق بلند دنیای اسلام و محدود شدن در ظرفهای کوچک، زمینه رشد این تعصبهاست. بعضی از دوستان به عراق اشاره کردند. ببینید در عراق چه اتفاقی دارد می‌افتد. امروز در عراق، در برخی از کشورهای دیگر، کسانی از برادران سنی و شیعه در مقابل هم قرار دارند و متقرباً الی‌اللّه با هم دشمنی می‌کنند! چرا؟ چه کسی این انگیزه‌های باطل را در میان اینها تزریق کرده؛ اینها که از اسلام نیست. بیایید وحدت اسلامی را عملی کنید و منشوری را که همه‌ی علمای اسلام، همه‌ی روشنفکران دنیای اسلام، همه‌ی برجستگان سیاسیِ با اخلاص دنیای اسلام آن را تأیید و تصدیق کنند و برای عملی کردن آن تلاش کنند، تهیه کنید، تا دیگر مسلمانی جرئت نکند متکلم به کلمه‌ی توحید را که در یک مذهب یا در یک جناح دیگر است، تکفیر کند؛ تا برادران با هم باشند. مراد ما از وحدت اسلامی، یکی شدن عقاید و مذاهب اسلامی نیست. میدان برخورد مذاهب و عقاید اسلامی و عقاید کلامی و عقاید فقهی - هر فرقه‌ای عقاید خودش را دارد و خواهد داشت - میدان علمی است؛ میدان بحث فقهی است؛ میدان بحث کلامی است و اختلاف عقاید فقهی و کلامی می‌تواند هیچ تأثیری در میدان واقعیت زندگی و در میدان سیاست نداشته باشد. مراد ما از وحدت دنیای اسلام، عدم تنازع است: «ولاتنازعوا فتفشلوا». تنازع نباشد، اختلاف نباشد. قرآن می‌فرماید: «واعتصموا بحبل اللّه جمیعاً ولاتفرّقوا». اعتصام به حبل‌اللّه برای هر مسلمان یک وظیفه است؛ اما قرآن اکتفا نمی‌کند به این که ما را به اعتصام به حبل‌اللّه امر کند، بلکه به ما می‌گوید که اعتصام به حبل‌اللّه را در هیئت اجتماع انجام بدهید؛ «جمیعاً»؛ همه با هم اعتصام کنید. و این اجتماع و این اتحاد، یک واجب دیگر است. بنابراین، علاوه بر این که مسلمان باید معتصم به حبل‌اللّه باشد، باید این اعتصام را به همراه دیگرِ مسلمانها و همدست با آنها انجام دهد. ما این اعتصام را درست بشناسیم و آن را انجام دهیم. آیه‌ی شریفه‌ی قرآن می‌فرماید: «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن باللّه فقداستمسک بالعروة الوثقی». این، اعتصام به حبل‌اللّه را برای ما معنا می‌کند. تمسک به حبل‌اللّه چگونه است؟ با ایمان باللّه و کفر به طاغوت. امروز طاغوت اعظم در دنیا، رژیم ایالات متحده امریکاست؛ زیرا صهیونیسم را او به وجود آورده است و آن را تأیید می‌کند. امریکا جانشین طاغوت اعظم قبلی یعنی انگلیس است. امروز تجاوز رژیم ایالات متحده و همفکرانش و همکارانش، دنیای

اسلام را در وضعیت دشواری قرار داده است و دنیای اسلام در پیشرفت خود، در موضعگیری خود، در ترقی مادی و معنوی خود، زیر فشار امریکا و همکاران و همفکران اوست. در همین تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در این یک ماه اخیر - که به این حماسه بزرگ اسلامی از سوی حزب‌اللّه منتهی شد و نصرت الهی بر اینها نازل شد - امریکا صریحاً وارد میدان جنگ شد و فقط به حمایت زبانی و مالی و سیاسی اکتفا نکرد و برای رژیم صهیونیستی تسلیحات فراهم کرد، فرستاد و کمک کرد. در واقع این جنگ را امریکاییها خواستند و آنها شروع کردند. امروز طاغوت اعظم آمریکاییها هستند. در بسیاری از بخشهای امت اسلامی ایمان باللّه هست؛ اما کفر به طاغوت نیست. کفر به طاغوت لازم است. بدون کفر به طاغوت،تمسک به عروه‌ی وثقای الهی امکانپذیر نیست. ما کشورها و دولتها و ملتها را به این که به جنگ با امریکا بشتابند، دعوت نمی‌کنیم؛ ما دعوت می‌کنیم که تسلیم امریکا نشوند. ما دعوت می‌کنیم که با دشمن اسلام و مسلمین همکاری نکنند. یکی از اقسام همکاری نکردن همین است که به وسوسه‌های آنها در زمینه‌ی وحدت امت اسلامی اعتنا نکنند و امت اسلامی را با اتحاد خودش حفظ کنند. امروز به نظر ما مهمترین مسئله‌ی دنیای اسلام، مسئله‌ی اتحاد است. اگر این اتحاد انجام شد، ما پیشرفت علمی هم می‌توانیم پیدا کنیم؛ پیشرفت سیاسی هم می‌توانیم پیدا کنیم. شما می‌بینید دشمنان دنیای اسلام چه فشاری بر روی مسئله انرژی هسته‌ای در ایران دارند. آنها می‌دانند که ما دنبال بمب اتم نیستیم. آنها از پیشرفت علم در این کشور، از پیشرفت فناوری در یک کشور اسلامی ناراحتند. یک کشور اسلامی‌ای که نشان داده که تسلیم سیاستهای امریکا نیست؛ نشان داده که از امریکا نمی‌ترسد. این کشور اسلامی باید به پیشرفت مهمترین تکنولوژی امروز دنیا - یعنی تکنولوژی هسته‌ای - مجهز نباشد. آنها به خاطر این، فشار را وارد می‌کنند. البته ما تصمیم خودمان را گرفته‌ایم. ملت ایران در طول بیست و هفت سال بعد از انقلاب، با تجربه فهمیده است که تنها راه خلاصی از کید دشمنان، توکل به خدا و صبر در میدان و مجاهدت است. ما این راه را تا امروز رفته‌ایم و ثمرات شیرین آن را چشیدیم و به حول و قوه‌ی الهی در ادامه هم همین راه را با قوت تمام خواهیم رفت، که آثارش را هم می‌بینیم. برادران و خواهران عزیز! امروز دنیای اسلام در یک وضع استثنایی است. می‌توان گفت قرنهاست که این فرصتی که امروز دنیای اسلام دارد، گیر دنیای اسلام نیامده است. امروز فرصت بسیار بزرگی در مقابل ماست؛ ملتهای اسلامی بیدار شده‌اند، موج بیداری اسلامی به زوایای دنیای اسلام کشیده شده، ملتهای اسلامی به حقوق خودشان واقف شده‌اند و بسیاری از رهبران اسلامی - ولو تظاهر نکنند - در باطن خودشان سرشار از بغض و دشمنی با استکبارند، که این را ما می‌بینیم. در بسیاری از کشورهای اسلامی سران و رهبران و سیاستمداران و مسؤولان، بسیار دلگیر و ناراحت از رفتارهای امریکا و قدرتهای استکباری هستند. این، یک فرصت بزرگ برای دنیای اسلام است و از این فرصت باید استفاده کرد. یک وظیفه سیاستمداران دارند، یک وظیفه هم رهبران فکری و فرهنگی دارند. این وظیفه‌ی دوم از وظیفه‌ی اول کم‌اهمیت‌تر نیست. علمای اسلام، روشنفکران و اساتید دنیای اسلام، متفکران برجسته‌ی دنیای اسلام، این کسانی که تریبونهای مردمی در اختیار آنهاست و می‌توانند افکار مردم خودشان را بسازند، وظیفه‌ی بزرگی دارند و باید قدرت ملی، قدرت توده‌ی مردم در دنیای اسلام را بدرستی به آنها تفهیم کنند. چند قرن است - از اول دوران استعمار تا حالا - که دستگاه استکبار خواسته است به ملتهای مسلمان تفهیم کند که از شماها کاری ساخته نیست؛ شماها تواناییِ مقابله‌ی با ما را ندارید. البته استعمار توانسته این مسئله را در مدتی طولانی به جمع زیادی از مردم مسلمان بباورانند و خیانت بعضی از سیاستمداران هم به این کمک کرد. نتیجه‌ی این باور غلط، گرفتاریهای بزرگی شد که در رأس آن، مسئله‌ی قدس شریف و مسئله‌ی فلسطین است. الان نزدیک به شصت سال است که فلسطین، خانه‌ی اسلام، متضمن قبله‌ی اول مسلمانان، از دست مسلمانها، از دست صاحبان خودش، خارج شده و فلسطینی‌ها آواره در کشورها شده‌اند و یا در خانه‌ی خودشان، در زیر فشار آن غاصب مدعی هستند که با پُررویی تمام آنجا نشسته و دشمنان اسلام هم از طرف او را تأیید می‌کنند. این غصه‌ی بزرگ، این مصیبت بزرگ، به خاطر این به وجود آمد که مسلمانها از توانایی‌های خودشان غافل بودند. اگر این بیداری‌ای که امروز در دنیای اسلام هست، در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ میلادی وجود داشت، قضیه‌ی

فلسطین اتفاق نمی‌افتاد و دولت غاصب انگلیس، آن روز جرئت نمی‌کرد یک کشور اسلامی را یکجا از مردمش غصب کند و به یک بیگانه بسپارد. حالا امروز باید از آنچه خسارت خورده‌ایم، بتدریج جبران کنیم. و این کار با برنامه‌ریزی ممکن است؛ این کار با عقل و تدبیر ممکن است؛ این کار با عزم راسخ ممکن است؛ ولی با میل به انفعال و تسلیم، هیچ وقت دنیای اسلام به اهداف خود نخواهد رسید؛ با ترس از دشمن و بی‌اعتقادی به نیروی مردم، هرگز مقاصد دنیای اسلام و امت اسلامی برآورده نخواهد شد. این توده‌های میلیونی مردم که در کشورهای اسلامی می‌بینید، یک قدرت عظیمی است که اگر این قدرت فعال بشود، هیچ قدرت بیگانه‌ای در مقابل آن نمی‌تواند ایستادگی کند. نمونه‌اش همین اتفاقی است که افتاد و خدای متعال حجت را بر ما تمام کرد. حادثه‌ی لبنان و پیروزی واضح حزب‌اللَّه که حقیقتاً مصداق «کم فئةٍ قلیلة غلبت فئةً کثیرة باذن اللَّه و اللَّه مع الصّابرین» بود، حجت را بر ما تمام کرد. البته دشمنان اسلام نیروی مردم را انکار کردند و سیاستمداران را به نیروی ملتهای خودشان بی‌اعتقاد کردند. به نظر ما یکی از بزرگترین هنرهای امام راحل ما این بود که این نیروی مردم را شناخت و آن را کشف کرد و از آن بهره گرفت؛ و به مردم اعتماد کرد. وضع ایران قبل از پیروزی انقلاب، وضع خوبی نبود؛ مردم در حال بی‌تکلیفی، دشمنان مسلط، اینجا پایگاه اسرائیل و استراحتگاه سران رژیم صهیونیستی، که می‌آمدند می‌بردند، می‌خوردند و استفاده‌ی سیاسی و مالی می‌کردند. آن روزی که بعضی از کشورهای عرب تصمیم گرفتند که از نفت علیه اسرائیل استفاده کنند، شاه ایران دل صهیونیستها را گرم کرد و گفت من به شما نفت می‌دهم. وضع ایران در آن روز این‌گونه بود و کسی امیدی نداشت؛ اما امام راحل ما (قدّس‌اللَّه نفسه‌الزّکیه) وقتی همت گماشت و بر این مبارزه عزم کرد، هیچ نیرویی جز نیروی مردم نداشت. او به این نیرو معرفت پیدا کرد؛ به این نیرو تکیه کرد و خدای متعال هم که همه چیز دست اوست - که «و ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللَّه رمی» - دلها را منقلب کرد. وقتی دلها متوجه به این حقیقت شد، نیروها به میدان آمدند و قدرت رژیم طاغوتی و وابسته شاه متزلزل شد و نظام اسلامی در این کشور سربلند کرد. ما در حساسترین نقطه‌ی دنیای اسلام و بر سر چهارراه قرار داریم و بیشترین نقطه اعتماد امریکا و استکبار در این منطقه، بر رژیم سلطنتی شاه بود. نیروی مردم را باید شناخت. این نیرو، نیروی عظیمی است. برای به میدان آوردن این نیرو، همت و عزم و اخلاص و مجاهدت لازم است. اگر مردم داخل میدان شوند و سیاستمداران و زمامداران کشورها با توده‌های میلیونی مردم کشورهایشان نزدیک شوند، هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل آنها ایستادگی کند و هیچ تهدیدی روی آنها تأثیر نخواهد گذاشت. البته بدون جهاد، بدون تحمل سختی، انسان به جایی نمی رسد و امت اسلامی باید سختی‌هایی را تحمل کند، تا بتواند به اهداف بلند خودش برسد؛ اینها وظایف مهم امروز ما در دنیای اسلام است. خدا را شکر می‌کنیم که دلهای جماعت کثیری از ملتهای مسلمان و برجستگان و علما و زبدگان را به سمت راه درست هدایت کرده است. اساس کار این است که نگذارید ملتها ناامید شوند؛ نگذارید افق را در مقابل آنها تیره و تار کنند و نگذارید هیبت استکبار، سایه سنگین خود را بر روی دلها و عزمها و اراده‌های ما بیندازد؛ و نگذارید اختلاف ما را ناتوان کند. امروز انسان متأسفانه می‌بیند که حرفهای امریکا و انگلیس از زبان بعضی از سیاستمداران دنیای اسلام تکرار می‌شود! همان چیزی که آنها می‌خواهند، اینها تکرار می‌کنند و به آتش اختلاف شیعه و سنی و اختلافات فرقه‌ای دنیای اسلام دامن می‌زنند. این، درست بر طبق آن چیزی است که دشمنان اسلام می‌خواهند. باید با این کار مقابله کرد. از خداوند متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را بر آنچه که رضای اوست، موفق بدارد و کمک کند تا ان‌شاءاللَّه بتوانیم تکلیفمان را انجام بدهیم. ما در جمهوری اسلامی از انجاز وعده‌های الهی، با همه‌ی وجود خوشحال هستیم و پی‌درپی انجاز وعده‌های الهی را می‌بینیم. البته ماها را تهدید می‌کنند و دائماً تهدید هست؛ هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد - از اول انقلاب، جمهوری اسلامی را تهدید کردند؛ اما جمهوری اسلامی با ایستادگی خود، توانسته این تهدیدها را خنثی کند، بعد از این هم همین‌جور خواهد بود؛ بعد از این هم تهدیدها خنثی خواهد شد - و هر یک از کشورهای مسلمان که در مقابل تهدیدهای استکبار بایستند و خود را نبازند، این تجربه موفق را دارند که پیروزی را به چشم ببینند؛ انجاز وعده‌های الهی را به چشم خودشان مشاهده کنند. ما دست برادری به

سوی همه‌ی امتهای اسلامی، به سوی همه‌ی رهبران فکری و رهبران سیاسی دنیای اسلام دراز می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم که این پیوند برادری را بیش از بیش مستحکم کنند و امیدواریم خدای متعال چشم دنیای اسلام را به پیروزیهای بیشتری، در زمینه‌های مختلف، ان‌شاءاللَّه روشن کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام، سفرای کشورهای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام، سفرای کشورهای اسلامی و مهمانان کنفرانس وحدت اسلامی به مناسبت روز مبعث پیامبر اعظم(ص) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ و سرآمد همه‌ی اعیاد بشری را به امت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز ایران و به شما حضار محترم این مجلس و بخصوص به میهمانان و دوستداران وحدت اسلامی - که در این جلسه تشریف دارند - و به سفرای کشورهای اسلامی تبریک عرض می‌کنیم. امسال در کشور ما سال پیامبر اعظم شناخته شد، امروز هم روز بعثت آن بزرگوار است. خود آن حضرت، بنابر حدیث متواتر و معروف، فرمود: «بعثت لأتمّم مکارم الاخلاق». بعثت با این هدف در عالم پدید آمد که مکرمتهای اخلاقی و فضیلتهای روحی بشر عمومیت پیدا کند و به کمال برسد. تا کسی خود دارای برترین مکارم اخلاق نباشد، خداوند متعال این مأموریت عظیم و خطیر را به او نخواهد داد؛ لذا در اوائل بعثت، خداوند متعال خطاب به پیغمبر می‌فرماید: «انّک لعلی خلق عظیم». ساخته و پرداخته شدن پیغمبر، تا ظرفی بشود که خدای متعال آن ظرف را مناسب وحی خود بداند، مربوط به قبل از بعثت است؛ لذا وارد شده است که پیغمبر اکرم که در جوانی به تجارت اشتغال داشتند و درآمدهای هنگفتی از طریق تجارت به دست آورده بودند، همه را در راه خدا صدقه دادند؛ بین مستمندان تقسیم کردند. در این دوران که دوران اواخر تکامل پیغمبر و قبل از نزول وحی است - دورانی که هنوز ایشان پیغمبر هم نشده بود - پیغمبر از کوه حرا بالا می‌رفت و به آیات الهی نگاه می‌کرد؛ به آسمان، به ستارگان، به زمین، به این خلایقی که در روی زمین با احساسات مختلف و با روشهای گوناگون زندگی می‌کنند. او در همه‌ی اینها آیات الهی را می‌دید و روزبه‌روز خضوع او در مقابل حق، خشوع دل او در مقابل امر و نهی الهی و اراده‌ی الهی بیشتر می‌شد و جوانه‌های اخلاق نیک در او روزبه‌روز بیشتر رشد می‌کرد. در روایت است که: «کان اعقل النّاس و اکرمهم»؛ پیامبر قبل از بعثت، با مشاهده‌ی آیات الهی، روزبه‌روز پُربارتر می‌شد، تا به چهل سالگی رسید. «فلمّا استکمل اربعین سنة و نظراللَّه عزّوجلّ الی قلبه فوجده افضل القلوب و اجلها و اطوعها و اخشعها و اخضعها»؛ دل او در چهل سالگی نورانی‌ترین دلها، خاشع‌ترین دلها، پُرظرفیت‌ترین دلها برای دریافت پیام الهی بود. « اذن لابواب السّماء ففتحت و محمّد ینظر الیها». وقتی به این مرحله از معنویت و روحانیت و نورانیت و اوج کمال رسید، آن وقت خدای متعال درهای آسمان و درهای عوالم غیبی را به روی او باز کرد؛ چشم او را به عوالم معنوی و عوالم غیبی گشود. «و اذن للملائکة فنزلوا و محمّد ینظر الیهم»؛ او فرشتگان را می‌دید، با او سخن می‌گفتند؛ کلام آنها را می‌شنید، تا اینکه جبرئیل امین بر او نازل شد و گفت: «اقرأ»؛ سرآغاز بعثت. این مخلوق بی‌نظیر الهی، این انسان کامل که قبل از نزول وحی الهی به این مرحله‌ی از کمال رسیده است، از اولین لحظه‌ی بعثت یک جهاد مرکبِ همه‌ی جانبه‌ی دشوار را آغاز کرد و بیست‌وسه سال در نهایت دشواری این جهاد را پیش برد. جهاد او در درون خود، جهاد با مردمی که از حقیقت هیچ ادراکی نداشتند و جهاد با آن فضای ظلمانی مطلق بود، که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فی فتن داستهم باخفافها و وطأتهم بأظلافها و قامت علی سنابکها»؛ از همه طرف فتنه‌ها مردم را می‌فشرد: دنیاطلبی، شهوترانی، ظلم و تعدی، رذائل اخلاقی در اعماق وجود انسانها، و دست تعدی قدرتمندانی که بدون هیچ مانع و رادعی به سوی ضعفا دراز بود. این تعدی نه فقط در مکه و در جزیرةالعرب، بلکه در برترین تمدنهای آن روز عالم؛ یعنی در امپراتوری بزرگ روم و در شاهنشاهی ایران، وجود داشت. تاریخ را نگاه کنید؛ صفحه‌ی ظلمانی تاریخ، سراسر زندگی بشر را فرا گرفته بود. مجاهدت با این قدرت عظیم و تلاش بی‌وقفه و غیر قابل تصور از اولین ساعات بعثت و تحمل وحی الهی برای پیغمبر آغاز شد و وحی الهی هم پیوسته مثل آب

زلالی که به سرزمین مستعدی برسد، بر قلب مقدس آن بزرگوار نازل می‌شد و او را نیرو می‌بخشید و او همه‌ی توان خود را به کار برد تا این‌که بتواند این دنیا را در آستانه‌ی یک تحول عظیمی قرار بدهد؛ و موفق شد. اولین سلولهای پیکره‌ی امت اسلامی در همان روزهای دشوار مکه با دست توانای پیغمبر بنا شد؛ ستونهای مستحکمی که باید بنای امت اسلامی بر روی این ستونها استوار بشود؛ اولین مؤمنین، اولین ایمان‌آورندگان، اولین کسانی که این دانایی، این شجاعت، این نورانیت را داشتند که معنای پیام پیغمبر را درک کنند و دل به او ببندند. «فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام». دلهای آماده و درهای گشوده‌ی دل به سمت این معارف الهی و این دستورات الهی، با دست توانای پیغمبر ساخته شد، این ذهنها روشن شد، این اراده‌ها روزبه‌روز مستحکمتر شد؛ و سختی‌هایی در دوران مکه برای همان عده‌ی قلیل مؤمنین - که روزبه‌روز هم بیشتر می‌شدند - پیش آمد، که برای من و شما قابل تصور نیست. در فضایی که همه‌ی ارزشها، ارزشهای جاهلی است، تعصبها، غیرتورزیهای غلط، کینه‌ورزیهای عمیق، قساوتها، شقاوتها، ظلمها و شهوتها درآمیخته با هم است و زندگی مردم را می‌فشرد و در خود احاطه کرده - و در بین این سنگهای خارا و غیر قابل نفوذ - این نهالهای سرسبز بیرون آمد. «و انّ الشّجرة البرّیّة اصلب عوداً و اقوی وقوداً» که امیرالمؤمنین می‌گوید، این است. هیچ طوفانی نمی‌توانست این سبزه‌ها، این نهالها و این درختهایی را که از لای صخره‌ها رویید و ریشه دوانید و رشد کرد، تکان بدهد. سیزده سال گذشت و بعد بر اساس این پایه‌های مستحکم، بنای جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی مدنی و نبوی، بر روی این پایه‌ها گذاشته شد. ده سال هم امت‌سازی به طول انجامید. این امت‌سازی فقط سیاست نبود؛ یک بخشی از آن، سیاست بود. بخش عمده‌ی دیگری آن، تربیت یکایک افراد بود: «هو الّذی بعث فی الامیّین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمه». «یزکّیهم»؛ یک یک دلها در زیر تربیت پیغمبر قرار می‌گرفت. پیغمبر به یکایک ذهنها و خردها، دانش و علم را تلقین می‌کرد. «و یعلّمهم الکتاب و الحکمة». حکمت یک مرتبه‌ی بالاتر است. فقط این نبود که قوانین و مقررات و احکام را به آنها بیاموزد، بلکه حکمت به آنها می‌آموخت. چشمهای آنها را بر روی حقایق عالم باز می‌کرد. ده سال هم پیغمبر این‌گونه و با این روش حرکت کرد. از طرفی سیاست، اداره‌ی حکومت، دفاع از کیان جامعه‌ی اسلامی، گسترش دامنه‌ی اسلام، باز کردنِ راه برای این‌که گروههای خارج از مدینه بتدریج و یک به یک وارد عرصه‌ی نورانی اسلام و معارف اسلامی شوند، از طرف دیگر هم تربیت یکایک افراد. برادران و خواهران عزیز! این دو تا را نمی‌شود از هم جدا کرد. یک عده‌ای اسلام را فقط مسأله‌ی فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند. این، چیزی است که امروز در بسیاری از جوامع اسلامی و در معارف دنیای مهاجمِ مستکبرِ مستعمرِ غربی، ترویج می‌شود که: اسلام از سیاست جداست! سیاست را از اسلام گرفتند؛ در حالی که نبی مکرم اسلام در آغاز هجرت، در اولی که توانست خود را از دشواریهای مکه نجات دهد، اولین کاری که کرد، سیاست بود. بنای جامعه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی، تشکیل قشون اسلامی، نامه‌ی به سیاستمداران بزرگ عالم، ورود در عرصه‌ی سیاسی عظیم بشری آن روز، سیاست است. چطور می‌شود اسلام را از سیاست جدا کرد؟! چطور می‌شود سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت اسلام، معنا و تفسیر کرد و شکل داد؟! «الّذین جعلوا القرآن عضین»؛ بعضی قرآن را تکه پاره می‌کنند. «یؤمن ببعض و یکفر ببعض»؛ به عبادت قرآن ایمان می‌آورند؛ اما به سیاست قرآن ایمان نمی‌آورند! «و لقد أرسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط». قسط چیست؟ قسط یعنی استقرار عدالت اجتماعی در جامعه. چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد؟ تشکیلِ یک جامعه‌ی همراهِ با عدالت و قسط، یک کار سیاسی است؛ کارِ مدیران یک کشور است. این، هدف انبیاست. نه فقط پیغمبر ما، بلکه عیسی و موسی و ابراهیم و همه‌ی پیغمبران الهی برای سیاست و برای تشکیل نظام اسلامی آمدند. آن وقت یک عده‌ای از روی مقدس‌مآبی عبایشان را جمع کنند و بگویند: ما به سیاست کاری نداریم! مگر دین از سیاست جداست؟! آن وقت تبلیغات خباثت‌آمیزِ غربی هم دائم دامن بزنند به این حرف، که: دین را از سیاست جدا کنید؛ دین را از دولت جدا کنید. اگر ما مسلمانیم، دین و دولت به یکدیگر آمیخته است؛ نه مثل دو چیزی که به هم وصل شده باشند. دین و دولت یک چیز است. در

اسلام دین و دولت از یک منبع و یک منشأ سرچشمه می‌گیرد و آن، وحی الهی است. قرآن و اسلام، این است. یک عده از این طرف، سیاست را از اسلام جدا می‌کنند، یک عده هم در طرف مقابل، اسلام را فقط سیاست و سیاست‌بازی و سیاسی‌کاری می‌دانند. اخلاق و معنویت و محبت و فضیلت و کرامت را که بزرگترین هدف بعثت پیغمبر ماست، ندیده می‌گیرند. این هم «الّذین جعلوا القرآن عضین» است؛ این هم «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» است. اسلام را در جملات براق و مشعشع سیاسی خلاصه کردن، از خشوع دلها غافل شدن، از ذکر، از صفا، از معنویت، از زانو زدن در مقابل خداوند، از خدا خواستن، به خدا دل بستن، اشک ریختن در مقابل عظمت پروردگار، رحمت الهی را طلب کردن، صبر و حلم و سخا و جود و گذشت و برادری و رحم را ندیده گرفتن و صرفاً به سیاست چسبیدن به اسم اسلام، هم همان انحراف را دارد؛ تفاوتی نمی‌کند. «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمه». هم تزکیه است، هم تعلیم است. عرصه‌ی تربیت دین، هم دل من و شماست، هم مغز من و شما و هم دست و بازوی من و شما. «یا ایّها النبیّ جاهد الکفّار و المنافقین و اغلظ علیهم»؛ در مقابل دشمن، در مقابل مهاجم، در مقابل آن کسی که مانع از گسترش انوار معنویت و وحی است، دست لازم است. «و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للنّاس». با دست پولادین، با مشت آهنین، با اراده‌ی شکست‌ناپذیر و خلل‌ناپذیر باید مواجه شد. اینها علاج دردهای امروز امت اسلامی است. امروز امت اسلامی به حکومت اسلامی به معنای واقعی کلمه نیازمند است. حکومت اسلامی یعنی آن حکومتی که به دل انسانها و ملتها می‌پردازد؛ به مغز آنها و دانش آنها و پیشرفت علمی آنها می‌پردازد؛ به دست و بازوی قدرتمند آنها می‌پردازد؛ به اداره‌ی سیاستِ صحیح در میان آنها می‌پردازد. این، امروز نیاز امت اسلامی است. امت اسلامی از وقتی دین را از حکومت جدا کرد، اخلاق را از مدیریت جامعه جدا کرد، دچار اختلال شد. آن روزی که پادشاهانی به نام خلیفه - در بغداد و در شام و در این گوشه و آن گوشه‌ی عالم - پرچم اسلام را بلند کردند، اما زیر پرچم اسلام هوی‌های نفسانی، شهوات، اغراض، تکبرها، غرورهای شاهانه، مال‌اندوزیها، ثروت جمع‌کردنها، به خزائن خود پرداختنها را وارد کردند و به این چیزها سرگرم شدند، زمینه‌های انحطاط دنیای اسلام فراهم شد. با این‌که حرکت نبی مکرم اسلام و اصحاب بزرگوار او و یاران مجاهد و مبارز او، اسلام را با سرعت و با شتاب به پیش می‌برد - که همان ضرب دست پیغمبر بود که تا قرنهای چهارم و پنجم، حرکت سیاسی و علمی اسلام را رو به پیشرفت می‌برد - در همان حال در دربارها، در خاندانهای حکومت‌کننده، بذرهای ضعف و انحطاط و فساد و نفاق پاشیده می‌شد. همان بذرها بود که رویید و امت اسلامی را زمینگیر کرد و ما نتایجش را بعد از چند قرن با پوست و گوشت و استخوان خودمان حس کردیم. ما ملتهای اسلامی که در قرن نوزدهم و در قرن بیستم میلادی دچار استعمار و دچار تسلط دشمنان شدیم، از قافله‌ی علم عقب ماندیم، دشمنان ما قوی شدند و روزبه‌روز ما ضعیف شدیم - آنها خون ما را مکیدند و تقویت شدند، ما خونمان از دست رفت و ضعیف شدیم - و کار به جایی رسید که سرنوشت امت اسلامی، سرنوشت ملتهای مسلمان در منطقه‌ی خاورمیانه بخصوص، افتاد به دست حکام ظالم و بی‌انصاف؛ انگلیس در یک دوره‌ای، بعد هم او میراث خودش را تحویل داد به شیطان بزرگ معاصر؛ یعنی رژیم ایالات متحده‌ی امریکا. به هر حال، از ضعف دنیای اسلام استفاده کردند. امروز درباره‌ی مسائل دنیای اسلام امریکاییها مثل یک مالک حرف می‌زنند! این سخنرانی رئیس جمهوری امریکا را ببینید؛ درباره‌ی لبنان، درباره‌ی فلسطین، درباره‌ی عراق، درباره‌ی سوریه، درباره‌ی ایران، درباره‌ی کشورهای دیگر، طوری حرف می‌زند، مثل اینکه قباله‌ی این ملکها توی جیب اوست و مالک است! چرا بایستی اینها این فرصت را پیدا کنند؟ چرا باید این گستاخی را پیدا کنند؟ آبادی بتخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست مابیم که خودمان را تقویت نکرده‌ایم؛ ماییم که توان خودمان را به میدان نیاورده‌ایم. ما خیلی نیرومندیم؛ ما خیلی توان داریم. شما به مردم و حزب‌اللّه لبنان نگاه کنید؛ کشوری که به نظر امریکا و اسرائیل ضعیف‌ترین حلقه‌ی کشورهای خاورمیانه بود، چطور توانست بینیِ رژیم صهیونیستی را به خاک بمالد. ما وقتی از قدرت خودمان استفاده کنیم، این‌طور است. وقتی میدان دادیم، وقتی مدیران کشورها رودربایستی کردند، وقتی سیاستمداران، صاحبان مناصب، صاحبان رسانه‌ها به فکر منافع شخصی‌شان افتادند، آن وقت

ملتها زیر دست و پا له می‌شوند؛ نیروی ملتها به میدان نمی‌آید. رحمت خدا بر امام بزرگوار ما که ملت ما را بیدار کرد و نیروی ملت ما را به میدان آورد. ما هم همین‌جور بودیم؛ ما هم زیر دست و پا له می‌شدیم. در این شهر تهران، بزرگترین منکرات انجام می‌گرفت و کسی اخم نمی‌کرد؛ در این شهر تهران، دشمن‌ترین دشمنان اسلام آمدند و مثل این‌که در خانه‌ی خودشان زندگی بکنند، با امنیت کامل زندگی می‌کردند! اموال این مملکت را می‌بردند، نفت را می‌بردند، جلو پیشرفتها را می‌گرفتند، برنامه‌های خائنانه و ظالمانه‌ی خودشان را بر این ملت تحمیل می‌کردند و مدیران کشور؛ یعنی محمدرضا شاه و اطرافیان او، دست به سینه در مقابل آنها می‌ایستادند؛ دست به سینه‌ی باطنی. البته ظاهراً باد و بروتی بود، اما اجازه را از آنها می‌گرفتند. در این شهر تهران، دربار ایران برای تصمیم‌گیری در مهمترین مسائل، از سفیر امریکا و سفیر انگلیس می‌پرسیدند که این کار را بکنیم یا نکنیم؛ اینها جزو سندهای ماست و امروز وجود دارد. متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی، امروز همین مسائل هست. این ملت توانا، این ملت باهوش، این ملت دارای این سابقه‌ی تاریخی عظیم، این ملتی که امروز در میدان علم، در میدان جهاد، در میدان فناوری، در میدان سیاست درخشش خودش را نشان می‌دهد، زیر دست و پا له می‌شد. امام، ملت را به صحنه آورد؛ به مردم اعتماد کرد، مردم هم خودشان را نشان دادند. وقتی او به مردم اعتماد کرد، مردم هم به او اعتماد کردند. اینجا، نقطه‌ای که محل امید کفر بود، شد پرچمدار اسلام ناب محمدی و روزبه‌روز ان‌شاءاللّه ملت ایران در این صراط پیش خواهند رفت. آن کسانی که خیال کردند با فاصله گرفتن از مبدأ انقلاب و با غیبت امام بزرگوارمان و وفات او، مردم از ارزشها فاصله خواهند گرفت، به خطا رفته‌اند؛ اشتباه کرده‌اند و می‌بینند که اشتباه کرده‌اند. ما به این ارزشهای متمسک هستیم؛ ما ارزشهای اسلامی را مایه‌ی عزت ملی خودمان می‌دانیم؛ ما این ارزشها را موجب رشد استعدادها در ملتمان می‌دانیم. ما به برکت اسلام، به حول و قوه‌ی الهی خواهیم توانست با سرعتی بیش از سرعت متعارف و معمول، قله‌های علم را بالا برویم و این قله‌ها را فتح کنیم. ما بر ضعفی که در سالیان متمادی بر ما تحمیل شده است، فائق خواهیم آمد و خودمان را قوی خواهیم کرد. معلوم است که استکبار راضی نیست؛ معلوم است که قدرتمندان با جنجال، با هوچیگری، با کار تبلیغاتی، با کار سیاسی، با فشار اقتصادی، می‌خواهند مانع از این حرکت شوند؛ اما نمی‌توانند. ما ایستاده‌ایم؛ این ملت ایستاده است و ملتهای مسلمان بیدار شده‌اند. امروز دلهای ملتهای مسلمان پُر است از بغض صهیونیستها و بعض امریکا. امروز در سرتاسر خاورمیانه و شمال آفریقا و آسیا، کشورهای اسلامی و جوانها، مشتاق بروز هویت اسلامی خودشان هستند. این چیزی است که در ملتها روئیده است. یک روز خیال می‌کردند که ما می‌خواهیم انقلابمان را به کشورهای دیگر صادر کنیم؛ آن‌چنانی که شورویها یک روزی می‌خواستند انقلابشان را صادر کنند و با کودتا و با توطئه این کار را می‌کردند. امام بزرگوار ما بر روی این توهّم باطل، خط کشیدند. الان روح اسلام در ملتهای مسلمان زنده شده است و ملتهای مسلمان، روشنفکران مسلمان، سیاستمداران سالمِ مسلمان و ناوابسته، جوانان دانشگاهی مسلمان، چشمشان به اسلام باز شده و احساس اشتیاق می‌کنند؛ احساس هویت اسلامی می‌کنند و عزتشان را در این راه می‌جویند. امریکاییها دستشان بسته است و در مقابل ملتها هیچ کار نمی‌توانند بکنند. ما دست تضرع به سوی پروردگار دراز می‌کنیم و عرض می‌کنیم: پروردگارا! ما در این راه به خاطر امر تو، به خاطر اطاعت فرمان تو قدم گذاشته‌ایم؛ ما در این راه برای دنیا وارد نشده‌ایم؛ برای پول، برای زخارف، برای قدرت وارد نشده‌ایم. امام بزرگوار ما پاک آمد و پاک رفت. مسؤولان کشور مقتدای خودشان را این‌طور دیدند و در همین راه حرکت می‌کنند و ملت ما از ما بااخلاص‌تر و باصفاتر و دارای عزم راسختری است. ما در این راه وارد شده‌ایم. وعده‌ی الهی این است که: «انّ اللّه یدافع عن الّذین امنوا». وعده‌ی الهی راست است. «و تمّت کلمهٔ ربّک صدقاً و عدلاً». فرمایش پروردگار متعال و ذات اقدس الهی در کمال راستی است. خدای متعال از مؤمنین دفاع می‌کند؛ البته مؤمنی که در میدان قرار بگیرد؛ والّا مؤمنی که در پستوخانه‌اش دراز کشیده، از چه دفاع کند؟ مؤمنی که وارد میدان شود، مؤمنی که هستی خود، موجودی خود، اراده‌ی خود، دست توانای خود، ذهن فعال خود را در راه خدا به میدان می‌آورد - چه در میدان علم، چه در میدان اقتصاد، چه در میدان سیاست، چه

آن روزی که لازم باشد، در میدان جهاد - خدا از این مؤمن و از این مؤمنین دفاع می کند، و خدای متعال از ملت ایران، تا امروز دفاع کرده است. استکبار بیست‌وهفت سال است که همه‌ی توانش را به کار برده که این درخت را از ریشه بکَند؛ اما آن روزی که این درخت ریشه‌اش گسترده نشده بود، نتوانست و امروز بحمداللَّه ریشه‌ی این درخت در آفاق زمین گسترده است و آن کسی که با اراده‌ی الهی مقابله بکند، یقیناً ضربه‌ی سنت الهی بر او فرود خواهد آمد. از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را در صراط مستقیم ثابت‌قدم بدارد؛ ما را دنبال حق و تابع حق و عامل به حق قرار بدهد؛ قلب مقدس ولی‌اللَّه‌الاعظم (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کند؛ و ارواح مطهر شهدا و روح امام عزیزمان را با ارواح اولیاء خود محشور فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تا این لحظه با شما دوستان عزیز و مسئولان محترم، جلسه‌ی خیلی خوبی داشتیم و من گزارشهای دوستان را با دقت گوش کردم؛ گزارشهای شفاف و روشنی بود. من روز سوم شعبان را - که بحمداللَّه امسال دیدار ما با شما مسئولان محترم دولت با این روز مصادف شده است - به همه‌تان تبریک عرض میکنم. یاد شهید رجایی عزیز و شهید باهنر عزیز را - که در همان مدت کوتاه مسئولیتشان، طوری عمل کردند که از خودشان برای ما الگو باقی گذاشتند - گرامی میدارم و حقیقتاً با تلاش سختی که کردند، با تحملی که به خرج دادند و با تمسکی که به عقیده و ایمان خودشان در عمل ورزیدند، موجب شدند که ما امروز بتوانیم برای تعریف مدل موردنظر خودمان، اسم و یاد اینها را مطرح کنیم. در یک جمله‌ی کوتاه، کتابی از معنا را از نام اینها بفهمیم، این خیلی ارزش دارد. یادشان گرامی باد! این را هم در مورد گزارشهای امروز عرض بکنم که به نظر من، گزارش آقای رئیس‌جمهور، گزارش خوب و جامعی بود و مناسب است که این گزارش عیناً منتشر شود؛ گزارش جامع‌الاطرافی است. اگر چه کلی بود؛ اما در عین حال، چنانچه به این شکل منعکس نشده، حتماً منعکس بشود؛ خوب است. آنچه که من میخواهم در این جلسه‌ی خصوصی و صمیمی به شما دوستان عزیز عرض بکنم، این است که فرصت این روز و روزگاری که شما بر سر کار هستید، بسیار فرصت استثنایی و مغتنمی است؛ حقیقتاً از دوره‌هایی است که ما نظیر آن را در گذشته‌ی دوران انقلاب تا امروز کم داشته‌ایم. اولاً، شعارهای دولت و مسئولان و اهداف تعیین‌شده‌ی آنان کاملاً با مبانی انقلاب و با مبانی اعلام‌شده‌ی امام عزیز ما منطبق است. ثانیاً، این گفتمان در بین مردم به طور محسوسی زنده است و وجود دارد؛ که وجود این گفتمان میان مردم هم، عامل عمده و اصلیِ گرایش آنها به این دولت و این رئیس‌جمهور محترم بود. مردم، تشنه‌ی عدالت، تشنه‌ی مبارزه با فساد و تشنه‌ی تمسک به اصول انقلاب بودند، که وقتی دیدند یک نفر صادقانه این شعارها را سر دست گرفته و مطرح میکند، حول محور او جمع شدند؛ خود این نعمت بزرگی است که این تفکر به صورت یک گفتمان مسلط در جامعه درآمد و همچنان ادامه دارد و بعد از روی کار آمدن این دولت، بحمداللَّه تقویت هم شده است. طبیعت کار هم این است، هر چه شما بهتر، بیشتر، صمیمی‌تر و پایبندتر به اصول حرکت کنید و پیش بروید، عمق این ایمان در دلهای مردم ما بیشتر خواهد شد و تغییر آن به وسیله‌ی دستهای بیگانه، برای آنها دشوارتر خواهد شد. بنابراین فرصت، واقعاً فرصت مهمی است. مردم به دولت اعتماد دارند؛ دولت، خود را جزوِ مردم و از جنس مردم میداند و می‌شمارد؛ از لحاظ انعکاس بین‌المللی، کشور از یک عزت کم‌سابقه یا بی‌سابقه‌ای برخوردار است؛ ابهت نظام اسلامی، عظمت ملت ایران، رسایی و شفافیت اغراض و اهداف جمهوری اسلامی در دنیای اسلام، بیش از همیشه است؛ و حتّی در دنیای غیر مسلمان، امروز عزت و ابهت ملت ما بسیار برجسته است و این را همه تصدیق میکنند و از نشانه‌ها و عکس‌العملهای خارجی‌اش هم این را می‌فهمیم. به هر حال، فرصت بسیار مهمی است. آنچه که من به این مناسبت میخواهم عرض بکنم، این است که من و شما - همه مان، یکایکمان - توجه داشته باشیم که این فرصت را نباید از دست بدهیم. در گزارش دولت - که به مناسبت این روزها به من داده شده - خوانده‌ام که دولت

حتّی یک روز را هم بیهوده از دست نداده؛ همین‌طور درست است. من میخواهم تکیه کنم که حتّی یک روز را هم نگذارید هدر برود. از تمام روزهای این سه سالی که علی‌العجاله از عمر این دولت باقی است، حداکثر استفاده را بکنید؛ این فرصت، بسیار فرصت مهمی است. اگر خدای نکرده طوری بشود که نتوانیم آنچه را که مردم درباره‌ی مجموعه‌مان تصور میکنند، آن را تحقق ببخشیم، خسارت بزرگ خواهد بود و به این جریان و جهت‌گیری حتماً ضربه وارد خواهد آمد. آن وقت امیرالمؤمنین فرمود: «و لقلّ ما شیء ادبر ثمّ اقبل»؛ موجی که برگشت و رفت، دیگر خیلی آسان این طرف نمیاید و برنمیگردد. خون دلها باید خورد و زحمتها باید کشید تا اینکه باز برای اقبال و توجهی که امروز وجود دارد، زمینه فراهم شود. این را نباید از دست داد. خوب، نتیجه‌ی این چیست؟ نتیجه‌اش این است که هم شما و همه همه‌ی دلسوزان کشور باید به دولت کمک کنند تا بتواند این شعارهایی را که مطرح کرده، تحقق ببخشد. همه، بدون اغماض، و هر کسی که حقیقتاً برای این کشور و نظام دلسوز است، باید در این زمینه، خود را متعهد بداند. نکته‌ی بعدی این است که این دولت به عنوان یک دولت «اصولگرا» شناخته شده و رفتار و تلاشی هم که تا امروز نشان داده و آنچه در عمل و قولش منعکس شده، همین اصولگرایی را نشان میدهد؛ که ان‌شاءاللّه خودِ همین برای کشور و شما برکاتی خواهد داشت. شاخصه‌های اصولگرایی، شاخصه‌های مهمی است؛ این شاخصه‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد، که من به بعضی از اینها اشاره میکنم. در اظهارات شما هم هست، آن را میگویید و تکرار میکنید و در برنامه‌هایتان میگنجانید. تحقق مجموعه‌ی این شاخصه‌ها به معنای حقیقی کلمه، آن وقت دولت را به عنوان یک دولت اصولگرا معرفی خواهد کرد. شاخصه‌ی اول «عدالتخواهی و عدالت‌گستری» است. به زبان آسان است؛ اما در عمل بسیار کار دشواری است و مقدمات بسیاری لازم دارد. باید خیلی کار کرد تا اینکه عدالت تحقق پیدا کند؛ عدالت جغرافیایی، عدالت طبقاتی، عدالت در زمینه‌های مسایل اقتصادی، عدالت در زمینه‌های مسایل فرهنگی، عدالت در جایگزین شدن و جای گرفتن در مسئولیتها و مناصب و عدالت در قضاوتهای ما - نه فقط قضاوتی که قاضی در دادگاه می‌کند، بلکه داوریهایی که ما نسبت به اشخاص و قضایا میکنیم - اینها همه عدالت است و عدالت در آنها نقش دارد. عدالتخواهی و عدالت‌گستری به معنای همه‌ی اینهاست. البته امروز کشور ما بیش از هر چیز دیگر، تشنه‌ی عدالت اقتصادی است. علت هم این است که واقعاً یک شکافی به صورت میراث معیوبی از گذشته بود و این شکاف باید پُر میشد، که نشده است. البته به شکل معقولی باید پُر شود. ما پُر کردنِ این شکاف را به همان شکلی میگوییم که اسلام توصیه میکند؛ حرفهای غیر منطقی و ناممکن و نامعقول را نمیخواهیم به میان بیاوریم؛ همان‌طوری که اسلام میگوید: فرصتها در مقابل همه باشد و امکانات عمومی مورد استفاده‌ی همه قرار گیرد. بنابراین یک شاخصه، مسئله‌ی عدالتخواهی و عدالت‌گستری است که پهنه‌ی وسیعی دارد. «فسادستیزی» شاخصه‌ی دیگری است. «سلامت اعتقادی و اخلاقیِ مسئولان کشور» - بخصوص مسئولان عالی‌رتبه، در سطوح دولت و معاونین و از این قبیل - بسیار مهم است و شاخصه‌ی دیگری است که از لحاظ اعتقادی و اخلاقی اشخاص سالمی باشند. «اعتزاز به اسلام» یکی دیگر از شاخصه‌های اصولگرایی است. ما در دورانِ این بیست‌وهفت سال، بعضی از مسئولان نظام اسلامی را دیده بودیم که خجالت میکشیدند یک حکم اسلامی یا یک جهتگیری اسلامی را صریحاً بر زبان بیاورند؛ نه، ما طلبگاریم. من بارها گفته‌ام، در قضیه‌ی «زن»، ما پاسخگوی غرب نیستیم، غرب باید پاسخگوی ما باشد؛ ما هستیم که سؤال مطرح میکنیم. در زمینه‌ی حقوق‌بشر، ماییم که طلبکار مدعیان منافق و دو روی حقوق‌بشر هستیم. بنابراین به اسلام اعتزاز داشته باشید. آنچه را که اسلام به ما آموخته، اگر ما درست یاد گرفته باشیم و دچار کج‌فکری و انحراف و غلطفهمی نشده باشیم، چیزی است که باید به آن افتخار کنیم. «ساده‌زیستی و مردم‌گرایی» شاخصه‌ی دیگری است که بحمداللّه دارید. «تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور» هم یکی از شاخصه‌هایی است که لازمه‌ی اصولگرایی است؛ ما در معرض این هستیم. ببینید عزیزان! شماها در موضع بالایی قرار دارید و مورد احترامید؛ افراد پیش شماها میآیند و تعریف و تمجید میکنند - بعضی از روی اعتقاد، بعضی بدون اعتقاد - برای اینکه شما خوشتان بیاید. ما خودمان باید مواظب باشیم حرفهایی که در تمجید و ستایش ما میزنند، اینها را باور نکنیم. ما باید به درون خودمان نگاه

کنیم: «الانسان علی نفسه بصیرة»؛ نقصها، مشکلات و کمبودهایمان را نگاه کنیم و فریب نخوریم. این فریب خوردن، انسان را در دام و گرداب غرور می‌اندازد. اگر انسان خودش را بد برآورد کرد، آن وقت دیگر نجات پیدا نمیکند. «اجتناب از اسراف و ریخت‌وپاش» که جزو برنامه‌های بسیار خوب شماهاست. «خردگرایی و تدبیر و حکمت در تصمیم‌گیری و عمل»، این جزو مسائلی است که حتماً به آن احتیاج دارید؛ همه‌مان در تصمیم‌گیریها و عملمان به آن احتیاج داریم. البته بعضی از اینها را من بعداً باز مختصری توضیح میدهم و باز می‌کنم. «مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی»؛ در هر بخشی که ما هستیم، مسئولیت آن کاری که بر عهده گرفته‌ایم، این را بپذیریم. زیرمجموعه، زیرمجموعه‌ی ماست، احساس مسئولیت کنیم. در هر نقطه‌ای مسئولیت تعریف‌شده‌ای وجود دارد، آن مسئولیت را بایستی پذیرفت. از جمله‌ی شاخصه‌های مهم اصولگرایی، یکی «اهتمام به علم و پیشرفت علمی» است. شما ببینید چه زمانی در آغاز پیدایش اسلام گفته شد که: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» یا «مؤمن و مؤمنة»؛ یعنی همان وقتی که نماز و زکات و این چیزها آمد، طلب العلم هم آمد؛ «اطلبوا العلم ولو بالصین» هم آمد. من بارها تکرار میکنم، این به خاطر همین است که جامعه، بدون علم نخواهد توانست آرمانهای خودش را بالا بیاورد. مثل این است که انسان حرف حقی داشته باشد؛ اما اصلاً زبان گفتنش را نداشته باشد. نداشتن علم این‌طوری است. علم موجب میشود که شما بتوانید آن آرمانها، آن اهداف و آن خط روشن و جاده‌ی روشنِ صراط مستقیمی را که در دست و اختیار شماست، مطرح کنید و کسان بیشتری را از بشریت، به آن هدایت کنید. علم نداشته باشید، این امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین علم - که وسیله‌ی رشد ملی، بشری، انسانی و اوج گرفتن در محیط عام بشریت است - جزوِ چیزهای لازم است و باید به این اهتمام داشته باشید. «سعه‌ی صدر و تحمل مخالف»؛ که از جمله‌ی شاخصه‌هایی است که جزوِ پایه‌های اصولگرایی است. گاهی انسان از حرفی که میزنند، ناراحت هم میشود؛ حرص هم میخورد، گاهی به خدا هم شکایت میکند که خدایا! تو که می‌بینی واقع قضیه چیست و چقدر با چیزی که اینها میگویند، فاصله دارد؛ اما در عین حال، انسان بایستی حلم به خرج دهد. حلم یعنی ظرفیت و تحمل صدای مخالف را داشتن. البته این - شاید بعداً هم عرض بکنم - به معنای آن نیست که دولت از عملکرد خودش دفاع نکند؛ نه، حتماً بایستی دفاع کند. «اجتناب از هواهای نفس»؛ چه هوای نفس شخصی، چه هوای نفس گروهی؛ که حالا آقای رئیس‌جمهور گفتند و این نکته‌ی خوبی است. بحمداللّه عناصر دولت به هیچ گروه و دسته و باند و جریانی وابسته نیستند؛ این خیلی نکته‌ی مهمی است. مراقب باشید حرکت، اظهارنظر و حرف، انتساب به یک جریان، به یک باند و به یک گروه را پیش نیاورد، که اگر این‌طور شود، هوای نفس تقریباً انفکاک‌ناپذیر است. هوای نفس گروهی هم مثل هوای نفس شخصی است؛ آن هم همین‌طور است. هوای نفس گروهی هم انسان را بی‌حساب و کتاب به این طرف و آن طرف میکشاند و از خرد و جاده‌ی مستقیم منحرف میکند. این هم جزو لوازم اصولگرایی است. «شایسته‌سالاری»، «نظارت بر عملکرد زیرمجموعه» و «تلاش بی‌وقفه برای این خدمات»، که انصافاً این مورد در این دولت برجسته است. این تلاش بی‌وقفه را حقیقتاً همه شاهدند و ما هم شاهدیم. این حرکت پُرتلاشی که همه‌ی دولت - بخصوص شخص آقای رئیس‌جمهور - نشان میدهند، خیلی باارزش است. «قانون‌گرایی»، «شجاعت و قاطعیت در بیان و اعمال آنچه که حق است». «انس با خدا»، «انس با قرآن» و «استمداد دائمی از خدا»؛ این آخری - که از شاخصه‌های اصولگرایی است - تضمین‌کننده‌ی همه‌ی آن چیزهایی است که قبلاً عرض کردیم. انس با خدا یادتان نرود. ما بارها میگوییم که خدمات مسئولان نظام از هر عبادتی بالاتر است؛ این حرف درستی است و مبالغه هم در آن نیست. اما بدانید، این خدمات، آن وقتی خدمت خواهد شد و آن وقتی با خلوص و درخشش و شفافیت خود باقی خواهد ماند که شما دلتان با خدا مأنوس باشد. اگر دل از خدا غافل شد، اگر دل رابطه‌ی خودش را با ذکر و توجه و خشوع از دست داد، همین خدمتی که ما میگوییم بالاترین عبادت است، همین خدمت، مشوب خواهد شد؛ اصلاً به کلی مشوب می‌شود و در آن اغراض و هواها میآید. جهاد در میدان جنگ و میدان نظامی که این‌قدر عظمت دارد، اگر با اهداف خدایی نباشد و بدون ارتباط با خدا باشد، به یک چیز کم‌ارزش یا بی‌ارزش و گاهی هم ضد ارزش، تبدیل میشود! لذا من بر این امر تأکید و

اصرار دارم؛ بخصوص حالا که ماه شعبان هم هست. در این صلوات ماه شعبان - صلواتی که وارد شده و اول ظهر خوانده میشود - «اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد شجرة النبوّة و موضع الرّسالة»، تا میرسد به اینجا «و هذا شهر نبیّك سیّد رسلك شعبان الّذی حففته منك بالرّحمة و الرّضوان»؛ این ماه پوشیده و محفوف‌شده‌ی به رحمت و رضوان الهی است؛ آن وقت «الّذی كان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله یدأب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و ایّامه بخوعا لك فی اكرامه و اعظامه الی محل حمامه»؛ یعنی تا دم مرگ، پیغمبر این حالت را حفظ کرد؛ ماه شعبان که میشد، ماه صیام و قیام پیغمبر بود - قیام یعنی برخاستن در نیمه‌های شب و تضرع، ذکر و خشوع، و صیام هم که روزه‌ی روز هست - این روش پیغمبر بود. ببینید پیغمبر با آن عظمت مقامش و با آن رسیدن به عالی‌ترین مرتبه‌ی عصمت، در عین حال از این تلاش و مجاهدتی که او را دائم به خدا نزدیکتر و متذکرتر کند، تا دم مرگ باز نمی‌ایستاد. چون پیغمبر هم روزبه‌روز تکامل پیدا میکرد. پیغمبرِ سال اول بعثت با پیغمبرِ سال بیست‌وسوم بعثت، یک‌جور نبودند؛ پیغمبر بیست‌وسه سال در تقرب پروردگار جلو رفته بود. اما حتّی تا همان سال آخر هم - که مراحل عالی انسانیت که اصلاً در عقل هیچ انسانی نمی‌گنجد، او طی کرده بود - از ذکر و ارتباط و اتصال و خشوع غافل نمیماند. ماها که خیلی عقبیم، خیلی احتیاج داریم. ما بیشتر از آن بزرگوار احتیاج داریم؛ منتها همت ما آن‌قدر نیست. به هر حال، ارتباط با قرآن را، نماز اول وقت را، قرآن خواندنِ هر روز را، توجه و ذکر و استمداد از خداوند را، متوسل شدن در آن جاهایی که کار مشکل میشود، آن جاهایی که بار سنگین میشود و از خدا طلب کمک کردن، اینها را فراموش نکنید، اینها بسیار مهم است. خوب حالا ـ چند نکته را عرض میکنم. خوشبختانه ارزیابی یک ساله را دولت شروع کرده و خود آقای رئیس‌جمهور در این زمینه پیش‌قدم شدند؛ این کار بسیار خوبی است. نقاط قوّت و ضعفتان را بسنجید و بدون تعصب داوری کنید. از نظرات افراد دلسوز در این داوری حتماً استفاده کنید. آن کسانی را که دچار ضعف یا عملکرد نامطلوب هستند، به طور طبیعی به شکلهای مختلف مورد تعرض قرار می‌دهید؛ اما در کنار آن، مدیری را هم که خوب عمل کرده، حتماً تشویق کنید؛ یعنی آن چیزی را که من اینجا میخواهم توصیه کنم، این است که، اخم به ضعفها و عملکردهای ضعیف را ما در عملکرد مسئولان و رئیس‌جمهور و بعضی دیگر مشاهده میکنیم؛ اما لبخند و تشویق و توجه به آن کسانی هم که خوب عمل کرده‌اند، این هم باید حتماً در کنارش باشد. پس ارزیابی و مترتب بر ارزیابی و تقویم عملکردها، باید برخورد متناسب با نوع و سطح عملکرد باشد. نکته‌ی بعدی این است که بالأخره عمر دولت شما و امکاناتش هم محدود است. اگر چه امکانات کشور خیلی وسیع است؛ اما بالأخره نیازها و درخواستهایی که بعضی از گذشته متراکم شده است و بعضی هم بالفعل به طور طبیعی وجود دارد، اینها خیلی زیاد و وسیع است. از طرف دیگر، همت انسان مؤمن این است که همه‌ی این مشکلات را برطرف کند؛ اما معلوم نیست واقعیتها اجازه‌ی این را بدهد که بتوان همه‌ی نقاط را در این مدتی که مسئولیت بر دوش این دولت است، برطرف کرد؛ بنابراین اولویتهای کاری را مشخص کنید؛ معنایش این نیست که به کارهای غیراولی نپردازید؛ نه، چند نقطه‌ی برجسته را که میتواند در بخشهای دیگر اثر بگذارد و حالت سرفصل و چهارراه به خود میگیرد، اینها را مشخص کنید - چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های فرهنگی و چه در بقیه‌ی زمینه‌هایی که موجود است - و به طور مداوم روی آنها تکیه کنید؛ اگر امر دائر شد بین آنها و غیر آنها، آنها را مقدّم بدارید. نکته‌ی بعدی توجه دائم به سند چشم‌انداز است. این سند چشم‌انداز، مسئله‌ی مهمی است. نباید هم تصور شود که این سند یا سیاستهای کلی را کسانی نشسته‌اند و دارند تنظیم میکنند؛ نه. درست است که اینها یک فرایندی دارد و از یک جاهایی شروع میشود؛ لیکن آن کسی که در این زمینه کار و فکر میکند و تصمیم می گیرد، خودِ رهبری است؛ این سیاستها، سیاستهای رهبری است. اینها چیزهایی است که با توجه به همه‌ی جوانب ملاحظه شده و این سند چشم‌انداز درآمده است و بر اساس سیاستهای کلی‌ای که در این مدت وجود داشته، اعلام شده است. اینها باید در برنامه‌ها رعایت شود و نباید تخلف شود. البته ممکن است بعضی از تاکتیکها به ظاهر با سیاستها متناسب نباشد؛ اما انسان دقت که بکند، می‌بیند این تاکتیک در نهایت به همان چیزی که در سیاستها یا در سند چشم‌انداز ترسیم شده است، برمیگردد. ما از این امتناعی نداریم. مثل

اینکه شما با اتومبیل دارید به طرف شرق حرکت میکنید، یک جا جاده پیچ میخورد؛ اگر کسی آنجا نگاه کند، می‌بیند جاده به طرف غرب یا شمال یا جنوب میرود؛ اما این پیچ طبیعیِ جاده است. بعد از اینجا که عبور کردیم، باز به همان مسیر طبیعی میرسیم. این‌طور حرکتها و مانورهای تاکتیکی و بین‌راهی را من ایراد نمیگیرم؛ اما جهتگیری حتماً باید جهتگیری سند چشم‌انداز باشد. نکته‌ی بعدی این است که سرعت را با دقت همراه کنید. سرعت غیر از شتابزدگی است؛ شتابزدگی بد است. سرعت وقتی با دقت همراه شد، کار معقول و صحیح است. سرعتِ بدون دقت، می‌شود شتابزدگی. مواظب باشید در تصمیم‌گیریها و نوع کارها، شتابزدگی پیش نیاید و دست‌پاچه‌مان نکنند. گاهی اوقات دست‌پاچه کردنِ مسئولان به مسائل مختلف - گاهی بعضی از نخبگان، بعضی از آحاد مردم و بعضی از مرتبطین، آدم را سر یک کاری دست‌پاچه می‌کنند - آنها را عقب می‌اندازد. انسان وقتی که دست‌پاچه شد، حتّی گاهی همان کاری هم که در فرصت معینی می‌توانست انجام بدهد، آن را هم نمیتواند انجام بدهد؛ یعنی تأخیر هم می‌افتد. علاوه بر اینکه خیلی اوقات کار هم غلط و همراه با ضایعه انجام می‌گیرد. من تأکید میکنم، این سرعت عملی که در رفتار دولت مشاهده میشود، چیز ممدوحی است؛ اما مراقب باشید این سرعت عمل، شکل شتابزدگی به خودش نگیرد؛ یعنی همیشه با دقت همراه باشد. طبعاً تدبیر و درایت در تصمیم‌گیریها و اجرا، از جمله‌ی توصیه‌های عمومی ماست. نکته‌ی لازمی که باید عرض بکنم، این است که مردم به این وعده‌ها و به این سفرهای استانیِ پُربرکت، حقیقتاً امید بسته‌اند؛ کوشش کنید این امیدها برآورده شود. مبادا در هر بخشی از بخشها طوری عمل شود که مردم احساس کنند که امیدوار نیستند. الان خوشبختانه مردم امیدوارند؛ این را ما از طرق مختلف و با نشانه‌های گوناگون به دست آورده‌ایم. فقط به این جمعیت نگاه نمیکنم، ما در این سالها تجربه‌مان در این مسایل کم نیست؛ نه، از راههای مختلفی به دست آورده‌ایم که مردم خوشبختانه امیدوارند. این امید خیلی سرمایه‌ی بزرگی است، آن را نباید از دست داد. چطوری از دست میرود؟ اینکه مردم تصور کنند که فلان کار، در فلان نقطه، فلان شکل تحقق پیدا میکند، بعد ببینند تحقق پیدا نکرد و مراجعه کنند ببینند که فایده‌ای نکرد، این‌طور امید مردم از دست میرود. اگر یک‌بار هم حمل بر صحت کنند، وقتی تکرار شود، دیگر حمل بر صحت هم نخواهند کرد. این را مراقب باشید. حالا ـ این که گفتند در معاونتها بخشی مخصوص پیگیری هست، این چیز خوبی است؛ این پیگیری را به طور جدی دنبال کنید. البته یکی از راههایی که این امیدواریها از بین نرود، این است که ما با مردم در همان آغاز کار بگوییم، آقا این کار را ما نمیخواهیم بکنیم یا این کار را نمیتوانیم بکنیم؛ مردم به رئیس‌جمهور و دولت اطمینان دارند، اگر یک وقت شما گفتید این کار را ما نمیتوانیم بکنیم، از شما قبول میکنند. یا بگویید بودجه و امکانات کشور برای این کار کافی نیست. اگر در مواردی این‌طور هم برخورد بکنید، این هم ایرادی ندارد. این هم از همان مواردی است که گفتیم فشارها انسان را دست‌پاچه نکند. نکته‌ی مهم دیگر این است که از برنامه‌ها و اقدامهای بلندمدت به خاطر مشکلاتی که به صورت جاری و روزمره و همین‌طور متعاقب یکدیگر برای دولت مطرح می‌شود، غفلت نشود. همان‌طور که گفتیم، مطالبات متراکم از گذشته زیاد هست، که حالا یا کوتاهی شده یا نتوانسته‌اند یا به هر دلیل دیگر انجام نگرفته و مردم آنها را میخواهند؛ اما این موجب نشود که ما از کارهای مهم و زیربنایی و بلندمدت غفلت کنیم. آن نکته‌ای که در مورد امید مردم عرض کردم، منظورم این است که تعهدات را با مقدورات تنظیم کنید و به مطالبات و توقعات ناممکن دامن نزنید. البته امروز یک عده‌ای به خاطر مخالفت با دولت این مطالبات را دامن میزنند! اینها مشهود و محسوس است و داریم می‌بینیم. خودشان میگویند که دولت چرا به توقعات دامن میزند؛ اما خودشان هم واقعاً توقعات را دامن میزنند و شعارهای بیخودی و کارهای ناممکن مطرح میکنند. شما هم از این اطمینانی که مردم به شما دارند، بیشترین استفاده را بکنید. آن جایی که واقعاً ممکن نیست، آن جایی که درست نیست و آن جایی که کار نشدنی است، به مردم صریح بگویید؛ بگویید این کار نمیشود و با امکانات کشور سازگار نیست؛ مردم از شما قبول میکنند. من در یک مورد خاصی به آقای رئیس‌جمهور گفتم این مورد را به مردم بگویید نمیشود؛ حتّی اگر پیش از شما هم وعده‌ای داده شده و حالا شما می‌بینید عملی نیست، به مردم بگویید آقا عملی نیست. مردم هم میپذیرند. نکته‌ی

بعـدی، مسئله‌ی کارِ کارشناسـی است. من بارها در دولتهای قبل و شاید با بعضـی از شـما دوسـتان هم در جلسات خصوصـی و غیر خصوصـی گفته‌ام که گاهی کارشناسـی‌های مغرضانه، پوست خربزه زیر پای مسئولان است. به عنوان یک کارشناس یک کاغذ را روی میز انسان میلغزاننـد و این میشود یک سـندی که آدم بایـد دنبالش برود؛ اما آدم نمی‌فهمـد از کجا آمـده است. من از این قبیل دیده‌ام. اما این یک روی قضیه است؛ روی دیگر قضیه این است که همه به کار کارشناسی احتیاج داریم. کار بدون کارشناسی، ابتر و عقیم و خنثی خواهـد بـود. این حرف مـوجب نشـود که مـا به کـار کارشناسـی بی‌اعتنـایی کنیم. کارشـناسان صـادق و خـوب در دسـتگاهها و مجموعه‌ی ظرفیت عظیم انسانی کشور هستند؛ حتماً از نظر کارشناسی این افراد صادق و مؤمن استفاده کنید. کار بدون کارشناسـی نباید انجام بگیرد. نکته‌ی بعدی - که این هم بسیار مهم است - مسئله‌ی تعامل با قواست. بالأخره شما و مجلس و قوه‌ی قضائیه یک واحدید و یک کلّ هستید؛ ناچار باید با هم تعامل کنید. این هم نمیشود که این قوّه تقصیر را بر گردن آن قوه بیندازد و آن قوه تقصیر را بر گردن این قوه بینـدازد. بالاـخره در مجموع، حالا بنـده که بر حسب قانون مسئولیت تنظیم قوا را بر عهـده دارم، وقتی این‌طور می‌بینم، به این نتیجه میرسم که یـک خُرده تقصیر این قوّه است و یک خُرده تقصیر آن قوّه است. وقتی که این‌طوری شد، طبعاً یک ذره این باید جلو بیاید، یک ذره آن باید جلو بیاید. بدون هماهنگی با قوای دیگر، شـما نمیتوانید کار را پیش ببرید و حتمـاً بـایستی این تعامل و هماهنگی و اعتماد را به‌وجود آوریـد؛ که این اعتمادِ از یک طرف، اعتماد از طرف دیگر را هم به وجود بیـاورد. البته بـدیهی و طبیعی است که وقتی انسـان با یک طرفی میخواهـد تعامل کنـد که در آن طرف هم اراده‌های مختلفی وجود دارد، نبایـد انتظار داشـته باشـد که همه‌ی اراده‌ها و زبانها در آن طرف، به این اعتماد و خوش‌اخلاقی‌ای که شـما نشان دادیـد، توجه کننـد؛ نه، حالا بالاخره یک گوشه‌ای هم یک صـدایی در میآید. اما اصل را بر این باید گذاشت؛ هم آنها باید به شـما اعتماد کنند، هم شـما بایـد به آنها اعتماد کنیـد. میثاق همه‌ی ما قانون اساسـی است و یک وظایف تعریف‌شـده‌ای در قانون اساسـی کشور وجود دارد. یـک کـاری بر عهـده‌ی مجلس است که بایـد انجـام بدهـد، دولت ناگزیر بایستی از آن تبعیت کنـد. اختیاراتی هم بر عهـده‌ی دولت گذاشـته شـده است، مجلس و قوای دیگر حق ندارنـد در آنهـا دخـالت کننـد. هر کـدام یک محـدودیت و مسئولیت تعریف شده‌ای دارند و بر اساس همین بایستی تعامل داشـته باشـید. بالاخره قانون و مجلس و اینها اهمیت کمی ندارند. نکته‌ی بعدی، تعامل با نخبگان همفکر و بااخلاص است. آقای رئیس‌جمهور اشاره کردند در سرتاسـر کشور نخبگان زیادی هستند - در تهران هم خیلی هسـتند، در جاهای دیگر هم هسـتند - بایـد با اینها تعامل کنیم. البته نشـست و برخاست با نخبگان در سـفرها خوب است؛ لیکن این کـافی نیست، بیش از این لاـزم است. کسانی هسـتند که با شـما همدلنـد و از جنس شـمایند و حقیقتاً هم نخبه‌ی فکری و دارای نظر صائب هستند. اصلاً نباید خود را از تعامل با اینها و استفاده‌ی از وجود اینها محروم کرد؛ همچنان که از ظرفیت مدیریتی کشور نباید غافل شد. ما الان در طول این سالهای متمادی، بالأخره افراد زیادی داشته‌ایم که در این چرخه‌ی مدیریتی کشور ورز خورده‌اند؛ این ورز خوردن نیروها و ورزیده شدن آنها خیلی چیز باارزشـی است. این ظرفیتی است و از این ظرفیت باید استفاده کرد. در هر رده‌ای از مسـئولیتها که میتوانید اعتماد کنید، حتماً از این مدیریتها استفاده کنید؛ اینها به درد بخورند. البته یک وقتی آدمی است که عناد و دشـمنی دارد، بنای بر اخلال و کارشـکنی دارد، خوب، بدیهی است که از او نمیتوان استفاده کرد. اما وقتی یک مدیر شایسته و آدم بااخلاصـی است و به کشور و اهـداف کلاـن نظـام و اینهـا علاقه‌منـد هم است، از این ظرفیت مـدیریتی حتماً اسـتفاده کنیـد. اینها به تدریج جمع شده‌اند و نباید آسان از دست داد. یک نکته‌ی دیگر، مسـئله‌ی سالم‌سازی دسـتگاه دولت است؛ یعنی آسیب‌زدایی، که به نظر من جزو کارهـای خیلی سـخت است. از جمله کارهایی که طبق تجربه‌ی ما واقعاً سـخت است، سالم‌سازی این دسـتگاه عظیم اداری و دیوانی و به اصـطلاح بوروکراسـی است که در کشور وجود دارد. اگر بتوانید این مشـکل را یک طوری حل و علاج کنید، حقیقتـاً کـارِ کارسـتانی انجـام داده‌ایـد و خیلی بـاارزش است. نکته‌ی بعـدی که من باز مفیـد میـدانم در اینجا عرض بکنم، مسـئله‌ی تصـدی‌گری دولـت در غیر وظـایف حـاکمیت است. این از مسائـل مهم است. بایـد حتمـاً تـا آنجـایی که میتوانیـد، در غیر وظـایف

حکومتی و حاکمیتی، از تصدی گری دولت اجتناب کنید؛ بگذارید کار دست مردم باشد. حالا در این مسئله‌ی اصل چهل‌وچهار - به اصطلاح این مصوبه‌ای که به عنوان تفسیر و بیان اصل چهل‌وچهار ارائه شد - بند «ج» آن حالا محل بحث و کلام و ابلاغ است - که حالا ایشان اشاره کردند - اما آن بندهای «الف» و «ب» مصوبه‌ی ما خیلی مهم است؛ آن جلوگیری از ورود دولت در سرمایه‌گذاریهای جدید و تصدی‌گریهای جدید است؛ نه اینکه دست دولت را به کلی کوتاه کنیم؛ اما یک حدودی در آنها مشخص شده است. به این توجه کنید. یک مسئله هم تمرکززدایی است که جزوِ شعارهای این دولت است و شعار بسیار درستی هم هست؛ منتها مشخص کنید این تمرکززدایی چطوری است؛ مدل مشخصی لازم دارد. باید بالاخره به خصوصیات اقلیمی و قومیِ استانهای مختلف کشور توجه شود؛ طبق مسئله‌ی آمایش سرزمین، چه کارهایی را میخواهید به این منطقه‌ی بخصوص محوّل کنید؟ ممکن است بر اساس طرح آمایش سرزمین، این کار اصلاً در این منطقه مصلحت نباشد؛ حالا استاندار یا نماینده‌ی مجلس یا امام جمعه یا برخی از مردم دائم اصرار دارند! خوب، در اینجا تمرکززدایی معنی ندارد؛ یعنی در طرح آمایش سرزمین، حتماً به خصوصیات اقلیمی و قومی در این تمرکززداییها و واگذاری مسئولیت به استانها توجه بکنید؛ همچنان که بایستی به قانون اساسی و سیاستها توجه بشود. یک نکته‌ی دیگر هم کارهای خوبی است که در زمینه‌ی اقتصاد انجام گرفته - مثل این سهام عدالت، ادامه‌ی طرحهای نیمه تمام، نوع عدالت در ارائه‌ی تسهیلات بانکی، صندوق مهر رضا و امثال اینها - محتوا و فواید این کارها را با شکل صحیح برای مردم بیان کنید تا معلوم شود این کارها انجام گرفته است. البته ما بارها گفته‌ایم آمدن و نشستن و پشت میکروفون یا جلوی دوربین حرف زدن، این کافی نیست؛ یک مقداری برنامه‌سازی و ارائه‌ی مطلب، به شکل هنرمندانه لازم است. مسئله‌ی دیگر، مبارزه‌ی با فساد همراه با قاطعیت است. الان خوشبختانه رویکرد دولت و آقای رئیس‌جمهور طوری بوده که کسانی که تمایل به فساد دارند، مرعوبند؛ اما اگر کار صحیح و واقعی انجام نگیرد، کم‌کم این رعب شکسته میشود و این ابهت از بین میرود؛ میل به فساد در یک جاهایی وجود دارد. با فساد و تخلفات مالی بی‌محابا برخورد کنید. البته عرض کردیم بی‌محابا و با شجاعت و قاطعیت برخورد کردن، معنایش بی‌درایتی در نوع برخورد نیست! اینها را باید با هم جمع کنید. هر دو طرفِ این کفه‌ی متوازن بایستی دیده بشود. یک مسئله‌ی مهم، حفظ سرمایه‌های ملی است. بعضی از دوستان حالا به این ساخت و سازها و توسعه‌ی شهرهای بزرگ و بخصوص تهران اشاره کردند. از پانزده، شانزده سال قبل که این ساخت و سازهای اطراف تهران، به صورت یک حرکت سرطانی آغاز شد، ما همین‌طور مکرر شهردارها - همه‌ی شهردارهایی که در این مدت تا امروز آمده‌اند - را مورد خطاب قرار دادیم و به آنها دائم مطالبی را گفتیم. بعد به این نتیجه رسیدیم که فقط مسئله‌ی شهرداریها نیست. متصدیان منابع طبیعی اینجا تخلفات بزرگی کرده‌اند؛ منابع طبیعی را با سفارش و رفاقت و با ملاحظه و برای جلب حمایت این و آن، همین‌طور بی‌دریغ در اختیار اشخاص و گروهها و مسئولان و عمامه‌ای و غیرعمامه‌ای و نهادهای انقلابی و ... قرار داده‌اند. یعنی یک ملاحظه و مصلحت کوتاه‌مدت را در نظر گرفته‌اند و دیگر نگاه نکرده‌اند. آدم وقتی به طرف شمال تهران و ارتفاعات میرود، واقعاً وحشت میکند؛ یک بخشهایی هست که بنده هر وقت میروم، با اینکه محیط حرکت و گردش و تحرک و ورزش است، با اعصاب ناراحت به خانه برمیگردم. هر دفعه میروم، می‌بینم باز یک کارهای جدیدی انجام گرفته است. این دولت به طور جدی مسئول است؛ هم وزارت مسکن، هم وزارت کشاورزی - که منابع طبیعی را در اختیار دارد - هم بقیه‌ی دستگاهها و هم از جمله وزارت کشور و شهرداریها. نباید بگذارید این اتفاق بیفتد؛ دارد همه جا اتفاق می‌افتد. انسان در شهرهای مختلف می‌بیند؛ تهران که جلوی چشم ماست و من به طور متوالی می‌بینم؛ بعضی جاهای دیگر هم که رفته‌ایم، همین‌طور است. نگذارید این سرمایه‌های ملی را این‌طوری ضایع کنند. مسئله‌ی فرهنگ و قضایای فرهنگی خیلی مهم است که من حالا چون اهتمام شماها را به مسائل فرهنگ میدانم و بحمداللّه احساس میکنم که وزرای فرهنگی ما اهتمام دارند، روی آن تکیه نمیکنم؛ والّا من سالهای گذشته در دیدارهای با دولتها، یکی از آن بخشهایی که بیشترین تکیه را روی آن میکردم، مسئله‌ی فرهنگ بود. اهمیت کار فرهنگی نباید مورد غفلت قرار گیرد. در کار فرهنگی هیچ وقفه

و تعللی جایز نیست؛ چون بیشترین تلاش دشمنان بر روی جامعه و ملت و کشور ما، تلاش فرهنگی است. این مبالغه نیست! بیشتر و پُرحجم‌تر و مؤثرتر از تلاشهای سیاسی و امنیتی، تلاش فرهنگی است. علت هم این است که آنها میدانند اگر در تلاشهای فرهنگی علیه انقلاب موفق و پیروز شوند، بقیه‌ی کارها برای آنها آسان خواهد شد؛ لذا روی این متمرکزند. ما مطلقاً نبایستی توقف داشته باشیم، باید پیش برویم. هیچ سطحی‌نگری جایز نیست. ظاهرگرایی و عوام‌زدگی در کار فرهنگی جایز نیست. کار فرهنگی بایستی مدبرانه، عمیق، با حوصله و از سوی آدمهای باصلاحیت و کارشناسهای حقیقتاً وارد، در همه‌ی شعبه‌ها و شاخه‌های گوناگون فرهنگی مورد توجه قرار بگیرد. در کنار این مسئله‌ی کار فرهنگی هم باید به مسئله‌ی تحقیق و علم و فناوری توجه کرد. که حالا ما در آن جلسه‌ای که تقریباً دو هفته‌ی پیش با رؤسای دانشگاهها(۱) داشتیم، من گزارشی داشتم که بودجه‌ی تحقیقاتی از آنچه که در برنامه در نظر گرفته شده و ما تصور میکردیم که درصدی پیش رفته، تنزل کرده است! حالا ـ در گزارشها من شنیدم: « برای کار تحقیقات داریم تلاش میکنیم»؛ نه، طبق آن گزارش من گفتم به شش‌دهم درصد رسیده، بنابراین بودجه‌ی تحقیقاتی‌مان کمتر شده است؛ ما باید به یک‌ونیم درصد میرسیدیم و تا آخر برنامه این بودجه باید به سه درصد برسد؛ نه فقط به یک و نیم درصد نرسیدیم، بلکه از یک درصد هم پایین‌تر رفته است! یا مثلاً ـ بنیاد نخبگان که من آن روز هم گفتم و اعتراض کردم؛ این اعتراض به نظر من مهم است، باید به این برسید. یا صندوق حمایت از پژوهشگران؛ این صندوق حمایت از پژوهشگران و این سبک کارها، با اصرار و تأکید متوالیِ چند ساله‌ی ما در دولتهای قبلی به وجود آمده است؛ اینها را نباید متوقف کرد؛ اینها کارهای بسیار لازم و مهمی است. یا دفتر ارتباط علم و صنعت که من در دوره‌ی این پانزده، شانزده سالِ اخیر، با دو نفر از رؤسای محترم جمهور این را در میان گذاشتم و تأکید و اصرار کردم؛ اما نشد. باید این دفتر را راه بیندازید. این کارهای اساسیِ مهم، بین بخشی است؛ یعنی حتماً باید وابسته‌ی به دفتر ریاست جمهوری باشد؛ نمیتواند به وزارت علوم یا وزارت آموزش و پرورش یا بقیه‌ی بخشها وابسته باشد. این باید حتماً زیر نظر دستگاه ریاست جمهوری باشد و آنجا اداره بشود. در زمینه‌ی مسایل سیاسی هم کارهای زیادی شده و بیان هم کردند؛ ما هم تأکید و اصرار می‌کنیم همین مسئله‌ی تحرکت دیپلماسیِ جهت‌دار، برنامه‌دار، پخته، نافذ و اثرگذار باشد. ما هر چه در زمینه‌ی دیپلماسی تحرک‌مان بیشتر باشد، بهتر است. این سفرهای خارجی، ملاقاتهای خوب و گفتگوهای تلفنی، همه‌اش کارهای لازم امروز ماست؛ هر چه حجم و کیفیت اینها را بالا ببرید، بهتر است. مسئله‌ی دیپلماسی مهم است؛ البته همین‌طور که گفتیم، دیپلماسی باید جهت‌دار باشد؛ باید بدانیم چه میخواهیم و دنبال چه هستیم. گاهی انسان با پنج، شش، ده تا کار متفرق به یک هدفی میرسد که ظاهراً هیچ‌کدام از آن کارها، فی نفسه آن هدف را نشان نمیدهند؛ اما مجموع آن کارها، آن هدف را نشان میدهند. فرض کنید فلان موقعیت منطقه‌ای یا فلان پیشرفت بین‌المللی با پنج تا، شش تا، ده تا کار فراهم میشود. و دیپلماسی را باید به کار اقتصادی بین‌المللی وصل کرد. یکی از ضعفهای عمده‌ی ما، هم زمان دولت قبل، هم زمان دولت ماقبلِ قبل، همین بود که دستگاههای اقتصادیِ ما به دستگاه وزارت خارجه‌ی ما متصل نبودند؛ یعنی آنها برای خودشان کار میکردند؛ گاهی یک نفری میرفت از یک وزارتخانه‌ای، در یک کشوری یک قرارداد مهمِ قابل توجهی هم می‌بست، آن وقت سفیر ما در آن کشور اصلاً مطلع نمیشد؛ خوب، این خیلی عیب بزرگی است. نباید بگذارید این کار در این دولت اتفاق بیفتد. به هر حال، خداوند متعال کمک‌کار شماست. آنچه را که ما داریم مشاهده و حس میکنیم، همین است و این را کاملاً نشان میدهد. یک به یک، این قدمها با حمایت و کمک الهی انجام میگیرد و پیش میرود. اوضاع بین‌المللی، اوضاع منطقه و ضعف روزافزون دشمنِ معاندِ نظام جمهوری اسلامی - یعنی امریکا و صهیونیسم - اینها همه، چیزهایی است که جزوِ امدادهای الهی است؛ اینها را مغتنم بشماریم و از این فرصت، هر چه ممکن است بیشتر استفاده کنیم. ما هم که برای همه‌ی شماها دعا میکنیم؛ جزوِ دعاهای همیشگی ما، دعای به آقای رئیس‌جمهور و شما و به مسئولان کشور است که بتوانید این بار سنگینی را که شانه‌تان را زیرش داده‌اید، ان‌شاءاللّه به بهترین وجهی به منزل برسانید و کشور و انقلاب را یک قدم پیش ببرید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ------------------------------

-- ۱) دیدار با رؤسای دانشگاهها (۲۳/۵/۱۳۸۵)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خبرگان منتخب ملت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خبرگان منتخب ملت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی آقایان محترم خوش‌آمد عرض میکنم و از خداوند متعال مسئلت میکنم که این زحمات و تلاشها را به عین قبول مورد نظر قرار دهد و همه را مشمول توفیق و رحمت و برکات خود قرار دهد. شعبانیات مبارکه را تبریک عرض میکنیم؛ چه خود ایام شعبان، چه اعیاد شعبان؛ بخصوص این موالیدی که بر آنها مرور کردیم و میلاد حضرت بقیةاللَّه‌الاعظم (ارواحنافداه) که در پیش داریم و خداوند متعال توفیق دهد بتوانیم به برکت این وجودات مقدس و مبارک، خودمان را هر چه بیشتر به صراط مستقیم الهی نزدیک کنیم. لازم میدانم از مجلس کنونیِ خبرگان تشکر کنم که علی‌الظاهر آخرین اجلاسیه‌ی خودش را برگزار کرد و در طول مدت مسئولیت، کارهای باارزشی را انجام داد؛ اولاً ـ اجلاسهای متعدد و مضاعف - تقریباً دو برابرِ دوره‌ی قبلی - طرح و توجه به مسائل مهم در این اجلاسیه‌ها و کارهای جانبی‌ای که انجام گرفته است، که لازم است افکار عمومی در جریان این تحرکات و این اقدامات قرار بگیرد. مثلاً در دبیرخانه کارهای خوبی انجام گرفته؛ مانند مجله‌ی حکومت اسلامی که شماره‌های متعدد منتشر شده، که شامل مباحث خوب و تحقیقی است؛ مرکز تحقیقاتی راه‌اندازی شده است که مسائلی در آنجا مطرح میشود و مورد پژوهش قرار می‌گیرد؛ نشستهای علمی - تخصصی‌ای پیرامون مسائل مرتبط با خبرگان گذاشته‌اند؛ برنامه‌های علمی‌ای در مسئله‌ی ولایت فقیه و مسائل مربوط به رهبری با همکاری صدا و سیما تولید و پخش شده و در اختیار مردم قرار گرفته است. اینها کارهای باارزشی است که انجام گرفته. بیانیه‌های مجلس خبرگان در هر دوره - که در همین اجلاس هم من بیانیه را دیدم - بسیار متین و شامل مباحث مهم و نشان‌دهنده‌ی گرایش و جهتگیریِ مجموعه‌ی زبدگان علمی و سیاسی کشور در زمینه‌ی مسائل اصولی انقلاب و نظام است. ما باید از یکایک آقایان تشکر کنیم. آنچه که من امروز عرض میکنم، مسئله‌ی جایگاه مجلس خبرگان است. مجلس خبرگان در حقیقت یک پشتوانه‌ی عظیمی برای نظام است؛ مثل صندوق ذخیره‌ی ارزیِ معنویِ نظام. یک پشتوانه و یک ذخیره‌ی معنوی است که باید حاضر باشد، آماده باشد، پابه‌کار باشد و به‌روز باشد برای هنگام لازم و مورد نیاز؛ همچنان که کشورها نیروهای مسلحشان را آماده نگه میدارند، سالهای متمادی در پادگانهایشان هستند و عملاً کاری انجام نمیدهند؛ لیکن برای لحظه‌ی مورد نیاز به‌روز و آماده نگه میدارند. مسئله‌ی مجلس خبرگان، یک چنین چیزی است. اگر این مجلس نباشد، در آن ساعت فقدان و خلأ رهبری، هیچ دست و انگشتی گره‌گشای مشکلی که پیش خواهد آمد، نخواهد بود. این، آن مجلسی است که کار آن در لحظه‌ی بحران و در لحظه‌ی لزوم گره‌گشایی اساسی است. این مجلس باید همیشه باشد، همیشه آماده‌ی به کار باشد، متوجه اوضاع باشد، مسائل جاری، مهم و اساسی کشور را دائماً مورد سنجش قرار دهد و برای آن لحظه‌ای که نیاز هست، آن کار اصلی خودش را - که انتخاب رهبری است - انجام دهد. این، اهمیت مجلس خبرگان را نشان میدهد. در لحظه‌ی بحران، نقش‌آفرینی منحصر به این مجلس است. و انسان می‌بینند که این سازوکاری هم که قانون اساسی برای تشکیل مجلس خبرگان فراهم کرده است، عاقلانه‌ترین و متین‌ترین سازوکار است. والّا اگر قرار بود در لحظه‌ی نیاز، آن وقتی که باید از سوی مردم رهبر انتخاب شود یا از سوی گروه خاصی انجام بگیرد - که سابقه نداشت - برای آن گروه قطعاً مشکلات و معضلاتی پیش میآمد که قابل حل نبود. قانون اساسی، مردم را به شکل انتخابات خبرگان، به طور کامل در متن قضیه وارد کرده است؛ مردم انتخاب میکنند، این ذخیره‌ی معنوی را برای کشور ایجاد میکنند و این ذخیره‌ی معنوی در هنگام لزوم، کاری را که باید انجام بدهد، انجام میدهد. این کار اصلی است و اهمیت مجلس خبرگان را از اینجا میتوان فهمید. خوب، آنچه که بر این معنا مترتب است، الزاماتی است که این جایگاه و نقش مهم، با خود همراه می‌آورد. این طبیعی است، هر چه کار مهمتر و نقش اساسی‌تر و محوریتر باشد، طبعاً الزامات هشداردهنده‌تری در کنار آن وجود خواهد داشت.

اولین چیزی که جزوِ الزامات این جایگاه به حساب میآید، این است که ما مجلس خبرگان را در وضعی قرار دهیم که برای مردم اطمینان‌بخش و مورد قبول و اعتماد آنها باشد. هر گونه حرکتی که به تضعیف جایگاه مجلس خبرگان بینجامد، نقطه‌ی مقابل این رویکرد است. مجلس خبرگان را نباید تضعیف کرد. مردم وارد میدان میشوند، فکر میکنند، مطالعه میکنند، مشورت میکنند و رأی میدهند و این مجلس تشکیل میشود؛ پس مجلسی است که خود مردم آن را تشکیل داده‌اند، کما اینکه همین مجلسی که شما آقایان محترم در این دوره نماینده هستید، در هشت سال پیش از این که بنا بود انتخابات آن انجام بگیرد، تبلیغاتی برای عدم شرکت مردم در این انتخابات از ماورای مرزهای ما شروع شد؛ یعنی رسانه‌های بیگانه از مدتی قبل از انتخابات، یک برنامه‌ی طولانی‌ای را شروع کردند تا مردم را نسبت به انتخابات خبرگان دلسرد کنند، آن را کم‌اهمیت و بی‌فایده جلوه بدهند و مانع از حضور مردم بشوند. مثل همیشه آن حرفها یک پژواکهایی هم در داخل داشت و متأسفانه در داخل هم کسانی دنباله‌ی همان صداها را گرفتند تا اینکه مردم را از پای صندوقهای رأی دور کنند و نگذارند. از چند ماه قبل از انتخابات خبرگان، این کار انجام گرفت. خوب، مردم علی‌رغم همه‌ی اینها آمدند، هجده میلیون - که یک رقم بسیار بالایی است - در یک چنین انتخاباتی وارد شدند، رأی دادند و بحمداللَّه این مجلس تشکیل شد. مردم اعتماد میکنند؛ نباید این اعتماد آنان به هیچ کیفیتی خدشه‌دار شود؛ چه در تبلیغات گوناگونی که مربوط به این مجلس است - که حالا ـ این‌طور چیزها را در پیش خواهیم داشت - و چه در اظهارات گوناگون با انگیزه‌های سیاسی یا غیرسیاسی. چیزی که مردم را نسبت به این مجلس مهم و مؤثر و اجتناب‌ناپذیر مردّد کند و اعتماد آنها را کم کند، نبایستی از افراد صادر شود. این یکی از الزامات است که نبایستی بگذاریم با اظهارات نسنجیده، اعتمادی که مردم دارند و اظهار کرده‌اند و چند دوره این اظهار اعتماد تکرار شده است، متزلزل بشود. کار دیگری که باید انجام بگیرد، این است که این مجلس باید از وزانت برخوردار باشد؛ یعنی کسانی در این مجلس شرکت بکنند که بعد از آن که مورد انتخاب قرار گرفتند و اینجا آمدند، آن وزانت و موقعیت لازم را از لحاظ علمی، سیاسی، وجهه‌ی اجتماعی و دیانت داشته باشند که در آن روزی که آنها بناست یک انتخابی انجام بدهند، این انتخاب آنها مردم را خاطرجمع کند. پس وزانت این مجلس هم یکی از مسائل بسیار مهم است. صاحبان صلاحیت هم بایستی سعی کنند که خود را در معرض این کار قرار بدهند؛ یعنی واقعاً هر کسی که احساس میکند میتواند و صلاحیت این کار را دارد که در یک چنین مجلسی برای تکلیف و برای خاطر خدا عضو باشد و وظیفه‌ای را که در موعدی که خدای متعال از آن خبر دارد و ما خبر نداریم، بر عهده‌ی آنها خواهد گذاشت، آن را آزادانه، مستقل و با توجه به تکلیف شرعی انجام بدهد، کسی که یک چنین خاطرجمعی‌ای را از خود دارد، به نظر من وظیفه‌ی شرعیِ اوست که خودش را در معرض این معنا قرار بدهد و به میدان بیاید. ما در مورد انتخاباتهای دیگر هم بارها گفته‌ایم، کسانی که در انتخابات ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس و امثال اینها در خود صلاحیت می‌بینند که به داخل میدان بیایند؛ اما در اینجا این مسئله از آن انتخاباتها مؤکّدتر است. آن کسانی که واقعاً احساس میکنند این صلاحیت و توانایی را دارند، بیایند، وارد این میدان بشوند و خودشان را در معرض انتخاب مردم و حضور در این مجلس مهم و محترم قرار بدهند. آحاد مردم هم باید وظیفه بدانند. حالا ـ ما ان‌شاءاللَّه در فرصت خود درباره‌ی مجلس خبرگان به مردم مطالبی عرض خواهیم کرد و توصیه‌هایی داریم که ان‌شاءاللَّه برای مردم میگوییم. دیر نشده است. اجمالاً اینجا عرض بکنیم که این، یک وظیفه‌ی عمومی است؛ همه احساس کنند وظیفه دارند که این کار را انجام بدهند. این هم یکی از چیزهایی است که باید برای حفظ اعتبار این مجلس مورد توجه باشد. این مجلس جای مسائل خطی و جناحی و دسته‌بازی و گروه‌بازی نیست؛ هدف این مجلس و آن مقصود و غرضی که برای آن به وجود آمده، یک مسئله‌ی کاملاً عمومی و ملی است. مسئله‌ای نیست که انگیزه‌های جناحی و خطی و مخالفتهای سلیقه‌ای و اینها حق داشته باشند که در کار این مجلس دخالت کنند. این مجلس بالاتر از این حرفهاست. بنابراین صاحبان عقاید و سلایق سیاسی میتوانند در همه جا، از جمله در این مجلس حضور داشته باشند؛ لیکن جای اعمال این اغراض و این جناح و خطگراییها اینجا نیست. باید از این انگیزه‌های جناحی جداً پرهیز کرد. من آنچه که درباره‌ی وضع

کنونی کشور میتوانم به شما آقایان محترم عرض بکنم، این است که بحمداللّٰه و حسن‌توفیقه، وضع عمومی کشور در همه‌ی بخشها رو به جلو و پیشرفت است. مبادا بعضی از محاسبات موقتی یا بعضی از پدیده‌های کوتاه‌مدت و موقت، ما را از نگاه بلندمدت نسبت به آنچه که وجود دارد، غافل کند و دور بیندازد؛ نه، ما حقیقتاً رو به جلو و به سمت اهداف انقلاب حرکت کرده‌ایم و الان در کشور آنچه که واضح و محسوس است، شتاب گرفتن فعالیتهای سازنده‌ی کشور است. حقاً و انصافاً مسئولان کنونی در حرکت به سمت کارهای لازمی که برای کشور متصور هست، با شتاب، با حرکت سریع و بدون تفویت فرصت دارند حرکت می‌کنند؛ جهتگیریها و هدفگیریهایشان هم درست است. هدفگیری «عدالت اجتماعی» هدفی است که همه‌ی ما دنبال آن هستیم؛ اصلاً فلسفه‌ی وجود ما این است. یا هدف «رسیدگی به مناطق محروم و مناطق دوردست» اینها جزوِ آرزوهای ماست. در مجموعه‌ی کسانی هم که امروز در دولت و قوه‌ی مجریه مشغول فعالیت هستند، انسان مشاهده میکند که ذهنهای باز، فعال و نگاههای عالمانه در بین آنها زیاد است. علاوه بر آنچه که انسان در نشانه‌های کاری آنها میتواند ببیند، در گزارشهای رسمی و اطلاعاتی و دیدارهایی که ما با بعضی از وزرای محترم داریم، انسان دارد مشاهده میکند و می‌بیند ذهنیت منطقی، متکی به نگاه علمی و دور از مسامحه‌کاری در محاسبه وجود دارد. الان، برنامه‌ها این‌طور است. دارند فکر میکنند، کار میکنند، بررسی میکنند و بی‌وقفه اقدام میکنند و حرکت میکنند؛ این خیلی مغتنم است. یک مجموعه‌ی جوان، پُرنشاط و تازه‌نفس وارد میدان شده‌اند و دارند خوب کار میکنند. من میشنوم و می‌بینم تبلیغاتی را که از اطراف - عمدتاً هم از مخالفان خارج از کشور و مخالفان اصل نظام - علیه جهتگیریهای کنونی وجود دارد، این جلو چشم ماست؛ ما همه‌ی این خبرها را می‌بینیم، میشنویم و می‌فهمیم که آماج این تبلیغات، چه کسانی هستند و ذهن چه کسانی را میخواهند از واقعیتها منحرف کنند. واقعیت این است که عرض کردیم؛ در همه‌ی زمینه‌ها به معنای حقیقی کلمه دارد کار انجام می‌گیرد؛ آن هم کار خوب. خوب، اثرش هم این بوده است که در مردم - بخصوص در جوانان - حقیقتاً نشاطی به وجود آمده است؛ نشاط کار، امید و نگاه به آینده؛ این را هم انسان از مراجعات مردم و از اطلاعاتی که انسان دارد، می‌فهمد و لمس میکند. در عرصه‌ی سیاست خارجی هم همین‌طور است. ما امروز در زمینه‌های سیاست خارجی تحرک و نشاطمان خوب است و انسان این تحرک و نشاط و فعالیت وسیع را می‌بیند که هست. ابتکار عمل هم در بسیاری از مسائل جهانی در دست نظام جمهوری اسلامی است؛ بخصوص در مسائل منطقه‌ای. این یک پدیده‌ی کم‌سابقه و کم‌نظیری است که ابتکار عمل در دست مسئولان نظام جمهوری اسلامی است. این‌طور نیست که منتظر نشسته باشند تا دیگران یک حرفی بزنند و اینها هم به مخالفت یا موافقت یک چیزی بگویند؛ نه، اینها اقدام و ابتکار میکنند. خوشبختانه حوادثی هم که پیش آمده - که حقیقتاً امدادهای الهی است - اینها هم کمک کرده است. همین حادثه‌ی شگفت‌آور لبنان یکی از این حوادث است. حقیقتاً مصداق: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن اللّٰه رمی» همین حادثه‌ی لبنان بود. خدا دست قدرتمند الهی این جوانها را مثل «زُبر الحدید» آن‌چنان در این میدان دشوار نفوذناپذیر کرد که (نقص نوار) عظیم و مهمی بود این حادثه. ارتشی که کشورهای قوی همسایه‌ی آن تصور نمیکردند که بتوانند در مقابل آن مقاومت کنند، چه برسد به اینکه به آن این‌طور ضربه وارد کنند. دشمن صهیونیستی در لبنان، آن هم در مقابل بخشی از امکانات لبنان، نه فقط متوقف شد، بلکه ضربه هم خورد، بر او خسارت وارد آمد، بی‌آبرو شد و نتوانست بیاید اهدافی را که ترسیم کرده بود؛ حتّی عُشری از آنها را هم تصرف کند و به آن اهداف دست پیدا کند. این خیلی حادثه‌ی عجیبی است. مخالفان و معاندین اسلام و مسلمین حاضر نیستند این را به زبان اعتراف کنند؛ اما در لابه‌لای حرفهای آنها کاملاً میشود فهمید. اینها مبهوتند! مانده‌اند! یک حادثه‌ی عظیمی است که اصلاً قابل فهم و تحلیل نیست. حالا میخواهند بنشینند درباره‌اش بحث و تحلیل کنند و ببینند چه شد که این‌طور شد؛ اما شد. این امداد و لطف الهی بود که با مجاهدت و تلاش به دست آمد. در خود فلسطین هم همین‌طور است؛ همین پیروزی حماس در چند ماه قبل از این در انتخابات مردمی روی کار آمدن دولت حماس؛ به زبان یک حرف آسانی است. حماس، یک گروهی که تحت تعقیبِ هم دشمن غاصب و هم آن حکومتی که با همراهی دشمن غاصب بر سر کار

آمده بود و در طول چند سال مورد مطارده و اذیت و آزار آنها بود، و بچه‌ی کوچک و پیرمردشان را در ساحل شرقی و غزه راحت هدف قرار میدادند و نابود میکردند؛ این گروه که رهبرانش جرئت نمیکنند در خود فلسطین حضور پیدا کنند و مورد تهدید قطعی هستند؛ یک چنین گروهی به حکومت در فلسطین برسد! این اصلاً حادثه‌ی شگفت‌آوری بود؛ اما این حادثه اتفاق افتاد. حالا دشمنان نظام اسلامی و جمهوری اسلام تبلیغ میکنند که ایران کمک و حمایت کرد، که حالا اینها حرفهای غلطی است؛ اما آنچه که واقعیت دارد، این است که ملت ایران و نظام اسلامی و انقلاب اسلامی با این پیروزیهای بزرگ - که همه میدانند در شعاع حرکت انقلابی ملت ایران بود - تقویت شد؛ در این هیچ تردیدی نیست و این سابقه ندارد. امروز بعد از سالهای متمادی، برای جمهوری اسلامی یک چنین موقعیتی پیش آمده است؛ این، اعتبار جمهوری اسلامی، عزت جمهوری اسلامی، عظمت و نفوذ انقلاب و روانی و رسایی و جاذبه‌ی شعار و پیام انقلاب را برای همه‌ی دنیا روشن کرد. امروز در همه‌ی کشورهای عربی و بلکه کشورهای اسلامی، دلهای جوانها و طبقه‌ی روشن‌بین جامعه، سرشار و لبالب از دلبستگی به این شعارها و جهتگیری است؛ انسان این را مشاهده میکند، در گزارشها می‌فهمد و از نشانه‌ها و آثارش به دست می‌آورد. خوب، این کمک به ماست و خوشبختانه در داخل هم ما مشکل اساسی‌ای نداریم. البته کار سخت است؛ من نظرم هست زمان حیات مبارک حضرت امام (رضوان‌اللّه‌علیه) افراد از دستگاههای مختلف - چه وزارتخانه‌ها، چه دستگاههای دیگر - پیش امام میآمدند و شِکوه‌هایی میکردند: آقا فلان جا چنین نقصی وجود دارد، فلان جا این اشکال وجود دارد؛ بارها امام در جواب اینها میگفتند: «آقا! کار سخت است.» در واقع هم همین‌طور است. از خواستن تا توانستن و از توانستن تا تحقق پیدا کردن، فاصله‌های زیادی است؛ انسان خیلی کارها را میخواهد بکند، لیکن راه طولانی است و مقدماتی دارد. در طی این مقدمات نباید بی‌حوصلگی کرد. اگر روشن شد که تلاش دارد انجام میگیرد و جهتگیری هم درست است، بایستی منتظر نتایج بود تا ان‌شاءاللّه به آن نتایج دست پیدا کنیم. در همین زمینه‌هایی هم که آقایان فرمودند، خوب کارهایی دارد انجام میگیرد. خوشبختانه چه در زمینه‌ی مسائل اخلاقی جامعه، چه در زمینه‌ی مسائل فرهنگی و چه در زمینه‌ی مسائل اداری، مسئولان بی‌تفاوت نیستند؛ عیب و بیماری را احساس میکنند، در مورد آن فکر هم میکنند و به دنبال علاجش هم هستند و به نتایجی هم میرسند. البته ممکن است بعضی از این نتایج درست باشد، بعضی غلط باشد؛ بعضی از راهکارها مؤثر باشد، بعضی مؤثر نباشد؛ اینها همیشه در همه‌ی کارها محتمل است. بالاخره انسان تا به آنجا برسد، کار دشواری پیش رو دارد. من آخرین نکته‌ای را که میخواهم عرض بکنم، این نگرانی و دغدغه‌ای است که بنده به مناسبت حضور موسم انتخابات در کشور ما، از تخریبها دارم. متأسفانه چند وقتی است که رائج شده؛ من حقیقتاً از این جهتگیری‌ای که در گوشه و کنار مشاهده میشود، نگرانم. نه اینکه حالا افراد زیاد هم هستند، نه، عده‌ی کمی هستند؛ منتها همان تحرک عده‌ی کم، فضای جامعه را خراب میکند؛ مثل یک جمعیت هزار نفری یا دوهزار نفری که یک جا نشسته‌اند، پنج، شش نفر هم دچار سرماخوردگی و سرفه‌اند و دائم سرفه میکنند؛ این کار فضای مجلس را خراب می‌کند؛ واقعاً این‌طوری است. متأسفانه عده‌ای با انگیزه‌های گوناگون، تا فصل انتخابات میشود، تخریبهایشان هم از همان نزدیکی انتخابات شروع میشود. حالا بعضی با انگیزه‌های سیاسی و بعضی با انگیزه‌های حتّی دینی اشخاص - چهره‌های سیاسی، چهره‌های دینی، چهره‌های انقلابی، موجّهین حوزه‌های علمیه و حتّی محترمین از علما و روحانیون - را مورد تخریب قرار میدهند. این چه کاری است؟! این نه منطق شرعی دارد و نه منطق عقلایی؛ نه شرع با این کار موافق است، نه عقل. اگر واقعاً انسان از یک جهتگیری‌ای که خیال میکند فلان کس یا فلان کسان در آن جهتگیری هستند، ناراضی است، راهش تخریب و اهانت به اشخاص نیست، راهش اسم آوردن از این و آن نیست، راهش تبیین است. از اول، حرکت انقلاب بر اساس تبیین به وجود آمد و حقایقی تبیین شد. وقتی انسان یک جایی روشنایی را معرفی کرد، تاریکی به خودی خود معرفی خواهد شد. عیبی ندارد تاریکی را هم معین کنند. اسم آوردن از اشخاص، تخریب کردن چهره‌های محترم و موجّه، منطق عقلی ندارد. اگر کسانی هدفشان این است که میخواهند یک خط انحرافی را کور و خراب کنند، راهش این نیست؛ این، آن

مقصود را حاصل نمیکند. از نظر شرعی هم که معلوم است. این‌طور کارها عادتاً خالی از افتراء ناخواسته، دروغ ناخواسته و قول به غیرعلم ناخواسته، نیست. قرآن به ما میگوید: «لو لا ـ اذ سمعتموه ظنّ المؤمنین و المؤمنات بأنفسهم خیرا»؛ چرا به هم حسن‌ظن ندارید؟ چرا حمل بر صحت نمیکنید؟ خوب شما کسی را قبول ندارید، آن اثری را که بر قبول داشتن مترتب میشود، مترتب نکنید؛ اما اینکه انسان بیاید دست به تخریب بزند، این بسیار کار بدی است. من آن چیزی را که الآن در این شرایط در باب انتخابات میخواهم بگویم، همین نکته است. حالا حرفهای دیگری در باب انتخابات هست که بعداً عرض خواهیم کرد. مراقب باشند انتخابات را - بخصوص انتخابات خبرگان را - با فضای تخریب و مخدوش کردن چهره‌ی افراد، متهم کردن اشخاص - چه در حوزه‌ها علمیه، چه در تهران، چه در شهرستانها - آلوده نکنند. این از جمله‌ی چیزهایی است که همه باید به آن توجه کنند و به آن اهمیت بدهند. تا ان‌شاءاللّه خدای متعال هم راه را باز کند و مردم و دلهایشان را هدایت کند؛ دلهای مردم دست خداست. ایجاد امید، ایجاد انگیزه و عزم توفیق حرکت کردن به سمت کار و هدف درست، خدای متعال اینها را به انسانها میدهد. از خدای متعال بخواهیم و به او توکل کنیم. آنچه را هم که وظیفه‌ی ماست، انجام بدهیم؛ نتیجه را هم به خدا واگذار کنیم. هر چه که خدای متعال خواست، همان انجام خواهد گرفت؛ ان‌شاءاللّه آن محصول نیّت و کار خیر ما باشد و ان‌شاءاللّه مطلوب ما باشد. این‌طور بایستی حرکت کرد. از خداوند متعال میخواهیم که همه‌ی ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کند و ملت بزرگ، انقلابی، مؤمن و هوشمند ما را در وظایفی که بر عهده‌ی اوست، ان‌شاءاللّه تواناتر و موفق‌تر بدارد و این پیشرفتهایی که انسان در زمینه‌ی علمی، فناوری، سیاسی، اقتصادی و غیره مشاهده میکند یا آثار آن را مشاهده میکند، ان‌شاءاللّه این را روزافزون بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان جوان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان جوان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم یکی از دلایلی که من شیفته‌ی این مجالس جوانان هستم، همین احساس آزادگی و برای جوانِ امروز، دلیری بیان عقیده است. این، آن نکته‌ی بسیار جالب است؛ لذا من از این برادر عزیز که برخاستند و این مطلب را بیان کردند، تشکر میکنم. البته اداره‌ی این جلسه به صورتی که با وضع من متناسب باشد، به آن شکلی که شما میگویید، تقریباً عملی نیست. من اگر خودم میخواستم تصمیم بگیرم، همان کار را میکردم؛ یعنی میگفتم که افراد بلند شوند، خودشان وقت بگیرند و حرف بزنند؛ منتها این یک زمان گسترده‌ای لازم دارد و با وقت محدود من سازگار نیست. من نظرات جوانها، دانشجویان، دانش‌آموزان و نخبگان - همین کسانی که این جلسات را تشکیل میدهند و نظائر اینها - را در خلال گزارشهای متعدد از جاهای مختلف می‌بینم و از واقعیتها دور نیستم. البته از زبان خود شماها شنیدن، یک لطف بیشتری دارد؛ لیکن چون من محدودیتهایی دارم، از این جهت، آن ممکن نیست. به هر حال، به همین مقداری که برای ما ممکن است، حالا ـ اکتفا میکنیم. * * * اولاً ـ به همه‌تان خوش‌آمد عرض میکنم و از یکایک جوانانی که اینجا مطالبی را بیان کردند، تشکر میکنم. آن چیزهایی هم که گفتید، همه ثبت شد؛ بعضی از اینها نکاتی است که قابل توجه مسئولان محترمی است که اینجا تشریف دارند - وزرای محترم، معاون محترم، رئیس جمهور و بقیه‌ی مسئولان که دیدم یادداشت هم میکنند - و باید مورد توجه قرار بدهند و دنبال کنند؛ بعضی شدنی است؛ بعضی هم ممکن است اشکالاتی بر آنها وارد باشد؛ به هر حال، باید بررسی و توجه بشود. بعضی از حرفها چیزهایی است که درست است و همین حالا ـ مورد توجه است؛ مثلاً راجع به بنیاد نخبگان - که بعضی از دوستان صحبت کردند - خوشبختانه در این اواخر می‌بینیم که این بنیاد، یک تحرک بهتری پیدا کرده است؛ در ضمن آن کسانی هم که برای مسئولیت بنیاد نخبگان - چه قبلاً و چه امروز - در نظر گرفتند، خودشان جزوِ نخبه‌هایند؛ حالا منتها نخبه‌های دوره‌های قبل از شما. این‌طور نیست که کار نخبگان به کسانی سپرده شود که خودشان معنای نخبه را نمیدانند و حظی از نخبه بودن ندارند؛ این نخواهد بود. ان‌شاءاللّه بهتر هم خواهد شد. من هم تأکید کرده‌ام، مجدداً تأکید میکنم و جای مهمی است. یا آن نکته‌ای که راجع به مرکز

تحقیقات پتروشیمی گفتند، حتماً این را جنابعالی - جناب آقای دکتر داوودی - باید دنبال کنید؛ چون وزیر محترم نفت اینجا نیست. این نکته‌ی بسیار مهمی است؛ این همان چیزی است که من روی آن تکیه میکنم: «متصل شدن مراکز علم و تحقیق با مراکز استفاده‌کننده‌ی از علم و تحقیق»؛ اینها همدیگر را زیر نظر داشته باشند و از هم استفاده کنند. هم آنها میتوانند تحقیق اینها را جهت بدهند، هم اینها میتوانند فعالیت آنها را جهت بدهند. ان‌شاءاللَّه این را حتماً جنابعالی دنبال کنید. بعضی نکات را هم که من از بیانات دوستان استفاده کردم، بد نیست به شما بگویم؛ توجه داشته باشید. ببینید این حرکتِ به سمت مهاجرت به خارج از کشور، اولاً ـ همه‌ی انواعش بد نیست، که من بارها گفته‌ام، گریختن و فرار از جبهه نیست. فرار از جبهه بد است؛ کشور شما در حال یک تحرک، یک چالش عظیم و یک اقدام بزرگ برای جلو رفتن و پیش رفتن است؛ مثل یک جبهه‌ی جنگ. گریختن از این جبهه بد است؛ اما آمدنِ کنار برای یاد گرفتن بیشتر و آماده شدن بیشتر، این بد نیست. من همه‌ی این رفتنهای به خارج را مردود نمیدانم؛ بارها هم در جمع شماها و بقیه‌ی جوانها گفته‌ام. چه عیب دارد بعضیها بیرون میروند؟ خوب بروند. آن کسانی که کشور را فراموش میکنند، مصالح کشور و مصالح ملت خودشان - یعنی خانواده‌ی خودشان - را پشت گوش می‌اندازند و فقط برای پر کردن جیب خودشان راه می‌افتند و بیرون میروند، البته اینها از نظر عقل محکومند؛ نه محکوم قضایی، هیچ قانونی وجود ندارد که این کار را محکوم کند؛ اما وجدان و عقل بشری و وجدان ملی، یک چنین عملی را محکوم میکند. اینها هم این‌طور نیست که نخبه‌ها باشند؛ نه، ممکن است در بین آنها چهار تا نخبه هم باشند، چهل تا غیر نخبه هم هستند. تصور نشود حالا اینهایی که پا میشوند و بیرون میروند، همه نخبه‌های ما هستند که یکی‌یکی بیرون میروند؛ نه، پا میشوند میروند و دچار مشکلات هم میشوند - شما هم توجه داشته باشید، ما در این زمینه اطلاعات زیادی داریم - کسانی که میروند، غالباً با یک استقبال خوب و قدردانی‌ای مواجه نمیشوند. اگر حقیقتاً هم نخبه باشند، آن مراکز، اینها را در حد توانشان می‌فشرند، استفاده‌ی خودشان را میکنند و بعد پرتاب میکنند دور؛ و هیچ تعهدی نسبت به آنها ندارند. هدف باید این باشد که انسان برای کشور خودش، برای مردم خودش، برای خانواده‌ی خودش، برای آن سرزمینی که او را در خود نشانده؛ بارور کرده و ثمربخش کرده، برای نسل فعلی و نسلهای آینده مفید واقع شود. هدف باید این باشد. این هدف هر طور که فراهم شود، ایرادی ندارد. یک نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی مسئله‌ی «استقلال فرهنگی» است که بعضی از دوستان اشاره کردند. این استقلال فرهنگی در کشور شروع شده است. از اواسط دوران قاجار، یک فریفتگی و بیگانه‌زدگی در ما پیدا شد؛ البته عوامل طبیعی‌ای هم داشت و این عوامل روزبه‌روز شدت پیدا کرد؛ در دوران حکومت پهلوی به اوج رسید و بر اساس آنها، پایه‌های فرهنگی بسیار خطرناکی را در کشور پایه‌گذاری کردند: مثل اینکه ایرانی «نمیتواند»، ایرانی عُرضه‌ی حضور در میدانهای علم و فرهنگ را ندارد؛ و نگاه منفی نسبت به همه‌ی گذشته‌ی فرهنگی و مواریث ارزشمند تاریخی و علمی ما؛ اینها چیزهایی بود که در این کشور اتفاق افتاد. شماها آن دوران را ندیدید. ما که در آن دوران بزرگ شدیم، بنده که با اکثر شماها شاید در حدود نیم قرن اختلاف سنی دارم، آن دورانها را درک کردیم و دیدیم که چه بود. حقیقتاً فرهنگی که ترویج میشد، فرهنگ «نمیتوانیم» بود؛ فرهنگ ترجیح مطلقِ هر چیز غربی بر هر چیز ایرانی بود؛ این‌طوری بود. در زمینه‌ی افتخارات ایرانی، دقیقاً بر روی چیزهایی تکیه میشد که غرب آنها را به دلایلی میخواست - با دلایل استعماری و قدرت‌طلبانه - که طراحان سیاستمدار غرب، آنها را طراحی کرده بودند؛ برخی نقاط را در کشور ما برجسته میکردند؛ همین نقاط مورد توجه دستگاههای اداره‌کننده‌ی کشور قرار میگرفت ولاغیر. سالهای متمادی گذشته این‌طور بود. انقلاب، همه‌ی وجدانهای این مردم را تکان داد، ماها را بیدار کرد، متوجه هویت خودمان کرد، تواناییهای خودمان را به ما نشان داد و «ما میتوانیم» را شعار ما قرار داد. ما هم وارد شدیم و تجربه کردیم؛ دیدیم بله، میتوانیم. لذا امروز استقلال فرهنگی در این کشور، روزبه‌روز در حال پیشرفت است و خودباوری فرهنگی بیشتر میشود. اصرار ما هم همین است که این کار بشود و شما جوانها به این توجه کنید و هر حرکتی را که مشاهده می‌کنید با این روحیه‌ی استغنای فرهنگی و استقلال فرهنگی معارضه دارد، با چشم بدبینی به آن نگاه کنید و بدانید که هدایت شده

است. یـک نکته‌ی دیگر مربوط به رونـد رشـد علمی کشور است؛ که بعضـی از دوسـتان گفتنـد این رونـد کُنـد است. من میخواهم بگویم نه، اتفاقاً روند رشد از جهت شـتابان بودن، جزوِ شـتابنده‌ترین روندهای رشد علمی در دنیاست. این با محاسبه‌ی علمی معلوم شـده است؛ یعنی ما از لحاظ روند رشد علمی و فناوری در کشور، جزو شـتابنده‌ترینها در سـطح دنیا هستیم. منتها چون فاصـله خیلی زیـاد بوده، این شـتاب، الآـن نتایجش را به‌روشـنی نشان نمیدهـد. چنانچه همین شـتاب و آهنگ حرکت را بتوانیم به توفیق الهی ده، پـانزده سـال حفظ کنیم و پیش برویم، آن وقت کاملًا خودش را نشان خواهـد داد. من البته مثالهای زیادی برای این دارم. بعضـی از مثالها ممکن است برای شـما محسوس نباشد؛ چون آنچه را که ممکن است من به عنوان آمار ذکر کنم، شما از آن اطلاعی ندارید، لـذا محسوس نیست. امـا حالاـ همین چیزهـایی که محسوس است و مشاهـده میشود، مثل همین تحقیقات مربوط به انرژی هسته‌ای ؛ این، به دست آمده از آن نقطه‌ای است که ما حرکتمان را از آن نقطه شـروع کردیم. فاصله‌اش، یک فاصله‌ی دهشت‌آور است؛ ولی ایـن کـار انجـام گرفـت. در بحـث مسایـل زیست‌شناسـی، همیـن مسئله‌ی سـلولهای بنیـادی و در بحث تولیـدات نظـامی، تحقیقـات گوناگونی که در این زمینه انجام گرفته، همین مسئله است که عرض کردم. چون شما از آنچه که اتفاق افتاده، اطلاعی ندارید، جزء معلومات عمومی و اطلاعات عمومی نیست، لذا بیان آن برای شما خیلی محسوس نخواهد بود. این را بارها گفته‌ام، ما در این کشور در قبل از انقلاب، آن جنگنـده‌هایی که عمـدتاً از امریکا خریـداری میشـد، وقتی یک بخشـی از آنها خراب میشد و احتیاج به تعمیر داشت یا مـدت آن قطعه تمام میشـد - شایـد هنوز هم امکان کار کردن داشت، منتها زمان معین میکردند که باید تغییر کند - اجازه نمیدادنـد که این قطعه‌ی مرکب - قطعه‌ی مرکب خودش متشکل از بیست، سـی یـا پنجـاه قطعه است - بـاز بشود و آن قطعـات ریز دیده شود؛ یعنی صـنعتگران و همافران و افسـران فنی ما که در نیروی هوایی بودند، اجازه‌ی این کار را نداشـتند. یکی، دو مرتبه این کـار را کردنـد، آن همـافر و افسـر ذیربـط را از طرف دادگاه نظامی رژیم محاکمه کردنـد که شـما به چه مجوّزی مثلًا این بخش از هواپیمای اف چهارده یا اف چهار را باز کردیـد؟ باید همان قطعه را سربسـته و دربسـته تحویل مسـتشار امریکایی میدادند، او این را سوار هواپیمـا میکرد و به امریکـا میبرد و قطعه‌ی جـایگزینش را میآورد؛ یعنی اجازه‌ی اطلاع از این را هم که این قطعه از چنـد جزء تشـکیل شده و کجایش خراب شده، نمیدادند. حالا ما از آنجا به اینجا رسـیدیم که جنگنده‌ی ایرانی در آسـمان پرواز کرد! همه‌تان این را در تلویزیون دیدیـد. البته این در واقع نسـل چنـدم است. اولین هواپیمـای جنگنـده که ساخت ایرانی بود، در حـدود هشت، نه سال قبل از این در یک مانور نظامی - به پرواز درآمـد که بنـده آنجا خودم شاهـد و ناظر بودم - بعد این تقویت و تکمیل شد؛ حالا این درآمده است؛ یعنی میتوانند این را به تولید انبوه برسانند؛ یعنی اگر برای کشور صرفه‌ی اقتصادی داشته باشد، قابل این هست که به تولیـد انبـوه برسـد. این فاصـله‌ها، فاصـله‌های دهشت‌آور است؛ یعنی فاصـله‌ها بسیار فاصـله‌های عمیقی است که در این مـدت به برکت پیگیری و کوشـش، طی شـده است. بنـابراین شـتاب خـوب است ؛ منتهـا این شـتاب بـایستی حفـظ شـود. این چیزی که شـما جوانهای آگاه و هوشـمند و مسـتعد باید بدانید، این است که این شتاب را بایستی همچنان حفظ کرد. مسئولان هم البته به این مسأله اهتمام دارند و بنا هم بر همین است که این چیزها دنبال شود. اگر در یک گوشه‌ای اختلالی هم در کیفیت پیشرفت کار هست، اینها اختلالهای جزئی است و برطرف خواهـد شد. ما منکر وجود عیوب نیستیم؛ منتها منکر این هستیم که این عیوب ما را ناامید کند؛ این را نمیگـذاریم؛ یعنی بنـده خودم و مسئولانی که مسـئولان این بخشـها هسـتند، با همه‌ی وجود با ناامیـدی مبارزه میکنیم. برای اینکه مهمترین مـانع پیشـرفت یـک شـخص و یک ملت، ناامیـدی و تاریک دیـدن افق است؛ نه، افق روشن است و می‌توان جلو رفت. من چند نکته را قبل از بیانات شـما مطرح کردم. البته در مورد این بیاناتی که گفتید، باز نکات دیگری هم هست که حالا من بعضـی از آنهـا را یـادداشت کرده‌ام. دیگر فرصت بیـان آنهـا نیست. حالاـ یـک نکته‌اش را اشاره کنم. یکی از این دخترخانمها گله کردنـد از اینکه جایگاه فارغ‌التحصـیلان علوم‌انسانی، مثلًا یک جایگاه مشـخص یا برجسـته‌ای نیست. این طوری نیست؛ من به شما بگویم، اگر شماها ان‌شاءاللّه زبـده شوید و در همین علوم انسانی، مثلًا تاریخ، جامعه‌شناسـی و روانشناسـی‌ای که خودتان گفتید، پیشـرفت کنید،

حقیقتاً بدانید ارزش شما در جامعه و در سطح بین‌المللی، از یک پزشک پیشرفته یقیناً کمتر نیست؛ بلکه بیشتر هم هست. شما الان نگاه کنید، ببینید در این چهره‌های علمی معروف دنیا چند تا پزشک هستند، چند تا جامعه‌شناس یا مورخ وجود دارند. می‌بینید که تعداد و برجستگی این دومی بیشتر است. منتها باید کار کنید تا پیش بروید. به این مقداری که الان شماها رسیده‌اید، مطلقاً قانع نباشید. به نام نخبه و استعداد درخشان هم قانع نباشید. شما با انتخابِ به عنوان نخبه، چه مثلاً با پذیرش در کنکور یا مدال آوردن در فلان المپیاد یا فلان جشنواره، وارد یک جاده‌ای شده‌اید. وضع فعلی شما این است. شما وارد این جاده شده‌اید. چنانچه از حرکت باز بمانید، همین اول جاده مانده‌اید و مثل این است که وارد نشده باشید. اهمیت کار شما این است که این جاده را با هر چه سرعت بیشتر طی کنید، پیش بروید و خسته نشوید تا ان‌شاءاللَّه به آنجایی برسید که شایسته‌ی شماهاست. من یک نکته‌ای را عرض بکنم. اولاً هدف از این جلسه، حل این مشکلات نیست. این مشکلات باید حل بشود، بلاشک. لیکن این جلسه‌ی ما، یک هدفِ بالاتری دارد؛ من بارها هم این را گفته‌ام. این جلسه عمدتاً یک جلسه‌ی نمادین است. این جلسه اولاً، نشان‌دهنده‌ی تکریم نظام جمهوری اسلامی به علم، ثانیاً، به تحصیل کننده‌ی علم و ثالثاً، به اهمیت علم در پیشرفت کشور است؛ نماد اینهاست. کارهای نمادین هیچ منافات با این ندارد که در واقعیت خود هم یک حرکتی در آن وجود داشته باشد؛ اما بیشترین تکیه روی نمادین است؛ مثل شعائر اسلامی؛ شعائر این‌طوری است. شعائر اسلامی جنبه‌ی نمادین دارد. خودش هم یک حرکت است؛ اما بیشترین تأثیری که مورد توجه است، آن تأثیر نمادین است. مثلاً: «انّ الصّفا و المروة من شعائر اللَّه»؛ صفا و مروه در حج؛ بیشتر اعمال حج از همین قبیل است. اینها اعمال نمادین است. دو نقطه را با یک فاصله‌ای معین کرده‌اند، میگویند بایستی بین این دو نقطه را مرتباً طی کنید و در حرکت باشید. در یک بخشی از این دو نقطه، این حرکت، باید حالت دویدن به خودش بگیرد؛ این نماد است. نماد یک حرکت دائمی برای مسلمان است. یا طواف؛ بر گرد یک محور، یک حرکت تمام‌نشدنی است؛ حرکت طواف تمام‌نشدنی است. شما حرکت طوافتان تمام میشود، نفر بعدی شروع میکند. شما کعبه را هیچوقت خالی از این دایره‌ی حرکت‌کننده‌ی مردم مشاهده نمیکنید. اینها «شعائراللَّه» است؛ یعنی جنبه‌ی نمادین دارد. این درس را به جامعه‌ی انسانی میدهد. کارهای نمادین این است. ما میخواهیم در این کشور، معلوم باشد که تحصیل علم و خود علم و تأثیر آن در آینده‌ی کشور، یک نقطه‌ی برجسته و اساسی برای نظام جمهوری اسلامی است. در حقیقت این نقطه‌ی اساسی و برجسته‌ای در ذهن ملت ایران و برای این ملت است. ما از این ناحیه ضربه خورده‌ایم؛ از ناحیه‌ی عقب‌ماندگی در علم ضربه خورده‌ایم. یک روزی یک حرکت علمی‌ای در دنیا به وجود آمد - حرکتهای علمی همیشه در دنیا حکم ظرفهای مرتبط را دارد و به همدیگر وصل میشوند. ملت و جامعه‌ی ما از علم یکدیگر استفاده میکنند - یک روزی مرکز پیدایش علم دنیا اسلام بود؛ بدون اینکه دنیای اسلام با داشتن ابزار علم، برود مثلاً اروپا، افریقا یا هر نقطه‌ی دیگری را استعمار بکند. این علم گسترش پیدا کرد، به همه جا رسید و همه از آن استفاده کردند و بهره‌مند شدند. اما در این برهه‌ی اخیر - یعنی بعد از رنسانس به این طرف که علم به دست یک مجموعه‌ی اروپایی و غربی افتاد - از علم استفاده‌ی معمولی و طبیعی نشد. علم در دست آنها ابزاری برای تسلط شد؛ سلطه‌ی بر کشورها، و بتدریج مسئله‌ی استعمار پیش آمد. دویست، سیصد سال شرق، یعنی اغلب مناطق آسیا و اروپا، زیر چکمه‌ی استعمار له شد و غربیها از علم، نه فقط برای سلطه‌ی سیاسی و استعماری، که برای فشردن ملتها و گرفتن شیره‌ی آنها و امکانات و ثروتهایشان استفاده کردند. همچنان که برای تحمیل فرهنگ خودشان بر ملتهای عقب‌افتاده‌ی از لحاظ علمی هم استفاده کردند و این آخری - یعنی تحمیل فرهنگ - موجب شد که آنها در پیشرفت علمی مطلقاً سهمی پیدا نکنند و به آنها اجازه داده نشود، و تشویق که نمیشوند هیچ، بلکه موانعی هم جلوِ آنها گذاشته شود. این وضعی بوده که پیش آمده است. خوب، ما این عقب‌افتادگی تاریخی را باید جبران کنیم؛ یعنی ما ضربه را از بی‌علمی خورده‌ایم. اگر امروز دنیای اسلام از لحاظ اقتصادی عقب است، از لحاظ فرهنگی یا سیاسی عقب‌مانده است، این به خاطر آن است که رقیب، یعنی دنیای غرب، مجهز به سلاح علم است. از سلاح علم برای غلبه‌ی در میدانهای سیاست، اقتصاد و فرهنگ استفاده میکند. ما باید این سلاح را به دست

آوریم. بایـد بتوانیم مسلح به علم شویم تا تهدیـد رقیب - یا رقیب یا دشـمن، حالا همه‌شان یک جور نیسـتند - نتوانـد آن‌طوری که تاکنون کارآمد بوده است، کارآمد باشد. ما باید این را داشته باشیم. این یک هدف راهبردی بسیار بلند ملت و بسیار مهم و حیاتی است. علم را بایـد به دست آورد. البته این را میـدانیم که علم به تنهـایی کـافی نیست. علم بایـد با اخلاق و ایمان همراه شود تا ما به همـان چاله‌ای نیفتیم که غرب در آن افتاد؛ یعنی علم برای آن وسـیله‌ی ظلم شـد، وسـیله‌ی انحراف اخلاقی شـد و وسـیله‌ی گسترش فرهنگهای گمراه‌کننـده و هلاک‌کننـده شد. ما باید دچار آن نشویم. آن به جای خود محفوظ، اما حالا نقطه‌ی اساسـی این است که علم برای مـا یـک امر حیـاتی است. بنـابراین مـا در این جلسه خواسـتیم از علم، علم‌آموزی و کسـانی که در میـدان علم‌آموزی یک برجسـتگی از خودشـان نشـان داده‌انـد، تجلیل کنیم. این جلسه، نماد تجلیل از این چنـد خصوصـیت است. من در سـرنوشت و تاریخ ملتها یک قدری مطالعه میکنم - نه فقط در گذشـته، در زمان خود ما هم همین‌طور است - می‌بینم که دو عنصـر از مهمترین عناصر تأثیرگذار در پیشرفتهای ملی برای کشورها، عبارت است از: یکی «خطرپذیری» و یکی هم «کار سخت و پیگیر و پشتکار» است. من میخواهم امروز این دو خصوصـیت را به شـماها توصـیه کنم. خطرپـذیری؛ نقطه‌ی مقابل آن، ترس است. ترس از چه؟ ترس از عـدم موفقیت؛ وارد نشویم که مبادا موفق نشویم؛ حرکت نکنیم که مبادا نرسـیم؛ اقـدام نکنیم که مبادا مورد قبول قرار نگیرد؛ اقـدام نکنیم که مبـادا برای مـا مشـکلات ایجـاد کنـد. اینهـا همه‌اش نقطه‌ی مقابـل خطرپـذیری است. یکی از خصوصـیات خوب غربیهـا - که ما خصوصـیات بد و خوب، هر دو را در کنار هم می‌بینیم و انکار نمیکنیم - خطرپذیری است. غربیها این خصوصـیت مثبت را و به تبع آنهـا امریکاییها - که فرهنگ اروپاییها را اول‌بار گرفتنـد - خطرپذیرنـد. خطرپـذیری میتوانـد جامعه را موفق کنـد. شـما جوانها باید آماده باشـید؛ ترس از اینکه شایـد نشود، این خیلی چیز بدی است. گاهی اوقات تصورات انسان، یک آینده‌ای را برای انسان تصویر میکند که بکلی او را مأیوس میکند؛ این به نظر من، یکی از ایرادهاست. حالا اگر وارد دانشگاه شدیم، اگر درس خواندیم، اگر این تحقیق را کردیم، اگر وارد رشـته‌ی تحقیق و پژوهش شدیم، آیا قبول میشود؟ آیا دست ما را به جایی بند میکنند؟ آیا نمیکنند؟ باید وارد شوید! به قول شاعر عرب میگوید: «شر من الشر خوف منه عن یقعی»؛ از بلا بدتر، ترس از بلاست، ترس از فرود آمدن بلاست؛ این از خـود بلاـ سـخت‌تر است. نبـادا نشـود؛ خـوب به این «نبـادا» نبایـد اعتنـا کرد. وارد شویـد، خواهیـد دیـد که میشود. در همه‌ی میـدانهای مادی و معنوی که انسان موفقیتی مشاهـده میکنـد، این جرئت و گسـتاخی و نترسـیدن از احتمال موفق نشدن، عامل بسیار مهمی است که ما را پیش میبرد. یکی هم مسئله‌ی «کار سخت» نقطه‌ی مقابل تنبلی است. نگذارید تنبلی و راحت‌طلبی و تن دادن به زنـدگیِ دور از مشـکل، شـما را وسـوسه کنـد. اگر این حـالت تنبلی وجـود داشت، هیچ‌کـدام از این کشـفیات مهم علمی به وجـود نمیآمـد. شـرح حـال این کاشـفان و مخترعـان بزرگ را ببینیـد، چطور خواب را بر خودشان حرام کردنـد، سـختیها را برای خودشان هموار کردنـد، با مشـکلات ساختنـد و رفتنـد تا به آن نقطه‌ی اساسـی رسـیدند. البته این موفقیتها در بسـیاری از موارد - شایـد بتوان گفت در اغلب موارد - در نهایت هم برایشان فایـده داشته؛ فایـده‌ی مادی و زندگی و عنوان و پول و این چیزها را هم داشـته است. لیکن اینها از اول هدفشان این چیزها نبوده است؛ میخواستند بروند تا عمق یک مسئله و یک کار را به دست آورند و به آنجا برسند. ایـن را به عنـوان یـک توصـیه‌ی قطعی عرض میکنم. یـک نکته‌ی دیگری که به شـما عرض میکنم، این است که (همین نکته‌ای که اشاره شـد) علم با دین و اخلاق هست که برای بشـریت مفیـد خواهـد بود. این را به طور قاطع بدانید، علم هر چه هم پیشـرفت کند، اگر از اخلاـق و دیـن فاصله بگیرد، به حـال بشـریت مفیـد نخواهـد بـود. آن کسـانی که میگوینـد مـا دانش را برای ارتقـاء بشـریت میخواهیم، باید به این نکته توجه کنند. حالا مثالهای واضـحی که همه شـنیدید، من نمیخواهم اینها را تکرار کنم که حالا کسانی که مثلاًـ در علم شـیمی پیشـرفت کرده‌انـد، به بمبهای شـیمیایی و وسایل کشـتار جمعی رسـیدند؛ کسانی که در علوم هسته‌ای پیشـرفت کردنـد، به بمب اتمی و کشـتار فـاجعه‌آمیز ملتهـا رسـیدند؛ اینهـا حالاـ مثالهـای واضـحی است. شـما در ملتهـا نگاه کنیـد. یک ملت پیشرفته‌ی از لحاظ علمی را که در دنیا در اوج پیشرفت علمی قرار دارد، در نظر بگیرید، ببینید آیا مردم این کشور حقیقتاً به سعادت

رسیده‌اند؟ آیا در آن کشور عدالت وجود دارد؟ آیا در آن کشور فقر و تبعیض و بی‌عدالتی از بین رفته است؟ آیا آن‌چنان که ادعا میکننـد، مردم با آرامش و دور از خشونت و تجاوز و تعدی زنـدگی میکنند؟ با اینکه علم در آنجا هست، این واقعیات هم در آنجا هست! آیـا بر زنـدگی خانواده‌هـا، یـک حس اعتماد و آرامشـی حکمفرماست؟ فرزنـدان در آغوش پـدر و مادرها با عواطفِ خوب تربیت میشونـد؟ قتـل و ترور و جنـایت و اینها در آنجا نیست؟ می‌بینیـد درست به عکس است. امروز بیشترین ناامنی در آن کشوری است که از لحـاظ علمی، بالاـترین رتبه را دارد؛ یعنی امریکا. هیـچ کشوری در دنیا به ناامنی امریکا نیست؛ نه در اروپا، نه در آسـیا. بیشترین ناآرامی روانی در آنجاست. بیشترین قتل و خشونت از ناحیه‌ی شـهروندان نسبت به یکدیگر در آنجاست. بیشترین تبعیض و فاصـله‌ی طبقاتی در آنجاست. ثروتهایی به بلندی کوه هیمالیا و فقرهای غیر قابل توصـیف - یعنی مردن از گرسنگیِ به معنای واقعی - در آنجاست. فاصـله‌ها این است. مهمترین آرمانهای بشری که از اول تاریخ تا حالا با تغییرات زمانه، تغییر نکرده، اینهاست. آرمان مهم بشـر «عـدالت» و «امنیت» است؛ «آسان زندگی کردن در کنار دیگران» است - بهشت آنجاست کازاری نباشد - «آزارندیدن از دیگران» است؛ احسـاس آرامش کردن در روان است؛ راحت بودن در خـانواده است؛ لـذت بردن از زنـدگی خانوادگی و از دیـدن فرزندان است؛ از بودن در آغوش پدر و مادر است؛ اینها اساسی‌ترین نیازهای بشر است؛ اینها چیزهایی است که بشر از اول تا امروز میخواسته؛ دیروز هـم می‌خواسـته و امروز هم می‌خواسـته است. این چیزهـا در آن جـامعه‌ای که از لحـاظ علمی پیشـرفته‌ترین است، مطلقاً وجود نـدارد. پس ببینیـد وقتی که علم با ایمان و اخلاق همراه پیش نرفتنـد، دوش‌به‌دوش پیش نرفتنـد، نتیجه این میشود. عالِم اگر متـدین باشـد، از علم او جامعه بهره‌ی حقیقی میگیرد. دین جلوِ پیشـرفت علم را نمیگیرد؛ بلکه حتّی به پیشـرفت علم، کمک هم میکنـد. اما جلوِ تعـدی علم و تخطی از حـدود انسانیت را که ممکن است علم به آن دچار شود، میگیرد. لـذا من توصـیه‌ام به جوانها این است: شـما، همان قـدری که برای علم کار میکنیـد، برای دل و معنویت خودتان هم کار کنیـد. میـدان معنویت به روی شـما باز است. علم و معنویت با هم هیـچ منافاتی ندارنـد. کار کردن در یک کارگاه علمی، کارگاه آموزشـی، مرکز تحقیقات، فلان کلاس درس و فلاـن دانشـگاه، هیـچ منافاتی با این نـدارد که انسان نمازش را اول وقت، با توجه و با احساس حضور در مقابل خداونـد بجا آورد. این، دل شـما را شسـتشو میدهد. شـماها جوانید و دلهای شما نورانی است؛ حتّی کسانی هم که تا حالا خیلی با مسائل مذهبی سر کار نداشـته‌اند، دلهایشان به خاطر جوانی پاک و صاف است؛ یعنی دل شـما از دل افرادی در سنین من، وضعش خیلی بهتر است و آمادگی‌تـان زیاد است. مثل آینه‌های شـفاف، نور لطف و توجه الهی را زود میگیرد و منعکس هم میکنـد؛ یعنی شـما وقتی که از لحـاظ دینی خـوب بودیـد، از لحـاظ روحی پـاکیزه و پاکـدامن بودیـد، عفیـف بودیـد، متـذکر بودیـد، حضـور خودتـان را در برابر پروردگار حقیقتاً حس کردید، وقتی این‌طوری باشـید، وجود شـماها - در هر نقطه‌ای باشـید؛ چه دانشگاه، چه محل کار، چه خانه و چه خانواده و فامیل - تأثیر نورانی خواهد داشت؛ یعنی وقتی شما خوب باشید و نورانی باشید، به دیگران هم نور میدهید. این را قدر بدانیـد و از دست ندهیـد. این خطـاب به شـما چنـد ده نفری که اینجـا هستیـد، نیست؛ این خطـاب به همه‌ی جوانهاست و بخصوص جوانهایی که دارند در کار علم حرکت میکنند. و خوشـبختانه امروز به میزان زیادی همین هم هست. یکی از شما دوستان گفتید که نسل کنونی کشور و ملت ما، از نسل اولِ انقلاب کمتر نیسـتند، این حرف من است؛ بنده هم همین عقیده را دارم و بارها هم گفته‌ام و به این معتقـدم. شـما جوانهای نسل امروز، در بخشـهای مختلف نشان دادیـد که یک قـدم جلوتر رفته‌ایـد؛ یعنی نسل جوان ما یک قـدم به جلو حرکت کرده است؛ منتها کوره‌ی جنگ تحمیلی و دفاع مقـدس و آن حال و هوای عجیب، یک تأثیرات طبیعی‌ای دارد. اگر آن وضـعیت، امروز هم پیش میآمـد، آن وقت معلوم میشـد که جوانهای ما چقـدر در زمینه‌های معنوی پیش رفته‌انـد. و ما امروز داریم این را مشاهده میکنیم؛ هم در دانشگاهها و هم در بیرون دانشگاه‌ها. بنابراین علم را باید با دین و اخلاق توأم کرد. این خطاب به اشـخاص شـماها بود. از فرصت مـاه رمضـان اسـتفاده کنیـد؛ روزه را خوب بگیریـد؛ جوانهـا روزه که میگیرنـد، منتهـا خوب روزه بگیریـد. خـوب روزه گرفتـن به این است که در حـالی که دهـان شـما از لحـاظ خـوردنی و آشامیـدنی روزه است، دلتـان را هم در

زمینه‌ی هوسـها، چشم خودتان را هم در زمینه‌ی آنچه که با چشم از هوسها دنبال میشود و بقیه‌ی اعضا و جوارح را روزه نگه دارید. احساس کنید که در این ماه - یعنی ماه رمضان - با این حال روزه دارید به خدای متعال نزدیکتر میشوید و دلتان نورانیتر میشود. من مطالب دیگری را هم یادداشت کرده‌ام که فرصت نمیشود. چون یکی از خود شما جوانها گفتید و من هم یادداشت کرده بودم، فقط این جمله را هم بگویم: شما جوانها خودتان باید احساس کنید نقش‌آفرینید؛ منتظر این نباشید که حالا در جاهای دیگر اتفاق خاصی بیفتد. بله، دستگاههای دولتی وظایفی دارند، بنیاد نخبگان وظایفی دارد و باید انجام بدهند و ان‌شاءاللَّه انجام هم می‌دهند و بتدریج بهتر هم خواهد شد؛ اما آنی که محور مسئولیت است، آن را شما «خودتان» بدانید. خودتان احساس کنید که مسئولید و احساس کنید که نقش دارید. این که آیا در آینده به ما نقشی خواهند داد یا نه؟ این را فعلاً شما کنار بگذارید و ببینید امروز در دوران دانشجویی و دوران تحصیل و کسب کمال، چه نقشی به عهده‌ی شماست، آن نقش را ایفا کنید؛ و آن، خوب درس خواندن، خوب کار کردن، جدی حرکت کردن، شتاب این حرکت را مطلقاً کاهش ندادن و در کنار تحصیل علم به تحصیل دین و تقوا و تزکیه‌ی نفس هم پرداختن است. ان‌شاءاللَّه که خداوند همه‌تان را موفق و مؤید بدارد و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز درهای سعادت را به روی شماها باز کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دست‌اندرکاران ستاد اقامه‌ی نماز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دست‌اندرکاران ستاد اقامه‌ی نماز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران عزیز! آقایان محترم! خیلی خوش آمدید. من حقیقتاً وظیفه می‌دانم که از جناب آقای قرائتی و بقیه‌ی کسانی که با ایشان در مسأله‌ی مهم نماز همکاری کردند: آقایان علمای محترم، ائمه‌ی جمعه‌ی محترم، مسؤولان بخشهای مهم کشور، بعضی از وزرا، بعضی از مدیران، تشکر کنم. می‌خواهم عرض بکنم که آنچه در این زمینه وقت بگذارید و تلاش کنید و از نیروی مادی و معنوی خودتان در امر ترویج نماز استفاده کنید، زیادی انجام نگرفته است؛ جا دارد. اینکه به ما گفتند «الصّلوة عمود الدّین»، باید این را جدی بگیریم. خیمه‌ی دین با نماز برپاست؛ هم در دینداری و تدین یک فرد، هم در اقامه‌ی یک جامعه‌ی دینی و هم در دینداری یک کشور و یک مجتمع. اگر ما نتوانیم کیفیت تأثیر نماز را در این عرض عریض و وسیع درست تشخیص بدهیم، از کوتاهی دید ماست. و الّا آن کسی که فرموده است: «الصّلوة عمود الدّین» و آیات کریمه‌ی قرآن که ناطقِ به اهمیت نماز هستند، خوب می‌دانند که این ساز و کار چگونه و این نقش چگونه است. یک وقتی در دوران طاغوت و در بعضی از سلولهای زندانهای دشوار و هولناکِ آن رژیم که زندانیهای گوناگونی در آن جا زندانی بودند؛ از زندانیهای مسلمان و با تفکر اسلامی، تا بعضی که با گرایشهای حزبی و ایدئولوژیهای گوناگونی که بهرحال اسمش اسلامی بود، ما شنیده بودیم - شاید خود من به غیر واسط هم شنیده بودم، اگر دیگران هم شنیده بودند که نقل می‌کردند - که بعضی از اینها می‌گفتند: چقدر می‌گویید «حیّ علی الصّلوة»، بگویید «حیّ علی الجهاد». فضای مبارزه، این تفکر و این نگاه را به مسائل به وجود آورده که دائم چسبیده‌اید به صلوة و مرتب می‌گویید «حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الصّلوة»، خوب بگویید «حیّ علی الجهاد» و مردم را به جهاد فرا بخوانید. اما تجربه‌های روزگار نشان داد که بی‌اعتنایی به نماز، چه بر سر یک انسانی و چه بر سر جهاد انسانها می‌آورد؛ هم جهاد را تعطیل می‌کند، هم جهت مبارزه را از جهاد بودن خارج می‌کند و به مبارزه‌ی برای قدرت و برای هوای نفس تبدیل می‌کند. آن چیزی که مبارزه‌ی یک انسان و چالش یک امت را رنگ جهاد و معنای جهاد می‌بخشد، همان توجه به خداست، که قوامش به نماز است. لذا اولین واجبی که بر پیغمبر واجب می‌شود، نماز است؛ اول تبلیغی که برای پیغمبر خدای متعال معین می‌کند، «و أمر اهلک بالصّلوة» است؛ توصیفی که خدای متعال در درجه‌ی اول برای جامعه‌ی موحد بیان می‌کند، «الّذین ان مکّنّاهم فی الارض اقاموا الصّلوة» است. این، اهمیت نماز است. برای حرکت در این میدان آنچه که بیش از همه لازم است، دو چیز است: یکی انگیزه، آن نیروی درونی که انسان را حرکت بدهد و راه ببرد؛ دیگر، آن

قطب‌نمایی که انسان، آن ستاره‌ی راهنما را فراموش نکند و جهتش کج نشود. اگر انگیزه نبود، انسان وسط راه می‌ماند؛ مشکلات زیاد است. اقامه‌ی جامعه‌ی توحیدی، اقامه‌ی عدل در میان بشر، برپا کردن خیمه‌ی حق در بین این همه طوفانهای اهوای باطل، کار آسانی نیست؛ انگیزه لازم است. این انگیزه عبارت است از توجه به خدا؛ «ذکر اللّه»؛ مدد گرفتن از پروردگار، کار را با حساب خدا انجام دادن؛ و آن قبله‌نما هم عبارت است از توجه به هدف کار و اینکه ما مقصودمان قدرت نیست، ثروت نیست، هوی‌پرستی نیست، تمنیات شخصی نیست، ملاحظات گوناگون سیاسی نیست؛ بلکه هدفمان خداست. این دوتا خصوصیت، این دو عامل مهم، یعنی انگیزه و جهتگیری، در نماز خلاصه شده. و این هم برای کسانی که بخش قابل توجهی از این مسؤولیت را بر دوش دارند، هم برای مردمان متوسط، هم برای عموم افراد جامعه، لازم است. البته کسانی مسؤولیتهایشان سنگینتر است، بیشتر احتیاج دارند؛ آنها نیازشان به هر دو بیشتر است؛ هم به انگیزه، هم به جهت‌یابی و دقت در جهتگیری. لذا این‌که خداوند به پیغمبر می‌فرماید: «قم اللّیل الّا قلیلا نصفه او نقص منه قلیلا او زد علیه و رتّل القرآن ترتیلا»؛ شب را به ذکر خدا بگذران، بخش مهمی از شب را نماز بخوان، با خدا متصل شو. چرا؟ زیرا: «انّا سنلقی علیک قولا ـ ثقیلا»؛ خطاب سنگینی متوجه به توست، خودت را آماده کن، برای این است. بنابراین، ماها بیشتر احتیاج داریم، دیگرِ مردم هم به نسبت در درجات مختلف به نماز احتیاج دارند. نماز اهمیتش این است. و در نماز آنچه که مهم است و باید روی آن تکیه کرد بعد از ترویج اصل نماز - که همه را نمازخوان باید کرد و همه نمازخوان بشوند - عبارت است از توجهِ در نماز. همان چیزی که «حضور قلب» به آن گفته می‌شود. حضور قلب و توجه، کاری است که به تمرین احتیاج دارد. کسانی که این کارها را کرده‌اند و بلدند، به ما یاد می‌دهند که انسان باید در حال نماز، خود را در حضور یک مخاطب عالی‌شأن و عالی‌مقام که خالق هستی است و مالک همه‌ی وجود انسان است، احساس کند. هر مقدار از نماز که توانست این حالت را داشته باشد، به تعبیر روایات این نماز، نمازِ مقبول است و آن خاصیت و اثر را خواهد بخشید. و دیگر آثار نماز - که نمی‌شود آثار نماز را در چند جمله یا در چند فقره‌ی کوتاه خلاصه کرد - بر این مترتب می‌شود. البته مقدمه‌ی اول و لازم این است که ما همه‌ی جوانها و همه‌ی مردممان را با نماز آشنا کنیم و اهمیت نماز را برای اینها شرح بدهیم. این کار متصدی لازم دارد و بحمداللّه شماها این را به عهده گرفته‌اید و متصدی این کار شده‌اید. حقیقتاً دستگاههای مختلف بایستی در این زمینه کار و تلاش کنند. این، مهم است؛ این فقط این نیست که ما یک آدم غافل یا بی‌نماز را به نماز می‌کشانیم؛ این معنایش این است که ما داریم پایه‌های یک حرکت عظیم جهانی را که نظام جمهوری اسلامی ستون مستحکم آن است، در میان انسانها استوار می‌کنیم. انسانها وقتی دلشان با نماز انس گرفت و از طریق نماز با خدای متعال مأنوس و آشنا شدند، به طور طبیعی گناهان از اینها دور می‌شود؛ دلهایشان نسبت به گناه حساس می‌شود و آن حالت تقوایی که در شرع مقدس قوامِ دینداری است، بتدریج در انسان حاصل می‌شود. مسأله‌ی نماز این است. لذا ما اولاً ـ از همه‌ی دوستان به خصوص از شخص آقای قرائتی که واقعاً تلاش مجدانه‌ای و مخلصانه‌ای در این راه انجام دادند و کسانی که با ایشان همکاری کردند، صمیمانه تشکر می‌کنیم. ثانیاً تأکید می‌کنیم این کار را نیمه‌کاره نگذارید؛ میان راه خسته نشوید. این، برای همیشه است؛ این کاری است که به طور مستمر باید ادامه داشته باشد؛ این مثل خود نماز که تعطیل‌بردار نیست، توقف نمی‌پذیرد؛ چون غفلت انسان موجبات فراوانی دارد و خیلی چیزها انسان را غافل می‌کند. برای اینکه با این غفلت مبارزه بشود، نماز لازم است؛ صبح، نماز؛ ظهر، نماز؛ شب، نماز؛ نافله، فریضه. به اهمیت نماز، به تأثیر نماز، به شرائط معنوی نماز باید مردم را آشنا کرد و از همه‌ی ابزارهای مفید تبلیغ بایستی در این راه استفاده کرد. یک جمله راجع به این حرفی که از قول پاپ نقل شده است؛ عرض بکنیم که دنیای اسلام بحق در مقابل این حرف عکس‌العمل نشان داد. این اظهارنظری که از یک شخصیتِ روحانی مسیحی درباره‌ی اسلام با یک میلیارد و نیم انسانِ متدینِ به اسلام و با میلیونها کتابِ نوشته‌شده‌ی درباره‌ی اسلام، صادر شد، از دو جنبه قابل توجه است: جنبه‌ی اول که بیشتر هم امروز در دنیای اسلام و در این چند روز به آن توجه شده، مسأله‌ی تهمتی است که به اسلام متوجه شده است و این ایراد و این تهمت، ظلم به اسلام و بی‌انصافی درباره‌ی اسلام

است. اسلام را متهم کردن به اینکه از عقلانیت جداست و نسبت به عقل بی‌اعتناست، همان‌قدر ظالمانه است که انکارِ یک امر بدیهی؛ انکار منافع خورشید یا انکار نور خورشید. در کدام کتاب آسمانی این همه مخاطبان امر شده‌اند به تفکر، به تعقل؛ «لعلّکم تتفکّرون»، «لعلّکم تعقلون»؛ به تدبر در آیات تکوینی الهی. در کدام کتاب آسمانی در اولین خطاب به علم، به قلم، به تعلیم، توجه شده و اهمیت داده شده است. و امروز اگر دنیای غرب در کار علم و پیشرفت علمی موفقیتی دارد، کدام مورخ و مطلعِ باانصافی است که تصدیق نکند که این را از دنیای اسلام گرفته است. قرون وسطی که قرون تاریکی و ظلمت و سیاهی دنیای غرب و اروپا بود، دوران شکوفایی علم و تعقل و اندیشه و فلسفه و ابن‌سیناها و فارابی‌ها و افرادی این‌چنین، در دنیای اسلام است. مسأله‌ی جهاد اسلام را هم نفهمیدن و بد معرفی کردن، یک بی‌انصافی دیگر است. جهاد اسلام برای تحمیل عقیده نیست؛ برای مبارزه‌ی با کسانی است که انسانها را به بردگی می‌کشند. جهاد اسلام جنگ با ملتها نیست؛ بلکه جنگ با قدرتهای ستمگر و ظالم است. این، تاریخ اسلام است؛ این، عملکرد پیشوایان اسلام است؛ این، توصیه‌ی پیشوایان اسلام است. امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلوةوالسّلام) در خطاب و فرمان خود به مالک‌اشتر این جمله‌ی جاودانه و فراموش‌نشدنی را دارند که می‌فرمایند: کسانی که تو با اینها در آنجا مواجه می‌شوی، یا با تو از لحاظ عقیده یکسانند، یا «و امّا شریک لک فی الخلق»؛ یا در انسان بودن با تو شریک هستند. حتی کسانی که از لحاظ عقیده با تو همراه نیستند، ولی انسانند، باید با انسان برخورد تکریم‌آمیز داشت. «لا ینهاکم اللَّه عن الّذین لم یقاتلوکم فی الدّین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّوهم و تقسطوا الیهم انّ اللَّه یحبّ المقسطین» - این دستور قرآن است - با کفار، با کسانی که با شما همعقیده نیستند، اما به شما تجاوز نکردند؛ تعرض نکردند؛ تعدی نکردند؛ با شما ظالمانه برخورد نمی‌کنند، به اینها اعمال قسط کنید؛ نیکی کنید. «و ان تبرّوهم»؛ به آنها نیکی کنید. دستور اسلام این است. چطور کسی این را نفهمد و جهاد اسلامی را که مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملتهاست؛ مبارزه‌ی رها کردن ملتها از چنگال قدرتهای ستمگر ظالم است، این را این‌طور تفسیر کند، که متأسفانه در این بیانات تفسیر شده و متعلق به امروز هم البته نیست؛ قرنها روحانیهای اروپایی این حرفها را نسبت به اسلام می‌گفتند و ما در دورانهای اخیر تصورمان این بود که این حرفها تمام شده و روشنگریِ حقیقت کار خودش را کرده است؛ اما انسان متأسفانه باز می‌بیند که از این حرفها بر زبانهایی که نباید جاری شود، جاری می‌شود. جنبه‌ی دوم قضیه، به نظر من از جنبه‌ی اول مهمتر است و آن، سیاستهای پشت‌پرده‌ی اینگونه بیانات است، که مسأله را برای ما روشن می‌کند. مسأله‌ی بحران‌آفرینی مذهبی در دنیا، قرار دادن اصحاب ادیان مختلف و مذاهب مختلف در مقابل هم، جلوگیری از همکاری ملتهایی که دارای عقاید مختلفند، ایجاد جنگ، ایجاد درگیری و ایجاد بحران، که این خواست قدرتهایی است که ادامه‌ی حیاتشان منوط به بحران‌آفرینی است؛ باید بحران‌آفرینی کنند تا بتوانند مقاصد خبیث خودشان را در میان جامعه‌ی بین‌المللی دنبال بکنند. من از این نگرانم که پشت سر این بیانات، بدبینی مسلمانان و مسیحیان نسبت به یکدیگر، کینه‌ورزی ملتهای مسیحی و مسلمان با یکدیگر، زشت کردن چهره‌ی مسلمین - بخصوص در کشورهایی که در آنجا در اقلیتند؛ مثل کشورهای اروپایی و امریکا - ایجاد بهانه‌هایی برای سرکوب جوامع مسلمان در این کشورها با اتهام واهی تروریست و امثال اینها فراهم شود. آنچه که پشت سرِ این قضیه هست، این‌جور سیاستهاست؛ این را باید توجه داشت. و گمان می‌کنم خود پاپ هم در این زمینه فریب خورده و توجه نکرده که پشت سر این حرف چیست و آن کسانی که وادار می‌کنند؛ زمینه‌سازی می‌کنند برای بیان این حرفها، چه مقاصدی دارند. چند سال قبل یکی از رؤسای اروپایی آمده بود تهران و در ملاقات با من، با یک تعبیری، اشاره‌ای کرد به جنگ مسیحی و مسلمان. من در مخاطبه‌ی با او اظهار تعجب کردم و گفتم مگر بناست جنگی بین مسلمانان و مسیحی‌ها بشود! گفتم مسلمانها انگیزه‌ی جنگیدن با مسیحیان را ندارند. در این صدسال اخیر هم - شاید هم بیشتر - هر چه جنگ در دنیا - جنگهای بزرگ - اتفاق افتاده است، جنگِ بین خود مسیحی‌ها بوده است؛ جنگ اول جهانی، جنگ دوم جهانی، جنگهای فرانسه و آلمان؛ اسم آوردم و به او گفتم که این جنگها بین دولتهای مسیحی بوده و بین مسیحیان و مسلمانان نبوده است. آن وقت، تعجب کردم از این که چرا این حرف را مطرح کرد. بعد از چندی این ماجرای برجهای

نیویورک اتفاق افتاد و اظهارنظر رئیس‌جمهور امریکا که: جنگ صلیبی شروع شده است! این شخصی که مورد بحث ماست - که با من صحبت می‌کرد - یکی از کسانِ اصلی‌ای بود که پس از بیانات جورج بوش در پروژه‌ی امریکایی - صهیونیستیِ حمله‌ی به عراق، دخالت مستقیم داشت. من آنجا توجه کردم که این حرفی که با من در اینجا مطرح شده بود، مسبوقِ به یک مذاکره، به یک گفتگو، به یک قرار در بین سران استکبار جهانی بوده است. آن کسانی که حلقه‌ی توطئه‌ی امریکایی - صهیونیستی را در مورد خاورمیانه تشکیل داده بودند، که قدم اولشان هم حمله‌ی به عراق بود. آنجا معنای آن حرف برای من آشکار شد؛ جنگ صلیبی! جنگ مسلمانان و مسیحیان! البته موفق نشدند. از آن روز تا امروز تلاشهای زیادی کردند. ماجرای کاریکاتورهای اهانت‌آمیز در همین سلسله است. ماجرای اظهارات اهانت‌آمیز بعضی از سیاستمداران و مطبوعاتیها نسبت به اسلام و مسلمین در امریکا و اروپا از همین مقوله است. این هم آخرین حلقه‌ی این سلسله است تا امروز، که متأسفانه این دفعه از زبان پاپ، از زبان یک روحانی مسیحی، صادر می‌شود. از بوش ما خلاف توقعمان نمی‌شود؛ چون بوش همین است. رئیس‌جمهور امریکا یعنی عنصری که برای قدرتها، کارتلها و تراستهای غارتگر جهانی کار می‌کند و به وسیله‌ی آنها انتخاب شده است و دستش در کارهای آنهاست. انسان از او تعجب نمی‌کند؛ اما از یک مقام روحانی خیلی تعجب‌آور است؛ خیلی مایه‌ی تأسف است که یک مقام روحانیِ ارشد در عالم مسیحیت وسیله‌ای بشود برای آن چیزی که سیاست عمده‌ی مستکبران و قدرتمندان و تجار زر و زور در سطح دنیاست! وسیله‌ای بشود برای سیاست عمده‌ی به غارت برندگان ثروتهای ملی و بحران‌سازها و برای آن چیزی که هدف آنهاست. مسلمانها باید به این توجه کنند. آن کسانی که در قبال این اظهارنظر غیرمنصفانه موضع می‌گیرند، توجه کنند که جهت حمله و حرکت آنها چه کسی باید باشد. آن کسی که این حرکت را در دنیا راه می‌اندازد و انگیزه دارد و منتفع و ذی‌نفع در این حرکت هست، پاپ و امثال پاپ نیستند، آنها قدرتهای جهانی و صهیونیستها و امریکا هستند. در این قضیه هم شیطان بزرگ است که در پشت پرده، نقش‌آفرینی می‌کند. ان‌شاءاللَّه امیدواریم که خداوند همه‌ی ما را حمایت کند؛ هدایت کند؛ دستگیری کند و بتوانیم در آنچه که وظیفه‌ی ماست، بصیر و هوشیار و کوشا ان‌شاءاللَّه حرکت کنیم؛ و کیدِ دشمنان اسلام و مسلمین را خداوند به خودشان برگرداند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان شرکت کننده در بیست و سومین مسابقات بین‌المللی قرآن

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قاریان شرکت کننده در بیست و سومین مسابقات بین‌المللی قرآن بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از برادران عزیزی که امسال هم مثل سالهای قبل، دل و محفل ما را به ذکر آیات الهی و تلاوت کلام الهی منوّر کردند، خیلی تشکر میکنیم. هم از قاریان محترم و مجریان برنامه‌های گوناگون در این جلسه تشکر میکنیم و هم از اداره‌کنندگان این جلسه و کسانی که زحمت این کار را سالهای متمادی است که بر دوش گرفته‌اند و ما را محظوظ میکنند. امسال برنامه‌ی ما از سالهای قبل هم بهتر بود؛ پیشرفت قراء جوان ما در تلاوت، محسوس است. الحمدللَّه، پی‌درپی این نسلهای قرآنی یکی پس از دیگری میآیند، استعدادهای خوب، دلهای پر از شوق و نفسهای گرم، در خدمت قرآن و تلاوت آن قرار میگیرند. این، بخشی از قضیه است؛ اما یک بخش لازم است. من همین‌جا این را عرض بکنم و تذکر بدهم، که اگر ما معتقدیم - که معتقدیم - که عمل به قرآن، اساس و محور احیاء قرآن است و مسئله به تلاوت و خواندن و اینها ختم نمیشود - که به آن اعتقاد داریم؛ معتقدیم باید به قرآن عمل کنیم، باید جامعه‌مان را قرآنی کنیم، باید فکرمان را قرآنی کنیم، باید عملمان را قرآنی کنیم، باید قرآن را باور کنیم؛ قرآن را باور کنیم و وعده‌ی قرآن را وعده‌ی صدق و حق بدانیم، همین‌طور که خود قرآن میفرماید: «و تمّت کلمة ربّک صدقاً و عدلاً لامبدّل لکلماته»؛ همچنانی که باید تعاملمان با شخص خودمان، با افراد خانواده‌مان، با افراد محیط کارمان، با افراد اجتماعمان، با مسلمین کشورهای دیگر، با قدرتها، با ملتها و همه‌ی اینها باید با نَفَس و روح قرآنی تنظیم بشود؛ اینها همه‌اش درست است و به آن اعتقاد داریم؛ احیاء

قرآن، عمل به قرآن و گرامیداشت قرآن این است؛ اینها درست - اما اینها معنایش این نیست که ما تلاوت قرآن را دست کم بگیریم. من میخواهم به شما «قرآنی»ها - که اهل تلاوت، اهل تجوید و اهل لحن و آهنگ و صوت و خواندن قرآنید - این را تأکید کنم، گاهی شنیده میشود که بعضی میگویند آقا به قرآن باید عمل کرد؛ خوب، این حرف درستی است؛ اما مقصودشان این است که تلاوت قرآن و آرایه‌های قرآنی را دست کم بگیرند! من با این مخالفم. تلاوت قرآن هم جزوِ یک مجموعه و منظومه‌ای است که اینها همه به هم متصل است؛ این هم بایستی مورد توجه قرار بگیرد و گرامی داشته شود. هم باید تلاوت بکنید و هم باید معانی قرآن را بفهمید؛ اگر معنای قرآن را فهمیدید، میتوانید بهتر تلاوت کنید. الان قراء حالا را با قراء بیست سال قبلمان مقایسه کنیم، که این حرکت قرآنی در کشور ما تازه و آرام‌آرام شروع شده بود؛ بعضیها خوب هم میخواندند، صداها خوب بود و شیوه‌های قراء معروف را هم یاد گرفته بودند و میخواندند؛ اما دلنشین نبود؛ چرا؟ چون از معانی و مفاهیم آیات هیچ سر در نمیآوردند؛ این معلوم بود. اما امروز آن‌طور نیست؛ امروز جوانهای ما این آیاتی را که میخوانند، خودِ کیفیتِ خواندنشان، حکایت از این میکند که اینها معنای آیه را می‌فهمند و به مفهوم آیه توجه دارند. پس اول باید خوب بخوانید؛ تلاوت را خوب، زیبا و جامع و صحیح بخوانید؛ دوم، معانی و مفاهیم قرآنی را بفهمید، و سوم، قرآن را حفظ کنید. حفظ قرآن خیلی مهم است. شما جوانها به این احتیاج دارید و میتوانید. وقتی شما حافظ قرآن هستید، این تکرار آیات قرآنی و انس دائمی با قرآن، به شما فرصت میدهد که در قرآن تدبّر کنید. «تدبر در قرآن» با همین‌طور خواندن و رد شدن به دست نمیآید؛ با یک‌بار و دوبار خواندن هم حاصل نمیشود؛ با تکرار و انس با آیه‌ای از قرآن و امکان تدبّر در آن به دست میآید. و چقدر لطایف در قرآن کریم هست که اینها را جز با تدبّر نمیتوان فهمید. بنابراین حفظ و فهم معانی قرآن و تلاوت آن لازم است. در مورد تلاوت قرآن هم ما هر سال به طور مفصل اینجا نکاتی را عرض کرده‌ایم و الحمدللّه روزبه‌روز هم جماعت قرآنی ما، هم دائره‌شان وسیع‌تر شده و هم از این جهت بهتر شده‌اند؛ با خواندن قرآن و کیفیت اثرگذاری با تلاوت آشنا شده‌اند. هر تلاوتی اثرگذار نیست؛ بعضی از تلاوتها هست که وقتی اجرا میشود، معانی قرآن را در گوش و دل و جان مخاطب رسوخ میدهد؛ دست یافتن به چنین تلاوتی، این باارزش است. ما میخواهیم به آنجا برسیم. البته شرط این، صدا هست، موسیقی هست، کیفیت ترکیب‌بندی آیات و تلاوتی که انجام میگیرد، هست؛ همه‌ی اینها مؤثر است. الحمدللّه جوانهای ما در این زمینه واردند و حرکتشان حرکت خوبی است و روزبه‌روز هم بهتر خواهد شد. من فقط این توصیه را بکنم. بعضی از شما عزیزان - چه آنهایی که حالا میخوانید و چه آنهایی که از سالهای قبل میخواندید - ما گاهی اوقات حقیقتاً - نه زبانی - از دل، شما را تمجید و تحسین میکنیم؛ اما معنای این تحسین، این نیست که شما بهتر از این که هستید، نمیتوانید بشوید. بنده همه‌اش ترسم از این است که شما جوانهای خوب ما - همین قراء خوبی که الان هستید و اینجا هم تعداد زیادی‌تان حضور دارید - خیال کنید اینجایی که شما رسیده‌اید، این پله‌ی آخر است. نه آقا، این پله‌ی آخر نیست. نباید توقف بکنید؛ باید به جلو حرکت کنید؛ باید پیش بروید و روزبه‌روز باید بهتر بخوانید و بهتر بشوید، که این ممکن هم هست. البته این به ترتیباتی از لحاظ تعلیم و کانونهای قرآنی احتیاج دارد و این دوستانی که دست‌اندرکار این مسائل هستند، بایستی مقدمات را فراهم کنند و صدا و سیما هم بایستی کمک بکند. اگر ان‌شاءاللّه تلاوت قرآن در جامعه‌ی ما همگانی شود، همه بتوانند قرآن را صحیح بخوانند و همه‌ی خانه‌ها موج شوق به تلاوت قرآن را در خود جای بدهند، آن وقت ما امیدمان به اینکه جامعه‌ی اسلامی و قرآنیِ به معنای واقعی در این کشور تشکیل بشود، بیشتر خواهد شد. ما امروز یک حکومت اسلامی و یک جامعه‌ی اسلامی هستیم؛ اما این قدمهای اول است. آن مقداری که ما از اسلام داخل کشورمان و داخل حکومتمان در گفتار و کردار دولتمردانمان مشاهده میکنیم، این، آن اقلِ قلیل از اسلام است؛ این کمتر از آن چیزی است که برای یک جامعه‌ی اسلامی مورد نیاز است. همه‌ی برکاتی که تا امروز بر نظام جمهوری اسلامی مترتّب شده، بر همین اقل قلیل مترتّب شده است. اگر ملت ایران توانستند بت استبداد را در این کشور بشکنند و فرو بریزند، اگر ملت ایران این جرئت و دلیری را پیدا کردند که احساس کنند میتوانند حرف زور را از هیچ‌کس در دنیا نپذیرند و

زیر بار آن نروند، اگر می‌بینید جوانهای ما در میدانهای علمی و عرصه‌های علمی به پیش میتازند و با یک تصاعد هندسی همین‌طور جلو و پیش میروند - خوشبختانه روزبه‌روز دامنه‌ی پیشرفت علمی در کشور ما گسترده‌تر میشود - و اگر می‌بینید نشانه‌هایی از اجرای عدالت در کشور ما هست - که البته عرض کردم فقط نشانه‌هایی از اجرای عدالت هست، تا اجرای عدالتِ به معنای کامل هنوز فاصله داریم - اگر اینها را مشاهده میکنید و خلاصه اگر می‌بینید در جامعه و کشور ما، معروف اسلامی، معروف و منکر اسلامی، منکر است، این به برکت همین اقل قلیل اسلامی است که ما در جامعه‌مان داریم. هر چه ما بتوانیم دامنه‌ی معرفت اسلامی، روحیه‌ی اسلامی و فهم اسلامی را توسعه بدهیم، این دستاوردها بیشتر و بیشتر و بیشتر خواهد شد و برای کشورهای دیگر هم الگو خواهد شد. امروز خوشبختانه ملتهای مسلمان احساس اعتزاز به اسلام میکنند؛ این خیلی مهم است! جوانها! یک روزی در دنیای اسلام بود - از جمله در همین کشور و در کشورهای دیگر - که جوان مسلمان هیچ از مسلمان بودن خودش، احساس افتخار نمیکرد، حتّی ننگشان هم میکرد؛ ننگشان میکرد بسم‌اللَّه بگویند، ننگشان میکرد جلوِ چشم دیگران نماز بخوانند؛ یک روزی این‌طوری بود. افتخار به تبعیت و پیروی و دنباله‌روی از یا غرب یا شرقِ آن روز - تفکرات مارکسیستی - افتخار به این چیزها بود. امروز ورق برگشته است؛ امروز اردوگاه شرق شکست خورد و اردوگاه غرب روزبه‌روز ناکامیهای بیشتری دارد پیدا میکند و روزبه‌روز بی‌آبروتر و بی‌حیثیت‌تر میشود؛ مدعیان دمکراسی، حقوق بشر و آزادی، خودشان را در دنیا رسوا کرده‌اند. اسلام روزبه‌روز بیشتر طلوع میکند و این خورشید اسلام همین‌طور دارد بالا میآید. ملتهای مسلمان به اسلام احساس عزت و افتخار میکنند. در همه‌ی کشورهای اسلامی این‌طور است؛ از شمال آفریقا تا شرق آسیا، همه همین‌طورند؛ در اندونزی، مالزی، هند، پاکستان، بنگلادش، این کشورهای منطقه‌ی شرق ما تا خاورمیانه، کشورهای عربی، کشور ترکیه تا کشورهای شما آفریقا - چه عربی‌شان و چه غیرعربی‌شان - آنجایی که مسلمانها و جوانهای مسلمان هستند، نسبت به اسلام احساس عزت می‌کنند. همین «احساس عزت» است که به آنها پیروزی میدهد؛ چرا همین حزب‌اللَّه لبنان - یک مشت جوان، بدون ساز و برگهای معمولی سیاسی و نظامی و اقتصادی متداول دنیا - بر یک ارتش کاملاً مجهز و مورد توجه و اعتماد قدرتهای بزرگ جهانی، پیروز شد؟ چون به برکت اسلام، اتکاءبه‌نفس داشت. این که میگویم عمل به اسلام، این است که ما حرف و وعده‌ی قرآن را قبول داشته باشیم، معنایش این است که وقتی قرآن میگوید «و لینصرنّ اللَّه من ینصره انّ اللَّه لقوی عزیز»، این را باور کنیم. اگر نصرت خدا کردید، «لینصرنّ اللَّه»، خدا شما را نصرت میکند. «انّ اللَّه غالب علی امره»، این را باور کنیم. این معرفت قرآنی به ما یک‌چنین باوری را میدهد؛ آن وقت ثمره و نتیجه‌اش در بیداری ملتها، در ضعف روزافزون قدرتهای متجاوز و در به هم خوردن برنامه‌ی متجاوزان و مستکبران برای کشورهای مسلمان، اینجاها ظاهر میشود. بنابراین با قرآن انس بگیریم، قرآن را باور کنیم و قرآن را بفهمیم. کار قرآنی در کشور ما خوشبختانه به صورت انبوه انجام گرفته و دارد انجام میگیرد؛ اما نباید این حرکت هرگز دچار وقفه بشود. و شما جوانهای قرآنی عزیز را - که با قرآن مأنوس و مفتخر به قرآن هستید - توصیه می‌کنم که این راه و شیوه را و این منهج مبارک را ادامه دهید و دنبال کنید؛ و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز برکاتش عاید شما و ملتتان و کشورتان خواهد شد. به میهمانانی هم که در این جلسه هستند، خوش‌آمد عرض میکنیم؛ به قراء و اساتید و اینهایی که خواندند و آنهایی که نخواندند، به همه‌شان خوش‌آمد میگوییم و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این برنامه‌های مسابقات قرآنی هم که ظاهراً از امشب گویا شروع خواهد شد، ان‌شاءاللَّه با توفیق کامل انجام بگیرد. پروردگارا! تو را به عزت و جلالت و به رحمتت سوگند میدهیم ما را بندگان صالح و شایسته‌ی خود قرار بده. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار؛ با قرآن بمیران؛ با قرآن در قیامت محشور کن. پروردگارا! قول و فعل ما را قرآنی قرار بده. پروردگارا! دشمنان قرآن، توطئه‌گران علیه قرآن و کسانی که نمیتوانند تداوم حضور قرآن را در جامعه‌ی اسلامی ببینند، آنها را مغلوب و منکوب بفرما؛ مستکبران را مغلوب کن. پروردگارا! در این روز ماه رمضان و در این ساعت نزدیک افطار، رحمت و مغفرت و لطف خودت را متوجه ما بگردان؛ ما را بیامرز؛ روزه و نماز و تلاوت ما را به کرم و فضلت قبول کن. پروردگارا! باران فیض و رحمت خود را بر همه‌ی بلاد و کشورهای

اسلامی فرو بیاور. پروردگارا! ما را قدردان قرآن و روح قرآنی قرار بده؛ ما را در خدمت قرآن قرار بده. رحم اللَّه من قرأ الفاتحهٔ مع الصّلوات

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برادران و خواهران عزیز، استادان محترم و اعضای هیئتهای علمی دانشگاهها، خیلی خوش آمدید. مقصود اصلی از این جلسه – که چند سالی است هر سال ما این را داریم – دو چیز است؛ اگر چه مقاصد دیگری هم ممکن است در کنار این دو چیز بر این محفل دوستانه و صمیمی مترتّب بشود. اول از آن دو چیز، اعلام احترام به مقام استاد و مقام علمی شخصیتهای علمی کشور است. ما خواستیم با این نشست، با این فرصت نسبتاً وسیع چند ساعته‌ای که هر سال اینجا گذاشته میشود و میدانی که اساتید محترم پیدا میکنند تا نظرات خودشان را در یک تریبون عمومی و سراسری – که پخش خواهد شد – بیان کنند، تکریم خودمان را نسبت به اساتید محترم اعلام بکنیم و نشان دهیم. و این به نظر ما، یک هدف مهمی است. اگر ما از عالِم تکریم کردیم، علم تکریم خواهد شد و اگر علم تکریم شد، رشد و رواج و گسترش خواهد یافت؛ و ما برای آینده‌ی کشورمان، به این احتیاج داریم. هدف دوم این است که در یک جلسه‌ی دوستانه و صمیمی، دور از رسمیتهای سمیناری و تقیّداتی که معمولاً ـ وجود دارد، جمعی از زبدگان و فرزانگان و مطّلعان امور دانشگاه و علم کشور، عمده‌ترین مسائل دانشگاهها را اینجا مطرح کنند؛ البته مسائل مربوط به جنبه‌های علمی دانشگاه و آن چیزهایی که به اساتید، بیشتر مرتبط می‌شود، تا فضای این جلسه و فضای ذهن مسئولان علمی کشور و به تبع آن، فضای عمومی کشور با مهمترین مسائل دانشگاهها و نیازهای آنها و آینده‌نگریهایی که در این زمینه میشود کرد، آشنا بشود. ما هر سال که این جلسه را داشته‌ایم، من خودم شخصاً از بیانات دوستانی که اینجا صحبت کردند، بهره‌مند شدم و استفاده کردم؛ نکات خوبی برای من روشن شده و به دنبال آن، اقدامات مناسبی و خوبی هم صورت گرفته است. هیچ شک نکنید که ما در این ده، دوازده سال اخیر، یک حرکت نوِی را در زمینه‌ی پیشرفت علم، رشد علم، رشد تحقیق و تنوّع و نوآوریهای گوناگون آن، داریم در کشورمان تجربه میکنیم؛ اگرچه از اول انقلاب این حرکت آغاز شده، اما در این سالهای اخیر، رشد بیشتر و بهتری داشته است؛ لکن اینها هنوز گامهای بسیار اوّلی و ابتدایی است. لذا ما همچنان به نظرات، پیشنهادها و نکته‌بینی‌های شما برای پیشرفت علم در کشور نیاز داریم. در این جلسه، بخشی از این نیاز ان‌شاءاللَّه برآورده خواهد شد. حالا من آماده هستم. هدف، اظهارات من نیست؛ من در این جلسه مایلم بیشتر شنونده باشم. حالا اگر وقتی در آخر باقی ماند، چند جمله‌ای هم عرض خواهم کرد؛ اما عمده ترجیح میدهم که من در این جلسه بشنوم. * * * مطالبی که شنیدیم به نظر من مطالب مفید و متنوّعی بود؛ ممکن است بعضی از دوستان، بخشی از این مطالب را تصدیق نکنند، لکن طرح این موضوعات در این جلسه یقیناً مفید بود؛ ذهن ما و ذهن مسئولان و دست‌اندرکاران را باز میکند و بیش از پیش به جوانب و آفاق مختلف در زمینه‌ی مسائل دانشگاهی متوجه میکند. آنچه که من در این مجال کوتاه عرض میکنم، دو، سه مطلب و نکته‌ی کوتاه است: یکی این است که ما وقتی میخواهیم درباره‌ی نیازهای کنونی جامعه‌ی دانشگاهی و محیط دانشگاهی و علم حرف بزنیم، از دو دیدگاه، با دو زبان میتوانیم حرف بزنیم؛ یک زبان، زبان تشویق کننده و به حرکت درآورنده، و یک زبان، زبان مأیوس کننده و دلسرد کننده است. من خواهشم این است که اساتید محترم، مسئولان محترم در همه جا – سر کلاس، در مجامع علمی و در بیان گزارشها – آن زبان اول را به کار بگیرند، نه زبان دوم را. ما سرعت پیشرفتمان در این چند سال اخیر – طبق آمارهایی که بنده در اختیار دارم و به من ارائه داده‌اند – در دنیا، درجه‌ی اول است. من اخیراً مراجعه نکرده‌ام؛ اما این آمار را حدود یک ماه و نیم پیش دیده‌ام؛ آمار حساب‌شده‌ای است و دقیق و درست است. سرعت پیشرفت علمی کشور ما در سطح دنیا در درجه‌ی اول است، نه در سطح منطقه. لکن آنی که بالفعل دست ما را گرفته و آن نقطه‌ای که بالفعل در آن قرار

داریم، چندان راضـی‌کننده نیست. این هر دو واقعیت، باید در کنار هم دیده بشود. هر دو درست است؛ هم اینکه ما الان کمبودهای زیـادی داریم، جایگـاهی که ایسـتاده‌ایم، جایگاهی نیست که ما را به عنوان یک عنصـر ایرانی و مسـلمان، و دارای نگاههای بلنـد به افقهـای دور راضـی بکنـد و هم اینکه در عین حال حرکتی که ما کرده‌ایم، این حرکت، حرکت بسیار خوب و پُرشـتابی بوده است؛ این شتاب را باید نگذاریم کم بشود. البته باید بیشترش هم بکنیم. من حدود یک سال و نیم پیش در یک مجمع علمی - شبیه همین مجموعه‌ی شـما، که جوانهـا و دانشـجوها و زبـده‌ها و اینها بودنـد - گفتم من انتظارم این است که ما پنجاه سال دیگر (نمی‌گویم ده سـال، پانزده سال دیگر) در دنیا و در سطح عالم، حرف اول علمی را بزنیم؛ یعنی مرزهای علم را ما تعیین کنیم. کار به جایی برسـد که زبـان مـا - که زبـان فارسـی است - در دنیـا زبـان علم بشود. این، آن افقی است که جلوِ چشم من است. برای اینکه به این نقطه برسـیم، اولاً بایـد باور کنیم که این میشود. اگر شـما که اسـتادید، آن آقا که دانشـجوست و آن شـخص سومی که مـدیر و در رأس تشـکیلات است، بـاور نداشته باشـد که این کـار عملی است، بدانیـد قطعاً نخواهیم رسـید. بایـد باور کنیم. من حرفم این است: من میگویم زمینه‌هـای این باور موجود است. اولاً اسـتعداد ما ایرانیها در زمینه‌های علمی، در دنیا اثبات شـده است؛ از طرق مختلف، این معنا تحقیق و بررسی شده است و از نظر من، قطعی است. در پیشرفته‌ترین دانشگاههای دنیا، عنصر ایرانی از متوسط استعدادهایی که در آن دانشـگاه بـوده، سـطحش بالاـتر اسـت؛ یعنی متوسـط اسـتعدادِ ایرانی از متوسـط اسـتعداد جهـانی، سـطحش بالاـتر اسـت. هم زمینه‌های طبیعی کشور، این را نشان میدهـد. ما در جای خوبی از دنیا قرار داریم، از جمعیت خوبی برخورداریم، با سطح جغرافیایی خوبی قرار داریم و با این نسبتی که ما از لحاظ جمعیت و سطح ارضیِ جغرافیایی نسبت به کل بشریت و کل عالم داریم، امکاناتمان بالاست و کشور فقیری نیستیم. من یک وقتی آمار اینها را در همین سخنرانیهای عمومی گفته‌ام و پخش شده، نمیخواهم تکرار کنم. مـا تقریبـاً یـک صـدمِ جمعیت دنیـا را داریم و یک صـدمِ وسـعت ارضـیِ کره‌ی زمین را هم داریم؛ آن وقت ذخایر ما در زمینه‌های مهمترین عناصـر تشـکیل‌دهنده و پیش‌برنـده‌ی تمدن کنونی دنیا - یعنی فولاد، مس و چند عنصـر دیگر - بیش از یک درصد است؛ سه درصد، چهار درصد، پنج درصد؛ به نفت یا گاز که میرسیم، ناگهان رشد جهشی‌ای هم مشاهده میکنیم. استعداد انسانی هست، استعداد طبیعی هست و تجربه‌ی کارکرد هم هست. ما نگاه میکنیم هر جایی که تلاش کردیم، زحمت کشیدیم و یک توجهی نشان دادیم، پیش رفتیم. خوب، حالاـ آقـای دکتر مرنـدی رنجهـا و دردهـا و غصه‌هـا و نگرانیهـای سه، چهـار سال اولِ انقلاب در زمینه‌ی کمبود پزشک، کمبود استاد دانشـگاه و کمبود فضای آموزشی دانشگاه و آموزش و پرورش را بیان کردند؛ یک داستانی است، که آن روزهـا از مشاهـده‌ی این کمبودهـا، چه بر ماهـا میگـذشت! برای جراحی قلب، هفت، هشت سال در این کشور وقت داده میشـد. یـک نفر میخواست مثلاًـ برود قلبش را عمل جراحی کنـد، دریچه‌اش را عوض کنـد، یا عمل پیونـد رگ و غیره انجام دهـد، بایستی هشت سـال منتظر میمانـد! این مـال بیست سـال پیش است. خیلیهـا هم میمردنـد. مـا امروز وقتی به آن گذشـته نگاه میکنیم، می‌بینیم حرکت کشور در این زمینه‌هـا، یـک حرکت غیر قابـل تصوری است؛ حرکت، خیلی خوب بوده. کـار کردیم، نتیجه‌اش را هم داریم مشاهده میکنیم. همین رویان(۱) - که آقـای دکتر گُورانی گزارش دادنـد - و این ماجرای سـلولهای بنیادی که اینها با امکانات کم توانسـتند به آن دست پیـدا کننـد و پیشـرفتی که در این زمینه کرده‌انـد و در این سـمیناری که دو سـال قبـل در اینجا تشـکیل شـد و دانشمندان دنیا، آمدند و با آنها مصاحبه شد و گواهی و اظهار شگفتی کردند؛ اینها یک داستانهایی است که واقعاً جا دارد به عنوان مایه‌هـای افتخـار، جلوِ چشم مـا باشـد. مـا شخصـیتهایی از قبیـل مرحـوم دکـتر کـاظمی آشتیـانی - که حالاـ من مقیّـدم از این جوان پاکبـاخته‌ی مؤمنِ فاضـلِ کارآمـد، و مـدیر حقیقتـاً انقلابـی و مؤمن اسم بیـاورم - داریم و الاـن هم در کشور، فراوان هسـتند و در بخشـهای مختلف دارنـد کار میکننـد؛ و کارهای خوبی هم انجام گرفته است. وضع دانشـگاههای ما امروز با بیست، بیست‌وپنج سال قبـل قابـل مقـایسه نیست؛ پیشـرفتهایمان خیلی خوب است. البته من یک اشاره‌ای بکنم به آن آمارهایی که گفتیم تحلیل لازم دارد و آنچه که آقـای دکتر ملک‌زاده گفتنـد. ببینیـد این معیارهـا و ملاکهـا، و عناصـر نمره‌دار برای اینکه یـک دانشـگاهی نمره بیـاورد یا

نیاورد، همه‌اش عناصر علمی نیست؛ گاهی یک عناصری است که شما اصلاً قبولش ندارید؛ من نمیخواهم حالا تصریح کنم. بنده این عناصر تشکیل‌دهنده و نمره‌آور را برای اینکه یک دانشگاه در آمارهایی جهانی نمره بیاورد، دیدم؛ بعضی از اینها را شما قبول ندارید. اگر زمان وزارت آقای دکتر ملک‌زاده یا آقای دکتر مرندی یا آقای دکتر فاضل یا دیگران بنا بود که این معیارها اقدام بشود، خودِ این وزرا حاضر نبودند با فرهنگ اسلامی و ایرانی ما قبول کنند. یک مقداریش هم البته مسائل علمی است. شکی نیست که ما در آغاز کاریم؛ من اول هم گفتم، قدمهای اولیم. باید این قدمها را پی‌درپی برداریم، باید پیش برویم و باید باور کنیم که «میتوانیم». من حرفم این است. شما با این باور و با این نگاهِ همراه با اذعان و قبول قابلیتِ این جوانهای مؤمن ما و پیشرفتی که کرده‌اند، کمبودها را یکی یکی بشمرید؛ هیچ اشکالی ندارد. این ما را تشویق خواهد کرد به این که این کمبودها را کم کنیم و روزبه‌روز پیش برویم. جوانی هم که از شما این را میشنود، همچنین تشویق خواهد شد به اینکه پیش برود و شوق و امید پیشرفت در دل او بیشتر خواهد شد؛ برخلاف اینکه ما نگاهمان، نگاه منفی باشد، نگاه مأیوس‌کننده باشد، که این را من قبول ندارم. نکته‌ی دوم و به نظر من نکته‌ی اساسی؛ شما آقایان و خانمهایی که اینجا تشریف دارید، گزیده و نمونه‌ای هستید از اساتید کشور. آنچه که اساتید ما برای پیشرفت علم، وجهه‌ی همت خودشان باید قرار بدهند، اولاً «شجاعت علمی» در همه‌ی بخشهاست؛ هم در بخشهای علوم انسانی، هم در بخشهای علوم تجربی، هم در بخشهای نزدیک به عمل و فناوری، و هم در بخشهای علوم پایه. نظریه را دنبال کنند، تولید کنند، خلق کنند، ابداع کنند، نقد کنند؛ چشم‌بسته و تقلیدی نباید کار را دنبال کرد. مشکل ما در گذشته همیشه این بوده که در زمینه‌های مختلف – در همه‌ی زمینه‌های علمی – چشم‌بسته و تقلیدی نگاه کردیم که ببینیم غربیها چه میگویند. درست است که غربیها حداقل دو قرن، دو قرن و نیم از ما در حرکت علمی جلوتر بودند و به مناطق خیلی عجیب و باورنکردنی‌ای هم رسیدند؛ در این تردیدی نیست. ما هم عقب ماندیم؛ با همه‌ی افتخارات گذشته‌مان، به خاطر تنبلیها و سوءسیاستها؛ در این تردیدی نیست. اما من قبلاً هم گفته‌ام، ما از شاگردی کردنِ پیش کسی که بلد است، ننگمان نمی‌آید؛ ولی میگوییم نباید فکر کنیم که ما همیشه باید شاگرد بمانیم. معنای این نگاه تقلیدی، این است: ما همیشه باید شاگرد بمانیم. نوآوری لازم است. اعتماد به نفسِ شخصی و اعتماد به نفسِ ملی در اساتید ما، یک ضرورت است. اولاً، استاد ما شخصاً اعتماد به نفس داشته باشد و کار علمی بکند. به آن کار علمی‌اش تکیه بکند و افتخار کند. ثانیاً، اعتماد به نفسِ ملی داشته باشد. به قابلیت و تواناییهای این ملت اعتماد داشته باشد. اگر این معنا در یک استاد وجود داشته باشد، این سرریز خواهد شد در محیط درس، در کلاس درس، در انتقال به دانشجو و تأثیر تربیتی خودش را خواهد گذاشت. و ثالثاً پرکاری؛ ما یک مقداری از ناحیه‌ی کم‌کاریهایمان و تنبلیهایمان – در بخشها و سطوح مختلف – ضربه خوردیم. باید کار کرد و از کار نباید خسته شد. بنابراین نوآوری و ابتکار، شجاعت علمی، اعتماد به نفس شخصی و ملی و کارِ متراکم و انبوه، علاج کارِ پیشرفت علمی ماست. مخاطب این هم اساتید دانشگاهند. نکته‌ی سوم این است که – این شاید دنباله‌ی آن مطلب قبلی باشد – بنده از چند سال قبل از این، مسئله‌ی تولید علم و نهضت علم و خطشکنی علمی را مطرح و درخواست کردم. امروز خوشبختانه این به یک خواست عمومی در محیطهای دانشجویی و علمی تبدیل شده است. می‌بینیم بارها از زبان دانشجوها و اساتید تکرار میشود. ما هم با پیشرفتهایی که در زمینه‌های مختلف علمی و فناوری داشته‌ایم – که خوب، خیلی‌هایش هم آشکار است و در تبلیغات آمده؛ مثل مسائل مربوط به انرژی هسته‌ای و غیره؛ خیلی‌هایش هم نیامده؛ یعنی واقعاً کارهای نیمه‌کاره‌ای است که در جهت کاملتر شدن و کامل شدن هست، و ما در کشور زیاد داریم – به این چیزها افتخار میکنیم. و همین‌طوری که گفتم، نگاهمان نگاهِ امیدوارانه است و به عنوان اینکه «ما میتوانیم». اما یک نکته را باید بگوییم: خطشکنی علمی و عبور از مرزهای علم همچنان در کشور ما، جدی نشده است. ما میخواهیم علما و دانشمندان ما، راههای میانبر را پیدا کنند؛ راههای کشف نشده را از این بینهایت مسیرهایی که در عالم طبیعت وجود دارد و بشر باید یکی پس از دیگری کشف بکند. ما میخواهیم راههای کشف نشده را کشف بکنیم. اینی که میتوانیم فلان ابزارِ فناوری را، فرض کنید سانتریفیوژرا برای کار هسته‌ای، که دیگران

قبل از ما، سالها پیش، پیدا کردند و تولید کردند و استفاده و بهره‌برداری کردند، خودمان بسازیم، البته کار بزرگی است که بدون کمک دیگران توانسته‌ایم انجام بدهیم و نسلهای جدید آن را تولید کنیم، در این شکی نیست؛ اما این یک کار بکر نیست؛ این کار انجام شده و راه رفته‌ای است که دیگران رفته‌اند و ما هم که بنا بوده تا پنجاه سال دیگر، تا صد سال دیگر محروم بمانیم - بنا نبود این فناوری و این دانش به کشوری مثل کشور ما و ملت ما داده بشود - جوانها، دانشمندان و پژوهشگران ما توانسته‌اند با پیگیری و تلاش خودشان به دست آورند و این چیز باارزشی است؛ اما من میگویم در زمینه‌ی علم و فناوری، آن کاری را که ذهن بشر به آن دست نیافته است، آن را وجهه‌ی همت قرار بدهید و دنبال بکنید؛ این طوری است که ما خط مقدم علم را شکسته‌ایم و یک قدم به جلو برداشته‌ایم. آن وقت میتوانیم این را ادعا بکنیم؛ و این ممکن است. البته برداشتن قدمهای جدید، مستلزم پیمودن راههای رفته‌شده و طی‌شده‌ی به وسیله‌ی دیگران است؛ در این شکی نیست. اما هیچ‌وقت نباید ذهن را از کاوش و جستجو برای یافتن راههای میانبر محروم و ممنوع کرد. ما این را در کشور لازم داریم. یک نکته که در بیانات بعضی از دوستان هم بود - بیان هم کردند و من هم اینجا یادداشت کرده بودم که رویش تکیه بکنم - این است که ما باید تحقیق را، که حقاً و بدون شک باید پژوهش و تحقیق مورد توجه و اهتمام بیشتری قرار بگیرد، در کشور اولاً- با توجه به نیازهای آن، هدفدار کنیم؛ یعنی ببینیم واقعاً کشور به چه احتیاج دارد و پژوهشها را در جهت نیازهای کشور قرار بدهیم، که در خلال بیانات بعضی از دوستان هم روی آن تکیه شده بود و کاملاً هم درست است. و این لازمه‌اش این است که ما بانک اطلاعات و مرکزی داشته باشیم. همه بتوانند بدانند چه لازم است، چه انجام شده است و چه لازم است برای تکمیل یک پژوهش، تا بتواند این قطعات گوناگون در کنار هم جمع بشود. این هم یک نکته‌ی ذیل همین نکته است - که باز بعضی از دوستان تذکر دادند و من هم یادداشت کردم - که ما باید نظام اعطای امتیازات علمی را در دانشگاه تطبیق کنیم با این چیزها. والّا صرف اینکه مثلاً یک مقاله در یک مجله‌ی آی.اس.آی منتشر کرده یا چه تعداد مقاله منتشر کرده، کافی نیست؛ یعنی محقق و پژوهشگر ما نباید برای کسب رتبه‌ی علمی به دنبال این باشد که مقاله‌ای را تهیه و تولید کند که برای کشور هیچ فایده‌ای ندارد و هیچ خلأیی از خلأهای پژوهشی کشور را پر نمیکند. بله، آن کسی که آن را در مجله چاپ میکند، ممکن است برایش مفید باشد یا برای کس دیگری و جای دیگری مفید باشد؛ اما برای کشور مفید نیست. این کار را می‌کند صرفاً برای اینکه رتبه‌ی علمی به دست آورد. این نظام باید به هم بخورد؛ این درست نیست. نظام اعطای امتیازات علمی و آیین‌نامه‌هایی که در این زمینه هست، باید تطبیق کند با همین مطلب که کدام تحقیق منطبق است با نیاز کشور، و کدام تحقیق، تکمیل‌کننده‌ی یک زنجیره‌ی تحقیق و پژوهش است. ما گاهی در زمینه‌هایی یک زنجیره‌ای داریم؛ حلقه‌های وسطِ این زنجیره مفقود است. تأمین این حلقه‌ها خیلی اهمیت خواهد داشت. پس هدفدار کردن تحقیق علمی با توجه به نیازهای کشور و نیازهای صنعت و بقیه‌ی بخشهای حیاتی کشور است. یکی هم مسئله‌ی تربیت دینی دانشجویان است. امروز خوشبختانه در سطح دانشگاههای کشور، ما اساتید مؤمن، مخلص، دارای باورهای عمیق دینی و دارای حس اعتماد به نفس ملی، فراوان داریم. اینها تربیت‌شده‌های دوران انقلاب هستند که خوشبختانه در سطح دانشگاه، در همه جا، با پایه‌های والای علمی مشغول خدمت هستند؛ که این مایه‌ی خرسندی و افتخار است. تربیت دینی دانشجویان، بایستی یکی از اهداف مجموعه‌ی اساتید دانشگاهی کشور باشد. دانشجو را باید هم متدین و هم دارای باورهای ملی - همان اعتماد به نفس ملی که عرض کردیم - بار آورد. خلاف این را من گاهی از بعضی از دانشگاهها و بعضی از کلاسهای درس میشنوم. استادی میآید طوری درباره‌ی کشور حرف میزند که دانشجو از اینکه ایرانی است، بیزار میشود. این بی‌انصافی است؛ این برخلاف مصلحت این جوان و برخلاف مصلحت این نسل عمل کردن است. باید جوان را به هویت ملی و باورهای ملی خودش پایبند کرد؛ طوری که افتخار کند که ایرانی است و افتخار هم دارد. واقعاً افتخار دارد ایرانی بودن؛ آن هم ایرانی که امروز به خاطر مواضع سیاسی‌اش و مواضع بین‌المللی‌اش در دنیای اسلام، عزیزترین است. اگر شما امروز در همه جای دنیای اسلام بروید، نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، عزیزترین ملت در چشم ملتها هستند؛ از شرق

دنیای اسلام بگیرید تا غرب دنیای اسلام؛ از آسیا تا آفریقا؛ همه جا همین‌طور است. خوب، جوان ایرانی به این موقعیتی که دارد، علاوه‌ی بر مواریثِ فرهنگیِ تاریخی‌اش و افتخارات تاریخی‌اش، و علاوه بر استعدادهای موجود کشور - انسانی و طبیعی - چرا دلخوش نباشد؟ چرا او را مأیوس کنیم؟ از این چیزها گاهی مشاهده میشود، که البته برادران و خواهران عزیزی که اینجا تشریف دارید و همچنین بقیه‌ی اساتید، این را جزوِ وظایف خودشان بدانند. احیاء و رشد بخشیدنِ به هویت اسلامی و دینی و ایرانیِ جوانمان، یکی از مهمترین مسائل ماست و کمک فراوانی هم به پیشرفت کشور میکند. وقت تمام شد. از جلسه‌ی امروز بنده خیلی خرسندم. از دوستانی که در بهره‌مندی ما از این مجلس همکاری و کمک کردند، چه شما برادران و خواهرانی که اینجا تشریف آوردید، چه کسانی که صحبت کردند و چه دوستانی که مدیریت جلسه را بر عهده داشتند، من از همه‌شان صمیمانه سپاسگزارم و امیدوارم که خداوند برکات و رحمت خودش را در این ماه - بالخصوص - و در همه‌ی ایام سال، ان‌شاءاللَّه بر شما برادران و خواهران عزیز و محیط علم و دانشگاه کشور نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------------------

-- ۱) پژوهشکده‌ی رویان در سال ۱۳۷۰ به عنوان مرکز جراحی محدود با هدف درمان، پژوهش و آموزش ناباروری افتتاح گردید و در سال ۱۳۷۷ مجوز مرکز تحقیقات علوم سلولی را از شورای گسترش دانشگاههای علوم پزشکی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی دریافت نمود. این پژوهشکده، فعالیتهای پژوهشی و آموزشی و نیز درمانی خود را در قالب شش گروه پژوهشی جنین‌شناسی، ناباروری مردان، ناباروری زنان، ژنتیک تولید مثل، اپید میولوژی و بهداشت ناباروری و نیز سلولهای بنیادی (بنیاخته‌ها) انجام داد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه رب العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الطّیبین الطّاهرین المعصومین و اصحابه المنتجبین و صلّ علی ولّی امرک و حجّتک علی خلقک اجمعین. از خداوند متعال از اعماق دل به خاطر لطفهای پی‌درپی و بی‌پایان بر این ملت، متشکریم و امیدواریم که این ماه مبارک و این ایام سرشار از برکت، باز هم برای ملت ما زمینه‌ساز خیرات بیشتر و برکات افزونتری از طرف پروردگار بشود. عرض ما به شما برادران و خواهران عزیز - که مسئولان کشور و متصدیان امور اداره‌ی این ملت بزرگ هستید - این است که بیایید همه به وظایف سنگینی که خدای متعال بر دوش یکایک ما گذاشته، عاملتر و به عهد خودمان با خدا پایبندتر بشویم. این همه‌ی حرف و عرض ما با شماست. بدون کمک خدا، هیچ عزت و هیچ سعادتی نصیب هیچ فرد و ملتی نخواهد شد. و کمک الهی هم یک زمینه‌ها و یک موجباتی دارد؛ کما اینکه در دعا عرض می‌کنیم: «اللّهم انّی اسئلک موجبات رحمتک». از جمله‌ی مهمترین این موجبات رحمت الهی، همین است که مسئولان کشور و مدیران بخشهای مختلف، پیش خدای متعال و مردم احساس تعهد کنند. این احساس هر چه بیشتر بشود و به دنبال خود تلاش و تحرک بهتر و قویتری به وجود آورد، یقیناً رحمت الهی بیشتر شامل حال ما خواهد شد. باید حرکت کنیم و این حرکت را با نیت الهی و با نیت قربت همراه کنیم و بدانیم که در آن صورت، دستگیری خدا و تفضلات الهی حتمی است. حالا ـ ماه رمضان، فرصت مناسبی است؛ چون «لعلّکم تتّقون»؛ اصلاً خدای متعال روزه را با این هدف مقرر فرموده است؛ لااقل یکی از اهداف واجب شدن روزه در این ماه - که شاخصه‌ی مهم این ماه است - همین تحصیل تقواست. در این دعای روزانه، بعد از نمازها می‌خوانیم: «و هذا شهر عظّمته و کرّمته و شرّفته و فضّلته علی الشّهور»؛ خدای متعال این ماه را بر ماههای دیگر، فضیلت داده است. یکی از چیزهایی که این ماه را فضیلت داده، همین «روزه» است؛ یکی از چیزها «نزول قرآن» است؛ یکی از چیزها «شب قدر» است؛ که اینها در همین دعا به عنوان شاخصه‌های این ماه ذکر شده است. این، ظرف مساعدی برای رشد و نموّ ماست؛ همچنانی که هر کدام از فصول سال، برای تحرکات عالم

طبیعت، یک اقتضای طبیعی دارند، همین‌طور فصولی از سال، مقطعهایی از روزها و شبها و هفته‌ها و ماهها، یک اقتضائاتی برای رشد و نموّ و تحرک معنوی و باطنی انسانها و تعالی آنها دارند. شب جمعه یک خصوصیتی دارد؛ روز جمعه یک خصوصیتی دارد. از این ساعات، تعجب هم نباید کرد؛ همچنانی که در طبیعت مادی یک خصوصیتی دارند، در این طبیعت معنوی، در روح انسان، در تعالی انسان، در قبول اعمال و در تأثیر اعمال عبادی هم یک خصوصیاتی دارند؛ همان‌طور که عرض کردیم مثل روز جمعه، شب نیمه‌ی شعبان و اوقاتی که بخصوص از طرف شرع مقدس معین شده است؛ «ایاما معدودات» که درباره‌ی ماه رمضان است یا ایام ذی‌حجه و از این قبیل. انتخاب این روزها تصادفی نیست، که حالا ماه رمضان از لحاظ طبیعت و تأثیر با ماه رجب یا ماه ذی‌قعده یکسان باشد؛ نه، یک خصوصیتی دارد؛ مثل همان خصوصیت فصول که عرض کردیم. از این استفاده کنید. در یک روایتی هست که نبی مکرّم اسلام (صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم) در آستانه‌ی ماه رمضان خطاب به مردم فرمودند: «سبحان‌اللّه! ماذا تستقبلون و ماذا یستقبلکم»؛ شما به استقبال چه دارید میروید! و چه به استقبال شما دارد میآید! این همان تجلیل ماه رمضان با این زبان است. چشم حقیقت‌بین و باطن‌نگر نبی مکرّم برکات ماه رمضان را می‌بینند. روزه یک فرصت است، با همین آثار و برکاتی که درباره‌ی روزه شنیده‌اید و میدانید. یک روایتی از امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلوةوالسّلام) هست که روزه را به روزه‌ی جسم و روزه‌ی جان تقسیم میکند. درباره‌ی روزه‌ی جسم میفرماید: «صوم الجسد الامساک عن الاغذیه بأرادة و اختیار»؛ روزه‌ی جسم این است که انسان خوراکیها را با اراده و اختیار خود مصرف نمیکند؛ «خوفا من العقاب و رغبة فی الثواب و الاجر»؛ با این انگیزه، انسان از غذا اجتناب میکند. این روزه‌ی جسم است. اما روزه‌ی جان: «و صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر المآثم»؛ این، روزه‌ی جان است که حواس پنجگانه را از همه‌ی گناهان ممنوع کنید و امساک بدهید. «و خلوّ القلب من جمیع اسباب الشرّ»؛ دل را از اسباب و موجبات شرّ خالی کنید؛ این، روزه‌ی جان است. حالا اسباب شرّ چیست؟ امساک از گناهان حواس خمس، برای کسی که اراده‌ی امساک داشته باشد، آسان است؛ اینکه دست، چشم، گوش و زبان انسان مرتکب گناه نشود؛ لیکن آن امساکِ خلوّ قلب از اسباب الشرّ، خیلی سخت است؛ این سخت‌تر است و تمرین و مجاهدت میخواهد. و دوستان عزیز! من و شما مخاطبان این دستوریم؛ این مجاهدت، بر عهده‌ی ماست؛ واقعاً تأثیر گناهی که از ما سر میزند، با گناهی که از یک انسان معمولی - که در جامعه مسئولیتی ندارد - سر میزند، تفاوت میکند. باید هم نسبت به گناه قلبی و هم گناههای شخصی، خیلی مراقب باشیم. گناه اسباب شرّ، «حسد»، «حرص» - حرص به دنیا، حرص به جمع مال، افزون‌خواهی دنیوی - «بدخواهی نسبت به دیگران» - بددلی، بدخواهی، سوءظن - «نخوت و کبر» - خودبرتربینی، دیگران را کوچک دانستن، تحقیر کردن، مردم را حقیر شمردن - است. این شروری که در عالم به وجود میآید، از همین چیزها به وجود میآید. در انسانهایی، نخوت آنها، کبر آنها، حرص آنها، حسد آنها، بخل آنها و شهوت‌خواهی‌شان، آنها را به حرکاتی وادار میکند که تأثیر عمیق این حرکات در آغاز راه، خیلی به نظر نمیرسد، لیکن به‌تدریج که پیش میرود، به فاجعه‌های انسانی و تاریخی تبدیل میشود، که میمانند. وقتی این فجایع بزرگ تاریخی را نگاه میکنیم و به طرف سرچشمه‌ی این مفاسد میگردیم، میرسیم به چنین خصوصیاتی که در یک انسان و در یک شخص وجود دارد؛ افزون‌خواهی، حرص، بخل و شهوتی در یک انسان و در یک مجموعه‌ی انسانی وجود دارد، که منشأ همه‌ی ابعاد این فاجعه‌ی بزرگ شده است. «ریاکاری» و نقطه‌ی مقابل آن، «بی‌مبالاتی، پرده‌دری» هم از اسباب شرّ است. اینها چیزهایی است که انسان باید دلش را از آنها خالی کند. ماه رمضان، ماه تمرین و تربیت ما برای این چیزهاست. ما باید در این راه قدم بگذاریم و حرکت کنیم. این باری که بر دوش مجموعه‌ی مسئولان گذاشته شده است، بار سنگینی است و البته بسیار مسئولیت پُرافتخار. نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که میخواهد سعادت مجموعه‌های انسانی را با همان پیامی که پیغمبران در طول تاریخ نبوتها آورده‌اند و به بشر رسانده‌اند، تأمین کند؛ و عملاً دارد پیام پیامبران را در مقابل پیام طواغیت عالم تصدیق میکند. طواغیت امروز هم هستند و بر اینها گران میآید و مقابله و معارضه میکنند. راه پیروزی در این چالش و رویارویی هم جز «ایستادگیِ همراه با ایمان و باورِ به خود و باورِ به راه خود» نیست؛ باید راه را

باور داشته باشیم: «آمن الرّسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ آمن باللّه»؛ یعنی آحاد مؤمنین به این راه، دست به دست هم بدهند و ایستادگی کنند؛ ایستادگی نشان بدهند. این راه پیشرفت و پیروزی است. اگر این کار را بکنند، پیروزی قطعی است. ما این را در طول این بیست‌وهفت سال تجربه کرده‌ایم. در میدانهای گوناگون، آنجایی که حرف خودمان را باور داشته‌ایم و پای آن حرف ایستاده‌ایم، آنجا پیش رفته‌ایم. در دفاع مقدس همین پیش آمد؛ در حفظ اساس این نظام مقدس، همین پیش آمده؛ در پیشرفت روزبه‌روز، بلکه ساعت به ساعتِ کشور در زمینه‌های مختلف، همین پیش آمده است. امروز شاخصهای پیشرفت و توسعه را که ما در کشورمان نگاه کنیم و با اول انقلاب مقایسه کنیم، اصلاً قابل مقایسه نیست. آن روز حدس هم نمیشد زد که با وجود آن مشکلاتی که سر راه هست، بشود به این نقطه رسید؛ اما به توفیق الهی رسیدیم. این، بر اثر ایستادگی همراه با باور بود؛ و راهش همین است. اگر مسؤولان کوتاهی کنند، این جزو گناهانی است که تأثیرش نه فقط برای اشخاص خودشان، بلکه برای ملت، تأثیر مخربی خواهد بود. گناهان مسئولان، علاوه‌ی بر گناهان شخصی آحاد مردم، یک سیاهه‌ای از گناهان است که مخصوص مسئولان است و یکی از آنها همین است: «کوتاهی کردن»؛ کاری را که میتوان انجام داد و میباید انجام داد، انجام ندادن. از جمله «دست‌درازی به اموال عمومی»، جزو گناهان من و شماست؛ یعنی من و شما هستیم که میتوانیم مرتکب این گناه بشویم؛ اما آحاد مردم نمیتوانند. تأثیرش هم نسبت به سرقتی که فلان آدم معمولی ممکن است بکند، به‌مراتب بیشتر و مضاعف است. «کُند کردن حرکت عمومی کشور با ایجاد یأس»، یکی دیگر از گناهان ماست. مردم را مأیوس کنیم، نیروی محرکه را مأیوس کنیم و افق را در چشم آن کسانی که بایستی با شوق و امید جلو بروند، تیره و تار نشان بدهیم؛ این کُند کردن حرکت مردم است؛ این یک گناه بزرگی است. یکی از چیزهایی که حرکت کشور را کُند میکند، تفرقه، اختلاف و دست به گریبان شدن است؛ این ایجاد اختلاف یا دامن زدن به اختلاف، جزو گناهان مخصوص طبقه‌ی ماها مجموعه‌ی مسئولان و سیاستمدارها - است. یا فساد اقتصادی؛ چه دست داشتن در فساد اقتصادی، چه چشم بستن بر فساد اقتصادی، چیزهایی است که حرکت عمومی کشور را کُند میکند. فساد اقتصادی، هم خودش یک کُندکننده است، از جهت اینکه فساد است و مسئله‌ی مالیه‌ی عمومی کشور را دچار مشکل میکند، هم انعکاسش در ذهن مردم از جهت دیگری موجب فساد است، که ناامیدی ایجاد میکند؛ لذا چه شرکت داشتن در یک فساد - العیاذباللّه و خدای نخواسته - چه دیدن و چشم بستن بر یک فساد؛ یا کشاندن مردم به فساد؛ نوع ادبیات، نوع حرف و کاری که مردم را نسبت به مسائل مفسدانه جَری و گستاخ کند - چه فساد مالی، چه فساد امور جنسی و امثال اینها - کُند کردن حرکت کشور است، و اینها گناهان ماست. ما باید مراقب باشیم؛ «لعلّکم تتّقون»؛ یعنی تقوا داشته باشید. مکرر عرض کرده‌ایم که تقوا، یعنی مواظب خود بودن. تقوا یعنی مراقب خودتان باشید و با چشم باز خودتان را زیر نظر بگیرید که دست از پا خطا نکنید. خیلی اوقات هست که چشم ما به خطاهای دیگران باز است، نگاه میکنیم ببینیم کجا یک اشتباهی، خطایی یا شبه خطایی کردند - که آن را در ذهن خودمان حمل بر خطا بکنیم - اما چشم‌مان به خطاهای خودمان بسته است؛ این بد است. ما به عنوان شخص، به عنوان مسئول، به عنوان مدیر - در هر رده‌ای - به اشکالات و خطاهای خودمان نگاه کنیم. البته این سخت است. برای انسان، تصدیق کردن به خطای خود، پیدا کردن خطای خود و محکوم کردن خود، کار آسانی هم نیست؛ اما این کارِ سخت را باید بکنیم. خدای متعال در معرض قیامت، در آن دادگاه سخت و دشوار، یقه‌ی ما را خواهد گرفت و از ما سؤال میکنند؛ و اگر حالا فکرش را نکنیم، آنجا در جواب درمیمانیم. این دعاها و کلمات مأثور ائمه (علیهم‌السّلام) در این ایام و شبها، یاد دادنِ نوعِ ارتباط ما با خداست که بتوانیم دائم روی خودمان اثر بگذاریم و خودمان را اصلاح کنیم. در دعای ابوحمزه داریم که: «اللّهم فارحمنی اذاً قطعت حجّتی و کلّ عن جوابک لسانی و طاش عند سؤالک ایّای لبّی»؛ خدایا! آن لحظه‌ای که در پاسخ به سؤال و مؤاخذه‌ی تو دست من از استدلال خالی بماند و نتوانم استدلال بکنم - چرا این اقدام را کردی؟ چرا این اقدام را نکردی؟ حالا از ما سؤال کنند، همین‌طور پشت سر هم محاجه میکنیم، استدلال میکنیم؛ اما آنجا دستمان از استدلال خالی خواهد ماند؛ چون حقایق روشن است؛ آنجا دیگر جای پشتِ‌هم‌اندازی نیست - آنجا به

من رحم کن؛ چون «و کلّ عن جوابک لسانی»؛ زبان انسان در مقابل سؤال و مؤاخذه‌ی الهی بند میآید. «و طاش عند سؤالك ایّای لبّی»؛ و ذهن انسان به هم میریزد. باید فکر آنجا را کرد. امروز من و شما در فرصت حیات و در فرصت نفس کشیدن،میتوانیم؛ و راهش هم همین مراقبت است و مراقبت هم در این ماه حاصل میشود و میتوان این مراقبت را حاصل کرد. این، حرف و عرض اصلیِ ماست. البته مخاطبِ درجه‌ی یکِ این توصیه‌ها هم خودِ این بنده هستم؛ چون از همه‌ی شماها بیشتر احتیاج دارم که این مراقبت را داشته باشم. حالا میگوییم، شاید ان‌شاءاللَّه خدای متعال اثری بگذارد و در این کلمات قرار بدهد؛ تا هم بر دل خود ما اثر کند، هم بر دل شما. و اما چند توصیه هم داریم که عرض میکنیم: یک توصیه، همین مسئله‌ی اختلاف است. مسئولان، سیاستمدارها، مدیران گوناگون و بخشهای مختلف - در دولت، در مجلس، در بخشهای تبلیغاتی، در بخشهای قضایی و گروههای گوناگون - مراقب باشند؛ زیرا اختلاف، به کشور لطمه میزند. ما خوشبختانه در طول این سالهای متمادی در مقابل پتکهای شکاف‌درست‌کن ایستادگی و مقاومت کردیم. به قصد ایجاد شکاف در این سد، پتکهای سختی وارد آوردند؛ اما نظام مقاومت کرد. در همه‌ی دورانها از اوایل انقلاب تا امروز، تشتّت، گفتگو و بگومگو بوده، چه در دوران حیات مبارك امام (رضوان‌اللَّه‌علیه)، چه بعد از او تا امروز؛ لیکن یک کمربندِ اعتقادی و ایمانیِ محکمی همیشه مانع شده از اینکه طرفین از دو طرف بیفتند و سقوط کنند. اگر کسانی هم به صورت نادر و تک‌تک از این قاعده‌ی کلی استثناء شدند، آنها در واقع به خودشان ضربه و لگد زدند و نتوانستند یکپارچگی نظام را از بین ببرند. یک وقتی حتّی سیاست رسمیِ دشمنان شد؛ گفتند بایستی ما در سطوح بالای نظام شکاف ایجاد کنیم؛ نشد و نتوانستند. البته خیلی هم فشار آوردند؛ ولی مسئولان به توفیق و کمک الهی مقاومت کردند. حالا هم همین تلاشها را دارند میکنند. البته امروز بحمداللَّه یکپارچگی‌ای که در مجموعه‌ی نظام مشاهده میشود، از همیشه بهتر و بیشتر است. اتحاد و ائتلاف و الفت قلبی عمیق‌تر از همیشه است؛ لیکن این توصیه‌ی من، باز یک توصیه‌ی لازمی است؛ مراقب باشید! دشمن بیدار است و سعی در ایجاد اختلاف و شکاف میکند. این، یکی از چیزهایی است که به نظر ما، همه باید مراقب باشند. حالا اختلاف سلیقه البته هست، حتّی اختلاف ذهن و فکر و مبانی مختلف هم در برخی جاها هست؛ اینها اشکالی ندارد. در زمینه‌های اقتصادی ممکن است اختلاف‌نظر باشد، در زمینه‌های سیاسی هم ممکن است اختلاف‌نظر باشد؛ ما اینها را نکوهش نمیکنیم؛ اختلاف‌نظر باشد؛ اما این اختلاف‌نظر به شقاق، نفاق، دست‌به‌گریبان شدن، یکدیگر را بر زمین زدن، نباید برسد. در مقابل دشمن، همه باید متحد و متفق باشند. آنجایی که نظام با کلیتِ خود یک حرفی میزند، همه باید پشت سر آن حرف بایستند؛ ولو در ده مورد دیگر هم با هم اختلاف داشته باشند. این چیزی بوده که تا امروز بحمداللَّه وجود داشته و بعد از این هم باید باشد. یک نکته‌ی دیگر اینکه، همه باید دستگاههای اجرایی را تقویت کنند؛ یعنی دستگاههایی که وسط میدانند: قوای سه‌گانه و در درجه‌ی اول قوه‌ی مجریه و دولت - که بیشترین بار اجرائیات کشور بر دوش اوست و مسئولیتش از همه سنگینتر است - همه باید مراقبت کنند. کمک به دولت، کمک به کشور است؛ از هر جناحی میخواهد باشد. همه‌تان یادتان هست، دیدید که دولتهای مختلف از زمانی که بنده این مسئولیت را داشتم، مورد حمایت من بودند. این معنایش این نبوده که من با سیاستهای آن دولتها در همه جا موافق هستم، نه؛ تصریح هم میکردم و میگفتم که با بعضی از سیاستهایشان در زمینه‌های مختلف موافق نیستم؛ اما کلیت دولتها را من همیشه حمایت کرده‌ام. مواظب باشید دولت به خاطر اختلاف نظر، اختلاف سلیقه، اختلاف مذاق و اختلاف جناح مورد تضعیف قرار نگیرد. دولت را باید نگه داشت. همه باید رئیس‌جمهور را مورد تکریم قرار بدهند و این را همه یک اصل بدانند. اینکه افرادی بیایند و سعیشان این باشد که دولت را ناکارآمد جلوه بدهند، این خدمت به کشور نیست. اگر عقیده‌شان هم این است، این عقیده را بایست به یک نحوی به گوش خود مسئولان دولتی یا مسئولانی که میتوانند اثرگذار باشند، برسانند؛ اما تبلیغِ ناکارآمدی دولت را در بین مردم کردن، آن هم غیرمنصفانه، صحیح نیست. اگر واقعیت هم میداشت، نباید به شکل تبلیغاتی و داد زدنِ بر سر کوچه و بازار ظاهر میشد؛ چه برسد به آنجایی که واقعیت هم ندارد و غیرمنصفانه است. دولت با جدیت و تلاش خوب، کارِ پرحجم و متکی به محاسبه انجام میدهد، حالا

گیرم که در فلان مسئله‌ی اقتصادی ممکن است نظری داشته باشد که با نظر فلان کارشناس یکسان نباشد؛ خوب نباشد؛ این، از اهمیت و ارزش کار دولت نمیکاهد. امروز همه دارند می‌بینند؛ ما هم داریم می‌بینیم و دیگران هم شاهدند که حجم کار متراکمی که دولت انجام میدهد، انصافاً درخورِ تحسین و ستایش است؛ کارِ خیلی خوبی است. انتقادهای غیرمنصفانه نشود. برخورد با دستگاههای دیگر هم باید همین‌طور باشد. مجلس مرکز تصمیم‌گیری درباره‌ی برنامه‌های اساسی و همه‌جانبه‌ی کشور است و مجلس هم نباید تضعیف شود. قوه‌ی قضاییه هم نباید تضعیف شود. انتقاد کردنِ صحیح و عاقلانه، غیر از حرف زدن به شکلی است که یک دستگاه را ناکارآمد نشان بدهند و ناموفق جلوه بدهند؛ چه حق باشد، چه ناحق، غلط است. در درجه‌ی اول، همه باید به دولت و به دستگاههای دیگر کمک کنند. از همدیگر گله‌گزاریهای افراطی نکنند. بنده چون در معرض مراجعه‌ام - حالا به صورت خصوصی به من، هیچ اشکالی ندارد - اشخاص و مسئولانی میآیند و این از آن، آن از این، گله‌هایی دارند، شکوه‌هایی دارند؛ گاهی بجا، گاهی نابجا، ایرادی ندارد؛ به ما بگویند خوب است؛ اما این گله‌گزاریها نبایستی در سفره‌ی مردم گذاشته شود. مردم چه تقصیری کرده‌اند؟! جلوِ مردم دست به یقه شدن و با هم یک و دو کردن، مردم را دلشکسته میکند. چرا ما باید مردم را دلشکسته کنیم؟ مردمِ به این خوبی؛ مردمی که این‌طور پشتوانه‌ی نظامند؛ مردمی که بزرگترین قدرت را به این نظام مقدس دادند که بتواند در سخت‌ترین میدانها مثل کوه بایستد. این را مردم کردند؛ ما که از خودمان چیزی نداشتیم. مردم را نبایستی دلشکسته کرد. بعضی از بگومگوها هم هست که آدم می‌بیند این بگومگوها، آن مقداری که اهمیت دارد، بعضی از تبلیغات آنها را چند برابر دارای اهمیت میکند! آن وقت بارِ سنگینش روی دوش ملت میافتد؛ همین گفتگوهایی که راجع به مسئله‌ی پایان جنگ و قطعنامه اتفاق افتاد. البته اگر این بگومگوها نشود، بهتر است؛ اما وقتی شد، نبایستی درباره‌ی تأثیرش، آن‌چنان اغراق‌گونه حرف زد که گویا یک حادثه‌ی عظیمی اتفاق افتاده است؛ نه. حقیقت را درباره‌ی مسئله‌ی جنگ، همه‌ی مردم و مسئولان ما میدانند. در جنگ، مسئولان نظامی و سیاسی، همه‌شان تلاش کردند و همه‌شان خدمت کردند. ما اینها را به چشم خودمان از نزدیک مشاهده کردیم؛ همه‌شان هم ضعفهایی داشتند. اینها چیزهایی نیست که بتوان انکارشان کرد. سیاستمدارها هم ضعفهایی داشتند، نظامیها هم ضعفهایی داشتند؛ اما بی‌تردید، خدماتشان از ضعفهایشان بیشتر بوده است. برآیند این ضعفها و این خدمات، همینی بود که اتفاق افتاد که امام تصمیم‌گیری کردند. اینها با جزئیات دقیقش، یقیناً در زمان خود، به‌تدریج در معرض اطلاع مردم قرار خواهند گرفت و مردم میدانند، اما آنچه که من عرض میکنم، این متن واقع است که حالا ان‌شاءاللّه اینها یک روز مستدل خواهد شد. برآیند همه‌ی این تواناییها و ضعفها و موفقیتها و خوبیها و کوتاهیها، همین بود که اتفاق افتاد؛ و این به معنای شکست نبود و مطلقا به معنای تسلیم‌طلبی نبود. امام مظهر استقامت و ایستادگی و مظهر امید به آینده و پیشرفت به سمت آینده‌ها بود. در جنگ هم همین‌طور عمل کرد؛ در پذیرش قطعنامه هم همین‌طور عمل کرد؛ در اعلامیه‌های خود و بیانیه‌های خود هم همین‌طور عمل کرد؛ این راه را به ما هم یاد داد و ما هم در همین راه قدم گذاشتیم و به فضل و به کمک الهی، در همین جهت هم پیش خواهیم رفت؛ بدون هیچ‌گونه تعلّل و تبانی؛ به حول و قوّه‌ی خداوند. آنچه که در منش انقلاب اسلامی - که امام مظهر و نماد کامل آن بود - میتوان به روشنی از آن سخن گفت، عبارت است از شجاعتِ همراه با تدبیر. در انقلاب اسلامی هیچ‌وقت چشم‌بسته تیر به تاریکی انداختن وجود ندارد و نداشته - در برنامه‌های جمهوری اسلامی از اول تا حالا، چنین چیزی نبوده است - و امروز هم نیست و در آینده هم به توفیق الهی نخواهد بود. اینکه چشم‌مان را ببندیم و شمشیر را دور سرمان بگردانیم، نداریم. با چشم باز و مدبّرانه؛ منتها با دلیری، با برآورد درست از توانی که خدای متعال در جسم یک ملت مؤمن و عازم قرار داده و با تاکتیکها و روشهای گوناگون، و به اقتضاء حرکت میکنیم. در جنگ، عقب‌نشینی یک تاکتیک است؛ عقب‌نشینی فرار نیست - این را آدمهایی که جنگ را دیده‌اند، خوب میدانند، می‌فهمند - همچنانی که پیشروی تاکتیک است، عقب‌نشینی هم تاکتیک است. یک جا فرمانده لازم میداند عقب‌نشینیِ تاکتیکی بکند، که اگر نکند، خیانت است؛ همچنانی که اگر آنجایی که باید پیشروی کند، پیشروی نکند، خیانت است.

فرق عقب‌نشینی تاکتیکی با فرار چیست؟ تفاوتش این است که تحت انتظام فرماندهی و یک عمل منضبط است. فرار، یک عمل غیرمنضبط است و ناشی از رها شدنِ آن ریسمان محکمی است که انسان به آن چنگ زده و ناشی از خالی شدن و تهی شدن است. آنجایی که لازم است، به جلو حرکت میکنیم؛ آنجایی که لازم است، با تندی؛ آنجایی که لازم است، با کندی؛ آنجایی که لازم است، یک قدم به عقب، دو قدم به جلو. خدای متعال هم کمک میکند. در قضیه‌ی هسته‌ای هم همین کار شده و بعد از این هم خواهد شد. ما آن دو سال، دو سال و نیم، آن مشی‌ای که داشتیم، اگر آن مشی را نمیکردیم، امروز ممکن بود خودمان را ملامت کنیم، بگوییم چرا آن راه را تجربه نکردیم؟ حالا نه، با دلِ قرص و با دید روشن، میدانیم داریم چه کار میکنیم. آن راه را هم تجربه کردیم و دیدیم؛ هیچ‌کس احتجاجی بر علیه دستگاه و نظام، نسبت به این ممشایی که آقای رییس‌جمهور در باب مسئله‌ی هسته‌ای تشریح کردند، ندارد. راه همین است. ما آن راه دیگر را هم تجربه کردیم؛ روشن شد. البته روشن بود، حالا سندهای اینها هم یک روزی ان‌شاءاللّه منتشر خواهد شد. کلمه‌کلمه‌ی حوادث این روزهای گوناگون ثبت و یادداشت و ضبط شده است؛ یک روزی در اختیار افکار این ملت قرار خواهد گرفت و ان‌شاءاللّه روشن خواهد شد که در این مدت چه گذشته است. آن روز هم معلوم بود، منتها خوب، لازم بود. آن حرکت، حرکتِ لازمی بود و آن انجام گرفت. امروز هم این حرکت، حرکتِ درستی است. سیاست ما در مورد مسئله‌ی هسته‌ای، سیاست روشنی است: پیشرفت، پافشاری برحق ملت ایران بدون عقب‌نشینی؛ البته با منطق روشنی که داریم. هدف هم هدفِ انسانی و روشنی است. در آن زمینه‌ی بگومگوها، این را عرض بکنم که مراقب باشید کسانی گوش خوابانده‌اند که نسبت به انقلاب و نظام، و نسبت به شخص امام، عقده‌گشایی کنند و برای آن بهانه پیدا کنند. نباید بهانه به دست آنها داد. این را همه توجه داشته باشند. در مسائل داخلی، یکی دو تا نکته‌ی کوتاه و کوچک عرض بکنیم و به عرایضمان پایان بدهیم. یکی مسئله‌ی انتخابات است. انتخابات خیلی مهم است؛ هر دو انتخابات؛ هم انتخابات مجلس خبرگان، هم انتخابات شوراها در حدّ خود، در سطح خود و در جای خود، مهم است. همه بایستی نسبت به این انتخابات احساس تکلیف کنیم؛ هم مسئولان، هم آحاد مردم و هم مجموعه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی، و فعالانی که در کشور هستند. اولاً سلامت این انتخاباتها مهم است، که خوشبختانه مسئولان کشور به این توجه دارند، ما هم همیشه تأکید کرده‌ایم و حالا هم هست. باید از آرای مردم به طور کامل صیانت بشود. در همین اندازه از لحاظ اهمیت، حفظ سلامت فضای انتخابات، قبل از شروع انتخابات است - مثل همین حالا که به‌تدریج نام‌نویسیها شروع شده و مقدمات انتخابات فراهم شده است و تا زمان انتخابات، زمان زیادی نمانده - که بایستی سلامت فضا را حفظ کنید. بعضی فضای انتخابات را خراب میکنند؛ تخریب کردن، اهانت کردن و خُرد کردن شخصیتهای گوناگون، همه بر خلاف اقتضای سلامت انتخابات است. هم مطبوعات، هم رادیو و تلویزیون، هم کسانی که به ابزارهای گوناگون ارتباط جمعی دیگری مجهز هستند - رایانه‌ها و شیوه‌های رایانه‌ای - هم کسانی که یک منبری برای سخن گفتن دارند؛ مثل خطبای جمعه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ همه توجه داشته باشند که «تخریب، فضای انتخابات را خراب میکند». شما از آن کسی که به او علاقه‌مندید، دفاع کنید؛ هیچ مانعی ندارد؛ اما به آن کسی که رقیب اوست، مطلقا حمله نکنید؛ تخریب نکنید. این تخریب و این حرف‌زدنها و اهانت کردنها، نه حجیت دارد برای مستمعان، و نه جایز است؛ به خاطر اینکه فضا را خراب میکند. بنابراین مسئله‌ی حفظ سلامت خودِ انتخابات و حفظ سلامت فضای انتخابات، خیلی مهم است. همه سعی کنند مشارکت عمومی را تضمین و به تحقق یافتن آن کمک کنند. آحاد مردم هم مخاطبند، که حالا ما ان‌شاءاللّه دیدارهای چندگانه‌ای با آحاد مردم و با عموم ملت در عید فطر و قبل از آن - اگر عمری باشد - خواهیم داشت و به آنها عرض میکنیم. به شما هم حالا عرض میکنیم، همه در این جهت کمک کنند. مسئله‌ی دخالت نیروهای نظامی در انتخابات، بر زبانهایی از سیاستمدارها جاری شده، که این واقعیت ندارد و ظلم به نیروهای نظامی هم هست، که اینها را متهم کنند. می‌بینید سالهای متمادی است که در انتخابات، به درخواست وزارت کشور، فقط نیروهای انتظامی برای حفاظت از صندوقها به آنها کمک میکنند و هیچ دخالت دیگری نیست؛ منتها در عین حال، ما تأکید میکنیم - مخصوص

نیروهـای نظـامی هم نیست، نیروهای دولتی کلاً - که در مسائل انتخابات، نبایـد دخالت بکننـد؛ بگذارنـد مردم و گروهها در تهیه‌ی فهرستهای نامزدهای انتخاباتی آزاد باشند. مسئولان دولتی و کسانی که دستشان به کارهای اجرایی بند هست، اینها هیچ دخالتی نکنند. و بگذارند مردم خودشان این کارها را انجام بدهند؛ یعنی شخصیتهایِ اشخاصِ مسئول دولتی در نتایج انتخابات اثر نگذارد. بگذاریـد تبلیغ بکننـد و مردم بـا رقـابت آمـاده، عمـل بکننـد. نکته‌ی آخر هم مربوط به مسائـل بین‌المللی است. در منطقه با قضایای لبنـان، بـا قضایـایی فلسـطین و پیش از اینهـا بـا قضایـای عراق، همه‌ی علائم، نشان شـکستِ سیاسـتهای امریکا را در این منطقه نشان میدهد. از وقتی که مسئله‌ی عراق شـروع شده، همین‌طور پی‌درپی، یکی پس از دیگری، نشانه‌های شـکست سیاستهای امریکا دیده میشـود. بعـد هم که در قضایـای فلسـطین و انتخابـات فلسـطین و دولـت حمـاس، و بعـد هم که این قضـیه‌ی پرحماسه‌ی لبنـان و این شجاعت و فداکاریِ جوانان مؤمن؛ اینها شکست سیاستهای امریکاست. امریکا درصدد جبران است و یکی از کارهایی که میکنند - که این را باید توجه داشت - این است که در منطقه سعی کنند کانون مرکزی این حماسه و حرکت را که جمهوری اسلامی است، دچار انزوا کنند. البته تا به حال نتوانسته‌اند و ان‌شاءاللّه نمیتوانند؛ اما باید هم ما، هم دولتهای همسایه‌ی ما، هم دولتهای منطقه کلاً، و هم فعالان سیاسی منطقه، همه هُشیار باشند. این مسئله‌ی هلال شیعی که مطرح کردند، برای این بود که جامعه‌ی اهل سُنّت را بترساننـد. این مسـئله‌ی قـدرت فرامنطقه‌ای ایران - که همین‌طور دائم امریکاییها و رسانه‌هایشان تکرار میکننـد که ایران یک قـدرت بزرگ شـد، یـک قـدرت فرامنطقه‌ای شـد - بیش از آنچه که بخواهنـد یـک واقعیتی را منصـفانه بیـان کننـد، نظرشـان این است که دولتهای خلیج فارس، دولتهای عربی و دولتهای همسایه را بترساننـد؛ بگویند حواسـتان جمع باشد که ایران آمد! ایران امروز قدرت نشـده؛ ایران از آن روزی که خورشـید انقلاب طلوع کرد، یک قـدرت شـد؛ در این هیچ شـکی نیست. آنچه که در این سالها اتفاق افتاده، نشانه‌های این قـدرت است که به‌تدریـج بروز کرده و بعـد از این هم بیشتر بروز خواهـد کرد؛ منتها این قـدرت، متعرّضِ هیچ کشوری و هیـچ دولـتی نیست؛ تهدیـد برای هیـچ کشور و هیـچ دولتی نیست؛ سـر ستیز بـا هیـچ دولتی و هیـچ کشوری نـدارد؛ بلکه طرفدار حق و عدالت است؛ از عدالت دفاع میکند؛ با ظلم و تجاوز و طغیانی هم که در سطح بین‌المللی مشاهده میشود، متنفّر است و با آن مقابله میکنـد. تهدیـد ملتها و دولتهای همسایه نیست؛ این را توجه داشـته باشـند. جمهوری اسـلامی بحمداللّه یک دولت، یک کشور و یک نظام مقتـدری است که اقتدارش به خاطر تمسّک به دین و اصول اسـلامی و تکیه‌ی به ملت است و هر کشور و دولتی که به ملت خود متکی باشـد، همین‌طور مقتدر خواهد بود. ما هم از خدای متعال میخواهیم و سعی میکنیم که تمسّک ما را به دین، روزبه‌روز بیشتر کند و ارتباط و اتصال ما را با ملتمان هم، روزبه‌روز مستحکمتر کند. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّه و برکاته

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی

خطبه‌هـای نمـاز جمعـه‌ی تهران به امـامت رهـبر معظم انقلاـب اسـلامی خطبه اول بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم «والحمـدللّه ربّ العـالمین نحمده و نستعینه و نتوجّه الیه و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المعصومین و صـحبه المنتجبین اللّهم صـلّ علی ولیّک و حجّتک صاحب الزّمان و مظهر الایمان و معلن احکام القرآن و صلّ علی ائمـهٔ المسـلمین و حماهٔ المستضـعفین و هـداهٔ المـؤمنین». روز نـوزدهم مـاه مبـارک رمضـان، روز قـدر و روز ضـربت خـوردن مولاـ و سـرور پرهیزگـاران عـالم، امیرالمـؤمنین(علیه‌الصّـلاهٔ والسّـلام) است. در آغـاز عرایض، همه‌ی شـما برادران و خواهران و خودم را به ذکر الهی، یـاد خداونـد و رعـایت تقوای الهی توصـیه میکنم. روزه‌ی این ماه، عبادات این ماه، اعمال شـبهای قـدر در این ماه و تلاوت قرآن، یکی از مهمترین آثارشان، این است که دل ما، دلهای پرهیزگار و با تقوا بشود. در این خطبه‌ی اول، یک جمله‌ی مختصـری در باب دعا عرض کنیم؛ چون علاوه بر اینکه این ماه رمضان، ماه دعاست، شبها و روزهای قدر هم شبها و روزهای مخصوصِ دعا کردن است؛ از این فرصت

استفاده کنیم. بعد هم چند جمله‌ای درباره‌ی امیر مؤمنان عرض خواهیم کرد. درباب دعا، خلاصه‌ی عرض ما این است که دعا، مظهر بندگیِ در مقابل خداوند و برای تقویت روح عبودیت در انسان است، و این روح عبودیت و احساس بندگی در مقابل خداوند، همان چیزی است که انبیای الهی از اول تا آخر، تربیت و تلاششان متوجهِ این نقطه بوده است که روح عبودیت را در انسان زنده کنند. سرچشمه‌ی همه‌ی فضائل انسانی و کارهای خیری که انسان ممکن است انجام بدهد - چه در حوزه‌ی شخصی، چه در حوزه‌ی اجتماعی و عمومی - همین احساس عبودیت در مقابل خداست. نقطه‌ی مقابل این احساس عبودیت، خودبینی و خودخواهی و خودپرستی است؛ منیّت است. این منیّت است که در انسان، منشأ همه‌ی آفات اخلاقی و عوارض و نتایج عملی آنهاست. منشأ همه‌ی این جنگها و کشتارهای عالم، و ظلمهایی که به وقوع میپیوندد و منشأ همه‌ی فجایعی که در طول تاریخ اتفاق افتاده - و شما خوانده‌اید، شنیده‌اید یا امروز مشاهده میکنید - احساس منیّت و خودخواهی و خودبینی در مجموعه‌ای از انسانهاست که سرچشمه‌ی این فساد و نابسامانی، در زندگی آنهاست. عبودیت نقطه‌ی مقابل این خودخواهی و منیّت و خودپرستی است. اگر این خودبینی و خودخواهی در مقابل خداوند متعال باشد - یعنی انسان خود را در مقابل پروردگار قرار بدهد - نتیجه‌ی آن در انسان، طغیان است: طاغوت. طاغوت هم فقط پادشاهان نیستند؛ هرکدامِ از ما انسانها ممکن است در درون خودمان - خدای نکرده - یک طاغوت و یک بت تربیت کنیم و پرورش بدهیم. در مقابل خدا سرکشی کردن و خودبینی داشتن، نتیجه‌اش عبارت از رشد طغیان در انسان است. اگر این خودبینی در مقابل انسانهای دیگر باشد، نتیجه‌اش میشود نادیده گرفتن حقوق دیگران؛ تجاوز و دست‌درازی به حقوق این و آن. اگر این خودبینی در مقابل طبیعت واقع بشود، نتیجه‌اش میشود تضییع محیط طبیعی؛ یعنی آنچه که امروز به حق درباره‌ی مسئله‌ی محیط زیست در دنیا اهتمام هست. نادیده گرفتن محیط طبیعی زیست انسان هم، نتیجه‌ی طغیان، خودبینی و خودخواهی در مقابل طبیعت است. دعا ضد همه‌ی اینهاست. دعا که میکنیم، در واقع این حالت خشوع را در خود به وجود می‌آوریم و خودبینی و خودخواهی را در خود سرکوب میکنیم، و در نتیجه، جهان هستی و محیط زندگی انسانها از طغیان و تجاوز به حقوق و طبیعت محفوظ میماند. لذا فرمود: «الدّعا مخ العبادة»؛(۱) مغز هر عبادتی، دعاست. عبادات برای همین است که بتواند انسان را در مقابل خدای متعال خاشع و دلش را نیز مطیع و تسلیم کند. این اطاعت و خشوع در مقابل خداوند هم از نوع تواضع و خشوع و خضوع انسانها در مقابل یکدیگر نیست؛ بلکه به معنای خشوع و خضوع در مقابل خیر مطلق، جمال مطلق، حُسن مطلق و فضل مطلق اوست. لذا دعا، یک نعمت است و فرصت دعا کردن، یک نعمت است. در وصیت امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاة و السّلام) به امام حسن مجتبی(علیه‌السّلام) این معنا وارد شده است: «اعلم انّ الّذی بیده خزائن ملکوت الدّنیا والاخرة قد اذن لدعائک و تکفّل لاجابتک»؛(۲) خدای متعال که همه‌ی قدرت آسمان و زمین در قبضه‌ی توانایی اوست، به تو اجازه داده که با او دعا کنی و حرف بزنی و از او بخواهی. «وامرک أن تسأله لیعطیک»؛(۳) از او مطالبه کنی تا او هم به تو عطا کند. این رابطه‌ی درخواست کردن و گرفتن از خدا، مایه‌ی تعالی روح انسان است و همان تقویت کننده‌ی روح عبودیت است. «و هو رحیم کریم لم یجعل بینک و بینه من یحجبک عنه»؛(۴) خدای متعال بین خودش و تو، واسطه‌ای، فاصله‌ای و حجابی قرار نداده است. هر وقت با خدا شروع کنید به سخن گفتن و عرض نیاز کردن، خدای متعال صدا و درخواست شما را میشنود. با خدا همیشه میشود همزبان شد، میشود گفتگو کرد، میشود مأنوس شد و میشود از او درخواست کرد. این برای بشر، فرصت و نعمت خیلی بزرگی است. مهمترین خاصیت دعا - که من قبلاً هم درباره‌ی آن قدری صحبت کرده‌ام -. همین ارتباط با خدا و احساس عبودیت در مقابل خداوند، بزرگترین اثر و خاصیت خداست؛ از خدا خواستن، که آن وقت خدای متعال هم اجابت خواهد کرد. البته اجابت الهی از طرف پروردگار، هیچ قید و شرطی ندارد؛ این ما هستیم که با اعمال خودمان مانع اجابت میشویم؛ ما هستیم که موجب میشویم دعای ما مورد اعتنا قرار نگیرد، که خود همین، یکی از معارفی است که میتوان از دعا استفاده کرد و یکی از خصوصیات دعا، همین است. یکی از برکات ادعیه‌ی مأثوره‌ای که از ائمه(علیهم‌السّلام) رسیده این است که این دعاها پُر از معارف الهی است. صحیفه‌ی سجادیه، دعای کمیل، دعای

مناجات شعبانیه، دعای ابی‌حمزه ثمالی - و بقیه‌ی دعاهایی که وارد شده است - پُر از معارف الهی است که اگر کسی اینها را بخواند و بفهمد، علاوه‌ی بر آن ارتباط قلبی و اتصالی که به ذات اقدس الهی و حضرت ربوبی پیدا میکند، یک مبلغ عظیمی از معارف را هم از این دعاها فرا میگیرد. من به جوانها قویاً توصیه میکنم که به ترجمه‌ی این دعاها توجه کنند. این دعاهای عرفه و ابی‌حمزه، پُر از معارف است. اینکه در دعای کمیل میخوانیم: «اللّهم اغفرلی الذّنوب الّتی تحبس الدّعا؛ اللّهم اغفرلی الذّنوب الّتی تنزل البلا» یا «تنزل النقم»، همه‌ی اینها معارف الهی است؛ یعنی معنایش این است که ما افراد بشر، گاهی خطاها و گناهانی میکنیم که این گناهان مانع از این میشود که دعای ما مورد اجابت قرار بگیرد و قبول بشود؛ گناهانی از ما سرمیزند که این گناهان بلا را برای ما به ارمغان می‌آورد. گاهی بلاهای عمومی و ملی، براثر گناهانی به وجود می‌آید و البته اعلام نمیشود که این بلا برای این گناه به وجود آمد؛ اما وقتی افرادِ صاحب تدبر، فکر و تدبر کنند، میفهمند که این بلا از ناحیه‌ی چه عملی متوجه این ملت شد. بعضی اوقات اثرِ اعمال سریع است و بعضی با فاصله است؛ اینها را دعا به ما میگوید. یا وقتی در دعای ابوحمزه عرض میکنیم: «معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبّی لک شفیعی الیک»؛ این که من تو را میشناسم، خود این، راهنمای من به سوی توست؛ این که من تو را دوست میدارم و محبت تو در دل من هست، خودش شفاعت کننده‌ی من پیش توست. «و انا واثق من دلیل بدلالتک و ساکن من شفیعی الاّ شفاعتک»؛ من وقتی این راهنما را مشاهده میکنم، این معرفت خودم به تو را - که راهنما و دلیل من است - نگاه میکنم؛ وقتی این محبتی را که به تو دارم، مورد ملاحظه قرار میدهم، میبینم این تو هستی که این محبت و دلالت را به وجود آوردی؛ تویی که داری کمک میکنی. ببینید این، چشم انسان را باز میکند؛ این، یک معرفتی را ایجاد میکند؛ این از معارف الهی است؛ کمک الهی، توفیق الهی و عنایت الهی است؛ اینها را در دعاها میتوان پیدا کرد. بنابراین قدر دعا را بدانید. دعا، خواندنِ خداست؛ حالا میتواند به زبان فارسی یا به زبان خودتان باشد؛ هرچه که میخواهید با خدا حرف بزنید؛ این، دعاست. هرچه میخواهید با او در میان بگذارید. گاهی هم حاجت خواستن نیست، فقط اُنس با خداست. حاجات هم مختلف است؛ گاهی کسی از خدای متعال، رضای او را میخواهد یا مغفرت او را مطالبه میکند، این یک جور حاجت است. یک وقت هم انسان چیزهای مادی را درخواست میکند؛ هیچ مانعی ندارد. خواستن از خدا - هر چیزی و به هر زبانی - خوب است. و همین خواصی را که عرض کردیم (ارتباط با خدا و احساس بندگی) دارد. البته دعاهای مأثور از ائمه(علیهم‌السّلام) بهترین مضامین در زیباترین الفاظ و سرشار از معارف الهی است که قدر آنها را باید دانست و بایستی به آنها متوسل شد. درباره‌ی امیرالمؤمنین هم یک جمله عرض بکنیم. زندگی امیرالمؤمنین، زندگیِ یک مسلمان کامل و یک انسانِ تراز عالی به شمار میرود؛ الگو، امیرالمؤمنین است. دوره‌ی زندگی امیرالمؤمنین، کودکی و نوجوانی او، در آغوش پیغمبر و تحت تربیت پیغمبر بوده است و اصلاً در دامان پیغمبر رشد پیدا کرده و با تربیت او تربیت شده است. در دوران اول جوانی و نوجوانی، مسئله‌ی بعثت و حوادث دشواری که با بعثت پیغمبر، برای آن بزرگوار پیش آمد و امیرالمؤمنین دائم متصل به پیغمبر بود و همه‌ی این حوادث را امیرالمؤمنین تجربه کرد. از اول بعثت تا آن روزی که بعثت و رسالت اعلام شد، حمله‌ها و سختیها شروع شد. خودِ امیرالمؤمنین میفرماید: «لقد کنت اتّبعه اتّباع الفصیل اثر امه»؛ مثل برّه‌ای که دنبال مادرش حرکت میکند، دائم متصل به رسول خدا بودم. «یرفع لی فی کلّ یوم من اخلاقه علما و یأمرنی بالاقتداء به»؛ هر روز، با عمل و اخلاق خود، یک درس و دانش جدیدی به من می‌آموخت و از من میخواست که به آن عمل کنم. پیغمبر این شخصیت والا و ملکوتی را تربیت میکرد و میساخت. «و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء»؛ هر سال مدتی را در غار حراء میگذرانید. «فأراه و لایراه غیری»؛ من میرفتم او را میدیدم؛ هیچ کس غیر از من به سراغ او نمیرفت و او را نمیدید. «و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول‌اللّه(صلّی‌اللّه علیه و آله) و خدیجة و انا ثالثهما»؛ تنها خانه‌ای که اهل آن، مسلمان بودند، خانه‌ی ما بود؛ پیغمبر بود، خدیجه بود و من. «اری نور الوحی و الرّسالة و اشمّ ریح النّبوة»؛ نور پیغمبری را میدیدم؛ عطر دلپذیر نبوت را استشمام میکردم. امیرالمؤمنین این چنین پرورش پیدا کرد. آن وقت قضایای بعثت و سختیها پیش آمد؛ آن روزی که پیغمبر خدا و

مسلمانها را از مکه بیرون کردند و آنها مجبور شدند به شعب ابی‌طالب - آن درّه و شکاف کوه که متعلق به ابی‌طالب بود؛ جای بی‌آب و علف - پناه ببرند، امیرالمؤمنین هفده سالش بود. جوان هفده ساله وارد شعب ابی‌طالب شد و بیست ساله بودند که با آن روش معجزآسا بیرون آمدند. وقتی پیغمبر به طائف رفتند تا شاید بتوانند در آنجا اثری بگذارند - که ده روز در طائف ماندند - امیرالمؤمنین همراه پیغمبر بود؛ که آنجا اشراف و ثروتمندان طائف فهمیدند که پیغمبر اکرم به طائف آمده است، غلامان و نوکران و مردم کوچه و بازار را تحریک کردند و آنها به پیغمبر سنگ زدند؛ آنجا امیرالمؤمنین ایستاد و از پیغمبر دفاع کرد. آن شبی که برای اولین بار، چند نفر از بزرگان مدینه مخفیانه به خانه‌ی قدیمیِ عبدالمطلب آمدند و برای بیعت، کنار پیغمبر نشستند و کفار قریش اطلاع پیدا کردند و آمدند اطراف آن خانه را گرفتند تا حمله کنند، آن کسانی که آمدند دفاع کردند، امیرالمؤمنین و جناب حمزه بودند. این جوان - جوان مؤمن، جوان نورانی، جوان متصل به منبع وحی، مؤمن واقعی، پرهیزگار و پاکیزه‌ی کامل - تمام این دوران سیزده ساله و همه‌ی وجودش را وقف دفاع از رسالت و پیغمبر کرد. سخت‌ترین کارها را هم در هنگام هجرت پیغمبر، امیرالمؤمنین به عهده گرفت؛ یعنی منتقل کردن زنان (فواطم) و دادن اماناتی که دست پیغمبر بود و بعد رساندن خود به قوا و مدینه؛ بعد در مدینه، سردار تراز اول، مؤمن تراز اول، شاگرد تراز اول پیغمبر و عبادت کننده‌ی تراز اول در میان همه‌ی مسلمانان، امیرالمؤمنین است. در جنگ، همه‌ی چشمها به اوست؛ در مسجد و هنگام عبادت هم، همه‌ی دلها تحت الشعاعِ دل نورانی اوست. پای منبر پیغمبر هم، از همه‌ی شاگردان پذیرنده‌تر، داننده‌تر و پرسنده‌تر اوست؛ در یک روایت هست که به حضرت عرض کردند: شما چقدر از پیغمبر زیاد نقل میکنید؟ فرمود: من از پیغمبر سؤال میکردم، جواب میداد؛ وقتی سؤال نمیکردم، خودِ او ابتدا به من می‌گفت. بنابراین، شاگرد درجه‌ی یک بود. دوره‌ی پیغمبر، این ده سال هم با همه‌ی محنتها، شُکوه‌ها، شیرینیها و تلخیهایش، این‌طوری گذشت. بعد از رحلت پیغمبر، ماجرای ثقیفه و مسئله‌ی خلافت پیش آمد. خوب، معلوم بود حق با امیرالمؤمنین بود و حق را متعلق به خود میدانست؛ اما وارد جدال و جنجال نشد. وقتی بیعت تمام شد و حضرت مجبور شد و نخواست در مقابل جماعت مردم بایستد و فتنه‌ای درست بشود، تسلیم بیعت شد. بعد هم از کار کناره گرفت و اولِ کار، یک گوشه‌ای نشست؛ به معنای اینکه هیچ گونه مزاحمتی برای کسانی که در رأس کار هستند، به وجود نمی‌آورد. بعد از اندکی احساس کرد که جامعه‌ی اسلامی به او نیاز دارد: «حتّی رأیت راجعهٔ الناس قد رجعت تريد محو دين محمّد(صلّی اللّه علیه و آله)»؛ آن وقت وارد میدان شد. همکاری، مشارکت و کمک به کسانی که مدیریت جامعه را به عهده داشتند، هدایت و دستگیری آنها در آنجایی که میلغزیدند؛ در آنجایی که اشتباه میکردند؛ چه در زمینه‌ی علمی، چه در زمینه‌ی سیاسی، در همه‌ی زمینه‌ها؛ که این مورد اعترافِ همه است؛ این حرفی نیست که ما شیعیان میزنیم. پُر است کتب روایات و تواریخ مسلمین از شیعه و سنی از کمکهای امیرالمؤمنین که: «لولا علی لهلک عمر»؛ که بارها و بارها این را سنّی‌ها نقل کرده‌اند؛ این، حرف ما نیست. هدایتها و کمکهای آن بزرگوار در زمینه‌ی لشگرکشیها، در زمینه‌ی اجرای حدود، در زمینه‌ی مسائل سیاسی و غیره؛ مرشد کامل، محور و مرکز نورافشانی در جامعه‌ی اسلامی، امیرالمؤمنین بود. این بیست و پنج سال هم به همان شکلی که معروف است و میدانید، گذشت. نوبت به خلافت رسید. آن وقت معجزه‌ی مدیریت و حکومت در تمام تاریخ را امیرالمؤمنین سردست آورد. این چهار سال و نه ماه،ده ماهِ حکومت امیرالمؤمنین، معجزه‌ی حکومت است؛ دیگر نظیر آن، حکومتی دیده نشده است؛ حکومت عدل مطلق، شجاعت مطلق، همراه با مظلومیت مطلق. وضعی که در زمان پیغمبر هم پیش نیامد؛ زمان پیغمبر خطوط روشن بود، فاصله‌ها معلوم بود؛ اما زمان امیرالمؤمنین مشکلات بسیار پیچیده‌تر و در هم تنیده‌تر بود؛ آن هم با آن وسعت دنیای اسلام. زمان پیغمبر فقط مدینه و مکه بود و چند تا شهر دیگر. زمان امیرالمؤمنین کشور پهناور عظیم، مردمِ تازه مسلمان و مرزهای درهم ریخته‌ی اعتقادی و مشکلات فراوان دیگر؛ در چنین جامعه‌ای، امیرالمؤمنین حکومتی را برپا کرد که افتخار همه‌ی حکومتهای با انصاف دنیا این است که بتوانند خودشان را اندکی به آن شبیه کنند؛ و تازه نمیتوانند و هیچ کس تا امروز نتوانسته است. مظهر عدالت، مظهر قداست، مظهر انصاف، مظهر رحم، مظهر تدبیر، مظهر شجاعت،

مظهر رعایت حقوق انسان و مظهر عبودیت در مقابل پروردگار؛ این خلاصه‌ی زندگی امیرالمؤمنین است. در دعاها و اذکار دیشب این جمله بود: «اللّهم العن قتلت امیرالمؤمنین»؛ خدایا! قاتلان امیرالمؤمنین را لعنت کن، از رحمت خودت دور کن. در مسجد کوفه، یک نفر که بیشتر بر فرق مبارک حضرت شمشیر نزد؛ اما میگوید قاتلان! ببینید، این هم یکی از همان درسهایی است که انسان از دعا میگیرد. لازم نیست که انسان، خودش مباشرتاً در حادثه حضور داشته باشد تا حادثه به او منسوب شود. از آن روزی که غوغای حکمیت در جنگ صفین به راه افتاد، یک عده‌ی ظاهرپرست، به قرآنهای سرنیزه فریب خوردند و این‌قدر این فریب خودشان را غلیظ کردند و حق را به جانب خود دانستند که جرئت کردند به انسان والامقامی مثل علی فشار بیاورند و زور بگویند و او را وادار به قبول حکمیت کنند؛ از آن روز، کسانی که در آن قضیه فعال بودند، جزوِ قتله‌ی امیرالمؤمنین‌اند؛ تا آنهایی که قدرش را نداشتند؛ تا آنهایی که کمک کردند؛ تا آنهایی که به دنبال شهوترانیها یا اغراض شخصی‌شان در به شهادت رساندن این انسان بزرگ تاریخ، همراهی کردند. لعنت خدا بر همه‌ی آنها! امروز، روز مصیبت امیرالمؤمنین است. سحر امروز، از مسجد کوفه حادثه‌ای شروع شد که فجایع دنباله‌ی آن حادثه، تا مدتهای طولانی و شاید بتوان گفت تا قرنها ادامه داشت. لذا جبرئیل امین یا منادی آسمانی بین زمین و آسمان، فریاد برآورد: «تهدّمت واللّه ارکان الهدی»؛ پایه‌های هدایت مهندم شد. «قتل عليٍ المرتضی»؛ علی در محراب عبادت کشته شد. و بعدها همه شهادت دادند که: «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله»؛ جرم امیرالمؤمنین، «عدالت» او بود و همین عدالت بود که او را به این مقام والا و به شهادت رساند. شهادت هم برای امیرالمؤمنین یک درجه است. آن روزی که پیکر خونین آن حضرت را از مسجد بیرون میبردند، بعضی گریه میکردند؛ همه متأثر بودند و دلها از غم و غصه داشت میترکید، امیرالمؤمنین آن روز فرمود: «هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله»؛ این، همان چیزی است که خدا و پیغمبر وعده داده بودند و راست گفتند. طبق روایت به امام حسن فرمود که: فرزندم، چرا گریه میکنی؟ «هذا جدّک رسول‌اللّه و هذا خدیجة و هذا امّک فاطمة»؛ اینها همه منتظرند که علی به آنها ملحق بشود. «بسم‌اللّه‌الرّحمن الرّحیم. قل هواللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.» پروردگارا! تو را به قرب امیرالمؤمنین و مقام والای او نزد خودت سوگند میدهیم که ما را در عمل، اخلاق، گفتار و کردار، پیرو امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! این چیزهایی را که میگوییم و میشنویم، در گوینده و شنونده مؤثر قرار بده؛ ما را مسلمانِ به معنای واقعی کلمه قرار بده؛ دعاهای این مردم مؤمن و خداجو را در این شبها و روزها مستجاب بفرما. پروردگارا! حاجات همه‌ی محتاجان را به آنها عنایت بفرما؛ اموات ما را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار بده. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز و روح مبارک امام بزرگوار ما را با اولیائت محشور کن. پروردگارا! رحمت و مغفرت خود را بر ما هم نازل بفرما؛ ما را بیامرز؛ ما را مورد رحمت خود قرار بده؛ ما را مورد حمایت و دستگیری خود قرار بده. --

------------------------------ خطبه دوم بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه رب العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمد و علی اله الأطیبین الاطهرین المنتجبین سیّما علی امیرالمؤمنین والصّدیقة الطّاهرة والحسن والحسین سیدی الشباب اهل الجنة و علی‌بن الحسین و زین‌العابدین و محمدبن علی الباقر و جعفر بن محمدالصادق و موسی‌بن الجعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمدبن علی الجواد و علی‌بن محمدالهادی والحسن بن علی الزّکی العسکری و الحجةالقائم المهدی صلوات اللّه علیهم اجمعین و صلّ علی ائمة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین و استغفراللّه لی و لکم. به همه‌ی برادران و خواهران مجدداً عرض میکنیم که تقوای الهی را از یاد نبرید. وظیفه‌ی همه‌ی ما رعایت تقواست. توصیه‌ی دائمی ما به نفس خودمان و به برادران دینی و خواهران دینی‌مان، باید رعایت تقوا باشد. و اما در این خطبه مایلم چند جمله‌ای راجع به مسائل منطقه عرض بکنم و بعد با برادران عرب مطالبی را در میان بگذارم. مسئله‌ی لبنان، یک مسئله‌ی معمولی و عادی نبود. این جنگ سی و سه روزه، یک پدیده‌ی تاریخی بود. ما حادثه‌ای شبیه آن در کل این منطقه به یاد نداریم و دشمنان ملتهای مسلمان و بیداری اسلامی هم هرگز انتظار و توقع چنین چیزی را نداشتند؛ اما اتفاق افتاد. این جنگ سی و سه روزه، یک طرف پیروزمند داشت، یک

طرف شکست خورده. خوب معلوم است طرف پیروزمند، حزب‌اللّه لبنان، مقاومت لبنان، ملت لبنان و درواقع امت اسلامی بودند. همه‌ی ملتها خوشحال شدند. شنیدید و واقعیت همین است که امروز نام حزب‌اللّه و رهبر آن در دنیای اسلام و کشورهای عربی و بین ملتها، جزوِ شیرینترینِ نامهاست. افرادشان جزوِ محبوبترین انسانهایند. در کشور خود ما هم همین‌طور است. در ترکیه، مصر، شمال آفریقا و در کشورهای اسلامی، همه‌جا همین‌طور است. این نشان‌دهنده‌ی این است که همه‌ی دنیای اسلام خودشان را در این پیروزی سهیم میدانند. طرف شکست خورده، البته صهیونیستها بودند؛ دولت جعلی اسرائیل بود؛ اما هیچ‌کس در دنیا نماند که امریکا را هم جزوِ طرفهای شکست خورده نداند. اروپاییها هم این را تصریح کردند، دیگران هم گفتند، خود امریکاییها هم با زبان بی‌زبانی به شکلهای مختلف، گفتند. امریکا هم در این قضیه شکست خورد. بدیهی است اینها در سطوح مختلف، وابستگانی هم در منطقه دارند؛ آنها هم جزوِ جناح شکست خورده محسوب میشوند. همان که عرض کردیم، این پیروزی از یک طرف و شکست از یک طرف، یک حادثه‌ی بزرگ بود و عبرتهایی هم با خودش دارد که ملتها - چه دشمنان بخواهند، چه نخواهند - از این عبرتها استفاده خواهند کرد؛ یعنی ملت فلسطین، ملت عراق، ایران و ملتهای دیگر، همه به چشم خودشان دیدند که راه مقاومت و ایستادگی، تنها راه پیروزی است؛ راه دیگری وجود ندارد؛ ولو مقاومت کننده یک گروه کوچک باشد؛ ولو آن قدرتی که در مقابل آن مقاومت میشود، ارتش درجه‌ی یک دنیا باشد و از طرف امریکا هم حمایت بشود. هرچه باشد، این یک راز و سنّت الهی است. ایستادگی وسیله‌ی پیروزی است، منتها کسانی که مقاومت میکنند، باید از خطرات مقاومت نترسند. اگر ترسیدند، در مقاومتشان اختلال پیدا خواهد شد و پیروزی به دست نخواهد آمد و این، آفت اغلب ملتها و جماعات است، که وسط راه دچار ترس میشوند. اگر آن گروه، ملت و جماعتی که میخواهد مقاومت کند، از فقدان لذایذ زندگی، از فقدان حیات و از فقدان راحتی نترسد و ناراحت و آشفته نشود و پیش برود، بدون تردید مقاومت با پیروزی همراه است. این مقاومت وقتی با ایمان باشد، ادامه پیدا خواهد کرد. لذا میگوییم و همیشه گفتیم که ایمانِ همراه با مقاومت، به دنبالش پیروزی است. مراد ما فقط ایمان دینی هم نیست؛ ایمان به هر اصلی. البته اگر ایمان دینی باشد، آن وقت خدای متعال وعده کرده است که همه‌ی قوانین طبیعت و تاریخ در خدمت این مقاومان قرار خواهد گرفت: «من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها و نشاء لمن نرید»؛ این مربوط به کسانی است که دنیا را میخواهند، نیّت‌شان دنیایی است؛ اما اراده دارند، میخواهند و خدا میدهد؛ و کسی که اراده‌ی دین دارد، همین‌طور است. «کلّاً نمد، هؤلاء و هؤلاء». این سنّت الهی است. این حادثه‌ی لبنان، درسی به همه‌ی مسلمانها داد و شما برادران و خواهران عزیز بدانید که بعد از قضیه‌ی لبنان، صفحه‌ی حوادث در این منطقه ورق خورده است و ممکن است آثارش به‌زودی معلوم نشود؛ اما بتدریج و در بلند مدت برای همه روشن خواهد شد. ملتها یک بار دیگر بعد از انقلاب اسلامی - که پیروزی انقلاب اسلامی در آنجا تجربه شده بود - به چشم خودشان دیدند و تجربه کردند که راه پیروز شدن و راه نجات، جز مقاومت در مقابل زورگویان، متجاوزان و ستمگران نیست. آن چیزی که من میخواهم عرض بکنم این است که شکست خوردگان این حادثه بیکار نمانده‌اند و نخواهند ماند؛ ماجرا پایان نیافته است. آنها مشغول فعالیت و تلاشند تا بتوانند نتایج این ناکامی و شکست را مهار کنند؛ چون ضربه‌ای که بر آنها وارد شده است، ضربه‌ی سختی است. ضربه بر دولت مجعولِ اسرائیل است که غرب یکپارچه - اروپا، امریکا و دیگران - همیشه در طول این پنجاه سال، سعی کرده‌اند این را سرپا نگه دارند. قوام این دولت هم به ارتش آن است. ارتش باید مورد اعتماد مردمش باشد. آنچه در این حادثه مفتضح شد، ارتش اسرائیل بود که دولت و تشکیلات و همه‌ی روحیات ملی آنها وابسته‌ی به آن است. این ارتش پا در گل ماند و از یک گروه غیرنظامیِ با امکانات بسیار محدود و کم شکست خورد. لذا تکان شدید است و امریکا و فعالان صهیونیست بین‌الملل و بقیه‌ی پشتیبانانشان، همه در تلاشند که به شکلی این شکست را مهار و جبران کنند و ترمیم کنند. ما باید مراقب باشیم و ببینیم آنچه را که علیه دنیای اسلام، علیه امت اسلامی و علیه ملتهای مختلف مسلمان - به تنهایی یا با هم - تدارک شده است، چیست؛ ما باید هوشیار و بیدار باشیم. اولاً برنامه‌ی اینها در خود لبنان، تضعیف حزب‌اللّه است. نتوانستند، لیکن

رها نکردنـد. از لحاظ سیاسـی در صددنـد هر چه بتواننـد حزب‌اللَّه را تضـعیف کننـد. میخواهند از قدرتمند و قوی‌تر شدنِ حزب‌اللَّه جلوگیری کننـد؛ فشارهای سیاسـی روی آن وارد کننـد. این نیروهای سازمان ملل به نام «یونیفل» که از کشورهای مختلف آمدنـد و مأموریتشـان این است که از مردم لبنـان در مقابل تجاوز بیگانه حمایت کننـد، میخواهنـد مأموریت اینها را تغییر بدهنـد و اینها را در مقابل حزب‌اللَّه - که نیروی زنـده‌ی لبنان است - به حرکت وادار کننـد. این کارها جزوِ برنامه‌هایشان است. البته آن کشورهایی که این نیروها را فرسـتاده‌اند، حواسـشان هست که نبایـد با ملت لبنان در افتاد و نبایـد با حزب‌اللَّه مواجه شد، لیکن سیاسـتهای امریکایی دنبال این چیزهاست. ملت لبنان حزب‌اللَّه را دوست میدارند. اغلب سیاسـتمداران برجسته‌ی لبنانی - چه شیعه، چه سنی و چه مسیحی - به حزب‌اللَّه علاقه‌مندنـد و به آن افتخـار میکننـد، لیکن دشـمنانی هم هسـتند و تلاش میکننـد. یکی از کارهایی که دنبال میکننـد، مسائل فلسـطین است. آنچه که دارد در فلسـطین اتفاق می‌افتد، مقداری برای جبران بی‌آبرویی اسرائیل در قضیه‌ی لبنان است. بخش مهمی از این فشارهـا، این کشـتار روزانه‌ی مردم در فلسـطین، این حمله‌ی به نقـاط مختلـف - چه در ساحـل شـرقی، چه در غزّه - به خاطر جبران آن بی‌آبرویی است و سـعی دارنـد دولت حماس را ساقط کننـد. آنچه که من در اینجا میخواهم برادران فلسـطینی را به آن توجه بدهم - که آن در بیانات عربی هم آمده است - این است که ما و مردم فلسـطین و همه‌ی ملتهای مسـلمان باید توجه کنند که واقعیت مردم علیه اشـغالگر را به مردم علیه مردم تبدیل نکنند. سعی دشمن این است؛ فلسطینیها در مقابل فلسطینیها؛ در عراق هم عراقیهـا در مقابـل عراقیها. این را بایـد همه مواظب و مراقب باشـند. امروز اتحاد، مهمترین نیاز مردم فلسـطین است مثل بقیه‌ی مناطق عـالم. از جمله کارهـایی که دشـمنان دنبـال آن هسـتند، مسائل عراق است. البته مسائل عراق قبل از قضـیه‌ی لبنان هم بود و حالا هم شـدت پیـدا کرده است. عراق و لبنـان و حوادثی که اتفـاق افتـاده است، حلقه‌هـای یک زنجیره‌ی از هم گسـیخته‌ی امریکایی است. میخواسـتند یک کاری را بکنند، از عراق شروع کردند، نشد؛ در لبنان دنبالش رفتند، بدتر شد؛ حالا رها شده است؛ لیکن امریکاییها و همراهانشان همه‌ی تلاش خود را میکنند تا بلکه بتوانند تا حدی آن سیاسـتها را جلو ببرند. در عراق هم دارند همین مسـئله‌ی مردم در مقابـل مردم را دنبـال میکننـد. واقعیـت آنجـا، اشـغالگرانی است که آمده‌انـد و در همه‌ی امـور - در دولت، در مجلس، در امـور ریـاست جمهوری، در امور نخست‌وزیری، در امور مالیه، در امور امنیت - دخالتهای بیجا و بی‌مورد میکننـد و از همه‌ی اینها بـدتر و خطرنـاکتر، اینکه به حکم شواهـد فراوان، تروریسم را در عراق ترویـج میکننـد. یعنی قصـد دارنـد به اسم شیعه و سنّی، مردم را در مقابل مردم قرار دهند. سنی را نسبت به شیعه به نحوی بدبین کنند، شیعه را هم نسبت به سنّی به نحوی بدبین کنند. این را به خون او تشنه کنند، او را در صدد انتقام‌گیری از این تحریک بکنند؛ این سیاست امریکاییها در عراق است. امروز برادران عراقی ما بشدت به اتحادی احتیاج دارند که ناشـی از درک این حقیقت باشد که دشـمن میخواهد واقعیت مردم در مقابل اشـغالگر را به مردم در مقابل مردم در عراق تبدیل کند. در کل منطقه هم همین‌طور است. این سیاست قدیمی اختلافات مذهبی و فرقه‌ای، امروز زنده شده است، که البته متخصـص آن هم انگلیسـها هسـتند؛ این کار را به امریکاییها هم یاد دادند؛ اختلاف‌افکنی بین شیعه و سنّی، به هر نحوی که بتوانند. همه باید متوجه باشند. در عراق، شیعه و سنّی قرنها کنار هم زندگی کرده‌اند. چقدر فامیلهای شیعه و سنی با هم خویشاوند و قوم و خویشـند. در طول این چند قرن گذشته، هیچ وقت اختلافی به این شکل مطرح نبوده است. زمان عثمانیها دولت و حکومت به شیعه زور میگفتند و اذیت میکردند، و زمان صدام و زمانهای دیگر هم کم و بیش همین‌طور بود؛ امامردمِ شیعه و سنّی با هم کاری نداشـتند. امروز میخواهنـد مردم را به جـان هم بیندازنـد. در دنیای اسـلام هم یک جا از زبان وابسـتگانشان مسـئله‌ی هلال شیعی را مطرح میکنند که: «آهای سنّیها! چه نشسته‌اید، خودتان را برسانید که شـیعه‌ها دارند مسلط میشوند!»؛ یک هلال شیعی را از ایران تا عراق، تا بحرین، تا لبنان تشـکیل میدهند؛ برای اینکه جامعه‌ی اهل سنّت و دولتهای اهل تسنّن را بترسانند. از این طرف هم مظاهری را درست میکنند که جمهوری اسلامی را از همسایگانش دور کنند. مسئله‌ی جزایر و مسائل گوناگون را مطرح میکنند که ایران هم احسـاس کنـد که مورد تهدیـد است. سنّی را یـک جور علیه شـیعه و شـیعه را یک جور علیه سنّی تحریک میکننـد. این برنامه‌های

اینهاست. ما اگر میخواهیم پیروزیهایی که در این چند سال - به حول و قوه‌ی الهی - علیه سیاستهای استکباری در این منطقه به وجود آمده است، به نتیجه برسد، باید هوشیار و بیدار باشیم. ما در کشور خودمان علاوه بر اینکه به بنای کشور هرچه بیشتر می‌پردازیم، باید از جهتِ بنای ذهن سیاسی در بیرون کشور، همه‌ی تلاش خودمان را بکنیم و نگذاریم دشمن از این طریق رخنه کند. روز قدس در پیش است؛ روز فریاد امت اسلامی بر علیه ظلم و عدوان پنجاه ساله‌ی دشمنان امت اسلامی است. روز قدس را باید همه‌ی امت اسلام و همه‌ی ملتهای اسلامی گرامی بدارند و شما مردم عزیز ایران نیز مثل هر سال، به توفیق الهی این روز را گرامی خواهید داشت. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم والعصر. إنّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ وتواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ---

------------------------ خطبه عربی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم السّلام علی أبناء أمتنا الإسلامیة رجالاً و نساءً فی جمیع أرجاء العالم، والسّلام علی المجاهدین المقاومین الصامدین فی لبنان و فلسطین. أیام شهر رمضان المبارک تنقضی واحداً بعد آخر. و بمرور هذه الأیام ترتوی القلوب والأرواح من ما أودعه ربّ العالمین فی هذه اللیالی و الأیام من برکة و رحمة. الأمّة الإسلامیة فی هذا الشهر تستشعر تجدیداً فی الرّوح وتصعیداً فی المعنویات و ارتفاعاً فی القدرة علی مواجهة التحدیات. أسأل اللّه سبحانه و تعالی أن یغدق فی هذا الشهر الکریم بخیراته و برکاته علیکم جمیعاً یا أهلنا من أبناء الأمّة الإسلامیة فی کلّ مکان. أیّها الإخوة والاخوات! إنّ الأمّة الإسلامیة تعیش الآن فی برهة حسّاسة و متمیّزة. برهة تتوافر فیها إمکانات تحقیق تطورات و انتصارات کبری. و کذلک إمکان أخطار و حوادث جسیمة. بعد الانتصار الهائل العظیم لحزب اللّه فی لبنان و ما جرّه علی استراتیجیة السیاسة الأمریکیة فی الشرق الأوسط من زلزال مدمّر هرع شیاطین الاستکبار لمعالجة هزیمتهم و ترمیم اندحارهم. و قبل ذلک کان انتصار حکومة حماس فی فلسطین ضربة موجعة للعدوّ الصهیونی و للسّیاسة الأمریکیة، و کان انتصاراً کبیراً للشّعوب المسلمة فی المنطقة. و قبل هذا و ذاک شهدت الساحة العراقیة أیضاً تدوین الدستور و انعقاد المجلس و غیرها من الظواهر المتوالیة الّتی أدّت الی قیام حکومة مستقلة موحّدة فی العراق. و کانت کلّ منها دلیلاً علی فشل المخطط الامریکی فی قضیة العراق و تبدد ما بذلته من نفقات مالیة و إنسانیة باهظة. إنّ الهیمنة علی منطقة الشرق الأوسط و تسلیط إسرائیل علیها و القضاء علی کلّ حرکة و یقظة إسلامیة مستقلّة تحرریّة هی الاهداف الّتی حملها الشیطان الأکبر بغزوه العراق و بما مارسه بعد الغزو. و هذه الأهداف لم تواجه فشلاً و احباطاً فحسب؛ بل إنّ حوادث فلسطین و المعاجز الّتی سجلها الفتیة المؤمنون اللبنانیون قد زلزلت الکیان الصهیونی و هی أیضا ضاعفت المعنویات العامه للأمّة الإسلامیة و ثقتها بنفسها و برسالتها. المهزومون فی هذه الحوادث یسعون لیل نهار لاحتواء أبعاد هزیمتهم. من هنا یتوجّب علی المسلمین أن یکونوا علی غایة من الیقظة، خاصة علی الساحة العراقیة والفلسطینیة و اللبنانیة و عامة علی ساحة العالم الإسلامی. أولاً علی الساحة العراقیه ثمة جهود لزلزلة الأمن و دفع البلد تدریجیا إلی فتنة طائفیة، و إظهار الحکومة المنتخبة من جماهیر الشعب بمظهر عدم القدرة علی إدارة الأمور. و هذا هو محور السیاسة الأمریکیة فی العراق. إنّهم یریدون بذلک أن یبرّروا تواجدهم العسکری و أن یوفرّوا الأرضیة لسیطرة حکومة عمیلة. تجزئة العراق أیضاً من الاخطار الّتی یمکن أن تفرضها السیاسة الأمریکیة علی شعبه. کلّ العناصر الفاعلة و الملتزمة فی العراق ینبغی أن تکون واثقةً أنّ عودة الأمن و مکافحة التخریب والفقر و البطالة فی هذ البلد الکبیر، لایمکن أن تتحقّق إلّا فی ظلّ حکومة قویّة منبثقة من إرادة الشعب. و هذا بدوره لایتحقق فی ظل الاحتلال الأمریکی و تدخله غیر المحدود فی جمیع شؤون البلد و فی مهام الحکومة و المجلس. لابدّ للجمیع أن یکونوا یداً واحدة فی الدفاع عن الحکومة الشعبیه المؤمنة المنبثقة من إرادة الشعب، و فی المطالبة الجادّة بخروج الأمریکیین و قطع تدخلّهم. لابدّ أن یتعاضد کلّ العراقیون فی هذه المطالبة - شیعة و سنّة و عرباً و أکراداً و ترکماناً و غیرهم. ثانیاً، علی الساحة الفلسطینیة بعد أن فشلت محاولات الحصار الاقتصادی و أنواع الضغوط أن تسقط حکومة الحماس الشعبیة فإنّ العدوّ. عمد الآن الی إثارة الخلافات الداخلیة لتحقیق هدفه. الفلسطینیون خلال الأعوام الماضیة استطاعوا رغم اختلافهاتهم الداخلیة استطاعوا ان یجدوا الساحات المشترکة بینهم، و أن یجتازوا بذلک مراحل فی غایة الصعوبة. غیر

أنّ أجهزة الاستخبارات الأمريكية و الصهيونية تسعى اليوم ان تحول اختلافات و جهات النظر الفلسطينية إلى مسألة عصية على الحلّ. أليس من العجيب ان يتحول الاعتراف بإسرائيل إلى شرط لتعاون الفلسطينيين؟ إنّه شرط لاينسجم دون شكّ مع الإرادة القلبية لكلّ الفصائل الفلسطينية. إنّ على الإخوة الفلسطينيين أن يكونوا على حذر من العدو الظروف حساسة جدّا. المهزمون فی لبنان يسعون بحقد عميق الى حلّ عُقَدهم. أنتم اليوم بحاجة إلى وحدة حول محور الدولة المنتخبة من الجماهير: لاتدعوا اختلافاتكم تشكّل عاملاً على تشجيع العدو. ثالثاً؛ على الصعيد اللبنانی حرب الثلاثة و الثلاثين يوماً كان المنتصر فيها حزب‌اللّه والمقاومة و الشعب اللبنانی و كل الأمة الإسلامية. والمنهزم فيها إسرائيل و أمريكا و المغلوبون على أمرهم فی المنطقة. إنّ المهزومين كما يبذلون اليوم الجهود للحفاظ على بقاء الجسد المتداعی للنظام الصهيونی، يبذلون جهوداً مضاعفة لإنزال ضربة بحزب اللّه و المقاومة الإسلامية فی لبنان. ليعلم الجميع أن المقاومة اللبنانية ببركة جهادها و شجاعتها و دماء أبنائها المسفوكة ظلماً و عدواناً، تعيش فی قلوب الأمة الإسلامية. والشعب اللبنانی و أكثر الساسة اللبنانيّن يفخرون بحزب‌اللّه. و من المؤكد أنّ كل محاولة لمواجهة هذه الفئة المؤمنة المضحيّة سواءً من الصهاينة أو من المأجورين الاذلّاء للشيطان الأكبر، سوف تواجه بردّ فعل العالم الاسلامی والعربی؛ خاصةً الشباب الغياری من مقاومة. رابعاً على صعيد العالم الاسلامی، التفرقة الطائفية احدی المؤامرات الّتی ينفذها المهزومون فی المنطقة. على الإخوة المسلمين أن يحذروا كل الحذر من أیّ قول أو فعل يساعد على تنفيذ هذه المؤامرة. إنّ أمريكا فی منطقة الشّرق الأوسط لاتبقی وفية حتّی تجاه الحكومات الّتی كانت حليفةً لها لسنوات مديدة. لأنها لاتفكر إلّا بمصالحها و مصالح ربيبتها إسرائيل. لذلك لايعقدنّ أحد املاً على ركونه إلى أمريكا؛ لا السنّیّ و لا الشّيعیّ و لا أية قومية فی المنطقة. إن إخافة السّنیّ بالهلال الشيعیّ و إرعاب الشيعیّ بالتطرف التكفيری و تخويف حكومات من الطاقة النووية للجمهورية الإسلامية و إبعاد الجمهورية الإسلامية عن جيرانها، كل ذلك من استراتيجيات السياسة الأمريكية و البريطانية. علينا جميعاً ان نكون على درجة عالية من الوعی و أن لا نتزلق فی شراكهم. إنّ يوم القدس يوم تضامن الأمة الإسلامية تحت راية إنقاذ القدس الشريف. فلنحيی هذا اليوم و لنواصل صوتنا فی الدفاع عن الشعب الفلسطينی المظلوم إلى أسماع العالم و لنستلهم من عطاء شهر رمضان ما يثبت القلوب و الأرواح، و يزيدنا إيماناً بالوعد الإلهی. «إنّ الّذين كفروا ينفقون أموالهم ليصدّوا عن سبيل‌اللّه فسينفقونها ثم تكون عليهم حسرة ثمّ يغلبون. والّذين كفروا إلى جهنّم يحشرون. ليميز اللّه الخبيث من الطّيّب و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعاً فيجعله فی جهنّم. أولئك هم الخاسرون.» و أوصيكم و نفسی بتقوی اللّه. و أقول قولی هذا و أستغفراللّه لی و لكم. --

---------------------------------- ترجمه خطبه عربی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم سلام بر فرزندان امت اسلامی‌مان، از زن و مرد، در سراسر جهان ... و سلام بر مجاهدان مقاوم و پایدار در لبنان و فلسطین. روزهای ماه مبارک رمضان یکی پس از دیگری سپری میشوند، و با گذشت آن‌ها، دل‌ها و جان‌ها از فیض برکات و رحمت‌هایی که پروردگار عالمیان در این شب‌ها و روزها قرار داده سیراب میگردند. امت اسلام در این ماه جانی تازه میگیرد، و روحیه‌ی معنویش تعالی پیدا میکند، و تواناییش برای مقابله با چالش‌ها افزایش مییابد. از خداوند سبحان مسئلت دارم در این ماه مبارک همه‌ی شما فرزندان امت اسلامی را در هر جا که هستید مشمول خیرات و برکات خود بفرماید. برادران و خواهران! امت اسلامی هم‌اکنون در یک برهه‌ی حساس و ویژه‌ای به سر میبرد که شرایط و امکانات برای تحقق تحولات و پیروزی‌های بزرگ موجود است. کما این که امکان خطرات و رخدادهای بزرگ نیز هست. پس از پیروزی سترگ و عظیم حزب‌اللّه در لبنان و زلزله‌ی ویران‌کننده‌ای که استراتژی امریکا در خاورمیانه را دستخوش خود ساخت، شیاطین استکبار با دستپاچگی برای جبران شکست و ترمیم ناکامی خود شتافتند. پیش از آن نیز پیروزی دولت حماس در فلسطین، هم به مثابه‌ی ضربه دردناکی برای دشمن صهیونیستی و سیاست امریکا، و هم پیروزی بزرگی برای ملل مسلمان منطقه بود. قبل از این دو حادثه، صحنه‌ی عراق نیز شاهد تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس و دیگر پدیده‌های پشتِ سرِهمی بود که به تشکیل دولت مستقل یکپارچه‌ی عراق منجر گردید. هر کدام از این‌ها دلیلی بر شکست برنامه‌ی امریکا در مسأله‌ی عراق، و برباد رفتن

هزینه‌های هنگفت مالی و انسانی امریکا بود. بسط سلطه بر منطقه‌ی خاورمیانه و مسلط ساختن اسرائیل بر این منطقه و از میان برداشتن هر گونه حرکت و بیداری استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی اسلامی، اهدافی بودند که شیطان بزرگ از طریق اشغال عراق و اقداماتی که پس از اشغال انجام داد، در سر میپرورانید. این اهداف نه تنها با شکست و ناکامی روبه‌رو شد، بلکه رخدادهای فلسطین و معجزاتی که جوانان مؤمن لبنانی آفریدند، رژیم صهیونیستی را متزلزل ساخت، و روحیه‌ی عمومی امت اسلامی و اعتماد این امت را به خود و به رسالت خود افزایش داد. شکست خوردگان این حوادث، شبانه‌روز در تلاشند تا ابعاد شکست خود را مهار کنند. از این روی بر مسلمانان واجب است - در رابطه با کل جهان اسلام و به ویژه در رابطه با عراق و فلسطین و لبنان - فوق‌العاده هوشیار باشند. اول این که در صحنه‌ی عراق، تلاش‌هایی میشود تا امنیت را متزلزل ساخته و کشور را به تدریج به سوی فتنه‌ی فرقه‌گرایی بکشانند و دولت منتخب مردم را در اداره‌ی امور ناکارآمد نشان دهند. محور سیاست امریکا در عراق همین است. آن‌ها میخواهند با این طریق حضور نظامی خود را موجّه ساخته، و زمینه را برای سلطه یافتن یک دولت مزدور فراهم کنند. تجزیه‌ی عراق نیز از جمله‌ی خطراتی است که سیاست امریکا میتواند برای مردم این کشور به بار آورد. همه‌ی عناصر تأثیرگذار و متعهد عراق باید یقین داشته باشند که بازگشت امنیت و مبارزه با خرابکاری و فقر و بیکاری در این کشور بزرگ، تنها در سایه‌ی یک دولت نیرومندِ برخاسته از اراده‌ی مردم، تحقق‌پذیر خواهد بود. که این امر هم در سایه‌ی اشغالگری امریکا و دخالت‌های بی‌پایانش در همه‌ی امور عراق و در وظایف دولت و مجلس، شدنی نیست. همه باید در دفاع از دولت مردمی مؤمن برخاسته از اراده‌ی ملت، و مطالبه‌ی جدّی خروج امریکایی‌ها و قطع دخالت‌های آنان، یک‌دل و یک‌صدا باشند. همه عراقی‌ها - از شیعه و سنّی و عرب و کرد و ترکمان و غیره - باید در جهت این خواست با یکدیگر معاضدت و تشریک مساعی داشته باشند. دوم آن که در صحنه‌ی فلسطین، پس از این که تلاش‌های مربوط به محاصره‌ی اقتصادی و انواع فشارها برای اسقاط دولت مردمی حماس با شکست روبه‌رو شد، دشمن اکنون برای تحقق هدف خود به ایجاد اختلافات داخلی روی آورده است. فلسطینی‌ها در طی سال‌های گذشته - علی‌رغم اختلافات داخلی خود - توانسته‌اند زمینه‌های مشترکی میان خود به وجود آورند، و بدین‌سان مراحل فوق‌العاده دشواری را پشت سر گذارند. ولی دستگاه‌های اطلاعاتی امریکایی و صهیونیستی امروز میکوشند تا اختلاف‌نظرهای فلسطینیان را به مسأله‌ای غیر قابل حل تبدیل نمایند. آیا این عجیب نیست که شناسایی اسرائیل به صورت شرطی برای همکاری فلسطینیان درآید؟ قطعاً این شرط با خواست قبلی هیچ یک از گروه‌های فلسطینی سازگاری ندارد. برادران فلسطینی باید از دشمن برحذر باشند. شرایط حسّاس است. آن‌ها که در لبنان شکست خورده‌اند با کینه‌ای عمیق در تلاشند تا عقده‌های خود را بگشایند. شما امروز نیاز دارید که پیرامون محور دولت منتخب مردم متحد شوید. نگذارید اختلافات شما عامل مشوقی برای دشمن گردد. سوم آن که، در صحنه‌ی لبنان، طرف پیروز در جنگ سی‌وسه روزه‌ی این کشور، حزب‌اللّه و مقاومت و مردم لبنان و همه‌ی امت اسلامی بودند. طرف شکست‌خورده نیز، اسرائیل و امریکا و درماندگان منطقه بودند. این شکست‌خوردگان به همان اندازه که امروز برای حفظ موجودیت رو به زوال رژیم صهیونیستی تلاش میکنند، تلاشی دوچندان را برای ضربه زدن به حزب‌اللّه و مقاومت اسلامی لبنان به کار میبرند. همه باید بدانند که مقاومت لبنان به برکت جهاد و شجاعت خود و خون فرزندان مظلوم خود، در قلب امت اسلامی جای دارد. مردم لبنان و بیشتر سیاستمداران لبنانی به حزب‌اللّه افتخار میکنند. قطعاً هر تلاشی در جهت رویارویی با این گروه مؤمن فداکار، چه از سوی صهیونیست‌ها و چه از سوی مزدوران ذلیل شیطان بزرگ، با واکنش جهان اسلام و عرب - به ویژه جوانان غیور مقاومت - مواجه خواهد شد. چهارم آن که در گستره‌ی جهان اسلام، تفرقه‌ی مذهبی یکی از توطئه‌هایی است که شکست‌خوردگان در منطقه به اجرا درمیآورند. برادران مسلمان باید نسبت به هر گونه سخن یا کاری که به اجرای این توطئه کمک کند، کاملاً مواظب و از آن برحذر باشند. امریکا در منطقه‌ی خاورمیانه، حتی نسبت به دولت‌هایی که سال‌های سال متحدش بوده‌اند، نیز وفادار نمیماند. زیرا جز به منافع خود و منافع دست‌پرورده‌اش - اسرائیل - نمیاندیشد. لذا هیچ‌کس، چه سنّی و چه شیعه

و چه هر قومیتی در منطقه، نباید به وابستگی خود به امریکا امیدی ببندد. ترساندن سنّی از هلال شیعی، و هراساندن شیعه از تندروی تکفیری‌ها، و نیز ترساندن دولت‌ها از نیروی هسته‌ای جمهوری اسلامی، و جدا کردن جمهوری اسلامی از همسایگانش، همه و همه از استراتژی‌های سیاست امریکا و بریطانیا است. همه‌ی ما باید در سطح بالایی از آگاهی قرار داشته باشیم و به دام آن‌ها نیفتیم. روز قدس روز همبستگی امت اسلامی زیر پرچم نجات قدس شریف است. پس این روز را گرامی داریم، و صدای خود را در دفاع از ملت ستمدیده‌ی فلسطین به گوش جهانیان برسانیم؛ و با الهام از فیض ماه رمضان، دل‌ها و جان‌های خود را محکم و استوار سازیم و ایمانمان را به وعده‌ی الهی قوی‌تر و بیشتر کنیم: «کافران اموال خود را برای بازداشتن (مردم از راه الهی خرج میکنند. پس آن اموال را خرج خواهند کرد، آنگاه مایه‌ی حسرتشان خواهد گشت، و سرانجام مغلوب خواهند شد. و آنان که کفر ورزیدند، در جهنم گرد آورده میشوند، تا خداوند پلید را از پاک جدا کند، و پلیدها را بر روی یکدیگر گذارد و همه را روی هم انباشته سازد و در جهنم قرار دهد. اینان همان زیانکارانند.» هم شما و هم خود را به تقوای الهی سفارش میکنم؛ و با گفتن این سخن برای خود و شما از خداوند مغفرت میطلبم. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته ---

---------------------------- ۱) وسائل الشیعه، ج۷، ص ۲۷ ۲) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۵ ۳) همان ۴) همان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نمونه و نمایندگان تشکلهای مختلف دانشجویی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نمونه و نمایندگان تشکلهای مختلف دانشجویی بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم خصوصیت این جلسه‌ی دانشجویی که در ماه رمضان داریم، اولاً ـ در پاکی و طراوت و طهارت فضای این جلسه است؛ یک عده جوان، با دلهای پاک و در فضای قدسی ماه مبارک رمضان اینجا گرد می‌آیید و مطالبی را - که من خصوصیات آن مطالب را بعد اشاره خواهم کرد - مطرح میکنید که حرفهای از دل برآمده و ناآلوده‌ی به اهداف شخصی و سیاسی و امثال اینهاست. به نظر من، امسال که قدری این جلسه بیشتر به طرف آخر ماه هم افتاد، بیست‌وسه روز روزه گرفتید و ان‌شاءاللّٰه روزه‌داری و گذراندن ایام لیالی متبرّک «قدر» و تلاوت قرآن، دلها و روحهای شما را نورانیت بخشیده و این نورانیت در این جلسه منعکس میشود. خصوصیت دوم، طراوت دانشجویی و جوانی است که در این جلسه هست و برای امثال من، غیر از استفاده‌ای که احیاناً از مطالب مطرح شده‌ی در این جلسه خواهیم برد، این استفاده را دارد که از لحاظ روحی، طراوت همنشین به همنشینِ فرسوده‌ی کهنسالی مثل ما هم سرایت میکند و ان‌شاءاللّٰه به نیروی شما، ما نیرو میگیریم. لذا جلسه را مغتنم میشمارم و از دوستانی که در این جلسه بیاناتی کردید و دوستانی که جلسه را مدیریت کردند و کسانی که قبلاً مقدمات این جلسه را فراهم و آماده کردند، من از همه‌شان صمیمانه تشکر می‌کنم. مطالبی که در این جلسه بیان شد و معمولاً در این جلسات جوان و دانشجویی بیان میشود، چند خصوصیت دارد که ما با همین خصوصیاتش، این جلسه و بیانات را دوست میداریم و می‌پسندیم. یکی این است که در اظهارات و تراوشهای ذهنیِ شما، عناصر نو وجود دارد و طراوت نوپردازی فکری در اظهارات مجموعه‌ی جوانهایی که در این جلسه صحبت میکنند، هست و این مغتنم است. این نکته و بقیه‌ی آن دو، سه نکته‌ی بعدی را که عرض میکنم، فقط برای این نیست که یک توصیفی از جلسه کرده باشیم؛ بلکه برای این است که توجه کنید این خصوصیات جزو مشخصه‌های بارز و جذاب محیط دانشجویی است و اینها باید حفظ بشود. پس اولین مشخصه، همین نگاه نو به مسائل و احیاناً تراوشهای فکری جدید و تازه‌ای است که هست و این را ما دوست میداریم و لازم داریم. خصوصیت دوم، نگاه و توقعات آرمانی است. این را به شما عرض بکنم، بعضی از این چیزهایی که شما مطرح کردید، اگر در چرخ و پرِ تحلیل و بررسی قرار بگیرد، چیزی از آن باقی نمیماند؛ لیکن چون نگاه و توقع، نگاه آرمانی است، این مطلوب است. ممکن است دسترسی به یک آرمان میسّر هم نباشد، اما رها کردن آن آرمان هم، جایز نباشد. لذا نگاه آرمانیِ شما و توقعاتی که ناشی از این نگاه هست، این برای ما مطلوب است؛ این را میخواهیم و باید باشد. خصوصیت سوم، زبان انتقادی و

طلبگارانه است؛ نبادا کسی تصور کند که اگر این زبان انتقادی حتّی یک کمی تلخ هم باشد، حالا بنده که اینجا نشسته‌ام، ناراحت خواهم شد، نه؛ اتفاقاً خودِ این زبان انتقادی هم برخاسته‌ی از همان نگاه و توقعات آرمانی است؛ راضی نبودن به آنچه که داریم، معنایش میل و گرایشِ رسیدن به آن چیزی است که نداریم و این درست همان چیزی است که ما میخواهیم. بنابراین هم «فکر نو»، هم «نگاه و توقعات آرمانی» و هم «زبان ویژه‌ی برخاسته‌ی از آن نگاه» را داشته باشید؛ اینها چیزهای خوبی است. و اگر این خصوصیات محفوظ بماند، آن وقت جوانِ دانشجو نقش موتور را در یک قطار ایفا خواهد کرد؛ به حرکت درآورنده، پیش‌برنده و جهت‌دهنده خواهد بود. و الّا اگر جوانها هم به وضع موجود - یعنی آنچه که هست - قانع و راضی باشند، دیگر پیشرفتی متصور نخواهد بود؛ باید دائم بخواهند به نقاطی که دست نیافته‌اند، دست پیدا کنند. دو، سه تا نکته در خلال اظهارات شماها بود که لازم است من اینها را عرض بکنم؛ یعنی واقعاً لازمه‌ی دفاع از انصاف هست که این را بگوییم. این که گفته شود در مبارزه‌ی با فساد یا اجرای اصل چهل‌وچهار هیچ کاری انجام نگرفته، نه؛ این طوری نیست. کارهای زیادی انجام گرفته و دارد انجام میگیرد. من به آنچه که انجام گرفته، قانع نیستم، از مسئولان بالای کشور مرتب سؤال میکنم و از آنها میخواهم و مطالبه میکنم. لیکن این به معنای آن نیست که آنها در این جهت حرکت نمیکنند، نه؛ واقعاً کار دارد انجام میگیرد و پیشرفتهای خوبی هم داشته‌اند؛ بخصوص در این یک سال اخیر، واقعاً کارهای خوبی انجام گرفته است. البته شما بخواهید؛ شما نگویید کاری انجام نگرفته، اما جداً بخواهید و مطالبه کنید؛ این، آن چیزی است که ما مایلیم. یک نکته‌ی دیگری که من در خلال اظهارات شما دوستان دیدم، این است که گویا این‌گونه تصور میشود که عقبه‌ی کارشناسی دولت نهم، عقبه‌ی ضعیفی است یا اصلاً چنین عقبه‌ای وجود ندارد! من که هر روز حدود شاید شانزده، هفده تا روزنامه را با گرایشهای مختلف از جریانهای مختلف کشور مرور میکنم و می‌بینم، این، عیناً یکی از همان نقاطی است که جریانهای مخالف با این دولت مورد تأکیدشان است. ما تصور میکردیم که این‌گونه اظهارات و شایعه‌پراکنیها خیلی تأثیر ندارد، اما حالا می‌بینیم نه، بی‌تأثیر هم نبوده است! یعنی شما که دانشجو و جزو قشر زبده و نخبه هستید، واقعاً تصور میکنید که دولت، عقبه‌ی کارشناسی ندارد! نمیشود چنین قضاوتی بکنید، این‌طور نیست. یا مثلاً در اظهارات شما بود که: تغییراتی که در دولت انجام میگیرد، تا آن اعماق بدنه‌ی اجرایی، تغییر ایجاد میشود! این‌گونه نیست. خوب، دولتهای متعدد و پی‌درپی‌ای با من سروکار داشته‌اند و من با آنها کار کرده‌ام؛ نوع کارشان، نوع تحرکشان، نوع اقدامهایشان و تعویضهایشان را دیده‌ام؛ این ایرادی که تقریباً یکی از سرلوحه‌های مخالفان - حالا مخالفان مذاقی، سیاسی و هر چه هست - با این دولت هست و مطرح میکنند، من به هیچ‌وجه تأیید نمیکنم؛ این‌طوری نیست. البته تغییر و تبدیلهایی در همه‌ی دولتها شده است؛ در بعضی دولتها بیشتر و در بعضی کمتر. و این دولت نهم، جزو آن بیشترها نیست. از این تغییرات وسیعتر و عمیق‌تر فراوان داشتیم. این شایعات روزنامه‌ای و اینها را خیلی ترتیب اثر ندهید. حالا اینجا یک نکته‌ی اساسی مطرح میشود که من همیشه در مواجهه‌ی با دانشجویان، روی آن تکیه میکنم؛ و آن، «پیدا کردن قدرت تحلیل مسائل و جریانهای مهم کشور» است. سیاست در دانشگاهها - که بنده همیشه روی آن تأکید کرده‌ام - به این معناست. ما دو کار سیاسی داریم: سیاست‌زدگی و سیاست‌بازی؛ این یک‌جور کار است. این را من به هیچ‌وجه تأیید نمیکنم؛ نه در دانشگاه و نه در بیرون دانشگاه؛ بخصوص در دانشگاه. یکی هم سیاستگری است؛ یعنی حقیقتاً فهم و قدرت تحلیل سیاسی پیدا کردن؛ که یکی از وظایف تشکلهای دانشجویی این است. من تأکید میکنم، تشکلهای دانشجویی - که عمده نمایندگان آنها، در اینجا تشریف دارید - نوع برنامه‌ریزی و کار را به کیفیتی قرار دهید که دانشجو قدرت تحلیل سیاسی پیدا کند؛ هر حرفی را به آسانی نپذیرد و هر احتمالی را به‌آسانی در ذهن خودش راه ندهد یا رد نکند؛ این قدرتِ تحلیل سیاسی، خیلی مهم است. ما غالباً چوب این را خورده‌ایم؛ نه ما، بلکه ملتهای دیگر هم بر اثر خطاها و خبطهایی در فهم سیاسی‌شان، گاهی مشکلات بزرگی را از سر گذرانده‌اند. این، یک مسئله‌ی مهم است. یک نکته‌ی دیگر هم وجود دارد و آن «عمق بخشیدن به معرفت دینی» در بین دانشجویان است. بر روی این هم من اصرار دارم و بارها هم این گفته شده؛ منتها بدنه‌ی دانشجویی، بدنه‌ی متبدّلی است و به

شما هم بایـد عرض بکنیم. کـافی نیست که ما از لحاظ عاطفی و احساسـی، به دین و مظاهر دینی علاقه‌ای داشـته باشـیم یا علاقه‌ای نشان بـدهیم. یک وقت هم که وقت اسـتفاده‌ی از تعلیم و معرفت دینی است، بمانیم و نتوانیم وظیفه‌مان را تشـخیص بـدهیم یا از آن ایمـان، پشـتوانه‌ای برای عمـل پیـدا کنیم؛ این کـافی نیست. بایـد کار معرفتی عمیق انجام بگیرد. ببینیـد جوانان عزیز! آنچه که امروز اتفاق افتاده است، این نیست که یک دولتی در کشوری با مواضع خاصـی بر سـر کار آمده، مثل اینکه هر دولتی یا هر کشوری یک مواضع خاص سیاسـی دارد؛ مسئله‌ی ما و مسئله‌ی جمهوری اسلامی این نیست، مسئله‌ی یک پدیده‌ی عظیم و بتدریج توسعه‌یابنده و ریشه‌دواننـده‌ی در یـک بخش مهمی از دنیـاست؛ تشـکیل یـک نظامی که معنویت، جزو بافت اصـلی آن محسوب میشود. این یک پدیـده‌ی بسیار مهم و مورد نیـاز بشـریت هم هست، که مورد اسـتقبال قرار گرفته است و بیشتر هم خواهـد شـد. نظامی که بر اساس تفکر و معرفت اسـلامی بر سـر کار بیایـد، نظامی است که مسائل معنوی انسان، جزو عناصـر اصـلی آن خواهد بود. خصوصـیت این نظام، این نیست که به مسائل مادی توجه نخواهد کرد و هدفش را فقط معنویات قرار خواهد داد، نه؛ این یک مغالطه و نشانه‌ی غلط دادن است؛ که در تبلیغـات جهانی علیه ما، این نشانه داده میشود. به هیـچ‌وجه این‌گونه نیست؛ بلکه معنای تشـکیل چنین نظامی، این است که عنصـر گمشـده‌ی از میان بشـر، یعنی عنصـر «معنویت» - که تحت تأثیر پنجه‌ی قدرتمندِ قدرتمندان عالم است - به زندگی بشـریت برمیگردد. همچنانی که انسان به نان و هوا و غذا و صـنعت و علم و پیشرفت و لذایذ زندگی نیازمند است، به ایمان و تقوا و پاکی و پاکـدامنی و طهارت دل و نورانیت دل و مجذوب معارف الهی شدن هم نیازمند است؛ به اخلاق حسـنه و مکارم اخلاقی هم نیازمنـد است. این بخش دوم را پنجه‌ی مؤثر قدرتمنـدان مادی دنیا، بتدریـج از میان بشـریت دور کردنـد؛ صـد سال پیش مثل امروز نبوده؛ دویست سال پیش باز بهتر بوده است. این خاصیت یک نظام ویژه در وضع کنونی جهان است. این نظم موجود جهان - که از صـد سـال، صـدوپنجاه سال، دویست سال قبل قوّت گرفته - اقتضائش همین بوده که دامن معنویت بتدریـج از فضای زنـدگی انسان جمع بشود و این به ضرر بشریت تمام شده است. بشر به پیشرفت علمی نیازمند است، به اکتشافات پی‌درپی - همچنان که امروز بشر سرگرم این اکتشافـات است و پیشـرفتهای شـگفت‌آوری دارد - نیازمنـد است؛ امـا در کنـار معنـویت. خوب، نظـام اسـلامی هم، آن نظامی است که میخواهـد این عنصـر گمشده‌ی از تمدن و حیات بشـری را به محیط زندگی بشـر برگرداند. این در بیان، کارِ آسانی است؛ امـا در عمل، هم کار مشـکلی است، هم معارضانِ خیلی گردن‌کلفتی دارد. همه‌ی کسانی که منفعتشان در دنیا با ایجاد جنگ همراه است، با این مخالفند؛ همه‌ی کسانی که کار و بارشان در دنیا با ترویج سـکس سکه میشود، با این مخالفند؛ همه‌ی کسانی که میخواهنـد سررشـته‌ی ثروتهای حیاتی ملتها را به دست گیرنـد، با این مخالفنـد؛ همه‌ی کسانی که قـدرت‌طلبی برایشان هدف اصـلی است - در حکومتهـای کوچـک و بزرگ دنیـا - بـا این مخالفنـد. یعنی معارضـانِ گردن‌کلفتی دارد. خوب، حالاـ این نظام در ایران آغـاز به کـار کرد؛ کلنگش زده شـد، بنـایش به وجود آمـد، تعـالیم اولیه‌اش هم مثل مصالـح ابتـدایی کار، پای کار ریخته شـد و به نحوی، سازندگی و بنّاییِ آن هم شروع شد. اولاً یک نظام مثل یک بنا، مرده نیست؛ مثل یک موجود انسانی است؛ کمبودهایی پیدا میکنـد و میتوانـد این کمبودها را جبران کند؛ اگر غفلت کند، جبران نخواهد شد؛ اگر دقت کند و تلاش و سـعی کند، زودتر و بهتر جبران خواهـد شـد؛ یعنی مثـل یـک موجود پویـا و پیش‌رونـده. یـک نظـام انسـانی، این‌چنین است. بنابراین ما داریم با چالش پیش میرویم. و البته قضاوت من این است که ما به طور محسوسـی هم در همان جهت اهداف و آرمانهای اسلامی این نظام پیش رفته‌ایم. یکی از دلاـئلش این است که امروز نسـل سوم و چهـارم انقلاب، با آرمانهای اسـلامی آشـنا و به آن علاقه‌منـد است و گرایشـش به مظـاهر اسـلامی زیـاد اسـت، و این آمـادگی را دارد که اگر تجربه‌ای در کشـور به وجـود بیایـد که کارهـای دشـوار را از این نسـل بخواهـد، آنها را انجام بدهـد؛ مثل دوره‌ی جنگ تحمیلی. یعنی این‌طور نباشـد که بعضـی وضع کنونی ما را با دوران جنگ تحمیلی مقـایسه کننـد؛ دوران جنـگ تحمیلی، یـک آزمـایش و کوره‌ی عملی بود؛ اگر در هر کشوری آن‌چنـان وضع و آزمایشـی به وجود آید، جانهای تشـنه و آماده‌ی به کار میآیند و استعدادها به فعلیت میرسند. امروز آن شرایط وجود ندارد؛ اما اگر به وجود آید، همان

وضعیت پیش خواهد آمد؛ آن چیزی که من دارم مشاهده میکنم، این است. ما پیشرفت داشته‌ایم و در این ریزش و رویشی که نظام اسلامی دارد، مجموعاً رویش ما از ریزشمان بیشتر بوده است و پیش رفته‌ایم؛ علاوه بر اینکه در میدانهای گوناگون دیگر - میدانهای علمی و غیره که شماها گفتید و میدانید و بیان شد - پیشرفتهای زیادی داشته‌ایم. ولی همچنان کار در ابتدای خود قرار دارد؛ ما اول راهیم؛ ما ابتدای راهیم. اولاً باید نظام را از لحاظ مبانی معرفتی‌اش کامل کنیم. ثانیاً بنای نظام را باید بر اساس آن مبانی معرفتی کامل کنیم؛ یعنی نظام اسلامی، دولت اسلامی و کشور اسلامی، هر کدام مترتب بر همدیگر است؛ اینها همه یکسان و یک چیز نیستند. تا کشور، اسلامی بشود، ما خیلی کار داریم. تا مکارم اخلاق اسلامی و دانشگاه اسلامی - همین توقعاتی که شما دارید و آرزوهای بلندی که به حق در نسل جوان ما هست - تحقق پیدا کند، راه طولانی‌ای داریم. اینکه میگویم اول کار هستیم، یکی از نشانه‌هایش این است. و از طرف دیگر، این فکر، فکری نیست که در چهارچوب حصار جغرافیایی یک کشور بگنجد و بتواند بماند؛ این، به طور طبیعی باید انتشار پیدا بکند و عقبه‌ی عاطفی و فکری ملتها را برای خودش کسب کند. البته از اول انقلاب، موارد متعددی از این را ما دیده‌ایم و پیش آمده است؛ امروز هم همین است؛ منتها احتیاج دارد که این عقبه، هر چه بیشتر استمرار داشته باشد. برای اینکه ما بتوانیم به این آینده‌های مطلوب برسیم، احتیاج به نسل جوانِ باهمتِ پُرانگیزه‌ی مؤمنِ تلاشگرِ کاردانِ راه‌بلد داریم. یکی از شرایط اصلی‌اش مؤمن بودن و متقی بودن است؛ اینکه میگوییم تشکلهای اسلامی و محیطهای دانشجویی، معارف و معرفت اسلامی را در خودشان عمق ببخشند، برای این است که بتوانند این بار سنگین را بر دوش بگیرند و به منزل برسانند؛ والّا نمیشود. این نکته و حرف اصلی ما با مجموعه‌های دانشجویی است. البته این را هم ما اضافه بکنیم که مجموعه‌های دانشجویی - که پایه‌ی اسلامی و پایه‌ی معرفتی دارند - در داخل دانشگاه، کاری نکنند که رقابتهای آنها یا معارضه‌هایی که به نام رقابت انجام میگیرد، به تضعیف قوای این مجموعه‌های مؤمن بینجامد. این مجموعه‌ها همدیگر را حفظ کنند. من نمیگویم همه یک‌جور فکر کنند، همه یک‌جور سلیقه داشته باشند؛ نه ممکن است، نه لازم؛ لیکن از معارضه و تضعیف یکدیگر جداً خودداری کنند. امروز این برای شماها روشن است. ممکن است ده، پانزده سال قبل از این، برای محیط دانشجوییِ آن روز روشن نبود و باید مکرر گفته میشد و میگفتیم؛ اما امروز شما این را میدانید. دشمن به طور ویژه، بر روی جریانهای دانشجویی، سرمایه‌گذاری میکند؛ تا بتوانند در محیطهای دانشجویی نفوذ و رخنه کنند و برای خودشان سربازانی را در آنجا تدارک ببینند. این کار با نامهای مختلف دارد انجام میگیرد. امروز سرویسهای جاسوسی امریکا و اسرائیل حتّی حرفی ندارند که به تشکلهایی در دانشگاههای ایران کمک مالی بکنند که این تشکل به حسب ظاهر، وابسته‌ی به توده‌ایهای سابقند. این در دانشگاههای شما وجود دارد. مجموعه‌ها و گروههای دانشجویی که تشکیل‌دهندگان و تغذیه‌کنندگان اینها همین توده‌ایهای چند سال قبل از این هستند - که یک مدتی هم به تلویزیون آمدند و توبه و انابه و گریه کردند و از بزرگان نظام طلب بخشش کردند - امروز بعد از آنکه اردوگاه مارکسیزم به‌کلی متلاشی شده و غلط بودنِ آن حرفها، ایده‌ها و فکرها، با آن فلسفه‌نماها، بر همه ظاهر و مبرهن شده و دیگر وجود این جریان چپ، معنایی ندارد؛ اما در عین حال می‌بینیم که اینها را نگه میدارند و حفظ میکنند؛ چون احتیاج دارند؛ یعنی برای معارضه‌ی با جریان دانشجویی اصیل و سالم - که همان جریان اسلامی و پایبند به معنویت و مفتخر به ایرانی بودن خود است - حاضرند زیر هر نامی، دانشجو را فعال کنند؛ زیر نام توده‌ای، سلطنت‌طلب و نامهای گوناگون. شماها باید متوجه باشید. مسئولیت شما سنگین است؛ هم باید درس را بخوانید، هم محیط سیاسی‌تان را بشناسید، هم روی محیط سیاسی اثر بگذارید و هم خودتان را از لحاظ فکری و روحی آماده کنید برای فردایی که بلاشک وزن این نظام متکی به معنویت - یعنی نظام جمهوری اسلامی - در معادلات جهانی بین‌المللی، ده برابر امروز خواهد شد. مطمئن باشید که ما چنین روزی را در پیش داریم و شما جوانهای امروز، آن روز را خواهید دید. علی‌القاعده آن روز ماها نیستیم؛ اما شماها هستید و خواهید دید آن روزی را که وزن و ثقل و اهمیت جمهوری اسلامی در معادلات جهانی - چه از لحاظ سیاسی، چه از لحاظ علمی و چه از لحاظ بیان افکار سازنده - ده برابر امروز است. باید خودتان را

ان‌شاءاللَّه برای آن روز آماده کنید. از خداوند متعال مسئلت میکنیم که همه‌ی شماها را حفظ کند و ذخیره‌های ارزشمند آینده قرار بدهد و توفیق رشد روزافزون به همه‌ی شماها عنایت فرماید، و ان‌شاءاللَّه خداوند شما را به پدر مادرهایتان ببخشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از رزمندگان، ایثارگران و فرماندهان دوران دفاع مقدس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از رزمندگان، ایثارگران و فرماندهان دوران دفاع مقدس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی بسیار شیرین و اثرگذار و پُراهمیتی است. کلمه کلمه‌ی این خاطرات برای تاریخ ما و سرگذشت پُرفراز و نشیبِ این ملت بزرگ، جزو جذابترین بخشها به حساب می‌آید. خیلی استفاده کردیم؛ خیلی لذت بردیم. از همه‌ی عزیزانی که خاطرات خودشان را بیان کردند و همچنین از کسانی که این مراسم و جلسه‌ی امروز را تدارک دیدند و مدیریت کردند، و از همه‌ی شما عزیزانی که یادگاران پُرشکوهترین روزهای تاریخ اخیرِ این کشورید و در اینجا حضور دارید، صمیمانه تشکر میکنیم. دو مقوله را از هم جدا کنید؛ هر کدام از اینها حرف و گفت فراوانی می‌طلبد. یک مقوله، مقوله‌ی مربوط به مسئله‌ی دفاع مقدس است؛ این دفاع مقدس و دوران هشت‌ساله، مثل جنگهای معمولی و بقیه‌ی جنگهای دنیا نیست؛ بلکه خصوصیاتی دارد. این، یکی از آن دو مقوله است که باید درباره‌اش بحث بشود؛ نه اینجا و به وسیله‌ی من، بلکه در فضای کلی جامعه باید مورد مداقه و تأمل قرار بگیرد. یکی هم یک مقوله‌ی فرعی نسبت به این مقوله است که آن هم به نوبه‌ی خود، خیلی مهم است و آن، خاطرات جنگ، تاریخ جنگ و ادبیات جنگ و هنری است که در شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف، مصروف این ادبیات خواهد شد. هر کدام از این دو مقوله مهم است. در مورد قضیه‌ی اصل جنگ: اولاً این جنگ، یک جنگ دفاعی بود. جنگ دفاعی با جنگ تهاجمی دو فرق عمده در معنا و مضمون دارد؛ یک فرق این است که جنگ تهاجمی، حاکی از خوی تجاوزطلبی است؛ اما جنگ دفاعی این‌طور نیست. دوم اینکه جنگ تدافعی و دفاعی، محل بروز غیرت و تعصب و وفاداری عمیق انسانها به آرمانهایی است که به آنها پایبند است؛ حالا یا این آرمانها وطن است یا بالاتر از آن؛ یعنی دین و عقیده و اسلام. در جنگ تهاجمی، این مطرح نیست. فرض کنید امریکا که به عراق حمله میکند، سرباز امریکایی نمیتواند ادعا کند که این کار را دارد برای عشق به وطن خود میکند؛ عراق به وطن او چه ربطی دارد؟! در خدمت اهداف دیگری است. اما اگر عراقی در داخل کشور خود، در مقابل این حمله و این هجوم نظامی و حضور نظامی ایستادگی کرد، معنای این ایستادگی، دفاع از وطن، دفاع از هویت ملی و دفاع از ارزشهایی است که این به آن پایبند است. جنگ دفاعی و جنگ هجومی، این دو تفاوت را دارد. جنگ ما، جنگ دفاعی بود. ملت ایران نشان نداد که مایل به تجاوز و تعرض است؛ و ملت ایران نشان داد آنجایی که پای دفاع از هویت ملی و آرمانهای عزیزتر از هویت ملی درمیان است، ایستادگی او، ایستادگیِ درس‌آموز است؛ ایستادگیِ معمولی نیست، ایستادگی‌ای است که میتواند برای ملتهای دیگر، به عنوان الگو و سرمشق به حساب بیاید؛ کما اینکه به حساب آمد؛ هم فلسطینیها به ما گفتند که ما از شما یاد گرفتیم؛ هم لبنانیها در طول این سالها مکرر به ما گفتند که ما از شما یاد گرفتیم؛ هم ملتهایی که نامسلمان بودند و مسلمان شدند یا مسلمان بودند و پیرو مکتب اهل‌بیت شدند، مکرر در مکرر از جاهای مختلف گفته‌اند که ما از جنگ شما، از دفاع شما و از ایستادگی شما، به صدق شما پی بردیم. حقیقتاً دوران دفاع مقدس، چنین دورانی بود و دفاع مقدس، حامل یک چنین مضمونی بود. حالا- این بخشی از مقوله‌ی نگرش در دفاع مقدس و مضامین آن است. یک بخش دیگر این است که در دفاع مقدس، حادثه‌ای که اتفاق افتاد، چه بود؟ یک وقت بین دو کشور - حالا همسایه یا غیرهمسایه - جنگی اتفاق میافتد، این یک‌طور است؛ یک وقت هم یک اتحاد نانوشته و اعلام‌نشده و بعضاً اعلام‌شده از سوی همه‌ی قدرتهای بین‌المللی - قدرتهای حاضر در جهان - علیه یک نقطه و یک کانون و یک مرکز است؛ این دو با هم فرق دارند. این جنگ، با آن جنگ تفاوت دارد. جنگ ما، از نوع دوم بود؛ یعنی همه‌ی کانونهای قدرت بین‌المللی - قدرت نظامی و

سیاسی و پولی و امنیتی و غیره - متفق‌القول و متحدالعمل بر سر ایران ریختند؛ جنگ احزاب به معنای واقعی کلمه؛ یعنی همه‌ی احزاب قدرت دنیا و باندها و مجموعه‌های قدرت، بر سر ایران ریختند. چرا؟ آن یک تحلیل سیاسی دارد؛ به هر دلیل. یعنی شوروی و امریکا با همه‌ی اختلافاتشان، در این قضیه هماهنگی داشتند. همین سنگرها و پنج‌ضلعیهایی که آقایان اشاره کردند، تاکتیکهای شوروی بود که به عراقیها منتقل شده بود. شماها که دستتان توی کار جنگ بوده، اینها را میدانید و مطلعید. هواپیمای غربی و شرقی، موشک غربی و شرقی، توپخانه‌ی غربی و شرقی، تانگ پیشرفته‌ی غربی و شرقی و انواع مهماتهای غربی و شرقی، به وسیله‌ی رژیم بعثی عراق، علیه ما به کار رفت؛ یعنی همه به آن کمک میکردند. بعد از اینکه جنگ تمام شده بود - به نظرم آخر سال ۶۷ بود - در سفری که بنده - آن‌وقت رئیس‌جمهور بودم - و مسئولان به یوگسلاوی سابق - که از هم پاشید و یکی از مراکز مهم پشتیبانی عراق بود - داشتیم، پس از یک مذاکره‌ی طولانی و مفصل، حاضر نشد حتّی تانگش را به ما بفروشد! در حالی که هر وقت عراقیها در جبهه کم میآوردند، بلافاصله انواع و اقسام تانگهای شرقی و غربی برایشان میآمد؛ وقتی یک تانگشان ضربت میخورد، معطّلش نمیشدند، جرثقیل را میآوردند و آن را به داخل هور یا رودخانه پرتاب میکردند و از دُوْر خارجش میکردند؛ برایشان اهمیتی نداشت. حالا بچه‌های ما با چه زحمتی این تانگهای غنیمتی را گیر میآوردند، وصله‌پینه میکردند و استفاده میکردند. یعنی از امکانات جنگی - انواع و اقسام مهمات و ابزار - از تاکتیک، از اطلاعات فضایی، از همه‌ی انواع پشتیبانیها - پول، پشتیبانی سیاسی و غیره - در اختیار یک طرف جنگ بود - که رژیم بعثی بود - و همه در آنجا متمرکز شده بودند؛ یک طرف هم جمهوری اسلامی به تنهایی - تنهاییِ واقعی - بود. این هم یک بعد جنگ است. یک بعد دیگر در این مقوله‌ی خود جنگ، مسئله‌ی پایان جنگ است؛ که با این بگومگوهای بیخودی، یک شبهه‌های بی‌معنی و بی‌محتوایی در بعضی از ذهن‌های آماده‌ی شبه و شبهه‌پذیر ایجاد کردند. چه کسی میتواند شک کند در اینکه جمهوری اسلامی در دفاع هشت ساله، پیروز مطلق شد؟! اصلاً این قابل تردید نیست. با همان تفاصیلی که گفتیم، یک رژیمی با نیروی نظامی تجهیز شده و به شدت آماده، به قصد ساقط کردن رژیم یک کشور و تجزیه‌ی آن، وارد آن کشور میشود، بخشی از آن را اشغال نظامی میکند و همه‌ی دنیا هم به آن کمک میکنند؛ هشت سال هم همین‌طور فشار میآورد و آخر سر مجبور میشود دست خالی از این کشور خارج شود؛ در حالی که تعداد کشته‌ها، مجروحان و اسرایش بیش از این کشور مورد تهاجم است؛ کشور مورد تهاجم در بخشهای مختلف در طول جنگ، به قابلیتهای فراوانی دست پیدا کرده؛ اما او از کیسه خورده و از چشم قدرتهای پشتیبان خودش هم افتاده و یک وجب هم از خاک این کشور در دست او باقی نمانده است؛ خوب، در این قضیه، چه کسی پیروز است؟ چه کسی شکست‌خورده است؟ جای تردید است؟! جای شبهه است؟! این پایان جنگ، یکی از مسائل و بخشهای مهم جنگ است که مایه‌ی افتخار است. در مقوله‌ی خاطرات و تاریخ جنگ، من میخواهم تکیه و تأکید کنم. ما همه‌ی این حجم کاری که انجام دادیم، در مقابل آنچه که باید انجام بگیرد، بسیار کم است. با اینکه الان، هم سپاه، هم ارتش، هم حوزه‌ی هنری، هم بخشهای مختلف مردمی، هم ستاد کل و آن قسمت تاریخ جنگ مشغول کار هستند، در عین حال، فرآورده‌های مجموع اینها، هم از لحاظ کمیت، بسیار کمتر از آن چیزی است که باید باشد، هم از لحاظ کیفیت - اگرچه بعضی از کیفیات آنها واقعاً خوب است - اما در مجموع، آن کیفیتی که باید نشان‌دهنده‌ی زیباییها، ظرافتها، لطفها، برجستگیها و درخشندگیهای این دوران عجیب باشد، نیست و هنوز خیلی جا برای حرف زدن هست؛ خیلی. ببینید! وقتی گفته میشود که مثلاً ما ششصد یا هزار عنوان کتاب درباره‌ی دفاع مقدس نوشته‌ایم، بعضیها خیال میکنند که این خیلی زیاد است؛ نه، این خیلی کم است. جنگ یکی از مقاطع حساس تاریخ برای همه‌ی ملتهاست؛ چه در آن جنگ شکست بخورند، چه پیروز بشوند؛ بررسی این حادثه برای آن ملتها، سرشار از درس است. نه اینکه فقط افتخار کنیم؛ افتخار کردن، یکی از بخشهای قضیه است؛ اطلاعات فراوان، آگاهیهای گوناگون، نشان دادن وضعیتهایی که وجود داشته است و وضعیتهایی که میتواند در آینده وجود داشته باشد، از بخشهای دیگر قضیه است. در دنیا روی جنگهایی که اتفاق میافتد، خیلی کار میکنند؛ من نمیدانم شما دوستان یا دوستانی

که در این مقوله‌ها مشغول کارنـد، چقدر اطلاع دارند که بر روی جنگهای گوناگون در کشورهای مختلف، چقدر کار شده است. من فقط این یک رقم را عرض بکنم: این جنگهـای داخلی امریکـا - که معروف به جنگهای انفصال است که تقریباً از سال هزار و هشتصد و شصت شروع شده و چهار سال هم طول کشیده؛ و در سال هزار و هشتصد و شصت و چهار یا شصت و پنج هم تمام شده است؛ من حالا دقیق یادم نیست - جنگ بین شـمال و جنوب و جنگ بین ایالات مختلف در یک کشور بود و تقریباً حدود هشتاد یا نود سال بعد از تشکیل دولت ایالات متحده‌ی امریکا، دو بخش از این کشور با همدیگر جنگ کردند. یک نویسـنده‌ی امریکایی - که ظاهراً معاصـر ماست - میگوید: درباره‌ی این جنگها بیش از صد هزار عنوان کتاب نوشـته شده است! برای چهار سال جنگ، آن هم جنگ بی‌افتخار - جنگ دو بخش از یک ملت با همدیگر افتخاری ندارد - بیش از صد هزار عنوان کتاب نوشته شده است. این را این نویسنده‌ی امریکایی - که نویسنده‌ی معتبری هم هست - میگوید. البته بعضی از این تبلیغاتچی‌های امریکا، این جنگ انفصال را میگوینـد: جنـگ برای لغو برده‌داری؛ که این هم دروغ است، این‌طوری نیست. البته همـان زمـان آبراهام لینکلن بوده و برده‌داری لغو شـده؛ امـا این جنگهـا برای آن نیست. کسـی تاریـخ این جنگهـا را بخوانـد، درست می‌فهمـد. دربـاره‌ی جنـگ داخلیِ بی‌افتخارِ سرتاسر شـکست و پُرخسـارت - که بالاـخره بخش شـمال بر بخش جنوب که تجزیه‌طلب بود، پیروز شـد و دوباره حکومت ایالات متحـده را برقرار کردنـد؛ در واقع کشور امریکـا شـکست خورد؛ اگرچه که یک بخش بر بخش دیگر پیروز شـد؛ آن چیزی که نقل میشود، حدود ششـصد، هفتصد هزار نفر در این چند سال کشـته دادند؛ یعنی چند برابر مجموع شـهدای ما در جنگ تحمیلی و دفاع مقدس! - برای چهار سال، آن همه کتاب نوشته‌اند. دفاع مقدس، جنگِ سرتاپا افتخار است؛ از همان روزی که رژیم صدام به تهران حمله کرد و فرودگاه را زد، و تا روزی که امام قطعنامه را قبول کردنـد و تا بعـد از آنکه صدام دوباره حمله کرد و باز مردم مبارز و مجاهد ما ریختند و تمام صحرای این منطقه را پُر کردند و جوانان بسیجی از سرتاسر کشور که نمایش عجیبی نشان دادند و عراق را در این نوبت دوم، مجبور به عقب‌نشـینی کردند، سرتاسـر این دوران، دوران افتخار است. جا دارد که کار هنری بشود، ثبت و ضـبط بشود و کار تخصصـی انجام بگیرد. الان مراکزی هست و دوسـتانی کارهای حرفه‌ای و تخصصـی خوبی انجام میدهند. در آنِ واحد دو کـار: هم کـار حرفه‌ای و تخصصـی و مـدیریت مطلع و عالمـانه‌ی بر جمع‌آوری خـاطرات، هم در کنـار آن، اسـتفاده‌ی از عموم کسـانی که در جاهـای مختلف خـاطراتی از جنـگ دارنـد و منحصـر نکردن آن به یـک کانـال خاص که موجب محـدودیت نشود. پروردگـارا! در این لحظات افطار و در این روزهای آخر ماه مبارک رمضان، در این جمع مجاهـد و مبارز فی‌سبیل‌اللَّه - که در اینجا حضور دارنـد - از تو درخواست میکنیم ارواح طیبه‌ی شـهیدان دفـاع مقـدس و شـهیدان انقلاـب و همه‌ی شـهدای ملت عزیز ما را با ارواح نـبی مکرم اســلام و شــهدای کربلاـ محشـور بفرمـا. پروردگـارا! ســلام و صـلوات مـا را بـه آن شــهیدان و امـام شــهیدان (رضوان‌اللَّه‌علیه) واصل بفرما. پروردگارا! مرگ ما را جز به شـهادت در راه خودت قرار مده. پروردگارا! به محمد و آل محمد ما را در امتحانهای دشوار و بزرگ کشور و ملتمان روسفید و سربلند از آب دربیاور؛ سلام ما را به محضر مبارک ولی‌عصر (ارواحنافداه) برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید فطر بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم این عید سعید فطر را به همه‌ی امت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز ایران و به شما حضار گرامی و میهمانان عزیز و سفرای کشورهای اسلامی که در جلسه حضور دارنـد، تبریـک عرض می‌کنم. همچنـانی که در دعـای قنوت نمـاز عیـد بارها تکرار کرده‌ایم، خـدای متعال این روز را برای پیغمبر برگزیده‌اش: «ذخراً و شرفاً و کرامتاً و مزیداً(۱)»، ذخیره قرار داد و مایه‌ی شـرف و کرامت، و مایه‌ی افزایش نور و بهاء معنوی آن بزرگوار و دینش قرار داد. روز عید فطر، روز بزرگی است و روز امت اسلامی است. و امروز امت اسلامی به مایه‌های اشتراک و

وحـدت و احسـاس عزت و عظمـت، بیش از همیشـه نیازمنـد اسـت. سالهـای متمـادی امـت اسـلامی را تحقیر کردنـد و میراث عظیم فرهنگی و عظمت شخصیت و هویت این امت را انکار کردند. با این تحقیر، خواستند ملتهای مسلمان را از صحنه‌ی سیاست و عمل و مجاهـدت خـارج کننـد تـا برای دست‌انـدازی آنها به کشورهای اسـلامی و منابع اینها عرصه خالی باشـد. این سیاستِ چنـدین ده ساله‌ی قدرتهای استعماری و استکباری در دنیای اسلام بوده است و مدتها موفق هم شدند. اگر امت اسلامی به هویت اسلامی خود تـوجه می‌داشـت، معضلـی به نـام اسـرائیل در منطقه به وجـود نمی‌آمـد. امت اسـلامی را از عرصه‌ی تحولاـت منطقه - یعنی خـانه‌ی خـودش - کنـار گذاشـتند و در غیـابش، بر علیه او تصـمیم‌گیری کردنـد. امت اسـلامی در طول سالهـای متمـادی به وظـایفی که بر عهـده‌ی او بود، عمـل نکرده است؛ در این هیـچ تردیـدی نبایـد کرد. مـا بایـد تقصـیر خودمان را بفهمیم و بـدانیم. اگر ما به تنبلی و راحت‌طلبی و ذلت تن نمی‌دادیم، دشـمن نمی‌توانست بر مـا مسلط شود. مـا عقب مانـدیم و در این عقب مانـدگی، مقصـریم. لیکن امروز ورق برگشته است. امروز دنیـای اسـلام به هـویت خـود واقـف شـده است. این امت از همه‌ی عناصـر عزت - که در متن دین شریف اسـلام و قرآن کریم وجود دارد - بایـد اسـتفاده کنـد. اول توجه به خـدا و تمسـک به قـانون الهی است؛ توکل به خـداست؛ اعتماد به خـداست. خداوند متعال آن کسانی را که «الظّانّین باللّه ظنّ السّوء(۲)»؛ سوء ظن به خـدا دارند، ملامت می‌کند؛ می‌فرماید: «علیهـم دائرة السّوء و غضـب اللّه علیهـم(۳)»؛ آن کسـانی که نصـرت الهی را در صـورت حضـور در میـدان عمـل انکـار می‌کننـد، خودشـان را بایـد ملاـمت کننـد. اگر مـا در میـدان عمـل وارد شویم، خـدای متعال به ما کمک خواهـد کرد؛ هم قول قطعی قرآن و وعده‌ی حتمی الهی است، هم مشاهدات دوران زندگی خودِ ماست. تاریخ اسلام هم برای مسلمین سرشار از تجربه است، که هر جا همت گماشـتند، وارد شدنـد و متمسک به قدرت الهی شدند، خدای متعال آنها را کمک کرد. کمک و نصـرت الهی حتمی است؛ منتها شـرط این نصـرت، حضور در میدان عمل است: «و لینصـرنّ اللّه من ینصـره(۴)»؛ آن کسـی که خـدا را نصـرت کند، خدا او را نصـرت خواهـد کرد. بـا نشسـتن، با تنبلی کردن، با توهمات دلخوش کردن، با مصالـح امت اسـلامی بازی کردن و هوای نفس را بر مصالح امت اسـلامی ترجیح دادن، نصـرت الهی خود را نشان نخواهد داد. امروز دنیای اسلام بیدار شده است. ما باید این بیداری را قـدر بـدانیم. ما بایـد این بیـداری را در جهت درست خود به جریان بینـدازیم. ما باید به جای اعتماد به قدرتهای اسـتکباری، به خدا اعتماد کنیم. هر جا این اتفاق افتاد، پیروزی به دنبال آن هست، لامحاله. آنچه که مربوط به شـما برادران و خواهرانِ عزیزی است که مسئولان این کشور اسـلامی هستید، این است که قدر این ملت را بدانید. ملت ما ملت بزرگ، شـجاع، مؤمن و باصـفا و بااخلاصـی است. قـدر این ملت را بدانیـد؛ قـدر خـدمت به این ملت را بدانیـد؛ قـدر خدمتگزار این ملت بودن را بدانید که افتخار بزرگی است. مسـئولیتها را قبول کنیـد برای خدمتگزاریِ به این ملت، برای نوکریِ این ملت؛ و این افتخار است. این ملت بزرگ، این ملت مؤمن و این ملتی که توانست بـا مجاهـدت خود، بـا صبر خود، بـا آگاهی و هوشـیاری خود و با روحیه‌ی بالای خود، به دنیای اسـلام روحیه بدهد. خود شـما هم جزو همین ملتید. در فضائل این ملت شـما هم شـریکید. اما امروز مسئولید. امروز بارهایی بر دوش گرفته‌اید که بایـد از عهده‌ی آنها بر آیید. اخلاص، جدّ و جهد، خسـتگی‌ناپذیری، بی‌طمعی و ترجیح دادن مصالح عمومی بر مصالح شخصـی را در عمـل، راهنمـای خودتان قرار دهیـد. این عمل شـماست؛ این عبادت شـماست؛ این بزرگترین عبادتهاست. البته اگر بخواهیـد این روحیه در شـما باقی بمانـد، بایـد دلهای خودتان را با خـدای متعال متصل کنیـد. ماه رمضان فرصت بزرگی است؛ عیـد فطر فرصـت بزرگی است؛ همه‌ی روزهـای سال و همه‌ی ساعات عمر برای ارتباط با خداونـد متعال، فرصت بزرگی است. تلاوت قرآن، توجه به معـارف و معـانی قرآن، احسـاس وظیفه‌ی شـکر در مقابـل پروردگار، خضوع در مقابل خـدای متعال، خشوع قلب، خشوع در مقابل ملت و تواضع، معیارها و ملاکهای کارهای من و شـماست. بایـد اینها را رعایت کنیم. این، یعنی تو میـدان بودن ما، یعنی کار کردن برای خدا، هوای نفس را در آن دخالت ندادن و خسته نشدن. که البته اگر برای خدا باشد، انسان احساس خسـتگی هم نمی‌کند. «و انّها لکبیرة الّا علی الخاشعین(۵)». خشوع که باشد، خسـتگی و ملامت دیگر از بین خواهد رفت. توجه به خدا که باشد، خسـتگیها از

بین خواهد رفت. این مال من و شماست. این ملت هم در صحنه است. جوانان ما در صحنه‌اند. در هر میدانی که این ملت احساس کرد که حضور او مورد نیاز کشور است، با همه‌ی شور و شوق وارد شد. در دوران دفاع مقدس، میدان جهادش را دیدید، میدان علمش را دارید می‌بینید، میدان سیاستش را دیدید، حضورش را در راهپیماییها دیدید و حضورش در انتخابات پی‌درپیِ این کشور را دیدید؛ این ملت ماست و ملت بزرگی است. قدر خدمت به این ملت را باید بدانیم و خدا را شکر کنیم که ما را خدمتگزار این ملت قرار داده است؛ به این وظیفه عمل کنیم. در دنیای اسلام هم مسئله همین است. امروز مسئله‌ی اول بین‌المللی دنیای اسلام، مسئله‌ی فلسطین است. البته مسئله‌ی عراق، مسئله‌ی لبنان و مسئله‌ی افغانستان، مسائل دنیای اسلام است؛ همه هم مهم است. در همه‌ی اینها هم که نگاه می‌کنیم، دست خاطی و گنه کار استکبار جهانی و امریکا و صهیونیسم را داریم می‌بینیم. وظیفه هم روشن است. ملتها و دولتهای مسلمان باید به فکر بازگشت به هویت خود باشند و قدرت پیدا کنند تا به آنها زور نگویند. امروز در منطقه‌ی خاور میانه برای قدرت امریکا مصلحت برتر، عبارت است از مصلحت صهیونیستها و اسرائیل. بعضی از دولتهای عرب و مسلمان هم با امریکا روابط خوب و نزدیکی دارند؛ اما مصالح آنها در درجه‌ی اول نیست. در مقابل مصلحت اسرائیل، مصلحت آنها اصلاً ملاحظه نمی‌شود. این را همه باید بفهمند و به آن توجه کنند. در خود فلسطین هم خیلی سعی کردند فلسطینیها را به جان هم بیندازند. خوشبختانه مسئولان فلسطینی هوشیاری به خرج دادند و ایجاد درگیری و خونریزی و نزاع و جنگ را مانع شدند. اما دشمن دست برنداشته است. دولت حماس یک دولت مردمی است. مواضعی که حماس اعلام کرده است؛ یعنی به رسمیت نشناختن و عدم مذاکره با اسرائیل، همان چیزهایی است که مردم فلسطین خواسته‌اند. آنهایی که می‌گویند حرف ما، حرف فلسطینیهاست، حرف فلسطینیها عبارت است از همان شعارهای دولتی که امروز با انتخاب فلسطینیها برسرکار است و این شعارها را داد و مردم هم او را انتخاب کردند. مسؤولان خودگردان هم بایستی در مقابل این خواست ملت فلسطین تسلیم شوند. باید با هم کنار بیایند و دولت مردمی حماس و مواضع آن را به رسمیت بشناسند. مسئله‌ی لبنان هم همین‌طور است. لبنان و حزب‌اللّه قهرمان نشان دادند که با ایستادگی و با همت والا می‌توان در مقابل اسرائیل ایستاد و اسرائیل را شکست داد. چیزی که به مخیّله‌ی بعضی از سیاستمداران کشورهای اسلامی هم خطور نمی‌کرد، اما اتفاق افتاد؛ واقع شد؛ اسرائیل در سایه‌ی ایستادگی، مقاومت، توکل به خدای متعال و استفاده از همه‌ی ظرفیت و نیروی حزب‌اللّه و مردم لبنان شکست خورد. این یک نسخه‌ی عمومی و متعلق به همه‌ی دنیای اسلام است؛ هیچ تفاوت نمی‌کند. شرطش این است که ماها که مسئولان کشورهای اسلامی هستیم، منافع، خواستها و هوی‌های شخصی خودمان را در قضیه دخالت ندهیم و مصلحت امت و مصلحت کشور را در نظر بگیریم اگر این شرط رعایت شود، این نتیجه قطعی و حتمی است. در عراق هم همین‌طور است؛ دولت مردمی سرِ کار است. برخلاف میل اشغالگران و خواست آنها، و برخلاف آن نسخه و الگویی که آنها برای عراق در نظر گرفته بودند، آنچه اتفاق افتاده، این است. لذا شما می‌بینید که از اطراف، فتنه‌ها سر بلند می‌کنند. ایجاد این فتنه‌ها، کارِ همان کسانی است که نمی‌خواهند یک دولت حقیقتاً مردمی در عراق سرِ کار باشد که امروز سرِ کار است؛ می‌خواهند برای آن مشکل درست کنند. همه‌ی قرائن و شواهد، همین را نشان می‌دهد. ما امیدواریم که مسئولانِ برجسته‌ی فرهنگی، دینی، سیاسی، اجتماعی، مردمی و عشایری در عراق توجه کنند که علاج مشکل آنها «اتحاد کلمه» است. نبادا در دام دشمن بیفتند و با انگیزه‌های مذهبی و فرقه‌ای و سیاسی و جناحی و امثال اینها خودشان را تضعیف کنند و دشمن را تقویت؛ که نتیجه، تسلط دشمن خواهد بود. امیدواریم خداوند متعال این عید را بر همه‌ی مسلمانان مبارک کند. برای همه‌ی کشورهای اسلامی مایه‌ی خیر و برکت را فراهم کند و ان‌شاءاللّه دنیای اسلام را روزبه‌روز عزیزتر و سرافرازتر قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------- ۱) أقبال، ص ۲۸۹ ۲) فتح: ۶ ۳) همان ۴) حج: ۴۰ ۵) بقره: ۴۵

خطبه‌های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی

خطبه‌های نماز عید سعید فطر به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی خطبه‌ی اول بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم «الحمدللَّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین و صحبه المنتجبین و السّلام علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه.» عید سعید فطر را به همه‌ی امت بزرگ اسلامی، به ملت شریف ایران و به شما نمازگزاران عزیز تبریک عرض می‌کنم و همه‌ی شما برادران و خواهران را به رعایت تقوای الهی و پرهیزگاری و پاکدامنی دعوت و توصیه می‌کنم. ماه مبارک رمضان - که ماه صفا و خلوص و معنویت انسانهای مؤمن است - بر همه‌ی ما گذشت. ملت ایران در طول این ماه، هم در زمینه‌ی معنویات و هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی، طراوت و نشاط خود را نشان داد. در باب مسائل سیاسی، در روز جمعه‌ی آخرِ ماه مبارک رمضان، ملت ایران از همه‌ی نقاط کشور یکصدا خروشید؛ با فریاد خود، با شعار خود، با حضور خود و با بیان رسای خود از ملت مظلوم فلسطین حمایت کرد. امسال بحمداللَّه در دنیای اسلام در بسیاری از نقاط، همین توجه، همین شور و شعور و همین احساس مسئولیت مشاهده شد. یقیناً روحیه‌ی بالای امت اسلامی به خاطر پیروزیهای حزب‌اللَّه، در این طراوت روحی و نشاط سیاسی تأثیر داشت. و اما در باب طراوت معنوی، امسال ملت عزیز ما، در همه‌ی جای کشور، ماه رمضانِ بسیار باصفا و باحالی را گذرانید؛ مجالس نماز و قرآن، مجالس دعا و توسل، و مجالس احیاء و شب زنده‌داری در شبهای قدر، رونق به یادمانی‌ای داشت. در سرتاسر کشور، در شهرها، در روستاها و در همه‌ی نقاط این کشور بزرگ، ملت ما - مخصوصاً جوانان - در این شبها جان و دل خود را در آب توبه شستشو دادند. خبرهای موثّق و مطمئنی که در اختیار بنده است و گزارشهایی که در حکم مشاهده‌ی با چشم است، نشان می‌دهد که در مساجد تهران و شهرستانها و در همه‌ی عبادتگاه‌های کشور، جوانان ما در شبهای قدر از همه‌ی انواع سلائق گوناگون مردم، با هر هیئت و قیافه و ریختی، با هر احساس و گرایشی، این شبها دل خودشان را برداشتند و به مساجد آمدند و با خدای خود راز و نیاز کردند. این صفای جوانی، این نورانیت دلهای جوان، این میل به قرب الهی و توجه و تکلّم با خدای متعال در میان جوانان ما، یک نعمت بسیار بزرگ است و بحمداللَّه این نعمت هست و روز به روز هم بیشتر شده است. در روزهای آخرِ ماه مبارک رمضان، در برخی از مساجد کشور، هزاران نفر اعتکاف کردند؛ شب و روز را به ذکر و عبادت گذراندند و هزاران ختم قرآن انجام گرفت. درباره‌ی این شستشوی معنوی و طهارت دلهای جوانانمان دو نکته را عرض کنیم: یک نکته این است که همه‌ی مردم و بالخصوص جوانان عزیز، این ارتباطی را که به برکت این روزهای مبارک و شبهای نورانی با خدای متعال پیدا کرده‌اند، نگذارند قطع شود؛ این رابطه‌ی با خدا را حفظ کنید. وسیله‌ی حفظ این رابطه هم در اختیار همه هست. اگر همین نماز پنج‌گانه، با توجه، با حضور قلب و با این توجه که در مقابل خدا ایستاده‌ایم، خوانده شود، بهترین رابطه است و روزبه‌روز دل شما را نورانی‌تر خواهد کرد. آن جوانهایی که شبهای قدر در مساجد، حسینیه‌ها و حرمهای مطهر گرد هم آمدند، گریه کردند، دعا خواندند، قرآن سر گرفتند، احیاء گرفتند و دلهایشان را با نور محبت الهی نورانی کردند، این رابطه را حفظ کنند، که از آن بهره‌مند خواهند شد. ان‌شاءاللَّه در طول زمان، در سالهای دیگر، روزبه‌روز این رابطه بیشتر خواهد شد؛ انسان از این راه هست که به کمال مطلوب و غایت خلقت خود دست خواهد یافت. موفقیت در همه‌ی میدانهای زندگی هم به همین وابسته است. نکته‌ی دوم این است که در این توجه‌هایی که می‌شود، در این مناجاتها، راز و نیازها و درخواستهایی که از خدا می‌کنید، همه‌جور حاجت را می‌شود از خدا خواست و باید خواست؛ حتّی حاجتهای کوچک. اما این درخواست خود را به این حاجات کوچک منحصر نکنید؛ حاجات بزرگتری هست، آنها را از یاد نبرید. بزرگترین آنها «مغفرت الهی» است؛ از خدا بخواهید که آثار به جامانده‌ی از تخلف و گناه را از دل و جان ما برطرف بفرماید؛ از خدا بخواهید که راه توبه را برای شما هموار کند. حاجت بزرگ دیگر «محبت الهی» است؛ مقام حُبّ الهی را از خدای متعال طلب کنید. حاجت بزرگ دیگر «اصلاح امور امت اسلامی» است؛ از خدا بخواهید خدای متعال امور

همه‌ی مسلمانها - نه فقط ملت ایران را - و همه‌ی کشورهای اسلامی را اصلاح کند؛ بلکه از خدای متعال هدایت بشریت را به راه راست بخواهید. این دعاها اقبال استجابت زیادی دارد و همین دعاها اثر می‌کند؛ راهها را باز می‌کند؛ وسائل را آسان می‌کند و ما را در رسیدن به این مطلوبهای بزرگ کمک می‌کند. از خداوند متعال می‌خواهیم که به همه‌ی شما توفیق بدهد و بتوانید برکات این ماه را برای خود حفظ کنید. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ الإنسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات وتواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. --

- خطبه‌ی دوم «الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والخلف القائم الحجّة. اللّهم صلّ علیهم صلاة کثیرة تکون لهم رضا و لحقّ محمّد و ال محمّد اداءً و قضاءً بحول منک و قوّة یا ربّ العالمین. استغفراللّه و أتوب إلیه و اتوکّل علیه.» در خطبه‌ی دوم، بار دیگر همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار و نفس خود را به تقوای الهی و حفظ پرهیزگاری توصیه می‌کنم. در مسائلِ قابل طرح و مهم این روزها، دو سه مسئله را به اختصار مطرح می‌کنم. یک مسئله که همه‌ی ملت ایران باید به آن توجه داشته باشند، مسئله‌ی انتخاباتی است که در پیش رو داریم. دو انتخابات مهم در پیش روی ماست؛ یکی انتخابات مجلس خبرگان و دیگری انتخابات شوراهای شهر و روستا. اهمیت انتخابات خبرگان - که شاید هیچ کدام از انتخاباتهای کشور به این درجه‌ی از اهمیت و حساسیت نباشد - در این است که با این انتخابات، مردم افراد خبره‌ی مورد اعتماد خودشان را انتخاب می‌کنند تا اینها آماده‌ی به کار باشند برای لحظه‌ی حساس فقدان رهبری در کشور. این مجموعه‌ی مورد اعتماد ملت باید بنشینند و با بصیرت کامل، رهبری را که قادر بر ادای تکالیف رهبری می‌دانند، انتخاب کنند و به مردم معرفی کنند. اگر چنین جمعی در آن هنگام - یعنی هنگامی که کشور به تعیین رهبر احتیاج پیدا کرده است، یا به خاطر اینکه رهبر قبلی از دنیا رفته است و یا خدای نخواسته از صلاحیتها افتاده است، که باید رهبر دیگری را انتخاب کنند - حضور نداشته باشد و آماده‌ی به کار نباشد، آنچنان گرهی در دستگاه مدیریت کشور به وجود خواهد آمد که با هیچ سرانگشتی این گره باز شدنی نیست. خصوصیت انتخابات رهبری این است. کار مهم خبرگان در در درجه‌ی اول، همین انتخاب است و در درجه‌ی دوم، نظارت بر وضع رهبر موجود و حاضر، که متوجه باشند و ببینند آیا صلاحیتها در او باقی است؟ آیا علم او، تقوای او، مدیریت او، تدبیر او، خلوص او و صدق او باقی است؛ یا از حد نصاب پایین افتاده است؟ باید نظارت داشته باشند. این کارِ مهم مجلس خبرگان است. هیچ دستگاه دیگری در کشور وجود ندارد که بتواند این کارِ مهم را انجام بدهد و قانون به آن، چنین اجازه‌ای را داده باشد و چنین تکلیفی را کرده باشد. بنابراین، انتخابات مجلس خبرگان بسیار حساس است. در دوره‌ی قبل - یعنی هشت سال قبل که انتخابات مجلس خبرگان بود - از چند ماه قبل از انتخابات، رادیوهای بیگانه تبلیغات خود را شروع کردند تا مردم را نسبت به این انتخابات دلسرد کنند، تا آنان در انتخابات شرکت نکنند. هدف آنها همین بود که این معضل و گره بزرگ را در کشور به وجود آورند تا این دستگاه صاحب صلاحیت در کشور وجود نداشته باشد. مردم ما به توفیق الهی و به دستگیری و هدایت الهی، برخلاف آنچه که دشمنان می‌خواستند، با یک حضور قوی و پرشور در عرصه‌ی انتخابات شرکت کردند و این اعضای مجلس کنونی خبرگان را - که در آخر دوره‌ی خود به سر می‌برد - انتخاب کردند. برادران و خواهران بدانید: امروز هم این انتخابات بسیار مهم است و شرکت در آن، به مصالح اساسی ملت و کشور ارتباط پیدا می‌کند. هر چه این مجلس قویتر ،معتبرتر، پایدارتر، بصیرتر و بیناتر باشد، آینده‌ی کشور بیشتر تضمین شده است. دراین انتخابات، با شور تمام و با بصیرت کامل شرکت کنید؛ افراد موردی اعتمادی را که خودتان می‌شناسید یا اشخاص مورد اعتماد آنها را معرفی می‌کنند و بر صلاحیت آنها شهادت می‌دهند، آنها را به مجلس خبرگان بفرستید؛ تا این مجلس همواره با همان استحکام و اقتداری که قانون برای آن معین کرده است، بماند و آینده‌ی کشور تضمین شود.

البته امروز هم تبلیغاتی در گوشه و کنار هست، اما نه به حجم هشت سال قبل؛ چون از اینکه حرف آنها در مردم اثر بگذارد، مأیوس شده‌اند. همه از روی احساس تکلیف و وظیفه شرکت کنند. بخصوص که دوره‌ی آینده‌ی این مجلس به خاطر ملاحظات قانونی، اندکی هم طولانی‌تر است؛ یعنی نُه سال و اندکی، طول مدت مجلس آینده است. انتخابات بعدی، انتخابات شوراهاست که معنای آن تمشیت امور شهری و روزمره‌ی زندگی مردم به دست خود مردم است. مظهر مردم‌سالاری است؛ انتخابات مهمی است. آن هم شرایط خود را دارد. این دو انتخابات همزمان در فاصله‌ی کمی - کمتر از دو ماه - انجام می‌گیرد. ان‌شاءاللَّه همه‌ی ملت ایران وارد شوند. مسئولان همه‌ی تلاش خود را بکنند، تا ان‌شاءاللَّه این انتخابات را سالم، کامل، بی‌عیب و نقص، و بی‌حرف و گفت به سروسامانی برسانند. آن کسانی هم که دستی در تبلیغات دارند، فضای سیاسی کشور را آشفته نکنند؛ بدگویی از این، اهانت به آن، معارضه‌ی جناحهای سیاسی با هم. مردم چه تقصیری کرده‌اند که بایستی ذهن آنها به خاطر انگیزه‌های مختلف سیاسیِ اشخاص و گروهها و جناحها و مجموعه‌ها، آشفته و مغشوش شود. اینها بگذارند فضای انتخابات سالم باشد. البته هرکس حق دارد از خود و نامزد انتخاباتی خود دفاع و حمایت کند؛ این مانعی ندارد. تبلیغات در حد متعارف و بدون اسراف و زیاده‌روی، خیلی خوب است؛ اما اهانت، تخریب و بدگویی - این کارهایی که جزو رسوم زشتِ بعضی از کشورهای غربی است - را کنار بگذارند؛ بگذارند مردم در یک فضای آرام، با تشخیص، با بصیرت و بدون سراسیمگی انتخاب کنند. مطلب بعد - باز هم توصیه‌ای به ملت ایران است - سرشماری است. در آینده‌ی نزدیک - در همین چند روز آینده - سرشماری عمومی کشور انجام خواهد گرفت و طبق قانون، ده سال یک بار این سرشماری انجام می‌گیرد. همه توجه داشته باشند که پایه‌ی برنامه‌ریزیهای کشور، آمار است، که با سرشماری به دست می‌آید. هر چه سرشماری دقیقتر و صحیح‌تر باشد، برنامه‌ها صحیح‌تر و درست‌تر خواهد بود و امکان موفقیت برنامه‌های آبادانی و سازندگی کشور بیشتر خواهد بود. بنابراین، مردم در امر سرشماری کمک کنند. مسئله‌ی آخر هم که جزو مسائل منطقه است، مسائل مربوط به ملت فلسطین و حوادث خاورمیانه و سیاستهای موذیانه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا در خاورمیانه است. در دنیا همه این را فهمیده‌اند که دفتر حوادث خاورمیانه، با پیروزی حزب‌اللَّه در لبنان و شکست واضح و فاضح اسرائیل در میدان جنگ - در جنگ سی و سه روزه - ورق خورد و صفحه‌ی جدیدی شروع شد. آن سیاست و برنامه‌ای که امریکاییها می‌خواستند در منطقه‌ی خاورمیانه اجرا کنند، شکست خورده است. البته نه بدین معنا که امریکا و اسرائیل به دنبال اغراض خباثت آلود خودشان نیستند، چرا؛ اما امروز یک قدم از آن نقطه‌ای که بودند، عقب‌تر ایستاده‌اند و امتیازات بزرگی را هم از دست داده‌اند. همه‌ی ملتها باید هوشیار باشند. ملت ما، ملت لبنان و ملت فلسطین باید به‌هوش باشند. ملتهای عربی منطقه، ملت عراق ودیگر ملتهای مسلمان هم باید به‌هوش باشند؛ مواظب باشند اینها حرکتی در جهت موفقیت نقشه‌های خائنانه‌ی جدید امریکا و صهیونیسم انجام ندهند. آنچه که امروز برای دولت امریکا و رژیم اسرائیل به عنوان یک موفقیت محسوب شود، به زیان همه‌ی کشورهای اسلامی است. این‌طور نیست که بگوییم بعضی ضرر می‌کنند و بعضی سود می‌برند؛ ابدا. آنچه که متجاوزان، غارتگران و طمع ورزان به این منطقه را خوشحال کند، همه‌ی ملتهای این منطقه را غمگین و متأثر خواهد ساخت. اگر در کوتاه مدت هم به آن توجه نکنند، در میان مدت یقیناً دچار آن خواهند شد. کشورها مراقب باشند و اتحاد خودشان را حفظ کنند. در داخل ملتها، اتحاد ملی را باید حفظ کنند. برادران فلسطینی از جناحها و گروههای مختلف بدانند که اتحاد آنها امروز از همه‌ی عوامل پیروزی‌شان مهمتر است. مبادا به خواست دشمن - که می‌خواهد بین گروههای فلسطینی اختلاف بیندازد - با هم اختلاف کنند و از نقشه‌ای که دشمنان برای آنها کشیده‌اند، غفلت کنند. عین همین قضیه در مورد لبنان صادق است. ملت لبنان وحدت خود را با همان شعارهای کوبنده‌ی مقاومت لبنان حفظ کنند. ملت عراق از اختلافات فرقه‌ای و طایفه‌ای بشدت پرهیز کند. امروز این راه و علاج حل مشکلات منطقه‌ی ماست و امیدواریم خداوند متعال همه‌ی ما را موفق بدارد و همه‌ی ملتهای اسلامی را موفق بدارد که بتوانند به این وظایف مهم عمل کنند.

بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم قل هواللَّه احد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم استان سمنان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم استان سمنان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین و الصّلاة و السّلام علی جمیع أنبیاء اللّه و رسله و ملائکته و عباده الصّالحین. بسیار خرسند و مسرورم و خدای متعال را سپاسگزارم که توفیق داد امروز در میان مردمی باشم که یادگارِ نشانه‌های کهن‌ترین فرهنگ غنیِ اسلامی و ایرانی را در میان خود دارند. عزیزان من! در گذشته‌ی تاریخی، ما همیشه استان سمنان را به عنوان استانی متدین و دانش‌پژوه دانسته‌ایم و شناخته‌ایم. در میان شاخصه‌های متعدد این استان، آن چیزی که از همه برجسته‌تر است، عبارت است از این دو شاخصه: دینداری و علم؛ دانش‌پژوهشی و برجستگی علمی. در دوران خود ما هم، آنچه که از استان پهناور شما دیده‌ایم و به یاد داریم، همه نشانه‌های خُلقیات خوب، عمل صالح، هوش و استعداد بشریِ سطح بالا و حضور مردانه و دلاورانه در میدانهای مختلف انقلاب بوده است؛ هم در دوران انقلاب که من خودم در برخی از نقاط این استان از نزدیک شاهد بوده‌ام؛ هم در دوران دفاع مقدس که ماجرای حیرت‌انگیز و شنیدنی بسیاری از تیپ قائمِ سمنان، از مجموعه‌ی پشتیبانیِ جنگ سمنان و ستاد جهاد سازندگی در سمنان، از بسیجیان سمنان، از خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان سمنان در ذهن و خاطره‌ی ما هست که من ان‌شاءاللّه در زیارت خانواده‌های شهدا به بعضی از آنها اشاره خواهم کرد. از لحاظ هوش بشری و استعداد انسانی هم این استان جزو استانهای پیشرو کشور است. درصد بالای سواد، درصد بالای رتبه‌ی قبولی در دانشگاه، شخصیتهای برجسته‌ی علمی، سیاسی و اجتماعی، فعالان گوناگون و حضور محیطهای دانشگاهی بزرگ در این استان، همه مؤید همان معناست که تاریخ به ما منعکس کرده است. دینداری مردم هم آن شاخصه‌ی اصلی و پشتوانه‌ی همه‌ی زیباییها و نیکیهاست. در این سفرهایی که ما به استانهای سراسر کشور مسافرت می‌کنیم - برای خود من علاوه بر هدفهای این سفرها که عرض خواهم کرد - این فایده و بهره‌ی بزرگ را دارد که با زیباییهای معنوی نقاط گوناگون کشور آشنا می‌شویم. جهانگردان و سیاحان و ایرانگردان دنبال زیباییهای مادی و ظاهری هستند که در جای خود، حقاً هم تماشایی است؛ اما بنده که فرصت نگاه کردن و گردش کردن برای دیدن زیباییهای مادی استانها را ندارم، تماشاچی زیباییهای معنوی استانهای کشور و بخشهای مختلف این ملت بزرگم. اصحاب علم و ادب و معرفت، صفا و صداقتهای مردمی، جلوه‌های عظمت و شور و شعور ملت ایران در جای جای این میهن بزرگ و پرافتخار، جلوه‌های پایداری و ایثار، نشانه‌های عزم راسخی که ملت ایران در خود در طول این بیست‌وهفت سال نشان داده است و همین عزم راسخ، پشتوانه و ذخیره‌ی پشتیبانِ حرکتهای مستمرِ او به سوی پیشرفت شده است و همین هم ان‌شاءاللّه او را به قله‌ی آرزوهایش خواهد رساند؛ اینها را ما در استانها مشاهده می‌کنیم. من شما مردم عزیز استان را می‌شناسم؛ هم از نزدیک، هم از روی گزارشها؛ امروز هم در این میدان عظیم و در خیابانهای شهر، نشانه‌های لطف و صفای شما مردم را مشاهده کردم. اما هدف ما از این مسافرتها چند چیز است: در درجه‌ی اول زیارت شما مردم، دیدار از نزدیک، سخن گفتن از روبه‌رو و سخنانِ شما را از دهها راه شنیدن؛ نامه‌هایی که به من می‌رسد، نمایندگانی که از طرف ما به بخشها و میان قشرهای مختلف می‌روند، گزارشگرانی که قبل از سفر و در حین سفر با طبقات مختلف تماس می‌گیرند؛ مجموعه‌ی این اطلاعات و نظرات و عقاید و حرفهای شما مردم، مثل آبی از چشمه‌ی گوارایی به سمت ما سرازیر می‌شود و اطلاعات ما را، فهم ما را و احساس مسئولیت و تعهد ما را به توفیق الهی بیشتر می‌کند. این رساندن پیام ارادت به مردم و شنیدن سخن مردم و گفتن روبه‌رو به مردم، مهمترین هدف این سفرهاست. اما همیشه یک هدف دیگر هم از این سفرها داشته‌ایم و آن، این بوده است که توجه مسئولان کشور به مناطق گوناگون کشور جلب بشود. خدا را شاکریم که این هدف امروز با دولتی که سر کار است، به خودی خود برآمده است. خوشبختانه سرکشی دولت و رئیس جمهور و وزرای محترم به مناطق مختلف کشور، آن آرزوی دیرینه‌ی ما را به نحو احسان

برآورده كرده است. من همين سفر را هم كه به استان سمنان مى‌آمدم، به آقاى رئيس جمهور گفتم: اين سفر من به استان سمنان، بايد مانع سفر شما به استان سمنان نشود و برويد. بحمداللَّه نشاط و تحرك دولت، نشاط خوبى است و اميدواريم كه خداوند به اين حركت و به اين نشاط، بركت بدهد و مقاصدى كه دولت و نظام جمهورى اسلامى در مورد بخشهاى مختلف كشور دارد، تحقق پيدا كند. البته ملاحظاتى كه در اين سفر به نظر مى‌رسد، به مسئولان امر توصيه خواهد شد؛ نقاط حساس و مهم ان‌شاءاللَّه مورد توجه آنها قرار خواهد گرفت و به فضل الهى گره‌هايى از كار مردم در حد وسع و امكانات كشور گشوده خواهد شد. استان پهناور سمنان استعدادهاى فراوانى دارد؛ از بعضى از اين استعدادها استفاده شده و از بعضى استفاده نشده است. در اين استان، غير از استعداد و ظرفيت عظيم انسانى، استعدادهاى صنعتى، استعدادهاى معدنى - كه در اين استان معادنى هست كه هنوز دست‌نخورده است و بايد به آنها رسيدگى شود و از آنها به نفع مردم استان و كشور بهره‌بردارى بشود - حتّى استعدادهاى كشاورزى - با اينكه اين استان جزو استانهاى كم‌آب است، در عين حال، در همان بخش از زمين، خاك حاصلخيز و امكانات كشاورزى خوبى دارد؛ همين حالا هم طبق گزارش، با همه‌ى اين محدوديتها، اين استان صادركننده‌ى محصولات دامدارى، گوشت و محصولات باغى به خارج اين استان است، كه اين نشان‌دهنده‌ى تواناييهاى طبيعى و انسانى اين استان است - استعداد گردشگرى، شهركهاى صنعتى و تنوع اقليمى وجود دارد، و همان‌طور كه گفتيم از همه‌ى اينها بالاتر، داراى مردمِ صبور، سختكوش، علاقه‌مند، مؤمن و با سطح هوشى بالاست. اين استان مى‌تواند آينده‌اى به‌مراتب بهتر از امروز داشته باشد؛ همچنانى كه امروز اين استان نسبت به آنچه كه قبل از انقلاب بود، بسيار بهتر و پيشرفته‌تر است و روزبه‌روز هم بايد ان‌شاءاللَّه اين روند ادامه پيدا كند. عزيزان من! آنچه مورد توجه مسئولان كشور است، سرعت بخشيدن به سازندگىِ همه‌جانبه‌ى كشور است؛ اما در كنار اين معنا، محور اصلى شعارهاى نظام اسلامى، استقرار عدالت، رسيدگى به مشكلات مردم، تسهيل زمينه‌هاى رشد و پيشرفت ملت ايران، و ساختن كشور آنچنان كه مناسب حاكميت اسلام و شعارهاى اسلامى است، مى‌باشد. اين، آن چيزى است كه مسئولان در پى آن هستند؛ اين هدف بزرگى است و تلاش زيادى لازم دارد و بحمداللَّه امكان اين تلاش هم هست و اين تلاش شروع هم شده است؛ و چه در اين دولت، و چه در دولتهاى قبلى، خدمات فراوانى هم در اين زمينه انجام گرفته؛ يعنى ملت و كشور به راه افتاده است. يك روزى ما در سطح دنيا و منطقه، از لحاظ همه‌ى شاخصهاى پيشرفت، در پايين‌ترين سطوح بوديم؛ اين ملت بزرگ، اين ملت بافرهنگ، اين كشورِ سرشار از منابع خدادداده، در ميان ملتهاى ديگر هيچ بُروزى نداشت و علاوه بر اين، مسئولان كشور با بى‌غيرتىِ تمام، سرسپردگى قدرتهاى دخالت‌كننده‌ى بيگانه را پذيرفته بودند و اين ملت بزرگ را در قول و عمل تحقير مى‌كردند. حركت انقلاب و حركت تكان‌دهنده‌ى ملت ايران در طول اين بيست‌وهفت سال، وضع را بكلى برگرداند و امروز ملت ايران، حداقل در سطح دنياى اسلام، يك ملت الهام‌بخش است. خوشبختانه شاخصهاى پيشرفت بر حسب اظهارنظر كارشناسان و متخصصان مطلع و وارد، شاخصهاى خوبى است و در همه‌ى زمينه‌ها رو به جلو و ترقى هم هست؛ در زمينه‌هاى علمى، در زمينه‌هاى اقتصادى، در زمينه‌هاى معنوى، در زمينه‌هاى مسائل اجتماعى و در زمينه‌هاى بين‌المللى، شاخصها رو به رشد است. بحمداللَّه رويكرد مسئولان هم يك رويكرد صحيح و منطبق با مبانى انقلاب است. امروز بار ديگر در دنياى اسلام شعارهاى بنيانى انقلاب اسلامى - كه از زبان مسئولان كشور صادر مى‌شود - ملتها، جوانها، دانشگاهيها و قشرهاى مختلف مردم را مجذوب خود مى‌كند و انسان اين را امروز در دنيا مشاهده مى‌كند. روحيه‌ى ملت خودِ ما هم يك روحيه‌ى اميدوارانه و بالاست. همين شعارى كه شما داديد و همه جاى اين كشور اين شعار را راجع به انرژى هسته‌اى مى‌دهند، يك چيز ساده و عادى نيست؛ خيلى از ملتها نه مى‌دانند انرژى هسته‌اى چيست، نه مى‌دانند حق مسلّم آنهاست؛ و نه اگر بدانند، مى‌توانند در اين زمينه قدم از قدم بردارند؛ اما ملت ما هم مى‌داند كه انرژى هسته‌اى يك شاخص بزرگ و نمايان براى پيشرفت به تناسب پيشرفتهاى امروزِ علمىِ دنياست كه اگر ملتى نداشت، كلاهش پسِ معركه است؛ و مى‌داند كه اين حق مسلّم آنهاست و اين را شعار مى‌دهند و از ته دل از مسؤولينشان مى‌خواهند؛ و هم مى‌دانند كه كشورشان قادر است بدون

اعتنای به دیگران، بدون دراز کردن دست نیاز به سوی دیگران، این حق مسلّم خودش را بگیرد و به دست آورد. این، خیلی چیز مهمی است. این، روحیه‌ی ملت ماست؛ این، امید ملت ماست. عزیزان من! همین امید و نگاه امیدوارانه، باید بتواند شما را در راههای دشوار رسیدن به قله کمک کند و به پیش ببرد؛ و به پیش خواهد برد. ما در سطح بین‌المللی دشمنانی داریم؛ در این شکی نیست. چرا دشمنند؟ چه کسانی هستند؟ اینها حرفهای توضیح‌داده شده است و همه می‌دانیم دشمنها چه کسی هستند؟ همان کسانی که مایلند ملتها در پنجه‌ی اقتدار آنها زندگی کنند؛ نفتشان مال آنها باشد، مس‌شان مال آنها باشد، اورانیومشان مال آنها باشد، نیروی انسانی‌شان مال آنها باشد و بازارشان در اختیار آنها باشد. قدرتهایی در دنیا هستند که نسبت به هر کشوری یک چنین طمع و امیدی دارند؛ اینها وقتی می‌بینند یک ملتی خودش پنجه بر روی موجودی خود می‌اندازد و سرنوشت خود را خود به دست می‌گیرد، بدیهی است که تحملشان دشوار می‌شود و می‌شوند دشمن. پس، علت دشمنی آنها معلوم است و اینکه چه کسانی هم هستند، معلوم است. از اول انقلاب، دشمنان صف‌بسته‌ی در مقابل انقلاب اسلامی و ملت ایران، صهیونیزم جهانی و استکبار امریکایی بوده‌اند و هر کسی که دور و بر اینها می‌چرخیده و برای آنها کار می‌کرده است. اما این دشمن، امروز در حوادث گوناگون جهانی در مقابله‌ی با نظام جمهوری اسلامی، دچار انفعال است. امریکای امروز، امریکای ده سال پیش نیست، امریکای پانزده سال پیش نیست. آن روزی که پدرِ رئیس جمهور فعلی امریکا - بعد از ماجراهای کویت - اعلام کرد که نظم نوین جهانی شروع شده و امریکا تنها ابرقدرت دنیاست؛ یعنی همه بایستی زیر چشم این کدخدای دهکده‌ی جهانی کار بکنند، آن روز گذشت؛ آن روزی که امریکاییها با اعتمادبه‌نفس، خاورمیانه را متعلق به خود تصور می‌کردند و در فکر بودند که سرنوشت تازه‌ای برای خاورمیانه رقم بزنند، گذشت. امروز امریکاییها در عراق شکست خورده‌اند، در افغانستان شکست خورده‌اند، در لبنان شکست خورده‌اند و در فلسطین هم شکست خورده‌اند؛ هر کدام به یک نحوی. در عراق یک جور گرفتار است، در فلسطین هم یک جور؛ که همه‌ی همت امریکا این بوده است که رژیم صهیونیستی را از مواجهه‌ی با صاحبان سرزمین فلسطین نجات بدهد. حتی حاضر شدند یک دولت فلسطینی - ولو به اسم و به ظاهر - را تحمل و قبول کنند تا شاید دولت غاصب صهیونیسم بتواند در مقابل صاحبان فلسطین، یعنی فلسطینیها، نفس راحتی بکشد؛ اما نتیجه این شد که امروز یک دولتی در فلسطین سر کار آمده که شعارش به رسمیت نشناختن صهیونیستهای غاصب و مذاکره نکردن با غاصبان است. مسئولان استکبار و کارگردانان استکباری این منطقه در این قضیه صددرصد شکست خوردند؛ در قضیه‌ی عراق یک جور دیگر شکست خوردند؛ در قضیه‌ی لبنان هم - در ماجرای مواجه‌ی با حزب‌اللَّه - یک‌جور دیگر شکست خوردند؛ هنوز هم دارند شکست می‌خورند. این وضع دشمن ماست. در مورد مواجهه‌ی آنها با جمهوری اسلامی ایران هم وضعیت انفعال دشمنان ما از این کمتر نیست، بلکه بیشتر است. بیست‌وهفت سال است که همه‌ی ترفندها را به کار برده‌اند تا شاید بتوانند این ملت را از اسلام و آرمانهای امام روگردان کنند؛ تا شاید بتوانند این ملت را به ارزشهای دینی بی‌اعتقاد کنند و بتوانند جوانان این ملت را یکسره غرق در منجلاب فساد کنند. در این زمینه هر کاری توانسته‌اند، کرده‌اند. کارهای بسیار پرهزینه و خرجهای زیادی کرده‌اند. مدتهای مدیدی تلاش کردند تا شاید بتوانند در دولتهایی که در نظام جمهوری اسلامی با رأی مردم سر کار می‌آیند، نفوذ کنند؛ شاید بتوانند برخی از عناصر مؤثر در دولتها را از خود کنند و بخرند و مقاصد و نیات خودشان را از آن راه تأمین کنند؛ همه‌ی این کارها و تلاشها را کردند، خرجهای زیادی کردند برای اینکه بتوانند با بهانه‌های ناسیونالیستی، قومیگری و فرقه‌گرایی میان این ملت اختلاف ایجاد کنند و جنگ داخلی راه بیندازند؛ سرمایه‌گذاری و تلاش کرده‌اند تا شاید بتوانند محیط دانشگاههای ما را متشنج کنند. این کارها در طول این بیست‌وهفت سال یکی پس از دیگری انجام گرفت؛ اما ملت بزرگ و رشید ما، جوانان هوشیار ما، مردان و زنانِ بامعرفت و زمان‌شناس ما در تمام این موارد، مشت محکمی به دهان دشمنان ما زدند. آنها می‌خواستند این ملت پُرانگیزه‌ی با ایمانِ پایبند به ارزشهای دینی و شجاع و دارای ابتکار عمل را به یک ملت وابسته، بی‌هویت، ترسو، مطیع، دنباله رو تبدیل کنند؛ برای این کار هم هزینه‌های زیادی کردند؛ و یکی پس از

دیگری شکست نصیبشان شد. آیا اینها همه اتفاقی بود؟ این شکستهای دشمنان قوی‌پنجه‌ی ملت ایران - یکی پس از دیگری - اتفاق است؟ این که آنها امید داشتند نقش امام بزرگوار ما روزبه‌روز کمرنگتر بشود و شعارهای او فراموش بشود، نه تنها برآورده نشد، بلکه حالا بعد از گذشت بیست‌وشش، هفت سال، دولتی سر کار می‌آید که شعارهای رئیس جمهورش - که موجب محبوبیت او در بین مردم است - همان شعارهای امام است. این یک امر اتفاقی است؟! این که مردم در هر جایی و در هر نقطه‌ای از کشور، به آن کسی اعتماد می‌کنند که به دین او، انقلابیگری او و پیروی او از امام بیشتر عقیده داشته باشند. بیست‌وهفت سال از انقلاب و هفده سال از درگذشت امام گذشته، اما ملت ما این‌طور پُرنشاط و پُرانگیزه شعارهای انقلاب را بر سر دست گرفته و به پیش می‌تازد؛ این یک تصادف است؟! این یک اتفاق است؟! نه، این یک روند است؛ این یک فرایند منطقی و معقول است و ادامه هم خواهد داشت. هم ادامه خواهد داشت، هم بر روی ملتهای دیگر تأثیر خواهد گذاشت. اینها خیال می‌کردند که ما برای صدور انقلاب لشگرکشی خواهیم کرد؛ یا لشگر نظامی یا لشگر امنیتی و اطلاعاتی؛ مثل خودشان که برای مقاصدشان لشگرهای امنیتی می‌فرستند؛ اما غافل از اینکه نه، ما نه لشگر اطلاعاتی می‌خواهیم و نه لشگر نظامی، بلکه حرف ملت ایران و آن طرحی که ملت ما برای اداره‌ی ملتها و جوامع به میان آورده، در دل ملتهای مسلمان می‌نشیند و ملتهای مسلمان به طور طبیعی علاقه‌مند و طرفدار ملت ما می‌شوند، که هستند و شدند و روزبه‌روز هم بیشتر می‌شوند. امروز شما ببینید در همین قضیه‌ی انرژی هسته‌ای - که سعی می‌کنند در دنیا جنجال کنند - وضعیت دنیا نسبت به ما چیست؛ بخصوص وضعیت کشورهای آسیا و خاورمیانه و کشورهای اسلامی. حالا امریکاییها مثل همیشه دهانشان را باز می‌کنند، چشمشان را می‌بندند و هر چه به دهنشان می‌آید، می‌گویند: دنیا با غنی‌سازی ایران مخالف است(!) نه، شمایید که دنیا را نمی‌شناسید؛ دنیا را نمی‌بینید. ملتهای دنیا که هیچ، حتی دولتهای دنیا که نشانه‌ی آن بیش از صد کشور غیرمتعهد و حدود پنجاه کشور اسلامی است که در کنفرانس اسلامی و در جنبش عدم تعهد گرد آمده‌اند و چند مجموعه‌ی دیگر که اکثریت قاطع کشورهای دنیا هستند، همه طرفدار این هستند که انرژی هسته‌ای از انحصار چند قدرت مدعی و طلبگار جهانی بیرون بیاید و ملت ایران را برای اینکه در این راه شجاعانه ایستاده، از ته دل تحسین و تشویق می‌کنند. ملت ایران در راه افتخار خود، با قدرت و با نشاط و با تلاش - با این نسلِ فرزانه و فهمیده و آگاهی که امروز بحمداللّه روزبه‌روز در حال رشد است - (این نسل جوانِ عزیز ما) تفکرات خودش را، که بافته‌های ذهنی دنیای غرب را به چالش کشیده و زیر علامت سؤال برده، روزبه‌روز رشد خواهد داد و عمق خواهد بخشید و آنها را مثل هدایای معنویِ ارزشمندی به دنیای اسلام و ملتهای مسلمان تقدیم خواهد کرد؛ و جبهه‌ی استکبار مجبور است عقب‌نشینی کند. این، وضعی است که بحمداللّه ما از اول انقلاب تا امروز داشته‌ایم و چشم‌اندازی است که برای آینده می‌بینیم؛ این، درسی برای خود ما دارد و درسی هم برای دشمنان؛ آنها هم باید درس بگیرند، اما خود ما هم باید درس بگیریم. درسی که خود ما باید بگیریم این است که بدانیم علاج همه‌ی دردهای یک ملت، تلاش و کار است؛ کارِ متکی به ایمان و امید، علاج همه‌ی دردهای یک ملت است. ملت بیکار، ملت تنبل، ملت کسل، ملت ناامید و ملتی که بگوید: «ای آقا! از دست ما چه کاری برمی‌آید، آنها هر کار که بخواهند، می‌توانند بکنند»، چنین ملتی به جایی نخواهد رسید. آنچه ما به دست آورده‌ایم، به خاطر این بوده است که ملت ما در این مدت، این روحیات را - که در طول دهها سال سعی کرده بودند در او تزریق کنند - بکلی دور ریخت. ملت ما ملتی است باامید و مؤمن . این که انسان احساس عجز بکند، غلط است؛ این که انسان حوصله‌ی کار کردن نداشته باشد، غلط است. جوان باید کار کند، محصل باید کار کند، دانشجو باید کار کند، روحانی باید کار کند، صاحب سرمایه باید کار کند، کارگر باید کار کند؛ هر کدام کار خودشان را بکنند. فعال صنعتی و فعال کشاورزی باید تلاش کنند؛ فعال سیاسی و اجتماعی باید تلاش کند؛ همه اینها به سمت هدف سربلندی و پیشرفت روزافزون این ملت و این کشور است. وقتی این‌طور شد، همه چیز پیش خواهد رفت. من حالا ان‌شاءاللّه در این چند روزی که در این استان هستم، در ملاقاتهای مختلف، درباره‌ی جوانب این مسئله حرفهای زیادی در ذهنم هست که هر چه فرصت کنم - بخصوص در ملاقات با جوانها -

ان‌شاءاللَّه آنها را عرض خواهم کرد. امروز شما ملت ایران بافته‌ی نظری غرب را زیر سؤال برده‌اید؛ غربیها پایه‌ی کار خودشان را بر دین‌زدایی قرار داده بودند و می‌گفتند با دین نمی‌شود جلو رفت؛ شما این را باطل کردید. معلوم شد دین نه فقط مانع پیشرفت نیست، بلکه تشدیدکننده‌ی نیرو و تقویت‌کننده‌ی حرکت به سمت جلوست؛ این را ملت ایران ثابت کردند. غربیها می‌گفتند کارها بایستی با نظر مردم انجام بگیرد؛ شعار دمکراسی می‌دادند؛ اما عملاً حزب‌بازیهای غربی - که نمونه‌هایش را در خیلی از کشورهای دنیا؛ کشورهای معروف و بزرگ غرب مشاهده می‌کنید - نقش مردم را کم‌رنگ کرد. شما نشان دادید که دمکراسی واقعی، «مردم سالاری دینی» است؛ مردم می‌بینند، می‌شناسند، تشخیص می‌دهند، دوست می‌دارند و رأی می‌دهند؛ یعنی خود مردم هستند و احزاب، نقش ضعفی دارند؛ نقش حقیقی مال خود مردم است؛ مردم هستند که اراده می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. از اول انقلاب تا امروز، انتخاباتهای گوناگون، حضور مردم را نشان داده و نقش آن را مسجل و مشخص کرده است. من در پایان، باز جمله‌ای را راجع به همین انتخاباتی که در پیش رو داریم، عرض خواهم کرد. شما با عمل خودتان، عنصر دین، ایمان، عدالت و صدق را در معادلات جهانی وارد کردید، در حالی که صداقت و راستگویی در معادلات سیاسی دنیا گمشده است. هیچکس از یک سیاستمدار توقع ندارد که راست بگوید؛ می‌گویند راست می‌گوییم، اما خودشان هم می‌دانند که همین حرف هم دروغ است. صدق و صفا و راستگویی، عدالت‌طلبی، شعار طرفداری از محرومان و مستضعفان، به عنوان ادبیات سیاسی و به وسیله‌ی مسلمانها و ملت مؤمن ایران در معارف جهانی وارد شد. آنها دعوی حقوق بشر کردند، دعوی مبارزه‌ی با تروریسم کردند؛ اما ملت ایران با ایستادگیهای خود، با افشاگری خود و با حضور خود، بسیاری از این ادعاها را باطل کرد و نشان داد که آنها دروغ می‌گویند. این کارها را شما کردید. این فتوحات بزرگ را در میدانهای مختلف، شما ملت ایران به دست آوردید و باید ادامه بدهید و ادامه‌اش هم به همان شکلی خواهد بود که حرکت عظیم مردم ایران توانست بر آن سایه‌افکن باشد؛ یعنی کار و نشاط متکی به ایمان و امید، و با روشن دیدن افق آینده. این، درسی است که ما باید بگیریم. ما باید اتحاد خودمان را قدر بدانیم؛ وحدت ملی باید قدر دانسته بشود؛ این، خیلی نعمت بزرگی است. امروز ملت ایران متحدند. امروز پرچمهای گوناگون سیاسی و حزبی و خطی و فرقه‌ای و غیره، همه در زیر پرچم جمهوری اسلامی ایران و پرچم عمومی ملت قرار دارند و اگر اهتزازی دارند، در زیر اهتزاز این پرچم اصلی است. این، خیلی نعمت بزرگی است. دینداریِ شما نعمتی است؛ نشاط شما نعمتی است؛ این طبقه‌ی جوانِ وسیع کشور بزرگترین نعمت است. این نعمتها را باید قدر دانست. و توصیه‌هایی در زمینه‌ی کار و تلاش و تحصیل و پیگیری علم هست که عرض خواهیم کرد. به هر حال، راه پیشرفت روزافزون ملت ایران و رسیدن به آن قله، همان راهی است که از پایینها تا اینجا ما را رسانده؛ ادامه‌ی راه هم همین‌طور است. درس دشمنان ما چیست؟ معارضان ملت ایران هم باید از این تجربه‌ی بیست‌وهفت ساله درس بگیرند. آنها باید باور کنند که یک حادثه‌ی بین‌المللیِ بزرگی در سطح جهانی شروع شده است. این قرن - قرنی که در پیش داریم - قرن شکست سیاستها و روشهای قرنهای نوزدهم و بیستم است. قرنهای نوزدهم و بیستم برای ملتهای منطقه از یک سو و قدرتهای غربی از یک سوی دیگر، قرن دین‌زدایی و سپس سلطه و دست‌اندازی به کشورها بود؛ قرن استعمار و استثمار بود. قرن بیست‌ویکم - که این قرنی است که چند سال است در آن وارد شده‌ایم - بر حسب آنچه که انسان از قرائن می‌فهمد، قرنِ محو کردن و ازاله کردن آثار حرکت قرنهای نوزدهم و بیستم است؛ باید نشانه‌های استیلای قدرتهای بزرگ بر کشورها و ملتها بکلی از صفحه‌ی زندگی بشر پاک بشود؛ سلطه باید وجود نداشته باشد. امریکاییها می‌خواهند خوب زندگی کنند، بکنند؛ هر ملتی حق دارد در سایه‌ی تلاش خودش خوب زندگی کند؛ اما در داخل کشور خودشان خوب زندگی کنند. خلیج فارس، دریای عمان، اقیانوس هند، بقیه‌ی بخشهای دنیا، تنگه‌های حساس دنیا، مال امریکا نیست؛ اینها مال صاحبانش است. ملتها صاحبان کشورهای خودند. این قرن، باید قرن بازگشت ملتها به هویت خود، به انسانیت خود و شکستن طلسم سلطه‌گری و سلطه‌پذیری باشد؛ همچنانی که این قرن، قرن رو کردن به معنویت است. حالا- درباره‌ی هزاره‌ی سوم حرفهای یاوه‌ی زیادی می‌زنند؛ برای هزار سال پیش‌بینی هایی می‌کنند که به

هیچ مستند علمی و فنی متکی نیست. اما اگر انسان بخواهد از روی حدس و گمان درباره‌ی این هزاره حرفی بزند، می‌تواند بگوید که این هزاره، هزاره‌ی معرفت انسان به ارزش خودش است. در این هزاره، انسانها به ارزش خودشان و ارزش نزدیک شدن به خدای خودشان واقف می‌شوند. اگر بشود برای هزاره حدسی زد، آنچه که قابل حدس است، این است. ما حالا ـ بحث هزاره را نمی‌کنیم؛ اما این قرنی که در پیش است، قرنِ روکردن به معنویت و قرن استقلال و هویت ملی ملتهاست و ایران، سرآغاز آن بود. دنباله‌ی ایران بسیاری جاهای دیگر پیش خواهد آمد و قدرتهایی که با این حرکت عظیم بشری مواجه و سینه به سینه بشوند، شکست خواهند خورد و قدرت استکباری یکی از اینهاست. من درباره‌ی انتخابات عرض کنم: راجع به انتخابات، هم در نماز عید سعید فطر مطالبی به ملت عزیزمان عرض کردیم، هم قبل از آن گفتم. انتخابات مهم است؛ هم انتخابات خبرگان مهم است، هم انتخابات شوراها مهم است و هم اصل حضور مردم در انتخابات مهم است. انتخابات خبرگان - همان‌طور که در نماز عید فطر عرض کردیم - یک ذخیره‌سازی برای ملت و برای آینده‌ی نظام است؛ مثل صندوق ذخیره، که یک روز در هنگام نیاز، این انتخاب شما به درد ملت و کشور خواهد خورد؛ باید این ذخیره را نگه داریم. این، پشتوانه‌ای است که باید برای کشور باشد. مجلس خبرگان همیشه باید آماده باشد؛ لذا بسیار مهم است. انتخابات شوراها هم از این جهت مهم است که کار روزمره‌ی مردم و زندگی شهر و روستایی مردم، متوقف به این انتخابات است. اگر انسانهای صالح، کارآمد، بانشاط، مؤمن، نجیب و امین در انتخابات شوراها انتخاب شوند، خیال مردم از لحاظ مسائل جاری روزمره‌ی زندگی - که با آن سر و کار دارند - راحت خواهد شد. شما اگر آن کسی را که می‌پسندید و می‌خواهید، انتخاب نکردید، آن کسی که شما نمی‌پسندید، انتخاب خواهد شد و رأی خواهد آورد. بنابراین، رأی خودتان را به میدان بیاورید. به مردممان عرض می‌کنم: هم در این انتخاباتها و هم به طور عمومی ملت ما باید بیشتر از گذشته به اتحاد اهمیت بدهند و تحمل کردن یکدیگر را یاد بگیرند. ما گاهی اوقات سر چیزهای کوچک با هم یک و دو می‌کنیم، در حالی که در مبانی و اصول مثل هم هستیم! یک چیزی شما می‌گویی، یک ایراد بیخودی‌ای من می‌گیرم، بنا می‌کنیم یک و دو کردن. البته یک و دو بین دو نفر و در یک محیط شخصی، اهمیتی ندارد؛ اما وقتی در محیط عظیم کشور چنین چیزی واقع شود، فضای سیاسی را نامطلوب می‌کند. بنابراین، ما باید از بی‌تحملی و ایرادگیریهای بیخود پرهیز کنیم و به مسئله‌ی اتحاد و مشارکت برای شکل دادن به آینده، اهمیت بدهیم. آینده‌ی کشور دست شماست؛ باید به این شکل بدهید. من از شما برادران و خواهران عزیز خیلی تشکر می‌کنم؛ هم شما که اینجا هستید، هم آن عده‌ی کثیری که در خیابانها بودند. خوشحالم که در بین شما هستم؛ این چند روز را در بخشهای مختلف این استان و در میان قشرهای مختلف خواهیم بود. حرفهای زیادی داریم که عرض بکنیم؛ حرفهایی هم از شما خواهیم شنید. پروردگارا! به محمد و آل محمد رحمت و فضل و برکت خود را بر این مردم نازل کند. پروردگارا! این جوانان عزیز، این مردم مؤمن، این دلهای پاک را مشمول تفضلات ویژه‌ی خودت قرار بده. پروردگارا! هر روز این کشور را از روز قبل بهتر، پُربارتر و روشن‌تر قرار بده. پروردگارا! قلب ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را به معنای واقعی کلمه سرباز آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان سمنان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان سمنان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیةاللَّه فی الأرضین. از اعماق دل به همه‌ی شما عزیزان سلام عرض می‌کنم: جوانان عزیز، پدران و مادران، فرزندان شهدا، همسران عزیز شهیدان و مادران صبور شهدای عزیزمان. این جلسه و جلسات مشابه این در همه‌ی سفرها، برای من یکی از شورانگیزترین جلسات است. یادگاران ایثار و شهادت؛ آن کسانی که شربت صبر در راه خدا را چشیدند؛ «و بشّر الصّابرین الّذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا للَّه و انّا الیه

راجعون اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة». در قرآن یکی از کم‌نظیرترین تعبیرات، این تعبیر است. صلوات و رحمت خدا بر آن صابران که مصیبت و حادثه‌ی گزنده را تحمل می‌کنند و با روی باز با آن مواجه می‌شوند. مادری که دسته‌گلِ عزیز خود را در طول سالیان دراز بزرگ کرده و به برگ و بار رسانده؛ پدری که آرزویِ جوانی فرزند را در طول سالیان دشوارِ تربیت همواره در دل پرورانده، ناگهان خبر می‌شود که این جوان در جبهه‌ی جنگ به شهادت رسید؛ صبر می‌کند. خبر شهادت به همسر محبوب او می‌رسد؛ یارِ دورانهای تلخ و شیرین زندگی و دلِ پیوند خورده‌ی با دلِ این زن؛ خیلی اینها سخت است؛ خیلی سخت است؛ اما مردم ما با بازترین چهره و شیرین‌ترین برخورد، این سختیها را تحمل کردند. این گزافه نیست اگر بگوییم در هیچ ملتی و در هیچ جنگی، آزمایشی که ملت ما دادند، پیش نیامده است. خود جنگ یک داستان است، دنباله‌های جنگ - یعنی خانه‌های رزمندگان، خانه‌های شهیدان، خانه‌های جانبازان، خودِ آن جانبازان - یک داستان دیگری است؛ این داستان دوم گاهی از آن داستان اول گزنده‌تر است. صبرِ پدر و مادر و همسر و فرزند در فقدان عزیزشان در جبهه، گاهی دشوارتر از صبر خود آن رزمنده است در زیر گلوله‌های آتش‌بار دشمن. این صبر را مردم نشان دادند. من با پدران شهدا، مادران شهدا و همسران شهدا زیاد نشست و برخاست کرده‌ام و می‌کنم؛ داستانها و ماجراها در این دیدارها از زبان آنها شنیده‌ام که حیرت‌آور است. شماها هم می‌دانید. در همین استان مؤمن و غیور و شجاع شما - این استان از لحاظ تعداد نسبی رزمندگان، جزو استانهای درجه‌ی یک کشور محسوب می‌شود. این سه هزار شهید نسبت به جمعیت استان و آن تعدادی که از این استان برای شرکت در دفاع مقدس یک یا چند بار به جبهه رفته‌اند، یکی از رتبه‌های بالا بین استانهای کشور است - ماجراهای عجیب در این زمینه وجود دارد که شماها بیش از من می‌دانید: آن پدری که با دو فرزندش در جبهه است و هر دو فرزند در یک روز شهید می‌شوند، از مسئولان سپاه آمار و اسم شهدا را می‌پرسد؛ وقتی آنها اسم شهدا را به آن پدر می‌دهند، می‌گوید این دو، پسران من هستند؛ خم به ابرو نمی‌آورد. فقط می‌گوید می‌خواهم با پیکر پاک آنها حرف بزنم؛ و او را بالای سر دو شهیدش می‌برند. این، شبیه افسانه‌هاست؛ اما واقعیت است. آن سه نوجوانی که از مهدی‌شهر با هم پیمان می‌بندند که هر کدام شهید شدند، آن دو نفر دیگر را در روز قیامت پیش خداوند شفاعت کنند؛ سه تا نوجوان و هر سه شهید می‌شوند؛ نام اینها را شماها می‌دانید؛ داستان اینها را شماها می‌دانید. اینها جزو ماجراهای فراموش نشدنیِ تاریخ است. اینها چیزهایی نیست که از خاطره یک ملت برود. آن جوان دلاوری که در جبهه جانباز می‌شود؛ بعد از جانبازی، شرکت و فعالیت او در جبهه آنچنان است که او را گاهی روی دوش می‌گیرند و برای شناسایی می‌برند؛ بارها جانباز می‌شود. دو نفر از این شهدا را ما داریم؛ همین شهید محمود اخلاقی که اینجا عکسش هست؛ یکی هم شهید شوکت‌پور. اینها اول جانباز شدند؛ در حال جانبازی به جبهه رفتند و بعد هم در نهایت، شهید شدند. خانواده‌های سه شهید، خانواده‌های دو شهید؛ اینها خیلی مایه‌ی افتخار است. ما اگر این دستاوردها را هم نداشتیم - همه‌ی این دستاوردها متعلق به خون این عزیزان شماهاست: این عزت ملی، این پیشرفت علمی، این استقلال سیاسی، این زنده ماندن آرمانهای انقلابی و سخنان امام، که همه‌ی اینها چیزهایی است که برای یک ملت آسان به دست نمی‌آید، این ایستادگی در این راه، این روزبه‌روز مدارج ترقی را در بخشهای گوناگون طی کردن و پیش رفتن، از یک ملت ضعیف و عقب‌مانده و فراموش شده به یک ملت مطرح در سطح بین‌المللی تبدیل شدن - باز این یادگارها و خاندانهای شهدا و این شجاعتها و عظمتهایی که اینها آفریدند، در تاریخ ماندنی بود و افتخار کردنی. همین تیپ مستقلِ قائم که از سال ۶۵ تشکیل شده است، تا آخر جنگ - تقریباً در طول دو سال و نیم - در بیست و پنج عملیات آفندی و پدافندی شرکت کرده است. این شوخی است؟! بیست و پنج عملیات! رزمندگان این استان، تیپ قائم را سال ۶۵ تشکیل دادند و قبلش هم در قالب لشگر هفده علی بن ابی‌طالب و تیپ امام رضا (علیهماالسّلام) از سمنان و شاهرود و دامغان و گرمسار و سراسر این استان به جبهه‌ها می‌رفتند و فعالیت می‌کردند. آنها به جای خود محفوظ؛ اما از وقتی این تیپ تشکیل شد، در طول تقریباً دو سال و نیم، در بیست و پنج عملیات آفندی و پدافندی شرکت کردند؛ این ارزش یک مجموعه‌ی مردمی را نشان می‌دهد؛ قدرتِ اراده‌ها را نشان می‌دهد؛ صبر خانواده‌ها را

نشان می‌دهد. همین تیپ قائم در عملیات مرصاد مهمترین نقش را ایفا کرد. شنیدم که نقش تیپ قائم در عملیات مرصاد آنچنان بود که اگر نبود، دشمن ممکن بود تا کرمانشاه پیش بیاید. آن که ایستاد، تیپ قائم بود. اینها در تاریخ می‌ماند. ستادهای پشتیبانی جنگ این استان - که من دیروز هم در سخنرانی عمومی اشاره کردم که مربوط به جهاد سازندگی بود - در مجموعه‌های مهندسی - رزمی کارهای برجسته‌ای انجام دادند. آنچه که به من گزارش کردند اینها بیست و پنج هزار کیلومتر در جبهه جاده‌ساخته‌اند؛ چهارهزار کیلومتر خاکریز زدند! رقم را ببینید! نقل می‌کنند پسر بچه‌ی چهارده، پانزده ساله پشت فرمان بولدوزر نشسته بود و خاکریز می‌زد؛ از بس کوچک بود، پشت فرمان دیده نمی‌شد! گاهی می‌خواست جلوش را ببیند، مجبور بود از روی صندلی‌اش بلند شود و ببیند؛ این بچه تا صبح خاکریز زد. این جوانها کجایند؟ در بین شماهایند؛ در میان این ملتند. این اراده‌ها کجایند؟ اینها تشکیل دهنده‌ی اراده‌ی عمومی ملت ایران هستند و از بین نمی‌روند. بعضی دل خوش کردند و گفتند هر چه از انقلاب دورتر بشوید، انقلاب کمرنگتر خواهد شد. می‌بینند که نشد. آن اراده‌هایی که می‌ایستد و اعلام می‌کند که در مقابل تهدید ابرقدرتِ زیاده‌طلبِ جهانی از چیزی نمی‌ترسد، همین اراده‌هاست؛ همین‌هایند؛ و جوانهایی که پشت سرِ اینها آمده‌اند. امروز نسل جوان ما در برابر هر امتحانی مثل همان نسل جوان دوران جبهه است. بعضی با دیدن یک ناهنجاری در یک دختر یا پسری در خیابانی یا در محیطی، فوراً قضاوت می‌کنند که نسل جوان ما از بین رفت؛ نه آقا! آن وقت هم داشتیم. نسل جوان، نسل جوانِ مؤمنی است. در آزمونهای دشوار است که یک ملت را می‌توان شناخت؛ یک ملت در آزمونهای دشوار خودش را نشان می‌دهد. نخبگان یک ملت تأثیر خودشان را در سرنوشت کشورشان آن وقتی می‌توانند نشان دهند که آزمایشهای دشوار پیش بیاید. یک روز - در شهریور ۱۳۲۰ - چند لشگر از شرق و چند لشگر از غرب وارد کشور شدند و چند تا هواپیما در آسمانها پیدا شدند؛ نیروهای نظامی آن روزِ کشور از پادگانها هم گریختند! نه فقط در جبهه‌ها نماندند، بلکه آنهایی هم که در پادگان بودند، خزیدند تو خانه‌ها و خود را مخفی کردند! یک روز هم همین ملت ساعت ۲ بعد از ظهر امام اعلام کرد که مردم بروند پاوه را از دست دشمنان خارج کنند؛ مرحوم شهید چمران به خود من گفت: به‌مجرد اینکه پیام امام از دیوار پخش شد، ما که آنجا در محاصره‌ی دشمن بودیم، احساس کردیم که دشمن دارد شکست می‌خورد. بعد از چند ساعت هم سیل جمعیت به سمت پاوه راه افتاد. من ساعت چهار و پنج همان روز در خیابان به طرف منزل امام می‌رفتم؛ دیدم اصلاً اوضاع دگرگونه است. همین‌طور مردم در خیابانها سوار ماشینها می‌شوند و از مراکز سپاه و مراکز مربوط به اعزام جبهه، به جبهه‌ها می‌روند. این همان مردمند؛ اما فکر و محتوای ذهن تغییر پیدا کرده است؛ آرمان پیدا کردند؛ به هویت خودشان واقف شدند؛ خود را شناخته‌اند. همین‌طور باید پیش برود. شهدای برجسته‌ی این استان زیادند. عکس بعضی از اینها را اینجا نصب کرده‌اند. شهید شاهچراغی، شهید سید کاظم موسوی - که از شهدای هفتم تیر است - شهید سید کاظم کاظمی، شهید حسن شوکت‌پور، شهید محمود اخلاقی، شهید همتی - که فرمانده‌ی ناوچه‌ی پیکان بود - شهید سید احمد نبوی، شهید حسن عرب عامری، شهید مرتضی شادلو و شهدای فراوان دیگر؛ فرزندانِ برجستگانِ این حوزه و این مجموعه: فرزند حضرت آقای اختری، فرزند حضرت آقای نصیری؛ اینها خیلی ارزش و اهمیت دارند. استان شما از این جهت استان پُرافتخاری است و این را قدر بدانید. جوانهای عزیز بدانند که شناسنامه‌ی یک ملت و یک قوم با این چیزها تعیین می‌شود؛ اینهاست که تعیین کننده است؛ اینهاست که اگر امروز شما آن را ساختید، فردای خوبی در اختیار شماست. کسانی که در دنیا به جایی رسیدند و ملتهایی که عظمتی کسب کردند، این‌طوری کسب کردند. البته اکثر آن ملتها امیدی به سرنوشت شخصی خودشان بعد از پایان این دوران حیات ظاهری نداشتند؛ خیلی‌هایشان هم امید به آینده نداشتند؛ اما شما دارید. «انّ اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأنّ لهم الجنّة»؛ این جان را خدای متعال با بهشت معامله می‌کند. «هی فلا تبیعوها بغیرها»، مبادا این جان با ارزشِ انسانی را به غیر بهشت بفروشید. ارزش جان شما بهشت است. جان شما ارزشی به قدر بهشت دارد. آنچه که برای یک انسان اهمیت دارد، این است؛ موفقیت در این دنیا، چشم‌انداز خوب و در نهایت چشم‌انداز رضوان الهی و بهشت الهی است. این با مجاهدت به دست

می‌آیـد، با صبر به دست می‌آیـد، با پرهیزگاری و پاکـدامنی به دست می‌آیـد و با تلاش خسـتگی‌ناپذیر به دست می‌آیـد. در مقابل چالشـهایی که دشـمن آفریده، انسان سختی‌هایی را تحمل می‌کند؛ اما قرآن به ما می‌گوید از این سختیها نترسید: «ان تکونوا تألمون فإنّهم یألمون کما تألمون»؛ اگر شما از ناحیه‌ی آسیب دشمن رنجی را تحمل می‌کنید، دشمن هم از ناحیه‌ی مقاومت، صبر و رشادت شما رنجهایی را تحمل می‌کند؛ اما با این فرق: «و ترجون من اللَّه ما لا یرجون»؛ چشم‌انداز برای شما چشم‌اندازِ روشن است، اما برای دشـمن نه. مسـئله‌ی شهادت و مسئله‌ی جهاد در اسلام این است: تلاشِ از همه سو سود، بدون زیان؛ تلاشِ صادقانه‌ای که به زندگی انسـان معنـا می‌دهـد؛ جهت حرکت انسـان رامعین می‌کنـد؛ چشم‌انـداز آینـده‌ی زنـدگی را به عنوان یک ملت، چشم‌انـداز روشن و تابناکی می‌کند و چشم‌انداز سرنوشت نهایی انسان را به عنوان یک فرد، رضوان الهی قرار می‌دهد؛ این جهاد و شهادت اسلام است؛ هیچ چیز جای این را نمی‌گیرد. پروردگارا! رحمت و رضوان خود را بر ارواح طیبه‌ی شـهیدان ما نازل کن. پروردگارا! صبر کامل و اجر فراوان به خانواده‌های عزیز شـهدا مرحمت کن. پروردگارا! مرگ ما را جز به شـهادت در راه خودت قرارمده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان سمنان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار اساتید و دانشـجویان دانشـگاههای اسـتان سمنان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم آنچه که در این جمع پُرشور، پُراسـتعداد و پُرشوق مشاهده می‌کنم، برای من در حکم یک اشارت بزرگ است. جمعهای دانشجویی در اغلب نقاطی که مـا توفیـق پیـدا می‌کنیم در بین این عزیزان شـرکت کنیم، همین‌طورنـد. شـما هم یکی از مجموعه‌هـای بزرگِ دانشـجویی کشور هستید؛ البته در گنجایش این تالار، بخشـی از مجموعه‌ی عظیم دانشـجویی استان تشریف دارید که من خواهش می‌کنم سلام من را به بقیه‌ی دانشـجویان و اسـتادان - که عزیزان ما هسـتند - برسانیـد. آنچه که در این مجموعه مشاهـده می‌شود، حقیقتاً یک تحرک، تپش، شوق، امید و آماده به کاری برای پیمودن راههای دشوار و رسـیدن به قله است. این درست است که گفت: تپش دل بود سـرا پایم قطره‌ی ناچکیده را مانم بعضـی از انسانها آن چنان وجودشان پُرتپش و پُرتحرک است که مثل اینکه همه‌ی اعضا و جوارح آنها قلب است؛ اینها می‌توانند به قله برسند. رسیدن به قله، یک مرحله‌ی «آرزو» دارد. شما وقتی از پنجره‌ی خانه‌تان منظره‌ی کوهستان را مشاهـده می‌کنیـد - که در تهران مکرر دیـده می‌شود - می‌بینیـد کسانی به آن بالاها رفته‌اند و دارند در ارتفاعات بلند راه می‌روند؛ آرزو می‌کنیـد کـاش شـما هـم بتوانیـد بـه آنجـا برسـید. ایـن، یـک مرحلـه اسـت؛ لیکن کـافی نیست. مرحله‌ی بعـد این است که از رختخواب بلند شوید، بیرون بیایید، لباس مناسب بپوشـید، کفش مناسب به پا کنید و به طرف کوه راه بیفتید. وقتی انسان به بخشهای دامنه‌ای می‌رسد، بعضـیها، با پستی بلندیها و سـختیها و خاک و خُل‌هایی که سر راهشان می‌بینند، خسـته می‌شوند، حوصـله‌شان سر می‌رود و تصور می‌کننـد که رسـیدن به قله، مثـل پریـدن یک کبوتر است که پایشان را بگذارنـد و بپرنـد و به آنجا برونـد، فکرِ این حرکتِ میان راه را نمی‌کننـد؛ اینها زود مأیوس می‌شونـد. بعضـیها چنـد تا پیچ و خم هم بالا می‌روند، لیکن خسـته می‌شوند. بعضـی احساس خسـتگی هم نمی‌کنند، اما حوصله‌شان سر می‌رود؛ عجله می‌کنند؛ خیال می‌کنند که نیم ساعت یا یک ساعت که انسان راه رفت، باید به آنجا برسد. اینها آفتهای این حرکت است. آن کسـی که صـبورانه، شائقانه، با استفاده‌ی از همه‌ی توان و نیروی خود و با امید به اینکه به آنجا خواهد رسـید، حرکت بکند، از طولانی شدن زمان، از دراز بودن راه، از پی‌درپی آمدن گردنه‌ها، از در میان راه مانـدن بعضـی از رفیقانِ نیمه راه، نمی‌هراسـد؛ این آدم بایـد مطمئن باشد که به آن قله خواهد رسـید. بعضـیها به افرادی که اهل معنایند، مراجعه می‌کنند و می‌گویند ذکری بدهید تا ما بشویم یک آدم نورانی و خوب! خیال می‌کنند مثل حبّه‌ای است که بخورند و فوری تغییر حالی در آنها به وجود بیاید؛ نه. اگر انسان بناست نورانی بشود و دلش با عوالم غیب آشـنا بشود، اگر انسان می‌خواهد صدای فرشتگان را بشنود، اگر انسان می‌خواهد با ساحت جلال الهی ورود پیدا کند، اگر انسان می‌خواهد شامه‌ی معنوی‌اش به عطر

توحید معطر بشود، باید کار کند؛ باید راه برود. قله در پیش است و در بین راه هم کسانی از راه می‌مانند؛ کسانی پشیمان می‌شوند؛ کسانی بی‌حوصله می‌شوند؛ کسانی برمی‌گردند؛ کسانی به دیگران می‌گویند فایده‌ای ندارد، کجا می‌روید؛ و کسانی هم اصل قله را انکار می‌کنند! در راه معنویات، این مسائل هست؛ در راه مادیات هم همین مسائل هست. بنده در یکی از همین ملاقاتها به دانشجوها گفتم شما برای پنجاه سال آینده برنامه‌ریزی کنید؛ توقع ما این است. منظورم در زمینه‌ی علم است. هدف را این قرار بدهیم که پنجاه سال بعد، کشور شما یکی از مراجع عمده و درجه‌ی اول علمی دنیا باشد؛ به طوری که اگر کسی خواست با تازه‌های دانش آشنا شود، مجبور بشود زبان ملی شما را یاد بگیرد؛ همچنانی که این دختر عزیزمان گفتند که ما مجبوریم زبان بین‌المللی را یاد بگیریم؛ راست هم می‌گوید. انگلیسیها با زرنگی زبان خودشان را زبان علم و زبان بین‌المللی کرده‌اند و هر چه شما می‌خواهید یاد بگیرید و هر چه می‌خواهید بخوانید، مجبورید زبان آنها را یاد بگیرید. شما کاری کنید که در پنجاه سال آینده، همین نیاز به زبان فارسی شما باشد. این، یک آرزوست؛ یک قله است؛ مثل قله‌ی دماوند، مثل قله‌ی توچال، که نگاه کردن به آن، هیجان‌انگیز است؛ شوق رسیدن به آن، در دل همه به وجود می‌آید؛ اما چه کسانی می‌رسند؟ باید کفش و کلاهش را آماده کنید؛ بیشتر از آن، باید همتش را آماده کنید و راه بیفتید. من در نسل جوان کشورمان، این استعداد را می‌بینم. من نمی‌خواهم گزافه بگویم، شعار هم نیست؛ هیچ کس از ما توقع نکرده که بیاییم این حرفها را بزنیم؛ اینها واقعیت است. جوان ایرانی در استعدادهای گوناگون، یک ظرفیت سطح بالا را داراست. اگر ما مسئولان نشناسیم، گناه ماست؛ اگر خودِ او این ظرفیت را نشناسد، گناه اوست. گناه هم نتیجه‌ی خودش را دارد؛ از راه ماندن و به مقصود نرسیدن است. اما اگر چشم را باز کنیم، راه را پیدا کنیم، همت بگماریم و هدف را گم نکنیم، بدون تردید خواهیم رسید. آنهایی که امروز در قله‌ی دانشند، همیشه این‌طور نبوده‌اند. همین امریکا که امروز از لحاظ علمی از همه‌ی مراکز علمی و کشورهای دنیا جلوتر است، صد سال پیش برای ابزارهای عادی جنگیِ خودش، محتاج انگلیس و فرانسه و ایتالیا بود. تاریخ را بخوانید! در جنگهای داخلی امریکا - به جنگهای انفصال معروف است؛ جنگ بین شمال و جنوب امریکا. جنوبی‌ها می‌خواستند جدا شوند؛ اما شمالیها می‌جنگیدند و نمی‌گذاشتند که آنها جدا شوند؛ جنگ چهارساله که در حدود سالهای هزار و هشتصد و شصت تقریباً، صد و پنجاه سال پیش اتفاق افتاد - دو طرف موفقیت خودشان را در این می‌دانستند که بتوانند مثلاً ـ یک کشتی جنگی یا یک توپِ از فلان نوع را از انگلیس بخرند، از اقیانوس اطلس عبور بدهند و برسانند به این طرف. آن زمان، امکانات نداشتند؛ اما امروز در قله‌ی علمند؛ چون تلاش کردند. تلاش به دین و ایمان و کفر و اسلام، ارتباطی ندارد؛ قرآن این را می‌گوید. من بارها این آیه را گفته و خوانده‌ام: «کلّاً نمدّ هؤلاء و هؤلاء»؛ ما به همه کمک می‌کنیم؛ این سنت الهی است. هر کس در راه یک مقصودی تلاش کرد، خدای متعال این سنت را قرار داده است که این تلاش به نتیجه خواهد رسید. مشکل کسی که عاری از معنویت است، جای دیگر است؛ مشکل او یک بعدی بودن، تهیدست بودن از یک ثروت لازم دیگر است و همت را فقط متوجه یک بخش کردن است، که آن وقت ضررهایش را هم دارند می‌بینند. امروز جامعه‌ی امریکایی تا خرخره در گنداب این ضررها دست و پا می‌زند و بدتر هم خواهد شد؛ همینها روی سرشان را هم خواهد گرفت. این حوادث تاریخی، ظرف یک سال و پنج سال و ده سال به وجود نمی‌آید؛ بلکه در ظرف صد سال، صد و پنجاه سال به وجود می‌آید؛ اینها به آن اواخرش رسیده‌اند و مشکلات جدی‌ای دارند، که حالا بحث ما در آن‌باره نیست. پس، باید کار و تلاش کرد. من این استعداد را در شما می‌بینم. این مطالبی که عزیزان ما در اینجا گفتند - چه رئیس محترم و برخی از استادان، و چه چند نفر از دانشجویان - درخواستهای علمی و حرفه‌ای است و کاملاً ـ درست است. این خواسته‌ها، همان مسائل مورد نظر من است. من با مسئولان که مواجه‌ام، همینها را می‌گویم. البته حالا که شما گفتید، تأکیدی شد؛ وزرای محترم هم تشریف دارند. همه‌ی این زمینه‌های مربوط به علم و تحقیقات، و این مسئله‌ی تأکید بر علوم پایه، از جمله‌ی چیزهایی است که من بارها رویش تأکید کرده‌ام. هر کشوری به هر جا رسیده، از علوم پایه رسیده است. مسئله‌ی مدیریت تحقیقات، جزو چیزهای بسیار اساسی است که من در ماه رمضان هم که

جلسه‌ی با دانشجویان یا اساتید بود، یادداشت کرده بودم که بگویم - حالا یادم نیست کدامیک از این دو جلسه بود - اما وقت نشد؛ حالا می‌گویم: تحقیقات باید مدیریت پیدا کند. ما همه‌اش می‌گوییم بودجه‌ی تحقیقات از چهل و هفت صدم در صد مثلاً، به سه درصد برسد؛ روی جنبه‌ی مادی و کمی‌اش بحث می‌کنیم که البته لازم هم هست؛ اما یک جنبه‌ی کیفی هم دارد؛ تحقیقات موازی و غیر لازم نباید باشد؛ مهم تحقیقات بنیادی، تحقیقات کارکردی و تحقیقات تجربی - سه نوع تحقیقات داریم - است که هر کدام در مجموعه‌ی تحقیقات کشور، یک سهم و وزنی دارند. این سهم را رعایت نکردن و ملاحظه نکردن، از مشکلات ماست. یک مرکزِ مدیریت تحقیقات در کشور لازم است که ان‌شاءاللَّه بایستی به همت این عزیزان و این دولت فعال و پا به رکاب و آماده به کار، تحقق پیدا کند. و اما مشکلات دانشجویان و استادان و بالاخره جنبش عدالت خواهی - این حرفهایی که زدند - همه‌اش حرفهای مورد تأیید ماست. هر چه هم من بتوانم و در حوزه‌ی کار من باشد، اقدام می‌کنم؛ هر چه باید توصیه کنم، توصیه می‌کنم و امیدواریم ان‌شاءاللَّه که عزیزان ما دنبال بکنند. مطلبی که من می‌خواهم به شما عرض کنم، حول و حوش یک آیه‌ی قرآن است. آیه‌ی معروفی است: «انّ اللَّه لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم». تغییرات به دست شماست. کلید تحولات اجتماعی و تحولات عظیم در دست شماست؛ مضمون آیه این است. یک جای دیگر در یک دایره‌ی محدودتر می‌فرماید: «ذلک بأنّ اللَّه لم یک مغیّرا نعمهً أنعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم». این آیه، پسرفت را می‌گوید. خدای متعال پسرفت را نصیب هیچ کشوری نمی‌کند، مگر خودشان به دست خودشان بکنند. تغییرِ موجبِ پسرفت را خودِ ملتها به وجود می‌آورند. و شبیه این مضمون در آیات متعدد دیگری هم هست که مرجعش به همین است. خلاصه‌ی اینها چیست؟ خلاصه‌ی اینها این است که شما آحاد انسان، سر رشته‌دار تحولات جامعه هستید؛ شما هستید که تحول و تغییر را ایجاد می‌کنید. عزمِ انسان، تعیین کننده است. بعضی ممکن است بگویند منظور از عزم انسان چیست؟ اراده‌ی چه کسی؟ اراده‌ی منِ یک نفر، توی یک نفر، اراده‌ی چه کسانی مؤثر است؟ این البته جزو بحثهای دامنه‌دار است، لکن من می‌خواهم فی‌الجمله عرض بکنم که عزم یکایک انسانها در حد خودش تأثیر دارد؛ نه فقط در مسائل شخصی - که تأثیر تام دارد - بلکه در مسائل اجتماعی. ما اگر چنانچه آرزوهامان، هوسهامان، هواهای نفسانیمان در فعالیتهامان حاکم شوند و در رفتار ما، عقل کنار بیاید و محاسبه‌ی درست کنار زده شود، این کار در ایجاد یک سلسله تحولات منفی در جامعه تأثیر می‌گذارد. حالا یک مثال کوچکش را عرض بکنم: شما می‌روید یک جنسی را از بازار تهیه کنید - یک لباس، یا فرض بفرمایید یک وسیله‌ی خانه؛ یک ظرف - نوع داخلی‌اش هست، نوع خارجی‌اش هم هست؛ یک مقداری به خاطر تبلیغات خارجی، یک مقدار به خاطر پُز دادن به اینکه این جنس خارجی است، یک مقدار به خاطر رسوبات فرهنگی قبلی که جنس داخلی فایده‌ای ندارد و یک مقدار هم شاید به خاطر مرغوبتر بودن جنس خارجی - این مرغوبتر بودن هم ممکن است یکی از عوامل باشد، لیکن به هر حال تعیین کننده نیست - شما آن را انتخاب می‌کنید. یعنی چه کار می‌کنید: یک کارگر ایرانی را بیکار می‌کنید و یک کارگر غیر ایرانی را به کار وادار می‌کنید. خوب، مگر بیکاری امروز، مشکل عمده‌ی جامعه‌ی ما نیست. وقتی شما این‌طور کردید، بنده این‌طور کردم، آن برادر دیگر، آن خواهر دیگر، و یکی یکی از این روش پیروی کردیم، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه، ورشکستگی کارخانه‌ی داخلی، بیکاری کارگر داخلی و در نهایت باعث ناامیدی سرمایه‌گذار داخلی می‌شود. بیکاری هم که به دنبال خودش اعتیاد، فساد و اختلافات خانوادگی می‌آورد و به دنبال آن، حوادث سیاسی و اجتماعی فراوان به وجود می‌آید. بنابراین، از یک چیز کوچکی شروع می‌شود؛ از یک اراده‌ی شخصی من و شما. پس اراده‌ی شخصی افراد هم حتّی در تحولات اجتماعی، می‌تواند اثر گذار باشد. و از این دست مسائل، فراوان است. هوس می‌کند از دست رفیقش سیگار بگیرد بکشد؛ گرایش به سیگار، گرایش به مواد مخدر، هوسهای زودگذر؛ اینها همان چیزهایی است که به دنبال خودش یک جریان عظیم، طولانی و تمام نشدنی از تحولات اجتماعی را - که پسرفت هست - به وجود می‌آورد. عکسش هم صادق است. بنده گاهی صبحها به ارتفاعات تهران می‌روم. وقتی ما حرکت می‌کنیم، هوا تاریک است؛ یعنی بعد از نماز صبح خیابانها خلوت است؛ وقتی به

چراغ قرمز می‌رسیم، می‌ایستیم. بنای ما بر این است. هیچ کس هم در خیابان نیست؛ یعنی هیچ ماشینی هم از آن طرف نمی‌آید؛ می‌ایستیم تا چراغ سبز می‌شود، بعد عبور می‌کنیم. من دیده‌ام وقتی ما این طرف چهارراه ایستاده‌ایم - مثلاً سه، چهار تا ماشین همراه هستیم - از آن طرف چهارراه یک ماشین دارد می‌آید و تصمیم هم دارد از چراغ قرمز عبور کند؛ یک خرده هم عبور می‌کند؛ اما وقتی می‌بیند سه، چهار تا چراغ آن طرف روشن است و ماشینها ایستاده‌اند، او هم آهسته ترمز می‌گیرد و گاهی هم یک ذره به عقب می‌رود. یعنی انضباط اجتماعیِ یک نفر، در احساس لزوم انضباط اجتماعی در افراد مقابل تأثیر می‌گذارد. رفتارهای فردی ما تأثیر گذار است، حتّی در فرهنگ سازی و بسیاری چیزهای دیگر. به هر حال، عزم انسانی، محور و ملاک است. حالا تحول یعنی چه؟ تحول چرا؟ مگر بناست تغییر اتفاق بیفتد؟ بله. تحول در جوامع انسانی و برای بشر، سنت لا‌یتغیر الهی است. هیچ کس نمی‌تواند در مقابل تحول بشری بایستد؛ امکان ندارد. دیر یا زود، یکی پس از دیگری، تحولات بشری اتفاق می‌افتند. این راز ماندگاری و راز تعالی بشر است. اصلاً خدا بشر را این‌طور قرار داده است که ایستایی در طبیعت انسان نیست. شاید یکی از فرقهای انسان با بقیه اشیا هم همین باشد. البته در بقیه‌ی اشیا هم یک نوع تغییرات، تحولات و تبدیل انواع را می‌گویند، که من حالا به آن مسائل کار ندارم؛ نه درست واردیم و نه می‌توانیم قضاوت کنیم؛ نه به بحث ما ارتباطی دارد؛ اما در بشریت تحول حتمی است. با تحول نبایستی مقابله کرد؛ تحول را نباید انکار کرد. و باید به سوی تحول - به همان معنایی که عرض خواهم کرد - به شکل درست حرکت کرد. در مقابلِ تحول چه هست؟ رکود. نقطه‌ی مقابل تحول، رکود است. بعضی اینها را غلط می‌فهمند و اشتباه معنا می‌کنند. بعضی رکود را با ثبات اجتماعی اشتباه می‌کنند. رکود، بد است؛ ثبات اجتماعی خوب است. بعضی خیال می‌کنند که رکود یعنی ثبات اجتماعی. تحول را هم بعضی با آنارشیسم و هرج و مرج و هر چی به هر چی بودن، اشتباه می‌کنند. این اشتباهات موجب شده است که یک عده‌ای که طرفدار ثبات اجتماعی‌اند، با هر تحولی مخالفت کنند؛ به خیال اینکه این تحول، ثبات را به هم می‌زند. از طرف دیگر، کسانی که خیال می‌کنند هر تحولی به معنای ساختار شکنی و شالوده‌شکنی و زیر سؤال بردن همه‌ی اصالتهاست، اینها هم برای اینکه تحول ایجاد کنند، ثبات اجتماعی را از بین می‌برند و دچار خطر می‌کنند. این دو اشتباه، از دو طرف وجود دارد. تحول، یک چیز است، آنارشیسم، یک چیز دیگر؛ و هرج و مرج هم یک چیز دیگر است. همچنان که ثبات اجتماعی یک چیز است و رکود اجتماعی و ایستایی اجتماعی هم یک چیز دیگر است؛ اینها را نباید با هم اشتباه کرد. آنچه خوب و درست است، جامعه‌ی با ثبات، اما غیر راکد و دارای تحول است؛ جامعه‌ای که حتّی تحولات صحیح را سریع در خودش به وجود بیاورد. چگونه می‌شود این ویژگی را به دست آورد؟ این که: ریشه‌ها و اصالتها را حفظ کنیم و شالوده‌شکنی نکنیم؛ هویت ملی را بشدت مورد ملاحظه قرار دهیم و ارج بنهیم. هویت جمعی یک ملت، جزو آن چیزهایی است که در تحولات باید دست نخورد. در کنار هویت ملی، پویایی، نشاط، برخورداری از آزادیِ تحرک و روح رقابت در میان جمع خود را باید بشدت ارج بنهیم و به آن اهمیت بدهیم. لازمه‌ی این نشاط و پویایی این است که هم منتقد باشیم، هم انتقادپذیر، که هر کدامش نباشد، بد است. بعضیها اهل انتقاد کردن هستند؛ انتقاد هم بجاست؛ شما هر چیزی را با دقت نگاه کنید و یک خُرده‌ای کنجکاوی کنید، یک نقطه‌ی عیبی در آن پیدا می‌کنید و می‌شود عیب‌جویی کرد و عیبی هم ندارد؛ چنانچه عیب‌جویی در جهت رفع عیب باشد، خیلی خوب است؛ اما این افراد، خودشان انتقادپذیر نیستند! اگر کسی بگوید چرا این‌قدر پُرحرفی می‌کنی و چرا همه‌اش عیبها را می‌بینی، چرا مثل مگس فقط روی زخمها می‌نشینی، نقاط مثبت را هم ببین، بدشان می‌آید! البته معیار و ملاک، برآیند نقاط مثبت به نقاط منفی است. ما ضعفهایی داریم، مشکلاتی داریم، بدیهایی داریم؛ قوتهایی هم داریم، خوبیهایی هم داریم؛ زیباییهایی هم داریم. ببینید در موازنه‌ی این دو با یکدیگر، برآیند اینها چه خواهد شد؛ آن می‌شود معیار. اگر بدیهایمان بیشتر بود، بد است؛ اگر خوبیهایمان بیشتر بود، خوب است. پس هم انتقاد خوب است، هم انتقادپذیری. اینها لازمه‌ی آن تحول و حالت مطلوب جامعه است؛ همراه با امید، همراه با پُرکاری، همراه با برنامه‌ریزی و همراه با داشتن خط مشی درست و سرمشق برای تحول. حالا چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ این

دگرگونی‌ای که می‌خواهیم ایجاد کنیم، به چه معناست؟ جای آنچه که می‌خواهیم دگرگون کنیم، چه می‌خواهیم بگذاریم؟ اینها مهم است. و در این راه، کار و تلاش، شرط اول است. پس، ثبات اجتماعی باقی می‌ماند؛ به خاطر اینکه ریشه‌ها و اصالتها و ساختارهای اصلی و هویت ملی محفوظ است. هویت ملی هم که می‌گوییم، ملیت در مقابل دین نیست، بلکه هویت ملی هر ملت، مجموعه‌ی فرهنگها و باورها و خواستها و آرزوها و رفتارهای اوست. یک ملت مذهبی، یک ملت موحد، یک ملت مؤمن و یک ملت معتقد به پاکان درگاه الهی و اهل بیت پیغمبر است؛ این جزو فرهنگ و هویتشان است؛ هویت ملی که می‌گوییم، شامل همه‌ی اینها هست؛ اینها را حفظ کنیم. حالا ـ برای تغییر بخشهای غلط، کارهای غلط و راه‌های غلط، تلاش و پویایی لازم است. نقطه‌ی مقابل، این است که هرج و مرج رفتاری و سیاسی و ساختارشکنی و پوچ‌گرایی و فراموشی هویت ملی بر ما حاکم شده باشد؛ این، نقطه‌ی مقابل آن چیز مطلوب است؛ یعنی ایجاد یک حرکت، اما در جهت خراب کردن آنچه که داریم و مفید است و لازم می‌دانیم. این، غلط است. بعضیها در زمان جوانیِ ما - آن زمان که نهضت معماری غربی بر کشور ما تازه حاکم شده بود - می‌خواستند ساختمانهای قدیمی را خراب کنند و آنها را به ساختمانهای با سبک نو تبدیل کنند. همین ساختمانهای با پنجره و شیشه‌های بزرگ از آن زمان شروع شد. بیشتر اینها خانه‌ی محکم قدیمی را خراب می‌کردند، که من تعجب می‌کردم. در مشهدِ ما این‌طور بود. یک خانه‌ی محکم و خوب، اما قدیمی - اتفاقاً حالا معمارها، مهندسان، آرشیتکتها و مطلعان ما می‌گویند برای کشور ما همان روش قدیمی درست است و این شیشه‌ها و پنجره‌های بزرگ و آفتابگیرهای آنچنانی، اروپایی است؛ چون آنها آفتاب را آرزو می‌برند و نمی‌بینند، ولی کشور ما کشور پُرآفتاب است؛ بخصوص بعضی از مناطقش. بنابراین، چه لزومی دارد؛ همان پنجره‌های کوچک و درهای چوبی خوب بود - را خراب می‌کردند و از تیرآهن و سیمان و درِ آهنی و شیشه‌های بزرگ و... استفاده می‌کردند. اینها کار هجو و غلطی است؛ کار عاقلانه‌ای نیست. ما در تحولات بنیانی اساسیِ جامعه، ممکن است گاهی این‌طوری عمل کنیم؛ به جای اینکه بنیانها را حفظ کنیم و بر آنچه که نیاز داریم، پا فشاری کنیم و آنچه را که نداریم، برای خودمان فراهم کنیم، هویت مستقلِ ملیِ خودمان را فراموش کنیم! که متأسفانه این مسئله در کشور ما و خیلی از کشورهای اسلامی داستان و سرگذشت بسیار غمباری دارد، که حالا بعد ممکن است اشاره‌ای بکنم. از این خطرناکتر، این است که سررشته‌ی همین تحولات منفی در سطح بین‌المللی، در دست کسانی باشد که آنها به وسیله‌ی این تحولات می‌خواهند اهداف خودشان را - که یا زر است یا زور - تأمین کنند و برای آنها چیزی به نام هویت ملتها اصلاً ارزش ندارد؛ که متأسفانه این در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر، در دنیا اتفاق افتاده است؛ یعنی تحولات کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین در دام طراحی باندهای قدرت بین‌المللی افتاده است و طراح اینها صهیونیست و سرمایه‌داران بین‌المللی بوده‌اند. برای اینها آنچه مهم بوده، کسب قدرت سیاسی است که بتوانند در کشورها و دولتهای اروپایی و غیره نفوذ کنند و قدرت سیاسی را در دست بگیرند و پول کسب کنند و این کمپانیها، سرمایه‌های عظیم، کارتلها و تراستها را به وجود آورند. هدف این بوده است؛ آن وقت اگر اقتضاء می‌کرده است که اخلاق جنسی ملتها را خراب کنند، راحت می‌کردند؛ مصرف گرایی را در بین آنها ترویج کنند، به‌راحتی این کار را انجام می‌دادند؛ بی‌اعتنایی به هویتهای ملی و مبانیِ فرهنگی را در آنها ترویج کنند، این کار را می‌کردند. اینها، اهداف کلان آنها بوده است که تصویر می‌کردند. آن وقت همیشه لشگری هم از امکانات فرهنگی و رسانه‌ای و روزنامه‌های فراوان و مسائل گوناگون تبلیغات در مشت اینها بوده است، که اینها امروز یواش یواش دارد پخش می‌شود و من پریروز در روزنامه - البته سه، چهار ماه قبل از این، من مقاله‌اش را دیده بودم - گزارشی از تشکیلِ «ناتوی فرهنگی» را خواندم. یعنی در مقابل پیمان ناتو که امریکاییها در اروپا به عنوان مقابله‌ی با شوروی سابق یک مجموعه‌ی مقتدر نظامی به وجود آوردند؛ اما برای سرکوب هر صدای معارض با خودشان در منطقه خاور میانه و آسیا و غیره از آن استفاده می‌کردند، حالا ـ یک ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده‌اند. این، بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست؛ سالهاست که این اتفاق افتاده است. مجموعه‌ی زنجیره‌ی به هم پیوسته‌ی رسانه‌های گوناگون

- که حالا ـ اینترنت هم داخلش شـده است و ماهواره‌ها و تلویزیونها و رادیوها - در جهت مشخصـی حرکت می‌کننـد تا سررشـته‌ی تحولات جوامع را به عهده بگیرند؛ حالا که دیگر خیلی هم آسان و رو راست شده است. در گرجستان که یک تحول سیاسی اتفاق افتاد و جا به‌جایی قدرت انجام گرفت، یک سرمایه‌دار امریکایی و صـهیونیست یهودی - البته اسمش معروف است، من نمی‌خواهم اسـمش را بیاورم - اعلام کرد که من ده میلیون دلار در کشور گرجسـتان خرج کردم و تحول سیاسی ایجاد کردم؛ خیلی راحت. ده میلیون دلـر خرج می‌کننـد، یـک حکومت را کنار می‌گذارنـد، یک حکومت دیگر را سرِ کار می‌آورنـد! اینها بایـد روی مردم اثر بگذارنـد؛ باید اجتماعات درست کنند. در اوکراین هم همین کار را کردند؛ در جاهای دیگر هم همین کار را کردند. گاهی اوقات تأثیراتشـان به شـکل دیگری است و تعیین کننـده است؛ شایـد این را در یـک جمع دانشـجویی دیگر گفته بـاشم که ماهاتیر محمـد، نخست وزیر سـابق مـالزی - که بسیار هم آدم پُرکـار و دقیق و جـدی و پایبنـدی بود - به تهران آمـد، به دیـدن من هم آمـد؛ همان اوقات بود که تحولات گوناگونی در آسـیای شرقی اتفاق افتاده بود؛ در مالزی، اندونزی و تایلند، و زلزله‌ی اقتصادی به وجود آمده بود. همین سـرمایه‌دار صـهیونیستی و بعـد سـرمایه‌دارهای دیگر، با بازیهای بانکی و پولی توانسـتند چنـد تا کشور را به برشکسـتگی بکشاننـد. در آن وقت ماهاتیر محمـد به من گفت: من فقط همین قدر به شـما بگویم که ما یک شـبه گدا شدیم! البته وقتی کشوری وابسـتگی اقتصـادی پیـدا کرد و خواست نسـخه‌های اقتصـادی بانـک جهانی و صـندوق بین‌المللی پول را عمل بکنـد، همین‌طور هم خواهد شد. خود این بانک جهانی و صـندوق بین‌المللی هم یکی از بخشـها و قطعه‌های این پازل بزرگند. این خیلی خطرناک اسـت که سر رشـته‌ی تحولات جهانی دست باندهای قدرت بین‌المللی باشد؛ که امروز هست. اینها صهیونیستها و سرمایه‌دارهایند و عمدتاً هم در امریکا و در اروپاینـد. این دو، سه نکته در باب تحول بود. پس، از تحول نبایـد گریخت؛ نباید ترسـید و نباید آن را با هرج و مرج و آنارشـیسم اشـتباه کرد. تحول خوب است و لازم است. حرف اصـلی ما امروز این است که نه با توقف در گذشته و سرکوب نوآوری می‌توان به جایی رسید، نه با رهاسازی و شالوده‌شکنی و هرج و مرجِ اقتصادی و عقیدتی و فرهنگی می‌توان به جایی رسید؛ هر دو غلط است. آزادی فکر؛ همان نهضت آزادفکری که ما دو، سه سال قبل مطرح کردیم و البته دانشجوها هم استقبال کردند؛ اما عملاً آن کاری را که من گفته بودم، انجام نشده است؛ نه در حوزه، نه در دانشـگاه. من گفتم کرسـیهای آزاداندیشی بگذارید. البته حالا اینجا الان یادم آمد که در گزارشـهای مربوط به دانشـگاههای سـمنان خواندم که خوشـبختانه مجموعه‌های فعال دانشجویی در سمنـان بـا همـدیگر منـاظرات آزاد دارنـد. اگر این گزارش که به من دادنـد، دقیق باشـد، بسـیار چیز مثبت و خـوبی است. مسـئله‌ی آزاداندیشـی‌ای که ما گفتیم، ناظر به این است. باید راه آزاد اندیشی و نوآوری و تحول را باز گذاشت، منتها آن را مدیریت کرد تا به ساختارشـکنی و شالوده‌شـکنی و بر هم زدن پایه‌هـای هویت ملی نینجامـد. این کـار، مـدیریت صـحیح لـازم دارد. چه کسـی باید مـدیریت کنـد؟ نگاهها فوراً می‌رود به سـمت دولت و وزارت علوم و...؛ نه، مـدیریتش بـا نخبگان است؛ با خود شـماست؛ با اساتید فعال، دانشـجوی فعال و مجموعه‌های فعال دانشـجویی. حواسـتان جمع باشد! دنبال حرف نو و پیدا کردن حرف نو حرکت کنید؛ اما مراقب باشید که این حرف نو در کدام جهت دارد حرکت می‌کند؛ در جهت تخریب یا در جهت ترمیم و تکمیل؛ اینها با هم تفاوت دارد. این وظیفه‌ای است به عهده‌ی خود شـماها. امثال بنده که مسئول هستیم؛ البته مسئولیتهایی داریم و شکی نیست در این زمینه‌ها؛ اما کار، کارِ خود شماهاست. گمان نکنید که نهضت آزاداندیشی و حرکت تحول و شجاعت در کارهای گوناگون را، به جای شما که دانشـجو هستید یا محقق هستید یا استاد هستید، ممکن است مسئولان دولتی یا بنده بیاییم انجام بدهیم؛ نه، من نقشم این است که بیایم بگویم این کار را خوب است بکنیم. نهضت نرم‌افزاری و جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولیـد علم را ما مطرح کردیم؛ الان حدود ده سال می‌گذرد و امروز یک غوغایی راه افتاده است. چه کسـی این را راه انداخته؟ من که یک کلمه بیشتر نگفتم. این کار را شما کردید؛ محقق ما، جوان ما و استاد ما؛ تحول از این قبیل است. وظیفه‌ی نخبگان فکری و فرهنگی جامعه و حوزه و دانشگاه، مدیریت این تحـول است. نه بایـد تحولـات را سـرکوب کرد، نه بایـد تسـلیم هر تحولی شـد. خوب، این تحول برای چیست؟ برای پیشـرفت.

پیشرفت چیست؟ باید آن را معنا کنیم. اولاً ـ این سؤال را باید از خودمان بکنیم: پیشرفت چیست؟ اگر سؤال نکنیم که پیشرفت چیست، پیداست به فکر پیشرفت نیستیم. بنابراین، باید اول این سؤال را از خودمان بکنیم و به دنبال پاسخش حرکت بکنیم تا آن را پیدا بکنیم. اینکه «پیشرفت چیست؟» حرفهای گوناگونی در سطح دنیا مطرح است. همه‌جور حرفی هست؛ نسخه‌های قلابی، توصیه‌های متناقض، عجیب و غریب و بعضاً خائنانه، که این بلایی بود که در آغاز شروع مدرن‌سازی کشور به جان ما ایرانیها افتاد. اول که نشانه‌های پیشرفت اروپایی برای ایرانیها معلوم شد، کم کم به فکر افتادند که ببینند در اروپا، در آن طرف دنیا، چه خبراست؛ قبل از آن، اصلاً خبر نداشتند که در دنیا چه خبر است! سلاطین قاجاری آنقدر گرفتار حرمسراها و سفره‌خانه‌ها و گرفتاریهای شخصی و مسائل بی‌ارزش خودشان بودند که اصلاً از اینکه در دنیا چه دارد می‌گذرد، خبر نداشتند. رنسانس چه بود؟ چطور به وجود آمد؟ چرا به وجود آمد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ اصلاً این قضایا را تا دوران فتحعلی شاه و بعد از آن ملتفت نبودند! بعد که جنگ ایران و روس شد و دستگاه قاجاری به واسطه‌ی سلاحهای پیشرفته‌ی روسها - که آن روز از امکانات جدید و سلاحهایی که برای خودشان ساخته بودند، بهره بردند - تو دهنی محکمی خورد، تازه کسانی را به اروپا فرستادند و سفرای اروپایی هم که در ایران زندگی می‌کردند، دست و پایی باز کردند. پیغام‌آورها و مأموران ویژه‌ای هم برای زمینه‌سازی نفوذ سیاسی به ایران گسیل شدند و با روشهای خودشان به ایران آمدند. اولین کسانی که با موج به اصطلاح مدرنیته مواجه شدند، چه کسانی بودند؟ شاهزاده‌ها، رجال دربار قاجاری و شخصیتهای متنفذ سیاسی آن روز. عامه‌ی مردم که خبری نداشتند، علما که اطلاعی نداشتند و دیگران که چیزی نمی‌دانستند. اینها هم به جز خیلی افراد معدود، عموماً - تقریباً می‌شود گفت بدون استثنا - در مواجهه‌ی با این فرهنگ و پیشرفتهای غربی مات و مبهوت شدند؛ دست و پای خودشان را گم کردند و نتوانستند ذهن و عقل خودشان را به کار بگیرند و از پیشرفت طرف مقابل، به فکر پیشرفت خود بیفتند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در دوران مشروطیت و بعد از استقرار آن، روشنفکرهای درجه‌ی اول ما عقیده‌شان این شد که اگر ایران بخواهد پیشرفت کند، باید از فرق سرتا پا غربیِ کامل بشود! این، یعنی تقلید محض. و همین‌طور هم عمل کردند و این روند تا حکومت پهلوی ادامه داشت. حکومت پهلوی آمد این را برنامه‌ریزی کرد تا با سرعت بیشتری این کار انجام بگیرد. به آن مقداری که در دوره‌ی قاجار بود، قانع نبودند. پهلوی را برای این سرِ کار آوردند؛ چند تا روشنفکرِ دست‌نشانده‌ی مورد اعتماد خودشان از ایرانیهای تحت تأثیر غرب را هم به عنوان عناصر فرهنگی، دور و برِ آن گذاشتند تا همین کار را بکنند. مسئله‌ی کشف حجاب، مسئله‌ی تغییر لباس و مسئله‌ی حذف کردن نشانه‌های ایرانیِ اسم: میرزا، سید، خان، آقا، دادن امتیازات فراوان در زمینه‌های نفت و آوردن مستشارهای خارجی - که روز به روز هم بیشتر شد - از این قبیل است. بعد هم که - انگلیسیها رضاخان را کنار گذاشتند، در دوره‌ی بعد، امریکاییها از سال ۱۳۳۲ همه کاره‌ی کشور شدند؛ این سرگذشت تحولات ما در دوران طاغوت است که با همان مدیریت خطرناك که گفتم، به سمت نابود کردن اصالتها رفت. ای کاش در مقابل چیزی می‌گرفتند! نه، هیچ چیز هم نگرفتند. یعنی ایرانیها در طول سالهای متمادی - بیش از شصت، هفتاد سال - که در اختیار انگلیسیها و غربیها بودند، این قدرت را پیدا نکردند که مثلاً یک مرکز تحقیقات علمی در کشور به وجود آورند که ظرف پنجاه سال دو تا اختراع درست کند؛ دانشمندانی را تربیت کنند که دو، سه تا کشف جدید علمی بکنند؛ یعنی اینها این اندازه از غرب استفاده نکردند. آنها چه می‌خواستند؟ مصرف کننده می‌خواستند. مصرف کننده‌ی اقتصادی‌ای که به طور طبیعی با خودش مصرف فرهنگی و تسلیم سیاسی را هم همراه دارد. آنها این را می‌خواستند؛ اینها هم راحت تسلیم شدند و دادند. همه‌ی این تشنجها، درگیریها و چالشهایی که شما در دوران حکومت قاجاریه از زمان تنباکو تا دوران رضا خان و تا بعد از آن می‌بینید که بین جبهه‌ای از مؤمنین به رهبری علما از یك طرف و حکام جائر از یك طرف انجام گرفت، نشئت گرفته از این قضیه است. در قضیه‌ی امتیاز «رژی»، میرزای شیرازی در مقابل دادن امتیازِ مفت و مجانیِ یك منبع درآمد بزرگ در کشور به غربیها و خارجیها، مخالفت کرد. در قضیه‌ی امتیاز «رویتر» همین‌طور، و در قضیه‌ی قراردادِ ۹۹ - قرارداد معروف به «قرارداد وثوق الدوله» که در واقع طبق آن، همه‌ی

کشور را به دست انگلیسها می‌دادنـد - هم همین طور بود، که مـدرس، آن روحانی برجسـته، مخالفت کرد. در قضـیه‌ی ملی شـدن صنعت نفت هم که مرحوم آقای کاشانی (رضوان اللّه علیه) دخالت کرد، همین طور بود. این چالشـهایی که علما با حکام دورانهای مختلف داشـتند - که مردم و بسیاری از روشنفکرها هم با اینها همراهی کردند - همه در این مرز است؛ مرز منافع ملی، و آن طرف هم که تحول ناشـی از اراده و تصـمیم‌گیری قـدرتهای بیگانه‌است. پس نسـخه‌های پیشـرفت و نسـخه‌های غربی و بیگانه، بعضاً حتّی خائنـانه است. برای اینکه مـا بتوانیم نسـخه‌ی درست پیشـرفت را پیـدا کنیم، چه لاـزم داریم؟ بحث نظری. این، یکی از آن کارهایی است که شـماها بایـد بکنیـد. پیشـرفتِ یـک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست که در بحثهـای ذهنی و بـاز بیفـتیم و همین‌طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تئوریکِ بـدون توجه به خارج و واقعیات؛ نه، اینها را نمی‌خواهم، این غلط است. مثل اینکه در بـاب تهاجم فرهنگی ما یک روزی گفتیم دارد تهاجم فرهنگی انجام می‌گیرد. این صـحبتِ دوازده، سیزده سال قبل است. اگر از من می‌خواسـتند که تهـاجم فرهنگی را نشـان بـدهم، من که بـا چشم خودم کأنّه دارم تهاجم فرهنگی را می‌بینم، می‌توانسـتم موارد را نشان بـدهم. در چنـدین سـخنرانی نشان هم دادم؛ اما بعضـیها شـروع کردند به انکار تهاجم فرهنگی! و گفتند: نه آقا، چنین چیزی وجود نـدارد! بنـده به یـاد بنی‌صـدر افتـادم. در اول جنـگ تحمیلی عراق، دلسوزهای محلی می‌آمدنـد و می‌گفتنـد عراقیها به خـاک مـا حمله کردنـد؛ به مرز مـا نفوذ و تجـاوز کردنـد. ما به بنی صـدر می‌گفتیم: رئیس جمهورا! شـما چه خبر داریـد؟ می‌گویند عراقیها حمله کردنـد؛ می‌گفت دروغ می‌گوینـد؛ این سپاه برای اینکه خودش امکانات دست و پا کند، این حرفها را می‌زند! آنها را متهم می‌کردنـد. بعـد هم به دهلران رفت - که هنوز آن وقت دهلران را نگرفته بودنـد - ایسـتاد و مصـاحبه کرد؛ گفت: من الاـن در دهلرانم؛ می‌گویند عراقیها آمده‌اند؛ عراقیها کجایند؟! از دهلران بیرون آمد و دو ساعت بعد دهلران به وسیله‌ی عراقیها تصـرف شد. نمی‌شود که واقعیات را با چشم روی هم گذاشـتن انکار کرد. پادشاهِ معاصـر حافظ، شاه شـیخ ابواسحاق - که البته شاه بود، اما شیخ نبود؛ اسـمش شـیخ ابواسـحاق است - یک جوان خوشـگذرانِ خوش قیافه بود که از شـعرهای حافظ فهمیـده می‌شود که به او خیلی علاـقه داشـته، وقـتی امیر مبارزالـدین آمـده بـود اطراف بیابانهـای شـیراز اردو زده بود و داشت خودش را آمـاده‌ی حمله‌ی به شـیراز می‌کرد، ایـن حـاکم بـدبختِ شـیراز که غرقِ در عیش و نـوش خـودش بـود، خبـر نـداشت، وزیرش هم جرئت نمی‌کرد به او چیزی بگوید. اگر چیزی می‌گفتند، می‌گفت شـماها بیخود می‌گویید. وزیرش یک روز تدبیری اندیشید و مثلاً گفت: جناب اعلی حضرت مایل نیستید که در این فصل بهار، بالای پشت بام برویم و این بیابان را نگاهی بکنیم و از این سبزه‌ی بیابان استفاده‌ای بکنیم؟ آن هم که چنین آدمی بود، گفت: چرا؛ برویم. بالـای پشت بـام قصـر رفت، نگـاه کرد و دیـد در بیابـان اردو زده‌انـد. گفت: اینهـا چیست؟ گفت: اردوی مبارزالـدین کرمانی است؛ آمـده پـدر شـما و همه‌ی دربارتان را در بیاورد. به این بهانه و تدبیر، وجود دشـمن را به او نشان داد. بعضـی این‌طوری‌اند؛ چشـمشان را روی هم می‌گذارند؛ گفتند تهاجم فرهنگی نیست. بعد که قبول کردند تهاجم فرهنگی هسـت، بـه دنبـال بحثهـای ذهنی رفتنـد! «تهـاجم یعنی چـه؟»، «فرهنـگ یعنی چـه؟»، «فرهنگی چه چیزهـایی را شامـل می‌شـود و چه چیزهـایی را شامل نمی‌شود؟» ما به اینها چه کار داریم؟! نقل می‌کننـد قـدیمها که در یک شـهری، یک سـینما درست کرده بودنـد؛ یک عـده‌ای رفتنـد پیش عالِم شـهر - که آدم گوشه‌گیری بود - تا وادارش کننـد که با این سـینما مخالفت کند. گفتند: آقا! در این شهر سـینما ساخته‌اند، شـما یک اقدامی بکنید. عالِم یک فکری کرد، گفت: حالا ببینیم این سی‌نُماست یا سی‌نَماست یا سی‌نِماست! کدام درست است؟! بنا کردند بحث نظری کردن که ضـبط لفظ سینما را پیدا کنند! بنده طرفدار بحثهای نظریِ این طوری نیستم که برویم در آنهـا غرق بشـویم؛ امـا به هر حـال بایـد بحثهـای نظری انجـام بگیرد تـا معلوم شـود که پیشـرفت به چیست. «تعیین الگـوی پیشـرفت» هم لازم است. الگوی پیشـرفت چیست؟ ما باید این را مشـخص کنیم. اگر این را مشخص کنیم، آن وقت در برنامه‌ریزیها، اولویتهـا، تقـدمها، برنامه‌هـا، زمان‌بنـدیها، و سـرمایه‌گذاریهای ما اثر می‌گـذارد؛ به دنبال خود فرهنگ سازی می‌آورد؛ در گفتگوی نخبگـان خودش را نشـان می‌دهـد و به ذهنیت عـامه‌ی مردم سـرریز می‌شود؛ حتّی در صـادرات و واردات کشور اثر می‌گـذارد؛ چه

چیزی را از کجا وارد کنیم؟ چه چیزی را به کجا صادر کنیم؟ حالا می‌خواهیم مشخص کنیم که پیشرفت چیست؟ تعریفهایی برای پیشرفت و کشور پیشرفته در دنیا معمول است؛ ما اغلب اینها را قبول داریم و رد نمی‌کنیم؛ مثلاً صنعتی شدن و فرا صنعتی شدن کشور؛ اینها دلیل پیشرفت است. خودکفایی؛ کشور در مسائل حیاتی و اساسی باید خودکفا باشد. نه اینکه از دیگران بکلی بی‌نیاز باشد، نه؛ اما اگر به کسی یا کشوری، در چیزی احتیاج دارد، طوری روابطش را تنظیم کند که اگر خواست آن را به دست آورد، دچار مشکل نشود؛ او هم چیزی داشته باشد که مورد نیاز آن کشور است؛ خودکفایی یعنی این. وفور تولیدات، وفور صادرات، افزایش بهره‌وری، ارتقاء سطح سواد، ارتقاء سطح معلومات عمومی مردم، ارتقاء خدمات شهروندی، خدمت دادن به شهروندان، رشد نرخ عمر متوسط - به قول تعبیرات اخیر، امید به زندگی - اینها جزو نشانه‌های پیشرفت است و درست است. کاهش مرگ و میر کودکان، ریشه‌کنی بیماریهای گوناگون در کشور، رشد ارتباطات و امثال اینها، شاخصهایی است که در دنیا برای یک کشور پیشرفته ذکر می‌کنند و ما این شاخصها را رد نمی‌کنیم و قبول داریم. منتها توجه داشته باشید این شاخصها را وقتی که به ما تحویل می‌دهند - به ما که تشکیل‌دهنده‌ی این شاخصها نیستیم - در لابه‌لای آن، چیزهایی است که دیگر آنها جزو شاخصهای پیشرفت و توسعه نیست؛ چیزهایی را به میان می‌آورند که این صادر کردن فرهنگ مخالف با هویت و شخصیت ملی و میل برای وابسته کردن کشورهاست. آن کسانی که این شاخصها را تهیه و ارائه می‌کنند، اگر چه غالباً دانشمندانند، اما بسیاری از آنان آدمهای مستقلی نیستند؛ یعنی همان شبکه و همان ناتوی فرهنگی در مجموعه‌ی خود، بسیاری از این دانشمندان، متفکران، هنرمندان، ادبا و امثال اینها را هم دارد. با وجود همه‌ی اینها، اساس تحول باید بر «ملاحظه‌ی عناصر اصلی هویت ملی» قرار داده شود، که آرمانهای اساسی و اصولی مهمترین آنهاست. من این را عرض می‌کنم که صنعتی شدن، فرا صنعتی شدن، پیشرفت علمی، پیشرفت خدماتی و پیشرفتهای بهداشتی و درمانی، باشد؛ اما اساس اینها باید حفظ هویت ملی باشد. اگر یک کشوری همه‌ی اینها را داشت، اما از لحاظ ملی، یک کشور بی‌هویتی بود، فرهنگش وابسته‌ی به دیگران بود، از گذشته و تاریخ خود هیچ بهره‌ای نداشت و نبرده بود، یا اگر گذشته‌ای داشت، آن گذشته را از چشمش دور نگه داشتند یا آن را در نظرش تحقیر کردند، این کشور مطلقاً پیشرفت نخواهد کرد؛ زیرا هویت ملی، اساس هر پیشرفتی است. آنچه که ما در تحول، تحولی که با پیشرفت همراه است، مورد نظرمان است - که جا دارد که این جزو آرمانهای ما باشد - مبارزه‌ی با فقر، مبارزه‌ی با تبعیض، مبارزه‌ی با بیماری، مبارزه‌ی با جهل، مبارزه‌ی با ناامنی، مبارزه‌ی با بی‌قانونی، مدیریتها را به سطح علمی‌تر ارتقاء دادن، رفتار شهروندان را به سطوح منضبط ارتقاء دادن و انضباط اجتماعی، رشد امنیت، رشد ثروت ملی، رشد علم، رشد اقتدار ملی، رشد اخلاق و رشد عزت ملی است؛ همه‌ی اینها در این تحول و پیشرفت، به معنای صحیح دخالت دارند و ما اینها را پایه‌های اصلی می‌دانیم. در کنار اینها، عشق به معنویت و ارتباط با خدا، مهمترین عاملی است که پیشرفت یک ملت را به معنای واقعی خودش تضمین می‌کند؛ اگر این نشد، همه‌ی آنچه که دستاوردهای به معنای عرفی و رایج جهانِ پیشرفته محسوب می‌شود، ممکن است در راههای غلطی مصرف شود. یعنی ممکن است یک کشور از لحاظ رفتارهای اجتماعی‌اش منضبط، مؤدب و با اخلاق باشد، ثروت و علم را هم به دست بیاورد، اما در عین حال همین ثروت و علم، و همین انضباط مردمی خودش را برای نابود کردن یک ملت دیگر به کار گیرد. این غلط است؛ این در منطق ما درست نیست. علم خودش را به کار بگیرد برای ایجاد سلاحی مثل بمب اتم که وقتی یک جایی فرود افتاد، دیگر با گناه و بی گناه و مسلح و بچه‌ی کوچک و شیرخوار و انسانهای مظلوم را نگاه نمی‌کند و فرقی نمی‌گذارد و همه را نابود می‌کند. علمی که در این راه به کار بیفتد و کشوری که این را داشته باشد و تحولی که بخواهد به اینجا منتهی شود، مورد تأیید ما نیست و ما چنین تحولی را دوست نمی‌داریم. خداپرستی، عشق به معنویت، عاطفه‌ی انسانی در هر تحولی، و عواطف و محبت در انسانها باید تقویت بشود و در این جهت باید راه برویم. آن تحول اجتماعی یا اقتصادی‌ای که انسانها را نسبت به هم بی‌تفاوت و بی‌محبت می‌کند، ممدوح نیست؛ مذموم است. اگر شما می‌شنوید که در برخی از کشورهای غربی، فرزند و پدر در یک شهر زندگی می‌کنند، اما فرزند از

پدرش سال به سال احوالی نمی‌پرسد، خانواده‌ها دور هم جمع نمی‌شوند، کودکان از عطوفتهای پدرانه و مادرانه برخوردار نمی‌شوند، زن و شوهرها جز به موجب یک قرارداد موقت - یک قرارداد قانونی بسته شده است - کنار هم نمی‌نشینند؛ زن یک جا کار دارد، مرد یک جا کار دارد، آخرِ کارِ این، ساعت هشت شب است، آخر کار آن، ساعت ده شب است، بعد یک قرار این با یک دوستی دارد، او قرار با یک همکاری دارد؛ اگر اینها را شما می‌شنوید که در جایی هست و اگر اینها واقعیت دارد، اینها دیگر نشانه‌های پسرفت است. آن تحولی که به این چیزها بینجامد، مورد تأیید ما نیست. ما تحولی می‌خواهیم که بین پدرها، مادرها، خانواده‌ها، فرزندان، دوستان و همسایگان الفت و محبت بیشتر به وجود آورد؛ تا چهل خانه آن طرفتر را شما همسایه‌ی خود بدانید؛ این خوب است. محیط، محیط تراحم و تعاطف باشد؛ همه‌ی افراد جامعه نسبت به همدیگر احساس مسئولیت کنند: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته»؛ همه‌ی شما راعی هستید؛ یعنی رعایت کننده. همه‌ی شما مسئول از رعیت‌تان هستید؛ یعنی آن کسی که مورد رعایت شما باید قرار بگیرد. آن تحولی که در پیوندها و نظامات اجتماعی به یک چنین حقایقی منتهی بشود، آن پیشرفت است؛ پیشرفت مورد نظر اسلام و جمهوری اسلامی، این است. پیشرفتی که بر فردمحوری و اباحه‌ی لذاتی که انسان به طور مطلق دوست می‌دارد، مبتنی باشد، پیشرفت نیست. دنیای صنعتی غرب امروز بر این پایه استوار است: اباحه‌ی لذات؛ هر لذتی که شرطش فقط این است که تعدی به دیگری نباشد. هر چیزی که دوست می‌داری، مباح است؛ لذت‌جویی کن. برای همین هم است که می‌بینید دیگر این تعبیرات شرم‌آوری که امروز وجود دارد، حتّی به سطح کلیساهای آنها هم کشیده شده است! همجنس‌بازیها و کارهای زشتی که اینها می‌کنند، ارتباط و اختلاطهای نامشروع و مستجهن جنسی که بین اینها رایج است، یک روز مخفی بود، همین‌طور بتدریج طوری شده که امروز یک چیز رایج شده است. دو، سه سال پیش از این، کشیش یک کلیسایی در امریکا اعلام کرد که من حاضرم دو تا همجنس را که می‌خواهند با هم زندگی کنند، عقدشان را بخوانم! این همان لذت‌گرایی است. می‌گوید از این خوشم می‌آید، پس باید انجام بدهم. این ممنوع و مطرود است. ما این را پیشرفت نمی‌دانیم. اقتداری که مبتنی بر ظلم به ملتهای دیگر و به بهای پسرفت ملتهای دیگر باشد، پیشرفت و تحولی که در خدمت یک طبقه‌ی خاص - طبقه‌ی سرمایه‌دار - باشد، که امروز در کشورهای غربی این‌طور است، مورد نظر ما نیست. ثروت این کشورهایی که زیاد است، یعنی درآمد عمومی‌شان زیاد است - به تعبیر رایج، درآمد ناخالص ملی - چگونه توزیع می‌شود؟ به هر کس چقدر و در مقابل چه مقدار کار، می‌رسد؟ معمولاً اینها را نگفته می‌گذارند. برای کسب معاش، زن و شوهر روز و شب کار کنند و توان نداشته باشند تا بتوانند زندگی خودشان را بگذرانند، اما در مقابل سرمایه‌داران بزرگ - راکفلرها و فوردها و آنهایی که حالا جدیداً در این میدان وارد شده‌اند - کوههایی از ثروت داشته باشند که نتوانند محاسبه کنند؛ اینها مورد نظر ما نیست. پیشرفتی که در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دارها باشد، پسرفت است. پیشرفتی که با باختن هویت مستقل ملی همراه باشد و انسان خودش را از دست بدهد، پیشرفت نیست. تقلید، رایج شدن و پیشرفت تقلید، پیشرفت نیست. وابسته کردن اقتصاد، تقلیدی کردن علم، ترجمه گرایی در دانشگاه؛ که هر چه که آن طرف مرزها، مرزهای غربی و کشورهای اروپایی، گفته‌اند، ما همان را ترجمه کنیم و اگر کسی حرف زد، بگویند مخالف علم حرف می‌زند؛ پیشرفت نیست و ما این را پیشرفت نمی‌دانیم. نه اینکه ترجمه را رد کنیم؛ من این را بارها در مجامع دانشگاهی گفته‌ام؛ نخیر، ترجمه هم خیلی خوب است؛ یاد گرفتن از دیگران خوب است؛ اما ترجمه کنیم تا بتوانیم خودمان به وجود آوریم. حرف دیگران را بفهمیم تا حرف نو به ذهن خود ما برسد؛ نه اینکه همیشه پای حرف کهنه‌ی دیگران بمانیم. یک حرفی را در زمینه‌ی مسائل اجتماعی پنجاه، شصت سال پیش فلان نویسنده یا فیلسوف یا شبه فیلسوف فرهنگی گفته، حالا آقایی بیاید در دانشگاه، دهنش را با غرور پُر کند و همان را دوباره به عنوان حرف نو برای دانشجو بیان کند! این پیشرفت نیست؛ پسرفت است. زبان و ملی را مغشوش کردن، هویت اسلامی ملی را سلب کردن و مدلبازی به جای مدل‌سازی، پیشرفت نیست. ما وابسته شدن و غربی شدن را پیشرفت نمی‌دانیم. آنچه که پیشرفت هست، این است که ما از هر که و هر جور، همه‌ی دانشهای مورد نیازمان را فرا بگیریم؛ این دانش را به

مرحله‌ی عمـل و کاربرد برسانیم، تحقیقات گوناگون انجام بـدهیم، برای اینکه دامنه‌ی علم را توسعه بـدهیم، تحقیقات بنیادی انجام بـدهیم، تحقیقـات کـاربردی و تجربی انجـام دهیم، تا فناوری را به وجود آوریم یا فناوری جدیـدی را به وجود بیاوریم یا فناوری را تکمیل کنیم؛ تصـحیح کنیم و انجام بدهیم؛ در زمینه‌ی آموزشـهای مدیریتی از پیشرفتهای دنیا فرا بگیریم، آن را بین خودمان بر طبق نیازهـا و عرف و فرهنگ خودمان تحلیل و فهم کنیم و با جامعه‌مان تطبیق کنیم؛ درباره‌ی مشـکلات اجتماعی‌ای که در کشور وجود دارد، تحقیق کنیم و راه ریشه کردن اینهـا را پیـدا کنیم و به دنبـال این برویم که راه مبـارزه بـا اسـراف چیست. اسـراف یـک بیماری اجتماعی است. راه مبارزه با مصرف گرایی چیست؟ راه مبارزه با ترجیح کالای خارجی بر کالای ساخت داخل چیست؟ اینها تحقیق می‌خواهـد. در دانشـگاهها پروژه‌های تحقیقی بگیریـد، اسـتاد و دانشـجو کار کنیـد، نتیجه‌ی تحقیق را به مسـئولان کشور بدهیـد؛ به رسانه‌ها بدهید تا سـرریز شود و فرهنگ‌سازی شود. این، می‌شود پیشرفت. راه مبارزه با گسترش اخلاق بی‌بند و باری غربی چیست؟ راه مقـابله بـا بی‌انضـباطی اجتمـاعی چیست؟ همین مسـئله‌ی چراغ قرمز که یـک نمـونه‌ی کـوچکش است. چه کـار کنیم که موتور سیکلت ما، تاکسـی ما، ماشـین شخصـی ما، ماشـین مـدیر کل و مسـئول ما از چراغ خطر سـر چهارراه عبور نکنـد؟ چه کار کنیم این پیـاده‌ی مـا وقتی که چراغ خطر پیاده‌رو قرمز است، عبور نکنـد؟ اینها کارهای بسـیار خوبی است، تلفات را کم می کنـد، زنـدگی را راحت می کنـد و اعصـاب انسـان را آرام می کنـد. الان که یـک مشـکلی وجود دارد، این مشـکل را چگونه حـل کنیم؟ این گره را چگونه بـاز کنیم؟ این کـار شـماست. راه مبـارزه بـا طلاـق، راه مبـارزه بـا مواد مخـدر، راه مبـارزه بـا بی‌احـترامی به بزرگترهـا - که خوشـبختانه این عیب خیلی در جـامعه‌ی مـا وجود نـدارد، امـا حالاـ کم و بیش ممکن است یـک جاهـایی دیـده شود - راه مبارزه با بی‌اعتنـایی به مـادر، بی‌اعتنـایی به پـدر و مبـارزه با دروغگویی و کم تحملی چیست؟ چرا همـدیگر را تحمل نمی‌کنیم و عیب‌جویی می‌کنیم؟ در یک محیط واحـد، با یک جهتگیری واحـد، یک نقطه و خـدشه‌ی کوچکی موجب می‌شود که این گروه در مقابل آن گروه بایسـتد و آن گروه در مقابل این گروه. من این را به شـما بگویـم - با تجربه‌ای که بنده از اول انقلاب تا حالا دارم - که غالبِ دسـته‌بندیهای سیاسـیِ کشور مـا از این قبیـل بود که متأسـفانه بعـد به دسـته‌بندیهای عمیق‌تر هم منتهی شـد. در آن سالهـای ریاسـت جمهوریِ بنـده، دو گروه در کشور بودنـد: چپ و راست. یک عـده‌ای می گفتنـد چپ، یک عـده می گفتنـد راست. بنده یک بحث تحلیلیِ مفصـلی کردم - سالهای ۶۲، ۶۳ بود؛ حالاـ دقیقـاً یـادم نیست - و ثابت کردم که این اختلافات مثل اختلافات قبائل قـدیمی عرب است. یـک قبیله بـا یـک قبیله‌ی دیگر بـد بود؛ منشـأش نه یـک مبنای اقتصادی بود و نه یک مبنای اعتقادی. فرض کنیـد یک وقتی اسب این قبیله در مرتع یکی از افراد آن قبیله چریده، او هم مثلاً گفته بالای چشمت ابروست؛ این هم یک جوابی داده و احیاناً خونی هم بینشان ریخته شـده یا نشده، اما این دو تا قبیله دیگر تا ابد باید با هم دشـمن باشـند! بنده ثابت کردم که اختلافات آن روزِ چپ و راست در کشور ما از این قبیل است؛ و بود. اختلافات عاطفی و اخلاقی به دسـته‌بندیهای سیاسـی تبـدیل شده بود. البته امروز آن‌طور نیست. امروز یـک عـده عمیقـاً بـا نظـام جمهوری اسـلامی مخالفنـد؛ حالاـ با زبانها و شـعارهای گوناگون و تحت پرچمهای مختلف با اصل نظام مخالفنـد. مخالفت هم نه به خاطر اینکه یک جایگزین بهتری برای آن دارنـد. با همان شـعارهایی که جمهوری اسـلامی به خاطر مبارزه با آنها به وجود آمد، می‌خواهند با جمهوری اسلامی مخالفت کنند. جمهوری اسلامی براساس نفی سلطه‌ی غرب و امریکا سـرکار آمد؛ اما اینها طرفدار سلطه‌ی غربند. جمهوری اسلامی برای گسترش دین و معنویت و مفاهیم اسلامی سرکار آمد؛ در حالی که اینها اصـلاً مخالف گسترش این مفاهیمند. جمهوری اسـلامی شـعار خودش را وحدت دین و سیاست قرارداد؛ در حالی که اینها اصـلا دشـمنِ وحـدت دین و سیاسـتند. بعضـیها این‌طوری‌اند؛ حالا کمند، زیادند، چه کسانی‌اند و چه هسـتند، اینها را کار نداریم، لکن باز در بین همین مجموعه‌هایی که همفکرند و هم جهتند، انسان می‌بیند یک اختلافاتی هست که باز از قبیل همان اختلافات قبیله‌ای سابق است. راه مقابله با این بی‌تحملی چیست؟ این، تحقیق نظری می‌خواهـد؛ به قول شـماها کار تئوریک بکنید و بعد هم این را عملیاتی کنید. این می‌شود پیشرفت. بخشی از پیشرفت اینهاست و از این قبیل است. حرف ما این است: یک؛ با تحول

نباید سینه به سینه شد. دو؛ از تحول باید استقبال کرد. سه؛ نه فقط با تحول نباید دشمنی کرد، که باید از آن استقبال کرد. چهار؛ تحول را باید مدیریت کرد؛ در تحول، دگرگونیِ به سمت پیشرفت و تعالی را باید در نظر گرفت. تحولی که موجب پسرفت بشود، تحول بدی است. پنج؛ تحول را با آنارشیسم و ساختارشکنی و هرج و مرج نباید اشتباه گرفت. و بالاخره پایه‌ی تحول را بایستی غیر از آن چیزی که امروز معیارهای پیشرفت در دنیا محسوب می‌شود - که اغلبش را شمردیم - دانست؛ و معیارهای ویژه‌ی جمهوری اسلامی و حرف نوِ اسلام در زمینه‌های اخلاق، معنویت، معرفت الهی، انسان دوستی و ارتباطات و عواطف بشری را در نظر گرفت و اینها را هم بایستی جزو معیارهای پیشرفت دانست. و کسی هم که متصدی این کارهاست، عبارتند از مجموعه‌ی نخبگانِ دانشگاه و حوزه. شما جوانها و آنهایی که آمادگی دارید، وارد این میدان شوید. منتها منتظر من و امثال من نمانید. ماها حداقل پنجاه سال اختلاف سنی با شما داریم؛ شما جوانید؛ مرکز نیرو و نشاط هستید؛ کار مالِ شماست؛ همچنان که آینده مال شماست. بنابراین منتظر نمانید، خودتان اقدام کنید؛ اساتیدتان اقدام کنند. مسئولان کشور هم البته آگاه و متوجه باشند. منتها توجه داشته باشید که اگر شما هم دنبال این کارها هستید، باید مدیریت کنید. همان شاخصها را مراقبت کنید. مثل میدان مین است؛ دو طرف، میدان مین است. از آن خط سالم و صحیح حرکت کنید. پروردگارا! این دلهای جوان و روحهای با نشاط را مشمول نظر رحمت و تفضل‌آمیز خودت قرار بده. پروردگارا! آنچه شنیدیم و گفتیم، برای خودت، در راه خودت و مورد قبول و رضای خودت قرار بده. پروردگارا! ما را به آنچه معتقدیم و به آنچه می‌گوییم، عامل بگردان؛ عمل ما را با معرفت و معرفت ما را با عمل همراه کن. پروردگارا! روز به روز دلهای این جوانهای مؤمن و عزیز ما را با نور محبت و معرفت و لطف و فضل خودت نورانی‌تر کن. پروردگارا! این جوانها را در همین زندگی خودشان به هدف و آرزوی بزرگ زیارت ولی عصر(ارواحنا فداه) برسان&. ۱۶۰ ;والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان استان سمنان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان استان سمنان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیار جلسه‌ی شیرین و دلنشینی است؛ مجموعه‌ای از نخبگان این استان در کنار مجموعه‌ای از مسئولان بخشهای مختلف آن. من از همه‌ی دوستان - که بیاناتی را در اینجا ابراز فرمودند - صمیمانه تشکر می‌کنم. حقیقتاً همه‌ی حرفها برای من و مسئولان مختلف درخورِ استفاده است و امیدواریم که همه بتوانیم از این نظرات و بیانات استفاده کنیم. البته شخصاً به این تعداد کمی از دوستان نخبه که صحبت کردند، قانع نیستیم؛ مایل بودم جمع بیشتری از نخبگانِ این استان - که در این جمع از بخشهای مختلف علمی و فرهنگی و ادبی حضور دارند و بخشهای مختلف دیگر - به اینجا می‌آمدند و هر کدام چند جمله‌ای می‌گفتند؛ هم ما استفاده می‌کردیم، هم انعکاس این مطلب در رسانه‌ها بخشی از چهره‌ی این استان را به مجموعه‌ی ملت عزیزمان نشان می‌داد. من به شما عرض بکنم: با وجود کارهای خوبی که در این دوره (پس از انقلاب اسلامی) نسبت به نخبگان کشور می‌شود که در گذشته هرگز نمی‌شد - این که یک دانشمندی، یک فیلسوفی، یک ادیبی، یک شاعری، یک جوانی، یک عنصر قرآنی‌ای بیایند در تلویزیون، بنشینند حرف بزنند و مردم اینها را بشناسند، در دوره‌ی گذشته این خبرها نبود. بعضی شخصیتها هستند که بعد از انقلاب اگر حساب کنیم، شاید هزار مرتبه در تلویزیون راجع به اینها یا مستقیم با خودشان یا با خانواده‌شان یا با دوستانشان یا با شاگردانشان صحبت شده. این که می‌گویم هزار مرتبه، مبالغه نیست؛ موردی بالخصوص در ذهن دارم. در رژیم گذشته یک‌بار هم از اینها این‌طور تجلیل نمی‌شد؛ به اینها این‌طور احترام نمی‌شد که بیایند جلوی چشم مردم؛ مردم اینها را ببینند؛ بشناسند؛ جوانشان، پیرشان، ادیبشان، عالمشان، استادشان، روحانی‌شان. میدان دست افراد دیگری بود - هنوز چهره‌ی نخبه‌ی کشور و نخبه‌پرورِ کشور برای اغلب مردم ما روشن نیست. من خودم که با خیلی از آدمهای برجسته‌ی علمی، ولی غیرمشهور در کشور، از جوانی تا حالا ارتباط داشتم، وقتی شهرستانها می‌روم،

افرادی از مجموعه‌ی نخبگان می‌آیند آنجا حرف می‌زنند که چهره‌ی آنان برای من تازه است؛ چهره‌های برجسته و ممتاز؛ در کشور ما پُر است. نمی‌خواهم بگویم که به خود ببالیم و غرور بیجا پیدا کنیم؛ می‌خواهم بگویم تا شناسنامه‌ی ملتمان را بشناسیم. این ملت، یک ملت نخبه‌پرور است؛ به معنای حقیقی کلمه. زن، مرد، جوان، پیر، بخشهای مختلف، افرادی که هرگز هیچ دوربینی یا هیچ میکروفونی، صدا و سیمای آنها را پخش نخواهد کرد؛ اما انسان می‌بیند که اینها نخبه‌اند. گاهی من با خانواده‌ی معظم شهدا در خانه‌هایشان، زیر سقفهایشان می‌نشینم و می‌بینم گاهی مادرِ یک شهید، حقیقتاً یک نخبه‌ی فکری و روحی است؛ یک انسان برجسته است. همین جا هم دیدیم؛ در جاهای دیگر هم دیده‌ام. انسان تحت تأثیر قرار می‌گیرد. نخبه آن کسی است که بتواند برجستگی خودش را بدون ادعا، با شخصیت خود، با هویت خود و با ذات خود، به دیگران تفهیم کند. من این را می‌بینم. در بین مردم استانها و مردم سراسر کشور، برجستگانی در همه جا هستند؛ اما ما از هم خبر نداریم. خوب بود اگر فرصت بود و اگر می‌توانستیم، به جای این شش نفر از دوستان که تشریف آوردند - غیر از آقای استاندار - شصت نفر می‌آمدند و صحبت می‌کردند. من واقعاً مشتری و طالب هستم. متأسفانه مجال کم است. توصیه می‌کنم جلسات نخبگان و سخن گفتن آنان و سخن شنیدن از آنان، باب بشود. مسئولان مختلف، در رده‌های مختلف این کار را بکنند. ما هر جا که می‌رویم، بخشی از برنامه‌مان این است، لیکن مجموعه‌ی مسئولان استانها، مسئولان کشور و وزرا، به یک شکل مناسبی این کار را در برنامه‌ها بگنجانند، که من حالا پیشنهادی درباره‌ی شکلش ندارم؛ باید بررسی کنند؛ ببینند چه طور می‌شود نخبه‌ها را وسط میدان آورد و آنها را شناساند و شناخت. اول، باید اینها را شناخت. بنابراین، من خیلی از این جلسه خوشحالم. البته من یک قدری (نیم ساعت) هم تأخیر داشتم، از دوستان عذرخواهی می‌کنم. علتش این بود که بعد از نماز، آقایانِ مسئولان - وزرا و مسئولانی که از تهران اینجا تشریف آوردند - به ما گفتند ده دقیقه بنشینید برای جمع‌بندی کارها و بحثهایی که برای اقدامات سفر کردند؛ اما ده دقیقه‌ی آنها شد حدود چهل دقیقه! به هر حال، تا تجدید وضو کنیم و بیاییم اینجا، طول کشید. یک جمله به مسئولانی که در جلسه هستند، بگویم؛ هم به استاندار محترم و عزیز، آقای حاج عبدالوهاب که حقیقتاً استاندار خوب و شخصیت خوبی هستند؛ من سابقه‌ی ایشان را در کارهای مختلف دارم. این مطلب را در اینجا گفته‌ام و قبلاً ـ هم که ایشان در جای دیگری استاندار بودند - سالهای پیش - گفته‌ام و به استاندارهای دیگر هم گفته‌ام، به مسئولان مختلف هم می‌گویم: آنچه که روی کاغذ و در عزم و اراده و ذهن ما هست، با آنچه که در خارج و واقعیت اتفاق می‌افتد، فاصله دارد. هنر ما این است که بتوانیم آن ذهنیتها را عینیت و تحقق خارجی ببخشیم؛ و بشود. درست است که تا این نقشِ ذهنی نباشد، چیزی در خارج اتفاق نخواهد افتاد؛ اما لازم است که بدانند چه کار می‌خواهند بکنند و تصمیم بگیرند که بکنند؛ اما بین تصمیم گرفتن و خواستن و شوق پیدا کردن تا رسیدن به آن نقطه‌ی مطلوب، یک فاصله‌ای وجود دارد که این فاصله جز با همت، با تلاش، با قبول زحمت، با عرق ریختن و کار را دنبال کردن، به دست نمی‌آید. مثالِ کوهنوردی را من دیروز برای جوانهای دانشجو در دانشگاه گفتم. انسان نگاه می‌کند به بالای کوه؛ آدمهایی رفته‌اند آن بالاها که یا به قله رسیده‌اند یا به نزدیک آن. وقتی انسان از این پایین نگاه می‌کند، دلش پرواز می‌کند که: آه! بعد هم که همت می‌کند که راه بیفتد؛ اما دو، سه تا پیچ که رفت، می‌بیند عجب! سخت است! خیلی‌ها از وسط راه برمی گردند؛ خیلی‌ها خسته می‌شوند؛ خیلی‌ها هم آنجا می‌مانند. آن آرزو و تصویر ذهنی مطلوب، در آن نقطه‌ی بالاست. برای رسیدن و عینیت بخشیدن به آن، کارِ مداوم لازم است. مسئولان این کارِ مداوم را باید انجام بدهند؛ دنبال کنند و بخواهند؛ صادقانه، با امانت کامل و با همت، تا ان‌شاءاللَّه بشود. امروز در این گزارشها شنیدید؛ هم در گزارش صنعت الان گفتند، هم در گزارشهای آموزش و پرورش و آموزش عالی گزارش دادند و آقای استاندار هم مواردی را امشب مطرح کردند. امروز با قبل از انقلاب و زمان طاغوت، قابل مقایسه نیست. حجم و کیفیت کاری که انجام گرفته، آن روز حتّی به ذهن ما هم خطور نمی‌کرد که ممکن است این کارها بشود؛ اما شده است. ولی ظرفیت خیلی بیش از اینهاست. نشنیدید در مورد کویر چه گفتند؟ کویر یک نمونه است. استعدادهای انسانی، عنصر انسانی و ظرفیت انسانی، خیلی

خیلی بالاست. هـدف، بایـد همان چیزی باشد که من بارها گفته‌ام. کشور باید در علم، در دانش و به تبع علم و دانش، در آنچه که مترتب بر علم است، در رتبه‌هـای اول جهـان قرار بگیرد. نمی‌گویم پنـج سـال دیگر، ده سـال دیگر؛ نه، هـدف را بگیریـد پنجاه سال دیگر؛ اما باید برویم و برسـیم و این، به همت احتیاج دارد و من به شـما عرض بکنم: مطمئن باشـید این ملت، آن ملتی است که اگر این حرکت را بکنـد، خواهـد رسـید. همه‌ی ملتهـا این‌طـور نیسـتند؛ بعضـی ملتهـا این اسـتعداد را ندارنـد؛ بعضـی ملتهـا این موقعیتِ جغرافیـایی را ندارنـد؛ بعضـی ملتهـا ایـن گذشـته‌ی فرهنگی را ندارنـد؛ ایـن میراث عظیـم و غنی را ندارنـد؛ بعضـی ملتهـا اسـتعداد انسانی‌شان اینقـدر نیست. ملتها همه یک‌جور نیسـتند؛ اما این ملت از همه‌ی این جهات تواناییهایی دارد که اگر این همت را بکند و این تصـمیم را بگیرد، خواهـد رسـید. این ایران نمی‌توانـد ایرانِ دوره‌ی قاجار و پهلوی بماند. این ایران، ایرانِ دوره‌ی اسـلامی است؛ بایـد بتوانیم در قله‌ی تمدن بشـری قرار بگیریم که حق ماست؛ به خاطر اسـلاممان، به خاطر ایمانمان، به خاطر اسـتعدادمان، به خاطر ایرانی بودنمان. پس، من به مسئولان دنبال‌گیری و جدیت در تعقیب کار را توصیه می‌کنم. به نخبگان هم عرض می‌کنم: نخبه بودن یـک ارزش است حقیقتـاً؛ امـا «و تمـام آنگه شـود» - به قـول سـعدی - این ارزش است که به دنبـالِ نخبه بـودن، نخبه‌پروری بیایـد. نخبگان عزیز ما در هر رشته‌ای بر پروراندن همت بگمارند. اولاً پروراندن خود؛ انسان حدِّ یقف که ندارد؛ معلومات انسان روزبه‌روز ممکن است بیشتر بشود. همین آقای دکتر کردوانی که الحمدللَّه در کار خودشان متخصـصِ درجه‌ی یک هستند - به قول خودشان هفتـاد و هفت سال هم دارنـد. البته ماشاءاللَّه پنجاه و پنـج ساله بیشتر به نظر نمی‌آینـد! - اگر در همین رشـته‌ی کویر مطالعه و تحقیق بیشتری بکننـد، یقینـاً به اطلاعات بیشتری دست پیـدا می‌کننـد؛ چه برسـد به جوانها؛ چه برسد به آن کسانی که در حال رویشـند؛ در حـال گسترشـند. پرورانـدن خود و پرورانـدن، به نظر من تکلیف نخبگان است. من جلسه را با عـذرخواهی و با تشـکر تمام می‌کنم. بسـیار جلسه‌ی خوبی بود و ان‌شـاءاللَّه خاطره‌ی خوبِ امشب در ذهن من و شـماها بمانـد و برای ما منشأ اثر باشـد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم دامغان

رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار مردم دامغان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین والصّـلاة والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم المصـطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللَّه فی الأرضـین. من خود را در جمع شـما برادران و خواهران عزیز دامغانی، در جمع یک مجموعه‌ی آشـنا و سرشار از محبت و لطف مشاهده می‌کنم و خدا را سپاسگزارم. شهر کهن و زیبـای شـما یکی از مراکز عمـده‌ی افتخـارات این اسـتان است. آنچه که دربـاره‌ی گذشـته‌ی این شـهر و پرورش ادیبان و شاعران و دانشـمندان و شخصـیتهای برجسته در کتابهـا نوشـته و در خـاطره‌ی تاریـخ ثبت کرده‌انـد، برای همه معلوم است. آنچه مـا در زمـان خودمان مشاهـده کردیم، دامغان را مرکز مردم مؤمن، صـمیمی، با محبت و قانع و صـبور و در میدانهای انقلاب فعال دیدیم؛ چه در دوران دفاع مقدس و چه قبل از آن، که من دیروز در جمع خانواده‌های معظم شهیدان عرض کردم: در دوران جنگ و دفاع مقدس، ستادهـای پشتیبـانی جنـگ و سـتادهای مهندسـیِ وابسـته‌ی به جهاد سازنـدگی - که در اسـتان یک مجموعه‌ی بسـیار فعال و در بین اسـتانهای کشور کم نظیر بودند - مرکزیت و فرماندهی آن با دامغانیهای فعال و مجاهد و مبارز و فداکار بود. در بین شهدای نام‌آور جمهوری اسـلامی ایران، شـهید شـاهچراغی - که نه فقـط متعلق به مردم دامغـان، بلکه متعلق به ملت ایران است - یکی از پرچمهای افتخـارِ این مردم عزیز است. شـهدای بزرگوار دیگری هم که مـا حالاـ در گلزار شـهدا و مزارهای مبارک آنها را زیارت کردیم، هر کـدام چلچراغی از معنویت و شـکوه و افتخار در فضای این شـهر کهن و با سابقه‌ی تاریخی روشن کرده‌انـد. اینها نشانه‌های عزت و شجاعت و غیرت و ایمان شـما مرد و زنِ مؤمن و صـمیمی‌اند. من عرض بکنم از تـدین و ریشه‌های ایمانی مردم این شـهر که بعد از قلع و قمع روحـانیت و اهـل دین در دوران رضاخـان قلـدر، یکی از حوزه‌های علمیه فعال در منطقه‌ی شـرق کشور، حوزه‌ی علمیه‌ی

دامغان بود که مرحوم آقای ترابی (رضوان‌اللَّه علیه) - عموی امام جمعه‌ی محترم فعلی - در این شهر بساط درس و علم و معرفت را گسترد. از شهرهای مختلف، از مازندران، سمنان و بخشهای مختلف، طالبانِ عشق و علم و مشتاقان حقیقت به دامغان می‌آمدند و در سه مدرسه‌ی دامغان تحصیل علم می‌کردند. امروز بعضی از متخرجان مدارس علمی آن روز دامغان، در این استان و بیرون از آن، جزو چهره‌های برجسته و معروفند. یک حوزه‌ی علمیه در یک شهر، وقتی پرورش پیدا می‌کند و کارآمد می‌شود، جدای از فضای معنوی و دینی مردم نمی‌شود آن را تحلیل کرد. وجود یک حوزه‌ی با برکت، به معنای حضور دینی و ایمانیِ عمیق و اصیلِ مردم آن منطقه است. در مشهد هم مرحوم آیةاللَّه دامغانی از مدرسان معروف مشهد و شخصیت برجسته‌ای در زمان جوانی ما بود. در این دوران اخیر هم که مرد صاحبدل سالکِ خداپرست - مرحوم آقای معلم (رضوان‌اللَّه‌علیه) - در این شهر زندگی می‌کرد. هر وقت من در تهران این مرد عزیز و شریف را - که به دیدار ما می‌آمد - زیارت می‌کردم، یادِ زیباییهای معنوی دامغان در ذهنم زنده می‌شد. امروز من خوشحالم که در میان مردمی، از مرد و زنِ مهربان و مؤمن و صمیمی، قرار گرفته‌ام که این سوابق زیبا و شوق آفرین را از آنها در ذهن داشته‌ام و دارم. یک مسئله، مسئله‌ی آبادانی و سازندگی دامغان است. ما نقاط مهم را در این سفرها به دولتهای محترم تذکر می‌دهیم. شهر شما شهر با استعدادی است؛ مشکلاتی هم با آن همراه است و مردم با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند. سؤالاتی که دوستان ما قبل از سفر از مردم شهر کردند، به ما نشان داد که مشکل آب، مشکل بیکاری، مسئله‌ی اشتغال، مشکل بهداشت و درمان و برخی مشکلات دیگر، برای مردم این شهر جدی است. آنچه که من می‌توانم عرض بکنم، این است که دولت محترم و رئیس جمهور محترم، با همه‌ی توان، در حد ظرفیت کشور، در صدد رفع مشکلات است. یقیناً دولت محترم طی برنامه‌ریزیهای کوتاه مدت و بلند مدت این مشکلات را مورد توجه قرار خواهد داد. این مشکلات باید بتدریج حل شود. با همت خود شما مردم، با همراهی و همکاری شما مردم و با حضور جوانان، بخصوص جوانان دانشجو - که در این استان، از جمله در این شهر دانشجویان زیادی حضور دارند - با استفاده از تخصصها و معرفتشان، بتوانند در باز کردن گرههای گوناگون همکاری کنند و شریک باشند. دامغانِ امروز با دامغان سی سال قبل که من دیدم، از زمین تا آسمان متفاوت است؛ شاهرود هم همین‌طور؛ سمنان هم همین‌طور؛ و بقیه‌ی شهرهای کشور و بخشها و روستاهای کشور هم همین‌طور. یک روزی بود که مسئولانِ در سطح بالا، در تهران اساسی‌ترین هدفشان، پُرکردن کیسه‌های خود و راضی کردن اربابان خارجی و امریکایی و صهیونیستشان بود. خود را وظیفه‌مند نمی‌دانستند که مشکلات ملت و کشور را هدف خودشان قرار بدهند. اگر یک شهری یک عنصر با نفوذی در دستگاه حاکمه می‌داشت، به قدر نفوذ خود، برای شهر خود - آن هم غالباً برای منافع شخصی - امکانات دولتی را جلب می‌کرد. اگر شهری یک پارتیِ با نفوذ در دستگاههای تصمیم‌گیری نداشت، از همه چیز محروم می‌ماند. بسیاری از مردم ما و بسیاری از شهرهای ما در دوران طاغوت، قربانیِ این تبعیض و این نظام غلط و طاغوتی شدند. در دوران جمهوری اسلامی، مسئولان کشور تنها وظیفه‌ی خودشان را خدمت به مردم می‌دانند. من بارها تصریح کرده‌ام که مسئولان ما خدمتگزاران مردم و به تعبیر واضح و روشن، نوکران مردمند. مردم اقتدار عظیم ملی را به دست مسئولانشان سپرده‌اند تا آنان بتوانند هم از عزت و شرف و استقلال آنها، و هم از جایگاه علمی و فرهنگی و سیاسی آنها در سطح بین‌المللی دفاع کنند، و هم بتوانند امکانات کشور را به نفع آنها به کار بگیرند. کشور ما امکانات زیادی دارد. همین کویری که در همسایگی شماست، منبع برکاتی است. یقیناً یکی از کارهایی که دولت باید انجام دهد - البته کارهایی را شروع کرده‌اند؛ اما ضعیف است، باید تقویت شود - شناساییِ این کویر و برکات آن است. به تعبیری، سفره‌ی گسترده‌ی نعمتی است که می‌توان از آن استفاده‌های بسیاری به سود مردم و برای آبادانی استانهای اطراف کویر کرد. این دولت، دولت با نشاط، چابک، فعال، دلسوز، دلبسته‌ی به منافع و خواسته‌های مردمی و وسط میدان و صحنه است. هر مقداری که امکانات دولت اقتضاء بکند، یقیناً عمل خواهد کرد. البته ما در این سفر - در گزارشهای قبل و بعد سفر و آنچه که در اثنای سفر در مذاکره‌ی با مسئولان شنیدیم و می‌شنویم - نقاط اساسی‌تر و حساستر و لازمتر را شناسایی می‌کنیم و ان‌شاءاللَّه خدای متعال کمک

بکند تا بتوانیم با برنامه‌ریزی، این راههای درست را بپیماییم و روزبه‌روز بر بهتر شدن و بهبود زندگی شما مردم مؤمن و مردم پُرشور و محترم بیفزاییم. مسئولان هر چه برای این ملت بکنند، حقیقتاً کم است. انسان مبهوت می‌ماند. من الان مادر شهیدان مؤمنی را زیارت کردم. سه جوان در راه خدا داده و یک پسرِ جانباز دارد و خودش سالخورده است؛ اما با وجود همه‌ی اینها از لحاظ روحی مثل کوه ایستاده است. دست اینها را باید بوسید؛ عظمت واقعی یعنی این. یک ملت وقتی یک چنین عظمتهای انسانی را در درون خود دارد، باید مطمئن باشد که به هر کار بزرگی همت بگمارد، از عهده‌ی آن برخواهد آمد. آرمانهایی که ملت ایران تصویر کرده است، البته آرمانهای بلندی است؛ اما این آرمانها دست یافتنی است. پرچم عدالت اسلامی را برافراشتن، از آن دفاع کردن و در راه آن حرکت کردن، یک آرمانگرایی پوچ و بی‌نتیجه نیست، آنچنان که بعضی سعی می‌کنند این‌طور القاء کنند. این، عملی است. درست است که امروز در دنیای بشر عدالت اجتماعی مظلوم است؛ درست است که امروز مدعیان حقوق بشر بی‌رحم‌ترین پامال کنندگانِ حقوق بشرند؛ شما ببینید الان در فلسطین چه دارد می‌گذرد؛ روزانه فلسطینیها قتل عام می‌شوند. صهیونیستهای وحشی که ابهت به دست آمده‌ی نظامیِ در طول پنجاه سال را در جنگ سی و سه روزه‌ی لبنان از دست دادند - پنجاه سال تلاش کردند تا نشان بدهند که اسرائیل شکست‌ناپذیر است؛ اما این ابهت پنجاه ساله در سی و سه روز دود شد رفت هوا. یک گروهِ مجاهدِ مؤمن تهیدست از سلاحهای پیشرفته‌ی هوایی و غیره، توانست آن ارتش مغرور و سرکش را به ذلت بکشاند؛ تلفات بر آن وارد کند؛ او را در سطح دنیا مسخره کند - گویا می‌خواهند انتقام آن شکست و آن فضاحت را از فلسطینیهای بیچاره بگیرند. الان چندین روز است یا شاید چند هفته است که غزه مورد تهاجم دائمی صهیونیستهاست. و خودِ همین تهاجمِ بی‌امان و ظالمانه‌ی به غزه - که به‌ظاهر در ذیل یک قراردادی آنها را به دست فلسطینیها برگرداندند و حالا دارند این‌طور با آنها رفتار می‌کنند - باید نشان بدهد که آخِر و عاقبتِ مذاکره‌ی با اسرائیل غاصب و صهیونیستها چیست. بعضیها می‌گویند با مذاکره، مشکلاتمان را با صهیونیستها حل کنیم؛ بفرمایید این هم مذاکره! این ستمِ بزرگ امروز دارد انجام می‌گیرد؛ طرفداران حقوق بشر، مدعیان حقوق بشر، حضراتی که در هر نقطه‌ی دنیا سرِ چیز کوچکی دولتهایی را که مطیع آنها نیستند، به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند - در اروپا و غرب - نشسته‌اند، دست روی دست هم گذاشته‌اند؛ فارغ‌البال و بی‌خیال دارند به این کشتار روزانه نگاه می‌کنند. اگر کسی یک گوسفند را هم در یکی از خیابانهای یک پایتخت اروپایی سر ببرد، این‌قدر فراغت بال به وجود نخواهد آمد. برای کشتن دهها و صدها انسان و برای نابود شدن کودکان، زنان و مردان بی‌دفاع، کسانی که در هیچ کار مسلحانه‌ای شرکت نداشته‌اند و همین‌طور چشم بسته به قتل می‌رسند، ارزشی به قدر ریختن خون یک گوسفند ندارند؛ امروز وضع عدالت در دنیا این است. بعضی که به این وضعیت نگاه می‌کنند، می‌گویند: شما نام عدالت اجتماعی را می‌آورید، مگر می‌شود؟! در داخل هم البته کسانی هستند که حاضرند برای منافع خود، پا روی منافع صدها و هزارها و میلیونها بگذارند؛ که می‌شنوید. بعضی سوءاستفاده کنندگان و مفسدان اقتصادی برایشان بیت‌المال و غیر بیت‌المال فرقی نمی‌کند؛ هر جا بتوانند دست می‌اندازند؛ حق هر کس ضایع شد، شد. اینها را که بعضی می‌بینند، می‌گویند: مگر می‌شود در کشور عدالت اجتماعی را مستقر کرد؟! من عرض می‌کنم: بله؛ همه‌ی آرمانهای این ملت و انقلاب - از جمله عدالت اجتماعی - را می‌شود با پشتیبانی این مردم مؤمن و غیور - که مثل کوه ایستاده‌اند - به نتیجه رساند. بیست سال قبل، آن روزی که ما درگیر دفاع مقدس بودیم و از میهنمان دفاع می‌کردیم، قدرتها ساده‌ترین سلاحها را هم حاضر نبودند به ما بفروشند؛ حتّی به دو برابر قیمت هم نمی‌فروختند. سیل سلاحها و ابزارهای مدرن از اروپا و امریکا و شوروی سابق به سمت عراق و صدام جنایتکار روانه بود، آن وقت ما برای ساده‌ترین سلاحها - اگر نداشتیم - بایستی با هزار مشکل مواجه می‌شدیم تا شاید بتوانیم یا نتوانیم آن را تهیه کنیم. آن روز اگر کسی می‌گفت این ملت، این جوانان و این همتهای انقلابی و مؤمن، یک روز خواهد توانست این همه ابزارهای موشکی را در خلیج فارس یا در نقطه‌ی دیگری به عنوان آزمایش و رزمایش منفجر بکند، کسی باور می‌کرد؟ اما ملت ما توانست. آن روزی که عربده‌های تهدیدآمیز قدرتهای معارض و

استکباری از اطراف به سمت این ملت سرازیر می‌شد، تهدید می‌کردند و حتّی بعضی از عناصر دولتهای دوست با عنوان خبر ویژه - ده سال قبل، هشت سال قبل، پنج سال قبل - به ما خبر می‌دادند که ما خبر داریم بناست به شما در فلان روز یا فلان ماه حمله کنند؛ قصدشان تهدید و ارعاب و عقب‌نشاندن دولت جمهوری اسلامی از مواضع خود بود. آن روز شاید خیلی‌ها بودند که باور نمی‌کردند استکبار جهانی و در رأس آن امریکا، در همه‌ی سیاستهای معارض خود در مقابل ملت ایران و جمهوری اسلامی ایران، این‌جور شکست بخورد؛ در عراق سیاستش شکست بخورد؛ در فلسطین سیاستش شکست بخورد؛ در لبنان سیاستش به شکل مفتضحانه شکست بخورد؛ در افغانستان ناکام بماند و تهدیدهای او، تهدیدهای پوچ در سطح بین‌المللی قلمداد بشود. اما این کار شد. آنچه علیه ملت ایران توطئه کردند، علیه خودشان تمام شد. همین دولت کنونی امریکا که هر وقت هر کدام از سران این دولت - چه آن وزیر دفاعش، چه وزیر خارجه‌اش، چه خودِ بوش - حرفی علیه ملت ایران زدند، یک جمله‌ی تلخِ تهدیدآمیز بر زبان آوردند که شاید ملت را بترسانند؛ اما هر چه گفتند، به‌عکس شد. بوش در قضیه‌ی انتخابات ریاست جمهوری، به ملت ایران پیغام داد که در انتخابات شرکت نکنید؛ اما مردم لج کردند و از همیشه‌ی دوران بیست و پنج، شش ساله، در انتخابات بیشتر شرکت کردند. در همین قضیه‌ی مسائل عراق و سیاستهای شکست خورده‌ی امریکا در عراق، در این انتخابات اخیر امریکا، معلوم شد که این سیاستها در خودِ واشنگتن هم شکست خورده است؛ این سیاستهای جنگ‌طلبانه در بین خود مردم امریکا و سیاستمداران امریکا هم شکست خورده است. این که در انتخابات کنگره، حزب وابسته‌ی به رئیس جمهور کنونی شکست خورد، این فقط به معنای یک حادثه‌ی داخلی امریکا نیست؛ بلکه به معنای شکست سیاستهای جنگ‌طلبانه و پرخاش‌جویانه‌ی رئیس جمهور کنونی امریکاست. این سیاستها در سطح دنیا شکست خورده است. از نظر امریکاییها، طرف اصلیِ این سیاستها ملت ایران بود؛ و معنایش این است که ملت ایران در این مرحله‌ی سیاسی به صورت بارز و در سطح بین‌المللی پیروز شده است. امروز خودِ بوش هم فهمیده که دیگر شکست خورده است؛ ظاهراً آخرین فرد از سیاستمداران امریکا که فهمید شکست خورده، خود بوش است! او هم امروز اعتراف می‌کند که در سیاستهای جنگ طلبانه‌ی خود شکست خورده است. من به ملت ایران عرض می‌کنم: ملت عزیز ایران! شما مسلح و مجهز به ایمان و همت و استعداد و قابلیت انسانی هستید؛ این اساس ثروت این ملتِ با همت، با ایمان و با استعداد است. جوان ایرانی دارای قابلیتهایی است که از متوسط قابلیتهای جوانان دنیا بالاتر است. متخصصان و کارشناسهای ما به من می‌گویند در هر کاری از کارهای فنی و علمی که ما نیرو گذاشتیم و متمرکز شدیم، توانستیم آن کار را به بهترین وجه انجام دهیم؛ به توفیق و حول و قوه‌ی الهی هم در مسائل فنی این‌طور است، هم در مسائل انسانی و اجتماعی، و هم در مسائل سیاسی. پشتوانه‌اش هم همین ایمان، وحدت و همبستگی شماست. این ارتباطِ گرم و صمیمانه‌ی شما با مسئولان کشور است؛ این را نباید از دست داد. همتِ کار، همتِ تلاش و ایمان جوشنده‌ی شما مردم، شما را مثل کوه استوار کرده است. باید همین همت باقی بماند. ان‌شاءاللَّه تمام آرمانهای انقلاب به نتیجه برسد، که از مهمترینِ آن رفع تبعیض، رفع تبعیض فردی، شهرستانی، استانی و منطقه‌ای در سرتاسر کشور است؛ و به کار گرفتن استعدادها و ثروتهای طبیعی که امروز در اختیار بخشهای مختلف ملت ایران است؛ از جمله در اختیار شماست. شما اینجا معدن دارید، امکانات کشاورزی دارید. البته از لحاظ آب مشکل دارید؛ اما تأمین آب محال نیست؛ تدابیری وجود دارد که می‌شود ان‌شاءاللَّه این کار را کرد. از یک طرف این کویر است، از یک طرف زمینهای حاصلخیز است، و از یک طرف استعداد عظیم مردمی شماست. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال مسئولان را موفق کند که با کمک و همت خود شما، بتوانند روزبه‌روز بر بهبود زندگی شما مردم بیفزایند و به توفیق الهی مشکلات حل بشود، و ان‌شاءاللَّه دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) - به برکت ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزمان - شامل حال شما و همه‌ی ملت ایران بشود. پروردگارا! به محمد و آل محمد فضل و رحمت و برکات خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا! روزبه‌روز بر توفیقات این ملت بزرگ بیفزا. پروردگارا! روزبه‌روز مسئولان را در خدمتگزاری به این ملت، علاقه‌مندتر و راغب‌تر بفرما. پروردگارا! نیت ما را در آنچه گفتیم و در آنچه

شنیدیم، نیتهای خالص و مورد رضای خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مشترک نظامی استان سمنان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مشترک نظامی استان سمنان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم از اینکه امروز با شما رزمندگان دلاور و مؤمن؛ لشگر تکاور ذوالفقار، تیپ قائم و دیگر یگانهای ارتشی و سپاهی و بسیجی و نیروی انتظامیِ این استان، در خانه‌ی این لشگر دیدار می‌کنم، خرسندم. نقش نیروهای مسلح در دوران حیات پُرفرازونشیب نظام جمهوری اسلامی، یک نقش افتخارآفرین است. نیروهای مسلح ما پیش از آنکه به زبان، موقعیت خود و توان خود و اراده‌ی خود را بیان کنند، آن را در میدان عمل نشان دادند. خداوند این‌طور اراده کرد که در سالیان اول نظام جمهوری اسلامی، در هنگامی که دشمنان کشور را خالی از دستها و بازوهای مسلح آن می‌پنداشتند، آنچنان دفاع مقتدرانه‌ای از خود در مقابل تهاجم همه جانبه‌ی دشمنان نشان بدهد که خود این، میدان عمل سازنده و پروراننده‌ی جسمها و جانها و دلهای آماده و مستعد جوانان این مرز و بوم باشد. دوران دفاع مقدس برای ملت، کشور و نیروهای مسلح ما، ساعت به ساعت دوران آموزشی و پرورش پُرفایده و با برکت بود. در آن دوران، نیروهای مسلح ما در کنار خود، جوانانی را از آحاد مردم که به هیچ سازمانی از سازمانهای مسلح وابسته نبودند، مشاهده کردند. رابطه‌ی تنگاتنگِ نیروهای مسلح با مردم، و همدلی و همخونی آنها در جبهه‌های پُربرکت این دفاع پُرشُکوه، بیش از پیش شد. امروز نیروهای مسلح ما از مردمند، با مردمند و برای مردمند. افتخار نیروهای مسلح ما این است که هدفهای خود را از ایمان عمیق اسلامی الهام گرفته است. امروز آموزش، رزم، رزمایش، آمادگی، انضباط، سازندگیِ ابزارها در درون نیروهای مسلح و هرآنچه که به دفاع یک ملت به وسیله‌ی نیروهای مسلحش مربوط می‌شود، همه با اتکاء به خدا و الهام از ایمان الهی و اسلامی انجام می‌گیرد. نیروهای مسلح ما برای شخص، برای مقام و برای زخارف مادی وارد این میدان نمی‌شوند و نشده‌اند. هدفها، ایمانی و راهها و برنامه‌ها برخاسته از دستوران دین و آموزشهای قرآنی است؛ و هدف، به وسیله‌ی اولیاء دین ترسیم شده است. مردم احساس می‌کنند جوانانشان در راه خدا حرکت می‌کنند؛ وقتی که لباس مقدس سربازیِ دفاع مقدس را در هر یک از سازمانها بر تن می‌کنند. امروز در دنیای لبریز از انگیزه‌های مادی، در دنیایی که خودکامگان عالم برای اهداف پلیدی شیطانی خود، جان انسانها را قربانی می‌کنند و حریم امن زندگی انسانها را ناامن می‌کنند، نیروهای مسلح به جان و مال ملتها تعرض می‌کنند؛ انسانها نمونه‌های تلخ وحشیگری را دارند در فلسطین و عراق و افغانستان و لبنان و در بسیاری از مناطق دیگر دنیا می‌بینند. در یک چنین دورانی، ملتی که می‌خواهد عزت و سرافرازی خود را حفظ کند، باید متکی به اراده‌ی جوانان و مردان خود، و متکی به ایمانی که از اعماق دلها برخاسته است، باشد. اگر نیروهای مسلح از فرمانی هم اطاعت می‌کنند، با الهام از دستور دین و ایمان قلبی آنهاست؛ این، برای یک ملت افتخار است؛ این، یک ملت را پولادین می‌کند؛ این، یک کشور را از یک امنیت مستقرِ واقعی برخوردار می‌کند. امروز ما به نیروهای مسلح خود می‌بالیم. نیروهای مسلح ما - ارتش ما، سپاه ما، نیروی انتظامی ما و بخشهای مختلف مربوط به این سازمانها - هر کدام به نوبه و در جای خود و در حیطه‌ی مسئولیتها و تعهدات خود، سرگرمِ تلاش مؤمنانه و مخلصانه‌ای هستند. هر کدام در هر کجا که هستید، این احساس ایمانی را در خود زنده نگه دارید و از تلاش خسته نشوید. در دوران زندگی و تاریخ ملتها مقطعهایی می‌گذرد که برای آنها سرنوشت‌ساز است. ما در دوران پُرماجرای پس از انقلاب، در یکی از این مقطعها قرار گرفتیم. تاریخ ما، آینده‌ی ما، فرزندان ما و نسلهای پی‌درپی در ایران اسلامیِ بزرگ، مر هونِ همت و اراده‌ای خواهند بود که امروز مسئولان کشور - چه نیروهای نظامی و انتظامی و چه سایر سازمانهای مسئول کشور - آنها را متعهدند و انجام می‌دهند. کار امروز ما سرنوشت‌ساز است. آموزش خوب، رفتار خوب، عملکرد خوب، اراده‌ی راسخ، عزم و آگاهی همیشه بیدار، همبستگی، همدلی در میان بخشهای مختلف، استفاده‌ی از ابتکارها و نوآوریها و استعدادهای گوناگونی که در وجود یکایک شما هست، در رده‌های مختلف و در سازمانهای گوناگون،

امروز باید برنامه‌ی عملِ نیروهای مسلح باشد. از حرکت در راه خدا خسته و سست نشوید. هرگز از دشمنانی که از دین و اخلاق و انصاف تهی هستند، ترس در دلتان راه ندهید؛ «ولا تهنوا ولا تحزنوا». این دستور قرآن است. «و أنتم الأعلون ان کنتم مؤمنین». ایمان شما، شما را برترینها قرار داده است. این ایمان را حفظ کنید؛ آن را در عملِ سازمانی، عمل فردی و در اجرای تعهدات و مسئولیتهای خود به کار گیرید؛ مخصوصاً شما جوانها خود را برای مسئولیتهای سنگین‌تر و بزرگتر آماده کنید. امروز که به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی پروردگار، کشور با ابهت و عزت خود در صحنه‌ی بین‌المللی توانسته است کید و مکر دشمن را از خود دور کند، این ابهت، عزت و اقتدار مادی و معنوی را در رفتارهای خود هرچه بیشتر ریشه‌دار و راسخ کنید. هر کدام از سازمانها و بخشهای گوناگون سازمانها مسئولیتهای خود را درست بشناسند، الزامات آن را بدانند و به آن عمیقاً متعهد و پایدار باشند؛ وحدت و یگانگی و همدلیِ میان خود را هم یک اصلِ مسلّم و تخلف‌ناپذیر بدانند. بدانید این ملتی که اراده و ایمانِ خود را معیار کار خود قرار داده و به کار گرفته است، این ملتی که هویت خود را شناخته و به آن تکیه کرده است، سرنوشت او جز عزت و سربلندی و اقتدار روزافزون، چیز دیگری نیست. در راه رسیدن به این قله‌ی پرشُکوه، باید همه با هم همکاری کنند؛ همه به یکدیگر نیروی بیشتر بدمند: «و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر». پروردگار عالم را به خاطر مشاهده‌ی چهره‌ی استوارِ شما جوانان عزیز این ملت سپاسگزارم و توفیق و سلامت همه‌ی شما و فرماندهان محترم همه‌ی سازمانها را از خداوند متعال مسئلت می‌کنم و دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنا فداه) را برای همه‌ی شما آرزو می‌کنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم شاهرود

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم شاهرود بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی الأرضین. خداوند متعال را شاکر و سپاسگزارم و از اعماق دل خرسندم که بار دیگر در جمع شما مردم عزیز و خونگرم و باصفای شاهرود این توفیق را پیدا کرده‌ام که باشم و مثل همیشه شاهد این اجتماع عظیم و پُرشور شما باشم. و نشانه‌های محبت و صفا و ایمانی را که از دیرباز در مردم این شهر از نزدیک شاهد بودم، بار دیگر مشاهده کنم. در طول دوره‌ی زندگی - چه در دوران مبارزات، چه دوران اوج انقلاب اسلامی، چه قبل از آن در دورانهای طلبگی در مشهد و چه بعد از آن در دوران جنگ تحمیلی و در محیطهای اداری و کاری و انقلابی - همیشه عنصر شاهرودی را با این خصوصیات شناخته‌ایم: متدین، باصفا، خونگرم، اهلِ اقدام، دوستدار علم و ارزشهای دینی و اسلامی. امروز هم - که سالها از پیروزی انقلاب می‌گذرد و کشور عزیز ما تجربه‌های گوناگونی را در طول سالیان گذشته گذرانده است - بار دیگر مردم عزیزِ شاهرود، مرد و زن و پیر و جوان از قشرهای مختلف را با همین خصوصیات مشاهده می‌کنیم؛ شهرِ باصفا، مردمِ باصفا، دلهای باصفا. یقیناً نقش معلمان دین و اخلاق در این حیطه و در این سرزمین، در پرورش اخلاقی مردم شهرستان شاهرود نقش به‌سزایی داشته است. علمای بزرگ، برجستگان دینی و اخلاقی در این ناحیه، در این شهر و در بخشهای متصل به این شهر - چه در گذشته، چه در آن دورانی که خود ما از نزدیک شاهد بودیم و دیدیم یا همزمان بودیم - نقش برجسته‌ای داشته‌اند. در دوران جوانیِ ما نام برجستگان علمیِ دینیِ شاهرود بر سر زبانها بود. مرحوم آیةاللّه العظمی شاهرودی، مرجعِ تقلید، استاد مبرز حوزه‌ی نجف؛ مرحوم آیةاللّه آقا شیخ آقا بزرگ شاهرودی، از برجستگان علمی و ساکن خود شاهرود؛ قبل از اینها در مشهد شنیده بودیم مرحوم آقا سید عباس شاهرودی، عالِم برجسته؛ عموی یک عالِم روحانی پارسا و باتقوای دیگری به نام مرحوم آقای حاج آقا حسین شاهرودی که چند سال پیش رحلت کرده‌اند؛ تا دوران انقلاب مرحوم آقای توحیدی، عالِم برجسته و ممتاز و از علمای فعال؛ و در رتبه‌ی جوانتر مرحوم آقای طاهری و علمای فراوان دیگر. اینجا منطقه‌ی عالِم‌خیز است؛ منطقه‌ی معلمان دین و اخلاق. در زمان گذشته هم نام بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی را همه‌ی مسلمانان و مرتبطین با معارف اسلام -

ولو غیرمسلمان - شنیده‌اید. البته امثال بایزید و ابوالحسن خرقانی را با این مدعیان صوفیگری نباید اشتباه کرد. آنها داستان دیگری دارند و ماجرا و سخن دیگری است. این نکته مهم است که چگونه این منطقه، این همه معلم دین و اخلاق و عالِم برجسته‌ی دینی تربیت کرده است. این تصادفی نیست؛ نشانه‌ی یک خُلقِ بومیِ دیرین در میان این مردم است؛ میلِ به معنویات، باور نسبت به ارزشهای معنوی و اسلامی. این مطالب را ما برای این عرض نمی‌کنیم که مردم شاهرود خوششان بیاید؛ آنها خودشان با این مسائل آشنا هستند. افتخار و تکیه‌ی به فضل گذشتگان و پدران، برای اینکه به گذشتگان خودمان هم افتخار کنیم، نیست. یادآوریِ این مطالب برای نکته‌ی مهم دیگری است. و آن این است که یک ملت و یک جمعیت، هنگامی که به ارزشهای بنیادیِ بومیِ خود واقف بشود، استعدادهای خود را بشناسد، ارزش اخلاقی و انسانی خود را بداند، مغلوب حوادثی که برای او درست می‌کنند، نمی‌شود. آینده در برابر یک چنین جمعیت و ملتی، آینده‌ی روشنی است. سالهای متمادی - شاید دهها سال - همت استعمارگران این بود که ملت ایران را نسبت به خودشان و نسبت به ارزشها و گذشته‌ی خودشان بی‌اعتقاد کنند. گناه بزرگ نسل اول روشنفکران این کشور که مروّج تفکرات غربی و فرهنگ غربی بودند، همین است. به ملت ایران تبیین کردند و اصرار و تکرار کردند که تو چیزی نیستی. ارزشهای تو، اعتقادات تو، گذشته‌ی تو، تاریخ تو و بزرگان تو به چیزی نمی‌ارزند. توانستند یک نسلِ از خود بیگانه‌ای درست کنند که پذیرای یک حکومت ظالم و دست‌نشانده‌ای مثل حکومت رضاخان قلدر باشد. این کاری است که دشمنان ما در طول سالهای طولانی کرده‌اند. نهضت اسلامی، حرکت عظیم روحانیت و مردم در دوران سالهای منتهی به پیروزی انقلاب همین بود که مردم را نسبت به هویت خودشان، نسبت به تواناییهای خودشان و نسبت به گذشته و تاریخ خودشان خوشبین کنند و پرده‌ی دروغ و توهمی را که دشمنان بر روی باورهای ملی ما کشیده بودند، آن را بِدَرَد؛ و موفق هم شدند و شاهرود یکی از شهرهایی بود که مردم و جوانهای آن استقبال کردند. من خودم در دوران مبارزات ارتباط نزدیک با شاهرود داشتم. دوستان ما، رفقای همراه و همگام ما به شاهرود می‌آمدند و مورد استقبال جوانان اینجا قرار می‌گرفتند؛ در مساجد مختلف این شهر جلساتی که در آنها مبانی انقلاب و مفاهیم انقلابی و مسائل مربوط به نهضت اسلامی گسترش پیدا می‌کرد و تبیین می‌شد، در این شهر فراوان بود. خدا رحمت کند مرحوم آقای توحیدی و بعضی از علمای دیگر این شهر را که به این جوانهای ما کمک می‌کردند و با بنده هم مرتبط بودند. تعدادی از جوانهای مؤمن و پُرشور این شهر با ما در مشهد در ارتباط بودند. من هم چند بار شاهرود آمده بودم. از جمله در روزهای اوج انقلاب، شبی را در شاهرود در جمع جوانان پُرشور و مؤمن این شهر گذراندم. این تجربه‌ها از یاد انسان نمی‌رود. مردم شاهرود، شما برادران و خواهران و خانواده‌های محترم و عزیز، در طول دوران دفاع مقدس هم آزمایش خوبی دادید. بیشترین شهدای این استان مربوط به شاهرودند. برجستگانی از نیروهای مسلح و فداکاران، مربوط به این منطقه، این شهر و بخشهای اطراف این شهرند. امیدواریم سهمِ شما مردم عزیز در آینده‌ی پُرشُکوهِ این کشور و این انقلاب، همان‌قدر نمایان باشد که در گذشته و در دوران منتهیِ به این روزها سهم وافر شما نمایان بوده است. آنچه همه‌ی ملت ایران و شما مردم عزیز باید بدانید - و خوشبختانه آگاهی ملت، آنها را نسبت به این شرایط کاملاً روشن و آگاه نگه داشته است - این است که در رویارویی میان اسلام، حرکت اسلامی و اردوگاهِ کفر و استکبار، سهم پیروزیهای جبهه‌ی اسلام و ایمان، چندین برابر بیشتر از سهم پیروزیهای جبهه‌ی مقابل است. مسئله، تنها مسئله‌ی ایران نیست؛ مسئله‌ی نهضت اسلامی است و ملت ایران پرچمدارِ این نهضت است. آن روزی که ما مردم ایران نهضت اسلامی را در این کشور آغاز کردیم، به قصد ایجاد یک نهضت جهانی نبود. دلسوزان، علاقه‌مندان و آگاهان، آنچه را که برای امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از حق و قیام در مقابل ظلم تشخیص می‌دادند، انجام دادند. و امام بزرگوار ما بارها گفته است، در هر موقعیتی آنچه را که احساس وظیفه می‌کرد، آن را انجام می‌داد و در راه آن قدم برمی‌داشت؛ و مشکلات او را به عقب نمی‌راند. نیت مبارزان، نهضت‌کنندگان و ملت ایران، اصلاح در مسائل جاری کشور خودشان بود. اما خاصیت سخن و دعوی حق، همین است که دلهای مشتاق را در همه‌ی نقاط عالم به خود جذب می‌کند. قیام ملت ایران توانست مسلمانان نقاط

مختلف دنیای اسلام و کشورهای اسلامی را متوجهِ خود کند و به آنها تکانِ سختی بدهد؛ خیلی‌ها را از خواب بیدار کرد و جوانها را هم متوجهِ آرمانهای دست‌یافتنی کرد. لذا حرکت، حرکت اسلامی شد. ما به امور داخلی کشورها کاری نداریم. مسئله‌ی فلسطین یا مسئله‌ی لبنان یا مسئله‌ی عراق به وسیله‌ی مسئولان ایرانی و مردم ایران اداره و مدیریت نمی‌شود؛ اما این حرکت شما مردم و مقاومت شما جوانان و صبر شما خانواده‌ها بود که توانست ملت فلسطین را بیدار کند؛ توانست به جوانان مؤمن در لبنان، آن قدرت را عطا کند و آن روح را در آنها بدمد که اینها بتوانند در مقابل یک ارتش مجهزِ ظالمِ بی‌مهار و با پشتیبانی امریکا، آن‌طور مقاومت کنند و آن‌طور پیروز شوند. در صحنه، ملت لبنان و حزب‌اللَّه بودند؛ اما در دنیا قضاوت همه‌ی اهل نظر این است که ملت ایران در این قضیه پیروز شد. امروز در دنیای اسلام، هر گروه مسلمانی و هر شعارِ اسلامی و ارزشی‌ای که به پیروزی می‌رسد، قضاوت دنیا و سیاستمداران در سطح بین‌المللی، این است که ملت ایران در این قضیه پیروز شد؛ در حالی که ملت ایران کاری به کارِ فلان کشور و فلان مجموعه‌ی سیاسی یا انقلابی ندارد. این به خاطر این است که پرچم پُرافتخار استقلال ملتها در زیر سایه‌ی «لااله‌الّااللَّه محمّد رسول‌اللَّه»، در دستان شماست. و شما ملت توانستید این پرچم را با همه‌ی سختیهایش در دست خود نگه دارید. نگذارید سرنگون بشود. این توانایی را ملت ایران نشان داده است. برای ملت ما این یک افتخار بزرگ است. اما این کافی نیست. ما نمی‌خواهیم دل خودمان را به این خوش کنیم که ملت ایران در سطح بین‌المللی یا در سطح بین‌المللِ اسلامی سربلند و عزیز و آبرومند است؛ این هست؛ اما ما به این اکتفا نمی‌کنیم. ما باید این توانایی را از خودمان نشان بدهیم که بتوانیم یک جامعه‌ای بسازیم که مورد رضای اسلام باشد. این کار را باید بکنیم؛ وظیفه‌ی ما این است. و اتفاقاً آن نقطه‌ی اساسی‌ای که دشمنان توطئه‌گر اسلام در سطح جهان به آن توجه دارند و می‌خواهند آن انجام نگیرد، همین است. آن کشور و جامعه‌ای که مورد نظر اسلام است، باید هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی، پیشرو باشد. کشور ما از لحاظ مادی باید در آن، علم و تجربه و فناوری در سطوح بالا قرار بگیرد. از لحاظ ساخت و ارتباطات اجتماعی مردم در زمینه‌ی اقتصاد و بقیه‌ی موارد، ارتباط مردم با یکدیگر، باید ارتباطات سالم، قوی و نشان‌دهنده‌ی پیشرفت و شکوفایی باشد؛ باید استعدادها در آن جامعه بشکفد. همه‌ی انسانها بتوانند در آن با توانِ خدادادِی خود در پیشبرد اهداف زندگی، به یکدیگر کمک و با هم همکاری کنند. در آن جامعه باید عدالت اجتماعی باشد. عدالت به معنای یکسان بودنِ همه‌ی برخورداریها نیست؛ به معنای یکسان بودن فرصتهاست؛ یکسان بودن حقوق است. همه باید بتوانند از فرصتهای حرکت و پیشرفت بهره‌مند شوند. باید سرپنجه‌ی عدالت گریبان ستمگران و متجاوزانِ از حدود را بگیرد و مردم به این، اطمینان پیدا کنند. در چنین جامعه‌ای، معنویت و اخلاق هم باید به قدرِ حرکت پیش‌رونده‌ی مادی پیشرفت کند. دلهای مردم با خدا و معنویات آشنا بشود. انس با خدا، انس با عالم معنا، ذکر الهی و توجه به آخرت در یک چنین جامعه‌ای بایستی رایج شود. اینجاست که آن خصوصیت استثنایی جامعه و تمدن اسلامی، خود را نشان می‌دهد؛ ترکیب و آمیختگی دنیا و آخرت با هم. تمدن مادیِ غرب در علم و تکنولوژی پیشرفت کرد. در روشهای پیچیده‌ی مادی، توفیقات بزرگی به دست آورد؛ اما در کفه‌ی معنوی روزبه‌روز بیشتر خسارت کرد. نتیجه این شد که علم و پیشرفت تمدن مادیِ غرب، به ضرر بشریت تمام شد. علم باید به سود بشریت تمام شود. سرعت و سهولت و ارتباطات زوددسترس، باید در خدمت آرامش و امنیت و راحتی مردم باشد. آن علمی که از ترس دستاورد آن - یعنی از ترس بمب اتم و موشک دوربُرد و انفجار نادانسته - مردم شب و روز نداشته باشند، آن علم برای بشریت مفید نیست. دنیای غرب با پیشرفت علمیِ خود، در این دام خطرناک افتاد. تمدن و فکر اسلامی، پیشرفت مادی را می‌خواهد؛ اما برای امنیت مردم، آسایش مردم، رفاه مردم و همزیستیِ مهربانانه‌ی مردم با یکدیگر؛ این خصوصیات نظام اسلامی است. ما اینها را با صدای بلند از اولِ انقلاب در سطح عالم مطرح کردیم و دلهای فراوانی از مسلمان و غیر مسلمان هم به اینها جلب شده است. پشتوانه‌ی عزت ملت ایران اینهاست. یعنی متفکر مسیحی و سیاستمدارِ غیر مسلمان - احیاناً ملحد - در مجامع جهانی، در برخورد با تفکرات نظام جمهوری اسلامی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این، بارها و بارها مشاهده و دیده شده است. ما می‌خواهیم در

کشورمان این تفکرات والا را پیاده کنیم. برادران و خواهران عزیز! این، کار و تلاش لازم دارد؛ این، مردان مؤمن و فداکار و شجاع لازم دارد؛ این، پیوندِ روزبه‌روز افزاینده‌یِ میان ملت و دولت را لازم دارد. دشمنان این کشور و ملت، و دشمنان رسیدن به آن اهداف، این نقاط را هدف می‌گیرند. برای اینکه پیوند میان مسئولان و مردم را ضعیف کنند، برنامه‌ها طراحی می‌کنند؛ برای اینکه اراده‌ی مسئولان کشور را سست کنند، برنامه‌ها طراحی می‌کنند. در چند سالِ گذشته، صریحاً دستگاههای تبلیغاتی غرب گفتند و تکرار کردند که در صدد اینند که در مجموعه‌ی مدیریت نظام جمهوری اسلامی اختلاف بیندازند؛ دودستگی و دو جریانی درست کنند؛ خودشان این را اعتراف کردند. و بحمداللَّه موفق نشدند. جوانِ ما را از فکر آینده و همت گماشتن برای بِنای آینده، به سمت شهوات سوق بدهند؛ برای این برنامه‌ریزی می‌کنند. دلهای مردم ما را که در سایه‌ی امید می‌توانند این راه طولانی و دشوار، اما شوق‌برانگیز را طی کنند، ناامید کنند؛ دلهایشان را از امید خالی کنند. اینها جزو برنامه‌هایی است که دشمن طراحی می‌کند. من به شما عرض بکنم در طول این بیست‌وهفت سالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد - که یک روز از این بیست‌وهفت سال هم بدون توطئه‌ی دشمن نبوده است - دشمن در مقابله‌ی با ملت ایران و انقلاب اسلامی و این حرکت عظیم، تا امروز پی‌درپی احساس ناکامی کرده است. هیچ وقت دشمن موفق و پیروز نشد. گاهی یک امیدهای واهی‌ای پیدا می‌کردند و یک علامت غلطی از یک طرف به آنها داده می‌شد، آن وقت تصور می‌کردند که توانسته‌اند توطئه‌های خود را در این کشور به جایی برسانند. اما بلافاصله معلوم می‌شد اشتباه کرده‌اند. بنابراین دشمن موفق نشده است. امروز برنامه‌های مسئولان کشور برای ساختن و بِنای آینده در بخشهای مختلف، برنامه‌های حساب‌شده و روشنی است. مسئولان هم، مسئولانی هستند که با تصمیم قاطع و با اعتماد به نفسِ کامل، در جهت رسیدن به این هدفها دارند حرکت می‌کنند. شاید بتوانم بگویم، امروز همت مسئولان دولتی در پیمودن راههای طولانی و دشوار به سمت هدفهای انقلاب، از دورانهای گذشته بیشتر است؛ با اینکه دشمنان و بدخواهان ملت ما عکس این را توقع داشتند و تصور می‌کردند. فکر می‌کردند هر چه زمان بگذرد و از مبدأ انقلاب دورتر شویم، امیدها کمتر می‌شود؛ در حالی که به عکس شد. امروز مسئولان و دولت ما، برای رفع مشکلات و گشودن گره‌ها و پیمودن راهها، امیدشان و اعتمادبه‌نفس و همتشان از گذشته بیشتر است. و من عرض می‌کنم، آنچه را که آنها به آن همت گماشته‌اند، اینها همه شدنی است. همچنان که از اول انقلاب تا امروز، آنچه که در این کشور اتفاق افتاده - پیشرفتهای مختلف در بخشهای گوناگون - شبیه معجزه است. البته مشکلاتی وجود دارد. من مشکلاتِ بخشهای مختلف کشور و مشکلات شما مردمِ شاهرود را می‌دانم. کمبودهایی که وجود دارد؛ گله‌هایی که وجود دارد؛ توقعاتی که وجود دارد؛ کارهایی که اولویت با آنهاست: مثل مسئله‌ی آب، مسئله‌ی اشتغال و مسائل گوناگونی که مورد نظر مردم است. خواستن اینها حق مردم است. البته همه‌ی اینها از لحاظ در دسترس بودن، در یک حد نیست؛ بعضی چیزها یک مقداری صبر لازم دارد، بعضی چیزها یک مقداری نزدیکتر و در دسترس‌تر است. عمده این است که مسئولان بدانند چه لازم است و همت کنند که آن را انجام بدهند و راهِ نفوذ فساد و سوءاستفاده را ببندند. احساس می‌کنم همه‌ی اینها به لطف پروردگار و به توفیق الهی حاصل است. سندهای استانیِ مربوط به این استان، سندهای تنظیم شده‌ای است. مسئولان با نیازها و امکانات منطقه آشنا هستند. همت هم بر این دارند. خوشبختانه تازه‌نفس و آماده به کار هم هستند که این کارها را انجام بدهند، و باید انجام بدهند. البته بعضی از کارها طبیعتش زمان می‌طلبد. در بعضی کارها راهی را که انسان می‌خواهد طی کند، گاهی اوقات ده ساعت باید راه برود تا به یک نقطه‌ای برسد؛ نمی‌شود توقع داشت یک ساعته طی شود. بعضی راهها نزدیکتر است و بعضی دورتر. مهم این است که مسئولان بخواهند، بفهمند، احساس کنند و همت کنند، و این بحمداللَّه هست. آنچه پشتوانه‌ی حرکت مسئولان است، پشتیبانیِ دلها و احساسات و اعتماد و امید شماست. آنان تکیه‌ی به این اعتماد و شور و شوق و محبت شما مردم را دارند و حقیقتاً حجت بر آنها تمام است. یعنی پشتیبانی مردم از مسئولان کشور، یک پشتیبانی همه‌جانبه و مستحکم و ریشه‌دار با ریشه‌های ایمانی است. آنان بایستی با تکیه‌ی بر این اعتماد شما و این حسن ظن شما، کارها را پیش ببرند و بنده بسیار خوشبین هستم به اینکه

ان‌شاءاللَّه همه‌ی آنچه را که باید انجام بدهند، انجام خواهند داد. مردم سهمِ خودشان را فراموش نکنند. همت گماشتنِ مردم، کارهای موکول به هر کسی را با احساس مسئولیت انجام دادن، خواستن و پیگیری کردن، اینها وظایف مردم است. مسئولان سهمی دارند و مردم هم سهمی. به توفیق الهی ان‌شاءاللَّه با مجموعه‌ی اینها ما شاهد روزهای بسیار بهتری خواهیم بود. و امیدواریم ملت ما همچنان که با طرح شعارها و آرزوهای بزرگ اسلامی توانست دلهای امت اسلامی را متوجهِ خود کند، با نشان دادن یک الگوی کامل و ساخته و پرداخته‌ی نظام اسلامی هم بتواند آنها را در این راه موفقتر کند. پروردگارا! به محمد و آل محمد لطف و تفضل خود را بر این مردم مؤمن و باصفا فرو بفرست. پروردگارا! به مسئولان توفیق خدمت به این مردم مؤمن و باصفا را عنایت کن. پروردگارا! این پیوند محبت و همبستگی میان مردم و مسئولان را روزبه‌روز بیشتر کن. از شما مردم عزیز، از این جمعی که در این میدان اجتماع کردید و از برادران و خواهرانی که در طول مسیر آنها را زیارت کردیم، به خاطر محبت و ابراز لطفتان صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که توجهات حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) شامل حال همه‌ی شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم گرمسار

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم گرمسار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدا را شکر و سپاس عرض می‌کنم که بعد از سالها این توفیق را به بنده ارزانی داشت که با شما مردم عزیز گرمسار، از نزدیک این دیدار صمیمی و پُرشور را داشته باشیم. البته تصدیق می‌کنم که حق گرمسار این بود که قبل از این ما با شما مردم عزیز دیدار می‌کردیم؛ چون شما همسایه‌ی تهران هستید و بنده مکرراً تصمیم داشتم که بالخصوص به شهر گرمسار بیایم و با مردم عزیزِ این منطقه ملاقات کنم. به هر حال این توفیق امروز دست داد. بحمداللَّه شهر گرمسار در این استان جزو شهرهایی است که شاخصهای آن جزو شاخصهای بالاست. مردمِ علاقه‌مند و پُرشور، سطح بالای سواد در کل منطقه و شهرستان، و استعدادهای خوب که نشانه‌ی آن را در برخی از نخبگانِ برجسته‌ی کشوری ما مشاهده کردیم؛ هم قبل از این سفر، هم در این سفر، با بعضی از نخبگانِ برجسته‌ی کشور که اهل گرمسارند و از این منطقه برخاسته‌اند، ملاقات کردیم. این منطقه، منطقه‌ای است که با علم و سواد و معلومات و کار شناخته شده است و این برای جوانان آن باید یک شاخص امید و تلاش و حرکت باشد. جوانانِ عزیزِ این شهرستان، می‌توانند آینده‌ای را که در آن، بیشترِ عمر خود را خواهند گذراند، به شکلی ببینند که در آن نقش ایفا می‌کنند و می‌توانند در ساختن کشورِ عزیزشان سهم قابل توجهی داشته باشند. من در پایانِ این سفر چند روزه به استان سمنان، امروز یک بحث کوتاهی به صورت جمع‌بندی شده درباره‌ی مجموعه‌ی اوضاع کشور عزیزمان عرض می‌کنم. شما مردم علاقه‌مند و پُرشور - بخصوص جوانها - که به سرنوشت کشورتان علاقه‌مندید و مایلید در آینده‌ی کشور نقش ایفا کنید، این را بدانید که بحمداللَّه اوضاع کشور عزیز ما در این برهه‌ی از زمان در طول سالیان گذشته، جزو برترین اوضاع و احوالی است که این کشور به خود دیده است. امروز نظام سیاسی کشور از همیشه مستحکمتر است. آن کسانی که از اول انقلاب درصدد بوده‌اند که ثبات سیاسی کشور را متزلزل کنند و از بین ببرند، امروز شاهد هستند که کشور از یک ثبات سیاسیِ کامل برخوردار است. آحاد مردم، مردم بخشهای مختلف کشور و قشرهای گوناگون جامعه، در یک هماهنگی مطلوب و با یک برخوردِ هوشمندانه‌ی متناسب با یک ملت بزرگ، مسائل کشورشان را دنبال می‌کنند. مردم شعارها و آرمانهای ملی را با درک کامل بر زبان جاری می‌کنند؛ مثل همین شعارهایی که شما امروز دادید و در همه جا راجع به پیشرفتهای علمی، انرژی هسته‌ای و موقعیتهای سیاسی کشور در سطح بین‌المللی شعار می‌دهند. و امروز بیش از گذشته هم حتّی گفتمانِ عدالت‌طلبی و رفع تبعیض و مبارزه‌ی با فساد در کشور مستقر و حاکم است. نسل جوان انقلاب - و به قول متعارف و معروف، نسل سوم انقلاب - بااستعداد و قدردان زحمات گذشتگان خود است. جوانهایی که امروز در صحنه مشاهده می‌کنیم، در همه‌ی عرصه‌ها - پسران، دختران؛ در سطوح مختلف درس و سواد و علم - به مبانی و آرمانها و انگیزه‌های انقلابی گرایش عمومی دارند. وقتی یک ملتی از

این تعداد جوان و از این نسبت سنی در مجموعه‌ی خود برخوردار است، باید امیدوار باشد. نسل نو، نسل تازه‌نفس و نسل امیدوار به آینده، همیشه این امکان را به یک کشور و یک ملت می‌دهد که با ابتکارات خود آینده را آنچنان که شایسته‌ی آن ملت است، بسازد. ما امروز یک چنین وضعی داریم. اکثر مردم جامعه‌ی ما جوانند؛ آن هم جوانانی که غالباً در دام گرفتاریها و فسادهایی که جوانهای دنیا در آن گرفتارند، گرفتار نشده‌اند. بنده قبول نمی‌کنم حرف افراد بدبینی را که نسل جوان ما را به انواع اتهامات متهم می‌کنند و اینها را واقع‌بینانه نمی‌دانم، بدبینانه می‌دانم. جوان جامعه‌ی امروز ایران با جوان دوران قبل از پیروزی انقلاب و با جوانان امروز در سطح کشورهای منطقه و بسیاری از کشورهای دنیا - که ما خبر داریم - از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در دل و زندگی جوان ما باورهای دینی هست؛ بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی به ارزشها در جوانان ما بسیار کم است. من در نماز عید فطر این را از روی علم و اطلاع گفتم. در شبهای احیاء ماه رمضان امسال و در مراسم گوناگون دعا و تضرع، جوانانی از قشرهای مختلف و با ظواهر گوناگون شرکت کرده بودند؛ که اگر یک انسان سطحی و ظاهربین آن پسر یا آن دختر را با آن لباس - فرض بفرمایید - مشاهده کند، خیال می‌کند این اصلاً خدا را نمی‌شناسد؛ نه، این‌طور نیست. جوانهای ما دل در گروِ حقیقت دارند؛ دلهایشان نرم و نورانی است. هیچ وقت در این کشور در طول سالهای گذشته، از دوران جوانی و نوجوانی ما، به یاد نداریم که در ماه رمضان، در مساجد کشور یا در مسجد گوهرشاد مشهد، مردم بیایند اعتکاف بکنند. در ایام‌البیض سه روزِ متعارف ماه رجب یا ماه شعبان، ما تعداد معدودی در قم دیده بودیم که اعتکاف می‌کردند؛ آن هم غالباً طلبه‌ها. در غیر آن معمول نبود. امروز در ایام اعتکاف، دانشگاهها و مساجد و سرتاسر کشور و مساجد جامع، مملو از معتکفین است؛ علاوه‌ی بر آن، در دهه‌ی آخر ماه رمضان، جمعیت عظیمی مشغول اعتکاف بودند. چه کسانی؟ پیرمردها؟ پیرزن‌ها؟ نه، همین جوانها، جوانترینها. این دیگر در دنیا نظیر ندارد. این نسل جوان امروز ماست. امروز گرایش به دین و ارزشهای انقلابی، وجه غالب جامعه است. خوشبختانه یک دولت مردمی و پایبند به ارزشهای دینی هم سرِ کار است. خود رئیس جمهور با شیوه و منش مردمی، با ساده‌زیستی، با دلبستگی کامل به ارزشهای اسلامی، با شجاعت و اعتمادبه‌نفس، در میدان کار و تلاش است؛ اجزای دولت و خود رئیس جمهور، کمربسته‌ی خدمت به مردم مشغول کار هستند. ابتکار عمل را - هم در مسائل کشور و هم در مسائل بین‌المللی - در دست دارند. امروز در عرصه‌ی بین‌المللی دیگر این‌طور نیست که مسئولان کشور ما مجبور باشند دنبال حرف سیاستمداران و سیاست‌سازان بین‌المللی بدوند؛ نه، ابتکار عمل در دست مسئولان ماست. اعتمادبه‌نفس و ایمان و اتکاء به خدا در مسئولان کشور، یک چنین اثری دارد و امروز بحمداللَّه این‌طور است. رئیس جمهور، اهل کار، اهل ابتکار، اهل خدمت، اهل عمل، وارد میدان و خسته نشو است؛ این، افقها را روشن می‌کند. امروز نظام سیاسی ما این‌طوری است؛ نظام باثبات، مردم مؤمن، جوانان علاقه‌مند، پُرتحرک و پُرشور، و مسئولان دلسوز و علاقه‌مند، شجاع و دارای ابتکار عمل. در شاخصهای گوناگون کشور هم در همه جا نشانه‌ی پیشرفت را ملاحظه می‌کنیم. این گزارشی که چند هفته‌ی قبل، رئیس جمهور محترم از وضع کشور، مسائل اقتصادی و غیره به مردم داد، مورد تأیید کارشناسان منصف و حتّی در موارد بسیاری، مورد تأیید مراکز بین‌المللی است؛ که آن مراکز بین‌المللی غالباً نسبت به مسائل ما با غرض و عناد اظهارنظر می‌کنند؛ آنها در موارد بسیاری همین‌ها را تأیید کردند: در مسئله‌ی تورم، مسئله‌ی نرخ بیکاری و زمینه‌ی مبارزه‌ی با فساد. آنها انگیزه‌های معکوس دارند؛ در خیلی از موارد، انسان می‌بیند آماری که آنها می‌دهند، علمی و متکی بر واقعیت نیست، در واقع سیاسی است. مایلند اوضاع ما را بد جلوه دهند؛ اما همانها هم در موارد بسیاری به درست بودنِ گزارش اعتراف و تأکید کرده‌اند. امروز بحمداللَّه قشرهای عمومی مردم - بخصوص مردم مستضعف - امیدوارند. این امیدواری نه به خاطر این است که مشکلات برطرف شده است؛ ممکن است برطرف کردن مشکلات، سالها طول بکشد. گاهی انجام کارهای بزرگ احتیاج دارد به گذشت یک دوره، دو دوره‌ی عمر دولتها تا به نتیجه برسد؛ لیکن در عین حال مردم امیدوار و خوشحالند؛ چرا؟ چون احساس می‌کنند دارد کار می‌شود؛ در جهت رفع تبعیض و کمک به محرومان پیشرفت است؛ همین، دل مردم را خوشحال می‌کند. بنده هم تأکیدم همیشه - در طول این سالهای

گذشته - به دولتها و مسئولان مختلف این بوده که کاری کنید چیزی از خود نشان بدهید که مردم بفهمند و قبول کنند که شما دارید کار می‌کنید و دارید به سمت اهداف حرکت می‌کنید. مردم ما، مردم بزرگواری‌اند. بنده تاریخ را زیاد خوانده‌ام، با مسائل گوناگون کشورها و ملتها هم آشنا هستم؛ خیلی از ملتها این نجابت، این صبر، این واقع‌بینی و این همراهی و همدلی را ندارند؛ کما اینکه بسیاری از ملتها این آگاهی و هُشیاری را ندارند که ملت ما دارد. ملت ما همین‌قدر احساس بکنند که مسئولان کشور می‌خواهند برای آنها کار کنند و در میدانند، بیکار ننشسته‌اند و برای خودشان چیزی نمی‌خواهند. این که ما این‌قدر روی ساده‌زیستی مسئولان تکیه می‌کنیم، این برای همین است که به مردم نشان بدهند برای خود کیسه نمی‌دوزند و به فکر ثروت‌اندوزی برای خودشان نیستند؛ این، مردم را امیدوار می‌کند و اعتماد آنها را برمی‌انگیزد. خیلی فرق است بین آن مسئولی که در دوران کوتاه مسئولیت خود در فکر این است که یک آینده‌ی مالی برای خود تأمین بکند؛ دائم به این طرف و آن طرف دست می‌اندازد و چنگ می‌زند، شاید بتواند آینده‌ی مالی و زندگی خودش را تأمین کند، و آن انسانی که در دوران مسئولیت، اصلاً به فکر تنها چیزی که نیست، مسائل شخصی است؛ اینها خیلی با هم تفاوت دارند. امروز در دنیا هر کسی به وزارتی، ریاستی و مدیریتی می‌رسد، جزو اولین اهدافش این است که از طرقی - حالا ولو ظاهراً قانونی - آینده‌ی خودش را تأمین کند؛ فردا که از کار کنار رفت، در فلان کمپانی، در فلان شرکت و در فلان سرمایه‌گذاری مهم سهمی داشته باشد. ما در نظام جمهوری اسلامی مایلیم مسئولان ما این‌طور نباشند. خوشبختانه می‌بینید امروز مسئولان کشور، خود رئیس جمهور در رأس آنها، به معنای واقعی کلمه، همه‌ی وقتشان را دارند برای مردم صرف می‌کنند. اقتدارِ بین‌المللی ملت ما، روحیه‌اش را تقویت کرده است؛ امروز همین مسئله‌ی انرژی هسته‌ای را - که این، یک مسئله است؛ همه‌ی مسائل ما که نیست - در سطح بین‌المللی همه پذیرفته‌اند که ایران بر سرِ این خواسته‌ی به حق و حق طبیعی خود، محکم ایستاده است. این اقتدار در عرصه‌ی بین‌المللی، روحیه‌ی مردم را هم به نوبه‌ی خود بالا می‌برد. رشد علم و رشد صنعت و فناوری در داخل کشور، فرصتهای خوبی را برای حل مشکلات به وجود آورده است. مسئله‌ی اساسی‌ای که امروز هدف مسئولان کشور است، «مسئله‌ی اشتغال» است. دارند تلاش و فعالیت می‌کنند و کار می‌کنند که این معضل را - که از سالها پیش گریبان‌گیر ملت بوده است - به بهترین شکلی در مدت زمان متناسب خودش حل کنند. از جمله‌ی شاخصها، مسئله‌ی «مبارزه‌ی با فساد» است؛ فساد اداری و مالی، جزو بدترین عوارض است. این، از همان مواردی است که مراکز بین‌المللی تأیید کرده‌اند که در این یک سال و نیم اخیر، رتبه‌ی کشور در مبارزه‌ی با فساد بالا آمده است و در این زمینه پیشرفتهایی وجود داشته است. البته ما به این قانع نیستیم. بایستی فساد اداری و مالی و خیانت در امانتهای ملی در کشور ریشه‌کن شود. این به سرمایه‌گذاریهای سالم ربطی ندارد؛ ما به سرمایه‌داران کشور - کسانی که می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند - توصیه می‌کنیم که وارد میدان سرمایه‌گذاری بشوند و طبق قانون کار کنند. بعضی این دو تا را با هم اشتباه می‌کنند. ما با فساد مخالفیم، با سوءاستفاده مخالفیم، با خیانت در امانت - که عمده هم از مسئولان و مأموران بخشهای گوناگون دولتی سر می‌زند - مخالفیم و معتقدیم باید مبارزه بشود. این مبارزه بحمداللَّه جدّی است و شروع شده است، و باید توسعه پیدا کند و همه‌گیر شود. در عرصه‌ی سیاسی کشور هم امروز وحدت و یکپارچگی مردم از همیشه بیشتر محسوس است. عده‌ای شعار می‌دادند؛ شعارهایی که فقط برای جدا کردن مردم از یکدیگر خوب بود؛ به این هم قانع نبودند، شعار حاکمیت دوگانه می‌دادند؛ یعنی در خود حاکمیت و مدیریت کشور دودستگی به وجود آید و به جان هم بیفتند؛ این را صریحاً شعار می‌دادند و خجالت هم نمی‌کشیدند. اینها بحمداللَّه منزوی شده‌اند. امروز یکپارچگی و همدلی در مدیریت کشور، یک نعمت بزرگی است. مردم، دلهایشان به هم نزدیک است و اتحاد بین مردم و دولت هم خوب است. البته تبلیغاتی انجام می‌گیرد. چندی پیش رئیس جمهور محترم از مطبوعات گله کرد که بدگویی می‌کنند، بددهنی می‌کنند، لجن‌پراکنی می‌کنند؛ و بعضی از مطبوعات اعتراض کردند. من معمولاً مطبوعات را می‌بینم؛ من حق را به رئیس جمهور دادم. من معتقدم - نمی‌گویم همه‌ی مطبوعات - بعضی از مطبوعات نه اینکه انتقاد می‌کنند - انتقاد ایرادی ندارد -

بی‌انصافی می‌کنند؛ از روشهای تبلیغاتی و رایج دنیا استفاده می‌کند تا آن کاری را که در دولت به نفع مردم انجام گرفته، زیر سؤال ببرند یا نادیده بینگارند، و اگر عیبی هست - ولو کوچک هم باشد - آن عیب را بزرگ کنند. این را انسان در بسیاری از مطبوعات می‌بینـد. ایرادی نـدارد. این هست، امـا ملت مـا آگاه و هوشیارند. من از سالها قبل هشدار دادم و برای مردم نقشی را که دستهای بیگانه در مدیریت فرهنگی کشور و رسانه‌ها و تبلیغات کشور به کار می‌گیرنـد، تبیین کردم. بعضیها انکار کردنـد؛ اما بالاخره همه تصدیق کردند. دشمنان ما بیکار ننشسته‌اند: از مطبوعات استفاده می‌کنند، از تبلیغات استفاده می‌کنند و از روشهای گوناگون تبلیغی استفاده می‌کننـد تا آن ارزشـهایی را که ملت به آنها پایبنـد است و آنها از آن ارزشـها خوششان نمی‌آید، در چشم مردم بشکنند. تلاششان را می‌کنند. ما هم در عمل نشان دادیم که مطبوعات آزادند؛ این عملکردهایی که از نظر ما بسیار منفی است، وجود دارد؛ امـا مطبوعات آزادانه دارنـد همان کارها را می‌کننـد. این، خود رد عملیِ کسانی است که معتقدنـد آزادی بیان نیست؛ نخیر، آزادی بیان، نشانه‌اش همین مطبوعاتی است که علیه دولت، علیه نظام و علیه سیاستهای کلی، آزادانه هر چه می‌خواهنـد می‌نویسـند؛ کسی هم متعرض آنهـا نمی‌شود. البته مردم هم به اینهـا خیلی اعتنـایی نمی‌کننـد. این، فضـل الهی است. بحمـداللَّه پایگاه سیاسی کشور و منزلت اجتمـاعی ملت ایران در جهـان افزایش پیـدا کرده است. قبلهـا دشـمنان مـا خیـال می‌کردنـد زمینه را فراهم کرده‌انـد یا فراهم خواهنـد کرد و با یک حرکت دست می‌تواننـد کشور را از این رو به آن رو کننـد. امریکاییها این حرف را گفتنـد. چند سال قبل از این، عده‌ای از سیاسیون امریکایی به طور محرمانه و مخفیانه - ما مطلع نشدیم، بعد که برگشتند مطلع شدیم - به ایران آمده بودند و با بعضـی از محافل نامساعد با نظام نشست و برخاست کرده بودند؛ وقتی رفتند گفتند در ایران کسانی هستند که منتظر یک اشاره‌ی ما هستند تا علیه نظام شـلیک کننـد. امروز حقیقت برای آنها روشن شـده است. نه فقط نمی‌تواننـد سـلطه پیـدا کنند، حتّی لطمه هم نمی‌توانند بزنند. ملت بیدار و متحد است. ما دلهایمان به هم نزدیک است. ملت به مسؤولان خود اعتماد دارد؛ می‌داند که آنان آنچه می‌کننـد و آنچه می‌گوینـد، برای شـخص، برای قدرت و برای زر و زور نیست. با نگاه باز نیازها و مصالح کشور مشاهده می‌شود و مردم هم تشـخیص می‌دهنـد. امروز بحمـداللَّه موقعیت مـا، موقعیت مسـتحکمی است؛ بعکس موقعیت دشـمنان و مخالفـان ما متزلزل است. من دیروز و پریروز هم گفتم: امریکـای امروز، امریکـای ده سـال و پـانزده سال قبل نیست؛ رژیم صـهیونیست امروز هم، رژیم صهیونیست چنـد سال قبل نیست. این رژیم بشـدت تودهنی خورد. البته اینها از مخالفتها و خصومت و دشـمنی‌شان دست برنخواهند داشت. ایرادی نـدارد. این مکر الهی هم علیه خود آنهـاست تـا در دنیـا بیشتر نشان داده بشود که قـدرت ابرقـدرتها چقـدر ظاهری و پوشـالی است. امروز وضع سـیاست در دنیـا هم تغییر پیـدا کرده است. دولتهـایی در منـاطقی بر سر کـار می‌آینـد که امریکا آنجا را حیات خلوت خود به حساب می‌آورده است؛ دولتهایی سر کار می‌آینـد که با امریکا مخالفند. هر چه هم رژیم ایالات متحده تلاش می‌کنـد که اینها سر کار نیاینـد، نمی‌تواند. این نشان‌دهنده‌ی این است که در وضع سـیاست جهان هم تحول ایجاد شده است. ملت عزیز ما! مردم عزیز گرمسار! خدای متعال وعده‌ی قطعی کرده است که: «انّ الّذین قالوا ربّنا اللَّه ثمّ اسـتقاموا تتنزّل علیهم الملائکهٔ الّا تخـافوا و لاتحزنوا»؛ اسـتقامت در راه درست نتیجه‌اش این است که خـدای متعال انـدوه و ترس را از یک انسان و یک جامعه سـلب می‌کنـد و موفقیت را نصـیب آنها می‌کنـد. ما راهی که انتخاب کردیم، راه خداست. راه خدا فقط به معنای عبادت کردن و در کنج نشسـتن نیست؛ راه خـدا یعنی به سـعادت رسانـدن جامعه‌ی انسانی. ملت ما این راه را انتخاب کرد؛ یعنی راه عدالت، راه انصاف، راه عبـودیت الهی، راه برابری انسانهـا، راه برادری انسانهـا بـا یکـدیگر و راه اخلاـق نیکو و پسـندیده و فضـیلتهای انسـانی؛ و در این راه پافشـاری هـم کرده است؛ بـا سـختیهایی که در این راه هست، مقـابله کرده و از آنهـا نهراسـیده است. ان‌شـاءاللَّه میوه‌هـای شـیرین و دلنشین این ایستادگی را خدای متعال به او خواهد چشاند. مسؤولان گوناگون کشوری نسبت به مسائل این استان هم بسیار حساسند. این مطالبی که امام جمعه‌ی محترم در بیاناتشان ایراد کردنـد، تماماً چیزهایی است که در گزارشـهای قبل از سـفر به بنـده ارائه شـده بود و مسؤولان دولتی درصدد انجام همین مسائل هستند؛ تصمیم‌های خوبی هم گرفته شده است. البته در سفرهای ما بَنا بر این نیست

که کارها و مسئولیتهایی را که دولت بر عهده دارد، ما هم اینها را به طور مضاعف بر مسئولان تحمیل کنیم. اینها کارهایی است که در برنامه‌های دولت هست. ما توصیه می‌کنیم ان‌شاءاللّه تسریع و تسهیل بشود؛ نقاطی که از چشمها دور مانده است، مورد توجه قرار بگیرد و همه‌ی مسئولان - چه مسئولان استان، مسئولان شهرستان، نمایندگان مجلس و مدیریتهای بالا که در تهران هستند - به طور هماهنگ بر روی این نقاط متمرکز بشوند و یکی پس از دیگری این مشکلات را حل کنند و این گره‌ها را باز کنند. امیدواریم خداوند متعال برکات مادی و معنوی را بر شما مردم عزیز نازل بفرماید. پروردگارا! مردم عزیز گرمسار را، این زن و مرد و پیر و جوانِ پُرشور و مؤمن را مشمول الطاف ویژه‌ی خود قرار بده. پروردگارا! جوانها را به راه راست و راه رشد و استقامت هدایت بفرما. پروردگارا! روزبه‌روز بر زیباییها و بهبودیهای زندگی این مردم خوب و مؤمن بیفزا. پروردگارا! مسئولان محترم را در خدمت به این مردم، روزبه‌روز موفقتر بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران سازمان حج و زیارت

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران سازمان حج و زیارت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به مجموعه‌ی خدمتگزاران مفتخر و کارگزاران موفق مراسم عظیم حج خوش‌آمد عرض می‌کنیم. حقیقتاً خدمت در این میدان در هر رده‌ای، موجب افتخار انسان است. نیتها را در کار حج و کارگزاری حج، باید خیلی فراتر از مقاصد معمولی و کوچکی برد که ما انسانها دچار آنها هستیم. علت هم این است که افق در امر حج، بسیار بالاست. «حج» یک فریضه‌ی پُرظرفیتی است که اگر درست عمل شود و آنچنان که شارع مقدس خواسته است در هر دوره و زمانی، متناسب با آن زمان به شکل شایسته‌ای انجام بگیرد، تأثیرات آن علاوه بر تأثیرات فردی و ملی، تأثیرات بین‌المللی خواهد بود. ما دیگر کدام واجب را داریم که این‌طور باشد. این عمل و فریضه، هم دل و روح و باطن خود انسانِ حج‌گزار را تصفیه می‌کند، نورانی می‌کند و به خدا نزدیک می‌کند؛ با استغفار و با تضرع و مناجات الهی آشنا و معنوی می‌کند؛ هم بر روی مسائل یک ملت اثر می‌گذارد؛ چون بخشی از مردم یک ملت وقتی در یک جهت خاصی، در یک سفری و با یک هدفی رفتند و برگشتند، همگرایی آنها قهراً بیشتر می‌شود و سطح معنویت و اخلاق ملی بالا می‌رود. و هم علاوه‌ی بر اینها بین‌المللی است؛ چون ملتها با اشتراکاتی که دارند، فارقها و تفاوتهایی هم با هم دارند که آنها را از هم جدا می‌کند و احیاناً انگیزه‌های خصمانه‌ای نسبت به یکدیگر در آنها به وجود می‌آورد. «حج» موجب می‌شود که این فارقها کمرنگ شود و آن جهات اشتراک و اتحاد بین ملتهای گوناگون برقرار گردد. بنابراین ما هیچ واجبی را با این ابعاد گسترده و عظیم نداریم. علت این هم که به ما گفته‌اند این عملیات را با هم انجام بدهید، در یک «فی ایّام معدودات»، «فی ایّام معلومات» در یک وقت معینی باید انجام بدهید، همه در این موعد و در این میقات باید جمع بشوند، به نظر می‌رسد همین باشد که خواسته‌اند این آثار، ابعاد بین‌المللی پیدا کند. والّا می‌گفتند هر کسی در طول سال، هر وقت خواست بیاید همین عملیات را انجام بدهد. این را نگفته‌اند؛ مثل عمره؛ در عمره هر کسی هر وقتی خواست، می‌رود انجام می‌دهد، عمل مستحبی است؛ اما حج این‌طور نیست. حج باید در یک وقت معینی باشد؛ می‌خواهد همه آنجا جمع شوند. برای چه جمع بشوند؟ جمع بشوند که با هم دعوا کنند؟ «لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحجّ»؛ پس جمع شدن برای دعوا کردن نیست، برای احساس بیگانگی از هم نیست؛ پس برای چیست؟ برای همین احساس اتحاد و یگانگی است؛ این احساس را در خود و طرف مقابل به وجود آوردن است. حقیقتاً دنیا و آخرت در قضیه‌ی حج گنجانده شده است؛ این ظرف بسیار وسیع و پُراستعداد و پُرظرفیتی است که از این می‌شود استفاده کرد. اگر من و شما - هر کدام - در یک بخشی، در یک رده‌ای تلاش کنیم که این ظرفیت شناخته شود و از آن استفاده بشود، آن وقت اجر و پاداش خواهد داشت. لذا این عمل، بسیار عمل مهمی است و کارگزار آن هم حقیقتاً باید احساس افتخار کند. آنچه که در حج باید مورد توجه باشد - بارها هم گفته شده است؛ هم ما عرض کردیم، هم دیگران گفته‌اند - آن همین است که: حج به معنای حقیقی خود نزدیک بشود. البته این

یک لوازمی نیاز دارد. یکی از لوازمش همین «آمادگی قبلی» است. آدمی را بدون آمادگی قبلی ببرند در حج رها کنند، یقیناً استفاده‌ی صحیحی نخواهد کرد؛ بنابراین باید از قبل او را آماده کنند. این یک وظیفه است. یکی از کارهای سازمان حج و بعثه‌ی مربوط به این کار، باید این باشد: مردمی را که می‌خواهند مسافر حج بشوند، از پیش در اینها ظرفیت و آمادگی به وجود بیاورند. البته حالا ـ هم هست، اما این باید بیشتر شود؛ با تهیه‌ی کتاب، با برنامه‌ریزیهای گوناگون، با آموزش و بیان مسائلی که احتیاج دارند بدانند - چه مسائل فقهی، چه مسائل اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و معنوی و عبادی و عرفانی و ... . بنابراین یکی از کارها، ایجاد آمادگی در مسافر حج است. یک مطلب دیگر این است که: «حج و فضای آن را از انگیزه‌های دنیایی و مادی - تا آن جایی که ممکن است - تخلیه کنند.» این خیلی مهم است؛ چون یکی از شاخصهایی که در حج در نظر گرفته شده است، این است. می‌گویند در حج شما حق ندارید بوی خوش استعمال کنید، اگر از جایی گذشتید که بوی ناخوشی هست، حق ندارید بینی‌تان را بگیرید. البته اینها خیلی معنا دارد. حج جایی است که باید هر چه ممکن است انسان از انگیزه‌های دنیوی و مادی جدا و دور بشود. البته ما نمی‌خواهیم سفارش کنیم که به حجاج آنجا گرسنگی بدهید یا جای بد بدهید، نه؛ پذیرایی از حجاج و مسکن و غذا و تأمین آسایش جسمانی‌شان که بتوانند به مسائل معنوی بپردازند، خود این یکی از کارهای مهم است؛ این را ما نفی نمی‌کنیم. اما این انگیزه‌های مادی را تا آنجایی که ممکن است، باید از دلها خارج کرد؛ این انگیزه‌ی بازارگردی و سوغات‌خَری و اینها را باید کم کرد؛ نگاه به حج به صورت یک سفر گردشی یا خدای نکرده با یک اهداف دیگر، که دیگر آنها قابل ذکر هم نیست. ولی این نفس و هوای انسان، انسان را به خیلی جاها می‌کشاند. باید اینها را مراقبت و جلوگیری کرد. این انگیزه‌های مادی باید در حج - چه در حاجی، چه در همراه، چه در کارگزار - دور شود؛ این هم یک نقطه است که اگر بخواهیم از آن ظرفیت عظیم استفاده کنیم، یکی از شرایطش این است. یکی دیگر از شرایط، همین «مسئله‌ی اتحاد مسلمین» است. حج باید آئینه‌ی اتحاد باشد، نه آئینه‌ی اختلاف. اگر قرار باشد ما همه یک‌جا جمع بشویم تا در آنجا یکی به یکی بگوید تو بدی، آن دیگری بگوید تو بدتری؛ این چه جمع شدنی است! اگر اختلافی هم وجود دارد، جای بروزش آنجایی نیست که خدای متعال فرموده است: جمع بشوید تا «لیشهدوا منافع لهم» که منافع خودشان را در آنجا به دست بیاورند. بعضیها - حالا نگاه خوش‌بینانه همین است که بگوییم کج‌سلیقگی است، والّا اگر به چشم بدبینانه نگاه کنیم، حرفهای دیگر هم می‌شود زد - حج را جایی قرار می‌دهند برای دندان نشان دادن و لج کردن و چهره در هم کردن نسبت به اختلافات فرقه‌ای و طائفی؛ شیعه و سنی را آنجا مقابل هم قرار دادن. چقدر باید به ما بگویند تا باور کنیم که امروز بیش از گذشته اختلافات شیعه و سنی یکی از محورهای اساسی است که دشمنان اسلام دارند رویش سرمایه‌گذاری می‌کنند. حاضرند پولهای کلان خرج کنند که شیعه را علیه سنی و سنی را علیه شیعه تحریک کنند. یک عده بی‌عقلهایی هم هستند که بدون اینکه از این پولهای کلان هم بگیرند، برای استکبار همین هدف را مفت و مجانی تأمین می‌کنند. خوب چرا؟ این خطایی است که معلوم نیست خدای متعال از آن بگذرد. خدای متعال همه‌ی مسلمانها را در یک مرکز واحدی جمع کند که واضح‌ترین منافع آن، احساس اجتماع، احساس اتحاد و احساس یگانگی است؛ آن وقت در این مجمعی که برای احساس بیگانگی به وجود آمده، ما بنا کنیم در این گوشه و آن گوشه، به سر و کله‌ی هم زدن و اختلاف را تشدید کردن! این لج کردن با خدا نیست؟! ما - نه فقط تحلیلاً ـ از روی اطلاع عرض می‌کنم - می‌دانیم که در خودِ آن مراکز، دستهای استعمار کسانی را گماشته‌اند تا اینکه این اختلافات را تشدید کنند؛ یعنی آنجا افراد مأموری هستند که اصلاً مأموریتشان همین است که یک بهانه‌ی کوچکی از یک شیعه‌ای پیدا کنند، جنجال راه بیندازند، تکفیر کنند، فحش بدهند، اهانت کنند و دعوا راه بیندازند. اگر هم خبر نداشتیم، تحلیل هم این را نشان می‌داد؛ دلیلی نداشت که دشمنان وحدت اسلامی از این فرصت و امکان عظیم حج برای این مقصود استفاده نکنند؛ خبر هم داریم که چرا، افرادی را هم برای این کار اجیر می‌کنند. مراقب باشید در این دام نیفتید. ایرانی چه شیعه‌اش و چه سنی‌اش، مراقب باشد در این دام نیفتد. ما البته به برادران خودمان در سعودی و در جاهای دیگر هم نصیحت و توصیه می‌کنیم که نگذارند؛ مانع

بشوند از نفوذ آن دستهای اختلاف‌افکنی که در آنجاها این اختلافات را تشدید می‌کنند و به رخ یکدیگر می‌کشند. این مسئله‌ی بسیار مهمی است. یک مسئله هم مسئله‌ی «برائت» است. قضیه‌ی برائت از کفار و مشرکین بسیار مهم است. باید همه‌ی ملتهای مسلمان در این کار پیشقدم باشند. به نظر ما خود عربستانیها باید در این قضیه پیشقدم شوند. آن کسانی که میزبان حجند، آنها این کار را باید بکنند. بیش از آنکه میهمانان ایرانی یا میهمانان سایر کشورها درصدد این کار باشند، این تکلیف آنهاست. شکی نیست که استکبار جهانی با دنیای اسلام بد است. این بد بودن، فقط هم بغض نیست؛ بلکه ابراز بعض و دشمنی کردن است؛ نه اینکه دشمنند و نشسته‌اند کنار تماشا می‌کنند؛ نه، دشمنی هم می‌کنند. قصدشان این است که دنیای اسلام را به‌کلی از حقیقت اسلام خالی کنند؛ این دیگر حرفی نیست که احتیاج به اثبات و استدلال داشته باشد. این را همه‌ی مسلمانهایی که چشمشان باز است، مشاهده می‌کنند. اینها دشمن مسلمانهایند. مایلند اسلام نباشد تا بتوانند بر این ملتها سلطه پیدا کنند؛ اسلام نباشد تا بتوانند بر منابع آنها تسلط پیدا کنند؛ تا بتوانند فرهنگ خودشان را در آنجا رایج کنند، آنها را به بخشِ درجه‌ی دو از ملتهای خودشان تبدیل کنند؛ بخش درجه‌ی دو و پایین از ملتهای خودشان. وقتی یک ملتی، فرهنگ یک ملت دیگر را قبول کرد، همین می‌شود؛ می‌شود جزوی از آن ملت، منتها مثل بچه‌ی ناتنی، مثل جماعتِ درجه‌ی پست‌تر. هم بر طبق میل آنها رفتار می‌کند، هم مثل خود آن ملت از طرف آن ملت، تحویل گرفته نمی‌شود. اشتباهِ این کسانی که سعی کردند رفتار فرنگیها را در همه‌ی امورشان تقلید کنند، اینجا بود. نفهمیدند که با تقلید رفتار یک قوم و یک ملت و یک فرهنگ، مثل آنها و جزو آنها نمی‌شوند؛ بلکه تابع آنها و درجه‌ی دو آنها می‌شوند. استکبار نسبت به دنیای اسلام همیشه این را خواسته است. مانع عمده اسلام است. با اسلام بدند به این دلائل؛ و دشمنی می‌کنند با اسلام؛ اینکه دیگر جای تردید نیست. این دشمنی در شکلهای استکباری، صهیونیستی، خشن، خونین، بی‌رحمانه و سبعانه هم هست. خوب، آیا جا ندارد مسلمانها نسبت به این رفتار، موضع خودشان را ابراز کنند؟! ما که نمی‌خواهیم از مکه لشگر راه بیندازیم برویم به سمت یک کشوری، آنجا بجنگیم؛ می‌خواهیم اعلام موضع کنیم. مسلمانها بگویند که موضعشان در مقابل این غزو استکباری و صهیونیستی چیست. جایش کجاست اگر بخواهند اعلام موضع کنند غیر از مکه؛ غیر از این مجامع عظیم و میقات عظیم امت اسلام. جایش همانجاست. همه باید بکنند؛ همه‌ی ملتها و همه‌ی رؤسای کشورها، اگر به این حقیقت توجه کنند و وجدان بیداری وجود داشته باشد. اگر آنها نمی‌کنند، ما می‌کنیم. ما کار خودمان را تعطیل نمی‌کنیم به خاطر اینکه دیگران به این وظیفه عمل نمی‌کنند؛ این بسیار مهم است. فقط هم اعلام موضع است؛ این، بیان موضع یک کشور است؛ آن هم با استدلال و منطق. سعی بشود این حقیقت به ملتهای مسلمان تفهیم بشود. در این ارتباطاتی که وجود دارد، این معنا روشن بشود که ما هدفمان از این اعلام برائت چیست و معنای این اعلام برائت چیست؟ اینها تدوین بشود، نوشته بشود، با لغت متناسب و قابل فهم بیان بشود و در اختیار حجاج کشورهای اسلامی گذاشته بشود. امروز در دنیا شوق به اسلام ناب روزبه‌روز بیشتر می‌شود. از اول انقلاب تا به حال، روزبه‌روز این شوق بیشتر شده است و کمتر نشده است. خیال می‌کردند که انقلاب مثل شعله‌ای بود که بلند شد و بعد هم نشست، تمام شد؛ یک عده آدمهای سطحی و ظاهرنگر این‌طور خیال می‌کردند. شنیدید که در این چند سال گذشته چه تعبیراتی در این زمینه‌ها بود: انقلاب تمام شد، انقلاب فراموش شد، موزه‌ای شد. نمی‌فهمیدند که آن شعله وقتی که شما نگاه می‌کنید می‌بینید فرو نشسته است، تازه نوبت آن آتش‌گیره‌های سنگین و ماندگاری است که با آن شعله روشن شده و آنها در طول زمان، خاموش شدنی نیست. امروز در دنیای اسلام نفرت از استکبار، نفرت از امریکا بالخصوص و نفرت از صهیونیستها و رفتارهای آنها روزبه‌روز بیشتر شده است. فقط نفرت هم نیست، احساس میل به اقدام در مسلمانها زیاد شده است. لذا شما در فلسطین این قضایا را مشاهده می‌کنید. البته فلسطین، همان فلسطین پنجاه سال پیش است که آن راگرفتند و تصرف کردند؛ ببینید حالا به چه مجموعه‌ی نیرومند و قوی‌ای تبدیل شد که امریکا و صهیونیستها با همدیگر نمی‌توانند علاج کنند؛ در حالی که آن ملت هیچ چیز هم ندارند و تحت محاصره‌ی شدید هستند. این همه دارند روی فلسطین فشار می‌آورند. روزانه دارند کشتار می‌کنند و فاجعه‌آفرینی و جنایت

می کننـد؛ امـا از عهـده‌ی آنها بر نمی‌آینـد. یک نمونه‌ی بارزش همین حادثه‌ی عجیب و معجزه‌آسای لبنان بود. آنها خیال می کردند لبنان ضـعیف‌ترین حلقه‌ی کشورهای دنیای اسلام است؛ اما معلوم شد که یکی از قویترین حلقه‌هاست؛ دیدید لبنانیها چه کردند، چه کرد حزب‌اللَّه! عراق جـور دیگری و افغانسـتان هم یـک جور دیگر. در تمـام این منطقه، مسـلمانها، جوانهـای مسـلمان و انگیزه‌هـای اسـلامی رو به رونق بیشـتر است. حالا- که این هست، بایـد مسـلمانها تشویق بشونـد به اینکه این اعلاـم موضع را - که برائت است - روزبه‌روز بیشتر کننـد. به هر حـال، امیـدواریم این برنامه‌هایی که ذکر کردنـد - هم جناب آقای ری‌شـهری و هم مـدیر محترم اشاره کردنـد؛ این برنامه‌هایی که نشان می‌دهد به تصـحیح و تکمیل برنامه‌هایی که در حج همیشه بوده است - ان‌شاءاللَّه با بهترین وجهی انجـام بگیرد. هم نگـاه به سازمـان و کیفیت کارهـای سازمانـدهی‌ای که هست، هم نوعِ وظـایف و کارهـایی که بایـد انجـام بگیرد. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز بایستی با نگاه نو و احساس مسئولیت، این مجموعه‌ی حـج را - هر دو بخش را - تعالی و تکامل بخشـید و بهتر از گذشـته کرد. ان‌شاءاللَّه همه‌ی این خدمات منظور نظر حضـرت بقیةاللَّه(ارواحنافداه) باشد و ارواح طیبه‌ی شـهدا و روح مطهر امام بزرگوارمان از آن راضی و خشنود باشند. و السّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی در دانشکده‌ی افسری دانشگاه امام حسین(ع)

بیانـات رهبر معظم انقلاـب اسـلامی در مراسم تحلیف و اعطـای سردوشـی در دانشـکده‌ی افسـری دانشـگاه امام حسـین(ع) بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم تبریک عرض می‌کنم هم طلیعه‌ی هفته‌ی مبارک بسیج را به همه‌ی بسیجیان و ملت ایران؛ و هم سـرآغاز پاسـداری شما جوانان عزیز را که امروز رسماً به کسوت مقدس سپاهیگری و خدمت در راه پاسداری انقلاب اسلامی ملبس شدید؛ و همچنین بـه سپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی بـه خـاطر فراهم آوردن این تشـکیلات، تبریـک عرض می‌کنم. مسـئله‌ی کسـوتِ سـپاهیگری و نظامیگری - که ما آن را یک امر مقدس به حساب می‌آوریم - در منطق اسـلامی، به کلی با آنچه که در منطق مادی امروز و دیروز دنیـا وجـود داشـته اسـت، متفـاوت اسـت. در منطـق قدرتمنـدان مـادی، نظـامی و نظـامیگری وسـیله‌ای اسـت برای اطفـاء شـعله‌های قـدرت‌طلبی خود آنها؛ که این شـعله اطفاء نمی‌شود و روزبه‌روز هم در دل دنیاطلبان و قدرت‌طلبان و دنیاپرسـتان مشـتعل‌تر می‌شود. در طول تاریـخ، فجـایعی که به وسـیله‌ی قدرتمنـدان و صاحبانِ زر و زور به وجود آمـده است، غالباً متکی به همان وسـیله و ابزاری بوده است که تلقی و برداشت آنها از نظامیگری در اختیار آنها قرار می‌داده است. منطق اسلام به کلی با این منطق متفاوت است. در اسـلام مسـلح شدن، برای دفاع از حقوق ملتها و ضعفا و عدالت، و برای اقامه‌ی حق و عدل به عنوان یک ارزش، به همه توصیه شده است. همه‌ی آحاد امت اسـلامی موظفند که خود را برای دفاع از حق و حقیقت، برای دفاع از حقوق خود در مقابل متجاوزان، برای اسـتقرار امنیت و برای حفـظ عزت خود آمـاده کننـد. منتهـا در مجموعه‌ی همه‌ی آحـاد ملت براسـاس تقسـیم وظـایف، یک عـده از انسانهای مصـمم و صاحبان عزم و اراده، مانند پیشقراولان ملت به عنوان حصن و حصار امن و امنیت ملی، این لباس مقدس را بر تن می‌کنند. نظامیگری، سپاهیگری و مسـلح بودن در اسلام به این معناست. جوانی که با این عزم وارد این میدان پُرشرافت و پُرکرامت می‌شود، از لحظه‌ی اول در میـدان عبـادت وارد شـده است. شـما جوانان عزیز امروز خود را آماده می‌کنیـد تا اینکه مجموعه‌ی شـما یک حصن امنی برای ملت و کشور و ارزشـهای این ملت بزرگ باشد. سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی این امتیاز را دارد که ولادت آن از آغاز براساس ارزشـهای اسـلام بود. تـداوم این نهاد مقدس، محتاج انسانهایی است که بتوانند در شـرایطی که اوضاع و احوالِ آغاز انقلاب و دفاع مقـدس هم بر کشور حاکم نیست، خود را با همان ارزشـها و هدفهای عالی تربیت کنند و آماده نگه‌دارند. شـما جوانان عزیز ادامه‌دهندگانِ راهِ آن شخصـیتهایی هستید که با جهاد آنها، با ایستادگی و مقاومت آنها و با روح ابتکار آنها، کشور از یکی از مهمترین گـذرگاههای تـاریخی خود به سـلامت گـذشت. خود را هم از لحاظ فکری، هم از لحاظ جسـمانی و هم از لحاظ آموزش مجهز کنید و ارتباط خود را با خدای متعال تقویت کنید. دلهای جوان و نورانی شـما آماده‌ی ارتباط با خداست. این ارتباط

در سخت‌ترین میدانها به شما نیرو می‌دهد. توکل به خدا، اعتماد به خدا و احساس رابطه‌ی با خداوند متعال، در انسان عزت می‌آفریند، به او اعتماد به نفس می‌دهد و به او شجاعت می‌بخشد. و یک ملت برای گذر کردن از گردنه‌های دشوار به اینها نیازمند است. خودتان را از همه‌ی جهات آماده کنید. بگذارید این ملت با احساس وجود جوانان باارزشی در نیروهای مسلح، طعم امنیت و آسایش روانی را همچنان بچشد و احساس کند که به اذن پروردگار، حصن حصینی ضامن امنیت اوست. دشمنان با مشاهده‌ی آمادگی نیروهای مسلح، نگاهشان به کشور و ملت، نگاه دیگری می‌شود. خیلی از طمعها به خاطر گمانه‌ی ضعف در ملتهاست. ملتها باید احساس ضعف نکنند. شما مظهر قدرت، عزم و اراده‌ی ملت ایرانید. از خداوند متعال مسئلت می‌کنم که شما را موفق کند؛ توفیقات الهی همچنان شامل حال سپاه پاسداران انقلاب اسلامی باشد و شما بتوانید همیشه در همه‌ی دورانها – چه در دورانی که خطری این کشور را تهدید بکند یا نکند – شاخصی برای امنیت، آسایش ملت ایران و حفاظت از ارزشهای انقلاب اسلامی باشید. روح مبارک شهیدان و روح مطهر امام شهیدان از شما شاد باد و دعای حضرت بقیةاللّه الاعظم شامل حال شما باشد. و السّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز از قشرهای مختلف – که از مناطق گوناگون تشریف آوردید – صمیمانه خیرمقدم عرض می‌کنم و امیدوارم خداوند متعال این احساسات را که از دلهای پاک شما بر می‌خیزد، مثل همیشه منشأ برکات فراوانی در جامعه قرار بدهد و رحمت خود را بر این نیتهای صادق و دلهای پاک نازل بفرماید. مسئله‌ی حضور ملت ایران در صحنه‌های مختلف اداره‌ی کشور، یک پدیده‌ی بسیار برجسته و ممتاز است. خطاست اگر خیال کنیم که حضور ملت ایران، فقط در صحنه‌ی انتخابات نمایان و نشان‌دار است. بله، انتخابات در نظام جمهوری اسلامی همیشه در طول این بیست و هفت سال، یک مقطع درخشان برای ملت بوده است و نشان‌دهنده‌ی عمق اعتقاد این ملت و این نظام به دخالت مردم در سرنوشت خود محسوب شده است؛ ولی عمق، برکات، گستره و آثار حضور ملت ایران بیش از اینهاست. امروز اگر در صحنه‌ی داخلی و پیشرفتهای گوناگون علمی و فنی و اجتماعی و اقتصادی‌ای که در کشور مشاهده می‌شود و همچنین در صحنه‌ی بین‌المللی، عزت ملت ایران و برجستگی و شاخص شدن سیاستهای این ملت در منطقه و سطح جهان یک پدیده‌ی مهمی است و همه‌ی تحلیلگران و چشمهای بینا و کاوشگر را به خود جلب کرده است، همه‌ی اینها محصول حضور مردم در صحنه‌های گوناگون است. همین شعار انرژی هسته‌ای – که مردم ما در هر نقطه‌ی کشور و به هر مناسبتی آن را مطرح می‌کنند و یک خواست ملی را اینطور در صحنه تجسم و عینیت می‌بخشند – نشان‌دهنده‌ی حضور آگاهانه‌ی مردم در صحنه است. حضور مردم در صحنه، معنایش این است که آحاد مردم – پیر و جوان، قشرهای مختلف، مرد و زن در هر نقطه‌ای از کشور – مسائل اساسی کشور را مسائل خودشان بدانند؛ مسائل علمی و پیشرفت علمی و فنی را مسئله‌ی اساسی خودشان به حساب آورند؛ پایبندی کشور و نظام و مسئولان به ارزشهای اساسی انقلاب را به عنوان یک خواست حقیقی خودشان همه‌جا مطرح و مطالبه کنند؛ اینها حضور مردم در صحنه است. حضور مردم در صحنه یعنی بی‌تفاوت نبودن؛ سرنوشت کشور را رها نکردن؛ بی‌رغبت نبودن نسبت به حوادثی که در کشور می‌گذرد؛ این معنای حضور در صحنه است. وقتی یک ملت – پیر و جوانش، بزرگ و کوچکش، قشرهای مختلفش – نسبت به مسائل گوناگون کشور خود دارای انگیزه و فکر است، آن فکر را بر زبان می‌آورد، بر آن پای می‌فشرد و از آن دفاع می‌کند، این ملت، ملت زنده‌ای است و آینده‌ی آن تضمین شده است. مشکل ملت بزرگ ما – قبل از پیروزی انقلاب اسلامی – فقط در این نبود که بیگانگان، مسئولان سیاسی کشور را بدون اطلاع آنها روی کار می‌آوردند و کنار می‌گذاشتند؛ این البته مصیبت بزرگی بود، اما مسئله این بود که مردم از جریانات کشور، پیشرفت کشور، مقایسه‌ی کشور با کشورهای دیگر،

انـدازه‌گیری میزان سـرعت حرکت کشور به سوی اهـداف، بکلی بی‌خبر و بیگانه بودند. اگر کسـی اهل کار بود، برای خودش اهل کار بود؛ دنبال کار خودش بود؛ کار کشور مسئله‌ی آحاد مردم محسوب نمی‌شد. نتیجه هم همان شد که ملاحظه می‌کردید؛ جوانها هم یا در تاریخ می‌خوانند یا از بزرگترها می‌شـنوند؛ بعضـی هم که یادتان هست، و می‌دیدید که کشور به دست عده‌ی معدودی - که خود آنهـا بـازیچه‌ی سیاسـتهای بین‌المللی بودنـد - چگونه اداره می‌شـد. ملت به یک ملت عقب افتاده‌ی در زمینه‌های گوناگون تبدیل شده بود؛ چون مردم کاری به کار کشور و مسائل کلان آن نداشـتند؛ خبر هم از آنها نداشتند که در کشور چه می‌گذرد، چه سیاستی بر کشور حاکم است، چه آینده‌ای در انتظار کشور است، چه کسانی دارند در کشور دخالت می‌کنند؛ مردم به اینها توجهی نداشـتند و کسی هم آنها را وارد میدان معرفت و علم نمی‌کرد. نتیجه هم همان بود که می‌دیدیم: یک عده در رأس کارهای کشور قرار می‌گرفتند که نه به ایمان مردم، نه به دنیای مردم و نه به آخرت آنان هیچ دلبستگی نداشتند. دلبستگی آنها به زندگی شخصی خودشان و به خاطر حفظ زنـدگی شخصـی، به بند و بست با اربابهای خارجی منحصـر می‌شد؛ این وضع زندگی ملت ما در پیش از انقلاب بود. انقلاب صـفحه را برگردانـد؛ مردم شدنـد صاحب کشور، صاحب اختیار کشور و تصـمیم‌گیر در مسائل کشور. حضور مردم در صـحنه به این معناست. بعضـی نگوینـد که مردم را فقط برای انتخابات می‌خواهنـد؛ نه، انتخابات یک نشانه است. انتخابات یـک مقطع از مقاطع حضور مردم است. مطالبه‌ی خواسـتها، مطالبه‌ی هـدفها، دلبسـتگی به این اهـداف، دغـدغه‌ی اینکه چقـدر پیش رفتیم و تا کجا پیش رفتیم و چه خواهیم کرد؛ بامشکلات چگونه دست و پنجه نرم خواهیم کرد؛ امروز این دغدغه‌ها در بین مردم ما عمومیت دارد. مردم نسبت به مسائل خاورمیـانه حساسـند. امروز شـما دربـاره‌ی مسـئله‌ی عراق، دربـاره‌ی مسـئله‌ی لبنـان، درباره‌ی مسئله‌ی مردم مظلوم فلسطین و درباره‌ی مسائل مسلمانان، جوان و پیرتان نسبت به این مسائل حساسید، سؤال دارید، استفهام دارید و انگیزه دارید. دنبال این انگیزه، اقدام است. این، خاصیت حضور مردم در صحنه است و این خدمت بزرگی است که انقلاب اسلامی به کشور ما کرد و این ملت، یک ملت زنـده است. نشانه‌ی زنـده بودن هم پیشـرفت کردن در میدانهای مختلف است. و می‌بینید که ملت ایران در طول مدت انقلاب، در میدان مختلف به سرعت پیشـرفت کرده است. همان ملتی که سـرنوشت خود او را هم دیگران دور هم می‌نشستند و برایش تصمیم‌گیری می‌کردند و ملت ایران حتّی در تعیین رؤسای خود و مدیران کشور دخالتی نداشت؛ همان ملت، امروز به جایی رسیده است که نقش او در مسائل منطقه تعیین کننده است. اینکه دیگر حرف ما نیست. این حرف مستکبران و قدرت‌مـداران دنیـا و صاحبـان امر و نهی در مسائـل جهـانی است که اعـتراف می‌کننـد بـدون حضـور و خواست ایران، مسائـل مهم منطقه‌ی خاورمیانه قابل حل شدن نیست؛ باید نظر ایران را خواست؛ باید نظر ملت ایران را دانست. عملاً هم آنجایی که ملت بر یک چیزی پافشاری می‌کنـد، همه‌ی دسـتگاههای قـدرت جهانی - بر روی هم - نمی‌توانند در مقابل خواست ملت ایران حرف خودشان را پیش ببرند. در همین قضـیه‌ی انرژی هسته‌ای، همه بر این متفق شدند که ایران باید این فناوری و پیشرفت را نداشته باشد؛ اما ملت ایران یکپـارچه بر دارا شـدنِ ایـن حق پافشـاری کردنـد؛ و نـتیجه ایـن شـده اسـت که خـود را به مراحـل بسـیار پیشـرفته‌ی این کـار رسانده‌اند؛ و البته این پایان کار نیست؛ باز هم ان‌شاءاللَّه پیشرفتهای بیشتری خواهند داشت. این را عرض کردیم برای اینکه جوانهای کشور ما - که بحمداللَّه اکثریت ملت ما جوانند - برای آینده‌ی این کشور خودشان را آماده کنند؛ جوانها از هر قشـری - بخصوص قشـرهای تحصـیلکرده - بایـد بداننـد آینده‌ی این کشور متعلق به آنها و دست آنهاست. امروز شـما هستید که فردای این کشور را با دسـتان و اراده‌ی خودتان می‌سازیـد و طراحی می‌کنیـد. اگر ملت بر چیزی مصـمم شـد و پای آن حرف ایسـتاد، هیچ قدرتی در دنیا قادر نیست که بر این اراده‌ی متحـد ملی فائق آیـد. شـرط این موفقیت، اراده و عزم راسخ است؛ شـرط دیگرش اتحاد ملی است؛ که بحمداللَّه مردم ما از آن برخوردارند. البته عده‌ای مایل هسـتند بین مردم اختلاف بیندازند؛ شـعارهای تفرقه‌آمیز می‌دهند؛ می‌خواهند مردم را در مقابل هم قرار بدهنـد؛ اما تاکنون موفق نشده‌انـد؛ و ان‌شاءاللَّه بعـد از این هم موفق نخواهند شد. امروز مسـئله‌ی انتخابات مطرح است. هر انتخابـاتی مهم است. اهمیت انتخابـات از دو نظر است: یکی اصـل حضور مردم است؛ که وقـتی یـک ملت دست به

انتخاب می‌زنـد، وارد صـحنه‌ی انتخاب می‌شود، یعنی زنده است. آن کسـی که برای خود انتخاب می‌کند، زنده بودن خود را اثبات می‌کنـد. انسانی که برای او تصـمیم می‌گیرند، برای او انتخاب می‌کنند و او بیکار و بی‌تأثیر می‌نشـیند و نگاه می‌کند، علامت حیات در او ضـعیف است؛ نمی‌تـوان او را یـک انسـان زنـده یـا یـک ملـت زنـده بـه حسـاب آورد. پس اولیـن اثر انتخابـات این است که نشان‌دهنده‌ی حیات و خودآگاهیِ یک ملت است؛ این را باید ملت ما با اسـتفاده از فرصت انتخاباتهای گوناگون و پی‌درپی، تمرین و اثبات کنـد. همچنان‌که از اول انقلاب تا امروز، ما تقریباً به طور متوسط هر سال یک انتخابات داشتیم که مردم به میدان آمده‌اند و انتخاب کرده‌انـد؛ برگزیده‌انـد؛ تعیین کرده‌اند؛ رأی و عزم خود را در صـحنه‌ی عمل نشان داده‌اند و آن را به کرسـی نشانده‌اند؛ این خیلی مهـم است. اثر بعـدی هم این است که وقتی اراده‌ی مردم در یـک انتخابـاتی وارد میـدان می‌شـود، آن چیزی که بر طبـق نظر اکثریت مردم و خواست و آرمان آنهاست، آن تحقق پیـدا می‌کنـد؛ چه در انتخاب رئیس جمهور، چه در انتخاب نمایندگان مجلس و چه در این دو انتخـابی که دو روز بعـد ان‌شـاءاللَّه برای ملت ایران مطرح است؛ یعنی انتخابات مجلس خبرگان و انتخابات شوراها. من قبلاً هم عرض کرده‌ام، انتخابات مجلس خبرگان یکی از مهمترین انتخاباتهای ماست. مجلس خبرگان باید همیشه آماده باشد؛ و تشـکیل شـده باشـد از انسانهای امین، عاقل، صالح، خیرخواه جامعه، حاضـریراق برای روز مبادا و لحظه‌ی موعودی که ممکن اسـت پیش بیایـد؛ تـا بتواننـد در لحظه‌ی معین کـار بزرگ خود را - که عبـارت است از انتخاب رهبر - انجام بدهنـد. لـذا انتخابات بسیار مهمی است. بایستی این مجلس همیشه آماده به کار بماند؛ حاضـر باشد؛ افراد آن - منتخبان مردم - منتخبانی باشـند که مردم بتوانند به آنهـا اعتمـاد کننـد و به آنهـا دل بدهنـد. گزینشـی را که آنهـا خواهنـد کرد، آن گزینش را مردم بپذیرنـد و مورد قبول مردم قرار بگیرد؛ این خیلی مسـئله‌ی مهمی است. بنـابراین سـطح مجلس خبرگـان، بالاـترین سـطح انتخاب است؛ مردم بایستی افراد شایسـته را بشناسـند و انتخـاب کننـد. چنـانچه افرادی را نمی‌شناسـند، از راهنماییِ انسانهای مؤمن و مطمئنی اسـتفاده کننـد که معرفی آنها برای انسان حجت شـرعی باشد؛ دنبال حجت شـرعی باشـید. دنبال این باشید که اگر خدای متعال پرسید زید را چرا برای مجلس خبرگان انتخاب کردیـد، شـما بگوییـد این زیـد را فلان کسانی که می‌دانستیم مردمِ وارد و مطمئن و امینی هسـتند، معرفی کرده بودند؛ پیش خـدا حجت داشـته باشـید. به هر معرفی‌ای نمی‌شود دل بست و اعتمـاد کرد. معرفی انسانهای مورد اطمینان؛ معرفی کسانی که انسان بداند که اینها نیتشان خدایی است؛ برای دنیا و برای گِروکشـیهای سیاسی و جنجال و هیاهو وارد میدان نشده‌اند؛ بلکه به عنوان ادای وظیفـه معرفی کرده‌انـد؛ انسـان از حرف آنهـا اطمینـان پیـدا می‌کنـد و افرادی را بـا معرفی آنهـا بـه عنـوان خـبره به مجلس خبرگـان می‌فرسـتد. مسـئله‌ی شوراها هم همین‌طور است. نوع منتخبان شوراهای اسلامی شهر و روستا با نوع منتخبان مجلس خبرگان متفاوت است؛ اما وظیفه‌ی اینها هم یک وظیفه‌ی بسـیار مهمی است. کسانی بایـد در شورای شـهر مشـغول خـدمت شونـد که افرادی کاری، فعال، صادق و به فکر خدمت به مردم باشـند؛ به فکر خودشان، به فکر دنیای خودشان و به فکر جمع و جور کردن امور دنیوی برای خودشان نباشـند و بخواهند برای مردم کار و تلاش کنند. اگر انجمنهای شـهر و روسـتا، شوراهای شـهر و روسـتا - که مورد انتخاب مردم هسـتند - انسانهای صالحی باشـند، بسـیاری از مشکلات شهری و زندگی مردم حل خواهد شد. حضور در انتخابات بسیار مهم است. دشـمنان شـما ملت، سـعیشان این است که حضور مردم در انتخاباتهـای گونـاگون را کمرنـگ کننـد. این نهادهای انتخابی را تضـعیف کننـد تـا نمادهـای مردمسالاری دینی در جمهوری اسـلامی ضـعیف شود و بتواننـد جمهوری اسـلامی را متهم کنـد. همان کسـانی که افتخارشـان به این است که طرفـدار مردمسالاری هسـتند - سیاسـتمداران دنیایی - تلاش می‌کننـد که در ایران انتخاباتها کمرنگ و بی‌رونق باشد. شما ببینید نزدیک هر انتخابات، رادیوهای بیگانه و دشمنان ملت ایران، فصل مشبعی را شروع می‌کنند بیان کردن تا اینکه مردم را دلسـرد کنند و وارد میدان انتخابات نشوند. ملت بایستی اغراض اینها را بشـناسد و درست نقطه‌ی مقابل آنچه خواست آنهاست، عمل کنـد. ان‌شاءاللَّه روز جمعه مردم با حـدّت، با عزم راسخ و با انگیزه‌ی کامل وارد میدان انتخابات و صـحنه‌ی آن شونـد. صـندوقهای رأی را از آرای خودشـان پُر کننـد و انتخـاب خودشان را در معرض دیـد مردم دنیا بگذارنـد. یک بار دیگر

رشد، حضور و آمادگی ملت ایران را به مردم دنیا نشان دهند. آن وقت در نوع انتخاب هم باز همین دقتها باید رعایت شود. جوانها، مرد و زن و قشرهای مختلف به دنبال این باشند که انسانهای صالح را انتخاب کنند. عزیزان من! اساس در همه‌ی مسئولیتها تدیّن، امانت و صداقت است. اگر آدمهای کارآمد امانت و صداقت نداشته باشند، کارآمدی آنها به نفع مردم تمام نخواهد شد. علاوه بر کارآمدی، انسانها باید متدیّن، امین، صادق، رو راست و دلبسته‌ی به اهداف و آرمانهای دینیِ مردم باشند. این‌طور افراد را پیدا کنید و به آنها رأی دهید. در تهران، در سایر شهرستانها و روستاها، هرجایی که این انتخابات برگزار می‌شود - که در همه جای کشور این انتخابات هست - مردم با توکل به خدا و با قصد تقرب الی‌اللَّه - که یک عبادت است - وارد میدان انتخابات شوند و صحنه‌ی آن را گرم کنند، و ان‌شاءاللَّه روز جمعه یک آزمایش مردمی و انقلابیِ نوینی را در مقابل چشم مردم دنیا به نمایش گذارند. مطمئن باشید وقتی شما با این نیت و عزم صادقانه و اراده‌ی راسخ وارد میدان شدید، خدای متعال هم کمک خواهد کرد و نتایج خوبی را بر این انتخابات مترتب خواهد کرد، و ان‌شاءاللَّه هم در مجلس خبرگان و هم در شوراهای اسلامی شهر و روستا، برکات الهی شامل حال ما خواهد شد و ان‌شاءاللَّه یک فصل نوین و تازه‌ای در مدیریت این بخشها در کشور به وجود خواهد آورد. از خداوند متعال می‌خواهیم که ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) را شامل حال ملت عزیز، مسئولان، دست‌اندرکاران انتخابات و آحاد مردم بفرماید و ان‌شاءاللَّه مسئولان کشور هم توفیق پیدا کنند که این انتخابات را هرچه بهتر و پُرشُکوهتر برگزار کنند. بحمداللَّه مقدماتی که فراهم کردند - آن‌طوری که به من گزارش شده است - مقدمات بسیار خوبی است؛ همه‌چیز در جای خود و همه‌ی کارهای لازم پیش‌بینی شده است و نوبت مردم است که ان‌شاءاللَّه وارد میدان و صحنه شوند و کار را با حضور و اراده‌ی خودشان به کمال و تمام برسانند. و السّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز انتخابات مجلس خبرگان و شوراهای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز انتخابات مجلس خبرگان و شوراهای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم انگیزه‌ی من از شرکت در این انتخابات عیناً انگیزه‌ی آحاد مردم عزیزمان است که عبارت است از انجام یک وظیفه‌ی دینی و ملی و انقلابی. همه این را حس کردیم که شرکت ما در انتخابات، به معنای دخالت ما در سرنوشت کشور و مدیریت کشور در سطوح مختلف است که در این نوبت، عمده مجلس خبرگان و شوراهای اسلامی است. در بعضی از شهرها هم انتخابات میاندوره‌ای مجلس شورای اسلامی است. بنابراین، این یک انگیزه‌ی عمومی است که خوشبختانه ملت ما این را از بُن دندان احساس کردند؛ لذا در انتخابات شرکت می‌کنند. و اما اینکه من اولِ وقت را برای این کار انتخاب می‌کنم، به خاطر این است که کار درست و نیک را باید هر چه زودتر انجام بدهیم؛ مثل عبادات، مثل نمازِ اولِ وقت و مثل بقیه‌ی کارهایی که موقت است، هر چه انسان آن کار را در لحظات اول و نزدیکتر به آن لحظات اول انجام بدهد، این فضیلت بیشتری دارد؛ چون انسان احساس می‌کند تکلیف را انجام داد و در تأخیر آفاتی هست؛ انسان خود را از آن آفات برکنار می‌دارد. این کار، کارِ نمادین هم هست. شروع روز را به این وظیفه، این یک کار نمادین است و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به ما توفیق دهد و به همه‌ی ملت ما که بتوانند این کار بزرگ و این وظیفه‌ی سنگین را انجام بدهند و امروز ان‌شاءاللَّه مردم در ساعاتی که در پیش رویشان است، این وظیفه را ان‌شاءاللَّه بخوبی انجام خواهند داد؛ در پای صندوقها حاضر خواهند شد و شرکت خواهند کرد. و اما مسئله‌ی همزمانی این انتخابات، یک تجربه‌ای است حالا؛ به نظر می‌رسد که تا حالا بد نبوده؛ چون بنا بوده که در دو نوبت، هم دستگاه‌های دولتی، هم مردم، یک نوبت برای شوراها، یک نوبت برای خبرگان، همه‌ی این تشکیلات را سرِ پا کنند و به راه بیندازند. اینها را اگر بتوان در یکدیگر مندمج کرد و در یک روز انجام داد، به نظر می‌رسد که از لحاظ وقت و امکانات دولتی و اهتمام مردم، یک نوع صرفه‌جویی انجام می‌گیرد. البته من فعلاً نسبت به انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هیچ نظری ندارم. آنها را بایستی مسئولان بنشینند و جوانبش را بررسی کنند و تصمیم‌گیری

کنند، اما این چیزی که تصمیم‌گیری کردند و اتفاق افتاده، به نظر ما چیز خوبی است، چیز بدی نیست.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی چهارمین دوره مشترک دانشگاههای افسری

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی چهارمین دوره مشترک دانشگاههای افسری ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز شما جوانان عزیز، به صورت رسمی واردِ خانواده‌ی بزرگ و پرافتخار ارتش جمهوری اسلامی ایران شدید. خوش آمدید! برای شما امروز که روز گرفتنِ سردوشیِ مجاهدت در راه خداست، روز مبارک و روزی فراموش نشدنی است. اراده‌ی انسان راه او را مشخص می‌کند و باز اراده‌ی راسخ او، پیمودن این راه را به طور مستمر و بی‌وقفه تأمین می‌کند و باز همین عزم و اراده‌ی راسخ است که او را به هدفها و آرمانها می‌رساند. بدیهی است که هیچ‌کدام از ما شغلی را که انتخاب کردیم، هدف ما نیست، اما وسیله‌ای است که می‌تواند ما را به آن هدف بزرگ برساند و آن هدف بزرگ، انسان کامل شدن؛ انسان محبوب و مطلوب شریعت بودن؛ انسانی که از فرصتِ حضور در این دنیای مادی و برخورداری از قوا و امکانات و استعدادها، بتواند آن پرواز آرمانی انسانها را انجام بدهد و خود را به آن نقطه‌ای برساند که آرزوی انسانهای بزرگ و مردان صالح و بندگان مقرب خداست. مهم این است که راه را درست انتخاب کرده باشیم. من به شما جوانان عزیز و فرزندان عزیزم، بشارت می‌دهم که راه را درست انتخاب کردید. ارتش جمهوری اسلامی ایران، همان نقطه‌ای است که یک انسان با عزم و اراده را می‌تواند به آن پرواز ملکوتی و آن عروج قدسی برساند. این عروج، فقط با شهادت نیست. بسیاری از زندگان، رتبه‌ی شهیدان دارند. ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروهای مسلح در نظام مقدس جمهوری اسلامی، پیشقراولان حرکتی هستند که امت اسلامی امروز چشم انتظار آن حرکت است، و راه برای پیشرفت باز است. مهم این است که این عزم و اراده را که نیروی جوانی شما پشتیبان آن و فضای مساعد جمهوری اسلامی، بستر مناسب آن است، همواره حفظ کنید. خوب درس بخوانید؛ خوب فرا بگیرید؛ خوب به کار ببندید و در هنگام نیاز، خوب بدرخشید. امید است که خداوند متعال به همه‌ی شما توفیق درخشیدن در جایگاه انجام وظیفه را عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم قم در سالروز عید سعید غدیر خم

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم قم در سالروز عید سعید غدیر خم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض می‌کنیم عید سعید غدیر را - که در تعبیرات احادیث ما از آن به «عیداللَّه الاکبر» تعبیر شده است - به همه‌ی ملت عزیزمان، به شما عزیزانی که در اینجا تشریف دارید و به همه‌ی مردم قم که سابقه‌ی پایبندی قمی‌ها به ولایت، یک سابقه‌ی بسیار طولانی است؛ حداقل یک سابقه‌ی هزار و صد ساله. آن روزی که بسیاری از مسلمانان در اقطار وسیع اسلامی از انوار معارف اهل بیت (علیهم‌السّلام) محروم بودند، «قم» در سالهای آخر زندگی ائمه (علیهم‌السّلام)؛ زمان حضرت هادی و حضرت عسگری و بعد از آن، پایگاه اشاعه‌ی این انوار و تربیت شاگردان برجسته‌ی اهل بیت بود. در دوران حاضر هم قمی‌ها در ماجرای شگفت‌آور انقلاب اسلامی نقش خطشکنی ایفا کردند. برای مردم و جوانان قم که توانستند در خط مقدم فعالان انقلاب کار بزرگی آغاز کنند، آزمون خوبی بود که تداوم آن توانست بتدریج به حرکت عمومی مردم کشور و انقلاب عظیم اسلامی بینجامد. خداوند اجر مردم عزیز قم را روزبه‌روز زیاد کند و توفیقات خود را بر آن مردم و شما عزیزان نازل کند. بعد از انقلاب هم تا امروز قم مرکز خط مستقیم و اصیل انقلاب در همه‌ی میدانها باقی مانده است و در دفاع مقدس و در مسائل گوناگون، پافشاری و پایداری قم، مردم قم و حوزه‌ی علمیه‌ی معظّم قم توانسته است بسیاری از آحاد ملت را در این برهه‌ها راهنمایی کند. مسئله‌ی «غدیر» یک مسئله‌ی تاریخیِ صرف نیست؛ نشانه‌ای از جامعیت اسلام است. اگر نبی‌مکرم - که در طول ده سال، یک جامعه‌ی بدویِ آلوده‌ی به تعصبات و خرافات را

با آن مجاهدتهای عظیمی که آن بزرگوار انجام داد و به کمک اصحاب باوفایش به یک جامعه‌ی مترقی اسلامی تبدیل کرد - برای بعد از این ده سال، فکری نکرده بود و نقشه‌ای در اختیار امت نگذاشته بود، این کار ناتمام بود. رسوبات تعصبات جاهلی به قدری عمیق بود که شاید برای زدودن آنها سالهای بسیار طولانی نیاز بود. ظواهر، خوب بود؛ ایمان مردم، ایمان خوبی بود؛ البته همه در یک سطح نبودند؛ بعضی در زمان وفات پیغمبر اکرم یک سال بود، شش ماه بود، دو سال بود که اسلام آورده بودند؛ آن هم هیمنه‌ی قدرت نظامی پیغمبر همراه با جاذبه‌های اسلام، اینها را به اسلام کشانده بود. همه که جزو آن مسلمانان عمیقِ دوران اول نبودند. برای پاک کردن رسوبات جاهلی از اعماق این جامعه و مستقیم نگه داشتن خط هدایت اسلامی بعد از ده سالِ زمان پیغمبر، یک تدبیری لازم بود. اگر این تدبیر انجام نمی‌شد، کار ناتمام بود. این که در آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی مائده می‌فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»، تصریح به همین معناست که این نعمت - نعمت اسلام، نعمت هدایت، نعمت نشان دادن صراط مستقیم به جامعه‌ی بشریت - آن وقتی تمام و کامل می‌شد که نقشه‌ی راه برای بعد از پیغمبر هم معین باشد؛ این یک امر طبیعی است. این کار را پیغمبر در غدیر انجام دادند؛ امیرالمؤمنین را که از لحاظ شخصیت - چه شخصیت ایمانی، چه شخصیت اخلاقی، چه شخصیت انقلابی و نظامی، چه شخصیت رفتاری با قشرهای مختلف افراد - یک فرد ممتاز و منحصر بفردی بود، منصوب کردند و مردم را به تبعیت از او موظف کردند. این هم فکر پیغمبر نبود، این هدایت الهی بود، دستور الهی بود، نصب الهی بود؛ مثل بقیه‌ی سخنان و هدایتهای نبی مکرم که همه، الهام الهی بود. این دستور صریح پروردگار به پیغمبر اکرم بود، پیغمبر اکرم هم این دستور را عمل کردند. مسئله‌ی غدیر این است؛ یعنی نشان‌دهنده‌ی جامعیت اسلام و نگاه به آینده و آن چیزی که در هدایت و زعامت امت اسلامی شرط است. آن چیست؟ همان چیزهایی که شخصیت امیرالمؤمنین، مظهر آنهاست: یعنی «تقوا»، «تدین»، «پایبندی مطلق به دین»، «ملاحظه‌ی غیر خدا و غیر راه حق را نکردن»، «بی‌پروا در راه خدا حرکت کردن»، «برخورداری از علم»، «برخورداری از عقل و تدبیر»، «برخورداری از قدرت عزم و اراده»؛ این یک عمل واقعی و در عین حال نمادین است. امیرالمؤمنین را با همین خصوصیات نصب کردند، در عین حال این نماد زعامت امت اسلامی در طول عمر اسلام - هر چه که بشود - همین عمل است؛ یعنی نماد زعامت و رهبری اسلامی در طول زمان همین است، همان چیزی که در انتخاب الهی امیرالمؤمنین تحقق پیدا کرد. غدیر، یک چنین حقیقتی است. ما شیعیان و پیروان اهل بیت، هزاران بار خدا را شکر می‌گزاریم که چشم ما را به این حقیقت باز کرد، دل ما را پذیرای این حقیقت کرد، ما را در محیطهایی به دنیا آورد و پرورش داد که این حقیقت در آن محیطها جا افتاده بود؛ اینها خیلی نعمتهای بزرگی است. یک نکته‌ای که در کنار این لازم است پیروان اهل بیت و نیز همه‌ی مسلمانان در نظر داشته باشند، این است که: ما از حادثه و واقعه‌ی غدیر - که نشانه‌ی عظمت اسلام و جامعیت اسلام است - به عنوان وسیله‌ای برای تضعیف اسلام استفاده نکنیم. این را من بالخصوص امروز و این روزها موظفم و مقیدم که به همه‌ی ملت عزیزمان و همه‌ی مسلمانها در هر نقطه‌ی دنیا عرض بکنم که مراقب باشند امروز برای تضعیف اسلام، دشمنان به دنبال همین نقطه‌ی خاص، همین چیزی که منشأ عظمت اسلام است، هستند؛ یعنی مسئله‌ی شیعه و سنی، قبول غدیر و انکار غدیر. دشمن می‌خواهد مسئله‌ی غدیر را یک مایه‌ی برادرکشی و جنگ و خونریزی قرار بدهد؛ در حالی که غدیر می‌تواند وسیله‌ی ائتلاف و برادری مسلمانها با هم باشد. مرحوم شهید مطهری (رضوان‌اللَّه‌علیه) قبل از انقلاب یک مقاله‌ی مفصلی درباره‌ی کتاب «الغدیر» علامه‌ی امینی نوشتند و ثابت کردند که الغدیر علامه‌ی امینی، وسیله‌ی وحدت مسلمین است. بعضی خیال می‌کردند کتاب الغدیر ممکن است مایه‌ی افتراق بشود. ایشان می‌گوید اگر درست فکر کنیم، درست عمل کنیم و سنجیده پیش برویم، کتاب الغدیر مایه‌ی وحدت دنیای اسلام است. برادران اهل سنت ما هم می‌توانند در یک محیط خالی از پیش‌داوری به منابع غدیر مراجعه کنند؛ یا می‌پذیرند، یا نمی‌پذیرند. در هر دو صورت، چه بپذیرند و چه نپذیرند، این معنا مسلّم است که قضیه‌ی غدیر هیچ‌گونه جنگ و دعوای بین پذیرنده و نپذیرنده به وجود نمی‌آورد و اختلافات را ایجاب نمی‌کند. برای شیعیان هم همین‌طور است. شیعیان هم خدا را شکر کنند که از طرف پروردگار به نعمت این

اعتقاد و معرفت متنعم شدنـد. آن برادرهایی هم که این حقیقت را قبول نکردنـد، یا مراجعه نکردنـد، یا اطلاع ندارنـد و یا نتوانسـتند ذهنهایشان را قانع کنند، آنها هم اعتقادی ندارند. این، اختلاف و درگیری را ایجاب نمی‌کند. امروز اصـرار اسـتکبار در دنیای اسلام بر ایجاد تفرقه است. راه‌های دیگر را رفتند؛ اما ناکام ماندند. شـما ملاحظه کنید امریکا در دو، سه تصرفی که در منطقه‌ی خاورمیانه کرد، در همه بی‌اسـتثناء شکست خورد؛ نه در عراق، نه در لبنان، نه در افغانستان و نه در فلسطین، آن مقصودی که امریکای مستکبر دنبال می‌کرد - آن هم با هزینه‌های بسـیار سـنگین و انبوه (پول، سلاح، نیروی انسانی و سیاست) - برای اینکه بتواند مقاصد خودش را در این چهـار نقطه تحقق ببخشـد، نتوانست و در هر چهار نقطه ناکام مانـد؛ به مقصودهایش نرسـید و دارد سـختیهای شـکست را مزمزه و احسـاس می‌کنـد. یـک روزی - سه، چهـار سال قبل - ما این حرفها را می‌زدیم، اما امروز خودِ امریکاییها می‌گوینـد و خودِ سیاسـتمدارانشان هم این را تکرار می‌کنند. بنابراین از راه‌های دیگر دسـتشان بسـته شده است. چند راه برای شکست وارد آوردنِ به بیـداری اسـلام - که منشأ آن هم، برافراشـته شدن پرچم جمهوری اسـلامی در ایران است - در مقابل آنها باقی مانده است. یک راهِ عمده‌ی آنها همین مسـئله‌ی شیعه و سـنی است که بگویند جمهوری اسلامی ایران، جمهوری شیعه است و آن را در مقابل جامعه‌ی بزرگ اهل تسـنن قرار دهند؛ تعصـبات و احساسات مذهبی را وارد میدان کنند. این، چیز بسـیار خطرناک و مهمی است و دارند این کار را می‌کنند. دسـتهای سیاست بیکار نیسـتند. ما همه‌ی همتمان باید این باشد که این خواست اسـتکباری را خنثی کنیم. همه باید هشـیار باشند؛ ملت ما، زبدگان ما، مبلغان ما، روحانیون پُرتلاش و خدوم ما، همه و همه توجه بکنند که حرکتی و اظهاری که به این نقشه‌ی دشـمن کمک بکند، از آنها نباید سـر بزند. ما دیدیم در داخل جامعه‌ی خودمان که کسانی از طرف دشمنان تحریک شدند - با نشانه، نه از روی حدس؛ حقیقتاً از طرف دشـمنان تحریک شدند - تا به عنوان دفاع از تشیع، به عنوان زدنِ سنگِ تشیع به سینه، کارهایی بکننـد و حرفهایی بزننـد که طرف مقابل را، جامعه‌ی اهل سـنت را، آشـفته کند؛ دلهای آنها را منقلب بکند. دشـمن با این وسـیله وارد میـدان شـد؛ پول خرج کرد. این را مـا دیـدیم، اطلاع داریم. جـامعه‌ی شـیعه بایـد با متانت راه خودش را ادامه دهـد. ما «الحمـدللّٰه الـذی جعلنا من المتمسّـکین بولایهٔ امیرالمؤمنین» را رها نمی‌کنیم؛ ما تمسک به ولایت علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السّـلام) - که نعمت بزرگ خـداست - را محکم نگه می‌داریم؛ امـا بـا کسـی که به این حبـل مـتین تمسـک نکرده است، دعـوا هم نمی‌کنیم. این وظیفه‌ی جـامعه‌ی تشیع است. آنچه که دشـمن می‌خواهـد، این است که با هم اختلاف کنیم. وظیفه‌ی جامعه‌ی تسـنن هم همین‌طور اسـت. برادران اهـل تسـنن هـم بداننـد که نقشه‌ی دشـمن، ایجـاد اختلاف است، ایجـاد تعصب است، برادرکشـی است؛ به کمـتر از برادرکشـی هم راضـی نمی‌شوند. ببینید الان در بغداد و شـهرهای مختلف عراق چه می‌کنند! مسـجد شـیعه، مسـجد براثا، حرم مطهر امـامین عسـگریین، مسـجد کوفه، هر جا دسـتشان برسـد، هر جا یک جمعی که فکر می‌کننـد آنها شـیعه‌اند، آنجا انفجارات درسـت می‌کننـد و انسانهای بی‌گناهی را به قتل می‌رسانند. این را دشـمن می‌خواهد. دشـمن دارد آنها را تغذیه‌ی مالی می‌کند؛ سرویسـهای جاسوسـی امریکا و اسـرائیل پشت سر این گروههای افراطی و تکفیری هستند، ولو عوامل و پیاده‌نظامشان هم خبری ندارند که پشت سر قضـیه چیست؛ اما رؤسایشان می‌دانند. این را امریکا می‌خواهد. لذا آنها هم بایستی بیدار و متوجه باشند. امروز بیداری اسلامی و حرکت به سـمت دستیـابی به ارزشـهای والـای اسـلامی، یـک جـان تـازه‌ای گرفته است. در همه‌ی دنیای اسلام، بخصوص جوانها، باسوادها، دانشـگاهیها، دانشجوها، طبقه‌ی فهمیده و همه‌ی عامه‌ی مردم، میلشان به اسلام و حاکمیت ارزشهای اسلامی، با سی، چهل سال قبل قابل مقایسه نیست. بیداری اسـلامی شـروع شده است. آنها هم از همین می‌ترسند؛ می‌خواهند همین را نابود کنند. نگذارند این بیـداری اسـلامی، این حرکت عمومی در دنیـای اسـلام، به وسـیله‌ی نقشه‌ی دشـمن خنثی بشود که عبـارت است از: به جـان هم انداختن شـیعه و سـنی. در دعوای مذهبی وقتی که دو طرف با تعصب با یکدیگر مشغول بحث و جدل می‌شوند، بسیاری از حرفهای منطقی لگـدمال خواهـد شـد. حرفهای منطقی را هم دیگر کسـی نمی‌شـنود. نگذارند؛ بخصوص روشـنفکرانشان و علمایشان مراقب باشـند، نصـیحت کننـد و اعلان کننـد این اتحادی را که ما دنبالش هستیم و مکرر گفته‌ایم. سیاسـتمدارانشان هم همین‌طور؛ رؤسای

کشورهای اسلامی بدانند: عزت و اقتدار اسلام، قوتِ آنهاست؛ قوت جمهوری اسلامی، مایه‌ی پشتگرمیِ آنهاست. از اول پیروزی انقلاب، تبلیغات سیاسی دشمنان انقلاب، بنا را بر این گذاشت که مسلمانان اطراف جمهوری اسلامی را از دولت جمهوری اسلامی بترسانند؛ سعی‌شان این شد که کشورهای عربی، کشورهای خلیج فارس، آن‌طرف‌تر و آن‌طرف‌تر را از جمهوری اسلامی بترسانند. بیست و چند سال است اینها دیده‌اند که جمهوری اسلامی به هیچ همسایه‌ای، به هیچ غیرهمسایه‌ای و به هیچ کشوری تعرض نکرده است؛ اگر تعرضی هم شد، از طرف یک دولت عربی شد. همین صدامِ بدعاقبت هم به ما حمله کرد، هم به کویت حمله کرد؛ اگر فرصت پیدا می‌کرد، به کشورهای دیگر عربی هم حمله می‌کرد. از طرف ایران، هیچ‌گونه تعرض و تجاوزی به هیچ‌کدام از این کشورها نشده است؛ این را دیده‌اند. باید بدانند عزت اسلام و عزت جمهوری اسلامی، مایه‌ی قوت آنهاست. امریکا از ضعف دولتهای اسلامی استفاده می‌کند و به آنها زور می‌گوید. اگر قوی باشند و پشتگرمی داشته باشند، نمی‌تواند زور بگوید. امریکا به دولت غاصب صهیونیست باج می‌دهد، از دولتهای عرب باج می‌گیرد! اگر دولتهای عرب به یک قدرت عظیم متکی باشند، مجبور نخواهند بود دیگر باج بدهند. این که امروز دنبالش هستند، چندی است که در خبرها و تحلیلها و حدسهای مفسران سیاسی‌شان مطرح می‌شود و واقعیت هم همین است که امریکاییها دنبال این هستند که یک اتحادی متشکل از امریکا و انگلیس و بعضی دولتهای عربی علیه جمهوری اسلامی ایران درست کنند. دولتهای عربی باید خیلی بیدار باشند؛ باید حواسشان خیلی جمع باشد. اتحاد دو دولت نحسِ نجس و دشمن با مصالح مسلمین علیه یک ملت مسلمان؛ یک ملتی که در راه اسلام این همه مجاهدت کرده است، این همه برای عزت اسلام مایه گذاشته است، این‌قدر جوان در راه نگه داشتن این پرچم سربلند قربانی کرده است؛ کسی با دو رجسِ نجس متحد بشود علیه یک چنین ملتی؟! که البته فایده‌ای هم نخواهد کرد. یک روزی بالاتر از این اتحاد را هم کردند؛ امریکا و انگلیس و شوروی و همه‌ی اروپا و بسیاری از همین کشورهای عربی در جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی با هم متحد شدند؛ هدف هم این بود که قسمتی از خاک ایران را به وسیله‌ی این بدبختِ روسیاهِ بدعاقبت تصرف کنند و جمهوری اسلامی را بی‌آبرو کنند و بگویند نتوانست خاک خودش را حفظ کند؛ هشت سال هم زور زدند و همه‌ی نیرویشان را به کار گرفتند، آخر هم هیچ غلطی نتوانستند بکنند. حالا هم همان‌طور است. توطئه‌ی آنها علیه نظام اسلامی به جایی نخواهد رسید. ولی باید بیدار باشند و مراقب باشند در دام دشمنان نیفتند. هر چه جمهوری اسلامی از لحاظ علمی، از لحاظ فن‌آوری و از لحاظ اجتماعی قدرت پیدا کند، این قدرت متعلق به دنیای اسلام است؛ یک وزنه‌ی سنگینی در کفه‌ی دنیای اسلام است. انرژی هسته‌ای که برای ملت ایران یک دستاورد بومی است، افتخار اینجاست. این، برای دنیای اسلام مایه‌ی افتخار است. اینکه حالا بنشینند امریکاییها و انگلیسیها و چند تا از دولتهای عربی - یکی یا چند تا - راجع به انرژی هسته‌ای ایران و اینکه باید ما نگذاریم، باید تحریم کنیم، باید چه کنیم، باید خیال اسرائیل را از این جهت آسوده کنیم، با هم بحث کنند، این از طرف دولتهای اسلامی یک خطای سیاسی است. دولتهای اسلامی باید افتخار کنند؛ باید بدانند این قوت، قوتِ آنهاست. البته ملت ایران بدون تردید از حق خود نمی‌گذرد و مسئولان کشور هم حق ندارند از حق ملت ایران صرف‌نظر کنند. خداوند ان‌شاءاللّه عید مبارک غدیر را بر همه‌ی شما مبارک کند؛ بر همه‌ی ملت بزرگ ما مبارک کند؛ بر همه‌ی امت اسلامی مبارک کند. و ان‌شاءاللّه خدای متعال به عظمت امیرالمؤمنین و به مبلغ شخصیت امیرالمؤمنین در این روز به این ملت عیدی عنایت کند. و قلب مقدس ولی‌عصر(ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود فرماید. و السّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم آذربایجان شرقی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم آذربایجان شرقی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوش‌آمد عرض می‌کنم به برادران و خواهران بسیار عزیز که مسافت طولانی تبریز و شهرهای آذربایجان را طی کردید و به این حسینیه تشریف آوردید.

امیدوارم توفیق الهی و تفضل الهی مثل همیشه شامل حال شما مردم غیور، مؤمن، شجاع و باهمت بوده باشد. همیشه در طول این سالهای طولانی هر وقت با مردم آذربایجان دیداری داشته‌ایم - چه در اینجا، چه در تبریز و سایر شهرها - نشانه‌ی زنده بودن و طراوت و نشاط و ابتکار در رفتار مردم و در شعارهای مردم دیده می‌شد؛ امروز هم همین‌طور است، در تاریخ کشور ما هم همین‌طور است، گذشته‌ها هم همین‌طور بوده است؛ ولی تاریخ دوران نزدیک به زمان ما وقتی مورد کاوش قرار بگیرد، انسان می‌بیند در صف مقدم غالباً مردم آذربایجان و مردم تبریز حضور و جایگاه خودشان را تثبیت کرده‌اند؛ مخصوصاً آنجایی که مصالح عظیم تاریخی کشور درمیان بوده است. مثلاً در قضیه‌ی تنباکو که مقطع بسیار مهمی بود و دشمنان استقلال کشور قصد داشتند کشور را یکجا ببلعند، یکی از نقاط حساسی که مردم و روحانیتِ آنجا ایستادگی کردند و اثرگذاری کردند، تبریز بود؛ مرحوم آمیرزا جواد مجتهد - عالم معروف تبریزی - و توده‌های عظیم مردم، دنبال او. در قضیه‌ی مشروطیت، قضایای تبریز شگفت‌آور است. در مورد نقش آذربایجان در مشروطیت و جهتگیری مردم آذربایجان خیلی کتاب نوشته‌اند؛ اما به نظر من هنوز هم حرف‌های نگفته‌ای وجود دارد که می‌شود نوشت و باید نوشت. پدرم در قضایای مشروطه‌ی تبریز جوانی بوده است در این شهر. خود او شاهد قضایا بوده است. مرحوم باقرخان، هم‌محله‌ی آنها بوده است در کوچه‌ی قره‌باغی‌ها. ایشان از نزدیک مسائل را دیده بود و نقل می‌کرد. می‌دانیم که جهتگیری ستارخان و باقرخان در مشروطیت، درست نقطه‌ی مقابل جهتگیری کسانی بود که مشروطیت انگلیسی و مشروطیتِ زیر پرچم بیگانه را می‌خواستند. ستارخان در سخنرانی و اعلامیه‌اش می‌گفت: «من می‌خواهم زیر پرچم اباالفضل العباس حرکت کنم». بودند کسانی که می‌خواستند نهضت را بکشانند به سمت حرکت انگلیسی، اما ستارخان ایستادگی کرد. بعد هم همانها بودند که مرحوم ستارخان و مردم باقرخان را کشاندند تهران و در باغ اتابک، آنها را از بین بردند؛ هر کدام را به نحوی. جهت حرکت مردم آذربایجان و مردم تبریز در مشروطیت، چنین جهتی بود: ایستادگی، اقتدار، حضور عظیم مردمی، و در خط درست دین و استقلال کشور. در قضایای بعد هم همین‌طور بود. در قضیه‌ی مرحوم شیخ محمد خیابانی - که تبریز یک تنه ایستاد - مسأله، مسأله‌ی قرارداد وثوق‌الدوله بود. در تهران، عمال حکومت ضعیف با یک قرارداد، امور مالی و امور نظامی کشور را دودستی تقدیم کردند به انگلیسی‌ها. تبریزی‌ها ایستادند. مرحوم خیابانی و دیگران در مقابل این قضیه بود که ایستادند و آن حوادث عجیب تبریز پیشآمد کرد. تبریز همیشه این‌طور بود. ۲۹ بهمنِ تبریز هم از همین قبیل قضایاست که سرنوشت‌ساز بود؛ والّا اگر مردم تبریز قیام ۲۹ بهمن را نکرده بودند، این حرکت عظیم اتفاق نمی‌افتاد. در قضیه‌ی قم یک عده شهید شدند - مثل بقیه‌ی شهادتها - که ممکن بود مدتی سر زبانها باشد، بعد بتدریج کمرنگ شود؛ اما تبریزی‌ها و آذربایجانی‌ها نگذاشتند این قضیه گم و فراموش شود. ۲۹ بهمن را به عنوان چهلم شهدای قم برپا کردند. در واقع با اقامه‌ی عزا در چهلم شهیدان، حوادث انقلاب را به مردم دیگر ایران یاد دادند. این یک ابتکار بود، منشأ سایر حرکات بود، بابرکت بود. بعد مردم مناطق دیگر، چهلم شهدای تبریز را گرفتند و منتهی شد به حرکتهای عظیمی که به پیروزی انقلاب رسید. اینکه من بارها گفته‌ام که طراحان سیاست‌های امریکایی و انگلیسی در ایران، آذربایجان را نشناخته‌اند، به خاطر این است؛ اینکه من می‌گویم مردم تبریز را نشناخته‌اند، به خاطر این است. اینها می‌خواهند با توهمات، ملت ایران را تکه‌تکه کنند؛ بی‌عقلی می‌کنند می‌آیند سراغ آذربایجان. آذربایجان نقطه‌ی ثقل ملت ایران است؛ یکی از عمده‌ترین مراکز حیات ملت ایران است. این ایران‌نشناسها، آذربایجان‌نشناسها برای مقاصد ابلهانه‌ی خودشان می‌آیند سراغ تبریز و سراغ آذربایجان و یک مشت مزدور نادان از اینها پول می‌گیرند، آنها را فریب می‌دهند، طراحان سیاستهای خارجی هم فریب این چهار تا مزدور را می‌خورند. تا حالا هر حادثه‌ای از سوی ضدانقلاب در تبریز یا در آذربایجان اتفاق افتاده است، خود آذربایجانیها جواب داده‌اند. شما یادتان هست - حالا شاید خیلی از جوانها یادشان نباشد، اما اغلب یادشان است - که اول انقلاب، عده‌ای را از خارج تبریز به اسم مبارز و به اسم اپوزیسیون آوردند که مرحوم شهید مدنی را محاصره کردند. از بیرون که کسی نیامد برای دفاع از انقلاب، خود مردم تبریز وقتی صحنه را دیدند، آمدند بیرون. تبریز، خودکفاست؛ آذربایجان، از لحاظ غیرت

انقلابی و دفاع از انقلاب خودکفاست. این چیزهاست که انسان می‌فهمد اینها آذربایجان را نمی‌شناسند، ایران را نمی‌شناسند، مردم ایران را نمی‌شناسند. طراحان سیاستهای ضدانقلاب در دنیا - چه در سرویسهای اطلاعاتی امریکا، چه در سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و دیگران - که برای ملت ایران و برای سرنوشت انقلاب، به خیال خودشان دارند طراحی می‌کنند، مردم ایران و این حقایق ماندگار در میان ملت ما را نمی‌شناسند. شما همین راهپیمائی بیست‌ودوی بهمن را نگاه کنید؛ امسال همه گفتند و محسوس بود، به چشم مشاهده می‌شد، کسانی که اهل محاسبه هستند، با محاسبه این را بیان کردند که تعداد و کمیت شرکت‌کنندگان در راهپیمائی امسال، چه در تهران، چه در شهرستانها، از سالهای قبل بیشتر بود. چرا؟ بعد از بیست‌وهفت سال، چرا مردم امسال بیشتر شرکت کردند؟ چون احساس کردند دشمن با چشمِ تهدید دارد نگاه می‌کند، آمدند به صحنه. قوت انقلاب این است. انقلاب نیرومندی که می‌تواند از خودش دفاع کند، یعنی این. تا احساس تهدید می‌کند، واقعیت انسانی او می‌آید به صحنه. وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، مردمِ ما مشغول کارهایشان بودند. تا احساس تهدید شد، جوان از دانشگاه، از بازار، از کارخانه، از روستا، از شهر، از داخلِ زندگیهای راحت، بیرون آمد و به استقبال خطر رفت، برای دفاع از هویت خود؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»؛ عده‌ای شهید شدند، عده‌ای جانباز شدند، اکثریت عظیمی هم هنوز هستند - توی صحنه‌اند - و روزبه‌روز بیشتر می‌شوند. من گفته‌ام، تأکید می‌کنم بر این معنا و با یقین این را عرض می‌کنم که: جوانِ امروز - جوانِ نسل سوم - در آمادگی خود و شجاعت خود و غیرت خود برای دفاع از هویت دینی و انقلابی خود، از جوانِ نسل اول - که در دوره‌ی جنگ تحمیلی و دفاع مقدس حضور داشت - هیچ کمتر نیست، شاید هم جلوتر است. این است حقیقت آن انقلابی که جوشیده‌ی از ایمانهای مردم و اعتقاد مردم و خواست حقیقی مردم است. حالا چهار نفر آدمِ دلداده‌ی به بیگانه یا پول‌گرفته‌ی از بیگانه - همه‌شان یکجور نیستند - بیایند یک چیزی بگویند، اما واقعیت قضیه این است. واقعیت قضیه این است که انقلاب، مال مردم است، مردم انقلاب را مال خودشان می‌دانند، از انقلابشان خشنودند، چون می‌بینند که راهِ رسیدن به سعادت، به نیکبختی، به درجاتِ عالیِ انسانی - از لحاظ مادی و معنوی - راهی است که انقلاب به آنها نشان می‌دهد، که راهِ اسلام است؛ راه تعالیم نجات‌بخشِ اسلام است. لازم است من در همینجا، صمیمانه از ملت ایران به خاطر این حرکت عظیمی که در بیست‌ودوی بهمنِ امسال انجام دادند، تشکر کنم. اینطور حرکتها، اینطور حضور، این غیرت و حمیت الهی، موجب می‌شود که قدرت جمهوری اسلامی و نظام اسلامی جلوِ چشم دشمنان نمود پیدا کند. تهدیدهای آنها را کم می‌کند و کم کرد. هر چه دشمن در یک ملتی احساس ضعف کند، جری‌تر می‌شود. اشتباه می‌کنند آن کسانی که حرفهایی می‌زنند که دشمن را جری می‌کند. گاهی می‌گویند در کشور بحران هست، گاهی یک نقاط ضعفی را که وجود دارد، اما اینقدر اهمیت ندارد، ده برابر در اظهارات خودشان درشت می‌کنند؛ در مطبوعات خودشان منعکس می‌کنند. اینها اشتباه می‌کنند. دشمن هر جا احساس ضعف بکند - دشمن جهانخوار، دشمن قدرت‌طلب، دشمنی که می‌خواهد کدخدای دهکده‌ی جهانی باشد - جری‌تر می‌شود. آنها دنیا را تشبیه کرده‌اند به یک دهکده، می‌گویند دهکده‌ی جهانی. امریکا هم کدخدای این دهکده است و هر کاری می‌خواهد، باید بتواند انجام دهد. اگر یک ملتی، یک جمعیتی، یک شخصیت سیاسی‌ای بر خلاف نظر آنها و خواست آنها حرف بزند، او را متهم می‌کنند به انواع اتهامات. دشمن این‌جور است. در مقابل این دشمن، اظهار ضعف نباید کرد. اگر ضعفی هم بود، نباید در مقابل او بیان کرد، چه برسد به اینکه ضعفی نیست؛ بحران در کشور نیست. چرا دروغ می‌گویند؟ چرا طبق میل دشمن رفتار می‌کنند؟ بحمداللّه کشور با یک ملت قوی، منسجم، باهوش، بیدار، و با مسؤولان دلسوز، فعال و کارآمد، مشکلاتشان را یکی پس از دیگری حل می‌کنند و حرکت می‌کنند. زندگی ملتها همین‌جور است. چه بحرانی؟ چه وضعیت فوق‌العاده‌ای در کشور هست؟ اصرار دارند ثابت کنند در کشور وضعیت فوق‌العاده است؛ با نیش قلم‌های زهرآلود، به خاطر انگیزه‌های گوناگون: یکی با دولت بد است، یکی با اصل مفاهیم انقلاب بد است، یکی با اصل انقلاب بد است، یکی دنبال قدرت‌طلبی است، یکی بر اثر کج‌فهمی است. نه، واقعیت قضیه این‌جوری نیست که اینها تصویر می‌کنند؛ واقعیت قضیه

این است که ما بحمداللَّه یک ملت منسجم داریم؛ هم منسجم است ملت ما، هم باهوش و بیدار است. ببینید، تا احساس تهدید می کند، این بیست‌ودوی بهمنِ باعظمت را به راه می‌اندازد. هر چه دشمن بر روی یک نقطه‌ای متمرکز بشود، بیشتر اصرار کند، ملت ما روی آن نقطه حساس‌تر می‌شود. دشمنان سعی کردند مسئله‌ی هسته‌ای را در کشور ما از چشم مردم بیندازند، یک عده هم شروع کردند به اینها کمک کردن. عرض می کنم همین آدمهای کوته‌فکر و سطحی‌نگر، احیاناً هم بعضی‌شان دلداده‌ی به آن سوی مرزها، می گویند: انرژی هسته‌ای را می‌خواهیم چه کار کنیم؟! با این خرج زیاد، با این زحمت زیاد، با این همه دردسر. اما ملت تسلیم نشد. مردم ما بیدار بودند، فهمیدند که مسئله‌ی هسته‌ای، فقط مسئله‌ی امروزِ کشور ما نیست؛ مسئله‌ی فرداهای کشور و آینده‌ی کشور است؛ مسئله‌ی سرنوشت کشور است. این حق مسلّم خیلی از کشورها و ملتهاست، اما مثل شما نمی‌آیند توی میدان تا این حق را مطالبه کنند. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که آن کسانی که توانسته‌اند انرژی هسته‌ای را به دست بیاورند، در آینده‌ی نه‌چندان دوری خواهند توانست سرنوشتِ انرژی دنیا را در دست داشته باشند. حالا آنها نفت را ندارند، ولی اگر همین نفت - فعلاً- انرژی کنونی ما نفت و گاز است - که در اختیار کشور ما و کشورهای این منطقه‌ی خلیج فارس هست، در دست دیگران بود و بنا بود آنها به ما بدهند، من بارها گفته‌ام که نه بشکه‌ای، هر بطری‌اش را گرانتر از قیمتی که ما امروز به آنها یک بشکه را می‌فروشیم، به ما می‌فروختند؛ با هزار تحمیل. آنها می‌خواهند فردا که نفتی وجود نداشت در دنیا - نفت که تا ابد نمی‌ماند، تمام می‌شود - اختیار انرژی در دست آنها باشد. ملتهایی که می‌توانند خودشان تولیدِ انرژی کنند، نکنند؛ این را می‌خواهند، دنبال ایند. ملت ما این را فهمید، ایستاد. خوشبختانه مسؤولان ما آگاهانه دنبال این قضیه رفتند و تصمیمشان هم جدی است، به جاهای بسیار خوبی رسیده‌اند؛ ان‌شاءاللَّه به جاهای بهتری هم خواهند رسید. خدا را شکر می کنیم که خون شهدای ۲۹ بهمنِ ۵۶ تبریز و خون شهدای عزیز ما در قضایای گوناگون و در جنگ تحمیلی هدر نرفت. خدا را شکر می کنیم. خونها داده شد؛ خانواده‌ها عزیز خودشان را دادند، اما در مقابل، هویت ملی خودشان را گرفتند، استقلال خودشان را گرفتند، عزت خودشان را گرفتند. کشور ما از یک کشورِ دست‌نشانده‌یِ وابسته به امریکا یک روز، وابسته‌ی به انگلیس یک روز، در مشت و چنگ یک عده انسانهای مادیِ دنیاپرستِ فاسدِ مفسدِ عیّاشِ بی‌بندوبار خارج شد، به یک کشور مستقل، یک کشور آزاد، یک کشوری که دشمنانش هم امروز قبول دارند و می گویند که به ملت ایران و کشور ایران، زور نمی‌شود گفت، تبدیل شد. در رأس کشور هم، مسؤولان کشور بحمداللَّه از خود مردم و علاقه‌مند به مردم و دارای اخلاص هستند و دارند برای مردم کار می کنند و زحمت می کشند و خودشان را حقیقتاً خدمتگذار و خدمتگار مردم می‌دانند. این دستاورد کمی است؟ جوانهای ما ارزش ذاتی خودشان را واقف شده‌اند، دنبال علمند، دنبال کشفند، دنبال پیمودن راههای پرپیچ و خمِ قله‌های بلند هستند، این دستاورد کمی است؟ امروز این نیروی انسانی بااستعداد عظیمی که ما داریم، در هر بخشی از بخشها که مسؤولان همت بگمارند و نیروهایی را به کار بگذارند، نیروها توانایی پیشرفت دارند. در بخش مهمی البته این کار انجام گرفته است، اما در بخشهای زیادی باید انجام بگیرد. من همینجا از این فرصت استفاده می کنم و به مسؤولان توصیه می کنم قدر این استعدادها و قدر این شوق و همت را بدانند. با این همه جوان، با این همه انسان پرشور، با این همتهای بلند، با این شجاعتها، کارهای بسیار بزرگی می‌شود انجام داد. مسؤولان از پیشرفت نترسند، از حرکت به سمت قله‌های بزرگ نترسند؛ واهمه نکنند. از دشمن هم واهمه نکنند. نمی گوییم احتیاط نکنند، چرا، احتیاط در همه حال لازم است، اما احتیاط کردن غیر از ترسیدن است. اگر کسی از دشمن ترسید، مرعوب دشمن شد، دیگر حرکت نمی‌تواند بکند. نخیر، از دشمن نترسند. البته مواظب باشند، مراقب باشند، جوانب کارهاشان را بسنجند، احتیاط هم بکنند، لیکن عزم جلو رفتن را هرگز از دل خودشان و دل این ملت خارج نکنند. توقف جایز نیست؛ چه در دانشگاه، چه در محیطهای علمی دیگر، چه در محیطهای صنعتی، چه در کارخانه، چه در محیط تجارت و دادوستد، چه در محیطهای علمیِ دینی. در همه‌ی محیطها توقف جایز نیست. باید جلو رفت. ما حالا که گرمِ حرکت شدیم، ملت ما گرم حرکت شده است، بیشتر از گذشته می‌فهمیم که توانایی حرکت این ملت

خیلی زیـاد است و مـا می‌توانیم ان‌شاءاللّه به برکت این آزادی و همت و اعتماد به نفسـی که انقلاب به این ملت داده است، راههای خیلی دشـواری را بپیمـاییم. من مجـدداً از یکایـک شـما برادران عزیز، خـواهران عزیز تشـکر می‌کنم و عـذرخواهی می‌کنم از اینکه زحمت کشیدید این راه طولانی را تشریف آوردید. و سلام ما را به همه‌ی برادران و خواهران عزیزمان - چه در تبریز و چه در سایر شهرهای آذربایجان - ابلاغ کنید و امیدواریم خداوند تفضـلات خود و الطاف خود را روزبه‌روز بر شـما بیش از گذشته نازل کند و ارواح طیبه‌ی شـهدا و روح مبارک امام عزیزمان از شـما راضی باشند و قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) از همه‌ی شماها راضی و خرسند باشد. و السّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان اقتصادی و دست‌اندرکاران اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان اقتصادی و دست‌اندرکاران اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاًـ بـه همـه‌ی برادران عزیز خوش‌آمـد عرض می‌کنـم. بحمـداللّه همـه جمعنـد؛ فعالاـن و سـیاست‌سازان و سیاسـتگذاران و فعالاـن عرصه‌ی اقتصـادی. من هم عرایض خودم را بـدون مقـدمه شـروع می‌کنم. در اولِ خرداد سـال ۱۳۸۴ سیاسـتهای کلی اصل ۴۴ - به استثنای بند «ج» این سیاستها - ابلاغ شد. در حدود یک سال بعد، یعنی ۱۱/۴/۸۵، بند «ج» این سیاستها هم - که مربوط به واگذاری بنگاههـای اقتصـادیِ دولـتی به بخش خصوصـی و تعـاونی است - ابلاـغ شـد. فردای آن روز هم در پاسـخ به نـامه‌ی رئیس جمهـور محترم، مجوز واگـذاری درصـدی از سـهام بنگاههای بنـد «ج» به مجموعه‌ای که به عنوان «سـهام عدالت» قرار شد بین گروههایی از جامه تقسیم بشود، ابلاغ شـد. از آخرین ابلاغ ما - یعنی ۱۲/۴/۸۵ - تا امروز، ماههای زیادی می‌گـذرد و از تاریـخ اول ابلاغ، یعنی اول خرداد ۸۴ تـا امروز، یـک سـال و نیم بیشتر می‌گـذرد. پیشـرفتها در این بـاب رضایت‌بخش نیست. این را من صـریحاً به رؤسای محترم سه قوه در یکی دو مـاه قبـل از این، گفتم؛ به شـما هم که مسـئولان رده‌هـای مختلف پیشـرفت این کـار در بخشـهای مختلف هستیـد، عرض می‌کنم. حالاـ چرا این پیشـرفتها خوب نیست؟ یـا به خاطر اینکه توجه لازم به اهمیت این سیاسـتها و آنچه که در پس زمینه‌ی ابلاغ این سیاسـتها دیده شده بود - یعنی یک تحول عظیم اقتصادی در کشور و ابعاد آن - نشده؛ یا به خاطر اینکه از مسـئله، برداشـتهای مختلفی هست. افراد هر کـدامی در دسـتگاههای مختلف یـا حتی در یک دسـتگاه، از بنـدهای مختلف این سیاسـتها و از مقاصد آنها و از نتیجه‌ای که باید بر اجرای آن سیاسـتها عاید بشود، متفق‌القول نیستند؛ درک واحدی و برداشت واحدی ندارند. این جلسـه برای این است که هم اهمیت این کـار از نظر مـا به شـما برادران عزیز صـریحاً گفته بشـود؛ هم درک و برداشت مشـترکی به وجود بیایـد و سـلائق گوناگون، راه را بر این اقـدام بسـیار مهم و ضـروری و حیاتی نبنـدد. برادران! نتیجه‌ی این جلسه‌ی ما، باید این باشـد که مـا در نگرشـهایمان در مسـئله‌ی اقتصـاد کشور، در رفتارهامـان و در ساختارهای تشـکیلاتی و اداریمان، قوانینمان و قواعد موضوعه‌مان، نقشـها و سـهمهایی که هر کدام از دسـتگاهها دارند، باید تغییراتی بدهیم و بر اساس این سیاسـتگذاری و این سیاستها، آینده‌ی خودمان را شکل بدهیم. این جزو وظایف حتمیِ همه‌ی دستگاههای کشور است. بودجه بر اساس این سیاستها بایستی تنظیم و تصویب بشود؛ باید فعالیتهای اقتصادیِ بیرون از بودجه، بر اساس این سیاستها تنظیم بشود. در این زمینه هم مجلس، هم دولت، هم قوه‌ی قضائیه وظائف بسیار مهمی دارند، که باید انجام بدهند. در درجه‌ی اول ما یک تبیینی بکنیم؛ انگیزه‌های این سیاستها را عرض بکنیم. ما وقتی به وضع خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تحولاتی که از انقلاب اسـلامی در کشور ما ناشـی شد، تحولات بسیار عظیم و عمیقی است؛ در زمینه‌هـای فرهنگی، در زمینه‌هـای سیاسـی، در زمینه‌هـای اجتماعی، در اثبات هویت ملی، این تحولات، تحولات ۱۸۰ درجه‌ای است و بسـیار هم عمیق است. بـا این حرفهـا و گفتها و مطالبی که دشـمنان ما یک‌جور، بعضـی از دوسـتانِ بی‌توجه ما یک‌جور بیان می‌کنند، آنچه که به دست آمده، خدشه‌دار هم نمی‌شود؛ خیلی عظیم‌تر از این حرفهاست. لکن صریحاً عرض می‌کنم تحولاتی که در زمینه‌ی اقتصادی انجام گرفته، متناسب با تحولات در بخشـهای دیگر نیست. ما بایـد می‌توانستیم یک الگوی موفقی

از اقتصاد به دنیا عرضه کنیم. به طور خلاصه باید ما هم کارآمدی در جهت رشد رونق اقتصاد، هم کارآمدی در جهت تأمین عدالت را به دنیا نشان می‌دادیم. البته کارهایی را که شده و می‌دانیم، نمی‌خواهیم انکار کنیم؛ کارهای بسیار مهمی انجام گرفته، لکن به آن سطحی که باید می‌رسیدیم، قطعاً نرسیده‌ایم و این برای ما دردناک است. ما وقتی به صورت کلان به زمینه‌ی اقتصاد اسلامی نگاه می‌کنیم، دو تا پایه‌ی اصلی مشاهده می‌کنیم. هر روش اقتصادی، هر توصیه و نسخه‌ی اقتصادی که این دو پایه را بتواند تأمین کند، معتبر است. هر نسخه‌ای هر چه هم مستند به منابع علی‌الظاهر دینی باشد و نتواند این دو را تأمین کند، اسلامی نیست. یکی از آن دو پایه عبارت است از «افزایش ثروت ملی». کشور اسلامی باید کشور ثروتمندی باشد؛ کشور فقیری نباید باشد؛ باید بتواند با ثروت خود، با قدرت اقتصادی خود، اهداف والای خودش را در سطح بین‌المللی پیش ببرد. پایه دوم، «توزیع عادلانه و رفع محرومیت در درون جامعه‌ی اسلامی» است. این دو تا باید تأمین بشود. و اولی، شرط دومی است. اگر تولید ثروت نشود؛ اگر ارزش افزوده در کشور بالا نرود، ما نمی‌توانیم محرومیت را برطرف کنیم؛ نخواهیم توانست فقر را برطرف کنیم. بنابراین هر دو تا لازم است. شما که متفکر اقتصادی هستید و پایبند به مبانی اسلامی، طرحتان را بیاورید؛ باید این دو تا در آن طرح تأمین بشود. اگر این دو در آن طرح تأمین نشد، آن طرح اختلال دارد؛ ایراد دارد. برای اینکه بتوانیم کشور را از لحاظ ثروت ملی به حد استغناء و بی‌نیازی برسانیم، باید سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی و تولید ثروت در معرض انتخاب همه‌ی آحاد فعال کشور قرار بگیرد؛ یعنی همه باید بتوانند در این زمینه فعالیت کنند. دولت باید از آن حمایت کند؛ قانون باید از آن حمایت کند. خیل عظیم نیروهای جوان و تحصیلکرده و مدیران مجرب و لایق - که بحمداللّه در کشور ما هر دو، هم جوانان تحصیلکرده و هم مدیران لایق زیادند - باید بتوانند پروژه‌های بزرگ و فعالیتهای کارآفرین و ثروت‌آفرین کشور را به دست بگیرند؛ اجرا کنند و پیش ببرند؛ باید بتوانند. کشور از لحاظ منابع مادی و از لحاظ منابع انسانی قوی است. تا این جای مطلب، فکر نمی‌کنم کسی بتواند نظر مخالفی را با اتکاء به دیدگاههای اسلامی مطرح کند. نویسندگان قانون اساسی و اصل ۴۴، هم هوشمند بودند، هم منصف؛ به نظر بنده. ما با بیشتر اینها از نزدیک کار کرده بودیم. در محصول کار هم که همین اصل ۴۴، اصل ۴۳ و اینهاست، کاملاً پیداست که اینها هم مردمان هوشمندی بودند، هم مردمان باانصافی بودند. اینها آن چیزی را که از نظرشان به شکل کلی درست هم هست، خط میانه‌ی بین اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیسم شناخته بودند و این را در قالب آن سه محور اصلی مالکیت، در اصل ۴۴ ریختند. مالکیتهای اختصاصی دولتی، مالکیت تعاونی، و مالکیت بخش خصوصی؛ اینها را تقسیم‌بندی کردند. بعد، در ذیلش برای این، دو سه تا شرط قرار دادند. یکی از شرطها این است که این تقسیم‌بندی با این مصادیق - که مصادیق را ذکر کردم - باید موجب رشد و توسعه‌ی اقتصاد بشود؛ باید مایه‌ی زیان نباشد. یعنی اگر یک روزی مسئولان کشور تشخیص دادند که این تقسیم‌بندی، مایه‌ی زیان است؛ موجب رشد اقتصادی نیست، این قانون دیگر در آن روز، بدین شکل اعتبار ندارد و به شکلی که منطبق بر مصلحت باشد، انطباق دارد. این، هوشمندی و انصاف آنها را می‌رساند. ما در دهه‌ی اول انقلاب به خاطر مسائل دفاع مقدس و جنگ و گرفتاریهای گوناگون و محاصرات عجیب و غریب اقتصادی و غیره، اقداماتی را کردیم که به مالکیت گسترده‌ی دولت منتهی شد؛ بیش از آن مقداری که در این اصل قانون اساسی ذکر شده بود. البته همان وقتها هم در بسیاری از اینها جای حرف بود. من خودم در بخش عمده‌ی آن دوره رئیس جمهور بودم و با مسئولان اقتصادی دولت و با رئیس دولت و مسئولان اقتصادی مباحثات فراوانی داشتیم، لکن به‌هرحال ضرورتها بر آنها و بر کشور این مسائل را تحمیل کرد و مالکیت دولتی به شکلی فراتر از آنچه که در اصل ۴۴ دیده شده بود، گسترش پیدا کرد، اما در دهه‌ی دوم و سوم، یعنی بعد از جنگ تا امروز، ما نباید با گسترش شرکتهای دولتی غیرضروری - که چند هزار شرکت دولتی وجود دارد که تعداد مهمی از اینها حقیقتاً غیرضروری بودند - موافقت می‌کردیم؛ یعنی تشکیل آنها به وسیله‌ی دولت، یا واگذار نکردنِ بنگاههای ذیل اصل ۴۴ به مردم، عمل موافق مصلحت نبود. یکی از وظائفی که ما در اصل ۴۴ و بر اساس قانونی که در شورای انقلاب تصویب کرده بودیم، مسلم بود، این بود که بنگاههای غیر مشمول صدر اصل

۴۴ را کلاً به مردم واگذار کنند. آنجا هم ما یک مصوبه و یک قانونی داشتیم که بند «الف» و «ب» و «ج» و «د» داشت. بند «ج» شرکتها و بنگاههایی بود که از رژیم گذشته به دولت مقروض بودند. مقرر شده بود که اینها قرضشان را که دادند، شرکت به آنها داده شود، اما این کار را نکردند. من الان یادم هست که در اول ریاست جمهوری، گمان می‌کنم که با استناد به قانون اساسی، به آن هیئتی که شرکتهای بند «ج» را به عناوین مشمول بند «ب» متصل می‌کردند - بند «ب» یک تعداد شرکت بود که باید در اختیار دولت قرار می‌گرفت - اعتراض کردم. اگر ضرورتهایی هم این کار را در آن دوره ایجاب می‌کرد، نباید دیگر این کارها در دوره‌ی بعد از جنگ، در دهه‌ی دوم و سوم، انجام می‌گرفت؛ نباید بیخود شرکت تولید می‌شد؛ نباید از واگذاری شرکتهای دولتی به مردم، در آن بخشی که قانون اساسی تصریح به آن کرده بود، کوتاهی می‌شد؛ باید می‌دادیم. باید مالکیت دولت را روزبه‌روز کمتر می‌کردیم. این‌طور نشد، بلکه بیشتر و گسترده‌تر شد! و خیلی از درآمدهایی که باید در خدمت تولید، در خدمت گردش صحیح پول در جامعه قرار می‌گرفت، صرف کارهای غیرلازم شد؛ فعالیتهای اسراف‌آمیز، ساختمان‌سازیهای بیخودی. و حتماً به اقتصاد کشور لطمه خورد. به‌هرحال، این کار در این دو دهه نباید انجام می‌گرفت. واقعیت وضع کنونی این است: گستره‌ی عظیم مالکیتهای دولتی، بعضاً برخلاف همان متن موجود اصل ۴۴، و بسیاری هم برخلاف این شرطی که در ذیل اصل ۴۴ آمده. سند چشم‌انداز هدفهایی را معین کرده، که ما دیدیم با این وضعیت، ما به سند چشم‌انداز و اهداف آن، نخواهیم رسید. سرمایه‌گذاریهایی باید انجام بگیرد که طبق محاسباتی که کرده‌اند، رشد آنها باید حدود دوازده درصد در سال باشد. این، خیلی رقم بالایی می‌شود. فقط در بخش نفت محاسبه کردند که در طول ده سال آینده، ۱۷۰ میلیارد دلار باید سرمایه‌گذاری کنیم؛ یعنی سالی ۱۷ میلیارد. دولت قادر است این سرمایه‌گذاری را انجام بدهد؟ اینها خارج از توان دولت است. علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، دولت وظائف سنگینی در حوزه‌های راهبردی، در فعالیتهای جدید، سرمایه‌گذاریهای فراوان در زمینه‌ی فناوریهای پیشرفته دارد. کارهایی که بخش خصوصی به طور طبیعی انجام نمی‌دهد، اینها را باید دولت انجام بدهد و آینده‌ی کشور متوقف به اینهاست؛ مثل همین مسئله‌ی هسته‌ای. از طرفی، عین همین نگرانیها در بخش مربوط به عدالت - مسئله‌ی رفع فقر و محرومیت - هم وجود دارد. همین‌طور نگرانی‌ها هست، که قبلاً اشاره کردم. البته امروز شما به تبلیغات خارجیها که نگاه کنید - چه تبلیغات علنی‌شان، چه آنچه که در محاورات سیاسی و دیپلماسی دوجانبه بیان می‌کنند، که شاید این گفتگوها در اختیار بعضی از شماها باشد - می‌بینید می‌خواهند مسئولیت این وضع را به گردن دولت کنونی بیندازند. این، غلط است؛ این طور نیست، بلکه در طول سالها بتدریج به وجود آمده؛ کسی هم سوءنیت نداشته است. روش، روش درستی نبود و به اینجا منتهی شد. اینها بر روی هم موجب شد که ما مسئله‌ی سیاستهای ابلاغی اصل ۴۴ را مد نظر قرار بدهیم. البته از آن وقتی که بنده به مجمع تشخیص مصلحت - سال ۷۸ به نظرم یا ۷۷ بود - گفتم که روی این مسئله کار بکنند، تا سال ۸۳ که آمد و تا سال ۸۴ که ما ابلاغ کردیم، چند سال طول کشید. سیاستهای ابلاغی اصل ۴۴ - این پنج بندی که ما در این سیاستها قرار داده‌ایم - خلاصه‌اش این است: بند «الف»، بند «ب»، بند «ج»، بند «د»، بند «ه». بعضی از این بندها مثل بند «الف» یا بند «د» به دو بخش تقسیم می‌شود. خلاصه‌ی این سیاستها عبارت است از آزاد شدن دولت از فعالیتهای اقتصادی غیرضرور، باز شدن راه برای حضور حقیقی سرمایه‌گذار در عرصه‌ی اقتصاد کشور، تکیه بر تعاون - شرکتهای تعاونی - و چتر گسترده شرکتهای تعاونی بر روی اقشار ضعیف مردم، پرداختن دولت به آداب و قواعد نقش حاکمیتی، سیاستگذاریهای اجرائی و ایفای نقش حاکمیتی و صرف چگونگی مصرف درآمدهای ناشی از این واگذاری در بخشهایی که ذکر شده، و بعد، الزامات دولت در امر واگذاری. این، خلاصه‌ی سیاستهای ابلاغی اصل ۴۴ است. وقتی مسأله‌ی سهام عدالت مطرح شد، ما از این کار استقبال کردیم؛ احساس کردیم اینکه حداقل دو دهک پائین جامعه را از یک سهمی در یک سرمایه‌ی مشغول کار و مشغول تولید و درآمدزا برخوردار کنیم، یک فرصت بسیار مهمی است. گفتیم این سهام را با تخفیف و با امهال بدهند. البته این سیاستها این‌طور که من شرح دادم، واضح است که به معنای چوب حراج زدن بر ثروت دولت نیست؛ به هیچ‌وجه ما مایل نیستیم و

اجازه نمی‌دهیم که ثروتهای دولت که مال مردم است، چوب حراج زده شود و از بین برود؛ نه، این تبدیل این موجودی کم‌بازده و بی‌اثر یا کم‌اثر به یک موجودی پراثر و پیش‌برنده‌ی اقتصاد کشور است و البته در کنار این، سوق دادن ثروتهای عمومی، یعنی بیت‌المال، به سمت اقشار محروم است. در بخشهای مختلف، برخی از ابهامات را در ذهنها وارد کردند، یا وارد می‌کنند. بعضی هم با خود من مطرح کردند و گفتند شما با ابلاغ این سیاستها موجب می‌شوید که افرادی دارای ثروتهای بزرگ و سنگین بشوند؛ با این فعالیتهای اقتصادی یک عده ثروتمند می‌شوند. من در جواب آنها گفته‌ام و حالا هم می‌گویم که ثروتمند شدن از راه قانونی و مشروع، از نظر اسلام هیچ اشکالی ندارد. ما هیچ وقت نگفتیم که اگر کسی فعالیت قانونی و مشروع بکند و ثروتی به دست بیاورد، از نظر شرع نامطلوب است. هیچ‌کس این را نگفته و نمی‌گوید؛ افرادی که دین را می‌شناسند و قرآن را می‌شناسند. دو چیز را با هم نباید مخلوط کرد. یکی، تولید ثروت است. کسی فعالیت کند به شکل صحیحی و ثروت تولید کند. یکی، نحوه‌ی تولید و نحوه‌ی استفاده است. بخش اول قضیه، چیز مطلوبی است؛ چون هر ثروتی که در جامعه تولید می‌شود، به معنای ثروتمند شدن مجموع جامعه است. بخش دوم که بخش حساس است، این است که چگونگی تولید مورد توجه قرار بگیرد؛ از راههای غیرقانونی، با استفاده‌ی از تقلبات و تخلفات نباشد؛ مصرف او، مصرف نامطلوبی از نظر شرع نباشد؛ بتواند مثل خونی در رگهای جامعه جریان پیدا کند؛ صرف در فساد نباشد. این آیه‌ی شریفه را ملاحظه کنید - سوره‌ی قصص، آیات مربوط به قارون - قارون یک نمونه‌ی کامل و یک ثروتمند نامطلوب از نظر اسلام و قرآن و شرع و همه است. از قول قوم قارون، (یا بزرگان و متدینین بنی‌اسرائیل، یا حضرت موسی) قرآن نقل میکند؛ «قال له قومه» - این حرفها از آدمهای عامی و معمولی نیست؛ بنابراین حرفهای معتبری است؛ علاوه بر اینکه خودِ قرآن این حرفها را تقریر می‌کند؛ یعنی بیان و اثبات می‌کند - که به او می‌گویند: « و ابتغ فیما اتاک اللّه دار الأخرة»؛ آنچه که خدا به تو داد، این را وسیله‌ی به دست آوردنِ آخرت قرار بده. در روایات ما هم هست: «نعم العون الدّنیا علی الأخرة»؛ از این ثروت برای آباد کردن آخرتت استفاده کن. توصیه‌ی دوم: «و لا تنس نصیبک من الدّنیا»؛ سهم خودت را هم فراموش نکن. خود تو هم سهمی داری، نصیبی داری؛ آن را هم ما نمی‌گوییم که استفاده نکن؛ خودت بهره‌مند نشو از این ثروت؛ نه، بهره‌مند هم بشو؛ مانعی ندارد. سوم: «و أحسن کما أحسن اللّه إلیک»؛ خدا به تو این ثروت را داده؛ تو هم وسیله‌ای بشو که بتوانی این ثروت را به دست مردمی که نیازمندند، برسانی. یعنی سهمی از این را به مردم بده. چهارم: «و لا تبغ الفساد فی الأرض»؛ فساد ایجاد نکن. آفت ثروت که باید از آن جلوگیری کرد، ایجاد فساد است. مترف نشو. به او نمی‌گویند ثروت جمع نکن، یا از این ثروتی که داری، برای ازدیاد آن استفاده نکن؛ یا آن را به کار تولید و سازندگی و تجارت نزن؛ می‌گویند سوءاستفاده نکن؛ از این ثروتت استفاده‌ی خوب بکن، که بهترین استفاده این است که آخرتت را با این آباد کنی. نصیب خودت را هم داشته باش؛ سهم خودت را هم داشته باش. منطق اسلام این است. شما در کتابها خوانده‌اید، از اهل منبر و خطبا هم زیاد شنیده‌اید که امیرالمؤمنین اوقاف زیادی دارد. گفت: «لا وقف إلّا فی ملک». کسی که مالک نباشد، که نمی‌تواند وقف کند. این اوقاف، املاک امیرالمؤمنین بود. امیرالمؤمنین این املاک را به ارث که نبرده بود، با کار خودش تولید کرده بود. در آن وضعیت کم آبی، امیرالمؤمنین چاه می‌زد، آب بیرون می‌آورد، مزرعه درست می‌کرد، آباد می‌کرد، بعد وقف می‌کرد. بعضی از اوقاف امیرالمؤمنین، قرنها مانده. پیداست چیزهای ریشه‌دار و مهمی بوده است. به‌هرحال، تولید ثروت چیز خوبی است. اگر چنانچه در این تولید ثروت، قصد صرف او برای کار خیر، برای پیشرفت کشور، برای کمک به محرومان باشد، حسنه هم هست، ثواب هم دارد. اگر از من سؤال کنند کسی ثروتی تولید کند برای اینکه بیست نفر یا صد نفر انسان را که زندگی‌شان سرشار از محرومیت است، به نوا برساند، یا مثلاً فرض بفرمایید که پنجاه نفر را که در فلان شهر زندگی می‌کنند و در آرزوی یک بار زیارت قبر مطهر علی‌بن‌موسی‌الرضا در حسرتند و نتوانستند بروند، اینها را با ثروتش به زیارت ببرد، این بهتر است یا با همین پولی که می‌خواهد با آن تولید ثروت کند، ده سال پشت سر هم عمره برود، بنده به طور قطع و یقین و بدون هیچ تردید خواهم گفت اولی مقدم است. حالا هر سال عمره نرود. تولید ثروت

فی‌نفسه ممـدوح است؛ اگر با نیت کمک باشد، آن وقت حسـنه‌ی الهی هم هست؛ اجر الهی و اخروی هم دارد. مردم ما اهل خیرند. این واقعیت را نباید نادیده گرفت. مال حالا هم نیست، از سابق هم همین‌طور بوده، حالا هم بیشتر هست. این نهضت مدرسه‌سازی – خیرین مدرسه‌ساز – همین قدر که راه باز می‌شود برای اینکه مردم بیایند و کمک کنند، شما ببینید چقدر مردم کمک می‌کنند. این نهضت درمانگاه‌سـازی و بیمارسـتان‌سازی که از قبـل از انقلاـب در مشـهد راه افتـاد؛ الان شایـد بهترین بیمارسـتان مشـهد یا یکی از بهترین بیمارسـتانهای مشهد، بیمارستانی است که با همین پولهای مردم اداره می‌شود و همین خیرین آن را اداره می‌کنند. در جاهای دیگر هم هست. اخیراً چنـد مـاه قبـل از این، از شـیراز کسـانی آمـده بودنـد پیش من که اینهـا راجع به کارهـای بهـداشتی و درمانی کارهای بسـیار باارزش و مفیـدی انجام داده بودنـد، که ما توصـیه کردیم این را با جاهای دیگر هم درمیان بگذاریـد و انجام دهیـد. مردم این‌جورنـد. این کارهـا را افراد خیر، افراد ثروتمنـد می‌تواننـد انجـام بدهنـد. همین جا ما در تهران بیمارسـتانی داشتیم که شاید مرجع چقدر از مجروحین تظاهرات بود؛ همین بیمارستان بازرگانان. یک عده خیّر این کارها را انجام می‌دهند؛ راه می‌اندازند. مردم ما این‌جورند؛ اهل خیرند. و کسانی که حالا اوقافی دارند و این همه وقف، این همه کارهای فی‌سبیل‌اللّه، اینها ناشـی از وجود ثروت افراد است. ما با این بـد نیستیم. چرا بیخود در بیرون منعکس بشود که نظام اسـلامی و مسـئولان کشور، تا کسـی بخواهد یک مقدار پول به دست بیاورد، اخمهاشان را در هم می‌کنند؛ احساس بغض و نفرت نسبت به او می‌کنند. این‌جوری نیست؛ واقعیت این نیست. این اشـکال به نظر ما اشـکال واردی نیست. یکی از دوسـتان نزدیک و بسیار خوب ما به من گفت که می‌گویند این سیاستهای اصل ۴۴ که شـما ابلاغ کردید، موجب ثروتمند شدن افراد و وارد شدن سـرمایه‌دارها به میدان می‌شود. من گفتم اصـلاً ما این سیاسـتها را ابلاغ کردیم برای اینکه همین کار بشود؛ برای اینکه بیایند وارد میدان بشوند، سرمایه‌گذاری کنند، فعالیت اقتصادی کنند. می‌گویند اینجوری می‌شود؟! ما اصـلاً برای همین ابلاغ کردیم که این کار بشود. بعضـی دیگر این ابهام در ذهنشان هست که این همه راجع به مفاسد اقتصادی گفتید و حرص خوردید و دسـتور دادید، که بعضـی‌اش عمل شده و بعضـی‌اش عمل نشده، حالا چطور شـما این را می‌گوییـد؟ من عرض می‌کنم: دوسـتان! اگر مبـارزه‌ی بـا مفاسـد اقتصـادی به همـان صورتی که بنـده گفتم، بـا همان جـدیت انجام بگیرد، کمـک بسـیار مهمی به همین فعـالیت اقتصادی و نشاط سالم اقتصادی خواهـد کرد. این دو تا مکمل همنـد. همان چنـد سال پیش که بنده اول‌بار راجع به مفاسد اقتصادی صـحبت کردم، بعضی از مسئولان در ذهنشان این بود که ممکن است مشکلاتی ایجاد کند. من گفتم نه، آن کسانی که می‌خواهند فعالیت سالم اقتصادی داشته باشند، خوشحال می‌شوند از اینکه یک عده کلّاش و قلّاش و کلاهبردار و پشت‌هم‌انـداز و قانون‌شـکن در میـدان نباشـند، راهها را نبندند، اینها را بدنام نکنند. ما این دو تا را نه فقط با همدیگر منافی نمی‌دانیم، بلکه بنـده اینها را مکمل هم می‌دانم؛ معتقـدم که مبارزه‌ی با فساد و ریشه‌کنی فساد، بسترساز رقابت سالم اقتصادی است و کمـک به همین سیاسـتهای اصل ۴۴ است که ابلاـغ کردیم. البته برای اینکه فسـاد در این کـار راه پیـدا نکنـد، یک الزاماتی وجود دارد که دولت، مجلس و قوه قضائیه، بایـد به آنها پایبنـد باشـند. من اجمالاً اشاره خواهم کرد: بایـد مقررات را شـفاف کنند، راهها را کوتاه کننـد، پیچ و خمهای اداری را کم کنند. اینکه اختیار یک فعالیت اقتصادی ناگهان برگردد به یک مأموری که پشـت فلان میز و در فلان اداره نشسـته، که او بتواند بگوید آری یا نه، و سـرنوشت یک کار را فراهم بکند، این بزرگترین ضربه است. این مأمور در معرض خطر است؛ در معرض لغزش است. باید کاری کرد که این، پیش نیاید. باید قواعد، قوانین و روشـها اصلاح شود و بر اساس آنچه که در اینجا هست، تغییر پیدا کند. این را هم من می‌خواهم جداً به دوستان عرض بکنم که این کار، یعنی اجرای این سیاسـتها، مخالفان و دشـمنانی دارد. چون دشـمنانی دارد، پس تلاش در اجرای این سیاسـتها یک نوع جهاد است. هر تلاشی که در مقابله‌ی با دشمنان باشد، مجاهدت است و در عرف اسلامی اسمش جهاد است؛ اگر با اخلاص و درست انجام بگیرد. دشمنانش چه کسانی هسـتند؟ بعضـی از مخالفان نمی‌خواهند با اجرایی شدن این سیاسـتها، کمبودها برطرف شود. اصـلاً نمی‌خواهند نظام اسلامی آن شکوفایی و پیشرفت اقتصادی و رونق اقتصادی را داشته باشد. روی فشار اقتصادی بر کشور برنامه‌ریزی کرده‌اند. خارجیها از این

قبیلند. الان ببینید، همین‌طور مثل یک گرگ گرسنه‌ای که نشسته و منتظر است که فرصتی پیدا کند و حمله کند، منتظرند بتوانند یک اقدام اقتصادی بکنند. البته از اقدام نظامی و اجتماعی مأیوسند؛ خودشان هم می‌گویند که باید فشار اقتصادی بیاوریم. می‌خواهند فشارهای اقتصادی را زیاد کنند. یکی از چیزهایی که می‌تواند این فشارها را کم کند، یا تأثیرش را بسیار کم کند، همین اجرای این سیاستهاست. آنها مایل نیستند این سیاستها اجرا شود. ممکن است در داخل هم دوستان و طرفدارانی داشته باشند. بعضی - که این دیگر مربوط به داخلی‌هاست - در وضع کنونی منافعی دارند؛ ذی‌نفع‌اند و دلشان نمی‌خواهد این وضعیت به هم بخورد. از اینکه اجازه یک مدیر، گردش قلم یک مدیر یا یک مسئول، حالا در هر جا - چه در قوه‌ی مجریه، چه در قوه‌ی قضائیه، چه در مجلس - توانایی این را داشته باشد که خیلی از این چیزها را جابه‌جا بکند، این را مغتنم می‌شمارند و نمی‌خواهند از بین برود. بنابراین، اینها هم جزء مخالفان هستند. حالا بعضی‌ها هم شاید باشند که نخواهند متصدی این کار بزرگ، دولت کنونی باشد. البته این را احتمال می‌دهیم، یقین نداریم. حالا- که اهمیت این کار معلوم شد، آنچه که من عرض می‌کنم این است که همه در این بخش، وظیفه دارند. علت اینکه من با دوستان خواستم صحبت بکنم، همین بود که همه توجه کنند که در بخشهای خودشان اجرای این کار را تسهیل کنند؛ هم در مجلس قوانین و مقرراتی بایستی تدوین شود یا تغییر پیدا کند، هم در بخشهای مختلف دولت بایست مدیران و مسئولان به این کار اهتمام بورزند و با جدیت آن را دنبال کنند، و هم در قوه قضائیه، که ما جلسه‌ای که با آقایان داشتیم، از قوه‌ی قضائیه خواستیم که دادگاههای تخصصی برای رسیدگی به این مسائل و دفاع از حقوق مالکیت افراد تشکیل بدهند. هم در این زمینه دادگاه تخصصی لازم است، هم در زمینه‌ی مسائل مربوط به مفاسد اقتصادی. در هر دو جا بخشهای تخصصی و دادگاههای تخصصی لازم است که کسانی باشند که با اهتمام کامل مسئله را دنبال کنند. در بخشهای دولتی هم باید همه جدیت داشته باشند و سرعت عمل. البته «سرعت عمل» که می‌گوییم، مرادمان شتابزدگی نیست؛ سرعت عملِ بدون شتابزدگی. یک مقطعی را مشخص کنند و کارها را پیش ببرند و نتایج کارها را به مسئولان بالاتر گزارش بدهند. ما هم در اینجا از چند ماه پیش یک کارگروهی را تشکیل دادیم برای اینکه در سه قوه موضوع را دنبال کنند. حالا در مجلس هم کمیسیونی برای این کار تشکیل شده، در دولت هم مجموعه‌ای برای این کار هست. باید کار را سرعت ببخشند. سرعت بخشیدن به کار منافات ندارد با اینکه کار شتابزده انجام نگیرد؛ یعنی مطالعات را بکنند و اطرافش را هم درست بسنجند؛ با آدمهای صاحب‌نظر مشورت بکنند. این یک وظیفه است که همه باید در کار خودشان جدی باشند. دوم اینکه همه‌ی بخشهای این سیاستها را مد نظر قرار بدهند. این سیاستها از بند «الف» دارد تا بند «ه». پنج بند است. بند «الف» که خودش دو بخش است: یک بخش آزاد کردن دولت از بار سنگین شرکتهایی است که در ذیل اصل ۴۴ به آن شرکتها اشاره شده؛ یعنی چیزهایی که مربوط به صدر اصل ۴۴ بود و باید خودش را زودتر از اینها خلاص کند. یک بخش دیگر این است که به مردم، به بخشهای خصوصی و تعاونی اجازه داده می‌شود که در مواردی که مشابه صدر اصل ۴۴ هست، سرمایه‌گذاری کنند. بند «ب» مربوط به تعاونی‌هاست و خصوصیاتی که مربوط به تعاونیهاست، در آن ذکر شده. بند «ج» مربوط به واگذاریهاست؛ یعنی واگذاری همان شرکتهایی که در صدر اصل ۴۴ آمده؛ با یک استثناهایی. چند استثنا در آنجا ذکر شده. بند «د» باز خودش دو بخش دارد. یک بخش الزامات، که دولت کارهایی را باید انجام بدهد تا این انتقال صحیح انجام بگیرد و تسهیل بشود و بخش خصوصی به این کار رغبت پیدا کند؛ یک بخش هم مربوط به مصارف درآمدهای این است که وقتی به بخش خصوصی یا تعاونی واگذار می‌کنند، مابه‌ازای او و درآمد او که در دولت می‌آید، در کجا مصرف بشود. بند آخر هم که بند «ه» است، مربوط به سیاستهای حاکمیتی دولت است. دولت سیاستهای حاکمیتی خودش را باید حفظ کند، برنامه‌گذاری کند، سیاستگذاری کند، هدایت کند، در یک موارد خاصی سرمایه‌گذاری کند، متمرکز بشود؛ در یک موارد خاصی، از قبیل آنچه که عرض کردیم. همه‌ی این بندها باید با هم مد نظر قرار بگیرد. والّا ما بعضی از این بندها را جلو بیندازیم، بعضی از بندها را فراموش کنیم، این عدم تعادل به وجود خواهد آمد و درست نیست. کار سومی که باید انجام بگیرد که قبلاً هم اشاره کردیم، شفاف‌سازی

مقررات است. مقررات را بایستی شفاف کرد که جای توجیه و تبدیل و تعبیر و تأویل نباشد. راههای تقلب بسته بشود، جلوی کسانی که اهل سوءاستفاده از ظواهر قوانین هستند، گرفته شود. کار دیگری که لازم است انجام بگیرد، اطلاع‌رسانی به مردم است. مردم باید در جریان جزئیات کار قرار بگیرند و بدانند که در کجا می‌توانند فعالیت اقتصادی کنند، کجا می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند، چه‌طور می‌توانند در یک تعاونی وارد شوند. غالب مردم بی‌اطلاعند. سال گذشته وقتی این سیاستها از تلویزیون اعلام شد و گفته شد، بعضی از خواص شنیدند، خوشبخت شدند؛ خوشحال شدند. اغلب مردم که ما می‌دیدیم، اصلاً توجه نداشتند که موضوع چیست! باید برای مردم تشریح بشود؛ تبیین بشود؛ بدانند چگونه می‌توانند از کمک دولت استفاده کنند، بخش خصوصی از چه امتیازاتی می‌تواند استفاده کند، دولت چه کمکهایی می‌تواند به او کند؛ چه حمایتهایی می‌کند، در کجاها می‌توانند وارد بشوند و سرمایه‌گذاری کنند. کار بعدی مسئله تقنین است که اشاره کردیم که حتماً مرکز پژوهشهای مجلس و بخشهای مربوط به این مسئله در مجلس، باید واقعاً به قوانینی که لازم است، بپردازند و اینها را تهیه کنند؛ فراهم کنند و با دولت هم همکاری و همفکری کنند. و آخرین مطلب هم حمایت کامل قضائی از مالکیتهای قانونی است. به نظر ما اگر چنانچه ان‌شاءاللَّه مسئولان ما همت کنند - که عمدتاً در اینجا جمع هستید و رؤسای محترم سه قوه هم در جریان این نظرات کاملاً قرار گرفتند - ان‌شاءاللَّه در ظرف دو سه سال می‌توان نشانه‌های حرکت صحیح و تغییر محسوس را در کشور به چشم دید و ان‌شاءاللَّه به آینده امیدوارتر شد. و السّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در سال ۱۳۸۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّة اللَّه فی الأرضین. ربّنا علیک توکّلنا و الیک انبنا و الیک المصیر. عید امسال دو تبریک دارد؛ هم تبریک عید نوروز است، هم تبریک ورود ماه ربیع‌المولود است؛ که ولادت نیر اعظم و نبی مکرم، حضرت محمدبن‌عبداللَّه (صلّی‌اللَّه‌علیه‌واله‌وسلّم) در آن وارد است. خود عید نوروز هم جزو اعیاد بابرکت برای ما ایرانی‌هاست. مردم سال را با یاد خدا شروع می‌کنند و از خداوند متعال تحول به احسن‌الحال را مسئلت می‌کنند. امسال علاوه‌ی بر اینها، ذخیره‌ی معنوی توسلات و توجهات ماه محرم و صفر هم بر برکات این عید افزوده است. شما جمع حاضر در این صحن هم که مشرّف به زیارت بارگاه حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (علیه‌السّلام) هستید، برکات بیشتری دارید. برای من هم فرصتی است تا برخی از مسائلی را که در آغاز سال برای ما ان‌شاءاللَّه مفید خواهد بود، مطرح کنم. اول سال فرصت خوبی است برای تقویت عزم ملی، برای برکت بخشیدن به عمر خود در این سال. اگر همه‌ی آحاد ما مردم ایران از اول سال عزم خود را بر این متمرکز کنیم که با تلاش خود، با حرکت خود، سال پُرباری برای خود فراهم کنیم، خدای متعال هم یقیناً کمک خواهد کرد. البته جانمایه‌ی این عزم ملی و بزرگ، نیت پاک و تصمیم بر جلب رضای الهی است؛ تصمیم بر پیمودن صراط مستقیم؛ و آنگاه شناختن موقعیت خود و وضع خود، جایگاه خود در شرایط کنونی عالم و چالشهایی که پیش روی ملت قرار دارد، و شناختن خطوط اساسی برای مواجهه‌ی با چالشها. این، شرط موفقیت یک ملت زنده است؛ وضع خود را، جایگاه خود را، شرائط خود را درست بشناسد و برای این شرائط برنامه‌ریزی داشته باشد و عزم و تصمیم قاطع بر مواجهه‌ی با آنچه که در این راه برای انسان به طور طبیعی پیش بیاید. من از این فرصت استفاده می‌کنم؛ در این ساعتی که در خدمت شما هستم، در این باره‌ها قدری صحبت می‌کنم. آنچه که اساس مطلب برای ما ایرانی‌هاست - که همیشه باید این را در مد نظر داشته باشیم - این

است که ملت ما و مجموعه‌ی ما مردم ایران هدف بزرگی برای خودمان ترسیم کردیم و در طول دهه‌های پس از انقلاب، این هدف را دنبال کردیم. هرچه نگاه می‌کنیم، احساس می‌کنیم که ما برای رسیدن به این دو هدف، توانایی‌های لازم را داریم. این هدف بزرگ عبارت است از سربلندی ایران اسلامی، الگوشدن در میان ملتهای مسلمان، هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی. معنای این حرف این است که ملت ما، هم از لحاظ مادی و هم از جنبه‌های معنوی ارتقاء پیدا کند؛ استقلال ملی داشته باشد؛ عزت ملی داشته باشد؛ توان و ظرفیت ملی داشته باشد؛ بتواند از همه‌ی ظرفیتهای خود استفاده کند؛ از رفاه عمومی برخوردار باشد و عدالت عمومی و اجتماعی بر زندگی او حاکم باشد. این ملت در آن صورت می‌شود الگو برای همه‌ی جوامع مسلمان و حتّی غیر مسلمان. ملت ایران می‌خواهد ملتی باشد آزاد، مرفه، باایمان، و کشوری داشته باشد آباد و پیشرفته؛ این هدف ملت ایران است. در این هدف، اختلافی هم وجود ندارد؛ دعواهای جناحی و اختلافات سیاسی در اینجا همه برطرف می‌شود؛ این هدفِ مورد قبول همه‌ی آحاد ملت ایران است. کشوری آباد داشته باشیم، ملتی آزاد و سربلند داشته باشیم، از ظرفیتهای ملیِ خودمان بخوبی استفاده کنیم، بتوانیم پیشرو باشیم، پرچم عدالت اجتماعی را در دست داشته باشیم، پرچم ایمان اسلامی را در پیشاپیش همه‌ی ملتهای مسلمان به دوش بگیریم؛ این چیزی است که همه‌ی ملت ایران طالب و عاشق آن هستند. و می‌توانیم به این هدف دست پیدا کنیم؛ هم شناخت ظرفیتهای ملی به ما این امید را می‌دهد، هم تجربه‌ها این را تأیید می‌کند. ملت ایران یک ملت بااستعداد است، بااستقامت است، برخوردار از غیرت دینی و غیرت ملی است، به اسلام عمیقاً ایمان دارد، به میهن خود عشق می‌ورزد؛ اینها چیزهایی است که به ما این امیدواری و این اعتماد را می‌بخشد که ملت ما قادر است به این هدف دست پیدا کند و برسد؛ دور از دسترس نیست. تجربه هم همین را به ما نشان می‌دهد. ببینید؛ ما بر اثر سلطه‌ی حکومتهای فاسد و وابسته، در طول سالهای متمادی از میدان رقابتهای جهانی بیرون مانده بودیم. ملت ایران که یک روز پیشاهنگ دانش و فرهنگ بود، بر اثر سلطه‌ی پادشاهان جبار و قدرتهای منقطع از مردم وضعش به جایی رسید که از حدود دویست سال قبل به این طرف که مسابقه‌ی علمی و سیاسی در دنیا آغاز شد، بیرون از میدان مسابقه قرار گرفت. وقتی ملتی در مسابقه‌ی ملتها وارد نیست، به طور طبیعی توانایی‌های او تحلیل می‌رود و موفقیتهای او ناچیز می‌شود. شما یک تیم ورزشی را در نظر بگیرید، که قدرت دارد، نشاط دارد، میل به کار دارد، او را نمی‌گذارند وارد میدان رقابتهای ورزشی بشود؛ به طور طبیعی توانایی‌های او کم می‌شود و تحلیل می‌رود. با ملت ما این کار را کردند. درعین‌حال که سالهای متمادی قدرتهای وابسته، قدرتهای فاسد، قدرتهای بی‌کفایت و پادشاهان ظالم چنین وضعی را برای ملت ما به وجود آوردند، بمجرد اینکه به وسیله‌ی انقلاب اسلامی دروازه‌ی ورود به این جاده برای ملت ما باز شد و ملت ما وارد میدان رقابتهای جهانی و مسابقات جهانی شد، پیشرفتهای بزرگی به دست آورد. ملت ما، هم در زمینه‌های علمی، هم در زمینه‌های سیاسی، امروز در جهان یک ملتِ دارای نشان و شناخته شده است؛ یک چهره است در میان ملتها. در زمینه‌های علمی، ما به نسبت این زمان پیشرفته هستیم. البته عقب‌ماندگی‌های دویست ساله را در ظرف بیست سال و سی سال نمی‌شود جبران کرد؛ اما در این بیست و چند سال، ما با سرعت بسیار بیشتری نسبت به همین مدت زمانی جلو رفته‌ایم. امروز شما نگاه کنید؛ جوانان ما در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای، در زمینه‌ی سلولهای بنیادی، در زمینه‌ی ضایعات نخاعی و در ده‌ها زمینه‌ی دیگر - که اگر ملت ما از آنها بروشنی آگاه بشوند، شادمان خواهند شد - پیشرفت داشته‌اند. برجستگان علمی کشور ما امروز توانسته‌اند در دنیا بدرخشند و تحسین جهانیان را جلب کنند. در میدان رقابتهای سیاسی هم همین‌طور. امروز دولت جمهوری اسلامی ایران در زمینه‌های سیاسی - چه در سطح منطقه، چه در سطح بین‌المللی - سخن او جزو سخنهای پُرطرفدار است؛ سخن او یک سخن شنیدنی است. مسئولین کشور ما، هم در مجامع جهانی، هم در مسافرتهایی که به کشورهای دیگر می‌کنند، هم در موضعگیری‌هایی که می‌کنند، برجسته و شاخصند. این چنین وضعی برای ملت ما نشان‌دهنده‌ی استعداد این ملت در پیشروی و در ورود به این میدانهاست. ملت ما توانسته است در فرهنگ سیاست بین‌المللی مفاهیم جدیدی را وارد کند. دنیا مردم‌سالاری دینی را نمی‌شناخت؛ امروز مردم‌سالاری دینی یک عنوان و شعار

مطلوب در میان همه‌ی ملتهای اسلامی است. دنیا تعریف نظام سلطه را نمی‌شناخت؛ این را ملت ما تعریف کرد و در فرهنگ سیاست بین‌المللی وارد شد. مسئله‌ی دین‌محوری سیاست، قانون، مدیریت کشور؛ اینها همه مفاهیم جدیدی است که ملت ما توانسته است اینها را وارد کند. پس ما در مسابقات جهانی - مسابقه‌ی علمی، مسابقه‌ی سیاسی، مسابقه‌ی صنعتی، مسابقه‌ی اقتصادی و مسابقه‌ی فرهنگی - می‌توانیم وارد شویم و در کوتاه‌مدت امید به موفقیت داشته باشیم، و در بلندمدت امید به سرآمد شدن داشته باشیم. این، وضع ملت ماست. و اما این راهی که ملت ایران می‌خواهد برود، یک راه اسفالته‌ی بی‌مانع نیست؛ ما در این راه چالش هم داریم. ما دو دشمن بزرگ داریم. من این دو دشمن را امروز به اختصار برای شما معرفی و چهره‌نمایی کنم تا ببینیم من و شما در مقابل این دو دشمن چه باید بکنیم. یک ملت باید دشمن را بشناسد، نقشه‌ی دشمن را بداند و خود را در مقابل آن مجهز کند. ما دو دشمن داریم: یک دشمن، دشمن درونی است؛ یک دشمن، دشمن بیرونی است. دشمن درونی خطرناک‌تر است. دشمن درونی چیست؟ دشمن درونی خصلتهای بدی است که ممکن است ما در خودمان داشته باشیم. تنبلی، نشاط کار نداشتن، ناامیدی، خودخواهی‌های افراطی، بدبین بودن به دیگران، بدبین بودن به آینده، نداشتن اعتماد به خود - نه به شخص خود و نه به ملت خود - اینها بیماری است. اگر این دشمنهای درونی در ما وجود داشته باشد، کار ما مشکل می‌شود. همیشه دشمنان بیرونی ملت ایران سعی کرده‌اند این میکروبها را در درون جامعه‌ی ایرانی رسوخ دهند: «شما نمی‌توانید»، «شما قادر نیستید»، «آینده‌تان تاریک است»، «افقتان تیره است»، «بیچاره شدید»، «پدرتان درآمد». سعی این بوده است که ملت ما را ناامید، کسل، بی‌اعتماد به نفس، تنبل و چشم به دست بیگانه بار بیاورند؛ اینها دشمنان درونی است. در طول سالهای قبل از بروز حرکت اسلامی در کشور ما، بلای عمده‌ی ملت ما اینها بود. اگر ملتی این بیماری‌ها را داشته باشد، این ملت پیشرفتش ممکن نیست؛ اگر ملتی مردمش تنبل باشند، ناامید باشند، اعتماد به نفس نداشته باشند، با همدیگر پیوند نداشته باشند، به همدیگر بدبین باشند، از آینده ناامید باشند، چنین ملتی پیش نخواهد رفت؛ اینها مثل موریانه‌ای که در درون پایه‌ی بنا بیفتد، بنا را ویران می‌کند؛ مثل کرمی است که داخل میوه قرار بگیرد، میوه را فاسد می‌کند. باید با این صفات مبارزه کرد. ملت ما باید امیدوار، دارای اعتماد به نفس، خوشبین به آینده، علاقه‌مند به پیشرفت، و معتقد و مؤمن به معنویاتی باشد که او را در این راه کمک می‌کند. بحمداللّه امروز ملت ما چنین اعتماد به نفس و چنین امیدی دارد؛ باید اینها را تکمیل کرد. اگر ما بتوانیم این دشمنها را در درون خود، در جان خود، در فرهنگ عمومی جامعه‌ی خود از کار بیندازیم، دشمن بیرونی هم نمی‌تواند به ما صدمه و لطمه‌ای برساند. و اما دشمن بیرونی. دشمن بیرونیِ این هدف ما عبارت است از نظام سلطه‌ی بین‌المللی؛ یعنی همان چیزی که به او می‌گوییم استکبار جهانی. استکبار جهانی و نظام سلطه، دنیا را به سلطه‌گران و سلطه‌پذیران تقسیم می‌کند. اگر ملتی بخواهد در مقابل سلطه‌گران از منافع خود دفاع کند، سلطه‌گران با آن ملت دشمنی می‌کنند؛ روی او فشار می‌آورند و سعی می‌کنند مقاومت او را در هم بشکنند. این، دشمنِ یک ملتی است که می‌خواهد مستقل و عزتمند و آبرومند و پیشرفته بشود و زیر بار سلطه‌گران نرود؛ این دشمنِ بیرونی است. امروز مظهر این دشمنی عبارت است از شبکه‌ی صهیونیسم جهانی و دولت کنونی ایالات متحده‌ی امریکا. البته این دشمنی مال امروز نیست؛ روشها تغییر می‌کند، اما سیاست دشمنی با ملت ایران از اول انقلاب تا امروز بوده است. هرچه توانسته‌اند، فشار وارد آورده‌اند، اما عبث؛ فشارهای آنها نتوانسته است ملت ایران را ضعیف کند یا به عقب‌نشینی وادار کند؛ نه تحریم اقتصادی‌شان، نه تهدید نظامی‌شان، نه فشار سیاسی‌شان، نه جنگ روانی‌شان. امروز ما از پانزده سال قبل، از بیست سال قبل، از بیست و هفت سال قبل بسیار قوی‌تر هستیم؛ این نشان‌دهنده‌ی این است که دشمن در دشمنی با ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی ناکام مانده است؛ اما این دشمنی هست. امروز در دنیا تناقضی وجود دارد. ملت ایران از نظر ملتهای مسلمان و ملتهای منطقه - ملتهای آسیا، ملتهای آفریقا، ملتهای امریکای لاتین، ملتهای منطقه‌ی خاورمیانه - یک ملت شجاع، مدافع حق و عدالت، و ایستاده‌ی در مقابل زورگویی‌هاست؛ ملت ایران را این‌طور شناخته‌اند. آنها ملت ایران را تحسین و ستایش می‌کنند. اما همین ملت ایران و همین نظام جمهوری اسلامی که اینقدر مورد ستایش ملتهاست، از

نظر قدرتهای زورگو، متهم به نقض حقوق بشر است، متهم به سلب امنیت جهانی است، متهم به حمایت از تروریسم است! این تناقض است؛ تناقض بین نگاه ملتها و خواسته‌ی قدرتها. این تناقض، تهدیدکننده‌ی نظام سلطه‌ی جهانی است. روزبه‌روز اینها دارند از ملتها دور می‌شوند؛ این یک رخنه‌ی فرسایشی را در بنای لیبرال دموکراسی غرب به وجود آورده است و روزبه‌روز این رخنه بیشتر خواهد شد. بالاخره تبلیغات استکبار تا مدتی می‌تواند حقایق را پنهان کند؛ همیشه که نمی‌توانند حقایق را پنهان کنند؛ ملتها روزبه‌روز بیدارتر می‌شوند. شما نگاه کنید؛ رئیس جمهور ملت ایران به کشورهای آسیا، به کشورهای آفریقا، به کشورهای امریکای جنوبی مسافرت می‌کند، ملتها برای او شعار می‌دهند، به نفع او تظاهرات می‌کنند، اظهار حمایت می‌کنند؛ رئیس جمهور امریکا هم به کشورهای امریکای جنوبی - یعنی حیاط خلوت امریکا - مسافرت می‌کند، ملتها پرچم امریکا را به مناسبت آمدن او آتش می‌زنند؛ این معنایش تزلزل پایه‌های لیبرال دموکراسی‌ای است که امروز غرب و جلوتر از همه امریکا، مدعی پرچمداری آن هستند. تناقض در خواست آنها و تمایلات مردم و مشاهدات مردم روزبه‌روز بیشتر می‌شود. دم از دموکراسی می‌زنند، دم از حقوق بشر می‌زنند، دم از امنیت جهانی می‌زنند، دم از مبارزه‌ی با تروریسم می‌زنند، اما باطن شریر آنها حکایت از جنگ‌طلبی آنها می‌کند؛ حکایت از پایمال کردن حقوق ملتها می‌کند؛ حکایت از میل وافر و اشتهای سیری‌ناپذیر آنها بر منابع انرژی جهانی می‌کند؛ این را ملتها می‌بینند. روزبه‌روز آبروی لیبرال دموکراسی و آبروی امریکا - که پیشقراول لیبرال دموکراسی است - در دنیا در نظر ملتها دارد کم و کمتر می‌شود. در مقابل، آبروی ایران اسلامی دارد بیشتر می‌شود. ملتها می‌فهمند که امریکایی‌ها در ادعای دفاع از حقوق بشر دروغ می‌گویند؛ یک نمونه‌ی آن، رفتار آنها با کشور خود ماست. ایران در زمان طاغوت - زمان رژیم پهلوی - یکسره در مشت امریکایی‌ها بود؛ امریکایی‌ها بر سراسر ایران مسلط بودند؛ پایگاه نظامی در ایران به وجود می‌آوردند، برای تسلط بر تحرک کشورهای عرب منطقه؛ می‌خواستند اینها را از پایگاه ایران زیر نظر داشته باشند. ایران همپیمان اسرائیل بود؛ بدترین دیکتاتوری‌ها بر این کشور حاکم بود؛ مبارزان را در زندان شکنجه می‌کردند؛ در سرتاسر کشور - در همین شهر مشهد، در تهران و در همه‌ی شهرهای کشور - اختناق و شدت عمل مأموران جلاد رژیم طاغوت بر مردم مسلط بود؛ نفت ما را تاراج می‌کردند؛ اموال عمومی و ثروتهای ملی را به نفع حکام و به نفع بیگانگان به تاراج می‌دادند؛ ملت ایران را از حضور در مسابقه‌ی علمی و صنعتی دنیا مانع می‌شدند؛ ملت را تحقیر می‌کردند. آن ایران، متحد درجه‌ی یک امریکا در این منطقه بود؛ زمامدارانش هم محبوب امریکا بودند؛ هیچ اعتراضی هم به نقض حقوق بشر و نقض دموکراسی بر آن حکومت طاغوتی وارد نبود. امروز ایران یک کشور آزاد است؛ با این مردم‌سالاری واضح - که مردم‌سالاری ما در دنیا بسیار کم‌نظیر است - با این ارتباط مستحکم بین مردم و مسئولان کشور؛ این ایران از نظر امریکایی‌ها، از نظر دولت امریکا و سیاستمداران امریکا یک کشور نامطلوب به حساب می‌آید؛ این نشان‌دهنده‌ی جهتگیری استکبار جهانی در مقابل حقایق موجود عالم است. البته امریکایی‌ها از این دشمنی سودی نبرده‌اند و باز هم نخواهند برد. ملت ایران روزبه‌روز قوی‌تر می‌شود و ارزشهای انقلاب روزبه‌روز برجسته‌تر و تازه‌تر می‌شود. ما در مقابل این دو دشمن وظائفی داریم. اول دشمن را باید شناخت، بعد باید نقشه‌ی او را دانست. امروز دشمنان بیرونی ما هم برای ملت ایران نقشه دارند. ما سیاستهای پنج‌ساله‌ی خودمان را تعریف می‌کنیم؛ افق چشم‌انداز بیست‌ساله را تعریف می‌کنیم؛ برای اینکه راه خودمان را مشخص کنیم. دشمن ما هم همین‌طور؛ او هم برای ما برنامه دارد؛ او هم سیاستی دارد. باید سیاست او را بشناسیم. من برنامه‌های استکبار جهانی علیه ملت ایران را در سه جمله خلاصه می‌کنم: اول، جنگ روانی؛ دوم، جنگ اقتصادی؛ و سوم، مقابله با پیشرفت و اقتدار علمی. دشمنی‌های استکبار با ملت ما در این سه قلم عمده خلاصه می‌شود. البته اینها را باید دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ها و شخصیت‌های سیاسی بیشتر برای مردم توضیح بدهند. من اجمالاً سرفصل و خلاصه‌ای از مطالب را به شما عرض می‌کنم. جنگ روانی یعنی چه؟ هدف جنگ روانی، مرعوب کردن است. کی را می‌خواهند مرعوب کنند؟ ملت که مرعوب نمی‌شود؛ توده‌ی عظیم مردم که مرعوب نمی‌شوند. چه کسی را می‌خواهند مرعوب کنند؟ مسئولان را، شخصیتهای سیاسی را، به قول معروف خود ما

نخبگان را؛ اینها را می‌خواهند مرعوب کنند. کسانی که قابل تطمیعند، آنها را می‌خواهند تطمیع کنند؛ اراده‌ی عمومی را می‌خواهند تضعیف کنند؛ درک مردم از واقعیتهای جامعه‌ی خودشان را می‌خواهند تغییر دهند؛ هدف جنگ روانی این است. یک نفر که بیمار نیست، صد بار به او بگویند آقا! شما کسالت دارید، شما مریضید، یک مقدار احساس بیماری می‌کند. بعکس، اگر کسی دچار بیماری هم باشد، صد بار به او بگویند شما حالتان خوب است، احساس صحت می‌کند. با تلقین می‌خواهند واقعیتهای کشور ما را در نظر ملت ما دگرگون کنند. ملت ما ملتی است بااستعداد، دارای قابلیت، دارای ظرفیت، دارای ثروتهای عظیم طبیعی؛ چنین ملتی می‌تواند پیشرو باشد. دلیلی ندارد که این ملت، ناامید باشد؛ اما آنها می‌خواهند واقعیتها را تغییر دهند و ملت را ناامید کنند؛ می‌خواهند اعتماد ملت را به مسئولان ضعیف کنند. اینکه مردم به دولت و مسئولانشان اعتماد داشته باشند، برای یک کشور خیلی نعمت بزرگی است؛ می‌خواهند این نعمت را بگیرند و مردم را بی‌اعتماد کنند، هم به خودشان، هم به مسئولینشان؛ مردم را با شایعه، به تحریم و خشونت تهدید کنند؛ در تبلیغات، جای مدعی و متهم را عوض کنند. امروز امریکا متهم است و ملتها مدعی امریکایند. ما امروز مدعی امریکا هستیم. امریکا متهم است به دست‌اندازی به استکبار، به مستعمره‌پروری، به جنگ‌طلبی، به اشغال نظامی، به فتنه‌انگیزی. ما طلبگاریم، ما مدعی هستیم. آنها می‌خواهند خودشان را در جایگاه مدعی بگذارند و ملت ایران را در جایگاه متهم قرار دهند. در خود امریکا وضع حقوق بشر اسفبار است و ناامنی وجود دارد. در یک سال - سال ۲۰۰۳ - سیزده میلیون بازداشت شهروندان امریکایی را خودشان گزارش کردند! مجوز شکنجه می‌دهند، مجوز شنود تلفن می‌دهند. بعد از حادثه‌ی بیست شهریورِ چند سال قبل، اینها چند میلیون نفر را بازجویی کردند. یک چنین فضای ناامن در داخل امریکا؛ در خارج هم که زندانهای ابوغریب و شکنجه‌ها و زندان گوانتانامو و زندانهای مخفی‌ای که در اروپا و در نقاط دیگر دارند. آنها باید جواب بدهند. آنها متهمند، آنها نقض حقوق بشر می‌کنند؛ آن وقت می‌شوند مدعی حقوق بشر، و ملت ایران را یا هر جا را که میلشان بکشد، می‌خواهند به محاسبه بکشند که شما نقض حقوق بشر کرده‌اید! تروریسم را آنها دارند ترویج می‌کنند. این کارها جنگ روانی است که آنها دارند انجام می‌دهند. یک بخش از جنگ روانی دشمن، دامن زدن به اختلافات است. در داخل کشور ما اختلافات قومی، اختلافات مذهبی - شیعه و سنی - اختلافات جناحی، اختلافات صنفی و رقابتهای صنفی را ترویج و تبلیغ می‌کنند. در داخل، مزدوران و ایادی‌ای هم دارند که مقاصد آنها را در اینجا به شکلهای گوناگون عمل می‌کنند. اینها شایعه‌پراکنی می‌کنند. در مسئله‌ی عراق، ایران را متهم می‌کنند. کسانی که آمده‌اند عراق را اشغال کرده‌اند، ملت عراق را تحقیر کرده‌اند، زنان، مردان و جوانان عراقی را به انواع مختلف مورد اهانت قرار داده‌اند، همین حالا هم نظامی امریکایی و انگلیسی در عراق با کمال بدرفتاری دارد عمل می‌کند، اینها ایران را متهم می‌کنند که در امور عراق دخالت می‌کند. آن روزی که دولت امریکا و خیلی از دولتهای غربی از صدام بعثیِ معدوم حمایت می‌کردند، ملت ایران آغوشش را بر روی آزادگان عراقی باز کرد؛ آزادمردان عراقی به اینجا آمدند و ما آنها را از شر صدام حفظ کردیم؛ امروز همانها در عراق به قدرت و حکومت رسیده‌اند. تروریسم در عراق با تحریک سرویس‌های جاسوسی امریکا و انگلیس و اسرائیل است. این برادرکشی‌ها در عراق ناشی از جنگ شیعه و سنی نیست؛ شیعه و سنی قرنها در عراق با هم زندگی کرده‌اند و جنگی هم نداشته‌اند. خانواده‌های عراقیِ بسیاری هستند که بعضی‌شان شیعه‌اند، بعضی‌شان سنی؛ با هم ازدواج کرده‌اند، با هم زندگی می‌کردند. این ترورها را آنها به وجود آورده‌اند؛ آنها هستند که از ناامنی‌ها سود می‌برند. در مورد نفوذ شیعه و ترویج تشیع از سوی ایران و هلال شیعی و از این حرفها، شایعه‌پراکنی می‌کنند. یکی از شعبه‌های جنگ روانی اینها این است: اولاً بین ملت ایران اختلاف بیندازند، ثانیاً بین ملت ایران و ملتهای دیگر مسلمان اختلاف بیندازند. سیاست امریکا این بوده است که همسایه‌های ما را در خلیج فارس از نظام جمهوری اسلامی بترساند. البته بعضی از آنها آگاهانه و هوشیارانه توطئه را فهمیده‌اند، بعضی هم ممکن است اشتباه کنند و در دام این توطئه‌ی امریکایی بیفتند. ما به سوی همسایه‌های خلیج فارس - که منطقه‌ی عمده‌ی نفتی دنیا متعلق به این مجموعه است - همیشه دست دوستی دراز کرده‌ایم؛ الان هم با آنها دوستیم و دست دوستی دراز می‌کنیم و اعتقاد ما

این است که کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس بایـد پیمان دفاعیِ مشترک داشته باشـند و باید با هم همکاری کنند. برای دفاع از این منطقه‌ی مهم نبایـد امریکا و انگلیس و بیگانگان و دیگران و طمع‌ورزان بیاینـد؛ خود ما باید امنیت این منطقه را حفظ کنیم؛ و این با همکاری کشورهای خلیج فارس ممکن است. من به همین مناسبت به عناصـر سیاسـی داخلی هم دوسـتانه نصیحت می‌کنم؛ مراقب باشـند، طوری حرف نزنند، طوری موضعگیری نکنند که به مقاصد دشمن در این جنگ روانی کمک شود؛ به دشمن کمک نکنند. امروز هر کس که مردم را ناامید کند و به خود، به مسئولین و به آینده بی‌اعتماد کند، به دشـمن کمک کرده. امروز هر کس که به اختلافـات دامن بزنـد - هر نوع اختلافـاتی - به دشـمن ملت ایران کمـک کرده. کسـانی که قلم دارنـد، بیـان دارنـد، تریبون دارنـد، جایگاهی دارند، باید مراقب باشـند؛ نباید بگذارند دشـمن از آنها استفاده کند. جنگ روانی دشمن، مهمترین بخش مبارزه‌ی دشمن بـا ملت ایران است. جنگ اقتصادی هم یکی دیگر است. می‌خواهنـد ملت ایران را از لحاظ مسائل اقتصادی در تنگنا قرار دهنـد. من عرض می‌کنم میـدان برای تحرک اقتصـادی ملت ایران باز است. با سیاسـتهای اصل ۴۴ که ابلاغ شـد و دولت هم مجدانه دنبال این است که اینها را تحقق ببخشـد و بایـد هم دنبال کنـد، میـدان کار اقتصادی باز است؛ نه فقط برای افرادی که ثروتمندنـد، حتّی برای آحاد مردم. سال ۸۶ و شایـد تـا یکی دو سال بعـد رویکرد دولت و رویکرد فعالان کشور بایـد رویکرد اقتصادی باشـد. ما می‌توانیم اقتصـاد خودمـان را شـکوفا کنیـم. تهدیـد می‌کننـد کـه تحریم می‌کنیم. تحریم نمی‌توانـد به مـا ضـربه‌ای بزنـد. مگر تـا حالاـ تحریم نکرده‌اند؟ ما در حال تحریم به انرژی هسـته‌ای رسـیده‌ایم؛ ما در حال تحریم به پیشرفتهای علمی رسیده‌ایم؛ ما در حال تحریم به این سازندگی‌های وسیع در کشور رسیده‌ایم. تحریم در شرائطی حتّی ممکن است به نفع ما تمام شود؛ از این جهت که همت ما را برای تلاش و فعالیت بیشتر کنـد. رویکرد کشور در سالی که امروز اول آن است، و حتّی یکی دو سال بعـد، بایـد رویکرد اقتصادی باشد. از سیاستهای اصل ۴۴ همه باید استفاده کنند. کسانی که توانایی سرمایه‌گذاری دارند، حتّی افرادی که می‌توانند سرمایه‌گذاری را با اجتماع و شـرکت انجام دهند، اینها راه دارد. آحاد مردم و صـنوف مختلف مردم می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند؛ می‌توانند در این راه با یکـدیگر شـریک شوند و سـهیم باشـند. علاوه بر سـهام عدالتی که تقریباً ده میلیون نفر را شامل می‌شود - که مال دو دهک پائین جامعه است - بقیه‌ی آحاد مردم هم می‌توانند از این سیاسـتها اسـتفاده کنند؛ راه دارد. مسئولین دولتی باید راه‌های مشارکت مردم را در فعالیتهـای اقتصـادی به آنهـا بگوینـد. این سیاسـتها به معنـای تولیـد ثروت عمومی برای جامعه است. تولیـد ثروت از نظر اسـلامی بی‌مانع است. تولید ثروت با غارت ثروت دیگران فرق دارد. یک وقت کسی به اموال عمومی دسـت‌درازی می‌کند، یک وقت کسی بی‌قـانون و بـدون پیروی از قـانون به دسـتاوردهای مـادی می‌رسـد؛ اینهـا ممنوع است؛ اما از طریق قانونی، تولیـد ثروت از نظر شارع مقدس و از نظر اسـلام، مطلوب و مسـتحسن است. ثروت را تولید کنند، منتها در کنارش اسـراف نباشد. اسـلام به ما می‌گوید ثروت تولید کنید، اما اسـراف نکنید. مصـرف‌گرایی افراطی مورد قبول اسلام نیست. آنچه که از تولید ثروت به دست می‌آورید، باز همان را وسـیله‌ای برای تولید ثروت دیگر بکنید. مال را نه به صورت راکد و نازا دربیاورید - که در اسلام اسمش کنز کردن است - نه به صورت ولخرجی و ولنگـاری در مصـرف مال، آن را صـرف در چیزهای غیر لازم زنـدگی کنیـد؛ اما با توجه به اینها، ثروت را برای خودتان تولیـد کنیـد. ثروت آحاد مردم، ثروت عموم کشور است؛ همه از آن سود می‌برند. روح اصل ۴۴ و سیاستهای اصل ۴۴ این است. طوری بشود که منابع درآمدی آحاد مردم، بخصوص طبقات ضـعیف، متنوع شود؛ مردم بتوانند گشایشـی پیدا کنند؛ این یک گام بلند در راه رفاه عمومی است. در مورد مقابله‌ی با پیشـرفت علمی هم یک نمونه‌ی مهمش همین مسـئله‌ی انرژی هسـته‌ای است. در گفته‌ها، در گفتگوهای سیاسـی و غیره می‌گویند دولتهای غربی با دارا بودن قدرت هسـته‌ای در ایران موافق نیستند؛ خب نباشند. مگر ما برای به دست آوردن قدرت هسـته‌ای از کسـی اجازه خواستیم؟ مگر ملت ایران با اجازه‌ی دیگران وارد این میدان شده است که بگویند ما موافق نیستیم؟ خب موافق نباشید. ملت ایران موافق است و مایل است این انرژی را داشته باشد. من سال گذشته هم در اجتماع روز اول فروردین در اینجا گفتم که انرژی هسـته‌ای برای کشور ما یک ضـرورت است، یک نیاز بلندمدت است. امروز اگر

مسئولین کشور در به دست آوردن انرژی هسته‌ای کوتاهی کنند، نسلهای بعد آنها را مؤاخذه خواهند کرد. ملت ایران و کشور ایران به انرژی هسته‌ای و این توانایی برای زندگی - نه برای سلاح - احتیاج دارد. عده‌ای می‌نشینند همان حرف دشمن را تکرار می‌کنند که: آقا! چه لزومی دارد؟ چه لزومی دارد؟ آینده‌ی کشور را به خطر انداختن، نیاز فرداهای کشور را بکلی ندیده گرفتن، این اشکالی ندارد؟ آیا مسئولین کشور حق دارند به نسلهای آینده خیانت کنند؟ امروز نفت را برداریم مصرف کنیم؛ یک روزی این نفت تمام خواهد شد. آن روز ملت ایران برای برق خود، برای کارخانه‌ی خود، برای گرمای خود، برای روشنایی خود، برای حرکت زندگی خود، دست نیاز دراز کند به سوی کشورهای دیگر تا به او انرژی بدهند؟ این برای مسئولینِ امروز کشور جایز است؟ عده‌ای حرف دشمن را تکرار می‌کنند. همانهایی که ملی شدن نفت را که به وسیله‌ی دکتر مصدق و مرحوم آیةاللَّه کاشانی انجام گرفت، امروز تمجید می‌کنند - که آن کار، نسبت به این کار کوچک بود؛ این از او بزرگتر است - همانها امروز نسبت به انرژی هسته‌ای همان حرفی را می‌زنند که مخالفین مصدق و کاشانی آن روز می‌گفتند. اینها قابل قبول نیست. ما در این راه پیش رفتیم، با ابتکار خودمان پیش رفتیم. مسئولین کشور ما هیچ بی‌قانونی هم نکردند. همه‌ی فعالیتهای ما در مقابل چشم آژانس هسته‌ای است، ایرادی هم ندارد؛ ما حرفی نداریم که زیر نظر آنها باشد. جنجال کردن و فشار وارد آوردن روی ملت ایران برای این مسئله، استفاده‌ی ابزاری کردن از شورای امنیت سازمان ملل، برای قدرتهای مقابل ملت ایران زیان به بار خواهد آورد. این را من بگویم؛ اگر قرار باشد بخواهند از شورای امنیت استفاده‌ی ابزاری کنند، و بخواهند این حق مسلّم را از این راه ندیده بگیرند، ما تا امروز آنچه را که انجام دادیم، برطبق قوانین بین‌المللی انجام دادیم؛ اگر آنها بخواهند بی‌قانونی کنند، ما هم می‌توانیم بی‌قانونی کنیم و خواهیم کرد. اگر بخواهند با تهدید و اعمال زور و خشونت رفتار کنند، بدون تردید بدانند ملت ایران و مسئولین ایران در مقابل دشمنانی که به آنها تعرض کنند، از همه‌ی ظرفیت خود برای ضربه زدن استفاده خواهند کرد. من عرایضم را می‌خواهم تمام کنم. این توصیه‌های خادم ملت ایران است به ملت ایران. توصیه‌ی من این است: این شعاری که ما امسال مطرح کردیم - یعنی اتحاد ملی و انسجام اسلامی - این را رعایت کنید. اتحاد ملی، یعنی یکپارچگی ملت ایران. انسجام اسلامی، یعنی ملتهای مسلمان با هم همراه باشند. ملت ایران رابطه‌ی خود را با ملتهای اسلامی محکمتر کند. ما اگر بخواهیم اتحاد ملی و انسجام اسلامی تحقق پیدا کند، باید بر اصولی که بین ما مشترك است، تکیه کنیم. نباید خودمان را سرگرم فروعی بکنیم که مورد اختلاف است. توصیه‌ی بعد این است که ملت عزیز ما، مخصوصاً جوانان ما، اعتماد به نفس خودشان را از دست ندهند. جوانان عزیز! جوانان عزیز ملت ایران! شما می‌توانید؛ می‌توانید کارهای بزرگ بکنید، می‌توانید کشور خود را به اوج اعتلاء و عزت برسانید. اعتماد به نفس، اعتماد به مسئولین کشور، اعتماد به دولت، همان چیزی است که دشمنان می‌خواهند نباشد. دشمنان می‌خواهند مردم به دولت - که مسئولیت اداره‌ی امور کشور را دارد - بی‌اعتماد باشند؛ سعی کنید این نقشه‌ی دشمن را خنثی کنید. من از دولت حمایت می‌کنم. از همه‌ی دولتهای بر سر کار و منتخب مردم حمایت کردم، بعد از این هم همین خواهد بود؛ از این دولت هم به طور خاص حمایت می‌کنم. این حمایت، بی‌دلیل و بی‌حساب و کتاب نیست. اولاً جایگاه دولت در نظام جمهوری اسلامی و در نظام سیاسی کشور ما جایگاه بسیار مهمی است، ثانیاً بیشترین مسئولیتها را دولت بر دوش دارد؛ بعد هم این جهتگیری‌های دینی و این ارزش‌گرایی انقلابی و اسلامی خیلی ارزش دارد. سختکوشی، تلاش فراوان، ارتباط با مردم، سفرهای استانی، جهتگیری عدالت و زیّ مردمی؛ اینها خیلی قیمت دارد و من قدر این کارها را می‌دانم. من به خاطر این چیزها از دولت حمایت می‌کنم. البته این حمایت، حمایت بی‌حساب و کتاب نیست؛ توقعاتی هم در مقابلش از دولت دارم. اولین توقع من این است که به مسئولین دولتی می‌گویم خسته نشوند؛ اعتماد به خدا را از دست ندهند؛ به خدا اعتماد کنند و به این مردم اعتماد کنند؛ زیّ مردمی خودشان را حفظ کنند؛ در دام تجمل‌گرایی‌هایی که افرادی می‌افتند، نیفتند؛ مراقب و مواظب باشند؛ در مخاصمات جناحی وارد نشوند؛ وقتشان را با دعواهای سیاسی تلف نکنند؛ با همه‌ی وجود و با همه‌ی توان برای این مردم کار کنند؛ آنچه را که با مردم در میان می‌گذارند، به تحقق

برسانند و دنبال کنند. ما باید چشمهای خودمان را باز کنیم. ما باید به خدا متوسل باشیم، متذکر باشیم. ملت ایران ملت بزرگی است، ملت توانایی است، هدفهای بزرگی دارد، راهی هم به سوی این هدفها دارد که می‌تواند طی کند. من امیدوارم خدای متعال تفضلات خود را بر شما ملت ایران به طور مستمر ببارد؛ باران لطف خود را بر سر شما ببارد و ان‌شاءاللَّه امروز که روز اول سال ۸۶ است، سرآغاز یک سال پُربرکت برای مردم باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار کارگزاران نظام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز، روز بزرگی برای تاریخ اسلام، بلکه تاریخ بشریت است؛ روز ولادت نبی مکرم و رسول اعظم اسلام، حضرت محمّدبن‌عبداللَّه و همچنین روز ولادت امام به‌حق‌ناطق، حضرت جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (علیهم سلام‌اللَّه و رحمته). و برکات این روز به خاطر آن ولادت عظمی و ولادت امام بزرگوار، امام جعفر صادق، برای مسلمانها بسیار عظیم است. بزرگداشت این روزها برای تذکر ماست؛ تذکر به عظمت مولود این روز، که حقیقتاً فهم و ادراک بشری کوچکتر از آن است که بتواند آن حقیقت عظیم و آن روح والا و بزرگ را، با آن نورانیت، بدرستی درک کند. آنچه بر زبان امثال ما جاری می‌شود، مربوط به همین جنبه‌های ظواهر قضیه است که: فاق النبیّین فی خَلق و فی خُلق و لم یدانوه فی علم و لا کرم و کلّهم من رسول اللَّه ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الدیم این چیزهایی است که عقل بشر و ادراک بشری می‌تواند در وجود نبی اعظم از دور مشاهده کند و در برکات احکام و قوانین و کلمات آن بزرگواران خود را غوطه‌ور سازد. ما امروز به عنوان مسلمان و به عنوان انسان، محتاج پیامبریم؛ حتّی به عنوان مردمانی از نوع بشر. چون پیغمبر اکرم رحمةً للعالمین بود؛ نه فقط رحمةً للمسلمین. همه‌ی بشریت مرهون برکات و رحمت پیامبر اعظم‌اند. آنچه که به عنوان رسالت الهی، آن بزرگوار به بشریت عطا کرده است - که جامع همه‌ی مهامّ و کلیات آن، «قرآن کریم» است - امروز در اختیار ماست و می‌توانیم از آن بهره ببریم. پیغمبر اکرم راه نجات را بر روی بشر باز کرد؛ راه صلاح را به روی بشر گشود؛ بشریت را در جاده‌ای تشویق به حرکت کرد که حرکت در این جاده می‌تواند مشکلات بشر را از بین ببرد؛ دردها را درمان کند. بشریت دردهای دیرین دارد که مربوط به یک دوره و یک زمان نیست؛ بشریت محتاج عدالت است، محتاج هدایت است، محتاج اخلاق والای انسانی است، محتاج دستگیری و رهنمایی است؛ عقل بشر، محتاج کمک مبعوثان الهی است. این راه را به روی بشر، پیامبر اعظم با همه‌ی سعه و ظرفیت هدایت الهی باز کرد. آنچه که موجب شد و پس از این هم موجب می‌شود که بشر از برکات این هدایت و این اعانت الهی برخوردار نشود، مربوط به خود انسانهاست؛ مربوط به جهل ماست؛ مربوط به کوتاهی و کاهلی و تنبلی ماست؛ مربوط به هوی‌پرستی و نفس‌پرستی ماست. بشر اگر چشم را باز کند، عقل را به کار بیندازد، همت بگمارد، حرکت بکند، راه باز است برای اینکه همه‌ی این مشکلات و دردهای دیرین و زخمهای کهنه‌ی بشری درمان شود. در مقابل این دعوت، دعوت شیطان است که جنود و یاران و دست‌پروردگان خود را در مقابل انبیاء همیشه بسیج کرده است و بشر بر سر دو راهی است؛ باید انتخاب کند. امروز امت اسلامی - در همه‌ی اقطار اسلامی - نگاه جدیدی به شریعت اسلام و آئین اسلام پیدا کرده‌اند؛ بعد از غفلتهای طولانی، بعد از دور ماندن از زلال حقایق اسلامی در دورانهای متوالی و قرون متعدد. امروز بشریت چشم گشوده است؛ دنیای اسلام و امت اسلامی چشم گشوده است به احکام اسلام و معارف اسلام؛ چون فلسفه‌های دست‌سازِ بشری ضعف و ناتوانی خود را در صحنه نشان داده‌اند. دنیای اسلام، امروز می‌تواند با تمسک به شریعت اسلامی و معارف اسلامی، پیشتاز بشریت به سوی تعالی و کمال باشد. دنیا، امروز آماده‌ی تحرک امت اسلامی است. پیشرفتهای علمی بشر - در عمده‌ترین بخشِ آن، اخلاق و معنویت و روح دینی به زاویه و به حاشیه رانده شده است - و دانش بشری و نگاه نوِ انسان به حقایق طبیعی عالم، می‌تواند دستمایه‌ای برای حرکت امت اسلامی باشد. معارف اسلامی در اختیار دنیای اسلام است؛ سیره‌ی پیغمبر، کلام پیغمبر، از همه بالاتر،

«قرآن کریم» در اختیار دنیای اسلام است و دنیای اسلام می‌تواند حرکت کند. آنچه که در دوران کنونی با ملاحظه‌ی حوادث عالم و با رصد کردنِ آنچه که در دنیای سیاست می‌گذرد جای تردید نیست، دو سه مطلب عمده است: یکی، بیداری دنیای اسلام است. حرفی که در صد سال قبل مصلحان دنیای اسلام در کشورهای مختلف در غربِ دنیای اسلام، در شرقِ دنیای اسلام، در محیطهای غریبانه بر زبان می‌آوردند، امروز در دست توده‌های مردم به عنوان یک شعار مطرح است: برگشت به اسلام، احیای قرآن، ایجاد امت واحده، عزت و قدرت دنیای اسلام و امت اسلامی؛ چیزهایی که به عنوان یک آرمانِ دوردست، مصلحان در محیطهای محدود در بین خواص مطرح می‌کردند، امروز در بین توده‌های مسلمان جزو آرمانهای مطرح و جزو شعارهای زنده است. به هر کدام از کشورهای اسلامی که شما نگاه کنید - بخصوص در میان قشرهای جوان و تحصیلکرده و روشنفکر - این شعارها زنده است. این نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که هویت اسلامی در دلها زنده شده است. البته نقش پیروزی اسلام در ایران اسلامی در این زمینه نقش بسیار بارزی است. ملت ایران با فداکاری خود، با ایستادگی خود، با به دست گرفتن عَلَم عزت اسلامی، به ملتهای مسلمان روح دمیدند؛ آنها را امیدوار کردند. نتایج این امید را شما در گوشه گوشه‌ی دنیای اسلام و در کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنید. این یک حقیقت غیر قابل انکار است. حقیقت غیر قابل انکارِ دیگر این است که امروز دشمنیِ با اسلام از سوی جبهه‌ی استکبار جهانی، دشمنیِ سازمان‌یافته‌تر و جدی‌تر و همه‌جانبه‌تری است؛ هم به لحاظ فرهنگی، هم به لحاظ تبلیغات سیاسی، هم به لحاظ تحرک سیاسی، هم به لحاظ اقتصادی. بیداری دنیای اسلام هم یک خطر برای جهان استکبار محسوب می‌شود. قدرتهای استکباری - یعنی آن کسانی که اداره‌ی بخش عظیمی از دنیا در پنجه‌ی اقتدار زر و زور آنهاست؛ شبکه‌ی صهیونیسم جهانی، قدرت زورگوی امریکا، دستگاههای مالی‌ای که پشتیبان این نظام سلطه‌ی جهانی هستند - از بیداری دنیای اسلام احساس خطر می‌کنند و این را بر زبان هم می‌آورند. و آنچه که امروز علیه اسلام از جبهه‌های مختلف انجام می‌گیرد، یک حرکت سازمان‌یافته و حساب‌شده است؛ طراحی‌شده است. این تصادفی نیست که همان حرفی را که رئیس جمهور امریکا - که در رأس قدرت شیطانی استکبار است - در مقابله‌ی با اسلام بیان می‌کند، آن را به زبان دیگری یک مقام عالی روحانیِ مسیحی بیان کند! قصد مؤاخذه‌ی اشخاص را نداریم، مسأله را تحلیل می‌کنیم. این نمی‌تواند تصادفی باشد. اهانت به پیغمبر در مطبوعات، ایراد به اسلام و اتهام به اسلام به عنوان دین خشن؛ تهمت زدن به ملتهای مسلمان. از آن طرف هم اظهارات سیاسیونی که دم از جنگ صلیبی می‌زنند؛ دم از دشمنی با ملتهای مسلمان می‌زنند و صریحاً این را ابراز می‌کنند. اینها تصادفی نیست. دشمن به عنوان یک جبهه در مقابل امت اسلامی تصمیم بر کارشکنی و اعمال دشمنی دارد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این دشمنی جدی‌تر شده است. حقیقت سوم که آن هم بسیار مهم و قابل توجه است، این است که در این رویاروئی، برخلاف محاسبات ظاهری و مادی، طرفِ علی‌الظاهر قدرتمندتر - یعنی مسلح به سلاح پول و سلاح نظامی و سلاح اقتصادی - مغلوبِ امت اسلامی و ملتهای مسلمان و این حرکت عظیم اسلامی شده است و کاری از پیش نبرده است. بسیار در خور توجه است که در مسأله‌ی خاورمیانه و خصوصِ مسأله‌ی فلسطین یا مسائل گوناگونی که در این منطقه است - مثل مسأله‌ی عراق، مسأله‌ی لبنان - قدرت استکباری امریکا با همه‌ی قوا به میدان بیاید و شکست بخورد. این، یک حقیقتی است. در فلسطین هم قدرتهای استکباری شکست خوردند. چه کسی می‌توانست باور کند که یک سازمان مبارزی که شعار او مقابله‌ی با رژیم صهیونیستی است، در میان فلسطینی‌ها قدرت بگیرد؟! چه کسی می‌توانست باور کند که تهاجم نظامی به لبنان به وسیله‌ی یک گروه مبارزِ مؤمنِ از جان گذشته، به طور فضاحت‌آمیزی شکست بخورد، که در جنگ سی‌وسه روزه‌ی لبنان دیده شد؟! چه کسی باور می‌کرد که امریکا با همه‌ی تلاشی که در عراق کرد و با گسیل آن همه نیرو، نتواند مقاصد خود را بر ملت عراق تحمیل کند و عراق را مدخلی قرار بدهد برای سیطره‌ی بر کل منطقه‌ی عربیِ خاورمیانه و بازی کردن با ملتها و دولتهای این منطقه؟! ولی اینها اتفاق افتاد. در همه‌ی این موارد، طرفی که شکست خورد، همان طرفی بود که به حسب ظاهر، از اقتدار نظامی و اقتدار ظاهری و پول و قدرت اقتصادی و سیاسی برخوردار بود. این هم یک حقیقتی است. در این

مواجهه و مقابله‌ی هویت اسلامی و هویت استکبار، طرف غالب، طرف هویت اسلامی بوده است. این حقایق را باید در نظر داشت. گاهی می گویند آقا! با واقعیات کار کنید؛ واقع‌بین باشید. واقع، اینهاست. وقایعی که باید در تحلیلها دید و در تصمیم گیریها مورد توجه قرار داد. این حقایق غیر قابل انکاری است که در مقابل چشم ماست و داریم می‌بینیم. دنیای اسلام اگر بخواهد حرکت عمیقِ امت اسلامی را در جهت پیروزی، بدرستی پیش ببرد، الزاماتی را باید قبول کند، که اولینِ این الزامات، «اتحاد» است؛ اتحاد اسلامی، انسجام اسلامی. به جان هم انداختن برادران، یکی از نقشه‌های اوّلیِ استکبار است که از قدیم هم شناخته شده است؛ تفرقه بینداز و حکومت کن، یک سیاست قدیمی است؛ همه هم گفته‌ایم، همه هم می‌دانیم، درعین‌حال، بعضاً متأسفانه همین سیاست را دشمنِ ما می‌تواند اعمال کند و ما غافل باشیم؛ به خاطر تبعیت از اهواء نفسانی، به خاطر تحلیلهای غلط، به خاطر کوته‌بینی‌ها، به خاطر ترجیح دادن منافع شخصی یا منافع کوتاه‌مدت بر منافع بلندمدت. امروز شما نگاه کنید: سیاست استکبار ایجاد جنگ بین فلسطینی و فلسطینی است؛ بین عراقی و عراقی است؛ بین مسلمانِ شیعه و مسلمانِ سنی است؛ بین جامعه‌ی عربی و غیر عربی است. این، سیاستهای آشناست. این را اول باید همه علاج کنند. ما به سهم خود، وحدت را بین امت اسلامی یک ضرورت می‌دانیم. امسال را هم سالِ «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» اعلام کردیم. انسجام اسلامی در یک وجه، خود ناظر به همه‌ی دنیای اسلامی است؛ باید با هم منسجم باشند؛ باید به یکدیگر کمک کنند؛ هم دولتهای اسلامی، هم ملتهای اسلامی. و دولتهای اسلامی در استفاده‌ی از ظرفیت ملتهای اسلامی برای ایجاد این وحدت بزرگ، می‌توانند سهم و نقش داشته باشند. چیزهایی مانع از اتحاد می‌شود. عمده‌ی آنها بعضاً کج‌فهمی‌ها و بی‌اطلاعی‌هاست؛ از حال هم خبر نداریم؛ درباره‌ی هم توهمات می کنیم؛ درباره‌ی عقاید هم، درباره‌ی تفکرات یکدیگر دچار اشتباه می‌شویم؛ شیعه درباره‌ی سنی، سنی درباره‌ی شیعه؛ فلان ملت مسلمان درباره‌ی آن ملت دیگر، درباره‌ی همسایه‌اش؛ سوء تفاهم‌ها، که دشمنان هم بشدت بر این سوءتفاهم‌ها دامن می‌زنند. افرادی هم متأسفانه بر اثر همین سوء فهم، سوء تحلیل، ندیدن نقشه‌ی کلی دشمن، بازیچه‌ی این بازی دشمن قرار می گیرند و دشمن از آنها استفاده می کند. گاهی یک انگیزه‌ی خیلی کوچک، انسانی را وادار می کند حرفی بزند، موضعی بگیرد، کاری بکند که دشمن در نقشه‌ی کلی خود از آن حرف استفاده می کند و شکاف را بین برادران زیاد می کند. علاج اصلی، داروی اصلی برای امروزِ دنیای اسلام، داروی «اتحاد» است؛ باید با هم متحد بشوند. علما و روشنفکران اسلام بنشینند و منشور وحدت اسلامی را تنظیم کنند؛ منشوری تهیه کنند تا فلان آدم کج‌فهمِ متعصبِ وابسته‌ی به این، یا فلان، یا آن فرقه‌ی اسلامی، نتواند آزادانه جماعت کثیری از مسلمانان را متهم به خروج از اسلام کند؛ تکفیر کند. تهیه‌ی منشور جزو کارهایی است که تاریخ، امروز از روشنفکران اسلامی و علمای اسلامی مطالبه می کند. اگر شما این کار را نکنید، نسلهای بعد از شما مؤاخذه خواهند کرد. می‌بینید دشمنیِ دشمنان را ! می‌بینید تلاش آنها را برای نابود کردن هویت اسلامی و ایجاد اختلاف بین امت اسلامی! بنشینید علاج کنید؛ اصول را بر فروع ترجیح بدهید. در فروع ممکن است افراد یک مذهب هم با همدیگر اتحاد نظر نداشته باشند؛ مانعی ندارد. مشترکات بزرگی وجود دارد؛ گرد این محور - محور مشترکات - همه مجتمع شوند. مواظب توطئه‌ی دشمن باشند؛ مواظب بازی دشمن باشند. خواص، بین خودشان بحثهای مذهبی را بکنند، اما به مردم نکشانند؛ دلها را نسبت به یکدیگر چرکین نکنند؛ دشمنی‌ها را زیاد نکنند؛ چه بین فرقه‌های اسلامی، چه بین ملتهای اسلامی، چه بین گروههای اسلامی در یک ملت. آنچه که برای استکبار مهم است، «اسلام» است. می‌خواهند اسلام را بزنند؛ این را همه باید بفهمیم. برای آنها شیعه و سنی فرق نمی کند. هر ملتی، هر جمعیتی، هر شخصیتی که تمسکش به اسلام بیشتر باشد، آنها از او احساس خطر می کنند؛ حق هم دارند. واقعاً اسلام برای اهداف و مقاصد سیطره‌جویانه‌ی استکبار خطر است؛ برای ملتهای غیر مسلمان، نه؛ هیچ خطری نیست. آنها عکسِ این را تبلیغ می کنند. آنها با استفاده‌ی از هنر، با استفاده‌ی از تبلیغات، با استفاده‌ی از سیاست، با استفاده‌ی از رسانه‌ها این‌طور تبلیغ می کنند که اسلام علیه ملتهای دیگر است! علیه ادیان دیگر است! این‌طور نیست. اسلام علیه ادیان دیگر نیست. اسلام همان دینی است که وقتی بر مناطق غیر مسلمان مسلط شد، اصحاب ادیان از رحمت اسلام

شکرگزاری کردند و گفتند شما بر ما از حکام قبلی خودمان مهربانتر هستید. در همین منطقه‌ی شامات، وقتی فاتحان اسلامی وارد شدند، یهودیان و مسیحی‌هایی که در منطقه بودند، به آنها گفتند شما مسلمانها بر ما مهربانید. آنها با مردم مهربانی کردند. اسلام دین رأفت است، دین رحمت است؛ رحمةً للعالمین است. اسلام به مسیحیت می‌گوید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم». مشترکات را با آنها مورد ملاحظه قرار می‌دهد. اسلام علیه ملتهای دیگر نیست، علیه ادیان دیگر نیست؛ علیه زور است، علیه ظلم است، علیه استکبار است، علیه سیطره‌جوئی است. سیطره‌جویان و ظالمان و مستکبران این حقیقت را بعکس در دنیا وانمود می‌کنند. آنها از همه‌ی امکانات هم استفاده می‌کنند؛ از هالیوود گرفته تا امکانات تبلیغاتی، تا اسلحه و نیروهای نظامی، برای اینکه عکسِ این را تبلیغ کنند و به دنیا نشان بدهند. اسلام و بیداری اسلامی خطر است؛ اما برای استکبار. و آنها این خطر را در هرجا ببینند، آن را هدف قرار می‌دهند؛ آماج حملات خودشان قرار می‌دهند؛ چه سنی باشد، چه شیعه باشد. استکبار به حماس در فلسطین همان نگاه و رفتاری را می‌کند، که با حزب‌اللّه در لبنان. آن سنی است، این شیعه است. نگاه استکبار به مسلمانهای متعبد و پابند در هر نقطه‌ی از دنیا یکسان است؛ چه شیعه و چه سنی. آیا عاقلانه است که ما بین خودمان نگاهمان را نگاه طائفی بکنیم؟ نگاه قومی بکنیم؟ نگاه مذهبی بکنیم؟ بین خودمان با هم دست به یقه بشویم؟ با هم گلاویز بشویم و فراموش کنیم که دشمن مشترک، هدفش این است که ما را از بین ببرد؛ و نیرویمان را این‌جور هدر بدهیم؟ امروز دنیای اسلامی باید برای عزت خود تلاش کند؛ برای استقلال خود تلاش کند؛ برای پیشرفت علمی و قدرت معنوی خود، یعنی تمسک به دین و توکل به خدا و یقین به کمک خدا تلاش کند. و «عداتک لعبادک منجزّه». این وعده‌ی الهی است؛ وعده‌ی منجزّ الهی است که «و لینصرنّ اللّه من ینصره». با اعتماد به این وعده، وارد میدان تحرک و عمل بشوند. این عمل، فقط تفنگ دست گرفتن نیست؛ این عمل، عمل فکری است، عمل عقلانی است، عمل علمی است، عمل اجتماعی است، عمل سیاسی است؛ همه برای خدا و همه در راه اتحاد دنیای اسلام. از این، هم ملتها منتفع می‌شوند، هم دولتهای اسلامی. دولتهای اسلامی اگر متصل به دریای بیکران امت اسلامی باشند، قویتر خواهند شد، تا متکی باشند به سفیر امریکا و فلان سیاستمدار امریکایی؛ این، برای آنها قدرت نمی‌آورد. اما اگر دولتهای اسلامی به دنیای اسلام، به امت اسلامی و به این دریای عظیم و خروشان متصل شوند؛ به هم نزدیک شوند، چرا استکبار بتواند یک دولت اسلامی را هدف قرار بدهد و او را از دیگران جدا کند؛ به حساب او برسد، بعد برود سراغ یک دولتِ دیگر؟ همه باید به این مسأله توجه کنند. دولتهای اسلامی، متحد و منسجم باشند و بدانند که می‌توانند. ما این تجربه را در مقابل امت اسلامی قرار دادیم. ملت ایران، تجربه‌ی ایستادگی و اعتماد به خداوند و اعتماد به قدرت خود را در اختیار دنیای اسلام قرار داده است. دنیای اسلام می‌تواند نگاه کند. از اول انقلاب تا امروز بیست‌وهشت سال گذشته است. در این بیست‌وهشت سال، یک روز نشد که استکبار علیه ملت ما تلاش نکند؛ کار نکند. و ما هیچ روزی نشد که از روز قبل جلوتر نرویم و پیشرفت بیشتری نکنیم و قدرت بیشتری پیدا نکنیم. از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که رحمت و عنایت و کمک خود را شامل حال همه‌ی امت اسلامی بکند. این عید شریف را هم به همه‌ی امت اسلام و به شما حضار گرامی تبریک عرض می‌کنیم و درود می‌فرستیم بر روح مطهر امام بزرگوارمان که این راه را به روی ما باز کرد. و از خداوند متعال طلب علو درجات می‌کنیم برای شهدا و ایثارگرانمان که در این راه حرکت کردند و تلاش کردند. و امیدواریم دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) شامل حال همه‌ی ملتهای مسلمان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

دیدار با معلمان

طراحان فکور باید در زمینه شکل دادن به آموزش کارهای تحول‌آمیز کنند/ دیدار با معلمان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً خوش‌آمد عرض می‌کنیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیزِ معلم که لطف کردید و این دیدار صمیمی و شیرین را ترتیب دادید. در بین نامگذاریهای نمادینی که در طول سال، روزهایی به نامهای گوناگونی نامیده می‌شوند، به اعتقاد من روز معلم یک امتیاز و اهمیت

ویژه‌ای دارد؛ و این اهمیت ناشی از اهمیت مقام معلم است. هنگامی که درباره‌ی معلم صحبت می کنیم، یک وقت معنای عام معلم را در نظر می گیریم که بسیار معنای با عظمت و با اهمیتی است. معلم یعنی کسی که در دل انسان یک چراغی را روشن می کند و او را از جهالتی به دانایی و معرفتی رهنمون می‌شود؛ این معنای معلم است. این بزرگترین چیزی است که در حیات انسان قابل تصور است ?. معلم یعنی کسی که در دل انسان یک چراغی را روشن می کند. این بزرگترین چیزی است که در حیات انسان قابل تصور است ?. هر کدام از این بخشهایی را که شهید مطهری به آن وارد شده است و بررسی عمیق و عالمانه کرده است و در اختیار ما گذاشته است، چراغی است که این مرد بزرگ در ذهن ما و در دل ما روشن کرده است. نمونه آن، معلمِ شهیدِ عزیزِ امروز ما، یعنی شهید مطهری است که با دانش خود، با فکر عمیق و نیرومند خود، ابعادی از مسائل اسلامی را در بخشهای مختلف حلاجی کرد، بررسی کرد، روشن کرد و در خلال دهها کتاب با ارزش، اینها را در اختیار ما قرار داد. وقتی محاسبه می کنیم، هر کدام از این بخشهایی را که شهید مطهری به آن وارد شده است و بررسی عمیق و عالمانه کرده است و در اختیار ما گذاشته است، چراغی است که این مرد بزرگ در ذهن ما و در دل ما روشن کرده است. چه چیزی با این قابل مقایسه است؟ این یک نگاه به معنای معلم. همان‌طور که امام بزرگوار ما فرمودند و مکرر همه گفته‌ایم و شنیده‌ایم، تعلیم، نقش انبیاء است - «یعلّمهم الکتاب والحکمهٔ» - بلکه نقش خود وجود مقدس باری‌تعالی است - «علّم الانسان ما لم یعلم» - و در مرتبه‌ی نازلتر، افراد بشر هستند که به یکدیگر تعلیم می‌دهند: یکی معلم است، یکی متعلم است. شما و هرکسی در هر نقطه‌ای - چه در آموزش و پرورش، چه در دانشگاهها، چه در حوزه‌ها، چه در محافل تعلیمیِ گوناگون - کارش این باشد که به مردم چیزی یاد بدهد، حقیقت باارزشی را برای آنها روشن کند یا معرفتی بر معرفتهای مردم بیفزاید، او دارای همین شأن معلمی است؛ این خیلی محترم و معتبر و ارزشمند است. نگاه دوم که در این دیدار، من درباره‌ی آن می‌خواهم عرایضی را به شما عزیزان عرض کنم، نگاه به معلم به معنای معلمِ آموزش و پرورش است؛ این معلم با معلمهای دیگر فرق دارد. همه‌ی معلمها عزیزند، اما معلم آموزش و پرورش، یک نقش استثنائی دارد که هیچکدام از معلمان دیگر - چه پدر و مادر که معلم فرزندشان در خانه‌اند، چه اساتید بزرگ و دانشمندی که در مراحل علمی انسانها را ارتقاء می‌دهند - با این مجموعه‌ی معلمان آموزش و پرورش، از این جهت نمی‌توانند همدوشی کنند؛ معلم آموزش و پرورش، یک اهمیت ویژه دارد. این اهمیت ویژه از کجاست؟ از اینجاست که آموزش و پرورش و مدارس - دوازده سالِ از پیش دبستانی تا انتهای دبیرستان - یک کارگاه عمومیِ آموزشی است برای همه‌ی افراد یک جامعه؛ مثل یک قرنطینه است که همه‌ی افراد جامعه از یک نقطه‌ای وارد این مجموعه و این کارگاه می‌شوند و از یک نقطه‌ای خارج می‌شوند. آن‌هم در چه دورانی؟ در دورانی که در عمر هفتاد ساله و هشتاد ساله و صد ساله‌ی یک انسان، هیچ دورانی از لحاظ فراگیری، به اهمیت این دوران نیست؛ دوران طلایی فراگیری، یعنی از شش سالگی تا هجده سالگی. آموزش و پرورش و معلم را با این نگاه ببینید. سلسله‌ی عظیمِ میلیونیِ آحاد یک ملت، در بهترین دوره‌های زندگی برای فراگیری - یعنی در همان دوازده سال - وارد کارگاه عظیمی می‌شوند که اسمش آموزش و پرورش است. سرو کار اینها با کیست؟ با معلم. بنابراین معلم، نقش‌آفرینِ این کارگاه عظیم و دوازده ساله است ?. آموزش و پرورش مثل یک قرنطینه است که همه‌ی افراد جامعه از یک نقطه‌ای وارد این مجموعه و این کارگاه می‌شوند و از یک نقطه‌ای خارج می‌شوند. حالا شما نگاه کنید به یک کشور. شما به‌عنوان یک انسان، به‌عنوان یک مدیر، به‌عنوان یک رئیس و به‌عنوان یک دلسوز، می‌خواهید کشوری داشته باشید که افراد آن از لحاظ استعداد، برجسته باشند؛ از لحاظ اخلاق، پاکیزه باشند؛ از لحاظ اقدام، شجاع باشند؛ از لحاظ فکر، دارای تدبیر باشند؛ افراد این کشور مردمانی مستقل، دارای فکر، دارای ابتکار، دارای روح خلاقیت، پرهیزگار، پاکدامن، نظم‌پذیر، قانون‌پذیر، اهلِ اقدامهای بزرگ و آرمان طلب باشند؛ می‌خواهید یک چنین کشور و جامعه‌ای بسازید. کیست که در دنیا آرزویش این نباشد که کشور و جامعه‌اش از مردان و زنانی تشکیل شده باشد که دارای این روحیات و خصوصیات باشند؟ یعنی ظرفیتهای استعدادی را به کار ببندند، شجاعت در اقدام داشته باشند، آرمانهای بلند را دنبال کنند، خسته

نشوند، شوق و نشاط داشته باشند، نظم و انضباط داشته باشند، در آنها ولنگاری و بی‌انضباطی و تن‌پروری وجود نداشته باشد. حالا می‌خواهیم کشوری بـا این خصوصـیات درست کنیم. شـما نگـاه کنیـد و ببینیـد جای تربیت انسانها کجاست؟ از اول ولادت تا وقت مرگ، کـدام نقطه و کدام منطقه و محیط، برای تربیت چنین انسانهایی مناسب‌تر از آموزش و پرورش است؟ همین قرنطینه‌ی دوازده ساله می‌توانـد انسانها را با همین خصوصـیاتِ مثبت تربیت کنـد. یعنی اگر کارخانه‌ی آموزش و پرورش خوب کار بکنـد، در جهت درست کـار بکنـد، همه‌ی اجزائش کـار بکنـد، طراحی و مـدلسازی و مـدیریتش خوب کار بکنـد، بـدون تردیـد یک کشور در هر نقطه‌ای که قرار داشـته باشد، بعد از بیست سال، بیست و پنج سال به نقطه‌ای می‌رسد که مردمش دارای این خصوصیات برجسته‌اند. ایـن نقش آمـوزش و پرورش اسـت؛ ایـن نقش معلـم آمـوزش و پرورش اسـت؛ ایـن را دسـتِ کم نمی‌شـود گرفت. کـدام بخش از مجموعه‌ی اداری و آموزشـی کشور غیر از آموزش و پرورش، این اهمیت عظیم را دارنـد که این حجم وسیع از انسانهـا در بهـترین اوقات عمرشان، به صورت مستمر - دوازده سال - زیر دست آنها باشـند؟ اهمیت آموزش و پرورش این است. این که ما برای معلم احترام قائلیم و بنده به معنای حقیقی کلمه معلم را تجلیل و تکریم می‌کنم، تعارف نیست؛ این برای خوشایند زید و عمرو نیست؛ این واقعیـت اسـت و مبتنی بر ایـن فلسـفه است. معلم - چه بخواهنـد، چه نخواهنـد - رتبه‌ی بالاـ و عـالی‌ای دارد و در حسـاس‌ترین نقطه ایسـتاده است. اهمیت آموزش و پرورش را عرض کردیم. در مجموعه‌ی آموزش و پرورش، البته نیروهـای سـتادی هسـتند، طراحـان هسـتند، فکرسـازان هسـتند، کتاب‌نویسـان هسـتند و همـه‌ی آنهـا در ایـن اهمیت و ارزش سـهیمند؛ امـا میدانـدار، معلم است. همه‌ی طراحی‌هـا و مـدلسازی‌ها برای این است که معلم بتوانـد کـارش را خوب انجـام بدهـد. وسط میـدان، معلم است؛ صف مقـدم، معلم است؛ بقیه کمک‌کننده و پشتیبانی‌کننده و تدارک‌کننده‌ی به او هسـتند تا او بتواند این عنصـر و این ماده‌ی طبیعی را که در اختیار او قرار داده‌انـد - یعنی کودک و نوجوان - با هنرمنـدی خود، با جهاد خود، با دلسوزی و کاردانی خود به یک ماده‌ی با ارزش تبـدیل کند و ارزش افزوده‌ی او را بالا ببرد. این ارزش افزوده، دیگر قابل مقایسه با ارزش افزوده‌ی تولید هیچ مصـنوع و هیچ شـیء دیگری نیست؛ حتی اگر ما از خاک طلا بسازیم، ارزش این از آن بالاتر است؛ اگر با اسـتخراج معـدن، انرژی هسـته‌ای به‌وجود بیاوریم، این از آن بالاـتر است. شـما انسـان تربیت می‌کنیـد و انسـان تولیـد می‌کنیـد؛ آن هم انسـانی بـا آن خصوصـیات. حالاـ اگر معلمین یک کشوری تصـمیم بگیرنـد که نقطه‌ی مقابـل این عمل کننـد؛ یعنی به جای انسان شـجاع، انسان ترسو بسازنـد؛ به جای انسان مسـتقل، انسان توسـری‌خور و ضعیف بسازند؛ به جای انسان عاشق میهن خود و مفاخر ملی خود، انسانِ دلبسته‌ی به بیگانگان بسازند؛ به جای انسان پاکدامن و پرهیزگار و مؤمن، انسان لاابالی و بی‌ایمان و بی‌دین بسازند؛ به جای انسانهای با استعداد و دارای اعتماد به نفس و خودباور، انسانهای بهت‌زده و دلباخته‌ی قـدرتهای علمی و غیر علمیِ دیگران بسازنـد، شـما ببینید چه فاجعه‌ای در کشور رخ خواهد داد. طراحی نظام آموزشـی کشور در دوران حاکمیت طواغیت - یعنی از دوران ایجاد آموزش و پرورش جدید در زمان رضاخان - این نـوع دوم بـود. ممکن بـود مـدیرانِ مسـتقیم، خودشـان هم نداننـد چه کـار می‌کننـد؛ امـا هـدف این بود؛ طراحی این بود، تربیت شده‌های آنها هم کم و بیش همین جور شدند. البته در بین معلمین و کارمندان آموزش و پرورش، آدمهای متدین و مستقل و مؤمن و پاکـدامنی وجود داشـتند - کم هم نبودنـد - آنها کار خودشان را کردند؛ اما نقشه، این بود. در نظام اسـلامی، نقشه بعکس است؛ نقشـه این است که در این کارگـاه عظیم، انسانهـایی بـا آن خصوصـیاتی که گفتم، تربیت شونـد. جـوان، دوران بلـوغش در اختیـار شماست. دوران بلوغ یک انسان، دوران تحول و شـکل‌یابی شخصیت ماندگار و طولانی اوست؛ جوان در این دوران در اختیار معلم است. معلم نه فقـط بـا درس خود، بلکه با شخصـیت خود روی دانش‌آموز اثر می‌گـذارد. یک معلم عاقل، عالم، خویشـتندار، نافـذ، خوشبین، با امید به آینده و اهل کار جمعی، دانش‌آموزِ خود را هم این‌گونه بار می‌آورد؛ اما معلم خشن و بی‌حوصـله، جور دیگری دانش‌آموز را بـار می‌آورد؛ درس هر چه باشـد. لـذا پرداختن به آموزش و پرورش و اهمیت دادن به معلم، یک اصل مهم و درجه‌ی اول در نظـام اسـلامی اسـت. آنچـه کـه مـا در بـاب معلم‌مـا عرض کردیم و عرض می‌کنیم، مخـاطب آن عمـوم مردم کشورنـد؛ هم

دانش‌آموزها بایـد قـدر معلمشان را بدانند، هم خانواده‌ها باید قدر معلم فرزندشان را بدانند، هم دسـتگاههای دولتی و مسؤولین باید اهمیت معلم را درک کننـد. پس مخـاطب اول، مخاطب عمومی است؛ یعنی همه‌ی مردم بایـد بداننـد معلم یک چنین شـرافتی دارد؛ یـک چنیـن اهمیـتی دارد. در درجـه‌ی اول، تکریـم معلـم برعهـده‌ی همه است - یعنی مردم، خانواده‌هـا، اولیـاء و مسـؤولین - لیکن مخاطب ویژه‌ی این حرف، خود معلمیننـد. معلمین در واقع باید توجه کنند که در چه جایگاه حساسـی ایسـتاده‌اند. شـما یک صـنفی مثل بقیه‌ی اصـناف نیستیـد. نبایـد با این چشم به این شـغل نگاه کنید که یک شـغلی انسان به‌دست آورده و نانی از این راه به‌دسـت می‌آیـد. بله، نان هم به‌دست می‌آیـد، یک راه اعاشه‌ای هم محسوب می‌شود؛ لیکن مسأله‌ی معلم، برای خودِ معلم باید آن رسالت و مسؤولیت عظیمی باشـد که به اجمال، آن را شـرح دادم. معلم توجه کند که کجا ایسـتاده است و در چه جایگاه حساسـی است. اگر بخواهیم یـک تشبیه معقول به محسوسـی بکنیم، ممکن است نقش یک سوزنبان در مسـیر یک قطار، کم‌اهمیت به نظر برسـد، لیکن مرگ و زنـدگیِ کـاروانی که در این قطار نشسـته‌اند، به کار این سوزنبان و دقت او بسـتگی دارد؛ اگر غفلت کنـد، فقط در حرفه و شغلش غفلت نکرده است؛ مسأله‌ی جان و سـرنوشت یک مجموعه‌ی مردمی به او وابسته است. نقش معلم هم چنین نقشی است، که خود معلمین بایـد به آن توجه کننـد. البته واقعیت جـامعه‌ی معلمین مـا یـک واقعیت دلپـذیری است؛ این را من از روی اطلاع عرض می‌کنم. در سرتاسـر کشور، جامعه‌ی معلمین، یک جامعه‌ی پاکیزه، پاکـدامن، متعهد، کوشا، صـبور و غالباً علاقه‌مند و معتقد به کار خـود است. علامـتش هم همین است که مـا در همه‌ی دورانهـای حسـاس کشور - از جمله دوران دفـاع مقـدس و جنـگ تحمیلی - ایفای نقش معلمین را در جهت‌دهی به دانش‌آموزان، دیده‌ایم ?. البته واقعیت جامعه‌ی معلمین ما یک واقعیت دلپذیری است؛ این را من از روی اطلاع عرض می‌کنم. در طـول این سالهـا و از بیست و پنـج سـال پیش به این‌طرف، از همـان زمـانی که بنـده مسؤولیت ریـاست جمهـوری داشـتم و در شـورای عـالی انقلاـب فرهنگی مشـغول خـدمت بـودم و از نزدیـک شاهـد جریانـات بـودم، یکی از آماج‌هـای توطئه‌هـای دشـمن، جـامعه‌ی معلمیـن بودنـد. مـن اول امسـال عرض کردم کـه دشـمن، سـه هـدفِ عقب‌مانـدگی علمی، عقب‌مانـدگی اقتصـادی و شکسـتن یکپـارچگی ملی را بجـد تعقیـب می‌کنـد؛ دلاـر خرج می‌کنـد؛ مزدور می‌گیرد و ورزیـده‌ترین کارشناسـهای سـرویس‌های امنیتی را به کـار می‌انـدازد تـا این سه کار در کشور انجام بگیرد؛ یعنی از لحاظ اقتصادی عقب بمانیم و شکست بخـوریم؛ از لحـاظ علمی، پیشـرفتی را که شـروع شـد است متوقف کنیم؛ از لحـاظ یکپـارچگی ملی هم این وحـدتی را که وجود دارد بشکنیم و به جان هم بیفتیم. دشمن دارد این سه هدف را دنبال می‌کند. در دو بخش از این سه هدف، یکی از آماج‌های مهم، معلمیننـد؛ هم در بخش پیشـرفت علمی، هم در بخش وحـدت اجتمـاعی. البته امروز اوج فعالیتهـای دشـمن است؛ امـا از همین بیست سال، بیست و پنج سال قبل هم این توطئه‌ها وجود داشـته است که بنده از نزدیک شاهدش بوده‌ام. در مقابل این موج توطئه و فشـار توطئه، جـامعه‌ی معلمین مثـل کوه ایسـتاده‌اند. این که عرض می‌کنم جامعه‌ی معلمین ما پاکیزه‌انـد، یک شاهـد بزرگش همین است. خیلی سـعی کردنـد و تلاـش کردنـد از طریق معلمین یـک اختلاـف و دلخوری بزرگی بین آحـاد مردم به وجود بیاورنـد، اما نتوانسـتند؛ باز هم نمی‌توانند و باز هم معلمین ایستاده‌اند ?. کشور در حال یک تحرک جدی به سمت جلوست؛ هم از لحاظ علمی، هم از لحـاظ سیاسی، هم از لحـاظ نظامی و هم از لحاظ اسـتحکام بنیه‌های اقتصادی. نظام اسـلامی در عمل دارد نشان می‌دهـد که یـک نظـام ریشه‌دار، اثرگـذار و دارای اقتـدار درون‌زاست. برادران و خـواهران عزیز! کشـور در حـال یـک تحرک جـدی به سـمت جلوست؛ هم از لحـاظ علمی، هم از لحاظ سیاسـی، هم از لحاظ نظامی و هم از لحاظ اسـتحکام بنیه‌های اقتصادی. نظام اسـلامی در عمل دارد نشان می‌دهـد که یک نظام ریشه‌دار، اثرگـذار و دارای اقتـدار درون‌زاست؛ نه اقتـداری که بعضـی از کشورهای بیچاره و سیاسـتمداران نگون‌بخت دارنـد، که ناشـی از حمایت فلان قـدرت و بهمان قدرت است؛ نه، اقتدار نظام سیاسـی جمهوری اسـلامی، اقتـدار درون‌زاست؛ مثـل یـک کوه که بیش از آن مقـداری که از کوه دیـده می‌شود و در زیرِ زمین، ریشه‌هـای آن کوه است؛ نظام اسـلامی دارد نشان می‌دهد که این‌گونه است و روز به روز هم در این جهت جلو رفته است. ما داریم به سمت جلو حرکت می‌کنیم

و حرکت هم حرکت آرامی نیست؛ حرکت سریعی است ?. ما داریم به سمت جلو حرکت می‌کنیم و حرکت هم حرکت آرامی نیست؛ حرکت سریعی است ?. مستبدترین مستبدان عالم، آن کسانی‌اند که در رأس نظام استکبار جهانی نشسته‌اند. ظاهر قضیه در کشور آنها، ظاهرِ دموکراسی است اما رفتار آنها در سطح بین‌المللی، رفتار دیکتاتورمآبانه‌ی یک دیکتاتور خشن است. این ایستادگی را مستبدین عالم نمی‌پسندند. فلان پادشاهِ دورافتاده‌ی فلان کشور، در ردیف این مستبدین محسوب نمی‌شود. مستبدترین مستبدان عالم، آن کسانی‌اند که در رأس نظام استکبار جهانی نشسته‌اند. ظاهر قضیه در کشور آنها، ظاهرِ دموکراسی است - که آن هم باطناً دموکراسی نیست - اما رفتار آنها در سطح بین‌المللی، رفتار دیکتاتورمآبانه‌ی یک دیکتاتور خشن است. اینها نمی‌پسندند که یک ملتی، نظام سیاسی‌ای را بر سر کار بیاورد که اینجور در مقابل مطامع آنها و در مقابل دست‌اندازی‌های آنها بایستد؛ ولی می‌بینند که ملتهای مسلمانِ دیگر، تحت تأثیر این حرکت عظیم و نیرومند اسلامی در ایران قرار گرفته‌اند. شما ببینید، امروز رئیس‌جمهور اسلامی ایران و مقامات درجه‌ی اول کشور به هر کشور اسلامی بروند و به آنها این فرصت داده شود که به میان مردم بروند، احساسات مردم، احساسات پُرجوش و خروش طرفدارانه است! علت چیست؟ چرا وقتی رؤسای جمهور ما به هر کشوری رفته‌اند و به آنها فرصت داده شده که به میان مردم بروند، مردم چندین برابرِ رؤسا و شخصیتهای محبوب خودشان به آنها عشق می‌ورزند و اظهار علاقه می‌کنند؟ چرا؟ این به خاطر آن است که حرکت عظیم ملت ایران کار خودش را، تأثیر خودش را، نفوذ خودش را در سطح افکار عمومی دنیای اسلام نشان داده و به مرحله‌ی بُروز رسانده. شجاعت، ایستادگی، فداکاری و صداقت در قول و عمل، اثر می‌گذارد و آثار طبیعی دارد. ممکن است رؤسا و مسئولین سیاسیِ خیلی از کشورها بخواهند سر به تن جمهوری اسلامی نباشد؛ اما مردمشان صددرصد در نقطه‌ی مقابل آنها، عاشق و دلبسته‌ی به نظام جمهوری اسلامی‌اند. ما از این قبیل کشورها در اطراف خودمان و در همین منطقه‌ی عظیم و حساسی که در آن قرار داریم، می‌شناسیم. استکبار جهانی این را می‌بیند. ما این گونه داریم پیشرفت می‌کنیم؛ این توسعه‌ی نفوذ معنوی را هم داریم؛ اما اگر این حرکت را با عقل، با شجاعت، با توکل به خدا و با احساس مسؤولیت جمعی ادامه ندهیم، ضرر خواهیم کرد؛ هم در آموزش و پرورش، هم در همه جای دیگر. آموزش و پرورش باید روزبه‌روز با هدفهای کلان و بسیار مهمی که برای او وجود دارد و من به بعضی از آنها اشاره کردم، خود را بیشتر تطبیق دهد. نظام آموزش و پرورش باید در همین جهت، یک تحول اساسی پیدا کند. الان دارند خوب کار می‌کنند و ما از مجموعه‌ی شما آموزش و پرورشی‌ها شِکوه‌ای نداریم؛ اما معتقدیم احتیاج به یک حرکت تحول‌گونه‌ای وجود دارد. طراحان فکور و اندیشمند، در زمینه‌های سازماندهی و شکل دادن به محیطهای درسی و کلاسهای درسی و محتوای آنها و تربیت معلمین و ترسیم خطوط مهم و روشن در مجموعه‌ی آموزش و پرورش، باید کارهای تحول‌آمیز و مهم بکنند؛ این البته به همکاری خود بدنه‌ی آموزش و پرورش احتیاج دارد؛ بیرون از آموزش و پرورش، کار زیادی برای آموزش و پرورش نمی‌شود کرد. در خود مجموعه‌ی آموزش و پرورش، افراد فرزانه، برجسته، باهوش و بااستعداد فراوانند که می‌شود از استعداد آنها برای پیشبرد آموزش و پرورش و رفع خلأها و کمبودها استفاده کرد ?. طراحان فکور و اندیشمند، در زمینه‌های سازماندهی و شکل دادن به محیطهای درسی و کلاسهای درسی و محتوای آنها و تربیت معلمین و ترسیم خطوط مهم و روشن در مجموعه‌ی آموزش و پرورش، باید کارهای تحول‌آمیز و مهم بکنند. بنده آینده‌ی این نظام آموزشی را آینده‌ی روشنی می‌بینم. نقطه‌ی اساسی و قابل اتکاء، همین دلسوزی و تدین و علاقه‌مندی و دلبستگی شماها به منافع کشور است؛ این، آن نقطه‌ی اساسی است. از این روحیه، خیرات و برکات زیادی برمی‌خیزد و دشمن هم کاری نمی‌تواند بکند. ان‌شاءاللّه به لطف الهی و به مدد دعای ولی‌عصر (ارواحنافداه) و به برکت ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزما و روح مطهر امام بزرگوار، آموزش و پرورش در جهت تعالی و تکاملِ هرچه بیشتر خود، پیش خواهد رفت. امیدواریم که در آینده‌ی نه چندان دوری، شاهد همان وضعی باشیم که حقیقتاً متناسب با پیشرفت زمانه و نیاز نظام جمهوری اسلامی است. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

دیدار با انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان

تحصـیل، تهـذیب نفس و ورزش سه عامـل اصـلی پیشـرفت جوانـان اسـت/ دیـدار بـا انجمن‌هـای اسـلامی دانش‌آمـوزان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشوقت و خوشحالم از دیدار شما جوانان عزیز که جلوه‌های صفا و پاکیزگی و نورانیت دلهای شما را انسان در هر دیـداری به چشم مشاهـده می‌کنـد. همیشه اینجور است که جوانها برای یک ملت و یک کشور دارای اهمیتنـد. اما گاه در شـرایطی این اهمیت مضـاعف می‌شود. مثلاًـ از بـاب مثـال اگر بخواهیم عرض کنیم، وقتی یـک کشوری، یک ملتی درگیر یک مبـارزه و چـالش نظـامی بـا دشـمنان خود هست، نقش جوان در آنجـا بـارزتر می‌شود؛ یا وقتی یک کشور در حال خیزش به سـمت قله‌هـای علمی و عملی و تجربی و سیاسـی و اجتماعی است، نقش جوانها از اوقات دیگر در تاریـخ آن ملت بارزتر می‌شود. حقیقت این است که کشور و جامعه‌ی ما بعد از انقلاب، در تمام طول این دوران، لحظات حساسی را گذرانده است که نقش جوانها و تأثیر حـالت جوانی و اسـتعدادهای جوانی در آن، یـک نقش برجسته است. بـا اینکه مـا ملت بـا اسـتعدادی هسـتیم و بودیم، بر اثر تسلط سیاسـتهای اسـتعماری و اسـتبدادی و سـلطنتهای موروثیِ خانـدانی و حکومتهـای غـاصب و جائر، در طول دو سه قرن، از قافله‌ی علم جهانی عقب مانـدیم. عقب‌مانـدگی علمی همراهِ خود عقب‌مانـدگی اقتصادی و فرهنگی و نظامی و بقیه‌ی عقب‌مانـدگی‌ها را هم به بـار می‌آورد. یـک کشوری که بـا توجه به استعداد خود، بـا توجه به زمینه‌هـای طبیعی و انسـانی خود، با توجه به جایگاه جغرافیایی خود - که اگر به نقشه‌ی جهـان نگـاه کنیـد، توجه می‌کنیـد که ایران در چه نقطه‌ی حساسـی قرار دارد - با توجه به ذخائر زیرزمینی خود، باید یکی از پیشرفته‌ترین و یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا باشد، در دوره‌ی حکومتهای قاجاری و بعد پهلوی، تبدیل شد به حکومت عقب‌افتاده‌یِ دست‌نشانده‌یِ فقیرِ ضـعیفِ توسـری‌خور. این، در تاریخ ما اتفاق افتاد. گناهش به گردن کیست؟ در درجه اول به گردن آن زمامداران فاسد و بی کفایت است، که وابسـته هم شدند؛ وقتی سیاسـتهای استعماری غرب وارد میدان شد، وابسته هم شدنـد. آنهـا همت و حمیّت نداشـتند؛ فقط به فکر زنـدگی و آقایی خودشان و حفظ قـدرت حکومت خودشان بودنـد. گناه، در درجه اول بر دوش اینهـاست؛ حالاـ حـد اقل این دو سلسـله‌ی سـلاطین قاجـاری و سـلاطین پهلـوی. ملت ایران حق دارد که در روز قیـامت و در پیش خـدای متعال گریبان این سـتمگران را بگیرد و ادعانامه‌ی عظیم و وحشـتناکی را علیه اینها در دست بگیرد، بگوید اینها کسانی بودند که یک کشورِ با استعداد، غنی، بزرگ، دارای آن سابقه‌ی فرهنگی بی نظیر را - که چنین کشوری لااقل باید در عِـداد کشورهای درجه‌ی یک جهان باشـد؛ والّا اصـلاً درجه‌ی یک است؛ و در بالای سـتون کشورها باید قرار داشـته باشد - تبدیل کردنـد به یک کشور درجه‌ی چنـدم؛ هم فقیر، هم ضـعیف، هم تحقیر شـده، هم توسـری‌خور، هم نا امیـد. بعـد چه اتفاقی افتاد؟ در خلال این صـد، صـد و بیست سالی که بخش آخر آن دوران سـخت تا امروز. گذشـته، وجـدانهای بیدار و شخصـیتهای بزرگی پیدا شدنـد که هشـدارهایی دادنـد؛ برقهـایی در آسـمان تاریک و ظلمانیِ زنـدگیِ این کشور جهاندنـد که روشـنی‌هایی به وجود آمـد؛ بیـداری‌هایی به وجـود آمـد که یـک نمـونه‌اش مخـالفت میرزای شـیرازی بـا کمپـانی رژیِ معروف بود که در واقع همه‌ی کشور را بتدریـج می‌بلعیـد و می‌خواست سـرنوشتی مثـل سـرنوشت اسـتعماری هندوسـتان برای ایران رقم بزنـد؛ یـا فریادهای مرحوم آیت‌اللَّه مـدرس در صـحن مجلس ملی آن روز در مقـابله‌ی بـا رضاخـان و دیگران و دیگران، در مقـابله با آن قرارداد خائنانه‌ای که آن روز داشـتند می‌بسـتند که همه‌ی کشور را تحویـل انگلیسـها بدهنـد. اینهـا برقهـای در این فضا روشن کرد؛ دلها را روشن کرد، عزم‌ها را محکم کرد. نهضت به وسیله‌ی پیشـروان این فکر شـروع شـد، رهبری الهی و با عزم و اردهای مثل امام، خدای متعال در اختیار ملت گـذاشت؛ باز هم همین جوانها، حرکت خودشان را کردند، یک تحول عظیم و بنیادی به وجود آمد؛ میله‌های زندانی که ملت ایران در آن گرفتار بود، شکسته شـد، لکن از اینجاای که انقلاب شـروع کرد، تا آنجای که بایـد ملت ایران برسد، راهِ طولانی است. این راه طولانی پر از چالشهای گوناگون است؛ همت می‌خواهد، نیرو می‌خواهد، نشاط می‌خواهد، ابتکار می‌خواهد، تراکم عظیم نیروها

را می‌طلبد. اینها باید به وسیله‌ی جوانها، روحیه جوان، نشاط جوانی تأمین شود. معمولاً دوران دفاع مقدس را به یاد می‌آورند که درست هم هست؛ انسان در دوران دفاع مقدس، گاهی آنقدر داوطلبان جوان را می‌دید که چشم انسان از کثرت جمعیت، سیاهی می‌رفت و از شور و شوقی که اینها داشتند برای اینکه به خطوط مقدم دفاعی بروند و از استقلال کشور در مقابل تهاجم نظامی دفاع کنند. اما من می‌خواهم عرض کنم که قضایای دیگر ما و چالشهای فراوان ظریف دیگری که داشتیم، کمتر از دوران دفاع مقدس نیست. ملت ایران پرچم حاکمیتِ معنویت و دین را بر زندگی بشری برافراشته و در دست گرفته. این، خیلی مهم است. درست است که امروز انسانها در همه نقاط دنیا تقریباً، بخصوص در همین کشورهای غربی و مادی، از مادیت دلزده شده‌اند؛ دلشان برای یک معنویتی - که درست هم آن معنویت را نمی‌شناسند - پر می‌زند و جوانها سر در گم دنبال چیزی ورای این ظواهر مادی و این لذات مادی هستند که برای آنها عادی شده ؛ دنبال معنویتند؛ اما قدرتهای اداره‌کننده‌ی عالم، مدیریتهای اقتصادی دنیا؛ یعنی همین غارتگران، چپاولگران، یعنی همین که شما به آن استکبار جهانی می‌گوئید، نمی‌گذارند ملتها به سمت معنویت راه پیدا کنند. شوق هست؛ اما مانع هم هست. در یک چنین دنیا‌ای، جمهوری اسلامی؛ یعنی یک ملت، یک کشور بزرگ در یک نقطه‌ی حساس با این همه جوان، با این ثروتهای مادی و معنوی که درس هست و همه هم میدانند، پرچم معنویت را در دست گرفته، می‌گوید من می‌خواهم انسانها را در سایه معنویت به سعادت، به خوشبختی، به رفاه، به امنیت، به پیشرفت علمی و به استقلال برسانم؛ و ثابت کرده که این، شدنی است. این یک هماوردطلبی بزرگ نسبت به استکبار جهانی است و فلسفه‌های آنها را باطل می‌کند؛ روشهای آنها را یکسره زیر سؤال می‌برد. اگر این ملت بتواند خودش را به قله‌های پیشرفت و علم و ترقی برساند، یک دروازه‌ی عظیمی جلوی راه ملتها برای رفتن به سمت معنویت باز می‌شود. لذا کارشکنی می‌کنند؛ مخالفت می‌کنند؛ تبلیغات سوء می‌کنند؛ تحقیر می‌کنند؛ از فشارهای سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کنند، برای اینکه این ملت نتواند به این مقصود برسد؛ اما عزم ما و عزم این ملت، عزم راسخی است و راه را ادامه میدهد؛ اینجاست که نقش نیروی جوان خودش را نشان می‌دهد. جوان مؤمن، جوان لبریز از امید، جوان دارای اعتماد به نفس، جوانی که به ابتکارات و استعدادها و خلاقیت خود اعتقاد دارد، با نشاط جوانی و نیروی جوانی، می‌تواند در بلند کردن این بار عظیم و پیش بردن این گردونه‌ی عظیم نقش ایفا کند. همه‌ی سعی دشمنان ما این است که این عناصرِ زنده‌کننده و پیش‌برنده را از جوانهای ما بگیرند؛ ایمانش را بگیرند، اعتماد به نفسش را بگیرند؛ کما اینکه در دوره طاغوت موفق شده بودند. جوان ما آن روز اعتماد به نفس نداشت، خودش را به طور غریزی و شبه غریزی، کوچک‌تر و حقیرتر از یک جوان اروپا‌ای می‌دانست! مگر جوان اروپا‌ای چیست؟ کیست؟ یک موجود سر تا پا عقده‌ی روحی و مشکلات روانی و گرفتاری‌های گوناگون مادی و معنوی؛ اما تبلیغات رنگین، تصویری از جوان ما درست کرده بود که این جوان ما به این تصویر که نگاه می‌کرد، همیشه احساس می‌کرد که کوچک‌تر است؛ حقیرتر است؛ یک چنین اشتباهی را در ذهن جوانهای ما کاشته بودند. الان هم جوانهای آن دوران که پیر مردهای امروزند، آنهایی که تحت تأثیر انقلاب قرار نگرفتند، اگر مراجعه کنید، همان روحیه و احساس را در اینها می‌بینید؛ تربیت غلط دوران جوانی آن روز. آنها اعتماد به نفس نداشتند. می‌خواهند از جوانِ امروز، اعتماد به نفسش را بگیرند، ایمانش را بگیرند، روحیه‌ی ابتکارش را بگیرند، روحیه‌ی خلاقیتش را بگیرند، شوق او به پیشرفت و کار را بگیرند و او را با گرفتاریهای گوناگون سرگرم و مشغول کنند. حالا- یکی را به شهوات، یکی را به کارهای لغو، یکی را به هرزه‌گردی و بیهوده این ور و آن ور رفتن، یکی را به یقه‌ی این و آن را گرفتن. شما که انجمنهای اسلامی هستید، مسئولیت مضاعفی دارید؛ یعنی مسئولیت جوان این روزگار - که خود، مسئولیت بسیار بزرگ و بسیار پر افتخاری است، که شاید این قطعه‌ای که شما دارید در آن زندگی می‌کنید، از لحاظ حساسیت در طول تاریخ ما، کمتر در گذشته تکرار شده و کمتر هم در آینده تکرار شود؛ قطعه‌ای که بناست یک ملت عقب‌مانده را به پیشرفته‌ترین ملت دنیا تبدیل کند - و یک مسئولیت دیگر شما، مسئولیت انجمن اسلامی است؛ یعنی آن جوانی که برای خود در بین جوانهای دیگر رسالت و مسئولیت قائل است. ممکن است جوانها اشتباه کنند؛

ممکن است تحت تأثیر احساسات غلط یا فهم غلط یا آدرسهای غلط یا جاذبه‌های خطرناک قرار بگیرند. باید آنها را نجات داد. شما آن نقش نجات دهنده را می‌خواهید ایفا کنید، بالاخره در این دریای عظیم جوانی، یکی هم ممکن است غرق شود، که نجات غریق لازم است. انجمن اسلامی بدون اینکه پرچم این ادعا را بلند کند و به رخ این و آن بکشاند - که این به رخ کشیدن چیز خوبی نیست - باید برای خود، نقش نجات غریق قائل باشد. گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج وین سعی می کند که بگیرد غریق را شما مجموعه‌ای هستید که سعی می کنید نگذارید کسی غرق بشود؛ نگذارید کسی اشتباه کند؛ نگذارید کسی متوقف بماند. همه‌ی بدیها در کج رفتن و افتادن نیست؛ نرفتن و متوقف شدن هم بدی است. محیط انجمن اسلامی، یک چنین محیطی است؛ انگیزه‌ی انجمن اسلامی یک چنین انگیزه‌ای است. معلوم است که عنصر نجات غریق شنایش باید از شنای دیگران خیلی بهتر باشد؛ والّا نه فقط غریق را نمی‌تواند نجات بدهد، که خودش هم غرق خواهد شد. پس باید خودتان را قوی کنید؛ بنیه‌ی اعتقادی و بنیه‌ی اخلاقی را باید قوی کنید. من دو سه سال پیش به جوانها - ظاهراً در جمع شما بود یا یک جمع دیگری - گفتم من به جوانها می گویم: تحصیل، تهذیب، ورزش. تحصیل کنید؛ یعنی نیروی خرد، فکر، مغز، علم در شما تقویت شود. الحمدللّه گزارشی که من دارم، این است که بچه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزی در دبیرستانهای که حضور دارند، معمولاً ـ درسشان هم بهتر از درس همکلاسی‌ها و همدوره‌ای‌هایشان هست - حالا ممکن است همه‌جا اینجور نباشد - این، خیلی چیز خوبی است، باید اینطور باشد. از لحاظ علمی خودتان را تقویت کنید، پیش ببرید؛ نه فقط برای اینکه حرف شما در دیگری اثر کند، برای اینکه شما می‌خواهید یک ستونی باشید که این بنای عظیم، این کاخ مجلل - کاخ مدنیت و پیشرفت ملت ایران - بر روی این ستونها بر سرِپا بایستد و بنا شود. در کنار تحصیل، تهذیب باشد. دلهای شما جوانها نورانی است؛ فطرت الهی در شماها زنده و درخشان است. امروز شما خودتان را به کارهای نیک، خلق‌نیک، رفتارنیک اگر وادار کنید و عادت بدهید، هویت انسانی شما همین‌جور شکل می گیرد و تا آخر عمر این دستاورد با شما خواهد ماند. بخصوص در این مقطع سنی شماها، که یک مقطع زرین است؛ یک مقطع طلایی است. در این مقطع خیلی کارهای بزرگ می‌شود بر روی شخصیت خود انجام داد؛ خودسازی. ارتباطتان را با خدا قوی کنید. در مسائل دینی بر نقاط عقلانی و ظریف بپردازید و آنها را از استادان ماهرش فرا بگیرید. دین، عواطف هم دارد؛ لکن این عواطف به معنویات عمیق، به فکر عمیق تکیه دارد؛ این فکر را باید آموخت و با مبانی دینی آشنا شد و بر اساس آن، روی شخصیت خود، روی دل خود اثر گذاشت. روی دل خودتان باید اثر بگذارید. ما باید دل خودمان را خیلی اوقات مخاطب قرار بدهیم. یکی از اهلِ معنا گفته بود من روزی چند هزار مرتبه فلان ذکر را بر این دل خفته‌ی غافل خودم خواندم؛ چه تعبیر خوبی است. نماز همان ذکری است، همان آب حیاتی است که انسان به دل خود می‌بخشد؛ نمازِ با توجه؛ توجه به معنا، توجه به اینکه در مقابل خدا قرار داریم. نماز را این‌طوری بخوانید. وقتی به نماز می‌ایستید، به یاد بیاورید که در مقابل خداوند متعال ایستاده‌اید و دارید با او حرف می‌زنید. در سرتاسر نماز سعی کنید این حالت حفظ بشود، آنوقت این نماز اثر می گذارد و دل انسان را مثل اکسیر عوض می کند. اکسیر ماده‌ی کیمیایی است که می گویند مس را طلا می کند. دل ما از مس هم که باشد، اکسیر ذکر آن را به طلا تبدیل می کند. این، خیلی مهم است. تهذیب شامل رفتارها هم می‌شود؛ رفتار با پدر و مادر. پدر و مادرهایتان را هم دوست بدارید و هم این دوستی را به آنها ابراز کنید؛ هم احترامشان کنید. هم اطاعتشان کنید؛ در داخل محیط خانه، اخلاق شما، رفتار شما می‌تواند یک خانواده را بسازد. یک جوان گاهی در یک خانواده، پدر، مادر، برادران، خواهران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. من گاهی به خانواده‌ی شهدا که سر می‌زنم، پدرها، مادرها - این را من شنیده‌ام - می گویند این جوان، جوان شهیدشان، در داخل خانه با رفتار خود، معلم ما بود؛ نماز خواندنش، نماز خواندن را به ما یاد می‌داد؛ قرآن خواندنش، قرآن خواندن را به ما یاد می‌داد؛ وظیفه‌شناسی، نشاطش برای کار، نشاط و وظیفه‌شناسی را به ماها تعلیم می‌داد. یک جوان مؤمن و مهذب در داخل خانواده، مثل یک چراغ محیط خانواده را روشن می کند و برادرها، خواهرها از او فرامی گیرند؛ در داخل محله، در داخل محیط زندگی، در داخل محیط کار. حالا تابستان در پیش

است. ان‌شاءاللَّه بعد از امتحانات، جوانان انجمنهای اسلامی بیش از دیگران به فکر باشند که از این فراغت تابستان و از این فرصت برای مطالعه، برای فراگیری، برای شرکت در کارهای بدنی که در خدمت مردم هست - گاهی بسیج و دیگران، کارهایی را در اختیار جوانها می‌گذارند؛ فعالیتهای بدنی، خدمات، سازندگی - و کمک به پدر و مادر، کمک به خانواده، تهذیب و ورزش استفاده کنند. ورزش هم یک کار لازم است. من به همه‌ی جوان‌ها، دخترها، پسرها، توصیه‌ی دائمی‌ام این است که ورزش بکنند. این سه عنصر اصلی را شما جوانهای انجمن اسلامی با کیفیت بهتر و با کیفیت بالاتر در رفتار خودتان و در تأثیری که بر روی دیگر جوانها می‌گذارید، انجام دهید. جوانی یک نعمت بزرگی است که یک بار به هر انسانی داده می‌شود؛ یک دوره‌ی معینی هم دارد. از آن دوره که گذشتید، از برکات آن دوره می‌توانید استفاده کنید. پیرمردهای دارای آرامش روحی و فکر روشن و رفتار منظم و برنامه‌ریزی شده، کسانی هستند که جوانی را با این خصوصیات گذرانده‌اند. پیرمردهای کسل، آشفته، بی‌حوصله، سیر از زندگی، کسانی هستند که در جوانی این ذخیره را فراهم نکرده‌اند. پیرمردها و پیرزن‌هاای که در کهولت راحت با خدا انس پیدا می‌کنند، کسانی هستند که این انس را در جوانی به دل خودشان یاد داده‌اند. اشتباه است اگر خیال کنیم می‌شود جوانی را کلاً به غفلت گذراند. اما در پیری یک انسان ذاکر و شاکر خدا بود؛ نخیر، نمی‌شود. سعی می‌کنند گاهی، اما نمی‌توانند. این ذخیره‌ای که شما در جوانی فراهم می‌کنید، این ذخیره‌ی همه‌ی عمر شماست تا آخر، چه ذخیره‌ی جسمی، چه ذخیره‌ی فکری، چه ذخیره‌ی قلبی و روحی. این ذخیره‌ی شماست تا آخر عمر و ذخیره‌ی ابدی شماست برای زندگی ابدی، که حیات واقعی آنجاست. قدر این دوران را بدانید؛ قدر عضویت در انجمن اسلامی را هم بدانید. فردای این کشور برای شماست؛ ساختن این کشور با دستهای توانای شما امکان‌پذیر است. جامعه‌ی جوان کشور ما، جامعه‌ی بسیار خوبی است. استعداد، طبیعی است؛ فضا، فضای حرکت و نشاط و تلاش است. البته دشمن خیلی دارد خودکُشون می‌کند برای اینکه جامعه‌ی جوان ما را از کار بیندازد؛ ریزشهایی هم یک گوشه‌هایی داریم، از آنها هم بنده بی‌خبر نیستم؛ اما رویشها بمراتب بیشتر از ریزشهاست. جوانهای ما خوبند، دارند خوبتر هم می‌شوند، ان‌شاءاللَّه پیش هم می‌روند. و من مطمئنم آن روزی که بنده و امثال بنده - طبقات سنی ما - در دنیا نیستیم، آن روز شما دنیای عالی را که محصول تلاش امروزتان هست، خواهید دید و تجربه خواهید کرد. و ان‌شاءاللَّه باز برای آینده‌های بهتر و برتر از آن برنامه‌ریزی خواهید کرد. امیدواریم خداوند متعال، دلهای نورانی شما و جانهای پاکیزه‌ی شما را همیشه نورانی و پاکیزه نگه دارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی شیرین و جذاب است برای من که در جمع دانشجویان این شهر و در دانشگاه فردوسی حضور پیدا کنم؛ و یاد و خاطره‌ی سالیان دوری را که در همین شهر با جمعی از دانشجویان همین دانشگاه در جلساتی گرم، پُر هیجان و در عین حال پُر خطر اجتماع میکردیم، در ذهن بنده دوباره زنده بشود. البته دانشجویان امروز این دانشگاه با دانشجویان سالهای اول دهه‌ی پنجاه - که من به آن اشاره می‌کنم - سی و پنج سال فاصله دارند؛ لکن جریان دانشجوئی مثل یک شط زلال است؛ مثل یک رودخانه است. اگرچه اجزاء و قطعات آبی که از یک رودخانه عبور میکند، هر لحظه متفاوت است، اما جریان یک جریان است. شما وقتی که جلو کارون یا زاینده‌رود می‌ایستید، این را همان رودخانه‌ای می‌بینید که در سال قبل مشاهده کردید. من به شما که نگاه میکنم - عزیزان جوان دانشجو - مسجد کرامت و مسجد امام حسن مجتبی را به یاد می‌آورم؛ که آنجا هم همین شماها - شماهای سی و پنج سال قبل - می‌نشستید و درس تفسیر قرآن و تفسیر نهج‌البلاغه و مبانی نهضت اسلامی مذاکره و بحث میشد؛ نوشته میشد و گفته میشد. چوبش را هم میخوریم؛ هم شما میخوردید، هم ما میخوردیم. دستگاه جبارِ طاغوت، آن روز تحمل نمیکرد که یک طلبه با جمعی دانشجو بنشینند و از دین حرف

بزنند؛ بخصوص که محفل دانشجوئی ما آن روز، محفل گرمی هم بود؛ محفل پُر جمعیت و متراکمی بود. البته این جمعیتهائی که امروز شما بعد از انقلاب می‌بینید، قبل از انقلاب در هیچ جا و به هیچ مناسبتی شکل پیدا نمیکرد؛ اما نسبت به جلسات و اجتماعات آن روز، هیچ اجتماعی شاید در کشور - اجتماع دانشجوئی - به یکپارچگی، یکدستی و تراکم اجتماع مسجد امام حسن یا مسجد کرامت که بنده آنجا درس تفسیر برای دانشجوها میگفتم، وجود نداشت. شما حالا یادآور آن خاطره‌ها برای من هستید. اول یک جمله در باب مطالبی که این عزیزان دانشجو بیان کردند، عرض بکنم. من تقریباً همه‌ی آنچه را که این عزیزان گفتند، قبول دارم. این پیشنهادها، این فکرهای نو، این برقهائی که در ذهن جوانِ دانشجوی ما میزنند، برای ما خیلی ارزشمند است. حرفها ضبط شد، ان‌شاءاللّه اینها مورد توجه قرار میگیرد. آن مقداری که با کارکرد متعارف و لازم برنامه‌های ما تماس دارد، مستقیماً از سوی ما دنبال خواهد شد، آن مقدار هم که مربوط به دستگاههاست، به آن توصیه خواهد شد. البته عزیزان دانشجو - نه فقط اینجا، همه جا - وقتی حرف میزنند، ایده‌پردازی میکنند، فکر نو و شیرین خودشان را با ما در میان میگذارند، یک چاشنی گله و شکوه و آه و ناله‌ای هم با آن همراه میکنند؛ عیبی هم ندارد؛ دل نازک جوانها در مقابل نابسامانی‌ها هنوز مثل دل ما سخت و محکم نشده؛ زود دلهاشان تحت تأثیر قرار میگیرد. گفت: دلم از هیچ میلرزد، دل یار است پنداری به مویی بسته صبرم، نغمه‌ی تار است پنداری بحثی که امروز من مطرح میکنم، بحث لزوم بازشناسی الگوی توسعه و پیشرفت است. ما میخواهیم پیشرفت کنیم. مدل این پیشرفت چیست؟ این مدل را باید بازشناسی کنیم. در آخرین دیداری که من با دانشجوها داشتم - چند ماه قبل در سمنان - بحث تحول را مطرح کردم. گفتم تحول، سنت الهی است در زندگی بشر. با او سینه به سینه نباید شد؛ از او استقبال باید کرد. باید تحول را مدیریت کرد، تا به پیشرفت بینجامد؛ جامعه را پیش ببرد. این را آنجا مطرح کردم. البته همان‌جا هم گفتم - الان هم تکرار میکنم - دانشگاهیان؛ چه دانشجو، چه استاد و حوزویان؛ چه طلبه، چه استاد، همه باید این خط و رشته‌ی فکری را تعقیب و دنبال کنند. حالا توضیحات بیشتری عرض خواهم کرد تا بتوانیم به نتیجه برسیم. کارهای بزرگ از ایده‌پردازی آغاز میشود. این ایده‌پردازی کاری نیست که در اتاقهای دربسته و در خلأ انجام بگیرد. باید فکرهای گوناگون، اندیشه‌های گوناگون با آن سر و کار پیدا کنند، تماس پیدا کنند تا آنچه که محصول کار هست، یک چیز عملی و منطقی از آب در بیاید. پس جان کلام، در این بحثی که امروز من میخواهم بکنم، این است که ما باید توسعه و پیشرفت را بازشناسی کنیم، ببینیم برای کشور ما، برای جامعه‌ی ما، مدل پیشرفت چیست. دو گرایش غلط همیشه درباره‌ی پیشرفت و تحولِ منتهی به پیشرفت وجود داشته است. یک گرایش عبارت است از خیانتهائی که به نام پیشرفت و تحول انجام گرفته؛ ضربه‌هائی که به نام خدمت و زیر پرچم اصلاحگری بر پیکر ملت ما وارد شده است. از دوران قاجار خیلی از درباریان قاجار و شاهزادگان قاجاری - که هم بیسواد بودند، هم دنیاپرست بودند، هم در عین حال با محافل غربی ارتباط داشتند - عامل و وسیله‌ی وابستگیِ نادانسته‌ی کشور و فرهنگ ما به غرب شدند و ادعایشان این بود که این، پیشرفت و تحول است! در قضیه‌ی مشروطه، آن خطِ انگلیسیِ ماجرای مشروطه حرفش ترقی‌خواهی بود؛ شعارش توسعه و پیشرفت بود. همان کسانی که رهبران مشروطه را نابود کردند؛ شیخ فضل‌اللّه را به دار کشیدند، مرحوم آیةاللّه بهبهانی را ترور کردند، ستارخان و باقرخان را غیر مستقیم به قتل رساندند و خلع سلاح کردند، رهبران صادق مشروطه را زیر فشار قرار دادند و یک عده افرادی را که وابسته‌ی به غرب و سیاستهای استعماری بودند، به نام مشروطه‌خواه بر مردم مسلط کردند، شعار آنها هم همین ترقی‌خواهی بود! آنها هم میگفتند: پیشرفت، تحول! زیر این نام، آنچنان خیانت بزرگی انجام گرفت. رضاخان با شعار ترقی و اصلاح آمد سر کار. کودتا کرد؛ حکومت کودتا، بعد هم آن دیکتاتوریِ سیاه و بی‌نظیر، که همه تحت عنوان و زیر پرچم پیشرفت و توسعه و ترقی انجام گرفت. محمد رضا پسر او - حکومت موروثی و بعد هم کودتا در مرداد ۳۲ - هم ادعای حرکت اصلاحی داشت و این همه فاجعه برای این کشور به وجود آوردند. ضربه‌ای که به این کشور و به این ملت زدند، این طوری بود. در سطح جهانی هم همین طور است. استعمار ملتها - که لکه‌ی ننگ تاریخ بشر در یکی دو قرن اخیر هست - به نام پیشرفت ملتها انجام

گرفت. استعمار یعنی نوسازی. انگلیس‌ها، هلندی‌ها، پرتغالی‌ها، فرانسوی‌ها در نقاط مختلف آسیا و آفریقا و امریکای لاتین رفتند بومی‌ها را قتل عام کردند، سرزمینها را تصرف کردند، دزدی کردند، خیانت کردند، هزار فاجعه به وجود آوردند؛ زیرِ نام نوسازی، پیشرفت، استعمار. در دوره‌ی بعد هم که نواستعمار پدید آمد، باز هم همین بود. این همه تجاوز، این همه جنگ‌افروزی، این همه کودتا که به وسیله‌ی سرویسهای امنیتی کشورهای غربی - چه امریکا، چه انگلیس و چه غیر اینها - انجام گرفته، همه زیر پرچم تجددخواهی و پیشرفت و تحول و توسعه انجام گرفته. همین الان شما افغانستان و عراق جلوی چشمتان است. امریکایی‌ها آمدند وارد عراق شدند برای اینکه دنیای نوئی را؛ دنیای آزادی، دمکراسی و توسعه را برای مردم عراق به وجود بیاورند. شما ببینید الان در عراق چه خبر است! شاید در طول دوران حکومتهای کودتائیِ عراق - که آخرینش صدام بود - محنتی را که امروز مردم عراق دارند از دست امریکایی‌ها میکشند، تا حالا ـ تحمل نکرده باشند. زن و مرد عراقی تحقیر میشوند. جوان امریکایی چکمه‌اش را میگذارد پشت گردنِ یک جوان عراقی؛ چرا؟ چون از خیابان عبور میکرده و به او مشکوک شده؛ او را میخواباند و جلوی چشم زن و بچه‌اش، صورتش را به خاک فشار میدهد. یا مرد را جلوی چشم مرد خانه کتک میزنند؛ مردها زن خانه را به اسم توسعه و پیشرفت و به اسم نجات ملت عراق بازرسی بدنی میکنند. در افغانستان هم همین طور است. پس نام توسعه از یک طرف مورد چنین سوء استفاده‌هائی در طول تاریخ و در زمان خود ما در سرتاسر دنیا و در کشور خود ما انجام گرفته است. از یک طرف هم در نقطه‌ی مقابل، کسانی بوده‌اند و هستند که با هر نوع نوآوری و تحولی مخالفت کرده‌اند؛ به اسم اینکه این سابقه ندارد، این را نمی‌شناسیم، این را نمیدانیم، به این مشکوکیم. حدیثِ « شرّ الأمور محدثاتها» را بد معنا کرده‌اند. با اینکه نوآوری سنت تاریخ است؛ سنت طبیعت است و بدون نوآوری زندگی بشر معنا پیدا نمیکند؛ اما اینها مخالفت کردند. این دو گرایش متضاد وجود داشته است. پس ما باید پیشرفت و آن چیزی را که از تحول اراده میکنیم و میخواهیم، درست برای خودمان معنا کنیم و بفهمیم دنبال چه هستیم، تا نه آن سوء استفاده انجام بگیرد، نه این مخالفت و ضدیت. البته این به معنای این نیست که ما تازه می‌خواهیم پیشرفت را شروع کنیم، لذا الگو برای پیشرفت میخواهیم؛ نه، پیشرفت در کشور ما با انقلاب و با نهضت انقلابی شروع شد. یک جامعه‌ی ایستای راکد، زیر فشار، استعدادهای خفته، بدون اجازه‌ی هیچ تحرکی در دریای عمیق استعدادهای ملی ما، با حرکت انقلابی دگرگون شد. امروز علاوه بر این که خودِ تشکیل نظام جمهوری اسلامی یک تحول بزرگ، یک پیشرفت شگفت‌آور و عظیم بود که یک حکومت موروثیِ کودتائیِ فاسدِ وابسته را یک ملتی بتواند تبدیل کند به یک حکومت مردمی، که هیچ تحولی از این بالاتر نیست و خودِ این، بزرگترین تحول و بزرگترین پیشرفت بود، این را هم من به شما عرض بکنم که در هیچ نقطه‌ی دنیا، در هیچ کشوری از کشورهای دنیا این منظره‌ای را که شما امروز ملاحظه میکنید، نمیتوانید ببینید. اینکه مسؤولان کشور با دانشجوها صمیمانه، رو به رو، ساعتها بنشینند؛ یا رئیس‌جمهور کشور به تمام شهرهای دور و نزدیک کشور برود و در همه جا با استقبال و مواجههی مردم رو به رو شود؛ با مردم رو به رو حرف بزند. در مبارزات انتخاباتی سفر میکنند و با طرفدارهای خودشان مواجه میشوند؛ اما هم آنها میدانند، هم مخاطبانشان، که اینها کار تبلیغاتی است؛ کار انتخاباتی است؛ بعد از انتخابات تمام میشود؛ چه ناکام بشوند، چه پیروز بشوند. اما معنای مردمی در کشور ما این است که نه فقط انتخابِ مردمی است، ارتباطِ مردمی هم است. با مسئولان حکومت، با اجزاء حکومت، تعاطی و تبادل فکر و ارتباط وسیع و عمیق عاطفی است؛ عشق‌ورزیِ بین مسئولان و مردم است. مسؤلانِ صادق به معنای واقعی کلمه به مردم عشق میورزند؛ مردم هم به آنها متقابلا همین‌طور. بعد از انقلاب هم تا کنون، ما هم در زمینه‌ی علمی، هم در زمینه‌ی اجتماعی، هم در زمینه‌ی سیاسی، هم در زمینه‌ی بین‌المللی، هم در زمینه‌های اقتصادی و عمرانی پیشرفتهایی که کرده‌ایم، بهت‌آور است. جوان امروز ما، دانشجوی امروز ما که شما هستید، نسخه‌ی گذشته را جلوی چشم ندارید تا مقایسه کنید که امروز چه است و آن روز چه بود. شما امروز کشورتان را با یک کشور پیشرفته‌ای که مثلاً دویست سال سابقه‌ی تحرک علمی و پیشرفت علمی و تحقیق دارد نگاه میکنید، می‌بینید کمبود دارد، میگوئید کمبود است. درست هم هست، بله؛ اما این مقایسه،

مقایسه‌ی علمی‌ای نیست. کشور را باید با آنچه که بود، مقایسه کرد؛ کشور را باید با کشورهای مشابه و همجوار مقایسه کرد. امروز در آمارهای جهانی، رشد علمی ایران در درجه‌ی اول یا در درجات اول در همه‌ی دنیاست. البته با همین سرعت، هنوز خیلی عقبیم؛ اما کارهایی که شده، در همه‌ی زمینه‌ها پیشرفت بوده است. حالاـ نمونه‌هایش را شما در محیط دانشجوئی خودتان نگاه کنید. جمعیت کشور ایران از بعد از انقلاب دو برابر شده؛ جمعیت دانشجو ده برابر شده و تعداد دانشگاهها و رشته‌ها و پیشرفتها هم شاید بیش از ده برابر شده. یک روزی ساده‌ترین وسیله را ما بایستی از دیگران گدائی میکردیم؛ اما امروز پیچیده‌ترین فناوری‌ها را کشور ما میتواند خودش درست کند. این پیشرفتها محیرالعقول است؛ شگفت‌آور است؛ این را دیگران هم تصدیق دارند، که حالا اگر فرصت بشود، ان‌شاءاللّه عرض میکنم. به هر حال بحثی که برای الگوی پیشرفت میکنیم، برای این نیست که می‌خواهیم پیشرفت را شروع کنیم؛ پیشرفت از انقلاب شروع شده، بلکه به این معناست که با بحث نظری و تعریف شفاف و ضابطه‌مند از پیشرفت، قصد داریم یک باور همگانی در درجه‌ی اول در بینِ نخبگان، بعد در همه‌ی مردم به وجود بیاید که بدانند دنبال چه هستیم و به کجا میخواهیم برسیم و بخشهای گوناگون نظام بدانند چه کار باید بکنند. این را باید پیدا کنیم. البته من امروز نمیخواهم مدل و الگوی پیشرفت را اینجا مطرح کنم؛ نه، میخواهم لزوم این کار را بگویم. مدل‌سازی و الگوسازی، کار خود شماست؛ یعنی کار نخبگان ماست. در تحقیقات دانشگاهی باید دنبالش بروند، بحث کنند و در نهایت مدل پیشرفت را برای ایران اسلامی، برای این جغرافیا، با این تاریخ، با این ملت، با این امکانات، با این آرمانها ترسیم و تعیین کنند و بر اساس او، حرکت عمومی کشور به سوی پیشرفت در بخشهای مختلف شکل بگیرد. چرا لزوم این کار را باید بیان کرد؟ خیلی ساده است؛ به خاطر اینکه امروز در چشم بسیاری از نخبگان ما، بسیاری از کارگزاران ما، مدل پیشرفت صرفاً مدلهای غربی است؛ توسعه و پیشرفت را باید از روی مدلهایی که غربی‌ها برای ما درست کرده‌اند، دنبال و تعقیب کنیم. امروز در چشم کارگزارانِ ما این است و این چیز خطرناکی است؛ چیز غلطی است؛ هم غلط است، خطاست، هم خطرناک است. غربی‌ها در تبلیغات خیلی ماهرند؛ یعنی ماهر شده‌اند؛ در طول این دویست سیصد سالی که کار تبلیغاتی پی‌درپی میکنند، با تبلیغات موفقِ خودشان توانسته‌اند این باور را در بسیاری از ذهنها به وجود بیاورند که توسعه‌یافتگی مساوی است با غرب و غربی شدن! هر کشوری بخواهد کشور توسعه‌یافته‌ای محسوب بشود، بایستی غربی بشود! این تبلیغات آنهاست. هر کشوری که از الگوهای موجود غرب فاصله داشته باشد، توسعه‌یافته نیست! و هر چه فاصله‌اش بیشتر، فاصله‌اش از توسعه‌یافتگی بیشتر! این‌طوری میخواهند جا بیندازند و متأسفانه در ذهنها جا انداخته‌اند. البته غربی‌ها این تبلیغات را کرده‌اند و ملاک و معیار توسعه‌یافتگی را الگوهای خودشان قرار داده‌اند؛ اما حقیقتاً در مقام عمل، به آن کشورهائی که میخواستند غربی بشوند، کمک درستی هم نکرده‌اند؛ یعنی همین‌جا هم صداقت بخرج ندادند. من به شما عرض بکنم: غربی‌ها هیچ مایل نبودند و نیستند که غیر غربی وارد باشگاه علمی غرب شود. این کشورهای آسیائی که الان پیشرفت کرده‌اند - مثل ژاپن، مثل چین، مثل تا حدودی هند - غرب به هیچ کدام از اینها کمکی نکرد. چین در کشمکش‌های شدید شرق و غرب - کمونیسم و دنیای سرمایه‌داری - از طرف شورویِ آن روز سخاوتمندانه مورد حمایت قرار گرفت؛ حتّی انرژی هسته‌ای‌اش را روس‌ها دادند. چین هیچ چیز نداشت؛ شوروی‌ها چون می‌خواستند یک جبهه‌ی آسیائی بزرگی در مقابل امریکا و اروپا تشکیل بدهند، چین را تجهیز کردند؛ چون چین کمونیستی بود، تجهیزش کردند. هند هم در درجه‌ی بعد همین‌طور؛ یعنی در جبهه‌بندی‌های شرق و غرب، هند گرایش به چپ داشت، شوروی‌ها - چپ‌ها - کمکش کردند. امریکایی‌ها متقابلاـ پاکستان را تقویت میکردند. البته پاکستان هم انرژی هسته‌ای را خودش به وجود نیاورد، آنها از چین گرفتند؛ اما امریکا چشمش را بست و در موازنه‌های سیاسی منطقه‌ای به رو نیاورد. ژاپن، پیشرفت علمی خودش را به کمک امریکا و غرب به دست نیاورد؛ ژاپنی‌ها توانستند نفوذ علمی کنند - شاید تعبیر سرقت، تعبیر خوبی نباشد - و توانستند علم را به شکلی که طرف راضی نیست، از او بقاپند؛ منتها ملت سختکوشی بودند و خودشان را پیش بردند؛ غرب به آنها کمکی نکرد. ما حالا باید برای شکستن این طلسم فکر کنیم؛ کدام طلسم؟ این طلسم که کسی تصور کند که

پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد. این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرائط خودشان، با مبانی ذهنی خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده؛ بعلاوه ناموفق بوده. بنده به طور قاطع این را میگویم: الگوی پیشرفت غربی، یک الگوی ناموفق است. درست است که به قدرت رسیده‌اند، به ثروت رسیده‌اند؛ اما بشریت را دچار فاجعه کرده‌اند. پیشرفتهای غربی، پیشرفتهایی است که امروز همه‌ی دنیا و همه‌ی بشریت دارند از آن رنج میبرند؛ کشورهای عقب‌مانده یک‌جور، کشورهای پیشرفته یک‌جور. این همان پیشرفت و توسعه‌ای است که توانسته است گروه‌های معدود و انگشت‌شماری از خانواده‌های ثروت را به ثروت برساند؛ اما ملتهای دیگر را دچار اسارت و تحقیر و استعمار کرده؛ جنگ به وجود آورده و حکومت تحمیل کرده است و در داخل خود آن کشورها هم اخلاق فاسد، دوری از معنویت، فحشا، فساد، سکس، ویرانی خانواده و این چیزها را رواج داده. بنابراین، موفق نیست. شما الان اگر آثار ادبی کشورهای غربی - مثلاً فرانسه - را که مربوط به سه قرن یا دو قرن پیش هست، بخوانید، وضع امروزِ آنجا را هم مطالعه کنید، خواهید دید مردمِ آنجا از لحاظ اخلاقی بمیزان بسیار زیادی عقب رفته‌اند. این وضعیتی که امروز بر آنجا حاکم است، آن روزها حاکم نبود. پیشرفت تمدن غربی در طول قرنهای متمادی، این کشورها را از لحاظ اخلاقی دچار مشکل کرده؛ آنها را از لحاظ اخلاقی به انحطاط کشانده؛ از لحاظ وضع زندگی هم به آنها خدمتی نکرده؛ یعنی فقر در آنجاها برنیفتاده است. در آنجا کار و تلاش زیاد است؛ اما دستاورد و محصول برای فرد و برای خانواده کم. بنابراین، پیشرفت غربی، پیشرفت ناموفقی است. ما باید پیشرفت را با الگوی اسلامی - ایرانی پیدا کنیم. این برای ما حیاتی است. چرا میگوئیم اسلامی و چرا میگوئیم ایرانی؟ اسلامی به خاطر اینکه بر مبانی نظری و فلسفی اسلام و مبانی انسان‌شناختی اسلام استوار است. چرا میگوئیم ایرانی؟ چون فکر و ابتکار ایرانی، این را به دست آورده؛ اسلام در اختیار ملتهای دیگر هم بود. این ملت ما بوده است که توانسته است یا میتواند این الگو را تهیه و فراهم کند. پس الگوی اسلامی ایرانی است. البته کشورهای دیگر هم از آن، بدون تردید استفاده خواهند کرد؛ همچنانی که تا امروز هم ملت ما و کشور ما برای بسیاری از کشورها در بسیاری از چیزها الگو قرار گرفته، اینجا هم یقیناً این الگو مورد تقلید و متابعت بسیاری از ملتها واقع خواهد شد. آنچه که موجب میشود ما الگوی غربی را برای پیشرفت جامعه‌ی خودمان ناکافی بدانیم، در درجه‌ی اول این است که نگاه جامعه‌ی غربی و فلسفه‌های غربی به انسان - البته فلسفه‌های غربی مختلفند؛ اما برآیند همه‌ی آنها این است - با نگاه اسلام به انسان، بکلی متفاوت است؛ یک تفاوت بنیانی و ریشه‌ای دارد. لذا پیشرفت که برای انسان و به وسیله‌ی انسان است، در منطق فلسفه‌ی غرب معنای دیگری پیدا میکند، تا در منطق اسلام. پیشرفت از نظر غرب، پیشرفت مادی است؛ محور، سود مادی است؛ هرچه سود مادی بیشتر شد، پیشرفت بیشتر شده است؛ افزایش ثروت و قدرت. این، معنای پیشرفتی است که غرب به دنبال اوست؛ منطق غربی و مدل غربی به دنبال اوست و همین را به همه توصیه میکنند. پیشرفت وقتی مادی شد، معنایش این است که اخلاق و معنویت را میشود در راه چنین پیشرفتی قربانی کرد. یک ملت به پیشرفت دست پیدا کند؛ ولی اخلاق و معنویت در او وجود نداشته باشد. اما از نظر اسلام، پیشرفت این نیست. البته پیشرفت مادی مطلوب است، اما به عنوان وسیله. هدف، رشد و تعالی انسان است. پیشرفت کشور و تحولی که به پیشرفت منتهی میشود، باید طوری برنامه‌ریزی و ترتیب داده شود که انسان بتواند در آن به رشد و تعالی برسد؛ انسان در آن تحقیر نشود. هدف، انتفاع انسانیت است، نه طبقه‌ای از انسان، حتّی نه انسانِ ایرانی. پیشرفتی که ما میخواهیم بر اساس اسلام و با تفکر اسلامی معنا کنیم، فقط برای انسان ایرانی سودمند نیست، چه برسد بگوئیم برای طبقه‌ای خاص. این پیشرفت، برای کل بشریت و برای انسانیت است. نقطه‌ی تفارق اساسی، نگاه به انسان است. اینجا یک درنگی بکنیم و من یک مطلب معرفتی اسلامی را در اینجا عرض بکنم: در اسلام نگاه به انسان از دو زاویه است که این دو زاویه هر دو مکمل همدیگر هستند. این میتواند پایه و مبنائی برای همه‌ی مسائل کلان کشور و نسخه‌هائی که برای آینده‌ی خودمان خواهیم نوشت، باشد. این دو زاویه‌ای که اسلام از آن به انسان نگاه میکند، یکی نگاه به فرد انسان است؛ به انسان به عنوان یک فرد؛ به من، شما، زید، عمرو به عنوان یک موجود دارای عقل و اختیار نگاه

میکند و او را مخاطب قرار میدهد؛ از او مسئولیتی میخواهد و به او شأنی میدهد، که حالا خواهیم گفت. یک نگاه دیگر به انسان، به عنوان یـک کـل و یـک مجموعه‌ی انسانهـاست. این دو نگـاه بـا هم منسـجمند؛ مکمل یکدیگرنـد. هر کـدام، آن دیگری را تکمیل میکند. در نگاه اول که نگاه اسـلام به فردِ انسانی است، یک فرد مورد خطاب اسـلام قرار میگیرد. در اینجا انسان یک رهروی اسـت که در راهی حرکت میکند، که اگر درست حرکت کند، این راه، او را به ساحت جمال و جلال الهی وارد خواهد کرد؛ او را به خدا خواهـد رسانـد؛ «یـا ایّهـا الانسان انّک کادح الی ربّک کـدحاً فملاقیه». اگر بخواهیم این راه را تعریف کنیم، در یک جمله‌ی کوتاه میشود گفت این راه، عبارت است از مسیر خودپرستی تا خـداپرستی. انسان از خودپرستی به سـمت خـداپرستی حرکت کنـد. مسیر صحیح و صـراط مسـتقیم این است. مسـئولیت فرد انسان در این نگاه، این است که این مسـیر را طی کند. یکایک ما مخاطب به این خطـاب هستیم؛ دیگران برونـد، نرونـد؛ حرکت کننـد، نکننـد؛ دنیـا را ظلمـات کفر بگیرد یـا نور ایمـان بگیرد، از این جهت تفـاوت نمیکنـد. وظیفه‌ی هر فردی به عنوان یک فرد این است که در این راه حرکت کند؛ «علیکم انفسـکم لا یضـرّکم من ظلّ اذا اهتدیتم». بایـد این حرکت را انجـام بدهـد؛ حرکت از ظلمت به نـور، از ظلمت خودخـواهی به نـور توحیـد. جـاده‌ی این راه چیست؟ بالاـخره مسیری را میخواهیم حرکت کنیم و به جاده‌ای نیاز داریم؛ این جاده، همان واجبات و ترک محرمات است. ایمان قلبی موتور حرکت در این راه است؛ ملکـات اخلاـقی و فضائـل اخلاـقی، آذوقه و توشه‌ی این راه است، که راه و حرکت را برای انسان آسان و تسـهیل میکنـد؛ سـرعت میبخشد. تقوا هم عبارت است از خویشـتن‌پایی؛ مواظب خود باشد که از این راه تخطی و تجاوز نکند. وظیفه‌ی فرد در نگاه اسـلام به فرد، این است. در همه‌ی زمانها، در حکومت پیغمبران، در حکومت طواغیت، یک فرد وظیفه‌اش این است که این کار را انجام دهـد و تلاش خودش را بکنـد. اسـلام در این نگاه به انسان به عنوان یک فرد، توصـیه میکننـد زهـد بورزد. زهـد یعنی دلباخته و دلبسـته‌ی دنیا نشود؛ اما در عین اینکه توصـیه به زهد میکنند، قطع رابطه‌ی با دنیا و کنار گذاشـتن دنیا را ممنوع میشـمارند. دنیا چیست؟ دنیا همین طبیعت، همین بدن ما، زندگی ما، جامعه‌ی ما، سیاست ما، اقتصاد ما، روابط اجتماعی ما، فرزند ما، ثروت ما، خانه‌ی ماست. دلبسـتگی به این دنیا، دلباخته شـدن به این نمونه‌ها، در این خطاب فردی، کار مـذمومی است. دلباخته نبایـد شد. این دلباخته نشدن، دلبسته نشدن، اسمش زهد است؛ اما اینها را رها هم نباید کرد. کسی از متاع دنیا، زینت دنیا، از نعمتهای الهی در دنیا رو برگرداند، این هم ممنوع است. « قل من حرّم زینهٔ اللّه الّتی اخرج لعباده و الطّیبات من الرّزق قل هی للّذین امنوا»؛ یعنی کسی حق ندارد که از دنیا اعراض کند. اینها جزو مسلّمات و معارف روشن دین است که من نمیخواهم توضیح بدهم. این، نگاه فردی است. در این نگاه به فردِ انسان، اسـلام اسـتفاده‌ی از لذائذ زندگی و لذائذ حیات را برای او مباح میکنند؛ اما در کنار او یک لذت بالاتر را که لذت اُنس با خدا و لذت ذکر خداست، آن را هم به او یاد می‌دهند. انسان در یک چنین راهی به عنوان انسانِ اندیشمند و دارای اختیار، بایـد انتخاب کنـد و در این صـراط حرکت کنـد و برود. در این نگاه، مخاطب البته فردِ انسان است. هدف این حرکت و این تلاش هم رسـتگاری انسان است. اگر انسان به این دسـتورالعمل و نسـخه‌ای که به او داده شـده است. عمل بکنـد، رسـتگار می‌شود. این، یک نگاه است. در زاویه‌ای دیگر در نگاه کلان، همین انسانی که مخاطب به خطابِ فردی است، خلیفه‌ی خدا در زمین معرفی شـده؛ یک وظیفه‌ی دیگری به او واگذار شده و آن عبارت است از وظیفه‌ی مدیریت دنیا. دنیا را باید آباد کند؛ «و اسـتعمرکم فیها». همین انسـان مأمور است که دنیا را آباد کنـد. آباد کردنِ دنیا یعنی چه؟ یعنی از اسـتعدادهای فراوان و غیرقابل شمارشـی که خـدای متعال در این طبیعت قرار داده، این اسـتعدادها را اسـتخراج کنـد و از آنها برای پیشـرفت زنـدگی بشـر اسـتفاده کنـد. در این زمین و پیرامون زمین، اسـتعدادهایی هست که خدای متعال اینها را گذاشـته است و بشـر باید اینها را پیدا کند. یک روزی بشـر آتش را هم نمی‌شناخت، اما آتش بود؛ الکتریسته را نمی‌شناخت، اما در طبیعت بود؛ قوه‌ی جاذبه را نمی‌شناخت، قوه‌ی بخار را نمی‌شناخت، اما اینهـا در طبیعت بود. امروز هم اسـتعدادها و قوای بیشـمار فراوانی از این قبیـل در این طبیعت هست؛ بشـر بـایستی سـعی کنـد اینها را بشـناسد. ایـن مسـئولیت بشـر اسـت؛ چـون خلیفـه اسـت و یکی از لـوازم خلیفـه بـودنِ انسـان، این است. عین همین مطلب در مـورد

انسانهاست؛ یعنی انسان در این نگاه دوم، وظیفه دارد استعدادهای درونی انسان را استخراج کند؛ خرد انسانی، حکمت انسانی، دانش انسانی و توانائی‌های عجیبی که در وجود روان انسان گذاشته شده، که انسان را به یک موجود مقتدر تبدیل میکند. این هم نگاه کلان است. در این نگاه کلان، مخاطب کیست؟ مخاطب، همه‌ی افرادند. استقرار عدالت و روابط صحیح، خواسته شده است. از چه کسانی؟ از همه‌ی افراد. یکایک افراد جامعه‌ی بشری در همین نگاه کلان، مخاطبند؛ یعنی وظیفه و مسئولیت دارند. ایجاد عدالت، ایجاد حکومت حق، ایجاد روابط انسانی، ایجاد دنیای آباد، دنیای آزاد، بر عهده‌ی افراد انسان است. در این نگاه می‌بینید انسان همه‌کاره‌ی این عالم است؛ هم مسئول خود و تربیت خود و تعالی خود و تزکیه و تطهیر خود، هم مسئول ساختن دنیا. این نگاه اسلام است به انسان. اومانیزم غربی هم انسان‌محور است. اومانیزم - که محور فلسفه‌های قرن نوزدهمی و بعد و قبل از آن است - انسان را محور قرار می‌دهد. اما چه‌جور انسانی؟ انسان در منطق غرب و اومانیزم غربی، بکلی با این انسانی که در منطق اسلام هست، تفاوت دارد. انسان در الگو و نگاه اسلامی موجودی است هم طبیعی و هم الهی؛ دوبُعدی است؛ اما در نگاه غربی، انسان یک موجود مادی محض است و هدف او لذت‌جویی، کامجویی، بهره‌مندی از لذائذ زندگی دنیاست، که محور پیشرفت و توسعه در غرب است؛ انسان سودمحور. اما در جهان‌بینی اسلام، ثروت و قدرت و علم، وسیله‌اند برای تعالی انسان. در آن جهان‌بینی غربی، ثروت و قدرت و علم، هدفند. انسانها تحقیر بشوند، ملتها تحقیر بشوند، میلیونها انسان در جنگها لگدمال بشوند و کشته بشوند، برای اینکه کشوری به قدرت یا به ثروت برسد یا کمپانی‌هایی سلاحهای خودشان را بفروشند؛ ایرادی ندارد! تفاوت منطقی، این است. بنابراین، آن چیزی که ما به آن نیاز داریم، این است که نقشه‌ی پیشرفت کشورمان را بر اساس جهان‌بینی اسلام برای این انسان، انسانِ در منطق اسلام، فراهم و تهیه کنیم. در این نقشه‌ی پیشرفت و تحول، دیگر معنا ندارد که پیشرفت با فحشا، با غوطه خوردن درمنجلاب فساد همراه باشد. معنویت، پایه‌ی اساسی این پیشرفت خواهد بود. پیشرفتی که محورش انسان است و انسانی که دارای بُعد معنوی قوی است و انسانی که علم و دنیا و ثروت و فعالیت زندگی را وسیله‌ای قرار می‌دهد برای تعالی روحی و رفتن به سوی خدای متعال، این پیشرفت با آن پیشرفت خیلی متفاوت است. (صدای اذان به گوش من میرسد. من معمولاً وقتی اذان بشود، برنامه را ادامه نمیدهم. ناچارم حرف را تمام کنم، لکن جمع‌بندی میکنم.) من میخواهم بگویم مجموعه‌ی دانشگاهی کشور ما، مجموعه‌ی نخبگان کشور ما - هم حوزه و دانشگاه - یکی از بزرگترین کارهاشان باید این باشد که نقشه‌ی جامع پیشرفت کشور را بر اساس مبانی اسلام تنظیم کنند؛ دل به الگوی غربی و مدلسازی‌های غربی نسپرند. او نمیتواند کشور را نجات بدهد؛ او نمیتواند پیشرفت کشور ما را تنظیم کند. کسانی که در مراکز برنامه‌ریزی یا در مراکز علمی و تحقیقی هستند و راجع به اقتصاد، راجع به سیاست، راجع به سیاست بین‌المللی و راجع به مسائل حیاتی دیگر کشور کار و فکر میکنند، دنبال این نباشند که فرمولهای غربی را؛ فرمولهای اقتصادی غرب، فرمولهای بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول را با مسائل کشور تطبیق کنند؛ نه، آن نظریه‌ها، نظریه‌های مفید برای ما نیست. البته از عِلمشان استفاده میکنیم؛ ما تعصب نداریم. هرجا پیشرفت علمی، تجربه‌ی علمی باشد، استفاده میکنیم. از مصالح استفاده میکنیم؛ اما نقشه را بر طبق فکر خودمان، بر طبق نیاز خودمان بایستی بریزیم. امروز استقلال ملت ما یک نمونه‌ی مثل زدنی در همه‌ی دنیا شده است. ما بایستی این استقلال را در همه چیز از خودمان نشان بدهیم. استقلال یعنی در مقابل حرکت قدرتمندان عالم، حالت انفعال به خود نگیریم. آنچه که منفعت ماست، آنچه که مصلحت ماست، آنچه که با هدفهای ما و آرمانهای ما منطبق است، آن را دنبال کنیم؛ زیر فشار تبلیغات دشمن و کار سیاسی دشمن قرار نگیریم. و ملت ما نشان داده که این قدرت را دارد که در مقابل فشارها مقاومت کند. یک دوره‌ای شرق و غرب عالم، دست به دست هم دادند و این ملت را زیر فشار یک جنگ سنگین و سخت هشت‌ساله قرار دادند، ولی ملت با کمال قدرت تحمل کرد. بعد از آن تا امروز، زیر فشارهای تبلیغاتی، زیر فشار تحریم اقتصادی قرار داشتیم. حالا تازه ما را به تحریم اقتصادی تهدید میکنند! کِی بوده است که ما تحریم اقتصادی نداشته باشیم؟ ما همین پیشرفتهای علمی در زمینه‌ی هسته‌ای و غیر اینها را در حال و هوای تحریم اقتصادی به دست آوردیم. این را غربی‌ها

هم میدانند؛ میفهمند. البته در داخل متأسفانه، عده‌ای هستند که به قدری مجذوب و فریفته‌ی حرف غرب و تفکر غرب و مبانی غربند که حاضر نیستند بشنوند و قبول کنند؛ حتّی آنچه را هم که پیشرفت علمی در کشور به وجود آورده است، تا دیگران تصدیق نکنند، اینها قبول نمی‌کنند! من به یاد دارم، شاید حدود دو سال، دو سال و نیم قبل، آن وقتی که این سانتریفیوژهای ما مشغول کار شده بود و جوانان و دانشمندان ما توانسته بودند اینها را راه بیندازند و مسئولان وقت؛ رئیس‌جمهور و دیگران خبرش را گفتند، تعدادی از فیزیکدانهای دانشگاهی که مردمان خوب و بسیار سالم و صادقی هم هستند، بعضی‌شان هم من را می‌شناسند، به من نامه نوشتند، که آقا! نبادا اینها را باور کنید! چنین چیزی اتفاق نیفتاده و ممکن نیست! حاضر نبودند باور کنند؛ قبول کنند. این، همان تلقین است. تا غربی‌ها؛ آژانس و دیگران، خودشان آمدند نگاه کردند، تصدیق کردند، اعتراف کردند که چنین چیزی را باور نمی‌کردند در ایران به وجود بیاید، آن وقت دیگران؛ دیرباورها، در داخل کشور باور کردند. عین همین قضیه در مورد سلولهای بنیادی به وجود آمد. بنده چندبار پیشرفتهای سلولهای بنیادی را در چند سخنرانی بر زبان آورده بودم. از دانشمندان کشور و از بعضی از دانشگاهها به من نامه نوشتند: آقا! این قضیه را شما این‌قدر نگوئید، این واقعیت ندارد؛ این جور نیست! اینی که میگوئید در سلولهای بنیادی پیشرفت کرده‌اند و در شبیه‌سازی (کلونینگ)(۱) دارند تمرین و کار می‌کنند، باور نکنید؛ چنین چیزی اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد! بعد که گوسفند شبیه‌سازی شده را جلو چشم همه قرار دادند، بعد که در سمیناری که تشکیل دادند، دانشمندان معروف دنیا، زیست‌شناسهای درجه‌ی یک دنیا آمدند مصاحبه کردند و تصدیق کردند که پیشرفتها، پیشرفتهای محیرالعقولی است، آن وقت یک عده از دیرباورها باور کردند! این هم آفتی است که ما استعداد خودمان، پیشرفت خودمان، توانائی‌های خودمان را باور نکنیم؛ وقتی هم اتفاق میافتد، باور نکنیم. آنچه که انقلاب به ما داده و توقع ما از خودمان است، این است که این را روز به روز در خودمان تقویت کنیم؛ آن، اعتماد به نفس است. اعتماد به نفس ملی؛ ملت به خود اعتماد به نفس داشته باشد، بداند که میتواند مقاصد خودش را با همت بلند و با مجاهدت و با همدستیِ همه‌ی کشور با یکدیگر، پیش ببرد؛ این را باید بدانیم. جامعه‌ی دانشگاهی ما در زمینه‌ی کار خود، در زمینه‌ی علم‌پژوهی خود باید این را از بُن دندان باور کند و دانشجوی ما، استاد ما، محقق ما، مدیران دانشگاهی ما بدانند که هر کاری بخواهند، می‌توانند بکنند؛ در سایه‌ی همت، در سایه‌ی مجاهدت و در سایه‌ی تلاش. این،آن چیزی است که ما لازم داریم. من البته بحثم از این طولانی‌تر بود، بحث را قطع کردم. در پایان فقط چند توصیه به دانشجویان عزیز بکنم: در محیط دانشگاه، محیط دانشجوئی، نقد منصفانه و متقابلاً نقدپذیری‌متواضعانه هر دو لازم است. جوان، آن هم دانشجو، در محیط علمی باید ذهنش و زبانش باز باشد؛ نقد کند؛ البته منصفانه باشد. نقد را با عیبجوئی و با عصبانیت و با بهانه‌گیری نباید اشتباه کرد؛ اما نقادی باید کرد. در عین حال نقدپذیر هم باید بود. دیگران هم اگر از ما به عنوان دانشجو، به عنوان تشکل دانشجوئی نقد کردند، بپذیریم؛ یعنی تحمل کنیم؛ بپذیریم به معنای تحمل کردن است. یک توصیه‌ی دیگر: در محیط دانشگاه، تحمل و مدارای سیاسی لازم است. تشکلهای دانشجوئی نسبت به هم مدارای سیاسی داشته باشند؛ تحمل سیاسی داشته باشند. درگیر کردن مجموعه‌های دانشجوئی با هم، نقشه‌ی خطرناکی است که کشیده شده است؛ این نقشه را کشیده‌اند. باید مراقب باشید. میخواهند تشکلهای دانشجوئی را به جان هم بیندازند. ما همین اواخر شاهد بودیم که در چندتا دانشگاه داشتند این کار را میکردند. البته دانشجویان عاقل و با شعور و بلوغِ سیاسی نگذاشتند این اتفاق بیفتد. اما نقشه این است. راه مواجهه‌اش هم همین است که مجموعه‌های دانشجوئی، افراد دانشجوئی و تشکلهای دانشجوئی، حالت مدارا و تحمل داشته باشند. یک توصیه‌ی دیگر، مسأله‌ی حفظ اصول و روحیه‌ی آرمانگرایی است. شما محافظه‌کار نشوید. ممکن است گذشت سن، بعضی‌ها را محافظه‌کار کند؛ اما موتور حرکت، جوانی است. جوان ما نباید محافظه‌کار شود. جوان باید آرمانگرا باشد. از آرمانها کوتاه نیائید. آرمانها را بخواهید، قله‌ها را بطلبید، تا یقین بکنیم که به نیمه راه لااقل خواهیم رسید. البته اگر قله را بطلبید، بنده یقین میکنم به خود قله هم خواهید رسید. روحیه‌ی آرمانگرایی را که از جمله‌ی مصادیق روحیه‌ی آرمانگرایی، تمسک به اصول و مبانی فکری است، از دست

ندهید. توصیه‌ی بعدی، مسأله‌ی خودسازی اعتقادی و علمی؛ و اعتقادی و عملی است، که بعضی از دانشجویان عزیز هم اینجا تذکر دادند. «علیکم انفسکم»؛ آن نگاه اسلام به انسان در خطاب فردی را همیشه در نظر داشته باشید. خودتان را حفظ کنید؛ «علیکم انفسکم». جاده‌ای که انسان را به خدا و نورانیت میرساند، جاده‌ی ترک محرمات و بجا آوردن واجبات است. واجبات را اهمیت بدهید، گناهان را پرهیز کنید؛ تهذیب یعنی این. چون دلهای شما جوان است، نورانی است، آلودگی بحمداللَّه در دلها و روحهای شما نیست، خدای متعال کمک خواهد کرد؛ تفضل خواهد کرد. توصیه‌ی بعدی، مسأله‌ی درس خواندن و پرداختن علمی است. حقیقتاً درس بخوانید. حقیقتاً باید در محیطهای دانشجوئی، جستجوی دانش باشد. آدم می‌بیند در بعضی از میحطهای دانشجوئی، دانشجو به معنای واقعی دانش، جو نیست؛ یعنی در جست و جوی دانش نیست؛ یک چیز حفظی و سر هم بندی است؛ نگذارید این جوری شود. حقیقتاً جوینده‌ی دانش باشید و دانش را فقط خواندنِ متن و فراگرفتن متون ندانید. الان در جمع اساتید، قبل از اینجا، مطرح می‌کردم؛ دانشجو بایستی پرسشگر، متعمق، اِشکال کننده‌ی به استاد، جستجوکننده‌ی از زوایا و گوشه کنارهای بحث علمی بار بیاید. و در نهایت، این دختر عزیزمان گفتند ورزش. من به ورزش معتقدم. البته اینها یک مقداری مربوط به مدیریتهاست که امکانات را برای دانشجویان فراهم کنند، یک مقدار هم مربوط به خود دانشجویان است؛ همه را هم تقصیر مدیریتها نباید انداخت. بالاخره این ارتفاعات اطراف مشهد - که بنده، تهران هم همیشه این اشکال را دارم به جوانها - ارتفاعات به آن خوبی، جلوی چشم مردم است؛ نه بلیط ورودی دارد، نه مشکلی دارد؛ نمی‌روند؛ صبح خواب را ترجیح می‌دهند؛ تنبلی می‌کنند. ورزش مهم است و برای نشاط و سلامت و شادابی شما جوانها خیلی مهم است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند به شماها توفیق بدهد و آینده را با همت شما جوانهای عزیزان ان‌شاءاللَّه برای مردم خودمان و ملتهای منطقه، آینده‌ی شیرین و روشنی قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ۱)

همانند سازی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار استادان دانشگاههای استان خراسان در دانشگاه فردوسی مشهد

آینده ایران در گرو عالم شدن ملت است / دیدار استادان دانشگاههای استان خراسان در دانشگاه فردوسی مشهد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه، به جهات متعددی یکی از شیرین‌ترین و جذاب‌ترین جلسات برای بنده است. اولاً به جهت حضور مجموعه‌ی عالمان و دانشمندان این شهر و استانی که از دیرباز به علم‌پروری و عالم‌پروری و محقق‌پروری معروف بوده است؛ ثانیاً به خاطر سوابق خاطره‌انگیزی که بنده با این مجموعه‌ی دانشگاهی دارم - با بعضی از عزیزانی که در این جلسه حضور دارند، دوستی‌ها و رفاقتهای نزدیک و همکاری‌های بسیار صمیمانه؛ با آقای دکتر فرهودی هم‌زندانی؛ و با مجموعه‌هایی از جمع علمی این دانشگاه، جلسات فراوان و دیدارهای پرهیجان در دوران‌های دشوار داشته‌ایم - برای من خاطره‌های زیادی را زنده می‌کند؛ ثالثاً از این جهت که مشاهده می‌کنم جوانان ما در عرصه‌ی علم پیشرفت‌هایی کرده‌اند که امروز دانشگاه ما به برکت استادیِ آن جوانان، می‌تواند پرچم افتخار را بر دوش بگیرد. خیلی از دانشجویان و جوانانی که در آن دوران اختناق و تاریکی و فشار، در لابلای مشکلات فراوان درس می‌خواندند، امروز بحمداللَّه جزو اساتید، جزو پرچمداران علم، جزو نوآوران عرصه‌ی علم محسوب می‌شوند؛ بعضی‌شان در همین جمع شما هستند، بعضی‌شان هم در تهران و جاهای دیگر هستند. این هم بخش دیگری است که برای من این اجتماع را گرامی و عزیز می‌کند. بیاناتی که فرمودند، به نظرم بیانات مفید و باارزشی بود. چند جمله درباره‌ی بیانات این دوستان عرض بکنم. در باب بودجه‌ی تحقیقات، حق با شماست. آنچه که ما در زمینه‌ی بودجه‌ی تحقیقات نیاز داریم، با آنچه که امروز بودجه‌ی تحقیقات ما در مجموعه‌ی بودجه‌ی کشور است، فاصله‌ی زیادی دارد. من هم سفارش کرده‌ام، تأکید کرده‌ام و غیر از جلسات عمومی، در دیدارهای خصوصی هم به مسئولین گفته‌ام که باید این را دنبال کنند؛ آقای دکتر زاهدی - وزیر محترم

- اینجا هستند؛ حتماً این را در دولت دنبال کنند و به یک جایی برسانند. امروز مسأله‌ی تحقیقات برای ما یک مسأله‌ی تجملاتی نیست، یک مسأله‌ی حیاتی است. من نمی‌دانم همه‌ی تصمیم‌گیران چقدر به عمق این حرف واقفند، اما من از بُن دندان اعتقادم این است که امروز یکی از دو، سه کار اصلی و اساسی ما برای حفظ هویتمان، موجودیتمان، استقلالمان و آینده‌مان، مسأله‌ی تحقیق علمی است؛ بدون شک و تردید. باید این را خیلی جدی بگیرند؛ این از بسیاری از کارهای ما مهمتر است؛ ولو ظاهر زودبازده‌ای ندارد و به چشم نمی‌آید، اما خیلی مهم است ?. آنچه که ما در زمینه‌ی بودجه‌ی تحقیقات نیاز داریم، با آنچه که امروز بودجه‌ی تحقیقات ما در مجموعه‌ی بودجه‌ی کشور است، فاصله‌ی زیادی دارد?. امروز یکی از دو، سه کار اصلی و اساسی ما برای حفظ هویتمان، موجودیتمان، استقلالمان و آینده‌مان، مسأله‌ی تحقیق علمی است. در زمینه‌ی مسأله‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌ها اعتقاد من این است که هرچه ما در این زمینه کار بکنیم، زیاد نیست. آن چیزی که من در مورد دانشگاه‌ها و اسلامی کردن دانشگاه‌ها یک وقتی عرض کردم، این است که توقع ما از دانشگاه کشور و مرکز علم کشور این است که اگر یک جوان کم‌اعتقادِ لاابالی وارد دانشگاه شد، در حالی از دانشگاه بیرون بیاید که عمیقاً متدین و دارای تعهد دینی و اخلاق دینی است؛ توقع ما از دانشگاه این است؛ مثل حوزه‌ی علمیه. حالا اگر بنیان دانشگاه را از اول در کشور ما کسانی گذاشتند و جوری گذاشتند که گوئی باید دانشگاه غیر دینی یا حتی ضد دینی باشد، این مطلب دیگری است؛ اما واقع قضیه این نیست. علم همراه است با دین؛ هر کسی صادقانه با دانش برخورد کند، ایمان دینی در او رشد پیدا می‌کند؛ همچنانی که دانش، همدوش است با فضائل اخلاقی و با احساس تعهد؛ این طبیعتِ دانشگاه است. البته ما تصدیق می‌کنیم - همان‌طوری که فرمودند - که اینگونه نشده. اما حقیقت قضیه این است که امروز چهره‌ی دانشگاه ما، یک چهره‌ی اسلامی و دینی است. در چه دورانی ما این همه اساتید مؤمن، متعهد، علاقه‌مند، میهن‌پرست، دین‌پرست، خداپرست و صادق در دانشگاه‌هایمان داشته‌ایم؟ اصلاً این همه استاد در دانشگاه داشته‌ایم؟ آن هم اساتیدی با این احساس تعهد. در کدام دوره از دوره‌های دانشگاه کشور - در این شصت، هفتاد سال - در بین دانشجویان، این همه دانشجوی متعهد و علاقه‌مند به دین و پایبند به مبانی اخلاقی و ایمانیِ دین داشته‌ایم؟ در همین زمینه هم ما پیش رفتیم. البته بدیهی است با آن بیانی که قبلاً- عرض کردم، ما به این قانع نیستیم؛ اما از آنچه که پیش آمده هم خدا را شاکریم و کفران نعمت نمی‌کنیم. مسأله‌ی نیاز تولید علم به گسترش تحقیق و تقابل و تنافی آن با انحصارات دولتی و حقوق انحصاری شرکتها، حرف کاملاً درستی است که آن را قبول داریم و امید ما این است که با اجرای سیاستهای اصل ۴۴ - که سال گذشته ابلاغ شد - این گره باز بشود. اساساً ورود در میدان تفسیر اصل ۴۴ و توجه به ذیل اصل ۴۴ و اهتمامی که در این زمینه شد و خود بنده وارد این میدان شدم، به خاطر چند نکته و از جمله همین نکته بود. البته این نگرانی هم که دوست قدیمی‌مان بیان کردند که اجرای غلط اصل ۴۴ ممکن است به تکاثر و از قبیل آن بینجامد هم درست است. اگر آن چیزی که ما گفتیم و ما خواستیم و ما دنبال می‌کنیم اجرا بشود، ان‌شاءاللّٰه نه آن افراط و نه آن تفریط اتفاق نخواهد افتاد. باید همان‌گونه که مقرر شده و گفته شده است انجام بگیرد و ان‌شاءاللّٰه به لطف الهی اینگونه خواهد شد. البته تذکراتی هم فرمودند که من یادداشت کردم و ان‌شاءاللّٰه آنها را دنبال می‌کنم?. توقع ما از دانشگاه کشور و مرکز علم کشور این است که اگر یک جوان کم‌اعتقادِ لاابالی وارد دانشگاه شد، در حالی از دانشگاه بیرون بیاید که عمیقاً متدین و دارای تعهد دینی و اخلاق دینی است?. مسأله‌ی نیاز تولید علم به گسترش تحقیق و تقابل و تنافی آن با انحصارات دولتی و حقوق انحصاری شرکتها، حرف کاملاً درستی است که آن را قبول داریم و امید ما این است که با اجرای سیاستهای اصل ۴۴ - که سال گذشته ابلاغ شد - این گره باز بشود. بعد از دیدار با شما، دیداری با دانشجوها خواهم داشت و مفصلتر صحبت خواهم کرد. غرض من از این جلسه بیشتر این بود که حرفهای اساتید را بشنوم، ولی آنچه که من در این جلسه به اختصار می‌خواهم عرض بکنم، چند مسأله‌ی کوتاه و مهم است. یک مسأله این است که امروز، موضوع علم برای کشور ما یک موضوع حیاتی است؛ و علم هم به میزان زیادی به شما مجموعه‌ی دانشگاهی متکی است. امروز دانشگاه باید احساس بکند که کشور در یک نقطه‌ی عطفی قرار

گرفته است که با دو گونه حرکتِ دانشگاه، دو مسیر متباین و متعارض از این نقطه‌ی عطف بوجود خواهد آمد؛ اگر یک طور عمل کنیم به یک سمت خواهیم رفت، اگر به گونه‌ی دیگری عمل کنیم، به سمت دیگر و نقطه‌ی مقابل آن خواهیم رفت؛ پس در یک چنین لحظه‌ی حساسی قرار داریم. امروز مناسبات بین‌المللی روی قدرت می‌چرخد. می‌بینید دیگر، قدرتها به اتکاء و استناد قدرتمندی خودشان، زور می‌گویند و بی‌منطق و بی‌استدلال حرف می‌زنند. جُرم خیلی از دولتهای متوسط و دست پائین هم این است که زورگوئی آنها را به راحتی قبول می‌کنند؛ لذا زورگوئی بر اساس قدرت، امر رائجی شده است. در همین قضیه‌ی هسته‌ای، در مسأله‌ی خاورمیانه، در قضایای گوناگون سیاسی و در مسائل گوناگونی که داریم، وقتی با دولتها صحبت می‌شود، می‌گویند: چکار کنیم، امریکا می‌گوید! یعنی این یک حجت قاطع است که چون امریکا دارای قدرت و زور است، دیگر چاره‌ای نیست. این قدرت - که امروز محور همه‌ی تحرکات بین‌المللی شده - متوقف است به علم؛ و لذا ثروت امریکا هم ناشی از علم است، توانائیهای تبلیغاتی‌اش هم ناشی از علم است، موقعیت بین‌المللیِ سیاسی‌اش هم ناشی از علم است. علم است که یک کشور را به یک اقتداری می‌رساند؛ علم، این‌قدر برای کشورها مهم است?. امروز دانشگاه باید احساس بکند که کشور در یک نقطه‌ی عطفی قرار گرفته است که با دو گونه حرکتِ دانشگاه، دو مسیر متباین و متعارض از این نقطه‌ی عطف بوجود خواهد آمد. روشن است که ما یک راه طی شده‌ی دویست ساله‌ی دیگران را در ظرف بیست سال نمی‌خواهیم طی کنیم. مدعا این نیست که ما در ظرف ده سال، پانزده سال، خودمان را به سطح علمی کشوری که دویست سال است دارد تلاش علمی می‌کند و از محصول دویست سال قبل از آنِ بقیه‌ی کشورها هم استفاده کرده است، برسانیم. این مورد نظر نیست؛ بلکه مدعا این است که نباید وقت را تلف بکنیم. اگر ایران باید آینده‌ای داشته باشد و اگر این ملت باید همین راه استقلال و عزت و عدم وابستگی را که در آن وارد شده ادامه بدهد، این امکان ندارد مگر با عالم شدن این ملت. باید عالم بشوند و علم در این کشور ترقی پیدا کند. علمِ وارداتی، علم - به معنای حقیقی کلمه - نیست؛ علمِ درون‌زا است که اقتدار می‌بخشد. این‌که من مسأله‌ی تولید علم و شکستن مرزهای علم را مطرح کردم، به خاطر این است و باید آن را جدی بگیرید. حوزه‌ها سهمی دارند در بخشی، دانشگاه‌ها هم سهم عمده‌ای دارند در بخش دیگری. امروز اساتید و مدیران دانشگاه باید اینگونه به دانشگاه نگاه کنند. هرگونه تدریسی که در یک کلاس، ناشی از بی‌حوصلگی، ناشی از کم‌وقتی، ناشی از بی‌اهتمامی و بی‌اعتنایی به درس، بی‌اعتنایی به دانشجو، بی‌اعتنایی به وقت و ساعت انجام بگیرد، مناسب شأن دانشگاه امروزِ کشور ما نیست. من تأیید می‌کنم که ما بایستی اساتید استخوان‌دار و قدیمیِ قوی و باارزش را با اصرار در دانشگاه حفظ کنیم - که دوستان اشاره کردند - در کنار این مؤکداً عرض می‌کنم که بایستی از اساتید جوان و پرانگیزه هم استفاده بشود و وارد بشوند. ما نباید در هیچ بخشی دچار کمبود استاد و خلاء استاد باشیم. امروز راه هم برای این باز است. خوشبختانه دانشجوهایی که دوره‌های تکمیلی را می‌گذرانند، رتبه‌های خوبی دارند، رتبه‌های بالایی دارند و استعدادهای خوبی دارند، می‌توانند در تدریس دانشگاه‌ها نقش ایفا کنند. بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های قدیمی، آیه‌ی قرآن نیست که نشود آن را عوض کرد. به موقعیت‌ها نگاه کنید و دانشگاه را از لحاظ تدریس به یک میدان پرتحرک تبدیل کنید؛ با تعامل دانشجو با استاد، تحرک استاد، مطالعه‌ی استاد، دسترسی استاد به مراکز علمی و اطلاعات علمی و نشریات علمی - که امروز خوشبختانه با رواج اینترنت و چیزهای دیگر، خیلی از گذشته آسانتر شده - دانشگاه را به یک مجلس عمومیِ دائماً در حال مباحثه و در حال کار تبدیل کنید؛ دانشجو را رشد بدهید و تربیت کنید. این یک نکته است?. اگر ایران باید آینده‌ای داشته باشد و اگر این ملت باید همین راه استقلال و عزت و عدم وابستگی را که در آن وارد شده ادامه بدهد، این امکان ندارد مگر با عالم شدن این ملت?. من تأیید می‌کنم که ما بایستی اساتید استخوان‌دار و قدیمیِ قوی و باارزش را با اصرار در دانشگاه حفظ کنیم در کنار این مؤکداً عرض می‌کنم که بایستی از اساتید جوان و پرانگیزه هم استفاده بشود و وارد بشوند. نکته‌ی دیگر این است که درباره‌ی بحث تولید علم و مسأله‌ی جنبش نرم‌افزاری - که ما مطرح کردیم - مراکز تحقیقی جواب دادند، دانشگاه‌ها هم در سطوح محققین و اساتید جواب

دادنـد و از این جهت بنده حقیقتاً خشـنودم؛ منتها در سـطح دانشـجویان و جوانان این معنا جدی گرفته نشده و تحقق پیدا نکرده؛ در حـالی که از اسـتعداد جـوان و نیروی جوان، خیلی بایـد اسـتفاده کرد. این کـار، کـار اساتیـد است. بخصوص دانشـجویان دوره‌هـای تکمیلی، اگر بوسـیله‌ی اسـتاد راهنمایی بشونـد، می‌تواننـد حقیقتاً در نوآوری علمی، همان اساتیـد خودشان را در مواردی پشت سـر بگذارنـد. گاهی اسـتاد، شاگردی را راهنمایی می‌کند و دست‌گیریِ علمی می‌کند و آن شاگرد با دست‌گیریِ اسـتاد، از خود اسـتاد جلوتر می‌رود؛ از این قبیـل موارد زیـاد اتفاق افتاده است. این را بایستی تحقق بخشـید. نکته‌ی دیگر این است که ظاهراً از اول - من خودم چون دانشـگاهی نبوده‌ام و در محیط دانشگاه رشد نکرده‌ام، خیلی نمی‌توانم در این زمینه اظهارنظر کنم؛ اما همیشه از دوستان دانشـگاهی شـنیده‌ام - بنای دانشگاه، برخلاف حوزه‌های علمیه، بر تعمق در درس و ترجیح عمق‌یابی بر حفظ، نبوده است؛ این عیب اسـت. در حوزه‌هـای علمیـه، برای طلبه‌ی درسـخوان - نه آن کسـی که درس نمی‌خوانـد - محفوظـات مطرح نیست، بلکه مطلب را بایستی بفهمد؛ از یک سـطحی به آن طرف باید علاوه‌ی بر فهم، در این مسأله صاحب‌نظر هم بشود. دوره‌های دکتریِ شـما هم برای همین است؛ تا صاحب‌نظر بشونـد. این حالت رشـد روحیه‌ی پرسشـگری و تقویت تحقیق و پیگیری و پیوسـته‌خواهی و قانع نشـدن و اینهـا را بایـد در دانشـجو تربیت کرد. در درسـهای ماهـا و در حوزه‌هـای علمیه، گـاهی در یـک درس، پانصـد یا هزار نفر مستمع و شاگرد نشسـته‌اند، یک نفر از شاگردها وقت اسـتاد و وقت دیگران را با اشـکال می‌گیرد و به اسـتاد اشـکال می‌کند؛ مطلقاً در عرف چنین مجلسـی وجود نـدارد که اسـتاد ناراحت بشود که چرا اشـکال کردی، یا آن دانشـجوهای دیگر ناراحت بشونـد که آقا وقت ما گرفته شـد. نه، در عرف حـوزه‌ای مـا اینگـونه است؛ اشـکال کردن، حقِ طلبه و حق یکایـک طلبه‌هـاست و آنهـا از این حق اسـتفاده می‌کننـد و اسـتاد هم مطلقاً گله‌مند نیست؛ بلکه خوشـحال است از اینکه مستشـکلینی در درس هسـتند؛ یکی از افتخارات اساتید این است که در درس ما مستشـکلین متعددی هستند. این باید در دانشگاه رواج پیدا کند؛ یعنی باید اشکال کردن به استاد، پرسشگری و تحقیق، رواج پیـدا کند؛ و این دست شـماست. یک مسأله، مسأله‌ی نقشه‌ی حرکت علمی کشور است که من این را در سال گذشـته مطرح کردم. البته توقع نمی‌کنم که این کـار را دانشـگاه فردوسـی انجـام بدهـد، اما توقع می‌کنم که دانشـگاه اسـتخوان‌دارِ ریشه‌دارِ فردوسـی در این کار سـهیم بشود؛ روی این فکر کنید. ما برای پیشرفت علم در کشور، به نقشه‌ی کلی علمی احتیاج داریم. درباره‌ی چه چیزی می‌خواهیم تحقیق کنیم؟ چه چیزی را می‌خواهیم فرابگیریم؟ چگونه این اجزاء علمی پراکنـده، به هم متصل می‌شوند؟ در کجـا از اتصـال اینهـا، می‌شود برای آینـده‌ی کشور و حرکت کشور بهره برد؟ اینها جز با یک نقشه‌ی علمی، برای کشور امکانپـذیر نیست. البته نقشه‌ی علمی، نقشه‌ی دائمی نیست؛ مدت‌دار و زمان‌دار است. ممکن است در این برهه نقشه‌ی علمی یک چیز باشد، ده سال دیگر نقشه‌ی علمی بکلی تغییر کنـد و چیز دیگری باشـد؛ لیکن این نقشه‌ی علمی لازم است. در این زمینه انتظار دارم دانشـگاه شما - چه دانشـگاه پزشـکی، چه دانشگاه فردوسی - کمک کنند تا این کار در بین اساتید و در بین محققین و در بین دانشمندان و علمای دانشـگاهی ما، تبدیل به یک مطالبه‌ی عمومی بشود. این هم یک مسأله است ?. در حوزه‌های علمیه، برای طلبه‌ی درسـخوان محفوظـات مطرح نیست، بلکه مطلب را بایستی بفهمـد؛ از یک سـطحی به آن طرف بایـد علاوه‌ی بر فهم، در این مسأله صاحب‌نظر هم بشود. دوره‌های دکتریِ شـما هم برای همین است؛ تا صاحب‌نظر بشونـد. یک مسأله هم در مورد رشـد دادن به دانشـجوها - که اشاره کردم - کارهایی است که به عهـده‌ی اساتیـد و به عهـده‌ی مـدیریت‌هاست؛ اینجا مخاطب فقط اساتیـد نیسـتند؛ مدیریت‌ها هم هستند. این کارها را واقعاً در برنامه بگذارید: مثل کارگاه‌های آموزشی؛ مثل اردوهای علمی؛ مثل جایزه به نوآوری‌ها؛ مثل مطالبه‌ی دسـتگاه صـنعت از محقق جوانی که در دانشـگاه دارد یک کاری را انجام می‌دهد، یعنی ارتباط دانشـگاه و صـنعت که این هم جزو شعارهـای حتمی و قطعی‌ای بـوده اسـت کـه بنـده از سه، چهـار سال قبـل از ایـن مطرح کردم. خوشـبختانه در این دولت، معـاونت مخصوصـی به نـام «معاونت علمی» برای کارهای علمی بوجود آمـد که این جزو برکات این دولت است و اتفاقاً یکی از همشـهریان خود شـما در این معاونت مشغول کار است. به نظر من این معاونت، معاونت مبارکی است و کارهای بسیار مهم و خوبی را می‌تواند

انجام بدهد. با کمک این معاونت، آقایانِ دو وزیر - هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی، هم در دولت - مطالبه کنند، تا مدیران بتوانند وسائل را برای این معنا فراهم بکنند. من بیش از این مزاحم دوستان و برادران و خواهران عزیز نمی‌شوم و می‌رویم که به جلسه‌ی بعد برسیم. آن توصیه‌ی اول را می‌خواهم بار دیگر تکرار بکنم: امروز نقش و رسالت دانشگاه، یک نقش تعیین‌کننده است؛ ولو تعیین‌کننده‌ی برای زمان حال نه، اما تعیین‌کننده‌ی برای آینده‌ی کشور است. امروز تصمیم دانشگاهیان و همت دانشگاهیان، مثل نقش سوزن‌بانی است که دو مسیر ریلی را بکلی از هم جدا می‌کند. شما الان سوزن‌بانید؛ می‌توانید با همتی که در این برهه‌ی از زمان می‌کنید، ریل حرکت ملت ایران را به سمت رفاه و عزت و ترقی و استقلال کامل قرار بدهید؛ و می‌توانید خدای نکرده با عدم تحرک لازم و با عدم اجابت به نیازِ امروز، جور دیگری عمل کنید و نتیجه‌ی دیگری حاصل بشود. پروردگارا ! ما را به وظائف سنگین‌مان در این روزگار بیش از پیش آشنا بفرما. پروردگارا ! محیط علمی و محیطهای دانشگاهی کشور ما را مشمول لطف و فضل و هدایت ویژه‌ی خود قرار بده. پروردگارا ! همه‌ی کسانی که در این راه زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند، از اجر و پاداش خود برخوردار فرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با خانواده‌های شهدا، ایثارگران و جانبازان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با خانواده‌های شهدا، ایثارگران و جانبازان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای من افتخار و شرف است که در جمع خانواده‌های معظم شهیدان و بازماندگان افرادی که برترین عناصر انسانی زمان ما بودند و در جمع جانبازان عزیز که شهیدان زنده‌ی دوران ما هستند، حضور پیدا کنم. خانواده‌ی شهیدان و ایثارگران از نظر تأثیر و ارزش رفتار و حرکت، فقط با خود شهدا قابل مقایسه هستند؛ با هیچ قشر دیگری در انقلاب، این مجموعه قابل مقایسه نیستند. ارزش آن مادران و پدران، آن همسران و فرزندان و بازماندگان که حرمت خون شهیدشان را حفظ کردند و خودشان با صبرشان، با گذشتشان مظهر دیگری شدند از فداکاری در پیشبرد اهداف انقلاب، این است که یکی از مؤثرترین و نقش‌آفرین‌ترین عناصر کشورند. نمیخواهیم تعارف کنیم یا خوشامد بگوئیم؛ میخواهیم حقیقت مطلب آنچنان که هست، روشن شود. یک ملت با آرمانهای بلند و اهداف مقدس و والا در مقابل جبهه‌ی وسیع دشمنی‌های کینه‌توزانه، برای رسیدن به این هدفها و آرمان چه کار باید بکند؟ جز همت، جز عزم راسخ، جز ورود در میدانهای خطر، جز خطرپذیری و آمادگی برای رویاروئی با حوادث، کار دیگری میتواند بکند؟ و ملت ما این کار را کرد. ملت ما به دنبال آرمانها و هدفهای والای انقلاب اسلامی در مواجهه‌ی با دنیای نکبت‌بار کفر و استکبار و کین‌توزی‌های قدرتهای سلطه‌طلب شرق و غرب حرکت کرد و عزم راسخ نشان داد. مظهر این عزم راسخ در یک دوره‌ی طولانی، همان جوانانی بودند که به تعبیر توصیف کننده‌ی شهدا کربلا «لبسوا القلوب علی الدّروع کأنّهم یتهافتون الی ذهاب الأنفس»؛ دلها را بر روی زره‌ها پوشیدند و به استقبال خطر رفتند؛ عاشقانه وارد میدان شدند و جان گرامی و عزیزشان در مقابل آن آرمانها در نظرشان کوچک شد. با چنین عزمی، با چنین اقتدار معنوی و روحی‌ای رفتند و در میدانها ایستادند. مقاومت آنها توانست زانوی جبهه‌ی متحد کفر و استکبار را خم کند، او را از پا در آورد و از میدان خارج کند. این کار را جوانهای ما کردند. اگر ما در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آبادی کشور، عزت ملت هر پیشرفتی در طول این بیست و هفت سال کردیم، مرهون فداکاری آن کسانی است که در بحرانی‌ترین روزها و سخت‌ترین آزمونها سینه‌هایشان را سپر کردند و رفتند و در مقابل خطر ایستادند؛ هوشیارانه و صبورانه مقاومت کردند و جنگیدند. «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر». برترینهاشان آن کسانی بودند که به شهادت رسیدند. شهدای زنده‌ی ما، این جانبازان عزیز هم در حقیقت شهیدند، اینها برترینهایند. این بود که ملت ایران را به صورت یک نیروی شکست‌ناپذیر در آورد؛ این است که در تحلیلهای امروزِ دنیا، آنجائی که صحبت از تعرض و تجاوز و اهانت به ملت ایران است، عقلای قوم میگویند با ملت ایران شوخی و سرسختی نکنید. این اقتدار معنوی را همین جوانها برای ما به وجود آوردند و این شد یک ذخیره برای این ملت.

خون شهیدان ما هدر نرفت؛ خدا را سپاس میگوئیم. شهدای ما، هر قطره خونشان توانست اکسیری بشود برای تبدیل عنصرهای پَست و نخاله‌ی وجود ما به عنصرهای والا ـ و باشرف. شهدا خودشان متحول شدند و در ارواح جوانان ما و مردم ما تحول آفریدند. جوانهای امروز نه امام را که مظهر قداست و شرف و نمونه‌ی برترین اولیا بعد از معصومین بود، دیده‌اند، نه دوران جنگ را تجربه کرده‌اند، نه سختیهای دورانهای قبل از انقلاب را دیده‌اند؛ اما همین جوانهای امروز با روحیه‌ی آماده و قوی، با ذهن روشن و عزم راسخ ایستاده‌اند. این بر اثر چیست؟ این همان تزریق خون است که شهیدان ما به این انقلاب انجام دادند؛ شهیدان ما را زنده کردند. این، یک ذخیره است. این ذخیره را ملت ایران باید حفظ کند. به خانواده‌ی شهدا میخواهیم بپردازیم. من عرضم این است که پدران شهدا، مادران شهدا، همسران صبور شهدا، فرزندان شهدا در این افتخارات پشت سر شهدا قرار دارند. اگر خانواده‌های شهدا این صبوری را نمیداشتند، این تکریم به شهادت عزیزان خود برایشان این‌قدر بااهمیت نبود، قدر شهادت در جامعه‌ی ما می‌شکست. شهدا خودشان گوهر گرانبهائی شدند و درخشیدند و خانواده‌های شهدا با رفتار خود، با ایمان خود، با صبوری خود، این گوهر درخشنده را در معرض دید همه قرار دادند. لازم است از همسران جانبازان هم صمیمانه تشکر کنم؛ خانواده‌هاشان، همسرانشان، که این شهیدان زنده را مثل جان گرامی رعایت کردند و حفظ کردند. دو سه نکته عرض کنیم: یکی این است که یاد شهیدان نباید در جامعه‌ی ما از ذهنیتها خارج شود. شهیدان را باید زنده نگه داشت. یاد شهیدان را باید گرامی بدارید و زنده نگه دارید؛ در همه‌ی استانهای کشور این معنا وجود دارد. بیست و سه هزار شهید استان خراسان بزرگ - شامل سه استان کنونی - یکی از برجسته‌ترین و بزرگترین رقمهای افتخارآفرین است. نگذارید غبارهای فراموشی - که عمداً گاهی این غبارها را میخواهند بر روی این خاطره‌های گرامی بپاشند و قرار بدهند - روی این خاطره‌های گرامی را بگیرد؛ زنده نگه دارید. مسئولان هم بایستی این کار را بکنند؛ مسئولان بنیاد شهید هم موظفند؛ مسئولان دستگاههای دیگر دولتی و عمومی هم وظیفه دارند. خود خانواده‌ها هم در محیطهائی که شعاع نفوذ و سلطه‌ی آنهاست، این کار را انجام بدهند. از نام شهید و از افتخار به شهید هرگز غفلت نکنید. تبلیغات عنادآمیز دشمنان سعی کرده‌اند که ارزشهای شهید را بتدریج کم کنند و در مواردی به ضد ارزش تبدیل کنند! این در کشور ما اتفاق افتاد؛ این سعی انجام گرفت؛ البته خنثی شد. اما عده‌ای این قدر وقاحت ورزیدند که نام شهدا و اصل شهادت را زیر سئوال ببرند. شما ببینید توطئه‌های دشمن تا کجا از لحاظ فرهنگی و سیاسی نفوذ میکند و چقدر من و شما باید هشیار باشیم که جلو این توطئه‌ها را بگیریم. معیار اسلامی، «شهید» را از زمره‌ی مردم معمولی بیرون می‌بَرد و در کنار اولیا و صدیقین قرار میدهد؛ آن یک نگاه والائی است که به عقل ما هم درست نمی‌گنجد. حتّی با نگاه‌های مادی معمولی، شهید آن کسی است که جان خود را برای نجات شرف و استقلال ملتش فدا کرده. هیچ وجدان و شرفی، هیچ دل بیدار و غیر بیماری میتواند این را انکار کند؟ در کشور ما، در ایران اسلامیِ ما در یک برهه‌ای از زمان سعی کردند این را انکار کنند. فرزندان شهدا به نام پدرانشان افتخار کنند. آنها کسانی بودند که نه در راه تهاجم به یک کشور بیگانه و به یک همسایه، در راه مقابله‌ی با تهاجم یک دشمن، در راه حفظ میهن، حفظ استقلال، حفظ شرف ملی ایستادگی کردند. آن کسانی که در زمان حکومت شریر بعثی، به ایران حمله کردند و میخواستند ایران یا لااقل قسمتی از ایران را مثل وضع فعلی عراق بکنند که اشغالگر بیاید داخل خانه و محله‌ی زندگی مردم و امکان تنفس را از پیر و جوان و مرد و زن بگیرد؛ به آنها اهانت کند، آنها را تحقیر کند، پا روی گردن آنها بگذارد؛ این کار را میخواستند با ملت ما بکنند. ببینید امروز اشغالگران در عراق چه کار میکنند! جلو جوانِ غیور عرب، مرد بیگانه همسر و خواهر او را بازرسی بدنی میکند! به یک مرد غیور از دیدن چنین منظره‌ای چه میگذرد؟ یک جوان غیرتمند عرب را در مقابل همسرش، در مقابل فرزندانش روی زمین میخوابانند، لگد روی پشت و روی سرش میگذارند. به یک خانواده‌ی عزتمند و با شرف چه میگذرد در یک چنین وضعی؟ اینها میخواستند این کار را با ملت ایران بکنند. صدام و حزب بعث و پشتیبانان امریکائی و شوروی و اروپائیِ او قصد داشتند با ملت ایران چنین معامله‌ای بکنند. و این جوان رزمنده‌ی ما نگذاشت. کدام افتخار از این بالاتر؟ جوان رزمنده‌ی ما رفت مثل کوه در مقابل

تجاوز دشـمن ایسـتاد. چه افتخاری با این افتخار برابری میکند؟ شما دختر همین جوانی، پسر همین جوانی، همسر همین جوان بودی، پـدر مـادر همین جـوان هسـتی؛ افتخـار کن. این یـک مطلب، که یـاد شـهدا، افتخـارات شـهدا، عزت شـهدا را همه بایـد نصب‌العین خودشان قرار بدهند؛ نگذارید فراموش بشود. شما غفلت کنید، نیروهای انقلاب غفلت کنند، نیروهای مؤمن غفلت کنند، نفوذی‌های دشـمن از آن طرف وارد میشونـد و چیزی هم طلبکار میشوند. «فاذا ذهب الخوف سـلقوکم بالسـنهٔ حداد اشـحّهٔ علی الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط اللّه اعمالهم»؛ وقتی که روز خطر است، در لانه‌ها خزیدند و نفسشان در نیامد. وقتی خطر برطرف شد؛ مردان خطرپذیر در مقابل خطر سـینه سپر کردنـد و خطر را برطرف کردنـد، اینها از لانه‌هاشان بیرون می‌آینـد؛ زبانهای دراز، زبانهای تیز، طلبکار هم میشونـد! مگذارید دشـمنان انقلاب، دشـمنان امام، دشـمنان خط جهاد، دشـمنان خط ایمان باللّه، طلبکار بشوند. من تشـکر میکنم از کسانی که یادواره‌های شـهدا، کنگره‌های بزرگداشت شـهدا را با محتواها و مضمونهای قوی و عالی در سراسر کشور برگزار کردند و همچنین از آن کسانی که یاد و خاطره‌ی شـهیدان را در کتابها تدوین و پخش کردند. بنده خودم از این کتابها هر چه دسـتم برسد میخوانم و بهره‌منـد میشوم؛ حقیقتاً بهره‌منـد میشوم. انسان لـذت می‌برد؛ از لحاظ روحی ابتهاج پیـدا میکنـد وقتی این شـرح حالها را میخوانـد. نگذاریـد این خط متوقف بشود. نکته‌ی دوم این است که خود خانواده‌ی شـهدا؛ جوانهای شـهدا؛ پسـرهاشان، دخترهاشان بایستی پاسداران حقیقی ارزشهای شهید باشند. امروز بحمداللّه بسیاری از فرزندان شهیدان و جانبازان ما در دانشگاهها، در رتبه‌های علمی یا فارغ التحصـیل شدند یا در شـرف فارغ التحصـیلی هسـتند؛ مبادا امواج گوناگون، اینها را از آن ریشه‌ی باارزشـی که دارند، غافـل کنـد. ریشه‌ی آنهـا همـان شـهادت است. فرزنـدان جانبـاز افتخـار کننـد به پـدران جانبازشـان که با جوانیِ در عین سـلامت و تندرستی‌جسـمی به میدان جنگ رفتند و برای خاطر خدا سـلامتشان را برای همه‌ی عمر - یا چشمش را، یا گوشش را، یا دستش را، یـا نخـاعش را - از دست داده‌انـد. این، افتخـار دارد. این حرکت عظیم، بزرگترین افتخار است. فرزنـدان این عزیزان، همسـرانشان و خانواده‌هاشان به وجود اینها افتخار کنند. خود شما پاسداری کنید؛ نبادا بگذارید کسانی با تبلیغاتشان، با وسوسه‌هاشان این روحیه را بشکنند. من گاهی در ملاقات با خانواده‌های عزیز شهدا، از اینها میشنوم که از برخی از اظهاراتی که گاهی کسی گوشه‌کنار میکند، گله‌مندنـد. تحت تـأثیر این حرفهـا قرار نگیریـد. حقیقت را که نمیشـود پوشانـد؛ این حقیقت درخشـان که عزیز شـما توانسـته است کشورش را، اسـتقلالش را، عزت و حرمت ملی را حفـظ کنـد. این نکته مربوط به خانواده‌هـای شـهدا و خانواده‌های جانبازان است. نکته‌ی سوم در مورد بنیاد شـهید است. بنیاد شـهید بایستی همه‌ی توان و نیرو و نشاط و امکانات را در خدمت رفاه مادی و معنوی و اخلاقیِ خانواده‌ی شـهدا قرار بدهـد. این، اصل است. این اصل باید در همه‌جا مورد توجه قرار بگیرد؛ هم در مشـهد و خراسان و هم در نقـاط دیگر. و آخریـن نکتـه ایـن است که داعیه‌ی مـا در دنیـای امروز، داعیه‌ی کـوچکی نیست؛ داعیه‌ی بزرگی است. نمیتـواند تبلیغات خارجی تو سـر جنس ما بزنند. ما میدانیم چه میخواهیم و چه داریم؛ ارزشـش را میدانیم. داعیه‌ی ما آنچنان داعیه‌ای است که امروز در دنیـای اسـلام، در هر کشـوری از کشورهـای اسـلامی - چه در آفریقـا، چه در آسـیا - و در هر نقطه‌ای این داعیه‌هـا و این شعارها مطرح بشود، اکثریت قاطع مردم با آن همراهی خواهند کرد؛ برای آن شعار خواهند داد و اظهار ارادت و عشق خواهند کرد. ایـن، داعیه‌ی مـاست؛ یعنی داعیه‌ای است که حرف دل همه‌ی ملتهـای مسـلمان است. شـما اسـتقبالی را که مسـلمانها در کشورهـای مسـلمان از رئیس‌جمهور کنونیِ مـا و در دورانهای قبل از رؤسای جمهور ما - که آنها را مظهر نظام اسـلامی میدانسـتند - کرده‌انـد، ببینیـد. این دیگر عرب و عجم نـدارد؛ اینجـا آسـیائی و آفریقائی نـدارد. وقتی کسـی که مظهر ایران اسـلامی است و در آن کشورها حاضر میشود، دلها، نه به صورت تشریفات، نه ظاهرسازی، به استقبال او میروند و برای او شعار میدهند؛ اگر دولتها و پلیسهای آنها و دسـتگاههای امنیتی آنهـا جلوشـان را نگیرنـد. داعیه‌ی ما چنین داعیه‌ای است و این داعیه در همه‌ی دنیای اسـلام طرفـدار حـداکثری دارد. من میگـویم دنیـای اسـلام، اما دائره از این وسـیع‌تر است؛ در غیر دنیای اسـلام، مردمی که با کاری که جمهوری اسـلامی دارد میکند و کرده است، آشـنا هسـتند، آنها هم همین احساس را دارند؛ منتها آنجا آشـنائی‌ها کمتر است. تبلیغات ما، تبلیغات متناسب با

عظمت کارمان نبوده؛ تبلیغاتمان ضعیف بوده است. هرجائی که میدانند، از این آرمان طرفداری میکنند. این آرمان چیست؟ این آرمان «ضدیت با نظام سلطه» است. ما میگوئیم دنیا را سلطه‌گران عالم تقسیم کرده‌اند به دو قسم: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. ما با این مخالفیم. سلطه‌گران غلط میکنند که بر دنیای غیر کشور خودشان میخواهند سلطه پیدا کنند. و دولتهای سلطه‌پذیر - که زورگوئی آن سلطه‌گران را قبول میکنند - بیجا میکنند که علی‌رغم میل ملتهای خودشان تسلیم آن سلطه‌گرها میشوند؛ این حرف ماست. ما میگوئیم ملتها هویت خودشان را باید حفظ کنند؛ منافع خودشان را باید حفظ کنند؛ منابع طبیعی‌شان باید برای خودشان باشد؛ دیگران نباید به اینها زور بگویند؛ نباید سرزمین اینها را غصب کنند؛ نباید بر اینها سلطه‌ی سیاسی و فرهنگی پیدا کنند؛ این حرفی است که همه‌ی ملتها و بسیاری از دولتها این حرف را قبول دارند و از بن دندان این حرف را می‌پذیرند. این داعیه‌ی ماست. شعار در دنیا خیلی است؛ هنر ملت ایران این است که این شعار را در عمل محقق کرده؛ «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». روشنفکرهای زیادی در دنیا همین حرفها را زدند؛ اما حرف بود. ملت ایران عمل کرد؛ ملت ایران ایستاد و همین ایستادگی بود که برکت کرد و صدق دعای ملت ایران را برای ملتهای دیگر ثابت کرد و این‌طور ملتهای دیگر علاقه‌مند به ملت ایران شدند. این داعیه‌ی ماست. این داعیه‌ای است که کسی در کشور ما بتواند از او دست بردارد؟! جرأت کند از مردم ملاحظه نکند و بتواند بر خلاف این داعیه حرکت کند؟! آن مجموعه‌ای، آن حزبی، آن گروهی، آن جناحی، آن جریانی که بخواهد برخلاف این رفتار کند، مردم توی دهن آن جریان میزنند. رحمت و فیض الهی را برای ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزمان مسئلت میکنم. عافیت و سلامت را برای جانبازان عزیزمان از خداوند متعال مسئلت میکنم. صبوری و تحمل را برای خانواده‌های عزیز شهدا، خانواده‌های جانبازان، فرزندان آنها، همسران آنها، پدر و مادرهای آنها مسئلت میکنم. پروردگارا! ما را در این راه ثابت قدم بدار. پروردگارا! رفتار ما، گفتار ما، نیتهای ما را مورد رضای ولیّت قرار بده؛ ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! روح امام را از ما راضی کن؛ روح شهدا را از ما راضی کن؛ مرگ ما را جز به شهادت در را خودت قرار مده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هزاران نفر از اعضای بسیج دانشجویی دانشگاههای سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار هزاران نفر از اعضای بسیج دانشجویی دانشگاههای سراسر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه‌ی بسیار عزیز و شما جوانان عزیز، یکی از شیرین‌ترین نعمتهای خدا بر این بنده‌ی حقیر است. جمع دانشجویان بسیجی، نیروهای زنده، فعال، هوشمند و در حقیقت سربازان آماده‌به‌کار و کمربسته‌ی اسلام و انقلاب، برای هر مسئولی - بلکه برای هر احدی از آحاد کشور که به سرنوشت این کشور علاقه دارد - مایه‌ی سپاس و مایه‌ی مباهات است. مطالبی را برادران و خواهرمان بیان کردند. اگر وقت می‌بود و برای من و جلسه ممکن بود، ترجیح می‌دادم که این یک ساعت دیگر را هم از مطالب و نظرات شما بشنوم؛ ولی همین مقداری که شما عزیزان آمدید و مطرح کردید، بنده را خیلی خرسند می‌کند. آن چیزی که همیشه من آرزو داشتم، از خدا می‌خواستم و برای آن تلاش می‌کردم، در بیانات شما جوانان عزیز بسیجی به‌طور مجسم مشاهده کردم و آن عبارتست از: وجود یک ذهنیت شفاف و روشن، یک درک متعالی از مسائل کشور و مسائل جهان، اهمیت بسیج و اهمیت حضور جوان در محیط علمی و در محیط سیاسی. نقطه‌نظرهایی که من همیشه تلاش می‌کردم که جامعه‌ی جوانِ مؤمن و انقلابیِ ما، به آنها توجه کنند و در آنها پیشرفت کنند، در بیانات عزیزانی که صحبت کردند، فی‌الجمله مشاهده کردم. مطمئنم اگر تعداد بیشتری هم صحبت می‌کردند، این باور و این احساس بیشتر می‌شد. ابتدا اشاره‌ای کوتاه به برخی از مطالبی که برادران و خواهرمان در اینجا بیان کردند می‌کنم؛ بعد هم چند جمله‌ای در جمع‌بندی مسائل بسیج و بسیج دانشجویی و مسائل کلی کشور عرض خواهم کرد. اولاً این که جوان بسیجی بیاید و درباره‌ی این که: «خوب است دولت مشکلات صنفی دانشجویان را - که به آسانی قابل حل است - حل بکند» صحبت کند یا از این که: «کار علمی در میان بسیج، حمایت و پشتیبانی لازم را پیدا نمی‌کند» گلایه بکند، این من را

خوشحال می‌کند؛ این همان توقعی است که ما از بسیج داریم. بسیج یعنی آن عنصر دلسوزی که کشور را متعلق به خود و آینده را وابسته‌ی به تلاش خود می‌داند؛ نگران است،چون صاحبخانه است. اگر در خانه یک شیشه بشکنند، ممکن است مهمانها و تماشاکن‌ها خیلی اهمیتی ندهند، اما برای صاحبخانه فرق نمی‌کند که شیشه‌ی کدام اتاق بوده و نگران می‌شود؛ صاحبخانه است دیگر. این نگرانی را من در شما مجموعه‌ی جوان بسیجی، قدر می‌دانم. راجع به مسأله‌ی ورود در سیاست بحث شد. من حالا مطالبی عرض خواهم کرد و امیدوارم که این معنا روشن بشود. به نظر من سئوال ندارد! مگر مجموعه‌ی بسیجی - آن هم بسیجیِ انقلاب و دانشجوی انقلاب - می‌تواند نسبت به مسائل سیاسی کشور بی‌تفاوت یا بدون موضع و بدون نظر باشد؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! من، شما دانشجوهای بسیجی را توصیه می‌کنم به این که محافظه‌کار نشوید و همواره دانشجو و بسیجی - به همان معنای مثبت و پُرخون و پُرتپش - باقی بمانید. البته دنباله‌ی این که می‌گوئیم «محافظه‌کار نشوید» این است که «ولی هوشیار هم باشید». کاملاً هوشیار باشید. شعار می‌دهید: دانشجو بیدار است! بله، همین توقع هست؛ من می‌خواهم به شما عرض بکنم: بیدار باشید. بیداری دانشجو هم فقط بیزاری از امریکا نیست. امریکا چیست؟ امریکا به معنای یک منطقه‌ی جغرافیایی یا یک ملت مطرح است؟ یا نه، به عنوان یک حجم و هویت سیاسی، امنیتی، تشکیلاتی، فرهنگی که به چشم دیده نمی‌شود؟ آن هم تشکیلاتی با پشتوانه‌ی عظیم مالی و تجربه‌ی فراوان در کار تبلیغات و جنگ روانی. بیزاری از این، بیداری مضاعف لازم دارد. مثل بیداری در میدان جنگ نظامی نیست که شما اگر در سنگر بیدار باشید، به مجردی که دشمن کوچکترین تحرکی نشان داد، او را هدف قرار بدهید. در جنگ فرهنگی، در جنگ سیاسی، در جنگ امنیتی، تحرک دشمن را درست نمی‌توان دید. گاهی اوقات، دشمن کار را به گونه‌ای ترتیب می‌دهد که حرف حقی، از زبان یک نفر صادر بشود! دشمن ناحق و باطل است، پس چرا می‌خواهد این حرف حق از زبان آن شخص صادر بشود؟ چون می‌خواهد پازل خودش را کامل کند. این پازل از صد یا دویست قطعه تشکیل شده؛ یک قطعه‌اش هم همین حرف حقی است که آن شخص باید بزند تا این پازل را کامل کند! اینجا این حرف حق را نباید زد. پازل دشمن را کامل نباید کرد. در این حد هوشیاری لازم است! بله، وارد سیاست بشوید و فکرِ سیاسی کنید؛ اما بسیار هوشیار. دشمن نباید بتواند از هیچ حرکت و اظهار و موضعگیری شما استفاده کند. این، اصل اول و یک خط قرمز است. چه‌طور دشمن را بشناسیم؟ چه‌طور تمایلات او را کشف کنیم؟ چه‌طور بفهمیم که این کار به نفع دشمن یا به ضرر دشمن است؟ این همان نقطه‌ی اساسی است. این همان جایی است که به اهتمام کامل، مطلقاً سهل‌انگاری نکردن و هوشیاری و بیداری کامل احتیاج دارد. اگر هم در جایی برای انسان مطلب روشن نیست، آن جا نباید حرکت کند. اگر دیدید زیر پا محکم است، پا بگذارید؛ اگر دیدید مشکوک است، پا نگذارید. بنابراین محافظه‌کار نباشید، اما هوشیار باشید؛ این، آن خط سیاسی است. البته سخت است و آسان نیست؛ اما شما هم مرد کارِ سختید؛ بسیجی هستید و باید این کار سخت را به عهده بگیرید. ممکن است فلان تشکل دیگر دانشگاهی این ظرفیت را نداشته باشد که حتّی این حرف را بشنود؛ اما شما بعنوان بسیج، باید این ظرفیت را داشته باشید که این کار را بکنید؛ تفاوت شما اینقدر است. دانشجوی عزیز تبریزی‌مان، خیلی خوب و جمعبندی شده حرف زد. اینجور ذهنیت‌ها - جمعبندی کردن و مطالب را از بالاسرِ خطوط سیاسی و جناح بازیها دیدن - همان چیزی است که من از دانشجوی بسیجی توقع دارم. اردوهای جهادی دانشجوئی بسیار کار خوبی است و یکی از شعبه‌های کمک به دولت است؛ که بعداً درباره‌ی آن عرض خواهم کرد. این هم که سؤال بکنیم آیا بسیج وارد عرصه‌ی علم بشود یا نشود، این از همان سؤالهایی است که تعجب من را بر می‌انگیزد! چرا نشود؟! بسیج باید جلوتر از همه وارد عرصه‌ی علم بشود. شما باید بروید و عرصه‌های علمی را، عرصه‌های فناوری را، نوآوری‌های علمی و آفاق شناخته‌نشده‌ی علم را تصرف کنید. البته درس‌نخوانده و کارنکرده نمی‌شود؛ این هم راه دارد و بعد عرض خواهم کرد. در مورد بسیج، این مطلبی را که بعضی از این عزیزانِ من هم به آن اشاره کردند، یک قدری باز کنم. بسیج یک تشکل دو بعدی است: یک اتصال به محیط دانشجویی و دانشگاه و یک اتصال به سپاه دارد. سپاه چیست؟ آیا سپاه صرفاً یک سازمان نظامی است؟ نه، سپاه

نماد مقاومت انقلابی و شجاعانه است؛ این هرگز فراموشتان نشود. شما خیال نکنید که سپاه صرفاً یک سازمان نظامی است؛ آن وقت یک عده هم بیایند بگویند: سپاه یک سازمانِ نظامی است، ما که نظامی نیستیم! نه، سپاه فراتر از یک سازمان نظامی است. سپاه مجموعه‌ای است که برای مقاومت، برای مجاهدت، برای همان هدفهایی که شما امروز در دانشگاه برای آنها دارید درس می‌خوانید، از زمین حاصلخیز انقلاب اسلامی روئید. کجا؟ در میدان مجاهدت! این معنای سپاه است. البته هیچ کس خیال نمی‌کرد؛ ولی رشد بی‌سابقه و فوق‌العاده‌ای هم کرد. بسیاری از عناصر اصلی سپاه، جوانهایی مثل شما و در سن شما - بعضاً هم از سن شما پائینتر - بودند. یک وقت با خبر شدند که دشمن حمله کرده؛ درس و امتحان و کلاس و استاد و خانه و زندگی راحت را گذاشتند و به جبهه رفتند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»: عده‌ای شهید شدند، عده‌ای مجروح شدند، عده‌ای هم برگشتند؛ این سپاه است. البته معلوم است که «حکم مستوری مستی همه بر عاقبت است»؛ بنده نمی‌گویم هرکس به جبهه رفت و لباس سپاهی پوشید، فرشته است؛ نخیر، بعضی از همین فرشته‌ها؛ تبدیل شدند به شیطان! خصوصیت انسان همین است که اگر از خود مراقبت نکند - حتّی در آن وقتی که به سر حد فرشته هم می‌رسد - امکان سقوط دارد و ممکن است سقوط کند. بعضی‌ها سقوط کردند؛ لیکن آنها تشکیل دهنده‌ی هویت سپاه نیستند؛ هویت سپاه این چیزی است که من گفتم - البته در داخل این هویت، آدمها در سطوح مختلفی قرار دارند. پس شما از یک بُعد به دانشگاه و محیط دانشجوئی و درس و علم و بحث و تحقیق، و از یک بُعد به مجموعه‌ی سپاه وصل هستید؛ این یک خصوصیت ویژه است. حالا با این دو بُعد، شما سپاهی هستید یا دانشجو و تشکل دانشجویی؟! این سؤال مهمی است. پاسخ این است که نه، شما نظامی نیستید؛ شما دانشجو و یک تشکل دانشجویی هستید؛ منتها یک تشکل دانشجویی که به نقطه‌ی مطمئنی - که عبارت است از همان نماد مقاومت - تکیه دارد؛ البته این تکیه‌گاه، تحرک او را محدود نمی‌کند، دست و پای او را نمی‌بندد، کار علمی او را محدود نمی‌کند، هویت او را نظامی نمی‌کند، اما به او ذخیره‌ای از دستاورد تجربه‌ی جهادی و انضباط ناشی از این تجربه می‌بخشد؛ این به نفع تشکل دانشجویی است: از خیرش استفاده می‌کنید، اما نظامی هم نمی‌شوید. البته من بلافاصله بگویم: نظامی شدن به هیچ وجه نقطه‌ی ضعف نیست؛ نظامی بودن افتخار است؛ منتها شما در محیط دانشجویی، این افتخار را ندارید؛ افتخارات دیگری دارید. این افتخار مال محیط نظامی است. بله ممکن است یک دانشجوی بسیجی، بعنوان بسیج فعال یا بسیج ویژه در رزمایشها هم شرکت کند یا کارهای دیگری هم انجام بدهد و یک افتخار نظامی هم بگیرد؛ مانعی ندارد؛ اما بدنه‌ی بسیج دانشجوئی، نظامی نیست؛ یک تشکل دانشجویی با همان خصوصیات یک تشکل دانشجویی است. بنابراین توصیه‌ی من این‌است: دانشجو بمانید و به ارتباط با سپاه افتخار کنید. نظامی نیستید - نظامی بودن یک افتخار است؛ آنهم نظامی‌ای که عضو سازمان نظامی سپاه باشد - اما اگر کسی نظامی شد، این برای او یک افتخار است؛ کسی هم نخواست، اجباری ندارد. فرق این تشکل با تشکلهای دیگر چیست؟ چون در بین تشکلهای دیگر هم تشکلهای مؤمن، انقلابی و علاقه‌مند هستند. فرق این تشکل با تشکلهای دیگر این است: بسیج به معنای فرد یا مجموعه‌ی آماده‌ی برآوردنِ نیازهای انقلاب است، در هر زمان و از هر نوع؛ این معنای بسیج است. تشکلی به این نام تشکیل شده و شما عضو او هستید. اگر دیگری در یک سازمان دیگر است و همین احساسات شما را دارد، او هم بسیجی است و فقط رسماً جزو سازمان شما نیست. کما این که در محیط کارگاه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط روحانیت و حوزه‌ی علمیه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط بازار و در محیط اداره و در محیط روستا، هر کس این احساس را دارد بسیجی است؛ این احساسی که فردی آماده است در هر زمان و در هر عرصه‌ای که به او نیاز باشد، حضور پیدا کند. من که عرض می‌کنم: افتخار خود من این است که یک بسیجی باشم؛ سعی کرده‌ام این‌جوری عمل کنم. سال آخر ریاست جمهوری - دو، سه ماه مانده بود به آخر ریاست‌جمهوری من - در یکی از دانشگاهها برای یک جمع دانشجو صحبت می‌کردم و به سؤالات پاسخ می‌دادم؛ یکی از سؤالات این بود که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه کار کنید و شغلتان چه باشد؟ گفتم: اگر امام به من بگوید برو بشو رئیس عقیدتی سیاسی فلان پاسگاهِ مرزیِ منتهاالیه جنوب شرقی

کشـور، من بـا افتخـار می‌روم آن‌جـا و مشـغول خـدمت می‌شوم! اگر این کـار از من برمی‌آیـد و این کـار را از من می‌خواهنـد، من حاضـرم و بـه آن‌جـا می‌روم؛ تـوطین نفس کردم. ایـن را از بـاب اینکـه شـما فرزنـدان مـن هستیـد، به شـما دارم می‌گـویم. صـحبت پدرفرزندی است؛ نمی‌خواهم راجع به خودم صحبت بکنم. هر جا و در هر زمانی به شما نیاز هست، آن‌جا حاضر باشید. این می‌شود بسـیجی؛ بسیج یعنی این. البته بعضی‌ها صددرصد بسیجی‌اند، بعضی صددرصد نیستند: نوددرصد، هشتاددرصد. کشور ما و نظام ما به این احتیـاج دارد و این چیزی که مورد احتیـاجش هست، خوشـبختانه دارد. راز ایسـتادگی مـا این است؛ راز امیـد ما به آینـده هم همین است. هیـچ نقطه‌ی کوری در چشم‌انـدازِ مقابل ما وجود نـدارد. چرا؟ به خاطر همین. ما امرزو یک نظامی هستیم که در دنیای پیچیـده‌ی پُرمسأله‌ی سیاست و اقتصـاد، نـوآوری کردیم؛ نمی‌گذارنـد این حقیقت بـدرستی آشـکار بشـود. ملت ایران و جمهوری اسلامی، یک نوآوری پُرهیاهو و پُراثری داشته است. من بارها گفته‌ام، دنیای سیاست - بعد از چالشها و زیر و رو شدن‌های فراوان - تبـدیل شـد بـه دنیـای سـلطه؛ یعنی تقسیم دنیـا به سـلطه‌گر و سـلطه‌پذیر. چنـد کشـور سـلطه‌گر و بقیه‌ی کشورهـا سـلطه‌پذیرند؛ در کشورهای سـلطه‌گر هم آحاد مردم سلطه‌پذیر و فقط یک عده‌ی معدودی سلطه‌گرند. یعنی هرم دنیا ناگهان از سطح وسیع قاعده، با یک حرکت تنـد و تیز به رأس کوچکی می‌رسـد که دارد بر همه‌ی دنیا حکومت می‌کنـد؛ این دنیای سـلطه است. بعد از فروریختنِ شوروی، دنیـای سـلطه بـاز هم دامنه‌اش تنگ‌تر شـده؛ یعنی این رأس، به شـکلی در انحصار یک دولت و یک قـدرت درآمـده و او امریکاست. امریکا هم قانع نیست؛ روسیه هم که در مقابل امریکا کوتاه آمد، باز امریکا قانع نیست و دارد همینطور پیشروی می‌کند؛ الان اسـتقرار سامانه‌های موشکی در قلمرو ناتو - در اروپا - را ببینید، این یکی از آن کارهاست؛ یا حضور امریکا در قفقاز را ببینید؛ قفقاز یک روزی حیات خلوت روسها بوده! امریکا همینطور دارد روسیه را هم محاصره می‌کند. حالا در این دنیای سلطه - که حتّی دولتهای اروپایی هم که خودشان جزو خانواده‌ی قدرتند، جرأت نمی‌کنند در مقابل قدرت امریکا حرفِ زیاد بزنند و فقط گاهی نق می‌زننـد؛ چه برسـد به دولتهـای متوسـط و پـایین - ملتی بوجود آمـده که تمـام مسـلّمات آن رأس قـدرت را زیر سؤال برده؛ همه‌ی مسـلّمات سیاسـیِ رأس قـدرت، رفته زیر سـؤال. زیر سـؤال رفتن، فی‌نفسه چیزی نیست؛ امـا اشـکالش برای امریکـا این است که این مجادله‌ی سیاسـی، یک مجموعه‌ی عظیمی تماشاگر دارد. تماشاگرها کیسـتند؟ ملتها؛ که دارنـد نگاه می‌کننـد و می‌بینند. تأثیری که این در روحیه‌ی ملتهـا می‌گـذارد، برای قـدرت اسـتکباری امریکا از هر زهری تلـخ‌تر است. امروز در همان کشورهایی که امریکا بر دولتهـای آنهـا مسلـط است - در آسـیا و آفریقـا و خاورمیـانه و امریکـای لاـتین - در بین ملتهـای آنهـا، امریکـا منفورترینِ دولتهای دنیاست. این به خودی خود پیش نیامـده؛ این تصادفی پیش نیامـده. قـدر شـهدای جبهه‌تان را بدانید، قدر آن مقاومتهای مظلومانه را بدانیـد، قـدر آن ایستادگی و صـلابتِ از پولاـد محکمترِ امـام راحل را بدانیـد؛ اینهاست که ملت فلسـطین را یک‌طور، ملت لبنان را یـک‌طور، ملتهـای امریکـای لاـتین را یـک‌طور، ملت آفریقای جنوبی را یک‌طور، ملتهای خاورمیانه را یک‌طور، ملتهای بسـیاری از کشورهای عرب را - که دولتهاشان وابسـته‌ی به امریکا هستند - یک‌طور، تحت تأثیر قرار داده. مهم این است که جوان ایرانی بداند ایران در کجـای این جبهه است. در دنیـا یـک جنـگ عظیم و یـک چـالش بزرگ برپـاست؛ جنـگ توپ و تفنگ نیست، اما جنگ اراده‌ها و عزم‌ها و سیاست‌ها و تدبیرهاست. ایران در کجای این جنگ است؟ ایران در جبهه‌ای از این جنگ در مرکز فرماندهی قرار دارد که افراد آن جبهه را ملتها تشکیل می‌دهند. سرسری عبور نکنیم از این‌که وقتی رئیس جمهور ایران به اندونزی می‌رود، در نماز جمعه برایش شـعار می‌دهند، در دانشگاه برایش شعار می‌دهند، در مجموعه‌ی اساتید برایش شعار می‌دهند و اگر اجازه می‌دادند در کوچه و بـازار راه برود، مردم هم برایش شـعار می‌دادنـد. اینهـا چیزهای مهمی است. بنـده زمان ریاست جمهوری به پاکسـتان رفتم؛ آنچنان تظاهراتی شـد که با وجود این‌که قرار بود ریگان - رئیس جمهور امریکا - بعـد از سـفر من برود و از پاکسـتان بازدید کند، دیگر نرفت! دیدند آبروریزی است برای او؛ چون آن وضـعی که مردم در اسـتقبال از رئیس جمهوری اسلامی ایران بوجود آوردند، اگر او می‌رفت آن‌گونه نمی‌شد. الان رئیس جمهوری اسـلامی ایران به هر کشوری از کشورهای منطقه‌ی شرقی - چه اسلامی و چه

حتّی غیراسلامی - بخواهد برود، وقتی به مردم بگویند، عکس‌العمل آنها شوق‌آمیز، با اظهار علاقه و با اظهار طرفداری است؛ به هرکدام از آنها بگویند رئیس جمهور امریکا می‌خواهد بیاید، عکسش را آتش می‌زنند و پرچمش را پاره می‌کنند! این‌طوری است. امروز در دنیا، جبهه‌ی سیاسی و جنگ اراده‌ها و عزمها و تدبیرها به این شکل است؛ آرایش این جبهه این‌گونه است. اتاق فرماندهی این طرف این جبهه، ایران است: ایران حزب‌اللّهیِ پُر از عزم و همت، اما با دست خالی؛ به خاطر این‌که صد سال قبل از او، سلاطین خائن پهلوی و قاجار، هرچه توانستند ضربه زدند، غارت کردند و لطمه زدند؛ حالا از صفر شروع کرده. طرف مقابل، دویست سال است که مشغول خودسازی است - چه از درون خودش، چه با آنچه که از دنیا غارت کرده - و دست او از لحاظ علمی و از لحاظ اقتصادی پُر است. دست این طرف - از لحاظ عُده‌ی ظاهری و پشتیبانیهای ظاهری؛ یعنی پول و سلاح و اینها - خالی است؛ اما در عین حال دنیا وقتی نگاه می‌کند، این دو کفه را برابر، و در یک جاهائی کفه‌ی همین نیروی حزب‌اللّهی را سنگینتر می‌بیند. چرا سنگینتر می‌بیند؟ مگر ما چه داریم؟ همان احساس حضور! حضورا! ما ملتی داریم که با انقلاب اُخت است؛ گره‌خورده است؛ جوشیده است. در بین این ملت که سطوح گوناگون و مختلفی دارند، روحیه‌ی جمع کثیری این است که هرجا و هر زمان و هرطور که لازم باشد، سینه‌شان را سپر می‌کنند و به وسط میدان می‌آیند. این نقطه‌ی قوّت ماست. این چگونه حاصل شده است؟ با موتور ایمان، با روحیه‌ی انقلاب، با انگیزه‌ی دین؛ این حقیقتی که دنیاداران او را نفهمیدند! نفهمیدند که قدرت دین چه استحکامی به یک ملت و به یک نظام می‌دهد. جمهوری اسلامی به طور طبیعی در این راه و در این کیفیت قرار داشت و قرار گرفت؛ یعنی ایمان. حالا- شما - بسیج دانشجویی - در این خیمه‌ی فرماندهی در کجا قرار دارید؟ خودتان معین کنید و فکرش را بکنید؛ البته با این محاسبه. دانشجوجماعت - بخصوص آن وقتی که انگیزه‌ی بسیجی و روح بسیجی بر او حاکم است - آن عنصر بی همتاست؛ بی همتاست. یعنی برای پیشبرد این حرکت عظیم، دیگر نمی‌توان روی او قیمت گذاشت. من اول سال در مشهد گفتم؛ دشمن طبق نقشه‌های خود، سه هدف را دنبال می‌کند. اول: عقب نگه داشتن کشور از لحاظ اقتصادی؛ برای این‌که دولت را - که دولتی مکتبی و وفادار و هوادار ارزشهای اسلامی است - ناکارآمد و نالایق و بی کفایت جلوه بدهند؛ لذا وضع اقتصادی برای این منظور، طبق نقشه‌های دشمن باید عقب بماند. دوم: عقب نگه داشتن علمی؛ برای این‌که آینده‌ی کشور، جز با نردبانِ علم، ترقی و پیشرفت نخواهد کرد. ملت ایران چاره‌ای جز این ندارد که از لحاظ علمی بنیه‌اش را تقویت کند و در علم پیش برود؛ استعدادش را هم خدا داده است. سوم: بر هم زدن اتحاد و انسجامی که بین ملت ایران - یا بین ملت ایران و ملت‌های مسلمان - وجود دارد؛ که آن وقت شعار «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» را مطرح کردیم. شما از لحاظ کمک به کارآمدی دولت، در همه‌ی این سه قسمت می‌توانید فعال باشید. لازم نیست من در این جا فرمولش را بگویم - که بعضی دوستان گفتند یک‌جانبه است یا دوجانبه است - بروید فرمولش را پیدا کنید. شما بسیج هستید؛ اگر سازماندهی شما، کارآمدی لازم را داشته باشد - که باید داشته باشد - و اگر وزرائی که عضو دولتند، با شما همکاری کنند - که یقیناً می‌کنند؛ چون هم آقای زاهدی، هم آقای لنکرانی خودشان بسیجند - باید راهش را پیدا کنید. ببینید چه‌طور می‌شود از دولت و کشور و از این خیل عظیمِ جوان مؤمن و حاضر در میدان و دارای استعداد، در پیشرفتهای گوناگون کشور استفاده کنید؛ چه در پیشرفتها و تحرکات علمی، چه در کارهای جهادی و چه در کارهای اقتصادی. البته جوانها حواسشان باشد، من هیچ توصیه نمی‌کنم که شما اولِ درس خواندن بروید و عضو عالی فلان اداره - مشاور وزیر یا غیر آن - بشوید؛ نه، این طور چیزها را اصلاً من قبول ندارم؛ اسم و عنوانی که انسان را از لحاظ اعتبار بالا بیاورد، اما از لحاظ واقعیت در آن چیزی نباشد، فایده‌ای ندارد. در پیچ و خم تشکیلات عظیم فعالیت کشور - چه فعالیت اقتصادی، چه فعالیت اداری - و هر جائی ممکن شد، بشوید یک پیچ، بشوید یک مهره! در این کارخانه‌ی عظیم، هر کدام از پیچها شل باشد، محصول خراب خواهد شد. در خط تولید دیده‌اید؛ کارگرها ردیف می‌ایستند و هر کدام کارشان عبارت است از این که این پیچ یا مهره را محکم کنند یا کارهای دیگر را انجام بدهند. دانه دانه‌ی این کارها، در مجموعه‌ی کارکرد این دستگاه تأثیر می‌گذارد. این باید تأمین بشود. بسیج

دانشجویی نیازهائی دارد؛ نیازهای اصلی و عنصری و اساسی: نیاز اولش به فکر و تحلیل و روشن‌بینی است. فکر، تفکر، اندیشه‌پردازی - یا به قول شماها کارِ تئوریک - در زمینه‌ی مسائل اسلام، در زمینه‌ی مسائل انقلاب، در زمینه‌ی مسائل بین‌المللی و در زمینه‌ی مسائل جاری؛ به طوری که دانشجوی بسیجی، در هر جمع دانشجویی، ذهن روشنتر، زبان گویاتر و ابتکار بیشتری داشته باشد. همان طوری که گفتم و اشاره کردم، حقایق را از ورای جناح‌بندی‌های سیاسی نگاه کنید و ببینید؛ از بالا نگاه کنید و جبهه را ببینید. در یک جبهه‌ی گسترده‌ای که ممکن است طول آن صد کیلومتر باشد، واحدهای گوناگونی هستند؛ یک نفر در یک واحد، فقط خودش را می‌بیند. اما آن کسی که با هلی‌کوپتر از بالا عبور می‌کند، آرایش جنگی مجموعه‌ی این واحدها را می‌بیند. از بالا اوضاع کشور را نگاه کنید؛ آن وقت جای خودتان را درست پیدا می‌کنید که کجا باید باشید، چه کار باید بکنید، به چه چیز باید حساسیت نشان بدهید، به چه چیز باید حساسیت نشان ندهید. همان طور که گفتم گاهی یک حرف حق را نباید زد؛ چون گفتن این حرف، پازل دشمن را تکمیل می‌کند. مواظب باشید در هیچ مرحله‌ای، شما تکمیل‌کننده‌ی پازل دشمن نباشید. یک نیاز دیگر عبارت است از جهاد علمی. جهاد علمی برای شما لازم است. باید در میدانهای علم وارد بشوید؛ وزارتخانه‌ها هم باید کمک کنند؛ معاونتهای تحقیقاتی هم باید کمک کنند؛ معاونتهای اداری مالی دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها هم باید کمک مالی کنند؛ خود سازمان مقاومت بسیج هم در بخشهایی باید کمک و پشتیبانی کند. یکی دیگر از نیازهای عمده‌ی شما مسأله‌ی اخلاق و معنویت است. شماها جوانهای خوبی هستید؛ این را بدون تعارف می‌گویم؛ انصافاً جوانهای بسیجی ما، جوانهای خوبی هستند. اما خوبی مراتبی دارد. هیچ وقت در خوب بودن و خوب شدن حد نشناسید؛ مرتب در حال بالاتر رفتن باشید. سعیتان این باشد که گناه نکنید. فرائض را با شوق و رغبت انجام بدهید. از یاد خدا غفلت نکنید. با قرآن انس پیدا کنید. در محیطهای گوناگون که با همدیگر هستید، سعی کنید به دینداری و معنویتِ یکدیگر کمک کنید. اگر رفیقی در جایی پایی کج می‌گذارد، او را برادرانه و مشفقانه باز بدارید. عزیزان من! از لحاظ اخلاق خودسازی کنید. انسان با تمرین، همه‌ی کارها را، همه‌ی خلقیات و خوی‌ها را می‌تواند به خودش بدهد؛ بخصوص در فصل جوانی که شما هستید. در فصل ما - فصل پیری - محال نیست، اما خیلی سخت است. در فصل شما نه، خیلی آسان است. اگر بی‌نظمید و بخواهید به خودتان نظم بدهید، آسان است. اگر بخیلید و بخواهید به خودتان سخاوت بدهید، آسان است. اگر بداخلاق و اخم‌رو و ترش‌رو و بهانه‌گیرید و بخواهید به خودتان خوش‌اخلاقی بدهید، آسان است. اگر غیبت‌کننده و ایرادگیرنده‌ی از این و آنید و بخواهید خودتان را نگه دارید، آسان است. با تمرین! با تمرین حقیقتاً می‌توانید به سمت تعالی حرکت کنید؛ به این احتیاج دارید. این جوانهایی که اول وارد دانشگاه می‌شوند، غالباً دلهای پاکی دارند و دلشان هم می‌خواهد که یک کانون معنویتی پیدا کنند و به او بپیوندند؛ بسیج مورد نظر آنهاست و از بسیج توقع دارند. شما به یک معنا، شبیه ما طلبه‌ها هستید: مردم از طلبه‌ها انتظار بیشتری دارند؛ از بسیج هم انتظار بیشتری دارند. پس اخلاق و معنویت هم از نیازهای عمده‌ی شماست! درسهای اخلاقی را در بین خودتان رائج کنید. از اساتید اخلاق و موعظه‌گرها استفاده کنید. البته مواظب باشید در دام عنکبوتهای دنیادار و دکاندار گرفتار نشوید؛ این روزها از این چیزها هم زیاد است: دکاندارهایی که به اسم معنویت، ادعا می‌کنند که امام دیدیم و ...! هیچ واقعیتی هم ندارد. حواستان باشد که اسیر آنها نشوید. از جمله‌ی نیازهای شما، یک مجموعه‌ی اندیشه‌ورز است. من دلم می‌خواهد ما گرته‌برداری از لغات خارجی را کمتر کنیم. متأسفانه کم‌کاری‌های ما موجب شده که گرته‌برداری کنیم. اتاق فکر، درست ترجمه‌ای از انگلیسی است. من دلم نمی‌خواهد کلمه‌ی «اتاق فکر» را به کار ببرم، اما چاره‌ای نیست. یک مجموعه‌ی فکری درست کنید - همان اتاق فکر در مراکز - اینها بنشینند فکر کنند، فکرهای عالی بکنند. از افراد مطمئن، خاطرجمع و خوشفکر استفاده کنید. نشریات بسیج دانشجویی جزو پُرمایه‌ترین و غنی‌ترین نشریات باشد که هر دانشجویی یا هر استادی یا هر کسی بیرون از محیط دانشگاه آن را نگاه کرد، از آن استفاده کند؛ این جزو نیازهای شماست. یکی از نیازها، گزینش افراد باصلاحیت در بخشهای مختلف این تشکیلات بزرگ است. امام (رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) همیشه به همه - از جمله به دانشجوها -

توصیه می کردنـد که از نفوذی‌هـا بپرهیزیـد؛ واقعش هم همین بود. آن اوایـل جزو مجموعه‌هـای مـاهر در نفوذ، اعضای حزب توده بودنـد که با چاپلوسـی و ظاهرفریبی و ریاکاری، خودشان را جا می‌زدنـد. بعـد البته یک عـده‌ی دیگر هم از آنها یاد گرفتنـد و وارد تشـکیلاتهای گوناگون و بخشـهای مختلف نظام شدند و کار را به جایی رساندند که حاکمیت دوگانه را هم ادعا کردند. شماها که یادتـان هست؛ مـال چهـار پنـج سـال پیش است. حاکمیت دوگانه، انشـقاق، انشـقاق در رأس! خیلی چیز عجیبی است! به این جا هم رسـیدند. حواسـتان باشد؛ انشـعاب و انشقاق و دودسته شدن خطرناک است؛ یکی به خاطر یک فکری از مجموعه‌ای جدا بشود، باز یکی دیگر از آن طرف به خاطر یک فکر دیگر جـدا بشود؛ در حالی که این فکرها ممکن است درست هم باشـد، اما آنقدر اهمیت نداشـته باشـد که انسـان این یکپـارچگی را به خـاطر آن به هم بزنـد. بنـده که عرض کردم اتحـاد ملی، خوب، اتحاد ملی برای شـما دانشـجویان بسیجی از همین بسـیج خودتان شروع می‌شود: اتحاد سازمانی و تشکیلاتی. نگذارید شما را تکه‌تکه و پاره‌پاره کنند. و یک توصـیه هم که واقعاً به آن احتیاج دارید - با اینکه شـماها بسیجی هستید و تحرک شما زیاد است - این است که مراقب باشید تحرک خـود را از دسـت ندهیـد و از تنبلی بپرهیزیـد؛ ایـن چیز مهمی اسـت. تن‌آسـایی نکردن، چیز مهمی اسـت. بـه نظر من بسـیج دانشـجویی با این توصیه‌هایی که عرض کردیم، با آن نکات و روشن‌بینی‌هایی که در خود شماها هست - که من نمونه‌اش را امروز از شـما شـنیدم - ان‌شاءاللَّه برای آینده‌ی کشور، برکاتش از گذشـته هم بیشتر خواهد بود. من احساس می کنم که ان‌شاءاللَّه بسـیج و بخصوص بسـیج دانشـجویی، در آینـده بـاز به برکـات بیشتر و فراوانی دست خواهـد یافت. خوب، ما حرف که با شـما بیشتر از اینها داریم، شـما هم حرف بـا مـا خیلی داریـد؛ اما چه کنیم که متأسـفانه وقتها کم است و بایـد شـما را به خـدا بسـپاریم. پروردگارا! این دلهـای جوان را بـا نور معرفت و لطف خود نورانی کن. پروردگـارا! مـا را هم به برکت لطـافت و نورانیت این جوانهـا نورانیت بـده. پروردگـارا! مـا را در میـدان جهـادِ دشـوار فی سبیـل‌اللَّه روزبـه روز موفق‌تر بگردان؛ عزم مـا و نیت مـا را مقـاوم و پایـدار بگردان. پروردگارا! دشـمنان ملت ایران و دشـمنان انقلاب اسـلامی را نابود کن؛ ملت ایران را به آرزوهای بزرگ خود برسان؛ ارواح طیبه‌ی امام عزیز و عظیم‌الشأن ما و شـهدای گرانقـدر ما را با ارواح ائمه‌ی هـدی (علیهم‌السّـلام) و شـهدای صدر اسـلام محشور بفرما؛ قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی

مواظب باشـید دشمن روحیه پیدا نکند/ دیدار نمایندگان هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خدای متعال را شکر می گزاریم که یک‌بـار دیگر مجموعه‌ی منتخبـان خـدمتگزار مجلس در یـک دوره‌ی قانونگـذاری - با کوله‌باری از زحمات و خـدمات و تلاشـهائی که می‌تواننـد آنها را فهرست کننـد و نام ببرنـد و به آن افتخار کنند - امروز گرد آمده‌اند. چه خوب است که انسان - در هر مرتبه و در هر شـغلی - وقتی به پشت سـر خود نگاه می کنـد، در یک محاسـبه‌ی دقیق و سـختگیرانه و بدون مسامحه، فهرستی از کارهایی را مشاهده کند که قابل ارائه‌ی به پیشـگاه الهی است. این که به ما گفته‌اند: «حاسـبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا» و علمای سـلوک و اخلاق، محاسـبه را یکی از اولین وظائف سالک دانسـته‌اند، برای این است که ما دائم در حال خواندن نامه‌ی عمل خودمان باشـیم و در روزی که این نامه‌ی اعمال خوانـده خواهـد شد، غافلگیر نشویم. قبل از این که نامه‌ی اعمال ما در پیشـگاه الهی مورد محاسبه و مطالعه قرار بگیرد، خود ما بخوانیم؛ اگر کمبودی هست، اصلاح کنیم؛ اگر نقطه‌ی قوتی در آن هست، خدا را بر آن سپـاس بگزاریم. والّا اگر این محاسـبه را انجام نـدهیم و غافل بمانیم، آن‌وقت غافلگیر می‌شویم. امام سـجاد در دعای ابوحمزه عرض می کنـد: «اللّهم فـارحمنی إذا انقطعت حجّتی و کـلّ عن جوابک لسانی و طاش عنـد سؤالک ایّای لبّی»، در مقابل سؤال الهی حجت انسان و اسـتدلال انسان تمام می‌شود - به تعبیر رائجِ امروز، انسان کم می‌آورد - زبان انسان از گویائی می‌افتد و حتّی ذهن و عقل و لبّ انسـان هم آشـفته می‌شود؛ «و طـاش عنـد سؤالک ایّای لبّی». آنهایی که خودشان را زیر مـداقه‌ی یک محاسـبه قرار دادنـد، امید

فرجي دارنـد. وقتي به نامه‌ي اعمال خود نگاه كرديم و ديـديم اين نقاط كمبود وجود دارد، چون هنوز وقت باقيست و عمر باقيست، جبران مي‌كنيم؛ «و أنيبوا إلي ربّكم» - «أنيبوا» يعني برگرديد و جبران كنيد - اگر ديديم نقاط روشني وجود دارد، به كمك الهي، به توفيق الهي و به هدايت الهي دلگرم و اميدوار مي‌شويم؛ هم خدا را شكر مي‌گزاريم، هم ادامه مي‌دهيم؛ محاسبه فايده‌اش اين است. همان‌طور كه يك فرد بايد خودش را محاسبه كند، يك جمع هم - مثل مجلس شما، مثل دولتها، مثل مجموعه‌ها و افراد مسؤول در كشور - بايد خودشان را محاسبه كنند؛ ما خودمان را بايد محاسبه كنيم. اگر انسان چنين فهرستي داشته باشد - مثل اين فهرستي كه جناب آقاي دكتر حداد در بيانات شيرين و خوش لفظ و معناي خودشان طبق معمول بيان كردند - طبعاً خوشحال مي‌شود و خدا را شكر مي‌كند؛ لكن قانع نمي‌شود. قانع نبايد شد و از غفلتها و قصورها نبايد اغماض كرد؛ همچناني كه در محاسبه‌ي ديگران هم - تا جـايي كـه پـاي دوستي‌هـا و رابطه‌هـا و ملاحظه‌هـا در ميـان نباشـد - اغمـاض نمي‌كنيم، سختگيري مي‌كنيم و نكته مي‌گيريم. براي خودمان هم بايـد همين گونه باشـد. اميدواريم ان‌شاءاللَّه خداي متعال به شـما، به ما، به همه‌ي مسؤولين اين لطف را بكند كه چشم بصيرِ به خود به ما بدهد و قوّت بر عمل و قوّت بر عزم را در ما روز به روز بيفزايد؛ «قوّ علي خدمتك جوارحي و اشدد علي العزيمة جوانحي ?.» چه خوب است كه انسان، وقتي به پشت سر خود نگاه مي‌كند، در يك محاسبه‌ي دقيق و سختگيرانه و بدون مسامحه، فهرستي از كارهايي را مشاهده كند كه قابل ارائه‌ي به پيشگاه الهي است. سه سال گذشت؛ اين سه سال - همين‌طور كه جناب آقاي حـداد از قول اين حقير نقل كردند - زمان كم و زمان كوتاهي نبود؛ لكن همين زمانهاي زياد، به چشم بر هم زدني مي‌گذرد و تمام مي‌شود؛ انسان تا به خود مي‌آيد، مي‌بيند گذشت. عمر هم همين‌طور است. انسان وقتي به هفتاد سال و سنين بالا هم مي‌رسد - حالا كه الحمـدللَّه خيلي از شـماها جوانيـد - مي‌بينـد با چشم بر هم زدني همه چيز گذشـته و از اين راه طولاني عبور كرده. اين يك‌سال آخر هم باز با چشم بر هم زدني خواهد گذشت. براي ما چه مي‌ماند؟ كاري كه در اين يك سال انجام بدهيم و آن مضموني كه در اين جـدول و خانه‌هـاي يكسـاله بگنجـانيم؛ مثـل اين حروف مقطعه‌اي كه در جـدول مي‌گنجـانيم تا يك جمله‌ي تمام و يك سـخن درست از او در بيايـد. نگـاه كنيم، ببينيم ذره ذره‌ي كـاري كه در اين مـدت انجـام خواهيم داد، چگونه است؟ چيست؟ بـا چه نيـتي است؟ در كـدام جهتي است؟ از پيش بـدانيم چه مي‌خواهيم و براي آنچه كه مي‌خواهيم، تـدبير لازم را انجام بـدهيم. البته يك‌سال، زمان كمي هم نيست و زمان زيادي است. در اين يك سال خيلي كارهاي بزرگي مي‌شود انجام داد؛ كه بعد به آنها اشاره‌اي خواهم كرد. آنچه كه در مـورد اين دوره‌ي از مجلس اين حقير مي‌توانم عرض بكنم و جمعبنـدي‌اي كه تـا امروز از اين مجلس، في الجمله در ذهن هست - به عنوان يك شاهـد و يك ناظر كه در بعضـي از اين مجالس متعـدد، انـدكي بوديم و بقيه را هم از نزديك شاهد بوديم و بـا آنهـا تعامـل داشتيم - به نظر من مجلس خوبيست و جزو دوره‌هاي خوب مجلس محسوب مي‌شود. اين مجلس، از جهتي يك خصوصيتي دارد و آن اين است كه اين تركيب - تركيبي كه بعضي از جهات كلي و خطوط اصلي آن را عرض خواهم كرد - در يك فضاي نامناسب روئيـد؛ مثل گياه يا درختي كه از ميان سـنگلاخ برويَد. «ألا و إنّ الشّـجرة البرّيّة أصلـب عوداً و أبقي وقوداً»؛ درختي كه در ميان سـنگ مي‌رويَد، هم محكمتر و استوارتر است و هم آن وقتي كه او را تبديل به آتش كردند، آتش ماندگارتري دارد و اثرش براي مدتها مي‌ماند؛ مجلس شـما اين‌گونه است. شرائطي كه قبل از پديد آمدن اين مجلس به وسيله‌ي بعضي اشخاصي كه از روي غفلت، كارهايي انجام مي‌دادند به وجود آمده بود - رفتن به سـمت تحريم انتخابات، رفتن به سمت استعفاي نماينـدگان، اعتصـاب در مجلس، مقـابله‌ي مجلس - چيزهـاي بـد و عجيبي بود و صـداي عمومي مجلس، با خيلي از مباني و اصول نظام مغايرت داشت. در يك چنين فضايي، اين مجلس روئيد ?. مجلس هفتم، از جهتي يك خصوصـيتي دارد و آن اين است كه اين تركيب، در يك فضاي نامناسب روئيد؛ مثل گياه يا درختي كه از ميان سـنگلاخ برويَد?. شـرائطي كه قبل از پديد آمدن اين مجلس به وسـيله‌ي بعضـي اشخاصـي كه از روي غفلت، كارهايي انجام مي‌دادنـد به وجود آمـده بود - رفتن به سـمت تحريم انتخابات، رفتن به سـمت استعفاي نماينـدگان، اعتصاب در مجلس، مقابله‌ي مجلس - چيزهاي بـد و عجيبي بود و صداي عمومي مجلس، با خيلي از مباني و

اصول نظام مغایرت داشت. در یک چنین فضایی، این مجلس روئید. معنای این چیست؟ مجلس را که کسی نصب نمی‌کند؛ مجلس را مردم انتخاب می‌کنند؛ معنایش این است که دل این ملت برای همان چیزی می‌تپد که کسانی برنامه‌ریزی کرده بودند که آن را قلعِ ماده کنند؛ دل این ملت برای اصول اسلامی می‌تپد. نمی‌خواهیم ادعا کنیم که همه‌ی آحاد ملت جزو مقدسینِ درجه‌ی یک‌اند؛ اما می‌خواهیم ادعا کنیم که آنهایی هم که در عمل جزو مقدسین درجه‌ی یک نیستند، برای اسلام و برای ارزشهای اسلامی و برای ارزشهایی که این انقلاب به این کشور داد، اهمیت قائلند و طعم آنها را چشیده‌اند. حافظه‌ی تاریخی این ملت، نمی‌تواند آن دورانی را که این کشور بزرگ و این ملتِ تاریخی، بازیچه‌ی دستِ استعمارگران و بازیگران صهیونیست شده بود، فراموش کند؛ می‌خواستند اقتصاد او را، فرهنگ او را، دل مردم را، جهت زندگی مردم را، پوشش مردم را، عقاید مردم را، دستمایه‌ی بازی خودشان قرار بدهند؛ اهانتی از این بزرگتر به این ملت متصور نبود. فقر بود، تبعیض بود، زورگویی بود، ظلم بود؛ در عین حال، همه‌ی اینها با اهانت به مقدسات بود، با جهتگیری‌های ضد اسلامی و قرآنی و دینی بود؛ با کشاندن مرد و زن به سمت منجلاب فساد بود. حافظه‌ی این ملت، آن دوران را فراموش نخواهد کرد. اگر فرض کنیم در زمان حاضر، اکثر افراد ملت، آن دوران را با پوست و گوشتشان لمس نکرده‌اند - چون جوانند؛ البته ماها لمس کرده‌ایم - اما یک ملت چیزهایی را در ذهن و حافظه‌ی خود نگه می‌دارد و آنها به معارف آن ملت، فهم آن ملت و بصیرت آن ملت تبدیل می‌شود. ملت این اصول را دوست دارد. از این خواست ملت، این مجلس جوشید. شما هم در تبلیغات انتخاباتی‌تان غالباً بر روی اصول اسلامی، پایبندی به ارزشها، مبارزه‌ی با فساد، کار برای طبقه‌ی محروم، تلاش برای حفظ استقلال و عزت ملی، تکیه کردید. مردم هم از این شعارها و حرفها استقبال کردند و رأی دادند و این مجلس تشکیل شد. این یک پدیده است و به یک مقطعی در تاریخ کشور تبدیل می‌شود. تاریخ، بیرحم است. آیندگان نگاه می‌کنند، قضاوت خواهند کرد و نظر خواهند داد و این مقطع یکی از آن مقاطع بسیار حساس و مهم بود. هویت مجلس شما این است. بر مبنای همین هویت و در امتداد این شعارها، خطوط اساسی و خوبی هم - حقاً و انصافاً - تعقیب شد؛ نه دوستان شما - طرفداران مجلس - و نه دشمنان شما نمی‌توانند منکر آنها بشوند. مجلس نشان داد که به طبقات ضعیف در جامعه اهتمام می‌ورزد؛ برای او مسأله‌ی اساسی، جبران ضعف طبقات ضعیف و مردمان فقیر و دورماندگان از بسیاری از امتیازات است؛ به این توجه نشان دادید - هم در گفته‌ها گفته شد، هم در برخی از قوانین منعکس شد - که بسیار مهم و خوب بود ?. یک ملت چیزهایی را در ذهن و حافظه‌ی خود نگه می‌دارد و آنها به معارف آن ملت، فهم آن ملت و بصیرت آن ملت تبدیل می‌شود. ملت این اصول را دوست دارد. در زمینه‌ی سیاستهای اصل چهل و چهار - که می‌تواند یک حرکت عظیم اقتصادی در کشور بوجود بیاورد - مجلس پاسخ خوبی داد. همین کمیسیون ویژه‌ای که اشاره کردند، تشکیل شده و دارد خوب کار می‌کند. منتها باید مجلس و همه‌ی نمایندگان از آن حمایت کنند و این‌که فقط چند نفر - که عضو آن کمیسیون هستند - دنبال کنند، کافی نیست. پیش بروید و یک قانون محکم و قوی بوجود بیاورید تا یادگاری شما برای کشور بماند. از جمله‌ی نقاط قوّت بسیار بارز در این مجلس، مواضع محکم و اصولی در مسائل بین‌المللی و در مواجهه‌ی با استکبار بود. خیلی بد است که دشمنانی که با یک ملت، با جهتگیری یک ملت و با اصول یک ملت مخالفند، ناگهان از دل تشکیلاتِ مدیریت کشور، یک چراغ سبز و یک علامت موافقتی دریافت کنند! خیلی خجالت‌آور است و انسان احساس خفّت می‌کند. منطق ما در مقابله‌ی با دست‌اندازی‌های امریکایی، منطق ضعیفی نیست. منطقی است که اگر برای همه‌ی ملتهای دنیا تبیین بشود، با همه‌ی دل به آن می‌گروند. ما حرف زوری نمی‌زنیم؛ حرف خلاف متعارفی نمی‌زنیم. ما می‌گوییم یک ملت و یک کشور، نمی‌خواهد اجازه بدهد که یک قدرت، یک امپراطوریِ متجاوز، مدعی و طلبکار از همه‌ی دنیا، به منابع او دست بیندازد، به منابع انسانی او دست بیندازد، سیاست او را تعیین کند و از او سلب اختیارات کند. می‌گویند: فلان کار را بکنید، فلان کار را نکنید، فلان چیز را بفروشید، فلان چیز را بخرید، این کار را برای حکومتتان بپذیرید، آن را نپذیرید! این کاری است که الان امریکایی‌ها در خیلی از جاهای دنیا دارند می‌کنند. در متصرفات

شوروی سابق مکرر کردند؛ در منطقه‌ی خاورمیانه دهها سال است دارند می‌کنند؛ در آسیا و در خیلی از کشورها دارند می‌کنند. ایران گفت ما نمی‌خواهیم شما در کار ما دخالت کنید؛ می‌خواهیم خودمان تصمیم بگیریم. این حرف بدی است؟ ملت ایران در مواجهه‌ی روبه‌رو و آشکار با استکبار، می‌گوید شما چرا دم از حقوق بشر می‌زنید و این‌جور آشکار و فاضح حقوق بشر را در همه جا - در عراق، در افغانستان، در آفریقا، در کوزوو، حتّی در خود امریکا - نقض می‌کنید؟! این حرفی نیست که ملتها این را نفهمند. ?در زمینه‌ی سیاستهای اصل چهل و چهار - که می‌تواند یک حرکت عظیم اقتصادی در کشور بوجود بیاورد - مجلس پاسخ خوبی داد. پیش بروید و یک قانون محکم و قوی بوجود بیاورید تا یادگاری شما برای کشور بماند?. منطق ما در مقابله‌ی با دست‌اندازی‌های امریکایی، منطقی است که اگر برای همه‌ی ملتهای دنیا تبیین بشود، با همه‌ی دل به آن می‌گروند. ما حرف زوری نمی‌زنیم؛ ما می‌گوییم یک ملت و یک کشور، نمی‌خواهد اجازه بدهد که یک قدرت، یک امپراطوری متجاوز، مدعی و طلبگار از همه‌ی دنیا، به منابع او دست بیندازد. شما ببینید، امروز مسؤولین کشور - رئیس جمهور یا مسؤولان بلندپایه‌ی دیگر - به هر کشوری که سفر می‌کنند، اگر بتوانند در بین دانشگاهی‌ها، در بین روشنفکرها یا در بین توده‌ی مردم حضور پیدا کنند و حرفی بزنند، با پاسخی از اعماق دل آنها مواجه می‌شوند. برای چیست؟ قبلاً هم همین‌جور بود: سفر بنده به پاکستان، سفر آقای هاشمی به آفریقا و سفرهای آقای خاتمی به بعضی نقاط دیگر. امروز رئیس‌جمهور ما به هر کشور اسلامی‌ای که می‌رود، اگر به مردم میدان بدهند و اجازه بدهند، بخاطر مواضع قاطعی که از ایشان شنیده‌اند، با گرمی بیش از حد استقبال می‌کنند. اینها معنایش این است که ملتها - بخصوص دنیای اسلام - این حرفها را می‌پسندند. حالا ما به عنوان یک دولت، یک ملت، یک کشور، به صورت یکپارچه و یک تشکیلات حکومتی - نه به صورت یک گروه یا حزب معترض مسلح یا غیرمسلح در یک گوشه‌ی دنیا - ایستاده‌ایم و داریم این حرفها را می‌زنیم و همه‌ی دنیا هم ما را بخاطر این ایستادگی تحسین می‌کنند؛ ولی ناگهان از وسط جبهه‌ی ما - بخصوص از چادر و خیمه‌ی فرماندهی نظام - یک علامتی داده بشود که ما با شمائیم! «یاایّها الّذین امنوا لاتتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء ... تسرّون الیهم بالمودّة.» این مجلس در موضع رفیع و والای مجلس قانونگذاری ایستاد و در همه‌ی ماجراها و فراز و نشیب‌ها، این موضع ضد استکباری خودش را علناً، با صراحت، با وضوح و با منطق، بیان کرد. منطق و استدلال هم بر سخنان و رفتار او حاکم بود. این خیلی باارزش است و نمی‌شود آن را نادیده گرفت. دوستان شما هم این را قبول دارند، دشمنان شما هم این را قبول دارند. این هم یکی از آن خطوط اساسی افتخارات شماست که در محاسباتتان، باید شکر او را بگزارید. یکی از امتیازات این مجلس در این سه سال گذشته - که ان‌شاءاللَّه در یک سال باقیمانده هم همین‌طور باشد - این بود که منشأ تشنجات سیاسی و بگومگوهای اختلاف‌افکن در بیرون نشد؛ رادیو را که انسان باز می‌کند تا گفتگوی مجلس را بشنود، با مجموعه‌ای از بیانها و گفتارهایی مواجه بشود که جز دعوا و تشنج و اختلاف و اتهام از آن بیرون نمی‌آید. این مجلس در این زمینه، مواضع خوب و قابل قبولی داشت. البته برخی از اظهارات در مجلس هست که به آن اشاره می‌کنم؛ لکن مجموعاً مجلس تشنج‌آفرینی نبود و در درون خودش خوب بود. امتیازات دیگری هم جناب آقای دکتر حداد نقل کردند و کارها و فعالیتهایی که انجام گرفته را گفتند. برادران و خواهران عزیز! سال آخر یکی از سالهای امتحان است. من در اول این دوره به شما گفته‌ام - البته قبلاً به دوره‌های دیگر هم گفته‌ام - در مجلس، نباید نماینده‌ی فلان منطقه تصور کند که هنر نمایندگی او در این است که برای آن منطقه دائماً پشتیبانی جلب کند. اصلاً مسأله‌ی نماینده‌ی مجلس این نیست؛ نباید فکر کنیم که چون ما نماینده‌ی فلان شهر یا فلان استانیم، مرتب بایستی برای آن شهر یا استان امتیاز بگیریم. این یک میدان رقابت غلط و بی‌برنامه و نادرستی است که تبعات بدی هم دارد. شما درست است که از فلان نقطه‌ی کشور انتخاب شده‌اید، اما فقط نماینده‌ی آن‌جا نیستید؛ شما نماینده‌ی همه‌ی ملت ایرانید. شأن مجلس هم قانونگذاری است، نه گرفتن تسهیلات و کمکهای عمرانی و غیره برای آن منطقه‌ی خود؛ به قانون اساسی هم نگاه کنید. شأن شما این است که قانون بگذارید؛ منتها قانونی بگذارید که آنقدر محکم و خوب و شامل باشد که منطقه‌ی شما را هم سیراب کند. این حالت گاهی در

سال آخر تشدید می‌شود؛ حالا ـ ما این را بی‌رودربایستی به شما عرض بکنیم؛ مراقب باشید. بنابراین سال آخر، سال امتحان الهی است. همیشه این‌طور بوده، حالا هم همین‌طور است. مراقب باشید. آنچه که به نظر من می‌رسد که در این یک سال انجام بگیرد – با این تصور که چون شما یک سال دیگر هم فرصت دارید که برای مردم در قواره‌ی مجلس شورای اسلامی کار کنید، باز همین یک سال هم فرصت مهمی است – این است که نگاه کنید و ببینید اولویتها و اهم‌ها چیست و با جدیت دنبال آن بروید. البته یک فهرستی هم رئیس محترم مجلس چندی پیش به من ارائه کردند که پانزده، شانزده مورد در آن نوشته شده بود؛ خوب بود؛ البته بنده نه تعیین می‌کنم و نه ترجیح می‌دهم، شما خودتان می‌دانید. تعدادی از چیزهائی را که واقعاً برای کشور مهم و اساسی و ماندگار است، یا فوری و فوتی است – و لو خیلی اساسی نیست، اما برای وضع کنونی از یک فوریتی برخوردار است – انتخاب کنید و بدون نگاه به مسائل خاصی که ممکن است برای هر کسی پیش بیاید – مسائل جناحی و شخصی و غیر ذلک – آنها را دنبال کنید. این یک سال، می‌تواند سال بابرکتی باشد ?. شما درست است که از فلان نقطه‌ی کشور انتخاب شده‌اید، اما فقط نماینده‌ی آن‌جا نیستید؛ شما نماینده‌ی همه‌ی ملت ایرانید. شأن مجلس هم قانونگذاری است، نه گرفتن تسهیلات و کمکهای عمرانی و غیره برای آن منطقه‌ی خود؛ شأن شما این است که قانون بگذارید؛ منتها قانونی بگذارید که آنقدر محکم و خوب و شامل باشد که منطقه‌ی شما را هم سیراب کند. این حالت گاهی در سال آخر تشدید می‌شود؛ حالا ما این را بی‌رودربایستی به شما عرض بکنیم؛ مراقب باشید. بنابراین سال آخر، سال امتحان الهی است. البته در آن خطوط اساسیِ مهمی که لازم بود به عنوان امتیاز عرض بکنیم، مواضع قاطع شما در قضیه‌ی هسته‌ای بود که آن هم یکی از نقاط برجسته است. خیلی خوب عمل کردید. کار درست همین بود که دولت را الزام کنید به ایستادگی؛ دولت هم خودش علاقه‌مند به این کار و پیشرو در این کار است. این درست بر طبق مصلحت کشور و مصلحت آینده است. به طبقات کم‌درآمد و ضعیف هم مانند قبل اهتمام داشته باشید. اگر می‌گوئیم به کارهای اساسی بپردازید، با همین ملاحظات اساسیِ دیگری است که در این کار وجود دارد. مثلاً یک وقتی امام به نمایندگان مجلس شورای اسلامی فرمودند که درست است که هر چه شما تصویب کنید به شورای نگهبان می‌رود و اگر مخالف قانون اساسی بود رد می‌شود؛ اما این معنایش این نیست که شما از اول، چیزی را که می‌دانید مخالف قانون اساسی است تصویب کنید و به آن‌جا بفرستید؛ آنها هم رد می‌کنند؛ بعد هم بالاخره یک مجمع تشخیصی وجود دارد که برود آن‌جا! نه، این تضییع وقت مجلس است: آوردن قانونی که صریحاً بر خلاف قانون اساسی است به مجلس، یا وارد شدن به بعضی از جزئیاتِ مسائل اجرائی. البته ارتباطات مجلس و دولت خوب است و من می‌دانم که ارتباطات مجلس و دولت چه‌طور است. الحمدللّه جهتگیری‌های کلی، جهتگیری‌های یکسانی است؛ اگرچه اختلاف سلائقی وجود دارد. در موارد اختلاف سلیقه، بالاخره هر طرف بایستی یک مقداری کوتاه بیاید تا بتوانند مسائل را جمع کنند. این را به عنوان یک نگاه مصلحت‌اندیشانه‌ی اساسی من عرض می‌کنم: با دولت بایستی همراهی بشود. دولت در اداره‌ی کشور و در مدیریت کشور، جهتگیری درستی دارد. در همه‌ی برنامه‌ها، دولتها ممکن است با مجالس، با بعضی از نخبگان یا با بعضی از افراد دیگر اختلاف‌نظرهایی داشته باشند؛ در این اختلاف‌نظرها هم هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که قطعاً و در همه جا، حق با این طرف است یا با آن طرف؛ ممکن است گاهی حق با این طرف باشد، گاهی هم حق با آن طرف دیگر باشد. اما این نباید موجب بشود که دولت اصولگرای معتقد به مبانی انقلاب و بشدت در حال تحرک و خدمت و زحمت‌کشی، تضعیف بشود؛ این را توجه داشته باشید. نه اینکه بگوئیم انتقاد نکنند؛ انتقاد دو گونه است. علامتِ دلسوزانه بودن انتقاد این است که وقتی انسان انتقاد را بیان می‌کند، نقطه‌ی قوّت را هم در کنار او بیان کند تا معلوم بشود که بنای نظر شخصی، بنای انتقام‌گیری و بنای اذیت کردن ندارد؛ والّا اگر ما یک مجموعه‌ای داشته باشیم که نقاط قوّت و نقاط ضعفی هم دارد، آن وقت در بیان انتقاد، نقاط قوّتش را اصلاً در نظر نگیریم و به زبان نیاوریم، بعد یک یا دو یا ده‌تا از نقاط ضعف را همین طور بنا کنیم گفتن؛ معلوم است که تضعیف خواهد شد. علامت این که نمی‌خواهیم تضعیف کنیم، این است که نقاط قوت را هم بیان کنیم. حالا ـ اگر یک وقت در موردی انتقادی هم

داریم، بگوئیم؛ اشکالی نـدارد و کسـی بـا آن مخالفتی نـدارد. بالاخره خود هماهنگی مجلس و دولت هم یکی از برکات این دوره است. دشـمنانی هم داشت و دارد؛ این را به شـما عرض بکنم. کسـانی هسـتند که بـا هماهنگی دولت و مجلس مخالفنـد. از اول هم همین‌طور شعار دادنـد که اینهـا یکـدست کردنـد؛ بـا این که کسـی در این یکـدستی تـأثیری نـداشت. ملت این کـار را کرده بود و این‌طور انتخاب کرده بود؛ رئیس جمهور را آن‌طور، نماینـدگان را هم این‌طور. حالا یکـدست درآمده‌انـد دیگر! چه کار کنیم؟ این یکـدستی عیب نیست، حسن است؛ تـا بتواننـد بـا همـدیگر کـار کننـد و بـا هم اهـداف مشترکی را دنبـال بکننـد ?. با دولت بایستی همراهی بشـود. دولـت در اداره‌ی کشـور و در مـدیریت کشـور، جهتگیری درسـتی دارد. در همه‌ی برنامه‌هـا، دولتهـا ممکن است با مجالس، با بعضـی از نخبگان یا با بعضـی از افراد دیگر اختلاف‌نظرهایی داشـته باشند؛ در این اختلاف‌نظرها هم هیچ کس نمی‌تواند ادعـا کنـد که قطعاً و در همه جا، حق با این طرف است یا با آن طرف؛ ممکن است گاهی حق با این طرف باشـد، گاهی هم حق با آن طرف دیگر باشـد. اما این نبایـد موجب بشود که دولت اصولگرای معتقـد به مبانی انقلاب و بشدت در حال تحرک و خدمت و زحمت‌کشی، تضعیف بشود؛ این را توجه داشته باشید. توجه بکنید در این اظهاراتی که بر زبان می‌آورید - هم نطقِ پیش از دستور، هم بیان تذکر، هم راه‌های نظارت بر دولت: سؤال و تذکر و استیضاح - در طرف مقابل و جبهه‌ی مقابل، دشمن از روی غفلت خود یـک پیـام غلطی دریافت نکنـد. چون گاهی اوقات ما قصـد بـدی هم نـداریم، اما طوری حرف می‌زنیم که طرف مقابل از حرف ما دچـار اشـتباه می‌شود؛ خیـال می‌کنـد که یک گرایش طرفـدارِ او در بین این مجموعه وجود دارد؛ آن وقت تشویق می‌شود و روحیه پیدا می‌کند. مواظب باشـید دشـمن روحیه پیدا نکند ?. توجه بکنید در این اظهاراتی که بر زبان می‌آورید در طرف مقابل و جبهه‌ی مقابـل، دشـمن از روی غفلت خود یـک پیـام غلطی دریـافت نکنـد. چون گاهی اوقات ما قصـد بـدی هم نـداریم، اما طوری حرف می‌زنیم که طرف مقابل از حرف ما دچار اشـتباه می‌شود؛ خیال می‌کنـد که یک گرایش طرفدارِ او در بین این مجموعه وجود دارد؛ آن وقت تشویق می‌شود و روحیه پیدا می‌کند. مواظب باشید دشمن روحیه پیدا نکند. حالا به هر حال ما آنچه را که در پایان این سه سـال به شـما می‌توانیم عرض بکنیم، «خسـته نباشـید» است. ان‌شـاءاللَّه که خداونـد کمکتان کنـد تا بتوانیـد همین صـراط مسـتقیم را ان‌شاءاللَّه با پرهیز از مزلّات ادامه بدهید و مراقب مزالّ اقدام باشـید. در روایات ما هست که از موارد شبهه بپرهیزید، زیرا که نزدیک شدن به موارد شـبهه انسان را در خطر لغزش به آن سوی مرز قرار می‌دهد. این است که امیدواریم که خدای متعال ان‌شاءاللَّه شـماها را تأییـد کند، به شـما توفیق بدهد و کمکتان بکند و بتوانید ان‌شاءاللَّه در پایان این دوره، پیش خدای متعال یک کارنامه‌ی روشن و مورد قبول پروردگار داشته باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم هیجدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در مراسم هیجـدهمین سالگرد ارتحال حضـرت امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـدللَّه ربّ العـالمین و الصّـلاة و السّـلام علی سـیّدنا و نبیّنـا ابی‌القـاسم محمّـد و علی الـه الأطـیبین الأطهرین المنتجبین الهـداة المهـدیّین المعصومین المکرّمین سیّما بقیـة اللَّه فی الارضـین. قال‌اللَّه الحکیم فی کتابه: «ألم تر کیف ضـرب اللَّه مثلا کلمـة طیّبـة کشـجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء. تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب اللَّه الامثال للنّاس لعلّهم یتذکّرون.» مجلس باعظمتی است. و از این بـاعظمت‌تر، میلیونهـا دلی است که در سراسـر کشـور، بلکه در اکنـاف عـالم در این روزهـا به یـاد امـام بزرگوار مـا میتپـد. و این‌همه، حاکی از عظمت آن شخصـیتی است که به توفیق الهی، توانست به یک ملت عظمت ببخشد، بلکه توانست به امت اسـلامی عظمت بدهـد. خداونـد متعال کلمه‌ی طیبه را به درخت پاکیزه و بارور تشبیه کرده است؛ ریشه‌ها در زمین اسـتوار و شاخ و برگ آن در فضا پراکنده است و به تناسب موقعیت و انتظار، میوه‌ی خود را به مشتاقان میدهد: «تؤتی أکلها کلّ حین باذن ربّها». کلمه‌ی طیبه، هر آن فکری است که در دل یک انسان بزرگ و الهی بروید و منشأ برکات برای مردم بشود؛ هر آن عملی است که از جوارح یک

انسان صالـح سر بزنـد و برای هـدایت بشـر و رشد عالم انسانیت دارای برکات باشد. همچنین کلمه‌ی طیبه، آن انسانی است که این انـدیشه‌ی نیکو یـا این عمـل صالـح در وجود او متحقق شـده است و در او بروز و نمود پیـدا میکنـد. بعـد از این آیه، خداونـد متعال میفرمایـد: «یثبّت اللَّه الّـذین امنوا بـالقول الثّـابت فی الحیوة الـدّنیا و فی الاـخرة». آن قول ثابت موجب میشود که قائل به آن قول هم، ثبـات و دوام پیـدا کنـد. کلمه‌ی طیبه، هم قـول است، هم آن قائـل است؛ هم فکر است، هم آن چیزی است که زائیـده‌ی از آن فکر است؛ هم آن شخصـیت انسانیِ برگزیده‌ای است که این فکر و عمل به او قائم است. این جور است که شما می‌بینید امام بزرگوار ما هر روز گوئی زنـده‌تر میشود؛ در فضای جامعه‌ی ما و در فضای بین‌الملل اسـلامی، روزبه‌روز امام بزرگوار برجسته‌تر و فکر او و راه او فهمیده‌تر و ملموستر میشود. آن چیزی که این دوام را، این استمرار وجود را، این برکات را پدید آورده است، چیست؟ آن، ایمان مخلصـانه و عمـل صادقـانه است. امام بزرگوار ما مصـداق این آیه‌ی شـریفه بود که «انّ الّـذین امنوا و عملوا الصّالحات سـیجعل لهم الرّحمن ودّا»؛ هدف او، هدف الهی؛ رفتار او، رفتار ایمانی؛ و عمل او، عمل صالح. این است که در فضای ذهنیت جامعه‌ی اسـلامی، برای چنین موجودی میمانـد و میرائی ندارد؛ مثل سلسـله‌ی انبیاء الهی و اولیاء الهی که جسـمشان از مردم غایب شد، اما حقیقتشان و هویتشـان زنـده است. رهبران مـادی را بـا انواع حیله‌ها میخواهنـد در دلها زنـده نگه دارنـد، نمیشود. جسـد لنین - رهبر شوروی - را مومیـائی کردنـد تـا بمانـد و جلوِ چشم باشـد، امـا نمانـد. آن مومیـائی - یـک جسم بی‌ارزش - آن فکر و آن اصول و آن یـاد، همه محکوم به زوال شد؛ هم در جامعه‌ی خود او، هم در سطح جهان. تفاوت رهبری و زعامت معنوی و روحی این است. علت هم همان اتصال با منبع اصلی قدرت، ارتباط با خدا، همه چیز را از او دانستن و همه کار را برای او کردن، است. این راز اقتدار و ماندگاری و نفوذ مردان خـداست. امام با این دیـد و با این مبنا، همچنان زنده خواهد ماند. دشـمنان او، مخالفان او، معارضان دینی و سیاسـی او، رفتنـد و خواهند رفت؛ اما امام بزرگوار با فکرش، با هویتش و با وجود حقیقی‌اش در جامعه‌ی اسـلامی و در جامعه‌ی بزرگ بشـری ادامه پیـدا خواهد کرد و روز به روز برجسـته‌تر و قویتر و محسوستر خواهد شد. راز قدرت معنویِ امام بزرگوار ما این است. سرّ این نفوذ عجیب که این مرد بزرگ در دل توده‌هـای عظیم مسـلمان در کشورهـای مختلف راه یـافت و راز این نفوذ عظیم، این است: از خود عبور کردن، برای خود تلاش نکردن، خـدا را دیـدن و از خـدا الهام گرفتن و برای خـدا مجاهدت به تمام معنا انجام دادن. این راز عظمت امام بزرگوار و رهبری روحانی است. پیامبران هم راز نفوذشان، راز مانـدگاری‌شان همین بود؛ والّا ظواهر و بنـد و بست سیاسـی و شعارهای دهان‌پرکن و مورد علاقه‌ی توده‌های مردم را همه بلدند بدهند؛ دیگران هم این کارها را میکنند. این نیست آن چیزی که یک زعیم معنوی و روحانی را در دلها نافـذ میکنـد؛ بر دلها حاکم میکنـد. و حکومت او از نوع حکومت معنوی و صوری نیست؛ از نوع حکومت انبیـاء است؛ از نوع حکومت جبـاران و جـائران هرگز نیست. لـذا شـما در زنـدگی امام که نگاه میکنیـد، این ارتباط با خـدا و اتصال با خـدا در او یک سـکینه و آرامشـی به وجود می‌آورد. آنجائی که دیگران وحشتزده میشدنـد، او آرام بود! آنجـائی که دیگران به تزلزل می‌افتادنـد، او قاطع و مصـمم بود. در وصـیتنامه‌ی خود هم خطاب به مردم ایران، بلکه ملتهای مسـلمان میگویـد بـا دلی آرام و قلبی مطمئن از مردم خـداحافظی میکنـد و به جوار رحمت الهی میرود. دمِ مرگ هم با دل آرام این جهان را ترک میکند. بعضی‌ها به ذهنشان می‌آمد که چطور امام با این دقت و اهتمامی که در احکام دین و نسبت به جان و مال داشت و این همه مـا در انقلاـب و در جنـگ شـهید دادیم، دچار دغـدغه نبود و با دل آرامی میتوانست دنیا را ترک کنـد و به ملاقات پروردگار برود؛ میگفتند جواب این خونها را که خواهد داد. جواب امام به این وسوسه‌ها این است که جواب این خونها را همان کسـی خواهد داد که جواب خونهای صـفین و نهروان را داد. جواب این سـختیها را همان کسـی خواهد داد که جواب سختیها و رنجها و محنتهای امیرالمـؤمنین را در دوران زنـدگی خواهـد داد. انقلاـب برای نجـات یـک ملـت دارای هزینه است؛ جنـگ هشت‌سـاله برای دفـاع از استقلال یک ملت دارای هزینه است؛ ایستادگی در مقابل زورگویان عالَم برای اثبات حقانیت و حقوق خود دارای هزینه است. امام این هزینه را پرداخت. هزینه‌ای که امـام پرداخت، اعتمـاد عمومی مردم بود. این اعتمـاد عمومی را در این راه امـام به کار انـداخت و

هزینه کرد، امّا خـدای متعال این هزینه را جبران کرد. آنچه را که امام هزینه کرده بود، چنـد برابر به او برگردانـد. در تشـییع جنازه‌ی این مرد بزرگ، جمعیتی که حضور پیـدا کردند، از جمعیت مردم در روز اسـتقبال او بیشتر بود. این معناش همین است که «من کان للّٰه کـان اللّٰه له». دلهای مردم به او متوجه بود. او این سـرمایه را برای خود نخواست؛ این سـرمایه از نظر او مِلک پروردگار بود؛ باید در راه خـدا مصـرف میکرد و کرد؛ و خـدا هم این سـرمایه را به صورت مضاعف به او برگرداند. راه خدا این جوری است؛ راه خدا مجاهدت دارد، هزینه دارد و هزینه‌ی آن را باید پرداخت. یک ملت اگر اهل خدا هم نباشد، دین و قیامت را هم قبول نداشته باشد و بخواهـد به عزت برسـد، بایـد هزینه کنـد؛ بخواهـد به اسـتقلال برسـد، بایـد هزینه‌ی آن را بـپردازد؛ بخواهـد حـق خود را در مقـابل زورگویـان عالَم حفظ کنـد، بایـد متحمل هزینه‌ی آن بشود. نمیشود گوشه‌ای نشـست و توقع و آرزوی پیشـرفت و توسعه و عزت و آقایی کرد، اما در میـدان عمل هیچ کوشـش و تلاشـی نشان نداد؛ این شدنی نیست. بعضـی‌ها همین قدر این را بلدند که گِله کنند، کمبودهـا را مطرح کننـد، شِکوه کننـد؛ امـا سـهم خود را در راه پیشـرفتی که بایـد پرداخت، چگونه میپردازنـد؟ از این دیگر حرفی نمیزننـد. آنوقتی که وقت تلاش و سـعی است، تماشاچی‌اند؛ آنوقتی که وقت داوری است، بی‌رحمانه و غیرمنصـفانه داوری میکنند؛ این نمیشود. یک ملت، یک جمعیت، یک فرد، برای اینکه بتواند به آرزوهای بلند خود دست پیدا کند، باید تلاش کند. ملت ما این تلاش را کرد و توانست انقلاب را پیروز کنـد. این تلاش را کرد و توانست در جنگ تحمیلی هشت‌ساله، سربلند از آب در بیایـد. همه‌ی قـدرتها دست به دست هم دادنـد، رژیم بعثی عراق را جلو انداختند برای اینکه انقلاب را نابود کنند؛ جمهوری اسـلامی را از بین ببرنـد؛ اما ملت ایستاد. این ایسـتادگی نتیجه‌اش این شـد که دنیا این تجربه را پیدا کرد که ایرانی، آنجائی که پای دفاع از حق و دفاع از حقیقت و دفاع از حقوق خود او در میان باشـد، هرگز از میـدان خطر عقب نمی‌نشیند. و تنها و تنها راه دستیابی یک ملت به حقوق خود، همین ایسـتادگی آگاهانه و از سر بصیرت است. آگاه باشند، حقِ خود را بشناسند، بر آن پافشاری کنند. نمیشود حق را از دیگران التماس کرد و گرفت. امام ابرقدرتها را خوب شناخته بود؛ با قدرتهای سلطه‌گر و تجاوزگر نمیشود با التماس حرف زد. تا وقتی شما التماس کنید، عقب‌نشینی کنید، نرمش بخرج بدهید، طبیعت سلطه‌طلب این است که مُشتهای خود را گره‌تر میکند، تهدید خود را جدیتر میکند، چهره‌ی خود را خشمگین‌تر میکند و جلوتر می‌آید. حق را با ایستادگی باید گرفت. ملت ایران به حقِ استدلال خود دست یـافت، عزت خود را تأمین کرد، مرزهای خود را امن کرد، یک حکومت باثبات در کشور به برکت همین ایسـتادگی، به برکت همین مجاهـدت به وجود آورد؛ احساس قـدرت کرد. عزیزان من! ملت بزرگ ایران! جوانان عزیز! خودتان را جـدی بگیرید. خودتان را باور کنید. توانستید و خواهید توانست. آن چیزی که قدرتهای سلطه‌طلب بخواهند به یک ملت اعطا بکنند، ارزشِ گرفتن نـدارد. حق دستیـابی به انرژی هسـته‌ای را ملت ایران التماس کنـد تا قدرتمنـدان زورگوی دنیا و عزیزان بی‌جهت دنیا بپذیرنـد که او دارای حق هسـته‌ای است! نه؛ این، رویه‌ی یک ملت آزاد و مستقل نیست. همه‌ی حقوق دیگر هم از این قبیل است. مطلب دیگر این است که امـام بزرگوار مـا توانست یـک هویت جدیـدی را در دنیـای پرآشوب سـیاست، در این منطقه به وجود بیاورد و آن، هویتِ جمهـوری اسـلامی و ملت زنـده‌ی ایران است که توانسـتند این جمهوری را ایجـاد کننـد و از آن پاسـداری کننـد. این، یـک هویت اسـلامی و یک هویت ملی است و این هویت، مخصوص ملت ایران هم نیست. هویت اسـلامی، متعلق به همه‌ی امتهای اسـلام است. امامِ بزرگوار ما با همت ملت ایران توانست این هویت را ایجاد کند و آن را زنده کند. سالهای متمادی، سیطره‌ی غرب بر این منطقه مسـتحکم شده بود. بعد از جنگ بین‌الملل دوم، تقریباً کارِ تسـلط بر منطقه‌ی خاورمیانه تمام شده بود. از سالها قبل، اسـتعمار شـروع کرده بود و در این دوره، کـار را تمام‌شـده میدیـد. عراق یک جور زیر سـلطه، ایران جور دیگر، کشورهای عربی - اردن و سوریه و لبنـان و مصـر و کشورهـای دیگر - هر کـدام بـه نحـوی زیر سـلطه‌ی سـنگین اسـتعمارگران و سـلطه‌گران غربی و اروپـائی و سـپس امریکائی بودنـد. برای محکم کردن کار، رژیم غاصب اسـرائیل را هم در این منطقه‌ی حساس به وجود آوردنـد تا مطمئن باشـند که غرب به وسیله‌ی صهیونیستها، در این منطقه‌ی حساس، وجودِ محسوس و نظامی و سیاسی و فعالی دارد و همه چیز را کنترل کند. در

سالهـای آخر نیمه‌ی اول و اوائـلِ نیمه‌ی دوم آن قرن، تحرکـات آزادی‌خواهـانه در کشورهـائی به وجـود آمـد، امـا غربیهـا بسـرعت توانسـتند آنها را کنترل کنند و زیر پنجه‌ی خودشان بگیرند. عراق را یک‌جور، بعضـی کشورهای دیگر عربی را جور دیگر، مصر را به نحوی دیگر؛ نمیگذاشـتند به‌هیـچ‌وجه کنترل این منطقه‌ی حسـاس و سـرشار از منـابع حیـاتی از دست آنهـا خـارج شود. در چنین شرائطی، ناگهـان انقلاب اسـلامی آنهـا را غـافلگیر کرد. باور نمیکردنـد نهضت روحانیت و رهبری امام به یک چنین حرکت عظیم مردمی تبـدیل شود. ملت ایران یکپارچه وارد میـدان شد. همت ملت ایران و رهبری بی‌نظیر امام بزرگوار ما این حادثه‌ی معجزه‌گون را آفرید. در دنیای سیاست، هیچکس باور نمیکرد که در این منطقه - آن هم در ایران که امریکائیها نفوذ صد در صد بر دولتمردان و دربار آن داشـتند - ناگهان نظامی سـر بلنـد کنـد که بر قاعده‌ی دین، بر مبنای دین، بنا شده و پرچم اسـلام و لا اله الّا اللّه و محمد رسول اللّه را در دست گرفته است. آن روز همه‌ی کسـانی که به سیـاست، بـا چشم عمیق نگـاه میکردنـد، فهمیدنـد که مسـیر منطقه عوض شد. البته سـلطه‌گران خیلی تلاش کردند که این شـعله را خاموش کنند؛ این حرکت را از بین ببرند؛ این نوزاد را رشد نکرده، لگدمال کنند؛ اما افرادِ بابصیـرت میدیدند و میفهمیدند که دست قدرت الهی دارد خود را نشان میدهد. روز به روز این نهال بارور، بالنـده‌تر و ریشه‌دارتر شـد. این نهالِ جمهوری اسـلامی است؛ این همان کلمه‌ی طیبه است؛ «أصـلها ثابت و فرعها فی السّـماء». امروز نظام جمهوری اسـلامی در همه‌ی این منطقه، باثبات‌ترین نظام است. ملت ایران امروز در این منطقه پرشورترین و مصـمم‌ترین و پایِ کارترین ملتهای این منطقه است. و نظام جمهوری اسـلامی در این مـدت توانسته است با قدمهای بسـیار بلندی در همه‌ی زمینه‌ها به پیش برود. در میدان سـیاست، ادبیات سیاسـی دنیا را با عناصر مهمی تغییر داد؛ در میدان علم، رکود مطلق حاکم بر این منطقه و این کشور را بر هم زد. جوانـان ما به خود امیـدوار شدنـد؛ خود را باور کردنـد. حرکت عمومی ملت و دولت به سـمت آرمانها، حرکتی شتابنـده است. دولتهـا و دولتمردانِ گونـاگون در جهت حرکت انقلاب اسـلامی، در تمـام طـول این مـدت، پیش رفتنـد و کارهـای بزرگی انجام گرفت و در دنیای اسـلام روز به روز چهره‌ی جمهوری اسـلامی درخشانتر و آبروی ملت ایران بیشتر شد. امروز در هر نقطـه‌ی از دنیـای اسـلام و میـان امـت اسـلامی، در میـان جوانـان، در میـان دانشـگاهیان، در میـان توده‌هـای مردم که شـما برویـد و نظرخواهی کنیـد، نظـام جمهوری اسـلامی، امـام بزرگوار و ملت، در این نظام مورد قبول و تصـدیق و حمایت و محبت اکثریت آنها هستند. ملت، در صحنه؛ نظام، در حال پیشرفت؛ کشور، در حال تحرک به سمت آرمانها؛ و دلهای جوان، سرشار و لبالب از امید. اما ما باید بدانیم و توجه کنیم که تداوم این حرکتِ مبارک، بسته به این است که خطوط اصـلیِ این حرکت را هرگز از یاد نبریم؛ کما اینکه تـا امروز قـاطبه‌ی ملت ایران و بخش عظیمی از نخبگـان این کشور، آن را از یـاد نبرده‌انـد و آن را دنبال کرده‌انـد. اگر در بین خطوط اصـلی چند نقطه‌ی اصـلیتر را بخواهیم نشانه کنیم و مطرح کنیم، یکی اسـلامی بودن است؛ یکی مردمی بودن است؛ یکی نو بودن و ابتکاری بودن است. اسلامی بودن دارای خصوصیات گوناگونی است. ابعاد مختلفی از همین مطلب، از همین عنوان اسلامی بودن فهمیـده میشود که بایـد به آنها توجه داشت. ما میگوئیم نظام ما، اسـلامی است؛ یعنی متعلق به اسـلام است؛ مورد توجه و قبول همه‌ی مسلمانان است؛ مخصوص یک فرقه‌ی از مسلمانان نیست. درست است که این نظام از دلِ معارف شیعی جوشید و به وسیله‌ی یک مرجع تقلید شـیعه، رهبری و هدایت شد، اما نظام جمهوری اسلامی هرگز شناسنامه‌ی تک‌مذهبی برای خود فراهم نکرده است. به همین دلیل هم هست که در سرتاسر دنیای اسلام، جوانان از مذاهب مختلف اسلامی، طرفدار و علاقه‌مند به این نظام بوده‌اند و نام امام را گرامی و مقدس داشـته‌اند. در تمام این بیست و هشت سال و تا امروز، در کشورهای عربی، در بسیاری از کشورهای اسلامیِ غیر عربی در شـرق و غرب دنیای اسـلام، جوانان، دلباخته‌ی نام امام بزرگوار ما و شـیفته‌ی جمهوری اسـلامی‌اند. امروز جوانان سنیِ فلسـطین ماننـد جوانان شـیعه‌ی مخلص لبنان، چشم به نظام جمهوری اسـلامی دوخته‌انـد. امید را از نگاه به جمهوری اسـلامی در دل خود انباشته میکنند. استقامت جمهوری اسلامی، آنها را امیدوار میکند. آنها از عزت جمهوری اسلامی احساس عزت میکنند. در هر کشوری از کشورهای اسـلامی، هرکدام از مسئولان عالی‌رتبه‌ی کشور ما به دانشگاهی رفتند، به میان مردم رفتند، مردم آنها را مانند

جان در آغوش گرفتند؛ به آنها عشق میورزند. هر چه مواضع یک مسئول صریحتر و روشنتر نمایانگر مواضع جمهوری اسلامی باشد، محبت و ارادت دنیای اسلام به او بیشتر میشود. بنابراین اسلام در کشور ما به معنای اسلام فرامذهب و هویت فرامذهبی است. اکثریت مردم کشور ما که شیعه و امامی و مخلص اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) هستند، در کنار اکثریت دنیای اسلام که دارای مذاهب مختلف اهل تسنن‌اند، و در کنار برادران شیعه‌ی خودمان در عراق و در لبنان و در پاکستان و در بحرین و در دیگر نقاط، با یک نگاه به جمهوری اسلامی نگاه میکنند و حاضرند در راه جمهوری اسلامی فداکاری کنند. ما در جنگ تحمیلی افرادی از کشورهای دیگر را سراغ داشتیم که برای دفاع از مرزهای جمهوری اسلامی، آماده‌ی فداکاری بودند. اسلامی بودن، یعنی وابسته‌ی به اسلام و مبتنی بر شرع مقدس اسلام. یک بُعد دیگر اسلامی بودن این است که ما ارزشهای اخلاقی و نظامهای سیاسی و اجتماعی و قواعد کلیِ دین را از کتاب و سنت میگیریم و به آن متعبدیم. ما به تعبد به کتاب و سنت افتخار میکنیم و معتقدیم فهم درست کتاب و سنت، برای یک نگاه باز و روشن و برای یک جامعه‌ی اسلامی میتواند صدها راه برای مسائل گوناگون زندگی باز کند. بعضی خیال میکنند تعبد به کتاب و سنت، محدود کننده‌ی انسان در تجربه‌های گوناگون و پی‌درپی و نوبه‌نو در زندگی جهانی است. این ناشی از درست نشناختن کتاب و سنت و نگاه عامیانه به کتاب و سنت کردن است. نگاه مجتهدانه به کتاب و سنت میتواند راههای گوناگونی را باز کند برای اینکه انسان بتواند جامعه، خود و نظامهای گوناگون را اداره کند و راههای بازی را در مقابل خود بیابد. یک بُعد مهمِ اسلامی بودن این است که اجتهاد اسلامی، میتواند به تمام نیازها پاسخگو باشد و پشتوانه‌ی علمی فقیهان و متکلمان و فیلسوفان اسلامی و دانشمندان علوم اسلامی، میتواند راهها را باز کند. خط اصلی دوم، مردمی بودن است. مردمی بودن در نظام جمهوری اسلامی، یک شاخه‌ی اصلی است؛ یعنی رأی مردم، هویت مردم، کرامت مردم، خواست مردم، از جمله‌ی عناصر اصلی در نظام جمهوری اسلامی و این بنای مستحکم است. رأی مردم تعیین‌کننده است. نیازهای مردم، هدف اساسیِ دولتمردان و نظام جمهوری اسلامی است. این نیازها، هم نیازهای مادی است و هم نیازهای معنوی و اخلاقی و روحی. در نظام جمهوری اسلامی همچنانیکه اقتصاد مردم اهمیت دارد، امنیت مردم هم اهمیت دارد؛ همچنانیکه امنیت جسم آنان دارای اهمیت است، امنیت اخلاق آنان هم دارای اهمیت است؛ همچنانیکه حفظ تشکیلات کشوری مهم است، حفظ نظام خانواده هم مهم است. جمهوری اسلامی در مقابل همه‌ی این نیازهای مردم، خود را موظف میداند و مردم به معنای حقیقیِ کلمه، صاحب رأی و صاحب اختیارند؛ بر خلاف دمکراسی رائج در غرب؛ لیبرال دمکراسی شکست‌خورده‌ی رسوا شده‌ی غربی. دمکراسی غربی در حقیقت انتخاب مردم نیست، انتخاب زرسالاران است؛ حتی انتخاب بدنه‌ی احزاب هم نیست، انتخاب سران و رهبران احزاب است. آنها هستند که حکومتها را می‌آورند و میبرند؛ آنها هستند که تصمیمهای بزرگ را میسازند. مردم در اکثر تصمیمهای بزرگ، برکنار از تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌اند؛ کسی هم به آنها اعتنا نمی‌کند. آنقدر هم آنها را گرفتار مشغله و کار میکنند که نمیتوانند و فرصت آن را پیدا نمیکنند که آنچه را که میخواهند، به زبان بیاورند. ساخت استبدادی و دیکتاتوری به شکل بسیار مدرن و پیشرفته، امروز در بسیاری از کشورهای غربی و در رأس آنها در امریکا مستقر و حاکم است. آنجا مردم به معنای انسانهای صاحب اختیار و صاحب اراده، نقشی در بر سرکارآوردن حکومتها ندارند؛ پول است و زورِ صاحبان سرمایه و زرسالاران است که همه چیز را تعیین میکند و همه چیز را در مجرای دلخواه خود به حرکت می‌اندازد. نظام جمهوری اسلامی، آن دمکراسی مبتنی بر مبانی غلط غربی را رد میکند. مردم‌سالاری دینی به معنای کرامت حقیقی انسان و حرکت عموم مردم در چهارچوب دین خدا و نه در چهارچوب سنتهای جاهلی و خواسته‌های کمپانیهای اقتصادی و اصول خودساخته‌ی نظامیان و جنگ‌سالاران است. در نظام جمهوری اسلامی، حرکت برخلاف آنهاست؛ حرکت در چهارچوب دین خداست و اراده‌ی مردم، تعیین کننده‌ی مطلق است. امروز نظامهای غربی و در رأس آنها امریکا، همین دمکراسیِ بد تجربه‌شده و بد امتحان‌پس‌داده را میخواهند به‌زور به بعضی کشورها تحمیل کنند. دولت فلسطین را که از آراء مردم برخاسته، قبول نمیکنند؛ برای دولت عراق که از آراء مردم به معنای حقیقی کلمه، جوشیده و بر سر کار آمده، انواع

مشکلات را درست میکنند؛ از کودتاهای نظامی و کودتاگران نظامی به شرطی که زیر فرمان آنها باشند، کمال حمایت را میکنند، باز دم از مردم‌سالاری میزنند! مشخصه‌ی سوم نوآوری است. من با اصرار میخواهم به نخبگان سیاسی و فرهنگی خودمان این توصیه را بکنم که مبانی اسلام را آنچنانیکه از کتاب و سنت فهمیده میشود، بیان کنند و در مقابل نگاه پرسشگر مردم دنیا یا مردمی از داخل کشور خودمان قرار بدهند. این بسیار بد است که بعضی از ما احیاناً به خاطر احساس حقارتی که در مقابل غربیها میکنند، سعی کنیم افکار اسلامی را آن‌جوری بیان کنیم که با نظرات غربی تطبیق بکند؛ این بسیار نامناسب و ناشایسته است. ما امروز معارفی داریم؛ ادبیات سیاسیِ ما در دنیای امروز دارای جذابیت است. یک عده‌ای چون خودشان دلباخته‌ی به مفاهیم غربی هستند، افکار اسلامی، مبانی حکومتی و قواعد گوناگون اجتماعی در اسلام را جوری بیان میکنند که با مبانی غربی تطبیق کند؛ برای اینکه آنها خوششان بیاید! ما باید این فکر را بکنیم که این نوآوری اسلامی را که تاکنون برکات خودش را به این روشنی نشان داده است - با اینکه ما در عمل نواقص زیادی داشته‌ایم - بتوانیم به دنیا تفهیم کنیم؛ به دنیا بشناسانیم. امروز مشتاقان معارف معنوی واقعی و راستین - معارف معنوی راستین، نه آنچه که بعضی از مکاتب انحرافی به عنوان معنویت بیان میکنند - در دنیا بیشمارند؛ زیادند. زندگی مادی، چرخ و پَر زندگی ماشینی، مردم بسیاری را به ستوه آورده است. مکتب اسلام میتواند دریچه‌ای در مقابل آنها باز کند؛ عالَم نوی را به آنها نشان بدهد. ما نباید در بیان حقایق اسلامی، نوآوریهای اسلامی را با تطبیق با مبانی غلط دیگران از بین ببریم و این جلوه را خراب کنیم. ما از یاد گرفتن از دیگران ننگ نداریم. هرچه را که بلد نیستیم، از دیگران یاد میگیریم. آن حرف خوبی که دیگران بگویند، آن را از آنها میپذیریم؛ این دستور اسلام است؛ اما آنجائیکه میخواهیم سخن اسلام را بیان کنیم، باید سخن اسلامِ ناب را فراهم بکنیم. من در یک جمله عرض بکنم: برادران و خواهران عزیز! این هویت جدیدی که امام بزرگوار ما به وجود آورد، با ناباوری همه‌ی دنیا مواجه شد. آن روزی که در مقابل جنگ تحمیلی توانست دوام بیاورد و پیروزی را به نام خود ثبت کند، یک بار دیگر دنیا را متعجب کرد؛ آن روزی که توانست با پیشرفت علمی خود در مسئله‌ی هسته‌ای و مسائل دیگر علمی، توانائیهای خود را اثبات کند، یک بار دیگر چشمهای افراد صاحب‌نظر را متعجب و خیره‌ی به خود کرد. من عرض می‌کنم راه طولانی‌ای در پیش دارید و در این راه طولانی، موفقیتهای بیشماری در انتظار شماست. آنچه که تا کنون ملت ایران از موفقیتها به دست آورده است، در مقابل آنچه که به برکت ایستادگی و روشن‌بینی و آگاهی، در آینده ان‌شاءاللَّه به دست خواهد آورد، چیزی محسوب نمیشود. آینده‌ی ملت ایران از گذشته‌ی او بمراتب بهتر خواهد بود. امروز دستگاه امپراطوری خبری و رسانه‌ای دشمن، سعی میکند تصویر مخدوش و غلطی را از ملت ایران و جمهوری اسلامی منعکس کند؛ اما تصویر واقعی این است: ملت ایران در برابر همه‌ی تهدیدها و چالشهائی که در این بیست و هشت سال با آن مواجه بود، پیروز شد؛ ملت ایران در مقابل همه‌ی فشارهای گوناگونی که آوردند، توانست اصول خود و جهتگیریهای خود را حفظ کند؛ ملت ایران بر اثر صبر و پایمردی خود توانست هم در بخش علمی و آنچه مربوط به پیشرفتهای علم و فناوری است، هم در بخشهای مدیریت اجتماعی و سیاسی کشور و هم در وجهه‌ی عزت بین‌المللی، رتبه‌ی خود را به رتبه‌های بسیار بالا برساند و بالاخره ملت ایران توانست برای ملتهای مسلمان منطقه الگو بشود. ملتها از ایستادگی ملت ایران، احساس عظمت میکنند؛ احساس عزت میکنند؛ عزت ملت ایران را عزت خودشان میدانند. این، آن هویتی است که انقلاب اسلامی با پایمردی این مرد بزرگ و با همت ملت ایران به وجود آورده است. ما وظائف سنگینی داریم که باید این وظائف را انجام بدهیم. دولتمردان وظائف سنگینی دارند که باید انجام بدهند. ملت حق دارد اولین چیزی را که از مسئولان انتظار دارد و توقع میبرد، ملاحظه‌ی عدالت باشد. برای تأمین عدالت که بسیار هم دشوار است، باید همه کار کنند؛ همه تلاش کنند. من اول سال گفتم: مسئله‌ی اقتصادی یک مسئله‌ی مهم کشور است. مسئله‌ی جنگ روانی دشمن یک مسئله‌ی مهم دیگر است. مسئله‌ی پیشرفت علمی هم مسئله‌ی سومی است که برای ملت ما بسیار مهم است. ملت عزیز ما در زمینه‌ی اقتصادی و فعالان اقتصادی، آنچه میتوانند باید تلاش کنند. در بخش سرمایه‌گذاری، در بخش کارگری، در بخش نوآوریهای فنی و صنعتی،

در بخش رشد کشاورزی، هرکس هرچه میتواند باید تلاش کند. در کار اتحاد ملی و مقابله‌ی با جنگ روانی دشمن، همه باید هوشیار باشند. ملت ایران به فضل پروردگار این توانائی را دارد که از خطرات عبور کند؛ از آنچه که دشمن آن را تهدید میداند، عبور کند. دشمن چشم دوخته است به نقاط اختلاف در میان ملت بزرگ ایران، برای برجسته کردن موارد اختلاف یا ایجاد کردن موارد اختلاف. اواخر امسال ما انتخابات داریم؛ دشمن تصور میکند میتواند با چالشهای انتخاباتی، بین مردم ما جدایی و تفرقه بیندازد. ما به حول و قوه‌ی الهی همین انتخابات آینده‌ی مجلس را وسیله‌ی دیگری برای رشد و عزت این ملت قرار خواهیم داد. پیوند برادری میان ملت لازم است، اما کافی نیست؛ پیوند برادری علاوه‌ی بر درون ملت، باید میان امت اسلامی با کشورها و ملتهای دیگر برقرار باشد. جنگ شیعه و سنی از جمله‌ی توطئه‌های بزرگ دشمنان است. یک گروه متعصبِ متحجرِ بی‌خبر از حقایق عالَم و بی‌خبر از معنویت را در مقابله‌ی با فِرق اسلامی به راه می‌اندازند - در عراق یک‌جور، در لبنان یک‌جور، در مناطق دیگر یک‌جور - برای اینکه اختلاف ایجاد کنند. برادران مسلمان چه در ایران، چه در عراق، چه در پاکستان، چه در لبنان، چه در فلسطین، چه در دیگر مناطق عالَم، از هر مذهبی که هستند، این را میدانند که نظر ما این است و نظر علمای حقیقی اسلام این است که: «آلودن دست به خون برادر مسلمان، جزو گناهان غیرقابل بخشش است». کسانی دست خود را به خون برادران مسلمانشان می‌آلایند به عنوان پیروی از اسلام؟! به نام پایبندی به اسلام؟! این خروج از اسلام است. همه بدانند: برادری ملت ایران با ملتهای مسلمان دیگر، یک برادری واقعی است؛ اختلاف مذهبی در جای خود هست - شیعه، شیعه است؛ سنی، سنی است - در میان اهل تسنن و در میان شیعه، اختلافهای فکری و مذهبی باز هم وجود دارد؛ اما همه‌ی اینها زیر پرچم لا اله الّا اللّه و محمد رسول اللّه باید برادر باشند و در مقابله با دشمنان اسلام و دشمنان امت اسلامی بتوانند ایستادگی کنند. پروردگارا! امام بزرگوار ما را با پیغمبران محشور کن؛ ما را قدردان میراث گرانقدر معنوی او قرار بده؛ ما را قدردان شخصیت بی‌نظیر او قرار بده. پروردگارا! ملت ایران را پیروز کن؛ ملت ایران را کامیاب کن؛ ملت ایران را روز به روز عزیزتر بفرما. پروردگارا! امت بزرگ اسلامی را با همه‌ی نعمتها و کرامتهای خود، سربلند بگردان. پروردگارا! امت بزرگ اسلامی را روز به روز متحدتر بفرما. پروردگارا! برادران علاقه‌مند به نظام جمهوری اسلامی و علاقه‌مند به امام راحل و محبوب دل این ملت را در هر نقطه‌ی دنیا که هستند، مشمول تفضلات خود قرار بده؛ قلب ولیّ‌عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌ی شهدای هفتم تیر و مدیران و مسئولان قوه قضائیه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌ی شهدای هفتم تیر و مدیران و مسئولان قوه قضائیه بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، خانواده‌های محترم شهدای هفتم تیر و مسئولان و مدیران قوه‌ی قضائیه خوش آمد عرض میکنیم. این مناسبت هم، مناسبت پر معنایی است. روز هفتم تیر بسیار روز مهم و تاریخ‌سازی است. از یک طرف انگیزه‌ی جنایت‌آمیز و دست مجرم دشمنان انقلاب اسلامی را برای ما مشخص میکند، که تا کجا حاضر بودند پیش بروند؛ و از یک طرف استحکام بنیانهای نظام جمهوری اسلامی را مشخص میکند، که تا چه حد در مقابل حوادث عجیب و بحرانها قادر به ایستادگی و مقاومت است. آن کسانی که در هفتم تیر به شهادت رسیدند، جرمشان نخبگی و کارآمدی بود. سیاست دشمنان پلید و خبیث جمهوری اسلامی گرفتن این افراد نخبه از انقلاب است. چهره‌های معروفی مثل شهید بزرگوار و کم نظیر ما، مرحوم آیةاللّه بهشتی (رضوان‌اللّه‌علیه) و برخی از چهره‌های معروف دیگر را همه میشناسند؛ لکن من عرض بکنم ما که تقریباً یکایکِ آن مردان صالح و خدمتگزار را میشناختیم، میتوانیم عرض بکنیم و شهادت بدهیم که هر کدامشان یک پایه‌ی استوار برای آینده‌ی نظام و برای اقامه‌ی نظام جمهوری اسلامی در کشور بودند؛ شخصیتهای برجسته، صالح، کارآمد، دارای استعدادهای قوی. و خواستند اینها را که هفتاد و دو نفر بودند، از جمهوری اسلامی بگیرند. اگر هفتصد نفر هم بودند، دستِ مجرم آن منافقان خبیث، باز هم این کار را میکرد؛

یعنی از کشتار، از نابود کردن، از خون‌ریختن، هیچ ابایی نداشتند؛ بلکه بتوانند نظام جمهوری اسلامی را به زانو دربیاورند. در طول این سالها همیشه همین‌جور بوده است. امروز هم همین‌جور است. دشمنانِ نظام اسلامی از هیچ حرکتی - ضدانسانی، ضدانصاف، ضدعدل، صددرصد جنایت‌آمیز - برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ابا ندارند. اگر کاری انجام نمیگیرد، به خاطر این است که نمیتوانند و آن روی قضیه، استحکام نظام جمهوری اسلامی است. شوخی است؟! در یک ساعت حدود هفتاد نفر شخصیتِ زبده‌ی یک نظام را از او بگیرند - که چهره‌ی برجسته‌ای مثل شهید بهشتی در میان آنهاست؛ در بینشان وزیر کارآمد، نمایندگان کارآمد مجلس، فعالان کارآمد سیاسی حضور دارند - و نه فقط این ضربه تأثیری در هویت و استحکام و ایستادگی نظام نگذارد، بلکه انگیزه و ایمان مردم را بیشتر کند؛ استحکام نظام را بیشتر کند. اینها آن ابعاد بسیار مهمِ هفتم تیر است. و قوه‌ی قضائیه‌ی ما این روز را برای قله‌ی هفته‌ی نیروی قضائی و یادآوری اهمیت نیروی قضائی انتخاب کرده است. اینها با هم مرتبط است. قوه‌ی قضائیه یعنی آن دستگاهی که بخش عظیمی از مقاصد نظام جمهوری اسلامی بستگی به کارآئی آن قوه و کارکرد آن دارد. مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی احقاق حق، مسئله‌ی قانونگرائی، ایستادگی در مقابل زورگو، متجاوز، سوءاستفاده‌چی، دادن احساس امنیت و آرامش و طمأنینه به مردم در زندگی، چیزهایی نیست که در نظام جمهوری اسلامی به چشمِ کم‌اهمیت بشود به آنها نگاه کرد. این وظائفی است که متوجه به قوه‌ی قضائیه است؛ قوه‌ی قضائیه متکفل و متعهدِ این کارهاست. دادن امنیت به مردم یک پایه‌ی مهمش روی دوش قوه‌ی قضائیه است. چه امنیت اجتماعی، چه امنیت اقتصادی، چه امنیت اخلاقی، چه امنیت حیثیتی. درست است که دستگاههای گوناگونِ اجرائی هرکدام به نحوی در این کارها با قوه‌ی قضائیه شریکند - مثلاً در امنیت اجتماعی، دستگاههای انتظامی با قوه‌ی قضائیه شریکند و باید استقرار امنیت کنند - اما نقش قوه‌ی قضائیه در اینجا چیست؟ این است که آن کسی که متجاوز است، از سوی قوه‌ی قضائیه آنچنان با او برخورد شود که مایه‌ی عبرت شود. یا درست است که مسئولان استقرار امنیت اقتصادی غالباً در دستگاههای اجرائی‌اند - وزارتخانه‌های اقتصادی و دستگاههای پولی و بانکی - و اینها مسئولند؛ اما نقش قوه‌ی قضائیه این است که اگر در مجموعه‌ی این عملکردها و تعامل این دستگاهها با مردم، مفسد اقتصادی به وجود آمد، قوه‌ی قضائیه آنچنان با او برخورد کند که برخوردش موجب عبرت برای کسانی باشد که دستگاه اقتصادی را به فساد میکشانند. این، خود یک عامل مهم در ایجاد امنیت اقتصادی است. بعضی خیال میکنند - یا این‌جور وانمود میکنند که خیال کرده‌اند - که برخورد با مفاسد اقتصادی، مخل امنیت اقتصادی است. این عکس قضیه است؛ این درست نقطه‌ی مقابل حقیقت است. برخورد با مفسد اقتصادی موجب امنیت اقتصادی است برای غیرمفسد. غیرمفسد کیست؟ اکثریت مردم. مفسد اقتصادی تعداد معدودی هستند؛ سوءاستفاده‌چیها. با اینها برخوردِ سخت بشود تا اکثر مردم، اکثر فعالان صحنه‌ی اجتماع که در امر اقتصادی کار میکنند، احساس کنند دارای امنیتند و راه صحیح آن راهی است که آنها پیش گرفته‌اند. امنیت اخلاقی در جامعه، امنیت فرهنگی و امنیت حیثیتی هم همین‌طور است. در جامعه‌ی اسلامی، حیثیت افراد نباید مورد تلاعب دست افرادی قرار بگیرد که هیچ احساس مسئولیتی نمیکنند. دستگاهها باید برخورد کنند. آبروی افراد را بردن، اتهام به افراد وارد کردن، اشخاص را بدون دلیل - از مسئول و غیرمسئول - زیر سئوال بردن، درباره‌ی آنها شایعه ایجاد کردن، چیزی است بر خلاف احکام اسلامی؛ بر خلاف شرع اسلامی است؛ بر خلاف رویه‌ی اسلامی است. فرض بفرمائید به یک نفر تهمت سوءاستفاده‌ی مالی بزنند، که تا او بیاید ثابت بکند چنین چیزی نبوده، زمان زیادی صرف خواهد شد. این چیزها؛ امنیت حیثیتی در جامعه‌ی اسلامی، امنیت آبروئی، مسأله‌ی مهمی است و باید به آن توجه بشود. قوه‌ی قضائیه در این زمینه و در استقرار این امنیت نقش دارد. در همه جا نقش قوه‌ی قضائیه این است که با متخلف، برابر قانون برخورد کند. کسی که تخلف کرد، بر حسب قانون، متخلف سر جای خود نشانده شود، که اینها همه در ساخت نظام اسلامی و در زندگی صحیح و در رسیدن به اهداف جمهوری اسلامی نقشهای بسیار مهمی دارند. من باید از مجموعه‌ی قوه، فعالان قوه، بخصوص رئیس محترم قوه‌ی قضائیه - که بحمداللّه فقیه، عالم، آشنا و بصیر هستند - به خاطر تلاشهائی که انجام گرفته است،

تشکر کنم. همان‌طور که در گزارش گفتند - به من هم گزارش داده شده است - در بخشهای مختلف، فعالیتهای وسیعی صورت گرفته است. من آن‌چیزی را که به عنوان توقع عرض میکنم - هم به جناب ایشان، هم به مسئولان قوه‌ی قضائیه - این است که نگاه کنید به خروجی قوه. ممکن است ما کار زیادی هم انجام بدهیم، اما محصول زیادی به دست نیاید. این معنایش چیست؟ معنایش این است که این کارِ ما، با اینکه به لحاظ کمیتِ مطلق زیاد است، اما به لحاظ کمیت نسبی کم است؛ بیشتر باید کار کرد. اگر کسی بگوید که من در هفته صد ساعت کار میکنم، این صد ساعت، نسبت به یک نفر خیلی زیاد است؛ اما نسبت به بعضی از کارها و بعضی از افراد، صد ساعت، زمان کمی است. باید کمیت نسبی را نگاه کرد. راهش این است که به خروجیها نگاه کنید. ببینید آنچه انجام گرفته، مطلبی را که من در سالهای گذشته یکی دو مرتبه گفته‌ام، آن را تأمین کرده یا نه. و آن، این است که قوه‌ی قضائیه از نظر مردم به عنوان یک ملجأ و پناه، احساس بشود و دیده بشود؛ دلِ مردم این‌جوری گواهی بدهد. به هر کس ظلم شد، هر کس احساس کرد به او ظلم شده، به خودش، در دلش، به دیگران، بگوید میروم قوه‌ی قضائیه و مشکلم را حل میکنم؛ یک چنین نگاه امیدوارانه‌ای به قوه‌ی قضائیه باید در کل جامعه شکل بگیرد. این اگر شده باشد، شما به مقصودتان رسیده‌اید؛ اگر نشده باشد، پس باید هنوز کار کنید. به خروجیها نگاه کنید. باید کاری کنید که قوه‌ی قضائیه بشود ملجأ و پناه برای همه؛ از عالی و دانی. شکی نیست که یک عده‌ای از قوه‌ی قضائیه همیشه ناراضی خواهند بود. «و ان یکن لهم الحقّ یأتوا الیه مذعنین». قرآن میگوید اگر در قضاوتی که پیش پیغمبر میکنند، حق به طرف آنها داده بشود، قبول میکنند؛ اگر حق به طرف مقابل داده بشود، نه؛ اعتراض میکنند! زیر بار نمیروند! همیشه همین‌جور است. لکن در کل جامعه، آن قوه‌ی قضائیه‌ای که قاطع، به قانون و وظائف خود عمل میکند و ملاحظه‌ی کسی را نمیکند و با متخلف به طور جدی برخورد میکند - مخصوصاً اگر متخلف در داخل خود قوه باشد، بشدت با آن برخورد میکند - با یک چنین قوه‌ی قضائیه‌ای، مردم دلشان و پشتشان گرم میشود. این را باید حاصل کرد؛ این را باید به دست آورد. البته این احتیاج دارد به تدابیر گوناگون؛ همین چیزهایی که در این گزارش اشاره کردند؛ تقویت همینها و پیشبرد همینها. همین فناوری نوین که گفته شد، همه جا مستقر بشود؛ همه‌ی کارها مشخص بشود؛ دسترسی به اطلاعات برای مسئولان بالای قوه‌ی قضائیه در هر لحظه‌ای مهیا باشد. نظارت هم باشد، که من بر روی نظارت هم در دیدارهای قبلی تکیه کرده‌ام؛ نظارت بر کارکرد قوه‌ی قضائیه. از همه بالاتر، برنامه‌ای و نظام‌مند عمل شدن در قوه‌ی قضائیه است، که مدیریتها نظام‌مند و برنامه‌ای باشد. خوشبختانه از اولِ این دوره‌ی پنج‌ساله، کارهای خوبی انجام گرفته. من اصرار دارم که در این دو سالی که از این دوره‌ی پنج‌ساله‌ی کنونی باقی است، این کارهای با شدت ادامه پیدا کند. مبادا طوری باشد که حرکت ما در اول دوره، با حرکتمان در آخر دوره تفاوت کند. من به دولتها هم همیشه این سفارش را میکنم. قوه‌ی قضائیه باید مثل یک موجود زنده به طور دائم به خود بپردازد و پیش برود و حرکت بکند. زمانهای خوبی، فرصتهای خوبی در اختیار شماست. این هماهنگی بین قوای سه‌گانه، نعمت بزرگی است؛ آسان هم به دست نیامد. بعضیها دوست داشتند - شاید حالا هم دوست داشته باشند - که دائم بین قوای مملکت درگیری و ستیزه و چالش باشد. امروز بحمداللّه انسجام هست؛ همراهی هست. البته این مانع از این نمیشود که قوا هرکدام به وظائف خودشان عمل کنند. قوه‌ی قضائیه در جنب قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه به وظائف خودش قاطع عمل بکند. قوه‌ی مقننه در جنب قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه به وظائف خودش قاطع عمل کند. همه به وظائف خودشان عمل کنند؛ اما با هم همدل باشند و همکاری کنند. این، فرصت بسیار بزرگی است. از این فرصت مسئولان محترم قوه، مدیران باارزش قوه‌ی قضائیه، حداکثر استفاده را ان‌شاءاللّه بکنند، تا ما بتوانیم این نمونه‌ی قضای اسلامی - نه فقط دادگاه اسلامی را، بلکه مجموعه‌ی دستگاه قضای اسلامی را که شامل دادگاهها و دادسراها و سازمانهای وابسته و حبس و غیره است، بر طبق نظر اسلام که فعلاً در قانون اساسی ما و قوانین ما متبلور و متجسم است - را ان‌شاءاللّه شسته، رفته و ملموس، در زندگی مردم قرار بدهیم. دعا میکنیم خداوند متعال زحمات شما را مشکور و مأجور بدارد و بهترین تحیات را به ارواح مطهر شهدای عزیزمان، بخصوص شهدای هفتم تیر، بخصوص شهید عزیز، شهید بهشتی

(رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه) که پایه‌گذار قضا و دادگستری جدید بود، نازل بفرماید و ان‌شاءاللّه قلب مقدس ولی‌عصر را از همه‌ی ما راضی و خشنود گرداند و ما را مشمول دعای خیر آن بزرگوار قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس‌جمهور، مسئولان و کارگزاران نظام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس‌جمهور، مسئولان و کارگزاران نظام بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به برادران و خواهران عزیز، کارگزاران دلسوز و زحمتکش در سطوح مختلف و بخشهای گوناگون دستگاه اجرائی کشور خوشامد عرض میکنیم. و از رئیس جمهور محترم جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد که این جلسه را تدبیر کردند و تشکیل دادند، تشکر میکنیم. این جلسه، اولین جلسه از نوع خود محسوب میشود و ما تا حالا در طول این سالها هیچ جلسه‌ای که در آن مسئولان گوناگون بخشهای قوه‌ی مجریه در آن شرکت داشته باشند، نداشته‌ایم. البته جلسات مشترک بین قوای سه‌گانه در سطوح محدود، همچنین جلسات گوناگون با وزرای محترم و مسئولان بخشهای مختلف، جداگانه داشته‌ایم؛ لکن این اجتماع، یک معنا و طعم دیگری دارد و به نظر من مغتنم است و چقدر خوب است که این تجربه در آینده هم تکرار بشود. اولین مطلبی که به مجموعه‌ی محترم عرض میکنیم، این است که یک فرصت ذی‌قیمتی در اختیار شما قرار گرفته است. به این فرصت برای تقرب به خدا، برای عبادت، برای تکامل نفس، برای انجام وظیفه‌ای که ما را پیش خدای متعال روسفید خواهد کرد و ذخیره‌ای محسوب خواهد شد، نگاه کنید؛ برای آن روزی که انسان با حسرت به زندگی دنیائی خود نگاه میکند و دنبال ذخیره‌ای برای آن روز میگردد؛ روز قیامت. از دو نظر باید این فرصت را حقیقتاً مغتنم بشمرید: یکی از این نظر که امکان خدمت به شما داده شد؛ همه‌ی ما در این جهت شریکیم. ما میتوانستیم طلبه‌ای باشیم در گوشه‌ی یک حوزه‌ی علمیه‌ای و مشغول کار محدودی باشیم؛ میتوانستیم معلمی و آموزگاری باشیم؛ میتوانستیم شاغلی باشیم در یک بخش فرهنگی و غیره با یک ظرفیت و دائره‌ی محدود؛ اما حالا ما - یعنی من و شما - در یک مجموعه‌ای که سرنوشت کشور در دست این مجموعه است، واقع شده‌ایم. این، خیلی فرق میکند با اینکه انسان یک کار مفیدی را در یک گوشه‌ای برای خودش انجام بدهد. سرنوشت یک کشور، سرنوشت یک ملت، بلکه میشود گفت به جهت اهمیتی که این کشور و این ملت دارد، سرنوشت دنیای اسلام، امروز در دستان این مجموعه‌ای است که اینجا نشسته‌اند؛ یا مجموعه‌ی کارگزاران نظام اسلامی. این را همه‌مان هرجا هستیم، قدر بدانیم. این فرصت، همیشه در دست ما که نمیماند؛ امروز اینجا مشغولیم، فردا یا در این شغل نیستیم یا اصلاً در این دنیا نیستیم. این فرصت مغتنمی است؛ کار بزرگی دارد به وسیله‌ی یکایک اجزای اجرائی نظام جمهوری اسلامی انجام میگیرد. بنابراین، از این نظر این فرصت را مغتنم بشمرید. جهت دوم این است که امروز خوشبختانه یک وضع استثنائی در طول چندین سال گذشته وجود دارد. از این جهت استثنائی است که شعارهای اساسی انقلاب به عنوان محور برنامه‌ریزیها و حرکتها و سیاستها اعلام میشود. این هم یک جهت دومی که فرصت خدمت امروز را مهم میکند و فرصت مغتنمی قرار میدهد. شاید بعضیها - حتّی بعضی مخلصین انقلاب، نه بیگانه‌ها و بددلها؛ حتّی نزدیکان - در طول بعضی از سالهای گذشته تصورشان این بود که شعارهای اصلی انقلاب؛ سربلندی اسلام، مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی مبارزه با استکبار، تلاش و مجاهدت برای رفع استضعاف از مستضعفان، دیگر روزگارش تمام شده است! بعضی البته جسارت و گستاخی کردند و همینها را نوشتند و گفتند! اشتباه میکردند، معلوم بود؛ میدانستیم اشتباه میکنند. اما این گستاخی، دلها را خراش میداد. امروز به همت ملت ایران، با انتخاب ملت ایران، دولتی سر کار آمده است که شعارهای اصلی انقلاب، شعارهای اساسی و اصولیِ اوست. گفتمان مفاهیم انقلاب اسلامی، امروز گفتمان رائج و غالب است؛ این خیلی اهمیت دارد. من البته این را پیش‌بینی میکردم. من شاید حدود هفت سال، هشت سال قبل از این، در جلسه‌ی کارگزاران نظام اسلامی که در همین حسینیه تشکیل شد، دلائلی آوردم بر اینکه دشمنان انقلاب که خیال میکنند میتوانند انقلاب را به فراموشی بسپرند و قربانی کنند و از رویش عبور کنند، اشتباه میکنند؛ گفتم نمیتوانید؛ میدانستیم اشتباه میکنند. بحمداللّه

ملت ایران همت کردنـد و آنچه که میخواستیم، شـد. این هم یـک فرصت است. پس مسـئولیت کنونیِ شـما در یـک چنین موقعیتی است که شـعارهای انقلاب، اصول اساسـی برنامه‌ریزی در این دولت اعلام میشود؛ این هم خیلی مهم است. پس مسـئولیتها را مغتنم بشـمرید. من عرض میکنم به آقایان وزرا و مسئولان - مکرر این مطالب گفته شده است، لکن شما برادران و خواهران عزیز را کمتر زیـارت کرده‌ایم که رو به رو این مطلب را عرض بکنیم - که توجه داشـته باشـید که خـدمت، بـا این ارزشـی که عرض شـد به طور اجمـال، خیلی بالاتر از آن است که انسان آن را وسـیله‌ای قرار بدهـد برای اینکه فلان مقصود مادی یا فلان هـدف شخصـی خود را برآورده کنـد. این چنـد سـال - حالاـ چهـار سـال، ده سال، کمتر، بیشتر - که ما در این مسـئولیتها هستیم، لحظه لحظه‌ی آن را برای تقرب به خدا اسـتفاده کنیم. بعضـی هسـتند که از این فرصتهای خدمت استفاده میکنند برای پُر کردن جیب خودشان؛ برای، به خیال خودشـان، تـأمین آینـده‌ی خودشـان؛ برای آبـاد کردن زنـدگی خودشـان؛ ایـن خطـاست. ایـن همـانی اسـت کـه امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّـلام) مالـک اشتر را از آن نهی کرد و فرمود این مسـئولیتی که به تو سپرده شـده است، طعمه نـدان؛ این یـک طعمه نیست که بیفتی رویش و بنا کنی «دو بـدین چنـگ و دو بـدان چنگـال»، خودت را، شـکمت را، زنـدگی‌ات را بخواهی بـا این کار رنگین کنی؛ نه، این یک فرصت ارزشـمندی است برای اینکه خـدمت و کار کنیـد و برای خودتان ذخیره درست کنیـد. این، حرف اصـلی و حرف اوّلی ماست. بحمـداللَّه هم عطش کار و انگیزه‌ی کار در این دولت هست، هم عناصـر و نیروی کارآمد و کاردان در این دولت هست. این شـرط، حاصل است. آن طرف قضـیه هم نیازهای عظیم کشور هست. بالاخره ما میراث‌برِ دوران طولانی تسلط طواغیت بر این کشور هستیم. روی همه چیزِ مـا اثر گذاشـته‌اند. روی فرهنـگ مـا، روی ذهنیـات ما، باورهای ما، روی منابع ما، روی جغرافیـای مـا، روی موقعیت بین‌المللی مـا، روی ایجـاد اختلاـف طبقـاتی؛ در همه چیز اثر منفی گذاشـته‌اند. سالهـای متمادی در این کشور، اسـاس حکومت بر پرورش دادن اشـراف و نخبگـان مـالی و پولی و یـا نخبگان فامیلی بوده است؛ مملکت را مال خودشان و ملک خودشان میدانستند و برای مردم معمولی - یعنی اکثریت قاطع مردم - اصلاً حقی قائل نبودند؛ هم در دوره‌ی قاجاریه این جور بـود، هم در دوره‌ی پهلـوی این‌جـور بـود؛ واقعـاً هیـچ حقی برای مردم قائـل نبودنـد و اگر هم چیزی به زبـان می‌آوردنـد، به عنـوان ظاهرسـازی، به عنوان تبلیغات بود؛ لکن کاملاً معلوم میشـد که دیـد آنها نسـبت به مردم چیست. ما وارث یـک چنین وضـعی هستیم. بـدیهی است که در کشور مشـکلات فراوان و نیازهـای متراکم الی ماشـاءاللَّه هست. نمیگـویم ما هم از اول انقلاب تا حالا هیچگونه سیاست اشـتباهی یا عملکرد غلطی نداشـته‌ایم؛ چرا، این هم بوده. اگر این عملکردهای غلط، این سیاسـتهای اشتباه نمیبود، البته امروز قـدری جلـوتر بـودیم؛ آنهـا هم کمـک کرده است به اینکه نیازهـا امروز زیـاد بشود. پس نـتیجه این است که امروز کشور و ملت ما حقیقتـاً نیازمنـد یک تلاش پیگیر، مـدبرانه، همه‌جانبه و برنامه‌ریزی شـده برای پیشـرفت هسـتند. اسـتعداد پیشـرفت هم در این کشور خیلی زیـاد است. مـا اسـتعداد طبیعی‌مـان و اسـتعداد انسانی‌مان خیلی بالاست و احتیاج داریم به ابتکار، به وارد کردن نیروی کار در عرصه‌ی تصـمیم‌گیری و عمـل و تلاـش؛ اسـتفاده از نیروی کارآمـد و قابـل و بااخلاـص و بردن کشـور در مسـیر صـحیح پیشـرفت، که‌ان‌شـاءاللَّه پیشـرفت مادی و معنوی - هر دو - باشـد. ما احتیاج داریم به اقـدامات شـجاعانه. یکی از چیزهائی که من در مورد این دولت خـدا را شـکر میگویم، همین است که شـجاعت اقدام وجود دارد. با تردید، با تزلزل، با ترس و لرز نمیشود کارهای بزرگ را انجام داد؛ لازم است با شـجاعت وارد شد. البته شـجاعت به معنای بیگدار به آب زدن نیست. بررسـیها باید انجام بگیرد، فکر صحیح بایـد بشود، وقـتی به نتیجه رسـیدیم، بـدون تردیـد و تزلزل بـایستی اقـدام کنیـد. «وشـاورهم فی الاـمر فـاذا عزمت فتوکّـل علی اللَّه»؛ مشورتهایت را بکن، بررسـیها را بکنیـد، جوانب را خوب بسـنجید، وقتی به نتیجه رسـیدید، آن‌وقت به خدا توکل کنید و وارد میدان بشوید. این شـجاعت لازم است. البته وارد بعضـی از میدانها شدن، مشـکلاتی هم ایجاد میکند؛ شـکی نیست؛ اما این مشکلات، مثل مشـکلات کندن یک چاه عمیق است برای رسیدن به نفت؛ بدون مشکل که نمیشود. این، شبیهِ آن مشکلات است. این مشکلات را همه تحمل میکنند برای اینکه به نفت برسند؛ برای اینکه به آب برسند. معدن را میکاوند، برای اینکه به کان و ماده‌ی ارزشمند کانی

برسند. این مشکلات از این قبیل است. حالا همین مسئله‌ی بنزین از جمله‌ی همین کارهاست. این کار شجاعانه‌ای بود؛ خوب شد انجام گرفت. جوانبش را درست ملاحظه کنند و پیش ببرند. من در گزارشها خواندم، گمانم چهل‌هزار میلیارد تومان ما یارانه‌ی انرژی میدهیم! اگر ما بتوانیم این را بتدریج کم کنیم، این مبلغ گزاف و کلان، صرف چه خواهد شد؟ صرف مدرسه، صرف جاده، صرف زندگی مردم، صرف اشتغال، صرف سرمایه‌گذاریهای گوناگون، به جای اینکه در راه دود کردن کالائی صرف شود که ما آن را از بیرون وارد کنیم. بعضی ایراد خواهند گرفت. این ایرادها همیشه هست. بعضی از این ایرادها واقعاً از روی دلسوزی هم هست؛ نه اینکه همه مغرضانه باشد. باید به مردم توضیح داد. ایرادی که من به این دولت وارد میکنم، این است که توضیح دادنشان به مردم کم است. این روابط عمومیهای شما در بخشهای مختلف باید فعال عمل کنند. روابط عمومی شماست که از رسانه‌ی ملی یا از مطبوعات میتواند استفاده‌ی بهینه بکند؛ یاد بگیرند راه بیان کردن را. گاهی انسان توضیح هم میدهد، بیان هم میکند؛ منتها بی‌فایده! چون نوع بیان، نوع بیانِ اثرگذار و باوربرانگیز نیست؛ حقیقت را درست روشن نمیکند. این یکی از نقصهاست که باید حتماً این نقیصه را جبران کنید. آن کسانی که دلسوزانه انتقاد میکنند، با این تبیین، با این توضیح دلشان آرام میگیرد. بعضی هم البته نه، بعضی از اقدامها را اگر بکنید، میگویند چرا کردید، به این دلائل غلط بود؛ اگر همان اقدام را نکنید، میگویند چرا نکردید، به این دلائل خطا بود! دلیل میشمرند؛ باب تحلیل هم که واسع است؛ هرچه دلشان میخواهد، میگویند! آنها اهمیتی ندارند. حق، خودش را نشان خواهد داد؛ لکن بعضی از انتقادها، بعضی از نگرانیها، بعضی از دغدغه‌هائی که در بعضیها هست، دلسوزانه است؛ باید آنها را بیان کرد و برایشان توضیح داد. در زمینه‌ی سیاست خارجی هم - همان‌طور که آقای رئیس‌جمهور توضیح دادند - موضع جمهوری اسلامی از اول موضع تهاجمی بود. تبدیل موضع تهاجمی به موضع تدافعی، یک خطاست. و این خطا بعضاً اتفاق افتاده است! چرا موضع تهاجمی؟ یعنی ما با دنیا جنگ داریم؟ نه، معنایش این نیست؛ ما طلبگاریم. ما در قضیه‌ی سیاستهای استعماری دنیای استعمارگر، طلبگاریم؛ در قضیه‌ی تعامل با مسئله‌ی زن در دنیا ما طلبگاریم؛ در مسئله‌ی ایجاد جنگهای داخلی و تسلیحات گوناگون ما از دنیا طلبگاریم؛ در مسئله‌ی اشاعه‌ی سلاحهای اتمی و سلاحهای شیمیائی و میکربی ما از دنیا طلبگاریم؛ در مسئله‌ی خراب کردن اخلاقیات مردم و توسعه‌ی فرهنگ استهجان و لاابالیگری و اشاعه‌ی شهوت جنسی ما از دنیا طلبگاریم؛ اینها مطالبات یک ملت زنده و بامبناست از دنیای مسلطی که این کارهای خلاف را دارد انجام میدهد. من یک وقتی در جائی صحبت میکردم - سئوالاتی مطرح میکردند - یکی از من پرسید شما در مقابل فلان قضیه چه دفاعی دارید؟ من گفتم ما دفاعی نداریم، هجومی داریم. ما در بسیاری از قضایا دفاعی نداریم، هجوم داریم، سئوال داریم، مطالبه داریم در مقابل دنیا. حالا دنیای استکبار طبیعتش زبان‌درازی است؛ طبیعتش این است که آن جائی هم که حق ندارد، طلبگاری کند. الان شما نگاه کنید و ببینید این سخنرانیهائی که رؤسای‌جمهور بعضی از کشورها مثل رئیس‌جمهور و سران دولت امریکا انجام میدهند، چقدر گستاخانه و حساب‌نشده و غلط است. موضوعات را یا حقیقتاً نمیفهمند یا سعی میکنند موضوعات را تغییر بدهند؛ جور دیگری وانمود کنند. امروز امریکا در دنیای اسلام بشدت منفور است؛ اینکه دیگر جای انکار نیست. این نفرت هم البته دلائلی دارد و بیخود یک دولت و یک رژیم در نظر ملتها منفور نمیشود. در بین فلسطینی‌ها منفور است، علتش روشن است؛ بین لبنانی‌ها منفور است، علتش روشن است؛ بین عراقی‌ها منفور است، علتش روشن است؛ بین ملتهای گوناگون مسلمانِ دیگر معلوم منفور است، علتش روشن است؛ چون دائم به اسلام، به مسلمین، به ارزشهای اسلامی اهانت میکنند؛ از اهانت کنندگان به اسلام حمایت میکنند؛ حقوق ملتهای مسلمان را زیر پا له میکنند. خوب، نتیجه این نفرت چه میشود؟ نتیجه‌اش این میشود که امریکا با همه‌ی لشگرکشی سنگین و پُرهیاهویش در عراق، پا در گِل میماند و شکست میخورد. امروز دیگر ما نیستیم که میگوئیم امریکا در عراق شکست خورد؛ قضاوت همه است؛ قضاوت خود امریکائی‌ها و نخبگان سیاسی امریکا هم همین است. خوب، چرا شکست میخورد؟ چون منفور مردم است؛ چون مردم از او بدشان می‌آید. نفرت مردم از امریکا موجب میشود که با او همکاری نکنند و هرجا هم میتوانند،

ضربه‌ای به او بزنند. امریکایی‌ها می‌آیند صورت مسئله را عوض میکنند و میگویند ایران در عراق، در مقابل امریکاست. بله، ایران از شما متنفر است؛ در این شکی نیست؛ دولت و ملت ایران از شما متنفرند؛ این روشن است؛ اما قضیه‌ی عراق، قضیه‌ی ملت عراق است. در فلسطین، تیرشان به سنگ میخورد، ناکام میمانند، نقشه‌هایشان خراب میشود، طرفدارانشان مغلوب میشوند، نیروی طرفدار حق فلسطینی غلبه و قدرت پیدا میکند، اینها عصبانی میشوند و میگویند دست ایران اینجا در کار است! ایران آمد در غزه، اسرائیل را محاصره کرد! خوب بیچاره‌ها، چرا واقعیت را ندیده میگیرید؟! چرا به ملت فلسطین اهانت میکنید؟ ما اگر بتوانیم ضربه‌ی سیاسی به امریکا و اسرائیل بزنیم، حتماً میزنیم. اما قضیه غزه و فلسطین، قضیه‌ی مردم فلسطین است. فلسطینی‌ها از امریکا متنفرند؛ با اسرائیل از بن دندان و از اعماق دل دشمنند؛ حق هم دارند، خانه‌شان را تصرف کرده‌اند. این حقیقت را انسان نبیند و بیخود به این در و آن در بزند. در لبنان همین‌جور؛ در افغانستان یک‌جور دیگر؛ در پاکستان یک‌جور دیگر. ببینید این نفهمیدن و به این در و آن در زدن و به جفنگ گوئی افتادنِ مسئولان بلندپایه‌ی یک قدرت بزرگ سیاسی و نظامی جهان و نشناختن موضوع، نشانه‌ی این است که در فهمشان و در جهتگیریشان دچار ادبارند؛ مغلوب حقیقی‌اند؛ چون غیر از عرصه‌ی جنگ سیاسی و جنگ نظامی، یک عرصه‌ی دیگری وجود دارد در جنگ، به نام عرصه‌ی اعتقادی و ایمانی و عرصه‌ی باورها. آنها در باورهای خودشان مغلوبند. طرف مقابلشان حق دارد، حقیقت را می‌بیند، باورهای روشنی دارد؛ اما آنها این باورهای روشن را ندارند و ناگزیرند عرصه‌ها را مخلوط کنند؛ موضوعات را به هم وصل کنند. شجاعت در قبال مسائل جهانی، مثل مسائل داخلی یک اصل است. بحمداللَّه آدم می‌بیند که این معنا وجود دارد. البته تأکید میکنم و تکرار میکنم این شجاعت به معنای گز نکرده پاره کردن نیست و نباید باشد؛ بفهمیم چه کار میکنیم، ملتفت باشیم چه اقدامی داریم انجام میدهیم؛ محاسبه‌ی لازم را بکنیم و بعد قدم را محکم برداریم؛ فتوکّل علی اللَّه. خدای متعال هم کمک کرده تا امروز، بعد از این هم همیشه کمک خواهد کرد. یک مسئله‌ی دیگری که به نظر من در خور توجه است و خوب است و قضاوت من در این مورد در معرض نظر دوستان قرار بگیرد، این مسئله‌ی سفرهای استانی است. سفرهای استانی بسیار کار خوب و برجسته و لازمی بود و من واقعاً تعجب میکنم که بعضیها چطور کاری را که این‌جور واضح است که خوب است، انکار میکنند و زیر سئوال میبرند. این برای وزرا، برای رئیس‌جمهور، برای عوامل اجرائی و دولت خیلی زحمت دارد و کار بسیار طاقت‌فرسائی است؛ لکن آنچه که محصول این کار میشود، عبارت است از روشن شدن فاصله‌ی بین نگاهِ از دور به حقایق یک کشور و نگاهِ از نزدیک؛ این، خیلی فرق میکند. بنده سالها کار اجرائی کرده‌ام و آشنا هستم. دو جور انسان قضایا را می‌بیند: گزارشهای خوبی که برای انسان می‌آید؛ گزارشهای کامل به حسب ظاهر که هیچ ایرادی هم ندارد و درست هم هست - گزارشها را انسان میخواند و مباحثه هم میکند - لکن آنچه که محصول این گزارشهاست، با آنچه که محصول نگاهِ از نزدیک است، فاصله‌ی بسیار زیادی دارد. دیدن واقعیت، رفتن به مناطقی که امید این را نداشتند که مسئولان بلندپایه حتّی به یاد آنها بیفتند، کار خیلی بزرگی است و این کار خیلی کار باارزشی است. بعضی از شهرهائی که مسئولان کشور - رئیس‌جمهور و وزرا - به آنجا رفتند، هرگز در طول این مدتها شاید یک مدیرکل را هم ندیده بودند که برود و از آنها احوالی بپرسد؛ سئوالی بکند؛ اما ناگهان می‌بینند رئیس‌جمهور جلوی آنهاست! این، خیلی کار مهمی است. مبادا این کار مهم را خراب کنید. آنچه انجام گرفت، شروع یک حرکت مبارک بود؛ اما باید این حرکت تا نهایت خط برود، تا آن برکات به طور کامل حاصل بشود. از اینجا به بعد دست مسئولان اجرائی است. اولاً مصوبات این سفرها موبه‌مو اجرا بشود؛ هیچ کوتاهی نشود؛ اما اگر در جائی قابل اجرا نیست - ممکن است گاهی بررسی‌ای برای اقدام به فلان کار در فلان استان یا فلان شهرستان انجام گرفته است، ولی محاسبه‌ی کارشناسی‌اش کامل نبوده و بنا نیست انجام بشود - این را صریح به مردم بگوئید. بگوئید ما تصمیم گرفته بودیم این کار را انجام بدهیم، اما حالا می‌بینیم به این دلائل نمیشود آن را انجام داد. نگذارید کارها بماند؛ نگذارید امید مردم نسبت به صداقت و پشتکار و توانائی دولت متزلزل بشود. استاندارها، فرماندارها، مدیران بخشهای گوناگون، مدیران کل و مسئولان ادارات - که خیلی از آنها در اینجا حضور دارید -

یکایک کارها را دنبال کنید. البته من اطلاع پیدا کرده‌ام که ایشان شروع کرده‌اند در یک فرصت زمانی اینها را تعقیب کردن؛ خیلی خوب، بسیار کار خوبی است و باید این کار انجام بگیرد. البته این سفرها، برکات جنبیِ فراوان دیگری هم داشته است. نکته‌ی دیگر این است که خود مسئولان بخشها و استانها هم از این کارها بکنند؛ آنها هم بروند. استاندارها با شهرستانها و با مسئولان بخشهای مختلف و با مردم ارتباط و تماسشان را حفظ کنند و ادامه بدهند. یک نکته‌ی دیگری که لازم است عرض بکنم، این است که مسئولان گوناگون دولتی، بخصوص مسئولان سطوح بالا، وقت خودشان را به بگومگوهای متداول عرصه‌های سیاسی و جناحی تلف نکنند، که این یکی از آفتهاست. نه اینکه توضیح ندهند؛ چرا، ما این را تأکید داریم که هر شبهه‌ای ایجاد میشود، مسئولان دولتی آن شبهه را برطرف کنند و توضیح دهند؛ توجیه و تبیین کنند؛ لکن در دام بگو مگوهای سیاسی و تحرکات گوناگون جناحی نیفتند. این، اینها را از کار باز میدارد؛ پرهیز از این، به نظر ما بسیار لازم است. نکته‌ی دیگر هم این است که مسئله‌ی نیازهای مادی مردم با نیازهای معنوی مردم، باید با هم دیده شود؛ یعنی دولت اسلامی فقط به شکم و مسکن و آسایش و آرامش ظاهری زندگی مردم اکتفا نمیکند؛ به اخلاق آنها، به دین آنها، به صراط مستقیمی که جوانهای آنها باید بروند، به آموزش و پرورش آنها، به رشد علمی آنها، به رشد دینی و تقوائی آنها هم اهمیت میدهد. این‌جور نیست که ما بگوئیم آن دیگر کار دولت نیست؛ نه، دولت باید بسترهای لازم را برای سریان و جریان اندیشه‌ی درست و اخلاق فاضله در کشور به وجود بیاورد. این خود در عین اینکه یک کار فرهنگی است، یک کار سیاسی هم هست. امروز یکی از سیاستهای رائج و متداول در دست و بال شبکه‌ی خطرناک صهیونیستی دنیا و عوامل دولتی‌شان در کشورهای مختلف این است که جوانها را، بخصوص در کشورهای اسلامی و بخصوص در کشورهائی که ممکن است در مقابل آنها به عنوان یک رقیب علمی یا رقیب سیاسی قد علم کنند و منافع آنها را به خطر بیندازند، از نگاه جدی به زندگی باز بدارند. آنها میخواهند این جوانها را ضایع کنند؛ آنها برای این کار برنامه‌ریزی کرده‌اند. مقابله‌ی با این برنامه‌ریزی علاوه بر اینکه یک وظیفه است، یک حرکت شجاعانه‌ی سیاسی است؛ لذا بخشهای مربوط به امور دینی، وزارت ارشاد، کارهای علمی، بخشهای وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی و آموزش پزشکی، جزو بخشهای بسیار حساس در برنامه‌ریزیهای کلان دولت محسوب میشوند و وظائف بزرگی را بر دوش دارند. همین مسئله‌ی امنیت اخلاقی که این روزها نیروی انتظامی و وزارت کشور دنبالش هستند، بسیار مسئله‌ی مهمی است. بله، جنجال میکنند - مثل همان قضیه‌ی بنزین و مثل خیلی از قضایای دیگر - ولی به این جنجالها نباید توجه بکنند؛ باید ببینند تکلیف چیست، آن را انجام بدهند. مبارزه‌ی با فساد اقتصادی از جمله‌ی همین کارهاست. در داخل تشکیلات دولتی، اهمیت مبارزه‌ی با فساد اقتصادی بیشتر است از عین همین کار در دستگاه قضائی. دستگاه قضائی مجازات مفسد را بر عهده دارد، دستگاه اجرائی جلوگیری از بروز فساد را بر عهده دارد؛ این مهمتر است؛ این پیشگیری است. در پیچ و خم دالانهای گوناگون اجرائی است - چه در مرحله‌ی برنامه‌ریزی، چه در مرحله‌ی اجرا - که فساد جان میگیرد؛ این میکربهای فساد به وجود می‌آیند و رشد میکنند و تکثیر میشوند؛ جلوی اینها را باید گرفت. البته مبارزه‌ی با فساد به صلاح احتیاج دارد؛ اول خودمان باید صالح باشیم؛ اهل فساد نباشیم تا بتوانیم با فساد حقیقتاً مبارزه کنیم. اگر در ما نقطه‌ی ضعفی از باب فسادپذیری وجود داشته باشد، آن وقت دیگر خاطرجمع نخواهیم بود از اینکه در میدان قدم بگذاریم. لذا مواظب خودمان باشیم. برادران و خواهران عزیز! مواظب خودتان باشید. آدمهای فاسدی که اسمهایشان را شنیده‌اید یا توصیفشان را می‌شنوید، اینها از اول که فاسد نبودند؛ یک وقت یک لقمه‌ی چرب و نرمی، دهن شیرین‌کنی - دانسته یا ندانسته - کسی توی دهن اینها گذاشته، به کامشان شیرین آمده، بعد لقمه‌ی بعدی و لقمه‌ی بعدی را خودشان برداشته‌اند و شده‌اند فاسد. خیلی مراقب باشید. این چندسالی که مشغول خدمتید - حالا هر چه هست؛ ده سال است، پانزده سال است، چهار سال است، پنج سال است - خیلی از خودتان مراقبت کنید. تقوا یعنی همین؛ یعنی همین مراقبت. و نکته‌ی دیگری هم که عرض بکنیم این است که در همه‌ی برنامه‌ریزیها، سند چشم‌انداز در نظر باشد و این را در همه‌ی سطوح ملاحظه کنند. ثبات در برنامه‌ریزی، شرط موفقیت است. اگر

ثبات در برنامه‌ریزی و استمرار در جهت درست نباشد - که البته این حرکت در طول راه تصحیح هم خواهد شد، لکن جهتگیری یکی است و استمرار دارد - سازندگی و پیشرفت کشور به نتیجه نخواهد رسید. بیست سال را در نظر بگیرید. هر سال ما یک برنامه داریم - برنامه‌ی یک‌ساله که با بودجه به مجلس داده میشود - که اگر بنا باشد جهتگیری منظم نباشد، امکان دارد تناقض در این برنامه‌ها، اصلاً کارهائی را هم که انجام میگیرد، خنثی کند. ما برنامه‌های پنج ساله درست کرده‌ایم - در همه‌ی دنیا معمول است - اما اگر برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی امروز در جهت مقابل برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی دیروز یا در جهت مقابل برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی فردا باشد، این کارها همدیگر را از بین خواهد برد و اصلاح هرگز صورت نخواهد گرفت؛ چون فعالیتها همدیگر را خنثی میکنند و نتیجه، ضایع شدن سرمایه‌های ملی است. ما برای اینکه این اتفاق نیفتد، برنامه‌ی بلندمدت کلیِ عام را به عنوان سند چشم انداز تهیه کردیم. این، برنامه‌ی کلیِ بیست ساله است. برنامه‌ها زیر این سقف باید شکل بگیرند؛ برنامه‌های پنج ساله در این جهت باید حرکت کنند. هر دولتی سر کار می‌آید، این جهت را حفظ کند؛ آن وقت برنامه‌ها میشوند مکمل هم. البته دولتها همه یک‌جور نیستند؛ بعضیها کند کار میکنند، بعضیها تند کار میکنند، بعضیها همه‌ی نیرویشان را به صحنه می‌آورند، بعضیها آن جور نیستند، بعضی ممکن است اشتباهات بکنند، بعضی نکنند؛ اینها همه‌اش قابل اصلاح است؛ ولی جهتگیری باید یکی باشد. بنابراین در همه‌ی برنامه‌ریزیها این را هم ملاحظه کنید. خوشبختانه کشور در حال پیشرفت است. این را هم دوستان ما میدانند، هم دشمنان ما میدانند. بحمداللّه ما در همه‌ی زمینه‌ها در حال پیشرفتیم؛ هم در زمینه‌ی سازندگی در داخل کشور، هم در زمینه‌ی ترمیم روحیه‌ها. انگیزه‌مندی و تحرک و علاقه‌ی در جوانها، چیز خیلی محسوسی است. جوانهای ما حقاً و انصافاً در میدانند و دارای انگیزه‌اند و آماده‌ی کارند؛ تشنه‌ی کارند. ما باید نیروهای آماده و بااستعداد را بشناسیم، اینها را پیدا کنیم و کار مناسبشان را به آنها بدهیم. اگر ما درست مدیریت کنیم، کشور خیلی ظرفیت و استعداد پیشرفت دارد. هر جائی که خوب کار شد، دقیق کار شد، با رعایت اولویت کار شد، با شجاعت کار شد، انسان می‌بیند کار همین‌جور پیش رفت و رشد پیدا کرد. در زمینه‌ی سیاست خارجی هم همین‌جور است. هم در مسئله‌ی انرژی هسته‌ای، هم در بقیه‌ی مسائل، ما آنچه را که حق است، آنچه را که درست است، آنچه را که مطابق با فهم و مورد تأیید انسانهای منصف سراسر دنیاست، میگوئیم؛ آن را ما میخواهیم و همان را هم با شجاعت دنبال میکنیم. جنجالها هم اثری نخواهد گذاشت؛ از هیچ طرف اثری نمیگذارد؛ نه ما را تند میکند، نه ما را کند میکند. ما همانی که پیش خودمان و خدا صحیح است و حجت داریم، انجام میدهیم. آنی که احساس میکنیم تکلیف ماست، او را انجام میدهیم. ملت ایران نشان دادند که با استقامتند، با قدرتند، وفادارند، در صحنه‌اند، صادقند. ما اگر درست حرکت کنیم، ملت با ما همراه هستند. از خداوند متعال توفیق میخواهیم ما را هدایت کند؛ دست ما را بگیرد؛ به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز توفیق عنایت کند؛ رئیس‌جمهور محترم، اعضای هیئت دولت و مسئولان بلندپایه‌ی دستگاههای گوناگون اجرائی را ان‌شاءاللّه مشمول تفضلات و هدایتهای خود بکند و یکایک کارگزاران اجرائی دولت را - برادران و خواهران و مسئولان بخشهای مختلف - مشمول دستگیری و توفیق و لطف خود قرار بدهد و ان‌شاءاللّه دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) شامل حال همه‌ی شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از زنان نخبه در آستانه‌ی سالروز میلاد حضرت زهرا

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گروه کثیری از زنان نخبه در آستانه‌ی سالروز میلاد حضرت زهرای اطهر (سلام‌اللّه‌علیها) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً- میلاد باسعادت بانوی بزرگ و چهره‌ی درخشنده‌ی همه‌ی تاریخ بشر در میان زنان، حضرت زهرای اطهر (سلام‌اللّه علیها) را به شما خواهران عزیز و دختران عزیزم تبریک عرض میکنم. همچنین تصادف این روز بزرگ را با ولادت امام عزیز و بزرگوارمان - که این عزیز و این بزرگوار هم نقطه‌ی عطفی است در نگاه به مبانی اسلامی در همه‌ی زمینه‌ها، از جمله در مقوله‌ی مربوط به مسأله‌ی زن و بانوان - خدمت شما عزیزان، خواهران و دختران و فرزندان خودم

تبریک عرض میکنم. امروز جلسه‌ی خوبی بود. این جلسه از نظر من جلسه‌ی بسیار خوب و مفید و دلنشینی بود؛ هم برای من، هم برای کسانی که بعداً از این جلسه مطلع خواهند شد و گزارش آن را خواهند دید. تقریباً دو ساعت بیانات بانوان محترم را من شنیدم. عمده‌ی مقصود هم همین بود؛ یعنی دو غرض از تشکیل این جلسه تعقیب میشد: یکی همین بود که از زبان برگزیدگانی از جامعه‌ی بانوان کشور، برخی از مسائلی که به نظر آنها مهم است، علناً مطرح شود؛ بخصوص در مقوله‌ی موضوعات مربوط به زن، و این کار انجام گرفت. همه‌ی سخنرانهای امروز دارای ذهنیت بالا، قوی، منطقی، منظم و صاحبِ‌نظر در موضوعی که مطرح کردند، بودند؛ این برای من بسیار مطلوب و جالب بود. من خلاصه‌ای یا اشاره‌ای از مطالب این خانمها اینجا یادداشت کردم که بعد ان‌شاءاللّه به کار من خواهد آمد. مطالبی که مطرح شد - بخصوص بعضی از آنها - بسیار پُرمغز و قابل توجه بود. این یک غرض و مقصود. مقصود دوم هم نگاه نمادین به این جلسه است. همانطور که بارها من اشاره کرده‌ام، در مسأله‌ی زن از دنیا طلبگاریم؛ ما مدعی دنیائیم. حالا مؤسسات وابسته به سازمان ملل یا غیر آنها یا فلان مجموعه‌ی روزنامه‌نگار بیایند به اسم حقوق بشر، موضوع حجاب و بعضی از این قبیل چیزها را زیر سؤال بکشند و اظهار طلبگاری کنند، این واقعیت قضیه را عوض نمیکند. ما از دنیا طلبگاریم. دنیا که عرض میکنم، یعنی دنیای غرب. ما هستیم که به دنیا خطاب میکنیم و میگوئیم: شما به بشریت عموماً و به زن خصوصاً خیانت کرده‌اید؛ با کشاندن زن و مرد به وادی ابتلائات جنسی و برافروختن و دامن زدن به آتش زیاده‌روی‌های جنسیِ بی‌قانون و بی‌نظم در جامعه، با آوردن زن به شکل متبرج به وسط میدان. معلوم است که زن، آن بخش زیبای آفرینش بشر است. این بخش زیبا به طور طبیعی با اندکی در پرده بودن همراه است؛ این خاصیت این بخش زیبا و لطیف وجود انسانی است. این پرده را دریدن و آنچه را که باید با نظم و قانون پیگیری شود - آن نیاز غریزی انسانی، چه در زن و چه در مرد - بی‌قانون و بی‌نظم در جامعه رواج دادن، بزرگترین خیانتی است که در درجه‌ی اول به زن و در درجه‌ی بعد به همه‌ی بشریت - زن و مرد - انجام گرفته؛ این کار را سیاستهای غربی کرده‌اند. البته اولین ضرر و بزرگترین ضرر را هم خودشان برده‌اند. الان مسأله‌ی همجنس‌گرائی در دنیای غرب یکی از ابتلائات است. البته به رو نمی‌آورند؛ اما حقیقت قضیه این است که امروز برای اندیشمندان و آنها یکی از دردهای بزرگ و غیرقابل علاج شده است؛ چاره‌ای هم ندارند. آنطور حرکت کردن، آنطور ادبیاتِ پرده‌درانه و عریان در زمینه‌ی مسائل جنسی و ارتباط زن و مردم را به میان آوردن، آنطور جنس زن را - یعنی همان بخش زیبا و لطیف و مستور و در پرده‌ی وجود بشر را - برای شغل، برای تبلیغات، برای کار، به میدان کشاندن، از لبخند او، از زیبائی‌های او، از جسم او، از چهره‌ی او برای ترویج فلان جنس بی‌ارزش و پست، برای به دست آوردن پول استفاده کردن، این چیزها را هم دنبال خودش دارد؛ طبیعی است. این کارها را دنیای غرب کرده، این کارها را سیاستهای غربی کرده‌اند؛ مربوط به ادیان هم نیست، مربوط به مسیحیت و یهودیت هم نیست؛ مربوط به سیاستهای جدیدی است که از حدود صد و پنجاه سال پیش - حالا دقیق نمیتوانم عرض کنم - در دنیا رایج شده. شما ادبیات کشورهای اروپائی را در قرون هجده و نوزده و نگاهشان به زن را ببینید؛ مطلقاً تفاوت دارد با آنچه که در قرن بیستم و در نوشته‌ها و ادبیات قرن بیستم، انسان می‌بیند نسبت به زن، آنها پیگیری کرده‌اند. آن روز نگاهشان، نگاه نجیبانه‌تر، شرم‌آلودتر و متناسب‌تر با طبیعت زن و مرد بود. معلوم میشود این کار سیاسی حالا از طرف صهیونیست‌ها بوده، از طرف دستگاه‌های استعمارگر بوده؛ اینها احتیاج به تحقیق و کار دارد. این همین‌طور بتدریج روزبه‌روز شدت پیدا کرده تا به وضعی که امروز ملاحظه میکنید، رسیده. بنابراین دنیای غرب باید پاسخگو باشد؛ چون به زن ضربه زده‌اند؛ به حقوق زن تجاوز کرده‌اند؛ ارزش زن را تنزل داده‌اند؛ به اسم طرفداری، به او خیانت کرده‌اند. این مطلبی است که ما داریم. در زمینه‌ی حقوق اسلامی، خانمها بعضی اظهاراتی کردند، که درست هم هست؛ جا برای کار و بیان و تبیین فراوانی دارد. من تصدیق میکنم مطالبی را که بعضی از خانمها بیان کردند و گفتند ما در تقابل با تبلیغات معارض - از جمله تبلیغات فمینیستی - آنچنان که باید، کار درستی، کار قوی‌ای، کار پُرحجمی و با کیفیتهای بالا نکرده‌ایم. من از همین‌جا به دستگاه‌های تحقیقاتی، به پژوهشگاه‌ها، به دانشگاه‌ها، به حوزه‌های علمیه و به صاحب‌نظران توصیه

میکنم و از آنها مطالبه میکنم که در این زمینه کار کنند. مسأله، مسألهی مهمی است. ما اگر در مسألهی زن در کشورِ خودمان خوب کار کنیم، این خدمت به جامعهی زنان در همهی دنیاست؛ خدمت حقیقی است به مجموعهی زنان در همهی عالم. حالا ممکن است بعضی ارزش این خدمت را امروز بفهمند، ممکن است بعضی سالها بعد بفهمند؛ لیکن اگر خوب کار کردیم، این خدمت به آنهاست. آنچه که من میخواهم عرض کنم، دو سه نکتهی کوتاه است که یادداشت کردم بگویم؛ همانها را عرض میکنم. یکی اینکه نفس وجود این مجموعهی بانوان نخبه در رشتههای مختلف - که همهی بانوان نخبه هم در این جمع خلاصه نمیشود؛ شما نمونهای از نخبگان زن در سرتاسر کشور هستید - نشاندهندهی موفقیت نگاه نظام اسلامی و نگاه اسلام به زن است. ما این همه زن نخبه در دورهی حاکمیت طاغوت نداشتیم. این، حرف من است و بر این اصرار دارم. امروز عدد مطلق و نسبی محققین زن، اساتید زن، دانشمندان زن در رشتههای مختلف، متفکرین و نویسندگان زن که در رشتههای گوناگون فکر می کنند، صاحبنظرند و قلم میزنند، ادبای زن، شعرای زن، هنرمندان زن - قصهنویسها، شاعرها، نقاشها - بمراتب بیشتر از دورهی طاغوت است؛ یعنی آن دورهای که به نام طرفداری از زن، حجاب و عفاف و وجود فاصلهی بین زن و مرد را بکلی از بین برده بودند و روزبهروز هم این بیبندوباری را ترویج میکردند؛ حتّی در مواردی از کشورهای اروپائی هم بدتر و تندتر عمل میکردند. امروز ما در نظام جمهوری اسلامی و زیر پوشش حجاب، زیر چادر، زیر مقنعه، این تعداد عظیم نخبهی فکری، علمی، عملی، فعال سیاسی، صاحبنظران فرهنگی و هنری داریم. آن روز بخشی از بخشها و بعضی از ابعاض این مجموعه را هم ما نداشتیم؛ بسیار محدود بودند. این، یک نظریهای درست عکس آن چیزی را که درصدد بودند القاء کنند، احیاء میکند و او اینکه آن کیفیت ترویج بیبندوباری نه فقط به معنای رشد دادن به زن، به معنویات زن، به استعدادهای زن نیست، بلکه سرگرم کردن زن به آنچه که لوازم آن، کیفیت زندگی است - آرایشهای گوناگون و گرفتاریهای گوناگونِ جنبیای که این کارها دارد - خودش مانع حرکت به سمت کمال و تعالی زنان است. در نظام اسلامی محدودیتی که به وجود میآید، که این محدودیت بر طبق فطرت انسانیِ زنانه است؛ هم برای مردها محدودیت است، به یک کیفیتی؛ هم برای زنها به کیفیت دیگری محدودیت است، کمک کنندهی به این است که نیروهای آنها هرز نرود و حتیالمقدور در جهت درستی به کار بیفتد؛ که آن وقت نتیجهاش میشود رشد فکری و علمی و عملی در جامعهی زنان، که امروز شاهدش هستیم. این نکتهی اول. اینکه گفته میشد - و البته هنوز هم بعضیها با غفلتِ تمام میگویند - مگر میشود با حجاب و با رعایت حدود شرعی و اسلامی، جامعهی زنان رشد کند، تکلیف مسألهی زن در نظام اسلامی چه میشود، این جواب عملیاش، جواب عینیاش، همین وجود مجموعهی عظیم نخبگان زن در جامعهی ماست، که هیچ وقت ما در کشور چنین وضعی را نداشتیم؛ در دورهی طاغوت هم نبوده، قبل از آن هم که وضع تعلیم و تربیت از جهت دیگری اشکال داشته. امروز در نظام اسلامی بحمداللّه این فراهم است. حالا تعداد بیشتر برگزیدگان دختر در دانشگاهها و امثال آن، اینها مسائل درجهی دو است؛ مسألهی درجهی یک این است که همین مجموعهی زنان نخبه توانستهاند در نظام جمهوری اسلامی در بخشهای مختلف بدرخشند. نکتهی دیگر این است که ما در کشورمان شاهد هستیم که بعضی از فعالان زن و بعضی از مردها تلاش میکنند برای هماهنگ شدن با کنوانسیونهای جهانیِ مرتبط با زن، و با احکام اسلامی وَر بروند و بازی کنند و کم و زیاد کنند؛ این غلط است. من نمیخواهم بگویم همهی آنچه که در فقه ما در مورد احکام مربوط به زنان مطرح شده است، حتماً سخن آخر است؛ نه، ممکن است با یک تحقیقی در یک زمینهای که به وسیلهی فقیه ماهر و مسلطی انجام بگیرد، فلان حکم فقهی که امروز در مورد زن وجود دارد، دچار تغییر شود؛ این اشکالی ندارد؛ این ممکن است و اتفاق هم افتاده. در همین مسألهی ارث زن از زمین و غیر منقول - که خانم اشاره کردند - نظر فقهی بعضی از بزرگان قدیم و امروز نظر فقهی خود ما هم همین است که آنچه منع از میراث شده، عین قیمت آن زمین بلاشک حق همسر و زوجه است و ارث میبرد؛ اشکالی هم ندارد. بنابراین در مسائل فقهی چنین چیزی امکان دارد که ما بگوئیم این تغییر پیدا میکند؛ لیکن آنچه که باید در زمینهی مسائل فقهی انجام بگیرد، کار فقهی به وسیلهی فقیه ماهر و مسلط

به مبانی فقهی است؛ آن هم با نگاه به متد فقه، به شیوه‌ی استفاده‌ی فقاهتی؛ نه اینکه کسی بر طبق میل خودش، برای انطباق با آنها، برای اینکه خودش را هماهنگ کند با فلان معاهده‌ی جهانی، فلان کنوانسیون جهانی - که فراهم آورندگانش با مردمی که در این سرزمین با مبانی اسلامی زندگی میکنند و اعتقاد به مبانی اسلامی دارند، اصلاً از لحاظ مبانی فکری متفاوتند - بیاید از گوشه‌ی احکام اسلامی بساید و بِبُرّد؛ این کاملاً غلط است؛ اصلاً قابل دفاع نیست. بدون تردید آنچه که در احکام اسلامی و در فقه اسلامی مطابق مصلحت آمده است، همین‌هاست، و همین درست است؛ که با یک مداقه و در بخشهای مختلف، این معلوم میشود. خواهران عزیز، کسانی که در زمینه‌ی مسائل زنان فعالند و فکر میکنند و کمبودهائی را ملاحظه میکنند، راه علاج را این نبینند که ما در احکام فقهیِ اسلامی تصرف کنیم؛ نه، احکام فقهیِ اسلامی آنجائی که با تحقیق استنباط شده و منطبق با مبانی اسلامی است، کاملاً درست و مطابق با مصلحت است. نباید ما به خاطر اینکه در فلان مجمع جهانی، در فلان اجلاس بین‌المللی، فلان چیز تصمیم‌گیری شده و فلان کنوانسیونِ مثلاً جهانی به وجود آمده، ما بیائیم با نگاه تنگ‌نظرانه و آمیخته‌ی با رعب و مرعوبیت، در تفکرات خودمان و فقه خودمان تصرف کنیم؛ این هم به نظر من درست نیست. نکته‌ی دیگری که در بیانات خواهران هم تکرار شد، این است که در مسأله‌ی زن آنچه که در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، مسأله‌ی «خانواده» است؛ نقش زن به عنوان عضوی از خانواده. به نظر من از همه‌ی نقشهائی که زن میتواند ایفاء کند، این اهمیتش بیشتر است. البته بعضی‌ها اینطور حرفها را در همان نظر اول با شدت رد میکنند و میگویند آقا شما میخواهید زن را توی خانه اسیر کنید، محبوس کنید، از حضور در صحنه‌های زندگی و فعالیت باز بدارید؛ نه، به هیچ وجه قصد ما این نیست؛ اسلام هم این را نخواسته. اسلام وقتی که میگوید: «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»،(۱) یعنی مؤمنین و مؤمنات در حفظ مجموعه‌ی نظام اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر همه سهیم و شریکند؛ زن را استثناء نکرده. ما هم نمیتوانیم زن را استثناء کنیم. مسئولیت اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و پیشرفت جامعه‌ی اسلامی بر دوش همه است؛ بر دوش زن، بر دوش مرد؛ هر کدامی به نحوی بر حسب توانائی‌های خودشان. بحث سر این نیست که زن آیا میتواند مسئولیتی در بیرون از منزل داشته باشد یا نه - البته که میتواند، شکی در این نیست؛ نگاه اسلامی مطلقاً این را نفی نمیکند - بحث در این است که آیا زن حق دارد به خاطر همه‌ی چیزهای مطلوب و جالب و شیرینی که در بیرون از محیط خانواده برای او ممکن است تصور شود، نقش خود را در خانواده از بین ببرد؟ نقش مادری را، نقش همسری را؟ حق دارد یا نه؟ ما روی این نقش تکیه میکنیم. من میگویم مهمترین نقشی که یک زن در هر سطحی از علم و سواد و معلومات و تحقیق و معنویت میتواند ایفاء کند، آن نقشی است که به عنوان یک مادر و به عنوان یک همسر میتواند ایفاء کند؛ این از همه‌ی کارهای دیگر او مهمتر است؛ این، آن کاری است که غیر از زن، کس دیگری نمیتواند آن را انجام دهد. گیرم این زن مسئولیت مهم دیگری هم داشته باشد - داشته باشد - اما این مسئولیت را باید مسئولیت اول و مسئولیت اصلی خودش بداند. بقای نوع بشر و رشد و بالندگی استعدادهای درونی انسان به این وابسته است؛ حفظ سلامت روحی جامعه به این وابسته است؛ سَکَن و آرامش و طمأنینه در مقابل بیقراری‌ها و بی‌تابی‌ها و تلاطم‌ها به این وابسته است؛ این را نباید فراموش کنیم. این هنری نیست که زن کار مردانه را تقلید کند؛ نه، زن یک کار زنانه دارد که ارزش آن از هر کار مردانه‌ای بیشتر است. امروز دستهای بشدت مشکوک موج ضد ارزشی را در دنیا به راه انداخته‌اند - که در همه جا هست، در کشور ما هم متأسفانه در گوشه و کنار دیده میشود - اینها میخواهند زن را وادار کنند به اینکه بشود یک مرد! این را کسر شأن زن میدانند که چرا فلان کارها را مرد میکند، زن نکند! این کسر شأن است؟ نگاه به این مسأله، نگاه غلطی است. این را عیب میگیرند که چرا شما میگوئید زن، زن است؛ مرد، مرد است. خوب، مگر اینطور نیست؟ شما دلتان میخواهد که ما بیائیم بگوئیم زن، یک مرد است؛ آن وقت یک مرد مصنوعی؛ کپی دوم مرد! این چه افتخاری است برای زن؟ افتخار برای زن این است که یک زن باشد؛ یک زن کامل، یک مؤنث کامل. در مقام ارزشگذاری‌های والا اگر نگاه کنیم، این ارزش - یک زن کامل بودن - از یک مرد کامل بودن کمتر که نیست، در مواردی قطعاً بالاتر و بیشتر هم هست. ما چرا این را

از دست بـدهیم؟ البته مسئولیتهائی هست که مشترک است. همـانطور که گفـتیم، مسـئولیت حضور در جـامعه و فهمیـدن دردهـای عمومی جامعه و سـعی در علاج دردهای عمومی جامعه، مخصوص مرد و مخصوص زن نیست؛ زنها هم نمیتوانند شانه‌شان را از این مسـئولیت خـالی کننـد. اگر زنها بایـد در این زمینه کاری انجام بدهنـد، البته بایـد انجام بدهنـد - محـدودیتی هم وجود نـدارد - اما مسـئولیتهای اختصاصـی هم، یعنی آن کاری که خـدای متعال به حسب طبیعت به عهـده‌ی زن قرار داده، مهم است. به هر حال شـما زنان نخبه‌ی کشوریـد؛ چه آنهائی که در اول کار و اول راه هستید - یا دانشـجوئید، یا در دوره‌های اول کار هستید - چه آنهائی که چندین سال کار کردید، زحمت کشـیدید. بدانید امروز زنان کشور ما مسـئولیتشان سـنگین است. مسـئولیت مضاعفی که امروز شما داریـد، همین است که نگاه غلط به مسأله‌ی زن و مرد را تصـحیح کنید. نگاهی که امروز دنیای غرب سـعی میکند در مسأله‌ی زن و مرد القاء کند، نگاه غلطی است، نگاه باطلی است؛ این به پایمال شدن ارزشهای بسیاری در جوامع بشری منتهی خواهد شد، که الان دارد گوشه‌هائی از آن نشان داده میشود، دیـده میشود، و در جوامع ما به طریق اولی. این نگاه را بایـد تصـحیح کنید. البته این را هم عرض بکنیم؛ شـعارها و بافته‌های ذهنی غربی‌ها در مورد زن، هیـچ نتوانسـته جلوی ظلمی را که در خانواده و بیرون خانواده در طول تاریخ به زنها میشده - که هنوز هم میشود - بگیرد. اگر فرض کنیم بشود در جامعه‌ای از مظلومیت زنان - که این مظلومیت هم یک علل طبیعی و قهری دارد - جلوگیری کرد، فقط در سایه‌ی اخلاق و قانون و تهـذیب و تهـذب مردان است. اما امروز در غرب مطلقاً از این خبری نیست. آزار زنان، فشارهای گوناگون جسـمانی و آزارهای روحی بر زنان در غرب، آمارهائی که الان دارنـد میدهنـد، بمراتب از کشور خود مـا و از جاهـائی که مـا اطلاع داریم، بیشتر است. بنـابراین جلوی آن مشـکل را هم نتوانسـتند بگیرنـد، از این طرف هم این همه ضـایعه ایجاد کردنـد. مـا بایـد در مورد مسـأله‌ی زن نگاه جامع داشـته باشـیم، و این نگاه جامع در اسـلام هست. مسـأله‌ی ارزشـگذاری به اصالت زن، زن بودن، برای زن یک ارزش والاست؛ یک اصل است. به هیـچ وجه تشـبه به مردان برای زن ارزش به حساب نمی‌آیـد؛ همچنان که برای مردها تشـبه به زنان ارزش به حساب نمی‌آیـد. هر کـدام نقشـی دارنـد، هر کـدام جائی دارنـد، جایگـاهی دارنـد و طبیعتی دارنـد و مقصـودی از وضـعیت خـاص آنهـا در آفرینش حکیمـانه‌ی الهی مورد نظر بوده که این مقصـود بایـد برآورده شود؛ این مسـأله مهم است. امروز شـما خانمهـا میتوانیـد در این زمینه نقش ایفـاء کنیـد؛ هم تحقیق کنیـد، هم بنویسـید، هم ترویـج کنیـد، هم عملاً نشـان بدهیـد. البته این را من بارهـا گفته‌ام، الان هم میگویم؛ در جوامع ما هم - یعنی جوامع اسـلامی و جامعه‌ی ایرانیِ خود ما - متأسفانه مثل جوامع غربی یک بی‌عدالتی در ارتباطات خانوادگی زن و مرد وجود داشته؛ عمده هم مربوط به داخل خانواده است؛ این بایـد جلویش گرفته شود. یک مقـداری با نصـیحت امکان‌پـذیر است؛ یک مقداری‌اش هم با نصـیحت ممکن نیست، بـا ضـرب و زور قـانون بایـد جلویش گرفته شود. زنـان، مظلوم واقع میشونـد. مرد چون از لحاظ جسـمانی و برخی از خصوصـیات دیگر توانائی‌های بیشتری دارد، در مواردی از این توانائی‌ها سوء اسـتفاده میکنـد و زورگوئی میکنـد؛ این باید جلویش گرفته شود. این کـار بـا قـانون امکان‌پـذیر است؛ البته همانطور که عرض کردیم، با تهـذیب و اخلاق مردان هم امکان‌پـذیر است. تصویر کیفیت برخورد زن و مرد در اخلاق اسلامی و قانون اسلامی هم به نظر ما بایستی بیشتر رویش کار شود. بعضی متدین هم هسـتند، امـا چون بـا مفـاهیم اسـلامی درست آشـنا نیسـتند و اخلاقیـات مرتبط با روابط زن و مرد را در اسـلام درست نمیداننـد، تـدینشان موجب نمیشود که از غلظتشان کم شود، از تحکم و زورگوئی‌شان بکاهـد؛ نه، هم متدینند، هم آن تحکمها و زورگوئی‌ها را دارند؛ این هم باید اصـلاح شود. اخلاق اسلامی در روابط زن و مرد - بخصوص در داخل خانواده - باید مورد توجه قرار بگیرد. البته مسأله‌ی حجاب خیلی مهم است. من مسأله‌ی حجاب را واقعاً مهم میدانم. اهمیت مسأله‌ی حجاب در جاهای باواسـطه‌ای خودش را نشان میدهـد؛ از جمله در مسأله‌ی خانواده خودش را نشان میدهـد. به هر حال از دیدار امروز ما خیلی خوشوقتیم. خدا را شاکریم از اینکه این همه خواهران خوب بحمـداللّه در این زمینه‌ها فعالیـد؛ اهل فکر و کار هستیـد. امیـدواریم روزبه‌روز خداونـد بر توفیقات شماها بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

------------------------ ۱) توبه: ۷۱

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان و ذاکران اهل بیت(ع) به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مداحان و ذاکران اهل بیت(ع) به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به یکایک برادران عزیز این عید بزرگ و میلاد مسعود را تبریک عرض میکنیم. خیلی هم از همه‌ی حضار محترم؛ بخصوص برادران عزیزی که برنامه اجرا کردند؛ مجری محترم برنامه، یکایک مداحان عزیز، شعرائی که این شعرها را سروده بودند و شاعر عزیزمان، تشکر میکنم؛ از همه‌تان یکایک متشکرم. محفل و دل ما را با مناقب دختر پیامبر اعظم و بزرگترین زن تاریخ بشر نورانی کردید. این خود یک معجزه‌ی اسلام است؛ یعنی فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) در عمر کوتاه خود به مقامی میرسد که سیده‌ی نساء عالمین است؛ یعنی از همه‌ی زنان بزرگ و قدّیس طول تاریخ برتر است. این چه عاملی است، این چه نیروئی است، این چه قدرت متحول‌کننده‌ی عمیق درونی است که از یک انسان در این مدت کوتاه، میتواند یک چنین اقیانوس معرفت و عبودیت و قداست و عروج معنوی بسازد؟ خود این، معجزه‌ی اسلام است. یک جنبه‌ی دیگر، نسل مبارک این بزرگوار است که تطبیق سوره‌ی کوثر با فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) - اگر در آثار حدیثی ما هم نیامده باشد - یک تطبیق مصداقی درست است؛ این همه برکات بر خاندان پیغمبر، بر یکایک ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام)! عالم پُر است از نغمه‌های دلنواز فردی و اجتماعی و دنیائی و اخروی که از این حنجره‌های پاک برخاسته؛ حسین‌بن علی، زینب کبری، امام حسن مجتبی، امام صادق، امام سجاد؛ هر کدام از ائمه. ببینید چه غوغائی است در عالم معرفت، در عالم معنویت، در بزرگراه هدایت از کلمات این بزرگواران و درسهای آنها و معارف آنها! این نسل فاطمه‌ی زهراست. خیلی خدا را شکر کنیم - در بعضی از این شعرهائی هم که دوستان خواندند همین معنا بود - نعمت بزرگی است تولّای فاطمه‌ی زهرا و صدیقه‌ی کبری (سلام‌اللَّه‌علیها) برای ما. خدا را شکر که او را شناختیم؛ خدا را شکر که خودمان را به ذیل عنایت او متوسل کردیم و خدا را شکر که نعمت وجود او را قدر دانستیم، به او توسل جستیم، از او معرفت خواستیم، به او محبت ورزیدیم. اینها نعمتهای بزرگ خداست؛ اینها را باید حفظ کنیم. نقش شما مداحان عزیز هم حرف دوم ماست. دین اگر چه که پایه‌اش عقلانیت و فلسفه و استدلال است؛ در این هیچ شکی نیست، اما هیچ مبنای عقلانی و فلسفی و حِکمی بدون آبیاری شدن از عاطفه و ایمان قلبی امکان ندارد که رویش پیدا کند و ریشه بدواند و در تاریخ بماند. ادیان، خصوصیتشان همین است؛ با مکاتب دیگر، با این ایدئولوژی‌ها، با این فلسفه‌های گوناگون فرقشان همین است که ایمانها را جلب میکند. ایمان، غیر از علم است؛ ایمان غیر از استدلال است؛ ایمان غیر از فلسفه است؛ ایمان یک امر قلبی است. جایگاه ایمان با جایگاه عاطفه و احساس یکجاست. ایمان یعنی دل سپردن، سر سپردن، دل دادن. بنابراین، دل نقش پیدا میکند؛ عواطف جایگاه خود را در طول تاریخ ادیان به این شکل حفظ میکنند. با اینکه در جنگ فلسفه‌ها با یکدیگر، هیچ فلسفه‌ای نیست که بتواند در مقابل فلسفه‌ی ادیان و فلسفه‌ی توحید مقاومت کند؛ بخصوص فلسفه‌ای مثل فلسفه‌ی مدون اسلامی، اما مسئله این نیست؛ خیلیها مبانی و مفاهیم اسلامی را هم بلدند، حقیقتی را هم میدانند، اما به آن حقیقت دل نسپرده‌اند. شما فکر میکنید حقانیت علی‌بن‌ابی‌طالب را در صدر اسلام، آن کسانی که از خود پیغمبر درباره‌ی علی‌بن‌ابی‌طالب آن حرفها را شنیده بودند، نمیداستند؟ علم داشتند. ما در اخبار خوانده‌ایم آنها از دو لب پیغمبر شنیده بودند؛ علم داشتند؛ اما آنچه کم بود، ایمان به آن معلوم بود؛ ایمان به آن چیزی بود که علم به او پیدا شده بود: یعنی دل دادن. چه چیزی جلوی ایمان را میگیرد؟ خیلی چیزها؛ که حالا این یک باب واسع دیگری است. نقش هنر، نقش شعر، نقش ادبیات، نقش حضور در میدانهای عملی در پرورش این روح ایمانی، نقشی است که بسیار بسیار کارساز و مؤثر است. شما جای مداح و ذاکر اهل بیت را اینجا ببینید؛ نقش ایمان‌آفرین، نقش فرهنگ‌ساز، نقش مستحکم‌کننده‌ی پیوند قلبی بین پیروان و بین آن محبوبان؛ یک چنین نقشی است. این نقش، بسیار نقش مهمی است. بنده در طول

این سالهائی که این جلسه را داشته‌ایم - که الان بیست‌وچند سال است که هر سال، ما این جلسه را با مداحهای محترم داشته‌ایم؛ از زمان ریاست‌جمهوریِ من؛ سالهای دهه‌ی شصت، که هر سال این جلسه بوده - هر سال ما یک کلمه راجع به مسئله‌ی مدح و مداح و ذاکر و اینها عرض کرده‌ایم؛ نمیخواهم اینها را تکرار کنم، میخواهم عرض بکنم برادران مداح اهمیت این کار را درک کنند. وقتی اهمیت معلوم شد - به موازات اهمیت، مسئولیت است - مسئولیت این کار را درک کنند. مسئولیت یعنی چه؟ یعنی از ما سئوال خواهند کرد. در دعای مکارم‌الاخلاق میخوانید: «و استعملنی بما تسألنی غداً عنه»؛ فردا؛ در روز قیامت، از من سئوال خواهی کرد؛ پروردگارا! حالا کمک کن که آن چیزی را که بناست فردا از من سئوال کنی، من جوابش را امروز در عمل خودم آماده کنم؛ معنای این فقره‌ی دعا این است. پس شما مسئولیت دارید. این مسئولیت، یعنی سئوال میکنند. کاری کنیم که عمل ما بتواند پاسخگوی آن سئوال باشد. وقتی این معلوم شد، آن وقت میرویم سراغ اینکه حالا چطور؟ همه‌ی حرفهائی که ما زدیم - حرفهائی که افراد پُرمسئولیت، دانا، فهیم در جامعه‌ی مداحان بر زبان آوردند، جلسه درست کردید، مطالبی گفتید - در پاسخ همین سئوال است که: چه کار بکنیم؟ این «چه کار بکنیم» یک کلمه‌ای است که یک کتاب جواب دارد. اگر سه جمله از این کتاب را بخواهیم عرض بکنیم، یکی‌اش این است که: وقتی شعر را میخوانیم، به فکر باشیم که از این شعر ما ایمان مخاطبان ما زیاد شود. پس، هر شعری را نمیخوانیم؛ هرجور خواندنی را انتخاب نمیکنیم؛ جوری میخوانیم که لفظ و معنا و آهنگ، مجموعاً اثرگذار باشد. در چه؟ در افزایش ایمان مخاطب. این البته گفتنش آسان است؛ آدم بالای گود بنشیند و یک دستوری به آن پهلوان وسط گود بدهد. عمل کردنش سخت است. اما شماها میتوانید عمل کنید. شماها صدایتان خوب است، حافظه‌تان خوب است، نیرو و نشاطتان خوب است؛ میتوانید همه‌ی این کارهائی را که گفتم، انجام بدهید. به جوانها توصیه میکنم شیوه‌های پیشکسوتها را بکلی کنار نگذارند؛ دست نکشند. من با نوآوری موافقم؛ نوآوری هیچ اشکالی ندارد؛ اما اگر بخواهید در این نوآوری کمال پیدا کنید، بایستی این نوآوری در امتداد شیوه‌ی گذشتگان باشد. «العلی محظورة الّا علی من بنی فوق بناء السّلفی». یک طبقه ساخته‌اند، شما روی آن طبقه یک طبقه بسازید؛ دیگری بیاید روی آن طبقه‌ی شما یک طبقه بسازد؛ آن وقت بناء میشود مرتفع. و الّا یکی ساخت، شما بیائی خراب کنی، یک طبقه بسازی؛ یکی دیگر بیاید آن را که شما ساختی، خراب کند، باز یک طبقه بسازد، همیشه همان یک طبقه خواهید ماند. محسّنات اساتید، پیشکسوتها و کسانی را که در این کار از شما یک پیراهن بیشتر پاره کرده‌اند، یاد بگیرید و چیزی بر آن اضافه کنید. شیوه‌های جدید، این‌جوری درست بشود، خوب است. ما در قدیم از زبان موسیقیدانهای معروف شنیده بودیم که میگفتند موسیقی اصیل ایرانی را نوحه‌خوان و شبیه‌خوانها حفظ کرده‌اند؛ موافق‌خوان، مخالف‌خوان، علی‌اکبرخوان، قاسم‌خوان. هر کدام یک دستگاهی را به اینها میدادند که باید در آن دستگاه بخوانند. این موجب شد که موسیقی نانوشته‌ی ایرانی - که نه نُت داشت، نه نوشته داشت و نه چیز دیگری داشت - بتواند برسد به دست کسانی که اینها را با نُت و شیوه‌های جدید بتوانند ثبت و ضبط کنند. حالا جوان امروز، چه خواننده‌ی رادیو و تلویزیون - که متأسفانه آنجا از این جهت وضع خوبی هم ندارد - چه خواننده‌ی جلسه‌ی مداحی، ناگهان بیاید آهنگهای اروپائی را - آن هم به شکل غلط و نابلد بنا کند خواندن؛ سبکهائی که فرض کنید حالا فلان خواننده‌ی غربی یا مقلد عربِ آن غربی یکوقتی خوانده، ما این را از او یاد بگیریم و بنا کنیم خواندن! که قبل از انقلاب هم متأسفانه همین کارها را کردند. موسیقی اصیل ایرانی را که میتوانست نوع حلال هم داشته باشد - البته همان موسیقی اصیل، یک نوعش هم حرام است؛ فرقی بین ایرانی و غیر ایرانی نیست - همان را هم ضایع کردند. البته بعد از انقلاب بهتر شد؛ اما حالا مثلاً مداح یا خواننده‌ی ما بیاید در رادیو و تلویزیون به تقلید - آن هم غلط - آهنگ غربی یا آهنگ مجالس لهو را در مجلس ایمان و در مجلس معنویت تکرار کند، این درست نیست؛ این غلط است. نوآوری، درست؛ اما نه این‌جور. این مربوط به آهنگ است. البته صدای خوب را میتوان با آهنگ بد خراب کرد؛ صدای متوسط را میتوان با آهنگ خوب آرایش داد. خود آهنگ یک مسئله است. برویم سراغ شعر، کلام. داستان مفصلی اینجاست. اولاً لفض شعر، لفظِ خوب باشد؛ همه شعر خوب را نمیشناسند. هر

شعری که یک آدم ناوارد تصور کرد این خوب است، دلیل بر این نیست که آن خوب است. شعر را بایستی آدم شعرشناس تصدیق کند که خوب است. فایده‌ی شعر خوب چیست؟ فایده‌اش این است که بدون اینکه من و شما ملتفت شویم، تأثیرگذاری‌اش در مخاطب بیشتر است؛ هنر، این است دیگر. یک هنر عالی، ولو مخاطب آن هنر تشخیص ندهد که این عالی است، اما تأثیر او در نفس آن مخاطب، تأثیر عمیقتری خواهد بود از یک هنر سطحیِ مبتذل بازاری؛ فایده‌اش این است. لفظ، باید لفظ قوی، خوب، زیبا؛ مضامین، مضامین جذاب، جالب، تازه، غیرتکراری و مطلب - که عمده این است - آموزنده باشد. غیر از لفظ و غیر از مضمون‌سازی لفظی، مقوله‌ای هست به نام مقوله‌ی مطلب. یعنی آنچه شما دارید بیان میکنید، باید آموزنده باشد. فرض کنید یک واعظی برود بالای منبر و از اول تا آخر منبر حرفهائی بزند که یک ذره بر معرفت مردم، بر بصیرت مردم درباره‌ی آن موضوع اضافه نشود. خوب، این وقت خودش و دیگران را تلف کرده. مداح هم همین‌جور است. شعری شما بخوانید؛ ولو لفظ هم لفظ خوبی باشد، راجع به حضرت زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) هم باشد، اما چیزهائی باشد که مستمع هیچ استفاده‌ی از او نمیتواند بکند؛ نه معرفتش نسبت به آن بزرگوار بیشتر میشود، نه از مقامات توحیدی او چیزی میفهمد، نه از مجاهدت او چیزی میفهمد، نه از رفتار و سجیه‌ی آن بزرگوار که درس است - چون معصوم است و هر حرکت او برای بشر درس است؛ سرمشق است - چیزی میفهمد، اشکال خواهد داشت. پس کارتان سخت است عزیزان! کار شما بر خلاف اینکه بعضیها خیال میکنند چهار کلمه حفظ کنیم و یک صدای بازی هم داشته باشیم، بس است؛ نه، کار، خیلی سخت است. کار، هنرمندانه، مؤثر، هدایتگر و جهت‌بخش باشد. امروز چقدر مسئله ما داریم؛ نه فقط مسئله‌ی امریکا و انرژی هسته‌ای، که اینها مسائل بسیار مهمی است؛ بلکه امروز تمام مراکز و قطبهای قدرت فکری و تبلیغات دنیا دارند طراحی میکنند که چطور بتوانند این ریشه‌ی ماندگار و محکمی را که در این سرزمین جا گرفته و این ایمان اسلامی، این پایبندی به تعهد اسلامی و قرآنی و این دلهای مؤمن را از هم بپاشند. شما اینجا نشسته‌اید خیال میکنید که همین‌طور زندگی دارد میچرخد. نه آقا! یک جنگ است؛ یک جنگ حقیقی است الان بین این جامعه، این نظام، متفکران این نظام، فعالان این نظام در رده‌های مختلف، از جمله خود شما که مداح مجموعه‌ی کشور هستید از یک طرف، با یک طرف دیگر؛ کسانی که میخواهند ریشه‌ی این ایمان را از این خاک مقدس و از این دلهای پاک دربیاورند؛ چون فهمیده‌اند آن نظامی، آن بنائی که بر این اساس شکل گرفته، با منافع سودجویانه و زورگویانه و زیاده‌خواهانه اینها سازگار نیست؛ با دست‌اندازی و سیطره‌طلبی دنیای استکبار بالاخره کنار نخواهد آمد؛ این را فهمیده‌اند. دنبال ایننند که فکر توحیدی را، فکر ولایت را، محبت اهل بیت را، محبت به قرآن را، تعصب و غیرت نسبت به مبانی دینی و اعتقاد به مبارزه‌ی با ظالم را، اعتقاد به قبح و زشتی ظلم‌پذیری را از دل این مردم با انواع حیله‌ها بیرون بکشند. انواع و اقسامش را دارند انجام میدهند و آن را بیان هم میکنند. کنگره‌ی امریکا گفته فلان قدر میلیون مثلاً برای اشاعه‌ی دمکراسی در ایران خرج میکنیم! البته اسمش را هم دمکراسی میگذارند! خوب، آزادند هر اسمی که میخواهند بگذارند، بگذارند؛ حقیقت معلوم است چیست. آن چیزی که آنها میخواهند، بر هم زدن پایه‌ی مستحکم فکری است که بر این مردم، بر این دلها، بر این روحها کاملاً تسلط دارد و این جهت صراط مستقیم، آن را هدایت میکند. هدفشان این است، غرضشان این است. این پولهائی که میگویند، میخواهند صرف این کار بشود. این پولها صرف بمب و گلوله و اینها خیلی نمیشود؛ عمده صرف همین کارهای تبلیغاتی، همین کارهای فرهنگی با شکلهای مختلف میشود. البته از این طرف هم مقاومت و بلکه هجوم میشود. بنابراین یک جنگ است. در این جنگ طبقه‌ای که با ایمان مردم، با دل مردم، با معارف مردم، با نام مبارک ائمه (علیهم‌السّلام) و اهل بیت سر و کار دارد، وظیفه‌ی سنگینی دارد. برادران عزیز! این وظیفه را درست بشناسند؛ درست از آن استفاده کنند. الحمدللَّه چیزهای خوبی انسان از افراد میشنود؛ البته گوشه‌کنار حرفهائی هم هست. یکی از چیزهائی که من بخصوص میخواهم تکیه کنم، مسئله‌ی «انسجام اسلامی» است که ما گفتیم. انسجام اسلامی یعنی عصبیتهای بین‌المذاهبی مسلمانها نباید تحریک شود. شما نباید کاری کنید که عصبیت آن مسلمانِ غیرشیعه علیه شما تحریک شود؛ او هم متقابلاً نباید کاری کند که

غیرت و عصبیت شما را علیه خودش تحریک کند. آنها همین را میخواهند. الان شما ببینید دو تا گروه فلسطینی در فلسطین دارند با هم میجنگند! برای اسرائیل چه از این بهتر! به جای اینکه تفنگها به طرف آنها متوجه شود، علیه همدیگر دارند میجنگند! خوب، این خیلی چیز خوبی برای اسرائیل است. چقدر خرج کند، می‌ارزد که یک چنین وضعی پیش بیاید. فرض بفرمائید در لبنان هم یک گروهی پیدا میشوند و بنا میکنند با یک گروه دیگری مبارزه کردن و جنگیدن. چه نعمتی بزرگتر از این برای اسرائیل و امریکا! این بهتر است یا اینکه یک گروهی مثل حزب‌اللَّه بیاید جلو، همه هم دنبالش - بعضی از روی دل و ایمان، بعضی هم از روی ترس از افکار عمومی - و اسرائیل را شکست بدهند؟ معلوم است که وضعیت اختلاف برای آنها بهتر است. در دنیای اسلام، قضیه همین است. آیا مسلمانهای مصر و اردن و عراق و پاکستان و هند و ترکیه و جاهای دیگر، اگر به خیابانها بیایند و به نفع جمهوری اسلامی شعار بدهند، برای امریکا بهتر است یا کاری کند که اگر در یک مسئله‌ای، ایران اسلامی صدائی بلند کرد، همه‌ی این ملتها خاموش بشوند؛ بعضیها اظهار مخالفت هم بکنند؟ پیداست دنبال دومی‌اند. چه جوری میشود؟ چطور ممکن است این کار؟ خیلی آسان است. کاری کنند که عصبیتهای شیعه و سنی را زنده کنند. به آنها تفهیم کنند اینها شیعه‌اند؛ اینها صحابه را سب میکنند؛ اینها مقدسین شما را چنین و چنان میکنند. جدائی بیندازند؛ آنها این را میخواهند. منادی وحدت شیعه و سنی، از اوّلی که این فکرها پیدا شده، این چیزها مورد نظرش بوده است. یک عده‌ای چرا نمیفهمند؟ امام بزرگوار ما که منادی اتحاد بین مسلمین بود، از همه‌ی اینهائی که مدعی‌اند، ولایتش و اعتقادش و ارادتش و عشقش به ائمه (علیهم‌السّلام) بیشتر بود. او بهتر میفهمید ولایت را یا فلان آدم عامی که حالا به اسم ولایت کارهای خلاف میکند، حرفهای بی‌ربط میزند در مجالس عام و خاص؟ وحدت را حفظ کنید. اگر دیدید در جامعه بین شما کسانی هستند که عکس این رفتار میکنند، آنها را طردشان کنید؛ مخالفت خودتان را به آنها ابراز و اعلام کنید؛ اینها ضرر میزنند؛ ضربه میزنند. ضربه‌ای به اسلام میزنند، ضربه‌ای به تشیع میزنند، ضربه‌ای به جامعه‌ی اسلامی میزنند. این از جمله مسائل بسیار مهم است. امروز وحدت اسلامی به نفع نظام اسلامی است؛ به نفع جمهوری اسلامی است. علیه این جهتگیری حرکت کردن، به نفع امریکاست؛ به نفع صهیونیستهاست؛ به نفع همان گردنکلفتهائی است که در دنیای اسلام جیبهایشان را از دلارهای نفتی پُر کردند و دلشان نمیخواهد که عنصری مثل جمهوری اسلامی، مثل ملت ایران اصلاً وجود داشته باشد. به هر حال، از خدای متعال میخواهیم همه‌ی ما را هدایت کند. پروردگارا! این دلهای پاک، این دلهای روشن، این زبانهای مادح و ذاکر را مشمول تفضلات و لطف خودت قرار بده. پروردگارا! از طرف همه‌ی ما، از طرف شهیدان ما، از طرف گذشتگان ما، از طرف امام بزرگوار ما، امروز سلام و درود بی‌پایان به روح مطهر فاطمه‌ی زهرا (سلام‌اللَّه‌علیها) نثار و ابلاغ کن. پروردگارا! ما را مرضی آن ذات مقدس و آن وجود مقدس قرار بده؛ ما را پیرو آن بزرگواران قرار بده. پروردگارا! ملت ما را روز به روز سربلندتر بفرما؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای نگهبان قانون اساسی و مسئولین بخشهای نظارتی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای نگهبان قانون اساسی و مسئولین بخشهای نظارتی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوش‌آمد عرض میکنیم به برادران و خواهران عزیز، اعضای محترم شورای نگهبان و اعضای هیئتهای نظارت که این زحمات بزرگ و مهم را بر دوش گرفته‌اند و ان‌شاءاللَّه در انجام این وظایف سنگین، رضای الهی را به طور کامل کسب کنند. مسئله‌ی شورای نگهبان در قانون اساسی کشور ما، یک مسئله‌ی بسیار مهم و بزرگ و منحصر به فرد است. هم وظیفه‌ی تشخیص موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و با قانون اساسی، بسیار وظیفه‌ی بزرگی است؛ که اگر این وظیفه نباشد، ادامه‌ی اسلامی بودن و شرعی بودن حکومت به هیچ وجه تضمین ندارد - این، آن نقطه‌ی حساسی است که تضمین کننده‌ی ادامه‌ی حیات اسلامیِ این نظام است - هم وظیفه‌ی تفسیر قانون اساسی، بسیار وظیفه‌ی سنگین و بااهمیتی است؛ که آنجائی که اصلی از اصول قانون اساسی به

دلیلی مورد ابهام قرار میگیرد، نظر شورای نگهبان فصل‌الخطاب است؛ و اعتبار نظر شورای نگهبان، هموزن اعتبار اصل قانون اساسی است. این، خیلی مطلب مهمی است. همچنین وظیفه‌ی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات و تضمین صحت انتخابات، از جمله‌ی کارهای بسیار بزرگ و مهمی است که در قانون اساسی بر عهده‌ی شورای نگهبان گذاشته شده است. اگر نظارت شورای نگهبان نباشد، و اگر تأیید صحت انتخابات به وسیله‌ی شورای نگهبان انجام نگیرد، اصل این انتخابات زیر سؤال خواهد رفت و اعتبار خود را از دست خواهد داد؛ چه انتخابات مجلس، چه انتخابات خبرگان، چه انتخابات ریاست جمهوری، و هر انتخاباتی که نظارت آن بر عهده‌ی شورای نگهبان است. این وظایفِ یکی از دیگری مهمتر، همه بر دوش شورای نگهبان گذاشته شده است. پیش‌بینی شورای نگهبان در قانون اساسی، علاوه بر اینکه یک فهم و درک عمیقِ صحیح از مجاری امور در اداره‌ی کشور را نشان میداد، از ناحیه‌ی شباهت به نظامهای عقلائیِ دیگر هم این کار، یک کار صحیح و متین و حکیمانه به حساب می‌آمد. آن روزی که بحث شورای نگهبان مطرح شد - البته قاعده همین بود که برای اطمینان از اسلامی بودن و شرعی بودنِ حرکت دولت اسلامی، دستگاه ناظری وجود داشته باشد - این معنا به ذهن انسان میرسید؛ لیکن همان روز هم وقتی نگاه شد به دستگاه‌های دنیای کنونی و دنیای مدرن، دیدیم همه جا تقریباً چنین چیزی وجود دارد. یعنی در هیچ نظام مستحکم عقلائی‌ای شاید نشود فرض کرد و پیدا کرد جائی را که برای مراقبت و نظارت بر اجرای اصول حاکم بر آن نظام، دستگاهی وجود نداشته باشد؛ این، همه‌جائی است. البته اصول حاکم بر هر نظامی، ارزشهای معتبر در هر نظامی، با هم متفاوت است؛ ولی تقریباً در همه جا دستگاهی وجود دارد که تأیید کند، امضاء کند، تصدیق کند که کاری که دارد به وسیله‌ی حکومت انجام میگیرد، بر روی خط ارزشها و در جهت اهداف آن نظام است. حالا بعضی جاها اسمش را میگذارند دادگاه قانون اساسی، بعضی جاها مثلاً پاسدار قانون اساسی - از این قبیل تعبیرات دارند - اینجا شورای نگهبان است. دیدیم از اول انقلاب تا حالا بعضی‌ها را که به مناسبتهای مختلف بر اصل وجود شورای نگهبان ایراد وارد کردند. به نظر ما این ایراد، هم غیر منصفانه بود، هم حاکی از عدم آگاهی به مسائل دنیا بود؛ عدم آگاهی از واقعیتهای جهان بود. بدون شورای نگهبان، بدون دستگاهی که تضمین کند سلامت این خطی را که حکومت دارد دنبال میکند، معقول نیست که یک نظامِ دارای اصول، دارای ارزشها و دارای اهداف، بتواند کار خودش را دنبال بکند. بنابراین اصل ایجاد شورای نگهبان در قانون اساسی، یک کار ضروری و لازم و کاملاً متین و حکیمانه بود. امروز هم هرچه بیشتر پیش میرویم، به اهمیت حضور شورای نگهبان بیشتر پی میبریم. شواهد متعددی از همه طرف برای انسان روشن میکند که چه فکر درستی بود گذاشتن این شورا در قانون اساسی، و چه لطف بزرگی کرد خدای متعال برای این کار، و امام بزرگوار ما که اینطور محکم در مقابل شبهات ایستادند و از شورای نگهبان دفاع کردند؛ ایشان چه کار بزرگی را انجام میدادند و در نظر داشتند. اگر ملاحظه کرده باشید، دشمنان نظام اسلامی هم در تبلیغاتِ خودشان یکی از نقاطی که متصل - شاید در هیچ برهه‌ای نباشد که این نقطه را فراموش کنند - مورد بمباران تبلیغاتی قرار میدهند، شورای نگهبان است. آنها از وجود این دستگاه مهم و اثرگذار ناراحتند. و ما واقعاً باید تشکر کنیم از آقایان محترم در شورای نگهبان - چه فقهای عظام، چه حقوقدانان محترم - که با اینکه یک تشکیلات بظاهر کوچکی است، لیکن این کار بزرگ را توانستند انجام دهند، با حفظ رعایتهای لازمی که مردم از آنها توقع دارند. مردم توقع دارند شورا آنچه را که انجام میدهد، همراه با استدلال متین از لحاظ تکیه‌گاهِ قانونی باشد؛ در خود شورا و در عملکرد شورا اتحاد و انسجام وجود داشته باشد؛ شورا در کار خود تأخیر نداشته باشد؛ بوقت و بموقع کارها را انجام دهد. اینها همه بحمداللّه در این مدت طولانی از مسئولیت شورا تحقق پیدا کرده است. در باب نظارت و کاری هم که هیئتهای نظارت انجام میدهند و سرانجام به شورای نگهبان و قضاوت شورای نگهبان منتهی میشود، عرض میکنیم این هم بسیار مهم است. اگر کسانی اشکال میکنند، ایراد میکنند، بهانه‌گیری میکنند، اصل این کار را زیر سؤال میبرند، این خلاف انتظار نیست - بالاخره نظرات گوناگونی هست - مهم این است که انسان و آن دستگاه عامل بداند که چه کاری بر عهده‌ی اوست و چه کاری دارد انجام میدهد. کاری که شما انجام میدهید، بسیار کار مهمی است. این کار خلاصه‌اش

عبارت از این است که کسانی که بناست برای کشور و ملت تصمیم بگیرند - چه در قالب مجلس خبرگان، چه در قالب مجلس شورای اسلامی، چه در قالب رئیس جمهوری - و سرنوشت کشور به دست اینها داده میشود، از صلاحیت لازم برخوردار باشند. نمیشود هر کسی را مسلط بر سرنوشت مردم کرد. نمیشود به هر کسی با هر کیفیتی در رفتار و اخلاق و عقاید و سلائق و ممشا و معلومات و معرفت و اینها، اجازه داد که برای اداره‌ی یک کشورِ هفتاد میلیونی، با این عظمت، با این تاریخ، بیاید قانون بنویسد؛ او را الزام کند که باید تو اینطور بکنی، اینطور نکنی؛ این شرائطی دارد. آن کسی که بناست رهبر را انتخاب کند، شرائطی دارد، صلاحیتهائی دارد؛ همه کس که نمیتوانند بیایند رهبر بشناسند، رهبر انتخاب کنند، رهبر را برکنار کنند؛ اینها وظایف مجلس خبرگان است. کسانی با صلاحیتهای سطح بالاء از چنین اختیاری برخوردارند. یا آن کسانی که بناست برای این کشور قانون بنویسند، یعنی حرکت قوه‌ی اجرائی را و قوای عامله‌ی کشور را ریل‌گذاری کنند و بگویند قطار دولت باید از این ریل عبور کند، در واقع سرنوشت کشور دست اینهاست. نمیشود هر کسی بدون صلاحیتهای لازم در این مسند حساس بنشیند؛ صلاحیتهائی لازم است. یا آن کسی که بناست رئیس قوه‌ی مجریه‌ی کشور بشود؛ یعنی همه‌ی موجودی کشور، دارائی کشور، امکانات کشور در اختیار او باشد، برای اینکه به مدت چهار سال این کشور را اداره کند، نظم بدهد، پیش ببرد، آباد کند، مشکلاتش را برطرف کند؛ نمیشود هر کسی بیاید در اینجا قرار بگیرد؛ صلاحیتهائی لازم است. این صلاحیتها را کی باید تشخیص بدهد؟ آیا جائی لازم نیست که تشخیص بدهد این صلاحیتها در این شخص یا در این اشخاص هست یا نیست؟ بدیهی است و واضح است که دستگاهی لازم است؛ این دستگاه، همین دستگاه شورای نگهبان و واسطه‌های نظارتی‌ای است که این دستگاه دارد. ببینید که این کار چقدر مهم است. وقتی فهمیدیم چقدر مهم است، آنگاه می‌فهمیم که چرا بعضی از جریانهائی که دل خوشی با نظام اسلامی ندارند، اینقدر به این کار حمله میکنند، هجوم میبرند و علیه آن تبلیغات میکنند. دستگاه‌های تبلیغاتی بیگانه هم که کارشان همین است. همیشه و بخصوص در وقتی که انتخاباتی وجود دارد، یکی از حرفهای دائم‌التکرار اینها همین مسئله‌ی نظارت و شورای نگهبان و رد صلاحیت و اینهاست. اثبات صلاحیت، امضای صلاحیت یا رد صلاحیت، یک وظیفه است. اگر این را از مجموعه‌ی فعالیتهای نظام برداریم، چیزی برای نظام باقی نمیماند. چطور اجازه بدهند یک آدمی که از لحاظ عقیده، اعتقاد محکمی به مبانی نظام ندارد؛ از لحاظ ممشای عملی، یک انسان سالم و مستقل و دارای روش و اخلاق مستقیمی نیست؛ از لحاظ سیاسی، دلبستگی او به مسائل کشورش و مردم کشورش کمتر از دلبستگی او به مصالح بیگانگان است، فرضاً بیاید در رأس دستگاه اجرائی یا در مسند قانونگذاری قرار بگیرد؟ این کار جایز است؟ نظارت شورای نگهبان در مسائل انتخابات، یکی از مهمترین کارهائی است که انجام می‌دهد؛ کار بسیار مهمی است، کار بسیار لازمی است. به جوسازی‌هائی که علیه این کار میشود، ابداً نباید اعتناء کرد. البته کار را باید درست انجام داد. به همان اندازه که کار مهم است، به همان اندازه سلامت کار مهم است. یعنی باید معیارها را درست فهمید، و فقط بر اساس این معیارها قبول کرد یا رد کرد. از این معیارها نباید تخطی شود، کوتاهی هم نباید بشود، غفلت هم نباید بشود. معیار عبارت است از مقررات و قانون. سلائق نباید دخالت کند. گرایش سیاسی، گرایش گروهی، گرایش جناحی نباید دخالت کند. سفارش و توصیه نباید دخالت کند. معیار بایستی بین خود و خدا، همان معیار قانونی باشد؛ هم در مسئله‌ی نظارتها، هم در مسئله‌ی قبول یا رد قوانین مجلس. فقط باید معیار را معیار قانون قرار داد. مرّ قانون باید رعایت شود. گاهی ممکن است انسان به نظرش برسد که اگر اینجا بر طبق قانون عمل کنیم، مصلحت نباشد. در همان‌جا رعایت قانون از رعایت آن مصلحت بالاتر و لازم‌تر است؛ چون اگر چنانچه بنا شد که با نظر اشخاص و افراد و مصلحت‌اندیشیِ این و آن، معیارها و ضابطه‌ها به هم بخورد، دیگر ضابطه‌ای باقی نخواهد ماند؛ یک روز یک کسی یک جور مصلحت میداند، یک روزِ دیگر کس دیگری جور دیگری ممکن است مصلحت بداند، یا در یک روز دو نفر دو جور مصلحت بدانند؛ لذا دیگر قانونی باقی نمیماند، ضابطه‌ای باقی نمیماند. ضابطه مقدم است بر هر مصلحت‌اندیشی، بر هر نگاه و دید و بینش. البته در نگاه فقهی یا استنباط حقوقی در شورای نگهبان ممکن است

تغییراتی پیش بیایـد؛ این ایرادی نـدارد؛ برای هر مجتهـدی تبدّل رأی پیش می‌آید. امروز از دلیل، یک چیز میفهمد؛ یک روز دیگر ممکن است به همان دلیل نگاه کنـد، چیز دیگری بفهمـد؛ این اشـکالی نـدارد. تبـدّل رأی شورای نگهبان در موارد گوناگون، عیب نیست؛ منتها همین تبدّل رأی هم بایستی منطبق باشد بر ضوابط و قوانین، و منضـبط باشد. نکته‌ی دیگری که من قبلاً هم گفته‌ام، این است که آنچه را که در شورای نگهبان به عنوان نظریه و به عنوان رأی صادر میشود - چه در زمینه‌ی ارتباط با قانون اساسی، چه در زمینه‌ی ارتباط با شـرع، موافقت و عدم موافقت - با استدلال و استنادِ محکم همراه شود؛ این استدلالها یک مجموعه‌ی حقوقیِ بسیار باارزشـی را تهیه میکند؛ میتواند مرجعی قرار بگیرد برای همه‌ی کسانی که در زمینه‌ی مسائل حقوقی و شرعی و مسائل قوانین و اینها کار میکنند. در خود شورای نگهبان برای یک مسئله گاهی مباحثات فراوانی انجام میگیرد، حرفهای خوب گفته میشود، استدلالهای گونـاگون در مقـابله‌ی بـا نظرات یکـدیگر مطرح میشود؛ اینها چیزهای خیلی خوبی است، اینها چیزهای باارزشـی است؛ اینها ثبت و ضبط بشود و در اختیـار افکـار صـاحبنظران قرار بگیرد تـا اهمیت کار شورا حس شود. به هر حال یکی از نعم الهی بر ما، بحمـداللَّه شورای نگهبان است؛ این نعمت را باید قدر بدانیم و حفظ کنیم. حفظ آن فقط به این نیست که در لفظ و در ظاهر و اینها احترام آن را نگه داریم؛ حفـظ آن به این هم هست که هرچه میتوانیم، در شورای نگهبـان ساخت و پرداخت و محصول کار را با اتقان بیشتری همراه کنیم، که این به عهـده‌ی شـما دوسـتان، برادران و خواهران محترم است. امیـدوارم خداونـد متعال شـماها را مأجور بـدارد، به شماها تفضل کند، زحمات شـما را ان‌شاءاللَّه مشـکور بدارد و قلب مقدس ولی‌عصـر (ارواحنا فداه) از شـماها راضـی باشد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در بازدید از پژوهشکده‌ی رویان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در بازدید از پژوهشـکده‌ی رویان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم چند سالی است که یک حرکت مبارک علمی در کشور آغاز شـده؛ همه این را قبول دارنـد که این تحرک ارجمنـد تقریباً در بین مجموعه‌ی اهل علم کشور اعم از اسـتاد و دانشـجو و محقـق و دانشـگاهها و مراکز تحقیقـاتی کـم و بیش گسـترده است. بنـده وظیفـه دارم نسبت بـه ایـن حرکت عظیمی که دانشمندان، محققان و استادان ما در سرتاسر کشور ایجاد کرده‌اند، به سهم خودم حقگزاری و ابراز قدردانی کنم. امروز آمدن من به این مرکز در واقع یـک حرکت نمـادین است برای قدرشناسـی از حرکت علمی عظیم و وسـیعی که خوشبختانه در کشور ما شـروع شـده؛ اگرچه هنوز در آغـاز راه است. اینجـا را انتخاب کردیم، اولاً به‌خاطر رویان، ثانیاً به‌خاطر جهاد دانشـگاهی. مؤسـسه‌ی رویان، یک مؤسسه‌ی موفق و یک نمونه‌ی کامل و چشمگیر از آن چیزی بود و هست که انسان آرزویش را دارد. علت اینکه من به مرحوم سعیـد کاظمی اینقدر علاقه داشـتم و الان هم در دلم و در ذهنم برای آن جوان عزیز، ارزش و جایگاه قائلم، همین است. حرکت او، نحوه‌ی کـار او، مـدیریت او، پیگیری او، یـک مجموعه‌ی کاملی بود از آن چیزی که آدم دوست میـدارد و آرزو دارد، که حالا من انـدکی در این بـاره عرض خواهم کرد. رویـان هم بـا کمـک او و بقیه‌ی همکارانی که در رویان از اول مشـغول بوده‌انـد، اینجوری بارآمـد؛ اینجوری رشـد کرد؛ اینجوری روئید. و من این را از اوائل کار احساس کردم. آن دوست مشترک من و مرحوم کاظمی که شرح قضایـای کـاری ایشـان را در آغـاز کار - پانزده شانزده سال قبل - و در خواسـتهای او را با من مطرح کرد، من نشانه‌های یک حرکت درست را در این کار احساس کردم؛ لذا گفتم من در حد مقدورِ خودم در خدمت این کار و پشتیبانی این کار قرار میگیرم. هرچه زمان گـذشت، آن ظن اوّلی تقویت شـد؛ تکـذیب نشـد. اگر بخواهم این الگوی مطلوب را در یک جمله معرفی کنم، عبارت است از: ترکیب علم، ایمان، تلاش. هم علم را جدی گرفتند، هم ایمان و پایبندی و تقوا را؛ نه به صورت یک سـربار، بلکه به شکل یـک عنصـر اصـلی در بـافت مجموعه و در بـافت کـار. و هم خسـتگی را فراموش کردنـد، که به گمـان من مرحوم کـاظمی جـان و سلامـت خودش را هم سـر همین کار گـذاشت؛ یعنی این دنبالگیری و این اهتمامها و خسـته نشـدنها. لـذا رویان در چشم من بسیار

گرامی است و عزیز است و شما جوانها و مردان و زنان مؤمن و عزیزی که در این مجموعه کار میکنید، برای من عزیز هستید و معتقدم رویان استعداد بسیار زیادی برای کار کردن و برای پیش رفتن دارد. از قول من نقل کرده‌اند که من گفته‌ام: «این سلول بنیادی یک حرکت علمی است»، واقعش همین است؛ همینطوری که این سلولهای بنیادیِ شما، یک دامنه‌ی تمام‌نشدنی برای تحقیق دارند - که هرچه شما تحقیق میکنید، پیش میروید، یک میدان دیگری باز میشود که می‌بینید میتوان آن را موضوع تحقیق قرار داد و پیش رفت و به مرزهای جدیدتری رسید - رویان هم همینجور است؛ این مجموعه‌ی شما هرچه کار کند، پیش برود، باز قابلیت پیشرفت دارد و یکایک محققان، پژوهشگران معتقد به علم و با ایمان - که در این مجموعه یا هر مجموعه‌ی دیگری از این قبیل هستند - همین حکم را دارند؛ یعنی توانائی اینها تمام‌نشدنی است. و اما جهاد دانشگاهی را انتخاب کردم، چون جهاد دانشگاهی مولود مبارک انقلاب است. همینطور که در قرآن کریم در مقایسه‌ی دو مسجد میفرماید: «لمسجد اسّس علی التّقوی من اوّل یوم أحقّ عن تقوم فیه، فیه رجال یحبّون ان یتطهّروا»، جهاد دانشگاهی همینجور است؛ جزو معدود رویشهای اصلی خود انقلاب است. این معنایش این نیست که جهاد از اول در هر برهه‌ی از زمان، هرجور بوده، هرجور فکر کرده، هرجور کار کرده، درست است؛ نه، ما آدمها گاهی درست فکر میکنیم، گاهی غلط فکر میکنیم، گاهی درست عمل میکنیم، گاهی غلط عمل میکنیم. ملاک قضاوت، این تناوبها و پیچ و خمها نیست؛ ملاک قضاوت، هدفگیری و جهتگیری و استمرار در حفظ این هدف است؛ ولو حالا گاهی انسان خطائی هم بکند، لغزشی هم بکند. من هویت جهاد را درنظر دارم که برکات زیادی هم بحمداللّه داشته. حالا من یک جمله درباب جهاد میگویم، بعد هم یک چند جمله‌ای درباب علم و تحقیق و آینده‌ی کار کشور در این زمینه عرض خواهم کرد. جهاد دانشگاهی مرکب از دو کلمه است دیگر: جهاد و دانشگاه؛ هم باید در آن جهاد باشد، هم باید متناسب با دانشگاه باشد. جهادی عمل کردن، مفهوم خاصی دارد. هرجور کاری، جهادی نیست. جهاد با جهد و تلاش از لحاظ ریشه یکی‌اند؛ یعنی در آن معنای جهد و کوشش وجود دارد؛ اما جهاد فقط این نیست؛ جهاد یعنی مبارزه؛ مبارزه‌ی در همین اصطلاح متعارف فارسیِ امروز ما. مبارزه انواع و اقسامی دارد: مبارزه‌ی علمی داریم، مبارزه‌ی مطبوعاتی داریم، مبارزه‌ی سیاسی داریم، مبارزه‌ی اقتصادی داریم، مبارزه‌ی نظامی داریم، مبارزه‌ی آشکار داریم، مبارزه‌ی پنهان داریم؛ اما یک نقطه‌ی مشترک در همه‌ی اینها وجود دارد و آن اینکه در مقابلِ یک خصم است؛ در مقابلِ یک مانع است. مبارزه با دوست معنی ندارد؛ مبارزه در مقابلِ یک دشمن است. فرض کنید در دوران اختناق، کسی هر هفته مثلاً پنج تا کتاب میخواند؛ خیلی کار بود؛ اما لزوماً مبارزه نبود؛ جهد بود، جهاد نبود. اگر میخواست جهاد باشد، باید کتابی را میخواند که در حرکت او در مواجهه‌ی با رژیم طاغوت و رژیم اختناق، تأثیر داشت؛ آنوقت میشد جهاد. خاصیت جهاد این است. دایره‌ی جهاد شما علم و فناوری است؛ یعنی شما اینجا از شمشیر و نیزه و ژ۳ نمیخواهید استفاده کنید؛ از مغز و امکانات اندیشمندیِ درون انسان و فکر و قلم و چشم و اینها میخواهید استفاده کنید. مجموعه، مجموعه‌ی علمی است؛ اما در چه جهتی باشد تا جهاد باشد؟ این مهم است. نگاه کنید ببینید برای کشور شما، برای انقلاب شما، برای اهدافی که این انقلاب ترسیم کرده، کدام دشمن عنود در کمین نشسته و شما باید با آن دشمن عنود مبارزه کنید؟ کارتان در آن صراط که شد، میشود جهاد. بنابراین، اگر دنبال علمی بگردید که این علم، دشمنان آن اهداف را نه فقط ناراضی نمیکند، خرسند هم میکند، این جهاد نیست. فرض کنیم جهاد دانشگاهی یا فلان مؤسسه‌ی مربوط به جهاد دانشگاهی بگوید در سال فلان، صد یا پانصد مقاله از من در «ISI» منتشر شده؛ این، ملاک نیست. این مقاله چه بود؟ در چه جهت بود؟ به چه درد شما خورد؟ آن کسانی که با آرمانهای شما دشمنند، نسبت به این مقاله چه موضعی داشتند؟ آیا آنها احساس خطر کردند؟ البته سیاسیونشان - اهل علم که نگاهشان جور دیگری است - یا نه، احساس خطر نکردند. وقتیکه راجع به سلولهای بنیادیِ شبیه‌سازی و اینطور کارها آقایان حرف زدید و بنده یا دیگری هم تجلیلی از این کار کردند، مقامات امریکایی اعلام کردند که برای علوم ژنتیک هم باید شورای حکامی به وجود بیاید! این معنایش چیست؟ دشمن از اینکه شما در این رشته دارید حرکت میکنید، دردش آمده است. مثالهای واضحش را عرض میکنم؛

هزاران مثال دارد. آن‌روزی که شما مثلاً بتوانید آنچنان راداری بسازید که از هیچ نقطه از فضای آسمان این کشور، هیچ جنبنده‌ای نتواند وارد شود، آن روز دشمن دردش می‌آید؛ یعنی این تیری است که مستقیم میخورد به دشمن. این، میشود جهاد. در حرکت جهادی، در علم جهادی، در تحقیق جهادی، این عنصر حتماً شرط است. دشمن هم مقصود آمریکا نیست. حالا ما در مقام صحبت، دشمن واضحمان آمریکا و استکبار جهانی است. نه، دشمنها انواع و اقسامی دارند. یک وقت یک کارتل بزرگ مالی و اقتصادی از اینکه شما بتوانید مثلاً کارخانه‌ی سیمان بسازید، ناراحت میشود؛ مانع‌تراشی میکند؛ نمیگذارد، که الان در گزارشهائی که در اینجا به من دادند، از جمله همین مسئله بود. دلشان میخواهد یک شورای حکام هم درست کنند برای ساخت سیمان، که هر کس حق نداشته باشد کارخانه‌ی سیمان بسازد یا تولید سیمان کند. کار جهادی باید هدفمند، درست متوجه به آرمانها و هوشمندانه و عاقلانه و دشمن‌شکن باشد. یعنی به همان معنائی که ما مبارزه را در اصطلاح معمولی به کار میبریم: «دارم مبارزه میکنم؛ این یک مبارزه است.» این، یک تعبیر مصطلح است. در جهاد، این معنا هست. این، تعریف بخش جهاد. و اما دانشگاهی. دانشگاهی یعنی سطح این فعالیت و تحرک، یک سطح راقی است؛ متناسب با دانشجو و استاد و ذهن فعال علمی است. در همه‌ی کارها همین باید رعایت شود. عوام‌گرائی و عوام‌پسندی در کار و در همه فعالیتها نباید دخالت داشته باشد. البته بخشی از فعالیتها علمی است و خوب است؛ مثل همین تحقیقات؛ اما فرض بفرمائید اگر فعالیت در زمینه‌های علوم انسانی و فرض کنید در ادبیات است، باید حرفی که از اینجا بیرون می‌آید، فراتر از آن حرفی باشد که ممکن است یک ادیب معمولی بزند. یعنی سطح، باید سطح راقی‌ای باشد. خیلی از حرفها در زمینه‌ی علوم انسانی – که حالا ـ ما در آن سابقه داریم و بلدیم و واردیم – مثل تاریخ، مثل ادبیات، مثل فلسفه که اینها مسائل بومی کشور ماست، هست. برخی از این مسائل، حرفهای عادی‌ای است، حرفهای متعارف است؛ جهاد دانشگاهی هم که نزند، هر کسی میتواند بزند. جهاد دانشگاهی باید حرفِ گزین، حرفِ برتر را به میدان بیاورد. از باب مثال، شما فعالیت قرآنی دارید. فعالیت قرآنی را خیلیها دارند؛ همه‌اش هم خوب است – میدانید من جزو کسانی هستم که نسبت به فعالیتهای قرآنی دنبالگیری و احساس مسئولیت ویژه دارم؛ از قبل از انقلاب، الان هم همینجور است. یعنی اگر در یک مسجدی دَه نفر جوان هم جمع شوند تلاوت قرآن کنند، از نظر من مطلوب است؛ این را دوست میدارم – لکن شما اگر فعالیت قرآنی میخواهید بکنید، باید فعالیت قرآنی شما با فعالیت قرآنیِ غیر دانشگاهی فرق داشته باشد. لذا اگر شما هم فرض کنید بخواهید همان لحن و نوا و شیوه‌ی فلان قاری و تجوید و صدای خوش و... را مثل بقیه تکرار کنید، البته خیلی خوب است؛ اما فعالیت جهاد دانشگاهی در قرآن، این نیست؛ یک چیزی فراتر از این است. ببینید باب فهم دانشگاهی در مواجهه‌ی با قرآن چیست. بروید سراغ فهمیدن قرآن. قرآن‌خوانِ شما جوری باشد که وقتی قرآن میخواند، جلسه‌ای که مستمع قرآن اوست، مفاهیم قرآن را با دل خود لمس کند؛ حس کند؛ و جلسه‌ی قرآن‌خوانی شما، جلسه‌ی مفاهیم قرآن هم باشد. اینها ابتکار لازم دارد؛ بابِ شماست. بنابراین، جهاد دانشگاهی این امکانات و این وسائل را دارد و بنده به جهاد دانشگاهی اعتقاد راسخ دارم. کارهای بزرگی کرده‌اند؛ کارهای خوبی کردید و همینطور که گفتیم: «اسّس علی التّقوی من اوّل یوم». از اول تا حالا که ما جهاد دانشگاهی را شناختیم، بر اساس دین و تقوا بود. بر اساس دین و تقوا نگهش دارید. چند دقیقه‌ی پیش با دوستان اینجا صحبت بود و عرض کردیم سعی کنید هویت جهاد، تغییر پیدا نکند. اینی که شما می‌بینید هویت بعضی از اشخاص – فکرهایشان، ترکیبهای ذهنی‌شان – از اول انقلاب تا حالا صد و هشتاد درجه عوض شده، این یک روال و ممشای طبیعی نیست که بگوئید طبیعتش همین است دیگر؛ نخیر، هرگز اینجوری نیست. طبیعی این است که اگر انسان یک فکر و یک راهی را به منطق و استدلال پذیرفت، این را تا آن نقطه‌ی آخرِ راه برود و اگر عمرش کفاف نداد، در این راه بمیرد. این طبیعی نیست که ما بگوئیم: یک راهی را حرکت کنیم برویم؛ گاهی هم با شور و خیلی هیجان، بعد از یک نقطه، ناگهان زاویه بزنیم! بعد، این زاویه‌ها اینقدر ادامه پیدا کند که تبدیل شود به عکس! این، به هیچ وجه طبیعی نیست. بعضیها توجیه میکنند: خوب آقا، اول انقلاب، اول انقلاب بود؛ حالا زمان اثر گذاشته، ما عوض شدیم! نخیر، زمان بر روی عنصرهای ضعیف و بی ریشه و اعتقادهای

واهی و مبتنی بر احساس محض اثر میگذارد؛ یا زمان با همراهی طمعها و هوسها اثر میگذارد. «انّ الّذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبوا». قرآن میگوید: آنهایی که در جنگ احد برگشتند؛ طاقت نیاورند بایستند، این لغزش اینها به خاطر آن کاری است که قبلاً کردند. ما وقتی روح را نساختیم، خودمان را محکم نکردیم، معلوم است؛ هر مماسی روی آن اثر میگذارد؛ یکی، دو تا، سه تا، ناگهان می‌بینید که شکلش عوض شد؛ اما وقتیکه مثل فولاد آبدیده، محکم و استوار و بر مبنای تفکر درست و منطق صحیح، هویت دینی انسان شکل گرفت و هویت انقلابی شکل گرفت، هرچه زمان بگذرد، این هویت روشنتر، واضحتر، جذابتر، مستحکمتر میشود. آدمها اینجورند، نهادها هم اینجورند. نگذارید نهاد جهاد دانشگاهی، تبدیل شود به یک هویت دیگر؛ به یک هویت غیر دینی، غیر انقلابی. من یک بار در جمع همین عزیزان جهاد دانشگاهی مطلبی را چند سال پیش گفتم، که یادم هم نبود؛ این را برای من آوردند، خواندم و یادم آمد - باید این هویت صحیح را و این هویت ایمانی را حفظ کنید و باقی بماند. خوشبختانه همینجور هم بوده و تا حالا هم باقی مانده است؛ چون ساخت جهاد دانشگاهی و نوع مدیریت، نوع عملکرد، نوع ارتباط رأس با بدنه، جهتگیریها، خواستها، خواستهای خوبی بوده است - آنچه که آن روز گفتم، این بود که بعضیها تصور میکنند انقلابیگری، یک حرکت انقلابی، یعنی حرکت بی‌انضباطِ همراه با شلوغی، سردرگمی و بی‌نظمی! میگویند آقا، آنها انقلابی بود و تمام شد! این، غلط است. مطلقاً در ذات تحرک انقلابی، اغتشاش و بی‌نظمی نیست. بعکس، انضباط انقلابی از محکمترین و قویترین انضباطهاست. انضباطی که ریشه از ذهن انسان، از دل انسان، از ایمان انسان میگیرد، بهترین انضباطها را دارد. اول انقلابها از جمله انقلاب ما، بی‌نظمیهائی دیده میشود که این ناشی است از آغاز حرکت انقلابی؛ چون یک بنای کهنه‌ی درهم ریخته باید نابود شود و جایش یک بنای دیگر بیاید. این، چیز طبیعی‌ای است؛ ولی وقتیکه بنای نو، بنای جدید ساخته شد بر پایه‌های درست، حرکت بر اساس آن، حرکتِ منضبط و خوب خواهد بود و پیش خواهد رفت و این، انقلابی است. بنابراین انقلابیگری را با بی‌نظمی و با شلوغکاری و با نشناختن ضابطه و قانون نباید اشتباه کرد. علی‌ای‌حال، جهاد دانشگاهی از جاهائی است که ما به آن امید داریم برای آینده‌ی علمی کشور. اما راجع به مسئله‌ی علم و تحقیق، من این را عرض بکنم: کشور ما بدون حرکت در جاده‌ی گسترش دانش و گسترش پژوهش، امکان ندارد بتواند به نقطه‌ی مطلوب خودش دست پیدا بکند؛ مخصوص کشور ما هم نیست. کلید، دانش و پژوهش است. دانشمند شدن یک ملت هم به این نیست که دانسته‌های دیگران را فرا بگیرد. آن، مقدمه‌ی کار است. علم یک دامنه‌ی وسیعی دارد؛ انحصاری نمیتواند باشد که ما فرض کنیم یک مجموعه‌ای از کشورها و یا ملتها هستند که نخبگان اینها علم را باید تولید کنند، مرزهای جدیدی را برای علم تعریف کنند، یک مقداری خودشان استفاده کنند، یک مقداری هم که زیاد آمد، بدهند دیگران استفاده کنند. این نمی‌شود. این نسبت، این شکل کار، معنایش همین عقب‌ماندگی دائمیِ بخشی از کشورها، همین رابطه‌ی ظالمانه‌ی بین کشورها، همین مسئله‌ی دنیای اول و دنیای دوم و دنیای سوم و شمال و جنوب و همین حرفهائی است که جزء ادبیات رائج سیاسی در این قرن و قرن قبل بوده و شده. همه‌ی انسانها توانائی دانش‌پژوهی و دانشمندی را دارند. استعدادها البته مختلف است، لکن هیچ کشوری نیست که در آن انسانها توانائی این را نداشته باشند که در این دامنه‌ی وسیع و عظیمِ علم بالقوه و بالاستعداد، یک جایگاهی برای خودشان پیدا کنند و یک نقشی در آن ایفا کنند. اگر کشوری که سابقه‌ی او، تاریخ او، تجربه‌ی او، نشان میدهد که توانائی استعداد او، توانائی بالائی است و از متوسط بالاتر است - که کشور ما قطعاً از این قبیل است - این بایستی در ایجاد علم، در توسعه‌ی علم، در پیشرفت علم نقش ایفاد کند و اگر توانست این نقش را ایفاد کند، آنوقت این عقب‌ماندگی، این تبعیض و بی‌عدالتی در همه‌ی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از بین خواهد رفت و خواهد شد دارای سهم برابر در مقابل کشورهای دیگر و در مقابل قدرتهائی که امروز وجود دارند. آنوقت میتواند خودش را اداره کند، روی پای خودش بایستد؛ یک چیزی بدهد، یک چیزی بگیرد؛ اما امروز اینجور نیست. امروز نظام سلطه در دنیا بنایش بر گرفتن و دادن نیست؛ بنایش بر گرفتنِ حداکثری و دادنِ حداقلی است؛ ثروت را میمکند، امکانات را میمکند، اختیارات سیاسی و اقتصادی و

اجتماعی را در کشورها میمکنـد و در اختیار میگیرنـد و در مقابل، گاهی هیـچ چیز نمیدهند، گاهی چیز مضـری میدهند، گاهی هم یک چیزکی به آن کشورِ نقطه‌ی مقابل میدهند. الان بافت سیاسـی دنیا این است: سـلطه‌گر و سلطه‌پذیر. اگر بناست این بافت به هم بخورد و کشورها بتوانند به قدر ظرفیت ملتهایشان و اسـتعداد ملتهایشان در روابط عالم جایگاهی داشـته باشند، عمده‌ترین چیزی که در این کـار تـأثیر دارد، علم است. بنابراین علم را بایـد جـدی گرفت؛ بایـد پیش رفت. ما حرکتمان شـروع شـده، لکن هنوز در اول کاریم؛ هم بایـد به مراکز علمی و تحقیقی کمک بشود؛ هم به پروژه‌های علمی، پروژه‌های تحقیقی و فناوری بایـد کمک بشود؛ هم بایستی این میل به علم و تحقیق و پژوهش همه‌جا گسترش پیدا کند. باید مخصوص استاد و محقق هم نماند؛ در محیط دانشجوئی و فضای دانشـجوئی گسترش پیـدا کنـد؛ یعنی دانشـجو میل به علم‌آموزی و تولید علم پیدا کند که این کاری است که احتیاج دارد به تـدبیر و بـا توصـیه و خواهش و تمنـا و سـفارش و دسـتور و اینها، نخواهـد شـد. مسـئولان بخشـهای آموزشـی کشور ما؛ چه وزارت آموزش و پرورش، چه وزارت علوم و وزارت بهـداشت و درمان، چه بخشـهائی که مربوط به مسائل برنامه‌ریزیِ فرهنگی‌اند، در این زمینه مسئولیت دارند. آنها کاری بکنند که محیط دانشگاهی، محیط علم‌طلبی باشد. واقعاً این جوان بخواهد عالم بشود و فقط مسئله این نباشد که بخواهد مدرکی بگیرد، یا حالا اسـمی مثلاً برای یک کار کوچکی در بیاورد. این، حرکت لازم دارد. این حرکت باید ادامه پیـدا کنـد. کمک دولت و دسـتگاههای مسـئول و کمک کسانی که جایگاهی دارنـد که میتوانند اثرگذار باشـند بر روی ذهن مخاطبانشـان، در این زمینه حتماً لازم است. و من اصـرارم بر این است که هر وقت ما برای پیشـرفت علم کار میکنیم، این را فراموش نکنیـد که علم و دین توأماننـد. علم مجرد از دین و دور از دین ولو در گـام اول در کوتاه‌مـدت یـک کشوری را به یـک نقطه‌ای از افتخار هم برساند، اما در بلندمدت برای بشـریت زیانبار است؛ کما اینکه دارید می‌بینید که زیانبار است. علمی که از دین جدا شد و خودش را متعهد به دین ندانست، نتیجه‌اش همین میشود که امروز در دنیا رائج است؛ علم وسـیله‌ی زورگوئی است، وسیله‌ی استثمار اسـت، وسـیله‌ی تخریب حرث و نسـل است و محصـول علم، بمب اتم است از یـک طرف؛ از طرف دیگر، محصـول علم، این مـواد مخـدر کـذائی است؛ محصول علم، روی کار آمدن سیاسـتمدارانِ دور از همه‌ی احساسات انسانی است در خیلی از کشورهای دنیا. علم را بایـد با دین همراه دانست. علم را برای خـدا و در راه خـدا باید تحصـیل کرد و به کار گرفت. این، جزو تعالیمِ اولیه‌ی ما باید باشـد؛ در همه‌جـا. و توفیقات این علم هم بیشتر است؛ این را به شـما عرض بکنم. نگوینـد اگر علم را مقـدس کردیم و با دین همراه کردیم و مؤمن‌کاری درآوردیم، دیگر پیشـرفت نمیکند؛ نخیر، الان همین خود جهاد دانشگاهی شما، همین مجموعه کارهای شما - که به وسـیله‌ی عناصر مؤمن این همه کار بزرگ انجام گرفته - نشان دهنده‌ی این است که علم وقتی با ایمان همراه باشد، توفیقاتش هم بیشتر خواهـد بود. چیزهـای دیگری هم من اینجـا یـادداشت کرده‌ام، که عرض بکنم، منتهـا دیگر وقت گـذشت؛ سـاعت دوازده است. امیـدواریم ان‌شاءاللَّه این دیـدار ما بتواند پیامی باشد برای جامعه‌ی علمی کشور از سوی مجموعه‌ی دسـتگاه؛ پیام قدرشناسـی، پیـام ارجگزاری، پیـام حقگزاری از حرکت علمی و بـالخصوص دربـاره‌ی جهاد دانشـگاهی و بالاخص در مورد مؤسـسه‌ی رویان. و امیدواریم خداوند به همه‌ی شماها اجر بدهد، پاداش بدهد و امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَّه روح مرحوم کاظمی عزیز را از برکات و تفضـلات خودش برخوردار کند و خانواده‌ی محترمشان هم که اینجا تشـریف دارند، ان‌شاءاللَّه مشـمول صبر و سـکینه‌ی الهی قرار بگیرند و ما روزبه‌روز شاهد توفیقات بیشتر شما عزیزان در رویان و در جهاد دانشگاهی باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار وزیر، معاونان و مدیران آموزش و پرورش سراسر کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار وزیر، معاونان و مـدیران آموزش و پرورش سراسـر کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خسته نباشید دوستان عزیز! که گردهمایی داشتید درباره‌ی مهمترین موضوع انسانی کشور؛ یعنی آموزش و پرورش؛ آن هم درباره‌ی یکی از اساسـیترین و اصولیـترین مطـالبی که در زمینه‌ی آمـوزش و پرورش ممکن است مطرح شود؛ یعنی تحول. تحول یـک کلمه است،

لکن در پشت این وجودِ لفظی، در پشت این کلمه یک دنیا کار نهفته است. اولاً این کارها چیست؛ ثانیاً با چه هدفی این کارها قرار است انجام بگیرد؛ ثالثاً چگونه باید این کارها انجام بگیرد. پاسخ به این سه تا سؤال، یک عمر کار است. ما همه‌ی اینها را در زیر کلمه‌ی تحول قرار میدهیم و میگوئیم: تحول. خوب، اصلِ اینکه شما به فکر تحول افتاده‌اید و میخواهید یک دگرگون سازیِ عمیق در کار آموزش و پرورش کشور انجام بدهید، حقیقتاً جای تشکر دارد؛ همتی به خرج دادید، جرأتی به خرج دادید، اسم تحول آوردید؛ چون گاهی نظامها آنچنان به نظر ماندگار و به هم جوشیده و غیر قابل تغییر به نظر میرسند که انسان جرأت نمیکند به آنها به قصد تغییر و تبدیل نزدیک شود. خوب، شما جرأت کردید، گفتید میخواهید در نظام آموزشی کشور تحول ایجاد کنید. خودِ این خیلی مهم است. اولاً- جزو مطالبی که برای شما و برای بنده و برای هر کسی که به مسئله‌ی آموزش و پرورش علاقه‌مند است، واضح است - در عین حال باید تکرار بشود - این است که آموزش و پرورش مهمترین کار یک کشور است. اگر کشوری بخواهد به عزت مادی، به سعادت معنوی، به سیطری سیاسی، به پیشروی علمی، به آبادانی زندگی دنیا، به هر آرزوئی، بخواهد دست پیدا کند، باید به آموزش و پرورش به عنوان یک کار بنیادی، مقدماتِ لازم بپردازد؛ چرا؟ چون همه‌ی این کارها به نیروی انسانی احتیاج دارد. نیروی انسانی هم عمدتاً در آموزش و پرورش شکل میگیرد و صورت میبندد؛ بطوری که اگر آموزش و پرورش ما، که تقریباً دوازده سال از بهترین فصل عمر یک انسان را در اختیار دارد، به شکل مطلوبی کار کند، باعث میشود که جوانی که در این جا ساخته شده و قالب‌گیری شده و صورت‌بندی شده، دیگر کمتر احتمال تغییر بنیانی در حوادث آینده در او برود. اگر آن جوان شکلِ خوبی گرفت، به همین شکل کمابیش زندگی را ادامه خواهد داد. پس آموزش و پرورش کانون اصلیِ ساختن و پرورش دادن و تولیدِ آن عاملِ اساسی است؛ که چیست؟ انسان است؛ انسان کارآمد، نیروی انسانی. بنابراین در زمینه‌ی مسائل انسانی که نگاه کنیم، هیچ مسئله‌ای، هیچ نهادی بالاتر، مهمتر از آموزش و پرورش نیست. این یک مطلب که خیلی مطلب مهمی است. البته همه هم همین‌طور که گفتیم، این را میدانیم - حرف تازه‌ای نیست؛ مسئولان کشور هم میدانند - در عین حال به لوازم این اطلاع و دانائی چندان عمل نمیشود! فرض بفرمائید در نگاهِ کلانِ برنامه‌ریزی کشور - برنامه و بودجه و تقسیم منابع مالی و اینها - آموزش و پرورش را به عنوان یک مصرف کننده نباید در نظر گرفت، به عنوان یک تولید کننده، آن هم تولید کننده‌ی مهمترین و اساسیترین عنصر برای پیشرفت کشور باید در نظر گرفت. آنچه ما به آموزش و پرورش از امکانات، از پول، از فرصتهای گوناگون، از حمایتهای مختلف میدهیم، در واقع کمک به ذخیره‌سازی یک ثروت عظیم معنوی است؛ که این ثروت بتدریج بایستی برای آینده‌ی کشور و ملت خرج شود. این را باید در نظر داشت. مطلب دیگری که باید در نظر داشت، این است که آموزش و پرورش کنونیِ کشور ما، ساخته و پرداخته‌ی فکر ما و برنامه‌های ما و فلسفه‌ی ما نیست؛ این یک امر واضحی است؛ این هم جزء مسلمات است، منتها به آن توجه نمیکنیم! از روزی که نظامی به نام نظام آموزش و پرورش در این کشور به وجود آمد - از آغاز کار - بنای کار بر آن فلسفه‌ای نبود که ما امروز دنبال آن فلسفه هستیم. دو عیب بزرگ وجود داشت. یک عیب از جنبه‌ی اعتقادی و ایمانی، یک عیب از جنبه‌ی سیاسی و مدیریتی کشور. عیبِ جنبه‌ی ایمانی این بود که آن کسانی که آموزش و پرورش جدید را وارد کشور کردند، نه فقط نیتشان متدین کردن مردم و جوانها نبود، بلکه بعکس، نیتشان دور کردن مردم از عقاید دینی بود. به طور مسلم این است. البته آن کسانی که طراحان اولیه‌ی وزارت آموزش و پرورش در کشور بودند، برنامه‌ها را ریختند، کتابهای درسی را نوشتند، بعضی‌شان کاملاً- جزو آدمهای بی‌دین نبودند؛ نه، در بین آنها آدمهای متدین هم بودند، لکن کلانِ برنامه این بود. همان برنامه‌ای بود که در آموزش و پرورش به یک شکل، در مسئله‌ی کشف حجاب به یک شکل، در مسئله‌ی کوبیدن مراکز مذهبی به وسیله‌ی رضاخان به یک شکل خودش را نشان میداد؛ یعنی توسعه‌ی تفکرات غیر دینی، بلکه ضد دینی. آموزش و پرورش بر اساس یک چنین فکری به وجود آمد. و آن کسانی که از اول، آموزش و پرورش را درست کردند - عرض کردیم - بعضی‌شان آدمهای بی دینی هم نبودند، متدین هم بودند؛ نشانه‌های تدینشان هم بعضاً گوشه و کنار در آن نظام قدیمیِ

آموزش و پرورش و کتابهای قدیمی پیداست؛ که ما بعضی را از گذشته در زمان نوجوانی دیده بودیم و یک چیزهائی پیدا بود، لکن اساس، اساسِ ضد دینی بود، نه غیر دینی؛ بر اساس ضدیت با دین بود. هر چه هم گذشت، این جنبه‌ی ضد دینی، پیوسته و تا آخرِ دوران پهلوی بیشتر و بیشتر شد. آن جنبه‌ی سیاسی و مدیریتی، جنبه‌ی ضد ملی آموزش و پرورش بود. اگر چه که آن رژیم دعوی ملیت داشت، واقعاً هم دنبال ملیت میگشت؛ چون ایدئولوژی که نداشتند؛ ناچار بودند - وقتی ایدئولوژی کنار زده میشود، دین کنار زده میشود، یک جایگزین لازم دارد. این جایگزین را ملیت قرار داده بودند؛ مثل خیلی از کشورهای دیگر. لذا ملیت را دنبال میکردند - لکن آن ملیتی که دنبال میکردند، به معنای واقعی به معنای حفظ هویت ملی نبود. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه وابستگیهای سیاسی آنها روز به روز بیشتر میشد و همین در کیفیت تعالیم و آموزشهای آموزش و پرورش خودش را نشان میداد؛ همچنانیکه در تدوین دستگاههای حقوقی ما و قضائی ما خودش را نشان میداد؛ همچنانیکه در ساخت ادارات دولتی ما و تشکیلات عمومی دولت خودش را نشان میداد؛ یعنی غرب‌زدگیِ مطلق. این، در آموزش و پرورش هم بود. نظام آموزش و پرورش ما یک نظام غرب‌زده، تقلیدی، مبتنی بر باورها و مبانی پذیرفته‌ی در اروپا بود. حالا یکی بلژیک را ترجیح میداد، یکی انگلیس را ترجیح میداد، یکی فرانسه را ترجیح میداد؛ بالاخره مربوط به آنها بود. در بخشهای مختلف اداری و تشکیلات دولتی ما، این محسوس بود. آموزش و پرورش هم عیناً به همین کیفیت شکل گرفت و همینطور ماند. حالا نکته‌ی قابل توجه این است که آن کسانی که الگوی آموزش و پرورش سنتی و قدیمی ما بودند، آنها به همان شکلها و قالبهای آن روز بسنده نکردند؛ مرتباً تحولات به وجود آوردند و خودشان را پیش بردند؛ اما این مقلدان آن تحولات را دیگر نفهمیدند و همان شکل سنتی را نگه داشتند. این، آموزش و پرورشِ شکل گرفته‌ی سنتی کشور ما بود. البته این، خطوط اساسی‌اش بود؛ نه اینکه بخواهیم یک تعریف کاملی از آموزش و پرورش کرده باشیم. این دو عیب بزرگ؛ یعنی اول، جنبه‌ی ضدیت با دین - حداقل مغایرت با مبانی دینی و اخلاق دینی و تربیت دینی - و دوم هم بشدّت ترجمه‌ای بودن، وابسته بودن، تقلیدی بودن، از نیازهای حقیقی کشور و ملت ایران نجوشیده بودن، عیب اساسی آموزش و پرورش ما بود که ماند تا دوره‌ی انقلاب اسلامی. در دوره‌ی انقلاب، خیلی کارها در آموزش و پرورش انجام گرفته است؛ اما نظام آموزش و پرورش تحول پیدا نکرده و همان نظام قدیمی است! این عیوبی که شما بخصوص معلمان قدیمی، کارکُشته، مدیران آموزش و پرورش و پرورشیهای آگاه و قدیمی معمولاً میشمرند، میگویند درسها حفظی است، قدرت ابتکار را در جوانها به وجود نمی‌آورد، تأمل نیست، کار متراکم و انبوه است و ...، اینها همه ناشی از همان نظام قدیمی است که از آن وقت مانده است و همانطور که قبلها عرض کردیم، کهنه، متراکم، غبار گرفته، متصلّب، در نظام ما باقی مانده است. البته بیشتر در مسائل روبنائی کارهای زیادی شده است: کتابها با «بسم‌اللّه» شروع نمیشد، حالا با «بسم‌اللّه» شروع میشود؛ آیه‌ی قرآن نداشت، حالا دارد. کارهای خوب انجام گرفته؛ نه، من حقاً و انصافاً منکر کارهای خوب نیستم. بنده کتابهای درسی را می‌بینم که در زمینه‌های گوناگون، مبانی اسلامی و مبانی ملی - با اختلاف در این سالها و بسته به نوع سلائق مدیرتهای مختلف در دوران این بیست و هشت سال - وارد آنها شده و هر وقتی یک کاری انجام گرفته. این کاری هم که الان اشاره کردند - گنجاندن مفاخر علمی در کتابهای درسی - آوردند من دیدم؛ کار بسیار خوبی هم هست. بالاخره جوان ما لازم است در کتاب درسی، دانشمندان کشورش و گذشته‌ی کشورش و مفاخر علمی کشورش را بشناسد. جوان ما فلان بازیکن تیم فلان کشور را خیلی بیشتر میشناسد تا ابن سینا را! تا محمد بن زکریای رازی را! آنهائی که اهل سینمایند، فلان هنرپیشه‌ی معروف فرانسوی یا امریکائی را خیلی خیلی بیشتر میشناسند تا فلان دانشمند ریاضی‌دان یا مثلاً فرض کنید که ادیب بزرگ فارسی را! اینها در کتابهای درسی می‌آید؛ خیلی هم خوب است. این کارها را ما قدردانیم. منتها اینها هیچکدام تحول نیست. تحول یک حرکت ریشه‌ای است و شماها میتوانید بکنید. این مجموعه‌ای که امروز، مسئولیتهای مهم کشور و آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت را بر عهده دارند، اینها انگیزه‌ی کافی برای این کار دارند. و باید این کار بشود. ببینید ما چه میخواهیم؟ محصول و خروجی آموزش و پرورش را چه میخواهیم باشد؟ اول این را مشخص بکنیم؛

ترسیم بکنیم؛ بعد ببینیم که برای ساختن یک چنین موجودی، یک چنین مردی، زنی، جوانی، چه کارهای مهم و اساسی، چه تعالیمِ لازم، در خلال چه برنامه‌ی آموزشی باید داده شود، تا این موجود پرورش پیدا کند. آن وقت آدمهای کارآمدمان بنشینند آن نظام را تعریف و تدوین کنند و با شجاعت لازم وارد میدان شوند و تشکیلات آموزش و پرورش را بر طبق آن نظام تعریف کنند و تحقق ببخشند. این، میشود تحول حقیقی و بنیانی. ما میخواهیم آن کسی که از آموزش و پروش خارج میشود بعد از سیزده سال - حالا که پیش دبستانی هم هست، میشود سیزده سال - انسانی باشد با برجستگیهای اخلاقی، برجستگیهای فکری و مغزی، و با تدین؛ یک چنین انسانی میخواهیم. از نظر اخلاقی: انسانی باشد شجاع، خوشخو، خیرخواه، خوش‌بین، امیدوار، بلندهمت، مثبت در قضاوتها و سایر خصوصیات اخلاقی‌ای که برای یک انسانِ مطلوب شما در نظر میگیرید. از لحاظ خصوصیات فکری: خلّاق، پرسشگر، اهل فکر، اهل نوآوری، مایل به ورود در میدانهای بسیار وسیعِ نادانستنیهای بشر برای کشف دانستنیها و افکندن نور علم به وادی مجهولات، و صاحب فکر. از جنبه‌ی رفتاری: آدم منضبط، قانون‌شناس. ما چنین موجودی میخواهیم. آیا میشود چنین موجودی را تربیت کرد؟ البته؛ البته که میشود. درست است که انسانها یکسان نیستند؛ درست است که ژنهای گوناگون و مؤثرات گوناگون خلقتی، آدمها را با اختلافاتی به وجود می‌آورد؛ اما به طور معمول و عام، همه‌ی انسانها نقش پذیرند. گفت: من که لوحی ساده‌ام، هر نقش را آماده‌ام دست نقاشان قدرت تا چه تصویرم کنند این دست هنرمند شماست که این صفحه‌ی سفید را نقاشی میکند؛ این موجود، این جسم را قالب‌دهی و صورت‌بندی میکند. البته هر صورت‌بندی شده‌ای، هر جسم قالب‌بندی شده‌ای ممکن است بعداً با یک سوهانی - مثلاً - کنارش را بتراشند؛ با یک پتکی - مثلاً - او را درهم بکوبند؛ اینها را منکر نیستیم؛ نمیگوئیم عوامل بعدی هیچ اثری ندارند؛ اما بسیار بندرت اتفاق می‌افتد؛ غالب، وجه عمومی، این چیزی خواهد بود که تربیت شده‌ی اینجاست. بنابراین میشود از لحاظ اخلاقی، از لحاظ رفتاری، از لحاظ فکری و روحی، انسانها را اینجوری بار آورد. کی بار خواهد آورد؟ عمدتاً آموزش و پرورش. البته صدا و سیما هم عامل مؤثری است؛ خانواده هم عامل مؤثری است؛ عوامل گوناگون جنبی هم که البته اهمیتشان کمتر هست، آنها هم هستند؛ لکن من عقیده‌ام این است که یک آموزش و پرورشِ خوب، میتواند صدا و سیما را هم مقهور خودش بکند. ما امروز میتوانیم بگوئیم صدا و سیما یک برنامه بگذارد برای آموزش و پرورش که بیایند آنجا، برنامه اجرا کنند. آموزش و پرورشِ تحول یافته‌ی مطلوبِ صددرصد درست، تأثیر دیگری میتواند بگذارد. دنبال آن هستیم. آموزش و پرورش میتواند خانواده‌ها را هم تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، مهمترین و مؤثرترین عامل، آموزش و پرورش است. پس، این توانائی در آموزش و پرورش هست که انسان این چنینی را تربیت کند. این، میشود فلسفه‌ی آموزش و پرورش. البته همانطور که گفتند، افراد صاحب‌نظر و عمیق بنشینند همین را تدوین کنند؛ معلوم بشود که ما میخواهیم بیاموزیم، تعلیم بدهیم و پرورش بدهیم، تا چه اتفاقی بیفتد. این فلسفه‌ی آموزش و پرورش است؛ این را مشخص بکنند؛ تدوین بکنند. آن وقت بر اساس این فلسفه، نظام مطلوب آموزش و پرورش به دست خواهد آمد. آن نظام بایستی مثل یک جدول، پُر بشود از برنامه‌های گوناگون، و البته بخش مهم و اساسیِ آن، اِجراست. اجرا، به انسانهای مستعد و لایق احتیاج دارد که این را هم باز باید تربیت کنیم. اینها کارهائی است که در ظرف یک سال و دو سال انجام نمیگیرد. شما همّتتان را بگذارید که مثلاً فرض کنید در ظرف پانزده سال این کار انجام بگیرد. پانزده سال زمان زیادی است؛ اما برای این کار، زمان طولانی‌ای نیست؛ می‌ارزد. قاعده‌ی کار را شما فراهم بکنید؛ زمینه‌ی کار را فراهم کنید؛ به قول فرنگی مآبها فونداسیون این بنا را شما کاملاً بریزید؛ آماده بکنید تا دیگران بیایند بر روی آن، بنا کنند. آن وقت، آموزش و پرورش از روزمرگی خلاص خواهد شد. روزمرگی‌ای که ما گفتیم، اینجوری میشود از آن خلاص شد. البته تا آن روز نباید بیکار بمانید؛ همین کارهائی که آقای وزیر محترم گفتند، اینها کارهای بسیار خوبی است؛ من، این گزارش را هم قبلاً دیده بودم. فنی‌حرفه‌ای‌ها، تربیت‌معلم‌ها، شبانه‌روزی‌ها، پرداختن به نقاط محروم و ...، اینها خیلی کار خوبی است؛ اینها کارهای لازمی است؛ اینها باید انجام بگیرد؛ لکن اینها هیچکدام آن تحول مورد نظر نیست؛ آن تحول مورد نظر، چیزی است عمیقتر و بنیانیتر؛ آن باید انجام بگیرد. البته

شورای عالی انقلاب فرهنگی، مسئولیت مهمی دارد. کما اینکه خود شورای عالی آموزش و پرورش هم مسئولیت دارد. همه‌ی نیروهای فکری و زبده‌ی کشور با همدیگر دست به دست هم بدهند و هر کدام در جای خود و به سهم خود، این کار بزرگ را ان‌شاءاللَّه بتوانند انجام بدهند. ما دعا میکنیم که خداوند ان‌شاءاللَّه شماها را موفق و مؤید بدارد و یکی از کارهای بسیار خوبی هم که شد در این دوره، احیای معاونت پرورشی است که بر اثر سوء سلیقه‌ی بعضی از گذشتگان، از بین رفته بود یا تقریباً از بین رفته بود. این احیا شد که بسیار چیز لازم و مهمی است. شما هم در بخشهای مختلف کشور، این را حتماً مورد توجه قرار بدهید و اهتمام لازم به مسئله‌ی پرورشیها و معاونت پرورشی و بخشهائی که مربوط به این کار است، بشود. ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولی‌عصر از شماها خشنود باشد و ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مطهر امام بزرگوار ان‌شاءاللَّه از شما شاد باشند و ناظر و دعاگوی شماها باشند و ان‌شاءاللَّه خداوند فردای شما را از امروز و دیروزتان بمراتب بهتر کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم در سالروز میلاد مسعود علی‌بن‌ابیطالب (ع)

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم در سالروز میلاد مسعود علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السّلام) بسم الله الرحمن الرحیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز که از شهرهای دور و نزدیک زحمت کشیدید و تشریف آوردید، مخصوصاً به خانواده‌های معظم شهیدان بزرگوار و جانبازان عزیز و به همه‌ی برادران و خواهران خوش‌آمد عرض می‌کنیم و امیدوارم خداوند متعال این عید سعید و این روز بزرگ را بر همه‌ی آحاد امت اسلامی و شیفتگان امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) و بخصوص به ملت ایران مبارک بفرماید و از برکات این روز شریف، همه‌ی آحاد امت اسلامی را برخوردار کند. امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) متعلق به همه‌ی انسانیت است؛ نه فقط متعلق به شیعیان و نه حتّی متعلق به مسلمانان. همه‌ی انسانیت در برابر عظمتها و زیبائیهای علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السّلام) خاضع و خاشعند؛ مگر آنهائی که نشناسند و ندیده باشند. لذا شما می‌بینید مداحان امیرالمؤمنین فقط مسلمانها نیستند؛ مسیحی هم ستایش امیرالمؤمنین را میکند. فقط شیعیان نیستند؛ جامعه‌ی اهل‌سنت هم در همه‌ی اقطار دنیای اسلام از امیرالمؤمنین به زبان دیگری و با شیفتگی بیشتری نسبت به سایر بزرگان صدر اسلام یاد میکند. چرا؟ علت چیست؟ علت، عظمت این شخصیت است؛ عظمتی که در طول عمر آن بزرگوار و تا چند قرن بعد از شهادت آن بزرگوار، کسانی سعی کرده‌اند آن را بپوشانند؛ و نشد. درخشش خورشید را نمیشود پوشاند؛ خورشید است، میتابد، گرما و نور میدهد. مگر میشود انکارش کرد؟! این خصوصیاتی که در امیرالمؤمنین شناخته شد، این عظمتی که در علی‌بن‌ابیطالب دیده شد، این عظمت چیست؟ کجاست؟ ابعاد آن چگونه است؟ این دیگر از آن بحثهائی است که هیچ بشر غیر معصومی نمیتواند ادعا کند که آن را شناخته است؛ چون ابعاد عمیق و ناشناخته‌ای دارد و مثل یک اقیانوس است. انسان در اقیانوس، طوفان، موج، آب و موجودات شگفت‌آور را می‌بیند؛ اما اعماق اقیانوس را فقط آن کسی میتواند درک کند که خود توانسته باشد به آن اعماق برسد. اعماق شخصیت اقیانوس‌گونه‌ی امیرالمؤمنین را جز کسانی که خودشان مثل او مرتبط با منبع غیب بودند و مستفیض از افاضه‌ی الهی بودند، کسی نتوانسته است درک کند و نمیتواند درک کند. آنچه ما می‌بینیم ظواهر امر است؛ نشانه‌هاست. این را هم همه‌ی ما نمیتوانیم ببینیم؛ این حکمتهای عمیقی که در نهج‌البلاغه است، در کلمات قصار امیرالمؤمنین هست، همه‌ی ما نمیتوانیم درک کنیم؛ فرزانگان بزرگ و صاحبان عقل و علم ژرف هستند که اینها را درک میکنند. ما که نگاه میکنیم، آنچه از امیرالمؤمنین می‌بینیم، اینهاست: شجاعت او، عبادت او، جوانمردی او، پای‌بندی او به امر و نهی الهی، جهاد او، ایثار و از خودگذشتگی او، زمان‌شناسی او، انسان‌شناسی او، رحم و مروت و رقت قلب او نسبت به ضعفا، بی‌باکی او در مقابل گردن‌کشان و سرکشان و مستبدان، اصرار و پافشاری او بر عدالت بین مردم، دشمنی او با ظلم و جور. اینها ظواهر این اقیانوس ژرف و عمیق است. حالا ببینید همین ظواهر چقدر پیچیده و شگفت‌آور و زیباست! انسان چه کسی را میتواند پیدا کند که این همه صفات ممتاز در او جمع باشد؟! امیرالمؤمنین

اینجوری است. این هم حرفی نیست که شیعیان این را بگویند. اینها چیزهایی است که جزو مسلّمات تاریخ است و دشمن امیرالمؤمنین هم به آنها اقرار کرده است. در مجلس معاویه، کسی مطلبی را به عنوان تملق راجع به امیرالمؤمنین گفت، معاویه بر آن شخص برآشفت و جمله‌ای در مدح امیرالمؤمنین بیان کرد! از یاران امیرالمؤمنین، کسانی که بعد از شهادت آن بزرگوار سر و کارشان با دستگاه معاویه می‌افتاد، معاویه به آنها میگفت از علی برای من بگوئید. آنها هم میگفتند. در روایت دارد که گاهی معاویه اشک میریخت! این شگفتیها اینجوری است! در حالی که دشمنی معاویه با علی چیز پنهانی که نیست؛ این را همه میدانند. یکی از اولاد عبداللَّه زبیر یا از نوه‌های او - خانواده‌ی زبیر با امیرالمؤمنین بد بودند - از پدر خود پرسید علت عظمت خاندان امیرالمؤمنین که روزبه‌روز بیشتر میشود، چیست؟ او گفت: بله، همینجور است. دشمنان او هرچه کردند که فضائل او را بپوشانند، او مثل یک طلای ناب، بالاخره خود را از لابلای این خس و خاشاک نشان داد. و دشمنان او هر چه کردند برای خود فضیلت درست کنند، مثل مرداری که تعفن او بیش از پیش و لحظه به لحظه بیشتر میشود، بینی‌ها را آزرد. دشمنان امیرالمؤمنین درباره‌ی او، اینجور حرف زده‌اند. الان هم کتابهای مسلمانها - چه شیعه و چه سنی - پُر است از فضائل امیرالمؤمنین. در همه‌ی دورانهای زندگی، او اسوه است. نوجوانهای ده ساله و دوازده ساله و سیزده چهارده ساله میتوانند به علی اقتدا کنند؛ او را الگوی خودشان قرار بدهند. چرا؟ چون او در ده یازده سالگی، اول کسی بود که اسلام را شناخت و پذیرفت و به دنبال پیغمبر راه افتاد. این، خیلی مهم است. یک کودک ده یازده ساله حقیقت را در میان آن همه دشمنی و انکار بشناسد و پای آن بایستد و برای آن سر از پا نشناسد. جوانهای بیست ساله و بیست‌ودو ساله و بیست‌وپنج ساله میتوانند امیرالمؤمنین را الگوی خودشان قرار بدهند؛ چرا؟ چون او کسی بود که در بیست‌وسه سالگی - که پیغمبر اکرم در آن زمان از مکه به مدینه هجرت فرمود - مهمترین بار این هجرت بزرگ را بر دوش گرفت و پیامبر عزیزترین شخصیتهای خاندانش یعنی «فواطم»(۱) را به او سپرد تا با خودش از مکه به مدینه بیاورد؛ وکالت خودش را در مکه به او داد که امانتهای مردم را بدهد، قرضهای پیغمبر را ادا کند، طلبهای او را جمع‌آوری کند و در مدینه به پیامبر ملحق شود. شب هم که بنا بود بریزند در آن خانه و پیغمبر را با شمشیرهاشان قطعه قطعه کنند، او بود که حاضر شد جای پیغمبر بخوابد؛ خود را در معرض این خطر قرار بدهد. این شخصیت را ببینید! عظمت را ببینید! این میشود الگو. وقتی پیغمبر در مدینه حکومت تشکیل داد، امیرالمؤمنین شد سرباز درجه‌ی یک پیغمبر در تمام این ده ساله؛ از بیست‌وسه سالگی تا سی‌وسه سالگی. هر جا پیغمبر مسئله یا مشکلی داشت، علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السّلام) اول کسی بود که آنجا در کنار پیغمبر و برای دفاع از حقیقت پیغمبر حاضر بود. در جنگها پیشروِ جنگ، او بود؛ در گرههای مشکل و باز نشدنیِ جنگهای پیغمبر، شمشیر او گره‌گشا بود. هرجا همه عقب می‌نشستند، او جان خود را کف دست میگرفت و میرفت جلو. هیچ چیز هم برای خود نخواست؛ یکسره در راه خدا و برای خدا و در خدمت پیغمبر. پیغمبر که از دنیا رفت، امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش میدانست؛ برای این کار اقدام هم کرد، حرف هم زد، ابلاغ دعوت هم کرد؛ بعد که دید نمیشود، بعد که دید اگر او وارد میدان شود و کار دعوت به خود را ادامه دهد، اجتماع مسلمانان از هم میپاشد، کنار کشید. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا». بیست و پنج سال، امیرالمؤمنین به خاطر وحدت امت اسلامی و انسجام جامعه‌ی اسلامی و برقراری حکومت اسلامی از حق خود - که آن را برای خود مسلّم میدانست - هیچ نگفت. اینها شوخی است؟! اینها آسان است؟! اینهاست که یک انسان را اینجور بر قله‌ی آفرینش بنی‌بشر مینشاند. اینهاست که انسان را تبدیل میکند به یک خورشید فروزان در طول تاریخ بشری، که غروب ندارد. بعد که بیست‌وپنج سال گذشت و امیرالمؤمنین یک مرد پنجاه و هفت هشت ساله - در سنین پیری - بود، مردم آمدند اصرار کردند، التماس کردند، گفتند باید بیائی، باید قبول کنی، دست برنمیداریم؛ امیرالمؤمنین، اول قبول نمی‌کرد، بعد وقتی دید که از همه جای دنیای اسلام خیلی از مردم آمده‌اند و اصرار میکنند - از مصر، از عراق، از خود مدینه؛ بزرگان، مهاجرین، انصار - و میگویند یا علی! غیر از تو هیچ کس نیست که بتواند این جامعه را اداره کند و این مشکلات را حل کند، گفت خیلی خوب، قبول میکنم؛ و قبول کرد. از لحظه‌ای که

این مسئولیت را قبول کرد، تا لحظه‌ای که فرق مبارکش در محراب عبادت شکافته شد، یک روز و یک ساعت از مطالبه‌ی آن حقی و حقیقتی که اسلام به خاطر او بنا شده بود، دست برنداشت؛ نه رودربایستی، نه مجامله، نه ملاحظه، نه ترس، نه ضعف، مانع او نشد. «لیقوم النّاس بالقسط». انبیاء برای اجرای عدالت آمده‌اند؛ برای نزدیک کردن مردم به خدا آمده‌اند؛ برای اجرای مقررات الهی در بین مردم آمده‌اند. و امیرالمؤمنین رسالتش در وصایت پیغمبر و خلافت اسلامی این است. یک لحظه از این راه عقب‌نشینی نکرد. در حرکت، کوتاهی نکرد. رفقای قدیمی از او بریدند؛ متوقعان بهشان برخورد؛ از او جدا شدند؛ علیه او جنگهای براندازی راه افتاد. کسانی که تا دیروز او را ستایش میکردند، عدالتِ او را که دیدند، تبدیل به دشمن خونیِ او شدند؛ لکن ملامت ملامتگران - «لا تأخذهم فی اللّه لومة لائم» - ذره‌ای در امیرالمؤمنین اثر نگذاشت؛ راه را محکم ادامه داد؛ بعد هم در همین راه به شهادت رسید؛ «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله». شخصیت امیرالمؤمنین و ظواهری که ما می‌بینیم، اینهاست. ببینید چقدر شگفت‌آور است! چقدر این تابلو پُر از ظرافت و پُر از زیبائی و شگفتی است! ما حالا اسممان علوی است؛ شیعیان علی. صرف اینکه بگوئیم علی و راه او را دنبال نکنیم، فایده‌ای ندارد. کسانی بودند در زمان خود آن بزرگوار که اظهار ارادت به او هم میکردند، لکن از آنچه که او میخواست، تخلف میکردند. امیرالمؤمنین با اینها بی‌رحمانه برخورد کرد. فسق و فجور کردند، حد الهی را بر اینها جاری کرد؛ کفر گفتند، اینها را از دم شمشیر گذراند. بعضیها وقتی آن عظمتها را میدیدند - ماها کوچکیم دیگر - و وقتی ما یک انسانِ با این عظمت را می‌بینیم، می‌گوئیم این خداست! باورمان نمی‌آید که خدای عزیز علیم میتواند یک چنین شخصیت باعظمتی را بسازد؛ لذا اشتباه میکنیم. در زمان امیرالمؤمنین هم همین اشتباه را کسانی کردند و گفتند او خداست. امیرالمؤمنین دستور داد همه‌شان را کُشتند؛ رحمشان نکرد؛ در رودربایستی گیر نکرد که اینها طرفدار مایند و دارند درباره‌ی ما مبالغه میکنند؛ نخیر، اینها راه توحید، راه مبارزه‌ی با شرک را رها کردند، مرتد شدند و توبه هم نکردند؛ امیرالمؤمنین هم دستور داد و همه را به حد الهی محکوم کردند و به قتل رساندند. امیرالمؤمنین اینجوری است. اگر ما خیال کنیم به صرف اینکه امیرالمؤمنین را به زبان تعریف و ستایش کنیم یا محبت او را در دل داریم، خدای متعال و خود امیرالمؤمنین از کج‌رویها، از سیاه‌کاریها و از بدیهای ما صرف‌نظر میکنند، بدانیم که این منطق امیرالمؤمنین نیست. منطق امیرالمؤمنین، سلوک راه خداست. شیعه یعنی کسی که دنبال امیرالمؤمنین به راه می‌افتد. حالا یک وقتی خطائی، اشتباهی، گناهی کسی می‌کند، او بحث دیگری است؛ استغفار باید بکند؛ اما دلخوش کردن به انتساب به امیرالمؤمنین و کم و کوچک شمردن تخلف از راه خدا، به‌هیچ‌وجه در منطق امیرالمؤمنین پذیرفته نیست. اهمیت کار امیرالمؤمنین این است که از حق، از عدل، از ثبوت راه الهی، به خاطر ملاحظات صرف نظر نکرد. امروز اگر بخواهیم مصداقی برای این حرکت امیرالمؤمنین پیدا کنیم - که البته مصداق ناقصی است - تشکیل جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی است. این، یعنی در مقابله‌ی با ظلم و کج‌روی و کفر و حرکت ظالمانه‌ی مفسدانه‌ی طواغیت جهانی، سر بلند کردن و ایستادن. در این راه باید حرکت کرد. نظام جمهوری اسلامی خودِ وجودش و هویتش ضدیت با ظلم و زور است؛ ضدیت با تبعیض است. شما ببینید امروز حاکمیت دنیا دست کی‌هاست؛ ببینید در دنیا چه فجایعی به وسیله‌ی قدرتمندان دارد انجام میگیرد؛ ببینید با بشریت این قدرتهای دارای زر و زور چه میکنند؛ آن هم با تبلیغات رنگ و لعاب‌دار، همراه زر و زور و تزویر با اسم حقوق بشر! با اسم دمکراسی! با اسم آزادی! چه میکنند با بشر! امروز امریکا - منظورم حکومت امریکاست - مظهر ظلم علیه بشریت است و به خود مردم امریکا هم امروز دارد ظلم میشود. نظام طاغوتی و شبکه‌ی مفسد صهیونیستی در دنیا، امروز مظهر فساد اخلاقی و تباه کردن نسلهای بشری است؛ ضلالت و گمراهی. قدرتهائی که امروز تسلط بر عالم دارند، قدرتهای ستمگر و ظالمند و به همین دلیل هم با جمهوری اسلامی سر ناسازگاری و سر ستیزه‌گری دارند. ایستادگی جمهوری اسلامی، مظهر عدالت‌خواهی امیرالمؤمنین است. آنچه ما ملت ایران و مسئولان بالخصوص بر عهده داریم، این است که این الگو را هرچه بیشتر به نمونه‌ی اصلی خود نزدیک و شبیه کنیم. در داخل کشور شعار «عدالت» را جدی باید گرفت؛ شعار «دینداری» را جدی باید گرفت؛ راه امیرالمؤمنین را جدی باید گرفت و

همین است که میتواند ما را برای رسیدن به آرمانها و آرزوهای بلند ملت ایران کمک کند؛ کما اینکه خصوصیات امام بزرگوار ما در آن چیزهائی که پیشرفت جامعه و حیات جامعه‌ی اسلامی محتاج آن هست، شبیه خصوصیات امیرالمؤمنین بود؛ البته با فاصله‌ی مشخصی که بین آن قله‌ی عظیم بـا انسانهـای معمولی هست. امام بزرگوار ما در راه حق و عـدالت قائل به رودربایستی و ملاحظه‌ی این و آن و ترس و ضعف و عقب‌نشینی نبود؛ او هم همانطور که امیرالمؤمنین توصیه فرموده بود که: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّهٔ اهله»، از تنهائی نمیترسید؛ از اینکه تنها بمانـد، نمیترسید، واهمه نداشت؛ حق با اوست، پس خدا با اوست. با مجاهدت حرکت کرد، خـدای متعـال هم ملت ایران و ملتهـای مسلمان را بـا او در دل و در جـوارح همراه کرد و دیدیـد چه حرکت عظیمی به وجود آمد. امام اینجوری بود. امروز هم مسئولان کشور و آحاد مردم ما اگر میخواهند ملت ایران به آن قله‌ی بلند عظمت و افتخار و عزتی که آرزویش را دارد، دست پیدا کند، باید همین راه را دنبال کنند؛ باید با شجاعت تمام، با آگاهی و بینش کامل، با خطرپذیری در مقابل قدرتمنـدان و زورگویان و زورمنـدان عالم این راه را ادامه دهنـد. موفقیت در «ایستادگی» است. دشـمنان اصـلی ملت ایران - شبکه‌ی صـهیونیستی و رژیم صـهیونیستی و رژیم امریکا، بخصوص این مجموعه‌ای که امروز در امریکا بر سر کار هستند، دشمنان اصـلی ملت ایران و راه ملت ایران هستند - روز به روز در دنیا بدنام‌تر و از عواطف ملتهای مسـلمان منزوی‌تر شده‌اند؛ بلکه حتّی در بین ملتهای غیرمسـلمان هم منزوی‌ترنـد. امروز امریکا یکی از منفورترین کشورها در همه‌ی دنیاست؛ هرجا نظرخواهی میکنند، نتیجه این است. و نظام جمهوری اسـلامی به برکت ایسـتادگی ملت ایران، به برکت شـعار عـدالت و مردم‌دوستی - که بحمداللّه امروز در این کشور، این شـعار بر زبـان دولتمردان به طور دائم وجود دارد - در چشم ملتهـای مسـلمان عزیز است. ملتهای مسـلمان این راه را پسـندیدند و کم و بیش تا آنجائی که توانسته‌اند در این راه حرکت کرده‌اند؛ البته شرائط ملتها مختلف است. شما وقتی نگاه کنید به ملتهـای مسـلمان منطقه‌ی مـا و کشورهای اسـلامی، می‌بینیـد همه‌ی این ملتها به نحوی این راه جمهوری اسـلامی و راه ملت ایران را مورد تأییـد و حمایت معنوی خودشان قرار داده‌انـد؛ از آن تمجیـد کرده‌انـد و قـدمی یا قـدمهائی در این راه حرکت کرده‌اند و پیش رفته‌اند؛ این، آن چیزی است که استکبار جهانی را خشمگین میکند. راه موفقیت هم ایستادگی در این راه است. این را بدانند همه‌ی آحـاد ملت ایران که راه نجات، راه موفقیت، راه دست یافتن به آرمانهای بزرگ یک ملت - که عزت و رفاه و اوج افتخارات ملی و فرهنگی و همه‌جـانبه است - فقـط وابسـته به این است که این ملت از دشـمنان خود واهمه نکنـد، راه خود را بشـناسد و این راه را با اسـتقامت و پایداری تمام به پیش برود. امیدواریم خداوند متعال ملت ایران و همه‌ی ملتهای مسـلمان را مشـمول لطف و تفضل خود قرار بدهـد و روح مطهر امیرالمؤمنین و امـام المتقین ان‌شـاءاللّه از فعالیتهـای ملت ایران و از جوانان مؤمنی که در این کشور مشـغول تلاش هسـتند، راضـی باشـد؛ و ان‌شاءاللّه همه مشـمول دعای آن بزرگوار و دعای ولی‌عصـر (ارواحنافـداه) قرار بگیریـد؛ و ان‌شاءاللّه روح مطهر امام بزرگوار و شـهدا از شما راضی باشند. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته --- ۱) فـاطمه‌ی زهرا (س)، فـاطمه‌ی بنت‌اسـد، فـاطمه‌ی بنت زبیر بن عبدالمطلب

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان نظام و قشرهای مختلف مردم در سالروز مبعث پیامبر اکرم (ص)

بیانـات رهبر معظم انقلاـب در دیـدار مسـئولان نظـام و قشـرهای مختلف مردم در سالروز مبعث پیامبر اکرم (صلّی‌اللّه‌علیه‌واله‌وسلّم) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ و فرخنده را به همه‌ی امت عظیم اسـلامی و به ملت مؤمن و نجیب ایران و به شـما حضار عزیز - مسئولان کشور، میهمانان عزیز، سفرای کشورهای اسلامی - تبریک عرض میکنیم؛ بلکه باید عرض کنیم که این عید را به همه‌ی بشـریت تبریـک میگـوئیم؛ چون بعثت پیـامبر خـاتم (صـلّی‌اللّه علیه و اله و سـلّم)، فتـح‌بابی بر روی آحـاد بشـریت بود که آنهـا را از دردهای مزمن و قدیمی جوامع بشـری نجات بدهد. بعضی این ندا را اجابت کرده‌اند و فوائد آن را بردند، بعضی هم تخلف کردند،

ضررش را چشیدند. امروز هم به نظر ما بشریت در نهایت نیاز و احتیاج است به پیام بعثت و به پیروی از تعالیم انبیاء عظام الهی، که همه‌ی آنها به نحو کامل در تعالیم اسلام و قرآن جمع شده است. در رأس برنامه‌های دعوت اسلامی، سه چیز از همه مهمتر است که در آیات کریمه‌ی قرآن به آنها تصریح شده است: علم و حکمت، تزکیه و اخلاق، و عدالت و انصاف. اگر درست نگاه کنیم، امروز هم بشر محتاج همین سه چیز است. علم بشر، امروز پیشرفتهای زیادی داشته است؛ منتها در یک بُعد خاص. علوم مادی و طبیعی - علوم مربوط به زندگی مادی - در بین بشریت پیشرفت کرده است؛ اما بشر در علوم معنوی - چیزهائی که ذهن بشر را نسبت به مبدأ آفرینش و به توحید الهی روشن میکند؛ دل او را هدایت میکند به آن سمتی که بشر برای آن آفریده شده است - محتاج آموختن و فرا گرفتن است. دعوت اسلام به علم، یک دعوت همه‌جانبه است. مسئله‌ی اخلاق و تزکیه‌ی معنوی و روحی، از این هم امروز مهمتر است. گرفتاریهای بشر، ناشی از دور افتادن از تزکیه‌ی اخلاقی است. در درجه‌ی اول نخبگان ملتها، مسئولان امور کشورها و جوامع، مخاطب این سخنند. اگر در قله‌های جوامع بشری - که نخبگان سیاسی و علمی و فرهنگی قرار دارند - اخلاق و معنویت و تزکیه وجود داشته باشد، این سرچشمه‌ی فیاض به دامنه‌ها خواهد رسید و مردم هم از اخلاق نیک برخوردار خواهند شد. مسئولان کشور اسلامی در درجه‌ی اول مخاطب این سخنند. حب دنیا، حب شهوات، پایبندی به امیال و هوسهای حیوانی، دوستیها و دشمنیهائی که منشأ آنها منشأ حیوانی و مادی است؛ جنگ‌افروزیهائی که منشأ آنها قدرت‌طلبی و میل به توسعه‌ی قدرت مادی است؛ ناامنیهائی که منشأ آنها خباثتها و رذالتهای سیاسی دست‌اندرکاران امور سیاست کشورهاست، گرفتاری عمده‌ی بشری است. تزکیه‌ی اخلاقی برای یک کشور، یک امر ضروری است؛ مهرورزی انسانها با یکدیگر، انصاف انسانها نسبت به یکدیگر، رعایت حال انسانهای دیگر در برنامه‌ریزی زندگی انسان، رحم و مروت بین افراد بشر، چیزهائی است که زندگی بشر را آرامش میبخشد. اگر ملاحظه میکنیم که دنیا امروز بیش از گذشته در آتش ناامنیها میسوزد - ناامنی، امروز بزرگترین بلای بشر یا لااقل یکی از بزرگترین بلایای بشری است؛ انسانها در درون خانواده‌شان امنیت ندارند؛ در محیط زندگی اجتماعی امنیت ندارند؛ در میان کشور و میهن خودشان امنیت ندارند - این ناامنی ناشی از سوء سیاستها، ناشی از قدرت‌طلبیها، ناشی از بی‌اخلاقیها، ناشی از دوری انسانها از تزکیه است. و اسلام ما را به تزکیه دعوت میکند و این یک قلم بسیار عمده از تعالیم اسلام است. «یتلوا علیکم ایاتنا و یزکیکم و یعلّمکم الکتاب و الحکمهٔ»؛ آیات الهی را تلاوت میکند و آنها را تزکیه میکند؛ آنها را تعلیم میدهد. و عدالت. استقرار عدالت، دستور همه‌ی انبیاء الهی است، که فرمود ارسال رسل و فرستادن کتابها و این همه تلاشی که انبیاء و پیروان انبیاء انجام دادند، برای این است که: «لیقوم النّاس بالقسط»؛ زندگی مردم، زندگی همراه با قسط باشد. برادران و خواهران عزیز! آرزوی ما در مبارزات اسلامی، تشکیل جامعه‌ای بوده است که با این خصوصیات امتیاز داشته باشد. انقلاب اسلامی برای قدرت‌طلبی یک گروه یا یک حزب یا یک جمعیت به وجود نیامد. انقلاب اسلامی را مردم مسلمان ایران به راه انداختند؛ هدف از این انقلاب هم تشکیل جامعه‌ی اسلامی است و معیارها و شاخصهای عمده‌ی جامعه‌ی اسلامی هم اینهاست: جامعه‌ی برخوردار از علم، برخوردار از اخلاق و برخوردار از عدالت. همه باید برای این تلاش کنند. اصولی که به آن پایبندیم، اینهاست. ارزشهائی که جامعه‌ی اسلامی برای آنها تشکیل شده است، اینهاست. آن چیزی هم که میتواند زندگی مادی ما را، رفاه ما را، عزت سیاسی و بین‌المللی ما را، امنیت ما را به طور کامل تأمین کند، اینهاست. همه باید تلاش کنند جامعه‌ای برخوردار از علم، برخوردار از اخلاق، برخوردار از عدالت به وجود بیاورند. وظیفه‌ی دولتها هم این است، وظیفه‌ی آحاد مسئولان هم این است، وظیفه‌ی مدیران بخشهای مختلف هم همین است، آحاد مردم هم آرزوشان این است. آن چیزی را که طلب میکنند و مطالبه‌ی از مسئولان میکنند، این است: یک جامعه‌ی برخوردار از علم و اخلاق و عدالت. ما از اول انقلاب تا امروز، هر جا به وظیفه‌ی اسلامی خودمان عمل کردیم، به احکام الهی احترام گذاشتیم، پای وظیفه ایستادیم، پیش رفتیم؛ هرجا ملاحظات گوناگون بر ما حاکم شد، از این اصول اساسی اسلام عقب‌نشینی کردیم، زرق و برق مکاتب مادی رائج را در چشم خودمان و در دل خودمان بزرگ کردیم، شکست خوردیم، مغلوب شدیم، ناکام ماندیم. امروز

مکاتب کنونی دنیا - آن چیزی که امروز سخنگویان سیاست بین‌المللی در کشورهای قدرتمند، آن را مطرح میکنند - نمیتواند بشر را به سعادت برساند. علاوه بر اینکه آن شعارهائی هم که به وسیله‌ی مسئولان و مدیران قدرتهای بین‌المللی مطرح میشود، شعارهای واقعی نیست. امروز بشر دچار دو درد بزرگ است: یکی اینکه راهی که به بشر نشان داده می‌شود - راه مادیت - راه غلطی است. دوم اینکه آن کسانی که گردانندگان امور بشریتند، مردمان صالحی نیستند. شما نگاه کنید به اوضاع دنیا، ظلمی را که به ملتها میشود، ظلمی که به امت اسلامی میشود، ظلمی که در فلسطین میشود، در عراق میشود، در افغانستان میشود، ظلمی که به احکام اسلامی میشود، اینها را ملاحظه کنید. آن کسانی که منشأ ترور و منشأ فساد و منشأ جنگ و خونریزی هستند، اسلام را متهم میکنند به تروریسم! اسلام را متهم میکنند به ارتجاع؛ آن کسانی که حکومت مطلقه‌ی خود را بر کل بشریت میخواهند تحمیل بکنند! امروز ایالات متحده‌ی امریکا، این قدرت طاغوتی شیطانیِ مستکبر، در صدد بلعیدن همه‌ی دنیاست. درصدد توسعه‌ی قدرت خود به تمام زوایای زندگی انسانهاست. آن وقت اینها، ادعای دمکراسی میکنند؛ ادعای حقوق بشر میکنند! فاسدترینِ انسانها، پرچم اصلاح بشریت را در دست گرفته‌اند. این گرفتاری بزرگی است برای بشر. و امت اسلامی ما، امروز در مقابل یک تجربه‌ی بسیار عظیم تاریخی قرار دارد. به دیگران نظری نمیکنیم؛ به خودِ امت اسلامی نظر میکنیم. امت اسلامی در درون خود، قرآن را دارد، احکام اسلامی را دارد، خطوط روشن زندگی سعادتمندانه‌ی بشر را در قرآن دارد. امت اسلامی میتواند با بازگشت به خود، با بازگشت به هویت اسلامی، در مقابل این موج مخربِ همه‌ی بنیانهای زندگی بشر بایستد؛ اگر همت کند. امت اسلامی باید همت بکند. در درجه‌ی اول هم مسئولان کشورهای اسلامی مخاطب این سخنند؛ آنها باید همت بکنند. انسجام اسلامی یعنی کشورهای مسلمان قدر امت بزرگ اسلامی را بدانند. ما از تکه تکه شدن سودی نمیبریم. ما از دشمنی با یکدیگر سودی نمیبریم. ما از تشدید اختلافات قومی، فرقه‌ای، شیعه و سنی، عرب و عجم سودی نمیبریم. امت اسلامی یک مجموعه‌ی عظیم است با امکانات بسیار، با سرمایه‌های بسیار؛ اما دنیای غرب ما را تکه‌پاره کرده است، ما را در مقابل هم قرار داده است. قومیتهای ما را سلاحی برای برخورد با برادران مسلمان قرار داده است و ما هم نادانسته و جاهلانه، این توطئه و این ترفند را پذیرفتیم و در این دام قرار گرفتیم. باید به خود بیائیم. ما تعارف نکردیم که گفتیم امسال، سال انسجام اسلامی است. می‌بینیم توطئه‌های دنیای اسلام را؛ می‌بینیم تلاشهائی را که انجام میگیرد؛ پولهائی را که خرج میشود برای اینکه بین برادران جدائی بیندازند، نیروهای ما را علیه هم به کار بیندازند، نگذارند پیش برویم. ما خیلی عقب‌ماندگی داریم. دنیای اسلام خیلی عقب‌ماندگی دارد. در میدان علم و فناوری باید جلو برویم؛ بالاتر از آن، در میدان تهذیب نفس، پرداختن به خود، باید حرکت کنیم؛ باید جلو برویم. این چیزی که به عنوان دمکراسی، امروز غربیها پیشنهاد میکنند، در حقیقت حکومت مردمی نیست. حکومت مردمی را اسلام آورد. در اسلام رابطه‌ی مسئولان کشور و مدیران جامعه با آحاد مردم، رابطه‌ی ایمان است، رابطه‌ی محبت است، رابطه‌ی همکاری صمیمانه است، رابطه‌ی رضایتمندیِ حقیقی است. این نسخه، امروز در اختیار ماست. هر وقت به این نسخه‌ها در هر مقداری عمل کردیم، کامیابی و موفقیت را به رأی‌العین مشاهده کردیم. امروز دنیای اسلام مجروح است. دل انسان برای ملت فلسطین میسوزد. دل انسان برای ملت عراق میسوزد. دل انسان برای رنجهای ملت افغانستان میسوزد. اینها زیر فشارند؛ زیر فشار دشمنان اصل امت اسلامی. آن کسانی که امروز در مسئله‌ی فلسطین، فلسطینیان را زیر فشار میگذارند؛ در عراق، ملت عراق را لگدمال می‌کنند، آنهائی هستند که با خصوصِ ملت عراق یا خصوصِ ملت فلسطین، دشمنیِ خاصی ندارند؛ آنها با امت اسلامی مخالفند. هر جای دیگر هم دستشان برسد، همین رفتار را انجام میدهند. برایشان سنی، شیعه، عرب، عجم تفاوتی نمیکند. قدرت‌طلبی، این است. مستِ قدرت بودن و جز هدفهای مادی و شهوانی و خواسته‌های کمپانیهای پولساز را ندیدن، نتیجه‌اش برای بشریت همین است. امت اسلامی باید بیدار بشود. شخص شخیص نبی مکرم اسلام (صلّی‌اللّه علیه و اله و سلّم)، یک نقطه‌ی اصلی و محوری برای اتحاد همه‌ی گروههای اسلامی است. دلهای همه لبالب از محبت پیغمبر است. همه‌ی آحاد امت اسلامی، عاشق و دلباخته‌ی این بنده‌ی برگزیده‌ی خدا و این انسان والای سراسر

تاریخند؛ این را وسیله‌ی وحدت و محور اتحاد امت اسلامی قرار بدهند و امت اسلام به هم نزدیک بشوند. امیدواریم خداوند متعال ما را هدایت کند؛ ما را به آنچه که وسیله‌ی رشد و سربلندی اسلام و مسلمین هست، راهنمائی بفرماید؛ از ما دستگیری کند و ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کند. و درود میفرستیم به روح مطهر امام بزرگوارمان و شهدای گرانقدرمان که ما را در این راه وارد کردند و به پیمودن این راه کمک کردند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار میهمانان شرکت کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السّلام)

بیانات در دیدار میهمانان شرکت کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السّلام) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به میهمانان عزیز و مجتمعان در این اجلاس و گردهمائی خوش آمد عرض میکنیم. همچنین به مناسبت میلادهای مبارک شعبانیه؛ ولادت حضرت اباعبداللَّه و حضرت سجاد و حضرت اباالفضل و ولادت با سعادت حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) به همه تبریک عرض میکنیم. محور این اجلاس و اجلاسهای شما برادران و خواهرانِ منسوب به مجمع اهل‌بیت، یک محور بسیار باعظمتی است؛ یعنی اهل‌بیت پیغمبر (علیهم‌الصّلاة و السّلام). این همان چیزی است که هم در قرآن کریم به اهمیت آن تصریح شده است: «انّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرّجس اهل‌البیت و یطهّرکم تطهیرا»، هم در احادیث نبوی مکرر درباره‌ی اهل‌بیت مطالب صریح و غیرقابل انکاری وارد شده است؛ از جمله حدیث معروف «ثقلین» که عترت را در کنار کتاب‌اللَّه قرار داد: «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب‌اللَّه و عترتی»، که متواتر بین مسلمین است. و از جمله حدیث معروف و شاید متواترِ «مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من ترکها غرق»، و روایات فراوان دیگر. جمع حاضر محور اجتماعشان، این عنوان فاخر و بسیار والا و باعظمت است. البته همه‌ی مسلمین به اهل‌بیت ارادت دارند، مگر جمع خیلی قلیلی که نواصب و امثال اینها باشند. فرقه‌های مسلمین، همه نسبت به اهل‌بیت پیغمبر ارادت دارند و جایگاه والای آنها را در علم و عمل قبول دارند؛ ولی شیعیان کسانی هستند که به تعبیر زیارت جامعه - «معروفین بتصدیقنا ایّاکم» - شناخته شده‌اند به اینکه اینها پیرو ائمه و مصدِّق ائمه (علیهم‌السّلام) هستند و مقامات معنوی آنها را میشناسند و جایگاه آنها را در امت اسلامی و در جانشینی پیغمبر میپذیرند و قبول کرده‌اند. اینکه محور این اجتماعات، یک چنین امر باعظمتی است، سطح کار، عظمت کار، ارزش کار را بالا میبرد؛ رسالت کار را اهمیت میبخشد. برای چه ما دور هم جمع میشویم؟ این هدف را باید به طور مشخص روشن کنیم؛ بدانیم دنبال چه هستیم. امروز دنیای اسلام به پیام اهل‌بیت نیازمند است. مسئله‌ی پیروان اهل‌بیت و مجمع اهل‌بیت و ندای اهل‌بیت در جوامع شیعی، ندای تفرقه‌افکنانه نیست؛ بر خلاف آنچه که بعضی تنگ‌نظرها از یک طرف و بعضی مغرضها از یک طرف تصور میکنند و آن را در بوقهای تبلیغاتی خودشان دائم میدمند و تکرار میکنند. مسئله، مسئله‌ی نفی نیست؛ مسئله، مسئله‌ی اثبات است. مکتب اهل‌بیت حقایقی دارد، مطالبی دارد که امروز دنیای اسلام به اینها نیازمند است. اگر همین صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه را - که به مناسبت ولادت این بزرگوار جا دارد توجه و اهتمام بیشتری به این کتاب بسیار عزیز بشود - کسی نگاه کند، خلاصه و عصاره‌ای از تفکرات اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) در این کتاب گنجانده شده است. در صحیفه‌ی سجادیه، ایمان عمیق، عرفان واضح و دور از ابهام، توجه کامل به مبدأ عظمت و معبود و ذات اقدس الهی، اهتمام به امور مردم، مسلمین - امور آحاد مردمی که با انسان مرتبطند - اهمیت به افتخارات اسلامی و صدر اسلام، موج میزند. کتابِ زندگی عارفانه و عاشقانه و عاقلانه و خردمندانه است؛ مجموعه‌ای از اینهاست. و دریای مواج روایات اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) هم از طرف دیگر. این، چیزهائی است که امروز دنیای اسلام به اینها نیازمند است. ما اگر بر محور نام مبارک اهل‌بیت اجتماع میکنیم، برای این نیست که دیواری دور خودمان بکشیم تا ما را از بقیه‌ی مسلمین جدا کند، بلکه بعکس، برای این است که افقهای جدیدی را در مقابل چشم متفکران اسلامی باز کنیم؛ پنجره‌های جدید را بگشائیم تا حقایق جدیدی را ببینند. این، رسالت و مسئولیت ماست. در درجه‌ی اول طبعاً خود پیروان اهل‌بیت باید اقرار و اعتراف به این هویت والا بکنند و خودشان این گوهر گرانبهائی را که در دستشان هست، بشناسند تا بعد

بتوانند آن را عرضه کنند؛ این جرأت را پیدا کنند که در بازارِ متاعهای گوناگون، این گوهر گرانبها را در معرض قرار بدهند؛ در برابر چشم دیگران قرار بدهند. رسالت مجمع اهل‌بیت این است: احساس اعتزاز و افتخار به هویت پیروی اهل‌بیت. ما افتخار میکنیم به اینکه این بزرگواران را شناختیم. ما خدا را شکر میکنیم که نسبت به مقامات اهل‌بیت پیغمبر (علیهم صلوات اللّه) غافل نماندیم، خداوند ما را هدایت کرد و فهمیدیم، شناختیم. و احساس کنیم که باید این حقائق را در مقابل چشم مردم جهان قرار داد؛ همان‌طور که ائمه قرار میدادند؛ نه با تنگ‌نظری، نه با ستیزه‌گری، نه با آمیختن مطالب خرافی و خزفها را با این گوهرها مخلوط کردن، که یکی از مسائل امروز ما این است. ما باید از مفاهیم دینی خرافه‌زدائی بکنیم. به طور کلی از جمله مفاهیمی که در حوزه‌ی معرفت اهل‌بیت و معارف اهل‌بیت وجود دارد، این مسئله است، و این، کار علماست؛ کار برجستگان است؛ کار هر کسی نیست و این وظیفه‌ی علما و متخصصان را سنگین میکند. همان‌طور که در روایات وارد شده است؛ «محاسن کلام اهل‌بیت را به دیگران معرفی کنید»، که - «فانّ النّاس لو علموا محاسن کلامنا» - اگر مردم آن زیبائیها و درخشندگیهای کلمات اهل‌بیت را ببینند، به خودی خود دلها را متوجه آنها میکنند و مجذوب آنها میشوند؛ این امروز وظیفه‌ی ماست. یک توطئه‌ی عمیق و خطرناکی - که خیلی هم قدیمی است - برای ایجاد اختلاف بین فرق اسلامی وجود دارد؛ حالا امروز در دنیا مسئله‌ی شیعه و سنّی را مطرح میکنند، اما این اختلاف مخصوص شیعه و سنّی نیست، بلکه میخواهند بقیه‌ی فرق اسلامی هم در درون تشیع، در درون تسنن - فرقه‌های اصولی، فرقه‌های فقهی، فرقه‌های کلامی - در مقابل هم قرار بگیرند، گریبان هم را بگیرند، علیه هم فریاد بکشند؛ این چیزی است که دشمن میخواهد و بخصوص انگلیسها در این قضیه متبحرند؛ خیلی مجربند؛ سالهای متمادی - دهها سال، شاید بشود گفت به یک معنا صدها - در این زمینه کارکرد دارند؛ خوب بلدند، نقاط ضعف را میشناسند؛ روی آنها انگشت میگذارند برای ایجاد اختلاف. الان هم بشدت مشغولند. البته دیگر اینجا مخصوص انگلیسها نیست؛ سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل و امریکا و همه هستند، برای اینکه این اختلاف را عمیق کنند. شایعات درست میکنند؛ با فلان مسئول یک کشور سنّی، طوری حرف میزنند که احساس کند شیعه به عنوان یک خطر دارد او را تهدید میکند. اینجا با جامعه‌ی شیعیان - مسئولان کشور شیعه و بقیه‌ی کشورهائی که در آنها شیعه هستند - طوری حرف میزنند که احساس کنند اهل سنت دارند آنها را تهدید میکنند و هستی و هویت آنها را از بین میبرند. کارشان این است. عین همین قضیه در تواریخ سابقه هم دارد، نمونه‌های مشخص و معینی ذکر شده است، ما هم در زمان خودمان داریم می‌بینیم. به فلان مسئول سنّی میگویند چه نشسته‌ای که از ایران آمدند چند تا روستا را در کشور تو شیعه کردند! اینجا هم می‌آیند و به بعضی از ما میگویند چه نشسته‌اید که آمدند چندتا روستا از کشور شما را سنّی کردند! اینها کار دشمن است. باید این را شناخت. یک مسئله، اصل «ایجاد اختلاف و نگرانی» است تا با هم متحد نشوند. تا این اتحاد یک واحد عظیمی را - که تصور آن، دلهای مستکبران طماع را میلرزاند - به وجود نیاورد؛ یعنی واحد امت اسلامی را. اگر امت اسلامی به معنای واقعی کلمه‌ی امت تشکیل شود، استعمارگران و طمع‌ورزان و کسانی را که خواسته‌اند این منطقه را به نفع خودشان بفشرند و از آن بهره‌برداری کنند، بسیار میترسانند. آنها میخواهند این اتفاق نیفتد. اصل «ایجاد اختلاف»، یک انگیزه‌ی دیگر هم دارد که آن بعد از قیام ملت ایران و برافراشته شدن پرچم انقلاب اسلامی در این کشور به آن انگیزه‌ی قبلی اضافه شد و آن این است که میترسند از اینکه تفکرات اسلام ناب، اسلام جهاد، اسلام استقلال، اسلام عزت و هویت، اسلامی که تسلط بیگانگان و دشمنان را بر امت اسلامی گناه میداند و آن را به هیچ قیمت نمیپذیرد، از ایران به بقیه‌ی جوامع اسلامی سرایت کند و مشکله را برای آنها چند برابر کند. سعی میکنند بین ایران اسلامی و بین سایر مناطق جهان اختلاف بیندازند. میدانند که تفکراتی که یک ملت را - یک ملت استعمارزده مثل ملت ما را در دوران طاغوت - بیدار میکند، به صحنه می‌آورد، به مجاهدت وادار میکند، ترس او را میریزد، او را به وسط میدان کارزار عظیم بین‌المللی میکشاند و او را در همه‌ی مراحل از میدان پیروز خارج میکند، برای جهانخواران، برای کسانی که برنامه برای منطقه‌ی خاورمیانه و برای نفت اینجا و برای بقیه‌ی چیزهای اینجا دارند، خیلی خطرناک است. نمیخواهند بگذارند؛ البته خیلی هم تلاش

کرده‌اند، موفق هم نشده‌اند تا امروز. تا امروز تفکرات انقلاب اسلامی به همه جای دنیای اسلام، علی‌رغم آنها نفوذ کرده است؛ با همه‌ی این تخریبها، با همه‌ی این تبلیغات مخالف. البته اگر تبلیغات آنها نبود، وضع طور دیگری میشد. لذا امروز علیه نظام اسلامی و جمهوری اسلامی تبلیغات فراوانی میشود. از یک طرف علیه تشیع هم به همین جهت تبلیغات میشود. آن مجموعه‌ای که به عنوان پیروان اهل بیت میخواهند وسط میدان باشند و کار کنند، باید به این چیزها توجه کنند و اولویتهای خودشان را با توجه به این حقایق انتخاب کنند. برادران و خواهران عزیز! شما کار بزرگی را بر عهده گرفته‌اید. مجمع اهل‌بیت وظائف بزرگی را برای خودش تعریف کرده است. این کارهای شکلی - چند تا سمینار در کجا و... - کارهای کوچکی است. کار اساسی شما، کاری است که باید در خلال این فعالیتها تحقق پیدا کند و آن، معرفی مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) است به دنیای اسلام، بلکه به سراسر عالم؛ چون امروز همه‌ی دنیا تشنه‌ی معنویتند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل‌بیت معرفی میشود، به نحو جامع و کاملی وجود دارد؛ معنویتِ بدون انزوا، بدون جدائی از زندگی، معنویتِ همراه با سیاست و عرفان، همراه با فعالیت اجتماعی، تضرع و گریه‌ی پیش خدای متعال و همراه با جهاد. این، چیزهائی است که در مکتب اسلام وجود دارد، در تعلیمات و معارف شیعه متبلور و مجسم است و نمونه‌های زنده‌اش را ما دیده‌ایم؛ در تاریخ معاصر هم در ایران اسلامی این نمونه‌ها فراوان و فراوان دیده شد. این، وظیفه‌ی اصلی است. البته این را ما یقین داریم که در این کارزاری که بین حق و باطل، امروز راه افتاده است - کارزار بین اسلام و معارف اسلامی و بیداری اسلامی از یک سو، و طمع‌ورزیهای استکباری سیاستهای شیاطین عالم و در رأس آنها شیطان بزرگ یعنی دولت امریکا از یک طرف دیگر - پیروزی با ماست؛ پیروزی با طرف حق است. در این، هیچ تردیدی وجود ندارد. همه‌ی قرائن این را نشان میدهند و تأیید میکنند. طبیعتِ سنن الهی هم همین است؛ یعنی غیر از این معنی ندارد. آن گروهی که طرفدار حقند اگر بایستند و اقدام بکنند، شکی نیست که بر باطل پیروز خواهند شد. سنتهای الهی در جهت تقویت حق است و انتظار طبیعی از جریان سنن الهی در تاریخ، اقتضاء این را دارد. ما هم داریم به تجربه این را مشاهده میکنیم. اگر امروز نشاط و حرکت اسلامی در دنیا با بیست سال قبل مقایسه شود، ملاحظه خواهد شد که بمراتب، به اضعافِ مضاعف نسبت به بیست سال قبل، این حرکت نشاط بیشتری دارد و پیشرفت بیشتری کرده. خصوصِ جمهوری اسلامی را اگر نگاه کنید - امسال را با بیست سال قبل ملاحظه کنید - می‌بینید جمهوری اسلامی در همه‌ی ابعاد پیشرفتهای محیرالعقولی کرده است؛ از جهت علمی، از جهت فناوری، از جهت سیاسی، از جهت مدیریتی، کارآمدی بیشتری پیدا کرده است؛ قوت بیشتری پیدا کرده است. در سطح دنیای اسلام - در آفریقا و آسیا، حتّی در کشورهائی که مسلمانها در اقلیتند - هم انسان می‌بیند که این احساس هویت در میان مجموعه‌های مسلمان روزبه‌روز بیشتر شده است؛ این از این طرف. از آن طرف هم امریکای امروز از امریکای بیست سال قبل بمراتب ضعیف‌تر است. امریکای امروز ابهت آن امریکا را ندارد، قدرت آن امریکا را هم ندارد. شکستهائی را هم تحمل کرده که روزبه‌روز ضعف او را بیشتر کرده است؛ در ورطه‌هائی هم افتاده است که هرچه زمان میگذرد، در این ورطه‌ها بیشتر فرو میرود و آینده‌ی خطرناکی را برای امریکا و برای همه‌ی کسانی که با ریسمان امریکا به ته چاههای خطرناک سیاسی و غیره رفتند، ترسیم میکند. این تجربه‌ی ماست، این نگاه ماست؛ این واقعیتهائی است که در برابر ماست؛ منتها به این واقعیتها مغرور هم نباید شد. باید دانست که رحمت الهی و کمک الهی بستگی دارد به حرکت و تلاش انسان مؤمن؛ به عمل صالح او. باید در میدان باشیم، باید احساس وظیفه را فراموش نکنیم؛ مجاهدت را فراموش نکنیم؛ جهاد در صحنه‌های مختلف، وظیفه‌ی ماست و ضامن پیشرفت و پیروزی ماست. در صحنه‌ی سیاسی هم جهاد هست، در صحنه‌ی فرهنگی هم جهاد هست، در صحنه‌ی تبلیغاتی و ارتباطاتی هم جهاد هست، در صحنه‌های اجتماعی هم جهاد هست. جهاد فقط جهاد نظامی نیست؛ انواع و اقسام عرصه‌های زندگی بشر، عرصه‌ی جهادند. در هرجای دنیا که هستیم، ارتباطات بین برادران روزبه‌روز مستحکم‌تر شود، کار آنها متراکم‌تر، اولویتهای آنها روشن‌تر و نیروها بیشتر مصروف اولویتها بشود. مطمئناً چشم‌اندازِ فردای جامعه‌ی مسلمین به طور عام و پیروان اهل‌بیت به طور خاص، از امروزشان بهتر

خواهد بود و ان‌شاءاللَّه به اهداف و آرمانهای والا نزدیکتر خواهند بود. امیدواریم خداوند متعال تفضلات خود را شامل حال همه‌ی برادران و خواهران بفرماید؛ ما را با وظائفمان آشنا کند؛ ما را به انجام دادن به این وظائف توفیق بدهد و ان‌شاءاللَّه قلب مقدس حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کند و ان‌شاءاللَّه روح مطهر امام راحل - که او این راه را در مقابل ما گشود - و ارواح طیبه‌ی شهداء را از ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت هفته دولت و در آستان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت هفته دولت و در آستانه‌ی نیمه‌ی شعبان بسم الله الرحمن الرحیم اولاً- ایام مبارک شعبان و قله‌ی اعیاد شعبانیه یعنی نیمه‌ی شعبان را به شما برادران و خواهران عزیز که در خدمت آرزوها و امیدهای نیمه‌ی شعبان قرار دارید، تبریک عرض می‌کنیم. این تصادف هم تصادف جالب توجهی است که این روزها با نیمه‌ی شعبان و ولادت حضرت حجت (سلام اللَّه علیه و عجّل اللَّه تعالی له الفرج) مصادف شده است؛ چون خصوصیت نیمه‌ی شعبان و جشن ولادت حضرت بقیة اللَّه (ارواحنا فداه) عبارتست از امید و عدالت. دو نقطه‌ی برجسته‌ای که در انتظار ما و جشن‌گیری ما برای نیمه‌ی شعبان وجود دارد، یکی مسئله‌ی امیدزایی است که نوید این ولادت و آینده‌ای که بر اثر این ولادت، دنیای بشر در انتظار آن است، خود این امیدزاست؛ و دیگر این‌که در آن جهانی که پس از آمدن آن بزرگوار شکل خواهد گرفت، برجسته‌ترین خط، خط عدالت است. شما وقتی در همه‌ی روایات و آثاری که راجع به آن بزرگوار و راجع به آن دوران آمده نگاه می‌کنید، می‌بینید اغلب تکیه بر روی این نیست که مردم در آن دوران دیندار می‌شوند - با اینکه دیندار هم می‌شوند - بلکه تکیه بر روی این است که مردم در آن وقت برخوردار از عدالت می‌شوند و قسط و عدل اقامه می‌شود؛ این مطلب در دعاها و زیارتهای آن بزرگوار و روایات هست. یعنی نقطه‌ی برجسته در آن آینده‌ی پر از نوید، عبارتست از عدالت؛ بشر تشنه‌ی عدالت است. شما هم دولتی هستید که این دو خصوصیت را جزو شعارها و برنامه‌های عملکرد خودتان قرار داده‌اید؛ هم به مردم امید می‌دهید، هم وعده‌ی عدالت می‌دهید. همان امید هم به خاطر این است که شما پرچم عدالت را بلند کرده‌اید و دم از عدالت می‌زنید. حقیقتاً هم خلأ- امروز دنیا، بیش از همه چیز خلأ- عدالت است. در کشور و جامعه‌ی خود ما هم بیشترین چیزی که این جامعه تشنه‌ی اوست، عبارت است از عدالت. وقتی ما به مشکلات، کمبودها، توقعات و انتظارات مردم و آرزوهای بلندی که در ذهن خود ما برای مردم هست، نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تقریباً همه‌ی اینها برمی‌گردد به مسئله‌ی تأمین عدالت؛ که اگر عدالت تأمین بشود، همه‌ی این چیزها حل خواهد شد. شما عدالت را مطرح کردید، خیلی خوب است. البته ممکن است در این وادی طولانی و پرخطر و دشوار، شما بتوانید قدمهایی را طی کنید؛ ممکن است تا پایان راه، عمرهای ما یا فرصتهای خدمتگزاری کفاف ندهد؛ اما همین قدمی که می‌گذارید و جهتی که اتخاذ کرده‌اید، بسیار باارزش و زنده‌کننده‌ی این شعار است. بنابراین امسال، تصادف هیأت دولت و این هفته‌ی مبارک با نیمه‌ی شعبان یک تصادف دلنشینی است و معناهایی را در ذهن انسان تداعی می‌کند. شهید رجایی و شهید باهنر هم حقیقتاً از کسانی بودند که امروز برای ما، دو نقطه برای همین مفاهیم والا و باارزش محسوب می‌شوند؛ یعنی حقیقتاً آنچه آنها را به حرکت وامی‌داشت - که ما از نزدیک می‌دیدیم - عشق به عدالت و عشق به ارزشهای انقلاب و اینها بود. جا دارد که شما هفته‌ی دولت را به یاد آنها بزرگ و گرامی بشمارید و خودتان را به آن بزرگوارها منتسب بدانید. ان‌شاءاللَّه یادشان گرامی باشد. از وقتی شما مسئولیت را به‌دست گرفتید، این سومین باری است که به مناسبت هفته‌ی دولت ما با شما ملاقات می‌کنیم؛ یعنی سه بار هفته‌ی دولت گذشت. این گذشتِ سریع عمر را ببینید که چقدر تکان‌دهنده است! مثل همین دیروز بود که نوبت اول هفته‌ی دولت این دولت جدید بود و ما نشسته بودیم. آنجا هم اتفاقاً من عرض کردم که فرصتهای خدمت، خیلی زودگذرند. ببینید فرصت خدمت چه زود می‌گذرد! این برای ما عبرت و درس است؛ از هیچ لحظه‌ای نباید غفلت کرد و هیچ فرصتی را نباید از دست داد.

شماها بحمداللّه اغلب جوانید و دارای نشاط و نیروی جوانی هستید. از این فرصت حداکثر استفاده را بکنید؛ قوای جوانی، حوصله‌ی جوانی، روح ابتکار و روح جسارت و بلندپروازی‌ای که در جوان هست را در خدمت این اهداف عالی قرار بدهید و خسته نشوید. تقریباً دو سال است که شماها مشغول خدمتید. در این دو سال، آنچه که من از رفتار این دولت تلقی کردم، اینهایی است که عرض می‌کنم و تصور می‌کنم ناظران برخوردار از انصاف هم - که اکثریت نزدیک به اتفاق ملت ایران هستند - همین دریافتها و برداشتها را داشته باشند: اولاً مسئله‌ی پایبندی به اصول و ارزشهاست که خیلی شاخص مهمی است. دولت، هم در قول و شعار - که مهم است - و هم در عمل، نشان می‌دهد که به اصول انقلاب و ارزشهای انقلاب پایبند است. توجه کنید به این‌که وقتی به همه‌ی انقلابهای بزرگ دنیا نگاه می‌کنیم - تحولات عظیم سیاسی که در این قرون نوزدهم و بیستم میلادی در دنیا اتفاق افتاده و قبل از اینها انقلاب فرانسه - می‌بینیم این انقلابها در مدت کوتاهی به مبادی و اصول خودشان پشت کردند و بی‌وفایی کردند! این - بدون هیچ تحلیلی - برخاسته و برگرفته‌ی از متن تاریخ است. حالا گاهی اوقات این اصول را به زبان می‌آوردند؛ اما همه می‌دانستند که این مفاهیم تغییر کرده؛ هم در فرانسه و هم در انقلاب شوروی در مدت کوتاهی این‌طور شد و این مبانی در قول و عمل تغییر کرد و دگرگون شد. در این خرده انقلابهایی هم که در این مدت در گوشه و کنار دنیا اتفاق افتاده، بدون استثناء - یعنی تا آن‌جایی که من اطلاع دارم، حتی یک مورد استثناء برای این پیدا نمی‌کنم - این مبانی تغییر کرده است. این برای انقلاب ما یک پدیده‌ی معجزآسا و بی‌نظیر است که ما امروز همان شعارهایی را می‌دهیم و همان اصول و مبانی‌ای را برای خودمان برنامه‌ی عمل قرار داده‌ایم که در اول انقلاب همانها اعلام شده بود؛ یعنی در برنامه‌ریزیهای ما و در خواست ما، هیچ تخطی‌ای از این اصول صورت نگرفته است. این خیلی مهم است. روشها تغییر پیدا می‌کنند، لکن مبانی و اصول باقی می‌مانند. این اصول اساسی باقی مانده. همه‌ی دشمنی و خصومتی هم که با انقلاب ما انجام می‌گیرد، برای بقاء این اصول است. شاید در مرور زمان و در دوره‌های مختلف، غبارهایی بر روی این اصول نشست؛ اما امروز انسان می‌بیند که این اصول از همیشه شفافتر، زنده‌تر و برجسته‌تر مطرح است؛ در زبان شما و در شعارهای شما و در برنامه‌هایی که اعلام می‌کنید، اینها مطرح می‌شود و شماها چون مسئول هستید، آنچه که می‌گویید، در مقام حرف باقی نمی‌ماند و یک خط و شیار و عمقی را در جامعه به‌وجود می‌آورد؛ این طبیعت مسئولیت است. البته در بین‌الهلالین عرض بکنیم که به همین علت، مسئولیت حرف‌زدنهای شما هم بالا می‌رود و این‌طور نیست که حرفی که می‌گوییم، مثل خطی که روی آب می‌کشیم برطرف بشود؛ نه، حرفی که می‌زنید، در واقعیتها و در ذهنیتهای جامعه، تأثیرات ماندگاری دارد؛ حالا کوتاه یا بلند. پس شعارهای شما، فضای اصولگرایی و فضای ارزشهای انقلابی و فضای وفاداری به مبانی امام و انقلاب را بر جامعه حاکم کرده است؛ این خیلی چیز باارزشی است. اولین و مهمترین شاخصه‌ی دولت شما این است. دوم، همین پایبندی به عدالت است که عرض کردیم. ممکن است شماها نتوانسته باشید - یا تا آخر هم نتوانید - همه‌ی آنچه را که در مورد عدالت می‌باید انجام داد، انجام بدهید؛ لکن نفس رویکرد شما به عدالت، چیز بسیار باارزشی است و هر مقداری که می‌توانید بایستی حرکت کنید که: به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل که گر مراد نجویم به‌قدر وسع بکوشم بهتر از این است که انسان اصلاً دم از عدالت نزند، عدالت را فراموش کند، عدالت را در لابه‌لای مفاهیم دیگری مخفی و گم کند و از ذهن و چشم انسان دور بشود. اینها جایز نیست. وقتی عدالت رو آمد و به عنوان یک معیار و شاخص اصلی مورد توجه قرار گرفت، به‌طور قهری در برنامه‌ها هم خواهد آمد. پایبندی به عدالت هم، شاخصه‌ی بعدی است. پایبندی به خدمت هم یکی از شاخصه‌های این دولت است که قابل ارج‌گزاری و ذکر است. پرکاری این دولت هم انصافاً چیز برجسته‌ای است؛ حتی بعضیهایی که مخالف هم هستند، این را نمی‌توانند انکار کنند؛ یعنی بی‌انصافیها هرچه هم زیاد باشد، نمی‌تواند بر این حقیقت غلبه پیدا کند که دولت شما انصافاً دولت پرکاری است و تلاشتان و کارتان و تحرکتان خیلی زیاد است. این بسیار جای خرسندی دارد. خصوصیت دیگر، شجاعت این دولت و قاطعیت اوست. این کار بزرگی که شما برای سهمیه‌بندی بنزین انجام دادید که یک قدم اولی است تا یارانه‌ها هدفدار و هدفمند شده و به

آن سرمنزل خود هدایت و مصرف بشوند - البته من می‌بینم در برخی از گوشه‌کنارهای دولت، خودشان هم گاهی به عظمت این کار توجه ندارند؛ خیلی کار بزرگی انجام گرفته که ان‌شاءاللَّه اگر یادم ماند، بعد ممکن است اشاره کنم که این کار بایستی تا آن منزل آخر پیش برود و نباید در این کار هیچ توقفی و اختلالی ایجاد کرد - یا بقیه‌ی اقدامهایی که شده، حاکی از شجاعت و قاطعیت این دولت است. از جمله‌ی خصوصیات دیگری که من یادداشت کرده‌ام در این‌جا بگویم، مسئله‌ی روحیه‌ی تحول‌گرایی و نوآوری و اصلاح است. همین‌طور که الان آقای رئیس‌جمهور گزارش دادند، تغییراتی که در ساخت عمومی تشکیلات دستگاه و دولت داده می‌شود، خیلی کارهای اساسی‌ای است. اصلاح هم واقعاً همینهاست که انسان بیاید و در جهت صلاح، بخشهای مختلف را نگاه کند و ساختها را به‌طور اساسی تغییر بدهد و دگرگون کند. یک خصوصیت دیگر هم که باز جای ذکر دارد، این است که این دولت در برابر زیاده‌خواهیهای استکبار، دچار انفعال نشد؛ این به‌نظر من خیلی مهم است که در تعامل با دنیا، انسان جای خودش را بداند، خواست خودش را بداند، نیرو و قدرت خودش را بداند و بداند که باید چه‌کار کند. امروز دنیا یک میدان بی دردسر آرامِ بی‌رقیبی نیست که انسان بگوید: خب، ما هم منافعی داریم، دنبال منافعمان آرام آرام راه می‌افتیم و می‌رویم! نه، دنیا این‌طور نیست. البته همیشه همینجور بوده؛ امروز با ارتباطات نزدیکی که بین افراد بشر هست، این تشدید شده. دنیا جای تعارض، جای کارشکنی و جای تعرض زورمندهاست به کسانی که زور ندارند یا کم زور دارند؛ به معنای واقعی، یک قانون جنگل در فضای سیاسی دنیا حاکم است. این کارهایی که الان دولتهای مستکبر و در رأسشان امریکا انجام می‌دهند، منطق عقلائی و عقلانی و سیاسی و بین‌المللی‌پسند دنبالش نیست؛ منطق زور دنبالش است. می‌گوید: چون می‌توانیم، پس می‌کنیم! منطق، منطق زور است. در یک چنین دنیایی اگر انسان تسلیم شد و از خودش وادادگی نشان داد و بر سر مواضعش ایستادگی نکرد و از توان خودش در مقابله و مواجهه استفاده نکرد، قطعاً ضرر خواهد دید. در چنین دنیایی کسی رحم به کسی نمی‌کند! این ایستادگی در مقابل زیاده‌خواهی استکبار و احساس عزتی که در این میدان می‌شود، به‌نظر من یکی از خصوصیات این دولت است. اینها خصوصیاتی است که بحمداللَّه هست. در رساندن خدمت به افراد محروم جامعه و عدالت، به اعتقاد این مسئله‌ی سفرهای استانی خیلی مهم است. این کاری که آقایان بر دوش گرفتید و راه افتادید و رفتید و همه‌جای کشور را زیر پا گذاشتید و با مردم تماس گرفتید و از نزدیک درد دلهای مردم را - که از زبان مسؤولینشان، ائمه‌ی جمعه‌شان و افراد شاخصشان گفته می‌شود - شنیدید، خیلی به‌نظر من خوب است. بنده خودم سالهاست در مسائل اجرائی و غیر اجرائی این کشور هستم؛ اما وقتی به یک منطقه‌ای مسافرت می‌کنم و برمی‌گردم، معلومات من نسبت به آن منطقه چند برابر معلوماتی می‌شود که انسان از روی کاغذ و در گزارشها و به‌طور کلی می‌بیند. رفتن به سفر و مواجه شدن با واقعیتهای زندگی مردم، خیلی چیز مهمی است. چطور ممکن است کسی این را انکار کند یا درباره‌اش تردید کند یا در فائده و سود او تشکیک کند؟ این خیلی کار مهمی است. این کار را شماها دارید انجام می‌دهید. البته زحمت هم دارد؛ زحمتش را هم قبول می‌کنید. بحمداللَّه شما این موفقیتها را داشته‌اید. حالا وظیفه‌تان در قبال این موفقیتها چیست؟ وظیفه‌تان شکر است؛ شکر خداست. مبادا کسی از شما - چه آقای رئیس‌جمهور، چه یکایک حضرات - تصور کنند که اینها را شما بودید که انجام دادید. نه، خدای متعال بود که به شما این توفیق را داد. هرکاری که شما کردید به توفیق الهی بود، با قوّتی بود که خدا به شما داده بود، با شوقی بود که خدا در دلتان گذاشته بود، با فرصتی بود که خدا برای خدمتگزاری به شما داده بود. مبادا غرور ما را بگیرد؛ که یکی از بزرگترین لغزشگاهها غرور است؛ که انسان بگوید منم که این کارها را کرده‌ام و منم که این چیزها به ذهنم رسید. انسان وقتی به عملکردهای خودش نگاه می‌کند و به تجربه و در طول زمان لغزشهای خودش را، اشتباهات خودش را و ساده‌نگریهای خودش را در می‌یابد، آن وقت می‌فهمد که آن‌جایی که موفقیتی بدست آمد، آن موفقیت کار چه کسی بود؛ والّا اگر قرار بود ما خودمان باشیم، همه‌اش همین لغزشها و بی‌توفیقیها و اینها بود! البته انسان لغزشها و اشتباهات خودش را خیلی زود نمی‌فهمد؛ به‌مرور می‌فهمد. من امروز که به عملکردِ ده سال پیش و پانزده سال پیش خودم نگاه می‌کنم، اشکالاتی را در آن

مشاهده می‌کنم که آن روز هیچ نمی‌فهمیدم؛ امروز می‌فهمم. انسان به مرور اشتباهات خودش را درک می‌کند؛ زود درک نمی‌کند. آن اشتباهات به ما درس می‌دهد که اگر یک‌جایی، موفقیتی هم از ما دیده شد و کار خوب و درستی هم اگر از ما سر زد، این جز به توفیق الهی و به کمک الهی نبوده. بنابراین در چاله‌ی غرور نیفتید که بیرون آمدن از این چاله خیلی دشوار است و کمک الهی را لازم دارد. ضمناً به آنچه که شده هم بسنده نکنید؛ البته سفارشهایی هم داریم که عرض می‌کنیم: سفارش اول ما مسأله‌ی «سند چشم‌انداز» است. در گزارش آقای رئیس‌جمهور یک جمله‌ی کوتاهی گفته شد و اسم سند چشم‌انداز آمد؛ لکن این کافی نیست. سند چشم‌انداز، یک مسأله‌ی فرادولتی است؛ مال این دولت و آن دولت و این سیاست و آن سیاست و این جریان و آن جریان نیست؛ محصول یک کار فشرده و متراکم است؛ کارِ کارشناسی شده است؛ و درست هم هست. این سند، در واقع برنامه‌ی کلان بیست‌ساله‌ی ماست و یک سند به معنای حقیقی کلمه است. آنچه که در این سند گفته شده، تعارف نشده. باید در همه‌ی برنامه‌ریزیها - چه در قانون‌گذاری که قانون‌گذارها مسؤولش هستند، چه در اجرا و مقررات اجرائی که شماها مسؤولش هستید - سند چشم‌انداز را مورد ملاحظه قرار بدهید؛ بسنجید و ببینید کجاها در جهت سند چشم‌انداز نیست، آن‌جا را تصحیح کنید و نگذارید زاویه بخورد. این فقط مسؤولیت رئیس‌جمهور نیست - اگرچه رئیس‌جمهور، بیشترین مسؤولیت را در این زمینه دارد - بلکه مسؤولیت یکایک شما آقایانی است که در رأس دستگاههای اجرائی قرار دارید. یعنی واقعاً سند چشم‌انداز را بعنوان یک میثاق، مبنای عمل قرار بدهید. این یک نکته و سفارش مؤکد من است. سفارش دوم مسأله‌ی تقویت کارشناسی است. من حرفهایی را که مخالفان شما و منتقدان باانصاف و بی‌انصاف شما در زمینه‌ی کارشناسی نشده بودنِ کارهای دولت ذکر می‌کنند، هیچ جدی نمی‌گیرم و آنها ملاک قضاوت من نیست؛ چون می‌بینم که یک جاهائی کارهای کارشناسی بسیار خوبی هم انجام می‌گیرد؛ اما می‌خواهم تأکید کنم بر این‌که کار کارشناسی را حقیقتاً جدی بگیرید؛ بخصوص در کارهای مبنایی و بنیانی، مثل مسأله‌ی برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی، یا مسأله‌ی شوراها و امثال اینها؛ اینها کارهای بنیانی و ماندگار است؛ یعنی باید بماند. اگر کارِ کارشناسی عمیقِ دقیقِ همه‌جانبه‌ی متبحرانه‌ای انجام گرفت، این کار ماندگار خواهد شد؛ والّا اگر چنانچه گوشه‌ی کارشناسی‌اش سائیده بود، زحمات شما به هدر خواهد رفت. اولاً خود شماها ممکن است در آینده به اشتباهاتی که اتفاق می‌افتد، واقف بشوید و بعضی اشتباهات دیگر قابل جبران نیست؛ دیگر اینکه کسانی که بعد از شما می‌آیند و آیندگان - شما که فقط برای همین دوره‌ی دولت خودتان این کارها را انجام نمی‌دهید، شما می‌خواهید این کارها در ساختار تشکیلاتی دستگاه کشور باقی بماند - آنها را جدی نخواهند گرفت؛ بر خلافِ آن‌وقتی که کار کارشناسی دقیق شده باشد. بالاخره در پایه‌ها، کوچکترین اشتباه در محاسبه، خطرات بزرگ درست می‌کند. فونداسیون یک ساختمان با دیواری که بین دو اتاق کشیده می‌شود، فرق می‌کند؛ آن‌جا محاسبات باید خیلی دقیق و کارشناسی باشد تا بنا باقی بماند و دچار مشکل نشود. این هم یک مسئله است. البته در این کار کارشناسی، مسئله‌ی تعامل با نخبگان هم - که من مکرراً هم به شماها گفته‌ام و هم با آقای رئیس‌جمهور مکرر صحبت شده - مطرح می‌شود؛ یعنی از نخبگان استفاده کنید. نخبگان کشور زیادند و در این جمع و جمعهای مرتبط با این جمع هم منحصر نمی‌شوند.ما انصافاً آدمهای نخبه در کشور کم نداریم؛ در دانشگاهها هستند، در محیطهای کاری و تحقیقاتی هستند. گاهی که انسان با افراد نخبه برخورد می‌کند، می‌فهمد که همه هم آماده و مشتاقند و دلشان می‌خواهد کمک کنند؛ جویا و خواهان اینها باشید. البته این باید در عمل نشان داده بشود تا نخبگان بیایند و خودشان را عرضه کنند که یک مسئله‌ی مهمی است. یک سفارش دیگر من مسأله‌ی تعامل با دیگر قواست. خوشبختانه امروز روابط قوه‌ی مجریه با قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه روابط خوبی است؛ لکن در بدنه باید این تعامل تقویت بشود؛ یعنی کوشش بشود که تعامل منطقی و صحیح برقرار شود. البته من هیچ عقیده ندارم که مجلس در رابطه‌ی با دولت، از وظایف خودش صرف‌نظر کند؛ نه، مجلس باید به وظائفی که نسبت به دولت دارد، سخت‌گیرانه، منتها خیرخواهانه، عمل کند. دولت هم مطلقاً از اختیارات خودش نباید عدول بکند و باید از اختیاراتی که قانون و قانون اساسی به او داده، حداکثر استفاده را در

قبال سایر قوا بکند. اما روح تعامل، روح توافق و سازگاری باید بر هر سه دستگاه حاکم باشد. نکته‌ی دیگری که می‌خواهم سفارش بکنم، مسأله‌ی اطلاع‌رسانی است که آن روز هم در اجتماع کارگزاران دولتی(۱) گفتم؛ واقعاً اطلاع‌رسانی را قوی کنید؛ رسانه‌های مناسب را تغذیه کنید؛ رسانه‌ی ملی هم باید در مورد دولت کار فعالانه بکند. البته کار اطلاع‌رسانی، کارِ ظریفی است؛ این‌طور نیست که یک نفر مقابل دوربین بنشیند و خطاب به مردم بگوید که ما این کار را کردیم، آن کار را کردیم؛ مردم هم وقتی شنیدند، کاملاً همه قبول کنند و باور کنند که بله، این کارها شده! اصلاً اطلاع‌رسانی این‌گونه نیست. اطلاع‌رسانی یک کار هنرمندانه است. خوراک و مایه‌ی اصلی‌اش را به رسانه‌ی ملی بدهید، رسانه‌ی ملی هم کار کند؛ به‌طور هنرمندانه اطلاع‌رسانی کنید تا مردم تا عمق جانشان قبول کنند. الان هم خیلی از کارهای شما را مردم نمی‌دانند؛ یعنی از کارهای بزرگ و کارهای ملی اطلاع پیدا نمی‌کنند، چه برسد به کارهای بخشی و استانی، چه برسد به کارهای ساختاری! این کارهای ساختاری‌ای که جزو خدمات مهم شماهاست و به آنها افتخار هم می‌کنید و جا هم دارد، مردم اصلاً به آنها توجه پیدا نمی‌کنند. اینها را باید تفهیم کرد و برای مردم بیان کرد. این کار برای مردم هم امیدزاست، هم روشنگر است، هم کمک و حمایت مردم را به دنبال دارد، و هم روشنگر در مقابل انتقادهاست. البته این را هم بگویم: از انتقاد هم اصلاً عصبانی نشوید. بعضی از انتقادکن‌های از دولت، هدفشان این است که شما را عصبانی کنند، خسته کنند و از جا در ببرند؛ اصلاً انتقاد با این هدف انجام می‌گیرد. یا عیبجویی‌های بیخود؛ دیده‌اید گاهی یک خبری را تیتر می‌کنند، بزرگ می‌کنند؛ فردا، پس‌فردایش معلوم می‌شود اصلاً دروغ است و اصل ندارد! اینها هم کارهایی است که بعضیها انجام می‌دهند. مطلقاً حالت عصبانیت و بی‌تابی نباید به شما دست بدهد. بعد هم شما از همان انتقاد - ولو غیرخیرخواهانه باشد - استقبال کنید؛ چون گاهی در انتقادهای خصمانه هم حقایقی وجود دارد که انتقاد کننده از روی خیرخواهی نمی‌گوید، اما انتقادش واقعی است؛ چه برسد آن کسانی که از روی خیرخواهی از شما انتقاد می‌کنند. اصلاً هیچ نرنجید و از انتقاد استقبال کنید. نکته‌ی بعدی که می‌خواهم سفارش کنم، این است که از بخش فرهنگ رفع مظلومیت کنید. بخش فرهنگ انصافاً بخش مظلومی است. الان در گزارش آقای رئیس‌جمهور، اصلاً اسمی از فرهنگ نیامد؛ یا در اولویت‌بندیها این اولویت فدای اولویتهای دیگر شد و آنها تقدم پیدا کرد که در کوتاهی وقت، بیان بشود! این مظلومیت است دیگر. واقعاً مسأله‌ی فرهنگ را دست کم نگیرید. خیلی از مشکلات جامعه‌ی ما با فرهنگ‌سازی حل می‌شود. توجه بکنید که امروز، عمده‌قوای دشمنان ما در جبهه‌ی فرهنگی دارد کار می‌کند. این جنگهای روانی، این فعالیتهای فرهنگی، این بودجه‌های پنهان و آشکاری که برای منحرف کردن ذهنها می‌گذارند، همه‌اش مربوط به مسئله‌ی فرهنگ است. فرهنگ مثل هواست که انسان وقتی‌که این هوا را استنشاق کرد، با هوایی که استنشاق کرده و با آن جانی که گرفته، می‌تواند دو قدم بردارد و جلو برود؛ بقیه‌ی کارها همه برخاسته‌ی از آن‌چیزی است که شما استنشاق کرده‌اید. اگر چنانچه یک جایی، هوای مسمومی تزریق بشود، نتیجه‌ای که در اندامها دیده خواهد شد تابع آن مسمومیتی است که در این هواست. اگر فضا را با دود یا مخدری تخدیر کنند، وقتی شما آن را استنشاق کردید، رفتار شما متناسب با آن چیزی خواهد شد که استنشاق کرده‌اید؛ فرهنگ یک چنین حالتی دارد. فرهنگ را دست کم نگیرید؛ خیلی مهم است. بنابراین صرف وقت کنید و در بودجه هم برایش پول و فصول قابل توجهی بگذارید تا جهتِ ارزشی به فرهنگ بدهید. از جمله‌ی کارهایی که مسؤولین فرهنگی دولت خیلی باید به آن بپردازند و واقعاً یک دقیقه را در آن فروگذار نکنند، این است که به فرهنگ عمومی جامعه و ابزارها و وسائل فرهنگی، جهت ارزشی بدهند. چون تلاش زیادی شده تا جریانهای فرهنگی و عاملهای فرهنگی - هنر و ادبیات و شعر و سینما و بقیه - در جهت غیر ارزشی حرکت کنند و راه بیفتند. شما باید کمک کنید و همه‌ی تلاشتان را بکنید که به تحرکات فرهنگی کشور در جهت ارزشی جهت بدهید. به همین مناسبت و در همین جهت، من به مسأله‌ی علم و تحقیقات بپردازم. خیلی باید به مسأله‌ی نهضت علمی در کشور اهمیت داد؛ باید آن را جدی گرفت. من عرض بکنم: هیچ کشوری - از جمله کشور ما نخواهد توانست به آرزوهای ملی و بزرگ خود دست پیدا کند، مگر آن‌وقتی که در مسابقه‌ی علمی بتواند یک جایگاه و رتبه‌ای

پیدا کند. عقب‌ماندگی علمی، حتماً عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به‌دنبال خود دارد. این وحشی‌هایی که امروز دنیا را در قبضه‌ی خودشان گرفته‌اند و حقیقتاً بویی از انسانیت و معنویت نبرده‌اند، به برکت علم است که توانسته‌اند این تسلط را پیدا کنند؛ علم را یاد گرفتند. من مکرر گفته‌ام: مثل یک آدم چاقوکشی که عاقل است؛ قداره‌بند و چاقوکش است؛ می‌رود یک علمی را یاد می‌گیرد و به برکت این علم، همان چاقوکشی را هم از دست نمی‌دهد! اینها همین‌طورند. آدم می‌بیند، اینها حقیقتاً چاقوکش‌های دنیایند؛ این مستکبرین، قداره‌بندها و عربده‌کش‌های دنیایند؛ منتها به علم مجهزند. حالا شما خیلی نجیب، خیلی متدین، خیلی شریف، خیلی اصیل، خیلی خانواده‌دار؛ او بی اصل و نسب، بی‌ریشه، بی‌خانواده؛ اما او مجهز است، شما مجهز نیستید؛ شما بی‌سوادید، او باسواد است؛ می‌آید بر شما تسلط پیدا می‌کند؛ بروبرگرد ندارد. خودتان را عالم کنید. کشورتان و ملتتان را در قافله‌ی علم جلو ببرید. ما در این زمینه عقب‌ماندگی داریم. لعنت خدا بر آن کسانی که در هنگام خود، اولویت علم و تحقیق را در این کشور نفهمیدند و کشور را عقب نگه داشتند؛ بعد هم دیگر آن همتهای والا در این کشور دیده نشد که بتواند عقب‌ماندگی را جبران بکند. حالا انقلاب شد؛ انقلاب بکلی ورق را برگرداند و مسیر را عوض کرد. ما می‌توانیم این عقب‌ماندگی را جبران کنیم. البته اگر بخواهیم عیناً همان خطی را که دیگران رفتند دنبال بکنیم، دائماً و تا ابدالدهر از آنها عقب خواهیم ماند. راههای میانبر وجود دارد. آفرینشِ الهی راههای تو در توی عجیب و غریبی دارد؛ آنها را باید کشف کرد. همه‌ی این پیشرفتهای علمی، کشف راههای میانبر است. اینقدر راههای میانبر وجود دارد که اگر شما آنها را پیدا کردید و کشف کردید و پیش رفتید، خواهید توانست ناگهان خودتان را در آن منزل مقدم این مسابقه بیابید و پیدا کنید. البته پیدا کردن راه میانبر بدون داشتن مقدمات علمی، امکان‌پذیر نیست. مقدمات علمی را باید گذراند و مردم را باید عالم و دانشمند کرد؛ منتها کار تحقیق را باید جدی گرفت. پس مسأله‌ی نهضت علمی و جهش علمی، مهم است. بودجه‌ی تحقیقات هم حقیقتاً یکی از آن نقاط ضعف ماست. من گاهی که با دانشگاهیها و اساتید و مسؤولین بخشهای علمی کشور مواجه می‌شوم، این مسأله‌ی بودجه تحقیقات را مطرح می‌کنند. سه، چهار سال است که مرتب به ما گفته‌اند بناست به سه درصد بودجه برسد؛ اما حالا مثلاً با شش دهم درصد یا هفت دهم درصد داریم پیش می‌رویم و کار می‌کنیم! واقعاً خیلی کم است. همه‌اش وعده می‌دهند آقا بهتر خواهد شد و نمی‌دانم چه خواهد شد؛ اثری هم دیده نمی‌شود. بودجه‌ی تحقیقات را حقیقتاً زیاد کنید؛ به جاهای دیگر فشار بیاورید، ولی این را پیش ببرید. این معاونت علمی و تحقیقی‌ای که بحمداللّه اخیراً در ریاست‌جمهوری تشکیل شد، این از آن کارهای بسیار مهم است - یکی از کارهای ساختاری همین است - به آنها میدان بدهید، راه را باز کنید، کمک کنید و از آنها مطالبه کنید و بخواهید؛ آنها می‌توانند این کارها را پیش ببرند. یکی هم این مسأله است. یک مسئله هم مسئله‌ی سیاستهای اصل ۴۴ است که حالا به‌طور موردی من این را عرض می‌کنم؛ سیاستهای اصل ۴۴ خیلی مهم است. لایحه‌ای که به مجلس داده شد، نواقصی داشت؛ در مجلس هم بعضی از نواقص آن را برطرف کردند؛ من می‌خواهم توصیه کنم به گونه‌ای رفتار شود که این لایحه با اهداف ذکر شده‌ی در این سیاستها تطبیق کند؛ یعنی حقیقتاً این خط غلطی که در سالهایی از اوائل انقلاب به ناحق در امر اقتصاد کشیده شده و همینطور هم ادامه پیدا کرده، این خط را کور کنید و به خط درست بروید! این با مسئله‌ی عدالت‌خواهی و آن چیزی که ما در سیاستهای اصل ۴۴ ذکر کردیم، هیچ منافاتی هم ندارد؛ یعنی مسئله‌ی عدالت‌خواهی را حتماً در نظر بگیرید؛ منتها اقتصاد کشور باید شکوفا بشود؛ نیروهای مردمی باید به میدان اقتصاد بیایند و کار کنند؛ این هم با حرف و گفتن عملی نمی‌شود، عمل و اقدام لازم دارد و باید حس بشود. حالا بحث سرمایه‌گذاری مطرح می‌شود؛ یک وقتی این‌جا - چند سال قبل از این - یک جلسه‌ی مفصلی از مسئولین بخشهای مختلف اقتصادی برگزار شد؛ یکی از آقایان حرف خوبی زد؛ گفت: ما به خارجیها می‌گوییم بیایند این‌جا سرمایه‌گذاری کنند! خب خارجیها نگاه می‌کنند ببینند سرمایه‌گذارهای داخلی ما در داخل کشور سرمایه‌گذاری می‌کنند یا نه؟! این ویترین ماست؛ اگر دیدند کسانی در داخل که قدرت سرمایه‌گذاری دارند، در داخل کشور با خیال راحت سرمایه‌گذاری می‌کنند، آن وقت آنها هم تشویق می‌شوند و می‌آیند؛ اما وقتی

ببینند اینها خودشان این‌جا سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، خیلی مشکل است که سرمایه‌گذار خارجی را انسان قانع کند که بیا اینجا سرمایه‌گذاری کن تا ما از آن سرمایه‌گذاری تو استفاده کنیم! اینها همه‌اش در سیاستهای اصل ۴۴ مورد توجه قرار گرفته است. یک مسئله هم که باز یک مسئله‌ی موردی است که می‌خواهم عرض بکنم، مسئله‌ی این گرانیهاست؛ این را واقعاً فکری برایش بکنید. گرانیها - بخصوص در مسئله‌ی مسکن و برخی از کالاها - واقعاً وجود دارد و به مردم فشار می‌آورد. البته حل مسئله‌ی گرانی، یک کار ریشه‌ای است. بدیهی است که مهار تورم، یک کار علمی، ریشه‌ای و بنیانی است که مقدمات و اصولی دارد و تا آن اصول انجام نگیرد، خواهد بود؛ منتها کارهای ضربتی هم باید انجام داد. بالاخره نمی‌شود نشست تا این کارهای بنیانی، یک روزی به نتیجه برسد؛ نه، واقعاً یک فکری بکنید؛ کاری بکنید. حالا من نمی‌خواهم در آن زمینه که چه کار خواهید کرد، پیشنهاد کنم. البته این را هم بگوییم که در گرانی، هم عوامل واقعی و هم عوامل کاذب و روانی دخالت دارند؛ گاهی یک کلمه حرف و یک تصمیم نادرست و نسنجیده، ناگهان این موج گرانی را تحریک می‌کند و تورم را در بخشهای مختلف بالا می‌برد و انتظاراتی را به وجود می‌آورد که امیدواریم ان‌شاءاللّه این را هم بتوانند آقایان دنبال کنند. به خدا توکل کنید. از خدای متعال توفیق بخواهید. رابطه‌تان را روز به روز با معنویت و خدای متعال تقویت کنید. مبادا اشتغالات کاری، شما را از ذکر و توجه و پرداختن به معنویات باز بدارد! یعنی یکی از خطرها این است که در عمل‌زدگی غرق بشویم و از آن ارتباط قلبی خودمان غافل بمانیم. آن چیزی که پشتوانه‌ی نشاط و شور و شوق و تحرک و توفیق ماست، کمک الهی است. کمک الهی را باید به معنای واقعی کلمه از خدا خواست و از خدا طلب کرد. هم باید نعمت الهی را - نعمت این مسئولیت و این توفیق خدمتی که به شما داده - شکر کرد و هم این‌که ازدیاد و دوام و استمرار آن را از خدای متعال طلب کرد و خواست. لذا این احتیاج دارد به توجه؛ این ایام ماه شعبان را مغتنم بشمارید. در این صلوات شریف ظهرها می‌خوانید: «الّذی کان رسول‌اللّه - صلّی اللّه علیه و اله - یدأب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و ایّامه بخوعا لک فی اکرامه و اعظامه الی محلّ حمامه»؛ یعنی پیغمبر تا لحظه‌ی مرگ هم ماه شعبان و روزها و شبهای شعبان را گرامی می‌داشتند و همه‌ی شعبانها در زندگی آن بزرگوار این‌طور بود؛ که بعد در همین صلوات می‌خوانید: «اللّهم فأعنّا علی الاستنان بسنّته فیه و نیل الشّفاعة لدیه»؛ سنت این بزرگوار را در این ماه ان‌شاءاللّه ادامه بدهید؛ توجه، دعا، ذکر و آماده شدن برای ورود در ماه مبارک رمضان. امیدواریم که خداوند متعال به شماها توفیق بدهد و اجر امام بزرگوار ما را از این خدماتی که شماها می‌کنید و زحماتی که می‌کشید - که پیش خدای متعال اجر دارد - ان‌شاءاللّه افزایش بدهد و روح مطهر شهدا را از شما و ما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-- ۱) دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، ۹/۴/۱۳۸۶

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان جوان

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان جوان بسم الله الرحمن الرحیم خیلی استفاده کردیم و لذت بردم. شنیدن این مطالب از دهان شما جوانان عزیز - که حقیقتاً مثل فرزندان عزیزی برای این حقیر محسوب میشوید - واقعاً لذتبخش است. و خدا را شکر میکنم که می‌بینم این خود آگاهی در سطح گسترده‌ی جوانان این کشور روزبه‌روز رو به رشد است. این مطالبی که شما اینجا بیان کردید، هر یک از اینها - چه در زمینه‌ی ارتباط علوم انسانی، چه در زمینه‌ی تعلیم و تربیت اخلاقی، چه در زمینه‌ی ارتباط علم و صنعت، چه در زمینه‌ی امکان دادن به استعدادها و نخبه‌ها - جزو آرزوهای دیرین این بنده بوده که در طول سالهای متوالی اینها را گفته‌ایم و خواسته‌ایم و امروز من می‌بینم اینها تبدیل شده به یک خواست عمومی. از شماها تشکر میکنم؛ از برگزار کنندگان این همایش ملی تشکر میکنم و اغلب این مطالبی را که بیان کردید، قبول دارم؛ به آنها معتقدم و همانطور که آقای دکتر واعظ زاده بیان کردند، اینها و بقیه‌ی مطالبی که در خود همایش بیان شده، ثبت شده و یکی یکی باید مورد توجه قرار بگیرد و

اجرائی بشود؛ و خواهد شد. ممکن است عوامل گوناگونی ما را در رسیدن به این آرزوها، اندکی به تأخیر بیندازد؛ لکن بدانید این حرکت علمی، این جوشش و شکوفائی، بالندگی و باروری، قابل توقف نیست و پیش خواهد رفت به توفیق الهی، قائم به شخص هم نیست. این حرکت در کشور آغاز شده؛ این خودآگاهی به وجود آمده و ان‌شاءاللّه به سرمنزل خود هم خواهد رسید. جلسه‌ی امروز ما از نظر من دو هدف را دنبال میکند: یکی، هدف نمادین در سطح ملی و عمومی، که ما میخواهیم در کشور ما - در سطح افکار عمومی کشور - این باور به وجود بیاید که نهضت علمی در کشور جدی است. و مسئولان کشور این را میخواهند و به‌طور جدی به دنبال آن هستند و برای علم و جوینده‌ی علم و نخبه‌ی علمی، ارزش قائلند؛ این، معنای این حرکت نمادین و این اجتماع نمادین ما،امروز در اینجاست. و هدف دوم، تذکر مجدد به مسئولان کشور - مسئولان دولتی، مسئولان بخشهای گوناگون - هست که بدانند این خواست را باید دنبال کنند. در سیاستهای کلان و سیاستهای اجرائی باید پیشرفت و رشد علمی کشور، برنامه‌ی قطعی و حتمی به حساب بیاید و ملاحظه شود. این دو هدف ان‌شاءاللّه حاصل شده است. من فقط چند نکته را بیان می‌کنم؛ خیلی از حرفهای خوب را شما خودتان گفتید. یک نکته که تازه هم نیست، این است که: حرکت علمی برای کشور ما یک ضرورت مضاعف است؛ یک نیاز مضاعف و مؤکد است. نیاز است؛ چرا؟ چون علم، عامل عزت و قدرت و امنیت یک ملت است - که مختصراً توضیح خواهم داد - مضاعف و مؤکد است؛ چرا؟ چون به این وظیفه، در طول صد سال از بهترین زمانها عمل نشده؛ از دوران اواسط قاجار که نهضت علمی و نهضت صنعتی دنیا اوج گرفته و شکوفا شده بود - از اواسط نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم - و علم در شکل استعمار خودش را نشان داده بود؛ غرب با دستیابی به ابزار علم، مشغول استعمار دنیا شده بود. از آن روز - تقریباً صد سال یا بیشتر - که وقت بیداری و هوشیاری ما بود، این وظیفه‌ی بزرگ، وظیفه‌ی رشددادن علمی کشور، به دلائل گوناگون تعطیل و متوقف شد. عمده دلیل هم عبارت بود از: حاکمیت استبداد، حاکمیت طاغوتها، حاکمیت سلاطین دست نشانده، ضعیف و زبون. ما وارث این عقب‌ماندگی هستیم. لذا تلاش ما باید مضاعف باشد. پس، یک نیاز است و این نیاز مؤکد و مضاعف است. در این زمینه که علم نیاز است، شماها می‌دانید، اما خوب است مجدداً من این را بگویم که حقیقتاً کشوری که دستش از علم تهی است، نمیتواند توقع عزت، توقع استقلال و هویت و شخصیت، توقع امنیت و توقع رفاه داشته باشد. طبیعت زندگی بشر و جریان امور زندگی این است. علم، عزت میبخشد. جمله‌ای در نهج‌البلاغه هست که خیلی جمله‌ی پرمغزی است. میفرماید: «العلم سلطان»؛ علم اقتدار است. «سلطان» یعنی اقتدار، قدرت. «العلم سلطان من وجده صال و من لم یجده صیل علیه»؛ علم اقتدار است. هر کس این قدرت را به چنگ آورد، میتواند تحکم کند؛ میتواند غلبه پیدا کند؛ هر کسی که این اقتدار را به دست نیاورد، «صیل علیه»؛ بر او غلبه پیدا خواهد شد؛ دیگران بر او قهر و غلبه پیدا میکنند؛ به او تحکم میکنند. این واقعیت را ملت ایران در یک دوره‌ی طولانی، با پوست و گوشت و استخوان خودش لمس کرد. به ما تحکم کردند؛ به ما زور گفتند؛ منابع ما را در مشت گرفتند؛ ملت ما را از رفاه محروم کردند. تاریخچه‌ی تلخ و محنت‌باری این دوره‌ی صد ساله‌ی کشور ما دارد، که ما نتایجش را الان داریم میچشیم؛ با اینکه ما حرکت را شروع کردیم؛ انقلاب اوضاع را دگرگون کرد؛ ورق را برگرداند. امروز کشور ما یک کشوری است که از لحاظ عزت سیاسی و بین‌المللی، در دنیا کم‌نظیر است؛ این را دشمنان ما هم قبول دارند. ملت بیدار شده است. شجاع است. کشور دارای هویت و شخصیت است؛ اما در عین حال نتایجش را داریم می‌بینیم. یعنی آن کسانی که علم را صد سال، دویست سال پیش از ما به دست آوردند و چند میدان از ما جلوتر حرکت کردند و پیش رفتند و به برکات علم دست پیدا کردند، هنوز هم دارند زور می‌گویند. همین مسئله انرژی هسته‌ای و توانائی علمی و فناوری هسته‌ای، یک نمونه‌اش است. «نداشته باشید؛ ما به شما اطمینان نداریم»؛ حرف زور. کی‌ها به ما میگویند: اطمینان به شما نداریم؟! آن کسانی که خودشان در ظرف بیست سال، دو جنگ جهانی درست کردند و همه‌ی دنیا را در آتش جنگ مشتعل کردند؛ اروپائیها. آن کسانی به ما میگویند به شما اطمینان نداریم، که هر جا دستشان رسید، نیروی نظامی خودشان را وارد کردند. نمونه‌ی زنده‌ی موجودش، عراق است که دارید می‌بینید؛ نمونه‌ی قدیمی‌تر و دردناکترش

فلسطین است؛ نمونه‌ی دیگرش افغانستان است؛ نمونه‌ی دیگرش کوزوو است؛ نمونه‌ی دیگرش مناطق گوناگون دنیاست؛ یک نمونه‌اش هیروشیماست. اینهائی که شرارتهای عمده‌ی دنیا در دوران صنعتی، مال آنها و از ناحیه‌ی آنهاست، به ملت ایران که تاکنون یک بار در این سالهای متمادی - از جمله در دوران بعد از انقلاب - تعرّض از این کشور به یک همسایه و غیر همسایه دیده نشده - ما از دولت جمهوری‌اسلامی بحث می‌کنیم؛ قبلی‌ها را کار نداریم. در دوران جمهوری‌اسلامی یک گلوله به طور ابتدائی از سوی کشور ما به یک همسایه شلیک نشده. این را همه قبول دارند - میگویند: به شما اطمینان نداریم! این، یعنی زورگویی. حالا ـ کشوری مثل فلان کشور شمال آفریقا، تا یک چنین اخمی به او میکنند، دستپاچه میشود، تمام وسائلش را جمع میکند سوار کشتی میکند و می‌گوید ببرید! ملت ایران ایستاده و خواهد ایستاد؛ نه فقط در این قضیه، ما در دهها قضیه همینجور ایستاده‌ایم؛ حالا این قضیه در سطح عموم کشانده شده. در دهها قضیه از اول انقلاب تا امروز، ما در مقابل زورگوئیها، قلدریها، گردن‌کلفت‌ها، صدا کلفت‌کردن، اخم‌نشان‌دادن، بین‌المللی، ایستاده‌ایم؛ فهمیده‌اند که ما زیر بار نمیرویم. ولی این زورگوئیها هست. این زورگوئیها به خاطر چیست؟ به خاطر اینکه آن طرف مقابل، مسلح به علم است. ببینید این برای شما جوانها خیلی عبرت‌انگیز است. یک دولت بیگانه‌ی از اخلاق، بیگانه‌ی از معنویت، بی‌اعتنای به حقوق بین‌المللی مثل دولت امریکا، چون دارای علم هست و توانسته این علم را به فناوری تبدیل کند و در زندگی‌اش به کار بگیرد، به خودش حق میدهد که در سطح بین المللی اینجور زورگویی کند. «من وجده صال»؛ هر کس علم را داشت، میتواند به دیگران تحکم کند - «و من لم یجده صیل علیه» - نداشته باشید، به شما تحکم میکنند. ببینید، ضرورت اینجاست. وجدان هر انسان، انسانی که به شخص خود، هویت خود، به خانواده‌ی خود، به فرزندان خود، به آینده و نسل خود و به ملیت و کشور و هویت ملی و دینی خود علاقه‌مند است، نمیتواند نسبت به این قضیه بی‌اعتنا بماند. این که من سالهاست روی مسئله‌ی نهضت علمی اصرار میکنم، پافشاری میکنم و دنبالگیری میکنم، برای این است. علم، پیشرفت علمی و فراگیری، نیاز اول کشور ماست؛ البته همه‌ی علوم - حالا ـ عرض خواهم کرد - و فقط هم علوم تجربی نیست. همه‌ی علوم باید در جای خود پیگیری شود و کشور ما میتواند. بنابراین، نتیجه‌ی نکته‌ی اول این است که شما که مشتی از خرمن عظیم نخبگان کشور هستید، میتوانید در ایجاد قدرت ملی و در سازندگی و آینده‌ی کشور مؤثر باشید. نکته‌ی دوم این است که کشور ما از لحاظ استعداد نخبه‌پروری و دارا بودن نخبه‌ها، یک سطحِ بالاتر از متوسط را دارد. این در محاسبات باید بیاید. من یک وقتی در جمع مسئولان کشور در همین حسینیه - چند سال پیش از این - گفتم سطح جغرافیائی کشور ما تقریباً یک صدم سطح آبادِ جغرافیائی دنیاست، جمعیت کشور ما هم هفتاد میلیون است که تقریباً یک صدم جمعیت بشر است. بنابراین، حق ما به طور متوسط از منابع زیرزمینیِ دنیا، میشود یک‌صدم؛اما ما مهمترین منابع زیرزمینی را بیش از یک‌صدم داریم: فلزات اصلی، فولاد، مس، سرب و بسیاری از کانهای دیگر؛ همه سه درصد، دو درصد، چهار درصدِ ذخائر دنیا، در کشور ماست. نفت، که وضعش معلوم است و ما دومین دارنده‌ی نفت در سطح منطقه‌ی نفت‌خیزِ خلیج فارس و خاورمیانه هستیم. گاز، ما دومین دارنده‌ی گاز در سطح دنیا هستیم. ببینید چند برابرِ میانگین سرانه‌ی افراد بشر، ملت ما و کشور ما دارای منابع طبیعی است. من حالا میخواهم بگویم همین افزایشِ نسبت در مورد نیروی انسانی هم هست. یعنی کشور ما یک‌صدم نیروهای انسانی نخبه‌ی دنیا را ندارد، بیشتر از یک‌صدم دارد. نمیتوانم آمار بدهم؛ چون محاسبه نشده است. آن درصدهائی که در مورد منابع طبیعی گفتیم، محاسبه شده است. این را محاسبه نکرده‌ایم؛ ان‌شاءاللّه امیدواریم در آینده به این چیزها هم برسیم. اما قرائن این را نشان میدهد. چیزهائی که از افرادِ دنیادیده‌یِ بررسی‌کرده‌ی دانشگاههای دنیا ما شنیده‌ایم، همه همین را تأیید میکند. من از افراد متعدد شنیده‌ام که در بهترین دانشگاههای دنیا، تعداد نخبگان ایرانی - وقتی ایرانیها آنجا هستند - به نسبت، دوبرابر، سه‌برابرِ کشورهای دیگر است. مرحوم دکتر چمران حقاً و انصافاً خودش یک نخبه علمی بود - حالا ـ جنبه‌ی علمی او تحت الشعاع جنبه‌ی نظامی و مجاهدت و فداکاری و شهادت او قرار گرفته - و در بالاترین و پیشرفته‌ترین دانشگاههای امریکا درس خوانده‌بود. او به من میگفت در آن مرکز، نخبه‌هائی

از کشورهای دیگر بودند؛ اما ایرانیها در اغلب بخشهای دانشگاه و دانشگاههای دیگر، تعدادشان بیشتر بود و برجستگی و نمود بیشتری داشتند. البته ایشان یک ناقل بود؛ ولی من از افراد متعدد این را شنیده‌ام و گزارشهای فراوان و متعدد و غیرواحدی در این زمینه دارم. خوب، پس ما در آینده از لحاظ نیروی انسانی دچار کمبود نخواهیم بود. گذشته‌ی ما هم همین را نشان میدهد. ما متأسفانه از گذشته هم منقطعیم. جوانهای ما تاریخ علمی ما را نمیشناسند. این یکی از ضعفهای ماست که البته سفارش شده، گفته شده که در این زمینه - در زمینه‌ی تاریخ علم در ایران - کار شود؛ و دارند کار میکنند و کارهای خوبی هم انجام گرفته، که ان‌شاءاللَّه بعد از این بیشتر هم خواهد شد. در همه‌ی این قرنها ما برجستگان علمی در کشورمان داشته‌ایم که البته به این قرون آخر که رسیده، ضعیف شده. پادشاهان نالایق، جنگهای داخلی گوناگون نگذاشته؛ والّا در دوره‌های مختلف و در زمینه‌های گوناگونِ علوم روزِ دنیا، ما نخبه‌پرور بوده‌ایم. در قرنهای چهارم و پنجم هجری - یعنی قرنهای دهم و یازدهم میلادی که دوران قرون وسطای اروپاست؛ یعنی دوران جهالت محض - ما ابن سینا را داشتیم، محمدبن زکریای رازی را داشتیم. اروپائیها وقتی به گذشته نگاه میکنند، خیال میکنند همه‌ی دنیا در قرون وسطی بوده! تاریخ را هم آنها نوشته‌اند! متأسفانه تاریخهای آنها هم در کشور ما ترجمه و ترویج شده. دوران قرون وسطای اروپا، یعنی دوران نهایت ظلمت و تاریکی و بی‌خبری؛ دورانی است که ما فارابی را داشتیم، ابن‌سینا را داشتیم، خوارزمی را داشتیم. ببینید فاصله چقدر است! من یک وقتی در جمع جوانها از «تاریخ علم جرج سارتن» یا تاریخ علوم دیگر - الان اسم مؤلفش یادم نمی‌آید. همه‌ی آنها فرنگی هستند؛ نمیخواهم دیگر نام آنها را تکرار کنم - مطالبی درباره‌ی وضع پیشرفت مسلمانها در آن دوره گفته‌ام. بنابراین، ما از لحاظ نیروی انسانیِ نخبه دچار مشکل و ضعف نیستیم؛ نه امروز، نه ان‌شاءاللَّه در آینده. روز به روز هم باید بیشتر بشود؛ نخبه‌ها شناسائی بشوند. نکته‌ی سوم این است که: ببینید عزیزان من! ما میخواهیم کشور را علمی کنیم؛ اما هدف از علمی شدن کشور این نیست که کشور را غربی کنیم. اشتباه نشود. غربیها علم را دارند، اما در کنار علم و آمیخته‌ی با این علم چیزهائی را هم دارند که از آنها میگریزیم. ما نمیخواهیم غربی بشویم؛ ما میخواهیم عالم بشویم. علمِ امروزِ دنیائی که عالم محسوب میشود، علم خطرناکی برای بشر است. علم را در خدمت جنگ، در خدمت خشونت، در خدمت فحشا و سکس، در خدمت مواد مخدر، در خدمت تجاوز به ملتها، در خدمت استعمار، در خدمت خونریزی و جنگ قرار داده‌اند. چنین علمی را ما نمیخواهیم؛ ما اینجور عالم شدن را نمیخواهیم. ما میخواهیم علم در خدمت انسانیت باشد، در خدمت عدالت باشد، در خدمت صلح و امنیت باشد. ما اینجور علمی میخواهیم. اسلام به ما این علم را توصیه میکند. آن روزی که کشورهای اسلامی و بخصوص کشور ایران اسلامی ما از لحاظ علم سرآمد بود، آن روز ما هیچ کشوری را استعمار نکردیم، تو سر هیچ ملتی نزدیم، به هیچ ملتی زور نگفتیم. اسلام علم را با ایمان، با کتاب و سنت، با تهذیب اخلاقی، با اخلاق و معنویت میخواهد. چقدر من از این جمله‌ی مناجات شریف شعبانیه که این دختر خانم در سخنرانی‌شان خواندند، لذت بردم: «الهی هب لی قلبا یدنیه منک شوقه و لسانا یرفع الیک ذکره» یا «صدقه و نظرا یقرّبه منک حقّه»؛ خدایا دلی به من بده که شوق و عشق، آن را به تو نزدیک کند. عالم مسلمان این را میخواهد؛ نزدیکی به خدا، معنویت، اخلاص، صفا. و این است که آن وقت این علم، این ذخیره‌ی عظیم، این حربه‌ی بزرگ در خدمت دفاع از انسانیت به کار می‌افتد؛ در خدمت امنیت انسانها، عدالت بین انسانها، صلح و صفای انسانها و جوامع بشری به کار می‌افتد. ما این را میخواهیم. این را برای خودتان هدف قرار بدهید. شما امروز لحن کسانی را که بر کرسیهای سیاسی‌ای سوارند که پایه‌های آن بر روی سرمایه و علم منحرف - سرمایه‌داری - قرار گرفته، ببینید. دولتهای غربی الان اینجوری‌اند. حالا در قله‌ی قدرتهای غربی، امریکاست. کرسی قدرت پایه‌هایش بر روی کارتلها و تراستهای سرمایه‌داران قرار دارد و ابزارش علم است. از سلاح به وسیله‌ی علم استفاده میکنند؛ از جاسوسی و دزدی اطلاعات به وسیله‌ی علم استفاده میکنند؛ از زد و بند در جاهای مختلف دنیا به وسیله‌ی علم استفاده میکنند. ببینید سران اینجور کشورها که اینجور علم منحرف دارند، لحنشان چیست؟ شنیدید این سخنرانی چند روز قبل رئیس جمهور امریکا را که چقدر نفرت‌انگیز، چقدر خشونت‌طلبانه و متکبرانه بود.

همین غرور و تکبر روزبه‌روز هم دارد اینها را در گرداب فرو میبرد. امروز شما این را بدانید - من حالا دارم به شما میگویم. شما آن روز را خواهید دید؛ آن‌روز ماها نیستیم، اما شما جوانها آن روز را خواهید دید - که این تمدن بناشده‌ی بر این پایه‌ی غلط، در گرداب دارد فرو میرود؛ دارد لحظه به لحظه در باتلاق پائین‌تر میرود و سقوط خواهد کرد؛ بدون شک. همین غرور هم، همین تکبر ابلهانه و احمقانه هم یکی از عوامل همان سقوطی است که انتظارِ اینها را میکشد. اینها سقوط میکنند. یک هارت و هورتی امروز میکنند؛ اما در سراشیب دارند حرکت میکنند، خودشان هم ملتفت نیستند؛ البته هوشیارهاشان چرا. هوشمندان‌شان سالهاست فریاد میکشند، هشدار میدهند؛ زنگ خطر! منتها کیست که بشنود؛ مَستند. مست. سکران سکر هوی سکر مدامهٔ انّا یفیق فتی به سکران دو مستی در اینهاست؛ مستیِ هواپرستی، مستیِ قدرت. آدمی که یک مستی داشته باشد، نمیشود چیزی در مغزش فرو کرد؛ وقتی دو مستی به سراغ کسی بیاید، که واویلاست! هم از آن زهرماریهای سگی بخورد مثلاً، هم قرص اکستازی؛ اینها هر دو را خورده‌اند! حالا شمشیر علم هم دست اینهاست. بایستی با شیوه‌ی هنرمندانه و با مانور خردمندانه، اینها را گرداند و به زمین زد؛ و ان‌شاءاللّه به زمین میزنیمشان. توجه داشته باشید که ما دنبال این علم نیستیم. ما دنبال علمی هستیم که ما را به معنویت، به انسانیت، به خدا، به بهشت نزدیک کند. و شما جوانها دلهاتان پاک است. من این حرفها را دارم میزنم، اما آن دلی که بیشتر آماده‌ی شکل گرفتن از این حرفهاست، دل شماست. شما هستید که با دلهای جوان خودتان و با روحیه‌های شاداب و باطراوت خودتان، میتوانید این مسیر را طی کنید. نکته‌ی چهارم این است: در زمینه‌ی نخبه‌ها، یک وظیفه متوجه دولت است، یک وظیفه متوجه نخبه‌هاست. وظیفه‌ی دولت همین چیزهائی است که آقای دکتر واعظزاده - معاون محترم رئیس جمهور عزیزمان - گفتند. اینها وظائف دولت است، باید هم انجام بگیرد، من هم تأکید میکنم و دنبالگیری خواهم کرد ان‌شاءاللّه. خوشبختانه، جهتگیری دولت هم همین هست که اینها به نتیجه برسد. اینی که شماها گفتید که نخبه‌ها در بنیاد نخبگان و مراکز گوناگون باشند، این حتماً باید تحقق پیدا کند. الان هم میخواهم بگویم همینجور است. همین آقایانی که امروز بنیاد نخبگان و این معاونت علمی را میچرخانند، از جوانهای نخبه‌ی مایند. اینها با شماها از لحاظ سنی‌خیلی فاصله ندارند و جزو همین نخبه‌هایند که الحمدللّه حالاـ آمده‌اند روی کار و توانسته‌اند تا معاونت رئیس‌جمهور و تشکیل معاونت علمی و بنیاد نخبگان بالا بیایند و این کارهای عظیم را همین شما جوانهای نخبه هستید که در واقع دارید انجام میدهید. بعد از این هم همینجور پیش برود. و اما خود نخبگان. این را به شما که اینجا هستید، دارم عرض می‌کنم؛ اما خطاب به همه‌ی نخبگان کشور است. نخبگان ما فقط شما نیستید. هزاران، صدها هزار، شاید هزارها هزار نخبه و استعداد در این کشور وجود دارد که البته بایستی اینها شناسائی شوند. اولین حرف این است که مواظب باشید غرور شما را نگیرد. در حرفهای این جوانهای عزیزی که اینجا صحبت کردند هم اتفاقاً همین بود. غرور، خودبیش‌بینی، طلبگاری؛ اینها درست نیست؛ این برایتان ضرر دارد. شما فرزندان این خانه هستید؛ فرزندان این آب و خاک هستید. پدران و مادران شما در این کشور کسانی هستند که جوانی‌شان را صرف کردند برای اینکه این بنا را درست کنند تا شما در این بنا بتوانید راحت زندگی کنید. آنها حق دارند. مواظب باشید به پیشکسوتها تحکم نشود، اهانت نشود، بی‌اعتنائی نشود. از کشور و از ملت طلبگاری نشود. البته گفتم که وظائف دولت و وظائف کسانی که توانائی در بخشهای غیر دولتی دارند، معلوم است؛ وظیفه‌ی آنها مشخص است؛ اما شما هم از این طرف به این نکته توجه کنید. نصیحت دوم من به شما عزیزان: شما برای خودتان یک نقش تاریخی و ملی تعریف کنید، نه یک نقش شخصی. وقتی انسان نقش شخصی برای خودش تعریف می‌کند - یک آدم بااستعداد - هدف او این میشود که به ثروت برسد، به شهرت برسد، همه او را بشناسند، همه او را احترام کنند؛ این میشود هدف. به این چیزها هم که رسید، دیگر کاری ندارد، انگیزه‌ای برایش باقی نمیماند؛ اما انسان وقتی برای خودش یک نقش ملی، یک نقش تاریخی تعریف کرد، وضع فرق میکند. شما باید آینده و تاریخ کشور را در نظر بگیرید و ببینید این ملت به کجا باید برسد و شما امروز در کجای این چرخ و این ریل عظیم قرار دارید. امروز شما چه نقشی را باید ایفا کنید تا آن روز، این ملت بتواند در آنجا باشد. چنین نقشی برای خودتان تعریف و ترسیم کنید؛

هدف را بالا- بگیرید. نصیحت سوم هم اینکه، همتتان را بلند بگیرید. من چندبار تا حالا در جمع جوانها و نخبه‌ها این را گفته‌ام. همت نباید این باشد که ما فلان فناوری را که دیگران ساخته‌اند و ما همیشه از آنها میخریدیم و وارد میکردیم، حالا فرض کنید میتوانیم خودمان اینجا بسازیم. اینکه چیزی نیست. البته چیزی هست، کم اهمیت نیست؛ اما آن چیزی نیست که ما دنبالش هستیم. شما هدف را این قرار بدهید که ملت و کشور شما در یک دوره‌ای، بتواند مرجع علمی و فناوری در همه‌ی دنیا باشد. یک وقتی من در جمع جوانهای نخبه گفتم: شما کاری کنید که در یک دوره‌ای - حالا این دوره ممکن است پنجاه‌سال دیگر یا چهل سال دیگر باشد - هر دانشمندی اگر بخواهد به آخرین فراورده‌های علمی دست پیدا کند، ناچار باشد زبان فارسی را که شما اثرتان را به زبان فارسی نوشته‌اید، یاد بگیرد؛ همچنانی که امروز شما برای دستیابی به فلان علم، مجبورید فلان زبان را یاد بگیرید تا بتوانید کتاب مرجع را پیدا کنید و بخوانید. شما کاری کنید که در آینده، کشور شما یک چنین وضعی پیدا کند؛ و میتوانید. یک روز اینجور بوده است؛ کتابهای دانشمندان ایرانی را به زبانهای خودشان ترجمه میکردند، یا آن زبان را فرا میگرفتند برای اینکه بتوانند بفهمند. این هم بد نیست شما بدانید که کتاب «قانون» ابن‌سینا که در پزشکی است، همین ده پانزده سال پیش - زمان ریاست‌جمهوری من - به فارسی ترجمه شد! بنده دنبال کردم؛ افرادی را مأمور کردم، بعد هم شنیدم یک مترجم خوش‌قلمِ بسیار خوش ذوق کُرد، این را به فارسی ترجمه کرده که امروز ترجمه‌ی فارسی‌اش هست. تا آن وقت، قانون به زبان عربی نوشته شده بود - ابن‌سینا کتاب را به زبان عربی نوشته است - و به فارسی ترجمه نشده بود؛ در حالیکه چند صد سال قبل به زبان فرانسه ترجمه شده! یعنی آنها که این کتاب را لازم داشتند، برده‌بودند و ترجمه کرده بودند. ببینید، مرجعیت علمی این است؛ مجبورند کتاب شما را ترجمه کنند یا زبان شما را یاد بگیرند. هدفتان را این قرار بدهید. همتتان را این قرار بدهید. همتتان را پیشرفت در زمینه‌ی دانش و شکستن مرزهای علم قرار بدهید، که البته در این زمینه، من مطالب دیگری هم دارم که وقت تمام شده و ناچارم آخرین نکته را بگویم. ما باید نقشه‌ی جامع علمی کشور را تنظیم کنیم. این را من سال گذشته هم به این مجموعه علمی گفتم، الان هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد این کار میشود، اما باید این کار با جدیت هر چه بیشتر بشود. ما باید بدانیم نقشه‌ی جامع علمی کشور چیست. کدام علم، به چه اندازه، در کجای این نقشه جا دارد. اینجور نباشد که مثل یک ورزشکاری که فقط روزی بازو کار میکند و بازوهایش میشود اینقدر، در حالیکه پا و سینه و شانه‌اش مثل یک آدم لاغر است، باشیم! این، فایده‌ای ندارد. یک ورزشکار فقط کارِ سینه بکند، بقیه‌ی اندامهای او هیچ قدرتی نداشته باشد، فایده‌ای ندارد. باید متناسب باشد. بعضی از این جوانان عزیز راجع به علوم انسانی گفتند. ما در بخشی از رشته‌های علوم انسانی، قرنها جلوتر از دنیا هستیم. خیلی جلوتر از کسانی هستیم که امروز در این رشته در دنیا سرآمد به حساب می‌آیند. چرا اینها را دنبال نکنیم؟ در رشته‌های گوناگون علوم انسانی؛ ادبیات، فلسفه، تاریخ، هنر، ما خیلی سابقه داریم. بعضی از علوم انسانی دیگر هم هست که اگرچه از غرب آمده، اما اگر درست دقت کنیم، خمیرمایه‌ی آن که عبارت از عقلانیت و تجربه‌گرائی است، از تفکر و روح ایرانی - اسلامی است. اروپای خرافاتی نمیتوانست زیست‌شناسی و اقتصاد و مدیریت و روانشناسی و جامعه‌شناسی را به این شکل تنظیم کند. این، سوغات تفکر علم‌گرایی و تجربه‌گرائی شرق و عمدتاً ایران اسلامی بود که رفت در آنجا و به این تحول منتهی شد. به هر حال، در این چیزهائی که عقب هستیم، باید خودمان را جلو ببریم و خودمان ابداع کنیم؛ ترجمه نکنیم. ترجمه‌گرائی زیانهای بسیار بزرگی برای ما دارد. بنابراین، نقشه‌ی جامع علمی، چیزِ لازمی است: جایگاه علوم گوناگون، هرکدام؛ مقدار دانشجو، نوع دانشجو، جنس دانشجویان - دختر، پسر - مناطق گوناگون؛ اینها باید روشن بشود؛ ما بدانیم چه‌کار میخواهیم بکنیم. این کارها البته شروع شده، لکن باید جدیت بکنید دنبال بشود. مسئله‌ی کاربردی کردن تحقیقات و اختراعات - که اتفاقاً بعضی از جوانها گفتند - جزو چیزهائی است که من رویش تکیه دارم. ما ممکن است یک تحقیقاتی بکنیم، در یک پروژه‌ی تبلیغاتی به جاهای خوبی هم محققِ ما برسد؛ اما این در وضع کشور، در جهت رشد و توسعه‌ی کشور نقشی نداشته باشد؛ یعنی نتواند به ثروت ملی تبدیل شود . ما باید علم‌مان را بتوانیم به ثروت ملی تبدیل کنیم . این، تلاش

لازم دارد، برنامه‌ریزی لازم دارد. آن وقت یک نکته‌ای در کنار این هست - که باز در همان نقشه‌ی جامع علمی قرار می گیرد - که ما باید زنجیره‌ی علم و فناوری را تکمیل کنیم، که گاهی یک جاهائی از این زنجیره قطع شده است، تا یک خط تولید واقعی درست بشود و علم بتواند از همه‌ی جهات به اهداف خودش برسد. و خمیرمایه‌ی همه‌ی این چیزها، شوق شما و همت شما و علاقه‌ی شما و تلاش دست‌اندرکاران است که امیدواریم خداوند کمک کند. ان‌شاءاللَّه این تلاش را بکنید و می‌بینیم بحمداللَّه راه هم افتاده؛ این جریان علمی راه افتاده و ان‌شاءاللَّه به نتایج خواهد رسید. من خیلی از دیدار امروز خوشبختم و امیدوارم که ان‌شاءاللَّه این دیدار کمک کند به رسیدن به اهداف عالی‌ای که کشور و ملت ما دارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با قاریان قرآن

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با قاریان قرآن بسم الله الرحمن الرحیم اولاً باید به این خوانندگان عزیز و تلاوتگران بگوییم: طیّب اللَّه انفاسکم؛ ان‌شاءاللَّه. امروز از این تلاوتها و این نغمه‌های شیرین و دلنشین قرآنی که بحمداللَّه جوانان ما روزبه‌روز بهتر و جذاب‌تر و شیرین‌تر در آن پیش میروند، لذت بردیم؛ هم این دو نوجوانی که تلاوت کردند، هم گروههای دسته‌جمع که همخوانی کردند، خیلی خوب بودند؛ و هم قرّاء عزیزمان که انسان هر سالی که میشنوند این تلاوتها را، خوب احساس میکند که کاروان تلاوت قرآن و آهنگهای قرآنی از آنچه که در گذشته بوده، جلوتر آمده، و اگر مقایسه کنیم با دورانهای قبل - پیش از انقلاب - از صفر بلکه زیر صفر، بحمداللَّه به درجات عالی دست پیدا کرده؛ خیلی مایه‌ی خوشوقتی ماست. دو سه اشکال در اینجا وجود دارد که اینها را عرض کنیم: یک اشکال این است که ما خیال کنیم تلاوت قرآن و انس با قرآن و رواج قرآن یعنی فقط همین. این، یک اشکال بزرگی است که مبادا ما دچار این بدفهمی و کج‌فهمی بشویم. بنده به این تلاوتها خیلی اعتقاد دارم. قبلها در بعضی از همین جلسات، علت این اعتقاد را هم عرض کردیم که دیگر تکرار نمیخواهم بکنم. و خوانندگان خوبمان و تلاوتگران مسلط و استاد و وارد را حقیقتاً ارجمند میدانم، لیکن همه‌ی اینها مقدمه است؛ مقدمه برای حاکمیت فضای فرهنگی قرآن در ذهن جامعه‌ی ما. یعنی شما جوان مسلمان، مرد و زن مسلمان، کودکان مسلمان باید با قرآن انس پیدا کنید. قرآن را به معنای حقیقیِ مخاطب قرار گرفتنِ در مقابل خدا، بخوانید و در آن تدبر کنید و از آن بیاموزید. مرحله‌ی بعدش هم عمل است؛ اما من مرحله‌ی قبل از عمل را عرض میکنم: آموختن قرآن، فهم معارف قرآن، تدبر در آیات قرآن و کلمات قرآنی. این کلماتی که شما ملاحظه میکنید، همان چیزهائی است که خداوند متعال به عنوان آخرین ذخیره‌ی معنوی وحی الهی به بشریت عطا کرده است. همینهاست که باید بشر را تا ابدالآباد، تا انتهای این عالم، به راههای سعادت و فلاح و رستگاری هدایت کند؛ پر از معارف است اینها؛ اینها را باید فهمید. متأسفانه ما حجاب زبانی داریم، حجاب لغوی داریم؛ این کمبود ماست. یعنی کمبود ملتهای غیر عرب است. کسانی که زبانشان عربی است، همینطور که قاری تلاوت میکند، اینها که نشسته‌اند، ولو نه به‌صورت کامل، آن را میفهمند؛ بیان قرآن، بیان فصیح و بلیغ و خیلی والائی است و هرکسی جزئیات این بیان را نمیفهمد. بلاتشبیه مثل گلستان سعدی که انسان آن را مثلاً در جمعی بخواند. خوب، گلستان سعدی فارسیِ بلیغ است، مردم هم میفهمند؛ اما دقائق و جزئیاتش را فقط ادبا، اهل ذوق و اهل درک بالا میفهمند. حالا این را هزاران برابر بکنید. قرآن اینجوری است. دقائق و لطائف و جزئیات را ممکن است مستمعِ عرب‌زبانِ معمولی نفهمد، اما بالاخره مفهوم این کلمات را میفهمد؛ لذا دلش رقیق میشود؛ لذا در شنیدن تلاوت قرآن اشک میریزد؛ چون موعظه‌ی الهی را درک میکند. این حجابی است که ما داریم و قابل حل هم هست. نبادا کسی خیال کند حالا چه کار کنیم، نمیشود؛ نخیر، این کاملاً قابل حل است. بسیاری از کلمات و لغات قرآنی در زبان فارسی متداول ما تکرار شده است و ما میفهمیم. بنده قدیمها در مشهد، جلسه‌ی قرآن داشتیم، همینطور می‌نشستیم، بنده گاهی صحبت میکردم برای آن جوانهای آن روز - آنها البته پیرمردهای امروزند - و به آنها همین را میگفتم؛ مثال میزدم که مثلاً فرض بفرمائید: «و لنبلونّکم بشیءٍ من الخوف و الجوع و نقص

من الأموال و الأنفس و الثّمرات و بشّر الصّابرین». این آیه‌ی شریفه را اگر نگاه کنید، از لغات این آیه، آنچه که یک فارسی‌زبان نفهمد، فقط دو سه‌تاست، والّا بقیه‌ی لغات را میفهمد. حالا مثلاً «لنبلونّکم» را باید برایش معنا کنند، اما «شیء» را میداند یعنی چه. خود شما شیء، اشیاء را به کار میبرید. «خوف» را میدانید چیست، «جوع» را میدانید چیست، «نقص» را میدانید چیست، «اموال» را میدانید چیست، «انفس» را میدانید چیست، «ثمرات» را میدانید چیست. اینها چیزهائی نیست که یک فارسی‌زبان اینها را نفهمد. بنابراین، فهمیدن آیات قرآن، فهم حرفهای رابط و ترکیب کلمات و انس با قرآن و مراجعه‌ی به ترجمه‌ها دشوار نیست. خوشبختانه امروز ترجمه‌ی خوب هم زیاد است. آن‌روزهائی که ما عرض میکنیم، حتی یک ترجمه‌ی خوب از قرآن وجود نداشت که بشود مردم استفاده کنند و از لحاظ معنا خاطرجمع باشند. امروز الحمدللّه انسان ترجمه‌های خوب را می‌بیند که متعدد وجود دارد. به این ترجمه‌ها مراجعه کنید؛ مردم مراجعه کنند، آن‌وقت میفهمند. پس این یک اشکال است که بایستی این اشکال برطرف بشود؛ یعنی معنای آیات را بفهمند. اشکال دوم این است که وقتی قاری و تلاوتگر ما تلاوت میکند و این لحنهای زیبا و آهنگهای خوب را فرا میگیرد و میخواند، تصور بکند که کار او فقط همین تلفیق آهنگها و بیان این الفاظ با صدای خوش و با آهنگ خوش است. این هم یکی از اشکالات است که اگر پیش بیاید، ضرر دارد. قاری ما وقتی قرآن را تلاوت میکند، باید آنچنان تلاوت کند که گوئی قرآن را دارد نازل میکند به قلب مخاطب؛ اینجوری باید قرآن را بخوانید. البته این قرّاء معروف مصری، همه‌شان هم اینجور نیستند؛ بعضی‌هایشان اینجورند؛ بعضی‌هایشان هم نه؛ اما شما به آنها کاری نداشته باشید. شما باید قرآن را جوری تلاوت کنید که این مفاهیم قرآنی و آیات کریمه‌ی قرآن، گوئی دارد نازل میشود بر قلب مخاطب؛ آهنگها را با مضامین جُفت کردن، منطبق کردن و از آهنگ برای برجسته کردن معنا و مضمون آیه کمک گرفتن. این آهنگها و این نغمه‌های قرآنی، مهمترین هنرش این است که بتواند کمک کند به اینکه آن مضمون برجسته شود و در ذهن مخاطب بنشیند. پس قرائت‌کننده‌ی ما هم بایست این نکات را توجه کند. ما البته در باره‌ی موسیقی قرآنی، آهنگها و نغمه‌های قرآنی، لحنهای قرآنی، توقفها و قطع و وصلهای در تلاوت، خیلی صحبت کرده‌ایم، حالا ـ الحمدللّه می‌بینم که در ذهنها و در بیانهای اهل قرآن این چیزها زیاد تکرار میشود. یا توجه به ترجمه که می‌بینم الحمدللّه خیلی از این تلاوت‌کننده‌ها به ترجمه‌ها توجه میکنند و نکات را مورد نظر قرار میدهند، که دیگر آنها را تکرار نمیخواهیم بکنیم؛ لیکن این نکته خیلی مهم است که تلاوت‌کننده‌ی قرآن قصدش اثرگذاری این کلام در ذهن مخاطب باشد؛ یعنی شما بخواهید دل ما را تکان بدهید. هدف این نباشد که ما خواننده را تحسین کنیم، بلکه هدف باید این باشد که خواننده دل ما را از جا بکند با این تلاوت؛ بخصوص با این آیات که امروز من از اول که نگاه میکردم، دیدم اغلبِ آیاتی که دوستان خواندند - حالا شاید هم تصادفاً - آیات توحیدی بود. این آیات را اگر همینطور که من گفتم بخوانید، شنونده دلش از جا کنده میشود. این تلاوت شما به قدر یک کتابِ استدلال توحیدی اثر میگذارد. اثر تلاوت خوب این است. اشکال سوم این است که ما در ماه مبارک رمضان که ماه تلاوت قرآن و ماه نزول قرآن و ماه جلسات است و ما هم که این جلسه را داریم و جلسات فراوانی هم در مساجد و محافل گوناگون است، ماه رمضان که تمام شد، قرآن را ببندیم و ببوسیم و بگذاریم کنار. این نباید اتفاق بیفتد. قرآن را بایستی از خودمان جدا نکنیم. دائم باید با قرآن مرتبط و مأنوس باشیم. حالا در روایات دارد که هر روز لااقل پنجاه آیه‌ی قرآن بخوانید. این، یکی از معیارهاست. اگر نتوانستید، روزی ده آیه‌ی قرآن بخوانید؛ نگوئید سوره‌ی حمد را میخوانم و این چند آیه‌ی سوره‌ی حمد با چند آیه‌ی سوره‌ی قل‌هواللّه - یک رکعت - میشود همان ده آیه‌ای که فلانی میگوید. نه، غیر از آن قرآنی که در نماز میخوانید - چه نماز نافله، چه نماز فریضه - قرآن را باز کنید، بنشینید، با حضور قلب، ده آیه، بیست آیه، پنجاه آیه، صد آیه بخوانید. قرآن را برای تدبر کردن و فهمیدن و استفاده کردن بخوانید. یک نوع قرآن خواندن این است که انسان ظاهر قرآن را بگیرد بخواند تا آخر. این نوع، نمیخواهیم بگوئیم هیچ اثری ندارد. البته بنده سابقها میگفتم هیچ اثر ندارد، بعد تجدید نظر کردم. نمیشود گفت هیچ اثر ندارد، ولی اثرش در قبال آن اثری که متوقعِ از تلاوت قرآن است، شبیه هیچ است؛ نزدیک هیچ است. یک تلاوت، تلاوت کسانی

است که آیه را میخوانند، لیکن - این مال امثال ماهاست - میخوانند برای اینکه یک نکته‌ای پیدا کنند برای گفتن در فلان منبر، در فلان سخنرانی، در فلان محفل، در فلان مجلس. این، عیبی ندارد؛ اما این نوع هم آن نیست که ما موظفیم انجام بدهیم. یک تلاوت این است که انسان مثل یک مستمعی بنشیند پای صحبت خدای متعال. خدای متعال دارد با شما حرف میزند. مثل اینکه از یک عزیزی، از یک بزرگی، نامه‌ای به شما رسیده باشد. شما نامه را میگیرید میخوانید. برای چه میخوانید؟ برای اینکه ببینید چه برای شما نوشته. قرآن را اینجوری بخوانید. این نامه‌ی خدای متعال است. امین‌ترین زبانها و دلها این قرآن را از خدای متعال گرفته و به شما رسانده است. ما از آن استفاده کنیم؛ بهره ببریم؛ لذا در روایت هست که سوره را وقتی که میخوانید، همت شما این نباشد که به آخر سوره برسید، همت شما این باشد که قرآن را بفهمید؛ ولو حالا ـ به آخر سوره، به وسط سوره، وسط جزء، به وسط حزب نرسید و آن را تمام هم نکنید؛ تأمل و تدبر کنید. قرآن را اینگونه بخوانید. اگر کسی با قرآن مأنوس بشود، از قرآن دل نمیکَند. اگر ما با قرآن مأنوس بشویم، حقیقتاً از قرآن دل نمیکَنیم. نکته‌ی آخر هم که باز تکرار است و مکرر ما این را عرض کرده‌ایم، حفظ قرآن است. حفظ قرآن یک نعمت بزرگ است. این جوانها و نوجوانها سن توانائی حفظ را قدر بدانند. شماها در سنی هستید که میتوانید حفظ کنید و در ذهنتان بماند. ما هم میتوانیم حفظ کنیم؛ در سنین ما هم میشود؛ اما خیلی ماندگار نیست؛ زود از ذهن ما میرود. اینطور نیست که در سنین امثال بنده نشود حفظ کرد؛ چرا؟ سنین بالاتر از ما - یعنی سنین هفتاد و پنج، هشتاد - میشود حفظ کرد. من شنیدم مرحوم آیت‌اللّه خوئی در همین سالهای آخر عمر قرآن را حفظ کرده بود. خیلی مهم است؛ پیرمرد مثلاً هشتاد ساله قرآن را حفظ کند! میشود حفظ کرد، اما ماندگار نیست؛ از ذهن زائل میشود. اگر شما در دوره‌ی جوانی و بخصوص در دوره‌ی نوجوانی؛ یعنی از سن همین نوجوانهائی که اینجا برای ما تلاوت کردند یا بالاتر از اینها، قرآن را حفظ کنید، این یک سرمایه و ذخیره‌ای برای شماست. و امکان تدبر در قرآنی که در حفظ انسان هست، بمراتب بیشتر از امکان تدبر برای کسی است که قرآن را حافظ نیست. گاهی انسان یک آیه‌ای را در قرآن نگاه میکند، مثل اینکه هرگز این آیه را تلاوت نکرده؛ اما کسی که حافظ هست، چنین چیزی برایش پیش نمی‌آید. امیدواریم خداوند متعال آنچه را که گفتیم و شنیدیم، ان‌شاءاللّه در دلهایمان نافذ کند. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار و با قرآن بمیران. پروردگارا! ما را با قرآن محشور کن؛ ما را از معارف قرآنی و معرفت بلند موجود در قرآن بهره‌مند بفرما. پروردگارا! دلهای ما را به قرآن زنده کن؛ به قرآن نورانی کن. پروردگارا! ما را حافظان به معنای واقعی کلمه نسبت به قرآن قرار بده؛ جامعه‌ی ما را جامعه‌ی قرآنی کن. پروردگارا! این تلاوت‌کنندگان قرآن و علاقه‌مندان به قرآن و اساتید قرآن را - که بحمداللّه در جلسه‌ی ما هم هستند - مشمول لطف و رحمت و قدردانی و شکر خودت قرار بده. پروردگارا! روزبه‌روز بر وسعت دائره‌ی نفوذ قرآن - که این اساتید عزیز ما برای آن تلاش کردند - بیفزا؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی کن. قلب امام عزیزمان، روح مطهر امام عزیزمان و ارواح طیبه‌ی شهدا را که در راه قرآن مبارزه کردند، از ما راضی و خشنود بفرما. رحم‌اللّه من قرأ الفاتحه مع الصّلوات.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین. همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار و عزیز را و خودم را توصیه میکنم به رعایت تقوای الهی، که برترین محصول و نتیجه‌ی این ماه مبارک است. ماه مبارک رمضان با همه‌ی برکاتش و همه‌ی زیبائی‌های معنوی‌اش، بار دیگر فرا رسید. از قبل از شروع ماه مبارک، پیامبر معظم اسلام مردم را آماده میفرمود برای ورود در این عرصه‌ی خطیر و والا و پربرکت؛ «قد اقبل الیکم شهر اللّه بالبرکة و الرّحمة». در خطبه‌ی

روز جمعه‌ی آخر ماه شعبان، بنا به روایتی اینطور فرمود: خبر داد، توجه داد به مردم که ماه رمضان فرا رسید. اگر بخواهیم در یک جمله ماه رمضان را تعریف کنیم، باید عرض کنیم ماه فرصتها. فرصتهای فراوانی در این ماه در برابر من و شماست. اگر از این فرصتها بتوانیم درست استفاده کنیم، یک ذخیره‌ی عظیم و بسیار ارزشمندی در اختیار ما خواهد بود. من درباره‌ی همین مطلب اندکی توضیح عرض میکنم و خطبه‌ی اول درباره‌ی همین مسائل مربوط به ماه رمضان و این فرصتهای بی‌نظیر است. در همین خطبه‌ای که اشاره شد، رسول مکرم فرمودند که «شهر دعیتم فیه الی ضیافهٔ اللّه»؛ این یک ماهی است که شما در این ماه دعوت شده‌اید به میهمانی الهی. خود این جمله در خور تدبر و تأمل است؛ دعوت به میهمانی الهی. اجبار نکردند که همه‌ی افراد از این میهمانی استفاده کنند؛ نه، فریضه قرار داده‌اند؛ اما تحت اختیار خود ماست که از این میهمانی استفاده بکنیم یا نکنیم. بعضی هستند که در این میهمانی عظیم اصلاً فرصت این را پیدا نمیکنند که به این دعوتنامه توجه کنند. غفلت آنها، فرورفتگی آنها در کار مادیت و دنیای مادی به قدری است که آمدن و رفتن ماه رمضان را نمیفهمند. مثل همین که کسی را برای یک میهمانی بسیار با شکوه و پرخیر و برکتی دعوت کنند و او فرصت نکند؛ غفلت کند از اینکه کارت دعوت را حتّی نگاه کند. اینها که دستشان بکلی خالی میماند. بعضی میفهمند این میهمانی هست، اما به این میهمانی نمیروند. کسانی که خدای متعال به آنها لطف نکرده است و توفیق نداده که با اینکه عذری ندارند، روزه را نمیگیرند یا از تلاوت قرآن یا از دعاهای ماه رمضان محروم میمانند، آنها همین افراد هستند. کسانی هستند که وارد این میهمانی نمیشوند، نمی‌آیند به این میهمانی؛ حساب اینها روشن است. جمع کثیری از مردم مسلمان - امثال ما - وارد این میهمانی میشویم، اما بهره‌ی ما از این میهمانی به یک اندازه نیست؛ بعضی‌ها بیشترین بهره را از این فرصت میبرند. ریاضتی که در میهمانی این ماه وجود دارد - که ریاضت روزه و گرسنگی کشیدن است - شاید بزرگترین دستاورد این ضیافت الهی است. برکاتی که روزه برای انسان دارد، به قدری این برکات از لحاظ معنوی و ایجاد نورانیت در دل انسان زیاد است که شاید بشود گفت بزرگترین برکات این ماه همین روزه است. روزه را بعضی میگیرند؛ پس اینها وارد ضیافت شده‌اند و بهره‌ی از این ضیافت را هم گرفته‌اند. لیکن علاوه‌ی بر روزه گرفتن - که ریاضت معنویِ این ماه مبارک است - اینها آموزش خود را هم از قرآن در حد اعلی تأمین میکنند؛ تلاوت قرآن با تدبر. با حالت روزه‌داری یا حالت نورانیتِ ناشی از روزه‌داری، در شبها و نیمه شبها تلاوت قرآن، انس با قرآن، مخاطب خدا قرار گرفتن، لذت دیگری و معنای دیگری دارد. چیزی که انسان در چنین تلاوتی از قرآن فرا میگیرد، در حال متعارف و معمول نمیتواند به چنین تلاوتی دسترسی پیدا کند؛ آنها از این هم بهره میبرند. علاوه‌ی بر اینها، از مکالمه‌ی با خدای متعال و مخاطبه‌ی با خدا، راز و نیاز کردن، دل خود را و اسرار درون خود را برای خدا به زبان آوردن هم بهره‌برداری میکنند؛ یعنی همین دعاها. این دعای ابی‌حمزه‌ی ثمالی، این دعاهای روزها، این دعاهای شبها و سحرها، اینها حرف زدن با خداست، خواستن از خداست، نزدیک کردن دل به ساحت حریم عزت الهی است؛ از این هم بهره میبرند. بنابراین در این میهمانی، از همه‌ی دستاوردهای آن بهره میبرند. از اینها مقدم‌تر، شاید به جهتی بالاتر از اینها، ترک گناهان است؛ در این ماه گناه هم نمیکنند. در همان روایت خطبه‌ی پیامبر اعظم، امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) سؤال میکند از پیغمبر که در این ماه کدام عمل بافضیلت‌تر است. در جواب میفرمایند: «الورع عن محارم اللّه». اجتناب از گناهان و از محارم الهی، بر کارهای اثباتی و ایجابی مقدم است؛ جلوگیری از آلودگی و زنگار روح و دل است. این افراد از گناه هم اجتناب میکنند. پس هم روزه‌داری است، هم تلاوت است، هم دعا و ذکر است، هم دوری از گناهان است. این مجموعه، انسان را از لحاظ اخلاق و رفتار هم به آن چیزی که مورد نظر اسلام است، نزدیک میکند. وقتی این مجموعه کار انجام گرفت، دل انسان از کینه‌ها خالی میشود؛ روح ایثار و فداکاری در انسان زنده میشود؛ کمک به محرومان و مستمندان برای انسان آسان میشود؛ گذشت به نفع دیگران و به زیان خود در امور مادی برای انسان روان میشود. لذا می‌بینید در ماه رمضان جرم و جنایت کم میشود، کار خیر زیاد می‌شود، محبت بین افراد جامعه بیش از اوقات دیگر میشود؛ که اینها به برکت همین ضیافت الهی است. بعضی اینطور از ماه رمضان بهره‌ی کامل میبرند،

بعضی هم نه؛ از یک چیزی بهره‌مند میشوند، از چیز دیگری خود را محروم نگه میدارند. باید تلاش مسلمان در این ماه این باشد که حداکثر بهره را از این ضیافت الهی بگیرد و دست پیدا کند به رحمت و مغفرت الهی، که من تأکید کنم بر روی استغفار؛ استغفار از گناهان، استغفار از خطاها، استغفار از لغزشها؛ چه گناهان کوچک، چه گناهان بزرگ. این خیلی مهم است که در این ماه، ما خودمان را، دلمان را از زنگارها پاک کنیم؛ خودمان را از آلودگی‌ها مصفا کنیم، شستشو بدهیم؛ و این با استغفار امکان‌پذیر است. لذا در روایات متعددی دارد که بهترین دعاها یا در رأس دعاها، استغفار است؛ طلب مغفرت از پروردگار. برای همه هم استغفار هست. پیغمبر اکرم هم - آن انسان والا - استغفار میکرد. حالا استغفار امثال ما از نوعی از گناهان است؛ این گناهان متعارف و معمولی و گرایشهای حیوانی در وجود ما و همین گناهانِ به تعبیری میگوئیم گناهان چاروادارى؛ گناههای آشکار و واضح. بعضی‌ها استغفارشان از چنین گناهانی نیست؛ از ترک اولی است. بعضی ترک اولی هم نمیکنند؛ اما استغفار میکنند، که این استغفار از قصور ذاتی و طبیعی انسانِ ممکن در قبال عظمت ذات مقدس پروردگار است؛ استغفار از عدم معرفت کامل، که این مال اولیاء و مال بزرگان است. ما باید از گناهانمان استغفار کنیم. فایده‌ی بزرگ استغفار این است که ما را از غفلت نسبت به خود خارج میکند. ما گاهی در مورد خودمان دچار اشتباه میشویم. وقتی به فکر استغفار می‌افتیم، گناهان، خطاها، خیره‌سری‌ها، پیروی از هوای نفس که کردیم، تجاوز از حدود که انجام دادیم، ظلمی که به نفس خودمان کردیم، ظلمی که به دیگران کردیم، جلوی چشم ما زنده میشود و به یادمان می‌آید که چه کرده‌ایم؛ آن وقت دچار غرور، دچار نخوت، دچار غفلت نسبت به خود نمیشویم. اولین فایده‌ی استغفار این است. بعد هم خدای متعال وعده فرموده است که آن کسی که استغفار کند، یعنی به عنوان یک دعای حقیقی از خدای متعال حقیقتاً آمرزش بطلبد و از گناه پشیمان باشد، «لوجد اللّه توّاباً رحیما»؛ خدای متعال توبه‌پذیر است. این استغفار، بازگشت به سوی پروردگار است؛ پشت کردن به خطاها و گناهان است و خداوند میپذیرد؛ اگر استغفار، استغفار حقیقی باشد. توجه کنید که همین‌طور آدم به زبان بگوید: استغفراللّه، استغفراللّه، استغفراللّه، اما حواسش این طرف و آن طرف باشد، این فایده‌ای ندارد؛ این استغفار نیست. استغفار یک دعاست، یک خواستن است؛ باید انسان حقیقتاً از خدا بخواهد و مغفرت الهی و گذشت پروردگار را بطلبد: من این گناه را کرده‌ام؛ پروردگارا! به من رحم کن، از این گناه من بگذر. اینطور استغفار کردنی نسبت به هر یک از گناهان، مسلماً غفران الهی را پشت سر خواهد داشت؛ خدای متعال این باب را باز فرموده است. البته در دین مقدس اسلام، اقرار به گناه پیش دیگران ممنوع است. اینکه در بعضی از ادیان هست که بروند توی عبادتگاه‌ها، پیش روحانی، کشیش، بنشینند، اعتراف به گناه کنند، این در اسلام نیست و چنین چیزی ممنوع است. پرده‌دریِ نسبت به خود و افشای اسرار درونی خود و گناهان خود پیش دیگران، ممنوع است؛ هیچ فایده‌ای هم ندارد. اینکه حالا در آن ادیان خیالی و پنداری و تحریف شده اینطور ذکر میشود که کشیش گناه را میبخشد، نه؛ در اسلام بخشنده‌ی گناه، فقط خداست. حتّی پیغمبر هم نمیتواند گناه را ببخشد. در آیه‌ی شریفه میفرماید: «ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفراللّه و استغفر لهم الرّسول لوجد اللّه توّابا رحیما»؛ وقتی گناهی انجام دادند، ظلم به نفس کردند، اگر بیایند پیش تو که پیغمبر هستی، از خدای متعال طلب مغفرت و طلب بخشش کنند و تو هم برای آنها طلب بخشش کنی، خداوند توبه‌ی آنها را میپذیرد. یعنی پیغمبر برای آنها طلب بخشش میکند؛ خود پیغمبر نمیتواند گناه را ببخشد؛ گناه را فقط خدای متعال باید ببخشد. این استغفار است، که این استغفار حقیقتاً جایگاه مهمی دارد. از استغفار در این ماه غفلت نشود؛ بخصوص در سحرها، در شبها. دعاهائی که در ماه رمضان هست، اینها را با توجه به معانی‌اش بخوانید. بحمداللّه جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی معنوی است. دعا و توجه و توسل و ابتهال الی‌اللّه در بین مردم ما رایج است و مردم دوست میدارند؛ جوانهای ما دلهای پاک و نورانی‌شان به ذکر خدا متمایل است؛ اینها همه فرصت است. ماه رمضان هم که یک فرصت الهی است، در اختیار ما قرار داده شده؛ استفاده کنید از این ماه مبارک، از این فرصت بسیار بزرگ؛ دلها را به خدا نزدیک کنید، آشنا کنید؛ با استغفار، دلها و جانها را پاکیزه کنید؛ خواسته‌هایتان را با خدای متعال مطرح کنید. ارتباط معنوی ملت ما با خدای متعال کارهای

بزرگی انجام داده است، و ماه رمضان فرصت فوق‌العاده‌ای است برای این کار؛ از این فرصت استفاده شود. ان‌شاءاللَّه خداوند متعال به همه‌ی ما کمک کند تا بتوانیم در این ماه رمضان جنبه‌ی فرشته‌گون وجود خود را بر جنبه‌ی حیوانی خود غلبه دهیم. ما یک جنبه‌ی ملکی و فرشته‌ای داریم، یک جنبه‌ی مادی و حیوانی داریم. هوی‌های نفسانی، جنبه‌ی مادی را بر آن جنبه‌ی ملکی و فرشته‌ای غلبه میدهد. ان‌شاءاللَّه در این ماه رمضان بتوانیم آن روحانیت را، آن نورانیت را بر جنبه‌ی مادی غلبه بدهیم و این را به عنوان ذخیره‌ای نگه داریم و از ماه رمضان به عنوان تمرینی که در طول سال این تمرین به کار ما خواهد آمد، ان‌شاءاللَّه استفاده کنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. خطبه‌ی دوم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدیّ حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین و استغفر اللَّه لی و لکم در این خطبه اولین مطلبی که عرض میکنیم، یاد نیک مرحوم آیةاللَّه طالقانی (رضوان‌اللَّه‌تعالی‌علیه) است که نماز جمعه‌ی باشکوه تهران اول بار به امر امام بزرگوارمان به امامت ایشان برگزار شد. این مرحوم یک عالم مجاهدِ بااستقامتِ پارسا و پاکیزه‌ای بود؛ امتحان خوبی هم داد. هم در دوران مبارزه، هم پس از پیروزی انقلاب و در این معادلات پیچیده و بسیار دشواری که در زمینه‌های سیاسی و امنیتی بعد از انقلاب پیش آمد، مرحوم آیةاللَّه طالقانی امتحان خوبی داد. نماز جمعه هم نهاد بابرکتی شد؛ چه در تهران، چه در سایر شهرهای این کشور. بتدریج نماز جمعه در شهرهای کوچک و کوچکتر هم در سرتاسر کشور اسلامی در هر نقطه‌ای تبدیل شد به کانونِ هم معنویت و هم مقاومت. نماز عبادی - سیاسی که تعبیری بود که آن روز ظاهراً از زبان امام بزرگوارمان صادر شد، به این معناست؛ هم مرکز عبادت است، هم مرکز آگاهی معنوی و سیاسی است؛ که این آگاهی موجب نلغزیدن، راه کج نکردن و به زانو در نیامدن یک ملت است. اغلب این شکستهائی که شما در صحنه‌ی سیاسی در دنیا برای ملتها مشاهده میکنید، منشأش ناآگاهی‌هائی است که ضربه‌های خود را در جاهای گوناگونی زده است. آگاهی، یک ملت را ضد ضربه میکند؛ او را آماده میکند برای مقاومت. بنابراین اینجا، هم پایگاه معنویت است، هم پایگاه مقاومت. قدر این نماز را، هم آحاد مردم بدانند، هم بخصوص جوانهای عزیزمان بدانند، و هم آقایان ائمه‌ی جمعه‌ی محترم در سراسر کشور بدانند؛ آنها هم قدر این نماز را بدانند؛ این یک منبری است که نظیر آن دیگر وجود ندارد. کاری کنند که جاذبه‌ی نماز جمعه، جوانها و دلهای پاکیزه و مشتاق را به این سمت بکشاند و این کانون روزبه‌روز گرمتر شود. یک مطلب دیگر که عرض میکنم و آن را مقدمه قرار میدهم برای مطلب اصلی‌ای که عرض خواهم کرد، مسأله‌ی هفته‌ی دفاع مقدس است که در پیش است. جنگی که در سال ۱۳۵۹ علیه جمهوری اسلامی شروع شد، اگرچه از طرف صدام بدبخت و روسیاه بود، اما پشت سر این قضیه یک پروژه‌ی بین‌المللیِ استکباری بود برای زمین زدن نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی. تحلیلگران غربی تحلیل کردند و فهمیدند و درست هم فهمیدند که این انقلاب فقط این نیست که یک رژیم دست‌نشانده را در ایران از بین برده است و این کشور عظیم و پربرکت را از سیطره‌ی استکبار خارج کرده؛ بلکه این حرکت الهام‌بخش خواهد شد، دنیای اسلام را تکان خواهد داد، ملتها را به فکر خواهد انداخت. همین هم شد: فلسطین به فکر افتاد، کشورهای شمال آفریقا به فکر افتادند، در تمام دنیای اسلام حرکت و جنب و جوش هویت‌یابیِ اسلامی شروع شد که تا امروز هم همچنان روبه توسعه و گسترش است. چون فهمیدند که اینجا کانون الهام‌بخش دنیای اسلام خواهد شد، گفتند جمهوری اسلامی را باید ما به هر کیفیتی هست، از بین ببریم. لذا با اینکه منطقه، منطقه‌ی خطیری است، منطقه‌ی نفت است و غربی‌ها خیلی به مسأله‌ی نفت و خلیج فارس اهمیت میدهند و امنیتِ اینجا برایشان حیاتی است، لیکن درعین‌حال وارد میدان شدند، صدام را تقویت کردند، بلکه او را تشجیع کردند که این جنگ را شروع کند؛ او هم چون آدم نادانِ کله‌شقِ قدرت‌طلبِ خامی بود،

خیـال میکرد که حالا- می‌آیـد دو سه روزه یا چنـد هفته‌ای مسأله را تمام میکنـد و باقـدرت برمی گردد سـر جای خود. لـذا وارد این جنـگ شدنـد و هشت سـال تمـام ایران اسـلامی فشارهـای همه‌جانبه‌ای را که از سوی همه‌ی قـدرتهای بزرگ دنیا بر ایران از کانال جنـگ وارد شـد، تحمـل کرد؛ این خیلی مهم است. شورویِ سـابق از این کانال به ایران فشار آورد، امریکا فشار آورد، پیمان ناتو - اروپائی‌هـا - فشـار آوردنـد، مرتجعین منطقه بـا انواع و اقسـام طرق از این کانـال علیه جمهوری اسـلامی فشـار آوردنـد. یکی از این فشارهـا هر انقلابی را، هر دولتی را به زانو درمی‌آورد و از پـا می‌انـداخت؛ اما مجموع این فشارها نه فقط جمهوری اسـلامی را از پا درنیاورد، بلکه ملت ایران را قوی‌تر و آگاه‌تر، و عزم و اراده‌ی آنها را راسخ‌تر کرد و جمهوری اسـلامی را روزبه‌روز به سـمت قوت اسـلامی و الهی پیشتر برد. ایسـتادگی در میـدان دفـاع، چنین اثری را به وجود آورد. ضـربات فراوانی هم به جبهه‌ی مقابـل زده شـد. یعنی صـدام و رژیم بعثی ضـربه‌ی اصـلی را اینجا خوردند. امریکا به فکر افتاد که میتواند دست و پای آنها را جمع کند. یعنی دیدند رژیمی است توخالی که متکی به مردمش نیست؛ این را فهمیدند. در واقع ضـربه‌ی اصـلی را ملت ایران و نظام جمهوری اسـلامی به این متجـاوز زد، که آخرش به این‌جاهـا منتهی شـد که ملاحظه میکنیـد. اما جمهوری اسـلامی روزبه‌روز قوی‌تر شـد. حالا میشـنوید میگوینـد تحریـم و محاصـره و از این حرفهـا. از این محاصـره‌ها و تحریمهـا بمراتب بـدتر در دوره‌ی جنـگ بـود. مـا در میـان همـان تحریمهـا بوده است که نیروهـای نظـامیِ دست خـالی خودمـان را امروز به اینجـا رسانـدیم و از لحـاظ توانائی‌های نظامی، جمهوری اسـلامی در خط مقدم توانائی نظامی در این منطقه است. امکاناتی که جمهوری اسـلامی توانسته است با قدرت، با ابتکار، با استفاده از خلاقیت خـود و بـا جوشــش درونی بـه وجـود بیـاورد، چشـمها را خیره کرده اسـت. در زمینه‌هـای گونـاگون علمی و فنـاوری و پیشـرفتهای گوناگون هم که جای خود دارد و روشن است، که یک نمونه‌اش این مسأله‌ی انرژی هسته‌ای است. اینها همه در دوران تحریم و در دوران فشار، به دست ملت ایران آمـد. یعنی تحریمها نه فقط اثری نکرد، بلکه اثر عکس کرد؛ نیروهای درونی را به فکر واداشت و به حرکت وادار کرد. حالا حرف اصـلی‌ای که من میخواهم در جملات کوتاهی امروز عرض کنم، این است که سرکوب انقلاب و شـکست انقلاب - که یک پروژه‌ی اسـتکباری بود - در این منطقه شـکست خورده است و بعکس، مهاجمین به انقلاب، حتّی در حجم دولت حجیم و قدرتمندی مثل امریکا، روزبه‌روز به شکست و انهزام نزدیکتر میشوند. امروز ما نشانه‌ها و علائم واضح شکست را در سیاسـتهای امریکائی در منطقه مشاهـده میکنیم. اینها برای ملت ما و برای جوانان ما و برای تحلیلگران ما سـرفصل‌های مهمی است که بایـد روی آن واقعاً تـدبر کنند. یعنی بحث عظیم مواجهه‌ی نیروهای مردمیِ متکی به معنویت با نیروهای مادیِ متکی بـه زور و تهدیـد، یـک بحث بسیار مهم و جدیـدی است که بایـد در مبـاحث علـوم اجتمـاعی و روان‌شناسـی ملتهـا و روان‌شناسـی اجتمـاعی مورد توجه قرار بگیرد؛ این کاملاً- مغفولٌ‌عنه است. ملتی مثـل ملت ما که نه بمب اتم دارد، نه از لحاظ علمی به او فرصـت داده شده در طول صد سال که همپای پیشـروان قافله‌ی علمی حرکت کند و مواقع زیادی عقب مانده، هم از لحاظ ثروتها به پای آن کشورهـای ثروتمنـد نمی‌رسـد، امـا در عیـن حـال این کشـور و این ملت توانسـته است توطئه‌هـای مجمـوعه‌ی کشورهـای قـدرتمندِ برخوردار از سـلاح و تکنولوژی و ثروت مـادی و رسـانه‌ای را در مهمترین میـدانها به عقب‌نشینی وادار کنـد و شـکست بدهـد. این علتش چیست؟ این در خور تأمل و تـدقیق است. این را بایـد دانشـمندان علوم سیاسـی و علوم اجتماعی تحلیل کنند؛ ببینند نقش این معنویتهـا چگونه خود را نشـان میدهـد، که امروز در ایران نشان داده. لـذا نگاه به این صـحنه، نگاه عبرت‌آموز و درس‌آموزی است. صحنه، صحنه‌ی شکست قدرت استکباری امریکاست. نمیخواهیم ادعای واهی بکنیم؛ نه، اینها چیزهای واضحی است و خودشان هم میگوینـد. امریکائی‌ها قضیـه‌ی ۲۰ شـهریور، یعنی همـان ۱۱ سـپتامبرِ چهـار پنـج سـال قبـل را بهـانه‌ای قرار دادنـد برای اینکه مطامع خودشان را در خاورمیانه پیش ببرنـد. هـدف اصـلی آنها هم این بود که بتوانند خاورمیانه‌ای درست کنند بر محور منافع اسـرائیل؛ به تعبیری که آن روز مـا میکردیم، خاورمیـانه‌ای با پایتختی اسـرائیل؛ اینطور چیزی مورد نظرشان بود. اشـغال عراق و حمله‌ی به عراق، جزئی از نقشه‌هـای ایـن پروژه بـود. عراق یکی از ثروتمنـدترین کشورهـای این منطقه و کشورهـای عربی است؛ کشـوری که امروز

متأسفانه مردمش اینطور در فقر و حالت دردآوری زندگی میکننـد. امریکائی‌ها میخواسـتند این کشور را در مشت بگیرند - صدام کافی نبود، غیر قابل محاسبه بود - دولتی را در آنجا سر کار بیاورند که هم ظاهر مردمی داشته باشد، هم توی مشت آنها باشد. این یکی از قدمهای مهم ایجاد خاورمیانه‌ی جدید بود که باید بر محور منافع اسرائیل به وجود بیاید. آن وقت چنین خاورمیانه‌ای میتواند ایران اسلامی را در محاصره قرار بدهد؛ هدفشان این بود. شما حالا جزء جزء این نقشه را مورد ملاحظه قرار بدهید. در فلسطین این نقشه شکست خورد. فلسطین که یک نقطه‌ی اصلی و محوری بود، این نقشه در آنجا شکست خورد. چرا؟ به‌خاطر اینکه در فلسطین گروه حماس که بزرگترین و اصلی‌ترین هسته‌ی مقاومت در مقابل اسرائیل است، با آراء مردم دولت تشکیل داد و سر کار آمد. تودهنی به امریکا و اسرائیل از این بالاتر؟ از آن روزی هم که این دولت به وجود آمده است، مرتب دارند کارشکنی میکنند که از میدان خارجش کنند؛ اما تا امروز نتوانسته‌اند. متأسفانه از خود بعضی از فلسطینی‌ها هم کمک گرفتند برای به زانو در آوردن دولت مردمیِ فلسطین؛ اما تا امروز بحمداللَّه نتوانسته‌اند، امیدواریم بعد از این هم نتوانند. این مربوط به فلسطین. خود رژیم صهیونیستی هم - که هدف، تقویت این رژیم بود - ضربه خورد و امریکائی‌ها هم تودهنی خوردند. چگونه تودهنی خوردند؟ تابستان سال گذشته، این نیروی نظامیِ پرهیاهوی پرمدعا - ارتش اسرائیل که ادعا میشد قوی‌ترین ارتش این منطقه است - با ساز و برگِ مفصل وارد جنگ با لبنان شد؛ آن هم نه با یک کشور، نه با یک دولت؛ با یک نیروی منظم، با چند هزار نیروهای حزب‌اللَّه و مقاومت اسلامی. سی‌وسه روز این جنگ طول کشید، که در این منطقه سابقه ندارد. چندین جنگی که اسرائیل با اعراب داشته است، از چند روز - حداکثر یکی دو هفته - تجاوز نکرده است. این جنگ، سی‌وسه روز طول کشید و با شکست کامل و مفتضحانه‌ی ارتش اسرائیل تمام شد. کی تصور میکرد؟ امریکائی‌ها اصلاً فکرش را نمیکردند، اما اتفاق افتاد. این هم یک تودهنی. آنها قصد داشتند در لبنان حزب‌اللَّه را خلع سلاح کنند؛ اما حزب‌اللَّه نه فقط خلع سلاح نشد، بلکه آنچنان قوی و مقتدر شد که توانست ارتش اسرائیل را که به صورت افسانه‌ای شکست‌ناپذیر میدانستند، شکست بدهد. پس در مورد دولت فلسطین شکست خوردند، در مورد دولت جعلی صهیونیستی شکست خوردند، در مورد قطع کردن دست جوانان رشید لبنانی از کمک به فلسطین شکست خوردند، در مورد عراق هم شکست خوردند. عراق را آمدند اول با فتح نظامی اشغال کردند. این، قدم اول بود و بخش آسان مسئله بود. امروز بیش از چهار سال از اشغال عراق به وسیله‌ی امریکائی‌ها و همپیمانانشان می‌گذرد. همه در دنیا قضاوتشان این است که امریکا در عراق شکست خورده. همه‌ی تحلیلگران دنیا می‌دانند که امریکا امروز با سراسیمگی دنبال راهی میگردد که آبرومندانه از عراق خارج شود. همه می‌دانند که امریکا در عراق به بن‌بست رسیده. هدف امریکائی‌ها این بود که یک دولت دست‌نشانده به وجود بیاورند. دولتی که مردم عراق روی کار آورده‌اند، دولتی است که با هدفهای امریکائی خیلی فاصله دارد؛ در مقابل امریکائی‌ها می‌ایستد؛ دست‌نشانده‌ی آنها و تسلیم آنها نیست. امریکائی‌ها خیلی به این در و آن در زدند، بلکه بتوانند دولت مردمی را ساقط کنند و دولت خودشان را سر کار بیاورند، اما نتوانستند؛ تا امروز هم نتوانسته‌اند. اگر ملت عراق ان‌شاءاللَّه هوشیاری‌شان را حفظ کنند، بعد از این هم نخواهند توانست. در مورد تضعیف جمهوری اسلامی و محاصره‌ی جمهوری اسلامی هم قضیه بعکس شده. به همت مردم ایران، به توفیق الهی، به حول و قوه‌ی پروردگار، این ملت نردبان اعتلاء و ترقی را همین‌طور پی‌درپی، پله بعد از پله پیموده و بالا رفته است. امروز ما از لحاظ موقعیت سیاسی از چهار سال قبل و پنج سال قبل که امریکائی‌ها آن هدف را شروع کردند، بالاتریم. امروز ما از لحاظ تمکن علمی بالاتریم؛ از لحاظ منابع مالی جلوتریم. امروز ملت ما از لحاظ نشاط و آمادگی روحی جلوترند. امروز ملت ما از لحاظ حاکمیت ارزشهای انقلابی و مبانی امام بزرگوار، جلوتر از گذشته است. در طول این چهار پنج سال هرچه تلاش کردند، بعکس، ملت ایران زنده‌تر، هوشیارتر، بانشاطتر و در صحنه‌ترند و در هیچ مسأله‌ای نیست که انسان ببیند ملت ایران از خودشان بی‌تفاوتی نشان میدهند، در حالی که جای حضور آنهاست. محصول امریکا این است: شکست کامل در قضیه‌ی اهداف خود. علاوه بر این، امریکائی‌ها امروز از طرف امت اسلامی مورد سؤالند و استیضاح میشوند. امروز امریکا در افکار عمومی ملت

اسلام و امت اسلامی محکوم است. می‌شنوید این نظرخواهی‌ها و نظرسنجی‌های گوناگون را در اطراف دنیای اسلام؛ همه حکایت میکنـد از منفوریت امریکـا و محکومیت امریکـا؛ اینهـا مورد سؤالنـد. من اعتقاد راسـخ دارم که روزی خواهـد آمـد که همین رئیس جمهور کنونی امریکـا و مسئولین امریکـائی در یـک دادگـاه عادلانه‌ی بین‌المللی به خاطر فجایعی که در عراق به وجود آورده‌انـد، گریبانشان گرفته شود و محاکمه شونـد. امریکائی‌ها باید جواب بدهند چرا از اشـغال عراق دست برنمی‌دارند؛ باید جواب بدهند که چرا عراق را اینطور امواج نـاامنی و طوفانهای ناامنی و تروریستی فراگرفته. تروریسم را امریکائی‌ها آوردنـد به عراق تحمیل کردنـد. بایـد جـواب بدهنـد که در این کشـور ثروتمنـد چرا پنجاه درصـد مردم امروز بیکارنـد؛ چرا از خـدمات عمومی در این کشور اثری نیسـت. مردم مشـکل برق دارنــد، مشـکل سـوخت دارنــد، مشـکل آب سـالم و آب آشامیـدنی دارنـد، مدارسـشان ویران شـده، دانشـگاه‌هایشان ویران شـده، مـدرسه‌ای ساخته نشـده، بیمارسـتانهایشان از حیّز انتفاع خارج شده. مردم نیازمند به بیمارسـتانند؛ کدام بیمارستان را امریکائی‌ها ساختند؟ کدام بیمارستان را تجهیز کردند؟ کدام دانشگاه را ساختند یا تعمیر کردند؟ کدام جاده را درست کردند؟ کدام خط لوله را کشیدند؟ کدام آب آشامیدنی را وصل کردند؟ اینها جواب لازم دارد؛ اینها را بایستی امریکائی‌ها جواب بدهنـد؛ نمیتواننـد شـانه خالی کننـد. حالا امروز یک چهار صـباح با بی‌اعتنائی با این قضایا برخورد کننـد، اما همیشه اینطور نخواهد مانـد؛ گریبان اینها را میگیرند؛ مثل اینکه گریبان خیلی‌ها گرفته شد. قدرتمندانی که گریبانشان گرفته شد، کم نیسـتند. گریبان هیتلر یک روز گرفته شـد، گریبان صـدام یک روز گرفته شـد، گریبان بعضـی از رؤسای اروپائی گرفته شـد. ملتها با این روش مخالفنـد، ملت امریکا هم مخالفند. ملت انگلیس هم از بودن انگلیسی‌ها در عراق ناراحت بودند و بدشان می‌آمد، که مجبور شدند انگلیسی‌ها بگذارنـد از بصـره خارج شونـد. مردم اسپانیا و ایتالیا هم که دولتهایشان کمک امریکا در جنگ به عراق بودند، آن دولتها را ساقط کردنـد؛ دولتهـای دیگری در هر دو کشور سـر کـار آمدنـد. مردم دنیا از این وضع ناراحتنـد. آنچه پیش می‌رود، خواست ملتهاست؛ خواست آحاد مردم است. قدرت‌نمائی قدرتمندان دیری نمیپاید. امریکا شکست خورد. در این حرکتی که از چند سال پیش در این منطقه راه انداختند، که هدفش خاورمیانه بود و به نظر ما هدف نهائی و غائی‌اش جمهوری اسـلامی بود، نه خاورمیانه را توانسـتند به دست بیاورنـد، نه جمهوری اسـلامی را توانسـتند تضـعیف کنند؛ عراق هم که وضـعشان اینطوری است. امریکائی‌ها دچار مشـکلند. حالا ـ فرافکنی و طلبکار شـدن رسانه‌ای که اهمیتی نـدارد. حالا ایران یا کشور دیگری را متهم بکننـد، که مایه‌ای نـدارد. اما در خود این گزارشـهایشان، ضـعف و فروماندگی و پای در گلی کاملاً آشـکار است. همین نمایندگان سیاسـی و نظامی امریکا در عراق که رفتند به کنگره‌ی امریکا گزارش جنگ عراق را بدهند، چیزی که توانستند به عنوان دستاورد ذکر بکنند، این بود که گفتند عراق به بازار تسلیحاتی امریکا ملحق شد. خاک بر سرتان! یک کشور را گرفتند، اینطور مردم را لگدمال کردند، اینطور منافع ملت را از بین بردنـد، آن‌طور به ملت خودشـان دروغ گفتنـد که ما به این نیت داریم میرویم، این کارها را می‌خواهیم بکنیم، حالا نتیجه این اسـت که تسـلیحات امریکا در عراق قابل فروش رفتن است! این، نشان‌دهنده‌ی نهایت ضعف و عقب‌ماندگی است؛ نشان‌دهنده‌ی این است کـه حقیقتاً ناکامنـد. برادران و خـوهران عزیز! ملـت بزرگ ایران! قـدر خودتـان را بدانیـد؛ قـدر این راه را بدانیـد؛ قـدر این صـراط مسـتقیمی که شـما را قدرتمند و عزیز کرد و دشمن شما را در مقابل شما کوچک و حقیر کرد، بدانید. این راه، راه خداست؛ دعوت پیـامبران خـداست؛ راه حـاکمیت اسـلام است. مـا مسائـل فراوانی در زمینه‌ی امور داخلی کشورمـان داریم که میتوانیم درباره‌ی آنها بحث کنیم؛ امـا مجال نیست. من تنها چیزی که عرض میکنم، این است که ملت ما هوشـیار باشـند، بیـدار باشـند. شـما به برکت این بیـداری و هوشـیاری کارهـای زیـادی کرده‌ایـد، عرصه‌هـای زیـادی پیش رفته‌ایـد و تصـرف کرده‌ایـد، موفقیتهـای بزرگی به دسـت آورده‌ایـد؛ بـاز هم در سایه‌ی همین بیـداری و هوشـیاری است که خواهیـد توانست قله‌ها را فتـح کنیـد، خواهیـد توانست خود را از آسیب‌پذیری بیرون بیاورید. کاری کنید که دیگر کسـی جرأت نکند ملت ایران را تهدید هم بکند. جمعه‌ی آخر ماه، روز قدس را داریم که حالا احتمال دارد در ماه رمضانِ امسال یک جمعه جلوتر بیفتد، برای اینکه همه‌ی کشورهای اسلامی بتوانند شرکت کنند.

حالا این مسئولیتش با مسئولینی است که این کارها را تدبیر میکنند. جمعه‌ی قدس را به یاد داشته باشید و فراموش نکنید. ان‌شاءاللَّه همه‌ی ما بتوانیم از فرصتهای این ماه حداکثر استفاده را بکنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جاء نصراللَّه والفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین‌اللَّه افواجا. فسبّح بحمد ربّک واستغفره انّه کان توّابا.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین و صحبه المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم یا ایّها الّذین امنوا اذکروا اللَّه ذکرا کثیرا و سبّحوه بکرة و اصیلا هو الّذی یصلّی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظّلمات الی النّور و کان بالمؤمنین رحیما. تحیتهم یوم یلقونه سلام و اعدّلهم اجرا کریما» فرصت مغتنمی است و تقریباً همه‌ی کسانی که بارهای سنگین مدیریت کشور در سطوح اصلی و اساسی بر دوش آنهاست، در این جلسه‌ی بزرگ و پر اهمیت شرکت دارید. حرف سیاست و گزارش امور گوناگون کشور به وسیله‌ی رئیس جمهور محترم بیان شد و سخن در این باره‌ها همیشه هست و بسیار است و لازم هم هست، ولی من فکر کردم که از این فرصت، اندکی هم استفاده کنیم برای چیزی که مقدم است بر استنتاجها و تبیینها و تصمیمهای سیاسی ما؛ و آن حرف دل و حرف ایمان خالصانه‌ی ماست که میتواند در همه‌ی مراحل این حرکت مثل جانی در کالبد، مثل نوری در ظلمت، مثل حیات‌بخشی در میان اجسام بی‌روح، نقش بیافریند. لذا این آیات را انتخاب کردم تا اینها را قدری با هم مرور کنیم. خود من هرچه نگاه میکنم، می‌بینم احتیاج دارم به اینکه این آیه‌ی شریفه‌ی «اذکروا اللَّه ذکرا کثیرا و سبّحوه بکرة و اصیلا» را تکرار کنم و در آن تدبر کنم و به آن عمل کنم. قیاس به نفس کردم، به نظرم میرسد که شما هم و همه‌مان محتاج به این هستیم. میفرماید: «یا ایّها الّذین امنوا». این، بعد از آن است که جامعه‌ی ایمانی شکل گرفته و این جامعه آزمونهای بزرگ را از سر گذرانده است. این آیات سوره‌ی احزاب است و بعد از سال ششم هجرت نازل شده است؛ یعنی بعد از جنگ بدر و اُحد و جنگهای متعدد دیگر و بالاخره جنگ احزاب. در یک چنین شرائطی، قرآن به مسلمانها خطاب میکند که: «اذکروا اللَّه ذکرا کثیرا»؛ خدا را ذکرِ کثیر کنید. ذکر یعنی یاد. ذکر و یاد در مقابل غفلت و نسیان است. غرق در عوارض و حوادث و پیشامدهای گوناگون شدن و از مطلب اصلی غفلت کردن؛ این، گرفتاری بزرگ ما بنی آدم است. میخواهند این نباشد. آنوقت این یاد هم صِرف یاد کردن و متذکر شدن نیست، ذکر کثیر را از ما خواسته‌اند. در اینجا من روایتی را ذکر کرده‌ام: «عن ابی عبداللَّه (علیه‌السّلام) قال: ما من شیء إلّا و له حدّ ینتهی إلیه»؛ همه‌ی این فرائض و احکام الهی حدی دارند؛ اندازه‌ای دارند، که وقتی به آن حد و مرز رسیدند، تمام میشود؛ تکلیف تمام میشود؛«الّا الذّکر»؛ مگر ذکر. «فلیس له حدّ ینتهی الیه»؛ ذکر حد ندارد؛ اندازه‌ای ندارد، که وقتی این اندازه ذکر و یاد حاصل شد، بگوئیم دیگر بس است؛ دیگر لازم نیست. بعد خود حضرت توضیح میدهد و میفرماید: «فرض اللَّه عزّ و جلّ الفرائض فمن اداهنّ فهو حدّهنّ»؛ هر کس فرائض را ادا کرد، آنها را به حد ومرز خود رساند. «و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه»؛ مثلاً ماه رمضان که تمام شد، شما این فریضه را به مرز خودش رساندید؛ تمام شد و دیگر چیزی بر شما واجب نیست. «والحجّ فمن حجّ فهو حدّه»؛ هر کس حج را به جا آورد - به اعمال پایان حج که رسید - آن را به مرز رساند. این در صورتی است که در هر دو جا «فهو حدّه» بخوانیم. البته میشود «فهو حدُّه» هم با یک تعبیر دیگری خواند؛ اما «الّا الذّکر»؛ فقط ذکر مثل بقیه‌ی فرائض نیست.دیگر بقیه‌ی فرائض را ذکر نفرمودند؛ زکات را وقتی دادید، دیگر واجب نیست، به همان اندازه‌ای که مقرر شده است. خمس را همین‌جور، صله‌ی رحم را همین‌جور. بقیه‌ی فرائض و واجباتی که هست، همه از همین قبیل است، مگر ذکر؛ «الّا الذّکر فانّ اللَّه عزّ و جلّ لن یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدّا ینتهی الیه»؛ خدا به ذکرِ قلیل راضی نشده است؛ حدی برای آن قرار نداده است که بشود به آن حد رسید. «ثمّ تلا»؛ بعد، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «یا

ایّها الّذین امنوا اذکروا اللّه ذکرا کثیرا». اهمیت ذکر این است. در دنباله‌ی آیه میفرماید که: «هو الّذی یصلّی علیکم و ملائکته». مرحوم علامه‌ی طباطبائی(رضوان اللّه علیه) در المیزان میفرمایند: این آیه‌ی شریفه‌ی «هو الّذی یصلّی» در مقام تعلیل برای امر «اذکروا اللّه ذکرا کثیرا» است؛ یعنی این ذکر کثیری که از شما خواسته شده است، به این خاطر است که خدائی را یاد کنید که این خدا همان کسی است که «یصلّی علیکم»؛ بر شما درود میفرستد، صلوات میفرستد. خدای متعال صلوات را به شما میفرستد. «هو الّذی یصلّی علیکم و ملائکته»؛ نه فقط خدای متعال، ملائکه‌ی الهی هم بر شما مؤمنین درود و صلوات میفرستند؛ که صلوات از طرف پروردگار، رحمت اوست؛ صلوات از ملائکه، استغفاری است که برای مؤمنین میکنند؛ «و یستغفرون للّذین امنوا»، که در آیات قرآن هست. چرا این رحمت و این صلوات و این استغفار را ذات اقدس حق و فرشتگان الهی برای شما از عالم غیب، از ملأ اعلی میفرستند، «لیخرجکم من الظّلمات الی النّور»؛ برای اینکه شما را از ظلمات نجات بدهند، به نور بکشانند، که داستان این ظلمات و این نور هم داستان گسترده و مفصلی است.ظلمات در اندیشه‌ی ما، ظلمات در قلب ما، در خلقیات ما؛ و نور در مقابل اینهاست. عمل هم میتواند ظلمانی باشد، هم میتواند نورانی باشد؛ ذهن و فکر و عقاید انسان میتواند نورانی باشد، میتواند ظلمانی باشد؛ خلقیات و صفات انسان میتواند ظلمانی باشد، میتواند نورانی باشد؛ حرکت اجتماعی یک ملت میتواند به سمت ظلمات و تاریکی باشد، میتواند به سمت نور باشد. اگر بر ملتی، بر کشوری، بر هیأت حاکمه‌ای، بر فردی، شهوات غالب شد، خشونت ناشی از حیوانیت غالب شد، حرص غالب شد، دنیاداری و دنیاطلبی غالب شد، این ظلمات است؛ حرکت ظلمانی است، جهت ظلمانی است، هدف هم ظلمات است. اگر نه، معنویت غالب شد، دین غالب شد، انسانیت غالب شد، فضائل اخلاقی غالب شد، خیرخواهی غالب شد، صدق و راستی غالب شد، این میشود نورانیت. اسلام و قرآن، ما را به این دعوت میکنند. خدای متعال و ملائکه‌ی او ما را برای این تجهیز میکنند که از آن ظلمات خلاص کنند و ما را وارد این وادی نور کنند. ذکر خدا را بکنید؛ این هم علت و دلیلش. حالا این ذکر و یاد الهی، مراحلی دارد. ما، آدمها همه در یک حد و در یک مرحله که نیستیم؛ رتبه‌ی ماها مختلف است. بعضیها از لحاظ روحی در درجات بالا هستند؛ مثل اولیاء و انبیاء و صالحین و اهل دل و اهل معنا. بعضی هم هستند مثل امثال بنده و ماها که به آن سطوح دسترسی ندارند؛ بعضی‌مان خبر هم نداریم از آنچه که در آن سطوح هست. برای همه‌ی ما ذکر هست - هم برای آنها هست، هم برای ما هست - ذکر برای آنها، همانی است که در روایت از امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) است که فرمود: «الذّکر مجالسة المحبوب»؛ ذکر همنشینی با محبوب است. این، برای اولیاست. لذت ذکر برای آنها لذت همنشینی است. امیرالمؤمنین (سلام‌اللّه‌علیه) در یک روایت دیگر میفرماید؛ «الذّکر لذّة المحبّین»؛ ذکر لذت عاشقان و محبان است. خوب، این مال آنهاست. خوش به حال شماها اگر چنانچه در برخی حالات شبانه‌روز - بخصوص در این روزها و در این شبها - جرقه‌ای، پرتوی از این حالت در زندگی شما بدرخشد؛ گاهی ممکن است پیش بیاید. البته مال آنها دائمی است. «خوشا آنانکه دائم در نمازند»؛ این مال آنهاست، لکن کسانی که در رتبه‌های پایین‌تر هم هستند، گاهی ممکن است جرقه‌ای بزنند؛ باید اینها را قدر دانست. این حالا یک مرحله‌ی از ذکر است که مال محبین است؛ مال اهل دل است، لکن برای ما هم که در آن مرحله نیستیم، ذکر فوائد عجیبی دارد که حالا- من آنچه را که در اینجا یادداشت کرده‌ام، عرض میکنم: «دفع انگیزه‌های ماده گرایانه و هوسرانیهای گمراه‌کننده». ذکر مثل مدافعی است که درمقابل هجوم این هوسها، ما را و دل ما را محافظت میکند. دل خیلی آسیب‌پذیر است. ما دلمان، روحمان خیلی آسیب‌پذیر است. در مقابل چیزهائی تحت تأثیر قرار میگیریم؛ دل مجذوب به جاذبه‌های گوناگونی میشود. اگر بخواهیم دل - که جای خداست، جایگاه خداست. رفیعترین مرتبه در وجود انسان، دل انسان است؛ یعنی همان باطن و حقیقت وجودی انسان - سالم و پاکیزه بماند، مدافعی لازم است؛ این مدافع ذکر است. ذکر نمیگذارد که دل دستخوش تهاجم بی‌امان هوسهای گوناگون شود و از دست برود. ذکر دل را نگه میدارد که در فساد و در جاذبه‌های گمراه‌کننده غرق نشود. در همین رابطه من روایتی را دیدم که خیلی پرمعناست؛ میفرماید: «الذّاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارّین». در میدان جنگ، یک رزمنده را می‌بینید که دفاع میکند،

ایستادگی میکند و از همه‌ی امکاناتش برای ضربه زدن به دشمن و جلوی تهاجم دشمن را گرفتن، استفاده میکند؛ اما رزمنده‌ی دیگر هم ممکن است باشد که بگریزد؛ طاقت تحمل از دست بدهد و از مقابل دشمن بگریزد. میفرماید: ذاکر در میان جمعِ غافل مثل همان سرباز رزمنده‌ی ایستادگی‌کننده است در میان کسانی که دارند فرار می‌کنند. ببینید این تشبیه و تنظیر به همین لحاظ است؛ چون او دارد در مقابل تهاجم بیگانه دفاع و ایستادگی میکند، ذکر شما هم دارد ایستادگی میکند؛ دارد از مرز دفاع میکند؛ از مرز دل شما دارد دفاع میکند. لذاست که شما در آیه‌ی شریفه‌ی قرآن که جزو آیات جهاد است، می‌بینید که میفرماید: «اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا اللّٰه کثیرا»؛ در میدان جهاد وقتی در مقابل تهاجم دشمن قرار گرفتید، ایستادگی کنید و ذکر کثیر خدا بکنید. «اثبتوا و اذکروا اللّٰه کثیرا»؛ ثبات قدم به خرج بدهید، ایستادگی کنید و ذکر خدا کنید. این ذکر خدا آنجا هم به درد میخورد. «لعلّکم تفلحون»؛ که این وسیله‌ای است برای اینکه شما به فلاح و کامیابی دست پیدا کنید. ذکر خدا؛ چرا؟ چون این ذکر، دل را قرص میکند. دل که قرص شد، دل که ثبات پیدا کرد، قدم هم ثبات پیدا میکند. در میدان جنگ اینجوری است. میدان جنگ قبل از آن که پاهای ما، که سست‌عنصر هستیم، به طرف عقب جبهه مشغول دویدن و فرار شود، دل ما فرار کرده. این دل ماست که جسم ما را به فرار وادار میکند؛ و الّا اگر دل ایستاده باشد، جسم می‌ایستد. در همه‌ی میدانهای جنگ - هم میدان جنگ نظامی، هم میدان جنگ سیاسی، هم میدان جنگ اقتصادی، هم میدان جنگ تبلیغاتی - ذکر خدا کنید که این ذکر خدا موجب فلاح و کامیابی شماست. ذکر خدا پشتوانه‌ی ثبات قدم است. بنابراین ذکر موجب میشود که ما بتوانیم در آن صراط مستقیم سلوک کنیم؛ پیش برویم. آن هدفی که ترسیم کردیم برای خودمان به عنوان مؤمن، به عنوان مسلمان، به عنوان پیرو یک مکتب مترقی، به عنوان کسانی که انگیزه داریم برای برپا داشتن این بنای رفیعی که خبر از شکوفائی تمدن اسلامی در آینده و در قرون آینده میدهد، احتیاج داریم به ذکر خدا تا بتوانیم در این جاده حرکت کنیم. من و شما بیش از دیگران به ذکر احتیاج داریم. علت اینکه من گفتم این مجلس را مغتنم شمردم، به خاطر همین است که شما با افراد معمولی این تفاوت بزرگ را دارید که شما در جائی، رشته‌ای از این مجموعه را در دست گرفتید که در حفاظت از این مجموعه، کار شما مؤثر است. اگر شما این رشته را محکم نگه دارید یا آن را سست نگه دارید یا بکلی از دست بدهید، وضع فرق خواهد کرد با آن کسانی که سررشته‌های اصلی و اساسی در دست آنها نیست. پس شما بیشتر از دیگران به ذکر احتیاج دارید. و این ذکر - ذکر اللّٰه - که بر دل ما حاکم شد، بدون تردید در رفتار ما اثر میگذارد؛ در انجام دادن آنچه که بر عهده‌ی ماست از وظائف و تکالیف، در اجتناب‌کردن و پرهیزکردن از آنچه که بر ما حرام و گناه است و موجب وزر و وبال و موجب غضب الهی است، اثر میگذارد و کمک میکند که از اینها دوری کنیم. خوب، حالا ذکر چیست؟ روایتی از حضرت ابی عبداللّٰه (علیه‌السّلام) است. و روایت دیگری هم هست، که آن روایت دوم بیشتر مورد توجه من بود؛ اما هر دو روایت را میخوانم. روایت اول از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) است؛ حضرت باقر (سلام اللّٰه علیه) فرمود: «ثلاث مِن اشدّ ما عمل العباد»؛ سه چیز هست که جزو تکالیف بسیار مهم و دشوار مؤمنین است؛ کارهای سخت. یکی، «انصاف المؤمن من نفسه»؛ اینکه انسان در قبال دیگران انصاف به خرج بدهد. یعنی آنجائی که امر دائر میشود بین اینکه حق را به خاطر خود زیر پا بگذارد یا خود را به خاطر حق زیر پا بگذارد، این دومی را انجام بدهد. آنجائی که حق به طرفِ مقابل هست و شما حق ندارید، منصفانه حق را به او بدهید. خودتان را اگر چنانچه موجب کوچک شدن و زیر پاگذاشتن است، زیر پا بگذارید. این کار سختی است؛ اما کار مهمی است. امام باقر میگوید این، جزو مهمترین کارهاست؛ البته سخت است. و هیچ کار خوب و بزرگی بدون سختی که امکان ندارد. دوم، «و مواساة المرء اخاه»؛ مواسات ورزیدن با برادر مؤمن. مواسات با مساوات فرق دارد؛ برابری نیست. مواسات یعنی همراهی کردن و کمک کردن به برادر مؤمن در همه‌ی امور. انسان وظیفه بداند؛ کمک فکری، کمک مالی، کمک جسمانی، کمک آبروئی. این مواسات است. سوم، «و ذکراللّٰه علی کل حال»؛ در همه حال ذاکر خدای متعال باشد. ذکر این است. آنوقت حضرت باقر در همین روایت، «ذکر اللّٰه علی کل حال» را معنا کرده‌اند: «و هو ان یذکر اللّٰه عزّوجل عند المعصیة یهمّ بها»؛

وقتی که میرود به سمت معصیت، ذکر خدا او را مانع بشود. ذکر؛ یاد کند خدا را و این معصیت را انجام ندهد؛ انواع معاصی را؛ خلاف واقع گفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن، حق را پوشاندن، بی‌انصافی کردن، اهانت کردن، مال مردم را، مال بیت‌المال را، مال ضعفا را تصرف کردن یا درباره‌ی آنها بی‌اهتمامی به خرج‌دادن. اینها گناهان گوناگون است. در همه‌ی اینها، انسان توجه کند به خدا؛ ذکر خدا مانع بشود از اینکه انسان به سمت این گناه برود. «فیحول ذکر اللّه بینه و بین تلک المعصیهٔ و هو قول اللّه عزّوجل انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا». بعد حضرت میفرمایند که این، تفسیر آن آیه است که فرمود: «انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان»؛ وقتی شیطان به اینها تنه میزند، گذرنده‌ی شیطان اینها را مس میکند؛ یعنی هنوز درست به جانش هم نیفتاده، «تذکّروا»؛ فوراً اینها متذکر میشوند. «فاذا هم مبصرون»؛ این ذکر موجب میشود که چشم اینها، بصیرت اینها باز بشود. معنای «ذکراللّه علی کل حال» این است. در صدر روایت بعدی که مورد توجه من است، تقریباً عباراتش شبیه همین روایتی است که خواندم و همان سه چیز را ذکر میکند. در آن روایت، «و ذکر اللّه علی کل حال» را داشت، در اینجا و در روایتی که حضرت ابی‌عبداللّه میفرماید، آمده است: «و ذکر اللّه فی کل المواطن»؛ انسان در همه جا ذکر خدا کند. اما آن نکته‌ی مورد توجه این است که میفرماید: «امّا انّی لا اقول سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر»؛ اینی که میگویم در همه حال ذکر خدا را بگوئید، مقصودم این نیست که بگوئید سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر. این، ذکر لفظی است. «و ان کان هذا من ذاک»؛ اگرچه این هم ذکر است، این هم مطلوب است، این هم شریف است و خیلی باارزش است؛ اما مقصود من فقط این نیست، بلکه «ولکن ذکره فی کلّ موطن اذا هجمت علی طاعته او معصیته» - هجمت یا هممت. نسخه‌ای که من دیدم، هجمت است. احتمال میدهم هممت باشد - وقتی به سمت طاعت خدا میروی، یا به سمت معصیت خدا میروی، یاد خدا باشی. این «یاد خدا بودن» مورد نظر است؛ این ذکر اللّه. البته این اذکاری که در روایات ما، در این دعاها، در این اوراد گوناگون، تسبیحات حضرت زهرا و بقیه‌ی اذکاری که هست - اینها همه وسائل ذکرند، اینها کپسولهای ذکرند - ذکر شده است، انسان باید اینها را با توجه به معانی و حقایقشان بر زبان جاری کند؛ توجه پیدا کند. البته اینها خیلی باارزش است. البته از این مقولات نمیشود فارغ شد. واقعاً اگر ساعتهای متمادی هم ما درباره‌ی همین مسائل معنوی و آنچه که به درد دل ما میخورد، بپردازیم، زیاد نیست. حقیقتش این است؛ من به شما عرض کنم ماها عقبیم. ما به قدر اقتضای نظام اسلامی در تربیت اسلامی پیش نرفتیم. حالا بعضی میگویند ما مثلاً در مقوله‌ی فرض کنید که سازندگی، فناوری، چه و چه، بیشتر از این میتوانستیم پیش برویم، ولی پیش نرفتیم. اما آنچه که ما بیشتر از همه‌ی مقولات و همه‌ی عرصه‌ها باید در آن پیشروی میکردیم و نکردیم، همین عرصه‌ی معنویات و خودسازی و دل را آراستن و اخلاق را زیور دادن است. ما در این زمینه‌ها انصافاً عقبیم. اگر بخواهید یک نمونه برای آنچه که شایسته‌ی ماست، پیدا کنید، نگاه کنید به دوران دفاع مقدس. ببینید آن جوانهائی که در جبهه بودند، آن پدر مادرهائی که این جوانها را اینجور میفرستادند، آن خانواده‌هائی که آنجور با شوق و ذوق جبهه را پشتیبانی میکردند، چه حالتی، چه احساساتی داشتند. آنها نمونه‌های خوبی است. البته نمیگوئیم نمونه‌ی اعلاست، اما نمونه‌های بسیار خوبی بود. ما باید به همان سیاق، با همان آهنگ و نواخت، پیش میرفتیم؛ ما پیش نرفتیم. البته آنها را هم گاهی داریم فراموش میکنیم. بعضیهامان فراموش میکنیم، بعضیهامان متأسفانه انکار میکنیم! و بدتر، بعضیها آن حالات را تخطئه میکنیم! این مسائل را در بعضی از اظهارات می‌بینید. نسنجیده‌گوئیها و یاوه‌گوئیهائی که گاهی گوشه کنار شنیده میشود؛ حتی تخطئه‌ی آن حالات زیبا و مقدس رزمندگان ما و جوانان ما در دوران دفاع مقدس. البته ماها غالباً از آن جزئیات خبر هم نداریم؛ حتی من هم که دارم میگویم و حتی آن کسانی هم که در جنگ بودند - فرماندهان - آنها هم از همه‌ی آنچه که اتفاق افتاده، خبر ندارند. اینقدر میدان صیرورت و تحول و پیشرفت به سمت صفات عالیه و فضائل انسانی در آنجا زیاد بوده - تقریباً به عدد افرادی که آنجا بودند - که واقعاً احصاء آنها ممکن نیست. من یک کتابی را اخیراً خواندم که شرح چند روز در حول و حوش یکی از حملات ماست؛ از زبان افراد باقیمانده از یک دسته، نه از یک لشکر یا از یک تیپ یا از یک گردان یا از

یک گروهان حتی. تعدادی از این دسته باقی ماندند و گزارش کردند. این نویسنده و محقق بسیار باذوق - که حقاً و انصافاً اینجور کارها بسیار باارزش است - رفته جزء جزء مطالب را از زبان آن افراد گرفته، یک کتاب ششصد، هفتصد صفحه‌ای شده. ما فقط میشنویم عملیات فاو. خیلی از کارهای مهمی هم که در این عملیات انجام گرفته، اینها را همینطور از رو میدانیم: از اروند عبور کردند، فاو را گرفتند، کارخانه‌ی نمک را فتح کردند، فلان کار را کردند. ما کلیات را میدانیم؛ اما اینکه در این قدم به قدم چه گذشته، دیگر اینها را نمیدانیم. یک صفحه‌ی عظیم مینیاتور با نهایت استادی و زیبائی جلوی ما گذاشته‌اند، ما هم از دور ایستاده‌ایم نگاه میکنیم و میگوئیم: به به! نمیرویم نزدیک تا ببینیم در هر گوشه‌ای از این مینیاتور، چقدر هنر به کار رفته تا ساخته شده. این کار را بعضیها میکنند؛ کرده‌اند. حالا این نمونه‌ای که بنده دیده‌ام، یکی از آن کارهاست. امیدواریم این کارها ادامه پیدا کند. آن، پیشرفت اخلاقیات بود. آنجا آدم میفهمد که فضائل اخلاقی‌ای که اسلام و خدا و اعتقاد به غیب و ایمان به غیب به انسان میدهد، چگونه در زندگی انسان اثر میگذارد؛ آنجا انسان می‌بیند. این بایستی رشد پیدا میکرد. خوب، به آن اندازه رشد پیدا نکرده. باید خیلی بیش از اینها به خودمان بپردازیم. آنچه که من بعد از این میخواهم به شما عرض بکنم، این است: مسئولان عزیز! ای کسانی که امروز مجلس، دولت، قوه‌ی قضائیه، نیروهای مسلح یا بقیه‌ی دستگاهها را با مسئولیتهای خودتان انباشته‌اید؛ و کسانی که قبل از شما این مسئولیتها را در دست داشته‌اند و کارهائی کرده‌اند - مجموعه‌ی شما مخاطب این حرف من هستید - شما کار بزرگی کرده‌اید. شما مسئولان نظام و سررشته‌داران تشکیلات جمهوری اسلامی از اول تا حالا، یک مقطع عظیمی از تاریخ را ترسیم کرده‌اید و رقم زده‌اید. کار بزرگی کرده‌اید. اگر به تاریخ کشورمان از هزارها سال پیش تا امروز نگاه کنید - از آن وقتی که تاریخ مدون داریم - می‌بینید حکومت فردیِ مطلقه‌ی دیکتاتوری، حکومت یک جمع معدود با ریاست یک فرد بر عامه‌ی مردم، بدون اینکه عامه‌ی مردم اندک اختیاری در اداره‌ی این کشور داشته باشند، داشته‌ایم. این، تاریخ ماست. سلطنتهای ما، همه از این قبیل بوده‌اند. آن پادشاهانی که ما آنها را احترامشان هم می‌کنیم؛ پادشاهان مقتدر غزنوی، سلجوقی، بعد بیائید تا برسید به دوران صفویه؛ شاه عباس، شاه اسماعیل، شاه طهماسب، آنها هم همینجور بودند. اینها پادشاهان خوب مایند؛ اما همین پادشاهان خوب، چه جوری این مملکت را اداره کردند؟ سجلّ و شناسنامه‌ی این مملکت از لحاظ اداره‌ی حکومتی چیست؟ این است: یک نفر در رأس، همه مطیع او. و این مجموعه، اداره کننده‌ی کل سرنوشت این کشور هستند و آحاد مردم هیچ تأثیری ندارند و مملکت مال اینهاست. پادشاه به وزرای خودش میگفت: نوکران من! نوکرش هم بودند. واقعش هم همین بود. ناصرالدین شاه و محمدشاه و فتحعلی‌شاه و بقیه و بعدی‌ها، حتی به وزراشان، به صدر اعظمشان میگفتند: شما نوکر خوبی هستید! فرهنگ سیاسی در کشور این بود. وقتی که نخست‌وزیر و وزیر، نوکر شاهاند، رئیس فلان اداره، گفت: جائی که شتر بود به یک غاز خر، قیمت واقعی ندارد! مردم هم که مثل «هباء منبثا»؛ هیچ. مملکت متعلق به یک جمع معدود و در حقیقت متعلق به یک فرد بود. این تاریخ ماست. شما مسئولان این کشور آمدید از این ملت و از این انقلاب، نظامی را تحویل گرفتید که همه‌ی ارکان آن به دست مردم و به انتخاب مردم است؛ رهبری‌اش به انتخاب مردم است، ریاست جمهورش به انتخاب مردم است، نمایندگان مجلسش به انتخاب مردم است. این نهادهائی که میتواند به وسیله‌ی مردم انتخاب بشود و منطقی و معقول است، در اختیار مردم است. البته نیروهای مسلح و دستگاه قضائی در هیچ جای دنیا به انتخاب مردم نیست. آن، یک حساب جداگانه‌ای دارد، معیارهائی دارد؛ به دست منتخبان مردم است. یک چنین نظامی را شما اینجا درست کرده‌اید. الان بیست و هشت سال است که در این مملکت دارد انتخابات انجام میگیرد. البته یاوه‌گوئی نسبت به انتخابات کشور ما هست. نسبت به کدام حقیقت عالم، یاوه‌گوئی نیست؟ نسبت به ذات اقدس ربوبی هم یاوه‌گوئی هست، نسبت به اصل دین هم هست. دیگر مردمسالاری از این واضحتر و از این روشن‌تر چه ممکن است باشد؟ خوب، این نسبت به تاریخ گذشته‌ی ما، مقطعی اساسی است. وضع دنیا را نگاه کنید. شما یک حقیقت جدیدی را دارید به دنیا معرفی میکنید. نظام دنیا بخصوص بعد از پیدا شدن پدیده‌ی استعمار و بخصوص در این دو قرن اخیر و باز بالخصوص در آن دوره‌ی سلطه‌ی استعمار که

منتهی شد به جنگهای بزرگ این قرن، بر اساس سلطه‌پذیری و سلطه‌گری بود. چند کشور، چند تا دولت، به دلیل خاصی، سلطه‌گری میکنند و به نظر خودشان باید هم بکنند! بقیه‌ی دولتها و بقیه‌ی ملتها هم باید سلطه‌پذیری داشته باشند؛ باید زیر سلطه باشند و باید این سلطه را بپذیرند. به قول این نویسنده‌ی جامعه‌شناسِ معروف غربی که منتقد سیاستهای غرب و امریکاست، در حقیقت ثروتمندان کشورهای سلطه‌گر، اغنیای کشورهای سلطه‌گرند. سلطه مال آنهاست، مال همه‌ی آن کشورها هم نیست. و ثروتمندان کشورهای سلطه‌پذیر هم باید در خدمت آنها قرار بگیرند؛ و قرار میگیرند. درست هم هست؛ تحلیل درستی است. شما آمدید این نظام پذیرفته‌شده‌ی جاافتاده‌ی ظالمانه‌ی جهانی را انکار کردید و پایش هم ایستادید؛ مهم این است. «إنّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا»؛ این مهم است. حرف خوب، شعار خوب، پدیده‌ی حکومت مردمی، پدیده‌ی انقلاب مردمی، مکرراً و متعدداً در خیلی جاهای دنیا بوده؛ اما اینکه این پدیده بتواند خودش را نگه دارد، بتواند این نهال ریشه بدواند، بتواند این پیکره خودش را در مقابل تهاجمهای گوناگون آسیب‌ناپذیر کند که بیست و هشت سال از عمرش بگذرد و کارهای بزرگی را انجام بدهد و مخالفان خودش را به چالش بکشد؛ آن هم مخالفان متکبری که هیچ‌وقت حاضر نبودند خودشان را دهن به دهن کنند با یک کشور به اصطلاح خودشان جهان سومی، اینها نشاندهنده‌ی این است که یک مقطع جدیدی را شما آغاز کرده‌اید. این را قدر بدانید. اهمیت این مسئولیت بزرگ را بدانید. خوب، نتیجه‌ی این شناختن جایگاه و موضع و مسئولیت چیست؟ این است که کار را باید ادامه بدهید؛ کار را باید به آخر برسانید. حق ندارید این کار را نصف‌کاره بگذارید؛ خسته نباید بشوید. باید نگذارید که تلاشتان مطلقاً دچار وقفه شود. باید عوامل شکست و به زانو در آمدن را شناسائی کنید و آنها را از خودتان دور کنید. چیزهائی هست که ملتها را شکست میدهد. این را همه میدانند؛ چیز جدیدی نیست؛ ما هم میدانیم. اختلاف کلمه اینجور است، جا دادن و راه دادن به نفوذیهای دشمنان از این قبیل است، کوچک گرفتن و سست شدن در مأموریت همینجور است، ناامید شدن از رسیدن به هدف همینجور است، ندیده گرفتن دشمن و کوچک گرفتن دشمن و چشم بستن بر روی دشمن از جمله‌ی عوامل ضعف و شکست است؛ همه‌ی اینها بد است. این عوامل ضعف را باید از خودتان دور کنید. دل سپردن به خواسته‌های حقیر شخصی جزو عوامل شکست است؛ یعنی ناگهان یک مسئول، یک مدیر عالی‌رتبه در سر راه به یک کار بزرگ برخورد کند، به طعمه‌ای که میتواند برای او شخصاً مفید باشد. حالا ـ مثال چارواداریِ واضحش، رشوه دادن و رشوه گرفتن است؛ اما بعضی مثالهای دیگر هم دارد که از این ظریفتر است، به این وضوح و به این روشنی هم نیست؛ اما باطنش همان است. انسان برسد به یک نقطه‌ای که ببیند اگر بخواهد ادامه بدهد این راه را، این خواسته از دست او خواهد رفت؛ اما اگر سست بشود، متوقف بشود، اینجا پا سبک کند، یک چیز قلمبه‌ی حسابی گیرش می‌آید. این، جزو آن عوامل ضعف است. اینجا، باید این خواسته‌های حقیر را با توجه به عظمت آن چیزی که در مقابل هست و عظمت کاری که دارد انجام میگیرد، بکلی انسان ندیده بگیرد. خیلی مسائل هست که در این زمینه میشود مطرح کرد. بدانید نظام شما، یک نظام کارآمد و برجسته است. دشمنان شما سعی‌شان این است که به‌زور به شما بفهمانند، بقبولانند، بباورانند که این نظام شما، نظام ناکارآمدی است. نه، اتفاقاً این نظام خیلی کارآمد است. این نظام در عرصه‌های مختلف، کارآمدی خودش را نشان داده. در مورد خدمات و گسترش خدمات عمومی به مردم، ایرانِ امروز را شما مقایسه کنید با ایران دوران طاغوت؛ اصلاً قابل مقایسه نیست. این، یک عرصه‌ی کارآمدی است، که حالا مثالها و نمونه‌های فراوان و آمارهایش را شماها خوب میدانید. البته خیلی خوب است که برای مردم اینها گفته بشود و شماها بازگو کنید. یک عرصه‌ی دیگر، مسئله‌ی اعتماد به نفس ملی است که در زمینه‌های علمی، در زمینه‌های سیاسی، در زمینه‌های فناوری خودش را نشان داده و دارد نشان میدهد. در این کشور، مهندس ما جرئت نمیکرد اسم ساختن نیروگاه برق را بیاورد؛ جرئت نمیکرد اسم ساختن سد را بر زبان جاری کند؛ جرئت نمیکرد اسم ساختن فرودگاه را بر زبان جاری کند. همه‌ی این کارها را باید خارجیها میکردند. مهندس ایرانی حداکثر این بود که در آن پروژه‌ای که یک مهندس خارجی یا یک شرکت خارجی قبول کرده بود، یک گوشه‌ای عضو بشود؛ اگر آنها قبول میکردند؛ بعضی

جاها هم قبول نمیکردند. من پای همین سد کرخه، سه چهار سال پیش، مصاحبه کردم و مفصل شرح دادم؛ سد کارون ۳ را - نه سد کرخه را - با سد دز مقایسه کردم. سد دز زمان طاغوت ساخته شده، سد کارون ۳ زمان جمهوری اسلامی ساخته شده؛ شبیه هم هستند. دو تا سد بتونی با ظرفیتهای نزدیک به هم از لحاظ آب و از لحاظ برق. در ساخت سد دز چقدر به ایرانیها توهین کردند؛ چقدر تحقیر کردند و آبروریزی کردند برای مهندس ایرانی و سرمایه‌دار ایرانی و سرمایه‌گذار ایرانی؛ اما در ساخت این سد، خودِ جوان ایرانی، مهندس ایرانی، این کار پیچیده‌ی عظیم را که خیلی از آن سد دز از لحاظ کار فنیِ ساخت بتون و وصل بتون به بدنه‌ی کوه حساستر و مهمتر است - که تفاصیلش را برای ما شرح دادند - انجام داد، نیروگاهش را خودش درست کرد، سدش را خودش درست کرد، جاده‌ی زیر آب را که از بین رفته بود و پل معلق هوائی طولانی را خودش درست کرد؛ با افتخار. عرقش در آمد، اما سرش به افتخار برافراشته شد. این، چیز کمی نیست. این را در همه چیز شما تعمیم بدهید. امروز مهندس ایرانی، تحصیلکرده‌ی ایرانی، دکتر ایرانی، ارتشی ایرانی، سپاهی ایرانی، به خود می‌بیند که بسازد، تولید کند، ایجاد کند، به کار بگیرد و برتر از دستهای دیگر، دستی را در عرصه ظاهر کند. آن روز حتی فکرش را هم نمیکردند که حالا- مثالهایش الی ماشاءاللّه. این، کارآمدی این نظام است؛ این نظام این کار را کرد. کشاورزیِ نابود شده‌ی کشور را این نظام احیاء کرد، صنعت ساده‌ی ابتدائی کشور را این نظام به صنعت پیچیده‌ی حساس انرژی هسته‌ای رساند. این نظام الان در زمینه‌های صنایع نو - مثل همین که آقای رئیس جمهور گفتند؛ «نانوتکنولوژی» و صنایعی از این دست، که اینها از صنایع نوی دنیاست - تقریباً دوش به دوش صفوف اول دارد حرکت میکند و دارد کار میکند. اینها کارآمدی نظام است. شاید بشود گفت از همه‌ی اینها باز مهمتر و بالاتر، کارآمدیِ این نظام در زمینه‌ی تحکیم مردمسالاری بود. با آن سابقه‌ی منحوس و زشتی که در این کشور وجود داشت، این نظام توانست مردمسالاری را جا بیندازد. ما امروز تقریباً هر سال یک انتخابات داریم - حالا با تصمیماتی که اخیراً گرفتند، شاید یک خرده کمتر بشود؛ اما تا حالا- اینجور بوده - و در بیست و هشت سال، تقریباً بیست و هشت انتخابات داشتیم. این همه انتخابات با آرامی، با سلامت، بدون دردسرهای بزرگ انجام گرفته. این، نشاندهنده‌ی این است که مردمسالاری در این کشور جا افتاده است. چه کسی این کار را کرده؟ این نظام کرد. این کارآئیِ بسیار مهمی است. جایگاه سیاسی و عزت بین‌المللی؛ چه کسی میتواند این را منکر بشود؟ چه کسی میتواند تأثیرگذاری دولت جمهوری اسلامی را امروز در سیاستهای منطقه، بلکه سیاستهای فرامنطقه منکر بشود؟ چه کسی میتواند عزت جمهوری اسلامی را در بین ملتهای مسلمان منکر بشود؟ کدام کشور میتواند ادعا کند که رئیس آن کشور، مسئولان بالای آن کشور میروند در یک کشور مسلمان دیگر، مردم آن کشور مسلمانِ دیگر، ولو دولتشان هم نخواهد، اجتماع میکنند و به نفع او شعار میدهند؛ غیر از جمهوری اسلامی؟ فقط جمهوری اسلامی است که رؤسایش در میان ملتهای دیگر، امتداد معنوی و حقیقی و سیاسی دارند. اینها کارآئی نیست؟! کدام عرصه‌ی کارآئی از اینها مهمتر و بالاتر؟ ایجاد یک گفتمان نو در سطح بین‌الملل اسلامی. همین گفتمان هویت اسلامی و سلطه‌ناپذیری و استقلال را این نظام ایجاد کرد؛ گسترش داد. و ارتباطات و همسایه‌ها و غیره و غیره؛ حرف زیاد است. ما باید این کارآئی را افزایش بدهیم، با علم، با عقل، با عزم؛ سه تا «عین». عالمانه باید باشد؛ عاقلانه باید باشد؛ عازمانه باید باشد. باید با عزم همراه باشد؛ با سست‌عنصری و سست‌عهدی نمیشود پیش رفت. علم و عقل را به کار بگیرند و عزم ملی را مثل موتوری پشت سر اینها قرار بدهند. ما میتوانیم این کارآئی را افزایش بدهیم. البته کشور ایران و ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی مظلوم است. ما مظلوم واقع شدیم. مظلومیم، اما ضعیف نیستیم. مثل امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام)؛ مظلوم بود، اما از همه‌ی مردان زمان خود قویتر بود. مثل همه‌ی اهل حق؛ مظلوم بودند، موردانکار واقع شدند، ظلم شدند، اما ضعیف نبودند. ما ضعیف نیستیم، مظلومیم. این مظلومیت را هم نمیگذاریم تا آخر طول بکشد؛ تحمل نمیکنیم. تحمل نکردنش هم به همین است: بایستی عقلمان را و علممان را و عزممان را تقویت کنیم که اینها با ذکر الهی که قبلاً صحبت کردم، همه حاصل خواهد شد. البته تهدید میکنند. تهدید اهمیتی ندارد. این را من به شما عرض بکنم: اولاً، تهدید تازگی ندارد؛ ما بعد از

جنـگ تا حالا - از سال ۶۷ تـا حالا - مرتباً تهدیـد شـدیم به حملهی نظامی. اگر به حافظه‌تان مراجعه کنیـد، کسانی که در جریانات هستند، میداننـد. بنـده تقریباً بیش از همه تهدیـدها را میـدانم؛ چون گاهی اوقات یک چیزهائی به ما منتقل میشـد که به دیگران هم منتقل نمیشـد. دائماً ما تهدیـد داشتیم. نمیگوئیم این تهدیـدها به طور قطع تحقق پیـدا نخواهد کرد؛ ممکن هم است تحقق پیدا کند؛ بکنـد؛ اثر این تهدیـدها این است که ما را آماده‌تر میکنـد. ثانیاً، آن کسانی که تهدیـد میکننـد، این را بایـد فهمیده باشـند، حالا هم بفهمنـد؛ تهدیـد نظـامی ایران و تعرض نظامی به ایران به صورت بزن و در رو، دیگر ممکن نیست. هر کس تعرضـی بکنـد، بشـدت عواقب آن تعرض دامنگیر او خواهد شد. ثالثاً، اینهائی که تهدید میکنند، مقصودشان این است که تو دل مسئولان را خالی کنند؛ تو دل مردم را خـالی کننـد. من عرض میکنم: تو دل کسـی خالی نمیشود با این حرفها؛ نه مسـئولان، نه آحاد ملت. ولی این اثر را دارد که مسـئولان را به تقویت آمادگیها سوق میدهد؛ چون مسئولان وظیفه دارند احتمالات ضعیف را هم مورد نظر قرار بدهند. من نگاه میکنم به سالهای گذشته - مثلاً سال ۷۵ یکی از سالهائی بود که تهدید نظامی در زمان کلینتون بشدت جدیت پیدا کرد - و می‌بینیم تهدیـدها موجب شـد مسـئولان ما در بخشـهای گوناگون فنیِ نظامی کارهای نو و جدیـدی را انجام دادنـد؛ آمادگیهای بیشتری پیدا کردند. هر دفعه که تهدید بشود، یک آمادگی بیشتری به وجود می‌آید. اثرش خالی کردن تو دل مردم و مسئولان نیست؛ اما اثرش آماده‌سازی بیشتر کشور هست. بنابراین به ضرر ما تمام نمیشود. رابعاً، این تهدیدها نشان میدهد که لیبرال دموکراسی از لحاظ منطق دسـتش بکلی خالی است. حالا با صـدام که اینها مواجه میشدنـد، میگفتنـد حملهی نظامی کرده، درست هم میگفتند؛ به ایران حمله کرده بـود، به کـویت حمله کرده بـود. امـا همه میداننـد که جمهوری اسـلامی به کسـی حمله نکرده، انگیزهی حمله به کسـی را هم نـدارد؛ اهـل تعرض نیست. حضـور جمهـوری اسـلامی، حضـور منطـق است، حضـور فکر است، حضـور انگیزهی معنوی است. اینها دسـتشان در این صـحنه بکلی خالی است؛ نمیتواننـد مقابله کننـد. این مسـئله نشاندهنـدهی این است که دسـتگاه حکومتی و سیاسـیِ برخاسـته و چیـده شـدهی بر اساس لیبرال دموکراسـی اینقدر دسـتش خالی است که مثل آدم بیسوادی است که وقتی در مقابل یک آدم فاضل قرار میگیرد و او مجابش میکند، چاره‌ای ندارد جز اینکه از بازوهایش استفاده کند و مشتش را گره کند! خوب، پیداست هیچی ندارد؛ معلومات ندارد. این نشاندهندهی تهیدستی اینهاست. البته ملت ایران به فضل الهی آمادگی‌اش خیلی خوب است. شـما هم بـایستی این آمادگیهارا بیشتر کنیـد؛ بخصوص حالا که مسـئلهی انتخابات هم مطرح است. من خواهش میکنم همیشه، در همهی دورانهـا، انتخاباتها را وسـیله‌ای قرار بدهیـد برای قوت ملی، برای افزایش اقتـدار ملی؛ نه برای تضـعیف نظام و تضـعیف آبروی ملت. جنجالهـائی که بعضـاً از طرف بعضـی از احزاب و گروههـا و جریانهـای سیاسـی و جناحهـای بـداخلاق در اطراف انتخابـات میشود، تضعیف کنندهی کشور و ملت و نظام است. جناحهای مختلف، جریانهای مختلف، گرایشهای مختلف، با شوق و ذوق و علاقه‌مندی همهی عواملشان را بسیج کنند و انتخابات را به عنوان یک هدف عالی، هدف خوب، هدف شیرین مورد توجه قرار بدهند و به دعوا و جنجال و اهانت و پنجه به روی هم کشـیدن قضایا را نکشاننـد. انتخابات را وسـیله‌ای بکنیـد برای اینکه دشـمنان را ناامیـد بکنید و ان‌شاءاللَّه این انتخابات هم مثل بقیهی انتخاباتها مایهی عزت روزافزون اسـلام باشـد. وقت هم گـذشت، از شـما هم معـذرت خواهی میکنم. پروردگارا! به محمد و آل محمد آنچه گفتیم و شـنیدیم، برای خود و در راه خود قرار بده؛ آن را از ما قبول بفرما؛ ما را روز به روز نسبت به حقیقت خود و حقیقت دین ذاکرتر و متوجه‌تر بفرما؛ ما را در راه هـدفهای عالی عازمتر و جازمتر بفرما. پروردگارا! ارواح مطهرهی شـهدای عزیزمـان و روح مطهر امـام (رضـوان اللَّه علیـه) را بـا اولیائشـان محشـور بفرمـا؛ مـا را در راه آنهـا رونـده و پیش‌رونده قرار بده؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و رؤسای دانشگاهها

بیانـات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار اساتیـد و رؤسـای دانشـگاهها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً به همهی برادران و خواهران

خوش‌آمد عرض میکنیم و از دوستانی که تشریف آوردند اینجا و به بیان نقطه‌نظرهای خودشان در زمینه‌های مختلف پرداختند، تشکر میکنیم. از جناب آقای دکتر لاریجانی هم که جلسه را خوب اداره کردند، متشکریم. گرچه من مکرر در این جلسه - در سالهای گذشته و جلسات شبیه این - گفته‌ام یک جنبه‌ی نمادینی در این جلسه‌ی سالیانه‌ی ما هست؛ یعنی میخواهیم که این دیدار مظهر احترام نظام به اساتید و دانشگاهیان و محققان و پژوهشگران کشور باشد؛ لیکن هیچ نباید تصور کرد که این جلسه جنبه‌ی نمایشی دارد؛ بلکه بعکس، برداشت و توقع این است که طرح موضوعات در این جلسه بتواند مجموعه‌ی تصمیم‌گیران نظام را - وزرای محترم، مسئولان گوناگون، خودِ ما که اینجا هستیم - هدایت کند به آنچه که شایسته‌ی کار علمی و دانشگاهی و پیشرفت در این زمینه هست. این که عرض کردیم «مایلم بشنوم»، از این جهت است. فرض بر این است که استاد محترمی که اینجا بناست صحبت کنند، بررسی کرده‌اند و در مجموعه‌ی وضعیت کنونی علم و دانشگاه در کشور یک نکته‌ی قابل طرحی به ذهنشان رسیده و اینجا آن را مطرح میکنند؛ این را ما از این جلسه توقع داریم. البته مطالب خوبی هم گفته شد. چرا ما این اهتمام و این انگیزش را در زمینه‌ی مسائل مربوط به دانشگاه و دانش و پژوهش به خرج میدهیم؟ چون عقبیم؛ عقب نگه داشته شدیم. و چون پیشرفت ما، عزت ما، هویت ملی و اسلامیِ ما وابسته به این است که در این بخش کار جدی کنیم. این علتش است. ما فرق داریم با فلان کشوری که فرض بفرمائید از یک تمدن کوتاه‌مدت برخوردار است. بعضی از کشورها در منطقه‌ی ما هستند که همه‌ی موجودیت اینها به عنوان یک کشور به صدسال نمیرسد؛ اصلاً چنین هویت جغرافیائی‌ای در صد سال گذشته به این معنا و به این نام وجود نداشته و بعضی از ملتها هم در همین منطقه‌ی ما هستند که هیچ سابقه‌ی قابل ذکری در تاریخ ندارند. در جاهای دیگر دنیا هم هستند؛ در امریکای لاتین، در اروپا و در جاهای مختلف دیگر اینجور کشورهائی وجود دارند. اما کشور و ملت ما یک کشور ریشه‌دار است؛ ما در تاریخ، ریشه داریم؛ ما سابقه داریم؛ ما تازه نروئیدیم؛ از گذشته‌ی خودمان هم میتوانیم تغذیه بشویم و باید تغذیه میشدیم . اگر چنانچه با نواخت و آهنگ رشد علم بعد از اسلام تا قرنهای پنجم و ششم و هفتم هجری به این کشور نگاه کنید، اگر با آن نواخت ما پیش میرفتیم، امروز در قله بودیم. با آن آهنگ و با آن نواخت پیش نرفتیم؛ چرا نرفتیم؟ خوب، جای بررسی و تحلیل دارد؛ حکومتها ناباب بودند، همتها کوتاه بود، بعد در دورانهای دویست سیصد سال اخیر عوامل خارجی تأثیر گذاشته و بالاخره واقعیت این است که: ما با آن نواخت حرکت نکردیم، بلکه به طرف حضیض هم رفتیم. حالا میخواهیم جبران کنیم. حالا حکومت، حکومتی است لایق، با کفایت؛ ملت، ملتی است بیدار؛ نخبگان، نخبگانی هستند میداندار و صحنه‌گردان؛ حالا میخواهیم جبران کنیم. خوب، یک وقت سند چشم‌انداز را به عنوان یک سند شناسنامه‌ی افتخار در جیب میگذاریم و گاهی به سر و دست میگیریم، یک وقت هست نه، سند چشم‌انداز را به عنوان یک دستورالعمل به حساب می‌آوریم و برای جزء جزء آن، راه‌کار پیدا میکنیم. اگر ما بخواهیم الهام‌بخش باشیم، در منطقه مرجع علمی باشیم، این راه‌کار دارد. راه‌کارش را در سند چشم‌انداز ما نباید معین کنیم، مسئولان در منطقه‌ی اجرا باید اینها را مشخص کنند؛ اصرار ما این است. ما میخواهیم این کار در زمینه‌ی مسائل علم و پژوهش به صورت درست، به صورت خوب و کامل انجام بگیرد. علت این اهتمام و این انگیزش این است. در این زمینه البته حرفهائی و توصیه‌هائی هست که ما آن توصیه‌ها را در این جلسات معمولاً عرض میکنیم، امروز هم من چند نکته را عرض میکنم: یک نکته در مورد نقشه‌ی جامع علمی است. من اینجا یادداشت کرده بودم که این را ذکر بکنم، خوشبختانه دیدم سه چهار نفر از سخنران امروز در ضمن بیاناتشان به همین مسئله‌ی نقشه‌ی جامع علمی اشاره کردند، یک توضیحی هم آقای دکتر لاریجانی دادند که حکایت میکند از اینکه تلاشهائی در جریان هست برای اینکه این نقشه‌ی جامع علمی فراهم بشود و ارائه بشود و به عنوان دستورالعمل برای برنامه‌ریزیهای علمی آینده قرار بگیرد. این مژده‌ی خوبی است؛ لیکن من تا قبل از اینکه این را از ایشان بشنوم، چنین اطلاعی نداشتم و ندارم. من میدانم در شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد این کار میشود؛ یعنی در یک کمیته‌هائی مطرح است؛ لیکن آنچه که توقع هست، آنچه که به نظر ما بایسته است که انجام بگیرد، او این نیست که این کار تأخیر بیفتد و طول

بکشد؛ یک سال، دو سال بنشینیم تا بالاخره یک نقشه‌ی جامع علمی فراهم کنیم؛ نه، این را فرزانگان، نخبگان، برجستگان، به ابتکار شورای عالی انقلاب فرهنگی باید بنشینند تمام کنند و یک چیز پخته و کاملی از آب در بیاورند تا بر اساس آن بشود برنامه‌ریزی علمی برای دانشگاهها و برای آینده‌ی کشور کرد. من همین‌جا این را هم به وزرای محترم، هم به مسئولان محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی که در اینجا تشریف دارند، توصیه میکنم که این مسئله دنبال شود. ما اگر بخواهیم سند چشم‌انداز تحقق پیدا کند و آن مرجعیت علمی که برای کشور پیش‌بینی شده، به وجود بیاید و عملی بشود، ناچاریم که این کارها را انجام بدهیم، که مهمترینش تهیه‌ی نقشه‌ی جامع علمی است. این یعنی یک گام مهم، یک دروازه‌ی مهم به سوی اجرائی کردن اهداف و شعارهائی است که مطرح شده و امروز بحمداللّه در محیطهای علمی به صورت یک گفتمان در آمده است. نکته‌ی دیگری که بخصوص مربوط به اساتید محترم هست، این است که اساتید باید یکی از اهتمامهایشان شاگردپروری باشد. ارزش استاد، اعتبار استاد در بیرون، به شاگردانِ اوست. در حوزه‌های علمیه‌ی ما هم همینطور است. آن استاد، آن فقیه یا اصولی یا حکیمی ارزش بیشتری در چشمها دارد که آثار وجودی او به شکل شاگردان و تلامذه‌ی برجسته‌ی او، خودش را نشان بدهد. شاگردپروری کنید. این افرادی که می‌آیند در کلاسهای درس شما - چه در دوره‌های کارشناسی، چه در دوره‌های تحصیلات تکمیلی - می‌نشینند و شما با اینها به عنوان استاد مواجه میشوید، اینها را نباید به حساب یک مستمعِ یک سخنرانی، یک منبر به حساب آورد؛ نه، باید مثل مصنوعی که اینها را میخواهید با دست خودتان بسازید، با اینها برخورد کنید. البته استعدادها یکسان نیست، شوقها یکسان نیست، زمینه‌ها و فضاهای گوناگون یکسان نیست؛ اما این هدف برای اساتید، به نظر من یک هدف جدی باید باشد. نگاه کنید ببینید چقدر شاگرد پرورش دادید. شاگرد فقط آن کسی نیست که سر کلاس حاضر میشود؛ آنی است که به وسیله‌ی شما ساخته میشود و تحویل داده میشود به دنیای علم به عنوان یک نیروی کارآمد و علمی. همین‌جا من اشاره کنم به مسئله‌ی حضور اساتید در دانشگاهها که جزو مقررات دانشگاهی شد، که اساتید ساعات معینی را در هفته حتماً در دانشگاهها باشند. این خیلی چیز مهمی است؛ این را نباید دست‌کم گرفت. یکی از مطالبی که بنده در این سه چهار سال اخیر مکرراً گفته‌ام - از بس تکرار شد، نمیخواستم بار دیگر بگویم - مسئله‌ی نشستن استاد با دانشجوست؛ پاسخ به سؤال گفتن. یعنی ارتباط استاد و دانشجو به سر کلاس منحصر نماند و دانشجو فرصت داشته باشد که به استاد مراجعه کند، از او بپرسد، از او توضیح بخواهد، از او بیشتر فرا بگیرد؛ بلکه در مواردی استاد، شاگرد را بخواهد در اطاق خود و یک نکته اضافی و تکمیلی را به او تفهیم کند یا یک تکلیف را از او بخواهد، یک مأموریت علمی و تحقیقی به او بدهد، که همه‌ی اینها متوقف است بر حضور اساتید در دانشگاهها. یک روز میگفتیم استاد کم داریم، امروز بحمداللّه اساتید خوب در کشور کم نیستند؛ تعداد استاد نسبت به دانشجو بحمداللّه تعداد خوبی است، تعداد قابل قبولی است. این را به نظر من باید اهمیت داد. پرورش دانشجو - که به نظر من پرورش شاگرد و نخبه‌پروری است - در کلاس درس، یک بخشش متوقف به همین حضور چندین ساعته‌ی اساتید - چهل ساعته که در مقررات هست - در دانشگاههاست. یعنی اساتید باید این را جدی بگیرند و به آن اهمیت بدهند. یک مسئله‌ی دیگر - که البته این مسئله تکراری است که من عرض میکنم، لیکن از بس اهمیت دارد، مجدداً میگویم - مسئله‌ی تحقیق و پژوهش است. ما هم در جلسه‌ی دولت به دولتیها سفارش کردیم و گفتیم، هم در جلسات خصوصی با برخی از مسئولان مثل خود آقای رئیس‌جمهور گفتیم؛ لیکن یک بخش دیگرِ قضیه، مربوط به خود دانشگاههاست که این اعتباراتِ مربوط به تحقیق و پژوهش را درست جذب کنند؛ درست مصرف کنند؛ در جای خود به کار ببندند؛ چون تحقیق، منبع تغذیه‌ی آموزش است. ما اگر تحقیق را جدی نگیریم، باز سالهای متمادی بایستی چشم به منابع خارجی بدوزیم و منتظر بمانیم که یک نفر در یک گوشه‌ی دنیا تحقیقی بکند و ما از او یا از آثار تألیفی بر اساس تحقیق او استفاده کنیم و اینجا آموزش بدهیم. این نمیشود؛ این وابستگی است؛ این همان ترجمه‌گرائی و عدم استقلال شخصیت علمی برای یک کشور و برای یک مجموعه‌ی دانشگاهی است. دانشگاه یک کشور، محیط علمی یک کشور ضمن اینکه ارتباطات علمی خودش را با دنیا

حفظ میکند، از تبادل علمی، از گرفتن علمی هیچ ابائی ندارد. من بارها گفته‌ام که ما از شاگردی ننگمان نمیکند که شاگردی کنیم؛ استاد پیدا بشود، ما پیش او شاگردی میکنیم؛ اما از این ننگمان میشود که همیشه و در همه‌ی موارد شاگرد باقی بمانیم؛ این که نمیشود. برای یک مجموعه‌ی علمی، این مایه‌ی منقصت است که در پژوهش و تحقیق که منشأ و منبع رویش علمی است، ضعیف باشد؛ باید بتواند از لحاظ علمی متکی به خود باشد. البته از دیگران هم استفاده کند، با دنیا هم تبادل کند، آن وقت در این صورت جایگاه شایسته‌ی خودش را هم در تبادلهای علمی در دنیا پیدا خواهد کرد؛ وقتی متکی است به دانش و تحقیق و کارکرد علمیِ خود. این در دنیا و در مبادلات علمی هم تأثیر خودش را میگذارد. این هم تأکید چندباره درباره‌ی تحقیق. چون دوستانِ مربوط به دفتر نهاد نمایندگی رهبری در جلسه تشریف دارند، جمله‌ای هم به آقایان عرض بکنیم: آقایانی که در دانشگاهها به عنوان روحانیونی که با خصوصیت و عنوان دفتر نهاد نمایندگی شناخته میشوند، باید خودشان را مسئول اصلی و نهائی ارتقاء دینی در دانشگاه بدانند. ما به مدیریتهای دانشگاهی و به شورای عالی انقلاب فرهنگی همیشه سفارش کرده‌ایم که در زمینه‌ی دینی کردن دانشگاه و محیط دانشگاه وظیفه و مسئولیت دارند؛ آن به جای خود محفوظ، اما اگر همه‌ی تمهیدات لازم انجام بگیرد، ولی روحانی‌ای که در دانشگاه مستقر است، منشأ و منبع و مرجع یک فکر عمیق و اصیل و مستدل و تحسین برانگیز و قانع کننده‌ی دینی از نظر دانشجوها نباشد، همه‌ی آن تمهیدات بی‌فایده خواهد بود. باید پی در پی در محیط دانشگاه فکر دینیِ نو و مستدل عرضه کنید و فکر دینی دانشجویان را ارتقاء بدهید. مخاطبان خود را هم فقط دانشجویان متدین و مذهبی و حزب‌اللهی ندانید؛ خوب، آنها که البته هستند. مخاطبان شما همه‌ی بدنه‌ی دانشجوئی کشورند؛ حتّی کسانی که در دل با دین خیلی میانه‌ای هم ندارند، اینها هم مخاطب شمایند؛ آنها را هم بایستی جذب کنید و با منطق قوی و اعتماد به نفس و اعتماد به این منطق میتوان دلها را جذب کرد، عنادها را حتّی کم کرد یا در موارد زیادی از بین برد. همین نمونه‌ای که اشاره کردند، همین نمونه‌ی دانشگاه کلمبیا، نمونه‌ی خوبی است. انصافاً این منطق قوی و تسلط بر نفس - یعنی روحیه‌ی خوب، اعتماد به نفس - و اعتماد به این منطق، کار خودش را کرد. البته پیداست که تمهیداتی صورت گرفته بود؛ بیست و چندتا کانال تلویزیونی امریکا و اروپا را بیاورند آنجا که مستقیم مراسم را پخش کنند، با آن کاری که انجام دادند و آن رفتاری که متأسفانه رئیس آن دانشگاه انجام داد که حقاً و انصافاً رفتار نامناسبی بود و رفتار یک شخصیت دانشگاهی نبود؛ بلکه حتّی رفتار یک آدم باشرف هم نبود. بنابراین پیدا بود که تمهیداتی کرده‌اند برای اینکه طرف را عصبانی یا شرمنده کنند؛ منفعل کنند و این را همیشه به عنوان یک سند زنده در جنجالهای تبلیغاتی و سیاسی در دست داشته باشند؛ ولی خدای متعال این را عکس کرد و درست آنچه که میخواستند انجام بدهند، نقطه‌ی مقابل آن بحمداللَّه انجام گرفت و دیدید که تصدیق و تأیید هم کردند. و من اعتقادم این است که در محیطهای دانشگاهی، همچنان این مسئله به این زودیها در آن کشور از بین نخواهد رفت، به عنوان یک سؤال، به عنوان یک مسئله، به عنوان یک مطلب که چه بود قضیه، ادامه پیدا خواهد کرد. منطق جمهوری اسلامی، آنجا گفته شد؛ منطق دین گفته شد؛ بحث خوبی راجع به نگاه اسلام و دین به علم، نور بودن علم و در دست خدا بودنِ نورافکن علم - که اینها بحثهای خوبی است - مطرح شد. اشتباه میکنند کسانی که فکر میکنند در محیطهای فرنگی - حالا اروپائی، امریکائی - وقتی حضور پیدا میکنند، باید همان حرفهای خودِ آنها را - صد سال است، دویست سال است که از این حرفها دارند میزنند - تکرار کنند و به خودشان بگویند؛ اینها حرف نشد، اسلام حرف دارد. امروز حقاً و انصافاً در دنیای فکر و اندیشه - حالا آنهائی که با فکر و اندیشه سر و کار ندارند، با آنها کاری نداریم - یک خلأ و سؤال در دنیای غرب وجود دارد؛ این خلأ را دیگر پاسخهای لیبرال دموکراسی نمیتواند پر کند، کما اینکه سوسیالیزم نتوانست پر کند. این خلأ را یک منطق انسانی و معنوی میتواند پر کند، که این در اختیار اسلام است. از مرحوم دکتر زریاب که هم دانشگاهی مسلطِ خوبی بود، هم طلبه‌ی خوبی بود - ایشان دوره‌ی طلبگی خوبی را گذرانده بود و با علوم اسلامی آشنا بود و شاگرد امام بود - یکی از دوستانمان نقل میکرد - من خودم از ایشان نشنیدم - که یک فرصت مطالعاتی در اواخر عمرش گرفته بود و رفته بود اروپا، بعد که برگشته

بود، گفته بود امروز آن چیزی که من در محیطهای عملیِ دانشگاههای اروپا مشاهده کردم، نیاز به ملاصدرا و شیخ انصاری است. شیخ انصاری کارش در حقوق است، فقه است؛ ملاصدرا حکمت الهی است. میگوید من می‌بینم امروز اینها تشنه‌ی ملاصدرا و شیخ انصاری‌اند. این برداشتِ یک استاد غرب شناسِ زبان‌دانِ مسلط به چند زبان اروپائی است که سالها هم در آنجاها زندگی کرده و درس خوانده بود و با علوم اسلامی هم آشنا بود. این، برداشت اوست، که برداشت درستی است. ما به این منطق قوی در درون خودمان و در دانشگاههای خودمان نیاز داریم. با زبان دانشگاهی، با زبان دانشجوئی بایستی این منطق توسعه پیدا کند. بعضی از اساتید محترمی که اینجا صحبت کردند، اشاره کردند که اساتید عزیزمان هم به این مسائل احتیاج دارند. اساتید هم خودشان را از آشنائی با معارف دینی بی‌نیاز ندانند. چند سال قبل یکی از محققان کتاب نویس در زمینه‌ی مسائل اسلامی که کتابهایش به زبانهای گوناگون ترجمه میشود و مشتریهای زیادی در اروپا و جاهای دیگر دارد و ما اطلاع داریم - من نمیخواهم اسم بیاورم - برای من ذکر میکرد که وقتی به کشورهای عربی و از جمله به کشورهای خلیج فارس که میروم، روشنفکرها و اساتید دانشگاههای آنجا با قرآن و حدیث آشناترند تا روشنفکرها و اساتید ما. این آقا این مطلب را حدود ده سال قبل به من میگفت. البته علت این است که زبان قرآن، زبان آنهاست؛ مثل اینکه شما ضرب‌المثلی از سعدی، فردوسی یا حافظ در ذهنتان هست؛ چون کتابهای آنها را خواندید و زبان خودتان بوده، در ذهنتان مانده، که حالا می‌بینید این ناطقان محترم هم که می‌آیند، بعضی از آنها با شعر و ادبیات شروع میکنند. آنها چون زبانشان با زبان قرآن یکی است - یکی از اقبالهای آنها این است که زبان قرآن، زبان خودشان است - این زبان را راحت میفهمند؛ لذاست که با معارف قرآنی آشنا هستند. سیاستمدارانشان را هم که ما دیده‌ایم همینجورند؛ سیاستمدارانشان هم که می‌آیند - حالا ولو آن آدمهای فاسق و فاجر و دور از معنویات - یک آیاتی از قرآن، مطالبی از دین و متون دینی را بلدند و در ذهنشان هست. این کمبود است، ما باید جبران کنیم. حالا ـ جبران اصولی و اساسی‌اش البته برنامه‌ریزیهای دیگری لازم دارد؛ لیکن آن مقداری که در ارتباط با اساتید علی‌العجاله لازم است - که عمری را گذرانده‌اند و زحماتی کشیده‌اند - این است که با مسائل اسلامی و معارف اسلامی خودشان را آشنا کنند. واقعاً برنامه‌ریزی کنند برای این کار؛ هم خود اساتید محترم، هم آقایانی که در دانشگاهها هستند، برنامه‌ریزی کنند. لیکن مخاطب عمده‌ی شما دانشجوها هستند. به هرحال مسئله‌ی ارتقاء فکر دینی در دانشگاهها را بسیار جدی باید گرفت و مراقب باشید خلأ فکری برای دانشجوی ما و روشنفکر دانشگاهی ما به وجود نیاید. ما خیلی حرف داریم؛ حرف گفتنی و قانع کردنی. باید تبلیغات را عمق داد؛ با حرفهای نو و قوی و منطبق با معیارهای روشنفکری. من از اینکه گفته شود روشنفکری دینی آیا داریم، نداریم؛ از این بحثها بنده بیگانه و بیزارم. نگاه نو، نگاه مبتکرانه به مسائل دینی و مسائل فکری اسلامی، همان نگاه روشنفکری است و معنایش بدعت‌گذاری نیست. همان مبانی را با ابعاد جدیدی که انسان به برکت گذشت زمان آن ابعاد را میشناسد، فهمیدن و بیان کردن. از این نبایستی ما غفلت کنیم. به هرحال امیدواریم خداوند متعال همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز را موفق بدارد؛ مؤید بدارد. جلسه‌ی امروز هم جلسه‌ی خوبی بود؛ برای بنده هم مفید بود. بعضی از خصوصیات را یادداشت کردیم و ان‌شاءاللَّه تفاصیل آنچه را که گفتید، در مراکز موظف به این کار؛ در دفتر خود ما و بیرون از دفتر خود ما، ان‌شاءاللَّه بررسی میشود و دنبالگیری میشود و آنچه که اقدامش مربوط به ماست، ان‌شاءاللَّه اقدام خواهد شد، آنچه هم که مربوط به مسئولان محترم دولتی است - که آقایان وزرا خودشان هم اینجا تشریف دارند - به آنها گفته خواهد شد که ان شاء اللَّه دنبال شود. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نخبه، برتران کنکور و فعالان تشکلهای سیاسی فرهنگی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان نخبه، برتران کنکور و فعالان تشکلهای سیاسی فرهنگی دانشگاهها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از دوستانی که اینجا مطالبی بیان کردند، صمیمانه و از ته دل تشکر میکنم؛ چه دوستانی که از سوی تشکلها

حرف زدند، چه دوستانی که نظرات خودشان را بیان کردند، مطالب مفیدی را به گوش ما رساندند، که برخی از این مطالب، برای من مطالبِ جالب توجهی بود و شاید ان‌شاءاللّه یک اقدامی، یک حرکتی را ایجاب کند؛ لیکن از این جالبتر، این است که جوانهای ما، دانشجویان ما در زمینه‌ی مسائل گوناگون - چه مسائل دانشگاهی، چه مسائل سیاسی، چه مسائل اجتماعی - نظراتی دارند، مطالباتی دارند، مدعا دارند؛ این برای من جالب است. من بارها گفته‌ام؛ از آن روزی باید ترسید که جوان ما، دانشجوی ما در دانشگاه انگیزه‌ی طرح مسئله، طرح سؤال، طرح درخواست نداشته باشد. همه‌ی همت ما باید این باشد که این روحیه‌ی مطالبه، خواستن و مدعا داشتن در زمینه‌های گوناگون را در نسل جوان کشورمان - بخصوص جوان علمی - گسترش بدهیم. اگر این شد، ممکن است به همه‌ی آن مطالبات نتوان پاسخ داد - کما اینکه در کوتاه‌مدت همینجور هم هست؛ به همه‌ی مطالبات در کوتاه‌مدت یقیناً نمیشود پاسخ داد؛ ظرفیتها محدود است - لیکن یقیناً آینده‌ی خوب و یک افق روشن با چنین مطالباتی جلوی چشم است. جوان باید مطالبه کند، باید احساس کند که این مطالبه سودمند است، ثمربخش است؛ و تشویق بشود بر این مطالبه و باید احساس کند که او فقط مسئولیتش طرح سؤال و پرتاب کردن یک شعار نیست، که بگوید خوب، ما کار خودمان را کردیم؛ نه، پیگیری کردن، مطالعه کردن، درباره‌ی مسئله اندیشیدن، آن را پخته کردن، راه کارِ اجرائی را برای آن جستجو کردن، برای طرحش با مراکز دست‌اندرکار و مجری تلاش کردن و فعالیت کردن و بالاخره خود وارد میدان کار شدن، اینها جزء وظایف و تکالیف جوان ماست که این را هم بایستی جوان ما درک کند؛ در کنار آن مطالبه و طلبگاری و مدعا داشتن که عرض کردیم. مطلب کلیدی‌ای که لازم است اول عرض کنم - که یکی از عزیزان، اینجا مطرح کردند - راجع به گزاره‌هائی است که درباره ارتباط رهبری و مردم در اینجا و آنجا گفته میشود. این چیزی که در جلسه گفته شد، ملاک نیست؛ یا تأویل یا توجیه یا تفسیرهای مِن عندی؛ هیچ کدامِ اینها درست نیست. من حرفم همانی است که دارم میگویم. آنچه را که بر طبق مصلحت کشور و مصلحت نظام نباید گفت، نمیگوئیم؛ نه اینکه خلافِ آن را بگوئیم، بعد بخواهیم در یک جلسه‌ی خصوصی، مثلاً فرض کنید آن خلاف گفته را تصحیح کنیم؛ نخیر، اینجور نیست. بله، بسیاری از مسائل هست که گفتنِ آن بر مسئولان کشور حرام است؛ نباید بگویند. ما اگر همه‌ی آن چیزهائی را که میدانیم، بگوئیم، فقط شما که نمیشنوید، آنهائی که دشمن شما هستند، آنها هم میشنوند. قطعاً این چیزی که در جلسه گفته شد، نیست؛ و بلاشک نباید برخی از مطالب را گفت. اما آنچه را که نباید گفت، نباید گفت؛ نه اینکه باید خلاف آن را گفت و در اذهان شوب ایجاد کرد؛ شائبه‌ای به وجود آورد. قبلاً ـ این روشن باشد، معلوم باشد؛ حرف ما همانی است که از ما میشنوید؛ چه در نماز جمعه، چه در دیدارهای عمومی، چه در دیدارهای دانشجوئی و دیدارهای گوناگونِ اختصاصیِ دیگر. یک درخواست دیگر هم بکنم. دانشجویانی که به عنوان نخبگان علمی آمدند اینجا صحبت کردند، مطالب خوبی را گفتند؛ البته تندتند صحبت میکردند، من همه‌ی جزئیات را هم نشنیدم. یادداشت کردم این را بگویم به دوستان؛ خواهش میکنم آن چیزهائی که مورد نظرتان هست، با پیشنهادهای مشخصتان روی کاغذ بیاورید؛ هم در ذهن خودتان شکل‌یابیِ بیشتری پیدا میکند، هم آن را به ما بدهید که ما بتوانیم اگر بناست دنبال شود، ان‌شاءاللّه دنبال کنیم. توصیه‌ی من به فضای دانشجوئی و محیط دانشجوئی، همین مطلبی است که عرض کردم؛ یعنی خواستن، مطالبه کردن، داعیه داشتن؛ هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی، هم در زمینه‌ی مسائل علمی، هم در زمینه‌ی مسائل خاص دانشگاهی؛ همراه با عقلانیت. من از اول انقلاب تا حالا، حتی در آن روزهائی هم که روزهای بعضی از تحرکات نامتناسب بود و من به دانشگاه تهران می‌آمدم و با جوانها صحبت میکردم، عقیده و سلیقه‌ام همین بود که دانشجو باید از افراط و تفریط پرهیز کند؛ من با افراطکاری و زیاده‌رویهای گوناگون در هر جهتی، موافق نیستم. با اعتدال، با روش منطقی و صحیح مسائل را دنبال کنید و بدانید که خواست و پیگیری شما اثر دارد. این تصور غلط نبادا به ذهن بیاید که چه فایده دارد؛ نخیر، کاملاً فایده دارد. اگر مثلاً شعار عدالتخواهی که حالا یک مسئولی این را بر زبان آورده، گفته میشد، بعد هم تمام میشد، کسی در جامعه پرچم عدالتخواهی را به دست نمیگرفت. مطمئن باشید یک دولت عدالتخواه و یک گفتمان عدالتخواهی مثل امروز به وجود

نمی‌آمد. شماها کردید؛ کار شما جوانها بود؛ به عنوان جنبش عدالتخواهی، به عنوان طرح مسئله‌ی عدالتخواهی - نمیخواهم حالا به یک تشکیلات خاص اشاره کنم - این را در دانشگاهها جوانهای مؤمن، جوانهای متعهد، جوانهای بامسئولیت مطرح کردند، گفتند؛ وقتی تکرار شد، به شکل یک گفتمان عمومی درمی‌آید و نتیجه‌اش را در گزینشهای مردم، در جهتگیریهای مردم، در شعارهای مردم، در انتخابات مردم، نشان میدهد. بنابراین شما یک گام جلو آمدید. من می‌بینم بعضی از دوستان دانشجو - حالا چه در این جلسه، چه شاید بیش از این؛ در ارتباطات دیگری که با من گرفته میشود - نسبت به برخی از مسائل مربوط به عدالت و رفع تبعیض و مبارزه‌ی با فساد، در ذهنشان سؤالاتی مطرح میشود که خوب حالا چی که دائم گفتیم. بله، گفتید و شد؛ منتها این انتظار که همه‌ی آنچه را که ما خواستیم، در کوتاه‌مدت تحقق پیدا کند، عملی نیست؛ در هیچ شرائطی در کوتاه‌مدت، آرمانهای بزرگ تحقق پیدا نمیکند. آرمانهای بزرگ احتیاج به استمرار عمل دارد. کار را بایستی به صورت پیگیر دنبال کرد و از آن مأیوس نشد تا به نتیجه برسد. البته محیط دانشجوئی، محیط سیالی است؛ یعنی شما امروز دانشجوئید، پنج سال دیگر اغلبتان دانشجو نیستید؛ یک گروه دیگری به جای شما دانشجویند. خوب، اینجا دو تا محیط برای استمرار هست: یکی خودِ شما هستید. شما بمجرد اینکه از محیط دانشجوئی دانشگاه خارج شدید، یادتان نرود که در تشکل دانشجوئی، در محیط دانشجوئی، در کلاس درس، در یک چنین جلساتی چه میگفتید، چه میخواستید و به عنوان آرمان چه چیزهائی را مشخص میکردید؛ اینها را فراموش نکنید؛ اینها را نگه دارید. این یک مطلب است. ما یکی از آفتهامان همین است؛ آدمها چند صباحی در محیطی قرار میگیرند، رنگی به خودشان میگیرند، از آن محیط که دور شدند، مثل آهنی میشوند که از کوره بیرون بیاوری؛ تا توی کوره است، رنگش سرخ است، وقتی بیرون آوردید، تدریجاً رنگش به سیاهی میگراید؛ اینجوری نشوند. از درون بجوشید. این فکرها را در دلتان ریشه‌دار کنید. البته - در پرانتز عرض کنیم - راهش هم همین است که این را به ایمان دینی و به عقاید دینی وصل کنید. آنجاست که تکلیف الهی، انسان را هیچ وقت فارغ نمیگذارد. آنهائی که توانستند مبارزه کنند، آنهائی که توانستند طاقت بیاورند، آنهائی که توانستند در مقابل مشکلات سینه سپر کنند، آنها از این دستورالعمل، از این نسخه بهره گرفتند؛ والّا امروز شما دانشجوئید و محیط دانشگاه هست و محیط جوانی است و گرم و گیرا و عدالت و آرمانخواهی و اینها، بعد پس‌فردا از محیط دانشجوئی که خارج شدید، همه چیز یا دفعتاً فراموش بشود یا بتدریج فراموش بشود، این درست نیست. این یک مرکز برای استمرار است. مرکز دوم، خودِ دانشگاه است. شما امروز دانشجوئید و انگیزه‌هائی هم دارید؛ خیلی هم خوب، فردا جای شما - پنج سال دیگر، شش سال دیگر که شما دانشجو نیستید - آنهائی که می‌آیند، وارث چه هستند؟ به تعبیر دیگر، آنها چگونه این محیط را شکل خواهند داد؟ بخشی از این کار به عهده‌ی امروزِ شماست، که یکی از چیزهائی که من در اینجا یادداشت کرده‌ام که به شما دوستان عرض کنم، این است. ما راجع به نخبه‌پروری علمی بحث کردیم، من حالا نخبه‌پروری سیاسی را توصیه میکنم. من تأیید میکنم که در بخشهای تبلیغات و صدا و سیما، نخبه‌های سیاسی و نخبه‌های اجتماعی باید مطرح بشوند؛ یکی از دوستان اینجوری فرمودید، که کاملاً درست است؛ مورد تأیید من است و این کار ان‌شاءاللّه باید بشود؛ لیکن بخشی از نخبه‌پروری هم مربوط به شماست؛ یعنی در محیط تشکلهای دانشجوئی، نخبه‌های سیاسی پرورش پیدا کنند؛ فضا را آماده کنید. این دیگر دست دولت و دست محیط خارج از دانشگاه نیست؛ دست خود شماست. از فکر، از ذهن استفاده کنید، ببینید چگونه میتوانید محیط بحث و استدلال و ورزیابی فکری و تقویت روحیه و تقویت امید و محکم کردن پایه‌های فکر سیاسی را در این طبقه‌ی جدیدی که بعد از شما می‌آیند، برنامه‌ریزی کنید که خاطرجمع باشیم که مجموعه‌ی دانشجوئی در دوره‌ی بعد و دورههای بعد، همچنان در جهت همین هدفهای بلند و آرمانهای خوب پیش خواهد رفت. البته مراقب زاویه‌ها باید بود؛ کج‌رویها را بایستی دید و شناخت. یک نکته‌ی دیگری که در دنباله‌ی آن مطالبه‌ی دانشجوئی عرض میکنم، این است که مطالبه کردن با دشمنی کردن فرق دارد. اینکه ما گفتیم گاهی اوقات معارضه‌ی با مسئولان کشور نشود - که الان هم همین را تأکید میکنیم؛ معارضه نباید بشود - این به معنای انتقاد نکردن نیست؛ به معنای مطالبه نکردن

نیست؛ در باره رهبری هم همینجور است. این برادر عزیزمان میگوید «ضد ولایت فقیه» را معرفی کنید. خوب، «ضد» معلوم است معنایش چیست؛ ضدیت، یعنی پنجه در افکندن، دشمنی کردن؛ نه معتقد نبودن. اگر بنده به شما معتقد نباشم، ضد شما نیستم؛ ممکن است کسی معتقد به کسی نیست. البته این ضد ولایت فقیه که در کلمات هست، آیه‌ی مُنزل از آسمان نیست که بگوئیم باید حدود این کلمه را درست معین کرد؛ به هر حال یک عرفی است. اعتراض به سیاستهای اصل ۴۴، ضدیت با ولایت فقیه نیست؛ اعتراض به نظرات خاص رهبری، ضدیت با رهبری نیست. دشمنی، نباید کرد. دو نفر طلبه کنار همدیگر می‌نشینند؛ خیلی هم با هم رفیقند، خیلی هم با هم باصفایند، همدرس هستند، مباحثه میکنند، حرف همدیگر را رد میکنند؛ این حرف او را رد میکند، آن حرف این را رد میکند. ردکردن حرف، به معنای مخالفت کردن، به معنای ضدیت کردن نیست؛ این مفاهیم را باید از هم جدا کرد. بنده از دولتها حمایت کرده‌ام، از این دولت هم حمایت میکنم؛ این به معنای این نیست که همه‌ی جزئیات کارهائی که انجام میگیرد، مورد تأیید من است، یا حتّی من از همه‌اش اطلاع دارم؛ نه، لازم نیست. اطلاع رهبری از آن مجموعه‌ی حوادث و رویدادهائی لازم است که به تصمیم‌گیریهای او، به جهتگیریهای او و به انجام تکالیف و وظائف او ارتباط پیدا میکند، نه اینکه حالا از همه‌ی چیزهائی که در محیط دولت و محیط کار وزارتخانه‌ها اتفاق می‌افتد، باید حتماً رهبری مطلع باشد؛ نه، نه لازم است، نه ممکن است؛ موافقت با آنها هم لازم نیست. بعضی از اشخاص و بعضی از کارها ممکن است در مجموعه‌ی دولتی وجود داشته باشد که صددرصد مورد اعتماد و مورد تأیید ماست، اما آن کار را ما تأیید نکنیم؛ چون دلیل ندارد که رهبری وارد محیط اجرائی شود؛ به دلیل اینکه مسئولیتها مشخص است و باید مسئول، وزیر، رئیس فلان مرکز یا بنگاه فرهنگی یا اقتصادی، وظائف خودش را انجام بدهد. بنابراین ما به هیچ وجه انتقاد کردن را مخالفت و ضدیت نمیدانیم. بعضی تصور میکنند که ما چون از مسئولان کشور، از دولت محترم - که واقعاً دولت خدمتگزار و باارزشی است؛ حقاً و انصافاً. کارهائی هم که دارد انجام میگیرد، می‌بینید؛ کارها جلو چشم است. باید انسان بی‌انصاف باشد که اهمیت این کارها را انکار کند - حمایت میکنیم، این حمایت و این طرفداری، به معنای این است که انتقاد نباید کرد، یا من خودم انتقاد نداشته باشم؛ ممکن است مواردی هم انتقاد داشته باشم. به هر حال شما آنچه که من امیدم هست در محیط دانشجوئی، این است. واقعاً اینجور هم خواهد شد؛ مطمئن باشید؛ چون انسان حرکت کلی را که سنت آفرینش است، می‌بیند؛ چرا که هر جا ایمان بود و مجاهدت دنبالش بود، نتیجه قطعی است؛ می‌بینم که خواهد شد. آن چیزی که ما از محیط دانشجوئی‌مان انتظار داریم، پیشرفت علم، پیشرفت اندیشه‌ی سیاسی، عمق اندیشه‌ی دینی و ایمان دینی، عمق معرفت دینی و روشن‌بینی دینی، دست یافتن به قلمروهای جدید؛ هم در زمینه‌ی علم، هم در زمینه‌ی سیاست، هم در زمینه‌ی معرفت دینی در محیط دانشجوئی است؛ البته به کمک راهنمایان هر بخشی. شما برای کار علمی باید استاد داشته باشید، برای کار معرفت دینی باید استاد داشته باشید، برای کار سیاست هم همینجور است. کار را شما میکنید؛ او راهنمائی میکند. دانشگاه ما و محیط دانشجوئی ما بایستی در همه‌ی این عرصه‌ها پیشرفتهای حقیقی و چشمگیری کند و این پیشرفتها را ان‌شاءاللّه خواهد کرد. پروردگارا! من این جوانها را که فرزندان من هستند در حقیقت، به تو میسپارم. پروردگارا! همه‌شان را در کنف حمایت خود و هدایت خود و لطف خود نگه‌دار. پروردگارا! نسل جوان کشور ما را آینده‌سازِ آرمانی این کشور قرار بده. پروردگارا! همه‌شان را، حرکاتشان را، جهتگیریهایشان را، اقدامهایشان را مشمول رضای خودت قرار بده. پروردگارا! جوانان ما را در توفیق علمِ همراه با عمل - علمِ جهت‌دار و ثمربخش - موفق بدار. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کن؛ ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزمان و روح مطهر امام را از ما راضی و خشنود کن؛ ایران و جمهوری اسلامی را روز به روز سربلندتر و عزیزتر بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام در روز عید سعید فطر

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام در روز عید سعید فطر بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عید سعید فطر بر همه‌ی امت اسلامی و بر ملت مؤمن و عزیز ایران و بر شما حضار محترم این مجلس که مسئولان بلندپایه‌ی بخشهای مختلف دولت جمهوری اسلامی هستید و همچنین بر سفرای محترم کشورهای اسلامی و میهمانان عزیزمان که در مجلس حضور دارند، مبارک باد. با یک نگاه عید فطر را میشود عید اجتماع امت اسلامی و انسجام امت اسلامی به حساب آورد. علت هم این است که در طول ماه رمضان دلها نورانی و رقیق شده است و عوامل شیطانی اختلاف در وجود انسانها ضعیف شده است. عید فطر هم در واقع رجوع به فطرت است. فطرت انسان گرایش به خدای متعال و به توحید و به مرکز واحدِ متعالی‌ای است که همه‌ی انگیزه‌های انسانها، همه‌ی احساسات انسانها در آنجا میتوانند مجتمع شوند و کنار هم قرار گیرند. نماز عید فطر هم مظهری از همین وحدت در هر نقطه‌ای از نقاط دنیای اسلام است. لذا در این دعائی که ما در قنوت میخوانیم؛ «الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد (صلّی اللّه علیه و اله) ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا»؛ برای وجود مقدس نبی اکرم این عید یک ذخیره است، وسیله‌ی شرف است، وسیله‌ی کرامت و ازدیاد مقام عالیِ متعالیِ آن وجود مقدس است. کِی این خصوصیات حاصل میشود؟ آن وقتی که این عید، عید آشتی‌کنان دلهای مسلمانان با یکدیگر باشد. هم در ابعاد ملی این حرف صادق است، هم در ابعاد وسیع امت اسلامی این حرف صادق است. در ابعاد ملی همچنانیکه ملت بزرگ ما در طول سالیان پس از انقلاب تا امروز تجربه کرده است، اتحاد و اتفاق کلمه، وسیله‌ی عزت اوست، وسیله‌ی قدرت اوست. ما کشوری هستیم که ملت بزرگ و یکپارچه‌ی ما از اقوام و مذاهب گوناگون تشکیل شده است. سعی دشمنان این ملت همیشه این بوده است که انگیزه‌های قومی را، انگیزه‌های مذهبی را، انگیزه‌های فرقه‌ای را، و در برهه‌ی سیاسی شدن ملت ایران، انگیزه‌های سیاسی و جناحی را بر این حس اتحاد کلمه غلبه بدهد و تا امروز نتوانسته است؛ اقوام ما در کنار یکدیگرند، مذاهب گوناگون در کنار یکدیگرند. آنها خیلی تلاش کرده‌اند. قبل از آنکه انقلاب پیروز شود، وقتی پرچم پیروزی از دور جلو چشمهای انسانهای بصیر بود و دیده میشد، عمله‌ی طاغوت آنوقت میگفتند که ایران تجزیه خواهد شد. به تعبیر آنها، «ایرانستان» خواهد شد. انتظار این را داشتند. اول انقلاب ما هم پولهای زیادی خرج شد برای اینکه اقوام ایرانی را از هم جدا کنند، مذاهب را در مقابل هم قرار بدهند. انقلاب بر همه‌ی اینها فائق آمد. لذا امروز شما وقتی نگاه میکنید، در جلوه‌گاههای حضور عظیم این ملت بزرگ، از همه‌ی قشرها، از همه‌ی اقوام، از همه‌ی ولایات این سرزمین بزرگ، با همه‌ی لغتها، انسانهائی را می‌بینید که دارند آرمان واحدی را فریاد میکنند. دو برادر میتوانند در کنار هم زندگی کنند، دست در دست هم داشته باشند، در حالی که در برخی از مسائل با هم اختلاف‌نظر دارند. این اختلاف‌نظر به دست به گریبان شدن نباید بینجامد. انقلاب این را به ما یاد داد. این را ما به برکت انقلاب فرا گرفتیم و عمل کردیم؛ لذا امروز ملت ما، یک ملت یکپارچه است. در این سالهای اخیر از طرف دشمنان سعی بر این است که حالا- که اختلافات قومی به جائی نرسید، اختلافات مذهبی به جائی نرسید، اختلافات لغت و لهجه به جائی نرسید، گرایشهای سیاسی را مایه‌ی اختلاف کنند. البته عده‌ی قلیلی هم فریب میخورند و اشتباه هم میکنند، اما بدنه‌ی ملت، سواد ملت، هوشیارانه در مقابل این توطئه ایستاده‌اند. محور وحدت در این کشور، نظام جمهوری اسلامی و اسلام عزیز و قرآن کریم است که همه به او معتقدند. در خطبه‌ی نماز - امروز صبح - عرض کردم که ایام ماه رمضان، لیالی ماه رمضان، مظهر اعتقاد و ایمان دلهای جوانان انبوه این کشور و تضرع و تقرب و لطافت روح آنها بود. کی باور میکند؟ اما این در کشور ما واقعیت دارد. جوانهای ما - امروز اکثر ملت ما جوانند؛ کمتر کشوری، کمتر ملتی این همه جوان دارد - اینجور خالصاً، مخلصاً، با حضور قلب خدا را یاد کنند، اشک بریزند، با خدا راز و نیاز کنند، دلهاشان را پیش خدای متعال ببرند، اینها از برکات اسلام عزیز ماست. این را باید نگه داشت. عید فطر روزی است که ما به خود بیائیم و اگر در دلهای ما انگیزه‌های اختلاف و نقار و نفاق و دوگانگی وجود دارد، آنها را هرچه میتوانیم ضعیف کنیم، در دل خودمان آنها را سرکوب کنیم. ما راه طولانی‌ای در پیش داریم. درست است که انقلاب، به ما و به حرکت ما شتاب داد - ما پیشرفتهای زیادی کردیم. ما از یک ملت درجه‌ی سه‌ی دنیا، به یک ملت عزیز تبدیل

شـدیم؛ ملتی که ملتهای مسلمان به او چشم دارنـد. در درون خودمان هم پیشـرفتها خیلی زیاد بوده است - اینها درست است، اما ما هنوز اول راهیم. اسـلام ظرفیتش خیلی زیاد است. قله‌هائی که اسلام جلو ما قرار میدهد، خیلی برتر از اینهاست. باید این قله‌ها را طی کنیم؛ بایـد به این قله‌ها برسـیم. اسـلام توانست یک ملت را که از تمدن بوئی نبرده بودند و با علوم و دانشـهای بشـری هیچ رابطه‌ای نداشـتند، اینها را در رأس قله‌ی دانش جهانی قرار دهد که همه‌ی دنیای بشـری از دانش اینها، از معرفت اینها، از نوشـته‌های اینها، از تفکرات و انـدیشه‌های اینها بهره‌منـد شوند. این هنر اسـلام است. ما مسـلمانها بودیم که خودمان را از این قله پرتاب کردیم پائین؛ ما بودیم که اشـتباه کردیم، تن دادیم به ضـعفها و ذلتهـا، که امروز دنیـای اسـلام عقب مانـده است. مـا میتوانیم دوبـاره این راه را پیش بگیریم و پیش برویم. «ذلک بأنّ اللّه لم یک مغیّرا نعمهً أنعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم». همان اندازه که ما در خودمان تغییر ایجاد کردیم، پیش رفتیم؛ خـدای متعال ما را جلو برد. باز هم بایستی این حرکت ادامه پیـدا کنـد. این مربوط به مسائل داخل کشور مـاست. امتحانهـا هم زیـاد است. در آخر امسال، مـا انتخابـات داریم. انتخابـات یک عرصه‌ی ظهور و بروز وحـدت ما، عقلانیت ما، شعور ملی مـا میتوانـد قرار بگیرد. بعضـی خیـال میکننـد انتخابـات، زمزمه‌هـای انتخابـات، فضای انتخاباتی، مایه‌ی اختلاف است؛ نه، میتوانـد مایه‌ی اتحاد باشـد؛ میتوانـد تشـجیع کننـده‌ی به سـرعت عمل و پیشـرفت باشد؛ با رقابت مثبت. هر گروهی سـعی کنند برای خـدمتگزاری به این ملت، سـهم متناسب با خودشان را که لایق خودشان میداننـد، به دست بیاورنـد؛ هیچ اشـکالی ندارد. این رقابت مثبت به جـامعه نشـاط میبخشـد، مـا را زنـده‌دل میکنـد، روح جوانی را بر جامعه‌ی ما حاکم میکنـد. در همین انتخابات اگر بـد عمل بکنیم، به هم بـد بگوئیم، بـا هم کینه‌ورزی کنیم، به یکـدیگر تهمت بزنیم، برخلاـف قوانین و مقررات رفتار کنیم، میتوانـد وسـیله‌ی سقوط و ضـعف و انحطـاط باشـد؛ دست خود مـاست؛ امتحان الهی است. امروز روز عیـد فطر است؛ آن هم بعـد از یک ماه رمضانِ سی روزه‌ی پر برکت و سرشار از نعم الهی و برکات معنوی الهی. خوشا بحالتان. ماه رمضان خوبی را گذراندید، امروز هم روز فطر خوبی است. این را مبدأ یک عزیمت حقیقی به سـمت تعالی انسانی قرار بدهید؛ این مربوط به داخل کشور. در سـطح امت اسـلامی هم همینجور است. شـما ببینیـد زیـاده‌طلبـان بین‌المللی دربـاره‌ی همه‌ی مسائـل دنیـای اسـلام میخواهنـد دخالت کننـد. سـنای امریکا می‌نشـینند مصوبه میگذراننـد که عراق بایـد تجزیه شود. آخر به شـما چه ربطی دارد. پس ملت عراق چه‌کاره‌اند. غلط میکند مجمع قانونگـذاری یـک کشـوری برای یـک کشـور دیگری تکلیف معین کنـد. یـک کشور مهم اسـلامی را تجزیه کردن، تقسـیم کردن، تبدیل به سه تا کشور قابل تصرف، قابل نفوذ و بازیچه‌ی خود قرار دادن، این بزرگترین خیانت به دنیای اسلام و به ملت عراق است. مسئولان عراقی اظهار مخالفت کردنـد، حق هم با آنهاست؛ ملت عراق مخالفنـد، حق هم با آنهاست؛ دنیای اسـلام هم با این مسـئله مخالف است. این را ببینیـد، این نوعِ دخالتهای مسـتکبرانه و متکبرانه‌ی اسـتکبار است. خوب، تا کِی این وضع بایـد ادامه پیـدا کند؟ مسـئله‌ی فلسطین یک نوع دیگر. چون حالا صهیونیستها از جوانان مسلمان عرب تودهنی و سیلی خوردند، حالا میخواهند اینها را باز دوباره احیاء کنند و یک جوری آن شکست صهیونیستها را جبران کنند. کنفرانس صلح تشکیل میدهند. این کنفرانسِ صلح است؟! صلـح معنایش این است؟! یک ملتی را از تمامی حقوق خود محروم کردن، از خانه و زندگی و خاک و وطن خود محروم کردن به نفع یک گروه اشغالگرِ فضول زیادی، بعـد هم تو سـر اینها زدن و مصوبه گذراندن که حق ندارید. کنفرانس صـلح برای این است. مردم فلسـطین از کنفرانسـهای گذشـته چه سـودی دیدنـد؟ بفرمائیـد، امروز دولت مردمی در غزه انتخـاب شـده. خـوب، این دولت، مردمی است. در این شـکی هست؟ آیـا مردم این دولت را انتخاب کرده‌انـد یا نه؟ خوب اگر این یک دولتی است که ملت فلسـطین آن را انتخـاب کرده، امریکـا و فلاـن کشور دنبـاله‌رو امریکـا چه حقی دارنـد که نسبت به مسائـل آن ملت دخالت کننـد و تصـمیم دیگری بگیرنـد. مـال خـود آن ملت است. فلسـطینیها گفتنـد مـا مخـالفیم. پیـداست که این، تـوطئه‌ای علیه فلسـطینیهاست. بعضـی از دولتهای منطقه در سالهای گذشـته میگفتند ما که از فلسـطینیها فلسـطینی‌تر نیستیم - آنوقتی که آن کنفرانسهای خیانتبار را بعضیها به نام مردم فلسطین قبول کرده بودند - و فلسطینیها قبول کرده‌اند. بسیار خوب، شما از فلسطینیها فلسطینی‌تر نباشید؛ حالا خود فلسطینیها

میگوینـد ما این کنفرانس صـلح را قبول نـداریم. این را خـدعه و نیرنگ میداننـد. چرا بایستی برخی از کشورها نسبت به یک چنین حرکتی که علی‌رغم ملت فلسطین است، علی‌رغم دنیای اسلام است، علی‌رغم خود دولتهای منطقه است، با امریکا موافقت نشان بدهند؟ چرا این دخالتها انجام میگیرد؟ چون ما با هم متحد نیستیم، چون ما نیروهامان پشتِ هم نیست، چون دستمان در دست هم نیست. اگر کشورهای مسلمان با هر لغتی، با هر جمعیتی، در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام دست به دست هم بدهند و حرف واحدی را بزنند، دیگر امریکا و غیر امریکا جرئت نمیکنند بر خلاف حرف واحد امت اسلامی حرفی بزنند و اقدامی بکنند. جمهوری اسلامی نمیگوید دولتهای دیگر بیایند آنچه را که ما میگوئیم، بگویند. بنشینند دور همدیگر راجع به مسئله‌ی فلسطین، بدون در نظر گرفتن خواست فلان ابرقدرت زیاده‌طلب و دخالتگر، تصمیمی بگیرند، همان تصمیم را اعلام کنند؛ مرجع قبول هم خود ملت فلسطین باشند. چرا بایستی از آن طرف دنیا کسانی بیایند و همه‌ی تلاششان این باشد که برای اسرائیل - این زاده‌ی نامشروع استکبار و استعمار در این منطقه - امنیت درست کنند. ولو حالا ملتها ضایع و نابود شوند؛ هرچه میشود، بشود. این ضعف ماست. آبادی بتخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست ما ملتها بایـد با هم باشیم؛ ما دولتها باید با هم باشیم تا این قدرت بتواند خودش را نشان دهد. این، حرف جمهوری اسلامی است. ما این حرف را میزنیم و پایش می‌ایستیم. خوب، استکبار هم با ما دشمنی میکند. نمونه‌هایش را در قضیه‌ی انرژی هسته‌ای و چیزهای دیگر دارید مشاهده میکنید. الحمدللّه دشمنیهای استکبار هم علیه این ملت اثر نکرده است و نخواهد کرد. خداوند دلهای ما را هدایت کند. خداوند ما را به آنچه که صلاح امت اسلامی است و نیاز این لحظه‌ی حساس تاریخی است، هدایت کند و ما را بر آن توفیق بدهد و کمک بکند. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز راه اسلام، بخصوص شهدای مظلوم جمهوری اسلامی و شهدای فلسطین و عراق و سایر ملتهای مسلمان را مشمول رحمت خودت قرار بده و روح مطهر امام بزرگوار را با اولیائت محشور کن و قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

خطبه‌های نماز عید سعید فطر

خطبه‌های نماز عید سعید فطر بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه الّذی خلق السّموات و الارض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نحمده و نستعینه و نستغفره و نؤمن به و نتوکل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیّهٔ اللّه فی الأرضین و علی صحبه المنتجبین. عید سعید فطر را به همه‌ی مسلمانان و مؤمنان روزه‌دار در سراسر جهان اسلام تبریک عرض میکنیم؛ مخصوصاً به ملت مؤمن و عزیز ایران و به شما برادران و خواهران نمازگزار. عید رمضان در حقیقت عید شکر است؛ شکر به خاطر توفیق گذراندن دوران یک ماهه‌ی ضیافت الهی، شکر روزه‌داری، شکر توفیق عبادت و ذکر و خشوع و توسل به بارگاه کبریائی حضرت حق. حقیقتاً هم برای این شکر، انسان مؤمن بایـد عیـد بگیرد. کارنامه‌ی بهره‌وری ملت عزیز ایران از این ماه - بر طبق اطلاعات موثقی که در اختیار بنده است - کارنامه‌ای درخشان و برجسته است. ملت ما حقیقتاً از ماه مبارک رمضان بهره بردنـد؛ همه‌ی قشرها، همه‌ی مجموعه‌های اجتماعی و سلائق مختلف و گرایشهای گوناگون و کسانی که در زندگی معمولی‌شان، در رفتارشان، در لباسشان، در بعضی از خلقیاتشان با همدیگر تفاوتهائی دارند، همه آمده بودند. خدا را بر این نعمت بزرگ - که نعمت ایمان و اقبال قلبی ملت مسلمان به دین و حقایق دینی و اسلامی است - باید خیلی شکر گذاشت. این یکی از برجستگیهای ملت ایران است. آنچه که در وسائل تبلیغات جمعی و رسانه‌ها - مثل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها - از دینداری مردم نشان داده میشود، بدون هیچ تردیدی یک بخش از هزاران بخش توجهات و توسلات مردم است. در این کشور بزرگ، در این همه شهر، در این همه روستا، در دهها هزار مسجد و حسینیه و مراکز گوناگون، این مردم، این جوانها، دختران و پسران در شبهای قدر و در ایام و

لیالی دیگرِ این ماه جمع شدنـد، دست توسل دراز کردنـد، از خـدای متعال خواسـتند، با خـدا سـخن گفتنـد و راز و نیاز کردند؛ این خیلی ارزش بالائی است. این مـاه رمضـان برای مـا درسـهائی دارد؛ نه از قبیل درسـهائی که انسان از زبان معلم یا از روی کتاب فرا میگیرد، بلکـه از قبیـل درسـهائی کـه انسـان در یـک تمرین عملی، در یـک کـار دسـته‌جمعی بزرگ فرا میگیرد. اولش همین درس ارتباط با خـدا و حفظ پیونـد قلبی با ذات احـدیت و حضـرت محبوب است. لـذت این درس را چشـیدید، دیدیـد که چگونه میتوان آسـان بـا خـدای متعـال تمـاس برقرار کرد. «و انّ الرّاحـل الیک قریب المسافـة و انّک لا تحتجب عن خلقک الّا ان یحجبهم الاعمال دونک»؛ به خدا راه نزدیک است. این را در شب قدر دیدید؛ در هنگام توسل و زیارت و دعا دیدید؛ راز و نیاز کردید؛ دل خودتان را برای خـدای متعال به ارمغان بردیـد و محبت خودتان را با خـدا محکم کردیـد. این لـذت بزرگ را برای خودتان نگه داریـد. این رابطه را نگذاریـد قطع شود. این، درس اول. یـک درس دیگر گرد آمـدن همه‌ی سـلائق گونـاگون یـک ملت بر گرد محور دین و توحیـد است. اینکه میگوئیم اتحاد ملی، اینکه میگوئیم ملت ایران یکپارچه است، این اتحاد، این یکپارچگی بی ریشه نیست، فقط به خاطر یک توصـیه و یک دسـتور و فرمان نیست؛ عقبه‌ی این اتحاد همین ایمان دینی است. دین است، اعتقاد است که همه‌ی ما را به سمت یک مرکز میکشاند؛ آن مرکز توجه به ذات اقدس باری‌تعالی است. این مایه‌ی اتحادملی ماست؛ دلها را به هم نزدیک میکند، نرم میکند. در نماز جماعت، در نماز جمعه، در مراسم احیاء و قرآن سر گرفتن و دعا و تضرع، بغل‌دستیِ شما هر که میخواهد باشد؛ از هر سـلیقه‌ای، از هر گروه اجتمـاعی‌ای، بـا هر ریخت و قیافه‌ای، برادر شـماست؛ همراه شـماست؛ همراز شـماست در پیشـگاه ذات مقدس پروردگار. این ارتباط قلبی را حفظ کنید؛ این هم درس دیگر است. یک درس دیگر مسئله‌ی سـخت گرفتن بر خود و انفاق بـه دیگران اسـت. این گرسـنگی کشـیدن، تشـنگی کشـیدن، روزه‌ی از اذان صـبح تـا اذان مغرب، این سـخت گرفتن بر خـود است. بسیاری از مردم ما به خودشان با روزه‌گیری سـخت گرفتنـد و به دیگران انواع و اقسامِ انفاق را کردنـد. انسان چقدر لذت میبرد که می‌بیننـد در شب ولاـدت امام مجتبی (علیه الصّـلاة و السّـلام) در نیمه‌ی ماه رمضان، بالای سـر یک نانوائی تابلو زده‌انـد که امشب به عشق امـام حسن، نان از این نانوائی صـلواتی است؛ هر که میخواهـد بیایـد نان ببرد. این انفاقهائی که در افطارها - افطارهای بی‌نام و نشـان، افطارهـای در مساجـد - به وسـیله‌ی همینگونه کارهای ابتکاری مردم ما دادنـد، این یک درس دیگر است، یک تمرین دیگر اسـت. بر خـود سـخت بگیریم، به دیگران انفـاق کنیم. من روی این نکته انـدکی درنـگ بکنم؛ چـون یکی از مسائـل مهم کشـور و اجتمـاع مـا این است. مـا مردم مسـرفی هستیم؛ مـا اسـراف میکنیم؛ اسـراف در آب، اسـراف در نـان، اسـراف در وسائل گوناگون و تنقلات، اسـراف در بنزیـن. کشـوری که تولیـد کننـده‌ی نفت است، وارد کننـده‌ی فرآورده‌ی نفت - بنزین - است! این تعجب‌آور نیسـت؟! هر سـال میلیاردهـا بـدهیم بنزیـن وارد کنیم یـا چیزهـای دیگری وارد کنیم برای اینکه بخشـی از جمعیت و ملت مـا دلشـان میخواهد ریخت و پاش کنند! این درست است؟! ما ملت، به عنوان یک عیب ملی به این نگاه کنیم. اسـراف بد است؛ حتی در انفاق راه خـدا هم میگوینـد. خـدای متعال در قرآن به پیغمبرش میفرمایـد: «لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسـطها کل البسط»؛ در انفـاق برای خـدا هم اینجوری عمـل کن. افراط و تفریط نکنیـد. میانه‌روی؛ میانه‌روی در خرج کردن. این را بایـد ما به صورت یک فرهنـگ ملی در بیـاوریم. قرآن میفرمایـد: «و الّـذین اذا انفقوا»؛ کسـانی که وقتی میخواهنـد خرج کننـد، «لم یسـرفوا و لم یقتروا»؛ نه اسـراف میکننـد - زیاده‌روی میکننـد - نه تنگ میگیرند و با فشار بر خودشان، زندگی میکنند؛ نه، اسـلام این را هم توصـیه نمیکند. اسـلام نمیگویـد که مردم بایستی با ریاضت و زهـد آنچنانی زنـدگی کننـد؛ نه، معمولی زنـدگی کننـد، متوسط زندگی کنند. اینکه می‌بینید بعضـی از فضولهای خارجی، دولتهای خارجی، دائم و دم‌به‌ساعت، چندین سال است که ملت ما را تهدید میکنند که تحریم میکنیم، تحریم میکنیم، تحریم میکنیم - بارها هم تحریم کرده‌انـد - به خاطر این است که چشم امیدشان به همین خصوصـیت منفی ماست. ما اگر آدمهای اهل اسـراف و ولنگاری در خرج باشـیم، ممکن است تحریم برای آدم مسرف و ولنگار سخت تمام بشود؛ اما ملتـی که نه، حسـاب کـار خودش را دارد، حسـاب دخـل و خرج خود را دارد، حسـاب مصـلحت خود را دارد، زیـاده‌روی نمیکنـد،

اسراف نمیکند. خوب، تحریم کنند. بر یک چنین ملتی از تحریم ضرری وارد نمیشود. این نکته را از ماه رمضان به یاد نگه داریم و ان‌شاءاللَّه عمل کنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر. خطبه‌ی دوم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما علیّ أمیرالمؤمنین و الصّدیقهٔ الطّاهرهٔ و الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّهٔ و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علیّ باقر علم النبیّین و جعفربن‌محمد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علیّ‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن‌علیّ الزّکیّ العسکریّ و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی أئمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. أوصیکم عباداللَّه بتقوی اللَّه. اولین مطلبی که در خطبه‌ی دوم باید عرض کنم، سپاس فراوان از ملت ایران به خاطر راهپیمائی روز قدس است. حقیقتاً باید گفت: درود بر ملت ایران! عظمت ملی خود را، عظمت جایگاه اسلامی خود را، عزت خود را به دنیا نشان دادید. نقش این راهپیمائیها بسیار زیاد است. استعمارگران از وقتی فلسطین را اشغال کردند، هدفشان این بود که نام و یاد فلسطین را به فراموشی بسپرند؛ اصلاً مردم دنیا و نسلهای بعدی فراموش کنند که روزی یک سرزمینی در دنیا بوده است، یک کشوری بوده است به اسم فلسطین؛ هدفشان این بود. بعد که نتوانستند و این قیام عظیم ملت فلسطین - چه در انتفاضه‌ی اول و چه در انتفاضه‌ی مسجدالأقصی - بار دیگر این شعله را در دنیا برافروخته کرد و دلهای ملتها و آحاد مردم و منصفان عالم را به خود متوجه کرد، راه علاج را این دانستند که مجموعه‌ی عرب فلسطینی را در گوشه‌ای از این سرزمین، در واقع زندانی کنند؛ محصور کنند و کشور آبادِ پرنعمت فلسطین و منطقه‌ی حساس فلسطین را به طور خالص در اختیار صهیونیستها و با هویت صهیونیستی نگه دارند و عربها را به طرف غزه و ساحل غربی برانند. امروز هم وقتی به رفتار صهیونیستها نگاه کنید، می‌بینید هدفشان این است که هر چه میتوانند، این انگیزه‌های ایستادگی و استقامت را در مردم فلسطین نابود کنند؛ همه‌ی کارهاشان با این سیاست است: انگیزه‌ی مقاومت از بین برود. ولی مردم فلسطین ایستاده‌اند. اولاً مبارزه را رها نکردند، ثانیاً دولتی را با آراء خودشان سر کار آوردند که این دولت، شعارش ایستادگی و مقاومت و مبارزه‌ی با اشغالگران است و با همه‌ی فشارهائی هم که در این یکی دو سال اخیر بر این دولت و مردم آن منطقه وارد کردند، اینها محکم ایستاده‌اند؛ دارند مقاومت میکنند. ولی یک ملتِ تنها، منزوی در یک گوشه، بدون دسترسی به هیچ نقطه‌ای از نقاط عالم، غیر از امید به خدا باید دلخوشیهائی داشته باشد. این شعار عظیم ملتهای مسلمان به نفع فلسطین، به آنها روحیه میدهد؛ دلهای آنها را برای استقامت بیشتر آماده میکند، علاوه بر اینکه افکار عمومی دنیا را به حقانیت داعیه‌ی فلسطین آشنا میکند. ملت ایران، با این راهپیمائی به جمهوری اسلامی آبرو دادند؛ به ایران و ایرانی آبرو دادند و نشان دادند که همچنان در صف مقدم دفاع از حق بزرگ امت اسلامی نسبت به کشور فلسطین و ملت فلسطین قرار دارند. این بسیار با ارزش بود. در همین زمینه‌ی مسائل فلسطین، امروز تلاش میشود که باز به نحوی به نام صلح، تحمیل دیگری بر مردم فلسطین بکنند. تا حالا هر چه اجتماع به نام صلح تشکیل شده است، نتیجه، علیه مردم فلسطین و به ضرر آنها بوده است. باز امریکائیها یک کنفرانس دیگری را پیشقدم شدند، ملت فلسطین رد کردند. این کنفرانسی که اسمش را کنفرانس پائیزی گذاشتند، فلسطینیها رد کردند. وقتی فلسطینی یک عملی را، یک حرکتی را که به نام او از سوی جمعی تشکیل میشود - دولتهای دیگر - رد میکند، چگونه میتوانند این اجتماع و این کنفرانس را قبول کنند. وقتی این کنفرانس را خدعه میدانند، دیگران هم باید خدعه بدانند. این تحرکات در حقیقت ابتکارهای رژیم ایالات متحده‌ی امریکا برای نجات صهیونیستهاست. صهیونیستها که دولتشان، ارتششان، آن تودهنی محکم را سال گذشته از حزب اللَّه شجاعِ از جان گذشته‌ی لبنان خورد و اینجور در مقابل دیوار «نه»ی بلند دولت فلسطینی - دولت حماس - قرارگرفته و آنجور تضعیف و تحقیر شده است، او را میخواهند نجات بدهند. آن وقت فلسطینی را در مقابل فلسطینی قرار میدهند. و من اگر یک پیام به برادران فلسطینی داشته باشم، آن یک کلمه، این است که بگویم: برادران! در مقابل هم قرار نگیرید. دشمن در خانه‌ی شماست. دشمن در میان شما فتنه‌انگیزی

میکند. فلسطین را مردم فلسطین باید نجات بدهند، امت اسلامی هم باید پشتیبانی بکند. امت فلسطین، مردم فلسطین، کنار هم قرار بگیرند. مسئله‌ی فلسطین یک مسئله است. مسئله عراق، مسئله‌ی دیگر دنیای اسلام است. دل ما برای عراق خون است. این تروریسم کورِ در واقع حمایت شده و تأیید شده‌ی از سوی دشمنان ملت عراق، روزِ ملت عراق را سیاه کرده. اینجا هم تقصیر اول به عهده‌ی اشغالگران است. خودشان امنیت را برقرار نمیکنند؛ یا نمیتوانند، یا نمیخواهند. به دولت مردمی هم این امکان را نمیدهند که ابتکارات امنیتی را خود او به دست بگیرد و خود او کار کند. آنها مقصرند. امروز هر فاجعه‌ای در عراق اتفاق بیفتد - فاجعه‌ی انسانی، فاجعه‌ی عمرانی، فاجعه‌ی سیاسی - مقصر اول و مسئول اول، اشغالگرانند؛ یعنی در درجه‌ی اول امریکا و بعد هم بقیه‌ی همپیمانانی که در عراق مشغول اشغال نظامی هستند، مسؤولند. پروردگارا! امت اسلامی را از شر دشمنانش نجات بده. پروردگارا! ملتها و دولتهای اسلامی را بیدار کن؛ به آنها قدرت ببخش. پروردگارا! ما را به آنچه که رضای تو در آن است، هدایت و راهنمائی بفرما؛ ما را بر انجام دادن آن، توفیق عنایت کن. پروردگارا! ارواح مطهره‌ی شهدای اسلام و شهدای عزیز جمهوری اسلامی و جنگ تحمیلی و روح مطهر امام را با اولیائت محشور کن. پروردگارا! دعای حضرت بقیة اللّه (ارواحنا فداه) را در حق ما مستجاب کن و سلام ما را در این روز عید به حضور آن بزرگوار برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته بسم اللّه الرّحمن الرّحیم انّا أعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. انّ شانئک هو الأبتر.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک دانش‌آموختگی دانشگاههای افسری ارتش

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم مشترک دانش‌آموختگی دانشگاههای افسری ارتش بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هم به عزیزان دانش‌آموخته‌ای که دوره‌ی دانشگاههای افسری را طی کردند و هم به جوانان عزیزی که امروز سردوشی گرفتند و به طور رسمی به ارتش جمهوری اسلامی ایران ملحق شدند؛ گلهای تازه دمیده‌ی این بوستان رنگین و میوه‌های تازه رسیده‌ی این باغستان پر برکت، صمیمانه تبریک عرض میکنم. شما جوانهای عزیز بهترینها را انتخاب کردید: دانش، پاکیزگی و پاکدامنی و حضور فعال در میدان پرافتخار دفاع از کشور و ملت. در نهج‌البلاغه درباره‌ی نیروهای مسلح جمله‌ای هست که در زبانها و نوشته‌ها تکرار میشود و این جمله خیلی درخور تأمل و تدبر شماست که: «فالجنود باذن اللّه حصون الرّعیّه»؛ باروهای مستحکم ملت و کشور؛ این مهمترین خصوصیت نیروهای مسلح است. یک ملت برای اینکه قله‌های کمال مادی و معنوی و قله‌های عزت و شرافت را فتح کند، به امنیت و به آسوده‌خیالی از تهاجم دشمنان احتیاج دارد. بدون احساس امنیت و بدون حضور آرامش و اطمینان، در هیچ کشوری نه علم میتواند پیشرفت کند، نه مقامات معنوی و اخلاقی ملتها میتواند به آن نقطه‌ی مطلوب برسد. دنیا و آخرت را با امنیت میتوان تأمین کرد. امنیت را چه تأمین میکند؟ در دنیائی که انگیزه‌های قدرت‌طلبانه هست، انسانهای شیطان‌صفت هستند، جهانخوارانِ دنبال جهانگشائی در گوشه و کنار آن هستند، ملتها چگونه میتوانند امنیت خود را به دست بیاورند و حفظ کنند؟ این سهم نیروهای مسلح است. در هر کشوری نیروهای مسلحند که با اقتدار خود، با هوشیاری و آمادگی خود، با پیمان عمیقی که با ملت در دل و زبان خود میبندند و خود را در مقابل خدا و وجدان خود متعهد میکنند، همان باروهای مستحکم را به وجود می‌آورند. این مخصوص امروز نیست؛ در همیشه‌ی دنیا کانونهای ناامن‌ساز در دنیا وجود داشته‌اند و ملتهائی توانسته‌اند خودشان را حفظ کنند که این هوشیاری در آنها وجود داشته باشد. البته نیروهای مسلح، تنها وارد این عرصه نمیتوانند بشوند؛ ملت باید بهوش باشد، آحاد ملت باید این احساس مسئولیت را در مقابل امنیت ملی در همه‌ی وجود خودشان حس کنند. نیروهای مسلح بازوهای توانا و نیرومند چنین ملتی هستند. امروز به حول و قوه‌ی الهی ملت ما از چنین احساسی برخوردار است و من نیروهای مسلح توانا و سرافراز خودمان را می‌بینم که متناسب با همین احساس شکوهمند ملی شکل گرفته‌اند. شما تجربه‌ی طولانی و پرارزش فرماندهانی را پشت سرتان دارید که اثبات کردند که تا آخرین قطره‌ی خون خودشان ایستاده‌اند. گفتن این حرفها به زبان آسان است؛ لکن در میدان عمل

مردان پولادین، مردان صاحب عزم، مردانی که سخن خود را در عمل تصدیق کنند، لازمند تا بتوانند این گفته‌ها و این شعارها را در عمل خودشان محقق کنند. اینجور افراد را شما در ارتش سرافرازتان، در سپاه پاسداران انقلابی سربلندتان و در نیروهای عظیم و انبوه بسیجی‌تان کم نداشتید؛ چهره‌های پرافتخار و صادق؛ شما دنباله‌روان آنها هستید. جوانهای عزیز! عزیزان من! از این فرصت جوانی استفاده کنید؛ خود را با ایمان، با عزم قوی، با حفظ پاکدامنی و پارسائی بسازید و همچنانی که امام علی (علیه‌السّلام) فرموده است، خود را باروهای مستحکم و سربلند این ملت قرار بدهید. همه‌ی انسانها زندگی میکنند، اما همه‌ی زندگیها مایه‌ی سرافرازی دنیوی نیست؛ بعضی زندگیها برای خود آن شخص و برای ملت او مایه‌ی سرافکندگی است. اما زندگی انسانهای مؤمن و صادق، برای خودشان، برای خانواده‌شان، برای ملتشان و برای تاریخشان مایه‌ی سربلندی است. کوشش کنید از اینگونه افراد باشید؛ و میتوانید. رحمت خدا بر شهید ستاری که این دانشگاه به نام اوست و اینجا را او بنیانگذاری کرد. خوشبختانه امروز دانشگاههای نیروهای زمینی و هوائی و دریائی و نیروهای اطلاعاتی ما با ظرفیتهای خوبی مشغول کارند؛ این ظرفیتها باید افزایش پیدا کند. عمق درسها، کارآمدی درسها، تلاش استادان و دانشجویان باید از آنچه که هست، باز هم بیشتر شود. استعداد ایرانی و توانائیهای ملی ایرانیان اقتضاء میکند که نوآوریها در بخش نیروهای مسلح ما از جمله در ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروهای سه‌گانه‌ی آن، روزبه‌روز بیشتر شود. پژوهش، نوآوری، کارآزمودگی، انضباط کامل، چیزهائی است که بایست در اولین قلمهای فهرست وظائف شما وجود داشته باشد. روح این همه، ایمان و تقوای شماست. یک روز اینجور به ملت ما و به خود نیروهای مسلح باورانده بودند که لباس ارتشی با دینداری سازگار نیست. ارتشیان غیور ما، خلاف این را به اثبات رساندند؛ نشان دادند که دوره‌های تحصیلی ارتش و دوره‌های کاری و مراکز گوناگون ارتش، جایگاه رشد ایمان و بصیرت دینی است. امروز جوانان ارتشی ما، در دین، در تقوا، در پاکدامنی، جزو بهترین جوانان ما هستند. فداکاریهائی هم که این عزیزان کرده‌اند، مثل همه‌ی سرافرازان نیروهای مسلح، نامهائی را از اینها بر پیشانی بلند این کشور و این ملت تا ابد ثبت کرده است. اینها را جزو برنامه‌های حتمی خودتان به حساب بیاورید. کیفیت درسها و کارآمدی آموزشها را روزبه‌روز بیشتر کنید و ان‌شاءاللَّه خودتان را برای به عهده‌گیری مسئولیتهای بزرگ در ارتش جمهوری اسلامی ایران و در سطح فعالیتهای عمومی کشور آماده کنید. امید است که پروردگار عالم به شما توفیق بدهد و قلب مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) و روح مطهر شهیدان از شما شادمان باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان بسیجی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان بسیجی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی شما جوانان عزیز خوشامد عرض میکنم و امیدوارم دلهای پاک و نورانی و روشن شما که محل جلوه‌ی حقایق الطاف پروردگار متعال است، راهنمای شما باشد در همه‌ی دوران طولانی عمر بابرکت شما ان‌شاءاللَّه در آینده. دیدار امروز ما با شما جوانان، فرزندان عزیزم؛ دانش‌آموزان و دانشجویان به مناسبت روز بسیار مهم سیزدهم آبان است. سیزده آبان در واقع روز جوانان است؛ جوانان دانش‌آموز و دانشجو. اگر چه اولین خاطره‌ای که از این روز در ذهن تاریخی ملت ما ثبت شده است، سیزده آبان ۱۳۴۳، یعنی سالها قبل از تولد شماهاست. روزی که مزدوران امریکا که متأسفانه سالها بر این کشور فرمانروائی میکردند، امام بزرگوار ما را به خاطر مبارزه‌ی با قانون امریکائی کاپیتولاسیون در قم دستگیر کردند و از کشور تبعید کردند، لکن در مقابل این حادثه، سالها بعد از آن، نوبت جوانان فرا رسید که در ظرف تاریخی خود حوادث مهمی را در این روز ثبت کنند؛ و کردند. یک حادثه‌ی تلخ دیگر، سیزده آبان در سال ۱۳۵۷ بود که دانش‌آموزان ما به وسیله‌ی همان مزدوران مسلط امریکائی در کشور ما، جان باختند؛ قتل عام شدند. این دومین ضربه‌ای بود که امریکا به وسیله‌ی ایادی خود بر ملت و کشور ما وارد کرد. لکن بعد از این، سومین خاطره پیش آمد، که سیزده آبان سال بعد است؛ یعنی سال ۱۳۵۸. این دفعه سیلی جوانان ایرانی به امریکا بود. الان سالهاست که امریکائیها در تبلیغات

خودشان این حادثه‌ی سوم را به عنوان تعرض ایرانی مطرح میکنند و روی آن جنجال میکنند، لکن دو حادثه‌ی قبل را فراموش میکنند و از تاریخ حذف میکنند. از اینجور خیانتها در تاریخ زیاد شده است، لکن حقیقت همین است که حادثه‌ی تصرف سفارت امریکا که مرکز جاسوسی امریکا بود، در واقع سیلی سخت جوانان ایرانی بود به آن دولت و قدرت زورگو و مداخله‌گری که سالهای متمادی کشور ما و ملت ما و منابع ما را در مشت خود میفشرد. ماجرای ملتها و قدرتها در طول تاریخ همین است. نگاه به تاریخ باید ما را از سرنوشت عمومی ملتها و آحاد بشری آگاه کند؛ درس است، راه را نشان میدهد. این سرنوشت ملتهاست. سرگذشت تاریخ عمومی ملتهاست. ملتی که در روابط ظالمانه‌ی سیاسی جهان تحت ستم قرار گرفته است، یا میسوزد و میسازد؛ تحمل میکند، یا درصدد پاسخ برمی‌آید. از این دو حال خارج نیست. سرنوشت ملتها را این انتخاب تعیین میکند. روی این نکته شما جوانها خیلی باید تأمل و فکر کنید. این، راه را به ما نشان میدهد. روابط ظالمانه میان قدرتهای سلطه‌گر و ملتها و کشورهای زیر سلطه، مسئله‌ی امروز و دیروز نیست؛ مال همیشه‌ی تاریخ است. بعضی از قدرتها با یال و کوپال خود، با توانائیهای مالی و نظامی خود، به خود حق میدهند به ملتهای دیگر ستم کنند، ظلم کنند، وارد بشوند، بکُشند، لگدمال کنند، ببرند، غارت کنند؛ این میشود روابط ظالمانه. این میشود همان چیزی که ما اسم آن را گذاشته‌ایم نظام سلطه. نظام سلطه یعنی یک طرف سلطه‌گر، یک طرف سلطه‌پذیر. این ملت زیر سلطه چه تصمیمی خواهد گرفت؟ چگونه عمل خواهد کرد؟ سرنوشت او را پاسخ به این سئوال مشخص میکند. یا راه اول را انتخاب میکند، میگوید میسوزم و میسازم، که خوب، معلوم است که سرنوشت چنین ملتی که سوختن و ساختن، تحمل‌کردن، دم برنیاوردن و تن به زندگی خفت‌بار و همین دوسه‌روز زندگی کردن را برمیگزینند، چه است. سرنوشت او زیر سلطه ماندن است. اگر میخواهید مثال واضحی برای چنین ملتهائی پیدا کنید، به امت اسلام در طول این دو قرن اخیر نگاه کنید. کشورهای اسلامی در این دو قرن اخیر، این راه را انتخاب کردند؛ راه سوختن و ساختن را؛ راه دم برنیاوردن را. در این شرایط کی مقصر است؟ روشنفکران مقصرند، علمای دین مقصرند، جوانان مورد نیاز و مورد امید آن جامعه مقصرند. سرنوشت این ملتها این میشود که شد. با آن میراث فرهنگی غنی، با آن سابقه‌ی درخشان سیاسی، کارشان به آنجا برسد که تمام کشورهای اسلامی تقریباً زیر سلطه‌ی استعمار بودند در این یکی دو قرن اخیر؛ یا استعمار صریح و علنی، مثل خیلی از کشورهای عربی و غیره، یا استعمار غیرمستقیم - به اصطلاح استعمار نوین - مثل کشور ما در دوره‌ی نظام طاغوت. نتیجه‌ی انتخاب راه اول همین است؛ از لحاظ علمی عقب میمانند، از لحاظ افتخارات بین‌المللی عقب میمانند، از لحاظ وضع زندگی روزبه‌روز رو به فقرِ بیشتر میروند، منابع انسانی‌شان معطل میماند، منابع طبیعی‌شان به غارت میرود؛ این میشود نتیجه؛ ویرانی کشورها. در مقابل، آن قدرتهای سلطه‌گر با تغذیه‌ی از منابع اینها، خودشان را روز به روز قوی‌تر میکنند و مسلطتر میشوند و زور بیشتری وارد میکنند. اما راه دوم، سرنوشت ملت را عوض میکند: «انّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم». انتخاب با خود ملت است. اگر در میان یک ملتی که اینجور زیر ستم است، انسانهای بزرگی پیدا شدند، آزادگانی پیدا شدند، علمای برجسته‌ی با شجاعت وارد میدان شدند، آحاد مردم حاضر شدند از لذتهای زودگذر و راحتهای حقیر روزمره‌ی زندگی صرفنظر کنند و مجاهدت کنند و دل به شهادت بدهند، میتوانند خودشان را از این ذلتِ زیر سلطه بودن خارج کنند. این انتخابی بود که ملت ایران با انقلاب اسلامی کرد. نقش اول متعلق به امام و امت است. پاسخ مثبت امام بزرگوار ما - این شخصیت بی‌نظیر و فراموش‌نشدنی تاریخ کشور ما - و پاسخ امت به امام در این حرکت، ورق را برگرداند؛ سیلی را خورده بودیم، متقابلاً سیلی زدیم. انقلاب اسلامی سیلی بزرگ ملت ایران به دست‌اندازیها و تجاوزها و زورگوئیها و تحقیرها و سلطه‌طلبی ظالمانه‌ی امریکا و قدرت استکباری در طول سالهای متمادی بود. یک مظهرش البته سیزده آبان سال ۵۸ است که این مخصوص جوانهاست. همه‌ی ملت ایران در دوران انقلاب نقش ایفا کردند؛ زنان نقش برجسته ایفا کردند، مردان نقش برجسته ایفا کردند، قشرهای مختلف همه وارد میدان شدند؛ این حادثه‌ی بزرگ اتفاق افتاد. معلوم است که قدرت سلطه‌گر به‌آسانی و بزودی تسلیم نمیشود و عقب نمی‌نشیند. این مبارزه باید استمرار پیدا کند تا یک ملت بتواند جایگاه خود را

مستحکم کنـد؛ شـما امروز در حال ادامه‌ی این مبارزه‌ایـد. این مبارزه همیشه در میـدان جنگ نیست؛ اما همیشه در میدان ظرفیتهای انسـانی است؛ همیشه در میـدان اراده‌هاست. اراده‌ی ملت وقتی بر ادامه‌ی راه اسـتقلال و عزت باشـد، پیش خواهـد رفت؛ این اتفاقی است که در ایران افتاد. جوانان عزیز! شـما وارث یک واقعیت پرشـکوه در این کشورید. کشور ما یک روز نقطه‌ی حساس و اساسی تمرکز سلطه‌ی استکباری در این منطقه بود. زمامـداران خـائن، خانـدان منحوس پهلوی، رجال خودباخته و رشوه‌بگیر، روشـنفکران ساکت، علمای بی‌تفاوت، مجموعاً همه دست به دست هم داده بودنـد و ملت را مثل یک آب راکد درآورده بودند. سلطه‌گران هم هر کـار میخواسـتند، بـا این ملت میکردنـد، که یکی از نمونه‌هـایش همان کاپیتولاسیون بود که اشاره کردم. در مجلس ایران قانون گذراندند که دولت ایران و دسـتگاه قضایی ایران نسبت به مجرم و جنایتکار امریکائی در ایران حق تعقیب ندارد. امام آن روز فریاد کشـید؛ امام آن روز برای مردم حقیقت مطلب را روشن کرد. اگر یک نظامی سطحِ پائین امریکائی - یک گروهبان امریکائی، یک آشپز امریکائی - به بزرگترین مقامات علمی، دینی، سیاسی کشور ما اهانت میکرد، مردم حق نداشتند او را محاکمه کنند! اتفاقی که در کشورهائی که امریکائیها در آنجا ظلم میکنند، الان دارد اتفاق می‌افتد. شـما ببینید همین شرکت امریکائی «بِلَک واتر» در بغداد، مردم بی گناه را به رگبار میبندد، کسـی جرئت ندارد اینها را محاکمه کند و بگوید چرا کردید. اینها یک چنین وضعیتی را در ایران طلب و دنبال میکردنـد. بر ملتی وقتی مسلط شدنـد، به هیـچ چیز آن ملت رحم نمیکننـد. ملت بایـد به خود بیاید، هوشـیار باشد، راه خود را پیدا کند؛ و ملت ایران پیدا کرد. البته ما هزینه‌های زیادی دادیم. جنگ هشت ساله یکی از هزینه‌هائی بود که ملت ایران داد؛ امـا در مقابـل اسـتقلال خـود را گرفـت؛ عزت خـود را گرفـت. امروز ملـت ایران و جوانـان ایران در دنیـای اسـلام و در بسـیاری از کشورهای دیگر برای ملتها و برای روشـنفکران الهام‌بخشـند. امروز احترام ایران و اعتبار ایران در دانشگاههای سراسر دنیای اسلام از همه‌ی کشورهـا بیشتر است. به خـاطر همین اراده‌ای که ملت ایران از خود نشـان داد و سـرنوشت خودش را عوض کرد. این راه باید ادامه پیـدا کنـد؛ امیـد به شـما جوانهـاست. خودتـان را آمـاده کنیـد. مسـئله فقط مسـئله‌ی جنگ نظامی نیست که بگوئیم خودتان را آمـاده‌ی جنـگ نظـامی کنیـد؛ نه، اگر یـک روزی اتفـاق نظامی هم در این کشور بیفتـد، این میلیونها جوان ایرانی، این پسـران، این دختران، این مادران و فرزندان، امتحان خوبی داده‌اند؛ در گذشـته نشان داده‌اند که چه میکنند، در آینده هم همین خواهد بود؛ لکن مسـئله منحصـر به این نمیشود. راه علم، راه تقویت اراده، راه خلاقیت و سازندگی، راه رشد و تکامل را جوان ایرانی باید بپیماید. هر مقدار ما از معارف اسـلامی فاصـله بگیریم، از مجاهدت و تلاش و تکاپو دست برداریم، ضرر خواهیم کرد و به همین نسبت در این نبرد تـاریخی مرگ و زنـدگی، عقب خواهیم رفت؛ ضـربه خواهیم خورد. ملت ایران بایـد هم در میـدان علم بایسـتد، هم در میـدان فعالیت اقتصادی تلاش کنـد، هم این وحدت و یگانگی و یکدلی میان ملت و دولت را تقویت کند، هم هسـته‌های معرفت و آگاهی و توانائی فکری و روحی را در مجموعه‌ی ملت، بخصوص در میان جوانان باید تقویت کند. در دانشـگاههای ما، این هسـته‌های علم و معرفـت و سیاست، انجمنهـای گونـاگون - انجمنهـای اسـلامی، جـامعه‌ی اسـلامی، جنبش عـدالتخواهی، بسـیج دانشـجوئی، دهها مجموعه‌ی جوان - که با نامهای گوناگون در دانشـگاهها، در دبیرسـتانها مشغول فعالیتند، هر کدام از اینها یک برگ زرین برنده‌ای هسـتند از تلاش ملت ایران؛ اینها را باید تقویت کنیم. این میشود بسیج یک ملت. بدخواهان این ملت، بسیج را بد معنا میکنند؛ بسیج یعنی این. بسـیج یعنی اینکه هر جوانی بداند و بفهمد که باید کشورش مستقل و آزاد و آباد باشد و بخواهد در این راه تلاش کند و نقش بر عهده بگیرد؛ مسئولیت بر عهده بگیرد. این میشود بسیج. نام بسیج، نام مقدسی است. بسیج عمومی یک ملت یعنی آمادگی و هوشـیاری دائمی یـک ملـت، بخصـوص جوانهـائی کـه در راه تحصـیل علمنـد؛ دانش‌آمـوزی و دانشـجوئی. مسـئولان کشـور هم همینجور؛ همه باید به این معنا، بسـیجی باشـند. اینکه شد، ملت میشود آسیب‌ناپذیر. روزبه‌روز ملت رشد پیدا میکند و این در کشور ما اتفاق افتاده است؛ لـذا روزبه‌روز کشور ما رشد کرده است. شـما جوانهای عزیز بدانید وضـعیت امروز کشور از لحاظ سیاسـی، از لحـاظ علمی، از لحـاظ اقتصـادی، از لحـاظ رشـد انگیزه‌های انقلابی و اسـلامی، از لحاظ آگاهی و روشن‌بینی جوانان با بیست سال

پيش، خيلى تفاوت كرده؛ ما خيلى جلو رفته‌ايم. آنچه كه جلو چشم است و محسوس و قابل اندازه گيرى است، پيشرفتهاى علمى ماست كه يك نمونه‌اش همين مسئله‌ى هسته‌اى است و نمونه‌هاى فراوان ديگرى هم دارد. با اين پيشرفت، دشمنان ما البته مخالفند. امروز مسئله‌ى عمده‌ى سياست خارجى كشورى مثل امريكا شده است مسئله‌ى هسته‌اى ايران؛ چرا؟ براى خاطر اينكه اين، نشانه‌ى پيشرفت ملتى است كه آنها نميخواهند پيشرفت كند؛ نميخواهند قدرت پيدا كند؛ نميخواهند قدرت علمى پيدا كند؛ نميخواهند قدرت روحى و اعتماد به نفس پيدا كند، تا بتوانند تسلط را برگردانند. به اين جهت، مخالفت ميكنند. امروز تبليغ عمده‌ى امريكا و رجال سياسى اين كشور در رسانه‌هايشان، كه از همه‌جا دستشان كوتاه شده، اين است كه چسبيده‌اند به اين قضيه كه ايرانيها دارند سربازان ما رادر عراق ميكُشند؛ دروغ محض! آنها زير سئوال رفته‌اند؛ امروز دولت و نظام حاكم بر امريكا به خاطر رفتار احمقانه و ابلهانه و ظالمانه‌اى كه در عراق در پيش گرفته‌اند، از سوى ملت خود زير سئوال است؛ ميگويند: جوانهاى ما را ميفرستيد عراق ميكُشيد. بايد به مردم خودشان جواب بدهند. جوابشان اين است؛ ميگويند: نه، ما نميكُشيم اينها را، ايرانيها ميكُشند! دروغ محض! دست خود آنها به خون جوانانشان و سربازانشان آغشته است. آنها در عراق چه ميكنند. آنها از هزاران كيلومتر فاصله، سربازشان را فرستاده‌اند به عراق براى چى؟! ميجنگند براى چى؟! امروز اصلى‌ترين عامل ناامنى در منطقه‌ى خاورميانه، حضور امريكائيها و دخالت امريكائيهاست. آنها هم در عراق، هم در لبنان، هم در فلسطين مايه‌ى ناامنى‌اند؛ مايه‌ى بى‌ثباتى‌اند. اين را امروز دنيا ميفهمد. خوشبختانه ملتها بيدار شده‌اند. شمابببينيد در هر نقطه‌اى از نقاط دنيا كه رئيس‌جمهور امريكا و دولتمردان امريكا به نحوى در آنجا حضور پيدا ميكنند، ملتها عكس‌العمل نشان ميدهند، پرچم امريكا را ميسوزانند؛ آدمك بوش را ميسوزانند. انزوا يعنى اين. امروز امريكا قدرتش، هيمنه‌اش، ابهت ابرقدرتى‌اش در چشم ملتها ريخته و ملتها بيدار شده‌اند؛ جرئت و جسارت پيدا كرده‌اند. و عامل اصلى شما هستيد؛ شما ملت ايران، شما جوانها، كه قيام كرديد، ايستاديد، انقلاب كرديد، حرف حقى را زديد، پاى آن حرف ايستاديد. «انّ الّذين قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا»؛ استقامت كرديد. نتيجه اين است كه خداى متعال رحمت و بركتش را بر شما نازل ميكند؛ «تتنزّل عليهم الملائكة الّا تخافوا و لاتحزنوا». خوف از دشمن در دل جوانان ايرانى نيست. جوانان ما از دشمن نميترسند. حزن و اندوه بر اينكه زير سلطه‌ى دشمنند، در دل آنها نيست. «الّا تخافوا و لاتحزنوا»؛ خوف نداشته باشيد، حزن و اندوه نداشته باشيد. اين پيام ملائكه‌ى الهى و فرشتگان الهى به شماست. و من عرض ميكنم جوانان عزيز! اين راه را ادامه بدهيد. آينده‌ى كشور روشن است، افقها بسيار تابان است؛ اما به اراده‌ى شما بستگى دارد، به فعاليت شما، به كار شما، به پرداختن شما به خودسازى؛ خودسازى علمى، خودسازى دينى، پاك نگه داشتن دامان روح و دل نورانى - كه خدا به شما داده است - در همه‌ى ميدانها؛ فعاليت، تلاش، سرزندگى؛ اين عاملى است كه كشور شما را به اوج قدرت و عزت ان‌شاءاللّه خواهد رساند. اميدوارم ارواح مطهر شهيدان و روح مقدس امام بزرگوار هميشه حامى شما باشد و قلب مقدس ولى‌عصر (ارواحنا فداه) از شما راضى باشد و ان‌شاءاللّه آن روز درخشان و آينده‌ى زيبا را همه‌ى شما ببينيد. والسّلام عليكم و رحمةاللّه و بركاته

بيانات رهبر معظم انقلاب در هفدهمين دوره‌ى دانش‌آموختگى دانشجويان دانشگاه علوم انتظامى

بيانات رهبر معظم انقلاب در هفدهمين دوره‌ى دانش‌آموختگى دانشجويان دانشگاه علوم انتظامى بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم به همه‌ى شما جوانان عزيزم تبريك عرض ميكنم؛ هم به دانش‌آموختگانى كه از امروز وارد عرصه‌ى عمل انتظامى و خدمت عملى به كشورشان خواهند شد؛ و هم به جوانان عزيزى كه امروز سردوشى گرفتند و رسماً دانشجوى اين مركز علمى و آموزشى خواهند شد. اگر بايد انسان براى انتخاب راه زندگى و تحصيل، هدفى را در ميان هدفهاى مهم گزينش كند، بدون ترديد هدفى كه شما گزينش كرديد، يكى از برترين و بهترين هدفهاست. و بايد اين توفيق را قدر بدانيد و خداى متعال را شكر بگوئيد و به خود بباليد؛ زيرا مقوله‌ى امنيت، يك مقوله‌ى بسيار مهم و استثنائى است. شما ببينيد خداوند در قرآن كريم - «و امنهم من خوف» - يكى از

بزرگترین نعمتهای خود را نعمت امنیت به شمار می‌آورد و آن را به رخ آن مردمی که مخاطب این معنا بودند، میکشد. امنیت، یک زمینه برای همه‌ی موفقیتها و پیشرفتهاست. علاوه بر اینکه اگر امنیت در جامعه نباشد و آحاد مردم دغدغه‌ی ناامنی را داشته باشند، یکی از برترین حقوق انسانها پایمال شده است. شما این را بر دوش گرفتید؛ این وظیفه را متعهد شدید. در همه‌ی جوامع انسانی و در میان همه‌ی قشرها در دورانهای مختلف، انسانهائی هستند که با قانون‌شکنی، هنجارشکنی، با ترجیح خواسته‌های شریرانه‌ی خود بر خواسته‌های دیگران، موجبات ناامنی را در جامعه فراهم میکنند. کی باید مقابله کند؟ آن مجموعه‌ای و سازمانی که این بار را بر دوش میگیرد، دو جنبه‌ی مهم را، از جنبه‌های انسانی والاء به نمایش میگذارد. یک جنبه دلسوزی نسبت به آحاد مردمی است که میخواهد از آنها دفاع کند، امنیتشان را حفظ کند؛ یک جنبه احساس اقتدار در مقابل آن کسانی است که قانون و نظم و انضباط را در جامعه به چیزی نمیشمارند و در مقابل قانون که متعلق به عموم مردم است، سینه سپر میکنند. آن جنبه‌ی اول، جنبه‌ی عطوفت و رأفت به انسانهاست؛ جنبه‌ی دوم، جنبه‌ی اقتدار و خشونت نسبت به آن کسانی است که حقوق این انسانها را در نظر نگرفته‌اند. این دو چیز باید با هم جمع شود. پس شما باید از اینکه چنین وظیفه‌ای دارید، به خود ببالید و خدا را شکر کنید. در کنار این هم باید به اهمیت این وظیفه بیندیشید و خود را واقعاً آماده کنید. نیروی انتظامی ما امروز با سالهای گذشته تفاوتهای زیادی کرده؛ با دوره‌ی طاغوت - که ما یادمان هست؛ شماها آنوقت در دنیا نبودید - از زمین تا آسمان تفاوت کرده. روزی بود که مسئولان انتظامی در این کشور غالباً جز ایجاد رعب و وحشت و دلخوری برای مردم، کاری نمیکردند؛ امروز نیروی انتظامی برای مردم است، در کنار مردم است، پشتیبان مردم است؛ مردم اعتماد پیدا کرده‌اند. شما وقتی در میدان هستید، کار خودتان را خوب انجام میدهید، آن چیزهائی را که مردم به عنوان مسائلشان در جامعه از لحاظ نظم و انضباط و امنیت مطرح است، وجهه‌ی همت قرار میدهید، مردم به شما اطمینان پیدا میکنند؛ احساس دلگرمی میکنند؛ به شما محبت میورزند؛ به شما افتخار میکنند. در این برنامه‌های امنیت روانی و اخلاقی و اجتماعی که در این مدت نیروی انتظامی در مواجهه‌ی با اشرار و بقیه‌ی اخلالگران در امنیت روانی و اجتماعی جامعه اقدام کرد، مردم هرجا موفقیتی از شما سر زد و دیدند، احساس موفقیت برای خودشان کردند؛ احساس افتخار کردند. من نمیتوانم ادعا کنم که امروز نیروی انتظامی از همه جهت متناسب با آن چیزی است که انتظار جامعه‌ی اسلامی است؛ ولی میتوانم ادعا کنم که این راهی که شما پیمودید تا به این نقطه‌ای که امروز هستید، رسیدید، راه بسیار طولانی و پرتلاش و افتخارآمیز بوده، که باید ادامه دهید. مایه‌ی اصلی کار شما، دل خداباور و متعهد و دارای احساس مسئولیت و دوستدار مردم و رشید و شجاع در مقابل برهم‌زنان و اخلالگران امنیت جامعه است. کار، بزرگ و در عین حال ظریف و پیچیده است. هر چه میتوانید خودتان را آماده کنید؛ جوانهای عزیز! ما به موازات پیشرفتهای گوناگون علمی و سیاسی و افتخارات و عزت ملی که بحمداللَّه به برکت مواضع انقلاب، ملت ما به دست آورده - در سطح منطقه و در سطح جهانی - به احساس امنیت عمومی در جامعه نیازمندیم. یک ملت مثل یک فردی است که موفقیت او، حسادتها را بر می‌انگیزد. آن کسی که یک موفقیتی پیدا میکند، ضمن اینکه خدا را شکر میگوید، باید مراقب حسادتها باشد. ملت هم همینجور است. کسانی هستند، بدخواهانی هستند که علاوه‌ی بر مسئله‌ی حسادت، از پیشرفت ملت ایران ناراحتند؛ برای خاطر اینکه منافعی که برای خودشان در این منطقه تعریف کردند، با پیشرفت ملتها - پیشرفتهای علمی و سیاسی - سازگار نیست. خوب، اینجور عناصر، این دشمنان، این حسودان، این بدخواهان و بددلان بیکار نمیمانند. و از جمله‌ی نقطه‌های آسیب برای هر کشور و ملتی، مسئله‌ی امنیت است؛ شما باید خیلی بهوش باشید. راهها بحمداللَّه کوبیده شده، هموار شده؛ میتوانید پیش بروید. فضای این مرکز آموزشی، خوشبختانه فضای دینی است، فضای معنوی است، فضای بسیار خوبی است؛ این فضا را حفظ کنید، تقویت کنید. و شما دانشجویانی که وارد این دانشگاه شدید، همچنین دانش‌آموختگانی که وارد عرصه‌ی کار عملی و انتظامی خواهید شد، توجه داشته باشید که این روحیه را در تمام طول مدت حفظ کنید؛ نگذارید آسیبهای گوناگون، برخوردهای گوناگون، به شما این صدمه را بزنند که از انگیزه‌های شما بکاهد. نکته‌ی دیگر این است که در کار ایجاد امنیت و

دادن احساس امنیت به آحاد مردم، جنبه‌های سیاسی و جناحی و گرایشهای گوناگون و اختلاف مذهب و اختلاف قومیت و اینها، هیچ تأثیری نباید بگذارد. امنیت در جامعه مال همه است. تنها کسی باید احساس ناامنی بکند که در صدد است امنیت مردم را متزلزل کند و بر آن آسیب وارد کند. فقط او باید احساس ناامنی کند از ناحیه‌ی شما؛ والّا همه‌ی آحاد ملت با هر مذهبی، با هر دینی، با هر گرایش سیاسی‌ای، با هر سلیقه‌ای فرق نمیکند؛ همه یکسانند در برابر وظیفه‌ی بزرگی که بر دوش شماست، که ایجاد امنیت است. از خداوند متعال میخواهیم شماها را موفق کند که بتوانید ان‌شاءاللَّه دوران خدمت پرافتخاری را بگذرانید و پیش خداوند و ارواح مطهره‌ی شهدا سرافراز باشید و ملت بتواند از ناحیه‌ی این خدمتگزاری شما، روز به روز احساس امنیت بیشتری بکند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران فرهنگی و اجرائی حج

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران فرهنگی و اجرائی حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی متشکریم از برادران خدمتگزار در باب حج؛ چه برادرانی که در بعثه مشغول خدمت هستند و بخصوص جناب آقای ری‌شهری و چه برادران و خواهرانی که در سازمان حج مشغول تلاش و زحمتکشی هستند در بخشهای مختلف؛ بخصوص جناب آقای خاکسار که شنیدم ترتیبات خوبی هم در زمینه‌های گوناگونِ انجام مراسم مناسک حج و عمره داده شده است. این یک نقطه‌ی بسیار مهمی است؛ یک هدیه‌ی الهی است به امت مسلمان. اگرچه همه‌ی فرائض الهی و تکالیف در واقع هدایای الهی است به آحاد بشر؛ نماز هم یک هدیه‌ی الهی است، روزه هم یک هدیه‌ی الهی است، انفاقات هم همین‌طور، لکن حج یک خصوصیت بین المللی اسلامی دارد. یقیناً این را میشود یکی از معجزات اسلام شمرد، که یک مرکز واحدی تشکیل بشود و همه‌ی امت، خود را در برابر او و نسبت به او یکسان ببینند: «سواء العاکف فیه و الباد»؛ نسبت مسلمانان به این خانه‌ی مقدس یکسان است؛ چه آنهائی که در خودِ مکه ساکنند، چه آنهائی که در اقصی نقاط دنیای اسلام زندگی میکنند؛ مکه مال همه‌ی اینهاست و اینها با شوق و ذوق هر سال راه می‌افتند و نمیگذارند این خانه‌ی متعلق به مسلمین، خانه‌ای که خانه‌ی خداست و خانه‌ی مردم است - «انّ اوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّة»؛ بیت اللَّه است، اما برای مردم وضع شده است و بنیان نهاده شده است - تنها بماند؛ لذا با شوق و ذوق از اطراف دنیای اسلام راه می‌افتند برای اینکه خود را به اینجا برسانند؛ یک فرصتی است برای مسلمانها که همدیگر را بشناسند و با آراء یکدیگر، افکار یکدیگر، گرفتاریهای یکدیگر آشنا بشوند؛ خیلی نعمت عجیبی است اگر قدر بدانید. حج در امسال که اعلان شد سال انسجام اسلامی است، یک رنگ و روی تازه‌ای پیدا میکند. همیشه هنگام انسجام است و امت اسلام باید دنبال اتحاد باشد؛ اما تعیین امسال با عنوان انسجام اسلامی مثل قله‌ای است در یک رشته کوه. علت هم واضح است؛ چون سیاست دشمنان اسلام و مسلمین بر تفرقه قرار گرفته است؛ میخواهند بین مسلمانها ایجاد اختلاف کنند. این برای آنها از هر جنگ نظامی، از هر حرکت سیاسی، از هر چالش اقتصادی باصرفه‌تر است. متأسفانه زمینه‌ها هم فراهم شده است؛ مقداریش مربوط به تاریخ است، مقداری هم مربوط به جهالتهای ما در همین دوران خودِ ماست. حالا غیر از اختلاف اقوام مختلف و ملتهای مختلف، اختلاف مذاهب؛ شیعه و سنی - که اگر مسئله‌ی شیعه و سنی نبود، میرفتند سراغ مذاهب درونِ هر یک از این دو فرقه؛ بین آن فِرق خاص و نحله‌های خاصِ تسنن یا تشیع و آنها را آتش‌افروزی میکردند، که حالا ـ به آنها فعلاً ـ کاری ندارند - چون خودِ مسأله‌ی شیعه و سنی، وسیله‌ی خوبی است برای ایجاد اختلاف بین آنها؛ این را ما در همه جا داریم می‌بینیم. در دنیای اسلام اهتمام آنها را می‌بینیم. البته موفق نشدند؛ خدا را شکر. خواستند بعد از تشکیل دولت اسلام در یک کشور شیعی، اینجور وانمود کنند که اختلاف بین فرق اسلامی و برادران مسلمان تشدید شده است، لکن موفق نشدند. علت هم این بود که دولت اسلامی، اسلامی برخورد کرد. ما در دنیای اسلام بیشترین دلسوزی را برای برادران خودمان در فلسطین کردیم که از برادران اهل سنت مایند؛ در فلسطین که شیعه‌ای وجود ندارد تقریباً. بیشترین

پشتیبانی را از اتحاد شیعه و سنی در عراق، ما کردیم. در داخل کشور خودمان برادران شیعه و سنی در هر نقطه‌ای که هستند، با الفت و مهربانی و تفاهم رفتار میکنند. دولت اسلامی و جمهوری اسلامی نگذاشت که استکبار بتواند به اهداف خود دست پیدا کند، ولی آنها دارند تلاش میکنند. متأسفانه یک جاهائی هم می‌بینیم که به حادثه‌آفرینیهائی هم منتهی میکنند. هوشیار باید باشید. من توصیه‌ی مؤکد میکنم در همه‌ی مراسم حج، مسئله‌ی انسجام اسلامی و باطل کردن کید دشمن را مورد توجه قرار بدهید. البته دولتها باید احساس مسئولیت کنند. دولت میزبان در کشور عربستان باید احساس مسئولیت کند. البته مسئولین آن دولت، حرفشان، اظهارشان شبیه همین چیزی است که ما از آنها توقع داریم، لکن باید عملی شود و در میدان عمل، در صحنه‌ی عمل، باید معلوم شود که به دنبال انگیزه‌های اختلاف نیستند و صاحبان این انگیزه‌ها را هم تقویت نمیکنند، بلکه جلوگیری میکنند. این باید در عمل اثبات بشود. این یک نکته است که نکته‌ی ایجاد الفت و اتحاد است. و شما از این طرف مراقب باشید؛ بدانید تحریک عواطف مذهبی برادران اهل سنت کار بسیار خطا و گناه است؛ این را به عنوان یک اصل بپذیرید. یک نقاط اختلافی وجود دارد. تکیه‌ی بر روی این نقاط، شعله‌ور کردن آتش تعصبات در این نقاط اختلاف، این درست همان چیزی است که امروز سازمانهای جاسوسی امریکا و اسرائیل دنبالش هستند؛ این همان‌چیزی است که آنها میخواهند. بعضیها ناخواسته و بدون جیره و مواجب میشوند مزدور آنها، همان کاری را که او باید پول بدهد و بدست بیاورد، آن را بدون اینکه از او اجر و مزدی هم بگیرند، برایش دارند انجام میدهند و خشم الهی و سخط الهی را برای خودشان فراهم میکنند. امروز دنیای اسلام احتیاج به وحدت دارد. باید یک صدا در دنیای اسلام بلند شود. این است که میتواند جلو این ستم بر مردم فلسطین را بگیرد؛ این است که میتواند جلو دخالتهای مستکبرانه‌ی امریکا در خاورمیانه و در کشورهای اسلامی را بگیرد. آنها دارند از همین شکافها استفاده میکنند و میخواهند آن را توسعه بدهند؛ برای اینکه بر سرنوشت کشورهای اسلامی مسلط شوند. هرکس در این راه به آنها کمک کند، پیش خدای متعال محسوب با آنهاست. و این مواخذه‌ی عجیبی دارد از سوی پروردگار عالم. خیلی باید مراقب بود. نکته‌ی دوم مسئله‌ی سازندگی حج است؛ هم سازندگی شخصی و اخلاقی و معنوی - که روحانیون محترم، علمای محترم در داخل کاروانها میتوانند خیلی نقش ایفا کنند و هم سازندگی ملی؛ یعنی خلقیات یک ملت مُلتئم، پخته، سنجیده، خردمند را در دوره‌ی حج، زمینه‌اش را برای حاجی فراهم کند. اگر یک جوانی، یک مردی یا زنی در دوره‌ی حج انس با قرآن را یاد بگیرد، تأمل و تدبر در عبارات دعاها و مناجات با پروردگار را یاد بگیرد، این میشود سرمایه‌ای برای او در طول زندگی. حاجی اگر خود را مقید کند که در مدینه‌ی منوره یک ختم قرآن بخواند؛ در مکه‌ی مکرمه یک ختم قرآن بخواند - اینجا خانه‌ی قرآن است؛ محل نزول قرآن است - یا اگر نمیتواند یک ختم قرآن بخواند، یک بخش عمده‌ای از قرآن را بخواند با تأمل، با تدبر؛ اگر عادت کند به تأمل و تدبر در قرآن در این مدتی که آنجاست - بتوانید عادت بدهید حاجی را به اینچنین سیره‌ها و رویه‌های ماندگار معنوی و روحی - این برای او میشود یک سرمایه. قرآن یک ذخیره‌ی تمام‌نشدنی است. انس با قرآن از هر واعظی، از هر رفیق ناصحی، از هر درسی برای انسان مفیدتر است. اگر حقیقتاً انسان با قرآن رابطه برقرار کند و قرآن را بخواند برای استناره و استفاده و استضائه‌ی قلبی و معنوی خود، این برای او از هر واعظی بالاتر است. اگر انسان این انس را بتواند پیدا بکند، خیلی دستاورد بزرگی است. اعمال را با تدبر انجام دادن؛ این طواف، این سعی، این وقوف، این حالت خضوع و خشوع، این رعایت محرمات و ممنوعات دوران احرام؛ هرکدام از اینها یک درس است. این را حجاج محترم ما و برادران و خواهران عزیز ما با وارد کردن انگیزه‌های کوچک دنیائی باطل نکنند؛ مثل همین خریدن جنسی از فلان مغازه. خود این مبتلا شدن به مراجعه‌ی به مراکز فروش برای یک چیز کم اهمیت، یک بلا و یک مشکل است و ملابساتی که دارد، مشکل دیگر. وقت نماز بگذرد، جلو چشم مردم، تحقیر و توهین حاجی ایرانی محسوب بشود و چیزهای دیگری که حالا در خلال این، در کنار این، پیش می‌آید. اینی که من هر سال این را تأکید میکنم به دست‌اندرکاران حج و توصیه میکنم به برادران و خواهران حاجی، برای این است. یک هوس کم‌اهمیت و حقیر، کل آن فضای معنوی را ممکن است تحت تأثیر قرار دهد. ما که مردم را دعوت به

زهـد ابـاذری که نکردیم؛ ماها که کوچکتر از آن هستیم که فکر آنجور زهـدی را بکنیم؛ ما دعوت میکنیم خودمان را و مردم را به زیـاده‌روی نکردن در ایـن امـور. مـا زیـاده‌روی میکنیـم در مصـرف کردن، در دل سپردن، در اهمیـت دادن، در دنبـال کردن؛ این زیـاده‌رویهـا ضـرر می‌زنـد به فضای معنوی. به هر حال به نظر من روحانیون محترم میتواننـد خیلی نقش ایفا کننـد؛ هم با زبان، هم با عمل و رفتار و برخورد با مخاطبان. و همچنین مسؤولین محترم دست‌اندرکار حج. به هر حال خدمت بزرگی است و شما کارگزاران حـج، حـج برای شـما نعمت مضاعف است؛ چون علاوه‌ی بر نعمت خودِ حـج، نعمت خـدمت به حجاج و کار برای حجاج هم برای شما وجود دارد. ان‌شاءاللَّه خداوند از شما قبول کند و قلب مقدس ولی‌عصر از شما راضی باشد و دعای آن بزرگوار شامل حال شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار گردانهای نمونه عاشورا و الزهرای بسیج

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار گردانهای نمونه عاشورا و الزهرای بسیج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم برای من بسیار شیرین و خاطره‌انگیز است که با شما عزیزان - جمعی از بهترین جوانان این کشور، مجموعه‌ای از بسیجیان دلاور - در این میدان ملاقات کنم و بـا جمعهای دیگری که در سراسـر کشور ماننـد شـما اجتماع کرده‌انـد، سـخن بگویم. بسیج مثل خود انقلاب از آیات الهی است. جنس بسیج هم از جنس انقلاب است. خصوصـیاتی که انقلاب اسـلامی را در همه‌ی تاریخِ انقلابها ممتاز میکرد، تأثیرات آن را در اعماق دلهای مردم در کشورهای دیگر عمق میبخشـید، این خصوصـیات در این مجموعه‌ی عزیز و گرانبهائی که نامش بسـیج است، وجود دارد. همچنانیکه انقلاب یک پدیده‌ی بی سابقه بود، بسیج هم یک پدیده‌ی بی‌سابقه بود. در کشورهای مختلف با شـکلهای گوناگون نیروهای مقاومت درست میکننـد. به تقلیـد آنها در رژیم طاغوت در اینجا هم چیزهائی درست کرده بودنـد، لکن جوهر و حقیقـت بسـیج از زمیـن تـا آسـمان بـا آنهـا متفـاوت اسـت. اگر در کارهـائی کـه دیگران از روی دسـت هـم در سرتاسـر جهـان در کشورهـای مختلف انجـام داده‌انـد، تکیه بر ظـاهر و بر ادعـا و بر زرق و برق است و از بـاطن و معنـا و روح خبری در آن نیست، در بسیج درست بعکس است. بسیج مستضعفین که امام آن را بنیاد کرد، سر تا پا روح بود، معنویت بود و جان بود. اتفاق افتاد که آغاز ولاـدت بسـیج نزدیـک شـد به شـروع جنگ تحمیلی که هشت سال این ملت را به دفاع مشـغول کرد. بنابراین بسـیج از اوائل ولادت خود، وارد میـدان نبرد شـد؛ آن هم نبردی سـخت؛ نبردی که یک طرف آن همه‌ی قـدرتهای بزرگ جهانی پشت سـر رژیم متجاوز صـدام بودنـد، یک طرف ملت ایران بود و نیروهای مسلح ایران. در چنین جنگی بسـیج وارد شد. ورود بسـیج در این جنگ موجب شـد که صـحنه‌ی جنـگ در مقابـل چشم حیرت‌زده‌ی همه‌ی مردم دنیا به سود معنویت - که با دست خالی همراه بود، اما سـرشار از ایمـان بـود - رقم بخـورد و همه‌ی دنیـا در برابر چشم خـود ببیننـد که چطـور جوان ایرانی بـا سـرمایه‌ی ایمـان، بـا تکیه‌ی بر خـدا، با اعتمادبه‌نفس وارد میـدان نبرد میشود، پیچیـده‌ترین تاکتیکهای جنگی را طراحی میکند و معجزه‌ای مثل فتح‌المبین و بیت‌المقدس در مقابـل چشم دنیـا میگـذارد. تاکتیکهـائی که جوانهـای مؤمن در عملیات بیت‌المقـدس - که منتهی شـد به آزادی خرمشـهر - به کار بستند و طراحی‌ای که آنهـا کردنـد، تـا امروز هم برای آن کسـانی که در مقوله‌های نظامی صاحب فکر و نظرنـد، درس‌آموز است؛ تاکتیکهای پیچیـده، پرتحرک، دشوار، به حسب ظاهر نشـدنی، اما به دست معجزه‌گر جوان مؤمن ایرانی، جوان مبتکرِ متکی به خدا، عملی و شـدنی و واقع شـده، بی‌سـابقه بود. این معنویت، این تکیه‌ی به نیروهـای معنوی و ایمانی، این اعتماد به نفس، این شـجاعت، این حقیر شـدن همه‌ی جلوه‌هـای ظـاهر زنـدگی مادی، حرکت در راه رضـای خـدا، در هیـچ جا سابقه نـداشت؛ همچنانیکه که خودِ انقلاب اسلامی هم نظیری و سابقه‌ای در تاریخ نداشت. بسیج مثل انقلاب، مردمی بود و مردمی است. درست است که شما در قالب مجموعه‌های وابسته‌ی به نیروی مقاومت، شکل گردانهای رزمی میگیرید، آمادگیهای نظامی پیدا میکنید و در میدان نبرد خودتان را نشـان دادیـد و اگر یـک روزی کشور باز نیاز به نیروی نظامی و جنگی پیـدا کنـد، در صـفوف مقـدم هستیـد؛ این درست است، اما

جنگ همه‌ی محتوای بسیج نیست. بسیج، گسترده‌ی در همه‌ی عرصه‌های زندگی است. آن وقتی که نوبت سازندگی است، بسیج پیشرو است؛ آن وقتی که نوبت مددرسانی و خدمات است، بسیج پیشرو است؛ آن وقتی که نوبت تحقیقات بسیار دقیق و ریز و حساس است، نیروهای بسیجی در صفوف اولند. امروز شما نگاه کنید در همین قضیه‌ی هسته‌ای، در این فناوری پیچیده و بسیار دشوار، جوانهائی که آنجا هستند، جوانهای متدین و اجزاء طبیعی و حقیقی بسیج را تشکیل میدهند. در همه جا همینجور است. مؤسسه‌ی بسیار فعال و پیشروِ رویان، مرحوم دکتر کاظمی، افتخار میکرد یک بسیجی است. جوانهای مؤمن و فعال آن، طبیعتشان، جنسشان، جنس بسیج است؛ آنجا هم بسیج، آنجا هم ایمان، آنجا هم اعتمادبه‌نفس، که از خصوصیت بسیجی است. در همه‌ی عرصه‌های زندگی در کشور عزیز ما و در نظام جمهوری اسلامی، بسیج حضور دارد. یک بعدش، این بعد نظامی است و تحرکات نظامی و آموزشهای نظامی و تربیت نظامی و انضباط نظامی. مثل خود انقلاب مردمی است. هر عنصری، هر فردی، هر مجموعه‌ای که بتواند این خصوصیت انقلاب را با خود همراه داشته باشد، مثل انقلاب ماندگار و جاودانه است؛ مثل انقلاب مؤثر و فعال و اثرگذار در محیط حضور خود هست. در میدان سیاست هم مردمی بودن، در میدان سازندگی هم همینجور، در میدان مدیریت کلان کشور هم مردمی بودن، عنصر مردمی بودن. انقلاب مردمی است، بسیج هم مردمی است. بسیج مثل انقلاب سیراب از معارف اسلامی و سلوک دینی است. انقلاب ما تحت تأثیر جوسازیِ به اصطلاح انقلابیون ملحدی که در سراسر جهان ادعاهاشان گوش فلک را کَر میکرد، قرار نگرفت. مظهر این تعبد و تمسک به دین، امام بزرگوار ما بود؛ یکپارچه متمسک به دین، در اصول و فروع، در معارف والای اسلامی و در عمل فردی؛ انقلاب اینجور متولد شد. ملت به این سمت حرکت کردند، این را خواستند، برای این جان دادند. بسیج هم همینجور متولد شد. بسیج یک مجموعه‌ی دینی است. در میدانهای نبرد هشت ساله هیچکس به جوانهای بسیجی نمیگفت شما بیایید اینجور توسل کنید، اینجور توجه کنید، اینجور عبادت کنید، اینجور دعا کنید؛ از درون میجوشیدند، دلشان و ایمانشان آنها را به سمت تعبد میبُرد. بافت وجودی آنها که در آن میدان دشوار جلای بیشتری هم پیدا کرده بود، به آنها می‌آموخت چگونه خدا را عبادت کنند؛ و عبادت میکردند. این چیزهائی که میشنوید و در کتابهای یادگار از آن دوران میخوانید از عبادت بسیجیها، از تضرع و اشک زلال جوانهای بسیجی در میدانهای جنگ، اینها جوشیده از دل آنها بود. هیچ کسی نمیتواند این را به کسی یاد بدهد. اینها یادگرفتنی نیست، اینها از درونِ دل و از عمق جان جوشیدنی است. بسیج یک موجود متدین و متشرع است. بسیج مثل انقلاب با دشمنان سازش‌ناپذیر است. انقلاب اسلامی را زیر فشار قرار دادند برای اینکه به سود قواعد ظالمانه‌ی جهانی از جایگاه خود عقب‌نشینی کند؛ انواع فشارها را بر انقلاب و بر نظام جمهوری اسلامی به این منظور وارد کردند که یکی‌اش تحمیلِ هشت سال جنگ بر این کشور بود. انقلاب تسلیم نشد، امام تسلیم نشد، بسیج هم در مقابل فشارها و قواعد ظالمانه و جوسازیها هرگز تسلیم نمیشود و یک قدم به عقب نمیرود. بسیج در واقع آن پوششی است، آن قالبی است که بهترین جوانان این کشور برای رسیدن به آرمانهای بلند این ملت بزرگ، میتوانند در زیر این پوشش گرد هم بیایند و جمع بشوند. بسیج، پیر و جوان و زن و مرد و این قشر و آن قشر نمیشناسد. هر کدام از ما آن روزی که به معنای حقیقی کلمه بتوانیم خود را بسیجی بدانیم، باید افتخار کنیم؛ و افتخار میکنیم. برای همین خصوصیات است که دشمنان این انقلاب یکی از اصلی‌ترین نقاط حمله‌ی خود را همیشه بسیج قرار داده‌اند. بسیج را متهم کردند. در میدانهای سیاسی، بازیگران سیاسی هرچه خواستند علیه بسیج گفتند. بسیج، آرام - مثل یک اقیانوسِ آرام و پر عمق - در پاسخ به آنها چیزی نگفت و چیزی نمیگوید؛ و چیزی نگوئید. بسیج یعنی آن مجموعه‌ی بهترین عناصر یک کشور که همت ما، عشق ما، امید ما این است که این مجموعه فراگیر باشد؛ همه‌ی افراد این ملت بزرگ را در بر بگیرد. همینجور هم هست؛ ما میگوئیم بیست میلیون، اما در واقع، بسیج دهها میلیون بیشتر از این تعدادها و مقدارها باید باشد و به امید خدا هست و خواهد بود. وقتی این ملت ایستاده است، وقتی این ملت حاضر نیست از آرمانهای بلند خود دست بکشد، وقتی این ملت اسیر جوسازیهای دشمنان نمیشود، وقتی این ملت با بازیهای سیاسی معمول و مرسوم در دنیا قدمش نمیلغزد و از راه مستقیم خود

عـدول نمیکنـد، وقتی این ملت پرچم اسـلام را با دسـتهای قدرتمنـد خود بلنـد میکنـد و ملتهای اسـلامی و همه‌ی امت اسـلامی را با حضور خود و وجود خود دلگرم میکند، این نشاندهنده‌ی این است که بسیج موفق بوده است و موفق خواهد بود و دشـمنان بسیج و مراکز و دسـتگاههائی که به خـاطر دشـمنی بـا انقلاب و با آرمانهای انقلاب با بسیج دشـمنند، بایـد اذعان کننـد، اعتراف کننـد که شکست خورده‌اند. نیروی عظیم بسیج، نیروی عظیم ملت ایران است. جوانان عزیز! پسران! دختران! قشرهای مختلف! عناصر مؤمن و شاداب و مبتکری که در این قالب بزرگ و مجموعه‌ی عظیم قرار گرفته‌ایـد! هرچه میتوانیـد کیفیت خودتان را بالا ببرید تا بتوانید بر روی فضـای عمومی جامعه اثر بگذاریـد و جوانهای بیشتر و مجموعه‌های بیشتری را به آن مرکزیت اصولی و آرمانی نزدیک کنیـد. مجموعه‌های مردمی بسیج، بایـد فکرشان این باشـد؛ مدیران و اداره کنندگان و سرپرسـتان بسیج هم باید همین را فکر کنند. امروز نظام مقدس جمهوری اسـلامی به برکت همین عناصـر سازنده‌ی خود - که عناصـر سازنده‌ی بسیج هم همانهاست - توانسته است به سمت آرمانها پیش برود؛ میدان را از دست دشمنهای خود بگیرد. امروز ما کجا قرار داریم، بیست سال پیش، بیست و پنج سال پیش کجا بودیم؟ در همه‌ی میـدانها ملت ایران جلو آمـده و دشـمنان ملت ایران در همه‌ی میدانها و عرصه‌ها اعتراف میکنند که در مقابل ملت ایران کم آورده‌انـد. و ملت ایران توانسـته است این حرکت بزرگ خود را دنبـال بکنـد. ملتهای دیگر هم به شـما نگاه میکننـد. ملت مظلوم فلسـطین، ملت خون داده و مظلوم عراق به شـما نگاه میکنند. نشاط شـما، ایسـتادگی شـما، سربلندی شما، عزم و اراده‌ی شمـا در روحیه‌ی آنهـا اثر میگـذارد. امروز می‌بینیـد امریکائیهـا و همدسـتانشان بـاز برای اینکه شایـد بتواننـد خودشـان را به مقاصـد شومشان نزدیک بکننـد، دست زدنـد به تشـکیل کنفرانس پاییزی، که من در روز عید فطر هم اشاره کردم؛ «پاییزی» است؛ خزان‌زده است؛ اسـمش رویش است. امیدوارند که بتوانند به این وسیله به دولت جعلیِ غاصب صهیونیست کمکی برسانند؛ جبران شکستهای گذشـته را بکنند و برای مسـئولان امروز کاخ سیاه آبروئی درست کنند. امروز همه در دنیا و سیاسـتمداران از پیش، میدانند که این کنفرانس - که چند روز دیگر تشکیل خواهد شد - شکست‌خورده است. این به خاطر چیست؟ به خاطر بیداری ملت فلسطین است. و بیـداری ملت فلسـطین گره خورده است به بیـداری ملتهـای دیگر، و در رأس آنهـا، ملت عظیم و بزرگ ایران، شـما جوانان مؤمن. حرکت شـما، شعار شما، حضور شما، فعالیت شما، در قضایای جهانی به همین نسبت اثر میگذارد. پروردگارا! روح مطهر امام را که این جوانـان عظیم سـاخته و پرداخته‌ی آن ایمان و روح بلنـد و بزرگنـد، روز به روز بر علو درجاتش بیفزا. پروردگارا! شـهدای عزیز این ملت را، شـهدای نیروهای مسلح را، شـهدای بسیج را، که مظلومانه و شـجاعانه - مثل مقتداشان امیرالمؤمنین که هم مظلوم بود، هم شـجاعترین بود در میدانهای نبرد - به شـهادت رسیدند، با شهدای کربلا محشور کن. پروردگارا! این جوانان عزیز ملت ایران را به ملت ایران ببخش. پروردگارا! روز به روز بر افتخارات ملت ایران و جوانانشان بیفزا. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلّغان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه کشور

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اساتید، فضـلا، مبلّغان و پژوهشـگران حوزه‌های علمیه کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه برای من بسیار جلسه‌ی شیرین و دلنشینی بود. درباره‌ی توفیقات حوزه‌ی علمیه - چه حوزه‌ی مبارک قم، چه حوزه‌های بزرگ دیگر مثل مشهد، اصفهان - حرفهای زیادی زده شده و در ذهنها هم هست و نویدهائی در این زمینه داده شده و میشود، لیکن به نظر مـن، آنچـه کـه امشـب در ایـن جلسـه مشاهـده کردم، از همـه‌ی آنچـه کـه در ایـن زمینـه شـنیدم، برای من شـیرین‌تر و مطلوب‌تر و باورکردنی‌تر بود. این نسـلی که امروز در حوزه‌ها در حال بالندگی هستند - که نمونه‌اش را این آقایانی که آمدند صحبت کردند و خانمی که صـحبت کردنـد، تشـکیل میدهنـد - بـدون تردیـد خواهـد توانست کارهای بزرگی را که ما از حوزه‌ی دانش دین انتظار داریم، انجام بدهد؛ به شرطی که این حرکت نُکس پیدا نکند، روزبه‌روز کامل‌تر شود و پیش برود. از پیشنهادهائی که بنده در طول این سالها درباره‌ی حوزه‌ی علمیه کردم، چه در مجامع عام که با طلاب و فضـلا و مدرسین جلسه داشتیم و صدها، گاهی هزارها نفر

در او شرکت داشتند؛ چه در جلسات کوچک و خصوصی‌تر که با بعضی از مسئولین حوزه یا بزرگان حوزه یا مراجع یا فضلا داشتیم و پیشنهادهائی دائم مطرح شده و گفته شده، خیلیهایش تا حالا تحقق پیدا نکرده، یا به صورت نیمه‌کاره و نیمه‌راهه تحقق پیدا کرده است، لیکن از حرکت پرجوش و خودجوش دینی و علمی که ناشی از انقلاب اسلامی است و از برکات انقلاب اسلامی است و فضیلت و ثواب آن برمیگردد به روح مطهر امام بزرگوارمان، ما مشاهده میکنیم می‌بینیم که این همه دستاورد را داشته‌ایم. خیلی از آن نظرات اصلاحی هنوز تحقق پیدا نکرده، اما تولید، کیفیت، نیروی انسانی زبده در این سطحی است که امروز ما داریم مشاهده میکنیم. یک نمونه‌اش را من امشب در گفته‌های آقایان دیدم که برای من واقعاً لذت‌بخش بود؛ نمونه‌های دیگرش را هم من در بعضی از جمعهای فضلا که با من ملاقات کردند، مشاهده کردم. جمعی از فضلای کاوشگر در علوم عقلی - فلسفه و کلام و عرفان و منطق و اینها - یکی دو سال پیش از این ملاقات کردند، آن جا هم من همین را دیدم؛ فضلائی که با دانشگاهها ارتباط دارند، جمعی با من ملاقات کردند، آن جا هم من همین انطباع و انعکاس را در ذهن خودم داشتم. این، خیلی نکته‌ی مهمی است. یعنی ظرفیت و استعداد رشد نیروهای انسانی در حوزه‌ی علمیه این است. این آب و هوا و شرایط طبیعی یک چنین اقتضائی دارد؛ ما به آن نرسیدیم و اینجور است؛ اگر برسیم، یقیناً چندین برابر، شاید ده برابر، فوائد و برکاتش بیشتر خواهد شد. این حالا نکته‌ی اول که من عرض میکنم. من البته مطالبی را یادداشت کرده بودم که اینجا با شما در میان بگذارم، لیکن لزومی ندارد؛ وقت هم که البته نیست، لیکن اگر وقت هم بود، خیلی دیگر لزومی نداشت؛ چون بسیاری از این مطالبی که در ذهن من بود، از زبان شماها گفته شد. این خیلی برای من جالب و زیباست که می‌بینم این مطالب در ذهن برادرها هست. من فقط دو سه مطلب کوتاه را که وقت هم خیلی نگذرد، عرض میکنم: یکی اینکه حوزه به مثابه‌ی یک کل که دارای ابعاض و اجزائی است، یک موجود زنده است. یعنی رشد دارد، نُکس دارد، تحرک و نشاط دارد، جمود و رکود دارد، حیات دارد، ممات دارد؛ یک موجود زنده است. دلیلش هم تاریخ حوزه‌های علمیه است. یک حوزه‌ی علمیه‌ای - مثلاً فرض کنید - مثل حوزه‌ی علمیه‌ی حلّه در قرن هفتم - حالا هفتم، اواخر ششم تا هفتم، تا اوائل هشتم هجری - یک حوزه‌ی پررونقی است. وقتی خواجه نصیر طوسی رفت حلّه، در آن جمعی از بزرگانِ علما که مجتمع بودند - آنطوری که من در ذهنم هست - ظاهراً حدود بیست نفر، بیست و پنج نفر عالم بزرگ بودند که یکی از آنها محقق حلّی بود، یکی پدر علامه بود، یکی ابن سعیدِ صاحب جامع‌الشرایع بود - یحیی ابن سعید حلّی - و از این قبیل. این حوزه‌ی حلّه است. حوزه‌ی حلّه امروز وجود ندارد. حوزه‌ی نجف یک روزی بود که بعد از آن رونق اولیه، رکود پیدا کرد. آدم معروفی، شخص برجسته‌ای در حوزه‌ی نجف نبود؛ بعد شاگردان وحید بهبهانی مثل بحرالعلوم و کاشف الغطاء و امثال اینها آمدند آن حوزه را آنچنان به رونق آوردند که به نظر من دویست سال است که ضرب دست آنها دارد حوزه‌ی نجف را پیش می‌برد. هنر فقهی و عمق کار آنها، حوزه را با نشاط کرد و زنده کرد و همینطور زنده ماند بحمداللّه تا دوران اخیر. حوزه‌ی قم نبود؛ یک حوزه‌ی کمرنگ بی رونقی بود بعد از آن رونق اولیه‌ی عهد اسبق. حاج شیخ عبدالکریم حائری (رضوان اللّه تعالی علیه) آمد، حوزه جان گرفت؛ اینجوری است حوزه‌ی علمیه. امروز را نگاه نکنید؛ فردائی وجود دارد؛ این فردا چگونه است؟ این را شما باید معیّن کنید؛ امروز باید معیّن کند. اگر امروز ارکان حوزه یعنی مدیران، صاحب‌نظران، اساتید، برجستگان همت بکنند، درست فکر کنند و برنامه‌ریزی کنند، حوزه بیست سال دیگر از لحاظ سطح و عمق و عرض و طول و توسعه‌ی نفوس، از حالا بمراتب بهتر خواهد بود. اگر حالا ـ ما پیش‌بینی نکنیم، نه؛ هیچ معلوم نیست حوزه‌ی قمی در آینده با همین عرض و طول فعلی هم وجود داشته باشد. بزرگانی، محققینی، علمای خوبی، فقهائی، فلاسفه‌ای از حوزه گرفته میشوند؛ می‌روند - ننقصها من اطرافها - جای اینها باید شخصیتهائی رشد کنند، ببالند؛ جای اینها را پر کنند و بیش از آنچه که آنها انجام دادند، انجام بدهند. اگر این کار شد، این آینده‌نگری انجام گرفت، فردا خوب خواهد بود. اگر این آینده‌نگری امروز در حوزه‌ی قم انجام نگیرد و به وضع موجود راضی باشیم؛ به همینی که حالا حوزه را یک جوری اداره کنیم؛ به این اگر قناعت کنیم، فردا یا حوزه‌ای نداریم یا حوزه‌ای رو به انحطاط

خواهیم داشت. ما امروز داریم فکر روزی را میکنیم که کشور ما نفت نداشته باشد؛ انرژی، انرژیِ بدون نفت. کشوری که نفت ندارد، شاید در منابع دنیا هم نفت باقی نماند. دنیا دارد فکر انرژی آن روز را میکند. ما هم با این دردسرهائی که ملاحظه میکنید، ایستاده‌ایم برای اینکه آن آینده را، امروز تأمین کنیم. اگر نکنیم، آن روزی که نفت تمام میشود، ما نیستیم، اما اثر سوء این عمل ما آن روز خواهد بود. ما مسئول خواهیم بود. باید این فکر را در حوزه نهادینه کنید. هم مدیران حوزه، هم شورای عالی حوزه، هم بزرگان حوزه، هم حضرات مراجع باید این را بدانند و به این توجه کنند که ما امروز باید به فکر حوزه‌ی قم یا اصفهان یا مشهد یا بقیه‌ی شهرها در بیست سال آینده باشیم؛ در سی سال آینده باشیم. سی سال آینده یعنی چه؟ یعنی دنیائی که احتمالاً هیچ شباهتی با امروز ندارد؛ از لحاظ امکان اثرگذاری، امکان تسخیر دلها، امکان تسخیر سرزمینها. بیست سال قبل این فناوری اطلاعات که این آقای عزیز به این خوبی آمدند اینجا شرح دادند، وجود نداشت؛ چیزکی بود، امروز ببینید چه خبر است! آن روز ما وقتی که فکر امروز را بکنیم، امروز در خلأ باقی نمیمانیم. امروز در هر خانه‌ای، در هر مدرسه‌ای، در هر گوشه‌ای، به قول یکی از آقایان شاید در هر روستائی اگر برویم، از فناوری اطلاعات یک چیزی آنجا مشاهده میکنیم. حوزه‌ی علمیه میخواهد عقب بماند؟ سی سال آینده را به همین قیاس کنید؛ البته با یک شتاب بیشتری. یعنی شتاب علم در این بیست سالی که گذشت، یقیناً بمراتب کمتر خواهد بود از شتاب علم و پیشرفت علم و فناوری در بیست سالی که پیش روی ماست؛ در سی سالی که پیش روی ماست. آن روز ای بسا صاحبان افکار گوناگون، مکاتب گوناگون، نحله‌های منحرف، صاحبان اغراض فاسده بتوانند خیلی آسان کلاسهای درس دانشگاههای شما را، مدرسه‌های شما را، فرزندان شما را در خانه‌هایتان در مشت بگیرند، در تصرف بگیرند؛ شما هم هیچ کار نتوانید بکنید. فکر آن روز را حوزه‌ی علمیه باید بکند. مسئول، حوزه‌ی علمیه است. مسئول دینداری مردم، روحانیت است. روحانیت هم مولود و ساخته‌ی دست حوزه‌ی علمیه است. با این نگاه مسئولیت را بسنجید؛ این جوری توزین بکنیم مسئولیت را تا بفهمیم بر دوش ما، بار سنگینی که هست، چیست. این یک نکته؛ مسئله‌ی آینده‌نگری. یک مسئله این است که تحول را مدیریت کنید. ببینید آقایان و خواهران عزیز! تحول اجتناب‌ناپذیر است. تحول، طبیعت و سنت آفرینش الهی است؛ این را بارها من مطرح کرده‌ام، گفته‌ام. تحول رخ خواهد داد. خوب، حالا یک واحدی را، یک موجودی را فرض کنیم که تن به تحول ندهد؛ از یکی از دو حال خارج نیست: یا خواهد مُرد یا منزوی خواهد شد. یا در غوغای اوضاعِ تحول یافته مجال زندگی پیدا نمیکند، زیر دست و پا له میشود، از بین میرود؛ یا اگر زنده بماند، منزوی خواهد شد. مثل همان انسان جنگلی که در روزنامه‌ی امروز یا دیروز - این یکی دو روزها - خواندیم؛ یک آدمی است چهل سال پیش، رفته در جنگل مازندران و یک ارتباط خیلی ضعیفی دارد با محیط بیرون خودش؛ منزوی میشود. میشود رفت، میشود از تحول دوری گزید، اما با انزوا. اگر حوزه بخواهد از تحول بگریزد، منزوی خواهد شد؛ اگر نمیرد، اگر زنده بماند. البته مایه‌ی دین مانع مردن میشود، اما منزوی خواهد شد؛ روزبه‌روز منزوی‌تر خواهد شد. تحول حتمی است، منتها تحول دو طرف دارد: تحول در جهت صحیح و درست، تحول در جهت باطل و غلط. ما باید مدیریت کنیم که این تحول در جهت درست انجام بگیرد. این وظیفه‌ی مؤثرین در حوزه است. مدیران حوزه، فضلای حوزه، صاحبنظران حوزه باید همتشان این باشد. از تحول نباید گریخت. حالا آقایان بیان کردید در شیوه‌ی آموزش، در شیوه‌ی پژوهش، در شیوه‌ی پذیرش، در کتاب درسی؛ همه‌ی اینها تحول میخواهد. نگوئید ده سال پیش، پانزده سال پیش لازم بود، این برنامه را نوشتیم. خیلی خوب، آن برنامه مال ده سال پیش بود، ببینید شکل تکمیل یافته‌ی این برنامه چیست؟ تحول یعنی این؛ یعنی به‌روز بودن، بهنگام جلو رفتن، از حوادث عقب نماندن. البته حوزه‌های علمیه در برهه‌ی زمان معاصر به طور طبیعی کمی از زمان عقب ماندند.تقصیری هم البته متوجه کسی از این جهت نیست؛ چون پیدایش انقلاب و سرعت تحولاتی که ناشی از پیدایش این برق عظیم در جامعه بود، همه چیز را عقب نگه داشت. روشنفکری جامعه‌ی ما هم عقب است. دانشگاههای ما هم از آنچه که باید باشند، عقبند. حوزه‌ی علمیه هم عقب است؛ یعنی متناسب با تحول جامعه‌ی ما، این تحول عظیمی که پیدا شد در همه‌ی اطراف خودش و در سطوح گوناگون و

تا اعماق زیادی تأثیر گذاشت، از این تحول عقبیم. حوزه یک مقداری عقب است، لیکن میتواند با سرعت لازم و با جدیت این را جبران کند. تحول را باید پذیرفت و آن را باید مدیریت کرد. خیلی باید مراقب بود. ببینید اینجا صحبت مدرک شد. بنده جزو کسانی هستم که از اوائل بر روی مدرک مستقل حوزه‌ای تکیه کردم، الان هم اصرار دارم. مدرک؛ خود حوزه با اعتبار خودش نه به اعتبار وزارت علوم؛ چون اعتبار حوزه عمیق‌تر، ثابت‌تر و مهمتر از اعتبار هر وزارتی است. با اعتبار خودش، حوزه مدرک بدهد. حالا اسم مدرک را هر چه میخواهند بگذارند. بعضی از دوستان اعتراض کردند که چرا میگریزید از اسم دکترا و کارشناسی ارشد و اسمش را گذاشته‌اید سطح سه و سطح چهار؛ اینها را من بحثی ندارم. اینها را بنشینند بحث کنند، هر جور تصمیم گرفتند، همان درست است؛ لیکن اصلِ مدرک را بنده قبول دارم، اما مدرک‌زدگی آفت مدرک است. طلبه برای مدرک درس بخواند، این عیب بزرگی است. این، همان خط میانه‌ی تحول است. این، مدیریت تحول در زمینه‌ی مدرک. مدرک بدهید، اما از مدرک‌گرایی و مدرک‌زدگی که ما همیشه آن را عیب تعلیمات جدید میدانستیم، پرهیز کنید. این یک نمونه است. مسئله‌ی کتابهای درسی را که آقایان مطرح کردند، کاملاً درست است. بنده در قم - در یکی از سفرها، حالا درست یادم نیست که کِی بود. یکی از آقایان گفتند ده سال است؛ من نمیدانم. من خیال میکردم سه چهار سال است - در جلسه‌ی فضلا بحث کتاب درسی و تغییرات کتاب درسی را مطرح کردیم، بلافاصله بازخوردش به من رسید؛ مخالفتها! - که البته این مخالفتها از طرف من نادانسته هم نبود، میدانستم عده‌ای مخالف میکنند با این قضیه - تغییر کتاب درسی لازم است، حتماً هم باید تغییر پیدا کند؛ در این هیچ شکی نیست. استدلالی که یکی از برادران ما اینجا ذکر کردند، من یادداشت کردم؛ استدلال بسیار متینی است که اگر قرار بود ما کتاب درسی را عوض نکنیم، باید همان «معالم» را میخواندیم، دیگر «قوانین» چرا نوشته شد؟ «رسائل» چرا نوشته شد؟ «فصول» چرا نوشته شد؟ «کفایه» چرا نوشته شد؟ خوب، این درست است؛ الان هم همین است. الان هم بایستی حتماً کتاب درسی تغییر کند؛ بایستی کاری کرد که همّ طلبه، فهمیدن مطلب باشد، نه فهمیدن عبارت. هیچ هنری نیست در اینکه ما عبارت را جوری مغلق بگیریم، یا اگر تعمداً هم مغلق نگیریم، بی مبالاتی کنیم که عبارت بشود مغلق، تا طلبه مبالغی وقتش صرف این کار بشود. این چه هنری است؟ این چه لطفی دارد؟ چه خیری در این نهفته است. نخیر، عبارت را آنچنان واضح بیان کنیم که آن کسی که استعداد فهمیدن مطلب را دارد، راحت از عبارت، مطلب را بفهمد. استاد هم برای تفهیم عبارت دچار مشکل نشود و فقط مطلب را بیان کند. کفایه را تبدیل کنیم به کفایه‌ی جدید؛ چه اشکال دارد؟ مکاسب را که در او شیوه‌ی شیخ در بیان مطلب، دائم آمد و رفتِ اجتهادی است؛ چون درس خارجِ شیخ انصاری است - مکاسب را دست کم نباید گرفت. حالا کی مثل شیخ انصاری است؟ این همه مکاسب نوشته‌اند. این درس خارج که حالا به صورت تدوین شده در آمده، خصوصیتش برای آن کسی که در درس خارج شیخ نشسته، خوب است؛ مطلب را دائم به این طرف بکشاند و به آن طرف بکشاند، دائم ابداع احتمال کند، اما برای کسی که میخواهد فقه استدلالی را از روی متن یاد بگیرد، نه؛ خوب نیست؛ طلبه دچار مشکل است - تسهیل کنند. همان مطالب شیخ را بیاورند در یک کتاب دیگری، منتها سرراست و روشن. تحقیق شیخ را در هر مسئله‌ای قشنگ بیان کنند، اما متعبد و مقید باشند به همان که شیخ بیان کرده؛ او را بیان کنند در این کتاب جدید. این میشود مکاسب جدید، که لازم است. این عقیده‌ی من است. حالا ممکن است مسئولین حوزه و مدیران حوزه و بعضی از برجستگان حوزه نپسندند و این کار نشود، اما یک روزی بدون تردید خواهد شد. خوب، این، این طرف قضیه. آن طرف قضیه، گفتیم باید تحول مدیریت شود. باید توجه شود که مایه‌ی علمی رقیق نشود، سطح مطلب شیخ پایین نیاید، سطح مطلب آخوند در اصول پایین نیاید. طلبه در خلأ دانائی نسبت به این مبانی که امروز در فقه و اصول ما عناصر مهم و اثرگذاری هست، قرار نگیرد؛ طلبه در خلأ قرار نگیرد. عبارات، عبارات صحیح و خوب و عربی باشد. بنده بعضی از نوشتجات حوزه را که ملاحظه میکنم، از این جهت ما یک خرده‌ای کمبود داریم، نقص داریم. یک نوشته‌ی متین قرص و محکمی که در همه‌ی مجامع علمیِ اسلامی وقتی که رفت - چون به زبان عربی است. زبان علمی ما زبان عربی است و همه میتوانند استفاده کنند - به

عنوان یک اثر برجسته و ممتاز شناخته شود، ایراد لفظی و متنی و قلمی نداشته باشد. بنابراین تحول ناگزیر است. حالا این یکی دو مورد از موارد تحول بود؛ موارد زیادی هست؛ بسیاری از آنها را هم شما دوستان در بیاناتتان گفتید که مورد تأیید من هم هست. باید این تحول مدیریت بشود. این هم یک نکته است. حالاـ در زمینه‌ی تشکیلات هم، نظراتی هست. دوستان البته پیشنهادهائی کردید: اساسنامه نوشته شود، نظامنامه نوشته شود، چشم‌انداز نوشته شود؛ در بیانات آقایان بود. همه‌اش هم خوب است، همه‌اش هم درست است؛ منتها هیچکدام از اینها بدون یک مدیریت کارآمد امکانپذیر نیست. کلید همه‌ی اقدامهای مثبت سازمان یافته‌ی قابل انتظارِ نتیجه که آدم بتواند نتیجه را از آنها انتظار ببرد، مدیریت است. ما باید مدیریت را در حوزه تکمیل کنیم. خوب، خوشبختانه در این سالهای اخیر بحث شورای عالی مدیریت و بحث نهاد مدیریت در حوزه مورد قبول قرار گرفت و اقدام شد و فوائد و برکاتش را هم دارید می‌بینید. من امشب اطلاع پیدا کردم از بیانات آقایان، دوازده تا انجمن تخصصی در حوزه هست؛ انجمن علمی تخصصی. خیلی جالب است. بنده نمیدانستم این را: انجمن علمی اقتصاد، انجمن علمی روانشناسی، انجمن علمی رجال، انجمن علمی تاریخ. البته بعضی‌هایش را میدانستیم. این کارِ مدیریت است. اگر مدیریت نبود، چنین چیزی پیش نمی‌آمد، لیکن به آنچه که تاکنون در زمینه‌ی تشکیلاتدهی و سازماندهی در حوزه انجام گرفته، مطلقاً نباید اکتفاء کرد. ما نواقصی داریم. اولاً شورای عالی - که نمیدانم آقایان شورای عالی تشریف دارند اینجا یا نه؟ - باید به مسئله‌ی سیاستگذاری خیلی اهمیت بدهد. مهمترین کار در مراحل اول و مراحل اصولی، سیاستگذاری است در حوزه‌های علمیه. این سیاستگذاری ابعاد گوناگونی دارد. ما مگر نمیگوئیم میخواهیم علم تولید بشود و پیشرفت کند، خوب کدام علم؟ معنای پیشرفت علم فقه چیست؟ معنای پیشرفت علم اصول مثلاً چیست؟ پیشرفت کند یعنی چه؟ سمت و سوی این پیشرفت به سوی چیست؟ اینها همه سئوالهائی است که پاسخ لازم دارد. سیاستهائی که در مرکز شورای عالی نهاده میشود، به این سئوالها پاسخ میگوید؛ سیاستگذاری. چشم‌انداز روشنی برای آینده‌ی حوزه علمیه باید ترسیم شود. همانطور که در مسائل کشور چشم‌انداز بیست ساله تدوین شد، بیائید یک چشم انداز بیست ساله، ده ساله برای حوزه تشکیل بدهید. این کارِ شورای عالی حوزه‌ی علمیه است. خوب، کِی میتواند شورای عالی این کار را انجام بدهد؟ وقتی که افراد محترم شورای عالی برای این کار فرصت کافی بگذارند؛ متفرق باشند؛ یعنی عضویت در شورای عالی حوزه یک شأنی در کنار شئون اصلی به عنوان شأن فرعی نباشد. خوب شما ببینید یک دانشگاه مدیریتش، یا فرض کنید که دستگاه سیاستگذارش چه جوری عمل میکنند؟ حوزه‌ی علمیه‌ی به این عظمت - حالاـ چه حوزه‌ی قم، چه حوزه‌ی مشهد، چه حوزه‌ی اصفهان - نمیتواند به صورت حاشیه‌ای اداره بشود. باید وقت بگذارند؛ این یک. دوم اینکه باید یک بدنه‌ی کارشناسی بسیار قوی داشته باشند. خوشبختانه در حوزه ما این بدنه‌ی کارشناسی را - همین شماها؛ آقایانی که امشب صحبت کردند و بسیار دیگر از شماها که صحبت نکردید و شاید افراد زیادی در حوزه‌ی علمیه از این فضلای جوان و خوشفکر - داریم. اینها یقیناً یک بدنه‌ی کارشناسی خودکفا را تشکیل میدهند. ما از جهت مسائل حوزه‌ای، هیچ احتیاجی به کس دیگری نداریم و میتوان از این فضلا استفاده کرد. البته این بدنه‌ی کارشناسی باید کار کنند، تلاش کنند. اینها یکی از کارهائی است که شورای عالی میتواند انجام بدهد. در زمینه‌ی تشکیلات حوزه و سازماندهی حوزه و در کنار شورای‌عالی، مسئله‌ی نهاد مدیریت حوزه است، که بسیار مهم است. حتماً باید یک شورای برنامه‌ریزی برای حوزه وجود داشته باشد. همینی که در بیانات آقایان هم بود که برنامه‌ها گاهی ناهمخوانند. یا آن خواهرمان در زمینه‌ی برنامه‌های مربوط به خواهران گفتند که در سطوح مختلف، برنامه‌ها غیر منعطف است. این کاملاًـ اشکالات واردی است. کی میتواند این اشکالات را برطرف کند؟ یک هئیت برنامه‌ریزِ واقف و آگاه از پیشرفتهای برنامه‌ریزی مدرن. امروز برنامه‌ریزی، یک کار علمی است؛ مثل بقیه‌ی کارهای علمی. یک هنر ذاتی و قریحه‌ای نیست فقط؛ اگر چه حالاـ آن هم بی تأثیر نیست، اما امروز یک کارِ علمی است. از کسانی که تخصص این کار را دارند، استفاده بشود؛ در همان بدنه‌ی کارشناسی حضور پیدا کنند، برنامه‌ریزی کنند. یکی از کارهائی که در سازماندهی حوزه لازم است، آمارگیری است، که

من اشاره‌ای کردم وسط صحبت دوستان. ما از حوزه آمار درستی نداریم. به طریق اولی، آنوقت از مجموعه‌ی روحانیت در کشور آمار درستی نداریم. تعداد روحانیون در کشور، حدود تحصیلی اینها، میزان فضل اینها، توانائیهای تبلیغی اینها، تأثیرگذاری اینها در محیطشان؛ اینها چیزهائی است که اصلاً در آمارهای ما، در اطلاعات ما منعکس نیست؛ ما آمارگیری نداریم. آمارگیری هم یک دانش است. یکی از کارهائی که باید حتماً انجام بگیرد، سریع هم باید شروع بشود و چند سال هم طول خواهد کشید، اما برکاتش خیلی زیاد خواهد بود، همین مسئله‌ی آمارگیری است. از طلاب حوزه، از سطوحشان، از مقدار و اندازه‌ی درکشان از درسی که خوانده‌اند، پیشرفت تحصیلی‌شان، از اینها آمارگیری داشته باشیم، بدانیم زیردست مجموعه‌ی مدیریت حوزه چیست، با چی میخواهد کار کند. این کمبود را هم ما داریم که البته آنوقت دنبال آمارگیری، نظام ارزشیابی پیش می‌آید؛ این هم یکی از چیزهائی است که در مسئله‌ی سازماندهی عرض میکنیم. یکی از موضوعاتی که حتماً لازم است من عرض بکنم، مسئله‌ی آزاداندیشی است که در بعضی از صحبتهای آقایان بود. چرا این کرسیهای آزاداندیشی در قم تشکیل نمیشود؟ چه اشکالی دارد؟ حوزه‌های علمیه‌ی ما، همیشه مرکز و مهد آزاداندیشیِ علمی بوده و هنوز که هنوز است، ما افتخار میکنیم و نظیرش را نداریم در حوزه‌های درسیِ غیر حوزه‌ی علمیه، که شاگرد پای درس به استاد اشکال کند، پرخاش کند و استاد از او استشمام دشمنی و غرض و مرض نکند. طلبه آزادانه اشکال میکند، هیچ ملاحظه‌ی استاد را هم نمیکند. استاد هم مطلقاً از این رنج نمیبرد و ناراحت نمیشود؛ این خیلی چیز مهمی است. خوب، این مال حوزه‌ی ماست. در حوزه‌های علمیه‌ی ما، بزرگانی وجود داشته‌اند که هم در فقه سلیقه‌ها و مناهج گوناگونی را میپیمودند، هم در برخی از مسائل اصولی‌تر؛ فیلسوف بود، عارف بود، فقیه بود، اینها در کنار هم زندگی میکردند، با هم کار میکردند؛ سابقه‌ی حوزه‌های ما اینجوری است. یکی، یک مبنای علمی داشت، دیگری آن را قبول نداشت. اگر شرح حال بزرگان و علما را نگاه کنید، از این قبیل مشاهده میکنید. مرحوم صاحب حدائق با مرحوم وحید بهبهانی، نقطه‌ی مقابل؛ هر دو در کربلا زندگی میکردند؛ معاصر، مباحثه هم میکردند با هم. یک شب در حرم مطهر سیدالشهدا (سلام‌اللّه‌علیه) اینها سر یک مسئله‌ای شروع کردند بحث کردن، تا اذان صبح این دو نفر روحانی ایستاده - حالا وحید بهبهانی آنوقت نسبتاً جوان بوده، اما صاحب حدائق پیرمردی هم بوده - بحث کردند! مباحثه هم میکردند با هم، منازعه هم میکردند، اما هر دو هم بودند، هر دو هم درس میگفتند. من شنیدم که شاگردان وحید - که وحید تعصب شدیدی علیه اخباریها داشت - مثل صاحب ریاض و بعضی دیگر از شاگردان وحید، میرفتند درس صاحب حدائق هم شرکت میکردند! اینجوری بوده؛ ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقاهتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ شیخ مجتبی قزوینی (رضوان‌اللّه تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه‌ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان اللّه علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه‌ی فلسفی‌اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همینجور است. خوب، مرحوم آ شیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ میرزا جواد آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبدگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مأنوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید اینجوری باشد. یک نفری نظر فقهی میدهد، نظر شاذّی است. خیلی خوب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بیایند این نظر فقهی را رد کنند با استدلال؛ اشکال ندارد. نظر فلسفی‌ای داده میشود همینجور، نظر معارفی و کلامی‌ای داده میشود همینجور. مسئله‌ی تکفیر و رمی و این حرفها را بایستی از حوزه ورانداخت؛ آن هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ؛ یک گوشه‌ای از حرفشان با نظر بنده‌ی حقیر مخالف است، بنده دهن باز کنم رمی کنم؛ نمیشود اینجوری، این را

باید از خودِ داخل طلبه‌ها شروع کنید. این یک چیزی است که جز از طریق خودِ طلبه‌ها و تشکیل کرسیهای مباحثه و مناظره و همان نهضت آزادفکری و آزاداندیشی که عرض کردیم، ممکن نیست. این را عرف کنید در حوزه‌ی علمیه؛ در مجلات، در نوشته‌ها گفته شود. یک حرف فقهی یک نفر میزند، یک نفر رساله‌ای بنویسد در ردّ او؛ کسی او را قبول ندارد، رساله‌ای در ردّ او بنویسید. بنویسند، اشکال ندارد؛ با هم بحث علمی بکنند. بحث علمی به نظر من خوب است. یکی هم مسئله‌ی منزلت اجتماعی فضلا و اساتید است که این هم جزو مشکلات ماست. حالا یک پیشنهادی بعضی از دوستان کردند که حالا من مطرح میکنم و او اینکه هیئت علمی در قم تشکیل شود؛ یعنی هیئتهای علمی برای سطوح مختلف، برای رشته‌های مختلف رسمیت پیدا کنند که یک نفری به یک حدی که رسید، از یک آزمونی که عبور کرد، جزو هیئت علمی قم بشود. این یک عنوانی باشد. البته شبیه این را بنده چند سال قبل از این به آقایان محترم جامعه‌ی مدرسین عرض کردم که یک مقداری دامنه را وسیع بگیرند، که به آن شکلی که مورد نظر بود، ظاهراً عملی نبود و تحقق پیدا نکرد؛ اما حالا به این شکل مطرح است. به هر حال کار در حوزه زیاد شده. آنچه که باید بشود یا تا حالا نشده و میبایست میشده، یا اگر هم مال گذشته نیست، از حالا به بعد باید بشود، صد برابر آن کارهائی است که ما تا حالا در حوزه کردیم و این صد برابر را میشود انجام داد؛ به شرطی که شماها حضور داشته باشید، دامن همت به کمر بزنید، شما وارد میدان باشید، هر کدامی در هر بخشی که نظر دارید و تخصص دارید، در آن بخش کار کنید و ان‌شاءاللّه مجموعه‌ی مدیریت از نیروی شما استفاده کند. من حالا این پیشنهادها را، بعضی‌هایش را که یادداشت کردم، لیکن مجموعه‌ی اینها هم ثبت شد، ضبط شد. به نظرم میرسد که خیلی خوب است، شاید هم لازم باشد که مجموعه‌ی این حرفهائی را که اینجا زده شد، تدوین کنند و به صورت یک کتاب دربیاورند، منتشر کنند؛ این به نظرم کار خیلی مناسبی است. حالا ـ آدم دلش میخواهد که اینها در تلویزیون پخش شود، اما چون با ضرورتها و امکانات و اینها خیلی بنده آشنا نیستم، نمیدانم که چقدر آن کار عملی است؛ آن را نمیگویم؛ آن هم اگر بشود، خوب است؛ لیکن حداقلش این است که مجموعه‌ی دوستان ما - چه در دفتر اینجا، چه دوستانی که با دفتر مرتبطند در قم - بنشینند همین حرفها را استخراج کنند، ویراستاری کنند و همینها را پخش کنند. خود اینها خیلی فوائد و برکاتی خواهد داشت؛ این خوب است. از جمله‌ی پیشنهادهایی که شد و من خوشم می‌آید و میپسندم، این است که مدیران مدارس از سرتاسر کشور - مدارس حوزه‌های علمیه - سمیناری تشکیل بدهند، دور هم جمع بشوند، تجربیات را منتقل کنند؛ اینها خیلی خوب است. از جمله‌ی کارهائی که به نظر من خیلی خوب است، مقداری توقعات از دولت اسلامی و نظام اسلامی مطرح شد با شکلهای مختلف؛ خوب بعضی از اینها البته الان هیچ عملی نیست، تا وقتی که حوزه آن مرکزیت منسجم را پیدا بکند؛ یعنی حوزه سازماندهی‌اش جوری باشد که آن مرکزیت مدیر و متفکر و مسلط بر امور و مورد اعتماد همه، ان‌شاءاللّه تکمیل بشود و شکل بگیرد، بعد میشود با او انسان تعامل کند؛ چون خیلی از این پیشنهادهائی که شد، احتیاج دارد به ظرفیتها و امکانات حوزه. فرض کنید بیایند از فضلای حوزه استفاده کنند، از افکار حوزه استفاده کنند؛ خوب، با کی، کجا، چه جوری؟ و باید کار بشود؛ در حوزه باید کار بشود ان‌شاءاللّه، که البته نتایج آن به آنجاها خواهد رسید و نظام اسلامی موظف است که از حوزه استفاده کند و این تعامل را داشته باشد؛ لیکن بخشی از تعاملهائی که ذکر شد، الان هم عملی است و ممکن است. یکی از پیشنهادهائی که آقایان کردید و من میپسندم، تشکیل یک مؤسسه‌ی آموزشی است برای تبلیغات بین‌المللی. البته این را بنده اگر بخواهم درست به یاد بیاورم، شاید حدود چهارده پانزده سال قبل مطرح کردم. در آنوقت یکی از آقایانِ بزرگان حوزه که امروز بحمداللّه حیات بابرکتشان ادامه دارد، یک بیماری‌ای پیدا کردند، رفتند خارج از کشور - یکی از کشورهای اروپائی - برای معالجه. در آنجا جوانها و دانشجوها و ایرانیها به ایشان مراجعه کردند که آقا مثلاً بیائید اینجا در فلان جلسه صحبت کنید، بیائید فلان‌جا سخنرانی کنید. یک ماه یا بیشتر این آقای بزرگوار و محترم را نگه داشتند و ایشان نیازها را دید. بعد که ایشان آمدند اینجا، از من وقت ملاقات خواستند و آمدند ملاقات کردند با من، و اوقات تلخی با من، که آقا چرا شما به این نیازها جواب نمیدهید؟ چرا پاسخ

نمیدهید؟ این همه نیاز هست. من گفتم حالا ما یک کارهائی البته کرده‌ایم، اما دست ما هم خالی است؛ حالا الان این گوی و این میدان. شما بروید در قم یک مدرسه برای تربیت مبلّغین دینی برای دنیای خارج از ایران برنامه‌ریزی کنید و علیّ نفقهٔ عیاله - همین‌جور گفتم - خرجش با من؛ هزینه‌هایش را من، همه را متحمل میشوم. مدرسه‌اش را شما بسازید؛ من که نمیتوانم بیایم قم، مدرسه درست کنم. ایشان رفتند و یک مدتی هم تلاش کردند و به نظرم یک اطلاعیه‌ای هم در قم داده شد که کسی که میخواهد شرکت کند، بیاید اینجا، و بعد هم فراموش شد! تا حالا هم فراموش‌شده است. این کار را بکنید. این کار بسیار کار خوبی است؛ کار لازمی است. در زمینه‌ی منبر هم که آقایان گفتند، این از آن حرفهای همیشگی بنده است. جزو ترجیع‌بندهای همیشگی حرف ما، همین مسئله‌ی تجلیل و تعظیم منبر است و اهمیت منبر و تربیت مبلّغ. خیلی خوب، این گوی و این میدان. بروید مشغول بشوید، برنامه‌ریزی کنید، کار را شروع کنید، برنامه‌ی محکم و متقنی برایش درست کنید، شروع کنید. البته مشکلات خیلی زیاد دارد، حالا وارد کار که شدید، با مشکلات یواش‌یواش آقایان آشنا میشوند. ولیکن من معتقدم از همه‌ی این مشکلات، شما میتوانید با نیروی جوانی و با نیروی عزم و اراده و با ایمانی که دارید، عبور کنید. پروردگارا! این جلسه‌ی ما را دارای خیر و برکت برای اسلام و مسلمین و روحانیت قرار بده. آنچه که گفتیم، آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا! ما را بر آنچه که از ما سؤال خواهی کرد - «و استعملنی بما تسألنی غداً عنه» - در قیامت، موفق و قادر بگردان. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهدای عزیزمان که همه‌ی این توفیقات و امکاناتی که وجود دارد، مرهون خون مطهر آنها و مجاهدتهای دلیرانه‌ی آنها و فداکاریهای آنهاست و روح مطهر امام بزرگوار را با اولیاء خودت محشور کن و از ما راضی کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای قضائی کشورهای اسلامی

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رؤسای قضائی کشورهای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنیم به همه‌ی میهمانان عزیز و برادران و خواهرانمان که از کشورهای اسلامی به اینجا که خانه‌ی خود شماست، تشریف آوردید. اینجا در خانه‌ی خودتان و در میان برادرانتان هستید. این اجلاس در این سطح راقی و عالی به نظر ما یک فرصت بزرگ است برای امت اسلامی که از این فرصت باید حداکثر استفاده را بکنیم. اولین چیزی که به طور نقد از این دیدارها به دست می‌آید، آشنائی و تعارف ما با یکدیگر است. این را باید خیلی مهم بشماریم. مدتهای طولانی است - دهها سال است - که دشمنان امت اسلامی از غفلت ما مسلمانها استفاده کرده‌اند و به شکلهای گوناگون ما را از یکدیگر دور کرده‌اند؛ ما را نسبت به هم ناآشنا کردند؛ ما را نسبت به یکدیگر دچار سوءظن کردند. برادرانی هستیم که رفتار ما با هم مثل بیگانه‌هاست و بیگانه‌ها از این وضعیت در داخل امت اسلامی سوءاستفاده میکنند. این را باید اصلاح کنیم؛ این را باید اصلاح کنیم. این جلسات گامهائی در این راه است. امت اسلامی یک مجموعه و یک واحد بزرگ و زنده است؛ اهدافی دارد، آرمانهایی دارد. این اهداف و آرمانها مخصوص یک ملت یا یک کشور امت اسلامی نیست؛ آرمانهای مشترک دنیای اسلام است. برای اینکه این آرمانها زنده بشود و تحقیق پیدا کند، ما باید به هم نزدیک بشویم. دولتهای اسلامی وسیله‌ی نزدیکی ملتهاشان میشوند و ملتها با هم وقتی نزدیک شدند، تجربیات خود را، روحیات خود را، خلقیات خود را با هم تبادل میکنند و در نتیجه آنچه به دست امت اسلامی خواهد آمد، چیز بسیار ارزشمند و بزرگی خواهد بود. ما امروز در دنیای اسلام مواجهیم با ضربات متوالی که از سوی قدرتها بر پیکره‌ی نه یک کشور و یک ملت، بلکه بر پیکره‌ی امت اسلامی دارد وارد میشود. یک مورد همین قضای اسلامی و حقوق اسلامی است. اسلام قوانین قضائیِ پیشرفته و متعالی‌ای دارد، حقوق اسلام جزو راقی‌ترین و پیشرفته‌ترین حقوق دنیاست؛ این را همه کس میتوانند ببینند. نگاه کنیم به آنچه که علمای اسلام در بلاد مختلف در طول این قرنها درباره‌ی مسائل حقوقی اسلام، مسائل جزائی اسلام در مجموعه‌ی مسائل قضائی، در مسائل مربوط به آئین دادرسی تدوین کردند. اینها را وقتی نگاه کنیم، می‌بینیم یک مجموعه‌ی بسیار ارزشمند است. ما اگر در

دنیای اسلام بر این مجموعه در طول این سالهای متمادی متمرکز میشدیم ، میتوانستیم با توجه به قانون تحول و پیشرفت، آنها را روز به روز راقی‌تر کنیم؛ ولی این اتفاق در دنیای اسلام نیفتاد. قدرت و قهر استعماری همچنان که در مسائل سیاسی و اقتصادی بر امت اسلامی غلبه کرد، در مسائل فرهنگی و در مسائل حقوقی هم سلطه و غلبه‌ی خودش را بر کشورهای اسلامی و ملتهای اسلامی اعمال کرد و قضای ما شد یک قضای فرنگی، غربی؛ بدون دلیل. اینها دردها و مشکلات دنیای اسلام است. دنیای اسلام امروز احتیاج دارد به اعتمادبه‌نفس و توکل‌به‌خدا. ما باید اعتمادبه‌نفس خودمان را بازیابی کنیم. در دنیای اسلام انسان نگاه میکند، گاهی می‌بیند یک فقیهی در فتوا دادن اعتمادبه‌نفس ندارد، یک قاضی در قضاوت اعتمادبه‌نفس ندارد و در مقابل هجوم تبلیغاتی مخالفین اسلام عقب‌نشینی میکنند. امروز دنیای اسلام احتیاج دارد به اعتمادبه‌نفس؛ هم در عرصه‌ی سیاسی، هم در عرصه‌های گوناگون اقتصادی و هم در عرصه‌های گوناگون فکری؛ از جمله در مسائل قضای اسلامی و حقوق اسلامی. ما می‌بینیم گاهی یک حکم اسلامی را یک فقیه تصریح نمیکند یا حتّی انکار میکند؛ چون غربی‌ها این را نمیپسندند؛ این خیلی بد است. ما معیار داریم؛ معیارهای ما کتاب و سنت است و اینها معیارهائی است که برای اداره‌ی درست زندگی بشر در امروز - یعنی در قرن بیست‌ویکم - به درد میخورد و مفید است. ما از زمان عقب نیستیم. اگر درست برگردیم به احکام اسلامی، نیازهای امروز بشر را ما بهتر از فرهنگ غربی میتوانیم اداره کنیم. نتیجه‌ی تسلط فرهنگ غرب را دارید می‌بینید در دنیا. در دنیا عدالت نیست، امنیت نیست، روح برادری و اخوت بین انسانها نیست، دشمنی و نفاق و کینه‌ورزی الی ماشاءاللّه فراوان است. سلطه‌ی بی‌مهار قدرتها هم در دنیا هست. خوب، اینها همه مولودات فرهنگ غربی و سلطه‌ی فرهنگی غرب بر دنیاست. شما ببینید با اقلیتهای مسلمان در کشورهای مدعیِ آزاداندیشی، امروز چگونه رفتار میکنند. این را مقایسه کنید با رفتار اسلام در دورانهای مختلف با اقلیتهائی که در کشورهای اسلامی وجود داشتند. در فتوحاتی که در زمان خلفای راشدین انجام گرفت، به هر نقطه‌ای که مسلمانها رفتند - در بعد از مرحله‌ی جنگ - در مرحله‌ی حاکمیت رفتارشان با غیر مسلمانها، رفتار مهربانانه‌ای بود. در همین منطقه‌ی روم شرقیِ آن روز، که امروز مجموعه‌ای از کشورهای اسلامی را تشکیل میدهند، عده‌ای یهودی زندگی میکردند - این را در تواریخ ذکر کرده‌اند - که وقتی مسلمانها رفتند، آنها قسم خوردند، گفتند: «والتّوراة»؛ قسم به تورات، «لعدلکم أحبّ إلینا ممّا مضی علینا»؛ به این مضمون. عدالت مسلمین را ستودند. امروز هم در کشورهای اسلامی شما می‌بینید؛ در کشور ما یهودیها، مسیحیها، زردشتیها آزادنه زندگی میکنند، نماینده به مجلس میفرستند، مراسم عبادی خودشان را انجام میدهند؛ در کشورهای دیگر هم همینجور. این اسلام است. رفتار اسلام با اقلیتها را مقایسه کنید با رفتار امروز متمدنین به ظاهر طرفدار حقوق بشر با اقلیتهای مذهبی کشورهاشان، با مسلمانها به طور خاص. امروز دنیا تشنه‌ی عدالت است، تشنه‌ی امنیت است، تشنه‌ی عدم تبعیض است. اینها را اسلام میتواند تأمین بکند. فرهنگ غربی و تمدن غربی نشان داد که قادر به تأمین عدالت برای بشریت نیست. وضعیت امروز را نگاه کنید، وضعیت فلسطین را نگاه کنید. مسئولین صهیونیستی صریحاً ابراز میکنند که اگر بین ما و فلسطینیها - بین صهیونیستها و فلسطینیها - در سرزمین مغصوب فلسطین تساوی برقرار بشود، همان سرنوشت آفریقای جنوبی در اختیار ماست. یعنی اقرار میکنند به آپارتاید؛ به این تبعیض نژادی اعتراف میکنند. دنیا این را دارد میشنود؛ دنیای محکوم مدنیت غرب و فرهنگ غرب دارد این را میشنود، در عین حال وظیفه‌ی خودش را انجام نمیدهد. این، آن وضعیتی است که به ما هشدار میدهد؛ به ما مسلمانها میگوید ما باید اعتمادبه‌نفس پیدا کنیم و توکل‌به‌خدا کنیم و بدانیم که اگر بر طبق عقیده‌ی خودمان، با فکر، با تدبیر، با نقشه، با اتحاد حرکت بکنیم، خدای متعال به ما پیروزی خواهد داد. ما باید به خدای متعال حسن‌ظن داشته باشیم. خدای متعال مذمت میکند کسانی را که به او سوءظن دارند: «و یعذّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللّه ظنّ السّوء علیهم دائرة السّوء و غضب اللّه علیهم و لعنهم و أعدّلهم جهنّم و ساءت مصیرا». ما باید به خدای متعال حسن‌ظن داشته باشیم، سوءظن به خدا نداشته باشیم. ما کجا، کِی عمل کردیم و اقدام کردیم و خدا به ما کمک نکرده؟ آن جائی که ما دچار مشکل شدیم، دچار ضعف و شکست شدیم، آن جائی است که عمل نکردیم، حق عمل

را ادا نکردیم. هر جا حق عمل را ادا کردیم، خدای متعال به ما کمک کرده، و این وعده‌ی الهی است؛ «وعد اللّه الّذین امنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الّذین من قبلهم». و آیات فراوان دیگر قرآن. حالا آنچه که ارتباط با این مجموعه‌ی قضائی و حقوقی پیدا میکند، این است که ما در ناحیه‌ی قضاء اسلامی این استقلال رأی و این اعتمادبه‌نفس و این بازگشت به معارف الهی و قرآنی در باب قضا را جدی بگیریم. و این اجلاس و این نشستهای با یکدیگر میتواند به ما در این زمینه کمک کند. در کشورهای اسلامی خوشبختانه تجربه‌های خوبی در این زمینه وجود دارد، ما هم تجارب خوبی داریم. ما هم در طول این قریب سه دهه‌ای که از انقلاب میگذرد، در این زمینه تجربیات مفیدی کسب کردیم. ما از تجربیات برادران استفاده کنیم، برادران از تجربیات ما استفاده کنند. همه به هم کمک کنیم تا بنای قضای اسلامی را که بنای رفیعی است، به معنای حقیقی کلمه بازسازی کنیم. دیروز پیشنهادهائی را که در این اجلاس از طرف میهمانان، میزبانان صورت گرفته است، شنیدم. بسیار پیشنهادهای خوبی است؛ ما حمایت میکنیم از ایجاد یک چنین اتحادیه‌ای و از تحقق این پیشنهادها. همه کمک کنیم، همه همکاری کنیم تا در این عرصه ان‌شاءاللّه کشورهای اسلامی بتوانند پیشرفتی پیدا کنند. البته نشستهای ما، دور هم بودن ما، اُنسهای ما با یکدیگر، مخالفینی هم دارد. این مخالفین هم ساکت نخواهند نشست؛ این را هم بدانیم. تصمیم بگیریم به حول و قوه‌ی الهی ان‌شاءاللّه کارهامان را برادرانه و بدرستی پیش ببریم. از خدای متعال توفیق بخواهیم، از او کمک بخواهیم و ان‌شاءاللّه امیدوار باشیم به این که خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. امیدوارم به همه شماها در تهران و در این سفر خوش بگذرد و ان‌شاءاللّه با خاطرات خوبی ایران را ترک کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم در روز عید سعید غدیر خم

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم در روز عید سعید غدیر خم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم عید مبارک غدیر را به همه‌ی مؤمنان، به همه‌ی مسلمین در سراسر دنیای اسلام، به همه‌ی آزادگان که از اعماق دل مشتاق و دلباخته‌ی آن صفات و خصوصیاتی هستند که ما در امیر مؤمنان (علیه‌الصّلاةوالسّلام) آنها را سراغ داریم، تبریک عرض میکنیم. همچنین بالخصوص این عید سعید را به همه‌ی ملت ایران و به شما حضار محترم که در این جلسه‌ی صمیمی حضور یافتید و بخصوص به مردم عزیز و مؤمن کاشان، علمای اعلام و حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر تبریک عرض میکنیم. برادران و خواهران عزیز! مسئله‌ی غدیر از چند جهت قابل توجه و اهتمام است. نباید تصور کرد که عید غدیر یک عیدی مثل بقیه‌ی اعیاد است. اگرچه جنبه‌ی نمادین و معنا و مضمون در همه‌ی اعیاد اسلامی هست، ولی نه به اندازه‌ای که در عید غدیر این معنا وجود دارد. یک بُعد این مسئله، مسئله‌ی جهت اسلام و سمتگیری حرکت اسلامی است که این جزو اعتقادات ماست؛ این جنبه‌ی ولایت است، اعتقاد به مسئله‌ی امامت و نصب امام از سوی پیغمبر یعنی در واقع از سوی خداوند متعال. این یک بُعد قضیه است، که اگر با چشم تحقیق مسلمین به این حادثه نگاه کنند، همه این معنا را تصدیق خواهند کرد که این حرکت عظیم پیغمبر در میانه‌ی راه حج، برگشت از حج، در وسط بیابان، در سال آخر عمر، با آن مقدمات، با آن مؤخرات، نام بردن از امیرالمؤمنین، معرفی کردن امیرالمؤمنین به اینکه «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»، هیچ معنائی جز تعیین خط حکومت و ولایت در اسلام بعد از رحلت پیغمبر اکرم ندارد. معناش فقط همین است. محققین دنیای اسلام در طول تاریخ همین معنا را احساس کرده‌اند و فهمیده‌اند از این حادثه و این عبارت پیغمبر. معلوم میشود که از نظر اسلام، مسئله‌ی حکومت فقط این نیست که یک قدرتی بیاید در رأس جامعه‌ی اسلامی قرار بگیرد و کارائی داشته باشد برای اداره‌ی حکومت و زندگی مردم با نظم و انضباط اداره بشود؛ مسئله فقط این نیست از نظر اسلام، بلکه حکومت در نگاه اسلامی معنای امامت دارد. امامت یعنی پیشوائی جسم و دل؛ هردو. فقط حاکمیت بر اجسام نیست، اداره‌ی زندگی دنیائی و روزمره‌ی متعارف مردم نیست؛ مدیریت دلهاست، تکامل بخشیدن به روحها و جانهاست، بالا بردن فکرها و معنویتهاست. این معنای امامت است.

اسلام این را میخواهد. ادیان دیگر هم همینجور بوده‌اند. حالا از ادیان دیگر، سند باقیمانده‌ی متقنی در دست بشر نیست، لکن اسلام سند روشن دارد. حرکت اسلام، پیدایش اسلام برای اداره‌ی زندگی بشر، این معنا فرق جوهری و معنوی را با همه‌ی حرکتهای دیگر دارد. دنیا و آخرت را میخواهد اداره کند، تکامل و تعالیِ حقیقیِ انسان را در کنار اداره‌ی زندگی روزمره‌ی مردم به عهده بگیرد. این، همان معنای امامت است. خود پیغمبر هم به این معنا امام بود که در آن روایت امام باقر (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در منی در میان جمعیت، حضرت صداشان را بلند کردند، فرمودند: «انّ رسول‌اللّه صلّی اللّه علیه و آله کان هو الامام»؛ پیغمبر امام بود. امام یعنی حاکمیت دین و دنیا در زندگی مردم. خوب، این یک بُعد قضیه است که این بُعد اعتقادی است و شیعه با این مشعل درخشان، با این منطق روشن، در طول قرنهای متمادی توانسته است حقانیت خود را برای همه‌ی دلهائی که جستجوگر بودند و با انصاف بودند، اثبات بکند. اینکه شیعه توانسته است بماند و رشد کند، در میان این همه موانع و اشکالاتی که وجود داشته است و فشارهائی که بوده است در طول تاریخ، این به پشتیبانی و اتکاء به همین منطق قوی و روشن بوده است. اگر این منطق قوی نبود، شیعه مضمحل میشد و از بین میرفت. این منطق، منطق بسیار مستحکمی است. یک بُعد دیگر قضیه، توجه به ارزش معنوی آن شخصیتی است که در این حادثه، پیغمبر او را معین کرد و منصوب کرد؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام). برای گزینش نسبت به یک چنین منصبی، اگر همه‌ی عوامل را که در کمال یک انسان دخالت دارند، بشر معمولی بخواهد محاسبه کند، یقیناً نمیتواند به همه‌ی آنها دست پیدا کند. این یک محاسبه‌ی الهی و فوق بشری لازم دارد. با یک چنین محاسبه‌ای، نبیّ مکرم اسلام امیرالمؤمنین را متناسب با این موقعیت و این مقام دانسته است. خوب، اسلام تا ابدالدهر حکومت خواهد داشت؛ انواع و اقسام آدمهائی که صلاحیتهائی در سطوح مختلف دارند، به حکومت خواهند رسید. این، قابل پیش‌بینی بوده از اولِ اسلام. آن کسی که سرچشمه را باید به او سپرد تا طول تاریخ اسلام از این سرچشمه سیراب شود، او باید کسی باشد در تراز امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام)؛ او نمیتواند یک انسانی معمولی باشد. سرچشمه در اختیار اوست؛ لذاست همه‌ی ائمه‌ی ما (علیهم‌السّلام) که خودشان هم صاحب همین منصب بودند - اگر چه فرصت حکومت به آنها داده نشد - همه به امیرالمؤمنین با چشم عظمت نگاه میکردند. ائمه (علیهم‌السّلام) همه، علی‌بن‌ابی‌طالب را مثل یک خورشیدی در آسمان امامت میدیدند که بقیه‌ی ائمه مثل ستارگان آن آسمانند. امیرالمؤمنین افضل از آنها بود، کما اینکه درباره‌ی امام حسن و امام حسین (علیهماالسّلام) با آن مقاماتی که آن دو بزرگوار دارند، پیغمبر میفرماید: «و ابوهما افضل منهما»؛ پدرشان از امام حسن و امام حسین بالاتر است، بافضیلت‌تر است. این است مقام امیرالمؤمنین. بنابراین همه‌ی صفات کمالی که ما برای برگزیدگان خدا قائلیم، این در امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) باید وجود میداشت تا پیغمبر به امر پروردگار او را منصوب کند به این مقام. این هم بُعد دوم است که نگاه به فضیلت امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) است. یک بُعد دیگر هم که امروز برای ما این بُعد خیلی اهمیت دارد و در غدیر وجود دارد، این است که همه‌ی ما بدانیم حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی باید شخصیت امیرالمؤمنین و جامعه‌ای را که امیرالمؤمنین میخواست درست کند، الگو قرار بدهد. الگوی ما این است؛ به آن سمت باید حرکت کنیم. معنایش این نیست که در طول تاریخ از بزرگان و علما و شخصیتهای برجسته، ممکن است کسانی پیدا بشوند که مثل امیرالمؤمنین یا یک درجه پایین‌تر از امیرالمؤمنین باشند؛ نه، این نیست؛ بزرگان ما، علمای ما، برجستگان ما، شخصیتهای ما از قنبرِ خادم امیرالمؤمنین هم پایین‌ترند، خاک پای امیرالمؤمنین هم نمیشوند. اینجور نیست که ما بخواهیم کسی را، یا بتوانیم کسی را با آن شخصیت والا مقایسه کنیم؛ این نیست، لکن این هست که ما بایستی کار را با توجه به آن سرمشق انجام بدهیم. وقتی که سرمشق را مینویسند، الگو را میدهند به دست متعلم که تمرین بکند؛ معنایش این نیست که حتماً این متعلم خواهد توانست مثل آن خط یا مثل آن نقاشی یا مثل آن الگو را از آب دربیاورد آخر کار؛ نه، میگوید به این سمت باید حرکت کنی؛ هدفت باید این باشد؛ همتت باید این باشد. امروز جامعه‌ی اسلامی ما باید همتش همان چیزی باشد که آن روز امیرالمؤمنین در صدد انجام دادن او بود و در آن فرصتی که به دست آورد برای حاکمیت، آنها را انجام

داد. شما نگاه کنید ببینید شاخصه‌های امیرالمؤمنین و نظامی که او درصدد تشکیل آن نظام بود، چیست. ما باید آن شاخصها را در نظر بگیریم، به سمت آنها حرکت بکنیم. شاخصه‌ی عدالت، شاخصه‌ی اخلاق، توحید، کار را برای خدا انجام دادن، در نگاه به آحاد جامعه، نگاه مهربان و عطوفت‌بار به همه - همه‌ی افراد جامعه - داشتن. امیرالمؤمنین به عامل خود میفرماید که: مردم یا برادر دینی تو هستند یا همجنس تو در بشریتند. ببینید این نگاه چقدر وسیع است. آحاد بشر؛ نگاه عطوفت‌بار انسان - انسانی که امیرالمؤمنین میخواهد بسازد - نسبت به همه‌ی آحاد بشر این است؛ نگاه عطوفت‌بار. بعد، نگاه جدی و قاطع نسبت به گناه و تخلف و خیانت. امیرالمؤمنین از نزدیکترین نزدیکان خود هم تخلف را، خیانت را، انحراف از راه خدا را تحمل نمیکرد. آن عطوفت به جای خود، آن نگاه قاطع و ضابطه‌مند به جای خود. این نگاه امیرالمؤمنین است. اینها الگوست. ممکن است ما در حرکت به سمت این هدف و این الگو بتوانیم از ده درجه، دو درجه، سه درجه جلو برویم و بیشتر نتوانیم؛ اما باید در این جهت حرکت کنیم؛ شاخص ما باید این باشد. این، معنای غدیر است. اینی که ما غدیر را زنده نگه میداریم، فقط به خاطر جنبه‌ی اعتقادی آن نیست؛ یا جنبه‌ی مناقبی آن نسبت به وجود مقدس امیرالمؤمنین. این جنبه هم جنبه‌ی بسیار مهمی است. فراموش نباید بکنیم که جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی علوی است. آرزوی ما این است که در تراز جامعه‌ای که امیرالمؤمنین میخواست بسازد، قرار بگیریم. پس بایستی این معیارها را رعایت کنیم. یک بُعد دیگر این است که توجه داشته باشیم امیرالمؤمنین با این موقعیت، با این وضوحِ معنای امامت آن بزرگوار که منصوب پیغمبر و منصوب الهی است، آن وقتی که ملاحظه کرد و دید که جامعه‌ی اسلامی آسیب‌پذیر است و اگر او بخواهد دنباله‌ی این حق را بگیرد و مطالبه کند، ممکن است اسلام به خطر بیفتد، کنار نشست. این هم یک مسئله‌ی مهمی است. نه فقط کنار نشست - یعنی ادعا را مطرح نکرد که اختلاف و شق عصای مسلمین نشود - بلکه همکاری کرد با کسانی که به نظر امیرالمؤمنین صاحبان منصب حق نبودند - که بر جامعه‌ی اسلامی حکومت میکردند - چون دید که امروز اسلام به این احتیاج دارد؛ فداکاری. این هم یک درس دیگر است برای ما. این هم درس غدیر است، درس علوی است. ما امروز منطقمان در دنیای اسلام قوی‌ترین منطق است. در این هیچ شک و شبهه‌ای نباید داشت. منطق شیعه، منطق امامت و ولایت در همه‌ی دورانهای تاریخ همینجور بوده، امروز هم همینجور است. قوی‌ترین منطقهاست؛ اما درعین‌حال ما با اینکه کمال اعتماد را به منطق خود، به روش خود، به منش خود داریم - امروز هم پرچم اسلام دست ملت ایران است - درعین‌حال همه‌ی برادران دنیای اسلام را از هر مذهبی که هستند، به اتحاد و برادری دعوت میکنیم، نمیخواهیم اختلاف ایجاد شود. اثبات خود را با نفی دیگران نمیخواهیم بکنیم. این، بسیار نکته‌ی مهمی است. این همان انسجام اسلامی است که ما اول امسال عرض کردیم. درست همان نقطه‌ای است که دشمنان میخواهند از این نقطه وارد شوند و دنیای اسلام را از آنچه که هست، باز هم ضعیف‌تر کنند. سالهای متمادی اینها از ضعف دنیای اسلام، ضعف حکومتهای اسلامی استفاده کردند و هر کار دلشان خواست در دنیای اسلام، در منطقه‌ی اسلامی انجام دادند. حالا که ملتهای اسلام بیدار شدند و در بخشی از امت اسلامی یعنی این بخش ایران اسلامی یک چنین شکوه و عظمتی به وجود آمده است از اقتدار و حضور مردمی، و ملتهای دیگر هم روزبه‌روز بیدارتر میشوند، امروز استکبار - یعنی همان دشمنان همیشگی - باز این ویروس اختلاف را میخواهند با کمال خیانت و رذالت در پیکر بخشهای اسلامی تزریق کنند؛ اختلافات را تشدید کنند. با این باید مواجه شد. این هم درس غدیر است، این هم درس امیرالمؤمنین است. کسانی در همان وقت آمدند پیش امیرالمؤمنین که یا علی حق با توست؛ ما می‌آئیم چنین میکنیم، چنان میکنیم، از تو حمایت میکنیم، زیر بار اینها نرو. امیرالمؤمنین ردشان کرد. خود او اگر میخواست از حق خود دفاع کند و قیام کند، احتیاج به کسی نداشت؛ اما دید جامعه‌ی اسلامی تاب تحمل این اختلاف و درگیری را ندارد؛ لذا کنار کشید. این درس است برای ما. امروز اختلافات را نباید زنده کرد؛ نباید برجسته کرد. نباید فرق اسلامی مقدسات یکدیگر را - که نقطه‌ی حساسیت‌زای هر فرقه‌ای همان بخش مقدساتش است - مورد اهانت قرار بدهند. روی نقاط حساس یکدیگر انگشت گذاشتن و فشار آوردن، معلوم است تحریک‌کننده است؛ این به اختلاف دنیای اسلام منتهی میشود؛ این

اختلاف نبایـد باشد. حرف ما این است. امسال در حج هم به حجاج محترم همین پیام را دادیم؛ گفتیم دلسوزان دنیای اسـلام همه‌ی حرفشان این است که روی نقاط حساسیت فرقه‌ها نبایـد انگشت بگذارنـد و حساسیت ایجاد کننـد؛ دشـمنی ایجاد کنند. امروز یک دشـمن بزرگی وجود دارد که نه سنی است، نه شیعه، نه به هیچ یک از فرق اسلامی اندک گرایشی دارد؛ اما به سنی نزدیک میشود یک جور تلقین میکنـد، به شیعه نزدیک میشود یک جور تلقین میکنـد؛ برای اینکه بین اینها اختلاف و دعوا و جنگ به راه بیندازد. باید مواظب آن دشمن بود. خدا را شکر میکنیم ملت ایران در طول این بیست و هفت، هشت سالی که خدای متعال این توفیق را داد و اینها توانسـتند پرچم اسلام را در این سـرزمین بلنـد کننـد، جوری عمل کردنـد که در هر یک از تدابیر اسـتکبار، آنها مقابل ملت ایران شکست خوردنـد. اگر نوع تحرکـات و انگیزشـها و حرکتهـای اسـتکبار را در مقابل جمهوری اسـلامی در این بیست و هفت، هشت سال فهرست کنیم، در همه‌اش بدون استثناء آنکه شکست خورده، آن جبهه‌ی پرمدعا و متکبر و مستکبر بوده است. ما ادعائی هم نـداشتیم، امـا ما مردم مسـلمان به برکت ایمانمان، به برکت توکلمان، به برکت حضورمان در صـحنه، به برکت اینکه میخواستیم مسئولیت خود را انجام دهیم، ما ملت ایران بر همه‌ی این دستگاه پرهیاهوی استکبار در همه‌ی این قضایا فائق آمدیم. اینها به انواع و اقسام خواسـتند اختلاف ایجاد کنند، نتوانسـتند. و باید هوشـیار باشیم. راه ادامه‌ی این موفقیتها، عزیزان من! این است که ما دشمن را فراموش نکنیم. دشـمن را فراموش نبایـد کرد. در همه‌ی قضایا باید توجه داشت که دشـمنی وجود دارد که از غفلت ما ممکن اسـت اسـتفاده کند، ضـربه وارد کند. این، روشـی است که قرآن به ما یاد میدهد. شـما ببینید سرتاسـر قرآن چقدر اسم شیطان تکرار شده. خوب، یـک بـار میگفتنـد یـک شـیطانی هست، تمـام شـد دیگر؛ این برای همین است که انسان در عرصه‌ی زنـدگی - که عرصه‌ی چالشها و مبارزه است؛ زندگی سرتاپا چالش و مبارزه است - فراموش نکند که دشمن دارد و دشمن ممکن است ضربه بزند. راهش این است: دشـمن را فراموش نکنیم؛ خدای متعال را هم که پشتیبان ماست، از یاد نبریم؛ احساس مسئولیت حضور در صحنه را هم از یـاد نبریم. این، آن عامـل بسـیار مؤثر و مهم است. حالاـ انـدکی بعـد، انتخابـات را ملت ایران در پیش دارد. من دربـاره‌ی انتخابـات ان‌شـاءاللَّه توصیه‌هائی دارم و عرض خـواهم کرد بـه ملـت ایران. ایـن یکی از آن عرصه‌هـای مهم است. این جـا بـایستی ملت ایران هوشیاری به‌خرج بدهند، بدانند که این یکی از همان امتحانها، یکی از همان عرصه‌های کارآمدی، یکی از همان پیچهائی است که از غفلت ما در آنجا ممکن است دشمن استفاده کند و ضربه به ما بزند. البته خدای متعال پشتیبان شما ملت عزیز و شجاع و فداکار و باوفا بوده است، بعـد از این هم امیـدواریم که خداونـد متعال ان‌شاءاللَّه در همه‌ی مراحل، ملت عزیز ایران را پشتیبانی کنـد. خـداوند ان‌شاءاللَّه این عیـد را بر همه‌ی ملت ایران مبارک قرار بدهـد و عیدی ملت ایران را یک قدم نزدیک شدن به آرمانهای بلند اسـلامی قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم یزد

بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در اجتماع بزرگ مردم یزد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین والصّـلاهٔ والسّـلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سـیّما بقیهٔ‌اللَّه فی الأرضین. خیلی خوشحالم و خدای متعال را سپاسـگزارم که این توفیق را عنایت فرمود که در میان جمع صـمیمی، باصـفا و مؤمن و متدین مردم عزیز یزد، بتوانم حضور پیدا کنم و این وظیفه‌ای را که مدتهاست بر دوش احساس میکردم برای سـفر به نزد شـما مردم عزیز، انجام بدهم. شـهر شما و استان شمـا - برادران و خواهران عزیز یزدی! - مرکز دانش، مرکز هنر، مرکز کار و تلاش و ابتکار، مرکز ایمان و دین‌باوری است. همواره مردم عزیز شـهر یزد و اسـتان یزد را به عنوان مردمی بااسـتعداد، نجیب، سرشار از ایمان و باور دینی، سرشار از نیروی کار و ابتکار و تحرک و آماده در همه‌ی میدانهائی که در طول تاریخ معاصر ما از ملت ایران انتظار میرفته است، هم قبل از انقلاب به چشم دیدیم؛ تجربه کردیم، هم بعـد از پیروزی انقلاب، مردم یزد درخشـیدند؛ در عرصه‌هـای دفـاع مقـدس، در عرصه‌ی دفـاع از هویت انقلاب

اسلامی و پس از پایان دفاع مقدس، تا امروز هم در عرصه‌ی دفاع از ارزشهائی که مورد تهاجم سیاسی و فرهنگی دشمنان قرار گرفته بود. در همه‌ی این میدانها، مردم عزیز یزد را پابه‌رکاب، آماده‌به‌کار، کمربسته و دارای عزم و تصمیم مشاهده کردیم و آزمودیم. من فراموش نمیکنم آن روزهائی که هنوز ملت ایران شهد پیروزی را نچشیده بود؛ مردم شهرهای مختلف این کشور هر کدام به قدر توانائی‌شان، به قدر همتشان برای به سرانجام رساندن این حرکت عظیم کاری میکردند، من آمدم یزد. وضعیتی که در شهر یزد من دیدم، برای من شگفت‌آور بود. آن روحیه‌ی پرتپش انقلابی در کنار نظم و انضباط و آرامش و متانت. در این شهر من مرحوم آیةاللَّه شهید صدوقی را - در آن دوره نه به عنوان فقط یک روحانی برجسته در یک شهر بلکه به عنوان یک رهبر دینی و سیاسی و فرهنگی؛ یک رهبر انقلابی تمام‌عیار در این شهر یزد و در شهرهای سرتاسر استان - مشاهده کردم و احساس کردم. چند روزی من در یزد بودم، وضع شهر را دیدم. از تبعید می‌آمدم، شهرهای دیگر را هم دیده بودم و بعد دیدم؛ اما وضع یزد بدون اغراق یک وضع استثنائی بود. درباره‌ی مناقب مردم عزیز یزد لازم است مثل منی آنچه را که می‌بیند و میداند و احساس میکند، مخلصانه با شما مردم یزد و با ملت ایران - آنچه لازم است - در میان گذارد. من همواره در همه‌ی شهرهای این کشور با مردم وقتی مواجه شدم، بر روی این مطلب تکیه کردم که مردم ما - این مردمِ دارای ریشه‌های عمیق تاریخی، علمی و فرهنگی و سیاسی - باید شناسنامه‌ی خودشان را، شهر خودشان را بدرستی و دقت بشناسند؛ قدر خودشان را بدانند. اگر از مناقب شهر یزد و مردم یزد و استان یزد سخن میگوئیم، برای این است. عزیزان من! دهها سال دشمنان این ملت سعی کرده‌اند شناسنامه‌های تاریخی ما را پاره کنند، امحاء کنند، از بین ببرند. ما را با یک ملت بی‌ریشه اشتباه گرفتند؛ ما را با ملتهائی که نه تاریخ دارند، نه سابقه‌ی تمدن دارند، نه طومار بلندی از نام عالمان و دانشمندان و هنرمندان در طول تاریخ دارند، اشتباه گرفتند؛ با ما بد رفتار کردند. یک عده هم از میان خود ما متأسفانه فریب خوردند، قضاوت دشمن را درباره‌ی ملت ایران و درباره‌ی مردم ایران پذیرفتند. شهر یزد همانطوری که اشاره کردم، شهر علم است. نام آوردن از علمای یزد در رشته‌های مختلف علوم، بخصوص علوم دینی، ساعتها وقت میبرد که انسان فقط اسم اینها را بیاورد و یاد مختصری از آنها بکند. این فقط مربوط به گذشته نیست. زمان خود ما، در دوران تحصیلات دینی خود ما، در دوران فعالیتهای اجتماعی خود ما، در همین استان، علمای برجسته، شخصیتهای برجسته، چهره‌های درخشان بودند. امروز هم وقتی نگاه میکنیم، می‌بینیم استان یزد در طول چهارده سال پی‌درپی بیشترین نسبت قبولی در دانشگاهها را نسبت به شرکت‌کنندگان در کنکور سراسری کشور ارائه دادند. این چیز کمی نیست، این نشان‌دهنده‌ی این است که استعداد علمی، استعداد دانشمند شدن، استعداد نخبه شدن، استعداد تبدیل شدن به بازوان توانا و مغزهای متفکری که میتواند این ملت را تکان بدهد و به سوی آینده‌ای که انقلاب اسلامی برای او ترسیم کرده است به پیش ببرد، در این استان فراوان است. جوان یزدی، مرد و زن یزدی، روحانی یزدی، روشنفکر یزدی، استاد یزدی باید قدر این استعداد را بداند. و همه بدانند که شکر این نعمت، در شناختن آن، در به کار گرفتن آن، در راه‌اندازی آن است. تجربه‌ی مردم یزد و استان یزد در دفاع مقدس هم تجربه‌ی موفقی بود. مردم یزد تو خانه‌ها ننشستند تا برای پیروزی رزمندگان فقط دعا کنند؛ وارد میدان جنگ شدند. من فراموش نمیکنم در جبهه‌ی نبرد، تیپ الغدیر و پادگان الغدیر یزدیها یکی از بهترین، قوی‌ترین، پرخطرپذیرترین و منضبطترین مجموعه‌های نظامی‌ای بود که ما در میدان جنگ دیدیم. شهدای برجسته‌ی شما، جانبازان شما، آزادگان سرافراز شما، خانواده‌های صبور آنها، همه شواهد صدقی هستند بر این حضور شجاعانه‌ی مردم یزد در میدان خطر، آنوقتی که به آنها نیاز هست. در دانشگاه خوبید، در میدان جنگ خوبید، در میدان صنعت خوبید، در میدان کشاورزی هم با وجود خشکی طبیعی این منطقه و این اقلیم، خوبید. یک یزدی چشمه‌ی آبی اگر در گوشه‌ای پیدا میکند که ساعتی به قدر یک سطل کوچک از آن آب می‌آید، همین آب را قدردانی میکند، هدایت میکند؛ با او یک کشتزار را، یک مزرعه را، یک باغ را به وجود می‌آورد و از برکات آن، خود و دیگران را برخوردار میکند. اینها خیلی قیمت دارد؛ سختکوشی. پنجاه سال قبل من در عراق باغستانهائی را دیدم بین کربلا و نجف؛ همه‌ی مردم عراق - آنهائی که ما دیدیم -

میدانستند اینها کار یزدیهاست. گفتند یزدیها از ایران آمده‌اند این باغستانهای بین کربلا و نجف را در آن منطقه‌ای که کار و تلاش خیلی معنی نـدارد، انجـام دادنـد. هرجـا در سرتاسـر کشور رفتنـد، این سختکوشـی خودش را نشان داده است؛ سختکوشـی همراه با قناعت. من درباره‌ی اسـراف با مردم عزیز کشورمان بارها صحبت کردم؛ در نماز(۱) گذشته هم همین مطلب را بیان کردم، از مردم خواسـتم. یکی از آن‌جاهائی که میتواند در مورد اجتناب از اسراف الگو قرار بگیرد، شهر شما و استان شماست. البته این را در پرانتز عرض بکنیم؛ این خـویِ طـبیعی این مردم است، به شـرط اینکه عـارضه‌ی اشـرافیگری، خود را تحمیـل نکنـد. اشـرافیگری مثـل یک بیماری است. بر هر کجا که وارد شد، بسیاری از خویهای مستحسن و پسندیده را تحت‌الشعاع قرار میدهد، کم‌کم آنها را ضعیف میکند و شاید از بین میبرد. اسیر اشـرافیگری نباید بشویم ما مردم ایران. خوی طبیعی یزدی قناعت است؛ سختکوشـی است. در کنار آن – آن هم بـا آن استعدادی که شـرح دادم در زمینه‌هـای مختلـف – علمش و هنرش است. این آثـار معمـاری، همین مجمـوعه‌ی معمـاری بسـیار زیبائی که الان در آنجا هستیم، این مجموعه‌ی امیر چخماق، مسـجد جامع و سایر مراکزی که در این شـهر و در این استان وجود دارد، نشاندهنـده‌ی ذوق هنری‌ای است که در طول تاریخ ماندگار است، بومی است؛ میراثهای بومی یک شـهر و یک استان است. خوب، من از همه‌ی اینهـا یـک مطلب را میخواهم اسـتحصال کنم و این را زمینه‌ی بحث کوتـاهی که میخواهم بـا شـما بکنم، قرار بدهم و او اعتماد به نفس است. یزدیها جزو خصوصیاتشان این است: اعتماد به نفس دارند. اینی که شما می‌بینید در شهر غربت، در کشـور غریب، در بیابانهـای بین کربلا- و نجف، در هر نقطه‌ی دیگر از این کشور، یـک نفر یزدی وقـتی که آنجـا میتواند جای پای خود را محکم کند، شـروع میکند به تولید و سازندگی و تولید ثروت، همراه با همان خصوصیات مثبتی که گفته شد، این ناشـی از اعتمـاد به نفس است. من امروز میخـواهم به شـما و همه‌ی ملت ایران عرض بکنم ملت مـا یکی از داروهـای بسـیار لاـزم و مؤثری که نیاز دارد – داروی روحی و فکری – و بایـد این را در میان خود توسـعه و ترویـج کند، داروی اعتماد به نفس است. ملت ایران باید اعتماد به نفسی را که به برکت انقلاب و به برکت ایستادگی در میدان پرخطر انقلاب به دست آورد و بعد در میدان دفاع مقـدس با همه‌ی آن مشـکلات با ایسـتادگی خود، این اعتماد به نفس در او تقویت شـد، این اعتماد به نفس را بایـد حفظ کنـد. این اعتمـاد به نفس، به ملت ایران این جرئت را، این همت را، این توانـائی را میدهـد که این راه طولانیِ تا آرمانهای ترسـیم‌شده‌ی برای جامعه‌ی اسـلامی را طی بکنـد؛ بـدون او نمیشود. بدون اعتماد به نفس نمیشود این راه را رفت. برادران و خواهران عزیز من! انقلاب ما فقط این نبود که یک حکومتی برود، یک حکومتی بیاید قدرت را به جای او در دست بگیرد. مسئله این نبود. اگر این بود، ملت بـا این فـداکاری چرا وارد میـدان بشود؟ خوب، دو گروه بـا هم رقابت می‌کننـد؛ یکی می‌آیـد علیه آن یکی. مثل اینکه می‌بینیـد در کشورهای دیگر؛ وارد میـدان میشونـد، میزننـد یا میبرنـد یا میبازند. اینی که یک ملت با همه‌ی وجود، با همه‌ی تن و جان، با همه‌ی توان، با جوانش، با مالش وارد میـدان میشود، این معناش این است که این حرکتی که دارد اتفاق می‌افتد، فقط دست به دست شدن قـدرت بین دو گروه نیست؛ این یـک تحول عظیم، متوجه و معطوف به یک سلسـله آرمانهای مردمی و ملی است؛ معناش این است. انقلاب ما یک آرمانهائی را ترسیم کرد. مردم مؤمن ما وقتی به هدایت دین خودشان نگاه کردند، دیدند این آرمانها همان چیزهائی است که به آن نیـاز دارنـد. لـذا در راه او حرکت کردنـد؛ جوانشـان را هم دادنـد، جانشـان را هم دادنـد، مالشان را هم دادنـد، پاش ایسـتادند. مـا میخـواهیم به این آرمانهـا برسـیم. این آرمانهـا چیست؟ اگر در یـک جمله بخـواهیم این آرمانهـا را بگوئیم، «جـامعه‌ی اسلامی» است. ما امروز در راه جامعه‌ی اسلامی داریم حرکت می‌کنیم. جامعه‌ی اسلامی آن جامعه‌ای است که در او عدالت به نحو کامـل اسـتقرار داشـته باشـد؛ اخلاق اسـلامی به صورت گسترده در میان مردم وجود داشته باشـد؛ مردمان همان ترازی را به دسـت بیاورنـد که پیـامبران الهی میخواسـتند این تراز ساخته بشود در میان جامعه‌ی اسـلامی؛ قدرتمنـد، شـجاع، عزیز، برخوردار از مواهب زنـدگی و در عین حـال عبـد خـدا؛ تسلیم اراده‌ی پروردگـار. آزادی حقیقی برای یک ملت و برای یک انسان این است که اراده‌ی خـودش را، همت خودش را، نیرو و توان خودش را به کـار بینـدازد برای بهروزی خود و آن بهروزی را در عبودیت خـدا و بنـدگی

خـدا ببینـد. مـا دنبـال این هستیم. امروز خلأ بزرگ دنیای لیبرال دموکراسـی غرب همین است. کارخانه‌ها را زیاد کردنـد، چرخهای گردنده را زیاد کردند، دامنه‌ی علم را گسترش دادند؛ اما عدالت اجتماعی را نتوانستند تأمین کنند. اخلاق انسانی به انحطاط کشیده شـده؛ این حرفی نیست که من اینجـا بگویم. مگر میشود در یـک تریبون و منبر جهانی، که امروز این حرفها در دنیا منعکس میشود، چیزی برخلاـف آنچـه کـه احسـاس مردم آن کشورهـاست، بر زبـان آورد؛ حرفی اسـت که خودشـان میزننـد. امروز بحران اخلاقی گریبانگیر لیبرال دموکراسـی غرب است. امروز بحران جنسـی، بحران اقتصادی، بحران اخلاقی، بحران خانوادگی، گرفتاریهای همان کشورهائی است که از لحاظ علمی چشم تاریخ را خیره کردند از پیشـرفتهای خودشان. بشـر سـعادتمندی‌اش به این نیست که دانش او پیشـرفت کند - دانش ابزار سـعادت است - سعادت بشر به آسایش فکر است، به آسایش روح است، به زندگی بی‌دغدغه است، به زنـدگی همراه بـا امنیت اخلاـقی و معنوی و مـادی است، به احساس عـدالت در جامعه است. این را غرب نـدارد؛ نه اینکه نـدارد، روزبه‌روز هم از او دارد دورتر میشود. مـا این را برای نشـان دادن به دنیـا به عنوان آرمـان خودمـان ترسـیم کردیم؛ ما نکردیم، خـدا کرد. ملت ایران به اقتضـای ایمـان خود به این راه، دنبـال این راه افتاد. برادران و خواهران عزیز من! مردم عزیز یزد! ملت عزیز ایران! اگر بخـواهیم به آن آرمـان برسـیم، احتیـاج دارد به اعتمـاد به نفس. بایـد بگـوئیم میتوانیم؛ همچنـانیکه تـا امروز آن کارهـائی را که اراده‌ی ملی به آن تعلـق گرفت، توانسـتیم انجـام بـدهیم. مگر شـوخی بود در یـک کشوری که زیر فشـار اسـتکبار و اسـتعمار است، فاسـدترین حکومتهای جهان بر آن حکومت میکنـد و شـرق و غرب عالم، منافعشان را در حکومت آن خاندان منحوس می‌بینند، این خاندان را به زیر کشیدن؛ بنیاد پوشالی حکومت سلطنتی موروثی را بکلی از بین بردن؛ یک نظام مردمی، متکی به آراء ملت، متکی به عواطف مردم، در یـک چنین کشور اسـتبدادزده‌ی در طول قرنهـای متمـادی به وجود آوردن؛ این کـار شوخی است؟! این کار را ملت ایران کرد. امروز در این منطقه، هیچ کشوری از لحاظ اتکاء به آراء و عواطف مردم، به جمهوری اسـلامی نمیرسد. انسان غصه میخورد که بعضـیها به خـاطر ملاحظـات سیاسـی - ملاحظـات جناحی بایـد بگویم - جوری حرف میزننـد که گوئی در این مملکت دموکراسـی، مردم‌سالاـری نیست. این بی‌انصـافی است. بیست و هشت سال است که این ملت هر سال به طور متوسط یک انتخابات دارد؛ انتخابـات آزاد، انتخابـات از روی عقلاـنیت، انتخابـات با حضور گسترده‌ی مردم، دارای نوسان، با حضور گرایشـهای مختلف. چرا برای دلخوشـی دشـمنانمان که سـعی میکننـد انکار کنند وجود دموکراسـی در سایه‌ی اسـلام را و مرتباً منفی‌بافی میکنند، ما هم همان حرفهای آنها را تکرار کنیم؟ ملت ایران با اعتماد به نفس خود این بنای مبارک را گـذاشت؛ توانست مردم‌سالاری را به وجود بیـاورد، آن هم با یک شـیوه‌ی تازه و بی‌سابقه؛ مردم‌سالاری دینی. در همه‌ی جای دنیا دموکراسـیها در یک چهارچوب قرار دارنـد. هیـچ جا وجود نـدارد که یک دموکراسـی‌ای باشـد، اما به وسـیله‌ی یک چهارچوب و یک هدفگـذاری خاصـی هدایت نشود؛ یا به وسیله‌ی احزاب است، یا به وسـیله‌ی دسـتگاههای قضائی است، یا به وسـیله‌ی دسـتگاههای خارج از دستگاه قضائی و اجرائی است. همه جای دنیا اینجور است. ما این چهارچوب را اسـلام قرار دادیم؛ چون ملت ایران ملت مسلمانند؛ چون ملت ایران مؤمنند. این شد مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری اسلامی. علت اینکه ملتهای مسلمان از کشورهای دیگر، به چشم عظمت به ملت ایران نگاه میکنند، این است که ملت ایران اولاًـ جرئت کرد وارد میـدان بشود و نظام حکومتی جرئت کرد به مردم میـدان بدهـد و بعـد هم یک معنای خاصـی، یک شـکل خاصـی، صـیغه‌ی خاصی از مردم‌سالاری را که دنیا او را نمیشناخت، در دنیا مطرح کرد؛ مثل پرچمی در دست گرفت. همه جای دنیا ملتها و دولتها تحت تأثیر هوچی‌بازیهای تبلیغاتی دشـمنانشان قرار میگیرند؛ ملت ایران تحت تأثیر هوچی‌بازیها قرار نگرفت. در قضـیه‌ی مردم‌سالاـری دینی، در بسیاری از قضایـای دیگر، در مسـئله‌ی زنـان، در مسـئله‌ی شـیوه‌های معمول مـا در سیـاست خـارجی، در ارتباطمان با قطبهای قـدرت جهانی، در هیـچ کـدام از اینها، ملت ایران به خاطر هوچی‌بازیهای تبلیغاتی منفعل نشد؛ راه خودش را عوض نکرد، بعد از این هم همین خواهد بود. من میگویم این اعتماد به نفس را ملت ایران باید حفظ کند. یکی از نشانه‌هـای ایـن اعتمـاد بـه نفس، قـدم گذاشـتن ملت ایران در میـدانهای کشـفیات علمیِ سـطح بالاـست، یکی‌اش مسـئله‌ی انرژی

هسته‌ای است که حالا در دهان همه‌ی مردم ما هست؛ اما فقط این نیست؛ در بخشهای بسیار حساس، بسیار دقیق، بسیار نو، جوانان ما، دانشمندان ما، برجستگان ما وارد میدان شدند، کارهای بزرگ انجام دادند؛ همین مسئله‌ی سلولهای بنیادی، کشف داروهای جدید و بی‌سابقه برای برخی از بیماریهای صعب‌العلاج - که اعلان کردند، بعد هم باز ان‌شاءاللَّه اعلام خواهند کرد - در مسائل گوناگون. ایرانی استعداد خودش را به میدان آورد و اعتماد به نفس نشان داد و پیش رفت و بعد از این هم پیش خواهیم رفت. فاصله‌ی ما را با دنیا از لحاظ علمی در طول دهها سال گذشته، که سالهای رشد دانش در عالم بود، افزایش دادند؛ اما به فضل الهی ما این فاصله را کم خواهیم کرد و به علم هم اکتفا نمیکنیم؛ معنویت، اخلاق، سازندگی خود؛ این را ما باید به عنوان یک وظیفه برای خودمان بدانیم. یک جمله راجع به انتخابات بگویم، یک جمله هم راجع به استان شما و شهر شما عرض بکنم. مسئله‌ی انتخابات، مسئله‌ی مهم امسالِ ملت ایران است. البته مسائل مهم داشته‌ایم، این آخر سالی شاید مهمترین مسئله‌ی کشور که در سال جاری ما اتفاق می‌افتد، انتخابات مجلس است. البته هنوز تا آن وقت فاصله داریم و زمان برای حرف زدن و گفتن هنوز باقی است، بنده هم عرایضی دارم که ان‌شاءاللَّه در وقت خود خواهم گفت. آنچه که امروز میخواهم به شما بگویم، این است که ملت ایران انتخابات را قدر بدانند. انتخابات یک نمایشگاه است برای نشان دادن عزم و رشد ملی ملت ایران، استقامت ملت ایران، دانائی و هوشیاری ملت ایران، پایبندی ملت ایران به نظام مردم‌سالاری دینی. آنچه که بنده در همه‌ی انتخاباتها تأکید کرده‌ام، امروز هم همان را در درجه‌ی اول تأکید میکنم، حضور مردمی و قدردانی مردمی است از انتخابات. من به شما عرض بکنم - البته حالا سربسته میگویم - سعی شد در این کشور، باب انتخابات بسته شود تا دشمنان بتوانند بگویند نظام جمهوری اسلامی نظام مردمی نیست؛ تلاش شد برای این کار، خدای متعال نگذاشت؛ اراده‌ی الهی بر اراده‌ی بدخواهان فائق آمد، دلهای مردم به سمت انتخابات جذب شد در دوره‌های متعدد و بخشهای مختلف؛ علی‌رغم دشمن، مردم در انتخابات شرکت کردند. این انتخابات هم همانجور است. آنچه که من عرض می‌کنم، در درجه‌ی اول حضور مردمی است. در درجه‌ی بعد که البته حائز اهمیت بسیاری است این هم، پیدا کردن نماینده‌ی اصلح است. آن کسانی که به وسیله‌ی شورای نگهبان صلاحیت آنها اعلام میشود، معنایش این است که این از حداقل صلاحیت مورد نیاز برخوردار است. در بین این کسانی که اعلام میشوند، افرادی هستند با صلاحیتهای بالاتر، افرادی هستند در سطح پایین‌تر. هنر ملت ایران و مردم شهرها و حوزه‌های انتخابیه این است که دقت کنند، نگاه کنند، بشناسند اصلح را، بهترین را انتخاب کنند؛ بهترین از لحاظ ایمان، بهترین از لحاظ اخلاص و امانت، بهترین از لحاظ دینداری و آمادگی برای حضور در میدانهای انقلاب؛ دردشناس‌ترین و دردمندترین نسبت به نیازهای مردم را انتخاب کنند. اینها فرصتهائی هست، بایستی مردم عزیز ما در همه جای کشور - این دیگر مخصوص استان یزد نیست - هوشیارانه، با بصیرتِ تمام تلاش کنند، پیدا کنند و با رأی خود مسجل کنند و مجلس را - آن مجلسی را که مورد نیاز جامعه‌ی کنونی ماست - تشکیل بدهند. البته مردم توجه باید داشته باشند که تبلیغات رنگین و متنوع ملاک نیست؛ وعده‌های غیر عملی ملاک نیست. من با خودِ نماینده‌های محترم در دوره‌های مختلف وقتی مواجه شدم، به اینها گفتم: آقایان و خانمهای نماینده! وظیفه‌ی نماینده این نیست که وعده‌ی عمرانی و فلان پروژه، فلان کار را در منطقه‌ی انتخابی خود به مردم بدهد؛ اینها کار اجرائی است، کار دولت است. وظیفه‌ی نماینده این است که بتواند قانون مورد نیاز کشور را پیدا کند، آن قانون را جعل کند. وقتی قانون شد - یعنی قاعده‌ای گذاشته میشود - دستگاههای اجرائی و قضائی مجبورند برطبق قانون عمل بکنند و عمل میکنند. وعده‌های غیر عملی دادن، وعده‌های بزرگ دادن، اینها ملاک نیست؛ باید مردم توجه کنند؛ گاهی علامت منفی هم هست. از طرف علاقه‌مندان به نامزدهای انتخاباتی گوناگون، بداخلاقیهای انتخاباتی، شایسته‌ی ملت ما نیست؛ تهمت زدن آدمهای مؤمن را، مصونیت‌دار از لحاظ اسلامی و شرعی را؛ در معرض هتک آبرو قرار دادن در شبنامه‌ها، در مطبوعات، در پایگاههای اینترنتی و غیره، اینها اصلاً مصلحت نیست. من به طور جد از همه‌ی کسانی که نسبت به نامزدهای مختلف علاقه‌مندی‌ای دارند، درخواست میکنم، اصرار میکنم که این علاقه‌مندی خودتان را از راه تخریب دیگران، اهانت به دیگران، متهم

کردن دیگران نشان ندهید. هرچه میخواهید، از نامزد مورد علاقه‌ی خودتان تمجید کنید، تعریف کنید؛ اما دیگران را تخریب نکنید. این علامت بدی است. بعضی جاها در دنیا معمول است اسرار خانوادگی یکدیگر را برملا میکنند، عکسهای پنهانی از هم میگیرند، افشا میکنند. خوب، همانهائی هستند که وقتی هم رفتند مجلس - دیده‌اید در تلویزیون - سر یک مسئله‌ای می‌افتد به جان هم، با مشت و لگد با هم رفتار میکنند! اینکه امتیاز برای نماینده نیست.آنچه که در مورد انتخابات باید به یاد مردم عزیز ما باشد، آماده شدن برای حضور همه‌جانبه و گسترده در انتخابات و کوشش کردن برای شناسائیِ اصلح و مراعات کردن رفتارهای انتخاباتی است، که این را عرض کردیم. در مورد یزد؛ چه استان یزد، چه شهر یزد. البته دوستان یزدی ما همیشه به من اعتراض میکردند در این چند سال که آمدن ما به یزد تأخیر پیدا کرد. من البته تصدیق میکنم این را. خوب، حالا بحمداللَّه سفرهای استانیِ مسئولین دولت هم هست؛ سفر میکنند، نیازها را میسنجند. بنده هم هنوز استانهائی هست که نرفته‌ام؛ استان فارس در همسایگی شماست، هنوز نرفته‌ایم؛ استان کردستان، استان کرمانشاه؛ اینها استانهائی است که در ردیف بازدیدهای ما قرار نگرفته هنوز، ان‌شاءاللَّه اگر عمری باشد، در آینده از آنها هم بازدید خواهیم کرد. خدا را شکر میکنیم که این توفیق پیدا شد. آنچه مهم است، این است که برای آبادی استان، برای پیشرفت استان، هم دولت با همه‌ی دستگاههایش، هم مجموعه‌های غیردولتی، آحاد مردم، مؤسسات غیر دولتی، مؤسسات اقتصادی و فرهنگی و غیره باید همکاری کنند. دولت باید این مصوباتی را که در مورد این استان انجام داده‌اند در سفری که به این استان کردند، ان‌شاءاللَّه توفیق پیدا کنند به طور کامل انجام بدهند. البته این حرکت دولت - سفر به استانها - بسیار حرکت خوب و مبارکی است. بنده قدردانی میکنم از این حرکت مجموعه‌ی دولت که به شهرها میروند، به راههای دور میروند، مشی مردمی اتخاذ میکنند؛ اینها باارزش است. با همه‌ی شهرها از دور و نزدیک ملاقات میکنند. بعضی از شهرها هستند که مردم آنها یک مدیر کل را هم هرگز نمیتوانسته‌اند ببینند، حالا رئیس جمهور را، وزیر را، نزدیکِ خودشان می‌بینند، با آنها حرف میزنند؛ اینها باارزش است. ما باید قدردان این چیزها باشیم. مصوباتی هم که در استانها تصویب میشود، اگر فرض کنیم بعضی از این مصوبات هم اجرا نشود، آنچه که اجرا میشود، برای استانها مغتنم است و باارزش است. باید تلاش کنند. اشاره کردند به مسئله‌ی آب. من میدانم مسئله‌ی مهم استان یزد، مسئله‌ی آب است. البته در نظرسنجیهای مردم، مسئله‌ی اشتغال، مسئله‌ی گرانی، جزء مسائلی است که مورد اهتمام شماست. همه‌ی مسئولین؛ چه آنهائی که باید قانون بگذارند، چه آنهائی که باید اجرا کنند، چه آنهائی که باید متخلف را تعقیب کنند - یعنی قوای سه‌گانه - وظیفه دارند در این زمینه‌ها کار کنند. ما هم سفارش کردیم، تأکید کردیم، باز هم تأکید میکنیم؛ اما پیشبردن کارها، مواجه شدن با مشکلات، دست و پنجه نرم کردن با موانع راه - که مسئولین در سطوح مختلف با آن مواجه هستند - کار آسانی نیست؛ دارند تلاش میکنند. باارزش است این تلاشی که دارند انجام میدهند. مهم این است که اعتماد ملت ما به مسئولینش اعتماد عمیقی است و این اعتماد را باید همچنان حفظ کنیم. البته دشمن سعی میکند ارتباط قلبی و عواطفِ بین مسئولین را و بین مردم را تضعیف کند. هر وقتی به تناسب بخشی از دستگاه جمهوری اسلامی را تضعیف میکنند، متهم میکنند؛ یک روز قوه‌ی مجریه را، یک روز قوه‌ی مقننه را، یک روز قوه‌ی قضائیه را، یک روز دستگاههای گوناگون دیگر نظام را؛ کار دشمن است، برای اینکه مردم را دچار حیرت و سردرگمی کنند. مردم ما خوشبختانه هوشیارند؛ بصیرند، مسائل را محاسبه میکنند و درست هم محاسبه میکنند. لذا رابطه‌ی بین مردم، رابطه‌ی بین مسئولین و مردم، رابطه‌ی گرم و مستحکمی است. ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز این رابطه مستحکم‌تر بشود و مردم ببینند و عملاً حس کنند که مسئولین برای آنها دلسوزی میکنند؛ و مسئولین آماده‌ی به کارند و کارائی دارند و میتوانند کارها را پیش ببرند. من لازم میدانم از شما مردم عزیز به خاطر محبتتان، صفاتان، اجتماعتان در این روز سرد، در این میدان و در خیابانهائی که در راه شما را زیارت کردیم، تشکر کنم. از خدای متعال توفیقات شما را مسئلت میکنم و ان‌شاءاللَّه در این زمینه‌ها در طول روزهائی که در این استان هستم، مطالب دیگری هست که بتدریج عرض خواهم کرد. پروردگارا ! رحمت خود، برکات خود، تفضلات خود را بر این مردم عزیز نازل بفرما. پروردگارا ! این مردم را همچنانی که دل آنها و روح آنها در

مقابل تو خاضع و خاشع است، دل و جان آنها را با انوار لطف خود نورانی بگردان. پروردگارا ! شهدای عزیز این جمع انبوه و این استان را با شهدای صدر اسلام محشور کن. پروردگارا ! علمای بزرگ، پیشوایان مذهبی برجسته‌ای که ما در طول این سالها خودمان دیدیم - مرحوم شهید صدوقی، مرحوم آیةاللَّه خاتمی، مرحوم آیةاللَّه اعرافی از میبد و علمای بزرگ دیگری که ما اینها را از نزدیک دیدیم، اهمیت کار آنها را و حضور آنها را احساس کردیم - درجات آنها را عالی کن. پروردگارا ! جوانان خوب، پدر، مادرهای خوب و مؤمن در این استان را مشمول توفیقات و هدایت خود قرار بده؛ روزبه‌روز بر پیشرفت و اعتلای مادی و معنوی این مردم بیفزا؛ روح مطهر امام بزرگوار را که سلسله‌جنبان این حرکت عظیم است و حق به گردن همه‌ی ملت ایران دارد، با ارواح مطهر انبیاء و اولیاء محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -- ------------------------------- ۱) خطبه‌های نماز عید فطر؛ ۲۱/۷/۱۳۸۶.

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشحالم از حضور در جمع باصفا و صمیمی و پرشور شما جوانهای عزیز. شما جوانید، و جوان مظهر آئینه‌وار صفا و صمیمیت و همت و شوق به آرمانها و ایده‌آلهاست. آنچه که جوانهای عزیزمان در اینجا بیان کردند، همه در بخشهای مختلف برای من دلنشین بود؛ نه از این باب که حالا هر چه که این دوستان پیشنهاد کردند، باید اجراء شود و در اولویت قرار دارد یا اساساً اجرائی است یا نه؛ اینها بسته به بررسی است و احتیاج به بررسی دارد، که میگوئیم بررسی هم بکنند؛ اما نفس اینکه جوان دانشجوی نخبه، جوان دانشجوی عضو تشکل، در یک جمعی - دانشگاهی، دانشجوئی - می‌ایستد و چکیده‌ی دریافت خود از مسائل جاری را با جرأت، با اعتماد به نفس بیان میکند و مطالبه میکند، این برای من پر معنا و بسیار شیرین است. بحث امروز من هم اساساً در همین زمینه است. اعتماد به نفس ملی، دست‌آورد انقلاب اسلامی من دیروز در اجتماع عمومی مردم راجع به اعتماد به نفس مطالبی گفتم. مخاطب اصلی و اولی شمائید. آنی که ما به شدت نیازمند اعتماد به نفس او هستیم، قشر جوان ماست؛ بخصوص قشر جوان اهل علم و فرزانه و بالقوه اداره کننده‌ی بخشی از آینده‌ی این کشور؛ چه اداره کننده‌ی علمی، چه اداره کننده‌ی سیاسی، چه اداره کننده‌ی عملی و اجرائی. این قشر باید توصیه‌ی به اعتماد به نفس را - که من دیروز به صورت گذرا گفتم و امروز میخواهم قدری بیشتر درباره‌ی آن حرف بزنم - درست به گوش بشنود و از اعماق دل بپذیرد و در همه‌ی فعالیتهای خود آن را محور و ملاک قرار بدهد. چرا من مسئله‌ی اعتماد به نفس را اصلاً مطرح میکنم؟ مگر در کشور چه اتفاقی افتاده که بنده اصرار دارم روی اعتماد به نفس ملتمان یا جوانانمان تکیه کنم؟ توضیحی وجود دارد. ملت ما بر اثر انقلاب، بر اثر دفاع مقدس، بر اثر تأثیر شخصیت ویژه‌ی امام - که حالا بعد اگر ان‌شاءاللَّه یادم ماند، اشاره میکنم که در ایجاد اعتماد به نفس ملی، شخص امام و عناصر تشکیل دهنده‌ی شخصیت او، یکی از بیشترین تأثیرها را داشت - و بر اثر پیشرفتهای گوناگون، امروز به یک نصاب قابل قبولی از اعتماد به نفس دست یافته است. بیم آن هست که در عرصه‌ی جنگهای روانی و تبلیغاتی و به اصطلاح جنگ نرم بین ما و دشمنانی که بسیار اصرار بر ادامه‌ی این نبرد دارند، این اعتماد به نفس یا خدشه پیدا کند، تضعیف بشود، متزلزل بشود یا لااقل در حدی که ملت ما به آن احتیاج دارد، پیش نرود. ما در نیمه‌ی راهیم. من به عیان می‌بینم که در ذهن و زبان و عمل بسیاری از برجستگان کشورمان این اعتماد به نفس هنوز به حد نصاب لازم نرسیده. خود کم بینی، یک بیماری خطرناک نقطه‌ی مقابل اعتماد به نفس، خودکم‌بینی است؛ خودکم‌بینی در مقابل فکر یک جناحی از ملتهای عالم - که امروز غرب مظهر آن است - خودکم‌بینی در مقابل فلسفه‌ی آنها، خودکم‌بینی در مقابل علم آنها، حتّی خودکم‌بینی در مقابل الگوهای توسعه‌ی ملی که آنها پیشنهاد میکنند؛ در حالی که الگوی توسعه‌ی ملی نسبت به ملتهای مختلف، گوناگون است. خودکم‌بینی، این بیماری بسیار خطرناک، که در طول دهها سال متوالی آن را در کالبد ملت ما تزریق کردند.

واژه‌ی فرنگی، فکرِ فرنگی، گرده‌برداری از واژه‌های فرنگی، جزو کارهای رایج ماست. من الان گوش میکنم، متأسفانه می‌بینم علاوه بر واژه‌های فرنگی‌ای که در طول ده‌ها سالِ گذشته بر زبان مردم جاری شده و وجود دارد، باز در رادیو و تلویزیون ما هر چند وقتی یک بار، یک واژه‌ی فرنگیِ دیگر مطرح میشود که مردم باید از هم سؤال کنند: آقا این یعنی چه؟! بروند به یکی مراجعه کنند؛ آقا معنایش چیست، تا معنایش را بفهمند! خب، چه لزومی دارد؟ این مفهومی که تازه وارد کشور شده که شما میخواهید برایش لغتی بیان کنید، خب برایش لغت بسازا! زبان فارسی با این گستردگی. اینها آن خودکم‌بینی‌هائی است که از اثرات گذشته است. این را برای چه گفتم؟ برای اینکه معلوم بشود ما هنوز در وادی اعتماد به نفس خیلی باید جلو برویم. من میترسم که این روح اعتماد به نفس ملی آن رشد لازم را نکند. این بحث را برای این میکنم. دیروز هم که گفتم، به همین منظور است؛ امروز هم که با شما خصوصی‌تر و مفصل‌تر صحبت خواهم کرد، باز به همین منظور است. تلاش دائم برای ادامه‌ی راه ما آن دونده‌ای هستیم که باید برسیم به خط پایان؛ باید برسیم به خط بُرد. دائم باید بدویم. اینجا شما روی پلاکارد نوشته‌اید در سال ۱۴۰۴ ایران کشوری است توسعه‌یافته. دنباله‌ی چشم‌انداز این است که از کشورهای دیگر در منطقه باید از لحاظ فناوری و چه و چه و چه جلوتر باشد. شما خیال میکنید کشورهای دیگر همین‌طور ایستاده‌اند که ما جلو برویم، آنها حرکت نکنند؟ آنها هم دارند حرکت میکنند. مسابقه‌ی دوندگی است، مسابقه‌ی دو است. اگر وسط راه همت من و شما سست شود، اگر امیدمان کم شود، اگر خیال کنیم که آقا فایده‌ای ندارد، خب نمیرسیم. من از این بیمناکم؛ لذا راجع به اعتماد به نفس میخواهم صحبت کنم. دشمن یعنی جناح سیطره‌جوی جهانی امروز ما یک حد نصابی از اعتماد به نفس را داریم، که عرض کردم به برکت آن چند عاملی است که گفته شد. دشمن ما عبارت است از دستگاه استکبار سیطره‌جوی جهانی. دشمن که میگویم، این است. حالا مظهرش را شما بگوئید دولت آمریکاست، باشد؛ یا فلان دولت دیگر است، باشد. مشکل ما با کشورها و دولتها، مشکل بومی و نژادی و ملی و اسمی نیست؛ مشکل این است که یک مجموعه‌ی سیطره‌جوئی در قدرتها و سیاستهای دنیا به وجود آمده؛ اینها عادت کرده‌اند بر سیطره‌جوئی و برخورد نکردن با مانع جدی. حالا اینجا یک مانع جدی به وجود آمده؛ اسمش حکومت اسلامی است، جمهوری اسلامی است. با این مانع جدی بشدت پنجه می‌اندازند؛ بحث ما این است. دشمن یعنی آن جناح سیطره‌جوی سیاست و قدرت‌طلب جهانی، با هر اسمی. البته از نظر من امروز مظهرش دولت ایالات متحده‌ی آمریکاست و بزرگترین شیطان مجسمش آن است؛ حالا- هر اسمی داشته باشد، هر کسی باشد؛ این دشمن است. دشمنی‌اش هم با ما به خاطر همین است که اینجا یک مانعی است. مثل یک بُرنده‌ای که همین‌طور میبُرید و جلو میرفت، بدون مانع؛ حالا جلویش یک رشته‌ی فولادیِ محکم قرار گرفته، نمیگذارد جلو برود. فشار برای خاطر این است. چالش ما با غرب، برگشتش به این است. اراده‌ی ملت ایران بر تسلیم ناپذیری بعضی‌ها همین‌طور می‌نشینند فیلسوفانه و پیرمردانه و پدرخوانده‌گون ریش میجنبانند که آقا چرا با همه دعوا میکنید. بحثِ دعوا کردن نیست؛ بحثِ این نیست که ما با کسی میخواهیم دعوا کنیم. مسئله‌ی ما، مسئله‌ی ایستادگی در مقابل سیطره‌جوئی است. ما یک ملتیم که قرنهای متمادی یا حداقل ده‌ها سال متمادی ما را خواب و غفلت‌زده و خمار و گیج نگه داشتند؛ هر کاری خواستند، با ما کردند. ما حالا تازه بیدار شده‌ایم؛ ما میخواهیم دیگر تسلیم نشویم؛ جرم ما این است؛ «و ما نقموا منهم الّا ان یؤمنوا باللّه العزیز الحمید». چالش اینجاست. شکست دشمن در برابر روحیه اعتماد به نفس حزب الله این دشمنی که در مقابل ملت ایران است، با این اعتماد به نفسی که شما تا امروز به آن رسیده‌اید، ستیزه خواهد کرد؛ بخصوص که امروز آمریکا در سیاستهای خاورمیانه‌ایِ خودش شکست خورده. سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا عمدتاً معطوف به جمهوری اسلامی بود. از یک طرف افغانستان، از یک طرف عراق؛ فکر میکردند جمهوری اسلامی بین دو لبه‌ی یک گازانبر قرار خواهد گرفت و زیر فشار واقع میشود و دستهایش را بالا- میبرد. سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مبتنی بود بر تقویت رژیم صهیونیستی، و یکی از بزرگترین اقدامها و تصمیماتشان این بود که در داخل لبنان – که همسایه‌ی مشرف بر سرزمین فلسطینِ غصب شده است – آن نیروی محرکه و مؤمن و اثرگذار و نافذ، یعنی حزب‌اللّه و نیروی

مقاومت را از بین ببرند. سال گذشته با آن شکست مفتضحانه، این از دستشان گرفته شد. از پارسال تا حالا هم مرتب دارند دست و پا میزننـد، برای اینکه شایـد بتواننـد در لبنان یک کاری بکننـد، یک حکومت طرفـدار آمریکا، یک ارتش طرفـدار آمریکا به وجود بیاورند؛ که الان مشکل و معضلهی لبنان به خاطر این است. آمریکائی‌ها حاضر نیستند به‌آسانی این گوشتِ به خیال خودشان پخته را از زیر دنـدانشان بیرون بیاورنـد؛ برای اینکه بتواننـد یک فرد دست‌نشانـده‌ای به عنوان رئیس - که فرمانده ارتش هم هست - و به تبع آن، یـک دولت دست‌نشانـده در آنجا به وجود بیاورنـد تا بتواننـد حزب‌اللّه را زیر فشار قرار دهنـد؛ اما تا حالا نتوانسـته‌اند. برای قدرتی مثل آمریکا، اینها ناکامی است. با آن همه ادعا، با آن همه توان، با آن همه پول، با آن دستگاه دیپلماسیِ فوق‌العاده قوی، و بـا آن ابزارهـای گونـاگون فنی و انسـانی نتوانسـتند بـا حزب‌اللّه مواجه شونـد. اینهـا حزب‌اللّه را هم مرتبط با ایران میداننـد؛ پیروزی حزب‌اللّه را، پیروزی جمهوری اسـلامی میدانند. اینجا هم شـکست خوردند. شـکست دشمن در برابر روحیه اعتماد به نفس ملت در مسئله‌ی هسته‌ای، آمریکائی‌ها تا همین چند ماه پیش اصرار، اصرار که باید ایران بکلی همه‌ی فعالیتهای هسته‌ای‌اش را کنار بگذارد؛ یعنی مثل آن کاری که با لیبی کردند؛ ته‌اش را جارو کند، تقدیم کند به آنها؛ بکلی اعلام انصراف کند. اخیراً - چند هفته‌ی قبل از این - وضع به جائی رسیده است که گفتنـد ایران در همین حـدی که هست، توقف کند. ببینید فاصلـه‌ی اینها خیلی زیاد است. یک روزی بود که اینها حاضر نبودند پنج عدد سانتریفیوژ را تحمل کنند. مسئولین گفتگو و مذاکره‌ی با اروپا حاضر شده بودند بیست تا سـانتریفیوژ را نگه دارنـد، آنها گفته بودنـد نمیشود؛ گفته بودنـد پس لااقل پنـج تا، گفته بودنـد نمیشود. اگر میگفتنـد یکی، باز هم میگفتنـد نمیشود! امروز سه هزار تا سانتریفیوژ دارد کار میکنـد، مبالغ زیادی هم آماده‌ی کار گذاشـتن است. میگوینـد در همین حد متوقف شوید. این هم یکی از ناکامی‌های آمریکاست. در خود منطقه آمریکائی‌ها تلاش کردند از بعد از قضیه‌ی بیستم شهریورِ آن برجهـای دوقلو، صـحنه را تصویر کننـد به یـک صـحنه‌ی دو قطبی در این منطقه: جنـگ بین دموکراسـی و تروریزم. چقـدر تبلیغات کردنـد، چقـدر کـار کردنـد، چقـدر تهـاجم نظامی و لشکرکشـی و خرج کردنـد و هر کاری توانسـتند، کردنـد تا بگوینـد ما حامل دموکراسـی هستیم، منطقه حامله‌ی تروریزم است؛ ما آمـده‌ایم منطقه را نجات دهیم. امروز شـما نگاه کنید در خود عراق که مرکز و محور فعالیتهـای اینهـا بود؛ از مردم عادی که سؤال کنیـد، میگوینـد موجب و عامل تروریزم خود آمریکائی‌هاینـد؛ هیـچ کس معتقد نیست که آمریکا برای عراق دموکراسـی آورده. این حکومتی که تشـکیل شـد، این دولتی که روی کار آمد، این مجلسـی که روی کار آمد، علی‌رغم آمریکا آمد؛ نمیخواسـتند این بشود؛ ناچار شدند؛ این را همه میدانند. بنابراین در صـحنه‌های مختلف، اینها ناکام شدند. دشـمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد آیا وقتی که یک قدرت سیطره‌جو برای عقب نشاندن روحی و روانی یک ملت و شکستن اعتمـاد به نفس او، اینطور ناکـام میشود، آیـا ساکت میمانـد؟ جواب این است که نه، ساکت نمیمانـد؛ دنبال راه‌های جدیـد میگردد. چون او دنبال راه‌های جدید میگردد، ما باید به فکر شیوه‌های جدید باشیم. ما باید محاسبه‌ی راه‌های جدید دشمن را بکنیم؛ بدانیم امکانـات او، امکانـات کمی نیست. من بارهـا گفته‌ام: «دشـمن نتوان حقیر و بیچـاره شـمرد». دشـمن امکانات تبلیغاتی‌اش با امکانات تبلیغـاتی جمهوری اسـلامی قابـل مقـایسه نیست. این را هم من به شـما عرض بکنم؛ در زمینه‌هـای کـار فرهنگی، در زمینه‌هـای کـار تبلیغـاتی و ارتباطـاتی، امکانـات دشـمن خیلی زیاد است؛ دائم مشـغولند، پول هم فراوان خرج میکننـد. اینی که گفتنـد آقا ما هشـتاد میلیون دلار، صد میلیون دلار به مخالفین نظام در ایران - به تعبیر خودشان اوپوزیسـیون - میدهیم، اینها ظاهر قضـیه است؛ هزینه‌های آنها برای این کار خیلی بیشتر از این چیزهاست. دارند هزینه میکنند. من و شـما، جوان این مملکت، دانشـجوی این مملکت، مسئول این مملکت، اسـتاد این مملکت بایـد بدانـد که دشـمن از چه راهی وارد خواهد شد؛ پیش بینی کند. اگر پیش‌بینی کردید، آن وقت پدیـده‌هائی که در جـامعه پیش می‌آیـد، اینها را میشناسـید. وقتی شـما میدانیـد که فرضاً سـیلی در راه است، یا طوفانی در راه است، پدیـده‌های پیش از حـدوث سـیل یا طوفان وقتی در زنـدگی شـما اتفاق می‌افتـد، این لحظات پیش از سـیل یا طوفان را میشناسـید و عاملش را میدانید. وقتی نمیدانید، این عوامل برای شـما ناشـناخته است. گاهی انسان به آن عوامل نادانسته کمک میکند. این اسـت

که این بحث را برای ما جدی میکند. اهمیت اتکا به خود من اول راجع به اهمیت اعتماد به نفس چند جمله‌ای عرض بکنم. اعتماد به نفس ملی که باید در نخبگان یک کشور بروز کند، مهمترین تأثیرش این است که حالت انتظار کمک و دستگیری از دیگران را از انسان میگیرد. ملتی که به خودش اعتماد ندارد، همیشه منتظر است برای او چیزی فراهم کنند و به او بدهند. وقتی منتظر بودید برایتان غذای آماده بیاورند، دیگر غذا درست نمیکنید؛ غذا درست کردن هم بلد نمیشوید. این یکی از خطرات عمده است، خیلی هم واضح است؛ یعنی چیز فلسفیِ پیچیده‌ی مشکلی نیست. اما همین شیء واضح و سازوکار واضح برای عقب ماندگی کشور، گاهی از نظر ماها مورد غفلت قرار میگیرد. زهر خودباختگی من فراموش نمیکنم؛ بر حسب تصادف، سالها پیش از پیروزی انقلاب منزل دوستی رفته بودیم - اهل یکی از شهرستانهای شمال کشور بود، آمده بود مشهد، ما رفتیم دیدنش - نماینده‌ی آن شهر در مجلس شورای ملیِ آن روز هم اتفاقاً مشهد بود و او هم آمده بود دیدن این شخص. تصادفاً ما با یک نماینده‌ی مجلس یک ساعتی همنشین شدیم. ما آن وقت جوان بودیم، مثل حالای شماها - که هر چه دلتان میخواهد، میگوئید - ما هم ملاحظه‌ی جوانب قضیه را نمیکردیم. بنده شروع کردم انتقاد از دستگاه، و همان حرفهائی که آن وقتها در ذهن ما بود، گفتیم. او نماینده‌ی مجلس شاه بود، به او برخورد؛ لذا بنا کرد با ما مجادله کردن. از جمله‌ی حرفهائی که من به او زدم، این بود که گفتم: آقا مملکت را راکد نگه داشته‌اید؛ همه‌اش واردات، همه‌اش واردات، همه‌اش مصنوعات دیگران؛ پس خود ما چرا کاری نمیکنیم؟ جوابی که او داد، جالب است، که شما بدانید طرز فکرها چه بود. گفت: آقا بهتر، بهتر! اروپائی‌ها مثل نوکر برای ما کار کنند، ما از نتیجه‌ی کارکرد آنها استفاده کنیم! ببینید چطور این زهر را گاهی تا اعماق جان آحاد یک ملت و نخبگان یک ملت نفوذ میدهند که اینطوری صحبت میکنند. اعتماد به نفس زمینه‌ساز بروز استعدادها وقتی اعتماد به نفس نبود، حالت انسان، حالت انتظار کمک دیگران و انتظار دستگیری دیگران است. مثل آدم مفلوک و زمینگیر یک گوشه‌ای نشسته، منتظر است یک نفری از آنجا عبور کند، یک کمکی به او بکند. نقطه‌ی مقابلش حالت استغناء است: انسان منتظر نباشد که برای او بیاورند. وقتی منتظر نبود، در اندیشه‌ی فراهم کردن نیازهای خود بود، این استعدادهای موجود در وجود او - استعدادهای نهفته‌ی در وجود یک ملت - به کار می‌افتد. استعدادها که به کار افتاد؛ استعدادی که بالقوه بود، بالفعل شد و موفقیت کسب کرد، یک موفقیت به صورت خوشه‌ای موفقیتهای بعدی را به وجود می‌آورد. یک موفقیت، یک خوشه موفقیت را پشت سر خودش می‌آورد؛ طبیعت کار این است. دفاع مقدس مظهر تکیه به خود در دوران دفاع مقدس، اوائل کار، بخصوص بچه‌های سپاه و بسیج واقعاً چیزی نداشتند؛ سلاح لازم را نداشتند؛ عمده‌ی سلاحشان همین کلاشینکف بود؛ یک تفنگ انفرادی. نمیشد با این سلاح جنگید؛ لذا به فکر افتادند. خود این به فکر افتادن، بابهائی را به روی آنها باز کرد. من توصیه‌ام به جوانهای عزیز این است که شرح حال سرداران شهید را بخوانید. در لابه‌لای حرفهای اینها، حالا یک بخشهائی عاطفی و معنوی و اینهاست - که آنها هم به نوبه‌ی خود منافعی دارد - اما بخشهائی هم بخشهای تجربیِ کارهای اینهاست که در میدان جنگ چگونه عمل میکردند. من بارها گفته‌ام که در دوران جنگ، ما بایستی آر.پی.جی هفت را به صورت قاچاقی با پولِ چند برابر از کشورهای دیگر می‌آوردیم و نهایت سختی را متحمل میشدیم؛ پولِ چند برابر هم میدادیم تا یک تعداد سلاحهای ابتدائیِ اینطوری را به دست بیاوریم. نتیجه‌ی آن تجربه‌ها و اعتماد به نفس این شد که ملت ایران به جائی برسد که سلاحهائی که خودش تولید میکند، در منطقه بخشی‌اش درجه‌ی یک و بی نظیر باشد، بخشی هم کم نظیر باشد. این به خاطر همین نیاز بود؛ چون به ما نمیفروختند، چون به ما نمیدادند. ما احساس کردیم که باید به خودمان تکیه کنیم. جوانهای ما به خودشان تکیه کردند. این تکیه‌ی به خود، استعدادها را جوشاند. این جوشش استعدادها فراورده دارد؛ فراورده‌ها هر یکی چندین دنباله دارد. این در همه جا هست. این اعتماد به نفس، هم در کشفیات هست، هم در علم هست، هم در ساخت و تولید هست، هم در الگوی توسعه هست. الگوی توسعه ایرانی مطلوب ماست من در یکی دو تا دیدار دانشجوئیِ سفرهای سال گذشته در مشهد و سمنان، راجع به مسئله‌ی الگوی توسعه صحبت کردم؛ الگوی توسعه‌ی ایرانی، الگوی توسعه‌ی بومی، که ما برای توسعه‌ی کشور به سراغ نظریات

دانشـمندان اروپـائی نرویم. نمیگویم از علم آنهـا اسـتفاده نکنیم؛ اما نسـخه‌ی آنها مال خودشان. علم آنها را یاد بگیریم؛ اما نسـخه‌ی بیمـاریِ خودمـان را خودمـان بنویسیم، تـا مورد اعتمـاد خودمان باشـد، تا بتوانیم به آن تکیه کنیم، اطمینان کنیم. حالا اگر اعتماد به نفس نباشـد، میگوئیم آقـا مگر مـا میتوانیم؟ این همه دیگران تجربه کردنـد، مـا حالاـ چه بالاـتر از آنها میخواهیم بیاوریم؟ این، نبود اعتمـاد به نفس است؛ که الاـن هم متأسـفانه بعضـی‌ها میگوینـد! بعضـی از تحصـیلکرده‌های مـا همین را میگوینـد. مـا گفتیم الگوی توسـعه‌ی بومی تهیه کنیم، میگوینـد آقا کـدام الگوی توسـعه‌ی بومی؛ مگر میشود؟! ببینید، این همان رسوبات باقیمانده‌ی از گذشـته است؛ نبـود اعتمـاد به نفس است. اگر یـک ملت میخواهـد پیشـرفت کنـد، نمیشـود منتظر دیگران باشـد. تلقین خودبـاختگی توسـط نخبگان غربی‌ها، اروپائی‌ها یکی از شـیرین‌کارترین کارهایشان که به نفع خودشان تمام شـد، این بود که آمدنـد نخبگان کشورهای دیگر را در مشت گرفتنـد، افکار خودشان را به اینها تلقین کردنـد؛ بعـد اینها را رها کردنـد توی کشورهای خودشان، گفتنـد بروید. کشورهـای غربی - یعنی انگلیس، فرانسـه و بقیه‌ی کشورهـا - به جـای اینکه پـول خرج کننـد تـا افکـار سیاسـی خودشـان را در آن کشورهـا پیـاده کننـد، تربیت‌شـده‌های آنهـا رفتنـد بـدون مزد و منت، کارهـای آنها را برایشان انجام دادنـد. جزو بلاهای کشورهای عقب‌مانده و توسعه نیافته، یکی این بود. هنوز هم دنباله‌هایشان هستند و دارند کار خودشان را میکنند. این باید شکسته شود. اهمیت اعتمـاد بـه نفس ایـن اسـت که اگر مـا اعتمـاد به نفس ملی پیـدا کردیم، این اسـتعدادها خواهـد جوشـید؛ آن وقت خـواهیم دیـد که میتوانیم؛ برای ما اثبات خواهـد شـد که میتوانیم. سه مانع اصـلی اعتماد به نفس سه مانع اصـلی در راه فراینـد اعتماد به نفس و به ثمر رسـیدنش وجود دارد که ما بایـد متوجه این سه رخنه باشـیم. این سه رخنه میتواننـد فراینـد اعتماد به نفس ملی و منتهی شـدن آن به پیروزی‌هـای پی‌درپی و رسیدن به آرمانها را مخـدوش کننـد. الف) یأس و تیره کردن افق اول، ایجاد یأس است؛ تیره کردن افق، به رخ کشـیدن فاصـله‌های علمی. این واقعیتی است؛ ما از لحاظ علمی، امروز با دنیای پیشـرفته‌ی علمی که دویست سال است دارد کار علمی میکند، فاصـله داریم. این فاصله‌ها را به رخ میکشند و میگویند آقا چطور میخواهید شما اینها را طی کنید؟ مگر میشود؟ جوان محقق و پژوهشـگر و دانشـمند مـا را بـا این کـار مأیوس میکننـد. من میگویم: بله، میشود؛ چرا نمیشود؟ ما از دانش دیگران اسـتفاده میکنیم و پـا را یـک قـدم بالاـتر میگـذاریم؛ کمـااینکه این کـار را کرده‌ایم. مـا از دانش دیگران اسـتفاده کرده‌ایم. گـاهی چیزهائی ساخته‌ایم که در دنیا نیست؛ مثل بعضی از پیشرفتهای پزشکی و داروئی و امثال اینها. اینها با استفاده از مقدمات دانش غربی به دست آمده، اما کارهای بزرگتری از آنها انجام گرفته. فاصـله نباید ما را مأیوس کند. ما میتوانیم شـتاب علمی‌مان را زیاد کنیم؛ این فاصـله را روزبه‌روز کمتر کنیم؛ همت کنیم پیش برویم. بخصوص که امروز دنیای غرب دچار آفتهای جدی است که در پنجاه سال پیش و صد سال پیش این آفتها را نداشت. امروز آفتهای اخلاقی، آفتهای جنسـی، تزلزل روحیه‌ها در غرب خیلی شدیدتر از آن روزهاست؛ امروز اینهـا در آنجـا یک گرفتاری است. البته این مسائل بلندمـدت، خودش را آسان نشان نمیدهـد؛ اما از حرفهای آنها، از حرفهای اندیشمندانشان، متفکرینشان آدم میفهمد که نگرانند. نسل جوانشان رو به انحطاط است، جرم و جنایت رو به توسعه است، فروپاشی خانواده‌ها رو به تزایـد است و همین طور دارد زیاد میشود؛ مهار هم از دسـتشان خارج شده است و گرفتارند. چه اشـکال دارد؛ یک ملتی که مصـمم است، خودش را تا حـدودی میتوانـد از این بلایا حفظ کند، تصـمیم دارد، توکل به خدا دارد، اعتماد به نفس دارد، آرمانهـای مشـخص هم دارد، این راه را طی کنـد؟ کمـااینکه آنهـا طی کردنـد. مـا یـک روزی جلوتر از غرب بودیم؛ ما دچار آفت شدیم، آنها تلاش کردند، جلو افتادند. ما حالا میتوانیم جلو بیفتیم. طی کردن فاصـله‌ها مطلقاً مسـتبعد نیست از یک ملتی که جوانش با همت حرکت میکنـد و پیش میرود؛ مسـئولان و مـدیرانش هم با همت می‌نشـینند برنامه‌ریزی و طراحی میکنند. بنابراین سه تا مانع ممکن است دشـمن طراحی کند: یکی پراکندن یأس، یکی منحرف کردن استعدادها، یکی هم برخورد سخت و خشن؛ یعنی تحمیل تهـاجم نظـامی و از قبیل اینها. در مورد این مسـئله‌ی اول که پراکنـدن نومیـدی و یأس است، من اصـرار دارم شـما جوانها بیشتر فکر کنیـد، تأمل کنید و نشانه‌هایش را ببینید. همین الان دارند این کار را میکنند؛ یک عده‌ای هم برای آنها و از زبان آنها و از حنجره‌ی

آنها به نفع آنها حرف میزننـد. چنـد نمونه از القای یأس حالا این چند مورد را ببینید: یکی از آنها مسئله‌ی انرژی هسته‌ای است. در داخـل کشور خودمـان جنجـال راه انداختنـد که آقـا انرژی هسـته‌ای هزینه‌ی بـدون سود است؛ چرا داریـد این کار را میکنیـد؟ حالا تبلیغات جهانی که این مسئله را کاملاً دنبال میکرد و هنوز هم میکند؛ اما در داخل کشور خودمان از اولی که این مسئله‌ی هسته‌ای مطرح شد، از پنج شش سال قبل از این تا حالا مرتباً این مطلب را گفته‌اند و تکرار کرده‌اند. حتّی عده‌ای نامه نوشتند و گفتند آقا ما فیزیکدانیم. اینکه میگویند ما توانسته‌ایم دستگاه‌های سانتریفیوژ را راه بیندازیم، اصلاً واقعیت ندارد! به قدری قرص این را گفتند که ما مجبور شـدیم افرادی را بفرستیم و بگوئیم برونـد بازرسـی کننـد، درست ببینند؛ نکند که همینی که اینها میگویند، باشد. این، مال پنـج شـش سـال قبـل است. رفتنـد، آمدنـد گفتنـد نه آقا! کار، بسیار خوب، صـحیح، علمی و محکم دارد انجام میگیرد. اول گفتند نمیشود، نمیتوانیم؛ بعـد که دیدنـد توانستیم، گفتنـد آقا این هزینه‌ای است که سود نـدارد، فایده‌ای ندارد. بنده در سـخنرانی عمومی عید نوروز سال گذشـته مفصل درباره‌ی این صـحبت کردم و نمیخواهم تکرار کنم. چطور فایده‌ای ندارد؟ ما برای بیست سال دیگر حداقل بایستی بیست هزار مگاوات برق از انرژی هسـته‌ای به دست بیاوریم. برآوردی که برای مصرف انرژی در کشور و تولید برقِ مورد نیاز کرده‌اند، حداقل بیست هزار مگاوات باید از طریق انرژی هسـته‌ای باشد؛ والّا ما باید برق را از دیگران گدائی کنیم؛ یا اگر نتوانستیم گـدائی کنیم، یـا ننگمان آمـد، یا به ما ندادنـد، از خیر چیزهائی که با نیروی برق میچرخـد، بایـد بگـذریم؛ از کارخانه، از تولید، از بسیاری از ابزارهای پیشرفت. خب، ما کِی شروع کنیم تا بتوانیم بیست هزار مگاوات را بیست سال دیگر به دست بیاوریم؟ الان اگر دیر هم نشـده باشـد، قطعاً زود نیست. ممکن است دیر هم شـده باشـد. ببینیـد چه مغالطه‌ی عجیبی است که «آقـا احتیـاج نداریم»! یا میگویند: شـما نیروگاه هسـته‌ای که نمیتوانید بسازید؛ این اورانیومهای غنی‌شده‌ی سه چهار درصد را برای چه میخواهید؟ باز بحث «نمیتوانید» است. چرا نمیتوانیم؟ ملتی که بدون کمک و بدون اسـتاد توانست یک چنین مراکز عظیم غنی‌سازی را به وجود بیاورد، چرا نتوانـد نیروگاه بسازد؟ بایـد بتوانیم. چرا نتوانیم؟ یک روزی میگفتند: شـما نمیتوانید نیروگاه بخاری هم بسازید. من یادم هست دوره‌ی ریـاست جمهـوری خـود من بـود؛ نیروگـاهی بود که در زمـان رژیم گذشـته شـروع شـده بود، نصـفه‌کاره مانـده بود. می‌آمدند میرفتند تا دلالهای بین‌المللی از یک کشوری بیایند آن را درست کنند. بعضـی‌ها هم میگفتند ما در داخل میتوانیم درسـت کنیم. ما چنـد نفر از مسـئولین مرتبط با این مسائل را در دفتر ریاست جمهوری خواستیم - چند تا از رؤسای کشور را - نخست وزیر و دیگران را هم دعوت کردیم تـا بحث کنیم. اینها آمدنـد گفتنـد: آقا امکان نـدارد که ما بتوانیم آن نیروگاه را - که نزدیک تهران هم هست - به آخر برسانیم و افتتاح کنیم. این، قضاوت آنها بود. گفتنـد: اصـلاً امکان ندارد؛ حتماً بایستی خارجی بیاید. ما خارجی را نیـاوردیم؛ متخصـص داخلی رفت آن را کامـل کرد، درست هم کرد، الان هم سالهاست که دارد برق میدهـد و از تولیـد او دارد کشور اسـتفاده میکنـد. اول انقلاب جهـاد سازنـدگی میخواست سـیلو بسـازد. میدانیـد سـیلوهای ما را در دوران طاغوت، شورویها میساختنـد. رژیم طـاغوت گنـدم را از آمریکـا میگرفت، سـیلویش را شوروی میسـاخت! سـیلو ظـاهرش ساده است، اما نسـبتاً فناوری پیچیـده‌ای است. جهاد سازنـدگی گفت میخواهیم سـیلو بسازیم؛ از اطراف صـدا بلنـد شـد که آقا نمیتوانید؛ بیخود خودتان را معطل نکنید، سـرمایه‌ی کشور را هم به باد ندهید. یک نمونه‌ی سیلوی کوچکی در خوزستان ساختند که بنده آن وقت رفتم بازدید کردم. امروز کشور جمهوری اسـلامیِ شـما یکی از سـیلوسازهای درجه‌ی یک دنیاست؛ جزء کشورهای سـیلوساز برجسـته‌ی درجه‌ی یک است. یکی از سـدهای نزدیک تهران آب میـداد. گفتند بروند این را درست کنند؛ گفتند خود کمپانی سازنده‌ی این سد باید بیاید؛ رفتنـد آوردنـد. این هم مربوط به اوائل ریاست جمهوری ماست. میگفتنـد: مگر ما میتوانیم سد درست کنیم؟ همین تلقیناتِ گذشـته بود. جوانهای ما همت کردند، رفتد سراغ سدسازی. امروز کشور جمهوری اسلامی به فضل الهی بهترین سدساز این منطقه است. در منطقه‌ی ما هیـچ کشوری مثل جمهوری اسـلامی مسلط بر ساختن سدهای بزرگ - چه سد بتونی، چه سد خاکی - نیست. سدهائی که مـا سـاختیم، از مشابه‌هـای خودش که زمـان طاغوت به وسـیله‌ی شـرکتهای خارجی ساخته شـده، بهتر و با ظرفیت بیشتر و البته با

هزینه‌ی بسیار بسیار کمتر است؛ کـار خودمـان هم هست. چرا نمیتوانیم؟ نخیر، نیروگـاه هسـته‌ای هم میتوانیم بسازیم؛ بایـد بسازیم. امروز شـروع بکنیم، چند سال دیگر جواب خواهد داد. چند سال دیگر شـروع بکنیم، چند سال بعدش جواب خواهد داد. اگر شروع نکنیم، عقب میمانیم. امروز اگر غنی‌سازی را شروع نمیکردیم، بایستی ده سال بعد، بیست سال بعد بالاخره شروع میکردیم. میگویند آقا روس‌ها که به شما اورانیوم غنی‌سازی‌شده میدهند، سوخت نیروگاه هسته‌ای میدهند؛ خودتان میخواهید چه کار کنید؟ این از آن حرفهائی است که این آقای رئیس جمهور محترم کم‌دان آمریکا هم اخیراً بیان فرمودنـد، که خب روس‌ها که دارنـد میدهنـد، ایران میخواهـد چه کار کنـد! اینجا هم یک عـده‌ای که نه به قـدر او محترمنـد، نه به قدر او کم‌دانند، همان حرف را تکرار کردند که آقا روس‌ها که دارنـد میفروشـند. دیدید دیگر؛ محموله‌ی اول آمد، محموله‌ی دوم آمد؛ دیگر شـما میخواهید چه کار کنید که خودتان غنی‌سازی کنید؟ این مثل این میماند که به کشوری که ذخائر نفتیِ زیر زمینش پر است، بگویند آقا چرا چاه میزنی؛ خب برو نفت را بخر از بیرون بیـاور! یعنی کشـوری که دارای ذخـائر نفـتی است، بشـود واردکننـده‌ی نفت! چقـدر خنـده‌آور است. اگر یـک روزی دلشـان نخواست این سوخت را بدهنـد، یا گفتنـد به این قیمت میـدهیم، یا گفتنـد به این شـرط میـدهیم، ملت ایران ناچار است قبول کند. انرژی هسـته‌ای پشـتوانه‌ی مستحکم اعتماد به نفس ملی ببینید، اینها آن چیزهائی است که اگر چنانچه توجه کنید، خواهید دید همـان نقشه‌ی ایجاد یأس دشـمن است که حالا یک کار به این عظمت انجام گرفته - مسئله‌ی انرژی هسـته‌ای - این همه درباره‌اش مردم شادی و خوشـحالی کردند، آقا در بیاید که: چرا شـما بیخود مملکت را به این چالشـهای این‌چنینی میکشانید، برای خاطر یک چیز کم‌اهمیتِ انرژی هسته‌ای؟! ببینیـد، این همان ایجاد یأس است؛ این همان چیزی است که شـما باید مراقبش باشـید. این یکی از آن رخنه‌هـاست که اعتمـاد به نفس ملی را ضـربه میزنـد؛ همچنان که در چنـد سال قبل متأسـفانه این کار شـد. یعنی همین مسـئله‌ی انرژی هسته‌ای را که باید پشتوانه‌ی مستحکم اعتماد به نفس ما ملت ایران میشد، خواستند وسیله‌ای بکنند برای اینکه اعتماد به نفس را از ما بگیرند. هی فشار آوردند که باید این را تعطیل کنید، باید آن را تعطیل کنید، باید آن را تعطیل کنید. رسـیدند به کارخانه‌ی یو.سـی.اف اصـفهان، گفتند: این را هم باید تعطیل کنید. آن مقدمات اوّلی است. بنده آن وقت به مسئولین گفتم که اگر این حرف را گوش کردیـد، فردا خواهنـد گفت بایـد معادن اورانیوم را هم که توی این کشور هست، کلاً ـ یک‌جا جمع کنیـد بدهیـد به ما، تا خاطرجمع شویم که شـما نمیخواهیـد بمب اتم بسازیـد! این فراینـد عقب‌نشـینی البته برای ما یک فایـده‌ای داشت - بی‌فایده نبود این عقب‌نشـینی‌ها - فایـده‌اش این بود که هم خودمان وعـده‌ها و حرفهای رقبای اروپائی و غربی را تجربه کردیم، هم افکار عمومی دنیا تجربه کرد. امروز هر کس به مـا میگویـد آقـا تعلیق موقت بکنیـد، مـا میگوئیم تعلیق موقت را که یـک بـار کردیم؛ دو سال! دو سال تعلیق موقت کردیم. فایـده‌اش چه شـد؟ اول گفتنـد موقت تعلیق کنیـد، گفتند تعلیق داوطلبانه بکنید؛ ما هم به خیال موقت و به خیال داوطلبـانه، تعلیق کردیم. بعـد هر وقت اسم از برداشـتن تعلیق آمـد، یـک قرشـمال بازی‌ای در سـطح دنیا درست کردنـد - در سـطح مطبوعات و رسانه‌ها و محافل سیاسـی - وای، داد، داد، ایران میخواهد تعلیق را بشکند! تعلیق شد یک امر مقدس که ایران اصلاً حق نـدارد نزدیکش برود! مـا این را تجربه کرده‌ایم؛ دیگر، تجربه‌ی جدیـدی نیست. آخرش هم گفتنـد: این تعلیـق مـوقت کـافی نیست؛ اصـلاً باید بکلی بساط اتمی را جمع کنید. همین اروپائی‌ها که میگفتند شش ماه تعلیق کنید، وقتی این کار را کردیم، گفتند بایستی جمع کنیـد! این فراینـد عقب‌نشـینی، این فایـده را برای ما داشت؛ هم برای خود ما تجربه شد، هم برای افکار عمومی دنیا تجربه شد. لیکن عقب‌نشـینی بود دیگر؛ عقب‌نشـینی کردنـد. من همان وقت هم در جلسه‌ی مسـئولین - که از تلویزیون پخش شـد - گفتم اگر چنانچه بخواهنـد به این رونـد مطالبه‌ی پی‌درپی ادامه بدهنـد، بنـده خودم وارد میـدان میشوم؛ همین کار را هم کردم. بنده گفتم که بایستی این رونـد عقب‌نشـینی متوقف شود و تبـدیل بشود به روند پیشـروی، و اولین قدمش هم باید در همان دولتی انجام بگیرد که این عقب‌نشینی در آن دولت انجام گرفته بود؛ و همین کار هم شد. در زمان دولت قبل، اولین قدم به سـمت پیشـرفت برداشته شد؛ تصـمیم گرفته شـد که کارخانه‌ی یو.سـی.اف اصـفهان راه‌اندازی شود، و راه‌اندازی هم شد، و دنبالش هم بحمداللّه این پیشـرفتهای

بعدی است تا امروز. مایه‌ی اعتماد به نفس ملی را تبدیل میکنند به مایه‌ی بی‌اعتمادی، که نبادا دشمن حمله کند، نبادا دشمن ضربه بزنند. از این قبیل مسائل زیاد است؛ این چیزهائی که سعی میکنند با وسوسه ایجاد کردن، کار خود را پیش ببرند. مثلاً ما یکی از سیاستهای اساسی‌مان قطع رابطه‌ی با آمریکاست. هرگز هم نگفتیم ما تا ابد قطع رابطه خواهیم بود؛ نه، هیچ دلیلی ندارد که تا ابد قطع رابطه با هر کشوری، با هر دولتی داشته باشیم. مسئله این است که شرائط این دولت به گونه‌ای است که رابطه‌ی با او برای ما ضرر دارد. انسان رابطه را با هر کشوری به دنبال تعریف یک منفعتی ایجاد میکند؛ آنجائی که برای ما منفعت ندارد، دنبال رابطه نمیرویم؛ حالا اگر ضرر داشت، به طریق اولی دنبال رابطه نمیرویم. رابطه با آمریکا برای ما مضر است رابطه‌ی سیاسی با آمریکا برای ما مضر است. اولاً خطر آمریکا را کم نمیکند. آمریکا به عراق حمله کرد؛ در حالی که با هم رابطه‌ی سیاسی داشتند، سفیر داشتند؛ این آنجا سفیر داشت، آن هم اینجا سفیر داشت. رابطه که خطر جنون‌آمیز و سیطره‌طلبانه‌ی هیچ قدرتی را از بین نمیبرد. ثانیاً وجود رابطه برای آمریکائی‌ها - نه امروز، همیشه اینطور بوده - وسیله‌ای بوده است برای نفوذ در قشرهای مستعد مزدوری در آن کشور. انگلیسی‌ها هم همین طور بودند. انگلیسی‌ها هم در طول سالیان متمادی سفارتخانه‌شان مرکز ارتباط با سفلگان ملت بود؛ کسانی که حاضر بودند خودشان را به دشمن بفروشند. سفارتخانه‌ها یکی از کارهایشان این است. در همین قضایائی که حدود هفده هجده سال پیش در چین اتفاق افتاد و جنجال فوق‌العاده‌ای شد، سفارت آمریکا محور و مرکز اداره‌ی آشوبها و اغتشاشها بود. اینها این خلأ را در ایران دارند؛ احتیاج به پایگاه دارند، و پایگاه ندارند؛ این را میخواهند. احتیاج به رفت و آمد آزاد و بی‌دغدغه‌ی مأموران جاسوسی و مأموران اطلاعاتی‌شان و ارتباطات نا مشروع آنها با عناصر سفله و مزدور دارند؛ اما این را ندارند. ارتباط، این را برای آنها تأمین میکند. حالا مینشینند آقایان وراجی کردن و حرف زدن و استدلال کردن، که نبود رابطه‌ی با آمریکا برای ما مضر است. نه آقا! نبود رابطه‌ی با آمریکا برای ما مفید است. آن روزی که رابطه‌ی با آمریکا مفید باشد، اول کسی که بگوید رابطه را ایجاد بکنند، خود بنده هستم. میگویند: چرا جلب دشمنی آمریکا را میکنید؟ مثلاً فرض کنید حالا رئیس جمهور تعبیر تندی میکند، ناگهان آقایانِ به اصطلاح عقلا میگویند این تعبیر تند بود؛ این دشمنی آمریکائی‌ها را جلب میکند. نه آقا! دشمنی آمریکائی‌ها تابع این الفاظ و تعبیرات نیست. دشمنی، دشمنیِ اصولی است. این دشمنی در زمانهای مختلف بوده. از اول انقلاب تا حالا دشمنی بوده - حالا ـ بحث خطر حمله‌ی نظامی را بعد یک جمله‌ای عرض خواهم کرد - حداقل در طول هجده سال اخیر، یعنی از بعد از پایان جنگ تحمیلیِ هشت ساله تا امروز، همیشه این خطر وجود داشته؛ یعنی همیشه ملت ایران تهدید میشده، که ممکن است اینها حمله‌ی نظامی بکنند؛ مال امروز نیست. آن چیزی که میتواند خطر دشمن را ضعیف کند، نمایش قدرت شماست، نه نمایش ضعف شما. نمایش ضعف شما دشمن را تشجیع میکند. آن چیزی که ممکن است جلوی خودسری و خودکامگی دشمن را بگیرد، این است که احساس کند شما قدرتمندید. اگر احساس کند ضعیفید، بدون مانع، هر کاری که بخواهد بکند، میکند. ب) اشکال تراشی غیرمنطقی یک نمونه از ایجاد یأس که من این را لازم است عرض کنم - یعنی انصاف اقتضاء میکند که انسان اینها را بگوید - اشکال‌تراشی‌های غیر منطقی است. امروز شما ملاحظه کنید؛ متأسفانه راجع به اغلب تصمیمات دستگاه اداره‌ی کشور از سوی یک عده مخالف‌خوان اشکال‌تراشی میشود؛ اشکال‌تراشی‌های غیر منطقی. اگر تصمیم اقتصادی است، اگر تصمیم سیاسی است، اگر تصمیم در حوزه‌ی مسائل هنری و فرهنگی است، اگر تصمیم در حوزه‌ی مسائل بین‌المللی است، به خصوص نسبت به دولت - حالا نسبت به رهبری یک مقدار رودربایستی‌ای هست و یک چیزهائی را ملاحظه میکنند - آزاد، راحت و با اهانت مطالبی میگویند. این کارها زشت است. ممکن است کسانی که این کارها را میکنند، ندانند چه تأثیر سوئی این کار دارد. این، همان ایجاد یأس است؛ یعنی نقطه‌ی مقابل اعتماد به نفس. این، حالت ایجاد خودباختگی و انفعال و خودکم‌بینی است. خیلی از کسانی که در این میدانها تلاش میکنند، فعالیت میکنند، متأسفانه نمیفهمند و توجه ندارند که تأثیر کارشان چیست. اینها آدمهای بدخواهی نیستند. البته بعضی بدخواه هستند، اما غالباً بدخواه نیستند؛ ملتفت نیستند، ارزیابی درستی از کار خودشان ندارند. دولت تصمیم اقتصادی میگیرد،

اعتراض پشت سر اعتراض، آن هم با لحنهای اهانت‌آمیز؛ تصمیم سیاسی میگیرد، همین طور؛ تصمیم بین‌المللی میگیرد، همین طور؛ به فلان سفر میرود، همین‌طور؛ به فلان سفر نمیرود، همین طور. وقتی ما سوار این اتوبوس شدیم و به این راننده اطمینان کردیم، دیگر سر هر پیچی که نباید گفت آقا مواظب باش، آقا دستم فلان شد، دلم لرزید. خب دارد رانندگی میکند، میرود دیگر. این در حالی است که این دولت انصافاً دولت پرکار و در بعضی از خصوصیات نمونه است. اینکه به همه‌ی شهرها میروند، این خیلی برای من مهم است؛ خیلی برای من جالب است. رئیس جمهور، وزیر و مدیران ارشد اجرائی کشور به شهرهای مختلف میروند. این رفتن به شهرها خیلی تأثیر دارد. بعضی میگویند آقا ما گزارشها را که میخوانیم؛ نه، گزارش خواندن فرق میکند با رفتن. شاید بیش از اغلب مدیرها برای من گزارش می‌آید. وقتی انسان میرود به یک شهری، میرود به یک استانی، می‌نشیند با یک مردمی، می‌نشیند با یک مجموعه‌ی جوانی، می‌بیند گزارشها با آنچه که واقعیت است، تفاوتهائی دارد. انسان آنچه که می‌بیند و میشنود، از گزارش خیلی باارزش‌تر است. این کار را امروز دولت دارد میکند. به همه جای کشور سفر میکنند. یک گوشه‌ای از این را میگیرند، تبدیلش میکنند به نقطه‌ی ضعف و ایراد گرفتن. چرا در این سفر صد تا مصوبه داشتید؛ در حالی که پنجاه تایش بیشتر قابل عمل نیست؟ خیلی خوب، حالا ـ پنجاه تایش عمل بشود؛ این بهتر از هیچی نیست؟ اینها ایجاد یأس است. ایرادتراشی‌های بیخود: چرا به فلان سفر رفتید؟ چرا به فلان سفر نرفتید؟ اینها اشکال‌تراشی‌هائی است که یأس‌آفرین است. عرض کردم؛ اغلب کسانی هم که این کار میکنند، توجه ندارند به دنباله‌ی کارشان. بالاخره هر دولتی ضعفی دارد. نه اینکه این دولت ضعف ندارد؛ چرا، ضعف و خطا دارند؛ مثل بقیه‌ی دولتها. بنده‌ای که میخواهم خطا بگیرم، مگر خودم خطا ندارم؟ خطاهای ما الی ماشاءاللّه؛ یکی دو تا که نیست. انسان جایزالخطاست؛ باید تلاش کند خطا نکند یا کمتر بکند. کسانی هم که خطای طرف مقابل را می‌بینند، باید دلسوزی کنند و خطا را به گوش او برسانند؛ اما هوچیگری کردن، مردم را دلسرد کردن، اعتماد به نفس مردم را شکستن، آنها را ناامید کردن نسبت به آینده، هیچ روا نیست. این خطاب من به همه است؛ هم به مطبوعات، هم به رسانه‌ها، هم به مسئولین، هم به کسانی که منبرهای گوناگون خطابه و سخن گفتنِ با مردم را دارند؛ در مجلس، در نماز جمعه، در جاهای دیگر، در دانشگاه‌ها. این چیزی است که بحث مصلحت کشور است؛ باید مصلحت کشور را رعایت کرد. این هم یکی از آن راه‌های مقابله‌ی با اعتماد به نفس ملی است.

ج) هوچی گری مطبوعاتی یکی از راه‌ها – که این راه سوم را هم غربی‌ها بشدت در این سالها دنبال کردند – مسئله‌ی هوچیگری است؛ هوچیگری مطبوعاتی. آدم خیال میکند که هو کردن افراد مال محدوده‌های خاصی از مردم است، توی مجامع خاصی؛ نخیر، در سطح بین‌الملل یکی از کارهائی که بسیار رایج است، هوچیگری است؛ هوچیگری رسانه‌ای. امروز امکانات رسانه‌ای هم فراوان است. نمونه‌های حقوق بشر آمریکایی یکی از این هوچیگری‌ها همین مسئله‌ی حقوق بشر است. حالا کسانی این حرفها را میزنند که گوانتاناموی آنها عرق شرم بر پیشانی هر انسان باشرفی جاری میکند؛ امضای دستور شکنجه از سوی رئیس جمهورشان، انسان را در مقابل حقیقت دچار شرمساری میکند؛ اسناد گوانتانامو را، اسناد بازجوئی‌ها را به دستور مقامات بالایشان آتش میزنند و میسوزانند؛ آدمهائی که اینقدر نسبت به حقوق بشر بی‌اعتناء هستند؛ آدمهائی که ملتها را تحقیر میکنند. اگر امروز شما بروید با ملت عراق صحبت کنید، اولین چیزی که میگویند، این است که به ما بی‌احترامی میکنند، ما را تحقیر میکنند. اولین چیز، بیکاری و گرسنگی نیست. جوان عرب یک نخوتی دارد، یک غروری دارد؛ این را می‌آیند جلوی زنش دستبند میزنند، او را دمر میخوابانند، با چکمه بر پشت او میگذارند و میکوبند؛ او را شرمنده میکنند. اینجور اینها نسبت به حقوق بشر بیگانه‌اند. توی زندان ابوغریب عراق آن بلاها را سر متهمین می‌آورند که انسان از یادآوردنش شرم میکند. من گاهی اوقات یادم می‌آید، خجالت میکشم. اینها آنوقت میگویند حقوق بشر! و حالا ـ از جمله جمهوری اسلامی را، و هر دولت مخالف خودشان را در سطح دنیا متهم میکنند به اینکه شما نقض حقوق بشر کردید! خب، این مسخره نیست؟ حالا همین کار مسخره را که یک دشمنی از بیرون میکند، گاهی در داخل هم آدم می‌بیند متأسفانه همان را تکرار میکنند و بازتاب میدهند؛ همان حرف را اینها هم میزنند. نمونه‌های دموکراسی آمریکایی در

مسئله‌ی دموکراسی، کسانی که حکومتهای کودتائی را پشتیبانی کردند - الان حکومتهای کودتائی هستند، که من نمیخواهم اسم بیاورم؛ خود شماها میدانید - حکومتهای مستبد موروثی را بشدت پشتیبانی کردند، در آنجاهائی که با نیروی نظامی، با شعار دموکراسی رفتند، نتوانستند دموکراسی را راه بیندازند؛ یعنی نخواستند. در عراق اول حاکم نظامی گذاشتند؛ بعد دیدند کار پیش نمیرود، حاکم سیاسی گذاشتند؛ بعد با انتخابات مخالفت کردند. علی‌رغم آنها انتخابات انجام گرفت. حالا هم مرتب این حکومت و مجلس عراق و دولت عراق را که منتخب مردمند، تهدید میکنند. اینها آن وقت میگویند شما دموکراسی ندارید! باز در داخل یک عده‌ای متأسفانه همان حرف را تکرار میکنند. من واقعاً تعجب میکنم. اینها یأس ایجاد کردن و هوچیگری است؛ ضد اعتماد به نفس ملت ایران است. انتخابات، مظهر بارز دموکراسی ما هر سال یک انتخابات داریم راه می‌اندازیم؛ مگر غیر از این است؟ مگر مردم در انتخابات شرکت نمیکنند؟ مگر در جاهای دیگر دنیا که ادعای دموکراسی دارند، بیش از این کاری انجام میگیرد؟ با این شور و شوق، مردم در انتخاباتهای گوناگون شرکت میکنند؛ با رقابتهائی که وجود دارد؛ رقابت کامل بین جناحهای مختلف، باز - حالا ـ آن‌که میگوید، دشمن است - در داخل چرا یک عده‌ای همین‌طور یا صریحاً میگویند دموکراسی و مردمسالاری نیست، یا صریحاً نمیگویند؛ جوری میگویند که معنایش همان «نیست» است؟ میگویند آقا ما باید برای ایجاد مردم‌سالاری در کشور تلاش کنیم! چیزی که هست. میخواهید برای ایجاد آن چیزی که هست، تلاش کنید؟! اینها آن چیزهائی است که نقطه‌ی مقابل اعتماد به نفسی است که ملت ما به آن احتیاج دارد و باید آن را داشته باشد. در موضوع حقوق زن غرب باید جواب بدهد! مسئله‌ی زن. من بارها گفتم به شما خواهران عزیز، فرزندان خودم، دختران خودم، شما جوانهای دانشجو، دخترهای دانشجو؛ الان هم با جدیت عرض میکنم که در قضیه‌ی زن، آنی‌که باید جواب بدهد، آنی‌که گریبانش گیر هست، غرب است، نه اسلام، نه جمهوری اسلامی. آنهائی که مرزهای دو جنس را بکلی از بین بردند، آزادی جنسی را در عمل، در زبان، در تبلیغات، حتّی در فلسفه ترویج کردند، باید پاسخ بدهند. نتیجه این شد که با توجه به خوی تجاوزگری طبیعی و قوّت طبیعی‌ای که مرد نسبت به زن دارد، زن مظلوم واقع بشود و نسبت به زن حق‌کشی انجام بگیرد. زن را وسیله‌ای برای فروش کالاهایشان قرار بدهند؛ مثل یک کالا، مثل یک متاع! شما این مجلات فرنگی را نگاه کنید؛ برای فروش یک متاع، پیکر لخت یک زن را نشان میدهند! آخر اهانتی از این بالاتر برای یک زن ممکن است؟ آنها باید جواب بدهند. حجاب در جهت کرامت زن است حجاب، تکریم آن کسی است که در حجاب است. حجاب زن، تکریم زن است. در بیشتر کشورها - حالا من «بیشتر» که میگویم، چون همه را اطلاع ندارم - در گذشته، در قدیم، در همین اروپا تا دویست سیصد سال پیش زنهای اعیان و اشراف حجابی روی صورتشان می‌انداختند؛ در بعضی از فیلمهای قدیمی شاید دیده باشید. یک حجاب می‌انداختند که چشمها به روی آنها نیفتد. این، تکریم است. در ایران باستانی زنهای اعیان و اشراف و رؤسا همه باحجاب بودند؛ زنهای افراد پائین و طبقات پست، نه، بی‌حجاب هم می‌آمدند؛ مانعی هم نبود. اسلام آمد این تبعیض را گذاشت کنار، گفت نخیر، زن باید باحجاب باشد؛ یعنی این تکریم مال همه‌ی زنان است. این است نظر اسلام. آن وقت آنها حالا شده‌اند طلبکار، ما شده‌ایم بدهکار! آنها بدهکارند؛ آنها باید بگویند چرا زن را مثل یک کالا وسیله‌ی شهوترانی قرار دادند. یک آماری را همین دیروز برای من نقل کردند - آمار مال یک هفته قبل است - که یک سوم زنهای دنیا از دست مردها کتک میخورند! به نظر من اشک انسان در می‌آید؛ این گریه‌آور است. و این بیشتر در کشورهای صنعتی است؛ در کشورهای فرنگی است و ناشی از همان خشونتهای جنسی و مطالبات خشن جنسی است که مرد از زن دارد. این هوچیگری‌های آنها در مورد زن است؛ آن وقت راجع به زن بحث میکنند: شما حجاب را اجباری کردید. خود آنها بی‌حجابی را اجباری میکنند، دختر دانشجو را تو دانشگاه راه نمیدهند، به خاطر اینکه روسری دارد، آن وقت به ما میگویند چرا شما حجاب را اجباری کردید! این در جهت کرامت زن است، آن در جهت پرده‌دری و بی‌احترامی به زن است. و از این قبیل مواردی هست که اینها هوچیگری‌های غرب است. هوچی‌گری‌ها، اعتماد به نفس را نشانه رفته است من از اینکه این هوچیگری‌ها اثر مطلوب آنها را بگذارد، نگرانم. اینکه راجع به

اعتماد به نفس حرف میزنم، یکی از عللش این است. این هوچیگری‌ها اول در چهار نفر به اصطلاح نخبه‌های ما اثر بگذارد، از طرف ملت ایران احساس شرم کنند در مقابل آن هتاک غربی، و آنها شروع کنند به حمله کردن؛ اعتماد به نفس ضربه بخورد. توجه داشته باشید که این هوچیگری‌ها یکی از شیوه‌های سه‌گانه برای متزلزل کردن اعتماد به نفس یک ملت است. احتمال برخورد سخت! یکی هم مسئله‌ی برخورد سخت است، که البته این امروز احتمالش کم است؛ از گذشته کمتر است. اینجا هم من عرض بکنم که یک بی‌انصافی‌هائی انجام میگیرد. گوئی که ما بودیم که تهدید سخت دولت سیطره‌جوی آمریکا را به سمت خودمان جلب کردیم؛ نه، عرض کردم؛ از بعد از پایان جنگ تحمیلی تا امروز، هیچ وقت نبوده که احتمال حمله‌ی نظامی آمریکا به ما نباشد. امروز کمتر از گذشته است. مسئولین دولت قبل، اوّلی که آمدند، یکی از حرفهایشان این بود که میگفتند تا قبل از آمدن دولت ما، لوله‌های توپ یا گلوله‌ی آمریکا به سمت ایران آماده‌ی شلیک بود؛ ما آمدیم، برداشته شد. پس خب، قبلاً بوده. در همین زمانِ دولت قبل بود که آن کسی که خودش مجسمه‌ی شرارت است، ملت ایران را جزو محور شرارت معرفی کرد. بوش، بوشِ شرور، بوشی که وجود او سر تا پا شر و پلیدی است، ملت ایران را یکی از سه ملت یا سه کشور محور شرارت قرار داد. این مال آن زمانی است که یک خرده هم ملاحظه‌ی آمریکائی‌ها را میکردند؛ بعضی‌ها هم از داخل گاهی اوقات چیزهائی میگفتند که آنها خوششان بیاید. البته شما این را بدانید که مسئولین برتر نظام، رؤسای جمهور ما یا مسئولین درجه‌ی یک نظام، اینها همیشه در همه‌ی این دوره‌ها مردمان بااخلاص و علاقه‌مند به پایه‌های نظام و مبانی نظام بودند؛ اینها انقلابی بودند؛ این مربوط به آنها نیست؛ مربوط به همان کسانی است که همه جا دور و بری‌ها کارهائی را میکنند که اصل کاری‌ها معتقد به آنها نیستند. به هر حال از این چیزها بوده. البته ما به عنوان یک کشور، یک ملت، یک نظام بایستی همیشه از لحاظ نظامی هوشیار باشیم. حالا یک روز آمریکاست، یک روز ممکن بود در گذشته شوروی باشد، یک روز ممکن بود یک کشور همسایه‌ی شرور مثل صدام حسین باشد. ما باید همیشه هوشیار باشیم، هوشیار هم هستیم. امروز هم با اینکه همه میگویند گزینه‌ی نظامی آمریکا از روی میز کنار گذاشته شد - که بعضی اعتقاد دارند از اول روی میز نبود، که حالا کنار گذاشته بشود - بنده اعتقادم این است و عمل ما هم همین است؛ باید مراقب باشیم، باید هوشیار باشیم، مسئولین نظامی ما باید بیدار باشند، ملت ما باید هوشیار باشد. خب، خلاصه‌گیری کنیم. اعتماد به نفس ملی یکی از ضرورتهای ملت ماست در همه‌ی دورانها؛ بخصوص در این دوران. علت این، بخصوص هم این است که دشمن در صحنه‌های گوناگون در گلاویز شدن با ملت ایران ناکام مانده؛ حالا دنبال شیوه‌های جدید، راه‌های جدید، حیله‌های جدید است و مکرهای جدیدی میکند؛ «و مکروا و مکر اللّه». شما هم که بنده‌ی خدا هستید، در مقابل مکر او، در مقابل ترفند او باید هوشیاری ویژه‌ی خودتان را داشته باشید. ضرورت تأمل بر موضوع اعتماد به نفس چیزهائی که این اعتماد به نفس را ضعیف میکند، باید از آن اجتناب شود؛ بخصوص نخبگان، که بعضی از اینها را من گفتم؛ خودتان فکر کنید، رویش مطالعه کنید؛ چیزهائی که این اعتماد به نفس را تقویت میکند، اینها را باید برجسته کنید؛ شما در نشریات دانشجوئی، استاد در سر کلاس، دانشجوها در تشکلهای دانشجوئی، دانشجوها در محیط اثرگذاری خودشان. دانش‌جوی اثرگذار یکی از این برادرها گفتند با اینکه اثرگذاری دانشجوها زیاد است، در همه‌ی مسائل با آنها مشورت نمیشود. خب، با مجموعه‌ی چندین هزار نفری دانشجوئی چگونه میشود مشورت کرد؟ حالا پنجاه شصت هزار دانشجو در یزد است. مشورت یک سازوکار خاصی دارد. کارها بی‌مشورت هم نیست. من میخواهم بگویم اثرگذاری دانشجوئی بیش از آنچه که با مشورت‌دهی به مسئولین باشد، با جهت‌دهی به عناصر انسانی در نیروهای تحت تأثیر است. شما در خانواده‌تان میتوانید اثر بگذارید؛ روی برادر و خواهرتان میتوانید اثر بگذارید؛ روی پدر و مادرتان میتوانید اثر بگذارید. در محیط زندگی خودتان، روی فامیل، روی دوست، روی همبازی در ورزش میتوانید اثر بگذارید؛ اثر به زبان، اثر به منش، اثر به رفتار. این بهترین توفیق و پیروزی برای دانشجوست؛ اثرگذاری در محیطهائی که میتواند در آن اثرگذاری بکند. البته بعضی محیطها از این هم بیشتر است. بخصوص شما جوانید؛ این جوانی را قدر بدانید؛ این حوصله و نشاط جوانی را قدر بدانید. ماها در دوران

اختناق - حالا نباید خیلی از خودمان بگوئیم؛ شماها از آن وقت ماها خیلی جلوترید؛ اما حالا بد نیست این را هم بدانید - که به سن حالاهای شما بودیم، جوان بودیم، وضعیت از لحاظ امنیتی یا غیره طوری بود که نمیشد رفت یک جائی نشست؛ وقتی مجبور بودیم یک جائی صحبت کنیم، سه ساعت، چهار ساعت سر پا به بحث و تبادل نظر و گفتن و شنفتن میگذشت! جوان نیرو دارد، نشاط دارد، توانائی دارد؛ میتواند با پشتوانه‌ی همین نیروی جوانی خود اثرگذاری کند. پس عوامل تضعیف اعتماد به نفس را بایستی هرچه میتوانیم، حذف کنیم؛ عوامل تقویت اعتماد به نفس را هرچه میتوانیم، تقویت کنیم. پروردگارا! این جوانهای عزیز را، این دلهای پاک و نورانی و روشن و بااستعدادِ تقرب به خودت را هرچه بیشتر نورانی کن؛ آنها را به خودت هرچه بیشتر نزدیک کن؛ آنها را عاقبت به خیر کن. پروردگارا! آینده‌ی این کشور را که به دست این جوانها ساخته خواهد شد، از امروز و گذشته‌ی آن بمراتب بهتر و زیباتر قرار بده. پروردگارا! معلمان بزرگ این راه را و در رأس آنها امام بزرگوارمان را و شهدای عزیزمان را با اولیائت محشور کن. پروردگارا! شهدای برجسته‌ی این شهر و این استان - شهید بزرگوار، مرحوم آیةاللّه صدوقی و بقیه‌ی شهدای عزیز این استان - را با اولیائت محشور کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان استان یزد

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان استان یزد بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قبل از شروع عرایضم دو نکته‌ی کوتاه را عرض بکنم: یکی اینکه این مطلبی که اخیراً این دوست محترممان - که حالا ان‌شاءاللّه اسمشان هم بعداً بگویند که آشنا بشویم بیشتر - درباره‌ی مسئله‌ی ابرها گفتند، تصادفاً این دو سه روزه اشتغال ذهنی من، همین مطلب بود که چگونه میشود این شهر و این منطقه را که از لحاظ حضور ابرها هیچگونه کمبودی ندارد، اما از لحاظ بارندگی ابرها و فیض بارندگی جز مناطق محروم است؛ همیشه تشنه است؛ این زمین تشنه است، نجات داد. میخواستیم سفارش کنیم یک مرکز علمی این کارها را پی بگیرد، بلکه به سرانجامی برسد - کارهائی البته قبلاً شده در این زمینه - حیف است این سرزمین مستعد، این نیروی انسانی مستعد و آماده و علاقه‌مند به کار محروم باشند و محروم بمانند همچنان. بنابراین، من از جناب‌عالی ضمن اینکه تشکر میکنم از مطلبی که بیان فرمودید، خواهش میکنم آن چیزی که گفتید یا میخواستید مفصل‌تر بگوئید، روی کاغذ بنویسید، پایش را هم امضاء کنید، برای من بفرستید تا من این را مبدأ یک حرکت قرار بدهم. نکته‌ی دوم در مورد آقای آذر یزدی است که الان اطلاع دادند ایشان در این جلسه نشسته‌اند و ظاهراً بیمار هم بودند و با حال بیماری زحمت کشیده‌اند و آمده‌اند. من چندی پیش در یک برنامه‌ی تلویزیونی دیدم که از ایشان تجلیل کرده بودند. من با اینکه وقتم هم کم است، از وقتی تلویزیون را روشن کردم و دیدم که از ایشان دارد تجلیل میشود، پای آن برنامه نشستم، صحبتهای خود ایشان را هم گوش کردم. ایشان در آنجا میگفتند که در طول آن سالهای پیش از انقلاب هیچکس کمترین تشکری، تقدیری از این مرد زحمتکش و خدوم نکرده. آن برنامه را که من دیدم، نکته‌ای در ذهنم بود و دلم خواست که آن را یک وقتی به ایشان بگویم، فکر میکردم دیگر امکان ندارد و عملی نیست؛ کجا حالا ما آقای آذر یزدی را زیارت کنیم! حالا تصادفاً امشب ایشان اینجا هستند. آن نکته این است که من خودم را از جهت رسیدگی به فرزندانم، بخشی مدیون این مرد و کتاب این مرد میدانم. آنوقتی که کتاب ایشان درآمد - اول هم به نظرم دو جلد، سه جلد، تا آنوقتی که من اطلاع پیدا کردم، از این کتاب درآمده بود؛ «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» - من رفتم تورق کردم. بچه‌های ما داشتند به دوران مُراهقی - یعنی نزدیکی به بلوغ - میرسیدند، دوره هم دوره‌ی طاغوت بود و همه‌ی عوامل در جهت گمره‌سازی ذهن و دل جوان حرکت میکرد. من دلم میخواست چیزی باشد که جوانهای ما با او هدایت شوند و جاذبه هم داشته باشد. خب، کتاب خوب که خیلی بود. بنده فهرست پیشنهادی کتاب مینوشتم و بین جوانهای دانشجو و دانش‌آموزهای سطوح بالای دبیرستانها پخش میشد، اما برای بچه‌های کوچک، دستمان خالی بود، تا اینکه کتاب ایشان را من پیدا کردم. نگاه کردم دیدم این از جهات متعددی، از دو سه جهت، همان چیزی است که من

دنبالش میگردم. به نظرم دو جلد یا سه جلد آنوقت چاپ شده بود، خریدم. بعد هم دنبالش گشتم تا اینکه جلد پنجم به نظرم یا ششم – حالا درست نمیدانم، یادم نیست – درآمد؛ بتدریج چاپ شد و من رفتم تهیه کردم و برای فرزندانم خریدم. نه فقط فرزندان، بلکه در سطح شعاع ارتباطات فامیلی و دوستانه، هرجا دستم رسید و فرزندی داشتند که مناسب بود با این قضیه، این کتاب ایشان را معرفی کردم. خواستم این حق‌شناسی را من به نوبه‌ی خود کرده باشم. ایشان یک خلأئی را در یک برهه‌ی از زمان برای زنجیره‌ی طولانی فرهنگی این کشور پر کردند. این کار، باارزش است. خداوند از شما – آقای مهدی آذر یزدی! – این خدمت را قبول کند و مأجور باشید. این ستایشهای زبانی و اینها، اجر کارهائی که با اخلاص انجام گرفته باشد، نمیشود؛ اجر کار مخلصانه را خدا باید بدهد و خدا هم خواهد داد. و اما جلسه‌ی امشب برای من جلسه‌ی شیرین و لذت‌بخشی بود؛ همیشه همینطور است. در سفرهای گوناگون در این فصل برنامه – که فصل دیدار با نخبگان است – من روحاً التذاذ پیدا میکنم و برای من، نوعی رفع خستگی است. اگر از برنامه‌های سفر خسته شده باشم، این در واقع یک نوع رفع خستگی است برای من. امشب یک خصوصیتی داشت و آن اینکه اولاً ـ یزد یک منطقه‌ی نخبه‌خیز است و نخبگان این منطقه و این استان و این شهر، حقاً و انصافاً به نسبت، خیلی بیشتر از نخبگان بسیاری از مناطق دیگر کشورند؛ این یک. دوم اینکه آن صفا و صمیمیتی که ما در یزدی‌ها سراغ داشتیم از دوران جوانی و نوجوانی تا امروز، بر این جلسه هم همین فضای صمیمیت حاکم بود. مطالبی هم که دوستان گفتید، در بین آنها مطالبی که من از آن استفاده بکنم و بهره‌مند بشوم، بود؛ همچنانیکه مطالبی که من خود را موظف کنم که آنها را دنبال کنم نیز بود. حالا رئوس و خلاصه مطالب را من یادداشت کردم. البته تماماً ضبط شده است، ثبت شده است بیانات شما، اینها منتقل خواهد شد به دفتر ما. ان‌شاءاللّه مجموعه‌ی بررسیها، آنچه را که باید دنبال بشود، آنها را دنبال خواهند کرد. جلسه بیشتر از این کشش ادامه ندارد؛ یعنی الان سه ساعت تمام است که ما در خدمت شما دوستان هستیم، لذا دو سه جمله بیشتر من عرض نمیکنم. این جلسه، هم جنبه‌ی واقعی دارد؛ جنبه‌ی کاری دارد، هم جنبه‌ی نمادین دارد. جنبه‌ی واقعی و کاری او، این است که حقاً و انصافاً از مجموعه‌ی نخبه بایستی تشکر کرد. حالا همه‌ی نخبگان یزد امشب اینجا نیستند، لیکن شما یک گلچینی هستید از این نخبگان، تقدیر و تشکری هم که ما میخواهیم بکنیم، همین است که به شما عرض بکنیم ما قدر نخبگان و نخبگی را میدانیم در بخشهای مختلف؛ فعالیتهای علمی، فعالیتهای هنری، فعالیتهای قرآنی، فعالیتهای دینی، فعالیتهای ورزشی، فعالیتهای مربوط به علوم حوزه‌ای، فعالیتهای مربوط به علوم دانشگاهی، فعالیتهای کارگری، فعالیتهای صنفی و کسبی یا خدماتی، فعالیتهای میدانهای انقلاب؛ ایثارگری و جهاد و شهادت و اسارت و اینها؛ هر کدام که در هر بخشی یک نخبگی بروز داده باشید، ما قدردان آن و طلبگار و مشتری آن و متشکر و سپاسگزار از دارنده‌ی آن هستیم. این، آن کار واقعی است. این را ما به شما قولاً و عملاً اثبات میکنیم و این وظیفه‌ی ماست. این، بخش عملیِ این کار. بخش نمادین این کار برای این است که جامعه‌ی ما که این جلسه را خواهند دید – همه‌ی ملت ایران و جوانان بعداً در تلویزیون این جلسه را می‌بینند – از جمله و بویژه مسئولان کشور بدانند که اگر میخواهند کشور با گامهای بلند، با شتاب لازم به سمت آن آرمانهای تصویر شده حرکت کند، باید نخبه را نخبه بدانند و از او قدردانی کنند. این را ما پیامی میدانیم که این کار نمادین، حامل این پیام است. کارهای نمادین یک مضمونی باید داشته باشند و مضمون این کار ما، این است. خب، اینکه مربوط به خارج از فضای نخبگی شما. و اما شما. نخبه شدن یک امتیاز است بلاشک، عالم شدن یک امتیاز است، شاعر شدن یک امتیاز است؛ اما این امتیاز آنوقتی به هزار برابر خود ارزش پیدا خواهد کرد که مورد قبول و توجه پروردگار عالم قرار بگیرد و «قبول آنگه شود» به قول سعدی، که باید پیش خدای متعال قبول شود و راه قبول شدنش هم دشوار نیست. کاری را انتخاب کنید که به عقیده‌ی خودتان به سود کشورتان و آینده‌ی کشورتان است و در آن کار استعداد نخبه‌گون خود را به کار بیندازید و آن را دنبال کنید و قصدتان این باشد که از این کار به مردم سود برسانید؛ این شد کاری که برای خداست. کار برای خدا فقط این نیست که انسان با زبان بگوید و به زبان بیاورد: پروردگارا! من این کار را انجام میدهم محض رضای تو و برای خاطر تو. گاهی پس به

زبـان هم انسـان این را می‌آورد؛ در حـالی که دلش اینجور نیست. کـار برای رضـای خـدا باشـد. خـدای متعال گفته است: «خیرکم انفعکم للنّاس»؛ بهترین شـما برای مردم که سودمنـد بودید، در درگاه قرب الهی نزدیکترید؛ بالاترید. ببینید، نظام ارزشـیِ اسـلام این است. در درجات قرب الهی بالا میرویـد، وقتی کاری به نفع مردم انجام دادیـد. خب، آدم مؤمن و دل خداشـناس وقتی میدانـد خـدا این را میخواهـد، وقتی انجام میدهـد، قهراً برای کی انجام میدهـد؟ برای خدا انجام میدهد؛ پس مقصود حاصل خواهد شد. این یک نکته که نکته‌ی اصـلی و اساسـی است. نکته‌ی دوم اینکه - همینطور که عرض کردیم - باید هنر، هویت خود، اسـتقلال خود، عزت خود را حفـظ کنـد. ممکن است هیـچ کس هم طلبگـار شـما نباشـد. شـما آن کـار بـاارزش را همت بگماریـد تا بشود. نه اینکه من نمیـدانم نقش تسریع کننـده و پیش برنـده‌ی تشویقهـا و کمکهـا و اسـتعدادهای مأمورین دولتی را؛ چرا، من سالیان متمادی تجربه‌ی کارهـای مـدیریتی دارم در این کشور، میـدانم؛ یقیناً اثرش زیاد است. این حرف برای این نیست که مسـئولین را بی‌خیال کنـد؛ برای این است که شـما را بی‌خیالِ کمک مسـئولین کنـد. بخواهید؛ نه اینکه نخواهید، اما رویش این گیاه را متوقف نکنید به آن. در جان یک انسان نخبه، پیـدایش یک انـدیشه‌ی نو و خلق شـدن یک فراورده‌ی تازه، یک رویش است؛ یک رویش طبیعی است. بگذارید این رویش انجام بگیرد. نبایـد لج کنیم، بگوئیم: حالا که مسئولین از کار ما اسـتقبال نکردند، پس ما هم چه؛ نه، کار شـما ارزشـش بالاتر از این است که معیار ادامه یافتن یا نیافتنش این باشـد که آیا مسـئولین کمک میکننـد یا نمیکننـد. البته بدیهی است که کمک مسئولین گاهی حیاتی هم میشود، آن به جای خود محفوظ؛ توصیه‌ی من به شـما این است. امروز کشور ما در حال پیشـرفت است؛ چه بخواهند و چه نخواهند؛ آنهائی که دلشان با ما صاف نیست، با ملت ایران دلشان صاف نیست. این کشور در حال پیشرفت است؛ چه قبول کننـد، بپذیرند؛ چه نپذیرند و انکار کنند؛ کسانی که در پی بهانه‌جوئی و وسوسه‌بازی هسـتند. این اتفاق دارد می‌افتد. قبول نکردن بعضـی از آدمها؛ آدمهای وسواسی، آدمهای ایرادگیر، آدمهای جزئی‌نگر، نفی نمیکند این پیشرفت را؛ این پیشرفت هست، و لـو آنهـا نپذیرنـد. داریم می‌بینیم جلو چشـممان. داریم می‌بینیم این حرکت وجود دارد؛ مثـل وقـتی که انسـان سوار ماشـین میشود و گاهی در یک بیابان بزرگ، سرعت را نمیفهمد؛ لیکن این شاخصـها و علامتهای سر جاده؛ این سـنگِ نشانها، یک جا نوشته هفتاد کیلومتر، چنـد دقیقه میگـذرد، می‌بینـد نوشـته شـصت کیلومتر تا مقصـد. خب، ده کیلومتر پس جلو رفته‌ایم؛ و لو آدم احساس نکند؛ سرش گرم حرف زدن باشد. یک نفر دائم نق بزند که آقا! چرا جلو نمیرویم؛ چرا حرکت نمیکنیم؛ بفرما؛ این تابلوی راهنمائی جاده، دارد میگویـد آنوقت هفتـاد کیلومتر تـا مقصـد بود، حالاـ شـصت کیلومتر است، بعـد پنجاه کیلومتر است، بعـد ده کیلومتر است. این نشاندهِ این است که داریم حرکت میکنیم. ما سنگِ نشانهامان - یعنی همین به تعبیر فرنگی‌اش تابلوهای جاده‌مان - دارند به ما نشان میدهند. ما داریم حرکت میکنیم و جلو میرویم. یک عده‌ای خوشـحال میشوند، نوش جانشان این خوشـحالی؛ یک عده هم ناراحت میشونـد، چشـمشان کور؛ ناراحت بشونـد. ملت ایران دارد جلو میرود. شـما نخبگان در این پیشـرفت باید سـهم متناسب با نخبگی را ایفاء کنید. همه‌ی میدانها هم مشمول این حرف است. بنده از آن آدمهای خشکی که بگویم حالا ما شعر میخواهیم چکار کنیم، هنر میخواهیم چکـار کنیم، حالاـ فعلاًـ علم را راه بینـدازیم، نیسـتم. با اینکه علم به نظر من در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد در پیشـرفت کشور که بارهـا هم به جوانهای دانشـجو و دیگران - اساتیـد و غیره - گفته‌ام؛ در عین حال معتقـدم همه چیز با هم؛ علم، دین، هنر، ذوق، صـنعت، سازنـدگیهای گوناگون، کشاورزی، خـدمات، روابط خارجی؛ اینها همه یک مجموعه است و بایـد با هم پیش برود؛ هر کـدامی هم به نحوه‌ای پیش خواهـد رفت. خب، دیگر بیشتر از این شـما را خسـته نکنیم. از دوسـتانی که صـحبت کردند، تشـکر میکنیم. از دوستانی که صحبت نکردند و احیاناً صحبتهائی داشتند، عذرخواهی میکنیم. از همه‌تان، بخصوص آنهائی که از شهرهای دیگر زحمـت کشیدند تشـریف آوردنـد، قـدردانی میکنیم بـه خـاطر اینکـه محبت کردیـد این جلسه را گرم کردیـد. و امیـدواریم ان‌شاءاللَّه همه‌تان موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی مردم ابرکوه

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی مردم ابرکوه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد. و علی اله الأطیبین الأطهرین الهداة المهدیین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. خداوند متعال را شاکرم که این توفیق را داد که در خدمت شما برادران و خواهران مؤمن و باوفا و انقلابی در شهر ابرکوه باشیم - در این شهر باستانی و بسیار کهن - اگرچه شهر، شهر قدیمی‌ای است، اما فکر مردم این شهر، فکر نو و جوان است؛ نشانه‌ی آن هم همین است که در همه‌ی دلها فروغ تفکر اصیل اسلامی و انگیزه‌های خدائی و الهی در جهت نظام جمهوری اسلامی زنده است. هر ملتی که مردم آن در دل خود دارای انگیزه‌ی نشاط‌آور و پرتحرکی باشند، آن ملت زنده و جوانند و ملت ما به توفیق الهی و به برکت انقلاب اسلامی از این موهبت برخوردار است. علاوه بر این اکثر جمعیت کشور و در خود ابرکوه اکثر جمعیت ابرکوه - طبق آمارها - جوان هستند. یک شهر جوان و یک جامعه‌ی جوان و یک کشور جوان میتواند به آینده امیدوار باشد. همت جوانی، آینده را خواهد ساخت. نیروی جوانی جامعه را به پیش خواهد برد. امام جمعه‌ی محترم شهرتان درباره‌ی مشکل آب ابرکوه مطلبی را به طور کوتاه اشاره کردند؛ بنده هم در گزارشهائی که قبل از سفر درباره‌ی همه‌ی استان و بخصوص در مورد این شهر - که اختصاصاً مایل بودم به این شهر سفر کنم - مطالعه کردم، همین مسئله‌ی آب در آن گزارشها هم تکرار شده است. این شهر و این منطقه‌ی از استان یزد، تکیه‌اش بر روی کشاورزی است و کشاورزی احتیاج دارد به آب؛ و این استان، استان کم‌آبی است؛ از جمله این شهرستان هم دچار همین کم‌آبی هستند. شک نداریم که با همت دولت و با کمک مردم و مسئولان و مأموران مختلف این مشکل هم مثل همه‌ی مشکلات دیگر حل خواهد شد. آنچه مهم است این است که ملت چیزی را بخواهد و مسئولین به عنوان خدمتگزاران ملت کمر همت ببندند و تصمیم بر اجرای نیازهای مردم داشته باشند. آنچه ملت ما در طول دهها سال قبل از انقلاب، بلکه پیش از آن به آن دچار بود، نبودن این دو عامل بود: یکی نبودن احساس مسئولیت در میان دولتمردان، که دولتمردان در قبال آحاد مردم، هیچ احساس مسئولیتی نداشتند؛ رؤسای کشور، کشور را ملک خودشان میدانستند و برای استفاده‌ی از این ملک به دنبال این بودند که ببینند کجا چه کاری برای آنها فایده‌ی بیشتری دارد؛ آنچه برایشان مطرح بود، فایده‌ی مردم نبود. این عرفِ «دورافتاده» و «نزدیک»، از آنجا به وجود آمد. اینکه فلان شهر دورافتاده است. دورافتاده یعنی چه؟ معنایش این بود که از مرکز کشور، از تهران دور است. این کافی بود برای محرومیت؛ چون چشمشان همین مناطق دور خود را میدید و دلشان به دنبال کارها و مراکز و مناطقی بود که برای آنها منشأ سود و نفعی باشد، نه برای مردم. انقلاب این عرف را عوض کرد. انقلاب دور و نزدیک را از منطق دولتیان و مسئولان کشور زدود؛ دور و نزدیک ندارد. لذا شما می‌بینید مسئولین کشور، هیأت دولت، رئیس جمهور به سرتاسر کشور مسافرت میکنند. این معنایش این است که نگاه و عواطف و همت مسئولین باید میان همه‌ی شهرهای کشور تقسیم شود. اینجور نباشد که یک شهری، یک منطقه‌ای که دوردست است، از شعاع همت و تصمیم مسئولین دور بماند؛ نه، دور و نزدیک ندارد. امروز در این کشور شهرهائی و مناطق دوردست و کوچکی موفق میشوند که مسئولان کشور را، یعنی رئیس جمهور را، دولت را، وزرا را از نزدیک ببینند، به آنها نامه بدهند یا حرف بزنند و از زبان آنها و حنجره‌ی آنها مستقیماً سخن بشنوند که در روزگارهای گذشته در طول تاریخ، امید این را نداشتند که حتی یک مدیر درجه‌ی سه به آنها سرکشی کند. پس این یک عامل، یعنی عامل احساس مسئولیت از سوی مسئولان کشور و مدیران ارشد کشور امروز وجود دارد. عامل دوم، همت و خودباوری مردم است. آن مردمی، آن ملتی، جمعیت آن شهری که برای خود ارزش و اهمیتی قائل نباشد، همواره محکوم به عقب‌ماندگی است از همه‌ی مسابقات انسانی و میان جوامع بشری. در دوران تسلط استعمار بر کشورهای این منطقه و بر کشور ما، یکی از خطرناکترین تبلیغاتی که روی ملت ما انجام دادند همین بود که به ملت ما، به مرد و زن ما بباورانند که شما نسبت به ملتهای غربی، ملتهای اروپائی عقب و درجه‌ی دو هستید. همین درجه‌ی دو بودن هم باز در میان مناطق گوناگون کشور یکسان نبود؛ بعضی‌ها عزیزکرده‌تر میدانستند خودشان را و

توقعاتشان بیشتر بود، بعضی توقعاتشان کمتر. انقلاب اسلامی آمد مثل طوفانی این هوای آلوده و کثیف را از کشور زائل کرد. امروز ملت ما با تکیه‌ی بر تاریخ مشعشع خود، با تکیه بر استعدادهای درونی خود و با تکیه بر اسلام و ایمان - که امروز سخن نو برای بشریت دارد - دیگر خودش را یک ملت عقب‌مانده نمیداند، خود را باور دارد. این همان چیزی است که همت ملی را برمی‌انگیزد، مردم را برای رسیدن به قله‌های پیشرفت آماده میکند و آنها را تشویق میکند. عرض من به شما برادران و خواهران، بخصوص به شما جوانان این است که نگذارید این احساس شیرین امیدواری به آینده در شما زائل شود. این کشور به‌ناحق عقب‌مانده نگه داشته شد. ما امروز پیشرفتهای زیادی کردیم، اما این پیشرفتها نسبت به آنچه که شأن ملت ایران است و جایگاه ملت ایران است، کم است. ملت ایران یک روزی در قله‌ی علم و اقتدار مادی و معنوی قرار داشته است به برکت اسلام. ما امروز اسلام را بازیابی کرده‌ایم؛ آغوشمان را به روی اسلام باز کردیم، اسلام را با نگاه متناسب با زمانه و با پیشرفت زمانه به دنیا عرضه کردیم. امروز تفکر سیاسیِ اسلامی، تفکر اجتماعی اسلام، تفکر گرایش معنوی اسلام، تفکر اسلام در مورد روابط داخلی و درونی افراد جامعه با هم، میتواند در دنیا مثل یک دستورالعمل، مثل یک سرمشق مطرح شود؛ نه اینکه این حرف را ما بزنیم یا من اینجا بگوییم؛ این سخنی است که امروز اندیشمندان باانصاف دنیا همین حرف را میزنند. این را ملت ایران آسان هم به دست نیاورده. شما شهید دادید؛ ابرکوه شهدای عزیزی دارد، فداکارانی دارد، پدر مادرهائی دارد که فرزندان خودشان را فرستادند برای دفاع از این انقلاب در دوران جوشش انقلاب؛ و برای دفاع از مرزهای کشور در دوران دفاع مقدس. اینها بوده است که توانسته این انقلاب را زنده نگه دارد، این پرچم را بلند نگه دارد و امروز ملت ایران را عزیز کند. اگر ملاحظه میکنید که ملت ایران امروز در مجامع جهانی و در محیط بین‌المللی یک چهره‌ی پرافتخار و سربلند است، همه‌ی ملت ایران از همه‌ی مناطق در ایجاد این تصویر نیکو و زیبا از ملت ایران سهیمند؛ همه تلاش کردید، همه زحمت کشیدید. پس این دو عامل باید باشد: هم مسئولین باید این احساس مسئولیت را نسبت به نیازهای مردم در خودشان روزبه‌روز تقویت کنند، که من میتوانم به شما عرض کنم خوشبختانه مسئولین دولتی و وزرای ما و رئیس جمهور ما و مدیران ارشد کشور این احساس مسئولیت را دارند. بینی و بین‌اللّه، انسان نگاه که میکند، می‌بیند در این احساس مسئولیت حقاً و انصافاً چیزی کم ندارند؛ کار هم زیاد میکنند، تلاش هم انصافاً تلاش خستگی‌ناپذیری است. یک خدمت بزرگشان هم علاوه‌ی بر خدمات مادی و عمرانی و رسیدگی به امور مردم، همین است که شعارهای انقلاب را، ارزشهای انقلاب را سرِ دست میگیرند، به آنها افتخار میکنند؛ این خیلی مهم است. بودند و هستند در میان افراد ما در کشور، کسانی که قدر این شعارها را ندانستند. باید به آنها افتخار میکردند، اما افتخار نکردند. خوشبختانه مسئولین ارشد کشور همیشه سربلند و مفتخر به این شعارهای انقلاب و ارزشهای انقلاب بوده‌اند. پس ملت این رکن اوّلی را باید مطمئن باشد که هست و آن عبارت است از اهتمام مسئولین کشور و مدیران کشور برای بهبود وضع در سراسر کشور. حالا شما یک مسئله‌ی آب را، یا مسئله‌ی کشاورزی را، یا مسئله‌ی راه را، یا مسئله‌ی اشتغال را مطرح میکنید. در سرتاسر کشور مسائل زیادی هست که مسئولین کشور بایستی اینها را رسیدگی کنند، انجام بدهند، برنامه‌ریزی کنند، محاسبه کنند، امکانات کشور را بسنجند. خوشبختانه امکانات کشور هم امکانات کمی نیست، نیروی کارآمد هم در کشور کم نیست، باید برنامه‌ریزی کنند، پیش برویم. تا امروز هم پیش رفته‌ایم و آن مقداری که ملت ایران از لحاظ سازندگی کشور در این بیست‌وهفت هشت سالِ پس از انقلاب پیش رفته است، چندین برابرِ پنجاه سال قبل از دوران انقلاب است که به وسیله‌ی آن حکمرانان طاغوتی و ستمگار، ستمگر و بی‌اعتنای به حقوق مردم ممکن بود انجام بگیرد. آنها نسبت به نیازهای مردم هیچ احساس مسئولیت نمیکردند. هر کاری هم میکردند، به خاطر یک ضرورتی بود یا یک ظاهرسازی‌ای بود یا یک اجباری بود یا مطالبات خطرناکی از سوی مردم بود؛ ناچار بودند والّا نمیکردند. به استان یزد که مردم نجیبی دارد، کمتر رسیدند، تا به بعضی از جاهای دیگر که میترسیدند عکس‌العملی در آنجاها انجام بگیرد. اینجوری بودند آنها؛ احساس مسئولیت نبود. امروز بحمداللّه این احساس مسئولیت در حد اعلاء وجود دارد. مردم میتوانند به این مطمئن و خاطرجمع باشند که مسئولین برای خودشان چیزی نمیخواهند.

تلاششان و كارشان و زحمت بی‌وقفه‌شان برای مردم است. آن ركن دوم را هم بنده دائماً توصيه ميكنم: جوانان ما از همت بلند هيچ چيز كم نگذارند؛ همت را بايد بلند كرد؛ آن كه مشغول درس است، آن كه مشغول كارِ صنعت است، آن كه در حال كشاورزی است، آن كه به خدمات گوناگون اشتغال دارد، همه احساس كنند كه در قبال پيشرفت اين كشور يك وظيفه و سهمی هم متوجه به آنهاست و بايد اين سهم را، اين وظيفه را به قدر خود و به سهم خود انجام دهند. خوشبختانه ملت ما اين احساس را هم دارند. اين زنده بودن، اين بانشاط بودن، اولين اثری كه ميگذارد اين است كه طراحان توطئه‌های جهانی را از اينكه بتوانند اين ملت را شكست بدهند، مأيوس ميكند. بهترين راه برای عقب‌نشاندن دشمن، اظهار آمادگی است. آن ملتی كه آمادگی خود را، حضور خود را، عزم راسخ خود را در همه‌ی ميدانها به نمايش ميگذارد، دشمن را از نفوذ در خود و غلبه‌ی بر خود مأيوس ميكند. در مقابل افكار جهانی و نگاههای جهانی، ملت ايران در هيچ مسئله‌ای، بايد اظهار ضعف و عقب‌نشينی نكند. اينی كه در باب مسئله‌ی هسته‌ای شما می‌بينيد مسئولين دولتی اصرار ميورزند، به خاطر اين است كه اولاً اين يك ضرورت است - من پريروز در يزد در جمع جوانها و دانشجويان اين را تشريح كردم - اين يك نياز ملی است كه اگر امروز شروع نكرديم، ده سال بعد، پانزده سال بعد، ضربه‌اش را ملت و كشور خواهند خورد. اگر امروز شروع كنيم، در آن زمانی كه نياز داريم، محصول دسترنج ملی خود را خواهيم گرفت. اگر امروز شروع نكرديم، عقبيم؛ اولاً اين مسئله است و مسئله‌ی دوم اين است كه در يك چنين نيازی، هرگونه انفعال در مقابل دشمن، دشمن را تشجيع ميكند به اينكه توقع بيشتری را مطرح كند، يك قدم جلو بيايد. اين است كه ملت ايران ايستاده‌اند و ايستادگی درست است و همانطور كه مسئولين كشور، مسئولين دولتی بارها گفته‌اند و آحاد مردم در همه‌ی نقاط كشور تكرار كردند و تجاوب كردند، حقيقتاً حق مسلم ملت ايران است كه بتواند بر اين قدرت علمی و قدرت انرژی دست پيدا كند. اين يك مثال است فقط. همه‌ی خواسته‌های ملت ايران در اين خلاصه نميشود. ما راه طولانی‌ای در پيش داريم. همراه سازندگی كشور، همراه پيدا كردن جايگاه حقيقی خود در سطح ارتباطات ميان كشورها و ارتباطات بين‌المللی و هم از لحاظ معنوی و اخلاقی كارهای زيادی است كه بايد انجام بدهيم. اينها تلاش مسئولين را ميطلبد و همراهی و اهتمام ملت عزيز را. آنها تلاش خودشان را ميكنند، ملت هم بحمداللّه در همه‌ی شهرها كه ما با مردم عزيزمان مواجه ميشويم، همين احساس ميكنيم آمادگی و نشاط را ميكنيم. در اينجا هم كه منطقه‌ی ابركوه، منطقه‌ی كويری و يكی از مناطق نامدار و با نشان اين كشور هست، انسان در بين مردم، در بين شما جوانان عزيز و آحاد مردم، همين احساس را مشاهده ميكند. در آينده‌ی نزديك، باز مسئله‌ی انتخابات مطرح است. حضور مردم در انتخابات يكی از همان نمايشهای عزم راسخ و قدرت و تصميم ملت ايران است. هميشه سعی كرده‌اند انتخاباتهای ما را كم‌فروغ كنند تا مردم اطراف عرصه‌ی انتخابات را خالی بگذارند، به صندوقهای رأی اعتنائی نكنند. دشمن هميشه اين را خواسته است و مردم عزيز ما، آن طوری كه من نگاه ميكنم به تاريخ مجلس شورای اسلامی و انتخاباتها، می‌بينم درست نقطه‌ی مقابل آنچه كه دشمن ميخواسته است، عمل كرده‌اند. اجتماع مردم، توجه مردم، احساس مسئوليت مردم در هر انتخاباتی از انتخابات گذشته بهتر و بيشتر بوده است. اين را تقريباً در همه‌ی انتخاباتهای ما ميشود نمونه و نشانش را يافت. و اميدواريم در همين انتخابات آينده هم همينجور باشد. همه‌ی مردم از همه‌ی قشرها در اين مسئوليت بزرگ شركت كنند و در اين ميدان رقابت كه يك عرصه‌ی رقابت مثبت است - رقابت انتخاباتی، جزو رقابتهای مثبت و دارای فايده و نفع است برای مردم؛ ميدان رقابت انتخاباتی است - همانطور كه من در يزد هم توصيه كردم، الان هم تكرار ميكنم، از بداخلاقيهای انتخاباتی بايد بشدت پرهيز كنند؛ بدگويی كردن، اهانت كردن، تهمت زدن، برای عزيز كردن خود و يا نامزد مورد نظر خود، ديگران را و رقبا را در چشم مردم خوار كردن، اينها راهها و روشهای صحيح و اسلامی نيست. رقابت بايد باشد؛ رقابت مثبت و پرشور، اما با رعايت موازين اخلاقی. اميدواريم كه خداوند متعال در اين انتخابات هم به ملت ايران اين توفيق را عطا كند كه بتوانند آن وظيفه‌ی بزرگ خود را انجام بدهند و اميدوارم خداوند متعال روزبه‌روز بر عزت ملت ايران بيفزايد و شما مردم عزيز را از موهبت خود و از تفضلات خود برخوردار كند. من لازم است از حضور شما، از

اجتماع شـما، از احساسات گرم و صـمیمانه‌ی شما تشکر کنم و این را هم به عنوان معذرت‌خواهی عرض کنم: ما تقریباً یک ساعت از آن وقـتی که قرار بـود برسـیم به ابرکوه، دیرتر رسـیدیم. علت هم این بود که در راه برف و مه بود، ناچار شـدیم آهسـته حرکت کنیم و این بود که دیر رسـیدیم؛ والّا در وقتِ لازم از یزد حرکت کردیم که در سرِ ساعت برسیم اینجا، منتها این گردنه‌های سرِ راه هم پربرف بـود و هم اینکه مه‌آلود بود. پروردگـارا ! تو را به عزت و کرمت سوگنـد میـدهیم رحمت و فضـل و لطف خود را بر این مردم نـازل کن. پروردگـارا ! روزبه‌روز دنیـا و آخرت این مردم را آبادتر از گذشـته بفرما؛ شـهدای عزیز این شـهر و این منطقه را با اولیائت محشور بفرما. پروردگارا ! روح مطهر امام عزیز را با انبیاء و اولیاء محشور کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار جمعی از اقشار مختلف مردم قم به مناسبت سالروز قیام نوزدهم دی‌ماه

دیـدار جمعی از اقشـار مختلف مردم قم به مناسـبت سـالروز قیام نوزدهم دی‌ماه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش‌آمدیـد برادران و خواهران عزیز! در این روز سـرد و برفی و از راه دور، روز تاریخی نوزدهم دیماه را با این اقدام خودتان و حضور خودتان، بار دیگر تجلیل و تعظیم کردید. شایسـته هم، همین است. این لحظه‌های حوادث بزرگ تاریخی، در واقع عوامل پیشـرفت تاریخ ملتها هستند. عـاشورا یـک نیمه‌روز بیشتر نبود؛ تاریـخ را تکـان داد و متحول کرد. یـک حـادثه، گاهی به قـدری عمیق و حکیمانه و بجا در طول زنـدگی یک ملت اتفاق می‌افتد که تأثیرات آن برای سالهای متمادی، گاهی برای قرنهای متوالی باقی میماند. یقیناً روز نوزدهم دی برای ملت ایران از جملهی این حـوادث بـود. ظرفیت حضور مردم و خشم مقـدس و انقلابـی مردم در طول سالهـای متمـادی بـا ظلم دسـتگاه طاغوت و اعمال نفوذ بیگانگان لبالب شده بود؛ یک حرکت هوشمندانه و بجا لازم بود. یک حرکت هوشمندانه و بجا لازم بود. این حرکت را شـما مردم قم در روز نوزدهم دیماه انجام دادیـد و این گردونه به حرکت در آمـد. آنچه که نظام طاغوت بر سر این کشور و این ملت آورد، در طول سالهای متمادی حاکمیت سیاه و ننگین خود، حقیقتاً یکی از فصول تلخ تاریخ ماست. یکی از همین فعالیتهای فاجعه‌آمیز، قضایای هفـدهم دی بود که در زمان رضاشاه اتفاق افتاد. طبق نقشه‌ی دشـمنان اسـلام و ایران، به کمک روشنفکران آن روزِ متصل به دربار پهلوی، تصمیم گرفتند که زن ایرانی را از دائره‌ی عفاف و حجاب خود بیرون کنند و این نیروی عظیم ایمـانی را که به برکت عفـاف، زن همواره در جوامع مسـلمان وجود داشـته است، نابود کننـد و بر باد بدهنـد. یکی از جنایات بزرگ رژیم طاغوت، همین مسئله‌ی هفده دی هست. کشف حجاب، از بین بردن آن حائل و فاصـله‌ای که در اسلام میان دو جنس قرار داده شـده است - که این برای سـلامت زن و سـلامت مرد است؛ برای سـلامت جـامعه است - تـا همان بلائی که بر سـر زن در جوامع غربی آمد، بر سـر زن مسـلمان ایرانی بیاورند. این اقدام را با چماق، رضاخان در داخل کشور انجام داد. زن غربی با ورود در منجلاب فساد، دستاوردش نابودی خانواده بود. اینجور نبود که زن با برداشتن حجاب در میدان علم یا در میدان سیاست یا در میدان فعالیتهای اجتماعی پیشـرفت کند؛ همه‌ی اینها با حفظ حجاب و عفت ممکن بود و ما در نظام اسـلامی این را تجربه کردیم. برداشتن حجاب، مقدمه‌ای برای برداشـتن عفت بود؛ برای برداشتن حیا در جامعه‌ی اسلامی بود؛ برای سرگرم کردن مردم به عامل بسیار قوی و نیرومند جنسـی بود؛ برای اینکه از همه‌ی کارهای دیگر بمانند؛ و یک مدتی هم موفق شدند، اما ایمان عمیق ملت ایران نگذاشت. زنهای مسـلمان ما با وجود سـختگیریها در طول زمان، در مقابل این فشار سرکوبگر مقاومت کردند؛ بعد از رفتن رضاخان به نحوی، در زمان خود او به نحوی، در طول دوران بقیه‌ی طاغوت هم به نحوی. لـذا در همان دیماه ۱۳۵۶، روز هفدهم دیماه در مشهد، یک اجتمـاع عظیمی، تظاهراتی از زنان مسـلمان با شـعار «حفظ حجاب» راه افتاد. ما آنوقت در تبعیـد بودیم؛ خبر آن را شـنیدیم که زنان مؤمن و مسـلمان و شـجاع یـک چنین حرکتی را به راه انداختنـد. این، گوشه‌ای از فجـایع رژیم طـاغوت بود؛ نـابود کردن آرمانهای دینی، ارزشـهای اخلاقی، پیشرفتهای اقتصادی، عزت بین‌المللی و خلاصه بر باد دادن سرمایه‌های یک ملت جزو کارهائی بود که آن رژیم طاغوت و سـیاهکار انجام داد. ملت ایران بموقع بیـدار شدنـد و پاسـخ گفتنـد به نـدای رهبر عظیم‌الشأن خودشان و وارد میدان

شدنـد. نـوزده دی یـک چنین مقطع تـاریخیِ حساسـی است؛ اینها را بایـد زنـده نگه داشت. تلاش شـده است و میشود برای اینکه احساسات مردم و این مقاطع حساس از یادها برود. مردم قم نشان دادنـد که وفادارند و پایبندند. در طول این زمانها، کسانی هم پیدا شدنـد که به تعبیر قرآن، «فمن نکث فإنّما ینکث علی نفسه»؛ این بیعت را بـا انقلاب و با اسـلام و با امام شکسـتند، اما این شکسـتن بیعت به زیـان خودشـان بود: «نکث علی نفسه». بعضـیها وفـاداری نشان دادنـد؛ «و من أوفی بما عاهـد علیه اللّه فسـیؤتیه اجراً عظیما»؛ پایبندی نشان دادند؛ وفاداری نشان دادند، که این اکثریت عظیم ملت ما بودند؛ ایستادند پای حرفشان و خدای متعال اجر عظیم را به آنهـا داد؛ پیروزی در جنـگ را داد؛ پیروزی در همـهی میـدانها در مقابـل ابرقـدرتها را داد؛ رشـد ملی و پیشـرفت گونـاگون در عرصههـای مختلـف را بـه ایـن ملـت داد. ملت ایران به سـمت آرمانهـای خـود حرکت کرد، گامهـای بلنـدی هم برداشت. امروز هم حرکت میکنـد، امروز هم گامهای بلنـدی دارد. این یک مطلب راجع به مسائل نوزده دی. یک جمله راجع به محرّم و عاشورا عرض کنیم. محرّم، یکی از همین مقاطع تاریخی است. عاشورا را شـیعه، با همهی وجود نگه داشـتند. شـما ببینیـد در طول سالهای متمادی، قرنهـای متمـادی، یـاد امـام حسـین، نام امام حسـین، تربت امام حسـین، عزای امام حسـین هرگز از بین مردم پیرو اهل‌بیت و مؤمنِ به اهل‌بیت خارج نشد؛ این را رها نکردند؛ هرچند خیلی تلاش شد. حالا شـما قضیهی متوکل و بستن راه را شنیدهاید. اینها آن کارهای چارواداری، مخالفتهای چارواداری بوده است. مخالفتهای بسیار زیادی در طول زمان به شـکلهای ظاهراً علمی، به شکل احساساتی، به شـکل تجربهای انجام دادند، ولی شـیعه نگه داشـته است و باید نگه دارد. میگویند چرا ماتم و گریه و اشک را در بین مردم رواج میدهیـد؟ این مـاتم و اشک برای ماتم و اشک نیست، برای ارزشـهاست. آنچه پشت سـر این عزاداریها، بر سـر و سـینه زدنها، اشـک ریختنهـا وجود دارد، عزیزترین چیزهـائی است که در گنجینهی بشـریت ممکن است وجود داشـته باشـد؛ او همـان ارزشـهای معنویِ الهی است. اینهـا را میخواهنـد نگه دارنـد که حسـینبنعلی مظهر این ارزشـها بود. یـادِ آنهاست؛ زنـده نگه داشـتن آنهاست. و ملت اسـلام اگر نام حسـین را و یاد حسـین را زنده نگه بدارد و آن را الگو قرار بدهد برای خود، از همهی موانع و مشکلات عبور خواهد کرد. لـذاست که مـا در انقلاب اسـلامی، در نظام جمهوری اسـلامی از صـدر تا ذیل، همه - مردم، مسـئولین، بزرگان، شـخص امام بزرگوار مـا - بر روی مسئلهی امـام حسـین و مسـئلهی عـاشورا و همین عزاداریهـای مردمی، تکیه کردنـد و جـا دارد. این عزاداریها جنبهی نمـادین دارد، جنبهی حقیقی هم دارد؛ دلهـا را نزدیـک میکنـد، معارف را روشن میکنـد. البته گوینـدگان، وعاظ، مـداحان، سرایندگان، همه باید توجه داشـته باشـند که این یک حقیقت عزیز است؛ با آن نبایست بازی کرد؛ حقایق ماجرای عاشورا را بازیچه نبایـد قرار داد. هر کسـی یـک چیزی به آن اضافه بکنـد، خرافهای را به آن وصل بکنـد، کارهای غیر معقول را به نام عزاداری انجام بدهـد، اینهـا نبایـد باشـد؛ اینها طرفـداری از امـام حسـین نیست. یک وقتی ما راجع به مسـئلهی تظاهرات قمه، مطلبی را گفتیم، یک عدهای گوشه کنار صداشان بلند شد که آقا ! این عزاداری امام حسـین است؛ مخالفت نشود با عزاداری امام حسـین! این، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است. عزاداری امام حسـین را نباید ضایع کرد. منبر حسـینی، مجلس حسینی، محل بیان حقایق دینی، یعنی حقایق حسـینی است. شـعر در این جهت، حرکت در این جهت، نوحه و مدیحه در این جهت باید باشد. شما دیدیـد در آن محرّم سال ۵۷، دسـتجات سـینهزنی ما در بعضـی از شهرسـتانها مثل یزد و شـیراز و جاهای دیگر شـروع شد و بعد هم گسترش پیـدا کرد به همهی کشور؛ سـینه میزدند و حقایق روز را در نوحههای خودشان بیان میکردند؛ با ارتباط دادن و اتصال دادن اینها به ماجرای عاشورا، که درست هم هست. مرحوم شـهید مطهری سالها قبل از انقلاب در این حسـینیهی ارشاد فریاد میکشـید که: واللّه - قریب به این مضـمون - بدانید شـمر، امروز - اسم نخستوزیرِ آن روز اسرائیل (صهیونیست) را میآورد - اوست. واقع قضیه هم همین است. ما شـمر را لعنت میکنیم، برای اینکه ریشهی شـمر شـدن و شـمری عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیداللّه را لعنت میکنیم، برای اینکه بـا حـاکمیت طـاغوت، حـاکمیت یزیـدی، حـاکمیت عیش و نوش، حـاکمیت ظلم به مؤمنین در دنیا مقابله کنیم. حسـینبنعلی قیامش برای این بود که بینی حاکمیتهای علیه ارزشـهای اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛

و همین کـار را هم امام حسـین با قیام خود کرد. مجالس ما؛ مجالس حسـینی، یعنی مجالس ضـد ظلم، مجالس ضـد سـلطه، مجالس ضد شمرها و یزیدها و ابن‌زیادهای زمان موجود، زمان حاضر، معنایش این است. این استمرار ماجرای امام حسین است. و امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شـما ببینیـد چه میکننـد؛ در فلسـطین چه میکنند، در عراق چه میکنند، در کشورهای گوناگون چه میکنند، با ملتهای دنیا چه میکنند، با فقرا چه میکنند، با ثروتهای ملی کشورها چه میکنند. ابعاد عظیم حرکت حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) شامل همـه‌ی ایـن میـدان وسیع میشـود. امام‌حسـین نـه فقـط برای شـیعه، نه فقـط برای مسـلمانها، بلکه برای احرار عـالم درس دارد. رهـبر آزادی‌بخش نهضت هنـد در شـصت سال، هفتاد سال قبل اسم حسـین‌بن‌علی را آورد؛ گفت من از او یاد گرفتم؛ در حالی که هنـدو بود؛ اصلاً مسلمان نبود. در بین مسلمین هم همینطور است. ماجرای امام‌حسین این است. شما گنجینه‌دارِ یک چنین جواهر ذی قیمتی هستیـد که همه‌ی بشـریت میتوانـد از او بهره برد و اسـتفاده کنـد. جهتگیری در عزاداری امام حسـین به این نحو بایـد باشد: گسترش تبیین، بیـان، آگاه‌سـازی، محکم کردن ایمـان مردم، روح تـدین را در مردم گسترشِ دادن، روح شـجاعت و غیرت دینی را در مردم زیـاد کردن، حـالت بی‌تفاوتی و سـکر و بی‌حالی را از مردم گرفتن؛ اینهاست معنای قیام حسـینی و بزرگـداشت عزاداری امام‌حسـین (علیه‌السّلام) در زمان ما. لـذا زنده است، همیشه هم زنده خواهد بود. جنبه‌ی عاطفی آن هم تأثیرگذارِ بر روی عواطف و احساسات همه‌ی مردم است. جنبه‌ی عمقی و معنوی آن، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه میکنـد؛ روشن میکنـد. بنـده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) را عرض کرده‌ام که فرمود: «ألا لا یحمل هذا العلم إلّا أهل البصر والصّبر»؛ این پرچم - پرچم انسـانیت، اسـلام، توحیـد - را آن کسانی که دارای این دو خصوصـیتند، میتواننـد بر دست بگیرنـد و بلنـد نگه دارنـد؛ «البصر والصّبر»؛ بصـیرت و اسـتقامت. امام حسـین (علیه‌السّلام) مظهر بصیرت و استقامت است. پیروان امام حسین هم همین را نشان دادند و بعـد از گـذشت قرنهـا، آن روزی که رهبر شایسـته‌ای در میـان آنهـا پیـدا شـد، این حرکت عظیم را به وجود آوردنـد. انقلاب عظیم اسـلامی یـک مـاجرای عظیمی است؛ داسـتان عظیمی است. مـا در وسـط قضـیه قرار گرفته‌ایم، ابعـاد عظیم این حـادثه برای ما خیلی روشـن نیسـت؛ آینـدگانِ تاریـخ و کسـانی که امروز بیرون از این مجمـوعه هسـتند، آنهـا بیشـتر از مـا ابعـاد و عظمت این حرکت را می‌بیننـد. در دنیائی که همه‌ی پول و ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز و همه چیز در جهت ضد ارزشـهای انسانی و دینی است، ناگهان در یک نقطه‌ی حساس عالم - نقطه‌ی حساس جغرافیائی عالم - یک نظامی سـر بلند کند، یک ملتی قیام کند برای به دسـت گرفتن پرچم ارزشـها؛ و ارزشـهای انسانی را سـر دست بگیرد، نـدای توحیـد بدهـد، معجزه است؛ معجزه‌ی زمان ما این است. بعد از همه طرف به او حمله کننـد؛ بزرگ و کوچـک، طاغوتهـا و طاغوتچه‌هـا بـا همه‌ی توانشـان بریزنـد سـر او، و در عین حال او نه فقط شکست نخـورد، بلکه بسـیاری از آنهـا را شـکست بدهـد؛ آنهـا را عقب برانـد، که امروز شـما داریـد می‌بینیـد نشانه‌هـای عقب‌رفتِ استکبار را. در این مبارزه ملت ایران پیروز شد. انتخابات هم در پیش است. مسئله‌ی انتخابات هم خیلی مهم است. یکی از نمونه‌های عظمـت ایـن نظـام، همیـن انتخابـات اسـت. برای همیـن هم هست که انتخابـات ملت ایران - این پدیـده‌ی به این وضـوح - را انکـار میکنند. مردمسالاری، این چیز واضح را که وابسـته‌ی به انتخابات مردمی است - که در ایران در طول این بیست و هشت نه سال، هر سـالی یـک بـار به طور متوسـط اتفـاق افتـاده است - دشـمنان عنود و لجوج انکـار میکننـد. چرا؟ چون میداننـد که این یکی از آن شاخصه‌هـای مهم پیروزی ملت ایران است. در انقلابهـای گونـاگون، در فاصـله‌های زمـانی گونـاگون، آن کسـانی که پیشواهـا و به اصـطلاح رهبران ملتها بودنـد، بالاخره درمانـدنـد؛ گفتنـد آقا ! ما اختیارات تام و تمام میخواهیم. دکتر مصـدق دو سال و خرده‌ای در ایـن کشـور حکـومت کرد، بخش عمـده‌ای از ایـن دو سـال، دو مجلس آن روز را منحـل کرد و اختیـارات مجلس را هم در اختیـار گرفت؛ گفت بـدون این، نمیتوانم، حالا- مصـدق که یک حکومت مردمی بود، اما طاقت نیاورد؛ نتوانست. حالا یک انقلاب مردمی به وجود بیایـد؛ یـک انقلاـب بـا این جمعیت کشور که امروز سه برابر جمعیت آن روز است، بـا این همه توطئه‌ای که علیه این ملت میشود و این همه تبلیغات، اما این انقلاب با شجاعت تمام بر آراء مردم تکیه میکند؛ خاطرش جمع است و میخواهد این انتخابات که

به معنای دخالت مردم، حضور مردم، تصمیم گیری مردم است، به هر قیمتی باشد؛ این را اصرار میکند، که در دوره‌ی قبل - چهار سال قبل از این - یک ماجرائی راه انداختند؛ یک نمایشی بود؛ یک بازی‌ای بود و هدف هم همین بود که بلکه انتخابات را تعطیل کنند، خدای متعال نخواست و نگذاشت؛ ایستادگی مردم مؤمن نگذاشت که انتخابات را اینها بتوانند تعطیل کنند. انتخابات در پیش است، این انتخابات خیلی مهم است. نه خصوصِ این انتخابات، همه‌ی انتخاباتها مهم است، این هم از جمله مهم است. مردم وظائفی دارند؛ مسؤولین، نخبگان وظائفی دارند. اولاً سعی شود اهمیت و ارزش و عظمت انتخابات محفوظ بماند؛ معلوم باشد. مردم با امید و اعتماد به پای صندوقها بروند. من می‌بینم متأسفانه در اظهارات بعضیها - حالا ان‌شاءاللّه که از روی غرض‌ورزی نیست - مرتب تکیه میکنند: آقا ! تقلب نشود، آقا ! تقلب نشود؛ آقا ! دستبرد نشوند. چه تقلبی؟! قریب به سی سال است که دستگاههای مجری این مملکت دارند انتخابات را انجام میدهند با سلامت کامل. بعضیها حتی شرم نکردند، گفتند ناظرین بین‌المللی بیایند نظارت کنند بر این انتخابات؛ بیگانه‌ها، دشمنها که با اصل انتخابات و با اصل ملت ایران مخالفند؛ با هر چیزی که به نفع ایران است مخالفند، اینها بیایند بشوند قاضی! این، بزرگترین جسارت به ملت ایران است. نه، بیخود مبالغه نکنند. ما البته سفارش کرده‌ایم؛ مکرر سفارش کرده‌ایم؛ مکرر هم سفارش خواهیم کرد به همه‌ی دست‌اندرکاران؛ هم به وزارت کشور، هم به شورای محترم نگهبان، به نظار و مجریان: مراقب باشند، مسؤولیتشان را، وظیفه‌شان را درست انجام بدهند، خوب انجام بدهند، آراء مردم دست اینها امانت است؛ نگذارند کسی دخالت بکند؛ نفوذ بکند. این سفارش را همیشه کرده‌ایم. مراعات هم کرده‌اند؛ باز هم مراعات خواهند کرد به فضل الهی. این مطلب اول. حیثیت انتخابات عظیم مردم و این کار بزرگ مردم را مرتب با اینکه شبهه‌اندازی کنند که آره، بناست تقلب بشود، بناست فلان بشود، نشکنند. دوم، همان مطلبی که من مکرر در یزد - چند روز قبل از این - تکرار کردم، باز هم تکرار میکنم: در انتخابات با کرامت رفتار کنند همه؛ چه آنهائی که نامزد میشوند، چه آنهائی که طرفدار آنهایند، چه آنهائی که مخالف با بعضی از نامزدها هستند. جناحهای مختلف کشور، بداخلاقی و بدگوئی و اهانت وتهمت و این حرفها را مطلقاً راه ندهند. این از آن چیزهائی است که اگر پیش بیاید، دشمن از او خوشحال میشود. نکته‌ی سوم اینکه مراقب فعالیتهای دشمن باشند. حالا پریروز - دو روز قبل از این - بوش، رئیس جمهور امریکا گفت ما از فلان دسته در ایران حمایت میکنیم. این ننگ است برای هر کسی که امریکا بخواهد او را تحت‌الحمایه‌ی خود بگیرد. اول، خود آن کسانی که آن دشمن وحشی میخواهد از آنها حمایت کند، بعد هم مردم فکر کنند، ببینند چرا میخواهد حمایت کند. کدام نقص در اینها هست که موجب شده است دشمن بخواهد از او حمایت کند. در داخل یک خانواده ممکن است دو تا برادر، یک برادر و خواهر با هم اختلاف داشته باشند. اگر دشمن، دزد، خائنی که بیرونِ خانه است، با یکی از اینها ارتباط برقرار کرد و گفت من طرف تو هستم، آن بایستی به خود بیاید، بگوید من چه غلطی کردم، چه اشتباهی کردم که این دشمن خانوادگی میخواهد از من حمایت کند. مردم هم باید حواسشان جمع باشد؛ نگذارید انتخابات بشود ملعبه‌ی دست بیگانگان. انتخابات مال ملت ایران است، مال جمهوری اسلامی است، مال اسلام است؛ مرزهاشان را با دشمن مشخص و متمایز کنند. من بارها به بعضی از افراد سیاسی که فعالیتهائی دارند و گاهی یک مخالف‌خوانیهائی میکنند، تذکر داده‌ام، نصیحت کرده‌ام؛ گفته‌ام مواظب باشید مرزهای میان شما و دشمن کمرنگ نشود؛ پاک نشود. مرز وقتی کمرنگ شد، احتمال اینکه کسانی از این مرز عبور کنند یا دشمن از این مرز عبور کند و بیاید این طرف یا دوست و خودی غافل شود و از مرز عبور کند و برود به دامن دشمن، زیاد خواهد بود. مرزها را روشن کنید؛ مشخص کنید. این ملت بیست و هشت سال است که با توطئه‌ی امریکا، با دشمنی امریکا، با انواع و اقسام لطمه‌زدنهای امریکا مواجه است. هر کار توانستند علیه این ملت کرده‌اند. مواظب باشید مرزهاتان را مشخص کنید. کسانی هستند مزدور آنهایند؛ کسانی هستند نوکر آنهایند؛ کسانی هستند در خدمت آنهایند. مرزهاتان را با اینها هم روشن کنید و مشخص کنید. وقت بصر و صبر، یکی همین‌جاست؛ بصیرت. ملت ایران وقت انتخابات که میرسد، احتیاج به بصیرت دارد؛ نگاه کند ببیند دشمن چه موضعی گرفته است در قبال این حرکت عظیم مردمی؛ حواس خود را جمع کند، تصمیم

درست بگیرد. این هم وظیفه‌ی ما مردم است که بایستی مراقبت کنیم. البته مطمئن باشید و بنده مطمئنم که خدای متعال تفضلات خود را به برکت مجاهدت و ایمان شما مردم، از شما باز نخواهد گرفت و خدای متعال لطف خودش و کمک خودش و هدایت و حمایت خودش را شامل حال این مردم کرده است و باز هم خواهد کرد و پیروزی نهائی، بالاخره متعلق به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی است. امیدواریم که خداوند متعال همه‌ی شما را موفق بدارد؛ ارواح طیبه‌ی شهدای ما را خشنود کند؛ روح مطهر امام را با اولیائش محشور کند و به همه‌ی شما خیر و اجر عنایت فرماید و قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنافداه) را از ما شاد و خشنود فرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از پرسنل و فرماندهان نیروی هوائی ارتش

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از پرسنل و فرماندهان نیروی هوائی ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم لازم است اولاً این روز بزرگ را به همه‌ی کارکنان نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیز به ملت ایران تبریک عرض کنم. آنچه که در روز نوزدهم بهمن در سال ۵۷ اتفاق افتاد، بدون شک یک نقطه‌ی عطف بود. جمعی از کارکنان نیروی هوائی با یک حرکت خودجوش - که نشاندهنده‌ی برآیند همه‌ی احساسات و ذهنیات در آن نیرو بود - اقدام به کاری کردند که آخرین ضربه را بر پیکر محتضر رژیم طاغوت وارد کرد. هم کار بسیار شجاعانه بود، هم بسیار هوشمندانه بود. اینجور حوادث که در ظرف زمانی مورد نیاز و بهنگام اتفاق می‌افتد، گاهی میتواند سرنوشت یک ملت را تغییر بدهد یا آنها را در راه سرنوشتشان سرعت مضاعف ببخشد. نیروی هوائی، آن روز این کار را کرد؛ حرکت بسیار بزرگی بود؛ راه را باز کرد بر روی بسیاری از مردم. همانطور که در این سرود زیبائی که این عزیزان اجرا کردند گفته شده «اولینم که دل دادم به رهبر»، حقیقتاً همینجور بود. این حرکت، حرکت ریشه‌داری بود؛ اینجور نبود که امروز فکر کنند، فردا راه بیفتند؛ همانطور که اشاره کردم این یک برآیندی بود از مجموعه‌ی آنچه که در نیروی هوائی، از احساسات و ذهنیات و عقلیات میگذشت، که در زمان مناسب به این شکل بروز کرد. لذا این روز، روز مهمی است؛ روز بسیار مبارکی است. بازخوانی حوادث تاریخی اساساً به این منظور است که درسهای آن و عبرتهای آن برای نسلهای بعد باقی بماند. درس این حادثه برای ملت ایران در همه‌ی دورانها یک درس زنده است. اقدام شجاعانه، قدرتمندانه، با اتکاء به نفس و برخاسته‌ی از یک عقلانیت صحیح و برخاسته‌ی از یک ایمان شورانگیز. اگر ایمان هم نبود، نمیتوانست این حرکت اتفاق بیفتد. و مجموعه‌ی انقلاب ما از آغاز تا انجام، مظهر یک چنین حقیقتی است: یک فکر درست و هوشمندانه، همراه با ایمان شورانگیز، همراه با شجاعت و اقدام و نهراسیدن از آنچه که در این راه پیش خواهد آمد. این عناصر اصلی است که یک ملت را بالا میکشد؛ فقدان اینهاست که یک ملت را تحقیر میکند. ملت ایران در دوران طاغوت روزگار سختی را گذراند. این ملت با همه‌ی پیشینه‌های عزتمند تاریخی، به وسیله‌ی بیگانگان تحقیر میشد. ارتش تحقیر میشد، ملت تحقیر میشد، مسئولان کشور در همه‌ی رده‌ها تا بالاترین رده تحقیر میشدند، نخبگان جامعه تحقیر میشدند؛ به وسیله‌ی آن عناصری که خود را فراتر از این حرفها میدانستند و به چشم یک مزرعه‌ای که باید اینجا را درو کنند و لگدمال کنند و بچرند و ببرند، به ایران نگاه میکردند. ملت ایران در مقابل این ایستاد. انقلاب اسلامی عزت را جایگزین تحقیری کرد که بیگانگان بر این ملت روا میداشتند؛ استقلال را جایگزین آن وابستگی تلخ و ذلت‌بار میکرد؛ ایستادگی و اقتدار را جایگزین آن تسلیم محض در مقابل بیگانگان کرد. آن روز، مسئولین کشور بزرگِ ما در مقابل بیگانگان، در رده‌های مختلف و در اساسی‌ترین مسائل کشور تسلیم بودند؛ یعنی در هر مسئله‌ای که اراده بیگانگان - یک دوره انگلیس، در دوره‌ی چند ده ساله‌ی بعد هم امریکا - به آن تعلق میگرفت، در داخل تحقق‌پذیر بود؛ تا آنجائی که به دست مسئولان این کشور بود. و ملت مجبور بود تحمل کند؛ تسلیم‌پذیری مطلق. انقلاب این حالت تسلیم‌پذیری را به حالت اقتدار و ایستادگی تبدیل کرد؛ آن وابستگی را به استقلال تبدیل کرد؛ آن حقارت را به عزت تبدیل کرد؛ آن حکومت مطلقه‌ی موروثیِ غیرمنطقیِ

بی‌مبنا (سلطنت) را به حکومت مردم و مردم‌سالاری تبدیل کرد. انقلاب بکل پایه‌های ویرانگر انسانی را که ارزشهای انسانی را ویران میکرد و در داخل کشور به وسیله‌ی رژیم طاغوت در طول سالهای متمادی بنا گذاشته شده بود، ویران کرد؛ پایه‌های جدیدی ساخت که هویت جدیدی برای کشور به وجود آورد. ارتش هم هویت جدیدی پیدا کرد. امروز ارتش هویتش با هویت ارتشِ دوران طاغوت بکلی متفاوت است. امروز شما حافظ منافع مردمید؛ آن روز ارتش موظف بود که حافظ منافع سلطنت و رژیم طاغوت و عناصر وابسته و پلیدِ حاکم بر این کشور باشد. امروز شما در مقابل دشمن احساس عزت میکنید؛ خودتان میسازید، خودتان فرا میگیرید، خودتان تحقیق و پژوهش میکنید؛ آن روز مجبور بودید هرچه آنها میدهند، چشم‌بسته قبول کنید. اینهاست که یک ملت را وقتی وارد این جاده شد، به اوج ترقی و عظمت میرساند. لذا ملت ایران راه پیشرفت را پیدا کرد و حرکت کرد. هزینه‌هایش را هم پرداختیم؛ این ملت در راه آرمانها میدانست و میداند که باید هزینه بپردازد؛ بدون پرداختن هزینه نمیشود به اوج رفت. این هزینه را پرداختیم، اما به توفیق الهی پیش رفتیم. امروز ملت ایران عزیز است؛ الهام‌بخش است؛ نظام جمهوری اسلامی یک نظام مقتدر شناخته شده است و کشورهای گوناگون، قدرتهای مختلف - منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای - در مقابل عظمت ملت ایران ناچار به اعتراف هستند و عظمت این ملت را اعتراف میکنند. در همه‌ی زمینه‌ها ملت ایران توانائی خود را، قدرت خود را نشان داد. قدر این را باید دانست. و شما جوانان عزیزی که در نیروی هوائی جمهوری اسلامی به خدمت مشغول هستید، همین عناصر را در تداوم کارتان بایستی مورد ملاحظه قرار بدهید و همینها را دنبال کنید. نیروی هوائی باید رشد کند، باید پیشرفت کند، باید همین اقتدار و عزتی را که به دست آورده است، مضاعف کند. در دوران دفاع مقدس نیروی هوائی خوب آزمایشی داد؛ بعد از دوران دفاع مقدس هم کارهای بزرگی در این نیرو انجام گرفته است. این راه را باید ادامه بدهید؛ راه تکامل هرگز متوقف‌شدنی نیست و این بسته به همت شما جوانان در رده‌های مختلف در نیروی هوائی است. آینده مال شماست؛ کشور متعلق به شماست؛ ارتش و نیروی هوائی متعلق به شما کارکنان ارتش جمهوری اسلامی و نیروی هوائی است؛ و شما پیشرفت‌تان پیشرفت ملت است، پیشرفت کشور است. خودتان را نیرومند کنید؛ این نیرومندی فقط هم به ابزار مادی نیست؛ نیروی ایمان، نیروی اراده و عزم راسخ و تصمیم بر پیشرفت؛ این را در خودتان تقویت کنید؛ روزبه‌روز پیش بروید. خوشبختانه ملت در این راه جدی است. خیلی سعی کردند اراده‌ی ملت را با شیوه‌های مختلف درهم بشکنند و نتوانستند. آنچه مهم و بسیار امیدبخش است، این است که ما در این بیست و هشت، نه سال به طور پیوسته در حال حرکت به جلو بوده‌ایم؛ توقفی وجود نداشته است. همه‌ی مانورهای سیاسی، تحرکات گوناگون، مسئولیتهای مختلف در دوره‌های مختلف، برآیند همه، عبارت است از یک حرکت منظمِ رو به جلو برای ملت ایران؛ و این ادامه پیدا خواهد کرد. دشمن خیلی سعی میکند این حرکت را متوقف کند؛ اما نتوانسته است و نخواهد توانست. و این را امروز اعتراف هم میکنند. اگر خبرهای جهانی را پیگیری کنید، می‌بینید امروز همه‌ی لحنها در محافل سیاسی، در مراکز تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در دنیا و در مراکز قدرت جهانی، لحن ستایش از ملت ایران است. البته بعضی خصمانه و همراه با کینه‌توزی یا همراه با حسادت، بعضی هم در گوشه و کنار همراه با شیفتگی، همراه با خرسندی؛ این مال مسئولان کشورها و سیاستمداران است، اما در مورد ملتها، عموماً یا غالباً همین دومی است؛ ملتها شیفته‌ی ملت ایرانند. مسئولین کشور هرجا در مقابل ملتهای مسلمان و حتّی در مواردی ملتهای غیرمسلمان ظاهر میشوند، این شیفتگی را مشاهده میکنند. این به خاطر ایستادگی ملت ایران است و این ادامه پیدا خواهد کرد. یاد انقلاب را که ملت ما گرامی میدارد، به خاطر همین است؛ این برای این است که معلوم بشود آن عامل حرکت‌بخش و عزت‌بخشی که ملت ایران را در این مسیر پرافتخار به راه انداخت، آن عامل در دل مردم ما زنده است. ما راهپیمائی ۲۲ بهمن را در پیش داریم؛ خواهید دید ملت عزیز ما امسال هم مثل سالهای گذشته و پرشورتر از گذشته - که هر سال پرشورتر از سالهای قبل بوده است - وارد عرصه‌ی نگاههای جهانی خواهد شد. این حضور مردم را در راهپیمائی ۲۲ بهمن دست‌کم نباید گرفت؛ این خیلی چیز عظیمی است. سالگردهای انقلابها، سالگردهای روزهای ملی در کشورها را با این حرکت عظیم مردم در

کشور عزیز ما مقایسه کنید. سالگرد انقلاب ما یک مراسم خشک و رسمی نیست؛ یک مراسم صددرصد مردمی است. مردم در سرمای سخت، در گرمای سوزان، در همه‌ی شرائط، آنجائی که لازم است در صحنه باشند، شرکت میکنند و در ۲۲ بهمن، همه ساله، ملت این عرصه را مغتنم میشمارند و وارد میدان میشوند و حضور خودشان را به رخ همه‌ی دشمنان و مخالفان میکشند. این در دنیا دیده میشود. ممکن است در زبانها، در لحنها جور دیگری تعبیر کنند؛ جمعیت را کم‌شمار معرفی کنند؛ جمعیتهای میلیونی را مثلاً به صورت چند هزار در تبلیغات بگویند؛ این کارها در تبلیغات میشود؛ اما آنهائی که باید بفهمند ملت ایران در چه حال است، میفهمند؛ واقعیتها را می‌بینند؛ حضور مردم، اراده‌ی مردم، دلبستگی مردم به انقلاب، وابستگی مردم به محتوای عظیم انقلاب را اینها احساس میکنند. روز ۲۲ بهمن و راهپیمائی ۲۲ بهمن مظهر اقتدار ملی است؛ مظهر اقتدار ملت ایران است؛ مظهر حضور مردمی و اراده و عزم ملی ملت ایران است که مرد و زن و پیر و جوان، در همه‌ی شرائط به خیابانها می‌آیند و خودشان را در سرتاسر کشور در مقابل چشم بینندگان قرار میدهند؛ این خیلی باعظمت است. یک جمله‌ای راجع به مسائل کشور عرض بکنم، یک جمله هم راجع به مسائل مهمی که امروز مبتلابه دنیای اسلام است. آنچه مربوط به مسائل کشور است، مهمترین مسئله، مسئله‌ی انتخابات است. انتخابات یکی از آن عرصه‌های بسیار حساس و تعیین‌کننده است. اگر هر دوره‌ای از این دوره‌های انتخابات را شما ملاحظه کنید، تحلیل کنید، خواهید دید در هر کدام از انتخاباتهای ما - چه انتخابات مجلس، چه انتخابات ریاست جمهوری و بعضی انتخاباتهای دیگر - در هر برهه‌ای سعی گردانندگان تبلیغات خصمانه‌ی استکبار جهانی بر این بوده است که حضور مردم را کمرنگ کنند؛ انگیزه‌ی مردم را کم کنند؛ همت آنها را، امید آنها را نسبت به انتخابات از بین ببرند یا کمرنگ کنند. البته به توفیق الهی نتوانسته‌اند. این نشاندهنده‌ی اهمیت انتخابات است. آن کسانی که دم از دمکراسی و مردم‌سالاری و حقوق مردم و نظامهای مردمی میزنند و با این بهانه کشورگشائی میکنند، کشتار میکنند، فاجعه‌آفرینی میکنند، آنها در مقابل مردم‌سالاری ملت ایران درمانده‌اند. این برای آنها یک مشکل حل‌ناشدنی است. نمیدانند چه بکنند با این حادثه، چه بگویند. از رژیم کودتائی حمایت میکنند، از رژیمهای موروثی حمایت میکنند، از کشورهائی که هیچوقت در آنها آراء مردم مرجع نبوده است برای تشکیل حکومت، پشتیبانی میکنند، آن وقت در مقابل ملت ایران که اینجور آزادانه وارد میدان میشود و قانونگذار را، مجری را و مسئولیتهای اساسی را انتخاب میکند، چه میتوانند بگویند؟ در مقابل چشم مردم دنیا چه کار میتوانند بکنند؟ ناچارند یا بگویند آزادی نیست یا بگویند مردم شرکت نکردند، یا اگر بتوانند انتخابات را تعطیل کنند؛ کمااینکه در یک برهه‌ای همت آنها به وسیله‌ی بعضی از عناصر فریب‌خورده این بود که انتخابات را بکلی تعطیل کنند، که اصلاً انتخابات انجام نگیرد؛ ولی به فضل خدا نتوانستند این کار را بکنند؛ اما همتشان این بود. این اهمیت انتخابات را نشان میدهد. آنچه در انتخابات بسیار مهم است، حضور عمومی مردم است؛ همه باید در انتخابات شرکت کنند؛ این یک وظیفه‌ی ملی است؛ این چیزی نیست که با بودن دولت دولتهای مختلف، روی کار بودن جریانهای مختلف، جناحهای مختلف، تغییر بپذیرد. انتخابات یک فریضه است؛ همه باید شرکت کنند؛ همه باید خود را موظف بدانند برای اینکه در انتخابات شرکت کنند. بهانه‌جوئی نباید بشود. بعضی از حرفها بهانه‌جوئی است. گاهی بهانه‌جوئی حقیقی است، گاهی بهانه‌جوئی برای این است که مردم دلسرد بشوند. انتخابات در کشور ما در مقایسه‌ی با انتخاباتهائی که ما می‌بینیم در دنیا دارد انجام میگیرد و خبرش را داریم، جزو سالمترینهاست؛ انتخاباتِ خوبی است. البته من به مجریان انتخابات توصیه کرده‌ام، الان هم توصیه میکنم: باید بشدت قانون را رعایت کنند. حد و مرز، قانون است. همه باید الزامات قانونی را بپذیرند و تسلیم الزامات قانونی بشوند. قانون حد فاصل حق و باطل است در حرکت و مشی ملت و مسئولین. قانون را نباید دور زد. این باید رعایت بشود؛ بحمداللّه رعایت هم میشود. ما هم توصیه داریم میکنیم که با مراقبت و دقت بیشتر قانون را رعایت کنند؛ به کسی ظلم نشود، حق کسی تضییع نشود؛ حق مردم در طرف مقابل، تضییع نشود، که آدمهای ناباب و ناصالح، صالح معرفی نشوند؛ آدمهای صالح هم از حق خودشان محروم نمانند، ناصالح معرفی نشوند. این رعایتهائی است که باید همه بکنند. اما آنچه که اصل است،

حضور در انتخابات است؛ باید همه در انتخابات شرکت کنند؛ این یک وظیفه‌ی عمومی است. البته فرصت هست تا روز انتخابات و من تا آن وقت باز هم عرائضی به ملت عزیزمان خواهم داشت. این را عرض کردیم تا کسانی که در زمینه‌ی انتخابات فکر میکنند، حرف میزنند، سیاستگذاری میکنند، اجرا میکنند، اقدام میکنند، با توجه به اهمیت این مسئله کار خودشان را دنبال کنند. در زمینه‌ی مسائل دنیای اسلام هم به نظر ما امروز مسئله‌ی فلسطین و مصیبت غزه یک مسئله‌ی عمومی است؛ مخصوص همان مردمی که در آنجا ساکن هستند، نیست این مسئله؛ مال دنیای اسلام است؛ مال همه‌ی خاورمیانه است؛ به یک معنا مسئله متعلق به همه‌ی ملتهاست. یک سیاست خاورمیانه‌ایِ سرتاپا غلط و جنایت‌بار از سوی دولت ایالات متحده‌ی امریکا وجود دارد. سیاست خاورمیانه‌ایِ آنها تکیه‌اش به طور کامل به تأمین منافع امریکا در این منطقه است؛ سر ملتهای این منطقه هرچه میخواهد بیاید، بیاید. یعنی دهها میلیون یا صدها میلیون ملتهائی یا مردمی که درا ین منطقه زندگی میکنند، منافعشان هیچ؛ پامال بشوند، تحقیر بشوند، کشته بشوند، داغدار بشوند، فشارهای زندگی آنها را در هم بشکنند، اهمیتی ندارد، برای اینکه منافع امریکا در منطقه تأمین بشود. این پایه‌ی سیاست امریکا در منطقه‌ی خاورمیانه است. این البته چیز جدیدی نیست؛ ملتها هم این را میدانند، دولتها هم این را میدانند؛ لیکن در عین حال گاهی انسان مشاهده میکند در رفتاری که باید در مقابل این سیاست انجام بگیرد، کوتاهی میشود. ملت غزه، ملت فلسطین امروز با قدرت ایستاده‌اند؛ جای تحسین دارد؛ حقیقتاً باید این ملت را تحسین کرد. زیر این فشار عظیم اقتصادی از یک طرف، و تهاجم و کشتار و فاجعه‌آفرینی و تخریب و حملات گوناگون، آتشباری بر روی زن و کودک از یک طرف دیگر، در عین حال این ملت ایستاده‌اند. هدف آنها این است که بین این ملت و بین دولت منتخبشان جدائی بیندازند و هر کار میخواهند بکنند و آن سیاست را اجرا کنند. نشستند آن کنفرانس تاریخی را - که کنفرانس بسیار ننگینی بود برای این منطقه - راه انداختند، نتیجه‌اش شد این. نتیجه‌ی نشستن با امریکا و با صهیونیست غاصب و درباره‌ی منطقه رایزنی کردن و تصمیم‌گیری کردن، همین است. رئیس جمهور امریکا آمد منطقه و رفت، این آتش به جان مردم و زن و کودک منطقه‌ی غزه افتاد؛ این محاصره، این کشتار. مذاکره کردن با اینها - در حالی که هدف آنها روشن است در این منطقه - چه فایده‌ای دارد؟ دولتهای اسلامی باید تصمیم بگیرند؛ محاصره‌ی غزه را باید ابطال کنند. ملت و دولت مصر در این زمینه وظیفه‌ی بزرگی برعهده دارند؛ همه‌ی ملتهای مسلمان هم بایستی کمک کنند تا دولت و ملت مصر بتوانند به وظیفه‌ی خودش در این زمینه عمل کند. یک زندان بزرگِ یک میلیون و نیمی درست کنند و زن را، کودک را، بچه را، از گرسنگی، از بی‌سیری، از تشنگی، از نبودن سوخت، از نبودن گرما در زمستانِ سخت، آنجور بیازارند، مزارعشان را نابود کنند، باغاتشان را نابود کنند، تجارتشان را از بین ببرند؛ به اینها اکتفا نکنند؛ حملات هوائی و زمینی هم بکنند. این قابل تحمل است؟ نباید غاصبان و پشتیبانانشان بتوانند از عناصر دیگری از فلسطینی‌ها علیه این مردم مظلوم استفاده کنند. اگر چنین اتفاقی بیفتد، این ننگ بر روی پیشانی آنها تا ابد خواهد ماند. نباید از دولتهای عرب بتوانند در این زمینه استفاده کنند. این یک مسئله‌ی بسیار مهم است. راهی هم که ملت فلسطین برگزیده است، همان راه درست است؛ یعنی راه مقاومت، راه ایستادگی و همین است که بالاخره ملت فلسطین را نجات خواهد داد. امیدواریم خداوند متعال همه‌ی ما را به وظائفمان آشنا کند. ملتهای اسلامی را در راه درست، دستگیر، هدایت کننده و کمکگار باشد؛ دولتهای اسلامی را به راه درست هدایت کند. ان‌شاءاللَّه بتوانیم مشکلات دنیای اسلام را خود ما مسلمانها حل کنیم و با همدلی و همبستگی و همکاری، ان‌شاءاللَّه دشمن را ناکام کنیم. امیدواریم خداوند روح شهدای عزیز ما را با شهدای صدر اسلام، با پیغمبر و سیدالشهدا (علیهم‌السّلام) محشور بفرماید و امام بزرگوار ما را ان‌شاءاللَّه با اولیائش محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز ۲۹ بهمن

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز ۲۹ بهمن بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً تشکر میکنم

از همه‌ی برادران و خواهران عزیز که این راه طولانی را طی کردید و به این حسینیه تشریف آوردید و این محفل سراپا صمیمیت و صفا را تشکیل دادید. خیلی خوش‌آمدید! قارداش لار... باجیلار، خوش گلمیسیز!(۱) خاطره‌ی مجاهدت آزادمنشانه‌ی هشیارانه‌ی مردم آذربایجان از حافظه‌ی ملت ایران پاک نخواهد شد. بیست و نه بهمن سال ۱۳۵۶ یکی از این خاطره‌هاست. شما در شناسنامه‌ی تاریخی خودتان چه در دوران تاریخ گذشته، چه در دوران بعد از انقلاب، چه در دوران جنگ تحمیلی و چه تا امروز از اینگونه حوادث بسیار داشته‌اید. البته تاریخِ سرتاپا افتخار مردم عزیز آذربایجان در یک نقاطی اوج میگیرد که یکی از این نقاط همین بیست و نه بهمن است. اگر برای جوانهای عزیزی که آن روز را ندیدند، بخواهیم در دو جمله مسئله را تصویر کنیم، مسئله این است که یک حرکتی در مواجهه‌ی با رژیم غدار، از یک نقطه‌ای، یعنی از حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مردم قم سربلند کرد، رژیم بیباک و غدار و متکی به آمریکا بشدت آن را سرکوب کرد، نفسها در سینه‌ها حبس شد. همه خیال کردند قضیه تمام شد. آن نقطه‌ای که نگذاشت این قضیه به اینجا ختم شود و یک حادثه را تبدیل به یک جریان و یک فرایند کرد، عبارت بود از تبریز و آذربایجان. یعنی مردم غیور و شجاع و باهوش تبریز، یک حادثه را تبدیل کردند به یک جریان؛ نگذاشتند این حادثه در قم دفن شود. اگر بخواهیم تشبیه کنیم به حوادث صدر اسلام، مثل کار جناب زین‌العابدین و زینب‌کبری در حفظ حادثه‌ی عاشورا و نگذاشتن و مانع شدن از اینکه این حادثه در صحرای کربلا دفن شود و فراموش شود. شما این را یک پرچمی کردید و با قدرت این را در دست نگه داشتید و این پرچم شد شاخص. این، اهمیت حادثه را نشان میدهد. اگر بخواهیم این حادثه را برگردانیم بر روی روحیات مردم و خصوصیات مردم آذربایجان، نتیجه این میشود که این مردم هم شور و هیجان دارند، هم شعور و هوشیاری سطح بالا دارند؛ میدانند چه کاری اهمیت دارد و کی اهمیت دارد؛ هم شجاعت و غیرت کافی دارند که این کار را ولو بسیار خطر داشته باشد، انجام بدهند؛ مردمی هستند بیدار، بیدار؛ بیداری که شما شعارش را میدهید.(۲) بنده با همه‌ی وجود این شعار را قبول دارم، از سالها قبل هم گفته‌ام. من در مقابل شعار شما به عنوان تصدیق این حرفها عرض میکنم: آذربایجان اویاخسان، انقلابا دایاخسان. همه‌ی قضیه هم در همین بیداری و هشیاری و درک بالا و موقعیت‌سنجی و اقدام بجا و شجاعانه خلاصه میشود. اگر فرض کنید یک ملتی که در طول قرنهای متوالی بر اثر فساد دستگاههای حاکم، بر اثر استبدادهای گوناگون دچار غفلت شده است، دچار عقب‌ماندگی شده است، از قافله‌ی علم و تمدن و همه چیز عقب افتاده است، بعد هم استعمار وارد شده است با شیوه‌ها و روشهای بسیار پیچیده و مرموز، اینها را در آن حالت نگهداشته، منابع حیاتی آنها، ارزشهای تاریخی و فرهنگی آنها را نابود کرده است و زمام این ملت و این کشور را در دست گرفته است، بخواهد ورق را برگرداند، به چه احتیاج دارد؟ میشود رفت پیش استعمارگر ظالم و غدار و از او خواهش کرد: آقا شما بیائید از استعمار دست بردارید، از منافع خودتان صرفنظر کنید؟ میشود این کار را کرد؟ فایده‌ای دارد؟ اگر نه، بگوئیم التماس نمیکنیم، مذاکره میکنیم، با مذاکره حل میشود؟ میشود طعمه را از دهان گرگ با مذاکره، با حرف حساب، درخواست گرفت، میشود این کار را کرد؟ ملتها در چنین مقاطعی یک راه بیشتر ندارند و آن اینکه جوهر خودشان را نشان بدهند، قدرت خودشان را به صحنه بیاورند، از توانائیهای خودشان استفاده کنند تا دشمن نتواند بر روی ضعفها و ناتوانیهای آنها تکیه کند. جز این راهی برای یک ملت وجود ندارد. این کاری بود که ملت ایران کرد. این کار هم احتیاج دارد به بیدار بودن، آگاه بودن، تنبلی نکردن، دل به خواسته‌ها و آسایشهای حقیر مادی نقد و کوچک نسپردن، اهداف و آرمانهای بزرگ را در نظر گرفتن و وارد میدان شدن؛ به این احتیاج دارد. اساسش بیداری است؛ این کار را ملت ایران کرد. بیست و دوم بهمن اوج این کار بود. بیدار کننده‌ای که سالها فریاد کشید تا این مردم را بیدار کند، امام بزرگوار ما بود. در این کار همه‌ی خیرخواهان، همه‌ی مصلحان، همه‌ی دانشمندان، همه‌ی علمای دلسوز کمک کردند، قشرهای مختلف هر کدامی بتدریج وارد شدند و کمک کردند. ناگهان ملت ما از ملتی که سابقه‌ی دوران قاجار را داشت و بعد در دوران پهلوی بکلی لگدمال شده بود، تبدیل شد به یک ملت زنده و بیدار، آمد وسط میدان، قدرت خودش را علنی کرد، قدرت خود را به صحنه آورد. این قدرت، قدرت ملی است؛ قدرت آحاد مردم است، هیچ

نیروئی در مقابل این قدرت تاب مقاومت ندارد. ملتها امتحان کنند. البته امتحانش آسان هم نیست، فداکاری میخواهد، رهبریِ درست میخواهد. اگر این فراهم بشود، هیچ ملتی در دنیا زیر ستم نخواهد ماند؛ دچار فقر نخواهد ماند. این شرایط در کشور عزیز ما فراهم شد. بدون ایمان هم ممکن نبود این بیداری به وجود بیاید. ایمان مردم از درون مثل یک موتور فعال وجود آنها را به راه انداخت. اگر ایمان نبود، مرگ اینجور کوچک نمیشد در چشم مردم. آن چیزی که مرگ را حقیر میکند در مقابل چشم مردم، ایمان است. لذا هر چه ایمان بالاتر باشد، مرگ حقیرتر میشود. ایمانی مثل ایمان علی‌بن‌ابی‌طالب، آنقدر مرگ را تحقیر میکند و کوچک میکند که میگوید من از مرگ نه فقط وحشت ندارم، بلکه با او انس دارم. «انس للموت من الطّفل بثدی امّه»؛ انس دارم، علاقه دارم، اصلاً نه اینکه نمیترسم، استقبال میکنم؛ این ناشی از ایمان است. وقتی ایمان هست، مرگ پایان زندگی نیست. وقت مردن آمد و جستن ز جو کلّ شیء هالک الّا وجهه از جو انسان میپرد. یک خط فاصلی است بین این نشئه و آن نشئه؛ بعضیها را با زنجیر از این خط فاصل عبور میدهند؛ آنهائی که چسبیده‌اند به زندگی دنیا، بعضی خودشان جست میزنند، خودشان را پرتاب میکنند؛ چرا؟ چون می‌بینند آنجا چه خبر است. وعده‌ی الهی را مشاهده میکنند. لذا شهدای عزیزی که نام اینها را شنیده‌اید، بسیاری از اینها را میشناسید، بعضی از شماها با آنها همراه بوده‌اند، زندگی کرده‌اید، این شهدا از مرگ نمیترسیدند، اینها عاشق زندگی بوده‌اند. وصیتنامه‌ها را که انسان نگاه میکند، این را میفهمد. راه یک ملت این است. ملت ما این راه را شروع کرد. فرقی که این ملت و انقلابش با بسیاری از ملتهائی که انقلاب کرده‌اند داشت، این است که این ملت خود را به جای محکمی متصل کرد؛ «فقد استمسک بالعروة الوثقی». عروه‌ی وثقی یعنی شما بخواهید از روی یک پرتگاهی عبور کنید، از یک لبه‌ی باریکی بخواهید عبور کنید، یک ریسمان محکمی باشد، دستتان را بگیرید. وقتی دستتان را گرفتید، خاطرتان جمع است که دیگر پرتاب نمیشوید. این عروه‌ی وثقی است. «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ کفر به طاغوت، ایمان به خدا. ملت ما این را داشت، لذا از این گذرگاه عبور کرد؛ دغدغه‌ای برایش به وجود نیامد و همین موجب شد که این حرکت عظیم در بین مردم بماند. به این نکته جوانهای عزیز ما توجه کنند؛ اهل معرفت و اهل فکر توجه کنند. انقلاب یک جریان است، همه جا همینجور است؛ یک جریان است، یک حادثه نیست، لکن این جریان در بسیاری از جاها در وسط راه متوقف میشود. به تاریخ انقلابهای گوناگون، انقلابهای بزرگ نگاه کنید؛ وسط راه متوقف میشوند. یک عده‌ای به یک پیروزی میرسند، دل خوش میکنند، از مردم فراموش میکنند، مردم یواش‌یواش صحنه را رها میکنند؛ تمام میشود. انقلاب کبیر فرانسه که در قرن هیجدهم - اواخر قرن هیجدهم - شروع شد، در اوائل و اول قرن نوزدهم زایل شده بود، از بین رفته بود، چیزی ازش باقی نمانده بود. علیه سلطنت دیکتاتوری قیام کردند، سلطنت را زائل کردند، بعد از حدود پانزده سال، یک پادشاه مقتدر مستبد دیگری به نام ناپلئون بناپارت آمد سر کار. دهها سال اینها گرفتار بودند، بعد یواش‌یواش، بتدریج توانستند یک جوری خودشان را از بخشی از آن مسائل کنار بکشند. انقلابها نمیمانند؛ نیمه‌کاره رها میشوند؛ چون ایمان نیست؛ چون آن عروه‌ی وثقی نیست. این انقلاب در بین مردم ما ماند و روز به روز شادابتر شد و کارائی خودش را روز به روز بیشتر نشان داد. امسال شما نگاه کنید به بیست و دو بهمن. بیست و نه سال از انقلاب گذشته است. امسال بیست و دو بهمن همانطور که جناب آقای مجتهد شبستری از تبریز نقل کردند، بنده هم از نقاط مختلف - چه تهران، چه سایر شهرستانها - خبرگیری کردم، کسانی که اهل این کارند و اهل تشخیصند، تقریباً به طور قاطع نظر دادند که امسال حضور مردم، هیجان مردم، شرکت مردم از سال گذشته و سالهای قبل بیشتر بود؛ چرا؟ چون این ملت زنده است؛ چون این انقلاب زنده است. آن کسانی که در طول این سالهای وسط ناگهان هیجانزده شدند، اعلام کردند که انقلاب تمام شد، انقلاب مُرد، امام فراموش شد، خطا کردند، بد محاسبه کردند، اشتباه کردند. انقلاب بانشاطتر شد. ارزشهای انقلاب زنده‌تر شد. امروز آن کسی که بیاید بین مردم و شعارهای انقلاب را مطرح کند، مردم به او رأی میدهند؛ مردم او را میخواهند؛ چون کارائی انقلاب را می‌بینند؛ کارهائی که انقلاب در این کشور کرده، جایگاهی که برای این ملت در دنیا به وجود آورده، روح اعتماد به نفسی که در جوانان

این ملت دمیده شده، اینها چیزهائی است که گاهی در صد سال هم به دست نمی‌آید. این انقلاب اینها را انجام داد. مشکلات اینجوری حل میشود. جوان، استعداد، توانائیهای درونی، آمادگیهای لازم، از حالت بالقوه بتدریج به حالت بالفعل تبدیل میشوند. انسانهای خام به فرآورده‌های برجسته‌ی انسانی تبدیل میشوند و قدرت مدیریت، قدرت سازندگی، قدرت تولید، قدرت دویدن در مسابقات انسانها در سطح جهان - مسابقات ملتها - به آنها داده میشود و یک ملت جلو می‌افتد. مایه‌ی همه‌ی اینها انقلاب و ارزشهای انقلاب است . این ارزشها باید پایدار بماند و مانده است؛ تا امروز این ارزشها پایدار مانده است؛ زنده‌تر شده است. من بارها گفته‌ام: جوان امروز ما از جوان سال ۱۳۵۹ که جنگ تحمیلی شروع شد، آمادگی‌اش برای حضور در میدان نبرد اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. ما راهمان برای آینده مشخص است و برنامه‌ریزی به صورت کلان بر رفتار عمومی انقلاب به توفیق الهی و به فضل پروردگار حاکم است. ما میدانیم چه میخواهیم بکنیم. ملت ایران در درون کشور خود، در درون استعدادهای مردم خود، در عمق تاریخ خود گنجینه‌های بسیار زیادی دارد؛ ما میخواهیم این گنجینه‌ها را احیا کنیم. این گنجینه‌ها وقتی احیا شود، یک ملت ثروتمند میشود؛ یک ملت عالِم میشود. فناوری، علم، تمدن، قدرت بیان و جایگاه برتر در مجادلات بین‌المللی برای او حاصل میشود. آنوقت آن ملت میشود الگو برای ملتهای دیگر. تا امروز هم ملت ما الگو بوده است. تا قبل از انقلاب اسلامی، ملت فلسطین همیشه درجا زدند، همیشه عقب رفتند. ملتهای اسلامی، که جوانهائی در بین آنها بودند که یک مقدار احساسات داشتند، گرایشهای چپ پیدا کردند که با فرو ریختن اردوگاههای چپ همه چیز تمام شد. اما انقلاب آنها را احیا کرد؛ ملتها را بیدار کرد. اگر یک نگاهی به صحنه‌ی پیرامون خودمان و دنیای اسلام بیندازیم، این معنا کاملاً روشن میشود. تا الان هم ملت ایران الگو بوده است. اما آن روزی که شما جوانها، شما استعدادهای درخشانی که تمام سرزمین کشور ما را پوشانده‌اید، بتوانید این استعدادها را ان‌شاءاللَّه به منصه‌ی ظهور برسانید، این ملت به یک الگوی عملی برای کشورهائی که زیر ستم هستند، تبدیل خواهد شد؛ این خیلی مهم است. کلید سعادت خود این ملت و کلید سعادت ملتهای دیگر در دست ملت ماست؛ در دست شما جوانهاست. و دشمن این را میداند؛ دشمن این نکته را دریافته؛ لذا سعی میکنند این ملت را از ادامه‌ی راه خودشان منصرف کنند. همه‌ی تلاشهای تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی، فشارهای گوناگون، تحریمهای گوناگون، قطعنامه‌های گوناگون برای همین است که به این ملت بباورانند این راه را ادامه ندهد؛ میخواهند کاری کنند این ملت این راه را ادامه ندهد. میدانند که اگر این راه به وسیله‌ی این ملت با همین شتاب، با همین قدرت ادامه پیدا کند، چتر ظلم و استکبار و طمع‌ورزی و غارتگری‌ای که اینها بر روی ملتهای مسلمان و امت اسلامی گسترده‌اند، جمع خواهد شد؛ نابود خواهد شد؛ موجودیت استکبار در میان کشورهائی که وابسته‌ی به امت اسلامی هستند، به خطر خواهد افتاد. این را میدانند؛ خوب، تلاش میکنند؛ تلاشِ فراوان میکنند. ببینید همین چند روز قبل از این رئیس جمهور آمریکا گفت: ما روی ایران فشار می‌آوریم تا مردم ایران به این نتیجه برسند که دنبال انرژی هسته‌ای رفتن برایشان صرفه ندارد. معنای این حرف این است که رسیدن ملت ایران به یک اوج فناوری‌ای که حالا مظهرش از نظر آنها مسئله‌ی انرژی هسته‌ای است، به قدری ملتهای دیگر را سر شوق می‌آورد، توانائیهای ملتهای مسلمان را به آنها می‌باوراند که دیگر آنها نمیتوانند این را کنترل کنند؛ نمیتوانند مهار کنند. میخواهند نرسد. البته اسم دیگری رویش میگذارند؛ میگویند: ما از بمب اتم میترسیم! اما خوب، خودشان هم میدانند، خیلیها هم در دنیا میدانند که دروغ میگویند؛ مسئله‌ی آنها مسئله‌ی بمب اتم نیست. میدانند که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست؛ به دنبال دانش هسته است، به دنبال فناوری هسته‌ای است؛ آنها از همین ناراحتند. یک ملت بدون اینکه از آنها اجازه گرفته باشد، بدون اینکه از آنها کمک گرفته باشد - دست گدائی به سوی آنها دراز کرده باشد - از درون خود بتواند یک چنین فورانی بکند و اوجی بگیرد. این است که آنها را عصبانی میکند. «ما از فلان جناح، فلان گروه حمایت میکنیم»؛ چرا؟ چون آن جناح گفته یا وعده کرده که با پیمودن اینگونه راهها موافق نیست؛ با ایستادگی موافق نیست؛ موافق این است که برویم پیش آمریکا عرض بکنیم خدمتشان که شما اجازه بدهید ما پیشرفت کنیم(!) از دهان گرگ طعمه را با مذاکره نمیشود گرفت؛ با قدرت باید گرفت.

هزار و صد سال است که در ادبیات کشور ما: مهتری گر به کام شیر در است رو خطر کن ز کام شیر بجوی را گفته‌اند. گاهی هم عمل شده در تاریخ ما، بسیاری از اوقات هم عمل نشده. امروز ملت ایران دارد با ایستادگی خود به این توصیه عمل میکند؛ «رو خطر کن». این است مسئله‌ی ما. مسئله‌ی ما با آمریکا و مسئله‌ی ما با مستکبرین عالَم این است. آنها میگویند شما وجودتان، استعدادتان، قدرتتان را به صحنه نیاورید که در مقابل قدرت ما، سلاح ما، توانائیهای تبلیغاتی ما رقیبی وجود نداشته باشد، ما بتوانیم یکه‌تازی کنیم در میدان. جواب ملت ما این است که: نخیر، ما میتوانیم از حق خودمان دفاع کنیم؛ میتوانیم جلو تجاوز شما را بگیریم؛ اگر نکنیم، خدا از ما مؤاخذه خواهد کرد. راهی که ملت ایران انتخاب کرده، راه درستی است؛ حضور در صحنه، رها نکردن این دستاورد بزرگ. مسائل جزئی، اختلافی، اهمیتی ندارد. بگو مگوهائی که این گروه با آن گروه، این آدم با آن آدم دارد، اینها اهمیت ندارند. اینها چیزهای جزئی است. خانواده‌ی انقلاب باید یکپارچگی خودش را حفظ کند. بنده اولِ امسال گفتم: «اتحاد ملی»؛ یعنی خانواده‌ی ملت، خانواده‌ی انقلاب وحدت خود را، درونگرائی خود را نسبت به یکدیگر، اتصال و چسبندگی را به یکدیگر حفظ کنند؛ نگذارند واگرائی به وجود بیاید. ملت بحمداللَّه خودش این توصیه را آویزه‌ی گوش دارد؛ احتیاج به گفتن ما هم شاید نبود. ما هم تابع همین عقلانیت عظیمی هستیم که در ملتمان هست؛ ما هم به ملت عرض کردیم و آنها هم نشان دادند که همینجور است. چند صباح دیگر انتخابات داریم. حضور در انتخابات هم از همین قبیل است؛ حضور است. من اصرارم در همه‌ی انتخاباتها بر حضور است. باید آمد سر صندوق رأی، به کوری چشم دشمن بایستی رأی داد. دشمن میخواهد که ملت انتخابات نداشته باشد، راهپیمائی بیست و دو بهمن نداشته باشد، راهپیمائی قدس نداشته باشد، حضور در مراسم عظیم دینی نداشته باشد، احساسات دینی نداشته باشد. جوان ما بی‌تفاوت و بی‌رگ و بی‌اعتنا و دلسپرده‌ی به شهوات و غرق در فساد و در مواد مخدر باشد. دشمن این را میخواهد؛ این برای دشمن خوب است، لذا این را ترویج میکنند؛ گاهی به زبان بیان ایدئولوژی، گاهی به زبان تهدید سیاسی، گاهی به زبان تهدید نظامی، گاهی به وسیله‌ی باندهای قاچاق مواد مخدر، گاهی به وسیله‌ی ترویج فیلمهای مهیج شهوت؛ دشمن همه‌جور وارد میدان میشود و تلاش میکند و خودکشون میکند که بلکه بتواند این ملت را از این حرکت مستقیم و قوی و عزیز منصرف کند. وقت انتخابات هم که میشود - شاید یادتان هست - غالباً قبل از انتخابات یک حرفی میزنند که معنایش این است که مردم در انتخابات شرکت نکنید؛ کارهائی میکنند، تلاش میکنند؛ گاهی به وسیله‌ی آدمهای غافل و فریب خورده، گاهی به وسیله‌ی آدمهای وابسته، کارهائی میکنند که بلکه مردم را از شرکت در این مراسم عظیم باز بدارند، که انتخابات یکی از این مراسم بسیار عظیم است. من توصیه‌ام به مردم در درجه‌ی اول این است که بیایند وارد میدان انتخابات شوند، صندوقهای رأی را پر رونق کنند. خود این صفوفی که ایستادند، ممکن است زحمت هم داشته باشد؛ در هوای سرد؛ یک ساعت - کمتر، بیشتر - اما این مجاهدت است، این جهاد است؛ این زحمت پیش خدای متعال اجر دارد. بروند رأی بدهند. این در درجه‌ی اول. به کی رأی بدهند؟ شاخص این است که شعارهای انقلاب بایستی به وسیله‌ی مسئولین و منتخبین ما روز به روز زنده‌تر شود. این شاخص است. ربطی به جناح‌بندیها ندارد، ربطی به اسمها ندارد. علاج دردهای این ملت و وسیله‌ی رسیدن به آرمانهای این ملت، شعارهای انقلاب است؛ اینها باید حفظ شود. آن کسانی که با این شعارها به معنای حقیقی کلمه مخالفند، دشمنِ این شعارهایند؛ اینها نباید در مراکز تصمیم‌گیری واقع بشوند. بین ملتند، باشند. آحاد ملت، هر کسی هر عقیده‌ای داشته باشد، اشکال ندارد؛ اما آن کسی که عقیده‌اش این است که این ماشین باید راه نیفتد، این را نمیشود پشت رُل گذاشت. یک آدمی که عقیده‌اش این است که از این جا باید این اتومبیل حرکت نکند، این شخص را پشت فرمان خودرو بگذاریم، هیچ وقت این اتومبیل حرکت نخواهد کرد. باید کسی را بگذاریم که معتقد به این حرکت باشد، معتقد به این راه باشد، معتقد به آن هدف باشد، معتقد به توانائیهای ملی باشد، معتقد به اسلام، معتقد به انقلاب باشد و شاخصها را قبول داشته باشد. این آن نقطه‌ی حساس است. این هم نکته‌ی دوم است. البته باید هوشیاری بخرج داد؛ باید هوشیاری بخرج داد. از دوروها و دورنگها و ظاهر باطن مختلفها بایستی ترسید. خیلی اوقات، در طول

تاریخ، اسلام از این دورنگیها، یکی نبودن ظاهر و باطن اشخاص، ضربه خورده است. حالا روایت هم در این زمینه زیاد هست. این را باید مواظبت کرد. شما مردم هوشیاری هستید؛ این را چه امثال من بدانیم، چه ندانیم، چه بگوئیم، چه نگوئیم، تاریخ ما، انقلاب ما، حوادث این بیست و نه سال ثابت کرده است؛ نه فقط به خود ما، به دنیا ثابت کرده. لذا به نام شما و ملت شما و مردم شما و امام شما افتخار میکنند. همین شهدای برجسته‌ی دنیای اسلام، همین شهید عزیزی که چند روز قبل به وسیله‌ی صهیونیستها به شهادت رسید، اینها افتخار میکردند که بچه‌های امامند؛ خودشان را فرزند امام میدانستند. این شهید حاج عماد خودش را فرزند امام میدانست. یعنی واقعاً اگر با یک جوان خودمان مقایسه کنیم، او معتقد نبود که این جوان ایرانی به امام از او نزدیکتر است. او هم خودش را به قدر یک جوان ایرانی فرزند امام و نزدیک به امام میدانست؛ چرا؟ چون امام به او روح داده بود؛ امام او را زنده کرده بود. اینجور جوانها همیشه در لبنان و در فلسطین و در غزه و در همه جا بودند، اما اینجور کارهای بزرگ از اینها سر نمیزد. کی فکر میکرد جوانهای لبنانی با سلاحهای معمولی بتوانند ارتشی را که ادعا میکند یکی از بزرگترین ارتشهای دنیاست، آنجور با افتضاح عقب بزنند. روزهای اوّلی که جنگ سی و سه روزه تمام شده بود، صهیونیستها میگفتند نه، ما شکست نخوردیم(!) حالا گزارش این کمیته‌ی ونیوگراد قضایا را برملا کرده. اینها ظاهرسازی کردند که خیلی آبروریزی هم نشود؛ اما کاملاً پیداست؛ یک ارتش مجهز، امریکا هم مستقیماً وارد شد - این را بدانید امریکا در جنگ سی و سه روزه‌ی لبنان مستقیم وارد شد؛ هم پشتیبانی کرد، هم مستقیم وارد شد، بی سروصدا - اما همه‌شان شکست خوردند. از کی؟ از یک عده جوان که وسیله‌شان عبارت بود از اعتماد به نفس، اتکال به خدا و نترسیدن از مرگ، ایستادگی در میدان؛ توانستند شکست بدهند. افسانه‌ی شکست‌ناپذیری قدرتها اینجوری باطل میشود. خدا را شکر میکنیم؛ خدا را شکر میکنیم بر نعمت انقلاب، خدا را شکر میکنیم بر نعمت امام، خدا را شکر میکنیم بر این عظمتی که ملت ایران از خودشان نشان دادند، خدا را شکر میکنیم بر توفیقی که به این ملت داده است. یک‌یک شما مردم و شما جوانها، یک نعمت بزرگ خدا هستید که انسان باید برای آنها خدا را شکر کند - «و ان تعدوا نعمت اللّه فلا تحصوها» - مگر میشود نعمت‌های الهی را احصاء کرد؟ این نعمتها را باید حفظ کنیم. این نعمتها را هم مسئولین بدانند، باید این نعمت را حفظ کنند، شکر کنند تا این نعمت برایشان بماند، هم آحاد مردم این نعمت خدا را قدر بدانند. بدانید فردای این ملت از امروز این ملت بمراتب بهتر و روشن‌تر و دلنوازتر است. و ان‌شاءاللّه شما جوانها آن روزها را خواهید دید. و خواهید توانست ثمره‌ی این مجاهدتهای عظیم را بچینید و ان‌شاءاللّه دنیائی را به آبادی و سعادت و فلاح برسانید. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی کن؛ ما را سربازان آن بزرگوار قرار بده؛ ما را با ولایت و محبت آنها زنده بدار و بمیران. پروردگارا! روح مطهر امام، ارواح مطهر شهیدان را از ما راضی کن؛ آنها را در عالی‌ترین درجات با اولیاءت محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةُ اللّه و برکاته ---- -- ۱) برادران و خواهران! خوش‌آمدید. ۲) دیدار کنندگان قبل از شروع سخنرانی / پس ازبیانات فوق، شعار میدادند: ...

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً- خوشامد عرض میکنیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز که از نقاط مختلف کشور از راههای دور و نزدیک به اینجا تشریف آوردید و این محفل صمیمی و باصفا را در این حسینیه تشکیل دادید. حلول ماه مبارک ربیع الاول را که ماه ولادت نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبداللّه و یکی از مقاطع تاریخی بزرگ برای کل بشریت است، تبریک عرض میکنیم. در روز اول ربیع الاول هجرت پیغمبر واقع شده است؛ از مکه به مدینه که مبدأ تاریخ هجری مسلمانان است. این ماه هم ربیع‌المولود است، هم ربیع‌الهجره است. این خاطره‌های تاریخی برای امت اسلام بسیار بزرگ و ارزشمند است. امروز هم در دنیای به اصطلاح مدرن، با ترتیباتی که در میان ملتها وجود دارد و سابقه نداشته است،

همچنـان امت اسـلامی و مردم مسـلمان در سراسـر جهـان از این خـاطره‌هـا الهـام میگیرنـد؛ درس میگیرنـد. در هر نقطه‌ی از دنیا که مسـلمانی زنـدگی میکنـد که گوینده‌ی «لااله الا اللّه» و «محمد رسول اللّه» است، با یاد ولادت آن بنده‌ی برگزیده و سـرآمد انسانها، در این ماه در خود احساس شـعف میکند. عشق به نبی مکرم اسـلام در دل یکایک مسلمانهاست؛ لذاست که شما می‌بینید امروز که جبهه‌ی استکبار جهانی درصدد تضعیف اسلام است، وجود مبارک پیامبر را هدف قرار میدهد. صهیونیستها و دولتهائی که زیر نفوذ صهیونیسم هسـتند، دسـتگاه اسـتکبار و در رأس آنها آمریکای جنایتکار، وقتی میخواهند با امت اسلامی دربیفتند و با اسلام معارضه کننـد، آمـاج حملـه‌ی خودشـان را نـبی معظـم و مکرم اسـلام قرار میدهنـد. ایـن به چه معنـاست؟ این به خـاطر این است که یـاد آن بزرگوار، نـام آن بزرگوار، ولاـدت آن بزرگوار، هجرت آن بزرگوار، حکومت ده سـاله‌ی آن بزرگوار در مـدینه و یکایک اقـدام و تعلیم و آموزش آن بزرگوار، امروز برای مسـلمانها، اگر تـدبر بکنند و تأمل بکنند، یک درس است؛ گشایشِ یک درِ بازی به سوی زندگی است. پیغمبر الهام‌بخش است برای امت اسـلامی. چون این را میدانند؛ چون از بیداری امت اسلامی میترسند؛ چون از قدرت جامعه‌ی یک میلیارد و پانصـد میلیونی مسـلمان در سرتاسـر عالم وحشت دارند، در مقابل پیغمبر صف‌آرائی میکنند. رحمهٔ للعالمین را، منشأ عظیم‌ترین خیرات و برکات برای بشـریت را در مطبوعاتشان، در زبان سیاسـتمدارانشان، در کتاب‌نوشـتنهایشان، به وسـیله‌ی مزدورانشـان مـورد اهـانت قرار میدهنـد. این بایـد مـا مسـلمانها را بیـدار کنـد؛ بفهمیم که در وجود پیـامبر، در شخصـیت پیـامبر، در خـاطرات زنـدگی پیـامبر، در هجرت پیغمـبر، در جهـاد پیغمـبر، در سیره‌ی پیغمـبر، در درسـهای قولی و عملی پیغمبر، چه گنجینه‌ی عظیمی برای مسلمانها نهفته است. ما از این گنجینه اگر استفاده کنیم، امت اسلامی به آنچنان موقعیتی خواهد رسید که نتوانند دیگر به او زور بگوینـد؛ نتواننـد او را زیر فشار قرار بدهنـد؛ نتوانند او را تهدید کنند؛ این درس است برای ما. امروز جبهه‌ی اسـتکبار علناً، صریحاً در مقابل اسـلام ایسـتاده است. درست است که جمهوری اسلامی را آماج حملات خودشان از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی قرار میدهند، لکن دشـمنی آنها با جمهوری اسـلامی هم به خاطر همین است که جمهوری اسلامی پرچم اسلام را بلند کرده است؛ اسلام را در دلهای آحاد امت اسـلامی زنده کرده است؛ به اسلام رونق بخشیده است؛ عزت بخشیده است و خود به خاطر اسلام عزت پیدا کرده است. برای این است که بـا جمهوری اسـلامی مخـالفت میکننـد، معـارضه میکننـد، دشـمنی میکننـد. با اسـلام در حقیقت اینها مخالفند - یعنی با یکایک این امت عظیم اسـلامی و ملتهای اسـلامی - این را باید آحاد امت اسـلامی و ملتهای مسلمان بدرستی، از بن دندان درک کنند و بفهمند. اسم حقوق بشـر را می‌آورند، اسم دموکراسـی را می‌آورند، اسم انرژی هسـته‌ای را در یک برهه‌ای می‌آورند؛ اینها را بهانه‌ی دشمنی قرار میدهند، لکن واقع قضیه چیز دیگری است؛ واقع قضیه این است که اینها میدانند اسلام میتواند امت اسـلامی را به یک قـدرت عظیم تبـدیل کند. با این مخالفند. میدانند که نام پیغمبر، یاد پیغمبر، زندگی پیغمبر، سـیره‌ی پیغمبر و تعـالیم پیغمبر میتوانـد امت اسـلامی را از رخوت خـارج کنـد، به او نشـاط بدهـد، او را در صـحنه‌ی بین‌المللی تبـدیل به یک عنصـر اثرگـذار و متنفذ کند، عزت به او ببخشد؛ این را نمیخواهند؛ با این دشـمنی میکنند و مخالفند؛ والّا کیست که نداند آمریکائیها اولین دشـمن حقوق بشـرند. منظورم از آمریکائیها، مردم آمریکا نیسـتند؛ سیاستمداران، سردمداران، متنفذین، گردانندگان رژیم آمریکا و رژیم صهیونیستی، که اولین دشمنان بشریتند. ببینید چه میکنند در غزه! ببینید چه میکنند در منطقه‌ی فلسطین! ببینید با ملتهای مسلمان چگونه رفتار میکنند! ببینید در عراق و افغانستان با آن ملتهای مظلوم چگونه با سنگدلی و قساوت رفتار میکنند! ببینید شکنجه‌هایشان را! رئیس جمهور آمریکا رسـماً، علناً قانون ضدشـکنجه را رد میکنـد؛ این خیلی مطلب مهمی است. یعنی شـکنجه باید قانونی باشد، بایـد آمریکائیها زندانیان خودشان را، بیگناهانی را که در عراق و در افغانسـتان و در هر نقطه‌ی عالم دسـتگیر میکنند، بتوانند اینها را آزادانه شـکنجه کننـد. پرچم طرفـداری از شـکنجه را در دست گرفته‌انـد، آنوقت اسم حقوق بشـر می‌آورنـد! نتیجه‌ی این رفتارها از سوی سیاستمداران و سردمداران و زمامداران آمریکا این شده است که همین «مرگ بر آمریکا»ی شما، امروز از دل ملتهای مسلمان - از ته دل - برمیخیزد. همه‌ی آنها همین را میگوینـد. یک روزی فقط ملت ایران بود که بیـدار شـده بود و شـعار «مرگ بر آمریکا»

میداد؛ امروز در سرتاسر جهان - دنیای اسلام، حتی در میان غیرمسلمین - هرجا این رئیس‌جمهور نگون‌بخت آمریکا سفر میکند، شما ببینید مردم چه تظاهراتی علیه او میکنند؛ پرچمشان را آتش میزنند؛ «مرگ بر آمریکا» میگویند؛ آدمک او را درست میکنند و آتش میزنند. آنوقت اینها طرفدار حقوق بشرند؟! این وقاحت آنها هم بیشتر مردم دنیا را و ملتهای زیر ستم را به دشمنی با آنها و نفرت از آنها وادار میکند. اینجور انسان با شکنجه موافق، با اشغال نظامی کشورها موافق، با بمب بر سر ملتها ریختن موافق، تبعیض اینجور در داخل خود آمریکا و در بیرون آمریکا بین آحاد مردم، واضح و علنی و آشکار، آنوقت دم از دموکراسی بزنند! دم ازحقوق بشر بزنند! این آن چیزی است که ملتها را به حقیقت و واقعیت این جرثومه‌ی فساد - یعنی استکبار - آشنا میکند؛ آگاه میکند؛ میفهمند این سیاستها چه چیز را دنبال میکند. امروز شما ملت ایران بدانید در دنیا تنها نیستید. این شعاری که شما میدهید، شعار دل همه‌ی ملتهای مسلمان است و بسیاری از ملتهای غیرمسلمان. این به پایمردی شما، با ایستادگی شما، با شجاعت شما ملت ایران اتفاق افتاده است. ملتهای دنیا حقیقت را فهمیده‌اند؛ پرده‌ی نفاق از روی این مستکبرین برطرف شده است. آنها هم میدانند؛ میدانند که ملت ایران میاندار این حرکت عظیم امت اسلامی است؛ این را میدانند، لذا دشمنیها را متوجه ایران کرده‌اند. هرچه که برای ایران و ایرانی مایه‌ی عزت و قدرت و رفاه و راحتی است، آنها باهاش دشمنند؛ یکی‌اش همین انتخاباتی است که چند روز دیگر تجربه‌ی عظیم مردم ماست که بروند به پای صندوقهای رأی. با انتخابات شما اینها دشمنند؛ با اصل انتخابات دشمنند؛ با حضور پرشور و گسترده‌ی مردم در انتخابات دشمنند؛ با انتخاب آدمهای اصلح و طرفدار حقوق مردم و متعبد و پایبند به مبانی اسلامی و ارزشهای اسلامی مخالفند، دشمنند؛ چرا؟ چون میدانند اینها هم انتخابات، هم حضور گسترده‌ی مردم، هم حضور آدمهای مناسب و شایسته در مجلس، به ضرر آنهاست؛ لذا مخالفت میکنند. هرجور مخالفتی که میتوانند میکنند؛ تبلیغات میکنند، رادیو به راه می‌اندازند، در رادیوهای گوناگونشان به خیال خودشان مردم را از انتخابات دلسرد میکنند - دارند به خیال خودشان کار میکنند - نتیجه هم ان‌شاءاللَّه کاملاً بعکس است. همین هفته‌ی گذشته آمریکا گفت: ما میخواهیم علیه ایران از شورای امنیت قطعنامه بگیریم برای اینکه مردم ایران را از صندوقهای رأی دور کنیم. شما فکرش را بکنید؛ اینها آنوقت مدعی مردم‌سالاری و دموکراسی‌اند! خوب، حضور مردم در هر نقطه‌ای از دنیا در انتخابات، مردم‌سالاری است؛ دموکراسی دیگر معنایش غیر از این چیست؟ اما چون میدانند که ملت ایران با حضور پرشور در انتخابات برای خود قدرت می‌آفریند، عزت خلق میکند، میخواهند این نباشد. البته از همین حالا معلوم است، در طول این سی سال گذشته هم معلوم بوده است که هر وقت دشمنان این ملت سعی کردند مردم در انتخاباتی شرکت نکنند و تبلیغات کردند، مردم بعکس پرشورتر در انتخابات شرکت کرده‌اند. این دفعه هم همینجور خواهد شد به توفیق الهی. مردم میدانند که حضور آنها در انتخابات مایه‌ی قدرت و ابهت بین‌المللی آنهاست. آنها این را نمیخواهند. آنها میخواهند مردم در انتخابات شرکت نکنند تا این نشانه‌ی روگردانی مردم از نظام اسلامی باشد و نظام اسلامی به این وسیله ضعیف بشود و آنها بتوانند به ملت و کشور و دولت و همه فشار وارد کنند. آنها میدانند که حضور پر شور مردم در انتخابات به مردم قدرت میدهد و آنها دیگر نمیتوانند نقشه‌هایشان را نسبت به ایران اجرا کنند. میخواهند این نباشد. تمام دستگاههای تبلیغاتی‌شان را به راه انداخته‌اند که مردم را از حضور در انتخابات منصرف کنند. عواملشان هم البته هستند متأسفانه؛ غیر از رادیوها و وسائل تبلیغاتی آنها، گاهی در گوشه و کنار در داخل هم هستند، برای اینکه مردم را از انتخابات دلسرد کنند. آنها نسبت به آنچه که در کشور، از خدمات عظیمی که انجام گرفته است، ایجاد تردید میکنند.کی میتواند منکر بشود که چه خدمات بزرگی را دولت و مجلس به این کشور کرده‌اند. کارهای عظیمی که انجام گرفته است و کارهائی که ان شاءاللَّه به توفیق الهی ثمرات آن و نتائج آن را مردم بمرور خواهند دید. برای اینکه اینها را از چشم مردم دور کنند و مردم را دلسرد کنند، هر چه میتوانند و در چنته دارند، علیه دولت، علیه مجلس، علیه مسئولین بیان میکنند، تا مردم را دلسرد کنند. یا مثلاً شبهه‌ی در خود انتخابات، که آیا این انتخابات آزاد است، آیا آزاد نیست؟ آیا در این انتخابات دستکاری نمیشود، تقلب نمیشود؟ من میتوانم با اطمینان کامل به

شما عرض کنم که انتخابات - چه در این دوره‌ای که دو سه روز دیگر انجام خواهد گرفت ان‌شاءاللّه، چه در دوره‌های قبل - درست انجام میگیرد. به همین دلائل هم هست که ما گفتیم، باز هم تکرار میکنیم: شرکت و حضور در انتخابات برای مردم، هم یک فریضه‌ی سیاسی است، هم یک فریضه‌ی دینی است. این مثل این است که یک انسانی بدن خودش را با ویتامین و با غذاهای مقوی تقویت کند؛ وقتی بدن تقویت شد، میکروبها دیگر نمیتوانند در او نفوذ کنند؛ دشمنی هم اگر حمله کرد، میتواند از خودش دفاع کند. این، مهمترین مسئله در باب انتخابات است؛ یعنی حضور مردم. ملت ایران همچنانی که در این حدود سی سال نشان داده است، هر جائی که آزمونی برای نشان دادن اقتدار ملی بوده است، وارد شده است. اگر راهپیمائی بوده است، تظاهرات بوده است، اگر انتخابات بوده است، اگر حضور در جبهه‌ها در دوران دفاع مقدس بوده است - هر جائی که مظهری از مظاهر قدرت ملی محسوب میشده است - ملت ایران با هوشیاری، با شجاعت در آن حضور پیدا کرده است. و همین است که در طول این سی سالی که تقریباً از انقلاب میگذرد، کشور شما، ملت شما، دولت شما روز به روز قوی‌تر شده است؛ روز به روز آرمانهای انقلاب و مبانی انقلاب و ارزشهای انقلاب در او زنده‌تر شده است. ارزشهای انقلاب چیست؟ ارزشهای انقلاب در درجه‌ی اول، استحکام ایمان و دیانت در دلهاست - که منشأ همه‌ی کارها و مجاهدتها این است - عدالت اجتماعی است، مبارزه‌ی با فساد است، آزادی مردم در انتخاب است، عدم تحمیل آراء فردی و حزبی و دولتی و غیره بر مردم است، که مردم آزادانه فکر کنند، آزادانه عمل بکنند؛ در چارچوب مقررات اسلامی. مردم‌سالاری دینی یعنی این. اینها ارزشهای انقلاب و مبانی انقلاب است. لذا شما که میخواهید بروید پای صندوق رأی و رأی بدهید، هدفتان این باشد که یک مجلسی تشکیل بشود پایبند به همین مبانی انقلاب و ارزشهای انقلاب. نماینده، متدین، امین، معتقد به عدالت اجتماعی - استقرار عدالت در سرتاسر کشور - متنفر از فساد در هر بخشی و در هر طبقه‌ای از طبقات مسئولین، معتقد به عزت جمهوری اسلامی؛ مجلس باید یک چنین مجلسی باشد. ما هفت دوره مجلس شورای اسلامی را گذراندیم. در مجلس شورای اسلامی گاهی اتفاق افتاده است که کسانی آمده‌اند که با اسم «اسلامی» برای این مجلس مخالفت کرده‌اند! در دوره‌ی اول که بحث این بود که اسم مجلس چه باشد - که آمده بود «مجلس شورای اسلامی» - یک عده‌ای ایستادند که نه، «اسلامی» نباشد! خوب، این نماینده‌ی ملت ایران نیست. ملت ایران برای اسلام این فداکاریها را کرده است. ملت ایران عظمت خود را، عزت خود را، اقتدار خود را، آسایش و رفاه خود را در اسلام جستجو میکند. یک عده‌ای پیدا شدند که با اسم «اسلامی» برای مجلس مخالفت کردند! خوب، این مطلوب نیست. یا یک کسانی در یک مجلس دیگری پیدا شدند، تصمیم گرفتند بر طبق خواسته‌ی مخالفین که میگفتند بساط انرژی هسته‌ای را جمع کنید، در کشور قانون بگذرانند که دولت را الزام کنند که دنبال انرژی هسته‌ای نرود! این هم بود در یکی از مجالس ما. این چیزی نیست که ملت ایران آن را بخواهند. اما در همین مجلس هم - همین مجلسی که الان بر سر کار هست - قانون گذراندند و دولت را موظف کردند که بایستی انرژی هسته‌ای را دنبال کند و موانع سر راه را برطرف کند. همه جور داشتیم. باید ما هوشیار باشیم؛ آحاد ملت باید هوشیار باشند. نماینده‌ی متدین، امین، طرفدار عدالت، مخالف با فساد، طرفدار حقوق محرومین، پایبند به مبانی اسلام و ارزشهای اسلامی و خط امام؛ یک چنین نماینده‌ای را بفرستند مجلس؛ آنوقت مجلس مقتدر خواهد شد، عزتمند خواهد شد. تشخیص این برای همه البته آسان نیست، ولی باید تحقیق کرد، باید به آدمهای مطلع، آدمهای خبره، آدمهای مطمئن مراجعه کرد. و من عرض بکنم رأی دادن در مجلس به نماینده‌ها و به این کسانی که مطرح هستند برای رفتن به مجلس، پیش خدای متعال دارای ثواب است؛ ولو انسان در تشخیص اشتباه هم کرده باشد. البته اگر تشخیص درست داده باشد، این ثواب مضاعف میشود. خود رأی دادن، خود رفتن پای صندوق، خود شرکت در این آزمون بزرگ، پیش خدای متعال دارای ثواب است. خدای متعال شاهد و ناظر عمل ماست. «و قل اعملوا فسیری اللّه و رسوله و المؤمنون»؛ عمل کنید، اقدام کنید، خدا اقدام شما را می‌بیند، پیامبر اعظم اقدام شما را می‌بیند، مؤمنین اقدام شما را می‌بینند. از حضور شما در پای صندوقها مؤمنین سایر کشورها هم خرسند میشوند. این دشمنان نادان ما، دشمنان احمق ما - همین سردمداران

سیاست آمریکائی - که نسبت به این انتخابات این همه اظهار حساسیت کردند، موجب شده است که ملتهای مسلمان نسبت به این انتخابات حساس شده‌اند؛ همه گردن میکشند ببینند ملت ایران در این انتخابات چه میکند؟ چه جور وارد صحنه‌ی انتخابات میشود و چه کسانی را انتخاب میکند. آمریکائیها گفتند ما مایلیم فلان جور آدمها باشند، فلان جور آدمها نباشند. ملتهای مسلمان نگاه میکنند ببینند آیا نسخه‌ی آمریکائی در ایران عمل شد یا نسخه‌ی ایرانی و اسلامی عمل شد. آنچه که آمریکائیها میخواهند، مخالف منافع ایران است. رحمت خدا بر امام بزرگوار ما که میفرمود از دشمنی دشمن، از دشنامِ دشمن نترسید؛ وقتی او به شما بدگویی میکند، اخم میکند، دشنام میدهد، بدانید که شما یک کار بزرگی انجام داده‌اید یا دارید انجام میدهید که او ناراحت است. از این بترسید که از شما تعریف کند. اگر دشمن از شما تعریف کرد، این نشاندهنده‌ی این است که شما یک کاری به نفع او انجام داده‌اید. هر کسی را که دشمن ما، دشمن ایران، میخواهد که او بر سر کار نباشد، در مجلس نباشد، در دولت نباشد، او باید باشد؛ او به نفع ایران است. هر کسی را که دشمن ما میخواهد که او برود در دستگاه حاکمیت کشور و قانونگذاری کشور، او نباید برود. او طبق خواست دشمن عمل خواهد کرد. نماینده‌ی صالح آن کسی است که پایبندی او به اسلام باشد، پایبندی او به عدالت باشد، پایبندی او به منافع ملی باشد، مرز او با دشمن مرز مشخصی باشد. اگر این نشد، آن نماینده، نماینده‌ی خوبی نخواهد بود؛ نماینده‌ی ملت در واقع نخواهد بود. خوشبختانه در کشور ما مجموعه‌های سیاسی‌ای که هستند، نسبت به مبانی اسلام و انقلاب تقریباً همه، بجز یک اقلیت کوچکی، متفق‌القولند؛ منتها مرزها را باید روشن کرد. بعضی، از دشمن رودربایستی دارند؛ بعضی، ملاحظه‌ی دشمن را میکنند. ملاحظه‌ی ملت را باید کرد، ملاحظه‌ی خدا را باید کرد، نه ملاحظه‌ی دشمن را. دشمن، دشمن است؛ هرچه ملاحظه کنی، هر چه عقب بنشینی، او جلو می‌آید. اگر خاکریز شما در مقابل دشمن خاکریز مستحکمی نباشد، او نفوذ میکند. دشمنان این را میخواهند. یکی از شاخصها همین است. مردم در هر جای کشور هستند، به این شاخص توجه کنند. آن کسانی که مرزشان با دشمن و دست‌نشاندگان دشمن مرز کمرنگی است، اینها برای ورود به مجلس اصلح نیستند. کسانی باید باشند که مرز روشنی با دشمن داشته باشند. این را من قبلاً هم گفتم، حالا هم تکرار میکنم، بگردید؛ از خدا هم کمک بخواهید، از آدمهای مطلع و امین و باصداقت کمک بخواهید، تا بدانید چه کسانی را باید بفرستید مجلس؛ آنوقت مجلس، مجلسی خواهد شد که میتواند آرمانهای ملت را تبلور و تجسم ببخشد به معنای واقعی کلمه؛ همچنانی که بحمداللّه در طول این زمانهای گوناگون دیدیم مجالسی بودند که یا یکسره یا یک اکثریت قاطع در آنها همینجور عمل کردند؛ قوانینِ خوب گذاشتند، دولتها را وادار به کار کردند. ان‌شاءاللّه مجلس هشتم مجلسی باشد که به کارهای خیر کمک کند، به آنچه که همت مسئولان و همت مجریان و همت دولت بر آن گماشته شده است، ان‌شاءاللّه کمک کند، راهها را باز کند، قوانین مناسب ملت بگذراند و نظارت کند. شأن مجلس عبارت است از قانونگذاری و نظارت کردن؛ هم قانونِ خوب بگذارند که مجریان دستشان باز باشد و بتوانند برای مردم کار کنند، خدمت کنند - خوب، بحمداللّه دولتهای ما خدمتگذار بوده‌اند، این دولت هم بخصوص فعالیت و تلاش خیلی خوبی دارد - و بتوانند آن کاری را که میخواهند انجام بدهند، برای مردم انجام بدهند؛ این از یک طرف، از یک طرف هم نظارت؛ بر همه‌ی دولتها نظارت باید وجود داشته باشد. انسان باید تحت نظارت باشد؛ هم نظارت وجدان خود، هم نظارت مراقبین قانونیِ خود؛ و بداند که تحت مراقبت خدای متعال و نظارت الهی هست. این میشود یک مجلس خوب. امیدواریم خدای متعال کمک کند به ما ملت ایران و آحاد مردم عزیزمان در شهرهای مختلف - چه در تهران، چه در استانهای گوناگون و شهرهای مختلف؛ چه در نقاط روستاها و مناطق دورافتاده - که همه ان‌شاءاللّه بتوانند در این انتخابات با شور و شوق، با انگیزه و با قصد قربت شرکت کنند و ان‌شاءاللّه محصول این شرکت عمومی، اولاً عزت ملت ایران و هیبت ملت ایران در چشم دشمنان بشود و جلو فتنه‌انگیزیهای دشمنان را بگیرد، ثانیاً یک مجلس کاملاً مفید برای ملت و نافع برای رسیدن به آرمانهای انقلاب و ارزشهای انقلاب به وجود بیاید و ان‌شاءاللّه کمک حضرت بقیةاللّه (ارواحنا فداه) شامل حال همه‌ی ما باشد و ارواح مطهر شهدا و روح مطهر امام که این راه را جلو ما ملت ایران باز

کرد، ان‌شاءاللَّه با پیغمبر و اولیائش محشور باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

مصاحبه‌ی خبرنگار صدا و سیما با رهبر معظم انقلاب پس از اخذ رأی در انتخابات هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی

مصاحبه‌ی خبرنگار صدا و سیما با رهبر معظم انقلاب پس از اخذ رأی در انتخابات هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی و انتخابات میان‌دوره‌ای چهارمین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری جنابعالی همچون سالهای گذشته در آغاز انتخابات پای صندوق رأی حضور یافتید و رأی خودتان را به صندوق انداختید؛ بفرمائید که در این لحظات مهم و حساس چه پیامی و توصیه‌ای برای ملت عزیزمان دارید؟ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. برای کشورمان و ملتمان روز حساس و لحظه‌ی حساسی است؛ سرنوشت‌ساز است. بعضی از ایام زندگی انسان، این خصوصیت را دارد که سرنوشت بخش عمده‌ای از زندگی را یا بخشی از زندگی را در آن، انسان تعیین میکند. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، مثل لیلةالقدر که هر سال، لیلةالقدر برای انسان سرنوشت‌ساز است. هنگام انتخابات هم برای یک ملت، برای یک دوره‌ای، برای برهه‌ای سرنوشت‌ساز است. لذا این لحظه را من شخصاً قدر میدانم و توصیه به ملت عزیزمان هم میکنم که قدر بدانند و با رأی خودشان، اراده‌ی خودشان، همت و خواست خودشان، تکلیف تقنین در چهار سال آینده را ان‌شاءاللَّه روشن کنند. و این توصیه را هم مثل همیشه میکنم که مردم عزیزمان نگذارند این کارِ بزرگ امروز را برای آخر وقت؛ همین اول وقت بیایند؛ «خیر الخیر ما کان عاجله»؛ بهترینِ کارهای خیر، آن کار خیری است که زود، بهنگام انجام بگیرد. از حالا تا عصر ممکن است انسان برایش یک عارضه‌ای پیش بیاید، کاری پیش بیاید، دستپاچه بشود. الان وقت زیادی است؛ در این فرصت - در ساعات اول روز - مردم بروند. و توصیه‌ی دیگر من هم این است که از همه‌ی حقشان استفاده کنند. مثلاً در تهران که ما سی نفر را باید انتخاب کنیم، اگر بیست و نه نفر را انتخاب کردیم، در واقع از یک‌سی‌ام از حق خودمان بهره نبرده‌ایم و استفاده نکرده‌ایم. چه بهتر که از همه‌ی حق خودمان تا آن جزء آخرش استفاده کنیم؛ یعنی همه‌ی سی نفر را بنویسیم. و همچنین در هر نقطه‌ای، هر تعدادی که نامزد انتخاباتی آنجا هست. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید؛ هم شما، هم همه‌ی این آقایان. خدا ان‌شاءاللَّه که همه‌تان را عاقبت بخیر کند و توفیق بدهد و این زحمات را از شما قبول کند. خداحافظتان.

بیانات در سال ۱۳۸۷

بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی

بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدلله رب العالمین والصّلاه والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداه المعصومین المکرّمین سیّما بقیّه الله فی الأرضین. خدای متعال را شکرگزاری می‌کنم که توفیق عنایت فرمود که یک بار دیگر در آغاز سال، در جوار حرم مطهر حضرت ابی‌الحسن الرضا (علیه آلاف التّحیه و الثّناء) در خدمت شما مردم عزیز ـ از مجاورین این آستان مقدس و زائران آن بزرگوار ـ باشم؛ این عید سعید و میلاد مبارک حضرت نبی مکرم (صلّی الله علیه و اله و سلّم) و میلاد امام صادق (علیه الصّلاه و السّلام) و عید نوروز را ـ که برای ملت ما یک جشن ملی و یک عید نمادین است ـ تبریک عرض می‌کنم. یک جمله در باب میلاد نبی مکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلّی الله علیه و اله و سلّم) عرض کنیم که میلاد پرچمدار توحید و عدالت و دانایی و پاکیزگی است؛ «هو الّذی بعث فی الامّیّین رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه»؛ مظهر این همه، خود آن وجود مقدس است. از آغاز ولادت تا دوران بعثت ـ یعنی چهل سال ـ برای پیامبر عزیز ما، آزمون پاکی و امانت و جوانمردی و صداقت بود. در آن زمان دوست و دشمن، از رؤسای قبائل تا آحاد مردم و مسافرانی که به مکه سفر می‌کردند، یا کسانی که پیامبر مکرم را

در سفرهای تجارتی خود زیارت می‌کردند، همه به این معنا اعتراف می‌کردند و شهادت می‌دادند که این انسان بزرگوار و نجیب، مظهر پاکی و امانت و صداقت و جوانمردی است. در طول این چهل سال یک نقطه‌ی تاریک در زندگی این بزرگوار کسی ندید، یک دروغ نشنید، یک تعدی و دست‌درازی به حقوق دیگران از او مشاهده نشد؛ همه‌ی مردم به این معنا اعتراف می‌کردند. چهل سال پیامبر مکرم را مردم با این خصال و صفات شناختند. بعد از چهل سالگی ـ که دعوت پیامبر آغاز شد ـ از سوی بخشهای مهمی از همان مردم، سیل دشمنی و کینه و تهمت و افتراء به پیامبر آغاز شد؛ همان مردمی که قبل از بعثت به پاکیزگی و طهارت و دانائی و صداقت این بزرگوار گواهی می‌دادند، همانها بودند که بعد از بعثت به او ساحر و مجنون و کذاب لقب دادند که در قرآن از این تهمتها یاد شده است. بنابراین دشمنان پیامبر با شخص پیغمبر مسئله نداشتند؛ مشکل آنها با پیام پیغمبر بود. همه‌ی کسانی که جبهه‌ی متحدی را علیه پیغمبر تشکیل دادند، با پیام توحید او، با پیام عدل او و با آموزشهای مکتب او دشمنی می‌کردند. در طول این هزار و چهارصد سال هم مسئله همین است. اگر امروز مشاهده می‌شود که در ادبیات برخی از کشورهای غربی و در قلم و زبان سیاست‌زدگانی از اکناف دنیای غرب، نسبت به پیامبر اهانتی صورت می‌گیرد، مسئله همان مسئله‌ی جاهلیتِ دوران نخستین است. امروز هم آن کسانی که با پیغمبر درمی‌افتند و نام و یاد آن بزرگوار را مورد اهانت قرار می‌دهند، با پیام توحید او و با پیام عدل او و با پیام آزادگی‌ای که او برای انسانها آورد دشمن و مخالفند. همه‌ی کسانی که با ظلم، با فریب، با زورگویی، با تحقیر انسانها و با به بردگی کشاندن انسانها برای خود قدرت و ثروت فراهم کرده‌اند، با این پیام دشمنند؛ با پیام توحید مخالفند؛ پیام توحیدی که مردم را به عبودیت خدای واحد فرامی‌خواند؛ هرکس بنده‌ی خدای واحد شد، بنده‌ی خداوندان ثروت و مکنت و زور نخواهد شد. آن کسانی که زندگی خود را بر اساس تبعیض میان ملتها و آحاد بشر تنظیم کرده‌اند، پیام عدل پیامبر را نمی‌پسندند و با آن دشمنی می‌کنند؛ این دشمنیها آن روز هم نشانه‌ی ضعف و ترس بود، امروز هم نشانه‌ی ضعف و ترس است. آن کسانی که با پیامبر و با اسلام او مخالفت می‌کنند، کینه‌ورزی می‌کنند، اهانت می‌کنند، از موضع ضعف به این رفتار ناشایست دست می‌زنند، نه از موضع قدرت؛ آن روز از پیام توحید و عدل پیامبر ترسیدند و احساس خطر کردند، امروز هم ـ که دل آحاد مردم در سراسر جهان تشنه‌ی معنویت و متنفر از زورگویی زورمندان عالم است ـ از اسلام احساس خطر می‌کنند؛ اسلامی که پرچم عدل و مساوات در دست دارد، اسلامی که پرچم معنویت و عبودیت را در جهان برمی‌افرازد و بشر خسته شده‌ی از نظامهای مادی را به خود دعوت می‌کند. امروز هم مستکبران عالم و مزدوران آنها از ترسشان به پیغمبر اهانت می‌کنند؛ این نشانه‌ی شکست آنهاست، نه نشانه‌ی قوّت و قدرت آنها. اشتباه است اگر کسی تصور کند که در این قضایا، فقط کسی یا نویسنده‌ی مزدوری مثل سلمان رشدی یا کاریکاتوریست قلم‌به‌مزدی ـ مثل آنچه که در برخی از کشورهای اروپایی انجام دادند ـ طرف مقابل اسلام است؛ اینها پیاده نظامهای نگون‌بخت و روسیاه استکبار جهانی هستند. طرف قضیه، سیاستهاست. طرف قضیه، اعضای شبکه‌ی استعماری و استکباری دنیا هستند؛ یعنی شبکه‌ی صهیونیستهای غدار و خونخوار و سیاستمدارانی که تحت نفوذ آنها قرار دارند. این است که شما می‌بینید یک مقام از مقامهای اتحادیه‌ی اروپا، صریحاً اعلام می‌کند که باید همه‌ی رسانه‌های غربی ـ دسته جمعی ـ به پیغمبر اسلام اهانت کنند! این رو کردن دست خود و رسوا کردن خود در این‌گونه قضایاست. پیداست اسلام با تسخیر دلهای مردم در سرتاسر جهان، مستکبران و زورگویان را بشدت ترسانده است و آنها علاج را در این می‌بینند که با پیغمبر اسلام دشمنی کنند. آن روز شکست خوردند، امروز هم به حول و قوه‌ی الهی به وسیله‌ی مسلمانان شکست خواهند خورد. یک جمله هم در باب میلاد مسعود امام به حق ناطق، جعفر بن محمّد الصّادق (علیه الصّلاه و السّلام) عرض کنم. این امام بزرگوار در دوران زندگی، بیش از دیگر امامان فرصت پیدا کردند که معارف اهل بیت را ـ یعنی معارف اسلام ناب را ـ به دلهای مشتاق و تشنه‌لبان برسانند اشتباه است اگر کسی خیال کند همه‌ی آن هزاران نفری که از امام صادق درس آموختند، شیعیان و معتقدان به امامت آن بزرگوار بودند؛ نه، بسیاری بودند که به امامت امام صادق ـ آنچنانی که شیعه معتقد است ـ معتقد نبودند؛ اما از دانش امام صادق و از معارف اسلامی که در

اختیار آن بزرگوار بود استفاده می‌کردند. در روایات ما بسیار است روایاتی که راویان آنها از اهل سنتند ـ از غیر شیعه هستند ـ اما از حضرت ابی عبدالله الصّادق نقل می‌کننـد و روایت می‌کننـد. معنای این حرف این است که امروز هم دنیای اسلام و امت اسلامی نیازمند معارف امام صادق و اهل‌بیت است. دنیای اسلام محتاج دانستن معارف اهل بیت و تعالیم امام صادق و سایر ائمه است؛ باید استفاده کنند. قشرهای مختلف و اقسام مختلف امت اسلامی، به این وسیله باید با یکدیگر هم‌افزایی کنند تا سطح معارف اسلامی بالاـ برود. لاـزمه‌ی این کـار این است که حجاب خصومت و دشـمنی و کینه‌ورزی میان فرقه‌های مسلمان فاصـله نینـدازد؛ وحـدت اسلامی که می‌گوییم یعنی این. هفته‌ی وحدت نزدیک است. در هفته‌ی وحدت دعوت جمهوری اسلامی به این نیست که شیعیان یـا سنیان از مـذهب خـود دست بکشـند و به آن مـذهب دیگر رو بیاورنـد؛ دعوت جمهوری اسلامی این است که مشترکات میان مذاهب اسلامی برجسته شود و دیوارهای ساخته‌ی دست دشـمنان اسلام و عنادها و کینه‌ورزی‌ها برداشته شود؛ بیایند و در عرصه‌ی معـارف اهـل‌بیت، بشـنوند و ببیننـد. امروز بیشـتر از گذشـته دشـمنان این دیـوار را، این حائـل را و این ابزارهـا و آلاـت خصـومت و کینه‌ورزی را تقویت می‌کنند و سعی می‌کنند برادران مسلمان را از هم جدا کنند. امریکا و صهیونیستها و مستکبران عالم، نه به شیعه علاقمندنـد و نه به اهـل سـنت؛ بـا هر دو دشـمنند؛ آنجـایی که مسـلمان ـ بـا نـام خـدا و بـا ایمان اسلامی ـ در مقابل زورگویی آنها می‌ایسـتد، دشـمنی می‌کنند. شـما ببینید در لبنان با حزب الله شـیعه همانقدر دشـمنند که در فلسطین با حماس و جهاد سنی؛ در ایران زمان طاغوت با دسـتگاه سـلطنت وابسـته‌ی مزدور فاسد پهلوی ـ که اسـماً شـیعه بود ـ همانقدر همراه بودند که با اشباه و نظائر او در کشورهایی که اسـمشان سـنی بود! آنها با اسـلامی که در مقابل زور بایسـتد، در مقابل استکبار بایستد، در مقابل غارت منابع طبیعی ملتها بایسـتد و حق خود را مطالبه کنـد، مخالفنـد؛ برای آنها شـیعه و سـنی معنا نـدارد؛ منتها برای این‌که امت اسـلام قـدرت نگیرد و نتواند حرف قاطعی بزند، سیاسـتشان این است که در بین برادران مسـلمان، در بین شیعه و سنی، در بین فرقه‌های خود شیعه و در بین فرقه‌هـای خود اهل تسـنن اختلاف بیندازنـد. کار آنها اختلاف افکنی است؛ این را بایـد ما و نخبگان ما و مردم ما بفهمنـد. ما افتخار می‌کنیم که پیرو مکتب اهـل بیت هستیم، شیعه هستیم، پیرو امـامت امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل او هستیم؛ به این افتخار می‌کنیم، امـا جـای اثبـات این مطلب کوچه و خیابـان نیست؛ جـای اثبـات این‌گونه مطـالب در میـان اهـل فن، در میـان متخصصـین و در میان نخبگان است. تازه بحث در این‌گونه موارد باید بحث کلامی و بحث منطقی باشد؛ بدگویی و عیبجویی و فحاشـی و شمشیر بر روی هم کشـیدن، کمک کردن به دشـمنان اسـلام است که هم دشـمن شـیعه و هم دشـمن سـنی هستند. ما این را به عنوان پرچم وحدت اسـلامی در انقلاـب اسلامی بلنـد کردیم. ملت ایران این را می‌خواهـد، این را می‌گویـد. و امـا دربـاره‌ی نـوروز. نوروز خود فصـل نوآوری و شـکوفایی است. ما عرض کردیم امسال سال نوآوری و شکوفایی است؛ خود فصل بهار، فصل نوآوری و فصل شکوفایی است. جهان و طبیعت جامه‌ی نو می‌پوشد و همه‌ی طبیعت سرسبز و شکوفا می‌شود. ما می‌خواهیم امسال ما، سال ۸۷ ما، سرتاسر بهار نوآوری و شـکوفایی ملت ایران باشد. چرا امسال شـعار نوآوری و شـکوفایی را مطرح می‌کنیم؟ انقلاب اسـلامی خود یک نوآوری بزرگِ تاریخی بود که ملت ایران آن را در تاریـخ خودش و تاریـخ بشـریت به ثبت رسانـد. انقلاب نوآوری بود؛ جمهوری اسـلامی نوآوری بود. از بعـد از دوران شـروع اسـتعمار، دنیـا به دو بخش تقسـیم شـد: یـک بخش سـلطه‌گر، یک بخش سـلطه‌پذیر؛ دولتها و قـدرتهایی بـا تکیه به دانش، با تکیه به سـلاح، با تکیه به فریب‌گری، توانسـتند کشورهای دیگری را زیر سـلطه بگیرنـد؛ آنها شـدند سلطه‌گر، این ملتها و این کشورها ـ خواه و ناخواه ـ شدنـد سـلطه‌پذیر. دنیا عادت کرد به تقسـیم میان سـلطه‌گر و سـلطه‌پذیر؛ به طور سنتی، جمعی از ملتها باید زیر فرمان و یوغ اسـتثمار و اسـتکبار دولتها و ملتهای دیگری قرار می‌گرفتند. انقلاب اسـلامی و جمهوری اسلامی آمـد و این خط‌کشـی باطل و این نظام غلط را در هم شـکست. جمهوری اسـلامی اعلام کرد با سـلطه‌گری مخالف است و خود هم اگر بتوانـد و قـدرت داشـته باشد، هرگز سـلطه‌گری نخواهد کرد؛ نه ملت دیگری را و نه مسـئولان کشور، ملت خود را زیر سلطه‌ی ناخواسـته‌ی خود نخواهند کشـید. با سـلطه‌گری مخالف است؛ اما با سـلطه‌پذیری بیشتر مخالف است. سـلطه‌پذیری به معنای

تسلیم شدن و تشویق کردن سلطه‌گران است. آن ملتی که می‌نشیند تا بیایند و منابع او را غارت کنند و بر سرنوشت او مسلط بشوند، دارد سلطه‌گران را تشویق می‌کند و به دست خود گور خود را می‌کند. از لحاظ اخلاقی، سلطه‌گری و استثمار یک کشور و تسلط ظالمانه‌ی بر یک کشور، تحقیر ملتها و سلب هویت آنهاست. ملتها وقتی زیر سلطه قرار گرفتند، فرهنگ خود و هویت خود و شخصیت خود را بتدریج از دست می‌دهند و آن عزت ملی و غیرت عمومی و مردمی و ملی از آنها گرفته می‌شود. از لحاظ سیاسی، سلطه‌گری یعنی سرنوشت یک ملت را در دست گرفتن. همچنانی که در دوران طاغوت، امریکائیها و رژیم امریکا بر کشور ما سلطه داشتند و ملت هم هیچکاره بود؛ یک مستبدی را بر سر کار گذاشته بودند و با فرمان او و پشت سر او این ملت را تحت سلطه قرار داده بودند و در امور داخلی این ملت دخالت می‌کردند: نصب می‌کردند، عزل می‌کردند، خط مشی برای دولت تنظیم و تعیین می‌کردند، نخست وزیر می‌آوردند، نخست وزیر می‌بردند، حتی در تعیین وزراء و در تعیین فرماندهان ارتش دخالت می‌کردند. از لحاظ اقتصادی هم سلطه‌گری یعنی غارت منابع یک کشور یا معطل گذاشتن منابع یک کشور. این نتائج سلطه‌گری است. انقلاب اسلامی آمد و خط بطلانی بر همه‌ی اینها کشید. تقریباً سی سال است جمهوری اسلامی با این موضعگیری شاخصِ تاریخیِ خود، در مقابل سلطه‌گرانی که همه‌ی دنیا را در واقع متعلق به خود می‌دانند ایستاد. رژیم امریکا در این منطقه سلطنت می‌کرد و خاورمیانه پاانداز مستکبرین و دولتمردان امریکایی بود؛ ایران ـ که نگین خاورمیانه و مرکز جغرافیائی این منطقه است ـ زیر نفوذ آنها بود. انقلاب آمد و همه‌ی این اوضاع را بر هم زد؛ نظام جمهوری اسلامی با رشادت در قلب این معرکه ایستاد و مسئله عوض شد. امروز شما نگاه کنید، خاورمیانه نمایشگاه ناکامی امریکا و شکستهای امریکاست. در این سالها، برای جلوگیری از رشد و قدرت یافتن نظام اسلامی، هر کاری که توانستند کردند. اگر شما تصور کنید ضربه‌ای می‌توانستند بزنند و نزدند، خطاست؛ هر کار می‌توانستند کردند؛ هر کار نکردند، چون نمی‌توانستند. در مقابل جنگ تحمیلی‌شان، تهاجم دزدانه‌شان، تحریم اقتصادیشان، جنگ روانیشان، تبلیغاتشان، هیاهو و جنجال و قرشمال‌بازیهایی که علیه جمهوری اسلامی در دنیا به راه انداختند، در مقابل همه، جمهوری اسلامی به پشتیبانی این ملت بزرگ و رشید، محکم ایستاد. ایستاد، نه فقط به معنای این‌که توانست خود را نگه دارد و نابود نشود، بلکه به معنای این‌که روز به روز بر قدرت خود افزود. امروز پیام انقلاب اسلامی در سطح، گسترده و در عمق، ریشه‌گرفته است. امروز ملتهایی که به شما ملت ایران با چشم اعجاب و تحسین نگاه می‌کنند، فقط به ملتهای همسایه منحصر نمی‌شوند؛ ملتهایی که بزرگان نظام جمهوری اسلامی و مسئولان و رؤسای ما را مورد عشق و محبت خود قرار می‌دهند، فقط به همین اطراف ما منحصر نمی‌شوند؛ آوازه‌ی انقلاب اسلامی و ایستادگی ملت ایران و پایبندی این ملت به اصول و ارزشهای خود، مناطق بسیاری از دنیا را فراگرفته است؛ این گسترش در سطح. در عمق هم جمهوری اسلامی توانسته است کشور را از لحاظ علمی، از لحاظ فناوری، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ خدمات عظیم و انبوه به آحاد مردم، پیش ببرد. حجم خدماتی که دولتها در طول این بیست و نه، سی سال انجام داده‌اند، قابل مقایسه با مدتهای مشابه در دوران طاغوت نیست؛ یک خیزش عظیم در حرکت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در ایران انجام گرفته است. عزت ملی کشور ما و ملت ما امروز زبانزد است؛ در پیشرفتهای علمی، این کشوری که در رده‌های آخر دنیا قرار داشت، در بسیاری از رشته‌ها در رده‌های اول است. می‌بینید جمهوری اسلامی از هشت کشور جهان، نه کشور جهان، ده کشور اول جهان، در مواردی جلو افتاده است یا به آنها رسیده است؛ راهی را که آنها در طول سالهای طولانی طی کرده‌اند، ملت ایران با همت جوانانش و با استعدادش، توانسته است در بخشی از مسائل طی کند. افق هم روشن، و آینده در چشم مردم ایران آینده‌ی امید بخشی است؛ این پیشرفت ملت ایران است. خب، ما می‌خواهیم وارد دهه‌ی چهارم بشویم؛ برای دهه‌ی چهارم جمهوری اسلامی، ما باید نگاه کنیم به عرصه‌ی زندگی خود و ببینیم کمبودهای ما کجاست؛ ما کمبودهای زیادی داریم. من در پیام، امروز به ملت ایران عرض کردم؛ در زمینه‌های زیادی ما وارث عقب ماندگیهای صد ساله‌ی دوران طاغوتیم و در بخشهای زیادی عقب مانده‌ایم. ما گفته‌ایم می‌خواهیم برویم و به صفوف جلوی بشریت برسیم؛ باید بدانیم ما که به سمت جلو حرکت می‌کنیم؛ بقیه‌ی ملتها که

نایستاده‌اند. آنها هم دارند حرکت می‌کنند. باید شتابمان و نوع حرکتمان را جوری تنظیم بکنیم که بتوانیم به صفوف مقدم برسیم؛ والاـ اگر بخواهیم با همان سرعت و با همان شتابی که به طور متعارف ملتها پیش می‌روند، پیش برویم، باز در این مراحل عقب می‌مانیم. وقتی نگاه می‌کنیم، برای دهه‌ی چهارم ـ برای این ده سالی که پیش روی ماست ـ دو شاخص عمده وجود دارد که باید این دو را حتماً بدست بیاوریم: یکی پیشرفت است، یکی عدالت. ما مثل بعضی از کشورها و نظامهای دنیا فقط به پیشرفت فکر نمی‌کنیم؛ ما پیشرفت را همراه با عدالت می‌خواهیم. خیلی از کشورها هستند که از لحاظ علمی پیشرفت کرده‌اند و به آمارها و شاخصهای اقتصادی آنها که نگاه می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که مثلاً درآمد سرانه‌ی آنها خیلی هم بالاست؛ اما مسئله‌ی مهم این است که این درآمد سرانه در میان ملت چه جور تقسیم می‌شود؛ این آن نکته‌ای است که نظامهای غیر الهی و نظامهای رونوشت‌کرده‌ی از نسخه‌های استکباری، دیگر به آن توجه نمی‌کنند. ما نمی‌توانیم توجه نکنیم؛ ما می‌خواهیم کشورمان از همه‌ی جهات ـ از لحاظ علمی، از لحاظ اقتصادی، از لحاظ فناوری، از لحاظ سیاسی ـ به پیشرفت برسد، مردم به رفاه دست پیدا کنند؛ اما در کنار پیشرفت، می‌خواهیم کشور عادلانه و با عدالت اداره بشود؛ این مهم است. نه عدالتِ بدون پیشرفت مطلوب است، نه پیشرفتِ بدون عدالت. عدالت بدون پیشرفت یعنی برابری در عقب‌ماندگی، برابری در فقر؛ این را نمی‌خواهیم. پیشرفت بدون عدالت را هم هرگز مطالبه نمی‌کنیم؛ پیشرفت، همراه با عدالت. باید فواصل طبقاتی کم بشود. باید آن کسانی که برای تحرک استعداد دارند، فرصتهای برابر دریافت کنند؛ اگر کسی تنبلی کرد، تنبلی‌اش به گردن خودش. نباید اینجور باشد که در برخی از مناطقِ کشور مجال برای تلاش علمی یا تلاش اقتصادی نباشد، اما بعضیها از منابع و از امکانات کشور به طور بی‌نهایت بتوانند استفاده کنند؛ نه، هنر این است. مطالبه‌ی ملت از دولتها، از مجالس پی‌درپی شورای اسلامی، از قوه‌ی قضائیه و از همه‌ی مسئولان باید این باشد. کشور باید پیشرفت کند؛ پیشرفتِ در همه‌ی بخشها: پیشرفت در تولید ثروت، پیشرفت در افزایش بهره‌وری، پیشرفت در عزم و اراده‌ی ملی، پیشرفت در اتحاد ملی و نزدیکی قشرهای مختلف به یکدیگر، پیشرفت در دستاوردهای علم و فناوری، پیشرفت در اخلاق و در معنویت، پیشرفت در کم کردن فاصله‌ی طبقاتی، در رفاه عمومی، در انضباط اجتماعی، در بوجود آمدن وجدان کاری در یکایک آحاد ما مردم، پیشرفت در امنیت اخلاقی، پیشرفت در آگاهی و رشد سیاسی، پیشرفت در اعتمادبه‌نفس ملی ـ که من چند ماه قبل مسئله‌ی اعتمادبه‌نفس ملی را اعلام کردم؛ ملت باید به خود اعتماد داشته باشند و بدانند که می‌توانند؛ درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی که دشمنان این ملت در طول سالهای متمادی خواستند به ما تلقین کنند و بگویند و ثابت کنند که نمی‌توانید ـ پیشرفت در همه‌ی این زمینه‌ها لازم است؛ اما همه‌ی این پیشرفتها باید در سایه‌ی عدالت و در کنار تأمین عدالت باشد. ممکن است بعضی از صاحبنظران و به اصطلاح تئوریسین‌های اقتصادی بگویند: آقا نمی‌شود؛ اگر بخواهید به پیشرفت اقتصادی دست پیدا کنید، ناچار باید فاصله‌ی طبقاتی را قبول کنید و بپذیرید! اینجاست که ما عرض می‌کنیم «نوآوری». نباید خیال کنیم که نسخه‌های اقتصادی غرب، آخرین حد دستاورد بشری است؛ نه، این هم یک نسخه‌ای است، دوره ای دارد؛ آن دوره طی می‌شود و فکر تازه و فکر نویی به میدان وارد می‌شود؛ بگردید آن فکر نو را پیدا کنید؛ شاخص باید این باشد. ما می‌خواهیم کشور ثروتمند بشود؛ ما می‌خواهیم سرمایه‌گذاری در بخشهای تولیدی در کشور عمومیت پیدا کند. امروز ثروتمندان زیادی در کشور ما هستند که برخوردار از ثروتند؛ این ثروت را می‌توانند در سرمایه‌گذاریهای سودمند و افتخارآفرین به کار بزنند؛ هم برای خودشان سود دارد، هم برای مردم سود دارد و هم مایه‌ی رضای خدا می‌شود؛ سرمایه‌گذاری ثروتمندان در کارهایی که به تولید کشور و به افزایش محصول در درون کشور ـ با بهره‌دهی بالا ـ منتهی می‌شود، یک عبادت و یک ثواب است. این راه باز است؛ می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند، تولید ثروت کنند؛ مدیریت کشور هم مراقبت کند که همه‌ی طبقات برخوردار بشوند و طبقات ضعیف هم بتوانند از فرصتها استفاده کنند تا از ضعف خارج بشوند؛ همه توانایی پیدا بکنند. ما در این سی سال خیلی جلو رفتیم. تا اینجا دشمن ما مغلوب شده است؛ تا این ساعت و این روز دشمنان ملت ایران ـ یعنی شبکه‌ی شیطانی صهیونیسم و رژیم مستکبر امریکا ـ از ملت

ایران شکست خورده‌اند. امروز امریکا در میان افکار عمومی مردم دنیا منفور و منزوی است؛ شعارهاشان هم دیگر در چشم مردم رنگ و رویی ندارد و کسی باور نمی‌کند. کی باور می‌کند که رژیم امریکا طرفدار حقوق بشر و طرفدار دموکراسی است؟ حقوق بشر امریکایی! از شهریور سال ۱۳۸۰ که حادثه‌ی برجهای نیویورک اتفاق افتاد، دولت امریکا سی و دو میلیون نفر را در داخل امریکا بازجویی کرده! سی و دو میلیون نفر! اینها آمارهای خودشان است. مکالمات مردم را کنترل کردند و در زندانهایشان شکنجه کردند؛ در کنگره قانون ضدشکنجه تصویب کردند، اما رئیس جمهور کنونی امریکا این قانون را وتو کرد، رد کرد، یعنی شکنجه ممنوع نیست! اینها می‌فهمند حقوق بشر یعنی چه؟ امریکا در حدود دویست بازداشتگاه مخفی در سراسر دنیا دارد که تعدادی از این بازداشتگاهها در اروپاست؛ اروپایی‌هایی که حقوق بشر لقلقه‌ی زبانشان است و از هر طرف حرکت می‌کنند، اسم حقوق بشر را می‌آورند که ما پایبند حقوق بشریم! این حقوق بشر است؟ در مقابل آن کسی که هولوکاست را مورد سؤال قرار بدهد، همه بسیج می‌شوند ـ دادگاه‌هاشان، دولتهاشان، روزنامه‌هاشان ـ اما در مقابل اهانت به نبی مکرم اسلام، نه فقط اعتراض نمی‌کنند، بلکه همصدایی هم می‌کنند! این حقوق بشر است؟ این احترام به انسانیت است؟ این احترام به انسانهاست؟ می‌گویند ما طرفدار دموکراسی هستیم، اما هر جایی که آراء مردم بر خلاف منافع آنها باشد، با مشت آهنین با دموکراسی و با دولت منتخب مردم برخورد می‌کنند! یک نمونه‌اش دولت حماس است در فلسطین. مگر منتخب مردم نیست؟ یک نمونه هم تهدیدهای چرند و بی‌محتوایی است که علیه جمهوری اسلامی بکار می‌برند؛ جمهوری اسلامی با این مردم سالاری وسیع، که در همه‌ی منطقه و در بسیاری از نقاط عالم نظیر این مردم‌سالاری رائج در کشور ما وجود ندارد که در طول کمتر از سی سال حدود سی انتخابات در این کشور انجام گرفته است. علیه جمهوری اسلامی حرف می‌زنند، مهمل‌بافی می‌کنند، تهدید می‌کنند، تهدید به تحریم، تهدید به حمله‌ی نظامی؛ مگر حمله‌ی نظامی نکردید؟ مگر تحریم نکردید؟ مگر با ملت ایران تا حالا خوشرفتاری کردید؟ این ملت هر چه دارد بر اثر استقامت و شجاعت و ایستادگی خود دارد و قدرت خود را از درون خود و از ذات خود به دست آورده است. ادعای حقوق بشر می‌کنند، آن‌وقت از رژیم غدار و خونریز صهیونیستی ـ که این همه جنایت انجام می‌دهد ـ دفاع می‌کنند. من تعجب می‌کنم چرا بعضی از دولتهای اروپایی، از سرنوشت رژیم امریکا عبرت نمی‌گیرند؛ با این‌که می‌بینند چقدر در دنیا منفور است. بعضی از اینها برای خوشامدگویی سرمایه‌داران صهیونیست، به کشور فلسطین غصب شده می‌روند و در پارلمان دولت جعلی صهیونیستی علیه ایران حرف می‌زنند و از ایران مذمت می‌کنند؛ برای این که دل آنها را به دست بیاورند! چرا عبرت نمی‌گیرند؟ امروز رژیم صهیونیستی منفور است؛ امریکا ـ که پشتیبان اوست ـ منفور ملتهاست؛ و امروز حقوق بشر به همه‌ی دولتها و ملتها حکم می‌کند که صف واحدی را در مقابل زورگوییهای امریکا و صهیونیستهای مسلط بر امریکا و دولت امریکا تشکیل بدهند. ملت ایران در این میانه، از همه‌ی ملتها صریحتر و شجاعتر ایستاده است. ما با این نیت و عزم راسخی که در ملتمان وجود دارد، با این آمادگی‌ای که امروز بحمدالله در دولتمان و در مسئولینمان و با مجلس تازه نفسی که بر سر کار است و نمایندگانی که امروز در مجلسند ـ که بحمدالله همه در جهت ارزشهای اسلامی حرکت می‌کنند ـ و با امید پشتیبانی این ملت، می‌توانیم این کشور را باز هم پیش ببریم، مشروط بر این‌که مسئولان نوآوری را، ابتکار را، خلاقیت را ـ در روشهای گوناگون ـ برای خوشان یک وظیفه بدانند و سعی کنند آنچه را که در طول این سی سال شروع شده است ـ انجام گرفته است یا نیمه کاره مانده است ـ به شکوفایی برسانند. من به دولت هم توصیه می‌کنم، به مجلس شورای اسلامی هم توصیه می‌کنم همت را بگذارند بر تمام کردن کارها و طرحهایی که مدتها پیش شروع شده است، بعضی نیمه کاره مانده است و بعضی هنوز به نتایج خود نرسیده است؛ منابع ملی را با اولویت ـ با رعایت کمال دقت و مراقبت ـ بکار ببرند. انشاءالله ملت ایران، جوانان ما، مسئولان ما، روز به روز شاهد شکوفایی بیشتر این کشور خواهند بود. امیدوارم آخر سال ۸۷ به توفیق الهی و با دعای حضرت بقیه الله، ملت ایران روزهای بسیار بهتری را از امروز که اول این سال است داشته باشد. پروردگارا ! قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی کن. ما را در خدمتگذاری به اسلام و مسلمین و

خدمتگـذاری به کشور و به این ملت موفق بـدار. پروردگارا ! امام عزیز ما و شـهدای عالیقـدر ما را درجاتشان را عالی بگردان. ملت ایران را روز به روز عزیزتر و سرافرازتر بفرما. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار گروه کثیری از کارگران و کارآفرینان

بیانـات رهـبر معظـم انقلاـب در دیـدار گروه کـثیری از کـارگران و کارآفرینـان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیـم خیلی خوشامدیـد برادران و خواهران عزیز؛ کـارگران نمونه، نماینـدگان جوامع کارگری، و مسـئولان بخش دولتیِ مربوط به کار! یقیناً آن جلسه‌ای که متشکل باشـد از مردان و زنـانی که همت و شـعارشان کـار است، جزو محبوبترین جلسه‌هـا پیش خـدای متعال است. عمل و کار، در ادبیات قرآنی و اسلامی ما، یک رتبه‌ی والائی دارد. البته کار، فقط کار در کارخانه یا مزرعه یا بخشهای دیگر نیست؛ اما عمل صالح که در قرآن این همه بر روی آن تکیه شـده است، شامـل اینهـا هم هست. یعنی شـما وقتی کـاری انجام میدهیـد که با وجـدان کاری همراه است، با احساس مسـئولیت همراه است، با جـدیت و تلاش همراه است، با نوآوری همراه است، با هـدف اداره‌ی زنـدگی یک عائله همراه است، خود این، یـک عمل صالـح است - «الّا الّـذین امنوا و عملوا الصّالحات» - عمل صالـح شامل اینها هم هست؛ چه بهتر از این؟ چه بهتر از این که انسان مشـغول کسب و کاری است که درآمـد زنـدگی او وابسـته به آن است؛ در عین حال همین کار عمل صالحی است که در قرآن، عِـدل ایمان قرار داده شده است؛ «امنوا و عملوا الصّالحات»؟ ارزش کار که گفته میشود، یعنی این. اینکه در جـامعه‌ی اسـلامی، مسـئولان اسـلامی، نسبت به کـار، نسبت به کارگر اظهار تجلیل و تکریم میکننـد، این لفاظی نیست؛ تعارف نیست. بله، در دنیا کسانی هسـتند که به زبان، سـنگ کارگر را ممکن است به سـینه بزنند؛ اما فرق است بین آن کسـی که میخواهد شعار بدهـد تا دل یک جمعیتی را به خود متوجه کنـد، و آن کسـی که حقیقتاً برای کار به عنوان عمل صالـح، ارزش معنوی و الهی قائل است. منطق اسـلام، این دومی است؛ یعنی کارگر در حال عبادت است؛ کار او عبادت است. راز ارزش کارگر در یک جامعه، علاوه‌ی بر ایـن معنـای الهی و اسـلامی و معنـوی، در یـک امر بسـیار مهـم دیگری هم نهفته است و آن این است که اسـتقلال یک کشور، وابسـته‌ی به کار است. هیـچ کشوری و هیچ ملتی با بیکارگی و تن‌پروری و بی‌اعتنائی به کار به جائی نخواهد رسـید. ممکن است از یـک بخش الهی یـا غیر الهی - مثـل نفتی، چیزی - درآمـدی داشـته باشـند، زنـدگی را به حسب ظـاهر خـوش بگذراننـد، محصولات خارجی بیاید فضای زندگی آنها را پر کند؛ اما استقلال نخواهند داشت. عزت یک ملتی که دارای استقلال است، جز به وسیله‌ی کـار به دست نخواهـد آمـد. ارزش کـار این است. مـا بـا این چشم به کـارگر نگاه میکنیم؛ ما با این چشم، بوسـیدن دسـت کارگر را یک ثواب میدانیم. هر کسـی دست یک کارگر را ببوسد، یک حرکت صواب و صحیح انجام داده است؛ برای اینکه یک وسیله برای اسـتقلال ملت خود و کشور خود را تجلیـل کرده است. کار، اینقـدر ارزش دارد. جامعه‌ی کارگری کشور ما یک امتیاز دیگری دارد که در اغلب کشورها نیست - شاید در بعضـی از جاهای دیگر هم بوده است، ما اطلاعی نداریم؛ اما در کشور خودمان این را به چشم دیـدیم - و آن این است که جامعه‌ی کارگری ما در امتحان بزرگ دوران انقلاب و دوران دفاع مقدس نشان داد که از بن دندان دارای وجدان دینی و وجدان ملی است؛ نشان داد که از بقیه‌ی قشرهای کشور اگر جلوتر نیست - که به احتمال زیاد از بقیه جلـوتر هم هست - لااقـل در صـفوف مقـدم است. در دوران انقلاـب، کارگرهـا نقش ایفـاء کردنـد. بخصوص در دوران دفـاع مقـدس، کـارگران از همه‌ی نقـاط کشور، به شـیوه‌های گونـاگون به این آزمایش بزرگ ملت ایران پشتیبانی رساندنـد؛ جانشان را، تنشـان را، کارشان را در خـدمت دفاع مقـدس قرار دادنـد و صـدق و صـفای خودشان را ثابت کردنـد. این هم امتیاز دیگر جامعه‌ی کارگری ماست. اینها حقائق است. لفاظی و زبان‌پردازی مال آن کسانی است که به این حقائق اعتقادی ندارنـد. ملت ایران باید قدر جـامعه‌ی کـارگری خود را بدانـد. مـا بایـد در عرف مفـاهیم دینی و اجتمـاعی خودمان، برای کلمه‌ی «کارگر» قـداست قائل باشـیم. کارگر یک قـداست دارد. کارگر آن کسـی است که دارد کار میکند تا ملت و کشورش به عزتِ اسـتقلال دست پیدا کند. این باید

برای همه‌ی ما به عنوان یک باور قطعی در بیاید. همه بدانیم که کارگر چقدر اهمیت دارد. این عنوان «کارگر» شامل همه‌ی کسانی است که دارند کار میکنند برای پیشرفت کشور، برای توسعه‌ی تولید در کشور، برای بهبود وضع کار در کشور. این یک مطلب، که راجع به اهمیت کـار و کرامت کارگر است. مطلب دیگر، وظائفی است که مسئولان کشور در قبال کارگران دارنـد؛ همان طور که وزیر محترم(۱) اشاره کردنـد. این مسئولیتها، مسئولیتهای متنوعی است. خوشبختانه انسان می‌بینـد و احساس میکند که این دولت، دولت کـار است؛ خود عناصر اصلی دولت به معنـای حقیقی کلمه، کـارگری میکننـد؛ دائم مشغولند، کار میکننـد و تحرک نشان میدهنـد؛ کارهـای پر اهمیت، کارهـای پرارزش. یکی از این وظائف همین است که مشکلات جامعه‌ی کارگری کشور را جستجو کننـد و آنهـا را برطرف کننـد. یکی از ایـن مشکلات یقیناً وجـود بیکـاری و عـدم اشـتغال اسـت. رونـق دادن به اشـتغال و تشـویق کارآفرینان و ایجاد بنگاه‌های کاری هم یکی از این کارهای لازم است. این در منطق جمهوری اسـلامی یک تلازم را نشان میدهـد. در منطـق کشورهـای مـادی اینجـور نیست. در منطـق کشورهـای سـرمایه‌داری، کـارگر یـک ابزار است؛ وسـیله‌ای است در خـدمت کارفرمـا. در منطق آن مکتبهای مضـمحل‌شده و نابودشـده‌ای که ادعای طرفـداری از کارگر میکردنـد، وجود جنگ میان کارفرما و کـارگر بود. از این جنگ بود که آن نظامهـا میخواسـتند نـان بخورنـد و اسـمشان را بگذارنـد مـدافعین کارگر. آن وقت در نظام به اصـطلاح سوسـیالیستی شوروی سابق، همان بساط سرمایه‌داری، همان اسرافها، همان فسادهای گوناگون مالی به اسم کارگر و به نام دفاع از طبقه‌ی کارگر وجود پیدا کرده بود. منطقشان، منطق تضاد و تعارض بود. اسلام و نظام اسلامی و جمهوری اسلامی هیچیک از این دو طریق را قبول نـدارد؛ معتقـد است که این دو عامـل، یعنی عامـل کـارآفرینی و ایجـاد بنگاه‌های اشـتغال و کارآفرینی یک بازوست، وجود نیروی کار یک بازوی دیگر است. اینها بایـد هردو باشـند و همکاری کننـد. نقش دولت، ایجاد یک خط عادلانه‌ی میانه برای این همکاری است؛ ظلم نشود. نه آنها به اینها تعرض کننـد، نه اینها از کار آنها کم بگذارند؛ هیچکدام به حقوق یکدیگر تعرض نکننـد. اگر اینجور باشـد، آن وقت جـامعه با سـلامت و صـفا پیش خواهـد رفت؛ نه آن پرخوری‌ها و اسـرافها و زیاده‌روی‌ها فرهنگ رائـج خواهـد شد، نه محرومیت یک طبقه برای آن طبقه فرهنگ ثابت خواهد شد. این، منطق نظام جمهوری اسـلامی است. امروز در کشور مـا خوشـبختانه تحرک و تلاش کـار، تلاش خوبی است. مجموعه‌ی دست‌انـدرکاران تولیـد، تلاش خوبی را انجام دادنـد و پیشـرفت کردنـد؛ ولی مـا هنـوز در اوائـل راهیـم. مـا بایـد خیلی جلـو برویـم، خیلی بایـد تلاش کنیـم. هم وجـدان کـاری، محکم‌کاری و درستکاری در مجموعه‌ی تولید - یعنی کارگر و مولد کار و تولیدکننده‌ی کار - لازم است، هم در مسئولین دولتی و مسئولین رسـمی، رعایت و مراقبت و توجه لازم است که این حرکت، حرکت صحیح و متعادلی باشد و انجام بگیرد. و البته همان طور کـه در اول عرایضم عرض کردم، تقـدس کـار و تکریمِ کننـده‌ی کـار بایـد در رأس برنامه‌هـا قرار بگیرد و همه این را بداننـد. کـارگر، محترم است. کارگر با دست خود، با مغز خود، با کار خود، با جسم و جان خود دارد کشور را به اسـتقلال میرسانـد. امروز مسئله‌ی اصلی کشور ما استقلال است برادران و خواهران عزیز! انقلاب برای ما استقلال سیاسی را به بار آورد؛ این جرأت را به این ملت داد که در مقابـل نظـام غیر عادلانه‌ی سـلطه در دنیا بایسـتد. اما اگر این ملت بخواهـد این اسـتقلال سیاسـی را، این عرض‌انـدام فرهنگی را در مقابل سـلطه‌گران عالم حفظ کنـد، بایـد پایه‌های اقتصادی خود را محکم کند؛ این، ریشه دواندن اسـتقلال در کشور است؛ و این وابسته است به تولیـد، به کار، به شـکوفائی کار، به نوآوری در بخشـهای مختلف کار. از مرکز تحقیقات و آزمایشـگاه گرفته، تا توی محیط کارگاه‌ها، تا توی محیط مزرعه، در همه جا بایستی این نوآوری وجود داشـته باشد. آن وقت است که دشـمنان خونخوار و هتاک اسـتقلال ملت ایران با ناکامی دهانهای خودشان را خواهند بست و کناری خواهند نشست. همان طور که گفتند، مشـکلات جامعه‌ی کارگری - مسئله‌ی بیمه‌شان، مسئله‌ی مسکنشان، مسئله‌ی ارتباطاتشان با کارفرما، وظائف کارفرما در مقابل آنها، وظائف آنها در مقابل محیط کار - بایستی به طور دائم دنبال شود و اهمیت وجـدان کار و اتقان کار بایستی مورد تأکید قرار بگیرد. این راه، راه روشـنی است؛ این هدف، هدف مشخصی است؛ این ملت هم ملت اهل کار و اهل تلاشی است. ملت ما نشان داده است

که از مجاهدت خسته نمیشود؛ و همین، دشمنان را مأیوس میکند. امروز طمع و امید دشمنان ملت ایران - یعنی همین مستکبرین آمریکائی و شبکه‌ی شیطانی و خطرناک صهیونیسم در دنیا - نسبت به غلبه پیدا کردن بر ملت ایران، از بیست سال پیش بمراتب کمتر است؛ چون می‌بینند ملت ایران با چه نشاطی مشغول حرکت کردن است. البته تبلیغات دست آنهاست. خودشان با آن فجایع و جنایاتی که انجام دادند؛ چه در عراق، چه در افغانستان، چه در فلسطین، با همین جنایاتی که این روزها در عراق دارند انجام میدهند - کشتار مردم، زندانهای پنهان - این همه کارهای ننگ‌آلودی که آمریکا امروز دارد انجام میدهد - شکنجه، چه، چه - با همه‌ی اینها با کمال وقاحت، دم از حقوق بشر میزنند، دم از دموکراسی میزنند و جمهوری اسلامی را به حرفهای موهوم متهم میکنند. خوب، اینها تبلیغات است. وقتی در میدان عمل تیغشان بُرندگی ندارد، دهانشان را باز میکنند؛ حرف میزنند، تبلیغات میکنند؛ این به خاطر پیشرفت ملت ایران است. باز هم باید شما پیش بروید، بازهم این ملت باید به جلو حرکت کند. این دهانها هم بسته خواهد شد؛ بعون اللّه تعالی. خدای متعال وعده کرده است که ملتی را که درصدد دستیابی به آرمانهاست و تلاش میکند، به موفقیت برساند. یک جمله در باب انتخابات عرض کنیم که همین دو سه روز آینده است. این انتخابات بسیار مهم است. در دور اول انتخابات، ملت ایران حقیقتاً یک حرکت عظیم انجام داد. تبلیغات کردند، دنیا را به جنجال کشاندند، شاید بتوانند یک جوری انتخابات را بی‌رونق کنند، شاید بتوانند ملت ایران را از پای صندوقها دور کنند؛ نتیجه این شد که ملت ایران با انگیزه‌تر و با جدیت بیشتر وارد میدان شد. خیلی اثر میکند این حضور مردمی در شکوه بخشیدن به چهره‌ی ملت شجاع و رشید ایران در نظر دیگران. کار، نیمه‌کاره است. ای کاش همیشه اینجور باشد که انتخابات هرگز به دور دوم کشیده نشود که هم هزینه‌ها دو برابر بشود، هم زحمت مردم دو برابر بشود؛ لیکن رقابتهای زیادی بود، رقابتِ تنگاتنگ بود؛ نتیجه این شد که به دور دوم کشیده شده است. یک بخشی از نمایندگان را هنوز ملت ایران انتخاب نکرده‌اند. مجلس باید کامل شود. اینجا هم دو مطلب برای ملت ایران به نظر این بنده خیلی مهم است: یکی اصل حضور در این میدان است. ملت ایران کاری کنند که انگیزه‌ی تمام نشدنی آنها برای دشمن مشخص شود؛ این، دشمن را مأیوس میکند. دشمن اگر احتمال بدهد که با جنجال‌آفرینی و با غوغا و تبلیغات توانسته انگیزه‌ی مردم را ضعیف کند، امیدش بیشتر میشود، تهاجمش شدیدتر میشود. باید دشمن احساس کند که انگیزه‌ی این ملت تمام نشدنی است، و این در دور دوم انتخابات خودش را باید نشان بدهد، و این ان‌شاءاللّه به توفیق الهی و به دست قدرت الهی و تأثیر پروردگار در دلهای مردم بعون اللّه تعالی انجام خواهد گرفت؛ ملت ایران این بار هم اقبال نشان خواهد داد. نکته‌ی دوم، انتخاب نمایندگان صالح است، یا به تعبیر درست‌تر بگوئیم «نمایندگان اصلح»؛ کسانی که صالح‌ترند؛ کسانی که به فکر مردمند؛ کسانی که برای مردم دل میسوزانند؛ کسانی که حاضرند با همکاران خودشان در دولت، در قوه‌ی قضائیه، در بخشهای مختلف، دست به دست هم بدهند و با اتحاد و اتفاق، یک کار بزرگ انجام بدهند؛ اینجور افرادی را انتخاب کنند. کشور با اتحاد پیش خواهد رفت؛ با دعوا و تفرقه و دودستگی پیش نمیرود. شما می‌بینید یک چیز مختصری بین مسئولین پیش می‌آید،(۲) رادیوهای بیگانه تفسیر میگذارند، جنجال میکنند، خوشحال میشوند؛ در حالی که اصل قضیه چیز مهمی نیست. حالا فرض کنیم یک اختلاف سلیقه‌ای، یک اختلاف نظری، یک اختلاف برداشتی بین دو مسئول یا دو گروه مسئول پیش آمده است؛ این اینقدر در گذران کار اهمیتی ندارد؛ اما دشمن از همین چیزهای کوچک هم میخواهد استفاده کند. جنجال میکنند، خوشحالی میکنند، میگویند، مینویسند و رادیوهای بیگانه تحلیل میگذارند. کسانی که حالا میدانند و میشنوند، می‌بینند که چقدر خوشحالی میکنند از اینکه بین افراد یک چیز مختصری پیدا شده است. این نشان میدهد به ما که نقش اتحاد و همدلی در کشور چقدر است. این کشور با اتحاد مسئولین، با همدلی مسئولین، با همدلی ملت با مسئولین، با اتحاد عظیم ملت ایران پیش خواهد رفت. همه‌ی تلاش امام بزرگوار ما در طول آن ده سال زندگیِ بابرکت خود در رأس جمهوری اسلامی، بر همین تأکید و بر همین نکته بود؛ اتحاد مردم، همدلی مردم. امروز هم همان است؛ باید کاری کنیم و ملت ایران کاری بکنند که مسئولین کشور با هم همدل باشند، همراه باشند، اختلاف و شقاق و درگیری و مچ‌گیری و

دست به یقه شدن و ایراد بنی‌اسرائیلی از یکدیگر گرفتن، این چیزها نباشد. باید همه در صراط واحد باشند. بحمداللَّه ملت، ملت با اتحادی است؛ ملت هوشیاری است. ملت ایران واقعاً هوشیارند. یک جاهائی ما دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم که از احساسات خودشان صرف نظر کرده‌اند، تحریکات دشمن را بی‌اثر گذاشته‌اند؛ برای خاطر حفظ اتحاد. همین جامعه‌ی کارگری شما، ما اطلاع داریم که در برهه‌هائی از زمان تحریکات گوناگونی میشد که بلکه بتوانند این جامعه را یک جوری مشوش کنند. افراد جامعه - افراد عادی جامعه، افراد جامعه‌ی کارگری - با هوشیاری، مطلب دستشان بود؛ تسلیم نشدند، تحریک نشدند. این، هوشیاری ملت ایران است. این، جزو بزرگترین نعمتهای خداست. امیدواریم دعای ولی‌عصر (ارواحنا فداه) و توجهات آن بزرگوار شامل حال شما باشد، شامل حال همه‌ی ملت ایران باشد و خدای متعال ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز بر عزت ملت ایران و بر استقلال این کشور بیفزاید و برکاتش را بر جامعه‌ی کارگری و بر مجموعه‌ی فعالان این کشور روزبه‌روز زیادتر کند. والسلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته -------------- -- ۱) آقای جهرمی ۲) در پی درج خبری در بعضی پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و مطبوعات درباره‌ی چاپ سه قانون مصوب مجلس در روزنامه‌ی رسمی کشور با دستور رئیس مجلس، رئیس جمهور در نامه‌ای به رئیس مجلس، از ابلاغ قوانین از سوی مجلس ابراز نگرانی کرد و رئیس مجلس نیز طی نامه‌ای به رئیس جمهور، مستندات قانونی دستور چاپ این سه قانون به روزنامه‌ی رسمی را اعلام نمود.

مصاحبه رهبر معظم انقلاب در هنگام رأی‌گیری مرحله‌ی دومِ انتخابات هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی

مصاحبه رهبر معظم انقلاب در هنگام رأی‌گیری مرحله‌ی دومِ انتخابات هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی؟ این‌بار هم طبق روال گذشته، حضرت عالی جزو نخستین کسانی هستید که در این مرحله از انتخابات رأیتان را به صندوق انداختید. ملت ایران آماده‌اند نصایح، توصیه‌ها و رهنمودهای حضرت عالی را در باره اهمیت این دوره از انتخابات و نقش مردم بشنوند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم. اهمیت این دوره از انتخابات، مثل اهمیت مرحله‌ی قبلی انتخابات است. مرحله‌ی دوم از لحاظ اهمیت، با مرحله‌ی اول هیچ تفاوتی ندارد؛ و همان انگیزه و همان احساس و همان روحیه‌ی تکلیف‌پذیری و مسئولیت‌پذیری‌ای که در مرحله‌ی اول همه‌ی ما را وادار کرد که به پای صندوقها بیائیم، عیناً همان روحیه و همان احساس مسئولیت این‌بار هم ما را فرامیخواند که به پای صندوق رأی بیائیم و رأیمان را بیندازیم. و یک مثل قدیمی در همه جای ایران هست که: «کار را که کرد؟ آن که تمام کرد»؛ این، تمام کردنِ کار است. ان‌شاءاللَّه ملت عزیزمان در حوزه‌هائی که انتخابات به مرحله‌ی دوم کشیده شده، همت کنند و پای صندوقها بیایند تا رأی خوبی جمع شود و مجلس خوبی به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی الهی ان‌شاءاللَّه تشکیل شود ?. خیلی متشکرم از محضرتان. من هم از شما متشکرم. *** خدا ان‌شاءاللَّه از همه‌تان این زحمات را قبول کند و همه‌تان را عاقبت بخیر کند و ان‌شاءاللَّه دفعات متعددی توفیق پیدا کنید که این مسئولیت و وظیفه را انجام بدهید.(۱) ----------------------------- -- ۱) در پاسخ به درخواست دعای خیر از طرف یکی از دست‌اندرکاران برگزاری حوزه‌ی انتخابیه بیان فرمودند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم شیراز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم شیراز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّة اللَّه فی‌الأرضین. پروردگار متعال را خیلی شکرگزارم که توفیق زیارت شما مردم عزیز شیراز را - اگرچه بصورت دیرهنگام - به اینجانب عنایت کرد. این دیدار بعد از مدتهایی که دوستان شیرازی و برادران استان فارس، بارها گلایه می‌کردند از این‌که سفر به این استان طول

کشیده است، انجام می گیرد. باید عرض کنم که اشتیاق من به دیدار شما مردم عزیز و شهر زیبا و استان پر برکت و پر افتخارتان کمتر از شما برادران و عزیزان نبوده است. این‌جا شهر فرزانگان و شهر علم و ذوق و فرزانگی و شهر چهره‌های تاریخی و بین‌المللی است. شیراز و استان فارس در میان شهرها و استانهای کشور از رتبه‌ی بالایی برخوردارند. بنده معمولاً در سفر به شهرها و در ملاقات با مردم عزیز شهرهای گوناگون، این رسم را دارم که برخی از برجستگیها و خصوصیات آن شهرها را - چه از لحاظ تاریخی و چه از جهات گوناگون دیگر - مطرح کنم؛ و غرض از بیان این مطالب با مردم آن شهرها، این بوده است که بخصوص جوانها - در هر نقطه‌ای از این کشور بزرگ و کهن و پر افتخار که زندگی می کنند - شناسنامه‌ی روشنی از شهر خود و گذشته‌ی خود و تاریخ خود دردست داشته باشند. لکن این معنا در مورد شهر شیراز و استان فارس، در واقع بی‌مورد به نظر می‌رسد؛ چون مفاخر شیراز و استان شما به قدری زیاد است و به قدری شهر شما در همه‌جای جهان شهره است که نیازی نیست کسی برای معرفی شیراز و گذشته‌ی آن، مطلبی بیان کند. لکن یک استنتاجی مورد نظر من قرار دارد که به خاطر آن استنتاج، به مطالبی اشاره می کنم. شیراز در طول قرنهای گذشته، استعداد انسانی خود را تقریباً در همه‌ی زمینه‌های علمی به اثبات رسانده است؛ همچنین در زمینه‌های اجتماعی و دینی و آن چیزی که به سرنوشت ملتها مربوط می‌شودهم - یعنی تصمیم و عزم ملی - استان فارس و شهر شیراز یک تاریخ برازنده و برجسته‌ای دارند. هرچه انسان به تاریخ شما بیشتر دقت می کند، اوج فرزانگی این مرز و بوم و مردم این منطقه را بیشتر درمی‌یابد. از جنبه‌ی دینی - که من باز هم روی این مسئله تأکید خواهم کرد - مرقد جناب احمدبن‌موسی و برادران بزرگوارش و دیگر امامزاده‌های خاندان پیغمبر، یک نشانه‌ی بسیار مهمی است. این که پیغمبرزادگان محترم و معتبر، مردم فارس را مخاطب خود و منطقه و منزل آنها را مأمن خود قرار بدهند، بسیار چیز پرمعنا و مضمون‌داری است؛ بخصوص شخصیت برجسته‌ی جناب احمدبن‌موسی که در میان امامزادگان شناخته‌شده‌ی خاندان پیغمبر، جزو برجستگان محسوب می‌شود. درباره‌ی او این‌جور نوشته‌اند که: «و کان احمدبن‌موسی کریما جلیلا ورعا و کان ابوالحسن... (علیه‌السّلام) یحبّه و یقدّمه»؛ مردی بخشنده و کریم و باورع و دارای جلالت مقام و منزلت بود و پدرش - حضرت موسی‌بن‌جعفر - این بزرگوار را بر فرزندان و خویشاوندان دیگر خود مقدم می‌داشت و به او محبت ویژه‌ای داشت. شیراز هدف توجه این امامزاده‌ی عزیز و دیگر امامزادگان قرار گرفت؛ آمدند و از سوی این مردم هم پشتیبانی شدند! تا امروز هم برکات این بزرگوار بر سرتاسر استان و بر بخش مهمی از این کشور، جاری و ساری است. در باب ادبیات و هنر، سعدی و حافظ دو گوهر درخشان بر پیشانی زبان فارسی و ادبیات فارسی هستند؛ این چیزی نیست که کسی بخواهد آن را معرفی کند. در دانشهای مختلف هم شخصیتهای عظیمی از این استان برخاسته‌اند که هر کدامی در دوره‌ی خود و عصر خود یگانه بوده‌اند: چه در فلسفه، چه در فقه، چه در ادبیات و نحو، چه در هنر، چه در تفسیر و لغت، چه در رشته‌هایی مانند ستاره‌شناسی و فیزیک و پزشکی؛ نام بردن شخصیتهایی که در این علوم متنوع، هر کدامی به قله رسیدند و جزو سرآمدان زمان خود بودند و معرفی یکایک این بزرگان، در یک محفل دیگر و نوع دیگری از دیدار اقتضاء دارد. این‌جا همین اندازه اشاره کافیست. درباره‌ی مسائل اجتماعی و گرایش شما مردم عزیز به غیرت دینی و جرأتِ اقدام، باز تاریخ در درون خود صفحات بسیار مهم و باارزشی را نگاشته دارد. علمای مبارزی که از این استان به تاریخ دانش دین در کشور معرفی شدند، در کمتر نقطه‌ای از نقاط ایران نظیر دارند. میرزای شیرازی را که همه می‌شناسند. مرحوم سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری - عالم بزرگ - که در همین شهر شیراز قیام کرد و با نفوذ انگلیسها و نفوذ خارجیها مخالفت کرد، بعد هم آمدند و او را گرفتند و تبعید کردند؛ لکن اثر کار او ماند. نوشته‌اند که سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری در نزدیک حافظیه - شاید در همین نقاطی که الان شما حضور دارید - مشغول زیارت عاشورا بود که ریختند و او را گرفتند و تبعید کردند. میرزای دوم - میرزا محمدتقی شیرازی - که در سالهای بعد از جنگ جهانی اول، رهبر مبارزه‌ی ملت عراق در مقابل تهاجم انگلیسها و اشغال انگلیسها بود. مرحوم سید عبدالحسین لاری چهره‌ی برجسته و ممتازی بود که در حدود صد سال قبل، در همین استان و به کمک عشایر غیور و دلیر استان فارس، مبارزات خودش را شروع کرد؛ با

سلطه‌ی انگلیسها مبارزه کرد؛ برای استقرار نظام قانونی و مشروطیت مبارزه کرد؛ برای تشکیل حکومت اسلامی مبارزه کرد. روحانیت استان از این نمونه‌ها بسیار دارد که همه هم به کمک مردم مؤمن و غیور استان فارس - چه عشایر و چه مردم شهرها و چه بخصوص شهر شیراز - مستظهر بوده‌اند. مرحوم سیدنورالدین حسینی، در همین شهر شیراز عضو سفارت بیگانه را - که به مقدسات مردم اهانت کرده بود - خواباند و با دست خودش به او شلاق زد و حدّ الهی را جاری کرد و با دستگاه جبار، با شجاعت تمام به مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی برخاست. بعد هم در دوران شروع مبارزات روحانیت، مرحوم آیت‌اللَّه شهید دستغیب و مرحوم آیت‌اللَّه محلاتی و دیگر علما، مسجد جامع عتیق شیراز را مرکز مبارزات خودشان قرار دادند و آوازه‌ی مبارزات علمای شیراز و سخنرانیهای مرحوم آیت‌اللَّه دستغیب - به عنوان سخنگوی آن روحانیت - در همان روزها در اکناف ایران منتشر شد. بنده خودم در آن وقت در قم بودم، نوار سخنرانی مرحوم شهید دستغیب دست به دست میان طلاب می‌گشت! ما هم‌آن وقت شنیدیم. این موضع روحانیت مبارز شیراز بود که با پشتیبانی مردم هم همراه بود. بعد از انقلاب و در دوران کنونی هم - چه در دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدس و چه بعد از آن تا امروز - شما مردم، شما جوانان، شما فرزانگان و شما زن و مرد مؤمن، توانسته‌اید جایگاه ممتازی را در اختیار بگیرید و هویت مردم استان فارس و مردم شیراز را با عمل خود - نه فقط با ادعا - نشان بدهید. امروز در این استان، دانش و فناوری و عمق تحقیق و نوآوریِ علمی، در رشته‌های متعددی زبانزد است و دانشمندانی از شهر شما و استان شما، جزو چهره‌های بین‌المللیِ دانش محسوب می‌شوند. این استان در پزشکی، در صنایع الکترونیک، در پتروشیمی، در رشته‌های علوم و در رشته‌های مهندسی، پیشقدم است. دانشگاه شیراز در راه‌اندازی رشته‌ها و تخصصهای متعددی پیشقدم است. حضور شما مردم و جوانانتان در میدانهای گوناگون، حضور چشمگیری بوده است. یگانهای نظامی شما - چه یگانهای سپاه و چه یگانهای ارتش که در این شهر مستقرند - در دوران دفاع مقدس نقشهای برجسته‌ای را ایفا کردند. پس در گذشته‌ی تاریخ، در جنبه‌ی دین و عمق ایمان مذهبی، در جنبه‌ی تلاش علمی، در جنبه‌ی مبارزات، در جنبه‌ی دفاع از دستاورد عظیم انقلابِ ملت ایران و در جنبه‌های گوناگون دیگر، این استان و این شهر یک استعدادی را از خود بُروز داده است که درخور تحسین و ستایش است. این، هم باید مورد توجه مسئولین کشور قرار بگیرد که بدانند این‌جا منبع عظیم و جوشان استعدادهای انسانی است، و هم از ناحیه‌ی خود مردم - و بخصوص جوانان و مربیان جوانان - مورد توجه قرار بگیرد که بدانند هر کدام از آنها مثل یک چشمه‌ی جوشانی، می‌توانند این سرزمین و سراسر کشور را با وجود خود و با فیضان خود سیراب کنند. این شرح برای خاطر این است. من به شما عرض بکنم، عمق ایمان مردم استان فارس - و بخصوص شهر شیراز - یک ادعا نیست؛ این سخن با مطالعه و دقت به همه‌ی جوانب گفته می‌شود. در این شهر، با آن سوابق مذهبی، با بُروز آن علما و روحانیونی که اشاره کردم و حرکاتی که در طول سالهای گذشته انجام داده بودند، از دو سو برای غلبه‌کردن بر ایمان دینی سرمایه‌گذاری شد: یک جریان از سوی دربار طاغوت بود که از سالهای اول دهه‌ی سی شروع شد و تا نزدیک پیروزی انقلاب به مدت بیست و چند سال ادامه داشت؛ با همه‌ی تلاششان در این زمینه فعالیت کردند و سعی کردند شیراز را با یک هویت صددرصد غربی‌شده به دنیا معرفی کنند. بنده خودم در سالهای آخر دهه‌ی سی - شاید حدود سالهای ۳۹ یا ۴۰ - در همین شهر و توی همین خیابان زند و مراکز گوناگون دیگر، شاهد نمونه‌ها و مظاهر فسادی که آن روز به عمد ترویج می‌شد، بودم. عمداً کوشش می‌شد جوانها به سمت منکرات اخلاقی و به سمت بی‌مبالاتی نسبت به دین، سوق داده بشوند. این همینطور ادامه پیدا کرد تا دهه‌ی پنجاه و جشن هنر شیراز و قضایائی که شاید همه می‌دانید؛ شاید هم بعضی جوانها نشنیده باشند و ندانند. این یک جریان بود. یک جریان دیگر که باز علیه دین و دین باوری و دینداری، بیشتر از بسیاری از شهرها در این شهر ترویج می‌شد، جریان الحاد مکتبی از سوی حزب توده‌ای بود که در اینجا لانه‌ی عمیقی داشتند و فعالیت عمیقی می‌کردند. وقتی می‌دیدند زمینه‌ی نفوذ روحانیت و دین در این شهر زیاد است، بخصوص در آن سالهائی که مرحوم سید نورالدین - روحانی شجاع، سازمان‌ده، فعال و زمان‌شناس - وارد میدان بود، شاید حزب توده را برای پنجه انداختن با این روحانی، تشویق هم کردند. هم آن

جریان هدایت شده‌ی از سوی دربار و هم آن جریان ترویج شده‌ی از سوی مارکسیستهای آن روز - جریان حزب توده - مثل دو تیغه‌ی یک قیچی، به جان ایمان این مردم و این جوانها افتاده بودند. اما این مردم و این جوانها، همان کسانی بودند که در سال ۴۱ و ۴۲ - در قضایای شروع نهضت اسلامی و نهضت روحانیت - یکی از برجسته‌ترین کارها را توی این شهر انجام دادند؛ یعنی در سطح کشور، شهرهای قم و تهران و شیراز و تبریز و مشهد در درجه‌ی اول بودند و شیراز جزو شهرهای درجه‌ی اول بود. لذا عده‌ای از برجستگان علمای شیراز در همان قضایا دستگیر شدند و به تهران برده شدند. آن همه برای دور کردن مردم از دین تلاش کردند، اما پاسخ مردم این بود: سرمایه‌گذاری آنها را با عمل خودشان و با ایستادگی خودشان باطل کردند. بعد هم در سالهای آخر دوران طاغوت - یعنی در سالهای ۵۶ و ۵۷ - باز مردم شیراز و مردم استان فارس، برای بسیاری از شهرهای این کشور به عنوان یک الگو شناخته می‌شدند. خب، این مطالب را که عرض کردیم، صِرف یک مقدمه به حساب نیاورید؛ هیچکدام از اینها تعارف هم نیست، برای خوشامدگوئی نیست، برای نتیجه‌گیری است. من حالا یک مطلبی را که درباره‌ی مسائل کلیِ انقلاب است و با این مطالبی که تا حالا ـ عرض کردم ارتباط پیدا می‌کند، با شما درمیان می‌گذارم. در تاریخ کشور ما، هرچه که نگاه می‌کنیم و هرچه عقب می‌رویم، هیچ نمونه‌ی دیگری برای انقلاب اسلامی پیدا نمی‌کنیم. من این را یک قدری روشن کنم: در طول تاریخ، همیشه در کشور ما جابجائی قدرت بوسیله‌ی قدرت‌طلبان نظامی و با لشکرکشی و رویاروئی قدرتها با یکدیگر، یا با چیزی که امروز به آن کودتا می‌گویند همراه بوده است؛ سلسله‌های متعددی در این کشور آمده‌اند و رفته‌اند؛ اما در هیچ‌کدام از این نقل و انتقالها مردم هیچ دخالتی نداشته‌اند. فرض بفرمائید در همین شیراز شما و در استان فارس، سلسله‌ی زندیه بر سر کار بود؛ بعد قاجاری‌ها آمدند و قدرت را از دست خاندان زند گرفتند! جنگ بین دو قدرت‌طلب، دو سپاه و دو نیروی نظامی بود؛ مردم نقشی نداشتند. در همه‌ی طول تاریخ کشور ما - چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام تا امروز - هر چه نگاه می‌کنیم، جابجائی قدرتها همه از همین قبیل بوده است؛ فقط یک استثناء در دوران قدیم دارد - که آن را عرض خواهم کرد - و در غیر آن مورد، همیشه جابجائی قدرت با لشکرکشی و با حمله‌ی نظامی و بدون دخالت مردم بوده است؛ مردم انگیزه‌ای نداشته‌اند؛ چه آن‌جائی که یک سلسله، قدرت را به یک سلسله‌ی دیگری می‌داده و چه آن‌جائی که در درون یک سلسله کشمکش قدرت بوده است؛ که باز اگر مثالش را از شیراز شما بخواهم بزنم، در دوران قاجاریه و بعد از مرگ فتحعلی‌شاه قاجار، در همین شیراز یکی از پسرهای بزرگ فتحعلی‌شاه به نام حسین‌علی‌میرزا حاکم بود و حکومت را برای خودش می‌خواست؛ اما در تهران محمدشاه - که نوه‌ی فتحعلی شاه بود - به پادشاهی رسیده بود؛ جنگ شد. در همین بیرون دروازه‌های شهر شیراز، بین دو نیرو جنگ اتفاق افتاد! البته مردم در این جنگها لگدمال می‌شدند؛ به آنها خسارت وارد می‌شد و مزرعه‌شان، مالشان، ملکشان و جانشان تهدید می‌شد، اما هیچ دخالتی در این درگیریها نمی‌کردند. در طول تاریخ این‌جوری بوده است. البته عرض کردم، فقط یک مورد استثناء وجود دارد - که آن هم از لحاظ تاریخی مورد تردید است و با افسانه‌ها مخلوط است - و آن داستان کاوه‌ی آهنگر است؛ که می‌گویند این آهنگر به کمک مردم حرکت کردند و سلطنت ضحاک ماردوش را از بین بردند. اگر واقعیت داشته باشد و راست باشد، در تاریخ همین یک مورد است و دیگر نمونه‌ای ندارد. البته در تاریخی که اروپائی‌ها برای کشور ما از دوران پهلوی به این طرف نوشته‌اند، اسمی از فریدون و ضحاک و کاوه‌ی آهنگر وجود ندارد؛ آنها جور دیگری تاریخ را نوشته‌اند که آن مقوله‌ی دیگری است و حالا نمی‌خواهیم وارد آن بشویم. انقلاب اسلامی که بزرگترین تحول و تغییر قدرت در طول تاریخ ما بود و اساس سلطنت و حکومت فردی را به حکومت مردمی تبدیل کرد، با نیروی مردم انجام گرفت؛ این‌جا دیگر رویاروئی دو قدرت و جنگ قدرت و این حرفها نبود. مردم آمدند و وارد عرصه شدند و روحانیت هم پیشگام و پیشتازشان واقع شد؛ مردم بودند که با قدرت عظیم و خدائیِ خود توانستند قدرت را از دست خودکامگان و پادشاهان و طاغوتها و مستبدان فردگرا خارج کنند و به دست مردم بدهند؛ حکومت شد مردمی. تا آن جائی که ما شناختیم و فهمیدیم، این تنها حادثه‌ای است که در طول تاریخِ کشور ما اتفاق افتاده است. خب، این حادثه، شایسته‌ی آن هست که

از ابعاد گوناگون مورد توجه و مورد عنایت قرار بگیرد. من امروز عرض می‌کنم، ما با گذشت نزدیک به سی سال از حادثه‌ی انقلاب اسلامی، جا دارد که یک نگاه کلان و یک نگاه فراگیر به این حادثه بیندازیم. نگاههای جزئی، نگاه به حوادث میانه‌ی راه و نگاه به افت و خیزها، خیلی گویا نیست؛ باید نگاه کلان و فراگیر به انقلاب اسلامی - که البته بسیاری از مردم خود ما، برجستگان خود ما و بیگانگان، این‌گونه کلان نگاه کرده‌اند - در سطح افکار عمومی زنده بشود و به آن توجه پیدا بشود. در همه‌ی حوادث عالم چند عنصر را باید در کنار هم دید: یکی نگاه به عوامل اولی، یعنی عوامل بالادستی حادثه است: انگیزه‌ها، هدفها، زمینه‌های تاریخی، زمینه‌های جغرافیائی و جغرافیای سیاسی؛ اینها چیزهائی است که در شناخت حادثه تأثیر دارد. در حادثه‌ی انقلاب ما، آن عنصر اول عبارت است از همان ایمان مردم، مبارزات آزادیخواهانه و جرقه‌های این مبارزات - که در مشروطیت و در تحریم تنباکو به وسیله‌ی میرزای شیرازی و در نهضت ملی شدن صنعت نفت و در حوادث گوناگون دیگر، این زمینه‌های تاریخی وجود پیدا کرد - و بیداری روحانیت مبارز و شخص امام بزرگوار که از این زمینه‌ها بهترین استفاده را کرد و این حرکت به راه افتاد. این، آن پیش‌زمینه است. عنصر دوم نگاه کردن به میداندار و صاحب حادثه است. عنصر میاندار و میداندار در این حادثه مردم بودند؛ مردم! حادثه‌ی عظیمِ بی‌نظیرِ تاریخیِ انقلاب اسلامی را مردم رقم زدند. انکار نقش مردم و بی‌اعتنائی به حضور مردمی - که متأسفانه امروز در بعضی از نگاههای شبه‌روشنفکرانه، انسان مشاهده می‌کند - خطاست. وقتی مردم به یک سمتی گرایش پیدا می‌کنند، کسانی که از این گرایش خود را منتفع نمی‌بینند، اسمش را می‌گذارند حرکت پوپولیستی و حرکت عوامگرائی! این خطاست. انقلاب را همین اراده‌های مردمی و همین حضور مردمی - که متکی به ایمان آنها بود - توانست بوجود بیاورد و به پیروزی برساند. ملت ایران با ایمانش، با احساساتش، با غرور ملی‌اش، با افتخار به گذشته‌ی تاریخی و مواریث عظیم فرهنگی‌اش، توانست این حرکت عظیم را بوجود بیاورد. هدف ملت ایران - که از هر کسی که سؤال می‌کردیم، به زبانهای گوناگون این هدف را می‌گفت - این بود که بتواند در سایه‌ی اسلام، استقلال و آزادی به دست بیاورد. این شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که در دوران انقلاب رائج بود، حرف دل مردم بود و مردم این را می‌خواستند. مردم می‌دیدند که این کشورِ با این عظمت، حکامش و زمامدارانش استقلال رأی ندارند؛ تابع بیگانه و تابع قدرتهای مستکبرند و طوق اطاعتِ آنها را به گردن انداخته‌اند؛ در مقابلِ آنها ضعیف و غیر مستقل، اما نسبت به مردم خودشان سختگیر، متفرعن و با آنها با فشار و سختگیری و زور رفتار می‌کردند؛ شلاق را بر گُرده‌ی این مردم می‌کوبیدند و به آنها اجازه‌ی انتخاب نمی‌دادند. در طول سالهای مشروطیت و تا قبل از انقلاب اسلامی، هرگز اتفاق نیفتاد که این مردم با شوق، با رغبت و با معرفت به پای صندوق رأی بروند و کسی را انتخاب کنند. انتخاب معنی نداشت: حکومت، حکومت موروثی؛ مسئولان و زمامداران، سفارش‌شده‌ی قدرتهای بیگانه؛ مجلسی که به نام مجلس شورا از مشروطیت بوجود آمده بود، مجلس دست نشانده و غیر منتخب مردم! مردم هم اسیر و دستخوش تصمیمهائی بودند که این مجموعه‌ی غیر مسئول و غیر متعهد برای آنها می‌گرفتند. مردم خواستند استقلال بدست بیاورند، آزادی داشته باشند، عزت ملی‌شان را تأمین کنند، سعادت و رفاه دنیوی و سربلندی معنوی و اخروی را بدست بیاورند؛ این آرزوی مردم بود و وارد این میدان شدند. این هم عنصر دوم. عنصر سوم در هر حادثه‌ای عوامل معارض و مزاحم با آن حادثه یا با آن حرکت است که هزینه‌هائی را تحمیل می‌کند. در ماجرای انقلاب اسلامی هم همینجور است؛ از اول عنصر معارض وجود داشت. این معنایش این است که ملت ایران استقلال و آزادی را با سعی و تلاشِ خود بدست می‌آورَد؛ اما هزینه‌ی آن را هم باید بپردازد و می‌پردازد. هر انسانی که بخواهد برای آن چیزی که به دنبال آن هست هزینه‌ای نپردازد و زحمتی را بر دوش نگیرد، هرگز به آن هدف نخواهد رسید. با نشستن و عافیت‌طلبی و به دنبال تلاش و خطر نرفتن، هرگز انسان به آرزوهایش نمی‌رسد. ملتها هم همین جورند. آن ملتی به عزت و سربلندی دست پیدا می‌کند که با شجاعت وارد میدان بشود، کار را تعقیب کند و هزینه‌های آن را هم با رشادت تمام بپردازد و ملت ایران این کار را کرد. هزینه‌ای که ملت ایران پرداخت کرد هشت سال جنگ تحمیلی بود؛ این هزینه‌ی استقلال‌طلبی و آزادی‌طلبی و عزت‌طلبی ملت

ایران بود؛ ملت ایران آن را پرداخت کرد و خم به ابرو نیاورد. هشت سال جنگ را تحمل کرد، چون این هزینه‌ی دست یافتن به استقلال ملت و قدرت ملی و افتخار ملی بود. قربانیان تروریسم کور دهه‌ی شصت در این کشور، هزینه‌ی دیگری بود که ملت ایران پرداخت کرد. از اول انقلاب تا امروز تحریمهای اقتصادی و محاصره‌ی اقتصادی که بر ملت ما تحمیل کرده‌اند، هزینه‌هایی بود که ملت ایران پرداخت کرد. همین حالا که من با شما صحبت می‌کنم، دو سال است که قدرتهای استکباری مرتب تهدید می‌کنند که ما ملت ایران را تحریم می‌کنیم و محاصره می‌کنیم! انگار تا حالا این کار را نکرده‌اند. اردوگاه سرمایه‌داری و استعماری با همه‌ی توان سیاسی خود، با همه‌ی قدرت مالی و اقتصادی خود و با همه‌ی شبکه‌های تبلیغاتی خود، دارد فشار می‌آورد تا شاید بتواند ملت ایران را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم بکند؛ نه فقط از حق هسته‌ای - حق هسته‌ای یکی از حقوق ملت ایران است - بلکه می‌خواهند ملت ایران را از حق عزتش، از حق استقلالش، از حق قدرت تصمیم‌گیریش و از حق پیشرفت علمیش، وادار به عقب‌نشینی کنند. ملت ایران امروز در جاده‌ی پیشرفت علمی و پیشرفت فنّاوری افتاده و می‌خواهد دو قرن عقب‌افتادگی خود را در دوران طاغوتها، جبران کند. اینها دستپاچه شده‌اند و نمی‌خواهند ملت ایران - که در این نقطه‌ی حساس دنیا قرار گرفته است و به عنوان پرچمدار اسلام شناخته شده - به این توفیقات دست پیدا کند؛ لذا فشار می‌آورند. اما ملت ایران ایستاده است. تهدید می‌کنند که شما را تحریم می‌کنیم و محاصره‌ی اقتصادی می‌کنیم! خب، در این سی سالی که ملت ایران را گاهی شدیدتر و گاهی ضعیف‌تر محاصره‌ی اقتصادی کردید، چه کسی ضرر کرد؟ ملت ایران ضرر کرد؟ ابدا! ما از تحریم به نفع پیشرفت خودمان استفاده کردیم. یک روزی بود که ما احتیاج به ابزارهای نظامی داشتیم؛ ساده‌ترین ابزار نظامی را به ما نمی‌فروختند و می‌گفتند: تحریم! ما توانستیم از این تحریم استفاده کنیم؛ امروز ملت ایران توانائیهایی به دست آورده که همان تحریم‌کنندگان دیروز، امروز از این‌که ملت ایران دارد به قدرت اول نظامی منطقه تبدیل می‌شود، دارند دست و پا می‌زنند! خب، این بر اثر تحریم شما بود. این تحریم به ما ضرر نزد؛ ما از این تهدید توانستیم یک فرصت به وجود بیاوریم. امروز هم همین‌جور است. ما از تحریم غرب نمی‌ترسیم. ملت ایران به حول و قوه‌ی الهی در مقابل هر تحریمی و هر محاصره‌ی اقتصادی‌ای آنچنان تلاشی از خود نشان خواهد داد که پیشرفت او را مضاعف و چند برابر خواهد کرد. این‌جور نگاه کلان به انقلاب - یعنی نگاه به انگیزه‌ها و زمینه‌ها و عوامل بالادستی انقلاب و تشکیل نظام، و نگاه به عاملِ محوری انقلاب یعنی مردم و ایمان دینی آنها، و نگاه به هزینه‌ها - موجب می‌شود که ما در هر شأنی که هستیم و در هر جا که هستیم، به مسائل جزئی و کوچک خیلی اهمیت ندهیم؛ به عظمت انقلاب و حرکت عمومی انقلاب نگاه کنیم که بحمداللّه در طول این سی سال، با قدرت و قوّت ادامه داشته است و ملت ایران هر روز بهتر از گذشته - با این‌که توطئه‌ها و تلاش دشمن هم بیشتر شده - به پیش حرکت کرده است. دشمنان ملت ایران منتظرند که از هر مسئله‌ی کوچک یا بزرگی، برای شکستن عزم و همت ملت ایران استفاده کنند؛ حتّی از بلایای طبیعی مثل زلزله و خشکسالی، یا از چیزهائی که در دنیا عمومیت دارد مثل گرانی. الان شما اگر به تحلیلهای رادیوهای بیگانه نگاه کنید، می‌بینید یکی از محورهایی که دشمنان ما در تبلیغاتشان از آن استفاده می‌کنند، مسائل اقتصادی است؛ بلکه بتوانند در عزم ملت ایران خللی وارد کنند. مردم ایران، مسئولین خودشان را شناخته‌اند. اینی که این‌جور وانمود بشود که اگر در وضع اقتصادی جامعه مسئله‌ی «گرانی» پیش می‌آید، به خاطر این است که مسئولین دولتی و مسئولین بخشهای مختلف توجه ندارند، این خطاست؛ آنها کاملاً توجه دارند و می‌دانند چه دارد اتفاق می‌افتد. امروز دنیای غرب بیش از دیگران درگیر مشکلات اقتصادی است. خودشان اعلام می‌کنند بحران اقتصادی‌ای که امروز از امریکا شروع شده است و بتدریج دارد گریبان اروپا را هم می‌گیرد و به بعضی از کشورهای دیگر هم سرایت می‌کند، در شصت سال گذشته - یعنی از بعد از جنگ بین‌الملل اول تا امروز - سابقه نداشته است. سازمان ملل در دنیا اعلام بحران غذائی کرده است. ملت ایران به فضل پروردگار و به لطف الهی مشکلاتش از بسیاری از همین کشورهای مدعی کمتر است و با همت مسئولین و همت مردم، باید بتوانند همین مشکلاتی را هم که وجود دارد، برطرف کنند؛ این همت همه را می‌طلبد. مسئولین کشور اعم از دولت و قوه‌ی مجریه یا

مجلس شورای اسلامی و قوه‌ی مقننه یا قوه‌ی قضائیه، هرکدام یک مسئولیتی دارند. مردم هم به نوبه‌ی خود مسئولیت دارند. آنچه که من از لحاظ ظرفیت انسانی استان شما و شهر شما گفتم، معنا و نتیجه‌اش این است که این ظرفیتِ استعداد انسانی این استان، باید برای آینده‌ی کشور و آینده‌ی انقلاب، مفید واقع بشود و احساس مسئولیت کند. ما هر کداممان در هر جائی که هستیم، باید برای سرنوشت کشور و برای آینده‌ی کشور، احساس مسئولیت و تعهد کنیم و بدانیم که می‌توانیم نقش ایفا کنیم. یک دانشجو، یک استاد، یک معلم، یک دانش‌آموز، یک کشاورز، یک فعال صنعتی و یک سرمایه‌گذار در بخشهای گوناگون کشاورزی یا صنعتی، همه باید احساس مسئولیت کنند. با احساس مسئولیت همگانی و همه‌جانبه و با هدایت دستگاههای مسئول کشور - دستگاههای دولتی و مجلس شورای اسلامی و قوه‌ی قضائیه - ملت ایران خواهد توانست بر همه‌ی این موانع و مشکلاتی که دشمنان جهانی می‌خواهند بر او تحمیل کنند، فائق بیاید و با قدرت و با حکمت خود، جامعه‌ی نمونه‌ای را که اسلام برای مسلمانها خواسته است، تشکیل بدهد. بنده عرض کردم امسال برای ملت ما سال «نوآوری» باشد؛ این نوآوری مخصوص یک عرصه‌ی خاصی نیست؛ در آزمایشگاه و مرکز تحقیقات، در کلاس درس، در حوزه‌ی علمیه، در دانشگاه، در کارگاه صنعتی، در محیط اداری، در منطقه‌ی کشاورزی و باغی و در همه‌جا، ابتکارات انسانهای مبتکر و نوآور، می‌تواند هر کاری را یک گام پیش ببرد و در مجموع، کشور را از یک گذرگاه مهمی عبور بدهد. درباره‌ی مسائل اقتصادی، من هم اولِ امسال و هم اولِ سال گذشته - هم به مسئولین، هم به مردم - تذکر دادم و گفتم: امروز دشمن چشمش به نقطه‌ی حساس اقتصادی است تا بلکه بتوانند این کشور را از لحاظ اقتصادی دچار اختلال کنند. هرچه می‌توانند اختلال ایجاد کنند و هرچه هم نمی‌توانند، در تبلیغاتشان وانمود کنند که اختلال هست! این کاری است که امروز در تبلیغاتِ دشمنان ما، با قدرت و به شکلهای مختلف انجام می‌گیرد. راه مقابله هم انضباط مالی و صرفه‌جوئی و نگاه پرهیزگرانه‌ی به مصرف‌گرائی است. من این را می‌خواهم به مردم عزیزمان تأکید کنم: مصرف‌گرائی به صورت اسراف یکی از بیماریهای خطرناک هر ملتی است. ما یک خرده به این مصرف‌گرائیِ افراطی دچار هستیم. یکی از نمونه‌هایش را به مناسبت مشکل کم آبی - که چند استان کشور از جمله استان شما تا کنون مشکل کم‌آبی داشته‌اند که امیدواریم خدای متعال تفضل کند و باران رحمتش را بر شما نازل بکند - عرض بکنم؛ یکی از موارد اسراف، اسراف در آب است؛ نه فقط آبی که مصرف شُرب در خانه‌ها می‌شود، نوع آبیاری کشاورزی ما هم یک نوع مسرفانه است و آب را هدر می‌دهیم. وظیفه‌ی مسئولین و دست‌اندرکاران این بخش است که به این مسئله به‌طور ویژه توجه کنند! پس به مسئله‌ی اسراف - هم در مسئله‌ی آب و هم در مسائل دیگر - باید با اهمیت نگاه کنند. امروز خوشبختانه ملت ایران با پرداختن هزینه‌هائی که سنگین هم بوده است - اما ملت ایران با شوق و رغبت و با رشادتِ تمام، این هزینه‌ها را پرداخته است - توانسته گذرگاههای زیادی را طی کند و راه دشواری را پشت سر بگذارد و بحمداللَّه خود را به این نقطه‌ای که امروز در آن هستیم، برساند. اما این هنوز اوائل راه است. ملت ما با عزم راسخ خود، با همت جوانان خود و با این استعدادی که متراکم در نیروهای انسانی ماست، ان‌شاءاللَّه خواهد توانست با راهکارهای عملی این راه را با کمال سرافرازی به پایان برساند و خواهد رساند. در این زمینه من در روزهایی که در این استان هستم، نکات و گوشه‌های مختلفش را در جلساتِ متناسب به مردم عرض خواهم کرد. من از شما مردم عزیز، با ذوق، مهربان، باوفا، مهماندوست، خوش اخلاق و خوش‌لهجه، تشکر میکنم. بحمداللَّه بسیاری از خصوصیات شیوای ملت ایران در شما مردم عزیز شیراز و مردم استان فارس وجود دارد. خدا را شکر می‌کنیم که خدای متعال بحمداللَّه به شما نشاط داده است؛ روزبه‌روز این نشاط افزون باد! از خدای متعال توفیقات شما را مسئلت می‌کنم. والسلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم نظامی مشترک یگانهای نیروهای مسلح استان فارس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم نظامی مشترک یگانهای نیروهای مسلح استان فارس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دیدار امروز

با شما فرماندهان محترم و جوانان عزیز - چه از ارتش، چه از سپاه، چه از بسیج، چه از نیروی انتظامی، بسیج عشایری که همه حضور دارید - برای من بسیار خاطره‌انگیز است. خاطره‌ی یگانهای ارتشی و سپاهی استان فارس و شیراز در دوران دشوار دفاع مقدس چیزی نیست که هیچوقت از یاد انسان برود. در آن دوره‌ی آغاز جنگ تحمیلی در سال اول - که دوره‌ی محنت نیروهای مسلح بود - در اهواز مژده‌ی گسیل تیپ ۳۷ زرهی و تیپ ۵۵ هوابرد، دلهای مسئولان دفاع را در آنجا خرسند میکرد. در بازدید از خرمشهر در آن روزهای بسیار سخت و دشوار، جوانان جان بر کفی را دیدم که آماده‌ی فداکاری و جانبازی بودند؛ گفتم: از کجا آمدید؟ گفتند: از شیراز. بعد هم بمرور تشکیل لشگر فجر و لشگر المهدی، آن روز از مجموعه‌ی استان فارس و شیراز، یکی از نقاط قوّت عرصه‌ی نبرد بود. واحدهای پشتیبانی، واحدهای آموزشی، مرکز پیاده، مرکز زرهی، بخشهای مربوط به صنایع الکترونیک و پشتیبانی‌های وزارت دفاع هر کدامی یادی و نامی و خاطره‌ای و نشانی از خود در این دوران پر ماجرای دفاع مقدس و پس از آن به یادگار گذاشتند. امروز برای من در این میدان و در دیدار با شما جوانان عزیز که آماده و مهیّا هستید برای این که اعلام کنید که دلاورانه راه پیشروان این راه را دنبال خواهید کرد، بسیار خاطره‌انگیز است. شما جوانها در درجه‌ی اول به این نکته توجه داشته باشید که بنا به گفته‌ی امام سجاد (علیه‌السّلام)، نیروی مسلح، دژ امنیت ملی است. این دژ، اگر قدرتمندانه - چه از لحاظ تجهیزات و چه از لحاظ روحیه - خود را سربلند و استوار بدارد، ملت احساس امنیت و آرامش خواهد کرد. بدون امنیت، هیچ لذتی در زندگی جوامع بشری حتی پیشرفته، وجود نخواهد داشت. امنیت مایه‌ی آرامش روانی است و نیروهای مسلح اگر دلیرانه، فداکارانه، هوشمندانه وظیفه و نقش خود را بدانند و در جائی که جایگاه واقعی آنهاست، خود را قرار دهند، میتوانند این امنیت و این نیاز را تأمین کنند. وجود نیروهای مسلح و مطالبه‌ی تقویت نیروهای مسلح در هیچ کشوری، فی نفسه به معنای جنگ‌طلبی نیست. ما امروز با اقتدار ملت ایران در عرصه‌های جهانی اثبات کردیم که ملت ایران و ایران اسلامی هیچ تهدیدی برای کشورهای همسایه و دیگران نیست. به ما تهاجم شد، ما قدرتمندانه دفاع کردیم، اما هرگز فکر تجاوز، فکر حمله، فکر اشغال در ذهن ملت ایران و مسئولان کشور خطور نکرده است، لکن نیروهای مسلح باید نیرومند باشند. دنیا، دنیای تجاوزگری است؛ دنیای محکومِ سیاست سلطه است. انگیزه‌ی سلطه‌طلبی در سلطه‌گران عالم، در نظامهای مستکبر، به همه‌ی ملتها هشدار میدهد که ساخت درونی خود و آمادگی‌های لازم را برای تقویت این ساخت به وجود بیاورند وتقویت کنند. بهانه‌های کوچک برای ابرقدرتها، آن‌جائی که بتوانند و جرأت بکنند، راه را به سوی تجاوزهای بزرگ هموار میکند. امروز عراق و افغانستان جلوِ چشم ماست. با چه بهانه‌ای وارد عراق شدند؟ با چه بهانه‌ای وارد افغانستان شدند؟ آنها برای مردم عراق، پیام امنیت و آزادی میدادند. امروز پنج سال است که ملت عراق ناامن‌ترین دوران زندگی سالیان اخیر خود را میگذرانند. این طبیعت ابرقدرتهاست. افغانستان هم به نحوی دیگر. آنجائی که استکبار با محاسبات مادی خود تصور کند که میتواند گام متجاوزانه‌ای بردارد، تأمل نخواهد کرد. البته ایران را آنها شناخته‌اند. ملت ایران، جمهوری اسلامی، نیروهای مسلح، آحاد مردم و نظام مقدس، خود را در طول این سی سال به متجاوزان و قدرتمندان نشان داده است. نشان داده که ملت ایران، این ملت بزرگ و کهن، این ملت عمیقاً مؤمن، این ملت هوشمند، لقمه‌ای نیست که هیچ ابرقدرتی به‌آسانی بتواند آن را فرو بدهد. امروز در دنیا این را همه فهمیده‌اند. امروز در دنیا هیچ ارتشی وجود ندارد که قادر باشد آنچه را که در این پنج سال بر سر مردم عراق وارد آمد، برای مردم ایران پیش‌بینی کند. ملت ایران نیرومند است. شما سازمانهای رسمی نیروی مسلح کشور، پشتوانه‌ی عظیمی به نام ملت ایران دارید؛ میلیونها جوان، میلیونها عزم راسخ، میلیونها دل گرم و پر ایمان از قشرهای مختلف - عشایر، شهری، روستائی، مناطق گوناگون کشور، اصناف و مشاغل مختلف - همه در این جهت شریک و شبیه یکدیگرند. عزم و اراده در آنها قوی است. این قویترین پشتیبان برای یک ملت است. آماده باشید؛ قوی باشید. ما این سخنان تهدیدآمیز و لحنهای دشوار و خشنِ بلندگویان استکبار را به چیزی نمیشماریم؛ به اینها اهمیتی نمیدهیم؛ اینها جنگ روانی است. خوب میدانیم که این جرأت و این گستاخی در دشمنان ملت ایران نیست که وارد میدانی شوند که خروج از آن میدان برای آنها

امکانپذیر نیست؛ این را میدانیم، اما شما قوی باشید، شما آماده باشید. نیروهای مسلح - چه ارتش، چه سپاه، چه بسیج، چه نیروی انتظامی - روزبه‌روز باید خود را نیرومندتر کنند؛ نوآوری یعنی این. نوآوری فقط در ساخت سلاح و تجهیزات نیست؛ اگر چه نوآوریِ در ساخت و ابتکار در به وجود آوردن روشهای جدید تسلیحاتی یکی از نوآوری‌های مهم است، اما نوآوری در آموزش، نوآوری در سازماندهی و تشکیلات، نوآوری در شیوه‌های پشتیبانی، نوآوری در دستورالعملهای رزمی، همه‌ی اینها، لازم است. گامهای بلند بردارید، گامهای محکم بردارید، به سمت هدفهای روشن با قوّت و قدرت حرکت کنید، خودتان را نیرومند کنید. این دژ و این حصار را برای ملت بزرگ ایران اطمینان‌بخش‌تر کنید. دنیای سیاست جهانی، دنیای بی‌تقوائی است. بی‌تقوائی موجب شده است که مستکبران عالم حتی به دوستان خودشان هم وفا نکنند. دیدید بر سر صدام ملعونِ روسیاه چه آوردند؟ تا وقتی به او احتیاج داشتند، او را تقویت کردند. همین آمریکائی‌هادر دوران جنگ تحمیلیِ بر ما، آنچه توانستند به صدام حسین کمک کردند و پشتیبانی دادند. از نقشه‌ی هوائی و اطلاعات جاسوسی تا کمک تسلیحاتی، تا تقویت روحی، تا وادار کردن وابستگانِ به خود به پشتیبانی مالی، همه‌جور؛ چون به او احتیاج داشتند، امیدوار بودند او بتواند خدشه‌ای بر چهره‌ی پرقدرت و مغرور ملت ایران وارد کند. وقتی مأیوس شدند، تاریخ مصرفش تمام شد، به آن شکلی که دیدید او را درآوردند، منافع خودشان را جور دیگری دنبال کردند؛ این برای کسانی که حُسن‌ظن و امید به این ابرقدرتهای بی‌تقوا و ناپرهیزگار دارند، درس عبرت است. ملت ایران ابرقدرتها را شناخت، امروز هم میشناسد. موضعگیری‌های ملت ایران و مسئولان نظام جمهوری اسلامی در مقابل آمریکای جنایتکار، بر اساس همین معرفت عمیق است. امروز کیست که نداند دوران رئیس جمهوریِ کنونی آمریکا ناامن‌ترین دورانهای تاریخ اخیر بشری است؟ دوران بوش، دوران سیاه و تاریک، دوران ناامن‌تر شدن دنیا، دوران رشد تروریزم در سراسر دنیاست. این مُهر باطل و سیاه در تاریخ به نام او خواهد ماند. او البته تا چند ماه دیگر خواهد رفت، مشکلات را به نفر بعدی خود منتقل خواهد کرد، اما این پرونده در تاریخ همیشه گشوده است؛ هرگز بسته نخواهد شد. اینها برای جوانان هوشمند ما درس عبرت است. خود را بشناسید، عظمت آن فکری که این انقلاب و این نظام مقدس را پی‌ریزی کرد، بدانید. شعار «نه شرقی، نه غربی»، شعار رد و نفی استکبار و مستکبران، شعار استقلال ملت ایران، شعار اعتماد به این جوانهای مؤمن در هر نقطه‌ای از کشور، شعارهای زنده و جاوید ماست؛ هر کدام از دل پرحکمتی برخاسته است که با ارتباط با عالم غیب، با ارتباط با خدا، با بندگی خدا، آن مرد بزرگ، آن پیر فرزانه، آن حکیم دلاور آنها را به ما ملت ایران آموخت. عزیزان من! شما جوانان صاحب نیروهای مسلحید؛ نیروهای مسلح مال شماست. کشور هم مال جوانان این کشور است. هر چه میتوانید جوانان نیروهای مسلح! خودتان را بیشتر با دانش، با عمل، با تقوا و پرهیزگاری و پاکدامنی مجهز کنید. بدانید خدا با شماست و ان‌شاءاللّه دعای حضرت بقیۀاللّه (ارواحنا فداه) پشتیبان شماست. والسّلام علیکم و رحمۀ اللّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان استان فارس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان استان فارس بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم روز معلم و هفته‌ی معلم برای بنده در همه‌ی سالها یکی از روزها و هفته‌های پر مضمون و پر مسئولیت به حساب می‌آید. امسال اینجور اتفاق افتاده است که ما در این دیدار معلمین، در شیراز باشیم و این توفیق را پیدا کنیم که با شما برادران و خواهران عزیز معلمِ شیرازی و فارسی، دیدار داشته باشیم. این اتفاق خوبی است و حقیقتاً باید گفت که استان شما و شهر شما در موارد بسیاری، نقش معلم را برای دیگران ایفا کرده است. کمتر عالِم برجسته‌ای را میشود نشان داد که از برکات دانشمندان شیراز و معلمان شیراز چه در فقه، چه در فلسفه، چه در ادبیات و شعر و هنر و چه در بعضی از رشته‌ها و علوم و فنون دیگر بهره‌مند نشده باشد. روز معلم، روز شماست و به یک معنا روز همه‌ی ملت ایران است؛ چون معلم، غیر از هویت شخصی خود، یک هویت معلمی دارد که متعلق به همه‌ی کسانی است که میتوانند از او بیاموزند و

فرابگیرنـد. معلم، هویت جمعی دارد. ارزش معلم هم به خـاطر همین هویت معلمیِ اوست که ما بایـد اقرار کنیم که روی این مسـئله کم کار کردیم و عملاً تسـلیم آن فرهنگ و جوی شدیم که برای معلم غیر از جنبه‌ی مادی قضـیه - یعنی قابلیت ارزش درس به پول - ارزش دیگری قائل نبودند. فرهنگ تمدن مادی این است؛ معیار ارزشگذاری عبارت است از قابلیت تبدیل هر چیزی به پول. معلم هم به همان انـدازه‌ای که میتوانـد مسـتقیم یا غیرمسـتقیم پول‌ساز باشـد، در آن فرهنگ به همان انـدازه محترم است. ما - مجموعه‌ی فرهنگی ملت ایران - تسـلیم این فرهنـگ غلط شـدیم، در حالی که در منطق اسـلام، مسـئله فراتر از این حرفهاست. مسـئله‌ی تعلیم و تربیت، مسـئله‌ی زندگی بخشـیدن و ولادت بخشـیدن به یک مخاطب و یک انسان است. اسـلام با این چشم نگاه میکند. شما تلاش کنید، سـعی کنید یک بخشـی از زمینی را که خشک به نظر میرسد، بکاوید و از آنجا چشـمه‌ای جاری شود؛ شـما یک بذری را که خیلی ناچیز به نظر میرسد، در زمین مستعدی بکارید و آن را آبیاری کنید، تا نهال سرسبزی از آن متولد شود؛ مسئله این است. حالا چه قابلِ تبـدیل به پول باشـد، چه نباشـد. اسـلام با این چشم به تعلیم و تربیت و به معلم نگاه میکنـد. نه اینکه بنـده بخواهم مطالبات مـادی معلمین را در کشـور خودمـان در حـال و در گذشـته مورد تغافـل قرار بـدهم؛ نه، بحثِ این نیست. توقعـاتی هست، مطالبـاتی هست، اکثر هم درست است. مسؤولینی هم دارد، باید بگوئیم مسـئولین برسند. این وزیر محترم جدید که بیاناتشان را شنیدید، ایشان هم آنطور که من دیدم و فهمیدم، یک عنصـر فعال، پیگیر و پرکاری هسـتند و امیدواریم ان‌شاءاللّه در آن زمینه‌ها هم به وظائفی که هست، عمل شود. من حرفم فراتر از این است. مخاطب این حرف هم فقط شـما معلمین نیستیـد؛ مخاطب این حرف ملت ایران است؛ مجموعه‌ی مردمی است که شـما دایره‌ی تعلیم و تربیت را برای آنها گشوده‌ایـد تا آنها وارد این دایره شوند. ارزشـگذاری برای یک عملی، یک اقـدامی، یک هویتی است که به نظر ما ارزش آن، آنچنان که باید و شاید در دوران کنونی شـناخته نیست. در گذشـته، چرا. در گذشـته قبل از آنی که دست‌اندازی‌های فرهنگ غربی در کشور ما اینقدر توسـعه پیدا کند؛ یعنی هزار و صد سال، دویست سـال از بعـد از اسـلام که بسـاط علم و تحصـیل و تـدریس به فراخور زمانهـای مختلف در کشور مـا فراهم بود، چرا، معلم از لحـاظ معنوی ارزش والائی داشت. روش تعلیم و تربیت در حوزه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی اینجوری بود که دیده نشد که متعلمی در مقابل معلم خود پایش را دراز کنـد. ماها هم اینجور بودیم، متعلمین ما هم آن‌وقتی که تعلیم میکردیم، با ما همینطور رفتار میکردنـد. معلم در مقابل متعلم، یک حرمت و کرامت حقیقی داشت که هنوز نشانه‌ی آن در حوزه‌های علمیه‌ی ما باقی است؛ چون حوزه‌های علمیه کمتر از روشـهای غربی در حوزه فرهنگ متأثر شده‌اند. بنابراین، هنوز آن شـیوه‌ها در حوزه‌های علمیه هست و معلم از یک حرمت، از یـک کرامت و ارزش در نظر متعلم برخـوردار است. هیبت او - هیبتی نه ناشـی از ترس، ناشـی از عظمت - در دل متعلم هست. حالا این متعلم در درس اشـکال هم میکند. در درسـهای طلبگی ما، آنقدری که طلبه‌ی شاگرد به استاد اشکال میکند، در کلاسهای دانشـگاه‌های مـا آنقـدر معمول نیست. اجـازه هم لازم نیست بگیرنـد که اسـتاد! اجازه میفرمائیـد. نه، معلم دارد حرف میزنـد، اسـتاد مشـغول حرف زدن است، از آن طرف یک طلبه‌ای بنا میکنـد اشـکال کردن، اسـتاد هم اشـکال او را گوش میکنـد. گاهی تندی هم میکنـد؛ یعنی متعلم بـا جرأت، بـا گسـتاخی بـا معلم حرف میزنـد بر سرِ مسـئله‌ی علمی؛ اما همین متعلم در مقابل این معلم خاضع و خاشع است، دست او را میبوسد، در مقابل او پایش را دراز نمیکند، به او «تو» نمیگوید. هزار و دویست، سیصد سال ما رابطه‌ی معلم و متعلم را اینجوری در کشورمان پیگیری میکردیم، تا فرهنگ غربی و ارزشـگذاری غربی داخل کشور ما میشود. شـما ببینید در این مدت چقدر معلم از دست شاگرد کتک خورده است! چقدر معلم در کلاس به وسـیله‌ی شاگرد مسخره شده! چقدر حرف درشـت شنیـده! چه تعـداد معلم به دست شـاگرد کشـته شدنـد؛ چون معلم نمره کم داده. این را داشتیم. حالا- در کشور مـا و بـا آن سـابقه‌ی تـاریخی، این معضل ضـعیف بوده است. یک جاهائی بسیار شدیـدتر و وقیـح‌تر و خشن‌تر هست؛ آنجاهائی که مراکز فرهنگ غربی است. من همتم این است که ارزشـگذاری معلم، همـان ارزشـگذاری اسـلامی باشـد. جامعه‌ی ما نیاز دارد که به معلم احترام کنـد و معلم را تکریم کنـد. اگر ولی دانش‌آموز برای معلم به معنـای واقعی کلمه احترام قائل شـد، آن دانش‌آموز هم سـر کلاس و بعـد از

کلاس نسبت به معلم همین احساس را خواهد داشت. ما این را لازم داریم. این برای شما از همه‌ی امتیازات مادی بالاتر است. امام بزرگوار ما حکیم بود. امام یک حکیم به معنای قرآنی بود. حکیم یعنی آن کسی که حقائقی را مشاهده میکند که از چشمهای دیگران مغفولٌ‌عنه است؛ پوشیده است. کلمات او، کلماتی ممکن است ساده به نظر بیاید، اما هر چه میشکافید، می‌بینید لایه‌ها و عمقهای بیشتری دارد. امام اینجوری بود. و شما نگاه کنید به قرآن، آنجاهائی که حکمت به کار رفته است: «ذلک ممّا اوحی الیک ربّک من الحکمة»، ببینید اینها چه است. می‌بینید به حسب ظاهر توصیه‌های معمولی است. همین است که ما به همدیگر دائم میگوئیم؛ اما هر چه میشکافید، می‌بینید عمقش زیادتر است. فرض کنید احترام به پدر و مادر یکی از حکمتهاست. نمیشود برای احترام به پدر و مادر از لحاظ منافع و برکاتی که احترام به پدر و مادر دارد، برایش آخر پیدا کرد. هرچه آدم تعمق میکند در این مسئله، می‌بیند این مسئله هنوز عمیق‌تر است؛ حکمت این است. امام که یک حکیم بود، گفتند: «معلمی شغل انبیاست.» این، خیلی حرف بزرگی است. یک حدیثی از پیغمبر اکرم - غیر از آیات قرآن که: «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة» که چند جای قرآن تکرار شده - است که تعلیم را به پیامبر نسبت میدهد. آن حدیث این است که: «انّ اللّه لم یبعثنی معنّتا و لا متعنّتا ولکن بعثنی معلّما میسّرا»؛ خدا من را معلم مبعوث کرده است؛ معلمِ میسّر، یعنی آسان‌ساز. زندگی را برای متعلمین خودم با آموزشهای خودم آسان میسازم و کار را بر آنها آسان میکنم. این آسان‌سازی، غیر از آسان‌گیری است؛ یعنی سهل‌انگاری نیست. من معنّت و متعنّت نیستم. نه خودم را دچار پیچ و خمهای دشوار زندگی میکنم، نه مردم را؛ بلکه با تعلیم خود، مردم را به راه راست، راه صحیح، راه آسفالته، صراط مستقیم هدایت میکنم. آسان‌سازی یعنی این. انسان گاهی به یک هدفی میخواهد دست پیدا کند، راه را بلد نیست. سنگ و خاک و خاشاک و بلندی‌های نفسگیر؛ دائم برو بالا، دائم بیا پائین، آخرش هم یا میرسد، یا نمیرسد؛ این تعنّت است. یک وقت نه، یک آدم آشنا و واردی همراهش میرود و آن انسان وارد میگوید آقا! از اینجا برو، هم راه هموار است، هم نزدیک است، هم حتماً شما را به هدفت میرساند. «معلّماً میسّرا» یعنی این. شأن معلم این است. این مطلب اصلی ماست. من میخواهم هم به شما که معلمید، این را عرض کنم، تا شأن خود، قدر خود و جایگاه خود را خوب بشناسید، هم به مردم. البته بیشتر به مردم میخواهم بگویم؛ چون معلم غالباً قدر خودش را میداند. معلم آگاه، معلمی که واقعاً علم دارد و آن را به کسی میدهد، میفهمد چه‌کار دارد میکند. یک قفل بسته‌ای است، یک کلیدی دارد. معلم این کلید را به متعلم میدهد و می‌گوید آقاجان! این کلید را اینجوری در این قفل می‌اندازی. این کار تعلیم است. این یک معادله است که به هیچ قیمتی قابل حل نیست و راه حلش همین است. معلم راه حل را نشان میدهد. در هر بخشی، معلم کارش این است، لذا معلم - حالا با مراتب مختلف - خودش میداند چه‌کار دارد میکند، لکن آحاد مردم مخاطبین بیشترِ من هستند. من میخواهم در جامعه‌ی ما شأن تعلیم و تربیت همان شأنی بشود که اسلام قرار داده است. اینی که نقل شده است که فرمود: «من علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً» - البته من نمیدانم سند این روایت چه هست و چگونه است و چقدر متقن است، اما حرف، حرف درستی است - همین است که انسان با آموختنِ از کسی، در واقع یک مرحله‌ای را پشت سر میگذارد که جا دارد به خاطر آن مرحله خود را بنده و خدمتگزار آن هدایت کننده و راهنما بداند و قرار بدهد. حرف اصلی این است. یک نکته‌ی دیگری در اینجا وجود دارد که آن هم باز جنبه‌ی ارزشی دارد. این را هم من عرض بکنم - این دیگر خطاب به شما معلمین است - که از نظر اسلام همانطور که معلم احترام دارد و باید تکریم شود، متعلم هم باید تکریم شود؛ شاگرد را هم باید تکریم کرد. به شاگرد اهانت نباید کرد. این یک جنبه‌ی پرورشی بسیار عمیقی دارد. اینجا هم یک روایتی است که اینطور نقل شده: «تواضعوا لمن تعلّمون منه و تواضعوا لمن تعلّمونه»؛ از کسی که فرامیگیرید، تواضع کنید و کسی هم که از شما فرا میگیرد، تواضع کنید. «و لا تکونوا جبابرة العلماء». جبار دو نوع است: جبار سیاسی، جبار علمی. جبار علمی نباشید؛ جباران عالِم نباشید؛ مثل فرعون. بنده اینجور استادی را در یکی از دانشگاه‌های کشور، سالها پیش، شاید چهل سال، چهل و پنج سال قبل دیده بودم که جوری با شاگردهایش حرف میزد و تعلیم میداد و برخورد میکرد، که برخوردش فرعونی بود، نه برخورد پدر با فرزند. معلم ممکن

است درشتی هم بکند، اما درشتی غیر از تحقیر است؛ غیر از اهانت است. شاگرد را باید تکریم کرد. شما هر کدامی یقیناً تجربه‌های زیادی دارید از شاگردانی که شما تکریمشان کرده‌اید و این کار جواب داده است؛ تربیتِ او را آسانتر کرده است. دشنام دادن، تحقیر کردن، حتی زدن، خوب نیست - که حالا «الضرب لتأدیب» جزو حرفهائی است که از قدیم معروف و معمول هم بوده، بعدها نشان دادند که نه، ضرب خوب نیست - بنده هم عقیده‌ام همین است. باید شاگرد را مثل مومی در دست چرخاند و شکل داد؛ منتها با ملایمت. هنر معلمی این است. این هم یک بخش دیگر از این قضیه‌ی ارزشی در باب معلم. مسائل آموزش و پرورش، مسائل زیادی است. بنده هم در سالهای گوناگون به همین مناسبتِ دیدار معلمین مطالبی را گفته‌ام و هم گاهی در دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی و گاهی هم در دیدار با وزرای آموزش و پرورش نکاتی را گفته‌ام که سلائق شخصی بنده نیست و همه‌ی اینها تقریباً بدون استثنا پشتوانه‌ی کار کارشناسی دارد و خود کسانی که دست‌اندرکار آموزش و پرورشند، اینها را تأیید کرده‌اند. اینها را ما مطالبه کرده‌ایم. حالا خوشبختانه دیدم که آقای وزیر در این گزارشی که حالا دادند، اشاره میکنند که بعضی از این کارها را یا شروع کرده‌اند یا پیشرفت کرده‌اند یا اقدام کرده‌اند؛ خوب است، لکن به این اندازه‌ها نمیشود اکتفا کرد؛ ما احتیاج داریم به یک کار عمیق در آموزش و پرورش. من سال گذشته در همین دیدار با معلمین در تهران، مسئله‌ی تحول عمیق در آموزش و پرورش را مطرح کردم. این تحول عمیق یعنی چه؟ بارها گفته‌ام که ما از یاد گرفتن از غربی‌ها و غیر غربی‌ها و بیگانه‌ها خجالت نمیکشیم، امتناع نمیکنیم. اینی که ما یک روش اداری را، یک روش آموزشی را، یک دانش را، یک اختراع را از کشورهای دیگر یاد بگیریم، هیچ خجالت نمیکشیم، کوتاه هم نمی‌آئیم، دنبالش هم میرویم؛ شاگردی میکنیم. منتها دو نکته اینجا وجود دارد در کنارِ این شاگردی کردن، که این دو نکته را متأسفانه در دوران استحاله‌ی فرهنگی - یعنی دوران پهلوی، که دوران پهلوی، دوران استحاله‌ی فرهنگی کشور ماست - رعایت نکردند. چشمشان را بستند، آغوششان را باز کردند؛ هر کس آمد، هر چه دادند، اینها گرفتند. یکی از این دو نکته این است که ما آنچه را که میگیریم، ارزیابی کنیم، ببینیم به درد ما میخورد یا نه. اگر صددرصد به درد ما میخورد، صددرصد قبول کنیم؛ اگر صددرصد به درد ما نمیخورد و مضر است، صددرصد رد میکنیم. اگر بین این دوتاست، به همان اندازه‌ای که به درد میخورد، قبول کنیم، مابقی‌اش را رد کنیم. این نکته‌ی اول. من مثال زدم و گفتم فرق است بین آن کسی که یک جسمی، یک میوه‌ای، یک غذائی، یک داروئی را می‌بیند، میشناسد، میخواهد با دست خود، با میل خود آن را بگذارد در دهانش و فرو بدهد، با آن آدمی که دست و پایش را میگیرند و یک چیزی را با آمپول در بدن او تزریق میکنند. اینها با هم فرق دارد. نوع اول درست است، نوع دوم غلط است. به ما نباید تزریق کنند؛ ما باید انتخاب کنیم. این یک نکته که مورد غفلت قرار گرفت. هر چه آوردند، مثل آدمهائی که بی‌حس و حال و بی‌هوش افتاده‌اند و همینطور چیزی را یا در جسمشان فرو میکنند یا از دهانشان به حلقشان میریزند، نباشیم. ما در دوران استحاله‌ی فرهنگی منتظر ماندیم که بریزند به حلقمان. نکته‌ی دوم اینکه بالاخره این ماجرای «شاگرد، استادی» تا ابد نباید طول بکشد. بله، ما حاضریم شاگردی کنیم پیش کسی که بلد است آن چیزی را که ما بلد نیستیم؛ اما دیگر تا ابد که نباید انسان شاگرد بماند. ما باید خودمان استاد بشویم. این دو نکته مورد توجه قرار نگرفت. یکی از چیزهائی که یاد گرفتیم، مسئله‌ی آموزش پرورش است. آنها شیوه‌های آموزش پرورشیِ خوبی داشتند و ما هم از آنها یاد گرفتیم. اینکه دبستانها از مکتبخانه‌های قدیم بهتر بود؛ دبستان، دبیرستان، تقسیم‌بندی‌ها، خوب بود، اینها را که ما رد نمیکنیم؛ اینها مفید است؛ اما بالاخره چقدرش، چه‌جورش، با کدام رویکردش، ما دیگر به این توجه نکردیم و یکپارچه گرفتیم. آنها گفتند شش کلاس اینجور باشد، شش کلاس آنجوری باشد، ما همان را آوردیم. بعد، آنها روششان را تغییر دادند، پنج کلاس و سه کلاس و فلان، ما هم این را یاد گرفتیم، آوردیم. خوب، اینکه نمیشود. آنها کتاب درسی با درسهای مختلف داشتند، گفتند اینها را تعلیم بدهید، ما هم همینطور این تراکم تعلیمات را فرا گرفتیم. شیوه‌ی سازماندهی آموزش پرورش هم از لحاظ قالب، هم از لحاظ محتوا یک شیوه‌ی تقلیدی محض است. این درست نیست. ما باید نگاه کنیم ببینیم چه لازم داریم، این شیوه‌ای که هست، کجایش معیوب

است. این شیوه عیوبی دارد که یکی از عیبهایش همین حافظه‌محوری است به جای فکرمحوری. آموزش و پرورش ما حافظه‌محور است. بچه‌ها باید همینطور دائم محفوظات درست کنند. به شما در بین‌الهلالین عرض کنم که حافظه برای حفظ کردن بد نیست. حفظ کردنِ بچه‌ها، کتاب خواندنِ بچه‌ها، زیاد خواندنِ بچه‌ها هیچ اشکالی ندارد؛ این چیز خوبی است؛ چون این معلومات میماند. البته ممکن است بعضی‌اش را هم نفهمند. ما دبستان که میرفتیم، یک دبستانی بود که برنامه‌هایش با برنامه‌های متعارف در آموزش و پرورش فرق داشت. در آنجا به ما گلستان درس میدادند. بعضی از عبارات و اشعار گلستان را بنده از آن‌وقت به یاد دارم. آن‌وقت که ما گلستان را میخواندیم، معنایش را نمیفهمیدیم؛ بعدها یواش یواش در طول زمان، معنای آن اشعار و آن جملات را فهمیدیم. این خوب است. انسان یک چیزهائی را ممکن است درست نفهمد، لکن این محفوظات برای فعالیت ذهن زمینه درست میکند. محفوظات خوب است؛ اما حفظ‌محوری بد است که محورِ تلاش، عبارت باشد از حفظ. محورِ تلاش باید عبارت باشد از فکر، ولو با حفظ هم همراه باشد. خوب، این یک عیب بزرگی است؛ این باید اصلاح شود. ما اگر امروز آن را اصلاح نکنیم، چه کسی اصلاح کند؟ آن دوران استحاله‌ی فرهنگی، دورانِ به قول مرحوم آل‌احمد غربزدگی، دوران بهت و حیرت در مقابل خیرگی‌های تمدن غربی سپری شد. امروز آن چهره‌ی براقِ شفافِ زینت‌کرده‌ی آرایش غلیظ به خود بسته، بواطنش برای ما و برای خیلی از مردم دنیا آشکار شده؛ زشتی‌هایش، بی‌صفتی‌هایش، بدچهرگی‌هایش روشن شده. امروز ما خیلی از چیزهائی را میدانیم که در پنجاه سال پیش نمیدانستیم. ملت ایران امروز با خیلی از این حقایق آشناست. ما باید امروز این کار را درست کنیم. چه کسی باید درست کند؟ متولی اصلی، آموزش و پرورش است. البته من این را بگویم، درست است ستادی در آموزش و پرورش درست کردند، لازم هم است آموزش و پرورش به این کار کمر ببندد، لکن - اولیای آموزش و پرورش! - اصل، کارشناسی کارشناسان است. خودتان را از صاحب‌نظرانی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی یا در جاهای دیگر هستند، مطلقاً محروم نکنید؛ از اینها استفاده کنید و یک کار سنجیده‌ی پخته، تحویل ملت ایران و تحویل نسلهای آینده بدهید، تا به عنوان باقیات الصالحات بماند. این یک نکته است که به نظر من بسیار مهم است. مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی تربیت معلم و آموزشگرِ آموزشگاه‌های آموزش و پرورش است، که خیلی مهم است. اینجا هم من معتقدم - البته امروز خوشبختانه وزارت آموزش و پرورش ظرفیت خوبی در تربیت معلم دارد، که از این ظرفیت باید حداکثر استفاده را کرد - که از ظرفیتهای دانشگاهی هم استفاده شود. در را به بیرون نبندید؛ از همه‌ی ظرفیتها استفاده شود. گاهی ممکن است یک کسی مدرک دانشگاهی هم نداشته باشد، اما خبره باشد در یک رشته‌ای، در یک کاری. ما در مشهد تعدادی از این اهل ادب و شعر را داشتیم که هیچ تحصیلات دانشگاهی - بلکه بعضی‌شان پائین‌تر از دانشگاهی - نداشتند، اما استاد بودند؛ ناصرخسروشناس، مسعود سعد سلمان‌شناس، سعدی‌شناس، حافظشناس، صائب‌شناس، بهتر از خیلی از اساتیدی که در دانشگاه تحصیل کردند در رشته‌ی ادبیات! عین همین مطلب در بخشی از دانشهای دیگر ممکن است وجود داشته باشد که از اینها نباید خود را محروم کرد. همچنانی که من متقابلاً از آن طرف میخواهم بگویم آموزش و پرورش مسئول تحویل دادنِ آدمهای درس‌خوانده و کارامد در همه‌ی سطوح است، اشتباه است اگر خیال کنیم آموزش و پرورش لزوماً مقدمه‌ی دانشگاه است؛ نه. بعضی دنیا و آخرت خودشان را به راه یافتن به دانشگاه وصل کرده‌اند. شنیده‌اید، جوانی که در کنکور رد شده، فرض کنید بلائی سر خودش آورده، یا افسردگی پیدا کرده، یا پدر و مادرش توسری به‌اش زده‌اند! نه آقا! دانشگاه راه رشد علمی و راه رشد تحقیق است، بسیار خوب؛ این برای کشور لازم است. شما میدانید من مروج گسترش و عمق دانش هستم و بر این معنا اصرار دارم؛ اما این معنایش این نیست که ما فروشنده‌ی خوب نمیخواهیم، راننده‌ی خوب نمیخواهیم، کاسب خوب نمیخواهیم، تکنسین خوب نمیخواهیم. در همه‌ی سطوح کشور از زن و مرد که لزوماً لازم نیست دانشگاه بروند؛ اما به تعلیمات آموزش و پرورش نیازمندند. پس آموزش و پرورش اینجور نیست که فقط مقدمه‌ای باشد و نیم‌خورده‌ای برای دانشگاه درست کند؛ نه. دانشگاه هم خیلی خوب است؛ دانشگاه هم لازم است؛ اما دایره‌ی آموزش و پرورش خیلی وسیعتر از دانشگاه است. همت شما باید این باشد که

در آموزش و پرورش کسانی را تربیت کنیـد که اینها به حـد لازمی از فرزانگی و دانائی و معلومات دست پیدا کنند که در هر جائی که انسانی مشـغول کار هست، از این حـد از دانش و فرزانگی برخوردار باشـد. حالا بعضـی‌ها اسـتعداد دارنـد، شوق دارنـد، میروند دانشـگاه، بعضـی‌ها نه، یا شوقش را ندارنـد، یا اسـتعدادش را ندارنـد، نمیرونـد. البته این از مقوله‌ی رعایت عدالت جداست. آنجا ما باید کاری کنیم که عدالت محفوظ بماند؛ یعنی اگر کسـی شوقش را دارد، اسـتعدادش را هم دارد، امکان مادی ندارد، باید کمک کنیم تا بتوانـد برود. این، عـدالت است؛ یعنی امکان را در اختیار همه باید قرار داد. یک وقتی من به جوانی که تحصـیلاتش را ادامه نداده بود، بر حسب عادت گفتم: چرا تحصـیلاتت را ادامه ندادی و مشغول کسب و کار شدی؟ جواب سربالائی داد؛ من یک خرده اصـرار کردم - شـغلی که او داشت، شـغل خوبی هم هست - با همان لهجه‌ی مشـهدی گفت: این کار، تو خونِمَ. جزو خونش است؛ جزو وجودش است. بگو خیلی خوب، کسـی که فلان شـغل، فروشـندگی در خونش است، بگـذار برود آن کار را بکند، چه لزومی دارد حتماً به دانشـگاه برود. چه اصـراری بنده داشـتم که این حتماً باید به دانشگاه برود؟ این، نگاهِ درست به مسـئله است. مسـئله‌ی دیگر، مسـئله‌ی فعالیتهای پرورشـی است که اشاره کردیم. یکی از بهترین سـنتهائی که در این کشور بعـد از انقلاب گذاشـته شـد - مرحـوم شـهید شـهید بـاهنر که رحمت و رضوان خـدا بر او بـاد، پایه‌گـذار این کـار بود - همین معـاونت پرورشـی است. آمدنـد به بهانه‌هائی این را تعطیل کردند. حالا نمیخواهیم سوءظن‌گونه به این مسـئله نگاه کنیم، اما به‌هرحال کج‌سلیقگی بود. به این عنوان که پرورش بایـد به وسـیله‌ی معلمین متنوع در کلاسـها انجام بگیرد و نبایـد جدا باشد، این کانونی را که مخصوص اقدام پرورشـی بود، تعطیل کردنـد. بله، من هم عقیده‌ام همین است. من هم عقیده‌ام این است که شـمای معلم فیزیک یا ریاضـیات یا هندسه یا ادبیات یا علوم اجتماعی یا هرچه، میتوانیـد معلم دین و معلم اخلاق و پرورش‌دهنـده‌ی اخلاق در دانش‌آموز خودتان باشـید. گاهی یک معلم ریاضـی در هنگام حل یک جدول ریاضی یک کلمه میگوید که آن کلمه در اعماق قلب دانش‌آموز اثر ماندگاری میگذارد. این را همه‌ی معلمین بـایستی وظیفه‌ی خودشـان بداننـد. و من به شـما عزیزانی که اینجـا حضور داریـد و به همه‌ی معلمها - هرچه تـدریس میکنیـد - عرض میکنم که از این مسـئله غفلت نکنیـد که تربیت کردن هم جزو کـار شـماست؛ و چه بهتر که با نفوذ معلمی، با تأثیر روحیِ معلم بر متعلم - از این امکان - اسـتفاده کنیـد و یک نقطه‌ی روشن و نورانی‌ای در قلب دانش‌آموز باقی بگذارید. یک کلمه از خـدا، یـک کلمه از پیغمبر، یـک جمله از قیـامت، یک کلمه از معنویت و سـلوک الی‌اللّه و محبت به خـدا، گاهی ممکن است از شمـا به عنوان دبیر ریاضـی یـا دبیر ادبیـات یـا معلم کلاس اول دبسـتان یـا دوم دبسـتان صادر شود که شخصـیت این کودک یا این نوجوان، این انسانی را که مخاطب شـماست، شـکل مطلوب بدهد که از صد ساعت حرف زدن در شکلهای دیگر اثرش بیشتر باشد. این به جـای خود محفوظ؛ این وظیفه است، لکن نـافی این نیست که مـا در آموزش و پرورش یک بخشـی داشـته باشـیم که به طور متعهـد و مسـئول، نگران قضـیه‌ی پرورش باشد؛ چون میدانیم آموزشِ بدون پرورش راه به جائی نخواهد برد، آموزشِ بدون پرورش همان بلائی را بر سـر جوامع انسانی خواهد آورد که امروز بعد از گذشت صد سال، صدوپنجاه سال یا بیشتر، جوامع غربی دارند آن را احسـاس میکننـد. اینهـا از آن چیزهـائی است که آثـار آن ده ساله و بیست ساله ظاهر نمیشود؛ یکوقت چشم باز میکنیـد، می‌بینید یـک نسـل ضایع‌شـده اسـت و کـاریش نمیشـود کرد. یـک نسـل، مأیوس‌کننـده است. من در این زمینه اطلاعـات زیـاد و آمارهـای تکان‌دهنـده‌ای در اختیـار دارم - حالاـ مجـال نیست بگویم. البته گـاهی در بعضـی از جاها گفته‌ام - اعترافهای صـریح و قاطع. خیال نشود این حرفی است که ما اینجا نشسته‌ایم و داریم از دور میزنیم؛ نه، حرف خودِ آنهاست؛ هشداری است که خود آنها به خودشان میدهنـد. این اتفاق در غرب افتاده و این همان سـیلی است که خانه را از بیخ و بُن ویران میکند. علمِ بدون تربیت اینجور است. وقتی در یـک جامعه‌ای علم پیش میرود و تربیت نیست، حالا بمب اتمی‌اش به جای خود، بی‌صـفائی‌های گوناگون سیاسـی به جای خود، دروغگوئی‌های گوناگون به جای خود، نفع‌طلبی‌های اقتصادی کارتلها و تراسـتها به جای خود؛ آنها داستان جداگانه‌ای دارد که آن هم ناشـی از همین است. نکته‌ی اساسـی، ضـایع شـدن نسـل انسـانی است. بنابراین مسئله‌ی امور پرورشـی بسـیار مهم است. حالا به

صورت معاونت و سازماندهی خوب و قوی و کارآمد، نه فقط شکلی. یک مسئله هم مسئله‌ی سوادآموزی است که بالاخره ما این غائله‌ی بیسوادی را بایستی جمع کنیم از کشور. اولاً دیده میشود که در برخی از مناطق کشور بچه‌های در سنین ورود به تعلیم - بچه‌های واجب‌التعلیم - به مدارس نمیروند، که این خیلی چیز خطرناکی است؛ بسیار چیز بدی است. باید ترتیبی داده شود که گذراندن دوره‌ی ابتدائی برای همه الزامی شود. داشتن گواهینامه‌ی دوره‌ی ابتدائی - حداقل - یک چیز واجب و لازم شمرده شود مثل شناسنامه، مثل گواهی رانندگی؛ همه باید این را داشته باشند. این خیلی نکته‌ی مهمی است که به آن بی‌توجهی میشود، این بی‌توجهی‌ها هم بعضی اوقات موجب سوءاستفاده‌هائی در بعضی از نقاط کشور شده. بچه‌ها باید در کانال آموزش و پرورش بیایند و این دوره را باید در اینجا بگذرانند. بعد هر کار کنند، جداست؛ اما این دوره باید الزامی شود. باید واقعاً مجموعه‌ی آموزش و پرورش و نهضت سوادآموزی بنشینند و یک حدی را معین کنند. حالا فرض کنیم مثلاً افراد زیر سنین پنجاه سال، پنجاه‌وپنج سال یا شصت سال، اینها را یک مدتی معین کنند، بگویند تا فلان مدت - پنج سال مثلاً - مطلقاً همه باید در سراسر کشور باسواد بشوند. حالا آنهائی که بالاتر از این سنین هستند، با الزامات و اهتمام کمتری به آنها پرداخته شود، نه اینکه بکلی رها شوند؛ اما مجموعه‌ی کسانی که در سنین زیر پنجاه یا زیر پنجاه‌وپنج سال هستند از زن و مرد، حتماً باسواد شوند، تا ما دیگر در کشور بیسواد به این معنا نداشته باشیم. خوب، ما عمده‌ی مسائلی را که در ذهن بود، به شما عرض کردیم. و معتقدیم این نسل کنونی کشور ما، این نسلی که بعضی انقلاب را درک کردند، دوران دفاع مقدس را درک کردند، بعضی فضای آن دوران را تا حدودی احساس کردند - از آن فضا دور نشدیم - این نسل توانائی‌های بی‌پایانی دارد. این نسل خیلی کارها میتواند بکند. ما هنوز نفس گرم امام را پشت سر کارهامان داریم. آن اراده‌ی قوی، آن عزم راسخ، آن نگاه خدائی و حکمت‌آمیز به مسائل کشور و مسائل جامعه، هنوز در بین ما زنده است؛ به یک معنا امام زنده است. بیعتی که با امام کردیم، با انقلاب کردیم، این بیعت را باید پاس بداریم. آن کسانی که بیعت با امام را، بیعت با انقلاب را، بیعت با جمهوری اسلامی را میشکنند، به خودشان ضرر میزنند: «فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما». این بیعت را ما باید حفظ کنیم، نگه داریم. و به برکت این بیعت نسل کنونی - که خوشبختانه کشور ما سرشار از جوان و نشاط جوانی است - خیلی کارهای بزرگ را میتوانیم انجام بدهیم. یک نمونه‌اش این مسئله‌ی انرژی هسته‌ای است که شما ببینید ملت ایران دنیا را متوجه خود کرده. درست است که سیاستمدارها و تبلیغاتچی‌ها دشنام میدهند، اما شما بدانید ملتها تحسین میکنند. خود آن سیاستمدارها هم در دلشان ایران را تحسین میکنند. مذاکرات گوناگون را - چه در آژانس هسته‌ای، چه در بعضی از محافل سیاسی - برای ما می‌آورند، می‌بینیم ملت ایران را به خاطر پیگیری، به خاطر اشتیاق به دانش، اصرار بر حفظ این غرور علمی و ملی تحسین میکنند و شگفت‌زده میشوند. همه‌ی این گزارشهائی که ما داریم، این را نشان میدهد. این یک نمونه‌اش است. اگر بیست سال پیش در این کشور کسی میگفت که یک روزی جوانهای ایرانی خواهند توانست خودشان بدون اینکه رفته باشند جائی آموزش دیده باشند، از آموزشهای پراکنده و با فعالیت و ابتکار ذهنی خودشان میتوانند سانتریفیوژ درست کنند و اورانیوم را در مسیر غنی شدن قرار دهند و از اورانیوم انرژی برق تولید کنند، در بین هزار نفر یک نفر باور نمیکرد. اولین کسانی هم که رد میکردند، متخصصین و درس‌خوانده‌ها بودند. میگفتند آقا! نمیشود؛ مگر چنین چیزی ممکن است؟! مگر کشک است؟! ملت ایران ثابت کرد که میتواند. در همه‌ی زمینه‌ها اینگونه است. این یکی بروز کرده است؛ گُل کرده است در دنیا. در همه‌ی رشته‌ها این ملت این استعداد را دارد؛ این شوق را هم دارد؛ این گستاخی و شجاعت را هم دارد که وارد این میدانها شود. ... خوب، اینکه معلوم است، بر منکرش لعنت. خیلی از چیزهای دیگر هم حق مسلّم شماست.(۱) معنای نوآوری که عرض کردیم، این است. با فکر نوآوری، در راه نوآوری، با عزم بر نوآوری جوانهای ما، ملت ما، فعالان فکری و ذهنی ما، از جمله شما جامعه‌ی معلمین، بایستی پیش بروید. خدا هم ان‌شاءاللّه کمک خواهد کرد. پروردگارا ! مدد و توفیق خودت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا ! رفتار ما، نیت ما، عمل و اقدام ما را مرضی خاطر ولی‌عصر

(ارواحنافداه) قرار بده. پروردگارا ! روزبه‌روز بر نشاط ملت ایران بیفزا. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در جمع جانبازان و ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس

بیانات در جمع جانبازان و ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین. اگر چه در حوادث انقلاب، شگفتیهای بی‌نظیر کم نیست و از آغاز نهضت بزرگ ملت ایران - که به انقلاب اسلامی منتهی شد - تا پیروزی انقلاب و از پیروزی انقلاب تا امروز، در طول دوران مبارزه و انقلاب، حوادث شگفت‌انگیز و بی‌نظیر یکی پس از دیگری چشم و دل را به خود متوجه می‌کند؛ اما در میان این حوادث شگفت‌انگیز، مسئله‌ی شهید یک ویژگی استثنائی دارد. هر آنچه که مربوط به وجود نورانی شهید است، شگفتی است. انگیزه‌ی او برای حرکت به سمت جهاد - که در دنیای مادی و در میان این همه انگیزه‌ی رنگارنگ جذاب، یک جوانی برخیزد، قیامِ للّه کند و به سمت میدان مجاهدت حرکت بکند - این خود یک شگفتی است؛ پس از آن، تلاش او، در معرض خطر قرار دادن خود در میدانهای نبرد، کارهای برجسته‌ی او در میدانها، شجاعتها و شهامتهائی که هر سطری از آن می‌تواند یک سرمشق ماندگار و نورانی باشد هم یک شگفتی است؛ و پس از آن رسیدن به شوق وافر و کنار رفتن پرده‌ها و حجابهای مادی و دیدن چهره‌ی معشوق و محبوب - که در حرکات شهدا، در حرفهای شهدا و در روزهای نزدیک به شهادت، همیشه جلوه‌گر بود و نقلهای فراوانی در این زمینه هست - این هم یکی از شگفتیهاست. در میان همین شهدای عزیز شما شیرازیها و فارسی‌ها، در یک وصیت‌نامه‌ای خواندم که شهید می‌گوید: من بیقرارم، بیقرارم! آتشی در دل من است که مرا بی‌تاب کرده است؛ به هیچ چیز دیگر آرامش پیدا نمی‌کنم مگر به لقاء تو؛ ای خدای محبوبِ عزیز! این سخن یک جوان است! این همان چیزی است که یک سالک و یک عارف، بعد از سالها مجاهدت و سالها ریاضت ممکن است به آن‌جا برسد؛ اما یک جوان نوخاسته، در میدان نبرد و در میدان جهاد آن‌چنان مشمول تفضل الهی قرار می‌گیرد که این ره صد ساله را یکشبه می‌پیماید و این احساس بی‌قراری و شوق، از سوی پروردگار پاسخ مناسب می‌یابد. خود این شوق هم لطف خدا و جاذبه‌ی حضرت حق متعال است. این شگفتی بزرگی است. و بعد خون شهید است. خانواده‌ی شهید، مادر شهید، پدر شهید، همسر و فرزندان شهید، برادران و خواهران و نزدیکان و دوستان شهید - که اگر این جوان با مرگ معمولی از دنیا رفته بود، اینها گریبان پاره می‌کردند و صبر نمی‌کردند - در مقابل خون این شهید، آن‌چنان صبر و متانت و آرامش و استقامتی نشان می‌دادند که انسان متحیر می‌ماند. مادر دو شهید به من گفت: من بچه‌هایم را خودم دفن کردم، در خاک گذاشتم و دستم نلرزید! پدر چند شهید گفت: اگر چند برابر اینها من بچه داشتم، حاضر بودم آنها را در راه خدا بدهم! این چه عنصری است؟ این چه جوهری است؟ این چه برق درخشنده‌ای است که خدا در دل حادثه‌ی شهادت قرار داده است که این‌جور دنیای تاریک را روشن می‌کند؟ هشت سال ملت ایران با این برق درخشان در دل مرد و زن خود، همراه بود. و خدا دستگیری کرد؛ خدا کمک کرد. شهدا پیشرو و پیشگام بودند و سنگر دوم، خانواده‌های شهیدان و دیگر ایثارگران. رفتند جلو، مانعها را از سر راه برداشتند و توانستند یک ملتی را که چند قرن او را به بی‌حالی و تسلیم در مقابل زورگویان عادت داده بودند، تبدیل کنند به این ملت بانشاط، سرافراز، پرافتخار و با عزم و اراده‌ی مستحکم و راسخ. این کار را شهدای ما کردند؛ این کار را رزمندگان ما کردند؛ این کار را جانبازان ما کردند؛ این کار را استقامت آزادگان ما در زندانهای دشمن کرد؛ این کار را شما خانواده‌های شهدا کردید. حق شما بر گردن ایران و ایرانی تا ابد باقی است و تاریخ ایران باید نسبت به خانواده‌ی شهدا، حق‌گذاری کند. بیش از چهارده‌هزار و پانصد شهید از استان فارس و شهر شیراز! این شوخی است؟ شیرازی که سیاستهای استعماری تصمیم گرفته بود آن را به مظهر بی‌بندوباری و بی‌اعتنائی به اصول و ارزشهای دینی تبدیل کند؛ شیرازی که مایل بودند در آن هیچ چیز جز جلوه‌های حیوانیِ منحط وجود نداشته باشد و در آن از اصالتهای دین خبری نباشد.

برای این سیاستگذاری کردند؛ اقدام هم کردند. اما جواب مردم شیراز و مردم استان فارس و تودهنی شما به دشمن، چهارده‌هزار و پانصد شهید، بیش از سی و چهار هزار جانباز و بیش از دو هزار و پانصد آزاده بود. سلام بر شما! رحمت خدا بر شما! شیراز مأمن امامزادگان بزرگوار بود؛ در هیچ نقطه‌ای از کشور به قدر فارس، مرقدِ امامزاده وجود ندارد. معنای این حرف این است که از هر کجا امامزاده‌ها و فرزندان معصومین، یا از جور خلفا می‌گریختند و یا به امیدِ کمک مردم حرکت می‌کردند، متوجه شهر شیراز یا شهرهای دیگر استان فارس می‌شدند. آن معنویتی که شخصیتی مثل شهید بزرگوار مرحوم آیت‌اللَّه دستغیب مظهر آن معنویت بود، از این خانواده و از این مرکز فیاضِ تمام نشدنی اهل بیت (علیهم‌السّلام) سرچشمه گرفته است. این عمق انگیزه‌ی دینی را نشان می‌دهد. این نورانیت، شخصیتی مثل شهید دستغیب می‌سازد و می‌پروراند و نفَس گرم آن شهید عزیز، در این منطقه این همه دل جوان و جوینده را شیدای معنویت می‌کند؛ دلهای جوانی که از همان روزهای اول به میدانهای جنگ رفتند. من دیروز در جمع نظامیان مستقر در شیراز گفتم: اولِ انقلاب و اوائل جنگ تحمیلی، در دورانی که جبهه‌ها از همه طرف محنت‌بار بود و اکثر خرمشهر زیر چکمه‌ی اشغالگران بود، بنده به منطقه‌ی آبادان و این بخشِ خرمشهر رفتم؛ یک عده جوانِ بااخلاص نورانیِ پرشور، با سلاحهای ابتدائی به آن‌جا آمده بودند برای این‌که بجنگند؛ گفتم: از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از شیراز. در سرتاسر دوران جنگ تحمیلی بچه‌های استان فارس - چه در لشکر فجر، چه در لشکر المهدی و چه در یگانهای ارتشی که در شیراز مستقرند و بسیاری از کارکنان آنها شیرازی یا اهل شهرهای استان فارسند - وجودشان اثرگذار و نمایان بود. این نفَس گرمی که این همه جوان را در راه دفاع از اسلام، دفاع از استقلال ملی، دفاع از کشور و دفاع از بزرگترین حادثه‌ی تاریخ ما - یعنی انقلاب اسلامی - این‌جور به میدان کشانده بود، نفَس گرم مردان بزرگی مانند مرحوم آیةاللَّه شهید دستغیب و دیگران، و پشت سر همه و قویتر از همه نفَس گرم امام بود. این یکی از آن شگفتیهای بسیار برجسته‌ی انقلاب ماست! عزیزان من! امروز سالها از آن دوران می‌گذرد. خیلی از شما جوانها دوران دفاع مقدس را ندیدید و درک نکردید؛ بعضی هم خاطره‌ی مبهمی از آن دارید. گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر می‌کند. بعضی از حوادث فراموش می‌شوند، مثل یک موج ضعیفی که از انداختن یک سنگی در یک استخر آبی به وجود می‌آید - موجی هست، اما هر چه می‌گذرد، لحظه به لحظه ضعیف‌تر می‌شود و دقیقه‌ای نمی‌گذرد که دیگر خبری از آن موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه‌ی عکسند و گذر زمان آنها را ضعیف و کمرنگ نمی‌کند، بلکه برجسته‌تر می‌کند. یک نمونه‌ی آن، حادثه‌ی عاشوراست. در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه‌ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه‌ی کشته شدن فرزندان و نوردیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آن‌جا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه‌ی دشمن بودند، آن‌قدر مست و آن‌قدر غافل و آن‌قدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالَم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی‌فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می‌افتد؛ بله، زینب (س) خوب فهمید، سکینه خوب فهمید، آن زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد؛ این مال روز عاشوراست. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه‌ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمیت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگرِ فرعونی که عامل این حادثه بود، از روی زمین برافتاد و نابود شد و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند. خانواده‌ی دیگری از بنی‌امیه سر کار آمدند؛ چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند. دنیای اسلام روز به روز به مکتب اهل بیت نزدیکتر، دل‌بسته‌تر و مشتاقتر شد و این حادثه توانست پایه‌های عقیده‌ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند. اگر حادثه‌ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی‌داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما می‌خورد. این خون مقدس و این حادثه‌ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کمرنگ نشد، ضعیف نشد، بلکه روزبه‌روز قویتر و برجسته‌تر و اثرگذارتر شد؛ این یک نمونه‌ی برجسته است. انقلاب شما و شهادت شهیدان شما هم از همین

قبیل است. در اول حادثه‌ای زلزله‌گون بود؛ خیلیها تحلیل کردند: یک زلزله است، می‌گذرد و فراموش می‌شود! اما این‌جور نشد؛ عکس شد. امروز در اعماق دل ملتهای مسلمان، مفاهیم انقلاب اسلامی روز به روز رسوخ بیشتری پیدا می‌کند؛ این نه حرف من، بلکه محصول تحلیلهای کسانی است که دشمن‌ترینِ دشمنانشان، ملت ایران و انقلاب اسلامی است! آنها می‌گویند؛ آنها شهادت می‌دهند. اینی که می‌بینید تهدید می‌کنند و علیه ملت ایران عربده می‌کشند، به خاطر همین تحلیل است؛ می‌ترسند! می‌بینند این حادثه خاموش نشد؛ می‌بینند این موج کمرنگ نشد و مرتب برجسته‌تر و گسترده‌تر و عمق آن بیشتر می‌شود؛ لذا می‌ترسند. یک روزی آنها خیال کردند توی این کشور انقلاب تمام شده؛ علت هم این بود که چند تا آدم غافل و نادان یا گفتند: انقلاب تمام شد، یا گفتند: اسم شهدا را دیگر نیاورید، یا گفتند: امام را باید به موزه‌ی تاریخ سپرد و از این حرفها! آن بی‌عقلهائی که از این حرفها می‌خواستند برای سیاستهای خودشان تحلیل درست کنند، باور کردند؛ خیال کردند انقلاب تمام شد. امروز که انسان نگاه می‌کند، آثار یأس از آن تحلیل را در سخنان و در تحلیلهاشان می‌بیند. از ملت ایران، از عظمت ایران، از استقلال ایران و از استعداد جوانهای ایران، احساس واهمه می‌کنند. چرا پیشرفت علمی یک ملت و یک کشور، از نظر یک جماعتی در دنیا تهدیدآمیز است؟ چرا؟! چون انحصارطلبند؛ چون سلطه‌طلبند؛ چون ایران را طعمه فرض کرده‌اند. خواستند این کشور را با ذخائر و با موقعیت جغرافیائی ممتاز و برجسته‌اش، یک جا ببلعند. بیداری ملت ایران، بیداری جوان ایرانی و استعداد و درخشندگی پیشرفت علمی جوان ایرانی، نمی‌گذارد. لذا پیشرفت فنّاوری شما، انرژی هسته‌ای شما و پیشرفتهای علمی دیگرِ شما، آنها را عصبانی می‌کند. بله، اگر ملت ایران بی‌خیال و جوان ایرانی بی‌فکر باشد - دنبال علم و دنبال کار و دنبال تولید و دنبال نوآوری نرود و همین‌طور به عیش و عشرت بگذراند - آنها خوشحال می‌شوند. آنها این را می‌خواهند؛ آنها نمی‌خواهند شهر شیراز، یک مرکزی باشد که در آن پیشرفت علمی هست - که من گفتم شیرازِ شما، از لحاظ پیشرفت صنعتی در خط مقدم شهرها و استانهای کشور قرار دارد و در بعضی از رشته‌های علمی، جوانها و مردان و زنان شما در دنیا آوازه پیدا کرده‌اند - آنها این را نمی‌خواهند. آنها نمی‌خواهند که دانشگاه ما، حوزه‌ی علمیه‌ی ما، آزمایشگاه ما و محیط تولید ما، پر رونق باشد. آنها دلشان می‌خواهد اختلاط دختر و پسر و آمیزشهای شهوانی و غفلت و عشرت و اینها، بر زندگی مردم غلبه پیدا کند؛ آنها این را می‌خواهند. شما عکس این را عمل کردید؛ علت عصبانیت امریکا و صهیونیستها و این همه تبلیغات این است. بعضیها می‌گویند آقا! چرا دشمنیِ امریکا را تحریک می‌کنید؟ خب، اگر بخواهیم دشمنیِ امریکا را تحریک نکنیم، باید بگیریم بخوابیم، از کار و تلاش دست برداریم و افتخارات خودمان را فراموش کنیم! آن وقت امریکا از ما ممنون خواهد شد؛ امریکا این است. آیا ملت ایران به این راضی است؟! آنها به خاطر این که فلان مسئول در کشور فلان حرف را زده است یا سیاست ما فلان جور حرکت کرده است، با ما دشمن نیستند؛ نه، آنها به خاطر بیداری ملت ایران با ما دشمنند. هر جا کانون بیداری است، آماج مهمتری برای حمله‌ی دشمنان این ملت است. شما نگاه کنید، ببینید هر جائی که بیداری از آن‌جا می‌تراود و هشیاری و انگیزه و آمادگیِ جوانان ملت از آن‌جا بیشتر بُروز و درخشش پیدا می‌کند، با آن‌جا بیشتر دشمنند. با خانواده‌های شهدا دشمنند. الحمدللّه خانواده‌ی شهدای شیراز اینگونه‌اند؛ ببینید چه انگیزه‌ای و چه احساس افتخاری بر این فضا و بر این محیط سایه افکنده! درستش همین است؛ افتخار کنید. حقیقتاً افتخار دارد که انسان عزیزش را و جوانش را در راه خدا بدهد و بداند که خدای متعال را با این کار خشنود کرده است؛ «صبرا و احتسابا»، پای خدا حساب کند. بداند که این عزیزی که در راه خدا داد، یک سنگری بود که در مقابل هجوم دشمنان به عزّت و به استقلال این ملت، برافراشته شد. هر کدام از شهدای شما یک سنگرند؛ این افتخار دارد؛ جانبازان هم همین‌جورند. جانبازان هم شهدای زنده‌اند؛ شما جانبازان عزیز هم مثل شهدا هستید؛ شهید هم همین ضربه‌ای را که جانباز تحمل کرده است، او هم تحمل کرده؛ سرنوشت او پرواز و رفتن بود، سرنوشت این فعلاً ماندن. خانواده‌ی شهدا، پدر و مادر شهید، همسر شهید، فرزندان شهید، برادران و خواهران و خویشاوندان شهید، پدران و خواهران و همسران جانبازان باید افتخار کنند. یکی از چیزهائی که من همیشه احساس می‌کنم، احترام به همسران جانبازان است. بعضی از این

بـانوان عزیز، این جانباز را با همین جانبازیش قبول کردنـد و پذیرفتنـد؛ آفرین! بعضـی‌شان جوان رعنائی را که با او ازدواج کردنـد، ناگهان دیدنـد به یک ازپاافتاده و به یک جانباز تبـدیل شـد؛ پذیرفتند و اسـتقبال کردند؛ آفرین! همسـران جانبازان خیلی باارزشـند. همسـران شـهدا - که جوانان عزیز را تربیت کردند - خیلی باارزشـند. من در شـرح حال شهدای شیراز، دیدم که تعدادی از فرزندان شهـدای شـیراز و اسـتان فـارس، رتبه‌هـای علمیِ بالاـ و رتبه‌هـای تحقیقیِ بالاـ به دست آورده‌انـد. این چه جور به دست می‌آیـد؟! با مجاهـدت آن مادر، آن همسـر شـهید، آن شـیرزن و آن مجاهـده‌ی فی‌اللَّه؛ جهاد او این است: «حسن التّبعل»؛ حسن التّبعل یعنی این؛ یعنی آبروی شوهر را حفظ کردن؛ شخصیت شوهر را حفظ کردن؛ این حسن التّبعل است؛ یک نمونه‌اش همین است که شوهر رفت در راه خـدا؛ بچه‌هـایش و جوجه‌هـایش را در آغوش رعـایت خودشـان و بـا تربیت خودشان آن‌چنان بزرگ کننـد که اینها احساس افتخار کننـد و راه شـهید را ادامه بدهنـد. من آخرین عرضم به شـما این است: عزیزان! اگر شـهیدان عزیزنـد - که عزیزتریننـد - اگر برای ما گرامینـد - که گرامی‌تریننـد - گرامیـداشت آنها به معنای این است که ما راهشان را ادامه بـدهیم و اهدافشان را دنبال کنیم. دنبال کردن راه آنها یعنی بایستی اهداف جمهوری اسلامی و ارزشهای اسلامی - این پایه‌های مستحکم و این شاخصهای نمایان که می‌توانـد این ملت را به اوج افتخـار دنیوی و اخروی برسانـد - در نظر داشـته باشـیم و دنبال کنیم. زن و مرد در این جهت یکساننـد؛ پسـران و دخـتران شـهید، برادران و خـواهران شـهید و آنهـائی کـه نسـبتی بـا شـهید دارنـد در ایـن جهت یکساننـد. هر چه به شـهید نزدیکترید، افتخارتان بیشتر و مسئولیت‌تان سـنگین‌تر است. کشور مال شـماست؛ کشور مال جوانهاست؛ آینده مال شماست. آنهائی که رفتنـد، رفتنـد و راهها را گشودند؛ من و شـما که ماندیم باید از این راههای گشوده حرکت کنیم و پیش برویم. والّا اگر آنها راه را بـاز کننـد و ما بنشـینیم و دست روی دست بگـذاریم و تماشا کنیم، این قدرنشناسـی و نمک‌نشناسـی است. نمک‌شناسـیِ در قبال شهـدا این است که وقتی آنها راه را باز کردنـد، ما از این راه حرکت کنیم و پیش برویم. این امروز وظیفه‌ی ماست و ملت ایران این وظیفه را انجام می‌دهد و مسئولین کشور بحمداللَّه به این وظیفه متعهد و پایبندند و شـعارهای اسلامی و مبانی و اصول اسلامی برای آنها اصلی‌ترین پرچمها و شـعارهاست. ان‌شاءاللَّه این ملت با این عزم، با این روحیه، با این جوان و با این مشـعلهای درخشانی که از خون شـهیدان برافروخته‌شـده و فضـا را روشن کرده، خواهـد توانست به بلنـدترین و دورترین آرزوهـای خودش برسـد. پروردگارا! رحمت و مغفرت خود را بر شـهیدان نازل کن. پروردگارا! رحمت و لطف و فضل خود را بر خاندان شـهیدان نازل کن. پروردگارا! ما را با شـهیدان محشور کن. پروردگارا! مرگ ما را جز به شـهادت در راه خودت قرار مـده. پروردگارا! دعای امام بزرگوار، دعای شهیدان، دعای شـهید دستغیب و برتر و بالاتر از همه دعای حضرت ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را شامل حال ما بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار بسیجیان استان فارس

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار بسیجیان استان فارس بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدلله رب العالمین والصّلاة والسّلام علی سیدنا ابی‌القاسم المصـطفی محمد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین؛ سـیما بقیة الله فی الارضـین. مجموعه‌ی جوانان بسـیجی در هر نقطه‌ای از این کشور که اجتمـاع میکننـد، بـا آنهـا عطر جهـاد همراه است؛ بخصوص اگر آن محل اجتماع جائی باشـد که دلهای مشـتاق فراوانی در طول زمان از آنجا به عرصه‌های جهاد گسیل شدند و دلاوری‌های آنها در تاریخ باقی مانده است؛ که این پایگاه، این مرکز در شیراز از آن قبیل است. آنچه که گفته میشود به عنوان ثبت در تاریخ، این اگر چه که حقیقتی در ورای آن وجود دارد - که اشـاره خواهم کرد - امـا مهمتر از آن ثبت در کتـاب کرام‌الکاتبین است؛ ثبت در صـحیفه‌ی نورانی صـدیقین و بنـدگان صالح خداست؛ آن چیزی که برای آن جا دارد هر انسانی همه‌ی لحظات زندگی خود را به کار بیندازد و تلاش خود را برای آن مصروف کنـد؛ این همـانی است که امیرالمـؤمنین (علیه الصّـلاة و السّـلام) در آن لحظه‌ی آخر فرمود: «و لمثـل ذلـک فلیعمـل العـاملون». اگر

تلاشی از انسان بناست سر بزند، چه بهتر که هدفِ آن تلاش، یک چنین جایگاهی، یک چنین رتبه‌ای باشد. اما مسئله‌ی تاریخ هم در عین حال، مسئله‌ی کمی نیست. به تاریخ گذشته‌ی این ملت که مراجعه کنید، هر چه نگاه میکنید می‌بینید در انتقال و جابه‌جائی قدرتها، مردم کشور ما نقشی نداشتند؛ جانبداری‌ای نداشتند؛ حضور مؤثر و فعالی نداشتند. تنها در انقلاب اسلامی است که وقتی صلای انقلاب از سوی رهبر بی‌نظیر ما به گوش رسید، ملت حرکت کرد. مسئله، مسئله‌ی این نبود که خواصی از جامعه، جریانی از جامعه، گروهی از ابعاض و اشخاص جامعه بیایند وسط میدان؛ اقیانوس به تلاطم درآمد، اقیانوس ملت. وقتی هم که نوبت دفاع مقدس رسید، باز تنها نیروهای مسلحِ مرسوم نبودند که احساس وظیفه کردند، آحاد مردم حرکت کردند؛ هر جا دل آماده‌ای بود، هر جا انگیزه و نشاط و ایمان برتری بود، آمد وسط میدان. در این مجموعه‌ی عظیمِ ملی، آنچه که مثل یک شجره‌ی طیبه در این سرزمین طیب و طاهر باقی ماند و ماندگار شد، همین شجره‌ی طیبه‌ی «بسیج» بود. متعهدترین، مشتاقترین، پرانگیزه‌ترین افرادی که آمدند در این صحنه حضور پیدا کردند، مجموعه‌ی بسیج عظیم نیروهای ما بودند؛ صحنه را هیچ وقت خالی نگذاشتند. سازماندهی بسیج، یکی از نوآوری‌های امام بزرگوار بود. سازمانی به نام بسیج بعد از آنکه بسیج عبارت بود از مجموعه‌ی انگیزه‌های مقدس و احساس مسئولیت و تعهد، آن را در قالب یک سازمان درآوردن، این جزو ابتکارات ماندگار امام بزرگوار بود. ما دیدیم برخی از سران کشورهای اسلامی نسبت به این قضیه با صراحت اظهار کردند که این کارِ بسیار بزرگی است. حقیقتاً هم کار بزرگی بود که امام انجام دادند. همین مجموعه‌ی بسیجی بود - یعنی علاقه‌مندان و داوطلبان - که به تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی انجامید. درست است که بسیج، دنباله‌ی مجموعه‌ی سپاه و منضم در مجموعه‌ی سپاه پاسداران است؛ اما در واقع خود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از همان کسانی تشکیل شد که پیشروان و سابقون در بسیج بودند و آمدند وسط میدان؛ این شجره‌ی طیبه است. لذا در عرصه‌ی کار بزرگی که در این کشور انجام گرفت - یعنی دفاع مقدس - کشور هیچ احساس ضعف نکرد. با اینکه ما از لحاظ نیروی نظامی، از لحاظ تجهیزات و توانائی‌های عرفی معمولی با دشمنمان که طرف مقابل ما بود، خیلی تفاوت داشتیم - همه‌ی موجودی ما بخشی از موجودی دشمن مقابل ما نمیشد - اما احساس ضعف نکردیم. در همان عین محنتها در دوران دفاع مقدس، حضور پر شور جوانهای این کشور دلها را لبالب از امید میکرد و کارساز هم بود. بسیج، یک چنین شجره‌ی طیبه‌ای است. شاید بسیاری از شما جوانهای عزیز، دوران دفاع مقدس را درک نکردید، در آن دوران نتوانستید، نبودید که بیائید وسط آن میدان؛ اولاً باید با اوضاع داوطلبان و جوانان مؤمنِ آن روز همه آشنا شوند؛ مخصوص شما نیست. همه باید بدانند که در دوران دفاع مقدس چه معجزات عظیمی از حضور مؤمنانه و پر تلاش نیروهای بسیجی در صحنه‌های جنگ اتفاق افتاد؛ این را باید همه بدانند. نوشته‌هائی هست، کتابهای خوبی نوشته شده است؛ من توصیه میکنم این کتابهائی که در شرح حال سرداران است یا آنچه که در گزارش روزهای جنگ و سالهای دشوار اول بالخصوص نوشته شده، این را جوانها بخوانند. خود را سیراب کنید از معرفت به آنچه که گذشته است در تاریخ انقلاب؛ ارزش بسیج اینجا معلوم میشود. بسیج نخبگان را در درجه‌ی اول جذب کرد؛ هم نخبگان تحصیلی و علمی را، هم نخبگان سیاسی را، هم فعالان عرصه‌های اجتماعی را و هم دلهای پاک و نورانی را. میدانی بود که جوانان دانشجو هم جذب آن میشدند؛ پیرانی که دوران تلاش آنها سپری شده بود، جذب میشدند؛ نوجوانان هم جذب میشدند. و همه احساس میکردند که سیراب میشوند؛ تشنگی معنوی آنها در بسیج، در حضور در آن عرصه‌های دشوار برطرف میشود. یک چنین عرصه‌ای بود، عرصه‌ی دفاع مقدس و حضور بسیج در آن. بنابراین در تاریخ این کشور، این حادثه، حادثه‌ی ماندگاری است؛ تشکیل بسیج و نقشی که آن روز در دفاع مقدس ایفاء کرد. لکن من میخواهم به شما عرض بکنم نقش بسیج منحصر به معرکه‌ی جنگ و عرصه‌ی نبرد نیست؛ اگرچه که عرصه‌ی نبرد یکی از مظاهر حضور مردمی و حضور بسیج است بدون تردید. بهترین نیروهای ما، پاکیزه‌ترینِ نیتهای جوانان ما، پاکترین و پاکدامن‌ترین عناصر جوان ما در بسیج میتوانند حضور پیدا کنند و متشکل شوند. واقعیت هم همین بوده است. در هرجائی که اسلام به آن نیازمند است و جمهوری اسلامی نسبت به آن احساس نیاز میکند،

نیروی بسیج میتواند در آنجا حضور پیدا کند؛ همچنانی که خوشبختانه در عرصه‌ی علم و تحصیل دانش، جوانان بسیجی، می‌بینیم و میشنویم که رتبه‌های بسیار خوب و برجستگیهائی را کسب کردند و از خودشان نشان دادند. هر جائی که جای حضور - حضور مردمی و حضور نیروی انسانی فعال و پرانگیزه - است، آنجا جای بسیج است. شما جوانان عزیزی که امروز در مجموعه‌ی بسیج حضور دارید و نیروی مقاومت، سازماندهی شما را بر عهده گرفته است، احساس و تلقی‌تان از مسئولیت یک انسان در قبال اسلام باید این باشد که میتوانید مؤثر باشید، میتوانید این حرکت عظیم را سرعت ببخشید، میتوانید گره‌هائی را باز کنید، میتوانید در مقابل تهاجمهای گوناگون ایستادگی کنید؛ چه تهاجم سیاسی، چه تهاجم تبلیغاتی، چه جنگهای روانی و چه احیاناً تهاجم نظامی. و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و کشور ما به این حضور مردمی و پرانگیزه و برخاسته‌ی از ایمان، حداکثر نیاز را دارد؛ چون اتکاء این نظام به خدا و عوامل الهی است و مهمترین عوامل الهی همین ایمانهای مردمی است؛ «هو الّذی ایّدک بنصره وبالمؤمنین». خداوند به پیغمبرش میفرماید: خدا تو را به وسیله‌ی نصرت خود و به وسیله‌ی مؤمنین تأیید کرد. یعنی یکی از مظاهر نصرت الهی، اعمال قدرت الهی، نصرت مؤمنین است. نظام جمهوری اسلامی اتکالش به خداست - دستگاه دیپلماسی ما، فعالیتهای گوناگون دولتهای مادر دنیا در محدوده‌ی ارتباطات بین‌المللی و فعالیتهای متعارف سیاسی طبق ارزیابی‌های خود آنها، جزو کشورهای فعال به حساب می‌آید و فعالیتهای ما موفق به حساب می‌آید- در عین حال به هیچ قدرتی، به هیچ دوستی اتکال و اتکاء نمیکنیم. اتکاء ما به نیروی درونی خود ماست که همان ارتباط با خداست، اتکال به خداست؛متمرکز کردن موهبتهای الهی است در وجود انسانها، تا بتوان کارآئی آنها را چند برابر کرد؛ این کاری است که امروز بر عهده‌ی نظام جمهوری اسلامی است. لذا همیشه به بسیج نیاز هست، چه در دورانی که تهدیدی وجود داشته باشد - چه تهدید سیاسی، چه تهدید اقتصادی، چه تهدید نظامی - و چه حتّی در دورانی که تهدیدی وجود نداشته باشد. و خوشبختانه قشرهای گوناگون مردم به این نیاز پاسخ دادند؛ در هر نقطه‌ای از این کشور، قشرهای گوناگون از شهری، از روستائی، از عشائر، از دانشجو، از کارمند، از دانش‌آموز، از بقیه‌ی اصناف گوناگون کشور؛ از کارگر، از کشاورز، همواره اجابت شنیده شده است نسبت به دعوت در مجموعه‌ی بسیج. یک نمونه همین عشائر عزیز ما هستند که استان شما، جزو استانهای عشائرنشین است و بسیج عشائر در اینجا جزو بسیجهای فعال است. معمولاً در کشورهای مختلف تعدد اقوام و قومیتها یکی از نگرانی‌های آنهاست؛ در کشور ما بعکس است. عشائر ما همیشه در طول زمان که ما سراغ داریم، جزو پشتیبانان فعال و جدی دین و دینداران و علمای دین و حرکتهای دینی بوده‌اند. هر چه نگاه میکنیم در گذشته اینجور می‌بینیم؛ در زمان ما هم همینجور است. در دوران طاغوت هم همین عشائر فارس، درمقابل زورگوئیهای طاغوت ایستادند. خواستند آنها را به معارضه با مجموعه‌ی دینداران وادار کنند، اما نتوانستند؛ به انقلابیون، به مبارزین کمک کردند. آنجائی هم که کمکی بظاهر نبود، دلهاشان با آنها همراه بود. این مجموعه‌ی عشائری ما هستند. در بقیه‌ی مجموعه‌های ما هم همیشه همین‌جور است و این آمادگی باید باشد. بارها این را گفته‌ایم: نظام جمهوری اسلامی با اعلام آرمان عدالتخواهی در سطح بین‌الملل، قهراً دشمنانی برای خود تدارک دیده. همه‌ی کسانی که در سطح تعاملات جهانی معتقد به سلطه و زورگوئی و تجاوزند، با شعار عدالت‌طلبی از سوی نظام جمهوری اسلامی معارضند، مخالفند، عصبانی‌اند؛ همچنانی که با شعار استقلال ملی، دشمنانی در مقابل ما صف‌آرائی میکنند. همه‌ی انحصار طلبان، همه‌ی جهانخواران، همه‌ی آنهائی که دستشان بناحق و ناروا در سفره‌ی منابع مادی این کشور دراز بوده و چپاول میکردند، وقتی که این کشور و این ملت اعلام استقلال و نفوذ ایادی بیگانگان را قطع میکند، طبیعتا صف‌آرائی میکنند. نباید تصور کرد دشمنی دشمنان به خاطر این است که فلان موضعگیری را دولت جمهوری اسلامی یا فلان مسئول کشور انجام داده. مسئله، مسئله‌ی اصل نظام و ساخت نظام است؛ مسئله، مسئله‌ی شعارهای اصولی نظام و امام است. ملتها به عکسِ قدرتهای سلطه‌گر دلشان با شماست. آنها بسیجی جوان ایرانی را تحسین میکنند. نام شماها، یاد شماها، حرکات شماها خیلی دلها را در دنیای اسلام، حتّی در بیرون از دنیای اسلام به شما جذب کرده. این تهدیدها بنابراین هست، پس حضور مردمی و حضور بسیجی هست.

امواج تبلیغات علیه نظام اسلامی را هرگاه یک بار از سوی قدرتهای سلطه‌گر می‌بینید. کانّه این امواج بازسازی میشود. گاهی به عنوان مسئله‌ی انرژی هسته‌ای، گاهی به عنوان حقوق بشر، گاهی با عناوین گوناگون دیگر تبلیغات رسوا علیه نظام جمهوری اسلامی سازماندهی میشود. منتها چه کسی این تبلیغات را سازماندهی میکند؛ خودِ مُهر آن سازمان‌دهان رسواکننده‌ی این تبلیغات است؛ کسانی که خودشان بیشترین نقض حقوق بشر را کرده‌اند. بیشترین تعرض را به ملتها کرده‌اند؛ بیشترین چپاول را از منابع انسانها و ملتها انجام داده‌اند؛ آنها پیشرو این تبلیغاتند. ولی ملت ایران بیدار است. ملت ایران زنده است. شما جوانان باید دائماً هشیار باشید. معارف دینی خود و معارف انقلابی خود را هر چه میتوانید تعمیق کنید. مثل پاره‌های پولاد؛ «زبر الحدید» - آنطوری که در تعبیرات حدیث و در بعضی دعاها وجود دارد - نفوذ ناپذیر و نفوذ کننده و در مقابل دشمن برنده و با اراده‌ی قوی باشید. اگر بخواهید این هویت را به صورت کامل برای خودتان تأمین کنید و حفظ کنید، و ان‌شاءالله کسانی که در آینده به شما ملحق خواهند شد در نسلهای بعدی، همین‌طور این شجره‌ی طیبه و این جریان مقدس ادامه پیدا کند، بایستی پایه‌های معارف را در دلهاتان مستحکم کنید. من توصیه میکنم در زمینه‌ی مسائل دینی، جوانها از معارف بلندی که جزو بهترین آنها آثار شهید مطهری است، حتماً استفاده کنند. شعارها خیلی خوب است، جهتگیری‌ها خیلی خوب است؛ بایستی به این جهتگیری‌ها و به این شعارها عمق داد. جوانها از کتابهای شهید مطهری استفاده کنید، از شرح حال سرداران غفلت نکنید؛ آگاهی از شرح حال این شهدای راه حق. در درجه‌ی اول سردارانند، اما مخصوص سرداران نیست. من یک کتابی را میخواندم که شرح حال یک دسته، یک جزئی از یک گروهان بسیجی سپاه در یکی از حملات دفاع مقدس بود. حضور افراد یک دسته در صحنه‌ی نبرد،فعالیتهای بسیار مؤثرشان، شوقشان، ایمانشان، ضربه‌ای که به دشمن وارد کردند و بالاخره آن نورانیتی که در عرصه‌های نبرد کسب کردند، در بیاناتشان؛ و آنهائی که شهید شدند، در وصیتنامه‌شان این نورانیت منعکس است. من بهره‌مند میشوم. من هر وقت یک چنین چیزهائی را میخوانم، بهره‌مند میشوم، استفاده میکنم. باب این استفاده را به روی خودتان باز کنید. امیدهای آینده‌ی کشور شما جوانان هستید و در میان جوانان کشور، پرانگیزه‌ترینها و با ایمان‌ترین‌ها بیشترین امیدها را برای این کشور و برای این ملت به وجود می‌آورند و یقیناً مجموعه‌ی بسیج از این قبیلند. از خداوند متعال مسئلت میکنیم که این راه روشن، این شجره‌ی طیبه، این هویت نورانی را برای انقلاب اسلامی روز به روز سرزنده‌تر و شاداب‌تر بفرماید. پروردگارا! دلهای جوان این عزیزان را با نور معرفت خود و با نیروی عظیم توکل به خود نورانی بفرما. پروردگارا! گامهای این جوانان عزیز را در راه پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی استوارتر بگردان. پروردگارا! شهیدان عزیز ما را با اولیائت محشور بگردان. پروردگارا! مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرار مده. پروردگارا! عمل ما، زبان ما، سخن ما، دل ما و مجموعه‌ی وجود ما را در خدمت اهداف الهی قرار بده. قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود بگردان. والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای شیراز

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای شیراز بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی بسیار شیرین و زیبا و دلنشینی است؛ اولاً در محیط دانشگاه، آن هم در شیراز. شیراز خودش در طول تاریخ تا امروز دارالعلم بوده است. دانشگاه در شیراز، یعنی دارالعلمی در دارالعلم؛ پایگاهی در قلب یک پایگاه. علاوه بر این، مجموعه‌ی متنوع دانشجوئی که در اینجا تشریف دارید و همچنین گروهی از اساتید محترم که در جمع شما تشریف دارند، جلسه را تبدیل کردید به یک عرصه‌ی علمی و اجتماعی و سیاسی به معنای درست و خوب. بنده هم در جلسات جوانها - مخصوصاً جوانهای دانشجو - و در این فضای جوانی و احساس جوانی، احساس جوانی میکنم. همه‌ی پیرها همین‌جورند؛ در محیط جوان، احساس جوان بودن و بانشاط بودن میکنند. بنابراین من از شنیدن سخنان عزیزان دانشجو - چه نخبگان، چه نمایندگان تشکلها - به هیچ وجه خسته و ملول نمیشوم، از گفتن با شما هم

همین‌جور. تنها عیبی که این جلسه دارد این است که فضای باز است و آفتاب گرم نیمه‌ی اردیبهشت شیراز تحملش قدری سخت است. من با اینکه در سایه نشسته‌ام، احساس میکنم هوا گرم است؛ شما که در آفتاب هستید؛ بخصوص خانمهای عزیز که چادر هم سرشان هست و احساس گرمائی آنها من را متأذی میکند. اول یک نگاهی بکنیم به مطالبی که این دوستان عزیز و این دانشجویان عزیز بیان کردند. لازم است من به برخی از نکات بپردازم. اگرچه خیلی از این حرفها، همان حرفهای ماست و مطالبی است که بنده میخواهم با جمع دانشگاهی - چه دانشجو و استاد و چه مدیران دانشگاهی - در میان بگذارم؛ لیکن لازم است برخی از پرداختها نسبت به آنچه دوستان گفتند، انجام بگیرد. گفته شد در مورد حمایت از نخبگان، کم‌کاری صورت میگیرد. باید توجه داشته باشید که در همه‌کار، از جمله در این کار، ساز و کار تشکیلاتی و اداری نقش مهمی دارد. این نه به معنای گم شدن در هفت توی بوروکراسی و دیوان‌سالاری است، بلکه به معنای بودن تشکیلات، بودن مسئول و وجود یک مرکز فکر است؛ و این به نظر ما در یکی دو سال اخیر به بهترین وجهی انجام گرفته است. یعنی در سطح معاونت رئیس جمهور، یک دانشگاهیِ برجسته را گذاشته‌اند و آنطوری که من گزارش دارم و تا حدود زیادی اطلاع دارم، کارهای خوبی دارد انجام میگیرد؛ منتها من در خلال حرفهای شما جوانها - مثل دوره‌ی جوانی خودمان - میشنوم که این کار را سریعاً انجام دهید. این «سریعاً»، همه جا قید درستی نیست. بعضی از کارها طبیعتش طبیعت سرعت نیست. اگر دچار سرعت شد، دچار اشکال خواهد شد. باید بگذاریم کار با طبیعت خود انجام بگیرد. یک نکته را نماینده‌ی بسیج دانشجوئی گفتند، که در واقع بنده هم این مطالبات را دارم. الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی که ما یک سال، دو سال گذشته مطرح و تکرار کردیم، میپرسند چقدر عمل شد؟ درست است، جای سؤال دارد. پژوهشگاه دانشجوئی که پیشنهاد شد، به نظر من پیشنهاد خوبی است. خوب است مسئولان وزارتهای آموزش عالی رسیدگی کنند، بررسی کنند؛ فکر خوبی است. بگذاریم دانشجوها در این مقوله‌ی کار دانشگاهی اگر وقت میکنند، اگر میتوانند، در یک مرکزی به نام پژوهشگاه و پژوهشکده، فعالیتهائی را انجام دهند؛ این ایده‌ی قابل توجهی است و میتواند دنبال شود. گفته شد توانائی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری. اینجا من این مطلب را پرداخت کنم. توانائی تصمیم‌سازی خیلی خوب است. توانائی تصمیم‌گیری یکی از مشکلاتی است که اگر وارد محیط دانشجوئی شد، خیلی از هنجارهای مطلوب و درست را به هم خواهد زد؛ این تجربه‌ی ماست. بگذاریم دانشجو با فکر خود، با زبان باز خود، با تعلق کم خود، با گفتار و عمل خود، تصمیم‌سازی کند. تصمیم‌گیری را بگذاریم کسی بکند که بتوان از او سؤال کرد و او مسئول و پاسخگو باشد. بنابراین دنبال این نباشیم که محیط دانشجوئی، محیط تصمیم‌گیریِ برای اقدام باشد؛ این نه به نفع دانشجوست، نه به نفع آن اقدام. دنبال این باشیم که محیط دانشجوئی تصمیم‌سازی کند؛ یعنی گفتمان‌سازی کنید. ببینید بنده وقتی مسئله‌ی نهضت نرم‌افزاری را خواستم مطرح کنم، قبل از همه تو دانشگاه با دانشجوها مطرح کردم؛ حدود ده سال قبل. نه با وزارتها صحبت کرده بودم، نه با رئیس‌جمهور وقت صحبت کرده بودم، نه حتّی با اساتید صحبت کردم؛ اول‌بار در دانشگاه امیرکبیر این فکر را به میان آوردم. امروز شما ببینید این یک گفتمان است، یک مطالبه‌ی عمومی است، یک خواستِ همه‌ی دانشگاه‌های کشور است؛ که من هرجا هم میروم، از زبان دانشجو مطالبه‌اش را میشنوم؛ از زبان استاد و مدیر، اجرایش را در یک مرحله‌ی دیگر میشنوم، و اجراء هم دارد میشود. همین نوآوری‌های علمی بسیار، بخشی از انگیزه و توان خودش را از این شعار گرفته: «تصمیم‌سازی کنید»، «گفتمان‌سازی کنید». این، مجری و مسئولین اجرائی را میکشاند دنبال این تصمیم، و تصمیم‌گیری خواهند کرد و عمل خواهد شد. نکته‌ای که در بیانات دانشجوی دختر دوره‌ی دکتری برای من جالب بود، این بود که دانشجوی پزشکی از دانشجویان علوم پایه دفاع میکرد؛ اتفاقاً درست هم هست. توجه به علوم پایه، از جمله‌ی همین توصیه‌های مؤکدی است که بنده در این چند سال، مکرر با مسئولین درمیان گذاشته‌ام. همیشه گفته‌ایم علوم پایه مثل گنجینه است؛ علوم کاربردی مثل پولی است که توی جیبمان میگذاریم و خرج میکنیم. اگر علوم پایه نباشد، پشتوانه‌ی این هزینه‌کردن ازبین خواهد رفت. این نکته کاملاً بجاست و من این درس را از این دختر دانشجو قابل طرح میدانم که دانشجوها صنفی، دانشگاهی و رشته‌ای به

مسائل نگاه نکنند؛ واقعاً نگاه کنند به آنچه که نیاز کشور است. این دانشجوی پزشکی خودش از دانشجویان و مجموعه‌های علوم پایه دفاع میکند؛ این به نظر ما درس خوبی بود. در بیانات نماینده‌ی انجمنهای اسلامی دانشگاه شیراز هم حرفهای خیلی خوبی گفته شد که اینها حرفهای دل ماست. اینجا هم من این بیان را یک پرداختی بکنم: ببینید، شما میگوئید که ما شعار عدالت میدهیم؛ دانشجو را میگیرند، اما آن کسی را که به عدالت صدمه زده، نمیگیرند. قوه‌ی قضائیه چنین، یا دستگاه مسئول چنان. خوب، اینجا شما باید زرنگی کنید؛ یک لحظه از درخواست و مطالبه‌ی عدالت کوتاهی نکنید؛ این شأن شماست. جوان و دانشجو و مؤمن شأنش همین است که عدالت را بخواهد. پشتوانه‌ی این فکر هم با همه‌ی وجود، خودم هستم و امروز بحمداللّه نظام هست. البته تخلفاتی هم ممکن است انجام بگیرد؛ شما زرنگی‌تان این باشد: گفتمان عدالت خواهی را فریاد کنید؛ اما انتقاد شخصی و مصداق‌سازی نکنید. وقتی شما روی یک مصداق تکیه میکنید، اولاً احتمال دارد اشتباه کرده باشید؛ من می‌بینم دیگر. من مواردی را مشاهده میکنم - نه در دانشگاه، در گروه‌های اجتماعی گوناگون - که روی یک مصداق خاصی تکیه میکنند؛ یا به‌عنوان فساد، یا به عنوان کجروی سیاسی، یا به‌عنوان خط و خطوط غلط. بنده مثلاً ـ اتفاقاً از جریان اطلاع دارم و می‌بینم اینجوری نیست و آن کسی که این حرف را زده، از قضیه اطلاع نداشته است. بنابراین وقتی شما روی شخص و مصداق تکیه میکنید، هم احتمال اشتباه هست، هم وسیله‌ای به دست میدهید برای اینکه آن زرنگ قانوندانِ قانون شکن - که من گفته‌ام قانوندانهای قانون شکن خطرناکند - بتواند علیه شما استفاده کند. شما از دادستان چه گله‌ای میتوانید بکنید؟ اگر یک نفری به‌عنوان مفتری یک شخصی را معرفی کند و بگوید آقا او این افتراء را به من زده. خوب، شأن آن قاضی این نیست که برود دنبال ماهیت قضیه. اگر این افتراء گفته شده باشد، زده شده باشد، ماده‌ی قانونی آن قاضی را ملزم به انجام یک کاری میکند؛ لذا نمیتوانیم از او گله کنیم. شما زرنگی کنید، شما اسم نیاورید، شما روی مصداق تکیه نکنید؛ شما پرچم را بلند کنید. وقتی پرچم را بلند کردید، آن کسی که مجری است، آن کسی که در محیط اجراء میخواهد کار انجام دهد، همه حساب کار خودشان را میکنند. آن کسی هم که فریاد مربوط به محتوای این پرچم را بلند کرده، احساس دلگرمی میکند و کار پیش خواهد رفت. بنابراین به نظر من مشکلی در کار شما نیست؛ شما جوانهای مؤمنی هستید که انتظار هم از شما همین است. هر شعار خوبی که داده میشود، بعد از اتکال به خدای بزرگ که همه‌ی دلها و زبانها و اراده‌ها دست اوست، تکیه به شما جوانهاست، امید به شما جوانهاست؛ این را بدانید. بالاخره همشهری شما که از او شعر هم خواندید، میگوید: وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن نرنجید؛ دنبال کار بروید. همین مطلب را عیناً خطاب به آن برادر عزیزی که به عنوان نماینده‌ی جامعه‌ی اسلامی، بسیار متین و شیوا مطالبی را بیان کردند، عرض میکنم. این حرفها، حرفهای دل ماست؛ منتها فرق ما و شما این است که ما بر اثر تجربه‌ی روزگار فهمیده‌ایم که یک مقداری باید انسان تحمل و صبر کند، شما جوانید و تازه از راه رسیده و پرشور و بی‌صبر! همه‌اش خوب است، غیر از این بی‌صبری. البته این هم علاج ندارد. نه اینکه بخواهم بگویم خیلی علاج دارد؛ نه، ما خودمان هم این دوره‌ی شما را گذرانده‌ایم، میدانیم چه‌جوری است؛ ولی بالاخره این را من میخواهم به شما بگویم که همه‌ی این چیزهائی که شما گفتید و شعارش در این کشور داده شده، به حول و قوه‌ی الهی و به اذن‌اللّه تحقق پیدا خواهد کرد. درباره‌ی دانشگاه پیام نور هم شکوه‌ای این دختر دانشجوی عزیز بیان کردند، که جا دارد مسئولین به آن توجه کنند؛ واقعاً اگر نقاطی هست که باید کمک کرد، کمک بشود. نکته‌ای را هم آن برادر عزیز دانشجوی نخبه‌ی دانشگاه آزاد مطرح کردند که حرف درستی است؛ مطرح کردن نظریه‌های اجرائی دولت، قبل از ورود در مرحله‌ی آزمون و خطا، در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی؛ این خیلی خوب است. البته من به شما عرض بکنم؛ مسئولین دولت و رئیس جمهور محترم غالباً مدعایشان این است که این کار را انجام میدهند؛ نمیشود گفت که مطلقاً نمیکنند. بنده بارها همین موضوع را به مسئولین، از جمله رئیس جمهورِ بسیار پر کار و زحمتکش و صمیمی‌مان گفته‌ام؛ ایشان هم میگوید ما مطرح میکنیم، در دانشگاه مطرح کردیم، یا فلان گروه تحقیقاتی اقدام کردند. ولی به هر حال ایده‌ی خوبی است. ایشان از مسئله‌ی تبعیض و این چیزها در مورد دانشگاه

آزاد مطالبی بیان کردند؛ جوان دانشجوی دیگری که فرصت هم نشده بود در بلندگو صحبت کنند، آمدند اینجا با صدای بلند به من گفتند، و من هم شنیدم که ایشان نقطه‌ی مقابل آن مطالب را بیان میکنند. یعنی دو دانشجوی دانشگاه آزاد در زمینه‌ی مسائل مربوط به دانشگاه آزاد، دو نظر مخالف دارند. ایشان از وضع فرهنگی دانشگاه آزاد یک قدری گله کردند. آنچه که من اینجا میخواهم به شما عزیزان عرض کنم، اندکی تفصیل در باب آن مطلبی است که در روز اول در جمع عمومی مردم گفتم؛ و آن، نگاه کلان و جمع‌بندی شده‌ی به انقلاب است. چون ما در آستانه‌ی ورود در دهه‌ی چهارمیم، نزدیک به سی سال، گذشته؛ معمولاً در یک چنین دورانی نگاه به یک حادثه - مثل حادثه‌ی عظیم انقلاب - یک نگاه همراه با قضاوت و داوری در مورد کارکردهاست. اگرچه در سی سالگی، انقلاب هنوز در عنفوان جوانی است؛ در این شک نیست - نیروی انقلاب بحمداللَّه خیلی زیاد است، مخصوصاً این انقلاب - لیکن در عین حال در دوره‌ی سی ساله وقتی انسان نگاه میکند، یک داوری‌ای نسبت به عملکرد و توفیق و کارآمدی برای انسان پیش می‌آید. ما در این داوری باید اشتباه نکنیم؛ و این جز با یک نگاه کلان امکان‌پذیر نیست. من مطالبی را در این زمینه عرض میکنم. البته دوست میداشتم با تفصیل و جزئیاتِ بیشتر بگویم، منتها وضع هوا و آفتاب یک مقداری من را متأذی میکند که بخواهم با تفصیل عرض کنم. آنچه هم که من عرض میکنم، شما جوانهای عزیز میدانید. شما بنده را هم میشناسید. من بارها هم گفته‌ام این چیزهائی که ما عرض میکنیم، به معنای آیه نازل کردن نیست. نه اینکه خیال کنید حالا ما آنچه میگوئیم، وحی منزل است؛ نه، من نظرم را میگویم و مایلم در محیطهای دانشجوئی اینها بحث شود. عمده‌ی نظر من این است که بحث خواهد شد. حالا شاید من در پایان جلسه یک جمع‌بندی کامل هم نکنم، با همین نیت که جمع‌بندی را شما بکنید؛ چه در تشکلها، چه در مجموعه‌های دانشجوئی، چه با خودتان. اگر ما نگاه کلان به انقلاب و حادثه‌ی پدید آمدن جمهوری اسلامی بکنیم، جزئی‌نگری‌ها نمیتواند ما را گمراه کند. گاهی جزئی‌نگری و نگاه نکردن مسیر مستمرِ از ابتداء تا انتهاء، انسان را گمراه میکند؛ حتّی گاهی آدم راه را گم میکند، هدف را گم میکند. نمیخواهیم بگوئیم جزئی‌نگر نباشیم؛ چرا، نگرش به جزئیات، یعنی همان برنامه‌ریزی؛ این را ما منکر نیستیم. برنامه‌ریزی، نگاه به فصول مختلف و بخشهای مختلف، یعنی جزئی‌نگری. میخواهیم بگوئیم این نگاه به بخشها و اجزاء و ابعاض موجب نشود که ما غافل بشویم از نگاه به کل. چون نگاه به کل برای ما درس‌آموز است. من چند تا حلقه برای این بحث در نظر گرفتم، که اینها را عرض بکنم. حلقه‌ی اول این است که هدف انقلاب چه بود؟ هدف انقلاب عبارت بود از ساختن یک ایرانی با این خصوصیاتی که عرض میکنم: مستقل، آزاد، برخوردار از ثروت و امنیت، متدین و بهره‌مند از معنویت و اخلاق، پیشرو در مسابقه‌ی جامعه‌ی عظیم بشری در علم و بقیه‌ی دستاوردها - که از اول و ازل بین آحاد بشر یک مسابقه است در دستاوردهای بشری، در علم و در بقیه‌ی خواسته‌ها و دستاوردهای بشری - برخوردار از آزادی با همه‌ی معانی آزادی. آزادی فقط آزادی اجتماعی نیست - اگرچه آزادی اجتماعی، یکی از مصادیق مهم آزادی است - هم آزادی اجتماعی مورد نظر است، هم آزادی به معنای رها بودن و آسوده بودن و آزاد بودن کشور از دست‌اندازی بیگانگان و استیلای آنها - که گاهی کشور بظاهر مستقل هم هست، اما زیر نفوذ است - و هم آزادی معنوی، که آن رستگاری انسان و تعالی اخلاقی انسان و عروج معنوی انسان است، که هدف اعلی این است. همه‌ی کارها مقدمه برای تکامل انسان و عروج انسانی است. این باید در جامعه‌ی اسلامی خود را نشان بدهد. ایران با این خصوصیات، مطلوب انقلاب بود. شما بپرسید که از کجای انقلاب، این خصوصیات در می‌آمد؟ کجا تدوین شد؟ من عرض میکنم از کلمه‌ی اسلامی. اسلام اصلاً همین‌هاست. آن کسی که غیر از این در مورد اسلام تصور میکند، اسلام را نشناخته. آن کسی که تصور میکند اسلام فقط به جنبه‌های معنوی، آن هم با برداشت و تلقی خاص از جنبه‌های معنوی - عبادت و زهد و ذکر و امثال اینها - میپردازد، به دنیای مردم، به لذات مردم، به خواسته‌های بشری مردم نمیپردازد، او اسلام را درست نشناخته؛ اسلام اینجوری نیست. همه‌ی این چیزهائی که گفتیم؛ هم آن چیزی که مربوط به مسائل دنیائی جامعه است - مثل عدالت، مثل امنیت، مثل رفاه، برخورداری از ثروت، برخورداری از آزادی و استقلال - هم آنچه که

مربوط به مسائل اخروی است؛ مثل رستگاری، تقوا، پرهیزگاری، رشد اخلاقی، تکامل معنوی انسان، در کلمه‌ی اسلامی مندرج است. آیه‌ی قرآن به ما میفرماید که: «و لو انّ اهل القری امنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الأرض»؛ ایمان و تقوا که باشد، برکات آسمان و زمین جاری خواهد شد. برکات آسمان، همان فتوح معنوی است، همان رحمت الهی است، همان تقرب الی‌اللّه است، همان استغفار ملائکه‌ی آسمان و حمَله‌ی عرش برای بندگان خدا در روی زمین است. برکات ارض، یعنی همه‌ی آنچه که به زندگی زمینی انسان ارتباط پیدا میکند؛ یعنی آزادی، یعنی رفاه، یعنی استقلال، یعنی امنیت، یعنی سعه‌ی رزق، سلامت بدن و از این قبیل. اگر ایمان و تقوا باشد، هم آن برکات و هم این برکات برای بشر وجود دارد. این، اسلام است. پس وقتی که گفتیم انقلاب اسلامی، معنایش این است که عرض شد. خوب، این چیزی بود که در انقلاب بود؛ میخواستیم ایرانی بسازیم با این خصوصیات. این مطلب یک اضافه‌ای دارد و آن این است که مسئله فقط ایران هم نبود؛ ایران به عنوان یک الگو برای جوامع اسلامی در درجه‌ی اول، و همه‌ی جوامع بشری در درجه‌ی بعد، مورد نظر بود. ما میخواستیم این جامعه را با این خصوصیات بسازیم - ما یعنی ملت ایران، انقلاب ایران، انقلابیون ایران؛ منظور، شخص بنده و چند نفر دیگر نیست - و آن را بگذاریم جلوی چشم آحاد بشر و امت اسلامی؛ بگویند این است که هم مطلوب اسلام است، و هم میسور مردم این روزگار است. اینجور نباشد که خیال کنند بله، این مطلوب هست، اما میسور نیست؛ که میگفتند در دوران مبارزات نهضت اسلامی. بعضی از کسانی که نیتهای خوبی هم داشتند، میگفتند آقا بیخود چرا زحمت میکشید، فایده‌ای ندارد؛ بله، این حرفهای شما درست است، اما شدنی نیست. انقلاب میخواست به همه‌ی کسانی که در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام هستند، نشان بدهد که این الگو تحقق‌یافتنی و شدنی است؛ این هم نمونه‌اش. این آن چیزی بود که به عنوان هدف انقلاب وجود داشت. این هدف از اول بود، به شما عرض کنم که امروز هم همین هدف هست، در آینده هم همین هدف خواهد بود؛ این هدف ثابت است. این حلقه‌ی اولِ بحث ما. حلقه‌ی دوم بحث این است که این هدف را انقلاب اسلامی داشت؛ ما در خلأ که زندگی نمیکنیم، ما در یک واقعیاتی داریم زندگی میکنیم؛ این واقعیات چقدر برای رسیدن به این هدفها کمک بود یا مزاحمت بود؟ یقیناً اگر مزاحمهائی که حالا میشمارم، وجود نداشت، رسیدن به این هدف، زمان زیادی نمیخواست. شاید در طول پنج سال، ده سال یک گروه متشکل قوی میتوانستند این اهداف را برآورده کنند؛ منتها در سر راه انسان موانع وجود دارد. اساساً همین وجود مانع است که به تلاش انسان معنا و حقیقت معنوی میبخشد و اسمش میشود جهاد؛ والّا اگر مانع نبود، جهاد معنی نداشت. جهاد یعنی جد و جهد همراه با زحمت و چالش با موانع. این موانع چه بودند؟ ما دو نوع موانع داشتیم: یکی موانع درونی، یکی موانع بیرونی. موانع درونی یعنی چه چیزهائی؟ یعنی آن چیزهائی که در درون خود ما انسانها - چه تصمیم‌گیرانمان، چه آحاد مردممان، چه ناظرین بیرون از گود مبارزه و انقلاب - وجود دارد؛ اینها موانع درونی است. موانع درونی، ضعفهاست؛ ضعفهای فکری است، ضعفهای عقلانی است، راحت‌طلبی است، آسان‌گرائی است، آسان‌پنداری است؛ این گاهی اوقات خودش یکی از موانع تحقق آن چیز است. باید برآورد و تقویم نسبت به کار و مشکلات کار، مطابق با واقع یا لااقل نزدیک به واقع باشد. آسان‌پنداری هم مثل آسان‌گیری و سهل‌انگاری است؛ آن هم یکی از موانع راه است. گریز از چالش هم یکی از ضعفهای درونی ماست. به گریز از چالش، بغلط میگویند عافیت‌طلبی. عافیت‌طلبی چیز خوبی است. عافیت یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است؛ «یا ولیّ العافیة نسئلك العافیة؛ عافیة الدّنیا و الأخرة». عافیت به معنای پنجه نیفکندن نیست؛ به معنای درست عمل کردن، بجا قدم گذاشتن، بجا ضربت زدن و بجا عقب کشیدن است. عافیت از بلا، مثل این است که بگوئیم عافیت از گناه. بنابراین عافیت‌طلبی چیز بدی نیست؛ لیکن بغلط به گریز از چالش میگویند عافیت‌طلبی؛ یعنی در واقع همان راحت‌طلبی، مواجهه‌ی با مشکلات را زشت و ناپسند دانستن، آماده نبودن برای مواجهه‌ی با مشکلات. اینها ضعفهای درونی ماست. یکی دیگر از ضعفهای درونی عبارت است از تربیتهای اجتماعیِ موجود و عادتهای تاریخی، که اینها در ما ملت ایران در آغاز انقلاب بود. شما جوانها شاید از حالات روانی و تربیتهای تاریخیِ ما در هنگامی که انقلاب پیروز شد، تصویر درستی نداشته باشید. امروز ما می‌بینیم

که عنوان «ما میتوانیم» در همه هست. واقعاً هم اگر بگویند آقا شما میتوانید بزنید روی دست صنعتگران پیشروِ دقیق‌ترین و ظریف‌ترین صنایع دنیا، شما میگوئید بله؛ اگر همت کنیم، تلاش کنیم، میتوانیم. واقعاً جوان دانشمندِ مسلمانِ در جمهوری اسلامی خودش را قادر بر هر کاری میداند؛ این در اول انقلاب اینجور نبود. تربیتهای قبلی درست عکس این بود. هر کاری که مطرح میشد، میگفتند آقا ما که نمیتوانیم! آقا فلان چیز را بسازید، میگفتند ما که نمیتوانیم! با فلان شعار غلط در دنیا مقابله کنیم، میگفتند آقا ما که زورمان نمیرسد، ما که نمیتوانیم! «ما میتوانیم» امروز، آن روز «ما نمیتوانیم» بود. این، آن تربیت اخلاقی و تاریخیِ بازمانده‌ی از دوران گذشته است. توسری خوری، شنیدن زور، دیدن فسق در کسانی که از آنها جامعه توقع عدالت و انصاف و طهارت و پاکیزه‌دامنی دارد، عادت شده بود. یعنی اگر در دوران پیش از انقلاب می‌آمدند به مردم میگفتند آقا فلان مسئول عالی کشور - حالا شخص اول که خود شاه بود - یا وزرا یا مسئولین فلان عیاشی را کردند، فلان فسق را کردند، فلان عمل زشت و ناهنجار را انجام دادند، مردم تعجب نمیکردند؛ میگفتند خوب، هست دیگر؛ معلوم است! یعنی عادت کرده بودند به اینکه مسئولانی را که باید پاک باشند و پاکدامن باشند، آلوده‌دامن و ناپاک ببینند. ما تعجب میکردیم از اینکه در صدر اسلام چطور یک خلیفه مست رفت برای مردم نماز صبح خواند! هم درباره‌ی خلیفه هست، هم درباره‌ی یکی از امرای منصوب از قِبل یک خلیفه. این در تاریخ اسلام هست و معروف و مسلّم هم هست. نماز صبح دو رکعت است؛ اما او چون سرکیف بود، شش رکعت خواند. گفتند آقا نماز صبح را زیادی خواندی؛ گفت بله، حالم خوش است؛ اگر بخواهی، بیشتر هم میخوانم! این در تاریخ بود. در آن زمان مردم میدیدند که خلیفه یک چنین فسقی را دارد انجام میدهد، اما تحمل میکردند و بی‌تفاوت از مقابل این قضیه میگذشتند. زمان ما هم همین‌جور بود. در دوره‌ی طاغوت - که ماها تا قبل از پیروزی انقلاب با طاغوت مواجه بودیم - قضیه همین‌جور بود. مردم تعجب نمیکردند از اینکه پادشاه کشور اسلامی فسق کند، فجور کند، باده‌گساری کند، کارهای هرزه انجام دهد. شاید من قبلاً گفته باشم که یکی از علمای بزرگ تبریز که مرد بسیار دانشمند و عالمی بود و بنده هم او را دیده بودم - استاد پدر ما بود - پیرمردی بود بسیار عالم، اما بسیار ساده! من یک وقتی رفته بودم تبریز، شاگردان و دوستانِ علاقه‌مند خود ایشان نقل میکردند؛ میگفتند یک وقتی محمدرضا در دوره‌ی جوانی‌اش آمده بود تبریز، رفته بود سراغ این آقا. احترام کرده بود از این آقا، رفته بود توی آن مدرسه‌ای که این آقا تدریس میکرده. بعد که محمدرضا رفته بود، این آقای عالم - که عالم هم بود، متقی هم بود، منتها ساده بود - مجذوب شاه شده بود و از او تعریف میکرد. دوستان گفته بودند آقا شما که از این شخص تعریف میکنید، این مرد این کارهای خلاف را انجام میدهد - حالا کارهائی که در نظر آن عالم، خیلی بزرگ باید مینمود؛ مثلاً او شراب میخورد - گفته بود خوب، شاه است دیگر؛ میخواهی شراب نخورد؟! گفته بودند آقا مثلاً قماربازی میکند، گفته بود شاه است دیگر؛ پس میخواهی مثلاً چه بازی کند؟! عرف این بود که چون شاه است، چون وزیر است، پس باید بتواند فسق کند، فجور کند، ناپاکی از خودش نشان بدهد. این جزو عاداتی بود که در جامعه‌ی ما وجود داشت. اینها همان موانع درونی است؛ اینها آن چیزهائی است که در مقابل رسیدن به یک هدف و مقصود والا عایق ایجاد میکند. خشم و شهوتهای بی‌مهار و تربیت نشده، دلبستگی به عادات و عقاید خرافیِ میراثی، و بد فهمیدن دستور دین جزو ضعفهای درونی است. بعضی‌ها خیلی از چیزها را نمیفهمیدند. مبارزه میکردیم؛ بعضی‌ها به استناد روایاتی که هر پرچمی که قبل از برافراشته شدن پرچم حضرت مهدی (ارواحنا فداه) برافراشته شود، در آتش است، با مبارزه مخالف بودند. میگفتند آقا شما قبل از مبارزه‌ی حضرت صاحب‌الزمان (عجّل اللّٰه فرجه) میخواهید مبارزه شروع کنید؟ خوب، این پرچم مبارزه را که بلند میکنید، در آتش است. معنای حدیث را نمیفهمیدند. یک عده‌ای از صدر اسلام، از زمان ائمه (علیهم‌السّلام) که شنیده بودند مهدی ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، ادعای مهدی‌گری میکردند؛ بعضی بر خودشان هم امر مشتبه بود. بعد نیست بدانید هم در بنی‌امیه ادعای مهدویت بود، هم در بنی‌عباس بود، هم در افراد دیگری که چه در زمان بنی‌عباس و چه در زمانهای بعد تا امروز وجود داشتند، ادعای مهدویت وجود داشت. بله، این پرچم مهدویت را کسی بلند کند، در آتش است. این

معنایش این نیست که مردم با ظلم مبارزه نکننـد، مردم برای تشـکیل جامعه‌ی الهی و جامعه‌ی اسـلامی و علوی مبارزه و قیام نکننـد. این، بـد فهمیـدن دین است. می‌بینیـد اینهـا همه موانع درونی‌ای بود که بعـد از آنکه انقلاـب پیروز شـد، ما ملت ایران با این زمینه‌ها میخواستیم کشور را به سمت آن اهداف ببریم. خوب، اینها هر کدامش یک مانع بود. البته اینها برطرف شدنی بود، نه اینکه برطرف شـدنی نبـود؛ خیلی‌اش هم بـا تـبیین برطرف شـد. لـذا در مبـارزات اسـلامی، تـبیین خیلی نقش دارد. من این را به شـما جوانـانی که احسـاس مسـئولیت میکنیـد، توی پرانـتز عرض میکنم که تبیین خیلی اهمیت دارد. در مبـارزات اسـلامی، در همه حـال تبیین - بیـان واقعیت و رساندن واقعیت؛ تبلیغ، بلاغ - خیلی اهمیت دارد و این را نباید از دست داد؛ برخلاف تفکر مارکسـیستی که آن روز رائج بود و اعتقاد به تبیین نداشـتند؛ میگفتند مبارزه یک سـنت است، تحقق خواهد یافت؛ چه شما بخواهید، چه نخواهید؛ چه بگوئید، چه نگوئید. یعنی دیالکتیکی که آنها تفسیر کرده بودند، لازمه‌اش این بود که این مبارزه، احتیاج به تبیین ندارد. در سال ۴۹ یک جوانی از همین کسانی که مشهدی بود، با ما هم آشنا بود، وابسته‌ی به یکی از همین گروهکهائی بود که آن روز تازه سر بلند کرده بودند، کمونیست بودنـد - گروه جنگل و امثال اینها - یک جائی با من ملاقات کرد؛ شـرح داد که میخواهیم این کارها را بکنیم. من گفتم توی این زمینه‌ی اجتمـاعی که نمیشود؛ یـک قـدری بـا مردم صـحبت کنیـد، تبیین کنیـد، حرف بزنیـد، به مردم تفهیم کنیـد چه‌کـار میخواهید بکنید. با کمال بی‌اعتنائی گفت: آن روش اسلامی است! بله، روش اسلامی همین است. روش اسلامی تبیین است و همین تبیین‌هـا موجب شـد که انقلاـب اسـلامی بر بسـیاری از این پیش‌زمینه‌هـای تـاریخی و تربیتهای غلط فائق بیایـد و فائق آمـد. البته در بعضـی‌اش هم هنوز فائق نیامـدیم، که آن انگیزه‌های دیگری دارد - مثل این مصـرف‌گرائی و اسـراف و این چیزها که حالا گفتند - این جزو میراثهـای ما از گذشـته است و متأسـفانه این میراث را نگه داشتیم. ما ملت ایران بایـد این جامه‌ی ناسازِ بی‌انـدامِ زشت را از تنمـان بیرون بیـاوریم. ما خیلی مصـرف‌زده هستیم؛ بایـد این را حلش کنیم. همه بایـد دست به دست هم بدهنـد و این قضـیه را حل کننـد. البته صدا و سـیما هم بلاشک نقش دارد. خوب، اینها عوامل درونی بود. آن‌وقت عوامل بیرونی است، که دیگر الی ماشاءاللَّه وجود داشـته است؛ همه‌ی کسـانی که به نحوی از انقلاـب یـا از هـدفهای انقلاب متضـرر میشدنـد، اینها جلوی انقلاب ایسـتادند. از امنیت یک عده‌ای متضـرر میشوند، از عدالت یک عده‌ای متضـرر میشوند، از نفی حاکمیت طاغوت یک عده‌ای متضـرر میشوند، از نفی سـلطه‌ی بیگانه یک جماعتی متضـرر میشونـد، از نفی اسـتبداد یک عـده‌ای متضـرر میشوند. اینها را شـما میدانید؛ توضیـح لازم نـدارد. کی‌ها از عدالت یا از اسـتقلال یا از آزادی و امثال اینها متضـرر میشوند؟ اینها همه در مقابل انقلاب صف کشـیده‌اند. تا الان هم این صف‌کشـی ادامه دارد. اول انقلاب شما جوانها یادتان نیست. سال اول انقلاب در تقریباً چهارگوشه‌ی کشور با شعار قومیت، کانونهای جنگ و درگیری به وجود آمد. در بلوچستان، در کردستان، در ترکمن‌صحرا، در نقاط مختلف؛ با بهانه‌ی قومیت. دنبالش میرفتنـد، میدیدند این اقوام هیچکدامش با اسـلام و با انقلاب اسـلامی مسـئله‌ای ندارند. من خودم در بلوچسـتان زندگی کرده بودم. آنجا تبعیـد بودم و بلوچها را میشـناختم. میدانسـتم اینها با انقلاب کوچکترین مسـئله‌ای ندارنـد؛ اما یک عده‌ای به نام بلوچ و با یک اسـتفاده و ترفنـدی بـا انقلاب درافتادنـد. عین همین قضـیه در مورد کردسـتان بود. عین همین قضـیه در مورد ترکمن‌صـحرا بود. بعد تحریکات اینها روشن شـد، معلوم شد که از کجا تحریک میشوند. خوب، اینها موانعی بودند که جلو راه انقلاب را میگرفتند. اینطور نبود که این اتومبیـل در جـاده‌ی آسـفالته بتوانـد درست حرکت کنـد. بعـد از این مسـئله‌ی قومیتها، تنافسـهای درونی خود ماهابود با یکـدیگر، که آن‌هم یـک ماجرای تلـخ و بـدی دارد؛ ماجرای ملال‌آوری دارد. بعـد جنگ تحمیلی بود؛ هشت سال. شـما ببینیـد این نیروی متراکمی که ملت ما در مقابله‌ی با دشـمن گـذاشت و توانست دشـمن را به زانو دربیاورد - نه فقط صدام را، بلکه آن کسانی که پشت سـر صـدام بودند، اینها به زانو درآمدند در مقابل انقلاب اسـلامی - اگر در خدمت به سـمت هدفهای عمرانی و آبادانی و سازنـدگی جمهوری اسـلامی بنـا بود قرار بگیرد، چقـدر کـار پیش میرفت. البته مـا از تحمیـل جنگ سود بردیم. ما از این تهدیـد به مشـابه‌ی بهـترین فرصـتها اسـتفاده کردیـم. ملـت ایران این تهدیـد را به معنـای حقیقیِ کلمه تبـدیل کرد به یـک فرصت بزرگ، یک

آزمایشگاه عظیم؛ یک میدان عظیمِ تجربه‌ها شد و خیلی برکات عاید شد؛ اما واقعیت قضیه هم این بود که تحمیل جنگ بر یک کشور مشکلات را درست میکند. بنابراین انحصارطلبان جهانی از یک طرف، اشرار داخلی از یک طرف، توطئه‌های ابرقدرتها از یک طرف، دست اغواگر تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادیِ آن ابرقدرتی که دستش از ایران با انقلاب اسلامی کوتاه شده بود از یک طرف - یعنی آمریکا که تا امروز هم ادامه دارد - اینها همه در مقابل این حرکت عظیم ملت ایران ایستادند. شما ببینید با وجود این موانع، حالا بیائید ارزیابی کنید ببینید حرکت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به سمت آن هدفها چطور بوده. من اگر بخواهم ارزیابی کنم، عملکرد را بسیار خوب میدانم. جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی عملکردش یک عملکرد با نمره‌ی بسیار خوب است. در مقابل این همه مشکلات مگر طاقت می‌آورند؟ در دوره‌ی ما حوادث جابه‌جایی قدرت در آفریقا و در آسیا و در خیلی جاها انجام گرفته بود؛ هیچکدام طاقت نیاوردند. در دوران قبل از ما هم انقلابهای بزرگ دنیا - مثل انقلاب کبیر فرانسه، مثل انقلاب اکتبر شوروی - در مقابل این حوادث گوناگون هیچکدام طاقت نیاوردند، یعنی از همان اول منحرف شدند. خصلت مردمی بودن، خصلت اسلامی بودن، خصلت آرمانگرا بودن، اینی که جوان انقلابیِ امروز بعد از سی سال اینجا می‌ایستد، آرمانهای انقلاب را به عنوان آرزوها و مطالبات خودش در میان میگذارد و با صدای بلند مطرح میکند، این خیلی توفیق بزرگی است برای انقلاب. هرگز در انقلابهای دیگر اینطور نبود. شما نگاه کنید آثار ادبی قرن نوزدهم فرانسه را که در آخر قرن هیجدهم انقلاب کبیر فرانسه انجام گرفته. در اوائل قرن نوزدهم ناپلئون سر کار آمده، آن‌وقت شما آثار ادبی اواسط قرن یعنی مثلاً ۱۸۳۰، ۱۸۴۰ را که زیاد هم هست؛ هم شعر، هم رمان، نگاه کنید، خواهید دید که آنها بعد از سی سال از پیروزی انقلابشان در چه وضعی بودند؛ یک استبداد مطلق، یک فساد مطلق، یک تبعیض طبقاتی بسیار وحشت‌انگیز آن‌وقت وجود داشته؛ با اینکه آنجا هم شعار عدالت بود، شعار مساوات بود، شعار نفی استبداد بود. این توفیق انقلاب اسلامی یک توفیق بی نظیری است. بدتر از او انقلاب اکتبر شوروی. در زمان ما هم که این اتفاقهائی که افتاد - اسمش البته انقلاب بود؛ اما غالباً کودتا بود یا اینکه گروه مسلحی آمدند سر کار؛ مثل کوبا و جاهای دیگر - غالب اینها همان حالتی را که عرض کردم، داشتند؛ یعنی طاقت نیاوردند و نتوانستند در مقابل این موانع بایستند. خوب، حالا بینید این موانع را. همه‌ی این موانع جزو سنتهای الهی است. وجود این موانع تصادفی نیست. اینها سنت الهی است؛ یعنی تلاش و حرکت با مانع مواجه است، والّا جهاد معنا نمیداشت: «و کذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّا شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا»؛ در همه‌ی دعوتهای انبیا، دشمنان - موانع - از جن و انس وجود داشتند. در آیه‌ی دیگر: «و کذلک جعلنا فی کلّ قریهٔ اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و ما یمکرون الّا بانفسهم». در درون جوامع، طبقاتی که وجود آنها مایه‌ی فساد، مایه‌ی مکر بوده است؛ اینها جزو سنتهاست. یعنی هرگز انبیاء نگفتند ما آن‌وقتی که جاده صاف است وارد میدان میشویم؛ نه، در همین فضا و صحنه‌ی بشدت درگیر و دشوار، آنها وارد شدند؛ مثل جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی. اما متقابلاً سنت الهی هم این است که اگر حرکت نبوی، حرکت الهی که مصداقش انقلاب اسلامی است، به کار خود ادامه بدهد و دنبالگیری کند، بر همه‌ی این موانع فائق خواهد آمد؛ این هم سنت الهی است. در سوره‌ی مبارکه‌ی فتح آمده است: «و لو قاتلکم الّذین کفروا لولّوا الادبار ثمّ لایجدون ولیّ و لا نصیرا. سنّهٔ اللّه الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنّهٔ اللّه تبدیلا»؛ اگر بایستید، اگر استقامت کنید، اگر هدف را گم نکنید، اگر تلاش را متوقف نکنید، بدون تردید غلبه در این عرصه با شماست. حاصل حرف من همین است با شما جوانان عزیز. امروز بدون تردید همه‌ی آن صف‌آرائی‌هائی که روز اول علیه این انقلاب بود، وجود دارد؛ بعضی شکل عوض کرده، بعضی صف‌آرائی‌ها هم بمرور زمان اضافه شده است. امروز متأسفانه همان‌طور که این جوانها گفتند، مصرف‌گرائی و مسابقه‌ی تجمل‌پرستی و مسابقه‌ی پول درآوردن و تلاش برای پول کردن، یک طبقه‌ی جدیدی درست کرده. نظام اسلامی با تولید ثروت مخالف نیست، با ایجاد ثروت مخالف نیست، بلکه مشوق اوست. اگر تولید نباشد، اگر ایجاد ثروت نباشد، حیات و بقای جامعه به خطر خواهد افتاد، اقتدار لازم را جامعه به دست نخواهد آورد؛ این یک اصل اسلامی است. اما اینی که آحاد مردم دلشان لک بزنند

برای مسابقه‌ی اشرافیگری، برای تجمل‌پرستی، این یک چیز بسیار نامطلوب است؛ این چیزی است که متأسفانه در درون ما هست؛ همان‌طور که قبلا هم گفته‌ام: اسراف و مصرف‌گرائی افراطی. و آن صف آرائی‌های بیرونی هم وجود دارد. الان شما هم می‌بینید آمریکا با همه‌ی توان خودش امروز در مقابل ملت ایران ایستاده است. این همه‌ی توان آمریکاست؛ توان تبلیغاتی، توان سیاسی، توان اقتصادی، نفوذ بین‌المللی. بعضی تصورشان این است که در درون آمریکا دولتهای آمریکائی احتیاج دارند به اینکه در بیرون خودشان یک دشمن داشته باشند. برای همین است که نظام اسلامی را دائم بزرگ میکنند؛ جمهوری اسلامی را به عنوان یک خطر بزرگ معرفی میکنند. این البته درست است. یکی از سیاستهای رهبران آمریکا همین است که برای اینکه مشکلات درونی، تبعیض‌هائی که وجود دارد، اختلاف طبقاتی‌های عجیبی که وجود دارد، گرفتاری‌های فراوانی که مردم آمریکا دارند، برای اینکه مردم را از این مسائل منصرف کنند، همیشه یک دشمنی در بیرون لازم دارند. این را فهمیده‌ایم و اطلاع داریم؛ اما مسئله‌ی بزرگ کردن ایران یک مسئله‌ی بنیانی است در تفکر سیاستمداران سلطه در آمریکا؛ حقیقتاً همین‌طور است. قوام آنها به تجاوزطلبی و به سلطه و دست‌اندازی به اینجا و آنجای دنیاست. دولتها را قانع کردند، ملتها را هم ساکت کردند. تنها پرچمی که در مقابل آنها ایستاده است، دولت و ملتِ بدون تفاوت کجاست؟ جمهوری اسلامی. آحاد مردم و دولت، همراه آنها؛ و رئیس جمهور، همراه آنها؛ و مسئولین کشور، همراه آنها، بدون تقیه ظلم را نفی میکنند، تبعیض را نفی میکنند، دست‌اندازی را نفی میکنند؛ این خطر بزرگی است برای آن قدرتی که به درون حصارهای ملیِ خودش، خودش را محدود نمیکند. چون فریاد این ملت، قیام این ملت برای ملتهای دیگر بیدارکننده است، هشداردهنده است، کما اینکه بوده تا حالا؛ کما اینکه این بیداری به وجود آمده است. خوب، اینها احساس خطر میکنند. همه‌ی تلاششان را هم گذاشته‌اند، ولی با همه‌ی اینها ملت ایران، شما جوانان، شما دانشجویان میتوانید در مقابل همه‌ی اینها بایستید و بر همه‌ی اینها غلبه پیدا کنید؛ اما شرائطی دارد. ما امروز از بیست سال قبل، از سی سال قبل خیلی جلوتریم، تجربه‌مان بیشتر است، مدیریتهایمان قویتر است، توانائی‌های علمی ما بمراتب جلوتر است، قدرت تحرک اقتصادی‌مان بمراتب از آن روز بیشتر است، تصورات ما از پیشرفت نسبت به آن روزها خیلی بهتر است. در دهه‌ی اول، پیشرفت را بسیاری از انقلابیون در الگوی چپ؛ چپ دهه‌ی شصت، یعنی الگوی گرایشمند به سوسیالیسم میدیدند. هر کس هم مخالفت میکرد، یک تهمتی، لکه‌ای، چیزی متوجهش میکردند. یک عده‌ای از مسئولین، دست‌اندرکاران، فعالین عرصه‌ی کار در جمهوری اسلامی، نگاهشان نگاه حاکمیت دولت و مالکیت دولت بود؛ خوب، این نگاه، نگاه غلطی بود. نگاه به پیشرفت کشور از زاویه‌ی دید تفکر شرقیِ سوسیالیستیِ چپ محسوب میشد؛ این غلط بود. البته غلط بودن این خیلی زود فهمیده شد، حتّی آن کسانی که آن روز مروج همین دیدگاه بودند، ناگهان صد و هشتاد درجه برگشتند! آن افراط به یک تفریط حالا تبدیل شد. یک برهه‌ای از زمان، نگاه به پیشرفت، نگاه غربی بود؛ یعنی همان راهی که آنها رفتند، اینها هم باید بروند؛ تصورشان این بود. خودشان را در حدِ انگلیس و فرانسه و آلمان هم نمیدیدند؛ در حد همین کشورهائی مثل کره‌ی جنوبی میدیدند. این هم رد شد. امروز در ذهن و فکر مسئولان و به صورت یک گفتمان عمومی در ذهن نخبگان و فرزانگان، نقشه‌ی پیشرفت غربی کشور ردشده است؛ غلط از آب درآمده است. علتش هم این است که انتقاد از نقشه‌ی پیشرفت به شیوه‌ی غربی، امروز مخصوص ملتهای شرق نیست، مخصوص ما نیست؛ خودِ اندیشمندان غربی، خودِ فرزانگان غربی، زبان به انتقاد گشوده‌اند؛ هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اخلاقی، هم در زمینه‌های سیاسی. همان چیزی که به آن افتخار میکردند به عنوان لیبرال دموکراسی، امروز مورد انتقاد است؛ پس این هم نقشه‌ی پیشرفت نیست. امروز ما اینها را میدانیم. البته نقشه‌ی پیشرفت اسلامی - ایرانی چیست؟ این باید تدوین شود، باید روشن شود، باید ابعاد و زوایایش مشخص شود؛ این کار به طور کامل انجام نگرفته است و باید بشود. اما همینی که ما فهمیده‌ایم که باید برگردیم به نقشه‌ی اسلامی - ایرانی، این خودش موفقیت بزرگی است. این موفقیت را امروز داریم. خوب، این مسیر پیشرفت است. مسیرِ پیشرفت، مسیر غربی نیست، مسیر منسوخ و برافتاده‌ی اردوگاه شرقِ قدیم هم نیست. بحرانهائی که در غرب اتفاق افتاده است، همه

پیش روی ماست، میدانیم که این بحرانها گریبانگیر هر کشوری خواهد شد که از آن مسیر حرکت کند. پس ما بایستی مسیرِ مشخصِ ایرانی - اسلامی خودمان را در پیش بگیریم و این را با سرعت حرکت کنیم؛ با سرعت مناسب. راه حلی که بر اساس این مقدمات وجود دارد، این راه حل را شما باید پیدا کنید. شما باید به نتیجه برسید، به این استنتاج برسید، اما آنچه که من میتوانم به عنوان راهنمائی و راهبرد کلی به شما عرض کنم، تلاش و مجاهدت جوانانه و پیگیر است. شما که در دانشگاهید، فعالیت شما فعالیت دانشگاهی است؛ باید درس بخوانید، تحقیق کنید، به فکر نظریه‌سازی باشید. الگو گرفتن بی قید و شرط از نظریه‌پردازهای غربی و شیوه‌ی ترجمه‌گرائی را غلط و خطرناک بدانید. ما در زمینه‌ی علوم انسانی احتیاج داریم به نظریه‌سازی. بسیاری از حوادث دنیا حتّی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و غیره، محکومِ نظرات صاحبنظران در علوم انسانی است؛ در جامعه‌شناسی، در روان‌شناسی، در فلسفه؛ آنها هستند که شاخصها را مشخص میکنند. در این زمینه‌ها ما باید نظریه‌پردازی‌های خودمان را داشته باشیم و باید کار کنیم؛ باید تلاش کنیم؛ دانشجو باید تلاش کند. دانشجو و محیط دانشگاه باید نگاه کلان به هدفهای انقلاب داشته باشد؛ دنبال آنها برود. مراقب باشید دشمن نتواند از محیط دانشگاه و از عنصر دانشجو و استاد استفاده کند. این آن چیزی است که من روی آن تأکید میکنم. می‌بینید یک حادثه‌ی کوچکی اتفاق می‌افتاد، حالا در همین دانشگاه خودتان، یک تعدادی مثلاً شاید در یک قضیه‌ای گله‌مندند، معترضند؛ ببینید بلافاصله در دنیا روی آن تفسیر میگذارند، تحلیل میگذارند، نه با جهتی که آن دانشجو به خاطر آن جهت این حرکت را انجام داده، این اقدام را کرده، بلکه درست در نقطه‌ی مقابل آن جهت. یعنی حاکمیت را، نظام را، اسلام را زیر سؤال میبرند با این وسائل. باید هشیار بود؛ در محیط دانشگاه این هشیاری از همیشه لازمتر است. یک عنصر دیگری که باز با جوانها باید در میان گذاشت، مسئله‌ی تدین است. جوانهای عزیز! تدین، رعایت دینی، در حد وسع و امکان، این مایه‌ی توجهات الهی است؛ مایه‌ی توفیقات انسانی است؛ مایه‌ی پیشرفت است؛ این را دست کم نگیرید. من میخواهم بگویم شما اگر فلان فرمول ریاضی، یا فلان عنصر شیمیایی، یا فلان اختراع را به وجود می‌آورید یا کشف میکنید و پیدا میکنید و حل میکنید، در همان حال توجه‌تان به خدا، به شما کمک خواهد کرد. اولاً خدای متعال مدد میکند شما را؛ کارها دست خداست. شاید گفته باشم من، آن روزی که همین مسئله‌ی سلولهای بنیادی را جوانهای ما داشتند دنبال میکردند و کشف میکردند، خدا رحمت کند مرحوم مهندس کاظمی، رئیس این مؤسسه‌ی رویان آمده بود با همان جمع پیش من گزارش میداد. گفت من تلفن کردم که ببینم مهندس جوانی که مشغول تعقیب این قضیه بود، کار را به کجا رسانده - چون مثلاً دیروز گفته بود که فردا کار را تمام میکنیم - خانمش بود، گوشی را برداشت و گفت آقای مهندس آن نقطه‌ی آخر را توانسته پیدا کند و افتاده به سجده، دارد گریه میکند. وقتی مرحوم مهندس کاظمی این قضیه را میگفت، هم خودش گریه‌اش گرفت، هم آن جوان که در مجلس بود، گریه‌اش گرفت. بنا کردند گریه کردن. نقش معنویت را دست کم نباید گرفت. با توجه به خدا و تقرب به خدا، با توسل به دامان قدس الهی و ذیل عنایت الهی میتوان خیلی کارهای دشوار را انجام داد. شماها جوانید. شما با ما فرق دارید؛ این را به شما بگویم. شما خیلی از این جهت جلوتر از ما هستید. دلهای شما پاک، نورانی، بی‌تعلق، بی‌آلایش، مثل یک آئینه‌ی روشن، بلافاصله نور را منعکس میکند؛ آلوده نشده‌اید؛ این را قدر بدانید. با خدای متعال رابطه برقرار کنید. با نماز، با نافله، با تلاوت قرآن، با دعا، با صحیفه‌ی سجادیه. این صحیفه‌ی سجادیه پر از معارف دینی است. با این کار بنیه‌ی دینی و انقلابی خودتان را هم محکم میکنید. جوان ما اگر بنیه‌ی دینی‌اش مستحکم باشد، خیلی از این کسانی که در همین شهر شیراز شما و در استان فارس و سراسر کشور - اینجا هم من خبرهایش را دارم - مشغول تلاشند برای منحرف کردن ذهنها به سمتهای گوناگون، وقتی دیدند جوان ما محکم است، میکشند کنار. امروز در همین شهر شما و در جاهای دیگر که حالا نمیخواهم زیاد قضیه را باز کنم، شاید خود شماها خیلی خوب میدانید؛ از عرفانهای مادیِ پوچِ بی‌محتوا گرفته تا ادیان منسوخ، تا سازمانهائی که اسمش دین است، باطنش سازمان سیاسی است، مشغول تلاشند، مشغول کشمکشند برای اینکه از این مجموعه‌ی انبوه نیروی اسلامی هرچه میتوانند، بکنند؛ کم کنند. جوان ما وقتی بنیه‌ی

فکری و اعتقادی‌اش محکم بود، او هم میفهمد که دیگر نباید دنبال جوان ما بیاید. این استحکام بنیه‌ی اعتقادی با همین توجه‌ها، با همین تضرع، توسل به پروردگار، در همین دعاهای صحیفه سجادیه به دست می‌آید. این دعاها فقط یارب یارب گفتن نیست، لبریز از معارف اسلامی است که اعتقاد انسان را عمیق میکند. تلاوت قرآن هم همین‌طور، خود نماز هم همین‌طور. به‌هرحال، این توصیه‌ی من است به همه‌ی شما جوانان. و اتحادتان را حفظ کنید، اتحاد! در مقیاس ملت ایران هم حفظ اتحاد یک وسیله‌ی اصلی است؛ در مقیاس قشر دانشجو هم در سراسر کشور همین است؛ در مقیاس دانشجویان در یک شهر یا در یک استان هم همین است. نگذارید اختلاف سلیقه‌ها شما را در مقابل هم سینه به سینه قرار بدهد. یک وقتی بعضی‌ها منافعشان ایجاب میکرد که دانشگاه‌ها را عرصه‌ی بازی‌های سیاسی و درگیری‌ها و دست‌به‌گریبان شدنهای سیاسی قرار بدهند؛ امروز الحمدللّه این معانی کمتر است. نگذارید تشکلهای دانشجوئی و اجزای نهضت دانشجوئی به دشمنان تبدیل شوند. رقیب خوب است؛ رقیب، رقابت مثبت. یکی از این برادرها گفت ما حاضریم؛ پژوهشگاه به ما بدهید یا اجازه بدهند ما پژوهشگاه درست کنیم تا در فلان قضیه - مثلاً فرض کنید انرژی خورشیدی یا هر چیز دیگر - فعالیت کنیم. خیلی خوب، آن گروه دیگر دانشجوئی هم بگویند خیلی خوب، ما هم در فلان مسئله‌ی دیگر رقابت مثبت علمی میکنیم با اینها. رقابت مثبت یعنی این؛ یعنی مسابقه‌ی دویدن: «سابقوا الی مغفرة من ربّکم». مسابقه‌ی در کار خیر، مسابقه‌ی در تولید، مسابقه‌ی در فراگیری و تحقق دادن آن معلومات در خارج و کمک کردن به محیط زندگی مردم. این مسابقه خیلی خوب است، رقابت خیلی خوب است؛ اما دست به گریبان شدن، دعوا کردن، آن هم سر چیزهای کوچک، سر چیزهای بسیار کوچک و حقیر، نه. این را ما نمی‌پسندیم؛ هم در محیط دانشگاه، هم در محیط کل کشور، هم در محیط روحانیت؛ در همه‌ی محیطها. پس علم یکی از این محورهای اصلی است؛ اتحاد یکی از محورهای اصلی است؛ تدین یکی از محورهای اصلی است؛ اقتصاد کشور هم یکی از محورهای اصلی است. اگر ما اینها را در این دوره‌ی از زمان با این شعار نوآوری که به شکوفائی قطعاً منتهی خواهد شد، عملیاتی و اجرائی کنیم و دنبالش برویم، همین چند محور در همین مرحله خواهد توانست دشمن را به شکست بکشاند بدون تردید. البته فعالیت اقتصادی و کار اقتصادی و تلاش اقتصادی حتماً باید با شاخص و شاقول عدالت باشد. بدون عدالت هر تلاش اقتصادی به ضرر منتهی خواهد شد. عدالت هم معنایش این نیست که ما سرمایه‌گذاری نکنیم یا به سرمایه‌گذار اجازه‌ی سرمایه‌گذاری ندهیم. این تصورات غلطِ آن افرادی است که آن روز خودشان را طرفدار عدالت معرفی میکردند. نه، کارآفرینی هم یک خیر است، یک عبادت است، یک کار بزرگ است که باید انجام بگیرد. مسئله، صحیح مدیریت کردن این مجموعه است. مدیریتهای کشوری، مدیریتهای دولتی چه در بخش تقنین، چه در بخش اجراء، چه در بخش قضا، بایستی مدیریت کنند تا تجاوز از حق انجام نگیرد؛ تجاوز از حقوق انجام نگیرد؛ تعرض به یکدیگر انجام نگیرد؛ این کاروان با همه‌ی اجزای خودش ان‌شاءاللّه به پیش برود. پروردگارا ! آنچه را که گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا ! ما را به آنچه موجب رضای تو از ماست، موفق بدار. پروردگارا ! کشور ما را روزبه‌روز سربلندتر و پیشرفته‌تر بفرما. پروردگارا ! این جوانان عزیز و پاکنهاد را بر ساختن آینده‌ی کشور به صورت مطلوب و مورد آرزو موفق بدار. پروردگارا ! این جوانها را به این کشور و این ملت ببخش. پروردگارا ! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود گردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار مردم و عشایر شهرستان نورآباد ممسنی

بیانات در دیدار مردم و عشایر شهرستان نورآباد ممسنی بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما بقیّة الله فی الأرضین. برای من توفیق بزرگی است که توانستم در سفر به استان فارس، با شما مردم عزیز و باصفا و مؤمن و انقلابیِ ممسنی ملاقات کنم. قبلاً برای من این توفیق پیدا نشده بود و امروز خوشحالم که بحمدالله این جمع پرشور برادران و خواهران این شهر و این منطقه و شهرستان را در این محل و در این جمعیت

متراکم ملاقات می‌کنیم. یقیناً اولین امتیاز مردم عزیز ممسنی همین است که با همه‌ی وجود و با همه‌ی دل، به انقلاب - که برخاسته‌ی از حقیقت اسلام بود - گرویدند. البته ریشه‌های ایمان و اعتقاد به اهل‌بیت و به خاندان پیامبر در مردم این شهر و این منطقه بسیار ریشه‌دار است. از گذشته همین جور بوده است. در دوران پیش از انقلاب و در دوران طاغوت، مرحوم آیةالله شهید مدنی - که از شهدای بزرگوار محراب در سالهای اول انقلاب هستند - مدتی را در این شهر تبعید بودند. مردم از این سید نورانی و بزرگوار با آغوش باز استقبال کردند. این نشانه‌ی همان اعتقاد عمیق و باور پاك و خالص به انقلاب و به خاندان پیغمبر و به امامت و ولایت است. در دوران جنگ تحمیلی، عشایر غیور این منطقه جزو کسانی بودند که در میدانهای کارزار شرکت کردند و جان خود، زندگی خود و هستی خود را در طَبق اخلاص گذاشتند و برای دفاع از اسلام، از انقلاب، از نظام جمهوری اسلامی و از ایران اسلامی عزیز، کف دست گرفتند و به میدان آمدند؛ این آمادگیهای صادقانه در راه آرمانهای بزرگ، یکی از بزرگترین مفاخر برای یك ملت است. درباره‌ی شما مردم عزیز ممسنی یک نکته‌ی ممتاز دیگری هم وجود دارد که ناشی از همان بافت عشیره‌ای این منطقه است. اگر انسان با چشم باز و با نگاه عمیق به پدیده‌های اجتماعی نگاه کند، نقاط قوّت بسیاری را در این پدیده‌ها و حوادث اجتماعی مشاهده می‌کند. یکی همین مسئله‌ی بافت عشیره‌ای است. عشیره و قبیله و قوم، مظهر پیوندهای فامیلی و خونی میان افراد است؛ این در اسلام تأیید شده. در اسلام ارتباط فامیلی و ارتباط با خویشاوندان و بستگان نَسَبی یک رویّه‌ی پسندیده است و این که صله‌ی رحم - که یکی از واجبات است و قطع رحم از محرمات است - مورد تأکید است، با توجه به همین است. این پیوند فامیلی و خانوادگی در بافتهای عشیره‌ای، یکی از نقاط قوّت مجموعه‌های عشایری است. البته در همین‌جا من این را هم اضافه کنم که جنبه‌ی مثبت این پیوند خانوادگی و فامیلی، همین عنصر دارای ارزشی است که عرض شد؛ اما جنبه‌ی منفی آن را - یعنی تعصباتی که موجب درگیری بین عشایر و قبائل می‌شود - باید نفی کرد؛ این از نظر اسلام مورد قبول نیست. پیوند و ارتباط و التیام خانوادگی و عشایری بسیار خوب است؛ اما نفیِ دیگران نباید کرد. برادری در اسلام، در میان همه‌ی مؤمنان گسترده است. «انّکم من ادم و ادم من تراب»؛ پیامبر بزرگوار ما به آنهایی که می‌خواستند به نسبتهای قبیله‌ای خودشان با چشم تعصب نگاه کنند و دیگران را نفی بکنند، با این زبان جواب داد. یعنی پیوند درون عشیره‌ای و قبیله‌ای بسیار خوب و بسیار امر پسندیده‌ای است؛ ارتباط و اتصال خانوادگی و فامیلی و رحِم، یک نقطه‌ی مثبت است؛ اما نباید این را وسیله‌ای برای نفی کسانی که خارج از محدوده‌ی این خانواده و عشیره هستند، قرار داد. به شما عرض می‌کنم: این ارزش ارتباطات فامیلی و خانوادگی در محیطهای عشایری را پاسداری کنید و حفظ کنید - که بسیار باارزش است - اما عشایر گوناگون، یکدیگر را نفی نکنند؛ همه با هم برادریم: «انّکم من ادم و ادم من تراب»؛ پیغمبر فرمود: همه‌ی شماها فرزند آدمید، آدم هم از خاك است. «پس ای بنده افتادگی کن چو خاك». ببینید این آموزش اسلامی به ما - در همه‌ی سطوح - چقدر عمیق است! عزیزان من! برادران و خواهران! شما امتحان خوبی دادید؛ پیوستگی خودتان و پشتیبانی خودتان را از اسلام و انقلاب، ثابت کردید. در کشور ما، عشایر مایه‌ی عزت و افتخارند. من در یک جمعی گفتم: بعضی از کشورها از اختلاف قومیتها در میان ملتشان، احساس بیم می‌کنند و می‌ترسند؛ ولی ما از عشایرمان احساس خرسندی و خوشبختی می‌کنیم! چرا؟ چون عشایر ما - در هر نقطه‌ای که هستند - پاسدار ملیت، پاسدار دین، طرفدار روحانیون و علاقه‌مند به مبانی اسلامی و سنتهای بومی این کشور بوده‌اند. ملیت ما - که به فضل پروردگار با عنصر دین و اعتقاد به خدا آمیخته شده است - در همه‌ی دورانها و به کمک سنتهایی که بیش از همه در میان اقوام و عشایر گوناگون نفوذ و رسوخ داشته، باقی مانده است. بخصوص این عشایری که در مناطق مرکزی کشور هستند - منطقه‌ی فارس، منطقه‌ی اصفهان - ولایتمدارند و در طول این زمانها پاسدار تفکر اسلامی و تفکر وابسته‌ی به اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) بوده‌اند. لذا در هر دوره‌ای از دوره‌های طاغوت که میان روحانیت و علماء و دستگاه‌های استکباری و استبدادی برخورد و اصطکاکی پیش آمده است، عشایر به عنوان نیروهایی برای روحانیت، در مقابل قدرتهای مستبد و زورگو ایستاده‌اند. در همین استان فارس، عشایر در مقابل سلطه‌ی انگلیس ایستادند و با

انگلیس مبارزه کردند؛ در مقابل سلطه‌ی استبدادی پادشاهان دوران طاغوت - در دوران قاجاریه و در حول و حوش نهضت روحانی بزرگ، مرحوم آیةالله سید عبدالحسین لاری - ایستادگی کردند؛ بعد از آن در دوران رضاخان و بعد هم در دوران نهضت روحانیت، عشایر غیرت عشایری خود و اعتقاد عمیق خود به دین را نشان دادند. این را حفظ کنید. جوانهای عزیز عشایری! امروز دنیا دنیائی است که اعتقاد و ایمان راسخی که متکی به مبانی مستحکم باشد، یک ملت را پیروز می‌کند. در دنیایی که سیاستهای گوناگون استکباری، مردم را به اباحه‌گری و بی‌بندوباری سوق داده‌اند، آن مجموعه‌ی مؤمنی که ایمان او متکی به مبانی مستحکم اعتقادی است، به برکت ایمان می‌تواند بر همه‌ی امواجی که در دنیا بوجود می‌آورند، غلبه کند؛ کما این که جوانان ما توانستند بر همه‌ی امواج استکباری‌ای که متوجه به نظام جمهوری اسلامی بود، غلبه کنند؛ اول پیروزی انقلاب بود، بعد پیروزی در عرصه‌ی نبرد دفاع مقدس بود و بعد هم تا امروز و در عرصه‌های مختلف، این ملت ایستاده است. جوانهای عزیز! این ایمان را حفظ کنید؛ این ایمان را با مبانی فکری، مستحکم کنید. همه - اعم از شهری و روستائی و وابستگان عشایر در شهر و روستا و مناطق کوچ‌رو - مقید باشند به این که این ایمان عمیقِ همراه با اخلاص و صفای باطنِ موجود در این منطقه را، با خواندن کتاب، با کتابخوانی در میان عشایر و مطالعه در میان جوانان این منطقه و با استفاده‌ی از انسانهای صاحب فکر و اندیشه - اندیشه‌ی درست و اسلامی - تقویت کنند. در مورد منطقه‌ی شما، تنها نقطه‌ای که بنده را رنج می‌دهد، مسئله‌ی محرومیت این منطقه در بخشهای مختلف است. متأسفانه در زمینه‌های مختلف، این سرزمین بااستعداد دچار محرومیتهای متعددی است. این وضعیت ایجاب می‌کند که مسئولین توجه ویژه بکنند. شکی نیست که برخی از کوتاهیها در گذشته انجام گرفته است که امروز باید بوسیله‌ی دولت خدمتگزار و پرکار، ان‌شاءالله جبران بشود. آن چیزی که بنده را در این مورد خرسند می‌کند، همین سفرهای استانی دولت است: رفتن به استانهای مختلف و سرکشیِ مسئولان درجه‌ی یک کشور به شهرستانهای گوناگون و تماس با مردم و دیدن واقعیتها با چشم، نه در گزارش. یکی از هدفهای من در سفرهائی که سالهای گذشته به استانهای مختلف کشور می‌کردم و در سفرها هم می‌گفتم، همین بود که دولتمردان را به توجه هر چه بیشتر به نقاط آسیب‌دیده و آسیب‌پذیر و محروم در کشور متوجه کنم؛ توجه آنها را به این نقاط جلب کنم. امروز خوشبختانه این مقصود حاصل شده است؛ یعنی یکی از برنامه‌های دولت خدمتگزار همین است که همه‌ی استانها و همه‌ی شهرها و شهرستانها را، به طور مستقیم زیر دید قرار می‌دهد؛ بخصوص این منطقه و این استان که امسال کمبود باران و نازلات آسمانی، برای کشاورز و دامدار و افرادی که چشمشان به آسمان است، مشکلاتی را به وجود آورده است و بیشتر هم به وجود خواهد آورد؛ من اطلاع دارم و به من گزارش دادند که دولت برای جبرانِ بخشی از مشکلات ناشی از خشکسالی تدابیری اندیشیده و برنامه‌هائی پیش‌بینی کرده است و بودجه‌هائی را گذاشته‌اند. امیدواریم آنچه را که دولت با مقدورات خود تصویب کرده است، ان‌شاءالله به بهترین وجهی اجرا بشود و مردم بهره‌مند بشوند. البته دست دعا را هم به آسمان بلند داریم: از خدای متعال تفضلش، رحمتش و عنایتش را به این مردم مؤمن و به این سرزمینهای تشنه، طلب می‌کنیم؛ امیدواریم خدای متعال تفضل کند. از جمله‌ی آنچه که بنده در اول امسال خطاب به ملت ایران و مسئولین کشور بیان کردم، همین مسئله‌ی تکیه بر گسترش فضای فعالیت اقتصادی است. چرا؟ چون بخصوص دشمن روی این نقطه تکیه کرده است و تکیه می‌کند. عزیزان من! دشمن انقلاب اسلامی، در طول این سالهای متمادی - قریب سی سال - از همه‌ی راههای ممکن برای شکستن عزم و اراده‌ی ملت ایران پیش آمده و وارد عمل شده؛ از توطئه‌ی سیاسی، از کودتای نظامی، از تحمیل جنگ هشت ساله، از تبلیغات زهرآلودی که به طور شبانه‌روز - متصل - از بلندگوهای صهیونیستی و استکباری علیه ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود. همه‌ی کارها را کرده‌اند؛ به این نتیجه رسیده‌اند که بلکه بتوانند ملت ایران را در یک توطئه‌ی اقتصادی گرفتار کنند. این تازگی هم ندارد؛ از اول انقلاب تحریم اقتصادی و محاصره‌ی اقتصادی، به شکلهای مختلف در کشور ما جریان داشته است؛ فشار آوردند، ملت ایستاد؛ در عین حال آنها می‌خواهند همین را ادامه بدهند، باز هم ملت ما می‌ایستد. همان طوری که در طول این سی سال گذشته، ملت ما بر توطئه‌ی محاصره‌ی

اقتصادی فائق آمد و گامهای بلندی را در راه پیشرفت کشور از همه جهت برداشت، امروز هم علی‌رغم بددلی و سوء نیت سیاستمداران استکبار جهانی، ملت ما در مقابل هر توطئه‌ای - و بخصوص این توطئه - خواهد ایستاد. راهِ کار هم این است که ملت ما دست به دست هم بدهند و کشور را از وابستگی اقتصادی نجات بدهند. انقلاب، ما را از وابستگی سیاسی نجات داد. در راه استقلال اقتصادی هم کارهای زیادی شده است؛ اما همت همه‌ی ملت ایران از قشرهای مختلف را می‌طلبد تا کشور بتواند از لحاظ اقتصادی کاری بکند که دیگر تهدید به تحریم و محاصره‌ی اقتصادی معنا پیدا نکند. این خطاب به همه‌ی ملت است، فقط خطاب به مردم ممسنی نیست؛ همه باید دست به دست هم بدهند. این کشور سرمایه‌های انسانی فراوانی دارد؛ سرمایه‌های مادی فراوانی هم دارد. با سرمایه‌گذاریِ لازم، با برنامه‌ریزی درست و متین و با پشتکار و جدیت، ما خواهیم توانست در مدت یک برنامه‌ی مشخصی، کاری بکنیم که دیگر کشور در عرصه‌ی اقتصادی دنیا از تحریم اقتصادی و محاصره‌ی اقتصادی، هیچ باکی نداشته باشد. این وظیفه‌ی ملی ماست، باید انجام بدهیم. هر کسی می‌تواند نقش داشته باشد. سرزمین وسیع و امکانات فراوانی هم داریم. البته محدودیتهایی هم داریم. من در شیراز اشاره کردم: اگر ما اسراف نکنیم، می‌توانیم نیاز کشور را برآورده کنیم. یکی از چیزهایی که ما در این کشور نتوانستیم بر خودمان فائق بیاییم و اصلاح کنیم، مسئلهی اسراف است و یکی از موارد اسراف، اسراف در آب است؛ اتفاقاً کشور ما جزو مناطقی است که از لحاظ آب آن چنان غنی نیست؛ اما درصورتی‌که اسراف نکنیم و روش کار را آن چنان که عاقلانه و درست است در پیش بگیریم، با همین آبِ موجود می‌توانیم نیاز کشور را برآورده کنیم. اینها وظائف همهی مردم ایران است و دولت اسلامی موظف است که با ترتیب صحیح و با برنامهی درست، از این آمادگی ملت ایران استفاده کند و انشاءالله یکی پس از دیگری مشکلات را برطرف کنند. البته ملت ایران در طول این سی سال، مشکلاتی را هم متحمل شدهاند؛ ولی عزّت ملی هزینه دارد؛ هیچ کشوری بدون دادن هزینهی لازم، به عزت ملی، به استقلال ملی و به هویت برتر خود، دست پیدا نمی‌کند؛ باید هزینهاش را پرداخت. ملت ما این هزینه را پرداخته است و باز هم خواهد پرداخت. من خطاب به این ابرقدرتها و عمال آنها که چشمهایشان را میبندند، واقعیات را نمی‌بینند و دهانهاشان را باز می‌کنند به تهدید کردن و عربده کشیدن، به آنها می‌گویم: تهدید، ملت ایران را وادار به عقب نشینی نمی‌کند. تهدید نمی‌تواند ملت ما را از این راهی که در پیش گرفته است منصرف بکند: راه به سوی کمال، راه به سوی عزت کامل، راه به سوی استقلال کامل، راه به سوی پیاده شدن کامل ارکان دین در این کشور که اسلام عزیز بتواند همهی مشکلات ما را برطرف بکند. این راهی است که ملت ایران در پیش گرفته و از این راه منصرف نخواهد شد. دشمن نمی‌تواند با تهدید کاری بکند. این روزها باز صدای تهدیدشان بلند شده است: امریکا و صهیونیستها یک جور، بعضی از دولتهای اروپائی هم جاهلانه و ناخردمندانه، دنبالهروِ امریکا! مگر ملت ایران را تجربه نکردید؟ مگر این ملت عظیم و مقاوم را نیازمودید؟ ما راه خودمان را با قدرت ادامه خواهیم داد و نمی‌گذاریم مستکبران عالم، حق این ملت را پایمال کنند. این تکلیف ما، وظیفه‌ی ما و حق این ملت عظیم است که ما باید به مقتضای مسئولیتمان، این حق را ادا کنیم؛ باید نگذاریم دشمن با شیوه‌های گوناگون، با روشهای مختلف، با جنگ روانی و با انواع و اقسام حیله ها و ترفندها حق این ملت را پامال کند و به فضل پروردگار نخواهیم گذاشت. شما مردم عزیز بدانید راه نجات این ملت و همه‌ی ملتهای امت اسلام از همه‌ی گرفتاریهایی است که دارند، اسلام است؛ اسلام می‌تواند ما را نجات بدهد. در این سی سالی هم که از عمر انقلاب اسلامی می‌گذرد و نظام جمهوری اسلامی امروز در عنفوان جوانی و نشاط است، هر جایی که بهتر و دقیقتر به اسلام عمل کرده‌ایم، بیشتر موفق شدیم؛ اگر جایی موفق نشدیم، به خاطر این است که وظیفه‌ی اسلامیمان را با دقت انجام ندادیم؛ اگر انجام بدهیم، به اهداف خودمان خواهیم رسید. بحمدالله این ملت، ملت آماده، بانشاط، شجاع، رشید، آگاه و هوشمندی است که حق خودش را می‌شناسد و آن را دنبال می‌کند. از خداوند متعال می‌خواهیم مسئولین کشور را در انجام مسئولیتها و پیگیری وظائفشان نسبت به آحاد ملت ایران - بخصوص آن مناطقی که در طول سالها دچار محرومیت بوده‌اند و از جمله همین منطقه‌ی عزیز شما - ان‌شاءالله موفق بدارد و وسائل کار را برای آنها فراهم کند

و آنها بتوانند وظائف خودشان را در مقابل شما مردم عزیز انجام بدهند. پروردگارا! رحمت و لطف و فضل خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا! دلهای مؤمن و باصفای این مردم را با نور لطف و هدایت خود منور بگردان. پروردگارا! روزبه‌روز نظام مقدس جمهوری اسلامی را مستحکمتر بگردان. پروردگارا! ما را بر انجام وظائفی که در قبال این مردم عزیز داریم توانا و موفق بگردان؛ قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی کن؛ دعای آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم شهرستان کازرون

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم شهرستان کازرون بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین؛ سیّما بقیّةاللَّه فی الارضین. خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق را به این بنده‌ی حقیر عطا فرمود که در جمع پر شورِ مؤمنِ انقلابیِ مردم کازرون در این سفر بتوانم شرکت کنم. من در واقع به مردم کازرون بدهکار بودم؛ در سفرهای قبلی در دوران ریاست جمهوری به استان فارس، این توفیق دست نداده بود؛ خدا را سپاسگزارم که تفضل فرمود و من توانستم از این شهری که از لحاظ سابقه‌ی تاریخی، از لحاظ نشانه‌های عمیق انقلابی، یکی از درخشانترین شهرهای فارس، بلکه سراسر کشور محسوب میشود، دیدار کنم و در جمع شما برادران عزیز، خواهران عزیز شرکت کنم. این جلسه هم بحمداللَّه مالامال است از ذوق و معنویت و روحیه‌ی انقلابی و اعتقاد عمیق دینی؛ و این یکی از تفضلات پروردگار به شما مردم عزیز است که پاداشی است برای تلاش طولانی مدتِ شما در گذشته‌ی تاریخ در مجاهدت در راه خدا. کازرون در تاریخ نزدیک به دوران معاصر ما، یک شهر شاخص و به‌یادماندنی است. در دوران تجاوز دولت استعمارگر انگلیس به خلیج فارس، کازرونی‌ها جایگاه بزرگی را در مبارزه به خودشان اختصاص دادند. در دوران نهضت ملی شدنِ نفت، در تبعیت از مرحوم آیت‌اللَّه کاشانی (رضوان اللَّه علیه) این مردم نقش آفریدند. در پانزدهم خرداد، مردم کازرون جزو مردم شهرهائی بودند که حضور برجسته و روشنی را از خود نشان دادند. در سال آخر مبارزات و نزدیک پیروزی انقلاب هم جوانان کازرونی و مردم مؤمن این دیار در مقابله‌ی با رژیم طاغوت آن چنان استقامتی، آن چنان قیامی از خود نشان دادند که در میان یازده شهری که در سرتاسر کشور در آنها حکومت نظامی اعلام شد، یکی شهر کازرون بود؛ این خیلی اهمیت دارد. در همان دوره هم باز کازرون شهدائی را تقدیم کرد. در وادی علم و ادب و تربیتِ انسانهای برجسته هم تاریخ گذشته‌ی کازرون، تاریخ پر افتخاری است؛ علاوه بر اینکه نسبت سلمان فارسی - چهره‌ی شاخصِ زنده‌ی برجسته‌ی همیشگیِ تاریخ اسلام - این صحابی بزرگوار به این منطقه هم خود مایه‌ی افتخار است. البته سلمان فارسی متعلق به همه‌ی ایران است؛ همه‌ی مردم ایران، همه‌ی فارسی‌زبانان، همه‌ی کسانی که ستایش پیامبر اکرم از مردم فارس، متوجه آنهاست، مفتخر به جناب سلمانند. سلمان متعلق به کشور ماست، متعلق به ملت ماست. مردم کازرون، ولادت او را در میان خودشان و در این ناحیه میدانند؛ مردم اصفهان، نشو و نمای او را در منطقه‌ی اصفهان میدانند؛ منافاتی هم ندارد. علاوه بر شیراز، علاوه بر استان فارس و شهر کازرون و دشت ارژنه، که نام مبارک سلمان فارسی را به خودشان متوجه میکنند و حق هم دارند، و علاوه بر مردم اصفهان که بر نشو و نمای این عنصر الهی مدعی‌اند که در میان آنها بوده است و حق هم با آنهاست، همه‌ی مردم ایران - از دور و نزدیک - مفتخرند به شخصیتی مثل سلمان. قالوا ابوالصّقر من شیبان قلت لهم کلّا و لکن لعمری منه شیبانُ نباید گفت سلمان فارسی از فارس یا از ایران است، باید گفت فارس و ایران از سلمان فارسی است. مقام ایمان، مقام معرفت، مقام مجاهدت در راه خدا، پیگیری برای رسیدن به سرچشمه‌ی زلال حقیقت، آن چنان یک انسانی را بالا میبرد که پیغمبر بفرماید: «سلمان منّا اهل البیت». او را جزو اهل بیت به حساب بیاورد؛ و شخصیتهائی مثل جناب ابی‌ذر و عمار و مقداد و دیگر صحابی‌ها در مقام تقویم و مقایسه در رتبه‌های بعد از سلمان قرار بگیرند؛ این برای ما درس است، این برای جوان ایرانی الگوست؛ یعنی حقیقت را جستن، جستجو کردن، یافتن و بر آن پای فشردن. این آن چیزی است

که سلمان را سلمان میکند؛ همچنانی که مجاهدت، صفا، پایبندی به عقیده‌ی حقی که آسان به دست نیامده است، مردم کازرون را به یک مردم نمونه‌ای تبدیل میکند که یاد مردم کازرون، نام مردم کازرون، نام شهر کازرون در ذهن انسانی که علاقه‌مند به سرنوشت این کشور است، همواره ثبت و حک میشود. اینها شرافتهای حقیقی است. در مشخص کردن سلسله‌ی ارزشهای اسلامی، ما روی این ارزشها تکیه میکنیم. زن و مرد کازرونی، جوان کازرونی برای اینکه در منطق اسلام جزو اشراف به حساب بیایند و شریف محسوب بشوند، روی این چیزها باید تکیه کنند: روی استقامت و ایستادگی و ثبات‌قدم بر آن سخن حقی که آن را شناخته‌اند و از آن پیروی کرده‌اند و به آن دل بسته‌اند. این مایه‌ی شرافت است؛ «اشراف امّتی حملة القرآن و اصحاب اللّیل». دیگران صاحبان ثروت را، صاحبان مقام را، اشراف میدانند. اسلام معیارش برای تعیین شریف، معیار دیگری است. هرکه بیشتر در راه خدا مجاهدت میکند، هرکه بیشتر و عمیق‌تر به مبانی الهی دل میبندد، هرکه صادقانه‌تر در این راه قدم میگذارد، شرافتش پیش پروردگار بیشتر است. این شرح اخلاص و ارادت قلبی ما به شما مردم عزیز کازرون که بدانید همچنانی که شما به مسئولین کشور و به این بنده‌ی حقیر اظهار محبت میکنید، دل ما هم از محبت شما مردم لبریز و مالامال است. اشاره کردم به گذشته‌ی غیرتمند انقلابی مردم کازرون. به همین دلیل هم مردم کازرون و کلاً ـ به یک معنا استان فارس، از نظر رژیم طاغوت یک استان مطلوب نبود؛ یک استان مغضوب به حساب می‌آمد. نگاه کنید به شیراز و ببینید تلاش فرهنگ‌سازی‌های طاغوتی را، تلاش استحاله را در آن دوره‌ی طاغوت. این را مقایسه کنید با فعالیتهائی که یک دولت باید برای یک استانی مثل استان فارس انجام بدهد؛ از لحاظ عمرانی و آبادانی. می‌بینید که در رژیم طاغوت کأنه برای آبادانی این استان و ساخت زیربناهای لازم برای رشد این استان، توجهی نشده است. راه‌های استان مشکل دارند؛ آب استان مشکل داشته است، سدبندی، راه‌سازی، ایجاد صنایع بزرگ در سرتاسر این استان مورد غفلت قرار گرفته است. استانی در قلب کشور و با این عظمت تاریخی، از لحاظ راه‌های مواصلاتی و ارتباطی جزو استانهای عقب‌افتاده محسوب میشده است؛ نمیخواستند. نگاه به این استان و به طور کلی به مسائل کشور در دوران حاکمیت طاغوت، نگاه دلسوزانه، علاج‌جویانه و معطوف به رفع مشکلات نبود. نگاه، نگاه دیگری بود؛ با محاسبات دیگری بود. شما ببینید آن روزی که راه‌آهن به این کشور آمد، آنچه که در وهله‌ی اول به ذهن هر کسی میرسید، این بود که مرکز کشور را از راه این استانهای مرکزی - یعنی اصفهان و فارس - به خلیج فارس متصل کنند؛ این طبیعی‌ترین کاری بود که در این کشور ممکن بود انجام بگیرد. اینها این کار را نکردند. آن نویسنده‌ی سیاسی انگلیسی که خودش سیاستمدار است - وابسته‌ی به همان دستگاه استعماری خائنِ به منافع این کشور - در کتابی که نوشته - که ترجمه شده به فارسی - به نام «ایران و قضیه‌ی ایران»، اعتراف میکند که راه‌آهن ایران باید از تهران می‌آمد، از مرکز کشور - از استان اصفهان، از استان فارس - عبور میکرد، میرفت تا میرسید به خلیج فارس؛ اما این کار انجام نگرفت. راه‌آهن ایران را در دوران طاغوت، در دوران رضاخان، با محاسبه‌ی منافع قدرتهائی که دشمنان بزرگ این کشور محسوب میشدند - یعنی انگلیس و روسِ آن روز - کشیدند، اسمش را هم گذاشتند راه‌آهن سراسری! دروغ محض؛ کدام سراسری؟ برای اینکه جبهه‌ی آن روزِ متفقِ جنگ - یعنی انگلیس و روس - بتوانند در دو طرف کشور ما سلاح و مهمات منتقل کنند، از نفت کشور بتوانند استفاده کنند، آمدند از بخشی از خلیج فارس، آن هم با یک فاصله‌ای، راه‌آهنی کشیدند به تهران؛ از آنجا هم به بخشی از دریای خزر، برای اینکه قشون روس و قشون انگلیس بتوانند به همدیگر متصل شوند و سلاح و تجهیزات و امکانات منتقل کنند و نفت ایران را بردارند ببرند هرجائی که میخواهند، مصرف کنند. یعنی سیاست حاکم بر یک عمل عمرانی در کشور که عبارت است از ساخت خط آهن اینقدر تحت تأثیر سیاستهای استعماری و نفوذ بیگانگان در کشور انجام میگرفت. آن وقت نتیجه این میشود که شیراز در قلب کشور راه‌آهن ندارد. البته به فضل الهی، به توفیق الهی، اولاً ـ در این سالهای دوران انقلاب از لحاظ راه‌های مواصلاتی در این استان کارهای خوبی انجام گرفته؛ ثانیاً همین خط آهن و همین راه‌های متصل‌کننده‌ی این منطقه به مناطق آب و مناطق دیگر کشور، به لطف الهی، به حول و قوه‌ی الهی، به دست جمهوری اسلامی انجام

خواهـد گرفت؛ این کـار خواهـد شـد. این حقِ اسـتان فارس است و بایـد انجام بگیرد. در همه‌ی زمینه‌ها، بخصوص در سالهای اخیر بحمداللّه کارهای خوبی انجام گرفته است؛ در زمینه‌ی صنایع، صنایع بزرگ، سدسازی و غیره. و این رشـته‌ی کار خدمات تولیدی برای این اسـتان، مثل بقیه‌ی اسـتانها، آنچنانی که شایسـته‌ی آنهاست و حق آنهاست، به وسـیله‌ی دولتها بایـد انجام بگیرد و به توفیق الهی ان‌شاءاللّه انجام خواهـد گرفت. ملت ایران وجود خود را، هستی خود را در راه رسـیدن به این آرمان بزرگ به میدان آورد. در حقیقت ملت ایران در دوران انقلاب اسـلامی احساس هویت کرد. آنچه که دشـمنان، دشـمنان بنیانی این ملت همیشه میخواسته‌اند و دنبال میکرده‌انـد، این بوده است که از این ملت سلب هویت کننـد. وقتی یک ملتی احساس شخصیت نکرد، احساس هویت نکرد، راحت‌تر زیر بار میرود؛ گذشـته‌ی او را انکار میکننـد، امکانات او را انکار میکننـد، قدرتهای درونی و ذاتی او را انکار میکنند، برای اینکه بتواننـد براحـتی آن ملـت را، آن کشـور را در مشـت بگیرنـد. ایـن کـاری بـود که در دوران اسـتحاله‌ی فرهنگی، یعنی دوران منحوس پهلوی، در این کشور بـا شـدت ادامه پیـدا کرد و روز به روز در آن سالها تقویت شـد. جمهوری اسـلامی، جهت را صـد و هشـتاد درجه تغییر داد. ملت ایران احساس هویت میکند؛ هویت اسـلامی که هویت ایرانی هم نشأت‌گرفته‌ی از همین هویت اسلامی است. احساس میکند که ایران اسلامی همان هویت گمشده‌ای است که بایستی این ملت دوباره آن را به دست بیاورد و بر اساس او، آرمانهـای خود را معین و برنـامه‌ریزی کنـد و تلاش و مجاهـدت خود را شـکل دهـد. این کاری است که ملت ما بخوبی انجام داده است و دارد انجام میدهد. من این آیه‌های یأسـی را که بعضـی پی در پی تکرار میکنند، مطلقاً قبول ندارم و آنها را انکار میکنم. من بـا اطلاع از مسائـل گونـاگون کشور بزرگ و ملت عظیم‌الشّأنمان بالعیان می‌بینم که این ملت و جوانان این ملت با گـذشت زمان و تقریباً سه دهه از آغـاز پیروزی انقلاب، نسبت به مبانی انقلاب عمیق‌تر، پخته‌تر و مجرب‌تر شده‌انـد. شور انقلابی مثل یک شـعله‌ای است که بلند میشود، ممکن است این شـعله فرو بنشیند؛ اما آن هیزمهای محکمی که با این شعله توانسته است آتش بگیرد و خود را به سـمت مشتعل شدن و برافروخته شدن و گداخته شدن پیش ببرد، تأثیرشان از آن شعله بیشتر است. شعله فرو می‌نشیند، اما آتشهای مانـدگار - که برکت هم از آن آتشهای مانـدگار برای یـک ملت به وجود می‌آیـد - روز به روز بیشتر میشود. امروز دشـمنان ملت ایران درمانده‌انـد در مقابـل حرکـت ایـن ملت؛ نمیداننـد بـا این ملت چه کننـد. من به شـما مردم عزیز کـازرون و این منطقه و شـما جمعیت صـمیمی که در اینجـا جمع شده‌ایـد عرض کنم: دشـمن نظـام جمهوری اسـلامی، یعنی شـبکه‌ی اسـتکبار جهـانی - نه فقط حکومت آمریکـا یعنی آن مجموعه‌ی سـردمداران قـدرت اقتصـادی ظالمانه‌ی امروز دنیا که دولتها را می‌آورنـد و میبرنـد؛ در همین کشورهائی که به نام دموکراسـی معروف شده‌اند، در خود آمریکا و در بعضـی از کشورهای دیگر که با شـبکه‌ی صهیونیستی پیوند اسـتوار دارنـد، اینهـا هسـتند. دولتهائی که با این شـبکه‌ی پرنفوذ و پرقـدرتِ مسـتکبر جهانی در ارتباطنـد، منافع خودشان را در برابر نهضت اسـلامی و بیداری اسـلامی در خطر می‌بینند؛ این منافع نامشـروع را در تهدید می‌بینند. دشـمن، آنهایند. این دشمن از همه‌ی وسائل ممکن برای مواجهه‌ی با این ملت اسـتفاده کرده است و در مانده است. شـما ببینید در این سـی سال چه کار میتوانستند بکنند که نکردنـد. هر کاری نکردنـد، به خاطر این بوده است که در حساب زیان و سود، در حساب فایـده و ضـرر وقتی محاسـبه کردنـد، دیده‌انـد فایده ندارد، برایشان ضـرر بیشتری دارد. اگر کاری نکردند، به خاطر این است که محاسـبه کرده‌اند، دیده‌اند برایشان مضـر است اگر این کـار را انجـام دهنـد. والّا هر کاری که توانسـتند و برایشان مضـر نبوده، انجام داده‌انـد؛ محاصـره‌ی اقتصادی کرده‌انـد، حمله‌ی نظـامی کرده‌انـد، کودتای نظامی در داخل راه انداخته‌انـد، در بین جمعیت کشور افراد ضعیف‌النّفسـی را گوشه و کنار پیـدا کرده‌اند، با خودشان همراه کرده‌اند، تبلیغات با زبان آنها، با نفَس آنها علیه انقلاب انجام داده‌اند، حتّی با کمونیستها در این مملکت ساخته‌انـد. اسـتکبار آمریکائی که یک روزی دشـمن علنی‌اش در دنیا مارکسـیزم و کمونیزم بود، برای مقابله‌ی با ملت ایران گشـتند گرایشـهای چپ و کمونیسـتهای زهوار دررفته‌ی قـدیمی را گوشه کنار پیـدا کردنـد؛ با آنها هم ساختنـد! شایـد بتوانند به ملت ایران صـدمه‌ای بزننـد؛ اما در همه‌ی این قضایا ناکام ماندند. ملت ایران بر آنها غلبه کرد. امروز ما باید بدانیم این دشـمن ناکام مانده‌ی در

مقابل ملت ایران نقشه‌اش چیست. باید بیدار باشیم: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللّوابس». اگر صحنه را بشناسیم، عرصه را بشناسیم، دشمن را بشناسیم، نقشه‌ی دشمن را بدانیم، غافلگیر نخواهیم شد. باید این را بداند ملت ایران. بحمداللَّه ملت ما، ملت هوشیاری است؛ زبان‌آوران و سخنگویان و صاحبدلان و روشنفکران زیادی هم در میان علمای دین، در میان علمای دانشگاه هستند که مردم را ارشاد میکنند، راهنمائی میکنند. جوانان پر شورِ ما هم در عرصه‌های مختلف رشد پیدا کرده‌اند. امروز در میان مردم ما، جوانان بسیجیِ ما در میدانهای علم، در میدانهای تجربه، در میدانهای فناوری‌های دشوار پیشرفت کرده‌اند. ملت، یک چنین ملتی است. بنابراین شناخت صحنه برای ملت ما مشکل نیست. من به شما عرض میکنم، امروز یکی از نقاطی که دشمنِ ما بر روی آن سرمایه‌گذاری میکند، مسئله‌ی اختلافات است. اختلافِ بین این مذاق سیاسی، با آن مذاق سیاسی؛ اختلاف بین این استان با آن استان؛ اختلاف بین این سلیقه با آن سلیقه؛ اختلاف بین این مذهب با آن مذهب؛ یکی از راه‌ها این است. البته در دنیای اسلام این را دنبال میکنند. همین اخیراً در یک گزارشی دیدم و خواندم پارلمان انگلیس به دولت کشورشان - مال همین چند هفته پیش است - سفارش میکند که در دنیای اسلام، آن نقاطی که فرقه‌های اسلامی و مذاهب اسلامی در آنها با هم توافق ندارند، آنها را جستجو کند، پیدا کند، بر روی آنها تکیه کند؛ یعنی ایجاد اختلاف؛ یعنی جنگ بین مذاهب اسلامی. در داخل هم به یک شکل دیگری، همان‌طور که عرض کردیم، این را دارند دنبال میکنند. یکی از راه‌ها، سرگرم کردن جوانان است. من به جوانهای کشور چند سال قبل از این گفتم آینده‌ی کشور مال شماست، بروید دنبال علم، دنبال نوآوری علمی. و جوانهای دانشگاهیِ ما پاسخ مثبت دادند؛ اساتید مجرب ما در این میدان با حضور خود، با جدیت خود، کار را پیش بردند. امروز که نگاه میکنیم، می‌بینیم نسبت به ده سال، پانزده سالِ قبل از این، پیشرفت علمی کشور بسیار چشم‌نواز و چشم‌گیر است، بعد از این هم همین خواهد بود. جوان را سرگرم کردن، مشغول کردن به لهو و لعب، به چیزهائی که او را از مسیر اصلی زندگی انقلابی ملت ایران دور میکند، یکی از برنامه‌های آنهاست. دیانت جوان ما، تقوا و پارسائی و پاکدامنیِ جوان ما برای آنها نامطلوب است. ما باید در مقابل این، برای خودمان مصونیت ایجاد کنیم. ملت ایران با وحدت خود، اتحاد و همبستگی خود، با تلاش و مجاهدت خود، با جدی گرفتن حرکت عظیم ملت ایران به سوی قله‌های کمال، میتواند بر دشمن فائق بیاید و به توفیق الهی بر دشمن فائق خواهد آمد. خدای متعال در طول این سی سال به ما کمک کرده است. در برهه‌های مختلف کمک الهی را، دست قدرت الهی را پشت سر این ملت، آدم مشاهده میکند و می‌بینند. یکیش همین است که امروز دولتی که مظهر استکبار است - دولت آمریکا دچار مشکلات فراوانی است. ناکامی‌های دولت آمریکا، چیز کوچکی نیست. به همین هفت، هشت سال اخیر نگاه کنید؛ در قضیه‌ی فلسطین شکست خوردند، در زدودن فکر فلسطین از ذهن ملتها شکست خوردند؛ در تسلط بر سرنوشت ملت عراق شکست خوردند، آن حکومت مطلقه‌ی یک جانبه‌ای که میخواستند در عراق به وجود بیاورند، ناکام ماندند. نامزد ریاست جمهوری آمریکا - همین دو سه روز قبل از این - اعلام کرده است که حمله‌ی آمریکا به عراق به خاطر نفت خاورمیانه بود. یک غوغائی را در مطبوعات و در رسانه‌های آمریکا، حرف این نامزد ریاست جمهوری درست کرده. خوب، این حرفی است که ما روز اول گفتیم. آن روزی که آمریکا برای حمله‌ی به عراق مقدمه‌سازی میکرد، و آن روزی که این حمله را انجام داد، ما صریحاً و علناً گفتیم شما دروغ میگوئید که میگوئید دنبال آزادسازی مردم عراق آمده‌اید؛ نه، شما دنبال اسارت مردم عراقید. «چو دیدم، عاقبت گرگم تو بودی». صدام، گرگ ضعیفتری بود نسبت به نیروهای اشغالگر آمریکائی. آمدند، گفتیم برای نفت آمده‌اند؛ نه فقط نفت عراق، بلکه برای نفت منطقه؛ برای اینکه یک پایگاهی در خلیج فارس با زور و قدرت، نه با سیاست، به دست بیاورند. آمریکائی‌ها به این نیت آمدند. حالا این آقای نامزد ریاست جمهوریِ حزب جمهوریخواه آمریکا صریحاً این معنا را اعتراف میکند و میگوید من یک نقشه‌ای دارم که آمریکا دیگر احتیاج به نفت خاورمیانه نداشته باشد، که مجبور نباشد جوانهایش را به میدان جنگ بفرستد. یعنی ملت آمریکا از این حرکتی که دولت آمریکا برایشان سازماندهی کرده است، از جنگ عراق و از اشغال عراق، آنقدر متنفرند و آنقدر ناراحتند که یک نامزد ریاست

جمهوری برای اینکه آراء مردم را جلب کند، روی این نقطه تکیه میکند. این ناکامی دولت آمریکا نیست؟ ناکامی از این بالاتر؟ در فلسطین ناکام شدند، در عراق ناکام شدند، در تسلط بر افغانستانِ ضعیف حتّی ناکام شدند، در پیاده کردن نقشه‌های خود در کشور لبنان ناکام شدند. البته زبانشان باز است، تهدیدشان همیشگی است. ابرقدرتها، بیش از آنچه با واقعیت حقیقیِ وجود خودشان زندگی کنند، با تهدید خودشان زندگی میکنند، برای اینکه طرف مقابل را مرعوب کنند. ملت ایران این راز را کشف کرد و در مقابل تهدید آمریکا و دیگر ابرقدرتها و دیگر متجاوزین و قلدرها و یاوه‌گوها مرعوب نشد و نخواهد شد. ولی من به شما عرض بکنم: عزیزان من! مردم مؤمن و جوانان پرشورِ کازرونی! و همه‌ی جوانان در سرتاسر کشور! این مرعوب نشدن صفت خیلی خوبی است، این شجاعت خصوصیت ممتازی است، این آگاهی و هشیاریِ بر توانائی درونی خود، امتیاز بزرگی است؛ اما اینها هیچکدام کافی نیست؛ اینها لازم است، اما کافی نیست. همه باید تلاش کنیم، دولت و ملت باید تلاش کنند؛ این کشور باید به عنوان یک الگوی اسلامی ساخته شود. جنبه‌های اقتصادی، جنبه‌های فرهنگی باید به وسیله‌ی مسئولان، به وسیله‌ی مردم، به وسیله‌ی آحاد جوانان باید مورد اهتمام قرار گیرد؛ همه باید احساس مسئولیت کنند. و اگر بخواهیم این مسئولیت در کشور جواب دهد، و مسئولان کشور به کمک مردم بتوانند ایرانِ آینده را آنچنانی که لایق ایرانی و لایق نام مقدس اسلام است بسازند، راهش این است که ارتباط میان مردم، ارتباط میان ملت و مسئولان کشور - همچنانی که امروز هست - یک ارتباط مستحکم و صمیمانه باقی بماند. هر کس ملت را به تفرقه دعوت کند، هر کس سعی کند میان ملت و مسئولان کشور فاصله بیندازد، هر کس بر طبل اختلافات بکوبد، کاری بر خلاف مصلحت این کشور و این ملت انجام داده است؛ هر کی میخواهد باشد. اتحاد را، اتفاق را، وحدت کلمه را، حسن‌ظن به یکدیگر را باید حفظ کرد. قرآن میگوید: «لو لا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیرا»؛ دلهاتان را با هم صاف کنید، دست در دست هم پیش بروید؛ شک نداشته باشید که خدای متعال این چنین ملتی را، این چنین دلهای صادقی را، این چنین گامهای استواری را کمک و حمایت خواهد کرد. بحمداللَّه با تفضلات الهی، ملت در همه جا آماده است، مسئولان کشور هم آماده‌اند؛ مسئولان کشور هم آماده‌ی خدمت‌رسانی‌اند و این ملت و این مسئولین میتوانند بر همه‌ی مشکلات فائق بیایند و بر همه‌ی مشکلات فائق خواهند آمد. بدانید؛ دشمنان میگویند جمهوری اسلامی عمرش از فلان قدر بیشتر نخواهد شد؛ من میگویم این دشمنان همه در حسرت زوالِ جمهوری اسلامی خواهند مُرد. و ملت ایران سربلند، سربلند و آبرومند در دنیا خواهد ایستاد و روز به روز رفعت مقامِ ملت ایران بیشتر خواهد شد. آن روز ما ممکن است نباشیم، اما شما جوانها هستید. یادتان باشد، راه، راه اسلام است؛ راه خداست. اگر میخواهید این کشور کهن، این کشور پر برکت، این مهد تمدن و فرهنگ به جای حقیقی خود برسد و برای کشورهای دیگر الگو شود، باید راه اسلام و تمسک به اسلام را هرگز از یاد نبرید. امیدواریم دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) شامل حال همه‌ی شما مردم عزیز باشد. من تشکر میکنم از این محبتی که کردید، از این اجتماعی که انجام دادید، از آن سرود دسته‌جمعیِ پرشور و باحالی که همه با هم اجرا کردید و امیدوارم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال الطاف و برکات و تفضلاتش را بر شما مردم کازرون و بر سراسر استان فارس همیشه شامل بدارد و همه‌ی شما را مشمول لطف و رحمت خود قرار دهد. پروردگارا! دلهای پاک این جوانان عزیز، این مردم عزیز، این زن و مرد مؤمن را با انوار هدایت خود و دستگیری خود نورانی بفرما؛ ملت ایران را سرفراز کن؛ بر دشمنانش پیروز کن؛ دشمنانش را منکوب و مقهور و ذلیل بفرما. پروردگارا! قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را سربازان حقیقی آن بزرگوار قرار بده؛ روح مطهر شهیدان، روح مبارک امام شهیدان را روز به روز متعالی‌تر بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار صدها تن از نخبگان و فرهیختگان استان فارس

دیدار صدها تن از نخبگان و فرهیختگان استان فارس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بسیار جلسه‌ی شیرین و لذتبخشی بود برای من این

جلسه‌ی امروز شما عزیزان. بحمداللَّه در حد نصاب بود. در عمده‌ی بخشهای مهم عزیزانی، سرآمدانی، برگزیدگانی، مطالبی بیان کردند که من بهره‌مند شدم. و ان‌شاءاللَّه آنچه که دوستان تذکر دادند یا توصیه کردند یا درخواست کردند، جمع‌آوری خواهد شد و به مسئولین سفارش خواهد شد و آن بخشهائی که مستقیماً به خود ما ارتباط داشته باشد، ان‌شاءاللَّه دنبال خواهد شد. آنچه علی‌العجاله از چنین جلسه‌ای عاید ما و عاید ملت ایران میشود، توجه و تنبه به این ذخیره‌ی عظیم نیروی انسانی است. غرض من هم از تشکیل این جلسه در سفرهای گوناگون همین است. در همه‌ی سفرها ما اصرار داریم با جمع نخبگان آن استان، نشست صمیمانه‌ای به همین شکل داشته باشیم. مقصود این است که به خودمان و به بعضی از دلهای دیرباور بفهمانیم که چقدر این منبع عظیم نیروی انسانی در کشور، ذخّار و پربار و مالامال است. با انعکاس این جلسه در سطح ملی و سطح کشور یک بار دیگر، یک برگ دیگر بر این کتاب افتخارات ملی ما افزوده خواهد شد و بر آن تأکید خواهد شد. مقصود ما هم همین است. این جلسه بیشتر برای شنیدن من است و ای کاش وقت وسعت میداشت تا میتوانستیم از تعداد بیشتری از شما عزیزان بشنویم. آنچه شنیدم، برای من بسیار مغتنم و شیرین بود. یقیناً اگر بیش از این هم میشنیدیم، همین‌جور بود. و اما آنچه من میخواهم عرض کنم، این است که چشم‌انداز حرکت ملت ایران با این زمینه‌ای که مشاهده میکنید، چشم‌انداز بسیار روشنی است؛ هم میراث گذشته‌ی ما، هم موجودی استعدادِ بسیار ارزنده‌ی ما، هم همت و انگیزه‌ای که در بیانات دوستان این جلسه به طور واضح این انگیزه و این اهتمام احساس میشود و هم گرایش دینی و خدائی در این حرکت، همه در مجموع یک ثروت عظیم ملی است برای ما. همه‌ی اینها به ما نوید میدهد که ما ان‌شاءاللَّه خواهیم توانست تمدن اسلامیِ متعلق به ملت ایران را برای این دوره و برای امت اسلامی در این زمان بار دیگر سر دست بیاوریم و الگوئی را برای حرکت امت اسلامی ان‌شاءاللَّه ارائه بدهیم. فارس و شیراز همچنانی که دوستان عزیز بیان کردند، یک سرزمین بسیار غنی است. بنده تصدیق میکنم؛ هم در زمینه‌ی علم، هم در زمینه‌ی ادب، هم در زمینه‌ی هنر، هم در زمینه‌ی مسائل مربوط به فعالیتهای تولیدی - چه کشاورزی، چه صنعتی - بخصوص در فصل جدید صنعتی که امروز دنیا به دنبال آن هست، یک استان پیشتاز و یک مجموعه‌ی مقدم و برجسته است بدون تردید. آنچه میتواند برای آینده‌ی ما امیدبخش باشد، همین است که بحمداللَّه شعار نوآوری که لازمه‌ی نوآوری هم همین شکوفائی استعدادها و ثمربخشی سرمایه‌گذاری‌های قبلی است - یک شعار حقیقی است - شعار زمان و نیاز روز ماست. همه‌ی قرائن هم این را نشان میدهد. نوآوری یک نیاز کنونیِ حرکت کشور است. نوآوری به معنای خط بطلان کشیدن بر گذشته نیست؛ بلکه به معنای تکیه کردن به گذشته برای بنای آینده است. و این احتیاج دارد به اینکه همه‌ی همت ما، همه‌ی تلاش ما متوجه به این باشد که ما باید این کشور و این تاریخ را بسازیم. امروز مسئولیت بزرگی بر دوش ملت ایران است و هرگز مثل امروز ملت ما بر سرنوشت خود حاکم نبوده. در طول سالهای متمادی و دورانهای گوناگون تاریخ، آن کسانی که با تاریخ این کشور آشنا هستند، این را تصدیق میکنند. ملت همیشه وسیله‌ای بوده است در اختیار حکمرانان؛ بستگی به این داشته که آن حکمران، صاحب حکمت، درایت، اراده‌ی قوی باشد یا نباشد؛ و این اراده به کدام سو منعطف و متوجه شود. ملت از خود ابتکاری برای هدایت کشور نداشت. این همه استعداد متراکمی که در این ملت وجود داشته است و آنچه در تاریخ برای ما باقی مانده، تراوشهائی است که از یک ذخیره‌ی عظیم زیرزمینی به قدر همت حکمرانان خود را بروز میداده. یعنی آحاد مردم، عالمان جامعه، فیلسوفان، ادیبان، هنرمندان، طبقات مختلف کشور سیاستگذار و تصمیم‌گیر درباره‌ی سرنوشت کشور نبودند. یک روز خواستِ حاکم اقتضاء میکرده جنگ را، تهاجم را، قلمرو جدیدی را بر قلمروهای کشور افزودن؛ حرکت در این جهت بود. یک روز اقتضاء میکرده عقب‌نشینی را، باز هم همت و اراده‌ی مردم نمیتوانسته غلبه کند بر بی‌همتی آن حکمرانی که معتقد به عقب‌نشینی بوده. قیامهائی صورت گرفته، مقاومتهائی شده، اما حرکت عظیم دسته‌جمعیِ ملی، ما در طول تاریخ کشورمان در جهت هدایت این کشور به سمت اهداف خودش، اهدافی که مورد علاقه و دلبستگی ملت باشد، سراغ نداریم. این دوره یک فصل جدیدی است در تاریخ ملت ایران. امروز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران نظام جمهوری

اسلامی، تفاوت جوهری و اصلی در همین است. تفاوت در این است که نظامهای حاکمیت فردی به نظام اراده‌ی ملی؛ اراده‌ی جمع تبدیل شده و اساس تفاوت در این است. و بحمداللَّه این اراده‌ی جمعی با هدایت اسلام و با اشاره‌ی دین و آیات الهی پیش میرود و برنامه‌ریزی میکند؛ این را باید مغتنم بشمارید. امروز هر آنچه در گنجینه‌ی تمام‌نشدنیِ استعداد ملت ایران ذخیره وجود دارد، میتواند در خدمت پیشرفت سریع این کشور قرار بگیرد. بنابراین ما لحظه به لحظه احتیاج به نوآوری داریم؛ نه فقط نوآوریِ در صنعت یا کشاورزی، نوآوریِ در روشهای گوناگونی که برای زندگیِ یک ملت ممکن است مطرح شود؛ بروز استعدادها، شکوفا شدن فکرها و ذهنها. ما یک ملت عقیم نیستیم بحمداللَّه. ملت ما، ملتی است که تاریخِ او نشان میدهد که پیش‌رونده و زاینده و دارای استعداد است؛ بنابراین میتوانیم. ما از دنیا دویست سال عقب ماندیم. این واقعیت تلخی است که باید این را قبول کنیم. عامل این عقب‌ماندگی چه بود، یک بحث دیگر است؛ واقعیت این است؛ واقعیت این است که ما دویست سال - حداقل - از قافله‌ی پیشرفتهای بشری عقب ماندیم. همه‌ی آنچه که شما شنیدید و مشاهده میکنید و آنچه که وجود دارد - که بمراتب بیشتر از آن چیزی است که در این جلسه بیان شد، در سطح کشور، از فعالیتها، از کارها، از نوآوریها - اینها همه در مجموع، بخشی از این عقب‌ماندگی‌ها را میتواند جبران کند و اگر استمرار پیدا کند و افزایش پیدا کند و این فعالیتها با نوآوری و همت ما مضاعف شود، آن وقت خواهیم توانست جایگاه خودمان را پیدا کنیم. عقب‌ماندگیِ یک ملت، درد بزرگی است، بیماری سختی است. این بیماری را با همت بلند و با تلاش پیگیر باید علاج کرد و درمان بخشید. مهم این بود که ما به خود بیائیم و این بیماری را تصدیق کنیم، و پس از آن برای علاج این بیماری همت بگماریم؛ اینها حاصل شده است. ملت ایران به خود آمده، احساس کرده است که بایستی جایگاه خودش را پیدا کند و احساس کرده که در گذشته - سالهای طولانی - ده‌ها سال دچار عقب‌ماندگی و غفلت بوده؛ ملت ایران این را احساس کرده. در خواب خوش - آن‌جوری که سعی میشد در دوران طاغوت، برای ما تدارک ببینند - باقی نماند. آن روز چشمهای ما را مثل انسانهای مست، تخدیر شده بسته بودند؛ با تکرار دروازه‌ی تمدن بزرگ و از این حرفها، بدون اینکه یک قدم بر داریم، ما را در عالم توهّم نگه داشته بودند و متوقف بودیم. توقف هم به معنای عقب‌ماندن است؛ چون دنیا که منتظرِ ما نمیماند؛ دنیا به سرعت پیش میرفت، ما متوقف بودیم. این حالت تخدیرزدگی و مستی، بحمداللَّه تمام شد؛ ملت ما به خود آمد؛ حرکت عظیم انقلاب، ما را به هوش آورد. جوانان ما، امروز احساس میکنند که بایستی در این راه شتابان پیش بروند؛ باید بدوند. هم نیروی دویدن در آنها هست، هم همت هست، هم راه روشن است؛ بنابراین بایستی پیش برویم. دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، مراکز تحقیقاتی، مسئولان ذی ربط، همه‌ی اینها، هر کدام مسئولیتهای سنگینی بر دوش دارند؛ این مسئولیتها مشخص هم هست. و بحمداللَّه می‌بینیم که حرکت آغاز شده و روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه پیش خواهیم رفت. آنچه که به عنوان توصیه، دوستان بیان کردید، غالباً هم عملی است و میتواند جامه‌ی عمل بپوشد، هم درست و مفید است؛ و ان‌شاءاللَّه امیدواریم که اینها انجام بگیرد. آنچه من باز هم مثل همیشه توصیه میکنم، در درجه‌ی اول این است که شما زبدگان، نخبگان در هر بخشی که هستید، روزبه‌روز دریچه‌ی امید را بر روی خودتان بیشتر باز کنید و به نسل جوان بیشتر امید بدهید. سم مهلکی است سیاه‌نمائی و ناامیدسازی و آینده را تاریک نشان دادن؛ و این سم مهلک به وسیله‌ی تبلیغات معارض و خصمانه، سعی میشود در کشور پراکنده شود؛ با این مبارزه کنید. همه‌ی نشانه‌ها مژده‌ی امید به ما میدهند؛ مژده‌ی پیشرفت میدهند؛ در همه‌ی بخشها. و امیدواریم که ان‌شاءاللَّه این مژده‌ها در کمتر از یک نسل، تحقق پیدا کند و جوانان ما آن روزی را که ایران اسلامی در جایگاه شایسته‌ی خود قرار دارد، ببینند. آن روزی که ملتهای دنیا، دانشمندان و اندیشمندان عالم احساس کنند به ایران، به زبان ایران، به فرهنگ ایران نیاز دارند برای اینکه گامهای نوئی را در مسائل علمی بردارند، این روز شدنی است؛ امکان‌پذیر است. همچنانی که امروز برای فرا گرفتن بسیاری از فنون مورد نیاز بشری، انسان احتیاج دارد زبان فلان کشور و فلان ملت را فرا بگیرد؛ آن روز مردم دنیا احساس کنند که نیاز دارند زبان شما را بیاموزند؛ فرهنگ شما را بیاموزند. آن روز خواهد آمد و شدنی است. اگر ما همت کنیم و همین تلاشی که امروز مشاهده میشود، و

همین انگیزه‌ای که امروز بحمداللَّه دلهای جوانان ما، اندیشمندان ما، مردم ما مالامال از آن هست، ان‌شاءاللَّه ادامه پیدا کند - که پیدا هم خواهد کرد - آن روز خیلی دور نخواهد بود. من بار دیگر از شما عزیزانی که در این جلسه شرکت کردید، بخصوص دوستانی که بیاناتی ایراد کردند، تشکر میکنم. و امیدوارم که ان‌شاءاللَّه ما حق‌شناسِ این ظرفیتهای ممتاز که در این استان وجود دارد، باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار مسئولان اجرائی استان فارس

دیدار مسئولان اجرائی استان فارس بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم دیدار امروز ما با شما مسئولان عزیز این استان در بخشهای مختلف - که در آخرین روز حضور من در شیراز صورت میگیرد - بیش از آنچه که جنبه‌ی توصیه و سفارش به شما دوستان داشته باشد، جنبه‌ی تشکر و قدردانی دارد. اولاً لازم است من از مردم عزیز شیراز و شهرهای دیگر این استان به‌خاطر اظهار محبتشان و میهمان‌نوازی‌شان - که از خصلتهای شناخته‌شده و معروف مردم این سامان است - صمیمانه و عمیقاً تشکر کنم. ثانیاً از شما برادران و خواهران عزیزی که در بخشهای مختلف دست‌اندرکار هستید و برخی از زحمات و مشکلات سفر ما بر دوش بخشهای شما بود، به خاطر این همکاری‌ها و محبتها تشکر کنم. همچنین عذرخواهی کنم از مردم شهرهائی که توفیق پیدا نکردیم به آن شهرها برویم؛ لذا نمایندگانی را من به شهرهای مختلف این استان فرستادم. بحمداللَّه استان پهناوری است، شهرستانهای بسیار زیادی دارد، دل انسان میخواهد که با همه‌ی مردم بخشهای مختلف این استان روبه‌رو حرف بزند؛ لیکن «ما کلّ ما یتمنّی المرء یدرکه»؛ خیلی از آرزوهاست که انسان قادر به تحقق آن نیست. در عین حال بعضی از برادران، خواهران و جوانان زحمت کشیدند و از شهرهای مختلف به شیراز آمدند، در دیدارهای گوناگون - روز اول و روزهای دیگر - شرکت کردند و زحماتی را متحمل شدند؛ از آنها هم من صمیمانه تشکر میکنم. استان ظرفیتها و استعدادهای بسیار گسترده‌ای دارد که آقای استاندار محترم به آن اشاره کردند؛ در گزارشهای مربوط به استان فارس هم هست؛ هم ظرفیتهای طبیعی، هم استعدادهای گوناگونِ مربوط به تفاوت اقلیمی در شمال و جنوب این استان، و هم بیش از همه، استعدادها و ظرفیتهای نیروی انسانی که حقاً و انصافاً در این استان چشمگیر است. یک نکته این است که هر کسی در هر رتبه‌ای به مردم این استان دارد خدمت میکند، باید خدا را شکرگزار باشد. واقعاً این مردم، این انسانهای فهیم، لطیف و باذوق، شایسته‌ی خدمت‌کردنند؛ حقاً و انصافاً خدمت به این مردم لذت‌بخش است. البته خود شما هم اغلب از همین مردمید. انسان وقتی خصوصیات و خلقیات مردم شیراز و مردم فارس را می‌بیند، احساس میکند که خدمت به این مردم با این خصوصیات، با این خلقیات، با این لطافت، با این نکته‌سنجی‌ها، با این استعدادهای فراوان و سرشار، حقاً و انصافاً برای انسان یک اقبال است، یک شانس است؛ این را قدر بدانید. هر جا هستید و هر یک از قوای سه گانه، در هر رتبه‌ای از رتبه‌ها، این را قدر بدانید و خدا را شکر کنید. به مردم حقیقتاً خدمت کنید و وقت بگذارید. این مردم را، مراجعین را تکریم کنید، احترام کنید. همه جا همه‌ی انسانها در خور تکریمند؛ و آنجائی که انسان برجستگی‌های انسانی و اخلاقی در یک جمعیتی می‌بیند، بیشتر مایل است آنها را تکریم کند. این، نصیحت عمده و اصلی من به شما برادران عزیز است. در این سفر درباره‌ی مسائل گوناگون استان تصمیمهائی گرفته شده است؛ دولت محترم پشتیبانی‌های بودجه‌ای خوبی را از مصوبات و تصمیمهای این سفر قرار داده است؛ مسئولین دولتی هم اجتماع میکنند، امروز می‌آیند می‌نشینند اینها را به صورت مصوبه‌ی دولت در می‌آورند؛ اینها را هرچه زودتر و سریع‌تر با همه‌ی قوا و نیرو و توان عملیاتی کنید، اجرائی کنید، محقق کنید تا مردم بهره‌ی آنها را ببرند. به نظر من یکی از چیزهای بسیار مهمی که در شیراز باید مورد توجه قرار بگیرد، مرکزیت و محوریت این حرم مطهری است که کمتر شهری از شهرهای کشور ما یک چنین امتیاز و برجستگی‌ای دارد. سه امامزاده‌ی صحیح‌النسب و عالی‌مقام و بسیاری از امامزاده‌های دیگر در این شهر، جایگاه قداست این شهر و انتساب آن به ولایت اهل بیت (علیهم السّلام) را بسیار بالا میبرد. جا دارد در تبلیغات عمومی، در صدا و

سیما، در ابتکارات گوناگونی که در زمینه‌های خدماتی، اقتصادی و غیره انجام میگیرد، این جنبه - که روح و معنای عالی ولایت مردم فارس را نشان میدهد - برجسته شود. اینجا بعد از مشهد و قم، در واقع سومین حرم اهل بیت (علیهم السّلام) در سرتاسر ایران است. هم از لحاظ خدمت‌رسانی به زوار این حرم، هم از لحاظ معرفی کردن و نشان دادن و دلهای مشتاقان را در سرتاسر کشور و بیرون از کشور متوجه این بارگاه عظمی کردن، کارهائی است که بایستی انجام بگیرد. یکی از چیزهائی که در این استان انسان احساس میکند، این است که این استان با وجود داشتن استعدادهای برجسته، استان محجوب و باحیائی است؛ مثل انسانهائی که سواد و فضل زیادی دارند، اما خیلی اهل گفتن و نشان دادن و اظهار کردن نیستند؛ این را انسان اینجا حس میکند. این همه مفاخر در گذشته و در زمان حال. من دیروز در جلسه‌ی نخبگان لذت بردم از دیدن نخبگان علمی، ادبی، کارآفرینان، شخصیتهای مفید برای جامعه - چه از لحاظ ذهنی، چه از لحاظ عرصه‌ی عملی - در عین حال تبلیغات و ارائه و نشان دادن این همه استعداد در شیراز، آنچنان که باید و شاید نیست. مردم فارس اهل قال نیستند؛ آدم احساس میکند. گفته میشد مردم فارس اهل حالند؛ منظورشان این بود که اهل کار نیستند. بنده میگویم نه، اهل حالند، یعنی اهل قال نیستند؛ والّا بحمداللّه اینجا خیلی اهل کارند؛ تحرک علمی، تحرک عملی؛ در صنعت، در کشاورزی؛ انسان تحسین میکند. مردم فارس اهل قال نیستند، اهل گفتن و جنجال کردن و مردم را به خود متوجه کردن نیستند؛ این باید یک جوری جبران شود. در گذشته هم حافظ میگوید: من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی میکشم از برای تو از نفس فرشتگان ملول میشود. قال و مقال عالم را هم که میپذیرد، برای او میپذیرد. آدم می‌بیند این روحیه همچنان در شیراز هست؛ اهل قال و مقال و به رخ کشیدن و تظاهر کردن نیستند. اما استعداد اینجا خیلی زیاد است؛ از این استعدادها باید استفاده شود. دیروز یکی از آقایانی که صحبت کردند، مسئله‌ی دانشکده‌ی هنر و تقویت هنر را در اینجا مطرح کردند. بعضی خیال میکنند هنر مساوی است با لاابالیگری و بی‌دینی و بی‌بندوباری؛ این غلط است. هنر از جلوه‌های زیبای خلقت الهی است در انسان. آنچه در هنر ایراد دارد و اهل بصیرت همیشه ایراد گرفته‌اند، جهت غلط هنر بوده است. هنر را کشاندن به جهت اغوای انسان و بی‌بندوباری انسان، این بد است؛ والّا هنر اگر با روح دین، با جهتگیری دین باشد، از برجسته‌ترین پدیده‌های وجود انسانی است. امروز هم بحمداللّه همین‌جور است. امروز شاعر ما، نقاش ما، انواع و اقسام رشته‌های هنری ما، انسان وقتی نگاه میکند، می‌بیند غالباً با روح دین و تدین کارشان همراه است. چه اشکالی دارد؟ ما اگر چنانچه مرکز تربیت هنری و تقویت هنری در اینجا داشته باشیم، با حفظ این جهتگیری درست، این خیلی خوب است؛ این هیچ ایرادی ندارد. از این استعداد عظیم در این جهت استفاده شود، خیلی خوب است. یکی از چیزهائی که در این استان مورد توجه است و جا دارد که بیشتر مورد توجه قرار بگیرد، مسئله‌ی گردشگری است. اینجا به خاطر وجود حرم مطهر حضرت احمدبن‌موسی (علیه و علی ابیه و اخیه السّلام) جنبه‌ی مضاعف گردشگری دارد. اینجا مزار است، زیارتگاه است. جاذبه‌های گردشگری در اینجا خیلی زیاد است. من تصورم این است که اگر مسئولین کشور و مسئولین استان بتوانند از همین مسئله‌ی گردشگری به شکل درست، با تبلیغات صحیح و با جهتگیریِ صحیح استفاده کنند، درآمد آن، استان را از همه‌ی معونه‌های دیگر بی‌نیاز میکند. مسئله‌ی گردشگری خیلی مهم است. من همین‌جا اشاره بکنم به این بناهای باستانیِ مربوط به قبل از اسلام؛ تخت جمشید و بقیه‌ی چیزهائی که در این استان هست. انسان از دو نظر ممکن است به این مراکز باستانی نگاه کند؛ اینها را باید از هم تفکیک کرد. یک نگاه این است که اینها متعلق به جباران تاریخ بوده. هر کدامی که نگاه میکنیم، به یک نحوی به یکی از جباران تاریخ و طاغوتهای بشری ارتباط پیدا میکند. بله، از این جهت نگاه منفی به اینها هست. غالب متدینین و انسانهائی که نفرت طبیعی از استبداد و از جباریت دارند، با این دید وقتی به این بناهای باستانی نگاه میکنند، طبعاً برای آنها جاذبه‌ای ندارد. لیکن یک جنبه‌ی دیگر هم وجود دارد و آن این است که این بناها محصول سرپنجه‌ی هنرمند ایرانی است؛ محصول فکر راقی و روشن‌بین ایرانی است در سالها و قرنها پیش از این؛ این جنبه‌ی مثبت قضیه است. همه‌ی بناهائی که از لحاظ تاریخی - چه در اینجا، چه در اصفهان، چه در بقیه‌ی نقاط کشور - وجود دارد، از این قبیل است.

درست است که جباران استفاده کردند، اما خالق و آفریننده‌ی این مجموعه‌ها کیست؟ ذهن ایرانی است، سرانگشت هنرمند ایرانی است، روحیه‌ی بلندنظر ایرانی است، ابتکار و ذوق ایرانی است؛ این برای یک ملت افتخار است. با این دید وقتی نگاه بکنیم، می‌بینیم اینها مثبت است؛ چه تخت جمشید، چه بقیه‌ی مناطق دیگر. اینها را نشان بدهید. در دنیا از چیزهائی که جنبه‌ی افتخارآمیز هم خیلی ندارد، گاهی اوقات به عنوان مفاخر تاریخی استفاده میکنند. آن کسانی که مفاخر تاریخی را ندارند، برای خودشان خلق میکنند! ما این همه مفاخر تاریخی داریم، این همه چیزهائی که مایه‌ی تفاخر تاریخی ملت ایران است، اعتماد به نفس ملت ایران است؛ چرا اینها را نشان ندهیم؟ یک نفری برای من نقل میکرد، میگفت رفته بودیم یونان؛ ما را به مراکز گردشگری گوناگون میبردند و آنها را به ما نشان میدادند؛ از جمله به نقطه‌ای بردند، گفتند اینجا همان‌جائی است که سپاهیان ایرانی آمدند اینجا، از ما شکست خوردند. مردم را به یک بیابان خالی میبرند و نشان میدهند که اینجا آنجائی است که ایرانی‌ها در آن دوره لشکرکشی کردند و در اینجا شکست خوردند. یک فضای خالی را نشان میدهند، یک ماده‌های تاریخی را با یک فضای خالی اثبات میکنند. خوب، اینجا نزدیکی کازرون - آنطوری که شنیدم - مجسمه‌ی والرین است، امپراتور روم، که زانو زده در مقابل پادشاه ایران. خیلی خوب، اینجا را بروید نشان بدهید؛ این به آن در! این همه نقاط مثبتی که میتواند گذشته‌ی ما را نشان بدهد. من البته به شما عرض بکنم؛ اعتقاد راسخ و جازم و علمی دارم که آنچه ایرانی بعد از آمدن اسلام کرده، اصلاً قابل مقایسه نیست با آنچه در طول تاریخ گذشته‌ی خودش داشته. ایران در دوران اسلامی، در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری، در قله‌ی دانش و تمدن و سیاست و اقتصاد جهانی قرار داشته. هیچ جای دنیا - از شرق و غرب، از آسیا و اروپا - در این حد نبودند؛ این به برکت اسلام بوده. ایران قبل از آن هرگز چنین اوجی را نداشته. در دوران سلسله‌های گوناگون ایرانی - از آل بویه بگیرید تا غزنویان و سلجوقیان و بقیه، تا دوره‌ی صفویه - این بخش از تاریخ ایران قابل مقایسه نیست؛ اما آن بخش دیگر تاریخ ایران هم، تاریخ ماست؛ آن هم ایران است؛ حالا یک حاکم طاغوتی در رأسش بوده، سنتهای غلط و آئینهای باطلی در آنها وجود داشته؛ آن به جای خود، امر دیگری است؛ اما هنر ایرانی است. به هر حال روی مسئله‌ی گردشگری حتماً بایستی کار شود؛ هم در زمینه‌ی مزارات اسلامی که بهترینش را شما در اینجا دارید، هم به وسیله‌ی مفاخر ادبی و هنری ما که شما عالی‌ترینش - یعنی حافظ و سعدی - را اینجا دارید، هم در زمینه‌ی آنچه که در گذشته‌ی تاریخ وجود داشته است. یکی از چیزهائی که به نظر من در اینجا باید انجام بگیرد - حالا تفاصیل اینها را ان‌شاءاللّه دوستان ما در جمع‌بندی‌های سفر به نتیجه خواهند رسید و اقدام خواهد شد - این است که اینجا قطب کشاورزی است؛ جا دارد که تحقیقات مقابله‌ی بلندمدت با خشکسالی که تحقیقات وسیع و گسترده‌ای است و راه‌های گوناگونی دارد، در همین‌جا در این شهر، یک مرکزیتی پیدا کند. یکی از چیزهائی که میتواند اینجا مرکزیت پیدا کند، همین است. همچنان که شما در بخشهای پزشکی گفتید نقاط منحصربه‌فرد دارید، در این قضیه هم میتوانید یک نقطه‌ی منحصربه‌فرد داشته باشید. و البته خیلی کارهای دیگر در این استان میشود انجام داد. ان‌شاءاللّه مسئولین توفیق پیدا کنند انجام بدهند؛ شما هم توفیق پیدا کنید ان‌شاءاللّه هر کدام در هرجا هستید، به پیشرفت این برنامه‌ها کمک کنید. قدر بدانید این خدمت را؛ قدر بدانید این حضور مردمی را؛ قدر بدانید این توجه و آمادگی روحی مردم عزیز را؛ و از خدای متعال کمک بخواهید، هدایت بخواهید؛ ان‌شاءاللّه خداوند کمک خواهد کرد. از خدای متعال بخواهید وسیله‌ی پیشرفت روزافزون این کشور را به دست شماها و مسئولین کشور ان‌شاءاللّه فراهم کند و آینده‌ی این استان و آینده‌ی کشور را از گذشته‌اش بهتر کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

دیدار مردم لار

دیدار مردم لار والحمدللّه ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین و صحبه المصطفین الاخیار. اللّهمّ صلّ و سلّم علی ولیّک و حجّتک حجّةبن‌الحسن صلواتک علیه و علی ابائه. خدای

متعال را شکرگزارم که این توفیق به من داده شد که بتوانم با مردم صمیمی و عزیز منطقه‌ی لارستان، در این شهر کهن و قدیمی، در جمع متراکم شما برادران و خواهران عزیز دیدار کنم. من در گذشته در سفرهای به استان فارس همواره مایل بودم با مردم عزیز منطقه‌ی لارستان و شهر لار ملاقات کنم؛ متأسفانه در گذشته این فراهم نشد. امروز در جمع پرشورِ صمیمیِ سرشار از مهر و محبت شما مردم احساس میکنم قلب هر مسلمان و مؤمنی که اینگونه با معارف اسلامی آشنا باشد، یقیناً زندگی او، محیط او، شهر او و جامعه‌ی او را با همین فضای صمیمیت و صفائی که در شما مشاهده میشود، همراه میکند. از محبت شما مردم عزیز صمیمانه تشکر میکنم و من هم محبت خود و ارادت خود و صمیمیت خود را نسبت به شما عرض میکنم. همینجا لازم و مناسب میدانم که از عموم مردم استان فارس تشکر کنم. امروز آخرین روز سفر بنده به این استان پهناور و سرافراز است. در این نُه روزی که من در استان شما بودم، مردم شهر شیراز و شهرهای دیگر استان محبت و صمیمیت خود را به حد کمال رساندند؛ لازم است از همه‌ی آنها سپاسگزاری کنم. مسئولین کشور خوشبختانه به مسائل استان فارس توجه کردند. دیروز هیئت دولت - هیئت وزیران - در شهر شیراز تشکیل شد و در باره‌ی مسائل گوناگون مردم این استان از جمله مسائل شهر لار و منطقه‌ی لارستان مذاکرات مفیدی را انجام دادند و تصمیمهای خوبی را گرفتند. امیدواریم توفیق الهی شامل حال مسئولین کشور شود، بتوانند به شما مردمی که حقاً و انصافاً در خور اظهار ارادت هستید، ابراز ارادت کنند؛ به شما مردمی که شایسته‌ی خدمت کردن هستید، خدمت کنند و وظائف خود را انجام دهند. نام لار در تاریخ اخیر ایران از نام مرحوم آیةاللَّه العظمی سید عبدالحسین لاری قابل جداکردن نیست. هر جا یادی از لار و نگاهی به تاریخ صد ساله، صد و بیست ساله‌ی اخیر کشور بشود، نام این مرد بزرگ در این تاریخچه، برجسته و درخشنده است. نمیخواهیم به افتخار به گذشتگان اکتفا کنیم، اما میخواهیم از راه شناختن تاریخ خود، گذشته‌ی خود و برجستگان این تاریخ، خود را درست بشناسیم؛ امروزمان را درست بفهمیم و راه فردامان را تشخیص بدهیم و باز کنیم. منطقه‌ی لارستان در صد و اندی سال پیش به همت این مرد بزرگ و کمک مردم این منطقه - مردم شهرها و عشایر - یک حرکت اسلامی بسیار پرماجرائی را در تاریخ ما ثبت کردند. اگر ارزیابی ما در باره‌ی ملتها تابع این است که مقدار آگاهی آنها را بسنجیم، مقدار عزم و اراده‌ی ملی آنها را بسنجیم، روشن‌بینی و شجاعت آنها در اقدام را بسنجیم - اگر این وسیله‌ی سنجش قدر و قیمت جمعیتها و ملتهاست - باید بگوئیم مردم لار و منطقه‌ی لارستانِ بزرگ، به حسب این مقیاسها و معیارها جزو برجسته‌ترین مردم کشورِ پهناور ما هستند. آن روزی که مسئله‌ی آزادیخواهی و مبارزه‌ی با استبداد در کمتر نقطه‌ای از کشور مطرح بود، در این منطقه به برکت روحانیتِ این مجتهد بزرگ و آگاه، مسئله‌ی مبارزه با استبداد برای مردم مطرح شد. آن روزی که مقاومت در مقابل اشغالگران خارجی برای بسیاری از ملتهای منطقه‌ی ما و ملت خود ما چندان معنای روشنی نداشت، مردم منطقه‌ی لارستان به رهبری این سید بزرگوار در برابر اشغال انگلیس ایستادند؛ در مقابل زورگوئی انگلیسها جان خودشان را کف دست قرار دادند. مرحوم آیةاللَّه آ سید عبدالحسین لاری در نامه‌ای که به فرزند خودش مینویسد، مینویسد فشارها زیاد است، اما من تا آخرین قطره‌ی خون خودم ایستاده‌ام. وقتی رهبر اینجور است، وقتی پیشوای مردم اینجور صادقانه می‌ایستد، به طور طبیعی عزم و اراده‌ی ملی در جهت درست به کار می‌افتد و ملتها را هدایت میکند. بعد از آن بزرگوار هم فرزند او، مرحوم آیةاللَّه آ سید عبدالمحمد - که شخصیت برجسته‌ی روحانی است - هم مبارزاتی را انجام دادند. از این گذشته‌ی لار یک بهره‌مندی عبرت‌آموز برای وضع امروز خودمان و آینده‌ی ملت عزیز و نیرومند خودمان باید بکنیم و آن این است که این الگو نشان داد که اگر یک ملتی با یک رهبری درست، رهبری‌ای که دل به دنیا و مطامع دنیا نسپرده باشد، وارد دشوارترین میدانها شود، خواهد توانست بر بزرگترین و لجوج و عنودترین دشمنها پیروز شود. ملت ایران این تجربه را که از تاریخ خود در این منطقه و مناطق دیگر کشور آموخته بود، در انقلاب اسلامی به کار بست. با شعار برافراشتن پرچم اسلام، با شعار پیروی از اصول قوانین محمدی (صلّی اللَّه علیه و اله) ملت ایران در دورانی حرکت کرد که قدرتمندان عالم نیتشان و گمانشان این بود که هر چه دین و دینداری است، از صحنه‌ی زندگی مردم برطرف کرده‌اند. این نکته‌ی بسیار مهمی است که انقلاب ملت ایران

در دورانی به نام دین و به نام اسلام توانست دنیا را متوجه به خود کند که قدرتمندان عالم - سیاستهای استکباری - تصور میکردند که ریشه‌ی دین و دینداری را در همه‌ی عالم از جمله در کشورهای اسلامی قطع کرده‌اند. خاطرشان آسوده بود که نامی از دین به طور برجسته، دیگر باقی نخواهد ماند و روز به روز آثار دینی در مردم ضعیفتر خواهد شد؛ خودشان را به این دلخوش کرده بودند. در یک چنین دورانی بود که ملت ایران با افراشتن پرچم اسلام، دینداری را به فضای زندگی مردم همه‌ی عالم برگرداند. این یک واقعیتی است. ما برای اسلام قیام کردیم؛ پرچم اسلام را بلند کردیم؛ اما حتّی در کشورهائی که دینِ آنها غیر اسلام است، این تأثیر را انقلاب و ملتِ ما بخشید که آنها را به سمت تدین، به سمت معنویت، به سمت مطلقِ دین متمایل کرد. این معجزه را ملت ایران آفرید و این انقلاب با نام اسلام، با نام مبارک قرآن، توانست برای اکثر ملتهای عالم الگو شود. اگر امروز شما به کشورهای اسلامی مسافرت کنید، می‌بینید با سی سال قبل - یعنی قبل از پیروزی این انقلاب - فضا بکلی متفاوت است. آن روز اگر کسی هم برای آزادیخواهی یا استقلال حرفی میزد و حرکتی و قیامی میکرد، زیر پرچم و شعار مکاتب الحادی و غیر الهی بود، اما امروز در دنیای اسلام، روشنفکر، دانشجو، انسانهای دارای تعهد و مسئولیت، آن وقتی که از استقلال سخن بگویند، از آزادی سخن بگویند، زیر پرچم اسلام این شعارها را میدهند و این حرکت را انجام میدهند. این به برکت قیام شما ملت ایران و انقلاب اسلامی بزرگی بود که ریشه‌هایش را در تاریخِ نزدیک به تاریخ معاصر ملاحظه کردید: قیام تنباکو، قیام مشروطیت به وسیله‌ی علمای بزرگ، و از جمله‌ی برجسته‌ترینِ آنها قیام مردم لارستان به رهبری این مرد بزرگوار. ما به گذشته که نگاه میکنیم، با این چشم نگاه میکنیم. گذشته برای ما یک وسیله و آئینه‌ای است؛ مایه‌ی عبرتی است تا راه آینده‌مان را هموار کنیم. آنچه امروز در درجه‌ی اول برای ملت ایران مطرح است، تمسک به اسلام است. همه‌ی خیرات و برکاتی که یک ملت آرزومندِ داشتن آنهاست، به برکت اسلام برای یک ملت حاصل میشود. ما برای اینکه آزادی به دست بیاوریم، استقلال به دست بیاوریم، رفاه عمومی به دست بیاوریم، پیشرفت علمی به دست بیاوریم، پیشرو بودن در میدانهای گوناگون بشری را به دست بیاوریم، اوج عزت را برای خودمان - به عنوان ملت ایران - فراهم بکنیم، راه منحصربفردِ امروز ما عبارت است از تمسک به اسلام. اسلام همه‌ی اینها را در تعالیم خود، در بطن خود، برای یک ملت به ارمغان می‌آورد. تمسک به اسلام، امروز بزرگترین راه است برای ملت ایران. مطلب دوم، مسئله‌ی اتحاد است که من در این سفر - در شهرهای مختلف - و در همه‌ی خطابهائی که به ملت عزیزمان دارم، بر روی مسئله‌ی اتحاد تکیه میکنم. علت این است که دشمنان ملت ایران برای ضربه زدن به این ملت، یکی از راه‌هائی که پیدا کرده‌اند، ایجاد اختلاف میان آحاد ملت مسلمان است؛ کما اینکه در دنیای اسلام و در امت اسلامی هم همین سیاست را دنبال کرده‌اند. از اولِ پیروزی انقلاب سعی کردند کشورهای مسلمانِ همسایه‌ی ما را - از جمله کشورهای همسایه‌ی در خلیج فارس را - از جمهوری اسلامی و از انقلاب اسلامی بترسانند؛ متأسفانه در مواردی هم موفق شدند؛ در حالی که جمهوری اسلامی، دست برادری به سوی همه‌ی ملتهای مسلمان و همه‌ی دولتهای مسلمان دراز کرده بوده است و دراز میکند. جمهوری اسلامی از بن دندان معتقد به اتحاد اسلامی است؛ اتحاد اسلامی به معنای همدلی ملتها و همکاری دولتهاست. ملتها بحمداللّه با هم همدلند؛ اختلافات طائفی و فرقه‌ای و مذهبی نمیتوانند میان ملتها شکاف ایجاد کنند، مگر به وسوسه‌ی دشمن. اما دولتها را متأسفانه دستِ سیاست میتواند به این طرف و آن طرف بکشاند. ما امروز هم اعلام میکنیم: کشورهای همسایه برادرانِ ما هستند؛ دست دوستی و برادریِ ما به سوی این کشورها دراز است. به آنها هیچ نیازی نداریم؛ این برادری، از روی نیاز نیست. ملت ایران ثابت کرده است که با توکل به خدا و با اعتماد به نفس بر مشکلات فائق می‌آید، اما ما اختلاف را بر خلاف مصلحت دنیای اسلام میدانیم؛ لذا دست دوستی به سوی همه‌ی کشورها دراز کرده‌ایم. خوشبختانه امروز علی‌رغم تلاش دشمنان دنیای اسلام و علی‌رغم تلاش دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و صهیونیستی - که دائم مشغول فتنه‌انگیزی هستند - و به کوری چشم آنها، روابط دولت جمهوری اسلامی با کشورهای منطقه - کشورهای عربی، کشورهای غیر عربی - سالم و خوب و برادرانه است؛ و این باید روز به روز تقویت شود. عین همین مطلب، با تأکید بیشتر در مورد داخل کشور است. در داخل

کشور از اول انقلاب سعی کردند به بهانه‌ی قومیت، به بهانه‌ی مذهب، به بهانه‌ی اختلافات سیاسی، بین آحاد ملت عظیم ایران اختلاف بیندازند. ما بر این توطئه‌ی دشمن فائق آمدیم، اما همچنان خودمان را و همه‌ی برادران و خواهران عزیز را محتاجِ این میدانیم که در این باره دقت و مراقبت کنیم؛ مبادا دشمن بتواند کید خود را اعمال کند. شیعه و سنی، مردم بخشهای مختلف کشور، طرفداران سلائق گوناگون سیاسی، همه باید بدانند ملت ایران با وجود این تنوعی که در مذهب و در قومیت و در اذواق و سلائق دارد، یک ملت است؛ یکپارچه است؛ ید واحد است. با همین ید واحده بودن است که میتواند از منافع خود، از هویت خود، از حیثیت خود در مقابل خشن‌ترین دشمنان دفاع کند و دشمن را به حول و قوه‌ی الهی به زانو در بیاورد. بحمداللَّه در منطقه‌ی لارستان با اینکه برادران اهل سنت هم در اینجا - در بعضی از بخشها و در بعضی از شهرها - حضور دارند، اما برادری بین مردم شیعه و مردم سنی در این منطقه یک برادری نمونه و تحسین‌برانگیز است. این را ما در گزارشها هم مطالعه کردیم، خواندیم؛ خود بنده هم مطلع بودم، امروز هم در این جمع نشانه‌های آن پیداست. همه برای اسلام باید تلاش کنیم؛ شیعه و سنی باید برای اعلای کلمه‌ی توحید، اعلای ارزشهای اصیل اسلامی، برای اجرای قوانین محمدی (صلّی اللَّه علیه و آله) همه‌ی تلاشمان را انجام بدهیم؛ نگذاریم اختلاف‌نظرها، اختلاف اجتهادها، اختلاف سلیقه‌ها، حتّی گاهی اوقات کینه‌های شخصی، غرض‌ورزی‌های شخصی، بر زندگی ما، بر مشی ما غلبه کند و دشمن را شاد کند. دشمن، امروز سعیش بر این است که این مرکزیت حرکت عظیم اسلامی، این مرکزیت و قلب امت اسلامی، یعنی ملت ایران را - که مایه‌ی تحرک دنیای اسلام شده است - از کار بیندازد. همت دشمنان، همت استکبار متوجه این است که این الگوی عملی را از مقابل چشم مسلمانان عالم دور کند. ایران اسلامی یک الگوی عملی است. ایران اسلامی با وجود خود، با اقتدار خود، با پیشرفت خود، با اتحاد خود، به دنیای اسلام نشان میدهد که میتوان در مقابله‌ی با توطئه‌های متراکم دشمنان و در این دنیای متلاطم، نظام اسلامی تشکیل داد؛ میتوان حاکمیت اسلام را به صحنه آورد. این تجربه را ایران اسلامی در مقابل چشم ملتهای مسلمان میگذارد. نظر دشمن، خواست دشمن، آرزوی پلید دشمن این است که این نمونه را از مقابل چشم ملتهای اسلامی بردارد؛ حالا یا با تهاجم سیاسی و نظامی و امنیتی و اقتصادی، یا با تهاجم تبلیغاتی و اتهام‌پراکنی. انسان نگاه میکند می‌بیند بعضی از قلم‌به‌مزدهای روزنامه‌نگارِ در منطقه‌ی همسایگان ما - منطقه‌ی عربی - بقدری با وقاحت در باره‌ی ملت ایران و جمهوری اسلامی مینویسند که انسان را به تعجب وامیدارند. یک اتهاماتی به ملت ایران، به جامعه‌ی اسلامی، به نظام جمهوری اسلامی متوجه میکنند که انسان حقیقتاً تعجب میکند که چقدر یک انسانی، یک قلم‌به‌مزدی، یک شخص فرومایه‌ای میتواند انحطاط پیدا کند که اینجور در خدمت دشمن و در مقابل اسلام و قرآن قرار بگیرد برای مطامع حقیر دنیوی! تنها راه مقابله به دست من و شماست، برادران و خواهران عزیز! مقابله این است که ما اتحادمان را روز به روز بیشتر کنیم؛ دلهامان را به هم نزدیکتر کنیم؛ تلاشمان را برای پیشرفت این کشور مضاعف کنیم. امروز بحمداللَّه تلاشهای زیادی انجام میگیرد؛ من لازم است اشاره کنم که در همین منطقه‌ی لار و لارستان بسیاری از مردم خیّر در اینجا کارهای خوبی انجام میدهند، که ما اطلاع داریم؛ گزارشهایش را برای ما می‌آورند: خدمت‌رسانی به مردم، کمک به مردم، کمک به محرومان، کمک به علم، ایجاد مساجد و امثال اینها. اینها کارهائی است که مردم این منطقه از روی طوع و رغبت، با علاقه‌مندی خود انجام میدهند. این خدمت‌رسانی‌ها، در سطح کلان به وسیله‌ی دولت جمهوری اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در سراسر کشور دارد انجام میگیرد، و ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز بایستی در این جهت پیش برویم. و علم کشور، اقتصاد کشور و همه‌ی تلاشهای گوناگون سیاسی و اجتماعی و معنوی و اخلاقی را در این کشور پیش ببریم. این تنها راهی است که این کشور میتواند در مقابل توطئه‌ی استکبار بایستد. این همت مردم است که میتواند کشور را بی‌نیاز کند. سرمایه‌گذاری‌هائی که مردم انجام میدهند در بخشهای مختلف، بسیار ارزشمند است؛ بخصوص در بخشهای تولیدی. و من برای آن مردمی که به کارهای خدمت‌رسانی به مردم علاقه‌مندند، این را بهترین عمل، بهترین حسنه و صدقه میدانم که در کارهای تولیدی سرمایه‌گذاری کنند؛ هم اشتغال ایجاد شود، هم به پیشرفت کشور کمک کند، هم فقر و محرومیت را از بخشهای مهمی از

کشور برطرف کند. این آن سیاست عمومی نظام جمهوری اسلامی است: کمک گرفتن از سرمایه‌ی مالی، سرمایه‌ی فکری، بازوی توانا و کارآمد مردم عزیزمان که کشور مال آنهاست و آینده متعلق به آنهاست. امروز سیاستهای استکباری در این منطقه در مقابل ملتها کاملاً ـ افشا شده است. ملتها میدانند که سیاستهای استکباری در این منطقه چه میخواهند؛ دنبال چه آمده‌اند. حضور آمریکائی‌ها در خلیج فارس وسیله‌ی ناامنی است؛ این را ملتها فهمیده‌اند. آن روزی که دولتهای خارجی و قدرتهای زورگوی عالم میتوانستند به بهانه‌ی ایجاد امنیت بر کشورها و بر آبراه‌ها و بر گذرگاه‌های حساس دنیا تسلط پیدا کنند، دیگر گذشته است. امروز ملتها میدانند. مردم عراق میدانند آمریکا چرا آمد سراغ عراق. خودشان هم که اقرار کردند، گفتند ما دنبال نفت آمدیم. با شعار نجات مردم عراق، بزرگترین گرفتاری‌ها را برای مردم عراق به وجود آوردند. «چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی»؛ امروز مثل گرگی به جان مردم عراق افتادند، اما ادعا میکنند که ما دنبال امنیت مردم عراقیم؛ این دروغ است. مهمترین وسیله‌ی ناامنی برای مردم عراق، حضور بی‌محابای اشغالگران است که نه به جان مردم، نه به مال مردم، نه به ناموس مردم، نه به غرور ملی مردم، هیچ اعتنائی نمیکنند. اوائل اشغال عراق من در نماز جمعه خطاب به اشغالگران گفتم اینجور که شما دارید این ملت را تحقیر میکنید، جوان عراقی را بر روی زمین به رو میخوابانید و سربازِ زورگوی شما چکمه روی پشت او میگذارد، بدانید که ملت عراق در مقابل این حرکت شما ساکت نخواهد نشست. ملت عراق ملت غیوری است؛ ملت با نخوتی است؛ با دست خودتان دارید ملت عراق را علیه خودتان میشورانید. این امروز اتفاق افتاده است. دنبال این میگردند که عامل اصلی تحرک مردم عراق علیه نیروهای نظامی اشغالگر را پیدا کنند. مثل همیشه باز محاسباتشان غلط است. ایران را متهم میکنند؛ سوریه را متهم میکنند؛ این و آن را متهم میکنند. خودتان را متهم کنید. حضور نیروهای آمریکائی برای تحریک غیرت مردم عراق علیه آنها کافی است، احتیاجی ندارد به اینکه از خارج مرزهای عراق کسی بخواهد آنها را تحریک کند، که شما بیخود این و آن را متهم میکنید. شما خودتان متهم اصلی و مجرم اصلی هستید. آمریکائی‌ها اولین مجرم در مسئله‌ی عراق هستند. در هرجای دیگر هم همین است. حضور آمریکا در خلیج فارس، در این منطقه‌ی بسیار حساس دنیا، مایه‌ی ناامنی است. امنیت این منطقه باید به وسیله‌ی دولتهای این منطقه تأمین شود. همچنانی که دخالت آمریکا در قضیه‌ی فلسطین موجب گره خوردن هرچه بیشتر این قضیه است. گره مسئله‌ی فلسطین با دخالت آمریکائی‌ها باز نمیشود؛ کورتر میشود. هرچه آمریکائی‌ها در این قضیه دخالت کنند، گره را کورتر میکنند. ملت فلسطین، ملت بیداری است؛ ملت آزاده‌ای است؛ ملت روشن‌فکری است. دولتی انتخاب کرده است، بگذارید آن دولت با پشتیبانی آن ملت کارهای خودش را بکند. دخالت آنها، آن هم دخالت یکجانبه، زورگویانه، به نفع رژیم غاصب صهیونیستی، هرچه میگذرد، ماجرای فلسطین را دشوارتر میکند. البته این مسائل حل خواهد شد؛ هم مسئله‌ی عراق حل خواهد شد، هم مسئله‌ی فلسطین حل خواهد شد؛ اما آن روزی حل خواهد شد که با حل این مسائل، از حیثیت و هویت و موجودیت استکبار آمریکائی هم دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. خدا را سپاس میگویم که در این سفر - چه به شهر شما، لار و منطقه‌ی لارستان، چه به کل استان فارس - آنچه را که درباره‌ی استان فارس و مردم عزیز این استان میشناختم، دیده بودم و میدانستم، بار دیگر در عرصه‌ی عمل دیدم. ما با فضلای شیرازی، با برجستگان و علمای فارس در دوران مبارزه، ماجراها، خاطره‌ها و داستانهای زیادی داریم، که من اشاره کردم به مرحوم آیةاللّه شهید سید عبدالحسین دستغیب و بقیه‌ی علما در همین سال آخر و ماقبل آخرِ قبل از پیروزی انقلاب؛ و مرحوم آیةاللّه ربانی شیرازی که از علمای برجسته بودند، از فضلای تراز اول قم بودند و از مبارزین بسیار پرسابقه؛ با ایشان که در تبعید با هم بودیم، راجع به مسائل گوناگون صحبت میشد. همان وقت یک مکاتبه‌ای بین ما و مرحوم آیةاللّه شهید دستغیب انجام گرفت؛ همان روز میشد فهمید که استان فارس چقدر مایه‌ی مبارزه‌اش همراه با هشیاری و دانائی و عزم راسخ است؛ و این را نشان دادند؛ در دوره‌های مختلف نشان دادند. امروز هم بحمداللّه بعد از گذشت سه دهه - تقریباً - از پیروزی انقلاب اسلامی، انسان وقتی وارد این استان میشود، در شهرهای مختلف طراوت و نشاط انقلاب را در شهرها و در این استان ملاحظه میکند؛ بخصوص به برکت حضور شما جوانهای عزیز. شما جوانهای عزیز هم در

اینجا بخصوص، در این میدان عظیم، در بین این جمعیت متراکم، هم در بقیه‌ی عرصه‌هائی که این کشور و این ملت در معرض دید تماشاگر مردم دنیا قرار میدهد، حضورتان چشمگیر است. جوانان عزیز! کشور مال شماست؛ کشور مال شماست؛ آینده متعلق به شماست. شمائید که بایستی از محصول این انقلاب به طور کامل، ان‌شاءاللَّه در عمری طولانی و سعادتمند بهره‌مند شوید. هرچه میتوانید، تلاش کنید؛ هرچه میتوانید، کار کنید؛ علم بیاموزید؛ حرکت و تلاش دائم را از دست ندهید. و اخلاق و معنویت، توجه به خدای متعال، ذکر، نماز، انس با قرآن را مغتنم بشمارید. اینها شما را کمک خواهد کرد که بتوانید ان‌شاءاللَّه آن جایگاهی را که شایسته‌ی ملت ایران است، به ملت ایران بدهید. پروردگارا ! تو را به محمد و آل محمد سوگند میدهیم دلهای ما را روزبه‌روز به اسلام راغبتر و با اسلام آشناتر بفرما. پروردگارا ! رحمت و برکت و فضل خود را بر این مردم عزیز نازل کن. پروردگارا ! در این سالی که بارندگی در این منطقه و در بعضی از مناطق دیگر کشور کمتر از گذشته بوده است، خودت با لطف خود و فضل خود، با انواع تفضلات خود، این کمبود را جبران بفرما. پروردگارا ! جوانان این مردم را حفظ کن؛ آنها را عاقبت‌بخیر کن؛ آنها را هدایت بفرما. پروردگارا ! آینده‌ی این جوانان را، آینده‌ای سراسر درخشندگی و افتخار برای خودشان و برای این کشور قرار بده، روح مطهر شهیدان را با اولیائت محشور کن، روح مطهر امام شهیدان را با اولیائت محشور کن. پروردگارا ! ما را هم به شهیدان عزیزمان ملحق بگردان، قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)

مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للَّه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیما بقیةاللَّه فی الأرضین. نوزده سال است که در یک چنین مناسبتی، ملت ایران زمان و مکان را مظهر عشق و ارادت به امام بزرگوار قرار میدهد. اکثر ملت ما جوانانی هستند که دوران زندگی پربار امام بزرگوار را درک نکرده‌اند؛ یا متولد بعد از وفات آن بزرگوار هستند یا در دوران ده ساله‌ی حیات مبارک امام بزرگوار، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های خردسالی بودند؛ اما همین جوانهای مؤمن و نورانی در سرتاسر کشور آنچنان به امام و یاد او و نام او عشق میورزند که گوئی از همصحبتی با امام برخوردار بوده‌اند. همانطوری که در دعای سمات میخوانیم: «و امنّا به و لم نره صدقا و عدلا»؛ ایمان خالصانه و پاک بدون اینکه دوران حیات آن بزرگوار و صحبت آن بزرگوار را درک کرده باشند؛ مخصوص ملت ما هم نیست. در بسیاری از مناطق جهان و کشورهای مسلمان، همین احساس درباره‌ی امام بزرگوار ما وجود دارد. این ناشی از دو عامل بزرگ است: یکی عظمت امام و ابعاد گوناگون شخصیت او که یک شخصیت استثنائی در دوران معاصر، بلکه در دورانهای نزدیک به ماست. یکی هم به خاطر عظمت این انقلاب است. عظمتی کاری که امام بزرگوار با ایمان خود، با تدبیر خود، با اراده و عزم راسخ خود در این برهه‌ی از زمان انجام دادند: برپا کردن انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی. عظمت این انقلاب هم حاکی از عظمت امام بزرگوار ماست. این انقلاب یک معجزه‌ی الهی بود. در حالی که دشمنان اسلام و دشمنان امت اسلامی صد سال - تقریباً - علیه اسلام و علیه روحانیت تبلیغ کردند و تلاش کردند و در حالی که پنجاه سال یک رژیم وابسته‌ای در این کشور منافع ملت ایران را در مقابل دشمنان و بیگانگان قربانی کرد و کشور را به طور کامل وابسته‌ی به اجانب قرار داد - رژیم پهلوی - امام بزرگوار با پرچم اسلام، با پرچم ضدیت با سلطه و سلطه‌گرائی در این کشور قیام کرد و این کار بزرگ را به ثمر رساند. انقلاب اسلامی با همه‌ی انقلابهای دیگر متفاوت است؛ نه یک انقلاب صرفاً معنوی و فرهنگی است، نه یک انقلاب صرفاً اقتصادی است، نه یک انقلاب صرفاً سیاسی است؛ یک انقلاب همه‌جانبه است. مثل خودِ اسلام است. همانطوری که اسلام ابعاد معنوی و اخلاقی دارد، ابعاد الهی دارد، در عین حال ناظر به زندگی مردم است؛ بعد اقتصادی، بعد سیاسی، بعد اجتماعی در اسلام وجود دارد؛ انقلاب اسلامی هم دارای ابعاد مختلف بود و راز ماندگاری انقلاب اسلامی و روزبه‌روز زنده‌تر شدن این انقلاب در

سطح منطقه و جهان، همین ابعاد گوناگون آن است که با نیازهای بشر متوازن و همراه است. امام با سخنان خود، با رفتار خود یک هـدایت مسـتمری را برای امت خود - برای ما مردم - به جای گذاشـته است. یعنی دست امام، انگشت اشاره‌ی امام در همه‌ی پیچ و خمهـای زنـدگی مـا را راهنمـائی میکنـد و یکی از قویـترین و بهـترین مـواریث معنـوی امـام، همین وصـیتنامه‌ی اوست. جـا دارد در برهه‌های مختلف، مردم، مسئولان گوناگون، جوانها این وصـیتنامه را بازخوانی کننـد؛ در این تـدبر کننـد. من امروز به مناسـبت این اجتماع عظیم و به مناسبت دلهای آگاه و بیـدار شـما، چنـد نکته از وصـیتنامه‌ی پر نکته‌ی امام را اینجا مطرح میکنم. نکته‌ی اول این است که امـام در وصـیتنامه‌شان تأکیـد میکننـد که این انقلاب یک انقلاب الهی است و پایه‌ی اصـلی آن مردمنـد؛ یعنی این انقلاب متعلق به مردم است. معنـای این حرف این است که هیـچ کس - هیـچ قشـری، هیـچ فردی، هیـچ طبقه‌ای - نمیتوانـد و نبایـد ادعـای مالکیت این انقلاب را بکنـد؛ خود را مالک بدانـد، دیگران را مستأجر این انقلاب بدانـد. اگر قرار بود کسـی خود را نسبت به این انقلاب مالک و صاحب بدانـد، از همه مناسبتر و شایسـته‌تر، خودِ امام بود که انقلاب بر محور عزم و اراده و شخصـیت او به وجود آمد؛ ولی امام خود را هیچکاره و خدا را همه‌کاره میداند. این در بیانات امام موج میزند و در وصـیتنامه به آن تأکید و تصـریح شده است. پس صاحب این انقلاب مردمند. وظیفه‌ای بر دوش همگان سنگینی میکند و آن حفظ این امانت بزرگ الهی است. مردم باید خودشان را حافظ این انقلاب بدانند. انقلاب هویتش، معنایش به شـعارهای انقلاب است؛ به جهتگیریهای انقلاب است؛ به ارزشها و مبانی انقلاب است. همیشه بوده‌انـد، امروز هم هسـتند، در آینـده هم خواهنـد بود کسانی که بخواهنـد به بهانه‌ی اینکه اوضاع جهان عوض شـده است، شـعارهای انقلاب را تغییر بدهند یا شـعار دینی - بُعد دینی - را از انقلاب جدا کنند یا بُعد عدالت اجتماعی را از انقلاب جـدا کننـد یا بُعـد سـلطه‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی را از انقلاب جـدا کننـد یا بُعـد ضـد اسـتبداد بودن را از انقلاب جـدا کننـد. انگیزه‌هـای مختلف، به بهانه‌های مختلف همیشه ممکن است وارد میـدان شونـد، برای اینکه شـعارهای انقلاب و هـدفهای انقلاب را تغییر دهنـد. مردم باید هوشـیار باشـند؛ بدانند. این انقلاب با شـعارهای خود زنده است. اصـلی‌ترین شـعارهائی که در این انقلاب بر روی پرچم انقلاب نوشـته شده است، شـعار اسـلامی بودن است؛ پایبند بودن به مبانی دین و اصول و قواعد دینی است؛ سلطه‌ستیزی است؛ ستیزه‌ی بـا اسـتکبار است؛ دفـاع از مظلومان عالم است، آن هم دفاع صـریح و صادقانه‌ی از همه‌ی مظلومان. از جمله‌ی برترین شعارهـای این انقلاب، تعلق این انقلاب به عموم مردم است؛ هیـچ قشـری، هیـچ طبقه‌ای، در نسـبت به انقلاب بر دیگران ترجیحی نـدارد. جوانهـای امروز هم مثـل جوانهـای دوران دفـاع مقـدس صاحبـان انقلابنـد. نمیشود گفت آن کسـانی که انقلاب را به وجود آوردنـد یا در زمان انقلاب در به وجود آوردن آن سـهیم بودنـد، آنها بیشتر با انقلاب نسـبت دارنـد؛ نه، کسانی بودند که در اصـل پیـدایش انقلاب حضوری نداشـتند، اما در دفاع مقدس جان خود را کف دست گرفتند و به میدان آمدند؛ آنها هم به همان اندازه با انقلاب نسـبت دارنـد. در طول این سالهای متمادیِ بیست ساله‌ی بعـد از پایان دفاع مقـدس، جوانانی به صـحنه آمده‌اند که با شـعور خود، بـا شور فوق‌العـاده‌ی خود، بـا علاقه‌منـدیهای خود، بـا انگیزه‌های الهی خود، با تلاش علمی خود، با تلاش اجتماعی و سیاسـی خود، بقـاء این انقلاب و نشاط این انقلاب را تضـمین کرده‌انـد؛ آنها هم فرزنـدان انقلابنـد؛ آنها هم مالکان انقلابنـد؛ نسبت آنها با انقلاب، مثل نسبت کسانی است که در صـدر انقلاب حضور داشـته‌اند؛ در آینده هم همین‌جور خواهد بود. طبقه‌ی جوان، نسـلهای پی‌درپی - همه - نسبت واحدی با انقلاب دارند؛ همه سـهیم در انقلابند و همه سهیم در تکلیف حفظ امانت این انقلابند. جوانهای امروز ما، جوانهای نسل معاصـر ما و جوانهائی که در آینـده خواهنـد آمـد، بدانند راه انقلاب، راهی است که احتیاج دارد به عزم، به ایمان، به ثبات قـدم. بعضـی این ثبات قـدم را دارنـد، بعضـی در بین راه برمیگردنـد؛ البته اینها به ضـرر خودشان عمل میکنند؛ «فمن نکث فانّمـا ینکث علی نفسه». آن کسـانی که از راه انقلاب برگردنـد، مثل کسانی هسـتند که در تابسـتان روزه گرفته‌انـد و تا اواخر روز، روزه را حفظ میکننـد، اما یک ساعت به غروب، دو ساعت به غروب طاقتشان تمام میشود؛ افطار میکننـد. این مثل همان کسـی است که از اولِ روز، روزه نگرفته است. باطـل کردن روزه در هر زمـانی از ساعات روز باشـد، ابطال روزه است. در راه انقلاب اگر

ثبات قدم وجود نداشت، اگر پیوستگی حرکت وجود نداشت، انسان رابطه‌اش با انقلاب قطع میشود. این بی‌وفائی به انقلاب است. همیشه بودند کسانی که به انقلاب بی‌وفائی کردند، به انقلاب دلبستگی خود را کم کردند، به انقلاب پشت کردند. وصیت امام این است که جوان ما، مردم ما، نسلهای گوناگون ما، با چشم واقع‌بینانه نگاه کنند. اصل، انقلاب است؛ اشخاص، اصل نیستند. انقلابی بودن به حفظ رابطه‌ی خود و عمل خود و پیوستگی خود با انقلاب است. این نکته‌ی اول. نکته‌ی بعدی این است که امام در وصیت‌نامه اعلام میکند که این انقلاب گسترش خواهد یافت؛ دست استعمارگران را از جهان اسلام کوتاه خواهد کرد. این پیشگوئی امام بزرگوار است. امروز به صحنه که نگاه میکنیم، می‌بینیم این اتفاق افتاده است. گسترش انقلاب از نظر امام از راه ایجاد فتنه در کشورها نیست، از راه لشگرکشی نیست، از راه گسترش تروریزم نیست - برخلاف برخی از انقلابهای دیگر - گسترش انقلاب در میان ملتها از راه الگوسازی نظام جمهوری اسلامی‌است. یعنی ملت ایران نظام جمهوری اسلامی را به حدی و مرتبه‌ای برسانند که وقتی ملتهای دیگر به این الگو نگاه میکنند، شوق پیدا کنند و آن راه را دنبال کنند؛ از راه ترویج معارف اسلامی و از راه صراحت در دفاع از طبقات مظلومِ دنیای اسلام و ملتهای مظلومی که در دنیای اسلام پامال ظلم استکبار شده‌اند. این گسترش نظام اسلامی است که اتفاق افتاد. امروز ملتهای جهان به ملت ایران نگاه میکنند، از ملت ایران نیرو میگیرند، انگیزه میگیرند، انرژی میگیرند. امروز شعارهای ضد استکباری ملت ایران در همه‌ی دنیای اسلام گسترش پیدا کرده است. امروز شما به هر کشوری از کشورهای اسلامی که حرکت کنید، با هرگونه رژیمی، با هرگونه دستگاه حاکمه‌ای، می‌بینید ملتهای آنها به شعارهای شما، به انگیزه‌ها و آرمانهائی که شما ترسیم کردید، با چشم عزت و احترام نگاه میکنند؛ شعار ضدیت با ظلم، ضدیت با سلطه، دفاع از مظلومان، دفاع از ملت فلسطین، دشمنی با شبکه‌ی اختاپوسی صهیونیسم. این دل ملتهای مسلمان است؛ این گسترش انقلاب اسلامی است. حتّی شما می‌بینید این شعار انرژی هسته‌ایِ ملت ایران - اینی که ملت ایران در مقابل فشار دشمنان ایستادگی به خرج داد و حق خود را مطالبه کرد - امروز در دنیای اسلام آنچنان منعکس شده که سخنگویانِ کشورهای اسلامی و عربی اعلام میکنند که خواستِ انرژی هسته‌ای به خواستِ عمومی ملتهای عرب تبدیل شده است. دشمنان و دوستان ملت ایران اعتراف میکنند که گسترشی که امام پیش‌بینی میکرد برای انقلاب، امروز تحقق پیدا کرده است؛ از جمله‌ی آنها مسئله‌ی آرمان فلسطین است. ملتها دلشان مانند ملت ایران برای ملت فلسطین میتپد؛ ملتها مثل ملت ایران رژیم اسرائیل را یک رژیم جعلی و تحمیلی در منطقه میدانند. البته دولتها با ملتها همراه نیستند و متأسفانه آن چیزی که اسرائیل را تقویت کرده است، همین است. رژیم صهیونیستی از درون خود نیروئی ندارد، قدرتی ندارد، توانائی ایستادن روی پای خود را ندارد. امروز دو عامل رژیم صهیونیستی را سرِ پا نگه داشته است: یکی حمایت بی‌قید و شرط وقیحانه‌ی آمریکا از این رژیم منحط؛ و دیگری حمایت نکردن دولتهای عربی و اسلامی از مردم فلسطین. متأسفانه بسیاری از حکومتها و دولتهای مسلمان، امروز آنچنان که باید به وظیفه‌ی خود در قبال فلسطین عمل نمیکنند و با ملتهایشان همصدا نیستند. اگر آنها هم با ملتهای خود همصدا شوند و از ملت مظلوم فلسطین دفاع کنند، وضعیت در منطقه بکلی تغییر خواهد کرد. این خواست عمومی ملتهاست و این همان گسترشی است که امام بزرگوار ما خبر داده بود. نکته‌ی سوم که در وصیت‌نامه‌ی امام بارز است و در بیانات امام در طول این ده سالِ حیات پربرکتش منتشر و گسترده است و برای ملت و جوانان ما اهمیت دارد، این است که انقلاب اسلامی کمک به پیشرفت ملت است؛ انقلاب اسلامی کمک به خلاقیت و نوآوری ملت است؛ درست نقطه‌ی مقابل آنچه که سالهای متمادی دشمنان اسلام تبلیغ میکردند. دشمنان اسلام اینجور وانمود میکردند که دینداری با پیشرفت منافات دارد؛ با هم سازگار نیست. اگر ملتی بخواهد پیشرفت پیدا کند، باید از دین دست بکشد، باید برود به دامن غرب و خود را سر تا پا به رنگ غربی در بیاورد تا بتواند پیشرفت کند. این را به عنوان یک باور در طول ده‌ها سال به ملت ایران تلقین کرده بودند. امام بزرگوار ما از اول انقلاب تا روز آخر و در وصیت‌نامه‌ی خود تأکید میکند که روح انقلابی، روح حرکت به جلو است، روح پیشرفت است، روح ابتکار و نوآوری است و این در واقعیت ملت ایران هم تحقق پیدا کرد. امروز ملت ایران خود را

باور دارد؛ در میدان علم وارد میشود، در میدان سیاست وارد میشود، در هر میدانی که ملت ایران بجد وارد میشود، در صفوف مقدم ملتها قرار میگیرد. وضع امروز ملت ما در نوآوریهای علمی، در قدرت سیاسی، در عزت بین‌المللی، با دوران قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست؛ این ملت بیدار شده است، زنده شده است؛ این به خاطر انقلاب است. این روح انقلابی، هر چه در ملت زنده‌تر و پویاتر باشد، روح نوآوری و ابتکار و خلاقیت زنده‌تر خواهد بود؛ همچنانی که خود انقلاب هم یک نوآوری بزرگ بود. امام با انقلاب اسلامی و با تشکیل جمهوری اسلامی راهِ میانه‌ی عقب‌ماندگی و غرب‌زدگی را ترسیم کرد. ملتها تصور میکردند یا باید عقب‌مانده بمانند یا باید غرب‌زده شوند؛ امام نشان دادند که نه، یک راه مستقیم، یک صراط مستقیم وجود دارد که انسان اسیر غرب هم نشود، غرب‌زده هم نشود؛ اما راهِ ترقی و پیشرفت و تعالی را طی کند؛ ملت ایران این راه را طی کرده است. جوانهای عزیز! برای پیشرفت و تعالی کشورتان، هر چه میتوانید به این صراط مستقیم تمسک کنید. با اتکاء به خدای متعال و اعتقاد به نیروی درونی خود میتوانید همه‌ی موانع را از سر راه بردارید. یکی از عللِ دشمنیِ استکبار و توطئه‌های جهانی با ملت ایران در قضیه‌ی انرژی هسته‌ای و قضایای مشابه همین است. شما می‌بینید در همان حالی که آمریکائیها پیشقراولند و بعضی از اروپائیها هم دنباله‌روِ آمریکا در ضدیتِ با دستیابیِ ملت ایران به انرژی هسته‌ای و تلاش میکنند و تهدید میکنند و الفاظ درشت به کار میبرند، میروند با کشورهای دیگری که از لحاظ علمی و صنعتی بمراتب عقب‌مانده‌تر هستند و بسیار با ملت ایران فاصله دارند، قرارداد انرژی هسته‌ای میبندند! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اگر انرژی هسته‌ای موجب وابستگی بیشتر یک ملت به خودشان شود، آن را برای آن ملت مجاز میدانند. آنها با آن انرژی هسته‌ای مخالفند که یک ملت با ابتکار خود، به دست خود، بدون نیاز به آنها، با استقلال کامل به دست آورده است. جوانان عزیز ما، ملت بزرگ ما، این امتیاز را پیدا کرده‌اند که به این رتبه‌ی علمی و صنعتی پیشرفته با اتکاء به نیروی خود رسیدند؛ وابستگی ایجاد نکردند، بلکه این ضدِ وابستگی است. همین انرژی هسته‌ای برای دیگر ملتها که دولتهای مستکبر به آنها میدهند، موجب وابستگی است؛ اما برای ملت ایران که خود از درون میجوشد، ابتکار میکند، نوآوری میکند، خودش خلاقیت و تولید میکند، موجب قطعِ وابستگی است. استکبار جهانی و دشمنان ملت ایران، با این دشمنند. نکته‌ی دیگری در وصیت‌نامه‌ی امام (رضوان اللّه علیه) وجود دارد که بسیار مهم است و آن توجه به جنگ سرد و عملیات روانی دشمن است. دشمن آن‌وقتی که در میدان، در صحنه‌ی عمل نتواند کاری از پیش ببرد، دست به جنگ روانی میزند؛ برای مأیوس کردن، برای ناامید کردن، برای خالی کردن دل ملتها. با جنگ روانی و با تهدید سعی میکنند ملتهای مقابلشان میدان را خالی کنند. این معنایش این است که در میدان عملی قدرت مقاومت در مقابل این ملت را نداشته‌اند. این جنگ روانی از اولین روزهای انقلاب تا امروز که سی سال میگذرد، همچنان ادامه دارد. گاهی میگفتند این انقلاب تا دو ماه دیگر بیشتر نمیماند، گاهی میگفتند تا دو سال دیگر بیشتر نمیماند. امروز سی سال است که این انقلاب با قدرت تمام به پیش رفته است و روزبه‌روز ملت ایران را منسجم‌تر، پرامیدتر، پرانرژی‌تر کرده است. امروز جنگ سرد و جنگ روانی را با شکلهای مختلفی انجام میدهند. میخواهند به ملت ایران و به جوان ایرانی بباورانند که شما نمیتوانید بدون ارتباط و اتصال با قدرتهای سلطه‌گر به جائی برسید. این خطر بزرگی است که امام به آن توجه داده‌اند. آنها پیشرفتهای عظیم ملت را انکار میکنند. انقلاب در طول این سی سال از موانع بسیاری گذشته است - در تاریخ انقلابها که انسان نگاه میکند، این همه موانع در راه یک ملت و یک انقلاب بسیار بندرت دیده میشود و انقلابها معمولاً پشت این موانع میمانند و خود را تسلیم دشمن میکنند - و با این همه تهدید، با تحریم، با انواع و اقسام دشمنیها و حیله‌ها و کارشکنیها توانسته است پیش برود، قله‌ها را فتح کند؛ همچنان چشم به قله‌های بالاتری دارد و همچنان با قدرت پیش میرود. میخواهند این انگیزه را از ملت ایران بگیرند. من به جوانان عزیزمان؛ جوانان دانشگاهی، جوانان حوزوی، جوانان فعال در صحنه‌ی صنعت یا کشاورزی یا علم یا هنر عرض میکنم: شما در نیمه‌ی راه هستید و آنچه از راه گذرانیده‌اید، با مشکلات بسیار بزرگی مواجه بوده است؛ اما توانسته‌اید. آن نیمه‌ی دیگر راه و آن بخش باقیمانده‌ی راه را - که دشمن میخواهد نگذارد شما آن نیمه‌ی اصلی، نیمه‌ی

آخر را طی کنید و به قله‌ها برسید - با عزم راسخ میتوانید دنبال کنید. شما میتوانید؛ همچنانیکه ثابت کرده‌اید که میتوانید. امروز ملت ایران با عزت و صلابت در مقابل مستکبرین ایستاده است و آنها کاری نتوانسته‌اند بکنند. آنچه توانستند، در شرق و در غرب کشور ما تلاش کردند، شاید بتوانند کشور را محاصره کنند. با هوشمندی ملت ایران و با ایمان ملت ایران و انسجام ملت ایران بحمداللّه کار استکبار - کار دشمنان ملت ایران در شرق و غرب مرزهای ما - به اقتدارِ هر چه بیشتر جمهوری اسلامی منتهی شد که امروز خودشان هم به آن اعتراف میکنند. یک نکته‌ی دیگر در وصیتنامه‌ی امام بزرگوار هشدار به جوانهاست در مقابل توطئه هائی که هدف و آماج آن فقط جوانها هستند. جوان یک کشور اگر بخواهد مثل موتور پیش‌برنده‌ای آن ملت را پیش ببرد، احتیاج دارد به اینکه سر حال، بانشاط، تندرست، قوی و دلبسته‌ی به کار و پیشرفت باشد. برای اینکه این روحیه را در جوان ایرانی از بین ببرند، تلاش میکنند با توطئه‌های گوناگون؛ با ترویج فساد، با ترویج فحشاء، با ترویج مواد مخدر، با باندهای هدایت‌شده، جوان ایرانی را منصرف کنند. جوان ایرانی باید بهوش باشد. امروز اگر مسئولین نظام جمهوری اسلامی با مواد مخدر بسختی مبارزه میکنند، این یک جهاد بزرگ، یک حرکت بسیار عمیق در راه پیشرفت ملت ایران است. اینها نمیخواهند جوان ایرانی در کارگاه، در آزمایشگاه، در دانشگاه، در محیط علمی، در محیط کار و تلاش صنعتی و کشاورزی بانشاط باشد. آن جوانی که سرگرم مسائل شهوانی جنسی باشد یا اسیر مواد مخدر باشد، نه حال کار کردن دارد، نه حوصله‌ی فکر کردن دارد، نه نیروی کار کردن دارد، نه ابتکار دارد، نه عزم و اراده‌ی راسخ و لازم را دارد. امروز مبارزه‌ی با توطئه‌های سازمان‌یافته برای کشاندن جوان ایرانی به شهوات، به مواد مخدر، به سرگرمیهای گوناگون جنسی، یک توطئه‌ی بسیار خطرناکی است. مبارزه‌ی با آن در درجه‌ی اول بر عهده‌ی خودِ آحاد ملت، بخصوص جوانهاست. جوانها باید هوشیار باشند. دشمن دانسته است که تقوا و پرهیزگاری جوان ایرانی و دینداریِ جوان ایرانی به پیشرفت او در میدانهای مختلف کمک میکند؛ میخواهد این را تضعیف کند. امام هشدار میدهند؛ هم به جوانها، هم به دانشگاهها، هم به حوزه‌های علمیه، هم به قاطبه‌ی جوانان کشور که بیدار باشند، هشیار باشند. اغفال جوان و سست کردن جوانها، به معنای عقب نگهداشتن ملت است. همه‌ی ملت باید احساس مسئولیت کنند و مسئولین هم بایستی با جد و جهد در این راه تلاش کنند که جهاد بزرگی است. یک نکته‌ی اساسی دیگر در وصیتنامه و در بیانات امام، مسئله‌ی مواجهه‌ی با زورگویان عالم است. قدرتهای سلطه‌گر و زورگوی جهانی البته در طول تاریخ همیشه بوده‌اند، اما با پیشرفت علم و صنعت و با امکانات ارتباطاتی مدرن، این سلطه‌گری برای آنها آسانتر شده است. لذا می‌بینید آمریکائیها نسبت به همه‌ی جهان ابراز طمع‌ورزی میکنند و با این بهانه که منافع ما در فلان جا به خطر افتاده است، وارد میشوند. گویا منافع آنها بر منافع همه‌ی دنیا ترجیح دارد؛ بر منافع ملتها ترجیح دارد. خوب، در مقابل این زورگوئی و گردن‌کلفتی و حرف‌نشنوی و حق‌ناشناسی چه جور باید برخورد کرد؟ دو جور برخورد وجود دارد: یک برخورد، تسلیم است؛ یک برخورد، مقاومت است. تسلیم در مقابل زورگویان جهان، زورگو را به زورگوئی تشویق میکند. تسلیم ملتها، تسلیم سیاسیون عالم، تسلیم روشنفکران جوامع مختلف در مقابل زورگوئیهای استکبار جهانی، مشوق آنها در پیشرفت است؛ مشوق آنها در زورگوئی بیشتر است. برای ملتها یک راه حقیقی بیشتر باقی نمیماند و آن مقاومت است. اگر یک ملتی میخواهد شر زورگوئی زورگویان - و امروز شر آمریکا - را از سر خود کم کند، باید در مقابل زورگوئی آمریکا با قدرت و صلابت تمام بایستد. امروز شما نگاه کنید به رفتار زمامداران آمریکا - رئیس جمهور و تیم دور و ورش - ببینید چه جوری حرف میزنند. حرف زدنِ آنها مثل حرف زدن آدمهای روانی است؛ گاهی تهدید میکنند، گاهی دستور ترور میدهند، گاهی تهمت میزنند، گاهی از روی استیصال درخواست کمک میکنند، گاهی ثبات و امنیت یک ملت را آماج خودشان قرار میدهند؛ مثل دیوانه‌ها به این طرف و آن طرف میزنند. رفتار آنها، رفتار سیاستمداران منطقی و عاقل و باتدبیر نیست. البته بخش مهمی از این، انعکاس ناکامیهای آمریکا در مناطق مختلف است: ناکامی در افغانستان، ناکامی در عراق؛ اینها با وعده‌ی دموکراسی و آزادی و حقوق بشر وارد افغانستان و عراق شدند. امروز بعد از گذشت چند سال، وضعیت این دو کشور جوری است که هیچ ملتی آرزو

نمیکند چنین وضعیتی داشته باشد؛ ناامنی، عقب‌افتادگی، فقر، تسلط روزافزون قدرتهای استکباری، پنجه انداختن به منافع ملیِ آن کشورها و نادیده گرفتنِ حقوق آن ملتها و البته پشت سرش ناکامیِ کامل در تأمین مقاصدی که اعلام کرده بودند یا مقاصدی که در دل داشتند و اعلام نکرده بودند. این ناکامیها در رفتار سیاستمداران آمریکا منعکس است؛ در اختلافاتشان، در بگومگوهایشان، در تصمیم‌گیریهایشان. این وضع زورگویان عالم است. خوب، در مقابل این زورگوئی چه باید کرد؟ توصیه‌ی امام، ایستادگی است. امروز خوشبختانه، مجموعه‌های گوناگون سیاسیِ کشور ما از وفاداری به خط امام دم میزنند؛ این یک پدیده‌ی مبارکی است. در برخی از دوره‌های گذشته اینجور نبود. بعضی از جریانهای سیاسی از رویگردانی از خط امام صریحاً سخن میگفتند! امروز خوشبختانه مجموعه‌های سیاسی در کشور ما، همه از گرایش به افکار امام و خط امام حرف میزنند. خیلی خوب، یکی از برجسته‌ترین نقاط خط امام که در وصیت‌نامه و در همه‌ی بیانات امام منعکس است، لزوم ایستادگی قاطع در مقابل طمع‌ورزان و مستکبران است. این موضع را ملت ایران و همه‌ی مجموعه‌های گوناگون و نخبگان کشور که پایبند به امام و وفادار به آراء و افکار امام هستند، باید با قوت تمام حفظ کنند؛ خود امام اینجور بود. امام هیچ وقت به خاطر ملاحظه‌ی زورگویان عالم، از دفاع از مظلومین عالم دست نکشید. امام در طول زمان از مسئله‌ی فلسطین به عنوان یک مسئله‌ی اصلی یاد کرد. امام صریحاً در وصیتنامه و بیانات خود به ندای یا للمسلمین ملتهای مظلوم اهمیت میدهد؛ دفاع صریح از حقوق مظلومین، دفاع صریح از حقوق ملت فلسطین و هر ملت مظلوم دیگر. این روش امام است؛ این خط امام است؛ این شیوه‌ی امام و این توصیه و وصیت امام است. خوشبختانه این روش را ملت ایران و مسئولین کشور دنبال کردند و سی سال است که در هر میدانی که شما ملت ایران با استکبار آمریکا مواجه شدید، شما پیروز شدید و دشمن شما مغلوب و دچار باخت شد. البته دشمن آرام نمیماند؛ دشمن به تلاش روانی خود و تلاش سیاسی خود ادامه میدهد. دشمن تهمت میزند. امروز در دنیا، دیگر تهمتهای آمریکائیها و صهیونیستها به ملت ایران و به جمهوری اسلامی خریداری ندارد. تهمتِ نقض حقوق بشر، آن هم از ناحیه‌ی کسانی که شدیدترین نقض حقوق بشر را کردند و در ترور مظلومان و در تجاوز به ملتها پست‌ترین مقام را دارند و نمره‌ی آنها سیاه‌ترین نمره‌هاست. اینها ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران را متهم میکنند به نقض حقوق بشر! این اهمیتی ندارد. یا درباره‌ی مسئله‌ی هسته‌ای، ملت ایران بارها اعلام کرده است که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم؛ این را همه میدانند؛ منطق هم همین را تأیید میکند. امروز امریکائیها وقتی میخواهند درباره‌ی مسئله‌ی هسته‌ای ایران حرف بزنند و موضعگیری کنند، چون نمیتوانند صریحاً حق ملت را نادیده بگیرند و اعلام کنند که با حق یک ملت مخالفند، برای توجیه حرف خودشان در افکار عمومی دنیا، ایران را متهم میکنند که به دنبال تسلیحات هسته‌ای است. خودشان هم میدانند که دروغ میگویند؛ خودشان هم میدانند که این حرف دروغ است. امروز هیچ ملت عاقلی، هیچ مسئولین عاقلی، به دنبال تسلیحات هسته‌ای نمیروند. و ملت ایران هم از لحاظ مبنای اسلامی و فکری با اینجور تسلیحات مخالف است، هم از لحاظ تدبیر و عقلانیت مخالف است. تسلیحات هسته‌ای جز هزینه‌ی ایجاد و هزینه‌ی نگهداری هیچ فایده‌ای ندارد. تسلیحات هسته‌ای برای یک ملت قدرت نمی‌آورد؛ چون قابل اجرا و قابل استفاده نیست. آن کسانی که امروز بمب هسته‌ای دارند، خودشان خوب میدانند که اگر دست از پا خطا کنند و این سلاح هسته‌ای را به کار بیندازند، آنچنان دامن خودشان را خواهد گرفت - همچنانی که یک روز تروریستها را تقویت کردند، دامن خودشان را گرفت - که دیری نخواهد گذشت که تروریستهای دنیا به سلاح هسته‌ای دست پیدا کنند و امنیت را از همه‌ی مستکبران عالم و از همه‌ی ملتها بگیرند. میدانند که سلاح هسته‌ای کاربرد ندارد. این را خوب میفهمند؛ اما درعین‌حال ملت ایران را متهم میکنند. نه؛ ملت ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست؛ به دنبال استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای است در مسائل زندگی؛ و این راه را دنبال خواهد کرد و به کوری چشم دشمنان با قدرت تمام به این خواهد رسید. یاد امام، یادآور عزت ملت ایران و بیداری ملت ایران است؛ یادآور اسوه شدن و قدوه شدنِ ملت ایران برای همه‌ی امت اسلامی و ملتهای مستضعف است. یاد امام نیرو بخش است؛ امیدبخش است. این یاد را باید زنده نگه داشت و راه امام و خط امام و انگشت

اشـاره‌ی امـام و نشانه‌هـائی را که امام برای پیمودنِ این راه قرار داده است، بایـد قـدر دانست؛ از همه بیشتر جوانها و مسـئولین کشور باید به مسئله‌ی توصیه‌های امام و وصیتنامه‌ی امام به چشم یک دستورالعمل نگاه کنند. امروز قوای ثلاثه و مسئولان گوناگون کشور - اعم از نظامی و غیر نظامی و سیاسـی و اجتماعی و خـدماتی - باید دسـتورالعمل کار خود را همین وصـیتنامه‌ی امام و راهنمائیهای امام قرار بدهند. عزت ملت ایران، امنیت پایدار ملت ایران، رشد و توسعه‌ی مادی ملت ایران، اعتلای معنوی و اخلاقی ملت ایران، در گرو عمل کردن به این توصـیه‌هاست. پروردگارا! تو را به ارواح طیبه‌ی شهیدان و ارواح طیبه‌ی امامان بزرگوار سوگند میدهیم ملت ایران را در پیمودن این راه موفق بـدار؛ روزبه‌روز عزت ملت ایران را بیشتر کن. پروردگارا! از این اجتماع و از دلهای ملت ایران و از دل و زبـان مـا هـدایای معنوی برای روح مطهر امـام بزرگوار ما ببر؛ رحمت و مغفرت و فضل خود را بر روح مبارک امام نثار بفرما. پروردگـارا! شـهیدان که پیشـروان این راهنـد، بـا اولیائت محشور بگردان. پروردگارا! همه‌ی خـدمتگزاران، همه‌ی ایثارگران، همه‌ی تلاشـگران این راه حق و حقیقت را مشـمول لطف و رحمت و هدایت و دسـتگیری خود قرار بده. پروردگارا! قلب مقدس امام زمان را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را به معنای حقیقی کلمه سرباز آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم

بیانات در اولین دیـدار با نمایندگان مجلس هشـتم بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشـتم در تاریخ ۸۷/۳/۲۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیـم اولاً- خیر مقـدم عرض می کنیم به برادران و خـواهران عزیزِ نماینـده‌ی دوره‌ی هشـتم مجلس شورای اسـلامی! به عرصه‌ی بسـیار حساس و پرشـکوه تدبیر انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی خوش آمدید. و امیدواریم که در این صـحنه‌ی بسـیار مهم و حساس و پر اجر در مـدت دوران نمایندگی خودتان - در این چهار سالی که در پیش دارید - بتوانید کتـاب ابرار را - که «انّ کتـاب الابـرار لفی علّیین» - ان‌شـاءاللّه برای خودتـان تحصـیل کنیـد و نزد کرام الکـاتبین پرونـده‌ی پربـار و افتخارآمیزی به‌جا بگذاریـد. از جناب آقای دکتر لاریجانیِ ریاست محترم مجلس، که بیانات پخته و وزینی را بیان فرمودنـد، تشـکر می کنیم. احسـاس تکلیف یـک اصـل است! آنچه که به نظر من در این دیـدار و امثال این دیـدار در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، این است که مـا در این نقطه‌ای که به عنوان مسـئول حضور داریم، خودمـان را در مقـام عبودیت پروردگار و در محضـر خداونـد و مسئول در مقابل تکالیف الهی احساس کنیم؛ این اصل قضیه است. همه‌ی اختلاف نظرها و اختلاف سلیقه ها و انگیزه‌های گوناگونِ معقولی که هر کسـی آن هـا را داراست، ممکن است بـا انگیزه‌هـای معقول دیگری متفـاوت باشـد. این مثل جریان‌های متفاوتی که وارد یک دریای آرام و مسـتقر، یک دریاچه‌ی امن و امانی بشونـد، در اینجا به هم می پیوندند. اگر بتوانیم این محیط امن و صـفای معنوی را در عرصه‌ی کاریِ خودمان به وجود بیاوریم، این بهشت معنوی را برای خودمان تـدبیر کنیم و فراهم بیاوریم، بقیه‌ی مسائل چنـدان اهمیتی نـدارد، خیلی مشـکلی درست نمی کند؛ اصل قضـیه این‌جاست؛ این را باید حل کرد. نظام جمهوری اسـلامی اساساً برای پاسـخ به دعوت پیـامبران تشـکیل شـده که محور اساسـیِ آن عبـارت است از رسانـدن انسـان به تکامل معنوی، که این ممکن نخواهـد شـد جز در سـایه‌ی ایجـاد یـک دنیـای برخوردار از حسـنات و معروف‌هـایی که برای انسـان هـا زنـدگی را قابـل تحمـل و لذت‌بخش بکند، که از اساسی‌ترین آن ها هم عدالت است. بنابراین تشکیل جامعه‌ی عادلانه یک هدف است؛ اما این هدف، هدف میـانه است. ما می‌خواهیم به جامعه‌ی عادلانه‌ی الهی، جامعه‌ی اسـلامی، دست پیـدا کنیم برای اینکه در سایه‌ی این نظام الهی بتوانیم خودمـان را به تکامـل برسـانیم؛ خودمان را به نقطه‌ی امن و امان برسانیم. مسـئله‌ی عالم پس از مرگ و حیات حقیقی - «و انّ الـدّار الاخرة لهی الحیوان». حیات واقعی، حیاتِ بعد از عبور از این مرحله‌ی زندگی است - تأثیر زیادی در تنظیم اعمال و رفتار و کارهای ما دارد. همین آیاتی که الان تلاوت شد؛ «قل انّ الخاسـرین الّذین خسـروا أنفسهم و أهلیهم یوم القیامة الّا ذلک هو الخسران المبین». خسـران واقعی این است. از دست دادن مال، از دست دادن جان، از دست دادن عزیزان، از دست دادن لذات زندگی، خسارت‌هایی

است که بر انسـان در این دنیا وارد می‌شود، اما خسارت‌های حقیقی این‌ها نیست. گاهی همین چیزها که به نظر ما خسارت و فقـدان می‌آیـد، از دست دادن چیزی می‌آیـد، وسیله‌ای است که مـا را از آن خسارت بزرگ، از آن خسارت حقیقی محفوظ نگه می‌دارد. لذاست که در دنیای مادی، در این زندگی‌ای که ما مأمور به انجام کار و تلاش و مجاهدت در آن هستیم، مسئله‌ی بردن و باختن و جلو افتادن و عقب افتادن و وجهه پیـدا کردن و وجهه پیـدا نکردن و محبوب شدن و از چشم ها افتادن و اینها، مسائل کاملاً درجه‌ی دو و مسائل فرعی به حساب می‌آید؛ اصل قضـیه آن امر حقیقی است، که آن هم با عمل به تکلیف الهی به وجود می‌آید. آن چه بر شمـا واجب است بنـده در دوران ریاست جمهوری از یکی از بزرگانی که مورد احترام و اعتقاد ما همیشه بود، درخواست کردم که یک نصیحتی به ما بکنـد، یک دسـتوری، سفارشـی به ما بدهد. آنچه که ایشان برای من در جواب نوشـتند، این بود که نگاه کنید، ببینیـد چه بر شـما واجب است، آن را انجام بدهیـد؛ چه بر شـما حرام است، آن را ترک کنید؛ چه چیزی مشـتبه است، مراقبت کنید. خیلی به نظر مطلب عـادی و سـاده‌ی همه‌کَس‌دان و همه‌کَس‌فهمی به حسـاب می‌آمـد، مـا هم اوّلی که نگـاه کردیم، گفـتیم خوب، این‌هـا را کـه مـا بلـد بـودیم. بعـد کـه دقت کردیم، دیـدیم نه، اصلاً حرفِ تمـام همین است؛ سـنگ تمـام همین است. نگـاه کنیم سخت‌ترین کارها هم برای انسانی که نتواند مهار نفس را به دست بگیرد، نتواند بر خواهش‌ها غلبه کند، همین است. نگاه کند ببیند تکلیف چیست، حقیقتاً تکلیف را جستجو کند. وقتی تکلیف را تشـخیص داد، آن را با شـجاعت، با قاطعیت، با روی باز، با رضایت خـاطر، با عـدم واهمه‌ی از پیامـدهای دنیوی - که اگر این را بگویم، اگر این موضع را بگیرم، اگر اینجور مشـی کنم، فلان کس چه خواهد گفت، فلان کس چه موضعی خواهد گرفت، آینده‌ی من چه خواهد شد، بدون این ملاحظات - انجام دهد. گر ما نتوانیم بر نفس خودمان، بر خواهشـهای خودمان فائق بیاییم، سـخت‌ترین کارهاست و همین سخت‌ترین کارهاست که ما را به برترین اوج‌ها و قله هـا می‌توانـد برسانـد. اصل، این است؛ اساس، این است. مجلس تهیه کننـده‌ی نرم‌افزار حرکت کشور است یک وقت انسان توی یـک مـدرسه‌ای دارد تـدریس می‌کنـد؛ مثـل بنـده طلبه‌ای که توی یـک حجره‌ای، توی یـک مَدرسـی، یـا درس می‌خوانم یـا درس می‌دهم، یـا توی یـک دانشگاهی یـا توی یـک کارگاهی یا در مـدیریت یک شـرکتی هسـتم؛ یا امامت یک مسـجدی را دارم، که یکجـور مسـئولیت بر دوش انسـان هست. یـک وقت این است قضـیه، و یـک وقت هم این است که انسـان در موضع بسـیار حسـاس قانونگذاری برای یک کشور و برای یک ملت قرار می‌گیرد. همان‌طور که عرض کردیم، این قانونی که شـما دارید تنظیم می‌کنید، در واقع نرم‌افزار حرکت عظیم این کشور است؛ یـک کشور، یـک ملت، هفتاد میلیون جمعیت، که فی نفسه یک چیز بسـیار خطیر و بسـیار عظیمی است؛ در هر کجای دنیا که باشد، با هر جور مردمی که باشد، مسـئولیت سـنگینی است، لیکن در شـرایط ما، مسئله از این‌هـا بالاـتر است؛ مسـئله، این است که همین کشور شـما، این انقلاب شـما، این نظام جمهوری شـما، راه نوی را در برابر پای بشـرِ امروز گشوده است. این‌ها تعارف نیست، این‌ها عمق و متن تفکری است که انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بر اساس او تشکیل شـده. دنیـای امروز - نگـاه کنیـد به اطراف دنیـا، نگاه کنیـد به نظام‌های اقتصادی - بر پایه‌ی نجات انسان تشـکیل نشـده. این چیزی نیست که امروز احتیاج به برهان و اسـتدلال داشته باشد. به قله‌های رفیع تمدن امروز یا دمکراسی‌های رایج و نامدار امروز نگاه کنید و ببینیـد دعواهـا در آنجـا بر سـر چیست. نظام‌هـا بر محـور و بر روی کاکـل چـه کسـانی و چه چیزهـایی دارنـد حرکت می‌کننـد و می‌چرخنـد؛ چقـدر برای انسان، برای کرامت انسان، برای انسانِ بما هو انسان ارزش قائلنـد و دل می‌سوزاننـد؛ چقـدر برایشان حقوق ملت‌ها ارزش دارد و می‌توان از حـدود حقوق خود در تجاوز به حقوق دیگران کاست و مانع از تجاوز به حقوق دیگران شـد. ببینید در دنیـا این حرف‌هـا چقـدر محور تحرک و فعـالیت و فکر انسان‌هاست. خبری از این چیزها نیست. امام یک وقتی فرمودنـد بعضـی منتظرنـد که دنیا پر از ظلم و جور بشود، تا امام زمان بیایـد. بعـد ایشان فرمودنـد دنیا امروز پر از ظلم و جور است، مگر نمی‌بینیـد در دنیـا چه می‌گـذرد؟ مگر نمی‌بینیـد بـا ملت‌هـا چه می‌شود؟ مگر نمی‌بینیـد بـا انسـانیت چه جوری دارد رفتار می‌شود؟ مگر نمی‌بینید عـدالت چگونه بکلی در انزواست؟ نمونه‌هـای فراوانِ هرروزه‌ی همیشـگیِ همه‌جـاییِ این ظلم و جور را انسان دارد در دنیا مشاهـده

می‌کند. نظام جمهوری اسلامی فریاد رسا و بلند و متکی به تفکری است که در قبال این حرکت عظیم و وحشیانه و کورانه بلند شده؛ یک چنین مسئله‌ای است. چالش ما با نظام مسلط بر دنیا به معنای جنگ با آن‌ها نیست این که گاهی از بعضی زبان‌ها شنیده می‌شود - که درست است - که ما با نظام مسلطِ بر دنیا چالش داریم و مسئله داریم، یک واقعیت است. طبیعت اسلام این است؛ «فمن یکفر بالطّاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی». این معنای اسلام است. یعنی ایمان باللّه به تنهایی کافی نیست؛ کفر به طاغوت، مقدمه‌ی صحت و صداقت و قبولی ایمان باللّه است. کفر به طاغوت یعنی چه؟ یعنی همین نظام‌های سلطه‌ی موجود در دنیا. این معنایش این نیست که جمهوری اسلامی ایران حالا تفنگ دست گرفته است که راه بیفتد این طرف و آن طرف، با نظام‌های دنیا بجنگد؛ نه، این که خیلی ساده‌لوحانه است. بحث بر سر مطرح شدن یک فکر نو، یک راه نو در مقابل بشر است؛ مثل دعوت انبیاء. دعوت انبیاء همین‌جور است؛ «الّذین یبلّغون رسالات اللّه». اصل قضیه در دعوت انبیاء، تبلیغ است؛ برسانند. این «رساندن»، راه‌های مختلفی دارد، یکی از بهترین راه‌هایش این است که یک مجموعه‌ی مبتنی بر این تفکر به وجود بیاید و بتواند نشانه‌های بارز این تفکر را در خودش جمع کند و آن را در مقابل جهانیان بر سر دست بلند کند. این کاری که جمهوری اسلامی در صدد است بکند، این است. یک نظام اسلامیِ عادلانه‌ی مبتنی بر تفکرات اسلامی به وجود بیاوریم، این را بلند کنیم سر دست بگیریم، به دنیا نشان بدهیم. هیچ لزومی ندارد که لشگرکشی به جایی انجام بگیرد، یا نسبت به نظام‌های گوناگون با تحرک نظامیِ به شکل‌های مختلف برخورد شود؛ مطلقاً لازم نیست. همین کافی است که این را نشان بدهیم. و شما ببینید آن روزی که امام این فریاد رسا را بلند کرد، چنان این فریاد در اعماق دل ملت‌های مسلمان و غیر مسلمان در موارد زیادی، نفوذ کرد و طرفدار پیدا کرد که هیچ تبلیغی از طرف ما نمی‌توانست - تبلیغات کتابی و نوشته‌ای و سخنرانی - اینجور این پیام را به دنیا برساند؛ به دل‌ها منتقل کند. طبیعت این فریاد، طبیعت این بیان و این عرضه این است که دل‌ها را جذب می‌کند. ما این را می‌خواهیم. آن وقت در این کار بزرگ، یعنی تشکیل چنین نظامی با این خصوصیات، قوای مختلف سهیم‌اند؛ قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه. و قوه‌ی مقننه - همان‌طور که عرض کردیم - تهیه کننده‌ی نرم‌افزار این حرکت عظیم است. ببینید چقدر مسئله مهم است. قضیه این نیست که ما حالا توی فلان شهر با یک نفر دیگری مثل خودمان معارضه‌ای انجام دادیم و ما تبلیغاتی کردیم و او تبلیغاتی کرد و ما بالاخره بر او غلبه کردیم، آمدیم توی این مجلس، توی این محوطه، روی این صندلی. قضیه این‌ها نیست، مسئله خیلی بالاتر از اینهاست. انسانی که وارد این عرصه می‌شود، مسئولیتی را قبول می‌کند که این مسئولیت یک مسئولیت خدایی و یک مسئولیت عمیق است. به معنای حقیقی کلمه مسئولیت است؛ یعنی «لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم»؛ از شما سئوال می‌شود. مسئولیت دارید. این، اصل عرض ما به برادران و خواهران عزیز است. و از خدا می‌خواهیم که شما را موفق بدارد. ما برای اینکه همین معنا تحقق پیدا کند، توصیه‌هایی در پیامی که خدمت شما دادیم، عرض کردیم که آن هم بر اساس تجربه‌ی این سال‌های طولانی با مجالس مختلف و با نماینده‌گان مختلف است. به نظر ما همین چند نکته‌ای که در آنجا عرض شد، نکات اساسی است که من حالا بعضی از آن‌ها را در حدی که الان شما خسته نشوید و حوصله به خرج دهید، عرض می‌کنم. پایه‌ی مردم‌سالاری دینی یک نکته را ما قبلاً به صورت زیربنایی مشخص کنیم که این قضیه‌ی نماینده‌گیِ از مردم در تفکر اسلامی، ریشه‌ی بسیار عمیقی دارد. قضیه‌ی این نماینده‌گی، قضیه‌ی پیروی کردن از عرف متداول دنیا و چون حالا در دنیا انتخابات هست، دمکراسی هست، ما هم برای اینکه از دنیا عقب نمانیم، نیست؛ مثل بعضی از این کشورهایی که می‌بینید یک صورت دمکراسی‌ای درست می‌کنند، یک چیزی به اسم مجلس تشکیل می‌دهند که هیچ حقیقتی هم ندارد، یا همان جاهایی هم که حالا انتخاباتی هم هست، همین‌طور است. مبنای فکری ما از آن قبیل نیست. ما یک مبنای روشنی داریم. در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ یعنی هیچ احدی بر دیگری ولایت ندارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شما باشید، بگوید آقا شما باید آنجور که من می گویم عمل کنید؛ نه، این را در اسلام نداریم. هیچکس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرایی مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می‌شود

همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتّباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است. قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیاتی دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیاتی که در قانون اساسیِ ما متجسد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند. خوب، مسئله‌ی اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگر چه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم، لکن یک چیز لا بدّ مِنه‌ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می‌آید. وقتی پنج نفر درباره‌ی یک چیزی تصمیم‌گیری می‌کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلاییِ روشنی است که اسلام این‌ها را تصویب و امضاء کرده است. بنابراین ولایتی که امروز شما دارید - قانونگذاری، ولایت است - یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم‌سالاری دینی که ما می‌گوییم، معنایش این است؛ یعنی نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین شده، یک ولایتی پیدا کرده است که این شد یک تکلیف. بنابراین آنچه که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، برای منِ شخصی و نوعی واجب‌الاتّباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنا، مبنای اسلامی است. در نگاه افرادی که از این مبنای اسلامی دورند، وقتی که به مسئله نگاه می‌کنید، می‌بینید تناقض و تهافت زیاد است. یک روز که آراء مردم به نفع یک جماعتی باشد، آراء مردم اهمیت پیدا می‌کند، جمهوریت اهمیت پیدا می‌کند. «و ان یکن لهم الحقّ یأتوا الیه مذعنین»؛ اگر حق به جانب آن‌ها داده بشود، حق را قبول می‌کنند. اگر یک روزی نگاه آن کسانی که صاحب حقند، یعنی آن مردمی که می‌خواهند این ولایت را طبق دستور قانون اساسی به یک شخصی تسلیم کنند - طبق همان‌چه که در قانون اساسی متخذ از کتاب و سنت تدوین شده - بر خلاف نظرشان بود، آن وقت اسم این آراء عمومی، اسم این جمهوریت، می‌شود عوام‌گرایی؛ توده‌گرایی! و شرح مبسوطی درباره‌ی غلط بودن نظر توده داده می‌شود، که گاهی می‌بینید که در نوشته ها از فلان نویسنده‌ی قرن سوم چهارم اسلامی گرفته، تا فلان نویسنده‌ی مسلمان، تا زمان ما؛ برتراند راسل و نمی‌دانم گوستاو لوبون درباره‌ی خطرات آراء عامه و تسلط عامه می‌نویسند که فلان کس اینجور گفت که نظر عامه اصلاً غلط است؛ خطاست! یعنی بکلی برمیگردد. «و إذا دعوا إلی اللّه و رسوله لیحکم بینهم إذا فریق منهم معرضون. و إن یکن لهم الحقّ یأتوا إلیه مذعنین»؛ اگر بگویند بیایید طبق شاخص کتاب و سنت عمل کنید - همان مبنایی که عرض کردیم - رو برمیگردانند؛ اما اگر چنانچه به نفع خودشان باشد، آن وقت اذعان می‌کنند؛ قبول می‌کنند! بعد قرآن می‌فرماید: «أ فی قلوبهم مرض أم ارتابوا أم یخافون أن یحیف اللّه علیهم و رسوله»؛ مرض دارند. مرض در اصطلاح قرآن - «فی قلوبهم مرض» - یعنی همان اهواء نفسانی که اراده‌ی انسان را تحت تسلط خودش قرار می‌دهد. این غیر از نفاق است. «فی قلوبهم مرض» یک مقوله‌ی دیگری است غیر از مقوله‌ی نفاق که البته در مواردی به نفاق هم منتهی می‌شود. «أ فی قلوبهم مرض أم ارتابوا»؛ یا نه، شک کردند در مبانی اسلامی. «أم یخافون أن یحیف اللّه علیهم و رسوله»؛ می‌ترسند خدا و رسول به آن‌ها ظلم کنند. حالا چرا اصل حق و سخن حق را قبول نمی‌کنید؟ تفکر اسلامی این حرف‌ها را ندارد. تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه‌ی محکم، برخاسته از ولایت اللّه، با شیوه‌ی مشخص و تدوین شده‌ی در قانون اساسیِ جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان‌ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپرند، بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشان در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می‌دهند. بنابراین پایه‌ی مردم‌سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه‌ی اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است. مجلس روی قانون و نظارت وقت بگذارد! آنچه که به نظرم می‌آید که خیلی مهم است، این است که روی قانون و روی نظارت - که این دو موضوع اساسیِ وظایف

مجلس هست - دوستان خیلی بایستی وقت بگذارند. قانون باید جامع باشد، باید کامل باشد، باید ماندگار باشد، باید کارشناسی شده باشد، باید گرهگشا باشد، باید ناظر به مشکلات زندگی مردم باشد. نمی‌گوییم قانونی که برای کوتاه‌مدت یک گره‌ای را باز می‌کند، لازم نیست، چرا؛ بعضی از قوانین هست که یک گره کوتاه‌مدت را باز می‌کند، چاره‌ای هم نیست، بایستی این قانون گذاشته شود - اینجور قوانین هم داریم - لیکن طبع اکثری و طبیعی قوانین این است که ماندگار، قابل تطبیق با شرایط گوناگون، مفید، صریح، شفاف و غیر قابل تأویل باشد؛ در چارچوب همان حدود و اختیاراتی که قانون اساسی برای مجلس شورای اسلامی معین کرده. اگر چنانچه در زمینه‌ی این اختیارات و این حدود بحثی وجود دارد، این بحث باید بیرون از محیط مجلس و در یک محیط میان‌قوه‌ای بحث شود. مواردی را ما دیدیم و پیش می‌آمد که مجلس آن را جزو حقوق خودش می‌دانست، قوه‌ی مجریه آن را جزو حقوق مجلس نمی‌دانست. خیلی خوب، این راه‌حل دارد. ما هم قانون اساسی داریم، هم خود قانون اساسی مفسر قانون اساسی را مشخص کرده، هم صاحبنظران و خبرگان حقوقی داریم؛ بنشینند این چیزها را مشخص کنند. در این چارچوب قانون بایستی صادر بشود و ماندگار، که یکی از اهمیتهای قانون همین است که قانون هر روز با عوارض گوناگون تغییر پیدا نکند؛ یعنی قانونگذار ملاحظه‌ی خاطرجمعیِ مخاطب خودش را که مردم هستند، بکند. کسی می‌خواهد اقدامی بکند، کسی می‌خواهد سرمایه‌گذاری‌ای بکند، کسی می‌خواهد یک حرکتی انجام بدهد، کسی می‌خواهد یک رشته‌ی کاری را برای خودش انتخاب کند، خاطر جمع باشند که این قانون، قانونی نیست که امروز می‌آید، فردا با یک انگیزه‌ی دیگری عوض می‌شود. قانون تحت تأثیر نفوذ این و آن هم نباید قرار بگیرد قانون تحت تأثیر نفوذ این و آن هم نباید قرار بگیرد. ما در مجالس قانونگذاری دنیا شنیدیم - شاید حالا یک مواردی هم در بین خودمان دیده شده است، نمی توانیم بکلی بگوییم نبوده است - که گاهی برای اینکه منفعت یک کسی یا یک کسان معدودی تأمین بشود، با عجله‌ی تمام یک قانونی در یک مجلسی از مجالس دنیا گذشته است و بعد که آن غرض حاصل شده است، به فاصله‌ی مدت کوتاهی - چند ماه - آن قانون نسخ شده! از این قبیل موارد داشته‌ایم. خیلی بایستی مراقبت کرد که قانون تحت نفوذ افراد متنفذ قرار نگیرد. این که گفته می‌شود که در جمهوری اسلامی خوب است نمایندگان محترم در تبلیغات و در تلاش‌ها و فعالیتهای انتخاباتی‌شان کمک مالی از بعضی از مراکز دارای طمع قبول نکنند، به خاطر این است؛ چون بالاخره کمک کردنِ با طمع، مشکلات اینجوری را به دنبال سر می‌آورد. نماینده‌ی مجلس این استقلال را که قانون اساسی به او داده است، خدا به او داده است، این قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب را خیلی باید اهمیت بدهد؛ این چیز مهمی است، چیز بزرگی است، این را نمیشود با چیزهای کوچک معامله کرد. نظارت مجلس بسیار لازم است در مسئله‌ی نظارت هم عرض کردیم، نظارت مجلس چیز بسیار لازمی است. حالا یا با همین ابزارهای نظارتی مثل دیوان محاسبات و از این قبیل چیزها، یا خود نمایندگان مستقیماً؛ مثل سئوال‌ها و تذکرها و از این چیزهایی که ابزارهای نظارت مجلس شورای اسلامی است؛ این چیز خیلی لازم و خیلی مهمی است. منت‌ها این وسیله‌ای نباید بشود برای معارضه‌ی دو نیرو با یکدیگر. و بدانید - البته شماها می‌دانید، این گفتن ندارد - خیلی هستند که همتشان این است که بین قوای کشور، بین جریانهای تصمیم‌گیری در کشور نزاع و اختلاف و دعوا ایجاد کنند. ایجاد شکاف و رخنه در بافت یکپارچه‌ی فرماندهی کلی کشور - یعنی همین مجموعه قوای سه‌گانه که دارند بر امور کشور فرماندهی و حکمرانی می‌کنند - یکی از آرزوهای بزرگی است که سالهاست برای ضربه زدن و شکست دادن جمهوری اسلامی، دشمنان جمهوری اسلامی دارند این نقشه‌اش را تعقیب می‌کنند. البته یکوقت علناً این حرف را می‌گویند؛ مثل اینکه یک روز یادتان هست که بحث حاکمیت دوگانه را صریحاً مطرح می‌کردند. دیگران می‌گفتند، یک عده‌ای هم اینجا طوطی‌وار آن‌ها را در داخل تکرار می‌کردند. اصل قضیه مال عناصر بیرون بود، داخل هم از روی غفلت - واقعاً باید گفت بیشترین چیزی که بود، غفلت بود - همان‌ها را تکرار می‌کردند. یکوقت هم نمی‌گویند، به زبان نمی‌آورند؛ مثل حالا که تصریح نمی‌کنند به این معنا، اما هدف این هست. ما توی این گزارشهای خارجی، گزارشهای مربوط به سرویسهای امنیتی و اطلاعاتی، کارهایی که در بعضی از محافل

نخبه‌ی سیاسی دنیا دارد می‌گذرد - که گزارشهایی می‌رسد - بخوبی رد پای این را داریم مشاهده می‌کنیم: بنا بر ایجاد اختلاف. نباید بگذارید. تلاش مدیریت مجلس هفتم و یکی از چیزهایی که من واقعاً باید از برادران مجلس هفتم، بخصوص جناب آقای دکتر حداد عادل تشکر کنم - حالا- آن‌چه که در بیرون منعکس است، ممکن است در مواردی جور دیگری باشد؛ اما ما در متن قضایا بودیم و حرف‌ها را از این طرف و از آن طرف می‌شنیدیم و تلاش‌ها را می‌دیدیم - این است که حقاً و انصافاً تلاش زیادی در مجلس هفتم می‌شد برای اینکه نگذارند بین دولت و بین مجلس اختلاف به وجود بیاید. واقعاً تلاش و کار می‌شد. حالا بعضی از رسانه ها و مطبوعات و منبردارهای سیاسی بی‌انصافی‌هایی می‌کنند، لیکن حقیقت قضیه این است؛ اینکه ما می‌دیدیم و مشاهده می‌کردیم. البته از هر دوطرف - هم از طرف مجلس، هم از طرف دولت - واقعاً تلاش می‌شد که همکاری انجام بگیرد. بعضی ها هم نمی‌خواستند و نمی‌خواهند. باید روی این خیلی تکیه کنید، خیلی بر همکاری با دولت به عنوان یک اصل باید تکیه کنید. دولت مال شماست، متعلق به شماست؛ همان کاری را که شما می‌خواهید انجام بدهید، کمربسته‌ی آن کار قوه‌ی مجریه و دولت است. انصافاً دولت، دولت پرکاری هم هست. من در این دوره‌های بعد از انقلاب تا امروز، کمتر دوره‌ای را دیدم که این همه تلاش و کار و فعالیت متراکم در او وجود داشته باشد؛ با نیتهای خوب.حالا گاهی در زمینه‌های گوناگون نظرات مختلفی هست؛ در مسائل سیاسی، در مسائل اقتصادی، که این نظرات مختلف را باید حتی‌المقدور سعی کرد در محیطی فارغ از هیاهو، فارغ از غوغاگری و غوغاسالاری، فارغ از تبلیغات، به هم نزدیکتر کرد. حقیقتاً می‌توان سمینارهای کوتاه‌مدت دو روزه، یک روزه، فشرده، متراکم بین مسئولین اساسی مجلس و دولت تشکیل داد و نقاط مشترکی را پیدا کرد، در نقاطی هم که مختلف‌فیه باقی می‌ماند، «کلّ یعمل علی شاکلته» اشکالی ندارد. عرض کردیم که این جریانهای خروشان گوناگون وقتی وارد آن دریاچه‌ی امن و آرام ذکر الهی و ادای تکلیف شوند، آن جوش و خروش‌ها از بین خواهد رفت و همه با هم سازگار می‌شوند. یک نکته‌ی دیگری که من لازم می‌دانم به برادرها عرض کنم - توی آن پیامی هم که خدمت دوستان فرستادم، روی این نکته تکیه کردم - این است که آقایان و خانم‌های نماینده سعی کنند مردمی بمانند. مردمی بودن هم فقط این نیست که انسان هر گاهی یک بار به محل انتخابات سر بزند. البته آن خیلی لازم است، باید رفت، سرزد، با مردم ملاقات کرد، منقطع از مردم نباید شد؛ در این شکی نیست؛ اما فقط این نیست! نباید ما در جمهوری اسلامی کمک کنیم به ایجاد یک طبقه‌ی جدید، یک طبقه‌ی برخوردارِ اشرافیِ جدید. نباید بگذاریم این کار انجام بگیرد. این هم با دستور و حکم و فرمان حاصل نمی‌شود، با دل، با ایمان، با انگیزه، شدنی است. انگیزه‌های مادی جذابند و خطرناک انسان گاهی اوقات وارد یک میدانی می‌شود، پاک وارد می‌شود، لیکن ممکن است خدای نکرده پاک از آنجا بیرون نیاید. انگیزه‌های مادی جذابند، خطرناکند. پول چیز خطرناکی است عزیزان من! ببینید امام سجاد (سلام اللّه علیه) در آن دعای مرزدارانِ صحیفه‌ی سجادیه، که به مرزداران و سربازان و مجاهدان جبهه دعا می‌کند، از جمله‌ی دعاهایش این است که پروردگارا! یاد مال فتون را از دل این‌ها ببر. این تعبیر «فتون»؛ فتنه‌انگیز، فقط در مورد مال در این دعا به‌کار رفته؛ «المال الفتون». مال، فتنه‌انگیز است. فتنه همیشه به معنای فتنه‌ی در عرصه‌ی اجتماع نیست؛ بدتر از او، فتنه در عرصه‌ی دل انسان است. اگر راه دلبستن به پول و به زندگی و به تشریفات و به جاه و جلال و این‌ها را بر روی دل باز کردید، دیگر واقعاً حد یقف ندارد. حتماً قرآن بخوانید! و اصل قضیه هم همان‌طور که عرض کردیم، مراقبت از خود است. خودسازی و مراقبت از خود، اساس همه‌ی این کارهاست که می‌تواند ان‌شاءاللّه همه‌ی ما را هدایت کند و خدای متعال بایستی کمک کند. از خدای متعال بایستی کمک خواست، باید استغاثه کرد، باید به قرآن و دعا و تضرع پناه برد. من از جمله‌ی سفارشهایی که گاهی قبلاً هم به دوستانِ نماینده‌ی مجلس عرض کردم، به مسئولین دولت هم همینجور، این است که تلاوت قرآن را نگذارید از زندگی‌تان حذف شود. حتماً قرآن بخوانید؛ هر روز، ولو کم، ولو روزی یک صفحه؛ با تأمل و با دقت. اصرار ما بر این است که دوستان رابطه‌شان را با قرآن از دست ندهند. به آن ده دقیقه‌ای هم که در اول مجلس قرآن خوانده می‌شود، اکتفا نکنید. ا گر چه حالا یک سنت خوبی هم در مجلس هفتم گذاشته شد که ترجمه‌ی

قرآن هم خوانـده می‌شود که کار مفیـد و شایسـته‌ای است، لیکن به او اکتفا نکنیـد. قرآن درس است، قرآن موعظه است؛ ما همه به موعظه احتیاج داریم. موعظه معنایش این نیست که چیزی را که انسان نمی‌دانـد، همیشه به آدم بگویند؛ گاهی چیزهایی است که ما می دانیم، اما در شـنیدن اثری است که در دانستن نیست؛ بایـد بشـنویم و قرآن به مـا می شـنواند. «موعظـهٔ من ربّکم». تعبیر وعظ و موعظه در قرآن مکرر به کار رفته است. قرآن موعظه است. و دعا! دعا هم خیلی چیز مهمی است و به نظر من صـحیفه‌ی سـجادیه‌ی مبارکه یکی از بهترین ذخایر معنوی ماست، اگر بتوانیم از این اسـتفاده کنیم. با این دعاهای صـحیفه‌ی سـجادیه که هر کـدامی یک بـابی است، هر کـدامی یـک دنیای خاصـی است، یک دریایی است و معارف را به انسان تعلیم می دهـد، دل انسان را نرم می‌کنـد، خشوع را به انسان تعلیم می دهد، مأنوس باشـید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خدای متعال به شـماها کمک کند. این دوران - همان‌طور که عرض کردیم - دوران کوتـاهی است؛ امروز شـروع شـد، تـا چشم به هم بزنیـد، تمـام می‌شود. این چهار سال - مثل همه‌ی زنـدگی همین‌جـور اسـت - دوران کوتـاهی اسـت و زود می گـذرد. خوشـا به حـال آن کسـانی که از این دوران برای بعـد خودشـان، برای پرونده‌ی عمل خودشان و صـحیفه‌ی عمل خودشان، ان‌شاءاللَّه اسـتفاده کنند. می بخشـید از اینکه یک‌قدری صحبت ما طولانی شد. ان‌شاءاللَّه که خسته نشده باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار جمعی از مداحان و ستایشگران اهل‌بیت (علیهم‌السّلام)

دیـدار جمعی از مـداحان و ستایشـگران اهـل‌بیت (علیهم‌السّـلام) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم اولاًـ صـمیمانه، عمیقـاً بـه همـه‌ی برادران و خواهران حاضـر در این محفل گرم و صـمیمی و سـرشار از عشق و محبت، به مناسـبت میلاد صدیقه‌ی طاهره حضـرت فاطمه‌ی زهرا (سـلام اللَّه علیهـا) و همچنین ولاـدت فرزنـد پرافتخـار و سـربلندش، امـام عزیزمان (رضوان اللَّه تعالی علیه)تبریک عرض میکنم و از برادران عزیزی که با هنرنمائی و برنامه‌های خودشان ما را از کوثر محبت اهل‌بیت (علیهم‌السّـلام) سـیراب کردنـد - چه خواننده‌های عزیز، چه شـعرائی که این شـعرها را سـروده بودنـد - تشکر میکنم. حقاً عرصه‌ی محبت اهل‌بیت عرصه‌ی شایسـته‌ای برای هنرنمائی است و در میـان این مجموعه‌ی نور، محبت فـاطمه‌ی زهرا (سـلام اللَّه علیهـا). جـای ابراز هنر، ابراز ذوق و ظرافت طبع حقـاً و انصـافاً همین‌جـاست. فاطمه‌ی زهرا (سـلام اللَّه علیها) کلمـةاللَّهِ پرمضـمون وماننـد یک دریای ژرف و عمیق است. هر چه فکر انسان، ذوق انسـان، طبع ظریف صاحبـان طبع در این زمینه کنکـاش بیشتری کنـد، تـدبر و تأمل بیشتری کنـد، گوهرهای بیشتری به دست خواهد آورد. البتـه توصـیه‌ی همیشـگی مـا ایـن اسـت که ژرف‌پیمـائی در این اقیـانوس نـور و معنـویت به کمـک احـادیث اهـل‌بیت باشـد. همـانطوری که در یکی از اشـعاری که آقایـان خواندنـد، این مضـمون بود، که معرفت این خانـدان هم در اختیـار خود این خانـدان است؛ از آنهـا فرا بگیریم. آنهـا را معرف خودشـان قرار بـدهیم. تأمـل کنیم، دقت کنیم تا به صورت عمیق و ژرفی این کلمات و این معانی را بفهمیم. شـعرای عزیز ما، مـداحان و ستایشـگران اهل‌بیت (علیهم‌السّـلام) که این افتخار را دارنـد که به کلمات و به روایات اهل بیت مراجعه کننـد، تأمل کننـد، تدبر کنند، از اهل بصـیرت و معرفت برای ژرف‌یابی کمک بگیرند، آن وقت ذوق، طبع لطیف، دقت نظر و کنکـاش، صوت خوب و حنجره‌ی توانـا را در خـدمت اینهـا قرار دهنـد. این یکی از بهترین و شـریفترین کارهـاست. در باره‌ی مداحی اهل‌بیت و ستایشگری این انوار مقدسه و طیبه، بنده در طول این سالیان متمادی که این جلسه‌ی شریف و عزیز و مغتنم در اینجا تشـکیل میشود، صـحبتهای زیادی کرده‌ام که تکرار آن صـحبتهارا لازم نمیـدانم، لیکن همین قـدر عرض کنم که هر چه ما جلو میرویم، نقش ارتبـاطگیری بـا هنر بیشتر آشـکار میشود؛ ارتبـاط گرفتن بـا ذهن و دل مخاطبـان خود، مردم خود، بـا کمک ابزار بسـیار کارآمد هنر. امروز آن کسانی که پیامی برای مردم دارند؛ چه پیام رحمانی، چه پیام شیطانی - فرق نمیکند - بهترین وسیله‌ای که در اختیار میگیرند، وسـیله‌ی هنر است. لذا شـما می‌بینید به کمک هنر، امروز در دنیا باطل‌ترین حرفها را در ذهن یک مجموعه‌ی عظیمی از مردم به صورت حق جلوه میدهنـد که بـدون هنر امکان نـداشت، اما با هنر و به کمک ابزار هنر این کار را میکننـد. همین

سینما، هنر است؛ همین تلویزیون، هنر است؛ انواع و اقسام شیوه‌های هنری را به کار میگیرنـد برای اینکه بتواننـد یک پیام باطل را به شکل حق به ذهنها منتقل کننـد. بنابراین هنر اینقـدر اهمیت پیدا کرده است. منتها ما مسلمانها و بخصوص ما شیعیان، امتیازی داریم که دیگر ملیتهـا و ادیـان این امتیـاز را به قـدر مـا ندارنـد و آن عبارت است از اجتماعات دینی که به شکل روبه‌رو، چهره به چهره، نفس به نفس تشکیل میشود که این را در جاهای دیگر دنیا و در ادیان دیگر کمتر میشود پیدا کرد. هست؛ نه به این قوّت، نه به این وسعت، نه به این تأثیر گـذاری و محتواهای راقی. فرض بفرمائید برای کسانی که با زبان قرآن آشـنا هسـتند، آیات کریمه‌ی قرآن با صوت خوشـی روبه‌رو تلاوت شود. این تـأثیرش تأثیر بسیار بالائی است. ماجرای مـدح‌خوانی و ستایشـگری مـداحان ما از این باب است؛ استخدام هنر برای انتقال مفاهیم والا و باارزش که تا اعماق جان مخاطب نفوذ کند. این یک وسیله است، این یک ابزار بسیار بـاارزش است. ابزار است، اما آنقـدر این ابزار وزن پیـدا میکنـد که گاهی به قـدر خودِ محتوا اهمیت پیـدا میکنـد؛ چون اگر نباشـد، محتوا قابـل انتقـال به دلهـا نیست. مـداحیِ شـما از این قبیـل است. هر چه هنرمنـدانه‌تر باشـد، از ابزار هنر، از صوت خوش، حنجره‌ی خـوب برخوردار باشـد، بهـتر است و هر چه محتوا – آنچه که میخوانیم – آموزنـده‌تر باشـد، برای مخـاطب قابـل فهم‌تر باشـد، درس آموزتر باشد، از جهت مدیریت فکریِ مخاطبان تازه‌تر و با طراوت‌تر باشد، ارزشش بیشتر است. البته با توجه به همان مطلبی که اول عرض کردیم، یعنی در چهارچوب تعالیم و معارف اهل‌بیت. لذا بازی کردن با مسئله‌ی مداحی سـزاوار نیست. مداحی را به صورت یک کار صرفاً سطحی، شکلی، ظاهری در آوردن، آن را عبارهًٔاخرای تقلیـد از یک کار مبتـذل غربی قرار دادن، هیچ جائز نیست. این را توجه بکننـد، بخصوص جوانها که توی این صـراط وارد میشوند. هیچ اشـکالی ندارد که از شـعری با زبان مردم اسـتفاه شود، لیکن بـا مضـمون درست، با مضـمون صـحیح. اگر چنانچه مـداح و خواننـده ما و سـتایش‌گر اهل بیت (علیهم‌السّـلام) از کسانی که خودشـان غرق در حیرت و بدبختی‌انـد – وادی هنری غرب، بخصـوص هنر موسـیقی‌شان کـه بـه ابتـذال کشانـده شـده – و در وادی حیرت و سـردرگمی شیطانی و نه حیرت رحمانی هستند، این کار شـریف و پاکیزه و مقـدس را الگوگیری کرد، این کار ناسـزاوار است؛ کـار ناشـایستی است. و نکته‌ی دیگری که این را هم مـا دائمـاً تـذکر داده‌ایم، بـاز هم عرض میکنیم، این است که محتواها را محتـوائی قرار بدهیـد کـه مخـاطب شــما اسـتفاده کنـد؛ یـا یـک منقبـت قابـل فهمی، یـا یـک فضـیلت برانگیزاننـده‌ای از اهـل‌بیت (علیهم‌السّـلام) باشـد که اعتقاد و ایمان انسان را محکم کند. شـما ببینید مداحان اهل‌بیت (علیهم‌السّـلام) در دوران حیات معصومین (علیهم‌السّـلام) بر روی چه چیزهائی تکیه میکردند. شعر دعبل، شعر کمیت، شعر فرزدق – این شعرهائی که ائمه (علیهم‌السّلام) اینها را تشویق کردنـد – بر روی چه چیزهائی تکیه میکردنـد. شـما نگاه کنیـد ببینیـد محتوای این اشـعار یا عبارت است از اثبات حقانیت اهل‌بیت با دلیل، با استدلال – اسـتدلالی که در کسوت زیبا و لطیف شـعر خودش را نشان میدهد. شـعر دعبل را نگاه کنید – یا بیان فضائل اهل‌بیت (علیهم‌السّـلام)؛ همینی که امروز در شعر این خوانندگان عزیز ما هم چند بار تکرار شد. اشاره‌ی به ماجرای هل اتی، اشاره‌ی به ماجرای مباهله، اشاره‌ی به تعبیرات پیامبر مکرم نسبت به فاطمه‌ی زهرا (سـلام اللّه علیها)، یا بیان درسـهائی که از زندگی آن بزرگواران میشود گرفت که نمونه‌ی شیرینِ کاملِ نزدیک به زمانِ خودمان، شعرهائی است که در دوره‌ی انقلاب – دوره‌ی اوج نهضت در سـال ۵۶ و ۵۷ – در محرم، دسـته‌جات سینه‌زنی، به ابتکـار خودِ مـداحان، خودِ مرثیه‌سـرایان، خود را نشـان داد. دسته‌ی سینه‌زنی توی بازار، توی خیابان سـینه میزد، نوحه میخواند، لیکن هر کسـی می‌شنید، میفهمید که امروز باید چه کار کند؛ امروز باید در کـدام جهت حرکت کنـد. وقتی شـما این هنر را – هنر صوت و لحن و آهنگ و شـعر را که کار شـما مجموعه‌ای از چنـدین هنر است – در خدمت این معانی قرار دهید که یا اثبات حقانیت اهل‌بیت را میکند، یا فضائل و مناقب اهل‌بیت را میگوید که دل شـنونده را روشن میکند، یا معارف اهل‌بیت را تفهیم میکند و راه زندگی را برای مخاطب شـما روشن میکند، آنوقت این بالاترین ارزش را پیدا میکند؛ آن وقت یک برنامه‌ی مداحی شما به قدر چند ساعت سخنرانی و درس استدلالی ارزش پیدا میکند. مسئله فقط تحریک احساسات نیست؛ هـدایت ذهنهاست. البته امروز خوشـبختانه من می‌بینم که هم در این جلسه، هم در جلسات عزاداری و مناسـبتهائی

که مداحان عزیز می‌آیند میخوانند، الحمد للّه توجهات خوبی در این سالها پیدا شده، لیکن ظرفیت، خیلی ظرفیت عظیمی است. شما جوانهائی که اهل خواندن و سرودن و بیان کردن و برنامه اجرا کردن هستید، به نیاز امروز جامعه‌ی اسلامی نگاه کنید، ببینید چقدر ملت ما، جوانها و جامعه‌ی ما در کشاکش طوفانهای گوناگونِ تهاجم سیاسی و فرهنگی و انواع و اقسام تلقینات و تبلیغات، به نگاه نو، به روحیه‌ی سرشار از امید، به دل لبالب از اطمینانِ به آینده، فهمیدن راه روشن احتیاج دارد. این را همه باید انجام دهند؛ هر کسی به یک نحوی. و شما میتوانید سهم وافری در این زمینه داشته باشید. به هر حال، مجموعه‌های اساتید و پیشکسوتهای مداحی میتوانند کارهای خوبی انجام دهند، امیدواریم ان‌شاءاللّه انجام دهند. یک نقطه‌ی اساسی هم این است که ما وضعیت کنونی انقلاب را همواره هم در یاد خودمان داشته باشیم، هم در حوزه‌ی شعاع گفتاری خودمان، تأثیر نفس خودمان را به یاد دیگران بیاوریم. عزیزان من! انقلاب یک حادثه در تاریخ ایران فقط نبود؛ این یک حادثه در تاریخ جهان و در تاریخ بشریت بود. بر روی این نکته من تکیه و تأکید میکنم - این شعار نیست، این تدقیق در یک حقیقت است - که این یک حادثه در تاریخ بشریت است. هر چه زمان بیشتر بگذرد، بیشتر این حقیقت روشن خواهد شد. اینجور نبود که حالا در کشوری نظامهای طاغوتی و فاسد بودند، بعد به یک نظام اسلامی تبدیل شد. البته این بود؛ اما فقط این نبود. از لحاظ اعتقادی و معنوی، قرنهاست که دنیا را بعمد به سمت نگاه مادی و فهم مادیِ زندگی و عالم پیش میبردند، الان هم دارند پیش میبرند. این انقلاب در مقابل این موج عظیمی که با همه‌ی قدرت مادی آن را دائم تشدید میکردند، آمد ایستاد و ضربه زد. انقلاب با مطرح کردن عَلمِ معنویت، با آن حرکتی که ترک‌تازانه به پیش میبردند، به آن حرکت لطمه وارد آورد و او را کند کرد. امروز شما می‌بینید در همان کشورهائی که مهد گرایش مادیگری بود، گرایشهای معنوی به شکلهای مختلفی بروز کرده؛ یعنی طلب معنویت، عشق به معنویت، شوق و گرایش به معنویت در آنجا در بین جوانهایشان به وجود آمده - البته این معنویت را وقتی نمیتوانند درست اداره کنند، مدیریت کنند، گرایشهای انحرافی به وجود می‌آید؛ عرفانهای قلابی، معنویتهای دروغین. و شیادانی هم هستند که نقش می‌آفرینند - که اگر توی این شرائط اسلام و مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) بتواند خود را به قلب امپراتوری مادی غرب برساند، آنجا طالب دارد، مستمع دارد، علاقه‌مند دارد. و این امروز در دنیا محسوس و مسلم است. اینی که می‌بینید علیه اسلام این همه حمله میکنند، به نام مبارک پیغمبر اعظم (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) به مصداق قول مولوی: مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود میتند بر طینت خودشان می‌تنند نسبت به نام مبارک آن بزرگوار. این، حادثه‌ی جدیدی را به وجود آورده که نفوذ این نام در دنیا بیشتر شده؛ حضورش قویتر شده؛ جاذبه‌اش برای دل جوانها مضاعف شده و همین، گردانندگان استکبار را دستپاچه کرده که عوامل و مزدورانشان را وادار میکند که هر روز به یک نحوی عکس‌العمل نشان میدهند که این نشان‌دهنده‌ی هزیمت آنهاست. این از جنبه‌ی معنوی. از جنبه‌ی سیاسی این است که از دورانی که مسئله‌ی استعمار در دنیا شروع شد - یعنی از قرن نوزدهم - که آرام آرام از حدود دویست سال قبل تقریباً مسئله‌ی استعمار یعنی دست‌اندازی به کشورهای دیگر از سوی قدرتهائی که میتوانستند دست‌اندازی کنند، شروع شد، نظام سلطه سر کار آمد؛ یعنی دنیا تقسیم شود به دو بخش؛ یک بخشِ گردن‌کلفت و زورگو و سلطه‌گر، یک بخشِ ضعیف و توسری خور و سلطه‌پذیر. انقلاب اسلامی شما در مقابل این حرکتی که به حرکت طبیعی دنیای سیاست تبدیل شده بود، ایستاد. اینی که شما می‌بینید امروز در خیلی از کشورها صدای مرگ بر آمریکا بلند میشود، این چیز جدیدی است؛ این مخلوق حرکت ملت ایران است. چنین چیزی وجود نداشت. اینی که شما می‌بینید امروز در همه‌ی دنیا، چه در کشورهای اسلامی، چه حتّی در کشورهای اروپائی، سیاست آمریکائی منفورترینِ سیاستها و سران کشور آمریکا منفورترینِ سیاستمداران دنیا هستند، این ناشی از این حرکت عظیم ملت ایران است. اینجا بود که اول، شاخِ ابرقدرتیِ ابرقدرتها را شکست، نظام سلطه را به چالش طلبید. چرا؟ چرا قدرتهای بزرگ مثل آمریکا و دیگران با کشورهائی که همیشه سلطه‌پذیر بودند، باید از موضع قدرت حرف بزنند؟ توی ایرانِ خود ما سران ذلیلِ روسیاهِ رژیم طاغوت، برای تصمیم‌گیریهای مهمشان اقدام نمیکردند، مگر اینکه قبلاً با سفیر آمریکا و سفیر انگلیس در ایران

مشورت کننـد. چرا؟ چرا یـک ملت بـا توانائیهـای خود، بـا ذخـائر فرهنگی و مادی و معنوی خود، بایستی تابع و تسلیم یک قـدرت بیگانه شود؟ چرا؟ این «چرا» را اول، انقلاب اسلامی گفت. حالا این، دو نمونه از تأثیری که انقلاب شما ملت ایران از جنبه‌ی معنوی و از جنبه‌ی سیاسـی در حرکت عمومی جهان و نه فقط در تاریـخ ایران، باقی گـذاشـته. این دو نمونه، نمونه‌های دیگری هم دارد که حالاـ وقت تفصـیلش نیست. این اقـدام بزرگ انجام گرفت، دشـمنی‌ها هم با او شـروع شـد؛ مقاومت متقابل هم شـروع شـد. رهبریِ شگفت‌آور امـام بزرگوار در سخت‌ترین دورانهـا توانست این حرکت را بـا کمـال قـدرت حفظ کنـد و پیش ببرد و پیش ببرد. ملت ایران، جوانان این کشور، حقیقتاً سـخن امام بزرگوارشان را نیوشـیدند؛ از دل و جان آن سـخن را پذیرفتند، فهمیدند و دنبال کردند. خیلی هم تلاش شد که مردم را منحرف کنند، منصرف کنند، راهشان را عوض کنند، باورشان را بگیرند، نشد؛ تا حالا نشده، بعد از این هم ان‌شاءاللّه نخواهد شد. این حرکت ادامه پیدا کرده و این دشمنیها هم روز به روز به شکلهای مختلف وجود داشته. ما مثل آن دونده‌ای هستیم که به طرف مقصدی دارد حرکت میکند، ولی عده‌ای نمیخواهند او برسد و دائم سر راهش مانع درست میکنند؛ از رو مانع‌ها میپرد، هی سنگ بهش میزنند، هی او را ملامت میکنند؛ از اطراف به او فریاد میزنند: نرو، نمیرسـی، فایده‌ای ندارد؛ او هم گوشـش بـدهکار نیست؛ زخمهـا را میخورد، دردهـا را تحمل میکنـد؛ اما راه خودش را ادامه میدهـد و میرسـد. ملت ایران مثل یک چنین دونـده‌ی قهرمـانی تـا امروز عمـل کرده؛ پیش رفته. خـوب، در یـک چنین وضـعیتی، دلسـوزان این کشور، دلسوزان این ملت، علاقه‌منـدان به آرمانهای اسـلامی و انقلابی و مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) وظیفه‌ی‌شان چیست؟ همه وظیفه دارند این راه را برای رونـدگان، یعنی برای ملت ایران تسـهیل کننـد. سیاسـتمدارها یـک جور، دولتمردان یـک جور، علمـای دین یـک جور، دانشـمندانِ دانشـگاه‌ها یـک جـور، روشـنفکران یـک جـور، قشرهای مختلف یـک جور. یکی از اثرگـذارترین‌ها هم این جـامعه‌ی گوینـدگان مـذهبی، سراینـدگان مـذهبی، پرچمـداران عشقِ به اهـل‌بیت (علیهم‌السّلام) که در شـادی و عزای اهـل‌بیت دلهـا را به آنهـا نزدیک میکننـد، هستند. آنچه که امروز لاـزم است، این است که همه این وظیفه را بشناسـند، بداننـد که ما کجا هستیم. یک عـده‌ای غفلت میکننـد، نمیفهمنـد که ما این همه حرکت کرده‌ایم، پیش آمده‌ایم؛ نمیفهمند که ما هنوز راه طولانی‌ای در پیش داریم؛ نمیفهمند که مـا دشـمن داریم، دشـمن از تنبلی مـا، از غفلت ما، از اختلاف ما، سوء اسـتفاده میکنـد. مخاطب بیشتر این حرف شخصـیتهای مطرح جـامعه - سیاســی و فرهنگی و غیره - هســتند کـه بایـد مراقب حرف زدنهـای خودشــان، مراقب نوشــتنهای خودشــان، مراقب موضع‌گیریهـای خودشـان باشـند. اتحـاد و اتفـاقی که رمزِ همه‌ی پیشـرفتها و پیروزیهـاست، امروز بیشتر از همه برای این کشور لاـزم است. مسـئولین کشور هم واقعاً دارنـد زحمت میکشـند، حقیقتاً دارند زحمت میکشـند. دولت، مسـئولین، مدیران بخشـهای مختلف، تلاش میکننـد. اگر کسـی ایراد و انتقادی هم دارد، نباید آن را جوری مطرح کند که این مدیری که در تلاش هست برای اینکه کار را بهتر انجام دهد، او را تضعیف کند. اختلافات غالباً از هوسهای نفسانی بر میخیزد. اگر کسی بگوید این عمل من که اختلاف‌انگیز بود، تفرقه‌انگیز بود، برای خداست، این را باور نکنید. تفرقه‌ی بین مؤمنین کارِ خدائی نیست، برای هدفِ خدائی انجام نمیگیرد؛ کار شیطـانی است؛ کـار شـیطانی است. ایجـاد بغضـاء و کینه بین مؤمنین، فضای اختلاف را به وجود آوردن، این کار شیطان است، کار خـدائی نیست. کار خـدائی همدلی است. یک نفر یک کاری دارد، مسئولیتی را بر عهده گرفته، دیگران باید کمک کنند تا کار را خوب انجام دهد. اگر ضـعفی داشت، به او تذکر دهند؛ اما نگذارند او تضـعیف شود. این کسی که این عَلم را بر دوش کشیده، بلند کرده، همه باید کمکش کنند؛ یکی عرقش را پاک میکند، یکی بادش میزند. اگر دیدند که در نگه داشـتن عَلم دارد اشـتباه میکند، راهش این نیست که یک مشتی هم به پشـتش بزنند، خودِ او و عَلم را سـرنگون کنند. راهش این است که کمکش کنند این اشکال برطرف شود؛ این نکته را باید همه توجه کنند، بخصوص کسانی که در عرصه‌ی سیاست و در عرصه‌ی فرهنگ و در عرصه‌ی رسانه و در عرصه‌های گوناگون نقش و حضوری دارنـد. پروردگارا! به محمـد و آل محمـد تو را سوگنـد میـدهیم ما را از شناسـندگان و دوسـتداران و ارادتمنـدانِ اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) قرار بده؛ ما را با این ایمان و اعتقاد زنده بدار و با این ایمان و اعتقاد بمیران؛ ما را

در دنیا و آخرت از آنها جدا مفرما. پروردگارا! وظائف ما را برای ما تسهیل بگردان؛ آنچه که از ما سؤال خواهی کرد، ما را بر انجام آن موفق بدار؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود گردان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

دیدار مسئولان قضائی کشور

دیدار مسئولان قضائی کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوش‌آمد عرض میکنیم به برادران و خواهران عزیز؛ هم مسئولان محترم قوه‌ی قضائیه، هم خانواده‌های عزیز و صبور شهدای عالیقدر هفتم تیر. این خود یک نکته‌ای است که روز قوه‌ی قضائیه یا هفته‌ی قوه‌ی قضائیه با نام و یاد یک شهادت بزرگ معرفی میشود؛ شهادت برجستگانی از نظام جمهوری اسلامی، که در میان آنها شخصیت برجسته‌ی شهید عزیز مرحوم آیت‌اللَّه بهشتی و برخی دیگر از مسئولان قوه‌ی قضائیه و نیز قوای دیگر حضور داشتند. فکر خوبی شد که سالگرد گزارش قوه‌ی قضائیه منطبق شود با سالگرد یادآوری این شهادت بزرگ. این شهادتها پشتوانه‌ی حرکت ملت است. حادثه‌ی هفتم تیر و شهادت شهید مظلوم مرحوم دکتر بهشتی و دیگر یارانش یک مقطعی برای حرکت عظیم انقلاب به سمت هدفهای خود شد، بعد از آن که میخواستند این حرکت را به طرفهای دیگر منحرف کنند. این شهادتها پشتوانه است؛ پشتوانه‌ی حرکت است. لذا ما در حرکت خودمان، در مسئولیتهای خودمان همیشه بایستی به یاد این فداکاری‌های بزرگ باشیم و بدانیم که اگر ما امروز در بخش قضائی کشور یا در قوه‌ی مجریه یا در بخش قانونگذاری یا در سایر دستگاههای کشور توان و فرصت خدمت به نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران را داریم، این به برکت آن شهادتهاست؛ این در سایه آن فداکاری‌هاست. بدانیم که آنچه امروز در دست ماست، آسان به دست نیامده است؛ جانهای عزیزی فدا شدند، انسانهای بزرگی فداکاری کردند، خونهای گرانقیمتی بر زمین ریخته است که این نظام به پشتیبانی آنها توانسته است روز به روز بر اقتدار خود بیفزاید. این مسئولیتها، این توانائیِ کار و این فرصتها را قدر بدانیم و کار کنیم. لذا تقارن این دو مناسبت را من تقارن شایسته‌ای می‌بینم و به روح مطهر شهدای هفتم تیر (رضوان اللَّه تعالی علیهم) و همچنین همه‌ی شهدای عزیز اسلام و انقلاب و دوران دفاع مقدس از صمیم قلب درود میفرستیم و از خدا میخواهیم که ما را توفیق دهد که بتوانیم در راه آنها حرکت کنیم، در جهت آنها اقدام کنیم و قیام کنیم. این چیزی است که باید دائماً در ذهن ما باشد. در باب قوه‌ی قضائیه مطالب زیادی تاکنون ما عرض کردیم، مسئولان محترم قوه و صاحبنظران گوناگون بیان کردند؛ هم در اهمیت این قوه‌ی شریف و مؤثر، هم در مشکلاتی که پیمودن این راه بدرستی با آن مشکلات مواجه است، هم در راههای علاجی که در سر راه این کار بزرگ میتوان فکر کرد و اندیشید و از آنها برای رفع مشکلات استفاده کرد. آنچه مهم است این است که ما ببینیم دستگاه قضائی نظام اسلامی برای چیست و توقع از آن چیست؟ این را همیشه مقایسه کنیم با آن جائی که خود ما قرار داریم؛ پیشرفتهای ما، کارهای نوی که انجام میگیرد، اقدامات خوب و مؤثری که انجام میگیرد و ما را یک قدم جلو میبرد، با آن میزان نیاز و توقعی که از ما در این قوه وجود دارد، سنجیده شود. این دائم باید در نظر ما باشد؛ یعنی قانع نشویم. خوشبختانه در این سالها اقدامات خوبی در قوه‌ی قضائیه انجام گرفته است؛ کارهای بزرگی، کارهای مهمی؛ برخی از این اقدامات، کاملاً زیربنائی و مؤثر و نوید دهنده‌ی پیشرفتهای خوبی ان‌شاءاللَّه در آینده است. دیروز هم رئیس محترم قوه‌ی قضائیه یک جزوه‌ای لطف کردند که در آن سرفصلهای متعددی از اقداماتی که قوه‌ی قضائیه در سالهای اخیر - در پی اعلان سیاستهای کلی این قوه و برنامه‌ی دوم توسعه‌ی قوه‌ی قضائیه - شروع کرده است، بود. کارها، کارهای باارزش و باعظمتی است. یک نکته این است که این کارها را باید استمرار دهیم تا به نهایت برسد. یکی از عیوبی که در طبیعت اغلب انسانها کما بیش وجود دارد، این است که با عطش، خود را به یک حرکتی، به یک کاری میرسانند، اندکی که این عطش فرو نشست، از استمرار و تداوم کار باز میمانند. این نباید اتفاق بیفتد. فرض بفرمائید که همین مجتمع کردن پرونده‌های قدیمی و متراکم کردن رایانه‌ای معلومات موجود در دستگاه قضائی، یا آنچه که امروز وجود دارد: مراجعات، حل و فصلها، قوانینی که مرجع احکام هست، خود

احکام، اینها را تدوین کنند، رایانه‌ای کنند، در دسترس قرار دهند، سهل الوصول و سهل التناول کنند. شروع این برنامه، کار مبارکی است؛ لیکن اثربخشی آن وقتی است که تا تاء تمّتِ این برنامه طی شود. اگر پنجاه درصد، شصت درصد پیش برود و به آخر نرسد، مثل کارِ نشده است. باید تا آخر برود. یا فرض بفرمائید اقداماتی که در زمینه‌ی مسائل گوناگون قوه وجود دارد: مسئله‌ی کوتاه کردن دوران بازرسی‌ها و بازپرسی‌ها یا رسیدگی به پرونده یا اتقان احکام یا مسئله‌ی زندانها و این قبیل چیزهائی که جزو مسائل مهمه‌ی قوه‌ی قضائیه است و برای اینها تدابیری اندیشیده شده که تدابیر خوبی است، بسیاری از اینها شروع هم شده است، منتها بایستی تا آخر طی شود. آنچه مهم است، تداوم کار و پیوسته کردنِ کار است. این یک نکته که دستگاههای مختلف قوه‌ی قضائیه، دستگاههای مترتب طولی یا دستگاههائی که در عرض هم مشغول کار هستند، به این نکته باید توجه کنند که کارها نیمه‌کاره نباید بمانند؛ باید تا رسیدن به نتائج اصلی دنبال شود. یک نکته‌ی دیگر در کنار این، عبارت است از این که ما - یعنی مجموعه‌ی قوه‌ی قضائیه - همه‌ی این فعالیتها را برای این انجام میدهیم که قوه‌ی قضائیه بتواند جایگاه شایسته و سزاوار خود را در جامعه‌ی اسلامی، در عمل مردم، در واقعیت زندگی، در ذهن مردم پیدا کند - که من در سالهای گذشته به این اشاره کردم، یا شاید مفصلاً در بعضی از سالها درباره‌اش صحبت کردیم - مردم در کنار قوه‌ی قضائیه احساس امنیت کنند. من یک بار عرض کردم، غایت مطلوب برای قوه‌ی قضائیه در عرصه‌ی عملی این است که وضع قوه‌ی قضائیه به آنجا برسد که هر کسی در کشور، در جامعه‌ی اسلامی احساس کرد که کسی میخواهد به او ظلم کند یا کسی به او ظلمی کرده است، تعدی‌ای کرده است، دلخوش باشد به اینکه به قوه‌ی قضائیه مراجعه میکنم و مشکل را برطرف میکنم. این احساس باید در مردم به وجود بیاید. همه احساس کنند که با مراجعه‌ی به قوه‌ی قضائیه به حق خودشان میرسند. این حالت باید در جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاید. اگر در حل و فصل قضایائی که به قوه‌ی قضائیه مراجعه میشود، مثلاً هشتاد درصد - ولو نه صد درصد - هم اینجور باشد که با رسیدگی دقیق، قاطع و عادلانه کار انجام بگیرد، این احساس تا حدود زیادی در مردم به وجود خواهد آمد که احساس کنند قوه قضائیه ملجأ آنهاست. این احساس باید به مردم دست دهد؛ یعنی مردم بفهمند که قوه‌ی قضائیه متکفل استقرار عدالت است؛ این باید حاصل شود. همه‌ی این مقدمات برای این است که این حالت در جامعه به وجود بیاید. اگر ما تدابیری اندیشیدیم، زحمتی کشیدیم، لیکن دیدیم این حالت ملجأ و پناه بودن در ذهنیت عمومی جامعه‌ی ما به وجود نیامد، باید بدانیم یک جای کار عیب دارد، آن را باید بگردیم پیداکنیم، مشکل را برطرف کنیم. این آن چیزی است که معیار و ملاک عمل باید باشد و همه باید تلاش کنند. این البته به عناصر مؤمن و کارآمد و باسواد احتیاج دارد که بحمداللَّه در قوه‌ی قضائیه، ما از این قبیل عناصر بسیار داریم؛ انسانهای دلسوز، مؤمن، عالم، علاقه‌مند به کار، وظیفه‌شناس در قوه‌ی قضائیه بحمداللَّه در سطوح مختلف کم نیستند. امروز خوشبختانه قوه‌ی قضائیه با مدیریت و ریاست جناب آقای شاهرودی - عالم، مجتهد، فاضل، مسلط بر مبانی و مباحث - اداره میشود؛ این فرصت خیلی خوبی است. وجود یک چنین افرادی و شخصیتهای برجسته در درون قوه‌ی قضائیه، فرصتهای خوبی است. اگر قانون کم داریم، باید این قانون تأمین شود؛ اگر دستگاههای گوناگونی که از ظرفیتهای آنها استفاده نشده، وجود دارد، بایستی این ظرفیتها مورد استفاده قرار بگیرد. در سال گذشته با همفکری و کمک ایشان یک هیأتی برای بررسی ارتقاء قوه‌ی قضائیه درست شد که ایشان حکم دادند و چند نفر از برادران خوب رفتند در قوه‌ی قضائیه مطالعه کردند، برای اینکه راههای ارتقاء قوه‌ی قضائیه و موانع آن را پیدا کنند؛ گزارش بسیار خوبی هم تهیه کردند، به ایشان دادند، یک نسخه هم به ما دادند؛ راهکارهای بسیار خوبی ارائه شده بود. بنده چند نکته را در تعقیب آن راهکارها تأکید کردم که یکی همین بود که ما ارزیابی کنیم، ببینیم در تحقق سیاستهای کلی چقدر پیشرفت داشتیم. این آن کاری است که در قوه‌ی قضائیه باید انجام بگیرد. ما سیاستهای خوبی، سیاستهای کلی مناسبی برای قوه‌ی قضائیه تصویب کردیم که عمدتاً پیشنهادهای خود قوه‌ی قضائیه بود و برای مشورت به مجمع تشخیص مصلحت فرستاده شد و بعد هم ابلاغ و اعلام شد؛ سیاستهای خیلی خوبی است. ما دائم باید رصد کنیم، ببینیم این سیاستها چقدر تحقق پیدا کرده است؛ این معیار و شاخص حرکت است. ببینیم از این

سیاستهای کلی که اهـداف مقطعیِ قوه قضـائیه است، چه مقـدار تحقق پیـدا کرده است؟ مـا کجـا قرار داریم؟ این ارزیـابی و تقویم درستِ حرکت به ما کمک میکند. گاهی انسان خیال میکند از این راهی که صد کیلومتر است، مثلاً شـصت کیلومتر، هفتاد کیلومتر را طی کرده است، وقت هم که هست، انسان میگویـد پس بنشـینیم استراحت کنیم؛ چائی‌ای بخوریم. اگر کیلومترشـمار درست کار کنـد، انسان نگاه میکنـد، می‌بیند نه، شـصت کیلومتر نیامدیم، مثلاً فرض کنید بیست کیلومتر، پانزده کیلومتر آمده‌ایم. وقتی فهمیدیم که این مقـدار راه را طی کردیم، بیشتر طی نکردیم، طبعاً سـرعت را اضافه خواهیم کرد، از توقف در بین راه پرهیز میکنیم. لـذا اینی که ما در کجای بزرگراهِ رسیدن به اهداف آن سیاستها قرار داریم، این خیلی مهم است؛ این را ما به عنوان یکی از اولویتها از قوه‌ی قضائیه خواسـته‌ایم؛ بخصوص مسئله اطاله دادرسـی، بخصوص در پرونـده‌های مهم و از جمله پرونده‌های مهم مفاسد اقتصادی. بنده در پرونده‌های مفاسد اقتصادی معتقد به جنجال و هیاهو نیسـتم، لیکن معتقد به سـرعت و قاطعیت در کار هستم. سرعت غیر از عجله است؛ سرعت عمل با شتابزدگی و عجله تفاوت میکند. این پرونده‌هائی که مورد توجه مردم است - که من حالا اشاره‌ای در اهمیت این مسـئله عرض خواهم کرد - بـالخصوص و در عموم پرونـده‌ها، مسـئله‌ی اطاله‌ی دادرسـی بایستی مورد توجه قرار بگیرد. البته در گزارشـهائی که داده شده، خوشـبختانه این هم هست که از طول مدت گردش‌کارِ پرونده مقداری کم شده است، لیکن این با آنچه که «بایـد» مقایسه شود، نه با آنچه که «بوده»، تا ببینیم ما در کجا هستیم و چقـدرِ دیگر باید کار کنیم تا بتوانیم به آن نقطه‌ی مطلوب برسـیم. یک نکته دیگری که از اولویتهاست، بنده سـفارش کردم، یادداشت کردم و فرستادم، مسئله‌ی اتقان احکام و نقضهای مکرر است که من سـال گذشـته هم در اینجـا، در همین جلسه این را مطرح کردم. احکام دادگاههای بـدوی - چه در دادگاههای تجـدید نظر، چه در دیوان عالی - نقض شـدنش بایـد به حـداقل برسد؛ یعنی اتقان احکام جوری باشد که این احکام کمتر قابل نقض باشد. اگر مـا دیـدیم درصـد غیر قابـل قبولی از این احکام نقض میشود، بایـد بـدانیم اینجا نقطه‌ی اشکال است. این هم جزو اولویتهاست. نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی حل مشـکلات زندانهاست. خیلی مسـئله را باید جدی گرفت. البته سـیاست حبس‌زدائی - که جزو سیاستهای رئیس محترم قوه بوده است و جزو این کارهائی است که تصـمیم‌گیری شده و اقدام شده است - بسیار کار خوبی است؛ لیکن به هر حال وجود حبس و وجود زنـدان یک واقعیتی است. بایستی مـدیریت ما در امر زنـدان جوری باشـد که زندان به معنای واقعی کلمه آموزشـگاه نیکی‌ها شود. اینها را بایـد جزو کارهای بزرگ شـمرد؛ جزو مسائل مهم به حساب آورد. اینها چیزهائی است که به خود قوه‌ی قضائیه ارتباط پیدا میکند. مدیریتهای مربوطه بایستی حداکثر تلاش را برای این مسـئله بکنند. البته در زمینه‌ی کم کردن تعداد زندانی‌ها با عفو و مرخصـی، که این هم مباحث طولانی‌ای دارد، ما، موضوع را با مسـئولین محترم قوه و با رئیس محترم قوه در میان گـذاشتیم، میگـذاریم، بحث میشود؛ به هر حـال بایست برای این کارها راه علاج حقیقی پیـدا کرد. این جزو آن اولویتهائی است که در زمینـه‌ی ارتقـاء قـوه‌ی قضـائیه بـه نظر رسـید و گفتـه شـد. یکی هم مسـئله‌ی ظرفیتهـای فعلیت نیـافته است، از جمله خـود وزارت دادگستری. خوشبختانه در قانون ظرفیتهای خوبی برای وزارت دادگستری گذاشته شده است؛ از این ظرفیتها باید استفاده شود. آنچه مهم است این است که مـا بـایست از همه‌ی ظرفیت عظیم این قوه - که خوشـبختانه همـانطور که اشاره کردنـد، مجموعه‌ی دسـتگاه قضـائیِ مـا از لحـاظ قـوانین و از لحـاظ سـاخت کلی، مجموعه‌ی صـحیح و منطقی و پیشـرفته‌ای است؛ مجموعه‌ای امروزی و قوی و منطقی است - اسـتفاده کنیم؛ مثل ریه‌ی سالمی که انسان آن را از هوای پاک پر میکنـد و سـلامتی بدنش را تأمین میکند، ما باید از همه‌ی این ظرفیت استفاده کنیم. این هم یکی از اولویتهاست. آن چیزی که من بالخصوص بر روی آن امروز مناسب میدانم در کنار مطـالبی که گفتم، تکیه کنم، مسئله‌ی تعقیب مفاسـد اقتصـادی است. مفاسـد اقتصـادی را صـرفاً به عنوان یک کار خلاف نبایـد در کشور در نظر گرفت. این کار اگر چنانچه دنبال نشود، تعقیب نشود، ریشه‌یابی نشود، قوای مختلف کشور دست به دست هم نـدهند برای خشک کردن ریشه‌ی این کار، ضـربه و خطرش برای کشور بسـیار کلان و عظیم خواهد بود. مفاسد اقتصادی، مفاسد فرهنگی را هم بـا خود می‌آورد، مفاسـد اخلاقی را هم می‌آورد. وجود و رواج مفاسـد اقتصـادی یکی از بزرگترین خطرهایش این است که

عناصر خوب دستگاهها را متزلزل میکند، زیر پای آنها را سست میکند. بسیاری از این موارد و قضایای مفاسد اقتصادی که به طور مشخص گزارش شده و برای ما گفته شده است، به این ترتیب بوده است که آن مفسد اقتصادی برای پیشبرد کار خود لازم دانسته در داخل فلان دستگاه نفوذ کند و تعدادی از عناصری را که در آنجا کار میکنند، با خودش همراه کند. خوب، آن عناصری که آنجا کار میکنند، مردمان مؤمنی هستند؛ اما شیطانِ هوس، زیاده‌طلبی و پول را به جان اینها می‌اندازد، همه هم طاقت نمی‌آورند، مجذوب میشوند، میلغزند؛ این یکی از بزرگترین خطرات مفاسد اقتصادی است. مفاسد اقتصادی در جامعه سرمایه‌گذاری‌های درست و سالم را معوق میکند. بنده در آن نامه‌ای که در سال ۱۳۸۰ - همین اردیبهشت که گذشت، هفت سال از آن نامه میگذرد - خطاب به رؤسای محترم سه قوه نوشتم، این موارد را شرح دادم؛ مفاسد اقتصادی مانع فعالیت اقتصادی سالم است، نومید کننده‌ی عناصر مؤمنی است که میخواهند فعالیت اقتصادیِ خوب داشته باشند، یک بلاست، یک بیماری عظیم است؛ مثل وبائی که در جامعه می‌آید، مثل بیماری‌های واگیری است که تا می‌آید، همه‌ی دستگاهها - قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه - به حرکت می‌افتند که جلویش را بگیرند. البته نقش قوه‌ی قضائیه در این مورد نقش بارزی است؛ ما سفارشهای متناسب با قوه‌ی مجریه را مکرر در مکرر به آنها گفتیم، تذکر دادیم، از آنها مطالبه کردیم؛ او به جای خود محفوظ، اما شما برادران و خواهرانی که اینجا تشریف دارید و مربوط به قوه‌ی قضائیه هستید، بدانید سهم قوه‌ی قضائیه در مقابله‌ی با مفاسد اقتصادی سهم بسیار سنگین و مهمی است. پیشگیری از وقوع مفسده هم به عهده‌ی قوه قضائیه است. به قانون اساسی مراجعه کنید، ملاحظه کنید، یکی از وظائف قوه‌ی قضائیه در قانون اساسی همین پیشگیری است. خوب، پیشگیری ابزارهای لازم خودش را دارد، دستگاههای متناسب خودش را دارد. پیشگیری با استفاده‌ی از ضابطین قضائی هم احیاناً خواهد بود؛ از جمله دستگاههای امنیتی، از جمله دستگاههای اطلاعاتی. از همه‌ی اینها باید در پیشگیری استفاده شود. در داخل کشور اسلامی یک سوءاستفاده‌چی، یک مفسد، یک طماع، یک آدم زرنگ و ناقلا بیاید از منابع عمومی کشور که متعلق به همه‌ی قشرهاست - با وجود این همه آدم فقیر و ضعیفی که در کشور هست - سوءاستفاده کند و بی‌حساب و کتاب ببرد. باید با این مقابله شود. معلوم است که این حرکت در قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه - هر کدام در حد خودشان - عکس‌العمل ایجاد میکند؛ آرام نمی‌نشینند، ساکت نمی‌نشینند. بعضی‌ها موضوع را خلط میکنند، خراب میکنند؛ مثل همین قضایائی که توی افواه این اواخر به وجود آمد؛ اینها خراب کردنِ اصل قضیه است؛ اینها منحرف کردنِ اصل مطلوب است. یک جور این است، یک جور هم فشار آوردن و رابطه برقرار کردن و تلفن کردن و واسطه شدن و اعمال قدرت کردن و توی رودربایستی افراد را گیر انداختن و اینهاست. باید با همه‌ی اینها مقابله شود. این یکی از کارهای بزرگ است. این نامه‌ی ما، مطالبه‌ی ما، مال سال ۱۳۸۰ است؛ تاریخش آن وقت است، اما همیشه تاریخِ روز دارد. امروز هم اگر واقعیت جامعه را بخواهید، همان مطالبه، همان حرفها، امروز از طرف ما نسبت به مسئولین قوای سه گانه وجود دارد، که باید انجام دهند. این را دست کم نباید گرفت. و بدتر از هر چیز این است که در داخل دستگاههای مسئول، خدای نخواسته این عوامل مفسد بتوانند نفوذ کنند و آدمهائی را به رنگ خودشان در بیاورند یا همکار با خودشان کنند، که این از آن چیزهای بسیار مهم و فاجعه‌آمیز است که باید با قاطعیت و قدرت با آن - از هر نوعش - رو به رو شد و با آن برخورد کرد. به هر حال اگر چنانچه ان‌شاءاللّه این کارهای بزرگ انجام بگیرد، که باید بگیرد - کما اینکه خوشبختانه در این چند سال، خوب کارهائی هم شده است، پیشرفت هم کرده‌ایم؛ منتها به آنچه که انجام گرفته است، قانع نیستیم. وقتی فاصله‌ی خودمان را با وضعی که مطلوب است، انسان ملاحظه میکند، می‌بینید که هنوز باید خیلی حرکت کنیم؛ خیلی باید بدویم - آن وقت آن مقصودی که عرض کردیم، حاصل خواهد شد؛ یعنی دستگاه قضائی کشور به مأمن و پناهگاه طبقات مظلوم که از همه‌ی قشرها ممکن است باشند، تبدیل خواهد شد، که تا کسی به کسی ظلم کرد یا خواست ظلم بکند، آن کسی که مورد تعدی قرار گرفته است، به خود دلخوشی میدهد که من میروم سراغ قوه‌ی قضائیه و رفع ظلم میکنم. این حالت باید به وجود بیاید. شما نگاه کنید ببینید این حالت امروز در جامعه هست یا نیست. اگر نیست، بدانید که

بایـد برویـد سـراغش و این را تأمین کنیـد. خـدای متعال باید برای پیشـرفت این کارها کمک کند. ما موظفیم به اینکه همه‌ی تلاش خودمـان را، همه‌ی مجاهـدت خودمـان را بکنیم، از خـدای متعـال هم برکت بخواهیم که خـدای متعـال به این حرکت مـا ان‌شاءاللَّه برکت بدهد و مطمئن باشید که همین هم خواهد بود. اگر ما کار را با اخلاص، با صفا، با انگیزه‌ی کامل شروع کنیم، خدای متعال تسهیل خواهد کرد و میتوانیم کار را ان‌شاءاللَّه پیش ببریم؛ همچنانی که تا حالا پیشرفتهای زیادی داشته‌ایم، ان‌شاءاللَّه این پیشـرفتها در آینده بیشتر هم خواهد بود. امیدواریم خداوند متعال به همه‌ی شما و خدمات شما، زحمات شما، تلاشهای دلسوزانه‌ی شما و خدمات مشکور شما کمک کند و ان‌شاءاللَّه مورد قبول حضرت بقیـةاللَّه (ارواحنافداه) انجام بگیرد و مشمول دعای آن بزرگوار باشید و روح مطهر امام بزرگوارمان و ارواح طیبه‌ی شهداء - بخصوص شهدای هفتم تیر - ان‌شاءاللَّه از همه ما راضی و خشنود باشند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه‌السّلام)

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه‌السّلام) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم میلاد سعید حضرت امیرالمؤمنین، علی‌بن‌ابیطالب (علیه الصّلاة و السّلام) را - که یکی از برجسته‌ترین روزهای ماه پربرکت رجب محسوب میشود - به شما برادران عزیز، خواهران عزیز و به همه‌ی مسلمین عالم که برای امیرالمؤمنین)علیه‌السّلام) شأن والائی قائل هستند و همچنین به همه‌ی مظلومان عالم، آزادگان عالم و عدالت‌جویان عالم که آوازه‌ی عدل علی به گوششان رسیده است، تبریک عرض میکنم و از خداوند متعال مسئلت میکنیم که ما را به معنای واقعی کلمه، شیعه‌ی امیرالمؤمنین و تابع امیرالمؤمنین قرار بدهد. یک جمله در باب بزرگداشت این میلاد معظّم عرض بکنم. خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام): آن برجستگی و درخشندگیِ ایمان ناب امیرالمؤمنین، آن جهاد دشوار و سختی که آن بزرگوار - از اول دوران اسلام تا آخر عمر - خود آن را بر دوش کشید، آن عدالت‌ورزیِ بی‌نظیر - که تا امروز هم نه فقط مسلمانان، بلکه آگاهان غیرمسلمان را هم مجذوب خود کرده است - آن عبادت خالصانه‌ی متضرعانه‌ی بی‌نظیر آن بزرگوار و بقیه‌ی صفات برجسته‌ای که در امیرالمؤمنین هست، چیزهائی نیست که مسلمانان - از هر فرقه و مذهبی - در آن اختلاف داشته باشند. امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) شخصیتی است که همه‌ی فرق اسلامی درباره‌ی عظمت او، درباره‌ی خصوصیات او و درباره‌ی شأن و منزلت والای او در اسلام، با یکدیگر اتفاق نظر دارند. لذا به جرأت میتوان گفت که علی‌بن‌ابیطالب (علیه الصّلاة و السّلام)، میتواند نقطه‌ی اشتراک و تلائم و همبستگی میان فِرق اسلامی قرار بگیرد. در همه‌ی زمانها و دوره‌ها، فرقه‌های اسلامی - به جز گروه ناچیز و اندک نواصب که خارج از فِرق اسلامی هستند - شأن امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) را همان شأن والا و برجسته و ممتازی میدانستند که شما در کتابهای فریقین - چه شیعه و چه سنی - ملاحظه میکنید. بنابراین امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) ملتقی و محل اشتراک فرقه‌های اسلامی است و میتواند منبعی برای وحدت بین مسلمین به حساب بیاید. این امروز برای دنیای اسلام مورد نیاز است. امروز که دشمنان اسلام - که نه طرفدار این فرقه و نه طرفدار فرقه‌ی دیگر نیستند؛ گاهی از یک فرقه‌ای به ضرر فرقه‌ی دیگر حمایت می‌کنند، گاهی هم عکس آن عمل می‌کنند - دنبال ایجاد افتراق و شکاف بین مسلمانها هستند و در یک چنین دورانی که مسلمانها به وحدت و یکدلی احتیاج مبرمی دارند، امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) میتواند مظهر این وحدت باشد؛ نقطه‌ای باشد که همه‌ی مسلمانها در مقابل آن نقطه، مذعن و معترف و مقرّند. هیچ طرفی نمیتواند ادعا کند که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) متعلق به اوست. خب، ما شیعیان در زیارت جامعه میگوئیم: «معروفین بتصدیقنا ایّاکم»؛ ما معروفیم به ارادت و علاقه و عشق به امیرالمؤمنین و خاندان پیغمبر؛ لکن نمیتوانیم ادعا کنیم که امیرالمؤمنین فقط متعلق به ماست. نه، همه‌ی مسلمانهای عالَم - از فرقه‌های مختلف - درباره‌ی امیرالمؤمنین این را قائلند که این شخصیت عظیم، این انسان بی‌نظیر و این مظهر کامل اسلام، ذره‌ای و لحظه‌ای از متابعت پیغمبر اکرم سرپیچی

نکرد؛ تخلف نکرد؛ کوتاهی نکرد؛ از دوران کودکی، تا دوران نوجوانی، تا دوران ریعان شباب و تا آخر عمر، یک لحظه در راه مجاهدت برای خدا و برای اسلام و برای قرآن فروگذار نکرد. پس این یک نکته است که ما - چه شیعه، چه سنی و چه مذاهب گوناگون بین این فرقه‌ها - بیائیم و امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) را ملاک و محور وحدت قرار بدهیم. امیرالمؤمنین مال همه است و خود آن بزرگوار هم شعارها و روشهائی را در زندگی مبارک خود دنبال کرده است که متعلق به همه‌ی انسانهاست، که درباره آنها عرض خواهم کرد. این یک نکته است. نکته‌ی بعدی این است که محبت امیرالمؤمنین خیلی باارزش است. در روایت است که هرکسی محبت کسی در دل اوست، در قیامت با او محشور میشود. محبت خیلی حائز اهمیت است. اما محبتِ به تنهائی کافی نیست؛ تبعیت و پیروی کردن لازم است. ما که در دنیا به نام شیعه معروف هستیم، شیعه را اینجور معنا کرده‌ایم: «الشّیعهٔ من شایع علیّا»؛ باید دنبال او حرکت کنیم و هدفهای او را دنبال کنیم. معلوم است که ما با همه‌ی تلاش خود به رتبه‌ی امیرالمؤمنین نخواهیم رسید، اما به سمت آن قله باید حرکت بکنیم. خب، حالا توجه کنیم که امیرالمؤمنین در زندگی پُربارِ پُرمضمونِ درس‌آموز خود، چه چیزی را در درجه‌ی اول اهمیت قرار داده است. یکی مسئله‌ی عدالت است که عدالت در سیره‌ی امیرالمؤمنین، شاید بشود گفت برجسته‌ترین نمودارهاست. مدارا نکردن با ظالم، همدلیِ با مظلوم و کمک برای گرفتن حق مظلوم از ظالم، چیزهائی است که در زندگی امیرالمؤمنین، در کلمات امیرالمؤمنین و در خطب نهج‌البلاغه، به وضوح در صدها نقطه، قابل ملاحظه است. به این جملات پربار امیرالمؤمنین توجه بفرمائید: «و اللّه لأن ابیت علی حسک السّعدان مسهّدا أو أجرّ فی‌الأغلال مصفّدا احبّ الیّ من أن القی اللّه ... ظالما لبعض العباد و غاصبا لشئ من الحطام»؛ ببینید! آن نمودار و پیشانی حکومت امیرالمؤمنین این است؛ یعنی اگر در سخت‌ترین شرائط زندگی قرار بگیرم، ممکن نیست که من اندک ظلمی به احدی از خلایق انجام بدهم و برای خودم حطام دنیا را جمع‌آوری کنم؛ برای خودم ذخائر دنیوی را طلب بکنم. دنیا در چشم و نظر امیرالمؤمنین - به معنای آنچه که انسان برای خود از بهره‌های زندگی قائل است - بکلی مردود و متروک است. خطاب به دنیا می‌گوید «غرّی غیری»؛ ای لذتها! ای زیبائیهای زندگی مادّی! برو دیگری را فریب بده؛ علی را نمیتوانی فریب بدهی. این شعار امیرالمؤمنین است. امروز در نظام اسلامی - نظامی که به اسم اسلام در این کشور تشکیل شده است - چه چیزی اهمیتش از همه بیشتر و حساسیّت نسبت به آن لازم‌تر است؟ عدالت. یعنی اگر امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) در زمان ما و در این جامعه و در میان این مردم - که اینجور عشق خودشان را نسبت به آن بزرگوار ابراز میکنند - حضور میداشت، چه چیزی را بیشتر از همه چیز دنبال میکرد؟ یقیناً عدالت. عدالت خواسته‌ی یک جماعت خاصّ‌ی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواسته‌ی طبیعی و تاریخیِ همه‌ی آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه‌ی آن است و جز در حکومت انبیاء عظام الهی - آنهائی که به حکومت رسیدند - یا اولیاء برجسته مثل امیرالمؤمنین، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشده است. دنیاداران و کسانی که دلهاشان پر از هوس به دنیا و شئون مادی دنیاست، نمیتوانند عدالت را اجرا کنند. اجرای عدالت یک روح غنی، یک اراده‌ی قوی و یک قدم ثابت لازم دارد. ما باید همه‌ی تلاشمان این باشد که بتوانیم در این راه دنبال امیرالمؤمنین حرکت کنیم. اعتراف میکنیم که نخواهیم توانست مثل علی‌بن‌ابیطالب، عدالت را اجرا کنیم؛ این را قبول داریم. ماها کوچکتر و ضعیفتریم از آنکه بتوانیم آن‌جور استوار - مثل فولاد، مثل صخره - در مقابل این امواج بایستیم؛ اما بقدر خودمان باید تلاش کنیم. امیرالمؤمنین از عمّال خود هم مطالبه‌ی عدالت میکرد؛ با اینکه آنها در حد امیرالمؤمنین نبودند. پس تکلیف اجرای عدالت بر دوش ما هم هست؛ باید دنبال بکنیم. این چیزی است که مردم باید بخواهند؛ باید فرهنگ عمومیِ ملت ما بشود. مردم ما باید بیشترین چیزی را که میخواهند، عدالت و انصاف باشد؛ هم در امور داخل کشور، هم در مسائل جهانی. این بی‌عدالتی‌ای که در دنیا امروز وجود دارد و این ظلم فاحشی که امروز از سوی قلدرها و گردن‌کلفت‌های عالم نسبت به بشریت و ملت‌ها دارد انجام میگیرد، مبارزه‌ی با یک چنین منکر عظیمی - از نظر مسلمانی که برای حاکمیت اسلام و در سایه‌ی جمهوری اسلامی زندگی میکند - باید یک فریضه‌ای محسوب بشود. این باید در زندگی ما، شعار ما

باشـد؛ هم در مسائـل داخلی، هم در مسائـل جهانی. اگر بخواهیم این عـدالت را اجرا کنیم، قـدم اول این است که ما به کمک الهی اعتماد داشته باشیم و رابطه‌ی دل خودمان را با خدا محکم کنیم؛ اینجا میرسیم به مسئله‌ی دعا، عبادت، تضرّع، مناجات و توسّل باللَّه. مـاه رجب، بهار عبادت و تضـرّع و توسل الی اللَّه است. این ایام عبادت را - این ماه رجب را، ماه شـعبان را و بالاتر، ماه رمضان را - دست کم نبایـد گرفت. ما اگر بخواهیم در میـدانهای زندگی، آن راه مستقیم و صـراط قویمی را که اسـلام به ما نشان داده است با قـدرت طی کنیم، احتیاج داریم که رابطه‌مان را با مبدأ اعلی، با حضـرت باری‌تعالی محکم کنیم. این رابطه با دعاست، با نماز است، با اجتناب از گناه است. لذا شـما ببینید امیرالمؤمنین - آن مرد شـجاعِ اسـتوارِ قوی‌ای که شـجاعت او در میدان جنگ جزو مشهورات عالم است که هیـچ کس در او اختلاف نـدارد - او وقتی در محراب عبادت قرار میگیرد، «یتململ تململ السّـلیم»، مثل مارگزیـده به خـود می‌پیچـد؛ اشـک میریزد؛ گریه میکنـد؛ پیشـانی به خـاک می‌سایـد. دعـای کمیـل و این مناجـات شـعبانیه‌ای را که منسـوب به امیرالمؤمنین است نگاه کنید؛ ببینید چه تضرّعی میکند این انسان بزرگ و والا در مقابل پروردگار! این برای ما درس است. من خدا را شاکرم که می‌بینم مردم ما و بخصوص جوانان ما، دلشان به سـمت معنویت، به سـمت خدا، به سمت دعا و به سمت تضرع متمایل اسـت. امروز روز سـیزدهم رجـب اسـت؛ روز شـروع اعتکـاف اسـت. شـما ببینیـد هزاران نفر جـوان مـا، امروز رفته‌انـد و در مسـاجد گوناگون - در سرتاسـر این کشور - نشسـته‌اند و مشـغول اعتکاف شده‌اند؛ با دهان روزه، با شکم خالی و لبهای تشنه، در این هوای گرم با خـدای متعال تضـرع میکننـد و حرف میزننـد. این خیلی ارزش دارد؛ این اعتکاف را ملت ما خیلی قدر بدانند. من همین‌جا به مسئولین مربوط - در این امور اعتکافها - یک سفارشـی بکنم: اگرچه که اجتماع هزاران نفر در جاهای مختلف یک فرصت خوبی است و شـنیده‌ایم بعضـی از مسـئولین مساجد، در این فرصتها برنامه‌های جمعی‌ای میگذارند که مثلاً افراد، بیشتر استفاده بکنند؛ لکن من میخواهم عرض بکنم این برنامه‌های جنبی مراکز اعتکاف، جوری نباشـد که با خلوت هر کدام از معتکفین منافات پیدا کند. این اعتکـافی که جوانهـا انجام میدهنـد، در واقع دارنـد با خـدا خلوت میکننـد. اعتکاف بیشتر یک کار فردی است؛ ایجاد یک ارتباط با خـداست. جوری نشود که برنامه‌های جمعی این مراکز اعتکاف، حال خلوت و حال ارتباط فردی و قلبی با خـدا را در افراد ضـعیف بکنـد یا بگیرد. مجال بدهنـد؛ وقت بگذارنـد؛ بگذارنـد این جوانها قرآن بخواننـد، نهج‌البلاغه بخوانند، صـحیفه‌ی سـجادیّه بخوانند. بخصـوص مـن در ایـن ایـام اعتکـاف، صـحیفه‌ی سـجادیه را توصـیه میکنم. این صـحیفه‌ی سـجادیه واقعاً کتـاب معجزنشـانی است. خوشـبختانه حالا ترجمه هم شـده و ترجمه‌هـائی هست. سال گذشـته ترجمه‌ی خوبی از صـحیفه‌ی سـجادیه را به من دادنـد و آن را دیدم؛ ترجمه‌ی بسیار خوبی است. از این معارف موجود در دعاهای حضـرت علی‌بن‌حسـین (سلام اللَّه علیه) در صحیفه‌ی سجادیه، اسـتفاده کننـد؛ بخواننـد؛ تأمـل کننـد. اینهـا فقـط دعـا نیسـت؛ درس اسـت؛ ایـن کلمـات امـام سـجاد - و همـه‌ی ادعیه‌ای که از ائمه (علیهم‌السّـلام) مـأثور است و بـدست مـا رسـیده است - پر است از معـارف. پس مـاه رجب است، مـاه عبـادت است، مـاه توسـل به پروردگار است، ماه تضـرع است؛ و در این راه، ماه تشبه به امیرالمؤمنین است. با خدا ارتباطمان را قوی کنیم تا در میدانهای زندگی بتوانیم با اراده‌ی محکم، با قـدم اسـتوار و با ذهن روشن، وارد هر میدانی بشویم. یک ملت برای اینکه بتواند سیادت و عزت خود را بدست بیاورد؛ باید اراده‌ی مصـمم داشـته باشد و بداند چه میخواهد و قلب او مطمئن باشد به یاد خدا. امروز ملت ما بخاطر اسـلام با چالشـهای جهانی مواجه است. اسـلام به ما تعلیم داده است که اگر میخواهید صـراط مستقیم را طی کنید و اگر میخواهید به سعادت دنیا و آخرت برسـید، بایستی مستقل باشـید و زیر بار قدرتهای ظالم و مستکبر و ستمگر نباشید. این همان نقطه‌ای است که بین ملت ایران و دشـمنان ملت ایران اختلاف ایجاد کرده است. اساس اختلاف اینجاست. ملت ایران میخواهـد زیر بار قـدرت اسـتکبار نباشد؛ میخواهـد منـافع خود را قربـانی منـافع اسـتکبار نکنـد. آنچه که اسـتکبار جهـانی - و امروز در رأس همه امریکا - دنبال آن هسـتند، درست نقطه‌ی مقابـل همین مسـئله است. آنهـا هـدفشان این است که منـابع ملتهـا، عرصه‌ی زنـدگی ملتهـا و امکانات ملتها را به نفع خودشان مصادره کننـد؛ همه‌ی داعیه‌ها و شـعارهای به‌ظاهر انسانی آنها دروغ محض است و هـدف واقعی همین است. لذا اگر یک

ملتی بخواهد واقعاً مستقل زندگی کند - نه «فریب استقلال»؛ مثل بعضی از کشورها که ظاهرشان مستقل است، اما در واقع استقلال یک فریب است و در باطن توی مشت ابرقدرتها هستند - آبش با ابرقدرتها به یک جو نخواهد رفت. خب، یک چنین چالشی در مقابل ملت ایران قرار دارد. ملت ایران اگر بخواهد در این چالش موفق بشود و عزت خود و استقلال خود را بدست بیاورد، احتیاج به اراده‌ی مستحکم و قدم استواری دارد؛ بحمداللّه در این دو سه دهه‌ای که بر عمر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی گذشته است، ملت ایران ثابت کرده است که در مقابل قدرتهای متجاوز و زورگو و زیاده‌طلب، محکم ایستاده است. این ایستادگی - که عزّت ملت ایران و عزّت اسلام است - با توکل به خدای متعال، با استمداد از قدرت الهی، با اتکاء به خدا و اتکال به پروردگار، میتواند ادامه پیدا بکند. ابرقدرتها خصوصیتشان همین است که سعی میکنند ملتها را با ارعاب، با تهدید و با ترساندن، از میدان خارج کنند؛ میدانند که با ملتها نمیشود کشتی گرفت. قدرتهای استکباری، دولتهائی را که متکی به ملتها نیستند براحتی میتوانند جابجا کنند؛ کما اینکه می‌بینید در خیلی جاها این کار را میکنند و در خیلی جاها هم تهدید میکنند و تهدیدشان مؤثر واقع میشود. اما استکبار با آن دولتی و با آن نظامی که به مردم، به اراده‌ی مردم، به عواطف مردم و به ایمان مردم متکی است، نمیتواند مقابله کند. چون مقابله‌ی با مردم و با ملتهاست. از اول پیروزی انقلاب تا امروز، امریکا - که با انقلاب، دستش از ایران کوتاه شده بود - بارها و بارها سعی کرده است نظام جمهوری اسلامی و مسئولین کشور را با همین ارعابها و با همین تهدیدها از میدان خارج کند؛ اما موفق نشده و بعد از این هم موفق نخواهد شد. چون نظام جمهوری اسلامی متکی به آراء مردم است، متکی به عواطف مردم است؛ حماقتهائی که ابرقدرتها و سیاستمدارانِ برجسته‌ی عالم‌خوار گاهی در مواردی مرتکب میشوند، واقعاً انسان را به تعجب وادار میکند. حالا میگویند در مقابل جمهوری اسلامی، بایستی ما مردم را بسیج کنیم تا در مقابلِ نظام اسلامی بایستند! پول خرج میکنند، میلیونها دلار تصویب میکنند، برای اینکه مردم را در مقابل جمهوری اسلامی قرار بدهند. خب، این حماقت محض است. این معنایش این است که مردم را در مقابلِ خودِ مردم قرار بدهند! مگر میشود؟ نظام جمهوری اسلامی عبارت است از همان ملت ایران. مگر میشود ملت ایران را علیه ملت ایران تحریک و بسیج کرد؟! آن روزی که یک نظامی از مردم منقطع بشود، بله آن نظام در تهدید است؛ اما نظام جمهوری اسلامی که متکی به آراء مردم، متکی به عواطف مردم، متکی به ایمان مردم، متکی به حمایت قاطع مردم است، با یک چنین نظامی از این راهها نمی‌شود مقابله کرد. حالا تهدید می‌کنند؛ بهانه می‌آورند؛ گاهی مسئله‌ی هسته‌ای را بهانه می‌کنند، گاهی مسائل دیگر را بهانه می‌کنند. من در مورد مسائل هسته‌ای عرض بکنم - بارها به ملت ایران عرض کردیم، بازهم عرض می‌کنیم - این دستاوردی که در قضیه‌ی فناوری هسته‌ای به دست ملت ایران افتاد، این یک دستاورد عظیم و تاریخی است؛ و ملت ایران زیر بار منت هیچ‌کس هم نیست. این یک دانش بومی شده است؛ این را استعداد و شوق و ذوق جوانان شما و درایت مسئولان شما برای ملت ایران به ارمغان آورده است؛ مال ملت ایران است و هیچ قدرتی هم قادر نیست این امتیاز را، این فناوری را و این حق بزرگ را از ملت ایران سلب کند. خوشبختانه مسئولین با جدّیت دنبال این قضیه‌اند. ما فرق می‌گذاریم بین آن کسانی و دولتهائی که از روی عناد با جمهوری اسلامی، می‌خواهند ملت ایران این امتیاز را نداشته باشد - مثل امریکا، که صریحاً می‌گوید ما با این‌که ملت ایران از این امتیاز برخوردار باشد مخالفیم - با آن کسانی که نه، می‌گویند بنشینیم با ایران درباره‌ی مسائل گوناگون - ازجمله درباره‌ی مسئله‌ی هسته‌ای - مذاکره کنیم تا اگر نگرانی‌ای وجود دارد، راهی برای رفع این نگرانی پیدا کنیم. حرفی نیست؛ ما قبول کردیم با دولتهای اروپایی مذاکره کنیم. قبلاً برای ما مذاکره‌ی با آنها هم خیلی مطلوب نبود؛ اما دیدیم اینها به ملت ایران احترام میگذارند، تجلیل می‌کنند، تصریح می‌کنند به اینکه ما حق ملت ایران را قبول داریم و از آن خطوط قرمزی که در نظر ملت ایران و مسئولین کشور هست، اسمی نمی‌آورند و اشاره‌ای نمیکنند؛ گفتیم خیلی خوب؛ مسئولین قبول کردند و مذاکره می‌کنند. منتها باید اروپائیها - که طرف مذاکره‌ی ملت ایرانند - توجه داشته باشند که مذاکره در صورتی پیش میرود که فضای تهدید بر مذاکره حاکم نباشد. ملت ایران، ملتِ غیوری است. ملت ایران خوشش نمی‌آید که بیایند تهدید کنند که اگر شما

چنین کردید، ما چنان می کنیم! ما از تهدید بدمان می‌آید و ملت ایران زیر بار هیچ تهدیدی هم نخواهد رفت. مسئولین کشور در قضیه‌ی هسته‌ای با درایت لازم دارند تصمیم گیری می کنند. مسئول پیشبرد و اداره‌ی این کشور، جلسه‌ی شورای عالی امنیت ملی است که رئیس جمهور محترم در رأس آن است؛ اینها تصمیم گیر هستند. آنچه که در قضیه‌ی هسته‌ای از طرف رئیس جمهور و از طرف مسئولین مطرح و گفته میشود، مورد اجماع همه‌ی مسئولان این کشور است. این که دشمنان بخواهند از یک کلمه حرفی استفاده کنند و القاء اختلاف و شکاف بکنند، یک تلاش ابلهانه است از سوی دشمن. رؤسای سه قوه جمعند؛ نمایندگان رهبری هستند؛ با فکر، با تأمل و با مسئولیت آدمهای کمر بسته و پا به رکاب، این قضیه را دنبال می کنند. مواضع جمهوری اسلامی مواضع روشنی است. ما خطوط قرمز مشخصی داریم. اگر طرفهای مذاکره با احترام به ملت ایران، با احترام به شأن نظام جمهوری اسلامی و با رعایت این خطوط قرمز وارد مذاکره بشوند، مسئولین کشور ما مذاکره می کنند؛ مشروط بر اینکه کسی نخواهد ملت ایران را تهدید کند. ملت در مقابل تهدید حساس است. این هم ما صریحاً گفته‌ایم: اگر کسی نسبت به جمهوری اسلامی ایران حماقتی بکند، جواب عملی جمهوری اسلامی ایران، جواب دندان‌شکن خواهد بود. یک وقت برای حل مسائل و رفع مشکلات داخلی خودشان – چه امریکا و چه صهیونیستها که در داخل کشورشان مشکلات فراوانی به پر و پای اینها پیچیده است؛ هم دولت امریکا، دولت بوش، بخصوص در نزدیکی انتخاباتی که دارند؛ هم این رو سیاههای صهیونیست در فلسطین اشغالی – یک حرفی می‌زنند؛ خب بگویند؛ هر حرفی می‌خواهند بزنند، بزنند. یک وقت هم هست که به معنای واقعی کلمه می‌خواهند حماقت کنند. بدانند: آن دستی که به جمهوری اسلامی و به ایران عزیز تجاوز بکند، این دست را ملت ایران قطع خواهد کرد. فرقی هم نمی کند که این دست جنایتکار، در مسئولیت دولتی باشد یا نباشد؛ اینجور نیست که بگوییم رئیس جمهور فعلی امریکا در این ماههای آخر ممکن است یک غلطی بکند و دردسرش بیفتد برای دولت بعدی امریکا؛ نه، فقط این نیست. اگر کسی در این زمینه غلطی بکند، ملت ایران – حتی آن وقتی که او مسئول هم نباشد – او را مورد پیگرد قرار خواهد داد و بداند بطور یقین او را مجازات خواهد کرد. خداوند متعال دلهای ما را با اتکال به خود روشن کرده است؛ دلهای ما را پر از امید کرده است. ما یک لحظه از کمک الهی مأیوس نشدیم، و امیدوارم تا آخر هم یک لحظه از این کمک مأیوس نشویم. همانطور که فرمود «لا تیأسوا من روح‌اللّه»؛ خدای متعال این ملت را، یک ملت با اراده، با شوق و امیدوار قرار داده است. و عزیزان من! برادران! خواهران! بخصوص جوانان عزیز! اگر می‌خواهید این اراده‌ی قوی و این روحیه‌ی پرنشاط در شما باقی بماند، رابطه‌ی خودتان را با خدا روز به روز مستحکمتر کنید؛ با خدای متعال حرف بزنید؛ مناجات کنید؛ از خدا بخواهید؛ از شرور و آفات به خدا پناه ببرید؛ از خدای متعال کمک بخواهید. خدای متعال به شما کمک خواهد کرد. ان‌شاءاللّه جوانهای این مملکت روزهایی را خواهند دید که برای آنها به مراتب از روزهایی که گذرانده‌اند، شیرین‌تر و دلنشین‌تر خواهد بود. افق آینده‌ی جمهوری اسلامی افق روشن و درخشانی است. امیدواریم خداوند متعال ما را موفق بدارد که قلب مقدس ولی عصر(ارواحنافداه) را از خودمان خشنود و راضی کنیم و ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مطهر امام راحل را از خودمان شاد و خشنود کنیم. والسلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم (ص)

دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم (ص) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ و همگانی را به همه‌ی حق‌طلبان و آزادی‌خواهان عالم و به امت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز و مؤمن ایران و به شما حضار محترم و برادران و خواهران عزیز تبریک عرض میکنم. یادآوری بعثت به معنای یادآوری یک حادثه‌ی تاریخی نیست – این آن نکته‌ای است که ما باید در مواجهه‌ی با این حادثه‌ی بزرگ و این خاطره‌ی ارجمند بشری و انسانی همیشه به یاد داشته باشیم – بلکه تکیه‌ی بر این خاطره‌ی پرشکوه در حقیقت تکرار و مرور یک درس فراموش نشدنی است در درجه‌ی اول برای خود امت اسلامی؛ چه آحاد امت، چه

برجستگان و نخبگان امت - سیاستمداران، دانشمندان، روشنفکران - و در درجه‌ی بعد برای همه‌ی آحاد بشریت. این، تکرار یک درس است، تکرار یک سرمشق است، یادآوری یک حادثه‌ی درس آموز است. ابعاد این حادثه بسیار متنوع است که حقیقتاً اگر کسی بخواهد با بیان رسا - ولو به طور اجمال - جوانب مسئله‌ی بعثت را بیان کند، باید کتابها نوشته شود و ساعتها سخن گفته شود؛ لیکن همان‌طور که انسان یک نگاه ابتدائی به این حادثه میکند، درسهای متعددی را فرا میگیرد. شما ملاحظه کنید پیغمبر اکرم با این پیامی که جامع همه‌ی نیازهای بشر برای کمال بود، در جامعه‌ای ظهور کرد و دعوت خود را آغاز کرد که هیچیک از آن کمالات مطلوب در آن جامعه وجود نداشت. پیغمبر، پیامبر علم بود، در آن جامعه علم نبود؛ پیامبر عدل بود، در آن جامعه رایحه‌ای از عدالت به مشام نمیرسید و قدرتمندان، زورمندان، رؤسای زورگو بر جان و مال مردم مسلط بودند. پیامبر اخلاق و مدارا و گذشت و انصاف و محبت بود، در آن جامعه این چیزها به تمام معنا قحط بود؛ یک جامعه‌ی خشن، زورگو و زور شنو، دور از اخلاق و معنویت، دور از علم، دلبسته‌ی به هواهای نفسانی، به عصبیتهای جاهلی، به غرورهای بی مورد و بیجا. در یک چنین فضای متحجر و دشواری، در یک چنین سنگستان بی آب و علفی این نهال روئید، سیزده سال در این شرائط سخت رشد کرد و این سیزده سال منتهی شد به ایجاد یک حکومت؛ تشکیل یک جامعه بر مبنای علم و عدل و توحید و معنویت و اخلاق و کرامت. ذلت را تبدیل به عزت کرد؛ وحشیگری را تبدیل به اخوت کرد؛ عصبیت را تبدیل به مدارا و تعقل کرد؛ جهل را تبدیل به علم کرد؛ یک قاعده‌ی مستحکمی، یک شالوده‌ی متینی به وجود آورد که بر اساس آن شالوده‌ی محکم، قرنها مسلمانان توانستند بر قله‌ی مدنیت عالم مسلط شوند و قله‌هائی را خودشان به وجود بیاورند که در تاریخ بشریت سابقه نداشت. ده سال هم دوران این حکومت بیشتر طول نکشید. شما ببینید سیزده سال به اضافه‌ی ده سال در عمر ملتها چقدر هست؛ مثل یک لحظه است، مثل یک ساعتِ گذراست. در یک چنین فاصله‌ی کوتاهی یک حرکت عظیمی به وجود آمد که میشود گفت تاریخ را به دو قسم منقسم کرد: قسمِ قبل از اسلام و قسمِ بعد از اسلام. انسانیت را به پیش برد، پایه‌های اخلاق را مستحکم کرد، درسهای فراموش‌نشدنی را برای بشر به یادگار گذاشت؛ عظمت بعثت را از این دیدگاه شما نگاه کنید. آنچه که این موفقیتها را تضمین کرد، البته عناصر در هم تنیده‌ی بسیاری است؛ اما در درجه‌ی اول آن عنصر مستحکم باثباتی که سرشار بود از معنویت، از صفا و از معرفت به پروردگار و اتکاء به خدا، وجود خودِ پیغمبر است. پیغمبر اکرم داناترین و خردمندترینِ مردم مکه بود، قبل از اینکه به نبوت برسد؛ کریم‌ترین و شریف‌ترین و بااخلاق‌ترینِ مردم آن منطقه بود، قبل از اینکه به نبوت برسد. در میان آن مردم این انسان برجسته مورد لطف الهی قرار گرفت و این بار بر دوش او نهاده شد؛ چون خدا او را آزموده بود. خدا بنده‌ی خود را میشناخت و میدانست که این بار را بر دوش چه کسی میگذارد، و پیغمبر ایستاد. این ایستادگی، این استقامتِ همراه با معرفت عمیق به آن هدفی که به سوی آن حرکت میکند و آن راهی که آن را میپیماید، پشتوانه‌ی همه‌ی پیشرفتهای پیغمبر و پشتوانه‌ی شکوفائی این حرکت عظیم شد. بله، حق پیروز است، اما بشرطها؛ شرط پیروزی حق، دفاع از حق است. شرط پیروزی حق، ایستادگی در راه حق است. وقتی که در مرحله‌ی اول بعثت، بعد از آنی که با گذشت سه سال یا بیشتر - که دعوت پنهانی بود، مخفی بود - پیغمبر توانسته بود سی، چهل نفر را مسلمان بکند، بعد امر الهی آمد که: «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین. انّا کفیناک المستهزءین»؛ علنی کن، برو توی میدان، پرچم را به دست بگیر و کار را علنی کن. پیغمبر آمد وسط میدان و قضایائی که شنیده‌اید. بزرگان و صنادید قریش و زرمندان و زورمندان آن جامعه به خود ترسیدند و لرزیدند. اولین کاری که کردند، تطمیع آن بزرگوار بود. آمدند پیش جناب ابی‌طالب گفتند که این برادرزاده‌ی تو اگر ریاست میخواهد، ما ریاست مطلق خودمان را به او میدهیم؛ اگر ثروت میخواهد، آنقدر به او ثروت میدهیم که از همه‌ی ما ثروتمندتر بشود؛ اگر مایل است پادشاهی کند، ما او را به عنوان پادشاه خودمان انتخاب میکنیم. بگوئید از این حرفهائی که میزند، دست بردارد. جناب ابی‌طالب که بر جان پیغمبر میترسید و از توطئه‌ی آنها بیمناک بود، پیش پیغمبر آمد و گفت بزرگان مکه این پیغام را دادند؛ شاید نصیحت کرد، توصیه کرد که حالا شما هم یک خرده‌ای کوتاه بیائید؛ این ایستادگی به این اندازه دیگر چرا؛

لازم نیست. پیغمبر فرمود: «یا عمّ! واللّه لو وضعوا الشّمس فی یمینی و القمر فی شمالی لاعرض عن هذا الامر لا افعله حتّی اظهره اللّه او یذهب بما فیه»؛ عموجان! اگر خورشید را در دست راست من بگذارند، ماه را در دست چپ من بگذارند، برای اینکه من از این هدف دست بکشم، سوگند به خدا این کار را نمیکنم؛ تا وقتی یا خدا ما را پیروز کند یا همه‌ی ما از بین برویم. بعد در روایت دارد که «ثمّ اغرورقت عیناه من الدّمع»؛ چشم مبارک پیغمبر لبریز اشک شد و از جا بلند شد. ابوطالب این ایمان، این استقامت را وقتی که دید، منقلب شد و گفت: «یابن اخی اذهب و قل ما احببت»؛ برو هرکاری که میخواهی بکن؛ هدفت را دنبال کن. «واللّه لا اسلّمنّک بشیء»؛ سوگند به خدا من تو را با هیچ چیز عوض نمیکنم. این ایستادگی، ایستادگی می‌آفریند. این استقامت از پیغمبر، ریشه‌ی استقامت را در ابوطالب مستحکم میکند. این پایبندی به هدف، نترسیدن از دشمن، طمع نورزیدن در آنچه که در دست دشمن است، دل نبستن به امتیازی که دشمن میخواهد بدهد در مقابل متوقف کردن این راه، ایستادگی می‌آفریند، آرامش به وجود می‌آورد، اعتماد به راه و به هدف و به خدائی که این هدف متعلق به اوست، به وجود می‌آورد. لذا سی، چهل نفر بیشتر نبودند. همین سی، چهل نفر در مقابل آن همه مشکلات، آن همه دشواریها ایستادند و روز به روز زیاد شدند. روز به روز در مکه میدیدند که با عمار چه میکنند، با بلال چه معامله‌ای میشود، سمیه و یاسر چه جور زیر شکنجه قرار میگیرند و شهید میشوند؛ اینها را میدیدند، در عین حال ایمان می‌آوردند. پیشرفت حق اینجوری است. صرفاً در حالت آسایش، در حالت امن و امان پرچم حق را بلند کردن و پای آن سینه زدن، حق پیش نمیرود. حق آن وقتی پیش میرود که صاحب حق، پیرو حق، در راه پیشرفت حق از خود استقامت و استحکام نشان بدهد. آیه‌ی قرآن میفرماید: «محمّد رسول اللّه و الّذین معه اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم». اشداء بر کفار معنایش این نیست که با کفار دائم در حال جنگند. اشداء، شدت، یعنی استحکام، استواری، خورده نشدن. یک فلزی زنگ میزند، خورده میشود، پوک میشود، از بین میرود؛ یک فلز هم قرنهای متمادی که بگذرد، دچار خوردگی و زنگ‌زدگی و پوسیدگی و پوکی نمیشود. اشداء یعنی این. شدت یعنی استحکام. استحکام یک وقت در میدان جنگ است، یک جور بروز میکند؛ یک وقت در میدان گفتگوی با دشمن است، یک جور بروز میکند. شما ببینید پیغمبر در جنگهای خود، آنجائی که لازم بود با طرف خود و دشمن خود حرف بزند، چه جوری حرف میزند. سرتا پای نقشه‌ی پیغمبر استحکام است؛ استوار، یک ذره خلل نیست. در جنگ احزاب پیغمبر با طرفهای مقابل وارد گفتگو شد، اما چه گفتگوئی! تاریخ را بخوانید. اگر جنگ است، با شدت؛ اگر گفتگو است، با شدت؛ اگر تعامل است، با شدت؛ با استحکام. این معنای اشداء علی الکفار است. رحماء بینهم، یعنی در بین خودشان که هستند، نه؛ اینجا دیگر خاکریز نرم است، انعطاف وجود دارد؛ اینجا دیگر آن شدت و آن صلابت نیست. اینجا باید دل داد و دل گرفت. اینجا باید با هم با تعاطف رفتار کرد. همان ایستادگیِ اول بعثت، منجر میشود به استقامت عجیب سه سال در شعب ابی‌طالب. شوخی نیست؛ سه سال در یک دره‌ای در مجاورت مکه، بدون آب، بدون گیاه، در زیر آفتاب سوزان. پیغمبر، جناب ابی‌طالب، جناب خدیجه، همه‌ی مسلمانها و همه‌ی خانواده‌هایشان توی این تکه - شکاف کوه - زندگی کردند. راه هم بسته بود که برای اینها غذا نیاید، خوراک نیاید. گاهی در ایام موسم - که بر طبق سنن جاهلی آزاد بود، یعنی جنگ نبود - میتوانستند داخل شهر بیایند، اما تا میخواستند جنسی را در دکانی معامله کنند، ابوجهل و ابولهب و بقیه‌ی بزرگان مکه به نوکرها و فرزندان خودشان سفارش کرده بودند که هر وقت آنها خواستند جنسی را بخرند، شما وارد معامله شوید، دو برابر پول بدهید، جنس را شما بخرید و نگذارید آنها جنس بخرند. با یک چنین وضعیت سختی سه سال را گذراندند. این شوخی است؟ آن استقامت اوّلی، آن عمود مستحکم این خیمه، آن دل متوکل علی اللّه است که چنین استقامتی را در فضا به وجود می‌آورد که آحاد صبر میکنند. شب تا صبح بچه‌ها از گرسنگی گریه میکردند که صدای گریه‌ی بچه‌ها از توی شعب ابی‌طالب به گوش کفار قریش میرسید و ضعفای آنها هم دلشان میسوخت؛ اما از ترس اقویا جرئت نمیکردند کمک کنند. اما مسلمان که بچه‌اش در مقابلش پرپر میزد - که چقدر در شعب مردند، چقدر بیمار شدند، چقدر گرسنگی کشیدند - تکان نخورد. امیرالمؤمنین به فرزند عزیزش محمد بن حنفیه فرمود:

«تزول الجبال و لا تزل»؛ کوهها ممکن است تکان بخورنـد؛ از جا کنـده شونـد؛ تو از جا کنده نشو. این همان نصیحت پیغمبر است؛ این همان وصیت پیغمبر است. این است راه برخاستن امت اسلامی؛ بعثت امت اسلامی این است. این درس پیغمبر به ماست. بعثت این را به ما تعلیم میدهـد. صرف اینکه بنشینیم، بگوئیم آیه‌ای نازل شـد و جبرئیلی آمد و پیغمبر مبعوث به رسالت شد و خوشحال بشویم که کی ایمـان آورد و کی ایمان نیاورد، مسئله‌ای را حل نمیکنـد. مسئله این است که ما بایـد از این حادثه - که مادر همه‌ی حوادث دوران حیـات مبـارک پیغمبر است - درس بگیریم. همه‌ی این بیست‌وسه سال درس است. من یک وقت به بعضـی دوسـتان گفتم زنـدگی پیغمبر را میلی متری بایـد مطالعه کرد. هر لحظه‌ی این زنـدگی یک حادثه است؛ یک درس است؛ یک جلوه‌ی عظیم انسانی است؛ تمام این بیست‌وسه سال همینجور است. جوانهای ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببیننـد چه اتفـاقی افتـاده است. اگر شـما می‌بینیـد امتی به این عظمت به وجـود آمـد - که امروز هم بهـترین حرفهـا، بهـترین راههـا، بزرگترین درسـها، شـفابخش‌ترین داروها برای بشـریت توی همین مجموعه‌ی امت اسـلامی است - این جور به وجود آمد، گسترش پیـدا کرد و ریشه‌دار شـد. والّـا صـرف اینکه حق بـا ما باشـد، ما پیش نمیرویم؛ حق همراه با ایسـتادگی. امیرالمؤمنین - بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم - در جنگ صفین فرمود: «لا یحمل هذا العلم الّا اهل البصر و الصّبر». این پرچم را کسانی میتوانند بلنـد کننـد که اولاً بصیرت داشـته باشـند، بفهمنـد قضـیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشـته باشـند. صبر یعنی همین اسـتقامت، ایسـتادگی، پابرجـائی. این را مـا بایـد از بعثت درس بگیریم. امام عزیز ما رشحه‌ای از آن چشـمه‌ی فیاض بود که توانست این بساط عظیم را در دنیـا راه بینـدازد. امـام هم قلبش پر بـود از ایمـان به راه خود. همـان طور که فرمود: «آمن الرّسول بمـا انزل الیه من ربّه و المؤمنون کـلّ آمن بـاللّه و رسـله و ملائکته». خود پیغمبر اول مؤمن بود. در انقلاب ما خود امام بزرگوار، اول مؤمن به این راه بود و از همه قلبش سرشارتر بود از ایمان به این راه و این هدف؛ میفهمید، میدانست دارد چه کار میکند؛ عظمت کار را میفهمید، الزامات این کار را هم میفهمید که اولین الزام این کار این بود که با توکل به خدا در این راه محکم بایستد. محکم ایستاد. جوانان این ملت هم با ایسـتادگی او ایستادگی پیدا کردند؛ آحاد این مردم هم وقتی که این چشمه‌ی صبر و سکینه لبریز شد و سرازیر شد، آنها را فرا گرفت. آنها هم «هو الّـذی انزل السّـکینهٔ فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم» شدند. این سـکینه وقتی که بر دل انسانها نازل میشود، ایمان انسان زیاد میشود. بعد میفرماید: « وللّه جنود السّـماوات و الأرض». از چه میترسـید؟ سپاه زمین و آسمان مال خداست. با خدا باش، این سپاه زمین و آسـمان مال شـماست؛ در اختیار شـماست. این سنتهای الهی است. ببینید خدای متعال در آنِ واحد دو چیز را آفریـده است: یکی این عالم آفرینش را، با همه‌ی قوانینش، با همه‌ی سـننش. یکی قواعد شـریعت را؛ دین مردم را، راهنمائی زنـدگی مردم را. این دو تا را با هم آفریـده؛ اینها با هم منطبقنـد. اگر شـما طبق قوانین الهی - یعنی آن اراده‌ی تشـریعی حق - عمل کردیـد، زندگی شـما و رفتار شـما منطبق با قوانین آفرینش میشود؛ مثل یک کشتی‌ای که در مسیر باد دارد حرکت میکند، باد به او کمـک میکنـد؛ در جریان آب دارد حرکت میکنـد، جریان آب به او کمک میکنـد. سـنن آفرینش به انسانی که در این راه حرکت کنـد، کمـک میکنـد؛ منتهـا شـرطش این است که شـما حرکت کنیـد. ملت ایران حرکت کرد، سـنن آفرینش هم به او کمک کرد؛ قوانین طبیعی الهی به او کمـک کرد. والّـا کی فکر میکرد در قلب حسـاسترین نقطه‌ی عـالم - یعنی خاورمیانه - یکی از وابسـته‌ترین حکومتهـا به اسـتکبار جهـانی - یعنی حکـومت شـاه؛ حکومت پهلوی - در بین جـامعه‌ای که بسـیاری از روشـنفکرانش، بسـیاری از نخبگانش، دهها سال بود ذهنشان آلوده شـده بود به تعلیمات غربی و وسوسه‌های غربی و هواهای نفسانی، ناگهان پرچم اسـلام بلند بشود و این جامعه امت اسلامی را به اسلام دعوت کند؟ کی فکر میکرد چنین چیزی ممکن است؟ اما شد. این معنایش این است که وقتی یک جماعتی، یک ملتی در این راه حرکت کننـد، بادهای موافق الهی - یعنی همان سـنتهای آفرینش - به اینها کمک میکنند؛ پیش میرونـد. مسـئله فقط مسـئله‌ی ایران هم نیست؛ امروز دنیای اسـلام بیداری پیدا کرده است؛ آگاهی پیدا کرده است. یک روزی بود تصور میشـد هر چه که قدرتمنـدان و قلـدران و گردن‌کلفتهای عالم - حالا در یک وضع آمریکا، در یک وضع شوروی سابق -

بخواهند، همان خواهد شد و سیاسیون چاره‌ای ندارند جز اینکه بر طبق میل آنها رفتار کنند. امروز این باور در بین ملتها که اصلاً وجود ندارد، در بین سیاستمداران و نخبگان سیاسی هم بسیار این باور ضربه خورده است. باید ایستاد، باید ایستادگی کرد. من به ملت ایران، به پیروان بعثت محمدی (صلّی اللّه علیه و اله) عرض میکنم که راه، همین ایستادگی است. نظام جمهوری اسلامی به تبعیت از امام بزرگوارش این ایستادگی را انتخاب کرده است؛ ما از این ایستادگی سود بردیم و ضرر نکردیم. همه‌ی بلندگوهای استکبار جمع شدند که ملت ایران و دولت ایران و نظام جمهوری اسلامی را با انواع و اقسام استدلالها از پشتیبانی فلسطینی‌ها باز بدارند، ملت ایران قبول نکرد، بعد از این هم قبول نمیکنیم؛ ما از ملت فلسطین دفاع میکنیم. ملت فلسطین محق است؛ حق با اوست؛ مظلوم است. شرم باد بر آن مدعیان آزادی، مدعیان حقوق بشر که بر این همه ظلمی که به این ملت شده است، چشم میبندند، باز ادعای طرفداری از حقوق بشر میکنند؛ خجالت هم نمیکشند. من تعجب میکنم؛ در کجای دنیا یک انسان منصف اگر فلسطینی‌ها یک اقلیت بیگانه بودند توی کشورشان - نمیگوئیم صاحبان کشور، فرض کنید فلسطینی‌ها در سرزمین خودشان اقلیتی بودند؛ مهاجرینی بودند که به فلسطین آمده بودند - این همه ظلم را نسبت به اینها تحمل میکرد؟ خانه‌هایشان را خراب کنند، جوانهایشان را بکشند، مردانشان را زندان ببرند، دائم اینها را تهدید کنند، خانه‌هایشان را بمباران کنند، جلوی ارزاقشان را بگیرند، محاصره‌ی اقتصادی کنند، باغاتشان را خراب کنند، همه‌ی زندگی آنها را به هم بزنند. آن وقت آقای بوش خجالت هم نمیکشد، وامی‌ایستد میگوید ما متعهد به آزادی هستیم! این آزادی است؟! شرم باد بر شما! این است طرفداری از آزادی؟! یک ملتی را اینجور زیر فشار قرار بدهند، آن هم توی خانه خودش؟ آن وقت قدرتمندان عالم دائم از زورگو، از متجاوز، از قاتل، از تروریست حمایت کنند و به همه‌ی ظلمهائی که به این ملت میشود، چشم ببندند و آخرش هم دربیایند که «خود گوئی و خود خندی»، ما طرفدار آزادی هستیم! ما طرفدار فلان هستیم. ملت ایران بیدارند؛ ملت ایران حقیقت را میفهمند. طبیعت استکبار این است که اگر یک قدم عقب نشستید، او یک قدم جلو می‌آید. هیچ کس گمان نکند که با عقب‌نشینی در مقابل استکبار و عدول از مواضع صحیح و از حق صحیح و از داعیه‌ی صحیح، موجب میشود که استکبار خجالت بکشد؛ نجابت به خرج بدهد، بگوید خوب، حالا اینها یک قدم عقب نشستند، ما هم یک قدم عقب بنشینیم. چنین چیزی نیست. شما یک قدم رفتید عقب، او یک قدم می‌آید جلو؛ یک سنگر را خالی کردید، او می‌آید آن سنگر را میگیرد. امت اسلام باید اینجوری به قضایای خود نگاه کند. سیاستمداران دنیای اسلام باید با این نگاه، به حوادث پیرامون خود نگاه کنند. ملت ایران ایستاده است؛ حرف حق خود را زده است. ما حرفمان کلمه‌ی توحید است و توحیدِ کلمه. ما میگوئیم فقط بنده‌ی خدا باشیم؛ بنده‌ی آمریکا نباشیم؛ بنده‌ی قدرتهای زورگو و مستکبر و قلدر نباشیم؛ بنده‌ی فراعنه‌ی عصر نباشیم؛ بنده‌ی ابولهب‌ها و ابوجهل‌های این زمان نباشیم. ابوجهل این زمان کیست؟ ابوجهل که مرد و رفت؛ امروز هم ابوجهل وجود دارد. رگ رگ است این آب شیرین و آب شور بر خلایق میرود تا نفخ صور امروز هم ابوجهل در دنیا هست؛ امروز هم ابولهب هست؛ آتش‌افروزها، جاهل‌های بی‌مغز؛ از اینها امروز در دنیا هستند. ابوجهل‌های امروز را پیدا کنید. ابوجهل‌های امروز، آنهائی که بمب اتم میسازند، همه‌ی دنیا را تهدید میکنند، آن وقت به یک ملتی بی‌دلیل گیر میدهند که چرا شما انرژی هسته‌ای میخواهید پیدا کنید؛ که قبول هم داریم برای برق است، برای استفاده‌های صلح‌آمیز است؛ اما چون این توانائی را به شما میدهد، ما نمیگذاریم؛ حرف حضرات این است. در مقابل این زورگوها، در مقابل این قلدرها، جاهل‌ها، حرف‌نفهم‌ها که نه منطق سرشان میشود، نه حرف میفهمند؛ مثل این داشها و لاتهای بی‌مغز بی‌کله که دائم به بازوی خودشان نگاه میکنند، قدرت خودشان را اندازه میگیرند، دائم عربده میکشند، اگر چنانچه عقب‌نشینی کردید، باختید. ملت ایران این را تجربه کرده است. تقریباً سی سال است که ما با این مسائل مواجهایم؛ اما واقعاً پیش رفتیم؛ روی زمین پیش رفتیم. امروز ملت ایران قابل مقایسه‌ی با ملت ایرانِ بیست سال قبل نیست و علمش، فناوری‌اش، تجربه‌اش، مهارتهای گوناگونش، توسعه‌ی عظیم همه‌جانبه‌ی ملی و اجتماعی و اقتصادی و کشوری‌اش، نفوذ و اقتدارش در منطقه، قابل مقایسه‌ی با بیست سال پیش و بیست‌وپنج سال پیش نیست. این، بر اثر همین استقامت

است. این درس بعثت است؛ این را بـایستی تک تک ما بـدانیم و بفهمیم؛ با تاریـخ پیغمبر آشـنا شویم؛ بـدانیم که آن روز بعثت نبی مکرم بود، امروز بعثت امت اسـلامی است. امروز امت اسـلامی باید احساس بعثت بکند؛ خود را مبعوث بداند؛ آگاهانه و با بصیرت حرکت و اقـدام کنـد؛ بر علم خود اضافه کند، بر توانائیهای خود اضافه کند، بر انسـجام ملی و انسـجام بین‌الملل اسـلامی خود اضافه کند. و بین ایشان توحید کلمه خیلی مهم است. این پیام ملت ایران، پیام انقلاب اسلامی، پیام نظام جمهوری اسلامی است. و افق هم برای ما روشن است. به توفیق الهی میدانیم چه کار داریم میکنیم و میدانیم هم به کجا خواهیم رسـید و میدانیم هم که راه رسیدن به آن نقطه، رفتن است؛ نه ایستادن و نه عقبگرد کردن. امیدواریم خدای متعال این ملت عزیز را از برکات بعثت پیغمبر برخوردار کند؛ امت اسـلامی را روزبه‌روز عزتمندتر بکند؛ قلب مقدس ولی‌عصـر (ارواحنافداه) را از ما شاد کند؛ روح مطهر شهدا و روح مطهر امام عزیز را از ما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه‌ی شعبان

دیـدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه‌ی شـعبان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً این عیـد سـعید و مژده‌بخش و کانون امید برای انسانهای مؤمن، بر همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز و بر همه‌ی مؤمنانِ به ولایت اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) و همه‌ی انسانهای هشیار و آگاه و آزادی‌طلب و ظلم‌ستیز مبارک باد. روز نیمه‌ی شـعبان روز امید است. این امید، مخصوص مجموعه‌ی شیعیان یا حتّی مخصوص امت مسـلمان هم نیست. اصـلِ امیـد به یـک آینـده‌ی روشن برای بشـریت و ظهور یـک موعود، یک منجی، یک دست عـدالت‌گستر در سرتاسـر جهـان، تقریباً مورد اتفاق همه‌ی ادیانی است که در عالم سـراغ داریم. غیر از حالا دین اسـلام و مسـیحیت و یهودیت، حتّی ادیـان هنـد، بودائی و ادیـانی که نـامی از آنهـا هم در ذهن اکثر مردم دنیـا نیست، در تعلیمـات خود یـک چنین آینـده‌ای را بشارت داده‌انـد. این در واقع امیـد بخشـیدن به همه‌ی انسانها در طول تاریخ است و پاسـخگوئی به نیاز انسانها به این امید، که حقیقتی هم با آن بیان شـده است. ادیان الهی و آسـمانی - که اغلب این ادیان ریشه‌های الهی و آسـمانی دارنـد - نخواسـته‌اند امیـد واهی به مردم بدهنـد؛ آنهـا واقعیـتی را بیـان کردنـد. در خلقت بشـر و تاریـخ طولاـنی بشـریت حقیقتی وجود دارد و آن حقیقت این است که این ستیزه‌ی میان حق و باطل، یک روز به سود حق و به زیان باطل پایان خواهـد گرفت و از آن روز به بعـد دنیای حقیقی بشـر، زندگی مطلوب انسـان، آغاز خواهـد شـد که در آنجا ستیزه‌گری مفهوم مبارزه نیست، مبارزه برای تسابقِ در خیرات است. این یک حقیقتی است که بین همه‌ی ادیـان مشترک است. خصوصـیت اعتقـاد ما شـیعیان این است که این حقیقت را در مـذهب تشیع از شـکل یک آرزو، از شـکل یـک امر ذهنی محض، به صورت یـک واقعیت موجود تبـدیل کرده است. حقیقت این است که شـیعیان وقتی منتظر مهـدی موعودنـد، منتظر آن دست نجـات‌بخش هسـتند و در عالم ذهنیات غوطه نمیخورنـد؛ یک واقعیتی را جسـتجو میکننـد که این واقعیت وجود دارد. حجت خدا در بین مردم زنده است؛ موجود است؛ با مردم زندگی میکند؛ مردم را می‌بیند؛ با آنهاست؛ دردهای آنها، آلام آنها را حس میکند. انسانها هم، آنهائی که سـعادتمند باشند، ظرفیت داشته باشند، در مواقعی به طور ناشناس او را زیارت میکنند. او وجود دارد؛ یک انسان واقعی، مشخص، با نام معین، با پدر و مادر مشخص و در میان مردم است و با آنها زندگی میکند. این، خصوصـیتِ عقیـده‌ی ما شـیعیان است. آنهائی هم که از مـذاهب دیگر این عقیده را قبول ندارند، هیچ‌وقت نتوانسـتند دلیلی که عقل‌پسـند باشـد بر رد این فکر و این واقعیت، اقامه کننـد. همه‌ی ادله‌ی روشن و راسـخ که بسیاری از اهل سـنت هم آن را تصـدیق کرده‌اند، به طور قطع و یقین از وجود این انسان والا، این حجت خدا، این حقیقت روشن و تابناک - با همین خصوصـیاتی که من و شما میشناسـیم - حکایت میکنـد و شـما در بسـیاری از منابع غیر شـیعه هم این را مشاهـده میکنید. فرزند مبارک پاکنهاد امام حسـن عسـکری (علیه الصّلاهٔ و السّلام)، تاریخ ولادتش معلوم است، مرتبطینش معلومند، معجزاتش مشخص است و خدا به او عمر طولانی داده اسـت و میدهـد. و ایـن است تجسـد آن آرزوی بزرگ همه‌ی امم عـالم، همه‌ی قبائـل، همه‌ی ادیـان، همه‌ی نژادهـا، در همه‌ی

دوره‌ها. این، خصوصیت مذهب شیعه در باره‌ی این مسئله‌ی مهم است. یک نکته در باب مسئله‌ی مهدویت این است که شما در آثار اسلامی، در آثار شیعی می‌بینید که از انتظار ظهور حضرت مهدی تعبیر شده است به انتظار فرج. فرج یعنی چه؟ یعنی گشایش. کِی انسان انتظار فرج دارد؟ انتظار گشایش دارد؟ وقتی یک فروبستگی‌ای وجود داشته باشد، وقتی گرهی هست، وقتی مشکلی هست. در زمینه‌ی وجود مشکل، انسان احتیاج پیدا میکند به فرج؛ یعنی سرانگشتِ گره‌گشا؛ بازکننده‌ی عقده‌های فروبسته. این نکته‌ی مهمی است. معنای انتظار فرج به عنوان عبارهٔ أخرای انتظار ظهور، این است که مؤمنِ به اسلام، مؤمنِ به مذهب اهل‌بیت(علیهم السّلام) وضعیتی را که در دنیای واقعی وجود دارد، عقده و گره در زندگی بشر میشناسد. واقعِ قضیه هم همین است. منتظر است که این فروبستگیِ کار بشر، این گرفتاری عمومی انسانیت گشایش پیدا بکند. مسئله، مسئله‌ی گره در کار شخص من و شخص شما نیست. امام زمان (علیه الصّلاهٔ و السّلام) برای اینکه فرج برای همه‌ی بشریت به وجود بیاورد، ظهور میکند که انسان را از فروبستگی نجات بدهد؛ جامعه‌ی بشریت را نجات بدهد؛ بلکه تاریخ آینده‌ی بشر را نجات بدهد. این معنایش این است که آنچه را که امروز وجود دارد؛ این نظم بشری غیرعادلانه، این نظم بشری‌ای که در آن انسانهای بیشماری مظلوم واقع میشوند، دلهای بیشماری گمراه میشوند، انسانهای بیشماری فرصت عبودیت خدا را پیدا نمیکنند، مورد رد و اعتراض بشری است که منتظر ظهور امام زمان است. انتظار فرج یعنی قبول نکردن و رد کردن آن وضعیتی که بر اثر جهالت انسانها، بر اثر اغراض بشر بر زندگی انسانیت حاکم شده است. این معنی انتظار فرج است. امروز شما به اوضاع دنیا نگاه کنید، همان چیزی که در روایاتِ مربوط به ظهور ولی عصر (ارواحنا فداه) وجود دارد، امروز در دنیا حاکم است؛ پر شدن دنیا از ظلم و جور. امروز دنیا از ظلم و جور پر است. در روایت و ادعیه‌ی گوناگون و زیارات مختلف مربوط به ولی‌عصر (ارواحنا فداه) دارد که «یملأ اللّه به الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»؛ همچنانیکه یک روزی همه‌ی عالم از ظلم و جور پر بوده است - در روزگارانی ظلم و جور، وضع حاکم بر بشر بوده است - همانطور خدای متعال در زمان او عدل و داد را وضع حاکم بر بشریت قرار خواهد داد. امروز همین است؛ امروز ظلم و جور حاکم بر بشریت است. زندگی بشرِ امروز زندگی مغلوب و مقهورِ دست ظلم و استبداد در همه‌ی دنیاست. در همه‌جا این جور است. بشریت، امروز بر اثر غلبه‌ی ظلم، غلبه‌ی اغراض و هواهای نفسانی دچار مشکلات فراوانند. دو میلیارد گرسنه در دنیای امروز، وجود میلیونها انسانی که در نظامهای طاغوتی مغلوب هوای نفس قدرتمندان طاغوتی هستند، حتّی فشار بر مؤمنین و مجاهدین فی سبیل اللّه و مبارزان راه حق و ملتی مثل ملت ایران که توانسته است در یک مجموعه‌ی محدودی، در یک فضای معینی، پرچم عدل و داد را بلند بکند و فشار بر مجاهدان فی سبیل اللّه، همه نشانه‌ی سیطره‌ی ظلم و جور بر دنیاست. این، انتظار فرج را با وضعیت کنونی زندگی انسان در دوره‌های مختلف معنا میکند. امروز ما انتظار فرج داریم. یعنی منتظریم که دست قدرتمند عدالت‌گستری بیاید و این غلبه‌ی ظلم و جور را که همه‌ی بشریت را تقریباً مقهور خود کرده است، بشکند و این فضای ظلم و جور را دگرگون کند و نسیم عدل را بر زندگی انسانها بوزاند، تا انسانها احساس عدالت کنند. این نیازِ همیشگی یک انسان زنده و یک انسان آگاه است؛ انسانی که سر در پیله‌ی خود نکرده باشد، به زندگی خود دل خوش نکرده باشد. انسانی که به زندگی عمومی بشر با نگاه کلان نگاه میکند، به طور طبیعی حالت انتظار دارد. این معنای انتظار است. انتظار یعنی قانع نشدن، قبول نکردن وضع موجودِ زندگی انسان و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب، که مسلّم است این وضع مطلوب با دست قدرتمند ولی خدا، حضرت حجت‌بن‌الحسن، مهدی صاحب زمان (صلوات اللّه علیه و عجّل اللّه فرجه و ارواحنا فداه) تحقق پیدا خواهد کرد. باید خود را به عنوان یک سرباز، به عنوان انسانی که حاضر است برای آنچنان شرائطی مجاهدت کند، آماده کنیم. انتظار فرج معنایش این نیست که انسان بنشیند، دست به هیچ کاری نزند، هیچ اصلاحی را وجهه‌ی همت خود نکند، صرفاً دل خوش کند به اینکه ما منتظر امام زمان (علیه الصّلاهٔ و السّلام) هستیم. اینکه انتظار نیست. انتظارِ چیست؟ انتظارِ دست قاهرِ قدرتمندِ الهیِ ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسانها سیطره‌ی ظلم را از بین ببرد و حق را غالب کند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم توحید را بلند

کنـد؛ انسانها را بنـده‌ی واقعی خدا بکند. باید برای این کار آماده بود. تشـکیل نظام جمهوری اسـلامی یکی از مقدمات این حرکت عظیم تـاریخی است. هر اقـدامی در جهت اسـتقرار عـدالت، یک قـدم به سـمت آن هـدف والاست. انتظار معنایش این است. انتظار حرکت است؛ انتظـار سـکون نیست؛ انتظار رها کردن و نشسـتن برای اینکه کار به خودی خود صورت بگیرد، نیست. انتظار حرکت است. انتظـار آمـادگی است. این آمـادگی را بایـد در وجود خودمـان، در محیط پیرامون خودمان حفظ کنیم. و خـدای متعال نعمت داده است به مردم عزیز ما، به ملت ایران، که توانسـته‌اند این قـدم بزرگ را بردارنـد و فضای انتظار را آماده کننـد. این معنای انتظار فرج است. انتظار فرج یعنی کمر بسـته بودن، آماده بودن، خود را از همه جهت برای آن هدفی که امام زمان (علیه الصّلاهٔ والسّلام) برای آن هـدف قیام خواهـد کرد، آماده کردن. آن انقلاب بزرگ تاریخی برای آن هدف انجام خواهد گرفت. و او عبارت است از ایجـاد عـدل و داد، زنـدگی انسـانی، زنـدگی الهی، عبودیت خـدا؛ این معنای انتظار فرج است. امروز بحمـداللَّه ملت ما توجهشان به مقوله‌ی مهـدویت و وجود مقـدس حضـرت مهـدی (سـلام اللَّه علیه) از همیشه بیشتر است. روز به روز انسان احساس میکنـد در دل جوانان، در میان آحاد مردم، شوق و عشق و ارادت و تذکر نسبت به وجود مقدس حضرت حجت (سلام اللَّه علیه) بیشتر میشود. این هم از برکـات خود آن بزرگوار است. نگـاه آن بزرگوار، نظره‌ی رحیمه‌ی آن بزرگوار به ملت مـا، دلهای آنها را متوجه آن حقیقت تابنـاک کرده است. خودِ این، نشـانه‌ی توجه آن بزرگوار است. این را بایـد قـدر دانست. البته مثـل همه‌ی حقـائقی که در برهه‌هـای مختلفی از زمـان ملعبه‌ی دست سودجویـان میشود، این حقیقت هم گـاهی ملعبه‌ی دست سودجویان میشود. این کسانی که ادعاهای خلاف واقع میکنند - ادعای رؤیت، ادعای تشرف، حتّی به صورت کاملاً خرافی، ادعای اقتدای به آن حضرت در نماز - که حقیقتاً ادعاهـای شـرم‌آوری است، اینها همان پیرایه‌های باطلی است که این حقیقت روشن را در چشم و دل انسانهای پاکنهاد ممکن اسـت مشوب کند. نباید گذاشت. همه‌ی آحاد مردم توجه داشـته باشـند این ادعاهای اتصال و ارتباط و تشرف به حضرت و دستور گرفتن از آن بزرگوار، هیچ کدام قابل تصدیق نیست. بزرگان ما، برجستگان ما، انسانهای باارزشی که یک لحظه‌ی عمر آنها ارزش دارد به روزهـا و ماه‌ها و سالهای عمر امثال ما، چنین ادعاهائی نکردنـد. ممکن است یک انسان سـعادتمندی، چشـمش، دلش این ظرفیت را پیدا کند که به نور آن جمال مبارک روشن شود، اما یک چنین کسانی اهل ادعا نیسـتند؛ اهل گفتن نیستند؛ اهل دکان‌داری نیستند. این کسانی که دکان‌داری میکننـد به این وسـیله، انسان میتوانـد به طور قطع و یقین بگوید اینها دروغگو هسـتند؛ مفتری هسـتند. این عقیده‌ی روشن و تابناک را بایستی از این آفت اعتقادی دور نگه داشت. امروز خوشـبختانه در مجلس ما جمعی از عناصـر فرهنگی، رایزنـان فرهنگی، جمعی از مـدیران آموزش و پرورش، جمعی از جوانان زبـده و برجسـته‌ی سازمان جوانان، جمعی از مجموعه‌های مرتبـط بـا مهـدویت حضور دارنـد. آنچه را که من به این مناسبت در این جمع فرهنگیِ آگاه و هوشـیار به شـما برادران و خواهران میخواهم عرض بکنم، این است که مـا عقایـد اسـلامی‌مان، بخصوص عقایـد شـیعی، جزو پاکیزه‌ترین و منطقی‌ترین و مسـتحکمترین عقایـد است. توحیدی که ما تصویر میکنیم، امامتی که تصویر میکنیم، شخصـیت نبی که ما تصویر میکنیم، مسائل اعتقادی و معارف دینی‌ای که در آئین تشیع تصویر میشود، تصویرهای روشن و منطقی‌ای است که هر ذهن فعالی و اهل کنکاشی میتواند به حقانیت و صحت و دقت این اعتقادات پی ببرد. عقاید شـیعه، عقاید بسـیار مسـتحکمی است. همیشه در طول تاریخ اسـلام، عقاید تشیع اینجور شناخته شـده است. دیگران، مخالفین در مقام احتجاج، در مقام اسـتدلال، در هماوردی‌های کلامی، به اسـتحکام عقاید امامیه که از ائمه (علیهم‌السّلام) اخذ شده است، اعتراف کرده‌اند. و ائمه (علیهم‌السّلام) به تبع قرآن کریم، ما را به تأمل، به تفکر و به کارگیری خرد و اندیشه دستور داده‌اند. این است که فکر، اندیشه، خرد، در این عقاید آشکار است؛ به‌علاوه راهنمائی‌های ائمه (علیهم‌السّلام) هم که هدایت‌کننده است و جلوگیر از لغزشـهاست. این عقاید را بایستی اولاً درست فهمید، ثانیاً آنها را با تدبر و تأمل عمق بخشید، ثالثاً آنها را بدرستی منتقل کرد. در همه‌ی مجموعه‌های فرهنگی اینجور است. در آموزش و پرورش، یک معلم، یک مدیر آموزشی یا پرورشـی به بهترین وجهی میتوانـد از این فرصت طلائیِ عمر نوجوان ما که در اختیار اوست، اسـتفاده کنـد. عقاید دینی را نه فقط

در زنگ تعلیمات دینی، بلکه میشود آن را در همه‌ی فرصتهای تعلیم با هوشیاری، با دقت، با سنجیدگی، در عمق ذهن و جان متعلم جایگزین کرد، تا او فرصت پیدا کند آن را در دل و مغز خود رشد بدهد. مجموعه‌های فرهنگی مرتبط با ملتهای دیگر و شاغل در خارج کشور یا مرتبط با آنها، مهمترین کارشان این است که این حقائق را بتوانند با شیوه‌های مختلف در مقابل چشم و نظر خواهندگان و جویندگان قرار بدهند؛ همین‌قدر که آنها مطلع بشوند. در همین قضیه‌ی مهدویت، آن کسانی از اهل سنت یا حتّی از علمای غیر مسلمان که به عقاید شیعه در باب مهدویت توجه کردند و از آن اطلاع پیدا کردند، تصدیق کردند که بشارتهائی که در تورات و انجیل و ادیان دیگر هست، همه منطبق با همین مهدویتی است که در شیعه وجود دارد. این را اعتراف میکنند. آن کسی که عقیده‌ی شیعه را نمیداند، یا شکل تحریف شده‌ی آن به او رسیده، خوب، بدیهی است که یک چنین قضاوتی نمیتواند بکند. شکل درست عقیده را باید منتقل کرد. آن وقت خواهید دید که قضاوت خردمندان عالم، آگاهان عالم، قضاوتِ موافق با این عقیده خواهد بود و تأیید میکنند و تصدیق میکنند و به آن میگروند. این را، هم جوانان ما - جوانان فرزانه‌ی ما، دانشجویان ما، طلاب فاضل ما - هم مجموعه‌هائی که متصدی آموزشند، متصدی تبلیغند، متصدی پرورش افکار و اذهان هستند، باید توجه کنند. نشان دادن آن حقیقتی که در اختیار مذهب امامیه و پیروان اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) هست به مخاطب، مساوق(۱) با قبول مخاطب و همراه با تصدیق و پذیرش مخاطب است. حقیقت را باید نشان داد. باید سعی کنیم پیرایه‌ها، خرافه‌ها، ادعاهای دروغین، کج‌فهمی‌ها، بدفهمی‌ها دخالت نکند. البته نقش علمای دین، مبلغان برجسته، روشنفکران در این زمینه نقش برجسته‌ای است. و ملت ما با عمل به تعالیم اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) و عمل به قرآن، چه در دوران انقلاب، چه در دوران دفاع مقدس، چه در حوادث گوناگونی که برای کشور ما پیش آمده است، حقانیت این تعالیم را نشان داد. بسیاری از مردم دنیا در دوران دفاع مقدس با حقانیت تشیع آشنا شدند و به آن گرایش پیدا کردند و آن را قبول کردند و پذیرفتند؛ همچنانی که خیلی از ناظران جهانی در دوران دفاع مقدس، در دوران انقلاب، با حقائقی که در عمل امام بزرگوار ما و حواریون او - که همین جوانهای مبارز و مجاهد و مجاهدان راه حق بودند - دیده شد، به حقانیت اسلام اعتقاد پیدا کردند. بسیاری از ملتها که مسلمان بودند، اما غفلت از حقیقت اسلام داشتند، بیدار شدند؛ آگاه شدند. نشان دادن حقیقتِ صحیحِ دین و نشان دادن آن بخصوص در عمل، چنین خاصیت معجزآسائی دارد. امیدواریم ملت عزیز ما مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) باشند و ان‌شاءاللّه روز به روز این ملت در ارادت و انس و اشتیاق و انتظار ظهور آن بزرگوار جلوتر بروند. ان‌شاءاللّه ظرفیت دلها و چشمها و ظرفیت جهان آماده برای آن انقلاب عظیم الهی بشود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته --

-------- ۱) همراهی کردن

دیدار رئیس‌جمهوری و اعضای هیئت دولت

دیدار رئیس‌جمهوری و اعضای هیئت دولت بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم از خداوند متعال متضرعانه درخواست میکنیم که رفتار ما، گفتار ما و همه‌ی حرکات ما را با لطف و کرم خود، به آن چیزی که مورد رضای اوست نزدیک‌تر کند. اولاً، هفته‌ی دولت را به شما برادران و خواهران عزیز و همچنین به همه‌ی کارکنان فعال و کوشنده‌ی دولت در سطوح مختلف مدیریتی، تبریک عرض میکنیم؛ و یاد شهیدانی را که بحمداللّه هفته‌ی دولت مزین به نام آنهاست، گرامی میداریم. این ذکر شهید رجایی و شهید باهنر - که این دو برادر عزیز، حقیقتاً مظهر علم و عمل بودند - در هفته‌ی دولت، یک امر مغتنمی است؛ یک چیز نمادین و باارزشی است. معنایش این است که ما - که مسئولین بخشهای مختلف کشور هستیم - در رفتار عمومی خودمان، نگاهمان به همان ارزشهایی باشد که برجستگی شخصیت این دو عزیز، به خاطر آن ارزشهاست. من لازم میدانم از همه‌ی کارکنان دولت - از شخص رئیس‌جمهور محترم، از شما وزراء و مسئولان عالی‌رتبه‌ی قوه‌ی مجریه و از همه‌ی مدیران شما در رده‌های مختلف - حقیقتاً قدردانی کنم؛ به

خاطر اینکه تلاش میکنید، زحمت میکشید، دلسوزی میکنید و برای مردم کار میکنید. ان‌شاءاللَّه خداوند متعال هم به این کار شما برکت بدهد: هم اجر و ثواب اخروی و هم اجر و ثواب دنیوی؛ اجر و ثواب دنیوی هم، همان است که نتایج کار شما در زندگی مردم تجسم و تبلور پیدا کند، مردم آن را احساس کنند و در این فضای خدمت، ان‌شاءاللَّه زندگی‌شان با خوشبختی همراه باشد. به شما عزیزان هم بخصوص توصیه میکنم که از این توفیق خدمتی که در اختیار شما قرار گرفته، قدردانی کنید. این که انسان در جایگاهی قرار بگیرد که میتواند به مردم خدمت بکند و دست او باز است، خیلی قیمت دارد. این باز بودن دست انسان - در هر بخشی از بخشها - برای خدمت به ملت و خدمت به اهداف عالی ملت، خیلی چیز باارزشی است. ما قرنهای متمادی در انجام دادن کارهایی که تشخیص میدادیم خوب است و دلمان میخواست انجام بدهیم، بسط ید نداشتیم. امروز شما این بسط ید را دارید؛ این را قدر بدانید، خدای متعال را شکر کنید، افزایش این توفیق را از خدا بخواهید، و بخواهید که خدای متعال به شما توفیق بدهد که بتوانید هر چه بیشتر به مردم خدمت کنید و از این بسط ید استفاده کنید. خب، حالا خوشبختانه ماههای مبارک هم هست. ما در روزهای بسیار شریف ماه شعبان قرار داریم. در آینده‌ی نزدیک هم ماه مبارک رمضان می‌آید که ماه ضیافت الهی است و سفره‌ی میهمانی معنوی الهی، گسترده است. از این میهمانی استفاده کنیم، ظرفیتهایمان را زیاد کنیم، توجهمان را به معنویات بیشتر کنیم؛ و این کمک خواهد کرد. در مورد گزارشی هم که آقای رئیس‌جمهور دادند - که گزارش بسیار خوبی بود - توصیه‌ام این است که این گزارشها منتشر بشود و صداوسیما عین همین بیانات ایشان را منتشر کند تا مردم و نخبگان بشنوند. بسیاری از چیزهایی که در زندگی ما اتفاق میافتد و واقعیت دارد، مردم درست در جریان آنها قرار نمیگیرند. درست است که ما ان‌شاءاللَّه برای خدا کار میکنیم و هدف عمده‌ی ما باید رضای الهی باشد و ان‌شاءاللَّه هست؛ لیکن اطلاع مردم از این کارها بسیار کار لازم و مهمی است؛ این هم خودش هدفی است؛ من قبلها هم همیشه سفارش کرده‌ام، حالا هم سفارش میکنم. چند خصوصیت ممتاز در این دولت وجود دارد که من لازم میدانم به این خصوصیات تصریح کنم؛ اگر چه بارها هم گفته شده، اما در عین حال خوب است که خود شما دوستان هم توجه داشته باشید که مایه‌ی امتیاز شما، اینهاست. نامها و عنوانها و جایگاهها و کرسیها به انسان تشخص نمیدهد؛ تشخص واقعی و شرف واقعی در معانی دیگری است؛ همچنانی که در روایت داریم که «اشراف امّتی حملة القران و اصحاب اللّیل». اشرافیت در نظامهای مادی معنایی دارد، ولی در نظام اسلامی اشرافیت معنای دیگری دارد. آن کسانی که اصحاب‌اللیل‌اند - کسانی هستند که برای خدا در شب قیام میکنند - یا کار دشوار را برای مردم در شب انجام میدهند، یا آن کسانی که حملةالقرآن هستند و با قرآن انس دارند و با نور قرآن و هدایت قرآن حرکت میکنند، «اشراف» اینها هستند. کسانی که پول دارند، ثروت دارند و جایگاه اجتماعی دارند، آنها در منطق و در نظام ارزشی اسلامی «اشراف» محسوب نمیشوند. امتیازات دولتمردان هم از همین قبیل است. یک چیزهایی هست که امتیازات واقعی است؛ باید به اینها توجه کرد. تذکر من در درجه‌ی اول برای خود شماست که بدانید اهمیت شما و تشخص شما به خاطر این خصوصیات است. بعد هم در فضای عمومی جامعه معلوم بشود که اگر انسان از دولتی یا از مجموعه‌ای قدردانی و حمایت میکند، این نشانه‌ی چیست و اشاره‌ی به چیست و مسئله چیست در این میان. من سه‌تا خصوصیت را اینجا یادداشت کرده‌ام که ذکر میکنم. یک خصوصیت این است که این دولت، واقعاً یک دولت کار است؛ دولت حرکت و اقدام است؛ انرژی و نشاطِ کار این دولت، یک امر برجسته است. الحمدللَّه شما از سال اول همین‌جور حرکت کردید، الان هم با این که سه سال از عمر این دولت گذشته، انسان احساس میکند که تحرک و نشاط و فعالیت و اقدام در این دولت محسوس است - یعنی کاهش پیدا نکرده؛ افت پیدا نکرده - این خیلی چیز باارزشی است. در خدمت به مردم جدیت وجود دارد. رفتن به شهرها، رفتن به شهرهای کوچک، همه‌ی نقاط کشور را زیر پا گذاشتن و هیچ نقطه‌ای از کشور را از منظر خبرگی و کارشناسی دور قرار ندادن، اینها چیزهای باارزشی است. این امتیاز اول است؛ در هر مجموعه‌ای این امتیاز وجود داشته باشد، جا دارد که انسان از آن قدردانی کند، به آن تصریح کند و امیدوار و مطمئن باشد که خدای متعال هم به آن مجموعه کمک خواهد کرد و ثواب خواهد داد.

خصوصیت و امتیاز دوم که در این دولت هست، شعار و گفتمان کلی این دولت است که منطبق بر شعار و گفتمان امام و منطبق بر شعارها و گفتمانهای انقلاب است؛ این خیلی چیز باارزشی است. این را هیچکس نمی‌تواند ندیده بگیرد. هر دلبسته‌ی به انقلاب، این را قدر می‌داند؛ هر کسی که پیشرفت کشور را با هدایت انقلاب و با کارگردانی انقلاب تصور می‌کند، باید این را قدر بداند. عدالت‌خواهی در این دولت پررنگ شد. شعار عدالت‌خواهی به صورت جدی بر روحیه‌ی مسئولان، دولتمردان و برنامه‌ها، پرتو افکند. استکبارستیزی - که معنای ویژه‌ی انقلابی خودش را دارد - در این دولت تشخص و تمیّز پیدا کرد. معنای استکبارستیزی دشمنی کردن با دولتهای دنیا نیست، معنایش دشمنی کردن با استکبار است. استکبار - از هر دولتی و از هر نظامی سر بزند - آفتِ برای بشریت است. البته امروز امریکا و صهیونیزم مظهر استکبارند؛ لیکن هر جا، هر کس، هر دولتی و هر مجموعه‌ای که نسبت به دیگران استکبار بورزند، آفتی در جامعه‌ی بشری و در نظام زندگی انسان به وجود می‌آورند. ستیزه‌ی با این حالت هم یک حالت مطلوب اسلامی است. این هم یکی از خصوصیات این مجموعه است که خوشبختانه برجسته است. مسئله‌ی اعاده‌ی عزت ملی و ترک انفعال در مقابل سلطه و تجاوز و زیاده‌طلبی سیاستهای دیگران و ترک شرمندگی در مقابل غرب و غربزدگی را هم انسان در این دولت احساس می‌کند؛ عزت ملی و استقلال حقیقی و معنوی از اینجا حاصل میشود. استقلال به این نیست که انسان شعار استقلال بدهد یا حتی مثلاً در زمینه‌های اقتصادی هم به یک رشد بالایی دست پیدا کند؛ نه، استقلال این است که یک ملت به هویت خود و به عزت خود معتقد و برای او اهمیت قائل باشد، برای حفظ او تلاش و کار کند و در مقابل متعرضین و مستهزئین، شرمنده‌ی اظهارات و جایگاه خود نباشد. ما متأسفانه در برخی از اوقات گذشته، میدیدیم که بعضی از کسانی که مرتبط با مسئولین بودند یا حتی خودشان مسئول یک بخشی بودند، کأنّه از گفتمان انقلاب در مقابل دیگران شرمنده‌اند و خجالت میکشند که حقایق انقلاب را بر زبان جاری کنند یا آنها را پیگیری کنند یا به آنها اهمیت بدهند! این برای یک جامعه خیلی بلای بزرگی است؛ این را شما ندارید. یکی از مظاهر دفاع از عزت هم همین مسئله‌ی انرژی هسته‌ای است. مسئله‌ی انرژی هسته‌ای، برای ما فقط این نبود که ما میخواستیم یک فناوری داشته باشیم، دیگران میخواستند ما نداشته باشیم؛ این فقط بخشی از قضیه است. بخش دیگر قضیه این بود که قدرتهای گوناگون، پُررو، متجاوز، زورگو و دنباله‌ها و اقمار بی‌ارزش آنها، میخواستند حرف خودشان را در این زمینه بر ملت ایران تحمیل کنند. خب، ملت ایران، دولتِ شما و شخص رئیس‌جمهور، در مقابل این زورگویی و این تحمیل و این افزون‌طلبی ایستادید؛ خدای متعال هم کمک کرد؛ پیش رفتید. اینها آن بخشها و اجزاء گفتمان عمومی این دولت است که برای من اهمیت دارد. روند غرب‌باوری و غرب‌زدگی را که متأسفانه داشت در بدنه‌ی مجموعه‌های دولتی نفوذ میکرد، متوقف کردید؛ این چیز مهمی است. حالا یک عده‌ای در جامعه، ممکن است به هر دلیلی شیفته‌ی یک تمدنی یا یک کشوری باشند؛ اما این وقتی به بدنه‌ی مدیران انقلاب و مجموعه‌های انقلاب نفوذ میکند، چیز خیلی خطرناکی می‌شود. این دیده میشد؛ خب، جلویش گرفته شد. گرایش‌های سکولاریستی - که متأسفانه باز داشت در بدنه‌ی مجموعه‌ی مدیران کشور نفوذ می‌کرد - جلویش گرفته شد. نظام انقلابی، بر مبنای دین و بر مبنای اسلام و بر مبنای قرآن شکل گرفته و به همین دلیل از حمایت میلیونی این ملت برخوردار شده و جانهایشان را کف دستشان گرفته‌اند و جوانهایشان را به میدانهای خطر فرستاده‌اند؛ آن وقت مسئولان یک چنین نظامی دم از مفاهیم سکولاریستی بزنند؟! «یکی بر سر شاخ و بن میبرید»؛ یعنی خودشان بنشینند و بنا کنند بنِ این‌مبنا و قاعده را کلنگ زدن! خیلی چیز خطرناکی بود. خب، الحمدللّه اینها جلویش گرفته شد. یا جرأت در ایجاد تحول؛ حالت روحی این دولت این است که برای تحول‌آفرینی جرأت دارد و اقدام می‌کند. نمی‌خواهم بگویم همه‌ی این اقدامها صددرصد درست است؛ نه، ممکن است یک جایی هم اشتباه باشد؛ اما نفس اینکه انسان حالت دلیری در مقابل مشکلات داشته باشد و تصمیم بگیرد که برای رفع مشکلات اقدام بکند، چیز باارزشی است که این خوشبختانه هست. جرأت در مقابله‌ی با فساد. مقابله‌ی با فساد خیلی کار سختی است. یک وقتی بنده گفتم که این اژدهای هفت سرِ فساد را به این آسانی نمیشود قلع و قمع کرد؛ خیلی کار سختی است. نه اینکه حالا بگویم

قلع و قمع شـده؛ نخیر، الان هم قلع و قمع نشـده؛ لیکن جرأت مقابله‌ی با آن هست. خب، وقتی که اجزاء مجموعه، خودشان آلوده‌ی به فساد نباشند، طبعاً جرأتشان بیشتر است. بسیاری از مجموعه‌های قبلی هم حقیقتاً پاکیزه بودنـد - یعنی آلودگی نداشـتند - اما بالاخره جرأت در مقـابله‌ی بـا فساد یک امتیازی است که در شـما هست. روحیه‌ی تهاجم در مقابله‌ی با زورگویان بین‌المللی. یک وقت هست که زورگویـان بین‌المللی می‌آینـد و میگوینـد که آقا شـما فلان کار را کرده‌ایـد و ما رفع و رجوع می‌کنیم و نه واللَّه، نه بـاللَّه...؛ ولی یـک وقـت هسـت کـه تهـاجمش، تهـاجم زورگویـانه اسـت؛ بهـترین دفـاع در چنین مـواقعی هجـوم است. زورگویـان بین‌المللی، نقـاط ضـعف زیادی دارنـد: جنایت میکننـد، فساد میکننـد، به حقوق بشـر تجاوز میکننـد، به حقوق ملتها تعـدی میکننـد، انسانها را لگدمال میکنند و همه‌ی کارهای زشت را انجام میدهند؛ آخر هم طلبگار همه‌اند! خب، نقاط ضـعفشان، با حالت تهاجمی و با حالت طلبگاری، گفته و بیان بشود. اینجور نیست که ما برای تهاجمات سیاسـی بین‌المللی، بخواهیم پاسـخ پیـدا کنیم. یک وقتی از بنـده - سالهای اوایل - میپرسـیدند که آقا، شـما در مقابل این حرف چه جوابی داریـد؟ میگفتم ما جواب نداریم؛ ما ادعا داریم و مـدعی اینها هستیم؛ در قضـیه‌ی زن مـدعی هستیم؛ در قضـیه‌ی حقوق بشـر مـدعی هستیم؛ در قضایای حقوق اساسـی انسانها مـدعی هستیم. ما مـدعی اینها هستیم؛ ما در مقام پاسـخگویی نیستیم. چرا بایـد سوال بکننـد تا کسـی مجبور باشـد پاسخ بدهـد؟ آنها بی‌جا میکنند سؤال و ادعا میکنند. این روحیه، روحیه‌ی خوبی است؛ روحیه‌ی انقلاب این است؛ این است که حقیقت را روشن و درخشان میکنـد. گفتمان عمومی دولت اینهاست؛ به طور خلاصه: زنـده‌کردن و بازسازی برخی خصوصـیات جوهری انقلاب و منطق امام؛ و مقابله‌ی با کسانی که میخواسـتند این ارزشها و این مفاهیم اساسی را منسوخ کنند، یا از بین ببرند، یا ادعا میکردند که منسوخ شده و از بین رفته؛ این چیز باارزشی است. این خصوصیت دوم و امتیاز دومی است که در این دولت هست. امتیاز سوم هم روحیه‌ی مردمی و خـاکی این دولت است؛ این هم خیلی باارزش است؛ این را قـدر بدانیـد. شـما امتیازتان به تشـخص ظاهری و شـکل و قیافه نیست؛ امتیازتان به همین است که خودتان را با مردم هم‌سطح کنیـد، به شـکل مردم و در میان مردم باشـید، با مردم تماس بگیریـد، با آنها انس پیدا کنید، از آنها بشـنوید. این امتیاز بزرگی است و در شـما هست؛ آن را حفظ کنید و نگه دارید. ساده‌زیستی - بخصوص در خود آقـای رئیس‌جمهور - خوب و برجسته است و چیز باارزشـی است؛ در مسئولین هم - کمـا بیش؛ یک جایی کمتر، یک جایی بیشتر - بحمـداللَّه هست. ساده‌زیستی چیز بسـیار باارزشـی است. ما اگر بخواهیم تجمل و اشـرافیگری و اسـراف و زیاده‌روی را - که واقعاً بلای بزرگی است - از جامعه‌مـان ریشه‌کن کنیم، بـا حرف و گفتن نمیشود؛ که از یـک طرف بگوئیم و از طرف دیگر مردم نگاه کننـد و ببیننـد عملمان جور دیگر است! بایـد عمل کنیم. عمل ما بایستی مؤیـد و دلیل و شاهـد بر حرفهای ما باشـد تا اینکه اثر بکند. این خوشبختانه هست. فاصله‌تان را با طبقات ضعیف کم کرده‌اید و کم نگه دارید و هر چه که ممکن است آن را کمتر کنید. این سه‌تا خصوصـیت و امتیاز است. «من لم یشـکر المخلوق لم یشـکر الخالق». این وظیفه‌ی بنـده هم هست، وظیفه‌ی همه هم هست. اگر چنانچه این خصوصـیات را در مجموعه‌ی دولت کنونی قدردانی نکنیم و تشکر نکنیم، طبعاً خدا را خوش نمی‌آید. خدای متعال دوست دارد که از کارهای خوب افراد تشکر بشود، قدردانی بشود و سپاسگزاری بشود. وظیفه‌ی بنده هم این است که قدردانی کنم و بـه خـاطر همیـن خصوصـیات، از دولـت حمـایت کنم. البته حمـایت از دولت، مخصـوص این دولت نیست؛ بنـده همیشه از دولتها حمـایت کرده‌ام؛ امـام هـم (رضـوان اللَّه تعـالی علیـه) در هر برهـه‌ای، از دولتهـا و رؤسـای قـوه‌ی مجریه و مسـئولین دولـتی حمـایت میکردند. دلیلش هم واضح است. چون عمده‌ی بار اداره‌ی مدیریت کشور بر عهده‌ی قوه‌ی مجریه است و نظام باید از قوه‌ی مجریه، از رئیس‌جمهور، از مسـئولین و از وزرا، حمـایت کنـد. امـام هم حمـایت میکردنـد؛ بنـده هم در دوره‌هـای گذشـته همیشه حمـایت میکردم. منتهـا خب، این خصوصـیاتی که عرض کردیم، موجب بشود که انسـان گرمتر حمـایت کنـد و در این قـدردانی و حمایت، دلگرمتر اقدام کند. البته این به معنای چشم بستن بر ضـعفهای دولت هم نیست. بالاخره شـما هم بشرید، نقص دارید، ضعفهایی هم داریـد؛ کارهـایی را میخواسـته‌اید انجـام بدهیـد، ولی انجام نگرفته؛ کارهایی را به فکر نبوده‌ایـد و به ذهنتان نبوده، بایـد متوجه آنها

بشوید و انجام بدهید؛ که در جلسات خصوصی با آقای رئیس‌جمهور و با بعضی از مسئولین دیگر و در بسیاری از جلسات عمومی - مثل همین دیدارهای دولت و غیره - هم گفته شده. البته آن حمایت هم بجای خودش محفوظ است و هست. چند نکته را عرض بکنیم. یکی راجع به مطالباتی است که ما همواره در جلسات دولت مطرح کرده‌ایم. من میخواهم بر آن مطالبات تأکید کنم. در جلسات سالهای گذشته اینها را گفته‌ایم که مهم هم هست و چیزهایی است که ما انتظار داریم شما مسئولان تراز اول کشور و قوه‌ی مجریه به اینها توجه کنید. یکی مسأله‌ی رعایت قوانین است. قانون را اهمیت بدهید. قانون - وقتی که با ساز و کار قانون اساسی پیش رفت - حتمیت و جزمیت پیدا میکند. ممکن است همان مجلس یا دولت یا دیگران مقدماتی فراهم کنند که آن قانون عوض بشود - با طرحهایی که در مجلس می‌آید، با لوایحی که دولت میدهد، با تصمیم‌سازیهایی که در بخشهای مختلف انجام میگیرد - عیبی ندارد؛ اگر قانون نقص دارد، ضعف دارد و غلط است، عوض بشود؛ اما تا مادامی که قانون، قانون است، حتماً بایستی به آن عمل بشود و به آن اهمیت داده بشود. من این را تأکید می‌کنم. در بخشهای مختلف همین‌جور است. ممکن است یک چیزی را شما معتقد باشید که روال قانونی‌اش درست طی نشده، یا متصدی این کار قوه‌ی مجریه نیست؛ وقتی که قانون مجلس - با همان ساز و کار قانون اساسی - به دولت ابلاغ شد، قوه‌ی مجریه باید آن را قانون بداند. حالا اگر چنانچه ضعف یا چیز دیگری وجود دارد، عواملِ دیگری وجود دارد که اگر قانون مشکلاتی دارد، بایستی آن را از بین ببرند؛ چه در خود مجلس، چه در شورای نگهبان و از این قبیل. به قانون اهمیت بدهید. نظارت بر زیرمجموعه هم خیلی مهم است. من اصرار و تأکید دارم که شما دوستان عزیز - که مسئولان بالا و مدیران ارشد هستید - مسأله‌ی نظارت بر زیرمجموعه‌ی خودتان را بسیار اهمیت بدهید. چشمهای بینا و بصیر و باز شماست که وقتی در دائره‌ی مسئولیتتان میچرخد، میتواند صحت کار و پیشرفت کار را تضمین کند. اگر چنانچه شما غفلت کردید، ممکن است در همان بخشی که غفلت کرده‌اید نابسامانی انجام بگیرد. مجموعه‌های انسانی مثل ماشین نیستند که انسان یک دکمه‌ای را بزند و این ماشین به خودی خود شروع کند به کار کردن. مجموعه‌های انسانی مجموعه‌هایی از اراده‌ها، فکرها، نظرها، سلیقه‌ها و خواهشهای نفسانی صحیح و غلط هستند. خب، این چیزی را که شما تصمیم گرفتید، تدبیر کردید و بناست در مجموعه‌ی شما انجام بگیرد، ممکن است یکجا با یک مانعی از همین خواهشها و فکرها و سلیقه‌ها و اراده‌های گوناگون برخورد بکند و متوقف بشود. مثل یک جریان آبی که به یک سنگی برخورد میکند؛ یک جریان باریک، به یک ریگ هم برخورد کند برمیگردد. خب، باید این مانع را برطرف کنید. این نمیشود مگر با نظارت. نظارت، بسیار مهم است. خود آقای رئیس‌جمهور هم همین جور. البته نظارت رئیس‌جمهور نسبت به وزرا، با استقلال وزرا در کارشان نباید تنافی پیدا کند. چون وزرا مسئولیت قانونی دارند و از مجلس رأی اعتماد گرفته‌اند و باید استقلال داشته باشند. لیکن این نظارت حتی در مورد وزرا هم وجود دارد. استقلال عمل آنها محفوظ، اما نظارت رئیس‌جمهور هم با شدت تمام بایستی انجام بگیرد. یکی هم این است. یکی مسأله‌ی پیگیری مصوبات است؛ بخصوص مصوبات سفرها و وعده‌هایی که داده میشود. شما به جایی مسافرت میکنید؛ مثلاً گفته میشود دولت صد یا دویست مصوبه برای آن‌جا داشت؛ باید به طور جد دنبال کنید که اینها تحقق پیدا بکند. خب، میدانید که بنده در زمینه‌ی آمارگیری و آماردهی زیرمجموعه‌ها به مسئولان بالا، تجربه‌ی طولانی‌ای دارم - هم در دوره‌ی ریاست جمهوری، هم بعد از آن - زیاد اتفاق افتاده که می‌آیند و گزارش میدهند که آقا! این کار شد، این کار شد، این کار شد! وقتی انسان نزدیک میرود، می‌بیند که گزارش دروغ نیست، اما درست هم نیست. یک نکته‌ای در این هست؛ به شما دروغ نگفته‌اند، اما آنی که شما میخواهید، اتفاق نیفتاده و انجام نگرفته است! پس مواظبت کنید که آن چیزی که شما میخواهید، انجام بگیرد. گزارشهای مکتوبی که همراه با آمار و ارقام به ما میدهند، ممکن است در آنها چنین اختلالی وجود داشته باشد. لذا باید خیلی بادقت و احتیاط و وسواس، این مصوبات - بخصوص وعده‌هایی که به مردم داده میشود - تعقیب بشود و پیگیری بشود. همان طور که عرض کردم، شما دولتی هستید مردمی؛ یعنی مردم وقتی حرف شما و صدای شما را میشنوند، کأنّه از جنس خودشان یک حرفی میشنوند؛ چون از موضع بالا و متکبرانه با

مردم حرف نمیزنید؛ خب، طبعاً توقعاتشان زیاد میشود. پس این خوب است؛ اما توقعات را هم زیاد میکند. اگر چنانچه یک جائی بر خلاف این توقعات رفتار شد، در ایمان و اعتقاد مردم اختلال به وجود می‌آید و این جایز نیست؛ نباید بگذارید چنین اتفاقی بیفتد. آنچه که وعده میدهید انجام بگیرد. اگر نمیشود، همان وعده‌ای که داده‌اید، صاف بیائید به مردم بگوئید نمیشود. در همان اوائل ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی‌نژاد، به ایشان گفتم که این مورد - یک مورد خاصی است که نمیخواهم اسم بیاورم و قبل از دولت ایشان تصمیم‌گیری شده بود - ممکن است برایتان مشکلات درست کند، بیائید صاف و روشن به مردم و به همان مسئولین بگوئید آقا، این کار را ما نمیتوانیم انجام بدهیم! از شما قبول میکنند. البته ایشان مصلحت ندانستند و آن کار را نکردند؛ بنده هم الزامی و اجباری نگفته بودم، پیشنهاد کردم. من عقیده‌ام این است اگر چنانچه یک کاری را نمیتوانید انجام بدهید - مثلاً به فلان استان رفتید و فلان وعده را دادید؛ حالا می‌بینید مشکلات و تورم ایجاد میکند یا ممکن است کارهای دیگری را لنگ کند - خیلی خب، صاف بروید بگوئید: آقا! ما این را تصمیم گرفتیم، حالا متأسفانه نمیشود انجام بدهیم. این بهتر است از اینکه کار انجام نگیرد. این هم یکی. تعامل با دو قوه‌ی دیگر هم یکی از این توصیه‌هاست. تعامل با مجلس و تعامل با قوه‌ی قضائیه، کار لازمی است؛ این را مطلقاً نباید نادیده گرفت. البته ممکن است در این راه تلخیها و مشکلاتی وجود داشته باشد؛ ولی باید تحمل کرد؛ بهتر است. مسأله‌ی بعدی، تعامل نظام‌مند با نخبگان و اهل نظر - حتی مخالفین - است؛ با اینها هم باید تعامل کرد. نخبگان جامعه را نباید فراموش کرد. من اعتقادم این است که بر طبق فرمایش مولای متقیان، آن جایی که بین خواست نخبگان و خواست مردم - عامه‌ی مردم - تعارض وجود دارد، خواست عامه‌ی مردم مقدم است؛ این همانی است که در نامه‌ی معروف حضرت و فرمان معروف حضرت به مالک اشتر، به این معنا تصریح شده؛ اما همیشه از این قبیل نیست. گاهی نخبگان نظرات اصلاحی‌ای دارند که بایستی از اینها استفاده کرد. یعنی همچنانی که گفته میشود که «همه چیز را همگان دانند»، «همه کار را هم همگان توانند»؛ واقعش این جوری است. از نظرات و از نیرو و از کار همه‌ی نیروها استفاده بشود. یک مسأله، مسأله‌ی اطلاع‌رسانی است که من بارها گفته‌ام. البته خوشبختانه حالا می‌بینم گاهی در آستانه‌ی سفرها، اطلاع‌رسانیهای خوبی انجام میگیرد؛ لیکن در عین حال کم است. گزارش باید واقعاً هنرمندانه باشد، نه به شکل گزارشهای متعارف و عادی؛ البته این گزارش امروز مستثنی است - به نظر من این گزارش باید عیناً پخش بشود - لیکن در بخشهای مختلف، وزرا برای گزارش، برنامه‌سازی کنند. گزارش دادن کار آسانی نیست؛ کار بسیار مشکلی است که انسان بخواهد از عملکرد خود گزارشی بدهد که باور مردم و اذعان مردم را همراه داشته باشد. این کار هنرمندانه‌ای است و بایستی انجام شود. یک سفارش دیگر - که تأکید کرده‌ام، باز هم تأکید میکنم - مسأله‌ی علم و فناوری است. که خب، خوشبختانه این معاونت خوبی که تشکیل شد، خیلی کمک میکند و باز هم همچنان به این مسأله توجه شود؛ این پایه است و جزو آن چیزهای ریشه‌ای و جزو کارهای اساسی در کشور است. اگر ما بتوانیم این پایه را بالا ببریم، خیلی چیزها را میشود بر این پایه بنا کرد. یکی هم توجه به مقوله‌ی فرهنگ است که خیلی مهم است. البته خب، کارهایی شده؛ گزارشی هم که دادند، اشاره‌ای به این معنا داشت؛ بنده هم در جریان بسیاری از کارها هستم؛ اما در عین حال مقوله‌ی فرهنگ، بسیار مقوله‌ی مهمی است؛ همان طور که بارها گفتیم مثل هوایی است که انسان در آن تنفس میکند. همه - بزرگ، کوچک، بالا، پائین، قشرهای مختلف، مسئول، غیرمسئول - در فضا تنفس میکنند. این فضا را درست کنید، تا همه سالم تنفس کنند. به انتقادها هم توجه کنید؛ البته بعد هم عرض خواهم کرد. انتقاد با تخریب فرق دارد. متأسفانه خیلیها تخریب میکنند، ولی اسمش را میگذارند انتقاد. آن جایی که واقعاً انتقاد است و کسانی با نظر خیرخواهانه، نقاط مثبتِ کاری را توجه میکنند و نقاط اشکالش را هم ذکر میکنند، اینها را با سعه‌ی صدر گوش بدهید؛ نه این که همه جا قبول کنید - چون ممکن است آن منتقد اشتباه کرده باشد - اما گوش کنید تا آن جائی که واقعاً درست است از شما فوت نشود. اینها چیزهایی است که قبلها عرض کرده‌ایم؛ حالا هم تأکید میکنیم. به بعضیها توجه شده، بعضی را هم باید بیشتر توجه بکنید. آنچه که در مورد سال آخر این دوره باید به شما عرض بکنم، چند نکته است. یکی

اینکه در این سال آخر با روحیه‌ی سال اول کار کنید. البته احساس میکنم همین جور است؛ اما در عین حال تأکید میکنم. فکر نکنید که امسال، سال آخر دولت است؛ نه. مثل کسی که پنج سال دیگر بناست کار بکند، کار بکنید؛ یعنی تصور کنید که این یک سال به اضافه‌ی چهار سال دیگر در ید مدیریت شماست. با این دید نگاه کنید و کار کنید و برنامه‌ریزی کنید و اقدام کنید. این یک. دوم این که اولویت را به کارهایی بدهید که نیمه‌کاره مانده؛ شکوفایی این است. ما گفتیم نوآوری و شکوفایی. نوآوری به معنای هی پروژه‌ی جدید ایجاد کردن نیست. نوآوری یعنی نوآوری در فکر، در اندیشه، راه‌های نو را پیدا کردن و آنها را به عنوان برنامه و راهنمای کار در اختیار دولت - چه این دولت، چه هر دولت دیگری تا بیست سال آینده - قرار دادن؛ معنای نوآوری این است که شیوه‌های نو را پیدا کنیم. بخشی از شکوفایی هم این است که کارهایی را که شما تا حالا کرده‌اید، بتواند طعم خودش را به کام مردم بنشاند. پس اولویت را به کارهایی بدهید که نیمه‌کاره مانده؛ چه آنهایی که در دولت شما شروع شده، چه آنهایی که در دولتهای قبلی شروع شده. مهم این است که در همین دوره مردم طعم همه‌ی خدمات شما را بچشند. توصیه‌ی سوم هم که همان مسأله‌ی اطلاع‌رسانی است که عرض کردیم. مطلب بسیار مهمی که باز میخواهم عرض بکنم - در ادامه این توصیه‌ها - این است که این دهه‌ای که ما در پیش رو داریم، دهه‌ی پیشرفت و عدالت است. این دو شعار، شعار دهه‌ی آینده است: پیشرفت، عدالت. نه اینکه تا حالا پیشرفت نکرده‌ایم، نه اینکه تا حالا بکلی به عدالت بی‌اعتنائی شده باشد؛ نه، ما میخواهیم در این دهه یک پیشرفت جهشیِ همه‌جانبه و یک عدالت‌گستری وسیعِ همه‌جانبه اتفاق بیفتد. خوشبختانه زمینه‌هایش هم فراهم است. در این دهه، گفتمان مسئولان کشور بایستی پیشرفت و توسعه باشد؛ پیشرفت و عدالت باشد. البته خب، بدیهی است که بدون معنویت و بدون عقلانیت، عدالت تحقق پیدا نمیکند؛ این را قبلاً هم عرض کرده‌ایم. اگر معنویت نشد، عدالت تبدیل میشود به ظاهرسازی و ریاکاری؛ اگر عقلانیت نشد، عدالت اصلاً تحقق پیدا نمیکند و آن چیزی که انسان تصور میکند عدالت است، می‌آید و جای عدالت واقعی را میگیرد. بنابراین معنویت و عقلانیت در تحقق عدالت شرط است. اما بدون عدالت، پیشرفت مفهومی ندارد و بدون پیشرفت هم عدالت مفهوم درستی پیدا نمیکند؛ باید هم پیشرفت باشد و هم عدالت. اگر بخواهید الگو بشوید و این کشور برای کشورهای اسلامی الگو بشود، بایستی گفتمان حقیقی و هدف والایی که همه برای او کار میکنند، این باشد. نقشه‌ی راه، سند چشم‌انداز است. سند چشم‌انداز را هیچ نبایستی مورد غفلت قرار داد. این حقیقتاً یک سند واقعی و یک نقشه‌ی راهِ حقیقی است. باید دستگاههای نظارتی خودتان را محاسبه کنید. حالا دیگران ممکن است نظارت بکنند، ممکن است نکنند؛ ممکن است نظارتشان درست باشد، ممکن است ناقص باشد؛ اما در درون خودِ مجموعه‌ی قوه‌ی مجریه - که نقشش در رسیدن به اهداف چشم‌انداز، بسیار حساس است - دستگاههای نظارتی را فعال کنید، بعد ساز و کارهای نظارتی را بکار بیندازید تا ببینیم برنامه‌ها و سیاستها چقدر جلو رفته؛ یعنی اینجور نباشد که سال دهم سند چشم‌انداز، نگاه کنیم و ببینیم پیشرفتی پیدا نکرده‌ایم؛ نه، بایستی اینها را مرتباً رصد کنید که معلوم شود چقدر پیش رفته‌ایم و چقدر به آن اهداف نزدیک شده‌ایم و چقدر زمینه‌ها فراهم شده است. یک نکته‌ی دیگر مسئله‌ی سیاستهای اصل ۴۴ است. خب، همه اعتراف دارند که سیاستهای اصل ۴۴ اگر اجرائی بشود، یک تحول در پیشرفت کشور - در زمینه‌های اقتصادی و به تبع او در زمینه‌های دیگر - بوجود می‌آید. این هم مسئله‌ی بسیار مهمی است. خب، حالا آمارهای خوبی داده شد؛ کارهای خوبی هم انجام گرفته. قبل از آن که این قانون اخیر هم تصویب بشود، دولت اقداماتی در این زمینه انجام داده بود، لیکن حالا خوشبختانه قانون هم تصویب شده و در اختیار شماست؛ قوی و کاملاً جدی این سیاستها را دنبال کنید. این مسئله‌ی طرح تحول هم که اخیراً دولت مطرح کرده، این هم از همان کارهای بزرگ و از همان کارهایی است که جرئتِ اقدام به آن کار، خودش باارزش است. خب، همه این سرفصلها را قبول کرده‌اند و قبول دارند. همین مسئله‌ی هدفمند کردن یارانه‌ها، واقعاً چیز خیلی مهمی است؛ در دولتهای قبل هم مطرح بوده - بارها صحبت شده بود و گفته شده بود - منتها پیشرفت نمیکرد. یا مشکلاتی که در قضیه‌ی بانکها و مالیات و بیمه و گمرک و سایر چیزهایی که در بخشهای مختلف این طرح تحول

وجود دارد، کارهای بسیار بزرگ و مهمی است؛ حتماً هم باید انجام بگیرد. من توصیه میکنم در این کار حزم به خرج بدهید؛ یعنی مطلقاً نگذارید در این قضیه‌ی بزرگ، شتابزدگی به وجود بیاید. این کار، کار مهم و کار بزرگی است؛ اگر ان‌شاءاللّه بتوانید این را خوب انجام بدهید، یک قدم بلند برای پیشرفت کشور برداشته‌اید؛ البته اگر خوب انجام نگیرد، آن وقت خطرها و ضررهایی هم دارد. یعنی مراقبت بکنید که هیچ عجله و شتابزدگی نباشد. توقف و ترسیدن از ورود در این میدان را به هیچ وجه توصیه نمیکنم؛ اما نگاه کردنِ جلوی پا، نگاه کردن به چشم‌اندازهای دوردست و تبعاتی که ممکن است به وجود بیاید و راه جلوگیری از آن تبعات را توصیه میکنم. فرض کنید ممکن است یک بخشی از این طرح تحول، مثلاً تورم‌زا باشد. خب، فکر کنید برای مقابله‌ی با این تورم چه کار باید بکنید. چه اقدامی باید انجام بدهید که این یا پیش نیاید و تورم ایجاد نشود؛ یا اگر ایجاد میشود، کمتر ایجاد بشود تا این کار اقتصادی و این جراحیِ بزرگ، به خوبی و به سلامت انجام بگیرد. خب، در کشور ما واقعاً مسئله‌ی تورم، مسئله‌ای است. یعنی شما این همه خدمت کرده‌اید و این همه زحمت کشیده‌اید که بایستی در وضع زندگی مردم اثرات خودش را بگذارد. الان هم تورم هست - البته همین طور که اشاره کردند، تورم جهانی هم هست - منتها بخشی از آن مربوط به تورم جهانی است، بخشی از آن مسلّم مربوط به خشکسالی است، بخشی از آن مربوط به سرمای سخت زمستان گذشته است، اما بخشی از آن هم احتمالاً چیزهای قابل اجتنابی است. پس بایستی عوامل قابل اجتناب را شناسایی و از آنها اجتناب کنید. یک مسئله هم - که مسئله‌ی آخر باشد که عرض میکنیم - مسئله‌ی انتقاد و تخریب است. مرز انتقاد و تخریب چیست؟ تخریب بکنند و اسمش را بگذارند انتقاد؛ یا از ما انتقاد بشود و ما تلقیِ تخریب از آن داشته باشیم. خب، باید مشخص بشود تخریب کدام است و انتقاد کدام است. معنای انتقاد آن ارزشیابیِ منصفانه‌ای است که یک آدم کارشناس میکند؛ نقادی همین است دیگر. وقتی شما طلا را میبرید پیش یک زرگر که نقادی کند، او میگوید که آقا! این عیارش بیست است؛ یعنی عیار بیست را قبول میکند؛ حالا از بیست و چهار عیار - که طلای خالص است - چهار عیار کم است. این شد نقادی. البته زرگر هم هست و وسیله‌ی نقادی را هم دارد. اما اگر چنانچه طلا را بردید مثلاً پیش یک آهنگر و او یک نگاهی کرد و آن را انداخت و گفت: آقا! اینکه چیزی نیست! این اسمش نقادی نیست. اولاً اصل طلا- بودن این، انکار شده. خب، بالاخره مرد حسابی! حالا عیار بیست و چهار ندارد، عیار بیست که دارد؛ این را قبول کن! ثانیاً شما که اهل این کار و آشنای این کار نیستی! آدم متأسفانه می‌بیند چیزهایی که به نام انتقاد از دولت و نقادی دولت، امروز گفته میشود، شکل همین تخریب را دارد: یعنی انکار امتیازات، قبول نکردن برجستگیها و کارهای خوب، و درشت کردن و برجسته کردن ضعفها. خب بله، ضعف هست. هر دولتی بالاخره ضعف دارد؛ انسانها ضعف دارند دیگر؛ ضعفها را بگویند، قوّتها را بگویند. جمع‌بندیِ کار یک دولت، آن وقتی است که ضعفها و قوّتها را منصفانه پهلوی همدیگر قرار بدهند؛ آن وقت میشود جمع‌بندی کرد. نه اینکه بیایند یکسره بنا کنند به بدگویی کردن و انکار کردن همه‌ی خصوصیات. بنده سه‌تا نقطه‌ی اصلی را - حالا بیش از این نقاط وجود دارد - در اول عرایضم گفتم. خب این سه چیز را بگویند - آنچه که در زمینه‌ی روحیه‌ی دولت و گفتمان اساسیِ دولت هست، آنچه در زمینه‌ی نوع عملکرد دولت هست، آنی که در زمینه‌ی خلقیات دولتیِ مجموعه‌ی دست‌اندرکار هست - بعد بگویند بله، آنجا هم فلان کار ضعف دارد؛ این اشکالی ندارد. این را با گوش جان بایستی شنید و پذیرفت. اما اینها نباید با بی‌ملاحظه‌گی، ندیده گرفتن و بی‌اعتنایی کردن و حتّی بعضی از نقاط قوّت را به عنوان نقطه‌ی ضعف معرفی کردن، همراه باشد. ما امروز در مقابله‌ی با استکبار، در سیاست خارجی زبانمان زبانِ طلبگاری، عزت، اقتدار معنوی و اقتدار ملی است؛ آن وقت بعضی بیایند همین را به عنوان نقطه‌ی ضعف وانمود کنند که نه آقا! شما کاری کرده‌اید که فلان دولتها از شما خوششان نیاید. خب، معلوم است که خوششان نمی‌آید. فلان دولتها آن وقتی خوششان می‌آید که انسان تملق آنها را بگوید و حرفهای آنها را به عنوان حرفهای برتر ذکر بکند؛ خودش را کوچک کند و از حرفهای خودش و حرفهای انقلاب عقب‌نشینی کند؛ آن وقت آنها خیلی خوششان می‌آید! انتقاد خوب است، تخریب بد است؛ انتقاد خدمت است، تخریب خیانت است؛ نه خیانت به دولت، بلکه خیانت به

نظام و خیانت به کشور است. نباید تخریب بکنند، انتقاد بکنند. البته شما در شنیدن انتقادها سعه‌ی صدر داشته باشید. یعنی واقعاً اگر انتقادی منصفانه است، با روی باز بپذیرید. حتّی من میخواهم به شما توصیه کنم که تخریبها را هم تحمل کنید. بالاخره سال آخر، علیه غالب دولتها این چیزها هست؛ البته علیه این دولت بیشتر هست. دو جریان الان علیه این دولت وجود دارد: یک جریان، جریان داخلی است؛ یک جریان هم جریان خارجی است که او مهمتر است. الان شما اگر رسانه‌های دنیا و حرفهای محافل خبری دنیا و محافل سیاسی دنیا را نگاه کنید، می‌بینید همه‌شان - واقعاً مثل جنگ احزاب - دست به دست هم داده‌اند و دارند فشار می‌آورند که این دولت را بکوبند. هدف واقعیشان هم این دولت - یعنی آقای احمدی‌نژاد و شماها - نیست؛ البته آماج این دعواها شمائید؛ اما هدف واقعی، انقلاب است؛ هدف واقعی، نظام است. شماها هم چون حرف نظام را میزنید، طبعاً آماج این تهاجمها قرار میگیرید؛ این خطی است که الان در بیرون وجود دارد. همه جورش را هم ما می‌بینیم. حالا- بعضی از انواع این تهاجمات را عامه‌ی مردم می‌بینند، بعضیها را خیلی از خواص هم نمی‌بینند؛ اما ما می‌بینیم. ما از خبرهایی که به ما میرسد و از نوع تحرک و تعاملی که وجود دارد و از حرفهایی که زده میشود، میفهمیم که چطور مجموعه‌ی دولت آماج حملات است. علتش هم همین است که گفتمان این دولت، گفتمان انقلاب است و در جهت انقلاب حرکت میکند. این خط خارجی است. انگیزه‌های خط تخریب داخلی هم یک طیف وسیعی است و نمیشود انسان همه را به یک چوب براند: بعضیها واقعاً خبری ندارند - یعنی مغرض نیستند؛ اطلاعاتشان کم است و بر اثر بی‌اطلاعی چیزی میگویند - بعضیها غرضهای شخصی و غرضهای سطحی دارند؛ بعضیها غرضهاشان غرضهای عمقی است؛ یعنی با نظام مسئله دارند، کینه‌ی امام در دلشان است و حرفهای امام را یا از اول قبول نداشتند یا حالا قبول ندارند - آنهایی که از آن حرفها رو برگرداندند و پشیمان‌شده‌ها و برگشته‌ها - اینها یک طیف وسیعی از انگیزه‌هاست، لیکن بالاخره محصول و جمع‌بندی‌اش همین تهاجمها و پنجه‌زدنها و لجن پراکنی‌هاست که وجود دارد. یک توصیه‌ی دیگر این است که بهانه هم دست دیگران ندهید. من می‌بینم متأسفانه گاهی بهانه‌هایی هم از طرف خودِ شما داده میشود که این را هم بایستی توجه کنید که بهانه هم دست دیگران ندهید؛ مراقبت کنید؛ حزم کنید. و گفت: «اتّقوا من مواضع التّهم». گفتند یک شیخی در یک مدرسه‌ی دینی به طلبه‌ای گفت که گفته‌اند فلان طلبه، فلان مراوده‌ی غلط را دارد. طلبه هم گفت: اتّقوا من مواضع التّهم، آشیخ تو هم! خلاصه اینکه مواظب باشید، مراقبت کنید؛ «اتّقوا من مواضع التّهم»؛ برای خودتان و برای دولت مسئله درست نکنیدو برای جنجال‌آفرینی‌ها - که کسانی دنبالش هستند - بهانه ندهید. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال از ما و از شما راضی باشد و به ما کمک کند و ان‌شاءاللَّه قلب مقدس ولی‌عصر از ما خشنود باشد؛ خدمتگزار این نظام باشیم؛ خدمتگزار دین باشیم؛ خدمتگزار مردم باشیم و پیش خدای متعال روسفید باشیم. این چند صباح عمر به سرعت میگذرد؛ یادتان هست جلسه‌ی اولی که با شما نشستیم، به این مضمون عرض کردیم که این جلسه‌ی اول ما با دولت است، اما به سرعت به جلسه‌ی آخر میرسیم؛ و می‌بینید چطور عمر سریع میگذرد و به سرعت انسان زمان را میگذراند و این طومار عمر، درنوردیده میشود؛ خدا کند آن وقتی که این طومار باز میشود، در پیشگاه خدای متعال و پیشگاه اولیائش و پیشگاه همه‌ی مردم عالم در قیامت، شرمنده نباشیم؛ ان‌شاءاللَّه. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار نخبگان جوان دانشگاهی با رهبر انقلاب

دیدار نخبگان جوان دانشگاهی با رهبر انقلاب بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی روز شیرین و ساعت خوشی برای بنده است که در جمع یک مجموعه‌ی نخبه، زبده و امیدبخش برای آینده‌ی کشور، بنشینیم و راجع به یکی از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین مسائل کشور - که مسئله‌ی پیشرفت علم و بر اساس آن پیشرفت فناوری است - بحث کنیم. همه‌ی مطالبی هم که برادران و خواهران و جوانان عزیز ما آمدید اینجا و بیان کردید، این فکر را در انسان تقویت میکند که جریان نخبه‌پروری و توسعه‌ی فکر سازنده در بین جوانان کشور، یک جریان رو به رشدی است؛ دارای پیشرفت است و آینده‌ی خوبی را نوید میدهد. من حرفهای دوستان در سال گذشته را هم کم

و بیش در یـاد دارم - غیر از اینکه حالا یادداشت شـده و ثبت شـده - آنها هم همین جور است. نکاتی که به ذهن جوانان و نخبگان ما میرسـد که فکر میکننـد اینجا بایـد مطرح و بیان کنند، برای ما شاخص است. انسان می‌بیند که هم توجه و انگیزه‌ها برای پیشـرفت علم و اعتناء به اهمیت علم و فناوری بیشتر شـده، هم جهتگیریها با اهـداف والای نظام جمهوری اسـلامی هم‌خوان‌تر و منطبق‌تر شده است. خب، حالا این مطلب را من عرض بکنم - شاید پاسخی هم باشد به سؤالی که این برادر عزیزمان در پایان جلسه مطرح کردند - که علم برای یـک جـامعه‌ی انسـانی، یـک موهبت الهی است: هم علوم ارزشـی و علوم معرفتی، و هم علومی که به انسـان کمک میکنـد تـا در این طبیعت عظیم و در این خلقت شـگفت‌آور خـدای بزرگ، از گنجینه‌هـائی که خـدا برای انسان در این طبیعت قرار داده، بیشـتر و بهـتر اسـتفاده کنـد. از اول پیـدایش انسـان، حرکت انسـان به سـمت پیـدا کردن رمـوز طـبیعت و کشـف کردن کوچه پس‌کوچه‌هـای تو در توی این سـاخت عظیم و بـافت بزرگ به کـار گرفته شـده و اسـلام و همه‌ی ادیـان این را تأییـد میکننـد. شـما نمیتوانیـد در هیـچ دینی - بخصوص دین اسـلام - یـک تعبیر و جمله‌ای پیـدا کنیـد که نشان‌دهنـده‌ی این باشـد که این علوم دنیوی فایـده‌ای نـدارد یـا مضر است یـا نبایـد دنبـالش رفت؛ بعکس، همه‌ی این دانشـهائی که تا امروز بشـر به آنها دست پیـدا کرده - که وسـیله‌ای است برای اینکه انسان بتوانـد از این حقیقتی که وجود دارد و این طبیعتی که خـدا برای ما آفریـده، بهتر اسـتفاده کنـد - و همچنین دانشـهائی که تا امروز بشـر به آنها دست پیـدا نکرده - شایـد دانشـهای بیشتری در آینده پیدا خواهد شد که حجم و کمیت آنها از همه‌ی دانشـهای بشـری از اول تا حالا بیشتر است و بشـر در آینـده به آنها دست پیدا خواهد کرد - همه‌ی این دانشـها از نظر اسـلام بـاارزش است. خودِ علم ارزش است. این ارزش را کسـانی میتواننـد به ضـد ارزش تبـدیل کننـد که از او علیه منـافع بشـریت اسـتفاده کننـد؛ امـا خودِ دانش یـک ارزش است. به برکت دانش، معرفت خـدا هم آسـان میشود. کسـانی که دارای علم‌انـد، بیشـتر میتوانند حقانیت پیام پیغمبران و حقانیت پیام راستین اسـلام را بفهمند. علم را با شهوات، با غرضها و با چیزهائی که در عالم مادی و گرایشـهای مـادی وجـود دارد، مخلوط نبایـد کرد. آنی که آنجـا بـد است، او ضـد ارزش حرکت کردنِ آنهـا و شـهوانی و نفسـانی بهره گیری کردن از علم است، نه خود علم. بنابراین علم یک ارزش است؛ در این شک نکنید. هم علوم معرفتی، علوم ارزشی، علوم حقیقی یا اعتباری‌ای مثل فلسـفه یا فقه یا امثال اینها خیلی با ارزش است و هم علومی که وسیله‌ی کشف دنیای موجودِ در اختیار بشر و کشف رازهـای آن و توانـا شـدن بر اسـتفاده‌ی بهتر از این گنجینه‌ی عظیم است. این دنیائی که در اختیار ماست، این زمینی که در اختیـار مـاست، این موادی که در اختیار ماست، ای بسا میلیونها برابر بهره‌ای که امروز بشـر از آنها اسـتفاده میکنـد، قابل بهره‌برداری باشـد. از همین آب، از همین خـاک، از همین مواد، از همین هوا، از همین موادی که در زیر زمین هست و از همین چیزهائی که در اختیار ماست و ما ارزش اینها را نمیدانیم، ای بسا بشر در آینده بهره‌های خیلی فراوانی ببرد. ما امروز نفت را میسوزانیم؛ ممکن است در آینده، بهره‌مندی‌هائی از نفت برای بشـر به دست بیاید و به قدری ارزشمند بشود که هیچ عاقلی حاضر نباشد یک قطره‌ی نفت را بسوزاند؛ به جای آن از انرژیهای دیگر استفاده کنند. شما ببینید، امروز از زباله‌ی شما بازیافتِ مواد باارزش میکنند. خب، زباله زباله است؛ این یـک مثـال خیلی کوچـک است. خیلی از چیزها هست که ممکن است از آنها اسـتفاده بشود؛ به چه وسـیله میشود آنها را فهمیـد؟ به چه وسـیله میشـود به راههـای دَه توی طـبیعت پی برد و راه برد و از آنهـا اسـتفاده کرد؟ به وسـیله‌ی علم. اینی که پیغمـبر میفرماید: «اطلبوا العلم و لو بالصّین»، نمیخواهد بگوید بروید فلسـفه یا فقه را از چین یاد بگیرید؛ بروید دانش را - هر دانشـی؛ علم و آنچه که بر علم مترتب میشود یعنی فناوری و توانائیهای فراوان سـرپنجه‌ی بشـری - یاد بگیرید؛ اینها چیزهای لازمی است. خب، این یک مقـداری پرداختن به مسائل بدیهی بود؛ یعنی بنده تصور هم نمیکردم که در بین شـما جوانان نخبه کسـی باشد که در این زمینه شـک و تردیـدی داشـته باشـد و تصور کنـد که حالا اسـلام چه میگویـد. سـند چشم‌انـداز هم مطلقاً یک قطعه‌ای از نگاههای غربی نیست. مـا جهت را عوض کرده‌ایم. ببینیـد، یک نکته‌ای که شـما جوانها خوب است به آن توجه کنیـد، این است که خیلی از چیزها هست که قالب آن ایرادی ندارد، اما جهتش اشکال دارد؛ ما در اسلام هم از این قبیل چیزها داشتیم. همین حج و عمره‌ای که شماها

میروید و اینقدر دختر جوان ما و پسر جوان ما - با آن دلهای پاکشان - تحت تأثیر آن قرار میگیرند، این حج یک رسم جاهلی است و در جاهلیت بوده. همین طوافی که شما میکنید، این طواف را در دوران جاهلیت میکردند. در موسم حج، که موسم حج هم همین ماه‌های حرام بود، از اطراف عربستان - حالا در بیرون عربستان کسی اعتقاد نداشت - راه می‌افتادند و به مکه می‌آمدند، برای اینکه اطراف کعبه طواف کنند. قالب کار، همین قالب کاری است که شما انجام میدهید؛ اما محتوا و جهت کار، صد و هشتاد درجه تفاوت دارد. امروز شما اطراف کعبه که حرکت میکنید، توحید را دارید تجسم میکنید؛ حرکت عظیم عالم بر محور وجود خالق متعال؛ که اینجا یک حرکت سمبلیک و یک حرکت نمادین به وجود آمد و کعبه شد مظهر توحید در اسلام، و حج شد بهترین عامل برای توحید کلمه در یک مجمع عظیم جهان اسلام؛ این جهتِ امروز آن است. جهت جاهلیت صد و هشتاد درجه تفاوت داشت و نقطه‌ی مقابل این بود؛ بتهای گوناگونی بیرون کعبه و درون کعبه آویخته بودند؛ کسانی که می‌آمدند و دور کعبه حرکت میکردند، در واقع دلباخته و دلبسته‌ی آن بت بودند و از خدای واحدِ احد چیزی نمیفهمیدند. خودِ این حرکت کردن هم نه فقط آنها را به هم نزدیک نمیکرد، آنها را از هم دور میکرد؛ چون دلبستگی‌هایشان با هم فرق داشت؛ یکی به خاطر فلان بت دور کعبه میگشت و دیگری به خاطر فلان بت دیگر که همه‌ی اینها توی کعبه جمع بودند. پیغمبر حج و طواف و سعی را مطلقاً تغییر نداد - این قالب حفظ شد - جهت آن را صد و هشتاد درجه عوض کرد؛ حجی که مظهر شرک و بت‌پرستی و خرافه‌پرستی و عصبیت و جهالت محض بود، تبدیل شد به مظهر توحید، مظهر صفا، مظهر اخلاص و دلباختگی در مقابل ذات اقدس الهی. قالبها اشکالی ندارند. تکنولوژی هسته‌ای هیچ گناهی نکرده، گناه مال آن کسی است که جهت او را جهت تخریب انسانها قرار میدهد. یا مثلاً فناوریهای پیشرفته‌ی نانو، یا صنایع الکترونیک بسیار پیشرفته و آیرودینامیک و امثال اینها گناهی ندارند؛ اینها خیلی خوبند و ابزارهائی هستند برای اینکه انسان بتواند در دنیا از منابع و فرصتهائی که خدا در این طبیعت قرار داده، به بهترین وجهی استفاده کند. گناه مال آن کسانی است که از این نعمت خدادادی و از این گنجینه‌ی الهی، برای زورگوئی به بشر، تسلط به دیگران و پامال کردن حقوق دیگران استفاده میکنند. شما که مبنای خوبی دارید، شما که به خدا معتقدید، شما که به کرامت انسان معتقدید، شما که با ظلم و غصب و تعدی و تجاوز مخالفید، شما که استکبار و جامعه‌ها یا حکومتهای برآمده‌ی از شهوات شخصی و جمعی را تقبیح میکنید، شما این علوم را یاد بگیرید تا ارزشهای خودتان را در دنیا ترویج کنید و معارف خودتان را در دنیا حاکم کنید. این چیز بدی است؟! یک نفر سوار هواپیما میشود و برای عیاشی و هرزگی، به فلان شهرِ فلان کشور میرود؛ یک نفر هم سوار همین هواپیما میشود، میرود برای زیارت خانه‌ی خدا؛ این هواپیما که گناهی ندارد؛ جهتها فرق میکند. شما دانش و فناوری را فرا بگیرید و از هوش ویژه‌ای که در شما هست - که من حالا اشاره خواهم کرد و بعضی از دوستان هم گفتند - استفاده کنید، برای اینکه در این جهت، قله را فتح کنید. آن‌وقت از این موقعیت و از این فرصت، برای نشر ارزشهای حقیقی - به جای ارزشهای دروغین، به جای نفسانیات، به جای هرزگی، به جای سلطه‌ی زر و زور بر سرنوشت بشر - استفاده کنید. امروز بیش از دو میلیارد انسان در دنیا گرسنه‌اند! این شوخی است؟ امروز ملتهائی بر روی طلا راه میروند، ولی شکمشان گرسنه است. نظام جهانی نظام سلطه است؛ نظام استکبار است؛ نظام ظلم است. به چه وسیله آمریکا به اینجا رسید؟ چه طور توانست اینجور به دنیا زورگوئی کند؟ چون دانش داشت و از دانش استفاده کرد. غربیها در این مسابقه‌ی جهانی‌ای که در طول تاریخ وجود داشته، سوء استفاده کردند. ببینید در طول تاریخ، علم در بین ملتهای دنیا دست به دست گشته؛ شما هیچ ملتی را پیدا نمیکنید که از اول تا آخر، دانش در اختیار آنها بوده؛ نه، این یکی از سنتهای خداست. در این مسابقه‌ی در بین جوامع بشری - ملتها مسابقه دارند و از هم جلو میزنند - از لحاظ دانش یک وقتی شرق جلو بود، یک وقتی کشورهای اسلامی جلو بودند و یک وقتی بخصوص کشور ایران جلو بود؛ همین حالتی که امروز شما در بعضی از کشورهای غربی مشاهده میکنید که از لحاظ علم در رتبه‌ی بالائی هستند و دیگران باید سرشان را بالا کنند تا آنها را ببینند، یک روز کشور شما همین حالت را داشت و کشورهای اروپائی و کشورهای شرقی و غربی باید به بالا نگاه میکردند تا

میتوانستند دانشمند ایرانی را ببینند؛ دانشمندان عظیمی که نه فقط در علم، حتّی در فناوری - فناوریهای متناسب با آن روز - از همه‌ی دنیا جلو بودند. یک روزی اینجوری بوده؛ یک روز هم غربیها جلو افتادند. اما یک نکته‌ی مهمی است که از زمانی که غربیها جلو افتادند، از این برتریِ علمی، برای مقاصد سیاسی و اقتصادیِ سلطه‌گرانه استفاده کردند؛ استعمار به وجود آمد. استعمار قبلاً وجود نداشت. معنای استعمار این است که یک کشوری با هزارها کیلومتر فاصله، دست‌اندازی کند به یک کشوری که منبع ثروت است - مثلاً شبه قاره‌ی هند - و آنجا را به قدرت شمشیر و به قدرت سلاح پیشرفته، در اختیار خودش بگیرد. خب میدانید، انگلیس هم محاط به دریاست. انگلیسیها چون در کار کشتیرانی و دریانوردی یک مهارتی پیدا کرده بودند؛ این دریانوردی را توسعه دادند، خطرپذیری کردند، ریسک‌پذیری کردند، آمدند هندوستان را پیدا کردند و بر آن تسلط پیدا کردند؛ اینجا از برتری علمیِ خودشان استفاده‌ی سیاسی کردند! کاری که تا آن زمان هیچ کدام از کشورهای گوناگونی که دارای برتری علمی بودند، نکرده بودند. هم انگلیسیها، هم بلژیکیها، هم هلندیها، اینهائی که طرف منطقه‌ی شرق و منطقه‌ی شبه قاره‌ی هند رفتند و اول‌بار استعمار را راه انداختند، و هم آن کسانی که بعد رفتند آفریقا را گرفتند - گروهی از کشورهای اروپائی مثل پرتغال - اینها از قدرت پیشرفتِ علمی و توانائی علمیشان، استفاده‌ی سیاسی کردند؛ یعنی استعمار را به وجود آوردند. وقتی استعمار به وجود آمد، سرنوشت آن ملت استعمارزده در دست آن ملت استعمارگر قرار گرفت؛ از این استفاده کردند برای اینکه آنها را در جهالت نگه دارند و تا آنجائی که البته میتوانستند، مسابقه‌ی علمی را متوقف کردند! این اتفاقی است که افتاده و کاری است که شده. خب، این سوء استفاده‌ی از علم بود. دنیا تحولات دارد؛ انسانها در یک حدی محدود نمیمانند و انسان را نمیشود زندانی کرد. بالاخره جوشش استعداد انسانی - چه در زمینه‌ی علمی، چه در زمینه‌ی سیاسی - کار خودش را میکند، و کرد. حرکتهای فراوانی از طرف مردم در جاهای مختلف دنیا به وجود آمد. وضع امروز دنیا این است که قدرتهائی که دارای پیشرفت علمی هستند، سعی میکنند این پیشرفت را به صورت انحصاری نگه دارند. شماها خوب میدانید، بخشهائی از دانش در کشورهای پیشرفته‌ی غربی هست که مطلقاً اجازه‌ی دسترسی به آنها به کسانی خارج از محدوده‌ی خودشان داده نمی‌شود؛ یعنی اختصاصی است. مثل این سندهائی که وقتی کهنه شد، منتشرش میکنند؛ دانشی هم که در اختیار آنهاست، وقتی از آن مرحله‌ی اهمیت و درجه‌ی اوّلی افتاد، آن وقت اجازه میدهند دیگری دست پیدا کند؛ آن وقتی که خودشان به یک مرحله‌ی بالاتری رسیده باشند. این‌جوری‌اند و در زمینه‌ی علم، انحصارطلبند. خب، در این دنیا برای به هم زدن این سلطه، باید یک حرکت علمی کرد. نظام جمهوری اسلامی که از لحاظ ارزش‌گذاری و نظام ارزشی، نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که امروز سلطه‌گران غربی دنبالش هستند - و خب، موفق هم شده؛ از لحاظ سیاسی موفق شده؛ خودش را تثبیت کرده؛ علیه توطئه‌ها سی سال ایستادگی کرده و در ابعاد مختلف خودش را پیش برده - برای اینکه بتواند هدفهای خودش را تأمین بکند - که آن هدفها، هدفهای والای انسانی است که هر انسانی آنها را قبول دارد - باید دنبال علم برود؛ این است که من گفته‌ام امروز یکی از پایه‌ای‌ترین گفتمانهای کنونی کشور ما باید گفتمان پیشرفت علم و فناوری باشد؛ این برو برگرد ندارد. بدون اینکه ما به دنبال پیشرفت علمی و رشد علمی و افزایش توان علمی باشیم، و بدون اینکه این امکان علمی را در سطح زندگی خودمان بیاوریم و زندگی مادی را اعتلاء بدهیم، امکان مقابله‌ی با آن قدرتها وجود ندارد. این پرچمی که در دست جمهوری اسلامی است، در این صورت در اهتزاز و سرپا خواهد ماند و پیروز خواهد شد. خب، در این زمینه من شاید یک مقداری بیش از اندازه‌ی لازم صحبت کردم؛ به خاطر اینکه تصور نمی‌کردم این فکر و ذهنیت در جوانهای نخبه باشد که علم و فناوری چه فایده‌ای دارد؛ لذا یک مقداری در این زمینه بیشتر توضیح دادم. ببینید، علم مایه‌ی قدرت و ثروت است. اگر کشور شما و نظام جمهوری اسلامی باید به این قدرت و اقتدار دست پیدا کند تا بتواند از ملت خود، از کشور خود، از ارزشهای خود و از نظام خود پشتیبانی کند و مصونیت ببخشد - که قدرت فایده‌اش این است؛ اقتدار برای زورگوئی به دیگران نیست، برای جلوگیری از زورگوئی دیگران است - و اگر در کنار این به ثروت احتیاج دارد تا بتواند مشکلات گوناگونی را که میراث سالها

حکومت استبدادی در این کشور است برطرف کند، باید علم را به دست بیاورد. برای یک ملت، علم وسیله‌ای است برای رسیدن به اقتدار ملی و ثروت ملی. خوشبختانه ما در این زمینه امکانات زیادی داریم. اگر درست محاسبه بشود، شاید بتوان گفت واقعاً حدود صد و پنجاه سال ملت ایران را متوقف نگه داشتند. این استعداد جوشانی را که شما امروز می‌بینید، این مال امروز نیست؛ همیشه نسلهای ایرانی این استعداد را داشته‌اند. اینها به دلایل مختلف متوقف مانده؛ عمده‌اش هم به خاطر حاکمیت حکومتهای مستبد و جائر در همه‌ی زمانها - و بخصوص در این برهه‌ی آخر، به اضافه شدنِ وابستگی و فساد - بوده. این عقب‌ماندگی وجود دارد. لیکن استعداد ملت ایران، یک استعدادِ از متوسط بالاتر است؛ این را ما بارها گفته‌ایم. بعضیها خیال کردند که ما این را ادعا میکنیم؛ حالا بتدریج در سطح جهان هم دارد این معنا منعکس میشود. گواهیها و تصدیقهای جهانی نسبت به هوش بسیار زیاد ایرانی، مکرر در جاهای گوناگونی دارد تکرار میشود. توی مجلات آمریکائی مینویسند و بخصوص از بعضی از دانشگاههای ما اسم می‌آورند. البته این اسم‌آوردنها مغرضانه است؛ آن دانشگاهی که آنها اسم می‌آورند - چه در تهران، چه در اصفهان - اینها دانشگاههای برترند، شکی نیست؛ اما نام آوردن آنها مغرضانه است؛ چون دانشگاه بر پایه‌ی نیروی انسانی است: دانشجو و استاد و البته مدیریت. هم دانشجو و هم استاد، از همین نسلهای ایرانی هستند؛ بنابراین، این عمومیت دارد و مخصوص دانشگاه خاصی نیست. در هر جائی که تلاشی صورت بگیرد، همین برجستگی نمایان خواهد شد که آنها در مواردی به آن اعتراف میکنند. بنابراین ما از این امکان بسیار بالای انسانی برخورداریم؛ یعنی هوش و استعدادِ از متوسط بالاترِ انسانی در ایران. این میتواند عقب‌ماندگی را جبران کند. این سالهائی که شما راه افتادید و این کاروان علم در کشور حرکت کرده، دستاوردهای بسیار زیادی داشته. همین تقریباً ده دوازده سال اخیر که این تفکر علم‌گرائی و دنبال علم رفتن و نهضت تولید علم و نهضت نرم‌افزاری و مسئله‌ی نخبه‌پروری در کشور شروع شده، تا امروز ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم. این پیشرفتها مغتنم است. من البته قانع نیستم. نه اینکه تصور کنید بنده حالا خیال میکنم ما به مقصود رسیده‌ایم؛ نه، خیلی کار دارد تا این عقب‌ماندگی تاریخی و طولانی جبران بشود. بخصوص که ما تنها هستیم؛ ما تنها هستیم! کسی از نظام اسلامی و اندیشه‌ی اسلامی حمایت نمیکند. این چینیها - که الان شما مشاهده کردید و در جریان المپیک در پکن، یک گوشه‌ای از توانائیهای فنی چینیها نشان داده شد و در واقع رو شد - خیلی پیشرفتهای خوبی دارند از لحاظ علمی؛ اما توجه داشته باشید، اینها در سال ۱۹۴۸ - که چین جدید و چین کمونیست در آن سال تشکیل شده - هیچ چیز نداشتند! ولیکن شوروی - یک حکومت باسابقه‌تر از لحاظ ایدئولوژی، و با سابقه‌ی بسیار بیشتر از لحاظ پیشرفتهای علمی و فنی - هر چه داشت در اختیار چین قرار داد؛ زمان استالین هم بود. وجود یک کشور عظیم مثل چین - البته آن وقت جمعیتش مثل حالا نبود؛ اما بالاخره کشور بزرگ، پهناور و پرجمعیتی بود - در کنار کشور بزرگ شوروی و در قلب آسیا، برای شوروی کمونیستیِ آن روز خیلی باارزش بود. هر چه داشتند، در اختیار چینیها گذاشتند؛ حتّی انرژی هسته‌ای را. انرژی هسته‌ای را جوانهای ما خودشان به دست آوردند. چینیها انرژی هسته‌ای را مثل یک هدیه‌ای از روسها گرفتند؛ کمااین‌که به کره‌ی شمالی هم دادند؛ هم چینیها دادند، هم روسها دادند. ببینید پیشرفتهای کشورهائی مثل چین، به برکت حمایتهای فوق‌العاده و استثنائی کشورهای دیگر بود. هند هم همین‌جور است؛ البته از جهات دیگری. آن وقتی که بین روسیه و چین اختلاف به وجود آمد - میدانید دیگر، تا چند ده سال متمادی بعد از دوره‌ی استالین، بین این دو کشور بزرگ کمونیستی اختلاف شدید و عمیقی بود؛ مثل اختلاف شرق و غرب و شاید هم یک خرده تندتر - این اختلاف موجب شد که روسها آمدند به کمک هندیها که همسایه‌ی چین بود؛ چینیها هم رفتند به کمک پاکستان که رقیب هند بود! یعنی عوامل سیاسی در یارگیریها تأثیر گذاشت. آن وقت چینیها انرژی هسته‌ای را دادند به پاکستان؛ روسها هم انرژی هسته‌ای و بسیاری از پیشرفتها را دادند به هند. یعنی هم هند، هم پاکستان، دستاوردهایشان را از دیگران گرفتند. من هر چه نگاه میکنم، می‌بینم هیچ کشوری از این کشورهائی که در زمینه‌های مختلف چنین پیشرفتهائی پیدا کرده‌اند، مثل کشور ما نیست! ما مظلومانه، تنها و در بین این همه دشمنیها - در حالی که هم شرقِ کمونیستی و هم غربِ سرمایه‌داری با ما به جد دشمن

بودنـد؛ اروپـا هم که مایـل بود یـک نقش مثلاًـ میـانه‌ای ایفـا کنـد، هیچگونه کمکی به مـا نکرد، بلکه ضـربه هم زد - این جوانهای باهوش و زیرک و احیاناً بسیار زبل از میان ملت ما، توانسـتند این نهالها را رشـد بدهنـد و به ثمر برسانند. کارهای بزرگی شده؛ این خیلی امیدبخش است. در آینده هم میتوانید این کارها را انجام بدهید. لذا من نگاهم به آینده، نگاه خیلی خوبی است؛ اگرچه وضع کنونی را قابل تحسین میـدانم، اما به هیچ وجه قناعت به این وضع را مجاز نمیشـمارم، برای هیچ کس: نه برای دولتیها، نه برای خود شمـا جوانها، نه برای اساتیـدتان. ما هنوز خیلی بایـد راه برویم؛ خیلی بایـد حرکت کنیم. فاصـله‌ی ما هنوز با آن قله‌ها - حتّی، برخی پائین‌تر از قله‌ها - زیاد است. بایـد این فاصـله‌ها را طی کنیم. البته اینها ثروت و پول لازم دارد؛ پول را هم از همین راه باید به دسـت بیاوریم. دوستان اشاره کردند - اغلب این نکاتی که دوستان گفتند، نکات درستی است؛ در محاسبات ما و در یادداشتهائی که به ما دادنـد، همه‌ی این نکـات وجود دارد - ثروت را از همین راه بایـد به دست بیـاوریم. آن روزی که ما بتوانیم درآمـد کشور را از راه دانشمان به دست بیاوریم و درِ چاههای نفت را پلمب کنیم، آن روز برای ما روز خوبی است. امروز ما داریم از ذخائرمان میخوریم. بیشتر بودجه‌ی کشور از نفت است. نفت ذخیره‌ی مـاست. گنجینه‌مان را داریم تخلیه میکنیم؛ از روی ناچاری. بایـد روزی برسـد که بتـوانیم از دانش خـود نـان بخـوریم و این ملت بتوانـد از دانش خـود ثروت تولیـد کنـد. آن وقت خودِ آن ثروت به پیشـرفت دانش کمـک خواهـد کرد. یـک هم‌افزائی پی در پی دارنـد: علم به ثروت کمـک میکنـد، ثروت به علم کمک میکنـد؛ دائماً هم‌افزائی به وجـود می‌آیـد. مـا بایـد دنبـال این روز باشـیم. البته جهتگیریهـا، بایـد جهتگیریهـای درست و معنـوی و الهی باشـد؛ همچنـان که در اظهارات خیلی از این جوانهای عزیز هم همین را دیدیم؛ این گرایشـهای عزیز در بین این جوانها، حقیقتاً دل انسان را روشن میکند و خرسـند میکند. نکات خوبی گفته شد؛ در ذهن بنده هم بود، من هم میخواهم همینها را تأکید بکنم. خب، خوشـبختانه بنیاد نخبگان و آقای دکتر واعظزاده، الحمدللّه خیلی خوب فعالند؛ من خیلی خوشحالم از این که حرکت را شروع کرده‌اند، کار را آغاز کرده‌اند؛ لیکـن بایـد بـه ضـعفهائی کـه وجـود دارد تـوجه کننـد و پی در پی ضـعفها را بر طرف کننـد. یکی از ضـعفها ناهماهنگیهـاست؛ در بخشهای مرتبط با دانش و علم و فناوری، بایستی هماهنگی کامل بوجود بیاید. ما مسئله‌ی ارتباط صنعت و دانشگاه را مطرح کردیم - که خب، الحمدللّه در این زمینه دارد کار میشود و بیشتر هم کار خواهد شد؛ حالا مسـئولین مطالبی هم درباره‌ی ارتباط نخبگان با مراکز تحقیقـاتی یـا بـا صـنایع و امثـال اینهـا، بـا مـا در میان گذاشـتند که مژده‌بخش است و ان‌شاءاللّه در وقت خودش به شـما گفته خواهـد شد و اطلاع خواهند داد - لیکن هماهنگی بین خود مراکز علمی خیلی لازم است؛ یعنی دو وزارت علوم و بهداشت با همین معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور و بنیاد نخبگان و سازمان پژوهشـهای علمی و صنعتی و هر بخشی از بخشها که در این زمینه‌ها همکـاری میکننـد، یـک ارتبـاط و همکـاری و هم‌افزائیِ دائم لازم است که مبادا اینها کار هم را خنثی بکننـد یا حلقه‌های مفقوده و خلأهـائی در این زمینه - از قبیـل همین که یـک خـانمی راجع به مشـکل جوانهـای خوارزمی بیان کردنـد - بوجود بیایـد. یک چیز دیگری که من اینجا لازم است مطرح بکنم - اگر چه مخاطبش در واقع کس دیگری است - مسئله‌ی بزرگداشت نخبگان و تکریم نخبگان است. در این زمینه، در واقع رسانه‌های ما و بخصوص رسانه‌ی ملی و صـدا و سیما، مخاطبنـد. خب، شـما ملاحظه کنیـد در تبلیغاتی که انجام میگیرد: هنرپیشه‌ها و هنرپیشه‌های خارجی و اسـمهای گوناگون تبلیغ و ترویـج میشوند. مثلاً مسابقه میگذارند توی تلویزیون و سؤال میکننـد: اسم قهرمـانِ اول فلاـن فیلم چی بود؟ اگر گفـتی و بلـد بودی برنـده میشوی! حالاـ ندانند این را؛ مگر چه کسـری و چه نقصی وارد میشود؟ فرض کنید میلیونها نفر این فیلم را ندیده‌اند و این هنرمند یا این بازیگر را نمیشناسند؛ این شد یک نقیصه؟ که شـناخت او بشود یک امتیاز؟! یا مثلاً ورزش. خب البته میدانیـد و بارها گفته‌ام، من از طرفـداران ورزش قهرمانی‌ام؛ یعنی من بر خلاف یک حرفی که گفته میشـد آقا! ورزش قهرمانی چیست؛ بنـده گفتم که نه، ورزش قهرمانی لازم است. ورزش قهرمانی در واقع نخبه‌پروریِ در باب ورزش است؛ این میشود یک قله؛ تا قله نباشـد، دامنه نیست. وقتی یک قله درست شد، آن وقت دامنه - یعنی ورزش عمـومی - شـکل خواهـد گرفت. بنـابراین بنـده به ورزش قهرمـانی معتقـدم؛ به این قهرمانهـائی هم که میرونـد و پرچم

کشورمان و سرود ملی کشورمان را اینجا و آنجا به چشم و گوش مردم دنیا میرسانند، علاقه‌مندم؛ از آنها هم تشکر میکنم؛ خیلی هم دوستشان میدارم؛ گاهی هم پیش من می‌آیند. اما حرف من این است که چرا ما باید یک نخبه‌ی علمی را کمتر از یک نخبه‌ی ورزشی بها بدهیم؟ ما چقدر نخبه‌های علمی داریم که در قله‌اند؛ چقدر نخبه‌ی علمی داریم که اگر چنانچه دست کشورهای دیگر به اینها برسد، آنها را فوراً میقاپند و میبرند؛ اینها را باید تجلیل کنیم. حالا من از باب مثال مرحوم کاظمی آشتیانی را مثال میزنم - حالا چون بارها اسم ایشان را برده‌ایم و از دنیا هم رفته، خدا ایشان را رحمت کند - یا همین جوان عزیزی که آقای دکتر واعظزاده اسمش را آوردند - که پارسال اینجا در جمع ما بوده و امسال فوت کرده - خب، اینها تجلیل بشوند، شناخته بشوند. ما نخبگان علمیِ تاریخی‌مان را هم ترویج نمیکنیم؛ خیلی از مردم کشور ما علمای بزرگ و دانشمندان بزرگِ رشته‌های مختلف را نمیشناسند؛ نه فقط در رشته‌ی فقه و فلسفه و علوم دینی، بلکه دانشمندانی که در رشته‌های رائجِ امروز دنیا - در فیزیک، در ریاضی، در شیمی، در مکانیک - در تاریخ خود ما برجسته بودند و کارهای بزرگی آن روز انجام دادند و بعضی از اختراعات آنها حتّی امروز مورد استفاده است. نه جوانهای ما اسمهایشان را میدانند، نه ترویجی از آنها میشود، نه یادی از آنها میشود! خیلی نقیصه‌ی بزرگی است. این هم بایستی حتماً اصلاح بشود. خب، نکات گوناگون دیگری هم وجود دارد که بعضی‌اش را هم دوستان گفتند. این مسئله‌ی راه یافتن پروژه‌های علمی به بازار مصرف؛ که از جمله‌ی چیزهای بسیار مهمی است که خب دولت باید حتماً در این زمینه کمک کند و بنا هم دارند کمک کنند؛ من اطلاع دارم. ان‌شاءاللَّه در این زمینه اقداماتی صورت بگیرد که محصول کارها تجاری بشود. و آخرین مطلب - که دیگر حالا ـ ظهر است و ظاهراً وقت اذان است - اینکه افتخار خدمت به کشور از راه علم را شماها خیلی قدر بدانید. خدمت به کشور از راههای مختلفی ممکن است؛ یکی از بهترین راههایش خدمت به کشور از راه علم است. خب، سیاستمدارها هم خدمت به کشور میکنند؛ مجاهدان راه خدا و رزم‌آوران میدانهای جنگ هم خدمت به کشور میکنند، تجار و بازرگانان و بقیه هم خدمت به کشور میکنند، صنعتگران هم خدمت به کشور میکنند؛ اما یکی از راههای برجسته‌ی خدمت به کشور، از راه علم است؛ به همین دلائلی که قبلاً عرض شد که علم مایه‌ی اقتدار ملی، مایه‌ی قدرت کشور، مایه‌ی ثروت کشور و مایه‌ی سربلندی هر کشوری است. شما در درس خواندن و در حائز شدن رتبه‌های بالای علمی، اگر این نیت را بکنید، کارتان میشود عبادت. یعنی کار انسان - یک کار واحد - با دو نیت مغایر، دو حالت گوناگون پیدا میکند: گاهی همان کار میشود عبادت، گاهی همان کار میشود معصیت. نمازی که انسان میخواند، اگر به قصد تقرب به خدا بخواند، توجهش به خدا باشد، با اخلاص نماز بخواند، این بالاترین عبادتهاست؛ اگر همین نماز را برای ریا بخواند، این نماز میشود معصیت و خود آن نماز، میشود گناه. ریا، گناه کبیره است؛ مصداقش هم میشود همان نمازی که از روی ریا خوانده شد؛ نیت اینقدر مؤثر است. شما اگر چنانچه این تحصیل را، این تلاش علمی را، این سعی برای به دست آوردن رتبه‌های نخبگی را، برای خدمت به مردم و برای خدمت به کشور و برای سربلندی نظام اسلامی انجام بدهید، بلاشک یکی از حسنات شما خواهد بود. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال همه‌ی شماها را توفیق بدهد و به شما کمک کند و ان‌شاءاللَّه روز به روز بیشتر شاهد گسترش علم و تحقیق در کشور باشیم و ببینیم که جوانان مؤمن و جوانان صالح ما، توانسته‌اند در این مسابقه‌ی عظیم، پیشاپیش حرکت کنند. ان‌شاءاللَّه خداوند همه‌ی شماها را محفوظ بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار قاریان قرآن در روز اول ماه مبارک رمضان

دیدار قاریان قرآن در روز اول ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی جلسه‌ی خوبی بود؛ متنوع و تلاوتها هم خوب بود. ابتهالها و دعاها و همخوانیها هم بحمداللَّه خیلی خوب بود. یاد بگیریم که جلساتی داشته باشیم، فقط برای شنیدن کلام‌اللَّه. جلسه زیاد هست، لیکن احتیاج هست در میان مردم ما - که قلباً علاقه‌مند به قرآنند - جلساتی باشد، فقط برای شنیدن. غیر از جلسه‌ای که

در آن، جوان ما، نوآموز ما، روخوانی قرآن را فرا میگیرد، یا تجوید را یاد میگیرد، یا قرائات مختلف را تعلیم می‌بیند، خواننده‌ی قرآن، تالی قرآن بیاید بنشیند و همین‌طور که ما پای یک منبر جمع میشویم، پای یک مداحی جمع میشویم و به آن گوش میدهیم، پای تلاوت قرآن جمع بشویم و به آن گوش بدهیم و از آن بهره ببریم. همه‌ی این حرفهای ما، استدلالها و برهانها و خطابه‌ها و لفاظی‌ها و حرّافی‌ها و شعرها و نثرهای ما - اگر درست باشند - فروعند. اصل، کلام خداست؛ وحی الهی است. این الفاظ پاکیزه و مقدسی است که از غیب بر قلب مقدس پیغمبر نازل شد و پیغمبر اینها را در اختیار ما گذاشت. و خدا را شکر میکنیم که قرآن ما دست‌نخورده باقی ماند و تا امروز تحریف‌نشده باقی ماند؛ از این استفاده کنیم. جوانها هم اگر معنای قرآن را - چون با عربی آشنا نیستند - نمیدانند، از این قرآنهای با ترجمه که امروز بحمداللّه متنوع و متکثر و متعدد هم هست، ببرند، همین‌طور که آن خواننده دارد قرآن را میخواند، آیات را خط ببرند و ترجمه‌ها را نگاه کنند، استفاده کنند، بفهمند. مستقیم از خود خدا بشنوید و کلام خدا را با دلهای خودتان آشنا کنید؛ دلها را مأنوس کنید. ما در این زمینه‌ها کمبود داریم. در آموزش و پرورش باید تلاوت قرآن آنچنان به جوانها تعلیم داده بشود - ولو آیات برگزیده و انتخاب شده - که جوان ما که در کودکی این آیات را فرا گرفته، تا آخر عمر در همه‌ی مواقع، این آیات مثل یک تابلوئی جلوی چشم او باشد؛ در مواقع مختلف از آنها استفاده کند. صدای اذان بلند شد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

دیدار روسای سه قوه و مسئولان نظام

دیدار روسای سه قوه و مسئولان نظام بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللّه رب العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی الارضین خداوند متعال را سپاسگزاریم که توفیق عنایت کرد یک بار دیگر این جلسه‌ی معنوی و برادرانه و صمیمی در این حسینیه تشکیل بشود و ما بار دیگر برادران و خواهران دلسوز کشور و علاقه‌مند به انقلاب و خدمتگزارانی که امروز یا دیروز مشغول خدمت بوده‌اند یا هستند، همه را در این جمع مهربان و صمیمی ملاحظه کنیم و زیارت کنیم. این جلسه در واقع یک نمادی است از وحدت مجموعه‌ی دست‌اندرکاران و کارگزاران و خدمتگزاران نظام اسلامی و کشور عزیز ما. و امیدواریم که محصول این جلسه، هم روح خدمتگزاری بیشتر، هم شوق اخوت و برادری و همدلی بیشتر در بین مجموعه‌های علاقه‌مند به کشور و انقلاب باشد. این آیه‌ی شریفه یا به تعبیر بهتر این جمله‌ی مبارک «استعینوا بالصّبر و الصّلوة» در قرآن - در سوره‌ی بقره - در دو جا تکرار شده است: یکی خطاب به اهل کتاب است که میفرماید: «واستعینوا بالصّبر و الصّلوة و انّها لکبیرة الّا علی الخاشعین»؛ یک جا هم خطاب به مؤمنین است که میفرماید: «یا ایّها الّذین امنوا استعینوا بالصّبر و الصّلوة انّ اللّه مع الصّابرین». اولاً پیداست که اهمیت این دو عنصر؛ عنصر صبر و عنصر صلوة مورد توجه است و تأثیر اینها در آن چیزی که تشکیل جامعه‌ی اسلامی به خاطر رسیدن به آن است؛ اهداف والای جامعه اسلامی. ثانیاً ارتباط این دو - صبر و صلوة - با یکدیگر و ایستادگی و استقامت و ارتباط و اتصال قلبی و روحی با مبدأ آفرینش. این دو تا با هم از مجموعه‌ی این آیه - بخصوص این بخش مربوط به «یا ایّها الّذین امنوا» - به دست می‌آید. قبل از این آیه‌ی شریفه، آیه‌ی شریفه‌ی «فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون» بحث ذکر و شکر است. بعد از این آیه‌ی شریفه، مسئله‌ی جهاد است؛ «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون». بعد از این آیه، این آیات معروف «و لنبلونّکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال والانفس و الثمرات و بشّر الصابرین»، «الّذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا للّه و انّا الیه راجعون» بعد «اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة» آمده که ارتباط کامل بین این دو عنصر، کاملاً از این آیات مفهوم میشود؛ به دست می‌آید. هم خودِ این دو عنصر اهمیت دارد، هم رابطه‌ی اینها. حالا من بعداً برمیگردم به توضیحی درباره‌ی صبر و قدری بیشتر بحث میکنم. اما ارتباط بین صبر و صلوة. البته صلوة را به مفهوم عام صلوة بگیرید؛ یعنی توجه، ذکر، خشوع؛ والّا صورت نماز در حالی که خالی از ذکر باشد، مورد

نظر نیست. لذا در آن آیه‌ی شریفه هم که راجع به صلوهٔ فرموده، بعد میفرماید: «و لذکر اللَّه اکبر». «انّ الصّلوهٔ تنهی عن الفحشاء و المنکر». این، یک خاصیت صلوهٔ است؛ اما بزرگتر از نهی از فحشا و منکر، نفس ذکر خداست که در صلوهٔ وجود دارد. این صلوهٔ یعنی آن ذکر، توجه، خشوع، ارتباط قلبی با خدا، در استحکام صبر تأثیر دارد. حالا که اهمیت صبر - که البته برای شما دوستان معلوم است - بر حسب آیه و روایت و مفاهیم اسلامی فهمیده شد، آن وقت معلوم میشود که صلوهٔ چقدر مهم است؛ ذکر خدا چقدر اهمیت دارد و میتواند این عامل استقرار و ثبات را - که همین صبر است - در دل ما، در روح ما، در زندگی ما، در افق اندیشه‌ی ما هر چه مستحکمتر و جادارتر و جاگیرتر کند. لذا در قرآن هم ملاحظه کنید «واصبر و ما صبرک الّا باللَّه» است. البته «واصبر» در قرآن زیاد است که اگر انسان بخواهد آیات را بخواند، هرکدام یک دریائی از معرفت است. حالا این آیه‌ی شریفه‌ی «واصبر و ما صبرک الّا باللَّه»؛ به کمک خداست که تو میتوانی صبر کنی، یعنی استقامت آن وقتی پایان‌ناپذیر میشود که متصل باشد به منبع پایان‌ناپذیر ذکر الهی. اگر صبر را - که صبر به همان معنای پایداری و ایستادگی و استقامت و عقبگرد نکردن است - وصل کنیم به آن پایگاه ذکر الهی، به آن منبع لایزال، این صبر دیگر تمام نمیشود. صبر که تمام نشد، معنایش این است که این سیر انسان به سوی همه‌ی قله‌ها هیچ وقفه‌ای پیدا نخواهد کرد. این قله‌ها که میگوئیم، قله‌های دنیا و آخرت، هر دو است: قله‌ی علم، قله‌ی ثروت، قله‌ی اقتدار سیاسی، قله‌ی معنویت، قله‌ی تهذیب اخلاق، قله‌ی عروج به سمت عرش عالی انسانیت. هیچ کدام از اینها دیگر توقف پیدا نخواهد کرد؛ چون وقفه‌ها در حرکت ما ناشی از بی‌صبری است. دو لشکر مادی وقتی در مقابل هم صف‌آرائی میکنند، آن کسی که زودتر صبرش تمام بشود، شکست میخورد؛ آن کسی که دیرتر صبر و مقاومتش تمام بشود، پیروز خواهد شد؛ چون با لحظه‌ای مواجه خواهد شد که طرف مقابل صبر خودش را از دست داده. این مثال خیلی ظاهر و بارز عینی‌اش است؛ در همه‌ی میدانها همین‌جور است. در مواجهه‌ی با مشکلات، با موانع طبیعی، با همه‌ی موانعی که سد راه انسان در همه‌ی حرکتهای کمال میشوند، اگر صبر تمام نشود، آن مانع، تمام خواهد شد. اینی که گفته میشود اسلام پیروز است، یعنی این. اینی که میفرماید «و انّ جندالله هم الغالبون» یعنی این. جنداللَّه، حزب اللَّه، بنده‌ی خدا، عباداللَّه، اینها با ارتباط و اتصالشان با آن منبع لایزال، در مقابل همه‌ی مشکلاتی که انسان ممکن است مغلوب آن مشکلات بشود، ایستادگی میکنند. وقتی ایستادگی این طرف وجود داشت، به طور طبیعی در آن طرف زوال وجود خواهد داشت؛ پس این بر او غلبه پیدا خواهد کرد. البته اگر اسمّمان حزب اللَّه و جنداللَّه باشد، اما آن ارتباط و اتصال را نداشته باشیم، چنین تضمینی وجود ندارد. بنابراین ارتباط را باید برقرار کرد. این صلوهٔ، اهمیتش اینجاست؛ ذکر خدا اهمیتش اینجاست؛ فرصت ماه رمضان اهمیتش اینجاست. فرصت خودسازی، فرصت تقوا، فرصت سرشارکردن ذخیره‌ی یقین در دل که در این دعاهای ماه رمضان هم - دعای روزها، دعاهای شبها - این ازدیاد یقین را می‌بینید که تکرار میشود. پس، این فرصت را بایستی برای این مقاصد مغتنم شمرد. وقتی اینها شد، آن وقت صبر جامعه‌ی اسلامی و امت اسلامی و بنده‌ی مسلمان همان چیزی خواهد شد که میتواند بر همه‌ی مشکلات غلبه پیدا کند. آن وقت هم در میدان سیاست، هم در میدان اقتصاد، هم در میدان اخلاق، هم در میدان معنویت، این جامعه پیش میرود. این واقعیتی که هست، این است. ما باید به این واقعیت خودمان را نزدیک کنیم. در باب صبر شنیده‌اید، معروف است، روایات متعددی هم دارد که صبر در سه عرصه است: صبر بر طاعت، صبر از معصیت، صبر در مصیبت. این، روایات فراوانی دارد و شنیده‌اید. صبر بر طاعت یعنی وقتی که یک کار لازم را، یک کار واجب را، یک امر عبادی را، اطاعت خدا را میخواهید انجام بدهید، از طولانی شدن آن ملول و خسته نشوید؛ میان راه رها نکنید. حالا مثلاً در امور عبادی ظاهری، شخصی، فرض کنید که فلان نماز مستحبی که طولانی است، یا از فلان دعای طولانی انسان خسته نشود؛ این صبر بر اطاعت یعنی این. از ادامه‌ی روزه‌ی ماه رمضان، از ادامه‌ی توجه به خدا در نمازهای واجب و فرائض، از توجه به قرآن، انسان ملول نشود؛ خسته نشود. این صبر بر طاعت است. صبر از معصیت یعنی در مقابل معصیت، کف نفس کردن، باز همان استقامت، باز همان استحکام. در مقابل اطاعت، استحکام آن‌جور است؛ در مقابل معصیت استحکام به این است که انسان جذب

نشود، اغوا نشود، تحت تأثیر شهوات قرار نگیرد. یک جا شهوت جنسی است، یک جا پول است، یک جا مقام است، یک جا محبوبیت و شهرت است؛ اینها همه شهوات انسانی است. هر کسی یک جور شهوتی دارد. اینها انسان را به خودش جذب نکند در وقتی که در راه رسیدن به آن، یک عمل حرامی وجود دارد. مثل بچه‌ای که برای رسیدن به آن ظرف شیرینی مثلاً، حرکت میکند، دیگر وسط راهش پارچ آب هست، لیوان هست، ظرف چینی هست، متوجه نیست؛ میزند، میشکند. انسانی که مجذوب گناه شد، اینجوری است. نگاه نمیکند که بر سر راهش چه هست. این خطرناک است؛ چون انسان غافل هم هست. انسان در آن حال متنبه نیست، ملتفت نیست، غفلت دارد؛ از این بی‌توجهیِ خودش غافل است. بچه ملتفت نیست که «ملتفت نیست»؛ توجه ندارد که به این پارچ آب یا به این ظرف چینی یا به این گلدان قیمتی دارد بی‌توجهی میکند. به نفس این بی‌توجهی، بی‌توجه است. لذاست که خیلی باید چشممان را باز کنیم؛ احتیاط کنیم که دچار این غفلت مضاعف نشویم. این صبر از معصیت است. صبر در مصیبت هم که معنایش این است که حوادث تلخی برای انسان پیش می‌آید؛ فقدانها، فراغها، مرگ و میرها، دست‌تنگی‌ها، بیماری‌ها، دردها، رنجها و از این قبیل حوادث تلخ. این حوادث انسان را در هم نشکند، خیال نکند که دنیا به آخر رسیده است. این سه عرصه برای صبر است که هر سه عرصه هم دارای اهمیت است. اینکه فرمود: «اولئک علیهم صلوات من ربّهم»، در واقع خدای متعال برای همه‌ی اینها صابر را مورد صلوات و رحمت خود قرار داده است. یک نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که این سه عرصه گاهی در مسائلِ صرفاً شخصی است، مثل همین مثالهائی که به ذهن می‌آید و همه میدانیم و عرض شد؛ گاهی در مسائل غیر شخصی است؛ مسائل اجتماعی، مسائل عمومی، یا به تعبیر دیگر، مسائلی که سر و کار دارد با سرنوشت یک مجموعه؛ یک امت، یک ملت، یک کشور. فرض بفرمائید آن اطاعتی که انسان باید بر آن پا بفشارد، اطاعتی است که اگر آن را انجام بدهیم یا ندهیم، به سرنوشت یک کشور ارتباط پیدا میکند. فرض بفرمائید اطاعت جهاد فی سبیل‌اللّه مثلاً، در دوران دفاع مقدس. رفتن به جبهه یک اطاعت بود دیگر. ایستادگی در امر دفاع از کشور و دفاع از نظام یک امر لازم و یک اطاعت بود. ایستادگی بر دفاع چیزی نبود که فقط مربوط به شخص خود انسان باشد. هر رزمنده‌ای که میرفت، در واقع داشت سرنوشت کشور را با رفتن خود و ایستادگی خود رقم میزد. یک وقت اطاعت این جور است. یا فلان کار بزرگ را که شما نماینده‌ی مجلسید یا وزیرید یا مدیرید یا نظامی هستید یا در یک مؤسسه‌ی فرهنگی مشغول کارید - هر کدامی در هرجا که مشغول کار هستید - و اقدام لازمی را باید انجام بدهید، این اقدام، اطاعت است؛ اطاعت خداست؛ خدمت به بندگان است. این یک جهتِ اطاعت به خدا، وظیفه‌ی در نظام اسلامی است. این هم یک جهت دیگر اطاعت از خدا. مأمورین این دستگاه، این نظام الهی، کارهائی که انجام میدهند، وظائف الهی است که دارند انجام میدهند؛ از صدر تا ذیل. اگر چنانچه از این کار شما خسته شدید - مأمور انتظامی هستید، خسته شدید؛ مأمور اقتصادی هستید، خسته شدید؛ مأمور امنیتی هستید، خسته شدید؛ مأمور سیاسی هستید، خسته شدید - این بی‌صبری است. این خلاف توصیه‌ی «واستعینوا بالصّبر و الصّلاة» است. به صبر استعانت کنید و از صبر کمک بگیرید. یا یک چیزی که معصیت است. معصیتی که تبعه‌ی آن، دنباله‌ی زشت و ناخوشایند آن فقط دامنگیر شخص شما نمیشود. «و اتّقوا فتنة لا تصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصّة». گاهی یک چیزهائی است که انسان یک حرکت خلافی را انجام میدهد، یک حرف نابجائی را میزند، یک اقدام نابجائی را میکند، یک امضای نابجائی را میکند - ما مسئولین وضعمان این‌جور است - که تبعاتش دامنگیر یک کشور یا یک جماعتی از کشور یا یک قشر میشود. این شد گناه. اینجا صبرِ از معصیت، معنای عظیمتری پیدا میکند. این صبر با آن صبری که شما مثلاً در مقابل یک رشوه قرار گرفته‌اید، صبر میکنید و رشوه را نمیگیرید، فرق میکند. این بسیار کار ممدوحی است، بسیار کار بزرگی است؛ اما یک صبر در مقابل یک گناه شخصی است. از این بالاتر، صبر در مقابل گناهی است که این گناه فقط دامن شخص را نمیگیرد، دامن مجموعه را میگیرد. پس صبرِ از معصیت، چنین میدانی دارد. صبرِ بر مصیبت هم همین‌جور است. مصائب گاهی مصائب شخصی انسان است، گاهی مصائب عمومی است. الان فرض بفرمائید مسئولین کشور با توطئه‌های گوناگون، با تهمتها، با بدگوئی‌ها، با اهانتها و افتراهای

صریح مواجهند؛ می‌بینید دیگر توی این مجموعه‌ی عظیمِ ارتباطات بین‌المللی و این خبرها و رسانه‌ها و نوشتارها و گفتارها، چقدر حرف زده میشود. علیه اسلام جداگانه؛ یعنی علیه جمهوری اسلامی به خاطر اسلام، علیه جمهوری اسلامی به خاطر انقلاب؛ علیه جمهوری اسلامی به خاطر تک تک آرمانهای نامطلوبِ از نظر استکبار؛ و علیه جمهوری اسلامی به خاطر بعضی از اشخاصی که در جمهوری اسلامی هستند که آنها نمی‌پسندندشان. یعنی علیه جمهوری اسلامی از طرق مختلف، به جهات مختلف این تهاجمات هست. خوب، اینها مصیبت است، صبر کردنش هم آسان نیست. بعضی از سران و مسئولان دنیا که ما آنها را از نزدیک دیده‌ایم و از حالات بعضی‌شان شنیده‌ایم، هستند که اینها گاهی یک زاویه‌ی بسیار بازی پیدا میکنند از اهداف و خط مستقیمی که به خیال خودشان ترسیم کردند؛ فقط به خاطر همین مسائل و ملاحظات بین‌المللی و اهانتهای بین‌المللی. تحمل اینها برایشان سخت است. پس این هم صبر در مصیبت. بنابراین صبر را با همه‌ی اهمیتی که دارد در این سه عرصه، یک بار در مسائل شخصی باید ملاحظه کرد - که مهم است و من و شما بیشتر از دیگران باید به آن اهمیت بدهیم - یک بار در عرصه‌ی مسائل اجتماعی و سیاسی و عمومی و ملی و همگانی که آن مخصوص من و شماست؛ یعنی مبتلا به آحاد مردم نیست؛ آنها اینجور چیزهائی ندارند؛ مال ماهاست؛ مال من است، مال شمای دولتی است، مال شمای قضائی است، مال شمای نماینده‌ی مجلس است، مال مسئولین است. در هر دو مرحله، در هر دو سطح بایستی این سه عرصه را مورد نظر قرار داد و از صبر کمک گرفت؛ از صبر استعانت کرد. این اصل مطلب. آنچه در کنار این مطلب عرض میکنیم، این است که یکی از بی‌صبری‌هائی که ما گاهی اوقات از خودمان نشان میدهیم یا شاهد هستیم که بعضی نشان میدهند، بی صبری در مقابل حفظ آرمانها و اهداف انقلاب است. به نظر من این از همه مهمتر است. جهتگیری نظام اسلامی؛ بایستی بر آن پای فشرد و بر سر آن پایداری کرد. صبر، اینجا بیش از جاهای دیگر معنا میدهد. ببینید برادران و خواهران عزیز! شماها مسئولین و کارگزاران این نظامید. نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی این نظام، یا جمعی از نخبگان، اینجا جمع هستید؛ عمده‌ی مسئولین کشور الان اینجا جمع هستند. من و شما چرا در این نظام مشغول کار شدیم؟ آیا ما از اول به دنبال این بودیم که حکومتی تشکیل شود، دولتی به وجود بیاید، ما بشویم رئیس دولت، مسئول دولت، وزیر دولت، وکیل دولت؟ مگر مقصود این بوده؟ نه. اگر مقصود این باشد، باید عرض کنم زحماتی که هر کدام از ما میکشیم - اگر با این نیت باشد - همه‌اش «هباءً منثورا»ست؛ بی‌ارزش است؛ پیش خدای متعال اجری ندارد؛ با زوال عمر زائل میشود، بلکه با زوال مدت مسئولیت زائل میشود. ما فرقمان با بقیه‌ی گروه‌هائی که در کشورهای مختلف می‌آیند یک رژیمی را تغییر میدهند، بر سر کار می‌آیند و قدرت را به دست میگیرند، این است که ما آمدیم برای اینکه یک جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاوریم؛ ما آمدیم تا حیات طیبه‌ی اسلامی را برای کشورمان و برای مردممان بازْتولید کنیم؛ آن را تأمین کنیم. و اگر بخواهیم با یک نگاه وسیعتر نگاه کنیم، چون بازتولیدِ حیات طیبه‌ی اسلامی در کشور ما میتواند و میتوانست و میتواند همچنان الگوئی برای دنیای اسلام شود، در واقع آمدیم برای اینکه دنیای اسلام را متوجه به این حقیقت و این شجره‌ی طیبه بکنیم؛ ما برای این آمدیم. هدف، جز این چیز دیگری نبود، الان هم هدف جز این چیز دیگری نیست. نظام اسلامی، نظامی است بر پایه‌ی مبانی اسلام. هر جا که توانسته‌ایم وضع موجود و ساختار کنونی نظام خودمان را بر پایه‌ی اسلام قرار بدهیم، این خوب است، مطلوب است؛ هر جا نتوانستیم، سعی ما باید این باشد که آن را بر همان پایه و مبنای اسلامی قرار بدهیم؛ از او نباید تخطی کنیم. این هدف ماست. راز دشمنی‌های استکبار هم همین است؛ برای خاطر اینکه اسلام، نظام اسلامی و حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، با ظلم مخالف است؛ با استکبار مخالف است؛ با دست‌اندازی به زندگی مردم مخالف است؛ با تجاوز به ملتها مخالف است؛ با فرعونیت قدرتها مخالف است؛ با استبداد بین‌المللی - مثل استبداد داخلی کشورها - مخالف است. این مخالفت هم فقط مخالفت قلبی نیست؛ نه، مخالفتی است که در مقام عمل و هر جائی که اقتضاء پیدا کند، بروز خواهد کرد؛ ظهور پیدا خواهد کرد. این را میدانند؛ این از جمهوری اسلامی شناخته شده است. لذا آن کسانی که اهل تجاوزند، آن کسانی که اهل دست‌اندازی به منابع ثروت دیگرانند، اهل استکبارند، اهل فرعونیت در

برخوردهـای سیاسـی خودشان هسـتند، با نظام جمهوری اسـلامی قهراً مخالفنـد. آن روز من در جمع آقایان محترمی گفتم، اینی که گفته میشود ما با قـدرتهای بزرگ یا با آمریکا تفاهم نـداریم، اشـتباه است. عـدم تفاهمی در کار نیست؛ آنها کاملاً ما را میشناسـند، کمـا اینکه مـا آنهـا را کاملاًـ میشناسـیم. مـا طـبیعت و خوی اسـتکبار را میشناسـیم؛ میـدانیم که آنهـا زیر ظـاهر مخملینی که بر روی پنجه‌هـای خشن خود، بر روی چنگالهای خونین خود کشـیده‌اند، چیست؛ این را ما میـدانیم، می‌بینیم. ما به ادکلن و کراوات و ظاهر شیـک آقایـان هرگز فریب نخورده‌ایم؛ باطنشـان را دیـده‌ایم. خودشان هم باطنشان را نشان داده‌انـد؛ در گوانتانامو، در ابوغریب، در عراق، در افغانستان، در این بمبارانها، در این زورگوئی‌ها، در این دخالت کردنِ در همه چیز، در این دسته‌بندی‌ها برای غارت ثروت حتّی از ملتهـای خودشـان و نـه از ملتهـای دیگر - ملتهـای دیگر کـه هسـتند. آنهـا از ملت خودشـان هم غـارت میکننـد. کمپـانی‌ها اینجوری‌اند دیگر - اینها را ما شناخته‌ایم، آنها هم ما را شناخته‌اند؛ آنها هم میدانند آن جمهوری اسلامی‌ای که با انقلاب آمد و امام آورد و سـندهای جمهوری اسـلامی بر آن پافشاری میکننـد، یعنی جمهوری ضـد ظلم، ضد اسـتکبار، ضد زیاده‌خواهی، ضد تجاوز، ضـد کنز ثروت و همین چیزهائی که در قرآن هست. آنها این را میداننـد، به همین جهت مخالفنـد. این نظام ماست. حالا من و شـما که مسئول در این نظـام هسـتیم، مظهر واقعی و حقیقی صـبر مـا، صبر بر این اصول و این مبـانی و این پایه‌هـاست. بایـد از میـدان در نروید. اینجور نباشد که اگر چنانچه درباره‌ی قصاص اسـلامی، درباره‌ی اقتصاد اسـلامی، درباره‌ی شکل حکومت اسلامی، درباره‌ی قانون اساسی شما، هو و جنجال و هیاهو در دنیا راه انداختند - که امکانِ این کار را هم دارند که هیاهو راه بیندازند - شما جا بزنید؛ نه، بر مبانی خودتان پافشاری کنید. مبانی شـما، عبودیت خداست، خدمت به بندگان خداست، دشـمنی با دشمنان خداست، دشمنی با دشـمنان بنـدگان خـداست؛ اینهاست شـعارهای ما. نظام جمهوری اسـلامی نظامی است بر این پایه‌ها؛ نظامی است عقلانی، نظامی است دانشـی. عقلانیت باید بر تمام ارکان این نظام از بالا تا پائین حاکم باشد؛ اما عقلانیت به معنای تسلیم نیست؛ عقلانیت به معنای هزیمت نیست؛ عقلانیت برای پیش رفتن و در جهت یافتن راههائی برای هر چه موفق‌تر شدن در رسیدن به این آرمانهاست. بعضیها با نام عقلانیت، با نام اعتدال، با نام پرهیز از جنجال و دردسر بین‌المللی، میخواهند از مبانی انقلاب و اصول انقلاب کم بگذارند! این نمیشود؛ این نمیشود. این نشانه‌ی بی‌صبری و نشانه‌ی خسته شدن است. گاهی این خسـته شدن را - که خودشان خسـته شده‌اند - به مردم نسبت میدهند: مردم خسـته شده‌اند! نه، نخیر. مردم آن وقتی که احساس کنند مسـئولین کشور با سربلندی مسلمانی و عبودیت خودشان را اعلام میکنند، خوشوقت میشوند؛ خوشـحال میشوند. این مردم، مسـلمانند. حرکت مردم هم به خاطر همین بود. این مردم مگر همان مردمی نیستند که انقلاب کردند؟ شعارهای انقلاب چه بود؟ این مردم مگر همان مردمی نیستند که هشت سال این جنگ مظلومـانه را اداره کردنـد؟ همین مردم اداره کردنـد. مگر مردم دیگری هسـتند؟ غیر از آن مردمی که تـوی این کشـور این کارهـای بزرگ را انجـام دادنـد، کـدام مردم این کارهـا را کردنـد؟ پریشب تلویزیـون فرمـایش امـام را راجع به مرحوم آیـهٔاللَّه طالقـانی نقل میکرد، که دیـدم واقعاً سـر تا پای بیانات امام، اول تا آخر، کلمه کلمه‌اش، نکته و حکمت است - رحمت و رضوان خـدا بر او باد - ایشـان در سـخنرانی به مردم مطلبی به این مضـمون میفرمود که نگاه کنیـد ببینیـد مردم در تشـییع جنازه‌ی آقای طالقانی چه گفتنـد؟ گفتنـد ای نـائب پیغمبر مـا، جـای تو خـالی. عزاداری آنها برای نائب پیغمبر است. مسئله‌ی نیابت پیغمبر مطرح است؛ عالم دین. این نکته را امام از حرف مردم اسـتفاده میکنـد و به ما تحویل میدهـد. این درست است. مردم، پایبنـد اسـلامند. در کنار مردمـداری، در کنـار مردمی بـودن، برای مردم دل سوزانـدن، برای مردم کـار کردن، به آراء مردم اهمیت گذاشـتن، به احساسـات و عواطـف مردم اهمیت دادن؛ این است مردمی بودن. وقتی مردم ببیننـد شـما که مسـئول جمهوری اسـلامی هستیـد، افتخار میکنیـد، اعتزاز میکنید به مسلمانی خودتان، به ضد استکباری بودن خودتان، به ضد استبدادی بودن خودتان و از طرفی افتخار و اعتزاز میکنید به خدمتگزاری مردم؛ با مردم هستیـد، با مردم انس پیـدا میکنید، به مردم محبت میکنید، از مردم کمک میخواهید در مسائل گوناگون، خوب، مردم خرسـند میشوند؛ مردم این مسـئول را دوست میدارند؛ خوششان می‌آید. ما وظیفه‌مان این است. ما حق نداریم از شعارهای انقلاب و

شعارهای اسلام عقب‌نشینی کنیم؛ این، یک بی‌صبری است. این بی‌صبری‌ای است که نباید این را قبول کرد. پایبندی به این شعارها برخلاف خواست دشمن، بر خلاف نظر دشمن، با حرکت کشور به سوی پیشرفت به معنای حقیقی کلمه، هیچ منافاتی هم ندارد که همیشه سعی میکردند اینجور القاء کنند که اگر اسلامی هستید، پس دیگر پیشرفت و دست یافتن به مراحل بالای رفاه مادی و پیشرفت علمی ممکن نیست؛ نخیر، درست بعکس است؛ درست بعکس است. ما پیشرفتهایمان زیاد بوده. من گاهی متأسفانه می‌بینم در بعضی از نوشتجات و نشریات و اظهارات، موفقیتهای آشکار این ملت زیر سؤال میرود. اینها نباید این کار را بکنند؛ این بد است. این، لگدزدن به مردم است؛ این، خالی کردن تو دل مردم و مأیوس کردن مردم است به طور غلط و دروغ. چه کسی میتواند منکر پیشرفتهای شگفت‌آورِ علمی امروز ما بشود؟ و دلیل اهمیت این پیشرفتها همین است که این پیشرفتها در بسیاری از موارد، کشورِ ما را جزوِ معدود کشورهای دارنده‌ی این پیشرفتها قرار داده. این چیز کمی است؟ حدود یک ماه قبل در همین حسینیه نمایشگاهی تشکیل دادند و از بین صدها تازه‌ی علمی، پنجاه و یکی دوتا از تازه‌های علمی را آوردند اینجا. صاحبان علمی بعضی از طرحها - که بعضی دولتی بودند، بعضی بخش خصوصی - گزارش دادند که بعضی از اینها در کشور بی‌سابقه است و بعضی در دنیا بی‌سابقه است؛ شاید حدود دو تا یا سه تا از اینها در دنیا بی‌سابقه است. این را باید آدم انکار کند؟! سال گذشته بود یا اندکی قبل از یک سال - حالا درست من تاریخ یادم نیست - مجمعِ علمیِ بزرگی اینجا تشکیل شد درباره‌ی موضوع خاصی - من حالا دیگر نمیخواهم جزئیات و خصوصیات آن را تکرار بکنم؛ یعنی آن مورد خاص خصوصیتی ندارد - که از چندین کشور پیشرفته‌ی دنیا آمده بودند اینجا، پیشرفتهای علمی و فناوری و تحقیقاتی ما را دیدند. وقتی مصاحبه‌های اینها را پخش کردند، اینها میگفتند اگر ما ندیده بودیم، باور نمیکردیم که ایران به یک چنین جائی دست پیدا کرده باشد؛ به این نقطه دست پیدا کرده باشد. این مال یک مورد و دو مورد نیست؛ این مسئله‌ی فناوریِ هسته‌ای، یک نمونه است؛ من بارها گفته‌ام. این، یک نمونه است. ما از این قبیل نمونه، موارد متعددی داریم، که اینها پیشرفتهای علمی ماست. از لحاظ پیشرفتهای آبادانی و عمرانی، پیشرفتهای توسعه‌ی زندگی مردم، بالا ـ رفتن سطح زندگی، چه چیزی مورد انکار میتواند قرار بگیرد که انسان می‌بیند متأسفانه در بعضی از نوشتجات، بیخود و به بهانه‌ی ناچیزی، این چیزها را زیر سؤال میبرند. این حرکتِ عظیم ملت ایران، حرکت با ارزشی است. و ما بعد از حدود سی سال که از شروع این انقلاب میگذرد و نزدیک به بیست سال از رحلتِ امام بزرگوار ما - که معلم این انقلاب و بانی این انقلاب بود - میگذرد، می‌بینیم مردم آن شعارها را همچنان سر دست خودشان بلند کردند و نگه داشتند و آن شعارها را تکرار میکنند. و جوانهای ما که نه دوران امام را دیدند، نه امام را دیدند، نه دوره‌ی جنگ را درک کردند، در بیانشان، در هنرشان، در شعرشان، ستایشگر آن قله‌های عظیم هستند که ملت ایران آنها را گذرانده است. اینها چیز کمی است؟ اینها را باید انکار کرد؟ خوب، میفرمایند شش دقیقه مانده است به وقت نماز. حالا که وقت کم است، بحثها را کوتاه کنیم. من چند تا تذکر را که بیشتر متوجه به مسئولین اجرائی است و البته به مسئولین قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه هم هست - منتها مسئولین اجرائی بیشتر با مردم مواجه هستند - میدهم. یک مسئله این است که در اقدامهای خودمان، تصمیمهای خودمان، رضایت مردم را که در نظر میگیریم، چیز خوبی هست؛ اما اینجور نباشد که یک جائی رضایت مردم، خوشایند مردم را در نظر بگیریم، اما رضایت خدا را در نظر نگیریم. اگر یک جائی عملی را باید انجام بدهید که اگر انجام دادید، خوشایند مردم نیست، ولی شرعاً واجب است، انجام بدهید. یا یک کاری را باید نکنید؛ به حسب موازین شرعی و عقلائی و کارشناسی درست، اما مردم خوشایندشان این است که شما این کار را بکنید. اینجا باید کدام را انتخاب کنید؟ اینجا بایستی آن چیزی را که تکلیف هست، انتخاب کرد. رضایت مردم، قناعت مردم، خدمت به مردم، چیزِ بسیار باارزشی است؛ اما تا آن وقتی که خوشایند مردم، معارضِ با تکلیف نشود. دوم، در تصمیمهای کلان - حالا ـ آقای رئیس‌جمهور محترم اشاره کردند به طرح تحول اقتصادی که جزو تصمیمهای بزرگ و مورد قبول و اتفاق همه‌ی اهل نظر هست کلیات این کار، اگر اختلافی، نظری هم هست، در کیفیت اجرا و در زمان اجرا و این چیزهاست؛ والّا نسبت به کلیاتش، همه‌ی اهل

نظر، کسانی که با ما تماس دارنـد و تماس داشتند و گزارشِ شفاهی و کتبی و غیره به ما دادنـد، متفوقنـد که این کار لازم است – باید از افراط و تفریط صـرف‌نظر کرد؛ دچار افراط و تفریط نباید شد. نباید از آن طرف انسان اقدام نکند، از ترس اینکه نشود، یا بد بشود؛ این درست نیست. نباید هم در اقدام بی‌محابا عمل کند، به صـرف اینکه این اقدام، اقدام درستی است. هر دو طرف را بایستی مورد ملاحظه قرار داد، که من خرسند شـدم از اینکه ایشان گفتنـد که ما این کار را طبق قانون انجام میدهیم و با مجلس هماهنگیم. اینهـا خوب است. بـا تـأنّی، بـا تروّی، با ملاحظه‌ی جوانب انجام بگیرد. همکاری سه قوه در عمل و گفتار؛ هر دو، هم در عمل با هم همکـاری کننـد، هم در زبان با هم همکاری کننـد؛ بویژه در مسائل مهم. راجع به اصل ۴۴ و این چیزهـا هم میخواستیم عرض بکنیم که دیگر صدای اذان بلند شد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار شاعران با رهبر انقلاب در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان

بیانـات در دیـدار شاعران با رهبر انقلاب در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً خیلی متشـکریم از همه‌ی برادران، خواهران؛ چه آن‌هـای که شعر خواندنـد و حقیقتاً من بهره‌منـد شـدم و لـذت بردم؛ چه آن‌هایی که نخواندنـد و شوق ما را به شـعر خودشان افزودند – آقای دکتر حداد پیشـنهاد می‌کنند که این جلسه را سالی دو بار قرار بدهید. به ایشان عرض کردم، باز هم جواب نمی‌دهـد – و همچنین از جناب آقای باقری که جلسه را به این خوبی اداره کردند و همچنین برادران عزیزی که ترتیب این مقدمات را از مدتی قبل دادند؛ دعوت کردند، انتخاب کردند، تعیین کردند، که همه، به فضل و فیض زحمت و کوشـش این عزیزان حاصـل شد؛ آقای قزوه، آقای مؤمنی، بقیه‌ی برادران. شـکی نیست که شعر یک ثروت ملی است. اگر کسی در این تردید بکند، در یکی از بـدیهی‌ترین مسائـل تردیـد کرده. شـعر یـک ثروت برای هر کشور است؛ یک ثروت بزرگ و پرثمری است. اولاً بایـد این ثروت را ایجـاد کرد، ثانیـاً بایـد این را روز به روز افزایش داد که دچـار خسـران و کم آمـدن و کـاهش نشود. ثالثـاً بایـد از آن برای نیازهای کشور اسـتفاده‌ی بهتر و برتر کرد. نمیتوانم ادعا کنم و بگویم که عامل رشـد و گسترش دامنه‌ی شـعر در کشور ما – که این گسترش امروز نسـبت به گذشـته بسـیار آشـکار و بیّن است – دقیقـاً چه هست. شـکی نیست که یکی از مهمـترین عواملش، بـاز بودن فضـای جولاـن در عرصه‌هـای مختلف فکری و علمی و ذهنی است که این هـدیه‌ی انقلاـب است به ما، بلاشک. ما دوران قبل از انقلاب را دیـدیم، شعرای آن وقت را دیـدیم، می‌شناسـیم، بـا خیلی‌شـان نشـست و برخـاست داشتیم. بهترین‌هایشـان هرگز این مجـال را پیـدا نمی‌کردنـد که در یـک منظر عمومی، در یـک محضـر عمومی بیاینـد خودشان و شـعرشان را ارائه بدهنـد. یک شاعری مثل مرحوم امیری فیروزکوهی که حقاً در قله‌ی غزل زمان خودش قرار داشت، بیشترین تجلی و نمایشـی که از او می‌شـد مشاهـده کرد، در یک جلسه‌ی خصوصـی بود که در گوشه‌ی انزوای خودش، چهار تا، پنـج تا دوست و رفیقش باشـند و او غزل خودش را بخواند. یا حالا در عرصه‌ی شعر نو، مرحوم اخوان که قطعاً بهترین شاعر نیماییِ زمان خودش بود و به نظر من از همه‌ی اقرانش قویتر، مسلطتر و لفظ و معنای شسـته رفته و بهتری داشت، در یک گوشه‌ای زندگی می‌کرد؛ کسـی از او خبری نداشت، کسی او را نمی‌شناخت، جز یک عده خواص؛ در حال عزلت و انزوا. یعنی وضع عرضه‌ی شـعر این بود. طبیعی بود که وقتی بزرگان شـعر این جور منزوی و در عزلت و در خمول زندگی کنند، جوان‌ها خیلی رشد پیدا نمی‌کنند؛ این چیز قهری است. البته مسئله‌ی کیفیت یک مسئله‌ی دیگر است. من حالاـ بحث تعـداد و کمیت و گسـترش را دارم می‌گویم. بحث کیفیت یـک بحث دیگری است؛ بایـد یـک سـنجش واقعی و علمی انجـام بگیرد، ببینیم چه جوری می‌شود کیفیت‌هـا را بالا برد. البته کیفیت شـعر در آن دوره، به تناسب آن مقطع، در شـعر همان‌هایی که بودند، کیفیت خیلی خوب بود. مثلاً در غزل شخصـیت‌هایی مثل امیری، مثل رهی یا مرحوم شهریار و شاید در سایر انواع، کسان بزرگ دیگری که بودنـد – که حالاـ جای تفسـیر آن تو این جلسه نیست. بنـده هم چیزهایی در این زمینه‌ها در ذهنم هست که حالا آن را نمی‌خواهیم متعرض بشویم – لیکن از لحاظ گسترش، باز بودن میدان جولان، اینکه افراد بتوانند خودشان را عرضه بکنند، که

خود این یک مشوق خیلی بزرگی است، این آن وقت وجود نداشت. انقلاب این میدان را باز کرد؛ نه فقط در عالم شعر و در عالم ادب، در عالم علوم مختلف، در تحقیقات، در مدیریت‌های گوناگون؛ مدیریت‌های کلان، مثل مدیریت میدان جنگ و دفاع مقدس که به طور قهری پیش آمد و آزمونی برای همه شد. الحمدللّه این هست؛ شعر گسترش خیلی زیادی پیدا کرده. علاوه‌ی بر این، این شعری که امشب من شنیدم و پارسال تو همین جلسه از جوان‌ها شنیدم، با شعری که چهارده، پانزده سال پیش از جوان‌ها می‌شنیدم، خیلی تفاوت کرده، خیلی جلو رفته، خیلی خوب شده، خیلی صیقل یافته شده. علاوه بر اینکه مضامین خوبی در شعرها انسان مشاهده می‌کند. شعر حقاً در این کشور پیش رفته. بنابراین، ما امروز این ثروت ملی را داریم؛ منتها باید این را افزایش بدهید. افزایشش هم بر عهده‌ی دستگاه‌های مسئول است، هم بر عهده‌ی خود شاعران و کسانی است که قریحه دارند. یعنی واقعاً شما برادرها و خواهرهایی که این قریحه را دارید، باید احساس مسئولیت بکنید؛ چون این نعمتی است که به شما داده شده و شما باید به خاطر این نعمت شکرگزاری کنید. شکرگزاری‌اش هم به همین است که این را ضایع نکنید؛ نگذارید از بین برود؛ نگه‌اش دارید، افزایشش بدهید، این چشمه را هر چه جوشنده‌تر کنید. و آن وقت بخش سوم و بحث سوم پیش می‌آید که از این ثروت کجا استفاده کنید. من به نظرم می‌رسد شعر با اینکه مثل بقیه‌ی انواع هنر قابل تو قاب گرفتن و محدود کردن نیست - این را کاملاً می‌دانیم و قبول داریم. انضباط به معنای آنچه که در امور متداول زندگی مطرح است، در عالم هنر به این شکل امکان‌پذیر نیست. نه توقع می‌شود داشت، نه اصلاً لازم است. من گمان می‌کنم اگر آنچنان انضباطی بخواهد اعمال بشود، به آن شکلی که در مسائل گوناگون زندگی اعمال می‌شود و باید بشود، هنر ضایع خواهد شد. بنابراین آن انضباط، مورد نظر من نیست - اما بالاخره خود شاعر مسئولیت دارد؛ آن کسانی که می‌توانند زمینه‌های گرایش شاعر به عرصه‌های مورد نیاز کشور را فراهم بکنند، آن‌ها هم مسئولیت دارند. ما امروز مردممان به چیزهایی نیاز دارند که این نیازها با زبان هنر که از جمله زبان شعر هست، قابل برطرف شدن، قابل تأمین شدن است. امروز اخلاقیات زیادی در کشورمان مورد نیاز است که به صورت اخلاق ملی در بیاید. ما فراموش نکردیم که چند قرن در زیر چکمه‌ی استبداد زندگی کردیم. بهترین پادشاهان ما در طول تاریخ که ممکن است به نام این‌ها افتخار هم بکنیم، جزو ظالم‌ترین و قسی‌القلب‌ترین مردم زمان خودشان و حکام دوران خودشان بودند. نادرشاه از لحاظ قهرمانی و به عنوان یک قهرمان ملی یک اسطوره است؛ اما برای مردم خودش، در آن زمانی که زندگی می‌کرده، یک دیو مهیبی است. شاه عباس هم همین‌جور است. ما به این‌ها افتخار می‌کنیم، به خاطر اینکه این‌ها کارهای بزرگی کردند. اما شما ببینید با مردم کشور، این‌ها چه جوری رفتار کردند. خوب‌هایشان — آن‌هایی که به اصطلاح خوب بودند و اهل تقوای نسبی بودند - چه جور عمل کردند، آن‌هایی هم که اهل تقوا نبودند، چه جور عمل کردند. ما قرن‌ها اینجور زندگی کردیم و خلقیاتی در ما به وجود آمده؛ این خلقیات بایستی اصلاح و اسلامی بشود. ما احتیاج داریم به صفا، احتیاج داریم به یکرنگی، احتیاج داریم به روح اخوت و برادری، احتیاج داریم به اینکه هر انسانی در جامعه‌مان نسبت به همسایگان خودش در خانه، در محل کسب، در خیابان احساس امنیت کند و خود را در امان بداند؛ احساس ناامنی نکند. این‌ها الان فراهم نیست. ما قدرت ابتکار، شجاعتِ نوآوری را به عنوان یک خصلت ملی لازم داریم. خطرپذیری را برای کارهای بزرگ به عنوان یک خصلت ملی نیاز داریم. این‌ها جزو خصال ملی ما الان نیست. ممکن است کسانی در این خصلت‌ها درجه‌ی بالایی هم داشته باشند که ما حاضریم دست این‌ها را هم ببوسیم، اما این کافی نیست. این‌ها باید به صورت خصال ملی دربیاید. ترحم کردن به یکدیگر، امید به آینده، تزریق امید به دیگران؛ این‌ها خصوصیاتی است که اگر در یک ملت باشد، آن ملت راه تکامل را خوب می‌پیماید. ما به این‌ها نیاز داریم. این‌ها به چه وسیله تأمین می‌شود؟ این‌ها دستوری که نیست؛ نصیحتی هم نیست. این‌ها با زبان هنر می‌تواند القاء شود؛ آنچنان که فضا را پر کند. بنابراین یکی از نیازهای امروز ما، شعر اخلاقی است. شعر اخلاقی ممکن است در عالیترین حد خوبی هم باشد. شما به تاریخ ادبیات ما نگاه کنید. سعدی از جهت شعر اخلاقی و شعر نصیحت و پند در قله است. فردوسی همین جور است، نظامی همین جور است، سنایی همین جور است،

ناصرخسرو همین جور است؛ خیلی از شعرای بزرگ ما همین جورند. بعد جامی همین جور است. و در این اواخر، در دوره ی سبک هندی، واعظ قزوینی همین جور است. واعظ قزوینی یک واعظ بوده؛ منبر می‌رفته و وعظ می‌کرده و شعرش از لحاظ هنری در قله‌ی شعر است؛ در سبک هندی و بسیار خوب، پرمضمون و قوی. و خود صائب. شما تو این چندین ده هزار شعر صائب که نگاه کنید، اگر فقط غزلیات نصیحت‌آمیز و اخلاقی او را جمع کنید، یک دیوان قطوری خواهد شد. حالا شماها شعری در باب مسائل مذهبی می‌گویید که اسمش را - به قول آقایان - شعر آئینی می‌گذارند. این شعر آئینی صرفاً متوجه به مسائل مربوط به ائمه (علیهم‌السّلام) و خاندان پیغمبر است که خیلی هم خوب است؛ یعنی آنجا مرکز بسیار خوبی است؛ مرکز عاطفه است. یکی از خصوصیات شیعه همین است که در کنار آن جنبه‌ی برهانی و عقلی مستحکمی که در عقاید ما وجود دارد - هیچ کدام از مذاهب اسلامی، استحکام عقاید کلامی شیعه را ندارد؛ چه در اصول درجه‌ی یک، چه در اصول درجه‌ی دو - اختصاصش به جنبه‌ی عاطفی است؛ عواطف جوشان، عشق؛ همین‌هایی که حالا توی این شعرهای شما جوان‌ها هست که انسان واقعاً لذت می‌برد وقتی این‌ها را می‌بیند. این شعر آئینی خوب است.این الگو ساختن و نشان دادن الگوهای واقعی زندگی از ائمه (علیهم‌السّلام) یا از چهره‌های معصومین به جای این الگوهای مصنوعی و تقلبی و بدلی که امروز با انواع و اقسام وسائل دارد به همه‌ی ملت‌ها، نه فقط به ملت ما - فلان هنرپیشه، فلان آدم عوضی به عنوان الگو، زن و مرد دارند معرفی می‌شوند؛ مانکن‌ها و رقاص‌ها - تلقین می‌شود، خوب است و من کمترین تردیدی ندارم در این که این کاری که شماها در زمینه‌ی مسائل ائمه و توسلات و اظهار عشق و محبت و مرثیه می‌کنید - که همه جورش الحمدللّه هست - خوب است، لیکن کافی نیست. یک بخش مهمی از شعر آئینی ما می‌تواند متوجه مسائل عرفانی و معنوی بشود. و این هم یک دریای عظیمی است. شعر مولوی را شما ببینید. اگر فرض کنید کسی به دیوان شمس به خاطر زبان مخصوص و حالت مخصوصش دسترسی نداشته باشد که خیلی از ماها دسترسی نداریم و اگر آن را کسی یک قدری دوردست بداند، مثنوی، مثنوی؛ که خودش می‌گوید: و هو اصول اصول اصول الدین. واقعاً اعتقاد من هم همین است. یک وقتی مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند نظر شما راجع به مثنوی چیست، همین را گفتم. گفتم به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته: و هو اصول ... . ایشان گفت کاملاً درست است، من هم عقیده‌ام همین است. البته در مورد حافظ یک مقدار با هم اختلاف عقیده داشتیم. یا در همین اواخر، این بیدل. آن دیوان عظیم، دریای عمیقی که بیدل دارد و چقدر عرفان تو این مفاهیم توحیدی و عرفانی هست - که آقای کاظمی کار خوبی روی گزیده غزلیات بیدل کردند که من مقداری از آن را تورق کردم. البته ایشان انتخاب کرده‌اند که شاید یک دهم غزلیات بیدل هم نباشد؛ لیکن به هر حال کار خوبی شده - بالاخره شعر بیدل که از لحاظ شعری در سبک هندی یکی از آن کارهای هنری پیچیده‌ی قدرتمندانه است و نشان‌دهنده‌ی مهارت اوست - حالا ممکن است خواننده از یک جاهایی به خاطر همین هنرمندی‌ها خیلی لذت نبرد؛ اما واقعاً هنرمندانه است و استحکام شاعریِ این مرد غیر ایرانی را نشان می‌دهد که ظاهراً زبان مادری‌اش فارسی نیست — نمی‌دانم بیدل زبان مادری‌اش هم فارسی بوده؟ در دهلی فارسی حرف می‌زدند؟... بله دیگر، حالا این‌ها را بعداً شما جواب‌هایش را بدهید - ولی خوب، اینجور فارسی را خوب حرف می‌زند - دریای عرفان است. خوب، جای این تو این شعر امروز جوان‌های ما خالی است. این‌ها هم چیزهای تقلیدی نیست؛ یعنی واقعاً اگر انسان بخواهد از همان تعبیرات حافظ یا تعبیرات مولوی یا تعبیرات بیدل عیناً تقلید بکند، همان مفاهیم را با همان الفاظ تقلیدی بگوید، بدون اینکه به عمق او رسیده باشد، شعر مزه نخواهد داشت، لذتی نخواهد داد، فایده هم نخواهد کرد. باید یک چیزی را فهمید، او را در ذهن پخته کرد، آن وقت آن را با زبان هنری و قریحه‌ی خدادادی که بحمداللّه دارید، بیان کرد. بنابراین، این هم یک مقوله‌ی مهم شعر هست که لازم است. در زمینه‌های مسائل سیاسی و انقلابی هم به نظر من خیلی کار باید بشود؛ کارهای نشده ما داریم. حالا مسئله‌ی شهید و شهادت که تمام‌شدنی نیست و واقعاً هیچ‌وقت تمام نمی‌شود و بحمداللّه ادامه هم دارد. شعرهای خوبی هم هر دفعه که ما با برادرها و خواهرها می‌نشستیم، بحمداللّه می‌بینیم که گفته شده، در جاهای دیگر هم که من می‌خوانم، می‌بینم؛ لیکن

فقط مسائل انقلاب منحصر در مسئله‌ی شهید نیست. ما اینقدر مفاهیم عالی انقلاب داریم. انقلاب حرف نو در دنیا آورده؛ شوخی نیست. حالا- جنجال و هوچی‌بازی و گرد و غبار کردن تبلیغات دشمنان علیه انقلاب هست، غیر از این هم توقعی نیست؛ اما حقیقت قضیه این است: انقلاب حرف نوی را آورده، آن هم حرف نوی که تا امروز نشان داده که نامیرا است. هر کار کردند این را از بین ببرند، نتوانستند. روز به روز توسعه پیدا کرده، روز به روز نفوذ بیشتر پیدا کرده و قدرت‌های بزرگ را به چالش گرفته و فشارهای این‌ها را خنثی کرده. شما امروز ببینید کدام ملت در دنیا هستند، کدام کشور، کدام دولت در دنیا وجود دارد که بتواند صریح در مقابل شعارها و اهداف متجاوزانه و زیاده‌طلبانه‌ی استکبار بایستد، جز ملت ایران؟ هیچ ملت دیگری وجود ندارد، هیچ دولت دیگری وجود ندارد. این به برکت همین پیام است. این استحکامی را که ساخت این نظام به برکت این پیام نو پیدا کرده، نمی‌شود دست کم گرفت؛ این چیز خیلی مهمی است. این پیام باید داده بشود. این پیام، پیام عدالت است؛ این پیام، پیام معنویت است؛ این پیام، پیام تکریم به معنای حقیقی انسان است، نه تکریم آمریکائی که سر تا پای آن دروغ و دغل است. این‌ها پیام‌های خیلی مهمی است؛ این‌ها را باید درست منتقل کرد و همان طور که گفتم، هیچ‌کدام از این‌ها را هم نمی‌توان کپی‌برداری کرد و طوطی‌وار گفتن آن‌ها هم فایده ندارد. یعنی باید این‌هارا فهمید، در ذهن حل کرد، حلاجی کرد و داد. این ثروت عظیم شعر که یک ثروت ملی و یک ثروت عظیم ماندگار هست، در این راه‌ها باید مصرف بشود. من البته هیچ وقت به هیچ شاعری توصیه نمی‌کنم که شما شعر عاشقانه نگو. معلوم هم هست که نمی‌شود. بالاخره هر شاعری به طور طبیعی یک گرایش ذوقی دارد. منتها می‌توانم سفارش کنم که مراقبت کنند در این زمینه افراط نشود، فضای ذهنی شعر را بکلی پر نکنند؛ از آن هاله‌ی حجب و حیای ایرانی - اسلامیِ ما خارج نشود و آن‌جوری که همیشه خواسته‌اند شعرِ عریان را ترویج کنند، پیش نیاید. شعر عاشقانه هم گفته بشود؛ ما نه آنقدر خشکیم که دوست نداریم، نه آن قدر منجمدیم که نفهمیم؛ می‌فهمیم، خوشمان هم می‌آید، منتها آن، تنها مصرفِ این ثروت ملی قرار نگیرد. این ثروت خیلی باعظمت است. ولی در گذشته همین جور بوده و کسان زیادی بودند که همین جور عمل کردند که دیگر حالا تفاسیرش وقت را می‌گیرد. ای کاش همین قدری که ما صحبت کردیم، دو سه تا از دوستان شعر می‌خواندند، بیشتر از شعرشان استفاده می‌کردیم. به هر حال من مجدداً از همه‌تان تشکر می‌کنم. یاد مرحوم قیصر امین‌پور که حقیقتاً درگذشت امین‌پور ما را داغدار کرد، گرامی میداریم. واقعاً به معنای حقیقی کلمه بعد از مرحوم حسینی، ما دلمان به امین‌پور خوش بود که متاسفانه رفت؛ حالا باید قدر شماها را بدانیم که خدای نکرده شماها ما را تنها نگذارید. خبرنگار جوانی به نویسنده‌ی پیرمرد فرانسوی که روی ویلچر می‌آوردنش - معروف است - گفته بود که ان‌شاءاللَّه سال آینده هم شما را توی همین جلسه ببینیم. یعنی مثلاً- شما پیرید، نبادا بمیرید! او نگاه کرده بود و گفته بود: بله، شما که هنوز خیلی جوانی! بالاخره ان‌شاءاللَّه جوان باشید، شما را همیشه توی این جلسه ببینیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه

خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز هجدهم رمضان ۱۴۲۹

خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز هجدهم رمضان ۱۴۲۹ خطبه‌ی اول بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للَّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی‌الأرضین و صلّ علی أئمّة المسلمین و هداة المؤمنین و حماة المستضعفین. روز جمعه و شب قدر، آن هم در ماه رمضان و حالت روزه‌داریِ برادران و خواهران عزیز فرصت بسیار مغتنمی است برای اینکه در این دقائق معدودی که میتوان پیش از نماز جمعه سخن گفت، دلهای خودمان را با منبع رحمت و فضل الهی آشنا کنیم، نزدیک کنیم و ان‌شاءاللَّه زمینه‌ی پرورش نهال تقوا را در دل خودمان فراهم بیاوریم. مناسبت شب قدر، یکی مناسبت دعا و تضرع و توجه به پروردگار است که ماه رمضان بخصوص شبهای قدر، بهار توجه دلها و ذکر و خشوع و

تضرع است. ثانیاً بهانه و مناسبتی است برای اینکه دلهایمان را با مقام والای امیر مؤمنان و سرور متقیان عالم قدری آشنا کنیم و درس بگیریم. هر چه که در فضائل ماه رمضان و وظائف بندگان صالح در این ماه بر زبان جاری شود و بتوان گفت، امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) نمونه‌ی کامل آن و برجسته‌ترین الگو برای آن خصوصیت است. من صحبتم را در خطبه‌ی اول با یاد امیر مؤمنان (علیه الصّلاهٔ و السّلام) آغاز میکنم، تا قدری به معرفت این بزرگوار نزدیک بشویم، که هر چه گفته‌اند و هر چه گفته‌ایم و شنیده‌ایم، در مقایسه‌ی با عظمت آن مقام و برجستگی آن شخصیت، کوچک و حقیر است و نمیتوانیم نه مجاهدت او را، نه تلاش او را برای تقرب به خدای متعال، نه سختی‌ها و رنجهای زندگی او را، نه عظمت کاری را که در دوران خود انجام داد، توصیف بکنیم. من امروز برای اینکه از امیرالمؤمنین درس بگیریم، یک بُعد از ابعاد فعالیت همه‌جانبه‌ی امیرالمؤمنین را عرض میکنم و آن بُعد تربیت اخلاقی است. آن روزی که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) در جامعه‌ی اسلامیِ آن روز بر سر کار آمد، وضع امت مسلمان با آن روزی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت، تفاوت زیادی کرده بود. این بیست و پنج سال فاصله بین رحلت پیغمبر اکرم و آمدن امیرالمؤمنین بر سر کار، حوادث زیادی اتفاق افتاده بود که این حوادث بر روی ذهن و فکر و اخلاق و عمل جامعه‌ی اسلامی اثر گذاشته بود و بعد، این نظام و این جامعه را امیرالمؤمنین تحویل گرفت. نزدیک پنج سال امیرالمؤمنین در آن کشور بزرگ اسلامی حکومت کرد. این پنج سال، هر روزش حاوی یک درس است. یکی از کارهای مستمر امیرالمؤمنین پرداختن به تربیت اخلاقی آن مردم است. همه‌ی انحرافهائی که در جامعه پیش می‌آید، برگشتش و ریشه‌اش در اخلاقیات ماست. اخلاق انسان، خصوصیات و خصال اخلاقی انسانها، عمل آنها را جهت میدهد و ترسیم میکند. اگر ما در یک جامعه‌ای یا در سطح دنیا کجرفتاری‌هائی را مشاهده میکنیم، باید ریشه‌ی آنها را در خُلقیات ناپسند ملاحظه کنیم. این حقیقت، امیرالمؤمنین را به بیان یک حقیقت مهمتری وادار میکند و آن حقیقتِ بالاتر این است که اغلب این خصال باطل و مضر در انسانها، بر میگردد به دنیاطلبی. لذا امیرالمؤمنین میفرماید: «الدّنیا رأس کلّ خطیئهٔ»؛ دنیاطلبی ریشه و مرکز اصلی همه‌ی خطاهای ماست، که در زندگی جمعی ما، در زندگی فردی ما، این خطاها اثر میگذارد. خوب، معنای دنیاطلبی چیست؟ دنیا چیست؟ دنیا عبارت است از همین طبیعت عظیمی که خدای متعال خلق کرده است و در اختیار انسانها قرار داده است؛ دنیا یعنی این. همه‌ی این مواهبی که خدای متعال در عرصه‌ی گیتی آفریده است، مجموعه‌ی چیزهائی هستند که دنیا را تشکیل میدهند. اولش عمر خود ماست. درآمدهای دنیوی و حاصل تلاشهای دنیوی، اینها همه دنیاست؛ فرزند، دنیاست؛ مال، دنیاست؛ علم، دنیاست؛ منابع طبیعی، دنیاست؛ این آبها، این ذخائر معدنی، همه‌ی این چیزهائی که در عالم طبیعت انسان ملاحظه میکند، اینها همین دنیا هستند؛ یعنی چیزهائی که اجزاء زندگیِ این جهانیِ ما را تشکیل میدهد. خوب، کجای این بد است. یک دسته از آثار شرعی و اسلامی و معارفی به ما میگوید که دنیا را آباد کنید: «خلق لکم ما فی الارض جمیعا»؛ بروید دنیا را تحقق ببخشید، آباد کنید، بهره‌برداری از نعم طبیعی را برای خودتان، برای مردم آماده کنید. یک دسته از روایات اینهاست: «الدّنیا مزرعهٔ الاخرهٔ»، «متجر عباداللّه»؛ از این قبیل تعبیرات وجود دارد که اینها همه، نگاه مثبت به دنیا را نشان میدهد. یک دسته از بیانات اسلامی و معارفی ما هم، دنیا را رأس خطایا و ریشه‌ی گناهان به حساب می‌آورد. این ماحصل مطلبی که از این دو مجموعه‌ی معارفی به دست می‌آید، حرف روشنی است - البته بحثهای تحلیلی و عمیق برای این کارها باید بشود و لازم است و شده؛ بحثهای خوبی هم انجام گرفته است - اما خلاصه‌ی مطلب این است که خدای متعال این سفره‌ی طبیعت را برای افراد انسان گسترده است و همه‌ی آحاد انسان را سفارش کرده است، دستور داده است که این مائده‌ی طبیعی الهی را هرچه میتوانند بالفعل‌تر، آماده‌تر، رنگین‌تر در اختیار افراد بشر قرار بدهند و خودشان هم بهره ببرند؛ لکن یک حدود و ضوابط و قواعدی بر این حاکم است؛ یک منطقه‌ی ممنوعه‌ای وجود دارد. دنیای ممدوح این است که انسان این سفره‌ی طبیعی الهی، این موهبت الهی را آنچنانی که ضوابط و قواعد الهی دستور داده است، بر طبق او رفتار کند، از حدود و ضوابط تخطی نکند، در مناطق ممنوعه قدم نگذارد. دنیای مذموم آن است که انسان این متاعی را که خدای متعال برای افراد بشر قرار داده است، برای

خود بخواهد، سهم خود را افزونتر از دیگران بخواهد، به سهم دیگران دست‌اندازی کند، دلبستگی پیدا کند که این دلبستگی به مقتضای حبّ الشّیء یعمی و یصمّ، انسان را کر و کور میکند، تا آنجا که در راه به دست آوردن چیزی که عاشق و دلبسته‌ی آن هست، هیچ خط قرمزی و هیچ حد و حدودی را رعایت نمیکند؛ این میشود دنیای مذموم. دلبستن به دنیا، سهم‌خواهی بیش از اندازه‌ی خود، بیش از حق خود، دست‌اندازی به سهم دیگران، تجاوز به حقوق دیگران؛ این میشود آن دنیای مذموم. مال، دنیاست؛ مقام، دنیاست؛ قدرت، دنیاست؛ محبوبیت، دنیاست؛ نعم دنیا، لذات طبیعی، اینها همه دنیاست. اسلام و ادیان الهی به طور کلی بهره‌برداری از این دنیا را برای انسان مباح قرار دادند؛ اما دست‌اندازی به حق دیگران، به هم زدن قواعد و قوانین این عالم طبیعت، ظلم کردن به دیگران، خود را غرق در این متاع دنیا کردن و از هدف اصلی و نهائی غافل ماندن را ممنوع دانسته‌اند؛ مذموم دانسته‌اند. این دنیا وسیله‌ی تعالی و تکامل است، هدف نباید قرار بگیرد؛ به اینکه توجه نشد، این دنیا میشود مذموم. این بلیه در دنیای اسلام و در دورانی که امیرالمؤمنین بر سر کار آمد، وجود داشت که موجب شده بود حق صریح، یعنی کسی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام) مورد خدشه و مناقشه قرار بگیرد؛ کسانی مقام او، معنویت او، سابقه‌ی او، صلاحیتهای بی‌نظیر او را برای مدیریت جامعه‌ی اسلامی ندیده بگیرند و با او معارضه و مبارزه کنند. این، بر اثر دنیاطلبی بود. راز انحرافی که آن روز امیرالمؤمنین در مقابل خود ملاحظه میکرد - و نهج‌البلاغه پر است از بیان این انحرافها - عبارت بود از دنیاطلبی. شما امروز به دنیا نگاه کنید، همین را مشاهده میکنید. وقتی عناصر دنیاطلب، فرصت‌طلب، متجاوز، زمام کارها را در سطح عالم در دست گرفتند، همانی میشود که ملاحظه میکنید. اولاً به حقوق انسانها ظلم میشود؛ ثانیاً حق و سهم آحاد بشر از این سفره‌ی عظیم طبیعت الهی و موهبت الهی ندیده گرفته میشود؛ ثالثاً همین دنیاطلبان برای اینکه به مقاصد خودشان برسند، در جامعه فتنه ایجاد میکنند؛ جنگها، تبلیغات دروغین، سیاست‌بازی‌های ناجوانمردانه؛ اینها ناشی از همین دنیاطلبی‌هاست. در محیط فتنه - محیط فتنه به معنای محیط غبارآلود است - و وقتی فتنه در جامعه‌ای به وجود آمد، فضای ذهنی مردم مثل محیطِ غبارآلود و مه‌آلود است که گاهی انسان نمیتواند دو متری خودش را هم ببیند. یک چنین وضعی به وجود می‌آید. در یک چنین وضعیتی است که خیلی‌ها اشتباه میکنند، بصیرتشان را از دست میدهند. تعصبهای بیخود، عصبیتهای جاهلی در چنین فضائی رشد پیدا میکند. آن وقت می‌بینید محور دنیاطلبانند، اما یک عده کسانی که اهل دنیا هم نیستند، به خاطر فتنه در جهت هدفهای آنها حرکت میکنند؛ وضع دنیا اینجور میشود. بنابراین «الدّنیا رأس کلّ خطیئة». حب دنیا، دل بستن به دنیا، در رأس همه‌ی خطایا و همه‌ی گناهان است. امیرالمؤمنین به این نکته توجه میدهد. این برنامه‌ی تربیت اخلاقی امیرالمؤمنین است. شما اگر سرتاپای نهج‌البلاغه را نگاه کنید، می‌بینید آنچه که امیرالمؤمنین درباره‌ی بی‌رغبتی به دنیا، دل نبستن به دنیا، زهد در دنیا بیان فرموده است، از همه‌ی آنچه که در نهج‌البلاغه بیان کرده است، بیشتر است؛ این به خاطر همین است. والّا امیرالمؤمنین کسی نبود که از دنیا گوشه‌گیری کند، انعزال از دنیا داشته باشد؛ نه، برای آبادی دنیا یکی از فعالترین آدمها بود؛ چه در زمان خلافت، چه بعد از خلافت، امیرالمؤمنین جزو کسانی نبود که کار نکنند، دنبال تلاش نروند؛ چرا. معروف است آن‌وقتی که امیرالمؤمنین در مدینه زندگی میکردند - قبل از خلافت - باغستانهائی را به دست خودش به وجود آورده بود؛ آب جاری کرده بود؛ نخل به وجود آورده بود. پرداختن به دنیا و به طبیعتی که خدای متعال در اختیار انسان گذاشته است، و اداره‌ی معیشت مردم، اداره‌ی امور اقتصادی مردم، فراهم کردن وسائل رونق اقتصادی، اینها همه کارهای مثبت و لازم و جزو وظائف فرد مسلمان و مدیران اسلامی است. امیرالمؤمنین یک چنین آدمی بود؛ اما خود او هیچ دلبستگی نداشت. این وضع امیرالمؤمنین و برنامه‌ی تربیت اخلاقی امیرالمؤمنین است. علاج دنیاپرستی را هم امیرالمؤمنین در خطبه‌ی متقین بیان فرموده است: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم». علاج دلبستن و مجذوب شدن به دنیا این است که انسان تقوا پیشه کند که از خواص تقوا یکی همین است که «عظم الخالق فی انفسهم»؛ خدا در دل انسان، در جان انسان آنچنان جایگاهی پیدا میکند که همه چیز در نظر او کوچک میشود. این مقامات دنیوی، این اموال، این زیبائی‌ها، این جلوه‌های زندگی

مادی، این لذتهای گوناگون در نظر انسان حقیر میشود و بر اثر عظمت یاد الهی در دل انسان، اهمیت پیدا نمیکند. از خصوصیات تقوا همین است. خود او هم - امیرالمؤمنین - مظهر کامل همین معنا بود. در این خطبه‌ی معروف «نوف بکالی» که حالا من یک فقره‌ای از آن را بعد عرض میکنم، میگوید حضرت ایستاد روی سنگی، لباس ساده پشمیِ مندرسِ کم‌قیمتی بر تن او بود و نعلی از برگ خرما یا از پوست درخت خرما به پای او بود؛ چنین وضعیت فقیرانه و زاهدانه‌ای حاکم و مدیر آن کشور عظیم اسلامی داشت؛ اینجور زندگی میکرد و این بیانات عظیم، این جواهر حکمت را بر زبان جاری میکرد. این بزرگوار در همین قضایای سیاسی زمان خود، وقتی در جنگ صفین یک نفر آمد راجع به قضایای سقیفه و این چیزها سؤال کرد، حضرت با تندی به او جواب دادند، فرمودند: «یا اخا بنی‌اسد انّک لقلق الوضین ترسل فی غیر سدد»؛(۱) جای حرف را نمیدانی، نمیفهمی چه بگوئی، کجا بگوئی، حالا در اثنای این حادثه‌ی عظیم نظامی و سیاسی، آمدی از گذشته سؤال میکنی که قضیه‌ی سقیفه چه بود! ولیکن در عین حال یک کلمه جواب او را میدهند، میفرمایند لیکن تو حق سؤال کردن داشتی، چون سؤال کردی، حق داری و من باید جواب بدهم؛ «فانّها کانت اثرة شحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس اخرین»؛(۲) این یک امتیازطلبی بود؛ یک عده‌ای چشم پوشیدند، یک عده‌ای به آن چنگ انداختند. مسئله‌ی چشم پوشیدن؛ یعنی قدرت‌طلبی، دنبال جاه و مقام رفتن، دنبال دنیا به هر شکل آن رفتن، از نظر امیرالمؤمنین در همه‌ی زمانها محکوم و مردود است. این آن روحیه‌ی امیرالمؤمنین است که میخواهد به ما این روحیه را تعلیم بدهد؛ باید ما از امیرالمؤمنین این را درس بگیریم؛ یاد خدا و توجه به ذکر و مناجات الهی، مهمترین علاجی است که امیرالمؤمنین برای این کار دارد. ما باید این شبها، این روزها و این دعاها را قدر بدانیم. توجه به این دعاها، تذکر مضامین این دعاها خیلی ارزش دارد؛ اگر قدردانی کنیم. اینها علاج درد درونی ماست که متأسفانه آحاد بشر در همه‌ی دورانها به آن مبتلا بوده‌اند. باید هرچه میتوانیم این بیماری، این درد بزرگ، این ضایعه - دلبستگی به دنیا - را در خودمان کم کنیم. توجه به خدای متعال و تذکر عظمت پروردگار یکی از راه‌هاست. لذا شما دعاهای امیرالمؤمنین را نگاه کنید؛ پرشورترین دعاها همین دعاهای امیرالمؤمنین است. البته ادعیه‌ی رسیده‌ی از معصومین (علیهم‌السّلام) همه پرمغز، پرمضمون از لحاظ سوز و گداز عاشقانه و عارفانه است و غالباً در حد عالی، منتها جزو بهترینها یا شاید بهترینها، این دعاهائی است که از امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) رسیده است. همین دعای کمیل یا دعای صباح یا دعای مناجات شعبانیه، که من از امام (رضوان اللّه علیه) یک وقتی پرسیدم که در بین این دعاها شما بیشتر به کدام علاقه دارید، ایشان گفتند دعای کمیل و مناجات شعبانیه. هر دو از امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) است. این راز و نیاز و سوز و گداز امیرالمؤمنین و هم مناجاتهای آن بزرگوار، حقیقتاً گدازنده است برای کسی که توجه داشته باشد. و من خواهش میکنم جوانان عزیز ما سعی کنند معانی این کلمات و این فقرات را در این دعاها مورد توجه قرار بدهند. الفاظ دعا، الفاظ فصیح و زیبائی است؛ لیکن معانی، معانی بلندی است. در این شبها با خدا باید حرف زد، از خدا باید خواست. اگر معانی این دعاها را انسان بداند، بهترین کلمات و بهترین خواسته‌ها در همین دعاها و شبهای ماه رمضان و شبهای احیاء و دعای ابی‌حمزه و دعاهای شبهای قدر است. اگر کسی معانی این دعاها را نمیداند، با زبان خودتان دعا کنید؛ خودتان با خدا حرف بزنید. بین ما و خدا حجابی وجود ندارد؛ خدای متعال به ما نزدیک است؛ حرف ما را میشنود. بخواهیم با خدا حرف بزنیم؛ خواسته‌های خودمان را از خدای متعال بخواهیم. این انس با خدای متعال و ذکر خدای متعال و استغفار و دعا خیلی تأثیرات معجزآسائی بر روی دل انسان دارد؛ دلهای مرده را زنده میکند. من به مناسبت شهادت این بزرگوار به این هم اشاره بکنم که این مناجاتهای امیرالمؤمنین که گدازنده است، شکوه‌های امیرالمؤمنین هم گدازنده است، درد دلهای امیرالمؤمنین هم حقیقتاً گدازنده است. آنجائی که از فقدان یاران خود سخن میگوید، یاد شهیدانی که با او بودند در میدانهای جنگ، در زمان پیغمبر، در آن جهادهای عظیم؛ آن کسانی که در دوره‌ی خلافت خودِ آن بزرگوار در جنگ صفین، در جنگ جمل بودند و حضور داشتند، مجاهدت کردند و به شهادت رسیدند، حضرت میفرماید: «أین عمّار، أین ابن التّیهان، أین ذو الشّهادتین و این نظراؤهم من اخوانهم الّذین تعاقدوا علی المنیّة»؛ کجا هستند آن

شخصیتهای بزرگی که پیمان جانبازی بستند، در راه خدا پای فشردند و رفتند. «و أبرد برؤوسهم الی الفجرة»؛ آن کسانی که در راه خدا شهید شدند، سرهای اینها را بریدند و برای فجار و حکمرانان فاجر هدیه بردند، کجا هستند؟ امیرالمؤمنین اشک ریخت در فراق یاران و دوستانش و البته در فراق رسول معظّم خدای متعال، که غالباً به یاد آن بزرگوار و در فراق آن بزرگوار بود و ایشان را یاد میکرد. و این جزو شکوه‌های امیرالمؤمنین است. و این شکوه‌ها و این مناجاتها و این سوز و گدازها در مثل امشبی - که شب نوزدهم ماه رمضان است - با ضربت خوردن امیرالمؤمنین به پایان رسید. این مسجد کوفه که در و دیوار مسجد کوفه و مردمی که در آنجا جمع میشدند، بارها از امیرالمؤمنین این مناجاتها و این دعاها و این راز و نیازها را با خدای متعال شنیده بودند، اشکهای آن بزرگوار را دیده بودند، آن عبادت مخلصانه و آن بیانات عارفانه و گاهی شکوه‌های آن بزرگوار و رنجهای او را دیده بودند و شنیده بودند، ناگهان در شبِ نوزدهم ماه رمضان، در مسجد کوفه دیدند صدای آن بزرگوار بلند شد که: «فزت و ربّ الکعبه». دست جنایت در تاریکی شب امیرالمؤمنین را هدف قرار داد. کسی روز، جرأت نمیکرد در مقابل علی ظاهر شود، بخواهد با او نبرد کند. کی بود که بتواند به امیرالمؤمنین در روز روشن سوء قصد کند؛ در شب، آن هم در حال نماز، امیرالمؤمنین در محراب عبادت. مردم صدای هاتف را شنیدند که خبر از حادثه‌ی عظیم درباره‌ی امیرالمؤمنین میداد؛ رفتند طرف مسجد، با پیکر خون‌آلودِ امیرالمؤمنین مواجه شدند. صلّی اللّه علیک یا امیرالمؤمنین! پروردگارا! به حق امیرالمؤمنین، ما را از دوستان و از پیروان آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! ما را در راه تقوا و پرهیزگاری - که درس بزرگ امیرالمؤمنین بود - پایدار قرار بده. پروردگارا! اخلاق فاضله را نصیب ما ملت ایران بفرما. پروردگارا! ما را از بیماری خُلقهای رذیله نجات بده. پروردگارا! ما را در راه حق و در طلب آنچه که از بندگان صالح خود خواسته‌ای، دارای صبر و استقامت قرار بده. پروردگارا! ملت ایران را در همه‌ی مقاصد خود پیروز و موفق و سربلند بگردان . پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهیدان ما و روح مطهر امام را از آنچه که در کشور ما و در میان ما میگذرد، راضی و خشنود بگردان؛ مغفرت و رحمت خودت را شامل حال آنها و همه‌ی گذشتگان ما قرار بده؛ سلام ما را به ولی‌عصر (ارواحنافداه) برسان؛ ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا أحد. خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدیّ حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی أئمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. در این خطبه‌ی دوم، اولاً ـ لازم است که به نوجوانان عزیزی که امسال، اولین سال روزه‌ی واجب خودشان را میگذرانند و مشرّف به خطاب الهی و تکلیف الهی میشوند، تبریک عرض بکنیم؛ بخصوص دختربچه‌هائی که در سنین کم، تکلیف الهی را آزمایش میکنند و در این روزهای نسبتاً بلند و گرم روزه میگیرند، که این یکی از بهترین آزمایشهای ملت و مردم ماست. جوانهای ما، ریاضت شرعی روزه را در دوران جوانی تجربه میکنند؛ این گرسنگی کشیدن، چشم بستن از لذائذ و کم رغبتی به محرّمات در فرصت یک‌ماهه خیلی چیز ارزشمندی برای مردم، بخصوص برای جوانهاست؛ و این تمرینِ کسب تقواست از دوران نوجوانی، که از آغاز بلوغ در دختر یا پسر به وجود می‌آید. به همه‌ی جوانها، بخصوص به این سالِ اولی‌ها تبریک عرض میکنیم. بحمداللّه فضای جامعه‌ی ما فضای معنوی است و این فضای معنوی در ماه رمضان در جهت معنویت اشتداد پیدا میکند؛ عادات خوب بتدریج در بین مردم رواج پیدا میکند؛ این کمکهائی که به مستمندان میشود - هفته‌ی احسان و نیکوکاری - یا این افطاری‌هائی که در شهرهای مختلف انسان میشنود که افراد خیّر در مساجد، در معابر عمومی جمع میشوند، افطاری فراهم میکنند، مردم افطار میکنند، کارهای بسیار خوبی است؛ مایه‌ی صفا و صمیمیت و نزدیکی و در واقع حق ماه رمضان را ادا کردن است، که یکی از حقوق ماه رمضان، همین نیکی به برادران، همراهی با نزدیکان، با برادران مسلمان و کمک به

یکدیگر است. اینها چیزهای بسیار خوبی است، از سابق هم معمول و مرسوم بود، امروز بیشتر است؛ مجالس موعظه، مجالس دعا، مجالس قرآن، عادات خوبی است؛ روز به روز بایستی اینها را ترویج کرد و عمق داد؛ مغز داد. صورتِ جلسه کافی نیست، بایستی از جلسه‌ی دعا، از جلسه‌ی موعظه، از جلسه‌ی قرآن بهره‌برداری کرد؛ هر کدام از ما سعی کنیم سهمی بگیریم. یکی دو تا از مسائل گوناگون را عرض میکنم. چون روز قدس نزدیک است، درباره‌ی روز قدس و مسئله‌ی فلسطین، مختصری عرض میکنم و مطالبِ به زبان عربی هم خطاب به برادران عرب آماده شده است که آنها را هم عرض خواهیم کرد. بحمداللَّه ملت ایران در طول این سالهای از آغاز پیروزی انقلاب تا امروز در یک خط مستقیمی حرکت کرده است و این خط مستقیم، خط پایداری بر مبانی و اصول اسلامی است. ملت ایران، ملت متحجری هم نیست؛ اقتضائات زمان را دانسته است؛ اهل علم، اهل تحقیق، اهل تفحص، اهل فهم است. ملت ما اینجورند. هر دوره‌ای، هر زمانی، اقتضائاتی داشته است و ملت ما بر طبق آن اقتضائات عمل کرده. دوران دفاع مقدس، دوران بسیار سختی بود، ملت یکپارچه وارد میدان دفاع شد؛ جوانها رفتند، پدر مادرها هر کدام به نحوی کمک کردند، نوجوانها به نحوی کمک کردند، طبقات مختلف جامعه، هر کدام به نحوی در این کار بزرگ شرکت کردند. در دوران تحقیق و علم و ساختن کشور و بنای کارهای بزرگ، باز مردم ما در هر دوره‌ای، هر چه که لازم بوده است، انجام دادند. در آن وقتی که تهاجم سیاسیِ دشمنان خارجیِ ما تشدید پیدا کرده است و سعی کردند به جریانهای مخالفت با کشور از طرق مختلف شدت ببخشند، ملت ما در هر میدانی که لازم بوده، حاضر شده است. یک نگاه به این سالهای قبل بیندازیم، آن وقتی که در داخل، ایادی بیگانه سعی میکردند بین مردم اختلاف بیندازند، مردم صدای وحدت و شعارهای وحدتشان را بلند کردند و همبستگی‌های خودشان را به شکلهای مختلف نشان دادند. آن وقتی که دستگاه‌های جاسوسی دشمن به کمک ماهواره‌هایشان سعی کردند یک عده آشوبگر و اغتشاشگر را در خیابانهای تهران و بعضی شهرستانها راه بیندازند، مردم وارد میدان شدند و قبل از آنکه نیروهای موظف به مقابله با اخلالگران بپردازند، خودِ مردم وارد شدند. آن وقتی که تبلیغات دشمنان در زمینه‌های گوناگون، از جمله در زمینه‌ی هسته‌ای زیاد شد - که دیدید دنیا را پُر کردند از تبلیغ علیه جمهوری اسلامی - و لازم بود که مردم از خودشان عکس‌العمل نشان بدهند، حقاً و انصافاً بهترین واکنشها را در قضایای مختلف نشان دادند. اگر با چشمِ انصاف به آنچه که یک حرکت ملی میشود نام آن را گذاشت نگاه کنیم، که این مربوط به اکثریتِ مردم و قشرهای متحرک و فعال مردم است، خواهیم دید که از اول انقلاب و در این سی سال، این ملتِ زنده در هر زمانی بر طبق آنچه که نیاز کشور بوده است و آنها احساس کرده‌اند، دانسته‌اند که نیاز کشور است، با شوق و رغبت حرکت کردند. از حق و انصاف نباید گذشت که اینجور است و همیشه همینجور بوده است؛ امیدواریم در آینده هم همینجور باشد. و همین موجب شده است که دشمنان ما از فشار آوردن بر ملت ایران و بر مسئولین کشور نتوانند طرفی ببندند و سودی ببرند. تهدید میکنند، حرف میزنند، اما نتوانستند از این تهدیدها، از این تبلیغات علیه این ملت سودی ببرند. ملت بحمداللَّه راه خودش را ادامه داده است. این راه، راه تکامل و راه پیشرفت است. ما ادعا نمیکنیم که توانسته‌ایم به هدفهای والای این انقلاب - که معارف حقیقی اسلام است - برسیم؛ نه، اما در این راه داریم حرکت میکنیم؛ داریم پیش میرویم. و همانطور که عرض کردیم، به توفیق الهی، بهاذن‌اللَّه تعالی باید دهه‌ی چهارم این انقلاب - که در نزدیکی آن هستیم - دهه‌ی «عدالت و پیشرفتِ توأمان» باشد؛ یعنی پیشرفت چشمگیر و عدالت محسوس در سطح کشور. برنامه‌ها را باید اینجور تنظیم کرد. و این، ملت و کشور ما را آسیب‌ناپذیر میکند. البته دشمن، دشمن است. از دشمنانی که از اسلام ضربه خورده‌اند، سیلی خورده‌اند، نباید توقع داشت که در مقابل نظام جمهوری اسلامی ساکت و آرام بنشینند. یقیناً دشمن دشمنی میکند. انتظار دشمنیِ دشمن را باید داشت، منتها باید آگاهانه، هشیارانه در مواجهه‌ی با دشمنیِ دشمن بهترین راه را برای حفظ منافع ملی، حفظ مصالح عموم مردم در نظر گرفت. آنچه که من، امروز برای کشورمان مثل گذشته از همه چیز لازمتر میدانم، وحدت کلمه‌ی آحاد ملت و وحدت کلمه‌ی نخبگان و مسئولان در مبانی اصولی است. یکی از چیزهائی که برای کشور ما حقیقتاً مهم است این است که مردم احساس امنیت

سیاسی و روانی بکنند؛ فضای روانی جامعه دچار التهاب نباشد. سعی میکنند التهاب‌آفرینی کنند؛ این هست. این، جزو سیاستهای مخالفان نظام جمهوری اسلامی است. البته خود ما هم گاهی اوقات، ندانسته این التهابها را افزایش میدهیم. من توصیه میخواهم بکنم - حالا مردم عزیز ما بحمداللّه از بسیاری از کارهائی که در این زمینه انسان مشاهده میکند، برکنارند. مردم نگاه میکنند به بعضی از گفتگوها و بگومگوهای بیجا و بیمورد که گاهی در بین نخبگان سیاسی مشاهده میشود؛ نگاه مردم نگاه رضایتمندانه نیست. این را ما از مراجعات مردم بخوبی میفهمیم - و حالا دو سه مسئله‌ی کوچک و کم‌اهمیتی را که وجود دارد و سعی میشود که از اینها برای التهاب استفاده شود، عرض میکنم، برای اینکه درِ گفتگوها بسته بشود. یک نفر پیدا میشود درباره‌ی مردمی که در اسرائیل زندگی میکنند، اظهار نظری میکند. البته این اظهار نظر، اظهار نظر غلطی است. اینی که گفته شود ما با مردم اسرائیل هم مثل مردم دیگر دنیا دوستیم! این حرف درستی نیست؛ حرف غیرمنطقی‌ای است. مگر مردم اسرائیل کی‌هایند؟ همان کسانی هستند که غصب خانه، غصب سرزمین، غصب مزرعه، غصب تجارت به وسیله‌ی همین‌ها دارد انجام میگیرد. سیاهیِ لشگرِ عناصر صهیونیسم، همین‌هایند. نمیشود ملت مسلمان نسبت به افرادی که اینجور عامل دست دشمنان اساسی دنیای اسلام هستند، بی‌تفاوت باشد. نه، ما با یهودی‌ها هیچ مشکلی نداریم، با مسیحی‌ها هیچ مشکلی نداریم، با اصحاب ادیان در دنیا هیچ مشکلی نداریم؛ اما با غاصبان سرزمین فلسطین چرا؛ مشکل داریم. غاصب هم فقط رژیم صهیونیستی نیست. این موضع نظام است، این موضع انقلاب است، موضع مردم است. حالا کسی حرف اشتباهی میزند، عکس‌العملهائی هم در مقابل آن نشان داده میشود. خوب، مسئله را باید تمام کرد. این که یک روز یک نفر از این طرف بگوید، یکی از آن طرف بگوید، یکی اینجور استدلال کند، یکی از آن طرف حرف بزند، درست نیست. این التهاب‌آفرینی است. حرفی بود، گفته شد و اشتباه بود و تمام. موضع دولت جمهوری اسلامی هم این نیست. این با کشورهای دیگر فرق میکند که مردمش روی سرزمین غصبی‌ای ننشستند. شهرکهای یهودی‌نشین، امروز به وسیله‌ی همین مردمی که گفته میشود مردم اسرائیل هستند و به وسیله‌ی همین‌ها پر شده؛ همین‌هایند که دولت جعلی صهیونیست، اینها را مسلح کرده است علیه مردم مسلمان فلسطینی، که فلسطینی‌ها جرأت نکنند نزدیک این شهرکها بشوند. خوب، این حرف خطائی بود، حرف درستی نبود. این را نباید وسیله‌ی التهاب قرار داد. من خواهش میکنم از همه، اینجور مسائل کوچک و مسائل جزئی را - حرفی که بر زبان کسی جاری میشود؛ مطلبی گفته میشود - وسیله‌ای قرار ندهند برای اینکه مدتی جریان‌سازی و مسئله‌آفرینی در سرتاسر کشور بشود؛ یک عده مخالف، یک عده موافق، سر قضیه‌ای پوچ. موضع نظام هم معلوم است. تمام شد. یک چیز دیگری که این روزها انسان مشاهده میکند - که این را هم میخواهم بخصوص از نخبگان خواهش کنم که توجه کنند - قضاوتهای درباره‌ی مسائل دولت و کارهای دولت است. البته این از آثار نزدیک شدن به دوره‌ی انتخابات است؛ با اینکه خیلی هم نزدیک نیست و ما حدود نه ماه هنوز تا انتخابات فاصله داریم، اما خاصیت انتخابات این است که عناصر، فعال میشوند؛ حرف میزنند. خوب، حرف بزنند. حالا در باب انتخابات حرفهای گفتنیِ متعددی هست که ان‌شاءاللّه در وقت خودش، در فرصت مناسب خودش، آنها را به ملت عزیزمان عرض خواهیم کرد؛ حالا- هنوز زود است. لیکن انسان احساس میکند که در بین آنچه که امروز گفته میشود، بی‌انصافی‌هائی صورت میگیرد. اگر کسی برای آینده‌ی کشور، برای حل آنچه که معضلات کشور مینامند، برنامه‌ای دارد، حرفی دارد، آن حرف را بیان کند. اگر چنانچه میتواند راه حلی برای مشکلاتی که وجود دارد - حالا مثلاً مشکل گرانی یا تورم - پیدا کند، آن راه حل را بگویند. تخریب کردن مسئولین، تخریب کردن دولت، هیچ مصلحت نیست و جزو کارهای صحیح اسلامی نیست. البته در بعضی از جاهای دیگر؛ در بعضی از کشورهای دنیا به نام دمکراسی، به نام آزادی، آبروهائی را از بین میبرند، اشخاصی را به لجن میکشند؛ اینها کارهای اسلامی نیست، اینها کارهای آنهاست؛ مثل خیلی از کارهای دیگرشان. آنچه که در زمینه‌ی مسائل اقتصادی یا غیر اقتصادی گفته میشود، در درجه‌ی اول باید در محافل کارشناسی گفته شود، نه در منبرها و تریبونهای عمومی. انسان گاهی اوقات می‌بیند چیزهائی میگویند که بی‌انصافی میشود. نباید اخلاق نکوهیده‌ی بی‌انصافی در جامعه‌ی ما رواج

پیدا کند؛ ما نباید دچار بی‌انصافی بشویم؛ بخصوص نخبگان، بخصوص نخبگان، نگاه کنند، منصفانه حرف بزنند. ما عرض کرده‌ایم که تخریب درست نیست. نه آن کسانی که طرفدار یک شخصی یا یک گروهی هستند، نه آن کسانی که مخالف آن شخص یا آن گروه هستند، مقابله‌ی آنها با یکدیگر هیچ لزومی ندارد که به صورت تخریب باشد؛ هیچ لازم نیست؛ منطقی حرف بزنند، انتقادی دارند، انتقاد کنند. خدا را شکر میکنیم که فضای کشور ما بر اثر نظام اسلامی، فضای آزادی است؛ فضای بازی است؛ مردم فرصت دارند، میتوانند حرفشان را بزنند، نخبگان هم میتوانند حرف بزنند. مردم هم استماع میکنند، میشنوند و حرفها را با یکدیگر مقایسه میکنند و آنچه که به نظرشان حق است، میپذیرند و قبول میکنند. من نگرانی‌ام از این نیست که حرفی زده شود، از کسی انتقاد شود؛ نه. یک نفر انتقاد میکند، یک نفر هم جواب میدهد. نگرانی من از رائج شدنِ اخلاق بی‌انصافی در جامعه است. خدمات فراوانی انجام میگیرد، انسان همه را کنار بگذارد، به نقطه‌ای بچسبد، این درست نیست. البته این خطاب به همه است. این را ما به شخص خاصی، به گروه خاصی، به جناح خاصی عرض نمیکنیم، این را به همه عرض میکنیم. همه مراقب باشند یکدیگر را تخریب نکنند. این فضای تخریب، فضای خوبی نیست. مردم هم خوششان نمی‌آید. من این را حالا در حضور شما مردم به آن حضرات میگویم: اگر شما خیال میکنید که شما بیائید بنشینید و فلان مسئول یا فلان جریان را مذمت کنید، مردم لذت میبرند و خوششان می‌آید، اشتباه میکنید. مردم از فضای تخریب خوششان نمی‌آید. آنچه که در عرصه‌ی منطقه‌ی ما امروز مسئله‌ی اساسی است، باز همان مسئله‌ی قدیمیِ فلسطین است. مسئله‌ی فلسطین، بسیار مسئله‌ی اساسی و مهمی است. رژیم اشغالگر و غاصب شدت عمل را علیه فلسطینی‌ها زیاد کرده است و این واکنش آنها به ضعفهای درونی خودشان و به شکستهای پی‌درپیِ خودشان است. نتوانستند آن هیمنه‌ای را که بدروغ از خودشان ساخته بودند، حفظ کنند؛ آن رعبی که در دل ملتهای عرب انداخته بودند، با مجاهدت مجاهدان فداکار؛ لبنانی و فلسطینی، حالا شکست، فشار را بر مردم فلسطین وارد میکنند. حکومت موجود در غزه، امروز یک حکومت قانونی است؛ حکومت حماس یک حکومت قانونی است. همه‌ی دنیا باید این حکومتی را که با آراء مردم از طریق انتخابات به وجود آمده است، بپذیرند. مدعیان تمدن که خودشان را کشورهای متمدن میدانند، ولی بوئی از تمدن و انسانیت نبرده‌اند، نگاه میکنند و رفتار غاصبین صهیونیست با مردم غزه و این محاصره‌ی شدیدی را که وجود دارد، می‌بینند - که البته غزه یک نمونه‌اش است؛ ساحل غربی هم دست کمی ندارد؛ اگر چه محاصره نیست، اما شدت عمل صهیونیستها در شهرهای ساحل غربی هم کمتر از غزه نیست. فشار بر فلسطینیان مظلوم در همه جا هست - و دم بر نمی‌آورند، دفاع هم میکنند، از صهیونیستها حمایت هم میکنند. دنیای اسلام در مقابل این حادثه‌ی تلخ بایستی حرف خودش را بزند، نظر خودش را نشان بدهد، جایگاه خودش را مشخص کند و روز قدس، روز مناسبی برای این کار است. رحمت و رضوان خدا بر امام بزرگوار ما که این روز را به عنوان روز دفاع از ملت فلسطین معین کردند. ان شاءاللَّه روز قدس همه‌ی مردم ما و امیدواریم بخش عظیمی از مردم کشورهای اسلامی از این فرصت استفاده کنند و حق مردم فلسطین را ادا کنند و ان‌شاءاللَّه دولتهای مسلمان هم به وظیفه‌ی بزرگ خودشان که کمک به دولت حماس در فلسطین و کمک به ملت فلسطین است، عمل کنند. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و العصر. إنّ الإنسان لفی خسر. إلّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۲ ۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۲

دیدار نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها

دیدار نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً این جلسه بیش از همه چیز یک جنبه‌ی نمادین خواستیم داشته باشد. من میخواهم احترامی که برای استاد و برای عالم قلباً و روحاً قائلم، در سطح جامعه منعکس بشود. ما نیاز داریم به اینکه دانشمندان ما، اساتید ما در جامعه احساس کرامت کنند. بهترین مشوق برای گسترش علم، تکریم دارنده‌ی علم است. و اساتید دانشگاه‌های ما، برجستگان و نخبگان مراکز پژوهش ما، در زمره‌ی کسانی هستند که برجستگان علمی و نخبگان علمی به حساب

می‌آیند. بنابراین، این جلسه در درجه‌ی اول برای این است و این مقصود با این نشست و برخاست ما بحمداللّه حاصل میشود. شما دوستان عزیز، برادران و خواهران بدانید، بنده نسبت به عالم و نسبت به علم، احساس احترام و تکریم و تواضع در قلب خودم دارم و مایلم که در کل کشور، همه‌ی ما - از مسئولین و آحاد مردم و رده‌های مختلف مدیریتهای جامعه - این احساس را هم داشته باشند، هم در عمل آن را بروز بدهند، که البته بروز هم میکند. لیکن در کنار این، این مقصود هم وجود دارد از این جلسه، که نکات مورد نظرِ برجستگان و نخبگان ما در زمینه‌ی مسائل علم و تعلیم و تربیت در بخشهای مختلف، در یک فضای عمومی مطرح بشود؛ این چیز بسیار لازم و مهمی است. اگر ممکن و مناسب بود، من لازم میدانستم که نه فقط آن جمعی که از پیش خودشان را برای صحبت کردن آماده کرده‌اند، بلکه جمع بیشتری از شما حضار، اینجا حرف میزدید و مطالب را بیان میکردید. متأسفانه در این جلسه امکانپذیر نیست. البته امروز آنچه که گفته شد، برای من بسیار مفید و قابل استفاده بود؛ بخصوص بعضی از دوستان و سخنرانان مطالب بسیار مهمی را بیان کردند که رعایت آنها لازم است. این مطالب در یک فضای باز و در معرض نگاه و قضاوت خودِ اهل علم و همچنین مدیران و مسئولان دستگاه‌های ستادی و اجرائیِ علمی و تحقیقی و همچنین - بعد که پخش خواهد شد - در سطح مردم و برای اذهانی که نسبت به مسائل مربوط به علم حساسیتی دارند، قابل استفاده خواهد بود. من حالا اینجا به ذهنم رسید - باید دوستان بررسی بکنند - که اگر ما بتوانیم گردهمائی‌های عمومی از اساتید دانشگاه و محققین و پژوهشگران در طول سال داشته باشیم و کسانی از خودِ این جمع به عنوان سخنران دعوت بشوند و در آن گردهمائی‌ها مسائل مورد نظرشان را بیان کنند. این، کمک میکند به تصمیم‌سازی؛ هم در دولت، هم در مجلس شورای اسلامی، هم در مجمع تشخیص، هم در مراتب تصمیم‌گیری در دستگاه‌های اجرائیِ دولتی مثل وزارتخانه‌ها و غیره. خوب، آنچه من در نظر داشتم عرض بکنم، نکاتی است که البته بعضی از آنها را باید عرض بکنیم؛ چون وقت نیست. یک نکته این است که ما هر چه که عرض میکنیم، با این پیش‌فرضها بایستی ملاحظه بشود. ما چند پیش‌فرض داریم. یکی این است که پیشرفت علمی، ضرورت حیاتی کشور در علوم مختلف است؛ البته رتبه‌بندی علوم را بعد عرض میکنیم، که یکی از کارهای مهم است. پیش‌فرض دوم این است که این پیشرفت علمی، اگرچه که با فراگیری علم از کشورها و مراکز پیشرفته‌ترِ علمی حاصل خواهد شد - بخشی از آن بلاشک این است - اما فراگیری علم یک مسئله است، تولید علم یک مسئله‌ی دیگر است. نباید ما در مسئله‌ی علم، واگن خودمان را به لوکوموتیو غرب ببندیم. البته اگر این وابستگی ایجاد بشود، یک پیشرفتهائی پیدا خواهد شد؛ در این شکی نیست؛ لیکن دنباله‌روی، نداشتن ابتکار، زیرِ دست بودنِ معنوی، لازمه‌ی قطعیِ این چنین پیشروی‌ای است؛ و این جایز نیست. بنابراین، ما باید علم را خودمان تولید کنیم و آن را بجوشانیم. هر پله‌ای از پله‌ها که انسان در مدارج علم بالا برود، او را آماده میکند برای برداشتن گام بعدی و رفتن به یک پله‌ی بالاتر. این حرکت را بایستی ما از خودمان، در درون خودمان، با استفاده‌ی از منابع فکری و ذخائر میراث فرهنگی خودمان ادامه بدهیم و داشته باشیم. سوم اینکه این پیشرفت علمی بایستی با خودباوری اولاً؛ امید به موفقیت ثانیاً؛ حرکت جهادگونه ثالثاً؛ همراه باشد. چون ما فرض را بر این گذاشتیم که پیشرفت علمی، بایستی با نگاه بومی و با تکیه‌ی به فرهنگ خودمان باشد - فرهنگ ما یعنی اسلام و مواریث ملیِ پسندیده‌ی ما - و نیز ناظر به نیازهای کشور. این، بایستی مجموعه‌ی حرکت علمی ما را تشکیل بدهد. ممکن است بعضی خدشه کنند که آقا مگر میشود؟ ما باید این باور را پیدا کنیم - همین طور که حالا بعضی از آقایان فرمودند - که میتوانیم. بدانیم که وقتی حرکت انجام گرفت، امید رسیدن به موفقیت وجود دارد. و چهارم اینکه در این حرکت، تنبلی و تن‌آسائی و محول کردن کار به یکدیگر جایز نیست؛ حرکتِ جهادگونه باید کرد. جهاد فقط در میدان جنگ نیست، در میدان علم هم مثل بقیه‌ی میادین زندگی، جهاد لازم است. جهاد یعنی تلاش بی‌وقفه، همراه با خطرپذیری - در حد معقول البته - و پیشرفت و امید به آینده. اینها پیش‌فرضهای ماست که روی اینها چون زیاد بحث کرده‌ایم، بارها گفته‌ایم، تلقی به قبول شده از طرف دانشمندان و اساتید - امروز هم ملاحظه کردید که بعضی از دوستانی که اینجا بیاناتی کردند، به آنچه که مطالبات این سالهای اخیر بوده، اشاره کردند - نشان‌دهنده‌ی این است

که به عنوان یک تفکر، این پیشرفت علم، فتح قله‌های تازه در علم، نگاه نوآوری در مرزهای دانش و پیشرفت در مرزها، جزو تفکرات جامعه‌ی علمی امروز ماست، که در او بحثی نیست. حالا بر این اساس، نقش استاد چیست؟ این، بایستی مورد ملاحظه قرار بگیرد. استاد نقش دارد. در دانشگاه‌ها و همچنین در مراکز پژوهشی - یعنی پژوهشکده‌ها و پژوهشگاه‌ها - استاد دارای نقش زیادی است. همچنان که دستگاه‌های اجرائی و دولتی هم نقش دارند. ما نمیتوانیم نه فقط دستگاه‌های دولتی را مخاطب قرار بدهیم، از نقش استاد که نیروی میدانداِر حاضر در صحنه است، غافل باشیم، نمیتوانیم هم به استاد یا مدیر آموزشی یا مدیر گروه آموزشی خطاب بکنیم و از نقش دستگاه‌های اجرائیِ دولتی که در واقع پیمانکار آن پروژه‌ی عظیم علم و پیشرفت علم هستند، غافل بشویم. یک پروژه‌ی عظیمی بناست در کشور اجراء شود و او عبارت است از پیشرفت علمی، تعالی در میدان علم؛ پیمانکارش، دستگاه‌های دولتی‌اند؛ وزارت آموزش عالی است، وزارت بهداشت و امور پزشکی است و دستگاه‌های ذی‌ربط علمی. اینها بایستی کار را تحویل بگیرند، برایش برنامه‌ریزی کنند، زمینه‌های کار را فراهم بکنند؛ که حالا آنچه را که دوستان به عنوان مطالبات ذکر کردند که من یادداشت کردم بعضی از آنها را، بخشی از کارهائی است که دستگاه‌های دولتی باید انجام بدهند؛ وظائف دیگر هم دارند. بنابراین، هر کدام یک نقشی دارند. من نمیخواهم حالا نقش استاد را تشریح کنم یا نقش دستگاه‌های اجرائی را؛ چون طولانی خواهد - البته یادداشتهائی در اینجا هست - لیکن در این زمینه توصیه‌هائی میخواهم عرض بکنم. یک توصیه این است که هم دستگاه‌های مدیریتی، هم اساتید، در داخل دانشگاه‌ها خودباوری را ترویج کنید. جوانی که تحت تربیت و تحت آموزش و تعلیم شماست، باید به خود اعتماد داشته باشد - آن اعتماد به نفس ملی که عرض کردیم. بحثِ این نیست که شخصی به خودش اعتماد دارد، بحثِ این است که ما به خصال ملی خودمان، به امکانات ملی خودمان، به ذخائر فرهنگی خودمان، یک اعتماد به نفس عمومی داشته باشیم که به آن گفتیم اعتماد به نفس ملی - این حالت بایست در یکایک جوانهای ما بروز پیدا کند؛ یعنی جوان ما وقتی که می‌ایستد اینجا حرف میزند، باید اعتماد به نفس ملی خود داشته باشد؛ چون جوان، مظهر امید است. من حالا با دانشجوها هم چند روز دیگر ملاقات دارم؛ جوانها می‌آیند اینجا می‌ایستند و حرف میزنند. باید هیچ نشانه‌ای از یأس و تردید در دستیابی به اهداف در این حرف محسوس نباشد؛ باید سرشار از امید باشد. کما اینکه واقعیتها هم همین را تأیید میکند. شما در قبال این، مسئولید. البته عوامل اجتماعی گوناگونی دارد: عوامل سیاسی، اجتماعی، غیره؛ اما استاد در کلاس یا در آزمایشگاه یا در کارگاه آموزشی تأثیر خیلی زیادی دارد. باور به خود و امید به آینده را بایستی در جوان تزریق کنید. دوم، از چیزهائی که من به عنوان توصیه عرض میکنم - چون مسئولین هم اینجا تشریف دارند - نیازها و اولویتهای علمی را ما تشخیص بدهیم و این را در برنامه‌ریزی‌های آموزشی‌مان دخالت بدهیم. حالا- درباره‌ی علوم انسانی، درباره‌ی علوم پایه، درباره‌ی بخشهای مختلفی از علوم تجربی یا سطوح مختلفی از تحقیق ممکن است یک اولویتهائی در مطالعه و بررسی کامل آشکار بشود؛ اینها باید ملاحظه بشود و در برنامه‌ریزی‌ها دخالت داده بشود. ما با امکانات محدود و با نیازهای فراوان، نباید به خودمان اجازه بدهیم که در کاری که از اولویت برخوردار نیست، سرمایه‌گذاری فکری و پولی و وقتی و انسانی بکنیم. این هم یک مسئله است. یک مسئله، مسئله‌ی تقویت روحیه‌ی پژوهش و جویندگی در دانشجوست. حالا- بحث تحول در نظام آموزشی کشور و نظام آموزش عالی، یک بحث خیلی مهم و طولانی‌ای است که باید هم تو این جلسات مطرح بشود، که الان مجال نیست. من میخواهم عرض بکنم که در همین زمینه‌ی تحول نظام آموزشی، از جمله‌ی کارهائی که باید انجام بگیرد، این است که جوری نظام آموزشی باید طراحی بشود که جوان ما به تحقیق، طلبکاری در تعمیق علم و دانش علاقه‌مند بشود. حفظ‌محوری، غلط است. ما هنوز در دانشگاه‌هایمان متأسفانه - می‌بیند انسان، من گاهی با بعضی از جوانهائی که با ما مرتبطند، برخورد میکنم - می‌بینیم که معلم چند صد صفحه کتاب را برای یک واحد درسی داده که این دانشجو بخواند. چرا؟ حفظ کردن حرفها و گفته‌ها و نوشته‌هائی که معلوم نیست همه‌اش چقدر فایده داشته باشد و درگیر کردن ذهن جوان به چیزی که غیر لازم است. باید فکر کرد؛ باید افراد برگزیده و شاخص بنشینند نظامی را

طراحی کنند که جوان ما میل به پژوهش، تعمق و تحقیق پیدا کند؛ با این استعدادی که جوانهای ما دارند. انصافاً استعداد جوانهای ما، استعداد برجسته‌ای است. استعداد متوسط کشور، استعداد بسیار بالائی است. حالا به نظرم دیگر وقت هم تمام شد. یکی از بحثهای رائج ما، بحث استاد پیشکسوت و استاد تازه‌نفس است. نگذاریم این به یک مسئله‌ی مورد اختلاف تبدیل شود. اگر از من سؤال شود، من میگویم ما به استاد پیشکسوت و سابقه‌دار نیاز داریم؛ به استاد جوان و تازه‌نفسِ بانشاط هم نیاز داریم؛ به همه‌ی اینها نیاز داریم. البته من طرفدار این نیستم که در عالم تدریس، حلقه‌های بسته‌ای درست شود که جوانهائی که فرزندان آن اساتید هستند و میخواهند وارد میدان شوند، راهی به آنها داده نشود؛ نه، بایستی از تشکیل حلقه‌های بسته در سطوح هیئت علمی و آموزشی مانع شد؛ باید اجازه داد جوانها بیایند. اما اساتید پیشکسوت، اساتید باتجربه، سابقه‌دار در رشته‌های مختلف، از ذخائر نظام هستند؛ از اینها باید حداکثرِ استفاده بشود. طراحیِ اینکه ما چگونه جمع کنیم بین استاد مجربی که سالهای متمادی در این رشته کار کرده و پخته شده و تجربه پیدا کرده و یک ذخیره‌ای است برای کشور و آن جوان تازه‌نفسی که تازه دوره‌ی دکتری خودش را در یک دانشگاه برجسته‌ای گذرانده و الان حاضر و آماده است که با نشاط و گرماگرم در همان رشته تدریس کند - از هیچ کدام نمیشود گذشت. به آن پیرِ مجربِ سابقه‌دار و پیشکسوت هم نیاز داریم، به این جوانِ تازه از راه رسیده‌ی گرمِ متلألئ از تحرک علمی و نشاط علمی و مایل به اینکه کار کند و تلاش کند هم احتیاج داریم - باید جوری انجام بگیرد که از هر دو استفاده کنیم. ما به نیروی انسانی نیاز داریم و به نظر من اگر ما توسعه‌ی مراکز آموزشی و پژوهشی را در دستور کار قرار بدهیم، میتوان از هر دو مجموعه استفاده کرد و به‌علاوه میتوان برای دانشجویانِ آماده‌ی کار، اشتغال علمی فراهم کرد و نخبگان را جذب کرد. این هم یکی از کارهاست. به نظرم میرسد که قاعدتاً باید صدای اذان بلند شده باشد؛ من نشنفتم؛ اما حتماً اذان گذشته، دیگر نمیشود بیشتر از این ادامه داد. خیلی متشکریم از دوستان عزیز، برادران و خواهرانی که امروز اینجا تشریف آوردند و این جلسه‌ی خوب را برگزار کردند. ان‌شاءاللَّه مجموعه‌ی نظرات آقایان را بایستی اینجا در دفتر ما استخراج کنند؛ آنچه را که مربوط به ماست که ما باید دنبال کنیم، آن را ما تحویل بگیریم؛ آنچه که مربوط به دستگاه‌های اجرائی است، به آنها داده بشود که ان‌شاءاللَّه دستگاه‌های اجرائی دنبال کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار دانشجویان با رهبر انقلاب

دیدار دانشجویان با رهبر انقلاب بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی متشکریم از شما دوستان جوان که این فضای سرشار از نشاط جوانی با شاخص عقلانیت و تفکر را امروز در حسینیه‌ی ما به وجود آوردید. و امیدواریم که این روحیه - که هنگامی که با دین‌خواهی و روحیه‌ی تقوا همراه شود، مشکل‌گشای همه‌ی مراحل زندگی کشورهاست - روز به روز در بین شما دوستان دانشجو و جوانان عزیز گسترش پیدا کند. مطالبی که دوستان اینجا بیان کردید، بسیار مطالب خوبی بود؛ یعنی برای من که با دقت حرف کسانی را که اینجا حرف میزنند، گوش میکنم - چه دانشجوها و جوانها، چه گروه‌های دیگری که گاهی اینجا شرکت میکنند، یا در هر جلسه‌ای که من با یک جمعی روبه‌رو هستم و با آنها حرف میزنم، مایلم حرفهایشان را با دقت بشنوم و استفاده کنم - صحبتهای امروز شما بسیار پرمغز و مفید به نظرم آمد که این یک میانگین و سطح متوسطی از ذهنیت و عقلیت دانشجوئی را هم به ما نشان میدهد. نمیخواهیم بگوئیم شما نماینده‌ی همه‌ی دانشجوهای کشورید؛ اما بالاخره نشان‌دهنده‌ی این است که این سطح از تفکر و اندیشه‌ورزی و مسئله‌شناسی و تلاش برای حل مشکل و حل مسئله، امروز در دانشگاه ما وجود دارد؛ این برای من بسیار جالب هست. نکاتی را دوستان ذکر کردید. من البته یادداشتهائی دارم که اگر مجال بشود، خدمت دوستان عرض میکنم، اما به نظرم میرسد برخی از همان چیزهائی که در ذهن من هست، با نگاهی به آنچه که شما بیان کردید و توضیحی درباره‌ی آنها، گفته خواهد شد. بد نیست یک مروری بکنیم به آنچه شما گفتید. دوستی گفتند که نسل جدیدی در حال ظهور است. این کاملاً درست است.

البته این، اولین نسلی که دارد در انقلاب خودش را نشان میدهد، نیست؛ قبل از شما هم یک نسل خودش را در انقلاب نشان داد - در واقع متولد شد - و دست قدرتمند و انگشت گره‌گشای خودش را به کار انداخت. آن هم نسل انقلاب بود؛ آن هم پرورش‌یافته‌ی جای دیگر و فضای دیگری نبود؛ چون انقلاب مثل یک کوره‌ی گدازنده است؛ تغییردهنده‌ی شکل و نظم عناصرِ موجودات است. انقلاب یک چنین حالتی است؛ مثل آنچه که قدیمی‌ها میگفتند: اکسیر، کیمیا، که عنصر مس را به عنصر طلا تبدیل میکند. این البته حالا ممکن است در ذهن بعضی‌ها افسانه به نظر برسد؛ افسانه هم نیست؛ واقعیت داشته و دارد. انقلاب یک چنین چیزی است؛ تغییردهنده است، دگرگون‌کننده است. این دگرگون‌سازی فقط در سطح مناسبات اجتماعی نیست، بلکه در درجه‌ی اول، در لایه‌ی درون انسانها و ذهنیتهاست. اولین تغییر، اینجا داده میشود؛ در دلها. بنابراین آن نسل جوانی که وقتی انقلاب شد، پانزده سالش بود، شانزده سالش بود، هیجده سالش بود، آزمایش خودش را در میدانهای انقلاب داد؛ بعد هم در دوران دفاع مقدس با ایجاد آن فضای عجیب. آن نسل هم متولد انقلاب است، این نسل هم که شما میگوئید دارد ظهور میکند، این را هم من کاملاً قبول میکنم؛ تصدیق دارم و آن را حس میکنم. سؤال میشود که مأموریت این نسل چیست؟ الزاماتش چیست؟ کی میخواهد او را پیش ببرد و هدایت کند؟ اینها سؤالهای خوبی است. به نظرم میرسد این سؤالها سؤال است، لیکن ابهام نیست. پاسخ به این سؤالها معلوم است. انقلاب برای ایجاد یک دولت به جای دولت که به وجود نیامد، برای ایجاد یک نظام، یک مجموعه‌ی ملی و انسانی بر اساس یک تفکر به وجود آمد. آن تفکر، تفکر اسلام است. ادعای ما این است - که این ادعا را اثبات هم میکنیم و ثابت شده است؛ قطعی است - ما معتقدیم راه سعادت انسانها به دست تعالیم انبیاء است، که کاملترینش هم تعالیم اسلام است. بشر منهای تعالیم انبیاء حتّی پیشرفت مادی هم در این حدی که پیدا کرده، پیدا نمیکرد؛ چه برسد به تعالی معنوی و بهجت معنوی و آرامش و آسایش روانی که زمینه‌ساز عروج اوست به معارج والای ملکوتیِ انسان. راه سعادت انسان این است. برای اینکه تفکر انبیاء در جامعه پیاده شود، یک حرکت بلندمدت و طولانی لازم بود. این انقلاب با این هدف به وجود آمد. جامعه‌ی اسلامی، کشور اسلامی، نه فقط دولت اسلامی، نه فقط تشکیل یک نظام اسلامی، بلکه تشکیل یک واقعیت و یک مجموعه مردمی که بر اساس تعالیم اسلام - که لبّ لباب تعالیم انبیاء است - زندگی میکنند و آثارش را احساس میکنند. این هدف ماست. خوب، ما به این هدف هنوز نرسیدیم، توقع هم نبود که در ظرف سی سال برسیم. این هدف، هدف خیلی طولانی مدتی است. باید تلاش کرد، باید کار کرد تا به این هدف رسید؛ شما مسئولیتتان این است. مأموریت این نسل این است؛ کشور و ملتتان را به آن جایگاهی که معنایش این باشد که یک جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی تشکیل شده، برسانید. این را الگو کنید. این میشود بزرگترین وسیله برای گسترش این فکر و گسترش این تجربه در عالم؛ این مأموریت این نسل است که در تصور و در جنبه‌ی نظری، چیز مشکلی نیست. البته کار، کار بسیار دشواری است. همان تحرک جوانی، همان انگیزه‌ی جوانی را لازم دارد؛ با تلاش فراوان جهادی که حالا گفته‌ایم و عرض میکنیم. هدف این است: ما کشور اسلامی میخواهیم. کشور اسلامی وقتی تشکیل شد، معنایش این است که دنیای مردم آباد خواهد شد، نه به معنای آبادی‌ای که در نظامهای مادی وجود دارد. در نظامهای مادی آبادی وجود دارد؛ یعنی قدر مطلق پیشرفتهای مادی خوب است؛ اما در مورد همان پیشرفتهای مادی هم تعادل و نگاه عادلانه وجود ندارد. یعنی شما الان مثلاً می‌بینید که در کشور ثروتمندی مثل آمریکا، ثروتمندش اولین ثروتمند دنیاست، لیکن فقیرش هم گاهی بدترین فقیر دنیاست؛ از سرما میمیرد، از گرما میمیرد، از گرسنگی میمیرد. طبقه‌ی متوسطی در آنجا زندگی میکنند که اگر شبانه‌روز، تمام‌وقت، با همه‌ی توان کار نکنند، نمیتوانند شکمشان را سیر کنند. این برای بشر خوشبختی نیست، این برای یک جامعه خوشبختی نیست. بله، تولید ناخالص داخلی‌اش را نگاه کنی، ده برابرِ یک کشور دیگر است؛ این که دلیل نشد. یعنی حتّی در برخورداری‌های مادی هم عدالت نیست، همه‌گیری نیست؛ یعنی همه برخوردار نیستند؛ چه برسد به برخورداری معنوی؛ آرامش روانی نیست، توجه به خدا نیست، تقوا و پرهیزگاری نیست، پاکدامنی و طهارت نیست، گذشت و اغماض نیست، ترحم و دستگیری از بندگان خدا نیست؛ و نیست و

نیست و نیست. این، آن پیشرفتی نیست که کشور اسلامی و جامعه‌ی اسلامی دنبال آن است. آن خوشبختی‌ای که ما برای جامعه‌ی اسلامی، برخورداری‌ای که برای جامعه‌ی اسلامی قائلیم، فقط این نیست که شما اینجا نگاه میکنید؛ بلکه برخورداری مادی و معنوی. یعنی فقر نباید باشد، عدالت باید باشد، تقوا و اخلاق و معنویت و پرهیزگاری هم باید باشد. این، آن هدفی است که باید دنبال او برویم. یکی از دوستان میگفتند که به این دلائل، آینده‌ی جنبش دانشجوئی دچار ابهام است! من میگویم هیچ دچار ابهام نیست. اتفاقاً همان برادری که این مطلب را گفتند، وظائف جنبش دانشجوئی و کارهائی را هم که جنبش دانشجوئی باید انجام بدهد، ذکر میکردند؛ خوب، دیگر چه ابهامی؟! همین کارها را باید انجام بدهید؛ با این هدف، با این مقصد. یک سؤال اینجا مطرح میشود که برای رسیدن به این هدف والاـ و بسیار برجسته و بزرگ، وظیفه فقط متوجه دانشجویان است؟ آن هم دانشجویانی که برای خودشان رسالتی قائلند که شما اسمش را میگذارید جنبش دانشجوئی؛ یعنی دانشجوی متحرک، دانشجوی فعال؛ دانشجوئی که از نیروی فکر و توان جسمی و روحی خودش میخواهد برای پیشرفت استفاده کند؛ آیا فقط اینها مخاطبند؟ بلاشک نه. سنگین‌ترین مسئولیت بر عهده‌ی مسئولان و انواع نخبگان جامعه است؛ نخبگان علمی و نخبگان فکری و نخبگان سیاسی، لیکن جریان دانشجوئیِ فعال هم مسئولیت سنگینی دارد. یکی از مسئولیتهای جریان دانشجوئی، تلاش برای فهمیدن است؛ یعنی تفکر. من به نظرم میرسد یکی از کارهای لازم، تشکیل جلسات فکری وسیعی است که مجموعه‌ی دانشجوئی، همراه با مجموعه‌ی حوزوی، با برنامه‌ریزی خوب، میتواند به وجود بیاورد تا بنشینند درباره‌ی مسائل گوناگون فکر کنند. گسترش فکر و پراکندن فکرِ درست و صحیح میتواند همان ثمراتی را ببخشد که ما در زمینه‌های مسائل علم و فناوری و پیشرفت علوم از دانشجو توقع داریم؛ یعنی شکوفائی، آوردن حرف نو به میدان اندیشه، با یک حرکت صحیح و جهتگیری درست. یکی از کارها این است. یکی از کارها، مشخص کردن اصول است. ما اصولی داریم که باید از این اصول تخطی نشود. یعنی به نام فکرپردازی و اندیشه‌پردازی، از اصول انحراف پیدا نشود. اصول، شاخصهای راه صحیح و صراط مستقیم است. خطاست اگر اصول را به دیواره‌هائی تشبیه بکنیم که انسان از وسط این دیواره‌ها باید حرکت کند؛ نه، اصول شاخصند. یک راه مستقیمی وجود دارد، یک صراط مستقیمی هست که این، انسان را به هدف میرساند. این صراط مستقیم را باید شناخت، باید کشف کرد. هیچ کس در محدوده‌ی صراط مستقیم زندانی نشده. اجبار به پیمودن صراط مستقیم در هیچ کس نیست. این اصول کسی را اجبار نمیکند، الزام نمیکند، محدود نمیکند، بلکه این اصول انسان را هدایت میکند و به او میگوید که اگر چنانچه بر طبق این اصول حرکت کردی، به آن نتیجه‌ی مطلوب خواهی رسید؛ اگر از این اصول تخطی کردی، به هدف نخواهی رسید. آخر، اشکال بیراهه همین است. بیراهه، دو اشکال دارد: یک اشکال این است که انسان به سرمنزل مقصود نمیرسد؛ اشکال دیگر این است که وقت انسان تلف میشود؛ فرصتها از دست میرود. این کسانی که در طول این صد سال، صد و پنجاه سال اخیر در کشور ما داعیه‌ی اصلاح و پیشرفت و ترقی سر دادند و ما را حقاً و انصافاً به بیراهه کشاندند، این گناه بزرگ را انجام دادند؛ هم ما در طول این صد و پنجاه سال به مقصد نرسیدیم و عقب ماندیم، هم وقتمان تلف شد. چند نسل پی‌درپی باید بیایند، ضایع شوند، در این تیه(۱) سرگردانی بروند و به نتیجه نرسند، تا یک وقت یک نسل متوجه بشود که اشتباه کرده‌اند؛ راه را برگردد، شروع کند از نو حرکت کردن. گناه آن کسانی که جوامع بشری را به بیراهه میکشانند، این است که وقت آنها و عمر آنها و فرصتهای آنها را ضایع میکنند. یک روز به جامعه‌ی ما اینجور تفهیم کرده بودند که راه پیشرفت این است که ما از غربی‌ها تقلید کنیم؛ آن هم نه تقلید در دانش‌آموزی و دانش‌اندوزی، تقلید در ظواهر؛ زنهایمان بی‌حجاب بشوند؛ مردهایمان کلاه فلان جور و لباس فلان جور بپوشند. میدانید در کشور ما، دوره‌ای بر مردم ما گذشت که گذاشتنِ یک کلاه مخصوص به نام کلاهْ پهلوی اجباری شد و اگر کسی این کلاه را بر سر نمیگذاشت، مجرم شمرده میشد! بعد یک قدم جلوتر رفتند، گفتند یا کلاه پهلوی یا شاپو؛ چون غربی‌ها - اروپائی‌ها - این لباس را میپوشند. انواع و اقسام لباسهائی که در داخل کشور - لباسهای محلی - پوشیده میشد، همه منسوخ و ممنوع شد؛ برای اینکه لباس متحد الشکلِ از غرب آمده، پوشانده

بشود. برای چی؟ برای پیشرفت! پیشرفت کشور را در این دانستند که مردم ما کت و شلوار بپوشند، کروات ببندند، زنهای ما بی‌حجاب حرکت بکنند؛ رسوم و عادات غربی را یاد بگیرند. ببینید چقدر خسارتبار است برای یک کشور؛ چقدر مایه‌ی شرمندگی است، وقتی انسان فکر بکند. آن روز نه فقط شرمنده نمیشدند، افتخار هم میکردند، با صدای بلند هم این را فریاد میکردند. این، بیراهه است. نسخه‌ی پیشرفت، نسخه‌ی غلط؛ بیراهه. اصول برای این است که این اشتباهات پیش نیاید. یکی از دوستان، اعتراضهای صریحی کردند. خصوصیت دانشجو هم همین است. به اشخاص و دستگاه‌ها اعتراضهائی کردند - حالا آن اعتراضها ممکن است وارد باشد، ممکن است وارد نباشد؛ من روی آن نمیخواهم قضاوت بکنم - اصل اینکه دانشجو حرفش را روشن و صریح و آشکار بزند و دچار سیاسی‌کاری نشود، چیز مطلوبی است. بدترین اشکال و اشکال وارد بر محیط دانشجوئی این است که دانشجو دچار محافظه‌کاری شود و حرفش را با ملاحظه‌ی موقع و مصلحت خیالی بیان کند؛ نه، دانشجو باید حرفش را صریح بزند. البته در کنار این صراحتِ در بیان، صداقت در نیت هم باید وجود داشته باشد و در کنار او، سرعت در پذیرش خطا؛ اگر ثابت شد که خطاست. فرق شمای جوان و دانشجو و صادق و پاکیزه‌دل، با یک آدم سیاسی‌کار باید در همین باشد؛ حرفتان را صریح بزنید؛ آنچه را که میزنید، از دل بزنید؛ و اگر چنانچه معلوم شد که اشتباه است، سریع پس بگیرید؛ راحت. این، به نظر من یکی از بهترین شاخصه‌های دانشجوئی است. یکی از این اعتراضها، اعتراض به صدا و سیما بود و اینکه بعضی میگویند اگر چنانچه صدا و سیما را نقد کنیم، بر خلاف رهبری مطلبی گفته‌ایم؛ چرا؟ چون رهبری رئیس صدا و سیما را معین میکند! اگر واقعاً ملاک این باشد، که آدم باید به هیچ‌کس اعتراض نکند؛ چون رئیس قوه‌ی قضائیه را هم رهبری انتخاب میکند، رئیس جمهور هم بعد از انتخابات، تنفیذ رهبری دارد؛ میگوید نصب کردم. پس باید به هیچ‌کس اعتراض نکرد. نه آقا، اولاً صدا و سیما را رهبری اداره نمیکند؛ این معلوم باشد. صدا و سیما را رئیس صدا و سیما اداره میکند. و رهبری هم در موارد زیادی اعتراضهائی دارد. همین اعتراضهائی که شما دارید، بعضی‌هایش یا خیلی‌هایش، اعتراضهای ما هم هست. احتمالاً اعتراضهای دیگری هم هست که چون برای من از جوانب مختلف گزارش می‌آورند - با اینکه خود من ممکن است به قدر شما تماشاچی تلویزیون یا گوش‌کننده‌ی رادیو نباشم - اطلاعاتم زیاد است. از وضع صدا و سیما اعتراضهائی هم میکنیم، اشکالاتی هم میکنیم، گاهی با آنها دعوا هم میکنیم. بالاخره آنها هم یک ضرورتهائی دارند و جواب میدهند؛ گاهی جوابشان درست است، گاهی هم نادرست است. به هر حال اعتراض هست و انتقاد شما از صدا و سیما مطلقاً به رهبری منتقل نمیشود. شما حق دارید انتقاد کنید؛ هیچ اشکالی ندارد. یکی از دوستان میپرسند که به نظرات امام چگونه دست پیدا کنیم؟ به نظر من این کاملاً روشن است. نظرات امام یک مجموعه است و خوشبختانه بیانات امام ثبت شده است و همین است که هست. مثل همه‌ی متونی که از آنها میشود تفکر گوینده را استنباط کرد؛ منتها با شیوه‌ی درستِ استنباط. شیوه‌ی درستِ استنباط این است که همه حرفها را ببینند، آنها را در کنار هم قرار بدهند؛ توی آنها عام هست، خاص هست؛ مطلق هست، مقید هست. حرفها را باید با همدیگر سنجید، تطبیق کرد؛ مجموع این حرفها، نظر امام است. البته کار خیلی ساده‌ای نیست، اما روشن است که باید چه کار کنیم: یک کار اجتهادی است؛ اجتهادی است که از عهده‌ی شما جوانها برمی‌آید. بنشینند واقعاً گروه‌های کاری در زمینه‌های مختلف، نظر امام را استنباط کنند، از گفته‌های امام به دست بیاورند. حالا یک جمله از آن چیزهائی که در ذهنم بود و یادداشت کردم، عرض بکنم. چون وقت نیست و تا اذان زمان زیادی نمانده. همین طور که چند نفر از دوستان اشاره کردند، ما وارد دهه‌ی چهارم عمر نظام جمهوری اسلامی داریم میشویم. البته یک نظام اجتماعی در سی سالگی و سی و پنج سالگی یک نظام کاملاً جوان است؛ اگر چنانچه بخصوص در این نظام، تحرک و تحولهای درونی بموقع و بجا وجود داشته باشد، به‌آسانی سالخورده و فرسوده هم نخواهد شد؛ با گذشت صدها سال هم پیر و فرسوده نمیشود، لیکن آنچه مسلّم است، در این سنین - در سنین سی سالگی و سی و پنج سالگی و چهل سالگی - یک نظام اجتماعی، یک نظام جوان است. یعنی چه جوان است؟ یعنی هنوز به تجربه‌ی بیشتر احتیاج دارد؛ هنوز به کار و تلاش بیشتر در زمینه‌ی مبانی نیاز دارد تا به پختگی و قوام برسد. ما گفتیم که در

این دهه، آنچه که به عنوان یک هدف و شعار - برای اینکه دنبال کنیم که مرحله‌ای را بگذرانیم - باید مورد توجه قرار بگیرد، «پیشرفت و عدالت» است. این را شعار قرار بدهیم: پیشرفت و عدالت. پیشرفت را عرض کردم؛ مقصود، پیشرفتِ همه‌جانبه است؛ یعنی پیشرفت مادی و پیشرفت معنوی. پیشرفت مادی را هم نفی نمیکنیم. یعنی مطلقاً مسئله‌ی معیشت مردم، مسئله‌ی اشتغال مردم، مسئله‌ی پیشرفتهای علمی و فناوری را مطلقاً دست کم نمیگیریم. اینها کاملاً ـ مهم است و باید دنبال شود، تا در این زمینه‌ها فقر نباشد، بیکاری نباشد، گرانی و تورم قیمتها نباشد؛ در این تردیدی نیست. اما در کنارش، به این اکتفا هم نمیکنیم، بلکه باید فکر روشن، اعتقاد عمیق، انگیزه‌ی روزافزون و جوشان و اخلاق انسانی و والای اسلامی در کنار اینها گسترش پیدا کند. همان طور که عرض کردم، از بیراهه‌ها باید ترسید. گاهی اوقات یک چیزها و راه‌هائی را برای پیشرفت پیشنهاد میکنند که بیراهه است. یک نمونه‌اش را گفتم؛ مثل پیشرفتهای دوره‌ی پهلوی که حقیقتاً بعضی‌اش توقف و بعضی‌اش پسرفت و سقوط بود - که حالاـ جای تفاصیلش در این جلسه نیست؛ چون وقت نیست - آن یک الگو بود که واقعاً بیراهه بود؛ به ظواهر دلخوش کردن، غربی‌ها را معیار و ملاک قرار دادن و دنبال آنها حرکت کردن که نتیجه‌اش همین میشود که در آن پنجاه شصت سالِ شوم و سیاه در دوران پهلوی مشاهده شد. یک نمونه‌ی دیگر از این بیراهه‌ها، نمونه‌هائی است که گاهی ممکن است در زمان ما هم پیدا بشود؛ باید توجه داشت. در این نمونه‌ی دوم، اسمی از ظواهر آورده نمیشود، هویت ایرانی و اسلامی هم مثل آنچه که در آن شکل اول دیده میشد، نفی نمیشود؛ لیکن یک حالت نومیدیِ از تحرک و پیشرفت در این مسابقه در سیاستگذاران و سررشته‌داران امور و سخنگویان جامعه مشاهده میشود. یعنی نگاهی که به غرب میکنند، یک نگاه به یک نقطه‌ی والاـ و دست‌نیافتنی است، اسمش را هم میگذارند واقع‌بینی! میگویند آقا واقع قضیه چیست؛ امروز اینها از لحاظ علمی اینقدر جلویند، در زمینه‌های گوناگون این همه پیشرفت کرده‌اند؛ این همه نظریات مختلف در علوم انسانی، در زمینه‌های مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی؛ این همه نظر، این همه فکر، این همه نظریه‌ی نو، ابتکاری ارائه داده‌اند؛ ما کِی میتوانیم به گرد اینها برسیم؟ یعنی یک چنین روحیه‌ای در آنها وجود دارد. بارها در طول این سی سال، بنده خودم با افرادی از این قبیل مواجه بودم که چه با زبان صریح یا نیمه صریح یا با زبان حال، همین معنا را بیان میکردند که «آقا ما البته باید پیشرفت کنیم، اما دنبال اینها باید حرکت کنیم! ما که نمیتوانیم به گرد اینها برسیم، چه برسد به اینکه از اینها جلو بزنیم؛ چرا بیخود زحمت میدهید خودتان را؟». این هم یک بیراهه است. این معنایش این است که یک ملت - حالاـ ملت ما به عنوان یک نمونه - و ملتهای گوناگون شرق و ملتهای مسلمان از جمله، محکوم به این هستند که همیشه دنباله‌روِ حرکت غرب و شاگرد دائمیِ آنها باشند و هیچ وقت از خودشان امید نداشته باشند که بتوانند در آن سطح قرار بگیرند، چه برسد که از آنها جلو بیفتند؛ هرگز چنین روحیه‌ای نداشته باشند. این، یک بیراهه‌ی بسیار خطرناک است که امروز متأسفانه از سوی استاد دانشگاه، از سوی متفکر سیاسی، از سوی بعضی از گویندگان مذهبی ترویج میشود؛ این درست ضد تجربه‌ی طولانی‌مدت بشری است. چرا؟ مگر خدای متعال یک دسته از انسانها را این‌جور آفریده که همیشه باید جلو باشند؟ کدام واقعیت تاریخی این را نشان میدهد؟ مگر همینهائی که امروز در دنیا جلو هستند، در چند قرن قبل از این، ملتهای عقب افتاده‌ی دنیا در همه‌ی مسائل گوناگون نبودند؟ دوران قرون وسطای اروپا مگر از یاد تاریخ رفته؟ دوران قرون وسطی - من بارها گفته‌ام - دوران تاریکی است، دوران جهل و ظلمت است برای اروپا؛ نه برای کشورهای مسلمان، نه برای ایران. همان دورانی که آنها اسمش را گذاشتند دوران جهل و بی‌خبری و ظلمت و خواب، همان دوران در کشور ما و در کشورهای اسلامی، دوران عظمت و پیشرفت علم و فلسفه است و پیشرفت سیاسی و اقتدار سیاسی. این نگاه، خیلی نگاه خطرناکی است. در همین زمینه‌هائی هم که امروز شما مشاهده میکنید که در زمینه‌های علمی در کشورتان پیشرفت وجود دارد، در همین زمینه‌ها هم بالخصوص بعضیها می‌آمدند و میگفتند آقا فایده ندارد! ولی جوان مسلمان، جوان ایرانی، با همت، با انگیزه وارد شد و به سطح دیگران رسید و یک جاهائی هم از دیگران حتّی جلوتر هم رفت؛ یعنی به نسبت زمانی که صرف کرده اگر ملاحظه کنید، جلوتر هم رفته. بنابراین، این تفکر یکی از آن تفکرات بیراهه است.

مطلقاً نگاه نومیدانه نباید داشت. نگاه دین، نگاه اسلام، نگاه قرآنی به انسان این است که: انسان باید تلاش کند؛ تلاشِ با نظم، با برنامه‌ریزی و بی وقفه، تا بتواند به نتائج برسد. صدای اذان بلند شد. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خدای متعال توفیق بدهد به شما که بتوانید در این میدان - در همین دورانی که شما دانشجو هستید و کشورتان در یکی از حساسترین دورانهاست - آزمایش خیلی خوبی برای کشورتان فراهم کنید و وسیله‌ای برای پیشرفت کشور باشید. پروردگارا! این جوانهای عزیز را در سایه‌ی لطف و هدایت و حمایت خود ذخیره‌ی دنیا و آخرت این کشور قرار بده؛ در همه‌ی میدانها آنها را پیروز کن. پروردگارا! الطاف معنوی و برکات معنوی خود را به مناسبت این ایام ماه رمضان بر این دلهای پاک و جوان ببار؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از همه‌ی ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) بیابان

دیدار مسئولان نظام به مناسبت عید فطر

دیدار مسئولان نظام به مناسبت عید فطر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این عید بزرگ اسلامی را به همه‌ی امت بزرگ اسلامی، همه‌ی مسلمانان عالم در هر نقطه و به ملت عزیز و مؤمن و بزرگوار ایران و به شما حضار محترم و میهمانان عزیز تبریک عرض میکنم و از خداوند متعال مسئلت میکنیم که عید فطر را برای امت اسلامی حقیقتاً یک عید قرار بدهد و امت اسلامی را به آینده‌ی درخشانی که به‌حق در انتظار آن است، و وعده‌ی الهی است، هر چه نزدیکتر بفرماید. بسیاری از شما و آحاد مردم کشورمان و مسلمانان عالم در ماه رمضان از سفره‌ی ضیافت الهی حداکثر استفاده را بردند. باب توبه، باب استغفار، باب ذکر و توجه و تضرع و انس با خدای متعال در این ماه باز بود. دهان روزه و نفس خویشتندار کمک بزرگی بود برای بندگان خدا که بتوانند از نعم معنوی الهی در این ماه استفاده کنند. این ضیافت الهی است که در آن، دلهای مردم مسلمان، لذت ذکر و مناجات را میچشند، به فطرت الهی خود نزدیک میشوند، اراده‌ی خود را تقویت میکنند و ذخیره‌ی تقوا را که توشه‌ی حقیقی انسان است، برای خودشان فراهم میکنند. و من عرض میکنم که امروز بیش از همیشه امت اسلام به این ذخیره نیازمند است. روزی بود که امت اسلام امیدی به آینده نداشت؛ متفکران جهان اسلام می‌نشستند و برای روز سیاه مسلمانان مرثیه‌سرائی میکردند. آثار ادبی مسلمانان برجسته و پیشرو امثال سید جمال‌الدین و دیگران را در صد سال گذشته ببینید؛ نخبگانی از دنیای اسلام که دلهایشان بیدار شده بود، وضع مسلمانها را میدیدند و حقیقتاً برای مسلمانها مرثیه‌سرائی میکردند. حقیقتاً افق روشنی در دنیای اسلام دیده نمیشد؛ مستکبران تازه‌نفس وارد سرزمینهای اسلامی شده بودند، زمام حکومتهای اسلامی را در دست داشتند و از غفلت و خواب ما ملتهای مسلمان حداکثر سوء استفاده را کردند و روزبه‌روز آفاق را در مقابل چشم امت اسلامی تیره‌تر کردند. روزگاری اینجور بر امت اسلامی گذشت. امروز روزگار دیگری است. آن افقهای تاریک در مقابل چشم امت اسلامی تبدیل به افقهای روشن شده است. در هر نقطه‌ای از نقاط عالم که مسلمانانی در آنجا زندگی میکنند - چه به عنوان یک ملت و چه به عنوان اقلیتها در میان ملتهای دیگر - به آینده با چشم امید نگاه میکنند؛ احساس میکنند که میتوانند حرکت کنند. دشمنان دنیای اسلام یعنی همان مستکبران، یعنی دنیاطلبان، یعنی استعمارگران، یعنی آن کسانی که با شعارهای براق و فریبنده وارد کشورهای اسلامی شدند و سیاه‌ترین روزگار را برای کشورهای اسلامی فراهم کردند، با وجود اینکه از لحاظ پیشرفتهای مادی، پیشرفتهای فنی، سلاحهای مخرب، وسائل ارتباط جمعی، امکانات تبلیغاتی نسبت به آن روزگارها خیلی جلوترند؛ اما در مقابل حرکت این اقیانوس خروشان امت اسلامی احساس ضعف میکنند؛ احساس شکست میکنند؛ واقعیت دنیای اسلام، امروز این است. اگر کسی بر خلاف این گمان کند و تصور کند، بداند که بر خلاف واضحات فکر میکند. امروز دنیای اسلام افق روشنی در مقابل خود مشاهده میکند. دشمنان بزرگ و مستکبران گردن‌کلفت عالم که همه‌ی دنیا در اختیار آنها هست، امروز در مقابل خیزش امتهای مسلمان و بیداری ملتهای مسلمان احساس ناتوانی میکنند؛ راه بر روی آنها بسته است و این نشان‌دهنده‌ی وعده‌ی الهی است که فرمود: «و لینصرنّ اللَّه من ینصره انّ اللَّه لقویّ عزیز».(۱) و فرمود: «و نرید ان نمنّ

علی الّذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین».(۲) اینها وعده‌ی الهی است. و فرمود: «و اللَّه غالب علی أمره».(۳) این وعده‌های الهی به برکت بیداری و حرکت مسلمانها بتدریج خود را نشان میدهد. یک جهاد بزرگ در مقابل ملت مسلمان است. این جهاد لزوماً جهاد نظامی نیست؛ جهاد سیاسی است، جهاد فکری است، جهاد علمی است، جهاد اجتماعی است، جهاد اخلاقی است. و امت بزرگ اسلام بتدریج با ابعاد گوناگون این جهاد آشنا شده است و آشنا میشود. امروز شما نگاه کنید به صحنه‌ی منطقه‌ی بسیار حساس خاورمیانه، همین پیشرفت امت اسلامی را می‌بینید. مسئله‌ی فلسطین که یک مسئله‌ی غم‌انگیز برای دنیای اسلام بود، امروز با اینکه وحشیگری صهیونیستها نسبت به فلسطینیان چند برابر شده است، در عین حال امید را شما در ناصیه‌ی ملت فلسطین مشاهده میکنید. امروز خود اشغالگران فلسطین از ادامه‌ی راه خودشان احساس و اظهار یأس میکنند؛ خودشان اعتراف میکنند که به بن‌بست رسیده‌اند. رژیم ایالات متحده‌ی آمریکا که بعد از پایان روزگار و انهدام شوروی سابق احساس میکرد که کدخدای دهکده‌ی جهانی است و آقا و سرور بی‌منازع دنیاست، شما ملاحظه کنید در مناطق مختلف دچار بن‌بست، دچار اشکالهای اساسی و گره‌های بازنشدنی است. به بهانه‌ی مبارزه‌ی با تروریسم وارد این منطقه‌ی حساس شدند؛ آن در افغانستان، آن در عراق، آن در لبنان، آن در فلسطین. در همه‌ی مناطق که شما ملاحظه کنید، نقشه‌های آمریکا یکی پس از دیگری نقشه‌های باطل از آب درآمده است و هیچگونه امیدی به پیشرفت این نقشه‌ها نیست؛ خودشان هم امید ندارند و این را بر زبان هم می‌آورند؛ ذکر هم میکنند. پارسال در همین روز عید فطر بود که من در نماز عید فطر به ملت مسلمان عرض کردم که این کنفرانسی که اینها میخواهند تشکیل بدهند که به آن کنفرانس پائیزی میگفتند - که برنامه‌ها و نقشه‌هائی داشتند برای تسلط هرچه بیشتر بر منطقه - شکست خواهد خورد و امروز می‌بینید اثری از آثار آن کنفرانس و آنچه که نشستند و گفتند و برخاستند، در صحنه‌ی فلسطین و لبنان و منطقه‌ی حساس خاورمیانه وجود ندارد. این نشان‌دهنده‌ی این است که آن دستگاهِ مواجهه‌ی با اسلام و مقابله‌ی با امت اسلامی که قصدش سلطه‌ی هرچه بیشتر بر این منطقه‌ی حساس بود، احساس میکند که قدرت پیشروی ندارد. البته ما نمیخواهیم خودمان را به خوشبینی‌های افراطی دلخوش کنیم. واقعیات سخت و دشوار و تلخ در مقابل چشم همه هست، همه آنها را می‌بینند؛ اما مسئله این است که قدرت استکباری در مقابل اراده‌ی ملتها نتوانسته است کاری از پیش ببرد، بعد از این هم نخواهد توانست کاری از پیش ببرد؛ در عراق پا در گل، در افغانستان دچار مشکلات فراوان، حالا ـ امروز به پاکستان هم دست‌اندازی میکنند. میشنوید، می‌بینید دخالتهای ظالمانه‌ی آنها را در این منطقه‌ی شرقیِ کشور ما؛ لیکن اینجا هم ناکام خواهند ماند؛ همچنانی که در جاهای دیگر ناکام ماندند؛ چون ملتها بیدارند، با حقوق اسلامی خودشان آشنا هستند، اراده‌ی ایستادگی در میان ملتها وجود دارد و انشاءاللَّه روزبه‌روز این اراده باید تقویت بشود. در چنین شرائطی، آنچه که امت اسلامی بیش از همیشه به آن احتیاج دارد، همین توجه به پروردگار، کمک خواستن از ذات اقدس الهی، متصل کردن دل به آن منبع قدرت لایتناهاست. دلی که با قدرت لایتناهای الهی آشنا شد، در مقابل تهدیدها و رعد و برقهای دشمنان از جا در نمیرود، مرعوب نمیشود، احساس ضعف نمیکند، نومید از آینده نمیشود. و این راه، راه تجربه شده‌ای است. جمهوری اسلامی سی سال در مقابل دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها و خباثتهای دستگاه استکبار با قدرت ایستاد و ملت مسلمان ایران، با همه‌ی همتشان، با همه‌ی اراده‌شان، در عرصه‌های مختلف ایستادند و بحمداللَّه روزبه‌روز پیش رفتند و این پیشرفت به اذن الهی، به حول و قوه‌ی الهی روزبه‌روز بیشتر خواهد شد و همه‌ی دنیای اسلام انشاءاللَّه روز عزت و شکوه اسلامی را خواهند دید. هدایتهای الهی را قدر بدانیم، تفضلات الهی را قدر بدانیم، روز عید فطر را قدر بدانیم، این اجتماع عظیم مردم را که دست به دعا برمیدارند، رو به قبله میکنند، در روز معینی با خدا دلهایشان را متصل میکنند و انس می‌یابند، قدر بدانیم. اتحاد خودمان را حفظ کنیم، همت و اراده‌ی خودمان را حفظ کنیم و روزبه‌روز امیدمان را به آینده بیشتر کنیم. امیدواریم انشاءاللَّه دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) شامل حال شما مردم مسلمان در کشور عزیز ما و در کشورهای دیگر باشد و انشاءاللَّه فردای دنیای اسلام از امروز و دیروزِ آن بمراتب بهتر باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

۱) حج: ۴۰ ۲) قصص: ۵ ۳) یوسف: ۲۱

خطبه‌های نماز عید سعید فطر،اول شوال ۱۴۲۹

خطبه‌های نماز عید سعید فطر،اول شوال ۱۴۲۹ خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین. الحمد للّه الّذی خلق السّموات و الأرض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه سیّدنا أبی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیهٔ‌اللّه فی الأرضین. و صلّ علی أئمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. عید سعید فطر را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز نمازگزار تبریک عرض میکنم و همچنین به همه‌ی ملت بزرگ ایران و به همه‌ی ملتهای مسلمان و امت عظیم اسلامی در سراسر جهان. روز عید فطر دارای دو خصوصیت ممتاز است که خصوصیت اول آن عبارت است از این حالت طهارت و نزاهت و نظافتی که در دل و جان انسانهای مؤمن به وجود آمده است؛ در اثر ریاضتهای شرعی و الهی ماه مبارك رمضان که روزه یکی از این ریاضتهاست که انسان با اختیار خود، با اراده‌ی خود، ترك لذات مادی را در طول ساعات طولانی انجام میدهد و بر هوسها و خواهشهای نفسانی در طول ایام روزه‌داری فائق می‌آید. علاوه‌ی بر این، انس با قرآن، تلاوت کلام پروردگار، آشنائی با معارف و مفاهیم قرآنی؛ علاوه‌ی بر آن، این حالت ذکر و دعا و تضرع و توجه و انسی که انسان با خدای متعال در روزها و شبهای ماه رمضان بخصوص شبهای مبارك قدر پیدا میکند، همه‌ی اینها، یك نورانیتی به دل میدهد؛ یك نظافت و نزاهتی به جان انسان میبخشد که البته در این اعمال بسیار مهم ماه رمضان درسهای بزرگی هم برای ما وجود دارد که از این درسها هم باید استفاده کنیم. یك درس این است که اراده‌ی انسانِ خداجو میتواند بر همه‌ی خواهشها و هوسها و لذات مادی که نفس انسان را به آن فرا میخواند، غلبه کند. این یك نکته‌ی بسیار مهمی برای ماست. گاهی انسان به خود تلقین میکند که من نمیتوانم بر هوای نفس فائق بیایم. روزه‌ی ماه رمضان به انسان ثابت میکند که انسان میتواند؛ آن وقتی که اراده بکند، عزم راسخی به کار ببندد، میتواند بر هوسها فائق بیاید و پیروز شود. جلوه‌های اغواگر، عادات زشت و ناپسند را که در ما وجود دارد، میتوان با اراده‌ی قوی، با توکل به خدای متعال مقهور کرد و خود را از آنها نجات بخشید. این اراده‌ی قوی - که برای ما تأثیر این اراده یك درس بزرگی است - میتواند ما را چه از عادات شخصی ناپسند خودمان و چه از عادات اجتماعی و خصال بومی خودمان که مایه‌ی عقب‌افتادگی ما در زمینه‌های مادی و معنوی است، جدا کند. بنابراین، یك درس، غلبه‌ی اراده‌ی راسخ بر همه‌ی موانع است. علاوه بر این، در ماه رمضان روحیه‌ی کمك به انسانها، روحیه‌ی تعاون در میان مردم رواج پیدا میکند. خودخواهی‌های انسان به نفع دیگرخواهی‌ها مغلوب میشود. شما ببینید خوشبختانه در این سالهای اخیر و همین امسال، چقدر افراد، بدون نام و نشان، مساجد، حتّی خیابانها را در مناطقی، مرکز ضیافت از بندگان خدا قرار دادند. افطاری ترتیب دادند و مردم را بر سر سفره‌ی افطار خودشان دعوت کردند؛ بدون اینکه تعارفات معمولی وجود داشته باشد؛ بدون اینکه ملاحظات و رودربایستی‌هائی که در مهمانیهای شخصی هست، وجود داشته باشد. این حالت تعاون، این حالت خیرخواهی برای مردم، بسیار چیزهای ارزشمندی است که به طهارت نفسانی انسان منتهی میشود. چقدر در این ماه کمك به نیازمندان شد؛ حتّی در ماه رمضان اهداء خون شد. وقتی که مسئولان اعلام کردند که به خون تازه برای بیماران احتیاج دارند، افراد زیادی در ماه رمضان خون خودشان را اهداء کردند. این همان حالت غلبه‌دادن دیگرخواهی بر خودخواهی است؛ غلبه دادن منافع دیگران بر منافع خود است که البته خود همین به میزان زیادی معلول روحیه‌ی معنوی ماه رمضان است که بحمداللّه امسال هم مثل سالهای گذشته بود، بلکه آن طوری که شنیدیم و خبرهای موثق و گزارشهای مستند خبر میداد، امسال فضای عمومی کشور لبالب بود از ذکر و دعا و تضرع؛ بخصوص در شبهای قدر و در آن ساعات متبرك، همه‌ی افراد، مخصوصاً جوانها به محافل دعا و توجه و تذکر؛ از قشرهای مختلف، با انواع سلائق گوناگون اجتماعی و فردی و سیاسی و غیره

رونق بخشیدند؛ همه آمدند دستها را به دعا بلند کردند و دلهایشان را با خدا آشنا کردند. خود این توجه و توسل و این توفیقی که انسان پیدا میکند، لطف الهی است؛ خود این توجه پروردگار است که در همین دعای وداع ماه مبارك رمضان، امام سجاد (علیه‌السّلام) میفرماید: «تشکر من شکرك و أنت ألهمته شکرك»؛ تو بودی که شکرگزاری را به دل شاکران الهام کردی. «و تکافئ من حمدك و انت علّمته حمدك»؛ تو بودی که توفیق دادی، تعلیم دادی که بتواند حمد تو را به جا بیاورد. به قول شاعر: گفت آن اللَّه تو لبیك ماست و آن نیاز و درد و سوزت پیك ماست در حقیقت همین که تو یا اللَّه میگوئی، همین که انسان با خدای متعال انس پیدا میکند، با خدا حرف میزند، این لطف الهی است و توفیقی است که خدا به انسان داده است. خود این «یا اللَّه» متضمن اجابت پروردگار است. این لذت معنوی را شما، بخصوص شما جوانها چشیدید؛ این لذت معنوی را با آن دلهای پاك و نورانی و بی‌آلایش یا کم‌آلایش خودتان چشیدید. این لذت را از دست ندهید، آن را رها نکنید. از ظرفیت نمازهای پنجگانه، تلاوت قرآن، مساجد، دعاهای وارد، صحیفه‌ی سجادیه و غیر آن استفاده کنید، برای اینکه این طهارت و نورانیت ادامه پیدا کند. این یك خصوصیت برجسته‌ی روز عید فطر است که این نورانیتِ ناشی از ماه رمضان را شما با خود حمل میکنید. خصوصیت دوم هم در همین نماز شما متجلی است. روز عید فطر تجسم و نمایش انسجام حقیقی و قلبی ملت است؛ وحدت ملت، اعتصام دسته جمعی به حبل‌اللَّه، از چیزهائی است که بسیار باارزش است. این را بایستی به عنوان یك درس رمضانی برای خودمان حفظ کنیم که این هم محصول همان معانی معنوی ماه رمضان است. بخصوص که ماه رمضان ما مسلمانها - بخصوص ما ملت ایران به برکت امام بزرگوارمان - شامل روز قدس است که روز قدس یکی از آن جلوه‌های حقیقی اتحاد و انسجام دنیای اسلام است. و امسال روز قدس، راهپیمائی عظیم ملت ایران، چشمهای ملتهای مسلمان را از اکناف عالم به خود متوجه کرد. ملت ایران یکصدا فریاد زدند و از ملت مظلوم فلسطین حمایت کردند. و من لازم میدانم از ملت ایران عزیزمان، از آحاد مردم به خاطر این حرکت عظیمی که در روز قدس امسال انجام دادند، تشکر کنم. برادران و خواهران عزیز نمازگزار و همه‌ی ملت ایران! برکات ماه رمضان را درباره‌ی خودمان، درباره‌ی کسانمان، درباره‌ی جامعه‌ی اسلامی، تا آنجائی که میتوانیم ادامه بدهیم و این ذخیره‌ی الهی را که نعمت بزرگ خداست، حفظ کنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و العصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. خطبه‌ی دوم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدیّ صلوات اللَّه و سلامه علیهم اجمعین و صلّ علی أئمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباد اللَّه بتقوی اللَّه. تقوای الهی را در آنچه که میگوئیم و میشنویم و عمل میکنیم، در همه‌ی حالات، بایستی از خدای متعال توفیق رعایت آن را بخواهیم و مراعات کنیم. یك مطلب درباره‌ی روز قدسِ امسال است که این حرکت عظیم در دنیای اسلام روز به روز جا افتاده‌تر شده است و گسترش بیشتری پیدا کرده است. امسال دنیای اسلام شاهد تظاهرات بخشهائی از اغلب ملتهای مسلمان بود؛ از شرق دنیای اسلام یعنی از اندونزی، تا غرب دنیای اسلام یعنی آفریقا و نیجریه. در کشورهای مسلمان هرجا به آحاد مردم اجازه داده شد که بتوانند نیت و اراده‌ی خود را در روز قدس نشان دهند، مجموعه‌هائی از مردم آمدند و نشان دادند که نسبت به مسئله‌ی قدس چه احساساتی دارند. حتّی مسلمانانی که در اروپا زندگی میکردند، اقلیتهائی که زیر فشارهای عصبیت دولتها و مؤسسات اروپائی قرار دارند، آنها هم روز قدس را گرامی داشتند. این نشانه‌ی این است که مسئله‌ی فلسطین علی‌رغم آنچه که غاصبان فلسطین و حامیان آنها میخواستند، روز به روز در دنیای اسلام زنده‌تر میشود. آنها نیتشان این بود که نام فلسطین را از خاطره‌ی ملتهای مسلمان پاك کنند. اراده‌ی آنها این بود، هدف آنها این بود که نقشه‌ی فلسطین و ملتی به نام فلسطین را بکلی از جغرافیای دنیای اسلام حذف و محو کنند. همه‌ی تلاش خودشان را هم در طول این شصت سالِ تمام که از این فاجعه‌ی

بزرگ میگذرد، بر این کار متمرکز کردند؛ اما آنچه واقع شده است، عکس آن چیزی است که آنها میخواستند و دنبال آن بودند. امروز دنیای اسلام نسبت به مسئله‌ی فلسطین بسیار حساستر و بسیار پرانگیزه‌تر است. علت این است که دنیای اسلام بیدار شده است. اگر این بیداری در سال ۱۹۴۸ میلادی - یعنی ۱۳۲۷ هجری شمسی - که فلسطین به طور رسمی غصب شد و در اختیار صهیونیستها قرار گرفت، وجود میداشت، قطعاً واقعیتها جور دیگری میبود و این حادثه‌ی تلخ دنیای اسلام و این جراحت عمیق بر پیکر امت اسلامی واقع نمیشد. امروز مسلمانها بیدارند، متوجه‌اند، روز به روز هم به توفیق پروردگار بیدارتر خواهند شد. و من لازم است عرض بکنم یکی از مهمترین عوامل این حمایت و گسترش جهانی، ایستادگی و مقاومت ملت شجاع فلسطین است. ما به ملت فلسطین درود میفرستیم. این ملت حقاً و انصافاً اثبات کرده است که لایق نام مسلمانی و لایق نام یک ملت زنده است. ما از همین جا در مقابل شما جمعیت مسلمان به مردم فلسطین و به دولت قانونی فلسطین و به برادر مجاهدمان آقای هنیه میگوئیم: بدانید که ملت ایران شما را تنها نگذاشته است و تنها نخواهد گذاشت. در نقطه‌ی مقابل، دشمن صهیونیست هم از لحاظ روحیه، هم از لحاظ واقعیت ساخت و وجود خارجی خود، روز به روز ضعیفتر شده است. امروز بزرگان صهیونیست اعتراف میکنند که رو به ضعف و انهزام و شکست هستند و مسلماً دنیای اسلام آن روز را خواهد دید و امیدواریم همین نسل کنونیِ مردم فلسطین ببینند آن روزی را که فلسطین در اختیار مردم فلسطین، ملت فلسطین و صاحبان خانه قرار گرفته است و آنها بتوانند آنجا به اراده‌ی خودشان و آنچنانی که شایسته‌ی آنهاست، زندگی کنند. نکته‌ی دومی که لازم است عرض بکنم، این است که امروز دنیای اسلام با تهاجم سیاسی و فرهنگی و تبلیغاتیِ همه‌جانبه‌ی دشمنان اسلام مواجه است. این نکته را باید در همه‌ی جهان اسلام، همه‌ی آحاد مردم، بخصوص نخبگان، بخصوص روشنفکران، علمای دین، افراد برجسته‌ی سیاسی غفلت نکنند. امروز تهاجم علیه اسلام و مقدسات مسلمانان همه‌جانبه است و این نه به خاطر این است که دشمن قوی شده است، به خاطر این است که دشمن در مقابل حرکت عظیم اسلامی احساس ضعف میکند؛ لذا به انواع جنگهای روانی، تهاجمات گوناگون، ترساندن ملتها و کشورهای مسلمان از یکدیگر و تبلیغات علیه یکدیگر متوسل میشود. راه این است که دنیای اسلام وحدت خود را حفظ کند. من بار دیگر برای صدمین بار، هزارمین بار، از زبان ملت ایران خطاب به همه‌ی برادران مسلمان در اکناف عالم عرض میکنم: اتحاد خودتان را حفظ کنید، مبادا بازیچه‌ی دست دشمنان مشترکی بشوید که به عنوان قومیت عرب و عجم، به عنوان مذهب شیعه و سنی، به عناوین گوناگون دیگر، میخواهند بین شما اختلاف بیندازند. آنها نه دوست شیعه هستند، نه دوست سنی؛ آنها دشمن اسلامند. برای اینکه اسلام را تضعیف بکنند، یکی از راههایشان همین است که اینها را به جان هم بیندازند؛ کشورها را از همدیگر بترسانند. اینجا که علَم اسلام برافراشته شده است، سعی کنند کشورها و دولتها را از نظام اسلامی، از جمهوری اسلامی با انواع دروغها و فریبها بترسانند. ما همه با هم برادریم. ملت ایران در راه پیشرفت و تعالی اسلامی قدم برمیدارد و به توفیق پروردگار با سرعت پیش میرود و این را متعلق به همه‌ی دنیای اسلام میداند؛ شرف خود را، شرف دنیای اسلام؛ پیشرفت خود را، پیشرفت امت اسلامی به حساب می‌آورد. یک جمله هم به برادران خودمان، برادران عزیز در سطح کشور عرض بکنیم. این توصیه‌ی به اتحاد و اتفاق که مخاطب آن همه‌ی دنیای اسلامند، در داخل کشور هم مخاطبان خودش را دارد. اتحاد و اتفاق را ملت عزیز ایران حفظ کنند. تا امروز آنچه به دست آورده‌اید، به برکت اتحاد و اتفاق به دست آورده‌اید. اتحاد و اتفاق معنایش این نیست که همه دارای یک سلیقه و یک مذاق باشند؛ اتحاد و اتفاق این است که سلیقه‌های گوناگون در کنار هم بنشینند، دست در دست هم بدهند، منافع ملی را بر اهواء شخصی مقدم بدارند، خودخواهی‌ها را - که ماه رمضان، ماه سرکوب این خودخواهی‌ها بود - وارد عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و تعاملات گوناگون نکنند. این روزها روزهائی است که ملت مسلمان ایران حرکتهای بزرگی را دارد تجربه میکند؛ کارهای مهمی را انجام میدهد که در سطح جهان این کارها مورد ستایش افراد باانصاف و صاحبنظر قرار میگیرد. بحمداللَّه در آستانه‌ی دهه‌ی چهارم پیروزی انقلاب، ملت ایران با نشاط، با آمادگی، جوانها - نسل زنده‌ی پرشور انقلابیِ امروز - با انگیزه‌ی کامل در میدان هستند، آماده‌اند برای کار

کردن. می‌بینید نتائج کار کردنها را؛ در زمینه‌ی علم، در زمینه‌ی فناوری، در زمینه‌ی فعالیتهای گوناگون اجتماعی، در زمینه‌ی نشاط سیاسی؛ اینها خیلی مغتنم است. برای اینکه این دستاوردها برای ملت ایران حفظ بشود، لازم است همه‌ی آحاد مردم، بخصوص نخبگان سیاسی، نخبگان اجتماعی و شخصیتهای مطرح توجه بکنند که حفظ وحدت از همه‌ی چیزهائی که به نظر انسان در محدوده‌های گروهی و جماعتی مهم بیاید، مهمتر است. باید وحدت را حفظ کرد. خداوند متعال میفرماید: «تلك الدّار الاخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتّقین»؛(۱) فرجام نیک کار، متعلق است به کسانی که متقی باشند و خودشان را از ممنوعهای الهی بر حذر بدارند؛ خودخواهی‌ها را کنار بگذارند، در راه خدا، برای خدا، در جهت مصالح ملی، در جهت اعلای کلمه‌ی اسلام تلاش کنند. پروردگارا! همه‌ی ما - گوینده و شنونده - را به آنچه که گفتیم، موفق بدار. پروردگارا! روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه‌ی شهیدان را با اولیائت محشور کن. پروردگارا! ملت ما را روزبه‌روز سربلندتر و پیروزتر بگردان. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناك الكوثر. فصلّ لربّك و انحر. انّ شانئك هو الابتر. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته (۱ قصص: ۸۳

مراسم تحلیف و اعطای سردوشی در دانشکده‌ی افسری امام علی (ع)

مراسم تحلیف و اعطای سردوشی در دانشکده‌ی افسری امام علی (ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم به شما جوانان عزیز، حضور در مجموعه‌ی پرافتخار نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را تبریک عرض میکنم. این لباس، لباس افتخار است؛ زیرا شما با وجود خود، با خدمت خود، با خصلتهای برجسته‌ی انسانیِ یک سرباز اسلام، مایه‌ی دلگرمی ملت خودتان و کشور خودتان و سرزمین مقدس و خدائیِ خودتان هستید. در همه جای عالم، نیروهای مسلح یکی از اجزاء بسیار مهمِ اقتدار ملی کشورها به حساب می‌آیند؛ ولی آن وقتی این اقتدار و این مظهر قدرت ملی اهمیت و ارزش مضاعفی پیدا میکند که آنچه در او بُروز میکند، صرفاً اقتدارِ به مدد و کمک سلاح نباشد. سلاح مهم است و مرد مسلح، توانای دفاع است؛ اما مهمتر از سلاح، نیروی معنوی و قدرت روحیِ مرد مسلح است. این آن چیزی است که اقتدار ملی یک کشور را به صورت یک اقتدار معنوی و حقیقی و غیر قابل زوال در می‌آورد. یک ملت با داشتن مردان و جوانان مسلح و سربازان شجاع و رشیدی که دلهای آنها با نور ایمان روشن است و اراده‌های آنها با قدرت و صلابت ایمان مستحکم است، دارای اقتداری است که نظیر آن را در سراسر جهان - بلکه در سراسر تاریخ - کمتر میتوان پیدا کرد. امروز شما در چنین کسوتی قرار دارید. در جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلح، عظمت و ابّهت خود را فقط به قدرت سلاح نشان نمیدهند؛ بلکه در کنار آن، اقتدار معنویِ آنها وابسته به نیروی ایمانیِ آنهاست. برای خدا، برای انسانیت، برای گسترش توحید و برای دفاع از ارزشهای اصیل است که سرباز ایرانی و نظامیِ ایرانی و جوان مسلح ایرانیِ اسلامی، در این کسوت در می‌آید و خود را آماده نگاه میدارد. اگر در دنیای مادیِ امروز و در طول تاریخ، ارتشها برای فرونشاندن آتش حرص و طمع قدرتمندان به وجود آمده‌اند و به کار گرفته شده‌اند و اگر امروز ارتشهای مسلح عالم وسیله‌ی زورگوئی ابرقدرتها به حساب می‌آیند، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران جانفدایان فضائلند و برای تثبیت فضائل انسانی و ارزشهای الهی است که تمرین و مقاومت میکنند و در میدانها می‌ایستند؛ این است آن چیزی که در نهایت، پیروزی قطعی و قاطع را به دست خواهد آورد. این را باید حفظ کنید. امروز در دنیا، تجربه‌های نو به نو، حقایق عجیبی را برای جهانیان آشکار میکند. امروز دنیا مشاهده میکند که ارتش تا دندان مسلحی که توانسته بود ارتشهای مشابه خود را در کشورهای عربی، در مقابل ابّهت و اقتدار خود وادار به تسلیم بکند، در مقابل ایمانِ جوانانِ شجاع و باشهامت «حزب‌اللّه»، مجبور شد که ذلت شکست را بپذیرد و اعتراف کند که در مقابل این جوانان مؤمن، ضعیف و ناتوان است؛ این به معنی برتری اقتدار معنوی بر قدرتهای مادیست. جوانان عزیز ما در ارتش، در سپاه، در بسیج، در نیروی انتظامی و در هر بخشی از بخشهای نیروهای مسلح سرافرازِ جمهوری اسلامی - به عنوان انسانهائی که در کنار آمادگیهای رزمی و در لباس سرباز

اسلام، از ایمان و معنویت برخوردارند - یک امتیاز استثنائی در میان همه‌ی نیروهای مسلح در سراسر جهان دارا هستند؛ این را قدر بدانید. عزیزان من! شما خود را آماده میکنید برای اینکه در طول سالیان خدمت خودتان - به عنوان انسانهائی که برای دفاع از این ملت، به آنها و به اراده‌ی آنها و به شجاعت آنها اطمینان و اعتماد شده است - در مقابل ملتتان سرافراز باشید؛ شما وارد چنین راهی شده‌اید و چنین آینده‌ای را برای خودتان تصویر کرده‌اید. ملت ما، پشتیبان نیروهای مسلح است و نیروهای مسلح را از خود و جزء غیر قابل تفکیکی از خود میداند. همچنانی که بزرگان دین فرموده‌اند، شما حصارها و باروهای مستحکم این ملتید؛ در همه‌ی مراحل آموزش و در همه‌ی مراحل خدمت، این را به یاد داشته باشید و از خاطرتان دور نکنید؛ باروهای مستحکم ملتی که به نام خدا و به نام عدالت قیام کرده است و با ایمان خود و با صلابت خود و با شجاعت خود و با ایثار خود، توانسته است دشمنان مسلحِ به مدرنترین تسلیحات را به عقب‌نشینی وادار کند. امروز همه‌ی دشمنانی که در آغاز انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، گمان میبردند که نظام جمهوری اسلامی نمیتواند در مقابل طوفانهای مخالفت آنها ایستادگی بکند، با تجربه‌ی سی ساله تشخیص داده‌اند و اعتراف میکنند که جمهوری اسلامی قوی‌ترین است. شما قوی‌ترین هستید. این قوّت و قدرت به برکت صلابت ایمان در شماست؛ ایمان را قدر بدانید و آن را در خود تقویت کنید. وظائف یک فرد مسلح در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، فرا گرفتن خوب، انضباط خوب، آمادگی همیشگی و اخلاص و صفا و نورانیت معنوی است؛ همه‌ی اینها را با هم برای خود گردآوری کنید. فرصت جوانی را برای آراسته شدن به این فضائل بزرگ مغتنم بشمارید. امروز شما در بهترین سالهای عمرتان قرار دارید و با کسب فضائل معنوی‌ای که برای یک انسان فداکارِ مؤمن و یک انسان سربلند در مقابل خدا و خلق لازم است، میتوانید بندگان شایسته‌ی خدا و مردان بزرگ دوران خود باشید. ارتش جمهوری اسلامی ایران به مردان بزرگی که بتوانند وظائف با اهمیت و با عظمت این سازمان را بر دوش بگیرند، همیشه نیازمند بوده است و بحمداللّه در طول دوران پس از انقلاب تا امروز، از چنین مردانی برخوردار هم بوده است؛ بعد از این هم شمائید که باید این بارهای سنگین را بر دوش بگیرید. از خداوند متعال مسئلت میکنم که شما جوانان عزیزِ این ملت و شما سربازان وفادار این کشور را - به مثابه‌ی بهترین سربازان اسلام و بهترین مردان دوران خودتان - توفیق رشد و تعالی عنایت بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان در آستانه‌ی سالروز سیزده آبان

بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان در آستانه‌ی سالروز سیزده آبان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً خوشامد عرض میکنم به همه‌ی شما جوانان عزیز؛ دانشجویان، دانش‌آموزان، فرزندان عزیز ملت ایران. و همچنین این، پیام قلبی و درود همیشگی من به همه‌ی جوانان عزیزمان در سراسر کشور است. این جلسه به مناسبت سیزده آبان که در آستانه‌ی آن هستیم، تشکیل شده. و سیزده آبان روز بسیار مهمی است؛ به یک معنا روز دانش‌آموز است، به یک معنا روز دانشجوست، به یک معنا روز استواری ملت ایران در مقابل ترفند استکبار است. دو سه مطلب را من به این مناسبت به شما عزیزان عرض میکنم. یک مطلب این است که شما که عاشق سربلندی ایران اسلامی هستید و خود را سرباز اسلام میدانید و همین‌طور هم هست، برای ساختن آینده مسئولیت بزرگی بر دوش دارید. این خصوصیت یک مکتب صادق و حقیقی و واقع‌بین است. همه مسئولند. جوان هم که در عنفوان شکوفائی استعدادهاست، جزو مسئولان است؛ مسئولیت فقط مال پیران و میان‌سالان نیست، بلکه میتوان با یک نگاهی گفت که جوان مسئولیت سنگین‌تری دارد؛ چرا؟ چون توانائی جوان، شکوفائی جوان، نیروی جوان بیش از دیگران است. جوان باید در درون خود، در دل خود، در وجدان خود احساس کند که نسبت به آینده‌ی این کشور، آینده‌ی این ملت، آینده‌ی این تاریخ، مسئولیت دارد. همین احساس مسئولیت بود که در دوران دفاع مقدس، اکثر جوان‌های متعهد را به میدان دفاع کشاند. جوان‌ها میتوانستند توی خانه‌های خودشان، زیر سایه‌ی پدرها و مادرها و ناز و نوازش آن‌ها بمانند؛ نه در زمستان‌ها در کوههای برف‌آلود و سر به فلک

کشیده‌ی غرب، نه در تابستان‌ها در بیابان‌های تفتیده‌ی خوزستان حاضر نشوند و راحت باشند؛ اما احساس مسئولیت نگذاشت دنبال راحتی باشند. آن‌ها توی میدان آمدند و نتیجه، یک نتیجه‌ی معجزآسا شد. من مشتاقم که جوان‌های ما قصه‌ی جنگ تحمیلی هشت ساله را بدانند که چه بود. این را بارها گفته‌ایم؛ افراد هم گفته‌اند و تشریح کرده‌اند؛ اما یک نگاه کلان به این هشت سال، با اطلاع از جزئیاتی که وجود داشته است، خیلی برای برنامه‌ریزی آینده‌ی جوان در روزگار ما مهم است. خوشبختانه کتابهای خوبی هم نوشته شده است. من با اینکه وقت زیادی ندارم، بسیاری از کتابهائی را که در باب مسائل دفاع مقدس هست، نگاه میکنم؛ برای خود من مفید است. این کتابها را بخوانید، بدانید، ببینید؛ شرح حال این جوان‌های برجسته را بشناسید. تعدادی از این جوان‌های برجسته‌ی میدان جنگ، همان کسانی بودند که در روز سیزده آبان، آن حماسه‌ی بزرگ را آفریدند، بعد هم رفتند توی میدان جنگ. بسیاری از آن‌ها امروز جزو چهره‌های ماندگارِ واقعیِ تاریخ ما هستند. احساس مسئولیت، این است. در جنگ هشت ساله که در واقع همه‌ی نیروهای مسلط دنیای آن روز - چه شورویِ آن روز، چه آمریکای آن روز، چه فرانسه‌ی آن روز، چه بلوک شرق اروپائی آن روز، چه کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست شده بودند و به رژیم بعثی پول و نیرو و اطلاعات و سلاح تزریق میکردند، در مقابل کشور و ملتی قرار گرفتند که آنچه داشت، عبارت بود از اراده و ایمان. سلاح نداشت، مهمات نداشت، اطلاعات کافی و وافی نداشت؛ اما ایمان، آن‌ها را مثل پولاد، مثل صخره استوار کرده بود. این دو جناح متفاوت با هم مواجه شدند و این جناح بر آن جناح غلبه کرد. یعنی نیروی ایمان ملت ایران بر آن نیروی عظیم و گسترده - که پول و اطلاعات و سلاح و تجهیزات و همه چی در اختیار داشت - غالب و پیروز شد. این، احساس مسئولیت بود. قبل از ماجرای جنگ تحمیلی هم، در خود ماجرای انقلاب، اراده‌ی جوان‌ها، احساس مسئولیت جوان‌ها، این معجزه‌ی بزرگ تاریخی را آفرید که سنگر و قلعه‌ی مستحکم استکبار در این منطقه - یعنی رژیم پادشاهی ایران - را همین دستهای استوار و مؤمن فرو ریختند و یک نظام مردمی و اسلامی بر پا کردند. احساس مسئولیت این است. فردای این کشور، فردای این ملت، به احساس مسئولیت امروز شما نیازمند است. احساس مسئولیت کنید که چه بشود؟ که خود را بسازید؛ از لحاظ علمی بسازید، از لحاظ ایمان و تقوا بسازید، بصیرت خودتان را زیاد کنید، آگاهی‌های خودتان را نسبت به امروز و دیروز و فردا افزایش بدهید. ده سال دیگر، دوازده سال دیگر، همه‌ی شما جمعیتی که اینجا هستید و نظائر شما در سرتاسر کشور، جوانان تحصیل‌کرده‌ای هستند که وارد میدان عرصه‌ی زندگی ملت ایران خواهند شد و بسیاری از شماها مسئولیتهائی در اختیارتان خواهد بود. رؤسای جمهور آینده، وزرای آینده، مدیران آینده و برجستگان گوناگون بخشهای مختلف آینده - آن کسانی که طراحند، برنامه‌ریزند، متفکرند، تئوریسین اداره‌ی کشور هستند - از میان شماها پدید می‌آیند؛ از میان شماها برمیخیزند. این مدیران و این برنامه‌ریزان، هم باید عالم باشند، هم به معنای حقیقی کلمه باید متدین، پاکدامن و بصیر باشند. این نمیشود، مگر اینکه شما از حالا خودتان را آماده کنید. این مطلب اول. شما فرزندان منید و آنچه را که انسان برای فرزند خود دوست میدارد، او بهترین‌هاست. و این، بهترین است. باید خودتان را آماده کنید. این راهی که این ملت در پیش گرفته است، راهی نیست که به این زودی‌ها به پایان برسد؛ راه اعتلای یک ملت است؛ راه جبران عقب‌افتادگی‌های یکی دو قرن اخیر است. حالا در نکته‌ی بعدی عرض میکنم که این بسیار مهم است که شما امروز خودتان را آماده کنید برای فردا. مطلب دوم این است که نظام جمهوری اسلامی با دنیای استکبار، با آمریکا، با دولتهای دیگری از بلوک استکبار، معارضات و اختلافاتی دارد. اختلاف بر سر چیست؟ این نکته‌ی مهمی است. دعوا سر چیست که امروز وقتی تحلیلگران تحلیل میکنند، میگویند در مسائل گوناگون دنیا که آمریکا وارد میشود، گوشه‌ی چشمی به جمهوری اسلامی و ملت ایران دارد؛ چرا؟ علت چیست؟ ما هم وقتی به مسائل داخلی خودمان نگاه میکنیم، می‌بینیم بسیاری از مشکلات ملت و کشور ما به طرق مختلف، از ناحیه‌ی تحمیل آمریکائی‌هاست؛ چرا؟ علت چیست؟ بایستی این را با نگاه دقیق جستجو و پیدا کرد. دعوا بر سر چند مسئله‌ی سیاسی نیست. خوب، دو کشور با همدیگر سر مسائلی ممکن است اختلاف داشته باشند که می‌نشینند با مذاکره این اختلاف را حل میکنند؛ تمام میکنند.

مسئله‌ی جمهوری اسلامی و دولت مستکبر آمریکا از این قبیل نیست. مسئله، مسئله‌ی دیگری است؛ مسئله ریشه‌ای‌تر است. مسئله این است که رژیم ایالات متحده‌ی آمریکا از بعد از جنگ جهانی دوم، داعیه‌ی ابرقدرتی مطلق دنیا را داشت. البته آن روز شوروی در مقابلش بود، اما این مسئله‌ی رقابت بین آمریکا و شورویِ آن روز صرفاً رقابت بین دو ابرقدرت نبود. آمریکا میخواست بر روی تمام منابع حیاتی عالم دست بگذارد. عملاً هم منطقه‌ی عظیم و حساسی که به آن خاورمیانه میگویند و شمال آفریقا و خلیج فارس – منطقه‌ی نفت – در پنجه‌ی اقتدار آمریکا بود. نفت، خون حیاتبخش تحرک دنیای امروز است. حالا فردا چه بشود، نمیدانیم؛ اما امروز و توی این دنیا، نفت مایه‌ی تولید، مایه‌ی گرما، مایه‌ی نور و روشنائی و در واقع مایه‌ی حیات برای خیلی از کشورهاست. اگر نفت نباشد، کارخانه‌ها نیست، تولیدات نیست، تجارتها نیست. نفت یعنی خون؛ یعنی زندگی. حالا بخش اعظم این نفت توی این منطقه است؛ منطقه‌ای که اسمش خاورمیانه است. تسلط بر اینجا مهم است که آمریکا هم تسلط پیدا کرده بود. در وسط خاورمیانه، ایران قرار داشت؛ پایگاه اصلی استکبار. در اطراف ایران کشورهای مختلفی بودند که هر کدام به نحوی در اختیار آمریکا بودند. شوروی البته در این خلال دست‌اندازی‌هائی کرده بود، اما آمریکائی‌ها غلبه داشتند و این روال باید ادامه پیدا میکرد. البته طمع‌ورزی مخصوص این منطقه و مخصوص نفت هم نبود. آمریکائی‌ها در آمریکای لاتین، در آفریقا، در شرق آسیا و در جاهای مختلف – که حالا جای تفسیر آن نیست؛ یک وقتی به شما جوانها عرض خواهم کرد – مشغول تحکیم قدرت خودشان بودند و پیش هم میرفتند و روزبه‌روز سلطه را تقویت میکردند و رقبایشان روزبه‌روز عقب میکشیدند. در وسط این بحبوحه‌ی روزافزونیِ اقتدار استکباری و در حساسترین نقطه، انقلاب اسلامی در ایران به وجود آمد که مهمترین شعار این انقلاب مقابله با ظلم و استکبار بود؛ دفاع از حقوق ملتها بود. انقلاب اسلامی این نقطه‌ی اصلی یعنی ایران را از زیر سیطره‌ی آمریکا بیرون کشید. یک روز آمریکائی‌ها توی همین کشور شما، توی همین تهران شما، توی مناطق مختلف کشور، در همه‌ی نقاط حساس، آدم داشتند؛ در نیروهای مسلح، در بخشهای مربوط به مالیه و دارائی، در بخشهای حساس سیاست، در بخشهای امنیت، عناصر و آدمهای آنها همه‌کاره بودند. خودِ شاه مملکت هم که رئیس همه‌ی دستگاه‌های کشور بود و دخالت در همه‌ی امور میکرد، گوشش به دهان سفیر آمریکا و سفیر انگلیس بود. اگر آنها چیزی میخواستند و اصرار داشتند، او ناگزیر، خواه و ناخواه، اطاعت میکرد. گاهی هم نمیخواست، اما مجبور بود اطاعت کند و اطاعت میکرد. از یک چنین نقطه‌ای آمریکائی‌ها بیرون رانده شدند. خوب، این خیلی حادثه‌ی مهمی بود؛ این زخم کوچکی نبود. بر طبق معمول، دولتهای استکباری که از طریق سفارتخانه‌هایشان در داخل کشورها سمپاشی میکنند، ارتباط برقرار میکنند، امکانات جاسوسی برقرار میکنند – که الان هم میکنند؛ الان هم در دنیا این کار معمول است. از طریق سفارتخانه‌ها فسادهای گوناگونی میکنند – از این طریق مشغول شدند به کار کردن. حرکت جوانهای دانشجو به عنوان «دانشجویان مسلمانِ پیرو خط امام» این ترفند را هم باطل کرد. آنها رفتند سفارت را گرفتند و اسناد را بیرون کشیدند. الان حدود صد جلد کتاب چاپ شده که در واقع اسناد است. من نمیدانم شما جوانها این کتابهای اسناد لانه‌ی جاسوسی را خوانده‌اید، میخوانید یا نه؛ خواندنی است، خواندنی است. ببینید سفارت آمریکا آن روز در ایران چه کار میکرده، با کی‌ها ارتباط برقرار میکرده و نقش این سفارت در طول سالهای متمادیِ قبل از انقلاب چه بوده است. دانشجویان ما این حرکت بزرگ را انجام دادند. آمریکائی‌ها هنوز دل‌پریِ خودشان را نسبت به این حرکت پنهان نمیکنند. متأسفانه در داخل کشور هم یک عده آدمهای پشیمان، آدمهای خسته، آدمهای هوسی – که با هوس، حرکتی را انجام میدهند، بعد دنبال زندگی راحت خودشان که میگردند، هوسهایشان عوض میشود – از بین همان جوانهای آن روز، آن کار را تخطئه کردند و تخطئه میکنند! اما بدانید، کارِ بسیار بزرگی بود. همان طور که امام فرمودند، از انقلاب اول بزرگتر بود؛ چون فرو ریختن هیمنه‌ی سلطه‌ی آمریکائی و استکبار آمریکائی در ایران و در جهان بود. یک چنین حادثه‌ی بزرگی اتفاق افتاده. این، زخم کوچکی نیست. قضیه به اینجا هم خاتمه پیدا نکرد. بقای نظام اسلامی و انقلابی، پیشرفت نظام انقلابی، فتوحات گوناگون نظام انقلابی در عرصه‌های مختلف؛ در عرصه‌ی نظامی مثل دفاع مقدس، در

عرصه‌های علمی و در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی روی ملتهای دیگر، روزبه‌روز اثر گذاشت و ملتهای دیگر هم - ملتهای این منطقه و ملتهای مسلمان که دلهایشان پر بود و رهبر نداشتند - وقتی دیدند در ایران چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده، کأنّه حکایت دل آن‌ها بود. لذا ملتها به نظام اسلامی، به رهبری اسلامی، رهبری امام (رضوان اللّه تعالی علیه) و به نظام جمهوری اسلامی دلباخته شدند که امروز هم همین جور است. امروز هم ملتها در دنیای اسلام - از غرب دنیای اسلام بگیرید، تا شرق دنیای اسلام؛ در همه جا - با چشم اعجاب و تحسین، با حالت غبطه، به ملت ایران و این حرکت نگاه میکنند. این‌ها هم زخم آمریکائی‌ها را عمیق‌تر میکرد و این، انگیزه‌ی آمریکا برای مخالفت با جمهوری اسلامی است. آمریکا میخواهد نظام جمهوری اسلامی دستهایش را بالاـ کند و اظهار خستگی کند؛ از کاری که کرده است، پشیمان شود و در مجموعه‌ی عوامل و مزدوران و دست‌پرورد‌گان و دنباله‌روان نظام طاغوت قرار بگیرد. نظام استکبار این را میخواهد. آنچه آمریکا از ملت ایران میخواهد، این است که ملت ایران وابستگی را قبول کند، استقلال به دست آمده‌ی خودش را از دست بدهد و به دست خودش دوباره تسلیم قدرت آمریکا شود. آن‌ها از ملت ایران این را توقع دارند و فشارهائی که می‌آورند، برای این است. برای این است که دولتهای جمهوری اسلامی را خسته کنند، ملت را خسته کنند؛ در بین راه، ملت بگویند دیگر بس است، ما خسته شدیم؛ دولتها هم عقب بنشینند، تا آمریکا باز همان شیوه‌ای را که در گذشته با این کشور داشته و امروز با بعضی از کشورهای دیگر دارد، دنبال کند. آن‌ها دنبال وابستگی‌اند. از طرف نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران هم مسئله به همین عمق است. مشکل ملت ایران با آمریکا مشکل کارهای امروز نیست؛ مشکل پنجاه و چند سال موذیگری و خباثت از سوی آن رژیم نسبت به ملت ایران است؛ از سال ۱۳۳۲ تا امروز. سالها پیش از انقلاب، بخصوص از وقتی نهضت امام (رضوان اللّه علیه) و نهضت روحانیت شروع شد تا پیروزی انقلاب، آنچه خواستند علیه ملت ایران توطئه کردند، ضربه زدند، خیانت کردند، فشار وارد آوردند و انواع و اقسام شیوه‌های مستکبرانه را با این ملت به کار بردند. بعد از پیروزی انقلاب - الان، سی سال است - هیچ روزی نبوده است که آمریکا نسبت به ملت ایران نیت خیری داشته باشد؛ از کارهای گذشته‌ی خودش عذرخواهی بکند؛ صادقانه دست از استکبار و طمع‌ورزی نسبت به ملت ایران بردارد. مسئله‌ی ما با آمریکا این نیست که حالاـ بر سر دو تا موضوع جهانی یا بین‌المللی یا منطقه‌ای با هم اختلاف نظر داریم، برویم بنشینیم با مذاکره حل کنیم. مسئله مثل مسئله‌ی مرگ و زندگی است؛ مسئله‌ی هست و نیست است. این نکته‌ی دوم، که این را شما جوان‌ها بدانید؛ ما اهل ستیزه‌گری نیستیم؛ اما اهل حفظ هویت خود، استقلال خود، عزت خود هستیم. هر کسی که عزت ملت ایران را بخواهد پایمال کند، ملت ایران را تحقیر کند، بخواهد دست سلطه را بر این ملت دراز کند، ملت ایران با غیرت خود، با ایمان خود این دست را قطع میکند. مطلب سوم و مطلب آخر این است که حالاـ پایان این رویاروئی و مقابله چه خواهد بود؟ این مهم است. همه‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی غرب و بخصوص آمریکا - دستگاه‌های هنری، دستگاه‌های مطبوعاتی، دستگاه‌های گوناگون تبلیغاتی، دستگاه‌های به‌ظاهر پژوهشیِ سیاسی یا علمی - تلاش میکنند این جور وانمود کنند که پایان این راه برای ملت ایران بن‌بست است و آمریکا در راه خود پیش میرود! این، دروغ محض است؛ قضیه عکس است. پایان این راه، بن‌بست برای رژیم طاغوت و رژیم استکبارگر آمریکاست. دلیل واضحش این است که اگر قرار بود آن‌ها بتوانند ملت ایران را شکست بدهند، آن روزی میتوانستند شکست بدهند که این ملت نه این همه جوان داشت، نه این پیشرفتها را داشت، نه این تجربه‌ها را داشت، نه در یک نبرد و کارزار عظیمی مثل دفاع مقدس پیروز شده بود، نه در عرصه‌های سیاسی گوناگون قدرت خودش را نشان داده بود؛ آن روز میتوانستند - اگر بنا بود بتوانند ملت ایران را شکست بدهند - و آن روز شکست میدادند؛ نه امروز که ملت ایران تجربه‌اش بیشتر است، دستش قویتر است، امکانات علمی‌اش بمراتب از آن گذشته پیشرفته‌تر است، توانائی‌های نظامی‌اش چندین و چندین برابرِ آن روزهاست، زبان نافذش در بین ملتها بیشتر از گذشته است و جوان‌های بیشتری از آن روز دارد. آن روز ملت ایران در بین جمعیت چهل میلیونی و چهل و پنج میلیونی و بتدریج پنجاه میلیونی‌اش جوان‌ها در اقلیت بودند، امروز در جمعیت هفتاد و چند میلیونی ملت

ایران، جوان‌ها در اکثریتند. آن روز آمریکا در دنیا آبرویش خیلی بیشتر از امروز بود. امروز آمریکا در دنیا بی‌آبروست. امروز نه فقط ملتهای مسلمان، حتّی بسیاری از ملتهای غربی از آمریکا روگردانند. بسیاری از صاحبنظران در خود کشور آمریکا و خیلی از مردمشان، نسبت به رژیم حاکم بر آن کشور معترضند. امروز شعارهای اساسی آمریکا که با او سر ملتها را میبریدند و ذبح میکردند و دولتهای ملی را از اریکه‌ی قدرت به زیر میکشیدند، مفتضح شده؛ مثل شعار حقوق بشر، مثل شعار دموکراسی. حقوق بشرشان را در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو و زندان‌های متعدد دیگری از این قبیل نشان دادند. حقوق بشرشان را در کشتارهای گوناگون در افغانستان و امروز در پاکستان دارند نشان میدهند. دموکراسی‌خواهی‌هایشان را هم در فلسطین اشغالی نشان میدهند؛ یک دولت مردمی - دولت حماس با انتخابات مردم سر کار آمده - سر کار است، با انواع ملعنتها و خباثتها میخواهند این دولت را زیر فشار قرار بدهند. در عراق دارند نشان میدهند؛ قرارداد امنیتی‌ای را به‌زور میخواهند تحمیل کنند؛ خفه کردند همه را از بس فشار آوردند. حالا که ملت عراق و مسئولین عراق سرشان را بلند کردند، میگویند ما قبول نداریم، دارند فشار می‌آورند و تهدید میکنند؛ درحالی که این دولت کنونی عراق با آراء مردم سر کار آمده. دموکراسی یعنی چه؟ غیر از این است؟! صاحبنظرانشان مکرر در طول این سالهای متمادی اعتراف کرده‌اند، تو گزارشهایشان نوشته‌اند که در خاورمیانه دموکرات‌ترین کشورها، جمهوری اسلامی است. انتخابات دارد؛ رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، خود رهبری، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری با آراء مردم انتخاب میشوند؛ این را اعتراف میکنند. در عین‌حال با جمهوری اسلامی این جور رفتار میکنند! این شعارهای جمهوری‌خواهی و دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر، کهنه‌شده است. حتّی آحاد ملتها هم دیگر این حرفها را باور ندارند، چه برسد به صاحبنظران و زبدگان. امروز رئیس جمهور آمریکا تو هر کشوری از کشورهای دنیا که وارد میشود، مردم آن کشورها جمع میشوند و به او خطاب میکنند: برگرد به خانه‌ات؛ یانکی! برگرد به خانه‌ات. دیگر بی‌آبروئی از این بالاتر. این، آبروی امروز آمریکاست. اگر قرار بود آمریکا بتواند جلوی ملت ایران را سد کند، ملت ایران را به بن‌بست برساند، آن روز میکرد که این بی‌آبروئی‌ها نبود. امروز نمیتواند. من به شما عرض کنم: جوان‌های عزیز! آینده مال شماست؛ آینده متعلق به ملت ایران است. آینده‌ی ملت ایران، رسیدن به قله‌های والای علم، اقتدار، رفاه و شرف است. این آینده‌ی حتمی شماست. و این وعده‌ی الهی است. قرآن به ما وعده داده است، اسلام به ما وعده داده است که اگر ملتها حرکت کنند، ایمان نشان بدهند، غیرت نشان بدهند، خسته نشوند، صبر پیشه کنند، استقامت کنند، حتماً به هدفهای خودشان خواهند رسید. ما تا حالا امتحان کرده‌ایم، ایستاده‌ایم، به هدفهای میان‌مدت رسیده‌ایم. یک جاهائی هم نابسامانی داریم، چون نایستادیم؛ تقصیر خود ماست. این طور نیست که من نابسامانی‌های کشور را ندانم؛ نخیر، میدانم. هر جائی که ما مشکل و نابسامانی داریم - اگر بی‌عدالتی است، اگر فقر است - برای خاطر این است که ما مسئولین و آحاد مردم، درست برای پیشبرد این هدفها نایستادیم. اگر می‌ایستادیم، اینجاها هم درست میشد. تقصیر خود ماست. باید بایستیم. و شما جوان‌های عزیز - تشکلهای دانشجوئی، دانش‌آموزی، جوان‌ها در خارج از تشکلها - بدانید: امروز وحدت ملت ایران، وحدت ملت و دولت، اتحاد میان مسئولان کشور، رمز پیروزی است، که این را میخواهند به هم بزنند. من به شعارهای جوانی و شعار جوان‌ها اعتقاد دارم، اما مراقب باشید این شعارها اختلاف ایجاد نکند، خواست دشمن را تأمین نکند؛ در میدان تنظیم شده‌ی از سوی دشمن بازی نکنید. این را مراقب باشید. همه مراقب باشند؛ سیاسیون هم مراقب باشند، مطبوعاتی‌ها هم مراقب باشند، جوان‌ها هم مراقب باشند، خود مسئولین هم مراقب باشند. دشمن طراحی میکند. تو میدانی که او درست کرده، بازی نکنید؛ چون چه ببرید، چه ببازید، به نفع اوست. طراحی دشمن ایجاد اختلاف است، ایجاد ناامیدی است، به جان هم انداختن فعالان سیاسی است، منزوی کردن خط اصیل و ارزشهای اسلامی است. این کارها، نقشه‌های دشمن است؛ سرگرم کردن جوان‌ها به هوی و هوس و لغویات و غافل کردن آنها از حرکت عمومی ملت ایران، به تعطیلی کشاندن مدارس، به تعطیلی کشاندن کلاسهای دانشجوئی. این‌ها نقشه‌های دشمن است. باید مراقب بود. باید در مقابل هر کاری که به این نقشه‌ها منتهی میشود، ایستاد. وحدت را باید حفظ کرد، امید را باید حفظ کرد، تلاش

را بایـد روزبه‌روز بیشتر کرد و بـا یکـدیگر صـادق بود و دلهـا را به هم نزدیـک کرد و در وظـائف گونا‌گون اجتماعی، بایـد پرشور حرکت کرد. بعضـی از افراد از حالا ـ مسائـل انتخابـات را شـروع کردنـد - با اینکه هنوز خیلی هم مانـده، عجله کردنـد - این مسائل انتخابـاتی خیلی مهم است و اهمیتش در نزدیک انتخابات، از جهت حضور در عرصه‌ی انتخابات است؛ اما اهمیت امروزش از جهت مشغول کردن افراد به یکـدیگر، گلاویز شـدن با هم، بـدگوئی کردن از همـدیگر و منصـرف کردن ذهن‌ها از مسائل اصـلی است. مراقب باشـید. و من میـدانم ملت ایران به توفیـق الهی، به فضـل الهی، این گردنه‌هـای گونـاگون و پی‌درپی را بـا قـدرت تمـام پیش خواهد کرد و ان‌شاءاللَّه به قله‌ها دست خواهد یافت. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصـر را نسبت به ما مهربان کن؛ دعای او را شامل حـال مـا کن؛ امـام عزیزمـان و شـهدای بزرگوارمان را با اولیائشان محشور کن؛ توفیق پیمودن راه درست را به همه‌ی ما عنایت کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار مسئولان و کارگزاران حج

دیـدار مسئولان و کارگزاران حـج بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسـئولان و کارگزاران حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از خداوند متعال صـمیمانه مسـئلت می‌کنیم که همت و تلاش شـما را مشـمول برکات خود قرار دهد و این تلاش که ان‌شاءاللَّه با نیت خالص و قربـهٔ الی اللَّه انجام می‌گیرد، به همان نتائجی منتهی بشود که در دل شـما و آرزوی شـما وجود دارد؛ یعنی تحقق یک حـج اسـلامیِ حقیقیِ مرضـیِ روح مطهر حضـرت خاتم‌الانبیاء (صـلّی اللَّه علیه و اله و سـلّم). فریضه‌ی حـج یک فرصت است که خـدای متعال در اختیـار مـا قرار داده است. هم یـک فرصت برای شـخص مسـلمان است، هم یک فرصت برای امت بزرگ اسـلامی است، هم امروز یـک فرصت برای نظـام جمهـوری اسـلامی است که پرچم حـاکمیت اسـلام و شـریعت اسـلامی را برافراشـته است. بایـد همه از این فرصت اسـتفاده کنیم. برای فردِ انسـان، فرصت حـج، فرصت ورود یک انسان در فضای بیکرانه‌ی معنویت است؛ از لابه‌لای زنـدگی معمولی خودمـان بـا همه‌ی آلودگی‌هـایش، بـا همه‌ی اشـکالاتش، خودمـان را بیرون می‌کشـیم و به فضای صـفا و معنویت و تقرب الی‌اللَّه و ریاضت اختیاری می‌رویم. از اولی که وارد این مراسم می‌شوید، چیزهائی را که در زندگی متعارف معمولی مباح است، بر خودتـان حرام می‌کنیـد؛ احرام. احرام، حرام کردن چیزهـائی است بر خود که در زنـدگی متعارفِ معمولی رائـج و مباح است، جائز است؛ و بسـیاری از آن‌هـا هم مـایه‌ی غفلت است، بعضـی هم مـایه‌ی انحطاط است. همه‌ی وسائل تفاخر ظاهری و مادی از ما گرفته می‌شود؛ اولش لبـاس. درجه و مقـام و رتبه و لبـاس و لباس فاخر و همه‌ی این‌ها کنار می‌رود و همه در یک لباس قرار می‌گیرنـد. به آینه نگاه نکنید که یک جلوه‌ای از خودخواهی و خودشـیفتگی است. بوی خوش استعمال نکنید که وسیله‌ای برای جلوه‌گری است. از زیر آفتـاب یا زیر باران نگریزیـد، زیر سـقف نرویـد - در حال حرکت - که مظهر راحت‌طلبی و آسایش‌طلبی است. اگر از جائی عبـور می‌کنیـد که بـوی متعفنی دارد، بینی‌تـان را نگیریـد؛ و همین طور بقیه‌ی کارهـای احرام؛ حرام کردن بر خود چیزهـائی را که مـایه‌ی راحت و مـایه‌ی شـهوت نفس، شـهوات جنسـی محرَّم، در این مـدت است؛ چه مـایه‌ی تفـاخر است، چه مایه‌ی تبعیض است. این‌ها همه برداشـته می‌شود. بعد وارد فضای بیت‌اللَّه و مسـجدالحرام شدن و آن شکوه و عظمتی را که در عین سادگی و بی‌پیرایگی وجود دارد، بـا چشم، بـا دست، با همه‌ی وجود لمس کردن. عظمت، شـکوه، منتها نه از نوع شـکوه مادی و زر و زیورهای مادی؛ از نوع دیگری که برای انسان‌های معمولی قابل توصـیف هم حتّی نیست. بعد وارد شدن در این سیل خروشان دوار، بر گرد یک مرکز حرکت کردن، آن هم بـا ذکر، بـا دعا، با گریه، با خشوع، با تکلم با خـدای متعال. بعـد سعی صـفا و مروه همین جور است، وقوف عرفـات و مشـعر همیـن جـور است، فرائض روزهـای منـا همین جـور است. این حـج است. دوسـتان اشـاره کردنـد به اینکه من برای آسـایش حجـاج سـفارش کرده‌ام. بلـه، معلـوم اسـت؛ امـا ایـن آسـایش بـه معنـای تن‌پروری نیست. این را هم من همیشه به دوسـتان برگزارکننـده‌ی حـج در طول سال‌هـا گفته‌ام که این آسـایش، فراغت است برای همین دلبـاختگی و دلسـپردگی و انقطـاع الی اللَّه.

کاری کنیـد که مردم فراغت پیدا کنند، دغدغه‌ای نداشـته باشـند، بتوانند این فریضه را به بهترین وجهی انجام بدهند؛ مراد این است. والّا آسـایش حیوانی و خور و خواب و بیشتر خوردن و بهتر خوردن، نه؛ این‌ها سـلیقه‌ی بنـده نیست، که ما در حـج دنبال این چیزها برویم. حـج یک سـفر تفریحی نیست، حـج یک سـفر معنوی است. سـفر الی‌اللَّه است با جسم و جان؛ هر دو. سـفر الی‌اللَّه برای اهل سلوک سـفر جسـمانی نیست، سـفر قلبی و روحی است. اینجا برای همه‌ی ما مردم این سفر الی‌اللَّه با جسم و جان هر دو هست. حالا جسم را آن‌جـا ببریم، دل را نبریم؛ این که نشـد. یـا خـدای نکرده کسانی بر اثر تکرر این نعمت - که مکرر توفیق پیـدا کردنـد حج مشـرف بشونـد، خانه‌ی خـدا را ببیننـد، زیارت کننـد - بتدریـج حـج برای این‌ها حالت بی‌تفاوتی و کم‌اهمیتی پیـدا کند و دیگر آن انقلاب درون را نتواننـد به خودشـان تلقین کننـد و در خودشـان بیابنـد. این، چیز خـوبی نیست. رحمت خـدا بر مرحوم شـیخ محمد بهـاری - در همین ایـام ظـاهراً بنـاست سـالگرد تعظیمی، گردهمـائی تجلیلی از ایشـان تشـکیل شـود - که در یکی از نوشـته‌هایشان می‌گوینـد که دعـا و ذکر و شایـد نمـاز، وقتی بی‌توجه تکرار می‌شود، قسـاوت می‌آورد! نمـاز می‌خوانیم، نمازِ مایه‌ی قساوت. چرا؟ چون در حال نماز حضور قلب نـداریم، توجه نـداریم. پس این نماز یا با توجه است، که مایه‌ی رقت و قرب و لطافت و صـفاست؛ یا نمـازِ بی‌تـوجه است، که آن وقت به گفته‌ی ایشـان مـایه‌ی قسـاوت قلب است. حـج هم همین جـور است. این اعمـال را بـا توجه، با حضور بایـد انجام داد. «ایّاما معدودات»،(۱) «معلومات»(۲) - مجموع ایام حـج و عمره - چنـد روز بیشتر که نیست. این فرصت چند روزه‌ی حـج، یک تمرین و آموزش تجربی است؛ یعنی انسان می‌بینـد که این جوری هم می‌شود زنـدگی کرد. بی‌تفاخر و بی‌اعتنای به لذائـذ مـادی هم می‌شود زنـدگی کرد. نه اینکه حالا بیائیم همه‌ی زنـدگی را در حال احرام زنـدگی کنیم؛ این مراد نیست؛ نه، از طیبات رزق که خدای متعال برای شـما حلال کرده، باید استفاده کنید؛ اما دل بستن، بی‌تاب شدن، زندگی را همین دانستن - که ما دچارش هستیم که زندگی را همین لذائذ و شـهوات مادی و همین هوس‌های بی‌مورد و بی‌جا گمان می‌بریم - باید در هم بشکند تا بفهمیم نه، میشود فصـلی از زندگی، بخشـی از شـبانه‌روز، ساعاتی از نیمه‌ی شب را اختصاص داد به همین حالت انقطاع الی‌اللَّه و به این حالت صـفا. این را آن‌جا تمرین می‌کنید، یاد می‌گیرید؛ حاجی یاد می‌گیرد که این کار را می‌شود انجام داد. ببینید، چه فرصـت عظیمی است. شـما دست‌انـدرکاران حـج بایـد کاری کنیـد که این خیل عظیم مردمی که با شـما حـج می‌آیند، یا آنجا هسـتند - از کشورهای دیگر می‌آینـد - به این نکته‌ی حج واقف شوند، این فرصت را بشناسـند و تحریض شوند بر اینکه این فرصت را به چنگ بیاورنـد. یکی از مهمترین کارهای دست‌انـدرکار حـج - چه رئیس کاروان، چه روحانی حج، چه مدیریت‌های بخشـهای گوناگون؛ فرهنگی، غیر فرهنگی - این است. این احساس که یک فرصت است، در اختیار قرار داده شده، و همیشه هم به دست نمی‌آید، برای همه هم به دست نمی‌آیـد. چقـدر افرادی هسـتند که آرزوی یک روز از آن روزهای شـما را در آنجا دارند؛ اما امکان برایشان پیدا نمی‌شود. در دنیا افرادی که مشتاق حج باشند، فراوانند. حالا که برای شما فراهم شده، این فرصت را مغتنم بشمارید. این فرصت فرد است و بر اساس او، وظیفه‌ی مسئول حج و کارگزار حج مشخص می‌شود. این، فرصت اول. فرصت دوم، فرصت برای امت اسلامی است؛ برای اینکه امت اسـلامی بـا تکثر قومیت‌هـا و نژادهـا، مناطق عالم و فرهنگ‌ها و عادت‌ها و سـلیقه‌ها، به طور طبیعی در معرض شکاف‌هـا و جـدائی‌هائی هست. چون خداونـد متعـال اسـلام را برای یـک نژاد خاص، برای یک فرهنگ خاص، برای یک منطقه‌ی خاص از دنیا که نیاورد، برای همه‌ی بشـریت آورد. همه‌ی بشـریت از لحاظ رنگ، از لحاظ زبان، از لحاظ عادات، از لحاظ سلائق، از لحاظ محیط‌های تاریخی و جغرافیائی با هم متفاوتند. پس زمینه‌ی اختلاف در امت اسـلامی وجود دارد. این اختلاف بایستی بروز نکند، بایستی تحقق و فعلیت پیدا نکند. حج آن فرصت بزرگی است برای امت اسلامی که التیام خود را پس از جدائی‌های طبیعی و احیانـاً جـدائی‌های مصـنوعی و تحمیلی، بـار دیگر برای خودش تأمین کنـد. حـج برای امت اسـلامی یک فرصت است. در این خیل عظیمی که در حـج هر سال شـرکت می‌کننـد، شـما یک مقطع ده ساله را در نظر بگیریـد، ببینید در این ده سال چند میلیون انسان از آفریقـا، از آسـیا، از اروپـا، از همه‌ی مناطق عالم - زن، مرد، باسواد، کم‌سواد، دارای سـلائق مختلف - شـرکت می‌کننـد. اگر نـدای

اتحاد اسلامی، «و لاتفرقوا»(۳)ی اسلامی بر این مجموعه حاکم باشد، شما ببینید چه اتفاق عظیمی می‌افتد. دیگر همه‌ی این مایه‌های اختلاف کمرنگ می‌شود. یکی سنی است، یکی شیعه است؛ در بین شیعه فِرق مختلف، در بین سنی فِرق مختلف؛ فقه‌های مختلف، مذهب‌های مختلف، عادت‌های مختلف است که به طور طبیعی به جدائی می‌انجامد. همه‌ی این‌ها را این دست مهربان حج جمع می‌کند، به هم نزدیک می‌کند، درهم فشرده می‌کند. حالا اینجا من حاشیه‌ای بزنم. چقدر جفاست که کسی از این وسیله‌ی وحدت، ابزاری درست کند برای اختلاف و شکاف. این، خطاب به همه است. این فقط خطاب به آن فرد تکفیریِ سلفیِ متعصب که در مدینه بایستد و مقدسات شما را دشنام بدهد، نیست؛ خطاب به همه است. مسئولین حج - مسئولین کاروان‌ها، روحانیون حج - مراقب باشند که از این وسیله‌ی وحدت، ابزاری برای تفرقه درست نکنند و دل‌ها را از یکدیگر پر از کینه و درد نکنند. من چیزهائی را که می‌تواند وسیله‌ی جدائی شود، نمی‌شمرم؛ خودتان فکر کنید، ببینید چه چیزی است که دل شیعه را نسبت به برادر مسلمان غیر شیعه‌ی خود پر از کینه میکند؛ دل سنی را نسبت به برادر مسلمان شیعه‌ی خود پر از بغض می‌کند؛ ببینید اینها چی است، این‌ها را بیرون بکشید، بیندازید کنار و حج را که وسیله‌ی التیام، وسیله‌ی وحدت، وسیله‌ی یکسان‌سازی دل‌ها و نیت‌ها و عزم‌ها در دنیای اسلام است، بعکس، وسیله‌ی جدا کردن، وسیله‌ی بغض ایجاد کردن نباید قرار داد. شناختن این مسئله و مصادیق این مسئله خیلی هوشیاری و خیلی دقت می‌طلبد. این‌ها شوخی نیست. فرصت سوم، فرصت برای جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی مظلوم است. من به شما عرض بکنم - من سال‌هاست این را گفته‌ام - جمهوری اسلامی نظامی است که تمام ارکان اقتدار معنوی در او جمع است؛ مقتدر است، اما مقتدرِ مظلوم. این‌ها با هم منافات ندارد. مظلوم است به خاطر چی؟ به دلائل مختلف؛ یکی‌اش این است که دشمنان جمهوری اسلامی برای اینکه فکر و آرمان جمهوری اسلامی در بین جامعه‌ی عظیم مسلمان‌ها گسترش پیدا نکند، انواع و اقسام دروغ‌ها را به جمهوری اسلامی بسته‌اند؛ از دروغهای اعتقادی و فکری بگیرید تا دروغ‌های فرقه‌ای و سیاسی و اجرائی. این کار را می‌کنند، آن کار را می‌کنند، اینجور میگویند، آنجور میگویند، اینجور فکر میکنند، آنجور عمل میکنند. سی سال است که دارند علیه ما دروغ میبافند. شما که کارگزار حج‌اید، شما که دلتان لبالب از اعتقاد و ایمان به نظام جمهوری اسلامی است، در حج در کنار این برادر مسلمانی که در معرض این تبلیغات قرار گرفته است، تکلیف اولتان چیست؟ تبیین. معارف اسلامی و معارف نظام اسلامی را تبیین کنید. جمهوری اسلامی، جمهوری «اسلامی» است. ما اکثریت مردم ایران شیعه هستیم، اما نظام ما نظامی است که شامل شیعه و سنی می‌شود. دلیلش هم این است که هم در انقلاب، هم بعد از پیروزی انقلاب، هم در جنگ تحمیلی، هم برادران سنیِ ما در داخل، هم یک کثرت عظیمی از مسلمانان عالم که سنی هستند، از ما حمایت کردند، از ما دفاع کردند، برای خاطر جمهوری اسلامی ایستادند و عده‌ای کشته شدند. جمهوری اسلامی این است. در کشورهای اسلامی، چه در آفریقا، چه در آسیا، چه در همه‌ی مناطق دنیا، حتّی در قلب آن کشوری که بیشترین دشمنی را با ما کرده است - یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا - مسلمانانی هستند که شیعه نیستند، اما دلشان لبریز از محبت جمهوری اسلامی و محبت امام و محبت این ملت بزرگِ باعزم و اراده است؛ چون جمهوری، جمهوری اسلامی بود. اینها این را تحریف میکنند؛ تبدیل میکنند و میخواهند به‌دروغ مارک دشمنی با فِرق اسلامی را به سینه‌ی جمهوری اسلامی بزنند. بروید اینها را تبیین کنید. برادران مسلمان ما، خواهران مسلمان ما در سراسر دنیا بدانند که اینجا مال آنهاست؛ بدانند اینجا همان کاری انجام گرفته است که دل هر مسلمانی در آرزوی انجام گرفتن آن هست. کدام مسلمان است که در دنیا نخواهد که قرآن حاکمیت پیدا کند. اینجا قرآن حاکمیت پیدا کرده؛ اینجا شریعت حاکمیت پیدا کرده. امروز در دنیای اسلام کیست که از تسلط و نفوذ بیگانگان و کفار در کشورهای اسلامی دلش خون نباشد؟ دلهایشان خون است و نمی‌توانند حرف بزنند؛ به آنها اجازه نمی‌دهند حرف بزنند. جمهوری اسلامی همان منبر بزرگ و عظیم و جهانی و آزادی است که همان حرفِ در دل آن‌ها و فریاد شکسته‌ی در گلوی آن‌ها را در اینجا با صدای رسا بلند می‌کند. مستکبرین هم به همین جهت با او مخالفند. دشمنیِ آمریکا با ما به خاطر همین است. ما حرف دل ملت‌های مسلمان را داریم می‌زنیم. ملت‌های مسلمان که همین چند

تا حکومت فاسد نیستند. ملت‌های مسلمان از نفوذ آمریکا، از دخالت آمریکا، از تکبر آمریکا، از تکبر استکبار - اعم از آمریکا و غیر آمریکا - دلهایشان پر است؛ دلهایشان خون است؛ منتها دستشان نمی‌رسد. این حرف‌ها در اینجا در همه‌ی سطوح حکومت از بالا- تا پائین، با صراحت دارد بیان می‌شود. اینها حقائق خیلی شیوا و زیبائی از جمهوری اسلامی است؛ اینها را بگوئید تا این‌ها را دنیای اسلام و ملت‌های اسلام بفهمند؛ بدانند. البته این تبیین فقط مخصوص یک عده از خواص، مثلاً دانشجوها که در کشورهای اسلامی و در دانشگاه‌ها به خاطر ارتباطات گوناگون عمومیِ بین‌المللی به این چیزها دست پیدا میکنند، نباشد؛ بلکه آحاد مردم بدانند؛ بفهمند. اینها فرصتهای تبیین برای نظام جمهوری اسلامی است. البته بنده عقیده ندارم که ما باید بیرونمان را درست کنیم، درونمان هرچه بود، بود؛ نه. من بِجد اعتقاد دارم که اولین وظیفه و دستور ما این است که خودمان را اصلاح کنیم؛ چه داخل قلب خودمان و درون خودمان را، چه داخل کشور خودمان را. داخل کشور خودمان را هم باید خودمان اصلاح کنیم. ملت ما ملت مؤمن و باعزم و اراده‌ای است، ملت آماده‌ای است، ملت صادقی است؛ اما در گوشه و کنار افرادی، جریان‌هائی، مجموعه‌هائی به اسم‌های مختلفِ نخبگان سیاسی و غیر این‌ها، فضای جامعه را مشوش می‌کنند، فضای جامعه را از صفا و صداقت تهی می‌کنند، مردم را دچار اغتشاش ذهنی، دچار تردید می‌کنند. این ملت همان ملتی است که این انقلاب عظیم را به پیروزی رسانده، این نظام مستحکم و باعظمت را شالوده‌ریزی کرده و سی سال با قدرت، او را حفظ کرده. این آنچنان ملتی است، این آنچنان ایمانی است، این آنچنان عزم راسخی است. این دستاوردها که مفت به دست نمی‌آید. تا ملتی فداکار نباشد، تا ملتی بااراده و مصمم نباشد، که این چیزها به دست نمی‌آید. ما بیائیم به خاطر دشمنی با زید و عمرو و این دولت و آن دولت و مسئولین اجرائی یا مسئولین کذا و کذا، اصل نظام را زیر سؤال ببریم؛ سیاه‌نمائی کنیم! کاری که متأسفانه بعضی از نخبگان سیاسی میکنند. فضای تبلیغاتی کشور، فضای مطبوعاتی کشور، فضای تبلیغات سیاسی کشور به هیچ وجه فضای خرسندکننده‌ای نیست. ما بایستی از اسلام برای عمل خودمان، برای رفتارهای خودمان، برای موضعگیری‌های خودمان درس بگیریم و بدانیم بقای نظام اسلامی، برکات الهی، تفضلات و رحمت الهی تا وقتی است که ما پایبند و مقید باشیم. خدا که با ما قوم و خویشی ندارد. بارها من عرض کرده‌ام بنی‌اسرائیل همان کسانی هستند که خدای متعال در قرآن مکرر میفرماید: «اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انّی فضّلتکم علی العالمین».(۴) خدا بنی‌اسرائیل را بر عالمین تفضیل داد؛ اما همین بنی‌اسرائیل به خاطر اینکه لوس شدند، قدر نعمت خدا را ندانستند و کفران کردند، «کونوا قردة خاسئین»،(۵) «ضربت علیهم الذّلّة و المسکنة»؛(۶) تبدیل شدند به این. وقتی رحمت الهی برای ما پیش خواهد آمد که مواظب و مراقب خودمان باشیم؛ مراقب حرف زدنمان، مراقب اقدام کردنمان، مراقب تبلیغاتمان. این فضای بی بند و باری در حرف زدن، در اظهارات علیه دولت، علیه کی به خاطر اغراض، اینها چیزهائی نیست که خدای متعال از اینها به‌آسانی بگذرد. آن وقت کسانی خطا میکنند، خدای متعال «و اتّقوا فتنة لا تصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصّة»؛(۷) بله اینجوری است. بعضی از ظلمها، بعضی از کارها هست که نتیجه و اثر آن دامن همه، نه فقط دامن آن ظالم را میگیرد؛ بر اثر رفتار یک عده‌ای که در گفتار خودشان، در عمل خودشان، در قضاوت خودشان ظلم میکنند. باید مراقب این چیزها بود. حج برای ما باید درس باشد؛ هم برای حاجی که به حج میرود، هم برای ما که نگاه میکنیم و دعا میکنیم و آرزو میکنیم که حج مقبول و کاملی ان‌شاءاللَّه انجام بدهند. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی ما را توفیق بدهد که بتوانیم از درسهای حج حداکثر استفاده را بکنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) بقره: ۱۸۴ ۲) حج: ۲۸ ۳) آل‌عمران: ۱۰۳ ۴) بقره: ۴۷ ۵) بقره: ۶۵ ۶) بقره: ۶۱ ۷) انفال: ۲۵

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هفدهمین اجلاس نماز

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هفدهمین اجلاس نماز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً- قلباً و عمیقاً تشکر میکنم از برادران و خواهران عزیزی که متصدی امر ترویج نماز هستند. در همه جا این خوب است و ارزشمند است؛ بخصوص در دانشگاه‌ها. و از

خدای متعال درخواست میکنم که به شما و به جناب آقای قرائتی و همین طور دیگر دست‌اندرکاران این کار بزرگ که این همت را کردند - این شجره‌ی طیبه را ایشان در زمین کاشتند و بحمداللّه امروز برگ و بار خوبی دارد - توفیق بدهد، طول عمر بدهد که ان‌شاءاللّه ایشان بتوانند کار را دنبال کنند. اهمیت کار اقامه‌ی نماز و ترویج نماز، ناشی است از اهمیت خود نماز. وقتی ما می‌بینیم در شرع مقدس اسلام این همه راجع به نماز - چه در قرآن، چه در کلمات نبی مکرم، چه در فرمایشات معصومین - ترغیب و تشویق و اهتمام نشان داده شده، کشف میکنیم که این نماز در بین مجموعه‌ی داروهای درمانگرِ بیماری‌های جسمی و روحی و فردی و اجتماعی انسان، آن عنصر اصلی یا یکی از اصلی‌ترین عناصر است. همه‌ی واجبات شرعی، اجتناب از همه‌ی محرمات، تشکیل دهنده‌ی مجموعه‌ای است از داروی تجویز شده‌ی از سوی پروردگار برای تقویت بنیه‌ی روحی و اصلاح امور دنیا و آخرت انسان - اصلاح جامعه، اصلاح فرد - منتها در این مجموعه بعضی از عناصر کلیدی هستند که شاید بشود گفت نماز کلیدی‌ترینِ این عناصر است. «الّذین ان مکّنّاهم فی الارض اقاموا الصّلوة».(۱) مؤمنان، مجاهدان راه خدا، ایثارگران طریق تحکیم معارف الهی این جوری‌اند که وقتی «ان مکّنّاهم فی الارض»؛ وقتی ما اینها را در زمین متمکن کردیم، قدرت را به اینها سپردیم، خیلی کارها باید انجام بدهند: استقرار عدالت، ایجاد چه، چه، اما اولْ‌چیزی که وجود دارد: «اقاموا الصّلوة»؛ نماز را اقامه میکنند. چه رازی است در این نماز که اقامه‌ی آن اینقدر مهم است؟ درباره‌ی نماز خیلی بحث شده است. هر انسانی در درون خود یک نفس سرکش دارد، یک پیل مست که اگر مراقبش بودید، با چکش مرتب بر سر او کوبیدید، او شما را به هلاکت نخواهد انداخت؛ رفتار او کنترل خواهد شد و همین نفس انسانی مایه‌ی پیشرفت شما خواهد شد. نفس، مجموعه‌ی غرائز انسانی است که اگر این غرائز درست کنترل شوند، در راه صحیح به کار گرفته شوند، درست اعمال شوند، انسان را به اوج کمال خواهند رساند. اشکال این است که مستی میکنند. بایستی یک کنترل کننده‌ای وجود داشته باشد. اگر ظلم در دنیا هست، ناشی از بدمستی غرائز و نفسانیات یک یا چند نفر یا یک مجموعه است؛ اگر فحشاء در دنیا هست، همین جور؛ اگر اهانت به انسان و پامال کردن کرامت انسان در دنیا وجود دارد، همین جور؛ اگر فقر در دنیا هست، بخش عظیمی از جامعه‌ی بشری دچار محرومیت از نعم الهی بر روی زمینند، به خاطر همین است. نفسانیاتِ مجموعه‌ی ستمگر، ظلم را به وجود می‌آورد. مجموعه‌ی مستکبر، استضعاف را به وجود می‌آورد. مجموعه‌ی تمامت‌خواه و فزونی‌طلب و بی‌رحم، فقر را به وجود می‌آورد، گرسنگی را به وجود می‌آورد. این نفسانیات است که این همه مفاسد در عالم از اولِ تاریخ تا امروز وجود داشته و هرچه انسان در به کارگیریِ توانائی‌های گوناگونی که خدا در او به ودیعت گذاشته، جلوتر رفته، این کمتر نشده، بیشتر شده؛ «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا».(۲) آن ظالمی که بمب اتم دارد، فرق میکند با آن ظالمی که فقط با شمشیر میجنگد. این نفسانیات برای انسانها خطرناک‌تر شده‌اند. یک چنین چیزی در وجود انسانها هست. همه‌ی انسانها مبتلا ـ به این پیل مست در درون وجود خودشان هستند که باید این را مهار کنند. این مهار با ذکر خداست؛ با یاد خداست؛ با پناه بردن به خداست؛ با احساس نیاز به پروردگار است؛ با احساس حقارت خود در مقابل عظمت الهی است؛ با احساس زشتی‌های خود در مقابل جمال مطلق حق متعال است. اینها همه‌اش ناشی از ذکر است. انسانی که باتقواست، یعنی مراقب خودش هست و متذکر هست، منشأ شر و ظلم و فساد و طغیان و بدی به این و آن نمیشود. آن ذکر الهی مرتب دارد او را نهی میکند؛ مرتب دارد او را باز میدارد: «الصّلوة تنهی». «تنهی» یعنی نهی میکند، نه اینکه دست و پای انسان را میبندد؛ غرائز را از کار می‌اندازد. بعضی خیال میکنند «الصّلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر»،(۳) معنایش این است که اگر نماز خواندی، دیگر فحشا و منکر از بین خواهد رفت؛ نه، معنایش این است که وقتی نماز میخوانی، آن واعظ درونیِ تو که با نماز جان گرفته، او مرتب به تو از بدیِ فحشاء و منکر میگوید. و گفتن و تکرار کردن و بر دل فرو خواندن، طبعاً اثر دارد و دل را خاضع و خاشع میکند. لذاست می‌بینید نماز تکرار باید شود. روزه، سالی یک بار؛ حج، عمری یک بار؛ نماز، هر روز چند بار باید تکرار شود. اهمیت نماز اینجاست. اگر نماز خواندیم، از درون انسان، از دل انسان بگیرید تا سطح جامعه و تا سطح حاکمیت بر جامعه - هرچه این جامعه بزرگ باشد - به

برکت نماز امان پیدا میکند، امنیت پیدا میکند. دل انسان امنیت پیدا میکند، جسم انسان امنیت پیدا میکند، جامعه‌ی انسان امنیت پیدا میکند. نماز خاصیتش این است؛ اقامه‌ی صلاهٔ در جامعه این است. اینی که این همه تأکید شده، کار شما این است؛ شما ستادهای اقامه‌ی نماز و ستادهای ترویج نماز در هر نقطه‌ای از نقاط کشور، در هر قشری از اقشار و مهمتر از همه در مجموعه‌ی جوانان نخبه و دانشجو. این معنایش کشاندن جامعه به این حالت ذکر همگانی است. همگان متذکر باشند؛ کوچک، بزرگ، زن، مرد، مسئول دولتی، غیر مسئول دولتی، شخصی که برای خودش کار میکند، شخصی که برای یک جماعتی کار میکند، اینها وقتی متذکر پروردگار بودند، کارها سامان پیدا میکند. بیشترِ گناهان ما از غفلت سر میزند. این نماز به طور دائم تکرار میشود. در این زمینه‌ها حرف زیاد زده‌اند، ما هم بارها عرض کرده‌ایم؛ نماز جسمی دارد و روحی. به این باید توجه بشود. یعنی تک تک ما، خود من و دیگران باید به این توجه کنیم. نماز قالبی دارد و مضمونی؛ جسمی دارد و روحی. مواظب باشیم جسم نماز از روح نماز خالی نماند. نمیگوئیم جسم بی‌روح نماز هیچ اثری ندارد؛ چرا، بالاخره یک اثرکی دارد؛ اما آن نمازی که اسلام و قرآن و شرع و پیغمبر و ائمه (علیهم‌السّلام) این همه روی آن تأکید کردند، نمازی است که جسم و روحش هر دو کامل باشد. این جسم هم متناسب با همان روح فراهم شده؛ قرائت دارد، رکوع دارد، سجود دارد، به خاک افتادن دارد، دست بلند کردن دارد، بلند حرف زدن دارد، آهسته حرف زدن دارد. این تنوع برای پوشش دادن به همه‌ی آن نیازهائی است که به وسیله‌ی نماز بایستی برآورده شود که هر کدام رازی در جای خود دارد و مجموعه‌ی اینها، قالب و شکل نماز را به وجود می‌آورد. این شکل خیلی مهم است، لیکن روح این نماز توجه است؛ توجه. بدانیم چه کار داریم میکنیم. نماز بی‌توجه - همان طور که عرض کردم - اثرش کم است. شما از یک تکه الماس چند قیراطِ خیلی ارزشمند دو جور میتوانید استفاده کنید. یک جور این است که مثل یک الماس، مثل یک سنگ قیمتی از آن استفاده کنید، یکی هم این است که آن را به عنوان سنگ ترازو به کار ببرید و به جای سنگ چند گرمی تو ترازو بگذارید و در مقابلش مثلاً فلفل یا زردچوبه بکشید! این هم استفاده‌ی از الماس است؛ اما چه جور استفاده‌ای؟! این مثل تضییع الماس است. البته باز هم با شکستن الماس فرق دارد؛ باز هم همین‌قدر، شکستن از او بدتر است؛ اما استفاده‌ی از الماس هم این نیست که آدم او را سنگ ترازو قرار بدهد و با او فلفل و زردچوبه وزن کند. با نماز مثل الماسی که سنگ ترازو کرده‌ایم، نباید رفتار کنیم. نماز خیلی ذی‌قیمت است. یک وقت انسان نماز میخواند، مثل بقیه‌ی عادات روزانه؛ مسواک میزنیم - فرض بفرمائید - ورزش میکنیم، همین جور نماز هم میخوانیم در وقت. یک وقت نه، انسان نماز میخواند، با این احساس که میخواهد حضور در محضر پروردگار پیدا کند. این یک جور دیگر است. ما همیشه در محضر پروردگاریم؛ خواب باشیم، بیدار باشیم، غافل باشیم، ذاکر باشیم. لیکن یک وقت هست که شما وضو میگیرید، تطهیر میکنید، خودتان را آماده میکنید، با طهارت جسم، با طهارت لباس، با طهارت معنویِ ناشی از وضو و غسل میروید خدمت پروردگار عالم. ما در نماز باید یک چنین احساسی داشته باشیم. رفتیم خدمت پروردگار، عرض کردیم؛ با این حال وارد نماز باید شد؛ خود را در مقابل خدا باید احساس کرد؛ مخاطب باید داشت در نماز. والّا صرف اینکه یک امواجی را که ناشی از کلمات و حروف هست، در فضا منتشر کنیم، این آن چیزی نیست که از ما خواسته شده. میشود همینطور گفت: «الحمد للّه ربّ العالمین. الرّحمن الرّحیم. مالک یوم الدین ...» و امواجش را منتشر کنیم. همین را میشود با قرائت خوب هم خواند، اما بی‌توجه، که باز هم همان منتشر کردن امواج صوتی است در هوا. این، آن چیزی نیست که از ما خواسته شده. از ما خواسته شده که در حال نماز دلمان را ببریم به پیشگاه پروردگار؛ از دلمان حرف بزنیم، با دلمان حرف بزنیم؛ اینها مهم است. این را در وضع ترویج نماز، در نمازی که خود ما میخوانیم، نمازی که به دیگران تعلیم میدهیم، این نکته‌ی روح نماز را باید توجه کنیم. البته این روح بدون جسم هم به دست نمی‌آید. اینکه انسان خیال کند اگر این است، می‌نشینم صد بار ذکر میگویم و مثلاً نماز دیگر نمیخوانم، نه. همین جور که عرض کردیم، آن جسم، آن کالبد، با توجه به نیازهای تأمین‌شونده‌ی به وسیله‌ی این روح تنظیم شده است. لذا ببینید در روایات برای حالات مختلف نماز یک خصوصیاتی را گذاشتند؛ واجب نیست،

مستحب است. در وقت ایستادن به کجا نگاه کنید؛ در وقت سجده کردن به کجا نگاه کنید؛ در وقت رکوع، بعضی از روایات دارد، چشمتان را ببندید؛ بعضی روایات دارد به جلو نگاه کنید؛ این خصوصیات همه کمک میکند به آن حالت حضور و توجهی که برای انسان لازم است. حالا اهمیت نماز که واقعاً برای ما توصیفش هم شاید ممکن نباشد. امام صادق (علیه‌السّلام) در بیماریِ رحلت به وصیّ‌شان میفرمایند که: «لیس منّی من استخفّ بالصّلوة»؛(۴) از ما نیست کسی که نماز را سبک بشمارد. استخفاف یعنی سبک شمردن، کم‌اهمیت شمردن. حالا این نمازِ با همه‌ی این خصوصیات، با همه‌ی این فضائل، چقدر از انسان وقت میگیرد؟ نماز واجب ما – این هفده رکعت – اگر انسان بخواهد با دقت و با قدری ملاحظه بخواند، فرض کنید سی و چهار دقیقه وقت میگیرد، والّا کمتر وقت خواهد گرفت. ما گاهی اوقات میشود که پای تلویزیون در انتظار برنامه‌ای که مورد علاقه‌ی ماست نشسته‌ایم و قبل از آن، دائم تبلیغات، تبلیغات، تبلیغات – بیست دقیقه، پانزده دقیقه – که هیچ کدام هم به درد ما نمیخورد، می‌نشینیم گوش میکنیم و بیست دقیقه وقتمان را از دست میدهیم، برای خاطر آن برنامه‌ای که میخواهیم. بیست دقیقه‌های زندگی ما اینجوری است. منتظر تاکسی میشویم، منتظر اتوبوس میشویم، منتظر رفیقمان میشویم که بیاید جائی برویم، منتظر استاد میشویم که سر کلاس دیر کرده، منتظر منبری میشویم که دیر به مجلس رسیده؛ همه‌ی اینها – ده دقیقه، پانزده دقیقه، بیست دقیقه – به هدر میرود. خوب، این بیست دقیقه و بیست و پنج دقیقه و سی دقیقه را برای نماز – این عمل راقی، این عمل بزرگ – مصرف کردن مگر چقدر اهمیت دارد. در جامعه‌ی جوان کشور بیش از دیگران باید به نماز اهمیت داد. جوان با نماز دلش روشن میشود، امید پیدا میکند، شادابی روحی پیدا میکند، بهجت پیدا میکند. این حالات بیشتر مال جوانهاست، بیشتر مال موسم جوانی است؛ میتواند لذت ببرد. و اگر خدا به من و شما توفیق بدهد، نمازی بخوانیم که با توجه باشد، خواهیم دید که انسان در هنگام توجه به نماز از نماز سیر نمیشود. انسان وقتی به نماز توجه پیدا کند، آن‌چنان لذتی پیدا میکند که در هیچ یک از لذائذ مادی این لذت وجود ندارد. این در اثر توجه است. بی‌توجهی به نماز، کسالت در حال نماز، از خصوصیات منافقین است – نه اینکه حالا هر کسی در حال نماز کسالت داشت، منافق است؛ نه – خدا منافقین را در قرآن معرفی میکند و میگوید اینها را از این بشناس. در زمان پیغمبر منافقینی بودند که برای خاطر این و آن نماز میخواندند و در دل به نماز اعتقادی نداشتند. «و اذا قاموا الی الصّلوة قاموا کسالی یرائون النّاس».(۵) بله، وقتی کسی طرف خطاب ندارد، با خدا حرف نمیزند، خسته میشود و برایش یک کار طولانی به نظر می‌آید. چهار رکعت نماز که چهار دقیقه، پنج دقیقه طول میکشد، برای او یک زمان طولانی به نظر می‌آید؛ در حالی که چهار دقیقه مگر چقدر است؟ انسان اگر در این حالت با خدا طرف خطاب بشود، آن وقت خواهد دید که مثل برق گذشت؛ دریغ میخورد، افسوس میخورد و دلش میخواهد طولانی‌تر بشود. این معنا را در جوانها، ترویج کنید. جوانها اگر از حالا عادت کنند به نماز خوب، وقتی به سن ماها رسیدند، نماز خوب خواندن برایشان دیگر مشکل نیست. در سنین ما آدمی که عادت نکرده باشد به نماز خوب، نماز خوب خواندن ممکن است، اما مشکل است. برای آنکه از جوانی عادت کرده به اینکه خوب نماز بخواند؛ یعنی نماز با توجه – نماز خوب معنایش نماز با صدای خوش و قرائت خوب نیست؛ یعنی نمازِ با توجه، با حضور قلب؛ قلبش در محضر پروردگار حاضر باشد؛ از دل و با دل حرف بزند – آن وقت این سجیه‌ی او میشود و دیگر برایش زحمت ندارد؛ تا آخر عمر همینجور خوب نماز میخواند. یک نکته‌ای را آقای قرائتی الان اشاره کردند، قبلاً هم مکرر گفته‌اند، ما هم گفته‌ایم؛ در مورد کمبود مسجد و نمازخانه در مراکز پرجمعیت. این را باید دوستانی که از دولت اینجا تشریف دارند – وزرای محترم که اینجا تشریف دارید – در دولت به طور جد مطرح کنید. همه‌ی کارهای مهندسی بزرگ بایستی یک پیوست مسجد و نمازخانه داشته باشد. وقتی مترو طراحی میکنیم، برای ایستگاه مترو، مسجد در آن ملاحظه شود؛ ایستگاه قطار طراحی میکنیم، فرودگاه طراحی میکنیم، مسجد در آن حتماً دیده شود. شهرک طراحی میکنیم، مسجد در مراکز لازم که ممکن است بیش از یکی لازم باشد، در او حتماً ملاحظه شود. آیا ممکن است ما یک شهرک را طراحی کنیم، خیابان‌کشیِ او را فراموش کنیم؟ میشود شهرکِ بدون خیابان؟ با این چشم باید به مسجد نگاه کرد. شهرک بدون مسجد معنی

ندارد. وقتی انبوه‌سازان ساختمان میخواهند مجوز بگیرند برای انبوه‌سازی و ساختمان بسازند، در نقشه‌ای که ارائه میدهند که مجوز بر اساس او صادر میشود، باید نمازخانه دیده شود. ما باید با نمازخانه اینجوری برخورد کنیم. اشاره کردند به پروازها؛ نه فقط پروازهای حج، در پروازهای گوناگون - داخلی، خارجی، دوردست - که وقت نماز را پوشش میدهد، حتماً رعایت مسئله‌ی نماز بشود. اگر امکان دارد قبل از پرواز و بعد از پرواز، وقت نماز وجود داشته باشد؛ اینجور نباشد که مثلاً فرض بفرمائید از قبل از اذان صبح راه بیفتند و بعد از آفتاب به مقصد برسند؛ نه، برنامه را جوری تنظیم کنند که مردم بتوانند نمازشان را بخوانند؛ یا قبل، یا بعد. اگر امکان ندارد - گاهی ضرورتهائی از لحاظ پروازهای داخلی، خارجی، خطوط هوائی، پیدا میشود که امکان ندارد - در داخل هواپیما امکانات نماز خواندن را فراهم کنند که البته کاملاً میشود قبله را تشخیص داد؛ یعنی خلبانها واردند، میفهمند، میدانند؛ تا افرادی که مایلند در داخل هواپیما نماز بخوانند، بتوانند. البته مسئله‌ی حرکت قطارها هم به طریق اولی اینجور است. امروز در کشور ما این جهات قابل مقایسه‌ی با قبل از انقلاب نیست. شماها اغلب قبل از انقلاب را یادتان نیست. عجیب بود! هم اینجا، هم بعضی جاهای دیگر. ما عراق رفته بودیم، یک سفر عتبات مشرف شدیم، هر کار کردیم برای نماز صبح، توقف نکرد؛ یعنی اصلاً نمیشد؛ جوری تنظیم کرده بودند که نمیشد. و بنده مجبور شدم از اواخر قطار - که نزدیک ایستگاه یا اوائل ایستگاه بود - خودم را از پنجره بیندازم بیرون، که بتوانم نماز بخوانم؛ چون در داخل قطار کثیف بود و نمیشد نماز خواند. به هر حال، این چیزها هیچ رعایت نمیشد. حالا خیلی تفاوت کرده؛ منتها بیش از اینها انتظار هست. اهمیت نماز باید معلوم باشد. ما بارها، مکرر به آقایان ائمه‌ی جمعه، ائمه‌ی جماعت و روحانیون محترم در شهرستانها، در تهران توصیه کردیم که مساجد باید آباد باشد؛ صدای اذان باید از مساجد بلند شود. باید همه نشانه‌های توجه به نماز و اقامه‌ی نماز را در شهر اسلامی - بخصوص در شهرهائی مثل تهران و شهرهای بزرگ کشور - ببینند، باید احساس کنند؛ هم مردم خودمان، هم کسانی که وارد این شهرها میشوند. نشانه‌های اسلامی باید واضح و آشکار باشد؛ کما اینکه در مهندسی‌های ما باید نشانه‌های اسلامی آشکار باشد. صهیونیستها هر نقطه‌ی دنیا که خواستند یک ساختمانی بسازند، آن علامت نحس ستاره‌ی داوود را سعی کردند یکجوری رویش تثبیت کنند. کار سیاسی‌شان اینجوری است. ما مسلمانها نشانه‌های اسلامی و مهندسی اسلامی را باید در همه‌ی کارهایمان، از جمله در باب مهندسی بایستی مراعات کنیم. به هر حال، امیدواریم خداوند متعال توفیق بدهد. کار نماز، کار کوچکی نیست؛ کار بسیار بزرگی است. همه‌ی دست‌اندرکاران این کار ان‌شاءاللَّه جزو «و المقیمین الصّلوة»(۶) هستند که در قرآن بخصوص «و المقیمین الصّلوة» درباره‌ی مؤمنان پاک و پاکیزه و خالص اسم آورده شده. ان‌شاءاللَّه همه‌تان در عداد مقیمین الصّلوة باشید و خدای متعال کمک کند، توفیق بدهد و همه‌ی ما را از برکات نماز ان‌شاءاللَّه برخوردار کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه ۱) حج: ۴۱ ۲) سنائی غزنوی ۳) عنکبوت: ۴۵ ۴) علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۶ ۵) نساء: ۱۴۲ ۶) نساء: ۱۶۲

دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت

دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشحالم و خداوند را شاکرم که امروز توفیق پیدا کردیم در این دانشگاه بزرگ و مهم در جمع شما عزیزان حضور پیدا کنیم. هم دانشجویان عزیز تشریف دارید، هم اساتید محترم و مسئولان این دانشگاه. و بحمداللَّه دانشگاه علم و صنعت جزو دانشگاه‌هایی است که هم افتخارات علمی دارد، هم افتخارات انقلابی. اگر ما یکی از وظایف مهم دانشگاه‌ها را عبارت بدانیم از تربیت نیروهای صالح، برجسته، مفید برای اداره‌ی بخشهایی از کشور و حضور تأثیرگذار در قضایای کشور - که همین هم هست؛ یقیناً یکی از وظایف دانشگاه‌ها این است - دانشگاه شما در این بخش یکی از پیشرفته‌ترین و پیشروترین دانشگاه‌هاست. فهرست طولانی‌ای را می‌توان شمرد از متخرجین این دانشگاه که در بخش‌های مختلف کشور در طول این سال‌ها نقش‌های مهمی ایفا کرده‌اند. حالا به عنوان نمونه، چون نام و یاد شهیدان هم در این جلسه بر

زبان دوستان رفت، من هم عرض بکنم همین سردار عالی‌مقام، جاوید نشان، آقای حاج احمد متوسلیان که من از نزدیک این مرد برجسته را می‌شناختم و کار او، روحیه‌ی او و تلاش او را دیده‌ام و او یکی از برجستگان دفاع مقدس بود - به نظر من بخصوص شما جوان‌های عزیز، شرح حال این برجستگان را که خیلی درس‌ها به ما می‌آموزد، بخوانید؛ خصوصاً در آن بخشی که مربوط به عملیات این سردار عزیز هست؛ چه در غرب، چه در فتح‌المبین، چه در بیت‌المقدس - و نام این شهید محمود شهبازی که به طور متصل با این مرد بزرگ همراه است، این‌ها از افتخارات بزرگ و از متخرجین این دانشگاهند. امروز هم که بحمداللَّه رئیس جمهور انقلابی، متعهد، کارآمد، فعال و شجاع هم جزو دانشجویان این دانشگاه و هم جزو اساتید این دانشگاه بوده. این‌ها برای این دانشگاه سوابق بسیار خوب و برجسته‌ای است. امروز اگرچه در جلسه اساتید عزیز تشریف دارند، لکن خطاب من بیشتر به دانشجوهاست؛ اگرچه مطالبی هم در زمینه‌ی مسائل کلی‌ای که حتماً استادان عزیز را درگیر می‌کند، در بین عرایضم خواهم داشت. من وقت را تقسیم می‌کنم: بحث کوتاهی را درباره‌ی مسئله‌ی دانشجوئی و دانشجویان و نقش دانشجو - که به نظر من جزو مسائل مهم کشور ماست - عرض می‌کنم. بعد در صحبت دیگری و در نگاه دوباره‌ای، بازخوانی‌ای به انقلاب، چه از لحاظ تاریخچه، چه از لحاظ مضمون - کوتاه - در پایان دهه‌ی سوم عرض خواهم کرد. بعد هم در مقوله‌ی پیشرفت و عدالت - که گفتیم دهه‌ی چهارم دهه‌ی پیشرفت و عدالت است - عرایض مختصر و نکاتی را عرض میکنم. حالا جلسات دانشگاهی - جلسات دانشجوئی - برای ما جلسات خیلی دلنشینی است؛ چون هم فضای صداقت و خلوص در این جلسات هست، هم دانشجو در شکل‌دهی حال و آینده نقش اساسی دارد. این آن چیزی است که به نظر من دانشجویان ما هرگز نباید این را از نظر دور بدارند. دانشجو نقش‌آفرین است؛ هم در زمان حال و هم نسبت به دوران آینده؛ فردای کشور. این عنصری که در این کارگاه عظیم با همت و تلاش خود و با هدایت و کمک استادان، ارزش افزوده و فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند، دانشجوست. و یقیناً با این نگاه، دانشگاه مهمترین زیرساخت پیشرفت و توسعه‌ی کشور است؛ یعنی هیچ یک از زیرساخت‌های گوناگون کشور اهمیت و نقش دانشگاه را ندارد؛ چون دانشگاه نیروی انسانی را تربیت می‌کند که مهمترین سرمایه‌ی کشور نیروی انسانی است. از دانشگاه همیشه و در همه جا این انتظار هست که محل جوشش و اوج دو جریان حیاتی در کشور باشد: اول، جریان علم و تحقیق؛ دوم، جریان آرمان‌گرایی‌ها و آرمان‌خواهی‌ها و هدفگذاری‌های سیاسی و اجتماعی. کمتر محیطی را - شاید محیط دیگری را نشود پیدا کرد - می‌توان پیدا کرد که مثل دانشگاه این دو جریان در آن به طور موازی همواره جوشش داشته باشد؛ هم جریان علم و تحقیق که مایه‌ی حیات جامعه و عزت جامعه است و عزت علمی به دنبال خود عزت اقتصادی، عزت سیاسی، عزت بین‌المللی را می‌آورد، در دانشگاه‌هاست، و هم آن مسئله‌ی آرمان‌گرایی که به‌ظاهر به مسئله‌ی علم ارتباطی هم ندارد، اما در همه جای دنیا انتظار از دانشگاه‌ها به خاطر حضور دانشجو این است که در زمینه‌ی ترسیم آرمان‌ها و گرایش به تحصیل این آرمان‌ها و رسیدن به این آرمان‌ها، دانشگاه فعال باشد. این دیگر مربوط می‌شود بخصوص به دانشجو؛ جوانیِ دانشجو، سن دانشجو، آمادگی‌های روحی دانشجو، که این اقتضا را به دانشگاه می‌دهد. این، انتظار از دانشگاه است. البته در بعضی از جاها این انتظار برآورده می‌شود، در بعضی جاها هم برآورده نمی‌شود. در مورد جریان اول - که جریان علم و تحقیق است - باید گفت در گذشته در کشور ما کمابیش این جریان بود؛ نمی‌شود بکلی حرکت دانشگاهیِ پیش از انقلاب را نفی کرد. ایرادهایی بر آن وارد است، لکن بالاخره حرکتی بود که وجود داشت. عناصر دلسوز، علاقه‌مند و عالمی پیدا می‌شدند و در دانشگاه‌ها نقش ایفا می‌کردند، لکن بعد از انقلاب حرکت علمی در دانشگاه‌ها سرعت گرفته، که البته دلایلی هم دارد که چرا این پیش آمده است. در این سال‌های اخیر که مسئله‌ی تولید علم و نهضت تولید علم، نهضت نرم‌افزاری، بازگشت به خود، اهتمام به تحقیق در دانشگاه‌ها مطرح شده، یک حالت جهشی در این حرکت به وجود آمده است؛ در بخشی از مسائل علمی و کارهای علمی و فناوری که نمونه‌هایش را دارید مشاهده می‌کنید، در زمینه‌ی دانش‌های پزشکی، در زمینه‌ی دانش‌های نو، در زمینه‌ی مسائل هسته‌ای، در زمینه‌ی نانو و غیر این‌ها کارهای مهمی در دانشگاه‌های ما انجام گرفته است که در گذشته تصور نمی‌شد که ما

بتوانیم؛ محقق ما، استاد ما، دانشجوی ما، جوان ما بتوانند به این نقاط دست پیدا کنند و این جهش را پیدا کنند؛ اما امروز پیدا شده. آنچه مهم است این است که این جهش باید ادامه پیدا کند. ما در زمینه‌ی مسائل علمی دچار عقب‌ماندگی مزمن هستیم. آنچه که اهمیت دارد - که من حالا بعد هم عرض خواهم کرد - مسئله‌ی ادامه‌ی حرکت سریع است. ما باید این سرعت و این شتابی را که در حرکت علمی ما وجود دارد، سال‌ها ادامه بدهیم؛ هیچ جایز نیست که ما اندکی توقف کنیم؛ زیرا عقب‌ماندگی ما از دنیای پیشرفته‌ی از لحاظ علمی، عقب‌ماندگی زیاد و قابل توجهی است؛ این را می‌دانیم، این را می‌فهمیم و از او رنج می‌بریم. علت هم این است که ملت ما یک ملت دارای هوشِ زیر متوسط نیست که بگوید حالا حقم است. ملت ما ملتی است که دارای هوش بالای متوسط جهانی است؛ این حرفی است که ثابت شده؛ همه می‌گویند. خیلی‌ها ذکر می‌کنند، می‌گویند، آثارش هم مشاهده می‌شود. سابقه‌ی علمی ما و تاریخ علمی ما هم همین را تأیید می‌کند. این ملت، آن هم در این نقطه‌ی حساس از کره‌ی زمین، از لحاظ علمی دچار این عقب‌ماندگی و فقری که بر او تحمیل کرده‌اند باشد، غیر قابل تحمل است. ما خدا را شکر می‌کنیم که چشم ما را به این عقب‌افتادگی باز کرد؛ به ما تفهیم شد که ما دچار این فقر هستیم و خدا را شکر می‌کنیم که این همت، این شوق، این امید در مجموعه‌ی ما به وجود آمد که می‌توانیم این عقب‌ماندگی را برطرف کنیم. بنابراین، این شتابی که وجود دارد، این جهشی که وجود دارد، باید سال‌ها ادامه پیدا کند. عرض کردیم که کشور باید به عزت علمی برسد. هدف هم باید مرجعیت علمی باشد در دنیا؛ همین طور که بارها عرض کرده‌ایم. یعنی همین طور که شما امروز ناچارید برای علم و دستیابی به محصولات علمی به دانشمندانی، به کتاب‌هایی مراجعه کنید که مربوط به کشورهای دیگرند، باید به آنجا برسیم که جوینده‌ی دانش، طالب علم، مجبور باشد بیاید سراغ شما، سراغ کتاب شما؛ مجبور باشد زبان شما را یاد بگیرد تا بتواند از دانش شما استفاده کند. هدف باید این باشد. این یک آرزوی خام هم نیست. این چیزی است که عملی است. اینجایی هم که ما امروز از لحاظ علمی و فناوری قرار داریم، این هم یک روزی جزو آرزوهای خام به حساب می‌آمد. یقیناً قبل از انقلاب - قبل از اینکه این حرکت و شوق در مردم به وجود بیاید؛ این احساس دلیری در مقابل موانع در مردم ما به وجود بیاید - اگر می‌گفتند که کشور ما خواهد توانست به این نقطه از دانش‌های گوناگون برسد، کسی باور نمی‌کرد. آن روزی که برای یک بیماری معمولی که امروز توی بیمارستان‌های درجه‌ی سه و چهار در شهرستان‌های دور ما به راحتی آن را علاج می‌کنند، افراد ناچار بودند به کشورهای خارج بروند، پول‌های زیادی بدهند، منت زیادی را بکشند - این مال خیلی قدیم نیست، مال همین پیش از انقلاب است - با این وضعی که امروز ما داریم در دانش‌های گوناگون و در بخش‌های مختلف، یقیناً یک روزی به نظر خیلی‌ها دست‌نیافتنی بود؛ اما ملت ما به او دست یافت، جوان‌های ما به او دست یافتند. همین مسئله‌ی هسته‌ای از این قبیل است، مسائل گوناگون در بخش‌های علمی از این قبیل است. بنابراین، اینی هم که یک روزی کشور ما و ملت ما کاروان دانش را آن‌چنان پیش ببرد که بتواند در دنیا مرجع علمی باشد، چیز ممکنی است. البته مقدماتی دارد، که این مقدمات بایستی طی شود و این مقدمات شروع هم شده. یکی از این مقدمات، همین خودآگاهی ماست که احساس کنیم که «باید»؛ و احساس کنیم که «می‌توانیم». یکی دیگر از مقدمات، تهیه‌ی نقشه‌ی علمی جامع کشور است که کشور از لحاظ تحصیل علم و طلب علوم مختلف دچار سردرگمی نباشد. این کار خوشبختانه انجام گرفته. همین دوستان و محققین و برجستگان، برخاسته‌ی از دانشگاه‌ها و از این دانشگاه، توانسته‌اند نقشه‌ی جامع علمی را تهیه و فراهم کنند، که در شرف نهایی شدن است و این یک گام بسیار بلند در راه پیشرفت علم در کشور است. البته بعد از آنکه نقشه‌ی جامع علمی تهیه و فراهم شد، کارهای دیگری هم بایستی انجام بگیرد؛ از جمله: ایجاد نظام مهندسی این نقشه، تبدیل نقشه‌ی جامع علمی به صدها پروژه‌ی علمی، و سپردن این پروژه‌ها به پیمانکاران امینی که عبارتند از همین دانشگاه‌ها و اساتید و مراکز تحقیقاتی دانشگاه‌ها. بعد، ایجاد شبکه‌ی نظارت بر این پیشرفت علمی؛ حسن اجراء. و درگیر کردن استاد، دانشجو، محقق - که حالا دانشجویان پرسیدند در زمینه‌ی پیشرفت علمی، تکلیف ما چیست - این‌ها حتماً باید در این طرح مهندسی نقشه‌ی جامع علمی دیده شود. هر تک تک دانشجو می‌تواند

نقش ایفاء کند؛ هر مرکزی از مراکز تحقیقاتی، هر کارگاه آموزشی می‌تواند نقش ایفا کند و اساتید هم می‌توانند. بنابراین یک کار چند ساله است. این کار چند ساله با شدت، با حدت، با پیگیری تمام، با امید بایستی دنبال شود و ان‌شاءاللّه به نتایجی خواهد رسید. یقیناً روزی خواهد رسید که شما ببینید مرجعیت علمی یافتن دانشگاه‌های ایران و دانشمندان ایران چیز دور از دسترسی نیست؛ خیلی نزدیک به شماست. شما جوان‌ها یقیناً این را خواهید دید؛ من تردیدی ندارم. این مربوط به جریان اول؛ دانشگاه‌ها و دانشجویی و انتظار از دانشجو که البته نقش اساتید در این جریان اول نقش بسیار تعیین کننده و مهم و حساسی است. جریان دوم که آن مسئله‌ی آرمان‌خواهی است در دانشگاه‌ها - که در زبان متعارف به او گفته می‌شود جنبش دانشجویی - در کشور ما تاریخ بسیار جالبی دارد. این را از این جهت می‌گویم و رویش تکیه میکنم که این حرکت باید ادامه پیدا کند و این چیزی نیست که بتواند متوقف بشود؛ چون کشور در شرائطی است و نظام جمهوری اسلامی، ساخت و ویژگی‌ها و مختصاتی دارد که حتماً جنبش دانشجوئی در کنارش بایستی حضور داشته باشد. این جنبش دانشجوئی در کشور ما در تاریخ ثبت شده و شناخته شده‌ی خود، همیشه ضد استکبار، ضد سلطه، ضد استبداد، ضد اختناق و بشدت عدالتخواه بوده است. این ممیزات جنبش دانشجوئی ما از روز اول است تا امروز. اگر کسی مدعی جنبش دانشجوئی باشد، اما این ممیزات را نداشته باشد، صادق نیست. دست جنبش دانشجوئی نمیتواند در دست کسانی باشد که در فلسطین قتل عام میکنند، در عراق جنایت میکنند، در افغانستان مردم را از دم تیغ میگذرانند؛ این جنبش دانشجوئی نیست. جنبش دانشجوئی خصلت و خاصیتش در کشور ما لااقل اینجور است - شاید در خیلی از کشورهای دیگر هم باشد - که ضد استکباری، ضد سلطه، ضد دیکتاتوری و طرفدار عدالت است. شروع این حرکت یا مقطع شناخته شده‌ی این حرکت، همین ۱۶ آذر است. جالب است توجه کنید که ۱۶ آذر در سال ۳۲ که در آن سه نفر دانشجو به خاک و خون غلتیدند، تقریباً چهار ماه بعد از ۲۸ مرداد اتفاق افتاده؛ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آن اختناق عجیب - سرکوب عجیب همه‌ی نیروها و سکوت همه - ناگهان به وسیله‌ی دانشجویان در دانشگاه تهران یک انفجار در فضا و در محیط به وجود می‌آید. چرا؟ چون نیکسون که آن وقت معاون رئیس جمهور آمریکا بود، آمد ایران. به عنوان اعتراض به آمریکا، به عنوان اعتراض به نیکسون که عامل کودتای ۲۸ مرداد بودند، این دانشجوها در محیط دانشگاه اعتصاب و تظاهرات میکنند، که البته با سرکوب مواجه میشوند و سه نفرشان هم کشته میشوند. حالا ۱۶ آذر در همه‌ی سالها، با این مختصات باید شناخته شود. ۱۶ آذر مال دانشجوی ضد نیکسون است، دانشجوی ضد آمریکاست، دانشجوی ضد سلطه است. بعد، از آن سال تا سال ۴۲ - که شروع نهضت روحانیت و نهضت دینی و اسلامی در کشور ماست - جنبش دانشجوئی کم و بیش تحرکاتی دارد. من یادم است سالهای ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ...، دانشجوها تحرکاتی داشتند، منتها بشدت سرکوب میشد و اجازه نمیدادند بروز پیدا کند؛ تا نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۱ و اوجش در سال ۴۲ شروع شد، که اینجا باز شما نشانه‌ی جنبش دانشجوئی را مشاهده میکنید؛ یعنی در تمام پانزده سالی که بین ۱۳۴۲ است که شروع نهضت روحانیت باشد، تا ۱۳۵۷ که پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، شما در همه جا و دوشادوش روحانیت و در کنار او، جنبش دانشجوئی را مشاهده میکنید. دانشگاه‌های کشور، محیطهای دانشجوئی کشور، مرکز تحرک و فعالیت است و یکی از بازوهای اساسی نهضت در تمام طول این مدت - که این را ما از نزدیک هم خودمان شاهد بودیم؛ هم دوستانی که در کار نهضت و مبارزات بودند و هم همه این را تجربه کرده‌اند و آزموده‌اند - دانشجویانند. بنابراین، دانشگاه‌ها یک بخش لاینفک از نهضت روحانیت بودند. البته در دانشگاه‌ها جریانهای الحادی و ضد دینی و مارکسیست و غیره هم بودند، لکن آن حرکت غالب، مربوط بود به دانشجوهای مسلمان. لذا گروههائی که تشکیل میشد - گروههای مبارز - و کارهائی که انجام میگرفت مثلاً در زندانها - این زندانهای گوناگون در سالهای مختلف که ما خودمان تجربه کردیم - در همه جا، دانشجوها هم حضور داشتند؛ یعنی روحانیون و دانشجویان عمده‌ی زندانی‌ها را تشکیل میدادند. همین موجب شد که ما روحانیون مشهد، علمای مشهد و جمع کثیری از مردم مشهد در سال ۵۷، قبل از پیروزی انقلاب، وقتی میخواستیم تحصن انجام بدهیم، این تحصن در مرکز دانشگاهی پزشکی

امام رضا انجام گرفت؛ یعنی مرکزیت دانشگاه. در تهران هم تحصنِ علما و روحانیون و انقلابیون و مبارزین برای ورود امام - که در ورود ایشان تأخیر شده بود - در دانشگاه تهران انجام گرفت. اینها نشان‌دهنده‌ی نقش دانشگاه و نقش دانشجوست، تا انقلاب پیروز شد. بعد از پیروزی انقلاب این حرکت دانشجوئی - جنبش دانشجوئی، حضور دانشجوئی - صحنه‌ی عجیبی است. در همان ماه‌های اول، مسئله‌ی تشکیل سپاه پاسداران و حضور فعال دانشجویان در سپاه است و به فاصله‌ی چند ماه، تشکیل جهاد سازندگی به وسیله‌ی خود دانشجوهاست، که خود دانشجوها جهاد سازندگی را تشکیل دادند و خودشان آن را توسعه دادند؛ خودشان آن را پیش بردند، که یکی از برکات و افتخارات نظام اسلامی، جهاد سازندگی بود. چند ماه بعد از این، موج دوم حضور دانشجویان در مواجهه و مقابله‌ی با عناصر مسلحی بود که دانشگاه را لانه‌ی خودشان کرده بودند، که اتفاقاً خیلی از آنها غیر دانشجو بودند و همین دانشگاه تهران تبدیل شده بود به مرکز تسلیحات و تفنگ و مهمات و نارنجک! آنها این وسائل را جمع کرده بودند برای اینکه با انقلاب مبارزه کنند. کسی که توانست اینها را از دانشگاه تهران ازاله کند، خود دانشجوها بودند؛ حرکت عظیم دانشجوها که اینجا هم خودش را نشان داد. سال ۵۹ با شروع دفاع مقدس، حضور دانشجوها در جبهه است که نمونه‌های مختلفی از آن وجود دارد که یکی از آنها همین حاج احمد متوسلیان و امثال اینها بودند که بلند شدند رفتند منطقه‌ی غرب در کردستان، در عین غربت - بنده در همان ماه‌های اول جنگ، پنج شش ماه بعد از اول جنگ، منطقه‌ی کردستان را از نزدیک دیدم؛ گرد غربت آنجا بر سر همه کأنه پاشیده شده بود - و در تنهائی، بی‌سلاحی و با حضور فعال دشمن و بمباران دائمی دشمن، این مخلص‌ترین نیروها در آنجا کارهای بزرگی را انجام دادند که قبل از عملیات فتح‌المبین - عملیاتی که این سردار بزرگوار و دوستانش انجام دادند - عملیات محمد رسول‌اللّه (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) را انجام دادند که آن، یک نمونه از حضور دانشجویان است. یک نمونه‌ی دیگر دانشجوهائی هستند که در ماجرای هویزه حضور پیدا کردند که آن دانشجوها را هم بنده، تصادفاً در همان روزی که اینها داشتند میرفتند - روز ۱۴ دی - به طرف منطقه‌ی نبرد و درگیری، دیدم؛ شهید علم‌الهدی و شهید قدوسی و دیگران. این مربوط به سالهای ۶۰ و ۶۱ است که البته ادامه پیدا کرد تا آخر جنگ. یعنی واقعاً یکی از بخشهای تأمین کننده‌ی نیروهای فعال ما در طول دوران هشت سال دفاع مقدس، دانشگاه‌ها بودند. بعد هم که در همان اوائل دهه‌ی ۶۰، وقتی بازگشائی دانشگاه‌ها انجام شد، جهاد دانشگاهی تشکیل شد که یکی از نقاط حساس و یکی از مراکز مایه‌ی افتخار، جهاد دانشگاهی است. قبل از اینها هم در سال ۵۸، تسخیر لانه‌ی جاسوسی به دست جنبش دانشجوئی است. حالا دانشجو به حیث دانشجو، عضو جنبش دانشجوئی است. ممکن است آن کسی که خودش در تسخیر لانه‌ی جاسوسی فعال بوده، بعد از مدتی از کار خودش پشیمان شود - کمااینکه ما پشیمان‌شده‌هائی هم داریم! خیلی از کسانی که در جنبش دانشجوئی حضور داشتند، در برهه‌ی دیگری، گرفتاری‌های زندگی و انگیزه‌های مختلف، ثبات قدم را از اینها گرفت - لکن حرکت بزرگ مربوط به دانشجوست، که این حرکتِ تسخیر لانه‌ی جاسوسی یکی از مهمترینِ این حرکات است. حالا این یک تاریخچه است، تا امروز هم ادامه دارد. در تمام دورانهای مختلف، در طول انقلاب، حوادث گوناگون، لحظه‌های حساس و خطیر، حضور دانشجویان مؤمن، متعهد، عدالتخواه، باگذشت، توانسته فضا را در جهت صحیح هدایت کند. این برداشت من از جنبش دانشجوئی و نگاه من به جنبش دانشجوئی است: ضد استکباری، ضد فساد، ضد اشرافیگری، ضد حاکمیت تجمل‌گرایانه و زورگویانه، ضد گرایشهای انحرافی؛ اینها خصوصیات جنبش دانشجوئی است. در همه‌ی این سالهای انقلاب، حضور دانشجویان در این صحنه‌ها، حضور فعال و مؤثری بوده. دانشجوها گفتمان‌ساز بوده‌اند، فضای فکری ساخته‌اند، گفتمانهای سیاسی و انقلابی را در جامعه حاکم کرده‌اند، که در موارد زیادی این وجود داشته. البته من قضاوتم روی بدنه‌ی دانشجوست. ممکن است افرادی، بخشهائی از مجموعه‌ی دانشجوئی جور دیگری باشند. نه تعجب میکنیم، نه انکار میکنیم؛ مطمئناً این است؛ اما بدنه‌ی دانشجوئی، طبیعت کار دانشجوئی و روحیه‌ی دانشجوئی، اینی است که عرض کردم. دانشجو ضد ظلم است، ضد استکبار است، ضد سلطه‌ی خارجی است، عاشق آرمانهای بزرگ است، امیدوار به رسیدن به این آرمانهاست. در واقع حضور

قشر جوان، بخصوص دانشجو، موتور حرکت یک جامعه است. باید دانشجوها همیشه به این توجه داشته باشند و روی او برای آینده‌ی کشور حساب کنند. یک جمله هم در باب تشکل‌های دانشجوئی عرض کنم. البته منظور تشکل‌های سیاسی، اجتماعی دانشجویان است؛ تشکل‌های علمی، بحث دیگری دارد. تشکل‌های دانشجوئی نقش‌آفرینند؛ بدون تردید. منتها باید توجه داشت که تشکل دانشجوئی، حزب به این اصطلاحی که امروز در دنیا هست و احزاب با آن اصطلاح شناخته میشوند، نیست و با آن فرق دارد؛ تشکل دانشجوئی با حزب فرق دارد. احزاب و سازمانهای سیاسی در وضع رائج و متعارف عالم، تشکیلاتی هستند که برای رسیدن به قدرت به وجود آمده‌اند. احزاب در دنیا اینجورند. یعنی مجموعه‌هائی تشکیل میشوند برای اینکه قدرت سیاسی را در جامعه در دست بگیرند. این خاصیت حزب این است. تشکل‌های دانشجوئی مطلقاً برای این به وجود نمی‌آیند و نمیخواهند قدرت را در دست بگیرند. تشکل‌های دانشجوئی برای رسیدن آرمانها به وجود می‌آیند که فراتر از مسئله‌ی به قدرت سیاسی رسیدن و حکومت را به دست گرفتن، است. این - قدرت سیاسی - برایشان مطرح نیست. البته احزاب بدشان نمی‌آید که از این مجموعه‌های دانشجوئی برای رسیدن به قدرت استفاده کنند. به نظر ما این، روا نیست و خودِ دانشجوها باید به این توجه داشته باشند. احزاب میخواهند چیزی به دست بیاورند، قدرت را کسب کنند. دانشجوها غالباً با فعالیتهای دانشجوئی، جان خودشان، توان خودشان، نشاط خودشان را مایه میگذارند و چیزی تقدیم میکنند؛ آن جائی که لازم بشود، جان را تقدیم میکنند؛ کما اینکه دیدید. ضمناً تشکل‌های دانشجوئی فرصتی هم برای دانشجو ایجاد میکنند برای کار دسته‌جمعی. و من به کار دسته‌جمعی اعتقاد دارم و این را یک نیاز دانشجو میدانم؛ کسب مهارتهای گوناگون؛ مهارتهای سیاسی، اجتماعی. و توجه دارید شما جوانان عزیز؛ چه برادرها، چه خواهرها، که دانشجو محاط به انواع خدعه‌ها و گردابهای گوناگون است؛ محاط به انواع خطرهاست. در کشور ما لااقل اینجور است. یکی از اهداف توطئه‌های استکباری در کشور ما، بلاشک دانشجوها هستند. علتش هم معلوم است؛ در کشور ما نسبت جوان، نسبت بسیار بالائی است، نسبت دانشجو هم نسبت بالائی است و دانشجو نقش‌آفرین است؛ هم در زمینه‌های علمی، هم در زمینه‌های سیاسی. آن کسانی که برای این کشور و برای این ملت خوابهائی دیده‌اند، ناچارند روی دانشجوی ایرانی سرمایه‌گذاری کنند؛ از جاذبه‌های غریزی گرفته تا فریبهای سیاسی، تا دکان‌داری‌های بظاهر معنوی - عرفانهای ساختگی - که انواع و اقسام این چیزها وجود دارد. تشکل‌ها میتوانند مصونیت‌بخش باشند؛ میتوانند دانشجو را از افتادن در گردابهای مختلف و منجلابهای مختلف نجات بدهند و حفظ کنند. این، نقشی است که تشکل‌ها میتوانند ایفاء کنند. مسئولین تشکل‌ها که نامهای مختلفی دارند و با عنوانهای مختلفی کار میکنند، باید همه در این هدف، خودشان را سهیم بدانند: کمک به دانشجو. و دیگر اینکه، تشکل‌های دانشجوئی مواظب باشند هدفهایشان را گم نکنند. هدفهای اصلی تشکل‌های دانشجوئی همان چیزهائی است که بر روی طاق بلند جنبش دانشجوئی نوشته شده: ضدیت با استکبار، کمک به پیشرفت کشور، کمک به اتحاد ملی، کمک به پیشرفت علم، حضور و شرکت در مبارزه و پیکار همگانیِ ملت ایران برای غالب آمدن بر توطئه‌ها و بر دشمنی‌ها؛ اینها هدف اصلی است؛ این را باید فراموش نکنند. البته تشکل‌ها از بدنه‌ی دانشجوئی هم خودشان را نباید جدا کنند؛ یعنی اینجور نباشد که تشکل، موجب تقسیم دانشجوها بشود. به دانشجوها نزدیک باشند. بحث در باب مسائل دانشجوئی را که طولانی هم شد، من همین جا خاتمه میدهم. مسئله‌ی بازخوانی انقلاب به نظر من مسئله‌ی مهمی است. حالا هم وقت خیلی زیاد نیست که من به تفصیل صحبت کنم، هم وضع سرماخوردگی و سینه‌ی من، این اجازه را نمیدهد. من چند روز است دچار سرماخوردگی هستم و نخواستم این قراری را که امروز با شما گذاشتیم، به تأخیر بیندازم. این بود که با همین حال آمدم. این، بالاخره محدودیتی در صحبت من با شما ایجاد میکند. یک نکته در باب شناخت این تاریخچه‌ی پرماجرای انقلاب ما این است که توجه کنیم که کشور ما بعد از اینکه سالهای متمادی دچار استبداد سلطنتی بود تا دوره‌ی مشروطه، مشروطیت یک فرصتی بود برای تنفس؛ یعنی انتظار این بود که حادثه‌ی نهضت مشروطیت یک مجال تنفسی برای این ملت به وجود بیاورد، به آنها آزادی بدهد؛ اما اینجور نشد. مشروطیت از همان اول به وسیله‌ی بیگانگان، به وسیله‌ی قدرت

مسلط آن روز دنیا یا یکی از قدرتهای مسلط آن روزِ دنیا که دولت انگلیس بود، مصادره شد. بعد از هرج و مرجی که در اوائل مشروطه به وجود آمد، به فاصله‌ی چند سال، همان دولت بیگانه‌ی سلطه‌گر خارجی - یعنی انگلیس - یک دیکتاتور خشن و بیرحم و بسیار خطرناکتر از سلاطین قبل از مشروطه - یعنی مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه - را بر سر کار آورد که او رضا خان بود. دیکتاتوریِ رضا خان بمراتب از دیکتاتوری ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه برای کشور و ملت ما بدتر و خشن‌تر بود که انگلیس‌ها او را سر کار آوردند. در واقع ما از دوران استبداد، وارد دوران آزادی نشدیم، بلکه وارد دوران استبداد دیگری همراه با وابستگی شدیم؛ یعنی ملت طعم آزادی را نچشید. لذا وقتی نهضت اسلامی در ایران شروع شد و امام هدف از این نهضت را ریشه‌کن کردنِ حکومت استبدادی و حکومت سلطه و قطع نفوذ بیگانگان اعلام کرد، خیلی از مبارزین قدیمی و افرادی که دستشان تو کار مبارزه بود، زیاد باورشان نمی‌آمد؛ نمیتوانستند درست تصور کنند که چطور ممکن است چنین چیزی! سلطنت را در این کشور انسان از بین ببرد؟! من یادم است در همان سالهای آخر مبارزه - که امام بحثهای اساسی مربوط به حکومت را کرده بودند و این بحثها در بین مردم پخش شده بود و ایشان اعلام کرده بودند که شاه خائن است و شاه باید برود - بعضی از عناصر مبارز، فعال و خوب - که بعد هم در انقلاب فعالیتهای زیادی داشتند - حتّی آنها، میگفتند: مگر ممکن است؟! چطور امام مسئله‌ی سلطنت را مطرح میکند؟ مگر میشود با سلطنت درافتاد؟! باورشان نمی‌آمد. علت این بود که دوران طولانی اختناق و استبداد در این کشور همراه شده بود با نفوذ بیگانه، سلطه‌ی بیگانه و حمایت بیگانگان از نظام سلطنت. ولی این اتفاق افتاد. نهضت عظیم اسلامی، همت مردم، رهبریِ شخصیت بی‌نظیری مثل امام - که حقاً و انصافاً شخصیت بی‌نظیری بود - کار خودش را کرد. «صبر» و «بصیرت». بنده بارها از کلام امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) این را نقل کرده‌ام: «لایحمل هذا العلم الّا اهل البصر و الصّبر»؛ بصیرت - آگاهی - و صبر؛ یعنی استقامت، پافشاری، خسته نشدن. این دو خصوصیت در ملت ایران پیدا شد و کار خودش را کرد و انقلاب پیروز شد. در واقع تشکیل نظام جمهوری اسلامی، پاسخی بود به نیاز بلندمدتِ تاریخیِ ملت ایران. ملت ایران از دل آرزوهای تاریخی خودشان، جمهوری اسلامی را عَلَم کردند و سر پا کردند. خوب، بدیهی است وقتی که یک نظامی اینجور در آرزوهای دیرین مردم ریشه دارد، این نظام ماندنی است؛ این نظام قابلیت بقاء دارد، قابلیت رشد دارد، ریشه میدواند و دشمنی با این نظام آسان نیست. و این اتفاق افتاد. یقیناً هیچ جریان مبارز دیگری نمیتوانست در کشور ما نظام سلطنتی را از بین ببرد - جوانهای عزیز! این را بدانید و مطمئن باشید - جز جریان اسلامی و دینی‌ای که پیش آمد. هیچ جریان دیگری، هیچ حزبی، هیچ مجموعه‌ی مبارزی امکان نداشت بتواند نظام استبدادی وابسته‌ی به قدرت آمریکا را در این کشور سرنگون کند؛ کمااینکه جریانهای مبارز قدیمی در این کشور، همه از کار افتاده بودند؛ چه جریانهای چپ، چه جریانهای راست، چه گروههای مسلح. در سالهای ۵۴ و ۵۵ همه‌ی این گروهها به وسیله‌ی آن دستگاه قلع و قمع شده بودند. تنها چیزی که میتوانست آن رژیم باطل را ساقط کند، موج عظیم ملی بود؛ حضور یکپارچه‌ی مردم، که این هم جز با انگیزه‌ی دین و با پیشوائی روحانیت مبارز و مرجعی مثل امام بزرگوار امکانپذیر نبود. بعد هم که آن رژیم فاسد سرنگون شد، هر نظام دیگری غیر از نظام جمهوری اسلامی - چه نظام چپ، چه نظام راست - اگر سر کار می‌آمد، امکان نداشت بتواند در مقابل نفوذ دشمن، در مقابل دخالتهای گوناگون دشمن مقاومت کند. ما دیدیم که چطور انقلابهائی که سر کار آمدند، چند سالی هم بودند؛ چه از نوع چپ، چه از نوع میانه، اما نفوذ و دخالت آمریکا - دخالت سیاسی‌اش، دخالت نظامی‌اش، محاصره‌ی اقتصادی‌اش - اینها را نابود کرد؛ از بین برد. شما امروز نگاه کنید به اروپای شرقی - که یک مرکز عمده‌ی حکومتهای سوسیالیستی و چپ بود - و ببینید که کارشان به آنجا رسیده که پایگاههای نظامی و موشکی آمریکا در همان کشورهای چپِ سابقِ اروپای شرقی گذاشته میشود و آمریکائی‌ها آنجا حضور پیدا میکنند! بنابراین، هیچ نظامی جز جمهوری اسلامی نمیتوانست در مقابل نفوذ و فشار آمریکا مقاومت کند. این نکته را هم عرض کنیم: علت دشمنی عمیق و آشتی‌ناپذیر استکبار و در رأس آنها آمریکا و شبکه‌ی صهیونیستی دنیا با جمهوری اسلامی، این حرفهائی که گاهی گوشه و کنار گفته میشود -

چه چیزهائی که آنها شعارش را میدهند، چه تصوراتی که بعضی در داخل میکنند - نیست. مسئله این است که جمهوری اسلامی یک «نفی» با خود دارد، یک «اثبات». نفی استثمار، نفی سلطه‌پذیری، نفی تحقیر ملت به وسیله‌ی قدرتهای سیاسی دنیا، نفی وابستگی سیاسی، نفی نفوذ و دخالت قدرتهای مسلط دنیا در کشور، نفی سکولاریسم اخلاقی؛ اباحیگری؛ اینها را جمهوری اسلامی قاطع نفی میکند. یک چیزهائی را هم اثبات میکند: اثبات هویت ملی، هویت ایرانی، اثبات ارزشهای اسلامی، دفاع از مظلومان جهان، تلاش برای دست پیدا کردن بر قله‌های دانش؛ نه فقط دنباله‌روی در مسئله‌ی دانش، و فتح قله‌های دانش؛ اینها جزو چیزهائی است که جمهوری اسلامی بر آنها پافشاری میکند. این نفی و این اثبات؛ اینها دلیل دشمنی آمریکا و دشمنی شبکه‌ی صهیونیستی دنیاست. اگر نفوذ آمریکا را قبول کنیم، دشمنی‌ها کم خواهد شد؛ اگر راضی شویم که ملت ما به وسیله‌ی بیگانگان به طرق مختلف تحقیر شود، دفاع از هویت ملی یا دفاع از ارزشهای اسلامی را کنار بگذاریم، مطمئناً دشمنی‌ها به همین نسبت کم خواهد شد. اینکه میگویند جمهوری اسلامی رفتار خود را عوض کند، یعنی این. شنفته‌اید گاهی مسئولین سیاسی کشورهای مستکبر از قبیل آمریکا، درباره‌ی ایران که صحبت میکنند، میگویند: ما نمیگوئیم جمهوری اسلامی از بین برود، میگوئیم جمهوری اسلامی رفتارش را عوض کند. رفتارش را عوض کند، یعنی این؛ یعنی از این نفی و از این اثبات دست بردارد. این را میخواهند. با همین ایستادگی در این نفی و در آن اثبات، جمهوری اسلامی توانسته با جبهه‌ی گسترده‌ی مجهز به انواع امکانات مواجه شود و در مقابل او مقاومت کند؛ همان حالتی که در هشت سال دفاع مقدس بود که شرق و غرب و اروپا و ناتو و بعضی از کشورهای عربی و همه، دست به دست هم دادند علیه جمهوری اسلامی و جمهوری اسلامی بالاخره همه‌ی آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد و خود هیچ عقب‌نشینی نکرد. در عرصه‌ی سیاسی و در سالهای بعد از جنگ تا امروز همین معنا وجود داشته؛ یعنی جمهوری اسلامی توانسته در مقابل این جبهه‌ی عظیمی که در برابرش شکل پیدا کرده، بایستد؛ نه فقط عقب‌نشینی نکند، بلکه پیشروی کند و به دشمن ضربه وارد کند. این، اتفاق افتاده. شما وضعیت امروز آمریکا را در خاورمیانه نگاه کنید، پانزده سال قبلِ او را هم نگاه کنید و ببینید وضع آمریکا در خاورمیانه چه جوری است؛ روزبه‌روز منفورتر، روزبه‌روز ذلیل‌تر، ناکامتر؛ در مسئله‌ی فلسطین، یک جور؛ در مسئله‌ی لبنان، یک جور؛ در قضایای عراق و افغانستان، یک جور. آمریکا در طرحهای خودش در خاورمیانه - که عمدتاً هم آماج هدف این طرحها جمهوری اسلامی بود؛ بیش از آنچه که آن کشورها باشند - ناکام مانده؛ ضربه خورده. و جمهوری اسلامی توانست بایستد و مقاومت کند. خوب، البته توطئه‌ها زیاد بوده؛ دهه‌ی اول انقلاب یک جور، و دهه‌ی دوم و سوم انقلاب توطئه‌های گوناگونی بود - تفاصیلش را نمیرسم عرض کنم؛ وقت میگذرد - اما نکته‌ی اصلی که هم دانشجوها، هم دانشگاهیان عزیز، هم همه‌ی آحاد ملت، بخصوص نخبگان و هوشمندان باید به او توجه کنند، این است که نظام جمهوری اسلامی این «توانائی» و این «اقتدار ذاتی» را دارد؛ همچنانی که تا امروز در طول این سی سال توانسته ایستادگی کند. آنها همه‌ی همتشان این بود که جمهوری اسلامی را نابود کنند و از بین ببرند؛ اما نه فقط نابود نشد، بلکه روزبه‌روز در بخشهای مختلف قوی‌تر شد. این «توانائیِ ماندن»، این «اقتدار»، این «ظرفیت بقاء» بایستی حفظ شود. اینجور نیست که ما هر جور عمل کنیم - ولو بی‌تفاوت، ولو با عدم توجه به وظائف حساس و مهم - باز هم همین ظرفیت مقاومت باقی بماند؛ نه، بایستی نظام جمهوری اسلامی را به معنای حقیقی کلمه‌اش حفظ کرد، تا بتوان از منافع این ملت، از منافع این کشور، این ملت را بهره‌مند کرد؛ تا بتوان این ملت را به اوج ترقی و آرزوها و آرمانهای خودش رساند. آنچه مهم است این است که نظام جمهوری اسلامی یک ساخت حقوقی و رسمی دارد که آن قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، انتخابات - همین چیزهائی که مشاهده میکنید - است، که البته حفظ اینها لازم و واجب است؛ اما کافی نیست. همیشه در دلِ ساخت حقوقی، یک ساخت حقیقی، یک هویت حقیقی و واقعی وجود دارد؛ او را باید حفظ کرد. این ساخت حقوقی در حکم جسم است؛ در حکم قالب است، آن هویت حقیقی در حکم روح است؛ در حکم معنا و مضمون است. اگر آن معنا و مضمون تغییر پیدا کند، ولو این ساخت ظاهری و حقوقی هم باقی بماند، نه فایده‌ای خواهد داشت، نه دوامی خواهد

داشت؛ مثل دندانی که از داخل پوک شده، ظاهرش سالم است؛ با اولین برخورد با یک جسم سخت در هم میشکند. آن ساخت حقیقی و واقعی و درونی، مهم است؛ او در حکم روح این جسم است. آن ساخت درونی چیست؟ همان آرمانهای جمهوری اسلامی است: عدالت، کرامت انسان، حفظ ارزشها، سعی برای ایجاد برادری و برابری، اخلاق، ایستادگی در مقابل نفوذ دشمن؛ اینها آن اجزاء ساخت حقیقی و باطنی و درونی نظام جمهوری اسلامی است. اگر ما از اخلاق اسلامی دور شدیم، اگر عدالت را فراموش کردیم، شعار عدالت را به انزواء انداختیم، اگر مردمی بودنِ مسئولان کشور را دست‌کم گرفتیم، اگر مسئولین کشور هم مثل خیلی از مسئولین کشورهای دیگر به مسئولیت به عنوان یک وسیله و یک مرکز ثروت و قدرت نگاه کنند، اگر مسئله‌ی خدمت و فداکاری برای مردم از ذهنیت و عمل مسئولین کشور حذف شود، اگر مردمی بودن، ساده‌زیستی، خود را در سطح توده‌ی مردم قرار دادن، از ذهنیت مسئولین کنار برود و حذف شود؛ پاک شود، اگر ایستادگی در مقابل تجاوزطلبی‌های دشمن فراموش شود، اگر رودربایستی‌ها، ضعفهای شخصی، ضعفهای شخصیتی بر روابط سیاسی و بین‌المللی مسئولین کشور حاکم شود، اگر این مغزهای حقیقی و این بخشهای اصلیِ هویت واقعی جمهوری اسلامی از دست برود و ضعیف شود، ساخت ظاهریِ جمهوری اسلامی خیلی کمکی نمیکند؛ خیلی اثری نمیبخشد و پسوند «اسلامی» بعد از مجلس شورا: مجلس شورای اسلامی؛ دولت جمهوری اسلامی، به تنهائی کاری صورت نمیدهد. اصل قضیه این است که مراقب باشیم آن روح، آن سیرت از دست نرود، فراموش نشود؛ دلمان خوش نباشد به حفظ صورت و قالب. به روح، معنا و سیرت توجه داشته باشید. این، اساس قضیه است. و من به شما عرض بکنم که تغییر سیرت، تغییر آن هویت واقعی، بتدریج و خیلی آرام حاصل میشود. توجه بعضی‌ها به این، غالباً جلب نمیشود، یا خیلی‌ها توجهشان جلب نمیشود. یک وقتی ممکن است همه متوجه شوند، که کار از کار گذشته باشد. خیلی باید دقت کرد. چشم بینای طبقه‌ی روشن‌بین و روشنفکر جامعه - یعنی طبقه‌ی دانشگاهی - و چشم بینای دانشجویان باید این مسئولیت را همیشه برای خودش قائل باشد. نظام اسلامی، نظام اسلامی است در ظاهر و باطن؛ نه فقط نظام اسلامی در ظاهر. صرف اینکه حالا یک شرائطی در قانون اساسی برای رئیس جمهور و برای رهبر و برای رئیس قوه‌ی قضائیه و برای شورای نگهبان و برای که و که معین شده؛ و چه و چه، اینها کافی نیست؛ اگرچه اینها لازم است. انحراف در هدفها، در آرمانها، در جهتگیری‌ها را باید مراقبت کرد که پیش نیاید. و این چیزی است که ما در طول این سالهای طولانی - بخصوص بعد از جنگ و بعد از رحلت امام - درگیرش بودیم؛ جزو درگیری‌های اساسی در این دو دهه‌ی گذشته، یکی همین بوده. تلاشهای زیادی شده است برای اینکه جمهوری اسلامی را از روح و معنای خودش خارج کنند. تلاشهای زیادی کرده‌اند؛ به شکلهای مختلف؛ چه در زمینه‌های سیاسی، چه در زمینه‌های اخلاقی، چه در زمینه‌های اجتماعی؛ از اظهاراتی که شده و حرفهائی که زده شده. ما یک دوره‌ای را هم مشاهده کردیم که در مطبوعات ما رسماً، علناً، جدائی و تفکیک دین از سیاست را اعلان کردند! اصلاً مسئله‌ی یکی بودن دین و سیاست را که اساس جمهوری اسلامی و اساس حرکت عمومی مردم بود، زیر سؤال بردند. از این بالاتر؟! در دورانی، در مطبوعات ما دیده شد که صریحاً، علناً، از رژیم ظالم، جبار و سفاک پهلوی دفاع شد! برای اینکه چنین حالتی پیش نیاید و برای برخورد با این انحراف، میشود با برجسته کردن مرزهای اعتقادی و فکری و سیاسی، جلوی این انحراف را گرفت. شاخصهای هویت اسلامی بایستی معلوم باشد: شاخص عدالت‌طلبی، شاخص ساده‌زیستی مسئولان، شاخص کار و تلاش مخلصانه، شاخص طلب و پویائی علمی بی‌وقفه، شاخص ایستادگی قاطع در مقابل طمع‌ورزی و سلطه‌ی بیگانگان، شاخص دفاع از حقوق ملی. از حقوق ملت، دفاعِ شجاعانه کردن یک شاخص است؛ مثل همین حق هسته‌ای؛ مسئله‌ی هسته‌ای. این یکی از ده‌ها نیاز کشور ماست؛ تنها مسئله‌ی ما نیست؛ اما وقتی دشمن روی این نقطه متمرکز شد، ملت هم ایستادگی کرد. در این نقطه‌ای که دشمن روی او تمرکز پیدا کرده است، اگر ملت عقب‌نشینی کند، اگر مسئولین عقب‌نشینی کنند و از این حق قطعی و روشن صرف‌نظر کنند، بدون تردید راه برای دست‌اندازی به حقوق ملی برای دشمن باز خواهد شد. اجتناب از اشرافیگری؛ یعنی ضد ارزش کردن. در انقلاب ما این نکته وجود داشت؛ این را بتدریج

بعضی‌ها سعی کردند کمرنگ کنند. این در مسائل اقتصادی ما اثر دارد، در مسائل روانی ما اثر دارد. اشرافیگری و گرایش به اشرافیگری، یک ضد ارزش بود در انقلاب. یعنی افرادی در سطوح مختلف بودند که از اینکه به اشرافیگری نسبت داده شوند، یا از آنها چیزی دیده شود که جزو خصوصیات اشرافیگری باشد، بشدت اجتناب میکردند. مسئولین کشور در درجه‌ی اول متعهد به این قضیه هستند و باید باشند. این تدریجاً ضعیف شد. امروز خوشبختانه همان موج ضد ارزش کردن اشرافیگری، بحمداللّه وجود دارد؛ یعنی دولت، مسئولین دولتی ساده‌زیستند، مردمی هستند و این خیلی فرصت خوبی است؛ نعمت بزرگی است. این یکی از شاخصهاست. مسئله‌ی ارزش جهاد و شهادت، یکی دیگر از شاخصهاست. ارزش مجاهدت، مقام والای شهادت، از جمله‌ی چیزهائی بود که به وسیله‌ی عناصری - کسانی، دستهائی - زیر سؤال رفت. جهاد را زیر سؤال بردند، شهادت را زیر سؤال بردند. این، یکی از شاخصهاست؛ باید برجسته شود. احترام به شهیدان، احترام به جهاد و مجاهدان بایستی جزو بخشهای برجسته‌ی پرچم جمهوری اسلامی قرار بگیرد. جمهوری اسلامی به جهاد و شهادت شناخته میشود. اعتماد به مردم، عقیده‌ی واقعی به مشارکت مردم. بعضی‌ها اسم مردم را می‌آورند؛ اما حقیقتاً اعتقادی به مشارکت مردم ندارند. بعضی اسم مردم را می‌آورند؛ اما به مردم اعتماد ندارند. بنای جمهوری اسلامی بر اعتماد به مردم و اعتقاد به مشارکت مردم است. شجاعت در برابر هیبت دشمن، جزو شاخصهاست. در مقابل دشمن اگر مسئولین کشور احساس رعب و خوف بکنند، بر سر ملت بلاهای بزرگ خواهد آمد. آن ملتهائی که ذلیل و مقهور دست دشمن شدند، عمده‌ی علت این بود که مسئولان - پیشروان قافله‌ی ملت - شجاعت لازم، اعتماد به نفس لازم را نداشتند. گاهی در بین آحاد مردم عناصر مؤمن، فعال، فداکار، آماده‌ی به جانبازی هستند، منتها مسئولین و رؤسا وقتی خودشان این آمادگی را ندارند، نیروهای آنها هم از بین میرود و این ظرفیت هم نابود میشود. آن روزی که شهر اصفهان در دوره‌ی شاه سلطان حسین مورد غارت قرار گرفت و مردم قتل عام شدند و حکومت باعظمت صفوی نابود شد، خیلی از افراد غیور بودند که حاضر بودند مبارزه و مقاومت کنند؛ اما شاه سلطان حسین ضعیف بود. اگر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین‌ها بشود، دچار مدیران و مسئولانی بشود که جرأت و جسارت ندارند؛ در خود احساس قدرت نمیکنند، در مردم خودشان احساس توانائی و قدرت نمیکنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود. نزدیکی با ملتهای مسلمان. ملتهای مسلمان عمق استراتژیک نظام جمهوری اسلامی‌اند. چرا تبلیغات عجیب و غریب آمریکائی و انگلیسی سعی میکنند بین ملتهای مسلمان با ملت ایران جدائی بیندازند؟ چرا؟ با مسئله‌ی قومیت، با مسئله‌ی سنی، شیعه؟ چون میدانند آنها عمق راهبردی و عمق استراتژیک جمهوری اسلامی محسوب میشوند. تکیه‌گاه یک ملت به عمق استراتژیک اوست. نمیخواهند ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی از این حمایت و طرفداری‌ای که از او در کشورهای مختلف میشود - که البته بی‌نظیر هم هست - برخوردار باشد. شما در هیچ جا نمی‌بینید که در یک کشوری از رؤسای یک کشور دیگری، آحاد مردم - نه سیاسیون - تجلیل و احترام کنند؛ عکسشان را بلند کنند، نامشان را با هیجان بیاورند؛ جز جمهوری اسلامی. در کشورهای مسلمان هر جا بروید، آنجائی که رد پائی از جمهوری اسلامی هست، مردم نسبت به آن و نسبت به جمهوری اسلامی ابراز احساساتشان اینجوری است. دشمن این را نمیخواهد؛ دشمن نمیخواهد این ارتباط برقرار باشد. جمهوری اسلامی باید این را یکی از وظائف خودش بداند. این جزو آن شاخصهای اصلی است. حالا شما نگاه کنید در این نوشتجات آدمهای یا کوته‌نظر - که خوشبینانه‌اش این است که بگوئیم کوته‌نظرند - یا اگر بدبینانه نگاه کنیم، مغرض و خائن، که از ارتباط جمهوری اسلامی با مردم لبنان، با مردم عراق، با مردم افغانستان، با مردم فلسطین، صریحاً و بارها انتقاد کرده‌اند و انتقاد میکنند. دیده‌اید شما، متأسفانه در مطبوعات ما و در بعضی از تریبونهای سیاسی، که این چیزها گفته میشود. این ضدیت با یکی از شاخصهای اساسی جمهوری اسلامی است. نه، جمهوری اسلامی منافع ملتهای مسلمان را منافع خودش میداند؛ با آنها مرتبط است، از آنها دفاع میکند؛ از مظلوم دفاع میکند، از ملت فلسطین دفاع میکند؛ اینها شاخصهاست و اینها بایستی برجسته شود. دانشجو و دانشگاهی، بخصوص دانشجو میتواند در این میدان نقش‌آفرین باشد؛ میدان حفظ شاخصها، برجسته کردن شاخصها و مختصات

حقیقی جمهوری اسلامی؛ غیر از مختصات ظاهری که اسمها و مقامات رسمی و حقوقی و اینهاست. شما میتوانید سهیم باشید، میتوانید اقدام کنید. و البته و خوشبختانه، ملت ما ملت بیداری است. حالا من یک بخش عمده‌ای از بحثی که امروز میخواستم بکنم، درباره‌ی مسئله‌ی پیشرفت و عدالت بود - که گفتیم دهه‌ی چهارم دهه‌ی پیشرفت و عدالت است - منتها هم وقت گذشت، هم با وضعی که حالا حنجره‌ی من پیدا کرده، خیلی شما را بیشتر از این زحمت ندهم. فقط چند جمله عرض بکنم؛ آن بحث را میگذاریم برای یک دیدار دیگر دانشجوئی انشاءاللَّه. همین اندازه من عرض کنم به شما جوانان عزیز که علی‌رغم همه‌ی آنچه که انجام گرفته است در این سه دهه؛ توطئه‌های گوناگون، از موذیگری‌ها و توطئه‌های براندازی و کودتا که در سالهای اول، دهه‌ی اول انقلاب بود، تا جنگ تحمیلی، تا توطئه‌های به اصطلاح نرم از بعد از دهه‌ی اول و بعد از پایان جنگ به این طرف تا امروز، ملت ایران و جمهوری اسلامی ثابت کرد که شایسته و لایق باقی ماندن است؛ با قدرت ایستاد. بعد از این هم حوادث گوناگون عالم نخواهد توانست این درخت تناور را تکان بدهد، که آن روزی که یک نهال بود، نتوانستند از جا درش بیاورند، امروز تبدیل شده به یک درخت تناور و ریشه‌دار. جمهوری اسلامی را نمیتوانند تکان بدهند. ما باید خودمان مراقب باشیم که از درون پوک نشویم؛ از درون پوسیده نشویم. از دشمن بیرونی، آن وقتی که ما سلامت معنوی خودمان را حفظ کردیم، راهی را که اسلام و جمهوری اسلامی به ما نشان داده، پیش رفتیم و از آن راه منحرف نشدیم، مطلقاً ترسی نداریم؛ به ما آسیبی نمیزنند؛ نمیتوانند آسیب بزنند. سیاستهای استکبار، سیاستهای آمریکا، سیاستهای شبکه‌ی صهیونیستی عالم که آماج اولش برای دشمنی، به دلائل روشن، جمهوری اسلامی است، نمیتوانند جمهوری اسلامی را از پا در بیاورند. نه فقط نمیتوانند از پا در بیاورند، نمیتوانند کند کنند. ما میتوانیم با سرعت حرکت خودمان را پیش ببریم. البته منتظر توطئه‌ی دشمن هستیم. این توطئه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد، تا یک مقطعی؛ آن مقطع عبارت است از اقتدار همه‌جانبه‌ی کشور که این، کارِ شما دانشجوها، کارِ شما نسل جوان است. آن وقتی که توانستید کشور را به اقتدار علمی و به اقتدار اقتصادی برسانید و آن وقتی که توانستید عزت علمی را برای کشور فراهم کنید، آن روز البته توطئه‌ها کم خواهد شد؛ مأیوس خواهند شد. تا وقتی به آن نقطه نرسیده‌ایم، منتظر توطئه‌ها باید بود و آماده‌ی مقابله‌ی با این توطئه‌ها باید بود. و انشاءاللَّه هر روزی که بگذرد، شما قوی‌تر خواهید بود، دشمن شما ضعیفتر خواهد شد و آن روزی که پیروزی نهائی نصیب ملت بشود، انشاءاللَّه روز دوری نخواهد بود. پروردگارا! آنچه را که گفتیم و شنیدیم، برای خودت، در راه خودت و مقبول درگاه خودت قرار بده. پروردگارا! برکات خودت را بر نظام جمهوری اسلامی، بر فدائیان این نظام، شهدای راه آرمانهای این نظام و بر امام بزرگوار این نظام نازل بفرما؛ رحمت خودت و فضل خودت را بر این جوانان عزیز، بر مجموعه‌ی جوانان کشور و دانشجویان عزیز ما نازل کن؛ ما را همواره جزو سربازان و رهروان این راه قرار بده؛ ما را در همین راه بمیران. پروردگارا! درجات شهدای عزیز ما را روزبه‌روز بالاتر و متعالی‌تر قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم

دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً عید سعید غدیر را که بخش عمده‌ای از شناسنامه‌ی شیعه‌ی ائمه (علیهم‌السّلام) محسوب می‌شود و مرد و زن شیعی در طول سالیان طولانی و قرنهای متمادی با یاد این روز و این حادثه هویت خود را احساس کرده‌اند، به شما حضار عزیز و همه‌ی مردم مؤمن کشورمان و به دنیای اسلام تبریک عرض می‌کنیم. و به شما برادران و خواهران گرامی؛ بخصوص برادران و خواهرانی که از راه‌های دور و شهرهای گوناگون تشریف آوردید و همچنین به خانواده‌ی معظم شهیدان خوشامد عرض می‌کنیم. مسئله‌ی غدیر جزو مسائلی است که در پیرامون آن فکر کردن، امروز به جامعه‌ی اسلامی و بخصوص به مردم و کشور ما خیلی کمک می‌کند برای اینکه راه درستِ حرکت را گم نکنند. دو سه نکته را در پیرامون مسئله‌ی غدیر عرض می‌کنیم. یک نکته خود واقعه‌ی غدیر است. دنیای اسلام در زمان پیامبر اکرم

که بالنسبه وسعتی پیدا کرده بود، شاهد یک امر بسیار مهمی بودند و آن اعلام جانشینی امیرالمؤمنین بود. قضیه‌ی حادثه‌ی غدیر را فقط شیعه نقل نکردند، محدثین اهل سنت و بزرگان اهل سنت هم بسیاری این حادثه را نقل کردند، ولی فهم آنها از مسئله گاهی متفاوت است؛ اما اصل این حادثه در بین مسلمین جزو مسلّمات محسوب می‌شود. این حادثه که تعیین جانشین برای پیغمبر در ماههای آخر زندگی ایشان - تقریباً هفتاد روز به پایان زندگی پیغمبر - بود، رخ داده است و در حقیقتِ خود نشان‌دهنده‌ی اهمیت مسئله‌ی حکومت و سیاست و ولایت امر امت اسلامی از نظر اسلام است. اینکه امام بزرگوار ما و پیش از ایشان بسیاری از بزرگان فقها بر روی مسئله‌ی وحدت دین و سیاست و اهمیت مسئله‌ی حکومت در دین تکیه می‌کردند، ریشه‌اش در تعالیم اسلام و از جمله در درس بزرگ غدیر است. این اهمیت موضوع را می‌رساند. همه‌ی مردمانی که از واقعه‌ی غدیر خم این معنا را می‌فهمند - یعنی ما شیعیان و حتی بسیاری از غیر شیعه که همین معنا را احساس کردند یا درک کردند از قضیه‌ی غدیر - بایستی در همه‌ی دورانهای تاریخ اسلام توجه کنند به اینکه مسئله‌ی حکومت یک مسئله‌ی اساسی و مهم و درجه‌ی اول در اسلام است؛ نمی‌شود نسبت به مسئله‌ی حکومت و حاکمیت بی‌اعتناء و بی‌تفاوت بود. نقش حکومت‌ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم امری است که تجربه‌ی بشر به آن حکم می‌کند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی - چه در قانون اساسی، چه در بقیه‌ی معارف جمهوری اسلامی - این همه بر روی مسئله‌ی مدیریت کشور اسلامی تکیه می‌شود، به خاطر همین ریشه‌ی بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد. نکته‌ی دیگر در کنار این مسئله این است که در واقعه‌ی غدیر، پیغمبر اسلام امیرالمؤمنین؛ علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه الصّلاهٔ و السّلام) را معرفی کردند. خصوصیاتی که در آن دوران و در دورانهای بعد، زندگی به آن شناخته شد، چه بود؟ این‌ها برای ما معیار است. امیرالمؤمنین اولین خصوصیتش دلبستگی و پایبندی به رضای الهی و حرکت در مسیر صراط مستقیم بود؛ هر مقداری که دشواری داشته باشد، هرچه مجاهدت بخواهد، هرچه گذشت، بخواهد. این مهمترین خصوصیت امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین کسی است که برای خدا و در راه خدا از دوران کودکی تا لحظه‌ی شهادت یک لحظه و در یک قضیه پا عقب نکشید و دچار تردید نشد و همه‌ی وجود خود را در راه خدا به میدان آورد. آن‌وقتی که باید تبلیغ می‌کرد، تبلیغ کرد؛ آن‌وقتی که باید شمشیر می‌زد، در رکاب پیغمبر شمشیر زد و از مرگ نترسید؛ آن‌وقتی که لازم بود صبر کند، صبر کرد؛ آن‌وقتی که لازم بود زمام سیاست را به دست بگیرد، سیاست را به دست گرفت و وارد میدان سیاست شد. و در همه‌ی این دورانهای گوناگون، آنچه لازمه‌ی فداکاری از آن بزرگوار بود، بروز و ظهور پیدا کرد. پیغمبر اکرم یک چنین کسی را در رأس جامعه‌ی اسلامی قرار می‌دهد. این شد درس؛ این یک درس برای امت اسلامی است. فقط یک حافظه‌ی تاریخی و خاطره‌ی مربوط به قرنهای گذشته نیست. این نشان می‌دهد که برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و جوامع اسلامی و امت اسلامی، معیارها این‌هاست: خداپرستی، در راه رضای خدا مجاهدت کردن، جان و مال را به عرصه آوردن، از هیچ سختی و مشکلی روگردان نبودن، و از دنیا اعراض کردن. این قله، امیرالمؤمنین است؛ شاخص، وجود امیرالمؤمنین است. این درس بزرگ غدیر است. نگاه کنیم به دنیای اسلام و حکومتهای اسلامی و به سطح عالم و مدیریت‌های سیاسی در دنیا و ببینید فاصله چقدر است بین آنچه که اسلام به بشریت ارائه کرد و آنچه امروز در واقعیت‌ها وجود دارد. ضربه‌ای که بشریت می‌خورد، بخش عمده‌ای از این ناحیه است. اسلام برای سعادت بشریت مدیریتی از نوع مدیریت امیرالمؤمنین را لازم می‌داند، که البته امیرالمؤمنین در این قسمت شاگرد و پیرو پیغمبر است. خود امیرالمؤمنین وقتی درباره‌ی زهد او سخن گفته شد، گفت زهد من کجا و زهد پیغمبر! در مجاهدت، در صبر و در همه‌ی این مراتب، امیرالمؤمنین شاگرد برجسته و ارشد پیامبر خداست. و این چنین کسی است که شایسته است. همه‌ی ما باید این را به عنوان الگو در نظر بگیریم؛ نه فقط برای کشور خودمان، برای دنیای اسلام؛ داعیه این است، توقع این است. یک چنین انسان والا و بزرگ و بی‌اعتنای به دنیا، به زر و زیورها، آماده‌ی برای جانفشانی در راه حق و حقیقت است که می‌تواند جوامع بزرگ انسانی را نجات بدهد. تسلیم خواهش‌های نفسانی نشود، مصلحت‌های حقیر شخصی، او را مغلوب حوادث

بزرگ زندگی نکند. اینکه ما بارها عرض می‌کنیم پیام اسلام و پیام جمهوری اسلامی برای دنیا، پیام نویی است، یعنی این؛ این یک نمونه‌ی برجسته‌ی آن است. امروز شما نگاه کنید به سطح زندگی بشریت در دنیا؛ رؤسای کشورها، مدیران امور سیاست ملت‌ها را نگاه کنید؛ کدامشان حاضرند از منافع شخصی خودشان صرف‌نظر کنند و بگذرند؛ آنجایی که این منفعت برایشان دم دست است و می‌توانند از آن بهره بگیرند؟ کدامشان حاضرند جان خودشان را در راه مصلحت ملتشان و کشورشان قربانی کنند و فدا کنند؟ کدامشان حاضرند پا روی رودربایستی‌ها و ملاحظه‌کاری‌ها بگذارند؟ امروز فقر بزرگ بشریت از جمله، فقرِ همین گونه مردان است که اسلام نمونه‌ی عالی آن را به بشریت نشان داده است. البته پیداست رسیدن به آن قله، کار افراد عادی بشر نیست؛ کسی نمی‌تواند مثل امیرالمؤمنین زندگی و مشی کند؛ این یک آرزوی نشدنی است. اما قله، جهت را به ما نشان می‌دهد. به سمت آن قله باید حرکت کرد، به او باید شبیه و نزدیک شد. این، آن نقیصه‌ی بزرگ و کمبود بزرگ بشریت است. این نکته‌ای است که در ماجرای غدیر وجود دارد. این هم یک مسئله است، که باید به این توجه کرد؛ پیام غدیر به دنیا، پیام الگوی حکومت اسلامی است. انسانی که در راه خدا با دشمن، با موارد غرض‌ورزی، آن‌چنان سخت و قاطع برخورد می‌کند؛ اما در مقابل انسان‌های مظلوم، انسان‌های ضعیف، آن‌چنان خاکسار است، آن‌چنان بردبار است که کسی باور نمی‌کند این امیرالمؤمنین است. اوایلی که امیرالمؤمنین وارد کوفه شده بودند و مردم آن حضرت را نمی‌شناختند، رفتار آن حضرت، لباس آن حضرت، مشی آن حضرت، جوری بود که هیچ کس تو کوچه و بازار که حضرت راه می‌رفت، نمی‌فهمید که امیرالمؤمنینِ به آن عظمت، همین شخصی است که دارد به طور معمولی و عادی راه می‌رود. در مقابل مردم ضعیف، مردم معمولی، این چنین متواضع و بردبار و خاکسار است؛ همان کسی که در مقابل دشمنان غدر، دشمنان گردن‌کلفت، آن چنان قاطع مثل کوه می‌ایستد؛ این‌ها الگوست. یک نکته‌ی دیگر هم در باب مسئله‌ی غدیر عرض کنیم. مسئله‌ی غدیر برای ما شیعیان پایه‌ی عقیده‌ی شیعی است. ما معتقدیم که بعد از وجود مقدس نبی مکرم اسلام (صلّی اللَّه و علیه و اله و سلّم) امام به‌حق برای امت اسلامی، امیرالمؤمنین بود؛ این، پایه و مایه‌ی اصلی عقیده‌ی شیعه است. معلوم است که برادران اهل سنت ما، این عقیده را قبول ندارند؛ جور دیگری نظر می‌دهند، جور دیگری فکر می‌کنند؛ این شاخص وجود دارد. لکن همین قضیه‌ی غدیر در یک نقطه وسیله و مایه‌ی اجتماع امت اسلامی است و او شخصیت امیرالمؤمنین است. درباره‌ی شخصیت و عظمت این انسان بزرگ و والا بینِ مسلمین اختلافی نیست. امیرالمؤمنین را همه در همان نقطه‌ی عالی و سامی(۱) که باید به او در آن نقطه نگریست - از لحاظ علم، از لحاظ تقوا، از لحاظ شجاعت - می‌نگرند و می‌بینند؛ یعنی ملتقای عقیده‌ی همه‌ی آحاد امت اسلامی امیرالمؤمنین است. آنچه که ما امروز باید به آن توجه کنیم، این است که شیعه این عقیده را برای خود مثل جان عزیزی در طول قرن‌های متمادی حفظ کرده است؛ با وجود دشمنی‌هایی که شده است - که این دشمنی‌ها را کم و بیش همه می‌دانند؛ چقدر ظلم کردند، چقدر فشار آوردند، چقدر اختناق ایجاد کردند - شیعه این عقیده را حفظ کرد؛ معارف تشیع را گسترش داد؛ فقه شیعه، کلام شیعه، فلسفه‌ی شیعه، علوم گوناگون شیعه، تمدن شیعی، فکر راقی شیعیان، بزرگان شیعه و برجستگان شیعه در تاریخ اسلام درخشان است. بنابراین، این عقیده‌ای است که شیعه آن را حفظ کرده است و حفظ خواهد کرد؛ اما توجه بکنید که این اعتقاد مایه‌ی دعوا و نزاع نباید بشود. این، آن حرفی است که ما سال‌هاست این را گفتیم و تکرار کردیم، باز هم تکرار می‌کنیم. و می‌بینیم که دشمن چه نیتی دارد، چه قصد خبیثی دارد از ایجاد اختلاف بین آحاد امت اسلامی به عناوین مختلف، از جمله با عنوان شیعه و سنی. دشمن یعنی دشمن اسلام، دشمن قرآن، دشمن مشترکات، دشمن توحید؛ نه دشمنِ یک بخشی از اسلام. دشمن سعی‌اش این است که بین امت اسلامی، دشمنی برقرار کند؛ می‌فهمد که اتحاد دنیای اسلام چقدر برای او مضر است. دشمن دید که وقتی انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، عظمت این انقلاب و تشعشع این انقلاب، چطور در دنیای اسلام و در کشورهای اسلامی توانست دل‌ها را به خود جذب کند؛ دل‌هایی که شیعه نبودند. میلیون‌ها نفر از برادران اهل سنت در کشورهای عربی، در کشورهای آفریقایی، در کشورهای آسیایی مجذوب انقلاب شدند و از این ناحیه، دشمن ضربه خورد؛ از

اتحاد دل‌ها، از توجه دل‌ها به جمهوری اسلامی - دل‌های آحاد مسلمان‌ها - دشمن ضربه خورد. می‌خواهد این توجه را از بین ببرد؛ چه جور؟ با ایجاد دشمنیِ بین شیعه و سنی. الان یکی از بخش‌های مهم سیاست استکبار در همین منطقه‌ی ما - علاوه بر دشمنی‌های دیگری که می‌کنند - این است که این سران بعضی از کشورهای عربی را با خودشان همراه کنند و آنها را در مقابل ملت ایران قرار بدهند؛ در مسائل گوناگون؛ در مسئله‌ی هسته‌ای و غیر مسئله‌ی هسته‌ای، از مسائل مختلف. جلسه می‌گذارند، می‌نشینند، معامله می‌کنند، توطئه می‌کنند. آمریکا از بعضی از کشورهای اسلامی مطالبه می‌کند که شما چه سهمی حاضرید ایفا کنید در مقابله‌ی با ایران. سعی‌شان ایجاد دشمنی است. کاری که دشمن می‌تواند در محافل و تصمیم‌گیری‌های سیاسی بکند، این است که سران دولت‌ها را با جمهوری اسلامی وادار به مقابله کند؛ بیش از این کاری نمی‌تواند بکند. دشمن دل مردم - دل مردم کشورهای عربی، دل مردم کشورهای اسلامی، دل مردم فلسطین، دل مردم عراق - را نمی‌تواند از جمهوری اسلامی برگرداند؛ دل‌ها را که نمی‌تواند؛ حداکثر کاری که بکنند این است که بتوانند دولت‌ها را در مقابل جمهوری اسلامی قرار بدهند. البته آن دولت‌ها هم هر کدام ملاحظه‌کاری‌های خودشان را دارند و این جور هم نیست که آماده باشند یکجا خودشان را در اختیار صهیونیست‌ها و استکبار در این قضیه قرار بدهند؛ اما در دل مردم اثری نمی‌توانند بکنند. در دل مردم چه اثر می‌کند؟ چه چیزی می‌تواند دل‌های دنیای اسلام را از جمهوری اسلامی و از ملت ایران جدا کند؟ همین اختلاف‌ها و تعصب‌های مذهبی است. این‌ها می‌تواند دل‌ها را از هم جدا کند. از این باید ترسید؛ از این باید ترسید. همه مسئولند که مراقبت کنند. اینکه در دنیای تشیع علیه برادران اهل سنت، در دنیای تسنن علیه برادران شیعه کتاب بنویسند، تهمت بزنند، بدگویی کنند، این نه هیچ شیعه‌ای را سنی خواهد کرد، نه هیچ سنی‌ای را شیعه خواهد کرد. آن کسانی که مایلند همه‌ی مردم دنیای اسلام به محبت اهل‌بیت و ولایت اهل‌بیت بگروند، بدانند با دعوا راه انداختن و با اهانت کردن و با دشمنی کردن هیچ کس را نمی‌توان شیعه کرد و به ولایت اهل‌بیت متوجه کرد. دعوا ایجاد کردن جز بَغضاء و جدائی و دشمنی هیچ اثر دیگری ندارد و این بغضاء و دشمنی و جدائی همان چیزی است که امروز آمریکا می‌خواهد، صهیونیست‌ها می‌خواهند و دارند برای آن تلاش می‌کنند. در یک کشور اروپایی غیر اسلامیِ دشمن تاریخی و بنیادین با کشورهای اسلامی، شما می‌بینید توی تلویزیون‌شان، مناظره‌ی شیعه و سنی راه می‌اندازند. یکی را از شیعه دعوت می‌کنند، یکی را از سنی دعوت می‌کنند، که شما بیایید تو این تلویزیون با هم مناظره کنید. مقصودشان چیست؟ یک کشور مسیحی، یک کشور استعمارگر با سابقه‌ی سیاه، مناظره‌ی شیعه و سنی به چه مقصود راه می‌اندازد؟ می‌خواهد حقیقت معلوم بشود؟ می‌خواهد در بین مباحثه و مناظره، مستمعین و مخاطبانش حق را بفهمند؟ یا می‌خواهد از این گفتگوها و از آنچه که در خلال این گفتگوها ممکن است از کسی سر بزند، این آتش اختلاف را تشدید کند؟ نفت روی این آتش بریزد؟ اینها باید ما را بیدار کند. اینها باید ما را به خود بیاورد؛ باید هشیار بشویم. شیعه منطق قوی‌ای دارد؛ استدلال متکلمین شیعه و علمای شیعه درباره‌ی مباحث تشیع استدلال‌های پولادین و محکمی است؛ اما این ربطی ندارد به اینکه در دنیای تشیع شروع کنند به مخالفان خودشان بدگویی کردن و اهانت کردن و ایجاد دشمنی کردن، آن هم در مقابل همین جور، و آتش دعوا درست کنند. ما اطلاع داریم، بنده هم امروز اطلاع دارم، هم از گذشته اطلاع دارم که پولها دارد خرج می‌شود برای اینکه این‌ها کتاب فحش و دشنام و تهمت بنویسند علیه آن‌ها، آن‌ها کتاب فحش و دشنام و تهمت بنویسند علیه این‌ها؛ پول هر دو را هم یک مرکز می‌دهد؛ پول هر دو کتاب و نشر هر دو کتاب از یک جیب خارج می‌شود. این‌ها هشداردهنده نیست؟ این‌ها را باید توجه کنند. من امروز به برکت ولایت امیرالمؤمنین و به نام آن بزرگوار و با استمداد از روح بزرگ امیرالمؤمنین این را عرض کردم برای اینکه یک تأکیدی باشد بر آنچه که در طول سالیان متمادی امام بزرگوار گفتند، ماها گفتیم؛ همه بدانند، اینجور نباشد که کسی از یک گوشه‌ای خیال کند دارد از شیعه دفاع می‌کند و تصور کند دفاع از شیعه به این است که بتواند آتش دشمنی ضد شیعه و غیر شیعه را برانگیزد. این دفاع از شیعه نیست؛ این دفاع از ولایت نیست. اگر باطنش را بخواهید، این دفاع از آمریکاست؛ این دفاع از صهیونیست‌هاست. استدلال منطقی هیچ اشکالی ندارد؛

کتاب‌ها بنویسند، استدلال کنند؛ علمای ما نوشتند، امروز هم می‌نویسند و بنویسند. ما در فروع، در اصول، در بسیاری از مسائل، نظرات مستقل شیعی داریم، این‌ها را استدلال کنند، بیان کنند؛ آنچه که غیر از این‌هاست، آن را با استدلال منطقی رد کنند؛ هیچ مانعی نـدارد. اما این غیر از اهانت کردن، بدگویی کردن، دشمنی درست کردن است؛ به این باید توجه کرد. پروردگارا ! به محمد و آل محمـد دل‌های ما را بیدار کن؛ دست ما را از دامن امیرالمؤمنین کوتاه مفرما؛ همان صبر، همان مجاهدت، همان اخلاص را در میان امت اسلامی و در میان ما مردم تفضل بفرما. پروردگارا ! ما را با ولایت امیرالمؤمنین زنـده بدار؛ با ولایت امیرالمؤمنین بمیران؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته ۱) رفیع

دیدار مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی

دیـدار مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار جمعی از مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی ۱۹/۱۰/۱۳۸۷ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم اولاً ـ تسـلیت شـهادت بزرگـترین شـهید تاریـخ بشـریت، حضـرت اباعبـداللَّه الحسـین و پدیدآورنده‌ی حماسه‌ی فراموش نشدنی و بیدارکننده‌ی امت اسلام در طول تاریخ؛ ثانیاً خوش‌آمد به شـما برادران و خواهران عزیز که به مناسبت سالگرد بیداری مردم بیدار و هوشیار قم، از آن شهر تشریف آوردید و این مجلس با صفا و پر از صمیمیت را تشکیل دادید. مسئله‌ی نوزدهم دی، صرفاً یک حادثه‌ی تاریخیِ گذرا نیست. اهمیت این حادثه از آنجاست که بخشی از ملت ایران – که مردم عزیز قم بودنـد – حادثه‌ای را پیش از وقوع آن حس کردنـد. حس بیـداری و هوشیاری این مردم به کمک آنها آمـد، تا یک جریان عظیمی را در کشور شروع کننـد. قضیه‌ی اهانت به امام بزرگوار در یک روزنامه و به قلم یک مزدور دربار طاغوت، از نظر خیلی از مردم سطحی‌نگر و ظاهربین، آن روز چندان اهمیتی نداشت؛ عمق این قضیه و بخش پنهانی این توطئه را احساس نمیکردند؛ درک نمیکردند. وقتی یک توطئه‌ای را انسان احساس نکند، طبعاً عکس‌العملی هم در مقابل آن نشان نمیدهد. مردم قم، جوانان قم، احساس کردنـد؛ درک کردنـد؛ اهمیت حادثه را فهمیدنـد. این مهمترین بخش از این حادثه‌ای است که در تاریـخ انقلاب ما اتفاق افتاد. اگر شما قمی‌ها آن درکی را که آن روز پیدا کردید، پیدا نمیکردید، به خیابانها نمی‌آمدید، دفاع نمیکردید، شهید نمیدادید و آن رسوائیِ بی‌نظیر را برای دستگاه طاغوت به وجود نمی‌آوردیـد، معلوم نبود جریـان مبارزات به این شـکلی که اتفاق افتاد، اتفاق بیفتـد و ادامه پیـدا کند. نقطه‌ی شـروع خیلی مهم است. و نقطه‌ی شـروع یک چیز تصادفی نیست، ناشـی از فهم‌کردن و درک‌کردن یک حادثه‌ای است که بسیاری از ابعاد آن پوشیده است؛ از چشـمها پنهان است. این هنر را حادثه‌ی نوزده‌ی دی قم داشت و نشان داد که این درک صـحیح را از قضـیه‌ای که پیش آمـده بود، دارد؛ توطئه را میفهمـد؛ میدانـد که پشت سـر این مقاله‌ای که علیه امام (رضوان اللَّه تعالی علیه) در روزنامه درج شـده است، چه چیزهائی بایـد اتفاق بیفتـد و اتفاق می‌افتـد. چون توطئه را فهمید، وادار به عکس‌العمـل شـد. امروز هم درس همین است. شمّ انسانی و عمیق یک ملت بایـد حوادث را قبل از وقوع آن احساس کنـد و بفهمد که چه اتفاقی دارد می‌افتـد، و عکس‌العمل نشان بدهـد. در طول تاریـخ اسـلام وقتی نگاه میکنیم، نداشـتن این درک و شمّ سیاسـیِ درسـت، ملتهـا را همیشه در خـواب نگه داشـته است و به دشـمنان ملتهـا امکـان داده است که هر کـاری که میخواهنـد، بر سـر ملتها بیاورنـد و از عکس‌العمـل آنها در امان و مصون بماننـد. با این نگاه، شـما به حادثه‌ی کربلا نگاه کنیـد. بسـیاری از مسـلمانانِ دوران اواخر شـصت ساله‌ی بعد از حادثه‌ی هجرت – یعنی پنجاه ساله‌ی بعد از رحلت نبی مکرم – از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشـتند. چون تحلیل نداشـتند، عکس‌العمل نداشـتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواسـتند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می‌آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جائی رسید که یک فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا – جوانی که هیچ یک از شـرایط حاکمیت اسـلامی و خلافت پیغمبر در او وجود ندارد و نقطه‌ی عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است – بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید؟ آن روز این حادثه به نظر

مردمی که در آن دوران بودنـد، عجیب نیامـد. خواص احسـاس خطر نکردنـد. بعضـی هم که شایـد احسـاس خطر میکردنـد، منـافع شخصی‌شان، عافیتشان، راحتشان، اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند. پیغمبر، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه‌ی بشری سوق بدهد. امروز کسـی به جای پیغمبر می‌نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است، به اصل وجود خـدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد. با فاصله‌ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، یـک چنین کسـی می‌آیـد سر کار! این به نظر شـما امروز خیلی عجیب می‌آیـد؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامـد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشـتند در اطراف دنیای اسـلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسـته دسته رفتنـد بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهّاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاسـتمداران بیعت کردند. در یک چنین موقعیتی که این قدر غفلت بر دنیای اسـلام حاکم است که خطر را درک و استشمام نمیکنند، چه کار باید کرد؟ کسی مثل حسین‌بن‌علی که مظهر اسـلام است، نسـخه‌ی بی‌تغییر پیغمبر مکرم اسـلام است - «حسـین منّی و انا من حسین» - در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را - نه فقط آن روز، بلکه در طول قرنهای بعد از آن - بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسـین شـروع شـد. حالا اینکه امام حسـین دعوت شـد برای حکومت در کوفه و حرکت کرد به کوفه، اینها ظواهر کار و بهانه‌های کار بود. اگر امام حسـین (علیه‌السّلام) دعوت هم نمیشـد، این قیام تحقق پیدا میکرد. امام حسـین باید این حرکت را انجام میداد، تا نشان بدهد که دسـتور کار، در یک چنین شرایطی، برای مسلمان چیست. نسخه را به همه‌ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان داد. یک نسـخه‌ای نوشت؛ منتها نسـخه‌ی حسین‌بن‌علی، نسـخه‌ی لفاظی و حرافی و «دستور بده، خودت بنشین» نبود؛ نسخه‌ی عملی بود. او خودش حرکت کرد و نشان داد که راه این است. ایشان از قول پیغمبر نقل میکند که آن وقتی که شـما دیدید که اسلام کنار گذاشـته شـد؛ ظـالمین بر مردم حکومت میکننـد؛ دین خـدا را تغییر میدهنـد؛ با فسق و فجور با مردم رفتار میکننـد؛ آن کسـی که در مقابل این وضع، نایستد و قیام نکند، «کان حقّا علی اللّه ان یدخله مدخله»؛ خدای متعال با این آدم ساکت و بی‌تفاوت هم مثل همان کسـی که «مسـتحلّ حرمـات اللّه» است، رفتار خواهـد کرد. این نسـخه است. قیام امام حسـین این است. در راه این قیام، جان مطهر و مبـارک و گرانبهـای امام حسـین که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود به نظر امام حسـین، بهای زیادی نیست. جان بهترینِ مردمان که اصـحاب امام حسـین بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل اللّه، حرم پیغمبر، شخصیتی مثل زینب که در دست بیگانگان اسیر بشود - حسین‌بن‌علی میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچه را اسیر میکنند - این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین، برای این مقصود سنگین نبود. بهائی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت، برای اسـلام، برای مسـلمین، برای امت اسـلامی و برای جامعه به دست می‌آیـد. گاهی صـد تومان انسان خرج کنـد، اسـراف کرده؛ گاهی صـد میلیارد اگر خرج کنـد، اسـراف نکرده. بایـد دیـد چه در مقابلش میگیریم. انقلاب اسـلامی عمل به این نسـخه بود. امام بزرگوار ما به این نسـخه عمل کرد. یک عده‌ای آدمهای ظاهرنگر و سـطحی‌بین - البته آدمهای خوب، مردمان بدی نبودند؛ ما اینها را میشناختیم - همان وقت میگفتند که ایشان این جوانها را توی میدان آوردند و بهترین جوانهای ما به کشـتن داده میشونـد؛ خونشان ریخته میشود. خیال میکردنـد که امام نمیداند که جان این جوانها در خطر قرار میگیرد. دلشان برای او میسوخت. این ناشـی بود از اینکه محاسـبه درست نمیشـد. خوب بله، در جنگ تحمیلی، ما این همه شـهید دادیم، این همه جانبـاز دادیم، این همه خـانواده داغـدار شدنـد. این، بهـای بزرگی است؛ امـا در مقابـل، چه؟ در مقابل، اسـتقلال کشور، پرچم اسـلام، هـویت ایران اسـلامی را در مقابـل آن طوفـان عظیم حفـظ کردیم. آن طوفـانی که درست کرده بودنـد، طوفـان صـدام نبود. صدام، آن سرباز جلوِ جبهه‌ی دشمن بود. پشت سر صدام همه‌ی دستگاه و دنیای کفر و استکبار قرار گرفته بودند. اگر فرض کنیم از اول هم وارد این توطئه نبودنـد، در ادامه واضـح و روشن بود؛ همه آمدنـد پشت سـر صدام. آمریکا آمد، شورویِ آن روز آمد، ناتو آمـد، کشورهای مرتجع و وابسـته‌ی به اسـتکبار آمدنـد؛ پول دادنـد، اطلاعات دادند، نقشه دادند، تبلیغات کردند. این جبهه‌ی عظیم

آمده بود تا ایران بزرگ، ایران رشید و شجاع، ایران مؤمن را بکلی در هم بپیچد. یک منطقه‌ی دست‌نشانده‌ی برای استکبار را در درجه‌ی اول، مغلوبِ عنصر پست و کوچکی مثل صدام کند و در درجه‌ی بعد هم در مشت و چنگال آمریکا نگه دارد. مصیبتی را که در طول دویست سال بر سر کشور ما آوردند و این همه مشکل برای این ملت درست کردند، این مصیبت را صد سال دیگر، دویست سال دیگر ادامه بدهند. ملت ما ایستاد، امام بزرگوار ایستاد. البته جانهای عزیزی را دادیم، شهیدان بزرگی را دادیم، جوانهای محبوبی را فدا کردیم؛ اما این بهای گزافی در مقابل آن دستاورد نبود. امروز مسئله‌ی فلسطین هم همین‌جور است. مسئله‌ی غزه که شما مشاهده میکنید، این بخشی از ظاهر قضیه است، باطن قضیه عبارت است از این که دستگاه استکبارِ بی‌اعتقاد به همه‌ی اصول انسانی، مایل است این منطقه‌ی خاورمیانه، این منطقه‌ی حساس را که پر از ثروت و حساسیت گوناگون جغرافیائی و اقتصادی است، در اختیار بگیرد؛ در مشت بگیرد. وسیله‌اش هم اسرائیل غاصب است؛ صهیونیستهای مسلط بر فلسطین اشغالی. مسئله این است. همه‌ی این حرکاتی که این چند سال در این منطقه انجام گرفته است - از قضایای لبنان تا قضایای عراق تا قضایای فلسطین - با این نگاه قابل تفسیر و قابل فهم است. مسئله این است که این منطقه باید در مشت آمریکا و استکبار - استکبار اعم از آمریکاست. البته مظهر عمده‌اش، شیطان بزرگ، دولت آمریکاست - قرار داشته باشد. استکبار میخواهد این منطقه را در اختیار داشته باشد؛ در مشت داشته باشد. استکبار این منطقه را لازم دارد و عاملش هم اسرائیل است. همه‌ی این داستانها و قضایای این چند سال با این نگاه، تحلیل میشود. دیدید در جنگ سی و سه روزه، وزیر خارجه‌ی آمریکا گفت: این درد زایمان منطقه‌ی خاورمیانه‌ی جدید است! یعنی از این حادثه یک موجود تازه‌ای متولد خواهد شد که همان خاورمیانه‌ای است که آمریکا دنبالش است. البته این خواب آشفته تعبیرش همانی بود که بر سرشان آمد. شجاعت و بیداری و فداکاری و ایثار و جهاد جوانان مؤمن در لبنان، تو دهن نه فقط اسرائیل، بلکه تو دهن آمریکا و همه‌ی پشتیبانانشان و دنباله‌روانشان زد. قضیه‌ی غزه هم از همین قبیل است. اینها میخواهند هیچ عنصر مقاومتی در این منطقه وجود نداشته باشد. اصل عنصر مقاومت را جمهوری اسلامی میدانند. البته این را درست فهمیده‌اند. اینجا مرکز مقاومت است. اینجا جائی است که ما اگر هیچ اقدامی هم نکنیم، هیچ حرفی هم نزنیم، خود وجود جمهوری اسلامی به ملتهای منطقه الهام میدهد. یک موجودیتی، یک هویتی که علی‌رغم همه‌ی قدرتهای استکباری و به کوری چشم آنها اینجور در این منطقه قد کشیده و روز به روز ریشه‌دارتر میشود؛ روز به روز قویتر میشود. خود وجود این پیکره‌ی عظیم و پرشکوه، خار چشم استکبار است و امیددهنده‌ی به ملتها. بله، اینجا مرکز مقاومت است؛ در این شکی نیست. دیگران هم از اینجا الهام گرفتند، منتها برای اینکه این مقاومت را در هم بکوبند، حلقه‌ی ضعیف را اول هدف قرار دادند؛ دولت مردمی منتخب حماس در غزه. او را مظلوم گیر آوردند؛ او را دارند میکوبند. هر کس در دنیای اسلام، امروز قضیه‌ی غزه را یک قضیه‌ی منطقه‌ای و شخصی و محلی بداند، دچار همان خواب خرگوشی‌ای است که پدر ملتها را تا حالا درآورده است. نه، این قضیه‌ی غزه، فقط قضیه‌ی غزه نیست؛ قضیه‌ی منطقه است. فعلاً آنجا نقطه‌ی ضعیفتر است، تهاجم را از آنجا شروع کردند و اگر موفق شدند، دست از سر منطقه بر نمیدارند. دولتهای کشورهای مسلمانی که حول و حوش آن منطقه هستند و کمکی که باید بکنند و میتوانند بکنند، نمیکنند، دارند اشتباه میکنند؛ اشتباه میکنند. هر چه در این منطقه میخ اسرائیل بیشتر فرو برود، تسلط استکبار بیشتر بشود، بدبختی این دولتها و ضعف و ذلت این دولتها بیشتر خواهد شد. چرا ملتفت نیستند؟ و دولتها، ملتها را هم دنبال خودشان به ذلت میکشانند. یک دولت ذلیل و مطیع و وابسته، یک ملت را مطیع و ذلیل و وابسته میکند. این است که ملتها باید به خود بیایند. ملت ما در این قضیه هم بیداری و هم آمادگی خودش را نشان داد. من لازم است از همه‌ی ملت که در راهپیمائی‌ها و تظاهرات و شعارها موضع و عزم خودشان را نشان دادند، تشکر کنم؛ بخصوص از جوانهای مؤمن و پرشوری که به فرودگاه‌ها - در تهران و بعضی جاهای دیگر - رفتند؛ که ما را بفرستید. خوب، دست ما بسته است؛ دست ما بسته است. ما اگر میتوانستیم آنجا حضور پیدا کنیم، لازم بود حضور پیدا کنیم و پیدا هم میکردیم؛ ما ملاحظه‌ی کسی را هم نمیکردیم؛ منتها امکان ندارد؛ این را همه بدانند. دولت جمهوری اسلامی و مسئولین

جمهوری اسلامی هر کاری که ممکن باشد که کمک به آن ملت مظلوم باشد، میکند، تا حالا هم کرده، بعد از این هم خواهد کرد. منتها جوانهای ما، جوانهای پرشوری‌اند. این نسل جوانهای امروز ما با این کارشان نشان دادند که مثل همان نسل کربلای ۵ - که همین روزها، روزهای یادآور خاطره‌ی کربلای پنج است - و نسل والفجر ۴ و عملیات خیبر و عملیات بدر اند. این جوانهای امروز هم مثل همان جوانهای بیست و پنج سال پیش، سی سال پیش آماده‌ی میداناند. پولی که دستگاه‌های جاسوسی و استعماریِ دشمنان به بعضی از عناصر خودفروخته‌ی داخلی دادند که جوانهای ما را منصرف کنند، تحلیل بنویسند و این آمادگی را خلاف حکمت و مصلحت وانمود کنند، هدر رفت. جوانهای ما در همان جهتی حرکت میکنند که انقلاب و اسلام و امام حسین (علیه‌السّلام) ترسیم کرده است. این وضع کشور ماست. منتها در دنیای اسلام بایستی ملتها حضور خودشان، عزم خودشان را به طور مشخص نشان بدهند. باید از دولتها بخواهند. بعضی از دولتهای مسلمان تلاشهای خوبی کردند؛ لکن کافی نیست. باید با فشارهای سیاسی، با فشارهای مردمی، دشمن را وادار به عقب‌نشینی کرد. امروز شما ببینید فاجعه‌ای که در این منطقه به دست صهیونیستها دارد اتفاق می‌افتد، یک فاجعه‌ی کم‌نظیر است. یک نفر آدم در یک گوشه‌ای از دنیا بر اثر یک حادثه‌ای زمین می‌افتد، جنجال دستگاه‌های حقوق بشر بلند میشود؛ به دروغ، به ریا، به تظاهر و فریبگری، طرفداری از حقوق انسان را ادعا میکنند، آن وقت این‌جور بچه‌های کوچک، زنهای مظلوم مثل برگ خزان در غزه روی زمین میریزند، نفس از اینها در نمی‌آید. خداوند متعال این داعیه‌های طرفداری از حقوق بشر را رسوا کرد؛ چه در سازمان ملل، چه در سازمانهای به اصطلاح مدعی حقوق بشر و چه در دولتهای مدعی اینها. آن دولتهای اروپائی لقلقه‌ی لسانشان شده حقوق بشر! کدام حقوق بشر؟! شماها به حقوق انسان اعتقاد ندارید. شماها دروغ میگوئید؛ ریاکارانه اسم حقوق بشر را می‌آورید. والّا چطور ممکن است فلان رئیس دولت اروپائی این حوادث را ببیند و به اسرائیل هجوم نیاورد؛ اگر معتقد به حقوق بشر هستید؟ بدتر از آنها بعضی از روشنفکران دنیای اسلامند. متأسفانه فساد مطبوعات و دستگاه‌های خبری و روشنفکری در دنیای اسلام، فساد بسیار تأسف‌انگیزی است. در روزنامه‌ها، در مطبوعات علیه دولت قانونی کنونی فلسطین تحلیل مینویسند، برای این که جنایات صهیونیستها را توجیه کنند! خداوند متعال از اینها نخواهد گذشت. حالا در داخل هم متأسفانه کم و بیش این چیزها هست. البته در داخل کشور افکار عمومیِ قاطع ملت، همراهی ملت و دولت در این جهتگیری، اجازه نمیدهد به بعضی‌ها که همان خط غلط و فریب و خیانت را دنبال کنند؛ والّا شاید بعضی بیش از اینها در این زمینه اظهار لحیه میکردند؛ حضور قاطع مردم و همراهی و شعارهای مردم و دولت به اینها اجازه نمیدهد. اما در کشورهای دیگر متأسفانه این کار دارد انجام میگیرد. آنچه که محصول و نتیجه این حوادث است، چیست؟ در یک کلمه به طور قطع، پیروزی حق بر باطل است. اگر دشمن خدای نکرده بتواند یکایک مبارزان فلسطینی را که امروز در حماس دارند دفاع جانانه میکنند و با عزم و اراده‌ی قاطع دارند میجنگند، نابود کند، باز مسئله‌ی فلسطین با این فاجعه‌آفرینی‌ها از بین نخواهد رفت. بدون شک به تجربه‌ی گذشته، از قبل خیلی خیلی قویتر قامت بلند خواهد کرد و بر سر آنها خواهد کوبید و بر آنها پیروز خواهد شد. ملت مسلمان ما باید همین عزم راسخ را در ذهن خود، در دل خود نگه دارد؛ این بصیرت را مغتنم بشمارد؛ این آگاهی و بیداری را که نصیب این ملت شده است، مغتنم بشمارد و حضور خود را حفظ کند؛ مواضع خود را آشکارا نشان بدهد و به دنیا اعلام کند که جمهوری اسلامی بر سر مواضع ظلم‌ستیز خود ایستاده است و برای آن، مقاومت و فداکاری خواهد کرد و مسلماً آنچه که به دست خواهد آورد، از آنچه که از دست خواهد داد، بمراتب گرانبهاتر و ارزشمندتر خواهد بود. و مطمئناً روح مطهر شهیدان عزیز ما و روح مطهر امام بزرگوار ما پشتیبان ملت ایران و پشتیبان این مجاهدتها و دفاعهای جانانه خواهند بود و ان‌شاءاللّه پیروزی را همه‌ی ملتهای مسلمان در آینده‌های نه چندان دوری جشن خواهند گرفت. خداوند دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) را شامل حال همه‌ی ما قرار بدهد و ما را جزو پیروان حقیقی حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) به شمار بیاورد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوائی ارتش

بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوائی ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش‌آمد عرض میکنم به شما عزیزان و خرسندم از دیدن چهره‌های جوان و پرنشاط شما مجموعه‌ی پرارزشِ نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران. حتماً همه‌ی ما - هم من، هم شما - باید سپاسگزار باشیم از کسانی که روز ۱۹ بهمن را با عمل خودشان - نه با زبان، نه با قرارداد - با اقدام خودشان، با عزم خودشان به وجود آوردند و ماندگار کردند. وقتی یک اقدامی، خالص، صحیح، متکی بر اندیشه‌ی درست و سرشار از اخلاص انجام میگیرد، خاصیت آن، ماندگاری است. خیلی از کارهای نمایشی را ما ممکن است انجام بدهیم؛ بعضی کارهای دستوری را ممکن است ما انجام بدهیم که در آن اخلاص کافی وجود نداشته باشد؛ گذشت زمان آنها را محو میکند، نابود میکند؛ لیکن قضیه‌ی ۱۹ بهمن از این جمله نبود؛ از جمله‌ی حوادثی بود که از دل ایمان و اخلاص و عزم راسخ جوشید. در آن شرائط، درست است که تا پیروزی قطعی انقلاب چند روزی بیشتر نبود، اما هیچکس نمیتوانست پیش‌بینی کند که ۱۹ بهمن، یک ۲۲ بهمنی هم در پی خواهد داشت. پیش‌بینی قطعی نمیشد کرد؛ کار خطرناکی بود. عزم راسخ آن جوانان که جوانهائی بودند شبیه شما، این بود که آمدند ایمان خودشان، عزم خودشان، پیوستگی خودشان با ملت و درک و تشخیص صحیح خودشان از عمق حادثه‌ای را که داشت اتفاق می‌افتاد، با عمل خودشان نشان دادند. البته خطرناک هم بود، اما اقدام کردند و ۱۹ بهمن ماندگار شد. این حادثه، یک حادثه‌ی دفعی نبود. نیروی هوائی با این کار یک جوهره‌ای را از خودش نشان داد؛ این جوهره در جنگ هم آشکار شد؛ هم بخش آفندی، هم بخش پدافندی. در دفاع هشت‌ساله، در آن وقتی که ملت ایران احساس میکرد کأنّه حصارهای امنیت پیرامون او وجود ندارد و دشمنان بدون هیچ بیم و واهمه‌ای می‌آمدند و بمباران میکردند؛ تهاجم میکردند، نیروی هوائی آن جوهره را نشان داد. بهترین، اولین، درخشان‌ترین، آبروبخش‌ترین حرکات ارتش جمهوری اسلامی در آغاز جنگ تحمیلی، کارهای نیروی هوائی بود؛ این ادامه‌ی همان جوهره بود. و الان هم همین جور است. مهم این است که یک انسان، یک مجموعه، ارزیابی و فهم درستی از تحولاتی که پیرامون او انجام میگیرد، داشته باشد. از حرکتی که به خیلی از چشمها نمی‌آید، بینایان و افراد بصیر آن را میفهمند که در حال انجام گرفتن است؛ این خیلی مهم است. تحولی که در انقلاب اسلامی واقع شد، از این قبیل بود. بعضی آن را نفهمیدند؛ تشخیص ندادند. بعضی آن را با یک حرکت کور که اشباه و نظائرش در خیلی از نقاط دنیا اتفاق میافتد، اشتباه گرفتند؛ آن جوری با آن رفتار کردند. بعضی کاسه‌های طمع خودشان را درآوردند تا از این حادثه، به نفع شخصیِ خود استفاده‌ای بکنند. این‌ها همه ناشی از کوته‌بینی بود. انقلاب در درجه‌ی اول تحولی در جامعه‌ی ایرانی بود و در درجه‌ی بعد، در مجموعه‌ی امت اسلامی و سپس، در معادلات کلان جهان سیاست. و جغرافیای قدرت را در دنیا - بخصوص در برخی از مناطق دنیا - بکلی عوض و جابه‌جا کرد. یک چنین حادثه‌ی عظیمی بود. امروز این عظمت دارد نشانه‌های خودش را نشان میدهد. تحولی که در ایران رخ میداد، این بود که یک نظامِ بسته‌ی استبدادی و ظالم و زورگو، با سردمداران و رؤسائی دنیاطلب، شهوتران، به فکر خود، غافل از انسانیت و انسانها، و از سوئی وابسته، اسیر سیاستهای دیگران و مطیع ناگزیرِ قدرتهای سلطه‌گر را از چنین وضعی بیرون بیاورند. تحول اساسی، این بود. و به یک جامعه‌ی رشید، آگاه، دارای عزم راسخ، با مردمی دارای قدرت انتخاب و حق انتخاب، با سربلندی و عزت در میان جامعه‌ی بشری و اثرگذار بر روی جوامع دیگر تبدیل کنند. تحول اصلی، این بود و این تحول، اتفاق افتاد. امروز شما می‌بینید، میشنوید، میخوانید که در مسائل گوناگون این منطقه، همه‌ی قدرتهای جهانی عقیده دارند که حضور ایران، وجود ایران، رأی ایران تعیین‌کننده است. این را دشمنان درجه یکِ ما هم، دارند میگویند که برای حل مسائل خاورمیانه یا مجموعه‌ی کشورهای این منطقه، بدون حضور ایران هیچ تصمیمی قابل گرفتن و قابل عمل شدن نیست. این کجا و آن وضعیت کجا که کشور بزرگ ایران با آن تاریخ، با آن میراث عظیم تاریخی گذشته‌اش، با آن مردم، مجموعاً یک مهره‌ای باشد در دست سلطه‌گران و استعمارگران که هر جور میخواهند جا به جایش کنند، از او استفاده کنند، از او بهره ببرند؛ مردم هم به حساب نیایند. از لحاظ

اقتصادی هم منابع کشور در اختیار آنها؛ نفت کشور، امکانات گوناگون کانی، امکانات گوناگون انسانی، وضعیت سوق‌الجیشی، همه در اختیار دیگران بود تا هر جور که میخواهند از آن استفاده کنند. این تحول عظیم، این بود. البته این تحول، معانی دیگری هم دارد. ملتی که این اراده را دارد، این قدرت را دارد که یک چنین نظام سیاسی‌ای را به یک نظام مطلوب و مردمی متحول کند، در کار اقتصاد خود، در کار عمق دادن و گسترش دادن به فرهنگ خود، در راه اخلاق انسانی خود، در راه پیاده کردن عقاید قلبی خود، موفقیتهای ناگزیری حتماً خواهد داشت، که داشت. این، آن تحول عظیم بود که عده‌ای آن را نفهمیدند، عده‌ای هنوز هم نمیفهمند. قدرتهای بزرگ - که هدفشان جز قهر و سیطره‌ی بر ملتها نیست - حاضر نیستند بفهمند که وقتی یک ملت بیدار شد، وقتی یک ملت ارزش عزم و اراده‌ی خودش را فهمید، وقتی یک ملت دانست که اگر بخواهد و تصمیم بگیرد و عمل بکند، هیچ قدرتی در مقابل او نمیتواند بایستد، با یک چنین ملتی دیگر نمیشود درافتاد. ممکن است هزینه‌هائی را بر این ملت تحمیل کنند؛ اما تسلط بر آن ملت دیگر ممکن نیست؛ به بردگی کشیدن آن ملت دیگر ممکن نیست؛ تحمیل کردن عقاید خود و خواست خود بر آن ملت دیگر ممکن نیست. این را هنوز هم قدرتهای بزرگ نمیتوانند بفهمند. سی سال از آغاز این تحول عظیم دارد میگذرد؛ انواع و اقسام شگردها را دشمنان ملت ایران و دشمنان نظام جمهوری اسلامی به کار زدند، شاید بتوانند مجدداً آن ملت را مقهور کنند؛ آن سلطه‌ی جهنمی‌ای را که بر ایران عزیز ده‌ها سال داشتند و حاضر نبودند از او دست بردارند، شاید بتوانند آن سطله را دوباره برگردانند. امروز چالش نظام جمهوری اسلامی با دشمنان قدرتمند جهانی‌اش بر سر این قضیه است. مسئله‌ی انرژی هسته‌ای و مسئله‌ی ساخت موشک و این حرفها بهانه است. مسئله، مسئله‌ی دیگری است. مسئله این است که یک ملت توانسته است با قهر و غلبه، با عزم و اراده، سلطه‌ی قهرآمیز دیگران را از خودش دفع کند. اما اینها میخواهند تلاش کنند این سلطه را برگردانند. البته نتوانستند، بعد از این هم نمیتوانند. از دل انواع و اقسام تحریمهائی که سالهای متمادی است بر کشور ما تحمیل کرده‌اند، ناگهان «ماهواره‌ی امید» بیرون می‌آید و به فضا پرتاب میشود. از دل همه‌ی سختگیریهائی که انجام دادند، ناگهان توانائی غنی کردن اورانیوم - که یک کار محدود و محصوری است و دربست، ملک طلقِ قدرتهای بزرگ است و بدون اجازه‌ی آنها هیچ جا نباید برود - در این کشور رشد میکند و جان میگیرد و خودش را نشان میدهد. این نشان‌دهنده‌ی این است که دشمن نتوانسته، تحریم او هم اثر ندارد، تهدید او هم اثر ندارد. چرا؟ چون این ملت عزم راسخ خود را که متکی به آن ایمان عمیق هست، حفظ کرده است و حرکت میکند و پیش میرود؛ و نمیتوانند. در حالی که دستگاههای تبلیغاتیِ مجهزِ فوق مدرنِ متعلق به این قدرتها، امروز شب و روز علیه نظام اسلامی و حرکت اسلامی و جمهوری اسلامی دارند تبلیغ میکنند، گسترش این فکر، حادثه‌ی غزه را به وجود می‌آورد؛ یک مجموعه‌ی کوچک، یک سرزمین محدود، در مقابل یک دولتی که خود را یکی از چند قدرت نظامی درجه‌ی اولِ دنیا میداند، می‌ایستد. آن دشمن همه‌ی امکاناتش را وارد میدان میکند که بتواند این ملت را مقهور کند و نمیتواند. این حادثه‌ی کوچکی است؟! این چیز کمی است؟! قبل از آن، قضایای لبنان در دو سال قبل بود، که باز همه‌ی امکانات را به کار بردند و حتّی آمریکائی‌ها به رژیم صهیونیستی کمک تسلیحاتی کردند. که او خودش سازنده‌ی بمب اتم است و صادر کننده‌ی تجهیزات نظامی است، باز آمریکائی‌ها به او تجهیزات دادند برای اینکه بتواند بر یک عده جوان مؤمن و عازم - که دفاع میکردند - غلبه پیدا کند و نتوانستند؛ در جنگ سی و سه روزه. اینها کوچک است؟! اینها همان نقاطی است که جغرافیای قدرت را در دنیا تغییر داده. شکل نظام غیر عادلانه‌ی جهانی را که دنیا را به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تقسیم میکند، تغییر داده. دنیا بعد از قرن هفدهم و هجدهم میلادی که پدیده‌ی استعمار به وجود آمد، عادت کرده بود که چند تا دولت معدود و محدودی، سرنوشت کشورهای دنیا - دولتها، ملتها - را با اتکاء به قدرت نظامی خودشان، نه با اتکاء به قدرت اخلاقی، در دست داشته باشند. یک وقت هست یک دولتی به خاطر قوت فکرش، به خاطر جوشش اخلاقی‌اش، به طور طبیعی در بین یک مجموعه‌ای از ملتها یا دولتها نفوذ پیدا میکند؛ اما نفوذ استعمار این جوری نبود. نفوذ استعمار، نفوذ قهرآمیز بود، به خاطر قدرت نظامی بود، با زور سرنیزه بود. دنیا عادت کرده بود یک عده‌ای این

سرنیزه را داشته باشند و اکثریت دولتها و ملتهای دنیا هم در مقابل اینها تسلیم باشند؛ آن وقت بسته به زرنگی خودشان، از میان این تسلیم شده‌ها، یک عده‌ای نان و نوای بهتری داشته باشند؛ یک عده‌ای نه، حتّی همان نان و نوا را هم نداشته باشند. مثل غلامان و بردگان یک ارباب که بعضی حالا یک لقمه‌ای، نواله‌ای هم گیرشان می‌آید؛ بعضی نه، برده هم هستند و گرسنگی هم میکشند. این عادت با انقلاب اسلامی از سر دنیا رفت. معلوم شد نخیر، قدرتهای سلطه‌گر دنیا حرفشان حرف آخر نیست. حرف آخر را ملتها میزنند؛ عزم ملتها و ایمان ملتهاست که حرف آخر را میزند. این را ملت ایران یاد داد. البته انقلاب در دنیا قبل از انقلاب اسلامی هم به وجود آمده است، لیکن هیچ انقلابی - در طول تاریخ انقلابها شما نگاه کنید؛ از انقلاب کبیر فرانسه و قبل از او و بعد از او - نتوانسته اصول خودش را در طول دهه‌های متوالی حفظ کند؛ آنچنانی که انقلاب اسلامی ایران این اصول را حفظ کرده است و در خط مستقیم خودش حرکت کرده؛ تسلیم این و آن نشده؛ راه خودش را مستقیم به سمت جلو رفته. نسخه‌ی آینده همین است؛ همه‌ی ملت ایران این را میدانند و باید بدانند و شما باید بدانید و میدانید. راه پیروزی نهائی و کامل ملت ایران این است که این خط مستقیم، خط ایمان؛ ایمان به خدا، ایمان به خود، ایمان به قدرت ملی، اعتماد به نفس ملی و راه حرکت و مجاهدت در همه‌ی اشکالش؛ مجاهدت علمی، مجاهدت عملی - و آنجائی که لازم است، مجاهدت نظامی - و ایمان و جهاد را از دست ندهند. این که ملت ما در هر ۲۲ بهمن با شور، با هیجان، با عزم راسخ، توی خیابانها می‌آیند و در این راهپیمائی عظیم شرکت میکنند و خودشان را نشان میدهند، یک حرکت نمادین از ایستادگی و استقامت ملت بر سر همین آرمانهاست. ملت، نشان میدهد که ما هستیم. لذا شما می‌بینید در طول این سی سال، ۲۲ بهمن در زیر برف و سرمای شدید و بر روی زمینهای یخ بسته، در زیر آفتاب سوزانِ - در مناطقی که هوا گرم بوده است - انجام شده و مردم داخل این میدان راهپیمائیها، آمدند و حضور خودشان را حفظ کردند؛ نگذاشتند ۲۲ بهمن آن جلا و رونق خودش را از دست بدهد. امسال هم به توفیق الهی همین جور خواهد بود. ملت ایران باز هم می‌آیند، توی صحنه خودشان را نشان میدهند. و این دشمن را به معنای حقیقی کلمه در مقابل ملت ایران دچار احساس خسران میکند؛ هم حضور در راهپیمائی این جور است، هم حضور در صحنه‌های گوناگون - این انتخاباتهای مختلف، آمدن مردم، حضور مردم، این نمایشهای عظیمِ علمی و فناوری - که خوشبختانه ملت ما پی در پی دارد اینها را نشان میدهد؛ دائم این تلاشِ جوانهای ما بروز میکند و ظهور میکند که باید روز به روز هم بیشتر بشود. شما در سهم خودتان، در مجموعه‌ی نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی، وظائف مشخص و تعریف شده‌ای دارید؛ هم در قسمت اصلی نیروی هوائی، هم در قسمت پدافند هوائی، وظائف مهمی دارید. مهمترین وظیفه این است که انسان احساس کند باید خلأها را پُر کند. هر جا هستید، خلأهای تجهیزاتی، خلأهای سازمانی، خلأهای مدیریتی را پر کنید. وقتی یک مجموعه عزم پیشرفت دارد، منتظر نمیماند که از جائی به جائی برود، یا کسی به او چیزی بگوید. در همان عرصه‌ای که او مشغول کار است، نیازسنجی میکند و سعی میکند که آن نیاز را برطرف کند و وظیفه‌ی خودش را به نحو کامل انجام بدهد. این به توفیق الهی، به فضل الهی تاکنون در نیروی هوائی ارتش وجود داشته است، بعد از این هم وجود خواهد داشت. من نگاهم به چهره‌های جوان و مؤمن و باعزم و اراده‌ی نیروی هوائی وقتی می‌افتد، این را احساس میکنم؛ از گزارشها و از اطلاعاتی هم که انسان دارد، این را میتواند بفهمد. یاد همه‌ی شهدای عزیز نیروی هوائی و ارتش جمهوری اسلامی و همچنین شهدای عزیزِ مجموعه‌های گوناگونی را که در این راه مجاهدت کردند و به شهادت رسیدند و جان خودشان را فدا کردند و این درخت تناور را آبیاری کردند، گرامی میداریم و یاد امامِ عزیزِ بزرگوارمان را که سلسله‌جنبان این حرکت عظیم بوده است، گرامی میداریم. و از مسئولین محترم نیروی هوائی و از فعالان بخشهای مختلف و از مبتکران و کسانی که پایه‌ی این ابتکارها را در نیروی هوائی گذاشتند، تشکر میکنیم و امیدواریم که خدای متعال به شما روزافزون توفیق و عزم راسخ عنایت بکند تا بتوانید ان‌شاءاللّه نیرو و مجموعه‌ی ارتش و مجموعه‌ی نیروهای مسلح را به جائی برسانید که ملت ایران با حضور شما احساس کند که هیچ آسیبی از طرف دشمن او را تهدید نمیکند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار با جمعی از مردم آذربایجان شرقی

بیانات در دیدار با جمعی از مردم آذربایجان شرقی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوش آمدید برادران و خواهران عزیز و خیلی خدا را شاکرم از اینکه بحمداللَّه این توفیق امروز برای ما دست داد که در این حسینیه، صفا و معنویت خانواده‌های شهید و جوانان عزیز و مردم باصفای تبریز و آذربایجان، ما را به یاد حسین بن علی (علیه الصّلاةُ و السّلام) مصفا کند و فضای زندگی و محیط کار ما را با این توجهات و صفائی که همیشه در شما تبریزی‌های عزیز مشاهده کردیم، نورانی کند. این اقترانِ پر معنائی است. امروز روز اربعین است و حادثه‌ی بیست و نه بهمن تبریز هم یک حادثه‌ی اربعینی است. اربعین در حادثه‌ی کربلا یک شروع بود؛ یک آغاز بود. بعد از آنکه قضیه‌ی کربلا انجام گرفت - آن فاجعه‌ی بزرگ اتفاق افتاد - و فداکاری بی‌نظیر اباعبداللَّه (علیه‌السّلام) و اصحاب و یاران و خانواده‌اش در آن محیط محدود واقع شد، حادثه‌ی اسارتها پیام را باید منتشر میکرد و خطبه‌ها و افشاگری‌ها و حقیقت‌گوئی‌های حضرت زینب (سلام اللَّه علیها) و امام سجاد (علیه الصّلاة و السّلام) مثل یک رسانه‌ی پر قدرت باید فکر و حادثه و هدف و جهتگیری را در محدوده‌ی وسیعی منتشر میکرد؛ و کرد. خاصیت محیط اختناق این است که مردم فرصت و جرئتِ این را پیدا نمیکنند که حقایقی را که فهمیده‌اند، در عملِ خودشان نشان بدهند؛ چون اولاً دستگاه ظالم و مستبد نمیگذارد مردم بفهمند و اگر فهم مردم از دست او خارج شد و فهمیدند، نمیگذارد به آنچه فهمیده‌اند، عمل کنند. در کوفه، در شام، در بین راه، خیلی‌ها از زبان زینب کبری (سلام اللَّه علیها) یا امام سجاد (علیه الصّلاة و السّلام) یا از دیدن وضع اسرا، خیلی چیزها را فهمیدند، ولی کی جرئت میکرد، کی توانائی این را داشت که در مقابل آن دستگاه ظلم و استکبار و استبداد و اختناق، آنچه را که فهمیده است، بروز دهد؟ مثل یک عقده‌ای در گلوی مؤمنین باقی بود. این عقده روز اربعین اولین نِشتر را خورد؛ اولین جوشش در روز اربعین در کربلا اتفاق افتاد. مرحوم سید بن طاووس - و بزرگان - نوشته‌اند که وقتی کاروان اسرا، یعنی جناب زینب (سلام اللَّه علیها) و بقیه در اربعین وارد کربلا شدند، در آنجا فقط جابر بن عبداللَّه انصاری و عطیه‌ی عوفی نبودند، «رجال من بنی هاشم»؛ عده‌ای از بنی هاشم، عده‌ای از یاران بر گرد تربت سیدالشهداء جمع شده بودند و به استقبال زینب کبری آمدند. شاید این سیاستِ ولائی هم که زینب کبری اصرار کرد که برویم به کربلا - در مراجعت از شام - به خاطر همین بود که این اجتماع کوچک اما پرمعنا، در آنجا حاصل شود. حالا بعضی استبعاد کردند که چطور ممکن است تا اربعین به کربلا رسیده باشند. مرحوم شهید آیةاللَّه قاضی یک نوشته‌ی مفصلی دارد، اثبات میکنند که نه، ممکن است که این اتفاق افتاده باشد. به هر حال آنچه در کلمات بزرگان و قدماء هست، این است که وقتی زینب کبری و مجموعه‌ی اهل بیت وارد کربلا شدند، عطیه‌ی عوفی و جناب جابر بن عبداللَّه و رجالی از بنی هاشم در آنجا حضور داشتند. این نشانه و نمونه‌ای از تحقق آن هدفی است که با شهادتها باید تحقق پیدا میکرد؛ یعنی گسترش این فکر و جرئت دادن به مردم. از همین جا بود که ماجرای توابین به وجود آمد؛ اگر چه ماجرای توابین سرکوب شد؛ اما بعد با فاصله‌ی کوتاهی ماجرای قیام مختار و بقیه‌ی آن دلاوران کوفه اتفاق افتاد و نتیجه‌ی در هم پیچیده شدن دودمان بنی‌امیه‌ی ظالم و خبیث بر اثر همین شد. البته بعد از او سلسله‌ی مروانی‌ها آمدند؛ اما مبارزه ادامه پیدا کرد؛ راه باز شد. این خصوصیت اربعین است. یعنی در اربعین افشاگری هم هست، عمل هم هست، تحقق هدفهای آن افشاگری هم در اربعین وجود دارد. عین همین قضیه در اربعینِ تبریز اتفاق افتاد. من در گذشته هم به مردم عزیز تبریز این را گفته‌ام؛ اگر حادثه‌ی بیست و نه بهمن در تبریز پیش نمی‌آمد، یعنی یاد شهدای قم به وسیله‌ی تبریزی‌ها آن جور با فداکاری زنده نگه داشته نمیشد، ممکن بود جریان مبارزه یک مسیر دیگری را طی کند. بسیار احتمال داشت که این حادثه‌ی بزرگ با این شکلی که اتفاق افتاد، اتفاق نیفتد. یعنی قضیه‌ی تبریز و قیام مردم تبریز در بیست و نه بهمن یک حادثه‌ی تعیین کننده بود. ماجرای خونهای ریخته شده‌ی در قم و اصل انگیزه‌ی حرکت قم را، ماجرای تبریز زنده و احیاء کرد. طبعاً مردم در این راه هزینه کردند؛ جانهای خودشان، آسایش خودشان، امنیت خودشان، همه را خرج کردند، لیکن

نتیجه‌ای که گرفتند، بیداری کل کشور بود. لذا برای قم یک اربعین گرفته شد، برای اربعین شهدای تبریز در بیست و نه بهمن هم، چندین اربعین گرفته شد. این، گسترش حرکت را نشان میدهد. خاصیت حرکت صحیح این است. خوب، اینکه مال تاریخ؛ اینها مال گذشته است. سی و یک سال الان از بیست و نه بهمن سال ۵۶ که این اتفاق در تبریز افتاد، میگذرد. سی و یک سال زمان زیادی است. خیلی از این جمع حاضر آن دوره را یا در دنیا نبودند - جوانها - یا اگر بودند، کودک بودند و درک نکردند. درس چیست؟ هر حادثه‌ای که از یک نیت درست، از یک فکر درست سرچشمه میگیرد - حوادث بزرگ با خود درسهائی دارد - درسی دارد؛ آن درسها را بایستی آموخت. درس حادثه‌ی بیست و نه بهمن، تأثیر هوشیاری، بیداری، بهوش بودن، یک؛ و جرئت اقدام، دو - ملاحظه نکردن از سختی‌ها و خطرها - و امید به آینده، سه؛ این سه تا خصوصیت است. اولاً درک کند. خیلی‌ها اهمیت موقعیت را نفهمیدند. مردم تبریز موقعیت و حساسیت را درک کردند و اقدام کردند. خودِ این هوشمندی و درک موقعیت و حساسیت، یک امر مهمی است. بعدِ اینکه موقعیت حساس فهمیده شد، همت و جرئت برای اقدام وجود داشته باشد. این هم نکته‌ی دوم. و بعد هم این اقدام را از روی امید، با اتکاء به خدا، با توکل به خدا، با حسن ظن به خدا، انجام بدهند. بخشی از درسهای بیست و نه بهمن اینهاست. این مردم اگر مؤمن باللّه نبودند، اگر ایمان در درون دل این مردم موج نمیزد، آن آگاهی اگر هم به وجود می‌آمد، به کار نمی‌آمد؛ به درد نمیخورد و به اقدام منتهی نمیشد. ایمان مردم، هوشیاری مردم، اقدام بموقع، همه‌ی اینها نقش داشت. این شد درس برای ما؛ امروز هم همین جور است؛ آینده هم همین جور است. حوادث را هوشیارانه باید دنبال کرد. خیلی از ملتها در مواقع حساس، حساسیت موقع را نفهمیدند. چون نفهمیدند، حوادث بر سر آنها بار شد، از روی آنها عبور کرد و غافل ماندند و لگدمال حوادث شدند. اگر آن روزی که بعضی از علما در مقابل خودکامگی‌های رضاخان ایستادند، همه با آنها همراهی میکردند، اگر آحاد ملت آگاهانه میفهمیدند که چه اتفاقی دارد در این کشور می‌افتد و می‌ایستادند، شاید ملت ما پنجاه سال جلوتر بود و خسارتهای پنجاه سال دوران انحطاط رژیم طاغوتی و وابسته‌ی پهلوی را تحمل نمیکرد. غفلت موجب میشود که انسان این خسارتها را تحمل کند. غفلت نبایستی به خرج داد. اگر آن روزی که آمریکائی‌ها در این کشور کودتا راه انداختند - آمریکا و انگلیس تواماً، در سال ۳۲ - حساسیتِ موقع درک میشد، اقدام مناسب انجام میگرفت، یقیناً سالها خسارتهائی که عاید شد برای کشور، پیش نمی‌آمد. هوشیارانه حوادث را باید رصد کرد. امروز ملت ما در مقابل خود یک جبهه‌ی گسترده‌ای را ملاحظه میکند که با همه‌ی توان خود درصدد این است که انقلاب اسلامی را از خاصیت و اثر ضد استکباری بیندازد. از اول پیروزی انقلاب، همان جبهه سعی‌اش این بود که نگذارد جمهوری اسلامی که مولود انقلاب است، پا بگیرد؛ همه‌ی تلاش خودشان را کردند که جمهوری اسلامی را از بنیان نگذارند رشد کند، و البته نتوانستند. اقدام سیاسی کردند، محاصره‌ی اقتصادی کردند، جنگ تحمیلی را هشت سال بر این ملت تحمیل کردند، دشمنان این ملت را تجهیز کردند، وسوسه‌های درونی را به جان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی انداختند، نتوانستند. به این نتیجه رسیدند که نظام جمهوری اسلامی را نمیشود ساقط کرد؛ چون مدافع آن، حامی آن، سینه‌های سپرکرده‌ی مردم مؤمن است؛ میلیونها انسان مؤمن این نظام را نگه داشته‌اند. بحث مسئولین و دولت و بحث اینها نیست. یک وقت یک نظام قائم به چند نفر است و یک عده مرتزقه‌ی(۱) یک نظامند؛ آن نظام برای استکبار خطری ندارد. یک وقت یک نظام متکی به ایمانهای مردم است، متکی به دلهای مردم، به پشتیبانیِ عمیق مردم است، این نظام را نمیشود تکان داد. این را استکبار فهمیده است. همین راهپیمائی‌ها، همین ۲۲ بهمن امسالِ شما مردم، این یک نمایش بسیار باشکوه و پرعظمت بود. پیشرفتهای علمی، حضور جوانها در صحنه‌های مختلف، شعارهای انقلاب که خوشبختانه زنده‌تر از پیش شده است - کسی از مسئولین با شرمندگی نسبت به شعارهای انقلاب مواجه نمیشود؛ افتخار میکنند به استقلال، به آزادی، به اسلام، به این قانون اساسی معتبر و پرمغز و پرمعنا - نشان میدهد که نظام را نمیشود تکان داد. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که باید از محتوای نظام هر چه میتوانند کم کنند. این تهاجم فرهنگی که بنده چند سال قبل گفتم، این شبیخون فرهنگی که انسان در بخشهای مختلف علائم آن را مشاهده میکرد و امروز هم

انسان آن را در بخشهای مختلفی می‌بیند، به این نیت است؛ با این قصد است؛ انقلاب را از محتوای خود، از مضمون اسلامی و دینی خود، از روح انقلابی خود تهی کنند و جدا کنند. این، از همان نقاط حساسی است که هوشیاری مردم را میطلبد. این هم مثل همان قضیه‌ی بیست و نه بهمن است. خیلی‌ها اهمیت بیست و نه بهمن را نفهمیدند، شما تبریزی‌ها این را فهمیدید، در مرحله‌ی عمل هم، این فهم خودتان را به کار بستید؛ در همه‌ی مقاطع همین جور است. اهمیتِ حوادث را باید ملت ما درک کند؛ و خوشبختانه امروز درک میکنند؛ ملت کاملاً هوشیارند. خود این هم یکی از برکات انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بوده است. مردم بیدار شده‌اند، قدرت تحلیل پیدا کردند. همه بدانند که امروز دشمنان نظام جمهوری اسلامی از برکندن این بنیان مستحکم، احساس عجز میکنند؛ سعی‌شان این است که به وسائل گوناگون، به دست خودِ کسانی که تو این انقلاب بودند و هستند، از این محتوا ذره ذره بکنند. جمهوری اسلامی، اسمش جمهوری اسلامی باشد، اسمش نظام انقلابی باشد، اما از محتوای اسلام، از محتوای انقلاب در آن خبری نباشد. اسم چه ارزشی دارد؟ محتوا لازم است؛ محتوا مهم است. وظیفه‌ی من، وظیفه‌ی شما این است که از محتوای انقلابی، از اصول با ارزشِ انقلاب دفاع کنیم و نگذاریم این مبانی با ارزش و این ارزشهای والا نادیده گرفته بشود؛ این وظیفه‌ی ماست. و بدانیم که خدای متعال پشتیبان مردمی است که با ایمان به او حرکت میکنند و اقدام و اِعمال قدرت انسانی و نیروی خود را در یک هدفی به کار می‌اندازند. خدای متعال یقیناً آن کسانی را که در راه اهداف الهی اقدام کنند، کمک میکند. ما آنجاهائی که شکست خوردیم، آنجائی که خدا به ما کمک نکرده است، به خاطر این بوده است که کارِ درست را انجام ندادیم؛ سهم خودمان را نیاوردیم. اگر سهم خودمان را به میدان بیاوریم، خدای متعال هم کمک خواهد کرد. میفرماید: «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»؛(۲) شما به پیمانی که با من دارید، عمل و وفا کنید، من هم به آن پیمان عمل میکنم؛ طرفینی است. خدای متعال که مالک جان و واهب همه‌ی مواهب به ماست، با ما قرارداد دو جانبه بسته است. شما عمل کنید، ما هم عمل میکنیم؛ یعنی خدای متعال این وعده را داده است. ما اگر به وظیفه‌ی خودمان عمل نکردیم، نمیتوانیم کمک الهی را انتظار داشته باشیم. بحمداللّه ملت ایران نشان دادند که اهل اقدامند، اهل عملند. در طول این سی سال که دشمنان ما انتظار داشتند که شعارهای انقلاب فراموش شود، امروز که شما در سی سالگی انقلاب نگاه میکنید به اجتماعات مردم، به اظهارات مردم، به شعارهای مردم، می‌بینید همان احساسات اول انقلاب و همان شعارها هست؛ این صراط مستقیم محفوظ مانده است؛ این خیلی چیز مهمی است. در انقلابهای گوناگون تاریخ چنین چیزی را ما شاهد نیستیم. این به برکت ایمان به خدا و به برکت اسلام است. و شعارهای انقلاب را بایستی حفظ کرد. این را باید جوانها بخصوص مغتنم بشمارند؛ قدر بدانند. خوشبختانه نسل جوان امروز ما زبده‌تر و کارآزموده‌تر از نسل جوان آن روز است. اگر آن روز غلبه با احساسات بود، امروز حضور جوانها در میدان به خاطر اندیشه و فکر است؛ صرف احساسات نیست؛ اگر چه احساسات هم هست و مهم هم هست؛ اما فکر هم هست، درک صحیح و حضور در میدان هم است. خداوند شهدای عزیز ما را با پیغمبر محشور کند؛ و امام بزرگوار ما را که سلسله جنبان این حرکت عظیم است، با اولیائش محشور بفرماید؛ و ان‌شاءاللّه ماها را سربازان این راه و فداکاران این هدف مقدس قرار بدهد و روز به روز ان‌شاءاللّه بر توفیقاتش نسبت به شما برادران و خواهران عزیز بیفزاید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) مواجب‌خوار، موقوفه‌خوار ۲) بقره: ۴۰

بیانات در چهارمین کنفرانس حمایت از ملت فلسطین

بیانات در چهارمین کنفرانس حمایت از ملت فلسطین بسم الله الرّحمن الرّحیم به شما میهمانان گرامی، علماء و متفکران و سیاستمداران و مجاهدان که در چهارمین گردهمائی برای دفاع از فلسطین به جمهوری اسلامی ایران آمده‌اید خوشامد می گویم. در فاصله‌ی این اجلاس با اجلاس قبلی که در روزهای ۱۵ تا ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۴۲۷ هجری قمری در تهران تشکیل شد حوادث مهم و تعیین‌کننده‌ئی اتفاق افتاده است که افق آینده را در قضیه‌ی فلسطین روشنتر و وظائف ما را درباره‌ی این مسأله‌ی همچنان اصلیِ

دنیای اسلام آشکارتر می‌سازد. از جمله‌ی این حوادث مهم، شکست شگفت‌آور نظامی و سیاسی اسرائیل در برابر مقاومت اسلامی در جنگ ۳۳ روزه‌ی لبنان در سال ۱۴۲۷ هجری‌قمری و ناکامی خفت آور رژیم صهیونیستی در جنگ ۲۲ روزه‌ی جنایتکارانه‌اش با مردم و دولت قانونی فلسطین در غزه است. اکنون رژیم غاصب که چند دهه با ارتش و تسلیحات خود و با پشتیبانی نظامی و سیاسی امریکا، چهره‌ئی مهیب و شکست‌ناپذیر نشان می‌داد، دو بار از نیروهای مقاومت که با اتکاء به خدا و مردم، بیش از اتکاء به سلاح و تجهیزات می‌جنگیدند، شکست‌خورده و با وجود تمرینها و آماده‌سازیهای نظامی و سازمانهای عریض و طویل اطلاعاتی و حمایت بیدریغ امریکا و بعضی دولتهای غربی و همدستی برخی منافقان جهان اسلام، انحلال، و شیب تند سقوط، و عدم کفایت خود در برابر موج نیرومند بیداری اسلامی را ظاهر ساخته است. از سوئی دیگر جنایاتی که در حادثه تاریخی غزه از مجرمان صهیونیست سر زد؛ کشتار وسیع مردم غیرنظامی، ویران کردن خانه‌های بیدفاع، سوراخ کردن سینه‌ی کودکان شیرخوار، بمباران دبستان و مسجد، به‌کارگیری بمبهای فسفری و برخی سلاحهای ممنوع دیگر، بستن راه غذا و دارو و سوخت و دیگر نیازهای اولیه‌ی مردم در مدتی نزدیک به دو سال، و بسی جنایات دیگر، ثابت کرد که غریزه‌ی وحشیگری و جنایت در سران دولت جعلی صهیونیست، با دهه‌های آغازین فاجعه‌ی فلسطین هیچ تفاوتی نیافته و همان سیاست و همان خویِ درندگی و بی‌رحمی که فاجعه‌های دیر یاسین و صبرا و شتیلا- را پدید آورد، امروز هم بعینه بر ذهن و دل ظلمانی این طاغوتهای زمان حاکم است که البته امروز با بهره‌گیری از پیشرفت فناوری، دائره‌ی جنایت بسی گسترده‌تر و فاجعه‌بارتر میباشد. چه آنان که با توهم شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیست، شعار «واقع‌بینی» سر داده دست سازش و تسلیم در برابر غاصبان دراز کردند، و چه کسانی که به خیال باطل خود، نسل دوم و سوّم سیاستمداران صهیونیست را مبرّا از جنایات نسل اوّل دانسته، امید همزیستی سالم در کنار آنان را در دل پروراندند، اکنون باید به خطای خود پی برده باشند. اولاً- با موج بیداری امت مسلمان و بالیدن نهال مقاومت اسلامی، آن هیبت دروغین فرو ریخته و نشانه‌های ناتوانی و درماندگی در رژیم غاصب آشکار گشته است، و ثانیاً خوی تجاوزگری و بی‌شرمی از جنایت در گردانندگان آن رژیم همان است که در دهه‌های اوّل بود و هرگاه بتوانند یا گمان ببرند که میتوانند، از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. اکنون ۶۰ سال از اشغال فلسطین میگذرد. در این مدت همه‌ی ابزارهای قدرت مادی در خدمت غاصبان قرار گرفته است؛ از پول و سلاح و فناوری، تا تلاشهای سیاسی و دیپلماسی، و تا شبکه‌ی عظیم امپراتوری خبری و اطلاع‌رسانی. به‌رغم این تلاش شیطانی گسترده و حیرت‌آور، غاصبان و حامیان آنان نه تنها نتوانسته‌اند مسأله‌ی مشروعیت رژیم صهیونیستی را حل کنند، بلکه این مسأله با گذشت زمان بغرنج‌تر هم شده است. عدم تحمل رسانه‌های غربی و صهیونیستی و دولتهای حامی صهیونیزم در برابرِ حتی طرح سؤال و تحقیق درباره هولوکاست که بهانه‌ی غصب فلسطین بود، یکی از نشانه‌های این تزلزل و ابهام است. اکنون وضع رژیم صهیونیستی از همیشه‌ی تاریخ سیاه خود در افکار عمومی جهان بدتر و پرسش از دلیل پیدایش آن جدّیتر است. اعتراض بی‌سابقه و خودجوش جهانی از شرق آسیا تا امریکای لاتین علیه آن رژیم و تظاهرات مردمی در ۱۲۰ کشور جهان و از جمله در اروپا و در انگلیس که خاستگاه اصلیِ این شجره‌ی خبیثه بود، و دفاع آنان از مقاومت اسلامی غزه و از مقاومت اسلامی لبنان در جنگ ۳۳ روزه، نشان میدهد که یک مقاومت جهانی علیه صهیونیزم پدید آمده که در ۶۰ سال گذشته هرگز تا این حد، جدی و حجیم نبوده است. میتوان گفت مقاومت اسلامی لبنان و فلسطین توانسته است وجدان جهانی را بیدار کند. این درس بزرگی است، هم برای دشمنان امت اسلامی که خواسته‌اند با زور و سرکوب، دولتی و ملتی جعلی و فرمایشی بسازند و با مرور زمان، آن را به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل کرده و چنین تحمیل ظالمانه‌ئی را در جهان اسلام، عادی‌سازی کنند. و هم برای امت اسلامی و بویژه جوانان غیور و وجدانهای بیدار آن، تا بدانند که مجاهدت در راه بازگرداندن حق پایمال‌شده، هرگز ضایع نمیشود و وعده‌ی خداوند راست است که فرمود: أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ. الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ

لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. و قال تعالى: إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ، و قال عزوجل: وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، و قال: وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ، و قال عز من قائل: فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقام و کدام وعده از این وعده الهی صریحتر که فرمود: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ. مغالطه‌ی بزرگی که در قضیه‌ی فلسطین بر ذهن برخی از دست‌اندرکاران چنگ انداخته این است که کشوری بنام اسرائیل یک واقعیت شصت ساله است و باید با آن کنار آمد. من نمیدانم اینها چرا از واقعیتهای دیگری که در برابر چشم آنان است درس نمیگیرند؟ مگر کشورهای بالکان و قفقاز و آسیای جنوب غربی پس از هشتاد سال بی‌هویتی و تبدیل به بخشهائی از شوروی سابق، بار دیگر هویت اصلی خود را باز نیافتند؟ چرا فلسطین که پاره‌ی تن جهان اسلام است نتواند بار دیگر هویت اسلامی و عربی خود را بازیابد؟ و چرا جوانان فلسطینی که در شمار باهوشترین و مقاومترین جوانان عربند نتوانند اراده‌ی خود را بر این واقعیتِ ظالمانه فائق گردانند؟ مغالطه‌ی بزرگ دیگر آن است که گفته شود تنها راه نجات ملت فلسطین، مذاکره است! مذاکره با کی؟ با رژیم غاصب و زورگو و گمراهی که جز به زور، به هیچ اصل دیگری معتقد نیست؟ آنان که به این بازیچه و فریب خود را دلخوش کردند چه به دست آوردند. آنچه آنها به عنوان حکومت خودگردان از صهیونیستها گرفتند، با صرفنظر از ماهیت تحقیرآمیز و اهانتبار آن، اولاً با هزینه‌ی سنگینِ اعتراف به مالکیت رژیم غاصب بر تقریباً سراسر فلسطین تمام شد، ثانیاً همان حکومت نیم‌بند و دروغین را هم با بهانه‌های واهی در مواردی زیر پای خود لگد کوب کردند؛ محاصره‌ی یاسر عرفات در ساختمان مدیریتش در رام‌الله و انواع تحقیر و تذلیل او حادثه‌ای نیست که فراموش شود. ثالثاً: چه در زمان عرفات و چه بویژه پس از او با مسئولان حکومت خودگردان مانند رؤسای کلانتریهای خود رفتار کردند که وظیفه‌شان تعقیب و دستگیری مجاهدان فلسطینی و محاصره‌ی اطلاعاتی و پلیسی آنهاست، و بدینصورت تخم کینه را در میانه‌ی گروههای فلسطینی پاشیدند و آنها را به جان یکدیگر انداختند. و رابعاً: همان اندازه دستاورد ضعیف هم فقط ببرکت جهاد مجاهدان و مقاومت غیور مردان و زنان تسلیم‌ناپذیر بود. اگر انتفاضه‌ها رخ نمیداد صهیونیستها با وجود تنازل پی‌درپی رؤسای سنتی فلسطین در برابر آنها، همین اندازه را هم هرگز به آنان نمیدادند. یا مذاکره با امریکا و انگلیس که بزرگترین گناه را در ایجاد و حمایت از این غده‌ی سرطانی مرتکب شده‌اند، و خود پیش از آنکه میانجی باشند طرف دعوایند. دولت آمریکا هیچگاه حمایت بی‌قید و شرط خود از رژیم صهیونیست و حتی از جنایت‌های آشکار آن از قبیل ماجرای اخیر غزه را متوقف نکرده است. حتی رئیس‌جمهور جدید آمریکا هم که با شعار تغییر در سیاستهای دولت بوش بر سر کار آمده است، از تعهد بی‌قید و شرط به امنیت اسرائیل دم میزند، یعنی دفاع از تروریسم دولتی، دفاع از ظلم و زورگوئی، دفاع از قتل عام صدها مرد و زن و کودک فلسطینی در ۲۲ روز، این یعنی همان کژراهه‌ی دوران بوش و نه چیزی کمتر. مذاکره با مجامع وابسته به سازمان ملل هم یک رویکرد عقیم دیگر است. سازمان ملل شاید در کمتر نمونه‌ئی همچون مسأله‌ی فلسطین، مورد آزمونِ افشاگر و رسواکننده قرار گرفته باشد. شورای امنیت، یک روز اشغال فلسطین به وسیله‌ی گروههای تروریست جرّار را سریعاً به رسمیت شناخت و نقشی اساسی را در پیدایش و تداوم این ظلم تاریخی بازی کرد، و پس از آن چندین دهه همواره در برابر نسل‌کشی‌ها، آواره‌سازیها، جنایتهای جنگی و انواع جرائم گوناگون دیگر آن رژیم، سکوت رضایت‌آمیز کرد، و حتی هنگامی که مجمع عمومی رأی به نژادپرست‌بودن صهیونیسم داد، نه تنها با آن همراهی نکرد، که در عمل ۱۸۰ درجه با آن فاصله گرفت. کشورهای زورگوی عالم که برخوردار از عضویت دائم در شورای امنیت‌اند از این مجمع جهانی همچون ابزار استفاده میکنند. نتیجه آنکه نه تنها این شورا به کار امنیت در جهان کمکی نمیکند بلکه هرجا که قرار است مفاهیمی همچون حقوق‌بشر یا دموکراسی و امثال آن، وسیله ی زیاده‌طلبی و سلطه‌ی بیشتر آنان گردد به کمک ایشان می‌شتابد و بر کارهای نامشروع آنان پوششی از فریب و دروغ می‌افکند. نجات فلسطین با دریوزگی از سازمان ملل یا از قدرتهای مسلّط و به طریق اولی از رژیم غاصب

به دست نمیآید، راه نجات فقط ایستادگی و مقاومت است، با توحید کلمه‌ی فلسطینیان و کلمه‌ی توحید که ذخیره‌ی بی‌پایان حرکت جهادی است. ارکان این مقاومت از سوئی گروههای مجاهد فلسطینی و آحاد مردم مؤمن و مقاوم فلسطین در داخل و خارج آن کشورند؛ و از سوئی دیگر، دولتها و ملتهای مسلمان در سراسر جهان، بویژه عالمان دینی و روشنفکران و نخبگان سیاسی و دانشگاهیان. اگر این دو رکن مستحکم در جای خود قرار گیرند، بیشک وجدانهای بیدار و دلها و اندیشه‌هائی که افسون تبلیغات امپراتوری خبری استکبار و صهیونیزم، آنها را مسخ نکرده در هر نقطه‌ی عالَم به یاری ذیحق و مظلوم خواهند شتافت و دستگاه استکبار را در برابر طوفانی از اندیشه و احساس و عمل قرار خواهند داد. نمونه‌ی این حقیقت را در طول روزهای اخیر مقاومت پرشکوه غزه همه دیدیم. گریه‌ی رئیس غربی یک سازمان خدماتی بین‌المللی در برابر دوربین رسانه‌ها، اظهارات همدردانه فعالان سازمانهای بشردوستانه، تظاهرات بزرگ و صمیمی مردم در قلب پایتخت‌های اروپائی و شهرهای امریکا، اقدام شجاعانه‌ی رؤسای چنددولت در امریکای لاتین، همه و همه نشانه‌ی آن است که دنیای غیرمسلمان نیز هنوز به دست نیروهای شرآفرین و فسادآفرین ـ که نام قرآنی آنها شیطان است ـ به طور کامل تسخیر نشده و هنوز میدان برای جولان حقیقت باز است. آری مقاومت و صبر مجاهدان و مردم فلسطین و حمایت و کمک همه‌جانبه به آنان از سراسر کشورهای اسلامی خواهد توانست طلسم شیطانی غصب فلسطین را بشکند. انرژی عظیم امت اسلامی میتواند مشکلات جهان اسلام و از جمله، مشکل حاد و فوری فلسطین را حل کند. اکنون خطاب من به شما برادران و خواهران مسلمان است در سراسر جهان و نیز به همه‌ی وجدانهای بیدار از هر کشور و ملت. همت کنید و طلسم مصونیت جنایتکاران صهیونیست را بشکنید. سران سیاسی و نظامی رژیم غاصب را که در فاجعه‌ی غزه نقش‌آفرین بودند به پای میز محاکمه بکشانید و به مجازاتی که عدل و عقل حکم میکند برسانید. این اولین قدمی است که باید برداشته شود. سران سیاسی و نظامی رژیم غاصب باید محاکمه شوند. اگر جنایتکار مجازات شود، راه جنایت برای آنان که انگیزه و جنون آن را دارند ناهموار خواهد شد. آزاد گذاشتن عاملان جنایتهای بزرگ، خود عامل و مشوق جنایتهای دیگر است. اگر امت اسلامی پس از جنگ ۳۳ روزه‌ی لبنان و آن‌فاجعه‌آفرینی‌های دهشتناک، مجازات صهیونیستهای فاجعه‌آفرین را بجدّ مطالبه میکرد، اگر این مطالبه‌ی بحق پس از به خاک و خون کشیدن کاروانهای عروسی در افغانستان و پس از جنایات بلک‌واتر در عراق و پس از رسوائیهای سربازان امریکائی در ابوغریب و غیر آن صورت میگرفت، امروز ما شاهد کربلای غزه نمی‌بودیم. ما دولتها و ملتهای مسلمان در آن قضایا وظیفه‌ئی را که قانون عقل و عدل بدان حکم میکرد انجام ندادیم و نتیجه آن چیزی است که امروز شاهد آنیم. جای تأسف عمیق است که برخی از دولتها و سیاستمداران جهانی، از مقولات اخلاقی و قضاوت وجدانی بشری، سخت بیگانه‌اند. برای آنها قتل‌عامِ بیش‌از ۱۳۵۰نفر و زخمی کردن حدود ۵۵۰۰ نفر مردم بی سلاح و بسیاری کودک در ظرف ۲۲ روز در غزه، هیچ حساسیتی برنمی‌انگیزد؛ قاتلان و مجرمان نه تنها مجازات نمی‌شوند، که پاداش هم میگیرند. امنیت رژیم سفاک یک امر قدسی که باید در هر حال از آن دفاع کرد به شمار میآید و طرف مظلوم، چه دولتی که با رأی قاطع مردم بر سر کار آمده و چه مردمی که آن دولت را بر سر کار آورده‌اند متهم و محکوم میشوند. این است حکم دیوان سیاستی که با اخلاق و وجدان و فضیلت، نسبتی ندارد و آبش با آن به یک جو نمیرود. این دولتها هنگامی که نفرت عمیق افکار عمومی را از خود مشاهده میکنند، بی آنکه علت آشکار آن را ببینند، به سراغ باز هم سیاست‌ورزی میروند و این چرخه‌ی معیوب همچنان ادامه می‌یابد. برادران و خواهران عزیز در همه‌ی جهان اسلام! از تجربه‌ها درس بگیریم. امت بزرگ ما امروز به برکت بیداری اسلامی، دارای قدرت عظیمی است. کلید حل مشکلات فراوان کشورهای اسلامی، در دست همت و یکپارچگی این مجموعه‌ی شگرف است، و مسأله‌ی فلسطین، فوری‌ترین مسأله‌ی جهان اسلام است. گاهی شنیده میشود که کسانی میگویند: فلسطین یک مسأله‌ی عربی است. این سخن به چه معنی است؟ اگر مقصود آن است که عرب، احساسات خویشاوندانه‌تری دارد و مایل است خدمت و مجاهدت بیشتری تقدیم کند این چیز پسندیده‌ئی است و ما به آن تبریک میگوئیم. ولی اگر معنی این سخن آن است که سران برخی کشورهای عربی به ندای یا

للمسلمین مردم فلسطین کمترین توجهی نکنند و در قضیه‌ی مهمی مانند فاجعه‌ی غزه با دشمن غاصب و ظالم همکاری کنند و بر سر دیگران که نـدای وظیفه، آرامشان نمیگـذارد فریاد بکشـند که شـما چرا به غزه کمک میکنید، در این صورت هیچ مسـلمانی و هیچ عربی غیور و با وجدانی این سـخن را نمی‌پذیرد و گوینده‌ی آن را از سـرزنش و تقبیح معاف نمی‌سازد. این همان منطق اخزم است که پدر خود را کتک میزد و اگر کسـی دخالت میکرد بر سر او فریاد میکشید؛ پس از او هم پسرش آن پدر بزرگ را به باد مشت و کتـک میگرفت و این در زبان عربی مَثَل شـد که: انَّ بَنیَّ رمّلونی بالـدّم شِنشِنَهٌ اَعرِفُها من اَخزَم کمک همه جانبه به مردم فلسـطین و حمـایت کامل از آنان واجب کفائی بر همه ی مسـلمانان است. دولتهائی که به جمهوری اسـلامی ایران و برخی دیگر از کشورهای مسـلمان بخاطر کمک به فلسطین خرده میگیرند، خود متحمل این کمک و حمایت شوند تا تکلیف اسلامی از دیگران ساقط شود و اگر همت و توان و شـجاعت آن را ندارند، بهتر است به جای خرده‌گیری و کارشـکنی، قدرشـناسِ اقدامات مسـئولانه و شـجاعانه‌ی دیگران باشـند. حضـار محترم! شـما که در این گردهمائی حضور یافته ایـد، در مسـئله‌ی فلسـطین صاحبنظر و اندیشه‌وریـد. وظیفه‌ی تـاریخی امروز مـا تکرار سـخنان و تئوریهـای نـاتوانِ گذشـته نیسـت، بلکـه ارائه‌ی راهکـاری است که فلسـطین را از زیر سـتم رژیم صهیونیستی آزاد کنـد. پیشـنهاد مـا یـک راهکـار کاملاًـ منطبق بر مردمسالاـری است که میتوانـد منطق مشترک همه‌ی افکار جهانی باشـد. آن پیشـنهاد این است که همه‌ی صاحبـان حق در سـرزمین فلسـطین اعم از مسـلمان و مسـیحی و یهودی در یـک همه‌پرسـی، ساختار نظام خود را انتخاب کنند و همه‌ی فلسـطینی هائی که سالها مشـقت‌آوارگی را تحمل کرده اند نیز در این همه پرسی شرکت کننـد. دنیای غرب بایـد بدانـد که نپـذیرفتن این راه حل نشانه‌ی پایبنـد نبودن به دموکراسـی است که پیوسته از آن دم میزنند و این آزمون افشاگر دیگری بر علیه آنان خواهـد شـد. آزمون قبلی آنان نیز در فلسـطین بود که نتیجه‌ی انتخابات کرانه‌ی باختری و غزه را که روی کارآمـدن دولت حمـاس بود نخواسـتند بپذیرنـد. کسانی که دموکراسـی را تا جائی می پذیرنـد که نتائـج آن مطلوب آنان باشـد، جنگ‌طلب و ماجراجوینـد و اگر از صـلح دم میزنند جز دروغ و فریب نیست. اکنون مسأله‌ی بازسازی غزه یکی از فوری‌ترین مسائـل فلسـطین اسـت، دولـت حمـاس کـه منتخب اکـثریت قـاطع فلسـطینیان است و حمـاسه‌ی مقـاومتش در ناکـام گذاشـتن رژیم صهیونیستی، درخشانترین نقطه در تاریـخ صـد ساله‌ی اخیر فلسـطین است، باید مرکز همه‌ی فعالیتهای مربوط به بازسازی قرار گیرد. شایسته است که برادران مصری راه کمک‌ها را باز کنند و بگذارند که کشورها و ملتهای مسلمان به وظیفه‌ی خود در این مهم عمل کنند. در پایان یاد شهیدان جنگ ۲۲ روزه را که با خون خود غزه‌ی فلسطین را به عزت اسلام و عرب مبدل کردند گرامی میدارم و برای آنـان طلب مغفرت و رحمت میکنم. و نیز به همه‌ی شـهیدان فلسـطین و لبنان و عراق و افغانسـتان و همه‌ی شـهیدان اسـلام و به روح مطهّر امام راحل عظیم الشأن درود میفرسـتم. از خداوند متعال عزت اسـلام و مسلمین و نزدیکی هر چه بیشتر ملتهای مسلمان به یکدیگر و بیداری روزافزون دنیای اسلام را مسألت میکنم. والسلام علیکم و رحمهٔالله و برکاته

بیانات در سالروز ولادت حضرت پیامبر اعظم (ص)

بیانـات در سـالروز ولاـدت حضـرت پیـامبر اعظم (ص) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم این عیـد سـعید را به همه‌ی شـما حضار محترم، مسئولان کشور، بلندپایگان مدیریت جمهوری اسلامی، میهمانان عزیز هفته‌ی وحدت، سفرای کشورهای اسلامی و به همه‌ی ملت ایران و مسـلمانان جهان، بلکه به همه‌ی آزادگان عالم و به جامعه‌ی بشـریت. امروز که بر حسب روایت مشهور محدثین شیعه روز ولاـدت خاتم‌الانبیـاء است، و همین روز، روز ولاـدت امام جعفر صادق)علیه الصّـلاهٔ و السّـلام(در سال ۸۳ هجری است، برای دنیای اسـلام روز بسیار بزرگی است. ولادت پیغمبر اعظم یک حادثه‌ی صرفاً تاریخی نیست؛ یک حادثه‌ی تعیین کننده‌ی مسیر بشـریت است. خود پدیـده‌هائی که در هنگام این ولادت بزرگ، طبق نقل تاریـخ دیـده شـد، یک اشارات گویائی به معنا و حقیقت این ولادت است. نقل کرده‌اند که در هنگام ولادت نبی‌مکرم اسـلام)صـلّی اللّه علیه و اله(نشانه‌های کفر و شرک در نقاط مختلف

عـالم دچـار اختلال شـد. آتشـکده‌ی فارس که هزار سال بود خاموش نشـده بود، در هنگام میلاد پیغمبر خاموش شـد. بتهائی که در معابد بودند، سرنگون شدند؛ و راهبان و خدمتگزاران معابد بت‌پرستی متحیر ماندند که این چه حادثه‌ای است! این، ضربه‌ی نمادینِ این ولادت بر شرک و کفر و ماده‌گرائی است. از طرف دیگر کاخ جباران امپراطوری ایرانِ مشرکِ آن روز دچار حادثه شد؛ کنگره‌های کاخ مدائن - چهارده کنگره - فرو ریخت. این هم یک اشاره‌ی نمادینِ دیگر است به اینکه این ولادت مقدمه و زمینه‌ای است برای مبارزه‌ی با طغیان‌گری در عالم؛ مبارزه‌ی با طاغوتها. آن جنبه‌ی معنویت و هدایت قلبی و فکری انسان، این جنبه‌ی هدایت اجتماعی و عملیِ آحاد بشر. مبارزه‌ی با ظلم، مبارزه‌ی با طغیان‌گری، مبارزه‌ی با حاکمیت بناحقِ ستمگران بر آحاد مردم؛ اینها اشارات نمادینِ ولادت پیغمبر است. و امیرالمؤمنین)علیه الصّلاة و السّلام(در نهج‌البلاغه در توصیف زمانه‌ای که پیغمبر در آن زمانه - این خورشید تابان - ظهور و طلوع کرد، جملات متعددی دارند. از جمله میفرمایند: »و الدّنیا کاسفةُ النّور ظاهرةُ الغرور«؛(۱) نور در محیط زندگی بشر نبود؛ انسانها در ظلمات زندگی میکردند؛ ظلمات جهل، ظلمات طغیان، ظلمات گمراهی، که البته مظهر همه‌ی این ظلمتها خود همان نقطه‌ای بود که پیغمبر اکرم در آنجا متولد شد و سپس مبعوث شد؛ یعنی جزیرةُ العرب. همه‌ی تاریکی‌ها و ضلالتها و گمراهی‌ها یک نمونه‌ای در مکه و محیط زندگی عربی جزیرةُ العرب داشت. گمراهی‌های فکری و اعتقادی، آن شرک ذلیل کننده‌ی انسان، تا آن اخلاق اجتماعی خشن، تا آن بی‌رحمی و قساوت قلب که: »و اذا بشّر احدهم بالأنثی ظلّ وجهه مسودّا و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشّر به ا یمسکه علی هون ام یدسّه من التّراب الا ساء ما یحکمون«.(۲) این، نمونه‌ای از اخلاق بشر در دوران ولادت پیغمبر و سپس در دوران بعثت پیغمبر است. »و کان بعده هدی من الضّلال و نوراً من العمی«.(۳) بشریت کور بود، بینا شد. عالم ظلمانی بود، با نور وجود پیغمبر منور شد. این معنای این ولادت بزرگ و سپس بعثت آن بزرگوار است. نه فقط ما مسلمانها رهین منت الهی و نعمت الهی هستیم به خاطر این وجود مقدس، بلکه همه‌ی انسانیت رهین این نعمت است. درست است که هدایت پیغمبر در طول قرنهای متمادی هنوز همه‌ی بشریت را فرا نگرفته است؛ اما این چراغ فروزان، این شعله‌ی روزافزون در میان بشریت هست و بتدریج در طول سالها و قرنها انسانها را به سمت این چشمه‌ی نور هدایت میکند. و در تاریخ بعد از بعثت پیغمبر و ولادت آن بزرگوار که نگاه کنید، همین تدبیر را ملاحظه میکنید. انسانیت به سمت ارزشها حرکت کرده است، ارزشها را شناخته است، بتدریج این گسترش پیدا خواهد کرد و شدت آن روز به روز بیشتر خواهد شد؛ تا اینکه ان‌شاءاللّه »لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون«،(۴) همه‌ی عالم را فرا بگیرد و بشریت در جاده‌ی هدایت و صراط مستقیم الهی حرکت حقیقی خودش را آغاز کند، که در واقع شروع زندگی بشر از آن روز است. آن روزی که حجت خدا بر مردم تمام خواهد شد و بشریت در این شاهراه بزرگ قرار خواهد گرفت. ما امروز به عنوان امت اسلامی در برابر این نعمت بزرگ قرار داریم، باید از این نعمت استفاده کنیم. باید دل خود، دین خود، فکر خود و نیز دنیای خود، زندگی خود، محیط خود را به برکت تعالیم این دین مقدس روشن و منور کنیم؛ چون نور است، بصیرت است، میتوانیم خودمان را به آن نزدیک کنیم و میتوانیم بهره‌مند شویم. این وظیفه‌ی عمومی ما مسلمانهاست. آنچه که امروز من بر روی آن تکیه میکنم، که یکی از وظائف بزرگ و درجه‌ی اول ما مسلمانهاست، مسئله‌ی اتحاد و وحدت است. ما این هفته‌ی منتهی به هفدهم ربیع الاول را از اول انقلاب به هفته‌ی وحدت نامگذاری کردیم، علت هم این است که روز دوازدهم ربیع الاول به روایت مشهور بین برادران اهل سنت روز ولادت است؛ و روز هفدهم ربیع الاول به روایت مشهور بین شیعه روز ولادت است. بین این دو روز را به عنوان هفته‌ی وحدت از اول انقلاب، ملت ایران و مسئولین کشور نامگذاری کردند و این را یک رمز و نماد اتحاد بین مسلمانان قرار دادند. ولی حرف کافی نیست؛ اسم‌گذاری کافی نیست؛ عمل باید بکنیم؛ باید برویم به سمت وحدت. امروز دنیای اسلام محتاج وحدت است. عوامل تفرقه هم وجود دارد؛ باید بر آن عوامل فائق آمد؛ باید بر آن عوامل پیروز شد. همه‌ی مقصودهای بزرگ محتاج مجاهدتند. هیچ مقصود بزرگی نیست که بدون مجاهدت حاصل شود. اتحاد بین مسلمانها هم بدون مجاهدت حاصل نخواهد شد. وظیفه‌ی ماست که برای

اتحاد دنیای اسلام مجاهدت کنیم. این اتحاد میتواند بسیاری از گرهها را باز کند؛ میتواند جوامع اسلامی و ملتهای مسلمان را عزیز کند. ببینید وضع کشورهای اسلامی چگونه است. ببینید وضع مسلمانان که امروز یک چهارم نفوس بشری را در دنیا تشکیل میدهند، چگونه است؛ تأثیرشان در سیاستهای عالم، حتّی در مسائل درون خودشان، چگونه بمراتب ضعیفتر و کمتر است از تأثیر قدرتهای بیگانه و قدرتهای دارای سوءنیت. این، فقط به خاطر بیگانه بودن قدرتها نیست - که ما خودمان و مخاطبانمان را از آنها برحذر میداریم - آنها دارای سوء نیت‌اند؛ دارای انگیزه‌های سلطه‌طلبی هستند، میخواهند ملتهای اسلامی را در مقابل خودشان ذلیل کنند، خرد کنند، وادار به اطاعت محض کنند. خوب، این پنجاه و چند کشور اسلامی، این ملتهای مسلمان، برای اینکه در مقابل یک چنین سوء نیت واضح و بزرگ و قلدرانه‌ای بایستند، راهشان چیست؟ جز وحدت؟ باید با هم نزدیک بشویم. دو عامل عمده و کلی در مقابل وحدت وجود دارد، باید اینها را علاج کرد. یک عامل، عامل درونی ماست: تعصبهای ما، پایبندی‌های ما به عقاید خودمان؛ هر گروهی برای خودش. باید بر این فائق آمد. ایمان به مبادی خود و اصول و عقائد خود چیز بسیار خوب و پسندیده‌ای است؛ پافشاری بر آن هم خوب است؛ اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت تجاوز کند. برادرانی که در مجموعه‌ی امت اسلامی هستند، احترام یکدیگر را حفظ کنند؛ عقاید خودشان را هم میخواهند حفظ کنند، حفظ کنند؛ اما احترام به دیگران، حدود دیگران، حقوق دیگران و حرمت افکار و عقاید آنها را نگه دارند و بحث و مجادله را برای مجالس علمی بگذارند. علما و اهل فن، میخواهند بنشینند مباحثات مذهبی کنند، بکنند؛ اما مباحثه‌ی مذهبیِ عالمانه و در محفل علمی، با بدگوئی به یکدیگر در علن، در سطح افکار عمومی، در مخاطبه‌ی با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل علمی ندارند، فرق میکند؛ این را بایستی علما مهار کنند؛ مسئولان باید مهار کنند. همه‌ی گروه‌های مسلمان در این مورد وظیفه دارند. شیعه هم وظیفه دارد، سنی هم وظیفه دارد؛ باید به سمت اتحاد بروند. این یک عامل که عامل درونی است. یک عامل بیرونی هم دست مغرضِ تفرقه‌افکنِ دشمنان اسلام است. نباید از این غفلت کرد. نه فقط امروز، بلکه از آن روزی که قدرتهای مسلط سیاسی در دنیا احساس کردند که میتوانند روی ملتها اثر بگذارند، این دست تفرقه‌افکن به وجود آمده و امروز از همیشه شدیدتر است. وسائل ارتباط جمعی، وسائل مدرنی که امروز وجود دارد، این هم کمک میکند. اینها آتش‌افروزند؛ آتش‌افروزند؛ برای تفرقه شعار درست میکنند. باید آگاه بود؛ باید هوشیار بود. متأسفانه یک عده‌ای هم در داخل ملتهای مسلمان و کشورهای مسلمان، میشوند وسیله برای اعمال غرض آن دشمنان اصلی. خیلی عبرت‌آموز است، شما ملاحظه کنید: دو سال قبل از این، وقتی که جوانان مقاومت لبنان و حزب‌اللّه لبنان بر اسرائیل غلبه کردند و رژیم صهیونیستی را آنجور ذلیل کردند و این در دنیای اسلام برای مسلمانها یک شکوفائی و یک پیروزی به شمار آمد، بلافاصله دستهای تفرقه‌افکن شروع کردند مسئله شیعه و سنی را مطرح کردن؛ تعصبات مذهبی را تشدید کردن؛ چه در خود لبنان، چه در منطقه‌ی خاورمیانه و چه در همه‌ی دنیای اسلام. کأنه مسئله‌ی شیعه و سنی تازه به وجود آمده است! برای اینکه امت مسلمان را که در سایه‌ی آن پیروزی بزرگ به یک همدلی نزدیک شده بود، اینها را با مسئله‌ی شیعه و سنی از هم دور کند. این مال دو سال قبل است. دو ماه قبل از این، یک پیروزی دیگر برای امت اسلام به وجود آمد و آن پیروزی مقاومت فلسطین بر دشمن صهیونیست در غزه بود، پیروزی بزرگ و درخشان. کدام پیروزی از این بالاتر که یک ارتش مجهز که یک روز توانسته بود سه تا ارتش بزرگ کشورها را در سالهای شصت و هفت تا هفتاد و سه‌ی میلادی شکست بدهد، بیست و دو روز تلاش کند و نتواند این جوانهای مقاوم و این مجاهدان مؤمن را در غزه وادار به عقب‌نشینی کند و آنها را شکست بدهد؟ ناکام، دست خالی مجبور شد برگردد، بعلاوه بر اینکه در دنیا هم آبروی رژیم صهیونیستی و حامیانش و در رأس آنها آمریکا رفت؛ آبروشان بر خاک ریخت. این پیروزی بزرگی برای مسلمانها بود؛ مسلمانها را به یک همدلی نزدیک کرد. اینجا دیگر مسئله‌ی شیعه و سنی را نمیتوانستند مطرح کنند. حالا- آمده‌اند مسئله‌ی قومیت را مطرح کرده‌اند؛ مسئله‌ی عربیت و غیرعربیت؛ دعوای بین اینکه مسئله‌ی فلسطین مختص به عربهاست و اصرار بر اینکه مختص به عربهاست، برای اینکه غیرعرب حق ندارد در

مسئله‌ی فلسطین دخالت کند! چرا؟ مسئله‌ی فلسطین، مسئله‌ی اسلامی است؛ عرب و عجم ندارد. در مسائل دنیای اسلام اگر پای قومیت به میان آمد، بزرگترین عامل تفرقه به وجود آمده است. وقتی پای قومیت را در مسائل دنیای اسلام به وجود می‌آورند، عرب را جدا کنند، فارس را جدا کنند، ترک را جدا کنند، کرد را جدا کنند، اندونزیائی را جدا کنند، مالزیائی را جدا کنند، پاکستانی و هندی را جدا کنند، چی باقی میماند؟ این چوب حراج زدن به امت اسلامی و نیروها و توانهای امت اسلامی نیست؟ این ترفندهای استکبار است که متأسفانه در دنیای اسلام، کسانی اسیر این ترفندها میشوند. نمیخواهند بگذارند شیرینی پیروزی در آن قضیه‌ی لبنان و در این قضیه‌ی غزه در کام مسلمانها بماند؛ فوراً یک عامل اختلاف و تفرقه‌ای را مطرح میکنند، به وجود می‌آورند، برای اینکه جدا کنند. امت اسلامی باید بیدار باشد؛ باید در مقابل اینها بایستد. وظیفه‌ی درجه‌ی اول هم بر دوش سیاستمداران است. مسئولان و زمامداران کشورهای اسلامی بهوش باشند. این فریاد ممکن است از گلوی بعضی از سیاستمداران خودی خارج شود؛ اما ما اشتباه نمیکنیم. ما در شناخت عامل اصلی خطا نخواهیم کرد. از گلوی اینهاست، اما مال اینها نیست؛ فریاد، فریاد دیگران است، مربوط به قدرتهای استکباری دنیاست. آنها هستند که مخالف وحدت امت اسلامی‌اند. اگر از حنجره‌ی کسانی از داخل امت اسلامی هم خارج شود، اینها فریب خورده‌اند. این صدا، صدای اینها نیست. این صدای آنهاست؛ این صدا را میشناسیم. در درجه‌ی اول، سیاستمداران و مسئولان و باز در درجه‌ی مهم و بالا، اندیشمندان، کسانی که با مغز و دل مردم سر و کار دارند؛ علمای دین، روشنفکران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، شعرا، ادبا، دانشمندان دنیای اسلام، این وظیفه‌ی بزرگ را بر عهده دارند که به مردم، سرانگشتانی را که میخواهند در این وحدت اختلال کنند و این رشته‌ی مستحکم الهی را از دست مسلمانها بگیرند، معرفی کنند. قرآن به ما صریحاً میگوید: «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»؛(۵) با همدیگر اعتصام به حبل اللّه پیدا کنید. اعتصام به حبل اللّه را تک تک هم میشود انجام داد؛ اما قرآن میگوید: «واعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»؛ با هم باشید. «و لاتفرّقوا»؛ تفرق پیدا نکنید، حتّی در اعتصام بحبل اللّه؛ چه برسد به اینکه بعضی بخواهند اعتصام بحبل اللّه کنند، بعضی بخواهند اعتصام بحبل الشیطان بکنند. حتّی اعتصام بحبل اللّه هم که همه بخواهند بکنند، «جمیعاً»؛ با هم، همدلانه این کار انجام بگیرد. این مسئله‌ی بزرگ دنیای اسلام است. امیدواریم خداوند متعال به همه‌ی آحاد امت اسلامی و همه‌ی ملتهای اسلامی و همه‌ی دولتهای اسلامی توفیق بدهد که این مسئله‌ی مهم را با وزن آن، با همان مقدار اهمیت آن تلقی کنند و آن را در عمل اجرا کنند. و رضوان الهی و رحمت الهی باد بر روح امام بزرگوار ما که فریاد وحدت را در دوران ما و در زمان ما، او بود که بلند کرد و مسلمانان را به این اتحاد دعوت کرد. امیدواریم خداوند متعال دلهای ما را با سروش الهی، با دعوت الهی هرچه بیشتر مأنوس کند؛ آشنا کند. و آینده‌ی امت اسلامی از گذشته‌ی آن بمراتب بهتر باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۹ ۲) نحل: ۵۸ و ۵۹ ۳) مفاتیح الجنان، دعای ندبه ۴) توبه: ۳۳ ۵) آل‌عمران: ۱۰۳

بیانات در سال ۱۳۸۸

بیانات در جمع زائران و مجاوران حضرت امام رضا (ع)

بیانات در جمع زائران و مجاوران حضرت امام رضا (ع) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیةاللّه فی العالمین خداوند متعال را از اعماق دل شکرگزاریم که توفیق عنایت کرد و مهلت داد تا یک بار دیگر سعادت تشرف به این آستان مقدس و دیدار مردم عزیز مشهد و زائران این بارگاه بلندپایگاه نصیب شود. از خداوند متعال درخواست میکنیم که این عید سعید را و این سال نو را بر همه‌ی ملت عزیز ایران مبارک فرماید. امسال اولین سال دهه‌ی چهارم انقلاب است که به نام «دهه‌ی پیشرفت و عدالت» نامیده شده است. به این

مناسبت عرایضی را عرض میکنم؛ هم در زمینه‌ی برخی از مهمترین مسائل کشورمان در داخل، و همچنین اشاره‌ای به بعضی از مسائل مهم بین‌المللی و خارجی. این دهه را ده سال پیشرفت و عدالت کشور و نظام جمهوری اسلامی نامیدیم؛ در حالی که از آغاز انقلاب، ملت ایران با حرکت عظیم خود و با ایجاد و استقرار نظام جمهوری اسلامی، به سمت پیشرفت و عدالت حرکت کرده است. ده سال آینده چه خصوصیتی دارد که آن را به عنوان دهه‌ی پیشرفت و عدالت نامگذاری کرده‌ایم؟ به نظر ما تمایز ده سال آینده با سه دهه‌ی گذشته، در آمادگی‌های بسیار وسیع و عظیمی است که در کشور عزیزمان برای پیشرفت و عدالت به وجود آمده است، که این آمادگی‌ها به ملت بزرگ و مصمم ما اجازه میدهد که در این زمینه یک جهش و یک گام بلند نشان بدهد. ملت، آماده‌ی یک حرکت پرشتاب و بزرگی به سمت پیشرفت و عدالت است؛ چیزی که در دهه‌های قبل، این امکان با این گستردگی برای ملت فراهم نبود. اگر بخواهیم عوامل اصلی و عناصر اصلی این آمادگی را مشخص کنیم، من عرض میکنم چند عنصر تأثیر زیادی دارد: یکی حضور نسل جوانِ تحصیلکرده‌ی ماست. امروز میلیونها جوان پرنشاط و تحصیلکرده، در میدان علم، در میدان تحقیق، در میدان فعالیتهای اجتماعی و سیاسی حضور دارند. حضور این همه جوان دانا و تحصیلکرده و آماده در کشور ما یک پدیده‌ی بسیار بزرگ و قابل توجه و اهتمامی است. عنصر دیگر، تجربه است. نخبگان و مسئولان کشور در طول سالهای گذشته در مواجهه‌ی با مشکلات گوناگون، تجربه‌های بسیار ذی‌قیمتی کسب کرده‌اند. این تجربه‌ها امروز در اختیار مردم است. در زمینه‌ی این تجربه‌ها اگر بخواهیم نمونه و مثال عرض کنیم، یکی از آثار آن، اجرای سیاستهای اصل ۴۴ قانون اساسی است. توجه به این سیاستها، ناشی از تجربه‌ی طولانی چند ده ساله‌ی گذشته بود که نخبگان کشور را به این نقطه رساند. نمونه‌ی دیگر، همین مسئله‌ی هدفمند کردن یارانه‌هاست، که این ناشی از تجربه‌ی بلندمدت نخبگان کشور است که در طول این سالها به این نقطه رسیده‌اند که یارانه‌هائی که از کیسه‌ی بیت‌المال - یعنی از جیب عموم مردم - بیرون میرود و به عموم تعلق میگیرد، بیشتر متوجه به قشرهائی بشود که نیاز آنها بیشتر است؛ یعنی قشرهای محروم و طبقات متوسط به پائین جامعه، از بیت‌المال و از کیسه‌ی عمومی ملت بیشتر برخوردار شوند تا طبقات بسیار مرفه و کسانی که در حقیقت احتیاجی هم به این یارانه‌ها ندارند. رسیدن به این حقیقت و تصمیم و عزم راسخ بر اجرای آن، ناشی از تجربه‌ی طولانی‌مدتی است که در طول این سالها متراکم شده است و به مرحله‌ی عمل درآمده است. عنصر دیگر، زیرساختهای کشور است. امروز کشور ما مثل دهه‌ی اول یا دهه‌ی دوم انقلاب نیست که زیرساختهای علمی و مورد نیاز را در کشور فاقد باشد. امروز جوانهای ما و متخصصین ما و دانشمندان در هر رشته‌ای که وارد میشوند، میتوانند کارهای بزرگ انجام دهند؛ لذا امروز در کشور آن چیزهائی که برای یک پیشرفت وسیع در زمینه‌ی ارتباطات، در زمینه‌ی مواصلات، در زمینه‌ی تحقیقات علمی، در زمینه‌ی ساخت و سازها مورد نیاز است، بحمداللّه آماده است. ما از لحاظ راه‌های مهم و بین‌المللی، از لحاظ ساخت فرودگاه، از لحاظ ارتباطات بیسم و باسیم، شبکه‌های ارتباطی، از لحاظ ساخت سدها، احتیاجی به دیگران نداریم. یک روزی بود که به خاطر کسی خطور هم نمیکرد که عناصر داخلی و متخصصین داخلی بتوانند سد بسازند، سیلو بسازند، بزرگراه بسازند، فرودگاه بسازند، کارخانه‌ی فولاد بسازند؛ در همه‌ی این چیزها چشم ملت ما به بیگانگان بود. بعد هم که بیگانگان دستشان قطع شد، ما از این جهت در کشور فقیر بودیم؛ اما امروز از این جهت توانائی زیادی داریم. جوانان ما کارخانه‌های پیچیده را میسازند، کارهای پیچیده‌ی علمی و فناوری را انجام میدهند، نیاز کشور را برآورده میکنند، به کشورهای دیگر هم به عنوان مستشار و به عنوان کسانی که تجارت علم و فناوری میکنند، کمک میرسانند. در این جهت، کشور وضعیت شاخصی پیدا کرده است؛ این پیشرفت کمی نیست. یک روزی جوانهای ما حتّی گلوله‌ی آر.پی.جی را نمیتوانستند پرتاب کنند و نمیشناختند؛ امروز همان جوانها موشک پرتابگر ماهواره میفرستند که چشم دانشمندان جهان را به خود جلب میکند، همه را متوجه میکند. یک روزی ما برای استفاده‌ی از نیروگاه‌هائی که در کشور داشتیم، احتیاج به متخصص داشتیم؛ امروز جوانان کشور ما خودشان آنچنان در صنعت پیشرفت کردند که پالایشگاه، نیروگاه و امکانات گوناگون را خودشان میسازند و تولید میکنند. یک روزی در زمینه‌ی مسائل

زیست‌شناسی، کشور دچار فقر مطلق بود؛ امروز به پیشرفت در دانشهای زیستی، از جمله همین مسئله‌ی سلولهای بنیادی که بسیار در دنیا چیز مهمی است، دست پیدا کرده است. امروز این امکانات در کشور وجود دارد. اینها همه زیرساختهائی است که پیشرفتهای آینده براساس این زیرساختها آسان میشود. علاوه‌ی بر اینها - همان طوری که عرض کردم - تجربه‌ی مدیران، یک تجربه‌ی بسیار عمیق و وسیعی است. کشور امروز در مقابل چشم مدیران و نخبگان کشور، مثل یک صحنه‌ای است که میتوانند برای پیشرفت آن برنامه‌ریزی کنند. همین سرکشی کردن مسئولین به گوشه و کنار این کشور، نقاط محروم، استانهای دوردست، در استانها به شهرهای گوناگون رفتن، با مردم تماس گرفتن، اوضاع را از نزدیک دیدن، با چشم مشکلات را مشاهده کردن، یک تجربه‌ی عظیم و گرانقدری برای مأمورین ما و مسئولان کشور به وجود آورده است؛ اینها زمینه‌ی یک جهش است برای اینکه کشور بتواند ان‌شاءاللّه در طریق پیشرفت و عدالت حرکت کند؛ و این ایجاب میکند که دهه‌ی آینده - یعنی ده سالی که از امسال آغاز میشود - برای کشور ما و برای نظام جمهوری اسلامی، ده سال پیشرفت و عدالت باشد؛ که همه باید در این قسمت تلاش و کار کنند. یک جمله‌ی کوتاه در مورد مفهوم پیشرفت، یک جمله‌ی کوتاه هم در مورد مفهوم عدالت عرض میکنم؛ تفصیل این اجمال را بایستی مسئولان، گویندگان، کسانی که با افکار مردم سر و کار دارند، باز کنند؛ هم تحقیق کنند، هم به مردم اطلاع‌رسانی کنند. مقصود ما از پیشرفت چیست؟ پیشرفت در یک جهتِ محض نیست. مقصود از پیشرفت، پیشرفت همه جانبه است. از همه‌ی ابعاد در کشور، این ملت، شایسته و سزاوار پیشرفت است: پیشرفت در تولید ثروت ملی، پیشرفت در دانش و فناوری، پیشرفت در اقتدار ملی و عزت بین المللی، پیشرفت در اخلاق و در معنویت، پیشرفت در امنیت کشور - هم امنیت اجتماعی، هم امنیت اخلاقی برای مردم - پیشرفت در ارتقای بهره‌وری. ارتقای بهره‌وری معنایش این است که ما بتوانیم از آنچه که داریم، بهترین استفاده را بکنیم. از نفت موجود، از گاز موجود، از کارخانه‌ی موجود، از راه موجود و از آنچه که در اختیار هست، بیشترین و بهترین استفاده را بکنیم. همچنین پیشرفت در قانون‌گرائی و انضباط اجتماعی؛ که اگر ملتی دچار بی‌قانونی بشود، قانون‌شکنی بر ذهن و عمل مردم حاکم بشود، هیچ پیشرفت معقول و درستی نصیب آن ملت و کشور نخواهد شد. پیشرفت در وحدت و انسجام ملی؛ چیزی که دشمنان از اول انقلاب سعی کرده‌اند آن را به هم بزنند؛ اما خوشبختانه ملت ما اتحاد و انسجام خود را با همه‌ی زمینه‌هائی که ممکن بود برای تفرقه مورد سوء استفاده قرار بگیرد، حفظ کرده است؛ این را ما باید هرچه بیشتر کنیم و ارتقاء ببخشیم. پیشرفت در رفاه عمومی؛ همه‌ی طبقات بتوانند از رفاه برخوردار شوند. پیشرفت در رشد سیاسی؛ که درک سیاسی، رشد سیاسی، قدرت تحلیل سیاسی برای جمعیت عظیمی مانند جمعیت ملت ما، مثل یک حصار پولادین در مقابل بدخواهی‌های دشمنان است؛ لذا ما باید رشد سیاسی خود را بالاـ ببریم. مردم ما از لحاظ رشد سیاسی، امروز هم از بسیاری از ملتها جلوترند؛ اما باز در این جهت هم باید پیشرفت کنیم. مسئولیت‌پذیری، عزم و اراده‌ی ملی؛ در همه‌ی این زمینه‌ها باید پیشرفت بشود. البته با حرف نمیشود، با الفاظ نمیتوان کاری انجام داد، نوشتن این چیزها روی کاغذ اثری ندارد؛ تحرک و برنامه‌ریزی لازم دارد، که بعد اشاره‌ای عرض خواهم کرد. اما عدالت. پیشرفت اگر با عدالت همراه نباشد، پیشرفتِ مورد نظر اسلام نیست. اینی که ما تولید ناخالص ملی را، درآمد عمومی کشور را به یک رقم بالائی برسانیم، اما در داخل کشور تبعیض باشد، نابرابری باشد، عده‌ای آلاف و الوف برای خودشان داشته باشند، عده‌ای در فقر و محرومیت زندگی کنند، این آن چیزی نیست که اسلام میخواهد؛ این آن پیشرفتی نیست که مورد نظر اسلام باشد. باید عدالت تأمین بشود. عدالت هم یک واژه‌ی بسیار عمیق و وسیعی است که بایستی خطوط اصلی آن را جستجو و پیدا کرد. به نظر ما عدالت، کاهش فاصله‌های طبقاتی است، کاهش فاصله‌های جغرافیائی است. اینجور نباشد که اگر یک مرکزی، یک استانی، یک شهری، یک کوره دهی از مرکز دور است، در یک نقطه‌ی دور جغرافیائی کشور قرار گرفته است، دچار محرومیت باشد؛ اما آنجائی که نزدیک است، برخوردار باشد؛ این عدالت نیست. هم فاصله‌های طبقاتی باید برداشته شود، فاصله‌های جغرافیائی باید برداشته شود، هم برابری در استفاده‌ی از امکانات و فرصتها باید به وجود بیاید. همه‌ی آحاد کشور، آن کسانی که استعداد دارند،

آن کسانی که امکان دارند، بتوانند از امکانات عمومی کشور استفاده کنند. اینجور نباشد که نورچشمی‌ها مقدم باشند و افراد متقلب و خدعه‌گر جلو بیفتند. کاری کنیم که افراد گوناگون کشور، همه بتوانند در برابر امکانات کشور، از فرصت برابر استفاده کنند. البته اینها آرزوهای بزرگی است، لیکن دست‌یافتنی است؛ دست‌نیافتنی نیست. اگر تلاش کنیم و کار کنیم، میتوانیم به آن برسیم. سخت است، اما شدنی است. یکی از مصداقهای عدالت، مبارزه‌ی با فساد مالی و اقتصادی است که بایستی جدی گرفته شود. من سالها پیش هم این را گفته‌ام، بارها هم تأکید کرده‌ام، تلاشهای خوبی هم انجام گرفته است و دارد انجام میگیرد؛ اما مبارزه‌ی با فساد، کار دشواری است؛ کاری است که انسان، مخالف پیدا میکند. شایعه درست میکنند، دروغ میگویند و آن کسی که در این میدان جلوتر از دیگران حرکت کند، بیشتر از همه مورد تهاجم قرار میگیرد. این مبارزه هم لازم است و باید انجام بگیرد. خوب، کسانی که بخواهند این کارهای بزرگ را چه در زمینه‌ی پیشرفت، چه در زمینه‌ی عدالت انجام دهند، باید مدیرانی باشند که به این چیزها معتقد باشند؛ حقیقتاً عقیده داشته باشند که باید عدالت برقرار شود، باید با فساد مبارزه شود. مدیران معتقد و مؤمن به این مبانی که دارای شجاعت باشند، دارای اخلاص باشند، دارای تدبیر و عزم راسخ باشند، قطعاً میتوانند این مقاصد و این اغراض عالی الهی را تحقق ببخشند. این مطلب اوّلی که لازم بود عرض کنم. یک اقدام اساسی در زمینه‌ی همین پیشرفت و عدالت، آن مسئله‌ای است که من در پیام نوروزی خطاب به ملت عزیز ایران عرض کردم؛ و آن مسئله‌ی مبارزه‌ی با اسراف، حرکت در سمت اصلاح الگوی مصرف، جلوگیری از ولخرجی‌ها و تضییع اموال جامعه است؛ این بسیار مسئله‌ی مهمی است. البته بار اوّلی نیست که ما این مطلب را مطرح میکنیم. من در همین دیدار اول سال، در نوبتهای متعددی در همین جا خطاب به مردم عزیزمان درباره‌ی اسراف، درباره‌ی ولخرجی و تضییع اموال و لزوم صرفه‌جوئی مطالبی را عرض کردم؛ اما این مسئله تمام نشده است؛ این مقصود، آنچنان که باید و شاید برآورده نشده است. لازم است به عنوان یک سیاست، ما مسئله‌ی صرفه‌جوئی را در خطوط اساسی برنامه‌ریزی‌هایمان در سطوح مختلف اعمال کنیم. مردم عزیزمان توجه داشته باشند که صرفه‌جوئی به معنای مصرف نکردن نیست؛ صرفه‌جوئی به معنای درست مصرف کردن، بجا مصرف کردن، ضایع نکردن مال، مصرف را کارآمد و ثمربخش کردن است. اسراف در اموال و در اقتصاد این است که انسان مال را مصرف کند، بدون اینکه این مصرف اثر و کارائی داشته باشد. مصرف بیهوده و مصرف هرز، در حقیقت هدر دادن مال است. جامعه‌ی ما باید این مطلب را به عنوان یک شعار همیشگی در مقابل داشته باشد؛ چون وضع جامعه‌ی ما از لحاظ مصرف، وضع خوبی نیست. این را من عرض میکنم؛ ما باید اعتراف کنیم به این مسئله. عادتهای ما، سنتهای ما، روشهای غلطی که از این و آن یاد گرفته‌ایم، ما را سوق داده است به زیاده‌روی در مصرف به نحو اسراف. یک نسبتی باید در جامعه میان تولید و مصرف وجود داشته باشد؛ یک نسبت شایسته‌ای به سود تولید؛ یعنی تولید جامعه همیشه باید بر مصرف جامعه افزایش داشته باشد. جامعه از تولید موجود کشور استفاده کند؛ آنچه که زیادی هست، صرف اعتلای کشور شود. امروز در کشور ما اینجوری نیست. مصرف ما به نسبت، از تولیدمان بیشتر است؛ این، کشور را به عقب میرساند؛ این، ضررهای مهم اقتصادی بر ما وارد میکند؛ جامعه دچار مشکلات اقتصادی میشود. در آیات شریفه‌ی قرآن بارها راجع به پرهیز از اسراف در امور اقتصادی تأکید شده؛ این به خاطر همین است. اسراف، هم لطمه‌ی اقتصادی میزند، هم لطمه‌ی فرهنگی میزند. وقتی جامعه‌ای دچار بیماری اسراف شد، از لحاظ فرهنگی هم بر روی او تأثیرهای منفی میگذارد. بنابراین مسئله‌ی صرفه‌جوئی و اجتناب از اسراف، فقط یک مسئله‌ی اقتصادی نیست؛ هم اقتصادی است، هم اجتماعی است، هم فرهنگی است؛ آینده‌ی کشور را تهدید میکند. من یکی دو تا از این آمارهای تکان‌دهنده را عرض بکنم؛ اسراف در قلمهای مهم مصرفی کشور، از جمله اسراف در نان. بر حسب بررسی میدانی‌ای که در تهران و بعضی از مراکز استانها شده است، گفته میشود که ۳۳ درصدِ نان ضایعات است. یک سوم همه‌ی نانی که در این شهرها تولید میشود، دور ریخته میشود. فکرش را بکنید شما؛ یک سوم! آن وقت کشاورز ما با آن زحمت گندم را تولید کند و اگر یک سالی بارندگی کم بود - مثل سال گذشته که تولید گندم در کشور کم شد - دولت از پول عمومی، از بودجه‌ی

مردم گندم از خارج وارد کند، این گندم آرد بشود، خمیر بشود، نان بشود، بعد یک سوم از این همه ثروت دور ریخته شود. چقدر تأسف‌آور است! متأسفانه این واقعیت دارد، این هست. در مورد آب بررسی‌هائی که کرده‌اند، میگویند تلفات آب در مصرف خانگی تا حدود ۲۲ درصد است. کشور ما کشور پرآبی نیست. حداکثر صرفه‌جوئی را ما مردم ایران در آب باید انجام دهیم. آن وقت این آبی که با این زحمت تولید میشود، از راه‌های دور آورده میشود، با بهای سنگین سدهائی به وجود می‌آید؛ این همه دانش، تجربه و تلاش به کار میرود تا این آب به خانه‌ی ما بیاید؛ بعد در خانه‌ی ما ۲۲ درصد از این آب هدر برود! این فقط مصرف خانگی است؛ مصرف کشت و مصرف صنعت هم یک جور دیگر اسرافهائی دارد. آنچه که برحسب بررسی‌ها به عنوان آمار در اختیار ماست، ما مجموعاً بیش از دو برابر مصرف متوسط جهان در انرژی - چه برق، چه حاملهای انرژی - مصرف میکنیم؛ یعنی نفت، گاز، گازوئیل، بنزین. مصرف این چیزها در کشور ما از دو برابر متوسط جهان بیشتر است. خوب، این اسراف است. اسراف نیست؟ شاخصی به نام شاخص شدت انرژی وجود دارد؛ یعنی نسبت بین انرژی‌ای که مصرف میشود، با کالائی که تولید میشود؛ که هرچه انرژی‌ای که مصرف میشود، کمتر باشد، برای کشور سودمندتر است. در این زمینه گاهی نسبت به بعضی از کشورهای پیشرفته، مصرف شدت انرژی ما هشت برابر بیشتر است! اینها اسرافهائی است که در جامعه دارد انجام میگیرد. در مصارف گوناگون شخصی و خانوادگی، اسرافِ فردی صورت میگیرد. تجمل گرائی‌ها، چشم و هم‌چشمی‌ها، هوسرانی افراد خانواده، مرد خانواده، زن خانواده، جوان خانواده، چیزهای غیر لازم خریدن؛ اینها از موارد اسراف است. وسائل تجملات، وسائل آرایش، مبلمان خانه، تزئینات داخل خانه؛ اینها چیزهائی است که ما برای آنها پول صرف میکنیم. پولی که میتواند در تولید مصرف شود، سرمایه‌گذاری شود، کشور را پیش ببرد، به فقرا کمک کند، ثروت عمومی کشور را زیاد کند، این را ما صرف میکنیم به این چیزهای ناشی‌شده‌ی از هوس، چشم و هم‌چشمی، آبروداری‌های خیالی. مسافرت میروند، می‌آیند، میهمانی درست میکنند - گاهی خرج آن میهمانی، از مسافرت مکه‌ای که رفته‌اند، بیشتر است! - عروسی میگیرند، عزا میگیرند؛ هزینه‌ای که برای این میهمانی‌ها مصرف میکنند، هزینه‌های گزافی است؛ انواع غذاها! چرا؟ چه خبر است؟ در کشور ما هنوز هستند کسانی که از اوّلیات هم محرومند. باید کمک کنیم کشور پیش برود. نمیگوئیم پول را بردارید بروید حتماً انفاق کنید - البته اگر انسان انفاق بکند، بهترین کار است - اما حتّی اگر انفاق هم نکنند، همین پولی که صرف این تجملات میشود، در تولید برای خودشان به کار بیندازند، در کارخانجات سهیم شوند و تولید کنند، باز برای کشور مفید است. ما به جای این کارها میهمانی درست میکنیم، عزا درست میکنیم، هی رخت و برِ روزبه‌روز دگرگون برای خودمان درست میکنیم؛ چرا؟ چه لزومی دارد؟ عقلای عالم این کار را نمیکنند؛ این فقط سخن دین نیست. قرآن میفرماید: «و لاتسرفوا انّه لا یحبّ المسرفین»، «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا»؛ بخورید، بیاشامید، اما زیاده‌روی نکنید. در آیه‌ی شریفه‌ی دیگر: «کلوا من ثمره اذا اثمر و اتوا حقّه یوم حصاده و لاتسرفوا انّه لایحبّ المسرفین». خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمیدارد. ما بندگان خدا هستیم. اینها حرف دین است و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. در روایت دارد که کسی میوه‌ای را خورد و نیمی از میوه ماند، آن را دور انداخت. امام (علیه‌السّلام) به او نهیب زد که اسراف کردی؛ چرا انداختی؟ در روایات ما هست که از دانه‌ی خرما استفاده کنید. تا این حد! خرده‌های نان را استفاده کنید. آن وقت در هتلها میهمانی درست کنند و به یک عده‌ای میهمانی بدهند؛ بعد هرچه که غذا ماند، به بهانه‌ی اینکه بهداشتی نیست، توی سطل آشغال بریزند! این مناسب یک جامعه‌ی اسلامی است؟ اینجوری میشود به عدالت رسید؟ باید خودمان را اصلاح کنیم. باید الگوی مصرف جامعه و کشور اصلاح شود. ما الگوی مصرفمان غلط است. چه جوری بخوریم؟ چه بخوریم؟ چه بپوشیم؟ تلفن همراه توی جیبمان گذاشته‌ایم؛ به مجرد اینکه یک مدل بالاتر وارد بازار میشود، این را کأنّه دور می‌اندازیم و آن مدل جدید را باید بخریم؛ چرا؟! این چه هوس‌بازی‌ای است که ما به آن دچار هستیم. مسئولان موظفند. اسراف فقط در زمینه‌ی فردی نیست؛ در سطح ملی هم اسراف میشود. همین برق و انرژی که گفتیم اسراف میشود، بخش مهمی از این اسراف در اختیار مردم نیست؛ در اختیار مسئولین کشور

است. این شبکه‌های ارتباطاتی، شبکه‌های انتقال برق، سیمهای برق، اینها وقتی فرسوده بشود، برق هدر میرود. برق را تولید کنیم، بعد با این شبکه‌ی فرسوده آن را هدر بدهیم، که بخش مهمی هدر میرود. یا شبکه‌های انتقال آب اگر فرسوده باشد، آب هدر میرود. اینها اسرافهای ملی است؛ در سطح ملی است؛ مسئولین آن، مسئولین کشورند. اسراف در سطح سازمان هم اتفاق می‌افتد. رؤسای سازمانهای گوناگون مصرف شخصی نمیکنند، اما مصرف بی‌رویّه در مورد سازمان خودشان اتفاق می‌افتد؛ تجملات اداره، اتاق کار، تزئیناتش، سفرهای بیهوده، مبلمانهای گوناگون؛ باید با مراقبت و نظارت از این کارها جلوگیری کرد. هم در سطح دولت، هم در سطح آحاد مردم، هم در سطح سازمانها بایستی نگاه عیب‌جویانه‌ی به اسراف وجود داشته باشد. همان طور که عرض کردیم، با حرف هم تمام نمیشود؛ باید برنامه‌ریزی کنند. قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه موظفند به پیگیری. برنامه‌ریزی کنند، قانونگذاری کنند، قانون را با قاطعیتِ تمام اجراء کنند. این پیشرفتی که ما در این ده سال خواهیم داشت، بخش مهمی‌اش مربوط به همین قضیه است. این صرفه‌جوئی‌ای که لازم است، از تولید تا مصرف تا بازیافت: آب را صرفه‌جوئی کنیم؛ یعنی از سدهایمان صیانت کنیم، شبکه‌های آبرسانی را اصلاح کنیم، آبیاری‌های باصرفه‌ی در کشاورزی را آموزش بدهیم که چه جوری آبیاری بشود. البته این کارها خوشبختانه در این سالها به میزان زیادی انجام گرفته، اما این کافی نیست؛ باید توسعه پیدا کند. زمینه‌سازی کنیم برای کاهش مصرف آب خانگی. اینکه گفته میشود از کسانی که مصرف زیاد دارند، مالیات بیشتری گرفته شود، یارانه‌ی کمتری به آنها داده شود، حرف بسیار معقولی است، حرف خوبی است. آن کسانی که مصرف کمی دارند، از کمکهای دولتی، از کمکهای عمومی بهره‌مند شوند. بعضی‌ها هستند به قدری کم آب مصرف میکنند که اگر دولت از آنها پول آب را هم نگیرد، مانعی ندارد. بعضی‌ها ده برابر آنها، بیست برابر آنها آب مصرف میکنند؛ خوب، اینها بایستی هزینه‌ی بیشتری بدهند. در امر نان، تولید گندم خوب، تولید آرد خوب، نگهداری درست، پخت خوب، بعد هم مصرف درست؛ همه‌ی اینها لازم است. این مسئله‌ی اسراف و صرفه‌جوئی بود، که لازم بود من عرض کنم. موضوع دیگر در زمینه‌ی مسائل داخلی کشور، مسئله‌ی انتخاباتی است که ما در پیش داریم؛ که یک اشاره‌ای هم به آن مسئله بکنم. البته تا انتخابات وقت هست؛ اگر عمری بود، عرایضی را که لازم بدانم، با مردم عزیزمان در میان میگذارم - دیر نیست - لیکن چند نکته را عرض میکنم: اولاً ـ انتخابات در کشور ما یک حرکت نمایشی نیست. پایه‌ی نظام ما همین انتخابات است. یکی از پایه‌ها، انتخابات است. مردمسالاری دینی با حرف نمیشود؛ مردمسالاری دینی با شرکت مردم، حضور مردم، اراده‌ی مردم، ارتباط فکری و عقلانی و عاطفی مردم با تحولات کشور صورت میگیرد؛ این هم جز با یک انتخابات صحیح و همگانی و مشارکت وسیع مردم ممکن نیست. این مردمسالاری، عامل پایداری ملت ایران است. اینکه شما توانسته‌اید در طول این سی سال از نهیب ابرقدرتها نترسید، اینکه ابرقدرتها هم غیر از نهیب نتوانستند ضربه‌ی اساسی به شما بزنند، اینکه جوانان کشور در ورود به میدانهای گوناگون این شجاعت و اخلاص را نشان میدهند، ناشی از مردمسالاری دینی است؛ این را باید خیلی قدر بدانیم. انتخابات سرمایه‌گذاری عظیم ملت ایران است؛ مثل اینکه شما سرمایه‌ی سنگین و عظیمی را در بانک میگذارید، بانک با آن کار میکند و شما از سودش استفاده میکنید؛ انتخابات یک چنین چیزی است. ملت ایران سرمایه‌گذاری عظیمی را میکند، سپرده‌گذاری بزرگی را انجام میدهد و سود آن را میبرد. آراء یکایک شما مردم سهمی است از همان سرمایه‌گذاری و سپرده‌گذاری. هر رأیی که شما در صندوق می‌اندازید، مثل این است که یک بخشی از پول آن سپرده را دارید تأمین میکنید. یک رأی هم اهمیت دارد. هرچه انتخابات پرشورتر باشد، عظمت ملت ایران بیشتر در چشم مخالفان و دشمنانش دیده خواهد شد؛ برای ملت ایران حرمت بیشتری خواهند گذاشت؛ دوستان شما هم در دنیا خوشحال میشوند. عظمت ملت ایران را حضور مردم در انتخابات نشان میدهد؛ انتخابات این است. بنده همواره در درجه‌ی اول در انتخابات سعیم بر این است که به مردم عرض کنم حضور شما در این انتخابات مهم است. این، تصدیق و تأیید و مستحکم کردن نظام جمهوری اسلامی است. مسئله فقط یک مسئله‌ی سیاسی و فردی و اخلاقیِ محض نیست؛ یک مسئله‌ی همه‌جانبه است. انتخابات با سرنوشت مردم سر و کار دارد؛

بخصوص انتخابات ریاست جمهوری که سپردن قوه‌ی اجرائیه‌ی کشور به دست یک نفر و یک مجموعه است که کشور را برای مدت چند سال اداره کنند؛ اینقدر انتخابات اهمیت دارد. یک مطلب هم خطاب به نامزدهای محترمی که یا تا حالا اعلام حضور کرده‌اند یا بعد از این اعلام حضور خواهند کرد، عرض بکنم. کسانی که برای انتخابات خود را نامزد میکنند، بدانند که انتخابات یک وسیله‌ای است برای بالا بردن توان کشور، برای آبرومند کردن ملت؛ انتخابات فقط ابزاری برای قدرت‌طلبی نیست. اگر بناست این انتخابات برای اقتدار ملت ایران باشد، پس نامزدها بایستی به این اهمیت بدهند و این را در تبلیغاتشان، در اظهاراتشان و در حضورشان رعایت کنند. مبادا نامزدها در اثنای فعالیتهای انتخاباتیِ خودشان جوری رفتار کنند و حرفی بزنند که دشمن را به طمع بیندازند. رقابتها را منصفانه کنند، حرفها را منصفانه کنند، از جاده‌ی انصاف خارج نشوند. خوب، به طور طبیعی هر نامزدی حرفی دارد و حرف مقابل خود را رد میکند؛ این رد و ایراد فی نفسه اشکالی ندارد؛ اما مشروط بر اینکه تویش بی‌انصافی نباشد، کتمان حقیقت نباشد. میدان برای همه باز است؛ بیایند در میدان انتخابات خود را بر مردم عرضه کنند. اختیار با مردم است؛ مردم هر جوری که فهمیدند، تشخیص دادند، هشیاری آنها به آنها کمک کرد، ان‌شاءاللّه همان جور عمل خواهند کرد. انتخابات به فضل الهی و به حول و قوه‌ی الهی انتخابات سالمی است. من می‌بینم بعضی‌ها در انتخاباتی که دو سه ماه دیگر انجام خواهد گرفت، از حالا شروع کرده‌اند به خدشه کردن. این چه منطقی است؟ این چه فکری است؟ این چه انصافی است؟ این همه انتخابات در طول این سی سال انجام گرفته است - در حدود سی انتخابات - مسئولان وقت در هر دوره‌ای رسماً متعهد شده‌اند و صحت انتخابات را تضمین کرده‌اند، و انتخابات صحیح بوده است؛ چرا بیخود خدشه میکنند، مردم را متزلزل میکنند، تردید ایجاد میکنند؟ که البته در ذهن مردم عزیز ما با این حرفها تردید ایجاد نخواهد شد. من به مسئولین انتخابات هم سفارش و تأکید میکنم؛ به طور حتم بایستی انتخابات را جوری برگزار کنند که پرشور باشد؛ دست همه‌ی نامزدها باز باشد؛ مردم آزادانه بتوانند انتخاب کنند و انتخابات، سالم و با امانت کامل ان‌شاءاللّه انجام بگیرد و انجام خواهد گرفت. این را هم در باب انتخابات به شما عزیزان و همه‌ی ملت عزیزمان عرض بکنم؛ درباره‌ی موضع رهبری در مورد انتخابات، گمانه‌زنی و شایعه و اینها همشیه بوده و خواهد بود. بنده یک رأی دارم، آن را در صندوق می‌اندازم. به یک نفری رأی خواهم داد، به هیچ کس دیگر هم نخواهم گفت که به کی رأی بدهید، به کی رأی ندهید؛ این تشخیص خود مردم است. بنده گاهی از دولت حمایت میکنم، دفاع میکنم؛ بعضی سعی میکنند برای این کار معنای نادرستی جعل و ابداع کنند. نه، من از دولتها همیشه دفاع میکنم؛ منتها اگر دولتی بیشتر مورد تهاجم قرار گرفت و احساس کردم حملات غیر منصفانه‌ای میشود، بیشتر دفاع میکنم. من طرفدار اِعمال انصافم؛ من میگویم باید منصف باشیم. رفتارها را نگاه کنیم؛ این ربطی به انتخابات ندارد، بحث انصاف و بی‌انصافی است. حمایت کردن از خدمتگزاران در کشور، وظیفه‌ای است که هم من دارم، هم همه دارند؛ این مربوط به اعلام موضع انتخاباتی نیست. بنده از هر حرکت خوبی، از هر اقدام خوبی، از هر پیشرفتی، از هر خدمتی به مردم، از هر دلجوئی‌ای از محرومین، از هر ایستادگی‌ای در مقابل ظلم و استکبار استقبال میکنم و از آن کسی که این کار را کرده است، تشکر و سپاسگزاری میکنم؛ هر دولتی باشد، هر شخصی باشد؛ این وظیفه‌ی من است. در مورد مسائل بین‌المللی کشورمان من فقط به یک مسئله اشاره میکنم و آن مسئله‌ی ما و آمریکاست. یکی از آزمونهای مهم انقلاب از روز اول همین مسئله بوده است. از روز اوّلی که انقلاب پیروز شد، در مواجهه و نوع تعامل با دولت ایالات متحده‌ی آمریکا، میدانی به عنوان یک آزمون بزرگ برای ملت ایران باز شد. در طول این سی سال، همواره این آزمون مهم و بزرگ ادامه داشته است. دولت آمریکا از اول با این انقلاب با روی عبوس و چهره‌ی ترش و با لحن مخالفت روبه‌رو شد. البته آنها با محاسباتِ خودشان حق هم داشتند. ایران قبل از انقلاب در مشت آمریکا بود؛ منابع حیاتی‌اش در اختیار آمریکا، مراکز تصمیم‌گیری سیاسی‌اش در اختیار آمریکا، عزل و نصب مراکز حساس در اختیار آمریکا؛ مرتعی بود برای چرای آمریکائیان و نظامیان آمریکائی و غیر آنها. خوب، این از دستشان گرفته شد. میتوانستند مخالفت خود را اینجور خصمانه ابراز نکنند؛ اما از اول انقلاب دولت آمریکا - چه رؤسای جمهور

جمهوری‌خواهشان، چه رؤسای جمهور دمکراتشان - با نظام جمهوری اسلامی بدرفتاری کرد؛ این چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. اولین کاری که از طرف امریکائی‌ها انجام گرفت، تحریک مخالفین پراکنده‌ی جمهوری اسلامی و کمک به حرکتهای تجزیه‌طلب و تروریستی در کشور بود؛ از اول این کار را شروع کردند. در هر نقطه‌ای از نقاط کشور که حرکتهای تجزیه‌طلب در آنجا زمینه‌ای داشت، انگشت آمریکائی‌ها را ما دیدیم؛ گاهی پول آنها را، و حتّی در مواردی عناصر آمریکائی را ما در آنجا دیدیم؛ این برای مردم ما خسارت زیادی داشت. متأسفانه این کار هنوز هم ادامه دارد. همین شرورهائی که در مناطق مرزی ایران و پاکستان هستند، بعضی از آنها ما شنودهایشان را داریم؛ اینها با عناصر آمریکائی مرتبطند؛ یعنی با بیسیم با آنها حرف میزنند، دستور میگیرند. شرورِ تروریستِ آدمکش مرتبط با افسر آمریکائی در یک کشور همسایه! این هنوز هم متأسفانه ادامه دارد. شروع کارشان از اینجا بود، بعد تصرف و حبس دارائی‌ها و اجناس ایران. رژیم گذشته پول بی‌حسابی را در اختیار آمریکائی‌ها گذاشته بود، برای اینکه از آنها هواپیما بگیرد، بالگرد بگیرد، سلاح بگیرد. بعضی از این وسائل، آنجا تهیه هم شده بود. وقتی انقلاب شد، آن وسائل را ندادند؛ آن پولها را که میلیاردها دلار بود، ندادند؛ و عجیب‌تر اینکه این وسائل را در یک انباری جمع کرده بودند، نگه داشته بودند، انبارداری برای خودشان قائل شدند، خود را طلبگار کردند و از حساب قرارداد الجزائر انبارداری برداشتند! مالی را از یک ملت غصب کنند، پیش خودشان نگه دارند، ندهند، بعد انبارداری‌اش را هم بگیرند! این رفتاری بوده که از آن روز شروع شده، الان هم ادامه دارد. هنوز اموال ملت ایران آنجاست؛ هم در آمریکاست، هم در بعضی از کشورهای اروپائی است؛ که ما در طول سالها به اینها مراجعه کردیم که اموال ما را بدهید، اینها پولهایش دریافت شده؛ گفتند چون زیر لیسانس آمریکائی‌هاست، آمریکائی‌ها اجازه نمیدهند و نمیدهیم؛ نگه داشتند. هنوز هم که هنوز است، مال ملت ایران آنجا موجود است. به صدام چراغ سبز دادند؛ این یک اقدام دیگر دولت آمریکا بود برای حمله‌ی به ایران. صدام اگر چراغ سبز آمریکا را نمیگرفت، بعید بود به مرزهای ما حمله کند. هشت سال جنگ را بر کشور ما تحمیل کردند؛ قریب سیصد هزار جوانهای ما، مردم ما در این جنگ به شهادت رسیدند. در طول این هشت سال - بخصوص در سالهای آخر - همیشه آمریکائی‌ها پشت سر صدام بودند و به او کمک میکردند - کمک مالی، کمک تسلیحاتی، کمک کارشناسیِ سیاسی - خبرهای ماهواره‌ای میدادند و امکانات خبررسانی داشتند. تحرک نیروهای ما را در جبهه در ماهواره‌هایشان ثبت میکردند، بعد آن را همان شبانه برای قرارگاه‌های صدام میفرستادند که از آنها علیه جوانهای ما و نیروهای ما استفاده کند. در مقابل جنایات صدام چشمهایشان را بستند. فاجعه‌ی حلبچه اتفاق افتاد، زدن شهرهای متعدد کشور ما با موشک اتفاق افتاد، خانه‌ها را خراب کردند، در جبهه‌ها شیمیائی به کار بردند، چشمهایشان را بستند، اصلاً و ابداً تعرضی نکردند، به صدام کمک کردند. این هم یکی از کارهای این دولت بوده است در طول این سالها با ملت ما و با کشور ما. بعد در آخر جنگ، هواپیمای مسافربری ما را در آسمان خلیج فارس افسر آمریکائی با موشکی که از ناو جنگی شلیک کرد، ساقط کرد. قریب سیصد نفر مسافر در این هواپیما بودند، که همه‌شان کشته شدند. بعد به جای اینکه آن افسر توبیخ شود، رئیس جمهور وقت آمریکا به آن افسر پاداش و مدال داد. ملت ما اینها را فراموش کند؟ میتواند فراموش کند؟ از تروریستهای جنایتکاری که در داخل کشور ما مرد را، زن را، جماعت را، فرد را کشتند، علمای بزرگ تا بچه‌های خردسال را ترور کردند و کشتند، حمایت کردند؛ به اینها اجازه دادند که در کشورشان فعالیت کنند؛ دائماً علیه کشورمان تبلیغات خصمانه کردند. رؤسای جمهور آمریکا در طول این سالها - بخصوص در دوره‌ی هشت ساله‌ی رئیس جمهور زائل‌شده‌ی قبلی - هر وقت علیه ملت ایران، علیه کشور ما، علیه مسئولین ما، علیه نظام جمهوری اسلامی صحبتی کردند و حرف مهمل و چرندی گفتند، اهانتی به ملت ایران کردند. در طول این سالها همیشه همین جور بوده است. امنیت منطقه‌ی ما را، امنیت خلیج فارس را، افغانستان را، عراق را دچار اغتشاش و آشفتگی کردند؛ برای مقابله‌ی با جمهوری اسلامی - و البته در واقع برای پر کردن جیب کمپانی‌های سلاح - سیل سلاحها را به کشورهای منطقه سرازیر کردند؛ از رژیم صهیونیستی بی‌قید و شرط حمایت کردند؛ رژیم ظالمی که یک نمونه‌ی از ظلم آن را شما در

ماجرای غزه در این دو سه ماه پیش ملاحظه کردید که چه فاجعه‌ای درست کردند؛ چقدر بچه کشتند، چقدر مرد و زن کشتند؛ در ظرف بیست و دو روز، پنج هزار آدم را در غزه با بمباران، با موشک، با تیر مستقیم کشتند؛ در عین حال دولت آمریکا تا آخرین لحظه از آن رژیم حمایت کرد. هر وقت شورای امنیت خواست علیه رژیم صهیونیستی قطعنامه‌ای بگذراند، آمریکا سینه‌اش را سپر کرد، آمد جلو و دفاع کرد و نگذاشت. در هر مناسبتی و بی‌مناسبت کشور ما را تهدید کردند. دائم گفتند حمله میکنیم، گفتند طرح نظامی روی میز ماست، چنین میکنیم، چنان میکنیم. هر وقت علیه کشور ما حرف زدند، ملت ما را تهدید کردند. البته این تهدیدها در ملت ما اثر نکرد، اما آنها دشمنی خودشان را از این راه نشان دادند. به ملت ایران، به دولت ایران، به رئیس جمهور ایران بارها اهانت کردند. یکی از آمریکائی‌ها چند سال قبل گفت ریشه‌ی ملت ایران را باید کند! در همین سالهای اخیر یکی از مسئولین آمریکائی گفت ایرانیِ خوب و معتدل ایرانی‌ای است که مرده باشد! به این ملت بزرگ، به این ملت با شرف، به این ملتی که فقط گناهش این است که از هویت و استقلال خود دفاع میکند، اینجور اهانتها کردند. سی سال کشور ما را تحریم کردند، که البته این تحریم به سود ما تمام شد. ما باید از آمریکائی‌ها از این بخش تشکر کنیم. اگر ما را تحریم نمیکردند، ما امروز به این نقطه‌ای از علم و پیشرفت که رسیده‌ایم، نمیرسیدیم. تحریم همیشه ما را وادار کرده که به خود بیائیم، به خود فکر کنیم، از درون خود بجوشیم. ولی آنها قصدشان این خدمت نبود، آنها میخواستند دشمنی کنند. سی سال با ملت ایران اینجوری رفتار کردند. حالا دولت جدید آمریکا میگوید ما مایلیم با ایران مذاکره کنیم، بیائید گذشته را فراموش کنیم. میگویند ما به سمت ایران دست دراز کردیم. خوب، این چه جور دستی است؟ اگر دستی دراز شده باشد که یک دستکش مخمل رویش باشد، اما زیرش یک دست چدنی باشد، این هیچ معنای خوبی ندارد. عید را به ملت ایران تبریک میگویند، اما در همان تبریک، ملت ایران را به طرفداری از تروریسم، دنبال سلاح هسته‌ای رفتن و از این قبیل چیزها متهم میکنند! من نمیدانم تصمیم‌گیر در آمریکا کیست؛ رئیس جمهور است؟ کنگره است؟ عناصر پشت پرده‌اند؟ لیکن من میخواهم بگویم ما منطقی داریم. ملت ایران از روز اول تا امروز با منطق حرکت کرده است. ما در زمینه‌ی مسائل مهمِ خودمان احساساتی نیستیم؛ از روی احساسات تصمیم نمیگیریم؛ ما با محاسبه تصمیم میگیریم. میگویند بیائید مذاکره کنیم، بیائید روابط ایجاد کنیم. شعار تغییر میدهند؛ خوب، این تغییر کجاست؟ چه تغییر کرده؟ این را برای ما روشن کنید؛ چه تغییر کرده است؟ دشمنی شما با ملت ایران تغییر کرده؟ کو علامتش؟ دارائی‌های ملت ایران را آزاد کردید؟ تحریمهای ظالمانه را برداشتید؟ از لجن‌پراکنی و اتهام‌زنی و تبلیغات سوء علیه این ملت بزرگ و مسئولین مردمی آن دست برداشتید؟ دفاع بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی را کنار گذاشتید؟ چه تغییر کرده؟ شعار تغییر میدهند، اما در عمل تغییری مشاهده نمیشود. ما هیچ تغییری ندیدیم. حتّی ادبیات هم عوض نشده است. رئیس جمهور جدید آمریکا از اولین لحظه‌ای که رسماً به ریاست جمهوری رسید و نطق کرد، به ایران و دولت جمهوری اسلامی اهانت کرد؛ چرا؟ اگر راست میگوئید تغییری انجام گرفته است، کو این تغییر؟ چرا چیزی دیده نمیشود؟ من این را به همه میگویم؛ مسئولین آمریکائی هم بدانند، دیگران هم بدانند؛ ملت ایران را نه میشود فریب داد، نه میشود ترساند. اولاً تغییر در الفاظ کافی نیست - که حالا ما چندان تغییری در الفاظ هم ندیدیم - تغییر باید تغییر حقیقی باشد. این را هم به مسئولین آمریکائی بگوئیم؛ این تغییری که شما اسمش را می‌آورید، برای شما یک ضرورت است؛ چاره‌ای ندارید، باید تغییر کنید؛ اگر تغییر نکنید، سنتهای الهی شما را تغییر خواهد داد؛ دنیا شما را تغییر خواهد داد. باید تغییر کنید؛ اما این تغییر نباید فقط لفاظی باشد، نباید با نیتهای ناسالم باشد. یک وقت بگویند ما میخواهیم سیاست خودمان را تغییر دهیم، اما هدفها را عوض نمیکنیم، تاکتیکها را عوض میکنیم؛ این تغییر، تغییر نیست؛ این خدعه است. یک وقت تغییر، تغییر واقعی است؛ آن وقت باید در عمل مشاهده شود. من نصیحت میکنم به مسئولین آمریکائی، به هر که در آمریکا تصمیم‌گیر است - چه رئیس جمهور، چه کنگره و چه دیگران - این وضعی که در گذشته دولت آمریکا داشته است، به ضرر ملت آمریکا و به ضرر خود دولت آمریکا هم هست. شما امروز در دنیا منفورید؛ اگر نمیدانید، بدانید. ملتها پرچم شما را آتش میزنند، ملتهای مسلمان در

همه‌ی نقاط عالم «مرگ بر آمریکا» میگویند. علت این منفوریت چیست؟ این را هیچ بررسی کرده‌اید؟ تحلیل کرده‌اید؟ عبرت گرفته‌اید؟ علت این است که شما با دنیا قیم‌مآبانه برخورد میکنید، متکبرانه حرف میزنید، میخواهید اراده‌ی خودتان را در دنیا تحمیل کنید، در امور کشورها دخالت میکنید، در دنیا معیارهای دوگانه به کار میبرید؛ یک جا یک جوان فلسطینی را که از شدت فشار ناگزیر میشود یک حرکت شهادت‌طلبانه انجام دهد، سیل تبلیغات را بر سر او میریزید؛ اما از طرف دیگر رژیم صهیونیستی که در ظرف بیست و دو روز آن فاجعه را در غزه به وجود می‌آورد، جنایتهای او را ندیده میگیرید؛ آن جوان را تروریست میخوانید، این رژیم تروریست را میگوئید ما به امنیتش متعهدیم؛ اینهاست که شما را در دنیا منفور کرده است. این نصیحت به شماست؛ برای خیر خودتان، برای صلاح خودتان، برای آینده‌ی کشور خودتان، از لحن تکبرآمیز، از روش مستکبرانه، از حرکتهای قیم‌مآبانه دست بردارید؛ در کار ملتها دخالت نکنید؛ به حق خودتان قانع باشید؛ برای خودتان منافعی در همه جای دنیا تعریف نکنید؛ خواهید دید چهره‌ی آمریکا در دنیا بتدریج از آن منفوریت به شکل دیگری تبدیل خواهد شد. این حرفها را گوش کنید. نصیحت من به مسئولین آمریکائی - چه رئیس جمهور و چه دیگران - این است؛ روی این حرفها با دقت فکر کنید، بدهید برایتان ترجمه کنند - البته به صهیونیستها ندهید ترجمه کنند! - از انسانهای سالم مشورت بخواهید، نظر بخواهید. تا وقتی دولت آمریکا روش خود را، عمل خود را، جهتگیری خود را، سیاستهای خود را، مثل این سی سال علیه ما ادامه دهد، ما همان آدم سی سال قبل، همان ملت این سی سال هستیم. ملت ما از اینکه باز هم شما شعار بدهید که «مذاکره و فشار»، ما با ایران مذاکره میکنیم، در عین حال فشار هم وارد می‌آوریم - هم تهدید، هم تطمیع - بدش می‌آید. اینجور با ملت ما نمیشود حرف زد. ما سابقه‌ای از دولت جدید و رئیس جمهور جدید آمریکا نداریم؛ نگاه میکنیم، قضاوت خواهیم کرد. شما تغییر کنید، ما هم رفتارمان تغییر خواهد کرد. شما تغییر نکنید، ملت ما این سی سال را روزبه‌روز آبدیده‌تر و متحمل‌تر و قوی‌تر و باتجربه‌تر شده است. من دو سه تا دعا کنم: پروردگارا! به محمد و آل محمد لطف و رحمت خود را از این ملت باز نگیر. این را هم به ملت عزیزمان عرض کنم؛ ما متأسفانه خبردار شدیم که همسر گرامی و یار دیرین امام راحلمان امروز رحلت کردند و دار دنیا را وداع گفتند. برای ملت ایران این بانوی معظم خیلی عنصر ارزشمندی بود. ایشان ده‌ها سال در کنار امام عزیز ما - که قبله‌ی دلهای این ملت بود - در همه‌ی آزمایشهای دشوار، صبر و استقامت کرده بود، با امام همراهی کرده بود؛ خانمی برجسته و خود یک شخصیت بود. من فقدان ایشان را به ملت ایران تسلیت عرض میکنم، به بازماندگان ایشان تسلیت عرض میکنم و امیدواریم رحمت و مغفرت الهی شامل حال ایشان باشد. پروردگارا! این بانوی معظم را با اولیائت محشور بفرما. پروردگارا! امام بزرگوار ما، فرزندان عزیزش و همسرش را در کنار اولیائت جای بده. پروردگارا! ما را همواره قدردان امام عزیزمان قرار بده. پروردگارا! آحاد ملت ما، بخصوص جوانان عزیز ما را مشمول هدایت و دستگیری و لطف خود قرار بده. پروردگارا! باران رحمتت را بر سراسر این کشور، بر زمینهای تشنه‌ی ما و کشتهای ما و مردم ما نازل بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشگاه امام حسین (ع)

بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشگاه امام حسین (ع) بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم به شما جوانان عزیز و فرزندان و نورچشمان عزیزِ این ملت، ورودتان را به عرصه‌ی پاسداری از ارزشهای انقلاب اسلامی. دانشگاه افسری در آنِ واحد، هم کانون علم است، هم کانون جوشش جهاد است، هم جایگاه تربیت مردان مصمم و آهنین‌اراده است. علم و جهاد و ایمان و اراده‌ی مستحکم، وقتی با یکدیگر توأم بشوند، انسانهائی را خلق میکنند که دنیا میتواند به آینده‌ی خود، به برکت آن انسانها امیدوار باشد. مشکل اصلی دنیای دوران علم، دنیای متجدد و مدرن، این بود که علم در این دنیا در خدمت فساد، در خدمت طغیان، در خدمت تجاوز قرار گرفت. دانش یک موهبت خدائی است. بزرگترین ناسپاسی در قبال این موهبت بزرگ این است که دانش را یک

نسلی، یک ملتی، یک مجموعه‌ای در برهه‌ای از زمان در خدمت ظلم و طغیان و تعدی و سرکوب کردن ارزشهای انسانی قرار بدهند. و این اتفاق در دو سه قرن اخیر بخصوص و در ده‌ها سال گذشته در دنیا افتاد. ملتهائی به دانش دست پیدا کردند؛ این طبیعی است. دانش در طول تاریخ در میان ملتها دست به دست میگردد. یک وقتی مرکز دانش، مناطق شرقی جهان بود، یک وقتی هم مرکز دانش، مناطق غربی جهان شد. این ملتها وقتی به دانش دست پیدا کردند، دانش را در خدمت استعمار به کار بردند، در خدمت سرکوب ملتها به کار بردند. کشورهای زیادی با ملتهای بسیار انبوهی در شرق و غرب عالم - در آفریقا، در آسیا - به واسطه‌ی دانش کشورهای غربی سرکوب شدند؛ به استعمار کشیده شدند؛ نسلهای انسانی به اسارت گرفته شدند. سیاهانِ امروز آمریکا، فرزندان همان مستمندانی هستند که به وسیله‌ی استعمارگران غربی از کشورهای آفریقائی به اسارت گرفته شدند؛ از میان خانه و زندگی و مزرعه و زیستگاه خودشان اینها را مثل حیوانات صید کردند و به کار سخت گماشتند و آواره کردند. این کار در سرتاسر دنیا، در شبه قاره‌ی هند، در منتهی‌الیه آسیا، در دورانهای سیاه هم اتفاق افتاد. با علم خود، با دانشی که به دست آورده بودند و موهبت الهی بود، بندگان خدا و خلق خدا را به ذلت کشیدند؛ به ستم دچار کردند؛ زندگی‌های آنها را برای دورانهای طولانی تباه کردند. بعد هم از همین دانشهائی که در اختیار گرفتند - و هر دانشی مثل پله‌ای است از یک مجموعه‌ی پلکان. وقتی انسان یک پله بالا رفت، فرصت و امکان پیدا میکند که به پله‌ی بعد و پله‌های بعد هم دست پیدا کند؛ این هم طبیعی است - با بالا رفتن از پلکان علم، بمب اتم ساخته شد؛ سلاحهای شیمیائی ساخته شد؛ نسلهائی نابود شدند؛ انسانهائی به ماتم عزیزان خود نشستند؛ و دنیا آن چیزی شد که شما در جغرافیای سیاسی عالم مشاهده میکنید: تقسیم عالم به دو جناحِ زورگو و زورپذیر؛ ستمگر و ستم‌پذیر؛ آن هم با فاصله‌ی بسیار زیاد. این جغرافیای سیاسی عالم، جغرافیای فرهنگی عالم در دورانهای اخیرِ این قرنهای سیاه به این شکل رسید. عزیزان من! انقلاب اسلامی عظیمِ ملت ایران یک قیام بزرگ بشری بر ضد این وضعیت بود. انقلاب ما فریاد اسلام بود؛ فریاد توحید بود؛ فریاد عدالت بود؛ فریاد کرامت انسان بود در این دنیای سرشار از ظلم که نعمتهای خدا، هدایای الهی به انسانها، وسیله‌ای قرار میگیرد برای سرکوب انسانها. انقلاب در مقابل یک چنین وضعیتی به وجود آمد. آن کسانی که امروز به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران توصیه میکنند که به نظام جهانی برگردید، همان کسانی هستند که از وجود یک چنین حرکت عظیمی در میان یک ملت، آن هم در یک چنین موقعیت حساسی، ناراحت و سراسیمه‌اند. برگردید به نظام جهانی، یعنی تسلیم همین نظام غیر عادلانه بشوید؛ شما هم جزوی از نظام غیر عادلانه بشوید. این را از ملت ایران میخواهند. ملت ایران سی سال است با قدرت، با اعتماد به نفس، با اعتقاد راستین و عمیق به خواستگاه ایمانی خود، به این درخواست جاهلانه، مجنونانه و غیر منطقی پاسخ «نه» داده است. فشارهائی که بر ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی در طول این سی سال وارد کردند، به خاطر این بود که این انقلاب را از این جایگاه رفیع، از این خواستگاه معنوی و ملکوتی و انسانساز پائین بیاورند. البته بدیهی است که نتوانستند و بدیهی است که نخواهند توانست. «یریدون لیطفئوا نور اللّه بافواههم و اللّه متم نوره و لو کره الکافرون».(۱) نور خدا، نور توحید، نور عدالت، نور احساس شرف به عبودیت خداوند، وقتی در دل انسانهائی، ملتی درخشید، هیچ دستی نمیتواند آن را خاموش کند. جوانان عزیز من! شما پاسداران یک چنین حقیقت مقدسی و هویت متعالی‌ای هستید. به آن افتخار کنید. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از دل پاکترین جوانان این کشور در نخستین روزهای انقلاب جوشید و سر برآورد. شما عزیزان من، آن روزها را درک نکردید. آن جوانان، جوانانی در همین سنین شما بودند؛ جوانهای بیست ساله، هجده ساله، بیست و دو ساله. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با عزم راسخ، با اراده‌ی فولادین، با یک ایمان شامخ و دست‌نیافتنی به وجود آوردند؛ از همان روزهای اول هم در میدانهای مجاهدت حضور پیدا کردند. جنگ تحمیلی را دشمن برای خاموش کردن انقلاب به راه انداخت، اما همین جنگ تحمیلی باعث شعله‌ورتر شدن نیروی انقلاب و روحیه‌ی انقلاب شد. این جوانهای عزیز در میدانهای جنگ، عظمت خودشان را بازیافتند؛ چشمه‌های درونی استعداد، در دلهای پاک و منور آنها جوشید؛ از آنها در سنین جوانی، سردارانی بزرگ، مجاهدانی نستوه، مردانی

دارای تـدبیر و متفکر سـاخت کـه نظـام جمهـوری اسـلامی تـا همیشـه‌ی همیشه به این جوانـان و به رفتـار آنهـا بـدهکار است. شـما دنباله‌روان آن عزیزانیـد؛ جایگزینان آن رهروان مقدمیـد. این که گفتنـد: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» به معنای این است که زمان میگـذرد، اما حوادث جاری در زنـدگی بشـر، حقایق آفرینش دست نخورده است. در هر دوره‌ای انسانها نقشـی دارند که اگر آن نقش را بدرستی، در لحظه‌ی مناسب، در زمان خود ایفاء کنند، همه چیز به‌سامان خواهد رسید، ملتها رشد خواهند کرد، انسانیت گسترده خواهـد شـد. آن جوانها چنین کردند و نقش خودشان را ایفاء کردند. نتیجه این است که امروز بعد از گذشت چند ده سال از آن روزهـا، شـما می‌بینیـد ملت ایران بـا ضـرب دست آنهـا و بـا تلاشـهائی که دنبـاله‌ی تلاش آنهـاست، بـا رهنمودهـای حقیقتاً پیامبرگونه‌ی امام بزرگوار، قله‌ها را یکی پس از دیگری فتح کرده و پیش رفته. روزهای جنگ، بخصوص سالهای آغازین جنگ را در نظر بیاورید و آن فقر تسلیحاتی، آن فقر مالی، آن فقر تجربی را در میان همین جوانان سپاه و بسیج، مقایسه کنید با پیشـرفتهای امروز؛ پیشـرفتهای علمی، تحقیقی و تجربی. شـما در دانشـگاه می‌آموزیـد، فرا میگیرید، خود را از لحاظ فکر و اندیشه و همچنین از لحاظ روحیه و اراده میسازیـد؛ در راه بسـیار باعظمت و پرافتخاری قدم میگذارید. این دانشـگاه یک چنین جائی است. به حضور در این دانشـگاه و به فارغ‌التحصـیلی این دانشگاه افتخار کنید؛ این را نعمت بزرگ خدا بشمارید، که هست؛ و آن را حفظ کنید و پیش بروید. کشور شـما به جوانان مؤمن نیازمند است. و امروز به لطف و تفضل الهی، علی‌رغم تلاش پی‌درپی دشمنان - که بیشتر هم بر روی جوانان این تلاشـها متمرکز است - جوانان ما رو به سـمت خـدا و هـدایت الهی دارند. به کوری چشم دشـمن، جوان ما، جوان مؤمن است؛ جوان مؤمنِ امروز از جوان مؤمنِ صـدر انقلاب - سـی سال پیش و بیست و پنـج سال پیش - اگر جلوتر نباشد، عقب‌تر نیست. آن کـوره‌ی سـوزان، آن تجربه‌ی عظیمِ جنـگ تحمیلی که فرصـتی برای بروز اسـتعدادها بـود، در مقابـل هر نسـل برجسته و پراسـتعدادی قرار بگیرد، معجزه خواهد کرد. امروز شـما در عرصه‌ی دیگری هستید؛ در عرصه‌ی علم، در عرصه‌ی پیشرفت از لحاظ روحیه، سازندگی خود و کشور و آمادگیِ برای دفاع. دشـمنان، قدرتهای بزرگِ مسـتکبر جهانی - که دشمنان ملتها، نه فقط دشمن ملت ایران، دشـمنان انسـانیت و فضـیلت هسـتند - اینها غالباً با تشـر زنـدگی میکننـد، با نشان دادن ابهت کارشان را به پیش میبرنـد؛ هیبت خودشان را بر ملتها تحمیل میکنند، با هیبت خودشان آنها را از میدان در میبرند. از هیبت ابرقدرتها نترسـید. هیبت معنوی شـما در دل آنها، بیشتر از هیبت مادی آنها در دل ملتهاست. شـما وقتی به ایمان خود، به آمادگی‌های خود، به دانش خود، به تدبیر خود، به حساب و کتاب مـدبرانه و مـدیرانه‌ی خود تکیه میکنیـد، آن وقتی که ارزشـهای عظیمِ برآمـده‌ی از دل انقلاب را اجر مینهیـد و به آنها اعتناء میکنیـد، ایمان خودتان را با آنها حفظ میکنیـد، آن چنان ابهتی در دل همه‌ی ملتها از شـما حاصل میشود که از ابهت آنها در دل ملتهـای بی‌خبر بیشتر است. امروز دشـمنان میداننـد با ملت ایران، با این جوانان مؤمن، با این مردان مصـمم، با این مسـئولان و دولتمردانی که به پایبنـدی به ارزشـها افتخار میکننـد، ملت ایران با چنین سـرمایه‌های ارزنده‌ای، از هیچ تشـری، از هیچ هیبتی واهمه نمیکند. این را میدانند. شما در کسوت با شکوه و شریف پاسداری، این باور را در دل دشمن هر چه بیشتر کنید. خودتان را از لحاظ معنوی بسازیـد. بنـدگی خـدا، خشوع در مقابل خـدا موجب میشود که انسان در مقابل هیچ زورگوئی خضوع نکند. دلی که مهابت الهی را، عزت الهی را درک کرده است، در خـود احسـاس عزتی میکنـد که بزرگـترین قـدرتها در مقابـل آن عزت، تـاب مقـاومت نمی‌آورنـد. عبودیت خودتان را روز به روز بیشتر کنید. پروردگارا! این جوانان عزیز را، مجموعه‌ی رزمندگان اسـلام را، مجموعه‌ی نیروهـای مسلح را، ارتش و سـپاه و نیروی انتظـامی و بسـیج و این مجموعه‌هـای مؤمن را به خود تو میسپارم. پروردگـارا! الطـاف و برکات خودت را بر آنها نازل کن. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) صف: ۸ (صوت کامل؛ حجم: ۴ مگابایت)، (فیلم کامل؛ حجم: ۴۵ مگابایت)

بیانات در دیدار جمعی از معلمان، پرستاران و کارگران

بیانات در دیدار جمعی از معلمان، پرستاران و کارگران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً ـ به یکایک برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض میکنم - این جلسه‌ی صمیمی و گرم و بسیار پرمعنی را در این حسینیه شما عزیزان امروز تشکیل دادید - و درود میفرستم به روح مطهر زینب کبری (سلام اللَّه علیها) که بهانه‌ی یکی از سه مناسبت امروز است؛ روز پرستار. و همچنین طلب علو درجات میکنم برای شهید بزرگوارمان، مرحوم آیةاللَّه مطهری که ایشان هم بهانه و عنوان یکی دیگر از مناسبتهای امروز است. این سه قشری که در اینجا مجتمع شدید، هر چه حساب میکنیم، می‌بینیم مهمترین اقشار جامعه‌ی ما را تشکیل میدهند. یک بخش، بخش تعلیم و تربیت است؛ امانتدارانِ فرزندان این ملت در طول سالهای متمادی؛ و کسانی که اولین نگارشهای نیک یا بد را میتوانند بر لوح سفیدِ آماده‌ی اذهان ما و کودکان ما بنگارند: معلمان. شاید نقشی بالاتر از معلم - با همین اصطلاح متداول زمان ما؛ یعنی معلمِ دوران ابتدائی، معلمِ دوران راهنمائی، معلمِ دوران دبیرستان - به این معنا ما نتوانیم پیدا کنیم در میان همه‌ی مشاغلی که در جامعه‌ی ما هست. معلمینِ تدریس دهنده‌ی در مراکز عالیِ علمی - چه حوزه، چه دانشگاه - البته خیلی عالی‌مقامند، تا برسد به معلمینِ والاتر؛ اما نقش معلم آموزش و پرورش یک نقش استثنائی است؛ منحصربفرد است. شاکله‌ی اصلیِ وجودِ من و شما را در واقع در کنار تربیت خانوادگی، همین معلمانی که در این دوازده سال با کودکان و فرزندان ما سر و کار دارند، تعیین میکنند و به وجود می‌آورند. هر چه فکر کنیم، می‌بینیم این بسیار والاست که البته این ایجاب میکند هم جامعه‌ی ما، ملت ما، دولت ما، مسئولین ما قدر معلم را بدانند و بدانند که معلمی به این معنا یک ارزش بسیار والاست، هم خود معلمین این نقش را بدرستی قدر بشناسند، آن را یک موهبت الهی بدانند، توجه کنند که چه کار بزرگی در دستان آنها در حال انجام است به اراده و اذن الهی. قشر پرستار هم باز از یک نگاه دیگر یک قشر بسیار اثرگذار و مهم است. نقش پرستار و همچنین قابله در نظام سلامت کشور یک نقش بسیار مهمی است؛ نقش بسیار عظیمی است. اگر پرستار دلسوز و مهربانی در کنار بیمار نباشد، گمان اینکه معالجه‌ی پزشک در آن بیمار تأثیری نبخشد، بسیار زیاد است. آن عنصر و آن موجود فرشته‌گونی که بیمار را در واقع از مسیر طولانی و دشوارِ مرض و شدت آن عبور میدهد، عبارت است از پرستار. این را هر کدام از ما که دچار بیماری شده باشیم و در جریان بیماریهای سخت و عملهای جراحی دشوار قرار گرفته باشیم - از جمله خود من - بالعیان احساس کردیم و احساس میکنیم. نقش پرستار، نقش احیاگر است؛ زنده کننده است. این هم اهمیت این. قابله‌ها هم همین‌جور؛ نقششان در سلامت نوزاد، در سلامت مادر، نقش حیاتی و تعیین کننده است. اینجا هم من عرض میکنم به پرستاران - چه برادران، چه خواهران پرستار - و همچنین به قابله‌های محترم که قدر این خدمت، این نعمت بزرگ را بشناسند؛ همچنانی که مردم به چشم تکریم به آنها باید نگاه کنند، خودشان هم به این شغل خود به چشم تکریم نگاه کنند، که خودِ این کرامت دادن به خود، قدر خود را دانستن، نقش عظیمی دارد در همه‌ی قشرهای گوناگون در کیفیت انجام کار. نقش کارگر هم جزو نقشهائی است که امروز در دنیا تقریباً شناخته شده است. اگرچه که حق کارگران در بسیاری از مناطق عالم پایمال میشود؛ اما کارگر در واقع آن عنصر محوری در نظام تشکیلاتیِ فعالیت در درون یک جامعه است. آنی که با دستان خود، با چشم خود، با مغز خود، با مهارت خود و کاردانی خود کار را به سامان میرساند، مصنوع را تولید میکند و نیاز ضروری جامعه را برآورده میکند، کارگر است. هرچه انسان بیشتر دقت میکند، اهمیت این سه قشر برای انسان آشکارتر میشود. البته مسئله کار دو طرف دارد: مسئله‌ی کارگر، مسئله مدیران کار و سرمایه‌گذاران، که همه‌ی اینها در تولید کار دخیلند و مؤثرند. اینی که من عرض میکنم خودِ این سه قشر قدر خود را بدانند و کرامت خود را بشناسند، به نظر من نکته‌ی مهمی است. اگر اهمیت کاری که انسان سرگرم آن هست برای انسان معلوم شود، دیگر مسامحه در کار نخواهد بود؛ دلسردی و نومیدی در میان نخواهد بود. وقتی فهمیدیم کاری که ما داریم انجام میدهیم، چقدر مهم است برای حیات جامعه و حیات کشور، آن وقت خودِ این، نیروئی در درون ما به وجود می‌آورد که بر همه‌ی مزاحمهای بیرونی فائق میشود. لذا توصیه‌ی اول ما به همه این است که آن کاری را که محول به آنهاست، با شوق، با علاقه - به هر دلیل اجتماعی و فردی که به سمت آن کار کشیده شده‌اند - قدر بدانند، ارج بنهند،

اهمیت بدهند و کار را درست انجام بدهند. مکرر این گفته‌ی پیامبر عظیم‌الشأن را عرض کردیم که فرمود: «رحم اللّه إمراً عمل عملاً فاتقنه»؛ رحمت خدا بر آن انسانی که کاری را به دست میگیرد و آن را متقن و درست و کامل انجام میدهد. این در مورد من، شما، یکایک افراد کارگر، معلم، پرستار و سایر مشاغل و حرفه‌ها و مسئولیتها صادق است. کاری را که به عهده گرفتیم، آن را متقن و کامل انجام بدهیم. در مورد مسئله‌ی کار آنچه که من بر آن تأکید کرده‌ام و امروز هم تأکید میکنم، این است که ما باید فرهنگ کشور خودمان را به سمت ترویج تولید داخلی تنسیق و تنظیم کنیم و پیش ببریم؛ این خیلی چیز مهمی است. در گذشته، سالهای متمادی این فرهنگ به ملت ما تزریق شده است که به دنبال مصنوعات و ساخته‌های بیگانه و خارجی بروند. وقتی گفته میشد این جنس خارجی است، این یک استدلال تام و تمامی بود برای بهتر بودن و مرغوب‌تر بودن این جنس. این فرهنگ باید عوض شود. البته کیفیت تولید داخل در این مؤثر است، تبلیغ نکردن بیجا و بی‌رویه‌ی تولیدات خارجی در این مؤثر است، تشویق کارآفرین داخلی در این مؤثر است، وجدان کاری در کننده‌ی کار - چه کارگر ساده یا کارگر مجرب یا مهندس کار - در این مؤثر است، دولت نقش دارد، مسئولین نقش دارند، خود کارگر نقش دارد، کارآفرین نقش دارد، تاجر وارد کننده‌ی کالای خارجی نقش دارد. همه باید دست به دست هم بدهند تا تولید داخل رجحان پیدا کند؛ ارزش پیدا کند و فرهنگی بر جامعه‌ی ما و بر ذهنهای ما حاکم شود که مصرف کردن تولید داخلی را ارزش بدانیم. ما به قیمت به کار واداشتنِ یک کارگر بیگانه که تولید او را مصرف میکنیم، یک کارگر داخل کشور را بیکار میکنیم. همه‌ی مسئولین کشور، سیاستگذاران کشور، مسئولان تبلیغات کشور، خودِ کارآفرینان، خودِ کارگران، دولت، بخشهای مربوطه به این نکته باید اهمیت بدهند. امروز خوشبختانه بسیاری از محصولات و مصنوعات داخل کشور برتر و گاهی بسیار برتر از مشابه‌های بیرونی و خارجی است. چرا ما باید نسبت به مصنوعات خودمان بی‌اعتناء باشیم؟ گذشت آن روزی که وابستگان به دستگاه قدرت به دست خودشان، با بیانات زهرآگین خودشان تلقین میکردند که ایرانی قادر به تولید و ساخت نیست. آنها ایران را عقب انداختند. آنها به روح ابتکار و شوق کار در کشور لطمه زدند. انقلاب آمد وضع را عوض کرد. امروز جوانان ما پیچیده‌ترین کارها را دارند انجام میدهند. این همه زیرساخت در کشور به وجود آمده است برای کارهای بزرگ، این همه کارهای پیچیده‌ی فنی با ذهن و ابتکار جوان ایرانی دارد انجام میگیرد. مسئولین دنبال این کارند. امروز باید رو بیاورند همه به سمت مصنوعات و تولیدات داخلی؛ این باید یک فرهنگ شود. البته یک بخش مهم از این هم مربوط میشود به امنیت شغلی کارگران، که این هم بایستی همه به آن توجه داشته باشند؛ کارگر فارغ‌البال باشد؛ مطمئن باشد؛ امنیت شغلی داشته باشد. و کارفرما و کارگر، سرمایه‌گذار و کارگر، مدیر کارگاه و کارگر دست به دست هم بدهند برادروار، کارها را پیش ببرند. این مربوط به مسئله‌ی کار. در مسئله‌ی آموزش و پرورش آنچه که من بر او تأکید و اصرار میکنم، در درجه‌ی اول عبارت است از طرح تحول در نظام آموزش و پرورش؛ همین مطلبی که وزیر محترم هم به آن اشاره کردند، ما هم بارها در گذشته تأکید کردیم. نظام آموزش و پرورش ما یک نظام تقلیدی و کهنه‌است؛ دو تا خصوصیت بد در او هست. اولاً، از روز اولی که نظام آموزش و پرورش را در دوران سیاه پهلوی و اندکی پیش از آن بر کشور حاکم کردند، نیازها و سنتهای کشور را در نظر نگرفتند. پایه سنتهای کشور باید باشد، از تجربیات دیگران هم باید حداکثرِ استفاده بشود. نه اینکه ما بیائیم الگوئی را که در فلان کشور غربی با اقتضائات خودش - با همه‌ی خطاهائی که ممکن است داشته باشد - به کار گرفته شده، او را عیناً اینجا بیاوریم. متأسفانه این کار را کردند. تقلیدی محض بود؛ این یک. دوم اینکه همان هم کهنه است. خودِ آن کسانی که یک روزی مرجع تقلید مسئولان وابسته‌ی کشورِ ما قرار گرفتند، امروز از این روشها عبور کرده‌اند و روشهای تازه‌تری را آورده‌اند؛ اما ما چسبیده‌ایم به همان روشهای قدیم! تحول لازم است. امروز خوشبختانه فرصت برای این کار فراهم است؛ کشور دارای استقرار است؛ نظام، امن و مطمئن است؛ کارهای زیادی انجام گرفته. در این دنیای پرتلاطم و پرآشوب، ملت ایران توانسته وزانت خود، وقار خود، سکینه و آرامش خود را حفظ کند. امروز فرصت همین است که بپردازیم به این کارهای مهم. اینی که وزیر محترم گفتند که ما روی این

مسئله فکر کردیم، کار کردیم، بسیار خوب است؛ مورد تقدیر است؛ لیکن باید اجرائی شود، باید پیش برود، باید به مرحله‌ی عمل برسد؛ شجاعت لازم دارد، اقدام لازم دارد، ابتکار و خوشفکری لازم دارد. یک مسئله این است؛ تحول عمقی در نظام آموزش و پرورش. و نکته‌ی بعدی که او هم اهمیت دارد، اهمیت دادن به نظام پرورش در مجموعه‌ی آموزش و پرورش است. عده‌ای بر اثر بی‌توجهی به نظام پرورش، آن بنائی را که اول انقلاب گذاشته شده بود، از مجموعه‌ی آموزش و پرورش کنار زدند، بتدریج کمرنگ کردند و تقریباً میشود گفت حذف کردند. شما حالا به این مسئله معتقدید. این را اجرائی کنید؛ عملیاتی کنید. پرورش اگر از آموزش مهمتر نباشد، کمتر نیست. آن لوح سفید و آماده‌ای که ذهن کودک ما و دانش‌آموز ماست، فقط با خطخط کردن و عدد و رقم روی او نوشتن، درست نمیشود؛ ساختن لازم دارد. این ساختن، پرورش است. باید به مسئله‌ی پرورش و جریان پرورش - به هر شکلی که آن را بتوانند انجام بدهند؛ در مورد شکلش ما اظهار نظری نمیکنیم - اهمیت داده شود؛ در کتاب درسی، در انتخاب معلم، در تربیت معلم، در خود سازماندهی. و هر چه آموزش و پرورش بتواند از گسترش کمّی پرهیز کند - چه در سازمان، چه در نیروی انسانی - بهتر است؛ چون گسترش کمّی آموزش و پرورش، امروز در درجه‌ی اول اولویت نیست؛ گسترش کیفی مهم است. نیازها برآورده شود. آن مقداری که نیاز به معلم و به مدرسه هست، تأمین شود. درجه‌ی اول، گسترش کیفی باشد؛ بالابردن ارتقاء رتبه‌ی معلمان از لحاظ آمادگی، تجربه، دانش، فرهنگ؛ این چیزهائی است که در آموزش و پرورش مهم است. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند توفیق دهد. خوب، بحمداللّه مشغول کارید، تلاش میکنید. باید قدردان این زحمات بود. این پیشرفتهائی که - چه در بخش سلامت، چه در بخش کارگری، چه در بخش آموزش و پرورش - وزرای محترم بیان کردند، اینها جزو افتخارات نظام است؛ نظام است که این توانائی را دارد از خود نشان میدهد. من نمیدانم چرا یک عده‌ای این حقایق را انکار میکنند! این پیشرفتها را حاضر نیستند تصدیق کنند. هرچه این واقعیتها بیشتر باشد، افتخار ملت ایران، افتخار نظام جمهوری اسلامی بیشتر خواهد شد. یک مطلب خارج از مسائل حرفه‌ای و صنفی هم که مربوط به مجموعه‌ی ملت ایران و مرتبط با این برهه‌ی زمانی ماست عرض کنیم و آن مسئله‌ی انتخابات است. عزیزان من! ملت ما در طول تاریخ چند قرنیِ خود یک عنصر بی‌تأثیر در نظام مدیریت کشور بود. چرا؟ چون خاصیت حکومت استبدادی این است؛ خاصیت حکومت پادشاهی این است. ملت، کاره‌ای نیست. حالِ ملت چگونه خواهد بود؟ بسته به انصاف آن کسی که آن بالا نشسته است. اگر یک وقتی اقبال ملت بلند باشد، یک نفر دیکتاتوری بر سر کار بیاید که یک مقداری رحم در دلش باشد - مثلاً حالا در تاریخ ما کریم‌خان زند را اسم می‌آورند - خوب، یک مقدار وضع مردم بهتر خواهد شد. اما اگر چنانچه کسانی مثل رضاخان قلدر و ناصرالدین شاه و سلاطین گوناگون دیگر - مستبدین - بر سر کار باشند، اینها کشور را ملک خودشان میدانند، ملت را هم که نقشی نداشتند، رعیت خودشان میدانند. تاریخ را نگاه کنید - نمیگویم تاریخ قرنهای متمادی را؛ تاریخ همین دوران مشروطه به این طرف را - مشروطه اسماً در کشور به وجود آمد؛ اما از وقتی که رژیم پهلوی بر سر کار آمد، انتخابات به معنای یک حرکت نمایشیِ محض تلقی شد؛ جز در یک برهه‌ی کوتاهی در دوران نهضت ملی؛ در دوران دو ساله‌ای که یک مقدار اوضاع بهتر بود؛ ولی آن هم اشکالات فراوانی داشت؛ مجلس را تعطیل کردند، اختیارات مجلس را به دولت دادند که اینها در زمان مصدق انجام گرفت. در بقیه‌ی این دوران، انتخابات نمایش محض بود. در آن برهه‌ای که بنده و امثالی که در سنین من هستند یادشان هست، همه میدانستند که انتخابات مطلقا به معنای انتخاب مردم نیست. یک کسانی را دستگاه‌های قدرت، دربارِ آن روز شاهان در نظر میگرفتند، رقابتهائی بین خود آنها انجام میگرفت، با همدیگر زد و خورد هم میکردند؛ اما آن کسی که میخواستند بیاورند توی مجلس بنشانند که مطیع باشد، سربه‌زیر باشد، منافع آنها را تأمین کند، حق مالی غاصبانه‌ی آنها را بدهد، او را می‌آوردند توی مجلس می‌نشاندند. مردم هم برای خودشان میرفتند. در تمام این دوران، کمتر وقتی اتفاق افتاد که مردم احساس کنند حالا باید بروند در این صندوق رأی یک رأیی بیندازند تا در مدیریت کشور تأثیری ببخشد. مطلقاً چنین چیزی نبود. ماها اسم انتخابات را تو روزنامه ها می‌شنفتیم که میگویند: حالا انتخابات است. نمی‌فهمیدیم روز انتخابات

کِی هست؛ مردم نمی‌فهمیدند. در وقت انتخابات، چند تا صندوق میگذاشتند یک جا، خودهاشان هم گفتگو و هیاهوی مختصری میکردند و همان کاری که میخواستند، انجام میدادند و تمام میشد میرفت. مردم نقشی نداشتند. انقلاب اسلامی ورق را بکلی برگرداند؛ مردم نقش پیدا کردند؛ نه فقط در انتخاب نماینده‌ی مجلس، در انتخاب رئیس جمهور، در انتخاب خبرگانی که رهبر را بناست انتخاب کنند، در انتخاب شوراهای شهر که شهردارها را باید انتخاب کنند. در همه‌ی این مراحل حساس، نظر مردم شد تعیین کننده. قانون اساسی بر این اساس تدوین شد و امروز هم سی سال میگذرد. و من به شما عرض بکنم با قوت و قدرت این کار تا امروز ادامه پیدا کرده. دوره‌ی قبل از انقلاب، ایران مرتعی برای چرای بیگانگان بود. نفتِ اینجا، بازار اینجا، محصولات اینجا، نیروی انسانی اینجا، هر چه بود و نبود، مورد استفاده‌ی سلطه‌گران و قدرتمندان بود؛ یک روز انگلیس، یک روز آمریکا و صهیونیستها. بعد که انقلاب شد، مردم آمدند روی کار، منافع آنها قطع شد. طبیعی بود که با این نظام دشمنی کنند، که سی سال است دارند دشمنی میکنند. یکی از دشمنی‌ها همین است که این پدیده‌ی باارزشِ تأثیر حضور مردم و نقش‌آفرینی مردم در اداره‌ی کشور و مدیریت کشور را در تبلیغات خودشان نفی کنند یا ندیده بگیرند یا انکار کنند. بارها و بارها در اظهارات صریحشان، در اظهارات کنایه‌آمیزشان، در انتخابات کشورمان خدشه کردند. نه؛ انتخابات کشور ما از انتخابات اکثر این کشورهای مدعی دمکراسی، هم آزادتر است، هم پرشورتر است، هم انگیزه‌ی مردم در این انتخابات بیشتر است. انتخابات پرشور، انتخابات خوب، سالم. دشمن خدشه میکند. از دشمن انتظاری هم جز دشمنی نیست؛ چه انتظاری هست؟ بی‌توقعی از دوستان است. بی‌توقعی از کسانی است که جزو این ملتند؛ واقعیات را دارند می‌بینند؛ می‌بینند که این انتخابات چگونه سالم و متقن انجام میگیرد، در عین حال، همان حرفی را که دشمن میزند، اینها هم میزنند! من انتظارم این است: کسانی که با ملت ایرانند، جزو ملت ایرانند، توقع دارند ملت ایران به آنها توجه کنند، اینها دیگر علیه ملت ایران حرف نزنند و انتخابات ملت ایران را زیر سؤال نبرند. مرتب تکرار نکنند که آقا این انتخابات سالم نیست؛ انتخابات، انتخابات نیست. چرا دروغ میگویند؟ چرا بی‌انصافی میکنند؟ چرا خلاف واقع میگویند؟ چرا این همه زحماتی را که این ملت و مسئولین در طول این سالهای متمادی متحمل شدند، ندیده میگیرند؟ چرا؟ چرا ناسپاسی میکنند؟ انتخابات در دوره‌های گذشته سالم بوده. در مواردی که شبهاتی پیش می‌آمد، ما فرستادیم تحقیق کردند، دنبال کردند. در یکی از مجالس گذشته شایعاتی پیدا شد، بعضی‌ها دلائلی آوردند، حرفهائی زدند که انتخابات ناسالم است؛ توقع داشتند که در برخی از شهرهای مهم از جمله تهران، انتخابات ابطال شود. ما افراد وارد و مطلعی را فرستادیم تحقیق کردند، مطالعه کردند؛ دیدند نه، خدشه در انتخابات نیست. در بین هزارها صندوق ممکن است در دو تا، پنج تا صندوق خدشه‌هائی به وجود بیاید. این، انتخابات را خراب نمیکند. این هم مال بعضی از اوقات بوده است. گاهی یک گروهی، یک جناحی - از این جناحهای معمولی کشور که شماها این جناح‌بندی‌ها را میشناسید - که بر سر کار بودند، نتیجه‌ی انتخابات به ضرر آنها و به نفع جناح مقابل شده؛ مکرر این اتفاق افتاده. چطور این انتخابات را کسی ممکن است زیر سؤال ببرد؟ ...(۱) خوب، اگر آماده‌اید، پس ان‌شاءاللّه در انتخابات همه شرکت کنید؛ همه‌ی ملت ایران به کوری چشم دشمنان در انتخابات آینده هم با شور، با علاقه، با صمیمیت پای صندوقهای رأی می‌آیند و انتخاباتی خواهند آفرید که دشمنان را خشمگین و عصبانی کند. پروردگارا! رحمت و فضل خودت را بر این ملت عزیز نازل کن. پروردگارا! توفیقات خودت را روز به روز بیشتر به این ملت افاضه بفرما. پروردگارا! گامهای این ملت را در راه کمال روز به روز استوارتر کن؛ روح مطهر امام بزرگوار و شهدای بزرگوار را روز به روز متعالی‌تر بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) شعار حضار: ای رهبر آزاده! آماده‌ایم، آماده.

بیانات در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج

بیانات در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی

سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمد و علی اله الطّیبین الطّاهرین و صحبه المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. بسیار خرسندم و خدای متعال را سپاسگزارم که توفیق عنایت کرد تا بار دیگر - ولو با فاصله‌ای زیاد - در این استان سرافراز و در میان شما مردم عزیز و وفادار حضور پیدا کنم. کردستان سرزمین فداکاریهای بزرگ است؛ سرزمین هنر و فرهنگ است؛ سرزمین صفا و وفاداری است؛ سرزمین مردمِ وفاداری است که در حساسترین سالهای عمر این نظام و این کشور با مردانگی خود و با رشادت خود، توطئه‌های بزرگی را خنثی کردند. سرزمین مردم با رشادت و با رشد عقلی و آگاهی است که توطئه‌ی دشمن را در لحظات حساس تشخیص دادند و با فداکاری خود فتنه‌ی بزرگی را خاموش کردند، پیش از آنکه آن فتنه بتواند به هدفهای شوم خود برسد. این از یاد ملت ایران نخواهد رفت. کردستان در تاریخ انقلاب اسلامی، نشان افتخاری را با خود حمل میکند که در کمتر استانی نظیر آن را میشود دید. عزیزان من! برادران و خواهران من! در فجر پیروزی انقلاب اسلامی کسانی به دنبال این بودند که در کشور جنگ داخلی درست کنند و برادرکشی به راه بیندازند. ستمگران جهانی از این که یک قدرت مستقل و متکی به دین و ایمان مذهبی در این منطقه سر بلند کند، وحشت میکردند و سراسیمه بودند؛ لذا همه‌ی نیروهای خود و همه‌ی توان سخت و نرم خود را به میدان آوردند تا شاید بتوانند این مولود تازه پابه‌هستی‌گذاشته را در همان اولین قدمها نابود کنند و از بین ببرند. مردم کُرد در این استان امتحان خوبی را در این رویاروئی بزرگ از خودشان نشان دادند. من کردستان را از نزدیک دیده‌ام و در روزهای محنت و سختی، عظمت ایستادگی این مردم را با چشم مشاهده کرده‌ام. آنچه من از کردستان میگویم، بسیاری مربوط به دانسته‌ها و اطلاعات شخصی خود من است که آن را از نزدیک مشاهده کرده‌ام. البته آوازه‌ی مقاومت مردم استان شما - در دورانهای مختلف: چه در آغاز انقلاب، چه در دوران جنگ تحمیلی - به گوش همه‌ی ملت ایران رسیده است. عزیزان من! یک سیاست خباثت‌آلودی از آغاز انقلاب سعی کرد اقوام ایرانی را از یکدیگر جدا کند و با بهانه‌های مختلف، پیکره‌ی عظیم ملت ایران را تکه تکه کند. با هر قومی از اقوام متنوع ایرانی - فارس، ترک، کُرد، عرب، بلوچ، ترکمن، لُر - جداگانه یک تلقین شیطانی را در میان میگذاشتند تا دلها را از هم چرکین کنند. به تهرانی و اصفهانی چیزی میگفتند، به بلوچِ بلوچستانی - که من قبل از انقلاب مدتی را در میان آنها گذراندم - حرفی میزدند و در کردستان سخن دیگری میگفتند. خیلی هوشیاری لازم بود تا ملت ایران بتواند برای ادای رسالت بزرگ خود - که به برکت برافراشتن پرچم اسلام بر دوش این ملت قرار گرفته بود - قیام کند و رسالتش را انجام بدهد. ملت ایران در اکناف این کشور بزرگ مجاهدات زیادی کردند و شما مردم کردستان سهم خود را در این مجاهدت عمومی و بزرگ بخوبی انجام دادید. این از جمله‌ی چیزهائی است که به یاد تاریخ ایران عزیز خواهد ماند. استان کردستان یک استان فرهنگی است. شما به طبیعت سرسبز و زیبای این استان نگاه کنید، به روحیه‌ی مهربان و باصفای مردم این استان نگاه کنید، به تاریخ این استان - که علما و شعرا و اهل فرهنگ و اهل هنر در همین تاریخ نزدیکِ این استان فراوانند - نگاه کنید؛ همه‌ی اینها نشان میدهد که این استان، یک استان فرهنگی است. مخالفین ایران و دشمنان اسلام، سعی کردند این استان را در آغاز انقلاب تبدیل به یک استان امنیتی کنند. علاج این دشواری و این مشکل بزرگ، آسان نبود؛ اما نظام مقتدر اسلامی به همراهی شما مردم، بر این مشکل فائق آمد. آنها سعی میکردند اجزاء ملت ایران را از یکدیگر جدا کنند و بین مردم کُرد و مردم فارس و مردم ترک فاصله بیندازند؛ اما نتوانستند. «و ما یمکرون الّا بأنفسهم و ما یشعرون»؛(۱) مکرشان به خودشان برگشت. شما برادران و خواهران کُرد بدانید، هر کسی در آن سالهای اول - از این جوانهائی که از اقصای نقاط کشور برای مجاهدت به اینجا می‌آمدند - آمد و مدتی در اینجا ماند، نسبت به مردم استان کردستان علقه‌ی قلبی پیدا کرد. جوانان پرشور و پرحماسه‌ای که از خراسان و از اصفهان و از فارس و از تهران و از بقیه‌ی استانهای کشور آمدند و چند صباحی را در سنندج و سقز و مریوان و بقیه‌ی شهرهای این استان گذراندند، وقتی برگشتند حامل پیام محبت بودند؛ دلبسته‌ی مردم کُرد بودند؛ این که میگوئیم اینجا یک استان فرهنگی است، به خاطر انعکاس رفتار مهربانانه‌ی مردم کُرد است. عکس قضیه هم صادق است و هنوز در استان، یاد آن جوانان سلحشوری که از نقاط دیگر آمدند و

اینجا فداکاری کردند، در دلها و ذهنها حاضر است. من اطلاع دارم، یاد شهید کاوه، یاد شهید صیاد، یاد متوسلیان، یاد ناصر کاظمی، یاد احمد کاظمی و یاد شهید بروجردی - این جوانانی که عمری را در اینجا گذراندند و جانشان را کف دست گرفتند - در یاد مردم این استان زنده است. خدا را سپاسگزاریم که دشمن نتوانست به مقاصد خود برسد. البته من به شما عرض بکنم، هرگز دشمن آرام نمی‌نشیند. یک سیاست خبیثی از دوران طاغوت بر کشور حاکم بود و آن عبارت بود از بیگانه دانستن اقوام گوناگون؛ کُرد بیگانه بود، بلوچ بیگانه بود، ترک بیگانه بود، عرب و ترکمن بیگانه بودند، اینها را بیگانه حساب میکردند. در عملکرد آنها هم این معنا مشهود بود. شما ببینید در دوران طاغوت، در این استان نه کار عمرانیِ درستی انجام گرفته است، نه کار فرهنگی درستی انجام گرفته است؛ رسیدگی نمیکردند و کاری نداشتند. در این استان، کارهای عمرانی در دوران طاغوت در حد صفر بود؛ کارهای فرهنگی هم همینجور. اگر شما امروز مشاهده میکنید که در استان کردستان نزدیک به پنجاه هزار دانشجو وجود دارد که در بیست و چند مرکز آموزش عالی مشغول تحصیل هستند، این رقم در دوران طاغوت فقط ۳۶۰ نفر بود! نسبت بیسوادی هم در این استان در دوران طاغوت وحشت‌آور بود: فقط ۲۹ درصد مردم در این استان باسواد بودند! طاغوت نمیخواست مردم کُرد - این مردم با استعداد و این مردم دارای هوش و ذکاوت - باسواد بشوند. فقط ۲۹ درصد استانی با این خصوصیات و با این کیفیت، باسواد بود! آن کار عمرانی‌شان، این هم کار فرهنگی‌شان! نگاهشان نسبت به این استان، نگاه شیطنت‌آمیز و غلط بود. نظام اسلامی آمد و این نگاه را تصحیح کرد؛ نه فقط در سطح مسئولان، بلکه در سطح آحاد مردم. عزیزان من! این را همه بدانند؛ نظام اسلامی تنوع اقوام را در کشور بزرگ و سرفرازمان یک فرصت میداند. سنتهای مختلف، آداب و عادات مختلف و استعدادهای گوناگون و متنوع، یک فرصت است که اجزاء گوناگون این ملت بتوانند یکدیگر را تکمیل کنند: با مراودات درست و با همزیستی و اتحاد کامل. برای ملت ما این یک افتخار است که چنین نگاهی به مسئله‌ی تنوع اقوام دارد. علت هم این است که اسلام منبع الهام این نظام است و در این نگاه اسلامی، بین نژادهای مختلف و زبانهای مختلف - ولو از ملتهای گوناگون - تفاوتی نیست، چه برسد به اقوام مختلف در میان یک ملت. نگاه اسلام این است و نگاه نظام اسلامی هم این است. لذاست ما به منطقه‌ی کُردی - استان کردستان - و مناطق اقوام دیگر، با نگاه اسلامی نگاه میکنیم؛ نگاه اسلامی، برادری و اتحاد و همدلی و صمیمیت است؛ هر کسی که با این نگاه مخالفت کند و شیوه‌ی دیگری را انتخاب بکند، برخلاف سیاست نظام اسلامی رفتار کرده است. همه این حقیقت را دریافته‌اند که نظام اسلامی، مردم این استان را مردم خود و وفاداران به انقلاب و سربازان انقلاب میداند. لذا در همان دورانی که در اینجا و جاهای دیگر، یک عده ایادی بیگانه به نام مردم کُرد حرفهائی میزدند - که مردم کُرد روحشان از آن حرفها خبر نداشت، آن روزی که در این استان و استانهای همجوار، دستهای شیطنت‌آمیز دشمنان به فکر فتنه و برادرکشی بودند، خود مردم این استان در صفوف مقدم قرار گرفتند؛ یاد مجموعه‌ی رشید و پرافتخار پیشمرگان کُرد مسلمان هرگز از خاطره‌ی آن کسانی که مجاهدات آنها را دیدند، نخواهد رفت. به ارواح آنها - که پنج هزار و چهارصد شهید از مردم این استان به شهادت رسیدند - درود میفرستیم و به آن کسانی که از آنها باقی هستند و به خانواده‌های آنها سلام میکنیم. از خداوند متعال برای همه‌ی آنها رحمت و مغفرت میخواهیم. برادران و خواهران عزیز! جوانها ! من این را عرض بکنم، شما جوانها باید در جریان این تاریخ بسیار عبرت‌آمیز در این منطقه و در مناطق دیگر قرار بگیرید. این، چیزهائی است که نسل جوان ما آنها را ندیده است؛ باید از آنها مطلع باشید. کسانی خواستند در این استان و در میان این مردم مؤمن و مهربان و صمیمیِ با انقلاب، نقشه‌های دشمن را اجرا کنند و پیاده کنند. اینها - همان کسانی که میخواستند به نام مردم کُرد حرف بزنند - به مردم کُرد ضربه زدند. امروز ما هم با خانواده‌هائی مواجه هستیم که فرزندانشان در راه این مبارزه‌ی مقدس شهید شده‌اند، هم با خانواده‌های دیگری مواجه هستیم که فرزندانشان فریب دشمن را خورده‌اند؛ آنها هم داغدیده‌اند و مورد ترحم و همدردی ما هستند. آن خانواده‌هائی که دشمن توانست جوان آنها را فریب بدهد و خون او را در راه اغراض فاسد آمریکا و صهیونیسم بکار بگیرد، آن خانواده‌ها هم گناهی نکرده‌اند؛ داغ جوانانشان را هم دیده‌اند؛

خیلی‌ها هم به یاد آنها نیستند. ما نسبت به آنها دلسوزی داریم. این هم از خسارتهائی است که ضدانقلاب بر این استان وارد کرده است. فرصت کار عمرانی را هم در یک برهه‌ای از زمان از این استان گرفتند. استان شما از جهات مختلف، یک استان بسیار بااستعداد است. اینجا میتوانست سرمایه‌گذاری‌های خوبی انجام بگیرد؛ بنا بود در همان سالهای اول، کارهای زیربنائی بزرگی انجام بگیرد. اولین گروه عمرانی از سوی شورای انقلاب - قبل از تشکیل جهاد سازندگی - به کردستان آمد. آن زمان مرحوم شهید بهشتی (رضوان اللّه علیه) که رئیس شورای انقلاب بود، یک گروهی را برای عمران منطقه‌ی کردستان فرستاد؛ هنوز جهاد سازندگی هم تشکیل نشده بود. نظام میدانست که رژیم طاغوت با این استانهای دوردست و متفاوت از لحاظ زبان و لهجه و قومیت، چه کرده است؛ میخواست جبران کند؛ اما ضدانقلاب این فرصت را متأسفانه برای مدت چند سال از دست نظام جمهوری اسلامی گرفت. من اطلاع دارم و میدانم که بحمداللّه در این استان و در طول این سالها، خدمات بسیار زیاد و بسیار بزرگی انجام گرفته که آن روزها در مخیّله‌ی کسی خطور نمیکرد. در این استان و در طول این سالها، اینقدر کار عمرانی انجام گرفته است که یک فهرست طولانی را تشکیل میدهد: راه‌ها، سدها، کار توزیع انرژی، کار توزیع آب، مخابرات و شاخصهای گوناگون توسعه. همین حالا در این استان حدود نوزده سد در حال احداث است. هرگز آن روزها کسی به ذهنش هم خطور نمیکرد که این کارها انجام بگیرد؛ این کارها شده است. اما در عین حال آنچه میتوانست بشود و آنچه که باید میشد، از این بسیار بیشتر است. بسیاری از کارها در این استان انجام نشده است که باید همت مسئولان متوجه این نقاط بشود. استان مشکلاتی دارد. آنجوری که من احساس میکنم و مطالعه میکنم، در درجه‌ی اول مشکل این استان عبارت است از اولاً مسئله‌ی اشتغال، ثانیاً مسئله‌ی سرمایه‌گذاری. اشتغال مسئله‌ی مهمی است. امروز نسبت بیکاری در این استان نسبتاً بالاست، در حالی که جوانهای آماده‌ی به کار حضور دارند. کارهای خیلی خوب و کارهای زیادی شده، اما کارهای دیگری و بیشتری باید انجام بگیرد. خدا را شکر میکنیم که امروز برخلاف دوران طاغوت، دولتها خودشان به سراغ مردم می‌آیند. یک روزی بود که مردم باید زحمت میکشیدند، تلاش میکردند تا به حضور دولتها برسند؛ امروز به برکت اسلام، دولتها هستند که راه می‌افتند و به استانهای مختلف، شهرهای مختلف و دورافتاده‌ترینِ نقاط کشور میروند؛ رئیس جمهور میرود، وزیر میرود، مسئولین گوناگون میروند. مردم بعضی از این جاهائی که رئیس جمهور در آنجاها حضور پیدا میکند، میگویند ما در دوران گذشته یک مدیرکل را هم در اینجا ندیده بودیم! راست هم میگویند. این از برکت اسلام است. اسلام حکومتها را موظف میکند که به دشوارترین کارها و به ضعیف‌ترین مردم بیشتر بپردازند تا به کارهای آسان؛ و خوشبختانه امروز این وجود دارد. خدا را سپاسگزاریم. این را هم در پایان این بخش از عرایضم عرض بکنم: جوانان عزیز بدانند، توطئه‌های استکبار خنثی شده، اما تمام نشده است. هوشیاری مردم مؤمن و آماده‌به‌کاریِ مسئولان کشور، تا امروز توطئه‌های دشمنان را نسبت به این استان و نسبت به جریانهای مشابه خنثی کرده؛ اما نباید فکر کرد که دشمن دست کشیده و ساکت نشسته و از دنبال کردن اهداف شوم خودش منصرف شده؛ نه، هشیاری باید ادامه پیدا کند. بدانید که دشمنان ایران اسلامی میخواهند ایران یکپارچه نباشد و اسلام بر این کشور حاکم نباشد. آن قدرتمندان مستکبری که توانسته‌اند اغلب کشورها و دولتهای دنیا را زیر نفوذ سیاستهای خودشان قرار بدهند، تا امروز نتوانسته‌اند نظام جمهوری اسلامی را - که متکی به این مردم شجاع و مؤمن است - تسلیم خودشان بکنند و در مقابل خودشان به زانو دربیاورند؛ عصبانی‌اند. روشها را عوض میکنند، اما هدفها همان هدفهای پلیدی است که داشته‌اند؛ جوانها هوشیار باشند، خانواده‌ها هشیار باشند، مسئولین هشیار باشند. ما از موجودیت و تمامیت کشورمان دفاع میکنیم؛ ما با همه‌ی توان از اسلام عزیز دفاع میکنیم؛ ما تا امروز در مقابل رعد و برق توخالی استکبار نترسیدیم و عقب‌نشینی نکرده‌ایم، بعد از این هم نخواهیم ترسید و عقب‌نشینی نخواهیم کرد. یک مطلب اساسی و کلی را به این مناسبت عرض بکنم. برادران و خواهران عزیز! اسلام برای ساخت یک جامعه‌ی سرافراز و پویا خصوصیاتی را ترسیم کرده و راه رسیدن به آنها را برای ملت مسلمان و امت اسلامی در طول تاریخ تبیین کرده است. یکی از این نشانه‌ها و خصوصیات عزت ملی است؛ عزت. همچنانی که یک فرد مایل است

ذلیل نباشد و عزیز باشد، از آرزوهای بزرگ یک ملت هم این است که عزیز باشد و ذلیل نباشد. عزت ملی چیست؟ عزت ملی عبارت است از اینکه یک ملت در خود و از خود احساس حقارت نکند. نقطه‌ی مقابل احساس عزت، احساس حقارت است؛ یک ملت وقتی به درون خود - به سرمایه‌های خود، به تاریخ خود، به مواریث تاریخی خود، به موجودی انسانی و فکری خود - نگاه میکند، احساس عزت و غرور کند، احساس حقارت و ذلت نکند. این یکی از چیزهائی است که برای یک ملت لازم است. قرآن در موارد متعددی به این معنا اشاره کرده: «یقولون لئن رجعنا الی المدینهٔ لیخرجنّ الأعزّ منها الأذلّ و للّه العزّهٔ و لرسوله و للمؤمنین و لکنّ المنافقین لا یعلمون».(۲) منافقان با خودشان گفتگو میکردند که ما عزیزیم و مسلمانها را - که ذلیلند - از مدینه خارج خواهیم کرد! خداوند به پیغمبر وحی فرستاد که اینها اینجور میگویند، لیکن نمیفهمند و نمیدانند؛ آنکه عزیز است مؤمنانند؛ عزت از آنِ خداست و از آنِ پیامبر خدا و از آنِ مؤمنان باللّه. این یک تابلو درخشانی است که همیشه جلوی چشم امت اسلامی باید قرار داشته باشد؛ «عزت ملی». اگر یک ملتی احساس عزت نکند، یعنی به داشته‌های خود - به آداب خود، به سنن خود، به زبان خود، به الفبای خود، به تاریخ خود، به مفاخر خود و به بزرگان خود - به چشم حقارت نگاه کند، آنها را کوچک بشمارد و احساس کند از خودش چیزی ندارد، این ملت براحتی در چنبره‌ی سلطه‌ی بیگانگان قرار میگیرد. استعمارگران از قرنهای شانزده و هفده که وارد سرزمینهای شرق - از جمله سرزمینهای اسلامی - شدند، برای اینکه بتوانند کاملاً کمند اسارت را به دست و پای این ملتها ببندند و آنها را اسیر خود بکنند، شروع کردند آنها را نسبت به گذشته‌ی خود، نسبت به داشته‌های خود، نسبت به مذهب خود، نسبت به آداب خود و نسبت به لباس خود بدبین کردن. اینها عبرت‌آموز است؛ کار به جائی رسید که در زمان اوائل مشروطیت در این کشور، یک روشنفکر گفت: ایرانی باید از سر تا به پا فرنگی بشود! یعنی دینش را، اخلاقش را، لباسش را، خطش را، گذشته‌اش را و مفاخرش را کنار بگذارد و فراموش بکند، اما فرهنگ غربی، آداب غربی، رسوم غربی، تفکر غربی و روش و منش غربی را بپذیرد! اینجور اعلان کردند. این فریاد مذلت‌بار را در کشور ما آن کسانی که به دین پشت کرده بودند، سر دادند. معلوم است؛ وقتی یک کشوری همه چیز خود را از دست داد و از درون تهی شد، استعمار انگلیس براحتی میتواند بر همه چیز او - نفت او، ارتش او، دارائی او، دستگاه سیاسی او - تسلط پیدا کند؛ کار در دوران پهلوی به جائی رسیده بود که شاه خائن برای اینکه فلان کس را بعنوان نخست‌وزیر معین بکند، مجبور بود با سفیر انگلیس - و بعدها با سفیر آمریکا - در میان بگذارد و در واقع از او استجازه کند و اجازه بگیرد. این تاریخ دردبار گذشته‌ی ماست. این ضد عزت ملی است. حکومتهای دیکتاتوری وابسته و فاسد، ملت ایران را از اریکه‌ی عزت فرود آوردند؛ نه علم او را توسعه دادند، نه دنیای او را درست کردند، بلکه آخرتش را هم از او گرفتند و لباس اسارت بر او پوشاندند. انقلاب اسلامی در مقابل یک چنین وضعیتی قیام کرد. در مقابل یک چنین مصیبت بزرگی انقلاب اسلامی و امام بزرگوار ایستاد و ملت ایران خون خود را در این راه نثار کرد و به پیروزی رسید. وقتی یک چنین روحیه‌ای در میان مردمی حاکم شد، دستگاه سیاسی آن کشور و آن ملت هم به طور طبیعی نوکرمآب میشود: در مقابل مردم خود مثل سگ درنده و گرگ خونخوار، اما در مقابل دشمنان مثل بره‌ی رام؛ «اسد علیّ و فی الحروب نعامهٔ». همان رضاخانی که بخصوص در نیمه‌ی دوم سلطنتش آنجور با مردم خود با خشونت رفتار کرده بود - که مردم جرئت نفس کشیدن نداشتند؛ توی خانه‌های خودشان پدر به فرزند و فرزند به پدر اعتماد نمیکرد - در مقابل یک پیغام ساده‌ی انگلیسی‌ها که گفتند «باید از سلطنت کناره بگیری»، مثل موشِ مرده از سلطنت کناره گرفت و از کشور خارج شد! همین طور محمد رضای پهلوی؛ محمد رضای پهلوی در سالهای دهه‌ی چهل و دهه‌ی پنجاه شدیدترین فشارها را بر این ملت و بر مبارزان و بر آزادیخواهان - خشن؛ بدون اندک ملاحظه‌ای از مردم - وارد کرد؛ اما همین آدم در مقابل سفیر آمریکا و سفیر انگلیس خشوع و خضوع میکرد و از آنها حرف میشنفت! ناراحت هم بود، اما مجبور بود. این حکومت یک ملتی است که از عزت ملی محروم است. یکی از اساسی‌ترین قلمهائی که انقلاب اسلامی به ما ملت ایران عطا کرد، احساس عزت بود. امام بزرگوار ما مظهر عزت بود. آن روزی که امام علناً فرمود «آمریکا هیچ غلطی

نمیتوانـد بکند»، اوج اقتدار سیاسـی و نظامی آمریکا در دنیا بود. امام احساس عزت را به این مردم برگرداند و انقلاب احساس عزت را به ملت ایران برگرداند. امروز ایرانی به ایرانی بودن خود و به مسـلمان بودن خود افتخار میکند. امروز قدرتمندان عالم هم اعتراف میکننـد که در مقابـل ملت ایران، تهدیـد آنهـا، قـدرت نظامی آنها و تبلیغات سیاسـی آنها هیـچ تأثیری نـدارد؛ ملت ایران راهی را و هـدفی را که انتخـاب کرد، بـا قـدرت تمام خواهـد رفت و به آن هـدف خواهیـد رسـید. آنچه مهم است حفظ این عزت ملی است. برادران و خـواهران مـن! مردم عزیز کردسـتان و ملت بزرگ ایران! این را همه بایـد تـوجه کنیم، این عزت ملی را بایـد حفـظ کنیم. عزت ملی فقـط با زبان و با ادعا و با شـعار حفظ نمیشود؛ امروز اگر ملت ایران عزیز است و در سیاسـتهای بزرگ جهانی دارای نفوذ است، علتش در ایمان او، و در عمل و ابتکار او، و در اقدام شجاعانه‌ی او، و در وحدت و یکپارچگی اوست. هر کدام از این عوامل را که از دست بـدهیم عزت ما دچار تهدید میشود. اگر ما وحدت خودمان را از دست بدهیم، اگر ایمان خودمان را از دست بدهیم، اگر روحیه‌ی کـار و تلاش خودمان را - که بحمـداللَّه امروز در مجموعه‌ی عظیم ملت، بخصوص در نسل جوان محسوس است - از دست بدهیم، عزتمان را از دست خواهیم داد. این یک نقطه‌ی اساسـی برای تحلیل حوادث سیاسی - بخصوص برای جوانها - است. شما نگاه کنیـد ببینیـد آن کسانی که میخواهنـد وحدت ملت ایران را به هم بزنند، کی‌ها هسـتند؟ بدانید که اینها عوامل دشـمنند؛ یا خودشان از متن دشـمن دارند حرف میزنند، یا سـرانگشت دشـمنند؛ برو برگرد ندارد. آن کسی که ندای تفرقه‌ی بین شیعه و سنی را سر میدهـد و به بهانه‌ی مـذهب، میخواهد وحدت ملی را به هم بزند، چه شـیعه باشد و چه سـنی، مزدور دشـمن است؛ چه بداند، چه ندانـد. گاهی بعضـیها مزدور دشـمنند و خودشان نمیدانند. خیلی از این مردم بیچاره‌ی بی‌خبرِ سـلفی و وهّابی که بوسـیله‌ی دلارهای نفتی تغـذیه میشوند تا بروند در اینجا و آنجا عملهای تروریستی انجام بدهند - در عراق یکجور، در افغانسـتان یکجور، در پاکسـتان یکجور، در نقاط دیگر یکجور - نمیداننـد که مزدور دشـمنند. آن مرد شـیعی هم که میرود به مقـدسات اهل سـنت اهانت میکنـد و دشـنام میدهـد، او هـم مزدور دشـمن اسـت، ولـو ندانـد کـه چـه میکنـد. مـن عرض میکنـم: عوامـل اصـلی دشـمنانند. بعضـی از این سرانگشـتان - هم در بین اهل سـنت، هم در بین شـیعه - غافلند، نمیدانند و نمیفهمند چکار میکنند؛ نمیدانند برای دشـمن دارند کار میکننـد. چنـد سال قبل از این، در منطقه‌ی کُردی، یک عالم روشن‌بین در نماز جمعه سـخنرانی کرد. گمانم قسم خورد - اینجور به ذهنم است، چون سالها گذشـته است - گفت واللَّه آن کسانی که می‌آیند پیش شـیعه، بغض و کینه‌ی سنی را در دل او وارد میکنند و میروند پیش سنی، بغض و کینه‌ی شیعه را در دل او وارد میکنند، اینها نه شیعه هستند، نه سنی؛ نه شیعه را دوست دارند، نه سنی را دوست دارنـد؛ با اسـلام دشـمنند. البته نمیداننـد؛ خیلیهاشان نمیفهمند و این مایه‌ی تأسف است که چرا نمیفهمند. امروز این جماعت وهّـابی و سـلفی، شـیعه را کـافر میدانـد؛ سـنی محب اهل بیت را هم کافر میدانـد؛ سـنیِ پیرو طریقه‌های عرفانی و قادری را هم کافر میداند! این فکر غلط از کجا سرچشـمه میگیرد؟ همه‌ی مردم شـیعه در سراسـر دنیا، مردم سـنی شافعی در شـمال آفریقا، یا مالکی در کشورهای آفریقائی مرکزی - که اینها محب و دوستدار اهل بیتند؛ طریقه‌های عرفانی اینها به اهل بیت منتهی میشود - کافرند؛ چرا؟ چـون به مرقـد حسـین بن علی در قـاهره احترام میگذارنـد و مسـجد رأس‌الحسـین را مورد تقـدیس قرار میدهنـد؛ به این جهت اینها کافرنـد! شیعه که کافر است؛ سـنی سـقّزی و سـنندجی و مریوانی هم اگر با طریقه‌ی قادری یا نقش‌بندی ارتباط داشـته باشد، او هم کافر است! این فکر، چه فکری است؟ چرا با این فکر غلط و شوم بین برادران مسلمان اختلاف ایجاد بشود؟ به آن شیعه‌ای هم که از روی نـادانی و غفلت، یا گاهی از روی غرض - این را هم سـراغ داریم و افرادی را هم از بین شـیعیان میشناسـیم که فقط مسـئله‌شان مسـئله‌ی نادانی نیست، بلکه مأموریت دارنـد برای اینکه ایجاد اختلاف کننـد - به مقـدسات اهل سـنت اهانت میکنـد، عرض میکنم: رفتـار هر دو گروه حرام شـرعی است و خلاف قانونی است. عزیزان من! همه‌ی ملت ایران! وحـدتتان را قـدر بدانیـد. این اتحاد برای این کشور، اتحاد بسیار پرشکوه و پربرکتی است. اتحاد را قدر بدانید، همدلی را قدر بدانید، همکاری را قدر بدانید، همراهی دولت با ملت را قـدر بدانیـد، مردم‌دوستیِ دولت را قـدر بدانید. دولت هم ایمان مردم را، حماسه‌ی مردم را، شور و شوق جوانان را و روح

ابتکار و فعالیت و کارآفرینی را در نسلهای رو به رشد این کشور قدر بداند و از این نیروها استفاده کند که ان‌شاءاللّه همین جور هم خواهد شد. یک جمله هم در باب مسئله‌ی انتخابات بگویم. عزیزان من! انتخابات نزدیک است؛ امروز یک ماه به روز انتخابات باقی است. انتخابات یکی از آزمونهای بزرگ ملت ایران در مقابل چشم دشمنان است؛ به همین جهت روی انتخابات ما حساسند. از حدود یک سال پیش، دستگاههای تبلیغاتی دشمنان ملت ایران، با یک شیب ملایمی شروع کردند علیه این انتخابات حرف زدن و اقدام کردن و مطلب ساختن؛ دستگاههای امنیتی‌شان هم مشغول شدند به خبرگیری و گمانه‌زنی و پیشنهاد دادن. روی این انتخابات حساسند. امروز هم شما وقتی به خبرهای رسانه‌های گوناگون خارجی - که بسیاری از اینها دل پرکینه و پردشمنی‌ای نسبت به ملت ایران دارند - نگاه کنید، خواهید دید نسبت به انتخابات ما بی‌تفاوت نیستند و سعی میکنند اغراض خودشان را عمل کنند. این اغراض چیست؟ در درجه‌ی اول، هدفشان تعطیل شدن انتخابات است که انتخابات نباشد. در یک دوره‌ای سعی کردند انتخابات مجلس شورای اسلامی را به انواع و اقسام حیله‌ها متوقف کنند. خدای متعال نخواست و اراده‌ی مردان مؤمن نگذاشت؛ نتوانستند. از این مأیوسند که انتخابات را بکلی تعطیل کنند. در درجه‌ی بعد، هدفشان این است که انتخابات سبک و سرد برگزار بشود. میخواهند ملت ایران حضور فعالی در انتخابات نداشته باشد. ملت عزیز ایران! من به شما عرض میکنم، درست در نقطه‌ی مقابل خواست دشمنان، همه‌ی ما باید در انتخابات حضور فعالی داشته باشیم. انتخابات آبروی ملی ماست؛ انتخابات یکی از شاخصهای رشد ملی ماست؛ انتخابات وسیله‌ای برای عزت ملی است. وقتی ببینند که ملت ایران با شور و با شعور و با درک کامل و آگاهی پای صندوقهای رأی میروند، معنایش چیست؟ معنایش این است ملت برای خود حق و توان تصمیم‌گیری قائل است؛ میخواهد در آینده‌ی کشور اثر بگذارد و مسئولان کشور و مدیران اصلی کشور را انتخاب کند. انتخاب رئیس جمهور یعنی انتخاب رئیس قوه‌ی مجریه و کسی که اغلب امکانات کشور در اختیار اوست. و می‌بینید اگر چنانچه رئیس جمهوری شور و نشاط و شوق و اراده داشته باشد، چه خدمات بزرگی را برای این کشور انجام میدهد؛ میخواهند این نباشد. من عرض میکنم: همه باید اصرار داشته باشید که در انتخابات شرکت کنید. به نظر من مسئله‌ی اول در انتخابات، مسئله‌ی انتخاب این شخص یا آن شخص نیست؛ مسئله‌ی اول، مسئله‌ی حضور شماست. حضور شماست که نظام را تحکیم میکند، پایه‌های نظام را مستحکم میکند، آبروی ملت ایران را زیاد میکند، استقامت کشور را در مقابل دشمنی‌ها زیاد میکند و دشمن را از طمع ورزیدن به کشور و از فکر ضربه زدن و توسعه و فساد و فتنه منصرف میکند. این یک مسئله‌ی بسیار مهم است؛ پس مسئله‌ی اول، شرکت در انتخابات است. مسئله‌ی بعدی در انتخابات این است که مردم سعی کنند صالح‌ترین را انتخاب کنند. آن کسانی که نامزد ریاست جمهوری میشوند و در شورای نگهبان صلاحیت آنها زیر ذره بین قرار میگیرد و شورای نگهبان صلاحیت آنها را اعلام میکند، اینها همه‌شان صالحند. اما مهم این است که شما در بین این افراد صالح، بگردید و صالح‌ترین را پیدا کنید. این جا جائی نیست که من و شما بتوانیم به حداقل اکتفاء کنیم؛ دنبال حداکثر باشید؛ بهترین را انتخاب کنید. بهترین کیست؟ من نسبت به شخص، هیچ‌گونه نظری ابراز نمیکنم؛ اما شاخصهائی وجود دارد. بهترین، آن کسی است که درد کشور را بفهمد، درد مردم را بداند، با مردم یگانه و صمیمی باشد، از فساد دور باشد، دنبال اشرافیگری خودش نباشد. آفت بزرگ ما اشرافیگری و تجمل‌پرستی است؛ فلان مسئول اگر اهل تجمل و اشرافیگری باشد، مردم را به سمت اشرافیگری و به سمت اسراف سوق خواهد داد. اینی که ما گفتیم امسال، سال حرکت به سوی اصلاح الگوی مصرف است، یعنی امسال سالی است که ملت ایران تصمیم بگیرد که با اسراف مبارزه کند. نمیگوئیم بکلی و یکباره و در طول یک سال، اسراف تمام بشود؛ نه، ما واقع‌بین‌تر از این هستیم؛ میدانیم این کار مال سالیان پی در پی است و باید کار بشود تا به این فرهنگ برسیم؛ باید این کار را شروع کنیم. یکی از اساسی‌ترین کارها برای اینکه ما جلوی اسراف را بگیریم این است که مسئولین کشور، خودشان، کسانشان، نزدیکانشان و وابستگانشان، اهل اسراف و اهل اشرافیگری نباشند. چطور میتوانیم اگر خودمان اهل اسراف باشیم، به مردم بگوئیم اسراف نکنید؛ «أ تأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم»؛(۳) «یا أیّها الّذین امنوا لم تقولون ما لا

تفعلون. کبر مقتا عنـد اللّه ان تقولوا ما لا تفعلون».(۴) اولین کـار این است که ما مسـئولین کشور را، افرادی انتخاب کنیم که مردمی باشـند، سـاده‌زیست باشـند، درد مردم را بداننـد و خودشان از درد مردم احساس درد کننـد. این هم به نظر من شاخص مهمی است. آگاهانه بگردیـد؛ برسیـد؛ و به آنچه که رسـیدید و تشـخیص دادیـد، با قصد قربت اقدام کنید؛ با قصد قربت پای صـندوق انتخابات برویـد و خـدای متعـال اجر خواهـد داد. این هم یک نکته. نکته‌ی آخر در باب انتخابات این است که نامزدهای محترمی که تاکنون نام‌نویسـی کرده‌اند و مشـغول تبلیغات و اظهاراتی هستند - اگرچه حالا وقت قانونی هم نرسیده، اما تبلیغات میکنند؛ اشکالی ندارد - سعی کننـد با انصاف عمل کننـد. اثبات و نفی‌شان با توجه به حق و صـدق باشـد. چیزهائی را که انسان میشـنود، باور نمیکنـد که از زبان نامزدها و آن کسانی که دنبال این مسـئولیتها هسـتند، از روی صـدق و صـفا خارج شـده باشـد. گاهی انسان حرفهای عجیب و نسـبتهای عجیبی میشـنود. این حرفها مردم را نگران میکند؛ کسی را هم به گوینده‌ی این حرفها دلبسته و علاقه‌مند نمیکند! نامزدهای محترم توجه داشـته باشـند: اذهـان عمومی را تخریب نکننـد. این همه نسـبت خلاف دادن به این و آن، تخریب کننـده‌ی اذهان مردم است؛ واقعیت هم نـدارد؛ خلاف واقع هم هست. بنـده که از همه‌ی این آقایان اوضاع کشور را بیشتر میدانم و بهتر خبر دارم، میدانم که بسـیاری از این مطـالبی که بعنوان انتقاد درباره‌ی وضع کشور و وضع اقتصاد و اینها میگوینـد، خلاف واقع است؛ اشـتباه میکننـد. ان‌شاءاللّه اشـتباه است. امیدواریم که خداوند متعال برای این ملت خیر و صلاح و آبادانی کامل را مقدر فرموده باشد. آخرین مطلبی که عرض میکنم این است: عزیزان من! همین‌قدر بدانید ما برای حاکمیت اسـلام در این کشور - که حاکمیت اسـلام متضمن آبادی دنیا و آخرت مردم و اصلاح زندگی مادی و معنوی آنهاست - تا آخر ایستاده‌ایم و هیچ فشاری و هیچ قدرتی نمیتواند در اراده‌ی ما که متکی به اراده‌ی مردم است اثر بگـذارد. پروردگـارا ! رحمت و لطف خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا ! به ذهن و فکر و قلب و عمل این مردم عزیز، تفضـلات خودت را اعطاء کن. من از وفاداری و محبت شـما مردم عزیز - در این اجتماع عظیمی که در این جا تشـکیل دادید و در استقبالی که انجام گرفت - صمیمانه تشکر میکنم. امیدوارم که ان‌شاءاللّه خدای متعال من و شما را موفق بـدارد که بتوانیم در راه آنچه که وظیفه‌ی مـاست، گامهـای بلنـدی برداریم. والسّـلام علیکم و رحمـهٔ‌اللّه و برکـاته ۱) انعام: ۱۲۳ ۲) منافقون: ۸ ۳) بقره: ۴۴ ۴) صف: ۲ و ۳

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران کردستان

بیانات در دیدار خانواده‌های شـهدا و ایثارگران کردستان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم عطر شهادت را که در حقیقت یک شمیم بهشتی در زنـدگی مـادی مـاست، انسـان در این جلسه‌ی صـمیمی و سـرشار از محبت و معنویت احساس میکنـد. اولا تشـکر میکنم از یکایک برادران و خواهران عزیز و خانواده‌های شهدا که امروز با تشریف‌فرمائی خود در این مجمع، این فرصت و این امکان را به بنده دادند که در جمع خانواده‌های عزیز شـهیدان حضور پیدا کنم و از نفس قدسـی شـهدای عزیزمان که شما بازمانده‌های آنها هستید، بهره‌ی معنوی و روحی ببرم. بالخصوص از این عزیزانی که برنامه اجرا کردند؛ چه آن فرزندان شـهید که مطالبی را با شـعر و نثر، بسیار زیبا در اینجـا بر زبـان آوردنـد و چه از این نوجوانـان عزیز که سـرود خودشان را اجرا کردنـد و بهره بردیم، تشـکر میکنم. من در همه‌ی سفرهـا بـه زیـارت خانواده‌هـای شـهدا مفتخر میشـوم و بـا آنهـا ملاقـات میکنم و روح معنـویت را در همه‌ی اسـتانها و شـهرهائی که اجتماعـات مشـابه بـا این اجتمـاع در آن تشـکیل میشـود، لمس میکنم، حس میکنم؛ ولی میخـواهم عرض کنم شـهدای کردسـتان و خانواده‌های این شـهیدان خصوصـیاتی دارنـد که در دیگر اسـتانها کمتر دیده میشود و غالباً دیده نمیشود. این خصوصـیات یکی این است که شـهیدان این خطه مظلومانه‌تر و غریبانه‌تر به شـهادت رسـیدند و خانواده‌های آنها صبر دشوارتری کردند. چرا؟ چون عوامل دشـمنان انقلاب و دشـمنان کشور در این اسـتان وضـعیت و فضائی را بخصوص در سالهای اول برای خانواده‌های شـهیدان به وجود می‌آوردنـد که زندگی در آن فضا برای پدران، مادران، برادران، خواهران، گاهی از اصل شـهادت مشکل‌تر بود. آن ضد انقلاب و

آن سرانگشتان پلیدی که قصد داشتند کردستان را به مرکز جنگ داخلی و برادرکشی در کشور تبدیل کنند، به این اکتفا نکردند که بهترین جوانان این استان و این مردم را به خاک و خون بکشند، بلکه خانواده‌های آنها را هم در دورانی نسبتاً طولانی زیر فشار قرار میدادند. این خانواده‌ها در سایر استانهای کشور مصیبتشان فقط همین بود که عزیزشان از دستشان رفته بود. در یک فضای گرم و پر از شور و نشاط، مردم نام عزیزان شهید اینها را بر سر دست میگرفتند و به آنها افتخار میکردند؛ اما در کردستان موارد زیادی اتفاق افتاد، ما هم مطلع شدیم و مطلع بودیم که دشمنان این استان، دشمنان این کشور، به خانواده‌های شهید هم فشار وارد میکردند؛ فشار روانی، فشار جسمی و فشار امنیتی. البته این فشارها نتیجه نداشت و آنها را در چشم این مردم رو سفید نکرد، رو سیاه‌تر کرد. مردم کردستان اگر چه به عطوفت و مهربانی و مهمان‌نوازی، به روحیه‌ی سرشار از مهر و محبت مشهور هستند - و همین جور هم هست - در عین حال به رشادت، به شهامت، به دلیری و دلاوری هم مشهورند و دشمنان این ملت نتوانستند پشت خانواده‌های شهدا را خم کنند. من در سفر قبلی به سنندج پدر خانواده‌ای را زیارت کردم که شش فرزندش شهید شده بودند. من این را در کمتر جای کشور دیدم. شش فرزند! سه تا از این فرزندان در میدانهای نبرد و سه تا در حال راهپیمائی با بمباران دشمن بعثی. شش پاره‌ی تن به شهادت برسند، این پدر به قدری استوار و محکم بود که من در مقابل عظمت آن روح احساس کوچکی کردم. این را من در کردستان دیدم. امروز دو تا از فرزندان دیگرِ آن مردِ با عظمت را - حقیقتاً اینها عظمت است - در اینجا ملاقات کردم و از پدرشان پرسیدم، گفتند آن مرد به رحمت خدا رفته. خانواده‌های سه شهید، خانواده‌های دو شهید. خانمهائی که هم شوهرشان را از دست دادند، هم فرزندشان را از دست دادند و در مقابل فشار روانی و سیاسی دشمن، بعدِ از دست دادن جگر گوشه‌یشان هم تسلیم نشدند، زیر فشار دشمن شانه خم نکردند. این خیلی عظمت دارد. من این را در کردستان دیدم. جوانان عزیز شما هم در جبهه‌ی ضد انقلاب جنگیدند، هم در جبهه‌ی رژیم بعثی صدام؛ در هر دو جبهه در مقابله‌ی با این دو دسته دشمن که ریشه‌شان هم البته به هم نزدیک بود، این جوانان ایستادگی کردند. جوانان کُرد، جوانان اهل مریوان و سقز و بانه و قروه و بیجار در عملیات فاو در کنار بقیه‌ی هم‌میهنان خود و برادران خود جنگیدند، ایستادند و شهید دادند. اینجا هم در مقابله‌ی با ضد انقلاب و همچنین در مقابله‌ی با دشمن بعثی مبارزه کردند. من فراموش نمیکنم آن مجاهدتی را که در مریوان و دزلی دیدم که این جوانها چگونه مثل آتشهای گداخته در مقابل دشمن ایستاده بودند. عزیزان من! آن چیزی که یک ملت را از درون محکم میکند، همین مجاهدتهاست. ما از سست‌عنصری به جائی نمیرسیم. ما از تسلیم شدن در برابر زورگوئی در مسابقه‌ی میان ملتها هیچ رتبه‌ای را کسب نمیکنیم. اینی که در نهج البلاغه میفرماید: «انّ الجهاد باب من ابواب الجنّة فتحه اللّه لخاصّة اولیائه»، این معنایش چیست؟ جهاد، مجاهدت در راه خدا و در راه حق دری از درهای بهشت است که خدای متعال این در را فقط برای خاصان اولیای خود گشوده است. یعنی جوانهای شما، شهیدان شما، عزیزان شما جزو خاصان اولیای الهی بودند که توانستند از این در عبور کنند. چرا خدای متعال اینها را خاصان اولیای خود میداند؟ زیرا اگر این مجاهدتها نباشد، یک ملت همیشه توسری‌خور، همیشه عقب‌مانده، همیشه ضعیف، همیشه زورشنو باقی خواهد ماند. ملت ما، ملت بزرگ ایران در مجموعه‌های گوناگون این عظمت را از خودشان نشان دادند و شما در اینجا امتحان خوبی دادید؛ شما در این امتحان بزرگ رتبه‌ی خوبی کسب کردید. دو نکته مورد توجه است که نه من باید فراموش کنم، نه شما باید فراموش کنید، نه بخصوص این جوانان و این نوجوانان عزیز باید هرگز این را فراموش کنند. یک نکته این است که ما آن احساس افتخاری را که نام شهید و یاد شهید به ما میدهد، حفظ کنیم. همچنانیکه به دلاوری مردان بزرگ صدر اسلام افتخار میکنیم، به دلاوری این مردانِ بزرگ دوران خودمان افتخار کنیم. دشمن این را نمیخواهد. دشمن میخواهد یاد شهیدان فراموش شود. دشمن میخواهد خاطره‌ی این مجاهدتها و بزرگ‌مردی‌ها در حافظه‌ی این ملت نماند. درست نقطه‌ی مقابل این، همه باید حرکت کنند. یاد شهیدان را برجسته کنید، زنده کنید، خاطره‌ی آنها را حفظ کنید. این نکته‌ی اول. نکته‌ی دوم این است که ملت ما، جوانان ما، زن و مرد ما نباید احساس کنند که دوران مجاهدت به پایان رسید، خطری ما را تهدید نمیکند. ممکن است خطر

نظامی ما را تهدید نکند، همین جور هم هست. امروز ملت ایران به آن رتبه‌ای از اقتدار رسیده که خطرپذیری دشمنان خود را بسیار بالا برده، جرئت نمیکننـد به این ملت تهاجم نظامی کننـد؛ میداننـد سرکوب خواهنـد شد؛ میدانند که این ملت مقاوم است. بنابراین خطر تهاجم نظامی بسیار پائین است؛ اما تهاجم فقط تهاجم نظامی نیست. دشـمن به آن نقاطی متوجه میشود که پشتوانه‌ی استقامت ملی ماست. دشـمن وحدت ملی و ایمان عمیق دینی را هدف قرار میدهد. دشمن روحیه‌ی صبر و استقامت مردان و زنان ما را هدف قرار میدهـد؛ این تهـاجم از تهـاجم نظـامی خطرناکتر است. در تهاجم نظامی شـما طرفتان را میشناسـید، دشـمنتان را می‌بینیـد؛ اما در تهاجم معنوی، تهاجم فرهنگی، تهاجم نرم، شـما دشمن را در مقابل چشمتان نمی‌بینید. هوشیاری لازم است. من از همه‌ی ملت ایران بخصوص از خانواده‌های شـهیدان و از همه‌ی شـما عزیزان، بخصوص از جوانها خواهش میکنم با هوشـیاری کامل مرزهای فکری و روحی را حراست کنیـد. نگذارید دشـمن مثل موریانه‌ای به جان پایه‌های فکری و اعتقادی و ایمانی مردم بیفتد و آنها را دچار رخنه کنـد؛ این مهم است. همه وظیفه داریم مرزهـای ایمانی و مرزهای روحی خودمان را حفظ کنیم. امروز متأسـفانه دشـمنان ملت ایران توانسـته‌اند حتّی تا پشت مرزهای ما حضور پیدا کنند. در گذشـته و اوائل انقلاب هم، طراحی‌ها مال دشـمنان بود؛ دشمنان قدرتمند، استکبار، صهیونیست؛ اما امروز همانها با تحولاتی که در منطقه پیش آمده، پایگاه‌ها و مراکزی را در کنار مرزهای جغرافیائی شما به وجود آوردهانـد و از آن برای فعالیتهای نرم و بسیار خصـمانه اسـتفاده میکننـد. همه بایـد هوشـیار باشـند. و من بخصوص به جوانها عرض میکنم: جوانان عزیز! میهن شـما امروز احتیاج دارد به آگاهی، به بیداری. حرکات کسانی را که دلها را از وحدت و صمیمیت میخواهنـد دور کننـد، رصـد کنیـد. امروز در میـدان شـهر بـه همـه عرض کردم، بـه شـما هم عرض میکنم: کسـانی میخواهنـد به هر وسیله‌ای، به هر بهانه‌ای، میان آحاد ملت اختلاف و تفرقه به وجود بیاورند. هر کسی که دیدید در این زمینه کار میکند، درباره‌ی او داوری کنید که سرانگشت دشـمن است؛ بداند یا نداند. ممکن است ندانند، اما سـرانگشت دشمنند؛ برای دشمن کار میکنند. نتیجه یکی است. آن کسـی که دانسته به شما ضربه میزند، با آن کسی که ندانسته همان ضربه را وارد میکند، با هم فرقی در نتیجه ندارند. بایـد هوشیار بود؛ بایـد بیدار بود. خوشـبختانه ملت بیدار است. در این تجربه‌ی طولانی سالهای گذشـته، ملت ما آبدیده شده است. انواع و اقسام توطئه‌ها را مردم ما توانسـتند بشناسند و با آن مواجهه و مقابله کنند. امروز هم همین اتفاق خواهد افتاد. ما باید از درون خودمان را تقویت کنیم؛ تقویت علمی، تقویت اقتصادی، تقویت نوآوری و فناوری و بالاتر از همه، تقویت ایمانی. من به شما عرض میکنم: آن روزی که جوانـان امروز مـا بتواننـد به توفیق الهی زمـام کارهای کشور را به دست بگیرنـد، آن روز چنـدان دور نیست و بدون تردید کشور و ملت ما به آن مرحله و دوره در آینده‌ی نه چندان دور خواهد رسید که هیچ دشمنی هوس تهاجم به این کشور را؛ نه تهاجم نظامی و نه تهاجم سیاسـی و اقتصادی، در سر نپروراند. آنچه امروز داریم، به برکت مجاهدتهای سالهای طولانی است – که جوانان عزیز ما این مجاهـدتها را از خود نشان دادنـد – و به برکت خون شـهیدان عزیز ماست. ما امیدواریم خدای متعال توفیق بدهـد این امـانت بزرگ را پاسـداری کنیم و بر ذخیره‌ی عظیم ملت ایران هرچه میتوانیم، بیفزائیم. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شـهیدان عزیز ما را با روح مطهر پیغمبر اعظم محشور بفرما. پروردگارا! ما را دنباله‌روان حقیقی شـهدا قرار بده. والسّـلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته

بیانات در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان

بیانات در دیـدار روحانیون و طلاب تشـیع و تسـنن کردسـتان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین و الصّـلاهٔ و السّـلام علی سیّـدنا و نبیّنـا أبی القاسم المصـطفی محمّـد و علی اله الطّیّبین الطّاهرین و صـحبه المنتجبین این جلسه دارای خصوصـیات اسـتثنائی و منحصـربه‌فردی است. علمای محترم و ائمه‌ی جمعه و خطباء و طلاب از شـیعه و سنی در اینجا مجتمعند. خواهران طلبه و روحانی هم – چه اهل سـنت، چه شیعه – در اینجا حضور دارند. از قراری که گفتند، خانواده‌های معظم شـهدای روحانی کردستان در میان این

جمع حضور دارنـد؛ هم معنویت، هم علم، هم روحـانیت، هم شـهادت، هم وحـدت در این جمع نورانی و متراکم تجلی پیـدا کرده است. و این یک چیز برجسته و ممتازی است. قـدر این مجلس را هم من بـدانم، هم شـما بدانیـد؛ قدر این همدلی‌ها و همراهی‌ها و صمیمیتها را همه‌ی ما باید بدانیم؛ چون بار سنگینی بر دوش همه‌ی ما وجود دارد. مسئولیت، مسئولیت بزرگی برای یکایک آحاد ملت ایران در این دوران است. و بخصوص کسانی که از علم و آگاهی و دین و شریعت بیش از دیگران مطلعنـد. آنچه در درجه‌ی اول من در این جمع نورانی و معنوی به نظرم میرسـد که عرض کنم، همین حکـایت سـنگینی مسـئولیت است. علماء دین در اسلام، پیشروان اصلاح و ترقی و پیشرفت ملتنـد. این مسئولیت بر عهـده‌ی عالمان دین گذاشـته شـده است. اینکه در خطبه‌ی نهج البلاغه هست که: «و مـا اخـذ اللّه علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّهٔ ظالم و لا سـغب مظلوم»؛(۱) یعنی عالم دین در مقابل ظلم، بی‌عـدالتی، تجاوز انسانها به یکـدیگر نمیتوانـد ساکت و بیطرف بماند. بیطرفی در اینجا معنا ندارد. فقط مسئله این نیست که ما حکم شـریعت و مسئله‌ی دینی را برای مردم بیـان کنیم. کار علماء کار انبیاء است. «انّ العلماء ورثـهٔ الأنبیاء».(۲) انبیاء کارشان مسئله‌گوئی فقط نبود. اگر انبیـاء فقـط به این اکتفا میکردنـد که حلال و حرامی را برای مردم بیان کننـد، این که مشکلی وجود نـداشت؛ کسـی با اینها در نمی‌افتـاد. در این آیـات شـریفه‌ای که این قـاری محترم بـا صوت خوش و بـا تجویـد خوب در اینجـا تلاوت کردنـد: «الّـذین یبلّغون رسالـات اللّه و یخشونه و لا یخشون احـدا الّا اللّه»،(۳) این چه تبلیغی است که خشـیت از مردم در او منـدرج است که انسان بایـد از مردم نترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شـرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمیترسـند؛ از غیر خدا نمیترسـند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کـار میکردنـد؟ «و کأیّن من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل اللّه و ما ضـعفوا و ما اسـتکانوا».(۴) چی بود این رسالتی که بایـد برایش جنگیـد؟ بایـد جنود اللّه را برای او بسـیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چنـد مسـئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکسـتن طاغوتها قیام کردنـد. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان میکردنـد؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشـتوانه‌ی آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل میکند. طاغوت، فرعون است؛ «انّ فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شـیعا یستضـعف طائفهٔ منهم».(۵) این، طاغوت است. با اینها جنگیدنـد، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگوئی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سـکوت نکردند. انبیاء، ایننـد. «انّ العلماء ورثهٔ الأنبیاء».(۶) مـا اگر در کسوت عـالم دین قرار گرفتیم - چه زنمان، چه مردمان، چه سنی‌مان، چه شیعه‌مان - ادعای بزرگی را با خودمان داریم حمل میکنیم. ما میگوئیم نحن ورثهٔ الأنبیاء. این وراثت انبیاء چیست؟ مبـارزه‌ی بـا همه‌ی آن چیزی است که مظهر آن عبـارت است از طـاغوت؛ بـا شـرک، بـا کفر، بـا الحاد، با فسق، با فتنه؛ این وظیفه‌ی ماست. ما نمیتوانیم آرام بنشـینیم، دلمان را خوش کنیم که ما چند تا مسـئله گفتیم. با این، تکلیف برداشته نمیشود. این، قدم اول. هر دوره‌ای اقتضـائی دارد. یـک روز مـا برای ایـن که از هـویت قرآنی اسـلام دفـاع کنیم، کتابهـا مینوشـتیم، اسـتدلالها میکردیم، حرفها میزدیم، یک عده مستمع و مرید و علاقه‌مند هم وجود داشتند، اینها را از ما میشنفتند، کار ما انجام گرفته بود. طاغوتی هم بر سر کار بود، اجازه‌ی بیشتر از این تحرک را نمیـداد. بعضـی‌مان که زرنـگ‌تر بودنـد، تلاشـهای گسترده‌تری میکردنـد؛ بعضـی هم به همـان حداقل اکتفا میکردند. اما امروز چه؟ امروز دو خصوصـیت وجود دارد که بار من و شـما را سنگین میکند. یک خصوصیت پیشرفت شیوه‌هـای انتقـال فکر است. شـما ببینیـد تلویزیون، رادیو، وسائـل الکـترونیکی، اینترنت و دیگر وسائـل ارتباطـاتی، امروز در دنیـا در خـدمت چه اهدافی قرار دارد. امروز اسـتکبار به این اکتفا نمیکند که شمشـیر نشان بدهد؛ شمشـیر هم نشان میدهد، اما در کنار او به ده‌هـا شـیوه‌ی دیگر متوسـل میشود برای این که آن فکر غلـط، آن راه خطـا، آن روش سـتمگرانه و طغیانگر را بر ملتها تحمیل کنـد. امروز طبق اطلاعات قطعی ثابت شده است که مؤسسه‌ی عظیم هالیوود و شـرکتهای بزرگ سـینمائی با سیاستهای استکباری آمریکا

همراهی و همکاری مستمر و باب میل دارند. این مؤسسه‌ی بزرگ فیلم‌سازی و سینمائی که ده‌ها کمپانی بزرگ فیلم‌ساز از هنرمند و از کارگردان و از بازیگر و از نمایش‌نامه‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس و سرمایه‌گذار در آن گرد هم جمع شدند، در خدمت هدفی دارند حرکت میکنند. آن هدف عبارت است از اهداف سیاست استکباری‌ای که دولت آمریکا را هم همان سیاستها دارد میچرخاند. اینها چیز کوچکی نیست. امروز شما برای اینکه اسلام را، دین را، حقیقت را، صراط مستقیم را، هم به مردم نشان بدهید، هم مردم را در این صراط به راه بیندازید، با مشکلات بزرگی رو به رو هستید. باید با زمان، خودمان را تطبیق دهیم. شبهه‌ها از قبیل شبهه‌های صد سال و دویست سال قبل نیست. شبهه‌هائی که در ذهن جوان شما، دانشجوی شما، حتّی دانش‌آموز شما القاء میکنند، شبهه‌هائی از جنس روز است. در مقابل این کی میخواهد بایستد؟ غیر از علمای دین، غیر از مرزداران عقیده چه کسی باید در مقابل این تیرهای مسموم و زهرآگین بایستد و قرار بگیرد؟ این، مطلب دوم. خصوصیت دیگری که در این روزگار وجود دارد، وجود یک حکومت قرآنی است. امروز یک چنین حکومتی برپاست. دیروز چنین حکومتی نبود، امروز هست. ما در تاریخ اسلام، از صدر اسلام به این طرف، از وقتی که خلافت تبدیل شد به سلطنت در دنیای اسلام، تا امروز هیچ حکومتی نداشتیم که بر اساس شریعت حکومت کند. حتّی خلافت عثمانی که اسمش هم خلافت بود، بسیاری از مسلمانها هم به همین عنوانِ خلافت دلشان را به آن دستگاه بسته بودند، یک دستگاه سلطنت بود؛ یعنی حاکمیت در آن کشور بر اساس دین نبود، بر اساس شریعت نبود. ما حکومت دینی نداشتیم، امروز داریم. من ادعا نمیکنم که این حکومت دینی یک حکومت قرآنی کامل است؛ ابدا. اولْ منتقد دستگاه خود بنده هستم. ما در اجرای شریعت اسلامی در حداقل‌ها داریم حرکت میکنیم. منتها جهت، جهت درستی است؛ به سمت حداکثر میخواهیم حرکت کنیم و پیش برویم. حکومت، حکومت دینی است؛ رسماً، قانوناً، بر طبق قانون اساسی. هر حرکتی، هر قانونی که برخلاف شریعت اسلامی باشد، منسوخ است؛ حکومت، حکومتی است بر اساس دین. این پدیده‌ی فوق‌العاده مهمی است. یعنی دستگاه سیاسی در کشور به اهل دین اجازه میدهد و بلکه از آنها میخواهد که در راه ترویج شریعت حرکت کنند. مسئولین نظام اگر با معیارهای دینی تطبیق نکنند، طبق قانون مشروعیت خودشان را از دست میدهند. این یک چیز بدیعی است، این یک چیز جدیدی است؛ ما نداشتیم. از این فرصت باید استفاده کرد. پس این خصوصیت دومِ وضعیت موجود. از این خصوصیت حداکثر استفاده را برای ترویج حقایق اسلامی و معارف اسلامی و شریعت اسلامی در این دنیای گرفتار مادیت میشود برد. مرحوم سید قطب در یکی از نوشته‌هایش حرفی دارد که من از چهل سال قبل یا شاید بیشتر که این حرف را دیدم، دائماً در ذهن من هست. او میگوید اگر طرفداران و داعیان اسلام - مضمون حرف این است. حالا جزئیات حرف چون خیلی قدیم دیدم، یادم نیست - به جای نوشتن این همه کتاب، به جای این همه تبلیغات، به جای این همه سخنرانی، اداره‌ی این همه مسجد، یک کار برای ترویج اسلام بکنند، آن کار از همه‌ی این کارها تأثیرش بیشتر است. و آن اینکه در گوشه‌ای از دنیا - به ذهنم است میگوید در یک جزیره‌ای دور افتاده‌ای - یک حکومت اسلامی تشکیل بدهند؛ نفس تشکیل یک حکومت اسلامی در گوشه‌ای از این دنیای بزرگ اثرش از هزاران کتاب، هزاران سخنرانی، هزاران مطلب نکته‌دار در ترویج دین، بیشتر است. ما این را امتحان کردیم. نظام اسلامی وقتی تشکیل شد، فریاد اسلام وقتی از حلقوم آن مرد بزرگ و شجاع و بی‌نظیر خارج شد؛ امام بزرگوار ما - که هیچ شخصیتی از این شخصیتهای مصلح اسلامی تاریخمان را با او نمیتوانیم قیاس کنیم. من با شرح حال بزرگانی از مصلحان از قبیل سید جمال‌ها و دیگرانی که بودند، آشنا هستم. هیچ کدام با این مرد بزرگ، این امام عزیزی که خداوند توفیق داد ما زمان او را درک کردیم، قابل مقایسه نیستند. با آن شجاعت، با آن صراحت، با آن احساس عزت، از اسلام حرف زد - ناگهان همه‌ی دنیای اسلام قلوبشان متوجه به اسلام شد. امروز شما در هر کدام از دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بروید، بین دانشجویان و طبقه‌ی تحصیلکرده‌ی جوان، گرایش و عشق به اسلام را می‌بینید. اینها همانهائی بودند که کمونیستها آنها را براحتی جذب میکردند؛ جریانهای گوناگون ملحد براحتی آنها را به خودشان متمایل میکردند. امروز این گرایشها به حداقل رسیده. نگاه، نگاه به اسلام است. این همه که شما می‌بینید از سوی دولتهای مرتجع، دولتهای

وابسته، دولتهای اسیر و ذلیل در منطقه‌ی ما علیه انقلاب کار انجام میگیرد، به خاطر همین است؛ میترسند؛ گرایشها را می‌بینند؛ علاقه‌ی صمیمی و قلبی بخصوص جوانهایشان و ملتشان را به این انقلاب و به این نظام و به این پرچم برافراشته‌ی اسلام در اینجا می‌بینند. این را می‌بینند، به وحشت می‌افتند، بنا میکنند فعالیت کردن. منتها فعالیتها جورواجور است. دیگر حالا بخواهیم نوع فعالیتی را که سلاطین و رؤسای ظالمِ مسلط بر کشورهای اسلامی دارند نسبت به انقلاب اسلامی انجام میدهند و بی‌انصافی‌هائی که میکنند، بشماریم، یک فهرست طولانی است؛ یک قائمه‌ی طولانی است. از بسیاری‌اش هم شماها شاید مطلعید. این به خاطر همین است؛ چون اثر دارد. اگر انقلاب اسلامی این تاثیر شگرف و عمیق و ماندگار و زیر و رو کننده را نداشت، این قدر با انقلاب اسلامی مبارزه نمیکردند؛ آن هم کسانی که اسمشان مسلمان است. عزیزان من! مسئله‌ی دعوای شیعه و سنی که شما می‌بینید در یک دوره‌ای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی داغتر از قبل شد، ناشی از این است. در دوره‌ی حکومت اسلامی، ناگهان دیدیم دعوای شیعه و سنی در ایران، در عراق و در کشورهای دیگر داغتر شده. الان کس‌هائی را در بعضی از کشورها به اتهام اینکه دارند شیعه را ترویج میکنند، میگیرند! حرف بی‌محتوا و غلط و دروغ. آن هم در کشورهائی که مردمشان محب اهل بیتند؛ اهل سنتند، لیکن اهل سنتِ محب اهل بیت، عاشق اهل بیت. این را ما می‌بینیم و دیدیم. کار به جائی رسید که خیلی از عربها که از روی علاقه و محبت به رادیوهای ایران در آن اوائل انقلاب گوش میکردند، زبان فارسی را یاد گرفتند. افراد متعددی در آن سالهای اول با بنده ملاقات میکردند، میگفتند ما فارسی را از روی عشق و علاقه‌ی به انقلاب یاد گرفتیم. همین طور دائم به رادیوی فارسی که نمیفهمیدیم چه میگوید، گوش دادیم، بتدریج فارسی را یاد گرفتیم. فارسی حرف میزدند؛ بلد بودند. نفوذ انقلاب این است. سید قطب درست گفت. از هزاران کتاب، اثر این - نظامی که بر اساس اسلام به وجود آمده - بیشتر است. اگر سالهای اول میتوانستند این نظام را دفن کنند، به ضرر اسلام تمام میشد. میگفتند ببینید اسلام نمیتواند. یک انقلابی راه انداخت، یک نظامی سر کار آورد، دو سال بیشتر نتوانست عمر کند؛ پنج سال بیشتر نتوانست عمر کند. اگر نظام اسلامی میماند اما پیشرفت نمیداشت، به ضرر اسلام بود. میگفتند بله، یک نظام اسلامی آمده، مردم را برده است به دوران ما قبل تاریخ؛ نه علمی، نه پیشرفتی، نه تکنولوژی‌ای. اما انقلاب اسلامی هم ماندگار شد، هم ریشه‌دار شد، هم پیشرفت علمی محیر العقول کرد، هم نسل جوان فرزانه و نخبه‌ای را تحویل داد. اینکه شما میشنوید که میگویند ایران در سلولهای بنیادی هشتمین کشور دنیاست، این حرفِ خیلی بزرگی است؛ ایرانی که از همه‌ی امکانات پیشرفت او را محروم کرده بودند. وقتی نظام اسلامی، این کشور را تحویل گرفت، زیرساختها مطلقاً مناسب با این پیشرفتهای علمی نبود. وقتی میگویند جمهوری اسلامی با فرستادن ماهواره به فضا - که چشم رقبا و دشمنان جمهوری اسلامی را خیره کرد - دهمین یا نهمین کشوری است که این کار را انجام میدهد، این خیلی حرف بزرگی است. ایران؟! کی کرد این را؟ نظام اسلامی. کی علم را اینجور پیش برد؟ کی نهضت علمی را در کشور به وجود آورد؟ کی آن هوش ذاتی ایرانی را در خدمت ابتکار و نوآوری قرار داد؟ نظام اسلامی. پس نظام اسلامی هم ماندگاری خودش را نشان داد، هم توانائی خودش را برای پیشبرد یک ملت. این میشود مایه‌ی افتخار برای مسلمین، مایه‌ی اعتزاز برای هر مسلمی در هر نقطه‌ی از عالم. آنوقت دشمنی‌ها شروع میشود؛ یعنی شدت پیدا میکند. شما اگر تو خیابان به یکی یک تلنگر بزنید، حداکثر این است که خشمگینانه نگاهی به شما بکند؛ رد میشود میرود. اگر یک مشت بزنید، برمیگردد دوتا به شما حرف درشت میزند. اما اگر یک ضربه‌ی کاری بزنید، یقه‌ی شما را میگیرد و رهایتان نمیکند. اینکه می‌بینید یقه‌ی جمهوری اسلامی و نظام اسلامی را میگیرند و رها نمیکنند، نشانه‌ی این است که ضربه‌ای که جمهوری اسلامی بر پیکر استکبار وارد کرده است، خیلی عمیق بوده. دشمن ما فلان گروهک منزوی با چهارتا آدم کوچک یا بزرگ نیست. دشمن ما فلان دولت منطقه‌ای عاجز و ناتوان نیست که تو ملت خودش هم پایگاهی ندارد. دشمن ما دستگاه عظیم استکبار است که مهمترین تصمیم گیرهایش سرمایه‌داران صهیونیست و کمپانی‌دارها و تراست‌دارها و کارتل‌دارهای گردن‌کلفت دنیایند. این، در مقابل نظام اسلامی ایستاده است و البته از همه‌ی شیوه‌ها هم استفاده میکند. ضربه به او خورده است که

این جور می‌بینید از همه‌ی امکانات استفاده میکند، از همه‌ی وسائل استفاده میکند. حالا از ایجاد واگرائی نسبت به عقاید اسلامی، سوق دادن جوان به مواد مخدر، به فساد، به استفاده‌ی از غفلت بعضی از دستگاه‌ها، جوانها را آسیب‌پذیر کردن، تا اختلافات مذهبی، تا اختلاف شیعه و سنی، تا فلان گروهک؛ و اگر دستش برسد در متن مسئولین بالا و نیمه‌بالای جمهوری اسلامی هم نفوذ بکند، این کار را هم میکند. همه‌ی تلاش را دارند میکنند. با همه‌ی این تلاشها مؤمنین ایستاده‌اند: «کالجبل الرّاسخ لا تحرّکه العواصف».(۷) این تندبادها نمیتواند جمهوری اسلامی را تکان بدهد. ما به دل خودمان نگاه میکنیم، به دل مردممان نگاه میکنیم، رحمت الهی را مشاهده میکنیم. وقتی می‌بینیم عزممان راسخ است، وقتی می‌بینیم تحریک دشمن ما را متحرک نمیکند، اخم او ما را نمیترساند، وعده‌ی او ما را به او دلخوش و خوش‌بین نمیکند، میفهمیم رحمت الهی است؛ خدای متعال پشت سر همه‌ی این عوامل ظاهری و مادی است؛ دست قدرتمند الهی پشت این نظام است و دارد او را به پیش میبرد؛ دارد هدایت میکند. «اللّهمّ انّما یکتفی المکتفون بفضل قوّتک».(۸) در دعای صحیفه‌ی سجادیه - من توصیه میکنم همه‌ی شما را که با صحیفه‌ی سجادیه انس پیدا کنید؛ دعاهای امام سجاد (سلام اللّه علیه) - آمده: همه‌ی کسانی که در دنیا قدرتی دارند، اکتفاء ذاتی‌ای دارند، ریزه‌خوار قدرت تو هستند؛ در مشت قدرت تو هستند. «فصلّ علی محمّد و اله و اکفنا و انّما یعطی المعطون من فضل جدتک فصلّ علی محمّد و اله و اعطنا و انّما یهتدی المهتدون بنور وجهک فصلّ علی محمّد و اله و اهدنا».(۹) اعتماد به خدا، اکتفاء به کفایت الهی، پشتگرمی به رحمت و هدایت خدا، مگر میگذارد انسان ناامید شود. به مردم خودمان هم که نگاه میکنیم، عین همین را می‌بینیم. اگر کردستان است، اگر سنی‌اند، اگر بلوچند، اگر شیعه‌اند، اگر اصفهانی‌اند، اگر شیرازی‌اند، انسان می‌بیند در اعماق دل مردم نشانه‌ی رحمت الهی پیداست؛ دلها را خدای متعال قرص کرده است. خیلی خوب، خدا حجت را بر ما تمام کرده؛ این امکان، این زمینه. حرکت کنید پیش بروید. روحانیِ این زمان از این امکان باید حداکثرِ استفاده را بکند، با افکار جدید آشنا شوند، راه‌ها و شیوه‌های دشمن را بشناسند و به زمان خودشان عالم شوند؛ «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللّوابس».(۱۰) درست مثل جبهه‌ی جنگ. شاید بسیاری از این جمع حاضر جبهه‌های جنگ را دیده باشند - حالا جوان‌ترها آن روزها را ندیده‌اند - در داخل جبهه‌ی جنگ، از اطراف گلوله‌ی توپخانه می‌آید، خمپاره می‌آید، انواع و اقسام آتش از اطراف میبارد و از بالای سر انسان رد میشود؛ به طوری که گاهی انسان جهتگیری را گم میکند؛ نمیداند این گلوله‌ای که دارد می‌آید، از طرف دشمن دارد می‌آید، یا از طرف دوست دارد مواضع دشمن را میکوبد. این خیلی خطر بزرگی است. برای یک رزمنده بزرگترین خطر این است که جهتگیری را گم کند؛ نداند دشمن کجاست، دوست کجاست. اگر ندانست دشمن کجاست و دوست کجاست، آنوقت ممکن است به طرف دوست آتش کند؛ به خیال اینکه دارد به طرف دشمن آتش میکند. اینها خیلی خطرناک است. بعضی از ما به طرف دوستانمان آتش میکنیم، خیال میکنیم به طرف دشمن داریم آتش میکنیم! بعضی از ما غفلت میکنیم از اینکه ایجاد اختلاف مذهبی، نقشه و طرح دشمن است برای اینکه ما را مشغول به خودمان کند. غفلت میکنیم؛ همه‌ی همت یک شیعه میشود کوبیدن سنی، همه‌ی همت یک سنی میشود کوبیدن شیعه. خوب، این خیلی تأسف‌آور است. و دشمن این را میخواهد. ببینید، در قضیه‌ی حمایت از فلسطین - این یک مثالی است میخواهم بزنم - هیچ کشور و هیچ دولتی به گرد جمهوری اسلامی نرسید. این را همه‌ی دنیا تصدیق کردند. جوری شد که بعضی از کشورهای عربی از ناراحتی دادشان بلند شد، گفتند ایران دارد برای مقاصد خود اینجا تلاش میکند! البته فلسطینی‌ها به این حرف اعتنائی نکردند. از جمله در قضیه‌ی غزه - در این جنگ بیست و دو روزه‌ی چند ماه قبل - جمهوری اسلامی در همه‌ی سطوحش؛ از رهبری و ریاست جمهوری و مسئولین گوناگون و مردم و تظاهرات و پول و کمک و سپاه و غیره، همه در خدمت برادران فلسطینیِ مظلوم و مسلمان قرار گرفتند. در بحبوحه‌ی این حرفها، یک وقت دیدیم که ویروسی دارد تکثیر مثل میکند؛ دائم میروند پیش بعضی از بزرگان، بعضی از علماء، بعضی از محترمین، که آقا! شما دارید به کی کمک میکنید؛ اهل غزه ناصبی‌اند! ناصبی یعنی دشمن اهل‌بیت. یک عده هم باور کردند! دیدیم پیغام و پسغام که آقا، میگویند اینها ناصبی‌اند. گفتیم پناه بر خدا،

لعنت خدا بر شیطان رجیمِ خبیث. در غزه مسجد الامام امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب هست، مسجد الامام الحسین هست، چطور اینها ناصبی‌انـد؟! بله، سـنی‌اند؛ اما ناصبی؟! اینجور حرف زدنـد، اینجور اقدام کردند، اینجور کار کردند. نقطه‌ی مقابلش هم هست: یک عـده بلنـد شونـد برونـد قم، لابلای کتابهای شـیعه را نگاه کنند، ببینند کجا اهانت به مقدسات اهل سـنت است، از او عکس بگیرند، بیاینـد تو محافل سـنی پخش کنند، ببینید آقا! این کتابهای شـیعه است. یا یک گوینده‌ی نادان، غافل یا مغرضـی روی منبر نسـبت به مقـدسات اهل سـنت حرف مهمل و بدی بزند؛ این را نوار کنند، سـی دی کنند، بروند اینجا آنجا پخش کنند، بگویند ببینید آقا! این شیعه است. این را به او بـدبین کننـد، او را به این بـدبین کننـد. این معنایش چیست؟ «و تـذهب ریحکم»(۱۱) یعنی چه؟ یعنی همین دیگر. وقتی اختلاف پیـدا شد، وقتی تفرقه پیدا شد، وقتی نسـبت به هم سوءظن وجود داشت، وقتی یکدیگر را خائن دانستیم، طبیعی است که بـا هم همکـاری نخواهیم کرد. همکـاری هم اگر بکنیم، با هم صـمیمی نخواهیم بود. این همان چیزی است که آن دشـمن دنبال اوست. هم عالم شـیعه، هم عالم سنی، باید این را بفهمند؛ این را درک کنند. بدیهی است دو تا مذهب در برخی از اصول، در برخی از فروع با هم اختلاف دارند؛ البته در بسیاری هم با هم اتحاد دارند. اما اختلاف به معنای دشـمنی نیست. فتاوای فقهای شـیعه در مواردی صد و هشـتاد درجه با هم اختلاف دارد. فتاوای ائمه‌ی اهل سـنت در مواردی بسـیار با همدیگر اختلاف دارد؛ اما لزومی نـدارد وقتی اختلاف دارد، انسان به همـدیگر بـدگوئی کنند و فحش بدهند. خیلی خوب، او مذهبش این است، آن هم مذهبش این است. ...(۱۲) بله، اهل سـنت همین است. یعنی هیچکس نبایـد خیال کنـد که اهل‌بیت پیغمبر مخصوص و متعلق به شیعه‌اند؛ نه، مال همـه‌ی دنیـای اسـلامند. چـه کسـی اسـت کـه فـاطمه‌ی زهرا (سـلام اللّه علیهـا) را قبـول نداشـته باشـد؟ چـه کسـی است که حسـنین (علیهماالسّـلام) سیّدا شباب اهل الجنّة را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که ائمه‌ی بزرگوار شیعه را قبول نداشته باشد؟ حالا یکی او را امام و واجب‌الاطاعه و مفروض‌الطاعه میداند، یکی نمیداند؛ اما قبولشان دارند. اینها حقایقی است، باید اینها را فهمید، باید اینها را نهادینه کرد. بعضـی البته این را نمیفهمند، متحرک به تحریک دشـمن میشوند. در حالی که خیال میکنند که کار درست را انجام میدهند. «قل هل ننبّئکم بالاخسـرین اعمالا. الّذین ضلّ سعیهم فی الحیاة الدّنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا»؛(۱۳) خیال میکنند کار خوب میکنند، غافل از اینکه دارند برای دشـمن کار میکنند. این خصوصیتِ زمان ماست. صحبت من طولانی شد. البته حرف با شمـا خیلی داریم. برای علمـاء و بخصوص برای طلاـب جوان خیلی حرف گفتنی هست؛ منتهـا مجال‌ها کم است. اگر مجال بیشتری بود، اگر حال بیشتری بود، حرفهای بیشتری برای گفتن وجود دارد. اجمالاً بدانید که امروز دشمنیِ با اسلام از گذشته جدی‌تر است، دلیل آن هم وجود حاکمیت اسـلام در اینجاست. از حاکمیت اسـلام، از پرچم برافراشته‌ی اسلام در ایران، احساس خطر میکنند. این پرچم را بایـد محکم نگه داریـد. این حاکمیت را بایـد همه قدر بدانند. هر که به اسـلام علاقه‌مند است، هر که به قرآن معتقد است، بایـد این حاکمیت را قـدر بدانـد. این، هدف و جهت کلی است. از لحاظ عملی هم توجه به آن نکته‌ی اولی که عرض کردم؛ زمان پیش رفته، تغییر زیاد شده، راه‌های نفوذ در ذهن جوانها زیاد شده. این راه‌ها را باید بشناسـید و بخصوص باید مواجهه‌ی با دشـمن را در حوزه‌ی تفکر و احساس جوانها اهمیت بدهیـد و بدانیـد که دشـمن اولین نقطه‌ای را که مورد توجه قرار میدهـد، آن نقطه‌ی فعال است که یکی از بخشـهای آن، عبارت است از نسل جوان؛ چون امیـد به نسل جوان است و سازنـده‌ی آینـده، نسل جوان است، لـذا آنجا را دشـمن هـدف قرار میدهـد. البته یکی از نقاط حساس هم علمای دین هسـتند؛ دشـمن آنجا را هم به انواع مختلف و اشـکال گوناگون هـدف قرار میدهـد. شاهدش هم همین فشارهائی است که وجود دارد و جناب آقای موسوی(۱۴) اشاره کردند که علمای کردسـتان در سالهای اول انقلاب چه فشارهائی را متحمل شدند و شهدای زیادی دادند - هفتاد نفر - که دیروز توفیق پیدا کردیم بر سر مزار بعضی از این شهیدان عزیز در گلزار شهدا حاضر شدیم، فاتحه‌ای برایشان قرائت کردیم. امیدواریم خداوند درجات شهدا را روزبه‌روز عالی‌تر کنـد. پروردگارا! آنچه را که گفتیم و شـنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ به کرمت آن را از ما قبول کن. پروردگـارا! به محمـد و آل محمـد توفیقـات خود، رحمت خود، فضـل خود را بر ملت ایران، بر یکایـک آحـاد این جمع نـازل

بفرما. والسّـلام علیکم و رحمـةاللَّه و برکاته ۱) نهـج البلاغه، خطبه ۳ ۲) کافی، ج ۱، ص ۳۲ ۳) احزاب: ۳۹ ۴) آل عمران: ۱۴۶ ۵) قصص: ۴ ۶) کافی، ج ۱، ص ۳۲ ۷) صحیفه‌ی سجادیه، دعای پنجم ۸) صحیفه‌ی سجادیه، دعای پنجم ۹) صحیفه‌ی سجادیه، دعای پنجم ۱۰) کافی، ج ۱، ص ۲۶ ۱۱) انفال: ۴۶ ۱۲) یکی از افراد حاضـر در جلسه این شـعر را قرائت کرد: ال النّبیّ ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی ۱۳) کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴ ۱۴) نماینده‌ی ولی‌فقیه در استان

بیانات در مراسم مشترک نیروهای مسلح استان کردستان

بیانـات در مراسم مشترک نیروهـای مسـلح اسـتان کردسـتان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم پروردگار متعال را سپاسـگزارم که جمع رشـید و آماده‌به‌کارِ نیروهای مسـلح را در این میدان – به عنوان نمونه – و در این خطه‌ی دلاورخیز و سرزمین جهاد ملاقات میکنم. کردستان یک سرزمین استثنائی از جهت ایثار و شهادت در تاریخ معاصر ماست. دشمنان پیرو سیاستهای موذیانه علیه جمهوری اسلامی ایران، بر روی این نقطه بـالخصوص متمرکز شدنـد؛ نیروهای خودشان را با هر شـکل و با هر شـیوه به این میـدان کشاندنـد. نظام جمهوری اسلامی که متکی به ایمان و متکی به غیرت مردان مؤمن است، در این عرصه امتحان بسیار بزرگی را با درخشندگی تمام نشان داد. در این اسـتان، نیروهای مسـلح از ارتش و سـپاه و بسـیج و نیروی انتظامی در قالبهای گوناگون، کارهای بزرگ و درخشانی را انجام دادند. مردم غیور کردسـتان در قالب پیشـمرگان مسـلمان کُرد و در ضـمن بسیج نیروها، آنچنان ایمانی و شور و شوقی در میدانهای نبرد از خودشـان نشان دادنـد که بی‌شک یکی از یادگارهای بزرگ حماسه‌ی ملت ایران به شـمار خواهـد آمـد. با نیروهای مسـلح، مردم این منطقه، صـمیمیت و همکاری را به اوج رساندند و نیروهای مسـلح هم – جوانان گرد آمده‌ی از اطراف و اکناف این کشور – نشـان دادنـد که در نظـام اسـلامی، نیروی دفـاع از مردم و از امنیت مردم هسـتند. این نکته‌ی اصـلی است. اگر نیروهـای مسـلح در جوامع مختلف و در طول تاریـخ برای دفاع از قـدرتها و قدرتمنـدها شـکل میگرفتنـد، اما در نظام اسـلامی، نیروی مسـلح در خدمت امنیت مردم و دارای مأموریت آرامش بخشـیدن به زندگی عمومی مردم است. فلسفه‌ی نیروهای مسلح این است که مردم در سایه‌ی این نیروها احساس امنیت کنند. این وظیفه از آغاز پیروزی انقلاب اسـلامی در نیروهای مسـلح جمهوری اسـلامی بحمداللَّه بروشـنی خود را نشـان داد. آنچه را که در این منطقه، در این اسـتان، در غرب کشور، در نقـاط دیگری از این قبیـل، نیروهـای مسـلح از خود نشان دادند، تبلور حقیقی و واقعی فلسـفه‌ی نیروهای مسـلح بود. امروز هم همین است. من به همه‌ی شما برادران عزیز، جوانان رشید که در این میدان حضور دارید؛ چه بسـیجیان دلاوری که بومیِ این منطقه هسـتند، چه نیروهای ارتش، چه نیروهای سـپاه، چه نیروی انتظامی، این را با قاطعیت میگویم: نظام اسلامی، نیروی مسلح را در خدمت امنیت مردم میخواهد. هر تلاش شما برای تکامل علمی، برای تکامـل در آموزشـهای نظـامی، برای بالاـ بردن قـدرت رزمی، برای تأمین حضور سـریع و فوری، یک حسـنه است، یک اقـدام خداپسـند است؛ قصد قربت میتوانید بکنید. و این بسـیار امتیاز بزرگی است برای جوانان فداکار ما، نیروهای مسلح ما، فرماندهان ما. عزیزان من! حضور نیروهای مسـلح در سالهای اول انقلاب، توانست توطئه‌های دشمن را که میخواستند در این بخش از کشور فتنه و برادرکشی و ناامنی به وجود بیاورند، از بین ببرد. امروز بحمداللَّه این منطقه از آسیب دشمنان محفوظ است؛ حضور نیروهای مسلح، حضور هوشـمندانه و آگاهانه و مقتدرانه‌ای است. اما من به شما این را تأکید میکنم: از کید دشمنان نباید غافل بود؛ نه در این منطقه و نه در هیـچ نقطه‌ی کشـور. نظـام اسـلامی که بـا اسـتکبار و ظلم جهـانی پنجه در افکنـده است، همیشه منتظر توطئه‌هـا و ضـربه‌ها و تعـدی‌ها و تجاوزهای دشـمنان بایـد باشـد؛ خود را آماده نگه دارد. این دسـتور قرآنی است: »و اعـدّوا لهم ما اسـتطعتم من قوّة و من رباط الخیل«.(۱) این آمادگی، یک وظیفه‌ی عمومیِ ملی است، اما بالخصوص متوجه به نیروهای مسـلح است. ما میـدانیم، می‌بینیم، اطلاعـات دقیق داریم که دشـمنان نظام جمهوری اسـلامی و دشـمنان ملت ایران، حتّی در نزدیکی مرزهای نظام جمهوری اسـلامی، مایل به توطئه و فراهم کردن زمینه‌های ناامنی‌انـد. بایـد هشـیار باشـید. امروز متأسـفانه سررشـته‌ی ترورها و عملیات خشونت‌آمیزِ غیر

انسانی در بسیاری از نقاط این منطقه، در دست سرویسهای امنیتی مستکبرین است. اشغالگران عراق در بسیاری از عملیات تروریستی که جان مردم بی‌گناه را هدف قرار میدهد، متهم درجه‌ی اولند. آن کسانی که دم از مقابله‌ی با تروریسم میزنند، کورترین و سیاه‌ترین شیوه‌های تروریستی را اداره و هدایت میکنند. نظام جمهوری اسلامی که از جمله‌ی اصلی‌ترین هدفهای این توطئه‌ی خیانت‌آمیز است، باید هشیار باشد و هشیار است. ملت ما هشیارند؛ نیروهای مسلح ما، مسئولان جمهوری اسلامی احساس سنگینیِ این مسئولیت بزرگ را میکنند؛ آمادگی دارند و باید آمادگی داشته باشند. دشمنان جمهوری اسلامی این را باید به تجربه فهمیده باشند که نظام جمهوری اسلامی، اهل تعدی و تجاوز و شروع درگیری نیست. در این سی سال هیچ همسایه‌ای و هیچ ملت و دولتی از سوی جمهوری اسلامی تهدید نشده است، اما همین ملت بزرگ و همین نظام مقتدر در پاسخگوئی به تهدید دیگران لحظه‌ای درنگ نمیکند. این آمادگی نه فقط در نیروهای مسلح، در آحاد مردم - با روحیه‌ی شادابی که دارند - بحمداللّه وجود دارد. این آمادگی را شما عزیزان روز به روز باید افزایش دهید. بدانید یک ملت وقتی میتواند از کرامت خود، از عزت خود، از موجودیت خود به معنای واقعی کلمه دفاع کند که مستقل و متکی به خود، متکی به نیروی خود و به اراده‌ی خود باشد و با توکل به خداوند متعال آمادگی را همیشه حفظ کند. روز به روز ملت ایران به توفیق الهی این آمادگی را بیشتر خواهد کرد و یقیناً دشمنان نظام جمهوری اسلامی از تهدید خود، از توطئه‌ی خود، از بددلی و بدخواهی خود، هیچ طرفی نخواهند بست. پروردگارا! این جوانان مؤمن، این برادران دلاور، این انسانهای پاکباز و بااخلاص را در کنف حمایت و لطف خود و مشمول فضل و رحمت خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار برگزیدگان استان کردستان

بیانات در دیدار برگزیدگان استان کردستان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه برای من بسیار جلسه‌ی شیوا و دل‌نشینی است. اگر چه دوستان و برادران بیانات خوبی - شافی و وافی - کردند و دو ساعت و اندی در خدمتتان بودیم، لیکن من هیچ خسته نیستم و آماده هستم و آماده بودم که از دیگر حضار مجلس هم مطالبی را بشنوم. البته ظهر نزدیک است و به وقت اذان و نماز نزدیک میشویم؛ محدودیتمان فقط از این ناحیه است؛ والّا من هیچ خسته نیستم. این را از این باب گفتم که تو بیان این مجری محترم اشاره شد که فلانی خسته است؛ نه، من هیچ احساس خستگی نمیکنم و آماده هستم که بشنوم، لیکن وقت محدود است و قهراً تا ظهر بیشتر وقت نیست. آنچه که دوستان، برادران، خواهران فرمودید، برای من از دو نظر بسیار مفید بود. یکی از جهت خود این مطالب که نکاتی در آن وجود داشت؛ چه در زمینه‌ی مسائل فرهنگی، چه در زمینه‌ی مسائل اقتصادی و همچنین زمینه‌های متنوع دیگر که اینها ان‌شاءاللّه مورد استفاده‌ی ما قرار خواهد گرفت و امیدواریم در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های آینده از این نظرات خوب بهره‌برداری کنیم. جهت دوم این است که من توانستم در یک نمایشگاه محدودی، ظرفیت نیروی انسانی برجسته‌ی این استان را به چشم ببینم. اگر چه من با آثار بخشی از نخبگان کرد از دیرباز آشنائی داشته‌ام. به مناسبت حضور آقای احمد قاضی که اطلاع پیدا کردیم ایشان برادر مرحوم محمد قاضی، مترجم معروف، هستند، بگویم که من شاید چهل سال پیش یا بیشتر، اولین ترجمه را از مرحوم محمد قاضی خواندم که گمان میکنم ترجمه‌ی کتاب «مهاتما گاندی» نوشته‌ی رومن رولان بود. هم کتاب، کتاب بسیار ممتازی است، هم ترجمه‌ی محمد قاضی حقاً ترجمه‌ی برجسته و ممتازی است. البته چند سال بعد هم ترجمه‌ی دیگر ایشان را از یک اثر بسیار مهم دیگری از رومن رولان خواندم که «جانِ شیفته» - است به نظرم سه، چهار جلد است - با نثر بسیار فاخر و حقیقتاً مرصع و مزین. البته من از جهت اینکه ترجمه چقدر با اصل مطابق است، اظهار نظری نمیتوانم بکنم؛ کسانی که زبان اصل را میدانند، آنها باید اظهار نظر کنند، لیکن از نظر زبان و نثر، حقاً یک چیز برجسته‌ای است. ما با آثار مترجمین و نویسندگان فارسی آشنا هستیم و تقویم و ارزیابی این آثار، فی الجمله در ذهن هست. با این محاسبه، به نظر من ترجمه‌ی مرحوم قاضی ترجمه‌ی

برجسته‌ای است. من البته خود ایشان را هم یک بار دیدم؛ در اواخر دوران ریاست جمهوری در شیراز در کنگره‌ی حافظ با ایشان ملاقات کردم - ایشان را معرفی کردند - حنجره‌ی ایشان مشکلی پیدا کرده بود، با میکروفون صحبت میکرد؛ چند جمله‌ای با ایشان صحبت کردیم. یا نثر مرحوم عبد الرحمن شرف‌کندی (هجار) که دوستان اشاره کردند. حقاً کار بسیار بزرگی را انجام داده؛ این ترجمه‌ی کتاب قانون ابن سینا یک کار پیچیده و مرکب و بسیار ارزشمند است. هزار سال این کتاب که به زبان عربی به وسیله‌ی یک ایرانی نوشته شده و در طول قرنها در دانشگاه‌های بزرگ پزشکی عالم مورد استفاده قرار گرفته، به فارسی ترجمه نشده بود. من اطلاع داشتم که تا اندکی قبل، مثلاً شاید تا صد سال قبل، در مدارس پزشکی کشورهای اروپائی، قانون به عنوان یک مرجع مطرح بوده و به زبانهای اروپائی ترجمه شده بوده؛ اما فارسی‌زبان از دانستن قانون محروم بود! در سالهای اواسط ریاست جمهوری به این نکته توجه کردم که ما چرا قانون را ترجمه نکردیم. یک جمعی را صدا کردم، گفتم بیائید همت کنید قانون را ترجمه کنید. یک حکمی داده شد و رفتند دنبال این کار. خوب، این کارها عشق لازم دارد؛ با حکم و با فرمان این کارها انجام نمیگیرد. در همین اثنا به من خبر دادند که این کتاب ترجمه شده و - به نظرم کتاب حدود هشت جلد است - کتاب مرحوم هجار را آوردند. من کتاب را که خواندم - حالا ما نه از پزشکی سررشته داریم، نه نشسته‌ام این کتاب را با متن عربی قانون تطبیق کنم - دیدم هر کسی این کتاب را بخواند، حقاً و انصافاً در مقابل استحکام و استواری این نثر زیبا سر تعظیم فرود می‌آورد. خیلی خوب این ترجمه انجام گرفته. من البته ایشان را نمیشناختم؛ پرسیدم، گفتند ایشان کرد هستند. بعد هم چند سال قبل اطلاع پیدا کردم ایشان از دنیا رفتند. یا با بعضی از شعرای کرد آشنا هستم که مرحوم ستوده، سید بزرگوار، از جمله آنهاست که شاعر خیلی خوبی هم بود. با ایشان از اوائل انقلاب تا همین اوقاتی که ایشان مریض شد و آمد سنندج ماند و همین جا هم ظاهراً از دنیا رفت، انس و آشنائی پیدا کردیم. یا مرحوم گلشن کردستانی که قبل از اینکه خودش را ببینم، شعرش را من دیده بودم و خودش را هم از نزدیک مشاهده کردم. این آشنائی‌هایِ فی‌الجمله هست و شخصیت فرهنگی مردم کرد، به عنوان یک حقیقت ثابت و روشن در ذهن بوده، اما امروز از نزدیک - همان طور که گفتم - یک نمایشگاه را در واقع من ملاحظه کردم و این برای من بسیار مغتنم و ارزشمند بود. ای کاش این فرصت پیدا میشد که تعداد بیشتری از فرزانگان این استان می‌آمدند اینجا و ذهن و دل و زبان و فکر خود را نشان میدادند که برای من یقیناً مفیدتر بود. ان‌شاءاللّه از آنچه که دیدیم و فهمیدیم، امیدوارم که بتوانیم بهره‌ی کافی در جهت پیشرفت کشور عزیزمان و این استان غنی و پربار ببریم. در این دو روزی که از حضور من در کردستان گذشته، در صحبتهائی که من داشتم، بیشتر غلبه با توصیف دلیری‌های مردم کرد بوده است؛ چه در دیدار عمومی، چه در دیدار نظامی، چه در بعضی از بخشهای دیگر، لیکن حقاً و انصافاً من این جور یادداشت کردم که زیبائی‌های دیگر این مجموعه‌ی انسانی و این بخش جغرافیائی کشور، بر جنبه‌ی دلیری و شهامت و شجاعت این مردم که یکی از خصوصیاتشان است، غلبه دارد. زیبائی‌های زیادی در این استان هست: اخلاق خوش، صدای خوش، طبیعت زیبا، شعر لطیف، ادبیات والا، فکر روشن، دل باایمان؛ اینها را انسان در اینجا مشاهده میکند و می‌بیند و حقاً و انصافاً جای قدردانی دارد. خوشبختانه در نظام جمهوری اسلامی این بخشِ ارزشمند، مورد احترام و مورد تمجید است. ما در نظام اسلامی، قدردانی میکنیم و قدر میدانیم؛ این ارزشهای معنوی و فرهنگی را در هر جائی که وجود داشته باشد، مغتنم میشماریم؛ چه در کردستان، چه در فارس، چه در اصفهان، چه در خراسان. انتظار این است که این حقیقت و این معنای واقعی را نخبگان کرد - اگر چه حالا در بیانات دوستان این معنا منعکس بود، من هم میدانم که بلاشک بخشی از نخبگان کرد همین جور می‌بینند و می‌اندیشند - منتقل و منعکس کنند. نظام جمهوری اسلامی مطلقاً با نگاه تبعیض‌آمیز نگاه نمیکند؛ نه به کردستان و نه به هر نقطه‌ی ویژه‌ی دیگری در سرتاسر کشور. اینکه ما بارها تکرار کردیم که تنوع اقوام را ما برای کشورمان یک فرصت به حساب می‌آوریم، این یک حقیقت است. حقیقتاً برای ما تنوع اقوام یک فرصت است. نگاه نظام جمهوری اسلامی به تنوع قومی و تنوع مذهبی مطلقاً نگاه تعصب‌آمیز، قوم‌گرا، یک‌جانبه‌نگر نیست؛ این را به طور قاطع من اعلام میکنم. نه امروز هست، که من از نیت خودم و دل

خـودم حرف میزنم، نه در طول زمانهـای گذشـته - در دههی ۶۰، زمـان حیـات مبـارک امام (رضوان اللَّه تعالی علیه) - چنین چیزی نبوده. نظام جمهوری اسـلامی محور قضاوتش اسـلام و ایرانی بودن است؛ اسلام و ایرانیت. همه‌ی مسلمانها و همه‌ی ایرانی‌ها در این نگاه، در محدوده‌ی جغرافیائی کشور دارای ارزش هستند. این فکر را نظام جمهوری اسلامی میخواهد نهادینه کند. این استان به نظر من یـک اسـتان فرهنگی است؛ من این را مکرر گفته‌ام. سـعی کردنـد این اسـتان را یـک اسـتان امنیتی و یـک اسـتان نظـامی کننـد. حقیقت را واژگون جلوه دادنـد. این کـار را جمهوری اسـلامی که نکرد و به طور طبیعی نمیتوانست بکنـد. کی‌ها کردنـد؟ دشـمنان نظام جمهوری اسـلامی. آنها تبلیغ کردنـد که نظام جمهوری اسـلامی، قوم کرد یا مـذهب اهل تسـنن را نمی‌پسـندد یا نمیپذیرد. این دروغ بود؛ این خلاف واقع بود. بعـد هم روشن شـد، ثابت شد، همه دیدند. این نگاه، نگاه رژیم طاغوت بود. طبیعت آن رژیم، یک نگـاه تبعیض‌آمیز بود؛ نه فقـط نسبت به قوم کرد، به اقوام گونـاگون کشور بـا انگیزه‌هـای گوناگون و با دلائل مختلف. این نگاه در جمهوری اسـلامی منسوخ شد. خوب، دشمنها نمیخواستند این را بگذارند؛ منافعی داشتند در اینکه این نقطه‌ی از کشور، آنچه را که طبیعت نظام جمهوری اسـلامی است، تحقق پیدا نکند. بخشـی از این مشکلات اقتصادی و عقب‌ماندگی‌ها که همه‌اش واقعیت است - اینها را من تو گزارشـها هم خوانـده‌ام و همین چیزی را که آقایان گفتند، اطلاع دارم. اینها واقعیاتی است که باید قطعاً علاج شود - معلول همان خباثتها و دشـمنی‌ها و خصومتهای کور و شدیدی است که در آغاز این اوضاع را در این استان به وجود آورد و آنها به هدایت دشـمنان بود. و من بر این باور هستم که جمهوری اسلامی غلبه کرده، لیکن نه به این معنا که این دشمنی‌ها ریشه‌کن شده باشد. مسـئولیت ما و شـما همچنان باقی است. همه باید تلاش کنند که کردسـتان و منطقه‌ی کردی را با این همه اسـتعداد - استعداد طبیعی، استعداد انسانی - به جایگاه متناسب خودش در مجموعه‌ی میهن بزرگ اسلامی عزیزمان برسانند. عده‌ای نمیخواهند این کار انجـام بگیرد. همین حالاـ هم دارنـد تلاـش میکننـد. دوست نـدارم من تو این جمع فرهنگی از نکـاتی که برای انسـان دل‌آزار است، مطلبی را بگویم، امـا واقعیت دارد؛ این را سربسـته و مجمل بدانیـد و توجه داشـته باشـید. دشـمن مشغول تلاش است. الان در همین پشت مرزهای ما - دیروز هم من یک جائی اشاره کردم - دسـتگاه‌های جاسوسـی استکبار، علناً مشغول فعالیتند. یعنی ساختمان سی آی اِی به طور رسـمی و علنی در منطقه‌ی کردسـتان عراق مشـغول کار و تلاش و فعالیتنـد و تلاش آنها علیه جمهوری اسـلامی و بر روی هـدایت هر جریـانی که از او بتواننـد ضـد نظام جمهوری اسـلامی اسـتفاده کننـد، متمرکز است. اینها تحلیل نیست، اینها اطلاع است؛ اینها آگاهی‌هائی است که ما داریم. و هوشـیاری را میطلبد. حالا دستگاه‌ها باید هشیار باشند. از مردم هم توقعاتی وجود دارد. امـا از نخبگـان کشور و نخبگان منطقه انتظار بیشتری هست. شـما عزیزانی که دردها را خوب میفهمیـد، خوب میشناسـید، درمانها را خوب میدانیـد، بـا ذهن روشن‌بین خودتان اشـراف بر خیلی از مسائلی داریـد که توده‌ی مردم بر آنها اشـراف ندارنـد، از شـما انتظار هست. نظام جمهوری اسـلامی یک سخن نو را به میدان آورده؛ بر خلاف آنچه که تبلیغ میکنند و میگویند - که این تبلیغ هم باز از سوی دشـمنان و مخالفین نظام جمهوری اسلامی است - جمهوری اسـلامی دشمن‌تراش نیست، تشنج‌آفرین نیست، دعوا درست‌کن نیست، دنبال دردسر نیست. اگر دردسری وجود دارد، ناشی از طبیعت نظام جمهوری اسلامی است. این طبیعت عبارت است از نگاه مسـتقل به مسائـل عالم و تحت تأثیر قـدرتها قرار نگرفتن در کوچک و بزرگِ مسائل. این از تعالیم اسـلام است، این آموزش اسـلام است، این هم دسـتوری است که اسـلام به مـا داده است. اسـلام نخواسـته است که ملت مسـلمان در جهتگیری‌اش، در حرکتش، در سیاسـتهایش، در تصمیم‌گیری‌هایش تابع مراکزی باشد که مصالح استکباری خودشان و نگاه منفعت‌طلبانه‌ی خودشان را دارند. باید نگاه کنـد آنچه را که منافع ملت و امت اسـلام اقتضاء میکنـد، مسـئولان حکومت موظفند آن را رعایت کنند. ما بر این اساس تحت تأثیر سیاسـتهای قدرتهای مسـتکبر و مسلط قرار نگرفتیم. در قضایای گوناگون رأی آنها چیزی بود، رأی نظام جمهوری اسلامی چیز دیگری بود. این برای آنهـا قابـل قبول نیست، بنـابراین دشـمنی را آغـاز میکننـد. نظام جمهوری اسـلامی ناچار است از خودش دفاع کند. طبیعت ایسـتادگی، طبیعت اسـتقلال همین است؛ اصـطکاک به وجود می‌آورد. میشد ملت ایران هم حکومتی داشـته باشـند که

این حکومت زیر بـار زورگوئی‌هـای این و آن برود. آنوقت این اصـطکاکها مسلماً وجود نمیـداشت؛ اما آنچه که وجود نمیـداشت، فقط این اصـطکاکها نبود؛ چیزهای دیگری هم بود که آنها هم دیگر وجود نمیداشت: عزت ملی دیگر وجود نداشت، پیشرفت ملی دیگر وجود نداشت؛ همچنانی که در دوران طاغوت دیدیم. این آماری که من آن روز در میدان بزرگ این شهر گفتم، آمار عبرت آموزی است. این استان شـما با این همه امکانات، سـی سال قبل، تعداد دانشـجویش سـیصد و شصت و پنج تاست؛ طبق آماری که آمار رسـمی و محفوظ است. نسبت سواد در اسـتان بیست و نه درصد است. بله، آن روز این مشکلاتی که امروز برای استان تصور میشود، نبود؛ امـا بـا این هویت، بـا این وضـعیت، با این ضـعف و حقارت. این قابل تحمل است؟ و این را شـما تعمیم بدهیـد به ملت ایران؛ همه جـا همین جور بود. کتابها و خاطراتی را از دوران طاغوت، کسانی که خودشان جزو آن مجموعه‌ها بودنـد، نوشـته‌اند که انسان وقتی میخواند، عرق شـرم بر پیشانی‌اش می‌نشیند. بزرگان و تصمیم‌گیران کشور برای انتخاب نخست وزیر، برای تصمیم‌گیری در مسائل صددرصد داخلی، برای خطوط اصـلی کشور، ناچار بودند سـراغ سفیر آمریکا و سفیر انگلیس بروند، استمزاج کنند ببینند آنها مخالف نباشـند! این حرفی نیست که مخالفین آن رژیم بخواهند درست کرده باشـند؛ نه، حرفهائی است که خودِ آنها نوشته‌اند. البته تو همین اسنادی هم که در اختیار ما قرار گرفت، این چیزها وجود داشت و حالا هم صریحاً دارند مینویسند. همین روزها کتابی دست من است دارم میخوانم که انسـان واقعاً حیرت میکنـد. کو آن غرور ملی؟! کو آن عزت ملی؟! کو آن احساس افتخار به ایرانی بودن؟! کو آن تکیه‌ی به این ملتی که این همه گذشـته و میراث تاریخیِ شرافتمندانه دارد؟! هیچکدام در دوران رژیم طاغوت وجود نداشت؛ پهلوی‌ها یک جور، قبل از او قاجارها یک جور دیگر؛ یکی از یکی بدتر. نظام جمهوری اسـلامی این بساطها را به هم زده. بایستی ما این را به عنوان یک حقیقت بدیع، روشن، ارزشـمند در نظر داشته باشیم و محاسبات و اقدامها را بر این اساس قرار بدهیم. مـن احسـاس میکنم نخبگـان محـترم و عزیز این اسـتان میتواننـد نقشـهای مهمی را در این بخش که در واقع یـک بخش فرهنگی - سیاسـی اسـت، ایفـاء کننـد. البتـه نخبـه‌پروری هـم یکی از وظـائف مهم نخبگـان هست. همین طـور که ملاحظه میکنیـد، جوانهـای برجسـته‌ای الحمـدللّه هسـتند؛ نظیر همین دختر خـانمی که آمدنـد اینجـا و سـخنانی را بیـان کردنـد. انسـان احسـاس میکنـد جوانـان دانشـجوی ما - چه پسـرها، چه دخترها - استعدادهای برجسته‌ای هستند. البته در همه جای کشور این وجود دارد، در اینجا هم انسان بوضوح می‌بیند که بحمداللّه وجود دارد. بخشـی از این نخبه‌پروری البته مربوط به دسـتگاه‌های تصـمیم گیرنده و دستگاه‌های دولتی است که بحق آنها بایـد دنبال کننـد و البته ان‌شاءاللّه تأکیـد خواهد شد که دنبال شود؛ هم این نکاتی را که ذکر کردید و هم همه‌ی وظـائف دیگر را؛ امـا بخشـی هم به عهـده‌ی خودِ نخبگـان است؛ به عهـده‌ی اساتیـد، معلمـان، آموزگـاران دین، آموزگاران ادب و فرهنـگ، آموزگاران علم در حوزه‌ی کار خودشان و در محـدوده‌ی دانشـجوئی و تعلیم و تربیت خودشان که روی فکر جوانها تأثیر بگذاریـد. و توجه کنید که امروز دشـمن از بودن یک ایرانِ متحدِ منسـجمِ پیشروِ ناظر به افتخارات بزرگ، نگران و ناراحت است و نمیخواهـد این کار انجام بگیرد. این حرکت بزرگ امروز در سایه‌ی اسـلام که دین ماست، اساسـی‌ترین علقه‌ی معنویِ ملت ماست، تحقق پیـدا کرده و آنهـا میخواهنـد خرابش کننـد. البته نتوانسـته‌اند، باز هم به توفیق الهی نخواهنـد توانست، اما از توطئه‌هاشان نباید غفلت کرد. و به نظر من، نخبگان عزیز و محترم ما، مسـئولیت بزرگی دارنـد. ضـمناً برخی از نکاتی که دوسـتان بیان کردیـد، نکات اندیشـیده‌شده‌ای است؛ یعنی رویش فکر شده، کار شده و تصـمیم گرفته شده. بعضی هم البته نکات تازه‌ای است که بایستی به آنها تـوجه شود. راجع به آن مسائـل مربوط به دانشـجوها و محققین دانشـگاهی که گفته شـد و اینکه توجهی به آنهـا نمیشود، بودجه‌ای صرف نمیشود، من این نهـاد تازه‌بنیـادِ معاونت علمی رئیس جمهور را - که بسـیار نهـاد خوبی است و مرجع همین جور چیزهاست؛ کارهـای خـوب و بزرگی هم انجـام داده‌انـد - به شـما یـادآوری میکنم که به نظر من به آن بایـد تـوجه کرد؛ به آن مراجعه کرد. و امیـدواریم کـه خداونـد متعال بـه همه‌ی شـماها توفیـق بدهـد. امروز برای من، این جلسه جلسه‌ی بسیار مفیـدی بـود؛ هم بـا شـما - بخصوص بـا بعضـی از چهره‌های محترم - از نزدیک آشنـا شـدیم، هم سـخنان خوب و مفیـد و سازنـده‌ای را شـنیدیم. و امیـدواریم

ان‌شاءاللَّه این جلسه برای آینده‌ی کردستان و آینده‌ی کشور به توفیق الهی منافع بزرگی را به همراه داشته باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار سران و معتمدان عشایر کردستان

بیانات در دیدار سران و معتمدان عشایر کردستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه به برکت دلهای باصفا و روحهای پرطراوت عزیزان عشایری، جلسه‌ی بسیار باصفا و سرشار از صمیمیت است. آنچه برادران عزیز در اینجا درباره‌ی انقلاب عزیز ما، درباره‌ی وفاداری به اصول انقلاب بر زبان جاری کردند، جزو باورهای قلبی این بنده‌ی حقیر است. ما از آغاز انقلاب تا امروز در وفاداری عشایر غیور مؤمنِ سلحشور این خطه‌ی پرافتخار و سرافراز، هرگز لحظه‌ای تردید نکرده‌ایم. آنچه هم که شما برادران عزیز و بخصوص این مجری محترم و خوش‌آهنگ درباره‌ی شخص این بنده‌ی حقیر گفتید، اینها هم در حقیقت راجع به انقلاب است. شخص این بنده‌ی حقیر یک ذره‌ای هستم در دریای عظیم این انقلاب بزرگ و این ملت بزرگ. هرچه ملت ایران دارد و هرچه آحاد این مردم و مسئولین کشور و فداکاران این راه از افتخار کسب کرده‌اند، مربوط به اسلام است، مربوط به این انقلاب بزرگ است، مربوط به آن لطف و رحمت بی‌پایانی است که خدای متعال بر این ملت سایه افکن کرد و به برکت آن، این ملت توانست این حرکت عظیم را انجام دهد. خیلی خوشوقت هستم از اینکه در جمع شما حضور دارم. در بعضی از سفرهای دوران جنگ و حتّی قبل از شروع دفاع مقدس، در این مناطق با برخی از این عشایر عزیز و غیور دیدارهائی داشته‌ام، لکن جمع امروز شما که از عشایر سه استان در اینجا اجتماع کرده‌اید - استان آذربایجان غربی، استان کردستان و استان کرمانشاه - یک جمع پرمعنائی است؛ پیام دارد؛ این جمع با زبان فصیحی حرف میزند. یک ملت آن وقتی جایگاه رفیع خودش را در میان ملتهای عالم پیدا میکند که با عمل خود، با حضور خود با دنیا حرف بزند. ملت ما در دوران سی سال انقلاب، بخصوص در برهه‌های حساس، با عمل خود، خود را اثبات کرد. مفاخر ملی چیزی نیست که با ادعا و حرف اثبات شود؛ ملت عمل کرد. در این عمل و در این اقدام، شما عشایر غیور کرد در این منطقه، جزو نقشهای حساس و در شمار نقش‌آفرینان برجسته محسوب میشوید. عشایر همان طوری که امام فرمودند، ذخائر انقلابند. همه‌ی عشائر، مرزداران، سنت داران، حافظان هویت و حیثیت بومی این کشورند؛ در این هیچ شکی نیست، لکن بعضی از عشایر به مناسبت موقعیت جغرافیائی و سیاسی و حساسیتهائی که در طول این تاریخ پرفراز و نشیب پیش آمد، فرصت پیدا کردند تا هویت خود را، حقیقت خود را، ذخیره بودن خود را در عمل اثبات کنند و شما عزیزان من، در این زمره قرار دارید. امروز شما گفتید، اما در دورانهای گذشته، در سالهای قبل، شما عمل کردید. عمل شما نشان دهنده‌ی همین حقایقی است که امروز بیان کردید. کردستان و منطقه‌ی کردی به خاطر موقعیتهای خاص خود، از آغاز انقلاب هدف توطئه‌ها قرار گرفت؛ قبل از اینکه جنگ تحمیلی شروع شود. دشمنان انقلاب اسلامی در این منطقه امیدها داشتند. شخصیتهائی از وابستگان رژیم طاغوتی در این منطقه حضور پیدا کردند به امید اینکه شاید بتوانند از حمایت مردم عشائری غیورِ مؤمن ما برخوردار شوند و پنجه به چهره‌ی انقلاب بزنند. اینها را ما دیدیم، اینها را مطلع بودیم. فرق است بین آن عشیره‌ای که در محل استقرار خود قرار گرفته است؛ نه توطئه‌ای هست، نه تحریکی هست، نه بدخواهی‌ای هست، و البته در خدمت انقلاب و کشور قرار میگیرد، با آن عشیره‌ای و آن طوایف و عشایری که هدف توطئه‌ی دشمن قرار میگیرند و در عین حال محکم و استوار می‌ایستند؛ ما اینها را از یاد نخواهیم برد. حافظه‌ی ملت ایران و حافظه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی اینها را ثبت کرده است؛ اینها هست. عشایر مرزداری کردند. شما در این منطقه خوب مرزداری کردید. اینجا قبائل مختلف بودند، بعضی از این قبائل در میان خود، اختلافات تاریخی و سرزمینی هم داشتند. این قبائل بعضی شیعه بودند، بعضی سنی بودند؛ اختلاف مذهبی هم داشتند. دشمن به این واقعیات به چشم یک فرصت نگاه میکرد و میخواست از این فرصت علیه انقلاب استفاده کند. عشائر این منطقه دشمن را مأیوس کردند. شما دشمن را ناکام کردید؛ این خیلی

ارزش دارد. عزیزان من! ملت ایران حرکتی در انقلاب اسلامی انجام داد که این حرکت نه فقط برای این منطقه، بلکه برای جهان بشریت مبدأ یک تحول، مبدأ یک نگاه نو، مبدأ یک خط جدید در حرکت فکری بشر شده است و بعد از این، بیشتر خواهد شد. ما از خاستگاه اسلام حرف زدیم، اما آنچه که اسلام برای بشریت و برای سعادت انسان در نظر گرفته است، سودش و فایده‌اش مخصوص معتقدین به اسلام نیست. اسلام میگوید در مقابل زورگوئی و ظلم بایستید؛ از مظلوم دفاع کنید؛ از فشار قدرتمندان زورگو نهراسید؛ در مقابل توطئه‌ی شیادانی که راهزن زندگی بشرند، هشیار باشید. اسلام میگوید انسانها به فطرت خودشان برگردند. اسلام طرفدار حق است، طرفدار عدل است. این چیزها درمانهائی برای درد بشریت است. بشریت در طول تاریخ از ظلم و بی‌عدالتی و تبعیض رنج برده است. نسلهای بشری از دست زورگویان تاریخ سیلی خورده‌اند. این زورگویان یک روز در چهره‌ی فرعون‌ها و قارون‌ها بودند، یک روز در چهره‌ی ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند، یک روز در چهره‌ی قدرتمندان زورگوی زمان ما هستند. اینها خطرشان از خطر فرعون‌ها بیشتر است؛ اینها زیانشان برای بشریت از زیان همه‌ی ستمگران تاریخ بیشتر است؛ اینها مجهزند؛ مجهز به همه‌ی ابزارهای زور و تزویر وفریب. امروز تبلیغات دشمنان در سرتاسر دنیا - نه دشمنان ما، دشمنان بشریت - سعی میکند از آنها یک چهره‌ی انساندوست، طرفدار بشر، طرفدار انسان معرفی کند. اینها خیلی خطرناکند. انقلاب اسلامی در مقابل یک چنین جبهه‌ی خطرناکی قیام کرد، ایستاد و موفق شد. این خیلی فرصت بزرگی برای ملت ایران است. ما فرزندان این آب و خاک باید افتخار کنیم که خدای متعال این شجره‌ی طیبه را در سرزمین ما، در ملت ما، در دلهای ما با دست قدرت خود غرس کرد. این افتخار متعلق به ما ایرانیان است که توانستیم پرچم اسلام را بلند کنیم که این پرچم، پرچم عدالت، پرچم انصاف، پرچم خردورزی، پرچم پیشرفت ملی، پرچم احسان و عدل و داد است. این پرچم را ایرانی‌ها بلند کردند، دشمنان بشریت - مستکبرین عالم - همه‌ی تلاش و توان خود را به کار بردند تا این پرچم را به زیر بکشند و این دست را قطع کنند؛ اما نتوانستند. در این تلاش مقدس، سهم عشایر عزیز ما در این منطقه، سهم بسیار مهمی است. آنچه من به شما امروز توصیه میکنم - اگرچه می‌بینم که بحمداللّه هوشیاری شما آنچنان هست که شاید به این توصیه‌ها نیاز هم نباشد، اما تأکید میکنم - مسئله‌ی امروز این منطقه، مسئله‌ی امنیت است. شماها توانسته‌اید حافظ امنیت باشید؛ این توان را باید در خودتان تقویت کنید؛ این مسئولیت سنگین را بر دوش خودتان همیشه احساس کنید. و من میگویم این احساس مسئولیت را به فرزندان و جوانانتان منتقل کنید. این کشور و این ملت باید این حرکت را ادامه دهد؛ دشمنی‌ها استمرار خواهد داشت. باید روزبه‌روز هشیارتر شویم. البته دشمن با همه‌ی توش و توان خود به میدان آمد، کاری از پیش نبرد، بعد از این هم به فضل الهی و به اذن الهی، دشمن کاری نخواهد کرد و نخواهد توانست بکند؛ اما این در صورتی است که ما هوشیار باشیم؛ ما بیدار باشیم. اگر دچار غفلت شدیم، اگر سرگرم مسائل کوچک شدیم، اگر در کنار مسائل روزمره‌ی خود از مسئله‌ی اصلی که حفظ کیان این ملت و حفظ کیان این نظام مقدس است، غافل شدیم، دشمن ممکن است ضربه بزند. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرمود: «و من نام لم‌ینم عنه»؛ اگر شما در سنگر خوابت ببرد، معناش این نیست که دشمن تو هم در سنگر خوابش برده. ممکن است او بیدار باشد و از خواب و غفلت تو استفاده کند. امروز ما اطلاع داریم دشمنان نظام جمهوری اسلامی در پشت مرزهای ما در حال توطئه‌اند. ما میدانیم کردها در آن سوی مرز هم خودشان را ایرانی میدانند. ما میدانیم در بین برادران کرد ما در آن سوی مرز هم، دوستان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی کم نیستند؛ شاید بشود گفت اکثریتند. جوانان مؤمن ما در دوران جنگ تحمیلی از توان و هوشیاری برادران کرد ما در آن سوی مرز بهره‌های فراوان بردند. امروز هم که آنها می‌آیند به ایران - مسافرت میکنند و همیشه گفتگو میکنند - از عظمت قیام ایرانی و اعتمادی که آنها همیشه داشتند، یاد میکنند. این را ما میدانیم؛ اما معنای این سخن این نیست که دشمن از نفوذ، از توطئه، از رخنه غافل باشد. آنجا مشغول کارند، مشغول تلاشند؛ با توطئه، با ایجاد اختلاف، با به کار گرفتن شیوه‌های نامردانه، سعیشان این است که هر وقت توانستند، ضربه بزنند. این هوشیاری میطلبد. این هوشیاری و آمادگی که من با شما مطرح میکنم، صرفاً آمادگی نظامی نیست؛ آمادگی روحی. دشمن

ممکن است از لحاظ نظامی هم نتواند کار کند، امیدی هم نداشته باشد، اما از لحاظ فرهنگی، از لحاظ سیاسی، از لحاظ امنیتی، از جاسوس‌پروری، از رخنه در اعتقادات و ایمان راسخ مردان و زنان مؤمن این مرز و بوم ممکن است بخواهد وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف شوم خودش پیدا کند. این، امنیت ما را تهدید میکند. امنیت در کشور و در هر منطقه، اساس پیشرفت است. برخی از فرصتهای کار در این استان و استانهای همجوار - در مناطق غرب و شمال غرب کشور - به خاطر ناامنی‌ای که عوامل و ایادی مزدور دشمن در طول سالهای اول بر این منطقه حاکم کردند، از دست رفت. درست است که مردم کرد جانانه دفاع کردند، لیکن این نیروئی که صرف دفاع نظامی در این منطقه شد، میتوانست صرف تلاش عمرانی شود. اگر این میبود، منطقه امروز جلوتر از این بود که هست. البته کار، زیاد شده. این را ما هم میدانیم، مردم منطقه هم که از نزدیک شاهد هستند و میدانند؛ لیکن آنچه که باید انجام بگیرد و آنچه که میتوانست انجام بگیرد، خیلی بیشتر از حجم کاری بود که تا امروز انجام گرفته. بعد از این هم همین جور است؛ هرچه امنیت بیشتر باشد، امکان کار، امکان تولید، امکان عمران، امکان پیشرفت، امکان ارائه‌ی خدمات بیشتر خواهد بود. این منطقه شایسته‌ی بیش از اینهاست. امکان طبیعیِ این منطقه، منابع غنی و عظیمی که در این منطقه هست - هم منابع طبیعی، هم منابع انسانی - خیلی ارزشمند است. این عشایر عزیز - در این منطقه هم همین جور است، در جاهای دیگر هم ما همین را بِعینه مشاهده کردیم - مرکز استعدادهای درخشانند؛ استعدادهای برجسته. این جوانهای شما استعدادهائی هستند که انسان میتواند امیدوار باشد که کشور به این استعدادها در آینده ببالد و افتخار کند. این استعدادها باید شکوفا شود. توسعه‌ی خدمات، توسعه‌ی کارهای آموزشی، توسعه‌ی سواد و معلومات در بین آحاد مردم، در بین عشایر، در شهرهای گوناگون، این امکان را برای آینده‌ی این منطقه در اختیار ما و شما قرار میدهد. امید ما زیاد است عزیزانم! تجربه‌ها به ما میگوید که ما باید امیدوار باشیم و به آینده یقین داشته باشیم؛ تجربه‌ی ما این را برای ما مسلم و مبرم میکند. یک روزی بود که دشمنان هم خیال میکردند که این نظام را خواهند توانست ریشه‌کن کنند. دوستان ما هم در سرتاسر دنیا دلشان میلرزید. مؤمنین کشورهای اسلامی، جوانان مؤمن که امید بسته بودند به این انقلاب، دلشان میلرزید که عاقبت این نظام نوپا و جوان چه خواهد شد. این دشمنِ همسایه‌ی ابله ما هم - صدام عفلقی و بعثی - با همین گمان باطل وارد این جنگ شد؛ به خیال اینکه همه چیز را تمام خواهند کرد. انقلاب تو دهنی زد به آنها؛ آن چنانی که عاقبتشان را شما دیدید. دشمنان بزرگتر از صدام هم در طول این سالهای متمادی امیدها بستند، فکرها کردند، توطئه‌ها کردند، برای خودشان افسانه‌سرائی‌ها کردند، امیدها بستند؛ اما همه‌ی گمانها باطل در آمد. آنها فکر میکردند انقلاب اسلامی یا نمیماند، یا اگر بماند، توان این را نخواهد داشت که کشور را پیش ببرد. انقلاب اسلامی به کوری چشم دشمنان هم ماند، هم ریشه‌دارتر شد، هم در علم و تکنولوژی و پیشرفتهای گوناگون اجتماعی و سیاسی، چشم همه را خیره کرد. امروز در این منطقه، در میان نظامهای گوناگونی که بعضی با دیکتاتوری‌های نظامی سرکار آمده‌اند، بعضی با دیکتاتوری‌های میراثی بر مردم حکومت میکنند، نظام جمهوری اسلامی با مردم‌سالاری دینی، با حضور حقیقی مردم در انتخاب رده‌های مختلف مسئولین اجرائی و تقنینی، با حضور مردم در میدانهای گوناگون، با انس میان مسئولان و مردم - این را شما بدانید که جلسه‌ای مثل جلسه‌ی امروز ما که دو طرف نسبت به یکدیگر محبت میورزند و دلهایشان از محبت یکدیگر لبالب و سرشار هست، لااقل در هیچ یک از کشورهائی که ما در نزدیکی خودمان میشناسیم، نظیر و شبیه این وجود ندارد. البته راههای دور را خبر نداریم و گمان هم نمیکنم. قشرهای مختلف مردم نسبت به مسئولین کشور، نسبت به مدیران طراز اول کشور احساس نزدیکی و خویشاوندی میکنند. مسئولین کشور نسبت به قشرهای مردم عشق میورزند. این یک محبت صادقانه است. چنین چیزی در جای دیگر وجود ندارد - امید جدیدی را در این منطقه به وجود آورده. اگر می‌بینید فلان دولت وابسته‌ی به آمریکا، فلان دولت بظاهر مسلمان و در باطن همدست صهیونیستها، فلان دولت مستبد و مستکبر نسبت به نظام جمهوری اسلامی لحظه‌ای از بدخواهی و بددلی فروگزار نمیکنند، به خاطر همین خصوصیت این نظام است که توانسته در دل ملتهای آنها جای خود را باز کند. امروز شما اگر به این کشورهای مسلمان عرب زبان مراجعه کنید، با مردم آن

جا انس بگیرید، تو بازارهای آن جا بروید، وقتی بفهمند شما ایرانی هستید، نسبت به شما اظهار محبت میکنند، به شما علاقه نشان میدهند. مسئولین شما وقتی به این کشورها بروند - آن جائی که مردم را آزاد بگذارند - مردم نسبت به اینها ابراز احساسات میکنند. نظیر این در هیچ جای دنیا، دیگر وجود ندارد. رؤسای ما به کشورهای مسلمان میروند، جوان، دانشجو، دانشگاهی، مردم کوچه و بازار، طبقات مختلف، مثل مردم شهری از شهرهای ایران برای آنها شعار میدهند، اظهار ارادت میکنند، اظهار علاقه میکنند، دورشان جمع میشوند، سلام میفرستند. این نشان‌دهنده‌ی نفوذ این انقلاب در دلهای ملتهای مسلمان است. این است که دولتهای مخالف اسلام و مخالف نظام جمهوری اسلامی را خشمگین میکند؛ سراسیمه میکند. آنچه که داریم، لطف خداست. باید از اسلام بیاموزیم و به خودمان مغرور نشویم. مغرور شدن به خود، مقدمه‌ی لغزیدن، مقدمه‌ی شکست خوردن است. آنچه که هست، از لطف و فضل خدا بدانیم: «ما اصابک من حسنهٔ فمن اللّه و ما اصابک من سیّئهٔ فمن نفسک»؛ هرچه پیشرفت هست، هرچه توفیق هست، هرچه امکان خوب هست، از لطف خداست. هرچه نواقص این جا و آن جا هست، ناشی از عملکرد ماست. مواظب عملکردمان باشیم؛ ما مسئولین بیشتر، و طبقات مردم هم هر کدام به نوبه‌ی خود و شما بزرگان عشایر کرد، متنفذین شهرهای کردی، شما هم مسئولیتهایتان به نسبت موقعیتتان، مسئولیتهای سنگینی است. همچنان که تا امروز بحمداللّه خوب عمل کردید، از خدا کمک بخواهید و در آینده هم با همین ممشا حرکت کنید؛ اتحاد خودتان را حفظ کنید، صمیمیت را بین خودتان زیاد کنید؛ انقلاب مال شماست، کشور مال شماست، مسئولین فرزندان و خدمتگزاران شما هستند؛ از خودتان بدانید، خودتان را از آنها بدانید. هرچه میتوانید هشیاری و بیداری را حفظ کنید و بدانید به فضل پروردگار آینده متعلق به شما و متعلق به ملت ایران است. از خداوند متعال، توفیقات، لطف و رحمت او را برای همه‌ی شما عزیزان مسئلت میکنم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

بیانات در دیدار مردم مریوان

بیانات در دیدار مردم مریوان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الطّیّبین الطّاهرین و صحبه المنتجبین سیّما بقیّهٔاللّه فی العالمین. منطقه‌ی مریوان - این شهر و این مردم و این مناظر و این مناطق حساس - برای من یکی از خاطره‌انگیزترین مناطق کردستان و غرب کشور است. خداوند متعال را سپاسگزارم که بار دیگر توفیق پیدا کردم به این سرزمین سرشار از شکوه دلاوری و زیبائی طبیعی و مالامال از احساس محبت و وفاداری که در گذشته هم من اینها را در این منطقه تجربه کرده‌ام، بار دیگر سفر کنم. جمع عزیزان مریوانی که در این میدان حضور متراکم و صمیمی را به وجود آورده‌اید، بدانید که من این شهر، این منطقه و این مجموعه‌ی عظیم مردمی را جزو نعمتهای الهی و برکات الهی بر کشورمان و بر انقلابمان به حساب می‌آورم. از همان روزهای دشوار سالهای اول انقلاب که دست بدخواه دشمنان، این منطقه‌ی سرسبز و زیبا را تبدیل به میدان جنگ کرده بود و این مردم مهربان و خونگرم و صمیمی و مؤمن را درگیر مشکلات روزمره‌ی درگیری و نبرد و کمبود و بقیه‌ی مشکلات دوران جنگ قرار داده بود، خدای متعال اینجور مقدر کرد که ما با این منطقه رفت و آمد پیدا کنیم و از نزدیک با آن آشنا شویم. غیر از آنچه که برادران مؤمن ما که از نقاط دیگر کشور به اینجا آمده بودند درباره‌ی شما مردم عزیز، مهربان، وفادار و صمیمی بیان میکردند، خودِ ما هم از نزدیک نمونه‌هائی را دیدیم. من فراموش نمیکنم در سال ۵۹ در این شهر مریوان، با جمع مردم صمیمیِ اینجا مواجه شدم و به یک واحد آموزش و پرورش - فکر میکنم یک دبستان بود - رفتیم و با نوجوانان آنجا حرف زدیم. آن نوجوانان امروز یقیناً مردان میانسالی هستند. از اینجا با بعضی از افراد خودِ مریوان به مناطق دزلی و درکی - اگر درست یادم مانده باشد - رفتیم؛ مناطق بسیار حساس، بسیار مهم؛ از لحاظ طبیعت، بسیار زیبا؛ از لحاظ مردم، بسیار خونگرم؛ اما متأسفانه بر اثر جفای دشمنان ملت ایران و دشمنان انقلاب اسلامی، همین مردم خوب، همین منطقه‌ی خوب، همین کوه‌های سر به فلک کشیده و سرسبز، همین دشتهای خرم تبدیل شده بود به جهنم درگیری‌ها و دشمن

توانسته بود از برخی مزدوران خود سوء استفاده کند و آنها را وسیله‌ای قرار دهد برای کوبیدن مردم و به طور بالواسطه و غیر مستقیم، کوبیدن نظام اسلامی و تحقیر ملت ایران. من فراموش نمیکنم در دزلی مردم با چهره‌ی باز از ما استقبال کردند. از دزلی با برادرها خارج شدیم برویم به سمت ارتفاعات مشرف بر سرزمینهای عراق - ارتفاعات «تته» - که مزدوران بدخواهِ حقیری در بین آن مردم نفوذ کرده بودند و حضور هیئت ما را به دشمن اطلاع دادند و دشمن هواپیماهایش را فرستاد. ما در بین راه که طرف ارتفاعات میرفتیم، دیدیم هواپیمای دشمن عبور کرد؛ فهمیدیم حادثه‌ای برای دزلی پیش خواهند آورد. برگشتیم دیدیم متأسفانه مردم غیر نظامی، مردم کوچه و بازار را بمباران کردند؛ عده‌ای را زخمی کردند، عده‌ای را به قتل رساندند. و ما جنازه‌ی شهدا و بعضی از مجروحین را برداشتیم، آمدیم مریوان. این خاطرات عبرت‌آموز است. آن روز همین نظامهای جهانیِ مدعی حقوق بشر از همین صدام حسین دفاع میکردند؛ از همین حرکات وحشیانه دفاع میکردند. نسل جوان امروز در کشور ما میداند و بداند، آزمایشگاه دروغ و فریب، آزمایشگاه خطاهای بزرگ و جبران‌ناپذیرِ دستگاه‌های مدعی حقوق بشر، همین کشور عزیز ما و همین مرزهای غربی این کشور از جمله منطقه‌ی کردستان بوده است. در عملیات والفجر ۴ که جوانان رزمنده‌ی کرد و فارس و بقیه‌ی جوانان رزمنده رفتند برای اینکه آتش دشمن را خاموش کنند و مریوان را از زیر آتش توپخانه‌ی دشمن بیرون بیاورند، و این کار را هم کردند، دشمن بعثی شهر مریوان را با توپخانه‌ی دوربرد خودش مرتب زیر آتش قرار میداد. این جوانان مبارز، رزمندگان سپاه پاسداران و بسیج، متشکل از مردم مناطق مختلف از جمله دلاوران و جوانهای کرد، عملیات والفجر ۴ را سازماندهی کردند و آتش دشمن را خاموش کردند و دشمن را عقب راندند؛ حتّی شهر حلبچه‌ی عراق را هم توانستند از تصرف دشمن خارج کنند. دشمن به انتقام این کار میدانید چه کرد؟ نمیتوانست به اینجا نفوذ کند؛ چون دلاوران ما ضرب شصت به او نشان داده بودند. دشمن بعثی بی‌رحم دور از انسانیت، شهر حلبچه را بمباران شیمیائی کرد، صدها و شاید هزارها نفر در آن بمباران شیمیائی از مردم کرد حلبچه و آن مناطق از بین رفتند، به خاطر اینکه صدام حسین میخواست از مردم کردی که در مقابله‌ی با نیروهای مؤمن جمهوری اسلامی مقاومت نکرده بودند و با آغوش باز آنها را پذیرفته بودند، انتقام بگیرد. این منطقه این آزمایشهای بزرگ را دیده است. من قصد ندارم از تاریخ بگویم. اینها را البته شما، بخصوص نسل جوان باید بدانید. باید آزمونهای بزرگی را که جمهوری اسلامی گذرانده است، این حرکت عظیمی که ملت ایران انجام داد و به اتکاء آحاد ملت ایران این پیروزی بزرگ نصیبشان شد، اینها را باید به صورت عبرتهای بزرگ تاریخ، درسهای آموزنده‌ی تاریخ، شما جوانها بدانید، تا بفهمید وزن و مقدار تبلیغاتی که امروز ایادی استکبار در دنیا میکنند، چقدر است. من نمیخواهم تاریخ بگویم، من میخواهم این را بگویم: در سنندج در روز سه‌شنبه، من راجع به عزت ملی حرف زدم. یک ملت باید خود را عزیز بداند و عزیز قرار دهد. باید یک ملت از خواری، از ذلت، به هر وسیله‌ای از سوی هر کسی مبارزه کند و خود را به نقطه‌ی عزت برساند. این عزتی که برای ملت ایران یک ضرورت است و به فضل الهی به وسیله‌ی انقلاب اسلامی زمینه‌ی کامل این احساسِ عزت در ما مردم به وجود آمده است، یکی از عناصرش عبارت است از دلبسته و وابسته نبودن به بیگانگان، به دشمنان، به کسانی که در سرنوشت پرشکوه یک ملت مثل ملت ما، آنها هیچگونه احساس سود نمیکنند. بنابراین دنبال منافع خودشان هستند و این منافع را در ذلیل کردن، خوار کردن، به استضعاف کشاندن ملتها میدانند. باید به اینها دلبسته نشد. شما جوانها، اداره کنندگان آینده‌ی این کشورید. این کشور مال شماست، آینده متعلق به شماست. جوانان ما این را باید به صورت یک اصل کلی در ذهن داشته باشند که برای اداره‌ی کشور، برای آینده‌ی کشور، نسخه‌های بیگانه‌نوشته را انتخاب نکنند. نسخه‌های اسلامی، نسخه‌های ملی، نسخه‌های بومی را انتخاب کنند. امروز و از سالها قبل، همه‌ی تلاش دولتهای غربی و فعالان تمدن غربی، متوجه این نقطه است که فرهنگ خودشان، دانسته‌های خودشان، بافته‌ها و یافته‌های خودشان را بر ملتها، بر ذهنها تحمیل کنند. ملت عزت‌طلب، ملتی که میخواهد مستقل باشد، باید در مقابل این حرکت مقاومت کند. امروز همه‌ی دنیا شاهدند که سیستم سرمایه‌داری غرب، چقدر در مقابله‌ی با حوادث و بحرانها توخالی و ناتوان است. خودِ این سیستم بحران‌آفرین

است و وقتی بحران به وجود می‌آید، از خودش نمیتواند دفاع کند. این سیستمِ اقتصادی غرب است که همه‌ی افتخارشان به این سیستم اقتصادی بوده است؛ اقتصاد سرمایه‌داری. و سعی داشته‌اند این سیستم را به هزار شیوه و هزار زبان، به عنوان نسخه‌ی منحصربه‌فردِ اقتصاد، به ملتها تحمیل کنند. من میگویم ملت ما، جوانان ما، اندیشمندان ما، دانشجویان ما، آینده‌سازان ما، ناتوانی شیوه‌های مدیریت کشورهای غربی را ببینند و ناتوانی آنها را در اداره‌ی این مهمترین بخش مدیریتشان یعنی اقتصاد را ببینند - فرهنگ به جای خود، آداب انسانی به جای خود، بی‌اعتنائی به حرمت بشر به جای خود، تبعیض‌هائی که در قلمرو قدرت خودشان انجام میدهند به جای خود؛ در همه‌ی این موارد، تمدن غربی امتحان بدی پس داده است - و آنگاه ملت ما، مسئولین ما، جوانان ما بالخصوص، این را محور فکر خودشان قرار بدهند و بر اساسِ این تأمل کنند که برای مدیریت کشور، برای روشهای گوناگون اداره‌ی این ملت بزرگ، به فکر نسخه‌های خودی، به فکر نسخه‌های بومی باشید. این ایجاب میکند به اسلام توجه دقیق‌تری کنید. اسلام نگاه روشن و روشنگری به انسان و انسانیت و شیوه‌های انسانی دارد. از اسلام متحجر دفاع نمیکنیم؛ از اسلامی که با کمال تنگ‌نظری به همه‌ی مسائل نگاه کند، مثل آنچه که بعضی از مدعیان اسلام میگویند، ما به او دعوت نمیکنیم؛ اسلام ناب، اسلام هشدار دهنده‌ی انسان و توجه دهنده‌ی انسان به تعقل و تفکر و تدبر؛ اسلامِ قرآن، اسلامِ سنت، اسلامِ اهل‌بیت؛ اسلامی که یک نمونه‌اش در کشور بزرگ ما با این گرفتاری‌های فراوانِ چندین ده ساله‌ی دوران تسلط دشمن، توانست یک چنین حرکتی را ساماندهی کند و این آزادی و این استقلال را از خود نشان دهد؛ ما به این اسلام دعوت میکنیم. جوانهای ما، اهل فکر ما، اهل فرهنگ ما تأمل کنند؛ مسئولین کشور به سمت سیاستهای اسلامی حرکت کنند. اینی که یا مسئولان ما، یا در دوره‌های انتخابات مثل وضع کنونی، نامزدهای انتخاباتی ما برای جلب توجه دیگران حرفهای غربی‌ها را تکرار کنند، این هیچ امتیازی محسوب نمیشود. امتیاز این نیست که ما آن چیزی را بگوئیم که غرب می‌پسندد. اینها کسانی‌اند که با فکر ایرانی، فکر اسلامی، هویت اسلامی و ایرانی مخالفند. خدا را سپاس میگوئیم که ملت ایران آن رشد و آگاهی لازم را به دست آورد تا توانست بر این همه موانع فائق بیاید. منطقه‌ی شما - منطقه‌ی کردستان - این استان سرسبز، خرم، پراستعداد؛ چه استعداد انسانی، چه استعداد طبیعی، یکی از نقاط حساس کشور ماست. دشمنان از جمله‌ی کارهائی که کردند، این بود که شاید بتوانند این منطقه و بعضی از مناطق مشابه را با یک دره‌ی عمیقی از بی‌اعتمادی و سوءتفاهم، از بقیه‌ی بخشهای این کشور بزرگ اسلامی جدا کنند یا فاصله بیندازند؛ اما موفق نشدند و نتوانستند. با ناامنی، با تبلیغات سوء قادر نشدند که این ملت مؤمن و مسلمان را تکه تکه کنند و برادران و خواهران عزیز کرد ما در همه‌ی مناطق کردستان، وفاداری خودشان، ایستادگی خودشان، رشد خودشان، رشادت خودشان را در عرصه‌های گوناگون این سالهای متمادی نشان دادند؛ بخصوص شهر مریوان که از همان دوران اول معروف بود به پایبندی به اصول و مبانی اسلام و مردم مؤمن و متعهد و مقید؛ این را بارها میشنفتیم. خود برادران کرد ما میگفتند مریوان، قمِ کردستان است؛ یعنی مرکز دانش و مرکز دین. مردمی با گرایش دینی و با علاقه‌ی به علم در این منطقه جمع شده‌اند. خوشبختانه تجربیات سالهای متمادی هم همین را نشان داد و تأکید کرد. امروز بحمداللّه نظام اسلامی بر کار خود کاملاً مسلط است. نظام اسلامی، نظام جمهوری اسلامی نه فقط در داخل کشور، بلکه در منطقه و در سطح بین‌المللی خود را در نظر سیاستها و سیاست‌سازان و سیاست‌مداران عالم تثبیت کرده است. دشمنان مجبور شده‌اند به ثبات جمهوری اسلامی و به اقتدار روزافزون جمهوری اسلامی اعتراف کنند و در مقابل آن تسلیم شوند. امروز بحمداللّه جمهوری اسلامی این فرصت را پیدا کرده است که بر روی طرحهای بلندمدت برای رفع کمبودها و نقیصه‌ها و تخریبهای دورانهای گذشته برنامه‌ریزی کند. چشم‌انداز بیست ساله یک سند بسیار معتبر و مهم است که مسئولان کشور - چه در قوه‌ی مجریه، چه در قوه‌ی مقننه - و در بخشهای مختلف موظف شده‌اند گام به گام این سند چشم‌انداز را تعقیب کنند و به آن اهداف نزدیک شوند. مردم هوشمند و جوانان بااستعداد در هر نقطه‌ی کشور مسئولیت بزرگی در این زمینه بر دوش دارند. من به شما مردم عزیز و بخصوص به جوانان عرض میکنم که ساختن کشور، پیش بردن کشور یک

وظیفه‌ی مشترک است؛ مشترک بین مسئولان و مردم؛ مردم هم دارای مسئولیتند. خیلی باید مراقب باشیم که دشمنان پیشرفت کشور نتوانند ذهن و حواس ما را به نقاط فرعی و درجه‌ی دوم منعطف کنند، تا همه با وحدت کامل بتوانیم به سمت این هدفها حرکت کنیم. امروز من میتوانم با قاطعیت بگویم مسئولین کشور، همه‌ی همت خودشان را به کار میبندند برای اینکه بتوانند کمبودها را در همه‌ی مناطق جبران کنند. در این سفر کردستان هم مسئولین، اعضای هیئت وزیران در سنندج اجتماع کردند؛ مسائلی را که باید با اولویت، آنها را دنبال کنند، بررسی کردند؛ گزارش آن را به ما هم دادند. من از مسئولین دولت که این همت را کردند آمدند، تشکر میکنم. مسائلی که مورد توجه آنهاست، برای همه‌ی مناطق کردستان از جمله منطقه‌ی مریوان - همین منطقه‌ی شما - است و مسائلی که مورد توجه آنها قرار گرفته است، مسائل دقیق و اساسی و حقیقی است. تصمیم‌های خوبی هم گرفتند، امیدواریم که این تصمیم‌ها عملی شود. آنچه که پشتوانه‌ی این حرکت است، ایستادگی ملت ایران و پایبندی به شعارهای انقلاب است. شعارهای انقلاب اسلامی است که میتواند پشتوانه‌ی قدرت ملت ایران و بزرگترین پشتیبان دولت برای پیشرفتها در میدانهای مختلف باشد. در خصوص این منطقه، یکی از چیزهائی که بسیار مهم است، مسئله‌ی سرمایه‌گذاری است؛ سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و سرمایه‌گذاری‌های کشاورزی که ایجاد اشتغال کند. وقتی اشتغال به قدر کافی وجود نداشته باشد، راه‌های صحیح باز نباشد، آن وقت جوانان ما متأسفانه متوسل میشوند به راه‌های غیر صحیح؛ به قاچاق و امثال اینها. قاچاق یک بلیه برای کشور و برای اقتصاد کشور یک درد است؛ یک ویروسِ بشدت فلج کننده است. جوانان ما نباید در وضعی قرار بگیرند که احساس کنند ناچار باید به این راه غیر منطقی، غیر قانونی و غیر مشروع متوسل شوند. این جزو همتهای اصلی دولت است و دولت به این همت گماشته است. شما هم باید کمک کنید؛ باید در این مسئله همکاری کنید. قاچاقی که انجام میگیرد، درست است که برای عامل آن، سود به همراه دارد، اما سود اصلی را کسانی میبرند که در پشت پرده‌ی این حرکتِ ظاهری قرار دارند؛ افراد سوءاستفاده‌چی و فرصت‌طلبان بدون اینکه زحمتی متحمل شوند، بدون اینکه خطری آنها را تهدید کند، بیشترین سود را میبرند، آن وقت جوان مؤمن ما به خاطر استیصال یا به هر جهت دیگر خودش را در معرض خطر قرار میدهد. این باب بایستی مسدود شود و این با سرمایه‌گذاری‌های درست و ایجاد اشتغال در همه‌ی مناطق کردستان، در همه‌ی بخشهای شهرستانهای کردستان، بخصوص شهرستانهائی که نزدیک مرزند مثل مریوان، این معنا امکان‌پذیر است و من دیدم مسئولین کشور، خوشبختانه به این نکته توجه دارند، رو این مسئله فکر کردند. باید زمینه‌ای فراهم شود که سرمایه‌گذاری‌های خوبی انجام بگیرد تا اشتغال ایجاد شود، تا جوان بتواند معیشت خود را از راه صحیح، از راه قانونی، از راه حلال تأمین کند. البته شما بدانید، چون دشمن میداند که شرط سرمایه‌گذاری و ایجاد ثروت، امنیت است و نمیخواهند سرمایه‌گذاری و ایجاد ثروت در این منطقه انجام بگیرد، لذا سعی خواهند کرد با امنیت مقابله کنند. سعی میکنند امنیت را به هم بزنند. البته این را هم با اطمینان کامل به شما بگویم که نیروهای مؤمن و وفادار جمهوری اسلامی به کمک همین مردم و همین جوانها با عوامل ناامنی بشدت برخورد خواهند کرد و هرگونه مجال ناامنی را به لطف الهی از آنها خواهند گرفت. خدا را سپاسگزارم که این توفیق را به من داد که بار دیگر شهر عزیز مریوان و شما مردم عزیز و مهربان و وفادار و مؤمن را از نزدیک زیارت کنم. ما از یاد شما بیرون نمیرویم؛ دلهای مسئولین از محبت به شما مردم میتپد و از عشق به مردم، مالامال و سرشار است؛ این را بدانید. و تلاشی که مسئولین کشور دنبال آن هستند، تلاش برای پیشرفت مسائل عمده‌ی کشور و از جمله مسئله‌ی اقتصاد کشور است. خوشبختانه توفیقات هم زیاد بوده است، کار هم زیاد شده است، کارهای زیاد دیگری هم باید انجام بگیرد. این سفر ما یکی از اهدافش این است که توجه مردم را از سایر نقاط کشور به این منطقه جلب کند، تا ارتباطات عاطفی بین دلها روز به روز مستحکم‌تر شود. هم مردم کرد این منطقه، هم مردم فارس یا ترک یا بلوچ یا سایر اقوام ایرانی در مناطق دیگر بوضوح احساس کنند که همه، اندامهای یک پیکره‌ی عظیم و پر شکوهی هستند به نام پیکره‌ی ملت ایران. و این بحمداللّه حاصل است. من از محبت شما مردم، از استقبال شما، از اظهارات گرم و صمیمانه‌ی شما مردم عزیز، صمیمانه تشکر میکنم و از خداوند میخواهم الطاف

و تفضلات خود را بر شما مردم عزیز نازل فرماید و از خدا میخواهم به مسئولین ما توفیق دهد و کمک کند که وظائف خود را به نحو اتم و اکمل در قبال این مردم عزیز انجام دهند. همه‌ی شما را به خدای بزرگ میسپارم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان

بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه‌ای که در جمع شما جوانان، دانشجویان، فرزانگان، در این محیط دانشگاهی برگزار شد، بسیار جلسه‌ی پرثمر و امیدبخشی است. جمع جوانان - بخصوص وقتی در محیط دانشگاه، در فضای دانشگاهی و فراهم‌آمده‌ی از جمع دانشجویان و اساتید و فرزانگان باشد - برای گوینده و شنونده و فضای عمومی کشور، نویدبخش است. اگر چه من بخاطر آشنائی‌ای که با مجموعه‌های دانشجوئی دارم و ارتباطی که بحمداللَّه در طول سالیان همچنان باقی بوده است و ان‌شاءاللَّه باقی خواهد بود، با روحیه‌ی پیشرفت‌طلب، نوآور، پرنشاط و با طراوت دانشجویان آشنا هستم؛ ولی مشاهده‌ی این جمع متراکم و بخصوص مطالبی که عزیزان ما - از دانشجویان، جوانان و اساتید - در این جا بیان کردند، نویدهای بیشتری را به انسان میدهد. با این روحیه و با این نشاط، مطمئن هستیم و همه مطمئن باشند که فردای نظام جمهوری اسلامی - که کشور در دست شما جوانها خواهد بود - به مراتب از امروز این نظام و این کشور پیشرفته‌تر و بهتر خواهد بود. همچنانی‌که ما از روز اول انقلاب تا امروز بحمداللَّه هیچ لحظه‌ای توقف نکردیم و پیش رفتیم، من پیش‌بینی میکنم در سالهای آینده - به برکت این بیداری جوانانه‌ی شما و توجه به علم و توجه به آرمانها و احساس مسئولیتی که انسان در نسل جوان مشاهده میکند - این شتاب مضاعف خواهد شد. من هرگز سخنان و حرفهای منفی‌ای را که بعضی از سر تعصبها و بعضی از سر غفلتها در گوشه و کنار میزنند و میخواهند نسل جوان را، نسل جوانِ روی‌گردانده‌ی از آرمانها معرفی کنند، باور نکرده‌ام و باور نخواهم کرد. جوان ما رو به جلو دارد، هدف‌دار است، امیدوار است، مبنادار است و ان‌شاءاللَّه با نیروی جوانی این بارهای سنگین را به پیش خواهد برد. قبل از آن که به مطلبی که در ذهن آماده کرده‌ام تا عرض بکنم، بپردازم، نگاهی بکنیم به آنچه که دوستان در این جا فرمودند. عموماً مطالب دل‌نشینی گفته شد و راهکارهائی هم که ارائه شد، راهکارهای درست و مفیدی است و غالباً ناظر به مسائل دانش، فناوری، محیط دانشگاه، آزمایشگاه، بالا بردن کیفیت و پیشنهادهای گوناگون در تأکید و پشتیبانی از صنایع دانش‌بنیاد و از این قبیل مطالب بود که همه‌ی اینها مورد تأیید ماست. نکات تازه‌ای هم در این بیانات وجود داشت که من امیدوارم آقایانی که در این جا تشریف دارند - وزیر محترم علوم و وزیر محترم بهداشت و درمان و معاون محترم علمی رئیس جمهور - به این نکات توجه کنند: هم در زمینه‌ی جذب نخبگان و هم در زمینه‌ی ارتباطات لازم و بقیه‌ی پیشنهادهائی که گفته شد. به نظر من پیشنهادهای بسیار خوبی بود و همه‌اش باید مورد توجه قرار بگیرد. و من ان‌شاءاللَّه بعد از بازگشت از سفر، از برادران مسئول خواهم خواست که گزارش اجرائی شدن این پیشنهادها را - در حدی که معقول و ممکن هست - به من بدهند. این دختر عزیزمان در مورد «مجلس دانشجوئی» پیشنهاد کردند. اسم قشنگی است؛ لیکن کارهای نمایشی، نه گره از کار دانشجو باز میکند و نه گره از کار کشور. باید هر چه میتوانیم از کارهای ظاهری و سطحی و نمایشی و شعاری کم کنیم و توجهمان را به کارهای بنیانی، اصلی، حقیقی و پیش‌برنده، بیشتر کنیم. حالا فرضاً مجلس دانشجوئی تشکیل شد؛ شما ببینید انتخابات این مجلس چقدر وقت دانشجوهای کشور را خواهد گرفت! از کدام دانشگاه، از کدام شهر، با کدام گرایش، با کدام جهت‌گیری فکری یا سیاسی و معارضات و غیره! ما حالا همه‌ی همتمان این است که هرچه بیشتر شعله‌ی علم را و تحقیق را توی محیط دانشجوئی برافروخته کنیم. وانگهی دختر عزیزمان گفتند این مجلس دانشجوئی قدرت اجرائی هم داشته باشد. خب اگر مجلس است، قدرت اجرائی‌اش دیگر چرا؟ هم تصمیم بگیرد هم خودش اجرا کند! با کشاندن این ماجرا به داخل دانشگاه‌ها، ببینید بر سر دانشگاه‌ها چه خواهد آمد! من با اهتمام به دانشجو، اعتنای به دانشجو، شنیدن حرف دانشجو، نوازش کردن دانشجو و کمک کردن به دانشجو صد در صد موافقم؛ اما اینها راهش نیست. این دختر عزیزمان، خیلی هم قشنگ و

زیبا و با هیجان صحبت کردند؛ خود ما هم که پیرمرد هستیم وقتی که یک جوانی با هیجان حرف میزند، کأنّه حالت جوانی احساس میکنیم. در کنار این باز گفتند: این مجلس صدا را به گوش مسئولین برساند. به نظر من بهتر از مجلس دانشجوئی، همین مجلسی است که الان شما دارید؛ این جور مجالس را زیاد کنید. یکی از عللی که من توی دانشگاهها میروم - در هر سفری مقیدم حتماً یک برنامه‌ی دانشجوئی داشته باشم، در تهران هم احیاناً به دانشگاههای مختلف سر میکشم - همین است که مایلم پای مسئولان به دانشگاهها باز بشود و با دانشجویان رو به رو بگویند و بشنوند. امروز حرفهائی را که شما در این جا زدید، در صدا و سیما منتشر خواهد شد و در سرتاسر کشور منعکس خواهد شد؛ به گوش بنده که یک مسئول هستم رسید، به گوش مسئولان دانشگاهی رسید، به گوش دیگر مسئولان هم خواهد رسید؛ چه وسیله‌ای بهتر از این؟ هر چه میتوانید جلسات دانشجوئی را با همین شکل صمیمی، باز و بدون رودربایستی برگزار کنید. و البته با کم کردن تعارفها! من با اینکه دوستان بیایند و راجع به این حقیر کوچک، تعبیرات مبالغه‌آمیز به کار ببرند، خیلی هم موافق نیستم. بگذاریم ارتباطات یک قدری با صفاتر، صمیمی‌تر و طبیعی‌تر باشد. دانشجویان حرفهاشان را بزنند، مسئولین بشنوند؛ گاهی مسئولین هم یک حرفی برای دانشجویان دارند، بگویند. به هر حال، جلسه، جلسه‌ی خیلی خوبی بود. من از یکایک کسانی که صحبت کردند تشکر میکنم. موضوعی که من میخواهم عرض بکنم، موضوعی است که با طبیعت جوان و طبیعت دانشجو صد در صد موافق است و نگاه به آینده دارد. چون آینده متعلق به شماست. ما امروز هرچه راجع به آینده بگوئیم، در حقیقت نگاه کردن و گفتن و اشاره کردن به برهه‌ای از زمان است که آن برهه متعلق به شماست؛ وجود واقعی شما در آن برهه تعیین کننده و کارگشاست. این موضوعی که نگاه به آینده دارد، مسئله‌ی شعار دهه‌ی چهارم است - که شروع شده - یعنی پیشرفت و عدالت. اعلام کرده‌ایم که این دهه، دهه‌ی پیشرفت و عدالت باشد. البته با گفتن و با اعلام کردن، نه پیشرفت حاصل میشود و نه عدالت؛ اما با تبیین کردن، تکرار کردن و همت‌ها و عزم‌ها را راسخ کردن، هم پیشرفت حاصل میشود و هم عدالت. ما میخواهیم مسئله‌ی پیشرفت و عدالت، در دهه‌ی چهارم به یک گفتمان ملی تبدیل بشود. همه باید آن را بخواهیم؛ تا نخواهیم، طراحی و برنامه‌ریزی و عملیات تحقق پیدا نخواهد کرد و به هدف هم نخواهیم رسید؛ باید تبیین بشود. من میخواهم یک قدری راجع به این مسئله‌ی پیشرفت صحبت کنم. مسئله‌ی عدالت هم باز یک باب واسع و طولانی دیگری است. ابتدا شکل کلی بحث را میگویم و سعی میکنم که ان‌شاءاللّٰه هرچه بتوانم، موجزتر و کوتاه‌تر بگویم. شکل کلی بحث امروز این است: برخی از مختصات پیشرفت را عرض میکنیم تا قواره‌ی کلی و نمای کلی‌ای که ما برای پیشرفت در ذهن داریم، روشن بشود - عمده‌ی بحث هم همین است - بعد برخی از پیش‌نیازهای یا نیازهای پیشرفت را میشماریم؛ بعد هم اگر مجالی بود، به برخی از موانعی که در این راه وجود دارد و آسیبهائی که ممکن است گریبان ما را در این راه بگیرد، اشاره میکنیم. در مسئله‌ی اول - یعنی تبیین نمای کلی پیشرفت - من چند نکته را میگویم که مجموع این نکات، این نمای کلی را به ما نشان خواهد داد. نکته‌ی اول این است که ما وقتی میگوئیم پیشرفت، نباید توسعه‌ی به مفهوم رائج غربی تداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین المللی حرف رائجی است. ممکن است پیشرفتی که ما میگوئیم، با آن چه که امروز از مفهوم توسعه در دنیا فهمیده میشود، وجوه مشترکی داشته باشد - که حتماً دارد - اما در نظام واژگانی ما، کلمه‌ی پیشرفت معنای خاص خودش را داشته باشد که با توسعه در نظام واژگانی امروز غرب، نبایستی اشتباه بشود. آن چه ما دنبالش هستیم، لزوماً توسعه‌ی غربی - با همان مختصات و با همان شاخصها - نیست. غربی‌ها یک تاکتیک زیرکانه‌ی تبلیغاتی را در طول سالهای متمادی اجرا کردند و آن این است که کشورهای جهان را تقسیم کردند به توسعه‌یافته، در حال توسعه و توسعه‌نیافته. خب، در وهله‌ی اول انسان خیال میکند توسعه‌یافته یعنی آن کشوری که از فناوری و دانش پیشرفته‌ای برخوردار است، توسعه‌نیافته و در حال توسعه هم به همین نسبت؛ در حالی که قضیه این نیست. عنوان توسعه‌یافته - و آن دو عنوان دیگری که پشت سرش می‌آید، یعنی در حال توسعه و توسعه‌نیافته - یک بارِ ارزشی و یک جنبه‌ی ارزش‌گذاری همراه خودش دارد. در حقیقت وقتی میگویند کشور توسعه یافته، یعنی کشور غربی! با همه‌ی خصوصیاتش:

فرهنگش، آدابش، رفتارش و جهت‌گیری سیاسی‌اش؛ این توسعه‌یافته است. در حال توسعه یعنی کشوری که در حال غربی شدن است؛ توسعه‌نیافته یعنی کشوری که غربی نشده و در حال غربی شدن هم نیست. این جوری میخواهند معنا کنند. در واقع در فرهنگ امروز غربی، تشویق کشورها به توسعه، تشویق کشورها به غربی شدن است! این را باید توجه داشته باشید. بله، در مجموعه‌ی رفتار و کارها و شکل و قواره‌ی کشورهای توسعه‌یافته‌ی غربی، نکات مثبتی وجود دارد - که من ممکن است بعضی‌اش را هم اشاره کنم - که اگر بناست ما اینها را یاد هم بگیریم، یاد میگیریم؛ اگر بناست شاگردی هم کنیم، شاگردی میکنیم؛ اما از نظر ما، مجموعه‌ای از چیزهای ضد ارزش هم در آن وجود دارد. لذا ما مجموعه‌ی غربی شدن، یا توسعه‌یافته‌ی به اصطلاحِ غربی را مطلقاً قبول نمیکنیم. پیشرفتی که ما میخواهیم چیز دیگری است. مطلب دوم این است که پیشرفت برای همه‌ی کشورها و همه‌ی جوامع عالم، یک الگوی واحد ندارد. پیشرفت یک معنای مطلق ندارد؛ شرائط گوناگون - شرائط تاریخی، شرائط جغرافیائی، شرائط جغرافیای سیاسی، شرائط طبیعی، شرائط انسانی و شرائط زمانی و مکانی - در ایجاد مدلهای پیشرفت، اثر میگذارد. ممکن است یک مدل پیشرفت برای فلان کشور یک مدل مطلوب باشد؛ عیناً همان مدل برای یک کشور دیگر نامطلوب باشد. بنابراین یک مدل واحدی برای پیشرفت وجود ندارد که ما آن را پیدا کنیم، سراغ آن برویم و همه‌ی اجزاء آن الگو را در خودمان ایجاد کنیم و در کشورمان پیاده کنیم؛ چنین چیزی نیست. پیشرفت در کشور ما - با شرائط تاریخی ما، با شرائط جغرافیائی ما، با اوضاع سرزمینی ما، با وضع ملت ما، با آداب ما، با فرهنگ ما و با میراث ما - الگوی ویژه‌ی خود را دارد؛ باید جستجو کنیم و آن الگو را پیدا کنیم. آن الگو ما را به پیشرفت خواهد رساند؛ نسخه‌های دیگر به درد ما نمیخورد؛ چه نسخه‌ی پیشرفت آمریکائی، چه نسخه‌ی پیشرفت اروپائی از نوع اروپای غربی، چه نسخه‌ی پیشرفت اروپائی از نوع اروپای شمالی - کشورهای اسکاندیناوی، که آنها یک نوع دیگری هستند - هیچ کدام از اینها، برای پیشرفت کشور ما نمیتواند مدل مطلوب باشد. ما باید دنبال مدل بومی خودمان بگردیم. هنر ما این خواهد بود که بتوانیم مدل بومی پیشرفت را متناسب با شرائط خودمان پیدا کنیم. من این بحث را در محیط دانشگاه دارم میکنم؛ معنایش این است که این تحقیق و این پیگیری و این تفحص را شما دانشجو، شما استاد و شما عنصر دانشگاهی، با جدیت باید انجام بدهید؛ و ان‌شاءاللّه خواهید توانست. نکته‌ی بعدی هم نکته‌ی مهمی است: مبانی معرفتی در نوع پیشرفت مطلوب یا نامطلوب تأثیر دارد. هر جامعه و هر ملتی، مبانی معرفتی، مبانی فلسفی و مبانی اخلاقی‌ای دارد که آن مبانی تعیین کننده است و به ما میگوید چه نوع پیشرفتی مطلوب است، چه نوع پیشرفتی نامطلوب است. آن کسی که ناشیانه و نابخردانه، یک روزی شعار داد و فریاد کشید که باید برویم سرتاپا فرنگی بشویم و اروپائی بشویم، او توجه نکرد که اروپا یک سابقه و فرهنگ و مبانی معرفتی‌ای دارد که پیشرفت اروپا، بر اساس آن مبانی معرفتی است؛ ممکن است آن مبانی بعضاً مورد قبول ما نباشد و آنها را تخطئه کنیم و غلط بدانیم. ما مبانی معرفتی و اخلاقی خودمان را داریم. اروپا در دوران قرون وسطی، سابقه‌ی تاریخی مبارزات کلیسا با دانش را دارد؛ انگیزه‌های عکس‌العملی و واکنشی رنسانس علمیِ اروپا در مقابل آن گذشته را نباید از نظر دور داشت. تأثیر مبانی معرفتی و مبانی فلسفی و مبانی اخلاقی بر نوع پیشرفتی که او میخواهد انتخاب کند، یک تأثیر فوق العاده است. مبانی معرفتی ما به ما میگوید این پیشرفت مشروع است یا نامشروع؛ مطلوب است یا نامطلوب؛ عادلانه است یا غیرعادلانه. فرض بفرمائید در یک جامعه‌ای تفکر سودمحور مطرح است؛ یعنی همه‌ی پدیده‌های عالم با پول محک زده میشوند و اندازه‌گیری میشوند: هر چیزی قیمت پولی‌اش و سود مادی‌اش چقدر است. امروز در یک بخش بزرگی از دنیا مسئله این است: همه چیز با پول سنجیده میشود! در این جامعه ممکن است برخی از کارها ارزشی باشد - برای خاطر اینکه آنها را به پول میرساند - اما در یک جامعه‌ای که در آن پول و سود، محور قضاوت نیست، همان کار ممکن است ضدارزش محسوب بشود. یا در یک جامعه‌ای اصالت لذت حاکم است. آقا شما چرا این عمل را مباح میدانید؟ چرا همجنس‌گرائی و همجنس بازی را مباح میدانید؟ میگوید: لذت است؛ انسان از او لذت میبرد! این شد اصالت لذت؛ وقتی اصالت لذت بر یک جامعه و بر یک ذهنیت عمومی حاکم بود، یک چیزهائی مباح میشود. اما وقتی شما در

یک فلسفه‌ای، در یک ایدئولوژی‌ای و در یک نظام اخلاقی‌ای دارید تنفس میکنید که اصالت لذت در او وجود ندارد، یک کارهائی لذت هم دارد، اما نامشروع است، ممنوع است. لذت مجوز اقدام نیست، مجوز تصمیم‌گیری نیست، مجوز مشروعیت نیست. اینجا دیگر شما نمیتوانید مانند همان جامعه‌ای که در آن اصالت لذت حاکم است، تصمیم‌گیری کنید؛ مبانی معرفتی فرق میکند. یا در یک جامعه و در یک نظام اخلاقی‌ای، پول احترام مطلق دارد؛ از کجا آمده؟ مهم نیست. ممکن است از راه استثمار بدست آمده باشد، ممکن است از راه استعمار بدست آمده باشد، ممکن است از راه غارت بدست آمده باشد؛ فرقی نمیکند، پول است. البته امروز این چیزها اگر صریحاً گفته بشود - در آن جوامعی که به آنها مبتلایند - ممکن است انکار بشود؛ اما تاریخشان را که نگاه میکنید قضیه روشن میشود. در آمریکا، ریشه‌ی این مسئله‌ی آزادی فردی و این لیبرالیسمی که به آن افتخار میکردند و میکنند و یکی از ارزشهای آمریکائی بحساب می‌آورند، عبارت است از حفظ ثروت شخصی. یعنی محیطی که آمریکا در آن محیط بوجود آمد و با آن مردمی که آن روز در آمریکا جمع شده بودند، حفظ فعالیت و تلاش مادی، نیاز به این داشت که به ثروت شخصی افراد یک ارزش مطلقی داده بشود. البته این از نگاه جامعه شناختی و با نگاه واقعی - متنی به جامعه‌ی آمریکائی، داستان خیلی مفصلی دارد. آن روزی که منطقه‌ی آمریکا - نه نظام سیاسی آمریکا - به عنوان محلی برای کسب درآمد با آن زمینه‌ی طبیعی پرسود تبدیل شد، آن کسانی که در آمریکا جمع شده بودند، بیشتر ماجراجویانی بودند که از اروپا راه افتاده بودند، توانسته بودند عرض اقیانوس متلاطم اطلس را بپیمایند و خودشان را به سرزمین اتازونی برسانند؛ هر کسی نمی‌آمد. آن کسی که در اروپا زندگی داشت، کار داشت، خانواده داشت، اصالت داشت، او که نمی‌آمد؛ افرادی می‌آمدند که یا از لحاظ مالی استیصال داشتند، یا تحت تعقیب جزائی بودند، یا ماجراجو بودند. میدانید، اقیانوس اطلس، متلاطم‌ترین دریاهای دنیاست؛ از عرض این اقیانوس عبور کردن و خود را از اروپا به سرزمین آمریکا رساندن، خودش یک ماجراجوئی میخواست. مجموعه‌ای از این ماجراجوها، عمدتاً - نمیگویم عموماً - مردم اولیه‌ی آمریکا را تشکیل دادند. اگر بنا بود اینها بتوانند با هم و در کنار هم زندگی بکنند و ثروت تولید بکنند، باید به ثروت شخصی یک ارزش مطلق داده میشد. و داده شد. توی این فیلمهای کابوئی - البته اینها نه اینکه صددرصد واقعیت داشته باشد، به هر حال فیلم است، داستان است؛ اما نشانه‌های واقعیت کاملاً در آنها وجود دارد - شما می‌بینید برای خاطر یک گاوی که کسی از گله‌ی یک گله‌دار دزدیده، قاضی می‌نشیند قضاوت میکند، حکم اعدام به او میدهد، بعد هم به دارش میزنند! این بخاطر این است که ثروت شخصی و مالکیت خصوصی، یک ارزش مطلق پیدا میکند. خب، در یک چنین جامعه‌ای دیگر مهم نیست این پول از کجا آمده باشد. در جوامع غربی - تقریباً به طور عموم - از راه استعمار آمده است. ثروتی که انگلستان در قرن هجدهم و نوزدهم بدست آورد و توانست به وسیله‌ی آن ثروت و پول نقد و طلای نقد، سیاست خودش را بر کل اروپا و مناطق دیگر سیطره بدهد، بخاطر پولی بود که انگلیسی‌ها از استعمار کشورهای شرقی و عمدتاً شبه قاره‌ی هند بدست آورده بودند؛ شبه قاره‌ی هند و کشور سیام سابق و بقیه‌ی کشورهای آن منطقه را غارت کردند! شما به تاریخ مراجعه کنید، مطالعه کنید؛ واقعاً در یکی دو کلمه نمیشود گفت که اینها با هند چه کردند؛ انگلیسی‌ها ثروت هند را و ثروت آن منطقه را - که منطقه‌ی بسیار پرثروتی بود - مثل یک انار آب‌لمبوئی فشردند و همه رفت توی خزانه‌ی دولت انگلیس و کشور انگیس تبدیل شد به یک ثروتمند! دیگر سؤال نمیشود این ثروت از کجا آمد. این ثروت احترام دارد! خب پیشرفت در این کشور یک معنا پیدا میکند؛ اما در کشوری که استعمار را حرام میداند، استثمار را گناه میداند، غارت را ممنوع میداند، غصب را حرام میداند، تجاوز به حقوق دیگران و گرفتن مال دیگران را ممنوع میداند، پیشرفت یک معنای دیگری پیدا خواهد کرد. بنابراین مبانی معرفتی، مبانی اخلاقی و تفکرات اصولی و فلسفی، در تعریف پیشرفت در یک کشور تعیین کننده است. این هم یک مطلب. مطلب بعدی این است که ما اگر نقاط افتراق پیشرفت با منطق اسلامی را با توسعه‌ی غربی میشماریم، نباید از نقاط اشتراک غفلت کنیم؛ یک نقاط اشتراکی هم وجود دارد که اینها در توسعه‌ی کشورهای توسعه یافته‌ی غربی کاملاً وجود داشته؛ روح خطرپذیری - که انصافاً جزو

خلقیات و خصال خوب اروپائی‌هاست - روح ابتکار، اقدام و انضباط، چیزهای بسیار لازمی است؛ در هر جامعه‌ای که اینها نباشد، پیشرفت حاصل نخواهد شد. اینها هم لازم است. ما اگر باید اینها را یاد بگیریم، یاد هم میگیریم؛ اگر هم در منابع خودمان باشد، باید آنها را فرا بگیریم و عمل کنیم. نکته‌ی بعدی مسئله‌ی پسوند عدالت است. ما گفتیم پیشرفت و عدالت؛ این خیلی معنادار است. فرض بفرمائید یکی از شاخصهای مهم، افزایش درآمد ناخالص ملی در کشورهاست. فلان کشور درآمد ناخالص ملی‌اش، مثلاً چندین هزار میلیارد است، فلان کشور یک دهم اوست؛ پس آن کشور اولی پیشرفته است! این منطق، منطق درستی نیست. افزایش درآمد ناخالص ملی - یعنی درآمد عمومی یک کشور - به تنهائی نمیتواند نشانه‌ی پیشرفت باشد؛ باید دید این درآمد چگونه تقسیم میشود. اگر درآمد ملی بسیار بالاست، اما توی همین کشور آدمهائی شب توی خیابان میخوابند و با گرمای چهل و دو درجه‌ی هوا عده‌ی زیادیشان میمیرند، این پیشرفت نیست. شما ببینید توی خبرها: در فلان شهر معروف بزرگ غربی - مثلاً در آمریکا یا جای دیگر - حرارت هوا به چهل و دو درجه رسید و فلان تعداد آدم مردند! چرا با چهل و دو درجه حرارت بمیرند؟ این معنایش این است که اینها سرپناه و جا ندارند. اگر در جامعه‌ای، انسانهائی وجود دارند که بی سرپناه زندگی میکنند یا باید چهارده ساعت در روز کار کنند تا نان بخور و نمیر پیدا کنند، درآمد ناخالص ملی ده برابر اینی هم که امروز هست باشد، این پیشرفت نیست. در منطق اسلامی این پیشرفت نیست. بنابراین پسوند عدالت اینقدر اهمیت دارد. البته درباره‌ی پسوند عدالت حرفهای بیشتری هست. اساس نگاه اسلامی به پیشرفت، بر پایه‌ی این نگاه به انسان است: اسلام انسان را یک موجود دوساحتی میداند؛ دارای دنیا و آخرت؛ این پایه‌ی همه‌ی مطالبی است که در باب پیشرفت باید در نظر گرفته بشود؛ شاخص عمده این است؛ فارقِ عمده این است. اگر یک تمدنی، یک فرهنگی و یک آئینی، انسان را تک ساحتی دانست و خوشبختی انسان را فقط در زندگی مادیِ دنیائی به حساب آورد، طبعاً پیشرفت در منطق او، با پیشرفت در منطق اسلام - که انسان را دو ساحتی میداند - بکلی متفاوت خواهد بود. کشور ما و جامعه‌ی اسلامی آن وقتی پیشرفته است که نه فقط دنیای مردم را آباد کند، بلکه آخرت مردم را هم آباد کند. پیغمبران این را میخواهند: دنیا و آخرت. نه دنیای انسان باید مغفول عنه واقع بشود به توهم دنبالگیری از آخرت، نه آخرت باید مغفول عنه واقع بشود بخاطر دنبالگیری از دنیا. این بسیار نکته‌ی مهمی است. اساس، این است. آن پیشرفتی که در جامعه‌ی اسلامی مورد نظر است، اینچنین پیشرفتی است. چند جور انحراف ممکن است در اینجا بوجود بیاید: یکی این است که کسانی دنیا را اصل بدانند و از آخرت فراموش کنند؛ یعنی همه‌ی تلاش جامعه و برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران و حکومت، برای این باشد که زندگی مردم را از لحاظ دنیائی آباد کنند: مردم پول داشته باشند، ثروت داشته باشند، راحت باشند، مشکل مسکن نداشته باشند، مشکل ازدواج نداشته باشند، مشکل بیکاری نداشته باشند؛ فقط همین! اما از لحاظ معنوی در چه وضعی باشند، مطلقاً مورد توجه قرار نگیرد. این یک انحراف است. یک انحراف دیگر این است که از دنیا غفلت کنند؛ از دنیا غفلت کردن یعنی از مواهب حیات و مواهب زندگی غفلت کردن و به آن بی‌اعتنائی کردن؛ این هم یک انحراف دیگر است. مثل بسیاری از گرفتاری‌هائی که در مجموعه‌ی دینداران در گذشته اتفاق افتاده: اقبال به مسائل اخروی و دینی، و بی‌توجهی به مواهب عالم حیات و استعدادهائی که خدای متعال در این عالم قرار داده است؛ این هم یکی از انحرافهاست. «هو الّذی انشأکم من الارض و استعمرکم فیها»؛ خدا شما را مأمور کرده است به آبادی زمین. آبادی یعنی چه؟ یعنی استعدادهای بی‌پایانی که در عالم ماده وجود دارد را یکی یکی کشف کردن، آنها را در معرض استفاده‌ی انسان قرار دادن و انسان را به این وسیله به جلو بردن. این مسئله‌ی علم و تولید علم و این مسائلی که ما میگوئیم، ناظر به این است. یک انحراف دیگر هم این است که انسان در زندگی شخصی خود، مواهب حیات و نیازهای مادی را دست کم بگیرد و مورد بی‌اعتنائی قرار بدهد؛ این هم در اسلام گفته نشده، خواسته نشده؛ بلکه عکسش خواسته شده: «لیس منّا من ترک اخرته لدنیاه و لا من ترک دنیاه لاخرته». اگر آخرت را به خاطر دنیا ترک کردید در این امتحان مردودید؛ اگر دنیا را هم به خاطر آخرت ترک کردید در این امتحان مردودید. این خیلی مهم است. امیرالمؤمنین به کسی برخورد کرد که زن و زندگی و خانه و همه

چیز را کنـار گذاشـته بود و به عبـادت پرداخته بود؛ فرمود: «یـا عـدّی نفسه»، ای دشـمن کوچک خویشـتن! با خودت داری دشـمنی میکنی؛ خدا این را از تو نخواسته. «قل من حرّم زینهٔ اللّه التی أخرج لعباده و الطّیّبات من الرّزق».(۱) این هم این مطلب است. بنابراین تعادل دنیا و آخرت و نگاه به دنیا و آخرت - هم در برنامه‌ریزی، هم در عمل شخصـی و هم در اداره‌ی کشور - لازم است. این هم یک شاخص عمـده‌ی پیشـرفت است. اینها یک مختصاتی از جملهٔ مختصات پیشـرفت مورد نظر ما بود که عرض کردیم. همانطور که گفتم با این حرفها تمام نمیشود: بایـد دقت کرد، بایـد تعقیب کرد، باید تحقیق کرد. صاحبان فکر در دانشـگاهها بنشـینند و روی این مسائل مطالعه کننـد؛ تبیین علمی بشود؛ مـدل‌سازی علمی بشود تا بتوانیم این را به برنامه تبدیل کنیم و بیندازیم در میدان اجرا تا در پایـان ده سـال، ملت احسـاس کننـد که پیشرفت حقیقی پیـدا کردنـد. یکی از الزامـات مـا این است: هر الگوی پیشـرفتی بایستی تضـمین کننـده‌ی اسـتقلال کشور باشـد؛ این باید بعنوان یک شاخص به حساب بیاید. هر الگوئی از الگوهای طراحی شونده‌ی برای پیشـرفت که کشور را وابسـته کنـد، ذلیل کند و دنباله‌رو کشورهای مقتدر و دارای قدرت سیاسـی و نظامی و اقتصادی بکند، مردود است. یعنی اسـتقلال، یکی از الزامات حتمیِ مدل پیشـرفت در دههٔ پیشـرفت و توسـعه است. پیشـرفت ظاهری - با وابسته شدن در سیاست و اقتصاد و غیره - پیشـرفت محسوب نمیشود. امروز هسـتند کشورهائی - بخصوص در آسیا - که از لحاظ فناوری، از لحاظ دانش، از لحاظ مصنوعات، پیشرفتهای ظاهری دارند؛ خیلی از جاهای دنیا را هم تصرف کرده‌اند؛ اما وابسته‌اند، وابسته‌اند. ملت و به تبع آنها دولت، از خودشان هیـچ نقشـی ندارند: نه در سیاسـتهای جهانی، نه در سیاسـتهای اقتصادی عالم و نه در طراحی‌های مهمی که در عرصه‌ی بین المللی مورد توجه است. دنباله‌روند؛ غالباً هم دنباله‌رو آمریکا. این پیشـرفت نیست و ارزشـی ندارد. یک نکته‌ای را در این جـا من عرض بکنم و آن مسـئله‌ی جهـانی شـدن است. جهـانی شـدن، اسم خیلی قشـنگی است و هر کشـوری فکر میکند بازارهـای جهانی به رویش باز میشود. اما جهانی شـدن به معنای تبـدیل شـدن به یک پیـچ و مهره‌ای در ماشـین سـرمایه‌داری غرب، نبایـد مورد قبول هیچ ملت مسـتقلی باشد. اگر قرار است جهانی شدن به معنای درست کلمه تحقق پیدا بکند، باید کشورها اسـتقلال خودشان - اسـتقلال اقتصادی و اسـتقلال سیاسـی - و قـدرت تصـمیم‌گیری خودشان را حفظ کننـد؛ والّا جهانی شدنی که ده‌ها سال پیش از طریـق بانـک جهـانی و صـندوق بین المللی پول و سازمـان تجـارت جهـانی و امثـال اینهـا - که همه ابزارهـای آمریکـائی و اسـتکباری بودند - به وجود آمده، ارزشی ندارد. بنابراین، یک اصل مهم، مسئله‌ی استقلال است؛ که اگر این نباشد پیشرفت نیست، سرابِ پیشـرفت است. یک مسئله‌ی دیگر هم که به شدت به شما ارتباط پیدا میکند، مسئله‌ی تولید علم است. خوشبختانه من می‌بینم در دانشـگاهها تولیـد علم و لزوم عبور از مرزهـای دانش به یـک گفتمان عمومی تبـدیل شـده. این خیلی برای من خرسـند کننـده و نویـدبخش است. بایـد اجرائی کنیـد. این پیشـنهادهائی که این عزیزان من در زمینه‌هـای دانش و تحقیـق و پژوهش و ایجـاد مراکز و نخبه‌پروری و ارتباطات و غیره گفتنـد، همه در جهت همین مسـئله‌ی تولیـد علم است. این بسـیار باارزش است. این راه را باید دنبال کرد. ما عقبیم. امروز سـرعت پیشـرفت ما خوب است؛ اما با توجه به عقب‌ماندگی‌های گذشـته که کشور ما دارد، هر چه سرعت‌مان بیشتر باشـد بـاز هم زیادی نیست. ما بایـد خیلی پیش برویم؛ از راههای میان‌بر اسـتفاده کنیم؛ از شـتابِ فراوان بهره ببریم؛ ما بایـد در همه‌ی علوم تولیـد داشـته باشـیم. رابطه‌ی بین کشورهـا در زمینه‌ی علم بایـد رابطه‌ی صادرات و واردات باشـد؛ یعنی در آن تعادل و توازن وجود داشـته باشـد. همچنـانی که در باب مسائل اقتصادی و بازرگانی، اگر کشوری وارداتش بیشتر از صادراتش شـد، ترازش منفی میشود و احسـاس غبن میکنـد، در زمینه‌ی علم هم بایـد همین جور باشـد. علم را وارد کنیـد، عیبی نـدارد؛ اما حـداقل به همان اندازه که وارد میکنید - یا بیشتر - صادر کنید. باید جریان دو طرفه باشد. والّا اگر شما دائماً ریزه‌خوار خوان علم دیگران باشید، این پیشـرفت نیست. علم را بگیریـد، طلب کنیـد، از دیگران فرا بگیریـد؛ اما شـما هم تولیـد کنید و به دیگران بدهید. مواظب باشـید تراز بازرگانی شـما در این جا هم منفی نباشد. متأسفانه در این یکی دو قرن شکوفائی علم در دنیا، تراز ما تراز منفی بوده. از اول انقلاب کارهای خوبی شـده؛ اما این کارها بایستی با سـرعت و شـدت هرچه بیشتر ادامه پیـدا کند. البته منظورم فقط هم علوم طبیعی نیست؛

اهمیت علوم انسانی کمتر از آن نیست: جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه. نظریه‌های جامعه‌شناسی غرب، مثل قرآن برای بعضی‌ها معتبر است؛ از قرآن هم معتبرتر! فلان جامعه‌شناس این جوری گفته؛ این دیگر برو برگرد ندارد! چرا؟! بنشینید فکر کنید؛ نظریه‌پردازی کنید؛ از موجودی این دانشها در دنیا استفاده کنیم؛ بر آن چیزی بیفزاییم و نقاط غلط آن را برملا کنیم. این از جمله‌ی کارهائی است که جزو الزامات حتمی پیشرفت است. من دیگر میخواهم بحث را تمام بکنم. یکی دیگر از الزامات هم مسئله‌ی مبارزه است؛ مبارزه. اگر میخواهید پیشرفت کنید باید مبارزه کنید. عافیت‌طلبی، یک گوشه‌ای نشستن، دستها را به هم مالیدن و به حوادث دنیا نگاه کردن و وارد میدانهای بزرگ دنیا نشدن، برای هیچ کشور و هیچ ملتی پیشرفت به بار نمی‌آورد. باید وسط میدان بروید. این میدان لزوماً هم میدان جنگ نظامی نیست. امروز مهمتر از جنگ نظامی، نبردهای سیاسی و نبردهای اخلاقی است. امروز بسیاری از کشورها، دولتها و جوامعی که در دنیا به عنوان پیشرفته مطرحند، اگر حساب‌کشی اخلاقی و سیاسی بشود سر به زیر و سر افکنده‌اند. شما امروز نگاه کنید؛ فرض کنیم در غزه؛ یک جمعیتِ از اطراف محاصره‌شده‌ی در یک زمین محدود - که اجازه‌ی ورود و خروج هیچ امکانی از امکانات زندگی به اینها داده نمیشود - با هواپیما این‌ها را بکوبند، با موشک بکوبند، با توپخانه بکوبند، نیروی زرهی‌شان را وارد کنند، در ظرف بیست و دو روز بیش از پنج هزار نفر را بکشند، آنوقت دنیا هم بنشیند و تماشا کند؛ اواسط کار، یک آخ و اوخی - بی اثر و بی نتیجه - از این گوشه و آن گوشه‌ی دنیا بلند بشود؛ آخرش هم سازمان ملل اعلام کند - که جناب دبیر کل همین چند روز قبل از این اعلام کرد - که پرونده‌ی مسئله‌ی غزه بسته شد! عجب! امروز در دنیا ظلم وجود دارد، تبعیض وجود دارد، یک بام و دو هوا وجود دارد. یکی از مصادیقش همین مسئله‌ی هسته‌ای خود ماست. یکی از مصادیقش همین تجاوزهای نظامی به کشورهای مسلمان همسایه‌ی ماست. کشتن غیر نظامیان و بمباران غیر نظامیان یک چیز عادی شده. همین هفته‌ی قبل اعلام کردند صد و پنجاه نفر در افغانستان با بمباران هوائی نظامیان آمریکائی کشته شدند؛ آب هم از آب تکان نمیخورد! بعد هم میگویند: بله، ببخشید اشتباه شد! این شد حرف! اگر آن روزی که صدام حسین حلبچه را بمباران شیمیائی کرد، یقه‌ی او را میگرفتند و دنیا او را به پای میز محاکمه میکشاند و محاکمه میکرد؛ اگر آن روزی که هواپیمای مسافری ایران به وسیله‌ی یک ژنرال آمریکائی در خلیج فارس سرنگون شد و چند صد نفر ایرانی و غیر ایرانی کشته شدند، گریبان این نظامی جنایت‌کار را میگرفتند، به دادگاه میکشاندند - که بجایش رئیس جمهور آن روز آمریکا به او نشان داد، مدال داد؛ انحطاط را ببینید - و او را محاکمه میکردند؛ اگر آن روزی که اولین بار یک کاروان عروسی در افغانستان به وسیله‌ی نظامیان آمریکائی بمباران شد، آن افسر جنایتکار را میگرفتند و محاکمه میکردند؛ دیگر این قضایا در دنیا اتفاق نمی‌افتاد یا کم میشد. این وضعیت زشت و ناهنجار و ضد بشری‌ای است؛ یک ملت زنده باید با آن مبارزه کند. ما افتخار میکنیم که ملت ما، دولت ما، مسئولین ما، جوانان ما و فرزانگان ما در همه‌ی این سالها نسبت به این قضایا بی‌تفاوت نبودند؛ اعلام موضع کردند، ابراز نفرت کردند. این روحیه را ملت ایران نباید از دست بدهد. این روحیه را از دست ندهید؛ بخصوص شما جوانها. یک عده‌ای میخواهند مطلب را واژگونه نشان بدهند؛ اعتراض میکنند آقا! چقدر میگوئید مرگ بر فلان، مرگ بر فلان. اعتراض میکنند چرا جنایات آمریکا را یا صهیونیستها را یا هم‌پیمانانشان را در تریبونهای جهانی علنی مطرح میکنید. باید مطرح کرد، باید گفت. ملتها درس میگیرند. من به شما بگویم این را - اگر چه نمیتوانیم این را اثبات بکنیم اما من میدانم، این را بالعیان مشاهده کردم - برخی از کشورهای استقلال یافته و آزاد شده - از جمله یکی از کشورهای معروف آفریقا - از ایران الگوگیری کردند؛ همان روشی را که در دوران انقلاب در ایران اعمال شده بود، آن روش را به کار بردند. این جا بهشان گفته شد. سران انقلابیونشان آمده بودند این جا؛ به آنها گفته شد که امام از این روش استفاده کرد؛ رفتند و همان روش را اعمال کردند و توانستند استقلال بگیرند و توی کشور خودشان، آپارتاید را نابود کنند. ملتها الهام میگیرند، دولتها یاد میگیرند و رهبران ملی تشجیع میشوند، وقتی می‌بینند یک ملت این جور ایستاده است. چرا ما خجالت بکشیم؟ قبل از پیروزی انقلاب در دوران طاغوت، اگر توی یک جمعی - که مثلاً داشتند با همدیگر توی خیابان راه

میرفتنـد، یا توی فرودگاه منتظر پرواز بودنـد، یا مثلاً یک گوشه‌ای از دانشـگاه گیر افتاده بودنـد - یکی‌شان میخواست نماز بخوانـد، این قـدر این کـار غیر مأنوس بود که آن کسانی که همراهش بودنـد میگفتنـد: نماز میخوانی؟! آبروی ما رفت! نماز خوانـدن مایه‌ی آبرو ریزی بود! این بود؛ شـما جوانها آن روزها را ندیده‌ایـد؛ ما دیـده‌ایم. اگر یک جوان نمازخوانی در یک منطقه‌ی جلوی چشم و یک مرکز عمومی، میایستاد نماز میخواند، رفقایش خجالت میکشـیدند و میگفتند آبروی ما را بردی. اگر در یک اجتماع عمومی - که بنا بود چند نفر سـخنرانی کنند - سـخنران، اول سـخنرانی میگفت بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، رفقایش خجالت میکشیدند و سرشان را پـائین می‌انداختنـد! امروز و در دوران عظمـت اسـلام، سـربلندی نظـام اسـلامی و سـربلندی ملـت ایران بـه خـاطر مواضـع ضـد استکباری‌اش، آدم می‌بیند اگر کسـی در تریبونهای جهانی در مقابل آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم و هم‌پیمانانشان بایستد و صریح حرف بزنـد، یـک عـده‌ای این جـا خجـالت میکشـند! دست به دست هم میمالنـد ومیگوینـد: آقا! آبرویمان رفت! مثل همان خجالت کشـیدنی که در دوران طاغوت، از نماز خواندن یکی میبردند. چرا خجالت بکشیم؟! مواضع صریح ملت ایران - و بخصوص جوانها - در مقابل ظلمها و سـتمهای بین المللی هرگز نبایستی متوقف بشود. عزیزان من! در این میـدانهای پیشـرفت، همه بایـد تلاش کنید. این جا دانشـگاه کردستان است. اکثریت شما دانشجوها، کُردید. من افتخار میکنم که در محیط کردستان و در بین دانشجویان کُرد، آنچنان شـعارهای اسـلامی زنده است و آنچنان احساس دل‌بسـتگی به آرمانهای ملی زنده است که دشمنان ما به خشم می‌آیند. این مایه‌ی افتخار ملی ماست. این همه اینها روی کردسـتان کار کردند؛ این همه در بلندگوها و شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و در سرّ و علن، جـدائی بین اقوام ایرانی را تلقین کردنـد؛ شـما نتیجه‌اش را امروز توی این جمع می‌بینیـد، در جمع میـدان آزادی سـنندج دیدیـد، در مریوان دیدیـد. ملت یکپارچه است؛ ملت دارای آرمان است. اقوام یکی‌انـد. این مطالبی که عزیزان کُرد ما امروز در این جا راجع به دل‌بسـتگی‌ها و هم‌بستگی‌ها گفتند، اینها چیزهائی است که برای من جزو واضحات است، مثل روز روشن است. ممکن است بعضی درست ندانند، درست نفهمند؛ باید خودشان را اصلاح کنند. من این را عرض بکنم: اقوام ایرانی یک فرصتند. ما اگر اقوام ایرانی را در میـدان رقابت مسابقه‌آمیز به سـمت خیرات بینـدازیم، بسیار کار خوب و درستی انجام گرفته است. هر قومی از اقوام ایرانی - چه کُرد، چه فارس، چه ترک، چه بلوچ، چه عرب، چه ترکمن، چه لُر - سـعی کند با همان روحیه‌ی قومی، در جهت پیشـرفت ملی - نه صرفاً پیشـرفت قومی - گامهای بلندتری بردارد. این خیلی چیز عالی‌ای است. آن روز در جمع نخبگان سـنندج و کردسـتان - که در یکی از سالنهای این جا تشـکیل شد - یکی از دوسـتان کُرد، یک حرف خوبی زد؛ گفت همچنانی که شـهید مطهری کتاب خدمات متقابـل ایران و اسـلام را نوشـته، چقـدر خوب است که یک نفری بیایـد خـدمات متقابل کُرد و ایران را بنویسـد؛ خـدمات کُردها به ایران، خـدمات ایران به کُردها. این خیلی خوب است. مشـخص کنید که این قوم برای آرمانهای ملی و برای آرمانهای اسـلامی، چه گام بلندی میتواند بردارد. آنوقت مسابقه قرار بدهید: مسابقه‌ی بین فارسـها، کُردها، ترکها، عربها، لُرها، ترکمنها، بلوچها؛ این بهترین مسابقه‌ی ملی است. آنوقت معلوم میشود که اسـتعدادها چقدر جوشان و خروشان است. این میشود یک فرصت. البته دشـمن میتواند این را تبـدیل به تهدیـد هم بکند که خوشـبختانه همه‌تان هوشـیارید. دعواهای تنگ‌نظرانه و ناسـیونالیسم‌های قومیِ محدود، بکلی با دیـدگاه اسـلام و بـا دیـدگاه بلنـد و بازی که همه‌ی ما به آن احتیاج داریم منافات دارد. امیـدوارم خداونـد متعال رحمت و برکت و فضل و لطف خودش را بر همه‌ی شما عزیزان نازل کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) اعراف: ۳۲

بیانات در دیدار مردم بیجار

بیانـات در دیـدار مردم بیجـار بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم والحمـد للَّه ربّ العـالمین و الصّـلاة و السّـلام علی سـیّدنا و نبیّنـا أبی القاسـم المصـطفی محمد و علی اله الأطیبین الأطهرین و صحبه المنتجبین سیّما بقیّة اللَّه فی الأرضین بسیار خوشوقتم که در جمع پر محبت و پر شور مردم دلاـور شهرسـتان بیجـار و گروس بـا آن سوابق تـاریخی، با آن افتخارات بزرگ، امروز حضور پیـدا کردم. مردم بیجار

علاوه بر افتخارات تاریخی‌شان، در دوران معاصر در حوادث گوناگون انقلاب، در جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از مرزهای کشور جوهر درخشان خود را نشان دادند. مرد و زنشان، پیر و جوانشان، حتّی نوجوانانشان در این میدان آن چنان شهامتی از خود نشان دادند که یقیناً از یاد نخواهد رفت. همین الان در گلزار شهیدان، بر سر مزار مقدس چندین شهید دانش‌آموز که از یک مدرسه با یکدیگر به میدان جهاد رفتند و شربت شهادت نوشیدند، بودیم و مزار این عزیزان را زیارت کردیم. اینها نشانه‌های بزرگی است؛ درباره‌ی یک مردم، درباره‌ی یک قوم، درباره‌ی یک شهر. تاریخ روی اینها قضاوت میکند. آن دوران گذشت که سعیِ مرکزنشینان و قدرتمندان بر این بود که شهرهای دوردست و اقوام گوناگون کشور را ندیده بگیرند. امروز در نظام جمهوری اسلامی ایران هر فرد ایرانی در هر نقطه‌ی این کشور عظیم و پهناور به عنوان یک فرد دارای ارزش مستقلی است. مجموعه‌ی این ارزشها، مجموعه‌ی این شخصیتهای مستقل، مجموعه‌ی این اراده‌ها و محبتها، ملت بزرگ ایران را تشکیل میدهد؛ ملتی که در دوران معاصر توانسته است علی رغم خواست قدرتهای مستکبر جهانی، حضور خود، اراده‌ی خود، تأثیر خود را بر مخالفان و بر معاندان تحمیل کند. ایستادگی ملت ایران که امروز یک ایستادگی مثال‌زدنی است و سرمشق بسیاری از ملتهاست، ناشی از ایستادگی یکایک آحاد کشور، ناشی از جوهر تابناک شخصیت در همه‌ی اقوام کشور و در همه‌ی شهرها و گوشه و کنارهای این کشور بزرگ است. آنچه در مورد شهر بیجار جلب توجه میکند، این است که این مردم با محبت اهل بیت - چه شیعه و چه سنی، بخصوص شیعیان که پیرو مکتب اهل بیت هستند - توانسته‌اند از آزمایشهای بزرگی سربلند بیرون بیایند. این مردم عزیز در مرزداری کشور اسلامی امتحان خود را بخوبی دادند؛ نمره‌ی قبولی گرفتند. مردم کردستان در همه‌ی اقطار این استان، از جمله در شهر بیجار که مرکز تشیع است، شیعه و سنی با یکدیگر و در کنار یکدیگر زندگی میکنند و یک نمونه‌ای از همبستگی اسلامی و وحدت اسلامی را نشان میدهند. اینها در خور تقدیر است. ما در مطالعات خود، در بررسی‌های خود، نه فقط در این برهه، بلکه از گذشته، توجه کردیم که در دوران طاغوت به این منطقه با نگاه منفی نگاه شده است. مردم این منطقه را بیگانه دانستند، مورد بی‌اعتنائی قرار دادند؛ از اول انقلاب به همین جهت به دستور امام بزرگوار (رضوان اللّه تعالی علیه) اولین گروه عمران، به عنوان دفتر عمران کردستان، به این منطقه آمدند تا مشغول خدمت‌رسانی شوند، تا مشکلات متراکم‌شده‌ی از دوران قبل را بر طرف کنند. البته ناامنی‌هائی که دشمنان انقلاب در برهه‌ای از زمان به وجود آوردند، فرصتها را گرفت، عقب‌افتادگی‌هائی در این خدمت‌رسانی‌ها به وجود آورد، اما جوانان دلیر میهن اسلامی - چه جوانان جهاد سازندگی، چه دلاوران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چه مردان نیرومند ارتش و نیروی انتظامی - به پشتیبانی شما مردم توانستند در این استان و در این منطقه کارهائی را انجام دهند. البته در عین حال عقب‌افتادگی‌ها کم نیست. امام جمعه‌ی محترم، به بعضی از درخواستها اشاره کردند. خوشبختانه دولت خدمتگزار در جلسات خود - از جمله در جلسه‌ای که دو روز قبل در سنندج تشکیل دادند - به مسائل رسیدگی کردند و در خصوص منطقه‌ی بیجار، تصمیمهای خوبی گرفتند؛ به ما هم گزارش کردند؛ ما هم تأکید کردیم آنها را دنبال‌گیری و پیگیری کنند و ان‌شاءاللّه پیگیری خواهند کرد. به همت شما مردم، با کمک شما مردم ان‌شاءاللّه دولت خدمتگزار بتواند کارهای بزرگی را که برای این مردم، برای این منطقه، برای شما عزیزان در نظر دارد، انجام دهد. من یک نکته را که درباره‌ی مسائل کلی کشور و انقلاب است، اما بخصوصِ ناظر به مسائل بیجار هم هست، عرض میکنم. و آن این است که ملت ایران این حرکت عظیمی را که موجب حیرت بینندگان جهانی شد، به کمک سه عنصر اساسی انجام داد: یکی اتحاد؛ یکی، حضور و یکی آگاهی. ملت ایران با اتحاد خود، با حضور خود، با آگاهی خود این گام بلند را برداشت و تمدنی جدید، حرکتی جدید، جریانی نو در اندیشه‌ی سیاسی دنیا به وجود آورد. ملتهای مسلمان احساس هویت کردند، شخصیت پیدا کردند. احساس کردند میتوانند عقب‌افتادگی‌هایشان را که بر امت اسلامی تحمیل شده بود، جبران کنند. لذا شما می‌بینید حرکت ملت ایران بر روی ملتهای مسلمان - از شمال آفریقا تا شرق آسیا - اثر گذاشت، ملتها را بیدار کرد. در قضیه‌ی فلسطین، در قضیه‌ی لبنان، در مسائل عراق و افغانستان جا به جا و قدم به قدم،

تأثیر نفَس شما ملت ایران محسوس است. این کار بزرگ به برکت این سه عنصر بود: اتحاد ملی. دلها به هم نزدیک شد، حنجره‌ها یک فریاد را به گوش همه رساندند، مردم سراسر کشور از اقوام مختلف، با مذاهب مختلف، دنبال جمهوری اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام با یکدیگر هم‌دست و هم‌پیمان و هم‌سخن شدند. این یکپارچگی در آغاز انقلاب توانست آن چنان فشاری بر دشمن وارد بیاورد که کمر رژیم طاغوت را بشکند. بعد از آن هم تا امروز در آزمونهای گوناگون، همین وحدت ملت ایران بوده است که سخن آخر را به گوش دشمنان رسانده است و دشمن را از اینکه بتواند در صفوف ملت ایران رخنه کند، مأیوس کرده است. این وحدت را باید حفظ کرد. اینکه من در سنندج گفتم، این جا هم تکرار میکنم، برادران مسلمان وحدت اسلامی را بر افتراق مذاهب شیعه و سنی ترجیح دهند و نگذارند اختلاف مذهبی به اختلاف مشی و روش و جهتگیری منتهی شود، به خاطر این است. وحدت اقوام ایرانی، وحدت مذاهب اسلامی، وحدت جریانهای گوناگون سیاسی، تضمین کننده‌ی ابهت کشور است. این جا هم من به همه توصیه میکنم. آن جائی که اکثریت با برادران اهل سنت است، این توصیه‌ی ما بود. این جا هم که اکثریت با برادران شیعه است، باز این، توصیه‌ی ماست: با یکدیگر برادر باشید، با یکدیگر همراه و هم‌دست باشید، به یکدیگر کمک کنید. این نکته‌ی اول. نکته‌ی دوم، حضور. حضور مردم در صحنه‌ها توانست دشمن را مأیوس کند. اگر مردم در این سی سال در انتخاباتها شرکت نمیکردند، در راهپیمائی‌های بیست و دو بهمن و روز قدس شرکت نمیکردند، در مراسم گوناگون، حضور خودشان و این حجم عظیم ملت ایران را به رخ دشمن نمیکشیدند، مسلماً هیبت ملت ایران، آنچنان که امروز هست، نمیبود. این حضور را حفظ کنید. اینکه ما در همه‌ی انتخاباتها تأکید میکنیم که مردم در صحنه‌ها حاضر باشند و در صحنه‌های گوناگون حضور داشته باشند، به خاطر این است. این حضور فقط در عرصه‌ی سیاست نیست، فقط در انتخابات نیست؛ در عرصه‌های سازندگی، در عرصه‌ی اقتصادی، مردم حضور داشته باشند. همانطور که گفتم، این سخن مربوط به همه‌ی ملت ایران است، اما در خصوص بیجار هم این مسأله معنا پیدا میکند و مصداق دارد. مردم بیجار شهر خودشان، بیابانهای سرسبز و خرم خودشان، منطقه‌ی بسیار پر برکت خودشان را قدر بدانند. اینی که شنیده میشود مردم بعضاً از این شهرستان به نقاط دوردست مهاجرت میکنند، این برخلاف حضور است؛ حضور اقتصادی. باشید، بمانید، اینجا را آباد کنید. گذشت آن دورانی که دولتها نمیخواستند نگاه به مناطق دوردست بکنند. خوشبختانه دولت خدمتگزار نگاه به اقصی نقاط کشور میکند و مسائل اقصی نقاط کشور را مورد توجه قرار میدهد. من می‌بینم، مشاهده میکنم، از نزدیک ناظر هستم، می‌بینم نسبت به مسائل شهرستانها و استانها چطور دقت دارند. نسبت به همین بیجار، آن روز من دیدم مسئولانِ دولتی، مشکلات این منطقه و این شهرستان را بدرستی متوجهند؛ مسئله‌ی کمبود آب، مسئله‌ی سرازیر شدن سدها به سمت استانهای دیگر و محروم ماندن اینجا از آب را توجه دارند و اینها چیزهائی است که مسئولین استان به اینها توجه دارند، در فکر علاج‌جوئی نسبت به این مسائل هستند؛ دنبال اینند که این مسائل را حل کنند. این خیلی مغتنم است که مسئولین کشور به فکر مناطق گوناگون کشور - ولو آن جاهائی که از مرکز دور است، ولو آن جاهائی که برای بسیاری از مردم کشور ناشناخته است - باشند. این خیلی مغتنم است، خیلی خوب است. مردم خود منطقه باید همکاری کنند. همکاری کنید، حضور داشته باشید. این حضور، یکی از مهمترین مسائلی است که برای ادامه‌ی حرکت عظیم ملت ایران در سطح کشور و در اینجا و در سطح استان، مطرح است. شهر خودتان، دیار خودتان، آب و خاک پر برکت و زیبا و پر طراوت و سر سبز خودتان را قدر بدانید، مغتنم بشمارید، از آنها بهره ببرید. مسئولین هم کمک کنند، دست به دست هم بدهید. این هم مسئله‌ی حضور است. مسئله‌ی آگاهی، یعنی آن سومین عنصر، نقش بسیار مهمی دارد. مثل نقش اتحاد و وحدت و مثل نقش حضور در صحنه. ملت ایران نشان دادند ملت آگاهی هستند. اگر آگاهی ملت ایران نبود، آن دولتهای متزلزل و بی‌اعتقاد به انقلاب در سالهای اول انقلاب، یقیناً سرنوشت بدی را برای این کشور رقم میزدند. آنهائی که خودشان صریحاً میگفتند به انقلاب عقیده ندارند، آنهائی که میگفتند از آمریکا میترسند - صریحاً این را میگفتند - آنهائی که نشان میدادند که متمایل به نرمش و تذلل و تواضع در مقابل قدرتهای بزرگند، اگر بنا بود در

رأس کـار بماننـد، امروز ملت مـا مسـیر و وضـع دیگری داشت و از این عزت، از این پیشـرفت، از این ابهت جهـانی برای ملت ایران خبری نبود. امام بزرگوار ما محکم ایستاد و مردم به خاطر آگاهی، به برکت آگاهی‌شان پشت سر امام ایستادند. این آگاهی به مردم کمک کرد. من میخواهم عرض کنم عزیزان من! این آگاهی همیشه لازم است. امروز هم لازم است، فردا هم لازم است. نسل جوان ما خوشـبختانه امروز یک نسل غالب در سرتاسـر کشور است. جوانها بهوش باشند، بیدار باشند. معیارها مشخص است. در انتخابات، این آگـاهی بایـد اثر کنـد؛ در بیـان خواسـته‌های ملت این آگـاهی بایـد تأثیر بگـذارد؛ در حضور گوناگون، در مسائل مختلف، این آگاهی بایستی اثر بگـذارد. ملت ایران در انتخابهای خود - معیارهای انتخابات را من آن روز عرض کردم، این هم مکمل آنهاسـت - توجه کنـد؛ کسانی با رأی ملت سـر کار نیایند که در مقابل دشـمنان بخواهند دست تسـلیم بالا ببرند و آبروی ملت ایران را ببرند. کسانی سر کار نیایند که بخواهند با تملق‌گوئی به غرب، به دولتهای غربی، به دولتهای زورگو و مستکبر، به خیال خودشان بخواهند برای خودشان موقعیتی در سطح بین‌المللی دست و پا کننـد. اینها برای ملت ایران ارزشـی ندارد. کسانی سـر کار نیایند که دشـمنان ملت ایران طمع بورزنـد که به وسیله‌ی آنها بتواننـد صـفوف ملت را از هم جدا کنند، مردم را از دینشان، از اصولشان، از ارزشـهای انقلابی‌شان دور کنند. ملت باید آگاه باشد. اگر کسانی بر سر کار بیایند که در مراکز گوناگون سیاسی یا اقتصادی به جای اینکه به فکر ادامه‌ی راه امام و ارزشـها و اصول ترسیم شـده‌ی به وسـیله‌ی امام باشـند، به فکر به دست آوردن دل فلان قـدرت غربی و فلان مستکبر بین‌المللی باشند، برای ملت ایران مصیبت خواهد بود. این آگاهی برای ملت لازم است. بنابراین امروز هم، مثل این سی سال گذشـته، ملت ایران احتیاج به این سه عنصـر دارد: عنصـر اتحاد، عنصـر حضور در عرصه‌های مختلف و عنصر آگاهی. اگر ملت این سه چیز را که همه از برکات ایمان باللَّه و از برکات تعالیم قرآن است، داشـته باشد، من به شـما عرض بکنم، هم دنیا خواهد داشت، هم آخرت. ملت به برکت ایمـان خود، به برکت اعتقـاد خود، به برکت تمسک خود به ذیل عنایت نبی مکرم و اهل بیت عصـمت و تعالیم قرآن و اهل بیت خواهـد توانست هم دنیای خود را از آنچه که هست، بمراتب بهتر کند و هم رضای الهی را کسب کند. این، خط کلی ماست. من در این سـفر کردسـتان، خدا را شاکر هستم که با اینکه اطلاعات زیادی از این منطقه از پیش، به طور شنیداری و خواندنی داشـتم، اما مطالب زیادتر و حقائق بیشتری از این مردم عزیز، از شما مردم خونگرم و با محبت و وفادار و شجاع و نجیب، پیـدا کردم و حقـائق بیشتری به دست آوردم. امیـدوارم ان‌شاءاللَّه مسـئولین کشور قـدر شـما مردم خوب و نجیب و مؤمن و وفادار را بدانند. شما هم قدر این مسئولین خدمتگزار را بدانید. با این اتحاد و همدستی ملت و مسئولان است که ایران عزیز ما خواهد توانست به آن اهـدافی که اسـلام انقلابی و اسـلام ناب ترسـیم کرده است، خود را برسانـد. پروردگارا ! تو را به محمـد و آل محمـد سوگند میـدهیم رحمت خود، برکـات خود، فضـل خود، توفیق خود را بر این مردم فرو ببـار. پروردگارا ! روح مطهر این مرجع بزرگوار،(۱) این فقیه عارف را، که حقیقتاً رحلت او ما را داغـدار کرد، با اولیائش محشور کن. پروردگارا ! به محمـد و آل محمد ما را هم توفیق خودسازی و وارستگی و معرفت کامل عنایت بفرما. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ۱) آیهٔ‌اللَّه بهجت

بیانات در دیدار مردم سقز

بیانات در دیدار مردم سـقز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین و صـحبه المنتجبین سـیّما بقیهٔ اللَّه فی الأرضـین بسیار خرسندم که در این جمع متراکم، با شکوه و پر شور، امروز توفیق پیدا کردم که حضور پیدا کنم. اگر چه من قبلاً به شـهر زیبای شما مسافرتی نکرده بودم، اما راجع به سقز و مردم شجاع و دلاور آن و روحیه‌های برجسـته و پر شور آن مطالب زیادی خوانده و شـنیده و دانسته‌ام. مردم سقز در تجربه‌ی طولانی سی ساله‌ی انقلاب اسـلامی، در حساس‌ترین نقاط و مراکز، امتحانهای دشواری را بخوبی از سر گذراندند و نمره‌ی قبولی گرفتند. شاید بسیاری از مردم کشور مـا و بسـیاری از جوانـان نسـل امروز هم ندانـنـد که در جنگ تحمیلی، در حساس‌ترین مراکز این جنگ و دشوارترین

مراحل آن، جوانان سقز در صفوف مقدم مشغول دفاع و مشغول مبارزه بودند. در جزیره‌ی مجنون، جوانان دلاور سقز و مریوان و بقیه‌ی نقاط کردستان در کنار دیگر رزمندگان در صفوف اول، مشغول مقاومت جانانه‌ای بودند که هر کس از عملیات خیبر و عملیات بدر در سالهای اول جنگ تحمیلی مطلع باشد، میداند که این چقدر اهمیت دارد. امروز در جمع شما برادران و خواهران عزیز سقزی، من لازم میدانم از همه‌ی مردم این شهر و شهرستان به خاطر این مواضع روشن و افتخارآمیز صمیمانه تشکر کنم. و همین جا از فرصت استفاده کنم نسبت به مردم عزیز شهر بانه که شخصاً توفیق پیدا نکردیم به آنجا و دیگر شهرستانهای این استان مسافرت کنیم و مردم آن شهرها را از نزدیک ملاقات کنیم، سلام بفرستم و توفیقات الهی را برای همه‌ی آنها مسئلت میکنم. مسئله‌ی حساس و مهمی که دشمنان نظام اسلامی و دشمنان اسلام در مقابل آن درماندند و نتوانستند برای آن پاسخی پیدا کنند و علاجی به دست بیاورند، این است که در دنیای اسلام، در میان این جمعیت عظیم کشورهای اسلامی، همه‌ی متفکران، همه‌ی اندیشمندان، همه‌ی برجستگان دینی و دانشگاهی، نظام جمهوری اسلامی را یک پاسخ به دعوت اسلام و پرچم برافراشته‌ی اسلام را یک افتخار برای دنیای اسلام دانستند. در آغاز پیروزی انقلاب، سیاستگذاران و طراحان سیاسی استکبار امیدوار بودند بتوانند با توجه به اختلاف مذهبی در دنیای اسلام، میان نظام جمهوری اسلامی و ملتهای مسلمان و کشورهای مسلمان فاصله بیندازند. این توطئه اگر چه نسبت به بعضی از دولتهای وابسته‌ی به استکبار تا حدودی کارگر افتاد، اما نسبت به ملتها ابداً. متفکران دنیای اسلام از اینکه یک نظام سیاسی بر اساس احکام قرآن و شریعت اسلامی، با استقلال و عزت کامل در این نقطه از جغرافیای حساس خاورمیانه شکل گرفته است، احساس افتخار کردند و این را به خود ما در طول این سالهای گذشته، متفکران، صاحبان اندیشه، علمای بزرگ، دانشگاهیان برجسته‌ی مؤمنی از کشورهای عربی، از شمال آفریقا، از شبه‌قاره‌ی هند، از کشورهای دوردست آسیا - کشورهای مسلمان - تصریح کردند، به ما گفتند که ما به وجود جمهوری اسلامی افتخار میکنیم. این در حالی است که تفاوت مذهبی هم وجود داشت. دشمن امید بسته بود به اینکه این تفاوت مذهبی شکاف مذهبی ایجاد کند، اما متفکران مسلمان، توده‌های مؤمن، با اندیشه‌ی راسخ خود، با عزم راسخ خود، دشمن را مأیوس کردند. عین همین اتفاق در داخل کشور خود ما افتاد برادران و خواهران عزیز! در همین منطقه‌ی کردستان. امروز هشتمین روزی است که من در میان مردم عزیز شهرهای کردستان و طبقات مختلف در رفت و آمدم؛ با مجموعه‌های عظیم مردمی ملاقات کردم، با نخبگان و فرزانگان استان ملاقات داشته‌ام، با سران عشایر و متنفذان عشایر گوناگون کردی در سرتاسر کردستان و منطقه‌ی کردی ملاقات داشتیم، با جوانان دانشجو در جمعیت انبوهِ متراکم دانشگاه ملاقات داشتیم؛ در همه‌ی این دیدارها، اصرار من بر این بوده است که در آن جمعهای صمیمی - بدون حجاب، بدون واسطه - سخن دل را از زبان مجموعه‌های عظیم مردمی و نیز از زبان فرزانگان و زبدگان و نخبگان بشنوم. آنچه من در این ساعات متمادی و پی در پی در سراسر این استان شنیدم، ندای عزتمند اسلامی و وفاداری به اسلام و به نظام اسلامی و حاکی از روحیه‌ی بسیار ارزشمند مردم این استان است. درست آن چیزی که دشمن عکس آن را میخواست، در مواجهه‌ی رو به رو با مردم این استان، عکس خواسته‌ی دشمن ثابت شد. این برای من تازگی نداشت. من سالهاست که با جوانان کرد، با رزمندگان کرد، با مردم کرد از نزدیک آشنا بوده‌ام. صمیمیت مردم کرد را، محبت و وفاداری مردم کرد را، شجاعت و دلاوری مردم کرد را من از نزدیک شناخته بودم، دانسته بودم؛ برای من تازگی نداشت. اما این برای من مهم است که علی رغم خواست دشمنان ملت ایران و تبلیغات آنها، در صفحه‌ی تلویزیون این احساسات پاک و پرشور، این وفاداری عمیق، این روشن‌بینی، این آگاهی، این یکپارچگی، هم به همه‌ی ملت ایران و هم به دوستان و دشمنان فرامرزی ما نشان‌داده بشود، و این کار شد. خدا را سپاسگزاریم که مردم کرد و استان کردستان با عمل خود، با حرکت خود، با حضور پر شرافت خود، به دشمنان ملت ایران نشان دادند که ترفندهای آنها در تکه تکه کردن ملت ایران و اقوام ایرانی، به وسیله‌ی مردم کرد خنثی شد؛ این یک نکته‌ی بسیار اساسی است. من لازم میدانم از همه‌ی گروه‌های مردمی در این آخرین ساعاتی که در این استان هستم، صمیمانه تشکر کنم، بگویم شما نقش خود را بخوبی ایفا کردید.

این نمـایش عظمت ملت ایران است. به عموم ملت ایران از اقوام گونـاگون هم بگویم مبـادا به اشـتباه بیفتنـد، مبـادا رفتـار گروه‌های اندک‌شـمار - که پنجه به چهره‌ی انقلاب و جمهوری اسلامی میزنـد - به حساب این مردم عزیز، این جمعیت انبوه، این دلهـای وفادار نوشته بشود. تعداد معدودی انسانهای شریر یا فریب‌خورده که در هر نقطه‌ای پیدا میشوند - در کردستان و در غیر کردستان - حساب اینها از حساب متن مردم عزیز این استان بکلی جداست. همچنانی که حساب ضد انقلابی که در فلان استان دیگر کشور، در خراسان یا اصفهان یا فارس یا هر نقطه‌ی دیگر وجود دارد، به حساب مردم آن استان گذاشته نمیشود. دشمن این را میخواست تلقین کنـد؛ این را میخواست به ملت ایران نشان بدهـد. آنها میخواسـتند این جور وانمود کننـد که در این اسـتان امنیت نیست. ملت ایران می‌بینند در مقابل چشـمشان که به برکت همت شـما مردم و آگاهی شـما مردم و فداکاری جوانان دلاور، امروز این اسـتان از امنیت کامل برخوردار است. من در همین جا بایـد یاد جوانان دلاور پیشـمرگان مسـلمان کرد را گرامی بدارم. این مردان دلاور از جوان و پیر که از روزهای اول و سالهای اول پیروزی انقلاب، اینجا قیام کردنـد و در مقابل دشـمن که نظیر فـداکاری آنها را ما کمتر در هر نقطه‌ی دیگری دیده‌ایم، ایستادند. دلیلش را عرض بکنم؛ چون سخن به گزاف نمیخواهیم بگوئیم. حقیقت قضیه این است که برادر بسـیجی یـا پاسـدار در هر نقطه‌ای، در هر اسـتانی، در چشم مردم بـا یـک عظمتی مورد توجه قرار میگیرد؛ مردم در سـایه‌ی امنیت او احساس امنیت میکنند. جوان پیشـمرگ مسلمان کرد در این نقطه و بخصوص در مناطق نزدیک مرز، در حالی که خود حافظ امنیت کوچه و بازار و شـهر و بیابان بود، دشمنان از او انتقام میگرفتند؛ گروه‌های مسلح مزدور دشمن به انتقام رشادتهای این جوانان، حتّی گاهی خانواده‌های آنها را از دم تیغ بیرحمانه‌ی جنایت خودشان گذراندنـد، اما این مردان شـجاع در مقابل این مشـکلات ایسـتادند، صبر کردند؛ لذاست که من از صـمیم قلب معتقدم که جوانان دلاور پیشمرگان مسلمان کرد، در شمار اول و در صف مقدم دلاوران ایـن کشـور قرار دارنـد. دربـاره‌ی امنیـت عرض کردم، دربـاره‌ی آگـاهی شـما مردم گفتـم؛ اینهـا حقـایقی اسـت. یعنی مردم اسـتان کردسـتان و جوانـان دلاـور آن، خودشان زمینه‌های امنیت را در این اسـتان فراهم کردنـد، جوانان فـداکار مناطق دیگر هم به کمک اینها آمدنـد و توانسـتند نقشه‌ی دشـمنان را خنثی کنند؛ این یک حقیقتی است. اما در عین حال من میخواهم عرض کنم این آگاهی را باید مردم عزیز کرد حفظ کنند؛ هیچ غفلت نباید کرد. امیرالمؤمنین در کتاب نهج البلاغه میفرماید: «من نام لم ینم عنه»؛ یعنی اگر شما غفلت کردید، دشـمن شـما لزوماً غفلت نخواهد کرد؛ مراقب دشـمن باید بود. این مخصوص اینجا هم نیست. این توصیه‌ی ما به همه‌ی مردم کشور و همه‌ی قشـرهای فعال و آگاه و هوشـیار کشور است: باید آگاهی‌ها را حفظ کنید. دشمن اگرچه که امروز مثل روزهای اول انقلاب نیست که دیگر امیـد داشـته باشـد به اینکه میتواند ریشه‌ی این انقلاب را بزند؛ نه، آن روز امیدوار بودند بتوانند انقلاب را، جمهوری اسـلامی را نابود کنند، امروز مأیوسند؛ چنین امیدی امروز ندارند، می‌بینند این درخت تناور ریشه دوانده است؛ اما از کیـد آنها غافل نبایـد بود. من به طور قاطع این را میگویم: متأسـفانه در پشت مرزهای غربی ما، آمریکائی‌ها مشـغول توطئه‌اند، مشـغول تروریست‌پروری هستند. پول، سلاح، سازماندهی، تشکیلات به وسیله‌ی آمریکائی‌ها به طور مستقیم در پشت مرزهای غربی کشور ما صـرف میشود برای موذیگری کردن و پنجه انداختن و معارضه کردن با نظام جمهوری اسـلامی؛ باید بیدار باشیم. ما اطلاع داریم - اینهـا تحلیل نیست، اطلاع است - آمریکائی‌ها طرحهای خطرناکی برای کردسـتان دارنـد؛ هـدفشان دفاع از قوم کرد نیست؛ هدف پنجه انداختن و سلطه یافتن بر قوم کرد است؛ این را ما از روی اطلاع میدانیم؛ اینها تحلیل نیست، اطلاع است. دوستان کرد ما در آن سوی مرزهای غربی به ما اطلاع دادند و اطلاع میدهند افسـران آمریکائی پول میبرند بالای بلندی‌های «قندیل»، به قیمت خون جوانـان کرد از آنهـا اطلاعـات میگیرنـد؛ پول میدهنـد برای مزدورسـازی. این شأن جوان کرد نیست. به هرجا بتواننـد دست میزننـد، دست می‌اندازنـد، برای اینکه بتواننـد پنجه‌ی ننگین و خونین خود را در پیکر مردم کرد فرو ببرنـد. ملت مـا و کرد ایرانی، بحمـداللّه هشـیار است و من این را هم بگویم: جمـاعت کرد و قوم کرد حتّی در غیر ایران هم غالباً خودشان را ایرانی میداننـد؛ به ایرانی بودن خودشـان افتخار میکننـد. اگر کسانی از کردهای بیرون ایران در خـدمت هـدفهای آمریکا قرار میگیرنـد، بداننـد که ممکن است در

کوتاه‌مدت چیزی گیرشان بیاید، اما در بلندمدت نفرین و لعنت قوم کرد آنها را تعقیب خواهد کرد و رهایشان نخواهد کرد. این هوشیاری‌ها را باید حفظ کنید. هشیاری فقط در این زمینه نیست. در زمینه‌ی اختلافات درونی خودِ ما هم، همه باید هوشیار باشند. من در سنندج هم در روز اول - سه‌شنبه‌ی گذشته - گفتم، اینجا هم باز تکرار میکنم: مذاهب اسلامی باید دست در دست هم، برادروار در جهت اهداف و آرمانهای بلند اسلامی به کمک هم حرکت کنند. دشمن امید بسته است که بتواند پیروان مذاهب گوناگون را مقابل هم قرار بدهد. هیچ کس نباید تسلیم این نقشه‌ی خائنانه و خباثت‌آمیز دشمن بشود. آنها میخواهند شیعه در مقابل سنی، سنی در مقابل شیعه، دلها از هم چرکین، نسبت به هم بدبین؛ آنها این را میخواهند. برای همین است که من اعلام کردم، باز هم تأکید میکنم: خط قرمز از نظر نظام اسلامی و از نظر ما، عبارت است از اهانت به مقدسات یکدیگر. آن کسانی که نادانسته، از روی غفلت، گاهی از روی تعصبهای کور و بیجا، چه سنی و چه شیعه، به مقدسات یکدیگر توهین میکنند، نمیفهمند چه میکنند. بهترین وسیله برای دشمن همینها هستند؛ بهترین ابزار در دست دشمن همینها هستند؛ این خط قرمز است. سنی و شیعه هر کدام مراسم مذهبی خودشان را، آداب خودشان را، عادات خودشان را، وظائف دینی خودشان را انجام میدهند و باید بدهند؛ اما خط قرمز این است که نباید مطلقاً بین اینها به خاطر اهانت به مقدسات - چه آنچه که از سوی بعضی از افراد شیعه از روی غفلت صادر میشود، چه آنچه که از روی غفلت از بعضی از افراد سنی مثل سلفی‌ها و امثال اینها صادر میشود که یکدیگر را نفی میکنند - چیزی بیان شود. این همان چیزی است که دشمن میخواهد. اینجا هم باید هوشیاری باشد. من در این چند روز - که البته قبل از آن گزارشهای زیاد و اطلاعات زیادی در زمینه‌ی مسائل این استان به دست آورده بودم - هم در دیدارها، با شنیدنها، با دیدنها، مطالب متعددی را از زبان انسانهای دلسوز و علاقه‌مندان در مورد مسائل کردستان شنیدیم یا در گزارشهای مکتوب خواندیم یا به چشم بعضی چیزها را دیدیم. نیازها در اینجا زیاد است. در روز اول هم من گفتم، امروز هم به همین نتیجه میرسم که مهمترین نیاز این استان عبارت است از اشتغال که با سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و کشاورزی در این استان بایستی تأمین بشود. آنچه که ما به مردم استانهای دیگر عرض میکنیم، این است که اینجا، این سرزمین ثروتمند و غنی، با این مردم مؤمن و جدی، با این همه جوان خوب، زمینه‌ی بسیار خوبی است برای سرمایه‌گذاری. اگر یک روزی فکر میکردند در اینجا امنیت نیست، آن روز دیگر تمام شده است. امروز بحمداللَّه در اینجا امنیت مستقر است؛ امنیت خوبی اینجا وجود دارد؛ میتوانند بیایند سرمایه‌گذاری کنند. دولت هم تسهیلات میکند، تشویق میکند. در مورد مسائل اینجا و نیازهای اینجا، مصوبات دو سفر استانی هیئت دولت به استان کردستان به اضافه‌ی آنچه که در این سفر به وسیله‌ی دست‌اندرکاران سفر - دولتی و غیر دولتی - مطالعه شد، بررسی شد، اگر ان‌شاءاللَّه همین مصوبات اجرائی بشود و همه تحقق پیدا کند، عمده‌ی مشکلات این استان برطرف خواهد شد. توصیه‌ی ما به مسئولین این است که به طور جدی تحقق این خواسته‌ها و مصوبات را دنبال کنند. بحمداللَّه استان از مدیریت دولتی خوبی برخوردار است؛ مدیریت استان، مدیریت باکفایت و خوبی است. هم در اینجا بایستی این مصوبات به طور جدی دنبال بشود، هم من از همینجا به مسئولین در مرکز این را اعلام میکنم که باید به طور جدی سعی کنند همان مصوباتی را که انجام گرفته است، به مقام تحقق و عمل برسانند. آنچه که به عنوان خواسته مطرح میشود، غالباً مطالب معقول و قابل قبول و منطقی است. آنچه به عنوان خواسته‌های مربوط به این استان از زبان نخبگان شنیدیم، از زبان دانشجویان شنیدیم، از نامه‌های فراوان مردمی که در این سفر دست ما رسید، فهمیده شد، آنچه به عنوان مطالبات مردمی مطرح است، غالباً مطالبات منطقی‌ای است؛ مطالبات درستی است و همان طور که عرض کردیم، اگر مصوبات آن دو سفر - سفر دولت - و همچنین مصوبات این سفر، به توفیق الهی اجرائی و عملیاتی بشود، اغلب این مطالبات برآورده خواهد شد. البته در بعضی از جاها انسان مشاهده میکند که سطح توقعات را به شکل نامعقولی بالا میبرند؛ این درست نیست. توقعات و مطالبات مطلوب، همان چیزی است که در اظهارات مسئولین استان، ائمه‌ی محترم جمعه، در نامه‌های مردمی، در گفتار نخبگان که با ما در میان گذاشتند، دیده میشود؛ اینها درست است. اما بعضی جاها انسان می‌بیند فهرستی درست میکنند از

مطالبات نامعقول، غیر عملی؛ اینها جز اینکه دستگاه قادر نباشد به تحقق آن و ذهن مردم را گمراه و اغواء کند، اثر دیگری ندارد. توقعات معقول و منطقی همان چیزی است که از زبان مردم انسان میشنود، در نامه‌های مردمی انسان می‌بیند، نخبگان هم همانها را تکرار کردند. خدا را سپاسگزارم؛ آنچه که در این سفر گفته شد خطاب به مسئولان و خطاب به آحاد مردم، چیزهائی است که به اعتقاد ما از متن واقعیت برخاسته بود. من میگویم زبان کردی یک ثروت ملی است، استعدادهای علمی و هنریِ جوانان اینجا یک ثروت ملی است، استعداد ورزشی جوانان کردستان یک ثروت ملی است؛ از این ثروتهای ملی باید استفاده بشود، بهره‌برداری بشود، به فعلیت برسد. خدا را سپاسگزاریم که مسئولین با دلسوزی، مسائل مردم استانهای مختلف را دنبالگیری میکنند؛ من این را مشاهده میکنم، می‌بینم. مسئولین دولتی چه در سفرهائی که میکنند - سفرهای استانی - چه در تصمیم‌گیری‌های دیگر، من می‌بینم از نزدیک، با دلسوزی مسائل مردم را دنبال میکنند. امیدواریم ان‌شاءاللّه با همین روحیه، با همین دلسوزی مسائل کردستان دنبالگیری بشود. ما هم البته از آنها پاسخگوئی خواهیم خواست و آنچه را که قرار است انجام بگیرد، مطالبه میکنیم و امیدوارم به فضل الهی آینده‌ی کردستان مانند آینده‌ی این کشور عظیم، از امروز بسیار بهتر و سربلندتر و عزیزتر باشد. امروز بحمداللّه با دیدار شما آخرین روز سفر ما به کردستان، روز بسیار شیرین و مطلوبی بود. پروردگارا ! این جوانان برومند و عزیز را برای کردستان، برای کشور عزیز ایران حفظ کن؛ توفیقات خودت را شامل حال آنان بگردان. پروردگارا ! گره‌ها را از کار مردم ما در همه‌ی نقاط کشور و در این نقطه باز کن. پروردگارا ! روزبه‌روز عزت ملت ایران را در مقابل ملتهای دیگر و در مقابل زورگویان و قلدران افزایش بده. پروردگارا ! ما را بندگان صالح و شایسته‌ی خودت قرار بده؛ آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، به کرمت از ما قبول کن؛ و توفیق عمل به ما ارزانی بدار. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در جمع تعدادی از خانواده‌های شهداء

بیانات در جمع تعدادی از خانواده‌های شهداء بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم این جلسه از لحاظ معنوی جلسه‌ی بسیار پرعظمتی است. حقیقتاً برای یک ملت مایه‌ی افتخار است که پدران و مادرانی، جگرگوشگان خودشان را با این کیفیت در راه خدا به دست خودشان بفرستند و این عزیزان به شهادت برسند و این داغ بزرگ و سنگین به خاطر رضای الهی به کام آنان شیرین بیاید؛ آن هم پدران و مادرانی که بعضاً دو فرزند پسر داشتند، هر دو شهید شدند؛ سه فرزند آنها به شهادت رسیدند؛ چهار فرزند آنها به شهادت رسیدند؛ اینها چیز کوچکی نیست، مخصوص یک بخش از کشور ما و ملت ما هم نیست. شما جمع حاضر که این خصوصیت بسیار باعظمت در شما هست، پدران و مادران چنین جوانانی هستید که از نقاط مختلف کشور، از اقوام گوناگون کشور و از شهرهای مختلف کشور در میان شما هستند؛ از فارس، از عرب، از ترک، از کرد، از ترکمن، از بلوچ. کدام ملت یک چنین ترکیب شگفت‌آوری را در خود دارد؟ من در همین سفر کردستان خانواده‌ای را زیارت کردم که شش فرزندشان در راه خدا شهید شده بودند. قبلاً هم البته این خانواده را من دیده بودم. این سفر دیدم پدر و مادر این خانواده از دنیا رفته‌اند. یاد این بزرگان، یاد این مردان و زنان دلاور، یعنی پدران و مادران شهدا مثل یاد خود شهدا همیشه زنده است. اینها از خاطره‌ی یک ملت و یک تاریخ هرگز نخواهد رفت. ما در تاریخ، چیزهائی مربوط به صدر اسلام میخواندیم که اعماق آن را درک نمیکردیم؛ مثل داستان به نظر می‌آمد؛ اما امروز در ملت خود، در کنار خود، افرادی را می‌بینیم که از لحاظ فداکاری، از آن زنان و آن مردان که یاد آنان در تاریخ اسلام هزار و چهارصد سال باقی مانده، بالاترند. اینها صبرشان از آنها بیشتر است. آنها نفس گرم رسول خدا را میدیدند، پیغمبر را به چشم میدیدند، در رکاب او میجنگیدند، اینها با هزار و چهارصد سال فاصله، »و امنّا به و لم‌نره صدقا و عدلا« - که در دعای سمات است - با این ایمان مستحکم اینجور ایستادند؛ این چیز کمی است؟ ملت ایران اینجور پیروز شد عزیزان من! این ایمانهای محکم، این اراده‌های پولادین، این ایثار و فداکاری بزرگ پدرها و مادرها و خانواده‌ی شهدا، آنچنان پایه‌های این بنای مستحکم را قوی و ماندگار کرد،

که هیچ طوفانی نتوانسته است و بعد از این هم به اذن الهی نخواهد توانست این بنیان رفیع را تکان بدهد؛ از جا بکند. پایه‌ی این بنای مستحکم جمهوری اسلامی، همین صبر شما، همین ایمان شما، همین استقامت شماست. این است که جوانهای امروز ما را با گذشت سی سال از انقلاب این جور انقلابی بار می‌آورد که شما دارید نمونه‌ی جوانان مؤمن و انقلابی را می‌بینید. و اینها همه به برکت اسلام است، به برکت قرآن است. شما برای خدا فرزندانتان را به جبهه فرستادید، برای خدا در مقابل مصیبت فقدان آنها صبر کردید. اگر نظام اسلامی اندکی از اسلام و از راه اسلام و از هدفهای اسلام انحراف پیدا کند، مطمئناً این پشتوانه‌ی عظیم، دیگر برای او باقی نخواهد ماند. اینکه امام بزرگوار ما در همه‌ی اظهاراتش، در همه‌ی گفته‌هایش بر روی اسلام تکیه میکرد، به خاطر همین حقیقت است. اسلام است که ما را نگه داشت، اسلام است که به ما قوت بخشید، اسلام است که ما را امیدوار به پیروزی کرد و وارد این میدانهای سخت کرد، اسلام بود که در حمله‌ی «بیت‌المقدس»، آن جوانان غریب، آن نیروهای مسلحِ فاقد امکانات را آنجور در مقابل دشمن بعثی وادار به استقامت کرد که توانستند او را مفتضح کنند، شکست بدهند، خرمشهر را پس بگیرند، از سرزمین اسلامی او را بیرون کنند. این نظام با اسلام به وجود آمد، با اسلام هم زنده خواهد ماند. همه‌ی مسئولین نظام باید به این نکته توجه کنند و به اسلام و احکام اسلام و به ارزشهای اسلامی افتخار کنند. درست است که دشمنان اسلام - یعنی دشمنان ملت ایران - این را نمی‌پسندند. بدیهی است شما وقتی در مقابل یک دشمنی قرار بگیرید، اراده‌ی قوی داشته باشید، اسلحه‌ی کارآمد داشته باشید، دشمن این را نمی‌پسندد؛ میخواهد اراده‌ی شما را، از شما بگیرد و شما را تضعیف کند؛ اسلحه را از دستتان بگیرد. دشمنان ایران و ایرانی میدانند که مایه‌ی ایستادگی و اقتدار این ملت و اراده‌ی مستحکم او، همین ایمان اسلامی او بود؛ میخواهند این را از او بگیرند. آنها تبلیغات جهانی را در همین جهت سازماندهی میکنند. ما باید هوشیار باشیم؛ مسئولین ما باید هوشیار باشند؛ نامزدهای انتخابات باید هوشیار باشند. مبادا نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در تبلیغات خود برای دلخوشی دشمنان حرفی بر زبان جاری کنند. رضایت خدا را باید در نظر گرفت، رضایت اولیاء را باید در نظر گرفت. آن چیزی را باید معیار قضاوت قرار داد که مایه‌ی ایستادگی ملت است، مایه‌ی استحکام ملت است، مایه‌ی استقامت مردم است و او پایبندیِ محکم به اسلام است. خدا را شکر میکنیم که به برکت اسلام نگذاشت خون شهیدان ما پامال و ضایع شود. خون شهیدان ما ضایع و باطل نشد. این عزتی که امروز شما می‌بینید نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران دارند، به برکت همین خونهاست. اینکه در همه‌ی کشورهای اسلامی، قشر عمومی مردم، ملت ایران را تحسین میکنند، نظام جمهوری اسلامی را به چشم عظمت نگاه میکنند، به برکت این خونهاست. این امنیتی که امروز در کشور ما هست، این حرکت عظیمی که امروز به سمت سازندگی این کشور هست، این کارهای بزرگی که انجام گرفته است، این پیشرفت علمی و فناوری، این افزایش تعداد عالم و دانشمند و دانشجو و محقق و پژوهشگر، اینها همه به برکت خون شهداست. این بیداری عمومی که امروز کشور و ملت ما دارد، به برکت خون شهداست. خون شهدای شما مثل کیمیا، مثل اکسیر توانست این ملت را، این کشور را متحول کند، رشد بدهد و افتخارش مال شهدای شما و مال خود شماست. ملت ایران تا ابد مدیون شهدا و خانواده‌های شهداست. این را همه‌ی ملت ما باید بدانند. هرچه ما عزت به دست بیاوریم، هرچه پیشرفت به دست بیاوریم، مرهون خون شهدای عزیز شما، این جگرگوشه‌های شماست. اینها بودند که به ما، به کشورشان، به ملتشان، به اسلام عزت دادند. این را همه باید قدر بدانند؛ مسئولین هم باید قدر بدانند، خود شما خانواده‌ها هم باید قدر بدانید؛ و میدانید. کمتر خانواده‌ی شهیدی را من دیده‌ام که به شهادت فرزند خود افتخار نکند، احساس سربلندی نکند؛ هیچ، شاید هرگز خانواده‌ی شهیدی را ندیده باشیم. به شهدای خودشان افتخار میکنند، حق هم همین است، جای افتخار هم دارد. نه شما، همه‌ی ما، همه‌ی ملت ایران، همه‌ی مسئولین باید به این مردان دلاور، به این جوانان شجاع افتخار کنند. و یاد حماسه‌ی دفاع مقدس باید همیشه در کشور ما باقی بماند و جاودانه باشد. بعضی‌ها خواستند، سعی هم کردند که یاد دوران دفاع مقدس و آن شجاعتهای بزرگ و آن عظمتها را بتدریج کمرنگ کنند و از یادها ببرند. اینها اگر نادانسته این کار را میکنند، غفلت بزرگی دارند؛ اگر هم خدای نکرده دانسته است

که خیانت است. یاد دفاع مقدس، یاد شهیدان، باید همیشه در بین ملت ما و جامعه‌ی ما زنده بماند. هنوز خیلی حرفها گفته نشده است. خیلی از خاطرات جوانان شما، فرزندان شما هنوز ثبت نشده. و همان مقداری که بیان شده، نشان دهنده‌ی یک عظمتِ غیر قابل اندازه‌گیری با اذهان معمولی انسان است؛ با فکر و مغز مادی غیرقابل اندازه گیری است. همین چیزهائی که راجع به فتح بیت‌المقدس، فتح فتح‌المبین و بقیه‌ی عملیاتها نوشته شده است، چقدر در آن عظمت هست. اینها را همین جوانان شما انجام دادند. ما از خداوند متعال برای شهدای عزیزمان علو درجات مسئلت میکنیم. از خدا میخواهیم که ما را با این شهدا محشور کند. و همه را بخصوص شما پدرها و مادرها را مشمول شفاعت آنها قرار بدهد و امیدواریم که ان‌شاءالله این افتخار عظیم ملت ایران همیشه برای ملت ایران مایه‌ی سرافرازی و مایه‌ی پیشرفت باشد. و خداوند دلهای شما را مشحون از فضل خود، رحمت خود، صبر و سکینه‌ی الهی قرار بدهد. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)

بیانات در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی العالمین چهاردهم خرداد را که یادآور مصیبت فقدان پدر عظیم‌الشأن این ملت است، به همه‌ی شما حضار عزیز، به ملت بزرگ ایران و به همه‌ی آزادگان عالم تسلیت عرض میکنم. و امیدوارم خداوند متعال به همه‌ی ما توفیق عنایت کند که بتوانیم با تکرار خاطره‌ی این بزرگمرد تاریخ اسلام توشه‌هائی برای حرکت خودمان، حرکت ملت ایران و حرکت امت اسلامی برگیریم. یک مطلب درباره‌ی ممشای امام و راه آن بزرگوار و هدفهای ایشان عرض میکنم. و آن این است که در جمع‌بندیِ توصیه‌های امام و شعارهای امام و مطالباتی که ایشان از مردم، از مسئولان، از آحاد مسلمانان جهان داشته‌اند، دو پرچم برافراشته را در دست امام ملاحظه میکنیم. در حقیقت امام بزرگوارِ ما در این نهضت عظیمی که در کشورمان و در جهان اسلام به وجود آوردند، دو پرچم را بلند کردند و برافراشته نگاه داشتند: یک پرچم عبارت است از پرچم احیاء اسلام؛ به عرصه آوردن این قدرت عظیم و لایتناهی پرچم دوم، پرچم عزت و سربلندی ایران و ایرانی. این دو تا پرچم برافراشته‌ی به دست قدرتمند امام بزرگوار ماست. پرچم اول که در حقیقت یک بعد از دعوت امام و نهضت امام است، مربوط به امت بزرگ اسلامی است. پرچم دوم هم اگرچه که مربوط به ملت ایران است، مربوط به ایران و ایرانی است، اما چون یک تجربه‌ی عملی از تحرک حیات‌بخش اسلام است، برای امت اسلامی امیدآفرین و حرکت‌ساز است. چون این نهضت بزرگ در ایران تجربه‌ی عملیِ بیداری اسلام و تحقق اسلام بود، بنابراین اگرچه که به طور مستقیم مربوط به ایران و ایرانی است، اما نتیجه‌ی آن باز برای امت اسلام دارای ارزش و اهمیت است. من درباره‌ی هر دو بعد، مطالب کوتاهی را عرض میکنم. در بعد اول که برافراشتن پرچم اسلام بود، این موجب شد که مسلمانان در همه‌ی جای دنیا احساس هویت کردند؛ احساس شخصیت کردند. بعد از آنی که در طول سالهای متمادی کوشش شده بود که هویت اسلامی خرد شود، له شود، وقتی این انقلاب به وجود آمد، وقتی قامت برافراشته‌ی امام بزرگوارِ ما در منظر مردم مسلمان عالم پدیدار شد، همه احساس کردند که یک هویتی، یک شخصیتی، یک اصالتی پیدا کرده‌اند. همین موجب شد که در شرق و غرب دنیای اسلام نشانه‌های بیداری مسلمانان پدیدار بشود: ملت فلسطین بعد از ده‌ها سال ناکامی جان گرفت؛ جوانان کشورهای عربی که بعد از شکستِ در سه جنگ که دولتهایشان با رژیم صهیونیستی داشتند و دلمرده و مأیوس بودند، دوباره روحیه گرفتند - اینها دیگر مربوط به دنیای اسلام است؛ مخصوص به مسائل کشور ما نیست - رژیم صهیونیستی که غده‌ی سرطانی در دل کشورهای اسلامی است و تا آن روز یک چهره‌ی شکست‌ناپذیر از خود نشان داده بود و خیلی‌ها در دنیای اسلام باور کرده بودند که رژیم صهیونیستی شکست‌ناپذیر است، از دست جوانان مسلمان سیلی خورد؛ انتفاضه‌های فلسطینی شروع شد، ضربه‌های پیاپی بر رژیم غاصب وارد شد؛ چه در انتفاضه‌ی اول، چه در انتفاضه‌ی

اقصی چه در شکست و عقب‌نشینیِ نه سال قبل از لبنان، چه در جنگ سی و سه روزه و چه در سال گذشته در جنگ بیست و دو روزه‌ی با مردم مظلوم غزه؛ همه‌ی اینها ضرباتی بود که بر رژیم صهیونیستی وارد شد. این در حالی است که آن روزی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، رژیم صهیونیستی از نظر دولتهای مسلمان و ملتهای مسلمان، بخصوص ملتهای عرب، یک رژیم شکست‌ناپذیر به حساب می‌آمد. این موجب شد که رژیم صهیونیستی عجالتاً شعار از نیل تا فرات را کنار بگذارد و به دست فراموشی بسپرد. ملتهای مسلمان - از آفریقا تا شرق آسیا - به فکر ایجاد نظام اسلامی و حکومت اسلامی افتادند با فرمولهای گوناگون؛ نه لزوماً با همان فرمول نظام جمهوری اسلامی ما؛ اما به فکر حاکمیت اسلام بر کشورشان افتادند. بعضی از کشورها موفق هم شدند؛ بعضی هم آینده‌ی نویدبخشی در انتظارشان هست از حرکتهای اسلامی. روشنفکران در دنیای اسلام با امید تازه‌ای به میدان آمدند؛ همان شاعران و هنرمندان و نویسندگانی که با یأس حرف میزدند، احساس شکست میکردند، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بعد از حرکت عظیم امام بزرگوار و ایستادگی‌های این ملت، روحیه‌ی‌شان عوض شد، لحن کلامشان و شعرشان و قلمشان تغییر پیدا کرد؛ رنگ امید به خود گرفت. و این رشته سر دراز دارد. من همین جا به ملتهای مسلمان عرض میکنم اگر امروز شما می‌بینید که لحن دنیای غرب در برابر شما نرمتر شده است، این در نتیجه‌ی همین بیداری عمومی و ایستادگی در دنیای اسلام است. وعده‌ی بی‌تخلف خداوند که پیروزی مؤمنان را وعده کرده است، تحقق پیدا نمیکند، مگر در صورتی که مؤمنان ایستادگی کنند، پافشاری کنند، جانفشانی کنند. همان مقداری که این ایستادگی دیده شد، ورق برگشت؛ دنیای اسلام در مقابل غرب از آن حالت تحقیرشدگی خارج شد. در گذشته، دنیای سلطه و قدرتمندان سلطه‌گر نسبت به کشورهای اسلامی به طور دلخواه تصمیم‌گیری میکردند؛ نه نظر ملتهای مسلمان و نه نظر دولتهای اسلامی را حتّی سؤال هم نمیکردند. اگر نفت داشتند، برای نفتشان؛ اگر بازار داشتند، برای بازارشان برنامه‌ریزی میکردند، تصمیم میگرفتند و آن تصمیم باید عمل میشد. با بیداری دنیای اسلام این وضعیت تا حد زیادی تغییر پیدا کرد. مسلمانها باید این تجربه را در همه‌ی دنیای اسلام به عنوان یک تجربه‌ی موفق و مغتنم قدر بدانند و راه خودشان را بر اساس او تنظیم بکنند. آنچه ملتها را عزیز میکند، سربلند میکند، ایستادگی آنهاست. امروز شما ملاحظه کنید حتّی این دولت جدید آمریکا، سعی میکند چهره‌ی جدیدی را از دولت ایالات متحده برای مردم این منطقه ترسیم کند. البته حق هم دارند که این را بخواهند؛ چون دولت قبلیِ آمریکا یک چهره‌ی زشت و منفور و خشنی از دولت ایالات متحده در نزد ملتهای این منطقه به وجود آورده است. ملتهای منطقه‌ی خاورمیانه، منطقه‌ی اسلامی و شمال آفریقا از ته دل از آمریکا متنفرند؛ چون در طول سالهای متمادی از آمریکا در این منطقه خشونت دیدند، دخالت نظامی دیدند، حق‌کشی دیدند، تبعیض دیدند، مداخله‌های زورمدارانه دیدند، از دست رفتنِ حقوق خودشان را به وسیله‌ی دولتهای زورگوی آمریکائی در طول سالهای گذشته مشاهده کردند، لذا متنفرند. خوب، حالا دولت جدید آمریکا درصدد است این چهره را متحول کند؛ یعنی چهره‌ی جدیدی از آمریکا در این منطقه ترسیم کند. این چه جوری میشود؟ من این را به طور قاطع میگویم: این با حرف و نطق و شعار به دست نخواهد آمد. آنها کارهائی کرده‌اند که عمیقاً ملتهای این منطقه را آزرده است، رنجانده است، به آنها ضربه زده است؛ نمیشود با حرف و نطق و شعار این آزردگی را، این رنجش را، این نفرت عمیق را برطرف کرد؛ عمل لازم است. آمریکا از دمکراسی حرف زد، از اعتبار رأی ملتها حرف زد؛ اما در فلسطین، آراء مردم که یک دولتی را انتخاب کرده بودند، ندیده گرفت، به هیچ گرفت، اعتنائی به آن نکرد. این چه نتیجه‌ای در ذهن مردم میبخشد؟ معلوم است. در مورد حقوق ملت فلسطین، یعنی یک ملتی که ده‌ها سال است از خانه‌ی خود، از میهن خود با یک روش خشونت‌آمیز و خشن و ظالمانه رانده شده است - این را که همه میدانند، اینکه تاریخ ناشناخته‌ای نیست، مربوط به شصت سال قبل است. ملت فلسطین با این وضعیت، از حقوق خود محروم، آواره‌ی در کشورهای مختلف - آمریکا نه فقط نسبت به حقوق اینها هیچگونه توجهی نکرد، از آنها حمایتی نکرد، بلکه بعکس، از رژیم غاصب صددرصد حمایت کرد، و اگر فلسطینی‌های مظلوم درصدد برآمدند اعتراضی بکنند، آن اعتراض را اخلالگری و کارهای

شریرانه معرفی کرد. این چه جور درست خواهد شد؟ حق‌کشی‌های آمریکا در این منطقه یکی دو تا نیست. در مورد کشور خودِ ما، در مورد همین انرژی هسته‌ای - همین مسئله‌ی متداولِ این چند سال - شما ببینید چقدر کتمان حقیقت کردند؛ چقدر خلاف واقع گفتند؛ چقدر دروغ گفتند؛ چقدر با خواسته‌ی یک ملت - که حق طبیعی و مشروع خود را که خود به دست آورده است و آن را میخواهد - مقابله کردند. ملت ما میگوید ما میخواهیم به صنعت هسته‌ای دست پیدا کنیم، ما میخواهیم بتوانیم از انرژی هسته‌ای در مسائل گوناگون زندگی صلح‌آمیز استفاده کنیم، آنها میگویند که ملت ایران به دنبال بمب هسته‌ای است! چرا دروغ میگویند؟ چرا ملت ایران را با این حرفها اینجور از خودشان عمیقاً متنفر میکنند؟ این کار را در این سالهای گذشته کرده‌اند. بارها ملت ایران و مسئولان اعلام کرده‌اند که ما سلاح هسته‌ای را نمیخواهیم؛ این در سلسله‌ی نیازها و نظام تسلیحاتی ما اصلاً وجود ندارد. ما اعلام کردیم که استفاده‌ی از سلاحهای هسته‌ای از نظر اسلام حرام و ممنوع است. و نگهداشتن او ایجاد یک خطر بزرگ و یک دردسر بزرگ است؛ ما دنبال این نیستیم و نمیخواهیم؛ پول هم بدهند بگویند آقا شما بیائید این کار را بکنید، ملت ایران نمیخواهد، مسئولین نمیخواهند. اما در عین حال در این تبلیغات چند ساله‌ی مخالفین و غربی‌ها، می‌بینید برای اینکه حرف باطل خودشان، حرف زور خودشان را موجه جلوه بدهند، به جای اینکه بگویند ایران به دنبال انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای است، میگویند ایران به دنبال بمب هسته‌ای است! این حق‌کشی نیست؟ دولتهای آمریکا در طول این سالهای گذشته - بخصوص رئیس جمهور نابخردِ قبلیِ آمریکا - به عنوان مبارزه‌ی با تروریسم به اشغال دو کشور اسلامی دست زد: یعنی عراق و افغانستان. بعد شما در افغانستان نگاه میکنید می‌بینید هواپیماهای جنگیِ آمریکائی مردم را، صد نفر، صد و پنجاه نفر - نه یک بار، نه دو بار، نه ده بار - در طول این چند سال مرتب بمباران میکنند و به قتل میرسانند. خوب، مگر تروریستها چه کار میکنند؟ این همین کاری است که تروریستها میکنند؛ منتها تروریستها یک نفر، دو نفر، ده نفر را میکشند، شما صد نفر، صد و پنجاه نفر را یکجا میکشید. این چه جور مبارزه‌ی با تروریسم است؟ در عراق عناصر تروریستِ بعثی را - طبق اطلاعات مسلّم ما - پشتیبانی و همراهی کردند، در حالی که شعار مبارزه‌ی با تروریسم میدادند! اینهاست که ملتهای منطقه را از آمریکا متنفر کرده است؛ چهره‌ی آمریکا را سیاه کرده است، مخدوش کرده است. اگر رئیس جمهورِ تازه‌ی آمریکا میخواهد این چهره را عوض کند، این کارها باید عوض بشود؛ با نطق و با شعار و با این چیزها حاصل نمیشود. ملتهای مسلمان هم میدانند که صداقت دولتمردان آمریکا آن وقتی مشخص میشود که در عمل به تغییر دست بزنند؛ والّا اگر در عمل به تغییر دست نزنند، صد تا نطق هم که بکنند، حرفهای شیرین و زیبا هم که به امت اسلامی تحویل بدهند، اثری نخواهد کرد؛ تغییری به وجود نخواهد آمد. این بیداری اسلامی، آن وجه اول از حرکت عظیم امام بزرگوار ما بود.

وجه دوم مربوط به عزت ایران و ایرانی است. اولین کار و مهمترین کاری که امام بزرگوار ما در این بخش دوم انجام داد، این بود که احساس حقارت را از ملت ایران گرفت و از روح آنها زدود؛ این خیلی مسئله‌ی مهمی است. ملت ما از صد و پنجاه سال پیش، صد سال پیش، بر اثر عوامل گوناگون، در خود احساس حقارت میکرد؛ خودکم‌بینی احساس میکرد؛ از جنگهای دوران قاجار بگیرید و آن شکستهای سخت و از دست دادن شهرهای مختلف در زمان قاجار، تا بعد در دوران پهلوی، زمان رضاخان، آن دیکتاتوری و سرکوب سخت ملت، که مجال نفس کشیدن به کسی داده نمیشد؛ بعد در دوران بعد از پهلوی اول، زمان محمدرضا، با حضور آمریکائیها، با ایجاد سازمان امنیت و ساواک، با آن رفتار خشنی که با مردم میکردند، مردم احساس میکردند که هیچ توانی دیگر برایشان نمانده است. در چند مسئله‌ی مهم ملت ایران احساس شکست کرد؛ از قضیه‌ی مشروطه که ملت ایران شکست خورد بعد از اینکه پیروز شده بود، تا قضیه‌ی نهضت ملی که باز ملت ایران با آنکه یک حرکت عظیمی را کرد، متصدیان و مسئولان نتوانستند این حرکت را نگه دارند و ملت ایران شکست خورد؛ بعد از آن یک دیکتاتوری سخت از سال ۳۳ تا سال ۵۷ - در طول بیست و چهار سال - بر مردم حاکم بود، که مردم واقعاً روحیه‌ای دیگر نداشتند. از طرفی روشنفکران غرب‌زده که خیلی از آنها در دستگاه‌های حکومت ظالم حضور داشتند، با حرف خودشان و با عمل خودشان به مردم اینجور تفهیم کرده بودند که شما

عرضه ندارید؛ عرضه‌ی هیچ کاری را ندارید؛ باید تقلید کنید. در علم تقلید کنید، در صنعت تقلید کنید، در فرهنگ تقلید کنید، در لباس تقلید کنید، در خوراک تقلید کنید، در حرف زدن تقلید کنید. حتّی کار را به جائی رساندند که یک وقتی گفتند: باید خط فارسی را تغییر بدهیم! ببینید چقدر یک ملت باید از استقلال و عزت نفس دور شده باشد که جرأت کنند کسانی بگویند خطّت را تغییر باید بدهید. خط فارسی که هزار سال میراث علمی ما با آن نوشته شده است، این را عوض کنیم، تغییر بدهیم، خط اروپائی‌ها را بیاوریم و از آنها تقلید بکنیم؛ کار را به این جا رسانده بودند. امام آمد این روح حقارت را گرفت و در طول پانزده سال نهضت امام تا پیروزی انقلاب و از روز پیروزی انقلاب به نحو دیگری تا ده سال عمر بابرکت آن بزرگوار، دائم روح خودباوری را در این ملت دمید: شما میتوانید، ما میتوانیم، شما قادرید، شما بزرگید، شما قدرتمندید. این خودباوری و اعتماد به نفس ملی یکی از دو رکن اساسی پیشرفت هر کشور است. یک رکن، امکانات مادی است، اما امکانات مادی کافی نیست. یک ملت ممکن است امکانات مادی زیادی هم داشته باشد، اما به رشد و ترقی و تعالی نرسد؛ نتواند یک ملت عزیز و قدرتمند بشود. خوب، ما در دوران قبل از انقلاب همین نفت را داشتیم، همین گاز را داشتیم، همین معادن عظیم فلزات ذی‌قیمت را داشتیم، همین استعدادهای درخشان و نیروی انسانیِ بااستعداد را داشتیم؛ اما در عین حال یک ملت دست سوم، گمنام در دنیا، توسری‌خور قدرتهای بزرگ، زیر یوغ یک حکومتی که فاسد بود، دست‌نشانده بود، متصل به دشمنان ملت بود، زندگی میکردیم. پس امکانات مادی کافی نیست، مؤلفه‌های دیگری لازم است؛ مؤلفه‌های معنوی. یکی از مهمترین این مؤلفه‌ها، همین خودباوری است، اعتماد به نفس است و اینکه یک ملت باور کند که میتواند. امام ملت ما را به این باور رساند که میتواند بایستاد؛ میتواند مقاومت کند؛ میتواند کشور خود را آزاد کند؛ میتواند نظامی را که خود به وجود آورده است، با کمال قدرت این نظام را حفظ کند؛ میتواند در دنیا، در سیاستهای بین‌الملل اثر بگذارد، که همین جور هم شد. این همان عزت ملی است که من بیست روز قبل از این در سنندج در بین برادران کُردمان این مسئله را مطرح کردم. عزت ملی خیلی برای یک کشور مهم است. این عزت ملی فقط حرف هم نیست. این ترجمه‌ی عملی در همه‌ی عرصه‌های زندگی ما دارد. عزت ملی در مدیریت کشور به این معناست که یک دولت، یک نظام، به ملت خود متکی باشد، به مردم متکی باشد. عزت ملی در مسائل اقتصادی به این است که کشور به قدرت خودکفائی برسد، بتواند اگر چیزی از دنیا نیاز دارد، میگیرد، چیزی هم دنیا به او نیاز داشته باشد و در مقابل از او بگیرد؛ مغلوب نباشد، مقهور نباشد. عزت ملی در عرصه‌ی علم به این است که جوان دانشجوی او، پژوهشگر او، عالِم محقق او سعی کند مرزهای علم را درنوردد - همین چیزی که ما گفتیم نهضت نرم‌افزاری و تولید علم - و علم را تولید کند. آن کسانی که دانش را به این نقطه رساندند، انسانهائی بودند که از لحاظ متوسط استعداد از ما اگر عقب‌تر نبودند، جلوتر نبودند. ما قرنها سابقه‌ی درخشان علمی در تاریخ داریم و امروز هم باید بتوانیم علم را بسازیم، به وجود بیاوریم، کشف کنیم و در بنای علمی دنیا سهم عمده‌ای داشته باشیم؛ این میشود عزت. عزت یک ملت در سیاستهای گوناگون و در تعاملش با کشورهای دیگر و دولتها و قدرتها این است که از استقلالِ رأی برخوردار باشد. یک دولت، یک نظام در مقابل قدرتها آنچنان ظهور کند که نتوانند در هیچ مسئله‌ای اراده‌ی خودشان را بر او تحمیل کنند. عزت ملی در عرصه‌ی فرهنگ به این است که یک ملت به سنتهای خود پایبند باشد، برای آنها ارج قائل باشد، مقلد فرهنگهای بیگانه و مهاجم نشود. این چیزی است که متأسفانه کشور ما در قبل از انقلاب، در طول صد سال یا بیشتر در مقابل این طوفان و این موج ویرانگر فرهنگ غرب، غرق شد که آثارش را ما هنوز هم داریم تحمل میکنیم؛ رنجهایش را ما هنوز هم داریم میبریم. عزت ملی به این است که یک ملت به سنتهای خود اهمیت بدهد، احترام بگذارد، افتخار کند و به اینکه دیگران بگویند آقا شما مرتجعید، اعتناء نکند. امروز بعضی از کشورهای اروپائی کارهائی میکنند که اگر آنها را در مقابل یک آدم عاقلِ متعارف بگذارید، جز خنده‌ی تمسخرآمیز کاری نمیکند. میگوئیم: چرا میکنید؟ میگویند: این سنت ماست! به سنتهای خودشان پایبندند؛ سنتهای کهنه‌ی پوسیده. آن وقت اگر ملتهای دیگر به سنتهای خودشان احترام بگذارند، پایبند باشند، آنها را طعن و تمسخر میکنند که چرا. نه، این

خودباختگی مخالف با عزت ملی است. عزت ملی آن وقتی است که یک ملت در مقابل فرهنگ دیگران خودباخته نباشد؛ این عزت ملی است. در همه‌ی عرصه‌های زندگی عزت ملی ترجمه میشود، معنا دارد، مصداق دارد. در نحوه‌ی اداره‌ی کشور و ارتباط با انسانها، عزت ملی به این است که تک تک انسانها در یک جامعه مورد احترام قرار بگیرند. «امّا اخ لک فی الدّین و امّا نظیر لک فی الخلق»؛(۱) اگر هم‌دین شماست، مورد احترام است؛ اگر هم‌دین شما هم نیست، مورد احترام است. در جامعه هرکه انسان است، مورد احترام است؛ مورد تکریم است؛ این ایجاد عزت ملی میکند. اینها ابعاد گوناگون عزت ملی است که رهنمود امام بود؛ انگشت اشاره‌ی امام بود. نظام اسلامی هم در این سی سال با همین اعتماد به نفس پیش رفت. البته فراز و نشیب داشت، افت و خیز داشت؛ اما توقف نداشت؛ ملت توقف نکردند. این عزت ملت ما امروز در دنیا هم منعکس است. من قبول نمیکنم حرف آن کسانی را که تصور میکنند ملت ما به خاطر پایبندی به مبانی و اصول خود، در دنیا خوار شده است، از چشم افتاده است؛ ابداً. ما دشمن داریم. دشمنان ما یک جبهه‌ی متحدی هستند متشکل از قدرتهای مداخله‌گر و زورگوی عالم. اینها وقتی ببینند یک کشوری از مدار آنها خارج شد - کشورهائی که اینها به عنوان اقمار خودشان در مدار خود نگه داشته بودند - مثل کشور ایران که با انقلاب اسلامی از مدار آنها خارج شد، سعی میکنند با او مقابله کنند، او را بکوبند؛ تحقیر میکنند؛ وسائل تبلیغاتی‌شان هم زیاد است. این معنایش این نیست که ما عزت خودمان را از دست دادیم. نه، در اعماق دل همان کسانی که دشمن اسلام و دشمن جمهوری اسلامی هستند، احترام امام و ملت ایران رسوخ یافته است. راه این ملت بزرگ ما که پرورده‌ی بیانات امام و هدایتهای امام است، برای رسیدن به اوج اعتلاء و پیشرفت عبارت است از اینکه این عزت ملی را در همه‌ی عرصه‌ها حفظ کند. این ملت میتواند به اوج اعتلاء برسد، که وقتی یک ملت قوی شد، اعتلاء مادی و معنوی پیدا کرد، امنیت او هم کامل خواهد شد. یعنی آسیب‌پذیری او از بین خواهد رفت؛ دشمنان دیگر طمع نمیکنند. اگر ملت ما میخواهد به امنیت کامل برسد، اگر میخواهد دشمنان دیگر جرأت تهدید او را پیدا نکنند، باید همین راه را برود. اگر پیشرفت و عدالت را میخواهد، همین راه را باید برود. خطر بزرگ برای کشور ما جدا شدن از مردم است؛ جدا شدن از ارزشهای اسلامی است؛ جدا شدن از خط مبارک امام است؛ اینها برای کشور ما خطر است. اگر این استخوان‌بندی محکم که انقلاب به وجود آورد حفظ بشود، خیلی از مشکلات را در گوشه و کنار در طول زمان میشود ترمیم کرد. نگذارید این استخوان‌بندی محکم شکسته بشود، که اگر شکسته شد، هیچ زخمی هم دیگر درمان پیدا نخواهد کرد، هیچ گوشه‌ی خرابی هم دیگر ترمیم نخواهد شد. استخوان‌بندی مستحکم نظام اسلامی‌ای را که امام آن را به ما یاد داده است، باید حفظ کنیم. من خدا را شکر میکنم که در طول این سی سال، ملت ایران و مسئولین کشور توانستند به قدر وسع خودشان این راه را دنبال کنند، تعقیب بکنند. البته کم و زیاد داشته است، افت و خیز بوده است؛ در یک دوره بهتر، در یک دوره کمتر، اما این حرکت به طور مستمر ادامه پیدا کرده است تا امروز، و به توفیق الهی به همت شما مردم، بخصوص به همت شما جوانها، این راه همچنان تا پیروزی نهائی ادامه پیدا خواهد کرد. چند کلمه در باب انتخابات بگویم. مسئله‌ی حساس مهمِ سرنوشت‌ساز کشور ما انتخابات است در همه‌ی دوره‌ها؛ چه انتخابات مجلس و مجلس خبرگان و چه بخصوص انتخابات ریاست جمهوری که چند روز دیگر است. چند تا نکته را من در باب انتخابات میگویم: نکته‌ی اول این است که از دو سه ماه قبل از این، رادیوهای بیگانه شروع کردند به بدنام کردن و مخدوش کردن چهره‌ی انتخابات در کشورمان، برای بدبین کردن مردم. گاهی گفتند: این انتخابات نیست، انتصابات است. گاهی گفتند: این یک بازی کنترل شده‌ی درون حکومت است؛ گفتند: این کاندیداها خودشان دارند بازی میکنند؛ نامزدهای مختلف که می‌بینید با هم اختلاف نظر دارند، اینها همه ظاهرسازی است، بازی است. گاهی گفتند: در انتخابات قطعاً تقلب انجام خواهد گرفت؛ هر وقتی یک چیزی گفتند. مقصود از همه‌ی این تخریبها یک چیز است و او اینکه میخواهند ملت در انتخابات، مشارکت قوی و نمایانی نکند؛ این را میخواهند. من به شما عرض میکنم: عزیزان من! ملت عزیز ایران! ملت باهوش و بیدار ایران! ملت تجربه شده و آزموده‌ی ایران که در طول این سی سال از این همه گردنه‌های سخت عبور کردید! بدانید؛ با مردم‌سالاریِ شما

مخالفند. دشـمن با همین حضور شـما، با همین انتخاب شـما مخالف است. میخواهند پشـتوانه‌ی نظام را که مردم هستند و آراء مردم است، از نظام بگیرند؛ میفهمند چه کار دارند میکنند. وای به حال آن کسانی که نادانسته، از روی غفلت، همان حرف آنها را تکرار کنند و همان مقصود آنها را در داخل تحقق ببخشـند. آنها دارند امید را از مردم میگیرند. ملت ایران سـرافراز است به اینکه توانسته در طول این سـی سال مسئولین را خودش معین کنـد. مسئولین بلنـدمرتبه‌ی نظام از صـدر تا ذیل به وسیله‌ی مردم انتخاب شده‌اند؛ رهبری هم به وسیله‌ی مردم انتخـاب میشود بـا واسـطه‌ی انتخابـات خبرگـان، ریـاست جمهوری، مجلس شورای اسـلامی، شوراهـای گونـاگون؛ این جزو افتخـارات نظام است، میخواهنـد این را از مردم بگیرنـد؛ چون میداننـد نظام با این مسـتحکم میشود. من به شـما عرض میکنم: هر کسـی به اسـتحکام این نظام علاقه‌منـد است، هر که به اسـلام علاقه‌مند است، هر که به ملت ایران علاقه‌مند است، برای او عقلاً و شرعاً واجب است که در این انتخابات شـرکت کند. نکته‌ی دوم در باب انتخابات. عزیزان من! نامزدهای مختلف هر کـدام طرفـدارانی دارند، علاقه‌مندانی دارند. علاقه‌مندان این نامزد نمیتوانند اعتراض کنند به علاقه‌مندان آن نامزد که شـما چرا به او علاقه‌منـدی، به نـامزد مورد علاقـه‌ی من علاقـه‌ای نـداری. نه، این جزو افتخارات کشور ماست. افراد گوناگون می‌آینـد؛ با منشـهای مختلف، با سـلائق مختلف، با شـیوه‌های گوناگون کار، در مقابل مردم قرار میگیرنـد. یک عـده این را می‌پسندند، یک عـده آن را می‌پسـندند، یـک عـده آن را می‌پسـندند؛ این افتخـار است؛ این خـوب است. هر کـدام از نامزدهـای محـترم هم طرفـدارانی دارنـد. بعضـی‌ها از این طرفداران متعصب هم هستند، خیلی علاقه‌مند سرسختند به آن نامزد خودشان. خیلی خوب، باشند، حرفی نیست؛ اما مواظب باشید، مراقب باشید که این علاقه‌مندی‌ها به اصطکاک نینجامد؛ به اغتشاش نینجامد. شما دارید برای عقیده‌ی خودتان، برای ایمان خودتان تلاش میکنید؛ نگذارید دشـمنِ این ایمان، دشـمنِ این آرمان از شـما سوء اسـتفاده کند. من شنیدم و اطلاع پیدا کردم که در خیابانهـا بعضـی از جوانـان طرفـداران نامزدهـا میرونـد - حالاـ من دربـاره‌ی این رفتن تو خیابانهـا حرفی نمیزنم - امـا مؤکـداً میگویم: مبادا این خیابان‌گردی‌ها به مقابله، به مجادله، به درگیری بینجامد؛ مواظب باشـید. اگر کسی دیدید که اصرار بر اغتشاش و درگیری دارد، بدانید او یا خائن است، یا بسیار غافل است. نکته‌ی سوم درباره‌ی انتخابات. خودِ نامزدهای محترم هم مراقب باشـند. نمی‌پسندد انسان که ببیند یک نامزدی، چه در نطقهای تبلیغاتی، چه در سخنرانی، چه در تلویزیون، چه در غیر تلویزیون، برای اثبات خـود متوسـل بشـود بـه نفی آن دیگری، آن هـم بـا یـک اسـتدلال‌های گونـاگون؛ بـه نظر مـن ایـن درست نیست. قبلاًـ هم من یک توصیه‌ای در این مورد کردم، حالا هم در این روزهای آخر عرض میکنم. نامزدها همه برای یک هدف دارند کار میکنند. هر کسی به نظر خودش یـک احسـاس مسـئولیتی، تکلیفی دارد، می‌آیـد میـدان. من با مناظره و معارضه و گفتگو و انتقاد مخالفتی نـدارم؛ اما سعی کنیـد این در چهارچوبهـای درست شـرعی و دینی انجام بگیرد. مردم، مردم بیـداری هسـتند، میفهمنـد، میداننـد. این چهار نفر نـامزدی که از شورای نگهبـان تأییـد شده‌انـد و در اجتماعـات گونـاگون سـخنرانی میکننـد، خودِ آن نامزدهـای محترم توجه کننـد، مراقبت کننـد که در این سـخنرانی‌ها، در این اظهـارات، جوری نباشـد که منتهی بشود به ایجـاد دشـمنی و ایجاد نقار؛ با برادری و با مهربـانی پیش برونـد. البته اختلاف نظر، اختلاف رأی، اختلاف سـلیقه، در مسائل گوناگون، در مسائل شخصـی، در مسائل عمومی، یک امر طبیعی است؛ اشـکالی هم نـدارد. نگذاریـد این به اغتشاش منتهی بشود. این را خود نامزدهای محترم هم توجه کنند. مطلب چهارم. بنـده در این انتخابات یک رأی بیشتر نـدارم، آن رأی را هم به نظرم میرسد که کسـی به طور مشـخص نمیداند، حالا ممکن است کسانی حـدس بزنند. من به کسـی نمیگویم، نگفته‌ام و نخواهم گفت به چه کسـی رأی بدهید، به چه کسـی رأی ندهید؛ رأی من مربـوط به خود من است. این مـال ملت است. آنچه که من از مردم میخواهم، عبـارت است از اینکه همه بـا همه‌ی قوا، بـا همه‌ی توان، با همه‌ی نشاط، در روز بیست و دوی خرداد پای صـندوقهای رأی حاضـر بشوند و رأی بدهند. خدای متعال با آن ملتی اسـت که می‌اندیشـد، تصـمیم میگیرد، انتخـاب میکنـد، و برای خـدا و در راه خـدا به آن انتخاب عمل میکنـد. پروردگارا ! برکات خود و رحمت خود را بر این ملت نـازل کن. پروردگارا ! روح مطهر امام بزرگوارمان را با اولیائت محشور کن. پروردگارا ! روح دو فرزند

جوان امام بزرگوارمان را که از دنیا رفتند و به او پیوستند، با امام بزرگوار و با اولیائشان محشور کن. پروردگارا ! شهدای عزیز ما را که جمع کثیری از آنها در همسایگی این مرقد شریف آرمیده‌اند، و همه‌ی شهدای اسلام را با اولیائت محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

مصاحبه با رهبر انقلاب پس از شرکت در انتخابات

مصاحبه با رهبر انقلاب پس از شرکت در انتخابات ــ بسم الله الرحمن الرحیم. خدمت رهبر معظم انقلاب اسلامی از جانب جمع حاضر ـ بویژه جامعه‌ی رسانه‌ای کشور ـ سلام عرض میکنم؛ صبح حضرتعالی به خیر. سلام علیکم و رحمت الله. ــ دهمین انتخابات ریاست جمهوری در واقع اولین انتخابات دهه‌ی چهارم انقلاب اسلامی است که حضرتعالی آن را دهه‌ی پیشرفت و عدالت نامگذاری فرموده‌اید. مردم ایران مشتاقانه منتظر شنیدن فرمایشات حضرتعالی در رابطه با انتخابات امروز هستند. متشکرم. بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند متعال را سپاسگزاریم که به ملت ایران این توفیق را عنایت کرد که یک نوبت دیگر، در یک آزمون بزرگ ملی شرکت کنند. انتخابات مظهر حضور فعال و پرشور و زنده‌ی مردم در عرصه‌ی سیاسی کشور است. آنطوری که من مشاهده میکنم و میشنوم، بحمدالله در این انتخابات شور و شوق و تحرک مردم بسیار بالاست؛ این را ما از حضور نامزدهای مختلف و از آگاهی و بیداری مردم ناشی میدانیم و خدا را سپاسگزاری میکنیم. و انتظار داریم خدای متعال توفیق بدهد مردم بتوانند با حضور متراکم خود در پای صندوقهای رأی، یک امتحان بزرگ دیگر را بخوبی پس بدهند. و ان‌شاءالله از سوی پروردگار عالم مقدر باشد که بهترین و شایسته‌ترین فرد، برای مدت چهار سال به ریاست قوه‌ی اجرائیه منصوب بشود. مطمئناً وقتی مردم با ایمان و شور و شوق در صحنه هستند، خدای متعال هم تفضل خواهد کرد. من ـ طبق معمول ـ درخواستم از مردم این است که از همین آغاز وقت و از اول صبح، پای صندوقهای رأی بروند. همه بروند، همه رأی بدهند، طبق تشخیص خودشان عمل کنند و سهم خودشان را در اداره‌ی کشور و در تعیین مدیریت عالی اجرائی کشور، به عهده بگیرند. این یک حق و در عین حال یک تکلیف است. حق آحاد مردم ماست که نظر بدهند؛ تکلیف آنها هم همین است. به اعتقاد من، این هم تکلیف شرعی و هم تکلیف عقلی ـ یعنی عقلائی ـ است که این کار را انجام بدهند. نکته‌ی دیگری که میخواهم به مردم عزیزمان عرض کنم، این است. اولاً ـ باید از این حضور پر شوری که در روزهای اخیر و حتی شبها ـ آنطور که مطلع شدم ـ مردم در خیابانها داشتند، تشکر کنم. هر گروهی طبق میل خودشان و به نظر خودشان شعار میدادند، اما رشد و آگاهی مردم نگذاشت که یک حادثه‌ی تلخی به وجود بیاید؛ در صحنه هستند، شعارهاشان را هم میدهند، شور و شوق خودشان را هم ابراز میکنند، لکن در عین حال رشد و کمال و بلوغ عقلانی خودشان را هم نشان میدهند. امنیت انتخابات خیلی مهم است. ما سی سال است انتخابات داریم و بحمدالله همیشه در انتخاباتها، امنیت برقرار بوده است. این خیلی نعمت بزرگی است؛ این ناشی از تفضل الهی و ناشی از شعور و درک مردم ماست. امروز هم من امیدوارم و از مردم خواهش میکنم که توجه کنند، همین امنیت، همین آرامش و همین متانت و سکینه‌ی روحی لازم، در آنها وجود داشته باشد. ممکن است بدخواهانی بخواهند در مراکز رأی تشنج ایجاد کنند؛ هرگونه تشنجی به ضرر صندوقهای رأی تمام خواهد شد؛ یعنی به ضرر آراء مردم و به ضرر مردم است؛ اگر کسانی خواستند چنین تشنجی ایجاد کنند، خود مردم نگذارند و با متانت، با صبر و با حلم و وقار خودشان، مانع بشوند از اینکه خواسته‌ی بدخواهان این ملت عملی بشود. به شایعات هم خیلی گوش نکنند. من دیدم دیروز و دیشب ـ در این پیامکهای فراوانی که دست مردم هست ـ شایعاتی را از قول من نقل میکردند که دروغ محض بود و واقعیت نداشت. آدمهای خوش‌نیت و سالم این کارها را نمیکنند؛ آدمهای ناسالم از این کارها میکنند؛ توی همه‌ی بخشها و همه‌ی گروهها هم کم و بیش ممکن است آدم ناسالم ـ که سوءنیت داشته باشند و حسن‌نیت نداشته باشند ـ پیدا بشود. به این شایعات هم توجه نکنند. امروز هم ممکن است باز شایعاتی ـ نسبت به بخشهای مختلف انتخابات ـ بین مردم وجود داشته باشد؛ ما اعتمادمان در

درجه‌ی اول ـ در اول و آخر ـ به لطف خدا و به کمک الهی است و از خدای متعال استعانت میکنیم و کمک میخواهیم، و در درجه‌ی بعد به آگاهی و رشد و هوشیاری مردم است. من بار دیگر از همین‌جا به همه‌ی آحاد ملت عزیزمان سلام عرض میکنم و امیدوارم که ان‌شاءالله خدای متعال امروز را برای ملت ما روز مبارکی قرار بدهد. از شما خبرنگار محترم و خبرنگاران محترمی که در اینجا حضور دارند و از یکایک مسئولین دست‌اندرکار انتخابات ـ دوستانی که در اینجا حضور دارند ـ و کسانی که در پشت صحنه و در داخل وزارت کشور مشغول کار هستند، صمیمانه تشکر میکنم. زنده باشید. خداحافظ

بیانات در دیدار نمایندگان نامزدهای انتخابات

بیانات در دیدار نمایندگان نامزدهای انتخابات بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم من اول باید عذرخواهی کنم از اینکه با صدای گرفته با دوستان صحبت میکنم. دو سه روزی است که بر اثر سرماخوردگی یا هر چیز دیگر، صدای من گرفته است. تحمل کنید. مطلب اساسی و اصلی‌ای که من میخواهم به همه‌ی دوستانی که در اینجا حضور دارند – چه نمایندگان ستادهای نامزدهای محترم و چه نمایندگان دستگاه‌های مسئول – عرض بکنم، این است که انتخابات در کشور ما برخلاف بعضی از کشورهای دیگر، همیشه مظهر وحدت ملت و نمایشگر عزت ملی بوده؛ چون هرکسی که پای صندوق رأی می‌آید و رأی به صندوق می‌اندازد، در واقع رأی به جمهوری اسلامی و نظام اسلامی را دارد تکرار میکند. لذا همیشه دیده‌اید مسئولین کشور و خود بنده اصرار داشتیم بر افزایش آحاد شرکت کننده‌ی در رأی دادن؛ مردم را تشویق میکردیم، ترغیب میکردیم، مردم هم هوشیارانه و در مواقع حساس وارد قضایا میشدند؛ در مواقعی که کشور احتیاج داشته به اینکه یک فریاد رسا و بلندی را در مقابل مخالفان خود و بدخواهان خود در دنیا مطرح بکنند، آمده‌اند پای صندوقهای رأی و رأی داده‌اند. بنده در چند تا از پیامهای تبریک انتخابات، این جمله را تکرار کردم: «مردم هوشمند و زمان شناس». این دفعه هم این تعبیر را من آوردم، هم بعضی از دفعات قبل این را ذکر کردم. علت این است که حضور مردم پای صندوقهای رأی همیشه نشانه‌ی حضور مردم در صحنه و آگاهی آنها و رأی آنها به نظام جمهوری اسلامی تلقی میشده. لذا انتخابات ما از این جهت همیشه مظهر وحدت ملی و عزت ملی بوده. ما باید سعی کنیم، دقت کنیم که انتخابات مایه‌ی انشقاق نشود؛ این حرف اصلی من است. اینکه ما تصور کنیم که یک گروه مثلاً ـ بیست و چهار میلیونی یک طرفند، یک گروه چهارده میلیونی یک طرفند، این به نظر من یک خطای بسیار بزرگی است؛ قضیه اینجور نیست. همه در یک طرف قرار دارند. آن کسانی که به رئیس جمهور منتخب این دوره‌ی از انتخابات رأی دادند، همانقدر وابسته‌ی به انقلاب و کشور و نظامند، که آن کسانی که رأی ندادند. مجموعه‌های مردمی، فرزندان این کشورند؛ فرزندان این ملتند. این خطاست که ما این دو مجموعه‌ی رأی دهنده را که یک عده‌ای رأی به یک نامزدی دادند، یک عده‌ای رأی به آن نامزد ندادند، اینها را ما متخاصم و متقابل فرض کنیم؛ نه، در یک مسئله‌ای، در یک گزینشی، اینها سلیقه‌شان یک جور نبوده، لکن در اصل قضیه، در اعتقاد به نظام، در پشتیبانی از جمهوری اسلامی، همه‌ی اینها با هم یکی هستند. ما نگاه کنیم به رأی قریب چهل میلیونی مردم در این دوره؛ این مهم است. من معتقدم همه‌ی ما وظیفه داریم این را پاسداری کنیم. یعنی این اتحاد ملی را در گفتن و اعلام صریحِ حمایت از نظام اسلامی را، دست‌کم نگیریم؛ این چیز بسیار مهمی است. امروز نظام اسلامی نشان دارد میدهد که مردم‌سالاریِ واقعی در او حکمفرماست. مردم می‌آیند می‌نشینند پای صحبت نامزدهای مختلف، گوش میکنند، بعد در حدود شاید ده روز، پانزده روز در خیابانها حضور فعال دارند. این به نظر من خیلی مسئله‌ی مهمی است. ما باید به این شبهای گوناگون و متعددی که در خیابانهای تهران و بعضی از شهرستانهای دیگر مردم جمع میشدند و بعضی از این نامزد، بعضی از آن نامزد حمایت میکردند، شعار میدادند و هیچگونه درگیری بین اینها وجود نداشت، افتخار بکنیم؛ این خیلی چیز مهمی است. مردم ما ایننداختلاف سلیقه هم دارند، نظرات مختلفی هم نسبت به نامزدهای مختلف دارند، اما با همدیگر هم کار میکنند. آقای مهندس موسوی برای من نقل میکردند که توی یک خیابانی که

ایشان میرفته، ماشینی با ماشین ایشان همراه میشوند. آنها شروع میکنند حرفی و شعاری را که علیه آقای موسوی بوده، با خنده گفتن، آقای موسوی گفت من هم خندیدم و به آنها دست تکان دادم اینجوری و عبور کردم. خوب، این فضا خیلی فضای خوبی است. این فضا بعد از انتخابات نباید تبدیل بشود به فضای خصومت و تقابل؛ عده‌ای این را میخواهند در جامعه تحقق ببخشند. این خلاف واقع است. آن کسانی که اجتماع میکنند برای حمایت از یک نامزد، با آن کسانی که اجتماع میکنند برای حمایت از نامزد دیگر، هر دو ملت ایرانند، گروههائی از مردمند؛ ما باید با این دید نگاه کنیم. آرائی هم دارند؛ یک جمعی رأی به این دادند، یک جمعی رأی به آن دادند. البته قاعده‌ی مردم‌سالاری این است که اکثریت بر اقلیت در مقام عمل تقدم پیدا میکند؛ یعنی آن کسی که اکثریت به او رأی دادند، او مسئولیت را به عهده میگیرد؛ این قاعده‌ی مردم‌سالاری است. اما این به معنای ایجاد تزاحم و ایجاد تعارض و دشمنی نیست. با ایجاد دشمنی همه‌تان مقابله کنید. این مخصوص یک نامزد یا یک ستاد یا یک مجموعه نیست؛ همه وظیفه دارند که با ایجاد نقار و دشمنی و کدورت مقابله کنند. بله، ممکن است کسانی همانطور که حالا آقایان هم ذکر کردید، اشکالات و اعتراضاتی را بر مجاری گوناگون امور در انتخابات ثبت کرده باشند و اعتراض داشته باشند، که البته، راههای قانونی وجود دارد. رسیدگی به اینها حتماً باید انجام بگیرد. مواردی را آقایان ذکر کردید. من درخواست میکنم از آقایان مسئول در وزارت کشور و همچنین در شورای نگهبان که به این موارد دقیقاً رسیدگی کنند. اگر چنانچه بعضی از اشکالات مقتضیِ این هست که پاره‌ای از صندوقها بازشماری بشود، اشکالی ندارد. حالا مثلاً یک مورد را آقایان ذکر کردند که آن شخص گفته که رأی فلان نامزد این تعداد است، بعد در شمارش تعداد دیگری معرفی شده؛ خیلی خوب، کاری ندارد؛ صندوقهای مورد اشکال را، یا به طور تصادفی تعدادی از صندوقها را بازشماری کنند؛ خودِ نمایندگان ستادها هم حضور داشته باشند و ببینند، تا اطمینان کامل برای همه حاصل بشود. البته من خودم شخصاً در این انتخابات هم مثل همه‌ی انتخاباتهای گذشته - شماها همه‌تان مسئولین هستید، بوده‌اید، ممشای بنده را میدانید - به مسئولین کشور اعتماد کردم؛ به وزارت کشور، به شورای نگهبان؛ در حالی که میدانید در موارد متعدد، مسئولین از سلائق مختلف بودند، اما من به مقام مسئولی که میشناسم و قاعده‌ی کار او را میدانم، اعتماد میکنم. در این نوبت هم همین جور است؛ من اعتماد میکنم، اما این اعتماد من موجب نمیشود که اگر چنانچه شبهه‌ای در ذهن کسانی هست، این شبهه دنبال نشود و تعقیب نشود و بررسی نشود و حقیقت قضیه آشکار نشود؛ نه، شبهات را برطرف کنید، منتها آن چیزی که از همه مهمتر است، این است: همه سعی کنید وحدت ملی و وحدت کشور را حفظ کنید؛ هر کسی به نحوی، هر کسی وظیفه‌ای دارد. انتخابات مایه‌ی افتخار ماست. چهل میلیون رأی شوخی نیست. این از بالاترین نصابی که ما تا حالا داشته‌ایم، مبالغ قابل توجهی بیشتر است؛ این خیلی اهمیت دارد. بعد از سی سال ملت ما پایبندی‌شان به نظام جمهوری اسلامی آنچنان است که اینجور با شور و شوق وارد صحنه میشوند که خبرگزاری‌های خارجی از همان ساعات اول اعلام کردند - ما خبرها را تعقیب میکردیم - و همه گفتند که این دفعه حضور مردم، حضور فوق‌العاده‌ای است. این را همه گفتند. حالا غیر از مشاهداتی که کسانی میرفتند رأی میدادند و می‌آمدند برای ما نقل میکردند، خبرگزاری‌ها گفتند و در تعدادی از تلویزیونهای بیگانه هم منعکس شد که حضور مردم، حضور جدی و فعال و متراکمی است. در بعضی از تلویزیونهای خارجی صفوف مردم را که صف کشیده بودند، نشان دادند. این افتخاری است برای کشور؛ ما این را مخدوش نکنیم، این را خراب نکنیم، این مال مردم است. همین رأی‌دهندگان از دو طرف، هم طرف آن کسانی که رأی دادند به نامزد منتخب، هم آن کسانی که رأی ندادند به نامزد منتخب و به دیگری رأی دادند - که مجموعاً مثلاً حدود چهارده میلیون میشوند - همه‌شان در ایجاد این حماسه‌ی بزرگ سهیم بودند. ما این وحدت را، این نگاه کلان را، نگاه یکسان را فراموش نکنیم و این را از دست ملت نگیریم. همه سهیمند؛ آن کسی که به آقای دکتر احمدی‌نژاد رأی داده، او هم سهیم است؛ آن کسی که به آقای مهندس موسوی رأی داده، یا به آقای کروبی رأی داده، یا به آقای رضائی رأی داده، آنها هم همه در ایجاد این حماسه‌ی بزرگ سهیمند و کشور مدیون آنهاست و نظام حقیقتاً مدیون این حضور حماسی مردم است که آمدند از نظام

خودشان که متعلق به خودشان هست، از انقلابی که متعلق به خودشان هست، دفاع کردند و این اقدام را کردند؛ نگاه اصلی باید این باشد. البته هر طرفی ملاحظاتی باید بکند؛ این را من قبول دارم. هم آن طرفی که توانسته اکثریت را به دست بیاورد، ملاحظاتی لازم است بکند، توجهاتی بکند، مراقبتهائی در کیفیت رفتار و حرکت انجام بدهد، هم آن طرفی که این رأی اکثریت را کسب نکرده، او هم مراقبتهائی لازم دارد. همه باید حلم داشته باشند. حلم اسلامی که ما در فارسی او را بردباری معنا میکنیم، معنایش توان تحمل و ظرفیت تحمل است. همه باید ظرفیت تحمل داشته باشند، بتوانند تحمل کنند؛ تحمل پیروزی هم کار آسانی نیست، تحمل عدم پیروزی هم کار آسانی نیست. حلم داشتن و تحمل کردن و ظرفیت پیروزی و عدم پیروزی را داشتن، یکی از فضائل انسانی است؛ ما باید این را هم در نخبگان، هم در آحاد عظیم مردم ترویج بکنیم. البته شما شکی ندارید، من هم مثل شما، که کسانی هستند که این وحدت را نمیخواهند. حوادثی پیش می‌آید گوشه و کنار که این حوادث نه به آن گروه، نه به آن گروه، هیچ ارتباطی ندارد و این مربوط به افرادی است که این وحدت را، این اتفاق را، این نمایش عظمت را نمیخواهند. من حالا ان‌شاءاللَّه در روز جمعه اگر عمری بود و مجالی بود، در این باره بیشتر صحبت خواهم کرد. کسانی نمیخواهند این موفقیتهای شما را ببینند. در این قضایا همه موفق شدید، همه پیروز شدید؛ در این جهت که توانستید نظام مورد علاقه‌تان را تحکیم ببخشید. مردم همه پیروزند؛ به خاطر اینکه توانستند یک عظمتی و عزتی را از خودشان بروز بدهند. عده‌ای این را نمیخواهند و طبعاً خرابکاری میکنند، ایجاد اختلال میکنند، از این به آن حرف میبرند، از آن به این حرف می‌آورند؛ غالباً هم خلاف. بنده چون از اطراف مختلف، حرفها به گوش من میرسد، می‌بینم این چیزهائی که این طرف از آن طرف میگوید، بعضاً خلاف واقع است؛ هم آن چیزهائی که آن طرف از این طرف بیان میکند، بعضاً خلاف واقع است. پیداست کسانی در وسط نمیخواهند این اتحاد و اتفاق در کشور شکل بگیرد. این حالا آسان‌ترینش است، بدترش هم همین کارهای خرابکاری‌ای است که شما می‌بینید انجام میدهند، که البته همه باید در مقابل این خرابکاری‌ها بایستند، اعلام موضع کنند. همه بایستی بگویند. این تخریبهائی که انجام میگیرد، این کارهای زشتی که انجام میگیرد، بعضاً جنایاتی که واقع میشود، مربوط به هیچکدام از این اطراف قضیه نیست؛ این مربوط به مردم نیست، مربوط به نامزدها نیست؛ مربوط به خرابکارهاست، مربوط به اخلالگرهاست. نبادا کسی توهم کند و تصور بکند که این مربوط به این است که اینها طرفدار فلان نامزدند؛ نه، اینها مثل همان کسانی هستند که اختلافات مذهبی را بین مسلمانها راه می‌اندازند که ما مکرر گفته‌ایم اینها نه سنی‌اند، نه شیعه؛ شیعه را علیه سنی، سنی را علیه شیعه تحریک میکنند، و در وضع اتحاد جامعه‌ی عظیم ما هم همین جور است. کسانی که یک طرف را علیه یک طرف تحریک میکنند، کارهائی میکنند به عنوان طرفداری از یک جهت، در حالی که حقیقتاً طرفداری از او نیست؛ اینها نه از این طرفند، نه از آن طرف. اینها کسانی هستند که با اصل نظام مخالفند، با آرامش کشور مخالفند، طرفدار تشنجند، طرفدار اغتشاشند، میخواهند آرامش نباشد. هر کس سرِ کار باشد، اگر نتائج انتخابات غیر از این هم میشد، بنده به طور اطمینان میتوانم عرض بکنم که باز اینجور حوادثی دیده میشد، باز این حوادث پیش می‌آمد، برای اینکه اصلاً آرامش در کشور نباشد. آنها امنیت کشور را و آرامش کشور را هدف گرفته‌اند و میخواهند این را از بین ببرند. هیچکس نباید به این تشنج‌آفرینی و اغتشاش‌آفرینی کمک کند و همه باید در مقابل او صریح موضع بگیرند. کما اینکه مواضع حقیقی شماها هم جز این نیست. صریح موضع بگیرند، روشن کنند که این خواستِ آنها نیست. و هر کاری که تشنج‌آفرین باشد، واقعاً نکنند؛ یعنی همدیگر را عصبانی نکنند. این را هم من بد نیست در اینجا خطاب به مردمی که خارج از این مجموعه‌ی شما برادران عزیز هستند، توصیه بکنم، که اگر این صحبتها پخش شد، خطاب به مردم هم باشد. من به مردم عزیزمان هم عرض میکنم: دو جناح و دو گروه، همدیگر را عصبانی نکنند؛ نه آن کسانی که نامزد مورد علاقه‌شان پیروز شده، جوری حرف بزنند، جوری رفتار کنند که آن طرف مقابل را عصبانی کند، جریحه‌دار کند؛ نه آن کسانی که نامزد مورد علاقه‌شان رأی نیاورده، جوری حرف بزنند، جوری اقدام کنند که آن طرف را عصبانی کند؛ نه، همه یک جهت مشترک دارید که آن عبارت است از حضور در این صحنه‌ی انتخابات و دفاع از نظام اسلامی؛

این اساس قضیه است، این آن چیزی است که دل ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را راضی میکند و خشنود میکند. این آن چیزی است که ان‌شاءاللَّه موجب رحمت الهی و جریان رحمت الهی در این کشور میشود. این به نظر من درست است. امیدوارم که خدای متعال کمک کند. من وظیفه‌ی خودم دانستم که این عرایض را به شماها بکنم. همین طور که گفتم، من تقریباً همه‌ی شما یا اغلب شماها را از نزدیک میشناسم و سوابق کاریتان را میدانم و به نظرم رسید که اینجور حرف زدن و اینجور مخاطبه‌ی با شما، ان‌شاءاللَّه خوب است و لازم است و تکلیف من است که این را عرض بکنم. من احساس میکنم امروز همه تکلیف داریم از هویت جمعی این کشور و این ملت دفاع کنیم. یک مجموعه‌ی عظیم مردمی است، با این بار امانت سنگینی که بر دوش گرفته، با این حرکت عظیم و شجاعانه‌ای که در طول این سی سال این ملت انجام داده، این را نگذارید شقه شقه بشود، نگذارید افراد در مقابل هم قرار بگیرند. هر کدامی‌تان به یک کیفیتی خواهید توانست این کار را انجام بدهید. ان‌شاءاللَّه خداوند کمکتان کند، راهنمائی‌تان کند، همه‌مان را راهنمائی کند که بتوانیم این وظیفه را به بهترین وجهی انجام بدهیم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران خطبه‌ی اول بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمدللَّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نتوکّل علیه و نستغفره و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سیّما بقیّهٔ‌اللَّه فی العالمین و السّلام علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. قال الحکیم فی کتابه: «هو الّذی انزل السّکینهٔ فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و للَّه جنود السّماوات و الأرض و کان اللَّه علیما حکیما»(۱) همه‌ی برادران و خواهران عزیز را توصیه میکنم و دعوت میکنم به رعایت تقوای الهی و توجه به خدای متعال و دل دادن به رحمت و تفضل الهی در همه حال. اگر ما تقوای خدا را پیشه کنیم، اگر در همه حال دل را به خدا متوجه کنیم، حضور خود در مقابل ذات مقدس پروردگار را از یاد نبریم - که معنای حقیقی تقوا همین است - یقیناً برکات الهی، رحمت الهی، کمک الهی شامل حال ما خواهد شد. در نماز جمعه‌ی هر هفته دلهای نمازگزار و متوجه به خداوند متعال باید این حقیقت را، این معنای شگفت‌انگیز را با خود مرور کند؛ تقوا را به خود تلقین کند. این روزها از یک طرف به ایام ولادت باسعادت صدیقه‌ی کبرا فاطمه‌ی زهرا (سلام اللَّه علیها) متصل و مربوط است، و از یک طرف به ایام مغتنم و ذی قیمت ماه رجب؛ وقت ذکر است، وقت دعاست، وقت توجه است. این آیه‌ای که من تلاوت کردم، به مؤمنان بشارت میدهد و نزول سکینه‌ی الهی را یادآوری میکند. سکینه یعنی آرامش در مقابل تلاطمهای گوناگون روحی و اجتماعی. این آیه مربوط به حدیبیه است. در ماجرای حرکت پیامبر اکرم از مدینه به سمت مکه با چند صد نفر از یاران و اصحاب خود به قصد عمره - در سال ششم از هجرت - حوادثی پیش آمد که از چند جهت موجب طوفانی شدن دلهای مؤمنان بود. از یک طرف، دشمنان با نیروی مجهزی آنها را محاصره کرده بودند؛ اینها از مدینه دور بودند - حدیبیه نزدیک مکه است - نیروهای دشمن متکی به عقبه‌ی مکه بودند، نیرو داشتند، سلاح داشتند، جمعیت زیاد داشتند؛ این یک طرف قضیه بود که موجب اضطراب میشد، موجب تشویش برای بسیاری از مؤمنین میشد؛ از طرف دیگر، پیغمبر اکرم بر طبق آن سیاست عظیم مکتوم الهی - که بعد برای همه آشکار شد - در مقابل کفاری که آمده بودند در مقابل او، در مواردی کوتاه آمد؛ گفتند اسم «رحمان و رحیم» را، «بسم اللَّه»، را از این نوشته حذف کنید، پیغمبر قبول کرد؛ و چند مسئله از این قبیل پیش آمد. این هم دلهائی را مشوش کرد، مضطرب کرد، به تردید انداخت. در یک چنین مواردی که این اضطرابهای گوناگون - چه به لحاظ مسائل شخصی، چه به لحاظ مسائل اجتماعی - برای مؤمنینِ به اسلام پیش می‌آید، اینجا باید منتظر سکینه‌ی الهی بود؛ آنوقت میفرماید: «هو الّذی انزل السّکینهٔ فی قلوب المؤمنین»؛ خدا دلها را قرص کرد، آرامش به آنها داد، آنها را از تلاطمهای روحی برحذر و برکنار داشت و مسلمانها از لحاظ روانی، به خاطر این آرامشی که خدا به

آنها داد، آسوده شدند. آنوقت نتیجه‌ی این سکینه‌ی الهی و آرامش روحی این میشود که: «لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم»؛ آنوقت بذر ایمان در دل آنها عمیقتر میروید، نور ایمان دل آنها را بیشتر روشن میکند؛ ایمان آنها عمیقتر میشود. این است که برای یک مجموعه‌ی مسلمان، مجموعه‌ی مؤمن مهم است که به خدا حسن ظن داشته باشد، بداند که خدا کمک‌کار اوست، بداند که خدا پشت سر رهپویان راه حق است. وقتی دلها قرص شد، گامها هم محکم میشود؛ وقتی گامها استوار شد، راه به‌آسانی طی میشود، به هدف نزدیک میشود. همیشه دشمنان اسلام خواسته‌اند دل مسلمانان را مشوش و مضطرب کنند. در طول تاریخ اسلام موارد زیادی پیش آمده است، قبل از اسلام هم در مورد حرکتهای عظیم جهادی پیامبران قبل از نبی مکرم، مؤمنینی که توانستند ایمان خودشان را استوار نگه دارند، آرامش روحی پیدا کردند. این آرامش روحی حرکات آنها را در اختیار جهت ایمانی قرار داد؛ مشوش نشدند، مضطرب نشدند، راه را گم نکردند؛ چون در حال تشویش و اضطراب، پیدا کردن راه درست دشوار میشود. انسانی که از آرامش روحی برخوردار است، درست فکر میکند، درست تصمیم میگیرد، درست حرکت میکند. اینها نشانه‌های رحمت الهی است. امروز جامعه‌ی انقلابی ما، مردم مؤمن ما، نیاز به این دارند که این آرامش را، این سکینه را، این طمأنینه و وقار را در خودشان هرچه بیشتر به وجود بیاورند. «الا بذکر اللّه تطمئن القلوب».(۲) یاد خداست که دلها را در ماجراهای طوفانی دنیا و زندگی حفظ میکند. یاد خدا را مغتنم بشمارید. ایام ماه رجب - همانطور که گفتیم - نزدیک است. دعاهای ماه رجب یک دریائی از معرفت است. در دعا فقط این نیست که انسان دل را به خدا نزدیک میکند؛ این هست، فراگیری هم هست. در دعا هم تعلیم است، هم تزکیه هست. دعا هم ذهن را - این دعاهای مأثور از ائمه (علیهم‌السّلام) - روشن میکند، حقایقی را، معارفی را به ما می‌آموزد که در زندگی به آنها نیاز داریم، و هم دل را متوجه به خدا میکند. ذکر الهی را خیلی باید مغتنم بشمرید. همین نماز جمعه‌ی شما مصداق ذکر الهی است. «فاسعوا الی ذکر اللّه».(۳) در اینجا آنچه بر دل شما، بر زبان شما، بر حرکات شما باید غالب باشد، یاد خداست. دل به یاد خدا، زبان متذکر به نام مقدس پروردگار، حرکات دست و پا و جسم هم حرکاتی در جهت یاد پروردگار و اطاعت اوامر الهی. این چیزی که مورد نیاز یکایک ماست، همین است. من به شما عرض بکنم از اول انقلاب تا امروز - که سی سال میگذرد - در حوادث گوناگون، حوادثی که بعضی از آنها میتوانست یک ملت را، یک نظام را از جا بکند، میتوانست یک کشور را دچار دریای طوفانی‌ای بکند که ندانند چه میکنند و چه باید بکنند - همین طور که می‌بینیم در بعضی از کشورهای همسایه‌مان - برای این کشور پیش آمد، اما این کشتی استوار که متکی به ایمانهای شما، به اراده‌ی شما، به دل نورانی شما به ذکر خدا متکی بود، در این طوفانهای گوناگون اندک‌اضطرابی پیدا نکرد. این نشانه‌ی رحمت الهی است؛ این نشانه‌ی تفضلات خداوند به شما ملت عزیز است. مشمول تفضلات الهی شدن یک مسئله است، حفظ تفضلات و رحمت الهی یک مسئله‌ی دیگر است. مبادا به خودمان مغرور بشویم؛ مبادا وقتی دست کمک پروردگار را که می‌بینیم، بگوئیم: «ما که مورد توجه پروردگار هستیم» و از وظائفمان غفلت کنیم؛ مبادا یاد خدا از دلها برود. بخصوص به شما جوانهای عزیز در سراسر کشور و هر جا که هستید عرض میکنم: جوانها! این دلهای پاک را، این دلهای نورانی را، این دلهای نرم را مغتنم بشمرید؛ آنها را با یاد پروردگار سیراب کنید؛ آنها را از ذکر خدا لبریز کنید، که خدای متعال توجهاتش را و رحمتش را بر این ملت مستدام خواهد کرد. و شما بدانید - من امروز عرض میکنم - آنجوری که من دارم می‌بینم این ملت را و آنجوری که مطلعم از تاریخ گذشتگان خودمان در این کشور و در دیگر کشورها، من مطمئنم و یقین دارم این ملت به توفیق الهی، به حول و قوه‌ی الهی، به تمام اهداف بلند خود دست خواهد یافت. این فضای معنویِ جامعه را قدر بدانید، مبادا هیجانهای سیاسی ما را از خدا غافل کند؛ مبادا بگومگوهای گوناگونی که در یک کشور پیش می‌آید - که در میان یک ملت آزاد یک امر طبیعی است - ما را غافل کند، ندانیم به کجا میخواهیم برویم، ندانیم چه جور میخواهیم برویم. این انقلاب از اول بر پایه‌ی ایمانهای پاک و صادق استوار شد و ادامه‌ی این راه هم بر همین پایه‌ی استوار قرار خواهد داشت. با وجود این همه عوامل انحراف، بحمداللّه ملت ما مؤمنند، خدادوستند، دین‌شناسند، به معنویت علاقه‌مندند. امروز جوانها در دنیائی که

مـادیگری بر آن حـاکم اسـت، غرق در حیرت و آشـفتگی‌اند؛ دوری از معنـویت آنهـا را دچـار آشـگفتی کرده است؛ نمیداننـد چه بکننـد؛ متفکرانشـان هـم مانده‌انـد؛ و بعضـی از آنهـا فهمیده‌انـد که راه اصـلاح کارهایشـان مراجعه به معنـویت است. ولی چه جـور میتواننـد معنویت از دست‌رفته را، معنویـتی را که دو قرن است در کشورهـای غربی دائمـاً بـا وسائـل گونـاگون کوبیـده شـده است، میخواهنـد برگرداننـد؛ کـار آسـانی نیست. امـا ملت مـا اینجور نیست. ملت مـا در این مجرای عظیم معنویت حرکت کرد، با معنویت توانست یـک انقلابِ بـا این عظمت را به پیروزی برسانـد، با معنویت توانست در این دنیای مادی یک نظام اسـلامی را که متکی به معنویت است، برافرازد، پایه‌های آن را محکم کنـد و آن را در مقابل تهاجمها و طوفانهای گوناگون حفظ کنـد. ملت ما یک جنگ هشت سـاله‌ی تحمیلی را بـا تکیه‌ی به همین معنویت توانست بـا سـرافرازی و پیروزی طی کنـد. امروز هم جوانهای ما اکثراً جوانهای مؤمن و معنوی هسـتند. حتّی آن کسـانی که بظـاهر گرایش معنوی در سیمای آنها نیست، انسان در مواقع حساس می‌بینـد دلهایشان متوجه خـداست. بارها من عرض کرده‌ام که در این شـبهای قدر، در این روزهای اعتکاف، در این مراسم نماز عید فطر، چه افرادی، چه اشخاصـی که انسان گمان نمیکنـد، دلهایشان را متوجه خـدا میکننـد. پروردگارا ! تو را به قرآن سوگنـد میدهیم، تو را به ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّـلام) و نبی مکرم سوگند میدهیم دلهای ما را از معنویت بیش از پیش انباشـته بفرما. پروردگارا ! دست ما را از قرآن و از اهـل بیت کوتـاه مکن. پروردگـارا ! تقوا و ایمـان و سـکینه‌ی الهی را بر دلهای این ملت بزرگ نازل کن. پروردگارا ! این ملت مقتدر و مظلوم را در مقابل دشمنانش به پیروزی برسان. پروردگارا ! دلهای ما را متوجه به خود نگه دار. پروردگارا ! آنچه میگوئیم، آنچه میکنیم، برای خودت و در راه خودت قرار بـده؛ و از ما قبول بفرما. پروردگارا ! سـلام ما را به پیشـگاه ولی‌ات و حجتت و عبد صالحت حضـرت بقیـةاللّه (ارواحنا فداه) برسان؛ دعای آن بزرگوار را در حق ما مستجاب بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و العصـر. انّ الانسـان لفی خسـر. الّا الّـذین امنـوا و عملـوا الصّالحـات و تواصـوا بـالحقّ و تواصوا بـالصّبر.(۴) خطبـه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمـن‌الرّحیم والحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و حبیبته فاطمة الزّهراء و الحسن و الحسـین سـیّدی شـباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّـدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّـد و موسـی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسـی و محمّـدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّـد و الحسن‌بـن‌علیّ و الخلـف القـائم المهدیّ صـلواتک علیهم اجمعین و صلّ علی ائمّة المسـلمین و حماة المستضـعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباد اللّه بتقوی اللّه. در این خطبه هم من همه‌ی برادران و خواهران عزیزی را که در نماز شـرکت دارند، دعوت میکنم به تقوا، به پرهیزگاری. مسـئله‌ای که در این خطبه مطرح میکنم، مسـئله‌ی انتخابـات است که فعلاًـ مسـئله‌ی روز در کشور ماست. سه مطلب را خطاب به سه دسـته عرض خـواهم کرد. یـک مطلب خطـاب به عمـوم ملت عزیزمـان در هر نقطه‌ای از کشور که هسـتند، میخواهم عرض بکنم. یـک مطلب را خطـاب به نخبگـان سیاسـی، نامزدهـای ریـاست جمهوری، فعالاـن و دست‌انـدرکاران قضایـای انتخابات میخواهم عرض بکنم. یک مطلب هم خطاب به سـران اسـتکبار، بعضی از دولتهای غربی و سردمداران رسانه‌هائی که آنها اداره میکنند، خواهم گفت. درباره‌ی مطلب اول که خطـاب به شـما مردم عزیز است، حرف من عبـارت است از یک دنیا تجلیل و تعظیم و تشـکر. بنـده دوست نـدارم در سخنرانی‌هـا و خطابه‌هـا نسـبت به مخاطبـان خودم با مبالغه حرف بزنم یا تملق آنها را بگویم؛ اما در این قضـیه‌ی انتخابات، خطاب به شما مردم عزیز عرض میکنم که هر چه با مبالغه صحبت بکنم، زیاد نیست؛ حتّی اگر بوی تملق هم بدهد، ایرادی ندارد. کار بزرگی کردید. انتخابات ۲۲ خرداد یک نمایش عظیمی بود از احساس مسئولیت ملت ما برای سرنوشت کشور؛ نمایش عظیمی بود از روح مشارکت‌جوی مردم در اداره‌ی کشورشان؛ نمایش عظیمی بود از دلبستگی مردم به نظامشان. حقیقتاً مشابه این حرکتی که در کشور انجـام گرفت، من امروز در دنیا و در این دموکراسـی‌های گوناگون – چه دموکراسـی‌های ظاهری و دروغین و چه دموکراسـی‌هائی که واقعاً به آراء مردم مراجعه میکنند – نظیرش را سـراغ ندارم. در جمهوری اسـلامی هم جز در همه‌پرسی سال ۵۸ – فروردین ۵۸ – هیچ نظیری دیگر برای این انتخاباتی که در جمعه‌ی گذشته شما انجام دادید، وجود ندارد؛ مشارکت حدود ۸۵ درصد؛ چهل میلیون

تقریباً جمعیت. انسان دست مبارك ولی‌عصر را پشت سر حوادثی با این عظمت می‌بیند. این نشانه‌ی توجه خداست. لازم میدانم از اعماق دل نسبت به شما مردم عزیز در سراسر کشور ابراز ادب و ابراز تواضع کنم که واقعاً جا دارد. نسل جوان ما بخصوص نشان داد که همان شور سیاسی، همان شعور سیاسی، همان تعهد سیاسی را که ما در نسل اول انقلاب سراغ داشتیم، دارد؛ با این تفاوت که در دوران انقلاب، کوره‌ی داغ انقلاب دلها را به هیجان می‌آورد، بعد هم در دوره‌ی جنگ به نحو دیگری؛ اما امروز اینها هم نیست، در عین حال این تعهد، این احساس مسئولیت، این شور و شعور در نسل کنونی ما وجود دارد؛ اینها چیز کمی نیست. البته بین مردم اختلاف سلیقه هست، اختلاف رأی هست؛ عده‌ای کسی را قبول دارند، حرفی را قبول دارند؛ عده‌ی دیگری کس دیگری را قبول دارند، حرف دیگری را قبول دارند؛ اینها هست، طبیعی هم هست، لیکن یك تعهد جمعی را انسان در بین همه‌ی این آحاد، با اختلاف آراءشان، احساس میکند؛ یك تعهد جمعی برای حفظ کشورشان، برای حفظ نظامشان. همه وارد شدند؛ در شهرها، در روستاها، در شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچك، اقوام گوناگون، مذاهب مختلف، مردها، زنها، پیر، جوان، همه وارد این میدان شدند؛ همه در این حرکت عظیم شرکت کردند. این انتخابات، عزیزان من! برای دشمنان شما یك زلزله‌ی سیاسی بود؛ برای دوستان شما در اکناف عالم یك جشن واقعی بود؛ یك جشن تاریخی بود. در سی سالگی انقلاب این جور مردم بیایند نسبت به این نظام و این انقلاب و آن امام بزرگوار اظهار وفاداری کنند! این یك جنبش عمومی و مردمی بود برای تجدید پیمان با امام و با شهدا؛ و برای نظام جمهوری اسلامی یك نَفَس تازه کردن، یك حرکت از نو، یك فرصت بزرگ. این انتخابات، مردمسالاری دینی را به رخ همه‌ی مردم عالم کشید. همه‌ی کسانی که بدخواه نظام جمهوری اسلامی هستند، دیدند مردمسالاری دینی یعنی چه. این یك راه سوم است. در مقابل دیکتاتوری‌ها و نظامهای مستبد از یك طرف، و دموکراسی‌های دور از معنویت و دین از یك طرف دیگر، این مردمسالاری دینی است؛ این است که دلهای مردم را مجذوب میکند و آنها را به وسط صحنه میکشاند. این، امتحان خودش را داد. این یك نکته درباره‌ی این انتخابات. نکته‌ی دوم در باب این انتخابات این است که انتخابات ۲۲ خرداد نشان داد که مردم، با اعتماد و با امید و با شادابی ملی در این کشور زندگی میکنند. این جواب خیلی از حرفهائی است که دشمنان شما در تبلیغات مغرضانه‌ی خودشان بر زبان می‌آورند. اگر مردم در کشور به آینده امیدوار نباشند، در انتخابات شرکت نمیکنند؛ اگر به نظام خودشان اعتماد نداشته باشند، در انتخابات شرکت نمیکنند؛ اگر احساس آزادی نکنند، به انتخابات روی خوش نشان نمیدهند. اعتماد به نظام جمهوری اسلامی در این انتخابات آشکار شد. و من بعد عرض خواهم کرد که دشمنان همین اعتماد مردم را هدف گرفته‌اند؛ دشمنان ملت ایران میخواهند همین اعتماد را در هم بشکنند. این اعتماد بزرگترین سرمایه‌ی جمهوری اسلامی است، میخواهند این را از جمهوری اسلامی بگیرند؛ میخواهند ایجاد شك کنند، ایجاد تردید کنند درباره‌ی این انتخابات و این اعتمادی را که مردم کردند، تا این اعتماد را متزلزل کنند. دشمنان ملت ایران میدانند که وقتی اعتماد وجود نداشت، مشارکت ضعیف خواهد شد؛ وقتی مشارکت و حضور در صحنه ضعیف شد، مشروعیت نظام دچار تزلزل خواهد شد؛ آنها این را میخواهند؛ هدف دشمن این است. میخواهند اعتماد را بگیرند تا مشارکت را بگیرند، تا مشروعیت را از جمهوری اسلامی بگیرند. این، ضررش بمراتب از آتش زدن بانك و سوزاندن اتوبوس بیشتر است. این، آن چیزی است که با هیچ خسارت دیگری قابل مقایسه نیست. مردم بیایند در یك چنین حرکت عظیمی اینجور مشتاقانه حضور پیدا کنند، بعد به مردم گفته بشود که شما اشتباه کردید به نظام اعتماد کردید؛ نظام قابل اعتماد نبود. دشمن این را میخواهد. این خط را از پیش از انتخابات هم شروع کردند؛ از دو سه ماه پیش از این. من اول فروردین در مشهد گفتم هی دارند دائماً به گوشها میخوانند، تکرار میکنند که بناست در انتخابات تقلب بشود. میخواستند زمینه را آماده کنند. من آنوقت به دوستان خوبمان در داخل کشور تذکر دادم و گفتم این حرفی را که دشمن میخواهد به ذهن مردم رسوخ بدهد، نگوئید. نظام جمهوری اسلامی مورد اعتماد مردم است. این اعتماد آسان به دست نیامده، سی سال است که نظام جمهوری اسلامی با مسئولانش، با عملکردش، با تلاشهای فراوانش توانسته این اعتماد را در دل مردم عمیق کند. دشمن میخواهد این اعتماد

را بگیرد، مردم را دچار تزلزل کنـد. این هم یـک نکته. نکته‌ی سوم، مسئله‌ی رقابتها بود. این رقابتها کاملاً رقابتهای آزاد، جدی و شفاف بین نامزدهای مختلف بود؛ همه دیدند. به قدری این رقابتها و این گفتگوها و این مناظره‌ها شفاف و صریح بود، که عده‌ای به آن معترض شدنـد - حالا عرض خواهم کرد - حق هم تا حـدودی با آنهاست. التهاباتی هم به وجود آورد که الان هم هنوز آثارش را داریم مشاهـده میکنیم. من به شـما عرض بکنم، فرض ما این بود و هست که این رقابتی که وجود دارد بین چهار نامزد انتخابات، این رقابت میان افراد و جریانهای متعلق به نظام اسلامی است. اینی که دشـمنان سـعی میکنند در رسانه‌های گوناگون - که غالباً هم این رسانه‌هـا مـال این صهیونیسـتهای خبیث و رذل است - اینجور وانمود کننـد که دعوا بین طرفـداران نظـام و مخالفـان نظام است، نخیر، این جوری نبود؛ آنهـا غلـط میکننـد این حرف را میزننـد؛ این واقعیت نـدارد. این چهـار نفری که وارد عرصه‌ی این انتخابـات جـدی شدنـد، همه‌شـان جزو عناصـر نظام و متعلق به نظام بودنـد و هسـتند. یکی از اینها رئیس جمهور کشور ماست؛ رئیس جمهور خـدوم، پرکـار، زحمتکش، مورد اعتمـاد. یکی از آنهـا نخست‌وزیرِ هشت سال در دوران ریاست جمهوری خود بنـده است. یکی از آنها فرمانده‌ی سپاه در سالهای متمادی و یکی از فرماندهان اصلی دوران دفاع مقدس بوده است. یکی از آنها دو دوره رئیس قوه‌ی مقننـه‌ی کشـور بـوده اسـت؛ رئیس مجلس شـورای اسـلامی بـوده است. اینهـا عناصـر نظامنـد؛ اینهـا همه‌شـان متعلـق به نظامنـد. البته اختلاف‌نظر دارنـد، اختلاف برنـامه دارنـد، در جهتگیری‌هـای گونـاگون سیاسـی با هم تفاوتهای متعـددی دارنـد؛ اما همه‌شان مال نظامنـد؛ چهـار نفر از عناصـر نظامنـد. ایـن رقـابت درون نظـام تعریـف شـد؛ نـه رقـابت بیـن درون نظـام و بیرون نظـام، کـه رادیـوی صهیونیستی و رادیوی آمریکا و رادیوی انگلیسِ خبیث و دیگران هی میخواهند این را دامن بزنند. نخیر، رقابتی بود در درون نظام و بین عناصـر وابسـته‌ی به نظـام؛ متعلق به نظـام، و همه‌شان هم با این سوابق. همه‌شان را من از نزدیک میشـناسم، افکارشان را میـدانم، سلائقشان را میـدانم، خصوصـیات رفتاریشان را میدانم، با همه‌شان از نزدیک من کار کردم. البته بنده همه‌ی دیدگاه‌های این آقایان را قبول نـدارم؛ بعضـی از نظرهایشـان و عملکردهایشـان از نظر من بـدون شـک قابـل انتقـاد است؛ بعضـی را برای خـدمت به کشور مناسبتر از بعضی دیگر میدانم؛ اما انتخاب به عهده‌ی مردم بوده و هست. مردم انتخاب کردند. خواست من، تشخیص من، نه به مردم گفته شـد، نه مردم لازم بود آن را مراعـات کننـد. مردم خودشـان طبق معیارهـای خودشان تشـخیص دادنـد، حرکت کردنـد، عمل کردنـد؛ میلیونها این طرف، میلیونها آن طرف. بنابراین، مسئله، مسئله‌ی درونی نظام است. اینی که بخواهنـد صورت مسئله را تغییر بدهنـد، این صـد در صد مغرضانه و خباثت آلود است. دعوا بین نظام و بیرون از نظام نیست، دعوا بین انقلاب و ضد انقلاب نیست؛ اختلاف بین عناصری در درون چهار چوب نظام است. آن مردمی هم که به این چهار نفر رأی دادند، اینها هم با اعتقاد به نظام رأی دادنـد، تشـخیص دادنـد این برای کشور بهتر است، به نظـام پایبنـدی‌اش بیشتر است، به او رأی دادنـد. آن کسـی را که صالحتر برای خـدمت به نظام میدانسـتند، به او رأی دادنـد؛ مردم هم در چهارچوب نظام عمل کردنـد. اما این رقابتها و مناظرات، که ابتکار مهمی بود؛ ابتکار جالبی بود؛ خیلی صـریح بود، خیلی شـفاف بود، خیلی جـدی بود. این مناظره‌ها تو دهن آن کسانی زد که از بیرون تبلیغ میکردند که این رقابتها نمایشـی است، واقعیت ندارد. دیدند نخیر، واقعیت دارد؛ جدی در مقابل هم ایسـتاده‌اند، با هم بحث میکنند، با هم اسـتدلال میکنند. بنابراین مناظره‌ها و گفتگوها بسیار از این جهت مثبت بود. البته آثار مثبتی داشت، عیوبی هم داشت، که حالا هر دو را من عرض خـواهم کرد. آن جهت مثبت، این بـود که در این مناظره‌هـا و در این گفتگوهـا و در این گفتارهـای تلویزیونی، همه شـفاف و راحت حرف زدنـد، حرف دلشـان را بر زبـان آوردنـد، یـک سیلابی از نقـد و انتقاد به راه افتاد و همه مجبور شـدند پاسـخگوئی کننـد. به آنهـا انتقاد شـد، آنها در مقام پاسـخگوئی برآمدنـد و از خودشان دفاع کردنـد. مواضع افراد و مواضع گروه‌ها بدون ابهام، بدون پیچیده گوئی، عریان، در مقابل چشم مردم قرار گرفت؛ سیاستهایشان چیست، برنامه‌هایشان چیست، پایبندی‌هایشان کـدام است، تا چه حد است؛ اینها در مقابل چشم مردم قرار گرفت و مردم توانسـتند قضاوت کنند. مردم احساس کردند که در نظام اسلامی بیگانه به حساب نمی‌آینـد، نظام کشور انـدرونی و بیرونی نـدارد. همه چیز در مقابل مردم آشـکار، همه‌ی نظرات در مقابل

مردم بیان شد و معلوم شد رأی مردم ناشی از همین دقتها و تأملات خواهد بود. رأی مردم زینتی نیست. حق انتخاب حقیقتاً متعلق به مردم است، مردم میخواهند آگاهانه، هشیارانه انتخاب کنند. این مناظره‌ها این را نشان داد. یقیناً یکی از علل افزایش ده میلیونی آراء نسبت به آخرین حد نصابِ دوره‌های قبل همین بود که ذهن مردم، فکر مردم مشارکت داده شد، به عرصه آمد و آنها تشخیص دادند، وارد میدان شدند. این مناظره‌ها به سطح خیابانها هم کشیده شد، داخل خانه‌ها هم رفت، که اینها قدرت انتخاب مردم را بالا میبرد. اینجور مباحثات و گفتگوها ذهنها را پرورش میدهد، قدرت انتخاب را بالا میبرد. این از نظر جمهوری اسلامی چیز مطلوبی است. البته همین جا من عرض بکنم که این گفتگوها نباید به جائی برسد که تبدیل بشود به کدورت و کینه. اگر این شد، آنوقت اثر عکس خواهد داشت. اگر به همان شکلی که آن روز بود و در همان حد باقی بود، این خوب بود؛ اما اگر بنا باشد همین طور کش پیدا کند، ادامه پیدا کند، هی بگومگو بشود، این تدریجاً تبدیل خواهد شد به کینه. البته خیلی خوب است که این‌جور مناظره‌هائی در سطوح مدیریتی ادامه پیدا کند - البته با حذف آن عیوبی که بعد به آن اشاره خواهم کرد - و افراد، مسئولین، خودشان را در معرض نقد و انتقاد قرار بدهند و پاسخگو باشند و پاسخ بدهند و تبیین کنند. خیلی از اوقات اگر چنانچه یک انتقادی به کسی بشود، این فرصتی است برای او که بتواند ذهنها را روشن کند، تبیین کند، حقیقت را بیان کنند؛ خیلی چیز خوبی است؛ البته با حذف آن عیوبی که عرض خواهم کرد. اگر این جور مناظره‌ها در طول سال و در طول چهار سال ادامه داشته باشد، دیگر وقتی در هنگام انتخابات پیش آمد، حالت انفجاری پیدا نمیکند؛ همه‌ی حرفها در طول زمان گفته خواهد شد، شنیده خواهد شد؛ نقدها، پاسخها، جوابها. اینها محسنات این مناظرات بود که خیلی خوب بود؛ اما عیوبی هم داشت که این عیوب را باید برطرف کرد. در مواردی انسان میدید که در این مناظره‌ها جنبه‌ی منطقی مناظره ضعیف میشد؛ جنبه‌ی احساساتی و عصبی پیدا میکرد؛ جنبه‌ی تخریبی غلبه پیدا میکرد؛ سیاه‌نمائی وضع موجود به شکل افراطی در این مناظره‌ها دیده شد؛ سیاه‌نمائی دوره‌های گذشته هم در این مناظره‌ها مشاهده شد؛ هر دو بد بود. اتهاماتی مطرح شد که در جائی اثبات نشده است؛ به شایعات تکیه شد، بی‌انصافیهائی احیاناً دیده شد؛ هم بی‌انصافی نسبت به این دولت با این همه حجم خدمت، و هم بی‌انصافی نسبت به دولتهای گذشته و دوران سی ساله. آقایان در خلال صحبت احساساتی شدند و لابلای حرفهای خوب، حرفهائی هم که خوب نبود، گفته شد. بنده هم مثل بقیه‌ی آحاد ملت نشستم پای تلویزیون و این مناظره‌ها را تماشا کردم و از آزادی بیان لذت بردم؛ از اینکه نظام جمهوری اسلامی توانسته است به کمک مردم بیاید تا بتوانند قدرت انتخاب خود را بالا ببرند، لذت بردم؛ اما این بخش معیوب قضیه، بنده را ناخرسند کرد؛ متأثر شدم. برای طرفداران نامزدها هم آن بخشهای معیوب، آن تعریضها، آن تصریحها، التهاب‌آور و نگران‌کننده بود، که البته از هر دو طرف هم بود. بنده اینجا در منبر نماز جمعه، در خطبه‌ای که در حکم نماز است، حقایق را باید بیان بکنم. هر دو طرف در این عیب متأسفانه مشترک بودند. از یک طرف صریحترین اهانتها به رئیس جمهورِ قانونی کشور شد. حتی از دو سه ماه قبل از مناظرات هم این سخنرانی‌ها را برای من می‌آوردند و من میدیدم یا گاهی می‌شنیدم؛ تهمتهائی زدند، حرفهائی گفتند؛ به کی؟ به کسی که رئیس جمهور قانونی کشور است، متکی به آراء مردم است. نسبتهای خلاف دادند، رئیس جمهور مملکت را که مورد اعتماد مردم است، به دروغ‌گوئی متهم کردند! اینها خوب است؟ کارنامه‌های جعلی برای دولت درست کردند، اینجا آنجا پخش کردند، که ما که در جریان امور هستیم، می‌بینیم میدانیم که اینها خلاف واقع است؛ فحاشی کردند؛ رئیس جمهور را خرافاتی، رمال، از این نسبت‌های خجالت‌آور دادند؛ اخلاق و قانون و انصاف را زیر پا گذاشتند. این از آن طرف. از این طرف هم همین جور؛ از این طرف هم شبیه همین کارها به نحو دیگری انجام گرفت. کارنامه‌ی درخشان سی ساله‌ی انقلاب کمرنگ جلوه داده شد؛ اسم بعضی از اشخاص برده شد که اینها شخصیتهای این نظامند؛ اینهاکسانی هستند که عمرشان را در راه این نظام صرف کردند. بنده در نماز جمعه هیچوقت رسمم نبوده است از افراد اسم بیاورم؛ اما اینجا چون اسم آورده شده است، مجبورم اسم بیاورم. به طور خاص از آقای هاشمی رفسنجانی، از آقای ناطق نوری من لازم است اسم بیاورم و باید بگویم. البته این آقایان را کسی متهم به فساد مالی نکرده؛

حالاـ در مورد بستگان و کسان، هر کس هر ادعائی دارد، بایستی در مجاری قانونی خودش اثبات بشود و قبل از اثبات نمیشود اینها را رسانه‌ای کرد. اگر چیزی اثبات بشود، فرقی بین آحاد جامعه نیست؛ اما اثبات نشده، نمیشود اینها را مطرح کرد و قاطعاً ادعا کرد. وقتی اینجور حرفها مطرح میشود، تلقی‌های نادرست در جامعه به وجود می‌آید، جوانها چیز دیگری خیال میکنند، چیز دیگری میفهمند. آقای هاشمی را همه میشناسند. من شناختم از ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسئولیتهای بعد از انقلاب نیست؛ من از سال ۱۳۳۶ – یعنی ۵۲ سال قبل – ایشان را از نزدیک میشناسم. آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود؛ از مبارزین جدی و پیگیرِ قبل از انقلاب بود؛ بعد از پیروزی انقلاب از مؤثرترین شخصیتهای جمهوری اسلامی در کنار امام بود؛ بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. این مرد بارها تا مرز شهادت پیش رفته. قبل از انقلاب اموال خودش را صرف انقلاب میکرد و به مبارزین میداد. اینها را جوانها خوب است بدانند. بعد از انقلاب ایشان مسئولیتهای زیادی داشت: هشت سال رئیس جمهور بود؛ قبلش رئیس مجلس بود؛ بعد مسئولیتهای دیگری داشت. در طول این مدت هیچ موردی را سراغ نداریم که ایشان برای خودش از انقلاب یک اندوخته‌ای درست کرده باشد. اینها یک حقایقی است؛ اینها را باید دانست. در حساسترین مقاطع ایشان در خدمت انقلاب و نظام بوده. من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف‌نظر داریم، که طبیعی هم هست؛ ولی مردم نباید دچار توهم بشوند، چیز دیگری فکر کنند. البته بین ایشان و بین آقای رئیس جمهور از همان انتخاب سال ۸۴ تا امروز اختلاف‌نظر بود، الان هم هست؛ هم در زمینه‌ی مسائل خارجی اختلاف‌نظر دارند، هم در زمینه‌ی نحوه‌ی اجرای عدالت اجتماعی اختلاف‌نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف‌نظر دارند؛ و نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیکتر است. در مورد آقای ناطق نوری هم همین جور. آقای ناطق نوری هم از شخصیتهای خدوم انقلاب است؛ ایشان هم خدمات زیادی کرده و در دلبستگی ایشان به این نظام و انقلاب هیچ شکی نیست. مناظره‌های زنده‌ی تلویزیونی خوب است؛ اما این آسیبها باید برطرف بشود. من همان وقت – بعد از مناظره – به آقای رئیس جمهور هم تذکر دادم؛ چون میدانستم ایشان ترتیب اثر میدهند. در مورد مبارزه‌ی با فساد مالی، موضع نظام یک موضع روشنی است. در زمینه‌ی مسائل مربوط به عدالت اجتماعی، موضع نظام یک موضع روشنی است. با فساد باید در هر نقطه‌ای که هست، مبارزه کرد. من میخواهم این را عرض بکنم: ما مدعی نیستیم در نظام ما فساد مالی و اقتصادی وجود ندارد؛ چرا، اگر وجود نداشت که بنده آن نامه‌ی هشت ماده‌ای را چند سال قبل خطاب به رؤسای محترم سه قوه نمینوشتم و اینقدر روی آن تأکید نمیکردم. چرا، هست؛ اما میخواهم این را بگویم: نظام جمهوری اسلامی، همین امروز یکی از سالمترین نظامهای سیاسی و اجتماعی در دنیاست. اینکه ما بیائیم به استناد گزارش فلان مرجع صهیونیستی، نظام را و کشور را متهم کنیم به فساد، این مطلقاً درست نیست. این هم که ما اشخاص را، مسئولین را بی‌جهت در زمینه‌ی فساد زیر سؤال ببریم، این هم درست نیست. فساد مالی یکی از مسائل مهم در نظام اسلامی است و باید با او جداً مبارزه کرد؛ هم در قوه‌ی مجریه، هم در قوه‌ی قضائیه، هم در قوه‌ی مقننه. همه موظفند با این مسئله مبارزه کنند. اگر مبارزه نشود، مهار نشود، توسعه پیدا خواهد کرد؛ کما اینکه بسیاری از کشورهای دنیا – همین کشورهای غربی که اینقدر دم از مبارزه‌ی با فساد مالی و پولشوئی و امثال اینها میزنند – تا خرخره غرق در فسادند. قضایای دولت انگلیس و مجلس پارلمان انگلیس را این روزها شنیدید و همه‌ی دنیا دانستند. این یک گوشه‌هائی از قضایاست؛ خیلی بیش از اینهاست. این بخش مربوط به خطاب مردم را من جمع‌بندی کنم. عزیزان من! ملت ایران! ۲۲ خرداد یک حماسه بود. این حماسه، تاریخی شد، جهانی شد. اگرچه بعضی از دشمنان ما در اطراف دنیا خواستند این پیروزی مطلق نظام را، این پیروزی حتمی را، به یک پیروزی مشکوک و قابل تردید تبدیل کنند. حتّی بعضی خواستند این را به یک شکست ملی تبدیل کنند! خواستند کام شما را تلخ کنند و نگذارند بالاترین نصاب مشارکت جهانی را دنیا به نام شما ثبت کند. خواستند این کارها را بکنند؛ اما به نام شما ثبت شد. نمیشود آن را دستکاری کرد. رقابتها تمام شد. همه‌ی کسانی که به این چهار نامزد رأی دادند، مأجورند؛ ان‌شاءاللّه اجر الهی دارند. همه‌شان در درون جبهه‌ی انقلابند، متعلق به نظامند؛ اگر با قصد قربت رأی داده باشند، عبادت هم

کردهانـد. خط انقلاب، چهل میلیون رأی دارد؛ نه بیست و چهار و نیم میلیون که رأی به رئیس جمهور منتخب است. چهل میلیون به خـط انقلاب رأی دادنـد. مردم اطمینـان دارنـد؛ اما برخی از طرفـداران نامزدها هم اطمینان داشـته باشـند که جمهوری اسـلامی اهل خیانت در آراء مردم نیست. ساز و کارهای قانونی انتخابات در کشور ما اجازه‌ی تقلب نمیدهـد. این را هر کسـی که دست‌انـدرکار مسائل انتخابات هست و از مسائل انتخابات آگاه است، تصـدیق میکنـد؛ آن هم در حـد یازده میلیون تفاوت! یک وقت اختلافِ بین دو رأی، صـد هزار است، پانصـد هزار است، یک میلیون است، حالا ـ ممکن است آدم بگویـد یک جوری تقلب کردنـد، جـابه جا کردنـد؛ اما یازده میلیون را چه جور میشود تقلب کرد! در عین حال بنده این را گفتم، شورای محترم نگهبان هم همین را قبول دارند که اگر کسانی شـبهه دارنـد و مسـتنداتی ارائه میدهنـد، باید حتماً رسـیدگی بشود؛ البته از مجاری قانونی؛ رسـیدگی فقط از مجاری قانونی. بنـده زیر بار بـدعتهای غیرقانونی نخواهم رفت. امروز اگر چهارچوبهای قانونی شکسـته شـد، در آینـده هیـچ انتخاباتی دیگر مصونیت نخواهد داشت. بالاخره در هر انتخاباتی بعضی برنده‌اند، بعضی برنده نیستند؛ هیچ انتخاباتی دیگر مورد اعتماد قرار نخواهد گرفت و مصونیت پیـدا نخواهـد کرد. بنـابراین همه چیز دنبال بشود، انجام بگیرد، کارهای درست، بر طبق قانون. اگر واقعاً شـبهه‌ای هست، از راه‌هـای قـانونی پیگیری بشود. قانون در این زمینه کامل است و هیـچ اشـکالی در قانون نیست. همانطور که حق دادنـد که نامزدهـا نظـارت کننـد، حق دادنـد که شـکایت کننـد، حق دادنـد که بررسـی بشود. بنـده از شورای محترم نگهبان خواسـتم که اگر مواردی خواسـتند صـندوقها را بازشـماری بکنند، با حضور نمایندگان خود نامزدها این کار را بکنند. خودشان باشند، آنجا بشمرند، ثبت کننـد، امضـاء کننـد. بنـابراین، هیـچ مشـکلی در این جهت وجود نـدارد. این راجع به انتخابات و خطاب به شـما مردم عزیز. اما خطاب دوم من، خطاب به سیاسـیون و نامزدها و گردانندگان احزاب و جریانات است. من میخواهم عرض کنم به این حضـرات، که امروز یک لحظه‌ی حسـاس تـاریخی برای کشور است؛ نگـاه کنیـد به وضع دنیا، نگاه کنیـد به وضع خاورمیانه، نگاه کنیـد به وضـع اقتصادی عالم، نگاه کنید به مسائل کشورهای همسایه‌ی ما مثل عراق، مثل افغانسـتان، مثل پاکسـتان. ما در نقطه‌ی حساسی از تاریخ قرار گرفته‌ایم. همه‌ی مـا وظیفه داریم که در این مرحله‌ی تـاریخی هوشـیار باشـیم، دقیق باشـیم، مواظب باشـیم اشـتباه نکنیم. در این قضـیه‌ی انتخابـات، مردم حقـاً و انصافـاً به وظیفه‌ی خودشان عمل کردنـد. وظیفه‌شان این بود که بیاینـد پای صـندوقهای رأی، که به بهترین وجهی این وظیفه اداء شد؛ اما ما و شـما وظائف سـنگین‌تری داریم. آن کسانی که به یک نحوی یک نوع مرجعیتی در افکار مردم دارند؛ از این سیاسـیون و رؤسای احزاب و کارگردانان جریانات سیاسـی، و یک عده‌ای از اینها حرف‌شنوی دارند، اینها خیلی باید مراقب رفتار خودشان باشند؛ خیلی باید مراقب گفتار خودشان باشند. اگر آنها کمی افراطی‌گری کنند، دامنه‌ی این افراطی‌گری در بـدنه‌ی مردم به جاهـای بسـیار حسـاس و خطرنـاکی خواهـد رسـید که گاهی خود آنها دیگر نمیتواننـد آن را جمع کننـد، که ما نمونه‌هـایش را دیـده‌ایم. افراط وقتی در جـامعه به وجود آمـد، هر حرکت افراطی به افراطی‌گری دیگران دامن میزنـد. اگر نخبگـان سیاسـی بخواهنـد قـانون را زیر پـا بگذارنـد، یـا برای اصـلاح ابرو، چشم را کور کننـد، چه بخواهنـد، چه نخواهنـد، مسـئول خونها و خشونتها و هرج و مرج‌ها، آنهایند. من به همه‌ی این آقایان، این دوسـتان قدیمی، این برادران توصـیه میکنم بر خودتان مسلط باشید؛ سعه‌ی صدر داشـته باشید؛ دستهای دشمن را ببینید؛ گرگهای گرسنه‌ی کمین‌کرده را که امروز دیگر نقاب دیپلماسی را یواش یواش دارنـد از چهره‌هایشان برمیدارند و چهره‌ی حقیقی خودشان را نشان میدهند، ببینید؛ از اینها غفلت نکنید. امروز - حالا عرض خواهم کرد - دیپلماتهای برجسته‌ی چند کشور غربی که تا حالا با تعارفات دیپلماتیک با ما حرف میزدند، نقاب از چهره برداشتند؛ چهره‌ی واقعی خودشان را دارنـد نشان میدهنـد؛ «قـد بـدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر».(۵) دشـمنی‌های خودشان با نظام اسـلامی را دارنـد نشان میدهند؛ از همه هم خبیث‌تر دولت انگلیس. من به این برادران عرض میکنم، به مسـئولیت پیش خدای متعال فکر کنیـد: پیش خدا مسـئولید، از شـما سؤال خواهد شد. آخرین وصایای امام را به یاد بیاورید؛ قانون، فصل‌الخطاب است؛ قانون را فصل‌الخطاب بدانیـد. انتخابات اصـلاً برای چیست؟ انتخابات برای این است که همه‌ی اختلافها سـر صـندوق رأی حل و فصل بشود.

باید در صندوقهای رأی معلوم بشود که مردم چی میخواهند، چی نمیخواهند؛ نه در کف خیابانها. اگر قرار باشد بعد از هر انتخاباتی آنهائی که رأی نیاوردند، اردوکشی خیابانی بکنند، طرفدارانشان را بکشند به خیابان؛ بعد آنهائی که رأی آورده‌اند هم، در جواب آنها، اردوکشی کنند، بکشند به خیابان، پس چرا انتخابات انجام گرفت؟ تقصیر مردم چیست؟ این مردمی که خیابان، محل کسب و کار آنهاست، محل رفت و آمد آنهاست، محل زندگی آنهاست، اینها چه گناهی کردند؟ که ما میخواهیم طرفدارهای خودمان را به رخ آنها بکشیم؛ آن طرف یک جور، این طرف یک جور. برای نفوذیِ تروریست - آن کسی که میخواهد ضربه‌ی تروریستی بزند - مسئله‌ی او مسئله‌ی سیاسی نیست؛ برای او چه چیزی بهتر از پنهان شدن در میان این مردم؛ مردمی که میخواهند راهپیمائی کنند یا تجمع کنند. اگر این تجمعات پوششی برای او درست کند، آنوقت مسئولیتش با کیست؟ الان همین چند نفری که در این قضایا کشته شدند؛ از مردم عادی، از بسیج، جواب اینها را کی بناست بدهد؟ واکنشهائی که به اینها نشان داده خواهد شد - تو خیابان از شلوغی استفاده کنند، بسیج را ترور کنند، عضو نیروی انتظامی را ترور کنند - که بالاخره واکنشی به وجود خواهد آورد، واکنش احساسی خواهد بود. محاسبه‌ی این واکنشها با کیست؟ انسان دلش خون میشود از بعضی از این قضایا؛ بروند توی کوی دانشگاه، جوانها را، دانشجوها را - آن هم دانشجوهای مؤمن و حزب‌اللهی را، نه آن شلوغ‌کن‌ها را - مورد تهاجم قرار بدهند، آنوقت شعار رهبری هم بدهند! دل انسان خون میشود از این حوادث. زورآزمائی خیابانی بعد از انتخابات کار درستی نیست، بلکه به چالش کشیدن اصل انتخابات و اصل مردم‌سالاری است. من از همه میخواهم به این روش خاتمه بدهند. این روش، روش درستی نیست. اگر خاتمه ندهند، آنوقت مسئولیت تبعات آن، هرج و مرج آن، به عهده‌ی آنهاست. این تصور هم غلط است که بعضی خیال کنند با حرکات خیابانی، یک اهرم فشاری علیه نظام درست میکنند و مسئولین نظام را مجبور میکنند، وادار میکنند تا به عنوان مصلحت، زیر بار تحمیلات آنها بروند. نه، این هم غلط است. اولاً تن دادن به مطالبات غیر قانونی، زیر فشار، خود این، شروع دیکتاتوری است. این اشتباه محاسبه است؛ این محاسبه‌ی غلطی است. عواقبی هم اگر پیدا کند، عواقبش مستقیماً متوجه فرماندهان پشت صحنه خواهد شد. اگر لازم باشد، مردم آنها را هم در نوبت خود و وقت خود خواهند شناخت. من از همه‌ی این دوستان، این برادران، میخواهم بنا را بر برادری بگذارید، بنا را بر تفاهم بگذارید، قانون را رعایت کنید. راه قانون باز است. راه محبت و صفا باز است، از این راه بروید. و امیدوارم خدای متعال توفیق بدهد که همه از این راه بروند. خب، همه پیشرفت کشور را میخواهند. جشن پیروزی چهل میلیونی را این برادران گرامی بدارند و نگذارند دشمن این جشن را خراب کند؛ همچنانی که دشمن میخواهد خراب کند. البته اگر کسانی بخواهند راه دیگری را انتخاب بکنند، آنوقت بنده دوباره خواهم آمد و با مردم صریحتر از این صحبت خواهم کرد. و اما خطاب سوم، خطاب به سران استکبار و سران رسانه‌های استکباری است. بنده در این دو سه هفته، رفتار و گفتار دولتمردان آمریکا و دولتمردان چند کشور اروپائی را دنبال کردم؛ در این هفته‌های نزدیک به انتخابات و آن روز انتخابات و شب بعد از انتخابات، بعد هم این دو سه روزِ بعد از انتخابات. یک وضع متغیر و متفاوتی داشت. اول، قبل از شروع انتخابات جهتگیری رسانه‌هایشان، دولتمردانشان، این بود که در اصلِ انتخابات ایجاد تردید کنند، شاید شرکت مردم کم بشود. البته همین نتائجی که از این انتخابات حاصل شد، همین نتائج را آنها هم - هم اروپائی‌ها، هم آمریکائی‌ها - حدس میزدند؛ اما این حرکت عظیم مردم را انتظار نداشتند؛ این کارِ ۸۵ درصدی؛ چهل میلیونی را باور نمیکردند. بعد از آنکه این حضور عظیم دیده شد، اینها شوکه شدند؛ فهمیدند چه اتفاق بزرگی در ایران افتاد؛ فهمیدند که باید خودشان را با این شرائط جدید وفق بدهند؛ هم در امور بین الملل، هم در امور خاورمیانه و جهان اسلام، هم در مسئله‌ی هسته‌ای. در مسائل ایران شوکه شدند؛ فهمیدند که سرفصل جدیدی در مسائل مربوط به جمهوری اسلامی پیدا شد، که مجبورند این را بپذیرند. این مال هنگامی بود که این حرکت عظیم مردم دیده شد و از اینجا مرتب به وسیله‌ی ایادی خودشان مخابره شد و همه‌شان اظهار تعجب کردند؛ از همان صبح جمعه این اظهارات شروع شد، آنجا هم برخی از بازخوردهای این اظهارات دیده شد. وقتی اعتراض بعضی از نامزدها را دیدند، ناگهان احساس کردند فرصتی برایشان

پیش آمـد. این فرصت را مغتنم شـمردند تا بتواننـد موج‌سواری کنند. لحنشان از روز شـنبه و یکشـنبه عوض شد و وقتی یواش یواش چشـمشان افتـاد به بعضـی از اجتماعـات مردمی که به دعـوت نامزدهـا مثلاًـ در خیابانهـا پیـدا شدنـد، امیـدوار شدنـد، یـواش یـواش نقابهایشان کنار رفت و حقیقت خودشان را بنا کردنـد نشان دادن. چند تا از وزرای خارجه و رؤسای دولتهای چند تا کشور اروپائی و آمریکا حرفهائی زدنـد که باطن آنها را به انسان نشان میـداد. از قول رئیس جمهور آمریکا نقل شد که گفته ما منتظر چنین روزی بودیم که مردم به خیابانها بریزنـد. از آن طرف نامه بنویسـند، اظهار علاقه‌ی به روابط کنند، ابراز احترام به جمهوری اسـلامی بکنند، از این طرف این حرفها را بزننـد. کدام را ما باور کنیم؟ در داخل کشور هم عوامل این عناصـر خارجی به کار افتادند و خط تخریب خیابانی شـروع شـد؛ خط تخریب، خط آتش‌سوزی، اموال عمومی را آتش بزنند، حریم کسب و کار مردم را ناامن کنند، شیشه‌های دکان مردم را بشـکنند، اموال بعضـی از مغازه‌ها را به غارت ببرند، امنیت مردم را از جانشان و مالشان سـلب کنند؛ امنیت مردم مورد تطاول اینهـا قرار گرفـت. ایـن ربطی بـه مردم و طرفـداران نامزدهـا نـدارد، ایـن مـال بـدخواهان اسـت، مـال مزدوران اسـت، مـال دست‌نشاندگان سرویسـهای جاسوسـی غربی و صـهیونیست است. این کاری که در داخل، ناشـیانه از بعضـی سر زد، اینها را به طمع انداخت، خیال کردند ایران هم گرجسـتان است (!) یک سـرمایه‌دار صهیونیست آمریکائی چند سال قبل از این، طبق ادعای خودش که در رسانه‌ها و در بعضـی از مطبوعات نقل شـد، گفت من ده میلیون دلار خرج کردم، در گرجسـتان انقلاب مخملی راه انداختم؛ حکومتی را بردم، حکومتی را آوردم. احمقهـا خیال کردنـد جمهوری اسـلامی، ایران و این ملت عظیم هم مثل آنجاست. ایران را با کجـا مقـایسه میکنیـد؟! مشـکل دشـمنان مـا این است که هنـوز هم ملت ایران را نشـناختند. آن چیزی که در این بین از همه بـدتر و زشـت‌تر بـه چشـم من آمـد، این حرفهـائی بـود که به عنـوان دلسـوزی از حقـوق بشـر و سـختگیری به مردم، از زبـان این دولتمردان آمریکـائی صـادر شـد که: ما از اینکه با مردم چنین رفتار بشود، مخالفیم؛ ما نگرانیم! شـما نگران مردمیـد؟! شـما چیزی به نام حقوق انسـان را اصـلاً قبول داریـد؟! افغانسـتان را کی به خـاک و خون کشـید و هنوز هم دارد میکشـد؟ عراق را کی زیر چکمه‌ی نظامیان خودش تحقیر کرد؟ در فلسطین چه کسـی به دولت صهیونیست ظالم این همه کمک سیاسی و مادی کرد؟ در خود آمریکا – انسان واقعاً تعجب میکند – در زمان دولت همین حزب دمکرات، در زمان ریاست جمهوری شوهر همین بانوئی که حالا اظهار نظر میکند، هشـتاد و چنـد نفر از وابسـتگان فرقه‌ی داوودی را زنـده زنـده در آتش سوزاندنـد. این که دیگر جای انکار نیست. همین حضـرات، همین دمکراتها این کار را کردند. فرقه‌ی داوودی‌ها به قول خودشان دیویدی‌ها – به دلیلی مورد غضب دولت آمریکا قرار گرفتند و به منزلی رفتنـد و در آنجـا متحصن شدنـد. هر چه کردنـد، بیرون نیامدنـد. اینها خانه را آتش زدنـد و هشـتاد تا مرد، زن، بچه تو این خانه، زنـده زنـده سوختند. شـما حقوق بشـر میفهمید یعنی چه؟! به نظر من این مسـئولان و سیاسـتمداران اروپائی و آمریکائی قدری بـایستی شـرم و حیـا را هم برای خودشـان وظیفه بداننـد. جمهوری اسـلامی، پرچم‌دار حقوق انسـان است. دفاع ما از مردم مظلوم در فلسـطین، در لبنـان، در عراق، در افغانسـتان، در هر نقطه‌ای که مردم مظلـوم واقـع شدنـد، نشـانه‌ی همین است. نشـانه‌ی این است که پرچم حقوق بشر به وسیله‌ی اعتقاد به اسلام، ایمان به اسلام در این کشور برافراشته شده است. ما احتیاج نداریم که برای حقوق بشر کسـی مـا را نصـیحت کنـد. خب، این عرایض مـا بود درباره‌ی انتخابات. یک خطاب آخری هم عرض کنم به مولامان و صاحبمان، حضـرت بقیهٔ‌اللّه (ارواحنـا فـداه): ای سـید مـا! ای مولـی ما! ما آنچه بایـد بکنیم، انجام میـدهیم؛ آنچه بایـد هم گفت، هم گفتیم و خواهیم گفت. من جان ناقابلی دارم، جسم ناقصـی دارم، اندک آبروئی هم دارم که این را هم خود شـما به ما دادید؛ همه‌ی اینها را من کف دست گرفتم، در راه این انقلاب و در راه اسـلام فدا خواهم کرد؛ اینها هم نثار شـما باشد. سـید ما، مولای ما، دعا کن برای مـا؛ صـاحب مـا توئی؛ صاحب این کشور توئی؛ صاحب این انقلاب توئی؛ پشتیبان ما شـما هستیـد؛ ما این راه را ادامه خواهیم داد؛ با قـدرت هم ادامه خواهیم داد؛ در این راه مـا را با دعای خود، با حمایت خود، با توجه خود، پشتیبانی بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اذا جـاء نصـر اللّه و الفتـح. و رأیت النّـاس یـدخلون فی دین اللّه افواجـا. فسبّح بحمـد ربّک و اسـتغفره انّه کان توّابا. و السّـلام علیکم و

رحمهٔاللَّه و برکاته ۱) فتح: ۴ ۲) رعد: ۲۸ ۳) جمعه: ۹ ۴) عصر: ۳-۱ ۵) آل عمران: ۱۱۸

دیدار رییس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی با رهبر معظم انقلاب

دیدار رییس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی با رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی امروز در دیدار با رئیس، هیئت رئیسه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با تأکید بر لزوم همخوانی قوانین با مبانی و اصول انقلاب اسلامی و همچنین نیازهای اصلی جامعه، خاطرنشان کردند: در تصویب قوانین باید تأثیرات فرهنگی و تربیتی آن نیز مورد توجه جدی قرار گیرد. رهبر انقلاب اسلامی، مجلس شورای اسلامی را قوه مفکره کشور دانستند و افزودند: این قوه به صورت لباس قانون تجلی می یابد و سپس این قانون نیز در سراسر کشور جاری می شود. بنابراین مهمترین مسأله رعایت نسبت این قوانین با ارزش ها و اصول انقلاب اسلامی از یک طرف و همچنین نیازهای فوری و بلندمدت جامعه از طرف دیگر است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خاطرنشان کردند: اگر در قوانین کشور این دو ویژگی رعایت شود، قوانین علاوه بر اینکه صحیح و درست خواهند بود، کارآمدی نیز خواهند داشت. ایشان در تبیین این موضوع افزودند: اگر قوانین با اصول و مبانی انقلاب اسلامی سازگاری نداشته باشند، اصالت خود را از دست خواهند داد و اگر با نیازهای مردم همخوانی نداشته باشند، قوانین اصیل و مشروع خواهند بود ولی مقبولیت نخواهند داشت. رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه مبانی انقلاب اسلامی باید به طور دائم مد نظر باشند خاطرنشان کردند: امام خمینی (ره) انسان بزرگ و آگاهی بودند و مجموع فرمایشات و وصیتنامه ایشان، مبانی و اصول انقلاب است که باید تصویب قوانین و موضع گیری ها همواره در این جهت باشند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین افزودند: به هنگام تصویب قوانین باید مراقب بود تا قوانین با قانون گرایی، اخلاق، ارزش های دینی و مسائل تربیتی سازگاری داشته باشند. ایشان نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به بالا- بردن روحیه تحمل حرف مخالف توصیه و خاطرنشان کردند: اظهار نظرها در مجلس باید علمی، استدلالی، سالم و اخلاقی و به دور از روحیه لجاجت و زورآزمایی شخصی و جناحی باشند. رهبر انقلاب اسلامی با اشاره به وظیفه مجلس و دولت برای اداره کشور و پیشبرد امور جامعه افزودند: مجلس باید بنا را بر مماشات، مدارا و روح همکاری با دولت بگذارد زیرا دولت در وسط میدان است و بار سنگین مسائل اجرایی کشور را به دوش می کشد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه امور اجرایی، بسیار سخت و دشوار است خاطرنشان کردند: باید به دولت در این مسیر ناهموار و نفس گیر کمک کرد و به آن سخت نگرفت. ایشان تأکید کردند: البته این موضوع به معنای اغماض از خطاها نیست بلکه نوع برخوردها باید مهربانانه و صمیمی باشد. رهبر انقلاب اسلامی با اشاره به تشنج ها و اصطکاک ها در برخی دوره های قبلی مجلس شورای اسلامی افزودند: مردم به هیچ وجه از اصطکاک خوششان نمی آید و بازخورد آن کاملاً منفی است زیرا مردم خواستار همکاری صمیمانه مسئولان برای حل مشکلات کشور هستند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با یادآوری مجدد در خصوص رعایت مصلحت کل کشور در قانون گذاری ها، خاطرنشان کردند: نمایندگان محترم باید مصلحت منطقه خود را در داخل مصلحت کشور در نظر بگیرند. ایشان در بخش دیگری از سخنان خود ضرورت رعایت فرهنگ، قانون مداری در کشور را یادآور شدند و تأکید کردند: من در مسائل اخیر مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، مُصِّر به اجرای قانون بوده و خواهم بود و نظام اسلامی و مردم نیز به هیچ قیمتی زیر بار زور نخواهند رفت. رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه نقطه مقابل قانون گرایی و انقیاد در مقابل قانون، دیکتاتوری است خاطرنشان کردند: اگر انقیاد به قانون نباشد، روح دیکتاتوری بروز خواهد کرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: قانون باید در تمام امور کشور فصل الخطاب باشد تا زندگی مردم و امور جامعه روان شود. ایشان بی قانونی را موجب پایمال شدن مصالح مردم دانستند و تاکید کردند: اصرار بر رعایت نکردن قانون موجب گره خوردن کارها خواهد شد بنابراین همه باید قانون را محترم بشمارند. رهبر انقلاب اسلامی خاطرنشان کردند: فرهنگ قانون گرایی همانند مسائل دیگر باید از نخبگان به بدنه جامعه سرریز شود زیرا اگر

نخبگان جامعه قانون را رعایت نکنند نمی توان از مردم انتظار عمل به قانون داشت. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین با قدردانی از موضع مجلس شورای اسلامی و نامه نمایندگان در خصوص مسائل اخیر تاکید کردند: یکپارچگی و صدای واحد در اعلام مواضع اساسی در شرایطی که دشمنان مترصد نقطه ضعف و فرصت طلبی هستند، کاری بسیار خوب و مهم است. ایشان با تجلیل از سطح کارشناسی و معرفت مجلس هشتم، نمایندگان را به بهره گیری بیش از پیش از فرصت های معنوی و مواعظ اخلاقی در بحبوحه امور اجرایی توصیه کردند و افزودند: ایام پرفیض ماه رجب و سپس ایام گرانقدر ماههای شعبان و رمضان بهترین فرصت ها برای زدودن غفلت ها و نزدیکی بیشتر به خداوند با عمل صالح و تقویت ایمان است. در ابتدای این دیدار آقای لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی با اشاره به وظیفه مجلس در بعد نرم افزاری نظام و همچنین نظارت بر اجرای قوانین تاکید کرد: محور حرکت مجلس هشتم سند چشم انداز و سیاستهای کلی نظام به ویژه سیاستهای اصل ۴۴ است. وی، قوانین تجارت، مجازات اسلامی، هدفمند کردن یارانه ها، ایمنی زیستی، فضای کسب و کار و قانون جامع دامپروری را از جمله قوانین تصویب شده و یا در دست تصویب مجلس برشمرد و افزود: مجلس هشتم همزمان با توجه جدی به مسائل اقتصادی و معیشتی به مسائلی همچون خشکسالی، کنکور، و مشکلات واحدهای صنعتی، کشاورزان و دامپروران توجه داشته است. رئیس مجلس شورای اسلامی، رصد دقیق حوادث و مسائل بین المللی و منطقه ای را یکی از ویژگی های مجلس هشتم برشمرد و گفت: برگزاری کنفرانس فلسطین و ایستادگی در مقابل زیاده خواهی های قدرتهای زورگو از جمله در مسائل هسته ای و عراق و همچنین مسائل اخیر کشور بخشی از عملکرد مجلس در حوزه مسائل بین المللی و منطقه ای است. آقای لاریجانی با تاکید بر اینکه مجلس در عین اعتقاد به همگرایی با سایر قوا،در نظارت بر رعایت قانون جدی است، افزود: دیوان محاسبات در روش نوین خود، نظارت همزمان با سایر دستگاهها را پیگیری می کند تا زمینه پیشگیری از تخلف بوجود آید. رئیس مجلس شورای اسلامی همچنین با اشاره به مسائل اخیر کشور بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری تاکید کرد: مجلس معتقد است حل مسائل اخیر فقط از طریق قانون امکان پذیر است و نمایندگان مانع از رفتار غیرقانونی خواهند بود. آقای لاریجانی با تاکید بر اینکه هیچکس نباید به خود حق دهد که از قانون فراتر رود خاطرنشان کرد: مسائل اخیر انتخابات فقط با نظر شورای نگهبان پایان می پذیرد و آقایان اطراف این مناقشه باید درک کنند که قانون صرفا برای روزهای راحتی نیست بلکه قانونگرایی برای همه زمانهاست.

بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه

بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنیم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، مسئولان محترم قوه‌ی قضائیه‌ی کشور و همچنین بازماندگان محترم شهدای گرانقدر هفتم تیر، که این دو مناسبت به مشیت الهی به یکدیگر گره خورده است؛ قوه‌ی قضائیه‌ی ما رنگ شهادت و بوی شهیدان به خود گرفته است. بسیار چیز مهمی است اگر ان‌شاءالله بتوانیم از این درست بهره ببریم. یک جمله عرض میکنیم راجع به شهیدان عزیز هفتم تیر و این حادثه‌ی مهم و ماندگار؛ یک جمله هم عرض میکنیم به مسئولین محترم قوه‌ی قضائیه. در باب حادثه‌ی هفت تیر آنچه که بیش از همه اهمیت دارد این است که در این حادثه عزیزترین و برجسته‌ترین عناصر انقلاب در معرض فداکاری قرار گرفتند و فدا شدند. شخصیتی مثل شهید بهشتی که یک عنصر بی‌نظیر، لااقل کم‌نظیر در مجموعه‌ی انقلاب بود، در خدمت انقلاب و در جهت انقلاب قربانی شد. آن تعداد از شخصیتها و نخبگان سیاسی و مدیران ارشد دستگاه‌ها، وزرا، نمایندگان مجلس، فعالان عرصه‌ی سیاست جمهوری اسلامی، که هر کدامی برای خودشان یک شخصیتی بودند - ما با بسیاری از اینها از نزدیک آشنا بودیم، با بعضی کار کرده بودیم - این خیلی مهم است که در این تراز، شخصیتهائی جانشان کف دستشان باشد و در معرض شهادت قرار بگیرند و در این راه قربانی بشوند. بالاخره یک کشور، یک نظام، یک تمدن، بدون فداکاری و قربانی دادن و خون دادن که به جائی نمیرسد؛ اینها پیشروان این راه بودند. نکته‌ی بعدی

این است که این نظام اینقدر جواهر نخبه را به صحنه آورد و به پای انقلاب ریخت و اینها را از دست داد، اما نظام تکان نخورد. آنهائی که این ترورها را طراحی میکردند، قصدشان اشخاص نبود. در درجه‌ی اول قصدشان بی‌پایه کردن و تهی کردن و نخبه‌زدائی کردن از انقلاب بود، میخواستند انقلاب را با این ترورها، با این فقدانها به شکست بکشانند؛ اما اینجور نشد و عکس این شد. یعنی پایه‌ی اصلی نظام که عبارت است از ارتباط مردم و نظام، بیشتر شد. اینها همه عبرتهای انقلاب ماست. و به شما عرض بکنم امروز هم همین است. امروز هم اگر جانهائی خودشان را در معرض فداکاری و قربانی شدن برای نظام، برای خدا قرار بدهند و در این راه قربانی بشوند، این نظام مستحکمتر خواهد شد؛ ریشه‌های این نظام مثل همان شجره‌ی طیبه‌ای که در قرآن خدای متعال فرموده است، «أصلها ثابت و فرعها فی السّماء»، اینجور مستحکم است. دلهایمان را اینجور با مبانی و اصول و ارزشهای انقلاب پیوند بدهیم. و شهید بهشتی، آن شخصیت برجسته و ممتاز، حقاً و انصافاً حقوق زیادی بر نظام جمهوری اسلامی و بر قوه‌ی قضائیه بالخصوص دارد. در همان دوران کوتاهی که ایشان در قوه‌ی قضائیه مشغول بودند - یعنی از اواخر سال ۵۸ تا اوائل سال ۶۰ - ابتکارات زیاد، کارهای بزرگ، نقشه‌های دوراندیشانه برای قوه‌ی قضائیه طراحی کردند. بحمدالله قوه هم حرکت کرده است و در این سی سال کارهای خوبی انجام گرفته. امروز هم بحمدالله با مدیریت شخصیت برجسته و ممتازی مثل جناب آقای شاهرودی که از لحاظ علم و صلاحیتهای گوناگون و همه‌جانبه حقاً، انصافاً برجسته هستند و در رأس قوه قرار دارند و ده سال - دو دوره‌ی پنج ساله - بار سنگینِ این قوه را بر دوش کشیدند. در مورد قوه‌ی قضائیه آنچه که مهم است، این است که ما ببینیم قوه‌ی قضائیه برای چیست؛ آن را تأمین کنیم. همه‌ی کارها در این جهت باید باشد. قوه‌ی قضائیه برای عدل است، برای عدالت است. معیار و شاخص عدل هم عمل به قانون است. اگر عمل فرد، جمع، منطبق به قانون شد، این عدالت است؛ اگر از قانون انحراف پیدا کرد، این بی‌عدالتی است. و قانون هم در نظام اسلامی، قانون اسلامی است. البته در مجموعه‌ی قوانین ما ممکن است قوانینی باشند که صددرصد با احکام اسلامی منطبق نباشند، یا قوانینی که از قبل مانده‌اند یا برخی قوانین دیگر، که اینها بایست اصلاح بشود. معیار، این است که بر طبق قانون عمل بشود. عدل، اینجا تحقق پیدا میکند. البته عدالت در قوه‌ی قضائیه آسان به دست نمی‌آید. همین زیرساختهائی که جناب آقای شاهرودی اشاره کردند، همه‌ی اینها لازم است. این سیاستگذاری‌ها - که خود این سیاستگذاری یک زیرساخت نرم‌افزاری است - انتخاب سیاستهای خوب، سامانه‌های سخت‌افزاری‌ای که در قوه به وجود آمده است یا شروع کرده‌اند به اینکه آنها را به وجود بیاورند، همه لازم است. یعنی عدالت در یک مجموعه‌ی کلان مثل قوه‌ی قضائیه‌ای که بناست یک کشور بزرگ را با جمعیت هفتاد میلیونی، در بخش قضائی اداره کند، با تعارف و با حرف درست نمیشود؛ همین مقدمات را لازم دارد، همین زیرساختها را لازم دارد. بنابراین آنچه که در زمینه‌ی این زیرساختها - چه نرم‌افزاری، چه سخت‌افزاری - انجام گرفته است، ارزشمند است؛ باید قدر اینها را دانست. و ان‌شاءالله این سیاستها به همین شکلِ درست ادامه هم پیدا بکند. و واقعاً لازم است که من هم از شخص ایشان، هم - همان طور که ایشان گفتند - از مدیران ارشد قوه‌ی قضائیه در بخشهای مختلف که زحمات زیادی کشیده‌اند و جای قدردانی دارد، تشکر کنم. لیکن نکته این است که اگرچه تأمین عدالت عام و شامل، متوقف بر این زیرساختهاست، اما اینجور نیست که وجود این زیرساختها لزوماً به معنای استقرار عدالت باشد. ممکن است این چیزها را داشته باشیم، عدالت هم نداشته باشیم؛ از این باید ترسید. آنچه عدالت را تضمین میکند، انسانِ معتقدِ جازمِ عازمِ بااراده‌ی خداترس است. از خدا بترسد، از غیر خدا نترسد. «فلا تخشوا النّاس و اخشون» را خدای متعال در قرآن میفرماید. اگر این شد، آن وقت با این دستگاه‌های متنوع و امروزی و خوب، میشود به عدالت به طور کامل رسید. اگر این اراده نبود، در این اراده سستی و اختلال ایجاد شد، هیچ کدام از این دستگاه‌ها به خودیِ خود عدالت را تأمین نخواهد کرد، بلکه گاهی حتّی زمینه میشود برای بی‌عدالتی. اصل قضیه این است. بنده عرض عمده‌ام در این دیدارهای سالیانه‌ای که با شما مسئولان محترم قوه‌ی قضائیه دارم و در دیدارهای دیگری که محدودتر است با بعضی دیگر از بخشهای قوه‌ی قضائیه، همیشه همین است: ما باید نگاه کنیم ببینیم خروجیِ کار ما عدالت است

یا نه. اگر عـدالت شـد، آن وقت پیش خـدا و پیش نفس خودمان و پیش خلق هم سـرافراز خواهیم بود. یعنی وقتی ما عدالت را اجرا کنیم، درست است که در قضـاوت مـا یـک نفر خرسـند خواهـد شـد، یـک نفر ناخرسـند - قهراً اینجـوری است دیگر. وقـتی انسـان قضاوت میکنـد، یک طرف را خرسـند میکنـد، یک طرف را ناخرسـند میکند - اما حتّی آن طرف ناخرسـند هم در دل خود راضـی است. اگر چنانچه عـدالت را به خرج نـدادیم، آن کسـی هم که حکم ما به سود او بوده است، در دل به ما با بی‌اعتقادی، با اسـتهزاء نگاه خواهـد کرد؛ در دل به ما خواهـد خندیـد. مسـئله‌ی اساسـی این است. باید همه‌ی تلاش بر این باشد. عدالت هم از جمله‌ی آن چیزهـائی است که «الحقّ أوسع الأشـیاء فی التّواصف و أضـیقها فی التّنـاصف»؛ گفتنش آسـان است، التزام به آن آسان نیست؛ خیلی سخت است. انسان با موانع بزرگی برخورد میکنـد. اگر عزم راسخ و توکل به خدا وجود نداشـته باشد، انسان وسط راه خواهد ماند؛ این را بایـد در قوه‌ی قضائیه دائماً تزریق کرد، دائماً باید این روحیه را در سرتاسـر قوه‌ی قضائیه پمپاژ کرد؛ که ما وظیفه‌مان تناصـف است، ایجاد عـدل است. سـخت‌ترین قسـمت عـدل هم عبارت است از آنجائی که طرف مقابلِ عـدل، اقویا هسـتند؛ زیر بار نمیروند، زور میگویند، متوقعند. اینجا بایستی ایسـتادگی کرد. هنر قاضی این است، استقلال قاضی این است که در یک چنین مواقعی، فقط و فقط خـدا را و مرّ قانون را در نظر بگیرد. در همه‌ی قضایا - قضایای فردی، قضایای اجتماعی - اگر قانون ملاک عمل باشد، عدالت تـأمین میشود. در همین قضایـای اخیر هم ما عرض کردیم، بنـده مخالفم که مردم کشورمان را، مردم عزیزمان را به دو بخش تقسـیم کنیم؛ یک عده‌ای را مقابل یک عده‌ی دیگر قرار بدهیم. قضیه اینجوری نیست. در خیلی از مسائل، مردم سلیقه‌هایشان، نگاه‌هایشان، نظرهایشـان یکی نیست، اما این به معنای اصـطکاک و تزاحم و تعارض و دست به یقه شـدن نیست. ما نبایـد مردممان را وادار کنیم که با هم دست به یقه بشوند. من به هر دو طرف نصحیت میکنم: احساسات جوانها را تحریک نکنند، مردم را مقابل هم قرار ندهند. ملت یکپارچه‌ای است، ایمان واحدی دارد، قلباً هم با نظام خود روابط حسنه‌ای دارد؛ نشانه‌ی این روابط حسنه، همین حضور در پای صندوقهاست. اگر امیدوار نبودند، اگر حسن ظن نداشـتند، اگر اعتماد نداشـتند، نمی‌آمدند پای صندوقها. پس این ملت با نظام خود هیـچ مشـکلی ندارد. نباید این ملت یکپارچه را دو شـقه کرد، تقسـیم کرد، یک گروه را بر علیه آن گروه دیگر، آن گروه را بر علیه این گروه دیگر تحریـک کرد. در همین جـا هم برای حـل و فصل قضایا، معیار قانونی وجود دارد. اگر قانون حاکم نشـد، آن چیزی که از بی‌قـانونی بر سرِ همه خواهـد آمـد، بسیار تلـخ‌تر است از آنچه که اجرای قـانون ممکن است در کـام بعضـی تلخی به وجـود بیـاورد؛ «و من ضـاق علیه العـدل فالجور علیه اضـیق». عـدل همان رعایت قانون است. اگر ما از رعایت قانون احساس ضـیق کردیم، نخواستیم به قانون تن بـدهیم، آنچه که بر سر ما از بی‌قانونی خواهـد آمد، بمراتب از این تلخیِ تحمل قانون، سـخت‌تر است. این را بایـد همه توجه کننـد. مردم ما به توفیق الهی، به هدایت الهی، به دسـتگیری الهی، مردم مؤمنی هسـتند؛ هم آگاهند، هم مؤمنند، هم حاضـر در صـحنه‌اند، پا به رکابنـد در هر جائی که لازم باشـد. ماها باید خودمان را اصـلاح کنیم. نخبگان و خواص سیاسـی بایستی مراقب کـار خودشـان، حرف زدن خودشان باشـند؛ این خطاب به همه‌ی نخبگان است، خطاب به یک طرفِ خاصـی، جناح خاصـی نیست. همه بایـد مراقب باشـند. همه بدانند این ملت، یک ملت یکپارچه است. احساسات این طرف را علیه آن طرف تحریک کنند، آن یکی بیاید احساسات این طرف را علیه آن طرف تحریک کند، اینها راه به جائی نمیبرد. وقتی شما متحد بودید، وقتی شما همدل بودیـد، وقـتی شـما احسـاس و ابراز اعتمـاد بـه کشورتـان و نظامتـان کردیـد، آن وقـت ایـن وسوسه‌هـای خناسـان بیـن‌المللی، این سیاسـتمداران ظالم، مداخله‌گر، دور از انسانیت، دیگر اثری نخواهد کرد. می‌بینید بعضـی از سردمداران دنیا - از آمریکائی گرفته تا بعضـی از کشورهـای اروپـائی - همه‌ی مشـکلاتشان تمـام شـده، مشـکل ایران برای اینهـا باقی مانـده است! در یک مسـئله‌ی داخلیِ مردمیِ صددرصد مرتبط به ملت ایران، چانه تکان میدهند و اظهارنظرهای سـخیف میکنند؛ غافل از اینکه هر جا آنها پا گذاشـتند از مواضع سیاسـی، از نظر ملت ایران آنجا نجس خواهد شد. جانبداری‌های آنها درست بعکس نتیجه میدهد. مردم از خودشان میپرسند چه چیزی موجب شـده است که این دشـمنانی که سـی سـال است علیه انقلاب اسـلامی دارنـد تلاش میکننـد و از همه‌ی ابزارها و

امکاناتشان علیه این کشور و علیه این ملت استفاده کردند، حالا شده‌اند دلسوز؟! مردم توطئه را میفهمند؛ مردم ما خباثت را درک میکنند. مشکل آنها هم همین است. اگر با یک ملت بیهوش بی‌حواسی مواجه بودند، مشکلی نداشتند؛ اما با یک ملت هوشیار مواجه‌اند، با یک ملت مجرب مواجه‌اند. تجربه‌های سی ساله‌ی ما، ملت را آگاه کرده است. اینها میدانند. اینها همان دولتها و حکومتهائی هستند که هشت سال در دوران دفاع مقدس که علیه این ملت جنایت شد، شهرها بمباران شد، خانه‌ها ویران شد، بمبهای شیمیائی زدند، انسانهای بی‌گناه را کشتند، نه فقط دلشان برای ملت ایران نسوخت، بلکه به دشمن ملت ایران کمک هم کردند. مردم ما این را دیده‌اند. اینها که فراموش‌شدنی نیست. حالا شده‌اند دلسوز! مردم رفتار اینها را با ملتهای مظلومی که پنجه‌ی اینها در آنها جاگیر شده است، می‌بینند؛ مثل ملت افغانستان، مثل ملت عراق، مثل پاکستان، مثل ملت فلسطین. هر جا اینها پنجه‌شان جاگیر شد، ناخنشان بند شد، هرچه توانستند، ضربه زدند. اینها به مردم رحم نمیکنند؛ مردم‌دوستی، دور از جنابِ آنهاست. حالا نسبت به ملت ایران، نسبت به کسی یا کسانی در داخل کشور، طرفدار شده‌اند! خب معلوم است که این غرض و مرض آنها از این کارها چیست. این را مردم میفهمند. شما اگر متحد باشید، شما اگر با هم باشید، شما اگر این روحیه‌ی استحکامی را که انقلاب به ملت ما داد و در طول این سی سال ملت ما آن را حفظ کرده است، نگه دارید، «لایضرّکم کیدهم شیئا»؛ هرگز دشمنی آنها به شما اثری نخواهد کرد، و آنها نخواهند توانست به ملت ایران آسیبی وارد کنند. از خداوند متعال توفیقات همه‌ی شما برادران و خواهران، مسئولان محترم را در وظائف گوناگون اختصاصی و عمومی که هر کدام از ما بر عهده داریم، مسئلت میکنم و امیدوارم ان‌شاءالله ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةالله (ارواحنا فداه) شامل حال ملت ایران و همه‌ی ما باشد و روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه‌ی شهدای گرامی و شهدای هفت تیر ان‌شاءالله از ما و رفتار ما و گفتار ما راضی باشند. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات در سالروز ولادت حضرت امیرالمومنین (ع)

بیانات در سالروز ولادت حضرت امیرالمومنین (ع) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم این میلاد مسعود را که حقیقتاً خاطره‌ی این روز برای همه‌ی آزادگان عالم گرامی است. هر کسی که علی بن ابی‌طالب (علیه الصّلاةُ و السّلام) را ولو از دور بشناسد، یقیناً در یادبود روز ولادت این بزرگمرد آفرینش احساس شادمانی میکند. ما مردم مسلمان و بخصوص شیعیان امیرالمؤمنین (علیه الصّلاةُ و السّلام) در قبال این شخصیت عظیم وظائفی داریم؛ مسئولیتهائی داریم. مقام امیرالمؤمنین در نزد خداوند متعال در سایه‌ی مجاهدت، عبادت، تلاش و فداکاری برای آن بزرگوار به دست آمده است. خدای متعال قبل از خلقت این انسانهای بزرگ، نتیجه‌ی آزمون خود درباره‌ی آنها را میداند. پاداش این آزمونها همان طینت پاک، همان خلقت ممتاز، همان خصوصیاتی است که در این وجود مقدس و سایر معصومین (علیهم السّلام)، خدای متعال جمع فرموده است. همین خصوصیات موجب میشود که امیرالمؤمنین در چشم پیغمبر اکرم آن رتبه و مقام عالی را به دست بیاورد. در روایات اهل سنت درباره‌ی محبت پیغمبر به امیرالمؤمنین (علیهما الصّلاةُ و السّلام) مطالبی آمده است که برای همه‌ی مسلمانان قابل تدبر و قابل توجه است. در سنن «تَرمذی» که از صحاح سته‌ی اهل سنت است، از قول ام‌المؤمنین - عایشه - نقل میکند که ایشان گفته است که: «ما خلق اللَّه خلقا احبّ الی رسول اللَّه (صلّی اللَّه علیه و اله) من علیّ»؛ یعنی ایشان شهادت میدهد که در میان خلائق هیچ انسانی محبوبتر از امیرالمؤمنین در نزد پیغمبر و در چشم پیامبر مکرم نبود. باز در یک روایت دیگری، احمد حنبل -که از ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت است- از اسماء بنت عمیس نقل میکند که گفت: پیغمبر اکرم دست به دعا برداشت و عرض کرد: «اللّهمّ انّی اقول لک کما قال اخی موسی اجعل لی وزیرا من اهلی اشدد به ازری و اشرکه فی امری علیّ کی نسبّحک کثیرا و نذکرک کثیرا»؛ یعنی پیغمبر اکرم به خداوند متعال عرض میکند: پروردگارا ! همان طوری که موسای پیغمبر از تو درخواست کرد که برای او وزیری قرار بدهی، شریکی قرار بدهی که در کارها به او کمک کند و همراه او باشد و بازوی توانای او باشد، من هم از تو درخواست میکنم که علی را وزیر من و شریک من و

بـازوی توانـای من قرار بـدهی. این حقـائق را دنیای اسـلام در مقابل چشم دارد. آن مقامات معنوی امیرالمؤمنین، آن قرب به خـدای متعـال، آن قـدرت مسیطری که خـدای متعـال به این ذوات مقـدسه داده است، آنها از درک امثال ما خارج است؛ اما این چیزها در مقابل چشم ماست؛ این را همه می‌بینند، همه میفهمند. امیرالمؤمنین مثال عالی تربیت اسـلامی است. هم دوران سـربازی و مجاهدت را گذرانده است، هم دوران غربت را گذرانده است، هم دوران حکومت و زمامداری را گذرانده است. هر کدام از اینها مشـتمل بر درسـهای فراوانی برای امت اسلام است که اگر ما امروز به این درسها عمل بکنیم، صراط مستقیم هدایت و تکامل و تعالی در مقابل مـا باز خواهـد شـد. از این مناسبتها این استفاده‌ها را بایـد کرد؛ این درسـها را بایـد گرفت. یک سـطر از سـطور کتاب قطور منقبت امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) این است که این بزرگوار در طول این زندگی پرماجرای خود به چیزهائی اهتمام داشتند، از جمله عدالت و وحدت. اینها برای ما درس است. وحدت امت اسـلامی برای امیرالمؤمنین مهم بود. اسـتقرار عدالت در میان امت اسلامی هم برای امیرالمـؤمنین مهـم بـود. حق‌طلبی آن بزرگـوار در هر دو جـا خـود را نشـان میدهـد؛ هم در آنجـائی که در پی عـدالت دشـوارترین آزمونهای زنـدگی خود را تحمل میکند؛ آن سـختیها را، آن مجاهدتهای دشوار را، آن جنگهائی را که بر آن بزرگوار تحمیل شد – آن سه جنگ دوران کوتاه حکومت، که اینها را تحمل میکنـد؛ چون دنبال عـدالت است. حق را در اینجا با قاطعیت تعقیب میکنـد– هم در آنجـائی که امیرالمؤمنین به خاطر خـدا، به خاطر مصالـح اسـلام، به خاطر وحـدت مسـلمانان، از حقی که برای خود او مسـلّم است، چشم‌پوشـی میکند و در مقام معارضه برنمی‌آید؛ اسـلام را، مسلمانان را، جامعه‌ی اسلامی را، وحدت اسلامی را پاس میدارد. «فامسـکت یدی حتّی رأیت راجعهٔ النّاس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محقّ دین محمّد (صلّی اللّه علیه و اله)»؛۱ یعنی آن وقتی که دیدم مسئله‌ی اسلام مطرح است، مصالح اسلامی، مصالح جامعه‌ی اسلامی مطرح است، در آنجا دیگر سکوت را جایز ندانستم، آمدم وسط میدان برای ایجاد وحدت. مال دوران اول پس از رحلت پیغمبر و آن دوران محنت امیرالمؤمنین است؛ آنجا هم حق را با قـاطعیت دنبـال میکنـد. این حق در اینجا وحـدت است. اینها برای ما درس است. جامعه‌ی اسـلامی در تمام ادوار مختلف از ناحیه‌ی بی‌عدالتی ضـربه خورده است؛ و از ناحیه پراکندگی و نفاق و جدائی افراد از یکدیگر و مقابل یکدیگر ایستادن، ضربه خورده است. از این چیزها دنیای اسـلام ضـربه خورده. هر چه شـما به تاریـخ اسـلام مراجعه کنید – بخصوص در قرون اخیر – این معنا را روشـنتر می‌بینید. دنیای اسـلام نیازمند اتحاد است. امیرالمؤمنین مایه‌ی وحدت دنیای اسـلام باید باشد. دشـمنان اسـلام میخواهند بین طوائف مسـلمان به وسـیله‌ی امیرالمؤمنین که خود وسیله‌ی وحدت و اتحاد است، اختلاف ایجاد کنند. اینها را باید دنیای اسلام بگوش باشد. امروز کسانی و دسـتهائی را که برای ایجاد اختلاف بین شـیعه و سنی به شیعه تهمت میزنند، بدگویی میکنند، اختلاف‌افکنی میکنند، ببیننـد. از این طرف هم همین جور؛ یـک کسـانی از این طرف احساسـات برادران مسـلمان خودشان را تحریک میکننـد، جریحه‌دار میکننـد، آزرده میکننـد. دنیای اسـلام بایـد متحد باشد. امروز دنیا این را میخواهد. امروز نیازهای جامعه‌ی اسـلامی این را میطلبد که جوامع اسـلامی با هم باشـند، در کنار هم باشند، اتحاد و اتفاق داشته باشند، نگذارند دشمنانی از ضعف آنها استفاده کنند؛ دشمنانی که خودشان به طور طبیعی قدرتی ندارند. اسـرائیل چیست؟ دشمن صهیونیستی در مقابل یک میلیارد و نیم مسلمان عددی نیست؛ به حساب نمی‌آید. اختلاف در دنیای اسـلام –این ضـعفی که در درون دنیای اسـلام است– موجب میشود که دشمن ضعیف بتواند راه خود را پیدا کند، یارگیری کند، از بین برادران مسلمان دشمن برای خود یارگیری کند. این مسئله را ملت ایران هم باید توجه داشته باشند. ما یک ملت متحدیم؛ اسلام ما را متحد کرد؛ انقلاب ما را بیدار کرد؛ دلهای ما را به هم نزدیک کرد؛ انگیزه‌های ما را در هم تنیده کرد؛ به هم پیوند زد؛ شدیم یک مشت محکم و مقتدر در مقابل دشـمنان نظام اسـلامی و دشـمنان اسـلام و مسلمین و دشمنان ایران. دشـمنان منتظرنـد این اتحاد کلمه را به هم بزنند؛ بین مردم ایجاد نفاق کنند؛ ایجاد اختلاف کنند؛ برادران را در مقابل هم قرار بدهنـد؛ بایـد ملت ایران هوشـیار باشد. در همین قضایای انتخابات پرشور بیست و دوی خرداد که یک حرکت عظیمی از ملت ایران بود، کار بزرگی انجام گرفت. این حضور چهل میلیونی تقریباً در پای صـندوقهای رأی، یعنی نسـبت هشـتاد و پنـج درصدی کسانی

که میتوانستند شرکت کنند، در دنیا جزو رقمهای بی‌نظیر است. این خیلی برای ملت ایران آبرو ایجاد کرد، خیلی اقتدار برای این ملت بزرگ آفرید؛ برای انقلاب آبرو شد؛ نشان داد که انقلاب بعد از گذشت سی سال، اینجور قدرت و توانائی به صحنه آوردن مردم را دارد. دشمنان دست به کار شدند، بین مردم اختلاف بیندازند، تا حدودی هم موفق شدند. لیکن ملت باید حرکت دشمن را خنثی کند. سیاست نظام جمهوری اسلامی، سیاست روشنی است. رقابت در بین نامزدهای ریاست جمهوری به نگاه ما، به عقیده‌ی ما، یک رقابت درون‌خانوادگی است، گاهی به عصبانیت هم میکشد. دو برادر هم ممکن است داخل خانواده در مقابل هم قرار بگیرند؛ به دشمن چه ربطی دارد؛ به بیگانه چه ربطی دارد. بیگانگانی که در این قضیه در سطوح مختلف سیاسی و تبلیغاتی وارد این میدان شدند، نیتشان ایجاد شقاق و اختلاف بود؛ ایجاد شکاف بود. بعضی از سران کشورهای غربی در سطح رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیر خارجه و مسئولان گوناگون، صریحاً در مسئله‌ی داخلی ملت ایران دخالت کردند. به شما چه؟ چرا در ماجرائی که مربوط به ملت ایران است، دخالت میکنید؟ دخالت میکنند، بعد هم میگویند ما دخالت نمیکنیم؛ پس دخالت معنایش چیست؟ تشویق اغتشاشگری دخالت نیست؟ مردم ایران را اغتشاشگر معرفی کردن، دخالت نیست؟ اهانت نیست؟ دو دسته، یک دسته به یک نامزد، یک دسته به یک نامزد دیگر رأی دادند، اکثریت و اقلیتی هست، قواعدی هست، آن کسانی که نامزدشان رأی نیاورده، طبیعی است افسرده باشند، اوقاتشان تلخ باشد؛ اما این معنایش اغتشاش نیست؛ اینها اغتشاشگر نیستند. اغتشاشگر یک عده‌ی معدودی هستند؛ همانهائی که بودجه‌ی تصویب شده‌ی بعضی از دولتهای غربی را برای ایجاد اختلاف در داخل ایران مصرف میکنند، آنها اغتشاشگرند. در رسانه‌های آمریکائی و اروپائی - که غالباً تحت سلطه‌ی صهیونیستهایند و از بن دندان دشمن ملت ایران و دشمن اسلام و دشمن نظام جمهوری اسلامی‌اند - اینجور وانمود میکنند که جمعی از ملت ایران اغتشاشگرند. ما اخطار میکنیم؛ ملت ایران به سران بعضی از کشورها که سعی میکنند از یک مسئله‌ی داخلیِ کشورمان علیه ملت ایران استفاده کنند، اخطار میکند: حواستان جمع باشد، ملت ایران عکس‌العمل نشان میدهد. اولاً ـ این را همه بدانند، سران کشورهای استکباری بدانند، مداخله‌گرانِ فضولِ در مسائل جمهوری اسلامی بدانند: ملت ایران بین خودشان اگر اختلاف هم داشته باشند، وقتی پای شما دشمنان ملت ایران به میان بیاید، همه با هم متحد میشوند؛ یک دست واحد، یک مشت محکم علیه شما میشوند. اینجور نیست که شما خیال کنید وقتی از یک جریانی به خیال خودتان دفاع کردید، حمایت کردید، این جریان به شما متمایل خواهد شد؛ ابداً. ما سی سال تجربه داریم؛ سی سال این ملت در حافظه‌ی خود دشمنی‌های شما را ثبت کرده است؛ ضبط کرده است. ملت میفهمد شما چکار میخواهید بکنید، چکار دارید میکنید. اسم بعضی‌ها را می‌آورند به عنوان اینکه ما مدافع آنها هستیم؛ دروغ میگویند؛ مدافع آنها هم نیستند؛ قصدشان ایجاد اختلاف است، قصدشان ایجاد بدبینیِ ملت ایران و نخبگان ایران نسبت به یکدیگر است؛ دروغ میگویند. آنچه در دلهای پرکینه‌ی آنها وجود دارد، این است که آرزو میکنند این نظام مستقل، این مجد و عزتِ سربرافراشته‌ی از این کشور که در مقابل زورگوئی‌های آنها ایستاده، نباشد. آرزوی آنها این است. اینجور نیست که در نظام جمهوری اسلامی با زیدی خوب باشند، با عمروی بد باشند؛ نه. هر کسی که به این نظام پایبند است، هر کسی که به این قانون اساسی پایبند است، هر کسی که به آرمانهای ملت ایران پایبند است، از نظر آنها دشمن است. آنها میخواهند جمهوری اسلامی نباشد، یک نظام دست نشانده‌ی مطیعِ منقادِ در مقابل آنها، مجدداً مثل دوران گذشته، در این کشور پا بگیرد. آنها دنبال این‌اند. این خواب آشفته‌ی باطل آنهاست. سی سال تجربه‌ی ایستادگی نظام جمهوری اسلامی هنوز بیدارشان نکرده است. تودهنی‌هائی که این ملت به سران زورگو و متجاوز آنها زده‌اند، اینها را به خود نیاورده است، به هوش نیاورده است؛ هنوز در کشور ما و در ملت ما، اینها طمع دارند. اشتباه میکنند؛ اشتباه میکنند. چوب این اشتباه خودشان را هم خواهند خورد بلاشک. ما این اظهارات خصمانه را، این رفتارهای خصمانه را از این دولتها محاسبه خواهیم کرد، اینها را در حسابشان خواهیم نوشت؛ این را بدانند. در آینده‌ی روابط و تعامل جمهوری اسلامی با این مداخله‌گرها، این رفتار تأثیر منفی خواهد داشت؛ بلاشک؛ این را بدانند، بفهمند. ملت ایران ملتی نیست که زور را

تحمل بکند. ملت ایران، ملت مقتدری است. نظام جمهوری اسلامی، نظام ریشه‌دار و تثبیت شده است. مسئولین جمهوری اسلامی اگر صد تا هم با هم اختلاف داشته باشند، در ایستادگی در مقابل دشمن، در حفظ استقلال این کشور، همه با هم یک کلام و یک دست‌اند. این را دشمنان بدانند؛ خیال نکنند که میتوانند بین ملت انشقاق بیندازند. متأسفانه این دستگاه‌های تبلیغاتی و مخرب و معاند با جمهوری اسلامی و با ملت ایران، دنباله‌هائی هم در داخل کشورمان دارند که مال امروز هم نیست، از دوران دفاع مقدس هم چنین چیزهائی بود. آنها هم به هوش بیایند و بدانند که پشتیبانی این گرگهای درنده به دردشان نمیخورد. اینها به فکر خودشان هستند، به فکر منافع خودشان هستند. از آدمها تا آنجائی که منافع آنها تأمین بشود، استفاده میکنند؛ همچنانی که از محمدرضا و صدام استفاده کردند. آن وقتی هم که لازم نبود، مثل یک دستمال کثیف شده‌ای مچاله میکنند و پرتابشان میکنند کنار؛ همچنانی که از محمدرضا شاه در دوران نکبتش حمایت نکردند، از صدام در دوران رسوائی و نکبتش حمایت نکردند. کسی به آنها دل نبندد. مردم هوشیارند، نخبگان هوشیارند. متأسفانه افراد معدودی دل به اینها میسپارند و از فریب آنها فریب میخورند. فریب خوردن اینها هم علامتهای غلط به آنها میدهد، آنها هم به نوبه‌ی خود فریب علامتهای اینها را میخورند. ملت هوشیار است و هوشیار باشد. من توصیه‌ام به همه‌ی ملت ایران این است: امروز بیشتر از همه چیز برای ما هوشیاری لازم است، شناخت دوست و دشمن لازم است. مبادا دوست را با دشمن اشتباه کنید؛ مبادا دوست و دشمن را مخلوط کنید؛ مبادا رفتاری که با دشمن باید داشت، با دوست انجام بدهید. این، خطاب به همه‌ی جناحهاست. نظام اسلامی با اخلالگران در امنیت مردم طبعاً برخورد میکند. این، وظیفه‌ی نظام است. نظام اسلامی اجازه نمیدهد که کسانی دستخوش فریب و توطئه‌ی دشمن بشوند، زندگی مردم را خراب کنند، آسایش مردم را به هم بزنند، جوانهای مردم را تهدید کنند. فرزندان این کشور عزیزند؛ همه عزیزند. نظام این اجازه را نخواهد داد؛ اما این را هم باید همه توجه داشته باشند: مبادا دشمن را با دوست اشتباه بکنیم. دوست را به خاطر یک خطا به جای دشمن بگیریم و از آن طرف یک عده‌ای هم دشمن خونی و معاند را دوست فرض کنند، به حرف او گوش کنند، توجه بدهند. این فتنه‌هائی که دشمن بر پا کرده بود، امید بسته بود که شاید بتواند از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد. بحمداللّه این فتنه‌ها تمام شد. هر فتنه‌ای در مقابل حق، در مقابل ملت هوشیار از بین خواهد رفت؛ گرد و غبار فرو خواهد نشست. همیشه همین جور است. حواشیِ ایجاد شده‌ی به وسیله‌ی یک عده دشمن، یک عده غافل، از بین میروند، متن قضیه باقی میماند. متن قضیه این است که در یک انتخابات پرشکوه، تقریباً چهل میلیون نفر از ملت ایران شرکت کرده‌اند. این، متن قضیه است؛ این، حقیقت قضیه است. چهل میلیون، بعد از گذشت سی سال از انقلاب، اعتماد خود را به نظام، امیدواری خود را به آینده با این حضورشان نشان دادند. این، میماند. متن قضیه این است که رئیس جمهوری با بیش از بیست و چهار میلیون رأی مردم انتخاب شده است؛ اینها متن قضیه است. حواشی، گرد و غبارها، پیرایه‌ها، کارها و حرفهای دشمن‌شادکن تمام خواهد شد؛ اما این حقیقت میماند. «فأمّا الزّبد فیذهب جفاء و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الأرض».۲ البته مسئولین هم، رئیس جمهور منتخب هم باید قدر این اقبال مردمی را بدانند. شکر این توجهِ مردم، عبارت است از خدمت کامل و جامع برای حل مشکلات مردم؛ تلاش برای پیشبرد کشور و تلاش برای حفظ اتحاد ملت بزرگ ایران. اینها حقائقی است که وجود دارد. شما ملت ایران در این برهه‌ی از زمان کار بزرگی را انجام دادید، حرکت بزرگی را انجام دادید و خدای متعال به حول و قوه‌ی خود به این حرکت برکت خواهد داد و پیش خواهد رفت. شکر مسئولین، خدمت است؛ شکر مردم، حفظ وحدت است؛ حفظ وحدت، حفظ هوشیاری، حفظ برادری، نگاه مشفقانه‌ی به یکدیگر. دشمن میخواهد این نباشد و شما سعی کنید که این چه که دشمن را خشمگین میکند، آن را انجام بدهید و آنچه که قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را شاد خواهد کرد، او همین وحدت و مهربانی و همکاری و نشاط و حرکت انقلابی ملت ایران است. امیدواریم که دعای ولی‌عصر شامل حال همه‌ی شما باشد و ان‌شاءاللّه روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه‌ی شهدا از همه‌ی ما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲ ۲. رعد: ۱۷

بیانات در سالروز عید سعید مبعث

بیانات در سالروز عید سعید مبعث بسم اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم این عید بزرگ را که عیدی است برای همه‌ی بشریت؛ و نه فقط برای امت اسلام. و امیدواریم خداوند این عید را بر شما حضار محترم و میهمانان گرامی و ملت عزیز ایران و همه‌ی ملتهای مسلمان و سراسر بشریت مبارک فرماید. مسئله ی بعثت نبی مکرم که زبانهای قاصر و ذهنهای کوتاه ما درباره‌ی آن مطالب زیادی گفته است - و همه گفته‌اند - در واقع یک عرصه‌ی عظیمی است که به این زودی‌ها بیان ابعاد این حادثه‌ی بزرگ میسر نخواهد بود. هرچه زمان به جلو میرود و بشر با تجربه‌های گوناگون، نواقص زندگی خود را، آسیبهای خود را بیشتر ادراک میکند، ابعاد گوناگون و بعثت نبی مکرم بیشتر خود را نشان میدهد. این بعثت در واقع دعوت مردم به عرصه‌ی تربیت عقلانی و تربیت اخلاقی و تربیت قانونی بود. اینها چیزهائی است که زندگیِ آسوده و رو به تکامل انسان به آنها نیازمند است. در درجه‌ی اول، تربیت عقلانی است. یعنی نیروی خرد انسانی را استخراج کردن، آن را بر تفکرات و اعمال انسانْ حاکم قرار دادن، مشعل خرد انسانی را به دست انسان سپردن، تا راه را با این مشعل تشخیص بدهد و قادر بر طی کردن آن راه باشد؛ این اولین مسئله است؛ و مهمترین مسئله هم همین است. علاوه بر اینکه در درجه‌ی اول در بعثت پیغمبر، مسئله‌ی عقل مطرح شده است، مسئله ی دانائی مطرح شده است، در سرتاسر قرآن و تعالیم غیر قرآنیِ پیغمبر هم، هرچه شما نگاه میکنید، می‌بینید تکیه‌ی بر عقل و خرد و تأمل و تدبر و تفکر و این گونه تعبیرات است؛ حتّی در روز قیامت از زبان مجرمان، قرآن میفرماید: «لو کنّا نسمع او نعقل ما کنّا فی اصحاب السّعیر»؛(۱) علت اینکه ما دچار آتش دوزخ شدیم، این است که به عقل خود، به خرد خود مراجعه نکردیم، گوش نکردیم، دل ندادیم؛ لذا امروز که روز قیامت است، به این سرنوشت ابدی تلخ مبتلا شدیم. در کارنامه ی همه‌ی پیغمبران، در زندگی همه‌ی پیغمبران - این مخصوص پیغمبر خاتم هم نیست - دعوت به عقل در درجه‌ی اول است. البته در اسلام این قویتر و روشنتر و واضح‌تر است. لذا امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) در علت بعثت انبیاء میفرماید: «لیستأدوهم میثاق فطرته» تا به اینجا که: «و یثیروا لهم دفائن العقول»؛(۲) گنجینه‌های عقل را، خرد را استخراج کنند. این گنجینه‌ی خرد در دل من و شما هست. اشکال کار ما این است که مثل آن انسانی هستیم که بر روی گنجی خوابیده است، از آن خبر ندارد و از آن بهره نمیبرد و از گرسنگی میمیرد. وضع ما اینجور است. به عقل وقتی مراجعه نمی‌کنیم، عقل را حَکم وقتی قرار نمی‌دهیم، عقل را تربیت وقتی نمی‌کنیم، زمام نفس را به دست عقل وقتی نمی‌سپریم، وضع ما همین است. این گنجینه در اختیار ما هست، اما از آن استفاده نمی‌کنیم. آن وقت از بی‌عقلی و از جهل و عوارض فراوان آن دچار مشکلات فراوان زندگی در دنیا و در آخرت می‌شویم. لذا در حدیثی نبی مکرم اسلام (صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم) فرمود: «انّ العقل عقال من الجهل»؛ عقل عقال جهل است. عقال آن ریسمانی است که به پای حیوان - شتر یا غیر شتر - میبندند که حرکت نکند، قابل کنترل باشد. میفرماید عقل عقال جهل است؛ این پای‌بندی است که مانع میشود از اینکه انسان با جهالت حرکت کند. بعد میفرماید: «و النّفس کمثل اخبث الدّواب»؛ نفس انسان مثل شرورترین حیوانات است؛ مثل شرورترین چهارپایان است؛ نفس این است. «فان لم تعقل حارت»؛(۳) وقتی این نفس را عقال نکردید، مهار نکردید، کنترلش را در دست نگرفتید، سرگردان میشود؛ مثل حیوان وحشی‌ای که نمیداند کجا میرود، سرگردان میشود؛ با این سرگردانی است که مشکلات به وجود می‌آید برای انسان در زندگی شخصی خود، در زندگی اجتماعی خود و برای یک جامعه‌ی انسانی. عقل این است. اولین کار پیامبر مکرم اثاره ی(۴) عقل است، برشوراندن قدرت تفکر است؛ قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردن. این، حلال مشکلات است. عقل است که انسان را به دین راهبرد می‌دهد، انسان را به دین می کشاند. عقل است که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت‌آمیز و دل‌دادن به دنیا باز می‌دارد؛ عقل این است. لذا اولْ‌کار این است که تقویت نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است. ما هم در جامعه‌ی

اسلامی، امروز که خواسته‌ایم نمونه‌ای باشد از جامعه‌ی اسلامی پیامبر مکرم، با همه‌ی ضعفهای ما، با همه‌ی حقارتهائی که در ماها هست، در قبال آن عظمت بی‌نظیر پیامبر، اینجور حرکت کردیم، اینجور خواستیم که نمونه‌ای از آن درست کنیم. در این جامعه هم باید عقل معیار باشد، ملاک باشد. تربیت دوم، تربیت اخلاقی است که: «بعثت لأتمّم مکارم الاخلاق»؛(۵) مکرمت‌های اخلاقی، فضیلتهای اخلاقی را در میان مردم کامل کند. اخلاق آن هوای لطیفی است که در جامعه‌ی بشری اگر وجود داشت، انسانها میتوانند با تنفس او زندگی سالمی داشته باشند. اخلاق که نبود، بی‌اخلاقی وقتی حاکم شد، حرصها، هوای نفسها، جهالتها، دنیاطلبی‌ها، بغضهای شخصی، حسادتها، بخلها، سوءظن به یکدیگر وارد شد - وقتی این رذائل اخلاقی به میان آمد - زندگی سخت خواهد شد؛ فضا تنگ خواهد شد؛ قدرت تنفس سالم از انسان گرفته خواهد شد. لذا در قرآن کریم در چند جا - «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ»(۶) - تزکیه که همان رشد اخلاقی دادن است، جلوتر از تعلیم آمده است. در همین روایت هم که راجع به عقل از پیغمبر اکرم عرض کردیم - بعد که عقل را بیان میکند - می‌فرماید که آن وقت از عقل، حلم به وجود آمد؛ از حلم، علم به وجود آمد. ترتیب این مسائل را انسان توجه کند: عقل، اول حلم را به وجود می‌آورد؛ حالت بردباری را، حالت تحمل را. این حالت بردباری وقتی بود، زمینه برای آموختن دانش، افزودن بر معلومات خود - شخص و جامعه - فراهم خواهد آمد؛ یعنی علم در مرتبه‌ی بعد از حلم است. حلم، اخلاق است. در آیه‌ی قرآن هم «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ»، تزکیه را جلوتر می‌آورد. این، تربیت اخلاقی است. امروز ما نهایت نیاز را به این تربیت اخلاقی داریم؛ هم ما مردم ایران، جامعه‌ی اسلامی در این محدوده‌ی جغرافیائی، هم در همه‌ی دنیای اسلام؛ امت بزرگ اسلامی، جوامع مسلمان. این‌ها نیازهای اول ماست. بعد به دنبال آن تربیت قانونی است، انضباط قانونی. اولْعامل به همه ی احکام اسلام، خودِ شخص نبی مکرم اسلام بود. از قول ام‌المؤمنین عایشه نقل شده است که سؤال کردند راجع به پیغمبر - اخلاق پیغمبر، رفتار پیغمبر - گفت: «کان خلقه القرآن»؛(۷) اخلاق او، رفتار او، زندگی او، تجسم قرآن بود. یعنی چیزی نبود که به او امر کند، خود او از آن غافل بماند. اینها همه‌اش برای ما درس است؛ اینها همه درس است. نه اینکه ما آن عظمت را با حقارتهای خودمان بخواهیم مقایسه کنیم، آنجا قله است، ما در دامنه‌ها داریم حرکت میکنیم؛ اما به سمت قله حرکت میکنیم؛ شاخص آنجاست، معیار آنجاست. میدان زندگی هم میدان آزمایش است. ملت ایران این آزمایش‌های دشوار را پشت سر گذاشت که به این عزت رسید. تا وقتی به اسم «لا اله الّا اللّه» و تلفظ محض به «لا اله الّا اللّه» و احیاناً به ذهنیت «لا اله الّا اللّه» اکتفا کرده بودیم، اسیر پنجه‌ی طاغوت بودیم. آن وقتی که وارد عمل شدیم، میدان عملیِ «لا اله الّا اللّه» را شناختیم و پا در آن گذاشتیم، شدیم ملت مسلمان و خدای متعال آن عزت را، آن قدرت را، آن هویت برجسته و درخشان را به ما ملت ایران بخشید. ما اگر قدم بگذاریم، خدای متعال پاسخ میدهد؛ سریع‌الاجابه است. در انقلاب، در دفاع مقدس، در آزمونهای گوناگونِ این سی سال، ملت ما خوب امتحان دادند. به همان مقداری هم که کار کردیم، به همان مقداری هم که حرکت کردیم، خدای متعال دستاورد داد. البته دستاوردها خیلی بزرگ است: «من جاء بالحسنهٔ فله عشر امثالها».(۸) ده برابر تلاش ما، خدای متعال به ما داد. ما کجا بودیم در دوران طاغوت در بین امت اسلام و در بین ملل عالم؟ منزوی، گمنام، فراموش شده، در درون خود بدون حساسیتهای لازم، بدون آن شجاعتها، بدون آن همت‌هائی که یک ملت را به جهش وادار میکند؛ اینجوری بودیم. امروز جوان ما، دانشمند ما، عالم ما، صنعتگر ما، کشاورز ما، آحاد مردم ما، آرزوهای بزرگ دارند، در راه آن آرزوها حرکت می‌کنند و نتیجه‌اش را هم دارید می‌بینید. بزرگترین قدرتهای دنیا، شعار خودشان را قرار داده‌اند مقابله‌ی با جمهوری اسلامی! خیال میکنند ملت ایران را با این کار دارند ارعاب میکنند، تهدید میکنند؛ نمیدانند که ملت ایران احساس هویت میکند که می‌بیند مادی‌ترین و خبیث‌ترین قدرتهای مادی عالم، مانع خودش را ملت ایران می‌بیند برای رسیدن به اهداف شومی که دارد؛ این چیز کمی نیست. می‌گویند می‌خواهیم ما در خاورمیانه چنین کنیم، چنان کنیم و ده برابر این از اهداف شومشان را هم نمی‌گویند؛ ملت ایران مانع است؛ ملت جمهوری اسلامی مانع است. این نشان‌دهنده‌ی عظمت این ملت است، عظمت این نظام است؛ عظمت این دولت است که توانسته مانع بشود از

اینکه مستکبران عالم بتوانند - حداقل در یک حوزه‌ی مشخصی از جغرافیای عالم - به اهداف خودشان برسند. این را ملت ایران با حرکت در عرصه‌ی احکام دین به دست آورد. پیغمبر خود عامل بود؛ «آمن الرّسول بما انزل الیه من ربّه»،(۹) و مؤمنون هم دنبال سر پیغمبر. او عامل است، مردم هم به عمل او نگاه می‌کنند، راه را پیدا می‌کنند. و نقش بزرگان جامعه، نقش رهبران جامعه، نقش نخبگان جامعه این است. به حرف نباید اکتفا کنیم. در جمع شما بسیاری از مسئولین کشور هستید، هر کدامی می‌توانید از لحاظ عمل، از لحاظ الگو شدن برای افرادی که به شما نگاه می‌کنند، یک اسوه باشید. ملت ما ملت خوبی است، ملت بزرگی است، ملت وفاداری است، ملت باگذشتی است. نمونه‌هایش را در طول مدت این سی سال مشاهده کرده‌ایم؛ در همین قضایای اخیر، در این انتخابات و حوادثی که بعد از انتخابات به وجود آوردند، نقش ملت را شما مشاهده کردید. سلائق مختلفی در عرصه‌ی زندگی اجتماعی در میان ملت وجود دارد؛ حرفشان را می‌زنند، هرکدام نظرشان را بیان می‌کنند؛ اما آنجائی که احساس می‌کنند که پای دشمنی با نظام در میان است، آنجائی که احساس می‌کنند دستی دارد حرکتی را برای ضربه زدن به نظام اداره می‌کند، مدیریت می‌کند، مردم از آنها کناره می‌گیرند؛ ولو او همان شعاری را بدهد که این آحاد مردم به آن شعار معتقد هم باشند؛ می‌بینند که او بدخواه است، خودشان را کنار می‌کشانند. این مسئله‌ی مهمی است. در حوادث این روزها - ما در این سی سال روزی نبود که تجربه‌ای نیندوزیم، مطلبی یاد نگیریم - خیلی چیزها یاد گرفتیم، خیلی چیزها فهمیدیم؛ برای ملت ما تجربه شد؛ همه فهمیدند که در آن وقتی که ملت در عین استقرار و آرامش و ثبات یک حرکت بزرگ را انجام می‌دهد، نباید غافل بماند از دشمنی دشمنانی که دارند برایش نقشه می‌کشند. همه گفتند یک انتخابات چهل میلیونی، یک عظمت بی‌نظیر از اول انقلاب تا حالا، حضور مردم در صحنه بعد از سی سال، قدرت جذب مردم و به صحنه آوردن مردم برای نظام؛ این یک عظمت بود؛ نباید غفلت کنند؛ همه فهمیدند که در چنین وضعیتی نباید غفلت کنند که دشمن کمین گرفته است؛ مراقب است. حالا- تا گفته میشود دشمن خارجی، فوراً خارجی‌ها با چهره‌ی حق‌به‌جانب می‌آیند که نه، نه، ما دخالتی نداریم، ما کاری نکردیم. این بی‌حیائی است؛ همه می‌بینند. حالا آن کاری که دستگاه‌های اطلاعاتی و دیگران کشف می‌کنند و دخالت‌ها را می‌دانند، آن به کنار؛ آن چیزی که همه دارند مشاهده می‌کنند، نقش رسانه‌هاست که مهمترین نقش را در این چند ده سال اخیر، رسانه‌ها در تحولات ملتها داشته‌اند. من یک وقتی، چند سال قبل از این به عنوان هشدار، اینجا گفتم که رسانه‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتیِ وابسته‌ی به استکبار، میدان‌دارترین عناصر دشمنان استقلال ملتها برای به آشوب کشیدن ملتها هستند؛ برای اینکه اینها را از مسیری که دارند حرکت میکنند، منصرف کنند. و چند تا کشور را مثال زدم. خوب، امروز نسبت به آن چند سال قبل که ما این حرف را زدیم، وسائل ارتباطاتی خیلی گسترده‌تر، وسیع‌تر، همگانی‌تر و متنوع‌تر شده است. دشمنان دارند کار میکنند، آن وقت میگویند ما هیچ کاری نمیکنیم! ما هیچ اقدامی نمیکنیم! دستورالعمل‌هایشان برای گروه‌های غافل و نادانِ اغتشاشگر توی رسانه‌های خودشان به طور علنی دارد پخش میشود: اینجوری با پلیس درگیر بشوید؛ اینجوری علیه بسیج حرف بزنید؛ اینجوری توی خیابان اغتشاش ایجاد کنید؛ اینجوری تخریب کنید؛ اینجوری آتش بزنید؛ اینها دخالت نیست؟ از این دخالت واضح‌تر؟ علنی‌تر؟ این را مردم ما به چشم دیدند. اینها برای ملت ما تجربه است. اشتباه است اگر کسی خیال کند که یک گروه معدود، آن هم در تهران، فرض بفرمائید به ظرف زباله‌ی شهرداری تعرض میکند - زورش به او میرسد - یا فرض کنید به اموال مردم - به موتورسیکلتشان، به ماشینشان، به بانکشان، به دکانشان - تعرض میکند، این مردمند؛ نه، مردم نیستند. بله، بلندگوی استکباری وقتی میخواهد از اینها حمایت کند، میگوید مردم. اینها مردمند؟! مردم آن میلیونهائی هستند که تا این اغتشاشگران را، این مفسدین را در صحنه می‌بینند، کنار میکشند و آنها را با نفرت نگاه میکنند؛ برهم‌زنندگان امنیت عمومی را، آرامش اجتماعی را با انزجار نگاه میکنند. هر کسی امروز جامعه را به سمت اغتشاش و ناامنی سوق بدهد، از نظر عامه ی ملت ایران انسان منفوری است؛ هر که میخواهد باشد. هر هدفی را که این ملت بخواهد به آن برسد، در سایه‌ی آرامش و امنیت خواهد رسید. وقتی امنیت بود، تحصیل هم هست، علم هم هست، پیشرفت هم هست،

صنعت هم هست، ثروت هم هست، آسایش گوناگون هم هست، عبادت هم هست؛ دنیا و آخرت در سایه‌ی امنیت وجود دارد. وقتی ناامنی ایجاد شد، همه‌ی اینها مخدوش میشود. به هم زدن امنیت یک ملت بزرگترین گناهی است که ممکن است کسی مرتکب بشود. این را البته آن کسی که مأمور است، مزدور است، او که حرف گوش نمیکند؛ خطاب ما به او نیست؛ خطاب ما به نخبگان است. آحاد ملت هم هوشیارند؛ نخبگان ما هوشیار باشند. نخبگان بدانند هر حرفی، هر اقدامی، هر تحلیلی که به آنها کمک بکند، این حرکت در مسیر خلاف ملت است. همه ی ما خیلی باید مراقب باشیم؛ خیلی باید مراقب باشیم: مراقب حرف زدن، مراقب موضع گیری کردن، مراقب گفتن‌ها، مراقب نگفتن‌ها. یک چیزهائی را باید گفت؛ اگر نگفتیم، به آن وظیفه عمل نکرده‌ایم. یک چیزهائی را باید بر زبان نیاورد، باید نگفت؛ اگر گفتیم، برخلاف وظیفه عمل کرده‌ایم. نخبگان سر جلسه‌ی امتحانند؛ امتحان عظیمی است. در این امتحان، مردود شدن، رفوزه شدن، فقط این نیست که ما یک سال عقب بیفتیم؛ سقوط است. اگر بخواهیم به این معنا دچار نشویم، راهش این است که خرد را، که انسان را به عبودیت دعوت میکند، معیار و ملاک قرار بدهیم؛ شاخص قرار بدهیم. عقل، این سیاسی‌بازی‌ها و سیاسی‌کاری‌های متعارف نیست؛ اینها خلاف عقل است. «العقل ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان»؛(۱۰) عقل این است که انسان را به راه راست هدایت میکند. اشتباه میکنند آن کسانی که خیال میکنند با سیاسی‌کاری، عقلائی عمل میکنند؛ نه، عقل آن چیزی است که راه عبادت خدا را هموار میکند. شاخصش هم برای ما، بین خودمان و خدا، این است که نگاه کنیم ببینیم در بیان این حرف اخلاص داریم یا نه؟ به فکر خدائیم یا نه؟ من دارم برای خاطر خدا، رضای خدا حرف میزنم یا برای خاطر جلب توجه شما دارم حرف میزنم؟ برای خاطر خداست یا برای خاطر دل مستمع و غیر مستمع است؟ معیارش این است. به خودمان مراجعه کنیم؛ اقضی القضات نسبت به انسان، خودِ انسان است. خودمان را فریب ندهیم؛ بفهمیم چه کار میکنیم؛ بفهمیم چه میگوئیم؛ چه حرکتی میکنیم. راه را برای ما باز کرده اند. مبعث را باید با این دید نگاه کرد. مبعث فقط یک جشن نیست که جشن بگیریم و کف بزنیم و شیرینی بخوریم و پخش کنیم و شادی کنیم؛ این نیست. مبعث یک مقطع است؛ یک عید است. عید یعنی آن مقطعی که انسان را به حقیقتی متوجه میکند. یک عید است؛ ما نگاه کنیم به مبعث، نگاه کنیم به پیغمبر، نگاه کنیم به آن مجاهدتهای عظیم، بعد نگاه کنیم به آن تأثیر شگرف؛ ده سال – ده سال در عمر یک ملت مثل یک لحظه است – در این ده سال این مرد عظیم، این عظیم العظماء چه کرد! کجا میشود هیچ ده سالی را با آن ده سال مبارکی که پیغمبر اکرم حکومت کرده است، مقایسه کرد! چه حرکتی در تاریخ بشر به وجود آورد؛ چه طوفانی به پا کرد؛ چه ساحل امنی را در ورای آن طوفان به بشر نشان داد و چگونه راه را نشان داد! شصت و سه سال هم عمر کرد. ما حالا با عمرهای طولانی، با این حرکت‌های کودکانه و بچگانه میخواهیم آن راه را – حالا تا هر جائی که بشود – پیش برویم. وقتی آنجور حرکتی با آن اخلاص، با آن مجاهدت، با آن هدایت ربانی انجام میگیرد، نتیجه‌اش همان چیزی است که بر ده سال حکومت پیغمبر مترتب شد و آن عظمت را به وجود آورد. پروردگارا! ما را بیدار کن؛ دلهای ما را با حقائق اسلام بیش از پیش آشنا بفرما. پروردگارا! ملت ایران را در این راه رشید و استواری که در پیش گرفته‌اند، کمک بفرما. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه ۱) ملک: ۱۰ ۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی اول ۳) تحف العقول، ص ۱۵ ۴) تحریک کردن ۵) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰ ۶) آل عمران: ۱۶۴، جمعه: ۲ ۷) شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۰ ۸) انعام: ۱۶۰ ۹) بقره: ۲۸۵ ۱۰) کافی، ج ۱، ص ۱۱

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان مسابقات قرآن

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان مسابقات قرآن بسم‌اللّٰه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنیم به همه‌ی حضار محترم، برادران و خواهران عزیز، بخصوص قرّاء عزیز و محترم کلام‌اللّٰه مجید و میهمانان محترمی که از کشورهای اسلامی به اینجا تشریف آورده‌اند.

امروز جلسه‌ی بسیار خوبی بود. من هم از دیدن شما تلاوتگران قرآن و عاشقان قرآن لذت بردم، هم از تلاوت بسیار خوبی که این قرّاء محترم در اینجا اجراء کردند، بهره بردیم. سعی بکنیم که بهره‌ی ما فقط بهره‌ی فی‌المجلس و بهره‌ی گوش و چشم نباشد؛ دل ما بهره ببرد. قرآن برای عمل کردن است. قرآن برای فهمیدن و اندیشیدن است. اینهمه در دنیای اسلام گرفتاری برای چیست؟ چرا امت اسلامی با این عظمت ضعیف است؟ چرا؟ چرا برادران مسلمان در سراسر دنیا دلهایشان و دستهایشان با هم نیست؟ چرا؟ مگر این قرآن نگفته است: «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لاتفرّقوا»؟(۱) مگر این قرآن نفرموده است که: «و للّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»؟(۲) چرا امت اسلامی عزتی را که شایسته‌ی اوست، امروز در دنیا ندارد؟ چرا؟ چرا ما در علم عقبیم؟ در جایگاه سیاست و تدبیر مسائل جهانی، چرا امت اسلامی عقب است؟ علت این است که به قرآن عمل نمیکنند؛ علت این است که قرآن - برخلاف ادعاهای ما - معیار و محور معرفت و عمل ما نیست. هر مقداری که به قرآن عمل کنیم، همان قدر اثرش را خواهیم دید. ما در جمهوری اسلامی ایران سعی کردیم به تعالیم قرآن عمل کنیم؛ قدری موفق شدیم. به همان اندازه خدای متعال بالمعاینه به ما اثر این عمل کردن را نشان داد. در کار خدای متعال خلف وعده نیست: «و من اصدق من اللّه قیلا».(۳) اگر خدای متعال به مؤمنین وعده‌ی نصرت میدهد، وعده‌ی استخلاف در ارض میدهد، وعده‌ی عزت میدهد، این وعده‌ها راست است. علت اینکه ما این وعده‌ها را در عرصه‌ی زندگی خودمان نمی‌بینیم، این است که ما به شرائط الهی عمل نمیکنیم؛ «و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»؛(۴) شما با پیمان من، به امر من عمل بکنید، من هم به آن پیمان عمل میکنم؛ خدای متعال این جوری گفته دیگر. این درس بزرگ ماست. ما از این جلسات قرآنی، از این نشست و برخاستهای قرآنی، از این مسابقات قرآنی، از این دعوت از قرآنیان سراسر کشور، هدفمان این است که به این مقاصد نزدیک بشویم؛ میخواهیم با قرآن نزدیک بشویم؛ نزدیکیِ معرفت و نزدیکیِ عمل؛ همت باید این باشد. امروز دنیای اسلام تشنه‌ی عمل به قرآن است؛ و دشمنان اسلام این را نمیخواهند. بدیهی است که دشمنان اسلام صریحاً نمیگویند ما دشمن قرآنیم یا دشمن اسلام - «یخادعون اللّه و الّذین امنوا»؛(۵) آنها با خدا هم خدعه میکنند، با بندگان خدا هم خدعه میکنند - آنها میگویند ما طرفدار اسلامیم، اما درست به همان نقطه‌ای که اسلام از ما میخواهد، به آن نقطه حمله میکنند. امروز شما می‌بینید در بعضی از کشورهای اسلامی، طرح مسئله‌ی جهاد جرم است؛ در کتاب درسی نباید مسئله‌ی جهاد مطرح بشود، در گفتگوهای کسانی که به نحوی با دستگاه‌های دولتی مرتبطند، اسم جهاد و اسم شهادت نباید مطرح بشود. به این چیزها و به عمل ما حمله میکنند. اتحاد اسلامی را ضربه میزنند، دلها را نسبت به یکدیگر بدبین میکنند، مسئله‌ی سنی و شیعه، مسئله‌ی فِرق گوناگون بین شیعیان، مسئله‌ی فِرق گوناگون بین اهل تسنن؛ اینها موضوع کارهای دشمنان اسلام است. نمیگوید من با قرآن مخالفم، اما با آنچه که محور تربیت و تعلیم قرآنی است، با او مخالفت میکند، که مثالش همین مثال وحدت است. چقدر خیرخواهان زحمت میکشند که بین برادران در دنیای اسلام اتحاد ایجاد کنند، یک وقت می‌بینیم از یک جا بمبی منفجر شد - بمبِ ضد وحدت - یا از آن طرف یا از آن طرف؛ فرقی نمیکند. این چیزهاست که بایستی ما بیدار باشیم، هشیار باشیم. ما مردم ایران هم همین جور. ما آنچه که میگوئیم، برای دیگران نیست؛ در درجه‌ی اول برای خودمان است. خود ما هم باید وحدت را حفظ بکنیم. ببینید همین آیاتی که الان خواندند: «و اذکروا نعمت اللّه علیکم اذ کنتم اعداء فألّف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا - برادر شدید با هم - و کنتم علی شفا حفرة من النّار فانقذکم منها»؛(۶) اسلام شما را از آتش تفرقه نجات داد. فراموش کردید؟ هی این به آن ایراد بگیرد، آن به این ایراد بگیرد؛ فروع را اصل بکنیم، اصول را فراموش کنیم، هی اختلاف بین ما بیفتد. اینکه قرآن میگوید: «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا»، یعنی همه با هم اعتصام به حبل اللّه بکنید، خوب، این «همه» در سطح واحدی که نیستند؛ بعضی ایمانشان قویتر است، بعضی ایمانشان ضعیفتر است، بعضی عملشان بهتر است، بعضی عملشان متوسطتر است؛ در عین حال خدای متعال به همه خطاب میکند. میگوید اعتصام به حبل اللّه را جمیعاً بکنید، با هم بکنید. تو بگوئی من جداگانه اعتصام به حبل اللّه کردم و دیگری نه؛ او - دیگری - باز بگوید من جداگانه اعتصام به حبل اللّه کردم، این طرف را نه؛ اینکه نمیشود. همدیگر را تحمل کنید. اصولی هست،

محورهائی هست؛ اصل این است که در این اصول همدل باشیم. ممکن است در صد تا از فروع، افراد با همدیگر اختلاف داشته باشند، باشد؛ این منافات ندارد با اجتماع، با جمیع شدن، مجتمع شدن؛ اینها باید ملاک باشد. در گفتارمان مراقب باشیم. رد دیگران، طرد دیگران، به طور مطلق در سر مسائل درجه‌ی دو، مصلحت نیست. امروز ملت ایران، یک ملت یکپارچه است؛ یک ملت متحد است؛ این اتحاد را باید قدر دانست. ایجاد اختلاف نباید کرد. من می‌بینم تو همین قضایای سه چهار روز اخیر باز بعضی‌ها هی میخواهند اختلافها و شکافها را بیشتر کنند؛ نه، نباید اختلاف به وجود بیاید؛ همه با هم برادرند، همه با هم همکاری باید بکنند؛ همه باید برای ساختن کشور به یکدیگر کمک بکنند. به کسی نباید بیهوده تهمت زد؛ کسی را نباید به خاطر یک امر، از همه‌ی آن چیزهائی که صلاحیت محسوب میشود، انسان او را نفی بکند. با انصاف باید بود؛ با انصاف باید عمل کرد؛ با انصاف باید حرف زد. خدای متعال در مورد دشمنان میگوید: «و لا یجرمنّکم شنآن قوم علی الّا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتّقوی»؛(۷) اگر با کسی دشمنید، این دشمنی موجب نشود که نسبت به او بی‌انصافی کنید، بی‌عدالتی کنید؛ حتّی نسبت به دشمن؛ حالا آن که دشمن هم نیست. بی‌عدالتی‌ها را همه کنار بگذارند؛ بی‌انصافی‌ها را همه کنار بگذارند؛ همه در زیر پرچم نظام اسلامی و جمهوری اسلامی جمع بشوند؛ اصولی وجود دارد، به آن اصول همه پابندی خودشان را اعلام بکنند. در کنار هم باشند، اختلاف سلیقه هم باشد. چه اشکال دارد؟ همیشه اختلاف سلیقه بوده. در دورانهای مختلف هر جائی که این اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف برداشتها با هوای نفس انسان مخلوط شد، کار خراب میشود. هوای نفس را باید خیلی ملاحظه کرد. به خودمان در فریب خوردن از هوای نفس سوءظن داشته باشیم. نگاه کنیم ببینیم کجا نفس است و هوی‌های نفسانی ماست؛ کجا نه، واقعاً احساس تکلیف است؛ و در احساس تکلیف هم دقت بکنیم که قدم از دایره‌ی تکلیف آنطرف‌تر نباید گذاشت؛ زیاده‌روی نباید کرد. آن وقت لطف خدا با ماست. همچنانی که تا امروز به فضل الهی، به حول و قوه‌ی الهی، لطف الهی با ملت ایران بوده است؛ بعد از این هم ان‌شاءاللّه خواهد بود. همه به وظائفشان عمل کنند؛ سعی کنید. سعی کنید. ما که عرض میکنیم همه به وظائفشان عمل کنند، این معنایش این نیست که حالا ـ ما به همه‌ی وظائفمان، خودمان عمل میکنیم؛ نه، «و ما ابرّئ نفسی»؛(۸) باید سعی بکنیم دیگر؛ تلاشمان این باشد؛ تقوا این است. تقوا یعنی تلاش و مراقبت برای انجام وظیفه؛ این معنای تقواست. این تلاش را داشته باشیم، یک وقت هم اگر چنانچه لغزشی پیش آمد، آن وقت خدای متعال عفو خواهد کرد؛ خدای متعال آن وقت از لغزشهای ما خواهد گذشت؛ آن وقتی که ما مراقب باشیم. امیدواریم که خداوند متعال به این نشستها، برخاستها، این جلسه‌ها، این تلاوتها، این استماعها، این گفتن‌ها، شنیدن‌ها برکت عنایت کند؛ همه‌ی ما را بیدار کند؛ توفیق بدهد که ان‌شاءاللّه بتوانیم به وظائفمان عمل کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) آل عمران: ۱۰۳ ۲) منافقون: ۸ ۳) نساء: ۱۲۲ ۴) بقره: ۴۰ ۵) بقره: ۹ ۶) آل عمران: ۱۰۳ ۷) مائده: ۸ ۸) یوسف: ۵۳

بیانات در مراسم تنفیذ حکم دهمین دوره ریاست جمهوری

بیانات در مراسم تنفیذ حکم دهمین دوره ریاست جمهوری بسم اللّه الرّحمن الرّحیم امروز برای ملت ما و آینده ی ما، ان شاءاللّه روز مبارکی است. این جلسه هم، جلسه ی بسیار پروزن و محترمی است. از خداوند متعال متضرعانه درخواست میکنیم که ملت ایران را در این مقطع جدید، در این دوره ی جدید مدیریت کشور که از امروز آغاز میشود، مشمول برکات خود و رحمت خود قرار بدهد. بیانات رئیس جمهور محترممان، بیانات متین و درست و بجائی است. انتظار هم همین است که سرفصلهائی که بیان کردند، در چهار سال آینده ان شاءاللّه مورد اهتمام قرار بگیرد. مسئله ی حضور مردم و انتخابات در نظام جمهوری اسلامی با این شکل بدیع و تازه ای که در دنیا عرضه میشود، مسئله ی بسیار مهمی است؛ جا دارد درباره ی آن بیشتر تأمل شود، حرف زده شود، بحث شود. مسئله، مسئله ی مردم سالاری دینی است؛ یعنی حضور یکپارچه ی مردم، رقابت جدی، فعالیت و تلاش حقیقی مردمی،

در کنـار معیارهـای اسـلامی و معیارهای الهی. این ترکیب شـگفت آور همان چیزی است که بشـریت محتاج آن است؛ تشـنه ی آن است. مـا در کشور خودمـان قبـل از پیروزی انقلاـب هیـچ حظی از حضور مردم در عرصه های تصـمیم گیری نـداشتیم. حکمرانانی بودند که به پشـتوانه ی زور و قدرت سلاح بر مردم مسلط میشدند و حکمرانیِ همراه با زور و فشار را بر مردم تحمیل میکردند؛ بعد هم که میرفتند، این امانت عظیم الهی - یعنی حاکمیت و ولایت بر مردم - را مثل یک مال شخصی به ارث میگذاشتند و فرزندانشان از آنها ارث میبردند. مردم هیچ نقشـی نداشـتند. همین کسانی که امروز در دنیا دم از مردم سالاری و دموکراسی و حقوق بشر و این حرفها میزننـد، همینها با آن رژیم جبار و خودکامه و با آن شـیوه ی غلط و غیر انسانیِ حکومت، همکاری میکردند؛ از آنها پشتیبانی میکردند. در آن کشورهائی هم که حضور مردم - لااقل در مقام ادعا - تأثیرگذارِ در حکومت بود، ارزشهای معنوی غائب از صحنه بودند. آنچه که جمهوری اسلامی را به عنوان یک پدیده ی بدیع ممتاز میکند، همین است که: حضور مردم و انتساب به معنویات و بـه حکـم الهی و خشـوعِ در مقابـل پروردگـار. ایـن دو یـک حقیقـت واحـدی را تشـکیل داده انـد. این بحث که در نظـام اسـلامی، جمهوریت مقدم است یا اسـلامیت مقدم است، یک بحث بی معنی و انحرافی است. اسلامیت و جمهوریت دو عنصر جدا نیستند که به یکـدیگر وصـل شـده باشـند و یـک حقیقت را به وجود آورده باشـند؛ در دل اسـلامیت، جمهوریت هست. در دل اتکاء به حکم الهی، تکیـه ی به مردم و احـترام به خـواست و رأی مردم هست. جمهـوری اسـلامی یـک حقیقت واحـد است که هـدیه ی انقلاـب اسـلامی به ملت ایران است. این، آن چیزی است که در این سـی سـال، امتحـان کارآمـدیِ خود را به بهـترین وجهی داده است. آن کسانی که مدعی دموکراسـی هسـتند، باید پاسخ بدهند که دموکراسـی حقیقی در مجموعه ی حکومتهای آنها چقدر است. آیا این میـل مردمی، این جـاذبه ی ایمـانی ای که در دل ملت ایران موج میزنـد و آنهـا را به عنوان یـک انجـام وظیفه به پـای صـندوق رأی میکشاند، در آنجا کجاست؟ در کجای این دموکراسـی ها این را میشود دید؟ این شـیوه ی بدیع حکومت، هدیه ی اسلام به ماست؛ در کنـار این حقیقت، این را بایـد توجه کرد که ظرفیت جمهوری اسـلامی و نظـامی که بر این پایه اسـتوار است، چه ظرفیت عظیمی است. سـی سـال از عمر انقلاـب میگـذرد. در این مـدت، سـی بـار تقریباً انتخابات انجام گرفته است. از مـدیریتهای اجرائی کشور تا مسئولان تقنینی کشور، تا مدیران شهری کشور، مشمول این انتخابات شده اند. اصل نظام اسلامی با رأی مردم، قانون اساسی با رأی مردم، مدیریتهای اساسـی کشور با رأی مردم تعیین شده اند. ظرفیت این نظام، نظامی که برخاسـته ی از این حقیقت است، بسیار والا و فراتر از آن چیزی است که دیگران از بیرون صحنه نگاه میکنند و تحلیل میکنند و درباره ی این نظام سخن میگویند. با قطع نظر از حرفهای مغرضانه، حتّی آنچه که از روی غرض هم ادا نمیشود، غالباً ناشـی از عدم فهم حقیقت جمهوری اسـلامی است. این ظرفیت عظیم در نظـام اسـلامی وجود داشـته است؛ در طول این سـی سـال که گرایشـهای مختلف، سـلائق گونـاگون سیاسـی در درون این ظرفیت عظیم جایگزین شدند، انتقال قدرت با آرامش، با مهربانی، با احترام انجام گرفته است و قدرت اجرائی در طول این سی سال دست به دست شده است. سلائق مختلفی آمدند؛ بعضی از مدیریتها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هائی با مبانی انقلاب داشـتند؛ امـا ظرفیت انقلاـب توانست اینها را در درون خود قرار بدهـد؛ آنها را در کوره ی خود ذوب کنـد؛ هضم کنـد و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه ی خود بیفزایـد و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که میخواسـتند از درونِ این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه ی کسـانی که بـا انگیزه هـای مختلف در درون این نظام قرار گرفته انـد، خواسـته یا ناخواسته، به توانائی های این نظام کمـک کردنـد. به این حقیقت بـایستی بـا دقت نگـاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشـی از همین جمهوریت و اسـلامیت است؛ از همین مردم سالاـری دینی و اسـلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز مانـدگاری و مصونیت و آسـیب ناپذیری جمهوری اسـلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و ان شاءاللّه آن را همواره حفظ خواهد کرد. انتخابات امسال ما انتخابات بسـیار مهمی بود. این انتخابات پیام داشت؛ هم پیام داشت، هم تجربه هائی در درون این انتخابات وجود

داشت و هم وسیله ی امتحانی شد؛ ماها را به آزمایش کشید؛ به ما محک زد. این انتخابات به نظر من یک انتخابات بسیار مبارک بود. اولاً پیامهای این انتخابات، پیامهای بسیار مهمی بود. اولین پیام این انتخابات این بود که جمهوری اسلامی با گذشت سی سال، قدرت به صحنه آوردن و بسیج ملی را در حدی دارد که نصابهای متعارف جهانی را رد کرده است و از همه ی اینها عبور کرده است. بعضی ها در طول این سالها انتظار داشتند که نظام اسلامی با گذشت زمان کهنه بشود، از چشم مردم بیفتد و قدرت بسیج توده ای خود را از دست بدهد، این انتخابات نشان داد که نظام اسلامی هر روز که گذشته است، قدرت بسیج توده ای آن افزایش یافته؛ در جلب اعتماد آحاد ملت موفق تر شده است. این خیلی حقیقت مهمی است. بعضی از قضایای حاشیه ای، این متنهای مهم را از نظر دور نگه میدارد. متن حقیقت در این انتخابات این است که انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، آنچنان زنده و جذاب و رو به رشد است که با گذشت سه دهه، قدرت به صحنه آوردن مردم را در این حد دارد. یک نصاب هشتاد و پنج درصدی که یک نصاب بی نظیر یا لااقل کم نظیری است در همه ی سطح جهان. یک پیام دیگر این انتخابات و این حضور عظیم مردمی، وجود اعتماد متقابل میان نظام اسلامی و مردم است. اینکه در این انتخابات، عرصه برای گفتگو کردن، برای ورود افراد با گرایشهای مختلف، برای به صحنه آوردن و روی دایره ریختن نظرات گوناگون، باز شد. این، نشانه ی اعتماد به نفس نظام است و نشانه ی این است که نظام اسلامی به مردم خود اعتماد دارد؛ به مردم اعتماد میکند. متقابلاً مردم هم به نظام اعتماد کردند، آمدند آراء خودشان را در صندوقها ریختند. اگر اعتماد به نظام نباشد، این توجه مردمی، این اقبال مردمی، وجود نخواهد داشت. این کسانی که دم از بی اعتمادی مردم میزنند - اگر این سخن از روی غرض نباشد، از روی غفلت است - کدام اعتماد از این بالاتر که مردم می آیند در عرصه ی انتخابات وارد میشوند، به نظامشان، به دولتشان اعتماد میکنند، رأی خود را به آنها میسپارند و منتظر میمانند که نتیجه ی این رأی گیری را از آنها بشنوند؟ این اعتماد بالای مردم است. این اعتماد به توفیق الهی، به فضل الهی همچنان هست و ما انتظار داریم از مسئولان کشور، از دست اندرکاران بخشهای مختلف که با رفتار خود همچنان این اعتماد را افزایش بدهند. این سرمایه ی اصلی نظام اسلامی است. یک پیام دیگر هم در این انتخابات بود و آن وجود نشاط و امید در مردم است. این البته در کشور ما و جامعه ی ما یک چیز طبیعی است؛ چون اکثریت کشور ما جوان هستند و جوان، مظهر نشاط است؛ مظهر امید است. با امید وارد میدان شدند - امید به آینده اگر نباشد، دل ناامید و افسرده وارد میدان انتخاب نمیشود - حضور مردم، حضور جوانها، نشانه ی امیدواری آنهاست. تجربه هائی هم این انتخابات داشت. یک تجربه برای ملت ما و مسئولان ما بود که من اصرار دارم بر اینکه این تجربه را همه مان جدی بگیریم؛ هم مسئولان جدی بگیرند، هم آحاد مردم جدی بگیرند. و آن تجربه این است که باور کنیم که همیشه امکان ضربه زدن از سوی دشمنان انقلاب و دشمنان ایران اسلامی هست؛ حتّی در بهترین شرائط. همیشه کمین دشمن را در نظر داشته باشیم. غفلت از اینکه ممکن است به حرکت عمومی ملت ایران ضربه ای وارد شود، چیز خطرناکی است. هشیار باشید. این همان توصیه ی امیر مؤمنان (سلام اللّه علیه) است که فرمود: «و من نام لم ینم عنه».(۱) در عرصه ی زندگی سیاسی دچار خواب آلودگی نشویم؛ در پشت سنگرها خوابمان نبرد. اگر تو خوابت برد، باید بدانی که دشمن ممکن است بیدار باشد. این تحلیل نیست که ما میگوئیم، اطلاع است. دشمنان نظام جمهوری اسلامی سعی کردند، تلاش کردند، شاید بتوانند در فضای آزادی ای که نظام اسلامی به مردم داده است، برای مردم دغدغه و دردسر درست کنند. سعی کردند، پول خرج کردند، رسانه های زیادی را به کار انداختند، عوامل بسیاری را بسیج کردند، شاید بتوانند از این وضعیتی که برای ملت ایران یک عید به حساب می آمد، یک جشن بزرگ ملی به حساب می آمد، وضعیتی علیه ملت ایران درست کنند؛ تلاش شد. این تجربه بایستی برای ما - همه ی ما، همه ی آحاد مردم - تجربه ی هشداردهنده ای باشد. اگر ما در صحنه ی زندگی سیاسی و اجتماعی به همدیگر بدبین باشیم، به چشم دشمن به یکدیگر نگاه کنیم، این فرصت برای دشمنان حقیقی ما پیش خواهد آمد. اگر فکر نکنیم، اگر بصیرت نداشته باشیم، اگر فراموش کنیم که دشمنانی در کمین انقلابند، ضربه خواهیم خورد؛ این برای ما تجربه شد. ما از اول انقلاب در هیچ انتخاباتی

حضور چهل میلیونی، هشتاد و پنج درصدی، نداشتیم. در این انتخابات، اولین بار چنین فرصت بزرگی پیش آمد؛ اما در همین فرصت بزرگ، در همین شادی بزرگ، دستهائی به کار افتادند برای اینکه ضربه ای به ملت ایران بزنند. باید بیدار بود. این بیداری فقط در زبان نیست؛ آحاد ملت، گرایشهای مختلف سیاسی، دلبستگان به کشور، دلبستگان به نظام اسلامی، همه، همه، بایستی به معنای واقعی کلمه بیدار باشند؛ فریب نخورند. دستهائی از مدتها پیش در کار بودند، مقدماتی فراهم میکردند که بتوانند از مقطع انتخابات علیه ملت ایران استفاده ای بکنند. خوشبختانه ملت ایران هوشیار بود و هوشیار است. فضا را غبارآلود کردند، دهانها را قدری تلخ کردند؛ اما نتوانستند آن کاری را که میخواهند، انجام بدهند. این هوشیاری شما ملت بود. این تجربه ی ما بود که بدانیم دشمن ما کمین کرده است. دشمنان ما هم از این انتخابات به نظر من یک تجربه ای اندوخته اند، و اگر نیندوختند، باید بیندوزند. و آن این است که: دشمن بداند با چه حقیقتی روبه رو است؛ در فهم نظام اسلامی و انقلاب اسلامی دچار اشتباه نشوند؛ خیال نکنند انقلاب اسلامی و نظام اسلامی را با این جور کارهای پیش پا افتاده میتوان به زانو درآورد. نظام اسلامی زنده است. خیال نکنند با یک تقلید مغلوط از حضور عظیم مردمی در انقلاب سال ۱۳۵۷، یک کاریکاتور از آن انقلاب، میتوانند به عظمت انقلاب و نظام اسلامی ضربه بزنند. این تجربه برای دشمن باید پیش آمده باشد. اشتباه نکنند؛ نظام اسلامی با این حرفها شکست نخواهد خورد. عظمت این انقلاب و عظمت این نظام و ریشه داری نظام جمهوری اسلامی در حوادث این یکی دو ماه اخیر، بیشتر برای دشمنان جمهوری اسلامی آشکار شد. این ملت، ملت با ایمانی است؛ ملت هوشیاری است؛ ملت بااستعدادی است. با مسجد ضرار نمیشود این ملت را شکست داد. ما در تاریخ خودمان نمونه هائی را از این داریم: «و الّذین اتّخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب اللّه و رسوله».(۲) با تقلید از رهبر عزیز و عظیم الشأن انقلاب، امام بزرگوار ما، که از دل، از جان، با همه ی وجود غرق در قرآن بود، نمیشود این مردم را فریب داد. این مردم دلشان به ایمان روشن است؛ این مردم آگاهند؛ جوانهای ما آگاهند. این تجربه ای است برای دشمن. امتحانهائی هم در این انتخابات پیش آمد. یک امتحان، امتحان آحاد مردم بود. به نظر من مردم در این امتحان برنده شدند؛ نمره ی قبولی گرفتند. حضور عظیم مردم، یک امتحان عظیمی بود که آنها را سرافراز کرد. بسیاری از آحاد مردم، از جریانهای سیاسی، طبق وظیفه شان عمل کردند. بعضی از خواص هم البته مردود شدند. این انتخابات بعضی ها را مردود کرد. برخی از جوانان ما که با صداقت، با سلامت وارد میدان وظیفه میشوند، به رغم هوشیاری هایشان، در مواردی اشتباه کردند. بسیاری از جوانان این کشور هم با همان ایمان، با همان صداقت، حرکت درستی کردند. به کسی اعتقاد پیدا کردند، به او رأی دادند؛ یا آن کس رأی آورد یا نیاورد. ملاک این نیست. ملاک این است که انسان عقیده ای پیدا کند، هوشیارانه، از روی احساس وظیفه، احساس تکلیف، وارد میدان این عمل سیاسی و حرکت سیاسی بشود. بعد هم همه تسلیم قانون باشند. اکثر قاطع ملت ما - از جوانها، از نخبگان، از توده ی عظیم مردم - در این ردیف قرار گرفته اند و در این امتحان مقبول شده اند. یک عده هم البته فریب خوردند. یک امتحان هم برای مسئولان کشور است. قدر این نعمت را بدانند. رئیس جمهور محترم و منتخب ما که با آراء بالا، با یک نصاب بی نظیر به این مسئولیت بزرگ از سوی مردم گذاشته شدند و گماشته شدند، قدر این نعمت را بدانند؛ شکر بگزارند. همکاران ایشان در دولت آینده قدر بدانند؛ قدر اسلام را، قدر ایمان را، قدر این فروغی که دلهای این مردم را روشن کرده است و آنها را به این صحنه کشانده است. قدردانی از عظمت این انقلاب اقتضاء میکند که مسئولان کشور همه ی توان خود را، همه ی تلاش خود را برای خدمت به مردم و برای پیشرفت به سمت اهداف انقلاب به کار بگیرند. این سرفصلهائی که رئیس جمهور محترم و عزیزمان بیان کردند، سرفصلهای خوبی است. با برنامه ریزی بایستی اینها پیش برود. من به مسئولین کشور و به دولتی که تشکیل خواهد شد، توصیه میکنم برنامه ریزی را در کار مورد اهتمام قرار بدهند. برنامه ریزی کمک خواهد کرد که مردم بتوانند به آنچه که در پیش روی آنهاست، اعتماد کنند؛ بتوانند در مورد پیشرفت کشور قضاوت کنند. تکیه ی بر برنامه، تکیه ی بر قانون، همکاری قوای سه گانه با یکدیگر، جزو وظائف اصلی است و جزو عناصر شکرگزاری است؛ جزو اجزاء

آن شکر عظیمی است که بر عهده ی همه ی ماست. خدای متعال را باید شاکر باشیم. خدای متعال این فرصتها را پیش می آورد؛ این نعمتهای بزرگ را به ما میبخشد. این شکر فقط در زبان نیست. در عمل مسئولان، شکر عبارت است از عمل به وظائفی و مسئولیتهائی که بر دوش آنهاست. لوازمی که این مسئولیتها دارد، هماهنگی بین قوای سه گانه؛ مجلس به دولت کمک کند؛ دولت با مجلس همکاری کند؛ قوه ی قضائیه در جایگاه ویژه ی خود به دولت و مجلس کمک کند؛ قوا در کنار هم باشند. این جمعیت عظیمی که در انتخابات حضور پیدا کردند، دولت متعلق به همه ی آنهاست، رئیس جمهور متعلق به همه ی آنهاست. این را بایستی در عمل، در برنامه ریزی ها حتماً مورد توجه قرار بدهند. البته در کنار علاقه مندان به رئیس جمهور محترم - که ایشان علاقه مندان زیادی در داخل کشور، حتّی در خارج از کشور دارند - دو دسته ی دیگر هم هستند که باید به اینها توجه کرد؛ یعنی حضور آنها را بایستی محاسبه کرد: یک دسته مخالفان عصبانی و زخم خورده هستند. مطمئناً اینها در این دوره ی چهارساله، در مقام معارضه ی با دولت برخواهند آمد. مخالفت کردند، باز هم مخالفت خواهند کرد. لیکن یک دسته ی دیگر هم هستند که اینها جزو نظامند، با رئیس جمهور، با نظام هیچ دشمنی ای ندارند؛ ممکن است منتقد باشند. این منتقدان را بایستی به حساب آورد؛ نظرات آنها را باید شنید؛ آنچه که قابل فهم است، قابل قبول است، آن را پذیرفت. و من امیدوارم که همین جور عمل بشود و ان شاءاللّه خواهد شد. ملت همه با یکدیگر برادرند. از جمله ی کارهائی که باید انجام بگیرد، این است که در این حوادث اخیر عده ای آسیب دیدند - آسیبهای مالی، آسیبهای جانی، احیاناً آسیبهای آبروئی - مسئولین کشور باید به کمک آنها بشتابند. آسیب دیدگان باید مورد حمایت قرار بگیرند. آسیب زنندگان باید شناسائی بشوند، مورد مؤاخذه قرار بگیرند؛ هر کی باشند. کشور ما امکانات وسیعی دارد، نیازهای زیادی دارد، اهداف بلندی هم پیش روی خود دارد. ما امکاناتمان خیلی زیاد است؛ امکانات طبیعی داریم، امکانات معدنی داریم، امکانات فراوان انسانی داریم که از همه ی اینها بالاتر است. استعداد انسانی در کشور ما از متوسط جهانی بالاتر است. اینها خیلی سرمایه های بزرگی است. نیازهایمان هم خیلی زیاد است؛ ما عقب افتادگی های مزمن داریم. این عقب افتادگی ها باید در همه ی زمینه ها جبران بشود؛ در زمینه ی علمی، در زمینه ی فنی، در زمینه های اجتماعی، در زمینه های فرهنگی. اینها کار میطلبد؛ تلاش میطلبد. بحمداللّه دولت و رئیس جمهور محترم اهل تلاشند، مردم هم این را دانسته اند، فهمیده اند، دیده اند، لمس کرده اند. رأی بالای مردم یقیناً یک علتش، همین پرتلاشی و سختکوشی دولت نهم و رئیس جمهور محترم بوده است. این حالت را باید ادامه بدهند. آن امکانات باید این خلأها را پر کند، کارهای بزرگ باید انجام بگیرد؛ کارهای ماندگار باید انجام بگیرد. همه هم باید کمک کنند. اگر بخواهیم به آن هدفها برسیم، همه باید کمک کنند؛ سلیقه های مختلف را کنار بگذارند. وقتی دولتی انتخاب شد و آمد وسط میدان، همه باید به او کمک کنند؛ چه از لحاظ سلیقه ی سیاسی با او همراه باشند، نباشند، احیاناً انتقادی به او داشته باشند، نداشته باشند، باید کمک کنند. قوه ی مجریه و دستگاه اجرائی کشور بیشترین بار سنگین را بر دوش دارد. باید کمک کرد؛ همه کمک کنند تا بتوانند ان شاءاللّه این بار را به سرمنزل برسانند و خواهند توانست. یقیناً دعای بقیۀاللّه (ارواحنا فداه) - که این مجلس و این مراسم بزرگ در آستانه ی میلاد با سعادت آن بزرگوار دارد انجام میگیرد و به این مقارنت، دعای آن بزرگوار مبارک است - ان شاءاللّه شامل حال مسئولین کشور و آحاد ملت ایران خواهد بود و روح مطهر امام و شهدای عزیز و بزرگوار هم ان شاءاللّه در عالم ملکوت، برای ملت ایران دعا خواهند کرد و امیدواریم ارواح طیبه ی آنها از همه ی ما شاد و راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته ۱) نهج البلاغه، نامه ی ۶۲ ۲) توبه: ۱۰۷

دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر

دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً تبریک عرض میکنیم این اعیاد بزرگ و پیاپی را که حقیقتاً هر کدامی برای دلهای شیعیان یک خورشید فروزنده است، یک شعاع خیره کننده است؛ ولادت حضرت اباعبداللّه‌الحسین

(علیه الصّلاهٔ و السّلام)، ولادت حضرت سجاد (علیه الصّلاهٔ و السّلام) و ولادت حضرت ابی‌الفضل‌العباس (علیه الصّلاهٔ و السّلام). ان‌شاءاللَّه که بر همه‌ی شماها این اعیاد مبارک باشد. مبارک بودن هم به این است که اولاً ـ دلتان ان‌شاءاللَّه شاد باشد، روحتان برخوردار از آرامش و سکینه‌ی الهی باشد، همه‌ی وجودتان سرشار از اعتماد به خدا و توکل به خدای متعال باشد. اگر اینها شد، عید به طور کامل برای شما مبارک است. سعی کنیم اینها را برای خودمان تدارک ببینیم؛ دلهایمان را شاد کنیم، جانهایمان را از سکینه‌ی الهی برخوردار کنیم، اعتماد به خدا را هم در وجود خودمان روز به روز بیشتر کنیم. ما به یک قولِ متعارفِ معمولی از سوی آدمی که کار بدی از او ندیده‌ایم، اعتماد میکنیم؛ قرضی از او میخواهیم، کاری دست او داریم، او به ما وعده میکند که بسیار خوب، من این کار را برای شما انجام میدهم. ما معمولاً اعتماد میکنیم، راه می‌افتیم مقدمات کار را فراهم میکنیم، در حالی که او یک انسانی بیش نیست؛ ممکن است پشیمان بشود، ممکن است کسی بیاید رأی او را بزند، ممکن است فراموش کند، ممکن است آن امکانی که به وسیله‌ی او میخواست به ما کمک بکند، از دستش برود؛ ده جور یا دهها جور احتمال تخلف این وعده هست، لیکن ما اعتماد میکنیم. خوب، خدای متعال چقدر وعده کرده است به مؤمنین؛ وعده‌ی نصرت، وعده‌ی هدایت، وعده‌ی تعلیم؛ «و اتّقوا اللَّه و یعلّمکم اللَّه»،(۱) وعده‌ی حفظ و صیانت، وعده‌ی کمک در امور دنیا؛ این همه خدای متعال به ما وعده کرده. البته این وعده‌ها مطلق نیست؛ شروطی دارد، شروطش هم خیلی شروط دشواری نیست، از دست ماها بر می‌آید. دلیلش هم این است که جاهائی که به این شروط عمل کردیم، خدای متعال به ما کمک کرد؛ نمونه‌اش جنگ تحمیلی. شما جوانهائی که دوران جنگ تحمیلی را درک نکردید، بدانید؛ آن روزی که جنگ تحمیلی شروع شد، همه‌ی صاحبنظران، همه‌ی تحلیلگران، همه‌ی نخبگان به طور قاطع میگفتند صدام در این جنگ پیروز است و ایران شکست‌خورده است؛ جز یک عده‌ی معدودی، آن کسانی که به نگاه اسلامی و ایمانی اعتقاد داشتند - نگاه امام به حوادث - آنها نه، آنها در دلشان امیدی بود؛ حالا کم یا زیاد؛ بعضی کورسوی امیدی بود، بعضی نه، دلشان روشن بود. من این خاطره را بارها نقل کرده‌ام: در روزهای سوم چهارم جنگ بود، توی اتاق جنگ ستاد مشترک، همه جمع بودیم؛ بنده هم بودم، مسئولین کشور؛ رئیس جمهور، نخست وزیر - آن وقت رئیس جمهور بنی‌صدر بود، نخست وزیر هم مرحوم رجائی بود - چند نفری از نمایندگان مجلس و غیره، همه آنجا جمع بودیم، داشتیم بحث میکردیم، مشورت میکردیم. نظامی‌ها هم بودند. بعد یکی از نظامی‌ها آمد کنار من، گفت: این دوستان توی اتاق دیگر، یک کار خصوصی با شما دارند. من پا شدم رفتم پیش آنها. مرحوم فکوری بود، مرحوم فلاحی بود - اینهائی که یادم است - دو سه نفر دیگر هم بودند. نشستیم، گفتیم: کارتان چیست؟ گفتند: ببینید آقا! - یک کاغذی در آوردند. این کاغذ را من عیناً الان دارم توی یادداشتها نگه داشته‌ام که خط آن برادران عزیز ما بود - هواپیماهای ما اینهاست؛ مثلاً ـ اف ۵، اف ۴، نمیدانم سی ۱۳۰، چی، چی، انواع هواپیماهای نظامیِ ترابری و جنگی؛ هفت هشت ده نوع نوشته بودند. بعد نوشته بودند از این نوع هواپیما، مثلاً ما ده تا آماده‌ی به کار داریم که تا فلان روز آمادگی‌اش تمام میشود. اینها قطعه‌های زودْتعویض دارند - در هواپیماها قطعه‌هائی هست که در هر بار پرواز یا دو بار پرواز باید عوض بشود - میگفتند ما این قطعه‌ها را نداریم. بنابراین مثلاً تا ظرف پنج روز یا ده روز این نوع هواپیما پایان میپذیرد؛ دیگر کأنه نداریم. تا دوازده روز این نوعِ دیگر تمام میشود؛ تا چهارده پانزده روز، این نوع دیگر تمام میشود. بیشترینش سی ۱۳۰ بود. همین سی ۱۳۰ هائی که حالا هم هست که حدود سی روز یا سی و یک روز گفتند که برای اینها امکان پرواز وجود دارد. یعنی جمهوری اسلامی بعد از سی و یک روز، مطلقاً وسیله‌ی پرنده‌ی هوائی نظامی - چه نظامی جنگی، چه نظامی پشتیبانی و ترابری - دیگر نخواهد داشت؛ خلاص! گفتند: آقا! وضع جنگ ما این است؛ شما بروید به امام بگوئید. من هم از شما چه پنهان، توی دلم یک قدری حقیقتاً خالی شد! گفتیم عجب، واقعاً هواپیما نباشد، چه کار کنیم! او دارد با هواپیماهای روسی مرتباً می‌آید. حالا ـ خلبانهایش عرضه‌ی خلبانهای ما را نداشتند، اما حجم کار زیاد بود. همین طور پشت سر هم می‌آمدند؛ انواع کلاسهای گوناگون میگ داشتند. گفتم خیلی خوب. کاغذ را گرفتم، بردم خدمت امام، جماران؛ گفتم: آقا! این آقایان فرماندهان

ما هستند و ما دار و ندار نظامیمان دست اینهاست. اینها اینجوری میگویند؛ میگویند ما هواپیماهای جنگیمان تا حداکثر مثلاً پانزده شانزده روز دیگر دوام دارد و آخرین هواپیمایمان که هواپیمای سی ۱۳۰ است و ترابری است، تا سی روز و سی و سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بعدش، دیگر ما مطلقاً هواپیما نداریم. امام نگاهی کردند، گفتند - حالا نقل به مضمون میکنم، عین عبارت ایشان یادم نیست؛ احتمالاً جائی عین عبارات ایشان را نوشته باشم - این حرفها چیست! شما بگوئید بروند بجنگند، خدا میرساند، درست میکند، هیچ طور نمیشود. منطقاً حرف امام برای من قانع کننده نبود؛ چون امام که متخصص هواپیما نبود؛ اما به حقانیت امام و روشنائی دل او و حمایت خدا از او اعتقاد داشتم، میدانستم که خدای متعال این مرد را برای یک کار بزرگ برانگیخته و او را وا نخواهد گذاشت. این را عقیده داشتم. لذا دلم قرص شد، آمدم به اینها - حالا همان روز یا فردایش، یادم نیست - گفتم امام فرمودند که بروید همینها را هرچی میتوانید تعمیر کنید، درست کنید و اقدام کنید. همان هواپیماهای اف ۵ و اف ۴ و اف ۱۴ و اینهائی که قرار بود بعد از پنج شش روز بکلی از کار بیفتد، هنوز دارد تو نیرو هوائی ما کار میکند! بیست و نُه سال از سال ۵۹ میگذرد، هنوز دارند کار میکنند! البته تعدادی از آنها توی جنگ آسیب دیدند، ساقط شدند، تیر خوردند، بعضیشان از رده خارج شدند، اما از این طرف هم در قبال این ریزش، رویشی وجود داشت؛ مهندسین ما در دستگاه‌های ذی‌ربط توانستند قطعات درست کنند، خلأها را پر کنند و بعضی از قطعات را علی‌رغم تحریم، به کوری چشم آن تحریم کننده‌ها، از راه‌هائی وارد کنند و هواپیماها را سرپا نگه دارند. علاوه بر اینها، از آنها یاد بگیرند و دو نوع هواپیمای جنگی خودشان بسازند. الان شما میدانید که در نیروی هوائی ما، دو نوع هواپیمای جنگی - البته عین آن هواپیماهای قبلیِ خود ما نیست، اما بالاخره از آنها استفاده کردند. مهندس است دیگر، نگاه میکند به کاری، تجربه می‌اندوزد، خودش طراحی میکند - هواپیمای دو کابینه‌ی برای آموزش و یک کابینه ی برای تهاجم نظامی، ساخته شده است. علاوه بر اینکه همانهائی هم که داشتیم، هنوز داریم و توی دستگاه‌های ما هست. این، توکل به خداست؛ این، صدق وعده‌ی خداست. وقتی خدای متعال با تأکید فراوان و چندجانبه میفرماید: «و لینصرنّ اللّه من ینصره»؛(۲) بی گمان، بی‌تردید، حتماً و یقیناً خدای متعال نصرت میکند، یاری میکند کسانی را که او را، یعنی دین او را یاری کنند - وقتی خدا این را میگوید - من و شما هم میدانیم که داریم از دین خدا حمایت میکنیم، یاریِ دین خدا میکنیم. بنابراین، خاطرجمع باشید که خدا نصرت خواهد کرد. بعد از آغاز جنگ تحمیلی هم ده‌ها بار - حالا اگر ریزهایش را بخواهیم حساب کنیم، بیش از این حرفها شاید بشود گفت؛ هزارها بار، اما حالا آن رقمهای درشت را آدم بخواهد حساب کند - ما نصرت الهی را دیدیم؛ کمک الهی را دیدیم. یکی‌اش همین آمدن اسرا بود. ما حدود پنجاه هزار اسیر پیش عراق داشتیم؛ پنجاه هزار. او هم یک خرده کمتر از این، در همین حدودها، اسیر دست ما داشت. منتها فرقش این بود که اسیرهائی که او پیش ما داشت، همه نظامی بودند، اسیرهائی که ما پیش او داشتیم، خیلی‌شان غیرنظامی بودند. توی همین بیابانها مردم را جمع کرده بودند، برده بودند. من وقتی که جنگ تمام شد، به نظرم رسید که پس گرفتن این اسیرها از صدام، احتمالاً سی سال طول میکشد؛ سی سال! چون تبادل اسرا را در جنگهای معروف دیده بودیم دیگر. در جنگ بین‌الملل، جنگ ژاپن، بعد از گذشت بیست سی سال، هنوز یک طرف مدعی بود که ما چند تا اسیر پیش شما داریم؛ او میگفت نداریم؛ چک چونه، بنشین برخیز؛ تا بالاخره به یک نتیجه‌ای میرسیدند. باید صد تا کنفرانس گذاشته بشود، نشست و برخاست بشود، تا ثابت کنیم که بله، فلان تعداد اسیر هنوز باقی‌اند؛ آن هم قطره چکانی. صدام اینجوری بود دیگر؛ آدم بدقلق، بداخلاق، خبیث، موذی، هر وقت احساس قدرت کند، حتماً قدرت‌نمائی‌ای از خودش نشان بدهد؛ اینجور آدمی بود؛ صدام طبیعتش خیلی طبیعت پستِ دنی‌ای بود. آدمهای پست و دنی هرجا احساس قدرت بکنند، آنچنان منتفخ میشوند که با آنها اصلاً نمیشود هیچ مبادله کرد؛ هیچ. آن وقتی که احساس ضعف میکنند، در مقابل یک قویتری قرار میگیرند، از مورچه خاکسارتر میشوند! دیدید دیگر؛ صدام به آمریکائی‌ها التماس میکرد. قبل از اینکه آمریکائی‌ها به عراق حمله کنند - این دفعه‌ی اخیر - التماس میکرد که بیائید با ما بسازید، همه‌مان علیه جمهوری اسلامی متحد بشویم. منتها شانسش نیامد دیگر که آمریکائی‌ها از او

قبول کنند. من میگفتم سی سال طول میکشد که اسرا آزاد بشوند. خدای متعال صحنه‌ای درست کرد و این احمق قضیه‌ی حمله‌اش به کویت پیش آمد، احساس کرد که اگر بخواهد با کویت بجنگد - البته جنگش با کویت به قصد تصرف کامل کویت بود - احتیاج دارد به اینکه از ایران خاطرش جمع باشد؛ این هم با بودن اسرا امکان‌پذیر نیست. اول نامه نوشت به رئیس جمهور وقت و به نحوی به بنده، چون از این طرف جواب درستی نگرفت، بنا کرد اسرا را خودش آزاد کردن، که دیگر آنهائی که یادشان است، یادشان هست. یکهو خبر شدیم که اسرا از مرز دارند می‌آیند؛ همین طور پشت سر هم گروه گروه آمدند، تا تمام شد. این کار خدا بود، این نصرت الهی بود. و دیگر همین طور از این قضایا تا امروز. شماها برادران و خواهران عزیزی هستید. هم آن کسانی که در حفاظت اینجا یا در تشکیلات اداری اینجا مشغول خدمتند، هم خانواده‌هایشان؛ خانمهایشان، فرزندانشان؛ پسر و دخترشان. واقعاً دارید خدمت میکنید، جای حساسی هم خدمت میکنید. اگر من بخواهم یک توصیه به شما بکنم، آن توصیه این خواهد بود که بصیرت خودتان را زیاد کنید؛ بصیرت. بلاهائی که بر ملتها وارد میشود، در بسیاری از موارد بر اثر بی‌بصیرتی است. خطاهائی که بعضی از افراد میکنند - می‌بینید در جامعه‌ی خودمان هم گاهی بعضی از عامه‌ی مردم و بیشتر از نخبگان، خطاهائی میکنند. نخبگان که حالا انتظار هست که کمتر خطا کنند، گاهی خطاهایشان اگر کماً هم بیشتر نباشد، کیفاً بیشتر از خطاهای عامه‌ی مردم است - بر اثر بی‌بصیرتی است؛ خیلی‌هایش، نمیگوئیم همه‌اش. بصیرت خودتان را بالا ببرید، آگاهی خودتان را بالا ببرید. من مکرر این جمله‌ی امیرالمؤمنین را به نظرم در جنگ صفین در گفتارها بیان کردم که فرمود: «الا و لایحمل هذا العلم الّا اهل البصر و الصّبر».(۳) میدانید، سختی پرچم امیرالمؤمنین از پرچم پیغمبر، از جهاتی بیشتر بود؛ چون در پرچم پیغمبر دشمن معلوم بود، دوست هم معلوم بود؛ در زیر پرچم امیرالمؤمنین دشمن و دوست آنچنان واضح نبودند. دشمن همان حرفهائی را میزد که دوست میزند؛ همان نماز جماعت را که تو اردوگاه امیرالمؤمنین میخواندند، تو اردوگاه طرف مقابل هم - در جنگ جمل و صفین و نهروان - میخواندند. حالا شما باشید، چه کار میکنید؟ به شما میگویند: آقا! این طرفِ مقابل، باطل است. شما میگوئید: ا، با این نماز، با این عبادت! بعضی‌شان مثل خوارج که خیلی هم عبادتشان آب و رنگ داشت؛ خیلی. امیرالمؤمنین از تاریکی شب استفاده کرد و از اردوگاه خوارج عبور کرد، دید یکی دارد با صدای خوشی میخواند: «أمّن هو قانت ءاناء اللّیل»(۴) - آیه‌ی قرآن را نصفه شب دارد میخواند؛ با صدای خیلی گرم و تکان دهنده‌ای - یک نفر کنار حضرت بود، گفت: یا امیرالمؤمنین! به به! خوش به حال این کسی که دارد این آیه را به این قشنگی میخواند. ای کاش من یک موئی در بدن او بودم؛ چون او به بهشت میرود؛ حتماً، یقیناً؛ من هم با برکت او به بهشت میروم. این گذشت، جنگ نهروان شروع شد. بعد که دشمنان کشته شدند و مغلوب شدند، امیرالمؤمنین آمد بالاسر کشته‌های دشمن، همین طور عبور میکرد و میگفت بعضی‌ها را که به رو افتاده بودند، بلندشان کنید؛ بلند میکردند، حضرت با اینها حرف میزد. آنها مرده بودند، اما میخواست اصحاب بشنوند. یکی را گفت بلند کنید، بلند کردند. به همان کسی که آن شب همراهش بود، حضرت فرمود: این شخص را میشناسی؟ گفت: نه. گفت: این همان کسی است که تو آرزو کردی یک مو از بدن او باشی، که آن شب داشت آن قرآن را با آن لحن سوزناک میخواند! اینجا در مقابل قرآن ناطق، امیرالمؤمنین (علیه افضل صلوات المصلّین) میایستد، شمشیر میکشد! چون بصیرت نیست؛ بصیرت نیست، نمیتواند اوضاع را بفهمد. بنده بارها این جبهه‌های سیاسی و صحنه‌های سیاسی را مثال میزنم به جبهه‌ی جنگ. اگر شما تو جبهه‌ی جنگ نظامی، هندسه‌ی زمین در اختیارتان نباشد، احتمال خطاهای بزرگ هست. برای همین هم هست که شناسائی میروند. یکی از کارهای مهم در عمل نظامی، شناسائی است؛ شناسائی از نزدیک، که زمین را بروند ببینند: دشمن کجاست، چه جوری است، مواضعش چگونه است، عوارضش چگونه است، تا بفهمند چه کار باید بکنند. اگر کسی این شناسائی را نداشته باشد، میدان را نشناسد، دشمن را گم بکند، یک وقت می‌بینید که دارد خمپاره‌اش را، توپخانه‌اش را آتش میکند به طرفی، که اتفاقاً این طرف، طرفِ دوست است، نه طرفِ دشمن. نمیداند دیگر. عرصه‌ی سیاسی عیناً همین جور است. اگر بصیرت نداشته باشید، دوست را نشناسید، دشمن را نشناسید، یک وقت می‌بینید آتش توپخانه‌ی تبلیغات

شما و گفت و شنود شما و عمل شما به طرف قسمتی است که آنجا دوستان مجتمعند، نه دشمنان. آدم دشمن را بشناسد؛ در شناخت دشمن خطا نکنیم. لذا بصیرت لازم است، تبیین لازم است. یکی از کارهای مهم نخبگان و خواص، تبیین است؛ حقائق را بدون تعصب روشن کنند؛ بدون حاکمیت تعلقات جناحی و گروهی و بر دل آن گوینده. اینها مضر است. جناح و اینها را باید کنار گذاشت، باید حقیقت را فهمید. در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود. چون آن جناح مقابل که جناح معاویه بود، تبلیغات گوناگونی داشتند. همینی که حالا امروز به آن جنگ روانی میگویند، این جزو اختراعات جدید نیست، شیوه‌هاش فرق کرده؛ این از اول بوده. خیلی هم ماهر بودند در این جنگ روانی؛ خیلی. آدم نگاه میکند کارهایشان را، می‌بیند که در جنگ روانی ماهر بودند. تخریب ذهن هم آسانتر از تعمیر ذهن است. وقتی به شما چیزی بگویند، سوءظنی یک جا پیدا کنید، وارد شدن سوء ظن به ذهن آسان است، پاک کردنش از ذهن سخت است. لذا آنها شبهه‌افکنی میکردند، سوء ظن را وارد میکردند؛ کار آسانی بود. این کسی که از این طرف، خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، جناب عمار یاسر بود، که در قضایای جنگ صفین دارد که با اسب از این طرف جبهه، به آن طرف جبهه و صفوف خودی میرفت و همین طور این گروه‌هائی را که - به تعبیرِ امروز، گردانها یا تیپهای جدا جدای از هم - بودند، به هر کدام میرسید، در مقابل آنها می‌ایستاد و مبالغی برای آنها صحبت میکرد؛ حقائقی را برای آنها روشن میکرد و تأثیر میگذاشت. یک جا میدید اختلاف پیدا شده، یک عده‌ای دچار تردید شدند، بگو مگو توی آنها هست، خودش را بسرعت آنجا میرساند و برایشان حرف میزد، صحبت میکرد، تبیین میکرد؛ این گره‌ها را باز میکرد. بنابراین، بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به وجود بیاورند. آدم گاهی می‌بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی‌بصیرتی‌اند؛ نمیفهمند؛ اصلاً ملتفت نیستند. یک حرفی یکهو به نفع دشمن میپرانند؛ به نفع جبهه‌ای که همتش نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدمهای بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند؛ اما این است دیگر. بی‌بصیرتی است دیگر. این بی‌بصیرتی را بخصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب، با تأمل، با گفتگو با انسانهای مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی - که هر چه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمیخواهم - از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند. و حتّی حضرت ابی‌عبداللَّه‌الحسین (علیه‌السّلام) هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه‌ی نهضت استفاده کرد. حالا- چون ایام مربوط به امام حسین (علیه‌السّلام) است، این جمله را عرض کرده باشیم: امام حسین را فقط به جنگِ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد که تو کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه‌ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، میرفتند، صحبت میکردند. حالا میدان جنگ است، منتظرند خون هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده میکردند که بروند با آنها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهائی که خودشان را به خواب میزنند، بیدار کردن آنها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است. ان‌شاءاللَّه این عید سعید، این اعیاد سعید بر همه‌ی شما مبارک باشد و دل خوش، روح پرامید، وجودِ پر از سکینه و آرامش و اعتماد و تحرک در راه هدف، توفیقی باشد که خدای متعال به زن و مرد شما و پیر و جوان شما ان‌شاءاللَّه عنایت کند. والسّلام علیکم و رحمه‌اللَّه و برکاته ۱) بقره: ۲۸۲ ۲) حج: ۴۰ ۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳ ۴) زمر: ۹

بیانات در جمع قاریان قرآن در روز اول ماه رمضان

بیانات در جمع قاریان قرآن در روز اول ماه رمضان بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم بسیار جلسه ی مطلوب و شیرین و خوبی بود. اولاً جلسه ی قرآن که به خودی خود - بخصوص با این الحان زیبا و صداهای خوش - جلسه ی دلنشینی است؛ ثانیاً شروع ماه مبارک رمضان، با این جلسه ی مبارک. امیدواریم خداوند متعال ما و شما را اهل قرآن قرار بدهد؛ زندگی ما ان شاءاللَّه زندگی قرآنی باشد و مرگ ما هم مرگ مطلوب و مورد توصیه ی قرآن باشد. اولاً- انس با قرآن و تلاوت قرآن در کشور رشد بسیار خوبی کرده است. این تلاوتهائی که در اینجا صورت گرفت - که من از همه ی برادران عزیزی که اینجا تلاوت کردند و همچنین از برنامه ریزان تشکر میکنم - اینها جزو تلاوتهای بسیار خوب بود. بعضی حقیقتاً در حد ضابطه، در حد استاندارد؛ چه از حیث اداء؛ چه از حیث لحن، از حیث تجوید، از حیث توجه به مضامین و مفاهیم و تنظیم اداء به تناسب مضامین و مفاهیم؛ از این جهات هم جوانهای ما بحمداللَّه پیشرفت خوبی کرده اند. اینها خوب است. بارها هم عرض شده است که این جلسات و این ترغیبها به تلاوتهای خوب، مقدمه است برای اینکه جامعه ی ما انس با قرآن پیدا کند. از بیگانگی با قرآن که سالهای متمادی و طولانی کشور ما و ملت ما دچار آن بوده است، نجات پیدا کند، به قرآن نزدیک بشود؛ این تدریجاً دارد پیش میرود. البته خیلی هنوز فاصله است تا آنجائی که همه ی ملت ما، همه ی جوانان ما، مرد و زن ما، با قرآن انس پیدا کنند، که وقتی انس با قرآن پیدا شد، آن وقت این مجال به وجود خواهد آمد که انسان از قرآن استفتاء کند، سخن قرآن را در زمینه ی مسائل گوناگون زندگی بخواهد و بشنود. این در سایه ی انس با قرآن انجام خواهد گرفت؛ والّا اینجور نیست که قرآن را هر کسی بدون هیچ انسی، سابقه ای، همین طور باز کند، یک مطلبی را از توی او لزوماً پیدا کند؛ نه، خیلی اوقات قرآن دست نمیدهد، دل نمیتواند خود را به مفاهیم قرآنی و معانی قرآنی نزدیک کند. انس که باشد، چرا؛ این عملی خواهد شد. پس اینها مقدمه است برای انس با قرآن. بنده طبق معمول، به قرّاء عزیزمان توصیه هائی میکنم. یک توصیه ی دیگری هم که امسال میخواهم عرض بکنم، این است که این لحنها و آهنگها خوب است؛ اینها چیزهائی است که قرآن را در گوش و دل شیرین میکند و در نفوذ قرآن تأثیر میگذارد؛ منتها دو جور میشود این آهنگهای گوناگون را با این صداهای خوب، اداء کرد: یکی اینکه صرفاً کسی خوانندگی میکند؛ این یک جور است؛ داریم توی این قرّاء معروف مصری - که حالا برجستگان قرّاء هستند - بعضی اینجوری اند؛ صرفاً خوانندگی است؛ خوب هم میخوانند، صداها هم خوب است، لحنها و آهنگها هم خوب است. یک جور دیگر این است که قرآن را به نحوی بخوانند - با همین صوتها، با همین لحنها و آهنگها - که خشوع در دل ایجاد کند، دل را به یاد خدا بیندازد: «و اذا تلیت علیهم ایاته زادتهم ایمانا»؛(۱) این، حاصل بشود. انسان را به حالت خشوع و تضرع نزدیک کند؛ اینجوری هم داریم. در همین قرّاء معروفی که هستند، بعضی شان اینجوری اند؛ خواندنشان، خواندن خشوع است. باید این را رعایت کنند، بخصوص شما جوانها که بحمداللَّه هم صداهای خوبی دارید، هم تسلط خوبی، هم میفهمم که این آیاتی را که میخوانید با معانی و مفاهیم آن آشنا هستید. قبلها اینجور نبود؛ سالهای دهه ی اول انقلاب اینجور نبود؛ صداهای خوبی هم بود، میخواندند، اما توجه به معانی و مفاهیم غالباً نداشتند. بحمداللَّه حالا این پیشرفتها جوانها را پیش آورده. اینها خوب است؛ منتها این را هم رعایت کنید و در ضوابط تلاوت خودتان بگنجانید، تا این خشوع به وجود بیاید. وقتی خشوع در مقابل آیات پیدا شد، آن وقت دل از هدایت قرآنی تأثیرپذیر میشود. بعضی دلها را شما می بینید که انسان هرچه از آیات قرآن و هدایتهای قرآن بر اینها میخواند، متأثر نمیشوند؛ تأثیر نمیپذیرند؛ بعضی نه، «فمن یرد اللَّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیّقا حرجا کانّما یصّعّد فی السّماء».(۲) باید از خدای متعال بخواهیم دل را جوری کند که در مقابل هدایت قرآنی و انگشت اشاره ی قرآن، درس بگیرد، تأثیر بپذیرد. این همه هم هی آیات را میخوانیم، میگوئیم هم، تکرار میکنیم برای همدیگر، شما برای من میگوئید، من برای شما میگویم؛ خوب، باید دل را از این مفاهیم متأثر کنیم. فرض بفرمائید مثلاً: «و اعتصموا بحبل اللَّه جمیعا»، (۳) یک تعلیم قرآنی است دیگر؛ بارها هم تکرار کرده ایم، هی هم میخوانیم. وقتی که این آیه ی شریفه به عنوان الهام الهی، بر دل ما نازل شد - دل جذب کند، هضم کند، بگیرد، دل به شکل این آیه صیرورت پیدا کند، دل ما و جان ما در قالب این آیه قرار

بگیرد - آن وقت مسئله ی وحدت برای ما یک مسئله ی اساسی خواهد شد و برای خاطر اغراض و مقاصد شخصی، وحدتهای عظیم ملی را به هم نمیزنیم؛ ببینید، این اثرش اینجا ظاهر میشود. اگر آیات قرآن آنچنان بر دل انسان نازل بشود که دل جذب کند و فهم کند و به شکل آن آیه دربیاید، آن وقت وقتی که به ما میگویند که: «و الّذین معه اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»،(۴) پذیرش آن برایمان راحت میشود. با کفار سختگیر، سخت، اشدّاء؛ شدید و شدت به معنای سختی است؛ معنایش این نیست که حتماً بایستی دشمن را آدم بکلی پامال کند و سرکوب کند؛ نه، یک وقت اقتضای سرکوبی دارد، یک وقت هم اقتضای سرکوبی ندارد؛ اما در همه حال باید در مقابل دشمن سرسخت بود. خاکریزتان باید در مقابل دشمن نرم نباشد؛ دشمن نتواند نفوذ کند؛ نتواند تأثیر بگذارد؛ این در مقابل دشمن. نقطه ی مقابل: «رحماء بینهم»؛ با همدیگر مهربان باشیم، رحیم باشیم، نرم باشیم در مقابل هم. ببینید این دستور قرآن است دیگر. چرا عمل نمیکنیم؟ اشکال کار کجاست؟ اشکال کار همین است. اگر دلهایمان را ظرفِ پذیرنده ی باران رحمت قرآن و باران هدایت قرآن قرار بدهیم، اگر دل را به قرآن بسپریم، برایمان راحت میشود. مقاصد شخصی، اغراض شخصی، منافع مادی، قدرت طلبی، پول طلبی، رفیق بازی، اینها موجب نخواهد شد که انسان این توصیه ی قرآنی و هدایت قرآنی را فراموش کند؛ از دست بدهد؛ پشت سر بیندازد. ببینید این گشودن قرآن در مقابل و شنیدن قرآن و خواندن قرآن، باید ما را منزل به منزل به اینجا برساند؛ اینجوری باید باشد. خاصیت قرآن - کتاب آسمانی - این است. قرآن مثل کتاب معمولی نیست که آدم یک بار بخواند، خیلی خوب، خواندیم و یاد گرفتیم، بعد ببندیم بگذاریم سر جایش؛ نه، این مثل آب آشامیدنی است، حیات بخش است، همیشه مورد نیاز است، تأثیر آن تدریجی است، در طول زمان است، نهایت ندارد، هدایت او آخر ندارد. هرچه شما از قرآن فرا بگیرید، باز یک باب دیگری هست که گشوده بشود؛ گره دیگری هست که باز بشود؛ مجهول دیگری هست که معلوم بشود؛ قرآن اینجوری است. لذا باید دائم قرآن را خواند. خوب، این وسیله اش همین است که با قرآن مأنوس بشویم، جوانهای ما با صداهای خوب، با لحنهای خوب قرآن را بخوانند و جهات گوناگون را در آن رعایت بکنند؛ همین طور که عرض کردیم، خشوع را هم جزو مجموعه ها و عناصر سازنده ی یک تلاوت خوب قرار بدهند. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار؛ با قرآن بمیران؛ با قرآن محشور بفرما. پروردگارا! دلهای ما را پذیرنده ی هدایت قرآنی و معرفت قرآنی قرار بده؛ ما را اهل توحید قرار بده. پروردگارا! به حق محمد و آل محمد این ماه رمضان را برای ملت ما و برای امت مسلمان، ماه رمضان مبارکی قرار بده. پروردگارا! قرآن را روزبه روز در بین امت مسلمان جاری تر و رائج تر و دائرتر بفرما. پروردگارا! گذشتگان ما را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) انفال: ۲؛ «...و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید...» ۲) انعام: ۱۲۵؛ «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام میگشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ میگرداند چنان که گوئی به زحمت در آسمان بالا میرود ...» ۳) آل عمران: ۱۰۳؛ «و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید ...» ۴) فتح: ۲۹

بیانات در دیدار دانشجویان و نخبگان علمی

بیانات در دیدار دانشجویان و نخبگان علمی بسم اللّه الرّحمن الرّحیم جلسه، همان طوری است که از یک جلسه ی دانشجوئی و جوان انتظار میرود. آنچه که گفته شد - که البته سخنان متقن و دقیق و نو توی حرفهای این برادران و خواهرانی که صحبت کردند، بود؛ تحلیلهای درستی بود - انسان وقتی نگاه کلی به همه ی اینها میکند، شاخصه ی اصلی این حرفها، صفا و صداقت و دوری از مجامله و همان چیزهائی است که از یک جوان، آن هم جوان درس خوانده و تحصیلکرده و نخبه انتظار میرود. البته شما همه ی دانشجوهای کشور نیستید؛ شاید نماینده ی همه ی تفکرات گوناگون و سلائق مختلف دانشجوئی هم نباشید؛ لیکن شکی نیست که یک مجموعه ی عظیمی از دانشجویان، آنچنان می اندیشند که شما اینجا بیان کردید؛ با اختلاف نظرهائی که احیاناً در اظهارات

شما بود. من، هم با شما جوانهائی که اینجا تشریف دارید، هم با مجموعه ی دانشجوهای کشور حرفهای زیادی دارم، و گفته ام هم؛ باز هم تا من توان داشته باشم و بتوانم حرف بزنم، با شما جوانهای عزیز حرف خواهم زد؛ و مطمئنم آنچه که آینده ی این کشور را، بلکه آینده ی اسلام و امت اسلامی را تأمین میکند، همین روحیه ی جوشنده ی پژوهنده ی طلبکارِ پراحساس و پرعاطفه ای است که انسان در مجموعه ی نسل جوان دانشجوی کشورمان مشاهده میکند. یعنی شما ولو حالا ممکن است یک مطلبی را به طور قاطع معتقد نباشید، یا عمیقاً برای او استدلال نداشته باشید، اما مجموعه ی حرکت دانشجوهای مسلمان و مؤمن - با اختلاف نامها - در کل کشورمان یک نویدی برای آینده ی این کشور و آینده ی این نظام و آینده ی امت اسلامی است. خوب چیزهائی را مورد توجه قرار میدهید؛ خوب نکاتی را رویش تکیه میکنید؛ بر روی نکات درستی پیگیری و پافشاری میکنید؛ این نقاط مثبتی است که بحمداللّه وجود دارد. خوب، حالا من بعضی از مطالبی را که جنبه ی سؤال از من داشت یا فکر میکنم من باید توضیحی بدهم، اینها را چند دقیقه ای بگویم، بعد هم یکی دو تا مطلب دیگر در ذهنم هست که اگر وقت بود و به اذان نرسیدیم، عرض خواهم کرد. یک بخش مهمی توی بیانات چند نفر از دوستانمان بود که اشاره داشت به مجرمانی که پشت پرده ی حوادث اخیر حضور داشتند، و اینکه چرا اینها محاکمه نمیشوند، چرا مجازات نمیشوند، چرا با اینها برخورد نمیشود. من به شما عرض بکنم؛ در قضایائی به این اهمیت، با حدس و گمان و شایعه و این چیزها نمیشود حرکت کرد. ما این انقلاب و این نظام عظیم را محصول مجاهدت یک ملت بزرگ و فداکاری های عظیم جوانانی میدانیم که چه در دوره ی انقلاب، چه در دوره ی دفاع مقدس، چه بعد از آن تا امروز فداکاری کردند؛ مثل خود شماها، که در صحنه های مختلف حضور دارید و گاهی کارهای بزرگی انجام میگیرد. نمیتوانیم تداوم این نظام را و حرکت کلی این نظام را در سطحی که تصمیم گیری کلان رهبری در او لازم است، به حدس و گمان و این چیزها مبتنی کنیم. این را شما بدانید، هیچگونه اغماضی از جرم و جنایت وجود نخواهد داشت؛ منتها ما - یا من یا شما، فرق نمیکند؛ چه شما که دانشجو هستید و زبانتان باز است و راحت حرف میزنید، چه من که یک مجموعه ای از تجربه و سالهای متمادی کارکرد در میدان را با خودم همراه دارم؛ در این جهت با هم فرقی نداریم - نمیتوانیم حکم کنیم که باید دستگاه قضا اینجور قضاوت کند؛ نه، دستگاه قضا باید نگاه کند، اگر دلائلی برای مجرمیت کسی، چه در زمینه ی سیاسی، چه در زمینه ی اقتصادی، چه در زمینه ی مفاسد گوناگون پیدا کرد، بر طبق او حکم کند. این شایعاتی که شما شنیده اید، بنده هم خیلی از این شایعات را میشنوم؛ ممکن است بسیاری از این شایعات مطابق واقع هم باشد و انسان شواهد و قرائنی هم برایش داشته باشد؛ اما قرینه و شاهد متفرق نمیتواند جرمی را علیه کسی اثبات کند؛ به این نکته توجه داشته باشید. لذا اینجور نیست که فرض کنیم یک مجرم قطعیِ پشت پرده ای وجود دارد که دستگاه بنا دارد از جرم او به یک دلیلی بگذرد. این یک نکته. نکته ی دیگری در کنار این هست: کارهائی که نظام در سطح کلان با جنبه ی شمولی که بعضی از مسائل دارد، انجام میدهد، بایستی با ملاحظه ی همه ی جوانب باشد؛ یک بعدی نمیشود به مسائل نگاه کرد. فکر میکنم اگر شما با این ملاحظات نگاه کنید، آنچه که تاکنون انجام گرفته و آنچه در آینده انجام خواهد گرفت، هر ذهن باانصافی را قانع خواهد کرد. موضوع دیگری که در بیانات دوستان مطرح شد، تخلفات یا حتّی جنایاتی است که در خلال این حوادث از سوی نیروهای ناشناس انجام گرفته. شما اشاره کردید به مسائل کوی دانشگاه یا از این قبیل مسائل - حالا کوی دانشگاه را چند نفر از دانشجویان عزیز تکرار کردند؛ شبیه کوی دانشگاه، مسائل دیگری هم در این مدت اتفاق افتاده - یا مثلاً قضیه ی کهریزک را گفتند. این قضایا واقعاً یکی از آن مشکلات و معضلات کار دستگاه های اجرائی است. اولاً این را به طور قاطع بدانید که با اینها برخورد خواهد شد. حالا نمیخواهیم جنجال بکنیم که دستور بدهیم، این دستور توی رسانه ها پخش بشود، باز یک پیوست زده بشود، باز یک پیرو زده بشود؛ من دوست ندارم کار تبلیغاتی انجام بگیرد؛ اما از اولین روزها دستور داده شده و کسانی دنبال هستند؛ منتها کارها باید درست با دقت و با مراقبت پیش برود. در کوی دانشگاه، در آن شب معین، قطعاً تخلفات بزرگی انجام گرفته، کارهای بدی انجام گرفته. ما گفته ایم پرونده ی ویژه ای برای این کار تهیه شود و به طور دقیق دنبال

بگردنـد و مجرمان را پیدا کنند و وقتی پیدا کردند، به وابسـتگی های سازمانی آنها هم هیچ نگاه نکنند و باید مجازات شوند؛ این را من به طور قـاطع گفتم. من از فعالیتهـای پلیس امنیتی مـان، پلیس انتظامی مان، دسـتگاه بسـیجمان تشـکر میکنم؛ اینها خیلی کارهای بزرگی کردنـد، کارهـای خوبی کردنـد؛ لیکن این یـک بحث جـداست. اگر کسـی در وابسـتگی به هر کـدام از این سازمانهـا یک تخلفی انجام داده، یک جرمی انجام داده، او هم باید جداگانه بررسی شود. نه خدمت اینها را به حساب جرم آنها ندیده میگیریم، نه جرم آنها را به حساب خدمت اینها ندیده میگیریم؛ حتماً باید دنبال بشود و دنبال خواهد شد. همین طور قضیه ی کهریزک، که حالا آن اعلام شد، پخش شد. قضـیه ی کوی دانشگاه هم دنبال میشود؛ حتّی افرادی که کسانشان در این قضایا یا به قتل رسیدند – تعداد معدودی هستند – یا آسیب دیدند، آسیب مالی دیدند. بنا شده برای هر کدام اینها پرونده ی جداگانه ای تشکیل بدهند. دستور داده ایم، گفته ایم و این قضایا را دنبال خواهیم کرد؛ منتها توجه کنیـد که این مسائل هیچکـدام نبایـد با مسـئله ی اصـلی بعد از انتخابات خلـط شود. حـادثه ی اصـلی نبایـد تحت الشـعاع این حوادث قرار بگیرد. یـک عـده ای آنچه را که بعـد از انتخابات اتفاق افتاد، آن ظلمی که به مردم شـد، آن ظلمی که به نظـام اسـلامی شـد، آن هتکی که از آبروی نظـام در مقابـل ملتهـا به وسـیله ی بعضـی انجام گرفت، اینها همه را ندیده میگیرند، فرضاً مسئله ی فلان حادثه را، زندان کهریزک را، یا قضیه ی کوی را قضیه ی اصلی دوران بعد از انتخابات تا امروز قلمداد میکنند؛ این خودش یک ظلم دیگر است. مسـئله ی اصـلی، مسـئله ی دیگری است. مسـئله ی اصـلی این اسـت کـه مردم در یـک حرکت عظیمی، در یـک انتخابـات پرشـورِ خـوبِ کم نظیری حضـور پیـدا کردنـد و این رأی بالاـ را تـوی صنـدوقها ریختنـد. هشـتاد و پنـج درصـد شـوخی است؟ این انتخابـات، نظـام را که در این یکی دو سـال اخیر همین طـور پی درپی پیشـرفتهای اقتصـادی و علمی و سیاسـی و امنیتی و بین المللی برای خودش کسب کرده بود، در یک مرحله ی عالی از امتیاز و آبرو قرار میدهد، بعد ناگهان مشاهده میکنیم یک حرکتی صورت میگیرد برای نابود کردن این حادثه ی افتخارآمیز! مسـئله ی اصلی این است. البته اینی که عرض میکنم، تحلیـل است؛ خبر نیست. به اعتقـاد من، بـا تحلیل من، این مسـئله از بعـد از انتخابات یا از روزهای حول و حوش انتخابات شـروع نشـده؛ این از قبل شـروع شـده، این از قبل طراحی شده، برنامه ریزی شده. من متهم نمیکنم افرادی را که دست اندرکار بودند، که اینها دست نشانده ی بیگانه هایند یا انگلیسند یا آمریکایند – این را من ادعا نمیکنم، چون برای من این قضـیه ثـابت نیست؛ چیزی که ثـابت نیست، نمیتوانم بگویم – امـا آنی که میتوانم بگویم، این است که این جریان، چه پیشـقراولانش دانسته باشـند، چه ندانسته باشـند، یک جریانی بود طراحی شده؛ تصادفی نبود. همه ی نشانه ها نشان میدهد که این جریان طراحی شـده بود، حساب شـده بود. البته آنهائی که طراحی کرده بودنـد، یقین نداشـتند که خواهـد گرفت. بعد از انتخابات که تحرکاتی از طرف بعضـی هـا شـروع شـد، یک تجاوب نسبی هم از سوی جمعی از مردم تهران صورت گرفت، آنها امیـدوار شدنـد؛ فکر کردند آنچه کـه تصـور میکردنـد، انجـام شـد و گرفـت و امیـدوار شدنـد. لـذا دیدیـد که این دسـتگاه هـا و وسائـل رسـانه ای و صـوتی و الکترونیکی و ماهواره ای و غیره حضورشان در صحنه را چطور تشدید کردند؛ صریح وارد میدان شدند. قبلاً امیدوار نبودند که این کار بگیرد؛ بعـد دیدنـد نه، گرفت؛ لـذا سـریع وارد میدان شدند؛ منتها خوشـبختانه مثل همیشه که مسائل ایران را بد میفهمند و ملت ایران را نمیشناسـند، این دفعه هم نشـناختند. اینها تودهنی خوردنـد، سـیلی خوردند، ولی هنوز ناامید نیسـتند. من به شـما عرض کنم دانشـجوهای عزیز! اینها ناامید نیسـتند؛ دارند قضایا را دنبال میکنند؛ به این زودی هم زمین نمیگذارند. اینها صحنه گردانهائی دارند، صحنه گردانهائی هم پیدا خواهند کرد. دانشـگاه باید بهوش باشد. دانشجوی مؤمن و مسلمان و دانشجوئی که به کشورش علاقه مند است و دانشـجوئی که به آینده ی کشور و آینده ی نسل خودش دلبسـته است، باید هوشیار باشد. بدانید اینها دارند طراحی میکنند؛ البته شـکست میخورند. من الان به شـما عرض میکنم، اینها در نهایت شـکست میخورند؛ اما درجه ی بیداری و هوشـیاری من و شما میتوانـد در میزان خسارت و ضـرری که وارد میکنند، تأثیر بگذارد. اگر هوشـیار باشـیم، نمیتوانند صدمه و ضـرری بزنند. اگر غفلت کنیم، احساساتی بشویم، بی تـدبیر عمل کنیم، یا خواب بمانیم و اینجور عوارض به سـراغمان بیاید، ضـرر و زیان و هزینه بالا خواهد

بود؛ ولو در نهایت موفق نخواهند شد. یکی دیگر از موضوعاتی که مطرح شد، مسئله ی حمایتهای رهبری است از دولت یا از رئیس جمهور. خوب، این مطلب روشنی است. اتفاقاً یکی دو تا از خود دوستان هم بیان کردند. دولت کنونی و رئیس جمهور محترم مثل همه ی انسانهای عالم، یک نقاط قوّتی دارد، یک نقاط ضعفی. من که حمایت کردم، از نقاط قوّت حمایت کردم. یک نقاط قوّتی وجود دارد، من از آن حمایت میکنم؛ در هر کی باشد، حمایت میکنم. کی هست که این گرایش، این جهتگیری، این تحرک، این جدیت را از خودش نشان بدهد و بنده در حد مسئولیتم از او حمایت نکنم؟ از شما دانشجوها که دنبال عدالتید، من حمایت نمیکنم؟ خوب، چرا. آیا اگر از دانشجوئی که عدالت خواه است و دنبال عدالت است، رهبری حمایت بکند، این معنایش این است که از نقاط ضعفی هم که احیاناً توی آن دانشجو هست، انسان حمایت میکند؟ مسلّماً نه. قضیه این است. یک نقاط ضعفی وجود دارد، آن نقاط ضعف را بنده حمایت نمیکنم. حالا یکی از سؤالها این بود که چرا علنی موضع نمیگیرید؟ چون لازم نیست علنی موضع گرفتن؛ چه لزومی دارد؟ علنی موضع گرفتن نسبت به یک نقطه ی ضعف در یک مسئول، شما خیال میکنید که چقدر کمک میکند به حل آن مشکل؟ هیچی. گاهی اوقات هست که انسان اگر یک چیزی را بدون علنی کردن دنبال علاجش باشد، بهتر علاج خواهد شد، تا اینکه یک چیزی را انسان جنجالی کند. بله، یک وقت هست که هیچ چاره ای جز علنی شدن نیست؛ آنجا بله، انسان علنی میکند؛ لیکن اینجور نیست که تصور بشود اگر چنانچه یک ایرادی، اشکالی در مجموعه ی مسئولین اجرائی کشور وجود دارد و رهبری با آنها مخالف است، حتماً بایستی این را در بلندگوها بیان کند؛ نه، گاهی اوقات مصلحت قطعی در این است که انسان یک چیزی را علنی نکند. حالا اینجا نگوئید آقا حقیقت و مصلحت. این تقابل حقیقت و مصلحت جزو آن حرفهای محکم نیست. خود مصلحت هم یکی از حقائق است. اینجور نیست که هرچه اسم مصلحت رویش بود، این یک چیز منفی ای باشد. بعضی اینجور خیال میکنند: آقا مصلحت اندیشی میکنید؟ خوب، بله، گاهی انسان مصلحت اندیشی میکند. خود مصلحت اندیشی یکی از حقائقی است که باید به آن توجه داشت؛ این جزو مسلّمات و واضحات اسلام است. البته این مسئله حالا جای بحث و شکافتنش نیست، اما جزو مسلّمات است. صلاح نیست گاهی اوقات انسان یک چیزی را علنی کند. فرض کنید یک نقطه ی اشکال کوچکی هست، این را ده برابر بزرگش کنند، مایه ی ناامیدی و مایه ی سیاه نمائی و اینها قرار بدهند؛ چه لزومی دارد؟ خوب، انسان این را به شکل دیگری حل میکند. بنابراین موضع نگرفتن علنی، ناشی از این علل منطقی و معقول است. یک چیزی را هم حالا ـ من بگویم، چون دیگر دارد وقت میگذرد. ببینید عزیزان! شماها میدانید – چون دیدم در بیانات شماها هم هست – امروز جمهوری اسلامی و نظام اسلامی با یک جنگ عظیمی مواجه است، لیکن جنگ نرم – که دیدم همین تعبیر «جنگ نرم» توی صحبتهای شما جوانها هست و الحمدللّه به این نکات توجه دارید؛ این خیلی برای ما مایه ی خوشحالی است – خوب، حالا ـ در جنگ نرم، چه کسانی باید میدان بیایند؟ قدر مسلّم نخبگان فکری اند. یعنی شما افسران جوانِ جبهه ی مقابله ی با جنگ نرمید. اینی که چه کار باید بکنید، چه جوری باید عمل کنید، چه جوری باید تبیین کنید، اینها چیزهائی نیست که من بیایم فهرست کنم، بگویم آقا این عمل را انجام بدهید، این عمل را انجام ندهید؛ اینها کارهائی است که خود شماها باید در مجامع اصلی تان، فکری تان، در اتاقهای فکرتان بنشینید، راهکارها را پیدا کنید؛ لیکن هدف مشخص است: هدف، دفاع از نظام اسلامی و جمهوری اسلامی است در مقابله ی با یک حرکت همه جانبه ی متکی به زور و تزویر و پول و امکانات عظیم پیشرفته ی علمیِ رسانه ای. باید با این جریان شیطانیِ خطرناک مقابله شود. آنها برای حمله ی به جمهوری اسلامی استدلال دارند. به نظر من استدلالشان از دیدگاه آنها استدلال تامی است. در یک نقطه ی بسیار حساس جهان از لحاظ جغرافیائی، یعنی این نقطه ی خاورمیانه، خلیج فارس، دریای سرخ، شمال آفریقا، بخشی از مدیترانه – این حوزه ی عظیمی است دیگر – مجموعه ی امت اسلامی واقع شده. الان شما ببینید از این پنج تا، شش تا گذرگاه آبیِ حساسِ حیاتی که در دنیا وجود دارد، سه تایش توی این منطقه است: تنگه ی هرمز است، کانال سوئز است، باب المندب است. اینها گذرگاه های مهمی است که تجارت جهانی متوقف به اینهاست. شما نقشه ی جهان را بردارید جلوی

رویتان نگاه کنید، خواهید دید که این چند تا مرکز چقدر برای ارتباط تجاری و ارتباط اقتصادی دنیا مهم است. بنابراین، این منطقه، منطقه ی حساسی است. حالا در این منطقه ی بسیار حساس، یک قدرتی دارد قد میکشد و روزبه روز خودش را بیشتر نشان میدهد. این قدرت با همه ی خواسته های استکباری و دستگاه های کمپانی ها و شبکه های عظیم اقتصادیِ مفسد فی الارض مخالف است؛ با نظام سلطه مخالف است، با سلطه گری مخالف است، با ظلم مخالف است؛ خوب، این خیلی برای دستگاه استکبار مهم است. دستگاه استکبار فقط ایالات متحده ی آمریکا نیست، یا فلان رئیس جمهور و فلان دولت آمریکا یا فلان کشور اروپائی نیست؛ دستگاه استکبار یک شبکه ی عظیم تری است که شامل اینهاست؛ شبکه ی صهیونیستی هست، شبکه ی تجار اساسیِ بین المللی هست، مراکز پولیِ عظیم دنیا هست؛ اینها هستند که مسائل سیاسی دنیا را دارند طراحی میکنند؛ دولتها را اینها می آورند، اینها میبرند. این مجموعه که تویش دولت ایالات متحده هست، دولتهای اروپائی هستند، خیلی از این نفتخوارهای ثروتمند منطقه ی خودمان هستند، با یک چنین قدرتِ رو به رشدِ رو به اعتلای در حال قدکشی بشدت مخالفند؛ بنابراین هرچه بتوانند، در مقابله ی او کار میکنند. توی این سی سال هم بیکار نماندند، هرچه بگذرد هم باز بیکار نمیمانند؛ مگر آن وقتی که شماها همت کنید؛ شما جوانها کشور را از لحاظ علمی، از لحاظ اقتصادی، از لحاظ امنیتی به نقطه ای برسانید که امکان آسیب پذیری اش نزدیک به صفر باشد؛ آن وقت کنار میکشند و توطئه ها تمام خواهد شد. اینی که من توی این چند سال به دانشگاه ها مرتب راجع به مسائل علم و تحقیق و پژوهش و نوآوری و جنبش نرم افزاری و ارتباط صنعت و دانشگاه و اینها این همه تأکید کردم، برای خاطر این است که یک رکن امنیت بلندمدت کشور و ملتتان علم است. و همین جا به شما بگویم، مواظب باشید توی این قضایای سیاسی کوچک و حقیر نبادا دانشگاه تحت تأثیر قرار بگیرد؛ نبادا کار علمی دانشگاه متزلزل شود؛ نبادا آزمایشگاه های ما، کلاسهای ما، مراکز تحقیقاتی ما دچار آسیب بشوند؛ حواستان باشد. یعنی یکی از مسائل مهم در پیش روی شما، حفظ حرکت علمی در دانشگاه هاست. دشمنها خیلی دوست میدارند که دانشگاه ما یک مدتی لااقل دچار تعطیلی و تشنج و اختلالهای گوناگونی باشد؛ این برایشان یک نقطه ی مطلوب است؛ هم از لحاظ سیاسی برایشان مطلوب است، هم از لحاظ بلندمدت؛ چون علم شما از لحاظ بلندمدت به ضرر آنهاست؛ لذا مطلوب این است که دنبال علم نباشید. حالا شما جوانانی که گفتیم افسران جوان مقابله ی با جنگ نرم هستید، از من نپرسید که نقش ما دانشجویان در تخریب مسجد ضرار کنونی چیست؛ خوب، خودتان بگردید نقش را پیدا کنید. یا مقابله ی با نفاق جدید، یا تعریف عدالت. من اینجا بیایم بنشینم یک بحث فلسفی بکنم، عدالت چند شعبه دارد، چه جوری است. حالا بامزه این است که ایشان میگویند توی یک جمله بیان کنید. معروف است یک نفری زمان شیخ انصاری پسرش را آورده بود نجف. دید طلبه ها درس میخوانند و ملا میشوند و شیخ انصاری هم خوب، شخص بزرگی بود؛ هوس کرد پسرش را طلبه کند. آمد به پیش شیخ انصاری، گفت شیخنا! این نوجوان را من آورده ام و خواهش میکنم تا فردا که میخواهیم راه بیفتیم برویم، شما او را فقیه کنید! عزیزان من! شرط اصلی فعالیت درست شما در این جبهه ی جنگ نرم، یکی اش نگاه خوشبینانه و امیدوارانه است. نگاهتان خوشبینانه باشد. ببینید، من در مورد بعضی تان به جای پدربزرگ شما هستم. من نگاهم به آینده، خوشبینانه است؛ نه از روی توهم، بلکه از روی بصیرت. شما جوانید - مرکز خوشبینی - مواظب باشید نگاهتان به آینده، نگاه بدبینانه نباشد؛ نگاه امیدوارانه باشد، نه نگاه نومیدانه. اگر نگاه نومیدانه شد، نگاه بدبینانه شد، نگاه «چه فایده ای دارد» شد، به دنبالش بی عملی، به دنبالش بی تحرکی، به دنبالش انزواء است؛ مطلقاً دیگر حرکتی وجود نخواهد داشت؛ همانی است که دشمن میخواهد. شرط دیگر این است که در قضایا افراط وجود نداشته باشد. طبیعت جوان، طبیعت تحرک و تندی است. این دوره ی زندگی شما را ما هم گذرانده ایم؛ آن هم در دورانهای انقلاب و اوائل مبارزات و اینها بوده. تندی را میدانم چیست. خیلی هم به ما نصیحت میکردند که آقا تندی نکنید، ما میگفتیم که نمیفهمند چقدر لازم است تندی کردن. میدانم تصور شما چیست، اما حالا از ما بشنوید دیگر. مراقب باشید تندروی، انسان را پیش نمیبرد. با فکر، تصمیم بگیرید. البته جوانِ امروز از جوان دوره ی ما فکورتر است؛ این را به

شما عرض بکنم. شما امروز جوانهائی هستید که تجربه تان، اطلاعتان، آگاهی هایتان از آن دوره ی جوانی ما – از پنجاه سال پیش از این – خیلی بیشتر است؛ قابل مقایسه نیست با جوان امروز. بنابراین توقع اینکه شماها مدبرانه و فکورانه فکر کنید و بدون تندروی، بدون افراط و تفریط توی قضایا، رفتار کنید، توقع زیادی نیست. البته این را هم بدانید که آنچه در بعد از انتخابات اتفاق افتاد، با همان حسابی که عرض کردم، اصل قضایا خیلی خلاف انتظار ما نبود؛ اگرچه اشخاصی که وارد شدند، چرا، خلاف انتظارمان بود. امیدواریم ان شاءاللّه خدای متعال یک فرصتی بدهد، بتوانیم باز با شماها یک وقتهائی توی دانشگاهی، جائی صحبت بکنیم؛ حالا که مجال نشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! و این جلسه ی نمادین را با حضور خودتان رونق بخشیدید و ما را به حضور مجموعه ی دانشمندان و علمائی از دانشگاه های کشور در این حسینیه مفتخر کردید. این جلسه همان طور که عرض کردیم – سالهای قبل هم عرض کردم – در حقیقت جلسه ای است نمادین، در عین حال یک جلسه ی کاری است. نمادین است از این جهت که نشان دهنده ی این باشد که نظام جمهوری اسلامی به علم اهمیت میدهد، به حاملان علم هم احترام میگذارد. ما خواستیم این جلسه مظهری باشد از احترام نظام جمهوری اسلامی به دانشمندان، عالمان، استادان؛ واقع قضیه هم همین است. ما در برابر علم تواضع میکنیم؛ دارنده ی علم هم که این گوهر را با خود دارد، طبعاً باید مورد احترام قرار بگیرد و در برابر او تواضع بشود. جلسه ی کاری هم هست از این جهت که در همین فرصت محدودی که دست میدهد، افرادی از دل مجموعه ی علمی، از دل مجموعه ی دانشگاهی بیایند چیزهائی را که برایشان اهمیت بیشتری دارد، اینها را بیان کنند، که خوب، خوشبختانه این هر سال تحقق پیدا میکند. ما هم آنچه را که دوستان در اینجا بیان میکنید، به عنوان مطالب حقیقی، کارشناسی، نظرات خبره مورد توجه قرار میدهیم. بعضی ها در دفتر ما باید تعقیب بشود؛ خوب، تا حد ممکن تعقیب میشود. بعضی ها را هم باید بفرستیم به مراکز مربوط به این کارها، مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی یا وزارتهای مربوط به دانشگاه، که میفرستیم، سفارش میکنیم. نظرات دوستان و آقایان مورد احترام هست. البته هم امسال، هم سالهای گذشته، در زمینه ی مسائل جاری کشور – چه مسائل سیاسی، چه مسائل اجتماعی – نیز مطالبی گفته شد. البته متأسفانه وقت کم بود. یقیناً آنچه را که دوستان راجع به مسائل جاری گفتند، همه ی آن چیزی که در ذهن این مجموعه وجود دارد، نیست؛ کمااینکه همه ی آنچه هم که باید گفت، نیست. خوب، دوستان به قدر فرصت خودشان، به قدر مجال خودشان، نکاتی را بیان کردند. بنده در این محدوده ی زمانی که حالا در اختیار من هست، دو سه تا مطلب را عرض میکنم. یک مطلب راجع به علم و دانشگاه و اینهاست. اولاً از دوستان مسئولی که اینجا تشریف دارند – دوستان شورای عالی انقلاب فرهنگی، دبیرخانه، آقای دکتر مخبر و بقیه ی دوستان؛ دوستان معاونت علمی، آقای دکتر واعظزاده و همچنین دوستانی که در وزارتها هستند یا برادرانی که از مجلس اینجا هستند – خواهش میکنم این توصیه هائی را که این چند نفر برادران یا خواهران در زمینه ی مسائل دانشگاه یا پژوهش و این ردیف مسائل، بیان کردند، اینها را یادداشت کنند، تعقیب کنند، روی آنها تأمل کنند. عرض نمیکنیم که بگوئیم مسائلی که امروز مطرح شد، تا حالا رسیدگی نشده یا اینها بار اولی است که مطرح میشود. نه، معلوم است. نقشه ی جامع علمی که چند نفر از دوستان اینجا گفتند، چند سال است مطرح شده، در معاونت علمی بررسی شده، به شورای عالی انقلاب فرهنگی آمده. البته هنوز چیز مصوبی در اختیار مسئولین قرار نگرفته؛ فقط بحث شده. یا طرح جامع فرهنگی مثلاً فرض کنید، که بحث شد. اینها مسائلی است که مطرح شده است، گفته شده است. لیکن وقتی ما می بینیم استادی، دانشمندی، صاحب فنی، از این مسائل به عنوان نیاز روز نام میبرد و یاد میکند، این نشانه ی این است که آن کاری که ما کردیم، هنوز در مرحله ی کاربرد و میدان عمل حضور ندارد. یعنی کار ما هنوز تمام نیست.

به این نکته دوستان مسئول بایـد توجه کننـد. تصـمیم گرفـتیم، حرف زدیم، گفتیم؛ امـا کـاری که بایـد بشود، انجـام نگرفته. فرض بفرمائیـد وقتی ما می بینیم اساتیـدی می آیند راجع به نقشه ی جامع علمی کشور ابراز سؤال میکنند یا چیزهائی را میگویند که نشانه ی عدم دسترس بودن یک نقشه ی جامع علمی است، نداشـتن نقشه ی جامع علمی است، پس پیداست که ما همه ی تلاشـی که در باب نقشه ی جامع علمی تا حالا کردیم، تلاشـهائی بوده که نیمه کاره است. خوب، چون چنـد سال هم گذشـته - سه سال است که این قضـیه مطرح شده - در عین حال هنوز هیچ چیزی در اختیار دسـتگاه های ذی ربط نیست. دانشمندان کشور نقشه ی جامع علمی کشور را نمیداننـد. پیـداست که ما باید کار را سـریعتر کنیم، دنبالگیری کنیم، جدیتر به این مسئله بپردازیم. اگر این آقایان در اینجا اشـاره هم نمیکردنـد به نبود نقشه ی جـامع علمی کشور، یـک نگاه به برنامه ی کلی علمی در دانشـگاه ها، نشان دهنـده ی نداشـتن نقشه ی جامع علمی است. آن طوری که در گزارشـها من به دست می آورم و افراد آگاه و خبره و دانشـگاهی و مسئول به ما اطلاع میدهنـد، تقسیم توان در برنـامه ریزی رشـته هـای گوناگون علمی، یک تقسـیم عادلانه و صـحیح و منطبق با نیاز کشور نیست. یک جاهائی ما رشدهای چشـمگیری داریم، یک جاهائی اصـلاً حرکتی مشاهده نمیشود! این غلط است. این ناشـی از نبود نقشه ی جامع علمی است. درست است که در هر رشـته ای مـا پیشـرفت بکنیم، مغتنم است و برای کشور مـا که سالهـای متمـادی، ده هـا سـال در دوران حاکمیت طواغیت، از کاروان علمی بشـر عقب مانـده است، هر جائی دسـتمان به هر چیزی از ثمرات علم و پیشـرفتهای علمی بنـد شـد، مغتنم است؛ در این تردیـدی نیست؛ اما اگر میخواهیم کشور رتبه ی علمی به معنای واقعی کلمه پیدا کند و علم در کشور نهادینه بشود، ما بایستی در رشته های گوناگون علمی - چه در آموزش، چه در پژوهش - توازن و تعادل صحیح و واقعی و عادلانه ای ایجاد بکنیم؛ این جزو نیازهای ماست. اینکه دهه ی آینده - که شـروع شد، یعنی دهه ای که امسال اولین سالش است - به عنوان دهه ی پیشـرفت و عـدالت اعلاـم شـده، بـدون تردیـد یـک پایه ی اصـلی آن علم است؛ گسترش علم و تعمیق علم در کشور است. کمـااینکه اصل اعلام این عنوان - عنوان دهه ی پیشـرفت - به پشـتگرمی پیشـرفتهائی بوده که در کشور از لحاظ علمی دیـده شـده. یعنی این امیـد به وجود آمـده که مـا میتوانیم در ظرف یـک دهه، یـک پیشـرفت چشـمگیر، یک حرکت سـریع در زمینه های علمی داشـته باشـیم که بخشـی از عقب مانـدگی های ما را جبران بکند. بنابراین مسـئله ی علم مهم است. در باب علم و تحقیق، آن بخش عمـده هم مربوط به تحقیق است؛ مربوط به پژوهش است. نکته ای را که بعضـی از دوسـتان در اینجا گفتند، مورد تأکید بنده است، که پژوهش اولاً مورد اهتمام قرار بگیرد، ثانیاً سـمت و سوی پرداختن به نیازهای کشور را پیـدا کند. یعنی حقیقتاً پژوهشـهائی بکنیم که مورد نیاز ماست. من بارها هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی به آن دوسـتان عرض کرده ام، هم شاید اینجا گفته ام: ما ملاک پیشـرفت علمی مـان را درج مقالات در مجلات آی.اس.آی نبایـد قرار بـدهیم. ما نمیـدانیم آنچه که پیشـنهاد میشود، تشویق میشود، برایش، آن مقـاله نویس احترام میشود، دقیقـاً همان چیزی باشـد که کشور ما به آن احتیاج دارد. ما خودمان بایـد مشـخص کنیم که درباره ی چی مقاله مینویسیم، درباره ی چی تحقیق میکنیم. البته انعکاس در مجامع جهانی لازم است، ضروری است؛ و انعکاس هم پیـدا خواهـد کرد. مقصود این است که مـا پژوهش را تـابع نیـاز خودمان قرار بـدهیم. در همین زمینه من این را عرض بکنم که طبق آنچه که به ما گزارش دادند، در بین این مجموعه ی عظیم دانشجوئی کشور که حدود سه میلیون و نیم مثلاً دانشجوی دولتی و آزاد و پیـام نور و بقیه ی دانشـگاه هـای کشور داریم، حـدود دو میلیون اینهـا دانشـجویان علوم انسانی انـد! این به یک صورت، انسان را نگران میکننـد. ما در زمینه ی علوم انسانی، کار بومی، تحقیقات اسـلامی چقـدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه های علوم انسانی مگر چقـدر داریم؟ اسـتاد مبرزی که معتقـد به جهان بینی اسـلامی باشد و بخواهد جامعه شناسـی یا روانشناسـی یا مدیریت یا غیره درس بدهـد، مگر چقدر داریم، که این همه دانشـجو برای این رشـته ها میگیریم؟ این نگران کننده است. بسـیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسـفه هائی هسـتند که مبنایش مادیگری است، مبنایش حیوان انگاشـتن انسان است، عدم مسـئولیت انسان در قبال خداوند متعـال است، نداشـتن نگـاه معنوی به انسـان و جهـان است. خوب، این علوم انسـانی را ترجمه کنیم، آنچه را که غربی هـا گفتنـد و

نوشتند، عیناً ما همان را بیاوریم به جوان خودمان تعلیم بدهیم، در واقع شکاکیت و تردید و بی اعتقادی به مبانی الهی و اسلامی و ارزشهای خودمان را در قالبهای درسی به جوانها منتقل کنیم؛ این چیز خیلی مطلوبی نیست. این از جمله ی چیزهائی است که بایستی مورد توجه قرار بگیرد؛ هم در مجموعه های دولتی مثل وزارت علوم، هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی، هم در هر مرکز تصمیم گیری که در اینجا وجود دارد؛ اعم از خود دانشگاه ها و بیرون دانشگاه ها. به هر حال نکته ی بسیار مهمی است. این حالا راجع به مسائل مربوط به دانشگاه. بعضی از دوستان، اینجا گفتند: ساز و کارهای کنونی دستگاه های علمی و فرهنگی کشور، جوابگوی نیاز کشور نیست. من به تجربه میخواهم عرض بکنم، افزایش تشکیلات کمکی به حل مشکلات نمیکند. ما یک تشکیلات دیگر درست کنیم، یک مجموعه ی خبرگان دانشگاهی فرض کنید ایجاد کنیم، این تراکم منظمه های گوناگون و تشکلهای گوناگون دولتی و اداری برای رسیدن به این اهداف حقیقتاً کارساز نیست. همین تشکلهای موجود، سازمانهای موجود را باید کارآمد کرد. فرض بفرمائید خود وزارت علوم در معاونتهای ذی ربط، در مدیریتهای کلان زیرمجموعه ی معاونتها دقت کنند، آدمهای باسواد، کارآمد، مؤمن، انقلابی، شجاع، خوشفکر، بهره برنده ی از نیروهای انسانی کارآمد را آنجاها بگذارند. یا شورای عالی انقلاب فرهنگی که من مکرراً سفارش کرده ام، نوع ارتباطشان را با نخبگان آنچنان تسهیل کنند که این ارتباط روان بشود تا بتوانند از نظرات آنها استفاده کنند. همین مجموعه های موجود را بایستی تقویت کرد، تا بتوان پایه ی علم و تحقیق را در کشور پیش برد. اینکه حالا ـ راجع به مسائل مربوط به دانشگاه ها و مربوط به علم و پیشرفت علم، که خلاصه ی کلام هم این است که ما در دهه ی پیشرفت و عدالت، یکی از دو سه پایه ی بسیار مهمی که باید دنبال کنیم، پایه ی علم است؛ که همه در این زمینه مسئولیت دارند. دانشگاه ها هم مسئولیت دارند، اساتید هم مسئولیت دارند. حضور اساتید در دانشگاه ها در ساعات مربوط به تدریس، در ساعات مربوط به مشورت دهی به دانشجوها، خیلی مهم است. مجری محترم در اول صحبت اشاره کردند که دستگاه باید حمایت از دانشگاهیان را سیاست همیشگی خودش قرار بدهد؛ من کاملاً ـ به این معنا معتقدم. یعنی حقیقتاً حمایت از دانشگاهیان باید سیاست همیشگی باشد. اما توجه بشود که دانشگاهیان در سایه ی این حمایتی که از آنها میشود - چه حمایت معنوی، چه حمایت مادی - حقیقتاً خودشان را در قبال نسل دانشجو، در قبال آینده ی علم در کشور، در قبال اصلاح نظام آموزشی - که حتماً نیاز به اصلاح دارد - مسئول بدانند؛ حضورشان را در دانشگاه ها تقویت کنند؛ خودشان را در معرض استفاده ی معنوی و علمی فکریِ دانشجویان قرار بدهند. نکته ی دوم در زمینه ی مسائل اجتماعی و سیاسی است که من بحث زیادی در این زمینه نمیخواهم بکنم. همه ملاحظه کردید، کشور در برهه ای از زمان در معرض یک آزمون سیاسی بسیار تعیین کننده ای قرار گرفت و همان طور که بعضی از دوستان اشاره کردند، هاضمه ی نظام و کشور توانست حوادث را در درون خودش هضم کند و فائق بیاید. من قبلاً ـ هم گفتم، بروز چنین حوادثی برای ما هیچ خلاف انتظار نیست. یعنی حالا ـ اگر تعبیر دقیقتری بخواهم بکنم، «چندان» نگوئیم؛ «هیچ» خلاف انتظار نیست. یعنی تا حدود زیادی انتظار حوادثی از این قبیل هست، به دلایل گوناگون: رسالتی که برای نظام قائلیم، رسالتی که برای اسلام قائلیم، معنائی که برای جمهوری اسلامی در ذهنمان داریم، تعریفی که جمهوری اسلامی از خودش برای ما در طول این سی سال کرده، هوشمندی مردم مان و جوانان مان که به تجربه رسیده، وجود آزادی ناگزیر که به حکم اسلام باید این آزادی در کشور باشد و ما به آن اعتقاد داریم - اعتقاد ما به آزادی یک مسئله ی تاکتیکی نیست؛ یک مسئله ی واقعی است. آزادی به همان معنائی که جمهوری اسلامی تعریف میکند، نه به معنائی که غربی ها تعریف میکنند، که آن، به نظر ما انحراف است. آنجائی که باید آزادی باشد، نیست؛ آنجائی که باید محدودیت باشد، قیدها گسسته است و آزادی هست! آن را ما مطلقاً قبول نداریم؛ تو رودربایستی غرب هم گیر نمیکنیم. ما آزادی را با همان مفهوم اسلامی خودش قبول داریم، که البته تو آن آزادی بیان هست، آزادی رفتار هست، آزادی فکر هست - این حوادث چندان خلاف انتظار نیست. آنچه که مهم است این است که یک انسان با شرف، مؤمن، معتقد به اهداف والای جمهوری اسلامی، بداند که در این جور حوادث چه کار باید بکند؛ این،

مهم است. این، آن چیزی است که مخاطبه ی من با شما دانشگاهیان را در این مسئله ی خاص الزامی میکند، که من - البته کوتاه صحبت میکنم، بنا هم ندارم در این زمینه تفصیلاً حرف بزنم - در چند روز پیش هم که جوانهای دانشجو اینجا بودند - حسینیه همین طور که حالا۔اجتماع هست، اجتماعی بود از جوانها - به آنها گفتم که ما با جنگ نرم، با مبارزه ی نرم از سوی دشمن مواجهیم، که البته خود جوانها هم همین را هی گفتند؛ مکرر قبل از اینکه بنده بگویم، آنها هم هی گفتند و همه این را میدانستند. آنی که من اضافه کردم این بود که گفتم: در این جنگ نرم، شما جوانهای دانشجو، افسران جوان این جبهه اید. نگفتیم سربازان، چون سرباز فقط منتظر است که به او بگویند پیش، برود جلو؛ عقب بیا، بیاید عقب. یعنی سرباز هیچگونه از خودش تصمیم گیری و اراده ندارد و باید هر چه فرمانده میگوید، عمل کند. نگفتیم هم فرماندهانِ طراح قرارگاه ها و یگانهای بزرگ، چون آنها طراحی های کلان را میکنند. افسر جوان تو صحنه است؛ هم به دستور عمل میکند، هم صحنه را درست می بینید؛ با جسم خود و جان خود صحنه را می آزماید. لذا اینها افسران جوانند؛ دانشجو نقشش این است. حقیقتاً افسران جوان، فکر هم دارند، عمل هم دارند، تو صحنه هم حضور دارند، اوضاع را هم می بینند، در چهارچوب هم کار میکنند. خوب، با این تعریف، استاد دانشگاه چه رتبه ای دارد؟ اگر در زمینه های مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی، مسائل کشور، آن چیزهائی که به چشم باز، به بصیرت کافی احتیاج دارد، جوان دانشجوی ما، افسر جوان است، شما که استاد او هستید، رتبه ی بالاترِ افسر جوانید؛ شما فرمانده ای هستید که باید مسائل کلان را ببینید؛ دشمن را درست شناسائی بکنید؛ هدفهای دشمن را کشف بکنید؛ احیاناً به قرارگاه های دشمن، آنچنانی که خود او نداند، سر بکشید و بر اساس او، طراحی کلان بکنید و در این طراحی کلان، حرکت کنید. در رتبه های مختلف، فرماندهانِ بالا این نقشها را ایفا میکنند. خوب، حالا استادی که بتواند این نقش را ایفا کند، آن استاد شایسته ی حال و آینده ی نظام جمهوری اسلامی است. توقع از اساتید محترم این است. جوانهایتان را توجیه کنید. منظورم این نیست که بنشینید زید و عمرو سیاسی را برایشان معرفی کنید. نه، اصلاً من موافق هم خیلی نیستم. اسم آوردن از زید و عمرو و بکر و ... این چیزها، کمکی به حل مشکل نمیکند. به اینها قدرت تحلیل بدهید. به اینها توان کار و نشاط کار بدهید. چه جور؟ با امید دادن؛ با امید بخشیدن. فضای کلاس را، فضای محیط درس و دانشگاه را فضای امید کنید؛ امید به آینده. بدترین بلائی که ممکن است بر سر یک نسل در یک کشور بیاید، ناامیدی است، یأس است. اینکه میگویند: آقا! چه فایده دارد؟ فایده ای ندارد. این روحیه ی «فایده ای ندارد» - یأس از آینده - سم مهلک همه ی فعالیتهاست؛ چه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی، چه حتّی فعالیتهای علمی، فعالیتهای پژوهشی. این کسانی که کشفیات بزرگ را در زمینه های علوم تجربی و دانشهای گوناگون انجام دادند، اینها اگر ناامید از نتیجه بودند، قطعاً به اینجا نمیرسیدند. امید، آن نیروی عظیمی است که انسان را پیش میبرد. جوان ما را ناامید کنند از کشورش، از انقلابش، از آینده اش، از دولتش، از دانشگاهش، از آینده ی علمی اش، از آینده ی شغلی اش. این خیلی مضر است. این کاری است که تو برنامه های دشمنان ما و مخالفین نظام وجود دارد. به نظر من یکی از کارهای اساسی این است. محیط را برای دانشجو، محیط نشاط، محیط امید، محیط حرکت به جلو قرار دهید. یکی دیگر از کارهائی که باید در زمینه ی مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی و علمی انجام بگیرد، میدان دادن به دانشجوست برای اظهارنظر. از اظهارنظر هیچ نباید بیمناک بود. این کرسی های آزاداندیشی که ما گفتیم، در دانشگاه ها باید تحقق پیدا کند و باید تشکیل بشود. اگر چنانچه بحثهای مهم تخصصی در زمینه ی سیاسی، در زمینه های اجتماعی، در زمینه های گوناگون حتّی فکری و مذهبی، در محیطهای سالمی بین صاحبان توان و قدرتِ بحث مطرح بشود، مطمئناً ضایعاتی که از کشاندن این بحثها به محیطهای عمومی و اجتماعی ممکن است پیش بیاید، دیگر پیش نخواهد آمد. وقتی که با عامه ی مردم، افراد مواجه میشوند، همه نمیتوانند خودشان را حفظ کنند. مواجهه ی با عامه ی مردم، انسانها را دچار انحرافها و انحطاطها و لغزشهای زیادی میکند که متأسفانه ما شاهد بودیم. خیلی از افرادی که شما می بینید در مواجهه ی با عامه ی مردم یک حرفی میزنند، یک چیزی میگویند، در اعماق دلشان ای بسا خیلی اعتقادی هم ندارند. به تعبیر بعضی ها جوگیر میشوند؛ این خیلی چیز

بدی است. اگر در محیطهای خاص، محیطهای آزاداندیشی و آزادفکری، این مسائل مطرح بشود - مسائل تخصصی، مسائل فکری، مسائل چالش برانگیز - مطمئناً ضایعات کمتر پیش خواهد آمد. خوب، این هم راجع به این مسئله. راجع به معنویت هم که بعضی از دوستان مطرح کردند، بنده صددرصد موافقم با اینکه باید محیط دانشگاه، محیط معنویت باشد. این امنیت و احساس امنیتی هم که بعضی از دوستان بدرستی بیان کردند، یقیناً با معنویت به دست خواهد آمد. جوانها را هر چه میتوانیم با خدا، با یاد خدا، با توجه به عالم غیب، با تعبد به مبانی دین و احکام دین و شریعت و تسلیم در مقابل احکام الهی، ظرفیت معنویشان را بیشتر کنیم. هرچه این جوان ما بیشتر متعبد باشد، بیشتر متدین باشد، بیشتر به یاد خدا باشد، بیشتر به خدا احساس نیاز کند و دست نیاز به سوی خدا بیشتر دراز بکند، عمل او، رفتار او، فکر او، از آسیب کمتری برخوردار خواهد بود و جامعه از او بهره ی بیشتری خواهد برد. امیدواریم ان شاءاللَّه خداوند متعال به شما، به ما، به همه ی مؤمنین و مؤمنات این توفیق را عنایت کند که بر اساس تکلیفی که بر عهده ی ماست، راه را شناسائی کنیم، بشناسیم، حرکت کنیم و ان شاءاللَّه به نتایج مطلوب برسیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار جمعی از شعرا

بیانات در دیدار جمعی از شعرا ۱۵ رمضان ۱۴۳۰ بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم به همه ی شاعران محترم - برادران و خواهران عزیز - خوشامد عرض میکنیم. در بین شما پیشکسوتها و اساتیدی حضور دارند، نورسها و شکوفه های تازه ای هم بحمداللَّه حضور دارند؛ هرکدام یک لطفی دارید و هر گلی بوئی دارد؛ تأسف ما فقط از این است که نمیتوانیم از همه ی این گلها استفاده کنیم. تقسیم بندی را دوستان کرده اند و از کسانی خواهش خواهند کرد که بخوانند؛ ما هم در انتظاریم که استفاده کنیم و گوش بدهیم. ان شاءاللَّه که همه تان موفق باشید. آقای قزوه بفرمائید... *** بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم مجدداً خوشامد عرض میکنیم و تشکر میکنیم از برادران و خواهران عزیز، بخصوص از این دوستانی که از سروده های خودشان ما را بهره مند کردند. من امسال هم مثل پارسال دقت کردم تا بالاـ آمدن سطح شعر انقلاب را و شعر این نسل را بسنجم؛ پارسال هم به گمانم همین را گفتم، امسال هم تأکید میکنم: من بوضوح دارم بالا آمدن این سطح را مشاهده میکنم؛ یعنی واقعاً شعرِ مجموعه ی شاعران انقلاب، امروز نسبت به ده سال قبل و پانزده سال قبل، یک رشد تحسین برانگیزی کرده. من، هم آن کسانی که دیروز جوانها و نوباوگان انقلاب محسوب میشدند - که امروز الحمدللَّه به میانسالی رسیده اند و همچنان در این صراط پیش میروند - و هم آن جوانهائی که تازه وارد این میدان شده اند را - حالا من تازه شعر اینها را میشنوم؛ شاید سالهاست وارد شده اند، منتها در آن حدی نبوده که توی مطبوعات و کتابهائی که به دست بنده میرسد بیاید - واقعاً تحسین میکنم. اغلب شعرهائی که امشب خوانده شد، شعرهای خوبی بود؛ خوبِ به معنای حقیقی کلمه، یعنی لفظِ خوب، معنای خوب، آهنگ و موسیقی خوب، گزینه های واژگانی خوب و گسترش تخیل را در این شعرها - بخصوص توی شعر جوانها - آدم مشاهده میکند؛ اینها خیلی مهم است. اینها همه، چیزهائی است که نشان دهنده ی رشد و بالندگی نهال شعر در کشور ماست. خب، یک مطلب این است که شعر دوران انقلاب - یعنی این دوران سی ساله - دارد آزمایش خوبی از خودش نشان میدهد؛ شعرای خوب ما هیچ تنزل و توقف ندارند؛ انسان این را حس میکند. قبلها و در دوره های قبل از انقلاب شعرائی را دیدیم - شعرای بعضاً معروف - که در یک برهه ای از عمرشان، یک اوجی گرفتند، اما بعد نزول کردند یا متوقف شدند یا سقوط کردند؛ بعدها که نگاه میکردیم، میدیدم شعرهای بعدیشان اصلاً هیچ لطفی ندارد. من نگاه میکنم، می بینم تا الان در بین شعرای ما این جوری نبوده. حالا مثلاً فرض کنید در همین جلسه، آقای فرید، آقای امیری و آقای میرشکاک - این دوستانی که از پیش خوب شعر میگفتند، بخصوص آقای فرید و اینها را که من درست یادم مانده - این حرکتِ به سمت شعر بهتر با معیارها و میزانهای شعر خوب را ادامه دادند؛ یعنی توقف نکردند، به طریق اولی تنزل هم نکردند؛ این مهم است. علاوه بر اینکه رویشهای جدیدی هم ما داریم. این جوانهائی که دارم می بینم، حقیقتاً من را شگفت زده میکنند. شعرای جوان بعضی از شهرستانها که می

آیند اینجا و شعر میخوانند، وقتی من اینها را با شعرای آن شهر - در دوره ی جوانی خود من - مقایسه میکنم، می بینم اینها از آنها بهترند؛ با اینکه آنها بعضاً نامهای معروف و شعرای معروف و صاحب نامی هم بودند؛ اما وقتی من نگاه میکنم، می بینم اینها بهتر از آنها شعر میگویند. الان توی همین جلسه ی ما هم - حالا نمیخواهم اسم بیاورم - از شهری شعری خوانده شد که من شعرای قبلی آن شهر را هم میشناختم؛ چون من آنجا انجمن ادبی هم رفته بودم و چهره های معروف شعری شان را هم میشناختم. شعر این آقائی که امشب اینجا شعر خواند، از شعر همه ی آن شعرا که من میشناختم بهتر است! بنابراین این یک آزمونی است برای شعر انقلاب؛ شعر انقلاب یک حرکت مستمرِ رو به جلوی دارای اوج داشته. این از لحاظ اصل این معنا. یک نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که شعر انقلاب باید در خدمت مفاهیم انقلاب باشد. خب در بین شماها کسانی هستند که شعرهای آئینی میگویند. شعرهای مذهبی و شعرهای مربوط به ائمه (علیهم السّلام) را، به اصطلاحی که حالاها باب شده، تعبیر میکنند به «شعر آئینی». هستند؛ انصافاً شعرهای خوبی هم گفته میشود؛ بعضی ها هم اشعار مربوط به جنگ و دوره ی دفاع مقدس یا مربوط به شهدا یا مربوط به جانبازان و اینها را میگویند. اینها خیلی خوب است؛ لیکن - پارسال هم من اشاره کردم به این معنا - اهداف و آرمانهای انقلاب منحصر در اینها نیست. انقلاب یک مجموعه ای از ستاره های درخشان آرمانی را بالای سر ما قرار داده و ما را به حرکت و پرواز و جهش به سمت این نقاط نورانی دعوت کرده. ما هم امتحان کردیم، دیدیم میتوانیم پرواز کنیم؛ دیدیم این پرواز ممکن است. البته در دوره ی دفاع مقدس نمونه های بارزش دیده شد و دیدیم وقتی این ملت به سمت این آرمان ها پر بگشاید، میتواند خوب حرکت بکند؛ اما بسیاری از این آرمانها هنوز بالای سر ماست؛ ما باید حرکت کنیم: به سمت عدالت باید برویم، به سمت اخلاق باید برویم، به سمت استقلالِ به معنای حقیقی کلمه - شامل استقلال فرهنگی که از همه عمیقتر و دشوارتر است - باید برویم، به سمت بازیابی حقیقی هویت اسلامی- ایرانی خودمان باید برویم. در امتحانهائی از قبیل همین حوادثی که حول و حوش انتخابات پیش آمد - بعد از انتخابات و قبل از انتخابات - دیدیم که در همین زمینه ها ضعفها و مشکلاتی داریم. این حوادث برای ما نعمت بزرگی است؛ از این جهت که ضعفهای خودمان را بشناسیم؛ مثل رزمایشهائی که نیروهای مسلح راه می اندازند. رزمایش اصلاً برای همین است که این یگان نظامی یا این سازمان نظامی، نقاط ضعفش را پیدا کند. هدفی را میدهند، فرمان صادر میشود که به سمت آن هدف حرکت بکنند؛ بعد چشمهای بصیر و بینائی - در همه ی رزمایشها اینجور است - می ایستند و از بالای صحنه، صحنه را نگاه میکنند. می بینند که بله، در فلان نقطه، ضعف وجود دارد یا بعضاً ناتوانیهای مزمن وجود دارد. این برای ما یک رزمایش شد. البته به اختیار خود ما پیش نیامد؛ بر ما تحمیل شد؛ اما خوب شد؛ ضعفهای خودمان را فهمیدیم. بنابراین این آرمانها، بالای سر ماست و باید به سمت این آرمانها حرکت کنیم؛ آن وقت این ضعفها برطرف خواهد شد. این هم یک نکته است. خب، در اینجا شاعر چه نقشی دارد؟ مردِ هنری و مردِ فرهنگی - مرد شامل زنها هم میشود - یعنی انسانِ هنری و انسانِ فرهنگی، در این صحنه چه وظیفه ای دارد؟ به نظر من وظیفه خیلی سنگین است، خیلی بزرگ است. مهمترین وظیفه هم تبلیغ و تبیین است؛ «الّذین یبلّغون رسالات اللّه و یخشونه و لا یخشون احدا الّا اللّه»؛(۱) این یک معیار است؛ حقیقتی را که درک میکنید، آن را تبیین کنید. کسی انتظار ندارد برخلاف آنچه که میفهمید حرف بزنید. نه، آنچه را که میفهمید، بگوئید. البته برای اینکه آنچه میفهمید درست و صواب باشد، باید تلاش و مجاهدت کنید؛ چون در حوادثِ فتنه گون، شناخت عرصه دشوار است، شناخت اطراف قصه دشوار است، شناخت مهاجم و مدافع دشوار است، شناخت ظالم و مظلوم دشوار است، شناخت دشمن و دوست دشوار است. اگر بنا باشد یک شاعر هم مثل دیگران گول بخورد، فریب بخورد و بی بصیرتی به سراغش بیاید، این خیلی دون شأن یک انسان هنری و یک انسان فرهنگی است. پس باید حقیقت را فهمید؛ بعد هم باید همان حقیقت را تبلیغ کرد. نمیشود با شیوه های سیاسی - شیوه های سیاستگران و سیاستمداران - در عالم فرهنگ حرکت کرد، این خلاف شأن فرهنگ است. در عالم فرهنگ بایستی گره گشائی کرد؛ بایستی حقیقت را باز کرد، بایستی گره های ذهنی را باز کرد. و این تبیین لازم دارد، یعنی همان کار انبیاء؛ فصاحت و بلاغتی هم که گفته

انـد در بیان لازم است، بلاغتش به این معناست. اگر چه که بلاغت را در کتب فنی به معنای مطابقه ی با مقتضای حال معنا میکننـد، اما آن یک معنای خاصـی از بلاغت است؛ معنای اوّلی و صـریح بلاغت این نیست؛ بلاغت یعنی رسانـدن، بلاغ یعنی رسانـدن. اینی که مثلاً میگوینـد حافظ این شـعر فصیح و بلیغ را گفته، بلیغش یعنی چه؟ یعنی مناسب مقتضای حال گفته؟ چه میـدانیم ما آن وقتی که این شعر را گفته، مقتضای حال بوده یا نبوده! ما الان داریم نگاه میکنیم؛ بحث اقتضای حال نیست؛ یعنی رساست. بلیغ یعنی رسا؛ رسا بگوئید، روشن بگوئید، مبیَّن بگوئید؛ اما آنچه را که میفهمید بگوئید؛ هیچ انتظار نیست - حق هم نیست که انتظار باشد - کسی بر خلاف فهمیده ی خودش حرف بزند. سعی هم بکنید که آنچه که فهمیدید درست باشد. من به شما عرض میکنم که این حرکت عظیم انقلاب اسـلامی، یک حرکت تمام شده نیست. حالا یک گوشه ی از لشـکر آن من و شمائیم که حالا یک ذره مثلاً اهل ادب و فرهنـگ و اینهـا محسـوب میشویم؛ «و للّه جنود السّماوات و الارض»؛(۲) لشـکر او زمین و آسـمان نمیشـناسد؛ «و کـان اللّه عزیزا حکیما»؛(۳) خدا عزیز است - عزیز یعنی غالبِ لایغلب، یعنی بی نیاز از همه - من و شما هم حالا یک گوشه ای از کار را در دست میگیریم. این حرکت عظیمی که بـا انقلاب اسـلامی شـروع شـد، یک حرکت تمام شـده نیست؛ مطلقاً تمام شـده نیست، آن حرکت ادامه دارد. همینی که حالا معمول شـده که در بیانها و در تلویزیون و توی تبلیغات و توی دادگاه و توی زبان همه، میگوینـد: جنگ نرم؛ راست است، این یـک واقعیت است؛ یعنی الان جنگ است. البته این حرف را من امروز نمیزنم، من از بعـد از جنگ - از سال ۶۷ - همیشـه این را گفته ام؛ بارهـا و بارهـا. علت این است که من صـحنه را می بینم؛ چه بکنم اگر کسـی نمی بینـد؟! چه کـار کند انسان؟! من دارم می بینم صحنه را، می بینم تجهیز را، می بینم صف آرائی ها را، می بینم دهانهای با حقـد و غضب گشوده شـده و دنـدانهای بـا غیـظ به هم فشـرده شـده علیه انقلاب و علیه امام و علیه همه ی این آرمانها و علیه همه ی آن کسانی که به این حرکت دل بسـته انـد را؛ اینهـا را انسـان دارد می بینـد، خب چه کـار کنـد؟ این تمـام نشـده. چـون تمـام نشـده، همه وظیفه داریم. وظیفه ی مجموعه ی فرهنگی و ادبی و هنری هم وظیفه ی مشخصـی است: بلاغ، تبیین؛ بگوئید، خوب بگوئید. من همیشه تکیه بر این میکنم: بـایستی قـالب را خوب انتخـاب کنیـد و هنر را بـایستی تمـام عیـار توی میـدان بیاوریـد؛ نبایـد کم گـذاشت، تا اثر خودش را بکنـد. می‌بینید، دیگران با این کارهای هنرمندانه ای که بعضاً دارند، دارند یک باطلهائی را تبلیغ میکنند؛ شـگفت اینکه ما هم همان حرفها را قبول میکنیم! همین سـریال کره ای که دارد پخش میشود و همه دارنـد آن را می بیننـد، یک تاریخ سازی و افسانه ی باطل است؛ آدم اگر بخواهـد توی شاهنامه بگردد و اینجور داسـتانی را پیدا کند، ده پانزده تا از این داسـتانها میشود پیدا کرد. منتها طرف هنر به کار برده؛ وقتی کسـی هنرمنـدانه کار میکنـد، پاداشـش همین است که جنابعالی هم که هیـچ علاقه ای به آن تاریخ و به آن فرهنگ ندارید، می نشـینید و با کمال علاقه گوش میکنید و خواهی نخواهی آن فرهنگ را جذب میکنید! این خاصیت هنر خوب است. هنر خوب لازم است. حالا شـما کارتان در باب هنر، کار شـعر است؛ ان شاءاللّه باید هر چه بهتر و هرچه بیشتر آثار قدما و آثار اساتید را بخوانیـد، در آنها متوقف نباشـید، اما از نیکوئیهای آنها اصـلاً صـرف نظر نکنیـد و به آنچه که تا حالا گیرتان آمده قانع نباشـید. من عرض بکنـم تعریفهـائی کـه اول کردیم همه اش درست، امـا این معنـایش این نیست که شـعرهای جوانهـای خـوب و عزیز مـا - که میخواننـد و واقعاً تحسـین ما را بر می انگیزنـد - بی عیب است؛ نه، اینجا به آن معنا جلسه ی نقادی نیست که آدم بنشـیند، نقد کند و عیار شـعر را مشـخص بکند؛ والّا اگر پای عیارسنجی باشد، اشکالاتی وارد خواهد شد. باید این اشکالات را خودتان پیدا کنید. حالا اگر جلساتی مخصوص این کار داریـد - مثل آن انجمنهائی که قـدیم ما در مشـهد داشتیم و رفته بودیم و دیده بودیم؛ در تهران هم شنیده بودیم که کم و بیش بود؛ اما نه به آن غلظت و اسـتحکام مشهد؛ البته بنده جلسات تهران را شرکت نکرده بودم و ندیده بودم؛ امـا مشـهد خیلی جلسـات خوبی بود؛ شـعر را چکش کـاری میکردنـد - که چه بهتر، این خیلی خوب است، در آن جلسـات شـعر را کامل نقد کنید؛ اگر هم نیست خود شما نگاه کنید، دقت کنید، فکر کنید و عیب جویانه و با نگاه انتقاد به شعر خودتان نگاه کنید تا ان شـاءاللّه این را کامـل کنیـد. به نظر من این میشود. انس با شـعر اساتیـد موجب میشود که انسان بهتر بتوانـد بعضـی از عیوب شـعر

خودش را پیدا کند. امیدواریم ان شاءاللَّه خداوند به شماها توفیق بدهد؛ حالا نمیدانم چند وقت دیگر و چند سال دیگر ما توفیق پیدا کنیم در این شب متبرک، با این جمع و جمع شعرا دور هم بنشینیم؛ ممکن است بار آخر باشد، ممکن است بار بعد یا بارهای بعدی هم وجود داشته باشد. ...(۴) البته جلسه ای به این شکل، ما ندیدیم جائی انجام بدهند؛ در میلاد نبی مکرم، برادران اهل سنت جلسه ی شعرخوانی و دف زنی دارند، این را دیده ایم. به هر حال اگر چنانچه آقایان سیصد و شصت شب هر سال هم بخواهند تشریف بیاورند، به شرطی که وقت ما را نگیرند هیچ اشکالی ندارد! ان شاءاللَّه که خداوند موفق بدارد. حالا ببینیم، این هم یک پیشنهادی است؛ امیدواریم ان شاءاللَّه که آنچه خیر است و صلاح است، پیش بیاید. خداوند ان شاءاللَّه همه تان را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه ۱) احزاب: ۳۹ ۲) فتح: ۷ ۳) فتح: ۷ ۴) پیشنهاد یکی از حضار در این خصوص که غیر از این جلسه، شعرا در هر سال، جلسه ی دیگری هم در یکی از اعیاد مبعث یا میلاد رسول اکرم(ص) در خدمت رهبر معظم انقلاب به شعرخوانی بپردازند.

بیانات در دیدار اعضای هیئت دولت

بیانات در دیدار اعضای هیئت دولت ۱۷ رمضان ۱۴۳۰ بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم امیدواریم که خداوند متعال به برکت این ساعات معطر و منور، دلهای همه ی شما برادران و خواهران عزیز را به نور یقین و ایمان و اخلاص منور کند و به همه ی ما از ماه رمضان و از این روزها و ساعات، رشحه ای از رحمت خود و برکات خود و نظر لطف خود عطاء کند؛ ان شاءاللَّه، که اگر این شد، همه ی این خواسته ها و آرزوها و تمناهای قلبی و اهدافی که ترسیم میکنیم، به آسانی تحقق پیدا خواهد کرد. این جلسه ی ما، در واقع یک جلسه ی دوجانبه و دوگانه است. ما یک دیدار ماه رمضان با مسئولین محترم دولت هر سال داشته ایم و داریم. این، یک جهت این جلسه است. یک جهت دیگر هم قضای هفته ی دولت است؛ چون در هفته ی دولت معمولاً ـ یک دیداری داریم، ادائاً نشد این دیدار انجام بگیرد، قضائاً آن را حالا انجام میدهیم - آقایانِ مسئولینِ دولت و آقای رئیس جمهور سرگرم مجلس و این کارها بودید - بنابراین، یاد شهیدان عزیزمان، شهید رجائی و شهید باهنر را گرامی میداریم؛ برای آنها طلب علو درجات میکنیم و مغتنم میشمریم که نام این دو شهید بزرگوار و فرزانه و بااخلاص بر روی دولتهای ما به مناسبت هفته ی دولت گذاشته میشود؛ با یاد آنها هر سال دولت آغاز به کار بکند. بحمداللَّه دولت تثبیت شد و استقرار پیدا کرد؛ این خیلی فرصت و موقعیت مهم و بزرگی است؛ لطف عظیمی است که خدای متعال بر ملت ما و کشور ما تفضل و عطا کرد. اولاً با آن انتخاباتِ پر شور و فراموش نشدنی، نشان داده شد که ملت ایران برای مدیریت کشور احساس مسئولیت میکند و با اراده ی خود، با اختیار خود، قدم به میدان میگذارد، برای اینکه مسئولین کشور را تعیین بکند؛ که این خیلی فرصت مهمی است برای نظام و برای انقلاب. در واقع ملت بزرگ ما، با حضور هشتاد و پنج درصدی در صحنه، بیعت دوباره ای با انقلاب کردند، بعد هم رئیس جمهوری را انتخاب کردند با قریب بیست و پنج میلیون رأی، که این هم یک نصاب جدیدی برای دولت و برای رؤسای جمهور ما بود. و اینها پیام داشت؛ هم آن حضور هشتاد و پنج درصدی - چهل میلیونی - پیامهائی در خود دارد، هم این انتخاب قریب بیست و پنج میلیونی. اینها پیام دارد و باید این پیامها را فهم کرد. و اگر دولتی و مسئولانی این پیامها را درست درک بکنند و نخبگان و زبدگان سیاسی جامعه با تأمل در این پیامها بنگرند، خیلی از گره هایشان حل خواهد شد؛ مشکلاتشان حل خواهد شد. یکی از اساسی ترین حرفهائی که در این انتخابات ملت ما زد - و در واقع باید گفت انقلاب ما زد - این بود که جمهوریت خودش را با فریاد قوی اثبات کرد. در واقع این حضور هشتاد و پنج درصدی، پتک جمهوریت بود بر سر دشمنانی که دائم علیه انقلاب هِی حرف زدند، علیه اسلام حرف زدند، در پایه های جمهوریت نظام به خیال خودشان خدشه کردند. آن حضور قوی، نشان دهنده ی این معنا بود. بعد هم ملاحظه کردید که در اظهارات نامزدهای محترمی که وارد این میدان شدند، غالباً دم از پیروی خط امام و گرایش به ارزشها، دلبستگی به ارزشها در بیاناتشان بود؛ اگرچه حالاـ در بعضی از موارد حرفی زده میشد که منطبق با این کلی نبود، اما همه آنچه که میگفتند و آنچه که

مطرح میکردند، میخواستند این را نشان بدهند که دلبستگی به راه امام، به خط امام، به انقلاب، به پایه های انقلاب وجود دارد. این خیلی حرف مهمی است. این نشان دهنده ی این است که همه احساس کردند که ملت ایران به این سمت گرایش دارد. این جهت کلیِ حرکت ملت ایران را نشان میداد؛ یعنی جهت اسلامیت، جهت هضم بودن و مطیع بودن در مقابل امر الهی ای که امام بزرگوار ما مظهرش بود. بنابراین، آن جمهوریت نظام و این اسلامیت نظام، با این انتخابات هر دوی اینها تثبیت شد؛ تأیید شد. اینها پیامهای مهمی است؛ اینها را باید درک کرد و باید این پیامها را فهم کرد. خوب، بحمداللّه این، صفحه ی تازه ای را در انقلاب ما، در نظام ما باز کرد. حالا بعضی واکنشی که به این حرکت عظیم مردم دادند، حقاً و انصافاً واکنش اخلاقی ای نبود؛ نجیبانه و جوانمردانه نبود، لکن اینها «فأمّا الزّبد فیذهب جفاء و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الأرض»(۱) است. این حرکت اصیل مردم، این جریان عظیم انقلاب، اینهاست که برای این کشور و برای این ملت و برای این تاریخ ماندنی است. باید همه شاکر باشیم. هر کسی که به این کشور علاقه مند است، هر کس به اسلام و عظمت اسلام علاقه مند است، هر کس دلبسته ی امام بزرگوارمان هست، باید شکرگزار باشد این نعمت بزرگی را که خدای متعال به ما داد. شماها البته، بیشتر هم باید شکرگزار باشید که مسئولیت بر دوش شماست؛ بخصوص آقای رئیس جمهور بیش از دیگران باید شکرگزار باشند. و هم شاکر باشید. هم مغتنم بشمارید و هم بر اثر این شکرگزاری، تواضعتان را بیشتر کنید. مفتخر باشید به رأی مردم، مستظهر باشید به رأی مردم؛ اما مغرور نشوید، که اگر خدای نکرده غرور به سراغ ماها آمد، آن وقت انحرافها و انحطاطهای گوناگونی را در پیش پای خودمان خواهیم دید. مراقب باشید؛ این از آن دامهای بزرگ شیطان است. معمولاً بعد از پیروزی های بزرگ، خطرهای بزرگ وجود دارد. ببینید، خرمشهر وقتی آزاد شد، خوب، خیلی پیروزی بزرگی بود - آنهائی که درست یادشان هست، سال ۶۱ - خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه، از جاهای مختلف آمدند. من آن وقت رئیس جمهور بودم. آقایان رؤسای جمهور چندین کشور - پنج شش تا، هفت تا کشور - آمدند اینجا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الان دیگر وضع شما با گذشته فرق میکند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت. یعنی اینقدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعاً یک معلم بود. امام یک معلم اخلاق بود. تا این حادثه ی عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول تو خیابان اثرش در روحیه ی مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون دلها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، اینها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مساند قدرت نشسته اند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه ی سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند: «و ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللّه رمی »؛(۲) من و شما کاره ای نیستیم؛ دست قدرت الهی است. من و شما وسائلی هستیم که اگر عقل به خرج بدهیم، اختیار خودمان را به کار بیندازیم، وارد میدان بشویم، از ما برای حصول این هدف استفاده خواهد شد و افتخار و شرفش برای ما میماند. اما اگر ما هم نباشیم: «فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه».(۳) اینجور نیست که، بار خدا بر زمین نمیماند، پیش خواهد رفت؛ یک حرکت طبیعی، ناموس طبیعت است، ناموس تاریخ است. «سنّة اللّه الّتی قد خلت من قبل».(۴) با تعبیرات مختلف در جاهای مختلف قرآن آمده: «و لن تجد لسنّة اللّه تبدیلا».(۵) این سنت الهی است. «و لو قاتلکم الّذین کفروا لولّوا الادبار ثمّ لا یجدون ولیّا و لا نصیرا سنّة اللّه الّتی قد خلت من قبل».(۶) این، یک جایش است. «و لن تجد لسنّة اللّه تبدیلا»؛ یعنی اگر شما بیائید توی میدان، بر دشمنتان پیروز خواهید شد؛ یعنی این سنت الهی است؛ حالا این پیروزی ممکن است یک روزه و یک ساله نباشد، اما در نهایت پیروزی است. این پیروزی قطعاً حاصل خواهد شد. شکست و انهزام در جبهه ی حق معنی ندارد؛ مگر آن وقتی که اهل حق توی میدان نیایند؛ کار لازم را نکنند؛ این است دیگر. بنابراین، کار، کار خداست: «و ما رمیت اذ رمیت». اینجا هم

همین جور است. روزبه روز شما مسئولین، شما رئیس جمهور محترم، همه ی کسانی که دلبسته ی به این حرکت هستند، روزبه روز قدرشناسی تان از لطف الهی، از دست قدرتی که دلهای مردم را به این جهت هدایت میکند، باید بیشتر بشود. بنابراین، قضیه اینجور هست. بحمداللّه دولت نهم هم دولت بسیار پرکار و پرتلاشی بود. همین طور که آقای رئیس جمهور بیان کردند، بنده هم حقیقتاً بر خودم لازم میدانم که از یکایک اعضای دولت نهم تشکر کنم؛ خیلی زحمت کشیدند، خیلی تلاش کردند؛ در بخشهای مختلف؛ حقاً و انصافاً. به دوستانی که دولت دهم را هم تشکیل دادند، خوشامد عرض میکنیم، ان شاءاللّه که موفق باشید و خداوند به شما کمک کند و توفیق پیدا کنید؛ ان شاءاللّه. بالاخره این روزگار، روزگار حساس و تلاش طلبی است. هم ظرافت دارد کار امروز، کیفیت دارد، هم کمیت و حجم دارد؛ حجیم و پرکیفیت. اگر کم کاری کنیم، عقب میمانیم؛ اگر ظرافتها و ریزه کاری های کار را ندیده بگیریم، باز هم عقب میمانیم. کمیت و کیفیت باید با هم همراه باشد. به این حتماً باید توجه کنید. امیدواریم ان شاءاللّه خدا کمک بدهد. آقای رئیس جمهور ما هم که بحمداللّه پرانرژی و خستگی نشناس حقاً؛ پابه پای ایشان دویدن هم خیلی سخت است. خدا کمکتان کند بتوانید پابه پای ایشان بدوید و برسید به مقاصدتان؛ واقعاً کار دشواری است. ایشان خیلی زیاد زحمت میکشند، زیاد تلاش میکنند، بحمداللّه پرانرژی هم هستند؛ خدا را شکر. به ظاهر ایشان هم این همه نمی آید. الحمدللّه. خداوند ان شاءاللّه بیشتر کمک کند، بیشتر انرژی بدهد، بیشتر توان بدهد. البته ما مرتب دعا میکنیم؛ من هیچ شبانه روزی نیست که به آقای رئیس جمهور و بعضی دیگر از مسئولین دعا نکنم. توصیه هائی که داریم، من کوتاه عرض میکنم. یک توصیه همین مسئله ی توکل و توجه به خدای متعال است، برای اینکه باطن خودتان و دل خودتان را بتوانید مستحکم و قوی نگه دارید. این شرط اول است. واقعاً اگر ما در درون خودمان، ساخت درونی محکم باشد، هیچ مشکل بیرونی نخواهد توانست بر ما فائق بیاید. باید دل را، باطن را آنچنان محکم کرد که بر همه ی کاستی ها و کمبودهای ظاهری و جسمانی و محیطی فائق بیاید. این هم با توکل به خدای متعال و با توجه به خدای متعال حاصل خواهد شد، بدانید. من در زمینه ی توکل به خدا و امید به آینده دو تا نکته را عرض بکنم: یکی اینکه بدانید سر راه، مشکلات خیلی زیاد خواهد بود، توطئه ها خیلی زیاد خواهد بود؛ علیه شماها، علیه این دولت و در باطن علیه این نظام. خیلی فکرها هست، خیلی تلاشها و توطئه ها هست و آماده باشید برای مواجهه ی با انواع و اقسام بدخواهی ها و بددلی ها و بدبینی ها که اثرش هم در بیرون بروز خواهد کرد. این نکته ی اول. نکته ی دوم اینکه بدانید که فرصتهای ما و امیدهای ما بیش از این مشکلات است. یعنی حقاً حقاً، هم توانائی ها، هم فرصتها، هم درهای باز و فتوحات الهی در مقابل، بمراتب بیشتر از این مشکلاتی است که عرض کردم؛ حجمش هم خیلی زیاد است. بنابراین با توکل به خدای متعال این مشکلات را بر خودتان آسان کنید. این توصیه ی اول. دوم، ادامه ی رویکردهای اساسیِ قبلی این دولت است؛ چون این دولت ادامه ی دولت قبل است دیگر. شما رویکرد عدالت داشتید. از مسئله ی عدالت دست برندارید؛ این قضیه ی عدالت را دنبال کنید. و مسئله ی فسادستیزی، حمایت از طبقات ضعیف، ساده زیستی، نگاه به مناطق دوردست و محروم، توجه به مشکلات گوناگون مردم. اینها اصولی است که اگر رعایت بشود و بر اینها پای فشرده بشود، هم خدا را راضی میکند، هم مردم را از هر مسئول و از هر نظامی خشنود و دلشاد میکند. اینها را ادامه بدهید. البته در مورد عدالت - عدالت خیلی مسئله ی مهمی است - ما حرفهای زیادی عرض کرده ایم و در ذهن هست. حالا این جمله را عرض بکنیم. عدالت را اولاً باید تعریف کنید - به نظرم من این را جداگانه هم اینجا نوشته باشم - و مشخص کنید که این عدالتی که میخواهیم به آن برسیم، چیست. اولاً عدالت فقط عدالت در مسائل اقتصادی نیست، یک بخش عمده اش مسئله ی اقتصاد است. در قضاوتها، در داوری ها، در نگاه ها، در نظرها، در اظهارات، در موضعگیری ها، همه بایستی شاخص عدالت را در نظر داشته باشیم. از همه مبتلابه تر، همین مسئله ی عدالت اقتصادی و عدم توزیع عادلانه ی ثروت عمومی و درآمد عمومی ملی بین آحاد جامعه است که نمونه های فراوانی دارد که زیاد است و یکی اش همین یارانه هاست که ما خودمان یارانه میدهیم؛ به فقیر کمتر میدهیم، به غنی بیشتر میدهیم! الان اینجور است دیگر. الان یارانه هائی که دولت دارد میدهد، بیت

المال دارد میدهـد، به فقرا داریم کمتر یارانه میدهیم، به اغنیاء بیشتر داریم میدهیم. این هدفمند کردن یارانه ها که مطرح شده، واقعاً یـک امر مهمی است. سالهاست که این جزو آرزوهاست، جزو کارهاست. بنـده در دولتهای قبل دو سه مرتبه کتباً و شـفاهاً به دولتها گفته ام، منتهـا دنبال این نمیرفتنـد؛ کار سـختی است، کار پردردسـری است. همین طور ترجیـح میدادنـد که بمانـد. خوب، حالا این دولت دنبال این کار رفته. بالاخره بایـد این را دنبال کنیـد، که کار ظریفی هم هست. در این باره، توصـیه هائی داریم، که بعد شاید اگر وقت شد، عرض میکنم. غرض، در باب عدالت، یکی این جهت مورد نظر باشد، یکی هم اینکه در عدالت، هم عقلانیت بایستی مورد توجه باشـد، هم معنویت. این را مـا قبلاً- هم عرض کرده ایم. اگر معنویت بـا عـدالت همراه نباشـد، عـدالت میشود یک شـعار توخالی. خیلی ها حرف عدالت را میزنند، اما چون معنویت و آن نگاه معنوی نیست، بیشتر جنبه ی سیاسی و شکلی پیدا میکند. دوم، عقلانیت. اگر عقلانیت در عـدالت نباشـد، گاهی اوقات عـدالت به ضـد خودش تبـدیل میشود؛ اگر درست در باب عدالت محاسـبه نباشـد. خیلی از کارها را گاهی بعضـی از این گروه های تنـد و افراطی توی این کشور به عنوان عـدالت کرده انـد، که ضـد عدالت شده. اتفاقاً حالا همان تندی های آن حضرات موجب شده که خود آنها صد و هشتاد درجه گرایشهایشان عوض بشود! جور دیگری حرف بزنند، جور دیگری فکر کنند، جور دیگری عمل بکنند. بنابراین در عدالت، عقلانیت شـرط اول است؛ این هم توصیه ی دوم. توصیه ی سوم؛ جهتگیری های برنامه ای و کاری دولت را با شاخص سند چشم انداز بسنجید. این سند چشم انداز چیز مهمی است؛ این را دست کم نباید گرفت. شاید بتوان گفت که بعد از قانون اساسـی، ما هیچ سندی را در کشور به این اهمیت نداریم. یک نگاه کلان و بلندمدت است. سـند چشم انداز مهم است. نگاه کنید ببینید الان چهار سال از سـند چشم انداز گذشته، یعنی ما شانزده سال به پایان این چشم انداز داریم. چقدر پیش رفته ایم؟ یک ادعا این است که از چهار سال بیشتر پیش رفته ایم؛ یک ادعا این است که نه، کمتر پیش رفته ایم؛ نصف این چهار سال پیش رفته ایم. اینها باید درست سـنجیده بشود؛ درست باید ملاحظه بشود. در این سند چشم انـداز، آینده ای در نظر گرفته شده که برای ملت ایران این آینده لازم و شایسته است. اگر به آن آینده نرسـیم، عقب میمانیم. آن وقت بایـد هم بـدانیم که همین طور که ما داریم به سـمت آن هـدف حرکت میکنیم، اطراف ما هم همه ثوابت نیسـتند؛ آنها هم دارنـد حرکت میکننـد. بایـد سـرعت را تنظیم کنیم، زمـان بنـدی های برنامه ها را تنظیم کنیم؛ جوری این سـرعت را تنظیم کنیم که بتوانیم واقعاً به هدف چشم انداز برسـیم. یعنی این دولت در سـهم خود کار درست خودش را انجام داده باشد. توصـیه ی چهارم ما، اجرای کامل سیاسـتهای اصل ۴۴ است. این هم بسیار مهم است. این سیاسـتهای اصـل ۴۴ آن روزی که مطرح شـد، همه ی دسـت انـدرکاران اقتصادی و خبرگان مسائل گوناگون مـدیریتی کشور اعتراف کردنـد، اقرار کردنـد که اگر چنانچه این کار انجام بگیرد، یـک تحول عظیم اقتصـادی در کشور انجـام خواهـد گرفت. خوب، بایـد این سیاسـتها به طور کامـل اجرا بشود. کارهائی شـده، من گزارشـهائی هـم از آقـای رئیس جمهـور، هـم از بعضـی از مسـئولین دیگر شـنفته ام، لکـن آنچـه کـه انجـام گرفتـه، همه ی ظرفیت سیاستهای اصل ۴۴ نیست. یعنی همه که میگوئیم، شایـد بخش عمـده ای از این ظرفیت هنوز بر زمین مانده است. یک چیزهائی باید مـدیریتهایش واگـذار میشده، نشده؛ یک چیزهائی بایستی دولت از تصدی گری در آنها اجتناب میکرده، نشده؛ کارهای لازم انجام نگرفته. حالا- میتـوانیم همین طـور که آقـای رئیس جمهـور اشـاره کردنـد، بگـوئیم زیرساختهـا و سـاز و کارهـا و موجودی در نظام اقتصادی کشور جواب نمیدهـد. پس باید اول این طرح تحول اقتصادی انجام بگیرد. من این را نفی نمیکنم؛ ممکن است همین جور باشـد. لیکن اینجور نیست که ما کار را بن بست بـدانیم؛ در را قفل شـده بدانیم. نه، بالاخره باید حرکت کرد و پیش رفت. حالا این طرح تحول، لابـد یک روزی از مجلس درمی آید؛ ممکن است با تغییراتی بیاید؛ ممکن است خصوصـیاتی در آن لحاظ شده باشد؛ بالاخره باید کار را پیش برد. قوانین هم که زیاد دارید و سیاستهای اصل ۴۴ را باید رصد بکنید، ببینید چقدر واقعاً پیش دارد میرود. خود دولت، دسـتگاه ریـاست جمهوری، این کار را بکنـد. توصـیه ی پنجم که دنباله ی همینهاست، حل مشـکلات اقتصادی مردم و کشور است. همین مسئله ی تورم که اشاره کردند – که مهمترینش تورم و اشـتغال است – اینها مهمترین است. نکته ی بسیار خوبی

توی بیانات آقای رئیس جمهور بود که من هم روی آن تکیه میکنم؛ دولت بایستی جوری برنامه ریزی کند که از ناحیه ی دولت، فشار تورمی روی مردم زیاد نشود. حالا یک وقت از ناحیه ی بیرون است، یک وقت از ناحیه ی بعضی از قوانین است. حالا مسئله ی خدمات را مطرح کردند. خوب، خیلی از خدمات به وسیله ی دولت انجام میگیرد؛ بسیاری از این خدماتی که میگوئید سهمش در تورم از سی درصد رسیده به هفتاد درصد، این خدمات را خود دولت دارد انجام میدهد. بنابراین، سهم خودتان را در ایجاد فشار تورمی کم کنید؛ هر چه که ممکن است. این جزو کارهای اساسی و مهم است. در طرحهای اقتصادی مراقب باشیم - این، دنباله ی همین مسئله ی حل مشکلات اقتصادی مردم است - که شتاب زدگی گریبانگیر دولت نشود. شتاب زدگی در تصمیم گیری ها یا احیاناً عدم بهره گیری مناسب از نظرات کارشناسی اقتصادی، ممکن است ضربه هائی وارد کند. البته ادعای دولت این نیست. مخالفین دولت ادعا میکنند، دولت هم انکار میکند. آنها میگویند که از کارشناسان اقتصادی استفاده نمیشود، دولت هم میگوید چرا، ما استفاده کردیم. لیکن به هرحال فارغ از این هیاهوئی که مدعی و منکری دارد، توصیه ی من به دولت این است: این کار را بکنید؛ از حداکثر نظرات کارشناسی استفاده کنید. من توصیه نمیکنم همه ی آن فرمولها و شیوه های اقتصادی را که امروز اقتصاد بین المللی دارد به کشورها دیکته میکند، شما از آنها پیروی کنید؛ نه، اینکه درست عکس نظر ماست. نه، دنبال راه های درست باشید، اما از نظرات کارشناسی علمی و دقیق حتماً باید پیروی بشود؛ بخصوص در مسائل پولی و بانکی. هیچ نمیشود بی احتیاطی کرد. یعنی اینها چیزهای بسیار ظریفی است. ناگهان یک اقدام نابجا و نسنجیده، شما می بینید که دره ی هولناکی درست میکند که تا بخواهیم آن را پر کنیم و درست کنیم، مبالغی باید هزینه کنیم و زمان از دست بدهیم. به این نکته خیلی توجه داشته باشید. در مسائل اقتصادی از بی حساب و کتابی خیلی باید ترسید. البته بی حساب و کتابی در همه جا بد است، اما در مسائل اقتصادی آثارش خیلی زود بروز میکند و گاهی اثرات سنگینی را میگذارد. این نکته ای است که خیلی بایستی به آن توجه کرد. البته در مسائل اقتصادی اگرچه که محور فعالیت اقتصادی و تصمیم گیری های اقتصادی دولت است، اما بقیه ی قوا هم خیلی نقش دارند؛ قوه ی قضائیه هم نقش دارد، قوه ی مقننه هم نقش دارد. آنها باید به وظائفشان در این زمینه ها عمل کنند؛ کمک کنند. بخش خصوصی و دستگاه های مرتبط با بخش خصوصی مثل اتاقهای بازرگانی و امثال اینها و بعضی از بنیادهائی که هستند، اینها همه بایستی در این جهت همراه باشند و با دولت همکاری کنند و کمک کنند. توصیه ی ششم ما در مورد فرهنگ است، که اشاره شد مسئله ی فرهنگ بسیار مسئله ی مهمی است. ما در زمینه ی فرهنگ و پرداختن به فرهنگ چه کار میخواهیم بکنیم؟ اول، تکلیف این را روشن کنیم. یک وقت هست که یک دستگاهی به امور فرهنگی بی اعتناء است، یک وقت نه، یک دستگاهی اعتناء و اهتمام به امور فرهنگی دارد، لیکن هدفگذاری های فرهنگی اش دچار اختلال یا دچار خدشه است. این هدفگذاری ها خیلی مهم است؛ از این نبایستی غفلت کرد. ما چه میخواهیم بکنیم با اخلاق مردم، با فرهنگ مردم؟ آیا ما به عنوان دولت اسلامی میتوانیم هدایتِ فرهنگی جامعه ی خودمان را رها کنیم؟ قطعاً نه، جزو وظائف ماست. حالا مخالفین، معترضین حرفهائی میزنند، نقد میکنند، گاهی مسخره میکنند، گاهی اهانت میکنند، بکنند؛ ما که نمیتوانیم تکلیف الهی را با این چیزها فراموش کنیم. ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت. ریاست در جامعه ی اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره ی امور زندگی مردم هست، همراه با هدایت. تا آنجائی که میتوانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه های حکومتی است؛ حالا یک نمونه اش صدا و سیماست و نمونه های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ اینها همه دستگاه های خدماتیِ هدایتی است. ما از اینها چگونه استفاده میکنیم؟ باید در جهتی حرکت کنیم که مردم متدین بار بیایند، متدین عمل بکنند، به مبانی دینی معتقد بشوند، عملاً پایبند بشوند؛ جهتگیری ما در همه ی زمینه ها باید این باشد. حالا در وزارت ارشاد، مسئله ی کتاب هست، مسئله ی هنرهای تجسمی هست، مسئله ی هنرهای گوناگون صوتی، تصویری هست، در همه ی این جهتگیری ها، بایستی ما

جهتمان این باشد که مردم به سمت دین، به سمت خدا حرکت بکنند. والّا اگر قرار باشد که نگاه کنیم، ببینیم بیگانگان ما را بر چی ملامت میکنند - اگر این را بخواهیم رعایت بکنیم - خیلی کارها انجام نخواهد شد. ریشی هم که شما میگذارید، دنیا قبول ندارد. کراواتی هم که شما نمی بندید، دنیا قبول ندارد. خیلی از اطعمه و اشربه ای هم که شما حاضر نیستید استفاده کنید، دنیا اینها را قبول ندارد. حجابی که خانمهایتان دارند، دنیا قبول ندارد. این حرفها یعنی چه؟ یک وقتی یک کسی سر قضیه ای در این دیدارهای دانشجوئی - حدود بیست و هفت هشت سال قبل - تو همین دانشگاه، از من پرسید: آقا ! شما درباره ی فلان قضیه چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما هیچ دفاعی نداریم، ما در این قضیه حمله داریم. چه دفاعی؟ ما موضعمان، موضع دفاع نیست. در قضیه ی زن، در قضایای گوناگون دیگر، موضع ما، موضع تهاجم است؛ ما از دنیا طلبکاریم. دنیای مادی است که دارد در این زمینه راه خطا میرود. حالا خودهاشان هم - عقلاشان - دارند میفهمند؛ دارند تصدیق میکنند؛ تأیید میکنند آثار و تبعات زشتی که بر کارهایشان مترتب شده. دارند دانه دانه خودشان میفهمند، یواش یواش میگویند، عده ای هم زیرسبیلی رد میکنند. ما حالا تازه بیائیم از آنها خجالت بکشیم که آنها اینجوری میگویند. این حرفها را در باب فرهنگ بکلی کنار بگذارید و بروید سراغ آنچه که متن است. البته گرایشهای بی مبنا و بی پایه ی افراطی را من قبول ندارم. توصیه هم هیچ وقت نکردم، باز هم نمیکنم؛ اما آن چیزهائی که مبنای شرعی و دینی دارد، آنها را محکم بایستید، افتخار هم بکنید و عمل بکنید. نکته ی هفتمی که میخواهم توصیه بکنم، این است که دولت به قانون اهمیت بدهد. بله اینی که آقای رئیس جمهور گفتند که همه باید قانون را رعایت کنند، بله مسلم است؛ مجلس، قوه ی قضائیه، دستگاه های گوناگون، باید قانون را رعایت کنند؛ به آنها هم ما توصیه ی این را میکنیم، به شما هم توصیه میکنیم. قانون را دقیق رعایت کنید. خوب، حالا بعضی از منتقدین دولت گفتند که دولت قانون را رعایت نمیکند. آقای رئیس جمهور هم در جواب گفتند که نه، این دولت قانون گراترین دولتهاست. این، دو تا ادعا شد؛ دو طرف قضیه. باز من این جا کار ندارم که کدام طرف ترجیح دارد، کدام طرف ترجیح ندارد. من میخواهم به شما عنوان مسئولین مجریه ی کشور سفارش اکید بکنم که به قانون اهمیت بدهید. اگر چنانچه ما اینجا قانون را در مسئله ای خاص شکستیم و عمل نکردیم، صرفاً این نیست که یک قانون نقض شده باشد؛ بلکه معنایش این است که یک راهی، یک خطی باز شد که این خط، دنباله خواهد داشت. کارِ قانون شکنی اینجوری است. اینجا که قانون نقض شد، نقض قانون یک فرصت تازه ای پیدا کرد که به وسیله ی دیگران انجام بگیرد. لذاست که به مسئله ی قانون، خیلی اهمیت بدهید. نکته ی بعدی. برای شنیدن نقد، سینه ی گشاده و روی باز و گوش شنوا داشته باشید. هیچ ضرر نمیکنید از اینکه از شما انتقاد کنند. البته این انتقادهائی که میشود، همه یک جور نیست. بعضی ها به قصد اصلاح نیست، بلکه به قصد تخریب است؛ داریم می بینیم دیگر؛ هم از مجموعه مطبوعات خودمان، هم پشتوانه ی آنها. ده ها رادیو و تلویزیون بیگانه و رسانه ی عمومی و بین المللی در اختیار حرفها و افکاری هست که بنایش بر تخریب است؛ یعنی هیچ بنای اصلاح ندارند. آنچه که نقل میکنند و ذکر میکنند، برای تخریب است. لذاست که واقعیت و غیر واقعیت و خلاف واقع و ضد واقع، همه چیز تویش است. گاهی یک چیز کوچک را بزرگ میکنند، گاهی یک چیزی که نبوده، به عنوان یک حقیقت مسلّم جلوه میدهند. اینها البته هست. این، تخریب است. لیکن در کنار اینها، نقد هم وجود دارد؛ نقدهای مصلحانه، خیرخواهانه. گاهی از سوی دوستان شماست، گاهی حتّی از سوی کسانی است که دوست شما و طرفدار شما هم نیستند؛ گاهی اینجوری است. به انسان یک نقدی میشود؛ عیبجوئی ای از انسان میشود، انتقادی میشود، که آن طرف هم دوست آدم نیست که آدم به اعتماد دوستی او بخواهد بگوید که خوب، ما گوش میکنیم. نه، دوست هم نیست، اما دشمن هم نیست؛ دشمنی اش هم ثابت نشده. لیکن نقد است؛ انتقاد است. آن را هم حتّی باید گوش کرد. شاید در خلال این نقدها حرفی وجود داشته باشد که به درد ما بخورد و باید به هر حال با سعه ی صدر برخورد بشود. این چند سال، خیلی اهانتها به شما شد، کینه توزی شد، اهانت شد. اینها را تحمل کردید. این تحملها هم پیش خدای متعال اجر دارد. لیکن این موجب نشود که حالا ما سینه مان تنگ بشود، بگوئیم ما دیگر انتقاد را گوش نمیکنیم، یا اگر کسی اندک انتقادی

در فلان گوشه از ما کرد، این را حمل بر دشمنی بکنیم؛ نه، نخیر؛ انتقاد را گوش کنیم؛ انتقاد خوب است. همین طور که گفته شده، این یک هدیه ای است که به انسان داده میشود؛ نقدهای غیر مغرضانه ی بخصوص برخی نخبگان. من این را اینجا خوب است عرض بکنم: نصیحت علمای دینی را قدر بدانید، مغتنم بشمارید. گاهی علمای دین، بزرگان دین، مراجع حتّی، نصایحی میکنند، درباره ی مسائلی توصیه هائی میکنند؛ این را مغتنم بشمرید؛ اینها را حمل بر محبت و علاقه مندی بکنید. ما میدانیم، آقایان، بزرگان علمائی که هستند - حالا گوشه کنار کسانی بر خلاف این معنا باشند، او مورد محاسبه ی ما نیست - و امروز در مناطق مختلف، در مراکز حوزه های علمیه ی بزرگ و در شهرستانها هستند، اینها همه طرفدار نظام جمهوری اسلامی و قدردان نظام جمهوری اسلامی اند. می بینند که نظام جمهوری اسلامی چقدر در جهت پیشرفت اهداف اسلامی کار کرده و دارد کار میکند و تلاش میکند، تلاشهای شما را هم می بینند، کمکهای شما و خدمات شماها را هم دارند مشاهده میکنند. یک وقت توصیه ای میکنند، از روی علاقه مندی است، از روی دلسوزی است؛ اینها را خیلی باید قدر دانست. همچنین نخبگان دانشگاه ها هم همین جور. بعضی از نخبگان دانشگاه ها مردمان خیرخواهی هستند؛ ما می بینیم. به بنده گاهی نامه هائی مینویسند، من هم بحمداللّه توفیق دارم، خیلی از این نامه هائی که نخبگان و فرزانگان حوزه و دانشگاه به من مینویسند، نگاه میکنم و خودم میخوانم. اگر چه که نامه زیاد است، همه ی نامه ها را هم انسان نمیتواند بخواند، اما بسیاری از این نامه های خاص را من بحمداللّه توفیق پیدا کرده ام و خوانده ام؛ نگاه کرده ام و می بینم. انتقاد دارند؛ به بنده، به شما، به فلان کار، به فلان اقدام، به فلان تصمیم. ممکن است ایراد داشته باشند، اعتراض داشته باشند. ممکن است آن اعتراض به نظر ما وارد هم نباشد. یعنی حتّی انسان گاهی نامه ای را که میخواند، می بیند که نه، این اشکالش وارد نیست؛ بر اثر بی اطلاعی از مثلاً فلان موضوع این اعتراض را کرده است که اگر اطلاع داشت، این اعتراض را نمیکرد. اما یک جا هم در خلال حرفها انسان می بیند که نه، یک نکته ی روشنی، یک حرف خوبی هست، انسان استفاده میکند. این ذهن فعالِ این انسان نخبه را، انسان برای خودش نگه دارد. شما وقتی از انتقاد او، از تذکر او استقبال کردی، در واقع ذهن او و فکر او را به عنوان یک پشتوانه ای برای خودتان نگه میداری. او احساس میکند که میتواند کمک فکری برای شما باشد. این همان راهی است که ما همیشه گفتیم بین خودتان و نخبگان باز کنید. یک نکته ی دیگر هم اینکه - که قبلاً اشاره هم کردم - این طراحی و تدوین الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، به نظر من در هیچ جائی جز دولت وجود ندارد. هر چه انسان فکر میکند که کجا این کار را میشود انجام داد، به نظر میرسد تنها جائی که میتواند این را انجام بدهد، همین دستگاه های دولتی است. واقعاً از افراد متفکر هم استفاده بشود و بنشینند الگوی پیشرفت را طراحی کنند. چون این دهه، دهه ی پیشرفت و عدالت است. ما پیشرفت را با عدالت با هم آوردیم؛ یعنی درست نقطه ی مقابل آن چیزی که در دنیای مادیِ امروز مطرح است. آنها میگویند ما اگر بخواهیم در پیشرفت، رعایت این مسائل عدالتی را بکنیم، آن پیشرفت به دست نخواهد آمد، بنابراین عدالت را میگذاریم بعد از آنکه پیشرفت را حاصل کردیم. آن وقت با راه های جبرانی مثل همین بیمه ها و کمکها، تا آن حدی که بشود - که غالباً هم نمیشود - جبران میکنیم. ما میگوئیم نه، پیشرفتِ همراه با عدالت. در ذات این پیشرفت، عدالت بایستی ملحوظ شده باشد. خوب، این الگو لازم دارد؛ بنشینید الگویش را ترسیم کنید. این، نگاه کلانی خواهد بود به آینده ی کشور. و شما چهار سال فرصت دارید؛ این چهار سال میتواند یک پایه گذاری باشد که هر کسی هم بعد از شما آمد، این پایه گذاری شما راهنمای او باشد. و آخرین مطلب هم این است که - همین طور که عرض کردیم - عدالت صرفاً در اقتصاد نیست؛ در همه ی امور بایستی انسان از خدای متعال بخواهد که عادلانه عمل کند؛ با خودش هم انسان با عدالت رفتار کند؛ با نزدیکانتان با عدالت رفتار کنید؛ با زن و فرزندتان با عدالت رفتار کنید. گاهی بعضی از مسئولین دیدیم آنچنان غرق در کار میشوند که یادشان میرود از وجود همسرانشان و فرزندانشان؛ و این ضایعاتی را درست میکند. یعنی اینجور نیست که ما پای تعارف باشد، بگوئیم: آقا ! خواهش میکنیم بیشتر شما به خودتان برسید، شما هم بگوئید نه، اشکال ندارد. اینجوری نیست. این یک تکلیفی است که انسان بایستی همسرش، فرزندانش، خانواده اش و

کانون خانوادگی را حفاظت بکند. «قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها النّاس و الحجارة»؛(۷) خودتان و اهلتان را حفظ کنید. یعنی در کنار خود انسان ذکر شده. خدای متعال به پیغمبرش فرمود که: «و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کلّ البسط»؛(۸) نه دستهایت را به گردن خودت غل و زنجیر کن - یعنی امساک بیش از حد. معنایش امساک بیش از حد است - نه این کار را بکن؛ و نه «تبسطها کلّ البسط»؛ بکلی بازِ باز کن. یک وقت انسان دستش را جمعِ جمع میکند، یک وقت بازِ باز؛ نه، هیچکدام از اینها نباشد. منظور این است که در امور مادی و مالی و اقتصادی، نه مشت بسته داشته باش، نه ولخرجی داشته باش. به پیغمبرش خدای متعال اینجوری سفارش میکند. «و الّذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما»(۹) - آخر سوره ی فرقان - یعنی میانه رو در همه ی امور. انسان از افراط و تفریط باید بپرهیزد. ان شاءاللّه که آنچه که گفتیم، برای خدا باشد و خدای متعال آن را به کرم خودش، به فضل خودش قبول کند و برای خودش قرار بدهد و آنچه که عرض کردیم، ان شاءاللّه مورد استفاده و بهره گیری دوستانمان، برادرانمان و خواهرانمان ان شاءاللّه قرار بگیرد، که بتوانیم حرکت قویتری را شاهد باشیم؛ همچنانی که در گذشته بحمداللّه خوب حرکت کردید، قوی حرکت کردید، باز هم یک حرکت قویتر از گذشته، حتّی در همه ی زمینه ها داشته باشید و خدا هم کمکتان بکند و روزبه روز پیشرفت کنید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) رعد: ۱۷ ۲) انفال: ۱۷ ۳) مائده: ۵۴ ۴) فتح: ۲۳ ۵) احزاب: ۶۲ ۶) فتح: ۲۲ و ۲۳ ۷) تحریم: ۶ ۸) اسراء: ۲۹ ۹) فرقان: ۶۷

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۲۱ رمضان ۱۴۳۰ خطبه ی اول بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نؤمن به و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه سیّد خلقه بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی العالمین اللّهمّ صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. برادران و خواهران عزیز نمازگزار را توصیه میکنم به تقوای الهی. این ماه، ماه تقواست. و امروز که روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان است، روز تقوای مجسم است؛ امیرالمؤمنین تقوای مجسم بود. درس بگیریم؛ تقوا را توشه ی دنیا و آخرت خود قرار بدهیم. در این خطبه ی اول، درباره ی امیرالمؤمنین عرایضی را عرض میکنیم. روز امیرالمؤمنین است. در مثل دیشبی - که شب جمعه هم بود؛ از این جهت هم با امسال شباهت بیشتری دارد - در شب بیست و یکمی، بشریت علی را از دست داد. جسم امیرالمؤمنین، صدای امیرالمؤمنین، نفس گرم امیرالمؤمنین، چشم نافذ امیرالمؤمنین از دنیای آن روزِ بشر گرفته شد. ولی میتوان علی (علیه السّلام) را با خود داشت؛ پیشاپیش حرکت خود و پیش روی خود داشت، مشروط بر اینکه ما سیره ی امیرالمؤمنین و رفتار امیرالمؤمنین را مثل یک سرمشق مورد توجه قرار بدهیم. بنده امروز یک بخشی از این زندگی سراسر افتخار و این حکومت کوتاه، اما متلألیء و درخشان را به شما برادران و خواهران عزیز عرض میکنم. بحثی که در اطراف آن چند نکته ای عرض خواهم کرد، بحث سلوک سیاسی امیرالمؤمنین است. این نکته را باید در نظر داشت و توجه کرد که سلوک سیاسی امیرالمؤمنین از سلوک معنوی و اخلاقی او جدا نیست؛ سیاست امیرالمؤمنین هم، آمیخته ی با معنویت است، آمیخته ی با اخلاق است، اصلاً منشأ گرفته ی از معنویت علی و اخلاق اوست. سیاست اگر از اخلاق سرچشمه بگیرد، از معنویت سیراب بشود، برای مردمی که مواجه با آن سیاستند، وسیله ی کمال است، راه بهشت است؛ اما اگر سیاست از اخلاق جدا شد، از معنویت جدا شد، آن وقت سیاست ورزی میشود؛ یک وسیله ای برای کسب قدرت، به هر قیمت؛ برای کسب ثروت، برای پیش بردن کار خود در دنیا. این سیاست میشود آفت؛ برای خود سیاست ورز هم آفت است، برای مردمی هم که در عرصه ی زندگی آنها این سیاست ورزیده میشود هم آفت است. امیرالمؤمنین این حکومتی را که در آن سه جنگِ مفصل نظامی با هزارها کشته اتفاق افتاد - شما در نهج البلاغه نگاه کنید - با تعبیراتی معرفی میکند که نشاندهنده ی تحقیر او نسبت به این حکومت است. یک وقت او را - در خطاب به ابن عباس - از بند

کفش کهنه ی وصله زده ی خود بی ارزشتر معرفی میکند. یکجا درباره ی همین حکومت میفرماید: «لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز»؛ آن رطوبتی که از عطسه ی یک بزغاله حاصل میشود چقدر ارزش رطوبتی و حیاتی دارد؟ هیچ. میفرماید: این حکومت، این قدرت، نشستن بر این اریکه برای علی، از این کمتر و کم اهمیت تر است. یک جا در همان خطبه برای اینکه چرا این حکومت را قبول کرد، استدلال میکند: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر»؛ دیدم مردم آمدند، اصرار میکنند، نصرت خودشان را عرضه میکنند، قبول کردم. باز در مقام استدلال: «و ما اخذ اللّه علی العلماء ان لایقارّوا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم»؛ (۱) میفرماید: خدای متعال بر عالمان، بر دانایان عالم، تکلیف معین کرده است که بر سیری ظالم و تهیدستی و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، تحمل نکنند. اینهاست چیزهائی که امیرالمؤمنین را به سمت حکومت میکشاند، یا در مقابل کسانی که علیه او بغی میکنند، به مقاومت، به ایستادگی، به حتّی جنگ نظامی میکشاند؛ والّا حکومت برای امیرالمؤمنین ارزشی ندارد. در این سیاست ورزی، امیرالمؤمنین یکی از خصوصیاتش این است: از مکر و فریب دور است. در یک جمله ای از حضرت نقل شده که: «لو لا التّقی لکنت ادهی العرب»؛(۲) اگر تقوا دست و پای مرا نمی بست، از همه ی آحاد و مکاران عرب، مکر و حیله را بهتر بلد بودم. یک جای دیگر در مقام مقایسه ی معاویه با خودش - چون معاویه به دهاء و مکر در حکومت معروف بود - به حسب آنچه که نقل شده، فرمود: «واللّه ما معاویة بأدهی منّی»؛(۳) معاویه از من زرنگتر نیست. منتها علی چه کند؟ وقتی بنای بر رعایت تقوا و رعایت اخلاق دارد، دست و زبانش بسته است. روش امیرالمؤمنین این است. تقوا که نبود، دست و زبان انسان باز است، میتواند همه چیز بگوید، خلاف واقع میتواند بگوید، تهمت میتواند بزند، دروغ به مردم میتواند بگوید، نقض تعهدات میتواند بکند، دلبستگی به دشمنانِ صراط مستقیم میتواند پیدا کند. وقتی تقوا نبود، اینجوری است. امیرالمؤمنین میفرماید: من سیاست را با تقوا انتخاب کردم، با تقوا اختیار کردم؛ این است که در روش امیرالمؤمنین، مکاری و حیله گری و کارهای کثیف و این چیزها وجود ندارد؛ پاکیزه است. یکی از خطرهای جدائی دین از سیاست که عده ای آن را همیشه در دنیای اسلام ترویج میکردند - در کشور ما هم بود، امروز هم متأسفانه بعضی نغمه هائی را در جدائی دین از سیاست بلند میکنند - همین است که وقتی سیاست از دین جدا شد، از اخلاق جدا خواهد شد، از معنویت جدا خواهد شد. در نظامهای سکولار و بی رابطه ی با دین، اخلاق در اغلب نزدیک به همه ی موارد، از بین رفته است. حالا یک وقت استثنائاً در جائی یک عمل اخلاقی دیده بشود، این ممکن است؛ استثناء است. وقتی دین از سیاست جدا شد، سیاست میشود غیر اخلاقی، مبنی بر همه ی محاسبات مادی و نفع طلبانه. سلوک سیاسی امیرالمؤمنین بر پایه ی معنویت است و از سلوک معنوی او جدا نیست. رفتارهای سیاسی امیرالمؤمنین. اولاً تا حد ممکن با مخالفان خودش، حتّی با دشمنان خودش مدارا کرد. اینی که می بینید امیرالمؤمنین سه جنگ را در دوران حدود پنج سالِ حکومت خود مجبور شد و تحمل کرد، بعد از این بود که همه ی مداراهای لازم انجام گرفته بود. امیرالمؤمنین کسی نبود که بدون رعایت مداراهای لازم با مخالفان، اول دست به شمشیر ببرد. حالا چند تا از جملات امیرالمؤمنین را بشنوید: یک جا در اول خلافت، یک عده ای آمدند دور امیرالمؤمنین - اشاره میکردند به بعضی - آقا! تکلیف اینها را یکسره کن. اصرار میکردند. امیرالمؤمنین در جواب، اینها را نصیحت به صبر کرد و از جمله ی چیزهائی که فرمود، این بود: این نظری که شما دارید، یک نظر است. «فرقة تری ما ترون»؛ یک عده همین نظر شما را قبول دارند. «و فرقة تری ما لاترون»؛ یک عده حرفی را قبول دارند که شما معتقد به او نیستید، او را قبول ندارید. «و فرقة لاتری هذا و لا ذاک»؛ یک عده ای هم نه آنطرفی و نه آنطرفی، یک نظر سومی دارند. «فاصبروا»؛ صبر کنید تا امیرالمؤمنین با حکمت کار خود را انجام بدهد. «حتّی ... تؤخذ الحقوق مسمحة»؛ بگذارید با سماح، با ملاطفت، با ملایمت، حق ذی حق را بگیریم، احقاق حق بکنیم. «و اذا لم اجد بدّا فاخر الدّواء الکیّ»؛(۴) تا میتوانیم با تسامح، با سماح، با خوشرفتاری، حق را به حقدار برگردانیم، احقاق حق بکنیم. اگر دیدیم چاره ای نماند، زیر بار حق نمیروند، آن وقت «اخر الدّواء الکیّ». این یک مثل معروف عربی است؛ «اخر الدّواء الکیّ»؛ یعنی آخرین چاره را دیگر با قاطعیت انجام میدهیم. تا آنجائی که ممکن است، با دارو و مرهم گذاری عمل میکنیم برای

اینکه این زخم را علاج کنیم و شفا بدهیم؛ مرهم میگذاریم؛ وقتی نشد، آخر کار داغ میکنیم؛ چاره ای نیست. در جنگ صفین قبل از آنی که جنگ شروع بشود، یک عده ای همینطور پا به زمین میکوبیدند که امیرالمؤمنین چرا حمله نمیکنی؟ اصرار میکردند که حمله کن. امیرالمؤمنین فرمود: «فواللّه ما دفعت الحرب یوما الّا و انا اطمع ان تلحق بی طائفهٔ فتهتدی بی»؛(۵) یعنی من دنبال جنگ نیستم، دنبال هدایتم؛ یک روز هم که درگیری و برخورد را عقب می اندازم، برای این است که شاید یک عده ای دل به حقیقت بدهند، به راه صراط مستقیم بیایند. وقتی که مأیوس شدیم، دیدیم نه، کسی نمی آید، آن وقت شمشیر را میکشیم و جنگ را شروع میکنیم. درباره ی اهل جمل، در قضیه ی جنگ جمل - که یکی از آزمایشهای بسیار دشوار امیرالمؤمنین بود - فرمود: «انّ هؤلاء قد تمالئوا علی سخطهٔ امارتی»؛ اینها جمع شدند، دست به یکی کردند برای اینکه نسبت به این حکومتی که به امیرالمؤمنین رسیده است، خشم خود را آشکار کنند. «و سأصبر»؛ فرمود: من صبر خواهم کرد.اما تا کی؟ «ما لم اخف علی جماعتکم»؛(۶) آن وقتی که ببینم حرکت اینها دارد بین شما مسلمانها شکاف ایجاد میکند، اختلاف ایجاد میکند، برادران را در مقابل هم قرار میدهد، آن وقت وارد عمل خواهم شد و فتنه را علاج خواهم کرد؛ تا آن وقتی که ممکن است، صبر میکنم و با نصیحت رفتار میکنم. یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در ممشای سیاسی اش این بود که با دشمنان خود و مخالفان خود با استدلال حرف میزد و استدلال میکرد. در نامه هائی که حتّی به معاویه نوشته است - با اینکه دشمنی بین معاویه و امیرالمؤمنین شدید بود، در عین حال او نامه مینوشت، اهانت میکرد، حرفهای خلاف میگفت - استدلال میکرد بر اینکه روش تو غلط است. با طلحه و زبیر که آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند - اینها به عنوانی که میخواهیم عمره برویم، از مدینه خارج شدند، رفتند به طرف مکه. امیرالمؤمنین مراقب بود، از اول هم گفت که اینها قصدشان عمره نیست. رفتند و کارهائی کردند؛ حالا تفاصیلش زیاد است - حضرت اینجور میفرماید: «لقد نقمتما یسیرا و ارجأتما کثیرا»؛(۷) شما یک چیز کوچک را وسیله و مایه ی اختلاف قرار دادید، این همه نقاط مثبت را ندیده گرفتید؛ دم از دشمنی میزنید، دم از مخالفت میزنید. با اینها متواضعانه امیرالمؤمنین حرف میزند، توضیح میدهد؛ میگوید: من دنبال دشمن نمیگردم. این مدارا را دارد. اما آن وقتی که این مدارا اثر نکند، آن وقت جای قاطعیت علوی است؛ آن جائی است که امیرالمؤمنین نشان میدهد که با کسانی مثل خوارج، آنجور رفتار میکند که خودش فرمود: «انا فقأت عین الفتنهٔ»؛(۸) چشم فتنه را من در آوردم. و کسی دیگر غیر از علی نمیتوانست - به گفته ی خود آن بزرگوار در نهج البلاغه - این کار را بکند. یکی از خصوصیات سیاست ورزی امیرالمؤمنین این بود که برای پیروز شدن، به ظلم و به دروغ و به کارهای ظالمانه متوسل نمیشد. یک عده ای در اوائل حکومت امیرالمؤمنین آمدند که آقا شما این افرادی که تو جامعه هستند - این متنفذین - یک مقداری ملاحظه ی اینها را بکن و سهم بیشتری از بیت المال به اینها بده، مخالفت اینها را موجب نشو و دلهایشان را جلب کن! فرمود: «أ تأمرونّی ان أطلب النّصر بالجور»؛ شما میخواهید من پیروزی را به وسیله ی ظلم برای خودم دست و پا کنم؟ «واللّه لا اطور به ما سمر سمیر و ما أمّ نجم فی السّماء نجما»؛(۹) امکان ندارد امیرالمؤمنین با ظلم، با راه غلط و خطا، با شیوه های غیر اسلامی دوست برای خودش درست کند. یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در سلوک سیاسی اش این بود که از مردم جداً - نه به صورت تعارف - درخواست میکند که با او متملقانه حرف نزنند، چاپلوسی نکنند، تصنع در برخورد با او به خرج ندهند. در وسط یکی از خطبه های امیرالمؤمنین - که یکی از آن خطبه های بلیغ و عجیب امیرالمؤمنین است - یک نفری بلند شد، شروع کرد تعریف و تمجید از امیرالمؤمنین؛ از سخن و از مطالب آن حضرت بنا کرد تمجید کردن و ثنا کردن بر امیرالمؤمنین. حرفهای او که تمام شد، حضرت رو کرد به او، تقریباً به همان اندازه ای که صحبت کرده بود - آنچه که انسان توی نهج البلاغه و در آن مقداری که سید رضی انتخاب کرده، می بیند - در نصیحت این مرد صحبت کرد که با من اینجوری حرف نزنید. از جمله همین عبارت معروف است: «فلا تکلّمونی بما تکلّم به الجبابرهٔ»؛ آنجوری که با پادشاهان، با جباران حرف میزنند، با من حرف نزنید. «و لاتتحفّظوا منّی بما یتحفّظ به عند اهل البادرهٔ»؛ آنجوری که ملاحظه میکنند که نبادا بدش بیاید، نبادا موجبِ ناخرسندی یا ناخوشایندی فلان جبار بشود - حرفهائی را نمیزنند،

ملاحظاتی را میکننـد - جلوی من این ملاحظـات را نکنیـد. «و لاتخـالطونی بالمصانعـهٔ و لا تظنّوا بی اسـتثقالا فی حقّ قیل لی»؛(۱۰) خیال نکنیـد که اگر حرف حقی را به من گفتیـد، علی از حرف حق شـما دلگیر خواهـد شـد. برای او سـنگین خواهـد آمـد؛ اینجور نیست. این هم یکی از خصوصیات سیاست امیرالمؤمنین است. یکی از خصوصیات دیگر این بزرگوار هم این است که رفتـارش با مخالفان و معارضان یک جور نیست؛ همه را به یک چوب نمیرانـد. امیرالمؤمنین فرق میگـذارد بین افرادی و جریانهائی، با افرادی و جریانهـای دیگری. درباره ی خوارجِ - البته در مقابل انحراف و انحطاط و توسل به ظواهر دینی - بـدون اعتقاد، علی ایسـتاد؛ هم در مقابـل معـاویه ایسـتاد - آنوقتی که قرآنهـا را سر نیزه کردنـد، امیرالمؤمنین فرمود: واللّه این مکر است، این خـدعه است، این فریب است؛ اینهـا به قرآن اعتقـادی ندارنـد - هم در آنوقتی که خـوارج بـا آن ظـواهر دینی، بـا آن صـوت حزین قرآن خـوانی در مقـابل حضـرت قرار گرفتنـد، حضـرت ایسـتاد. یعنی آنجائی که کسانی بخواهنـد با ظواهر دینی کار بکننـد و پیش بروند، امیرالمؤمنین می ایسـتاد؛ حالاـ چه معـاویه بود، چه خوارج بود؛ تفاوتی نمیکرد. اما در عین حال یک جور با اینها برخورد نمیکرد. ایسـتادگی بود، اما نصیحت امیرالمؤمنین و رفتـار خود او همیشه این بود. لـذا فرمود «لاتقاتلوا الخوارج بعـدی»؛ بعـد از من با خوارج نجنگیـد؛ جنگ با خوارج نکنیـد؛ «فلیس من طلب الحقّ فاخطـأه کمن طلب الباطـل فأدرکه»؛(۱۱) آن کسـی که دنبال حق هست، منتها اشـتباه میکند - دنبـال حق است؛ از روی جهـالت، از روی قشـری گری خطا میکنـد، اشـتباه میکنـد - او مثل کسـی نیست که دنبال باطل میرود و به باطل میرسد؛ اینها یک جور نیستند. این سلوک سیاسی امیرالمؤمنین است. وقتی نگاه میکنیم، می بینیم که این سلوک سیاسی عیناً با رفتار معنوی آن بزرگوار، همخوان و قابل تطبیق است. و امیرالمؤمنین در همه جا، همان علی بن ابی طالبِ برجسـته ی ممتازی اسـت که دنیا نظیر او را ندیـده است. خوب، امروز، روز عزای امیرالمؤمنین است. من چنـد جمله ای درباره ی مصیبت آن بزرگوار عرض بکنم. مثـل دیشـبی، امیرالمـؤمنین از دنیـا رفت. در فاصـله ی این دو روز یـا دو شب - از سـحر نوزدهم که امیرالمؤمنین به دست آن ملعون ضربت خوردند تا شب بیست و یکم - چند تا حادثه ی درس آموز اتفاق افتاد: یکی در همان لحظه ی اول بود. وقتی ضربت را این دشـمنِ خدا بر امیرالمؤمنین وارد کرد، در روایت دارد که حضرت هیچ آه و ناله ای نکردند؛ اظهار دردی نکردند. تنها چیزی که حضـرت فرمودنـد، این بود: «بسم اللّه و بـاللّه و فی سبیـل اللّه، فزت و ربّ الکعبـهٔ»؛(۱۲) به خـدای کعبه سوگند که من رسـتگار شـدم. بعـد هم امـام حسن مجتبی (علیه السّلام) آمـد سر آن بزرگـوار را در دامـان گرفت. روایت دارد که خـون از سر مبـارکش میریخت و محاسن مبارکش خونین شـده بود. امام حسن همانطور نگاه میکرد به صورت پـدر، گریه چشـمان امام حسن را پر اشـک کرد؛ اشـک از چشم امـام حسن یـک قطره ای افتـاد روی صورت امیرالمؤمنین. حضـرت چشم را باز کردنـد، گفتنـد: حسـنم! گریه میکنی؟ گریه نکن؛ من در این لحظه در حضور جمـاعتی هسـتم که اینهـا به من سـلام میکننـد؛ کسـانی در اینجـا هسـتند - در همان لحظه ی اول؛ اینی که نقل شده است از حضـرت - فرمود: پیغمبر اینجاست، فاطمه ی زهرا اینجاست. بعد حضرت را برداشتند - بعد از اینکه امام حسن (علیه السّلام) نماز را در مسـجد خواندنـد، حضـرت هم نشسـته نماز خواندنـد. راوی میگوید که حضـرت گاهی متمایـل میشـد به یـک طرفی که بیفتـد، گاهی خودش را نگه میـداشت - و بالاخره به طرف منزل حرکت دادنـد و بردنـد. اصـحاب شنیدنـد آن صـدائی را که: «تهدّمت واللّه ارکان الهدی ... قتل علیّ المرتضـی».(۱۳) این صـدا را همه ی اهل کوفه شـنیدند، ریختند طرف مسجد؛ غوغـائی به پـا شـد. راوی میگویـد: مثـل روز وفـات پیغمـبر در کوفه، ضـجه و گریه بلنـد شـد؛ آن شـهر بزرگ کوفه یکپارچه مصیبت و حزن و اندوه بود. حضـرت را می آوردند؛ امام حسین (علیه السّلام) آمد نزدیک. در این روایت دارد که اینقدر حضـرت در همین مـدت کوتاه گریه کرده بودنـد که پلکهای حضـرت مجروح شده بود. امیرالمؤمنین چشـمش افتاد به امام حسـین، گفت: حسـین من گریه نکن، صبر داشـته باشـید، صبر کنیـد؛ اینهـا چیزی نیست، این حوادث میگـذرد. امام حسـین را هم تسـلا داد. حضرت را آوردند داخل منزل، بردند در مصلای حضرت؛ آنجائی که حضـرت در خانه در آنجا نماز میخواندند. فرمود: من را آنجا ببریـد. آنجا برای حضـرت بستری گستردند. حضـرت را آنجا گذاشـتند. اینجا دختران امیرالمؤمنین آمدند؛ زینب و ام کلثوم آمدند،

نشستند پهلوی حضرت، بنا کردند اشک ریختن. امیرالمؤمنین آنجائی که امام حسن گریه کرد، امام حسن را نصیحت کردند و تسلا دادند؛ آنجائی که امام حسین گریه میکرد، حضرت تسلا دادند، گفتند صبر کن؛ اما اینجا اشک دخترها را تحمل نکردند؛ میگوید: حضرت هم شروع کرد به های های گریه کردن. یا امیرالمؤمنین! گریه ی زینبت را اینجا نتوانستی تحمل کنی، اگر در روز عاشورا میدیدی چگونه زینبت اشک میریزد و نوحه سرائی میکند، چه میکردی؟ ابوحمزه ی ثمالی نقل میکند از حبیب بن عمرو که میگوید: در آن ساعات آخر، در همان شب بیست و یکم، رفتم دیدن امیرالمؤمنین، دیدم یکی از دختران آن حضرت هم در آنجاست؛ آن دختر اشک میریخت، من هم گریه ام گرفت، بنا کردم گریه کردن؛ مردم هم بیرون اتاق بودند، صدای گریه ی این دختر را که شنیدند، آنها هم بنا کردند گریه کردن. امیرالمؤمنین چشم باز کرد، گفت: اگر آنچه را که من می بینم، شما هم میدیدید، شما هم گریه نمیکردید. عرض کردم یا امیرالمؤمنین مگر شما چه می بینید؟ گفت: من ملائکه ی خدا را می بینم، فرشتگان آسمانها را می بینم، همه ی انبیاء و مرسلین را می بینم که صف کشیدند، به من سلام میکنند و به من خوشامد میگویند. و پیغمبر را می بینم که پهلوی من نشسته است، اظهار میکنند که بیا علی جان، زودتر بیا. میگوید: من اشک ریختم، بعد بلند شدم، هنوز از منزل خارج نشده بودم که از صدای فریاد خانواده، احساس کردم که علی از دنیا رفت. صلّی اللَّه علیك یا امیرالمؤمنین، صلّی اللَّه علیك یا امیرالمؤمنین، صلّی اللَّه علیك یا امیرالمؤمنین. نسئلك اللّهمّ و ندعوك باسمك العظیم الاعظم الأعزّ الأجلّ الأکرم یا اللَّه... پروردگارا! به حق امیرالمؤمنین ما را شیعیان واقعی امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! سلوك دنیائی و آخرتی ما را سلوك امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! ما را به معنای واقعی کلمه پیرو آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! گرفتاری های دنیای اسلام را برطرف کن؛ گرفتاری های ملتهای مسلمان فلسطین، عراق، لبنان، افغانستان، پاکستان و دیگر مناطق اسلامی را برطرف کن. پروردگارا! به فضل و کرمت، گرفتاری های ملت ایران را برطرف بفرما. پروردگارا! روز به روز بر عزت این ملت، بر قدرت این ملت بیفزا. پروردگارا! وحدت را که سرمایه ی بزرگ ملت ایران است، برای آنها حفظ بفرما. پروردگارا! دستهای تفرقه افکن را قطع بفرما. پروردگارا! ما را در هر مقامی، در هر رتبه ای که هستیم، به پایبندی به حق موفق بگردان؛ ما را از ظلم، تعدی، تجاوز به حقوق دیگران محفوظ بدار. بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۱۴) خطبه ی دوم بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی ءاله الاطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و فاطمهٔ الزّهراء سیّدهٔ نساء العالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّهٔ و علیّ بن الحسین زین العابدین و محمّدبن علیّ الباقر و جعفربن محمّد الصّادق و موسی بن جعفر الکاظم و علیّ بن موسی الرّضا و محمّدبن علیّ الجواد و علیّ بن محمّد الهادیّ و الحسن بن علیّ الزّکیّ العسکریّ و الحجّهٔ القائم المهدیّ اللّهمّ صلّ علیهم و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم عباد اللَّه بتقوی اللَّه بار دیگر در این خطبه، خودم و همه ی شما برادران و خواهران عزیز را توصیه و دعوت میکنم به تقوای الهی. در رفتارمان، در گفتارمان، در عملکردمان، رعایت تقوا و پرهیزگاری را بکنیم. در خطبه ی دوم، اولاً لازم است که یاد مرحوم آیهٔاللَّه طالقانی و همچنین یاد شهید آیهٔاللَّه مدنی (رضوان اللَّه علیهما) را گرامی بداریم. این ایام، مناسبت با هر دوی این بزرگواران دارد و این دو نفر جزو کسانی هستند که خاطره ی آنها از تاریخچه ی امامت جمعه در کشور ما انفکاك ناپذیر است. حقاً و انصافاً هر کدام از این دو مرد بزرگ به نحوی حقوق فراموش نشدنی دارند و یاد فراموش نشدنی ای از آنها در ذهنها و در تاریخ ما خواهد ماند. یکی از مطالبی که امروز در این خطبه عرض میکنم - در واقع مخاطب این سخنان که در حضور شما نمازگزاران عزیز و مردم عزیزمان عرض میشود، جریانهای سیاسی، شخصیتهای سیاسی و مسئولان سیاسی سابق و لاحق هستند - این است که از فرصت ماه مبارك رمضان استفاده کنیم. به عنوان بیان حقائق و نصایح، عرایضی را عرض میکنیم؛ ان شاءاللَّه که هم برای مخاطبان این سخن، هم برای خود ما، هم بخصوص برای جوانهای عزیزمان و مردم عزیز و مؤمنمان مفید واقع شود. این کسانی که مخاطبند، البته کسانی هستند که تاکنون در

درون نظام اسلامی تعریف شده اند؛ شخصیتهای درون نظامند، جزو نظامند، که ان شاءاللّه در آینده هم همه در درون نظام باشند و برای این نظام کار و تلاش کنند. این درون نظام و برون نظام، یک مفاهیم تبلیغاتی و شعارهای پوچ نیست؛ تابلوی صرف نیست؛ یک شاخصهائی دارد، مبناهای عقیدتی دارد، مبناهای علمی دارد. تا حالا اینجور بوده، ان شاءاللّه بعد از این هم همین جور باشد. یک مطلب این است که از اول انقلاب تا امروز، در جریان انقلاب و جریان اصیل این مردم انشعابهائی به وجود آمده، تعارضهائی به وجود آمده است. بعضی از این تعارضها و انشعابها خسارت زا هم بوده است؛ بعضی هم نه، با هشیاری مردم، با آگاهی و مسئولیت پذیری عناصر فعال در این جریانها، حل شده است؛ برای انقلاب و برای کشور باری درست نکرده است. این اختلاف نظرها و انشعابهائی که پیدا میشود، همه یک جور نیست. بعضی انشعابها ناشی از اختلاف در مبانی و در عقاید است؛ بعضی از اینها بحث عقاید و معتقدات نیست؛ بحث منافع است، دعوا بر سر منافع است؛ بعضی از این اختلافها هیچکدام از اینها نیست؛ مسئله ی سلائق است، اختلاف دیدگاه و اختلاف سلیقه در اجرای اصول است؛ در چهارچوب اصول و مبانی، در روشها اختلاف به وجود می آید؛ لذا اینها یک جور نیستند. خوب، از اول انقلاب در بین همین گروه هائی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلافهائی به وجود آمد. امام (رضوان اللّه تعالی علیه) با همه ی این اختلافات یک جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان اللّه علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضاء کرد، برخورد کرد. یک گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، یک گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، یک گروه حتّی کار را به ترور و درگیری های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام یک نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتّی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان اللّه علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، اینجور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهک منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سمِ مهلک است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهائی است که در اختلافات بنیانی است. حالا همانهائی هم که اختلاف بر سر منافع دارند، گاهی رنگ عقیدتی و مبنائی به آن میدهند. هر کدام از اینها باشد - یا آنهائی که اختلاف در مبانی و عقاید است، یا آنهائی که اختلاف بر سر منافع است - آنجائی که به درگیری با نظام و درگیری با انقلاب و پشت کردن به مبانی انقلاب باشد، آن وقت حالت دشمن را پیدا میکنند. البته کسی عقیده ای مخالف داشته باشد، کاری به کار نظام نداشته باشد، نظام با او کاری ندارد. بعضی رائج کرده اند: «دگراندیشان». نظام با دگراندیشان چگونه رفتار میکند؟ نظام با دگراندیشان کاری ندارد. این همه دگراندیش هست. دگراندیش سیاسی که بالاتر از دگراندیش دینی نیست. خوب، ما اقلیتهای دینی داریم که دگراندیشند، توی مجلس شورای اسلامی هم عضو دارند، در مناصب مختلف هم حضور دارند. بنابراین بحث دگراندیشی نیست؛ بحث مخالفت است، بحث معارضه است، بحث ضربه زدن است، در مقابل نظام و در مقابل انقلاب شمشیر کشیدن است. آنی که نظام با او برخورد میکند، این است. اما اگر اختلاف، اختلاف در سلائق است، در روشهاست، نه، این اختلافات مضر نیست؛ نافع هم هست. اشکالی ندارد که مسئولان کشور، متولیان امور کشور منتقدینی داشته باشند که ضعفهای آنها را به خود آنها نشان بدهند. وقتی انسان در مقام رقابت قرار بگیرد، مقابل منتقد قرار بگیرد، بهتر کار میکند. اینجور نیست که وجود

منتقـدین و کسانی که این روش را قبول ندارنـد، آن روش را قبول دارنـد، برای نظام ضـرری داشـته باشـد؛ منتها باید در چهارچوب نظام باشد؛ این اشـکالی ندارد، این مخالفت هیچ مخالفت مضـری نیست؛ نظام هم مطلقاً با یک چنین مخالفتی برخورد نمیکند. البته انتقاد باید در چهارچوب اصول باشد. اصول انقلاب هم مشـخص است که چیست. اصول انقلاب امور سلیقه ای نیست که هر که از یک گوشه ای در بیایـد، سـنگ اصول را به سـینه بزنـد؛ بعـد که سـراغ این اصول میرویم، می بینیم بیگانه ی از انقلاب است. اصول انقلاب، اسـلام است؛ قانون اساسـی است؛ رهنمودهای امام است؛ وصـیت نامه ی امام است؛ سیاستهای کلی نظام است که در قانون اساسـی معین شده است که این سیاستهای کلی بایست تدوین بشود. در این چهارچوب، اختلاف نظر، اختلاف ممشا، اختلاف سلیقه عیب نیست، که حسن است؛ مضـر نیست، که مفیـد و نافع است. این یک مطلب است که در میدان معارضات اینچنینی، نظام با هیچ کس برخورد نمیکنـد. آنجائی که افراد در چهـارچوب اصول رفتـار کننـد، دنبال خشونت نرونـد، درصـدد بر هم زدن امنیت جامعه نباشـند، آسـایش جـامعه را نخواهنـد به هم بزننـد - از این کارهای خلافی که انجام میگیرد؛ دروغ پراکنی و شایعه - نظام هیچگونه مسئله ای نـدارد. مخالفینی هسـتند، نظراتی دارنـد، نظرات خودشان را بیان میکنند؛ نظام برخورد نمیکند. بنای نظام در اینجا، جذب حـداکثری و دفع حداقلی است. این، روش نظام است؛ این را همه توجه بکنند. آن کسانی هم که نظر مخالف دارند، نظرات مخالف با نظرات رسـمی دارنـد، در این چهارچوب میتواننـد خودشان را مقایسه کننـد. اگر کسـی با مبانی نظام معارضه کند، با امنیت مردم مخـالفت کنـد، نظام مجبور است در مقابل او بایسـتد. ما درباره ی افرادی که به آنها اهانت میشود، تهمت زده میشود، میگوئیم اینها حق دفاع دارند؛ خوب، نظام هم همین جور است؛ نظام هم حق دفاع از خودش را دارد. این خطاست که کسـی خیال کند چون نظام حاکمیت است و قـدرت سیاسـی است، نباید دفاع کند؛ بی دفاع بماند؛ در مقابلش هرگونه مخالفتی، معارضه ای، قانون شـکنی ای، مرزشـکنی ای انجـام بگیرد، بایـد عکس العمـل نشـان ندهـد؛ ایـن درسـت نیسـت؛ هیـچ جـای دنیـا هـم چنیـن نیسـت. در اختلافـات گونـاگونی که در بین احزاب دنیا وجود دارد - در همین کشورهائی که خودشان را پیشـرو دموکراسـی میداننـد - هیچکـدام از این احزاب متعارض و متخالف، با اصول و مبانی آن نظام مخالفت نمیکنند؛ والّا از نظر مردم مردود هسـتند. دستگاه هائی دارند؛ دستگاه های رعایت قانون اساسـی و دادگاه قانون اساسـی - شبیه شورای نگهبان خودمان - اینها را رد میکننـد. اینجور نیست که قبول کنند یـک نفری بیایـد در یک نظامی علیه مبانی آن نظام مبارزه کنـد، معارضه کنـد، آن وقت نظام در مقابل او ساکت و آرام بنشـیند. به کمتر از آن هم گـاهی دیـده میشود که در همین نظامهـای اروپائی برخوردهای خشن و تنـدی میکننـد؛ چیزهائی که جزو اصول هم محسوب نمیشود. بنـابراین برخورد با نظام، برخورد با مبانی نظام، ایسـتادگی و شمشـیر کشـیدن روی نظام، جواب تنـد دارد؛ اما نظر مخالف داشـتن، نظر متفاوت داشـتن، آن وقتی که با این اشکالات همراه نباشد، تهمت و شایعه افکنی و دروغ و از این چیزها نباشد، نه، نظام هیچگونه برخوردی نخواهـد کرد. شیوه ی نظام این نبوده، امروز هم نیست و ان شاءاللّه در آینده هم نخواهد بود. این یک نکته. نکته ی دیگری که فعالان سیاسـی، مسـئولان، صاحبان قدرت، صاحبان مسئولیتهای گوناگون و متنفذین بشدت بایستی مراقب آن باشـند، مسئله ی انحراف و فسادپذیری شخصی است؛ همه مان باید مراقبت کنیم. انسانها در معرض فسادند، در معرض انحرافند. گـاهی لغزشـهای کوچک، انسان را به لغزشـهای بزرگ و بزرگتر و گاهی به پرتاپ شـدن در اعماق دره هائی منتهی میکنـد؛ خیلی بایـد مراقب بود. قرآن هشـدار داده است. در موارد متعـدد، در قرآن این هشـدار وجود دارد. یک جا میفرماید: «ثمّ کان عاقبهٔ الّذین اساؤا السّوأی ان کـذّبوا بأیات اللّه»؛(۱۵) عاقبت بعضـی از کارها این است که انسان به آن خانه ی بـدترین میرسد که تکذیب آیات الهی است. یک جا میفرمایـد: «فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللّه ما وعـدوه»؛(۱۶) خلف وعده ی با خدا کردند، این موجب شـد نفـاق در دلهایشـان به وجود بیایـد. یعنی انسـان گناهی انجام میدهـد، این گناه انسان را به وادی نفاق میکشانـد؛ که نفـاق، کفر بـاطنی است. همین جـا در قرآن، کـافرین و منافقین در کنار هم هسـتند. در یک آیه ی دیگر میفرمایـد: «انّ الّـذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشّـیطان ببعض ما کسبوا».(۱۷) اینی که می بینید یک عده ای در مقابل دشـمن منهزم میشوند،

طاقت نمی آورند، نمیتوانند ایستادگی کنند، به خاطر آن چیزی است که قبلاً از اینها سر زده است؛ باطن خودشان را با گناه و با خطا خراب کرده اند. لغزشها انسان را فاسد میکند. این فساد، به انحراف در عمل و گاهی به انحراف در عقیده منتهی میشود. این هم بمرور پیش می آید؛ دفعتاً پیش نمی آید که ما فکر کنیم یک نفری شب مؤمن میخوابد، صبح منافق از خواب بیدار میشود؛ نه، بتدریج و ذره ذره پیش می آید. این، علاجش هم مراقبت از خود است. مراقبت از خود هم یعنی همین تقوا. بنابراین علاجش تقواست. مراقب خودمان باشیم. نزدیکان افراد مراقبت کنند؛ زنها از شوهرهایشان، شوهرها از زنهایشان، دوستان نزدیک از همدیگر؛ «و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر».(۱۸) از یکدیگر مراقبت کنیم، برای اینکه دچار نشویم. مردم مسئولین را موعظه کنند، نصیحت کنند، خیرخواهی کنند، بنویسند برای آنها، بگویند برای آنها، پیغام بدهند تا مبادا دچار لغزش بشوند. خطرات لغزش مسئولین هم برای نظام، برای کشور و برای مردم بیشتر است. انسان گاهی در بعضی از حرفها، در بعضی از اقدامها و تحرکات، این را احساس میکند؛ نشانه های یک چنین انحرافی را انسان مشاهده میکند. به خدا باید پناه برد، از خدا باید کمک خواست. نکته ی بعدی این است که عین همان چیزی که در مورد یک شخص ممکن است پیش بیاید - یعنی فساد و انحراف - در یک نظام هم ممکن است پیش بیاید. در یک نظام حکومتی، یک نظام سالم، یک نظام اسلامی، همین بیماری ای که اشخاص ممکن است دچارش بشوند، ممکن است به سراغ نظام اسلامی بیاید، به سراغ جمهوری اسلامی بیاید. اسم، جمهوری اسلامی باشد، ظاهر اسلامی باشد، صورت، صورت اسلامی باشد، اما سیرت و رفتار و عملکرد و برنامه ها، برنامه های غیر اسلامی؛ همان مسئله ی صورت و سیرت انقلاب که سال گذشته برای دانشجویان عزیز در یک جائی این را مطرح کردم. حرکت جامعه و نظام دو جور است: حرکت مثبت، حرکت منفی؛ حرکت به سمت عروج و اوج، حرکت به سمت نزول و سقوط. حرکت به سمت اوج این است که جامعه به عدالت خواهی نزدیک شود؛ به دین، رفتار دینی و اخلاق دینی نزدیک شود؛ در فضای آزادی رشد پیدا کند؛ رشد عملی، رشد علمی و رشد صنعتی پیدا کند؛ در بین جامعه، تواصی به حق و تواصی به صبر وجود داشته باشد؛ جامعه روزبه روز در مقابل دشمنان خدا، دشمنان دین، دشمنان استقلال کشور، احساس اقتدار بیشتری بکند، ایستادگی مقتدرانه ی بیشتری بکند؛ روزبه روز در مقابل جبهه ی ظلم و فساد بین المللی ایستادگی خودش را بیشتر کند؛ اینها رشد است، اینها نشانه ی حرکت مثبت جامعه است؛ دنیا و آخرت یک جامعه را اینها آباد خواهد کرد. ما باید دنبال یک چنین حرکت مثبتی باشیم. اما نقطه ی مقابل اینها، یک حرکت به سمت تنزل هم وجود دارد: به جای حرکت به سمت عدالت، حرکت به سمت شکافهای عظیم اقتصادی و اجتماعی با توجیه های گوناگون؛ به جای استفاده ی از آزادی برای رشد علمی و رشد عملی و رشد اخلاقی، لاابالیگری و استفاده ی از آزادی در جهت فساد و فحشا و اشاعه ی گناه و اشاعه ی خلاف؛ به جای ایستادگی در مقابل مستکبران، متجاوزان و غارتگران بین المللی، به جای اقتدار نشان دادن در مقابل اینها، در مقابل آنها منفعل شدن، احساس ضعف کردن، عقب نشینی کردن؛ آنجائی که باید به آنها اخم کرد، به آنها لبخند زدن؛ آنجائی که باید بر سر حقوق خود ایستاد، از حقوق صرف نظر کردن - حالا حق هسته ای و غیر هسته ای - اینها نشانه های انحطاط است. حرکت جامعه باید به سمت آن تعالی و آن ارزشها، حرکت به سمت بالا باشد؛ حرکت مثبت باشد. این حرکتهای به سمت پائین، همان بیماری هائی است که برای نظام اسلامی ممکن است پیش بیاید؛ و این خطر برای نظام اسلامی است؛ مردم باید بیدار باشند. جمهوری اسلامی آن وقتی واقعاً جمهوری اسلامی است که با همان مبانی مستحکم امام، همان چیزهائی که در دوران حیات مبارک امام مطرح بود، شعار بود، بجد دنبال میشد، با همان شعارها پیش برود. هر جا ما با آن شعارها پیش رفتیم - من با بصیرت عرض میکنم، بنده اوضاع این سی سال را از نزدیک آزمایش کردم - پیشرفت با ما بوده است، پیروزی با ما بوده است، عزت با ما بوده است، منفعت دنیائی هم با ما بوده است؛ هر جا از آن شعارها عقب نشینی کردیم و کوتاه آمدیم، به دشمن میدان دادیم، ضعف پیدا کردیم، عقبگرد پیدا کردیم، عزت به دست نیامده است، دشمن جری تر شده است، پیشتر آمده است؛ از لحاظ مادی هم ضرر کردیم. این خطاست که بعضی خیال کنند علاج مشکلات کشور - چه مشکلات

اقتصادی، چه مشکلات اجتماعی، چه مشکلات سیاسی - این است که انسان در مقابل دشمن مستکبر سلاح را بیندازد؛ دشمن مستکبر همین را میخواهد. همه ی این بلواهائی که شما مشاهده کردید در دوره ی بعد از انتخابات پیش آمد و پیش آوردند و آنها حمایت کردند، برای همین بود که شاید بتوانند پشتوانه ی مردمی انقلاب را ضربه بزنند و از انقلاب بگیرند. بنده عرض کردم نشانه ی اعتماد مردم به این نظام، حضور چهل میلیونی در انتخابات بود. حالا در رادیوهای بیگانه و متأسفانه بعضی هم در داخل همنوای با آنها، هی اصرار و تکرار که بله، اعتماد مردم از نظام سلب شده! این، جواب آن حرف است. آنجا ما گفتیم اینی که هشتاد و پنج درصد مردم می آیند رأی میدهند، چهل میلیون پای صندوقها می آیند، به هر کسی که رأی میدهند، خود آمدن پای صندوق، نشانه ی اعتماد مردم به نظام است - که حقیقت قضیه هم همین است - اینها برای اینکه این حرف را دروغ از آب در بیاورند، مکرر در مکرر تبلیغات کردند که اعتماد مردم از دست رفته؛ چه کار کنیم؟ حالا بعضی در لباس دلسوزی گفتند چه کار کنیم که اعتماد برگردد! مردم به نظام اعتماد دارند، نظام هم به مردم اعتماد دارد. ان شاءاللّه خواهید دید در انتخابات آینده - که حالا دو سه سال دیگر است - همین مردم با وجود همین بازیگری ای که مخالفان و دشمنان و غافلان و بی خبران داخلی کردند، یک حضور مستحکمِ قوی ای در انتخابات خواهند داشت. پس نکته این است که باید همه مراقب باشیم که نظام جمهوری اسلامی - که نظام اسلامی است، نظام دینی است، مفتخر به این است که در قالب احکام دین و اسلام و قرآن میخواهد حرکت کند - تبدیل نشود به یک نظام بی اعتقاد به دین؛ به قول آقایان، یک نظام سکولار؛ باطن سکولار، ظاهر دینی؛ باطن مجذوب به فرهنگ غربی و قدرتهای مسلط بر آن فرهنگ، و ظاهر شعائر دینی و مسائل دینیِ دم دستی؛ اینجوری نشود. نظام اسلامی باید به معنای واقعی کلمه، اسلامی باشد و روزبه روز به مبانی اسلام نزدیکتر شود؛ این است که گره های فروبسته را باز میکند، این است که مشکلات را حل میکند، این است که به جامعه عزت و اقتدار میدهد، این است که طرفداران نظام جمهوری اسلامی را در همه جای دنیا بیشتر خواهد کرد. عده ای نگاه میکنند به دشمنی‌ها، دلشان را از دست میدهند؛ زهره شان آب میشود از اینکه می بینند دهانهای از خشم گشوده، علیه جمهوری اسلامی بدگوئی میکنند، حرف میزنند. خوب، همه ی نظامهای عالم، همه ی حکومتهای عالم دشمنانی دارند و دوستانی؛ امروز هم اینجور است، در طول تاریخ هم اینجور بوده. هیچ حکومتی را شما پیدا نمیکنید که همه ی مردم در داخل آن حکومت و خارج آن حکومت با او خوب باشند یا همه با او بد باشند؛ نه، یک عده ای موافق دارند، یک عده ای مخالف. حکومت پیغمبر هم همین جور بود، حکومت امیرالمؤمنین هم همین جور بود، حکومت معاویه و یزید هم همین جور بود؛ یک عده ای موافق، یک عده ای مخالف. جمهوری اسلامی هم همین جور است؛ یک عده ای موافقش هستند، یک عده مخالفش هستند؛ منتها مسئله این است که ببینیم موافقین یک حکومت کی هایند، مخالفین این حکومت کی هایند؛ این شاخص است. یک حکومتی هست که هرچه غارتگر بین المللی است، با او مخالف است؛ هرچه زورگوی بین المللی است، با او مخالف است؛ هر دولت دارای سابقه ی سیاه استعمارگری با او مخالف است؛ هر سرمایه دار صهیونیست خبیثی با او مخالف است. خوب، این مخالفتها مایه ی افتخار است؛ اینها که نباید کسی را بترساند. موافقینش کی هایند؟ ملتهای مؤمن در سرتاسر دنیا موافق با او هستند؛ ملتهای مسلمان، غیر ایرانی؛ در آفریقا، در کشورهای آفریقای شمالی، در نقاط مسلمان نشین آفریقا، در آسیا، تا اندونزی، تا مالزی، در کشورهای عربی، غیر عربی، در اروپا، جماعتهای مسلمان، ملتهای مسلمان، دوستدار او هستند، هوادار او هستند. در مسابقه ی فوتبال چند سال قبل، تیم ایرانی بر تیم مقابلش پیروز شد. توی قهوه خانه های یکی از کشورهای شمال آفریقا جوانها نشسته بودند، گلزن ایرانی که گل میزد، اینها کف میزدند. یکی به آنها گفت شما که کشور خودتان نیست، چه کار دارید به اینکه بازیکن ایرانی مثلاً یک گل زد توی دروازه ی طرف مقابلش، که او هم دشمن شما نیست. میگفتند پیروزی ایران، پیروزی ماست؛ حتّی در میدان فوتبال! اینها قیمت دارد. در بلواهای بعد از انتخابات، مسلمانان کشورهای مختلف اسلامی نگران بودند؛ پیغام میدادند به آشنایان خودشان در اینجا، که در ایران چه خبر است؟ اینها میگفتند ناراحت نباشید، نترسید، جمهوری اسلامی قوی تر از این حرفهاست.

یک حکومتِ اینجوری است؛ دشـمنانش آنهایند، دوسـتانش اینهایند. همه ی بدها و شمرهای عالم با او دشمنند، همه ی مظلومان با او موافقند؛ ملت فلسطین طرفدار اوست، ملتهای عربیِ مقاوم طرفدار او هستند. بله، دولت آمریکا هم مخالفش است، دولت انگلیس هم که خباثت دویست ساله در ایران دارد - سابقه ی خباثت انگلیسی ها در ایران، دویست ساله است - با او مخالف است. این مخالفتها کسی را به وحشت نمی اندازد. اما یک دولتی بعکس است؛ طرفدارش عبارتند از دزدها و غارتگرها و مستکبرین و زورگویان عالم، مخالفینش عبارتند از ملت خودش یا ملتهای مؤمن و ملتهای مظلوم؛ این مایه ی ننگ است. جمهوری اسلامی تا امروز مخالفینی داشته است از آن قبیل مخالفین؛ دزدهای عالم، غارتگرهای عالم، مستکبرین عالم؛ اینهایند که با جمهوری اسلامی مخالفند؛ اینهایند که در مجامع جهانی سعی میکنند با جمهوری اسلامی مقابله و مخالفت کنند؛ اما آحاد مردم، توده های مردم، دولتهای مستقل، سیاستمداران منفک از آن قدرتها، ملتهای مظلوم، اینها موافق با جمهوری اسلامی اند. به خاطر ترس از اینگونه مخالفتها، نباید چهره ی تسلیم به دشمن نشان داد. به هر حال نسل جوان ما بایستی هشیار باشد. جوانهای عزیز! این کشور مال شماست، فردا متعلق به شماست. یک نظام مقتدر - چه اقتدار علمی، چه اقتدار سیاسی، چه اقتدار اقتصادی، چه اقتدار اطلاعاتی، چه اقتدار تحرک در مناطق گوناگون جهان و اقتدار بین المللی - مایه ی عزت شماست، مایه ی افتخار شماست و شما باید برای تکمیل و تتمیم چنین نظامی تلاش کنید و احساس وظیفه کنید. جوانها وظیفه دارند. جمهوری اسلامیِ به معنای حقیقی - یعنی همان جمهوری اسلامی که امام (رضوان اللّه تعالی علیه) برای ما پایه گذاری کرد و به کشور ما هدیه داد - میتواند همین خصوصیات را تأمین کند؛ اقتدار بین المللی را، اقتدار سیاسی را، عزت را، رفاه دنیا و آبادی معنوی آخرت را. اما مراقب باشید یک نظام جمهوری اسلامی تقلبی نخواهند برای ما درست کنند؛ کاری که در ده سال گذشته هم بعضاً حرکاتی انجام گرفت، اما خدای متعال مهار کرد؛ مردم بیدار بودند، هشیار بودند، اجازه ندادند. میخواستند کارهائی بکنند، شعارهای امام را به موزه بسپرند؛ صریحاً میگفتند که اینها کهنه شده! نه، شعارهای انقلاب کهنه شدنی نیست؛ همیشه تازه است، همیشه برای آحاد مردم جذاب است. شعاری که به نفع مستضعفین است، شعاری که به نفع عزت ملی است، شعاری که در آن مقاومت و ایستادگی است، این شعارها هیچ وقت کهنه نمیشود؛ برای هیچ ملتی کهنه نمیشود، برای نظام ما هم کهنه نخواهد شد. هفته ی آینده - جمعه - روز قدس است؛ این یکی از برجسته ترین یادگارهای امام عزیز ماست؛ نشانه ی دلبستگی انقلاب و دلبستگی ملت ما به ماجرای قدس شریف و ماجرای فلسطین است. به برکت روز قدس، این نام را ما توانستیم هر سال در دنیا زنده نگه داریم. خیلی از حکومتها و خیلی از سیاستها میخواستند، مایل بودند، تلاش کردند، پول خرج کردند که مسئله ی فلسطین فراموش شود. اگر تلاش جمهوری اسلامی نبود، اگر ایستادگی جمهوری اسلامی با تمام قوا در مقابله ی این سیاست خباثت آلود نبود، بعید نبود که بتوانند مسئله ی فلسطین را بتدریج به زاویه بکشانند؛ اصلاً فراموش کنند. الان هم خود دستگاه استکبار و خود صهیونیستهای خبیث معترفند، معتقدند و ناراحتند از اینکه جمهوری اسلامی پرچم فلسطین را برافراشته است و نمیگذارد که با سازشکاری هائی که میخواهند انجام بدهند، مسئله ی فلسطین را از دور خارج کنند. روز قدس، روز زنده کردن این یاد و این نام است. امسال هم به توفیق الهی، به هدایت الهی، ملت عظیم ما در تهران و در همه ی شهرستانها روز قدس را گرامی خواهند داشت، راهپیمائی خواهند کرد. در کشورهای دیگر هم بسیاری از مسلمانان در روز قدس از ملت ایران تبعیت میکنند. روز قدس، روز متعلق به مسئله ی قدس است و ضمناً مظهر وحدت ملت ایران است. مراقب باشید در روز قدس کسانی نخواهند از این اجتماعات برای ایجاد تفرقه استفاده کنند. از تفرقه باید ترسید. با تفرقه باید مقابله و معارضه کرد. تفرقه نباید به وجود بیاید. آن وقتی ملت ایران میتواند پرچم قدس را با افتخار بلند کند که یکپارچه باشد. در طول این سالها سعی کردند این را هم به هم بزنند، اما بحمداللّه نتوانستند؛ ان شاءاللّه بعداً هم نخواهند توانست. پروردگارا! به محمد و آل محمد روزبه روز ملت ما را سرزنده تر، بیدارتر، قوی تر، مقتدرتر و بانشاطتر قرار بده. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و العادیات ضبحا. فالموریات قدحا. فالمغیرات صبحا. فاثرن به نقعا. فوسطن به جمعا. انّ الانسان لربّه لکنود. و انّه علی ذلک لشهید. و انّه لحبّ

الخیر لشدیـد. أ فلاـ یعلم اذا بعثر ما فی القبور. و حصّل ما فی الصّـدور. انّ ربّهم بهم یومئـذ لخبیر.(۱۹) والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) نهـج البلاـغه، خطبه ی ۳ ۲) کـافی، ج ۸، ص ۲۲ ۳) نهـج البلاـغه، خطبه ی ۲۰۰ ۴) نهـج البلاـغه، خطبه ی ۱۶۸ ۵) نهج البلاغه، خطبه ی ۵۵ ۶) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۹ ۷) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۵ ۸) نهج البلاغه، خطبه ی ۹۲ ۹) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۶ ۱۰) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶ ۱۱) نهج البلاغه، خطبه ی ۶۱ ۱۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۹ ۱۳) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۰ ۱۴) عصر: ۱ – ۳؛ «سوگنـد به عصرِ (غلبه ی حق بر باطل . که واقعاً انسـان دسـتخوش زیـان است. مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسـته کرده و همدیگر را به حق سـفارش و به شـکیبائی توصیه کرده اند.» ۱۵) روم: ۱۰ ۱۶) توبه: ۷۷ ۱۷) آل عمران: ۱۵۵ ۱۸) عصر: ۳ ۱۹) عادیات: ۱ – ۱۱ ؛ «سوگند به مادیانهائی که با همهمه تازانند. و با سمّ (های خود برق (از سنگ همی جهاننـد. و صبحگاهان هجوم آرنـد. و با آن (یورش)گَردی برانگیزنـد. و بدان (هجوم)در دل گروهی درآیند. که انسان نسبت به پروردگارش سـخت ناسـپاس است. و او خود بر این (امر)نیک گواه است. و راستی او سـخت شـیفته ی مال است. مگر نمیدانـد که چون آنچه در گورهـاست، بیرون ریخته گردد. و آنچه در سـینه هـاست، فـاش شود. در چنـان روزی پروردگارشان به (حال)ایشان نیک آگاه است؟»

بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس

بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم بسیار جلسه ی شیرین و جذابی است برای من و پرمعنا. همه ی کسـانی که دربـاره ی دفـاع مقـدس کـار ادبی یـا هنری کردنـد، قطعـاً در اینجـا جمع نیسـتند، اما در جمع موجود شـما برادران و خواهران عزیز، تنوع چشم نوازی انسـان مشاهـده میکنـد؛ هم از لحـاظ تکثر هنرها و رشـته ها و بخشـهای مختلف، هم از لحاظ تنوع دیـدگاه هـای گونـاگون اجتمـاعی و سیاسـی و هنری و مـدیریتی و غیره. نشـد همه ی کسانی که مایل بودنـد مطالبی را بیان کننـد، مطالب خودشان را بیان کننـد و این ناشـی از کمبود وقت است. متأسـفانه ما از ساعت پنج در اینجا هستیم و دو ساعت و سه ساعت برای شـنیدن و گفتن این همه حرفی که در دلها هست و در ذهنها هست، کفاف نمیدهـد، ولی همین مقـدار هم برای من مغتنم بود. البتـه این نظراتی که دوسـتان بیـان کردنـد، نظرات کارسـازی است در بخشـهای مختلـف و من یـادداشت کردم. ان شـاءاللَّه بـایستی تفاصـیل این بحثها هم اسـتخراج بشود. نبایـد تصور کرد که آنچه میگوئیم، بیان میکنیم، انتقاد میکنیم، پیشـنهاد میـدهیم، این تأثیری نمی بخشد و جائی مورد توجه و مورد عمل قرار نمیگیرد؛ اینجور نیست. تا حالا هم ما در زمینه ی ادبیات دفاع مقدس، هم هنر دفاع مقدس پیشـرفت داشتیم؛ بنده هم دارم صحنه را می بینم. اینی که ما بگوئیم ما عقب رفت داشتیم، عقب گرد داشتیم، ریزشمان بیشتر از رویش بوده، نه، اینها را من قبول ندارم؛ ما پیشرفت داشتیم، تکامل داشتیم؛ ممکن است آنچه که بوده، از انتظار ما کمتر بوده؛ این خوب است. اینکه ما انتظار بیشتری داشـته باشیم از آنچه که اتفاق افتاده، از واقعیت راضی نباشیم و به واقعیتها قانع نباشیم، این خیلی چیز خوبی است، لیکن اینکه تصور کنیم این همه تلاش که شـده در طول این سالها، پا زدیم و جلو نرفتیم، این درست نیست. نخیر، درست پیش رفتیم، جلو رفتیم، کـار انجـام گرفته؛ در بخشـهای مختلف همین جور است. خوب، حالاـ این مقوله ی مهمی نیست که دربـاره اش زیـاد بحث کنیم؛ در این بـاره حرف زیـاد هست. من آنچه که یـادداشت کردم اینجـا بگویم – در این وقت کوتـاه دیگر مجـال نمیشـود همه ی آنچه را که در ذهن بـوده، عرض بکنیم – همین قـدر است که میخـواهم بگویم کـار هنری در زمینه ی دفـاع مقدس یکی از برترین کارهای هنری است. آن کسانی که در این رشـته کار کردند، در این صراط حضور داشتند، آن را پیش ببرند و این رشته را مغتنم بشمرند. هشت سال دفاع مقدس ما صرفاً یک امتداد زمانی و فقط یک برهه ی زمانی نیست؛ گنجینه ی عظیمی است که تا مدتهای طولانی ملت ما میتواند از آن اسـتفاده کند، آن را اسـتخراج کند و مصرف کند و سرمایه گذاری کند. حادثه ی عظیم این هشت سال، مجموعه ای است از صـفات والا، فرهنگهای پسـندیده و برگزیـده و ممتاز، عقاید و معارف والائی که ملت ما

در طول تاریخ ارث برده یا استعدادش را در خودش حفظ کرده بوده، که با انقلاب اسلامی این استعدادها بروز کرد. یک گنجینه ای از همه ی اینهاست. شما که دفاع مقدس را روایت میکنید، بخصوص آنهائی که روایت هنری میکنند، در واقع آئینه ای هستید در مقابل یک مظهر جمال و جلال، که او را منعکس میکنید. آنچه که در دوران آن هشت سال از بروز خصلتهای والا و پسندیده ی انسانی، از شجاعت، از ایثار، از اخلاص، از صدق و صفا، از بروز تدبیرهائی که از یک جوان چنین تدابیری انتظار نمیرفت - این برجستگیهائی که در دوره ی هشت سال دفاع مقدس به وجود آمد - اتفاق افتاد، با هزینه های زیادی هم همراه بود. چقدر جان عزیز فدا شد، چقدر ثروت مال و ثروت وقت مصرف شد. شما امروز آنها را در واقع با کار هنری خودتان بازآفرینی میکنید. همان تأثیراتی را که آن حادثه میتوانست در یک نسل، در یک جامعه باقی بگذارد، شما با این نوشته ی خودتان، با این فیلم خودتان، با این کار هنری خودتان که بازآفرینی آن حادثه است، در مخاطب خودتان ایجاد میکنید. این خیلی کار بزرگی است، خیلی کار مهمی است؛ شما برای آن تابلوی پرشکوه و پر از ریزه کاری و ظرافت و زیبائی آئینه میشوید. خود این کار فرهنگی و کار هنری شما که روایت آن جهاد مقدس هست، جهاد است؛ زیرا سعی بر این بوده که آن مفاهیم والا به دست فراموشی سپرده بشود؛ برای این تلاش شده، کار شده. آن عزتی، اعتماد به نفسی، احساس اقتداری که از ناحیه ی معنویت رزمندگان ما و جامعه ی اسلامی ما احساس شد و توانست آن حادثه ی عجیب و شگفت انگیز - یعنی پیروزی در دفاع مقدس و شکست نخوردن در مقابل تهاجم این همه دشمن - را رقم بزند، آن خصوصیات، آن خصلتها، برای ملت ما، برای کشور ما، یکی از بزرگترین نیازهاست. اینها را بایستی نگه داریم و در مقابله ی با تلاشی که میشود برای به فراموشی سپردن آنها، مقاومت کنیم. کار شما روایت دفاع مقدس و همین مجاهدت بزرگ است. یک نکته ای که در باب روایت دفاع مقدس و کار هنریِ برای آن مدت، باید مورد توجه باشد، این است که این میدان یک میدان بسیار وسیعی است و واقعاً هنوز بسیاری از بخشهای آن کشف نشده است. نه اینکه انسان یا ذهنها نتواند آن را به دست بیاورد و بفهمد و بشناسد، نه، منعکس نشده. نباید تصور کرد که مضامین دفاع مقدس، مضامین تکراری است. خیلی از مفاهیم و مضامین در مجموعه ی این تلاش هشت ساله وجود داشته که هنوز درباره ی آنها کار نشده، فکر نشده. یک فهرست طولانی پیش من هست که یک وقتی اینجا با دوستان سینماگر صحبت میکردیم، مواردی اش را ذکر کردم. در این بخشها فکر کردن و جستجو کردن، هنرمند را میرساند به مضامین بکر و گویائی که میتواند اثر هنری تولید کند. بالاخره آنچه که در جمع بندی دفاع مقدس، انسان میتواند بگوید، این است که این هشت سال، مظهری از برترین صفاتی است که یک جامعه میتواند به آنها ببالد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. یعنی دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان خواهی است، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است. جنگ، کار پیچیده ای است. مدیریت جنگ و فرماندهی جنگ، کار بسیار سنگین و پیچیده ای است. این کار را جوانهای نورس ما در بسیاری از بخشها انجام میدادند. این تدبیر، این حکمت، چیز بسیار شگفت آوری است؛ مظهر شکوفائی استعدادها و ظرفیتهاست. چقدر جوانهای کم سال رفتند در جبهه و توانستند در آنجا کارهای بزرگ از خودشان نشان بدهند. بعضی شهید شدند، بعضی هم جزو سرمایه های انقلاب بودند، بعدها کشور از اینها استفاده کرد. حقیقتاً این جوری بود که سپاه پاسداران یکی از مراکز صدور نیرو به همه جای کشور شده در طول این بیست و هفت هشت سال؛ به خاطر اینکه جنگ توانست از یک مجموعه ی جوان، مجموعه ای از عناصر کارآمد و بااستعداد درست کند و تحویل بدهد؛ چون استعدادها در اینها شکوفا شد. جنگ مظهر این ارزشهاست. اینها چیزهائی نیست که هیچ ملتی از اینها خود را بی نیاز بداند. بنابراین راوی جنگ، در واقع دارد یک چنین ارزشهائی را روایت میکند؛ حکایت یک چنین خصال پسندیده و اوجهائی را دارد به مستمعین خودش نشان میدهد. حالا کارهای زیادی در این زمینه ها شده. من توصیه میکنم اولاً مسئولین هنری، مسئولین بخشهای گوناگون ادبیات، به نظراتی که دوستان در اینجا دادند و نظراتی که در این زمینه ها داده میشود، توجه کنند. البته بعضی از کارها هم شده که این دوستانی که اظهارنظر میکنند، ممکن است از آنها

اطلاعی نداشته باشند؛ کارهای خوبی هم دارد صورت میگیرد. اینکه تصور بشود که هنر دفاع مقدس در جامعه ی ما مخاطب ندارد، طالب ندارد، این هم خطای بزرگی است، از اشتباهات فاحش است؛ اگر کسی این را خیال کند. تحقیقاً پرمشتری ترین آثار هنری بعد از انقلاب در زمینه های مختلف، آن آثار هنری است که مربوط به دفاع مقدس بود؛ چه در زمینه ی فیلم و سینما، چه در زمینه ی کتاب، خاطره، داستان. همین چند تا کتابی که در واقع تیراژهایشان بی سابقه است - در کشور ما چنین تیراژهائی وجود نداشته که در ظرف دو سال، صد بار کتابی چاپ بشود. اینکه به من گزارش دادند، کتابی است در باب دفاع مقدس، همین کتاب «خاکهای نرم کوشک» یا کتاب «دا» که در کمتر از دو سال، شنیدم بیش از هفتاد بار به چاپ رسیده! ما هیچگونه کتابی از کتابهای گوناگون را با این تیراژها نداریم - مخصوص کتابهای مربوط به دفاع مقدس است. در زمینه ی فیلم هم همین جور است؛ پرفروش ترین فیلمها و پرجاذبه ترین و پرمشتری ترین فیلمها، فیلمهائی است که مربوط به دفاع مقدس است. از فیلم «آژانس شیشه ای» و «لیلی با من است»، تا این فیلم اخیرِ «اخراجی ها»ی آقای ده نمکی، اینها بیشترین مشتری ها، بیشترین فروشها را داشته که درباره ی دفاع مقدس است. این جور نیست که مشتری نداشته باشد، طالب نداشته باشد. البته بعضی از کارها هست، مشتری پیدا نمیکند؛ این اشکال در مضمون و محتوا نیست، اشکال در ساخت است، در قالب است، در کیفیت است، در مایه های کم هنری است که به خرج داده میشود و در یک اثر به کار میرود و طبعاً طالب پیدا نمیکند. بنابراین در این زمینه هرچه بتوان کار کرد، هرچه بتوان سرمایه گذاری مالی و مدیریتی و وقتی و اینها کرد، جا دارد؛ و سفارش ما این است. دوستان هنرمند هم با شوق و امید، این کار را دنبال کنند. البته این کار افراد پابه رکاب و آماده و مسئولیت شناس لازم دارد؛ یعنی کسانی که حقیقتاً احساس مسئولیت کنند و حالت تنبلی و خواب آلودگی و اینها در انسان نباشد. یک چنین عناصری میتوانند خوب در این عرصه و در این میدان نقش ایفاء کنند. یکی از نقصهای کار ما هم البته این است که ما آثارمان امکان انعکاس بین المللی، کمتر پیدا کرد. البته دلائلی دارد؛ این جشنواره های بین المللی، کارهائی را که حقیقتاً راوی خوب و درستی از دفاع مقدس یا از انقلاب یا از ارزشهای نظام جمهوری اسلامی باشد، مطلقاً به خود راه نمیدهند و دوست ندارند؛ مگر وقتی مجبور باشند یک چیزی را در مجموعه ی کار خودشان راه بدهند. سیاست جشنواره های بین المللی، سیاست برخلاف و برعکس این است؛ اما بالاخره مستمع به این جشنواره ها اختصاص ندارد و میتوان مستمعینی، طالبانی، خوانندگانی برای کتابها، بینندگانی برای فیلمهای دفاع مقدس پیدا کرد؛ در صورتی که برای کار و اثر ترجمه ی درست و خوبی انجام بگیرد که به نظر من یکی از عرصه های کار این است. امیدواریم که خداوند متعال به شماها توفیق بدهد، بتوانید در این زمینه ی کار دفاع مقدس هر چه تلاش ممکن است، انجام بدهید. هم مسئولین تلاش کنند، هم هنرمندان تلاش کنند، هم در بخشهای تحقیقاتی - که خیلی مهم است. خوشبختانه تحقیقات خوبی هم دارد در بعضی از مراکز انجام میگیرد - هم در آن بخشهائی که اسناد را در اختیار دارند؛ نگهداری اسناد، پردازش اسناد، تدوین اسناد؛ اینها خیلی مهم است؛ اینها نبایستی بگذارند از دست برود؛ در اختیار محققین قرار بگیرد و ان شاءاللّه ادبیات دفاع مقدس از تحقیق استفاده کند؛ هنر دفاع مقدس هم از ادبیات و تحقیق حداکثر استفاده را ان شاءاللّه بکند. خداوند ان شاءاللّه به همه ی شماها توفیق بدهد. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته

خطبه های نماز عید سعید فطر

خطبه های نماز عید سعید فطر خطبه ی اول بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین. الحمد للّه الّذی خلق السّماوات و الارض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. نحمده و نستعینه و نستغفره و نؤمن به و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی ءاله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین سیّما بقیّهٔاللّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و

هـداۀ المـؤمنین عیـد سـعید فطر را به همه ی برادران و خـواهران نمـازگزار و همه ی ملت ایران و به همه ی مسـلمانان جهـان و امت عظیم اسـلامی تبریـک عرض میکنیم. مسـلمان از مـاه رمضـان با نورانیت خارج میشود. ماه رمضان با روزه اش، با ذکر و دعا و ثنای الهی در آن، با تلاوت قرآن، با حسـنات فراوان دیگر که انسان مؤمن از آن برخوردار میشود، دل را نورانی میکند، زنگارها را از دل و جان انسان میزدایـد. در حقیقت از شب قـدر، انسان مؤمن روزه دار، سال نوی را آغاز میکند. در شب قدر تقدیر او در دوران سال برای او از سوی کاتبـان الهی نوشـته میشود. انسـان وارد یـک سـال نو، مرحله ی نو و در واقع یـک حیات نو و ولادت نو میشود. در راهی به حرکت در می آیـد، بـا ذخیره ی تقوا این راه را طی میکنـد، در اثنـای این راه هم مقـاطع گونـاگون برای تجدیـد خـاطره و یادآوری مجـدد برای او قرار داده انـد و روز عیـد فطر یکی از این مقاطع میان راه است. این روز را بایـد مغتنم شـمرد. این نماز روز عیـد فطر به یـک معنـا شـکرانه ی نعمت الهی در مـاه رمضـان است. شـکرانه ی این ولاـدت جدیـد است. در نماز عیـد فطر بارها به خداونـد عرض میکنیم: «ادخلنی فی کلّ خیر ادخلت فیه محمّـدا و آل محمّد»؛ ما را به آن بهشت مصـفای ایمان و اخلاق و عمل که این برگزیـدگان را در آن جا دادی، وارد کن. «و اخرجنی من کلّ سوء اخرجت منه محمّدا و آل محمّد صـلواتک علیه و علیهم»؛ از آن دوزخ عمـل ناشایست، اخلاق ناشایست، عقیـده ی ناشایست که این بزرگواران و عزیزان عالم خلقت را از آن محفوظ و مصون نگاه داشتی، ما را خارج کن. این هدف بزرگ را برای خودمان در روز عید فطر ترسیم میکنیم، آن را از خدا طلب میکنیم و خودِ ما هـم البتـه وظیفـه داریم، تکلیـف داریم که سـعی کنیم، تلاـش کنیم که در این صـراط مسـتقیم بمـانیم. این همـان تقـواست. یکی از دسـتاوردهای بزرگ ماه رمضان توبه و انابه است؛ بازگشت به خدای متعال. در دعای شریف ابی حمزه ی ثمالی میخوانیم: «و اجمع بینی و بین المصطفی و انقلنی الی درجۀ التّوبۀ الیک»؛ ما را به درجه و مقام توبه برسان که برگردیم. از راه کج، از عمل بد، از پندار بـد، از اخلاـق زشت برگردیم. در دعـای وداع مـاه مبـارک رمضان، امام سـجاد به پروردگار عالم عرض میکنـد: «انت الّـذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سمّیته التّوبۀ»؛(۱) این بـاب را باز کردی به روی ما که به سوی عفو تو بشـتابیم، از نعمت عفو و رحمت تو بهره ببریم. این در، درِ توبه است؛ پنجره ی دلگشا به سوی فضای مصفای عفو الهی. اگر خدای متعال راه توبه را به روی بندگان باز نمیکرد، وضع مـا بنـدگان گنهکار خیلی بـد میشـد. انسان تحت تأثیر غرائز انسانی، هوی های نفسانی دچار خطا میشود، دچار لغزش میشود و گنـاه میکنـد. هر کـدام از این گناهان زخمی بر پیکره ی دل و جان ما وارد میکنـد. چه کار میکردیم اگر راه توبه نبود؟ در دعای کمیل امیرالمؤمنین عرض میکنـد: «لا اجد مفرّا ممّا کان منّی و لا مفزعا اتوجّه الیه فی امری غیر قبولک عذری»؛ اگر مسئله ی عذرخواهی کردن و قبول عذر از سوی پروردگار کریم و رحیم نبود، چطور ما میتوانستیم از آنچه بر سر خود آورده ایم از گناه، از تخلف، از لغزش، از پیروی از هوی هـا، از شـر این همه بارهـای سـنگین گنـاه، خودمـان را خلاص کنیم؛ مفرّی نـداشتیم، پناهگاهی نـداشتیم. این پناهگـاه را خـدای متعال به روی ما گشوده است و آن توبه است. توبه را قـدر بدانیـد. جوانی بر اثر جهالت از خانه ی پـدر و مـادر میگریزد و فرار میکنـد، بعـد به آغوش پـدر و مادر برمیگردد و با محبت آنها، با مهر آنها، با نوازش آنها مواجه میشود. این، توبه است. وقتی برمیگردیم به سوی خانه ی رحمت الهی، خدای متعال با آغوش باز ما را قبول میکند و میپذیرد. این بازگشـت را که در ماه رمضان به طور طبیعی برای انسان مؤمن پیش می آید، مغتنم بشـماریم. من دیدم تصویر حضور جوانان را، نوجوانان را، زنان و مردان را، در ماه رمضان در جلسات دعا، در جلسات قرآن، در جلسات ذکر؛ این اشکهائی که در توجه به پروردگار بر چهره ها میغلتید و فرو میریخت، خیلی قیمت دارد، خیلی ارزش دارد. اینها توبه است. این توبه را نگه داریم. هوی پرستی ما، دلهای سر به هوای مـا دچار خطا و لغزش میشود. این فرصت را ماه رمضان در اختیار ما قرار داده است که بتوانیم خودمان را شسـتشو بـدهیم. این شسـتشو خیلی ارزش دارد. ایـن اشـکها دل را شسـتشو میدهـد، امـا بایـد حفظش کرد، بایـد آن را نگـه داشت. همه ی این دردهـای بزرگ، بیمـاری هـای مهلـک و خطرناک، یعنی منیت ها، کبرها، حسـدها، تعـدی ها، خیانتها، لاابالیگری ها - که اینها بیماری های بزرگ ما هسـتند - در ماه رمضان فرصت علاج پیدا میکنند، قابل درمان میشوند. خدای متعال توجه میکند و یقیناً توجه کرده است.

ماه رمضان ما امسال ماه رمضان خیلی خوبی بود. مجالس - مجالس قرآن، مجالس ذکر، مجالس دعا، مجالس موعظه - حضور قشرهای مختلف، گروه های مختلف اجتماعی، چهره ها و قیافه های گوناگون در این مجالس. چقدر انفاق در این ماه انجام گرفت، چقدر در طول این ماه مبارک از ضعیفان دستگیری شد. اینها خیلی ارزش دارد. هر کدام یک عطری به روح انسان میدهد، گشایشی برای انسان به وجود می آورد. اینها را حفظ کنیم. من توصیه میکنم جوانها این دلهای نرم را، این دلهای نورانی را مغتنم بشمرند. در سنین بالاـ کمتر پیش می آید، برای جوانها بیشتر پیش می آید. این دلها را حفظ کنید. نماز اول وقت، حضور در مساجد، تلاوت قرآن، انس با قرآن، انس با ادعیه ی وارده ی از اهل بیت - که گنجینه ی معارف اسلامی است - را مغتنم بشمرید. به اخلاق خودمان هم برسیم؛ به اخلاق خودمان هم برسیم. اخلاق اهمیتش از عمل هم بیشتر است. فضای جامعه را فضای برادری، مهربانی، حسن ظن قرار بدهیم. من هیچ موافق نیستم با اینکه فضای جامعه را فضای سوءظن و فضای بدگمانی قرار بدهیم. این عادات را از خودمان باید دور کنیم. اینکه متأسفانه باب شده که روزنامه و رسانه و دستگاه های گوناگون ارتباطی - که امروز روزبه روز هم بیشتر و گسترده تر و پیچیده تر میشود - روشی را در پیش گرفته اند برای متهم کردن یکدیگر، این چیز خوبی نیست؛ این چیز خوبی نیست، دل ما را تاریک میکند، فضای زندگی ما را ظلمانی میکند. هیچ منافات ندارد که گنهکار تاوان گناه خودش را ببیند، اما فضا، فضای اشاعه ی گناه نباشد؛ تهمت زدن، دیگران را متهم کردن به شایعات، به خیالات. همین جا من این را هم بگویم: اینکه در دادگاه ها - که در تلویزیون هم پخش میشد - از قول یک متهمی چیزی راجع به یک کس دیگری گفته میشود، من این را بگویم که این، شرعاً حجیت ندارد. بله، متهم هرچه درباره ی خود در دادگاه بگوید، این حجت است. اینکه بگویند در دادگاه درباره ی خودش اگر اعترافی کرد، حجت نیست، این حرف مهملی است، حرف بی ارزشی است؛ نه، هر اقراری، هر اعترافی، شرعاً، عرفاً و در نزد عقلاـ در یک دادگاه در مقابل دوربین، در مقابل بینندگان میلیونی که متهم علیه خود بکند، این اعتراف مسموع است، مقبول است، نافذ است؛ اما علیه دیگری بخواهد اعترافی کند، نه، مسموع نیست. فضا را نباید از تهمت و از گمان سوء پر کرد. قرآن کریم میفرماید: «لو لا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا»؛(۲) وقتی میشنوید که یکی را متهم میکنند، چرا به همدیگر حسن ظن ندارید؟ تکلیف دستگاه اجرائی و قضائی به جای خود محفوظ است. دستگاه های اجرائی باید مجرم را تعقیب کنند، دستگاه های قضائی باید مجرم را محکوم و مجازات کنند؛ با همان روشی که ثابت میشود و در قوانین اسلامی و قوانین عرفی ما هست و هیچ هم در این زمینه نباید کوتاه بیایند؛ اما مجازات مجرم که از طرق قانونی جرم او ثابت شده است، غیر از این است که به گمان، به خیال، به تهمت، یکی را متهم کنیم، بدنام کنیم، توی جامعه دهن به دهن بگردانیم. اینکه نمیشود. این فضا، فضای درستی نیست. یا دیگران - خارجی ها، بیگانه ها، تلویزیونهای مغرض - علیه کسی یا کسانی حرفی بزنند، ادعا کنند که اینها فلان جا خیانت کردند، فلان جا خطا کردند؛ ما هم عین همان را پخش کنیم. این، ظلم است؛ این، مورد قبول نیست. رسانه های بیگانه کِی دلشان برای ما سوخته است؟ کِی خواسته اند حقائق در مورد ما روشن بشود، که در این مورد بیایند حقیقت را گفته باشند؟ میگویند، حرفهائی میزنند، ادعاهائی میکنند. نباید گفت اینها شفافیت است. این، شفافیت نیست؛ این، کدر کردن فضاست. شفافیت معنایش این است که مسئول در جمهوری اسلامی عملکرد خودش را به طور واضح در اختیار مردم قرار بدهد؛ این معنای شفافیت است، باید هم بکنند؛ اما اینکه ما بیائیم این و آن را بدون اینکه اثبات شده باشد، بگیریم زیر بار فشار تهمت و چیزهائی را به آنها نسبت بدهیم که ممکن است در واقع راست باشد، اما تا مادامی که ثابت نشده است، ما حق نداریم آن را بیان کنیم؛ این آن را متهم کند، آن این را متهم کند؛ از رسانه ی بیگانه - رسانه ی مغرض انگلیس - شاهد برایش بیاوریم، بعد هم یک نفر از آن طرف پیدا بشود و کل نظام را به اموری که شایسته ی نظام اسلامی نیست و نظام اسلامی شأنش بسیار بالاتر است از این چیزهائی که بعضی به نظام اسلامی نسبت میدهند، متهم بکند، این اشکال بر آنها بیشتر هم وارد است. تهمت زدن به یک شخص گناه است، تهمت زدن به یک نظام اسلامی، به یک مجموعه، گناه بسیار بزرگتری است. پروردگارا ! با تقوای خود ما را از

این گناهان دور کن. بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۳) خطبه ی دوم بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین لا سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقهٔ الطّاهرهٔ و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّهٔ و علیّ بن الحسین و محمّدبن علیّ و جعفربن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّدبن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و الخلف الهادی المهدیّ حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین اوصیکم عباد اللَّه بتقوی اللَّه در خطبه ی دوم، اولین مطلبی که وظیفه ی خود میدانم عرض بکنم، عرض سپاس و قدردانی است از ملت عظیم الشأن ایران به خاطر نمایش عظمتی که در روز قدس در برابر چشم جهانیان قرار دادند. چقدر سعی کرده اند در طول این سالها که روز قدس را که نماد صف بندی حق در مقابل باطل است، تضعیف کنند. روز قدس نشان دهنده ی صف بندی حق و باطل، صف بندی عدل در مقابل ظلم است. روز قدس فقط روز فلسطین نیست؛ روز امت اسلامی است. روز فریاد رسای مسلمانان علیه سرطان کشنده ی صهیونیزم است که به وسیله ی دست متجاوز اشغالگران، مداخله کنندگان، قدرتهای استکباری به جان امت اسلامی افتاده است. روز قدس چیز کوچکی نیست. روز قدس یک روز جهانی است. یک پیام جهانی هم دارد. نشان دهنده ی این است که امت اسلامی اولاً ـ زیر بار ظلم نمیرود، ولو این ظلم از پشتیبانی بزرگترین و قدرتمندترین دولتهای عالم برخوردار باشد. چقدر سعی کردند روز قدس را تضعیف کنند و امسال بیش از همیشه تلاش کردند؛ اما روز قدس در ایران اسلامی، در تهرانِ باعظمت به همه ی دنیا نشان داد که عقربه ی انقلاب و ملت ایران به کدام سمت و کدام جهت است؛ نشان داد که اراده ی ملت ایران چیست؛ نشان داد که ترفندها و حقه ها و پول خرج کردنها و خباثتهای سیاسی آنها بر روحیه ی ملت ایران اثری ندارد. سران و سیاسیون غرب در این چند ماه فریب رسانه های خودشان را خوردند، فریب تحلیلگران حرفه ای مطبوعات و رادیو تلویزیونهای خودشان را خوردند، خیال کردند که میتوانند روی ملت ایران اثر بگذارند. روز قدس شما نشان دادید که آنها در پی سراب بودند. حقیقت این است. حقیقت ملت ایران همان چیزی است که در روز جمعه ی آخر ماه مبارک رمضان - روز قدس - نشان داده شد و نشان داده شد که امتداد این عظمت، این حرکت در دنیای اسلام گسترده است و مخصوص ایران نیست؛ در نقاط مختلف عالم مسلمانها هر جائی که امکان پیدا کردند، روز قدس را با فریاد خود علیه ظلم آمیختند. روز قدس روز بسیار عظیمی است. این کار را شما به بهترین وجهی انجام دادید. یک بار دیگر ملت ایران نشان داد که در مواقع حساس، سخن خود را با رساترین فریاد به گوش مردم دنیا میرساند. هفته ی دفاع مقدس آغاز میشود. دفاع مقدس جهاد بزرگ دینی و ملی ملت ایران بود. ملت ایران روح اعتماد به نفس ملی را به وسیله ی هشت سال دفاع قدرتمندانه توانست در خود تقویت کند، توانست استعدادها را در خود شکوفا کند، توانست ظرفیتهای ناشناخته ی خود را بشناسد. جوانهای ما در جنگ تحمیلی، چه در نیروهای مسلح - ارتش و سپاه - و چه در بسیج عظیم مردمی - بسیج مستضعفان - توانستند چهره ای را از ایران نشان بدهند که ده ها سال بود - شاید بشود گفت دویست سیصد سال بود - که از ایران چنین چهره ای دیده نشده بود. اگر شما می بینید امروز ملت ما و جوانان ما با ظرفیت عظیم استعداد خود در میدانهای دانش و فناوری حضور دارند، بخش عمده ای از این مرهون دفاع مقدس است. آنجا بود که ملت ایران آگاه شدند، دانستند که چه ظرفیتی دارند، چه قدرتی دارند. آنهائی که به جمهوری اسلامی حمله کردند، به خودشان وعده دادند که سه روز دیگر، یک هفته ی دیگر، یک ماه دیگر، تهران را فتح خواهند کرد(!) امروز از آن روزها نزدیک به سی سال گذشته است؛ ملت ایران روزبه روز مقتدرتر و قوی تر شده است؛ این درخت روزبه روز تناورتر و ریشه دارتر شده است و آن مفلوکهائی که آن خیالهای باطل را کردند، هر کدامشان در کنجی به زباله دان افتادند و نابود شدند. بعد از این هم همین جور خواهد بود. آنچه که من امروز به همه ی ملت عزیزمان و به مسئولین محترم - بخصوص که بحمداللَّه هم قوه ی مجریه، هم قوه ی قضائیه، یک دوره ی جدید را آغاز کرده اند و تازه نفسند - توصیه میکنم، این است که برای دهه ی

پیشرفت و عدالت، همه خودشان را آماده کنند. ما احتیاج داریم به جهش در این راه. ما عقب ماندگی زیاد داریم. با رفتار معمولی نمیشود به نقطه ی مطلوب رسید؛ ما به جهش احتیاج داریم. این جهش، ایمان میخواهد، اخلاص میخواهد، هماهنگی میخواهد، همکاری نیروها را با یکدیگر لازم دارد. قوای سه گانه با هم همکاری بکنند، همدلی کنند، به هم کمک کنند؛ مردم به مسئولین، بخصوص به قوه ی مجریه که وسط میدان است کمک کنند، همکاری کنند، همراهی کنند، ما بتوانیم راه های نرفته را برویم؛ کارهای بزرگی که در انتظار ماست، انجام بدهیم. بر روی یک نقطه ی بخصوص هم تاکید میکنم در میان کارهائی که باید انجام بدهیم و آن نقطه، علم است. چند سالی است که حرکت علمی در کشور آغاز شده است. نخبگان نگذارند این حرکت کند شود یا خدای ناکرده متوقف شود؛ پیش بروید. حوزه و دانشگاه در این مورد مسئولیت سنگینی دارند. استاد و دانشجو همه مسئولیت دارند. راه علم را باید دنبال کنید. اگر ملتی نتواند در میدان علم و پیشرفت علمی و خطشکنیِ علمی پیشرفت کند، کلاهش پس معرکه خواهد ماند. اگر می بینید کسانی آگاهانه، بی پروا در دنیا ظلم آشکار میکنند، این به پشتوانه ی علمشان هست. علم است که برای آنها ثروت به وجود آورده است، قدرت سیاسی به وجود آورده است، نفوذ در دنیا و در مناطق گوناگون عالم به وجود آورده است. کلید پیشرفت، علم است. نگذارید حرکت علمی متوقف بشود. یک نکته ی دیگر هم عرض بکنم. امسال ما اعلام کردیم سال اصلاح الگوی مصرف؛ همه هم استقبال کردند؛ مسئولین استقبال کردند، مردم - هر کدام صدایشان به ما رسید - استقبال کردند، متخصصین و نخبگان و افراد مطلع در زمینه های اجتماعی و اقتصادی استقبال کردند، گفتند عجب شعار درستی است، شعار خوبی است؛ خوب، چه شد؟ سه چهار ماه متأسفانه کشور دنبال همین هیجانهای کاذب، در این زمینه وقت را از دست داد. ما الان در پایان نیمه ی اول سال قرار داریم. البته اصلاح الگوی مصرف مخصوص یک سال نیست؛ سالها طول میکشد. من ایام عید هم این را گفتم؛ شاید ده سال طول بکشد که انسان بخواهد این کار را بکند؛ اما باید شروع کنیم. مسئولین باید در این زمینه تلاش کنند، کار کنند، همکاری کنند، دانشگاه ها، افراد مطلع، حوزه های علمیه، هر کدام نقشی دارند؛ ان شاءاللّه این نقش را ایفاء کنند و بتوانیم به کمک الهی، با همت دولت محترم که در این زمینه باید پیشتاز باشد و پیشرو باشد و با کمک مردم، این کار را پیش ببریم. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الابتر.(۴) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

۱) صحیفه ی سجادیه، دعای ۴۵ ۲) نور: ۱۲ ۳) عصر: ۱ - ۳ ۴) کوثر: ۱ - ۳

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۵ شوال ۱۴۳۰ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیلی خوش آمدید آقایان محترم! برادران عزیزِ نخبگان و خبرگان روحانی و متقی این ملت! و خیلی متشکرم از زحمات شما در این دو روز و نشست پُر فایده ای که داشتید و بیانات رئیس محترم مجلس خبرگان و همچنین این گزارش مشروح و مفید و کاملی که جناب آقای شاهرودی بیان فرمودند. اولاً لازم میدانم فقدان این عالم شهید را که حقیقتاً خسارتی بود - هم برای کردستان، هم برای ما - تبریک و تسلیت عرض بکنم به مردم کرد، به برادران اهل سنت و به همه ی کسانی که علاقه مند به سرنوشت کشورند و علاقه مند به وحدت در کشورند. این یک نمونه از جنایتهائی است که سرنخ آن بدون تردید در بیرون از مرزهاست و سرویسهای جاسوسی لانه کرده ی در عراق اشغالی و در کردستان عراق، بلاشک عامل و مجری این جنایتها هستند؛ طراح این جنایتها آنها هستند. البته این برای ما خسارت بود بلاشک، لکن قطعاً هدف دشمن از شهادت ماموستا ملا محمد شیخ الاسلام، برآورده نخواهد شد. تروریزم نتوانسته است و نخواهد توانست ضربه ای به انقلاب وارد کند، بلکه بعکس هر جا به وسیله ی دشمن، خونی مظلومانه بر زمین ریخته شد، این پرچم خونین به دست جمع بیشتری برافراشته شد. اینجا هم همانجور خواهد شد. بلاشک طلاب جوان سنی و علمای اهل سنت و مردم کُرد - در استان کردستان و غیر آنها - راه این شهید را گرمتر و مشتاقانه تر ادامه خواهند داد. من نقش این برادر خوبمان را در کردستان، هم

از دور میدانستم، هم از نزدیک رفتم مشاهده کردم. ایشان عامل وحدت بود، عامل گسترش فکر انقلاب اسلامی بود، معتقد به مبانی نظام بود؛ کاملاً صادقانه و جدی. و همین روحیات بلاشک در بین علاقه مندان ایشان، در بین طلاب جوان کردستان توسعه خواهد یافت. دشمن بداند که این خشونت و این جنایت راه به جائی نخواهد برد و اهداف او را تأمین نخواهد کرد. همه هم بدانند که دشمن در دشمنی خود، شیعه و سنی و کُرد و فارس و تُرک و بلوچ و اینها نمیشناسد؛ هر کسی منادی وحدت است، هر کسی پایبند به مبانی نظام هست، مورد بغض و دشمنی دشمن هست؛ هر که باشد، هر چه باشد، با هر مذهبی ، با هر قومیتی. نکته ی دومی که عرض میکنم، این است که امتیاز بی بدیل مجلس خبرگان رهبری این است که در این مجلس دغدغه های عمومی و ملی مطرح است؛ معطوفاً به اسلام و انقلاب. در این مجلس - که شاید این خصوصیت در این مجلس بی نظیر باشد - جناح بندی های سیاسی، خطبازی ها و خطسازی ها راهی ندارد؛ تاکنون بحمداللّه این جور بوده، بعد از این هم به حول و قوه ی الهی همین جور خواهد بود؛ و همین مایه ی وزانت و متانت و اهمیت این مجلس در چشم مردم است. و لذا می بینید دشمنی دشمن ها هم با این مجلس بسیار وسیع و گسترده است، که در هر برهه ای از زمان به یک نحوی این دشمنی نشان داده میشود. این مایه ی اعتماد مردم است که احساس بکنند این جمع منتخب آنها - که همه عناصر روحانی و شناخته شده ی به علم دین هستند - در این مجلس به فکر مسائل اساسی اسلام و مسلمین و جامعه ی ایرانی و مسائل عمده ی کشور هستند؛ مسائل شخصی و خطی و جناحی در تصمیم گیری ها و در اظهارات اینها راهی ندارد. این خیلی چیز مهمی است. صحنه ی کار برای این مجلس، صحنه ی دفاع از اصول است، صحنه ی دفاع از ارزشهاست؛ ممکن است سلائق و بیانهای مختلفی باشد، لکن حقیقت قضیه همین است؛ و این ان شاءاللّه باید با جدیت و استحکام ادامه پیدا بکند. نکته ی بعدی که به برادران محترم عرض کنیم، این است که معارضه ی با نظام، یک سابقه ی سی ساله در این انقلاب دارد؛ چیز جدیدی نیست. اَشکال معارضه گوناگون بوده است، اما همیشه بوده است؛ شدتاً، ضعفاً، متناسب با وضعیت ما در داخل بوده. هر جا احساس کردند و هر وقت احساس کردند میتوانند حضور قوی تری پیدا کنند، ضربه ای را که میتوانستند - به خیال خود - وارد کردند. و انقلاب هم در طول این سی سال در مقابل این ضربات ایستاده است؛ نه فقط ضعیف نشده، بلکه روز به روز بحمداللّه کشور و نظام جمهوری اسلامی قوی تر هم شده. منتها یک نکته وجود دارد و او این است که هر چه ما در نظام جمهوری اسلامی، توانستیم ریشه ی خودمان را عمیق تر کنیم و پیشتر برویم و کارهایمان را پیچیده تر بکنیم، توطئه ی دشمن هم پیچیده تر شده است؛ این را باید توجه داشت. درست است که ما تجربه ی غلبه ی بر چالشهای تحمیل شده را داریم - نه فقط در یک مورد و دو مورد؛ در تمام این سی سال، تجربه ی نظام جمهوری اسلامی، تجربه ی غلبه بر چالشها و بر معارضه ها و دشمنی هاست - ولی بایستی توجه کرد که - همانطور که اشاره فرمودند - دشمن، «من نام لم ینم عنه»؛(۱) بیدار است؛ خبرهائی که از مراکز حساس سیاسی و امنیتی دنیا به دست ما میرسد، نشان میدهد که دستگاه های عظیمی، گسترده ای، با بودجه های کلانی، به طور دائم متوجه به نظام جمهوری اسلامی هستند؛ با انگیزه هائی که دارند، که گفته شده است و معلوم است برای ما و شما. دارند کار میکنند؛ هر روز طرحی را به میدان می آورند و هر روز عرصه ی جدیدی را در مقابل جمهوری اسلامی می آرایند. و این ادامه هم پیدا خواهد کرد، تا وقتی که مأیوس بشوند؛ آن وقتی که نظام جمهوری اسلامی به نصابهای مشخصی در زمینه های سیاسی، در زمینه های اقتصادی، در زمینه های امنیتی، در زمینه های علمی، در زمینه های اخلاقی برسد. تا جمهوری اسلامی به این نصابهای معین نرسیده است، اینها ادامه پیدا خواهد کرد؛ به آنجا که رسیدیم، دشمن طبعاً مأیوس خواهد شد و واقعیت را به طور کامل خواهد پذیرفت. به هر حال امروز توطئه ی دشمن، توطئه ی پیچیده ای است. ما باید جوانب این توطئه را بروشنی بشناسیم و بشناسانیم؛ وظیفه ی ما این است. امروز جنگ نظامی با ما خیلی محتمل نیست - نمیگوئیم بکلی منتفی است، اما خیلی محتمل نیست - لکن جنگی که وجود دارد، از جنگ نظامی اگر خطرش بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ اگر احتیاط بیشتری نخواهد، کمتر نمیخواهد. در جنگ نظامی دشمن به سراغ سنگرهای مرزی ما می آید، مراکز مرزی ما را سعی میکند منهدم بکند تا بتواند در مرز نفوذ کند؛

در جنگ روانی و آنچه که امروز به او جنگ نرم گفته میشود در دنیا، دشمن به سراغ سنگرهای معنوی می آید که آنها را منهدم کند؛ به سراغ ایمانها، معرفتها، عزمها، پایه ها و ارکان اساسی یک نظام و یک کشور؛ دشمن به سراغ اینها می آید که اینها را منهدم بکند و نقاط قوت را در تبلیغات خود به نقاط ضعف تبدیل کند؛ فرصتهای یک نظام را به تهدید تبدیل کند. این کارهائی است که دارند میکنند؛ در این کار تجربه هم دارند، تلاش هم زیاد دارند میکنند، ابزار فراوانی هم در اختیارشان هست. باید ابعاد دشمن و ابعاد دشمنی را بدانیم تا بتوانیم بر او فائق بیائیم. البته ما مدد الهی داریم، کمک غیبی داریم بدون شک؛ این را انسان دارد مشاهده میکند؛ لکن ما مادامی که هوشیارانه، آگاهانه در میدان نباشیم، تدبیر لازم را به کار نبریم، کمک الهی به سراغ ما نخواهد آمد. دشمنان ما؛ دشمنان انقلاب، دشمنان نظام جمهوری اسلامی، چند خط را دارند دنبال میکنند که این در تبلیغاتشان و در کاری که انجام میدهند، واضح هم هست؛ اینها چیزهای پوشیده و پنهانی نیست؛ باید در ذهن خودمان اینها را جمع بندی کنیم: یکی این است که نشانه های امید را مخدوش کنند؛ مورد خدشه قرار بدهند، که از جمله همین انتخابات بود. حضور هشتاد و پنج درصدی مردم، یک چیز امید بخشی است، یک چیز مهمی است؛ همانطور که عرض کردیم، سی سال بعد از یک انقلاب، مردم کشور بیایند به نظام برآمده ی این انقلاب یک چنین آراء وسیعی را تقدیم بکنند، این جز اعتماد به این نظام و دل بستن به این نظام، معنای دیگری ندارد؛ و این اتفاق افتاد. یا رئیس جمهوری را با این رأی بالا انتخاب بکنند، این یک چیز بی سابقه است. این اتفاق افتاد؛ این کار در کشور شد. این خیلی نقطه ی قوت مهمی است. سعی شد این نقطه ی قوت را تبدیل کنند به نقطه ی ضعف؛ این مایه ی امید را تبدیل کنند به مایه ی تردید، مایه ی یأس. این کار خصمانه ای است. در کشور، مایه های امید فراوان است؛ زیرساختهای کشور، امروز زیرساختهای بسیار مستحکمی است؛ کارهای مهمی در طول این سالها انجام گرفته و امروز کشور آماده ی یک حرکت جهش وار به جلوست. پیشرفتهای علمی، امروز خیلی چشم نواز و چشم گیر است؛ به طوری که دیگران - دانشمندان کشورهای دیگر، آنهائی که انگیزه ی سیاسی ندارند - اعتراف میکنند؛ که یک نمونه اش را دیشب توی تلویزیون دیدید. در مورد همین سلولهای بنیادی، اعتراف کردند که باور نمیکردند در ایران این حدِ پیشرفت وجود داشته باشد. میگوید: من پارسال هم در این کنفرانس علمی شرکت کردم، امسال هم شرکت کردم؛ امسال تا پارسال تفاوت زیادی به وجود آمده، پیشرفت زیادی شده! این یک نمونه اش است؛ ده ها نمونه از این قبیل داریم که اینها پیشرفتهای علمی است؛ مایه های امید است. خودِ تجربه ی سی ساله - سی سال تجربه پشت سر ماست؛ در اختیار ماست - نسل جوانِ پر انرژی و تحصیلکرده ای در وسط میدان است؛ اینها همه مایه های امید و نقاط قوت است. نسل جوانی که هم تحصیلکرده است، هم اعتماد به نفس دارد، هم احساس میکند که میتواند کشور خودش را پیش ببرد. ما یک سند چشم انداز داریم که تا سال ۱۴۰۴، مشخص کرده که خط ما از لحاظ پیشرفتهای کشوری و مادی کجاست؛ خیلی چیز مهمی است. معلوم کردیم که به کجا باید برسیم و از چه طریقی باید حرکت بکنیم. اینها عوامل امید است، اینها نقطه های قوت است. میخواهند اینها را به موجبات یأس تبدیل کنند؛ راجع به سند چشم انداز صحبت بشود، میگویند آقا به این سند توجهی نشده؛ راجع به پیشرفتهای علمی بحث بشود، میگویند اینها خیلی اهمیتی ندارد؛ راجع به انتخابات بحث بشود، این شبهه ها و خدشه ها را پیش می آورند؛ راجع به جوانها صحبت بشود، اشاره میکنند به تخلف چند تا جوان در یک طرفی! یعنی همه ی این نقاط مثبت، این قله های برجسته ای که همه اش امیدافزا هست، اینها را سعی میکنند در چشمها کمرنگ کنند. متقابلاً نقاط ضعف کوچکی که حتماً وجود دارد، بزرگ کنند یا نقاط ضعف را - نمیگوئیم هم کوچک، نقاط ضعفی وجود دارد - بزرگ نمائی کنند؛ چند برابرِ آنچه که هست، این نقاط ضعف را نشان بدهند؛ سیاه نمائی کنند؛ تلقی های بدبینانه ی نسبت به نظام را گسترش بدهند. می بینید دیگر؛ به زور میخواهند این یأس را به جامعه القاء کنند. وقتی یأس وارد جامعه شد، جامعه از پویائی خواهد افتاد؛ افراد مبتکر، افراد نخبه، افراد جوان و پُر نشاط منزوی میشوند، کناره گیری میکنند، دست و دلشان به کار نمیرود، مشارکتها کم میشود، پویائی جامعه از دست میرود. این یکی از خطوط کاری دشمن است؛ مرتباً القای بن بست کردن. شما اگر

ببینید این تبلیغات رادیوها را - حالا امروز رادیوها دیگر نیست. یک وقتی میگفتیم ده ها رادیو، امروز مسئله ی هزارهاست؛ رادیو هست، تلویزیون هست، این وسائل اینترنتی هست - به طور دائم از مراکز مشخصی، مرتباً القای بن بست، القای بحران، القای سیاه بودن وضعیت میشود؛ هر مقداری که بگیرد، هر مقداری که مستمع و شنونده پیدا بکند و باورپذیر باشد برای آنها؛ دارند در این زمینه کار میکنند. این یکی از خطوط کاری دشمن است. یکی از خطوط کاری اصلی دشمن، همین مسئله ی تفرقه است که شما آقایان بر روی او بحق تکیه کردید، در گزارش هم بیان فرمودند، در بیانیه ی پایانی خبرگان هم به این مسئله ی اتحاد توجه شده؛ بسیار مسئله ی مهمی است. مسئله ی اتحاد ملت و کاری که برای ایجاد تفرقه دارد انجام میگیرد، بسیار مسئله ی مهمی است. ما نشانه های وحدت عمومی مردم را داریم می بینیم. شما نماز جمعه ها را در ماه رمضان دیدید، روز قدس را دیدید، نمازهای عید فطر را دیدید؛ چه عظمتی! انسان وقتی نگاه میکند - نه فقط در تهران، در مشهد، در اصفهان، در کرمان، در تبریز، در مناطق مختلف - منظره، منظره های بی نظیری است؛ اصلاً شاید در طول تاریخ اسلام، هرگز نماز عید فطر با این عظمت، با این شُکوه های عجیب - در نقاط مختلف یک کشور، نه فقط در یک شهر - دیده نشده! ما امروز اینها را داریم؛ اینها همه نشانه ی وحدت است؛ نشانه ی همدلی مردم است؛ نشانه ی این است که یک مرکز مشترکی وجود دارد که مردم علی رغم اختلافات جزئی و فرعی ای که با هم دارند، در گرایش و انتماء(۲) به این اصل، متفق اند؛ دلشان متوجه این مرکز است؛ که این مرکز هم دین است، اصول اسلامی است، ارزشهای والاست، دین خداست. این، خیلی چیز مهمی است. خوب، همه باید در مقابل این وحدت سر فرود بیاورند، وقتی این وحدت را می بینند. می بینیم که متأسفانه بعکس، بعضی دم از تفرّق میزنند، از روی جهالت، غفلت؛ واقعاً محمول بر غفلت است این چیزها، بیش از آنچه که بر چیزهای دیگری انسان بخواهد اینها را حمل کند. این، مسئله ی مهمی است. مسئله ی ایجاد وحدت؛ وحدت مذهبی، وحدت قومی، وحدت سلائق سیاسی، اینها مهم است؛ باید سعی کرد. یکی از خطوط دشمن، ایجاد تفرقه است؛ هر چه بتوانند، در هر جا بتوانند، در هر سطحی که بتوانند؛ در سطوح مختلف؛ از مسئولین، غیر مسئولین، آحاد مردم، بین خودِ گروه های روحانی، بین خودِ گروه های دانشگاهی، بین خودِ جمعها و جمعیتهای واحدهای دیگر اجتماعی، و بین اینها با یکدیگر ایجاد اختلاف کنند، و بین مذاهب. نمونه های فراوانش را دارید مشاهده میکنید که در جامعه هست. این یک مسئله است. خط دشمن خط ایجاد تفرقه است. این هم یک مسئله است. مسئله ی بعدی - این خط دیگری است که به نظر ما دشمن بر روی او هم دارد سرمایه گذاری میکند - منصرف کردن ذهن مردم از دشمنیِ دشمن است. ما هرگز منکر نیستیم که در نارسائی های گوناگون و مشکلات فراوانی که بر سر راه جامعه و افراد پیش می آید، تقصیرهای شخصی و تقصیرهای اجتماعی، از درون وجود دارد؛ در این هیچ تردیدی نیست؛ کسی این را منکر نیست. «ما أصابک من حسنهٔ فمن اللّه و ما أصابک من سیئهٔ فمن نفسک»؛(۳) اینکه معلوم است؛ دشمن هم اگر ضربه ای به ما زد و این ضربه کاری شد، این هم «من نفسک» است؛ در این شکی نیست. در جنگ احد هم که دشمن حمله کرد و ضربه زد، در حقیقت مسلمانها از خودشان ضربه خوردند؛ در این که بحثی نیست؛ منتها نکته این است که اگر انسان بخواهد ضربه نخورد، باید نقش دشمن را ببیند. یکی از لوازم توجه و ملاحظه برای ضربه نخوردن، دیدن دشمنی است که میخواهد به ما ضربه بزند؛ از این ما را نباید غافل کنند. خط اغفالِ بخصوص خواص و نخبگان از تأثیر دشمن، یکی از خطوط القائی و تبلیغاتی دشمن است. حالا طرق مختلفی البته برای این کار دارند. تا کسی بگوید دشمن، میگویند: آقا شما همه اش به گردن دشمن می اندازید! خوب، هست دشمن؛ چرا نمی بینیم دشمن را؟ چرا نمی بینیم شعف عظیمی که دشمن پیدا میکند از آنچه که اینجا از اختلاف ما، از حوادث گوناگون، از بلوای بعد از انتخابات به وجود می آید؟ تشویق کنند کسانی را که عامل هستند. آنجا، رئیس یک کشور بزرگ از آدمها اسم می آورد! خوب، این جز ایجاد دشمنی است؟ از معارضین نظام اسم می آورد و تمجید میکند از فلان کس که آقا از شجاعت او(!) ما تعجب کردیم. چرا؟ چون یک کلمه ای گفته که آنها خوششان آمده. اینها را باید دید؛ اینها را باید متوجه شد و نبایستی از دشمنیِ دشمن غفلت کرد. البته دشمنی او خلاف انتظار نیست، غفلت ما

خلاف انتظار است. دولت انگلیس که کارنامه ی دویست ساله ی حضور آنها و ارتباط آنها با کشور ما، کارنامه ی سر تا پا سیاه است - واقعاً یک نقطه و یک جا نداریم که بشود نشان داد که دولت انگلیس به نفع ملت ایران یک قدم کوچکی برداشته باشد؛ هر چه بوده ضرر؛ هر چه بوده صدمه های بزرگ - اینها اعلان میکنند که ما طرفدار ملت ایرانیم! دولت آمریکا اعلام میکند که ما طرفدار مردم ایرانیم! یعنی: با نظام جمهوری اسلامی بدیم، اما مردم را دوست داریم! خوب، مردم جزو این نظامند؛ این نظام که منفک از مردم نیست. این ترفندهای دشمن است. اینها را باید شناخت، فهمید. او البته دشمنی اش را میکند؛ امر طبیعی است، اما اینکه ما نفهمیم دشمنی او را و از این معنا غفلت کنیم، این قابل قبول نیست. یک وقت می بینید ما در داخل جدول و پازلهای دشمن قرار میگیریم - در پازل، مجموعه ای را کنار هم میچینند، تا یک شکلی از تویش در بیاید - تا یکی از این اجزاء را ما تأمین بکنیم. خوب، این خیلی چیز بدی است؛ ما باید سعی کنیم که تأمین کننده ی اجزاء او نباشیم. مثل این جدول حروف متقاطع که وقتی کنار هم گذاشته میشود، یک کلمه ای از تویش در می آید. دشمن یک جدولی این جوری درست کرده، برای اینکه یک حرفی از تویش در بیاورد؛ چند تا از این حروف را هم ما بگذاریم! این را باید مراقبت کرد؛ بحث سر این است؛ باید جدول دشمن را کامل نکنیم؛ پازل دشمن را کامل نکنیم؛ ببینیم دشمن چه کار دارد میکند و چه کار میخواهد بکند؛ اهداف و حضور واضح او را ببینیم. امروز مؤثرترین سلاح بین المللی علیه دشمنان و مخالفین، سلاح تبلیغات است؛ سلاح ارتباطات رسانه ای است. امروز این قوی ترینِ سلاح است و از بمب اتم هم بدتر و خطرناکتر است. این سلاح دشمن را شما در بلواهای بعد از انتخابات ندیدید؟ دشمن با همین سلاح، لحظه به لحظه، قضایای ما را دنبال میکرد و به کسانی که اهل شیطنت بودند، رهنمود میداد. «و انّ الشّیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم»؛(۴) دائم به اولیاء خودشان ایحاء میکردند. خوب، این حضور دشمن است دیگر؛ حضور دشمن را از این واضح تر و روشن تر میشود فرض کرد؟ باید بصیرت داشت. آنچه که انسان از نخبگان جامعه و جریانات سیاسی و گروه های سیاسی انتظار دارد، این است که با این حوادث، با این خطوط دشمن، با بصیرت مواجه بشوند؛ با بصیرت. اگر بصیرت وجود داشت و عزم مقابله وجود داشت، خیلی از رفتارهای ما ممکن است تغییر پیدا بکند؛ آنوقت وضعیت بهتر خواهد بود. بعضی از کارها از روی بی بصیرتی است. این محورهائی که عرض شد این خطوط دشمن را ما در عمل خودمان و در اظهارات خودمان باید محاسبه کنیم و باید اینها را در محاسبات خودمان بگنجانیم، که اگر اظهارنظری هم میخواهیم بکنیم، با توجه به اینها باشد؛ عمل و اقدامی میخواهیم بکنیم، با توجه به اینها باشد؛ ببینیم آیا داریم به دشمن کمک میکنیم یا نه. این به نظر من چیز مهمی است. نکته ی چهارم این است که جمهوری اسلامی - که از انقلاب اسلامی برخاسته است - یک واحدی است که داری دو بعد است: اسلامی بودن و مردمی بودن؛ هم اسلامی است، هم مردمی است. و مردمی است، چون اسلامی است؛ چون اسلام دین جامعه است. دین مسئولیت همگانی است؛ اسلام دین تک تک افراد و اشخاص به حیث خودشان فقط نیست؛ آن هم هست، اما افراد به حیث اجتماعشان هم مورد خطاب اسلامند. اسلام یک دین مردمی است؛ یک دینِ مسئولیت عمومی است؛ بنابراین مردمی بودن از خود اسلامی بودن برمی آید. اسلامی هم هست؛ چون خدای متعال منت گذاشته است: «بل اللّه یمنّ علیکم أن هداکم للإیمان»؛(۵) منت گذاشته بر ما، هدایت کرده ما را به این ایمان؛ پروردگار به مردم ما، به خود ما منت گذاشته، ما را به این دین هدایت کرده؛ لذا جمهورِ ما اسلام را میخواهند و این دین الهی را بحمداللّه خدای متعال به ما داده است. بنابراین «جمهوری اسلامی» است؛ یک منظومه است، یک مجموعه است، یا بگوئیم واحدِ دارای ابعادی است که این ابعاد باید با همدیگر مورد ملاحظه قرار بگیرد و با هم باشد؛ این درهم تنیدگی باید حفظ بشود. هر کدام از این جهات تضعیف بشود، کل و مجموعه تضعیف شده است. مسئله ی ولایت هم پایبندی به همین مجموعه است؛ چه ولایت معصومین (علیهم السّلام)، چه ولایت فقیه که دنباله ی ولایت معصومین و ادامه ی او هست. مسئله ی پایبندی به این مجموعه و رعایت حفظ این مجموعه در کشور و در نظام است، که زاویه ای پیدا نکند، مشکلی برایش به وجود نیاید، در او تنقیصی و تبعیضی حاصل نشود، با همین جامعیت حرکت کند و پیش برود. و این اسلام ناب هم که در فرمایش امام

بود، ناظر به همین است؛ چون امام اسلام ناب فرمودند، در مقابل اسلام آمریکائی. اسلام آمریکائی فقط آن نیست که آمریکاپسند باشد؛ هر چیزی که خارج از این اسلام ناب است؛ اسلام سلطنتی هم همین جور است، اسلام التقاطی هم همین جور است، اسلام سرمایه داری هم همین جور است، اسلام سوسیالیستی هم همین جور است، اسلامهائی که با شکلها و رنگهای مختلفی عرضه بشود و آن عناصر اصلی در او وجود نداشته باشد، همه اش مقابل اسلام ناب است؛ در واقع اسلام آمریکائی است. انسان مشاهده میکند در این معارضه هائی که با نظام در طول این سی سال انجام گرفته، این اسلامهای گوناگون حضور داشته اند؛ هم اسلام التقاطی وجود داشته، هم اسلام سلطنتی وجود داشته، هم اسلام سوسیالیستی وجود داشته؛ انواع و اقسام این اسلامها در مواجهه ی با نظام جمهوری اسلامی وجود داشته اند. خوب، در این نگاه به اسلام و درک و فهم از اسلام، فرد و جامعه با هم ملاحظه میشوند، معنویت و عدالت با هم ملاحظه میشوند، شریعت و عقلانیت با یکدیگر ملاحظه میشوند، عاطفه و قاطعیت در کنار هم دیده میشوند؛ اینها همه باید باشد. قاطعیت در جای خود، عواطف در جای خود، شریعت در جای خود، عقلانیت - که آن هم خارج از شریعت البته نیست - در جای خود؛ همه در کنار هم بایستی مورد استفاده قرار بگیرند؛ انحراف از این منظومه ی مستحکم، موجب انحراف از نظام اسلامی خواهد بود. نکته بعدی این است که ما نه فقط در عمل احتیاج به شجاعت داریم، در فهم هم احتیاج به شجاعت داریم. در فهم فقیهانه، احتیاج به شجاعت هست؛ اگر شجاعت نبود، حتی در فهم هم خلل به وجود خواهد آمد. درک روشن از کُبریات و صُغریات؛ گاهی انسان کُبریات را درست میفهمد، در صُغریات اشتباه میکند. این درک صحیح از مبانی دین و از موضوعات دینی و از موضوعات خارجیِ منطبق با آن مفاهیم کلی و عمومی یعنی کُبریات و صُغریات احتیاج دارد به اینکه ما شجاعت داشته باشیم، ترس نداشته باشیم؛ والّا ترس از مالمان، ترس از جانمان، ترس از آبرویمان، انفعال در مقابل دشمن، ترس از جوّ، ترس از فضا؛ اگر این حرف را بزنیم، علیه ما خواهند بود؛ اگر این حرف را بزنیم، فلان لکه را به ما خواهند چسباند؛ این ترسها فهم انسان را هم مختل میکند. گاهی انسان به خاطر این ترسها، به خاطر این ملاحظات، صورتِ مسئله را درست نمیفهمد؛ نمیتواند مسئله را درست درک بکند و حل بکند؛ موجب اشتباه خواهد شد. لذا «و لا یخشون احدا الّا اللّه» خیلی مهم است؛ در این آیه ی شریفه ی «الّذین یبلّغون رسالات اللّه و یخشونه و لا یخشون احدا الّا اللّه و کفی باللّه حسیبا»؛(۶) معلوم میشود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عدم خشیت است که: «و لا یخشون احدا الّا اللّه». میگوئی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب، «و کفی باللّه حسیبا»؛ محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند. اگر پروای قضاوتهای مردم، داوری های گوناگون مردم را به جای پروای از خدا گذاشتیم، مشکل درست خواهد شد؛ چون پروای از خدای متعال تقواست. اگر این را کنار گذاشتیم و ترس مردم جایگزین شد، آنوقت فرقانی هم که خدای متعال گفته، پیدا نخواهد شد؛ «ان تتّقوا اللّه یجعل لکم فرقانا»؛(۷) این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست. و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسئله ی خشیت از مال و جان و حرف مردم و آبرو و زمزمه ها و حرفها و حدیثها و تهمتها و اینها، خیلی مهم است؛ اینقدر این مسئله مهم است که خدای متعال به پیغمبرش خطاب میکند و او را برحذر میدارد: «و اذ تقول للّذی أنعم اللّه علیه و انعمت علیه أمسک علیک زوجک و اتّق اللّه و تخفی فی نفسک ما اللّه مبدیه و تخشی النّاس و اللّه احقّ أن تخشاه»؛(۸) ملاحظه ی حرف مردم، ملاحظه ی این تهمتی که خواهند زد، ملاحظه ی چیزی را که خواهند کرد، نباید کرد؛ «و اللّه احقّ ان تخشاه». به نظر من یکی از چیزهائی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود، که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دلها به آن بزرگوار را - که واقعاً چیز عجیبی بود - به وجود آورد. و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظه ی هیچ چیزی را نمیکرد. بالاخره اهل فتنه مایلند که خشیت خودشان را، خوف از خودشان را در دل نخبگان و خواص، به جای خشیت از خدا بنشانند؛ یعنی مایلند که از آنها ترسیده بشود؛ «الّذین قال لهم النّاس إنّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل».(۹) یعنی اینکه دائماً دارند به ما میگویند: آقا ! «إنّ

النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم»، جوابش همین است: «فقالوا حسبنا اللَّه و نعم الوکیل». نتیجه اش هم این است: «فانقلبوا بنعمهٔ من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء».(۱۰) نتیجه ی این احساس، این درک، این حقیقت روحی و معنوی همین است که: «فانقلبوا بنعمهٔ من اللَّه و فضل لم یمسسهم سوء». بنابراین، بایستی این شجاعت را داشت. دشمن انواع و اقسام کار را میکند؛ انواع و اقسام فعالیت را میکند؛ عمده هم امروز به گمان من، هدف و آماج توطئه های دشمن، خواص است؛ آماج دشمن، خواص است. می نشینند طراحی میکنند تا ذهن خواص را عوض کنند؛ برای اینکه بتوانند مردم را بکشانند؛ چون خواص تأثیر میگذارند و در عموم مردم نفوذ کلمه دارند. به نظر من یکی از وظائف اصلی امروز ما و شما، همین است: ما بصیرت خودمان را در مسائل گوناگون تقویت کنیم و بتوانیم ان شاءاللَّه بصیرت مخاطبان و مستمعان خودمان را هم زیاد بکنیم. و انقلاب اسلامی، خیلی ریشه دار است؛ خیلی قوی است؛ خیلی ارکان مستحکمی دارد؛ و خدای متعال هم پشتیبان ماست؛ همین طور که من بارها از قول امام (رضوان اللَّه علیه) نقل کرده ام که فرمودند: من از اولی که وارد این قضیه شدیم، دیدم - یا احساس کردم - یک دست قدرتی دارد کارها را پیش میبرد. حقیقتاً همین جور است؛ و این را ایشان به من فرمودند. انسان این دست قدرت الهی را می بیند. البته این دست قدرت الهی، قوم و خویشی ای با ما ندارد - «من کان للَّه کان اللَّه له»، «إن تنصروا اللَّه ینصرکم»،(۱۱) «و لینصرنّ اللَّه من ینصره»(۱۲) - باید در خدمت این راه باشیم؛ خالصانه؛ آنچه که داریم، بیاوریم میدان و برای این راه تقدیم کنیم؛ تلاشمان و کارمان را برای این راه تقدیم کنیم. خدای متعال هم تفضل خواهد کرد؛ لطف خواهد کرد؛ امروز هم همین کار شده و خدای متعال تفضل کرده و سنگ دشمن به سوی خودش برگشته؛ تیرش کمانه کرده به طرف خودش؛ و نتوانستند از توطئه ای که کردند، طرفی ببندند. قطعاً این بلواهای بعد از انتخابات، به نظر آدمهای خبره و آگاه، برنامه ریزی شده بود. یعنی انسان با هر کسی از انسانهای فهیم که با مسائل کشور و با مسائل جهانی آشنا هستند، در میان میگذارد، میفهمد. پریروز من به ایشان(۱۳) همین را عرض کردم؛ گفتم اینها برنامه ریزی شده بود. ایشان گفتند: قطعاً. یعنی همه این را میفهمند که این کار برنامه ریزی شده بوده و این یک کار دفعی نبود که بخواهیم بگوئیم یک چیزی پیش آمده. مثلاً دفعتاً کسی بلند شد حرفی زد؛ نه، این کار برنامه ریزی شده بود؛ از یک مرکزی هدایت میشد. خوب، شکست خوردند دیگر؛ ان شاءاللَّه این شکست شان ادامه هم پیدا خواهد کرد. منتها دائم دارند توطئه میکنند. این را هم عرض بکنیم؛ بعضی ها در فضای فتنه، این جمله ی «کن فی الفتنهٔ کابن اللّبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب»(۱۴) را بد میفهمند و خیال میکنند معنایش این است که وقتی فتنه شد و اوضاع مشتبه شد، بکش کنار! اصلاً در این جمله این نیست که: «بکش کنار». این معنایش این است که به هیچ وجه فتنه گر نتواند از تو استفاده کند؛ از هیچ راه. «لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب»؛ نه بتواند سوار بشود، نه بتواند تو را بدوشد؛ مراقب باید بود. در جنگ صفین ما از آن طرف عمار را داریم که جناب عمار یاسر دائم - آثار صفین را نگاه کنید - مشغول سخنرانی است؛ این طرف لشکر، آن طرف لشکر، با گروه های مختلف؛ چون آنجا واقعاً فتنه بود دیگر؛ دو گروه مسلمان در مقابل هم قرار گرفتند؛ فتنه ی عظیمی بود؛ یک عده ای مشتبه بودند. عمار دائم مشغول روشنگری بود؛ این طرف میرفت، آن طرف میرفت، برای گروه های مختلف سخنرانی میکرد - که اینها ضبط شده و همه در تاریخ هست - از آن طرف هم آن عده ای که «نفر من اصحاب عبد اللَّه بن مسعود ...» هستند، در روایت دارد که آمدند خدمت حضرت و گفتند: «یا امیرالمؤمنین - یعنی قبول هم داشتند که امیرالمؤمنین است - انّا قد شککنا فی هذا القتال»؛(۱۵) ما شک کردیم. ما را به مرزها بفرست که در این قتال داخل نباشیم! خوب، این کنار کشیدن، خودش همان ضرعی است که یُحلب؛ همان ظهری است که یُرکب! گاهی سکوت کردن، کنار کشیدن، حرف نزدن، خودش کمک به فتنه است. در فتنه همه بایستی روشنگری کنند؛ همه بایستی بصیرت داشته باشند. امیدواریم ان شاءاللَّه خدای متعال ما را و شما را به آنچه میگوئیم، به آنچه نیت داریم، عامل کند؛ موفق کند. راجع به این مطلبی هم که جناب آقای شاهرودی نقل کردند، به نظر من خبرگان اقدام نباید بکنند به اینکه کسی را که حالا عقیده ی مخالفی در بین خودشان دارد، اعلام کنند. این به نظر من اقدام خیلی مناسبی نیست. حالا- من البته نمیخواهم به خبرگان تکلیفی بکنم یا

چیزی را به عنوان تکلیف بگویم؛ سلیقه ی من این است. بالاخره یک نفر عقیده ی دیگری در یک مسئله ی خاصی دارد؛ اینجور نیست که در مبانی و اصول اختلافی وجود داشته باشد و به نظرم نمی آید اینجوری باشد. در قضیه ی این عید فطر هم که فرمودند، به نظر من اینی که ما بگوئیم باید جوری بشود که همه، در یک روز عقیده ی به عید پیدا کنند، این نشدنی است؛ یعنی طبق مبانی فقهی ما نشدنی است؛ همه ی فقها بر یک فتوا متفق بشوند؛ خوب، نمیشود. بالاخره یک فقیهی ممکن است پیدا بشود که نظرش چیز دیگری باشد؛ بنابراین اختلاف به وجود خواهد آمد. ما این اختلاف را خیلی بزرگ نکنیم؛ چه اهمیتی دارد؟ چه اشکالی دارد؟ یک نفری است، فتوائی دارد یا مقلدینی هم دارد، یا ندارد و طبق فتوای خودش عمل میکند. منتها البته امسال هم مشاهده کردید، با اینکه بعضی از آقایان بزرگ و محترم و مراجع عظام نظرشان نظر دیگری بود، هیچ تظاهری به این نظر مخالف انجام نگرفت؛ شما ملاحظه کردید. این خیلی چیز مهمی است؛ این خیلی چیز عظیمی است؛ خیلی باید قدردانی کرد. اینجور نبود که حالا ـ یک نماز عید روز یکشنبه تشکیل بشود مثلاً در اصفهان یا در مشهد یا در تهران یا جای دیگر، یک نماز عید هم روز دوشنبه. همچین کاری اتفاق نیفتاد؛ این خیلی مهم است. خوب، بزرگان انصافاً همینطور که همیشه ی عقیده ی ما بوده و الان هم هست، به مصالح نظام، به مبانی نظام خیلی پایبندند، خیلی معتقدند؛ انسان اینها را می بیند؛ و واقعاً باید قدردانی کرد، شکرگزاری کرد. بنده خیلی از آقایان محترم و بزرگی که فتوایشان هم غیر از آن چیزی بود که مبنای حکم ما بود، متشکرم، اما در عین حال، به مخالفت تظاهری نکردند؛ این خیلی چیز مهمی است. دشمن البته ممکن است یک کلمه حرف بزند و این را بزرگ کنند و جنجال کنند و هیاهو کنند؛ ما تابع نغمه ی دشمن که نیستیم. ان شاءاللّه خداوند همه مان را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) نهج البلاغه، نامه ی ۶۲ ۲) وابستگی و انتساب ۳) نساء: ۷۹ ۴) انعام: ۱۲۱ ۵) حجرات: ۱۷ ۶) احزاب: ۳۹ ۷) انفال: ۲۹ ۸) احزاب: ۳۷ ۹) آل عمران: ۱۷۳ ۱۰) آل عمران: ۱۷۴ ۱۱) محمد: ۷ ۱۲) حج: ۴۰ ۱۳) حجةالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ۱۴) درفتنه‌ها چونان شتر دوساله باش، نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پستانی که او را بدوشند - نهج البلاغه، حکمت ۱ ۱۵) واقعهٔ صفین، ص ۱۱۵

بیانات در دانشکده علوم دریایی نوشهر

بیانات در دانشکده علوم دریایی نوشهر بسم‌اللهالرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم به افسرانِ جوانِ عزیزی که دوران دانشجوئی را طی کردند و فارغ‌التحصیل شدند؛ و از امروز رسماً جزئی از مجموعه‌ی پرافتخار ارتش جمهوری اسلامی محسوب میشوند. همچنین تبریک عرض میکنم به جوانان عزیزی که سردوشی گرفتند و دوران دانش‌اندوزی و علم‌آموزی را در دانشگاه‌های افسریِ ارتش جمهوری اسلامی ایران خواهند گذراند. اهمیتی که برای نیروهای مسلح و کسانی که در این کسوت انجام وظیفه میکنند و به کشور خود و ملت خود خدمت میکنند و اهمیتی که برای این مجموعه قائلیم، اولاً از این جهت است که مجموعه‌ی نیروهای مسلح، برترین عامل در حفظ امنیت کشورند. نیروهای مسلح به گفته‌ی امیر مؤمنان دژ ملت، باروی ملت، حصن و حصار مستحکم مردم سرزمینهای خود هستند و امنیت را اینها تأمین میکنند. و ارزش امنیت و وزنش در هر مجموعه‌ی اجتماعی و برای هر ملتی، با چیز دیگری قابل مقایسه نیست. اگر امنیت بود، دانش و پیشرفت و عدالت و سرافرازی و عزت و دنیا و آخرت در آن جامعه میسر میشود. امنیت که نباشد، دستاوردهای بشری، دست‌نیافتنی میشود. این اولین دلیلی است که برای احترام به نیروهای مسلح و اهتمام به این مجموعه‌ها، انسان میتواند برای دل خود و رفتار خود اقامه کند. دومین دلیل این است که نیروهای مسلح در راه این انجام وظیفه، هزینه‌ای را آماده شده‌اند بپردازند که با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست. نیروهای مسلح، جان خود را به این میدان آورده‌اند. نظامیِ مدافعِ از امنیت کشور - چه ارتشی و چه سپاهی و چه دیگر بخشهای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی - برای اینکه امنیت را حفظ کنند، جان خود را به میدان آورده‌اند. این، چیز بزرگی است. علت اینکه شهیدان عزیز ما هرگز از یاد ملت نمیروند، این است

که این سرمایه را فدا کردند. اهل دنیا نه فقط از جان، از خواسته‌های حقیر هم نمیگذرند. مردان حق، سلحشوران، مدافعان ارزشهای معنوی، حاضرند جان خود را کف دست بگیرند و در این میدان قدم بگذارند. عزیزان من! جوانان برومند دانشگاه‌های افسریِ ارتش جمهوری اسلامی ایران! شما یکی از پایه‌های مستحکم اقتدار این کشور محسوب میشوید. هر ملتی حق دارد و وظیفه دارد که در اقتدار خود بکوشد. ملتها اگر خود را به مرحله‌ی اقتدار نرسانند، در کشاکش درگیری‌های جهانی و قدرت‌طلبی‌ها لگدمال خواهند شد. آن ملتی که به ضعف خو کند، ضعف را برای خود عیب بزرگ نشمارد، آن ملت شایسته‌ی سربلندی و عزت نیست. قدرتها، چکمه‌پوشان عالم، سرنیزه‌دارانِ مستبد و دیکتاتور بین‌المللی، به چنین ملتی رحم نخواهند کرد. ملتها وظیفه دارند خود را مقتدر کنند. البته اقتدار یک ملت فقط به نیروهای مسلح نیست. اقتدار ملت، یک حقیقت چندجانبه است؛ نیروهای مسلح، آن خط مقدم تحرک و نشانه‌ی اقتدار ملتند. اما یک ملت از لحاظ دانش باید پیشرفته باشد، از لحاظ اخلاق، از لحاظ ایمان، از لحاظ عزم و اراده، تا بتواند اقتدار خود را حفظ کند. ما تکیه میکنیم بر روی عناصر معنوی اقتدار. اصلی‌ترین عنصر اقتدار معنوی، ایمان است؛ ایمان به خدا، توکل به خدا، حسن‌ظن به خدا. این است که دل را آماده میکند برای ورود در میدانهای دشوار؛ این است که گامها را استوار میکند برای پیمودن جاده‌های سخت؛ این است که مشکلات را در چشمها کوچک میکند، هدفهای بزرگ را در اختیار انسان میگذارد و در مد نظر او و نگاه او قرار میدهد؛ ایمان به خدا. بدون این ایمان، انسان یک قالب مادی است. دلها از عشق به خدا و عشق به معنویت و فضیلت، در آنچنان مجموعه‌هائی که ایمان به خدا ندارند، نمیتپد؛ اقتدار هم به معنای حقیقی کلمه به دست نمی‌آید. اقتدار فقط با داشتن سلاحهای پیشرفته نیست؛ با داشتن پول و قدرت سیاسی و تبلیغاتی هم نیست. اگر پول و سلاح پیشرفته و ابزارهای مخرب میتوانستند اقتدار حقیقی را برای یک کشور به وجود بیاورند، رژیم صهیونیستی در مقابل جوانان مؤمن لبنان در جنگ سی و سه روزه و در مقابل جان‌برکفان غزه در جنگ بیست و دو روزه، آنجور رسوا و مفتضح نمیشد. اگر عناصر مادی قدرت، برای اقتدار حقیقی کافی بود، دولت ایالات متحده در جنگ با مردم محروم و بی‌دفاع افغانستان، در اشغال افغانستان، در اشغال عراق ناکام نمیماند. اینها در مقابل چشم ماست؛ اینها آزمونهای بسیار مهم و ارزنده‌ی حقائقی است که شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و دانسته‌ایم. ملتها وقتی با ایمان، با هدفهای روشن، دلهایشان نورانی شد، عزم و اراده‌ی لازم را پیدا میکنند. دست تجاوز به جان انسانها و دست تطاول به زندگی انسانها دراز نمیکنند. اقتدار به این نیست که انسان به همسایه‌ی خود تجاوز کند؛ به مردمی مظلوم و بی‌دفاع حمله کند؛ از آن سوی دنیا برای سرکوب یک ملت و برای هدفهای نظامی و اقتصادی و سیاسی، ارتش خود را به هزارها کیلومتر اینطرف‌تر منتقل کند؛ اینها اقتدار نیست. قدرتهای مادی‌ای که بر چنین پایه‌هائی تکیه کرده‌اند و حجیم شده‌اند و وزن سنگین خود را در دنیای سیاست و اقتصاد بر دیگران تحمیل کرده‌اند، سزای این نابکاری را خواهند دید؛ سقوط خواهند کرد. ملتهای مؤمن اگرچه مستضعف، وقتی تلاش کنند، وقتی با عزم و اراده‌ی فولادین و با نیت پاک، با هدفهای درست قدم در راه بگذارند، آنها آینده‌ی جهان را در اختیار خواهند داشت. آینده‌ای که در آن تجاوز نیست، تطاول نیست، مسابقه‌ی وحشت نیست، مسابقه‌ی تسلیحاتی نیست؛ آینده‌ای مبتنی بر عدالت. عزیزان من! شما جوانان، پیشاهنگان و پیشگامان حرکت به سوی چنین دنیائی هستید. شما در نیروهای مسلح و جوانان عزیز ما در بخشهای مختلف این کشور، پیشگامان این حرکتید. جمهوری اسلامی ایران این پیام نو، این پیام روشن، این پیام صلح و سعادت را برای جهان امروز و فردا دارد. فردا مال شماست، تلاش کنید. با عزم راسخ، با نیت درست، با به میدان آوردن همه‌ی ظرفیت وجودی خود، آن هسته‌ی مستحکم را به وجود بیاورید، توسعه بدهید تا بتوانید به معنای واقعی کلمه سربازان و پیشگامان و پیشاهنگان این حرکت باشید. امروز نیروهای مسلح به توفیق الهی در جمهوری اسلامی ایران امتیازات بزرگی دارند، امتیازات برجسته و کم‌نظیری دارند. این امتیازات را روزبه‌روز در خودتان افزایش بدهید. پژوهش و دانش و یادگیری را جدی بگیرید. دوران جوانی را برای بروز استعدادهای گوناگونی که خدای متعال در وجود شما نهاده است، مغتنم بشمرید. امکان خدمت را به این کشور، این ملت، با این هدفهای والا و روشن، قدر بدانید. حضور در صف مقدم دفاع و

خدمت به یک چنین کشوری، یک چنین ملتی، به یک چنین نظامی افتخار بزرگی است. این افتخار امروز در اختیار ما، نسلهای پی در پیِ برخاسته و نشأت گرفته‌ی در انقلاب اسلامی قرار گرفته؛ این را مغتنم بشمرید. امروز اقتدار ایران اسلامی را حتّی دشمنان هم نمیتوانند انکار کنند؛ آنها هم اقرار میکنند. البته دشمن با نیت پیشبرد پروژه‌ی ایران‌هراسی - با این نیت، با این موضع خصمانه - قدرت شما و قدرت ملی این کشور و این نظام را فریاد میکشد. بخشی از این کارِ او درست و بخش دیگری، غلط و دروغ است. آن بخش که نشان دهنده و گویای قدرت نظام جمهوری اسلامی است، راست است؛ درست است. ما در دوران سی ساله‌ی جمهوری اسلامی از صفر شروع کردیم و به جاهای بسیار پیشرفته‌ای رسیدیم، ولی قانع نیستیم به آنچه رسیدیم. اما آنچه رسیدیم، قابل مقایسه نیست با آن نقطه‌ای که در آن قرار داشتیم. من از روز اول در نیروهای مسلح حضور داشتم؛ ارتش را، وزارت دفاع را، امکانات را، سپاه را، نیروهای انتظامی را با همه‌ی محتواشان، با همه‌ی ظرفیتشان، از نزدیک لمس کرده‌ام. امروز شما جوانان عزیز در قله‌ای قرار دارید که آن روز حتّی با اشاره‌ی انگشت هم نمیشد آن را نشان داد و هیچ کس باور نمیکرد. اقتدار علمی، اقتدار تسلیحاتی، خودباوری، اعتماد به نفس، انسجام، پیشرفت، در بخشهای مختلف. این قسمت از حرف دشمن راست است. اما قسمت دروغ این حرف، آن چیزی است که او برای پروژه‌ی ایران‌هراسی آن را مطرح میکند. این اقتدار ملی عظیم جمهوری اسلامی برای هیچ کس تهدید نیست. برای همسایگان تهدید نیست؛ این یک فرصت است. بله، برای زورگویان عالم تهدید است، برای سیطره‌جویان عالم و مداخله‌گران در کار ملتها تهدید است، برای کسانی که یک روز از منابع عظیمِ طبیعی و انسانی این ملت بیشترین سوءاستفاده را کردند و لگد به حیثیت و شخصیت این ملت زدند و هنوز در آرزوی بازگشت آن روزهای بازنگشتنی هستند، تهدید است؛ اما برای ملتها تهدید نیست. رزمایشهای ما تهدید نیست، موشکهای ما تهدید نیست. هواپیما میسازیم، ناو میسازیم، جوانان برومندی مثل شما را به میدان می‌آوریم؛ هیچ کدام از اینها تهدید نیست. این، نشان دهنده‌ی این است که یک ملت میتواند ببالد؛ آن وقتی که به خود اعتماد داشته باشد و به خدای خود توکل کند و دل را از ایمان سرشار کند. این، مشوق ملتهای دیگر است. ملتهای دیگر بدانند و ببینند که اگر عزت میخواهند، این عزت پیش آمریکا نیست، در وابستگی به قدرتها نیست، در خرج کردن و پول دادن به کیسه‌ی سازندگان تسلیحاتی دنیا و دریوزگی تسلیحات آنها نیست، در جوشش از درون، در اعتماد به نفس ملی، در توکل به خدا و پیشرفت در اینهاست. جوانان عزیز من! فرزندان برومند! این دوران آموزش را، این جوانی را، این عزت و خوشنامی ملت ایران را، این شکوه سیاسی این ملت و این کشور و این نظام را قدر بدانید و خودتان را برای فرداهای بهتر و فتح میدانهای بیشتر آماده کنید. فردا مال شماست؛ آینده متعلق به شماست. در مورد مجموعه‌ی نیروهای مسلح که خود یک خانواده‌اند، توصیه‌ی مؤکد من، مهربانی و همدلی و اتحادی است که بحمدالله امروز هم هست. ارتش، سپاه، بسیج، نیروی انتظامی؛ همه‌ی شما فرزندان این خانواده و برادران یکدیگرید. در مورد خصوصِ نیروی دریائی که امروز شما جوانان دانشگاه‌های دیگر و جمع ما همه میهمانان نیروی دریائی در این دانشگاه هستیم، بخصوص تذکر میدهم که نیروی دریائی امروز در بسیاری از نقاط عالم و در کشور ما یک نیروی راهبردی است؛ به چشم یک نیروی راهبردی به نیروی دریائی باید نگریسته شود. سواحل جنوب شرقی کشور که در اختیار نیروی دریائی ارتش جمهوری اسلامی ایران است، مناطق بسیار مهمی است و ظرفیتهای بسیار خوبی برای پیشرفت است؛ به آنجاها اهتمام کنید و اهمیت بدهید. دریانوردی‌ها را که امروز بحمدالله شکل پیشرفته‌ای نسبت به گذشته گرفته است، ادامه بدهید، به زیرسطحی‌ها اهمیت بدهید و توجه کنید، امکانات و تجهیزات پدافندی شناورهای سطحی را در همه جا، بخصوص در دریاهای جنوب مورد توجه قرار بدهید. نیروی دریائی امروز بحمدالله ظرفیتهای خوبی دارد؛ بحمدالله فرماندهی خوبی هم دارد. امروز تلاش شما میتواند ثمرات زیادی را به بار بیاورد و شکوفائی‌هائی را برای شما، برای نیروی دریائی، برای کل ارتش جمهوری اسلامی ایران و برای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ان‌شاءالله به بار بیاورد. این را از خدا میخواهیم، به او دل میبندیم و مطمئنیم که آنچه را که او اراده کند و اراده خواهد کرد، به آن خواهیم رسید. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر

بیانات در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللّه فی العالمین خداوند متعال را سپاسگزارم که سرانجام این توفیق را به این بنده‌ی حقیر داد که در جمع شما مردم خونگرم چالوس و نوشهر، در این روز بارانی و مواجه با این احساسات خالصانه و محبت‌آلود قرار بگیرم. در دوره‌ی سفر قبلی به این منطقه، توفیق پیدا نشد با مردم چالوس از نزدیک دیدار کنیم؛ باران در آن روز امان نداد؛ نه به مردم که اجتماع کنند و نه به این حقیر که به زیارت شما بیایم. امروز هم اگرچه بارندگی است، اما امیدواریم بتوانیم این ساعت کوتاه را با شما بگذرانیم. شهر چالوس را من به عنوان آن شهری میشناسم که در دوران دفاع مقدس اغلب رزمندگانی که از مازندران و گیلان عازم جبهه‌های نبرد و مواجهه‌ی حق و باطل بودند، از این شهر عبور کردند. نقطه‌ی عزیمت ده‌ها هزار رزمنده غالباً از شهر چالوس بود که به سمت جبهه حرکت میکردند. در حقیقت اینجا قدمگاه بیش از بیست و یک هزار شهید گیلان و مازندران است. مردم مازندران عموماً در قضایای گوناگون مربوط به اسلام و انقلاب، آزمایشی از خود نشان دادند که به نظر من در یک محاسبه‌ی منصفانه کم‌نظیر بود. علت هم این است که آن سرمایه‌گذاری حجیم دشمنان اخلاق و اسلام قبل از پیروزی انقلاب و در دوران طاغوت، بر روی این منطقه از همه جا بیشتر بود. آنهائی که هوای مطلوب، منظره‌ی زیبا و کم‌نظیر این استان و دریا و جنگل آنها را به این سمت و به تصاحب در این منطقه وادار میکرد، نمیخواستند مردم این استان بخصوص، این مناطق بسیار حساس، پایبند دین و اخلاق باشند؛ چون میدانستند که دین و اخلاق، بزرگترین مانع و معارض دست‌اندازی و ستمگری و طغیانگری است. آن مقداری که دستگاه‌های جبار دوران طاغوت برای دین‌زدائی در این منطقه و منطقه‌ی گیلان به کار بردند، در کمتر نقطه‌ای از نقاط دیگر ایران این سرمایه‌گذاری را کردند؛ اما با همه‌ی اینها، انسان مازندران را در دوران انقلاب یک پیشرو و پیشگام می‌بیند. این چه ایمانی است، این چه قدرت اخلاص و تدین است که از دلهای مردم سرمیکشد و با وجود آن همه خرابکاری، اینجور خود را سرباز دین نشان میدهد. در انقلاب اینجور بود، در جنگ تحمیلی اینجور بود، در قضایای بعد از جنگ تا امروز هم هر جا پای اسلام و دین و انقلاب و جمهوری اسلامی و نظام اسلامی مطرح بود، مردم مازندران جزو مدافعانِ سرسخت جبهه‌ی حق بودند. مردم عزیز چالوس و نوشهر نزدیک به هزار شهید داده‌اند. این در شناسنامه‌ی معنوی و انسانی و اسلامی این مردم ثبت است. اینها جزو همان نقاط روشنی است که مسیر یک ملت را، یک جامعه را مشخص میکند. امروز هم محبت شما در زیر این باران، اجتماع پرشور شما در این میدان، بخشی از این دل روشن و نورانی را نشان میدهد. من نباید در این وضع هوا زیاد مزاحم شما بشوم. این دیدار را مغتنم میشمارم و یک جمله راجع به مازندران عرض کنم، یک جمله هم راجع به مسائل عمومی کشور و انقلاب عرض کنم. در مورد مازندران دو ثروت عظیم و دو فرصت بزرگ برای این استان عبارت است از دریا و جنگل؛ دو تا منبع ثروت عظیم، هم برای مردم این استان و هم برای کل کشور. از این دو ثروت عظیم، از این دو فرصت بزرگ باید هم بدرستی حفاظت بشود، هم بدرستی بهره‌برداری بشود. این سفارش من به مسئولان کشور است: این جنگل متعلق به ملت است، این دریا متعلق به ملت است و مسئولان دولتی متولیان ساماندهی کار ملت و کار کشورند؛ مراقب باشند؛ مراقب باشند. بهره‌برداری بهینه و اقتصادی و صحیح و جلوگیری از سوءاستفاده‌های گوناگون از جنگل یا به شکلی از دریا - که بیشتر از جنگل سوءاستفاده میشود - وظیفه‌ی مسئولان کشور است. اینی که دستهای طمعکار و طالبان منافع شخصی به عناوین گوناگون این ثروت ملی را به سمت جیبهای خودشان بکشند، قابل قبول نیست. این منطقه عموماً و این شهر که در کنار جاده‌ی چالوس و تهران قرار گرفته است، و این مناطق زیبا و خوش آب و هوا در اطراف این منطقه، اینها همه نعمتهای خدائی‌اند؛ از این نعمتها باید استفاده کرد، ولی درست؛ باید استفاده کرد، ولی با رعایت حریمهای الهی؛ باید استفاده کرد، ولی با احترام به ارزشها و

دین و اخلاق این مردم؛ ارزشهائی که آنها را در طول سالیان دراز در میدانهای سخت نگه داشته. شما مردم مازندران این را بدانید و میدانید که در قرنهای اول اسلام، قدرتهای بنی امیه و بنی عباس به هیچ عنوان نتوانستند با لشگرکشی بر این منطقه‌ی شمالی کشور - منطقه‌ی طبرستان - فائق بیایند. همه‌ی سپاه‌های بنی امیه و بنی عباس که به این سمت می‌آمدند؛ همانهائی که بقیه‌ی استانهای این کشور و کشور روم را فتح کرده بودند، مازندران را نتوانستند فتح کنند. این سلسله‌ی جبال البرز مثل یک حصن حصینی به این مردم امکان میداد در مقابل نیروهای مسلمان در دوران بنی امیه و بنی عباس مقاومت کنند و آنها نتوانستند بر مازندران فائق بیایند. مازندران به دست فرزندان مظلوم آل محمد فتح شد. فرزندان ستمدیده و آواره شده‌ی امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهم‌السّلام) که از دست آن خلیفه‌های فتاك و خونریز گریخته بودند، توانستند با سختی خودشان را به این منطقه برسانند. وقتی آمدند، مردم مازندران و گیلان آغوشها را باز کردند و بچه‌های پیغمبر را در آغوش گرفتند و به دست آنها مسلمان شدند. لذا این منطقه‌ی شمال کشور از آن لحظه‌ای که مسلمان شد، پیرو مکتب امیرالمؤمنین و مکتب تشیع شد. این سابقه‌ی تاریخیِ این منطقه است. اینها برای ارزشهای اسلامی، برای جهاد فی سبیل‌اللَّه، برای پرچمداران علیه ظلمها و ستمها، همیشه همچون پشتیبان مستحکمی بودند؛ امروز هم همین است. به این ارزشها، به این ایمان، به این اخلاق عمیقِ بازمانده‌ی از قرنهای طولانی باید احترام گذاشت. مراقب باشند استفاده‌ی از جنگل، استفاده‌ی از دریا، استفاده‌ی از این مناظر زیبا، دین و اخلاق مردم را خدشه‌دار نکند و نیز به نحوی از آنها بهره‌برداری بشود که در این استان فقیر دیگر معنا نداشته باشد. این جزو وظائف است. البته همکاری شما را میخواهد. مردم باید این فرهنگ را در مازندران، بخصوص در این مناطقِ بشدت نزدیک به ساحل و جنگل، بخواهند؛ بخواهند که دستگاه‌های دولتی که برای آنها و به نفع آنها کار میکنند، بتوانند حافظ دینشان و اخلاقشان و نیز حافظ منافعشان باشند. یک همکاری مستحکم و پیوند عمیقی بین دولت و مردم در این مسائل لازم است. یک مطلب راجع به مسائل کلی کشور و انقلاب عرض کنم. ببینید برادران و خواهران عزیز! خدای متعال به پیغمبرش در آن دوران دشوار مکه میفرماید: ای پیغمبر! من با بصیرت حرکت میکنم؛ «قل هذه سبیلی ادعوا الی اللَّه علی بصیرة انا و من اتّبعنی»؛(۱) خودِ پیغمبر با بصیرت حرکت میکند، تابعان و پیروان و مدافعان فکر پیغمبر هم با بصیرت. این مال دوران مکه است؛ آن وقتی که هنوز حکومتی وجود نداشت، جامعه‌ای وجود نداشت، مدیریت دشواری وجود نداشت، بصیرت لازم بود؛ در دوران مدینه، به طریق اولی اینی که من در طول چند سال گذشته همیشه بر روی بصیرت تأکید کرده‌ام، به خاطر این است که یک ملتی که بصیرت دارد، مجموعه‌ی جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت میکنند و قدم برمیدارند، همه‌ی تیغهای دشمن در مقابل آنها کند میشود. بصیرت این است. بصیرت وقتی بود، غبارآلودگی فتنه نمیتواند آنها را گمراه کند، آنها را به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، گاهی در راه بد قدم میگذارد. شما در جبهه‌ی جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه‌خوانی بلد نباشید، اگر قطب‌نما در اختیار نداشته باشید، یک وقت نگاه میکنید می‌بینید در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته‌اید؛ راه را عوضی آمده‌اید، دشمن بر شما مسلط میشود. این قطب‌نما همان بصیرت است. در زندگیِ پیچیده‌ی اجتماعیِ امروز، بدون بصیرت نمیشود حرکت کرد. جوانها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمان روحانی، متعهدان موجود در جامعه‌ی ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله‌ی بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرتها لازم است. وقتی بصیرت بود، آنوقت شما میدانید با کِی طرفید، ابزار لازم را با خودتان برمیدارید. یک روز شما میخواهید تو خیابان قدم بزنید، خوب، با لباس معمولی، با یک دمپائی هم میشود رفت تو خیابان قدم زد؛ اما یک روز میخواهید بروید قله‌ی دماوند را فتح کنید، او دیگر تجهیزات خودش را میخواهد. بصیرت یعنی اینکه بدانید چه میخواهید، تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید. جمهوری اسلامی یک سخن تازه را به عرصه‌ی سیاست جهان آورد. این سخن تازه امروز و هنوز بعد از گذشت سی سال، در فرهنگ سیاسی دنیا

یک سخن جدید و تازه و جذاب است. لذا می‌بینید ملتها نسبت به جمهوری اسلامی احساس اهتمام میکنند، احساس علاقه میکنند. وقتی انتخابات شما با شرکتِ هشتاد و پنج درصد مردم اتفاق می‌افتد، مردم در بخشهای مختلف، در کشورهای مختلف، علاقه‌مندان جمهوری اسلامی خوشحال میشوند، شعار میدهند و این را منتقل میکنند؛ ما از راه‌های مختلف آن را میفهمیم. وقتی دشمن برای اینکه این انتخابات را، این حضور عظیم را، این پیروزی بزرگ سیاسی را خراب بکند، به شایعه‌افکنی، به تهمت‌زنی، به ایجاد اغتشاش در گوشه‌ای از کشور دست میزند، می‌بینیم نگران شدند؛ ملتها نگران میشوند؛ در لبنان، در پاکستان، در افغانستان، در مناطق گوناگون، هر جا شیعه هست، هر جا مسلمان مخلصی هست، می‌بینیم از وضع کشور نگران میشوند. این نشان دهنده‌ی حضور زنده‌ی تفکر جمهوری اسلامی در دنیای اسلام است. جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است، یعنی مردمی است؛ اسلامی است، یعنی بر پایه‌ی ارزشهای الهی و شریعت الهی است. مردمی است، یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت میکنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است، یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافیگری، خوی جدائی از مردم، خوی بی‌اعتنائی و تحقیر مردم در آنها نباشد. ملت ما قرنهای متمادی خوی اشرافیگری را، استبداد و دیکتاتوری را در حاکمان نابحقِ این کشور تجربه کرده و دوران جمهوری اسلامی دیگر نمیتواند اینجور باشد. دوران جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردمند، با مردمند، منتخب مردمند، در کنار مردمند، رفتارشان شبیه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است، یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. اینها مردمی است. اسلامی است، یعنی همه‌ی آنچه که گفتیم، پشتوانه‌ی معنوی پیدا میکند. حکومتهای دموکراسی سکولار، بیگانه‌ی از دین، جدای از دین، و در مواردی ضد دین، میروند کنار. اسلامی است، یعنی مردم در کار دنیایشان هم که کار میکنند، تلاش میکنند، در واقع دارند کارِ خدائی میکنند. آن کسانی که برای جامعه کار میکنند، آن کسانی که برای استحکام نظام کار میکنند، آن کسانی که برای پیشبرد کلمه‌ی این نظام و این کشور و اعلای کلمه‌ی این نظام کار میکنند، برای خدا دارند کار میکنند. خدائی است. این خیلی ارزش دارد، این یک نسخه‌ی جدید است؛ این نسخه‌ی جدیدی است که دنیا این را بعد از زمان پیامبران و بعد از صدر اسلام تا امروز، دیگر ندیده. این، چیز کمی نیست. این، دشمن دارد. دیکتاتورهای عالم هم دشمن این نظامند؛ سلطه‌گران و متجاوزان به حقوق ملتها هم دشمن این نظامند؛ باید منتظر دشمنی بود. منتها این ملت نشان داده است که این دشمنی‌ها در ایستادگی او اثری ندارد. سی سال است دشمنها، دشمنی میکنند و ملت ایران ایستادگی میکند و نتیجه‌ی این چالش، پیشرفت شگفت‌انگیز ملت ایران شده و این پیشرفت بعد از این هم ادامه خواهد داشت...(۲) خواهش میکنم. شما را تا کِی زیر این باران، ما باید نگه داریم؟ ...(۳) خوب، این لطف شماست؛ در این شکی نیست. اما من اینجا زیر سقف نشسته‌ام، شما در زیر باران نشسته‌اید؛ این چیزی است که برای من ناگوار است. من فقط یک جمله عرض بکنم؛ مخاطب من عموم مردمند، بخصوص جوانان؛ همه‌ی مردم کشورند، بخصوص این مناطق حساس. جوانان عزیز! هر چه میتوانید در افزایش بصیرت خود، در عمق بخشیدن به بصیرت خود، تلاش کنید و نگذارید، نگذارید دشمنان از بی‌بصیرتی ما استفاده کنند؛ دشمن به شکل دوست جلوه کند، حقیقت به شکل باطل و باطل در لباس حقیقت. امیرالمؤمنین در یک خطبه‌ای از جمله‌ی مهمترین مشکلات جامعه همین را میشمارد: «انّما بدء الوقوع الفتن اهواء تتّبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب اللّه».(۴) در همین خطبه، امیرالمؤمنین میفرماید: اگر حق به طور واضح در مقابل مردم آشکار و ظاهر بشود، کسی نمیتواند زبان علیه حق باز کند. اگر باطل هم خودش را به طور آشکار نشان بدهد، مردم به سمت باطل نخواهند رفت. «و لکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان». آن کسانی که مردم را میخواهند گمراه بکنند، باطل را به صورت خالص نمی‌آورند؛ باطل و حق را آمیخته میکنند، ممزوج میکنند، آن وقت نتیجه این میشود که «فهنالک یستولی الشّیطان علی اولیائه»؛ حق، برای طرفداران حق هم مشتبه میشود. این است که بصیرت میشود اولین وظیفه‌ی ما. نگذاریم حق و باطل مشتبه بشود. امروز در مقابل نظام جمهوری

اسلامی که فعلاً ـ قله‌ی اسلام‌طلبی در دنیای اسلام است، صفوفی قرار گرفته‌اند؛ استکبار جهانی در قلب آن صفوف است؛ صهیونیست در قلب آن صفوف است. اینها به طور صریح، دشمنان خونی اسلامند، پس دشمنان خونی جمهوری اسلامی‌اند. این شد یک معیار. اگر حرکتی کردیم، کاری کردیم که به نفع این دشمن انجام گرفت، باید بدانیم اگر غافلیم، هوشیار بشویم، بدانیم که داریم راه غلط میرویم. اگر حرکتی کردیم که دیدیم این دشمن را خشمگین میکند، بدانیم که راهمان راهِ درست است. دشمن از پیشرفت ملت ایران خشمگین میشود، از موفقیتهای شما خشمگین میشود، از استحکام نظام اسلامی خشمگین میشود. شما ببینید از کدامیک از کارهای ما دشمن خشمگین میشود؛ آن چیزی که دشمن را خشمگین میکند، این همان خط درست است. آن چیزی که دشمن را مشعوف میکند، ذوق‌زده میکند، سعی میکند بر روی او هی تکیه کند؛ در تبلیغات، در سیاست‌ورزی، این آن خط کج است؛ این همان زاویه‌داری است. این معیارها را در نظر داشته باشید. این معیارها حقایق را روشن خواهد کرد. در بسیاری از موارد آن جائی که اشتباهی پیش می‌آید، با این معیارها میشود آن اشتباه را برطرف کرد. به خدای متعال باید توکل کرد، به خدا باید اعتماد کرد، به خدای متعال باید حسن ظن داشت. خدای متعال وعده کرده است: «و لینصرنّ اللّه من ینصره»؛(۵) آن کسانی که در راه نصرت دینِ خدا حرکت میکنند، وقتی حرکت کنند، خدا آنها را نصرت میدهد. بله، طرفدار دین خدا باشیم، کاری هم انجام ندهیم، گوشه‌ی خانه بخوابیم، نصرتی وجود ندارد؛ اما وقتی که حرکت میکنیم برای نصرت دین خدا، ممکن است هزینه هم داشته باشد، اما نصرت قطعی است؛ همچنانی که از اول انقلاب تا امروز، در چالشهای گوناگون، ملت ایران پیروز شده است؛ این نصرت الهی است. در جنگ تحمیلی، هشت سال، تقریباً همه‌ی دنیای مطرح آن روز، پشت سر دشمن ما قرار گرفتند و با ما جنگیدند؛ آمریکا به آنها کمک کرد، شوروی به آنها کمک کرد، ناتو به آنها کمک کرد، همسایگان بی‌انصاف به آنها کمک کردند؛ پول دادند، امکانات دادند و همه‌ی اینها در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند و قصدشان تجزیه‌ی ایران بود، قصدشان جدا کردن خوزستان بود، قصدشان تصرف سرزمین بود، که بتوانند جمهوری اسلامی را به بی‌کفایتی متهم کنند و ساقط کنند؛ اما خدای متعال تو دهن آنها زد و ملت ایران با صبر خود، با ایستادگی خود، با بصیرت خود، به دشمنان آنچنان ضربه‌ای وارد کرد که عقب‌نشینی کردند. این امکان همیشه در اختیار شماست. پروردگارا! به محمد و آل محمد، همچنانی که این باران رحمت امروز بر سر این مردم میبارد، رحمت و فضل و هدایت خودت را بر سر همه‌ی ما بباران. پروردگارا! ما را همواره با اسلام و با قرآن زنده بدار. پروردگارا! روزبه‌روز عزت و سربلندی و اقتدار ملت ایران را بیشتر کن. پروردگارا! هر آن کسی که برای این ملت دل میسوزاند، کار میکند، تلاش میکند، خدمت میکند، مشمول لطف و رحمت و عنایت خودت قرار بده. پروردگارا! آنهائی که به این ملت بد میکنند، آنهائی که لطمه میزنند، آنهائی که در وحدت این ملت شکاف ایجاد میکنند، آنها را از لطف و رحمت خودت محروم کن. پروردگارا! ما را بندگان صالح خود و سربازان حقیقی اسلام قرار بده؛ قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه‌ی شهدا را از ما راضی کن. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) یوسف: ۱۰۸ ۲) شعار حضار: ای رهبر آزاده، آماده‌ایم آماده ۳) باران رحمت آمد / رهبر ما خوش‌آمد ۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۰: جز این نیست که پیدایش فتنه‌ها پیروی از هواهای نفسانی است و نیز بدعت‌هایی که گذاشته می‌شود، بدعت‌هایی بر خلاف کتاب خدا. آنگاه کسانی کسان دیگر را در اموری که مخالف دین خداست یاری می‌کنند. اگر باطل با حق نمی‌آمیخت بر جویندگان حق پنهان نمی‌ماند و اگر حق به باطل پوشیده نمی‌گشت، زبان معاندان از طعن بریده می‌شد. ولی همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل در هم می‌آمیزند. در چنین حالی شیطان بر دوستان خود مستولی می‌شود و تنها کسانی رهایی می‌یابند که الطاف الهی شامل حالشان شده باشد. ۵) حج: ۴۰

بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور

بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور اول ذی القعده ۱۴۳۰ بسم‌اللّه الرّحمن الرحیم خیلی خوشامدید؛ بانوان محترم، خواهران عزیز! و حقیقتاً امروز با دیدن این جمع متراکم و فرزانه و همه دلبسته‌ی قرآن، برای من یک روز عید محسوب میشود و این را لطفی از طرف کریمه‌ی اهل بیت - حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام اللّه علیها) - به حساب می‌آورم. خدا را شکر میکنیم که در کشور ما روزی پیش آمد که این مجموعه‌ی عظیم از بانوان کشور با انگیزه‌ای عمیق و منطقی و عالمانه به دنبال قرآن، فهم قرآن، ترویج قرآن، تحقیقِ در قرآن باشند و اینجور فضای قرآنی کشور را رونق بدهند. یقیناً این یک موهبت بزرگی از طرف پروردگار برای کشور ماست. همه‌ی پیشنهادهائی که بانوان محترم اینجا کردند، قابل توجه است. ان‌شاءاللّه اینها را ما میگیریم، بررسی میشود، مورد توجه قرار میگیرد و اگر مسئولینی متصدی این کارها هستند، به آنها احاله خواهد شد. و امیدواریم بخشی از این پیشنهادها که عملی است، منطقی است و قابل قبول است، ان‌شاءاللّه اجرائی بشود. دو مطلب من عرض میکنم: یک مطلب، اصل این حرکت زنانه‌ی بسیار برجسته و پرشکوه در کشور ما و در جمهوری اسلامی است. مطلب دوم هم درباره‌ی مسائل مربوط به قرآن است. به نظرم اینجور میرسد که اصل توجهِ بانوان کشور ما به قرآن و حضورشان در صحنه‌ی قرآن، پدیده‌ای است که باید به عنوان توفیق بزرگ نظام جمهوری اسلامی در مقابل چشم بینندگان و جویندگان و منتقدان و دوستداران و مخالفان قرار بگیرد؛ همه ببینند. اولاً خودِ ورود بانوان در مسائل تحقیقی و علمی - که این دیگر مخصوص مباحث قرآنی نیست - قابل توجه است. بنده معمولاً مجلاتی را که در کشور منتشر میشود - مجلات علمی؛ علمی، تحقیقی؛ علمی، ترویجی - نگاه میکنم؛ مرور میکنم و در همه‌ی رشته‌هائی که مجلات ما - که حاوی مطالب جدید هستند - بر گرد آنها مطلب مینویسند، انسان می‌بیند شمار نویسندگان و پژوهشگران زن در آنها، شمار برجسته‌ی قابل توجهی است. در علوم حوزوی، در فقه، در فلسفه، در مسائل دانشگاهی، در علوم انسانی، علوم طبیعی، حضور زنان در کشور ما حضور بارز و برجسته‌ای در همه‌ی بخشهای علمی است. دانشگاه‌ها را دختران دانشجوی ما پر کرده‌اند؛ محیطهای علمی را حضور زنان به شکل شگفت‌آوری واضح و آشکار کرده. این چیست؟ این چه پدیده‌ای است؟ این چه حقیقتی است؟ کِی ما در کشور این همه عنصر پژوهشگر و محقق و عالم و باسواد و اهل تبلیغ و اهل ترویج از زنان داشتیم؟ در گذشته‌ی تاریخ ما هرگز چنین چیزی وجود نداشته. بله، تک و توکی، دانشمندانی از زنان، برجستگانی بوده‌اند، لیکن نه به معنای حضور چشمگیر و غالب در همه‌ی جامعه. این مخصوص دوران جمهوری اسلامی است؛ این به برکت حاکمیت اسلام در این کشور است که زنان در عرصه‌ی حضور علمی، اینجور خودشان را دارند نشان میدهند و این برجستگی‌ها را پیدا میکنند. این جزو افتخارات نظام جمهوری اسلامی است. اینی که من مکرر در جمعهای دانشجوئی و در جمعهای جوان گفتم که در قضیه‌ی زن، ما در مقابل ادعاهای غربی‌ها دفاع نمیکنیم، ما حمله میکنیم و غرب باید از خود در قضیه‌ی زن دفاع کند، نه اسلام، برای این است. اسلام برخلاف آنجوری که همیشه در نظامهای طاغوتی وجود داشته است که با چشم دیگری اصلاً به زن نگاه میکردند، به زن شخصیت میدهد. در اسلام وقتی برای مؤمن نمونه میخواهند مشخص بکنند، نمونه‌ی زن معین میکنند. «و ضرب اللّه مثلا للّذین امنوا امرأت فرعون»؛(۱) این نفر اول، «و مریم ابنت عمران»،(۲) نفر دوم؛ نمونه برای للذین آمنوا، دو زن. نمونه برای للذین کفروا هم دو زن: «امرأت نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا ... فخانتاهما».(۳) یعنی زن را نه فقط محور و عبرت و آئینه‌ای برای زنان، بلکه برای کل جامعه قرار میدهد. میشد یک مرد انتخاب بکنند. نه، این در مقابله‌ی با آن نگاه انحرافی و غلطی است که نسبت به زنان وجود داشته. این نگاه، همیشه هم تحقیرآمیز نبوده؛ اما همیشه غلط بوده. همیشه به شکل غلطی در نظامهای طاغوتی به زن نگاه شده؛ امروز در غرب هم همین جور است. حالا عده‌ای از زنان - مثل خیلی از مردان - در همین نظامهای غربی شخصیتهای برجسته و محترم و پاکیزه‌ای ممکن است در بیایند، لیکن نگاه عمومی به زن که در فرهنگ غربی نهادینه شده، نگاه غلطی است؛ نگاه ابزاری است، نگاه اهانت‌آمیز است. از نظر غرب، علت اینکه شما نباید توی چادر باشید، نباید حجاب داشته باشید، این نیست که آزاد باشید. شما دارید میگوئید من با حجاب هم آزادی دارم. او چیز دیگری مورد نظرش است؛ زن را برای

نوازش چشم مرد، برای بهره‌وری نامشروع مرد، میخواهند به شکل خاصی در جامعه ظاهر بشود. این، بزرگترین اهانت به زن است؛ حالا ولو با چندین لفّاف تعارف‌آمیز این را بپوشانند و اسمهای دیگری رویش بگذارند. احترامِ به زن این است که به زن فرصت داده بشود تا آن نیروها و استعدادهای برجسته و عظیمی را که در درون هر انسانی خدای متعال به ودیعه نهاده است - از جمله زن و استعدادهائی که فقط در درون زنان وجود دارد - این استعدادها در سطوح مختلف بروز کند؛ در سطح خانواده، در سطح جامعه، در سطح بین‌المللی، برای علم، برای دانش و معرفت و تحقیق، برای تربیت و سازندگی. احترام به زن این است. من می‌بینم این در جامعه‌ی ما به توفیق الهی، به فضل الهی دارد خودش را کاملاً نشان میدهد. خوب، این مربوط به اساسِ کاری که امروز بحمداللّه بانوان کشور ما دارند که خیلی ارزشمند است که در همه‌ی عرصه‌های علمی حضور دارند، آن هم حضور فعال و تحسین‌برانگیز؛ و بخصوص حضور در مجموعه‌ی قرآنی و کار قرآنی که بسیار چیز باارزشی است. من گمان نمیکنم در هیچ نقطه‌ای از جهان اسلام، این کمیت عظیم با این انگیزه و شور در کارهای قرآنی فعال باشند. البته اطلاع دقیق ندارم، بررسی نکردم؛ اما آن طور که از اطلاعات عمومی انسان میشنود - «لوكان لبان»؛ اگر بود ما میدانستیم؛ میفهمیدیم - چنین چیزی نیست و من گمان نمیکنم در دنیای اسلام وجود داشته باشد. این، فقط هنر شماست. این همه خانمهای قرآن‌پژوه در مسائل گوناگون قرآنی؛ از مسائل صرفاً علمی تا مسائل تبلیغی، تا مسائل تربیتی، تا کار هنری؛ این همه خیلی به نظرم باارزش است. البته اگر آن طوری که پیشنهاد شد - حالا بررسی بشود، جوانبش سنجیده بشود - این مسئله‌ی مسابقات بین‌المللی اگر عملی باشد و اقدام بشود، آنوقت ارج کار زن ایرانی در زمینه‌ی قرآن معلوم و روشن خواهد شد. و این یک افتخار است؛ هم برای زن ایرانی، هم برای جمهوری اسلامی که بتواند در مسئله‌ی قرآن، این چنین فعالیت چشمگیری داشته باشد. در باب قرآن، ما باید اعتراف کنیم که سالهای متمادی جامعه‌ی ما با قرآن فاصله گرفت. ما در جمهوری اسلامی داریم این فاصله را کم میکنیم؛ عقب‌ماندگی‌ها را جبران میکنیم، اما این عقب‌ماندگی خیلی زیاد بوده. در دوران حاکمیتهای طاغوت، قرآن به صورت رسمی در جامعه حضور نداشت؛ گوشه کنار کسانی ممکن بود با قرآن آشنا باشند - متدینینی در خانه‌ها قرآن میخواندند - اما این فقط تلاوت قرآن بود؛ تدبر در قرآن، بخصوص در سطح جامعه و در منظر عموم خیلی کم بود؛ بسیار کم بود. نتیجه این شده بود که مجموعه‌های روشنفکری و مجموعه‌های دانشگاهی ما بکلی با قرآن فاصله داشتند؛ یعنی واقعاً در بین تحصیلکرده‌های آن زمان، کسی که با قرآن انسی داشته باشد، آشنائی‌ای داشته باشد - نه آشنائی خیلی وسیع و عمیق، بلکه آشنائی محدود - واقعاً به چشم نمیخورد؛ مگر کسانی که سابقه‌ی طلبگی داشتند و از دوران طلبگی، آیاتی حفظ بودند؛ اما در دیگر کشورهای اسلامی و بخصوص کشورهای عربی، به خاطر شرائطی، وضعیت اینجور نبود و الان هم همین جور است. انسان روشنفکرهای آنها را، تحصیلکرده‌های دانشگاهی‌شان را که در مناصب گوناگون دولتی هم هستند، وقتی ملاقات میکند، می‌بیند اینها از آیات قرآن به صورت تمثیل، به عنوان شاهد، به عنوان مؤید، استدلال، در کلمات خودشان استفاده میکنند؛ چیزی که در بین مجموعه‌ی روشنفکران قدیمی ما وجود نداشت، ولی در بین نسل جوان ما چرا. این به خاطر همان دور ماندن از قرآن بود، که ما دور مانده بودیم. حالا در آن کشورها کیفیت تعلیم و تربیت چه جور بود، آن یک بحث دیگر است. در کشورهای عربی بخصوص این چیز رائجی بود؛ الان هم هست. ما از اول انقلاب با این پدیده برخورد میکردیم. این سیاستمداران و دولتمردان کشورهای عربی که همیشه هم ما به دوری اینها از مبانی قرآنی در عمل، اعتراض داشتیم و داریم و اعتراض بحق هم بود، اما قرآن در ذهن و زبان اینها حضور داشت. همیشه ما تأسف میخوردیم که ما چرا اینجوری نیستیم. مثل اینکه حالا اگر من بخواهم تشبیه بکنم، افراد با ذوق ایرانی در خلال صحبتشان ممکن است جملاتی از گلستان سعدی، از شعر حافظ، جملاتی از فلان نویسنده‌ی معروف بیاورند، آنها از قرآن همین جور استفاده‌هائی میکردند؛ اما در کشور ما چنین چیزی نبود. ما از قرآن به خاطر نوع تربیتی که قبل از انقلاب وجود داشت، فاصله گرفته بودیم. ما حالا میخواهیم این را جبران بکنیم و برای این، حقاً و انصافاً کار زیادی از اول انقلاب انجام گرفته، که نتیجه‌اش را هم داریم مشاهده میکنیم؛ لکن این آغاز کار است؛ آغاز راه است. با قرآن باید

عجین شد؛ مفاهیم قرآنی مفاهیمی است برای زندگی؛ فقط معلومات نیست. گاهی انسان معلومات قرآنی‌اش خوب است، اما از قرآن در زندگی او هیچ اثری نیست! بعضی از خانمها هم در اینجا اشاره کردند، گفتند. ما باید تلاشمان این باشد که قرآن در زندگی ما تجسم پیدا کند. همان طور که از یکی از زوجات مکرمه‌ی پیغمبر اکرم وقتی درباره‌ی اخلاق پیغمبر پرسیدند، ایشان در جواب گفتند که: «کان خلقه القرآن»؛(۴) اخلاق او قرآن بود؛ یعنی قرآن مجسم بود. این باید در جامعه‌ی ما تحقق پیدا کند. حالا یک حقیقت بسیار واضحی وجود دارد که به خاطر کثرت وضوح، اغلب مخفی هم میماند. این حقیقت را هم بگوئیم؛ مطرح کنیم. آن حقیقت، خود اصل تحقق جمهوری اسلامی است؛ این تجسد قرآن است. نظام جمهوری اسلامی، نظام دین‌مدار، یکی از بزرگترین اقلام عمل به قرآن است که این را انقلاب برای ما تأمین کرد. از این غفلت نکنیم. بله، در داخل این چهارچوب بزرگ، جدولهای زیادی است که باید پر بشود، کارهای زیادی است که باید انجام بگیرد، اما کار اصلی، کار اساسی، این بود که این نظام به وجود بیاید. ایجاد یک نظام مبتنی بر دین که مسئولان این نظام، هویتشان، اهدافشان، خصوصیاتشان، عملکردشان، ارتباطشان با مردم، عملکردشان برای مردم بر اساس دین باشد - بر اساس دستور دینی و دستور اسلامی باشد - این همان بزرگترین قلم از اقلام عمل به قرآن است؛ یعنی همان کاری که پیغمبر اکرم در آمدن به مدینه و هجرت به مدینه انجام دادند. تا وقتی جامعه‌ای نباشد، نظامی نباشد، تمرکز اقتداری نباشد که بتواند بر روی همه‌ی فعالیتهای اجتماعی سایه بیفکند، کارها ضمانتی ندارد. قبل از انقلاب، خیرخواهان و ناصحانِ معدودی بودند؛ دلشان میسوخت، حرص میخوردند، مردم را هی نصیحت میکردند - حالا در وسائل ارتباط جمعی عمومی یا محدودتر - موعظه میکردند؛ موعظه هم بی‌تأثیر نیست، در دل اثر میکند؛ اما قابل تحقق عملی نیست؛ چرا؟ چون نظام، نظام غلطی است؛ چون جهتگیری جامعه، جهتگیری ضد عدالت، ضد انصاف، ضد مروت، ضد اخلاق است. حالا در یک چنین جهتگیری‌ای، شما هی اصرار کنید کسی را به اینکه عدالت کن، ترحم کن، انصاف بورز؛ مگر میشود؟ جهتگیری مهم است. اصل جهتگیری با تشکیل یک نظام است؛ نظامِ دارای جهتگیری درست و دین. این کار را انقلاب انجام داد و این نظام را به وجود آورد. من این را میخواهم بگویم که قرآن‌پژوهان ما، جوانان پرشور و علاقه‌مند ما این حقیقت را از یاد نبرند؛ این حقیقتِ خیلی واضح و روشنی است، اما غالباً مغفولٌ‌عنه! این خیلی حقیقت مهمی است. در این چهارچوب بایستی وارد سازندگی قرآنی شد و کارهای اساسی را انجام داد، برای اینکه محتواها به معنای حقیقی کلمه قرآنی بشود؛ رفتار فردی ما، رفتار مدیریتی ما، رفتارهای سازمانی ما، رفتار ما در آموزش و پرورش - یعنی دستگاه آموزش و پرورش ما شامل دانشگاهها و پژوهشگاهها و حوزه‌ها و همه جا - رفتار در درون خانواده‌ی ما، رفتارهای سیاسی ما، رفتار بین‌المللی ما، همه بر اساس اسلام باشد؛ این کِی خواهد شد؟ آنوقتی که ما با مفاهیم قرآن، بدرستی آشنا باشیم. این همان کاری است که با این حرکت عظیم قرآن‌پژوهی - چه بخش زنانه‌اش، چه بخش مردانه‌اش - تحقق پیدا خواهد کرد. جهت باید این باشد؛ در این سمت بایستی پژوهشها حرکت بکند. یک نکته‌ی مهم در کارهای پژوهشیِ قرآنی این است که فردی که میخواهد در طریق کار قرآن حرکت بکند، دل را برای مواجهه‌ی با حقیقت ناب قرآنی آماده کند؛ یعنی آن پاکیزگی دل. اگر دل پاکیزه نباشد، آماده‌ی پذیرش حق و حقیقت از زبان قرآن نباشد، دلبسته‌ی مبانی غیر اسلامی و غیر الهی باشد، با قرآن مواجه بشود، از قرآن استفاده‌ای نخواهد کرد. اینی که قرآن میفرماید که: «یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا»،(۵) خوب، اضلال به قرآن چرا؟ حالا هدایت به قرآن معلوم، اما اضلال به قرآن چرا؟ این به خاطر این است که: «و أمّا الّذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم»؛(۶) آن کسانی که در دلشان مرض هست، وقتی قرآن را میخوانند، بر آن پلیدی درونی آنها افزوده خواهد شد. این آیه‌ی قرآن یا سوره‌ی قرآن، پلیدی آنها را افزایش خواهد داد. این پلیدی چیست؟ این «فی قلوبهم مرض» چه مرضی است؟ این مرض یعنی همان بیماری‌های اخلاقی. وقتی دچار حسدیم، وقتی دچار بدخواهی هستیم، وقتی دچار حرصیم، وقتی دچار دنیاطلبی هستیم، وقتی شهوات بر ما غلبه دارد، وقتی قدرت‌طلبی‌ها بر ما غلبه دارد، وقتی حق‌کشی و ندیدن حق، کتمان حق بر روح ما، بر دل ما غلبه دارد، از قرآن استفاده نمیکنیم. ضد آنچه که باید قرآن به ما بدهد، از قرآن ضد آن را

دریافت میکنیم. بایـد به خـدا پناه برد. می‌بینیـد گاهی بعضـی آیه‌ی قرآن را میخواننـد برای کوبیـدن اسـلام! برای کوبیدن جمهوری اسـلامی! برای نـابود کردن فضائلی که جمهوری اسـلامی در اختیار ما قرار داده است! بایـد پاکیزه با قرآن مواجه شـد تا نور قرآن و تـذکر قرآنی در دل ما بگیرد و بتوانیم انشاءاللَّه از آن اسـتفاده کنیم. یک نکته‌ی دیگر در مورد پژوهشـهای قرآنی این است که در پژوهشـهای قرآنی توجه به کارهای علمیِ مبنائی و اصولی خیلی لازم است. اینجور نیست که هر کس عربی بلـد بود، بتواند از قرآن همه‌ی مطالب را بفهمـد و درک بکنـد؛ بتوانـد یک پژوهنـده‌ی قرآنی باشـد؛ نه. اولاً انس با خود قرآن لازم است؛ یعنی پژوهنـده‌ی قرآنی بایـد با مجموع قرآن مأنوس باشـد؛ تلاوت قرآن، دوباره خوانـدن قرآن، سه باره خوانـدن قرآن، تـدبرهای شخصـی در قرآن، کمـک میکنـد به اینکه مـا وقتی در یـک موضوع خاصـی در قرآن دنبـال حقـائق میگردیم، درباره‌ی آن موضوع بتوانیم راه به جائی ببریم؛ پس خود انس با قرآن لازم است. بعد هم کیفیت استفاده‌ی از قرآن؛ این شیوه‌ای که علمای دین ما، فقهای ما در استفاده‌ی از آیات و روایات دارند، یک شیوه‌ی تجربه شده است، یک متد علمیِ پخته شده و رسیده و کاملاً آزموده شده است؛ اینها را باید فرا گرفت. نمیخواهم بگویم هر کس میخواهـد پژوهش قرآنی کنـد، برود سالهـا درس طلبگی بخوانـد؛ مراد من این نیست، اما پژوهش قرآنی بـدون اینکه انسـان مقـدمات و مبـادی فهم قرآن را که از جمله‌ی آنهـا همین آشـنائی با زبان، آشـنائی با نکات و دقائق زبان، آشـنائی بـا بعضـی از مبانی اصول فقه است - که اینها جزو چیزهای لازم است - اینها را بایـد فهمیـد؛ و اسـتفاده‌ی از روایاتی که در ذیـل قرآن هست. اینها همه در پژوهشـهای قرآنی مؤثر است. یک نکته‌ی دیگر هم که عرض بکنیم و نکته‌ی آخر باشـد، این اسـت که من دربـاره‌ی علوم انسـانی گلایـه‌ای از مجموعه‌های دانشـگاهی کردم - بارها، این اواخر هم همین جور - ما علوم انسانی‌مان بر مبـادی و مبـانی متعـارض با مبانی قرآنی و اسـلامی بنا شـده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان‌بینی دیگری است؛ مبتنی بر فهم دیگری از عـالم آفرینش است و غالبـاً مبتنی بر نگـاه مادی است. خوب، این نگاه، نگاه غلطی است؛ این مبنا، مبنای غلطی است. این علوم انسانی را ما به صورت ترجمه‌ای، بـدون اینکه هیچگونه فکر تحقیقیِ اسـلامی را اجازه بـدهیم در آن راه پیـدا کند، میاوریم تو دانشـگاه‌های خودمـان و در بخشـهای مختلف اینهـا را تعلیم میـدهیم؛ در حالی که ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیـدا کرد. یکی از بخشـهای مهم پژوهش قرآنی این است. بایـد در زمینه‌هـای گونـاگون به نکـات و دقائق قرآن توجه کرد و مبانی علوم انسانی را در قرآن کریم جسـتجو کرد و پیـدا کرد. این یک کار بسـیار اساسـی و مهمی است. اگر این شد، آنوقت متفکرین و پژوهنـدگان و صاحبنظران در علوم مختلف انسانی میتواننـد بر این پایه و بر این اساس بناهای رفیعی را بنا کننـد. البته آنوقت میتوانند از پیشـرفتهای دیگران، غربی‌ها و کسانی که در علوم انسانی پیشـرفت داشـتند، اسـتفاده هم بکننـد، لکن مبنا باید مبنای قرآنی باشد. امیـدواریم خداوند متعال به شـماها توفیق بدهد. من از همه‌ی خانمهای محترم، بانوان گرامی که در بخشـهای مختلف کشور در کار قرآنی فعالند، صـمیمانه تشـکر میکنم. و حضور شـماها در عرصه‌ی کار قرآنی، به جامعه‌ی زن کشور الهام خواهد داد و زنان کشور ما - یعنی نیمی از جمعیت - را انشاءاللَّه به قرآن متمایل خواهد کرد. و اگر زنها با قرآن مأنوس بشوند، بسیاری از مشکلات جامعه حل خواهـد شـد؛ چون انسانهای نسل بعد در دامن زن پرورش پیدا میکند و زنِ آشـنای با قرآن و مأنوس با قرآن و متفاهم با مفاهیم قرآن، خیلی میتواند در تربیت فرزند تأثیراتی داشته باشد و امیدواریم انشاءاللَّه به برکت این حرکت عظیم شماها، فردای جامعه‌ی ما بمراتب از امروز قرآنی‌تر باشد. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) تحریم: ۱۱ ۲) تحریم: ۱۲ ۳) تحریم: ۱۰ ۴) فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۱۱۷ ۵) بقره: ۲۶ ۶) توبه: ۱۲۵

بیانات در دیدار کارگزاران و دست‌اندرکاران حج

بیانات در دیدار کارگزاران و دست‌اندرکاران حج ۷ ذی‌القعده ۱۴۳۰ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را از اعماق وجود شاکر و سپاسـگزاریم که توفیق داد، فرصت داد، مهلت داد تا یکبار دیگر و یک سال دیگر مراسم حج را و عزیمت حجاج را به سـمت آن

مرکز محبوب دلهای مسلمانان در طول تاریخ شاهد باشیم. نگاه به حج باید نگاه به یک نعمت و فرصت بزرگ الهی باشد. همه‌ی عبادات اینجور است؛ نماز هم یک فرصت است، یک نعمت است. اگر نماز بر ما واجب نمیشد، بیم آن بود که در دریای غفلت محض غرق بشویم. این نعمت بزرگ که هر روزی چند نوبت ما کشانده میشویم به سمت ملاقات با پروردگار، مکالمه‌ی با پروردگار، خشوع و تضرع در مقابل پروردگار، این نعمت بسیار بزرگی است، این فرصت عظیمی است؛ حج هم همین جور است. امتیاز حج بر سایر واجبات و فرائض اسلامی، جهانی بودن آن است، بین المللی بودن آن است. این تضرعی که هر مسلمانی در دل خود به آن نیاز دارد که در مقابل پروردگار خضوع کند، خشوع کند، تضرع کند، این در حج یک جلوه‌ی عمومی و بین‌المللی پیدا میکند. همه‌ی مسلمانان با هم، با اختلاف لغاتشان، با اختلاف نژادهایشان، با اختلاف عاداتشان، آدابشان، آنجا که میرسند، همه خاشعند، همه متضرعند. این خیلی پدیده‌ی عجیبی است که ما به آن عادت کرده‌ایم و اهمیت و عظمت آن را درست متوجه نمیشویم. همه‌ی مسلمانان جمع بشوند، متوجه به یک مرکز، به یک نقطه، خاشع در مقابل این نقطه؛ با این چشم به حج نگاه کنیم؛ به عنوان یک فرصت. اگر به چشم فرصت نگاه کردیم، آن وقت دید ما باز خواهد شد، وظائف خودمان را بیشتر توجه خواهیم کرد. شما این فرصت را پیدا میکنید که در خانه‌ی خدا در کنار بقیه‌ی مسلمانان اظهار عبودیت کنید. این اولین نقطه‌ی این فرصت است. اگر این به چشم فرصت نگاه شود، آن وقت لازمه‌اش این است که انسان این را به هیچ قیمتی از دست ندهد. حیف است که انسان در مکه‌ی مکرمه یا مدینه‌ی منوره، در مجاورت مرقد پیامبر اعظم (صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم) و مراقد ائمه‌ی هدی (سلام اللَّه علیهم اجمعین) و مرقد بزرگان صحابه و شهدای احد و بقیه‌ی بزرگانی که در تاریخ مثل خورشید میدرخشند، باشد و به جای توجه و تذکر، به فکر دنیا باشد؛ آن هم دنیای حقیر، دنیای شخصی؛ این بازارگردی‌ها و سر زدن به این گوشه و آن گوشه برای کارهای کم‌ارزشی که در طول زندگی متأسفانه ما به آنها مشغولیم؛ در آن قطعه‌ی زمانیِ اکسیری که هر دقیقه‌اش، هر ساعتش آنقدر ارزش دارد و آنقدر فرصت است - هر مثقالی از این مایع اینقدر عظمت دارد - این را ما صرف کنیم برای همین کارهای روزمره‌ی کم‌ارزشی که تو بازارهای شهر خودمان و در هر نقطه‌ای هم آن را انجام میدهیم؛ یا بقیه‌ی سرگرمی‌های بیجا. این اولین نقطه است. در مکه و مدینه به فکر توشه گرفتن باشیم، به فکر افزودن بر سرمایه‌ی ایمان خود، معنویت خود، تذکر خود، خشوع خود در مقابل پروردگار باشیم. این اولین قدم است. یک جلوه‌ی دیگر از اغتنام این فرصت بزرگ، فرصت تماس با بدنه‌ی دنیای اسلام است. دنیا مردمند، نه سیاستمداران، نه فرماندهان زورگو، نه مستکبرین و متکبرین عالم. گاهی میشنوید؛ همین متکبرین محصول ذهن فاسد خودشان را نسبت میدهند به جامعه‌ی جهانی: جامعه‌ی جهانی اینجور میخواهد! جامعه‌ی جهانی یعنی میلیاردها توده‌ی مردم. جامعه‌ی اسلامی هم همین است. امت اسلامی یعنی این بدنه. امت اسلامی زید و عمروی نیستند که به هر وسیله‌ای بر بخشی از این بدنه‌ی عظیم تسلط پیدا کردند و حکمرانی میکنند. امت، این بدنه‌ی مردم است. برکات و خیرات در این بدنه‌ی عظیم است و اراده‌ی آنهاست که میتواند کوه‌ها را جابه‌جا کند؛ حرکت آنهاست که میتواند ارزشهای اسلامی را جهانگیر و همه‌گیر بکند. این در اختیار شماست. در حج هر سالی، انسانِ حاج با انبوه عظیمی از این بدنه‌ی باعظمت امت اسلامی و دنیای اسلام مواجه میشود. این را باید مغتنم شمرد. این فرصت است و باید مغتنم شمرد. چه جور اغتنام فرصت بکنیم؟ خوب، طرق مختلفی دارد. یکی از آسانترین طرق که همه میتوانند او را انجام بدهند، این است که ایرانیِ مسلمان که زیر لوای جمهوری اسلامی و حاکمیت اسلام دارد زندگی میکند، با رفتار خود، با حرکات خود، با منش خود، اسلامِ جمهوری اسلامی را معرفی کند؛ خود را معرفی کند؛ تأثیر تربیت اسلامی بر خود را نشان بدهد. این یکی از آسانترین راه‌هاست. حاجی‌ای که در مسجدالحرام یا مسجدالنبی، یا در بقیع، یا در زیارت شهدای احد و امثال اینها - در منا، در عرفات - رفتارش رفتار انسان مؤدب به آداب اسلامی است؛ رفتار انسانی است که مربای به تربیت قرآنی است؛ اهل خشوع است، اهل تواضع است، اهل محبت است، اهل اهانت به این و آن نیست، اهل جمع است، نه اهل تفرقه. اینقدر ما در روایات در ثواب شرکت در نماز جماعت اهل سنت در زمان ائمه (علیهم السّلام) داریم که روایت دارد که در

مسجدالحرام پشت سر اینها نماز بخوانید، مثل اینکه پشت سر پیغمبر نماز خوانده‌اید. این معنایش چیست؟ معلوم است که امام صادق نماز آن امام جماعت را با نماز پیامبر مقایسه نمیکند. مقایسه با نماز یک پیرو خودش هم نمیکند، اما میگوید پشت سر او نماز بخوانید. این یعنی چه؟ این نمایش وحدت است. عملاً وحدت را نشان بدهید. روی همین فکر بود که امام بزرگوار ما (که رضوان خدا بر او باد) - آن مرد بیدار، آگاه - به همه‌ی ماها، همه‌ی حاجی‌های ایرانی، توصیه کرد که در نماز جماعتها در مسجدالحرام، در مسجدالنبی شرکت کنید؛ در این اجتماعات حضور داشته باشید، که یکی از مصادیقش این است. اینجور نباشد که وقت نماز جماعت که همه مشغول نمازند، چشم کسی بیفتد به یک زائر ایرانی که مشغول حمل بار - حمل وزر - به سمت مسافرخانه‌ی خود هست. اینها چیزهائی است که مضر است. رفتار مؤدب به آداب اسلامی، یکی از بالاترین چیزهاست. شما زبان هم بلد نباشید، تماس هم نگیرید، همین قدر که معلوم است که شما زائر ایرانی هستید و این رفتار را دارید؛ مؤدبید، محترمید، نظیفید، اهل دعائید، اهل ذکرید - این دعای کمیلی که بحمداللّه سالهاست باب شده است - بزرگترین تبلیغ همین‌هاست. این از بسیاری از تبلیغها مهمتر است. این جمعیتِ عظیم مؤمن می‌نشینند پیش خدای متعال تضرع میکنند، استغفار میکنند، اشک میریزند؛ این میشود تبلیغ. حضور در مراسم برائت تبلیغ بزرگی است. نفس این حضور، تبلیغ است. این نشان دهنده‌ی این است که حج را با همه‌ی ابعادش، به صورت یک بسته‌ی کامل، شما قبول کردید. در حج توحید است. توحید خودش دو جزء است: یکی اللّه است، یکی لا اله غیر اللّه است؛ یکی اثبات است، یکی نفی است. مظهر توحید، حج است؛ اثبات ولایت اللّه و نفی ولایت غیر اللّه. این همان برائت است. یک نکته‌ی دیگر در باب مسئله‌ی حج این است که به اقتضای نیازهای زمانه و امت اسلامی، مجموعه‌ی کاروان بزرگ حج ایرانی - که بحمداللّه مایه‌ی افتخار جمهوری اسلامی است - کارهائی را که پاسخِ به این نیازهاست، انجام بدهد. هر سال ببینیم نیاز چیست. احساس میکند انسان که در این دوران، در همین چند سال و از جمله امسال، لااقل یکی از نیازهای مهم، همین نیاز اتحاد اسلامی است؛ وحدت بین فرقه‌های اسلامی است. ببینید دشمنان اسلام چه میکنند؛ دشمنان امت اسلامی برای شقه شقه کردن و شکاف ایجاد کردن چه میکنند، چه قدر خرج میکنند برای اینکه اینها را در مقابل هم قرار بدهند. یکی از اهداف مسلم این حوادث خونینی که نمونه‌اش را شما دیروز در عراق شنیدید و نمونه‌های فراوان آن، در پاکستان و در نقاط دیگر اتفاق می‌افتد، این است که جمع مسلمانی به صورت ترور کور نابود میشوند، از بین میروند، یا مجروح و مقطوع العضو میشوند. بخش مهمی از این کار، مربوط به همین ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی است. در کشور عراق، قرنهای متمادی هم شیعیان بودند، هم سنی‌ها و اینها با همدیگر زندگی کرده‌اند. همان کتابها، همان عقاید که امروز هست، آن روز هم بود، غلیظتر هم شاید بود. این حوادثِ اینجوری در طول چندین قرن سابقه نداشت؛ این جور علیه یکدیگر اقدام کنند، این جور به جان یکدیگر بیفتند. اینها کِی‌اند؟ یا این حوادث خونینی که در بعضی از نقاط کشور ما گاهی در طول زمان و این اواخر اتفاق افتاد، یا این کارها در پاکستان اتفاق میفتد؛ شیعه علیه سنی، سنی علیه شیعه. اینها شیعه و سنی نیستند. آن کسانی که این اقدامها را میکنند، یا مستقیماً یا غیر مستقیم عوامل بیگانه‌اند؛ عوامل بیگانه‌اند؛ دستهای بیگانه است. اینی که برای حاجی شیعی، حاجیِ ایرانی در کنار بقیع، در مسجدالحرام، در مسجدالنبی، یک عده آدمهائی که معلوم نیست مال کجایند، از کجایند، ظاهر میشوند و به مقدسات اهانت میکنند و بعضاً حتّی به نوامیس اینها تعرض و جسارت میکنند، اینها کی‌اند؟ این را باید همه بیدار باشند، همه باید هوشیار باشند. دولتها وظیفه دارند؛ دولت سعودی وظیفه دارد؛ نگذارد که زائر خانه‌ی خدا، حاج بیت‌اللّه‌الحرام، زائر مرقد مقدس پیامبر و ائمه (علیهم‌السّلام) مورد تعرض قرار بگیرد؛ یک نفر بیاید حرکتی یا علیه زائر یا علیه روحانیِ شیعی یا علیه چه و چه انجام بدهد و آن مأمور سعودی هم بایستد تماشا کند یا احیاناً به نفع او وارد ماجرا بشود. اینها درست نیست؛ اینها درست ضد وحدت است؛ این همان چیزی است که آمریکا میخواهد؛ این همان چیزی است که سرویسهای جاسوسی بیگانه میخواهند. نمیتواند مجموعه‌ی حجاج بیت‌اللّه‌الحرام از حوادث دنیای اسلام غافل بماند. امروز کشور عراق، کشور افغانستان، کشور مظلوم فلسطین، بخشی از کشور

پاکستان زیر فشار سربازان خارجی، زیر فشار اقدامات مستکبرانه قرار دارد. مگر میتواند دنیای اسلام اینها را نبیند؟ اینها چیزهائی است که در حج باید به اینها توجه کرد. حج باید مظهر بروز اراده و عزم راسخ امت اسلامی علیه این کارهائی باشد که به وحدت امت آسیب میزند، یا به پیشرفت امت آسیب میزند، یا به پرچم برافراشته‌ی اسلام در میان امت که امروز بحمداللّه جمهوری اسلامی این پرچم را در دستان قوی خود دارد، میخواهد ضربه‌ای وارد کند. باید در مقابل اینها حساس بود. اینها وظائف است؛ اینها چیزهائی است که برنامه‌ریزی‌های ما در اداره‌ی کاروانها، در تبلیغ و در اموری از این قبیل، بایستی ناظر به این چیزها باشد. ما برنامه‌ریزی فرهنگی‌مان، برنامه‌ریزی سیاسی‌مان، برنامه‌ریزی مدیریت کاروانهایمان، گزینش‌هایمان و مجموعه‌های حجّاجمان همه باید تابع این نیازها باشند و این نیازها حاکم باشد. البته من از همه‌ی دست‌اندرکاران محترم حج و کسانی که این سالها زحمت کشیدند و این کار بزرگ و این وظیفه‌ی بزرگ را انجام دادند، تشکر میکنم؛ از جناب آقای ری‌شهری، از جناب آقای خاکسار و از بقیه‌ی مسئولین دولتی و وزرای محترم ارشاد که در این سالها کمک کردند و بقیه‌ی بخشها؛ از رؤسای کاروانها، از روحانیون محترم، از همه‌ی شما صمیمانه تشکر میکنیم. کار بزرگ است، هدف بسیار عظیم است، وظیفه هم بسیار سنگین است. امیدواریم که خداوند متعال همه‌ی شما را موفق بدارد و دعای حضرت بقیةاللّه‌الاعظم (ارواحنا فداه) شامل حال همه‌ی شما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی کشور

بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی کشور ۹ ذی‌القعده ۱۴۳۰ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم جلسه‌ی امروز ما با شما عزیزان، مثل همیشه، برای من یک جلسه‌ی بسیار شیرین و امیدبخش بود. حقیقتاً نقطه‌ی امید اصلی کشور جوانان تحصیلکرده و فرزانه، بخصوص آنوقتی که این فرزانگی با تعهد و احساس مسئولیت همراه باشد، هستند. و دیدار شما برادران و خواهران عزیز، فرزندان عزیز من - که بحمداللّه دیدار بسیار شیرین و خوبی بود - این امید را نه تنها در دل من، در دل مسئولین، بلکه در سطح کشور تقویت میکند. اول یک نکته را خطاب به مسئولین محترم - وزرای محترمی که تشریف دارند و رئیس محترم بنیاد نخبگان؛ خانم معاون رئیس جمهور و دیگر مسئولین - عرض بکنم؛ برنامه را، نگاه را، با توجه به این واقعیتها باید تنظیم کنید. امسال آنچه که انسان میشنود از جوانِ نخبه‌ی علمی، به طور محسوسی برتر، پخته‌تر و عمیق‌تر است از آنچه که ما سال قبل شنفتیم و از آنچه که یک سال قبل شنفتیم و به طریق اولی از آنچه که من ده سال قبل، از جوانان دانشجویمان یا فارغ‌التحصیل‌مان میشنفتم. من با مجموعه‌ی دانشگاهی همیشه ارتباط داشته‌ام. میدانید من هر سالی چند بار به مناسبتهای مختلف با جوانها می‌نشینم و از این جور جلسات داریم؛ صحبت میکنند، حرف میزنند، نظرات را بیان میکنند. من در نفس خودم ارزیابی‌ای فارغ از برنامه‌ریزی‌های کلان یا غیر کلان که در کشور هست، دارم. در این ارزیابی من فاصله‌ی محسوسی مشاهده میکنم بین آنچه که امروز ما داریم و آنچه که ده سال قبل داشتیم؛ یعنی پیشرفت به طور واضح خودش را نشان میدهد. مسئولین محترم با توجه به این واقعیت برای آینده برنامه‌ریزی کنند. این نکاتی که این جوانان عزیز اینجا گفتند، دقیقاً همان نکاتی است که در ذهن انسانی که فکر میکند روی مسئله‌ی حرکت علمی کشور و آینده‌ی کشور و پیشرفت کشور، وجود دارد. پیداست جوانها عمیقاً به مسائل اساسی توجه دارند. اینی که یکی از جوانهای عزیز گفتند: «فعالیتها باید بر اساس نیازهای آینده باشد، این آینده را ترسیم کنید، این نیازها را تصویر کنید»؛ یا در همین زمینه جوان عزیز دیگری گفتند: «جهت حرکتمان را خودمان معین کنیم؛ نه اینکه جهت حرکتی را که دیگران - غربی‌ها - ترسیم کرده‌اند، ما تکمیل کننده‌ی پازلهای زندگی آینده‌ی آنها باشیم؛ ببینیم چه نیاز داریم، آن را تأمین بکنیم»، این حرفها حرفهای بسیار بزرگی است؛ حرفهای بسیار مهمی است. اینها همان چیزهائی است که هر انسان آگاهِ متفکرِ دلسوزِ متعهدی وقتی به نگاه کلان به حرکت علمی کشور نگاه میکند، این چیزها را درک میکند؛ منتها درک او کافی نیست؛ اگرچه لازم است؛ بر

اساس آن برنامه‌ریزی کردن، مهم است. و اینی که از جهت فرهنگسازیِ برای نخبگان، چند نفر از این جوانهای عزیز اینجا گفتند فرهنگسازی کنیم، فرهنگ متعهد بودن نخبه را به جامعه گسترش بدهیم، نه توقع داشتن صرف. البته توقع، منطقی است، بجاست؛ توقعِ بیجا نیست؛ لکن در کنار این توقع، احساس تعهد، وامدار بودن؛ من به عنوان یک فردِ از این مجموعه‌ی عظیم کشور چه وظیفه‌ای بر دوش دارم؟ من چه کار باید بکنم؟ اینها خیلی مهم است. اینکه گفته شد: «عنصر معنویت دینی را، نه معنویت فارغ از دین و جدای از دین - که اساساً معنویت نیست، توهم است - را یک عنصر اصلی در حرکت علمی و پژوهش علمی قرار بدهیم» - که یکی از خانمها اینجا بیان کردند - کاملاً درست است. این یکی از آن نقاط اساسی است که باید به آن توجه کرد. اگر این شد، آن اخلاقی شدن جامعه هم - که این جوان عزیزِ اخیر طرح توقع کردند که این توقع ماست و بارها این توقع را تکرار میکنیم - تحقق پیدا خواهد کرد؛ چون با شعار که نمیشود پیش رفت؛ باید حرکت کرد؛ باید رفت در جهت آن هدفی که ترسیم شده. من وقتی این اظهارات را از شماها میشنوم، احساس امید بیشتری میکنم و احساس یقین میکنم به اینکه این جامعه، این نظام، این مجموعه، با این حرکت محسوس مادی و معنوی، علمی و اخلاقی که دارد، به اهداف خودش بدون تردید خواهد رسید و همین است که نظام جمهوری اسلامی مصونیت پیدا کرده. حالا اشاره کردند به حوادث و مسائل اخیر. خوب، در این زمینه‌ها خیلی حرف هست؛ خیال نکنید آن حرفهائی که صدا و سیما میزند، این، همه‌ی حرفهاست؛ نه، خیلی مطلب هست. گفت: «یک سینه حرف موج زند در دهان ما». اینجور نیست که هر چه که انسان احساس میکند، این را گفته باشد یا بتواند بگوید. خیلی حرفهای زیادی هست. شما جوانها الحمدللّه باهوشید، بااستعدادید، بتدریج خیلی از حقائق برای شماها روشن خواهد شد. من می‌بینم در همین حوادث سیاسی اخیر و در مجموع حوادث این سی سال، کشور بتدریج به مجموعه‌ی مصونیت‌دار، ضد ضربه، ضد بمب تبدیل شده؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی. شوخی نیست. شما قدرت امنیتی و جاسوسی و تبلیغاتی این سرویسهای گوناگون امنیتی و تبلیغاتی دنیا را دست‌کم نگیرید. همه این را احساس میکنند - حالا شاید کسانی که کمتر توی مقوله‌های گوناگون تبحر داشتند، کمتر ببینند - هالیوود را شما دست کم نگیرید. قدرتِ اثرگذاری هنری - همین طور که یکی از خانمها هم گفتند - در غرب و چینش بسیار دقیق حروف تبلیغات در دنیای غرب را دست کم نگیرید. همه‌ی این نیروی عظیم، به اضافه‌ی ثروت بی‌پایان، به اضافه‌ی دستگاه‌های عظیم سیاسی و تبلیغاتی، افتادند به جان جمهوری اسلامی. امروز هیچ کشور دیگری در دنیا پیدا نمیکنید که اینجور آماج حملات باشد. و جمهوری اسلامی دارد مقاومت میکند. این شوخی است؟ این موجودِ هفت‌جوشِ مستحکمِ مصونیت‌یافته دارد مقاومت میکند. این، کم چیزی نیست. توطئه‌ی توهم نیست؛ این را جوانها، این جوانهای عزیز ما، بدانند. خیال نکنید من از شنیدن اینجور حرفها ناراحت میشوم؛ نه، من از اینکه این حرفها زده نشود، ناراحت میشوم. بنده توی جلساتِ دانشجوئی، دانشگاهی که اینجا هستند، گاهی که ببینم حالا بعضی‌ها روی ملاحظه، روی احترام، روی هرچه، بعضی از این حرفها را که خیال میکنند من خوشم نمی‌آید، نمیزنند؛ از نگفتنش ناراحت میشوم؛ از گفتنش مطلقاً ناراحت نمیشوم. ای کاش مجال بود تا گفته میشد، تا آنوقت انسان میتوانست آن برگهای بر روی هم گذاشته‌ی کتاب حرف را، باز کند تا خیلی از حقائق روشن بشود. آینده، البته این کارها خواهد شد. اینجور نیست که شما خیال کنید توطئه نسبت به این کشور، یک توهم است؛ نه، یک واقعیت است؛ از همه طرف دارد توطئه میشود. ممکن است آن کسی که در جهت آن توطئه‌ها در داخل کشور محور حرکت قرار میگیرد، خودش اصلاً نفهمد. فهمیدنِ این هم ذکاوت میخواهد. بعضی‌ها این ذکاوت را ندارند. ما آدمها را تجربه کردیم؛ نمیفهمند دارند به ساز کی میرقصند. ولی، این واقعیت را عوض نمیکند که آنها بفهمند یا نفهمند؛ بدانند یا ندانند. این توطئه‌ها وجود دارد. در عین حال این کشور، این نظام نه فقط سست نمیشود، ضعیف نمیشود؛ جامعه‌ی علمی‌اش، جامعه‌ی پیشرفته‌اش - که همین شما جوانها باشید - امروزش از ده سال قبلش به صورت آشکاری جلوتر میرود. این معنایش چیست؟ این معنایش حقانیت است. این معنایش اصالت است. این معنایش ریشه‌دار بودن است. «الم تر کیف ضرب اللّه مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة»؛(۱) اعتقاد ما این است. ما با اعتقاد، با دل کار میکنیم. من

کمبودها را نفی نمیکنم؛ بیشتر از خیلی از منتقدین، بنده کمبودها را میدانم؛ منتها راه رفع کمبودها، این چیزهائی که تصور میشود، نیست که حالا ـ بیا اعلام کن که مثلاً ـ فلان جا فلان‌جور چه جوری است؛ نه، خیلی چیزها با اعلام درست نمیشود، با کار درست میشود. با حرف درست نمیشود؛ حرف، جنجال‌سازیِ تبلیغاتی و لفاظی هیچ کمکی به حل مشکلات نمیکند؛ همچنانی که شما دیدید. تو همین قضایای انتخابات، خوب، تبلیغات انتخاباتی مثلاً باید یک ماه یا بیست روز قبل از شروع انتخابات انجام بگیرد؛ اما از پیش از عید نوروز تبلیغات انتخاباتی شروع شد! همین تلویزیونی هم که مورد انتقاد بعضی از دوستان است، متأسفانه منعکس میکرد. بنده موافق هم نبودم. این را هم شما خیال نکنید که حالا بنده چون رئیس صدا و سیما را انتخاب میکنم، همه‌ی برنامه‌های صدا و سیما را می‌آورند، دانه دانه بنده نگاه کنم، امضاء کنم. نخیر، از خیلی از برنامه‌های صدا و سیما بنده راضی هم نیستم؛ از جمله، از همین من راضی نبودم که از سه ماه قبل از انتخابات - انتخابات بیست و دوم خرداد بود - از ماه اسفند، بلکه زودتر از اسفند، بعضی از سفرهای تبلیغاتی و حرفهائی که زده شد و تظاهراتی که میشد و مجادلاتی که انجام میگرفت، از تلویزیون پخش شود، که متأسفانه تو تلویزیون پخش شد؛ به خاطر همین، که یعنی ما آزاداندیشیم! اینها توهم است؛ این جنجال‌آفرینی در داخل کشور است. جنجال فکری غیر از مباحثات صحیح است. بنده گفتم کرسی آزادفکری را در دانشگاه‌ها به وجود بیاورید. خوب، شما جوانها چرا به وجود نیاوردید؟ شما کرسی آزادفکری سیاسی را، کرسی آزاد فکری معرفتی را تو همین دانشگاه تهران، تو همین دانشگاه شریف، تو همین دانشگاه امیرکبیر به وجود بیاورید. چند نفر دانشجو بروند، آنجا حرفشان را بزنند، حرف همدیگر را نقد کنند، با همدیگر مجادله کنند. حق، آنجا خودش را نمایان خواهد کرد. حق اینجوری نمایان نمیشود که کسی یک انتقادی را پرتاب بکند. اینجوری که حق درست فهمیده نمیشود. ایجاد فضای آشفته‌ی ذهنی با لفاظی‌ها هیچ کمکی به پیشرفت کشور نمیکند. شما تجربه‌ی این پدر پیرتان را در این زمینه داشته باشید. آنی که کمک میکند به پیشرفت کشور، آزادی واقعیِ فکرهاست؛ یعنی آزادانه فکر کردن، آزادانه مطرح کردن، از هو و جنجال نترسیدن، به تشویق و تحریض این و آن هم نگاه نکردن. یک وقت شما یک حرفی میزنید، ناگهان می‌بینید همه‌ی ناظران سیاسی جهان که وجودشان انباشته‌ی از پلیدی و خباثت است، برای شما کف میزنند. به این تشویق نشوید. به قول رائج بین جوانها، جوگیر نشوید. بحث درست بکنید، بحث منطقی بکنید. سخنی را بشنوید، سخنی را بگوئید؛ بعد بنشینید فکر کنید. این همان دستور قرآن است. «فبشّر عباد. الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه».(۲) سخن را باید شنفت، بهترین را انتخاب کرد. والّا فضای جنجال درست کردن، همین میشود که دیدید. جنجالِ قبل از انتخابات، بعد از انتخابات، انعکاسش میشود این؛ بخصوص وقتی دست بیگانه هم دخالت دارد. به چه دلیل، با چه توجیهی شما فکر میکنید دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا حوادثی را که فکر میکنند به ضرر نظام جمهوری اسلامی است، لحظه به لحظه منتشر میکنند؟ با چه محاسبه‌ای این کار انجام میگیرد؟ این را نباید فکر کرد؟! نباید رویش مطالعه کرد؟! اینهاست آن چیزهائی که باید به آنها توجه کرد. به هر حال کشور دارد پیش میرود. این را بدون تردید بدانید؛ کشور دارد پیش میرود. برنامه‌ریزی‌های گذشته هم البته بلاشک عیوبی داشته، اما برآیند همه‌ی نقاط مثبت و منفی، همینی است که امروز شما دارید مشاهده میکنید. جوانهای ما از لحاظ علمی پیش رفتند، از لحاظ بینش سیاسی پیش رفتند، از لحاظ رسوخ و نفوذ تفکر دینی در عمق اندیشه‌ها پیش رفتند. این حرفهائی که امروز جوانهای ما اینجا راجع به معنویت و راجع به دین و راجع به دل نبستن به پیش‌بینی‌ها و برنامه‌ریزی‌های غربی و استقلال گفتند - این حرفهائی که امروز جزو حرفهای رائج شما شده - اندکی پیش از دوران شماها، جزو حرفهای برجسته‌ی روشنفکرانی بود که فکر میکردند این حرفها را باید بزنند یا بفهمند! اما امروز جزو فرهنگ رائج جامعه‌ی ماست. این پیشرفت نیست؟ ما داریم پیش میرویم. البته دشمن هم زیاد داریم، مانع هم خیلی داریم. اگر مانع نبود، ما اینجور ورزیده نمیشدیم؛ جامعه‌ی اسلامی و جمهوری اسلامی اینجور ورزیده نمیشد. مانع وجود دارد؛ والّا تو زمین صاف راه رفتن که تقویت عضلانی نمی‌آورد. باید کوهنوردی کرد، باید از موانع بالا ـ رفت. جامعه‌ی ما این کار را کرده، این راه را پیش رفته، باز هم خواهد رفت، بعد از این هم

خواهد رفت. شما بدانید! نسل جوان امروز، نسلی که بتوان متوقفش کرد، نیست. و من اینجا به شما توصیه کنم: رمز پیشرفت یک کشور، یعنی آن محور اصلی برای اقتدار یک کشور، پیشرفتِ همراه با اقتدار، علم است. آماج بسیاری از توطئه‌های امروزی که علیه جمهوری اسلامی هست، علم و اهل علم و دانشجویان علم و محیط علمی است؛ این را توجه داشته باشید. نگذارید این تیر طبق آن هدفگیری دشمن، به هدفی که آنها گرفته‌اند، اصابت کند. کار علمی را نگذارید متوقف بشود. از همه‌ی این حرفهائی که گفته شد، مهمتر، مسئله‌ی علم و تحقیق و پژوهش است. دنیای غرب ثروتش از ناحیه‌ی علم است، اقتدارش از ناحیه‌ی علم است، زورگوئی‌ای که امروز میکند، به خاطر علمی است که دارد. پول فی نفسه اقتدار نمی‌آورد. آنی که اقتدار می‌آورد، دانش است. امروز اگر آمریکا پیشرفتگیِ علمیِ خودش را نمیداشت، نمیتوانست در دنیا اینجور زورگوئی بکند و در همه‌ی مسائل عالم دخالت بکند. ثروت هم اگر به دست می‌آید، از ناحیه‌ی علم به دست می‌آید. علم را اهمیت بدهید. اینی که من سالهاست روی مسئله‌ی علم، تحقیق، پژوهش، پیشرفت، نوآوری، شکستن مرزهای علمیِ موجود تکیه میکنم، به خاطر این است. بدون انواع دانش، اقتدار کشور امکانپذیر نیست. دانش اقتدار می‌آورد. گفتند بیائید مراکز هسته‌ای ایران را بمباران کنید. یکی از مسئولینِ رؤسای دنیا - حالا نمیخواهم حالا اسم بیاورم. البته همه میدانند، شاید هم میدانید؛ پخش شد در دنیا. بنده دوست ندارم اسم بعضی‌ها را بیاورم - گفت علم را که نمیشود بمباران کرد. راست میگوید؛ حق با اوست. با همه‌ی خلافهائی که میگویند، این حرفشان درست بود. گیرم نطنز را بمباران کردند، کارخانه‌ی اصفهان را بمباران کردند، علم را چه جوری بمباران میکنند؟ ببینید، علم مصونیت می‌آورد، اقتدار می‌آورد. مراقب باشید تو دانشگاه شما، تو کلاس شما، تو مرکز تحقیقات شما، تو کار پژوهشی شما، اختلال ایجاد نکنند. اگر دیدید دستی دارد اختلال ایجاد میکند، به آن دست بدبین بشوید. اقتدار شما را، آینده‌ی شما را هدف گرفته‌اند. حالا من با شما جوانها بخصوص، خیلی حرف دارم. این نکته‌ای که این خانم هنرمند گفتند، به نظر من خیلی مهم است. یکی از کارها همین است؛ کسانی بیایند طعم نیاز بازارهای غربی را، مثلاً فرض کنید به تابلو نقاشی، به دست بیاورند، بعد بیایند اینجا، پشتیبانی مالی کنند و نقاش ما را به سمت تأمین آن نیاز سوق بدهند. عین همین قضیه در فیلمسازی هست. فیلمهائی را برای جشنواره نامزد کنند که در جهت خواست آنهاست. عین همین قضیه در کار علمی ماست؛ در مقاله‌ای است که در آی.اس.آی منتشر میشود؛ در موضوع تحقیقی است که شما در پژوهشگاه خودتان دنبال میکنید. به تعبیر متأسفانه رائج فرنگیِ امروز، اسپانسرها می‌آیند در بخشهای مختلف، کمکهای مالی، کمکهای مادی، اعانه‌ها را میگذارند برای اینکه در آن جهت کار انجام بگیرد. به این توجه کنید. استقلال علمیِ کشور یکی از لوازمش همین است: استقلالِ حرکت علمی، حرکت هنری و به طریق اولی حرکت سیاسی. بعضی از حرکات سیاسی هم از این قبیل است. یک توصیه این است که نعمت استعداد خوب که شماها دارید، یک نعمت بزرگ است، مثل نعمت سلامتی، مثل خودِ نعمت حیات، که شکر لازم دارد. نعمتها از خداست؛ باید این نعمت را شکر کنید. این توصیه را از من در ذهنتان داشته باشید. خیلی از نعمتها را ما نمیشناسیم، وقتی به خلافش، به ضدش مبتلا شدیم، آنوقت آن را میشناسیم. جوانی، نعمت است؛ در پیری آدم بیشتر میفهمد چقدر نعمت بزرگی است. استعدادِ خوب، هوش خوب، نعمت بزرگی است، باید این نعمت را شکر کرد. شکر چیست؟ شکر سه جزء دارد: اول، شناختن نعمت، غفلت نکردن از نعمت. دوم، دانستن اینکه این نعمت از خداست، این عطیه‌ی الهی است، هدیه‌ی الهی است. سوم اینکه این نعمت را باید در جهت درست به کار برد و مصرف کرد - نعمت استعداد خوب را باید در جهت درست به کار برد - این همان چیزی است که روح تعهد را، مسئولیت را در انسان بیدار میکند؛ تعهد نسبت به جامعه‌ی خود، تعهد نسبت به آینده‌ی کشور، تعهد نسبت به این مجموعه‌ی عظیم امکاناتی که این نخبه و این استعداد، بالاخره محصولِ این امکانات است. شکر این نعمت به این است. اینجور نباشد که انسان خودش را جزیره‌ای بداند جدای از مجموعه‌ی جامعه، فکر کند حالا به یک امکانی، به یک ثروت معنوی‌ای دست پیدا کرده، این را باید تبدیل کند به ثروت مادی و شخصی؛ این نیست. این را باید صرف آینده‌ی کشور بکند. یک توصیه هم به مسئولین بکنم. توصیه‌ی به مسئولین هم در درجه‌ی اول، باز

شکر است؛ شکرِ نعمت وجود نخبگان. اینجا هم شکر همان سه جزء را دارد. شناخت؛ اول بشناسیم نخبه‌ها را. بعد بدانیم که وجود این نخبه‌ها یک نعمت الهی است؛ این را خدا به ما داده، به مسئولین نظام داده. و بعد، از این وجود مغتنم و محترم و عزیز - یعنی مجموعه‌ی نخبه‌ی کشور و استعدادهای برتر - در جهت‌های درست استفاده کنیم. حالا- راجع به این چند جمله‌ای که این جوان عزیزمان گفتند. خوب، همین طور که گفتیم، حرف زیاد است. در انتقاد از بی‌انصافیِ یک دستگاه یا یک کس، خود ما باید دچار بی‌انصافی نشویم؛ به این توجه کنیم. صدا و سیما آیا وضعیت واقعی کشور را نشان میدهد؟ نه، ناقص نشان میدهد. خیلی پیشرفتهای برجسته و بزرگ هست که صدا و سیما نشان نمیدهد. دلیلش هم این است که شما مجموعه‌ی مرتبط با حوادث گوناگون، از خیلی از حقائق کشور و پیشرفتهای کشور مطلع نیستید؛ نقص صدا و سیمای ماست. والّا اگر صدا و سیما میتوانست همان جور که تلویزیون فلان کشور غربی با یک سابقه و تجربه‌ی فراوان و با استفاده‌های هنری دروغهای خودش را راست جلوه میدهد، واقعیات موجود کشور را درست منعکس کند، شما بدانید امروز امید نسل جوان، دلبستگی نسل جوان به کشورش، به دینش، به نظام جمهوری اسلامی‌اش، بمراتب بیشتر از حالا بود. این ایراد ماست به صدا و سیما. اگر میتوانست درست وضع کشور را منعکس کند، خیلی شعف و بهجتِ بینندگان بمراتب بیشتر از آنی میشد که امروز هست. خیلی از کارها دارد انجام میگیرد که مایه‌ی خوشوقتی است، مایه‌ی خشنودی است؛ نه فقط در زمینه‌های علمی، در زمینه‌های اجتماعی، در زمینه‌های سیاسی؛ مایه‌ی سرافرازی است. این را خیلی‌ها - اغلب یعنی - خبر ندارند. بنده غالباً به مسئولین دولتی‌اعتراضم این است که چرا نمیتوانید بیان کنید. بیان کردن هم یک هنری است؛ بیان هنری بخصوص، هنر بزرگی است؛ این را ندارند. حالا یکی از ایرادهائی که ما معمولاً داریم به بعضی‌ها این است که آنچه را که بیگانه بگوید، این را تلقی به قبول میکنند؛ آنچه را که خودی بگوید، تلقی با تردید میکنند! چرا؟ خوب، این تلقی، تلقی ناسالمی است؛ این تلقی درستی نیست، تلقی ناسالمی است. این را باید اصلاح کرد. البته شما جوانهای خوب ان‌شاءاللّه بیائید وارد عرصه‌های گوناگون بشوید، عرصه‌های تبلیغاتی کشور را بگیرید. مطبوعات ما هم همینجور است. بنده روزها معمولاً حدود شانزده هفده تا روزنامه را نگاه میکنم؛ نه اینکه حالا همه‌ی صفحات لائی و اینها را نگاه کنم؛ لکن تیترها، اگر سرمقاله‌ی قابل توجهی داشته باشند، معمولاً نگاه میکنم. خیلی از روزنامه‌های ما متأسفانه در انعکاس حقائق ضعیفند و در اصلی فرعی کردن مسائل، غیرمنصفانه عمل میکنند. در همین مسائل اخیر، مسائل را باید اصلی فرعی کرد؛ مسئله‌ی اصلی چیست؛ یک سلسله مسائل فرعی هم پیرامون اوست؛ نه اینکه آن مسائل فرعی کم‌اهمیت است، اما مسئله‌ی اصلی اهمیتش بیشترش از آنهاست. مسئله‌ی اصلی در این قضایای اخیر، اصل انتخابات بود؛ زیر سؤال بردن اصل انتخابات بزرگترین جرمی بود که انجام گرفت. چرا شما نسبت به این جرم چشمتان را میبندید؟! این همه زحمت کشیده بشود، مردم بیایند، یک شرکتِ به این عظمت، یک نصاب‌شکنی، یک رکودشکنی در دنیا در مردمسالاری، در دمکراسی‌ای که اینقدر ادعایش را میکنند، انجام بگیرد، بعد یک عده مفت و مسلّم بیایند بدون استدلال، بدون دلیل، همان فردای انتخابات بگویند: انتخابات دروغ است! این کار کوچکی است؟! این جرم کمی است؟! یک قدری باید منصف بود توی این قضایا. دشمن هم حداکثر استفاده را از این کرد. یک عده هم هستند در داخل کشور، از اول با نظام جمهوری اسلامی موافق نبودند - مال امروز و دیروز نیست، سی سال است که موافق نیستند - از این فرصت استفاده کردند، دیدند عناصری وابسته‌ی به خودِ نظام، از خودِ نظام، دارند این جور میدانداری میکنند، اینها هم وقت را مغتنم شمردند، آمدند داخل میدان؛ و دیدید. من روز اول این را پیغام دادم به همین حضراتی که صحنه‌گردان این قضایا هستند؛ آن ساعات اول من به آنها پیغام خصوصی دادم. من اگر یک وقتی توی نماز جمعه یک حرفی میزنم، این ابتدا به ساکن نیست؛ حرف خصوصی، پیغام خصوصی، نصیحتِ لازم انجام میگیرد، وقتی انسان ناچار میشود، یک حرفی را می‌آورد در علن بیان میکند. من پیغام دادم، گفتم این را شما دارید شروع میکنید، اما نمیتوانید تا آخر کنترل کنید؛ می‌آیند دیگران سوءاستفاده میکنند. حالا دیدید آمدند سوءاستفاده کردند. مرگ بر اسرائیل را خط زدند! مرگ بر آمریکا را خط زدند! معنای این کار چیست؟ آنی که وارد عرصه‌ی سیاست میشود، باید مثل

یک شطرنج‌باز ماهر هر حرکتی را که میکند، تا سه تا چهار تا حرکت بعد از او را هم پیش‌بینی کند. شما این حرکت را میکنی، رقیبت در مقابل او آن حرکت دیگر را خواهد کرد؛ باید فکرش باشی که تو چه حرکتی خواهی کرد. اگر دیدی در آن حرکت دوم، تو درمیمانی، امروز این حرکت را نکن؛ اگر کردی، ناشی هستی - حالا تعبیر بهترش این است - توی این کار، توی این بازی، توی این حرکت، ناشی هستی، ناواردی. اینها نمیفهمند چه کار میکنند؛ یک حرکتی را شروع میکنند، ملتفت نیستند که در حرکات بعد و بعد و بعد، چطور در خواهند ماند؛ مات خواهند شد. اینها را باید محاسبه میکردند. مطلب اصلی این بود. زیر سؤال رفتن انتخابات، مواجه کردنِ مجموعه‌ای از مردم - آنها هیچ نیت سوئی هم ندارند؛ وارد میدان انتخابات شدند، طبق عقیده‌شان عمل کردند؛ خیلی هم خوب - با نظام، با کشور، با حرکت عمومی کشور، اینها کارهای کوچکی نیست. اگر شما منصفید، آن حرکتهای جانبی را، آن قضایای جانبی را ببینید، اهمیتش را هم در نظر داشته باشید؛ اما مهمتر بودنِ این را هم در نظر داشته باشید. من البته توی این جلساتی که با شماها داریم، حیفم می‌آید که جز حرف علمی و جز حرف معنوی و جز نصیحت، حرف دیگری بزنیم و وارد مقولات سیاسی و این چیزها بشویم؛ اما دیگر حالا در این مقدارش ناگزیر و ناچار بودم. اینی هم که گفتند از رهبری انتقاد نمیکنند، شما بروید بگوئید انتقاد کنند. ما که نگفتیم از ما کسی انتقاد نکند؛ ما که حرفی نداریم. من از انتقاد استقبال میکنم؛ از انتقاد استقبال میکنم. البته انتقاد هم میکنند. دیگر حالا جای توضیحش نیست؛ انتقاد هم هست، فراوان هست، کم هم نیست؛ بنده هم میگیرم، دریافت میکنم و انتقادها را میفهمم. ان‌شاءاللّه امیدواریم خدای متعال همه‌ی ما را در آن جهتی که مورد رضای اوست و تأمین‌کننده‌ی رضای اوست، هدایت کند و ان‌شاءاللّه آینده‌ی همه شما را از گذشته‌تان بهتر قرار بدهد و شما را مایه‌ی سرافرازی کشورتان قرار بدهد؛ و شما که جوانید، آن روز را خواهید دید - از ما هم ان‌شاءاللّه یاد نیک خواهید کرد - که کشورتان ان‌شاءاللّه به اوج اقتدار خواهد رسید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) ابراهیم: ۲۴ ۲) زمر: ۱۷ و ۱۸

بیانات در دیدار دانش‌آموزان در آستانه ۱۳ آبان

بیانات در دیدار دانش‌آموزان در آستانه ۱۳ آبان ۱۵ ذی‌القعده ۱۴۳۰ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم به همه‌ی شما جوانان عزیز، دانشجویان، دانش‌آموزان و خانواده‌های معظم شهیدان. روز ۱۳ آبان را ملت ما و مسئولین ما نامگذاری کردند: روز مبارزه‌ی با استکبار جهانی. مبارزه یک امر مهم و پیچیده است. با هر پدیده‌ای یک جور میشود مبارزه کرد. با دشمنی که در مرزها به کشور حمله میکند، یک جور باید مبارزه کرد؛ با دشمنی که شیوه‌های امنیتی را به کار میبرد، یک جور باید مبارزه کرد؛ با دشمنی که اساس یک ملت را، یک جامعه و یک کشور را تهدید میکند و از بنِ دندان با یک ملت دشمنی میورزد و انواع روشها را به کار میبرد هم یک جور باید مبارزه کرد. یک مبارزه‌ی صحیح، منطقی و معقول و در عین حال قاطع، احتیاج دارد به چند چیز: یکی انگیزه‌ی برخاسته از ایمان است. با دستور نمیشود ملتی را، جوانانی را وادار کرد به ایستادگیِ در یک میدان دشوار. باید انگیزه از دل بجوشد؛ آن هم انگیزه‌ی ناشی از ایمان. این در جوانهای ما امروز به حد کافی وجود دارد؛ من با اطلاع عرض میکنم، با آشنائی با نسل جوانمان و قشر جوانمان عرض میکنم: امروز جوانهای ما از آن روزی که در سال ۵۷، رژیم پهلوی - رژیم دست‌نشانده‌ی آمریکا - به جوانان ما تو همین خیابانها حمله کرد و خون آنها را ریخت، انگیزه‌ی‌شان بیشتر است و کمتر نیست. از آن روزی هم که یک عده جوان رفتند سفارت آمریکا را که مرکز و پایگاه توطئه‌ی علیه انقلاب شده بود تسخیر کردند، امروز جوانان ما انگیزه‌شان کمتر نیست؛ اگر بیشتر نباشد. علت هم واضح است؛ چون سی سال تجربه، متراکم در تاریخ این ملت ثبت شده است. ذهن بیدار جوان، چشم باز جوان، ولو آن روزها را ندیده است؛ اما این تجربه‌ها را تحویل میگیرد. نسل به نسل تجربه‌های یک ملت غنی‌تر، عمیق‌تر و مفیدتر میشود. پس جوانان امروز ما از لحاظ انگیزه هیچی کسر ندارند. صرف‌نظر از یک عده انقلابی فرسوده‌ی پشیمان که به دلائل گوناگون، زندگی راحت را، سازش را ترجیح دادند، یا به ساز دشمن رقصیدن را عیب ندانستند،

جوانِ کشور، توده‌ی ملت که اکثریت هم جوان هستند، این انگیزه‌ی عمیق را دارند. من به شما عرض کنم: اگر امروز حادثه‌ای مثل جنگ تحمیلی که در سال ۵۹ پیش آمد، در کشور ما بُروز کند، هجوم جوانان به جبهه و داوطلبی آنها برای مواجهه‌ی با دشمنِ آشکار و رو به رو، از سال ۵۹ و ۶۰ بمراتب بیشتر خواهد بود. یک عنصر دیگری که لازم است، بصیرت است. اینی که ملاحظه میکنید بنده مکرر در دیدار جوانها، دانشجویان، قشرهای مختلف مردم، بر روی بصیرت تکیه میکنم، برای این است که در وضع بسیار مهم امروزِ دنیا و موقعیت استثنائی کشور عزیز ما - امروز در دنیا که موقعیت ممتازی است - هرگونه حرکت عمومی به یک بصیرت عمومی احتیاج دارد. البته من این را هم به شما بگویم: امروز بصیرت جوانهای ما هم از جوانان آن روزگارِ اول انقلاب و در اثنای انقلاب، یقیناً بیشتر است. خیلی چیزها را شما امروز میدانید، برای شما جزو واضحات است، که آن روزها باید برای جوانها، آنها را شرح میدادیم، بیان میکردیم؛ اما امروز جوانهای ما اینها را میدانند؛ بصیرت بالاست. در عین حال من تأکید میکنم بر روی بصیرت. حالا اولین مسئله‌ی بصیرت این است که این استکبار چیست که باید با آن مبارزه کرد. استکبار یعنی قدرتی در دنیا یا قدرتهائی در دنیا؛ چون نگاه میکنند به خودشان، می‌بینند دارای امکانات پولی و تسلیحاتی و تبلیغاتی هستند؛ بنابراین باید به خودشان حق بدهند که در امور زندگی کشورها و ملتهای دیگر، دخالتهای مالکانه بکنند؛ این معنای استکبار است. روح سلطه گری؛ این در کشور ما قبل از انقلاب به صورت واضحی بود. یعنی آمریکا مستکبرانه بر این کشور پهناور، بر این ملت بزرگ با این تاریخ غنی پنجه انداخته بود و در امور مهم و اساسی کشور ما دخالت میکرد. علت هم این بود که زمامداران کشور فاسد بودند، در ملت جایگاهی نداشتند، دنبال تکیه‌گاه میگشتند، به آمریکا تکیه میکردند. آمریکا هم که مفت به کسی چیزی نمیدهد؛ حمایت از آنها را در گرو دخالت کامل در امور کشور قرار داده بود. شاید برای شما تعجب‌آور باشد، اما بدانید شاه - محمدرضا - برای اینکه یک نخست‌وزیری را از کار برکنار کند و یک نخست‌وزیر دیگر را جای او بیاورد، مجبور شد برود آمریکا، دو هفته، سه هفته در آمریکا بماند، تا موافقت آنها را جلب کند که این زید را از کار برکنار کند، این عمرو را به جای او بگذارد! کار کشور ما به اینجا رسیده بود. در سالهای آخرِ حکومت پهلوی از این هم زشت‌تر بود. بحث رفتن به آمریکا دیگر نبود؛ همین‌جا سفیر آمریکا و سفیر انگلیس به کاخ شاه میرفتند، به او میگفتند شما در قضیه‌ی نفت اینجوری عمل کنید، در قضیه‌ی ارتباطات جهانی اینجوری عمل کنید، با ملت اینجوری عمل کنید، با مبارزین اینجوری عمل کنید؛ دستور میدادند. شاه هم قبول میکرد. خوب، وقتی که رئیس یک مملکت اینقدر ضعیف، اینقدر زبون، اینقدر در مقابل بیگانگان تسلیم باشد، دیگران وضعشان معلوم است. این وضع کشور ما بود. استکبار معنایش این است. آمریکا یک مستکبر به تمام معناست. مسئله‌ی ما هم فقط نیست، مسئله‌ی دنیاست؛ مسئله‌ی دنیای اسلام است. آمریکائی‌ها نسبت به همه جای دنیا این روح استکباری را دارند. در جنگ بین‌الملل دوم، بعد از آنی که ژاپن را شکست دادند، پایگاه در آنجا درست کردند، که هنوز پایگاه آمریکائی‌ها در ژاپن هست. ژاپنی‌ها با این همه پیشرفتهای علمی، هنوز نتوانستند پایگاه آمریکا را در ژاپن جمع کنند! آنجا پایگاه نظامی دارد؛ به مردم ظلم میکنند، اذیت هم میکنند، تو روزنامه‌ها هم آمد، خبرگزاری‌ها هم گفتند؛ تجاوز به نوامیس و کارهای‌خلاف دیگر؛ اما هنوز در آنجا هست. در کره‌ی جنوبی هم پایگاه‌های آمریکا هنوز هست. در عراق، نقشه‌ی آمریکا این است که پایگاه بسازد و پنجاه سال، صد سال در عراق مستقر بشود؛ و در افغانستان؛ چون افغانستان نقطه‌ای است که اگر آنجا پایگاه داشته باشند، میتوانند بر کشورهای آسیای جنوب غربی، بر روسیه، بر چین، بر هند، بر پاکستان و بر ایران تسلط داشته باشند. دارند این همه آنجا تلاش میکنند، برای اینکه آنجا پایگاه دائم درست کنند و بمانند. این معنای استکبار است. ملت ایران با ساقط کردن رژیم دست‌نشانده‌ی آمریکا، آمریکا را از این کشور بیرون کرد. خوب، آمریکائی‌ها میتوانستند بعد از انقلاب بلافاصله به خود بیایند، ببینند که این ملت، اینچنین نیرومند است. رژیمی را که شرق و غرب از او حمایت میکنند، میتواند از جا بکَند؛ میتواند بساط پادشاهی را با سابقه‌ی ۲۵۰۰ ساله درهم بنوردد و جمع کند بیندازد دور. آنها میتوانستند از ملت ایران عذرخواهی کنند؛ میتوانستند ضربه‌هائی را که به ملت ما زدند، آن مقداری‌اش که قابل جبران است،

جبران کننـد. اگر این کار را میکردند، مسئله‌ی آنها با ایران حل میشد. اگر چه جمهوری اسلامی همچنان به خاطر ظلمهائی که در دنیای اسلام میکنند، معترض باقی میماند، اما این نقار شدیدی که بین آنها و جمهوری اسلامی و ملت ایران بود، به این شکل باقی نمیماند. اما آنها این کار را نکردند. آنها نه عذرخواهی کردند، نه از سقوط رژیم سلطنتی عبرت گرفتند؛ بلکه از همان ماه‌های اول، شمشیر را از رو بستند و سفارت شد مرکز توطئه؛ لانه‌ی جاسوسی، مرکز ارتباطات مشکوک برای تحریک این و آن، برای اینکه شاید بتوانند جمهوری اسلامی را به زمین بزنند؛ شاید بتوانند جمهوری اسلامی را شکست بدهند. این اشتباه بزرگ را آمریکائی‌ها کردنـد. بعـد هم هر چه توانسـتند و هر چه از دسـتشان برمی‌آمـد، بـا جمهوری اسلامی و بـا ملت عزیز و کشور ما کردنـد، که یک نمونه‌اش حمله کردن به طبس است؛ یک نمونه‌اش قضیه‌ی سرنگون کردن هواپیمای مسافری ماست که نزدیک سیصد نفر را در خلیج فارس کشتند - هواپیمای مسافری را زدند و انداختند توی آب - یک نمونه‌اش حمله به سکوهای نفتی ماست - که در خلیج فارس به سکوی نفتی ما زمانِ ریگان حمله کردند - یک نمونه‌اش کمکهای همه‌جانبه به صدام بعثی خبیث است، برای اینکه شاید بتواننـد او را در جنگ بر ما پیروز کننـد و جمهوری اسلامی را ضربه بزنند. از این قبیل اگر بخواهیم برای جنایات آمریکا فهرست درست کنیم، یک کتاب میشود. یکی از وزرای دفاع آمریکا در برهه‌ای، حرف دل آمریکائی‌ها را زد؛ گفت: ما بایـد ریشه‌ی ملت ایران را بکَنیم. ملاحظه میکنیـد؛ ریشه‌ی ملت ایران، نه دولت ایران، نه جمهوری اسلامی. درست میفهمیـد؛ میفهمیـد که جمهوری اسلامی یعنی ملت؛ مسئولین جمهوری اسلامی یعنی همـه‌ی ملت ایران؛ لـذا میگفـت بایـد ریشه‌ی ملت ایران را بزنیم. این روش آمریکائی‌ها بود. هر کار هم از دستشان برمی‌آمـد، کردند. امام بزرگوار ما، آن مرد استثنائی تاریخ که حقاً استثنائی بود، در مقابل همه‌ی اینها گفت: هرچه توطئه کنیـد، به ضرر خودتان هست و جمهوری اسلامی عقب‌نشینی نخواهد کرد؛ آمریکا هم هیچ غلطی نمیتوانـد بکنـد. این استکبار است. جمهوری اسلامی هیچ رودربایستی با هیچ دولتی ندارد؛ لیکن دولتی که دستش از منابع عظیم مالی و انسانی کشور قطع شده بود و هرچه توانست توطئه کرد، دولت آمریکا بود. سی سال دولت آمریکا علیه نظام جمهوری اسلامی و علیه ملت ایران توطئه کرده، ضربه زده، تدابیر گوناگون اندیشیده؛ هر کار توانسته کرده. اگر شما فکر کنید یک کاری بود که آمریکائی‌ها میتوانستند بکنند و نکردند، بدانید که چنین چیزی نیست؛ هر کار ممکن بوده، کرده‌اند. خوب، شما می‌بینید که نتیجه‌ی این رویاروئی، بالندگیِ هرچه بیشتر ملت ایران، پیشرفت هرچه بیشتر جمهوری اسلامی، قوت روزافزون این کشور و این نظام بوده. آنی که ضرر کرده است، آنهایند. گاهی هم حرفهای به‌ظاهر آشتی‌جویانه‌ای در این مدت زدند؛ اما هر وقت که لبخندی به روی مسئولین جمهوری اسلامی زدنـد، وقتی دقت کردیم، دیـدیم خنجری در پشت سرشان مخفی کرده‌انـد؛ از تهدیـد دست برنداشته‌اند؛ نیتشان عوض نشده است. خنده‌ی تاکتیکی، لبخند و روی خوش تاکتیکی، فقط بچه‌ها و کودکان را فریب میدهد. یک ملت بزرگ با این تجربه، و مسئولین برگزیـده‌ی یک چنین ملتی، اگر فریب بخورنـد، خیلی بایـد ساده‌لوح باشنـد؛ یا بایـد ساده‌لوح باشند، یا باید غرق در هوی و هوس باشند؛ دنبال زندگی راحت و خوش و همراه با عافیت باشند؛ بخواهند با دشمن بسازند. والّا اگر مسئولین کشور باهوش باشند، دقیق باشند، مجرب باشند، پخته باشند، دل در گرو منافع ملت با همه‌ی وجود داشته باشند، گول لبخنـد را نمیخورنـد. همین رئیس جمهور جدیـد آمریکـا، حرفهـای قشنگی زد؛ به ما هم مکرراً پیغام داد؛ شفاهی، کتبی، که بیائید صفحه را عوض کنیم، بیائیـد وضع تازه‌ای درست کنیم، بیائیـد در حل مشکلات عالم با همـدیگر همکاری کنیم؛ تا این حد! ما هم گفتیم پیش‌داوری نکنیم؛ مـا به عمـل نگـاه میکنیم. گفتنـد، میخـواهیم تغییر ایجـاد کنیم. گفـتیم خـوب، ببینیم تغییر را. از روز اول فروردین که من در مشهد سخنرانی کردم - گفتم اگر دستکش مخملی روی پنجه‌ی چدنی کشیده باشید و دستتان را دراز کنید، ما دستمان را دراز نمیکنیم؛ این هشدار را من آنجا دادم - الان هشت ماه میگذرد. در طول این هشت ماه، آنچه ما دیدیم، برخلاف آن چیزی بود که اینها به زبان، به‌ظاهر ابراز میکنند. صورت قضیه این است که بیائید مذاکره کنیم؛ اما در کنار مذاکره، تهدید؛ که اگر مذاکره به این نتیجه‌ی مطلوب نرسد، پس چنین و چنان! این شـد مـذاکره؟! این همـان رابطه‌ی گرگ و میش است که امام گفت:

رابطه‌ی گرگ و میش را ما نمیخواهیم. بیائید بنشینید با ما سر میز، مذاکره کنید بر سر فلان موضوع؛ مثلاً بر سر موضوع هسته‌ای، لیکن شرطش این است که این مذاکره، به فلان نتیجه‌ی معین برسد! مثلاً دست برداشتنِ کشور از فعالیت هسته‌ای، اگر به این نتیجه نرسد، پس چنین و چنان؛ تهدید. من تعجب میکنم. چرا از وضع گذشته عبرت نمیگیرند؟ چرا حاضر نیستند ملت ما را بشناسند؟ مگر نمیدانند که این ملت، ملتی است که در روزی که دو ابرقدرت در این دنیا بودند که تقریباً در همه‌ی موضوعات با هم مخالف بودند، جز در دشمنی با جمهوری اسلامی - فقط در دشمنی با جمهوری اسلامی این دو ابرقدرت: ابرقدرت آمریکا و شوروی سابق، با هم متحد بودند - ایستاد و هر دو ابرقدرت را به زانو درآورد. چرا شما عبرت نمیگیرید؟ امروز شما قدرت آن روز را هم ندارید. جمهوری اسلامی امروز چندین برابر قدرتمندتر از آن روز است، باز با این زبانها حرف میزنید؟ استکبار یعنی این. از موضع تکبر حرف زدن با یک ملت، کار را با تهدید پیش بردن؛ اگر چنین نکنید، چنان خواهد شد. ملت ما هم میگوید که ما می‌ایستیم. آنچه که جمهوری اسلامی میخواهد، بیش از حق معقول خودش نیست. جمهوری اسلامی دنبال استقلال خودش است، دنبال آزادی خودش است، دنبال منافع ملی خودش است، دنبال پیشرفت علم و فناوری در کشور است؛ اینها حقوق این ملت است. به این حقوق هر کسی تعرض بکند، ملت ایران با همه‌ی وجود در مقابل او قرار خواهد گرفت و او را به زانو درخواهد آورد. آن روزی که آمریکا دست از استکبار بردارد، آن روزی که از دخالتهای بیجا در امور ملتها دست بردارد، یک دولتی مثل بقیه‌ی دولتهاست، برای ما هم دولتی مثل بقیه‌ی دولتها خواهد بود؛ اما تا روزی که آمریکائی‌ها هنوز به طمعِ برگشتن به ایران و تجدید روزگارِ گذشته و عوض کردن تاریخ و به عقب بردن زمان باشند و بخواهند بر کشور ما مسلط بشوند، با هیچ وسیله‌ای نخواهند توانست ملت ما را به عقب‌نشینی وادار کنند؛ این را بدانند. و به این غائله‌هائی هم که بعد از انتخابات پیش آمد، دل خوش نکنند؛ جمهوری اسلامی قوی‌تر از این حرفهاست، عمیق‌تر از این حرفهاست، ریشه‌دارتر از این حرفهاست. جمهوری اسلامی با حوادث بسیار سخت‌تری هم مواجه شده، که بر همه‌ی اینها فائق آمده؛ حالا ـ چهار نفر آدمهائی که یا ساده‌لوح - حالا هرچه و با هر انگیزه‌ای؛ قضاوت نکنیم - هستند، یا با نیت بد و خباثت‌آلود، یا با نیت نه آنچنان بد، اما همراه با ساده‌لوحی و بد فهمیدن قضایا، با جمهوری اسلامی مواجه شده‌اند، اینها نمیتوانند برای آمریکا در کشور ما فرش قرمز پهن کنند؛ این را بدانند: ملت ایران ایستاده است. من به شما جوانها عرض میکنم: جوانهای عزیز! مملکت مال شماست، این کشور مال شماست، این تاریخ مال شماست. سهم ما انجام گرفت. آن مقداری که نسل ما و مجموعه‌ی امثال ماها بلد بودند - آن مقداری که خدا توفیق داد - انجام دادند. امروز کشور تحویل شماست، مال شماست. هم امروز مال شماست، هم فردا مال شماست. این کشور را باید محکم نگه دارید؛ با اراده‌ی مستحکم. این کشور با عزم و اراده‌ی مستحکم شما که از ایمان دینی برخاسته باشد، میتواند روزبه‌روز مقتدرتر بشود. باید کشورتان را به جائی برسانید که کسی جرأت نکند تهدید کند. این در گرو عزم و اراده‌ی شماست. جوانها باید به علم بپردازند. بارها من گفته‌ام، باز هم تکرار میکنم: اقتدار حقیقی یک ملت در گرو علم است. علم است که بقیه‌ی منابع و مایه‌های اقتدار را به کشور ارزانی میدارد. از علم غفلت نکنید؛ چه دانش‌آموزتان، چه دانشجوتان؛ در هر رتبه‌ای که هستید. مسئله‌ی علم، مسئله‌ی تحقیق، مسئله‌ی مهمی است در کنار انگیزه‌ی دینی. دین خیلی باارزش است. دین فقط برای آباد کردن آخرت نیست، دین دنیای شما را هم آباد میکند. دین به شما شور و نشاط و طراوت و تازگی میبخشد. دین به شما این روحیه را میدهد که در مقابل چشمتان همه‌ی این قدرتهای مادی کوچک بشوند، حقیر بشوند، تهدید آنها اثر نکند، کار آنها اثر نکند. بدانید پیروزی با شماست، نصرت الهی با شماست. همین ابرقدرتهای تهدید کننده - حالا دنباله‌های داخلی‌شان که جای خود دارند - و مراکز قدرت استکباری و تهدیدها، چاره‌ای جز عقب‌نشینی در مقابل یک ملت مقتدر و باایمان ندارند. به خدای متعال اعتماد داشته باشید، حسن ظن داشته باشید. اینی که خدا با تأکید میفرماید: «و لینصرنّ اللّه من ینصره انّ اللّه لقویّ عزیز»؛(۱) بی‌شک، بدون تردید خدای متعال آن کسانی را که دین او را و اهداف او را یاری کنند، یاری خواهد کرد، این سخن راستی است، این وعده‌ی صادقی است. به این اعتماد کنید. با

اقتدار، با عزم کافی، با تهذیب نفس، با خودسازی - هم خودسازی علمی و هم خودسازی اخلاقی - پیش بروید. ان‌شاءاللَّه روزی را خواهد دید که کشورتان به برکت مجاهدتهای شما در اوج افتخار و در قله‌ی اقتدار باشد. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال همه‌ی شماها را به‌سلامت بدارد و تأیید کند و ان‌شاءاللَّه همه آن روزهای شیرین و روشن را ببینید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) حج: ۴۰

بیانات در دیدار جمع کثیری از بسیجیان کشور

بیانات در دیدار جمع کثیری از بسیجیان کشور بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم به همه‌ی شما عزیزان - برادران، خواهران - بسیجیان سرافراز. از لحاظ تاریخی، این روزها روزهای نشاندار و بزرگی است: شهادت امام باقر (علیه‌السّلام) که یک شهادت دارای پیام بود؛ لذا خود امام باقر وصیت کرد که بعد از او تا ده سال در منا به مناسبت این رحلت، یادبود برپا شود. در میان ائمه‌ی ما این بی‌سابقه است، بی‌نظیر است. یاد امام باقر، یعنی یاد سر برآوردن حیات دوباره‌ی جریان اصیل اسلامی در مقابله‌ی با تحریفها و مسخهائی که انجام گرفته بود. خاطره‌ی دیگر، خاطره‌ی روز عرفه و روز عید قربان است؛ که از روز عید قربان تا روز عید غدیر، در واقع یک مقطعی است متصل و مرتبط با مسئله‌ی امامت. خدای متعال در قرآن یاد میفرماید: «و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتمّهنّ قال انّی جاعلک للنّاس اماما».*** ۱ بقره: ۱۲۴؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، (خدا به او) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم ... » *** ابراهیم از طرف پروردگار منصوب شد به امامت. چرا؟ چون از عهده‌ی امتحانهای دشوار برآمد. مبدأ این را میشود روز عید قربان به حساب آورد، تا روز عید غدیر که روز امامت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه ءالاف التّحیّة و الثّناء) است. این هم به دنباله‌ی امتحانات سخت بود. امیرالمؤمنین طول حیات مبارکش را با امتحان - امتحانهائی که از آن سرافراز بیرون آمده است - گذرانده؛ از سیزده سالگی یا یازده سالگی و قبول نبوت تا لیلةالمبیت، یک جوان فداکار و فانی در پیغمبر که آماده است جان خود را فدای پیغمبر بکند - عملاً این را در ماجرای هجرت پیغمبر به اثبات میرساند - و بعد هم آن امتحانهای بزرگ در بدر و احد و حنین و خیبر و بقیه‌ی جاها. این منصب والا، دنباله‌ی این امتحانهاست؛ لذا دلها متوجه شده است به اینکه بین عید قربان و عید غدیر یک ارتباط است. بعضی هم این را «دهه‌ی امامت» نامیده‌اند و نام مناسبی است. هفته‌ی بسیج هم یک مقطع مهم است؛ یک یادبود بزرگ است. خوب، هفته‌های زیادی را اعلام کردند، داریم در طول سال؛ اما این یکی یک امتیازات استثنائی دارد؛ چرا؟ چون خود بسیج یک استثناء است؛ یک حادثه‌ی بی‌نظیر است. اینی که در یک کشور، از یک حقیقت، از یک نظام، مردم با همه‌ی وجود خودشان، با بهترین عناصرشان، با مؤمن‌ترین انسانهایشان دفاع کنند و حد و مرزی در عرصه‌های مختلف جهاد و دفاع نشناسند، در جای دیگری من سراغ ندارم؛ لااقل در این دنیای نزدیک به زمان خودمان - که دنیای انقلابها و تحولها و نظامهای گوناگون بوده - بنده چنین چیزی را سراغ ندارم؛ این مخصوص انقلاب ماست؛ و این دل نورانیِ امام بزرگوار ما بود که به این حقیقت دست یافت و به الهام الهی و به کمک الهی این را تحقق بخشید و زمینه‌ی عظیمِ دلهای منور مردم مؤمن، یک چنین محصولی را به انقلاب داد. بسیج این است. وقتی با حقیقت معنا به بسیج نگاه شود، بسیج رمز پایداری و ماندگاری و عزت ملی است. جمعی از بهترین و مؤمن‌ترین مردم در هر عرصه‌ای که کشور و نظام به آن احتیاج دارد، بی‌محابا وارد شوند، همه‌ی توان خودشان را کف دست بگیرند، بیاورند توی میدان، اجر و مزدی هم نخواهند، نام و نشانی هم برایشان مطرح نباشد؛ این خیلی چیز مهمی است. ما عادت کرده‌ایم؛ مثل خیلی چیزهای مهمی که انسان به آنها عادت میکند و اهمیت آنها را توجه نمیکند. چنین چیزی در جای دیگری نیست. خوب، اولین عرصه‌ای که بسیج را به خود جذب کرد، عرصه‌ی دفاع از استقلال کشور و از مرزهای کشور بود. بحث جان بود، بحث کنار گذاشتن همه‌ی لذتهای زندگی بود؛ پیر و جوان هم نشناخت؛ همه آمدند: زنها آمدند، مردها آمدند، نوجوانها آمدند، پیرهای سالخورده آمدند وارد میدان شدند و

امتحان دادند. کدام امتحان از این بالاتر؟ آن زمان هم بودند کسانی که حاضـر نبودند از جانشان یا از مالشان یا از استراحتشان، هیچ مایه‌ای برای کشور و برای انقلاب و برای استقلال کشور بگذارند؛ لیکن یک جمع کثیری از مردم آمدند وسط میدان، همه چیزشان را آوردنـد وسط میدان - از جان، از مال، از آسایش، از آبرو - و اسـتقلال و عزت کشور را حفظ کردند. مطمئن باشـید اگر حضور بسـیج مستضـعفین در هشت سـال دفـاع مقـدس نبـود، امروز سـرنوشت کشـور چیز دیگری بـود؛ دشـمن مسلط میشـد و این حرکت عمومی، این هیجان عمومی، این جوانی که خودش می‌آمـد، همه‌ی خانواده‌ی خودش را هم در پشت جبهه در حال و هوای دفاع از انقلاب و دفاع از کشور و دفاع از نظام قرار میـداد، پدید نمی‌آمد؛ این خیلی حادثه‌ی عظیمی بود. بعد از دوران جنگ هم در همه‌ی حوادث، بسیج جلودار بوده است، پیشـرو بوده است، خطشـکن بوده است. اگر بحث اقتدار سیاسی و ایستادگی سیاسی مطرح بوده، این جریان عظیمِ بسیج مردم در سرتاسـر کشور این شـعار را تثبیت کردنـد، به رخ دنیا کشـیدند؛ اگر بحث فرهنگی بوده است، اگر بحث سازندگی بوده است، چقدر در سرتاسـر این کشور کارهای عظیم به وسیله‌ی نیروهای بسیجی انجام گرفت. حتّی در میدانهای علمی - اشـاره کردنـد؛ ایـن بیانـات، بیانـات خـوبی بـود - در عرصـه هـای علمی، جوانـان مؤمن کـه خصوصـیتشان همین است که مؤمن‌اند، دنبال نام و نشان نیستند، از همه‌ی ظرفیت استفاده میکنند؛ هدف هم آرمانهای نظام اسلامی است. معنای بسیجی این است. جوانهائی با این خصوصـیات وارد میـدان شدنـد. امروز افتخارات کشور، ساخته و پرداخته‌ی دست همین انسانهای خـدوم و باارزش است. نشـناختن این حقائق - یعنی نشـناختن معنای بسـیج - خود این، ظلم به بسیج است. بعضی تصور کردند بسیج منحصر است در همین تعـداد گردانهـای بسـیجی یا سازمانهای نظامی بسیجی - اینها البته جزو بهترین بسـیجی‌ها هسـتند - اما بسیج فقط این نیست؛ بسـیج گسترده است، در همه‌ی عرصه‌هـا. شایـد صـدها برابر یـا بیش از صـدها برابر آن تعـدادی که در قالبهـای نظـامی هسـتند، در قالبهای غیر نظامی هستند، در بخشـهای مختلف؛ در دانشـگاه یک جور، در کارگاه یک جور، در قشرهای مختلف مردم یک جور، در روسـتاها یـک جور، در شـهرها یـک جور، در میـان عشـایر یـک جور، در حوزه‌هـای علمیه یک جور. بسـیج حضور دارد؛ یک حضور فراگیر و مقتدر و تمام‌نشدنی. بسـیج نه به پول وابسته است، نه به عنوان و جاه و جلال وابسته است، نه به دستور از بالا وابسته است. معیـار بسـیج، بصـیرت است و ایمـان. ایمـان از دل او میجوشـد، او را به کار وادار میکنـد؛ بصـیرت هم به او تفهیم میکنـد که چگونه حرکت کنـد، معیارها را چگونه تشـخیص بدهـد، راه را چگونه طی کند. این معنای بسـیجی است. هیچ تشـکل دیگری قابل مقایسه‌ی با مجموعه‌ی بسیج نیست. این شکل سازمان‌یابی بسیجی هم دیگر قابل تکرار نیست، قابل تقلید نیست؛ این مخصوص خود بسیج است، خصوصـیت هم متعلق به بسـیج است. نشـناختن این، ظلم است به بسیج. و وقتی انسان حقیقت بسیج را میداند، آن وقت میفهمد سرّ مخالفتها و دشـمنی‌ها و عنادهائی که هدایت میشود از طرف دشـمنان انقلاب و دشـمنان کشور و دشـمنان نظام به سوی بسـیج؛ علت این دشـمنی‌ها را انسان میفهمد. قله‌های بلند، بیشتر آماج قرار میگیرند. نشانهای برجسته، زودتر مورد توجه واقع میشوند و آماج دشـمنی قرار میگیرند. دشـمنان میدانند که حضور بسیجی، واقعیت بسیج در کشور و در میان ملت ایران چقدر اهمیت دارد؛ لذا همت میگمارند بر اینکه این حقیقت مؤثر و کارآمد و نافذ را مورد تهاجم قرار بدهند. البته این مظلومیت است. مظلومیت، مطلقاً به معنـای ضـعف نیست. قوی‌ترین انسانهـای دنیا هم مظلوم واقع شدنـد. امیرالمؤمنین نیرومنـدترین انسان دورانهای گوناگون است و مظلوم‌ترین انسانهـا هم هست. انقلاـب ما و نظام جمهوری اسـلامی جزو مقتـدرترین و نافـذترین پدیـده‌های دوران معاصـر است، اما مظلوم هم هست. شخص امام بزرگوارمان - یک انسان مقتدر و قوی که میتوانست دنیا را تکان بدهد و تکان داد - جزو مظلوم‌ترین انسانهای زمان خودش بود. بنابراین مظلومیت منافات ندارد با اقتدار. بسـیج مظلوم است، ولی مقتدر است، نافذ است، اثرگذار است؛ این اثرگذاری باقی خواهد ماند و باید این را روزبه‌روز خود عناصـر بسـیجی و مجموعه‌های بسیجی تقویت و عمیق‌تر کنند. تا بسیج هست، نظام اسـلامی و جمهوری اسـلامی از سوی دشـمنان تهدید نخواهد شد؛ این یک رکن اساسـی است. در قضایای مختلف هم بسـیج کارآمـدی خود را کاملاً ـ نشـان داده است. آنچه مهم است برای مجموعه‌هـای گوناگون مؤمن - که در همه جای کشور، در

همه‌ی قشرها، بدون هیچگونه اختلافی حضور دارند؛ که اسم آنها اسم بسیج است؛ توصیف آنها به بسیج، یک توصیف حقیقی و واقعی است - این است که مراقبت کنند، آسیب‌شناسی کنند، نگذارند نقشه‌های دشمن در آسیب زدن و آفت وارد کردن توفیق پیدا کند؛ این مهم است. در همه‌ی حرکتهای موفق، دو کار لازم است: یک کار، پیش‌بینی‌های راه برای پیشرفت؛ کار دوم، ملاحظه‌ی نقصها و آفت‌زدائی‌ها و شناخت آسیبها، برای اینکه ضعفها برطرف شود. این هم پیش‌بینی است؛ این هم مثل پیش‌بینی راه پیشرفت، جزو واجبات و فرائض هر حرکت است. همه این را امروز فهمیده‌اند و دانسته‌اند که مواجهه‌ی استکبار با نظام جمهوری اسلامی، دیگر از نوع مواجهه‌ی دهه‌ی اول انقلاب نیست. در آن مواجهه، زورآزمائی کردند؛ شکست خوردند. مواجهه‌ی سخت بود؛ ایجاد جنگ بود، کودتا بود. در اول انقلاب کودتا راه انداختند، شکست خوردند؛ شورشهای قومی راه انداختند، سرکوب شدند و شکست خوردند؛ جنگ تحمیلی را به راه انداختند که هشت سال به طول انجامید، شکست خوردند؛ پس دنبال این راه‌ها نخواهند رفت، یعنی احتمالش ضعیف است. البته باید همیشه هشیاری نسبت به همه‌ی جوانب باشد. اما این، اولویت استکبار در مواجهه‌ی با نظام اسلامی نیست. اولویت، آن چیزی است که امروز به آن میگویند جنگ نرم؛ یعنی جنگ به وسیله‌ی ابزارهای فرهنگی، به وسیله‌ی نفوذ، به وسیله‌ی دروغ، به وسیله‌ی شایعه‌پراکنی؛ با ابزارهای پیشرفته‌ای که امروز وجود دارد، ابزارهای ارتباطی‌ای که ده سال قبل و پانزده سال قبل و سی سال قبل نبود، امروز گسترش پیدا کرده. جنگ نرم یعنی ایجاد تردید در دلها و ذهنهای مردم. یکی از ابزارها در جنگ نرم این است که مردم را در یک جامعه نسبت به یکدیگر بدبین کنند، بددل کنند، اختلاف ایجاد کنند؛ یک بهانه‌ای پیدا کنند، با این بهانه بین مردم ایجاد اختلاف کنند؛ مثل همین قضایای بعد از انتخابات امسال که دیدید یک بهانه‌ای درست کردند، بین مردم ایجاد اختلافی کردند. خوشبختانه مردم ما بابصیرتند. اینجور کاری در کشورهای دیگر اوضاع کشور را بکلی عوض کرد؛ در جاهای دیگر، تردیدافکنی در دلهای مردم نسبت به یکدیگر؛ یک بهانه‌ای مثل بهانه‌ی انتخابات را پیش بکشند، ایجاد تردید کنند، دلها را نسبت به یکدیگر چرکین کنند، مردم را در مقابل هم قرار بدهند؛ بعد در میانه، عناصر دست‌آموزِ مغرضِ معاند را به کارهای خلاف وادار کنند و مسئولین کشور نتوانند تشخیص بدهند کی بود، چی بود، چه شد. این جزو طرحهای اساسی است. اینجور کاری را دنبال میکنند. خوب، شما ببینید در یک چنین وضعیتی چه چیزی بیش از همه برای انسان مهم است؟ بصیرت. بنده بارها بر روی بصیرت تکیه میکنم، به خاطر همین. مردم بدانند چه اتفاقی دارد می‌افتد؛ ببینند آن دستی را که دارد صحنه‌گردانی میکند، صحنه را شلوغ میکند تا در خلال شلوغی‌های مردم، یک عنصر خائنی، یک عنصر دست‌نشانده و دست‌آموزی بیاید کاری را که آنها میخواهند، انجام بدهد و نشود او را توی مردم پیدا کرد؛ این کاری است که دشمن میخواهد انجام بدهد. هر اقدامی که به بصیرت منتهی بشود، بتواند عنصر خائن را، عنصر بدخواه را از آحاد مردم و توده‌ی مردم جدا کند، او را مشخص کند، این خوب است. هر اقدامی که فضا را مغشوش کند، مشوش کند، انسانها را نسبت به یکدیگر مردد کند، فضای تهمت‌آلود باشد، مجرم و غیر مجرم در آن مخلوط بشوند، این فضا مضر است، مخالف است. اصرار بنده بر این است که آحاد مردم، ملت ایران، جریانات مختلف سیاسی، همه در مقابل آن افراد معدودی که با اصل این انقلاب مخالفند، با اصل استقلال کشور مخالفند، هدفشان دودستی تقدیم کردن کشور به آمریکا و به استکبار است، با یکدیگر یکی باشند. دشمن از اینگونه عناصر در داخل ملتها دارد؛ در داخل ملت ما هم اینجور کسانی هستند، معدودی از این قبیل پیدا میشوند. متن ملت، آحاد مردم، این توده‌ی عظیم مردمی - از خواص تا عامه‌ی مردم - اینها را باید از آن عناصر معدود خودفروخته جدا کرد؛ نباید اشتباه اتفاق بیفتد. من می‌بینم در بعضی از اظهارات، در بعضی از حرفها، فضا آنچنان مغشوش میشود که افراد سردرگم میشوند؛ مردم نسبت به همدیگر، نسبت به نخبگانشان، نسبت به مسئولانشان بدبین میشوند؛ این درست نیست. حالا بعضی‌ها - چه مطبوعات، چه بعضی از عناصر گوناگون - توصیه‌پذیر نیستند؛ آنها از ما توصیه نمیخواهند؛ معلوم نیست سیاستهای بعضی از این دستگاه‌ها و مطبوعات و رسانه‌ها را کی معین میکند و کجا معین میشود - نانشان در ایجاد اختلاف است - اما آن کسانی که مصالح کشور را

میخواهند، مایلند حقائق را غالب کنند، من توصیه‌ام به آنها این است که از این اختلافات جزئی و غیر اصولی صرف نظر کنند. شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی درست نیست. انسان می‌بیند صریحاً و علناً به مسئولین کشور - کسانی که بارهای کشور را بر دوش دارند - تهمت میزنند، نسبت به اینها شایعه‌سازی میکنند؛ فرق هم نمیکند، چه رئیس جمهور باشد، چه رئیس مجلس باشد، چه رئیس مجمع تشخیص مصلحت باشد، چه رئیس قوه‌ی قضائیه باشد؛ اینها مسئولین کشورند. مسئولین کشور کسانی هستند که زمام یک کاری به اینها سپرده است؛ مردم باید به اینها اعتماد داشته باشند، حسن ظن داشته باشند. نباید شایعه‌پراکنی کرد؛ دشمن این را میخواهد. دشمن میخواهد شایعه‌پراکنی کند؛ میخواهد دلها را نسبت به یکدیگر، نسبت به مسئولین بدبین کند. دیدید شما در اوائل همین حوادث بعد از انتخابات - این فتنه‌ی بعد از انتخابات - اولین کاری که شد، تردیدافکنی در کار مسئولین رسمی کشور بود؛ در کار شورای نگهبان، در کار وزارت کشور. این تردیدافکنی‌ها خیلی مضر است؛ دشمن این را میخواهد. جوانان بسیجی باید ایمان را، بصیرت را، انگیزه را، رعایت موازین و معیارها را، اینها همه را با هم ملاحظه کنند. از جمله‌ی چیزهای مهمی که باید مورد توجه قرار بگیرد، تنوع عرصه‌های حضور بسیج است. این رویکردی که اخیراً برای بسیج اعلام شد - رویکرد علم، نوآوری علمی، کار فرهنگی - بسیار چیز مبارکی است. خیلی کارها هست که باید انجام بگیرد، که جز با روحیه‌ی بسیجی و با همین ایمان جوشان امکان‌پذیر نیست. مطمئن باشید تا بسیج در این کشور هست، تا این روحیه‌ی صدق و صفا و خدمت بی‌مزد و منت در میان مردم ما - بخصوص جوانان ما - وجود دارد، دشمن هیچگونه لطمه‌ای به این انقلاب و به این نظام و به این کشور نخواهد توانست وارد کند. کسانی هم که با اشاره‌ی دشمن، با تشویق دشمن، با لبخند دشمن، با کف زدن دشمن برایشان، میخواهند با این نظام، با این قانون اساسی، با این حرکت عظیم مردمی مواجه کنند، سرشان را دارند به سنگ میزنند؛ سر به دیوار میکوبند، کار بیهوده میکنند. مراقب باشید، مواظب باشید، نمیشود هر کسی را بمجرد یک خطائی یا اشتباهی گفت منافق؛ نمیشود هر کسی را بمجرد اینکه یک کلمه حرفی برخلاف آنچه که من و شما فکر میکنیم، زد، بگوئیم آقا این ضد ولایت فقیه است. در تشخیصها خیلی باید مراقبت کنید. من تأکیدم به شما جوانان عزیز، فرزندان عزیز خود من، جوانان پرشور این کشور در سرتاسر میهن عزیز، همین است. انگیزه‌ها با شدت، با قوّت، با ایمان کامل، با امید کامل به آینده حفظ بشود؛ اما در تشخیصها و در مصداقهای مختلف دقت بشود. بی‌دقتی در مصداقها، گاهی اوقات ضررها و لطمات بزرگی خواهد زد. به خدای متعال توکل کنید و از خدای متعال کمک بخواهید. من دعاگوی شما هستم. ان‌شاءاللَّه توجهات حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) شامل حال همه‌ی شما و همه‌ی جوانان این کشور و همه‌ی مردم عزیز ما باشد و ان‌شاءاللَّه ادعیه‌ی زاکیه‌ی آن بزرگوار بتواند ما را در همه‌ی این راه‌ها کمک کند و دستگیر این ملت عزیز باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی به مناسبت سالروز شهادت آیت الله شهید سید حسن مدرس و روز مجلس و قانون‌گذاری، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای متن کامل بیانات ایشان را در دیدار رییس و نمایندگان مجلس هشتم در سوم تیرماه سال جاری (۳/۴/۱۳۸۸)، برای اولین بار منتشر می‌کند. متن سخنرانی به این شرح است: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! امیدواریم ان‌شاءاللَّه این دوره‌ی جدید مجلس برای کشور، برای یکایک خود شما در آرزوهائی که هر انسان مؤمنی با توجه به حضور در محضر الهی دلبسته‌ی به آنهاست، مبارک و منشأ خیر باشد. ایام ماه مبارک رجب است. اولین چیزی که در این ایام و بعد در ایام ماه مبارک شعبان، بالاخره در پله‌ی سوم و بالاتر در ماه مبارک رمضان باید مورد توجه یکایک ما قرار بگیرد - هر جا هستیم - اصلاح خود و زدودن غفلتها و ظلمتها از دل خود باید باشد؛ اصل این است. همه‌ی این ماجراها و کشمکشهائی که در زندگی بشر، در بعثت انبیاء، در مبارزات اجتماعی و سیاسی و

نظامی‌ای که پیغمبران الهی با دشـمنان خدا داشـتند - رنجها، محنتها، شادی‌ها، پیروزی‌ها، شکستها، همه و همه - مقدمه‌ی این است که انسان بتوانـد در هنگام عبور از این مرزی که ناگزیر بایـد از آن عبور کرد - یعنی مرز زنـدگی مادی و حیات اخروی و دائمی - شادمان باشـد، خرسـند باشد، حسرت‌زده نباشد؛ همه‌ی حرفها برای این است. اگر گفته‌اند اخلاق خوب داشـته باشـید، اگر گفته‌اند عمل به این مقررات داشـته باشـید، اگر گفته‌انـد مبارزه کنید، اگر گفته‌اند عبادت کنید، همه برای این است که این ماده‌ی خامی را که به مـا سپرده شـده است، به کیفیت مطلوب و محصول بهینه برسانیم و از این دروازه خارج کنیم؛ برای این است که این صـفحه‌ی سفیدی که به ما سپردند تا آن را با اعمال خود منقش کنیم، با نقش زیبائی، با نقش مطلوبی از آب در بیاوریم و روی دست بگیریم و برویم. همه چیز آنجـاست، سـرنوشت آنجـاست؛ اینهـا مقـدمه است. در این اردوگـاهی که ما امروز در آن مشـغول تمرین هستیم، برای اینکه تا یک جائی این تمرین به کار ما بیایـد، بایـد سـعیمان بر این باشد که در این اردوگاه از حداکثر فرصـتها اسـتفاده کنیم؛ نگـذاریم غنیمتی از دست برود، سـرمایه‌ای سوخت و سوز بشود و چیزی در مقابل آن عائد نشود. اینی که فرمودند: «انّ الانسان لفی خسـر»، خسـر یعنی همین؛ یعنی سـرمایه‌سوز شـدن، از دست رفتن سـرمایه. همه‌ی ما هر لحظه در حال از دست دادن سـرمایه هستیم. سرمایه چیست؟ عمر ماست. لحظه به لحظه من و شـما داریم این سـرمایه را از دست میدهیم. امروز ما نسبت به دیروز بخش دیگری از سـرمایه را باز از دست داده‌ایم. در این عمر چند ده ساله مثلاً، لحظه به لحظه در حال سوختنِ این شـمع است؛ در حال نابود شدنِ این سـرمایه است. خوب، در مقابـل او چه به دست می‌آوریم؟ این مهم است. «الّا الّـذین ءامنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بـالصّبر». اگر ایمـان بود، عمل صالـح بود - که بخشـی از عمل صالـح هم که مهمتر است، این است که تواصـی به حق بود، تواصـی به صبر بود - آن وقت این سـرمایه رفته است، اما چیز بهتری جای آن را خواهد گرفت. مثل اینکه شـما پولتان را برمیدارید، میروید بازار؛ از بازار که می‌آئید بیرون، این پول از دست رفته است و دیگر توی جیب شما نیست؛ مهم این است که در مقابلش چه بـا خودتان آوردیـد؛ از این بازار دست خالی برنگشـته باشـید. ماه رجب فرصت خوبی است؛ ماه دعاست، ماه توسل است، ماه توجه است، ماه اسـتغفار است. دائم هم باید اسـتغفار کنیم. هیچ کس هم خیال نکند که من از استغفار مستغنی‌ام. پیغمبر خدا میفرماید که: «انّه لیغان علی قلبی و انّی لأسـتغفر اللّه فی کلّ یوم سبعین مرّة». بلاشک پیغمبر هم حداقل روزی هفتاد مرتبه استغفار میکرد. استغفار برای همه است؛ بخصوص ماها که در این تحرکات مادی، در این دنیای مادی غرقیم و آلوده‌ایم. اسـتغفار بخشـی از این آلودگی را پـاکیزه میکنـد و از بین میبرد. ماه اسـتغفار است؛ ان‌شاءاللّه فرصت را مغتنم بشـماریم. حلول این ماه را به شـما تبریک عرض میکنیم. ان‌شاءاللّه که بر ما و شـما این ماه مبارک باشد و از این ماه وقتی وارد ماه شـعبان میشویم، بخشـی از کار را به توفیق الهی انجام داده باشـیم. لازم است تشـکر هم عرض بکنیم خـدمت نماینـدگان محترم از اظهار محبت و اعلام حمایتی که کردیـد بعد از این عرایض متواضـعانه‌ی مـا در نمـاز جمعه. یکپـارچگی در اعلام مواضع اساسـی در کشـور خوب است؛ بخصوص آنجـائی که انسـان می‌بیند دشـمنانی در مقابلند، گوشـها را تیز کردند، چشمها را خیره کردند، ببینند ضعفی، نُکسی، تردیدی در طرف مقابل هست تا بلافاصله بر اساس آن فرصت‌یابی کننـد و حمله کننـد. بخصوص اینطور مواقع، صـدای واحـد خیلی لازم است، خیلی مهم است. چند نکته را من در باب مجلس خـدمت آقایان عرض بکنم؛ البته اینها را شـماها علی‌القاعـده میدانید. تذکر است دیگر، اینها تذکره است. گاهی در شـنیدن اثری است که در دانسـتن نیست. انسان چیزهائی را میدانـد؛ اما باز هم بشـنود، خوب است. بحمداللّه این مجلس از لحاظ کارشناسـی، از لحـاظ معرفت و میزان فکری و علمی، مجلس خـوبی اسـت، مجلس بالـائی اسـت؛ از این جهت مـا خوشـحالیم و به خودمان میبالیم. یک تـذکر این است که مجلس قوه‌ی مفکره‌ی کشور است. فکر در لباس قانون تجلی میکند، بعد در سراسـر وجود کشـور سـریان و جریـان پیـدا میکنـد. چیزی کـه دائـم بایـد در نظر باشـد، این است که ببینیم فکر این قـوه‌ی مفکره اولاً نسبتش با ارزشـهای اساسـی انقلاب چیست - چون این شاخه‌ای روئیـده بر بـدنه‌ی عظیم و قـد کشـیده و مسـتحکم انقلاب است دیگر - ثانیاً نسـبتش بـا جـامعه، با مشـکلات کشور و با نیازهای مردم چیست. یک نگاه به مبـدأ، یک نگاه به منتها؛ یک نگاه به خاسـتگاه، یک

نگاه به هـدف؛ این بایـد روشن باشـد. اگر این شد، آن وقت قوانین، هم اصـیل خواهد بود، درست خواهد بود، صـحیح خواهد بود، هم کارآمد خواهد بود. اگر اوّلی نباشد، قانون مثل شاخه‌ی از درخت بریده است؛ اصالت خود را از دست خواهد داد و دیگر قانون اصـیلی نیست. اگر دومی نباشـد، قانون اصـیل است، مشـروعیت دارد، اما مقبولیت ندارد. اگر منطبق بر خواسـتهای جامعه و نیازهای فوری و به‌روز و نیز نیازهای بلندمـدت جامعه نباشـد، آن وقت دیگر مقبولیت نخواهـد داشت به حسب هر مقداری که در آن جهت کمبود دارد. این یک نکته است که بایـد در نظر باشـد. حالا مثلاً فرمودید که به سیاسـتهای ذیل اصل ۴۴ قانون اساسی توجه است. ببینید، این خودش یک شاخص است. اگر سیاستهای اصل ۴۴ را قبول داریم، فرض کنید قانونی بگذرانیم که با این سیاستها نخواند، چطور این مردود است از نظر شـما؟ عین همین مسئله در شـکل کلاـن مربوط به اصـل ارزشـهای انقلاـب است، اصل مبانی انقلاب است. مبـانی انقلاـب را بایـد مرور کرد؛ فراموش نکنیـد. اینی که گفته بشود مـا در نظرات امام - فرض بفرمائیـد حالا تعبیر «تردیـد» نمیکننـد، اما حرفهائی میزننـد که معنایش همان تردیـد است - تردید کنیم، این درست نیست. وصـیت‌نامه‌ی امام، جمع‌بندی شده‌ی فرمایشـات امـام (رضوان اللّه تعالی علیه) مبانی انقلاب ماست، اصول انقلاب ماست. امام مرد بزرگی بود، آگاه بود. اینها را دائماً در نظر داشـته باشـید. قانون، موضـعگیری و حرکت بر این اساس باشد. ممکن است یک نفر یک جور بفهمد، یک نفر یک جور دیگر بفهمـد - این اشـکالی نـدارد - امـا بایـد هـدف این باشـد، محور این باشـد. یک نکته‌ی دیگر این است که قانون جنبه‌ی الزام‌آور و حاکمیتی و ولایتی دارد. شـما با قانون داریـد اعمال ولایت میکنید بر جامعه، اعمال اقتدار میکنید بر جامعه؛ لذا قانون الزام‌آور است. اینهـا به جای خود محفوظ و درست. یعنی طرف شـما در جامعه که آحاد مردم - از جمله خود شـما - هسـتند، در زیر اقتـدار قانون قرار میگیرنـد؛ قانون بر آنها اعمال ولایت میکند؛ این جنبه‌ی واضح قانون است. یک جنبه‌ی دیگری وجود دارد و آن، تأثیر فرهنگی و تربیتی قـانون در جـامعه است. هر قـانونی که شـما بگذرانیـد، ولو به حسب ظـاهر این قـانون ارتباط با مسائل تربیتی و فرهنگی هم نـدارد - یـک قـانون اقتصـادی فرض بفرمائیـد - این یک اثر مسـتقیم یا غیر مسـتقیم فرهنگی و اخلاقی و تربیتی بر روی مردم دارد. رفتارها و خلقیات و تربیتها اثر متقابل دارنـد؛ هم اخلاق در رفتار تأثیر میگـذارد، هم رفتار بر اخلاق تأثیر میگـذارد. شـما ببینیـد: «ثمّ کان عاقبهٔ الّـذین اسائوا السّوئ». کار بـد که میکنیم، روی دل ما اثر میگـذارد، روی اخلاق ما اثر میگـذارد، گاهی روی برداشـتها و تلقی‌هـای مـا اثر میگـذارد؛ دلبسـتگی که پیـدا میکنیم، این دلبسـتگی روی ذهنیـات مـا اثر میگـذارد. اعمال و رفتار از یک طرف، و اخلاق و تربیت از یک طرف؛ اینها تأثیر متقابل دارنـد. قانون هم همین جور است دیگر. شـما هر قانونی بگذارید، مربوط به حمل و نقل جاده‌ای باشد، مربوط به گمرک باشد، مربوط به اقتصاد باشد، مربوط به سیاست خارجی باشد، هرچه باشد، یک آثار تربیتی و اخلاقی هم دارد؛ به این جنبه از قـانون توجه بشود. اگر مـا قـانونی میگـذاریم که روح قانون‌پـذیری را در مردم تقویت میکنـد، این خوب است؛ اگر بعکس، قانونی میگذاریم که روح قانون‌شکنی و بی‌اعتنائی به قانون را در مردم به وجود می‌آورد - ولو به طور غیر مسـتقیم - این مرجـوح است. اگر قـانونی میگـذاریم که روح قنـاعت را در مردم تقویت میکنـد، این خوب است؛ اگر بعکس، روح اسـراف را در مردم تقویت میکنـد، این بد است. اگر روح دینداری را در مردم تقویت میکند، این خوب است؛ اگر روح لاابالیگری را در مردم تقویت میکنـد، این بـد است. به این جنبه توجه کنیـد: تـأثیر متقابـل حقوق و اخلاـق؛ ملازمـات مسائـل حقوقی و مسائل اخلاـقی. اینها مسائل بسـیار مهمی است. البته این جنبه‌ی نظریِ مسئله است، یعنی اِعمال جنبه‌ی نظری قضـیه است؛ در کنار این، آن جنبه‌ی عملی و خارجی قضـیه هم مورد توجه آقایان باشد. یعنی شما که میخواهید رعایت اخلاق اسلامی را در قوانینتان مورد توجه قرار بدهیـد، خوب است که عملاًـ هم جلسـات اخلاـقی و معرفتی داشـته باشـید. انسـان خـالی میشود. در بحبوحه‌ی کار، انسان تهی میشود. یک مقداری باید در وسط این گرماگرم کارهای اجرائی، آسـمانی شد، خدائی شد، بالا رفت، سبک شد و دوباره برگشت. بنـده یـک وقـتی مثـال میزدم به این آبی که از آسـمان می‌آیـد پـاکیزه و طـاهر و طیب، بعـد توی این اسـتخرها و توی این دریاهـا و دریاچه‌ها آلوده میشود؛ بعـد از آلوده شدن، باز تبخیر میشود، میرود بالا؛ دوباره پاکیزه میشود، برمیگردد. برویم بالا و پاکیزه شویم و

برگردیم. من و شما خیلی احتیاج داریم. ما از دورانی که در قم بودیم، یک رفیقی داشتیم که از لحاظ معنوی خیلی من به او دلبستگی داشتم؛ از جلسات ایشان - جلسات دوستانه‌ی دو نفری، سه نفری که می‌نشستیم با هم گعده‌های طلبگی میکردیم - من خیلی بهره میبردم؛ از معنویات او، از خلقیات او، از گفتارها و رفتارهای معرفتی او. ایشان را سالها ندیده بودیم؛ چون رفته بود نجف و ما هم که اینجاها مشغول بودیم، سرگرم بودیم. بعد از آنکه من رئیس جمهور شده بودم، ایشان به ایران آمده بود. یک وقت تصادفاً ایشان را دیدم، گفتم رفیق! من الان به تو احتیاجم بیشتر از آن وقت است. من حالا رئیس جمهورم؛ آن وقت یک طلبه‌ی معمولی بودم. قرار گذاشتیم که هر هفته‌ای، دو هفته‌ای یک بار بیاید پیش ما؛ و همین جور هم بود تا از دنیا رفت؛ رحمهٔ اللَّه علیه. ما نیاز داریم. هر کدام مسئولیتمان بیشتر است، نیازمان بیشتر است. «آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند» به این جلسات اخلاقی، به این جلسات معنوی. یکی از کارهای خوبی که در مجلس از اول پایه‌گذاری شد، تلاوت قرآن در اول جلسات رسمی مجلس بود. اخیراً هم در زمان ریاست آقای دکتر حداد عادل یک سنت خوب دیگری به آن اضافه شد و آن خواندن ترجمه‌ی قرآن بود - که نمیدانم حالا هم ساری و جاری است یا نه - که خیلی خوب است. این قرآن نباید فقط حالت شکلی پیدا کند؛ باید گوش کنیم، از کلمات قرآن بهره ببریم. دلمان را بدهیم به قرآن. هر کلمه‌ای از این کلمات قرآن میتواند یک انقلابی در دلهای ما به وجود بیاورد؛ البته برای کسی که مأنوس با قرآن باشد. به حسب تجربه، آدمی که مأنوس با قرآن نباشد، بهره‌ی زیادی هم از قرآن نمیبرد. «ایّکم زادته هذه ایمانا». آیه‌ای که می‌آمد، منافقین میگفتند ها چی شد؟ ایمانتان زیاد شد؟ چیزی از قرآن نمیفهمیدند. اگر انس با قرآن باشد و دل دادن به قرآن باشد، انسان آن وقت می‌بیند از هر کلمه‌ی قرآن یک قطره‌ی مصفا و پاکیزه‌ای نوش جان میکند؛ نوری به دل انسان میتابد. به این قرآن و به این تلاوت توجه بشود؛ بخصوص که حالا برای کسانی که احتیاج به ترجمه دارند، با ترجمه هم همراه است. جلسات اخلاقی و جلسات معرفتی باشد؛ کسانی بیایند ما را نصیحت کنند؛ چیزهائی را که میدانیم هم به ما بگویند. همان طور که عرض کردم، در شنیدن گاهی اثری است که در دانستن نیست. خیلی چیزها را ما میدانیم، اما یادمان نیست؛ وقتی میگویند، دل ما بیدار میشود. یک نکته‌ی دیگر این است که مجلس جای گفتگوست. سطح گفتگوها هم علی‌القاعده بالاست؛ چون سطح فکر و علم و معرفت دوستان بحمداللَّه بالاست. اظهارنظر میشود، مشورت میشود، جای مشاوره است. آنی که من میخواهم تأکید کنم و به همه‌ی شما برادران و خواهران عرض کنم، این است که روحیه‌ی تحمل حرف مخالف را در مجلس بالا ببرید. یک چیزی برخلاف نظر شماست؛ خوب، بگوید؛ آسمان که به زمین نمی‌آید. گوش کنید، بعد هم با استدلال آن را رد کنید. اگر وقت رد کردن و جواب گفتن ندارید، برطبق آن رأی ندهید، عمل نکنید. اگر رفیقی، دوست و آشنائی دارید که میخواهید ذهن او را روشن کنید، خیلی خوب، آهسته به او بگوئید. نگذارید گفتن‌ها و اظهار نظر کردن‌ها ابتر و ناقص بماند. متأسفانه در مجالس ما از اوائل هم این حالت بود که یک عده‌ای وسط صحبتی، وسط حرفی، پرخاشگرانه صدا را بلند کنند و حرف بزنند. من یادم هست زمان ریاست جمهوری یک بار رفتم مجلس برای یک موضوعی، یک سخنرانی در مجلس داشتم؛ سخنرانی طولانی و مفصلی هم شد. یکی از نماینده‌گان که با ما دوست هم بود، اما زاویه داشت دیگر - از لحاظ افکار سیاسی، یک زاویه‌ای با ما داشت؛ که آن وقتها میدانید یک مقداری برخوردها تند و تیز بود - از آن ته مجلس هی شروع کرد با صدای بلند حرف زدن؛ به قول آقایان پارازیت دادن. من میگفتم خوب، برادر عزیز! من حرفهایم را میزنم، شما هم قبول نکن؛ اینکه اشکالی ندارد. ساکت میشد، اما بعد از یک لحظه‌ای باز صدایش را بلند میکرد. او را بعد دیدم، گفتم شما چرا اینجوری میکنید؟ خوب، حرف را گوش کنید؛ بعد هم بیائید شما بایستید آنجا - مجلس است، مال شماست - حرف خودتان را بزنید. من که آمدم حرف بزنم، رئیس جمهورم، میروم بیرون؛ مجلس در اختیار شماست؛ هرچه خواستید، بگوئید. گفت نه، نکته‌اش این است که شما وقتی میگوئید، در دل بعضی‌ها اثر میگذارید؛ من میخواهم از همین اثر جلوگیری کنم! خوب، این یک روشی است؛ اما به نظر من روش مجلس شورای اسلامیِ مجمع نخبگان جامعه‌ی اسلامی نیست. ما توی بحثهای طلبگیِ خودمان همیشه عادت کرده بودیم. رسم

بحثهای طلبگی، حرف تو حرف آوردن است. یعنی یک نفر بنا میکند استدلال کردن؛ وسط حرف او میگویند نخیر، اینجوری نیست؛ او میگوید نخیر، اینجوری نیست. بحثها غالباً هم به آخر نمیرسد. شنفتید بحثهای طلبگی که کتاب به هم میزنند و اینها؟ این ناشی از همین است. یواش یواش توی حوزه از سالها پیش این عادت رائج شد که در مباحثات، انسان گوش کند؛ حرفهائی که به نظر انسان غلط، خلاف واقع، سست و ضعیف می‌آید، همه‌ی اینها را گوش کند؛ بعد بگوید خیلی خوب، حالا شما گوش کن؛ این حرفت جوابش این است، این حرفت خدشه‌اش این است. بعضی از رفقای ما، من میدیدم، می‌بینم تا این اواخر هم آن حالت را حفظ کرده‌اند؛ حرفهایشان را میزنند، آدم گوش میکند تا حرفها تمام میشود؛ بعد که انسان شروع میکند به حرف زدن، باز آنها شروع میکنند همین طور هی جواب دادن! این باب یک مجلسی مثل مجلس شورای اسلامی نیست. بنابراین، هم به این معنا که انسان در مجلس حالت تحمل را بالا ببرد، هم به اینکه سعی شود اظهارنظرها از سر لجاجت نباشد، توجه شود. البته گفتنش آسان است، اما عملش سخت است. من واقعاً قبول دارم که عملش هم سخت است. گاهی انسان از روی لجاجت، از روی ستیزه‌گری و مخالفت با فلان زیدی یا فلان جریانی یا فلان گروهی اظهار نظری میکند؛ این درست نیست. یعنی حرف زدن بر اساس لجاجت و بر اساس زورآزمائیِ شخصی و جناحی و اینها نباید باشد. حرف هر کسی را، ولو آن کسی که حرف میزند، جزو جریان شما و گروه شما و جبهه‌ی شما و هرچه که میخواهید اسمش را بگذارید، نیست، گوش کنید؛ اگر دیدید حرف درستی است، آن وقت «فیتّبعون احسنه». حکمت قرآنی را ملاحظه کنید: «یستمعون القول فیتّبعون احسنه». باید استماع کرد؛ بعد هرچه بهتر است، انسان قبول کند؛ ولو آن بهتر از زبان کسی در بیاید که انسان او را دوست ندارد، قبول ندارد. این خیلی حالت خوبی است. اگر این پیش بیاید، خیلی خوب است؛ برخلاف اینکه انسان تا دید این کسی که پا شده، جزو جناح مخالف است، جزو گروه منفی است از نظر من، از همان اول بنا بگذارد که او را رد کند. این به نظرم خیلی مسئله‌ی مهمی است. علمی و استدلالی و فکرشده عمل بشود، سالم و اخلاقی گفتگو و مشورت بشود، از سر لجاج نباشد، تحمل نظر مخالف وجود داشته باشد. یک نکته‌ی دیگر این است که شما این سه سالی که در پیش دارید، با این دولت جدید بناست مجتمعاً کشور را اداره کنید؛ شما در یک جهت، دولت در یک جهت؛ شما مقنن، دولت مجری؛ باید با هم کار کنید. بنا را بر مماشات، مدارا و روح همکاری بگذارید. البته ما تذکراتی هم در این زمینه درباره‌ی همین مسئله‌ی همکاری به دولت داریم و خواهیم گفت - در جلسات با عناصر محترم دولت و با مجموعه‌ی دولت - او به جای خود محفوظ؛ اما آن چیزی که به شما میخواهیم عرض کنیم، این است که بنا را بر این بگذارید که با دولت همکاری بشود. دولت آن کسی است که توی میدان است. من هم توی مجلس بودم، مثل شماها نماینده بودم، هم توی دولت بودم؛ هر دو حالت را من درک کردم. خوب، بله، نماینده متوقع است که من زحمت میکشم، می‌نشینم قانون میگذارم، باید به این قانون عمل بشود؛ این حرف درستی است، حرف حقی است؛ اما دولت هم حرف حقی دارد؛ دولت میگوید من توی این سنگلاخ، توی این راه دشوار، توی این سربالائیِ نفسگیر، دارم با این همه بار میروم؛ یک جا گیر میکنم، کمکم کنید؛ سختگیری نکنید. دولت، آن عنصر وسط میدان است؛ وسط معرکه است. توی این دسته‌جات سینه‌زنی عَلمهائی حمل میشود - ظاهراً اینجاها به آن میگویند عَلم یا علامت؛ ما در مشهد به آن میگوئیم جریده، یعنی همین علامتهای بزرگ - که گاهی ده شاخه، دوازده شاخه است و خیلی هم سنگین است. این گردن‌کلفت‌های مشهد مأمور کشاندن این جریده بودند؛ خیلی هم سخت بود. یادم هست این جریده‌ها را توی بازار می‌آوردند. یک جائی از بازار بود که یک قدری وسیع‌تر هم بود؛ آنجا باید این را دور میزدند و نمایش میدادند و کارهائی میکردند. این یک نفری که داشت جریده را حمل میکرد، ده نفر، دوازده نفر از او پذیرائی میکردند: یکی عرقش را پاک میکرد، یکی آب توی دهنش میکرد، یکی خداقوّت میگفت، یکی گاهی شانه‌اش را مالش میداد. کار اجرائی سخت است. من یادم هست افراد خدمت امام میرفتند، میگفتند که آقا فلان جا اشکال دارد، بازرگانی چنین شده. خوب، هر بخشی از کشور نابسامانی‌ها زیاد است و همیشه هم هست؛ آن روز هم بود، خیلی هم بود. میرفتند به امام شکایت میکردند. بنده دیده بودم یا از بعضی‌ها شنیده بودم که امام حرفها

را گـوش میکردنـد و بعـد میگفتنـد آقـا کـار سـخت است. واقعش هم همین است. کـار توی برنـامه‌ریزی و روی کاغـذ و چـارت و نمودارهـای گونـاگون و فلاـن یـک معنـا دارد، اما کار در میـدان عمل یک معنای دیگری دارد. همانی که انسان روی کاغـذ خیلی راحت میکشـد، در عمـل خیلی سـخت است. این کالکهـای جنگ را می‌آوردنـد توی اتاق بنـده، دوسـتانِ دسـت‌انـدرکار در مسائل جنگی هم جمع میشدند؛ فرماندهان جنگ توضیح میدادند که نقشه‌ی عملیات این است، از اینجا میرویم اینجا. من میدیدم بعضی از دوسـتان مـا نگـاه میکردنـد، میگفتنـد عجب، اینکه خیلی کـار آسـانی است. این یـک خـط کوتاه مثلاً به قـدر نصف چوب کبریت، حرکت است. خوب، این نصف چوب کبریت، یعنی مثلاً فرض کنیـد ده کیلومتری که بناست چند هزار نفر در اینجا درگیر بشوند و تعداد خیلی زیادی کشته و مجروح بشوند. روی نقشه، نصف چوب کبریت راه است و به نظر میرسد زحمتی هم ندارد؛ اما در عمل سخـت اسـت. غرض، مشـکل اسـت؛ بایـد بـا دولـت مـدارا کرد. نبایـد بگذاریـد کـار بـه اصـطکاک برسـد. مردم هم واقعاً دیگر از اصـطکاک خوشـشان نمی‌آیـد. بعضـی از دوره‌های مجلس، دوره‌های پراصـطکاکی بود. بازخورد این تشـنجها در مجلس، بازخورد بسیار منفی‌ای بود. مردم هیچ خوشـشان نمی‌آید. هر وقت مردم این رادیوی مجلس را باز میکردند، یک دعوائی توی آن بود؛ یک حرف نیش‌دار و گزنده‌ای توی آن بود. مردم این را دوست ندارند. مردم میخواهند ماها که اینجا در مسند مدیریت کشور نشستیم، با همدیگر مهربان باشیم، با هم کار کنیم، نسبت به هم صمیمی باشیم. نه اینکه از گناهان و خطاهای هم اغماض کنیم؛ ابداً - اینکه هیـچ مطلوب نیست، این ضـد ارزش است - امـا نوع برخوردها، نوع صـمیمی، نوع مهربانانه، نوع مؤمنانه و برادرانه بایـد باشـد. یک مسئله‌ی دیگر هم - که حالا دارد صحبت ما طولانی میشود - مسئله‌ی فرهنگ قانونمداری در کشور است. ما واقعاً احتیاج داریم به اینکه قـانون در تمـام امور کشور، یـک شـاخص، یـک محور، یک فصل‌الخطاب محسوب شود. اگر ما قانونمـدار باشـیم، واقعاً این، زندگی مردم را روان خواهد کرد؛ درست مثل چراغهای سبز و قرمز سر تقاطعها. ببینید رعایت نکردن این مسئله چقدر مشکل ایجاد میکنـد. خوب، شـما بـا اتومبیلتـان رسـیدید سر چهـارراه. فرض کنیـد یک دقیقه، دو دقیقه چراغ سبز بود و داشـتند میرفتنـد؛ تا شـما رسـیدید، قرمز شد. سخت است دیگر؛ باید حالا مدتی اینجا بایستید. ورود شما در این منطقه‌ی ممنوعه، برای خاطر آسایش خودتان و دل خودتـان، موجب میشود که چنـد ده برابر شـما گاهی آدم و اتومبیل در دو طرف مسیر کارشان دچار اختلال بشود؛ آن کسـی هم که به عنوان پلیس راهنمائی آن وسط ایستاده که باید کار را تنظیم کند، دچار مشکل بشود. خوب، قانون را رعایت کنید تا این همه مشـکل به وجود نیایـد. ببینیـد، این یـک مثال واضـحی است که به طور روزمره با آن مواجه‌ایم و لـذا غالباً هم رعایت میکننـد. همه‌ی جاها قانون همین است. اگر رعایت قانون شـد، کارها روان میشود؛ اگر بی‌قانونی آمـد وسط میـدان - که هر کسـی هم برای بی‌قـانونیِ خودش بالاـخره یـک توجیهی دارد؛ یکی میگویـد آقـا این قانون حق من را ضایع کرد، این قانون نمیـدانم چنین بود، این قانون چنان بود؛ اما این توجیه‌ها قابل قبول نیست - کارها مختل میشود. اگر بی‌قانونی رائـج شـد، کارها گره خواهد خورد؛ ترافیک سنگین خواهـد شـد، گره‌هـای ترافیکی به وجود می‌آیـد، کـار مردم از بین میرود، مصالـح مردم پامـال میشود. همه بـایستی به قانون احترام بگذارند. و من به شـما عرض بکنم؛ این مورد هم مثل موارد دیگر از چیزهائی است که فرهنگ آن بایستی از نخبگان سرریز بشود به بـدنه‌ی جامعه. اگر شـما که جزو نخبگان هستیـد، قانون را رعایت نکردیـد، انتظار نداشـته باشـید که بـدنه‌ی جامعه قانون را رعـایت کنـد. ادعـای نخبگی بکنیم - نخبگی سیاسـی، نخبگی علمی - امـا در همان مورد کارِ خودمان به قانون بی‌اعتنائی کنیم. در همین قضایـای جاری هم بنـده مُصر بودم و هستم و خواهم بود بر اجرای قانون؛ یعنی یک قـدم از قانون فراتر نخواهیم رفت؛ قانون کشورمان، قانون جمهوری اسـلامی. مطمئناً نه نظام، نه این مردم به هیـچ قیمتی زیر بار زور نخواهند رفت. نقطه‌ی مقابل قانون‌گرائی و انقیاد در مقابل قانون، دیکتاتوری است. این هم دوسـتان حتماً میداننـد و بداننـد - اگر نمیداننـد - که در زمینه‌ی روحیِ همه‌ی ما یک میل به دیکتاتوری وجود دارد؛ این را باید سـرکوب کنید. همین طور که عرض کردیم، این فیلِ مستِ درون را با چکش قانون و دین و تعبـد دائمـاً سـر به راه نگه داریم. اگر خود مـا علاـج نکنیم، علاـجش مشـکل خواهـد شـد. اگر انقیـاد به قـانون نبود، روح

دیکتاتوری یواش یواش بروز خواهد کرد. در جوامع، دیکتاتوری همین جور به وجود می‌آید. آخرین مطلب هم - که البته این را من مکرر گفته‌ام - این است که نمایندگان محترم در قانونگذاری‌ها نگاهشان به کل کشور باشد. البته مصلحت منطقه‌ی خودشان را حتماً باید در نظر بگیرند - شکی نیست - لیکن آن مصلحت بایستی داخل بشود در مجموعه‌ی نگاه به کل کشور؛ والّا اگر قرار باشد که نماینده‌ی شرق برای شرق کار کند، ولو برعلیه غرب؛ نماینده‌ی غرب به نفع غرب کار کند، ولو برعلیه شرق، اینکه نمیشود. نماینده‌ی شرق بودن یا نماینده‌ی شمال بودن یا نماینده‌ی جنوب بودن خاصیتش این است که در وضع قانون، نیاز آن منطقه را شما میدانید و در قانون دخالت میدهید، نه اینکه قانون را فقط برای آن منطقه مینویسید؛ قانون برای همه است. این، نگاه عام به کشور در باب قانونگذاری. یکی هم مسئله‌ی اسراف و اینهاست؛ اسراف در هزینه‌ها، اسراف در سفرها؛ اینها هم چیزهائی است که گاهی بعضی از نمایندگان محترم به من مینویسند یا میگویند. خود شما باید به این نکته توجه کنید، نگذارید جوری بشود که مجلس شورای اسلامی آن حالت پارسائی و زهد را از دست بدهد؛ خیلی بایستی به این مسئله توجه شود. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند متعال شما و ما را موفق کند به آنچه که رضای او در آن است؛ و این دوران مسئولیت مایه‌ی وزر و وبال ما نشود، ان‌شاءاللّه مایه‌ی سعادت ما و تقرب ما به خدای متعال بشود و در پیشگاه ولی‌عصر (ارواحنا فداه) مقبول قرار بگیرد؛ ان‌شاءاللّه مشمول دعای آن بزرگوار بشویم و روح مطهر امام بزرگوارمان و شهدا از ما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار مردم به مناسبت عید غدیر

بیانات در دیدار مردم به مناسبت عید غدیر بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم این عید سعید، این روز بزرگ، این حادثه‌ی عظیم تاریخی را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز؛ به همه‌ی ملت ایران، به همه‌ی شیعیان و همه‌ی مسلمانان جهان. عید غدیر را فرموده‌اند: «عید اللّه الاکبر»؛ از همه‌ی اعیاد موجود در تقویم اسلامی این عید بالاتر است؛ پرمغزتر است؛ تأثیر این عید از همه‌ی این اعیاد بیشتر است. چرا؟ چون تکلیف امت اسلامی در زمینه‌ی هدایت، در زمینه‌ی حکومت، در این حادثه‌ی غدیر معیّن شده است. حرفی نیست که بر طبق توصیه‌ی پیامبر اعظم در غدیر عمل نشد - پیغمبر هم طبق بعضی از روایتها خبر داده بود که عمل نخواهد شد - اما مسئله‌ی غدیر، مسئله‌ی ایجاد یک شاخص است، یک معیار و میزان است. تا آخر دنیا مسلمانان میتوانند این شاخص را، این معیار را جلوی خودشان قرار بدهند و تکلیف مسیر عمومیِ امت را معیّن کنند. اینی که پیغمبر اکرم حساسترین زمان را برای اعلام مسئله‌ی ولایت انتخاب کرد، این انتخابِ پیغمبر نبود، انتخابِ خدای متعال بود. از طرف پروردگار وحی رسید که: «بلّغ ما انزل الیک من ربّک».(۱) نه اینکه پیغمبر مسئله‌ی امامت و ولایت را از سوی پروردگار قبلاً نمیدانست؛ چرا، از اولِ بعثت برای پیغمبر مسئله روشن بود. بعد هم حوادث گوناگون این بیست و سه سال، آنچنان این حقیقت را عریان کرد و آشکار کرد که جای تردیدی باقی نمیگذاشت؛ اما اعلان رسمی باید در حساس‌ترین زمان اتفاق می‌افتاد و به دستور پروردگار اتفاق افتاد: «بلّغ ما انزل الیک من ربّک و أن لم تفعل فما بلّغت رسالته»؛(۲) یعنی این یک رسالت الهی است که باید بگوئی. بعد هم که در غدیر خم، در نزدیکی جحفه، نبی مکرم مردم را متوقف کردند، کاروانهای حجاج را جمع کردند و این مطلب را اعلان کردند، آیه‌ی شریفه آمد که: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»؛(۳) نعمت کامل شد، دین کامل شد. در سوره‌ی مبارک مائده قبل از آیه‌ی «الیوم اکملت»، این آیه‌ی مبارک است: «الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون»؛(۴) امروز روز یأس و ناامیدی دشمنان است؛ یعنی معیار مشخص شد، شاخص معلوم شد؛ امت هر وقت بخواهند، هر وقت چشم خود را بر حقیقت باز کنند، شاخص را خواهند دید، معیار را مشاهده خواهند کرد، تردیدی باقی نخواهد ماند. اهمیت غدیر این است. قضیه‌ی امامت و ولایت آنچنانی که در تاریخ اسلام هم مشخص است، معلوم است، یک قضیه‌ی الهی است. این جور نیست که پیغمبر اکرم با محاسبه‌ی شخصی خود، امیرالمؤمنین را انتخاب کرده باشد؛ اگرچه همه‌ی محاسبات شخصی هم هر کسی را به همین نتیجه میرساند

که جانشین پیغمبر علی است؛ اما اقدام پیغمبر، یک اقدام الهی بود. از اوائل بعثت، آن وقتی که پیغمبر اکرم خود را در مکه بر قبائل گوناگون عرب عرضه کرد، اسلام را بر آنها عرضه کرد - که این یک ماجرای مفصلی است در تاریخ قبل از هجرت، در اوائل بعثت - به این قبیله رفت، به آن قبیله رفت، رئیس یکی از قبائل که در تاریخ مشخص شده است - اینها جزو مسلّمات تاریخ است و مسئله‌ی شیعه و سنی در بیان این وقایع نقشی ندارد؛ خود برادران اهل سنت این را نقل کرده‌اند - به پیغمبر عرض کرد که ما حاضریم دسته‌جمعی به اسلام ایمان بیاوریم، به یک شرط؛ آن شرط این است که بعد از تو، این کار در اختیار ما باشد؛ رئیس قبیله‌ی ما بشود جانشین تو. در تاریخ دارد که پیغمبر در پاسخ این شخص فرمود: نه، «هذا امر سماویّ»؛ این یک مطلبی است که در اختیار من نیست؛ این آسمانی است، در اختیار خداست. آنها هم ایمان نیاوردند و رفتند. پس مسئله‌ی خلافت پیغمبر بر اساس وحی الهی است؛ بر اساس اراده‌ی پروردگار است، دست پیغمبر هم نبود. اما اگر پیغمبر اکرم میخواست انتخاب بکند، چه کسی را باید انتخاب بکند؟ آن کسی باید قاعدتاً مورد گزینش نبی مکرم قرار بگیرد که همه‌ی معیارهای اساسی اسلام در او در حد کامل باشد. خب، حالا امیرالمؤمنین را همه‌ی مسلمانان عالم در محاسبه‌ها بسنجند - درست است که احادیث گوناگونی در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است - معیارها را نگاه کنند، پهلوی هم بگذارند، ردیف کنند، اینها را با قرآن و با سنت مسلّم مقایسه کنند، ببینند چه کسی برگزیده خواهد شد. علم امیرالمؤمنین، که علم یکی از معیارهاست؛ پیغمبر اکرم درباره‌ی امیرالمؤمنین طبق نقل همه‌ی مسلمانان - شیعه و سنی - میفرمود: «انا مدینة العلم و علیّ بابها».(۵) از این بالاتر چه شهادتی؟ درباره‌ی جهاد امیرالمؤمنین، خدای متعال: «و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه».(۶) آیه نازل شده است در مورد مجاهدت امیرالمؤمنین و ایثار امیرالمؤمنین؛ درباره‌ی کس دیگری این آیه نازل نشده است. درباره‌ی انفاق امیرالمؤمنین: «و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکینا و یتیما و اسیرا»؛(۷) امیرالمؤمنین و خاندان مکرم نزدیک او مشمول این آیه‌اند. «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین امنوا الّذین یقیمون الصّلاة و یؤتون الزّکاة و هم راکعون».(۸) همه گفته‌اند این، درباره‌ی امیرالمؤمنین است. این معیارها - معیارهای متعددی که در اسلام، معیار برگزیدگی است، معیار برتری است - از علم و تقوا و انفاق و ایثار و جهاد و بقیه‌ی معیارهائی که در اسلام وارد شده است، همه و همه، یکی یکی با امیرالمؤمنین تطبیق میکند. کیست که بتواند این چیزها را در علی بن ابی‌طالب (علیه‌السّلام) انکار کند؟ دعوت ما از همه‌ی مسلمانان عالم این است که این حقائق را مورد تأمل قرار بدهند. ما در عالم وحدت امت اسلامی هیچ اصراری نداریم که یک فرقه عقائد یک فرقه‌ی دیگر را حتماً قبول کنند؛ نه، وحدت به معنای این نیست. وحدت به معنای این است که با عقائد مختلف، شعب مختلف، مشترکات را بگیرند، موارد محل اختلاف را وسیله‌ی برادرکشی و جنگ و دشمنی قرار ندهند؛ مسئله‌ی وحدت این است. اما به عنوان بیان حقیقت و طلب حقیقت، این یک درخواست منطقی است از همه‌ی مسلمانان: بروند تحقیق کنند، ملاحظه کنند، آنچه را که محققین شیعه نوشتند، علمای بزرگ شیعه در زمان خود ما جمع کردند، نوشتند، تحقیق کردند، در دنیای اسلام آنها را عرضه کردند، نوشته‌ی آنها مورد تقدیر علمای اسلام، روشنفکران اسلام، برجستگان اسلام قرار گرفته است، اینها را ملاحظه کنند؛ خودشان را محصور نکنند، محروم نکنند. کتابهای مرحوم سید شرف‌الدین عاملی (رضوان اللّه علیه)، کتاب شریف الغدیر تألیف علامه‌ی امینی، اینها حقایقی است که جمع شده است. مسئله‌ی غدیر یک مسئله‌ی مسلّم تاریخی است. در ده‌ها کتاب، مرحوم امینی ده‌ها طریق از طرق اهل سنت را نقل میکند که ماجرای غدیر را به همین شکل که ما نقل میکنیم، نقل کرده‌اند. این چیزی نیست که فقط در کتابهای ما باشد. حالا در معنای مولا، بعضی ممکن است خدشه کنند، بعضی خدشه هم نمیکنند. ماجرا یک ماجرای حقیقی، واقعی و بیان معیار است؛ مشخص است که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه آلاف التّحیّة و السّلام) یک قله‌ی مرتفع است؛ هم برای حاکم اسلامی و حکومت اسلامی، هم برای هر فرد مسلمان. جوانی آن بزرگوار، الگوست برای جوانهای امت اسلام؛ آنجور با صفا و صداقت و بصیرت، حقیقت را دیدن، شناختن، به دنبال آن دویدن، از آن با همه‌ی وجود دفاع کردن، میدانهای خطر را طی کردن، خطر را ندیده گرفتن و به هیچ انگاشتن، از راه صحیح یک سر سوزن منحرف نشدن، چشم به

پیغمبر داشتن، «یحذو حذو الرّسول»؛(۹) دنبال پیغمبر قدم به قدم حرکت کردن، در مقابل امر الهی و اوامر پیغمبر تسلیم محض بودن، در عین حال لحظه به لحظه بر دانش خود افزودن، عمل را با علم خود منطبق کردن در همه‌ی آنات زندگی. این، جوانی امیرالمؤمنین است. دوره‌ی میان‌سالی و سالخوردگی امیرالمؤمنین هم مشحون از امتحانهای دشوار، امتحانهای عجیب و غریب است و در همه‌ی اینها آن صبر عظیم، صبر جمیل؛ مصلحت اسلام را - آنجائی که مصلحت اسلام در خطر است - بر همه چیز ترجیح دادن، حتّی بر حق مسلّم خود. امیرالمؤمنین میتوانست آن وقتی که احساس میکرد حق او ضایع میشود، قیام کند؛ علی که از کسی نمیترسید. او کسی بود که اگر جلو هم می‌افتاد، مطمئناً کسانی دنبال او حرکت میکردند؛ اما «فأمسکت بیدی یدی حتّی رأیت راجعهٔ النّاس قد رجعت عن الإسلام یدعون إلی محق دین محمّد (صلّی اللّه علیه و آله)»(۱۰) میفرماید: دیدم انگیزه‌های مخالف با اصل دین، دارد در دلها زنده میشود، دشمنانی هستند، مخالفینی هستند، میخواهند از موقعیت استفاده کنند، لذا من آمدم وسط میدان، از اصل دین دفاع کردم؛ از حق خود گذشتم و عبور کردم. مصلحت اسلام را اینجور با همه‌ی وجود رعایت میکند. آن وقتی هم که نوبت حکومت و سیاست به حسَب تقدیر الهی به او میرسد، مردم مراجعه میکنند، اصرار میکنند، از آن حضرت میخواهند که زمام قدرت را در دست بگیرد، مقتدرانه وارد میدان میشود؛ «لایخاف فی اللّه لومهٔ لائم»؛(۱۱) از هیچ چیز نمیترسد، هیچ ملامتی او را از راه بر نمیگرداند. یک الگوی کامل؛ این امیرالمؤمنین است؛ این آن انسان والائی است که شیعه برای او این ارج و مقام را قائل است. این را خوب است همه‌ی امت اسلامی توجه کنند. حادثه‌ی غدیر به نگاه مرحوم علامه‌ی امینی (رضوان اللّه تعالی علیه) صاحب کتاب الغدیر و بعد در نگاه مرحوم شهید مطهری (رضوان اللّه علیه) وسیله‌ی وحدت امت اسلامی است. گمان نکنند بعضی که حادثه‌ی غدیر مایه‌ی اختلاف است؛ نه. امروز ببینید که بیش از همیشه - در گذشته هم بوده است - شیعه را متهم میکنند. ببینند مسئله‌ی تشیع برآمده‌ی از یک اعتقاد صحیحِ سالمِ خالصِ نسبت به وحی الهی است - این است معنای تشیع - اعتقاد به ارزشهاست، اعتقاد به معیارهاست، ملاک قرار دادن معیارهائی است که قرآن آنها را ملاک قرار داده است. حالا یک مشت یاوه‌گوی هرزه‌گو در گوشه و کنار دنیای اسلام شیعه را متهم کنند به آن چیزی که شیعه فرسنگها از آنها دور است؛ مسئله‌ی ساختگی بودن و جعلی بودن و بعداً به وجود آمدن و سیاسی بودن و این حرفها را پیش بیاورند! نه، مسئله‌ی غدیر خط بطلان میکشد بر همه‌ی اینها. چه سودی میبرند آن کسانی که سعی میکنند این جمعیت و این جریان عظیم اسلامی را از محدوده‌ی اسلام بیرون نشان بدهند، که سیاستها امروز دنبال آنهایند. امروز سیاستها همین را ترویج میکنند؛ چرا؟ چون شیعه به برکت روح ولایت توانسته است کاری را بکند که همه‌ی مسلمانان آرزوی آن را داشته‌اند. همه‌ی مسلمانان خیرخواه و دلسوز و علاقه‌مند آرزو میکردند که یک روزی اسلام با همان تمامیت و حقانیت بر کرسی قدرت بنشیند. روشنفکران مسلمان در این یکی دو قرن اخیر در حسرت چنین روزی زندگی کردند و در حسرت او از دنیا رفتند. امروز این را شیعه به وجود آورده است؛ این حاکمیت اسلامی را، این عظمت اسلامی را، این عزت اسلامی را. این، به برکت روح ولایت است. دشمن این را می‌بیند، میخواهد دوْر شیعه را، دوْر اهل ولایت را خالی کند. لذا امروز اتهامات علیه تشیع از همیشه بیشتر است. در طول تاریخ بوده‌اند افراد کج‌فهم و کج‌تابی که علیه شیعه حرف زدند، اتهامات وارد کردند، دروغهائی ساختند؛ اما امروز از همه‌ی آن اتهامات، حجمِ اتهامات بیشتر است و اینها دست سیاستهاست؛ چرا این را نمیفهمند؟ ما هم باید بفهمیم؛ ما شیعیان هم باید بفهمیم؛ بدانیم سیاست استکبار امروز، جدا کردن شیعه از غیر شیعه است، جدا کردن گروههای مسلمان از یکدیگر و به جان هم انداختن گروه‌های مسلمان است. ما باید کمک نکنیم به این هدف؛ ما بایستی نگذاریم دشمن به این هدف برسد؛ هم ما موظفیم، هم غیر شیعه؛ آن کسانی که شیعه نیستند؛ جمعیتها و مذاهب غیر شیعه در اسلام. همه این را بدانند: امروز شیعه است که در ایران اسلامی، این پرچم اقتدار اسلامی و عزت اسلامی را بلند کرده است و بر روی دست گرفته و استکبار احساس عجز میکند؛ این یک واقعیت است؛ این یک واقعیت است. این توطئه‌هائی که در این سی سال علیه نظام جمهوری اسلامی از سوی دشمنان گوناگون - البته در رأس آنها آمریکا و خبیث‌ترین آنها انگلیس - انجام دادند، به

خاطر این است که اینها مرعوبند؛ از حرکت اسلامی، از بیداری اسلامی، از به خود آمدن دنیای اسلام میترسند؛ میدانند که اگر دنیای اسلام به خود بیاید، توجه کند، احساس استقلال کند، احساس هویت کند، احساس عزت بکند، این منطقه‌ی حساس دنیا که در اختیار مسلمانان است - که حساس‌ترین مناطق دنیا، همین منطقه‌ی مسلمان‌نشین است - از تحت سیطره‌ی استکبار بیرون خواهد رفت؛ از این میترسند. چون میترسند، توطئه میکنند؛ ابزارهای گوناگون را به کار میگیرند. امروز سردمداران سیاستهای استکباری - آمریکا و صهیونیستها و بقیه‌ی مستکبرین - همه‌ی توان خودشان را به کار گرفته‌اند، بلکه بتوانند ملت ایران را، نظام جمهوری اسلامی را منزوی کنند، بی‌اثر کنند؛ نتوانسته‌اند و به توفیق الهی، به فضل الهی، به حول و قوه‌ی الهی باز هم نخواهند توانست. در همین قضیه‌ی هسته‌ای شما ملاحظه کنید، کارشان به اینجا رسیده است که دروغ‌پراکنی کنند، افکار عمومی دنیا را گمراه کنند و دروغ بسازند. مسئله، مسئله‌ی فلان رادیو و فلان دستگاه تبلیغاتی نیست، مجموعه‌ی سیاستمداران غربی متأسفانه - یعنی همان مجموعه‌ی مؤثر که بیشتر هم تحت تأثیر صهیونیستها هستند - شده کارشان این: گمراه کردن افکار عمومی، دروغ‌پردازی کردن، شعارهای دروغین ساختن. ما میخواهیم از این رؤسای کشورها؛ اینقدر دروغ نگویند. این دولتهای غربی، دولت آمریکا، دولت انگلیس، بعضی دیگر از دولتهای اروپائی، اینقدر افکار عمومی دنیا را گمراه نکنند. این دروغها به ضرر خودشان تمام خواهد شد؛ امتحان کردند، دیدند. وقتی دروغ گفتند، خلاف گفتند، بعد حقیقت آشکار شد، آبروئی برای آنها نمیماند؛ کما اینکه در بعضی از موارد همین اتفاق افتاد؛ دروغی گفتند، افکار عمومی را گمراه کردند، کارهائی را بر اساس آن انجام دادند، بعد حقیقت روشن شد. ملتهای خودشان گریبان خود اینها را خواهند گرفت. در قضیه‌ی هسته‌ای آنچه که ایران به دنبال آن است، دانش مورد نیاز است؛ دانشی که اگر امروز ملت ایران آن را دنبال نکند، فردا دیر خواهد بود؛ فردائی که نفتی به کار نباشد و همه‌ی چرخهای اقتصادی دنیا بر اساس نیروی هسته‌ای حرکت کند و ملت ایران دستش خالی باشد؛ بنشیند منتظر که دیگران به او کمک کنند؛ آنها این را میخواهند. مسئله‌ی هسته‌ای ما این است؛ من بارها گفته‌ام. ما امروز برای دانش هسته‌ای که برای ما مهم است، کار میکنیم که بیست سال دیگر، سی سال دیگر، فرزندان ما، جوانان ما، نسل آینده، ملت بزرگ ایران، آن روز دستش به طرف غربیها دراز نباشد. غربیها امروز که نفت مال ماست، از زمین ما نفت استخراج میشود و به آنها داده میشود، دارند برای همین نفت به ما زور میگویند! - امروز این نفتی که از چاه‌های این منطقه بیرون می‌آید، سودش برای دولتهای غربی از سودش برای کشورهای نفت‌خیز بیشتر است! - امروزی که نفت مال ماست، در اختیار ماست، دست ماست، زورگوئی میکنند، فردا که ما بخواهیم انرژی هسته‌ای را از خود آنها بگیریم، شما ببینید چه بر سر ملتها می‌آید. نظام جمهوری اسلامی فکرِ آن روز را میکند. لذا امروز اصرار میکند که ما بایستی این علم را، این فناوری را، این دانائی را، این تمکّن را برای خودمان کسب کنیم. آن وقت جنجال راه می‌اندازند در دنیا که چرا میخواهید شما این را کسب کنید؟ و تهمت میزنند، افکار عمومی را گمراه میکنند که اینها دنبال بمب اتمند، اینها فلانند. ...(۱۲) معلوم است. توجه کنید! معلوم است که این حق مسلّم ملت ایران است. منتها مسئله در این است که مستکبران عالم، برای اینکه این حق مسلّم را از دست ملت ایران بگیرند، با انواع حیل و ترفندها و تبلیغات در کارند که این اقدام را انجام بدهند. باید بصیر بود؛ باید آگاه بود؛ باید هوشیار بود. ملتها در مسیر خودشان، در موارد حساس باید بفهمند دشمن دارد چه کار میکند. وقتی می‌بینند از عهده‌ی یک ملت با برخورد نظامی بر نمی‌آیند، با برخوردهای تهدیدآمیز و ارعاب‌آمیز بر نمی‌آیند، آن وقت شروع میکنند از طرق دیگر اخلال کردن؛ این را بفهمیم. ایجاد اختلاف، ایجاد دشمنی، بهانه‌جوئی. امروز تبلیغات استکبار جهانی از جمله‌ی چیزهائی که بر آن تمرکز میکند، همین وجود اختلافات در داخل کشور است. یک عده‌ای پیش خدا باید جواب بدهند؛ پیش خدا جواب بدهند که کاری بکنند که دشمن از او برداشت تفرق بکند در داخل کشور و جری بشود. مسئله این است که دشمن را بشناسیم؛ ترفند دشمن را بفهمیم؛ بدانیم که چه داریم میگوئیم و دشمن چگونه ممکن است از هر کلمه‌ی ما استفاده بکند و جری بشود، تشویق بشود، روحیه پیدا کند و راه‌ها را برای دخالت خود، نفوذ خود، باز کند؛ اینها چیزهائی است که باید توجه داشت. البته ملت ما

بحمداللّه ملت صبور و غیور و دارای استقامتی است؛ این را ثابت کرده است. ملت ما در طول این سی سال و قبل از این سی سال در دوران انقلاب، این را نشان داده است؛ ما صبوریم. حالا سرکردگان استکبار و سخنگویان آنها هِی توی تبلیغاتشان میگویند صبر ما دارد به آخر میرسد، ما دیگر طاقتمان دارد تمام میشود - آنها در مقابل ایران میگویند - شما صبری نکردید در مقابل ملت ایران؛ کجا شما صبر کردید؟ هر جا هر کار توانستید، کردید؛ هر کاری از دستتان بر می‌آمده است، علیه ملت ایران انجام داده‌اید. شما کِی صبر کردید؟ توطئه نکردید؟ تبلیغات نکردید؟ تحریم اقتصادی نکردید؟ حمله‌ی نظامی نکردید؟ سگهای زنجیری خودتان را رها نکردید در منطقه؟ - یعنی اسرائیل غاصب علیه نظام جمهوری اسلامی - کِی شما صبر کردید که حالا میگوئید صبر ما دارد تمام میشود؟! صبور، ملت ایران است. مائیم که صبر کردیم، مائیم که ایستادگی کردیم، مائیم که توطئه‌ی شما، تبلیغات شما، هیاهوی شما را ندیده گرفتیم، راه خودمان را ادامه دادیم. و این ملت همین راه را، همین راهی که انگشت اشاره‌ی امام بزرگوار ما، امام راحل ما، به ما نشان داد، با همه‌ی وجود، به کمک الهی، با همت این جوانها طی خواهد کرد و ان‌شاءاللّه به آن قله‌ی نهائی هم خواهد رسید. تلاش را رها نکنید، جوانان عزیز! کار را رها نکنید، بصیرت را رها نکنید. امیرالمؤمنین الگوست؛ الگوی شما جوانهاست. علم امیرالمؤمنین، تقوای امیرالمؤمنین، پاکدامنی امیرالمؤمنین، الگوست. اینها را رها نکنید. جهاد در راه خدا را، تلاش در راه خدا را - که هر میدانی، جهاد متناسب خودش را دارد - رها نکنید و بدانید که فردای این کشور از امروز این کشور بمراتب ان‌شاءاللّه بهتر خواهد بود. و این فردا متعلق به شماست. و روح امیرالمؤمنین (علیه آلاف التّحیّة و الثّناء) و دعای حضرت بقیةاللّه (ارواحنا فداه)، ان‌شاءاللّه پشتیبان شما خواهد بود. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) مائده: ۶۷ ۲) مائده: ۶۷ ۳) مائده: ۳ ۴) مائده: ۶۷ ۵) احتجاج، ج ۱، ص ۷۸ ۶) بقره: ۲۰۷ ۷) انسان: ۸ ۸) مائده: ۵۵ ۹) مفاتیح الجنان، دعای ندبه ۱۰) نهج البلاغه، ۴۵۱، نامه ی ۶۲ ۱۱) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۰ ۱۲) شعار حضار: انرژی هسته ای حق مسلم ماست

بیانات در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون

بیانات در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنیم به همه‌ی برادران عزیز، خواهران عزیز که در این جمع نورانی حضور دارید. بحمداللّه علمای محترم، فضلای گرامی، طلاب عزیز، اساتید و مدیران حوزه‌ی علمیه‌ی قم، همه در این جمع تشریف دارید و جمع ممتاز و کم‌نظیری است. مناسبت هم مناسبت تبلیغ است؛ یعنی در واقع کار اصلی و جوهری من و شما. ایام هم ایام کاملاً مناسبی است و ایام الهام‌بخشی است؛ دیروز، روز مبارک مباهله بود؛ چند روز دیگر ایام محرّم شروع خواهد شد؛ روز بیست و هفتم آذر - چند روز دیگر - روز پیوند یا وحدت حوزه و دانشگاه است. همه‌ی این مناسبتها برای ما که کمربسته‌ی تبلیغ دین و ابلاغ حقیقت به دلها و ذهنها هستیم، مناسبتهای مهم و درس‌آموزی است. روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباهله این است: «و انفسنا و انفسکم» در آن هست؛ «و نساءنا و نساءکم»(۱) در آن هست؛ عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم انتخاب میکند و به صحنه می‌آورد برای محاجه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین را - که برادر و جانشین خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنائی بودن روز مباهله به این شکل است. یعنی نشان دهنده‌ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیائیم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند، هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه‌کن بشود با عذاب الهی. همین قضیه در محرّم اتفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین (علیه الصّلاة و السّلام) هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را برمیدارد می‌آورد وسط میدان. امام حسین (علیه‌السّلام) که میدانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را

آورد. اینجا هم مسئله، مسئله‌ی تبلیغ دین است؛ تبلیغ به معنای حقیقی کلمه؛ رساندن پیام، روشن کردن فضا؛ ابعاد مسئله‌ی تبلیغ را این جوری میشود فهمید که چقدر مهم است. در آن خطبه «من رأی سلطانا جائرا مستحلّا لحرم اللّه ناکثا لعهداللّه ... و لم‌یغیّر علیه بفعل و لا قول کان حقّا علی اللّه ان یدخله مدخله»؛(۲) یعنی وقتی او دارد فضا را به این شکل آلوده میکند، خراب میکند، باید یا با فعل یا با قول آمد روشنگری کرد. و امام حسین (علیه‌السّلام) این کار را انجام میدهد، آن هم با این هزینه‌ی سنگین؛ عیالات خود، همسران خود، عزیزان خود، فرزندان امیرالمؤمنین، زینب کبری، اینها را برمیدارد می‌آید وسط میدان. یک بُعد امروزی قضیه هم آن مناسبت سوم است، که پیوند حوزه و دانشگاه است. اینجا هم مسئله، مسئله‌ی ساختن و رساندن است. ارتباط مجموعه‌ی عظیم دانشجوئی کشور با علمای دین، با جوانان شاغل در راه معرفت دینی و تبلیغ دینی، چیزی است که مطلوب در این مناسبت است؛ یعنی این مناسبت برای آن هست. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی این. والّا مراد وحدت عینی و خارجی که نبود. این که معنا ندارد. حوزه، حوزه است، دانشگاه، دانشگاه است؛ یعنی این پیوند حقیقی بین دو مجموعه‌ی اثرگذار و مهمی که تا آن روز که از سوی امام عزیز بیان شد و ابراز شد، سیاستها بر این بود که این دو را از هم دور نگه دارند و جدا نگه دارند: دانشگاه از اسلام دور بماند، حوزه از تحولات جهانی و پیشرفتهای علمی فاصله بگیرد؛ اینها از هم دور بشوند؛ یعنی این دو بال با هم تلاش نکنند، هماهنگ نباشند. این، برمیگردد به مسئله‌ی تبلیغ. اهمیت تبلیغ، این است. درس هم که میخوانیم، برای این است که بتوانیم پیام الهی را ابلاغ کنیم، برسانیم؛ حالا ـ چه در زمینه‌ی معارف دینی، چه در زمینه‌ی احکام دینی، چه در زمینه‌ی اخلاق الهی. پس این مناسبتها و این اصل مسئله‌ی تبلیغ، ناظر است به عمل، همراه با بصیرت و یقین. باید بصیرت باشد. یقین، یعنی همان ایمان قلبی متعهدانه، وجود داشته باشد و بر پایه‌ی این بصیرت و یقین، حرکت انجام بگیرد. اگر بصیرت بود، یقین بود، اما کاری انجام نگرفت، این مطلوب نیست؛ تبلیغ نشده است. اگر چیزی تبلیغ شد، اما بدون بصیرت و بدون یقین - هر کدام از اینها کم باشد - یک پایه خراب است و مطلوب به دست نخواهد آمد. این یقین همان چیزی است که «ءامن الرّسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ ءامن باللّه و ملائکته و کتبه و رسله»؛(۳) یعنی اولْ‌کسی که به پیام، اعتقاد و ایمان عمیق پیدا میکند، خودِ پیام‌آور است. اگر این نبود، کار دنباله پیدا نخواهد کرد، نفوذ نخواهد کرد. آن ایمان هم باید با بصیرت همراه باشد؛ همچنانی که حالا درباره‌ی بصیرت مطالبی گفته شده است و روشن است. این، میشود عمل صالح. یعنی «انّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات»،(۴) واقعاً عمل صالح و مصداق اتمّ عمل صالح، همین تبلیغ است که انجام باید بگیرد. پس در باب تبلیغ، باید فکر کرد، باید کار کرد. این نکته‌ای را که جناب آقای مقتدائی(۵) اخیراً در بیاناتشان ذکر کردند، من نشنیده بودم و برای من نکته‌ی مهمی است که گفتند مرکزی برای طراحی در باب تبلیغ دین تشکیل شده است. خب، این همان چیزی است که من خواستم مطالبه کنم که این کار باید انجام بگیرد. ببینید امروز تبلیغ در دنیا خیلی نقش پیدا کرده است و همیشه همین جور بوده است. قبلاً این ابزارها نبود؛ این ارتباطهای نزدیک نبود. ما معممین یک امتیاز داریم که تبلیغ رویاروی و چهره‌به‌چهره میکنیم. این یک کار بی‌نظیری است که هیچ چیزی جای این را نمیگیرد؛ منبر رفتن، با مردم حرف زدن. این، از سایر شیوه‌های تبلیغ، از جهاتی کارسازتر است - آن جهات هنری و غیره، آنها هم در جای خود لازم است - اما این یک تأثیری دارد، یک خلائی را پر میکند که سایر دستگاه‌ها و شیوه‌های تبلیغی این اثر را ندارد. پس تبلیغ مهم است و امروز ابزار اساسی است. ما هم یکی از شیوه‌های مؤثر تبلیغ را در اختیار داریم. میخواهیم عرض بکنیم تبلیغ باید جریان ساز باشد، تبلیغ باید گفتمان ساز باشد، تبلیغ باید فضا ایجاد کند؛ گفتمان ایجاد کند. گفتمان یعنی یک مفهوم و یک معرفت همه‌گیر بشود در برهه‌ای از زمان در یک جامعه. آنوقت، این میشود گفتمان جامعه. این، با کارهای جدا جدای برنامه‌ریزی نشده، حاصل نخواهد شد؛ این کار احتیاج دارد به برنامه‌ریزی و کارِ فعال و مثل دمیدن پیوسته‌ی در وسیله‌ی فشاری است که میتواند آب یا مایه‌ی حیات یا هوا را به نقاط مختلفی که مورد نظر است، برساند. باید دائم با این دم دمید، تا این اشتعال همیشه باقی بماند. این کار هیچ نباید متوقف بشود و به برنامه‌ریزی احتیاج دارد. این گفتمان سازی برای چیست؟ برای این است که اندیشه‌ی دینی، معرفت دینی در

مخاطبان، در مردم، رشـد پیـدا کنـد. انـدیشه‌ی دینی که رشد پیدا کرد، وقتی همراه با احساس مسئولیت باشد و تعهد باشد، عمل به وجـود می‌آورد و همـان چیزی میشـود که پیغمـبران دنبـال آن بودنـد. فرهنـگ صـحیح، معرفت صـحیح، در مواردی بیـدارباش، در مواردی هشـدار؛ اینهـا کارکردهـای تبلیغ است؛ آثـار و نتـائجی است که بر تبلیغ مترتب میشود. یـک نمونه، همین تبلیغات ماه محرّم است که به مناسـبت عزاداری محرّم انجام میگیرد. این، بهترین فرصت برای تبلیغ کردن است. از این فرصت بایـد اسـتفاده کرد برای همان مطلبی که عرض شد؛ شاخص ایجاد بشود؛ مایز، شاخص سازی، معالم‌الطریق. اگر چنانچه سر دو راهی تابلوئی نباشد که نشان بدهـد راهِ فلان جا از کجاست، طرف راست است یا طرف چپ است، این سیر کننـده و رونده، به خطا خواهد افتاد. اگر چند راهی باشـد، گمراه خواهـد شـد. شاخص باید معیّن کرد، انگشت اشاره را بایستی واضح مقابل چشم همه قرار داد تا بتوانند گمراه نشوند. در دنیـائی که اسـاس کـار دشـمنان حقیقت بر فتنه‌سـازی است، اسـاس کـار طرفـداران حقیقت بـایست بر این باشـد که بصـیرت را، راهنمائی را، هرچه میتوانند، برجسـته‌تر کنند و این شاخصـها را، این مایزها را، این معالم‌الطریق را بیشتر، واضح‌تر، روشن‌تر در مقابل چشم مردم قرار بدهنـد، که مردم بفهمند، تشـخیص بدهند و گمراه نشوند. در تبلیغ یک مطلب این است - در آیه‌ی سوره‌ی مبارکه احزاب اسـت، که تلاوت کردنـد - «الّـذین یبلّغـون رسالاتـاللّه و یخشـونه و لاـیخشون احـدا الّـااللّه و کفی بـاللّه حسـیبا».(۶) تبلیغِ رسالات‌اللّه، با این دو تا شـرط عملی است: «یخشونه»، این یک. «و لا یخشون احـدا الّا اللّه». اولاً خشـیت الهی لازم است؛ برای خـدا باشـد، در راه خـدا باشـد، ملهم از تعلیم الهی باشـد. اگر برخلاف الهام الهی و ملهمات از تعلیم الهی باشد، گمراهی است، ضـلالت است. «فماذا بعد الحقّ الّا الضّـلال».(۷) فهمیـدن حق با خشـیت الهی حاصل میشود. بعـد، در مرحله‌ی بیان حق: «و لایخشون احدا الّا اللّه». چرا؟ چون حق و حقیقت، دشـمن دارد؛ بیان حقیقت آسان نیست. دشـمنان حقیقت دنیادارانند، قدرتمندانند، طواغیت عالمند؛ در طول تاریـخ این جور بوده است، تا آخر هم، تا زمانی که دولت حقه‌ی ولی‌عصـر (ارواحنا فـداه) ظهور بکنـد، همین جور خواهد بود. این قدرتمنـدان بیکـار که نمیماننـد؛ ایجـاد اشـکال میکننـد، ضـربه میزننـد، از همه‌ی ابزارهایشان اسـتفاده میکننـد. پس بایـد «و لایخشون احـدا الّا اللّه» وجود داشـته باشـد، والّا اگر از غیر خدا ترسـی وجود داشت - به انواع و اقسامه. ترس هم یک جور نیست - راه دیگر منسـد خواهد شد. یک وقت این است که انسان ترس از جانش دارد، یک وقت ترس بر مال دارد، یک وقت ترس بر آبرو دارد، یک وقت ترس از حرف و گفتِ این و آن دارد؛ اینها همه ترس است. این ترسـها را بایـد گذاشت کنار؛ «و لایخشون احدا الّا اللّه». ایـن، زحمـت زیـادی دارد. ایـن رنـج را، این زحمت را خیلی اوقـات هم افراد نمیفهمنـد، مردم درک نمیکننـد چه رنجی دارد کشـیده میشود. دنباله‌اش میفرمایـد: «و کفی باللّه حسـیبا»؛ حساب و کتاب را بگـذار به عهـده‌ی خـدا. اخلاص، اقـدامِ همراه با یقین، همراه با شـجاعت و شـهامت، و حساب و کتاب را به عهده‌ی خدا گذاشـتن. این میشود آن قواره‌ی کلی تبلیغ اسلامی. این را هم من در مورد تبلیغ در دوران محرّم - که حالا در پیش هست - عرض بکنم که بعضـی حالا ممکن است بگوینـد شـما میخواهید نهضـت امام حسـین را بیان بکنیـد، خیلی خب، برویـد بیان کنید، دیگر روضه‌خوانی و گریه و زاری و اینها چیست؟ بروید بنشـینید بیان کنید که حضرت این کار را کردند، این کار را کردند، هدفشان هم این بود. این، خیلی فکر خطائی است، نگاه غلطی است. این عاطفه‌ی نسبت به اولیاء خـدا، اولیاء دین، این پیونـد عاطفی، پشـتوانه‌ی بسیار ارزشـمند پیوند فکری و پیوند عملی است. بدون این پشـتوانه، خیلی سـخت میشـود در این راه حرکت کرد. این پیونـد عـاطفی، خیلی مهم است. اینی که امـام راحـل (رضـوان اللّه علیه) فرمـودند عزاداری به سـبک سـنتی، این یک حرف از روی عادت نبود؛ حرف بسـیار عمیقی است؛ ژرف‌نگرانه است. ببینید در قرآن نسبت به اولیاء الهی سه تعبیر وجود دارد: یک تعبیر، تعبیر ولایت است؛ «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین امنوا الّذین یقیمون الصّـلوهٔ و یؤتون الزّکـوهٔ و هم راکعون»؛(۸) بحث ولاـیت. معلوم است که پیونـد، ارتبـاط، معرفت، اینهـا داخـل در زیرمجموعه‌ی ولاـیت است. یک بحث، بحث اطـاعت است؛ «اطیعـوا اللّه و اطیعـوا الرّسـول و اولی الامـر منکم»؛(۹) اطـاعت رسول و اطـاعت اولی‌الامـر. این، در عمل است. در میـدان عمل بایـد اطاعت کرد، پیروی کرد. اما یک بحث سومی وجود دارد و آن، بحث مودت است. «قل لا اسـئلکم علیه

اجرا الّا المودّة فى القربى».(۱۰) این مودت چیست دیگر؟ ولایتِ اینها را داشته باشید، اطاعت هم از اینها بکنید؛ مودت برای چیست؟ این مودت، پشتوانه است. اگر این مودت نباشد، همان بلائی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دورانهای اول بر سر یک عده‌ای آمد که همین مودت را کنار گذاشتند، بتدریج اطاعت و ولایت هم کنار گذاشته شد. بحث مودت خیلی مهم است. این مودت، با این ارتباطات عاطفی حاصل میشود؛ ماجرای مصیبتهای اینها را گفتن، یک جور ایجاد ارتباط عاطفی است؛ ماجرای مناقب اینها و فضائل اینها را گفتن، یک جور دیگر پیوند عاطفی است. بنابراین، این عزاداری‌هائی که انجام میگیرد، این گریه و زاری‌ای که میشود، این تشریح حوادث عاشورا که میشود، اینها چیزهای لازمی است. یک عده از موضع روشنفکری نیایند بگویند آقا، اینها دیگر لازم نیست. نه، اینها لازم است؛ اینها تا آخر لازم است؛ همین کارهائی که مردم میکنند. البته یک شکل‌های بدی وجود دارد که گفته‌ایم؛ مثل قمه زدن که گفتیم این ممنوع است، نباید این کار انجام بگیرد؛ این، مایه‌ی دراز شدن زبان دشمنان علیه دوستان اهل‌بیت است. اما همین عزاداری متعارفی که مردم میکنند؛ دسته‌جات سینه‌زنی راه می‌اندازند، عَلَم بلند میکنند، اظهار محبت میکنند، شعار مینویسند، میخوانند، گریه میکنند؛ اینها ارتباط عاطفی را روزبه‌روز بیشتر میکند؛ اینها خیلی چیزهای خوبی است. این، اهمیت تبلیغ. بنابراین در حوزه‌ی علمیه - که مرکز هم از همه جهت قم است - باید برای این ترتیب دادن و جریان‌سازی و هماهنگ کردن و سیاستگذاری برای تبلیغ، حتماً یک کار خوبی انجام بگیرد - که حالا مژده‌اش را دادند - ان‌شاءاللّه که این کار دنبال بشود. ای بسا در یک برهه‌ای برخی از مسائل بایست تبلیغ بشود که مثلاً پنج سال، ده سال به آن نیاز است و ممکن است پنج سال بعد، آن موضوع اصلاً مورد نیاز نباشد. این کار را باید طراحی کرد. ما این را همیشه سفارش میکنیم به مبلغین، به طلاب، به فضلا که نیازسنجی کنید و بر طبق نیاز مخاطب و استفهام مخاطب، حرف بزنید؛ اما این کارِ یک فرد نیست. افراد ممکن است در این شناخت و ارزیابی هم بعضاً اشتباه بکنند. این، کار یک جمع متمرکز و یک برنامه‌ریزی است، که ان‌شاءاللّه باید انجام بگیرد. مهمترین برهه‌ای و زمان و مکانی که تبلیغ، آنجا معنا میدهد، جائی است که فتنه وجود داشته باشد. بیشترین زحمت در صدر اسلام و در زمان پیغمبر، زحمات مربوط به منافقین بود. بعد از پیغمبر، در زمان امیرالمؤمنین زحماتی بود که از درگیری و چالش حکومت اسلامی با افرادی که مدعی اسلام بودند، به وجود می‌آمد. بعد هم همین جور؛ در دوران ائمه (علیهم‌السّلام) هم همین جور؛ دوران غبارآلودگی فضا. والّا آن وقتی که جنگ بدر هست، کار، دشوار نیست؛ آن وقتی که در میدانهای نبرد حاضر میشوند، با دشمنانی که مشخص است این دشمن چه میگوید، کار دشوار نیست. آن وقتی مسئله مشکل است که امیرالمؤمنین در مقابل کسانی واقع میشود که اینها مدعی اسلامند و معتقد به اسلام هم هستند؛ اینجور نبود که معتقد به اسلام هم نباشند، از اسلام برگشته باشند؛ نه، معتقدند به اسلام، راه را غلط میروند، هواهای نفسانی کار دستشان میدهد. این، مشکلترین وضع است که افراد را به شبهه می‌اندازد؛ به طوری که اصحاب عبداللّه‌بن‌مسعود می‌آیند خدمت حضرت، میگویند «انّا قد شککنا فی هذا القتال»!(۱۱) چرا باید شک کنند؟ این شک خواص، پایه‌ی حرکت صحیح جامعه‌ی اسلامی را مثل موریانه میجود. اینی که خواص در حقایق روشن تردید پیدا کنند و شک پیدا کنند، اساس کارها را مشکل میکند. مشکل کار امیرالمؤمنین، این است. امروز هم همین است. امروز در سطح دنیا که نگاه کنید، همین جور است؛ در سطح داخل جامعه‌ی خودمان که نگاه کنید، همین جور است. تبیین لازم است. در سطح بین‌المللی، امروز دشمنان از همه‌ی ابزارها دارند استفاده میکنند برای مشوب کردن اذهان عمومی آحاد بشر - ملتها - خواصشان و عوامشان؛ تا هر جا دستشان برسد. دارند برای این تلاش میکنند. ادعای قانون‌گرائی میکنند، ادعای حقوق بشر میکنند، ادعای طرفداری از مظلوم میکنند. خب، اینها حرفهای قشنگی است، اینها حرفهای جاذبه‌داری است؛ اما حقیقت چیز دیگری است. این رئیس جمهور آمریکا - همین چند روز قبل از این - میگوید: ما دنبال این هستیم که دولتهای قانون‌شکن پاسخگو باشند. خب، کدام دولت قانون‌شکن است؟ کدام دولت قانون‌شکن‌تر از دولت آمریکاست؟ دولت آمریکا با کدام قانون عراق را اشغال کرد و این همه خسارت و تلفات انسانی و مادی و معنوی بر ملت عراق وارد کرد؟ بر اساس یک شایعه‌ی دروغی که خودشان به وجود

آورده بودند، حمله کردند عراق را اشغال کردند که صدها هزار مردم عراق در این چند سال کشته شدند و چند میلیون مردم عراق آواره شدند. چندی پیش در خبرها آمده بود پانصد و پنجاه دانشمند عراقی به وسیله‌ی اسرائیلی‌ها ترور شدند. این، چیز کمی است؟! جوخه‌های ترور بسیج شدند، رفتند دانشمندان عراقی را یکی یکی پیدا کردند، ترور کردند. این، بر اثر اشغال آمریکاست. با کدام قانون شما وارد عراق شدید؟ با کدام قانون تا حالا مانده‌اید؟ با کدام قانون دارید با مردم عراق اینجور اهانت‌آمیز رفتار میکنید؟ با کدام قانون افغانستان را اشغال کردید؟ با کدام قانون بین‌المللیِ عقل‌پسند دارید نیروهاتان را در افغانستان افزایش میدهید؟ چقدر اتفاق افتاد این حادثه که هواپیماهای آمریکائی، کاروانهای عروسی را در افغانستان به خاک و خون کشیدند؟ در طول این چند سال بارها و بارها اتفاق افتاد؛ ده‌ها نفر در هر حادثه‌ای کشته شدند؛ مردمی که در یک عروسی شرکت کرده بودند. آن وقت افسر آمریکائی با وقاحت تمام میگوید: ما دنبال طالبان هستیم! هر جا طالبان را پیدا کنیم، میزنیم! به عروسی مردم چه کار دارید؟ به زندگی مردم چه کار دارید؟ همین چندی پیش در هرات، یکی از این حوادث را به وجود آوردند، بیش از صد نفر کشته شدند که پنجاه‌تاشان کودکان بودند. مظهر بی‌قانونی شما هستید. قانون‌شکن‌ترین دولتها، امروز دولت آمریکاست. حقیقت قضیه این است؛ اما زبانی که به کار میبرند، آن چیزی است که گفتم: ما با قانون‌شکنی مخالفیم! دولتهای قانون‌شکن باید پاسخگو باشند! ببینید، فتنه یعنی این. چه چیزی میتواند این توطئه‌ها را، این جریان گنداب فاسد را از مجموعه‌ی افکار عمومی عالم جمع بکند جز روشنگری؛ و این ظلمات را بشکند. چه میتواند بشکند، جز چراغ و مشعل بیان حقیقت؟ ببینید چقدر وظیفه، سنگین است. در زمینه‌های مسائل دینی هم همین جور است. یکی از کارهائی که امروز دستهای فتنه‌انگیز در دنیا بجد دنبالش هستند، اختلافات مذهبی در بین مسلمانهاست. چون منطقه‌ای که مسلمانها در آن زندگی میکنند، منطقه‌ی حساسی است، منطقه‌ی پر فایده‌ای است، منطقه‌ی راهبردی است، منطقه‌ی نفت است و آنها به اینجا احتیاج دارند؛ اسلام هم مزاحم است. پس بایستی یک جوری مشکل اسلام را برای خودشان حل کنند. یکی از راه‌های خوبی که پیدا کرده‌اند، ایجاد اختلاف بین مسلمانهاست؛ وسیله‌ی اختلاف هم تعصبات مذهبی. چه چیزی میتواند در مقابل این، ایستادگی بکند؟ بصیرت، روشنگری، تبلیغ صحیح، در دام دشمن نیفتادن. این، عرصه‌ی بین‌المللی است. در عرصه‌ی داخلی هم همین جور. شما ملاحظه کنید یک عده‌ای قانون‌شکنی کردند، ایجاد اغتشاش کردند، مردم را به ایستادگی در مقابل نظام تا آنجائی که میتوانستند، تشویق کردند - حالا تیغشان نبرید؛ آن کاری که میخواستند نشد، او بحث دیگری است؛ آنها تلاش خودشان را کردند - زبان دشمنان انقلاب را و دشمنان اسلام را دراز کردند، جرأت به آنها دادند؛ کاری کردند که دشمنان امام - آن کسانی که بغض امام را در دل داشتند - جرأت پیدا کنند بیایند توی دانشگاه، به عکس امام اهانت بکنند؛(۱۲) کاری کردند که دشمنِ مأیوس و نومید، جان بگیرد، تشویق بشود بیاید در مقابل چشم انبوه دانشجویانی که مطمئناً اینها علاقه‌مند به امامند، علاقه‌مند به انقلابند، عاشق کار برای کشور و میهنشان و جمهوری اسلامی هستند، یک چنین اهانتی، یک چنین کار بزرگی انجام بدهند. آن قانون‌شکنی‌شان، آن اغتشاش‌جوئی‌شان - تشویقشان به اغتشاش و کشاندن مردم به عرصه‌ی اغتشاشگری - این هم نتائجش. این خطاها اتفاق می‌افتد، عمل خلاف انجام میگیرد، کار غلط انجام میگیرد، بعد برای اینکه این کار غلط، غلط بودنش پنهان بشود، اطراف او فلسفه درست میشود! فلسفه میبافند؛ استدلال برایش درست میکنند! از ابتلائات بزرگ انسانها این است؛ همه‌مان در معرض خطریم، باید مراقب باشیم. کار خطا را میکنیم، بعد برای اینکه در مقابل وجدانمان، در مقابل سؤال مردم، در مقابل چشم پرسشگران بتوانیم از کار خودمان دفاع کنیم، یک فلسفه‌ای برایش درست میکنیم؛ یک استدلالی برایش میتراشیم! خب، اینها ایجاد فتنه میکند؛ یعنی فضا را فضای غبارآلود میکند. شعار طرفداری از قانون میدهند، عمل صریحاً بر خلاف قانون انجام میدهند. شعار طرفداری از امام میدهند، بعد کاری میکنند که در عرصه‌ی طرفداران آنها، یک چنین گناه بزرگی انجام بگیرد؛ به امام اهانت بشود، به عکس امام اهانت بشود. این، کار کمی نیست؛ کار کوچکی نیست. دشمنان از این کار خیلی خوشحال شدند. فقط خوشحالی نیست، تحلیل هم میکنند. بر اساس آن تحلیل، تصمیم میگیرند؛ بر اساس آن

تصمیم، عمل میکنند؛ تشویق میشوند علیه مصالح ملی، علیه ملت ایران. اینجا آن چیزی که مشکل را ایجاد میکند، همان فریب، همان غبارآلودگی فضا و همان چیزی است که در بیان امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) هست: «و لکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشّیطان علی اولیائه»؛(۱۳) یک کلمه‌ی حق را با یک کلمه‌ی باطل مخلوط میکنند، حق بر اولیاء حق مشتبه میشود. اینجاست که روشنگری، شاخص معیّن کردن، مایز معیّن کردن، معنا پیدا میکند. آن کسی که برای انقلاب، برای امام، برای اسلام کار میکند، بمجردی که ببیند حرف او، حرکت او موجب شده است که یک جهتگیری‌ای علیه این اصول به وجود بیاید، فوراً متنبه میشود. چرا متنبه نمیشوند؟ وقتی شنفتند که از اصلی‌ترین شعار جمهوری اسلامی - «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» - اسلامش حذف میشود، باید به خود بیایند؛ باید بفهمند که دارند راه را غلط میروند، اشتباه میکنند؛ باید تبری کنند. وقتی می‌بینند در روز قدس که برای دفاع از فلسطین و علیه رژیم غاصب صهیونیست است، به نفع رژیم غاصب صهیونیست و علیه فلسطین شعار داده میشود، باید متنبه بشوند، باید خودشان را بکشند کنار، بگویند نه نه، ما با این جریان نیستیم. وقتی می‌بینند سران ظلم و استکبار عالم از اینها حمایت میکنند، رؤسای آمریکا و فرانسه و انگلیس و اینهائی که مظهر ظلمند - هم در زمان کنونی، هم در دوره‌ی تاریخیِ صد سال و دویست ساله‌ی تا حالا - دارند از اینها حمایت میکنند، باید بفهمند یک جای کارشان عیب دارد؛ باید متنبه بشوند. وقتی می‌بینند همه‌ی آدمهای فاسد، سلطنت‌طلب، از اینها حمایت میکند، توده‌ای از اینها حمایت میکند، رقاص و مطرب فراری از کشور از اینها حمایت میکند، باید متنبه بشوند، باید چشمشان باز بشود، باید بفهمند؛ بفهمند که کارشان یک عیبی دارد؛ بلافاصله برگردند بگویند نه، ما نمیخواهیم حمایت شما را. چرا رودربایستی میکنند؟ آیا میشود با بهانه‌ی عقلانیت، این حقایق روشن را ندیده گرفت، که ما عقلانیت بخرج میدهیم! این عقلانیت است که دشمنان این ملت و دشمنان این کشور و دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب، شما را از خود بدانند و برای شما کف و سوت بزنند، شما هم همین طور خوشتان بیاید، دل خوش کنید؛ این عقلانیت است؟! این نقطه‌ی مقابل عقل است. عقل این است که بمجردی که دیدید برخلاف آن مبانی‌ای که شما ادعایش را میکنید، چیزی ظاهر شد، فوراً خودتان را بکشید کنار، بگوئید نه نه نه، ما نیستیم؛ بمجردی که دیدید به عکس امام اهانت شد، به جای اینکه اصل قضیه را انکار کنید، کار را محکوم کنید؛ بالاتر از محکوم کردنِ کار، حقیقت کار را بفهمید، عمق کار را بفهمید؛ بفهمید که دشمن چه جوری دارد برنامه‌ریزی میکند، چه میخواهد، دنبال چیست؛ این را باید این آقایان بفهمند. من تعجب میکنم! کسانی که اسم و رسم خودشان را از انقلاب دارند - بعضی از این آقایان یک سیلی برای انقلاب نخوردند در دوران اختناق و طاغوت - و به برکت انقلاب اسم و رسمی پیدا کردند و همه چیزشان از انقلاب است، می‌بینید که دشمنان انقلاب چطور بُراق شدند، آماده شدند، صف کشیدند، خوشحالند، میخندند؛ اینها را که می‌بینید؟ به خود بیائید، متوجه بشوید. شما برادران سابق ما هستید. اینها کسانی هستند که بعضی از اینها، یک وقتی به خاطر طرفداری از امام مورد اهانت هم قرار میگرفتند. حالا ببینند که کسانی که به نام اینها شعار میدهند، عکس اینها را روی دستشان میگیرند، اسم اینها را با تجلیل می‌آورند، درست نقطه‌ی مقابل، علیه امام و علیه انقلاب و علیه اسلام شعار میدهند و روزه‌خوری علنی در روز قدس، در ماه رمضان، میکنند؛ اینها را می‌بینید، خب، بکشید کنار. انتخابات تمام شد. انتخاباتی بود، عمومی هم بود، درست هم بود، اشکالی هم نتوانستند بر انتخابات بگیرند و ثابت کنند؛ حالا هی ادعا کردند، فرصت هم داده شد؛ گفتیم بیائید، نشان بدهید، ثابت کنید؛ نتوانستند، نیامدند؛ تمام شد. پابندی به قانون اقتضاء میکند که انسان ولو این رئیس جمهوری را که انتخاب شده است قبول هم نداشته باشد، وقتی برای قانون احترام قائل بود، بایستی در مقابل قانون، خضوع کند. خب، معلوم است هیچ کسی نمیتواند بگوید این کسی که انتخاب شده، صددرصد حُسن محض است، آن طرفی که انتخاب نشده است، صددرصد قبح محض است؛ نه، همه حُسنی دارند، قبحی دارند؛ این طرف هم حُسنی دارد، قبحی دارد؛ آن طرف هم حُسنی دارد، قبحی دارد. قانون، ملاک است، معیار است. چرا اینجوری میشود؟ چرا؟ این، هوای نفس است. اینها مال امروز هم نیست. کسانی که از اوائل انقلاب یادشان هست، میدانند؛ بعضی بودند از یاران امام، از

نزدیکان امام در دهه‌ی اول انقلاب و در حال حیات امام، که کارشان به مقابله‌ی با امام کشید؛ کارشان به معارضه‌ی با امام کشید؛ ایستادند پای اینکه امام را به زانو در بیاورند و خطای حرکت امام (رضوان اللّه تعالی علیه) را - آن مرد بزرگ را، آن مرد الهی را - اثبات کنند؛ اما بعد زاویه پیدا کردند. خب، انقلاب اینها را مطرود کرد. کسانی که از نزدیکان امام بودند، از یاران امام بودند، کارشان کشید به یا پناه بردن به دشمن، یا مواجه شدن با انقلاب، یا ضربه زدن به انقلاب. اینها باید عبرت باشد برای همه‌ی ما؛ باید عبرت باشد؛ باید بفهمیم. من هیچ اعتقادی ندارم به دفع؛ من گفتم در نماز جمعه؛ اعتقاد من به جذب حداکثری و دفع حداقلی است؛ اما بعضی کأنه خودشان اصرار دارند بر اینکه از نظام فاصله بگیرند. یک اختلاف درون خانوادگی را، درون نظام را - که مبارزات انتخاباتی بود - یک عده‌ای تبدیل کردند به مبارزه‌ی با نظام - البته اینها اقلیتند، کوچکند؛ در مقابل عظمت ملت ایران صفرند، لکن به نام اینها شعار میدهند، اینها هم دل خوش میکنند به این - این باید مایه‌ی عبرت باشد. تبلیغ باید بتواند این حقایق را برای مردم و برای خود آنها روشن بکند که بفهمند دارند خطا میکنند و اشتباه میکنند. البته این نظام، نظام الهی است؛ این نظام، نظامی است که خدای متعال لطف خود و حمایت خود را از این نظام به مرات و کرات نشان داده است؛ تجربه‌های ما از اول انقلاب همه‌اش همین را نشان میدهد. ما اگر با خدا باشیم، خدا با ماست.این کسانی که و این جهانخواران که امروز در سطح بین‌المللی با این منطقهای مغلوط و با این منطقهای مخدوش - که اشاره کردم - میخواهند دنیا را اداره بکنند و بر دنیا سیطره پیدا بکنند، مطمئناً به وسیله‌ی این ملت و به وسیله‌ی ملتهای مستقل، به حول و قوه‌ی الهی تودهنی خواهند خورد. اینها نه اسلام را شناختند، نه این ملت را شناختند، نه این انقلاب را شناختند، نه امام راحل عظیم‌الشأن ما را شناختند؛ نمیدانند با کی طرف شده‌اند. این ملت را هم نشناختند؛ این ملت، ملت مقاومی است. جوانهای ما جوانهائی هستند که به معنای حقیقی کلمه از عمق جانشان تلاش میکنند برای سعادت؛ سعادتی که در اسلام هست. دانشجوهای ما هم همین جورند؛ دانشجوهای ما امروز جزو برترین دانشجوها هستند؛ نه فقط از لحاظ ذهن و علم، بلکه حتّی از لحاظ صفا، معنویت، ایمان؛ دانشجوهای ما خیلی خوبند. توی همین قضایا هم بارها دیده شده؛ دانشگاه بسیار آزمایش خوبی داد. در همین قضایا نشان داد که توی صحنه است، آگاه است، بیدار است. هرچه هم این ارتباط حوزه و دانشگاه، این پیوند حوزه و دانشگاه بیشتر بشود، این معنویت، این روحیات، بیشتر خواهد شد. ما البته درخواستمان از مردم این است: در این قضایای اهانت به امام راحل (رضوان اللّه علیه)، مردم ما عصبانی شدند، خشمگین شدند؛ حق هم دارند. اعلام برائت کردند، جا هم داشت، خوب هم بود؛ لکن آرامش‌شان را حفظ کنند. از دانشجوها هم ما همین درخواست را داریم: آرامش را حفظ کنید. این کسانی که در مقابل شما قرار دارند، اینها کسانی نیستند که ریشه‌ای داشته باشند، بتوانند بمانند، بتوانند در مقابل عظمت این ملت و عظمت این انقلاب، مقاومت کنند؛ نه. با آرامش؛ همه کار با آرامش. اگر یک وقتی لازم بشود، خود مسئولین، خود قانون و حافظان قانون، آنچه که وظیفه‌شان باشد، انجام میدهند. البته شناسائی کنند؛ خود دانشجوها موظفند در محیط دانشگاه، افرادی را که منشأ فسادند، اینها را بشناسند و دیگران را آگاه کنند. این خودش یک تبلیغ درست و صحیحی است. آگاه کنند؛ بدانند ارتباطات اینها را، جهتگیری اینها را؛ لکن همه کار با آرامش باید انجام بگیرد. در سطح جامعه، تشنج، اغتشاش، درگیری مصلحت نیست؛ این چیزی است که دشمن میخواهد. دشمن میخواهد جامعه آرام نباشد. امنیت، مهم است. دشمنان امنیتِ مردم دوست دارند که مردم در ناامنی زندگی کنند، ناراحت بشوند، کلافه بشوند، عصبانی بشوند؛ ما این را نمیخواهیم. ما میخواهیم مردم زندگی‌شان، زندگی آرامی باشد؛ دانشجو بتواند درس بخواند؛ طلبه بتواند درس بخواند؛ دانشمند بتواند تحقیق خودش را بکند؛ صنعتگر، کشاورز، بازرگان، بتوانند همه کارشان را انجام بدهند. محیط دانشگاه هم باید محیط امنی باشد؛ جوانهای مردم توی این مجموعه‌ی دانشگاه جمعند، مردم میخواهند جوانهاشان در محیط امنی باشند. این کسانی که محیط دانشگاه را با این اغتشاشگری ناامن میکنند، با مردم مواجه‌اند، با مردم طرفند. البته دستگاه‌های قانونی هم وظائفی دارند؛ باید به این وظائف عمل کنند. بدانید جوانان عزیز! طلاب عزیز! فضلای جوان! بدانید که این آیه‌ی مبارکه: «فامّا الزّبد فیذهب جفاء و امّا ما ینفع النّاس

فیمکث فی الارض»،(۱۴) امروز مصداق تام و تمامی در زمان شـما دارد و این را شما خواهید دید. به فضل الهی خواهید دید که «و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الارض»، این بنای استوار که هندسه‌ی آن الهی است، بنای آن هم با دست یک مرد الهی است، بقاء آن هم با اراده‌ی این ملت عظیم و با ایمان این ملت عظیم است، استوار خواهد ماند و ان‌شاءاللَّه این درخت روزبه‌روز ریشه‌دارتر خواهد شد و خواهید دید که این مخالفان، این کسانی که با این بنا، با این حق و حقیقت مخالفت میکنند، «فیذهب جفاء»؛ اینها در مقابل چشم شما ان‌شاءاللَّه نابود خواهند بود. امیدواریم خداوند متعال قلب مقدس ولی‌عصر را نسبت به همه‌ی ما مهربان بفرماید و دعای آن حضرت را شامل حال ما بفرماید و ارواح طیبه‌ی شهدا و روح امام بزرگوار را ان‌شاءاللَّه از ما راضی کند. والسّلام علیکم و رحمهٔاللَّه و برکاته ۱) آل عمران: ۶۱ ۲) مقتل ابی‌مخنف، ص ۸۵؛ «هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد و پیمان خدا را میگسلد، ... اگر با رفتار و گفتار خود کارهای او را تغییر ندهد، سزاست که خداوند او را با وی محشور کند.» ۳) بقره: ۲۸۵؛ «پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند ...» ۴) بقره: ۲۷۷؛ «کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند...» ۵) رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۶) احزاب: ۳۹؛ «همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ میکنند و از او میترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت میکند.» ۷)یونس: ۳۲؛ «... و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟...» ۸) مائده: ۵۵؛ «ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا میدارند و در حال رکوع زکات میدهند.» ۹) نساء: ۵۹؛ «... خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید ...» ۱۰) شوری: ۲۳؛ «... بگو به ازای آن (رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره‌ی خویشاوندان ...» ۱۱) وقعهٔ صفین، ص ۱۱۵: «ما در این جنگ شک داریم.» ۱۲) شعار حضار (روح منی خمینی - بت شکنی خمینی) ۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۰؛ «و همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل را در هم می‌آمیزند و در چنین حالی شیطان بر یاران خود مسلط میشود.» ۱۴) رعد: ۱۷؛ «... اما کف بیرون افتاده از میان میرود، ولی آنچه به مردم سود میرساند، در زمین (باقی میماند...»

بیانات در دیدار مردم قم در سالگرد قیام ۱۹ دی

بیانات در دیدارمردم قم در سالگرد ۱۹ دی بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم هر سال نوزدهم دی را همه ی ملت ایران، بخصوص مردم عزیز و بابصیرت قم، همچون یک مقطع تاریخیِ گویا و زبان‌دار، به رخ مستکبران عالم میکشند. جا هم دارد؛ حقیقتاً هم حادثه ای مثل نوزدهم دی، به رخ دشمن کشیدنی است. این حادثه از ابعاد مختلفی قابل توجه و تأمل است: هم بصیرت در این حادثه موج میزند، هم موقع شناسی، هم دشمن شناسی، هم مجاهدت و اقدام و فداکاری؛ اینها ابعاد این حادثه ی عظیمی است که در نوزدهم دی سال ۵۶ - یعنی سی و دو سال قبل - به وقوع پیوسته است. از طرف دیگر، همین حادثه، مبدأ یک تحول، یک حرکت، یک جریان عظیم و جهتداری در ملت ایران شد. پس حادثه، حقیقتاً حادثه ی مهمی است. آن روز هم تأثیر گذاشت؛ امروز هم که شما یاد آن حادثه را و یاد شهدای روحانی و غیر روحانیِ آن حادثه را گرامی میدارید، باز تأثیر میگذارد؛ درس میدهد، بصیرت میدهد و جهت حرکت را به ما نشان میدهد. روزهای سال، به طور طبیعی و به خودی خود همه مثل همند؛ این انسانها هستند، این اراده ها و مجاهدتهاست که یک روزی را از میان روزهای دیگر برمیکشد و آن را مشخص میکند، متمایز میکند، متفاوت میکند و مثل یک پرچمی نگه میدارد تا راهنمای دیگران باشد. روز عاشورا - دهم محرم - فی نفسه با روزهای دیگر فرقی ندارد؛ این حسین بن علی (علیه السّلام) است که به این روز جان میدهد، معنا میدهد، او را تا عرش بالا میبرد؛ این مجاهدتهای یاران حسین بن علی (علیه السّلام) است که به این روز، این خطورت و اهمیت را میبخشد. روز نوزدهم دی هم همین جور است، روز نهم دیِ امسال هم از همین قبیل است. نهم دی با دهم دی فرقی ندارد؛ این مردمند که ناگهان با یک حرکت - که آن حرکت برخاسته از همان عواملی

است که نوزدهم دیِ قم را تشکیل داد؛ یعنی برخاسته ی از بصیرت است، از دشمن شناسی است، از وقت شناسی است، از حضور در عرصه ی مجاهدانه است - روز نهم دی را هم متمایز میکننـد. مطمئن باشید که روز نهم دیِ امسال هم در تاریخ مانـد؛ این هم یـک روز متمایزی شـد. شایـد به یک معنا بشود گفت که در شرائط کنونی - که شرائط غبارآلودگیِ فضاست - این حرکت مردم اهمیت مضاعفی داشت؛ کار بزرگی بود. هرچه انسان در اطراف این قضایا فکر میکند، دست خدای متعال را، دست قدرت را، روح ولایـت را، روح حسین بن علی (علیه السّلام) را می بینـد. این کارهـا کارهـائی نیست که بـا اراده ی امثـال ما انجام بگیرد؛ این کار خـداست، این دست قـدرت الهی است؛ همـان طور که امـام در یک موقعیت حساسی - که من بارها این را نقل کرده ام - به بنـده فرمودنـد: «من در تمام این مـدت، دست قدرت الهی را در پشت این قضایا دیدم». درست دید آن مرد نافذِ بابصیرت، آن مرد خدا. در شرائط فتنه، کـار دشوارتر است؛ تشخیص دشوارتر است. البته خـدای متعال حجت را همیشه تمام میکنـد؛ هیچ وقت نمیگـذارد مردم از خـدای متعال طلبگار باشنـد و بگویند تو حجت را برای ما تمام نکردی، راهنما نفرستادی، ما از این جهت گمراه شدیم. در قرآن مکرر ایـن معنـا ذکر شـده اسـت. دست اشاره ی الهی همه جـا قابـل دیـدن است؛ منتهـا چشم بـاز میخواهـد. اگر چشم را بـاز نکردیـم، هلال شـب اول مـاه را هـم نخـواهیم دیـد؛ امـا هلال هست. بایـد چشم بـاز کنیم، بایـد نگـاه کنیم، دقت کنیم، از همه ی امکاناتمان استفاده کنیم تا این حقیقت را که خدا در مقابل ما قرار داده است، ببینیم. مهم این است که انسان این مجاهدت را بکند. این مجاهـدت به نفع خود انسان است؛ خـدای متعال هم در این مجاهـدت به او کمک میکند. نوزده دیِ مردم قم در سال ۵۶ از این قبیـل بود، نهم دیِ امسالِ آحاد مردم کشور - که حقیقتاً این حرکت میلیونی فوق العاده ی مردم حرکت عظیمی بود - از همین قبیل است، و قضایای گوناگونی که ما در طول انقلاب از این چیزها کم نداشتیم. این مجاهدت، راه را به ما نشان میدهد. ببینید در جنگ صفین، امیرالمؤمنین در مقابـل کفار که قرار نـداشت؛ جبهه ی مقابل امیرالمؤمنین جبهه ای بودنـد که نماز هم میخواندنـد، قرآن هم میخواندنـد، ظواهر در آنها محفوظ بود؛ خیلی سخت بود. کی باید اینجا روشنگری کند و حقائق را به مردم نشان دهد؟ بعضـی ها حقیقتاً متزلزل میشدنـد. تاریخ جنگ صـفین را که انسان میخوانـد، دلش میلرزد. در این صـف عظیمی که امیرالمـؤمنین به عنوان لشکریان راه انـداخته بود و تـا آن منطقه ی حسـاس - در شامات - در مقابل معاویه قرار گرفته بود، تزلزل اتفاق می افتاد؛ بارها این اتفاق افتاد؛ چند ماه هم قضایا طول کشید. یک وقت خبر می آوردند که در فلان جبهه، یک نفری شبهه ای برایش پیدا شده است؛ شروع کرده است به اینکه آقا ما چرا داریم میجنگیم؟ چه فایـده دارد؟ چه، چه. اینجا اصحاب امیرالمؤمنین - یعنی در واقع اصحاب خاص و خالصـی که از اول اسلام با امیرالمؤمنین همراه بودنـد و از امیرالمؤمنین جدا نشدند - جلو می افتادند؛ از جمله جناب عمار یاسر (سلام اللّه علیه) که مهمترین کـار را ایشـان میکرد. یکی از دفعـات عمـار یاسـر - ظاهراً عمار بود - استدلال کرد. ببینیـد چه استدلالهائی است که انسان میتوانـد همیشه اینها را به عنوان استدلالهای زنـده در دست داشته باشـد. ایشان دید یک عده ای دچار شبهه شده اند؛ خودش را رساند آنجا، سخنرانی کرد. یکی از حرفهای او در این سخنرانی این بود که گفت: این پرچمی که شما در جبهه ی مقابـل می بینیـد، این پرچم را من در روز احـد و بـدر در مقابـل رسول خـدا دیـدم - پرچم بنی امیه - زیر این پرچم، همان کسـانی آن روز ایسـتاده بودنـد که امروز هم ایستاده انـد؛ معـاویه و عمروعاص. در جنگ احـد، هم معاویه، هم عمروعاص و دیگر سران بنی امیـه در مقابـل پیغمبر قرار داشـتند؛ پرچم هم پرچم بنی امیه بـود. گفت: اینهـائی که شـما می بینیـد در زیر این پرچم، آن طرف ایستاده اند، همینها زیر همین پرچم در مقابل پیغمبر ایستاده بودند و من این را به چشم خودم دیدم. این طرفی که امیرالمؤمنین هست، همین پرچمی که امروز امیرالمؤمنین دارد - یعنی پرچم بنی هاشم - آن روز هم در جنگ بدر و احد بود و همین کسانی که امروز زیرش ایستاده انـد، یعنی علی بن ابی طالب و یارانش، آن روز هم زیر همین پرچم ایستاده بودنـد. از این علامت بهتر؟ ببینید چه علامـت خوبی است. پرچم، همان پرچم جنگ احـد است؛ آدمها همان آدمهاینـد، در یک جبهه. پرچم، همان پرچم جنگ احد است؛ آدمها همان آدمهاینـد در جبهه ی دیگر، در جبهه ی مقابل. فرقش این است که آن روز آنها ادعا میکردند و معترف بودند و

افتخار میکردند که کافرند، امروز همانها زیر آن پرچم ادعا میکنند که مسلمند و طرفدار قرآن و پیغمبرند؛ اما آدمها همان آدمهایند، پرچم هم همان پرچم است. خوب، اینها بصیرت است. اینقدر که ما عرض میکنیم بصیرت بصیرت، یعنی این. از اول انقلاب و در طول سالهای متمادی، کی ها زیر پرچم مبارزه ی با امام و انقلاب ایستادند؟ آمریکا در زیر آن پرچم قرار داشت، انگلیس در زیر آن پرچم قرار داشت، مستکبرین در زیر آن پرچم قرار داشتند، مرتجعین وابسته ی به نظام استکبار و سلطه، همه در زیر آن پرچم مجتمع بودند؛ الان هم همین جور است. الان هم شما نگاه کنید از قبل از انتخابات سال ۸۸، در این هفت هشت ماه تا امروز آمریکا کجا ایستاده است؟ انگلیس کجا ایستاده است؟ خبرگزاری های صهیونیستی کجا ایستاده اند؟ در داخل، جناحهای ضد دین، از توده ای بگیر تا سلطنت طلب، تا بقیه ی اقسام و انواع بی دین ها کجا ایستاده اند؟ یعنی همان کسانی که از اول انقلاب با انقلاب و با امام دشمنی کردند، سنگ زدند، گلوله خالی کردند، تروریسم راه انداختند. سه روز از پیروزی انقلاب در بیست و دوی بهمن گذشته بود، همین آدمها با همین اسمها آمدند جلوی اقامتگاه امام در خیابان ایران، بنا کردند شعار دادن؛ همانها الان می آیند توی خیابان، علیه نظام و علیه انقلاب شعار میدهند! چیزی عوض نشده. اسمشان چپ بود، پشت سرشان آمریکا بود؛ اسمشان سوسیالیست بود، لیبرال بود، آزادی طلب بود، پشت سرشان همه ی دستگاه های ارتجاع و استکبار و استبداد کوچک و بزرگ دنیا صف کشیده بودند! امروز هم همین است. اینها علامت است، اینها شاخص است؛ و مهم این است که ملت این شاخصها را میفهمد؛ این چیزی است که انسان اگر صدها بار شکر خدا را بکند، حقش را به جا نیاورده است؛ سجده ی شکر کنیم. این ملت عظیم از قشرهای مختلف در سراسر کشور نگاه میکنند به صحنه، میشناسند صحنه را؛ خیلی چیز بزرگ و مهمی است. اینی که من عرض میکنم روز نُه دی در تاریخ ماندگار است، به خاطر این است. مردم بیدارند؛ همین است که کشور شما را نگه داشته است عزیزان من! همین است که انقلابتان را حفظ کرده است؛ همین است که جرأت سران استکبار را از آنها گرفته است که بخواهند به ملت ایران حمله کنند؛ میترسند. حالا در تبلیغات، زید و عمرو و بکر را میکشند جلو، بمباران تبلیغاتی میکنند؛ اما حقیقت قضیه چیز دیگری است. دشمن حقیقی آنها ملت ایران است، دشمن حقیقی آنها ایمان و بصیرت ملت ایران است، دشمن حقیقی آنها همین غیرت دینی جوانهاست که میجوشد. یک وقتی هم دندان روی جگر میگذارند، صبر هم میکنند، باید هم بکنند؛ اما یک وقت هم آنجائی که وقت حضور در صحنه است، می آیند توی صحنه. تحلیل حوادث جاری کشورمان تحلیلی نیست که از حوادث عالم جدا باشد. حوادث عالم، حوادث منطقه، اینها به هم متصل است. بخشی هم مربوط به کشور ماست، که البته آن بخش اصلی و اساسی است. علت هم این است که استکبار لنگی کار خود را از اینجا می بیند؛ و این نشان میدهد که یک ملت و یک مجموعه ی انسانی چه نقشی میتواند ایفاء کند. اینی که امام بزرگوار ما هی خطاب میکرد به امت اسلام، با توجه به این حقیقت است. یک ملت وقتی بیدار میشود، اینجور میتواند همه ی محاسبات استکبار را به هم بریزد. کارخانه ای که آنها درست کردند، خط تولیدی که برای به ثمر رساندن اهداف استکباریِ خودشان به وجود آوردند، این خط تولید را بیداری یک ملت اینجور کُند یا متوقف میکند. اگر همه ی ملتهای مسلمان بیایند توی میدان، چه میشود! اگر همه ی ملتهای مسلمان همین بصیرت را، همین آمادگی را، همین حضور را پیدا کنند، چه اتفاقی در دنیا می افتد! از این میترسند. میخواهند صدای من و شما خاموش بشود و به گوش ملتهای دیگر نرسد. میخواهند کاری کنند که ملتهای دیگر نفهمند تأثیر بیداری و بصیرت یک ملت در حوادث عالم چقدر است. یک نکته را هم به جوانان عزیز انقلابی، به فرزندان عزیز انقلابی خودم، به فرزندان بسیجی - از زن و مرد - عرض بکنم: جوانان از اطراف و اکناف کشور، از آنچه که تهتّک بیگانگان از ایمان دینی به گوششان میخورد یا با چشمشان می بینند، عصبانی هستند؛ وقتی می بینند روز عاشورا چگونه یک عده ای حرمت عاشورا را هتک میکنند، حرمت امام حسین را هتک میکنند، حرمت عزاداران حسینی را هتک میکنند، دلهاشان به درد می آید، سینه هاشان پر میشود از خشم؛ البته خوب، طبیعی هم هست، حق هم دارند؛ ولی میخواهم عرض بکنم جوانهای عزیز مراقب باشند، مواظب باشند که هرگونه کار بی رویه ای، کمک به دشمن است. اینجا جوانها تلفن

میکننـد - میفهمم من، میخوانم، غالباً تلفنهـا و نـامه ها را خلاصه میکننـد، هر روز می آورنـد، من نگاه میکنم - می بینم همین طور جوانها گله منـد، ناراحت و عصـبانی؛ گاهی هم از بنده گله میکنند که چرا فلانی صبر میکند؟ چرا فلانی ملاحظه میکند؟ من عرض میکنم؛ در شـرائطی که دشـمن بـا همه ی وجـود، بـا همه ی امکانـاتِ خود درصـدد طراحی یـک فتنه است و میخواهـد یـک بـازی خطرناکی را شـروع کند، باید مراقبت کرد او را در آن بازی کمک نکرد. خیلی باید با احتیاط و تدبیر و در وقت خودش با قاطعیت وارد شـد. دسـتگاه های مسـئولی وجود دارنـد، قانون وجود دارد؛ بر طبق قانون، بـدون هیچگونه تخطی از قانون، بایستی مُرّ قانون به صورت قـاطع انجـام بگیرد؛ امـا ورود افرادی که شأن قانونی و سـمت قانونی و وظیفه ی قانونی و مسـئولیت قانونی ندارنـد، قضایا را خراب میکننـد. خدای متعال به ما دسـتور داده است: «و لایجرمنّکم شـنئان قوم علی ان لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتّقوی».(۱) بله، یک عـده ای دشـمنی میکننـد، یک عده ای خباثت به خرج میدهند، یک عده ای از خباثت کنندگان پشتیبانی میکنند - اینها هست - اما بایـد مراقب بود. اگر بـدون دقت، بـدون حزم، انسـان وارد برخی از قضایـا بشود، بی گناهـانی که از آنها بیزار هم هسـتند، لگـدمال میشوند؛ این نباید اتفاق بیفتد. من برحذر میدارم جوانهای عزیز را، فرزندان عزیز انقلابیِ خودم را از اینکه یک حرکتی را خودسرانه انجام بدهنـد؛ نه، همه چیز بر روال قانون. مسـئولین کشور بحمـداللّه چشـمشان هم باز است، می بیننـد؛ می بیننـد مردم در چه جهتی دارنـد حرکـت میکننـد. حجـت بر همـه تمـام شـده اسـت. حرکت عظیم روز چهارشـنبه ی نهم دی مـاه حجت را بر همه تمـام کرد. مسئولین قوه ی مجریه، مسـئولین قوه ی مقننه، مسئولین قوه ی قضائیه، دستگاه های گوناگون، همه میدانند که مردم در صحنه اند و چه میخواهند. دسـتگاه ها باید وظائفشان را انجام بدهند؛ هم وظائفشان در مقابل آدم مفسد و اغتشاشگر و ضدانقلاب و ضدامنیت و اینهـا، هم وظائفشـان در زمینه ی اداره ی کشور. مسائـل کشور که فقط مسائل مربوط به اغتشاشـگران نیست؛ کشور مسائل اقتصادی دارد، مسائل علمی دارد، مسائل سیاسـی دارد، مسائل بین المللی دارد، مسائل امنیتی دارد؛ صـدها مسـئله ی مهم پیش روی مسـئولان کشور هست؛ بایـد اینهـا را انجام بدهنـد؛ بایـد کشور را مـدیریت کننـد؛ بایـد کشور را جلو ببرنـد. دشـمن میخواهـد با این حوادث، چرخهای کشور از کار بیفتد؛ نباید به دشـمن کمک کرد. دشمن میخواهد با اینگونه حوادث، چرخ پیشرفت اقتصادی متوقف بشود؛ دشـمن میخواهـد چرخ پیشـرفت علمی که بحمـداللّه دور برداشـته است و حرکت علمی خـوبی آغـاز شـده و رو به رشـد هم هست، متوقف بشود؛ دشـمن میخواهـد حضور سیاسـی قدرتمنـدانه ی جمهوری اسـلامی در عرصه هـای بین المللی را که امروز از گذشـته بسـیار بارزتر و پرجلوه تر است، مخدوش کند، خراب کند با این مسائل اینجوری؛ نباید به دشـمن کمک کرد. بنابراین مسئولان باید کارهای خود را در زمینه های اقتصادی، در زمینه های علمی، در زمینه های سیاسـی، در زمینه های اجتماعی، در همه ی زمینه هائی که مسـئولیتی دارنـد، وظیفه ای دارنـد، بـا قـدرت، با قوّت و با دقت انجام بدهنـد. همکاری های با دولت و مسـئولین کشور هم باید ادامه پیدا کند. مردم هم که حضور خودشان را در صـحنه نشان داده اند. بزرگترین ثروت برای یک نظام همین است که مردم پشت سرش باشـند. آمدنـد به اصـطلاح خواسـتند این حرکت مردمی را خراب کنند؛ گفتند راهپیمائی حکومتی! بی عقلها نفهمیدند که با این حرف دارنـد حکومت را تعریف میکننـد؛ دارنـد از حکومت تمجیـد میکنند. این چه حکومتی است که در ظرف دو روز - روز عاشورا (یکشـنبه) آن خباثتها را راه انداختنـد، روز چهارشـنبه این حرکت عظیم راه افتاد - میتواند یک چنین بسیج عظیم ملی را در سرتاسـر کشـور بکنـد؟ امروز کـدام کشـور دیگر، کـدام حکـومت دیگر چنیـن قـدرتی دارد؟ قـوی تریـن حکـومتهـای دنیـا و ثروتمندترینشان - که ولخرجی های زیادی هم برای جاسوس پروری و خرابکاری و تروریست پروری دارند - اگر همه ی تلاششان را هم بکننـد، نمیتواننـد ظرف دو روز، صـد هزار نفر آدم را بیاورنـد توی خیابانهای شـهرشان یا کشورشان. چند ده میلیون انسان در سرتاسـر کشور بیایند! اگر به دسـتور حکومت آمده باشـند، این خیلی حکومت مقتدری است؛ پس خیلی حکومت قوی ای است که اینجور امکـان بسیج را دارد. امـا حقیقت غیر از این است؛ حقیقت این است که در کشور ما حکومت و مردمی وجود نـدارد - همه یکی انـد - مسئولین حکومت، از شـخص حقیر این بنـده گرفته تـا دیگران، هر کـدام قطره‌هـائی هستیم در اقیانوس عظیم این ملت.

رحمت خداوند بر روان پاك امام بزرگوارمان كه سلسله جنبان اين حركت عظيم، او بود؛ و رحمت خداوند بر روان پاك شهداى عزيزمان كه آنها بودند كه پيشروان و سابقون اين حركت عظيم بودند، كه «و السّابقون السّابقون. اولئك المقرّبون»؛(۲) اينها هستند كه راه را باز كردند، هموار كردند؛ و رحمت خدا بر شما مردم عزيز، بر شما جوانان عزيز، كه اينجور بصيرت و آمادگى را از خودتان نشان ميدهيد و دشمن را از دست اندازى به كشورتان و نظامتان و انقلابتان مأيوس ميكنيد. خداوند ان شاءاللَّه يار و نگهدار شما باشد. والسّلام عليكم و رحمةاللَّه و بركاته ۱) مائده: ۸؛ «... و البته نبايد دشمنىِ گروهى شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد؛ عدالت كنيد كه آن به تقوا نزديكتر است ...» ۲) واقعه: ۱۰ و ۱۱؛ «و سبقت گيرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان [خدا]»

ديدار با اعضاى شوراى هماهنگى تبليغات اسلامى

ديدار با اعضاى شوراى هماهنگى تبليغات اسلامى بسم‌اللهالرّحمن‌الرّحيم خيلى خوشحاليم از اينكه بعد از مدتهاى طولانى، اين توفيق دست داد كه با شما برادران و خواهران عزيز - كه يكى از مؤثرترين كارها را در حركت نظام جمهورى اسلامى بر عهده گرفته‌ايد - ملاقات كنيم و به شما خسته نباشيد عرض كنيم. «شوراى هماهنگى تبليغات» يكى از كهن‌ترين و پرسابقه‌ترين نهادهاى نظام جمهورى اسلامى است. اين اهميت دارد كه يك دستگاهى بر اساس يك نياز واقعى و صادقانه در كشور به وجود بيايد و در طول ساليان متمادى، با تحولات گوناگون، آن نياز را همواره مورد نظر داشته باشد و حق عمل و اقدام را به جا بياورد. شوراى هماهنگى تبليغات، از اين قبيل مجموعه‌هاست. همان طور كه حضرت آقاى جنتى (دامت بركاته) فرمودند و اشراف خود ايشان هم يقيناً در اين جهت تأثير بسيار فراوانى داشته است، اين مجموعه در طول اين سالها همچنان در خط درست و در صراط مستقيمى حركت كرده، لحظه‌ها را شناخته و كار مناسبِ آن لحظه را انجام داده. مشكل برخى از افراد و مجموعه‌ها اين است: بى‌ايمان نيستند، بى‌شوق و بى‌محبت هم نيستند؛ اما لحظه‌شناس نيستند. لحظه را بايد شناخت، نياز را بايد دانست. فرض بفرمائيد كسانى در كوفه دلهاشان پر از ايمان به امام حسين بود، به اهل‌بيت محبت هم داشتند، اما چند ماه ديرتر وارد ميدان شدند؛ همه‌شان هم به شهادت رسيدند، پيش خدا هم مأجورند؛ اما كارى كه بايد بكنند، آن كارى نبود كه آنها كردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند؛ در زمان، آن كار را انجام ندادند. اگر كارى كه توابين در مدتى بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به كوفه انجام ميدادند، اوضاع عوض ميشد؛ ممكن بود حوادث، جور ديگرى حركت بكند. شناسائى لحظه‌ها و انجام كار در لحظه‌ى نياز، خيلى چيز مهمى است. شوراى شما بحمدالله اين خصوصيت را داشته است. دلائل زيادى هم براى اين هست؛ آخرى‌اش همين نهم دى است؛ قبلش - ده سال قبل از اين - ۲۳ تير است كه اشاره فرمودند؛ آن روز هم نياز لحظه‌ها بود؛ اين يك كار متعارف و معمولى نبود. راهپيمائى مردم در بيست و دوى بهمن با همه‌ى عظمتى كه دارد - كه حالا عرض خواهم كرد - يك كار متعارف است، يك كار روان‌شده است، شناخته‌شده است، متوقع است كه انجام بگيرد و انجام ميگيرد؛ اما بيست و سه‌ى تير در سال ۷۸، يك كار متعارف نبود، يك كار متوقع نبود؛ اهميت داشت كه اين مجموعه بداند و بفهمد كه اين كار در آن شرائط، لازم است و آن را انجام بدهد. كار نهم دى ماهِ امسال هم همين جور بود. شناختن موقعيت، فهميدن نياز، حضور در لحظه‌ى مناسب و مورد نياز؛ اين اساس كار است كه مؤمن بايد اين را هم با خود همراه داشته باشد تا بتواند وجودش مؤثر بشود؛ آن كارى را كه بايد انجام بدهد، بتواند انجام بدهد. خوب، الحمدلله شوراى هماهنگى تبليغات اين خصوصيت را داشته است، نشان داده است؛ هم در دهه‌ى اول، در اوضاع و احوال گوناگون آن دهه - در دوران دفاع مقدس، قبل از دفاع مقدس، بعد از دوران دفاع مقدس - هم بعد از رحلت امام در مناسبتهاى مختلف كه قله‌هائى را در تاريخ ما به وجود آورد. يكى از اين قله‌هاى فراموش نشدنى، همين نهم دى امسال بود. دو تا مطلب را من لازم است عرض بكنم: يكى راجع به بيست و دوم بهمن است؛ دهه‌ى فجر است. دهه‌ى فجر مثل خيلى از چيزهاى انقلاب اسلامى و نظام جمهورى اسلامى، يك پديده‌ى منحصربه‌فرد است در تاريخ شناخته شده‌ى ما. اين، شعار

نیست؛ این درست عین واقعیت است، با مطالعه و با تدبر. چرا منحصربه‌فرد است؟ همه‌ی انقلابهای دنیا، از وقتی که جریان انقلابها و حضورهای مردمی در تاریخ ثبت شده است، سالگردهائی داشتند و دارند. اینی که این سالگردها به وسیله‌ی همان عامل و عنصری تجلیل بشود و به یاد مانده بشود که اصل آن حادثه را به وجود آورد، این در تاریخ نظیر ندارد. ببینید انقلابهائی که از آنها چندین سال اثری باقی بود و تحولاتی که یاد آنها در ذهنیت جامعه‌شان باقی ماند - حالا بعضی از انقلابها و تحولات اجتماعی بعد از مدتی بکل از بین رفت و یاد آنها هم فراموش شد - مثلاً فرض بفرمائید انقلاب اکتبر شوروی که ده‌ها سال وجود داشت، یا یک خرده ضعیف‌تر از آن، انقلاب کبیر فرانسه و همچنین بقیه‌ی این تحولاتی که یا به وسیله‌ی انقلابهای مردمی یا شبه انقلابهای مردمی به وجود آمد، در سالگرد آنها - لااقل در سال سوم و چهارم - دیگر خبری از متن مردم نیست، مردم حضور ندارند؛ سالگرد انقلاب را به صورت یک حرکت تشریفاتی انجام میدهند؛ یک عده‌ای از مسئولین می‌آیند، می‌ایستند؛ احیاناً رژه‌ی نیروهای مسلح و یک تعدادی هم تماشاچی. سی سال از انقلاب ما میگذرد. هر سال آن کسانی که سالگرد انقلاب را مجسم کردند، برجسته کردند، جشن گرفتند، آحاد مردم بودند. میلیونها مردم هر سال ۲۲ بهمن در سرتاسر کشور به خیابانها می‌آیند؛ آنها اعلام میکنند عید انقلاب را، سالروز انقلاب را، یادبود انقلاب را. این معنایش چیست؟ این معنایش این است که انقلاب، قائم به ایمانهای آحاد مردم است؛ مخالفین با انقلاب، مخالفین با نظامِ برآمده‌ی از انقلاب، با مردم روبه‌رو هستند، با مردم طرفند. سرّ اینکه آنها موفق هم نمیشوند، همین است؛ والّا هیچ نظام سیاسی‌ای نیست که نشود آن را با روشهای سیاسی یا امنیتی متزلزل کرد؛ یک قوی‌تری می‌آید، آن را متزلزل میکند. اما نظامی که متکی به مردم است، مخالفینش هرچه از لحاظ امنیتی و نظامی و ثروت و اقتصاد و اینها قوی‌تر هم باشند، نمیتوانند این نظام را متزلزل کنند؛ سرّش هم این است که این نظام متکی به مردم است، متکی به ایمانهاست، متکی به همان عاملی است که اصل این نظام را به وجود آورده است؛ این خیلی چیز مهمی است. سعی میکنند - کمااینکه امسال در تجربه‌های گوناگون دیده شد - هر مراسمی که متکی به انبوه حضور مردمی است، اگر بتوانند، این را به نحوی خراب کنند. روز قدس که برای ضدیت با اسرائیل است، شما می‌بینید یک گروه معدودی، یک گروه فریب‌خورده‌ای پیدا میشوند، علیه مسئله‌ی فلسطین و به نفع اسرائیل شعار میدهند؛ روز سیزده آبان که روز معارضه‌ی ملت ایران و برائت و نفرت ملت ایران از استکبار آمریکائی است، می‌آیند علیه این حرکت، علیه نظام جمهوری اسلامی، علیه اسلامیت شعار میدهند! این معنایش چیست؟ این معنایش این است که دشمن نظام جمهوری اسلامی از این حضور خالصِ پرانگیزه‌ی مردمی وحشت دارد؛ این حضوری که مشتمل است بر تمام گرایشهای موجود در میان مردم، سلائق سیاسی گوناگون. ملت ایران متحدند، ملت ایران جهتگیری‌شان روشن است؛ میخواهند این جهتگیری متحد را، این حرکت منسجم را در تبلیغاتِ خودشان متفرق نشان بدهند؛ ملت ایران را گروه گروه شده و دسته دسته شده و در مقابل هم در مسائل اصولی و اساسی معرفی کنند. هدف، این است؛ با این باید مقابله کرد. جمهوری اسلامی با خواست مردم و ایمان مردم بر سر کار آمد؛ با این خواست و همین ایمان تا امروز با کمال اقتدار و احساس عزت و احساس بی‌نیازی پیش رفته است؛ و بعد از این هم ان‌شاءالله با اقتدار کامل، با عزت کامل، بر همه‌ی دشمنانش پیروز خواهد شد. پس مطلب اول به طور خلاصه این است که بیست و دوی بهمن متعلق به ملت ایران است، متعلق به امام بزرگوار است، متعلق به شهداست، متعلق به آن روح و معنای حقیقی انقلاب اسلامی است، مال ملت است؛ دشمن میخواهد این ثروت عظیم و ذخیره‌ی عظیم ملی را متزلزل کند، ضعیف کند. شما با تمام قوا ان‌شاءالله باید در صحنه باشید و عاقلانه و مدبرانه حرکت کنید. ملت هم - بدانید - دلبند و دلبسته‌ی به همین شعارهای اساسی انقلاب است. امروز در دنیا عزت ملت ایران، عظمت ملت ایران - که دشمن هم به آن اقرار میکند - به برکت همین انقلاب و این حضور مردمی است؛ و ملت ایران این را از دست نخواهند داد. نکته‌ی دوم - که من مکرر در ماه‌های گذشته عرض کرده‌ام - این است که دشمنان ملت از شفاف بودن فضا ناراحتند؛ فضای شفاف را برنمیتابند؛ فضای غبارآلود را میخواهند. در فضای غبارآلود است که میتوانند به مقاصد خودشان نزدیک شوند و به حرکت ملت ایران ضربه بزنند. فضای

غبارآلود، همان فتنه است. فتنه معنایش این است که یک عده‌ای بیایند با ظاهرِ دوست و باطنِ دشمن وارد میدان شوند، فضا را غبارآلود کنند؛ در این فضای غبارآلود، دشمنِ صریح بتواند چهره‌ی خودش را پنهان کند، وارد میدان شود و ضربه بزند. اینی که امیرالمؤمنین فرمود: «انّما بدء وقوع الفتن اهواء تتّبع و احکام تبتدع»، تا آنجائی که میفرماید: «فلو انّ الباطل خلص من مزاج الحقّ لم‌یخف علی المرتادین»؛ اگر باطل، عریان و خالص بیاید، کسانی که دنبال شناختن حق هستند، امر برایشان مشتبه نمیشود؛ میفهمند این باطل است. «و لو انّ الحقّ خلص من مزج الباطل انقطع عنه السن المعاندین»؛ حق هم اگر چنانچه بدون پیرایه بیاید توی میدان، معاند دیگر نمیتواند حق را متهم کند به حق نبودن. بعد میفرماید: «و لیکن یؤخذ من هذا ضغث و من ذاک ضغث فیمزجان»؛ فتنه‌گر یک تکه حق، یک تکه باطل را میگیرد، اینها را با هم مخلوط میکند، در کنار هم میگذارد؛ «فحینئذ یشتبه الحقّ علی اولیائه»؛ آن وقت کسانی که دنبال حقند، آنها هم برایشان امر مشتبه میشود. فتنه این است دیگر. خوب، حالا در مقابل یک چنین پدیده‌ای، علاج چیست؟ عقل سالم حکم میکند و شرع هم همین را قاطعاً بیان میکند: علاج عبارت است از صراحت در تبیین حق، صراحت در بیان حق. وقتی شما می‌بینید یک حرکتی به بهانه‌ی انتخابات شروع میشود، بعد یک عامل «دشمن»ی در این فضای غبارآلوده وارد میدان شد، وقتی می‌بینید عامل دشمن - که حرف او، شعار او حاکی از مافی‌الضمیر اوست - آمد توی میدان، اینجا باید خط را مشخص کنید، اینجا باید مرز را روشن کنید. همه وظیفه دارند؛ بیشتر از همه، خواص؛ و در میان خواص، بیشتر از همه، آن کسانی که مستمعین بیشتری دارند، شنوندگان بیشتری دارند. این وظیفه است دیگر: مرزها روشن بشود و معلوم بشود که کی چی میگوید. اینجور نباشد که باطل، خودش را در لابه‌لای گرد و غبارِ برخاسته‌ی در میدان مخفی کند، ضربه بزند و جبهه‌ی حق نداند از کجا دارد ضربه میخورد. این است که حرف دو پهلو زدن، از خواص، مطلوب نیست. خواص باید حرف را روشن بزنند و مطلب را واضح بیان کنند. این، مخصوص یک گرایش سیاسی خاص هم نیست. در داخل نظام اسلامی، همه‌ی گرایشهائی که در مجموعه‌ی نظام قرار دارند، اینها باید صریح مشخص کنند که بالاخره آن حمایتی که مستکبرین عالم میکنند، مورد قبول است یا مورد قبول نیست. وقتی که سران استکبار، سران ظلم، اشغالگران کشورهای اسلامی، کُشندگان انسانهای مظلوم در فلسطین و در عراق و افغانستان و خیلی جاهای دیگر، می‌آیند وارد میدان میشوند، حرف میزنند، موضع میگیرند، خوب، باید معلوم بشود این کسی که در نظام جمهوری اسلامی است، در مقابل این چه موضعی دارد؛ حاضر است تبرّی بجوید، بگوید من دشمن شمایم؟ من مخالف شمایم؟ وقتی در داخل محیط فتنه، کسانی با زبانشان صریحاً اسلام و شعارهای نظام جمهوری اسلامی را نفی میکنند، با عملشان هم جمهوریت و یک انتخابات را زیر سؤال میبرند، وقتی این پدیده در جامعه ظاهر شد، انتظار از خواص این است که مرزشان را مشخص کنند، موضعشان را مشخص کنند. دوپهلو حرف زدن، کمک کردن به غبارآلودگی فضاست؛ این کمک به رفع فتنه نیست، این کمک به شفاف‌سازی نیست. شفاف‌سازی، دشمنِ دشمن است؛ مانع دشمن است. غبارآلودگی، کمک دشمن است. این، خودش شد یک شاخص. این یک شاخص است: کی به شفاف‌سازی کمک میکند و کی به غبارآلودگی کمک میکند. همه این را در نظر بگیرند، این را معیار قرار بدهند. حرف آخر هم اینکه: برادران عزیز! خواهران عزیز! شما بدانید و میدانید که انقلاب اسلامی یک حقیقت است، برخاسته‌ی از یک سنت الهی است؛ این را نمیشود از بین برد، این را نمیشود متزلزل کرد. تا وقتی که آحاد مردم ایمان دارند، علاقه دارند، عشق دارند، اقدام میکنند، بدانند اگر همه‌ی قدرتهای عالم هم دست به دست بدهند، نخواهند توانست به این انقلاب و به این نظام و به این ملت صدمه‌ای وارد کنند. وظیفه‌هائی است، باید انجام داد؛ گذرگاه‌هائی است، باید از آنها گذشت و عبور کرد. بعضی از این گذرگاه‌ها سخت است، بعضی آسانتر است. الحمدلله ملت ما از خیلی گذرگاه‌های سخت و دشوار عبور کرده که خیلی خیلی دشوارتر از آن چیزهائی بوده است که امروز هست، بعد از این هم خواهد بود. حضرت آقای جنتی فرمودند که ملت ایران خیالشان از فتنه‌گران راحت بشود. من به ایشان عرض میکنم که فتنه‌گر و دشمن همیشه هست؛ امروز یک دشمن است، فردا یک دشمن دیگر است، پس‌فردا یک کس دیگر است، یک جور دیگر است. یک ملت

وقتی بیدار بود، آگاه بود، عازم بود، ایمان خودش را حفظ کرد، زنده بود، رویش داشت، با همه‌ی این معارضه‌ها با آسانی - که روزبه‌روز آسانتر هم خواهد شد - ایستادگی میکند، دست و پنجه نرم میکند، بر همه‌ی این معارضه‌ها هم فائق می‌آید. ما بحمدالله امروز نشانه‌ی این رویشها را می‌بینیم؛ این جوانهائی که توی انقلابند. و من توصیه میکنم به مجموعه‌ی دوستان که برای هرچه بهتر پیش بردن کار، از این جوانهای امروز، از این نوخاسته‌های انقلاب، رویشهای انقلاب، هرچه بیشتر استفاده کنند. خیلی از این جوانها یا انقلاب را ندیده‌اند یا در پیروزی انقلاب سنین خیلی کمی داشته‌اند؛ اما امروز از کاری که ماها آن روز میکردیم، خیلی بهتر دارند عمل میکنند، خیلی قوی‌تر دارند عمل میکنند، هوشیارانه‌تر دارند کار میکنند. انقلاب بحمدالله برگ و بارش روزافزون است. خداوند ان‌شاءالله همه‌ی شما را موفق و مؤید بدارد و رحمت و فضل خودش را بر روح مطهر امام امت و شهدای عزیزمان نازل کند و قلب مقدس ولی‌عصر را ان‌شاءالله از همه‌ی ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

دیدار مردم مازندران در سالگرد حماسه ۶ بهمن

دیدار مردم مازندران در سالگرد حماسه ۶ بهمن بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز که از راه دور قبول زحمت فرمودند و امروز حسینیه را با نفس گرم خود، با دل پرشوق و شور خود منور کردند. خیلی خوش آمدید برادران و خواهران عزیز - بخصوص خانواده‌های معظم شهیدان، علمای محترم، مسئولان زحمتکش و خدوم - و این خاطره‌ی بزرگ، یعنی ۶ بهمن را که یکی از حماسه‌های برجسته‌ی ملت ایران است و افتخار آن متعلق به مردم آمل است، در ذهنها و خاطره‌ها تجدید کردید. بله، بنده هم همین عقیده را دارم؛ نباید اجازه داد که این خاطره‌های پرشکوه، این حوادث بی‌نظیر و تعیین کننده‌ی تاریخ انقلاب، در ذهنها کمرنگ شود. نسل جوان ما باید این خاطره‌ها را درست بشناسد، بتواند آنها را تحلیل کند و آنها را چراغ راه آینده‌ی پرماجرای خود و هدف بلند خود قرار بدهد. البته افتخارات مازندران و در این مناسبت عرض کنیم بالخصوص مردم آمل، افتخارات کمی نیست. چه در وادی مجاهدت فی‌سبیل‌اللّه، چه در وادی علم، فقاهت، معرفت و عرفان، انصافاً چهره‌ی آمل چهره‌ی درخشانی است. امروز هم بحمداللّه بزرگان روحانی آملی جزو افتخارات حوزه‌های علمیه و جزو ذخائر باارزش روحانی کشور ما محسوب میشوند. در امتحان عظیم هشت ساله‌ی جنگ تحمیلی هم، چه شهر آمل، چه استان پهناور مازندران، یکی از بخشهای پرافتخار کشور بودند. من همان وقت هم، چه با لشکرهای مستقر در مازندران، چه با بسیجی‌های آنها و جوانان فداکار آنها آشنائی داشتم؛ آنها را از دور و نزدیک میشناختم؛ مجاهدتهاشان را میدانستم؛ اینها که از یاد انقلاب نخواهد رفت. یک بنائی را شما مشاهده میکنید مستحکم، باشکوه و سربلند؛ کی این خشتها را، این سنگها را روی هم گذاشت تا این بنا به وجود آمد؟ کی توانست این نقشه‌ی فاخر را در عمل پیاده کند و این بنا را به وجود بیاورد؟ مگر میشود نقش آن حوادث و آن شخصیتهائی که کار آنها، مجاهدت آنها، گذشت آنها و احساس مسئولیت آنها موجب شد ذره ذره این بنا بالا بیاید، ارتفاع پیدا کند، شکل پیدا کند، شکوه پیدا کند، نادیده گرفت؟ یکی از خطاهائی که گاهی اتفاق افتاده است، نادیده گرفتن همین نقش‌آفرینان بزرگ است. »شهر هزار سنگر«؛ این تعبیر کمی است؟ حرف کوچکی است؟ قضیه‌ی ششم بهمن آنقدر اهمیت داشت که امام بزرگوار ما آن را در وصیتنامه‌ی تاریخی خود هم مندرج کردند، آن را یادگار گذاشتند؛ یعنی فراموش نشود. حالا چرا فراموش نشود؟ برای اینکه حوادث تاریخی، هم درس است، هم عبرت است. قضایای جاری بر یک ملت، قضایائی است که در برهه‌های مختلف غالباً تکرار میشود. امروز بیست و هشت سال از آن زمان میگذرد، اما راه جمهوری اسلامی که عوض نشده است؛ دشمنان جمهوری اسلامی هم عوض نشدند. پس آنچه که آنجا اتفاق افتاد، میتواند برای امروز و برای آینده تا هر وقتی که ملت ایران به حول و قوه‌ی الهی دلبسته‌ی این اصول و این انقلابند، عبرت باشد، درس باشد؛ لذا نباید فراموش بشود. خوب، حالا در فضائل ششم بهمنِ آمل یک جمله‌ی دیگر هم عرض کنیم. »هزار سنگر« یعنی چه؟ ظاهر قضیه این است که در درون شهر، مردم در مقابل گروه‌های اشرار و

متجاوز سنگر درست کردند - حالا- یا هزار تا، یا بیشتر یا کمتر - اما من یک تفسیر دیگری دارم: این سنگرها سنگرهای درون خیابانها نیست، این سنگرِ دلهاست؛ هزار تا هم نیست، هزاران سنگر است؛ به عدد هر مؤمنی، هر انسان باانگیزه‌ی باشرفی، یک سنگر در مقابل تهاجم دشمن وجود دارد. اگر یک ملت وقتی به دنبال یک هدفی حرکت میکند، نداند سر راه او چه خطراتی است، چه کمین کرده‌هائی هستند، چه باید کرد در مقابل اینها، خود را رها کند، قید و بندهای خود را رها کند، بی‌خیال باشد، ضربه خواهد خورد. همه‌ی ملتهائی که در جهت یک هدف بزرگی حرکت کردند و وسط راه ضربه خوردند و گاهی آنچنان افتادند که دیگر قرنها بلند نشدند، مشکلشان از همین جا آغاز شد: ندانستند چی در انتظار آنهاست و خود را برای مواجهه‌ی با آن آماده نکردند. درسهای گذشته این کمک را به ما میکند که راهمان را بفهمیم، بشناسیم، کمینها را بشناسیم، کمین‌کرده‌ها را بشناسیم. انقلاب اسلامی با آن عظمت پیروز شد. مردم آمدند با تن‌های خودشان، با جسمهای بی‌پناه و بی‌زره خودشان در مقابل سلاح عوامل رژیم جبار ایستادند و انقلاب را پیروز کردند؛ بعد همین مردم آمدند به جمهوری اسلامی رأی دادند و جمهوری اسلامی را انتخاب کردند. خوب، یک انسان باانصاف و باشرف، در مقابل این خواست مردم چه میکند؟ بعضی‌ها آمدند وسط میدان، ادعای طرفداری از مردم کردند، خودشان را دموکراتیک خواندند، خودشان را طرفدار خلق معرفی کردند؛ آن وقت با همین خلقی که این نظام را با این بهای سنگین سر کار آورده بودند، شروع کردند به مقابله کردن. توشان منافق بود، کافر صریح بود، طرفدار غرب بود، متظاهر به دین هم بود؛ همه‌ی اینها با هم شدند یک جبهه، یک حرکت، در مقابل نظام اسلامی، در مقابل ملت ایران. ادعای طرفداری از مردم کردند، با مردم درافتادند؛ ادعای طرفداری از دموکراسی و آراء مردم کردند، با آراء مردم و نتیجه‌ی آراء مردم درافتادند؛ ادعای روشنفکری و آزاداندیشی و آزادفکری کردند، به طور متحجرانه چهارچوبهای القائی متفکرین غربی را - که آمیخته‌ی به بدخواهی و بددلی بود - قبول کردند؛ آمدند مقابل ملت ایران. اول با حرفهای روشنفکرانه یا شبه‌روشنفکرانه شروع کردند به امام و به جمهوری اسلامی و به مبانی امام اعتراض کردن، انتقاد کردن، حرف زدن؛ بعد یواش‌یواش رودربایستی را کنار گذاشتند، آمدند توی میدان، مبارزه‌ی فکری را، مبارزه‌ی سیاسی را تبدیل کردند به مبارزه‌ی مسلحانه یا اغتشاشگری - اینها توی کشور ما اتفاق افتاد؛ مال تاریخ نیست، مال همین دهه‌ی اول انقلاب است - شروع کردند مزاحمت کردن. به جای اینکه بنشینند فکر کنند، ببینند مشکلات کشور چیست - این همه مشکلات متوجه کشور ما بود؛ مقداری از گذشته مانده بود، مقداری را تحمیل میکردند - به حل این مشکلات کمک کنند، به مسئولین کمک کنند، اگر به نظرشان میرسد که باید راهنمائی کنند، راهنمائی کنند، اگر زیر یک باری را باید بگیرند، به جای اینکه بگیرند، افتادند سینه به سینه شدن، معارضه کردن، بدگوئی کردن؛ بعد هم هر جا توانستند، با مردم مواجه شدن، در بخشهای مختلف. کشور در مرزها درگیر جنگ بود، به جنگ هم بی‌اعتنائی کردند؛ داخل همین خیابانهای تهران، سر هر چهارراهی که توانستند، سر هر گذری که دستشان رسید، بنا کردند با جمهوری اسلامی و با نظام مقابله کردن. خوب، جمهوری اسلامی هویتی غیر از هویت مردم و ایمان مردم و عزم مردم که ندارد. امروز هم همین جور است. ما کسی نیستیم، ما چیزی نیستیم؛ خدای متعال به وسیله‌ی این مردم و این دلهاست که این نظام را حمایت میکند؛ «هو الّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین».(۱) خداوند متعال به پیغمبرش میفرماید که پروردگار، تو را به وسیله‌ی مؤمنین یاری کرد. جمهوری اسلامی امروز هم همین جور است، آن روز هم همین جور بود. ما وسیله‌ی دیگری نداریم؛ وسیله، همین ایمانهای مردم است که از هر سلاحی کارآمدتر است، از هر وسیله‌ای مؤثرتر است. آن روز هم همین جور بود. مردم آمدند این توطئه‌ها را جارو کردند. البته یک توطئه که جارو شد، معنایش این نیست که توطئه تمام شد؛ خوب، دشمن بیدار است؛ یک بازی دیگری، یک توطئه‌ی دیگری، یک ماجرای دیگری. مردم که بیدار بودند، فرقی نمیکند؛ صد تا توطئه هم که بیاورند، مردم در مقابلش می‌ایستند و حرکتشان را هم ادامه میدهند. حرکت عظیم ملت ایران متوقف نمیشود؛ هم پیش میروند، هم در عین حال با معارضه‌ها، با دشمنی‌ها و با مزاحمتها مقابله میکنند. این وضعی بوده است که در این سی سال وجود داشته است. خطاهائی در معارضین

جمهوری اسلامی بود، که تا هر وقتی که این خطاها وجود داشته باشد، کارهائی که بکنند، ممکن است به مردم آزار و اذیتی وارد کند، اما بیشتر به ضرر خودشان است: یکی این است که معارضین جمهوری اسلامی غالباً خود را از مردم بالاتر دانسته‌اند. خطای دوم این است که به دشمنان این مردم امید بستند، دل بستند. این، دو تا اشتباه بزرگ است. وقتی از مردم خودشان را بالاتر دانستند، لازمه‌اش این میشود که اگر مردم در یک حرکت قانونی یک اقدامی کردند، یک چیزی را خواستند، یک چیزی را نخواستند، انتخابی کردند، عملی انجام دادند، اینها بگویند نه؛ مردم، عوام بودند؛ این عوامگرائی است، این پوپولیزم است؛ ما این را قبول نداریم. خود را از مردم بالاتر دانستن، اینجا ظاهر میشود. ادعا ملاک نیست که بگویند ما مردمی هستیم؛ در عمل باید مردمی بود. این اشکال اول. اشکال دوم این است که به دشمنان این مردم - که دشمنی آنها ثابت است، واضح است - دل میبندند. کی با این مردم در طول این سی سال دشمن بوده است؟ در درجه‌ی اول، آمریکا و صهیونیسم. از اینها دشمن‌تر ما سراغ داریم برای جمهوری اسلامی؟ از روز اول، دولت آمریکا و رژیم صهیونیستی و صهیونیستهای دنیا در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایستادند. امروز هم حقاً و انصافاً دشمن‌ترین دشمنان، اینها هستند. بنده که نگاه میکنم، می‌بینم بعضی از دولتهای غربی گاهی یک حرفهای بی‌ربطِ بی‌معنائی میزنند؛ اما محرک، صهیونیستهایند؛ عامل، همان طبقه‌ی مسلطی هستند که بر حکومت آمریکا و دولت آمریکا و انتخابات آمریکا هم مسلطند؛ اینهایند که دارند صحنه‌گردانی میکنند. خوب، پس اینها شدند دشمن‌ترین دشمنان ملت ایران. حالا اگر آن کسی که در مقابل مردم می‌ایستد، به اینها دل بست، این آن خطای دوم است که اتفاق می‌افتد. دل بستن به دشمن؟! وقتی می‌بینیم که این دشمن وارد میدان شده است، بایستی بفهمیم، بشناسیم؛ اگر خطائی، اشتباهی کرده باشیم، باید اشتباه را برطرف کنیم. از روز اول، آمریکائی‌ها علیه جمهوری اسلامی توطئه کردند. خوب، این توطئه‌ها زائد است که بگوئیم بی‌اثر بود؛ واضح است که بی‌اثر بود؛ اگر این توطئه‌ها بی‌اثر نبود که حالا باید اثری، نشانی از جمهوری اسلامی باقی نباشد؛ می‌بینید که جمهوری اسلامی امروز ده‌ها برابر قوی‌تر از روز اول است؛ پس این توطئه‌ها بی‌اثر بود. امروز هم هی نقشه‌های جدیدی میزنند، باز هم توطئه میکنند؛ عبرت هم نمیگیرند. من تعجب میکنم! به گذشته فکر نمیکنند که خوب، این همه توطئه کردیم، این همه علیه جمهوری اسلامی پول خرج کردیم، این همه اینجا آنجا این را دیدیم، آن را دیدیم، در داخل مزدور پرورش دادیم، در بیرون این و آن را علیه جمهوری اسلامی بسیج کردیم؛ اثری نکرد. باز دوباره می‌نشینند چهل و پنج میلیون دلار بودجه تصویب میکنند، برای اینکه جمهوری اسلامی را شکست بدهند! بودجه تصویب میکنند که از طریق اینترنت، انقلاب ایران را از بین ببرند؛ جمهوری اسلامی را سرنگون کنند! ببینید چقدر این دشمن، دشمن درمانده‌ای است. خوب، شما چند ده «چهل و پنج میلیون دلار» را تا حالا مصرف کرده‌اید؟ چقدر شما برای شکست دادن جمهوری اسلامی کار دیپلماسی کردید، تحریم اقتصادی کردید، انواع و اقسام توطئه‌ها را کردید، جاسوس فرستادید، جاسوس تربیت کردید؛ چه فایده‌ای کردید که حالا باز میخواهید از این طریق وارد شوید و ملت ایران را به خیال خودتان از انقلاب جدا کنید؟ این را دشمن نمیفهمد. این، همان سنت الهی است؛ این، همان زدن به چشم و گوش دشمن غافل از خدای متعال است که حقائق را نفهمد؛ غافل کردن دشمن است. «فسینفقونها ثمّ تکون علیهم حسرة»؛(۲) پول را خرج میکنند، بعد هم برایشان حسرت میشود؛ چون بی‌فایده است. من نمیدانم چقدر نشستند طراحی کردند، کار کردند تا بتوانند در تهران به یک بهانه‌ای آشوب راه بیندازند؛ خدا میداند که از چه مدت قبل اینها نشستند طراحی کردند؛ خوب، چه شد؟ غیر از این شد که مردم از آنچه که بودند، بیدارتر شدند؟ اگر کسی خیال میکرد که لازم نیست دیگر بیاید توی میدان، از نظام جمهوری اسلامی دفاع کند، با این حوادث، همه احساس کردند که باید همیشه برای دفاع از جمهوری اسلامی حاضر باشند. گاهی هم هست که این بازی‌هائی که دشمن در می‌آورد، برای باج گرفتن از جمهوری اسلامی است. اول انقلاب هم همین جور بود؛ بعضی از این گربه‌رقصانی‌هائی که میکردند، برای این بود که نظام جمهوری اسلامی را وادار کنند که آنها را در قدرت سهیم کند، شریک کند، بدون استحقاق؛ بدون اینکه مردم این را خواسته باشند، پشتوانه‌ی مردمی‌ای وجود داشته باشد. گاهی اینجور است که دشمنان بین‌المللی ما این

جنجالها را راه می‌اندازنـد، برای اینکه جمهـوری اسـلامی را وادار کننـد به بـاج‌دهی؛ مثـل خیلی از دولتهـائی که بمجردی که یک خطری احساس میکننـد، میرونـد در مقابل ارباب بزرگتر، حاضـر میشونـد باج بدهنـد؛ باج پولی بدهند، باج سیاسـی بدهند. امام باج نـداد - این را همه بداننـد - ما هم به هیچ کس از طرف ملت ایران و از طرف خودمان باج نخواهیم داد. ما یک حرف حقی داریم، پای آن حرف حق ایستاده‌ایم؛ ما گناهی نکرده‌ایم. ما میخواهیم ملتی باشـیم که قدرتمندان دنیا بر ما مسلط نباشند؛ خودمان اداره‌ی امور خودمان را به عهده بگیریم. ما میخواهیم ملتی باشـیم پویا، حرکت کننده‌ی به جلو. ما میخواهیم ملتی باشـیم که مسـلمانی را در عمـل - نه فقـط در ادعا - ثابت کنیم؛ به احکام الهی عمل کنیم. ما میخواهیم جامعه‌ی ما جامعه‌ی مسـلمان باشـد، جامعه‌ی اسـلامی باشد. ما نمیخواهیم بافته‌ها و پندارهای متفکرین مادی را، سیاسـتمداران غربی را در زندگی خودمان به عنوان دسـتورالعمل بپذیریم؛ ما میخواهیم حکم خدا را بپذیریم. این جرم است؟ این را هم فهمیده‌ایم که اگر بخواهیم مسـلمان زندگی کنیم، باید قدرتمند باشـیم تا بتوانیم از خودمان و از هـدفمان و از عقایـدمان در مقابل دشـمن دفاع کنیم. بایـد قدرتمند باشـیم تا بتوانیم از حقوق کشورمان، از حقوق ملتمـان - به عنوان یک ملت - از حقوق خودمان دفاع کنیم؛ ما دنبال این هستیم. اینها جرم است برای یک ملت؟ پس حرف مـا حق است. پـای این حق هم ایسـتاده‌ایم. این را هم معتقـدیم که آن وقتی که حق با باطل درگیر و روبه‌رو شود، اگر اصحاب حق راست بگوینـد پـای حق بایسـتند، قطعـاً باطل شـکست خواهـد خورد. تجربه هم کرده‌ایم همین جور است. ما در طول این سـی سال تجربه کرده‌ایم: ایسـتادیم، پیش رفتیم. هر جا که می‌بینید یک عقب‌نشـینی‌ای انجام گرفته است، یک ناکامی‌ای پیش آمده است، به خاطر این است که در اسـتقامت ما سـستی پیدا شده بود. هر جا اسـتقامت کردیم، پیش رفتیم. بعد از این هم همین جور خواهد بود. آنچه که برای مـا لازم است، این است که آحـاد مردم، مسـئولین، غیر مسـئولین، بخصـوص جوانهـا، بخصوص کسـانی که سـخن و حرفشان تأثیر دارد، احساس مسـئولیت حضور در صحنه را از دست ندهند. هیچ کس نگوید من تکلیفی ندارم، من مسئولیتی ندارم؛ همه مسئولند. مسئولیت معنایش این نیست که اسلحه ببندیم، بیائیم توی خیابان راه برویم؛ در هر کاری که هستیم، احساس مسئولیت کنیم؛ مسـئولیت دفاع از انقلاب و از نظام جمهوری اسـلامی؛ یعنی از اسـلام، یعنی از حقوق مردم، یعنی از عزت کشور. این، شـرط اول: همـه بایـد این احسـاس مسئولیت را داشته باشـیم. و من می‌بینم که این احسـاس مسـئولیت را داریم. این را مردم کشـور ثـابت کردند، ثابت میکنند؛ حالا یک نمونه‌ی واضحش همین ۹ دی بود که اشاره کردند؛ نمونه‌های دیگری هم هست؛ ۲۲ بهمن در پیش است، دهه‌ی فجر در پیش است. مردم حضور خودشـان را، آمـادگی خودشـان را، سـرزندگی و نشاط خودشان را نشان داده‌انـد، باز هم نشان خواهند داد. مسـئولین کشور بالخصوص، باید همه‌ی تلاش خودشان را بگذارند که مشکلات را با سرپنجه‌ی تدبیر، با کار مستمر، بـا خسته نشـدن، با شوق و ذوق و توکل به خـدا و کمک خواسـتن از خداونـد برطرف و حل کننـد. منظور فقط مشـکلات سیاسـی و امنیتی نیست - اینها جزئی از مشکلات است - پیشبرد کشور، اقتصاد کشور، علم کشور، مسائل اجتماعی گوناگون هم بر عهده‌ی مسـئولین است. مسـئولان قوای سه‌گانه و همه‌ی مسئولان کشور وظیفه‌ی خودشان بدانند که برای این ملت کار کنند؛ کار و کار و کار، تـدبیر و تدبیر و تدبیر؛ یک لحظه غفلت نکنند. ما یک حرکت خوبی داریم به سـمت جلو؛ نگذارند این حرکت متوقف بشود؛ نبایـد این حرکت از دور بیفتـد. ما داریم پیش میرویم؛ باید همین طور با این پیشـرفت ادامه بدهیم، سـرعت را هم بیشتر کنیم، همه‌جانبه‌تر هم بکنیم، نقاط کور را هم بگیریم. وظیفه‌ی آحاد مردم در قبال مسـئولین هم، اعتماد کردن به مسـئولین و همراه بودن با آنهـاست. اعتماد به مسئولین و همراه بودن با آنها معنایش این نیست که ما به مسـئولین تـذکر نـدهیم؛ آنجائی که لازم است از آنها انتقـادی بشود، انتقـاد نکنیم؛ نه، اما با هم باشـیم. یکی از هـدفهای دشـمن، بی‌اعتماد کردن مردم به مسـئولین کشور است؛ این ترفند دشـمن است. پس وظیفه‌ی عمـومی برای همه - از صـدر تـا ذیـل - حضـور در عرصه‌ی انقلاـب و عرصه‌ی دفـاع از کشور است در مقابـل جبهه‌ی دشـمن؛ که خوشـبختانه این جبهه هم امروز از سـی سال پیش خیلی خیلی عقب‌تر و مشـکل‌دارتر است؛ در افغانسـتان گرفتارند، در عراق گرفتارند، در پاکسـتان گرفتارند، اخیراً خودشان را در یمن گرفتار کردند؛ با ملتهای منطقه‌ی ما مشکل دارند، با

ملتهای خودشان مشکل دارند، در اروپا مشکل دارند. در مقابل این جبههی دشمن، احساس حضور، احساس مسئولیت برای حضور، وظیفهی همه است. وظیفهی مسئولان، کار کردن، وقت را مغتنم شمردن برای خدمت، خدمت دادن به مردم، هر لحظهای را، هر ساعتی را مغتنم شمردن برای کار، که گرهها را باز کنند، مشکلات را برطرف کنند؛ و وظیفهی عمومی مردم در قبال مسئولین، اعتماد، همراهی، پشتیبانی و کمک است. اگر کسی نظری دارد برای کمک، نظر بدهد؛ اگر کسی یک وقت اعتراضی دارد، اعتراض هم اشکالی ندارد، ولی اعتراض باید مقابله نباشد؛ همراهی باشد، مثل دو همسنگر که در یک سنگر نشستهاند، ممکن است این به آن اعتراض کند که چرا پایت را دراز کردی یا چرا خوابت برد؟ اینها روبهروی هم قرار نمیگیرند. بدانید عزیزان من! دست قدرت و ارادهی الهی، بر حسب قرائن فراوان، پشتیبان شما ملت است. بدانید انشاءاللّه دعای مستجاب ولیعصر)ارواحنا فداه(متوجه شما ملت است. و بدانید خدای متعال به توفیق و فضل خود، این ملت را به هدفهای بلند و به آرزوهای بزرگ خود خواهد رسانید و انشاءاللّه دشمن را در مقابل شما ذلیل و خاکسار خواهد کرد. پروردگارا ! با این ملت بزرگ، بر حسب ایمانهای آنها، نیتهای آنها، دلهای پاک آنها، رفتار بفرما. پروردگارا ! شهدای عزیز ما، شهدای حادثهی آمل و شهدای استان مازندران را با اولیائت محشور بفرما. پروردگارا ! امام بزرگوار ما و ارواح شهدا را با ائمهی هدی محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) انفال: ۶۲ ۲) انفال: ۳۶

بیانات در دیدار وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران

بیانات در دیدار وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران بسماللّهالرّحمنالرّحیم بسیار جلسهی مطلوب و شیرینی است و بخصوص بیاناتی که آقایان کردند، همه برای من حقیقتاً مفید بود؛ هم آنچه دربارهی مسائل علوم انسانی بیان کردند، هم آنچه دربارهی دانشهای میانرشتهای علوم و ریزهکاریهائی که ذکر شد، بیان کردند، هم آنچه دربارهی مسائل کشاورزی بیان کردند - که حتماً آن برنامهای که ذکر کردند، بیاورند ما ببینیم و استفاده کنیم - و هم آنچه دربارهی علم و تحقیقات گفته شد. گزارشهائی هم که آقای دکتر رهبر، رئیس محترم دانشگاه دادند، گزارشهای بسیار مفید و دلگرم کنندهای بود. چقدر خوب است که گزارش این پیشرفتها در اختیار افکار عمومی هم قرار بگیرد. واقعاً امروز افکار عمومی ما نمیدانند که سهم سی سالهی جمهوری اسلامی در دانش، در تحقیق، در کمیت گسترش دانشگاهها، در کیفیت کار علمی، در مقالات علمی و در اختراعات چقدر است. از اول انقلاب هم یکی از نقاطی که مخالفین و دشمنان این انقلاب هی تبلیغ کردند و این دروغ را با پیرایههای گوناگون آراستند، این بود که انقلاب با علم مخالف است. در حالی که انقلاب در حقیقت بر پایهی علم است، که حالا مختصری عرض خواهیم کرد. بنابراین خوب است که این آمار منتشر شود. خوب، برای من فرصت خیلی خوبی است؛ چون جمع حاضر یک جمع ویژه هستید؛ مجموعهی مدیران و برجستگان و تأثیرگذاران در برترین دانشگاه کشور، یعنی دانشگاه تهران؛ که در واقع باید گفت دانشگاه تهران، دانشگاه ایران است و همیشه الهامبخش و پیشرو بوده و بیش از این هم انشاءاللّه باید باشد. مجموعهی مسئولین این دانشگاه، اینجا تشریف دارید؛ بنابراین برای ما فرصت خیلی خوبی است که بشنویم و عرض کنیم. یک جمله دربارهی پیشنهاد آقای دکتر رهبر عرض کنیم. مسئلهی دکتری افتخاری؛ خوب، البته این یک افتخار است که این دانشگاه این اظهار محبت را به ما بکند؛ لیکن من اهل دکتری نیستم؛ همان طلبگی ما کافی است. اگر بتوانیم به میثاق طلبگی متعهد و پایبند بمانیم - که قولاً ـ و فعلاً ـ این میثاق را از دوران نوجوانی و جوانی با خدای متعال بستیم - اگر خداوند کمک کند و ما بتوانیم این میثاق را حفظ کنیم و در همین عالم طلبگی پیش برویم، من این را ترجیح میدهم. شما لطف کردید و این برای ما هم مایهی مباهات است، لیکن من پیشنهاد شما را قبول نمیکنم. انشاءاللّه موفق و مؤید باشید. چند مطلب را ما عرض بکنیم. البته اینها مطالبی است که شماها میدانید، خودتان در این مسائل صاحب نظرید، بنده هم سالهاست که روی این مسائل تکیه میکنم؛ منتها بیشتر باید کار کنیم، چون عقبیم. باید اعتراف کنیم که

عقبیم. مسئله‌ی کشور ما و انقلاب ما و نظام جمهوری اسلامی در دنیای امروز این نیست که یک کشوری است، یک ملتی است، در بین چند صد ملت یا کشور دیگر. البته یک وقتی من در یک جمعی عرض کردم که خاک ما، سرزمین ما یکصدم مجموعه‌ی کشورهای دنیاست، جمعیتمان هم تقریباً یکصدم جمعیت بشریت در دنیاست؛ اما مسئله‌ی ما قناعت به یکصدم در مسائل گوناگون نیست. ما رسالت داریم. ایران اسلامی، ایران مسلمان، رسالتی بیش از این حرفها دارد. نه اینکه قصد جهانگشائی و تصرف داشته باشیم - ابداً و اصلاً - اصلاً در ذهن آن کسی که مسلمان باشد، وارد نمیشود که بخواهد جهانگشائی کند؛ بلکه مسئله، مسئله‌ی رسالت در مقابل بشریت است. بشریت، هم امروز و هم در دورانهای گذشته، دچار ابتلائات بزرگی بوده. همچنان که من و شما نسبت به خانواده‌ی خودمان، نسبت به شهر خودمان، نسبت به میهن خودمان مسئولیتهای مشترکی داریم و اگر بتوانیم برای کشورمان کاری بکنیم و نکنیم، گناه کردیم؛ بتوانیم گرد غمی را از چهره‌ی ملتمان پاک کنیم و نکنیم، گناه کردیم، عین همین قضیه در مورد بشریت وجود دارد. اگر ما دیدیم که مردم در دنیا، در یک نظام سیاسی باطل و پر از فشار دارند زندگی میکنند، و توانستیم یک قدم آنها را به نجات از این نظام نزدیک کنیم و نکنیم، گناه کردیم. اگر ما دیدیم که بخش مهمی از مردم دنیا دچار گرسنگی‌اند، دچار فقر بدبخت کننده و تیره‌روز کننده هستند و توانستیم اقدامی بکنیم و نکنیم، گناه کردیم. با این نگاه باید به مسائل بشریت و مسائل جهان نگریست. اگر این است، پس باید کشور توانائی داشته باشد؛ باید ملت و دولت، مجموعه‌ی نظام و کشور قوی باشد و اقتدار داشته باشد. اگر مقتدر نباشیم، مقتدران عالم بر روی ما اثر میگذارند؛ مجالی باقی نمیماند تا ما بخواهیم حتّی روی همسایگان خودمان یا همکیشان خودمان تأثیر بگذاریم، چه برسد بر روی کل بشریت. پس باید قدرت پیدا کرد. این قدرت بلاشک در ابزارهای نظامی نیست؛ حتّی در قدرت تولید و پیشرفت فناوری هم نیست. آنچه که در درجه‌ی اول در ایجاد قدرت ملی مهم است، به نظر من دو چیز است: یکی علم است، یکی ایمان. علم مایه‌ی قدرت است؛ هم امروز و هم در طول تاریخ؛ در آینده هم همین جور خواهد بود. این علم یک وقت منتهی به یک فناوری خواهد شد، یک وقت هم نخواهد شد. خود دانش مایه‌ی اقتدار است؛ ثروت‌آفرین است؛ قدرت نظامی‌آفرین است؛ قدرت سیاسی‌آفرین است. یک روایتی هست که میفرماید: «العلم سلطان» - علم، قدرت است - «من وجده صال به و من لم یجده صیل علیه».(۱) یعنی مسئله، دو طرف دارد: اگر علم داشتید، میتوانید سخن برتر را بگوئید، دست برتر را داشته باشید - «صال» یعنی این - اگر نداشتید، حالت میانه ندارد؛ «صیل علیه». پس کسی که علم دارد، او دست برتر را بر روی شما خواهد داشت؛ در مقدرات شما دخالت میکند؛ در سرنوشت شما دخالت میکند. گنجینه‌ی معارف اسلامی پر است از این حرفها. یکی هم ایمان است؛ که حالا بحث ایمان، بحث دیگری است؛ بحث مفصلی است. بنابراین باید روی علم تکیه کرد. این پیشرفتهائی که ذکر کردند، اینها پیشرفتهای بسیار مهمی است؛ در سایه‌ی آزادی و آزادفکریِ ناشی از انقلاب اسلامی هم به وجود آمده؛ والّا اگر در نظام دیکتاتوریِ وابسته‌ی دوران طاغوت زندگی میکردیم، قطعاً این برای ما پیش نمی‌آمد؛ یعنی گذشت زمان این پیشرفت را به ما نمیداد. دیکتاتوری بود و وابستگی هم بود. حالا- یک وقت دیکتاتوری هست، پیشرفت هم هست؛ مثلاً- در رأس، یکی مثل ناپلئون است، که در دوره‌ی خودش دیکتاتور است، اما فرهنگستان درست میکند. پیشرفتهای بزرگ علمی‌ای در همان چهارده پانزده سال حکومت ناپلئون در فرانسه به وجود آمد که شاید تا هفتاد هشتاد سال بعد از ناپلئون هم این مقدار پیشرفت برای آنها پیش نیامد. این پیشرفتها هنوز هم مایه‌ی افتخار فرانسوی‌هاست. ناپلئون بالاخره یک آدم هوشمندی بود، علاقه‌مند بود، پرکار بود، فهمیده بود و آدمهای فهمیده‌ای هم همراهش بودند. لیکن یک وقت همان دیکتاتوری هست، همراه با وابستگی، همراه با نوکرصفتی؛ این چیزی بود که ما در سالهای متمادی دچارش بودیم؛ در دوران پهلوی‌ها یک جور، در دوران قاجار یک جور دیگر. در دوران قاجار هم ما به نحو دیگری وابسته بودیم. یعنی قبل از دوران شکوفائی استعمار که امثال ناصرالدین شاه حکومت میکردند، در همان وقت هم متأسفانه ما زیر سلطه بودیم. خوب، این حالت استبداد و دیکتاتوری که آزادی را از مردم میگیرد؛ بعد آن وقت وابستگی است که سیاستهای بیگانه را بر کشور تحمیل میکند. اگر

آن استبداد و وابستگی بود، ما پیشرفت نمیکردیم؛ پیشرفت کنونی که آغاز شده، ناشی از انقلاب اسلامی است. اگر ما بخواهیم این پیشرفت ادامه پیدا کند، کار لازم است، تلاش لازم است؛ لذا خیلی باید تلاش کرد. دانشگاه در این زمینه نقش عمده‌ای دارد. حالا در مورد دانشگاه تهرانِ بالخصوص، بد نیست من این را هم عرض بکنم. بنده با اینکه یک عنصر دانشگاهی نیستم - حالا یکی از آقایان فرمودند «دانشگاهی»؛ نه، من دانشگاهی نیستم - لیکن با دانشگاه و دانشجو و دانشگاهی از قدیم ارتباط طولانی‌ای داشتم. گاهی به یک مناسبتی در دانشگاه تهران کار داشتم، می‌آمدم دانشگاه تهران؛ احساس میکردم که به یک محیط خودمانی وارد شدم. با اینکه محیط از لحاظ ظواهر آن روز با لباس ما و عمامه‌ی ما و اینها هیچ تناسبی نداشت، اما آدم احساس میکرد که یک محیط خودمانی است. دوستان دیگری هم که از قبیل ما بودند، همین جور احساسی میکردند. شاید همین هم موجب شد که مجموعه‌ی دست‌اندرکاران و سررشته‌داران امور استقبال امام بعد از اینکه آمدن ایشان در مثل این روزها به تأخیر افتاد، محل تحصن را دانشگاه تهران انتخاب کردند. این یک تصادف محض نبود، این نشان‌دهنده‌ی یک نوع ارتباط معنوی و روحی با دانشگاه بود؛ بخصوص با این دانشگاه. من فراموش نمیکنم آن روز با مرحوم آقای بهشتی دو نفری آمدیم و از در شرقی دانشگاه وارد شدیم. یکی از دوستان عزیز و علمای محترم که الان هم بحمداللّه تشریف دارند، قبلاً رفتند آنجا، هماهنگی کردند و در شرقی دانشگاه را باز کردند - چون در جنوبی که در اصلی بود، روی ما باز نمیشد - و ما از آنجا وارد دانشگاه شدیم، رفتیم توی مسجد دانشگاه، و بنده رفتم توی آن اتاق عقب مسجد - که یک اتاق کوچکی بود، نمیدانم حالا هم هست یا نه - آنجا مستقر شدیم و از همان روز اول، نشریه‌ی تحصن را راه انداختیم. ما یک نشریه منتشر کردیم که چند شماره از همان روز اول آنجا منتشر شد؛ نشریه‌ی تحصن. این انسها و این ارتباطها ریشه در ذهنیات دارد، ریشه در سوابق دارد. یعنی هم ما نسبت به دانشگاه حسن ظن و نگاه مثبت داشتیم، هم دانشگاه نسبت به ما یک حالت خودمانی و پذیرائی داشت. بعد هم باز علی‌الظاهر به همین دلیل، محل نماز جمعه، دانشگاه تهران انتخاب شد. خوب، در تهران انسان میتوانست جور دیگری عمل کند. محل نماز جمعه، شد چمن دانشگاه تهران؛ تا الان هم ملجأ و محل رجوع مردم با انگیزه‌ی قلبی در روزهای جمعه دانشگاه تهران است، که این خیلی چیز مهمی است. آن سالهای اول و دوم انقلاب هم بنده هفته‌ای یک بار به دانشگاه تهران می‌آمدم و با دانشجوها دیدار و گفتگو میکردم. حضور در مسجد دانشگاه شاید به نظرم مستمراً بیش از یک سال طول کشید. می‌آمدیم دانشگاه تهران، آنجا در مسجد با دانشجوها صحبت میکردیم و به سؤالات پاسخ میدادیم. بحمداللّه دانشگاه تهران غیر از اینکه از لحاظ علمی یک محور و مرکز و پیشکسوت قطعی است، از لحاظ دینی و معنوی و ایمانی - یعنی این رکن دوم - هم یک مرکز قابل اشاره است؛ این را بایستی مغتنم شمرد و قدر دانست. آنی که من میخواهم عرض کنم، این است که اگر اهمیت علم این مقدار است که ما عرض کردیم، پس دانشگاه تهران در مسئله‌ی علم بایستی پیشتازی خودش را مضاعف کند؛ باید کار متراکم‌تر و بیشتر انجام بگیرد. صحبت اختراعات شد؛ که حالا مقداری اختراعات انجام گرفته، کارهای جدیدی انجام گرفته. پیشرفتها را شاید من یک مقدار بیشتر هم بدانم؛ چون گزارشهای گوناگون از جاهای مختلف به ما خیلی میرسد؛ اما حقیقتاً بنده راضی نیستم و این مقدار پیشرفت علم راضی کننده نیست. حالا اینها مطالبی است که فقط در این جمعها میشود گفت. وقتی میگوئیم از این مقدار پیشرفت راضی نیستیم، نه اینکه ما میتوانستیم و نکردیم؛ نه، ممکن است هیچ کس هم مقصر نباشد، و بیشتر از این هم نمیشده. ممکن است واقع مطلب هم همین باشد، اما همین واقعیت برای بنده واقعاً خشنود کننده نیست؛ ما هنوز خیلی فاصله داریم تا آنجائی که باید به آن برسیم. من توقع زیادی هم ندارم. بنده عرض نمیکنم که حتماً در ظرف ده سال یا بیست سال بایستی به ردیفهای اول علمی دنیا برسیم - حالا نمیگویم ردیف اول - لیکن باید هدف ما این باشد؛ ولو در ظرف پنجاه سال کشور از اسارت علمی مطلقاً خارج بشود. تولید علم معنایش این است. علم یک محصولی نیست که تولیدش مثل تولیدهای دیگر باشد؛ به خیلی مقدمات نیازمند است؛ ولی باید بالاخره ما به آنجا برسیم که دانش را گسترش و بسط بدهیم، به ژرفای دانش برسیم، دانشهای جدیدی را پیدا کنیم. دانشهای ممکنِ برای بشر فقط همین

دانشهائی نیست که ما امروز داریم؛ بسیاری دانشها قطعاً وجود دارد که بعدها بشر به آنها خواهد رسید؛ کمااینکه بسیاری از دانشها تا صد سال پیش نبود. خیلی از این علوم انسانی که صحبت کردند، تا صد سال پیش، از اینها خبری نبود؛ نه علم وجود داشت، نه تحقیقات علمی در آن رشته‌ها وجود داشت؛ بعد به وجود آمد. بشر قابلیت اتساعش خیلی بیش از اینهاست. عالَم قابلیت معرفت و شناختش خیلی بیشتر از اینهاست. ما باید به جائی برسیم که در این عرصه‌ها هرچه ممکن است، پیش برویم؛ هرچه ممکن است، بفهمیم. و البته علم را وسیله‌ی سعادت انسان قرار بدهیم. تفاوت نگاه دین - یعنی اسلام - به علم، با نگاهی که دنیای مادی به علم مینگریست، در همین است. ما علم را میخواهیم برای سعادت بشر، برای رشد بشر، برای شکوفائی بشر، برای استقرار عدالت و آرزوهای قدیمی بشر. بارها عرض کردیم که آرزوی دیرین بشر، استقرار عدالت بوده. از قدیم‌ترین دورانها، انسانها از بی‌عدالتی رنج میبردند. امروز هم در دنیا بی‌عدالتی هست: بی‌عدالتی مدرن، بی‌عدالتی مسلح، بی‌عدالتی غیر قابل اعتراض! امروز در دنیا بی‌عدالتی‌هائی وجود دارد که کسی نمیتواند به اینها اعتراض کند. بمجردی که اعتراض میکنند، با ابزارهای علمی، با امکانات علمی، با همین دانش ارتباطات که امروز رو به شکوفائی روزافزون است، هر صدای معترضی را خفه میکنند. خوب، شما ببینید امروز با جمهوری اسلامی چه دارند میکنند؟ جمهوری اسلامی مگر چه میگوید؟ مگر چه میخواهد؟ این همه تبلیغات، این همه کارشکنی، این همه توطئه علیه جمهوری اسلامی برای چیست؟ جمهوری اسلامی نه درصدد کشورگشائی است، نه درصدد ضربه زدن و آسیب زدن به ملتها و به آحاد مردم است؛ داعیه‌ی سعادت معنوی انسان را دارد؛ پیامی دارد برای انسانیت. این را میدانند، به همین خاطر این همه سختگیری و فشار وارد می‌آورند. یک چنین بی‌عدالتی‌ای امروز وجود دارد. علم باید با این بی‌عدالتی بجنگد. امروز علم در خدمت این بی‌عدالتی است؛ امروز علم در خدمت ظالم‌ترین انسانها و ظالم‌ترین جوامع است؛ باید از این حالت خارج شود. نگاه اسلام به علم، نگاه شریف، نگاه نظیف، نگاه دور از هوی و هوس، نگاه معنوی‌گراست. ما علم را میخواهیم برای این؛ خوب، باید برای این تلاش کنیم. یک نکته‌ای که به نظر من مهم است، این است که در داخل دانشگاه به مسئله‌ی فرهنگ خیلی باید پرداخت؛ خیلی بایستی به مسئله‌ی فرهنگ در داخل محیط دانشگاه اهمیت داد. البته رسالت اصلی دانشگاه علم است - در این شکی نیست - منتها همین نگاهی که عرض کردیم، از اول باید در دانشجو به وجود بیاید؛ و این کاری است ممکن. حالا یکی از آقایان فرمودند که در همه‌ی آحاد مردم همدلی ایجاد بشود؛ خوب، این چیز خیلی مطلوبی است، اما کار آسانی نیست؛ مقدماتی لازم دارد؛ لیکن اینی که ما عرض میکنیم - یعنی تربیت فرهنگی دانشجو از آغاز - کار ممکنی است؛ مدیریتهای اساسی دانشگاه‌ها میتوانند این منظور را با برنامه‌ریزی تأمین کنند. این منظور میتواند در کتابهای درسی تأمین شود، در انتخاب استاد تأمین شود، در برنامه‌های گوناگونی که برای دانشجو گذاشته میشود، میتوان اینها را تأمین کرد؛ منتها کار بسیار ظریفی است. باید به مسئله‌ی فرهنگ نگاه مدبرانه داشت. خود علم‌آموزی، یک فرهنگ است. اگر چنانچه ما به مسئله‌ی فرهنگی در دانشگاه توجه کنیم، آن وقت هم دانشجوی ما عاشق و راغب به علم میشود و دنبال علم و تحقیق میرود - صرفاً دنبال مدرک نیست - هم استاد ما از حالت ادای تکلیف در کلاس درس خارج میشود. در موارد بسیاری از خود دانشگاه‌ها به ما گزارش میکنند که درسهای بعضی از اساتید یک ادای تکلیفی است؛ همین که بالاخره بیایند و درس موظفی خود را بدهند و بروند. در حالی که در تدریس استاد، مسئله نباید مسئله‌ی ادای تکلیف باشد؛ مسئله‌ی عشق، علاقه‌ی به علم، علاقه‌ی به تربیت دانشجو؛ اینجوری باید باشد. استاد باید پدرانه و برادرانه رفتار کند و دانشجوی خودش را رها نکند؛ این حالتی است که خوشبختانه الان در حوزه‌های علمیه‌ی ما هست؛ یعنی از سنتهای حوزه‌های علمیه‌ی ما یکی این است. استاد کاملاً آماده است برای اینکه شاگرد بیاید از او بپرسد، تحقیق کند، به او کمک کند. بعضی از اساتید از محل درسشان که خارج میشوند، طلبه‌ها با اینها میروند تا توی خانه‌شان؛ همان جا هم می‌نشینند، سؤال میکنند، بحث میکنند؛ ساعتی را، گاهی ساعاتی را به این چیزها میگذرانند. این، حالت خوبی است؛ این احتیاج به یک تزریق فرهنگی دارد. این، یک کار فرهنگی است؛ این با دستور نمیشود. شما میدانید که بنده سالی چند بار با دانشگاهیان و اساتید محترم

دیدار دارم. اینی که استاد در اتاق خودش منتظر بماند تا بعد از کلاس درس، دانشجو به او مراجعه کند و از او بپرسد، این را بارها هم من توی اجتماعات اساتید و دانشگاهی‌ها گفتم، هم خود دانشگاهی‌ها گاهی گفتند و این را تکرار کردند؛ دولت هم که آمد، یک مقرراتی در چهار پنج سال قبل از این گذاشت؛ خوب، شما میدانید، بنده هم میدانم که به آن مقررات هم درست عمل نمیشود. اشکال کار کجاست؟ اشکال کار در همان مشکل فرهنگی است. یا در مورد تحقیق، بعضی از آقایان در فرمایشاتشان اشاره کردند که عشق و شور تحقیق در مردان ما، زنان ما، اساتید ما، محققین ما هست. خوب، این خیلی چیز مهمی است. مهمترین اختراعات بشری آن اختراعاتی است که با تفحص و کنجکاوی و گذشت و فداکاری محقق به دست آمده؛ نه با سفارش، نه با پول. گاهی آن محقق در شرائط بسیار سختی قرار داشته، سالهای متمادی را هم صرف وقت کرده تا بالاخره به آن نتیجه رسیده. البته بعد که به نتیجه رسیده، ممکن است اقبال و شهرت و پول و بقیه‌ی چیزها هم به او رو کرده؛ اما آن عامل اصلی، عامل شور و عشق و علاقه و میل به تحقیق و کنجکاوی و عمق‌یابی بوده. این، فرهنگ لازم دارد؛ این فرهنگ را باید تزریق کرد. میدانید ملتها خصال ملی دارند. بعضی از ملتها خصلتی دارند که خصلت عمومی است، بعضی از ملتها خصلتهای دیگری دارند که حالا مربوط به تاریخ و جغرافیا و اقلیم است و به عوامل گوناگونی وابسته است. ما این روحیه‌ی شور و شوق را، میل به تحقیق را، کنجکاوی را، خسته نشدن و پیگیری کردن را باید در ملتمان به وجود بیاوریم. این روحیه، کم است؛ نیست. کار جمعی هم که گفتند، همین جور است؛ کار جمعی هم جزو خصال ملی ما نیست. شما به ورزشهای ما هم که نگاه کنید و مقایسه کنید با ورزشهائی که متعلق به اروپائی‌هاست، می‌بینید همین جور است. ورزش ملی ما که کشتی است، یک ورزش انفرادی است. حتّی ورزش باستانی ما هم که یک ورزش دسته‌جمعی است، هر کسی برای خودش ورزش میکند. میدانید وقتی که توی گود زورخانه میروند، کار دسته‌جمعی انجام نمیگیرد؛ با هم یک حرکاتی را انجام میدهند، هر کسی ورزش خودش را انجام میدهد؛ مثل فوتبال یا والیبال نیست که کار این، مکمل کار آن باشد؛ لذا کار، کار جمعی نیست. این یک نقص ملی است در ما؛ این را باید درست کرد؛ باید تزریق کرد. این کارِ کیست؟ کار دانشگاه است. بنابراین دانشگاه غیر از مسئله‌ی علم، باید به مسئله‌ی فرهنگ هم بپردازد. ما میتوانیم این جوان را صبور، قانع، مایل به کار، مایل به تحقیقات، اهل کار جمعی، اهل اغماض، اهل تغلیب عقل بر احساس، اهل انصاف، اهل وقت‌شناسی، اهل وجدان کاری تربیت کنیم؛ میتوانیم هم عکس این صفات را در او تزریق کنیم. واقعاً این جوانی که در اختیار دانشگاه قرار میگیرد - یک جوان هجده نوزده ساله - در خور این تربیت هست. در دوره‌های بخصوص لیسانس - این دوره‌ی اول - میتوان روی این مسئله واقعاً فکر کرد، برنامه‌ریزی کرد. شما میتوانید یک نسلی را به وجود بیاورید که این نسل دارای این خصوصیات اخلاقی باشد. این هم برنامه‌ریزی میخواهد؛ این با پوستر و با دستور و با اینها درست نمیشود. همان طور که شما برای کار علمی نیاز به برنامه‌ریزی دارید و باید برنامه‌ی کلان ترتیب بدهید، برای این کار هم برنامه‌ی کلان لازم است. این برنامه‌ی کلان هم توی خود دانشگاه باید انجام بگیرد؛ این چیزی نیست که ما بگوئیم بیرون دانشگاه انجام بدهند، به دانشگاه ابلاغ کنند؛ اینها حکمی نیست که با حکم بشود این کارها را کرد؛ اینها کارهائی است که باید از درون دانشگاه‌ها بجوشد. من اینها را عرض میکنم تا ان‌شاءاللّه این زمینه و ذهنیت به وجود بیاید و روی مسئله‌ی فرهنگی در دانشگاه کار بشود. البته یک بخش مهم کار فرهنگی هم، کار دینی است؛ با دین مأنوس کردن، با عبادت انس دادن، لذت عبادت را چشاندن. واقعاً یکی از سیئات دوران پهلوی همین است که اینها مجموعه‌ی تحصیلکرده‌ها را از آن وقت از مسائل دینی منقطع کردند؛ از قرآن منقطع کردند، از صحیفه‌ی سجادیه منقطع کردند، از نهج‌البلاغه منقطع کردند؛ بعد هم همان حالت تقریباً بعد از انقلاب ادامه پیدا کرده. البته سی سال - یک نسل - از شروع انقلاب گذشته، خیلی کارها میتوانسته انجام بگیرد؛ لیکن ما همان رویّه را دنبال کردیم. دوستان عزیز! من به شما عرض بکنم؛ انس با قرآن و تدبر در قرآن، همچنین تدبر در ادعیه‌ی مأثوره‌ای که اعتبار دارد - مثل صحیفه‌ی سجادیه و بسیاری از دعاها - در تعمیق معرفت دینی خیلی نقش دارد. تعمیق معرفت دینی خیلی مهم است. یک وقت یک کسی همین‌طور

روی احساسات، در نماز جماعت هم ممکن است شرکت کند، در اعتکاف هم شرکت کند، در مجلس عزای حسینی هم شرکت کند، در فلان تظاهرات دینی هم شرکت کند، اما این معرفت در عمق جان او وجود نداشته باشد؛ لذا سر یک پیچی، سر یک دست‌اندازی، یکهو می‌بینید که از جا در میرود؛ این به خاطر این است. ما نظائرش را زیاد دیدیم. توی همین مجموعه‌های انقلاب، اوائل انقلاب کسانی بودند که از ماها که ریش داشتیم و عمامه داشتیم و اینها، به نظر میرسید که اینها متدین‌تر و مقیدتر و پابندتر و نسبت به دین متعصب‌ترند؛ بعد یک وقت - همان طوری که عرض کردم - یک دست‌اندازی پیش آمد، یکهو دیدیم تایرش در رفت! خوب، پیداست که چفت و بست محکمی نداشته. بنابراین تعمیق معرفت دینی، خیلی مهم است؛ انس با معارف اسلامی، خیلی مهم است. این هم یک بخش کار فرهنگی است که باید ترویج شود. اینها متولی میخواهد، متولی‌اش هم شمائید؛ هیچ کس دیگر نیست. یعنی شما مدیران و رؤسای گروه‌های تحقیقی، متولی این کار هستید. این کار را نمیشود به شکل اداری درست کرد و مثلاً تزریق کرد به یک مرکز علمی و محیط علمی؛ این را باید بنشینید برایش فکر کنید؛ اینها خیلی مهم است. یک مسئله‌ی دیگر هم مسئله‌ی سیاسی در دانشگاه‌هاست. میدانید من از سابق عقیده‌ام بر این بوده است که در دانشگاه باید روح سیاسی زنده باشد؛ این یک نشاطی به جوان میدهد. ما جوان بانشاط لازم داریم. دانشگاهی که از سیاست دور باشد و بکلی از سیاست برکنار باشد، این دانشگاه خالی از شور و نشاط خواهد بود؛ بعلاوه که محلی خواهد شد برای رشد میکروبهای خطرناک فکری و رفتاری. بنابراین خوب است و باید در دانشگاه سیاست باشد؛ منتها معنای سیاسی شدن دانشگاه یا حضور سیاست در دانشگاه را نباید اشتباه کرد. معنایش این نیست که دانشگاه بشود یک جائی برای اینکه جریانهای سیاسی، گروههای سیاسی، عناصر سیاسی برای اغراض سیاسی بیایند از این استفاده کنند؛ این نباید باشد؛ این را باید مانع شد. یعنی این دیگر یک چیزی است که باید مدیریت کرد، باید شماها اعمال قدرت کنید؛ نگذارید اینطور بشود. اگر این بشود، دانشجو از دستتان رفته و یک سوءاستفاده‌کنی می‌آید کار خود را دنبال میکند. مثالها و تشبیه‌های زیادی میشود برای این موضوع کرد؛ دیگر آدم نمیخواهد آن را بیشتر توضیح دهد. مثلاً بیایند بچه‌ی جوان انسان را وسیله‌ای قرار بدهند برای دزدی از خانه، ما هم بنشینیم همین‌طور تماشا کنیم؛ این که نمیشود. این هم برنامه‌ریزی میخواهد؛ بخصوص در دانشگاه تهران. دانشگاه تهران همچنان که از لحاظ سابقه و قدمت و وزانت و افتخارات در مجموعه‌ی دانشگاهی کشور در قله قرار دارد، در این زمینه‌ها هم همین جور است. البته آن وقتها چندان دانشگاهی نبود، تعداد دانشگاه‌های کشور خیلی محدود بود؛ خبری هم نبود توی دانشگاه‌ها. بعضی از دانشکده‌های دانشگاه تهران بالخصوص محل حساسی بودند برای ابراز تمایلات سیاسی و کارهای سیاسی؛ تا امروز هم همین جور است. بنابراین مراقب باشید که این فضا وسیله‌ای نشود برای سوءاستفاده‌ی دیگران، سوءاستفاده‌ی دشمنان. حالا بعضی‌ها حساسند روی کلمه‌ی دشمن، که چرا شما میگوئید دشمن؛ چرا هی تکرار میکنید دشمن. خوب، تکرار هم میکنیم و باز بعضی اینجوری دچار غفلت میشوند، نمیفهمند که دشمن دارد با آنها چه کار میکند؛ این همه هم میگوئیم و نمیشود! اگر نمیگفتیم، چه میشد! شما ببینید از اول تا آخر قرآن، خدای متعال چقدر اسم شیطان و شیطان‌صفتها و ابلیس را آورده؛ چقدر اسم فرعون و نمرود و قارون و دشمنان پیغمبر در زمان بعثت آمده و چقدر اینها در قرآن تکرار شده. داستان ابلیس و شیطان در قرآن تکرار شده. میشد یک بار خدای متعال بگوید، برای اطلاع کافی بود. این برای این است که هیچ وقت نباید از کید دشمن غافل بود. امیرالمؤمنین فرمود: «و من نام لم‌ینم عنه»؛(۲) اگر شما توی سنگر خوابتان برد، لازمه‌اش این نیست که دشمن شما هم که روبه‌رو نشسته، او هم توی سنگرش خوابش برده باشد؛ نه، ممکن است شما خوابت برده باشد، او بیدار باشد؛ آن وقت پدرتان درآمده است. نباید غفلت کرد. و می‌بینید که غفلت میشود. توی همین قضایای بعد از انتخابات واقعاً غفلت بزرگی کردند. حالا من که میگویم غفلت، چون بنای من بر خوشبینی است؛ خود من هم آدم بدبینی نیستم؛ آدم خوشبینی‌ام، نسبت به اشخاص هم خوشبینم. بلافاصله روز بعد از انتخابات، کارهای بدی را انجام دادند؛ حالا دارند نتائجش را می‌بینند. به عنوان اعتراض به انتخابات، مردم را به خیابانها دعوت کردند؛ چرا؟ این چه منطقی است؟ چرا مردم را به

خیابـان دعوت میکننـد؟ مگر مسـئله‌ی انتخابـات – مسـئله‌ای به این اهمیت، به این ظرافت – قابل حل توی خیابان است؟ نیروی فشار درست کردن؛ اینهـا غفلتهـای بزرگی است. خوب، وقتی اینجوری میشود، مأمنی درست میکننـد برای دشـمن؛ مأمنی درست میکنند برای آن کسـی که میخواهد ایجاد آشوب و اغتشاش کند؛ اینها غفلتهاست. یعنی در سیاست، غفلتها گاهی مثل خیانتها خیلی ضـربه میزند. یعنی واقعاً وقتی شـما تیراندازی کردید، این تیر خورد به سـینه‌ی یک نفر، ممکن است شـما متعمد هم نباشـید، اما بالاخره در نتیجه تأثیر نـدارد؛ تیر توی قلبش خورد، می‌افتـد میمیرد؛ چه شـما تعمد داشـته باشـید، چه از روی خطا زده باشـید؛ خیال کردی این سیبل است، زدی به سینه‌ی آدم. خطاها گاهی اینجوری است؛ خطائی میکند، خطاست؛ اما در نتیجه تأثیری ندارد؛ همان ضربه وارد می‌آیـد. خوب، حالا شـما بخواهیـد محیط دانشـگاه را از این آسـیب محفوظ نگه داریـد، بایـد چه کار کنیـد؟ این خیلی مهم است. توجیه دانشـجو، توجیه بعضـی از اساتید. پس ببینید در دانشگاه‌ها مسئله‌ی علمی با همان تفاصیلی که مکرر عرض کردیم، امروز هم عرض کردیم، آقایان هم فرمودید، مهم است. بسیار خوب بود مطالبی که اینجا راجع به مسائل علم گفته شد؛ کاملاً مورد تصدیق و تأییـد مـاست. مسـئله‌ی فرهنگی و مسـئله‌ی سیاسـی هم به نظر من مسائـل خیلی مهمی است. البته اینهـا مسائل دانشـگاه تهران نیست؛ مسائل دانشگاه کشور است؛ لیکن دانشگاه تهران قله است. یعنی شماها وقتی کاری را بکنید، این طبعاً الگوئی خواهد شد؛ ان‌شاءاللَّه این حالت الگو را حفظ کنید. ان‌شاءاللَّه خداوند به شـماها توفیق بدهد و تأییدتان کند؛ هم شـما بتوانید کارهائی که بر عهده دارید، انجام بدهید، هم ما بتوانیم کارهائی که بر عهده‌مان هست، انجام بدهیم. با کمک پروردگار، همه چیز ممکن است و با همت و عزم راسخ، همه چیز میسر است. خوشـبختانه در این سالها هم همه‌ی اینها را در بخشهای مختلف تجربه کردید؛ هم در بخشهای سیاسی، هم در بخشـهای علمی، و در بخشـهای مختلف اینها را امتحان کردیم. هر جا وارد شـدیم، عزم راسخ را به کار بستیم، به خدا اعتماد کردیـم، خـدای متعـال راههـا را بـه روی مـا بـاز کرد. امیـدواریم ان‌شـاءاللَّه ایـن دهه‌ی فجر بر شـما و بر ملت ایران مبـارک باشـد و ان‌شاءاللَّه خداوند روح مطهر امام و شـهدا را با اولیائشان محشور کند و قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۹ ۲) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲

بیانات در دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوائی ارتش

بیانـات در دیـدار فرمانـده و پرسـنل نیروی هـوائی ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیـم خیلی خوشامدیـد عزیزان؛ سـرداران و افسـران و تلاشـگران یک جبهه‌ی بسـیار مهم از مجموعه‌ی جبهه‌ی مجاهـدت انقلاب! روز نوزدهم بهمن، روز بسـیار مهمی در تاریـخ انقلاب است. در آن حادثه‌ی بزرگی که اکثر شـما جوانها شنیده‌اید و ما آن را به چشم دیدیم، هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه‌ی خدائی و اخلاص وجود نـداشت؛ به همین جهت هم این حادثه در وقت خود بسـیار اثرگذار شد و در تاریخ هم ماندگار گردید. این خصوصـیتِ کار خـدائی و مخلصـانه است؛ میمانـد، اثر میگـذارد؛ این اثر هم مخصوص همـان زمانی که این پدیـده واقع شـد، نخواهـد بود؛ یک اثر مستمر و دائمی است. کار خدائی اینجوری است. آن روزی که جوانهای نیروی هوائی آمدند مدرسه‌ی علوی و با امام بیعت کردند و یک سـدی را شکسـتند، یک خطشـکنی بزرگ سیاسـی کردند، نه پُستی در انتظار آنها بود، نه مقامی، نه پولی، نه حتّی تحسـینی؛ آنچه احتمالاً ـ در انتظـار آنها وجود داشت، تهدیـد بود و خطر. پس هیـچ انگیزه‌ای جز انگیزه‌ی خـدائی وجود نـداشت. آن روز این حادثه‌ی خدائی اثرگذار شد، امروز هم بعد از گذشت سی و یک سال همچنان اثرگذار است. این روزها، روزهای دهه‌ی آخر صفر است؛ روزهای بعد از اربعین است. اگر نگاهی کنیم به تاریخ صدر اسـلام، این روزها روزهای زینب کبری (سـلام اللَّه علیها) است. آن کـاری هم که زینب کبری (سـلام اللَّه علیهـا) کرد، یـک کـارِ از همین جنس بود؛ یعنی کاری محضاً برای خـدای متعال، در دل خطرها و محنتها و زحمتها؛ یک ابراز وجود معنوی و الهی دین در چهره‌ی مصـمم زینب کبری (سلام اللَّه علیها). خوب است بدانیم و بفهمیم حروف تاریخ گذشـته‌ی بسیار ارجمندی را که تا امروز منشأ برکات فکری و معرفتی شده است و ان‌شاءاللَّه تا آخر دنیا هم

خواهد بود. زینب (سلام اللّه علیها)، هم در حرکت به سمت کربلا، همراه امام حسین؛ هم در حادثه‌ی روز عاشورا، آن سختی‌ها و آن محنتها؛ هم در حادثه‌ی بعد از شهادت حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام)، بی‌سرپناهی این مجموعه‌ی به جا مانده‌ی کودک و زن، به عنوان یک ولیّ الهی آنچنان درخشید که نظیر او را نمیشود پیدا کرد؛ در طول تاریخ نمیشود نظیری برای این پیدا کرد. بعد هم در حوادث پی‌درپی، در دوران اسارت زینب، در کوفه، در شام، تا این روزها که روز پایان آن حوادث است و شروع یک سرآغاز دیگری است برای حرکت اسلامی و پیشرفت تفکر اسلامی و پیش بردن جامعه‌ی اسلامی. برای خاطر همین مجاهدت بزرگ، زینب کبری (سلام اللّه علیها) در نزد خداوند متعال یک مقامی یافته است که برای ما قابل توصیف نیست. شما ملاحظه کنید؛ در قرآن کریم، به عنوان یک نمونه‌ی کامل ایمان، خدای متعال دو زن را مثال میزند؛ به عنوان نمونه‌ی کفر هم دو زن را مثال میزند. «ضرب اللّه مثلا للّذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا»؛(۱) که این دو مثال، مربوط است به زنانی که نمونه‌ی کفرند. یعنی به عنوان نمونه، از مردان مثال نمی‌آورد؛ از زنان مثال می‌آورد؛ هم در باب کفر، هم در باب ایمان. «و ضرب اللّه مثلا للّذین امنوا امرأت فرعون»؛(۲) یکی زن فرعون را به عنوان نمونه‌ی کامل ایمان مثال می‌آورد، یکی هم حضرت مریم کبری؛ «و مریم ابنت عمران».(۳) یک مقایسه‌ی کوتاه بین زینب کبری و بین همسر فرعون، عظمت مقام زینب کبری را نشان میدهد. در قرآن کریم، زن فرعون نمونه‌ی ایمان شناخته شده است، برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا. آن وقت مقایسه کنید زن فرعون را که به موسی ایمان آورده بود و دلبسته‌ی آن هدایتی شده بود که موسی عرضه میکرد، وقتی در زیر فشار شکنجه‌ی فرعونی قرار گرفت، که با همان شکنجه هم - طبق نقل تواریخ و روایات - از دنیا رفت، شکنجه‌ی جسمانی او، او را به فغان آورد: «اذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجّنهٔ و نجّنی من فرعون و عمله»؛(۴) از خدای متعال درخواست کرد که پروردگارا! برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن. در واقع، طلب مرگ میکرد؛ میخواست که از دنیا برود. «و نجّنی من فرعون و عمله»؛ من را از دست فرعون و عمل گمره‌کننده‌ی فرعون نجات بده. در حالی که جناب آسیه - همسر فرعون - مشکلش، شکنجه‌اش، درد و رنجش، درد و رنج جسمانی بود؛ مثل حضرت زینب، چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست نداده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه نرفته بودند. این رنجهای روحی که برای زینب کبری پیش آمد، اینها برای جناب آسیه - همسر فرعون - پیش نیامده بود. در روز عاشورا زینب کبری این همه عزیزان را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفته‌اند و شهید شده‌اند: حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) - سیدالشهداء - را دید، عباس را دید، علی‌اکبر را دید، قاسم را دید، فرزندان خودش را دید، دیگرِ برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محنتها را دید: تهاجم دشمن را، هتک احترام را، مسئولیت حفظ کودکان را، زنان را. عظمت این مصیبتها را مگر میشود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه‌ی این مصائب، زینب به پروردگار عالم عرض نکرد: «ربّ نجّنی»؛ نگفت پروردگارا! من را نجات بده. در روز عاشورا عرض کرد: پروردگارا! از ما قبول کن. بدن پاره پاره‌ی برادرش در مقابل دست، در مقابل چشم؛ دل به سمت پروردگار عالم، عرض میکند: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن. وقتی از او سؤال میشود که چگونه دیدی؟ میفرماید: «ما رأیت الّا جمیلا».(۵) این همه مصیبت در چشم زینب کبری زیباست؛ چون از سوی خداست، چون برای اوست، چون در راه اوست، در راه اعلای کلمه‌ی اوست. ببینید این مقام، مقام چنین صبری، چنین دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل میکند. این، عظمت مقام زینب را نشان میدهد. کار برای خدا اینجور است. لذا نام زینب و کار زینب امروز الگوست و در دنیا ماندگار است. بقای دین اسلام، بقای راه خدا، ادامه‌ی پیمودن این راه به وسیله‌ی بندگان خدا، متکی شده است، مدد و نیرو گرفته است از کاری که حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) کرد و کاری که زینب کبری کرد. یعنی آن صبر عظیم، آن ایستادگی، آن تحمل مصائب و مشکلات موجب شد که امروز شما می‌بینید ارزشهای دینی در دنیا، ارزشهای رائج است. همه‌ی این ارزشهای انسانی که در مکاتب گوناگون، منطبق با وجدان بشری است، ارزشهائی است که از دین برخاسته است؛ اینها را دین تعلیم داده است. کار برای خدا

خاصیتش این است. از جنس همین کار، کار انقلاب بود؛ لـذا انقلاب مانـدگار شـد، ثبات و اقتدار معنوی و حقیقی پیدا کرد، دوام پیـدا کرد. این انقلاب، انقلابی بود برای خـدا. آن روزی که این انقلاب آغاز شـد، این نهضت به وجود آمـد، مثل نهضت احزاب نبود، مثل حرکت سیاسـی حزبهای دنیا نبود که به قصد کسب قدرت باشد؛ حرکتی بود در عین مظلومیت، برای اجرای احکام الهی، برای ایجـاد جـامعه‌ی اسـلامی، برای اسـتقرار عـدالت در جامعه. آن کسانی که مجاهـدت کردنـد تا انقلاب به پیروزی رسـید، و آن کسانی که پای این انقلاب ایستادند و مجاهدت کردند تا این ثبات و دوام را پیدا کرد، نیتهای خالصشان بود. شهدای شما، شهدای نیروی هوائی، از این قبیل بودنـد. شـهدای نیروهای مسلح، همه از این قبیل هسـتند. آن کسانی که برای خـدا کار کردند، برای خدا تلاش کردنـد، خداونـد هم به کارشان برکت داد. چیزی که دشـمن انقلاب آن را نمیتوانـد درک کند، همین نکته است. چیزی که دسـتگاههای اسـتکبار و صـهیونیسم نمیتوانند بفهمند، همین مسئله است. نمیتوانند بفهمند که اسـتحکام این بنا به خاطر این است که برای خداست، بر پایه‌ی اخلاص بنا شده است و با مجاهدت پیش رفته است. لذا انقلاب و نظام اسـلامی دلها را تسـخیر میکند. شـما نگاه کنیـد ببینید امروز چند هزار رسانه، اعم از صوتی و تصویری و انواع و اقسام رسانه‌های گوناگون، با مدرنترین شـیوه‌ها علیه این نظام دارنـد کار میکننـد. صدها مغز و فکر در اتاقهای فکر نشسـته‌اند؛ هر روزی یک حرفی، یک شـعاری، یک فکری، یک ترفندی علیه این انقلاب دارند طراحی میکنند؛ اما نمیتوانند به انقلاب لطمه‌ای بزنند، نمیتوانند به نظام اسـلامی صدمه‌ای وارد کنند. این برای چیست؟ اسـتحکام این بنا به خاطر بنا شـدن بر اصل ایمان به خداست. آن کسانی که در این راه حرکت کردند، کار خدائی کردند. این نظـام، شبیه نظامهـای دیگر نیست. امروز هیـچ نظامی در دنیا نیست که این همه علیه او کار تبلیغاتی بکننـد، کار سیاسـی بکننـد، فشـار اقتصـادی وارد کننـد، تحریم وارد کننـد و او بتوانـد اینجور مسـتحکم بایسـتد؛ چنین چیزی در دنیـا وجود نـدارد. امـا این نظام ایسـتاده است، بعد از این هم خواهد ایسـتاد؛ این را همه بدانند. نه آمریکا، نه صهیونیسم، نه مجموعه‌ی مستکبران و زورگویان عالم، نه با وسائل سیاسـی، نه با وسائل اقتصادی، نه با تحریم، نه با تهمت، نه با تحریک ایادی خود در داخل، نخواهند توانست اندکی این انقلاب را بلرزانند. راز ماندگاری این انقلاب، اتکای به ایمانهاست؛ اتکای به خداست. لذا شـما می‌بینید آن روزی که توده‌ی عظیم مردم در سرتاسـر کشور احسـاس کننـد که دشـمنی‌ای متوجه انقلاب است، احساس کننـد که دشـمنیِ جـدی‌ای وجود دارد، بـدون فراخوان حرکت میکننـد می‌آینـد. روز نهم دی شـما دیدید در این کشور چه اتفاقی افتاد و چه حادثه‌ای پیش آمد. دشـمنان انقلاب که همیشه سـعی میکننـد راهپیمائی‌های میلیونی را بگوینـد چنـد هزار نفر آمده‌انـد - تحقیر کننـد، کوچک کنند - اعتراف کردند و گفتند در طول این بیست سال، هیچ حرکت مردمی‌ای به این عظمت در ایران اتفاق نیفتاده است؛ این را نوشتند و گفتند. آن کسانی که سعی در کتمـان حقـائق درباره‌ی جمهوری اسـلامی دارنـد، این را گفتنـد. علت چیست؟ علت این است که مردم وقتی احساس میکنند دشـمن در مقابل نظام اسلامی ایستاده است، می‌آیند توی میدان. این حرکتِ ایمانی است، این حرکتِ قلبی است؛ این چیزی اسـت کـه انگیزه‌ی خـدائی در آن وجـود دارد؛ دسـت قـدرت خـداست، دست اراده‌ی الهی است؛ این چیزهـا دست من و امثـال من نیست. دلها دست خـداست. اراده‌ها مقهور اراده‌ی پروردگار است. وقتی حرکت خـدائی شـد، برای خـدا شد، اخلاص در کار بود، خدای متعال اینجور دفاع میکند. لذا میفرماید: «انّ اللّه یدافع عن الّذین امنوا».(۶) این را دشمنان نظام اسلامی نمیفهمند، تا امروز هم نفهمیدنـد؛ لـذا تهدیـد میکننـد، حرف میزننـد، روشـهای گوناگون را به کار میگیرند، به خیال خودشان میگردند نقطه ضـعف برای جمهوری اسـلامی پیـدا کننـد؛ گاهی اسم حقوق بشـر را می‌آورنـد، گاهی اسم دموکراسـی را می‌آورنـد؛ ترفندهائی که امروز برای مردم دنیـا حقیقتاً ترفنـدهای مسـخره است. میگوینـد افکار عمومی؛ اما افکار عمومی اگر این حرفها را از آمریکا و صـهیونیسم باور میکرد، اینجور در دنیـا، در کشورهـای مختلف، ملتهـای مختلف، در مواقع گونـاگون، نفرت خودشان را از این سـران مسـتکبر نشان نمیدادند، که می‌بینید نشان میدهند. هر جا سفر میکنند، گروهی از مردم علیه‌شان شعار میدهند. پیداست که افکار عمومی دنیا فریب ترفنـدهای اینها را نخورده است. آن کسـانی دم از حقوق بشـر میزننـد که اوّلی‌ترین حقوق انسانهـا را، هم در زنـدانهایشان، هم در

سرتاسر دنیا، هم در تعاملشان با ملتها، و حتّی با ملت خودشان زیر پا لگدکوب میکنند! اینها میگویند حقوق بشر! شکنجه را قانونی میکنند! این افتضاح نیست برای یک کشور؟ این مایه‌ی سرافکندگی نیست که یک کشوری شکنجه‌ی زندانیان را قانونی بکند و به شکل قانون در بیاورد؟ آن وقت اینها دم از حقوق بشر میزنند، دم از دفاع از حرمت انسان و کرامت انسان میزنند! خوب، بینندگان و شنوندگانی که در دنیا این حرفها و این ادعاها را می‌بینند و میشنوند و آنها را با آن رفتارهائی که میدانند، مقایسه میکنند، اینها را مسخره میکنند. کی این چیزها را از اینها باور میکند؟ دم از دموکراسی میزنند؛ اما با مستبدترین و ارتجاعی‌ترین حکومتها در گوشه و کنار دنیا - از جمله در منطقه‌ی ما - عقد اخوت میبندند! امروز رژیمهائی که بیشتر مرتبط با آمریکا هستند، در منطقه‌ی خاورمیانه کی‌هایند؟ در شمال آفریقا کی‌هایند؟ از آنها مستبدتر وجود دارد؟ دم از دموکراسی میزنند؛ آن وقت با جمهوری اسلامی - این مردم‌سالاری درخشان که قدرت این را دارد که هشتاد و پنج درصد از صاحبان رأی را به پای صندوق رأی بکشاند - به عنوان دموکراسی در بیفتند! خوب، این مسخره است؛ این را همه میفهمند. بینندگان عالم، کسانی که میفهمند و قضایا را میدانند، این رویکرد آمریکائی را استهزاء میکنند. ملت ایران، ملت هوشمندی است؛ ملت هوشیاری است؛ تجربه کرده است. این قضایا مال امروز هم نیست برادران عزیز! عده‌ای از شماها به یاد دارید، جوانها هم بدانند؛ سی و یک سال است که این ماجرا بین دستگاه‌های استکبار و ملت ایران در جریان است. این قضایا مال امروز نیست؛ هم این تهدیدهایشان که همیشه ناکام مانده، هم تحریمهایشان، هم بدگوئی‌هایشان، هم تهمتهایشان. جمهوری اسلامی در فضای بمباران تبلیغاتی، اینچنین توانسته به این پیشرفتها دست پیدا کند. امروز نیروی هوائی شما با نیروی هوائی اول انقلاب قابل مقایسه نیست. مهارتهای امروز شما، توانائی‌های امروز شما، تجهیزات امروز شما، پیشرفتهای نیروی انسانی، ابتکارهای گوناگون، با اول انقلاب قابل مقایسه نیست؛ با بیست سال قبل هم قابل مقایسه نیست. ما روزبه‌روز پیش رفتیم؛ همه بخشهای کشور همین جور است. این کشوری که امروز آن توانائی‌های موشکی‌اش است، آن توانائی‌های زیست‌شناسی‌اش است، آن توانائی‌های هسته‌ای‌اش است، آن توانائی‌های لیزری‌اش است - که میدانید و شنیدید و اطلاع دارید - و در بخشهای گوناگون، توانائی‌هایش با این عظمت و با این درجه‌ی از اهمیت است، همان کشوری است که در اول انقلاب، ساده‌ترین تجهیزات را بایستی وارد میکرد؛ باید از این و آن وام میگرفت؛ باید ابتدائی‌ترین امکانات را از دیگران میخرید، و نمیفروختند؛ باید به چند برابر قیمت میخرید، و تهیدست بود. امروز این همان ارتش است، این همان نیروهای مسلح است، این همان مجموعه است، این همان نیروی هوائی است که امروز به این پیشرفتها نائل شده است، و همان مجموعه‌های گوناگون دانشگاهی و علمی و پژوهشی و فناوری است که به اینجا رسیده است. زیر بمبارانِ همین دشمنی‌ها و تهدیدها و تحریمها ما به اینجا رسیدیم. ملت ایران را از تهدید میترسانید؟ از تحریم میترسانید؟ آنچه که مهم است، این است که ملت عزیز ما اتحاد خود را حفظ کنند، وحدت کلمه را حفظ کنند. این وحدت کلمه، خاری در چشم دشمنان است. سعیشان این است که وحدت کلمه‌ی ملت را به هم بزنند. به گمان من مهمترین هدف از حوادث دوران فتنه‌ی بعد از انتخابات - این چند ماه - این بود که بین آحاد ملت شکاف بیندازند؛ سعیشان این بود. میخواستند بین آحاد مردم شکاف بیندازند، و نتوانستند. امروز معلوم شده است که آن کسانی که در مقابل عظمت ملت ایران، در مقابل کار بزرگ ملت ایران در انتخابات ایستادند، آنها بخشی از ملت نیستند؛ افرادی هستند یا ضد انقلاب صریح، یا کسانی که بر اثر جهالت خود، بر اثر لجاجت خود، کار ضد انقلاب را میکنند؛ ربطی به توده‌ی مردم ندارند. توده‌ی مردم راه خود را ادامه میدهد؛ راه خدا را، راه اسلام را، راه جمهوری اسلامی را، راه پیاده کردن احکام الهی را، راه رسیدن به عزت و استقلال در پناه اسلام را. ملت حرکتش اینجوری است. البته یک عده‌ای از اول با این مخالف بودند. یک عده‌ای از اول مایل بودند که آمریکا بر سلطه و سیطره‌ی ظالمانه‌ی خود بر این کشور برگردد؛ دنبال این بودند، الان هم پنهان نمیکنند. کسانی در بیرون کشورند، عواملی هم در داخل هستند؛ در این شکی نیست. فرزندان کسانی که از این انقلاب زخم خوردند، فرزندان کسانی که مزدوری رژیم طاغوت را کردند، اینها که از بین نرفتند؛ اینها هستند. همان کینه‌های سی ساله، امروز

هم وجود دارد؛ از اول هم بوده است. از اول انقلاب بودند، امروز هم هستند، بعد از این هم خواهند بود. یک عده‌ای هم هستند که از اساس با حاکمیت اسلام مخالفند، با فقه مخالفند؛ چه برسد با فقیه. مسئله‌ی آنها، مسئله‌ی اسلام است. لیکن اینها همه افرادی هستند که مجموعه‌ی کوچکی را تشکیل میدهند. این ملت عظیم، این عظمت ملی، در جهت اسلام، برای خدا، در راه خدا، با هم متفقند؛ حرفشان یکی است، دلشان یکی است؛ ولو سلائق سیاسی‌شان ممکن است مختلف باشد. این وحدت را میخواهند به هم بزنند. و ملت ایستاده است. روز بیست و دوی بهمن ان‌شاءاللّه به حول و قوه‌ی الهی ملت عزیز ایران نشان خواهد داد که چگونه با اتحاد خود، با وحدت کلمه‌ی خود، آنچنان مشتی به دهان همه‌ی مستکبرین، به آمریکا، به انگلیس، به صهیونیستها خواهد زد که باز هم مثل گذشته اینها را مبهوت کند. جمهوری اسلامی راه خودش را - راه عزت در سایه‌ی اسلام، امنیت در سایه‌ی اسلام، عدالت در سایه‌ی اسلام، مردم‌سالاری در سایه‌ی اسلام و برخاسته‌ی از اندیشه‌ی اسلامی - ادامه خواهد داد و بدون هیچ تردیدی، بدون هیچ سستی‌ای پیش خواهد رفت و نسلهای آینده قضاوت خواهند کرد. و بدانید؛ جوانهای امروز ما و نسلهای بعد از اینها خواهند آمد، با تجربه‌ی عظیم انباشته‌ی در دل این ملت در مواجهه‌ی با استکبار، و راه قله‌ها را ادامه خواهند داد و به این قله‌ها هم خواهند رسید. ملت ایران، شایسته‌ی رسیدن به قله‌هاست. ملتی که هوشمند است، دارای ابتکار است، دارای ایمان است، وقتی این ملت آزادی ناشی از اسلام را که انقلاب به ما عطا کرده است، داشته باشد، اینچنین ملتی در سیر خود، در حرکت خود، هیچ جا متوقف نخواهد شد. ان‌شاءاللّه این روز را شما جوانها خواهید دید. شما باید همت کنید. شما در بخش خودتان، و همه در بخشهای خودشان، تلاش کنند، همت کنند. نیروی هوائی - همان طور که فرمانده محترم نیرو گزارش دادند - پیشرفتهای خوبی داشته است؛ ما هم از پیشرفتهای خوب نیروی هوائی در بخشهای مختلف مطلعیم؛ لیکن در عین حال هیچ توقفی جایز نیست. به وضع موجود قناعت نکنید. ابتکارها را به کار بیندازید. شما شایسته‌ی بیش از این هستید، و ملت شما شایسته‌ی نیروی هوائیِ حتّی مقتدرتر از این است. این مجموعه‌ی نیروهای مسلح - از جمله نیروی هوائی - باید بتوانند عزت ملت ایران را، استحکام ملت ایران را مشخص کنند و نشان بدهند؛ مظهری باشند از ایستادگی و اقتدار این ملت، که ان‌شاءاللّه همین جور هم خواهد شد. امیدواریم خداوند متعال شهدای عزیز نیروی هوائی و ارتش جمهوری اسلامی ایران و مجموعه‌ی نیروهای مسلح و همه‌ی شهدای عزیز را با اولیائشان محشور کند و روح مطهر امام بزرگوار ما را که این روزها غالباً ملت ایران بیش از دیگر ایام، آشنا و مأنوس و دلگرم به یاد و خاطره‌ی آن بزرگوار و عزیز هستند، با اولیائش محشور کند و قلب مقدس ولی‌عصر ان‌شاءاللّه از همه‌ی شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) تحریم: ۱۰ ۲) تحریم: ۱۱ ۳) تحریم: ۱۲ ۴) تحریم: ۱۱ ۵) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ ۶) حج: ۳۸

بیانات در دیدار جمعی از مردم آذربایجان

بیانات در دیدار جمعی از مردم آذربایجان بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز که در این مناسبت بسیار باشکوه و فراموش نشدنی - یعنی مناسبت بیست و نهم بهمن تبریز - این راه طولانی را طی فرمودید، قبول زحمت کردید و حسینیه‌ی ما را منور کردید. حقیقتاً نَفَس گرم شما، زبان گویای شما، انگیزه‌های غیر قابل سکون و سکوت شما، که در همه‌ی موارد محسوس بوده است، فضای حسینیه را امروز گرم و گیرا و انقلابی کرد؛ همچنان که در طول زمان، همیشه مردم تبریز مظهر همین خصوصیات برجسته بوده‌اند. در طول تاریخِ نزدیک به خودمان، در حوادث بزرگ، از دوران مشروطه و قبل از مشروطه تا امروز، انسان دو ویژگی را در تبریز و در آذربایجان می‌بیند: یکی اینکه مردم تبریز در حوادث گوناگون همیشه آغازکننده بودند، شروع کننده بودند و ابتکار عمل را در دست گرفته‌اند. قضیه‌ی بیست و نهم بهمن از این قبیل است. اگر مردم بیدار تبریز در چهلم حوادث قم، آن حادثه‌ی بزرگ را به وجود نمی‌آوردند، این سلسله‌ی اربعین‌ها در کشور راه نمی‌افتاد و این حرکتِ خودجوش عظیم مردمی در سراسر کشور معلوم نبود چگونه به وجود خواهد آمد و چگونه ادامه پیدا خواهد کرد. بنابراین ابتکار

عمل را تبریزی‌ها کردند. در قضایای قبل هم همین جور بوده است، در قضیه‌ی مشروطه هم همین جور بود؛ تبریزی‌ها شروع‌کننده‌اند، مبتکرند. بسیاری از این شعارهائی هم که امروز در زبان مردم عزیز ما در سراسر کشور جریان دارد، غالباً از تبریز شروع شده است. خصوصیت دوم، وفاداری است. بعضی‌ها وارد یک راهی میشوند، اما ادامه نمیدهند و وفادار نمیمانند؛ حوادث گوناگون آنها را متزلزل میکند، مردد میکند؛ گاهی از راه برمیگردند، گاهی بدتر از برگشتن، اصل حرکت و راه را انکار میکنند؛ از این قبیل داشتیم. مردم تبریز و آذربایجان وفادارند، ایستاده‌اند. خدای متعال در قرآن میفرماید: «و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما».(۱) آن کسی که وفادار میماند، پای حرف حق و سخن حق می‌ایستد، گذشت زمان و حوادث دشوار، او را متزلزل نمیکند، خدای متعال به او پاداش بزرگی خواهد داد. یک عده‌ای اینجور نیستند، عهدشکنی میکنند؛ «فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه».(۲) عهدشکن به ضرر خود عمل میکند و در واقع به خاطر عهدشکنی، خود را خسارت‌زده میکند؛ راه خدا خسارتی نمی‌بیند. شما مردم تبریز و مردم آذربایجان وفاداری کردید و ایستادید. امام بزرگوار ما با اینکه با تبریز آشنائی نزدیکی نداشتند، اما مردم تبریز را خوب شناخته بودند. در آن قضایای فتنه‌ی اول انقلاب که در جاهای مختلف فتنه‌انگیزی شد، از جمله در تبریز، امام فرمودند که خود مردم تبریز جواب فتنه‌گران را خواهند داد، و دادند؛ همین‌جور شد. جز نیروی ایمان و غیرت و همت و آگاهی و بصیرت، چیز دیگری نمیتوانست آن فتنه‌ها و آن آتشها را خاموش کند. امروز هم همین جور است. جوانهای عزیزی که امام را ندیدند، دوران دفاع هشت ساله را ندیدند، «باکری»ها را ندیدند، شخصیتهای فداکار آن روز را که شهید شدند، ندیدند، اما با همان قدرت، با همان استقامت و با همان بصیرتی در صحنه حاضر میشوند که آن روز جوان تبریزی در بیست و نهم بهمن وارد میدان شد و در طول دوران جنگ تحمیلیِ هشت ساله، در جبهه‌های مختلف از خود دلاوری و فداکاری نشان داد. امروز جوانهای ما همین جورند. این معنایش چیست؟ چرا؟ قضیه چیست؟ قضیه را در حقانیت این سخن باید جستجو کرد: «سخن انقلاب، سخن حق». این، خاصیت حق است. «مثلا کلمهٔ طیّبهٔ کشجرهٔ طیّبه»؛ این یک درخت پاکیزه و سالم و خوش‌نهادی است که در زمین سالم رشد میکند. «اصلها ثابت و فرعها فی السّماء»؛ ریشه‌اش محکم است، شاخ و برگش هم رفته بالا. «تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»؛(۳) میوه‌ی او هم همیشگی است و در هر فصلی میوه‌ی خود را میدهد. یعنی یک بار مصرف نیست، مثل خیلی از این حرکاتی که در دنیا انجام میگیرد؛ به اسم انقلاب یا کودتا یا غیر ذلک حکومتها را تغییر میدهند، اما یک بار مصرفند؛ بعد در یک دوره‌ی کوتاهی، قضیه به شکل قبل از آن حرکت و نهضت یا گاهی بدتر برمیگردد. کلمه‌ی حق اینجور نیست؛ کلمه‌ی حق ماندگار است. امروز حرکت انقلاب، هدفهای انقلاب، همان چیزهائی است که در روز اول ترسیم شد و امام بزرگوار و حکیم ما آنها را ترسیم کرد. این هدفها با فطرت مردم هماهنگ بود، لذا مردم آن را گرفتند؛ والّا دل میلیونها مردم را به یک سمتی متوجه کردن، کار عادی‌ای نیست. وقتی کسی با فطرت سخن میگوید، از خدا حرف میزند، فطرتها به او متوجه میشود؛ «لو انفقت ما فی الأرض جمیعا ما الّفت بین قلوبهم و لکنّ اللّه الّف بینهم».(۴) دست قدرت خداست که دلها را به یک سمتی هدایت میکند؛ لذا نتیجه این میشود. در بیست و دوم بهمن، جمعیتی که در سی و یکمین سال ولادت انقلاب اسلامی در خیابانها حضور پیدا میکنند، از جمعیت سالهای قبل بیشتر است؛ نه فقط کم نشده است، کمرنگ نشده است، بلکه پُررنگ‌تر شده است، قوی‌تر شده است؛ برخلاف آن چیزی که در طبیعت عالم وجود دارد. شما یک سنگی را داخل آب بیندازید، یک موجی ایجاد میکند؛ اما هرچه میگذرد، لحظه لحظه این موج کوچکتر، کمتر و نامحسوس‌تر میشود، تا تمام میشود. گذشت زمان، امواج اجتماعی را خاموش میکند. این چه حقیقتی است که گذشت زمان آن را خاموش نمیکند، بلکه روزبه‌روز برجسته‌تر میکند؟ مثل حادثه‌ی کربلا. آن روز در آن بیابان خالی و بدون حضور دوستان و پُر از دشمنان، حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) و یارانش به شهادت میرسند، خانواده‌اش اسیر میشوند و آنها را میبرند و تمام. امروز بعد از گذشت قرنها، همان حادثه‌ای که باید در ظرف ده روز، پانزده روز اثری از آن نمیماند و یادی از آن نمیشد، ببینید چقدر برجسته است؛ نه فقط در بین میلیونها شیعه در کشورهای مختلف، در بین مسلمانان، بلکه در بین غیر مسلمانان، نام

حسین‌بن‌علی مثل خورشیدی میتابد؛ دلها را روشن میکند، راهنمائی میکند. انقلاب اینجوری است. این انقلاب هرچه زمان گذشته است، حقائق بیشتری را روشن کرده است. خوب، دشمن جور دیگری حرف میزند. بعضی‌ها هم با همان لغت دشمن حرف میزنند، با همان زبان دشمن حرف میزنند. آیا میفهمند یا نمیفهمند، آن با خداست؛ اما با زبان او حرف میزنند، سعی میکنند وانمود کنند که انقلاب از راه خود منحرف شده است؛ نه، اگر منحرف شده بود، این همه دل با نام انقلاب و یاد انقلاب به حرکت در نمی‌آمد؛ این همه ایمان و انگیزه به یاد این انقلاب بسیج نمیشد. در دنیا هم همین جور است. این انقلاب، امروز در کشورهای اسلامی هم آثارش در دلهای مردم محسوس است. به چند تا دولت معاند نگاه نکنید؛ ملتها این انقلاب را گرامی میدارند، بزرگ میدارند، به آن احترام میکنند، حسرت آن را برای خودهاشان میخورند؛ این نشانه‌های حقانیت است، نشانه‌های بقاء است؛ «تؤتی اکلها کلّ حین» است. خوب، من و شما همچنان که تا امروز به توفیق الهی وفادار مانده‌ایم، میتوانیم وفادار بمانیم. اگر چنانچه این وفاداری را حفظ کنیم، «فسیؤتیه اجرا عظیما»؛ خدا اجر خواهد داد. این اجر، مخصوص دنیا نیست، مخصوص آخرت هم نیست؛ هم دنیاست، هم آخرت؛ در دنیا عزت است، اقتدار است، رسیدن به آرمانهای والاست، در آخرت هم اجر الهی است، ثواب الهی است، که از همه چیز بالاتر است. اگر خدای نکرده سست‌عهدی کنیم، بدعهدی کنیم، در میانه‌ی راه هوی‌های نفس ما را به این طرف و آن طرف بکشاند، آن هم به ضرر خود ماست؛ انقلاب راه خودش را ادامه خواهد داد. آن کسانی که انقلاب را رها کردند، آن کسانی که طبق خواست دشمن در مقابل انقلاب ایستادند، ضرر کردند. خیال میکنند حالا بنشینند علیه انقلاب توطئه کنند، حرف بزنند، تحریک کنند، راه به جائی خواهند برد؛ نه، اشتباه است. در قضیه‌ی بیست و دوم بهمنِ امسال که این معجزه‌ی عظیم الهی خود را نشان داد، این حضور عظیم مردمی چشمها را خیره کرد، دشمنان و مخالفان - چه مخالفان معاند، چه مخالفان غافل - جور دیگری فکر کرده بودند، نقشه‌ی دیگری طراحی کرده بودند، خیالات دیگری در سر داشتند. از مدتها پیش تلاش کردند، کاری کنند که حادثه‌ی بیست و دوی بهمن را که یکی از مظاهر حضور مردمیِ این انقلاب است، خراب کنند؛ چه در تهران، چه در شهرهای دیگر کاری کنند که به درگیری بین مردم بینجامد؛ این را پیش‌بینی کرده بودند. در حرفهایشان گفتند که روز بیست و دوم بهمن جنگ داخلی در ایران شروع خواهد شد! ببینید چه کار کرده بودند که انتظار داشتند در ایران جنگ داخلی بشود. بعضی اینجور میگفتند، بعضی هم امیدوار بودند که بتوانند چهره‌ی مخالفی علیه نظام جمهوری اسلامی در بیست و دوم بهمن نشان بدهند؛ اینجور وانمود کنند که مردم از انقلاب بریده‌اند، از نظام جمهوری اسلامی بریده‌اند، در مقابل آن قرار گرفته‌اند؛ اینجوری فکر کرده بودند، اینجوری حساب کرده بودند. ملت ایران با آگاهی خود، با بصیرت خود، با همت خود، با دست قدرت الهی که دلهای آنها را بیدار کرد، به دهان همه‌ی این مخالفان مشت کوبیدند و حجت را بر همه تمام کردند. دشمنان خارجی هم باید بیدار شده باشند. رئیس جمهور آمریکا و دیگرانی مثل او، هی دم از مردم ایران میزدند: «ما طرفدار مردم ایرانیم». «مردم ایران با نظام جمهوری اسلامی مخالفند». این حرفها را بارها تکرار کردند. ببینید اینها وقتی مردم ایران را روز بیست و دوی بهمن توی خیابانها دیدند، چه حالی شدند؟ خذلان الهی برای دشمن، از این بالاتر؟ رسوائی برای دشمن، از این بالاتر؟ یک عده هم در داخل، بعضی از روی غفلت، بعضی از روی بی‌عقلی، بعضی از روی عناد و دشمنی، هی علیه نظام جمهوری اسلامی، علیه این حرکت کلی نظام حرف زدند؛ هی گفتند: مردم، مردم، مردم! خوب، این مردم. بیست و دوی بهمن نشان داد که مردم کجایند، چه میخواهند، چه میگویند. غرّه شدند به توهّمهائی که به آنها القاء شد. خیال کردند یا خودشان را به نادانی زدند که مردم از انقلاب دست شستند، مردم از امام دست شستند. روز بیست و دوی بهمن، آگاهی و بصیرت مردم، همت مردم، ایمان مردم و توفیق الهی که شامل حال مردم شد، پاسخ کوبنده‌ای به آنها داد. خارجی‌ها هم همین جور دچار توهّمند. الفاظ در غیر معانی خودشان به کار میروند. سردمداران کشورهای مستکبر - چند تا دولت مستکبر - می‌نشینند درباره‌ی نظام جمهوری اسلامی اظهار نظر میکنند و اینجور وانمود میکنند که جامعه‌ی جهانی با جمهوری اسلامی مخالف است. کدام جامعه‌ی جهانی؟ کدام جامعه‌ی جهانی با جمهوری اسلامی مخالف است؟ چهار تا،

پنج تـا دولت مسـتکبر - که غالباً ملتهای خودشان هم حرف آنها را قبول ندارنـد - با نظام اسـلامی، با جمهوری اسـلامی مخالفنـد. نظامهـائی که در پنجه‌ی کمپانی‌دارهـای صـهیونیست است، توی مشت زالوهای بین‌المللی است، البته که با جمهوری اسـلامی - که فریاد عـدالت سر داده است - مخالفند؛ باید هم مخالف باشـند. آن روزی که شـبکه‌ی اختاپوسـی سـرمایه‌داری جهانی از ما تعریف کنـد و با ما مخالف نباشد، آن روز ما باید عزا بگیریم. بله، چند تا دولت مسـتکبر و دولت زورگو با جمهوری اسـلامی مخالفند؛ اما جـامعه‌ی جهـانی به هیـچ وجه بـا جمهوری اسـلامی مخـالف نیست. جـامعه‌ی جهانی، یعنی ملتها. جامعه‌ی جهانی، یعنی بسـیاری از دولتهـائی که خودشـان هم از این مسـتکبرین ناراضـی‌اند؛ اگرچه اغلب جرأت نمیکننـد این نارضـائی را اظهار کننـد، اما ما میـدانیم ناراضـی‌اند. در گفتگوهـا، در اظهـارات، کاملاً‌ـ واضـح است، به مـا هم میگوینـد؛ ولی جرأت نمیکننـد اعتراض کننـد، میترسـند. ما نمیترسـیم. ما همان حرفی را که در دل ماست - که میدانیم در دل ملتهاست و در دل بسـیاری از دولتها هم هست - صریح میگوئیم. ما با اسـتکبار مخالفیم، ما با نظام سـلطه مخالفیم، ما با تسـلط چنـد کشور بر سـرنوشت عالم بشـدت مخالفیم و با آن مبارزه میکنیم و نمیگـذاریم اینها با سـرنوشت دنیا بازی کننـد. البته پیـداست؛ آن دولتها هم با ما مخالفند. آن وقت سـر قضـیه‌ی هسـته‌ای بهانه‌گیری میکنند، به نام حقوق بشـر بهانه‌گیری میکنند، به نام دموکراسـی بهانه‌گیری میکنند؛ همه هم در دنیا میدانند که اینها دروغ میگویند، میداننـد که اینها ریاکاری میکنند. حالا باز مأمورشان را فرسـتاده‌اند اینجا، اطراف خلیج فارس بگردند و باز همان دروغها و حرفهای بی‌ربطشان را علیه جمهوری اسـلامی تکرار کنند: ایران دنبال بمب هسته‌ای است! کی حرف شما را باور میکند؟ کی باور میکند که شما به منافع و مصالح ملتهای این منطقه می‌اندیشـید؟ شـمائی که ملتهای این منطقه را تا آنجا که توانستید و به شـما اجازه داده شده است، در زیر پای منافع نامشـروعِ خودتان لگدمال کردید. خلیج فارس را تبدیل کردید به انبار تسـلیحات. این کارها را آمریکائی‌ها کردند. پولهای کشورهای خلیجِ فارس را بمکند و ببرند، به جایش تسـلیحات خودشان را آنجا انبار کنند. شـما جنگ‌طلبید، شـما به عراق حمله کردیـد، شـما افغانسـتان را نابود کردیـد، شـما به جان پاکسـتان افتادیـد و هر جای دیگر هم که امکان پیـدا کنید، همین جنایات را تکرار خواهیـد کرد. آن وقت می‌آئید راجع به جمهوری اسـلامی حرف میزنید؟ همه‌ی ملتهای منطقه میدانند، بسـیاری از دولتهای این منطقه میداننـد؛ جمهوری اسـلامی طرفدار صـلح است، طرفدار برادری است، طرفدار عزت کشورهای این منطقه است، طرفـدار عزت کشورهـای اسـلامی است. راه افتادنـد مثـل دوره‌گردهـا! حرکتشـان هم از روی انفعـال است. سـی سال است که علیه جمهوری اسـلامی دارنـد توطئه میکننـد، و سـی سال هم هست که دارنـد شـکست میخورنـد. امسال برای چنـد دهمین بار جمهوری اسـلامی در مبارزه‌ی خود در قبال مستکبرین پیروز شد و مستکبرین شکست خوردند. حوادث بعد از انتخابات را که عده‌ای از روی نـادانی و محاسـبه‌ی غلط ایجاد کردنـد، دشـمن بهانه کرد، شایـد بتوانـد جمهوری اسـلامی را تضـعیف کنـد؛ اما بعکس شـد؛ همین حوادث موجب قدرت جمهوری اسلامی شد. اگر تا قبل از این حوادث کسی میخواست با استدلال به مردم اثبات کند که دشمن در کمین است، بعد از این حوادث مردم به چشم خودشان دیدند که دشـمن در کمین است. و ملت ایران اینجوری است؛ وقتی که دید دشـمن در کمین است، معطـل نمیکنـد، می‌آیـد تـوی میـدان. از این به بعـد هم به حـول و قوه‌ی الهی و به توفیق پروردگـار، همه‌ی قشـرهای مردم در کارهاشـان ان‌شـاءاللّه جـدی‌تر خواهنـد بـود و بـا انگیزه‌ی بیشـتر حرکـت خواهنـد کرد؛ در محیـط علم، در محیط صنعت، در محیط کارهای گوناگون، در محیط ادارات، در محیط کسب و کار، در محیط تجارت. همه بایـد تلاش کننـد، همه باید کار کنند. مسـئولیت مسئولین هم سنگین شد. مسئولان کشور، مسئولان قوای سه گانه، در مقابل این حرکت عظیم مردمی، در مقابل این هوشـیاری خیره کننده‌ی مردم، مسئولیتشان سنگین شد. این مردم برای دفاع از کشورشان، انقلابشان و ارزشهایشان آماده هستند. خدمتگزاران جامعه باید با خضوع و احترام در مقابل این ملت، کارهایشان را با قدرت و با جدیت دنبال کنند، برای مردم کار کنند. در کشور گرفتاری هست، نابسامانی هست، مشـکل هست؛ اما هیچ گرفتاری‌ای، هیچ نابسامانی‌ای، هیچ مشـکلی نیست که با دسـت اراده‌ی متکی به ایمـان، قابـل برطرف کردن نباشـد. ان‌شـاءاللّه مسـئولین کشور در قوای سه گـانه، در بخشـهای مختلف، خود آحـاد

مردم، هر کس به سهم خود، در نوبه‌ی خود، کوشش خواهند کرد، این مشکلات را برطرف خواهند کرد. همه بدانند؛ آینده‌ی ملت ایران، آینده‌ی درخشانی است. این ملت - همان طور که قبلًا عرض کردیم - تصمیم خودش را گرفته است؛ به اوج اهداف خود ان‌شاءاللَّه دسترسی پیدا خواهد کرد و نه فقط برای دنیای اسلام، بلکه برای همه‌ی ملتها الگو خواهد شد، تا بدانند راه عزت و عظمت از کجا میگذرد. امیدواریم پروردگار عالم همه‌ی ملت ایران را، شما مردم عزیز تبریز و آذربایجان را مشمول الطاف و عنایات و دستگیری‌های خودش قرار بدهد و قلب مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) از همه‌ی شما راضی باشد و مشمول دعای آن بزرگوار باشید و روح مطهر امام بزرگوار و شهدا از همه‌ی شما راضی باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱ و ۲) فتح: ۱۰ ۳) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۴) انفال: ۶۳

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ساخت ناوشکن جماران

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ساخت ناوشکن جماران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز برای من روز شیرین و دلپسندی بود؛ نه فقط به خاطر اینکه یک فروند رزمناو به ناوگان دریائی ارتش جمهوری اسلامی ایران افزوده شد - که این البته دستاورد باارزش و مهمی است - بلکه بیشتر از این جهت که جوانان ما، کارکنان هوشمند و دانشمند ما در این بخش از نیروهای مسلح، نتیجه‌ی امید و اعتماد و توکل خودشان را به چشم دیدند و این آنها را بر برداشتن گامهای بلند دیگر مصمم خواهد کرد؛ اساس کار این است. اساس کار این است که نیروی انسانی ما خود را و توانائی‌های خود را قدر بداند و آنها را بشناسد؛ آنچه را که خداوند متعال از استعداد و نیرو در وجود او به ودیعت گذاشته، به عرصه‌ی عمل وارد کند و از عظمت و بزرگی کارها نهراسد. این طرح کلانی که الان آقای دریادار سیاری بیان کردند، خوب، بلندپروازانه است؛ لیکن من داشتن چنین نظرها و ایده‌هائی را صددرصد تأیید میکنم. به دنبال این باشید که بتوانید حضور مقتدرانه و شجاعانه‌ی خودتان را برای دفاع از عزت کشور و ملتتان به همه نشان دهید. البته این مقدماتی دارد و کارهای لازمی را باید انجام داد. وقتی انسان نگاه میکند، با توجه به بعضی از واقعیتهای موجود، ممکن است بعضی از این خواسته‌ها دور از دسترس به نظر بیاید؛ لیکن من میگویم وارد راه میشویم، قدمها را یکی پس از دیگری برمیداریم و هرچه جلوتر برویم، رسیدن به نتیجه برایمان آسانتر خواهد شد. آن روزی که اینجا توی همین کارخانجات نیروی دریائی در بندرعباس، مسئله‌ی ساخت یک ناوشکن با ابعاد قابل قبول برای دریای عمان، برای اقیانوس هند، با تجهیزات مناسب مطرح شد، به نظرم میرسد که در همان دیدار، بعضی‌ها بودند که به نظرشان میرسید این کار شدنی نیست. نه فقط شدنی بود، بلکه نسبت به همتی که امروز شما برای کارهای بزرگ دارید، این یک کار چندان بزرگی هم به حساب نمی‌آید. یعنی امروز همت شما برای کارهای بزرگتر، بمراتب بیشتر از آن چیزی است که ناو جماران به ما دارد نشان میدهد و آن را در مقابل ما مجسم میکند. با اینکه برای این کار خیلی زحمت کشیده شده و این زحمات خیلی ارزش دارد - به کار بردن هوش و استعداد و توانائی و کار شبانه‌روزی و ... - در عین حال این کار در مقابل آنچه که شما امروز همت بر آن میگمارید که انجام دهید، کار بزرگی نیست؛ کارهای آینده‌ی شما مهمتر است. یقیناً موج ۲ از این برتر، و موج ۳ و ۴ از اینها بهتر خواهد شد؛ شاید با یک ابعاد کیفی بسیار باارزش‌تری، که قطعاً همین جور خواهد بود. خوب، اولاً لازم است من تشکر کنم. امروز تجربه‌های شما انباشته است، متراکم است؛ میتوانید از این تجربه‌ها استفاده کنید. به هر حال با اینکه زمان طولانی شده، اما همین طور که گفتم، امروز برای من یک روز بسیار خرسند کننده و روز مبارکی است که دارم نتیجه‌ی تلاش شما و زحمات شما را می‌بینم. ما هفتصد هشتصد سال سابقه‌ی دریانوردی داریم. آن روزی که از بنادر خلیج فارس کشتی‌هایمان به اقصی نقاط آسیا میرفت، خیلی از کشورهائی که امروز در دریانوردی تبحر و شهرت پیدا کرده‌اند، اصلاً وجود قابل ذکری نداشتند. با این سابقه، با این توانائی‌هائی که ملت ما دارد، با این ذهن خوب، با این هوش سرشار، با این سرانگشتان مهارت‌یاب که جوانهای ما دارند، مردم ما دارند، ما چرا باید اینقدر عقب بمانیم که حالا وقتی یک

دستاوردی پیدا میکنیم، اینطور خوشحال شویم؟ در طول این قرنها به ملت ما جفا شده. کی جفا کرده؟ خارجی‌ها جفا کرده‌اند؟ نه، حکمرانان فاسد. من از پرتغالی‌ها یا از هلندی‌ها یا از انگلیسی‌ها که آمدند سواحل و جزائر ما را تصرف کردند، گله نمیکنم؛ خوب، آنها کشورها و دولتهائی هستند که دنبال منافع خودشان بودند، و قدرتهای مادی از این کارها میکنند؛ میروند هزاران فرسنگ فاصله از کشورشان دست‌اندازی میکنند؛ مگر شبه قاره‌ی هند را نگرفتند؟ مگر مناطق شرقی‌تر را تصرف نکردند؟ مگر امروز این کارها را در دنیا نمیکنند؟ گله از آنها نیست؛ گله از آن قدرتهای فاسد و خودکامه و فاقد انگیزه و عزم است که نتوانستند حیثیت و آبروی ایران و ایرانی را حفظ کنند، تا دشمن بیاید یک روز بندرعباس را، یک روز جزیره‌ی هرمز را، یک روز قشم را، یک روز بقیه‌ی جزائر را یکی یکی از دست این ملت خارج کند و مدعی هم باشد. این، حق ملت ایران نبود. جمهوری اسلامی اگر فقط همین کار را کرده باشد که روح خودباوری را، روح احساس عزت و هویت را به این ملت و این کشور و ماها برگردانده باشد، سالیان سال باید شکرگزارش بود. و من میخواهم به شما عرض کنم: اسلام، تفکر اسلامی و روح برخاسته‌ی از ایمان قرآنی اجازه نمیدهد که یک ملت اینجور توانائی‌هایش سرکوب شود، استعدادهایش پامال شود؛ اجازه داده شود که به خاطر بی‌اعتنائی به توانائی ذاتی او، به حالت تخدیرشده بیفتد و دیگران بیایند بر سرنوشت او مسلط شوند. اسلام این را نمیگذارد، و جمهوری اسلامی هم این را نمیگذارد. اینکه شما می‌بینید مستکبرین عالم، قدرتهای زورگو، قدرتهای سیطره‌طلب به جان جمهوری اسلامی می‌افتند - البته تا حدی که میتوانند - علتش همین است: عادت کرده‌اند از این سفره‌ی بی‌صاحب هرچه میخواهند و میتوانند، بردارند و بهره‌برداری کنند. حالا که می‌بینند نه، ملت که صاحب اصلی این سرزمین است، بیدار شده، نمیگذارد، دست رد به سینه‌هاشان میزند، طبیعی است خشمگین میشوند؛ مسئله‌ی توطئه‌ها این است. گناه جمهوری اسلامی و گناه ملتی که به این جمهوری و به این اسلام دل سپرده و در راه او حرکت کرده، فقط همین است که میخواهد زیر بار زور و سلطه و توهین دیگران به شخصیت خودش نرود. البته این هم یک آزمایش است برای تاریخ، تا تاریخ و نسلهای آینده بدانند که اگر یک ملتی با احساس هویت، با اعتقاد به قدرت ذاتی خودش، نیروهایش را به صحنه آورد؛ چه نیروی علمی‌اش را، چه نیروی صنعتی‌اش را، چه نیروی تجربی‌اش را، چه مهارتهایش را، چه ایمانش را - که بالاترین نیروهاست - جسم و جانش را وقتی به صحنه آورد، هیچ قدرتی در دنیا نمیتواند بر عزم او، بر خواست او، بر همت او غلبه و سیطره پیدا کند؛ شکست میخورند. تا الان هم شکست خورده‌اند، بعد از این هم شکست میخورند. هرچه نشانه‌های توانائی‌های شما و ایستادگی شما و استقامت شما بیشتر باشد، بدانید آنها خشمگین‌تر میشوند. اگر بتوانند، این خشم را در عمل اعمال خواهند کرد؛ اگر نتوانند هم، مجبورند زنجیر بجوند و پیشرفت شما را تماشا کنند؛ و همین جور خواهد شد. بعد از بیست و دوی بهمن، بعد از این حرکت عظیم مردمی، که اینها کشور را، ملت را، انقلاب را، نظام جمهوری اسلامی را جور دیگری خیال کرده بودند و مأیوس و دلسرد شدند، باز هر حرکت بزرگ شما آنها را خشمگین میکند. حرفهائی که امروز آمریکائی‌ها میزنند، از صدر تا ذیلشان، از رئیس جمهورشان تا سخنگوی فلان وزارتخانه‌شان، و همچنین بعضی از غربی‌های دیگر، نشان‌دهنده‌ی عصبانیت است. عصبانی‌اند، خشمگینند، ناامیدند، نمیدانند باید چه کار کنند. گاهی تهدید میکنند، گاهی آن تهدید را پس میگیرند، گاهی ترمیم میکنند، گاهی اینجا آنجا تهمت میزنند. این حرف تکراریِ از دهن افتاده‌ی مهملی که راجع به ساخت سلاح اتمی به جمهوری اسلامی نسبت میدهند، نشان‌دهنده‌ی نهایت ناتوانی اینها حتّی در زمینه‌ی تبلیغات است. جمهوری اسلامی هیچ اصراری هم ندارد که در دفاع خودش در این قضیه خیلی احساسات به خرج بدهد؛ نه، ما اعتقاد به بمب اتم نداریم، به سلاح اتمی نداریم؛ دنبالش هم نخواهیم رفت. برطبق مبانی اعتقادی ما، مبانی دینی ما، به کار بردن اینگونه وسائل کشتار جمعی اصلاً ممنوع است، حرام است؛ این، ضایع کردن حرث و نسل است که قرآن آن را ممنوع کرده؛ ما دنبال این نمیرویم. ما دنبال آن چیزی میرویم که قدرتهای سلطه‌گر حقیقتاً از آن باید بترسند، و من اعتقادم این است الان هم از همان میترسند و آن، بیدار کردن روح حماسه و عزت اسلامی است در همه‌ی امت اسلام. ما این کار را خواهیم کرد؛ این را بدانند. امت اسلامی را که اتفاقاً از لحاظ

وضـعیت جغرافیـا در نقطه‌ی حساسـی از دنیـا هم قرار گرفته‌انـد - هم از لحاظ سوق‌الجیشـی، هم از لحاظ اقتصادی و منابع طبیعی - علی‌رغم میل خودشان، مورد اسـتثمار قرار میدهند. ما رسالتمان این است، همتمان این است که به دنیای اسـلام هشدار بدهیم. و این هشـدار، مؤثر هم واقع شـده؛ می‌بینیـد در جـا به جـای دنیـای اسـلام، نفرت از سـلطه‌گران، از سـیطره‌خواهان، از خصوص آمریکـا، روزافزون است. اینهـا می‌آینـد بـدروغ اینجـا ادعـا میکننـد که ایران علیه کشورهـای همسـایه است؛ نه، خود کشورهـای همسایه هم میداننـد اینجوری نیست. اگر یک چنـد صـباحی اول انقلاب کشورهای خلیج فارس و بعضـی کشورهای همسایه‌ی دیگر دچار خطا شدند و تصور کردند که جمهوری اسلامی با آنها طرف است، بعد در گذر زمان فهمیده‌اند که اینجور نیست. اینها برادرهای مایند، اینها همسایگان ماینـد. این مجموعه‌ی خلیج فارس میتواند با یک سیاست خردمندانه و عاقلانه‌ی جمعی و به سود همه‌ی کشورهای حاشیه‌ی خلیـج فارس بخوبی اداره شود. عنصری که این حرکت درست را، این حرکت معقول را تهدید میکند، حضور بیگانه و به طور ویژه حضور آمریکا در منطقه است. امنیت این منطقه به وسیله‌ی آمریکا مخدوش میشود، نه به وسـیله‌ی کشورهای منطقه؛ آنها هستند که بر این منطقه و بر این کشورها دارند ناامنی تحمیل میکنند؛ اختلافات بین این کشورها را آرزو میکنند. هرچه هم بتوانند، توی این زمینه کار میکنند. البته گاهی شده حیله‌های آنها گرفته، ترفندهایشان گرفته؛ بسیاری از مواقع هم ناکام مانده‌اند، بعد از این هم ان‌شاءاللَّه ناکام خواهنـد بود. اینها میخواهنـد چشم کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس و این مراکز حساس را از دشـمن اصلی و حقیقی منصرف کنند. دشمن حقیقی و اصلی این منطقه، صهیونیستهایند و رژیم ایالات متحده‌ی آمریکاست؛ آنها به دلیلی، و اینها به دلیل دیگری. میخواهند نظرها را غافل کنند، چشمها را از دشمن اصلی برگردانند؛ لذا یاوه‌گوئی میکنند. جمهوری اسلامی متکی به دلهـای میلیونهـا انسان است. وقتی صـدای واحـدی از حنجره‌ی ده‌ها میلیون انسان با قـدرت ادا میشود، این سـخن قابل محو شـدن نیست؛ امواج این سـخن در دنیا باقی میماند و ماندگار میشود. شوخی است؟ ده‌ها میلیون انسان با هم فریاد نفرت از اسـتکبار، نفرت از نظام سلطه‌ی جهانی و پافشاری بر عزت ملی و ایمان اسلامی را سرمیدهند؛ آن هم نه یک بار، نه دو بار؛ سی سال است که مردم دارند این فریاد را سر میدهند؛ این از بین رفتنی نیست. فریاد هماهنگ این همه حنجره و این همه دل، ماندنی است؛ اینها جزو قوانین حتمی طبیعت و تاریخ است؛ مثل قانون جاذبه است، مثل قوانین دیگر طبیعی است؛ لذا تخلف ندارد. این صدا ماندگار است. شرط این است که ما هر کـدامی کار خودمان را درست انجام دهیم. من بارها این حدیث را از قول پیغمبر اکرم به مخاطبان گفته‌ام: «رحم اللَّه امرء عمل عملا فأتقنه»؛ رحمت خدا بر کسـی که کار را انجام دهد و آن را محکم انجام دهد، درست انجام دهد، با اتقان انجام دهد. کار را باید با اتقان انجام داد. خوب، یک نکته این است که ساخت این ناوشـکن، صـرفاً ساخت یک ناوشکن نبود؛ این نهادینه‌سازی طراحی و ساخت رزمناوهای بزرگ در کارخانجات کشور بود؛ دانشگاه‌های ما بهره بردنـد، دانشـگاه امام خمینی بهره برد، صـنایع نیروی دریـائی بهره بردنـد، صـنعت وزارت دفـاع بهره برد؛ ذهنهـا بـه کـار افتـاد و در بخشـهای گونـاگون الکترونیـک، دسـتگاه‌های مختلف به کـار وادار شدنـد. خود این تحرک ورزشـیِ ذهنی و عملی، برای کشور یـک دسـتاورد است؛ که این حالت تحرک، خودش کمتر از به دست آوردن و دارا شـدن یـک رزمنـاو با این خصوصـیات نیست؛ این خیلی باارزش است؛ این را حفظ کنیـد؛ نگذاریـد این حرکت علمی و صـنعتی از دور بیفتـد؛ پی‌درپی کـار، پی‌درپی ابتکار. ما در سالهای گذشـته از سواحل طولانی دریـای عمـان بهره‌ی لازم و کـافی را نبرده‌ایم. ذهنمـان همه‌اش متوجه خلیـج فـارس بوده، اهمیت دریای عمان از نظر ما مغفولٌ‌عنه مانده. این نگاه جدید که نگاه به دریای عمان است به وسیله‌ی ارتش جمهوری اسلامی، میتواند کارهای بزرگی را انجام دهد؛ این برای منطقه‌ی جنوب شـرقی کشـور یـک مـوهبت الهی است. بنـابراین دولـت و دسـتگاه‌های مختلـف - چـه وزارت دفـاع، چه وزارتخانه‌هـای دیگر که مرتبط با این کارنـد - همه بایـد به پیشـرفت این کار کمک کننـد. خوب، این کارها ممکن است ان‌شاءاللَّه بشود؛ امـا من میخواهم این را بگویم که اگر همین پیشـنهادهائی که ایشـان کردنـد، آنچنـان که مورد نظر ایشـان است - که من هم تأییـد میکنم - به خاطر محـدودیتهای گوناگون و یا به هر دلیلی انجام هم نگیرد، باز بایـد کار پیش برود، باز بایـد کار انجام بگیرد.

من میگویم ظرفیت توانائی‌های نیروی انسانی در همه‌ی موارد - که این تجربه‌ی سی ساله‌ی بنده است در مدیریتهای گوناگون - میتواند جبران کننده‌ی بسیاری از کمبودها باشد. یک جا اعتبارات نیست، میتوان کمبود اعتبارات را با کیفیت دادن به مدیریت جبران کرد. در نگاه اول ممکن است مشکل یا نشدنی به نظر بیاید؛ اما عملی است، شدنی است؛ اینها را ما تجربه کرده‌ایم؛ هم در جنگ تجربه کرده‌ایم، هم در مسائل گوناگون بخشهای مختلف کشور تجربه شده. اگر میخواستیم با همان نگاهِ اول نگاه کنیم، خیلی چیزها را اول انسان با یک نگاه ساده ازدست‌رفته میپنداشت؛ بعد که انسان وارد کار شد، دید نه، میتوان، میشود. اعتبارات نیست، منابع نیست؛ اما قدرت مدیریت هست، عقل هست، صرفه‌جوئی هست، دیدن و شناختن امکانات در گوشه و کنار هست. گاهی یک امکانی در اختیار شما هست، به آن توجه ندارید، از آن استفاده هم نمیکنید، از یک منبع دیگری دارید استفاده میکنید؛ بعد که آن منبع بسته شد، به خودتان نگاه کردید، این امکان را می‌بینید، جلوی چشم شما این امکان خودش را نشان خواهد داد. بنابراین نگذارید این حرکت از دور بیفتد. کار را دنبال کنید؛ چه اینجا، چه در شمال، چه در بخشهای گوناگون دیگر. هماهنگی بین دستگاه‌هائی که در حلقه‌ی تنگاتنگ و نزدیکتری توی این مسئله به هم مرتبطند، خیلی لازم است؛ مثل همکاری با وزارت دفاع. وزیر دفاع هم اینجا حضور دارند؛ به این نکته توجه بشود. گاهی اوقات به من شکایت میکنند از اینکه برخی از وعده‌هائی که داده شده، بوقت عمل نشده. خوب، ممکن است اینجور باشد. بایستی بنشینید رسیدگی کنید؛ از جمله همین عقب‌ماندگی صنعت در پروژه‌ی «موج ۲». البته اخیراً ارتش یک پیشنهادی به ما کرده، ما گفته‌ایم بررسی کنند ببینیم چه کار میشود کرد که جبران بشود. بعضی از موتورها برای اورهال(۱) فرستاده شده، برنگشته - آنطور که میگویند - مثل موتورهای اصلی ناوچه‌های کلاس پیکان. از این قبیل، مواردی هست که مورد گلایه است. خوب، نباید گلایه کرد. شما از هم دور که نیستید، با همید، مال یک مرکزید، مرتبط به یک هدف هستید؛ بنشینید مشکلات را حل کنید. البته ستاد کل باید حتماً به این هماهنگی‌ها و این نزدیک شدنها کمک کند. من میخواهم یک سفارش عرض کنم: این ساخت بسیار بااهمیت را با تولید قطعه‌های لازم باید تکمیل کنید. حالا شاید در خلال گزارشهای امروز به گوشم خورد که قطعه‌سازی شروع شده. به هر حال اگر اینجور نیست، من تأکید میکنم. مسئله‌ی قطعه‌سازی، خیلی مهم است. نگذاریم هنگام نیاز یا نزدیک هنگام نیاز، به سراغ قطعه‌هائی که مورد نیاز است، برویم؛ نه، از همین اول، کار قطعه‌سازی را به عنوان یک کار مستقل دنبال کنید؛ خود این فوائد و برکاتی دارد. من میخواهم بر روی شناورهای زیرسطحی هم تأکید کنم. نیروی دریائی یکی از هدفها و جهتگیری‌های کلی‌اش باید مسئله‌ی شناورهای زیرسطحی باشد. امروز اگر همان جور که قبلاً ـ گفته‌ایم نیروی دریائی یک نیروی راهبردی است - که همین هم هست - و در دفاع از کشور جزو خطوط مسلّم حتمی است، باید با زیرسطحی‌ها منطقه را در دست بگیرید. یک مسئله هم مسئله‌ی جنگ الکترونیک است. من بارها در طی سالها، هم در دیدار با نیروی دریائی، هم در دیدار با نیروی هوائی، روی مسئله‌ی جنگ الکترونیک تأکید کرده‌ام، باز هم تأکید میکنم. دشمنان شما بر روی توانائی‌های الکترونیکی در زمینه‌ی سلاحهای جنگی متمرکزند و سالها هم هست که دارند کار میکنند. دفاع الکترونیکی برای ما خیلی مهم است. روی مسائل الکترونیک کار کنید. خوشبختانه ما زمینه داریم: صنایع الکترونیک ما خوب است، دانشمندان خوبی داریم، فعالان خوبی داریم و یک سرمایه‌ی عظیم تمام نشدنی داریم که آن، جوانهای ماینـد. ان‌شاءاللّه خداوند متعال همه‌ی شماها را حفظ کند. برای شما دعا میکنم و امیدوارم که شما جوانان نیروی دریائی بتوانید ان‌شاءاللّه یک نیروی دریائی‌ای بسازید که در شأن ملت ایران باشد. گفتند که کشور ما یک کشور دریائی است. واقعش هم همین است دیگر؛ متصل به اقیانوس و دارای دریا، آن هم دریائی به این حساسیت؛ چه خلیج فارس، چه دریای عمان و بقیه‌ی بخشها و مراکزی که اینقدر این منطقه را حساس کرده است. خوب، این کشور دریائی، احتیاج به یک نیروی دریائی حقیقتاً برجسته و ممتاز دارد؛ و این حتماً به دست خواهد آمد، و کننده‌ی این کار هم همین شما جوانهای عزیز هستید. ان‌شاءاللّه خداوند متعال شما را حفظ کند، مشمول ادعیه‌ی حضرت بقیةاللّه (ارواحنا فداه) باشید و ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مبارک امام ان‌شاءاللّه شما را در عوالم ملکوت

دعا کنند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) پیاده کردن موتور برای بازدید و تعمیر

بیانات در دیدار خانواده شهید عبدالحسین برونسی

بیانات در دیدار خانواده شـهید عبدالحسـین برونسی بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم خدا ان‌شاءاللَّه شهید عزیزمان را - مرحوم شهید برونسی را، یـا همـان‌طور که عرض کردیم اوستا عبدالحسین برونسـی را - رحمت کنـد. این خیلی برای جامعه‌ی ما و کشور ما و تاریخ ما اهمیت دارد که یـک شـخص خوانـده شـده‌ی به عنوان «اوسـتا عبدالحسـین» - نه دکـتر عبدالحسـین است، نه به معنـای علمی اسـتاد عبدالحسـین است؛ بلکه اوستا عبدالحسین است، اهل بنائی و اهل کارِ دستی و اهل شاگردیِ فلان مغازه؛یعنی اوستا عبدالحسین بنا - از لحـاظ معرفت و آشـنائی بـا حقـایق به جـائی میرسـد که قبـل از پیروزی انقلاب در ظریف‌ترین کارهای انقلابیِ جوانهائی که در مسائـل انقلابی کار میکردنـد شـرکت میکنـد - البته من از نزدیک در جریان آن کارها نبودم و در آن زمان یادم نمی‌آیـد که با این شهید ارتباطی داشته باشم؛ لاکن اطلاع دارم، میدانم، شنیدم و توی کتاب هم خواندم - بعد از انقلاب هم وارد میدان جنگ میشود. میدانیـد، در دفاع هشت ساله - در مجموعه‌ی داوطلبان و سپاه و اینها - هیچکس بعنوان فرمانـده و رئیس وارد میدان نمیشد؛ همه بر اسـاس تلاش خودشان به مقامات بالا میرسیدند؛ یعنی یک نفری وارد میشـد، بسیجی معمولی بود؛ بعـد می‌دیدنـد آدم قابلی است، میشـد فرمانـده‌ی دسته یا فرمانـده‌ی گروهان، بعـد میشد فرمانده‌ی گردان، بعد میشد فرمانده‌ی تیپ، میرفت بالا. مدیریت جنگِ آن زمـان هم فقـط مـدیریت نظـامی نبود؛ من چون اوائـل کـار، مـدت کوتـاهی از نزدیک کارها را میدیـدم، بعـد هم که از دور؛ تهران بودیم، لاـکن جریانهـا را میفهمیـدم و میدانسـتم. مـدیریت، صـرفاً مـدیریت نظامی نبود؛ مـدیریت سیاسـی بود، مـدیریت فکری بود، مدیریت انسانی و ادبی و اخلاقی بود؛ تا کسـی این چیزها را نداشت، نمیتوانست مجموعه‌ی زیردست خودش را اداره کند و هدایت بکنـد. این شـهید عزیز وارد میشـود؛ نه معلومـات دانشـگاهی دارد، نه عنـوان و تیـتر رسـمی و دانشـگاهی دارد، امـا آنچنـان در کـار مدیریت جنگ پیشـرفت میکند که به مقامات عالی میرسد و شخصـیت برجسته‌ای میشود؛ شخصیت جامع‌الاطرافی که مثلاً فرمانده‌ی تیپ میشود، بعد هم به شـهادت میرسد. ایشان اگر چنانچه به شـهادت نمیرسید، مقامات خیلی بالاتر - از لحاظ رتبه‌های ظاهری - را هم طی میکرد. اینها جزو عجایب انقلاب ماست. جزو چیزهای اسـتثنائی انقلاب ماست که دیگر نظیر ندارد؛ نمیشود هیچ جای دیگر را بـا ایـن مقـایسه کرد. همـان‌طور کـه آقـای اسـتاندار خراسـان نقـل کردنـد، مـن از افرادی شـنیدم کـه ایشـان در آن وقـت، برای مجموعه‌های دانشـجوئی و دانشـگاهی که از مشهد میرفتند آنجا، صحبت میکرد و همه را مجذوب خودش میکرد. خود من هم نظیر این را باز دیده بودم. مرحوم شـهید رسـتمی - که او هم از شـهدای خراسان است؛ یک فرد روسـتائی و به ظاهر عامی - توی جمعی که فرمانـدهان درجه‌ی یک نشسته بودنـد و رئیس جمهور وقتِ آن روز هم نشسته بود، آمـد صـحبت کرد و گزارش میدان جنگ داد، جوری که همه‌ی این فرماندهان رسـمی‌ای که نشسته بودند مبهوت شدند! استعداد انقلاب برای پرورش شخصیتهای برجسته و افراد، تا این حـد است؛ اینها را نبایـد دست کم گرفت؛ اینها اهمیت انقلاب و عظمت انقلاب و عمق انقلاب را نشان میدهـد. ماها به ظواهر نگاه میکنیم؛ این اعماق را باید دید. وقتی انسان این اعماق را می‌بیند، آن وقت افق در مقابل چشـمش اصلاً یک چیز دیگری میشود و این حوادث گونـاگونی که پیش می‌آیـد - این مخالفتهـا، این دشـمنیها، این ناخن زدنها و پنجه کشـیدنها - دیگر به چشـم انسان نمی‌آید؛ اینها در مقابل آن حرکت عظیمی که دارد انجام میگیرد چیزهای کوچکی است. به نظر من شـهید برونسی و امثال او را باید نماد یک چنین حقیقتی به حساب آورد؛ حقیقت پرورش انسانهای بزرگ با معیارهای الهی و اسلامی، نه با معیارهای ظاهری و معمولی. به هر حال هر چه از این بزرگوار و از این بزرگوارها تجلیل بکنیـد زیاد نیست و بجاست. ان‌شاءاللَّه امیدواریم که خداوند کمک کند. خانواده‌ی محترم شـهید برونسـی هم خانواده‌ی بسیار خوبی‌اند؛ همان روحیه‌ی معنوی و صفا را در این خانواده - در دو سه باری که از نزدیک باهاشان آشـنا شدم - من دیدم. همسـر ایشان هم خانم صـبور و شـکیبائی است که سختیهای دوران مبارزه و

بعد دوران جنگ و اینها را تحمل کرده و این بچه‌ها را بزرگ کرده. ماشاءاللّه، آدم پنج تا پسر بچه‌ی شیطان را بزرگ کند، چیز کمی نیست. بچه‌های شهید برونسی هم قاعدتاً همچین بچه‌های نرم و آرامی نیستند، آنها هم همین‌طور هیجانی هستند؛ اینکه آدم بتواند این بچه‌ها را اینجور بزرگ کند و ماشاءاللّه به ثمر برساند، خودش خیلی هنر میخواهد. سلام ما را هم به آن خانم برسانید.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً تشکر میکنم از آقایان محترم که ارکان‌البلاد هستید، به خاطر زحمت حضور در این اجلاس مهم و بیان این مطالب و تشریف‌آوردنتان به اینجا. ان‌شاءاللّه خداوند شما را موفق بدارد و همه‌ی ما را توفیق بدهد که بتوانیم به وظائفمان عمل کنیم. درگذشت مرحوم آقای فاکر را هم به همه‌ی شما برادران عزیز و همکاران ایشان تسلیت عرض میکنیم و برای از دست دادن یک عنصر خدمتگزار و غیور و پرتوان و پرکار، عرض تأسف میکنیم. از سال ۱۳۴۲ بنده شاهد فعالیت ایشان و تحمل زندان به وسیله‌ی ایشان بودم. ما سال ۴۲ با مرحوم آقای فاکر در مشهد همزندان بودیم. خدا ان‌شاءاللّه درجات ایشان را عالی کند. مسئله‌ی خبرگان و مجلس خبرگان - همین‌طور که بارها عرض شده است - یک مسئله‌ی بسیار مهم و استثنائی است؛ یکی از تمایزات نظام جمهوری اسلامی این است. مجموعه‌ی خبرگان، مجموعه‌ی علمای صاحب‌نام و صاحب شأن در بین مردم، و مورد اعتماد مردم در همه‌ی قضایا، بخصوص در قضیه‌ی بسیار مهم رهبری و انتخاب رهبری و قضایای مربوط به آن محسوب میشود. و همین حضور اثرگذار و حساس در بین مردم، آثار و برکات خودش را داشته است و دارد. حضور مردم در حوادث بزرگ و مهم و اعلان موضعی که میکنند - مثل راهپیمائی مهم بیست و دوم بهمن، که واقعاً یک پدیده‌ی عظیمی بود در تاریخ انقلاب در این شرائط و با این اوضاع و احوال؛ و قبل از آن، حضور مردم در خیابانها در سراسر کشور در نهم دی - بدون اینکه علما و راهنمایان معنوی مردم که مورد اعتماد آنها هستند، دلهای مردم را به حقائق این انقلاب متوجه کنند، میسر نمیشد. نقش علمای دین در هدایت مردم، منحصر نمیشود به هدایت در امور فرعی و مسائل شخصی و اینها. مهمتر از همه‌ی اینها، هدایت مردم است در مسئله‌ی عظیم اجتماعی و مسئله‌ی حکومت و مسئله‌ی نظام اسلامی و وظائفی که مترتب بر این هست در مقابله‌ی با حوادث جهانی. یقیناً اگر نقش علمای دین و راهنمایان روحانی حذف میشد و وجود نمیداشت، این انقلاب تحقق پیدا نمیکرد؛ این نظام به وجود نمی‌آمد و باقی نمیماند، با این همه مشکلات فراوانی که در سر راه این انقلاب به وجود آوردند. بنابراین علمای دین - که از جمله‌ی برترین آنها، مجموعه‌ی خبرگان هستند - تأثیر ماندگار و مستمری در حوادث جامعه و سرنوشت جامعه دارند؛ که خوب، آثارش را بحمداللّه می‌بینیم. اساس نظام اسلامی بر اطاعت از خداوند است؛ این آن مایز اصلی است؛ «اطیعوا اللّه و اطیعوا الرّسول»،(۱) «ان کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه».(۲) بنابراین اساس نظام اسلامی، اطاعت از خدای متعال است. اطاعت از خدای متعال، چند مرتبه دارد، چند مرحله دارد: یک اطاعت، اطاعت موردی است. در مواردی خدای متعال میفرمایند که این عمل را انجام دهید - ولو این مسئله، مسئله‌ی شخصی است - مثلاً نماز بخوانید، یا فرض کنید که صوم و زکات و بقیه‌ی امور. این یک جور اطاعت است که انسان امر الهی را اطاعت میکند، نهی الهی را اطاعت میکند. از این مهمتر، اطاعت خطی است. یعنی روش و راه و نقشه‌ای که خدای متعال برای زندگی معین میکند؛ این را یک مجموعه‌ای از مردم اطاعت کنند تا این نقشه تحقق پیدا کند. این نقشه با اَعمال فردی حاصل نمیشود؛ این یک حالت دیگری است، یک مسئله‌ی دیگری است، مسئله‌ی بالاتری است؛ یک کار جمعی نیاز دارد تا اینکه نقشه‌ی الهی، هندسه‌ی الهی در وضع جامعه‌ی اسلامی تحقق پیدا کند. فرض بفرمائید که در مکه مسلمانها اعمال خودشان را انجام میدادند؛ اما جامعه‌ی اسلامی در مکه با جامعه‌ی اسلامی در مدینه که حکومت اسلامی در آن تشکیل شد، متفاوت است. یک کار جدید، یک حرکتِ فراتر از حرکات فردی به وجود آمد و لازم است؛ که اگر این تحقق پیدا کرد، آن وقت «لأکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم»؛(۳) زندگی، زندگی خوبی خواهد شد؛ زندگی

سعادتمندانه‌ای خواهد شد؛ آثار و برکات و نتائج مطلوبی که بر اطاعت امر الهی مترتب است، بر زندگی مترتب خواهد شد. نظام اسلامی به انسانها سعادت میدهد. نظام اسلامی هم یعنی آن نظامی که مبنی بر هندسه‌ی الهی است برای جامعه؛ مبنی بر نقشه‌ی خداست در جامعه. اگر این نقشه تحقق پیدا کرد، خیلی از تخلفات فردی و شخصی و جزئی قابل اغماض خواهد بود. روایت معروفی است که نقل حدیث قدسی را میکند: «لأعذّبنّ کلّ رعیّهٔ اطاعت اماما جائرا لیس من اللّه و لو کانت الرّعیّهٔ فی اعمالها برّهٔ تقیّهٔ». نقطه‌ی مقابلش: «و لأعفونّ عن کلّ رعیّهٔ اطاعت اماما عادلا من اللّه و ان کانت الرّعیّهٔ فی اعمالها ظالمهٔ مسیئهٔ». یعنی کار فردی و تخلف فردی در یک نظام عظیم اجتماعی که حرکت عمومی به یک سمت درستی است، قابل اغماض است؛ یا شاید به تعبیر دقیق‌تر، قابل اصلاح است؛ بالاخره میتواند این جامعه را، این افراد را به سرمنزل مقصود برساند؛ برخلاف اینکه اگر چنانچه نه، اعمال فردی درست بود، اما روابط اجتماعی، نظامات اجتماعی، نظامات غلطی بود، نظامات جائری بود، نظاماتِ از ناحیه‌ی خدا نبود، از ناحیه‌ی شیطان بود، از ناحیه‌ی نفس بود، اعمال فردی نمیتواند این جامعه را بالاخره به سرمنزل مقصود برساند؛ آن چیزی که مطلوب شرایع الهی است از سعادت انسان، آن را نمیتواند برایشان به وجود بیاورد. بنابراین مسئله‌ی اطاعت کلان و اینکه انسان خط الهی را جستجو کند و بیابد و آن را دنبال کند، بسیار اهمیت پیدا میکند. نظام اسلامی بر اساس توحید است. پایه‌ی اصلی، توحید است. پایه‌ی مهم دیگر، مسئله‌ی عدل است. پایه‌ی مهم دیگر، مسئله‌ی تکریم انسان و کرامت انسان و آراء انسان و اینهاست. خوب، اگر چنانچه با این دید به جامعه‌ی اسلامیِ خودمان نگاه کنیم، خواهیم دید که نظام اسلامی توانسته است یک حرکت عظیمی را در دنیای اسلام نسبت به این مجموعه‌ی خاص به وجود بیاورد که با هیچ حرکت فردی‌ای امکانپذیر نبود. یعنی امروز وقتی به دنیای اسلام نگاه میکنیم، می‌بینیم آن جامعه‌ای که بر شکل و هندسه‌ی الهی تشکیل شده، نظام جمهوری اسلامی است. اساس، اساس الهی است. البته نقصهائی وجود دارد، ضعفهائی وجود دارد؛ باید این ضعفها را جبران کرد و درست کرد و در صدد اصلاح برآمد. مثل این است که فرض بفرمائید یک قطاری بر روی یک ریلی قرار دارد و به سمت یک هدفی دارد حرکت میکند. در داخل این قطار، البته مسلّم است کسانی به وظائفشان عمل میکنند، کسانی عمل نمیکنند، کسانی زمین را کثیف میکنند، آشغال جمع میکنند، کسانی مراقب وظائفشان هستند، کسانی نیستند؛ لیکن این قطار به سمت هدف دارد حرکت میکند و بلاشک به هدف خواهد رسید. مسائل جزئی داخل جامعه را میشود اصلاح کرد. جزئی که عرض میکنیم، نه اینکه بی‌اهمیت است - دارای اهمیت است - لیکن مسائل فردی و شخصی و جزئی و مربوط به اشخاص است؛ اینها را میشود اصلاح کرد. اساس این است که انسان بتواند نظام را حفظ کند. چالش اصلی نظام اسلامی از روز اول تا امروز این بوده است؛ یعنی حفظ نظام اسلامی و حفظ این اساس و حفظ آن مرزها و شاخصهائی که این نظام را از بقیه‌ی نظامهای دنیا جدا میکند. ما یک شباهتهائی به دیگران داریم، مشترکاتی داریم؛ لیکن آن چیزی که هویت اصلی این نظام را تشکیل میدهد - که آن، اطاعت از خدای متعال و سیر بر مسیر الهی است - بایستی محفوظ بماند. چالش واقعی و اصلی نظام ما از اول هم همین بوده است؛ یعنی مخالفان، نظام را، این حرکتِ بر اساس حکم الهی و دین الهی را برنمیتابند. چرا برنمیتابند؟ حالا بعضی با یک نگاه عمیق و نافذشان میفهمند که این یک تحدی بر علیه نظامهای مادی است، لذا از این جهت با آن مواجهه میکنند؛ بعضی هم نگاه میکنند، آثار مترتب بر این نظام را در دنیا می‌بینند: همان طور که امام فرمودند هسته‌های حزب‌اللّه باید در همه‌ی دنیای اسلام تشکیل شود، می‌بینند تشکیل شده است. می‌بینند دلها به سمت اسلام گرایش پیدا کرده است. می‌بینند احساس هویت اسلامی در تک تک مسلمانها در بسیاری از نقاط جهان اسلام به وجود آمده است؛ و این، منافع مادی آنها را تهدید میکند. به هر حال میفهمند منشأ، اینجاست؛ لذا مقابله میکنند، معارضه میکنند. واقعاً ما هیچ نظامی را سراغ نداریم که تا این حد معارضه‌ها با او شدید و جبهه‌ی استکبار در مقابل او همدست و متحد باشد. از اول انقلاب تا حالا این معنا وجود دارد. خوب، ما بایستی به تحکیم و حفظ نظام اهتمام بورزیم. پایه‌های نظام، مشخص و معلوم است؛ همه باید بر اساس آن حرکت کنند؛ در جهت تحکیم این پایه‌ها بایستی تلاش کنند، حرکت کنند، اقدام کنند، ابتکار کنند. یکی از مسائل،

همین مسئله‌ی نقش مردم و حضور مردم است - این خیلی چیز بااهمیتی است - که یکی از مظاهر عمده‌ی آن، انتخابات است. لذا در نظام جمهوری اسلامی، انتخابات یک امر واقعی است؛ یک چیز شکلی و صوری نیست. اینجور نیست که بخواهیم از دیگران تقلید کنیم؛ که چون دیگران به نام دموکراسی انتخابات دارند، ما هم انتخابات داشته باشیم؛ نه، انتخابات یک امر واقعی است برای دخالت دادن نظر مردم و رضای عامه؛ همانی که در فرمان معروف امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) به مالک اشتر هست که: رضای عامه را بر سُخط خاصه ترجیح بده، و نترس از سُخط خاصه به خاطر رضای عامه. ما باید نگاه کنیم و ببینیم که مردم چه میگویند و چه میخواهند. حضور این مردم برکاتی دارد. یکی از برکاتش همین است که وقتی دشمنان نگاه میکنند و می‌بینند که مردم پشت سر نظام هستند، احساس میکنند که نمیشود با این نظام معارضه کرد؛ چون با یک ملت نمیشود معارضه کرد. یک رژیم را با انواع و اقسام تضییقات، فشار اقتصادی، تبلیغات گوناگون و جنگ روانی میشود تضعیف کرد یا ساقط کرد؛ اما وقتی ریشه‌ها مردم هستند و این نظام و مسئولین نظام به مردم متصل هستند، دیگر کار دشمن مشکل میشود؛ همچنان که مشکل هم شده و ملاحظه میکنید. از اول انقلاب دشمنی‌ها وسیع‌تر شده است، عمیق‌تر شده است، پیچیده‌تر شده است؛ اما در عین حال امید دشمن به شکستن انقلاب، کمتر شده است. یعنی دشمنان نظام جمهوری اسلامی امیدی را که بیست سال پیش یا سی سال پیش داشتند به اینکه بتوانند این نظام را زائل و منهدم کنند یا لااقل آنجوری تضعیف کنند که نتواند به حرکتش ادامه دهد، امروز این امید را ندارند. انسان این را از حرفهای آنها میفهمد؛ از ابتکاراتی که میکنند، میفهمد؛ از عملکردهایشان انسان این را بخوبی احساس میکند. پس مسئله‌ی حضور مردم مهم است. و یکی از مهمترین نشانه‌های حضور مردم، انتخابات است. در این فتنه‌های بعد از انتخابات، آن چیزی که اساس قضیه است، این است که رأی مردم و حضور مردم از نظر یک عده‌ای نفی شد، مورد خدشه قرار گرفت، نظام تکذیب شد، مورد تهمت قرار گرفت. گناه بزرگی که انجام دادند، این بود. اینها بایست تسلیم میشدند. بالاخره وقتی انتخابات با همین معیارهائی که در اسلام وجود دارد - که حالا بعضی از معیارها و شاخصهائی که برای انتخابات در نظر ما معتبر است، که نظر اسلام است، من عرض میکنم - اتفاق افتاد، بایستی در مقابل قانون، در مقابل داوری قانون تسلیم شد؛ همچنان که باید در مقابل آن داوری که قانون او را معین میکند، تسلیم شد. اگر قانون در مسئله‌ی مهمی مثل مسئله‌ی انتخابات یک داوری را مشخص کرده است، یا یک شیوه‌ی داوری را مشخص کرده است، باید تسلیم این بشوند، ولو برخلاف میلمان باشد؛ این میشود انتخابات سالم. آن وقت این انتخابات اگر چنانچه به این شکل باشد و به همان شکلی که در نظام اسلامی معتبر است، باشد، این خصوصیات را دارد: اولاً در انتخابات، احترام به رأی و تشخیص و رضایت مردم هست. من عرض بکنم؛ امروز در دنیای دموکراسی که انتخابات در آنجاها انجام میگیرد و پرچم دموکراسی را اینها بلند میکنند، آنچه وجود ندارد، «رضی العامّة» است؛ مسئله، صوری است؛ در واقع غالباً اینجور است. در کشور آمریکا اینجور است، در کشورهای معروف دموکراسی دنیا اینجور است. پشت سرِ این کسانی که می‌آیند وارد میدان انتخابات میشوند و مبارزه‌ی انتخاباتی میکنند، گروه‌هائی از جبهه‌ی خاصه وجود دارند؛ یعنی سرمایه‌دارها، کمپانی‌دارها، متنفذین مالی، باندهای عظیم مالی؛ اینها هستند که دارند کارها را روبه‌راه میکنند؛ با تبلیغات گمراه‌کننده و با روشهای گوناگون، آراء مردم را به این سمت و آن سمت میکشانند. در واقع، دعوا بین کمپانی‌دارهاست؛ دعوا بین آراء مردم نیست؛ یک چیزِ تخیلی است. در واقع، حکومت دموکراسی در آنجاها حکومت اقلیت است؛ حکومت خواصی است که خواص بودن آنها، نخبه بودن آنها، به خاطر امکانات مالی فراوان آنهاست؛ اینها هستند که دارند سیاستگذاری میکنند. در انتخاباتِ نظام جمهوری اسلامی اینجور نیست. اینجا مردمند که دارند تصمیم میگیرند، مردمند که دارند تشخیص میدهند. ممکن است این تشخیص یک جا درست باشد، یک جا غلط باشد - بحث در این نیست - اما تصمیم‌گیر، خود مردم هستند. پشت سر آراء مردم، آراء باندهای قدرت و ثروت و اینها قرار ندارد. در این انتخابات، واقعاً احترام به رأی مردم است؛ احترام به تشخیص مردم است. باید در مقابل این تشخیص تسلیم شد. این یک مسئله است. مسئله‌ی دیگر در انتخابات و اهمیت انتخابات، مسابقه و رقابت سالمی است

که وجود دارد؛ نشاط مردمی است که در انتخابات به وجود می‌آید. انتخابات چیزی است که موجب میشود مردم احساس کنند مسئولیت دارند، باید تشخیص بدهند، باید بیایند توی میدان. نشاط مردمی، خون تازه‌ای به رگهای نظام میریزد و روح تازه‌ای میدمد. تحول در مدیریت وجود دارد. این انتخاباتها یکی از بزرگترین محسّناتش این است که از رکود جلوگیری میکند. بهترین شکل ادامه‌ی یک نظام اجتماعی این است که در عین ثبات، تحول داشته باشد. رکود بد است و ثبات خوب است. ثبات یعنی استقرار؛ یعنی این چهارچوب، این هندسه، در جای خود محفوظ باشد، مستقر باشد، ریشه‌دار باشد؛ در عین حال در داخل این چهارچوب، تحولات، مسابقات و رقابتها وجود داشته باشد. این بهترین شکل است که کشتی نظام در دریاهای طوفانی بتواند بدون دغدغه حرکت کند. «و هی تجری بهم فی موج کالجبال»؛(۴) این درباره‌ی کشتی نوح است. کشتی حرکت میکند، در بین امواج گوناگون هم هست؛ لیکن این امواج سهمگین نمیتوانند استقرار او را از بین ببرند. این استقرار بایست وجود داشته باشد. البته در درون این استقرار، در درون این چهارچوب، تحول وجود دارد. بنابراین همه‌ی تحولات باید در چهارچوب باشد. اگر چنانچه کسی وارد میدان رقابت انتخاباتی و مسابقه‌ی انتخاباتی بشود، اما بخواهد چهارچوب را بشکند، او از قاعده‌ی نظام خارج شده است، از قواعد حرکت انتخاباتی خارج شده؛ این غلط است، این درست نیست. باید همه چیز در چهارچوب نظام باشد. این چهارچوب، قابل تغییر نیست. تأکید بر خطوط مرزی نظام با مخالفان و دشمنان، در انتخابات لازم است. ممکن است دو نظر مختلف در باره‌ی یک مسئله‌ی اجتماعی یا اقتصادی بین نامزدها وجود داشته باشد؛ هیچ مانعی ندارد، این دو نظر را بگویند؛ لیکن مرزبندی کنند با آن چیزهائی که نظراتِ مخالف با نظام است. مشخص بکنند که مرز ما چیست؛ این مرزبندی لازم است. بارها ما بر روی این مرزبندی تأکید میکنیم؛ این به خاطر این است که اگر مرزبندی‌ها ضعیف بشود، مرزها کمرنگ بشود، موجب اشتباه مردم میشود. مثل مرزهای کشوری، که اگر مرزها تضعیف شد و کمرنگ شد، عده‌ای میتوانند داخل مرز بشوند، با قصد خیانت، بدون اینکه شناخته شوند؛ عده‌ای میتوانند از این مرز خارج بشوند با غفلت، بدون اینکه بدانند دارند از مرز خارج میشوند. لذا بایستی بر مرزها تأکید بشود. اشتباه و خطای فاحش کسانی که این مرزها را در انتخابات رعایت نمیکنند، همین است که مردم را دچار زحمت میکنند، دچار حیرت میکنند. بایستی خطوط مرزی نظام با مخالفان نظام، با دشمنان نظام، کاملاً مشخص شود، بر آن تکیه شود و از مخالفان نظام اعلام برائت بشود. البته در انتخابات باید منافع نظام، منافع کشور، مصالح کشور بر مصالح حزبی و جناحی و شخصی و امثال اینها ترجیح داده شود و نظرات، نظرات شفاف و روشنی باشد؛ معلوم باشد که چه میخواهند. اگر چنانچه یک چنین انتخاباتی انجام بگیرد، این بلاشک به نفع نظام، به نفع پیشرفت کشور و به نفع مردم خواهد بود؛ نظام را زنده و بانشاط نگه میدارد و پیش میبرد. و من میخواهم عرض بکنم، امروز خوشبختانه وضع کلی نظام از گذشته‌ی ما به هیچ وجه عقب‌تر نیست و در موارد زیادی بمراتب بهتر است؛ این را باید توجه کرد. این خیالپردازی نیست، بیان آرزوها نیست؛ بلکه با نگاه به واقعیتهاست. امروز ملاحظه کنید ما نفس گرم امام بزرگوار را نداریم، حادثه‌ی جنگ را نداریم - که مردم به خاطر این حادثه به هیجان و حرکت می‌آمدند و طبعاً جوششی در مردم به وجود می‌آمد - از مبدأ انقلاب سی و یک سال فاصله گرفتیم، در عین حال شما می‌بینید جمع کثیری از جوانهای این مردم - حالا افراد غیرجوان به جای خود، حتّی جوانها که بیشتر از همه در معرض تهدید اخلاقی و فکری و انحرافات گوناگون هستند - با کمال پاکی، با کمال آراستگی، در میدانهای مختلف حضور پیدا میکنند. در دانشگاه هم همین جور است، در بیرون دانشگاه هم همین جور است، در عرصه‌های اجتماعی هم همین جور است. در اجتماعات عظیمی که تشکیل میشود، غالباً جوانها حضور دارند. در بیست و دوی بهمن، شما نمونه‌ی کم‌نظیرش را مشاهده کردید؛ چه در تهران، چه در بقیه‌ی شهرها - آنطور که حالا در دوربینهای تلویزیون انسان میدید و از بعضی از کسانی که از نزدیک دیده بودند، انسان میشنود - اغلب اینهائی که بودند، جوان بودند؛ اکثر این جمعیت، جوانها بودند. خوب، این نشان‌دهنده‌ی چیست؟ مردم احساس مسئولیت میکنند، می‌آیند توی میدان. این احساس مسئولیت مردم و بخصوص جوانها، بعد از گذشت سی و یک سال از انقلاب، خیلی حادثه‌ی عظیمی است؛

خیلی حـادثه‌ی بزرگی است. چرا مردم امسال در بیست و دوی بهمن از سال گذشـته گرم‌تر و متراکم‌تر آمدنـد؟ چون احساس خطر کردنـد؛ چون دیدنـد کسانی به بهانه‌ی مسئله‌ی انتخابات و مسائل بعـد از انتخابات، دارنـد در اصل نظام خدشه به وجود می‌آورند، دارنـد معـارضه میکننـد، دارنـد پنجه به چهره‌ی نظـام میزننـد. رفتـار خطرناک آنها این بود که نام امام و انقلاب و نظام را هم گاهی می‌آورنـد، امـا حرفشـان، عملشـان، اقـدامشان، تحریکشـان، درست نقطه‌ی مقابـل روش انقلاب و ممشای انقلاب و اهـداف انقلاب است؛ مردم این را احساس کردنـد. اینکه مردم این را میفهمنـد و احساس میکننـد، این بصـیرت بالائی است، این خیلی مهم است؛ و اینکه مردم بعـد از این احساس، اینجور وارد میـدان میشونـد، می‌آینـد حضور خود را اعلام میکنند، این خیلی همت و عزم بالائی را نشان میدهـد؛ اینها خیلی مهم است. ما بایـد اینها را ببینیم، بایـد قـدر بـدانیم و باید عاملش را بشناسـیم. عاملش دینداری مردم است؛ عاملش همین ملاک اصـلی در نظام اسـلامی است؛ یعنی اطاعت از پروردگار عالم. این به نظر من اساسی‌ترین مسئله است. ما امروز مواجه هستیم با یک جبهه‌ی دشـمنیِ بزرگ در سراسـر دنیای قدرتمنـدان؛ این جبهه‌ای است که شـکل گرفته است در مراکز قدرت بین‌المللی، قـدرتهای مـالی و اقتصـادی، که غالبـاً هم در مشت صهیونیسـتها و سـرمایه‌دارهای بزرگ است. این جبهه در مقابـل نظام اسـلامی از همه‌ی وسائل اسـتفاده میکنـد و در داخل هم متأسـفانه کسانی به اینها جواب میدهنـد؛ کسانی میشوند طرف مورد اعتماد آنها، حرف آنها را تکرار میکننـد، به آنها پاس میدهنـد، برای اینکه آنها بتواننـد به نظام جمهوری اسـلامی ضـربه بزننـد! یک چنین حـالتی متأسـفانه وجـود دارد. لیکـن در مقابـل آن، بیـداری مردم، آگـاهی مردم، انگیزه‌ی مردم، حضـور مردم، دینـداری مردم، علاقه‌مندی مردم به مبانی نظام و پایه‌های نظام وجود دارد. اینها حقائقی است که در جمهوری اسلامی وجود دارد. و ما پیش رفتیم. ما در طول این سالهای متمادی، خدا را شکر میکنیم که پیش رفتیم. آنچه که وظیفه‌ی امروز ماست، حفظ این هندسه‌ی عظیم است؛ این را بایـد حفـظ کرد. بایـد در حفـظ این هنـدسه، مرزبنـدی کرد. این مرزبنـدی‌ای که من عرض میکنم، اینجـاست؛ والّا در مسائل مـادون این – حالا ـ چه مسـائلی که در درجه‌ی دوم اهمیت است، چه در مراتب پـائین‌تر – ممکن است اختلاـف نظرهائی باشـد؛ این اختلاـف نظرهـا به جـامعه ضـربه نمیزنـد. اختلاـف نظر مـوجب پیشـرفت میشود. این اختلاـف نظرهـا مهم نیست؛ اینهـا در رقابتهـای انتخاباتی هم ممکن است تأثیر بگـذارد، که اشـکالی هم نـدارد. آنچه که مهم است، اساس نظام، هنـدسه‌ی کلی نظام، نقشه‌ی جامع نظام است؛ این را باید در نظر داشت و نسبت به این باید حساس بود. باید دید حرفی که زده میشود و کاری که دارد انجام میگیرد، در مقـایسه‌ی بـا ایـن نقشه‌ی کلی، در چه وضـعیتی قرار دارد. بایـد دشـمنی‌ها را شـناخت. مشـکل مـا این است. اینکه بنـده مسـئله‌ی بصیرت را برای خواص تکرار میکنم، به خاطر این است. گاهی اوقات غفلت میشود از دشمنی‌هائی که با اساس دارد میشود؛ اینها را حمل میکننـد به مسائل جزئی. ما در صدر مشـروطه هم متأسـفانه همین معنا را داشتیم. در صدر مشـروطه هم علمای بزرگی بودند – که من اسم نمی‌آورم؛ همه میشناسـید، معروفند – که اینها ندیدند توطئه‌ای را که آن روز غربزدگان و به اصـطلاح روشـنفکرانی که تحت تأثیر غرب بودنـد، مغلوب تفکرات غرب بودند، طراحی میکردند؛ توجه نکردند که حرفهائی که اینها دارند در مجلس شورای ملیِ آن زمان میزننـد، یا در مطبوعاتشان مینویسـند، مبارزه‌ی با اسـلام است؛ این را توجه نکردند، مماشات کردند. نتیجه این شد که کسـی که میـدانست و میفهمید – مثل مرحوم شـیخ فضل‌اللّه نوری – جلوی چشم آنها به دار زده شد و اینها حساسـیتی پیدا نکردند؛ بعـد خود آنهائی هم که به این حساسـیت اهمیت و بها نـداده بودنـد، بعـد از شـیخ فضل‌اللّه مورد تعرض و تطاول و تهتک آنها قرار گرفتنـد و سـیلی آنها را خوردند؛ بعضـی جانشان را از دست دادند، بعضـی آبرویشان را از دست دادند. این اشـتباهی است که آنجا انجام گرفت؛ این اشـتباه را ما نباید انجام بدهیم. امام (رضوان اللّه تعالی علیه) که جامع‌الاطراف بود، یکی از اطراف شخصیت ایشان همین بود؛ حسـاس بود. مثلاـ بمجرد اینکه نسبت به قـانون قصـاص یـک حرکتی انجـام گرفت – که خوب، یـک قـانون بود – فوراً حساسـیت امام مطلب را درک کرد؛ فهمید که معارضه‌ی با قانون قصاص اسـلامی، معنایش چیست؛ و آن برخورد عجیب و قاطع را که یادتـان هست، انجام داد. ما بایـد اینجور باشـیم؛ بایـد حساس باشـیم. روی مسـئله‌ی اصـلی نظام و نقشه‌ی نظام و کلیت نظام هیچ

اهمالی را نبایـد روا بـداریم. مسائل درجه‌ی دوئی وجود دارد که البته اینها را میتوان حل کرد. حالا من دیـدم مثلاً این روزها طرحی که در مجمع تشـخیص است، مـورد توجه است. البته معلوم است؛ این طرح وقـتی که در مجمع تشـخیص مطرح بشود، بالاـخره نظر مجمع، نظر مشورتی است؛ این پیش مـا خواهـد آمـد و آن چیزی را که معتقَـد مـاست، اعمال میکنیم و به عنوان سـیاست کلی گفته میشود. شـکی نیست که شورای نگهبـان وظـائفی قـانونی دارد. به این وظـائف مصـرّح در قـانون اساسـی - که نظارت بر انتخابات و تشـخیص صـلاحیتها و این چیزهاست - بایـد تعرض نشود. این چیزها را میشود اصـلاح کرد. یعنی این قضـیه را نباید مسـئله‌ی مورد بحث و مورد دعوا و نزاع قرار داد؛ اینها چیزهائی است که قابل اصلاح است. ممکن است در آنجا یک کسی خطائی هم بکند؛ خطا قابـل جبران است. اینها مسائل اصـلی نیست؛ مسـئله‌ی اصـلی همین مسائلی است که در طول این هشت نُه ماهِ بعـد از انتخابات، محل اختلاـف بوده است بین مجموعه‌ی نظـام اسـلامی و مجموعه‌ی کفر و اسـتکبار، که اینجا کسانی حرفهای آنها را تکرار کردنـد. آنها میخواهنـد نظـام اسـلامی، نظام دینی، نظام مبتنی بر اطاعت از خـدا و رسول وجود نداشـته باشـد. هر آن چیزی که تضـمین کننـده‌ی اطـاعت عمـومی این نظـام است، برای آنهـا دشـمن محسوب میشود؛ علیه‌اش اقـدام میکننـد، علیه‌اش فعـالیت میکننـد، همه‌ی تلاـش خودشان را برای زدن آن متمرکز میکنند. این طرف قضـیه بایستی تلاش و سـعی خودش را بکند، برای اینکه همین ارکان اصلی را، این مبانی و مبادی اصـلی را حفظ کند. مسـئله‌ی اصلی را نبایستی مغفولٌ‌عنه قرار داد. صریح و روشن هم بایستی خطوط را مشخص کرد. یعنی آن کسـانی که پایبنـد به نظام اسـلامی و پایبنـد به حضور مردم - با همین انگیزه و ایمانی که مردم دارنـد - هسـتند، باید مرزشان با کسانی که دلشان نمیخواهد این حرکت به این شـکل، اسـلامی ادامه پیدا کند، مشـخص شود. با قانون معارضه میکنند، با قانون مخالفت میکنند. باید این مرز هم، مرز روشن و واضـحی باشد تا مردم دچار خطا و اشتباه نشوند. مردم به ماها نگاه میکنند؛ ما بایستی بدانیم که خط چه جوری است. این، اصل قضیه است. هر چیزی که مادون این است، قابل اغماض است، قابل حل است. ولو اختلاف نظری هم وجود داشـته باشد، این اختلاف نظر نباید به معارضه و مجادله و مخاصـمه بینجامد؛ که از این مخاصمات، دشمن سود میبرد. حرف ما این است. آن کسانی که این نقشه‌ی کلی را که متبلور است در قانون اساسـی و حکمیت قانون و داوری قانون، قبول دارنـد، جزو مجموعه‌ی نظـام اسـلامی هسـتند. آن کسـانی که اینهـا را رد میکننـد، کسانی‌انـد که خودشـان به دست خودشـان صـلاحیت حضور در نظام اسـلامی را دارنـد از دست میدهنـد و صـلاحیت ندارنـد. کسانی که حاضـر نیسـتند قانون را تحمل کننـد، کسانی که حاضـر نیسـتند اکثریت را قبول کننـد، کسانی که آن انتخابات عظیم چهل میلیونیِ مایه‌ی افتخار را زیر سؤال میبرند، یک نقطه‌ی قوّت را برای نظام میخواهند تبدیل کنند به یک نقطه‌ی ضعف، اینها در واقع دارند خودشان، خودشان را از این کشتی نجات - که نظام اسـلامی است - بیرون می‌اندازند؛ والّا هیچ کس نمیخواهد کسـی را از کشتی نجات بیرون بیندازد. حضـرت نوح نبی‌اللّه (علی نبیّنا و علیه السّلام) به فرزندش فرمود: «یا بنیّ ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین».(۵) نظام اسلامی هم تأسیاً به حضرت نوح، به همه میگویـد: بیائیـد با ما باشـید، بیائید وارد این کشتی نجات شوید، «و لا تکن مع الکافرین». هدف و مبنا این است. ما هیچ کس را از نظام بیرون نمیکنیـم؛ امـا کسـانی هسـتند که خودشـان، خودشـان را از نظـام بیرون میکننـد؛ خودشـان را از نظـام خـارج میکننـد. امیـدواریم که خـدای متعـال به ما توفیق بدهـد تا بتوانیم نظام اسـلامی را با همین کلیت و با همین جهتگیریِ درست که بحمـداللّه تا امروز آمـده‌ایم، حفظ کنیم و بتوانیم به این نظام و به این مردم خدمت کنیم. انسان وقتی نگاه میکند، می‌بیند آگاهی مردم، بصـیرت مردم، احساس مسئولیت مردم در قبال نظام اسلامی، حقیقتاً بی‌نظیر است. با این احساس مسئولیت، با این احساس آمادگی، یقیناً اگر امروز یـک حـادثه‌ای مثل حادثه‌ی دفاع مقـدس در کشور ما پیش می‌آمـد، کسانی که وارد میـدان میشدنـد، از آن روز که در دفاع مقـدس جوانهـای مـا می‌آمدنـد، بیشـتر خواهـد بود و کمتر نخواهـد بود. انسـان این را از این حرکت عظیم مردمی احسـاس میکنـد. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداوند متعال به ما، به مردم، به همه‌ی مسئولان توفیق بدهد تا بتوانند وظائف را انجام بدهند. بخصوص تکلیف مسـئولان زیـاد است. مسـئولان گونـاگون در قوای سه‌گانه، مسـئولیتشان خیلی سـنگین است؛ بایستی به وظائفشان با دقت بیشتری، با

جدیت و اهتمام بیشتری عمل کنند تا ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم رحمت خودش را بر ما نازل کند و تفضلات خودش را از ما نگیرد. آنچه که تا حالا شده است، از ناحیه‌ی پروردگار است و بعد از این هم اگر هدایت الهی و رحمت الهی شامل حال ما باشد، باز هم خدای متعال به ما کمک خواهد کرد. من خیلی تشکر میکنم از آقایان محترم در مجلس خبرگان؛ از ریاست محترم مجلس خبرگان، از آقایان مسئولین، به خاطر زحماتی که متحمل میشوید و کارهای خوبی که انجام میدهید و بیانات باارزشی که مطرح میکنید. امیدوارم که ان‌شاءاللَّه همه‌ی این زحمات و تلاشها مشمول رضای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه و عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف) باشد و خداوند متعال کمک کند که بتوانیم قلب مقدس آن حضرت را شاد کنیم و خود را مشمول دعای آن بزرگوار قرار دهیم و روح مطهر امام بزرگوار و ارواح مطهره‌ی شهدا از ما راضی و خشنود باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) نساء: ۵۹ ۲) آل عمران: ۳۱ ۳) مائده: ۶۶ ۴) هود: ۴۲ ۵) هود: ۴۲

دیدار شرکت کنندگان در افتتاحیه‌ی همایش غزه

دیدار شرکت کنندگان در افتتاحیه‌ی همایش غزه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم به همه‌ی شما مهمانان عزیز، برادران و خواهر محترممان. و از خداوند متعال متضرعانه مسئلت میکنم که ما و شما را موفق بدارد بر ادامه‌ی این راه و ادامه‌ی این کار بسیار بزرگ. از برادران عزیزی که این گردهمائی را در تهران به راه انداختند هم تشکر میکنیم و امیدواریم ان‌شاءاللَّه این اجتماع شما دوستان، گامی به جلو باشد. اولاً لازم میدانم که از ملت فلسطین و مردم غزه یک تشکر و تقدیر شایسته‌ای بکنم. آنچه که ذکر کردید از پیشرفتهای مقاومت و استحکام مواضع فلسطین در این سالهای اخیر، ممکن نمیشد اگر این ایستادگی عظیم ملت فلسطین نبود. حقاً، انصافاً، مردم فلسطین، مردم غزه در تاریخ، نام خودشان را به عنوان مقاوم‌ترین ملتها ماندگار کردند. آنچه که بر مردم فلسطین گذشته است، در طول این چند سال اخیری که انتفاضه‌ها شروع شده و مقاومت واقعی شکل گرفته، یک پدیده‌ی عجیبی است. این، جز هدایت الهی و دستگیری الهی چیز دیگری نیست. انسان می‌بیند در غزه این همه مصیبت، این همه تلخی، این همه فشار؛ چه در طولِ آن بیست و دو روزی که جنگ بود، چه بعد از آن تا امروز - که مصائب پشت سر هم بر مردم وارد میشود - اما این مردم مثل کوه ایستاده‌اند. این خیلی واقعیت عظیمی است؛ این را نمیشود نادیده گرفت. من عرضم این است که این استقامت را، این روحیه را باید در مردم هر چه میتوانید پایدار کنید. شما گفتید و درست هم گفتید: تنها راه حل مسئله‌ی فلسطین، مقاومت است و مبارزه است. این، درست است؛ لکن این مقاومت و مبارزه، متوقف است بر حفظ روحیه‌ی این مردم، حفظ امید این مردم، نگه داشتن مردم در صحنه. این، به نظر من بزرگ‌ترین کاری است که مجموعه‌های فلسطینی و سازمانهای فلسطینی، مبارزان فلسطینی باید انجام بدهند. این فشارهائی که امروز از هر دو طرف، چه از طرف دشمن صهیونیست، چه از آن طرف، بر غزه وارد میشود، به قصد این است که مردم را از مقاومت روگردان کنند. فشارهائی که در ساحل غربی بر مردم وارد میشود؛ چه در شهرک‌سازی‌ها، چه در مسئله‌ی قدس - که ایشان بیان کردند - چه آن سختگیری‌های عجیب، چه در دیوار حائل و امثال اینها، برای این است که مردم را از مقاومت روگردان کنند و به سمت گزینه‌ی تسلیم، سوق بدهند. نباید بگذاریم؛ نباید بگذارید که این اتفاق بیفتد. مردم فلسطین را، مردم غزه را، این ملت مقاوم و پولادین را باید امیدوار نگه دارید و بدانند که این حرکت عظیم آنها به نتیجه خواهد رسید. این، یک نکته است که به نظر من خیلی مهم است. نکته‌ی دیگر این است که ما آنچه که در قضیه‌ی فلسطین از پیشرفت مشاهده میکنیم - که این پیشرفت قابل انکار نیست - اقتدار روزافزون جبهه‌ی مقاومت در مقابل جبهه‌ی استکبار و کفر است که امر مشهود و واضحی است. آنچه در این زمینه ملاحظه میشود، ناشی از ایمان به خدا و توکل به خدا و وارد کردن عنصر معنویت در مبارزه است. اگر یک مبارزه با عنصر ایمان همراه نباشد، آسیب‌پذیر میشود. آن وقتی مبارزه موفق خواهد شد که در او ایمان به خدا و توکل به خدا وجود داشته باشد. روحیه‌ی دین را و ایمان حقیقی به وعده‌ی الهی و توکل به خدای متعال را باید در مردم

تقویت کنید؛ حسن‌ظن به خدای متعال و به وعده‌ی الهی را باید در مردم تقویت کنید. خود ما هم بایستی به خدای متعال حسن‌ظن داشته باشیم. خدای متعال اصدق القائلین است؛ او به ما میگوید: «لینصرنّ اللّه من ینصره»؛(۱) او به ما میفرماید که: «من کان للّه کان اللّه له»؛ او میگوید که: از دشمن نهراسید، «ان کید الشّیطان کان ضعیفا».(۲) او به ما این را تلقین میکند؛ بیان میکند. خداوند متعال صادق است. ما اگر به وظیفه‌ی خودمان در این راه عمل بکنیم، برای خدا حرکت کنیم، برای خدا مبارزه کنیم، هدف را رضای خدا قرار بدهیم، بدون شک پیروزی نصیب خواهد شد. من به شما عرض کنم: پیروزی ملت فلسطین در بازگرداندن حق خود، دشوارتر نیست از پیروزی‌ای که ملت ایران در ایجاد جمهوری اسلامی در ایران داشت. آن روز - روزی که طاغوت بر این کشور حکومت میکرد - اگر کسی نگاه میکرد به صحنه‌ی عالم و به صحنه‌ی منطقه، جزو محالات قطعی بود که رژیم طاغوت در اینجا تغییر پیدا کند، آن هم اینکه تبدیل بشود به یک نظام اسلامی. این، جزو محالات به نظر می‌آمد و به حسب موازین طبیعی، به حسب موازین عادی، چنین چیزی ممکن نبود؛ مقدور نبود. قدرت بی‌کلام آمریکا در این منطقه و حمایت بی قید و شرطش از رژیم شاه، نداشتن هیچ گونه امکانی برای مبارزین در اینجا - یعنی امکانات ما آن روز در حال مبارزه، بسیار کمتر بود از امکاناتی که امروز مردم شما در غزه دارند یا در ساحل غربی دارند - در عین حال این اتفاق افتاد، این محال ممکن شد و واقع شد؛ به برکت تداوم مبارزه، به برکت توکل به خدا، به برکت رهبری عازم و جازم و قاطع امام بزرگوارمان. من میگویم این اتفاق در مورد فلسطین ممکن است پیش بیاید. بعضی نگاه میکنند به صحنه، قدرت آمریکا را نگاه میکنند، پشتیبانی غرب را از صهیونیستها نگاه میکنند، قدرت شبکه‌های مالی صهیونیستها را در آمریکا و در سایر نقاط عالم می‌بینند، قدرت تبلیغاتی‌شان را می‌بینند، به نظرشان می‌آید که برگرداندن فلسطین به فلسطینی‌ها یک امر ناممکنی است. من میگویم نه، این امر ناممکن، ممکن خواهد شد؛ به شرط ایستادگی و استقامت. خدای متعال میفرماید که: «فلذلک فادع و استقم کما امرت».(۳) استقامت لازم است، ایستادگی لازم است، ادامه دادن راه لازم است. این ادامه دادن راه، یکی از مقدماتش همین گردهمائی‌های شماست، هماهنگی‌های شماست، تبلیغات جهانی شماست؛ همین حرفهائی که آقایان زدید و همه درست است. این پیشنهادها همه لازم است و همه درست است؛ اینها لازم است. افکار عمومی دنیا را اینها مسموم کردند. امروز آمریکا و غرب در قضیه‌ی فلسطین و در بسیاری از قضایای دیگر صریحاً دارند دروغ میگویند؛ صریحاً دروغ میگویند. فاجعه‌ی عظیمی مثل فاجعه‌ی غزه را در جنگ ۲۲ روزه وارونه وانمود میکنند. باید به این توجه کنیم. این را میخواهم یادآوری کنم. امروز غزه و فلسطین عرصه‌ی رسوائی غرب است. غرب با ادعای حقوق بشر بزرگ‌ترین و فجیع‌ترین نقض حقوق بشر را در غزه ندیده گرفته. تا روزهای متمادی غربی‌ها در سال گذشته یک کلمه حرف به نفع مردم غزه و در دفاع از آنها نزدند. روزهای متمادی پشت سر هم میگذشت، ما هی گوشمان بود ببینیم آیا از اروپا - از آمریکا که هیچ - از سازمانهای حقوق بشر، از سازمانهای به اصطلاح مدافع آزادی، یک کلمه حرف به نفع مردم غزه صادر میشود؟ نمیشد. بعد از آنی که سر و صدای مردم بلند شد، مردم در کشورهای مختلف سر و صدا کردند، راهپیمائی کردند، تظاهرات کردند، حرف زدند، رسوائی بالا- گرفت، شروع کردند به حرف زدن؛ فقط حرف! غرب هیچ گونه حمایتی از مردم غزه نکرد؛ در مقابل یک چنین فاجعه‌ی عظیمی که جلوی چشم همه داشت اتفاق می‌افتاد. تا امروز هم باز غرب در همان مواضع است. سازمان ملل خودش را رسوا کرد. آمریکا رسوا بود و رسواتر شد. با اینکه این گزارش گلدستون در آمده است و همه از او مطلع شدند. امروز بایستی سران جانی و مجرم رژیم صهیونیستی بیایند پای محاکمه و باید مجازات بشوند؛ ولی هیچ خبری نیست، هیچ اقدامی انجام نمیگیرد؛ بلکه حمایتها از دولت غاصب و دولت جعلی صهیونیستی باز هم بیشتر میشود! اینها غرب را رسوا کرد. آمریکا با این دولت جدید و رئیس جمهور جدید، ادعا کرد میخواهد تغییر به وجود بیاید. شعار تغییر برای این بود که بی‌آبروئی و بدنامی آمریکا در این منطقه‌ی اسلامی، یک مقداری بلکه ترمیم بشود؛ اما نتوانستند ترمیم کنند و بدانند که تا آخر نخواهند توانست ترمیم کنند؛ چون دروغ میگویند؛ چون صریحاً به مردم دارند دروغ میگویند. آنها در خیلی از قضایا دروغ میگویند. حالا ما که در جمهوری اسلامی

هستیم، دائماً داریم دروغهـای اینهـا را می‌بینیم و میشـنویم. واژگونه کردن حقـایق و وارونه نشان دادن واقعیات، سـی سال است که جلوی چشم ماست و ما به این عادت کردیم؛ لکن دنیا قضاوت خواهـد کرد، تاریخ قضاوت خواهد کرد. امروز تمدن غرب – من به شما عرض بکنم – در مقابل قضیه‌ی فلسطین به چالش کشیده شده. امروز دعوی لیبرال دمکراسی غرب زیر سؤال رفته. یعنی شما در فلسـطین به خاطر مقاومتتان، یک ادعای چند صد ساله‌ی غرب را، که به وسـیله او به دنیا تحکم میکرد، به زیر کشیدید و این ادعا را باطل کردیـد. مقاومت این قـدر مهم است و عظیم است؛ این مقاومتی که شـما داریـد انجام میدهید. مسـئله‌ی غزه مسـئله‌ی یک تکه سرزمین نیست؛ مسـئله‌ی فلسـطین فقط مسـئله‌ی جغرافیا نیست؛ مسـئله‌ی بشریت است؛ مسئله‌ی انسانیت است. امروز مسئله‌ی فلسطین شـاخص میان پایبنـدی به اصول انسانی و ضـدیت با اصول انسانی است. مسـئله این قـدر اهمیت دارد. آمریکا هم از این معامله زیان خواهـد دیـد بلاشـک. این چیزهـای تـاریخی، ده سـال و بیست سال و سـی سال در تحولات تاریخی مثل یک لحظه است؛ به‌زودی خواهد گذشت. قطعاً تاریخ آمریکا و آینده‌ی آمریکا مغلوب این حرکتی خواهد شد که در این پنجاه شصت سال اخیر آمریکائی‌ها در رابطه‌ی با مسـئله‌ی فلسـطین انجام دادنـد. مسـئله‌ی فلسـطین مایه‌ی بـدنامی آمریکا در طول قرنهای متمادی در آینده خواهد بود. فلسـطین آزاد خواهـد شد؛ در این هیچ شـبهه‌ای نداشـته باشـید. فلسـطین قطعاً آزاد خواهد شد و به مردم بر خواهد گشت و در آنجا دولت فلسـطینی تشـکیل خواهـد شـد؛ در اینها هیـچ تردیـدی نیست؛ اما بـدنامی آمریکا و بـدنامی غرب برطرف نخواهـد شـد. اینها همچنان بـدنام خواهنـد بود. شـکی نیست که بر اساس حقایقی که خدای متعال تقدیر کرده است، خاورمیانه‌ی جدید شـکل خواهد گرفت. این خاورمیانه، خاورمیانه‌ی اسـلام خواهد بود؛ کما اینکه مسـئله‌ی فلسطین یک مسئله‌ی اسلامی است. همه‌ی ملتها در مقابل فلسـطین مسئولند. همه‌ی دولتها در مقابل فلسطین مسئول هستند؛ چه دولتهای مسلمان، چه دولتهای غیر مسلمان. هر دولتی که ادعای طرفداری از انسانیت را دارد، مسئول است؛ منتها وظیفه‌ی مسلمانها وظیفه‌ی سنگین‌تری است. دولتهای اسلامی موظفند و باید به این وظیفه عمل بکنند و هر دولتی که به وظیفه‌ی خود در قضـیه‌ی فلسطین عمل نکند، لطمه‌ی آن را خواهد دید؛ چون ملتها بیدار شدند و از دولتها مطالبه میکنند و دولتها مجبورند نسبت به این قضـیه تن بدهند و تسـلیم بشوند. ما در جمهوری اسـلامی مسئله‌ی فلسطین برایمان یک مسـئله‌ی تاکتیکی نیست، یک استراتژی سیاسی هم نیست، مسئله‌ی عقیده است، مسئله‌ی دل است، مسئله‌ی ایمان است. لذاست که بین ما و بین مردممان در این زمینه هیچ گونه فاصله‌ای وجود ندارد؛ همان قدر که ما برای مسئله‌ی فلسطین اهتمام قائلیم، مردم مـا هم – آنهائی که میداننـد مسـئله‌ی فلسـطین چیست که اکثریت عظیم ملت ما، بلکه قاطبه‌ی ملت ما هسـتند – همان انگیزه را دارنـد. و شـما مشاهـده میکنید در روز قدس و در جمعه‌ی آخر ماه رمضانِ هر سال، که امام آن را به عنوان روز قدس معین کردند، مردم می‌آیند در شـهرهای بزرگ، در شـهرهای کوچک، حتّی در روسـتاها، مثل راهپیمائی ۲۲ بهمن – ۲۲ بهمن یـادآور و سالگرد پیروزی انقلاب مـاست که یـک مسـئله‌ی مربـوط به خود ملت و داخـل کشور است – همـان احساسـات را به خرج میدهنـد؛ همـان حضوری را نشان میدهنـد که در روز ۲۲ بهمن نشان میدهند. در روز قدس هم مردم در همه‌ی شـهرهای کشور، در همه‌ی شهرهای بزرگ و کوچک و روسـتاها، می‌آینـد در خیابانها؛ هوا گرم باشـد، هوا سـرد باشـد؛ و حضور خودشان و انگیزه‌ی خودشان را نشان میدهنـد. بدانیـد اگر ما – ما که مسـئولین کشور هستیم – جلو مردم را نمیگرفتیم، بسـیاری از جوانهای ما راه می‌افتادند برای اینکه با جسم خودشان و با تن خودشان هم در عرصه‌ی فلسـطین حضور داشـته باشـند. در قضیه‌ی غزه جوانهای ما به فرودگاه رفتند، هر کار هم میکردند، نمی‌آمدند؛ با پیغام من برگشـتند. اگر من پیغام نمیدادم، از فرودگاه برنمیگشتند. میگفتند ما را ببرید که ما برویم غزه؛ خیـال میکردنـد که میتواننـد خودشـان را به غزه برساننـد. این، انگیزه‌ی جوانهـای ماست. مسـئله‌ی غزه و مسـئله‌ی فلسـطین، مسـئله‌ی ماست؛ مسئله‌ی اسلامی ماست؛ مسئله‌ی همه‌ی مسلمین است و وظیفه‌ی ماست. آنچه که انجام هم میدهیم، وظیفه‌ی ماست؛ بر کسی هم منت نـداریم؛ وظائفمان را انجام دادیم. از خـدای متعال هم میخواهیم که کمک کنـد، بتوانیم وظائف را انجام بدهیم؛ لکن شـما دوسـتانی که اینجـا حضور داریـد، روی همین حرفهـائی که این آقایـان زدنـد: اینی که اصل، مبارزه است؛ اینکه هیـچ راه حلی جزو

مقاومت در قضیه‌ی فلسطین وجود ندارد، روی این حرفها ایستادگی کنید. این حرفها را صریحاً بزنید؛ نگذارید مجاملات سیاسی و جوسازی‌های سیاسی بر این منطق غلبه پیدا کند. هر کسی از فلسطینی‌ها که از راه مقاومت پایش را کنار گذاشت، ضرر کرد. اسرائیل در خواست صلح صادق نیست؛ اگرچه اگر صادق هم بود، غلط میکرد و او در اینجا حق ندارد؛ اما صادق هم نیست. آن کسانی که در راه مذاکره وارد شدند، مجبور شدند تحمیلات دشمن را قبول کنند. اگر یک لحظه پایشان را از مسیر تحمیلات دشمن دور گذاشتند، یا حذف شدند یا تحقیر شدند؛ که شما نمونه‌های هر دواش را ملاحظه کردید و دیدید. بعضی‌ها را حذف کردند، بعضی‌ها را هم تحقیر و تدریء(۴) کردند. راه قدس، راه فلسطین، راه نجات مسئله‌ی فلسطین و حل مسئله‌ی فلسطین، جز راه مبارزه نیست، که آقایان این را گفتند و من خوشحالم از اینکه می‌بینم این مسئله در جمع شماها مورد اتفاق است و همه آن را قبول دارید. آن کسی که این راه را قبول ندارد، چه دانسته و چه ندانسته، دارد به مسئله‌ی فلسطین ضربه میزند. اگر دانسته باشد، اسمش خیانت است؛ اگر ندانسته باشد، اسمش جهل و غفلت است؛ علی‌ای‌حال ضربه است به مسئله‌ی فلسطین؛ ضربه میزنند به مسئله‌ی فلسطین. فلسطین هیچ راهی جز مقاومت ندارد؛ این را باید بگویند، باید بخواهند؛ دولتهای اسلامی هم باید همین را تکرار کنند. البته بسیاری از دولتهای عرب، در قضیه‌ی غزه و قبل از او در قضایای دیگر، امتحان بسیار بدی دادند؛ بسیار امتحان بدی دادند. هر وقت صحبت مسئله‌ی فلسطین شد، هی گفتند مسئله‌ی فلسطین مسئله‌ی عربی است! آن وقتی که وقت عمل آمد، مسئله‌ی فلسطین بکلی از همه‌ی معادلاتشان حذف شد و به جای اینکه به فلسطین کمک کنند، به فلسطینی کمک کنند، به برادر عرب خودشان کمک کنند - اگر به اسلام هم عقیده ندارند، اقلاً به عربیت خودشان پایبند باشند - همه از میدان عقب کشیدند! بسیار امتحان بدی دادند. اینها هم در تاریخ خواهد ماند. و این سزاها و جزاها مربوط به آخرت فقط نیست، در دنیا هم اینجور است. همچنانی که نصرت خداوند نسبت به شماها که دارید مبارزه میکنید، مال آنجا نیست. در همین آیه‌ای که خواندند - که آقای خالد مشعل هم تکرار کردند - ملائکه میگویند: «نحن اولیاؤکم فی الحیاة الدّنیا و فی الاخرة».(۵) بنابراین فقط برای آخرت نیست، در دنیا هم ملائکة اللّه، فرشتگان الهی و قوای معنوی الهی کمک میکنند آن کسانی که: «قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا».(۶) اینها کمک میکنند. حالا این کمک آنها را ما در دنیا به چشم داریم می‌بینیم؛ به چشم خودمان داریم مشاهده میکنیم و می‌بینیم. ملائکة اللّه به ما هم در دفاع هشت ساله‌مان کمک کردند؛ ما این کمک را به چشم خودمان دیدیم. حالا یک آدم غرق در مادیات باور نمیکند، خب نکند؛ ما این کمک را دیدیم. امروز هم ملائکة اللّه دارند به ما کمک میکنند؛ امروز هم به کمک الهی است که ما ایستادیم. ما نیروی نظامی‌مان با آمریکا قابل مقایسه نیست؛ نیروی اقتصادی‌مان، امکانات مالی‌مان، امکانات تبلیغاتی‌مان، گستره‌ی فعالیت سیاسی‌مان با آمریکا قابل مقایسه نیست؛ اما در عین حال ما قوی‌تر از امریکائیم. با اینکه او پولدارتر است، او مسلح‌تر است، او امکانات تبلیغاتی‌اش بیشتر است، او امکانات مالی و سیاسی‌اش بیشتر است؛ اما در عین حال او ضعیفتر است و ما قویتریم. دلیل قویتر بودن ما این است که در همه‌ی این میدانهائی که ما و امریکا با هم مواجهیم، او قدم به قدم عقب‌نشینی میکند؛ ما عقب‌نشینی نمیکنیم؛ ما جلو میرویم. این، نشانه؛ این به برکت اسلام است؛ این به برکت کمک الهی و کمک ملائکة اللّه است. ما به اینها اعتقاد داریم، اینها را باور داریم، اینها را به چشم خودمان داریم می‌بینیم. و ان‌شاءاللّه آن روزی را که قدس شریف، علی‌رغم این دغدغه‌هائی که در مورد قدس بیان کردند - که یک دغدغه‌های واقعی است - به دست مسلمانها بیفتد، شاید خیلی از شماها آن را ببینید؛ ما باشیم یا نباشیم؛ به هر حال این را یک روزی مردم فلسطین و مردم دنیا مشاهده خواهند کرد. مجدداً از شماها تشکر میکنم و خوشحالم از اینکه جمع شما را اینجا ملاقات کردیم. حرف ما و شما خیلی زیاد است؛ ما حرفمان با این دقائق تمام نمیشود؛ منتها ظهر است و دیگر، وقت نماز است و باید برویم. ان‌شاءاللّه امیدوارم که همه‌تان موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) حج: ۴۰ ۲) نساء: ۷۶ ۳) شوری: ۱۵ ۴) تدریء: دور کردن و گمراه کردن ۵) فصلت: ۳۱ ۶) فصلت: ۳۰

بیانات در دیدار به مناسبت ولادت حضرت رسول اعظم (ص)

بیانات در دیدار به مناسبت ولادت حضرت رسول اعظم (ص) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم این عید سعید را به همه‌ی حضار محترم و میهمانان عزیز و به همه‌ی ملت بزرگ ایران؛ همچنین تبریک عرض میکنیم به همه‌ی مسلمین عالم، امت بزرگ اسلامی و به همه‌ی حق‌جویان و آزادیخواهان عالم. روز هفدهم ربیع‌الاول، روز بسیار بزرگی در تاریخ بشر است. ولادت زبده‌ی بشر، صفوت خوبان و خلاصه‌ی فضائل الهی که در وجود ابناء بشر قرار داده است، در یک چنین روزی است. همچنین ولادت امام صادق (علیه الصّلاهٔ و السّلام) که وصی بحق پیغمبر و ناشر افکار صحیح اسلامی و اسلام ناب است، در یک چنین روزی است. این روز برای مسلمانان، یک روز بسیار پربرکت است؛ همچنانی که در آن روزی که این وجود مقدس قدم به این عالم نهاد، نوری بود در دل ظلمات متراکم؛ «ظلمات بعضها فوق بعض».(۱) امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) در تشریح آن روزها و آن اوضاع و آن وضع تیره‌ی بشریت در آن هنگام میفرماید: «و الدّنیا کاسفهٔ النّور ظاهرهٔ الغرور».(۲) نور انسانیت از دل مردم و از دل جوامع زدوده شده بود؛ نه فقط در محیط عربستان، بلکه حتّی در دل امپراتوری‌های بزرگ و حکومتهای متمدن آن زمان؛ یعنی دولت ایران باستان و روم قدیم. غرور و خطای در فهم حقیقت، در همه‌ی انحاء زندگی بشر ظاهر و آشکار بود. انسانها راه را نمیشناختند، هدف را نمیشناختند. البته مؤمنینی هم در آن وقت بودند که راه درست را میرفتند. این به معنای این نیست که همه‌ی آحاد بشر در آن روز گناهکار و خطاکار بودند؛ اما وضعیت عمومی دنیا این بود. چهره‌ی عمومی عالم، چهره‌ی ظلمت بود؛ چهره‌ی ظلم بود؛ چهره‌ی فراموش‌شدگی همه‌ی نشانه‌های انسانیت بود. در یک چنین وضعیتی، نور وجود پیغمبر به اراده‌ی حقِ عزیزِ متعال به تابش درآمد. این برای تاریخ بشر یک روز فراموش نشدنی است. یادآوری آن به معنای این نیست که ما بخواهیم اثر آن را در عالم تجدید کنیم. چه ما بخواهیم، چه نخواهیم، این حادثه، این پدیده‌ی عجیب و عظیم، اثر خودش را در تاریخ بشر گذاشته است. اگر در دنیا نامی از شرافتهای انسانی، فضیلتهای اخلاقی و برجستگی‌های وجود انسان دیده میشود، به خاطر همین وجود مبارک است؛ به خاطر همین بعثت است که کمال همه‌ی بعثتها و جامع همه‌ی فضیلتهای پیامبران است. ما امت اسلام باید این پدیده را، این حادثه را برای خودمان یک درس قرار بدهیم. قبل از آنکه به دیگران بپردازیم، به خودمان بپردازیم. امروز امت اسلامی بشدت نیازمند بازتولید حقائق اسلامی است، بازتولید آن حوادث شگرف و عظیم است. امروز ما امت اسلامی نهایت احتیاج را به چراغ هدایت وجود پیامبر مکرم داریم. امت اسلامی از لحاظ حجم جمعیت، یک مجموعه‌ی برجسته است - یک و نیم میلیارد انسان تشکیل دهنده‌ی امت اسلامی است - مناطق استقرار این جمعیت عظیم، از لحاظ وضع جغرافیائی، از لحاظ خصوصیات طبیعی، از لحاظ منابع حیاتی، جزو حساس‌ترین و مهمترین مناطق عالم است؛ در عین حال با اینکه هم از استعداد انسانی، هم از استعداد طبیعی هیچ چیز کم ندارد، این امت امروز یک مجموعه‌ی سرگردان است. دلیل سرگردانی آن همین است که شما مشاهده میکنید. گرفتاری‌های بزرگ عالم، عمدتاً در همین کشورهای مسلمان است. فقر در میان امت اسلامی است، بی‌عدالتی و تبعیض در میان ماست، عقب‌ماندگی علمی و فناوری در میان ماست، هزیمت فرهنگی و ضعف فرهنگی مال امت مسلمان است. قدرتمندان عالم، حق امت مسلمان را به‌آسانی و بروشنی ضایع می‌کنند و امت اسلامی نمیتواند از حق خودش دفاع کند. امروز شما نگاه کنید به وضعیت فلسطین؛ فلسطین یک نمونه است. البته نمونه‌ی بسیار مهمی است، اما فقط مخصوص فلسطین نیست. نگاه کنید به فلسطین، ببینید امت اسلامی یک جراحت بزرگی را در وجود خود دارد و آن، مسئله‌ی ملت بزرگ فلسطین و سرزمین تاریخی و مقدس فلسطین است. چه بر سر این سرزمین آوردند؟ چه بر سر این ملت آوردند؟ چه میکنند با این مردم؟ ماجرای غزه مگر قابل فراموش شدن است؟ مگر از ذهن امت اسلامی قابل زدوده شدن است؟ فشارها، بی‌رحمی‌ها، قساوتها و ظلمهائی که همین امروز نسبت به مردم غزه میشود، حتّی بعد از آن جنگ بیست و دو روزه که دولت صهیونیست ناکام شد و نتوانست مقاصد خودش را عمل کند، تا امروز همچنان این ظلم بر مردم غزه میرود و امت اسلامی نمیتواند از آنها دفاع کند. امت اسلامی در مقابل این پدیده

آنچنـان قرار گرفتـه اسـت که گـوئی این مربـوط به او نیست، غصب حق او نیست، ظلم به او نیست. مـا چرا اینجوری‌ایم؟ چرا امت اسلامی به این وضعیت دچار شـده است؟ یک سرطان خطرناک مهلکی به نام دولت جعلی صـهیونیستی اسرائیل در این منطقه به دست دشـمنان اسـلام و دشمنان امت اسلامی به وجود آمده است. حامیانش که در ظلم و گناهان بزرگ او شریک هستند، همچنان از او حمایت میکنند و امت اسـلامی نمیتواند از خودش دفاع کند؛ این ضعف ماست. چرا؟ این ضعف را باید با برگشت به اسلام، با محور قرار دادن تعالیم رسول مکرم اسلام جبران کنیم. امروز بیش از همه چیز، در امت اسلامی اتحاد لازم است. وحدت پیدا کنیم، حرفمـان را یکی کنیم، دلمان را یکی کنیم؛ این وظیفه‌ی یکایک کسانی است که در این امت بزرگ مسـلمان قـدرت تأثیرگـذاری دارنـد. چه دولتهـا، چه روشـنفکران، چه علمـا، چه فعالاـن گونـاگون سیاسـی و اجتمـاعی، هر کـدامی در هر کشوری از کشورهای اسلامی هسـتند، وظیفه دارنـد امت اسـلامی را بیدار کنند و این حقائق را به آنها بگویند؛ این وضـعیت تلخ را که دشـمنان اسـلام به وجود آوردند، برای آنها روشن و تبیین کنند؛ آنها را دعوت کنند به اینکه درصدد انجام وظیفه بربیایند؛ این وظیفه‌ی همه‌ی ماست. برادران عزیز! خواهران عزیز! از هر جا که هستید، با هر مذهبی که هستید، بدانید دشـمنان اسـلام و مسـلمین امروز بیشترین تکیه‌شان بر روی ایجاد اختلاف و تفرقه است. میخواهند نگذارند دلها به هم نزدیک شود؛ چون میدانند اگر دستها در هم فشرده شد، دلها به هم نزدیک شد، امت اسـلامی به فکر علاج مشـکلات بزرگ خود بر خواهد آمد. منشأ بسیاری از این مشـکلات - که یکی از آنها همین قضـیه‌ی فلسـطین است، یکی از آنهـا همین قضـیه‌ی دولت جعلی صـهیونیست است - قدرتمنـدان عالمنـد. دشـمن میدانـد که متمرکز خواهیم شد و همه‌ی امت اسلامی و همه‌ی نیروها را در این راه به کار خواهیم برد تا با این تجاوز آشکاری که دارد صورت میگیرد، مقابله کنیم؛ لـذا نمیگذارد دلها به هم نزدیک شود. امروز فریاد تفرقه از سوی دشـمنان اسـلام بلند میشود. مسـئله‌ی شـیعه و سنی را امروز آمریکائی‌هـا و انگلیسـی‌ها مطرح میکننـد؛ ایـن برای مـا ننـگ اسـت. تحلیلگران آمریکـائی و انگلیسـی و غربی، جزو مسائلی که مطرح میکننـد، روی آن مطالعه میکننـد، روی آن تأکید میکنند، این است که بیائیم اسـلام سـنی را از اسـلام شـیعی جدا کنیم و بین اینهـا درگیری به وجود بیاوریم. دشـمن میخواهـد این کار را بکنـد؛ همیشه همین جور بوده است. همیشه دشـمنان دنیای اسـلام سـعی کرده‌انـد از اختلافات مـذهبی و قومی و جغرافیائی و منطقه‌ای حـداکثر اسـتفاده را بکننـد. امروز ابزارهای مـدرن را در اسـتخدام این کار به کار گرفته‌اند؛ این را باید ما متوجه باشـیم، بیدار باشیم. میخواهند ما را به همدیگر مشغول کنند تا از آن نقطه‌ی اصـلی که ما باید متوجه به آن باشیم، منصرف کنند. میخواهند اقوام مسلمان، ملتهای مسلمان، مذاهب مسلمان، از شیعه و سنی و غیر اینها را متوجه به هم کننـد تا مسـئله‌ی اسـرائیل فراموش شود. ماجرای غصب فلسـطین بایـد ما را به هم نزدیک میکرد. اینها دارنـد از همین مسـئله برای دور کردن مـا اسـتفاده میکننـد. در همین مـاجرای فلسـطین، بین دنیای اسـلام ایجاد اختلاف میکننـد؛ دولتها را در مقابل هم قرار میدهند. مسئله‌ی فلسطین، مسئله‌ی روشنی است. هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی تردید ندارد که آن وقتی که سرزمین اسـلام، سـرزمین مسـلمین، مورد تعرض قرار گرفت، مورد تجاوز قرار گرفت، دفاع بر همه‌ی مسـلمانان واجب است. همه‌ی مـذاهب اسـلامی در این متفقند؛ این محل اختلاف نیست. این مسـئله‌ی متفقٌ‌علیه را محل تردید قرار میدهند، مسـلمانها را شـقه شـقه و دسـته دسته میکنند، تعصـبهای مذهبی و طائفی را در دلها زیاد میکنند، آتش آن را برافروخته میکنند، برای اینکه خودشان براحتی مشغول باشـند. ما بایـد بیـدار باشـیم؛ حرف جمهوری اسـلامی این است. جمهوری اسـلامی از اول تشـکیل، جزو سـطور اولِ اصـلیِ اهداف خودش، یکی این را قرار داد: اتحاد مسلمانان و نزدیک کردن دلهای آنها به یکدیگر، و یکی هم مسئله‌ی فلسطین را. در بیانات امام راحـل (رضـوان اللّه تعـالی علیـه) ایـن دو نقطـه، دو نقطـه‌ی بسـیار روشن و واضـحی است: یکی مسـئله‌ی اتحـاد مسـلمین در همه‌ی موضوعـات و کم کردن اختلافات و کمرنگ کردن اختلافات، و مانع شـدن از اینکه اختلافات فکری و فقهی و کلامی و امثال اینها دو طرف را به عـداوت بکشد و با هم دشـمنی کنند، یکی هم مسـئله‌ی فلسـطین. جمهوری اسـلامی پای این حرف ایسـتاده است. ما هزینه‌هایش را هم داریم میدهیم. ملت ما به عنوان یک واجب، به عنوان یک وظیفه‌ی شـرعی به این قضیه نگاه میکنند و میدانند که

اگر این سرطان مهلک و خطرناک از پیکر جامعه‌ی اسلامی بیرون آورده شود، بسیاری از مشکلات جوامع اسلامی حل خواهد شد و بسیاری از همکاری‌ها به وجود می‌آید. امروز کشورهای اسلامی یک مجموعه‌ی بزرگ را تشکیل میدهند؛ میتوانند در میان خودشان تبادل علم کنند، تبادل ثروت کنند، تبادل تجربه کنند، تبادل معرفت کنند، یکدیگر را به پیشرفت کمک کنند و خودشان را به قله برسانند. این غده‌ی سرطانی را این وسط گذاشته‌اند و موجب شده‌اند که کشورهای اسلامی از هم دور شوند. البته ملتها با هم دشمنی ندارند؛ متأسفانه مسئولان در مواردی مقصرند. این را باید به عنوان یک درسی، یک یادآوری و تذکر مهمی در ولادت نبی مکرم اسلام (صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم) در ذهن خودمان نگه داریم، از آن درس بگیریم، از آن عبرت بگیریم، و نزدیک بشویم؛ همچنان که نزدیک هم شده‌ایم. امروز خوشبختانه فریاد رسای دفاع از اتحاد امت اسلامی و بیداری اسلامی در دنیای اسلام، در کشورهای مختلف، در میان ملتهای مختلف، انعکاسهای بسیار مطلوب و مثبتی داشته است. خدای متعال به حرف حق برکت میدهد؛ میرویاند نهالی را که در سرزمین حق نشانده شده است. این حرف، امروز در دنیا وقع دارد. امروز در دنیا پذیرش وجود دارد نسبت به این سخن حقی که جمهوری اسلامی با صدای رسا و با همه‌ی وجود آن را بیان میکند. دولت، ملت، مسئولین، همه و همه در این مسائل اصولی، حرفشان یکی است، فریادشان یکی است. سخن جمهوری اسلامی در این زمینه‌ها سخن واضحی است و بحمداللَّه انعکاس هم دارد. امیدواریم خداوند متعال کمک کند که امت اسلامی روزبه‌روز بر رشد خود، بر اعتلای خود، بر پیشرفت خود بیفزاید؛ وحدت را که عامل مهمی در همه هست، بیشتر از پیش در میان خود ان‌شاءاللَّه تقویت کند. امیدواریم تأییدات الهی شامل حال همه‌ی شما باشد و دعای ولی‌عصر (ارواحنا فداه) ان‌شاءاللَّه پشتیبان همه‌ی شما باشد. والسّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته ۱) نور: ۴۰ ۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۹

بیانات در مراسم کاشت نهال در هفته منابع طبیعی

بیانات در مراسم کاشت نهال در هفته منابع طبیعی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم سنت درختکاری، خیلی سنت خوبی است. کار ما که درخت میکاریم، یک کار نمادین است. ما یک درخت میکاریم، معنایش این است که جوانها که چندین برابرِ نیروی یک آدم پا به سن گذاشته‌ای مثل ما در آنها وجود دارد و نشاط بیشتری دارند، تعداد بیشتری درخت بکارند و مردم عزیز کشورمان عادت کنند به سنت ایجاد این وسیله‌ی حیات. درخت و گیاه، مظهر حیات و زندگی است؛ خودش هم زنده و زندگی‌بخش است و فضا را برای انسان و حیوان، فضای قابل زیستی میکند. توجه به گیاه، فقط مسئله‌ی تأمین خوراک نیست؛ بلکه تأمین فضای حیاتی برای انسان است. بنابراین گیاه خیلی مهم است. خوب، حالا فرض بفرمائید که از این طرف یک درخت ما بکاریم، چندین درخت دیگری بکارد، هزاران درخت مردم بکارند؛ این کار بسیار خوبی است، اما در مقابل آن اگر چنانچه موجودی گیاه کشور، موجودی درخت کشور - که یک ثروت عظیم باستانی است که برای ما مانده - مورد تطاول قرار بگیرد، این خسارت است. مراتع ما، جنگلهای ما، ذخائر عظیم حیاتی ما هستند. از جنگل باید کشور برای همه چیزش بهره ببرد. جنگل واقعاً یک منبع حیاتیِ بزرگ و تجدیدپذیر است. اگر چنانچه عاقلانه و درست از مرتع و جنگل استفاده بشود، هیچ وقت تمام نمیشود. این مثل نفت نیست که یک روز هست، یک روز تمام میشود؛ مثل معدن طلا نیست که یک روز هست، یک روز هم تمام میشود؛ این همیشه هست. اگر ما با منابع گیاهی کشور - یعنی همین جنگلهایمان، همین مراتعمان - و به تبع آن، بوستانهای شهری و اینها که در درجه‌ی دوم اهمیت است، درست و عاقلانه برخورد کنیم، اینها همیشه باقی میمانند. متأسفانه سالهاست که اینجور نیست؛ یعنی افرادی که اهل سوءاستفاده‌اند، از جنگلهای ما، از مراتع ما سوءاستفاده کردند و تصرف کردند، تعرض کردند، غصب کردند. آن چیزی که من میخواهم تأکید کنم، هم به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی، هم به محیط زیست، و هم به همه‌ی کسانی که دست‌اندرکار هستند، این است که مراقبت کنید این دائره‌ی غصب و تصرفِ نابجا و غلط توسعه پیدا نکند و جلویش گرفته شود. متصرفین را قطع ید

کنید. هم خبرهای زیادی میرسد، هم انسان خودش مشاهده میکند - تا آنجائی که حالا انسان در رفت و آمدها، در سفرها فرصت پیدا میکند از نزدیک ببیند؛ یا کسانی که از نزدیک دیدند و مورد وثوقند، می‌آیند اطلاع میدهند - متأسفانه با تعرض به جنگلها و تعرض به مراتع، به کشور و به مردم کشور ظلم شده است. زمینهای مراتع را در جاهای مختلف، بخصوص در نزدیکی شهرهای بزرگ، مورد تعرض قرار دادند و ضایع کردند؛ جلوی این را باید بگیرید؛ والّا ما اینجا یک دانه درخت بکاریم، دو تا درخت بکاریم، یا مثلاً هزاران درخت در سطح کشور کاشته بشود، اما معادل آن، درختهائی که عمرهای طولانی دارند و میتوانند بمانند و میتوانند منشأ استفاده قرار بگیرند - و از جنگل چقدر استفاده‌های چوبی میشود کرد، در حالی که جنگل هم مطلقاً تکان نخورد و مورد نقص قرار نگیرد - از بین بروند؛ این کار به نتیجه نمیرسد. این کارِ خیلی سودآوری نیست که انسان از این طرف درست کند، از آن طرف چیزهای اصلی را از دست بدهد؛ این را خیلی باید مراقبت کنید. درختکاری درسی است برای ما، که درخت موجود را قدر بدانیم. این درخت، یک درخت کم‌عمرِ کوچکی است چیز کم اهمیتی است، تأثیری هم ندارد؛ امروز هست، ممکن است فردا نباشد؛ اما آن درختی که صد سال، دویست سال عمر دارد، و این درختهای مجموعه‌ی عظیم جنگلها که باارزشند، اینها را بایستی ما نگه‌داریم و نگذاریم به اینها تعرض بشود. انشاءاللّه موفق باشید

بیانات در سال ۱۳۸۹

بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی

بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین المکرّمین سیّما بقیّهٔ‌الله فی الأرضین خداوند متعال را از اعماق جان سپاسگزارم که یک بار دیگر و یک سال دیگر این توفیق را عنایت فرمود که روز اول سال در کنار شما برادران و خواهران زائر و مجاورِ این سرزمین پاک و مقدس، در کنار مرقد مطهر حضرت ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی‌الرضا (صلوات الله و سلامه علیه) باشم و از فیوضات این روز و از فرصت بزرگ دیدار شما برادران و خواهران عزیز بهره‌مند شوم. اولاً تبریک عرض میکنم حلول سال نو و عید نوروز را به همه‌ی ملت ایران، به شما برادران و خواهران عزیز، و مطالبی را در این مناسبت عرض میکنم. مطلب اوّلی که مورد نظر است که عرض بشود، به مناسبت گذشتن سی و یک سال از استقرار نظام جمهوری اسلامی، یک تعریف قرآنی از نظام مقدس اسلامی و از حکومت اسلامی است. اساس حکومت اسلامی و شاخص عمده‌ی این حکومت عبارت است از استقرار ایمان؛ ایمان به خدا، ایمان به تعالیم انبیاء و سلوک در صراط مستقیمی که انبیاء الهی در مقابل پای مردم قرار دادند. اساس، ایمان است. فرستادن پیامبران الهی برای هدایت انسانها و ایجاد جوامع دینی و الهی در طول تاریخ تا امروز، در درجه‌ی اول برای این مقصود است. لذا میفرماید: «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا. لتؤمنوا باللّه و رسوله و تعزّروه و توقّروه و تسبّحوه بکرهٔ و اصیلا».(۱) یعنی هدف از فرستادن پیغمبران الهی، ایمان به خدا، دل بستن به ذات الهی و راه الهی، و دل بستن به آن تعالیمی است که انبیاء الهی به انسان تعلیم داده‌اند. این در سوره‌ی مبارکه‌ی «انّا فتحنا» است. در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب میفرماید: «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا. و داعیا الی اللّه».(۲) رسالت پیغمبر، دعوت به خداست؛ این، اساس کار است. آن چیزی که به عنوان شاخص، میان نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی و همه‌ی جوامع بشری وجود دارد، در درجه‌ی اول این نکته است؛ مسئله‌ی ایمان به خدا، ایمان به غیب، ایمان به راهی که خداوند متعال برای سعادت دنیوی و اخروی انسان در مقابل بشر قرار داده است. اگر امروز نظام جمهوری اسلامی در مقابل نظامهای گوناگون عالم سخنی برای گفتن دارد، مطلبی برای تحدی در قبال نظامهای مادی در نظام جمهوری اسلامی وجود دارد، به خاطر همین است که شاخص عمده، ایمان است. امروز بشر به

خاطر بی‌ایمانی، دچار منجلابهای گوناگون زندگی است. بنابراین شاخص عمده، ایمان است. ایمان به خدا و راه خدا و راه انبیاء – که دنبال آن، عمل به این تعالیم است – فقط برای تعالی معنوی نیست؛ اگرچه عمده‌ترین ثمره‌ی آن، تعالی معنوی و تکامل انسانی و اخلاقی است؛ چون دنیا مزرعه‌ی آخرت است. از حرکت در زندگی دنیاست که انسان میتواند مدارج و معارج را طی کند و پیش برود. لذا زندگی مادی هم در گروی ایمان به خداست. پس ایمان به خدای متعال نه فقط سعادت معنوی را تأمین میکند، بلکه سعادت مادی را هم تأمین میکند. ایمان به خدای متعال موجب میشود که بشر در زندگی مادیِ خود بتواند همه‌ی آن چیزهائی را که انسان به آن نیازمند است، به دست بیاورد. «و لو انّهم اقاموا التّوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربّهم لأكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم»؛(۳) اگر اقامه‌ی دین بشود، اگر تعالیم اسلامی در جامعه عمل بشود، انسانها از لحاظ رفاه به آن حدی میرسند که هیچ نیازی برای آنها باقی نماند که تأمین نشده باشد. از لحاظ آسایش معنوی و روانی انسان، احساس امنیت و آرامش، باز نقش ایمان برجسته است. به گفته‌ی قرآن: «قد جائكم من اللّه نور و كتاب مبين. يهدى به اللّه من اتّبع رضوانه سبل السّلام»؛(۴) راه‌های سلامت را، راه‌های آرامش را، راه‌های امنیت روانی را قرآن به انسان تعلیم میدهد؛ این راهی است که بشر را به آرامش روانی میرساند؛ یعنی همان چیزی که امروز دنیا در فقدان آن، در حال التهاب است. پیشرفت مادی هست، پیشرفت فناوری و علمی هست، ثروتهای کلان در دست جوامع هست؛ اما آسایش نیست، آرامش نیست. این به خاطر کمبود این عنصر اساسی در زندگی انسان است، که عبارت است از ایمان. این یک مطلب اساسی با استفاده‌ی از قرآن کریم است که در جمهوری اسلامی، من و شما، همه‌ی آحادمان، همه‌ی جوانهایمان، همه‌ی نسلهای رو به جلو که میخواهند فردای سعادتمندی را برای کشورشان و برای خودشان و برای فرزندانشان تأمین کنند، باید به این توجه داشته باشند. اساس کار در نظام اسلامی ایمان است، که باید این ایمان را تأمین کرد؛ نه فقط در دل، بلکه در عمل، در برنامه‌ریزی‌ها و در همه‌ی اقدامها. امسال سی و دومین سالی است که نظام جمهوری اسلامی تشکیل شده است؛ یعنی دومین سال از دهه‌ای است که اعلام شد دهه‌ی پیشرفت و عدالت است. شعار پیشرفت و عدالت، یک شعار محوری است؛ یک مطلب اساسی است؛ یک نیاز است. در این مرحله، هدف کلان ملت عزیز ما و مسئولان باید پیشرفت و عدالت باشد. «پیشرفت» و «عدالت» دو خواسته‌ای است که انسانها به آن نیازمندند. پیشرفت، یعنی از لحاظ علم و عمل و آنچه که در دنیا برای یک جامعه لازم است، به نتائج مطلوب برسد. عدالت هم یعنی میان انسانها تبعیض وجود نداشته باشد، بی‌عدالتی نباشد، ظلم نباشد. هر دو خواسته، جزو خواسته‌های اساسی و اصلی و دیرین بشریت است، که تا تاریخ بشر وجود داشته است، این دو خواسته، خواسته‌ی اصلی انسانها بوده است: پیشرفت و عدالت. این شعارها را میشود داد؛ مهم این است که کِی میشود به این شعارها عمل کرد. ما در نظام جمهوری اسلامی، این دهه‌ی چهارم را هنگام مناسب برای عمل در جهت رسیدن به این دو شعار یافتیم. پیشرفت را میشود به معنای حقیقی کلمه به دست آورد؛ عدالت را هم با رشدی که در جامعه‌ی ما هست، با آگاهی و بصیرتی که مردم ما بحمداللّه پیدا کرده‌اند، موانع را شناخته‌اند، اهداف را تشخیص داده‌اند، دوست و دشمن را امروز جوانهای ما تشخیص میدهند، اگر مسئولی در پی عدالت باشد، میتواند در جامعه‌ی ما مقدمات استقرار عدالت کامل را فراهم کند. البته این کارِ کوتاه‌مدت نیست، کارِ بلندمدت است. بنابراین این دهه را، دهه‌ی پیشرفت و عدالت در نظر میگیریم. هر اقدامی که میشود، هر برنامه‌ریزی‌ای که میشود، باید این دو عنصر در آن ملحوظ باشد؛ هم در جهت پیشرفت جامعه باشد، هم در جهت عدالت باشد. کشور آمادگی‌های زیادی دارد. عزیزان من! در این سی سال، ملت و کشور در همه‌ی زمینه‌ها پیشرفت کرده است. زمینه برای یک حرکت عظیم و بنیانی، یک حرکت محسوس که اثر آن را در زندگی مردم بشود ملاحظه کرد، فراهم است. ما هم در زمینه‌ی زیرساختهای اقتصادی پیشرفتهای زیادی کرده‌ایم. در زمینه‌ی زیرساختهای ارتباطی و مواصلاتی کارهای بزرگی انجام گرفته است. در زمینه‌ی پیشرفت علمی و فناوری، یک روند پرشتابی از چندی قبل تاکنون آغاز شده است. ملاحظه میکنید؛ در زمینه‌های علمی، جوانان ما، دانشگاهیان ما، برجستگان و نخبگان ما به یک مراحلی دست پیدا میکنند که برای یک کشوری که از مرحله‌ی دانش و تحقیق و

فناوری و ابتکار علمی بسیار دور بوده است و فاصله داشته است، بسیار چیزهای عجیبی است. جوانان عزیز! امروز در کشور شما چیزهائی که ایران را در ردیف ده کشور اول دنیا قرار میدهد، یا در ردیف هشت کشور اول دنیا قرار میدهد، کم نیست. در بخشهای مختلف، در بخشهای علوم زیستی، علوم نانو، علوم فضائی، علوم گوناگون، شما می‌بینید دانشمندان کشور - که عمدتاً هم همین جوانان پرشور و پرشوق و پرنشاط هستند - توانسته‌اند کشور را به اینجا برسانند که بگویند در این مقوله، ایران جزو هشت کشور دنیاست؛ در این مقوله، ایران جزو ده کشور اول دنیاست؛ یعنی این پیشرفت عظیمی است، این یک جایگاه مهمی است برای کشور. در زمینه‌ی اعتبار و اقتدار منطقه‌ای و بین‌المللی، امروز نظام جمهوری اسلامی و دستگاه اسلامی در کشور ما، آنچنان از ابهت و اهمیتی در چشم کشورها برخوردار است که دشمنان ما هم اعتراف میکنند که اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی جزو برترینِ کشورهای همسطح خود و کشورهائی است که میتوانند اثرگذار باشند. میتوان گفت جمهوری اسلامی از لحاظ اعتبار بین‌المللی و سیاسی در منطقه، در درجه‌ی اول قرار دارد. افرادی که بهترین تعبیر درباره‌ی آنها این است که انسان بگوید کوته‌بینند و دقت نظر ندارند، میشنوید از آنها که گاهی از اینکه فلان رئیس کشورِ مستکبر غربی یا فلان وزیر خارجه یا فلان مأمور بین‌المللی درباره‌ی ایران بدگوئی‌ای کرده است، این را دلیل بی‌اعتباری نظام جمهوری اسلامی میشمارند؛ این خطاست. جمهوری اسلامی امروز در چشم ملتها، در چشم دولتها، حتّی در چشم دشمنانِ خودش دارای اعتبار و اقتدار است؛ یک دولت اثرگذار است. در مسائل جهانی، حضور نظام جمهوری اسلامی، یک حضور محسوس است؛ قابل مقایسه نیست با یک کشوری که از لحاظ وضع اقتصادی و وضع ثروت عمومی، در حد ایران است. یعنی ایران از همه‌ی کشورهائی که از لحاظ اوضاع اقتصادی از او جلوترند یا در سطح او هستند، از لحاظ تأثیر در سیاستهای منطقه‌ای، بالاتر است. اینها همه زمینه‌هاست؛ سی سال تجربه‌ی خدمتگزاری و مدیریت هم امروز متراکم، در اختیار مسئولان نظام جمهوری اسلامی است. استمرار حرکت این نظام و استقرار و ثبات نظام جمهوری اسلامی، این اهمیت را داشته است، این اثر بزرگ را گذاشته است که یک تجربه‌ی متراکمِ ذی‌قیمتی در برخورد با مسائل جهانی و منطقه‌ای و مسائل داخلی در کشور جمع شده است؛ این خودش یک زمینه‌ی بسیار مهمی است، یک زیرساخت قابل توجهی است. چشم‌انداز روشنی تعیین شده است - یعنی سند چشم‌انداز بیست ساله‌ی جمهوری اسلامی - این سند باارزشی است. دولتهائی که پشت سر یکدیگر با انتخاب مردم بر سر کار می‌آیند، میتوانند بر اساس این سند چشم‌انداز، اهداف را مشخص کنند؛ هر کدام بخشی از راه را بروند و دنباله‌ی کار را به دولت بعدی بسپارند. وجود سند چشم‌انداز، یکی از امکانات باارزش نظام جمهوری اسلامی است. یکی از امکانات بزرگ نظام، این نسل جوانِ تحصیلکرده‌ی پرانرژیِ پرانگیزه‌ای است که در کشور ما وجود دارد. اینها تحصیل کرده‌اند، درس خوانده‌اند، باانگیزه‌اند، در راه فهم و درک مسائل گوناگون در بخشهای مختلف تلاش میکنند، دارای اعتماد به نفس‌اند. ما امروز در جوانهایمان احساس میکنیم یک اعتماد به نفسی وجود دارد که در گذشته وجود نداشته است، و در کمتر ملتی هم این را مشاهده میکنیم. هر کدام از این مسائل گوناگون اقتصادی و فنی و سیاسی و اجتماعی و مسائلی که احتیاج به دانش و تخصص دارد، اینها را وقتی انسان با مجموعه‌های جوان و اهل تحقیق مطرح میکند، می‌بینند اینها با اعتماد به نفس، میگویند میتوانیم. احساس نمیکنند که عاجزند، ناتوانند؛ احساس میکنند میتوانند. این اعتماد به نفس خیلی ارزش دارد برای یک ملت که احساس کند میتواند؛ چون سالهای متمادی به ما تلقین میشد که شما نمیتوانید. به ملت ما گفته میشد شما عُرضه ندارید. سیاستمداران کشور، حکام جائری که بر کشور ما مسلط بودند و غالباً با دشمنان این ملت دستشان در یک جیب و در یک کیسه بود، اینها غالباً به کشور ما، به مردم ما، به جوانهای ما تلقین میکردند که نمیتوانید؛ زحمت بیهوده نکشید. یعنی باید ما بنشینیم، دیگران تحقیق کنند، پیشرفت پیدا کنند، ما برویم از آنها دریوزگی کنیم، گدائی کنیم، از آنها بگیریم؛ خودمان نمیتوانیم از درون خود بجوشیم. این به ملت ما و جوانهای ما و نسل ما تلقین میشد و جزو باورهای این ملت بود. در دوران جوانی ما، آنطوری که در جامعه واضح بود، این احساس وجود داشت که ایرانی نمیتواند؛ فرنگی‌ها، اروپائی‌ها، آمریکائی‌ها باید پیش بروند،

ما بایـد دنبال آنها حرکت کنیم و از آنها یاد بگیریم. اینکه ما هم میتوانیم یک راهی را باز کنیم، یک حرکتی را شـروع کنیم، یک قلمروی را از قلمروهای مهم زنـدگی فتـح کنیم، این برای ملت ما یک امر باور نکردنی بود. امروز درست بعکس شـده است. جوان ایرانی، هیـچ مقوله‌ای از مقوله‌های مهم نیست که برایش مطرح بشود و احساس کنـد که نمیتواند. عرض کردم؛ در مسائل علمی، در مسائـل فنی، در مسائـل سیاسـی، آنچه که برای مجامع اهل تحقیق و پژوهش ما - که عمـدتاً هم جوانهای کشورمان هسـتند - مطرح میشود، کارهـا و پیشـرفتهای گونـاگونی که مطرح میشود، جوان ایرانی احسـاس میکنـد که میتوانـد. این اعتمـاد به نفس، چیز بسـیار مهمی است. این اعتمـاد به نفس در مجـامع علمی پشـتوانه‌ای دارد از اعتماد به نفس ملی؛ آن چیزی که من در چنـد سال قبل از این مطرح کردم که باید ملت به اعتماد به نفس ملی برسد؛ یعنی احساس کند که همه‌ی کارهای بزرگ را میشود با اراده، با خواست، با حرکت انجام داد. در هیچ کـاری مـا عـاجز نیستیم. اینهـا زمینه‌هـای پیشـرفت است. خوب، مـا امسـال را عرض کردیم «سـال همت مضاعف و کار مضاعف»؛ یعنی همت برتر و کار بیشتر. این تعبیر مضاعف - یعنی چنـد برابر - شـکل آرمانی است. اگر دو برابر هم شـد، اگر سه برابر هم شـد، اگر ده برابر هم شـد، ما قانع نیستیم. اما اینجور هم نیست که اگر یک جائی نتوانستیم دو برابر کار کنیم، یک برابر و نیم توانستیم کار بکنیم، مأیوس شویم؛ نه، مهم این است که همت برتری داشته باشیم از آنچه در گذشته داشتیم، و کار بیشتری بکنیم از آنچه در گذشـته میکردیم. این، شـعار امسـال است. این شـعارها نه فقـط یـک امر نمایشـی است، و نه هم اینجوری است که ما خیال کنیم در این سال، این شـعار همه‌ی مشـکلات کشور را حل خواهد کرد؛ نه، این تشـریفاتی نیست، نمایشی نیست؛ این خـط روشـنی را به مـا نشـان میدهـد. سال گذشـته ما عرض کردیم: سال اصـلاح الگوی مصـرف. من همین جا در روز اول سال تصـریح کردم: اصـلاح الگوی مصـرف چیزی نیست که در یک سال بتواند اتفاق بیفتد. سال گذشته را گفتیم سال شروع حرکت به سمت اصـلاح الگوی مصـرف است. خوب، حرکتی آغاز شد. من نمیتوانم این را بگویم که الگوی مصرف اصلاح شد؛ نه، ما هنوز خیلی فاصـله داریم. تا وقتی الگوی مصـرف را اصـلاح نکنیم، تا وقتی ندانیم آب را چه جور باید مصرف کرد، برق را چه جور باید مصـرف کرد، نان را چه جور باید مصرف کرد، پول را چه جور باید مصرف کرد، تا اینها را درست مصرف نکنیم، راه‌های مصرف را نـدانیم، مشـکلات مـا به حال خود باقی خواهنـد مانـد. بایـد ما اصـلاح الگوی مصـرف را دنبال کنیم. سال ۸۸ مسئولین کارهائی کردند، برنامه‌ریزی‌هائی کردند، تحقیقاتی کردند، اما این کار نباید متوقف بماند. این، جهت را نشان داد؛ معلوم شد که در سال ۸۸ مسئله‌ی اصـلاح الگوی مصـرف یک مسـئله‌ی اساسـی است و باید دنبال شود. امسال هم همین است. امسال ما عرض میکنیم همت بیشتر. این همتِ بیشتر مخصوص امسـال نیست. همت برتر مخصوص سـال ۸۹ نیست. ما بایـد این را به عنوان یک انگشت نمایشـگر راه در مقابل چشم خودمان قرار بدهیم؛ همتمان را نباید کم کنیم. کارهای بزرگی داریم، اهداف بلندی در مقابل ماست؛ باید همت را بلنـد داشت تا بتوانیم به آن هـدفها برسیم. کار هم بایـد بیشتر بشود. کار بایـد متراکمتر بشود تا بتوانیم به آن اهداف برسیم. البته سـال گذشـته، سـال مهمی برای کشور مـا بود. به نظر من - همان طور که در پیام نوروزی هم به ملت ایران عرض کردم - سال ۸۸، سـال ملت ایران بود؛ سـال پیروزی ملت ایران بود؛ سـال حضور نمایـان ملت ایران در عرصه‌های عظیم زنـدگی در نظام اسـلام و در کشورمان بود. یک جا در بیست و دوم خرداد چهل میلیون نفر پای صـندوقهای رأی آمدند؛ یعنی هشتاد و پنج درصد شرکت مردم در انتخابات؛ این چیز بسیار مهمی است. یقیناً حضور مردم در مشـروعیت یک نظام نقش دارد. آن کسانی که در غرب، مشـروعیت خودشـان را اساساً ناشـی از حضور مردم میداننـد و هیـچ عامـل دیگری را در آن دخیـل نمیداننـد، آنها یک چنین حضوری را الان ندارنـد. در حدود زمان انتخابات ما، در کشور انگلیس انتخاباتی برگزار شد با حضور تقریباً سـی درصد کسانی که میتوانسـتند رأی بدهند. هشتاد و پنج درصد کجا، سی درصد کجا؟! این حرکت مردمی، این حضور مردمی خیلی اهمیت دارد. تحلیلگران و مفسران سیاسـی مسائل دنیا از این چیزها به‌آسانی نمیگذرنـد. ممکن است در مطبوعاتشان این را منعکس نکننـد؛ ممکن است سیاسـتمدارها در حرفهایشـان که تبلیغ میشود، این را بر زبـان نیاورنـد و کتمان کننـد؛ اما در دلشان مؤثر است، میفهمنـد. این ملت پای حرف خود

ایستاده است. این یک حرکت عظیم بود از ملتمان. ملت توانستند در تاریخ کشور این را ثبت کنند که بعد از گذشت سی سال از استقرار نظام اسلامی - که نظامی بر پایه‌ی اسلامیت و جمهوریت است و اینها از هم تفکیک‌ناپذیرند؛ آنهائی که این دو را از هم تفکیک میکنند، جمهوری اسلامی را نشناختند - آنچنان پابند به مبانی این نظام هستند که در یک انتخاباتی با این شور و شوق، با این عظمت شرکت میکنند. خوب، این یک حرکت عظیم مردمی بود. در قبال این حرکت، دشمنان ملت ایران نقشه‌هائی داشتند؛ این نقشه‌ها را شروع کردند به عمل کردن. اگر حضور شما مردم در انتخابات بیست و دوی خرداد سال ۸۸ یک حضور ضعیفی بود، اگر به جای چهل میلیون، مثلاً سی میلیون شرکت کرده بودید، به احتمال زیاد دشمنان شما موفق میشدند. نقشه‌هائی از پیش طراحی شده بود. من کسی را متهم نمیکنم؛ اما هندسه‌ی کار دشمن را میشناسم، می‌بینم، آن را تشخیص میدهم؛ نمیتوانم آن را انکار کنم. هندسه‌ی کار دشمن، یک هندسه‌ی مشخصی بود. نظیر این کار را در جاهای دیگر هم کردند. وقتی قدرتهای مستکبر بین‌المللی از یک نظامی ناراضی و ناخشنود باشند، یکی از راه‌هائی که یافتند و عمل کردند، این است که منتظر یک فرصت انتخابات بشوند، بعد در آن فرصت انتخابات، اگر کسانی که مورد رضای آنها نیستند، بر سر کار آمدند، و آنهائی که آنها میخواهند، بر سر کار نیامدند، آن وقت با یک حرکت نمایشیِ مردمی، اوضاع را برگردانند؛ با شعارهائی گروهی از مردم را توی صحنه بکشانند، با فشار در صحنه‌ی خیابانها، آن چیزی را که با قانون به دست آمده است، با خشونت دگرگون کنند. این یک نقشه‌ی شناخته شده است. اگر ملاحظه میکنید که حوادثی که بعد از انتخابات پیش آمد، در ذهن مردم، در ذهن تحلیلگران مستقل و صادق و تیزبین، منتسب به عوامل خارجی و بیرونی میشوند، ناشی از این است. اگر کسی هیچ خبری هم از پشت پرده نداشته باشد، اطلاعاتی که افراد صاحب اطلاع به دست می‌آورند، اگر این اطلاع هم در دسترس نباشد، انسان شکل کار را که نگاه میکند، میفهمد که این کار، کار دشمنان ملت است؛ کار بیگانگان است. انتخاباتی انجام میگیرد، یک حرکت قانونی اتفاق می‌افتد، یک نتیجه‌ای هم با خود به دنبال می‌آورد؛ این نتیجه را به زور خشونت بخواهند عوض کنند. یک عده‌ای را بِکِشند توی صحنه؛ احیاناً اگر اقتضاء شد، خشونت هم بکنند، آتش‌سوزی هم راه بیندازند، بانک هم آتش بزنند، اتوبوس هم آتش بزنند، برای اینکه نتائج قانونی را برگردانند. خوب، این حرکتی است که هم خلاف شرع است، هم خلاف قانون است. پیداست این حرکت، حرکت هدایت شده‌ای از طرف بیگانگان است. یک چنین اتفاقی را میخواستند در کشور پیش بیاورند. آزمون مهمی بود برای کشور. من به شما عرض بکنم، آزمون مهمی بود؛ هم عبرتهای زیادی داشت، هم درسهای زیادی داشت؛ و در این آزمون، ملت ایران پیروز شد. آنها میخواستند مردم را تقسیم کنند به یک گروه اقلیت، به یک گروه اکثریت؛ یک گروهی که برنده‌ی انتخابات است، یک گروه هم که در انتخابات به نتیجه‌ی مطلوب خود دست پیدا نکرده، اینها را در مقابل هم قرار بدهند. ملت را دوپارچه کنند؛ یک عده اغتشاشگر هم وارد میدان بشوند و بـا ایجاد اغتشاش، جنگ را در داخل کشور مغلوبه کنند، جنگ داخلی راه بیندازند؛ امیدشان این بود. اما ملت هوشیاری به خرج داد. شما دیدید در روز انتخابات، مردم به دو گروه سیزده چهارده میلیونی، و بیست و چهار پنج میلیونی تقسیم شدند؛ اما بعد از گذشت مدتی نه چندان بلند، همین دو گروه با هم یکی شدند و در مقابل شورشگران و اغتشاشگران و خرابکاران ایستادند. بیداری ملت را انسان اینجا میشود بفهمد. میخواستند بین مردم اغتشاش ایجاد کنند. بدخواهانی که سی سال است علیه این انقلاب و علیه این مردم هر کاری توانستند، کردند، اینها هم فرصت را مغتنم شمردند و با تبلیغاتِ خودشان وارد میدان شدند. بیش از این، کاری نمیتوانستند بکنند. اگر آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها و صهیونیستها میتوانستند نیرو وارد خیابانهای تهران بکنند، یقین بدانید میکردند. اگر برایشان امکان داشت که با حضور وابستگان و مزدوران خودشان از خارج، عرصه را آنچنان که میخواهند، هدایت کنند، میکردند. منتها میدانستند که این کار به ضررشان تمام میشود. تنها کاری که میتوانستند بکنند، این بود که در صحنه‌ی تبلیغات، در صحنه‌ی سیاست جهانی، از آشوبگر، از اغتشاشگر حمایت کنند. رؤسای جمهور کشورهای مستکبر در این قضیه وارد میدان شدند؛ اغتشاشگران خیابانی و خرابکارانی را که با آتش زدن میخواهند موجودیت خودشان را نشان بدهند، ملت ایران نامیدند؛ شاید

بتوانند اوضاع را آنچنان که طبق میل خودشان است، در افکار عمومی دنیا و کشورمان تصویر و ترسیم کنند؛ اما شکست خوردند. قوی‌ترین و آخرین ضربه را ملت در روز نهم دی و بیست و دوی بهمن وارد کرد. کار ملت ایران در بیست و دوم بهمن، کار عظیمی بود؛ نُه دی هم همین جور. یکپارچگی ملت آشکار شد. همه‌ی کسانی که در عرصه‌ی سیاسی به هر نامزدی رأی داده بودند، وقتی دیدند دشمن در صحنه است، وقتی فهمیدند اهداف پلید دشمن چیست، نسبت به آن کسانی که قبلاً به آنها خوشبین هم بودند، تجدید نظر کردند؛ فهمیدند که راه انقلاب این است، صراط مستقیم این است. در بیست و دوی بهمن، ملت همه با یک شعار وارد میدان شدند. خیلی تلاش کردند، شاید بتوانند بین ملت دودستگی ایجاد کنند؛ اما نتوانستند. و ملت ایستاد؛ این پیروزی ملت بود. از بیست و دوم خرداد تا بیست و دوم بهمن - هشت ماه - یک فصل پرافتخار و پرعبرتی برای ملت ایران بود؛ این یک درس شد. آگاهی جدیدی به وجود آمد. فصل تازه‌ای در بصیرت ملت ایران گشوده شد. این یک زمینه‌ی بسیار مهمی است. باید بر اساس این زمینه، حرکت کنیم. حالا- همت برتر و کار بیشتر، همت مضاعف و کار مضاعف بر این اساس باید انجام بگیرد. عرصه‌های گوناگونی وجود دارد. ما نباید بگذاریم وقت بگذرد. هر سالی از سالهائی که دوران انقلاب گذرانده است، و در هر سالی هر ماهی، و در هر ماهی هر روزی، وزن و مقداری دارد، ارزشی دارد؛ نباید این را از دست داد. ممکن است در هشت ماه از سال ۸۸ که اشتغالات فتنه‌انگیزان بعضی از ذهنها را به خود مشغول کرد، برخی از کارها نیمه‌کاره مانده باشد؛ باید جبران بشود. باید حرکت، یک حرکت سریعی باشد. عرصه‌های گوناگونی وجود دارد: عرصه‌ی علم و تحقیق در درجه‌ی اول، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی در همه‌ی زمینه‌ها، علوم تجربی، علوم انسانی در همه‌ی بخشهائی که برای کشور مورد نیاز است، بایستی همتشان را در تحقیق و علم افزایش بدهند؛ مراحل دورتری را در مقابل چشمشان و مد نظرشان قرار بدهند؛ کار را باید متراکمتر کنند. من عرض کردم؛ باید جوانان ما همتشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق. همت مضاعف و کار مضاعف در استفاده‌ی بهینه از منابع موجود کشور و امکاناتی که وجود دارد. از همه‌ی آن چیزهائی که میتواند برای سازندگی کشور در دورانهای آینده مورد استفاده قرار بگیرد، یا زندگی عمومی مردم را رفاه و رونق ببخشد، باید حداکثر استفاده بشود؛ یعنی همان چیزی که یکی از ارکانش اصلاح الگوی مصرف است. از آب در کشور استفاده‌ی بهینه بشود. ما امروز از آب در کشور استفاده‌ی بهینه نمیکنیم. سال گذشته که بنده مسئله‌ی اصلاح الگوی مصرف را مطرح کردم، پژوهشگران کشورمان تحقیق کردند، به ما اطلاع دادند که اگر آبی که در کشور مصرف میشود، ده درصد آن صرفه‌جوئی شود، این ده درصد به قدر تمام استفاده‌ای است که امروز برای شرب خانگی و برای صنعت مورد استفاده قرار میگیرد. امروز نود درصد آب کشور در بخشهای کشاورزی مصرف میشود - مصرف غلط، مصرف اسراف‌آمیز - ده درصد دیگر برای آب شرب و برای صنعت و برای مصارف گوناگون به کار میرود. یعنی اگر در کار کشاورزی ما ده درصد صرفه‌جوئی کنیم، مقدار مصرف شرب و صنعت و امثال اینها به دو برابر خواهد رسید؛ اینقدر مسئله مهم است. مسئله‌ی مصرف برق و مصرف حاملهای انرژی - بنزین، گازوئیل - هم مهم است. این لایحه‌ی هدفمند کردن یارانه‌ها که مطرح شده است، ناظر به این مسائل است؛ لایحه‌ی بسیار مهمی است. من همین جا در حضور شما مردم عزیزمان توصیه میکنم؛ هم به قوه‌ی مجریه، هم به قوه‌ی مقننه، که در این مسئله‌ی مهم باید با هم همکاری کنند، باید به هم کمک کنند. از یک طرفِ قضیه، نگاه به قوه‌ی مجریه است - که بار بر دوش قوه‌ی مجریه است؛ دولت بایستی اقدام کند، عمل کند؛ پس همه‌ی دستگاه‌های دیگر، از جمله دستگاه قانونگذاری باید به دولت کمک کنند - از طرف دیگر هم دولت بایستی آن چیزی که قانونی است و مراحل قانونی را گذرانده است، معتبر بداند و بر طبق آن عمل کند. بنابراین دولت، مجلس - قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه - در این کار دوشادوش هم حرکت کنند، به هم کمک کنند و با هم باشند؛ «ید اللّه مع الجماعة». وقتی با هم بودند، خدا هم کمک خواهد کرد. بنابراین استفاده‌ی بهینه از امکانات و منابع موجود کشور و بهره‌وری مهم است؛ بهره‌وری بیشتر از آنچه که

داریم و آنچه که بسیاری از آنها متأسفانه مورد اسراف و استفاده‌ی غلط قرار میگیرد. همت مضاعف و کار بیشتر در کیفیت بخشیدن به تولیدات داخلی؛ یکی از کارهای اساسی این است. ما امروز تولیدات داخلی زیادی داریم؛ هم در زمینه‌ی صنعت، هم در زمینه‌ی کشاورزی؛ باید به کیفیت اینها اهمیت بدهیم، کیفیت اینها را بالا ببریم. باید جوری باشد که مصرف‌کننده احساس کند آنچه که در کشورش تولید میشود، به دست کارگر ایرانی تولید میشود، از لحاظ کیفیت، یا بهتر از نوع خارجی است یا لااقل همسطح آن است. همت مضاعف و کار مضاعف در تأمین سلامت. مسئله‌ی سلامت، هم در برنامه‌ی پنجم باید مورد توجه ویژه قرار بگیرد، هم در برنامه‌ریزی‌های گوناگون اجرائی در دستگاه‌های مختلف. یک بخش از مسئله‌ی تأمین سلامت، مسئله‌ی ورزش همگانی است؛ که بنده بارها توصیه کردم، باز هم توصیه میکنم. ورزش همگانی برای همه لازم است. نشاط، سلامت، آمادگی، حوصله‌ی کار، در سایه‌ی ورزش عمومی و همگانی برای جامعه تأمین میشود. همت مضاعف و کار مضاعف در سرمایه‌گذاری، در کارآفرینی. بسیاری از کسانی که سرمایه دارند، پول دارند، درآمدهای کلانی دارند، نمیدانند این درآمدها را چگونه باید صرف کنند. اینجا هم باز همان اصلاح الگوی مصرف خود را نشان میدهد. پول را به جای سرمایه‌گذاریِ تولیدی، صرف تجملات میکنند؛ سفرهای خارجی بیهوده، بی‌ثمر، پرخرج و احیاناً فسادآور، بهانه برای تغییر وسائل خانه، وسائل زندگی؛ این چیزها یک حرکت مسرفانه است نسبت به ثروت. میشود پول را، درآمد را سرمایه‌گذاری کرد. امروز وسائل این کار فراهم است. با فعال شدن بورسهائی که در کشور هست، میتوان سرمایه‌گذاری کرد. همه میتوانند آنچه را که دارند، در سرمایه‌گذاری‌ها دخالت بدهند. یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف میطلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتد، میتواند یک جریان سیال فکریِ بسیار باارزشی را در جامعه به راه بیندازد. و از همه مهمتر، همت مضاعف و کار مضاعف در مبارزه‌ی با فقر، در مبارزه‌ی با فساد، در مبارزه‌ی با بی‌عدالتی. اینها چیزهائی است که ما در پیش روی خودمان داریم. ملت، دولت و مسئولان باید تلاش کنند. البته چالشهائی هم داریم، موانعی هم داریم. ما ملتی نیستیم که در دنیا هیچ کس با ما دشمنی نداشته باشد. آن ملتهائی دشمن ندارند که ارزش وجودی ندارند. ملتی که راهی دارد، هدفی دارد، کاری دارد، تلاشی میکند، دشمنانی هم پیدا میکند. البته دشمن داریم تا دشمن. دولت آمریکا هم در دنیا خیلی دشمن دارد؛ اما دشمن دولت آمریکا کیست؟ ملتها. ملتهایند که متنفرند، مکدّرند، از دولت آمریکا بدشان می‌آید. چرا؟ به خاطر اینکه دولت آمریکا سابقه‌ی تجاوز و تعرض به کشورها از پنجاه سال، شصت سال قبل از این تا امروز در پرونده‌اش ثبت شده است. در طول پنجاه سال گذشته، دولت آمریکا نزدیک به شصت کشور را مورد تجاوز نظامی خودش قرار داده؛ این شوخی است؟ این کم است؟ خوب، پس او هم دشمن دارد، نظام جمهوری اسلامی هم دشمن دارد. دشمن نظام جمهوری اسلامی کیست؟ دولتهای مستکبر، سرمایه‌دارهای صهیونیست، دشمنان بشر، دستگاه‌های جاسوسی غدار و سفاک. بنابراین دشمن هست؛ این دشمنان فعالیت میکنند، تلاش میکنند. ملت و مسئولان کشور باید هوشیار باشند؛ محاسبه‌ی این دشمنی‌ها را بکنند؛ در مقابله‌ی با این دشمنی‌ها، با تدبیر و با شجاعت عمل کنند. هم تدبیر لازم است، هم شجاعت لازم است. اگر شجاعت وجود نداشته باشد، در مقابل ابهت و هیبت و چهره‌ی عبوس دولتهای مستکبر، کسی دل خود را ببازد، قطعاً شکست‌خورده است. دولتهای مستکبر یکی از کارهایشان همین تشر زدن است؛ چهره‌ی عبوس گرفتن است؛ حق را ناحق کردن است. در مقابل اینها اگر شجاعتی وجود نداشته باشد، مسئولان کشور اگر نتوانند در مقابله‌ی با این حرکتهای نمایشیِ خصمانه و مستکبرانه روی پای خودشان بایستند، قطعاً کلاهشان پس معرکه است؛ هم خود شکست میخورند، هم ملت را به شکست میکشانند. بنابراین شجاعت لازم است. تدبیر هم لازم است. تدبیر یعنی آگاهی از آنچه که در برنامه‌ی دشمن است، و تصمیم درست و بجا در مقابله‌ی با آن. دشمن به شکلهای مختلفی ظاهر میشود. شما امروز ملاحظه کنید؛ در مقابل ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، صهیونیستها هستند، دولت آمریکا قرار دارد؛ گاهی لباس گرگ میپوشند،

گاهی لباس روباه میپوشند؛ گاهی چهره‌ی خشن و خصمانه‌ی خودشان را نشان میدهند، گاهی چهره‌ی فریبگرانه نشان میدهند؛ باید متوجه بود. من سال گذشته، روز اول سال، در همین اجتماع عظیم به شما مردم عزیز گفتم: در مقابل اظهاراتی که رئیس جمهور جدید ایالات متحده‌ی آمریکا میکند و میگوید ما دست دوستی را دراز میکنیم، با نگاه تیزبین مسئله را دنبال خواهیم کرد. ما نگاه میکنیم ببینیم آیا واقعاً دست دوستی است؟ آیا واقعاً نیت، نیت دوستانه است یا نیت خصمانه در قالب الفاظ فریبگر؟ این برای ما خیلی مهم است. پارسال گفتم اگر در زیر دستکش مخملی، دست چدنی و پنجه‌ی چدنی باشد، ما دستمان را دراز نمیکنیم؛ دوستی را قبول نمیکنیم. اگر با لبخندی که زده میشود، خنجری در پشت پنهان شده باشد، ما حواسمان جمع است. متأسفانه آنچه که اتفاق افتاد، همان چیزی بود که حدس زده میشد. دولت آمریکا و همین تشکیلات جدید و رئیس جمهور جدید، با همه‌ی ادعای علاقه‌مندی به روابط عادلانه و صحیح، که نامه هم نوشتند و پیغام هم دادند و در بلندگوها هم گفتند و در مجالس خصوصی هم تکرار کردند که ما میخواهیم با جمهوری اسلامی روابطمان را عادی کنیم، متأسفانه در عمل عکس این عمل کردند. در همین قضایای هشت ماه بعد از انتخابات، بدترین موضع را گرفتند. رئیس جمهور آمریکا اغتشاشگران و خرابکاران خیابانی را به عنوان جنبش مدنی معرفی کرد! آتش زدن بانک، آتش زدن اتوبوس، کتک زدن عابر بی‌گناه و بی‌خبر، کتک زدن خواهر و مادر شهید به خاطر اینکه چادر بر سر دارد، آتش زدن موتورسیکلت جوان چون محاسن دارد، اینها جنبش مدنی است؟! شما دم از حقوق انسان میزنید، دم از دموکراسی میزنید، اما حرکت عظیم مردم را در انتخاباتشان، در انتخابشان، در حضورشان در صحنه نمی‌بینید و ندیده میگیرید؛ طرف یک عده اخلالگر و اغتشاشگر را میگیرید؟! این را جنبش مدنی اسم میگذارید؟! خجالت نمیکشید؟! ادعا میکنند که ما طرفدار حقوق بشریم، احساس مسئولیت نسبت به حقوق بشر میکنیم! شما در موقعیتی نیستید که با کسی درباره‌ی حقوق بشر بحث کنید. شما در کدامیک از اقدامات خودتان در این چند سال نسبت به گذشته تغییر ایجاد کردید؟ در افغانستان کشتار را کم کردید؟ در عراق دخالتتان را کم کردید؟ از کشتار فاجعه‌آمیز مردم در غزه و کشتن کودکان حمایت نکردید که ادعای طرفداری از حقوق بشر میکنید؟ من امروز بار دیگر اعلام میکنم؛ دولتهائی که با حالت استکباری، با روحیه‌ی استکباری بخواهند با ملت ایران و با مسئولین جمهوری اسلامی مواجه بشوند، بدانند از سوی ملت ایران و از سوی مسئولین جمهوری اسلامی محکوم و مردود هستند. شما نمیتوانید دم از میل به صلح و دوستی بزنید، اما در همان حال توطئه بکنید، فتنه بکنید؛ به خیال خودتان بخواهید به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنید. ملت بیدار است، مسئولین بیدارند. تدبیر این است که رفتار خصم را انسان زیر نظر بگیرد، ببیند چه میخواهند بکنند. نه در لباس گرگ، نه در لباس روباه، از چشم ملت ایران نبایستی اینها پوشیده و مخفی بمانند، ناشناخته بمانند. ملت ایران بایستی هوشیارانه تصمیم بگیرند، و ما ان‌شاءاللَّه به توفیق الهی هوشیارانه تصمیم میگیریم. ما منافع ملت خود را در مقابل تشر و اخم دشمنان، هرگز رها نخواهیم کرد. آنچه را که در راه پیشرفت این ملت لازم است، اقدام میکنیم و مطمئنیم و میدانیم که این ملت پیروز است؛ همچنان که در این سی سال پیروز بوده است. دشمنان ما در این سی سال آنچه با ملت ایران انجام داده‌اند، شکست خوردند؛ نتوانستند به نظام جمهوری اسلامی ضربه و لطمه بزنند؛ نتوانستند مردم را از نظام جدا کنند. بعد از این هم همین خواهد بود. بعد از این هم به توفیق الهی، به حول و قوه‌ی الهی، سرنوشت ملت ایران پیروزی و پیشرفت است؛ سرنوشت دشمنان ملت ایران، شکست و عقب‌ماندگی است. پروردگارا! قدمهای ما را در صراط مستقیم ایمان به خدا و به قرآن و به آئین مقدس اسلام، ثابت‌قدم بدار. پروردگارا! دلهای ما را از توجه و تضرع در مقابل خودت هرگز غافل مفرما. پروردگارا! ما را از دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) محروم مکن. پروردگارا! این ملت را، این جوانان را، این دلهای پرشور و پرانگیزه را همواره مورد لطف و تفضل خود قرار بده. پروردگارا! روزبه‌روز پیوندهای برادری میان این ملت و ملتهای مسلمان را مستحکم‌تر بفرما؛ کید دشمنان را باطل بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) فتح: ۸ و ۹ ۲) احزاب: ۴۵ و ۴۶ ۳) مائده: ۶۶ ۴) مائده: ۱۵ و ۱۶

دیدار روسای جمهور شرکت کننده در جشن جهانی نوروز

دیدار روسای جمهور شرکت کننده در جشن جهانی نوروز بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد میگوئیم به آقایان رؤسای جمهور محترم و رؤسای هیئتهای نمایندگی و همه‌ی برادرانی که در جلسه حضور دارند. عید شما مبارک باشد. شما دوستان عزیز، برادران خوب و همسایگان همراهمان، برای گردهمائی و تبادل نظر در مسائل گوناگون، مناسبت خیلی خوبی را انتخاب کردید. عید نوروز یک عید شرقی و حامل ارزشهای برجسته و ممتازی است. در واقع عید نوروز یک نماد است؛ نماد نوآوری و طراوت و جوانی و نشاط، همچنین نماد مهربانی و محبت به یکدیگر، سرکشیِ برادران از یکدیگر، محبت خانواده‌های خویشاوند به یکدیگر، محکم کردن روابط دوستی و مهربانی میان دوستان، آشنایان و زدودن کینه‌ها؛ چون بهار مظهر طراوت است، مظهر نشاط است و همه‌ی این معانی در واقع در بهار وجود دارد. و این یک امتیاز است برای ملتهای ما که نوروز را آغاز سال نوِ خودشان قرار دادند، مبدأ تاریخ قرار دادند؛ به خاطر اینکه حامل این معانی برجسته است. این جشن یک جشن ملی است؛ جزو اعیاد دینی نیست؛ لکن از سوی بزرگان شرع مقدس ما هم، نوروز مورد تأیید قرار گرفته. ما روایات متعددی داریم که در آنها از نوروز تجلیل شده و روز نوروز گرامی داشته شده. این موجب شده است که نوروز وسیله‌ای بشود برای اظهار عبودیت انسانها در مقابل پروردگار و تواضع ما در مقابل پروردگار. در واقع فرصتی است برای اینکه انسان دل خود را با یاد خدا هم طراوت ببخشد. در کشور ما رسم بر این است؛ سالهای متمادی است که روز نوروز و ساعت تحویل، مردم در عبادتگاه‌ها و زیارتگاه‌ها و مراکز معنوی جمع میشوند و از خدای متعال طلب خیر میکنند، طلب برکت میکنند؛ سال خوبی را برای خودشان و برای دیگران از خداوند متعال طلب میکنند و میخواهند. بنابراین نوروز مناسبت خیلی باارزش و برجسته‌ای است؛ هم از لحاظ معنوی، هم از لحاظ ملی، هم از لحاظ بین‌المللی میان ملتهائی که نوروز را گرامی میدارند. امسال هم، اینکه نوروز به عنوان یک جشن بین‌المللی ثبت شد، این حسن بزرگ را داشت و دارد که این نوعی هدیه‌ی ملتهای ما به ملتهای جهان و به ملتهای غربی و انتقال این فرهنگ به آنهاست. اگرچه متأسفانه عادت بر این شده که همیشه جریان فرهنگی از آن طرف باشد. آنها عادت کردند فرهنگ خودشان را به کشورهای ما و کشورهای شرق صادر کنند؛ لکن مشرق سرشار و لبالب از ارزشهای والای فرهنگی است؛ چه بهتر که بشود اینها را صادر کرد؛ بشود به دنیا اینها را هدیه داد. ملتهای شرقی خیلی ارزشهای برجسته و ممتازی را در طول تاریخ در خودشان داشته‌اند و این فرصت باید به وجود بیاید که اینها را هدیه کنند به ملتهای عالم؛ و این یکی از آن مناسبتهاست. من این گردهمائی‌ای که امسال دوستان عزیز ما، برادران خوب ما در تهران تشکیل دادید - به همت دولت محترم و رئیس جمهور محترم ما، جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد - از این جهت هم بسیار گرامی میدارم که این یک وسیله‌ای است برای هر چه نزدیک‌تر کردن دولتهای این منطقه و ملتهای این منطقه به یکدیگر. امروز متأسفانه بعضی از قدرتهای بزرگ درصدد بحران‌آفرینی میان ملتها هستند؛ میان ملتها بحران‌آفرینی میکنند؛ ملتهای برادر را در مقابل هم قرار میدهند. اینجور وانمود میکنند که منافع این ملتها در تقابل با یکدیگر هست. واقعیت چیز دیگری است؛ واقعیت این است که منافع ملتهای ما نه فقط در تقابل با یکدیگر نیست، بلکه کمک‌کننده و هم‌افزائی‌بخش یکدیگر است. ما میتوانیم در کنار هم باشیم، به هم کمک کنیم و یک مجموعه‌ی باارزشِ والای جهانی و فرهنگی و دارای قدرت بین‌المللی تشکیل بدهیم. این اجتماعِ امروز شما و ادامه‌ی این در سالهای آینده، ان‌شاءاللَّه به این هم کمک خواهد کرد. ما از تقویت ارتباطات بین کشورهای این منطقه، کشورهای همسایه که فرهنگ مشترکی دارند، استقبال میکنیم و به آن با همه‌ی توانمان کمک میکنیم. هر کدام از این کشورهای همسایه‌ی ما در شرق ما، در غرب ما، در شمال و جنوب ما تقویت بشوند، ما احساس میکنیم که این به سود ماست. هر کدام بتوانند در این ماجراهای بزرگ جهانی، در این تضادهائی که هست، از خود هویت برجسته‌ای نشان بدهند، ما سرافراز میشویم؛ ما خوشحال میشویم. ما کمک میکنیم، ان‌شاءاللَّه خدای متعال هم کمک کند به همه‌ی ما. من به همه‌ی برادران عزیز دعا میکنم و از خدا میخواهم که خدای متعال روزبه‌روز بر عزت کشورهای اسلامی و کشورهای این منطقه بیفزاید و دلهای ما را بیش

از پیش به یکدیگر مهربان کند و دستهای ما را در یکدیگر مستحکم کند که بتوانیم کارهای بزرگ را به انجام برسانیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در بازدید از توانمندیهای صنعت خودروسازی

بیانات در بازدید از توانمندیهای صنعت خودروسازی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ان‌شاءاللَّه سال نو بر همه‌ی شما عزیزان مبارک باشد؛ مدیران بخش صنعت و فعالان فکری و عملی در این بخش بسیار مهم. امیدواریم که خداوند متعال به شماها توفیق بدهد و بتوانید در این عرصه‌ای که نقش بسیار زیادی دارد در پیشرفت کشور، با فعالیتتان، با ابتکارتان، با شوقِ همراه با ایمان که در شما هست، کشورتان را و ملتتان را پیش ببرید و سرافراز کنید. دیدار امروز من یک معنای نمادین هم دارد؛ علاوه بر اینکه دیدار از یک بخش قابل توجه و مهمی هست. مضمون مورد نظر ما این است که ما توجه بدهیم به اهمیت صنعت در پیشرفت کشور. منظورمان از صنعت، صنعت جوشیده‌ی از ذهن و فکر و ابتکار و ایمان خود شماست. معتقدیم که صنعت تأثیر بسیار اساسی‌ای دارد در پیشرفت کشور؛ یعنی در واقع عنصر اصلیِ پیشرفته محسوب شدن یک کشور و لوازمی که دارد، پیشرفت در صنعت است؛ با شرایطِ در جای خود معین شده‌ای که مربوط میشود به افکار و عقاید و ایمانهای ملت ما و شما عزیزان. یک توهم خطرناکی در ذهنها وجود داشت، تزریق شده بود - شاید در بعضی از ذهنها هنوز هم این توهم وجود داشته باشد - و آن عبارت بود از توهم تقابل و تضاد میان عقلانی زیستن و توسعه‌یافتگی از یک طرف، و معنوی زیستن و اخلاقی زیستن از طرفی دیگر. باور شده بود برای بعضی که اگر جامعه بخواهد عقلانی و عملگرا و رونده و شتاب‌گیرنده‌ی در راه پیشرفت زندگی بکند، ناچار است از اخلاقیات و معنویات و دین و خدا فاصله بگیرد! اگر به همبستگی اخلاقی فکر کردیم، به معنویات دل بسته بودیم، ملاحظه‌ی ضوابط و حدود دینی و اخلاقی را کردیم، ناچاریم از پیشرفته بودن کشور صرف‌نظر کنیم؛ از زندگی عقلانی چشم بپوشیم! یک چنین توهمی وجود داشته. دلائل تاریخی روشنی هم دارد این گمان؛ این گمان باطل، و دلائل جامعه‌شناسی هم دارد. آنچه که ما میخواهیم بر آن پا بفشاریم، این است که جمهوری اسلامی و حاکمیت دین و اسلام این توهم را ابطال کرده. ما میخواهیم و میتوانیم هم عقلانی و منطقی و علمی و پیشرفته زندگی کنیم، هم در عین حال متمسک به ارزشهای اخلاقی خودمان و پایبند به ایمان دینی خودمان و عامل به فرائض و لوازم زندگی مذهبی خودمان باقی بمانیم؛ بلکه در این جهت هم پیشتر برویم. اسلام که دین معنویت است، دین علم هم هست. جامعه‌ی اسلامی در قرنهای چهارم و پنجم هجری پیشرفته‌ترین جوامع بشری در زمان خودشان بودند. مفاخر علمی ما در آن دوران، همچنان مثل ستاره در آسمان دانش بعد از گذشت هزار سال میدرخشند؛ اما به دلائل خاص خود، ما رکود داشتیم؛ تنزل داشتیم. امروز حرکت ما رو به جلو است؛ حرکت جهشی است و باید اینجور باشد؛ هم در زمینه‌های علمی، هم در زمینه‌های معنوی و اخلاقی. صنعت میتواند یک صنعت پیشرفته باشد، در عین حال ملاحظات دینی، ملاحظات اخلاقی، ملاحظات انسانی در صنعت کاملاً رعایت بشود. ما میخواهیم شما صنعتگران کشورمان، مدیران صنعت، نماد این حقیقت باشید. پایبند به دین و در همان حال و به همان استناد، پایبند به پیشرفت جهشی صنعت. خب، ما در قضیه‌ی صنعت قانع نیستیم به آنچه که تا امروز به دست آمده. اگرچه آنچه تا امروز به دست آمده، بسیار ارزشمند است؛ نه اینکه ارزش اینها را ندانیم، قدر اینها را نشناسیم، کوشش ارزشمندی که در راه آن انجام گرفته، ندیده بگیریم؛ نه، اینها همه به جای خود محفوظ، اما این آغاز کار است، آغاز راه است. ما در خصوص صنعت خودرو یک عقب‌افتادگی طولانی‌ای را آزمودیم و تحمل کردیم. هنر بزرگ شماها این است که توانسته‌اید این عقب‌ماندگی طولانی را با همت خودتان قطع کنید؛ یعنی این حال چُرت و خواب و خواب‌آلودگی را که تقریباً از بعد از ورود صنعت خودرو به کشور حدود سی سال طول کشیده، به هم بزنید. ما از سالهای دهه‌ی ۴۰ که صنعت خودروسازی وارد کشور شده - در حدود سی سال تقریباً - همین‌طور درجا زدیم. در مرحله‌ی تقلید محض و تقلید صرف باقی ماندیم. نمیتوان مسئولین کشور را

در دهه‌ی ۶۰ مؤاخذه کرد؛ زیرا دهه‌ی ۶۰، دهه‌ی انقلاب است، دهه‌ی دفاع مقدس است؛ به قول مسئول محترم، این سالن، سالن تسلیح رزمندگان است؛ همه‌ی خانه‌های ملت ایران در واقع به یک نحوی عقبه‌ی میدان جنگ بوده. دهه‌ی ۶۰ را نمیشود مؤاخذه کرد؛ اما قبل از دهه‌ی ۶۰ را، قبل از دوران انقلاب را، چرا؛ باید محاسبه کرد، باید مؤاخذه کرد. دوران حرکت تقلیدی برای خودروسازی در کشورهائی که خواستند خودروساز بشوند، چهار پنج سال است. چرا باید در اینجا این قدر طول بکشد؟ این گناه آن کسانی است که به منافع کشور فکر نمیکردند؛ برای عزت کشور دل نمیسوزاندند؛ برای ضایع شدن و دور ریخته شدن سرمایه‌های مادی کشور اهمیتی قائل نبودند. اما در نظام جمهوری اسلامی از دهه‌ی ۷۰ شما شروع کردید؛ خب، پیشرفت هم خوب بوده. امروز این موتور ملی که از ایده و طراحی تا آخرین اجزائش را هنر ایرانی و سرانگشت ایرانی و فکر ایرانی و تلاش ایرانی ساخته، یک نماد عزت برای کشور است؛ این خیلی چیز پرمعنائی است. مسئله فقط این نیست که ما توانسته‌ایم یک موتور خودرو تولید بکنیم؛ مسئله فراتر از اینهاست. امروز دنیا میدان مسابقه‌ی وسائل انواع موتورهاست و موتور خودرو به عنوان یک وسیله‌ی متعارف زندگی و جلو چشم و مورد استفاده‌ی همه، یکی از برجسته‌ترین اقلام است. توی این دنیای پر کشمکش، شما توانستید هنر سرانگشتِ هنرمندِ ایرانی را اینجا نشان بدهید؛ این خیلی باارزش است. دل انسان خون میشود وقتی به یاد می‌آورد که ما در طول سالهای متمادی در خودروهای کشورمان - چه آنهائی که از خارج می‌آمده، چه آنهائی که به‌ظاهر در داخل تولید میشده - موتورهائی کار میکرده که یکسره بیگانه بوده؛ دیگران ساخته بودند؛ کارگر دیگری این را ساخته. ما به جای اینکه کارگر خودمان را به کار مشغول کنیم، از هنر او استفاده کنیم، به او سود برسانیم و کشور را پیش ببریم، در واقع به دیگران کمک کردیم. امروز بحمداللّٰه این زمینه را شما فراهم کردید، این امکان را به وجود آوردید؛ این خیلی باارزش است. من از این کارِ خوب تقدیر میکنم؛ منتها همانطور که عرض کردم، این گام اول است. یکی از شرایط توسعه‌ی یک کشور، استقلال صنعتی آن است. ما باید بتوانیم در همه‌ی زمینه‌های صنعتی بر پای خودمان بایستیم؛ به فکر خودمان تکیه کنیم؛ توانائیهای خودمان را به کار بگیریم. البته دنیا، دنیای تبادل است؛ اما تبادل دوجانبه. تبادل؛ دادن و ستاندن. آن وقتی شما میتوانید در بازار تبادلِ صنعتی حرفی برای گفتن داشته باشید که خودتان روی پای خودتان در زمینه‌ی صنعت بایستید. ما این را میخواهیم؛ ما این را لازم داریم. ایران اسلامی شایسته‌ی این است؛ با این تاریخمان، با این میراث عظیم تمدنی‌مان، با این حرکت مردمی، با این آمادگی جوانها، با این استعداد فراوان که در کشور ما هست؛ ما این را لازم داریم. باید بتوانیم در بخش صنعت در دنیای اسلام یک پرچم برافراشته به حساب بیائیم. و دنیای اسلام استقبال خواهد کرد - حالا من بعد در زمینه‌ی مسئله‌ی صادرات که یکی از مسائل اساسی ماست، اشاره میکنم - و دنیا نگاه کند به جمهوری اسلامی و ببیند که این ملت با هوشمندی خود، با توانائیهای خود، توانسته در این میدان این پیشروی‌ها را انجام بدهد.

خب، چند تا نکته و مطلب در این زمینه هست که عرض میکنم. یک مسئله این است که ما اگر اهمیت میدهیم به صنعت داخلی - حالا در زمینه‌ی خودرو که فعلاً محل کلام ماست و یا زمینه‌های دیگر - بایستی سیاست تعدیل بازرگانی خودمان را در این زمینه حتماً تنظیم کنیم. یعنی واردات بی‌رویه قطعاً ضرر خواهد زد. دستگاه‌های سیاستگذار کشور و کسانی که سیاستهای اجرائی را تنظیم میکنند، به این نکته باید توجه کنند. فراوانی و ارزانی چیز خیلی خوبی است، اما از آن مهمتر و بهتر، رشد صنعت داخلی است؛ قوام گرفتن صنعت داخلی است. این درست نیست که ما به دلائل گوناگونی که غالباً هم دلائل واهی است، دروازه را به روی واردات باز کنیم. من بارها به مسئولین - مسئولین گوناگون در بخشهای مختلف دولتی - گفتم: اگر فلسفه‌ی شما، منطق شما برای افزایش واردات و تسهیل وارداتِ ساخته‌های صنعتی این است که میگوئید کیفیت مصنوعات داخلی باید بالا برود، خب فشار را روی این بخش بگذارید. سیاستهائی وجود دارد که میشود وادار کرد، مجبور کرد تولیدکننده‌ی داخلی را به اینکه کیفیت را ارتقاء بدهد. بدترین گزینه برای بالا بردن کیفیت داخلی این است که ما راه را برای مصنوعات خارجی باز کنیم؛ این، بدترین گزینه است. گزینه‌های بهتری وجود دارد برای اینکه ما کیفیت را بالا ببریم. یک نکته‌ی دیگری که مهم است، مسئله‌ی تحقیق است؛ تحقیق و

توسعه‌ی فناوری. امروز همه‌ی صنایع دنیا از جمله صنعت خودرو دانش‌محور است. مرتب دارند فکر میکنند، کار میکنند، تحقیق میکنند، پژوهش میکنند، برای اینکه این را کامل‌تر، بی‌عیب‌تر، زیباتر، کم‌مصرف‌تر، ارزان‌تر از آب در بیاورند. این جز با پیشرفت علمی، جز با تأمل و دقت و تحقیق، ممکن نیست. باب تحقیق را بایستی باز گذاشت. دستگاه‌های مختلف، کارخانجات صنعتی و مدیران صنعتی و مدیران دولتی مشرف بر صنعت، بر روی مسئله‌ی تحقیق باید خیلی تلاش بکنند. این کمک میکند به اینکه صنعت بتواند در شرایط سخت رقابتی، خودش را حفظ کند؛ در رقابت با رقبای پیشرفته زمین نخورد. این با تحقیق امکان‌پذیر است. یک مسئله‌ی مهم در باب صنایع ما و از جمله حالا ـ صنعت خودرو، همین مسئله‌ی صادرات است. دستگاه‌های گوناگون دولتی باید تلاش بکنند تا بازار صادراتی را تأمین بکنند. این یکی از آن کارهای بسیار حساس، بسیار هنرمندانه و مبتنی بر تلاشهای متنوع و مرکب چند جانبه است. بعضی از کشورهای همسایه‌ی ما صادرات خودروشان در سال، میلیاردها دلار درآمد براشان دارد! این کار بسیار مهمی است؛ یعنی از اول باید حرکت سازندگان خودرو ناظر باشد - حالا ـ خودرو را من به عنوان یک نمونه‌ی بارز عرض میکنم، مجموعه‌ی صنایع از این قبیل است - که باب صادرات باز بشود؛ یعنی از اول فکر بشود و دستگاه‌های دولتی، پیدا کردن بازارهای صادراتی را یکی از اهداف خودشان قرار بدهند. یک مسئله هم مسئله‌ی محیط زیست است - که من حالا اینجا در خلال گزارشها شنیدم که به مسئله‌ی محیط زیست توجه میشود و میخواهم روی این مسئله تأکید کنم - یعنی یکی از شاخصهای اساسی‌ای که در ساخت موتورها و همه‌ی دستگاه‌های صنعتی باید مورد توجه باشد، مسئله‌ی محیط زیست است. تخریب محیط زیست، از آن چیزهائی است که ضربه‌اش را یک ملت، یک منطقه‌ی جغرافیائی، گاهی همه‌ی دنیا در وقتی احساس میکنند که دیگر قابل جبران نیست. مسئله‌ی محیط زیست، بسیار مسئله‌ی مهمی است. اسلام هم بر روی محیط زیست خیلی تکیه کرده است. حفظ محیط زیست، رعایت محیط زیست، این چیزی که امروز دنیا به آن دست یافته، از جمله‌ی چیزهائی است که جزو تعالیم اسلام است. این هم نکته‌ی بسیار مهمی است که بایستی مورد توجه قرار بگیرد. من اگر بخواهم همه‌ی آن چیزی را که در ذهنم هست در مورد کار شما برادران عزیز در یک جمله عرض بکنم، این است که میخواهم بگویم: ابتکار شما، هوشمندی شما، تلاش و پیگیری شما ضامن فردای این کشور است؛ ضامن فردای این ملت است. از کار خسته نشوید، از تلاش و پیگیری خسته نشوید. ما کشورهائی را سراغ داریم که بعد از ما وارد این میدان شده‌اند، الان جلوتر از ما هستند! به خاطر پیگیری، به خاطر خسته نشدن از کار و اینکه مدیران ارشد، همت خودشان را مصروف این کرده‌اند که کار را رها نکنند. یکی از نقیصه‌های عمده‌ای که بنده در بعضی از دولتهامان در طول این سالها مشاهده کرده‌ام، پیگیری نکردن و دنبال نکردن کارهاست. کار را با شوق و ذوق شروع میکنند، بعد نصفه‌کاره میماند! چرا؟ چون مدیران حمایت نمیکنند، پیگیری نمیکنند؛ چه حمایت مالی، چه حمایت اداری، حمایتهای مدیریتی، تشویق، رسیدگی، برداشتن موانع جزئی از سر راه. گاهی یک مانع جزئی یک کار بزرگ را مدتها معطل میکند؛ تجربه‌ی انسان این را نشان میدهد. ما دیده‌ایم کارهای بزرگی که متوقف شده، بعد که رفتیم سراغ کار که چرا متوقف شده، فهمیدیم یک جا یک گیر کوچکی وجود داشته، همت نکردند این گیر کوچک را برطرف کنند، این جریان عظیم همین طور متوقف مانده. خوشبختانه دولت کنونی دولت فعالی است، دولت پیگیری است، با همتند، حقاً دلسوزند، وزیر محترم هم جوان و پرنشاط و پرانگیزه است. امیدواریم ان‌شاءاللّه کارها را به بهترین وجهی پیش ببرید. کشاورزی هم که برای ما خیلی اهمیت دارد و از نظر من یک رکن اساسیِ قوام و حیات کشور ما است، بستگی دارد به صنعت. پیشرفت کشاورزی جز با پیشرفت صنعتی ممکن نیست. یعنی من که رو صنعت تکیه میکنم، این نفی بخش کشاورزی نباید به حساب بیاید. این در واقع تأیید و کمک پیشرفت مجموعیِ کشور است که از جمله بخش کشاورزی هم در آن هست. اصرار دارم بر اینکه بخش صنعت پیشرفت بکند و این پیشرفت هم با تحقیق، با به کار انداختن فکر و هوش سرشاری که بحمداللّه در شما جوانان عزیز هست، و سرانگشتان ماهر ایرانی، امکان‌پذیر است. من عرض بکنم به شما، خیلی از این کشورهائی که امروز در زمینه‌ی صنعت نام‌آورند و در دنیا در واقع در ردیف اول قرار دارند، اطلاعات متقنی که بنده دارم،

این است که سطح هوشی آنها از سطح هوشی متوسط کشور ما بسیار پائین‌تر است! منتها با پرکاری و با تلاش فراوان توانسته‌اند پیشرفت بکنند. هوشمندی و برخورداری از هوش و استعداد و ظرفیت ذهنی یکی از عوامل بسیار مهم است که در ما هست. باید آن عنصر و عامل دوم را که عامل کار و تلاش پیگیر و خسته نشدن است هم همراه بکنیم. بدانید که در آن صورت، ان‌شاءاللَّه کشور حرکت جهشی خواهد داشت، پیشرفت جهشی خواهد کرد و کارهای بزرگ انجام خواهد داد؛ همچنانی که امروز در بخشهای متعددی ما می‌بینیم که کشور ما در مجموعه‌ی مثلاً ده کشور اول، هشت کشور اول قرار دارد. الان اینجا در یک موردی یکی از آقایان گفتند، جزو شش کشور دنیا هستیم که این امکان را داریم و این کار را میتوانیم انجام بدهیم؛ اینها خیلی مهم است. این کشوری است که از صنعت و ابتکار و خلاقیت و فعالیت در دوران پیش از انقلاب فرسنگها فاصله داشته است، امیدش را هم نداشته، اعتماد به نفس را هم نداشته است، امروز به اینجا رسیده؛ این خیلی مهم است. بنابراین راه برای شما باز هست و استعداد جهش فراوان است. از خداوند متعال خواستاریم که ان‌شاءاللَّه شماها را توفیق بدهد و کمک بکند. این مسئله‌ی پیوند با دانشگاه را هم که یکی از آقایان اشاره کردند، بسیار مهم است؛ بسیار مهم است. من چندین سال است که به دانشگاه‌ها، به دستگاه‌های دولتی این سفارش را میکنم که بین صنعت و بین دانشگاه یک ارتباط مستحکمی برقرار بشود. احتیاج داریم ما به اینکه در دانشگاه کانونهای دانشی، مخصوص بخش صنعت و بخشهای گوناگون صنعت، مثلاً مخصوص بخش خودرو به وجود بیاید که پشتیبانی کنند. ان‌شاءاللَّه که خداوند شماها را موفق بدارد و مشمول دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) باشید و ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مطهر امام بزرگوار از شما راضی باشند. امروز برای من روز خوبی بود؛ از دیدن این مجموعه‌ی تلاش و محصول تلاش، خرسند شدم و خدا را شاکر هستم و ان‌شاءاللَّه شما را دعا خواهم کرد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در منطقه عملیاتی فتح‌المبین

بیانات در منطقه عملیاتی فتح‌المبین بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمدللَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. غرض از حضور در این مکان تاریخی و در جمع شما برادران و خواهران عزیز در درجه‌ی اول، احترام به روح رزمندگان و شهدای عزیزی است که این سرزمین، شاهد دلاوریهای آنها و فداکاریهای آنها و حرکت عظیم آنها در روزهای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس بوده است. در درجه‌ی بعد، اظهار سپاس و قدردانی از مردم عزیز خوزستان و برادران و خواهرانی است که در این منطقه در حساس‌ترین زمانها، در سخت‌ترین شرائط، یک امتحان موفقی از خود نشان دادند. دشمنان ملت ایران درباره‌ی مردم عزیز خوزستان چیز دیگری فکر میکردند، و چیز دیگری از آنچه که آنها فکر میکردند، پیش آمد. صف اول رزمندگان مبارز و دلاور، جوانهای فداکاری بودند که فرزندان این آب و خاک و پروریدگان این منطقه بودند: مردم عزیز خوزستان؛ زنهاشان، مردهاشان. من در دوران دفاع مقدس به بعضی از روستاهائی که زیر ستم دشمن بعثی قرار گرفته بود، رفتم و از نزدیک وضعیت آن مردم را، روحیه‌ی آنها را دیدم. آنها پیوستگی‌شان به ایران اسلامی و به ملت مبارز و قهرمان و به اسلام - که در ایران پرچم آن برافراشته شده بود - آن چنان بود که دشمنان بعثی نتوانسته بودند با وسوسه‌ی قومیت و همزبانی، این پیوند مستحکم را سست کنند. بنابراین حضور ما در این منطقه، از یک جهت قدردانی از مردم عزیز خوزستان است. جنبه‌ی سوم، قدردانی از شما مسافرانی است که از نقاط دور و نزدیکِ کشور به این مناطق آمده‌اید، با قدمهای خودتان، با دلهای خودتان، پیوستگی روحی خودتان را با آن جوانانی، با آن مردانی، با آن دلاورانی که این منطقه، شاهد فداکاری آنهاست، نشان دادید؛ چه در این منطقه - منطقه‌ی فتح‌المبین - چه در سایر مناطق خوزستان و چه در مناطق جنگی استانهای دیگر: مثل استان ایلام، استان کرمانشاه، استان کردستان. مردم، مردم کشور، این سنت بسیار ستودنی را از چند سال پیش در پیش گرفتند که بیایند این مناطق را سالیانه - بخصوص در چنین ایامی در اول سال - زیارت کنند. اینجا زیارتگاه

است. جوانهای عزیز! فرزندان عزیز من! که اغلب شما در آن روزها نبودید، آن روزهای سخت و تلخ را ندیدید؛ این دشت زیبا، این صحنه‌ی چشم‌نواز، این زمین حاصلخیز، در یک روزی زیر پای دشمنان شما بود؛ چکمه‌پوشان رژیم بعثی در همین سرزمینی که مال شماست، متعلق به شماست، آن چنان جهنمی بر پا کرده بودند که انسان از جهات مختلف تأسف میخورد، از جمله از این جهت که چطور این سرزمین زیبا و این طبیعت چشم‌نواز را تبدیل کرده بودند به یک آتش، به یک دوزخ. در ایام محنت جنگ، قبل از عملیات فتح‌المبین، بنده از این منطقه‌ی شمالیِ مشرف بر این دشت، این چشم‌انداز وسیع را دیده بودم؛ این خاطره از یاد من نمیرود که نیروهای دشمن در این سرزمین پهناور با چندین لشکر در اینجا متفرق بودند؛ زمین شما را، خاک شما را با چکمه‌های خودشان میکوبیدند و ملت ایران را تحقیر میکردند. آن کسی که کشور شما را نجات داد، همین جوانهای فداکار و مبارز بودند؛ همین بسیج، همین ارتش، همین سپاه، همین رزمندگان فداکار، که امروز هم بازماندگان آنها در مناطق گوناگونی از کشور حضور دارند؛ بعضی از آنها هم به شهادت رسیده‌اند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا»(۱). عزیزان من! جوانانی که در این جلسه، در این صحرا حضور دارید و همه‌ی جوانان کشور! بدانید نسل جوان دوران دفاع مقدس توانست با فداکاری، با هوشمندی، با اراده و عزم راسخ، کشور را از دست دشمن نجات بدهد. دشمنان نظام جمهوری اسلامی هدفشان این بود که با جدا کردن یک بخش از میهن اسلامی، ملت ایران را تحقیر کنند؛ میخواستند قهاریت خودشان را به ملت ایران تحمیل کنند؛ میخواستند ملت را ذلیل کنند و خود را مسلط بر جان و مال و ناموس ملتمان قرار بدهند. کی نگذاشت؟ جوان رزمنده‌ی فداکار، آن عزم راسخ، آن ایمان قوی، جلوِ دشمن با همه‌ی حجم انبوهش ایستاد. آمریکا به دشمن ما کمک میکرد؛ شورویِ آن روز کمک میکرد؛ کشورهای اروپائی‌ای که امروز دم از حقوق بشر میزنند، آن روز به این دشمن خبیث کمک میکردند، برای اینکه بکشد، نابود کند، زمین و اهل زمین را به آتش بکشد. او هم بی‌محابا این کار را میکرد؛ اما جوانان شما، جوانان این ملت نگذاشتند. در همین دشت عباس، در همین دشت وسیع، در این منطقه‌ی طولانی، با جان خودشان آمدند توی میدان، با عزم راسخ خودشان دشمن را مغلوب کردند، منکوب کردند، ذلیل کردند و توطئه‌ای را که همه‌ی قدرتهای استکباری شریک بودند و سهیم بودند و دخیل بودند در اجرای آن، خنثی کردند. من میخواهم به شما بگویم: جوانهای عزیز! همیشه همین طور است؛ همیشه عزم راسخ شما، هوشمندی و بصیرت شما، ایستادگی و قاطعیت و شجاعت شما میتواند همه‌ی دشمنان را هرچند بظاهر بزرگ و نیرومند باشند، به شکست بکشاند. امروز هم همین جور است؛ فردا هم همین جور است. ملت ایران اگر بخواهد به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد - که میخواهد و ان‌شاءاللّه خواهد رسید - راهش عبارت است از شجاعت، بصیرت، تدبیر، عزم راسخ، اراده‌ی مستحکم از سوی زن و مرد؛ و همه‌ی اینها متکی بر ایمان، ایمان اسلامی. آن چیزی که ضامن این عزم و همت راسخ در رزمندگان ما بود، ایمان قلبی‌شان بود. دین را، خدا را، قیامت را، مسئولیت انسانی در مقابل خدا را باور داشتند؛ این باور در هر ملتی، در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد، او را آسیب‌ناپذیر میکند؛ میتوانند مقاومت کنند. برادران و خواهران عزیز! امروز ما از روزهای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس بمراتب جلوتریم، بمراتب قوی‌تریم، بمراتب نفوذ ملت ایران در دنیای اسلام گسترده‌تر است؛ امروز ما تواناتریم. ملت ایران این توانائی را به برکت ایستادگیها به دست آورده. امروز هم توطئه زیاد است؛ لکن ملت ایران با ایستادگی خود، به توطئه‌ی دشمن پوزخند میزند و راه خود را با استواری طی میکند. آنچه مهم است این است که ملت ایران این مقطع تاریخیِ حساس - مقطع دفاع مقدس - را هرگز فراموش نکند و سالهای پرمحنت، ولی پرافتخار دوران جنگ تحمیلی را هرگز از یاد نبرید. این آمدنها، این اظهار ارادتها، این یادبود گرفتنها، کمک میکند به اینکه این یادها در ذهنها زنده بماند. من از این حرکت راهیان نور - که چند سال است بحمداللّه روزبه‌روز هم در کشور توسعه پیدا کرده - بسیار خرسندم و این حرکت را حرکت بسیار بابرکتی میدانم. و معتقدم این مقطع حساس برای ما یک تجربه است. شما جوانهای امروز اگر آن روز هم بودید، توی این میدان، با عزم راسخ حاضر میشدید. امروز هم در میدان علم، میدان سیاست، میدان تلاش و کار، میدان همبستگی ملی و میدان بصیرت، شما جوانها پایمردی خودتان را

نشان دادید، ایستادگی خودتان را اثبات کردید. گاهی اوقات جنگ نظامی آسانتر از جنگ فکری است؛ آسانتر از جنگ در عرصه‌های سیاسی است. ملت ایران نشان داد که در جنگ عرصه‌های سیاسی و امنیتی، بصیرتش و ایستادگی‌اش از ایستادگی در جنگ نظامی کمتر نیست. لذا جوانهای ما بحمداللَّه جوانهای لایق، ساخته و پرداخته‌ای هستند که باید به این مقدار هم اکتفا نکنند؛ همت مضاعف، کار مضاعف. همتتان را بلند کنید. ملت ایران باید عقب‌افتادگی‌های دورانهای طولانی استبداد در این کشور و دخالت خارجی و نفوذ خارجی را جبران کند. بنده اطمینان راسخ دارم به اینکه جوان امروزِ کشور عزیزِ ما در سطح عالم، کم‌نظیر یا بی‌نظیر است. و این، نوید آینده‌ی کشور است. ان‌شاءاللَّه شما جوانها آن روزی را خواهید دید که کشورتان از لحاظ علمی، از لحاظ فناوری، از لحاظ سیاسی، از لحاظ نفوذ بین‌المللی، در سطحی باشد که شایسته‌ی ایران اسلامی و شایسته‌ی ملت بزرگ ایران است. امیدواریم ان‌شاءاللَّه دعای حضرت بقیةاللَّه (اروحنافداه) شامل حالتان باشد، ارواح مطهر شهدای عزیز، شهدای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس و بخصوص شهدای منطقه‌ی فتح‌المبین ان‌شاءاللَّه مشمول الطاف الهی باشند و از همه‌ی ما راضی باشند و روح مطهر امام بزرگوار ان‌شاءاللَّه از همه‌ی ما راضی و خشنود باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) احزاب: ۲۳؛ «... برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.»

بیانات در دیدار جمعی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی

بیانات در دیدار جمعی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم لازم است در درجه‌ی اول عید را به همه‌ی برادران و خواهران تبریک عرض کنیم. با اینکه از عید خیلی گذشته - پانزده شانزده روز - لیکن عید نوروز در واقع عید بهار است و فارغ از تعطیلات رسمی و رسومات و این چیزها، ایام عید در واقع ادامه دارد. امیدواریم ان‌شاءاللَّه سال جدید بر همه‌ی ملت ایران، بخصوص بر خدمتگزاران مردم در دستگاه‌های مختلف و در قوای سه‌گانه، سال مبارکی باشد. مبارک بودن سال هم به این است که خدای متعال به وسیله‌ی شما، برکات خودش را در این کشور، در این مرز و بوم، به این مردم خوب و مؤمن برساند. البته این، تلاشِ هدفدار و پرانگیزه از سوی من و شما را میطلبد. تلاش کنیم، ان‌شاءاللَّه وجودمان را برای مردم نافع کنیم. از لحظه لحظه‌ی روزهای مسئولیت من و شما سؤال خواهد شد. از همه سؤال خواهد شد؛ منتها آن کسی که بار سنگینی بر دوشش نیست، مثل آن کسی است که مال زیادی ندارد؛ از او حساب بخواهند، سرانگشتی یک چند قلم بیان خواهد کرد، خلاص خواهد شد. آن کسی که مالِ زیاد دارد، اندوخته‌ای دارد، رشته‌های گوناگون درآمدی دارد، طبعاً اگر از او حساب بخواهند، با یک کلمه و دو کلمه، این حساب تمام نمیشود. اگر طرف حساب، دقیق باشد و بخواهد مو را از ماست بکشد و بخواهد سختگیری کند، بخواهد با عدالت رفتار کند، طبعاً خیلی مشکل خواهد شد؛ قدم به قدم این را بایست جواب داد: این پول را از اینجا به دست آوردیم، اینجا خرج کردیم، به این دلیل به دست آوردیم، به این دلیل خرج کردیم. مسئولیت هم همین جور است. حالا الحمدللَّه شماها علی‌الظاهر افراد مالدار و پولدار و ثروتمندی نیستید - ان‌شاءاللَّه که نباشید - لیکن سنگینی مسئولیت شما از سنگینی آن مال بیشتر است. از ما سؤال میکنند: در فلان قضیه، شما مسئولیتتان چه بود؟ جزئیات مسئولیت را باید بدانید. اگر ندانیم، سؤال میکنند که چرا نمیدانستی مسئولیتت این است؟ چطور غفلت کردی؟ وقتی که بدانیم، میگویند حالا این مسئولیت را چطور ادا کردید؟ طول میکشد تا شرح بدهیم، تا بیان کنیم، تا عذر بیاوریم. و همه بدهکاریم. همه‌ی بشریت، همه‌ی خلق عالم، در مقابل محاسبه‌ی الهی بدهکارند. هیچ کس نمیتواند بگوید من میزان اعمالم به قدر کفاف پاسخگوست؛ انبیاء هم نمیتوانند بگویند؛ لذا استغفار میکنند. انبیاء و اولیاء هم تا لحظه‌ی آخر استغفار میکنند، طلب مغفرت میکنند. امام سجاد در دعا میفرماید: «و عدلک مهلکی»؛ عدالت تو، پدر من را در می‌آورد. لذا عرض میکنیم: «عاملنا بفضلک». اگر بحث عدالت پیش بیاید و بخواهند مو را از ماست بکشند، و اگر در کارهایمان دقت کنیم، واویلاست. باید از خدای متعال فضل او را بخواهیم، اغماض او را بخواهیم، گذشت او را بخواهیم. البته یک حرف

هست که آن را میشود در پیشگاه خدای متعال عرضه کرد؛ و آن این است که من به قدر توانِ خودم تلاش کردم. اگر بتوانیم این را بگوئیم، خوب است. به قدری که میفهمیدم، به قدری که میتوانستم و میدانستم، تلاش کردم؛ دیگر حالا ـ کم و زیاد و نقص و مشکل و کمبود و اینهایش را عفو کن؛ اینجوری میشود. پس باید همتمان را بگماریم به اینکه از همه‌ی نیرو و توان و استعداد و ظرفیت استفاده کنیم. البته هر انسانی ضعفی دارد، مشکلی دارد، کمبودی دارد؛ اینها را هم به خدا محول کنیم؛ لیکن تلاش خودمان را بکنیم، از ظرفیت کم نگذاریم. حالا ـ ما عرض کردیم: همت مضاعف، کار مضاعف. این مضاعف فقط به معنای دو برابر نیست. اگر همت کنید، بکنید ده برابر، جا دارد. آنچه که خیلی مهم است، ظرفیتهای موجود در جامعه است. ما در همه‌ی زمینه‌ها مثل یک معدنِ استخراج نشده یا نیمه استخراج شده هستیم. اهل فن و متخصصین و کارشناسان در همه‌ی زمینه‌ها – مثل زمینه‌های اقتصادی، زمینه‌های فنی، زمینه‌های علمی – به ما میگویند ظرفیتهای کشور، ظرفیتهای بی‌نظیری است. دوستانی که اهل هر رشته‌ای، هر بخشی از کارهای مهم جامعه هستند و با مسائل آشنایند، آنها در بخش خودشان وقتی گزارش میدهند، وقتی مقایسه میکنند، وقتی ما را، ملتمان را، کشورمان را با خیلی کشورهای دیگر تطبیق میکنند، ما را به این نتیجه میرسانند که ظرفیتهای ما خیلی زیاد است. در زمینه‌ی اقتصادی، ظرفیت کشور خیلی بالاست. در زمینه‌ی علمی، ظرفیت کشور واقعاً حیرت‌آور است. یک مقدار که انسان حرکت را سریع‌تر میکند، جدی‌تر میکند، فشاری وارد می‌آید و اصراری صورت میگیرد، انسان می‌بیند ناگهان همین طور گلهائی است که در این باغ میشکفد؛ نهالهائی است که در این بوستان میبالد، که انسان هیچ تصورش را نمیکرد و گمانش را نداشت؛ اما می‌بینیم شد و میشود. در بخشهای مختلف فرهنگی هم وقتی انسان نگاه میکند، می‌بیند آمادگی‌ها زیاد، استعدادها جوشان، نفرات بااستعداد و فراوان است. در زمینه‌های فناوری هم انسان می‌بیند حرکت ممکن در کشور، خیلی عظیم و دهشت‌انگیز است. کارهای بزرگی میشود انجام داد. اینها ظرفیتهای کشور است. حالا این ظرفیتها در بخشهای مختلف دست من و شماست. اگر چنانچه این ظرفیتها را نشناسیم، کوتاهی کردیم؛ اگر بشناسیم و برای به کارگیری این ظرفیتها همت نکنیم، کوتاهی کردیم؛ اگر به یک حد متوسطی قانع بشویم، کوتاهی کردیم. باید به سمت قله حرکت کنیم. درست مثل ورزشکاری که استعداد بدنی دارد، قواره‌ی اندامی او قواره‌ی مناسبی است، امکانات ورزشی هم جلویش هست؛ او دیگر نمیتواند بگوید من هر روزی نیم ساعت، بیست دقیقه نرمش میکنم؛ او باید برود به سمت قهرمانی؛ قله را باید در نظر بگیرد. در کارهای اخروی هم همین جور است، در کارهای معنوی هم همین جور است، در حرکت توحیدی هم همین جور است؛ به کم نباید قانع شد. در طلب ثواب الهی هم همین جور است؛ به کم نباید قانع شد. خوب، اگر ما این همت بلند را به کار نگرفتیم، ظلم کردیم، کوتاهی کردیم. این کوتاهی ما هم ظلم است؛ هم ظلم به خود ماست – چون مورد مؤاخذه‌ی الهی قرار میگیریم – هم ظلم به کسانی است که استحقاق این را دارند که از این ظرفیتها استفاده کنند و بهره‌مند شوند. اگر بهره‌مند نشدند، ما تقصیر کردیم. گفتن این حرفها آسان است. عمل کردن و حرکت کردن، دشوار است؛ احتیاج به همت دارد. بدانیم هم که خدای متعال به ما کمک میکند. هر کسی که دنبال یک هدفی باشد و نیرویش را به کار بگیرد، خدا کمکش میکند. در کار دنیائی هم باشد، خدای متعال کمک میکند؛ «کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء».(۱) همان کسانی که دنبال دنیا هستند، خدا میگوید کمکشان میکنیم. اگرچه وقتی مصروف دنیا شدند، دیگر از آخرت نصیبی نخواهند داشت. هم آنهائی را که دنبال آخرتند، کمک میکنیم، هم آنهائی را که دنبال دنیایند. آخرت هم فقط نماز شب و دعا و ذکر و توسل و اینها نیست. البته اینها هم وسائل است؛ لیکن خدمت به مردم، حضور در آنجائی که لازم است، اینها همه‌اش کارهای خدائی است. شما ببینید در صدر اسلام، آن کسانی که ممدوح واقع شدند – حالا ـ توی فرهنگ ما، بر طبق عقیده‌ی ما – بیش از آنچه که به خاطر نماز و عبادتشان ممدوح واقع شدند، به خاطر موضعگیری‌های سیاسی‌شان، اجتماعی‌شان و مجاهدتشان ممدوح واقع شدند. ما ابی‌ذر را، یا عمار را، یا مقداد را، یا میثم تمار را، یا مالک اشتر را کمتر به عبادتشان مدح میکنیم. تاریخ، اینها را به آن مواضعی میشناسد که این مواضع، تعیین کننده بود؛ حرکت کلان جامعه را توانست هدایت کند، شکل بدهد و به پیشرفت این حرکت کمک کند. آنهائی هم

که مـذمت شدنـد، همین جور. خیلی از بزرگان که مورد مذمت قرار گرفتند، به خاطر شـرب خمر مذمت نشدند، به خاطر بی‌نمازی مـذمت نشدنـد؛ به خـاطر عـدم حضور در آنجائی که حضورشان لازم بود، مـذمت شدنـد. تاریـخ، اینجوری ثبت کرده؛ نگاه کنیـد، ببینیـد. پس کـار خـدا، کـار معنـوی، کـار توحیـدی، منحصـر نیست در نمـاز خوانـدن؛ اگرچه نمـاز را دست‌کم نبایـد گرفت. نمـاز پشتوانه‌ی همه‌ی اینهاست. تلاوت قرآن، تدبر در قرآن، تضرع پیش خدای متعال، خواندن ادعیه‌ی مأثور - صحیفه‌ی سجادیه، دعای امام حسین، دعای کمیل، بقیه‌ی این ادعیه‌ای که هست - اینها همه‌اش کمک کننده است؛ روان کننده‌ی حرکت موتور وجود انسان است؛ که اگر چنـانچه شـما بـا خـدا انس داشتیـد و میـان خودتـان و خـدا را درست و اصـلاح کردیـد، این کارهـا را راحت‌تر انجام میدهیـد؛ با رغبت بیشتر، با شوق بیشتر انجام میدهیـد. بنابراین کسـی که میخواهـد کار خـدا را بکنـد، خـدای متعال کمکش میکند. کسـی بخواهـد کار دنیا را هم بکنـد، همین جور. اینهائی که دنیا، یا مقام دنیا، یا پول دنیا، یا عیش دنیا، لذتهای جنسـی و امثال اینها برایشـان هـدف و غرض و مآل بود - که حالاـ در دنیا نمونه‌هایش را زیاد مشاهـده میکنیـد - اینها هم وقتی که در راه همان هـدفِ خودشان تلاش کردنـد، خـدا کمکشان میکنـد. کمک الهی به این است که وسائل را در اختیارشان میگـذارد. همت میکنند، از این راه میرونـد، هـدفشان هم فقط هدف مادی است؛ لذا به آن هدف میرسـند. البته چون آن جانب اصـلی را که جانب معنوی و الهی و اخروی است، ندیـده گرفتنـد، آنجـا ضـرر میکننـد؛ امـا در این قسـمتی که هـدف گرفتنـد، پیش میرونـد. خوب، حالا شـما آقایان و خانم‌هائی که اینجا تشریف داریـد، مسئولین هستیـد و این حرفهائی که ما به شـما عرض میکنیم، حرفهائی است که خود شـماها به مردم میگوئید؛ حرفهای جدیدی برای شماها نیست؛ تذکر است دیگر. انسان احتیاج دارد به تذکر. در یادآوری، نتائج بزرگی هست که در دانسـتن، آن نتائج نیست. خیلی چیزها را انسان میداند، اما باید مرتب به انسان یادآوری بشود. توجه کنیم که ما کجا هستیم، چه کار داریم میکنیم، هدف چیست؟ هدف، این یک شاهی صنار دنیا نیست که ما به خاطر آن، وظیفه‌ی بزرگ را فراموش کنیم و اهـداف عالی را زیر پا بگـذاریم. هدف، مدح و تمجید این و آن نیست که مثلاً فرض بفرمائید چند صـباحی به یک کرسـی‌ای تکیه بزنیم، چهار نفر جلوی ما خم و راست بشوند یا اطاعت کنند. اینها که برای بشر کوچک است. هدف، فلاح است؛ نجاح است - «قد افلح المؤمنون»(۲) - باید آن را هدف گرفت. باید به فکر زندگی حقیقی بود، که این زندگی حقیقی شروع خواهد شد؛ حالا دیر یا زود، برای همه‌ی ماهـا، چنـد روز دیگر، چنـد ساعت دیگر، چنـد سال دیگر؛ بالاخره آن زنـدگی حقیقی با مرگ مادی و جسـمانی آغـاز خواهـد شـد. هـدف این است که آنجا را آباد کنیم؛ همه‌ی اینها مقـدمات است. یکی از چیزهائی که خیلی مهم است - چون حالاـ تقریبـاً همه‌ی مسئولین قوا، از هر سه قوه اینجا تشـریف داریـد - یکپارچگی در حرکت است؛ ولو یکپارچگی در فکر و نظر و سلیقه نباشـد، که نه ممکن است، نه آنقـدر هم مطلوب است. اختلاـف سـلائق و اختلاـف نظرات به مبـاحثه می‌انجامـد، و مبـاحثه به کشف عرصه‌های جدیـد منتهی میشود. بنابراین ما هیـچ توصـیه نمیکنیم که حتماً همه در همه‌ی مسائل یکسان فکر کننـد؛ نه، اصـلاً ممکن هم نیست و امکان ندارد. اختلاف در نظر و در سلیقه و در فکر و در فهم، خودش از اول خلقت بشر وسیله‌ای شده است برای پیشـرفت انسـان. امـا بـا وجود آن اختلافـاتی که وجود دارد، همـاهنگی در حرکت لازم است. اگر کاروانی باشـد، افراد کاروان بین خودشان اختلافاتی داشته باشند، بحثی داشته باشند، دعوائی داشته باشند، مباحثه‌ی علمی داشته باشند، مباحثه‌ی سیاسی داشته باشند، مباحثه‌ی در مسائل گوناگون و روزمره داشـته باشـند، با هم هم بحث کنند - این ایرادی ندارد - به نتیجه رسیدند، چه بهتر؛ به نتیجه هم نرسـیدند، نرسیدند؛ ایرادی ندارد؛ اما این حرکتی که دارد انجام میگیرد، متوقف نشود. اینجور نباشد که این مباحثه موجب بشود که وسـیله‌ی راهواری که زیر پایشان است، این را از کار بیندازنـد، مشـغول مباحثه شونـد؛ یا احیاناً بگوینـد حالا که در این مسـئله‌ی علمی به نتیجه‌ی واحـدی نرسـیدیم، پس تو از آن راه برو، من از این راه؛ نه آقـا، داریم میرویم؛ هـدف مشـخص است. سه قوه بـایـد اینجـوری حرکـت کننـد. دوسـتان عزیز! برادران و خـواهران عزیز کـه در سـه قـوه تشـریف داریـد! مراقـب باشـید وحـدت حرکـت، یکپارچگی در حرکت و در تصـمیمهای بزرگ، حفظ شود؛ اختلافات به اختلافات در کار اساسـی نینجامد. ما الان برنامه‌ی پنجم را

در پیش داریم. برنـامه‌ی پنجم الزامات خیلی زیادی بر دوش همه گذاشته. البته وسط میـدان، طبعاً دولت است، که مجری است؛ اما دسـتگاه قوه‌ی مقننه، دسـتگاه قوه‌ی قضائیه، دسـتگاه‌های جنبی‌ای که وجود دارند، اینها همه، هم مسـئولند، هم مؤثرند. اگر بنا باشد که سر قـدم به قـدم کارهـا و حرفهـا بگوئیم حالا که اینجور شـد، پس هیچی، همکاری نمیکنیم، کار پیش نمیرود. همکاری کنیـد، کمک کنید و برای آن کسی که در وسط میدان اجراء قرار دارد، تسهیلات فراهم کنید. البته مصالح را در نظر بگیرید، لیکن کمک کنیـد که کار اجرائی بخوبی انجام بگیرد و پیش برود. من توصیـه‌ی مؤکد دارم به همکاری دسـتگاه‌های سه‌گانه و قوای سه‌گانه، تا بتـوانیم ان‌شـاءاللّه چشم‌انـداز را تـأمین کنیـم. اهـداف چشم‌انـداز، اهـداف خیلی مهمی است. البته اگر همت مضـاعف کنیـد، از آن اهـداف، جلوتر هم میرویـد؛ این ممکن است و هیـچ استبعادی هم نـدارد. الان مشاهـده میکنیم که ما از زمان‌بندی فرضـی در مورد اهداف چشم‌انداز، در بعضـی از بخشـها جلو هم هستیم. ممکن است در بعضی از بخشها هم یک خرده عقب باشیم، اما در بعضی از بخشـها حتماً طبق آن زمان‌بنـدی فرضـی که انسان در ذهن دارد، جلو هم هستیم و مشـکلی نـداریم. میتوان از آن اهـداف جلوتر هم برویم. احتیـاج به این معنا هست که ما بتوانیم جلوتر برویم، بتوانیم حرکت کنیم، تلاش کنیم. پس همت مضاعف لازم است. هم در زمینه‌های اخروی، هم در زمینه‌های دنیوی بایـد تلاش کرد. دوسـتان در زمینه‌های فردی و ارتباطات خود با خـدا هم هرچه میتوانند، همت و کار را مضاعف کننـد؛ این هم به دست غفلت و فراموشـی سپرده نشود. مسائل شخصـی و فردی - آنچه که بین هر کسـی با خـداست - خیلی اهمیت دارد. اگر وارد بشویم و با این چیزها انس پیـدا کنیم، ان‌شاءاللّه خدای متعال هم بیشتر کمک خواهد کرد؛ کمـااینکه تـا الاـن هم خـدای متعـال به ما خیلی کمک کرده. مسائل فرهنگی هم خیلی مهم است. فرهنگ عمومی خیلی مهم است. چهره‌ی دینی در زنـدگی عمومی مردم خیلی مهم است. چهره‌ی دینی و ظـاهر دینی - که البته ان‌شـاءاللّه خبر از باطن خواهـد داد - خیلی حائز اهمیت است. خوب، باید تشکر هم بکنیم از برادرانی که در ایام تعطیلات نوروزی خیلی تلاش کردند؛ از نیروی انتظامی بگیرید، تا صدا و سیما، تا دستگاه‌های بهداری و بیمارستانها و اورژانسها و چه و چه. دستگاه‌های گوناگون خدمات زیادی را متقبل شدند، برای اینکه مردم بتوانند آسایش خودشان را داشـته باشـند. در بخشـهای دولتی، در بخشهای گوناگون، تلاشهای خیلی خوبی انجـام گرفت. واقعاً بعضـی همت کردنـد، کار کردنـد، برای مردم آسایش و شادی و راحتی و امنیت را حفظ و تأمین کردنـد؛ اینها خیلی بـاارزش است. و چقـدر خوب است که دسـتگاه‌های رسـمی، کـار خود را از همـان اوان اتمام تعطیلات رسـمی شـروع کننـد. خوشـبختانه بعضـی‌ها خیلی تلاش کردنـد، خیلی حضـور داشـتند. از اول روزهـای فروردین که ماهـا در تعطیلات بودیم، میدیـدیم بعضـی‌ها تلاش میکردنـد، بودنـد، حضور داشـتند، کارهـای خوبی انجـام میگرفت. هرچه بتوانیـد فرهنگ کار و تلاش و حضور در عرصه‌ی کار و سـنگر کار را گسترش بدهید، خیلی خوب است؛ این به حرکت جامعه و نشاط جامعه کمک خواهد کرد. امیدواریم ان‌شاءاللّه خداونـد متعال به همه توفیق بدهـد، همه‌تان را تأییـد و کمک کنـد. ان‌شاءاللّه این مسـئله‌ی هدفمنـد کردن یارانه‌ها هم که حالاـ شـنیدم بـاز یـک توافقهـائی دارد صورت میگیرد، به بهترین شـکل توافقی صورت بگیرد و کارهـای خوبی انجـام شود و مردم بتواننـد طعم تـدابیر شـماها و تلاش شـماها را ان‌شاءاللّه بچشـند و بهره ببرنـد. والسّـلام علیکم و رحمـۀاللّه و برکاته ۱) اسراء: ۲۰ ۲) مومنون: ۱

بیانات در دیدار مسئولان و شخصیت‌های علمی سیاسی

بیانات در دیدار مسـئولان و شخصـیت‌های علمی سیاسـی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم ان‌شاءاللّه حلول سال جدید بر همه‌ی شـما برادران و خواهران عزیز مبارک باشد. بالاخره این گذران فصول و سالها باید به ما در طول عمرمان، تجربه‌ها و عبرتهائی را بیاموزد. فرمود: «یا محوّل الحول»؛ سـال را تحویـل میکنـد. تحویل سال فقط در تحویل فصل زمسـتان به فصل بهار نیست؛ همه‌ی فصول در واقع تحویل میشوند. یک وقت فصل بهار است، یک وقت فصل تابسـتان است، بعد پائیز و برگ‌ریزان شـروع میشود. زمستان و سرما که ظاهرش

سخت و خشن است، اما باطنش در واقع مایه‌ی حیات بهار است. تحویل حول، یعنی این؛ فصول تبدیل به یکدیگر میشوند. احوال گوناگون طبیعت، پی‌درپی می‌آیند و تغییر پیدا میکنند؛ اینها همه‌اش آیات الهی است. ما عادت کردیم، اهمیت آنها را نمیفهمیم؛ والّا اگر انسان به این تغییر و تحولی که در طبیعت وجود دارد، عادت نکرده باشد و بار اوّلی باشد که اینها را می‌بیند، خواهد دید که خیلی حوادث شگفت‌آوری است. همین روئیدن گیاهان، نو شدن طبیعت، بارور شدن درختان، اینها همه علائم قدرت الهی است که همین طور ما با چشمِ عادت‌کرده‌ی خودمان از اینها آسان میگذریم. در نفس خود ما هم همین جور است، وجود خود ما هم همین جور است. تغییرات را غالباً انسان حس نمیکند. تغییراتی به وجود می‌آید، نمیفهمیم. خیلی از این بی‌توجهی‌ها در نهایت به ضررهای بزرگ منتهی میشود. فرض بفرمائید که یک رونده‌ای در راهی دارد حرکت میکند، غفلت میکند، یک زاویه‌ی پنج درجه‌ای، ده درجه‌ای به وجود می‌آید. انسان هیچ متوجه نیست. پنج درجه زاویه، چیزی نیست که انسان را به خودش متوجه کند. بعد هر چه که در این جهت حرکت میکند، هی فاصله‌ی او با همین پنج درجه - اگر این پنج درجه به ده درجه و پنجاه درجه هم نرسد، همین طور پنج درجه باشد - و شکاف بین او با این خط صحیحی که باید از آن حرکت میکرد، بیشتر میشود. یک وقت انسان به خود می‌آید، می‌بیند ای بابا، چه فاصله‌ی عمیقی به وجود آمده. اینکه میگویند تقوا، برای همین است. تقوا یعنی لحظه به لحظه خود را پائیدن، خود را مواظبت کردن؛ انسان حواسش جمع باشد که چه کار دارد میکند. این نمازی که روزی پنج بار برای ما معین شده است، واقعاً از بزرگترین نعمتهای خداست. اگر این نماز نبود، ماها خیلی در غفلت غرق میشدیم. این نماز، ما را به خود می‌آورد. آن وقت اقتضاء میکند که پس نماز را درست و با توجه بخوانیم. اگر نماز با توجه خوانده شود، این کمک میکند به اینکه انسان متوجه خودش باشد. پس ببینید در حرکت سال ۸۸ به ۸۹ که یک ساعتی برایش معین میکنیم - که این ساعت مثل بقیه‌ی ساعات عمر است؛ از لحاظ طبیعی، از لحاظ اندازه‌گیری‌های گوناگون، این ساعت آخر سال ۸۸ با ساعت اول سال ۸۹ هیچ تفاوتی ندارد؛ یک حدی معین کردند - اگر غفلت بکنیم، توجه نمیکنیم به گذر طبیعت و تحول طبیعت؛ اگر به این تغییر و جابه‌جائی توجه کنیم، طبعاً میفهمیم و احساس میکنیم. این احساس را انسان باید در همه‌ی تحولات زندگی با خودش همراه داشته باشد. در واقع میتوان این را به محتواها و ظرفیتهای نوروز اضافه کرد. عید نوروز که یک عید علی‌الظاهر غیر دینی است، عید ملی است، جنبه‌ی دینی و یادآوری دینی ندارد؛ اگرچه حالا در بعضی از روایات دارد که «النّیروز من ایّامنا»: از روزهای ماست - حالا نمیدانیم چقدر این روایات اعتبار و استحکام سندی دارد - اما محتوای دینی در همه‌ی حوادث زندگی انسان وجود دارد؛ از جمله در این عید. خوشبختانه مردم ما توجه دارند، دعا میخوانند، ذکر میگویند، در مشاهد مشرفه شرکت میکنند؛ حتّی کسانی که به شهرها و مراکزی میروند که علی‌الظاهر مشاهد مشرفه‌ی معروف هم ندارد، آنجا اگر امامزاده‌ای پیدا شود، ساعت تحویل را حتماً توی امامزاده میگذرانند؛ اگر مثلاً فرض کنید عید را به شیراز میروند، ساعت تحویل را در شاهچراغ میروند؛ این یک عادت بسیار پسندیده‌ای است در بین مردم ما. هرچه بتوان محتواهای دینی را در همه‌ی حوادث زندگی و پدیده‌های زندگی افزایش داد، این به نفع ماست. دین، ایمان دینی، توجه دینی، ضامن سعادت انسان است. بشر بدون دین وضع بدی پیدا میکند. همه‌ی ادوار هم همین جور بوده، الان هم همین جور است. الان هم این کسانی که دنیا را منهای دین و با تخلیه‌ی دین خواستند اداره کنند، دچار مشکلات صعب عجیبی هستند. این مشکلات مثل مشکلات جسمانی و روزمره‌ی انسان نیست که فوراً خودش را نشان بدهد؛ نه، یک وقتی نشان میدهد که دیگر قابل علاج نیست. وقتی که بنای بی‌مهار قرار دادن شهوات جنسی گذاشته شد، وقتی سیاستها این شد، فرهنگ این شد، کار به اینجا میرسد که امروز شما نگاه میکنید یک مقام رسمی، یک وزیر، مراسم ازدواج جنسی میگیرد۱ و از دنیا خجالت نمیکشند! این بعد منتهی خواهد شد به اینکه با محارمِ خودشان هم بتوانند ارضاء شهوت جنسی کنند! امروز این عیب است، امروز این را قبول ندارند؛ اما بلاشک به اینجا خواهد رسید؛ یعنی این روند، دنباله‌اش همین است. امروز این فضاحت در دنیای غرب هست. نتیجه‌ی دنیای بی‌دینی این است. نتیجه‌ی دنیای بی‌دینی، تلاشی خانواده است؛ بیگانه شدن انسانها از همدیگر

است، و مشکلات فراوانی که در زندگی بشر وجود دارد. بشر باید به دین برگردد، و برمیگردد و شروع کرده به برگشتن؛ چه بخواهند، چه نخواهند، این خواهد شد. و در این حرکت عظیم، اسلام آن نقطه‌ی درخشان است؛ آن نگین اصلی در گردونه و منظومه‌ی توجهات معنوی به ادیان است. اسلام میدرخشد. میخواهند جلوی اسلام را بگیرند، نمیتوانند. دشمنی با جمهوری اسلامی هم یک قسمت عمده‌اش مربوط به این است؛ چون میدانند این حرکتِ دینی است، این ایمانِ دینی است که مردم را به راه انداخته، در صحنه‌ها نگه داشته؛ آنها را در مشکلات، در دست‌اندازهای خطرناک، در پیچهای خطرناک هدایت کرده؛ این را می‌بینند و میفهمند. البته خیلی از این سیاستمدارها، سیاستگذارهای واقعی نیستند؛ مجریان سیاستهایند، ظواهر را می‌بینند؛ اما آن کسانی که طراحان سیاستهای بین‌المللی هستند، که واقعاً با هدایت آنها دارد این دنیای مادی حرکت میکند، آنها ناگزیر میفهمند قضیه این است؛ چاره‌ای هم ندارند. البته سعی میکنند دنیای اسلام را مشغول کنند. امروز همین قضایای فلسطین در سایه‌ی مشغول شدن دنیای اسلام به مسائل فرعی دارد اتفاق می‌افتد. واقعاً امروز در فلسطین فاجعه‌آفرینی است، در غزه فاجعه‌آفرینی است، در کرانه‌ی باختری هم فاجعه‌آفرینی است. قضایای حرم ابراهیمی را نباید دست‌کم گرفت؛ اینها خیلی مهم است. به خاطر اقامه‌ی نماز، مسلمانها را از پایگاهشان و خانه‌شان بیرون کنند و راه ندهند! اسلام‌زدائی از آثار اسلامی، یکی از آن کارهای بسیار خطرناکی است که دارد جلوی چشم مسلمانهای عالم اتفاق می‌افتد. از بس همه مشغولند، سرگرم چیزهای فرعی و جزئی هستند، نمیفهمند در دنیای اسلام چه دارد میگذرد. توطئه علیه دنیای اسلام این است. امروز سازمان کنفرانس اسلامی که وظیفه و اساس فلسفه‌ی وجودی‌اش اصلاً دفاع از فلسطین و مسئله‌ی فلسطین بوده، واقعاً وظیفه دارد که ایستادگی کند؛ دنیای اسلام را در مقابل این حرکت موذیانه‌ی صهیونیستها و حامیانشان - که اغلب دولتهای مستکبر غربی، علی‌رغم اختلافاتی که دارند، در این پشتیبانی سهیم و شریکند - بسیج کند. دنیای اسلام بایستد، و میتواند. ظرفیتهای دنیای اسلام برای ایستادگی در مقابل خباثتها و طمع‌ورزی‌های صهیونیستها خیلی بالاست. همه‌ی توجه فوراً متوجه نفت میشود؛ مسئله‌ی نفت نیست. اینجا مرکز دنیاست، بزرگترین بازارهای مصنوعات غربی توی این منطقه است، آبرویشان به اینجا وابسته است، مهمترین گذرگاه‌های جهانی در اختیار این مجموعه‌ی کشورهای مسلمان است؛ این چیزها رگهای حیات دنیاست، دست مسلمانهاست؛ مسلمانها از اینها استفاده کنند، میتوانند. از همه‌ی اینها هم که بگذریم، منطق سیاسی و حرف سیاسی در دنیای امروز کارگر است. میتوانند بخواهند، بدون اینکه حتّی از این ابزارها بخواهند استفاده کنند. نفس خواستن دولتها و ملتها، وزنه‌ی عظیمی در حوادث جهانی است. متأسفانه از این استفاده نمیشود، غفلت میشود. به هر حال ما خودمان درس بگیریم. ما مسائلمان را تقسیم کنیم به مسائل اصلی و غیر اصلی؛ به اصلی‌ها بپردازیم. مسائل اصلی در کشور ما زیاد است؛ بخشی‌اش مربوط به مسئولین است، بخشی‌اش مربوط به فرهنگ‌سازان است، بخشی‌اش مربوط به مؤسسات عظیم و وسیعی است که خوشبختانه در کشور وجود دارد؛ هرکدام وظیفه‌ای دارند، کاری دارند. به هدایت این مردم و به هدایت نظام و پیشبرد نظام بیندیشیم و بپردازیم. ان‌شاءاللَّه خداوند ماها را از خواب غفلت بیدار کند، بتوانیم وظائفمان را درست تشخیص بدهیم، بشناسیم و بر طبق آنها ان‌شاءاللَّه عمل کنیم. ان‌شاءاللَّه بر همه‌ی شماها سال مبارک باشد و مشمول دعای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) اشاره به ازدواج همجنس‌گرایانه‌ی وزیر مشاور در امور خارجی دولت انگلیس با منشی یک شرکت، در پارلمان این کشور.

بیانات در دیدار فرماندهان ارشد نظامی و انتظامی

بیانات در دیدار فرماندهان ارشد نظامی و انتظامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم عید نوروز و فرا رسیدن بهار را - که فصل طراوت و شادابی و تجدید حیات است - به همه‌ی شما برادران عزیز، که بارهای سنگینی را بر دوش دارید و ما تلاشها و زحمات و کوشش وسیع شما را در بخشهای مختلف و مربوط به خودتان شاهد هستیم. ان‌شاءاللَّه خداوند این زحمات را از همه‌ی

شماها قبول کند و توفیق بدهد که بتوانید - همان طور که امسال به ملت ایران عرض کردیم - با همت مضاعف و چند برابر و همچنین کار مضاعف و تلاش مضاعف و چند برابر، انشاءاللَّه میدانهای وسیع دیگری را پیش بروید، فتح کنید و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی را واقعاً به آن نقطه‌ای برسانید که شایسته‌ی این نظام و شایسته‌ی عناصر مؤمن و صادق و خدمتگزاری مثل شماهاست. واقعاً یکی از نعمتهای بزرگ خداوند در این دوران برای نیروهای مسلح، وجود مسئولان صادق و صمیمی است؛ این را انسان واقعاً بایستی نعمت بزرگی بداند و آن را شکر بگوید. این پدیده‌ای که در نظام جمهوری اسلامی خودش را نشان داد و در دوران دفاع مقدس تجلی و تبلور پیدا کرد، یعنی پدیده‌ی «خود را فرع هدف دانستن، نه اینکه هدف را وابسته و تابع خود کردن»، پدیده‌ی بسیار مهمی است؛ حقیقتاً جای سپاسگزاری دارد. نه اینکه ما آدمهای ناخالص و شائبه‌دار در طول این دورانها نداشتیم و نداریم؛ چرا، بالاخره همه جور روحیه‌ای، خُلقی در همه‌ی قشرها و همه‌ی طبقات و همه‌ی افراد وجود دارد؛ لیکن نگاه غالب، این است. من وقتی به فرماندهان عزیزمان - که شماها باشید - نگاه میکنم، واقعاً خدای متعال را شکر میکنم که به این ملت تفضل کرده و چنین عناصر مؤمن و بااخلاصی را بر این کارهای بزرگ گماشته. خوب، خود شما آقایان هم که مورد سپاس هستید، نعمت خدا برای ما هستید، باید خدا را شکر کنید که این توفیق را، این فرصت را در اختیار شما گذاشته که این کارهای مهم را انجام دهید. همه‌ی ماها - هم من، هم شماها هر کدامتان تک تک - میتوانستیم یک آدمی باشیم در امر زندگی شخصی خودمان فعال؛ یک تاجر خوب، یک روحانی خوب، یک دانشگاهی خوب؛ تلاشهائی بکنیم برای خودمان، شخص خودمان، وزری هم پیش خدای متعال نداشته باشیم؛ چون این کاری که ماها میکنیم، تویش امکان وزر و وبال هم خیلی زیاد است؛ شانه‌ها زیر قوه‌ی سنگین قرار دارد؛ میتوانستیم اینجوری نباشیم، یک زندگی معمولی داشته باشیم؛ اما طبعاً این نقش‌آفرینی را که امروز شما در کشور و نظامتان دارید، آن را هم نداشته باشید. پس این شکر دارد که شما در جائی قرار گرفته‌اید که میتوانید نقش‌آفرین باشید. حضور شما، اراده‌ی شما، معرفت شما، درجه‌ی اخلاص شما میتواند در سرنوشت کشور، در تاریخ کشور، در آینده‌ی این ملت، نه آینده‌ی ده سال و بیست سال، آینده‌ی صد سال و دویست سال برای این کشور اثر بگذارد؛ که اگر این اثر یک اثر نیکی بود، آن وقت این صدقه‌ی جاریه، برتر از همه چیز است و هیچ چیز با آن معادل نیست. شما بتوانید یک خطی را ترسیم کنید، یک کاری را انجام دهید که تا سالهای متمادی بر اساس آن کار، یک ملت سعادت داشته باشند، از دین و دنیا برخوردار باشند، این چیزی نیست که هیچ عبادتی، هیچ نماز شبی، هیچ خدمت متوسط و معمولیِ متعارفی به خلق‌اللَّه با این معادله کند؛ خیلی چیز بالائی است. این فرصت را خدا به من و شما داده است؛ پس باید شکرگزاری کنیم. منتها مثل همه‌ی کارهای بزرگ، همچنان که غنیمت آن زیاد است، غرامت آن هم سنگین و خطرناک است؛ «من له الغنم فعلیه الغرم»؛ با هم مبادل است؛ مثل ارتفاع بالا در حرکت کوهنوردی است. اگر انسان از آنجا پرتاب شود، خطرش خیلی بیشتر از این است که مثلاً از یک متری و دو متری زمین پرتاب شود. اما خوب، آنجا نقطه‌ی عالی است؛ نقطه‌ی بالاست. هرچه جایگاه بالاتر، خطرها هم بیشتر. راهِ بستن این خطرها هم ملاحظه‌ی تکلیف و مبارزه‌ی با هوای نفس است. اینجور نیست که انسان را در یک مجموعه‌ی ابهام قرار داده باشند که ندانیم پس چه کار کنیم؛ نه، با هوای نفسِ مخالف شرع و مخالف دین مبارزه و معارضه کردن و وظیفه و تکلیف و واجب را دائماً مورد ملاحظه قرار دادن. اگر این خط را بروید - که البته خط آسانی نیست، مشکل است - معلوم است که چه کار باید کرد. لذا به نظر من از جمله‌ی کارهائی که امثال ما و شما باید داشته باشیم، این است که از خدای متعال بخواهیم و بگوئیم: پروردگارا ! این نعمتی را که به ما دادی - یعنی فرصت حضور در یک جایگاه مؤثر، در سرنوشت کشور و ملت - به نقمت تبدیل مفرما؛ این را که موجب اجر است، موجب وزر قرار نده. خوب، این بسته به تلاش خود ماست. از خدا کمک بخواهیم، همت کنیم، تلاش کنیم؛ خواهد شد. نیروهای مسلح - همچنان که در بیان امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) هست - حصارند؛ حصن و حصارِ برکشیده‌ی در پیرامون یک ملت و یک کشورند. حصار همیشه بایستی پابرجا باشد، حصار باید رخنه پیدا نکند؛ لذا نیروهای مسلح همیشه بایستی استواری خودشان را

حفظ کنند. در داخل حصار، حوادث و شرائط گوناگونی پیش می‌آید؛ یک عده خوابند، یک عده بیدارند، یک عده دعوا میکنند، یک عده مشغول عروسی‌اند، یک عده مشغول عزایند؛ اما این حصار باید در همه‌ی این احوالات مستحکم باقی بماند. با این چشم به نیروهای مسلح نگاه کنید. این استحکام باید دائم باقی باشد. اگر این استحکام بود، اگر نگهبانانی که بر روی حصار دارند نگهبانی میدهند، دائم هشیار بودند، مراقب بودند، حرکات دشمن را رصد کردند، از هیچ نقطه‌ای غافل نشدند، امنیت داخل حصار محفوظ خواهد بود؛ در سایه‌ی آن امنیت، مردم به دین و دنیا میتوانند برسند؛ که اگر امنیت نبود، نمیتوانند. پس پرداختن به استحکام نیروهای مسلح، یک اصل دینیِ غیرقابل اغماض است. همه بایستی مراقب باشند، خود نیروهای مسلح هم باید مراقب باشند، دولتها هم باید حواسشان باشد، مردم هم باید حمایت کنند؛ این حصار بایستی مستحکم باشد. در همه‌ی احوال، هر اتفاقی در داخل رخ میدهد، حصار نیروهای مسلح باید محفوظ باشد. خوب، این تشبیه معقول به محسوس است. حصار در هر جا یک معنائی دارد. شما حصارید؛ ارتش یک جور حصار است، سپاه یک جور حصار است، بسیج یک جور حصار است، نیروی انتظامی یک جور حصار است، حفاظت اطلاعات یک جور حصار است؛ هر کدام در آن وظیفه‌های تعیین شده و تعریف شده‌ی خودشان بایستی آن جنبه‌ی حصار بودن خودشان و لزوم استحکام این حصار را مراعات کنند و نگه بدارند. دنیا هم دنیای زورگوئی است؛ دنیای ظلم است؛ دنیای خوبی نیست؛ دنیای بدی است؛ دنیای جاهلیت است؛ دنیای غلبه‌ی شهوترانها و زورگوها بر اکثر مردم جهان است. در یک چنین دنیائی خیلی باید مراقب بود، خیلی باید هوشیارانه عمل کرد، مدبرانه عمل کرد، شجاعانه عمل کرد. می‌بینید رفتار این سران دنیا را؛ برای اطماع خودشان، برای حرص خودشان، برای پشتیبانی و حمایت از کمپانی‌های مورد تأیید خودشان، برای پر کردن جیبهای کمپانی‌داران و سرمایه‌داران بزرگ، می‌بینید چه فجایعی در دنیا دارد اتفاق می‌افتد؛ البته زیر نام نیک شعارهای توخالی و دروغین. جنگ‌طلبند، اسم صلح را می‌آورند و زیر تابلوی صلح می‌ایستند؛ برای انسانها و بشر هیچ حق و اعتباری قائل نیستند، زیر تابلوی حقوق بشر قرار میگیرند؛ اهل تجاوزند، تجاوز جزو سیاستهای اصلی کارهایشان است، ادعای مقابله با تجاوز میکنند؛ در سیاستهای خودشان، در رفتارهای خودشان، از همه‌ی شیوه‌های کثیف استفاده میکنند و بهره میگیرند؛ از ترور استفاده میکنند، سازمانهای تروریست به وجود می‌آورند، شرکتهای تروریست استخدام میکنند - که اینها چیزهای واضح امروز دنیاست - در عراق شما نمونه‌اش را ملاحظه میکنید، در افغانستان نمونه‌اش را ملاحظه میکنید؛ در آنجاهائی که کودتا راه انداخته‌اند، می‌بینید؛ تجاوزی که به کشورها شده، اینها را می‌بینید؛ در عین حال یک ظاهر آرام، اتو کشیده، ادکلن زده، با الفاظ مناسب، می‌آید در مقابل چشم مردم ظاهر میشود، به عنوان رئیس جمهور فلان کشور یا فلان کشور؛ با افکار عمومی مردم بازی میکنند، فریب میدهند؛ اصلاً مبنای کار بر فریبکاری است. دنیا یک چنین دنیائی است؛ دنیای مبتنی بر دروغ، بر فریب، بر ظلم و زور نقابدار؛ اگرچه حالا- گاهی هم نقابها برطرف میشود. گاهی اوقات غرور و اعتماد به پایه‌های پوشالیِ قدرتی که در اختیارشان هست، اختیار را از دستشان خارج میکند. دیدید دیگر؛ همین چند روز قبل از این، رئیس جمهور آمریکا تلویحاً تهدید به استفاده‌ی از سلاح اتمی کرد! این خیلی حرف عجیبی است؛ از این حرف اصلاً دنیا نباید بگذرد. در قرن بیست و یکم، قرن این همه دعوی صلح و حقوق بشر و تشکیلات جهانی و سازمانها و مبارزه‌ی با تروریسم و اینها، رئیس یک کشور بیاید آنجا بایستد و تهدید به حمله‌ی اتمی کند! این خیلی حرف عجیبی است در دنیا. این به ضرر خودشان هم هست، نمیفهمند. معنای صریحش این است که دولت آمریکا یک دولت شریر و غیرقابل اعتماد است. اینها چند سال است دارند تلاش میکنند تا در قضیه‌ی هسته‌ای ما اثبات کنند جمهوری اسلامی غیرقابل اعتماد است؛ در حالی که جمهوری اسلامی در این سی سال، نه به هیچ کشوری حمله کرده، نه هیچ جا را ابتدائاً مورد تهاجم قرار داده، نه تروریست‌پروری کرده. آنها میخواهند بگویند جمهوری اسلامی غیرقابل اعتماد است. خوب، در دنیا غیر قابل اعتماد کیست؟ آنهائی که هم بمب اتم دارند، هم حیا نمیکنند که بگویند ما ممکن است از این بمب اتم استفاده بکنیم یا استفاده خواهیم کرد. این خیلی حرف عجیبی است، این رسواکننده‌ی اینهاست. در این دنیا خیلی باید هوشیار بود. البته مقابله‌ی با

این ظلم و زور و با نقاب و بی‌نقاب و همه جورش، صرفاً منحصر نیست در آمادگی‌های نظامی؛ مهمتر از آمادگی‌های نظامی، آمادگی‌های معنوی است؛ آمادگی‌های روحی است؛ قدرت عزم یک ملت است؛ توان ایستادگی یک ملتی است که بتواند در مقابل این تندبادها بایستد. تندباد می‌آید و میگذرد؛ هرچه قدرت هم داشته باشد، می‌آید و میگذرد؛ مهم این است که بتوان یا نتوان در مقابل این تندباد ایستاد. مشکل بناهائی که فرو میریزد، این است که نمیتوانند خودشان را نگه دارند؛ والّا تندباد که دائمی نیست. اگر یک ملتی زانوان خودش را محکم کرد، قدرت ایستادگی به خودش داد، ثبات قدم خودش را تقویت کرد، از این تندبادها و این طوفانها کاری بر نمی‌آید؛ می‌آیند و میروند؛ آنها میروند، این ملت میماند. استحکام یک نظام به این چیزهاست: به ایمان، به قدرت و توانائی ایستادگی، به عزم راسخ، به فریب نخوردن از الفاظ چرب و نرمِ تعارف‌آمیزی که در یک مواردی خیلی راحت در بسیاری از بده و بستان‌های سیاسی مبادله میشود؛ در حالی که در پشت این الفاظ نرم، چهره‌ی خشن و غضب‌آلود آن کسانی قرار دارد که نیتهای سوء دارند. نمونه‌هایش الی ماشاءاللّه در زمان خودمان، در همین چند ده سال بارها اتفاق افتاده؛ نسبت به دیگران، نسبت به کشورهای مختلف، نسبت به خود ما؛ موارد زیادی دیدیم. هوشمند بودن، فریب نخوردن، اعتماد به نفس داشتن، اعتماد به خدای متعال داشتن، قدرت ایستادگی را در خود تقویت کردن، باور داشتن به اینکه میتوان قدرتمند بود و ایستادگی کرد؛ اینهاست که یک ملت را نگه میدارد. خوشبختانه زمینه‌ی همه‌ی اینها برای ما فراهم است. سی سال است که طوفانهای گوناگون آمده و رفته، این ملت محکم ایستاده، این انقلاب پایدارتر شده. امروز ما خیلی قوی‌تر از ده سال پیش و بیست سال پیش و سی سال پیش هستیم. توانائی ما در همه‌ی زمینه‌ها امروز خیلی بیشتر است؛ در مقابله‌ی با انواع دشمنی‌ها این را نشان دادیم، ملتمان به فضل الهی و توفیق الهی این را نشان میدهد. پس توانائی اصلی این است. اما همان طور که عرض کردیم، این حصار را هم نباید بگذاریم رخنه‌ای ببیند. بله، در داخل این حصار، این مردم محکم ایستاده‌اند، اما حصار - یعنی نیروهای مسلح - را باید محکم نگه داشت. اولاً ـ نیروهای مسلح تهدید را جدی بگیرند؛ بارها من این را گفتم. شما در محاسبات خودتان، مثل محاسبات سیاسی نمیتوانید عمل کنید. محاسب سیاسی مثلاً میگوید امکان حمله‌ی دشمن کم است؛ بیست درصد است، سی درصد است؛ شما باید بگوئید امکان حمله‌ی دشمن صددرصد است. آمادگی را با این مبنا در همه‌ی بخشها بایستی برای خودتان فراهم کنید. بایستی دائماً بهوش بود. به نظر من مسئله‌ی طرحهای ابتکاری را هم خیلی باید جدی گرفت. خوشبختانه در نیروهای مسلح این هست. مثل یک توده‌ی استعداد، که یک بخشی از این استعداد، یک لایه‌ی روئین این استعداد در معرض استفاده قرار گرفته؛ اعماق این توده‌ی استعداد هنوز همچنان باز نشده؛ ملت ما اینجوری بود. واقعاً آدم احساس میکند و می‌بیند که در اول انقلاب، در بخشهای مختلف، از این توده‌ی ظرفیت فکری و استعداد فکری و کسب مهارتها در بخشهای گوناگون، یک مقدار کمی استفاده میشد. انقلاب موجب شد یک تحرکی به وجود بیاید؛ در بخشهای علمی، در بخشهای فناوری، در بخشهای سازندگی، در بخشهای فرهنگی، سیاسی و غیره؛ استعدادها شکوفا شد، گل کرد. یعنی از این مجموعه‌ی توده‌ی فشرده و متراکم به انبوه، لایه‌های دیگری هم همین طور هی باز شد. این تجربه به ما نشان میدهد که ظرفیتهای ما خیلی بالاست. بروید دنبال کارهای ابتکاری، بروید دنبال کارهائی که دنیا آنها را نیازموده و تجربه نکرده؛ در طراحی‌های عملیاتی، در طراحی‌های اطلاعاتی، در نوع برخورد با دشمن؛ فریب یک جور، تدبیر یک جور؛ اینها کارهای مهمی است. بخصوص من روی نوع سازماندهی نیروهای مسلح تأکید میکنم. خوشبختانه هم سپاه و هم ارتش در این صراط قدم برداشته‌اند، دارند فکر میکنند و کار میکنند. نوآوری در سازماندهی سنتی تا حالا ـ وجود داشته - در سپاه جوری، در ارتش جوری - بروید دنبال کارهای ابتکاری. البته هر کار جدیدی مطلوب نیست. کار جدیدی که با ملاحظه‌ی کامل، دقت و آزمون همراه باشد، مطلوب است. دنبال کارهای ابتکاری بروید؛ همچنان که تا حالا هم در بخشهای مختلفِ نیروهای مسلح همین بوده؛ جهاد خودکفائی ارتش یک نمونه‌اش است، که از سی سال پیش چه کارهای بزرگی را انجام دادند. در سپاه، فعالیتهای متعدد و فراوان در این زمینه‌ها وجود داشته. الحمدللّه دستمان از تجربه‌های امیدبخش و

امیدآفرین خالی نیست . آدم می‌بیند کارهای بزرگی را میشود انجام داد. اینها عرائض ماست. ان‌شاءاللَّه همه‌ی این چیزهائی که گفتیم و یا نگفتیم و جزو آرزوهای ماست، در برنامه‌های شما، در کارهای شما تحقق و تبلور پیدا کند و خودش را نشان دهد. خوب، همهی اینها یک روح هم دارد که آن روح عبارت از معنویت و بصیرت دینی و تعمیق اعتقادات دینی و باورهای دینی است که در کار برادران خوب و فعال و زحمتکش ما در عقیدتی - سیاسی‌ها به یک نحو، در نمایندگی‌های ولی‌فقیه در سپاه و جاهای دیگر به یک نحو، خودش را نشان میدهد. این برادران هم بایستی همین مسئله‌ی اولویتها و همین ابتکارها و همین راه‌های نو و همین همت مضاعف را به کار ببرند تا ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز ما بیشتر با ظواهر دینی و عمق عملی و اعتقادی در نیروهای مسلح همراه باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در جلسه درس خارج فقه درباره تقلید لهجه قومیتها

بیانات در جلسه درس خارج فقه درباره تقلید لهجه قومیتها «متأسفانه یک کار زشتی در بین مردم رایج است که از لهجه‌های بعضی از ولایات تقلید می‌کنند؛ این آیا غیبت محسوب می شود یا نه؟ حالا این را هم من به شما عرض بکنم؛ غالب این شهرهایی که لهجه‌های آن ها تقلید می‌شود، شهرهایی هستند که دارای مردم غیرتمندی هستند که در حوادث مهم صد سال پیش، در مقابل دشمنان و مهاجمین ایستاده‌اند. این تصادفی نیست. این تقلید هم سابقه ندارد؛ یعنی توی هیچ یک از این کتاب‌های ادبی و طنز و غیره، ما ندیدیم که یک حرفی باشد که نشان دهنده‌ی تقلید لهجه باشد. این مالِ همین اواخر است؛ یعنی مثلاً از صد سال پیش به این طرف؛ یعنی از وقتی که کشور ما در مواجههی با این دشمنی‌ها قرار گرفته. یکی از مناطقی که ایستادگی سرسخت کرده، مناطق شمال است، منطقه‌ی گیلان؛ یکی از مناطق، منطقه‌ی خراسان است؛ یکی از مناطق، مناطق آذربایجان است. اینها آن جاهایی هستند که مردمش سرسختی و سلحشوری نشان دادند؛ اتفاقاً سعی شده است که همین‌ها از لحاظ لهجه در بین مردم سبک بشوند. یعنی تقلید می‌شود. پس ضمناً در پرانتز، به این نکته هم توجه داشته باشید. این مسلماً حرام است. در حرمت این عمل هیچ شکی نیست. لکن غیبت نیست. چون قیودی که در غیبت ذکر شد -که مقوّم معنای غیبت محرم شرعی است- در این جا وجود ندارد. یکی از قیود، مستور بودن بود. خب، این مستور نیست. علاوه بر این که عیب نیست اصلاً. کسی این را به عنوان عیب ذکر می‌کند، ولی اصلاً عیب نیست! بنابراین وقتی عیب نبود، پس غیبت نیست. مثل این است که مثلاً بگویند: آقا عمامه سرش است؛ این «عمامه به سر بودن» عیب نیست. ذکرش بنابراین غیبت نیست. علاوه بر این که امر ظاهری است، امر واضحی است. پس تعریف غیبت بر این صدق نمی‌کند. اما مسلماً حرام است. این از باب تمسخر و از باب استهزاء و اینهاست. اینجا دیگر فرقی نمیکند که علی نحو عام استغراقی مورد نظرش باشد؛ یا نه، مثلا فرض کنید فرد خاصی را مورد نظر قرار بدهد و لهجه‌ی یک شخصی را– به عنوان اینکه لهجه‌ی او، لهجه‌ی عموم است- تقلید بکند. این صور مختلفی دارد. همه‌ی اینها محرّم است. منتها تفاوتش این است که اگر غرض او لهجه‌ی عموم باشد، این میشود اهانت به همه‌ی آن جمعیت؛ که خب طبعا آثار خاص خودش را دارد. مثلا فرض بفرمایید اگر بخواهد استحلال بکند، بایستی از یکایک اینها استحلال بکند. آنجایی که یک نفر باشد، نه، از یک نفر استحلال می کند. این بحث عیبجوئی است. اگر چنانچه نه، تمسخر وجود نداشت، این از محل کلام خارج است. گاهی از این تقلیدها انجام می گیرد، اما هیچ قصد تمسخری هم نیست. یک وقتی چند سال قبل از این، در رادیو یک گوینده‌ای تقریبا تمام لهجات ایران را در یک برنامه‌ی رادیویی بیان میکرد! بعد هم ما آن شخص را دیدیم. گفتیم بالاخره تو کجایی هستی؟! چون هم ترکی را مثل خود ترکها حرف می‌زد که ما می‌فهمیدیم، هم مشهدی را مثل خود مشهدی‌ها حرف می‌زد! نفهمیدیم بالاخره کجایی است، نگفت آخرش هم که کجایی است؛ گفت من ایرانی هستم. پس بنابراین گاهی تقلید لهجه به عنوان تمسخر نیست. کما این که تقلید لهجه‌ی یک فرد هم به عنوان تمسخر نیست. یک عمل شیرینی است. خود آن فرد هم گاهی می‌نشیند و تماشا می کند که تقلیدش را دارند می کنند.

خودش هم می خندد، خوشش می آید. پیداست که پس تمسخر نیست. این از محل کلام خارج است. آن جایی که قصد، استهزاء باشد، تمسخر باشد، آن جا می‌شود محرّم.»

بیانات در دیدار گروه کثیری از پرستاران نمونه کشور

بیانات در دیدار گروه کثیری از پرستاران نمونه کشور به مناسبت سالروز میلاد حضرت زینب کبری (سلام اللّه علیها) بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً- روز پرستار و ایام ولادت زینب کبری، این زن نمونه‌ی تاریخ بشر را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز و پرستاران محترم تبریک عرض میکنیم. امیدواریم که خداوند به پاداش این خدمت بزرگ، این تلاش بسیار ارزشمند، رحمت خود، هدایت خود و فضل خود را شامل حال همه‌ی شما و همه‌ی پرستاران کشور و مجموعه‌ی دست‌اندرکاران مسئله‌ی سلامت در کشور بفرماید. عمده‌ی عرض امروز ما و دیدار امروز ما، متوجه به تشکر از زحمات پرستاران است. حقیقتاً جا دارد که به همه‌ی مجموعه‌ی پرستاری در کشور، انسان عرض تشکر کند و از این کار بزرگ و پرفرسایش و وظیفه‌ی سنگینی که شما بر عهده گرفته‌اید، تقدیر شود. مسئله‌ی سلامت جزو اولین مسائل مهم زندگی جوامع است. این حدیث معروف «نعمتان مجهولتان الصّحّة و الأمان» حقیقتاً انگشت اشاره‌ای است به یک امر اساسی و حیاتی. هم سلامت، هم امنیت در شمار نعمتهای بزرگی است که انسان تا از آن نعمتها محروم نباشد، اهمیت و ارزش آن را نمیفهمد؛ مثل هوا، مثل تنفس. تا وقتی انسان تنفس میکند، اهمیت این نعمت رایگان و همه‌جائی را درک نمیکند؛ تنفس که مشکل شد، انسان آن وقت احساس میکند چه نعمت بزرگی از دست رفته است. مجموعه‌ی پزشکی و پرستاری و بقیه‌ی دستگاه‌های سلامت، در واقع تأمین کننده‌ی این نعمت بزرگ برای جامعه‌اند. و نقش پرستار در این میان، نقش بسیار برجسته‌ای است. پرستار در یک تلاش و چالش دائمیِ روحی و روانی است؛ فقط مسئله‌ی جسم او نیست. خستگی روحی، مواجهه‌ی با بیمار و دردمند و احساس وظیفه‌ی اینکه باید برای این دردمند و بیمار، هم علاج جسمانی، هم علاج روحی و معنوی تقدیم کند، مسئله‌ی بسیار فرساینده‌ای است، کار سنگینی است. این وظیفه‌ی سنگین را پرستاران بر عهده گرفته‌اند. مطمئن باشید که هر لحظه‌ای، ثانیه‌ای، دقیقه‌ای که در این کار، با توجه به احساس تکلیف در مقابل بیمار، در مقابل انسان دردمند میگذرانید، یک حسنه‌ای را از خدای متعال و یک پاداش اجری را از حضرت ربوبی دریافت میکنید. هیچ ثانیه‌ای در محاسبات الهی از بین نمیرود. نباید تصور کرد که لحظات دشوار برای یک پرستار بر بالین یک بیمار، در محاسبات الهی مورد غفلت قرار خواهد گرفت؛ اینجور نیست. هر لحظه‌ای که میگذرانید و هر تلاشی که میکنید، هر کفّ نفسی که در مقابل سختی‌ها از خود نشان میدهید، این یک حسنه‌ای است، یک کار در خور اجر است و خدای متعال همه‌ی این لحظات را ثبت میکند. این کارهای دشوار را که تأثیرهای بزرگ و مهمی دارد، باید قدر دانست. البته تکالیف هم سنگین است. به تکالیف هم باید توجه کرد. اخلاق پرستاری، مثل اخلاق پزشکی یک فریضه است، یک وظیفه است. اجر شما بسیار زیاد است، تکلیف شما هم بسیار سنگین است؛ چون بیمار انسانی، یک ماشین نیست؛ یک مجموعه‌ی آهن و فولاد و پیچ و مهره نیست؛ فقط جسم نیست. روح انسان، احساسات انسان، عواطف انسان، بخصوص در هنگامی که مریض است، دردمند است، خیلی نیازمند لطف است، نیازمند نوازش است. گاهی یک لبخند شما، از دارو و درمانی که برای این بیمار به کار میرود، ارزشش بیشتر است، اثرش بیشتر است. بیمار دچار آشفتگی است، دچار ناراحتی است - بخصوص بیماران سخت - کمک به او، فقط کمک به جسم او نیست؛ جسم او را با دارو و درمان و تزریق و تدابیر پزشکی بایستی علاج کرد؛ اما روح او با محبت، با لطف، با نوازش، با مهربانی درمان میشود. گاهی این درمان روحی، حتّی جای درمان جسمی را هم میگیرد؛ این، هم علمی است، هم به تجربه ثابت شده است که شادی روح انسان، شادی عصبی و احساسی انسان، بر روی جسم او تأثیر مثبت میگذارد. این، دست شماست؛ در اختیار پرستاران است. پرستار کار سختی را بر عهده دارد، اجر بزرگی را هم دارد؛ اما وظیفه‌ی سنگینی هم دارد. این تعادل میان وظیفه و پاداش، میان حق و تکلیف،

یکی از ارکان بزرگ مفاهیم اسلامی و مبانی اسلامی است. این بازآموزی‌ای که وزیر محترم بیان کردند – که بسیار باارزش است – جا دارد که در زمینه‌ی نه فقط مسائل علمی، بلکه در زمینه‌ی اخلاق پرستاری هم وجود داشته باشد. حقیقتاً باید منشور اخلاقی پرستارها فراهم شود، میثاق پرستاری و معاهده‌ی پرستاری باید تعلیم داده شود و تدریس شود؛ پرستار عظمت کار خود را – که طبعاً این عظمت کار، ملازم با اهمیت شخصیت خود اوست – بداند؛ کار را آنچنان که شایسته است، انجام دهد. بنده خسته‌نباشید عرض میکنم به همه‌ی پرستاران عزیز در سرتاسر کشور؛ بخصوص به شما پرستاران نمونه، و از خداوند متعال مسئلت میکنم که به شماها کمک کند و توفیق بدهد تا این ارزش والائی که شما برای شغل خود و کار خود انتخاب کرده‌اید، به وسیله‌ی کرام کاتبان، در ثبت الهی محفوظ بدارد و شما را مأجور کند و انشاءاللّه عاقبت به خیر باشید. خوب، در جمهوری اسلامی روز پرستار را با ولادت حضرت زینب کبری (سلام اللّه علیها) برابر قرار داده‌اند؛ این هم معنای بزرگی دارد. زینب کبری یک نمونه‌ی برجسته‌ی تاریخ است که عظمت حضور یک زن را در یکی از مهمترین مسائل تاریخ نشان میدهد. اینکه گفته میشود در عاشورا، در حادثه‌ی کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد – که واقعاً پیروز شد – عامل این پیروزی، حضرت زینب بود؛ والّا خون در کربلا تمام شد. حادثه‌ی نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه‌ی عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامیِ ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعیِ دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. این حادثه نشان داد که زن در حاشیه‌ی تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه‌ی زنده و ملموس است که انسان زینب کبری را مشاهده میکند که با یک عظمت خیره‌کننده و درخشنده‌ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل میکند به یک شکست؛ این کارِ زینب کبری است. زینب (سلام اللّه علیها) نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ. آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب کبری را نشان میدهد. خطبه‌ی فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست، اظهارنظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه‌ی اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق‌ترین و غنی‌ترین مفاهیم در آن شرائط بیان شده است. قوّت شخصیت را ببینید؛ چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره‌ی زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند تماشا میکنند، بعضی هلهله میکنند، بعضی هم گریه میکنند؛ در یک چنین شرائط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع میکند؛ همان لحنی را به کار میبرد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار میبرد؛ همان جور حرف میزند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا: «یا اهل الکوفه، یا اهل الغدر و الختل»؛ ای خدعه‌گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله‌رو اسلام و اهل‌بیت هستید؛ اما در امتحان اینجور کم آوردید، در فتنه اینجور کوری نشان دادید. «هل فیکم الّا الصّلف و العجب و الشّنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الاعداء»؛ شما رفتارتان، زبانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده‌ی مقابله‌ی با فتنه بربیائید، نتوانستید خودتان را نجات دهید. «مثلکم کمثل الّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا»؛ مثل آن کسی شُدید که پشم را میریسد، تبدیل به نخ میکند، بعد نخها را دوباره باز میکند، تبدیل میکند به همان پشم یا پنبه‌ی نریسیده. با بی‌بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده‌های

خودتـان را، گذشـته‌ی خودتـان را باطـل کردیـد. ظـاهر، ظـاهر ایمـان، دهـان پر از ادعـای انقلابیگری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی‌مقـاومت در مقابـل بادهـای مخـالف. این، آسیب‌شناسـی است. با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شـرائط دشوار، اینگونه صـحبت میکرد. اینجور نبود که یک عده مستمع جلوی حضـرت زینب نشسـته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای اینها خطبه بخوانـد؛ نه، یک عـده دشـمن، نیزه‌داران دشـمن دور و برشان را گرفته‌اند؛ یک عده هم مردم مختلف‌الحال حضور داشـتند؛ همانهائی که مسلم را به دست ابن‌زیاد دادند، همانهائی که به امام حسین نامه نوشتند و تخلف کردند، همانهائی که آن روزی که بایـد بـا ابن‌زیـاد در می‌افتادنـد، توی خانه‌هایشـان مخفی شدنـد - اینها بودنـد توی بازار کوفه - یک عـده هم کسانی بودنـد که ضـعف نفس نشان دادنـد، حالا هم نگاه میکنند، دختر امیرالمؤمنین را می‌بینند، گریه میکنند. حضـرت زینب کبری با این عـده‌ی نـاهمگون و غیر قابـل اعتمـاد مواجه است، اما اینجور محکم حرف میزنـد. او زن تاریـخ است؛ این زن، دیگر ضـعیفه نیست. نمیشود زن را ضـعیفه دانست. این جوهر زنانه‌ی مؤمن، اینجور خودش را در شـرائط دشوار نشان میدهد. این زن است که الگوست؛ الگـو برای همه‌ی مردان بزرگ عـالم و زنـان بزرگ عـالم. انقلاـب نبوی و انقلاـب علوی را آسیب‌شناسـی میکنـد؛ میگویـد شـماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه‌ی پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا میشود فهمید. روز پرستار، سالروز ولادت حضرت زینب است؛ این هشدار به زنان ماست: نقش خودتان را پیـدا کنیـد. عظمت زن بودن را در آمیختن حجب و حیـا و عفـاف زنانه با عزت مسـلمانانه و مؤمنانه، درک کنیـد. زن مسـلمان ما اینجور است. دنیای فاسد غرب خواستند بروز زن را، شخصیت زن را در روشهای غلط و انحرافی که همراه با تحقیر جنس زن است، به زور به ذهن دنیا فرو کنند: زن برای اینکه شخصـیت خودش را نشان بدهد، بایستی برای مردان چشم‌نواز باشد. این شد شخصـیت برای یک زن؟! بایستی حجاب و عفاف را کنار بگـذارد، جلوه‌گری کند تا مردها خوشـشان بیاید. این تعظیم زن است یا تحقیر زن؟ این غرب مستِ دیوانه‌ی از همه جـا بی‌خبر، تحت تـأثیر دسـتهای صـهیونیستی، این را به عنوان تجلیل از زن عَلم کرد؛ یک عـده هم باور کردنـد. عظمت زن به این نیست که بتواند چشم مردها را، هوس هوسـرانان را به خودش جلب کند؛ این افتخاری برای یک زن نیست؛ این تجلیل زن نیست؛ این تحقیر زن است. عظمت زن آن است که بتواند حجب و حیا و عفاف زنانه را که خدا در جبلّت زن ودیعه نهاده است، حفظ کند؛ این را بیامیزد با عزت مؤمنانه؛ این را بیامیزد با احساس تکلیف و وظیفه؛ آن لطافت را در جای خود به کـار ببرد،آن تیزی و بُرنـدگی ایمـان را هم در جـای خود به کـار ببرد. این ترکیب ظریف فقـط مـال زنهـاست؛ این آمیزه‌ی ظریف لطافت و بُرندگی، مخصوص زنهاست؛ این امتیازی است که خدای متعال به زن داده است؛ لذا در قرآن به عنوان نمونه‌ی ایمان - نه نمونه‌ی ایمان زنان، نمونه‌ی ایمان همه‌ی بشـر؛ زن و مرد - دو زن را مثال میزنـد: «و ضـرب اللّه مثلا للّذین امنوا امرأت فرعون»(۱) و «مریم ابنت عمران»؛(۲) یکی زن فرعون است، دومی هم حضرت مریم است. اینها اشاره‌ها و نشانه‌هائی است که منطق اسلام را نشان میدهـد. انقلاب ما انقلاب زینبی است. از اول انقلاب، زنان یکی از برجسته‌ترین نقشـها را در این انقلاب ایفاء کردنـد. هم در خود حادثه‌ی بزرگ انقلاب، هم در حادثه‌ی بسیار بزرگ هشت سال دفاع مقـدس، نقش مادران، نقش همسـران، از نقش مجاهدان اگر سنگین‌تر و دردنـاک‌تر و تحمـل‌طلب‌تر نبود، یقینـاً کمتر نبود. مـادری که جوان خودش را، عزیز خودش را، دسـته‌ی گل خودش را هجـده سـال، بیست سـال - کمتر، بیشتر - پرورش داده، بـا آن محبت مادرانه او را به ثمر رسانـده، حالا او را به طرف میـدان جنگ میفرسـتد، که معلوم نیست حتّی جسد او هم برخواهد گشت یا نه. این کجا، رفتن خود این جوان کجا؟ که خوب، این جوان، با شور و هیجـان جوانی، همراه با ایمان و روحیه‌ی انقلابیگری، حرکت میکنـد و میرود. کار این مادر، از کار آن جوان اگر بزرگتر نباشـد، کوچکتر نیست. بعـد هم که جسـد او را برمیگرداننـد، افتخـار میکنـد که بچه‌ی من شـهید شـده. اینهـا چیز کمی است؟ این، حرکت زنـانه، حرکت زینب‌گـون در انقلاـب مـا بود. عزیزان من، خواهران، برادران! انقلاـب مـا اینجوری پیش رفت. قـدرت و عظمت این انقلاب به این چیزهاست؛ به دل دادن به معنویت، مجـذوب شـدن در مقابل لطف الهی. وقتی که دشـمن میخواهد زینب کبری را به

آنچه که برایش پیش آمده، شماتت کند، میفرماید: «ما رأیت الاّ جمیلا»؛ جز زیبائی، چیزی ندیدم. برادرانش، فرزندانش، عزیزانش، نزدیکترین یارانش، اینها در مقابل چشمش قطعه قطعه شدند، به خاک و خون تپیدند، خونشان ریخته است، سرهایشان بالای نیزه رفته است؛ میگوید جمیل، زیبا! این چه جور زیبائی‌ای است؟ این زیبائی را همراه کنید با آنچه که نقل شده است که زینب کبری حتّی در شب یازدهم نماز شبش ترک نشد. در طول دوران اسارت، انقطاع الی‌اللّه‌اش، دلبستگی‌اش به خدای متعال، رابطه‌اش با خدای متعال سست نشد، کم نشد، بلکه بیشتر شد. این زن، الگوست. همان رشحات و خرده‌ریزه‌هائی که از این حقیقت در جامعه‌ی ما، در انقلاب ما وجود دارد، این انقلاب را عظمت بخشیده است؛ همین‌هاست که به کوری چشم دشمن، ملت ایران را با این همه دشمنی، امروز مثل یک چهره‌ی الهام‌بخش در مقابل ملتها قرار داده است. ملت ایران امروز به عنوان یک ملت الهام‌بخش در بین ملتهای مسلمان است. البته دشمنها این را نمی‌پسندند، سعی هم میکنند کتمانش کنند؛ اما واقع قضیه این است. قدرت این ملت به موشک و توپ و تانک و هواپیما و وسائل جنگی نیست؛ اینها هم لازم است، داریم هم الحمدللّه؛ اما قدرت این ملت به ایمان اوست. ملت ما به توفیق الهی، به هدایت پروردگار، به کمک خداوند، در زمینه‌های سخت‌افزاری هم به صورت جهشی پیش رفت. امکاناتی که ما امروز داریم، نه قابل مقایسه‌ی با امکانات اوائل انقلاب ماست - و به طریق اولی قبل از انقلاب - نه قابل مقایسه‌ی با خیلی از کشورهائی است که سالهای متمادی این دردسرها را هم نداشتند؛ دل بسته بودند به کمک بیگانگان و دشمنان. الحمدللّه ملت ایران در این جهات هم خیلی جلو است؛ اما اینها مایه‌ی قدرت ما نیست. مایه‌ی قدرت کشور اسلامی و ملت اسلامی، ایمان اوست؛ آن جوهر ایمانی است در او. برای او فرق نمیکند که این امکان مادی را دارد یا ندارد. سی سال پیش این ملت ایستاد. امروز هم سی سال است که تحریم کرده‌اند، تهدید کرده‌اند، حمله‌ی نظامی کرده‌اند، خباثت کرده‌اند، شبکه‌های تنیده‌ی سیاسی و امنیتی را به جان او انداخته‌اند؛ این ملت هم همین طور روزبه‌روز به صورت مضاعف رشد کرده، پیش رفته؛ نه فقط عقب نرفته، متوقف هم نشده؛ حتّی به طور متعارف هم رشد نکرده، بیش از متعارف رشد کرده. بنابراین عظمت ملت ایران به خاطر همین جوهر ایمانی است. حالا بی‌عقلها ملت ایران را تهدید میکنند! رئیس جمهور آمریکا هفته‌ی گذشته به زبان تلویح و اشاره، تهدید اتمی کرد. این تهدیدها در ملت ایران کارگر نیست، اما این مایه‌ی ننگی شد برای تاریخ سیاسی آمریکا؛ این نقطه‌ی سیاهی شد در کارنامه‌ی دولت آمریکا. تهدید اتمی؟! معلوم شد پشت صحنه‌ی نمایش صلح‌دوستی و بشردوستی و پایبندی و اصرار بر معاهدات اتمی چیست. معلوم شد پشت صحنه‌ی نمایش دستِ دوستی دراز کردن چیست. ادبیات روباه‌منش تبدیل شد به ادبیات گرگ‌منش. تا حالا میگفتند که بله، ما دست دوستی دراز میکنیم، ما چنین، چنان؛ معلوم شد که پشت قضیه چیست؛ معلوم شد که طبیعت خونخوار و سلطه‌طلب دنبال چیست. اینها میخواهند اتم را و قدرت اتمی را وسیله‌ای قرار بدهند برای سلطه‌ی بر دنیا. قدرتهای اتمی همه‌شان همین جورند؛ همه‌شان این را وسیله و ابزاری قرار میدهند برای اینکه بتوانند بر ملتها سلطه پیدا کنند، بر دنیا سلطه پیدا کنند. هیچکدام این معاهدات اتمیِ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را نه امضاء کرده‌اند، نه قبول کرده‌اند، و نه به طریق اولی عمل میکنند. اینها دروغگوی واضحند. آن وقت در مورد کشورهای دیگر بنا میکنند ایرادگیری، نکته‌گیری، که به فلان بخش از معاهده، به فلان بند از معاهده، عمل نشد. قبول ندارند؛ اینها میخواهند رقیبی در عرصه‌ی نیروی اتم و سلاح اتمی در مقابلشان نباشد؛ مسئله این است. سیاست هسته‌ای ما واضح است؛ بارها هم گفته‌ایم و تکرار کردیم: ما اهل استفاده‌ی از سلاحهای مخرب جمعی نیستیم؛ اما آنها هم بدانند که در مواجهه‌ی با ملت، از اینجور تهدیدها و اینجور گنده‌گوئی‌ها طرفی نخواهند بست. ملت ایران اینها را با همه‌ی ادعاهائی که دارند، در مقابل خود ذلیل خواهد کرد و به زانو در خواهد آورد. مجامع جهانی حق ندارند این تهدید رئیس جمهور آمریکا را رها کنند، حق ندارند این را به فراموشی بسپرند؛ باید دنبال کنند، باید گریبان او را بگیرند. چرا تهدید هسته‌ای میکنید؟ چرا دنیا را به ویرانه شدن تهدید میکنید؟ چرا جرأت میکنید چنین غلطی بکنید؟ هیچ کس نباید جرأت کند بشریت را با یک چنین تهدیدهائی مواجه کند. به زبان آوردنش هم غلط است؛ ولو خودشان بگویند نه، ما نیتش را نداریم؛ اشتباه کردیم به زبان آوردیم.

به زبان هم نبایـد بیاورنـد. از اظهارات اینچنینی که تهدیـد صـلح بشـری است، تهدیـد امنیت جامعه‌ی جهانی است، نمیشود به‌آسانی گـذشت. البته ملت ایران در مقابـل اینجور حرفهـا شـکست‌ناپذیر است. ملت ایران را نمیتواننـد بـا این چیزها عقب بنشاننـد. ما اجازه نخواهیم داد آمریکائی‌ها با این وسائل، با این ابزارها، دوباره بخواهنـد آن سـلطه‌ی جهنمی خودشان را بر کشور ما تجدید کنند؛ این را ملت ایران اجازه نخواهد داد. اینها همچنان در آرزوی همان سـلطه‌ای هستند که به وسیله‌ی خیانت حکومت طاغوتی پهلوی - که لعنت خـدا و بنـدگان خدا بر آنها باد - در این کشور سالهای متمادی اجراء کردند؛ خواب آن روزها را می‌بینند. ملت ایران اجازه‌ی این چیزها را نخواهـد داد. ما علی‌رغم دشـمن، در همه‌ی عرصه‌ها، به توفیق الهی، به کمک الهی، به فضل الهی، پیش خواهیم رفت؛ این را بدانیـد. جوانهـای مـا تلاـش میکننـد. ان‌شـاءاللَّه ایمان روزافزون جوانها و بصـیرت روزافزون ملت ما، هم بر این تهدیـدها فائق خواهـد آمـد، هم بر ترفندهائی که برای به هم ریختن اوضاع داخلی کشور - از قبیل آنچه که در سال ۸۸ دیده شد - به کار بردند، فائق خواهد آمد. ملت ما ملت بصـیری است، ملت باایمانی است. امیدواریم خداوند متعال به برکت ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) روزبه‌روز بر این بصـیرت بیفزاید و ملت ما را ان‌شاءاللَّه در همه‌ی میدانها پیروز و سرافراز کند و شما جوانها ان‌شاءاللَّه در آینـده‌ی نه چنـدان دوری، عظمت کشورتان را، پیشـرفت کشورتان را، و نیاز همین ابرقـدرتها را به خودتان حس کنیـد و ببینیـد. رحمت پروردگـار به روح مطهر امـام بزرگوار و ارواح مطهر شـهیدان. امیـدواریم که خداونـد متعـال همه‌ی شـما را موفق و مؤیـد و منصور بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) تحریم: ۱۱ ۲) تحریم: ۱۲

بیانات در دیدار کارگران نمونه سراسر کشور

بیانات در دیدار کارگران نمونه سراسـر کشور در آسـتانه‌ی روز جهانی کارگر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم ایام هفته‌ی کارگر صرفاً متعلق به کارگران عزیز ما نیست؛ متعلق به همه‌ی ایرانیان است؛ چون قشر کارگر در حقیقت یکی از صفوف مقدم تلاش عمومی کشور و ملت برای ساختن فرداست. آنچه که اسـلام در مورد کارگر - به معنای عام کلمه - بیان میکنـد، تعارف نیست؛ برای دلخوش کردن نیست. وقـتی پیغمـبر عظیم‌الشـأن اسـلام خم میشـود و دست یـک کـارگر را میبوسـد، این را دیگر نمیشود حمـل کرد بر یـک عمل تعارف‌آمیز؛ این فرهنگ‌سازی است، درس است؛ این برای این است که در امت اسـلامی و در طول زمان و تاریـخ، سـرپنجه‌ی ماهر کـارگر و بـازوان فعـال کـارگر قدرشناسـی شود. ما با این چشم به طبقه‌ی کارگر نگاه میکنیم. کارگر ساده، کارگر ماهر، مهنـدس، طراح و همه‌ی کسـانی که در سلسـله‌ی تولیـد کـار و تولیـد محصول تلاش میکننـد، مشـمول این تکریم و تجلیل اسـلام قرار دارنـد. مطالبـات کـارگری - که مطالبـات مـادی است - به جـای خـود محفـوظ؛ و همه موظفنـد این مطالبـات مـادی را که حق هم هست، رسـیدگی و برآورده کننـد؛ لیکن یـک مطـالبه‌ی معنوی هم وجود دارد و آن، شـأن کـارگر است؛ اهمیت به تلاش و فعالیت کارگر است؛ فهمیـده بشود که این یـک جهاد است؛ این مهم است. کارگر در پشت دسـتگاه، یا در حین طراحی و نقشه‌پردازی، یا در کارِ در مزرعه، یا در هر نقطه‌ای که کار دارد تولیـد میشود و محصولی دارد به وجود می‌آیـد، بایـد احساس کنـد و بدانـد که یک عمل بزرگ را، یک عمل مهم را، یک ارزش را دارد به وجود می‌آورد؛ اسـلام این را میخواهـد بیان کنـد. این، اعتقاد قلبی ماست. خیلی فاصـله است بین این نگاه و نگاه دنیای مادی، اعم از دنیای سـرمایه‌داری یا دنیای سوسیالیستی که به کارگر به عنوان یک ابزار نگاه میکند. امروز در دنیای سـرمایه‌داری، گاهی بعضی از کارگرها از لحاظ برخورداری مادی وضعشان هم خوب است - البته عمومیت ندارد، بعضاً اینجور است که وضعشان خوب است - لیکن همان هم از چشم کارفرما، از چشم سیاستگذاران کار و تولید، یک ابزار است؛ مثل یک پیـچ و مهره؛ تا وقتی ارزش دارد که بتوانـد به آنها ارزش مادی تحویل بدهد، پول تحویل بدهد. خیلی فاصـله اسـت بین این نگـاه به کـارگر، و این نگـاه که کارگر را یک مجاهـد فی‌سبیل‌اللَّه میدانـد؛ برای کاری که او انجام میدهـد، فراتر از همه‌ی اجرهـای مادی، یک اجر الهی، یک ارزش الهی، یک پاداش الهی در نظر میگیرد؛ اینها خیلی با هم فاصـله دارد؛ این لازم است، این

آن نیاز حقیقی است. در نظام اسلامی، در جمهوری اسلامیِ عزیز کشورمان، قشر کارگر از اول انقلاب تا امروز، یک امتحان بسیار خوبی پس داده است. در دوران جنگ تحمیلی، همه‌ی کسانی که بودند، شاهد بودند و دیدند حضور قشر عظیم کارگر را، کارگر شهری و روستائی را، کارگر صنعتی و کشاورزی را، کارگرهای خدماتی و غیره را؛ حضور اینها را در عرصه‌های نظامی یا در عرصه‌های پشتیبانیِ نظامی، همه مشاهده کردند و دیدند که کارگران ما در آن هشت سال نقش‌آفرینی کردند. غیر از آن، از اول انقلاب تا امروز، کارگران در نظام جمهوری اسلامی، یکی از بهترین امتحانها را پس دادند. میدانید قشر کارگر و شعارهای سیاسی‌ای که در دنیا برای قشر کارگر فراهم میشود، همیشه یکی از اهرمهای فشار بر ضد حکومتهاست. در نظام جمهوری اسلامی، از روز اول دشمنانی سعی کردند از این اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند. بنده خودم در روزهای نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم بهمن سال ۵۷ چند روز متوالی به خاطر یک حادثه‌ای، یک علتی، خبری که به ما دادند، رفتم به یکی از کارخانجات جاده‌ی کرج. خود کارگرها به ما خبر دادند، از خود کارخانه به ما خبر رسید که یک عده‌ای از وابستگان به گروهکهای مارکسیستی و چپ رفتند آنجا، تصمیم دارند آنجا را پایگاهی قرار بدهند - آنجا هم که خوب، ولوله‌ی کارگر است؛ این همه کارخانه در جاده‌ی قدیم کرج به صورت متراکم حضور دارند - کارگرها را از آنجا جمع کنند، راه بیفتند به طرف بیت امام و به طرف مدرسه‌ی علوی که امام در آنجا ساکن بودند، و به خیال خودشان اوضاع را قبضه کنند و در دست بگیرند. بنده رفتم آنجا. آن کارخانه حدود سیصد چهارصد نفر کارگر داشت. عده‌ای که در آن سالن اجتماع کرده بودند، هفتصد هشتصد نفر بودند؛ یعنی غیر کارگرها هم آمده بودند. چند روز من در آن کارخانه صبح رفتم، عصر برگشتم؛ صبح رفتم، شب برگشتم؛ یک روز نزدیک به هفت ساعت بنده پشت تریبون ایستادم، صحبت کردم، حرف زدم؛ کسی از آنها آمد، شعار داد، استدلال کرد، جواب دادم، توجیه کردم. بالاخره کارگرها خودشان آن گروه مخرب را از کارخانه اخراج کردند، بیرونشان کردند. از آن روز تا امروز، ایجاد شعار سیاسی، به دست گرفتن اهرم سیاسی به وسیله‌ی کارگر علیه اسلام و علیه نظام اسلامی، در برنامه‌ی دشمنان اسلام و دشمنان جمهوری اسلامی بوده است. سی سال است که آنها تلاش میکنند از این اهرم علیه نظام جمهوری اسلامی استفاده کنند، و سی سال است که کارگران کشور ما توی دهن آنها میزنند. این، شناخت ما از قشر کارگر است. این، صمیمیت بین قشر کارگر و نظام اسلامی است، که تکیه دارد بر ایمان؛ تکیه دارد بر آن پایه‌ی مستحکمی که نظام اسلامی بر اساس آن به وجود آمده است. لذاست که حرکت مجموعه‌ی کشور، در جهت تولید، با محوریت کارگر و تولیدکنندگان کار - اعم از کارگر و کارفرما - پیش خواهد رفت و نمیتوانند اخلالی به وجود بیاورند. خوب، حالا به ماهیت قضیه نگاه کنیم. پیشرفت مادی کشور در درجه‌ی اول، متوقف بر دو عنصر است: یک عنصر، عنصر علم است؛ یک عنصر، عنصر تولید است. اگر علم نباشد، تولید هم صدمه می‌بیند؛ کشور با علم پیش میرود. اگر علم باشد، اما بر اساس این علم و بر بنیاد دانش، تولید تحول و تکامل و افزایش پیدا نکند، باز کشور درجا میزند. عیب کار ما در دوران حکومت طواغیت این بود که نه علم داشتیم، و چون علم نبود، نه تولید متکی بر پایه‌ی علم و پیشرونده و رشدیابنده داشتیم. لذا دنیا وقتی وارد میدان صنعت شد، پیش رفت؛ قاره‌ی آسیا که دیرتر از اروپا وارد میدان صنعت شده بود، پیش رفت؛ ولی ما بر اثر حکومت این طواغیت و شرائط گوناگون، عقب ماندیم. اگر میخواهیم جبران کنیم - که میخواهیم، و ملتمان حرکت هم کرده است و به میزان زیادی پیش هم رفته است - باید به علم و تولید اهمیت بدهیم؛ باید در مراکز علم، در مراکز تحقیق، با شکلهای نو و مدرن پیگیری شود. چند سال است که من روی مسئله‌ی علم تکیه میکنم و الحمدلله چرخهای پیشرفت علمی و تولید علم در کشور به حرکت درآمده است؛ البته باید باز هم سرعت بگیرد، هنوز اول راهیم. و دوم، تولید است. تولید، چه در عرصه‌ی صنعت، چه در عرصه‌ی کشاورزی، از اهمیت درجه‌ی اول برخوردار است. کشوری که تولید نداشته باشد، خواهی نخواهی وابسته است. اگر همه‌ی نفت و گاز دنیا هم زیر زمینهای ما و در چاه‌های ما ذخیره شده باشد، به دردمان نمیخورد؛ کماانیکه می‌بینید کشورهائی وجود دارند که از لحاظ ذخائر معدنی و طبیعی - چه ذخائر انرژی، چه ذخائر

فلزهای بسیار ذی‌قیمت و کمیاب - در کمال ثروتمندی هستند؛ اما خودشان بر روی این زمینی که زیرش این همه گنج خفته است، زندگی نکبت‌بار و فلاکت‌باری دارند. باید تولید در کشور - بخصوص تولید دانش‌بنیان، متکی به دانش و مهارتهای علمی و تجربی - پیش برود؛ این به دست کارگر و کارفرماست. مدیریت آن هم با دولت است؛ بایستی سازماندهی کنند، کار کنند. این سیاستهای اصل ۴۴ که ما چند سال پیش به دستگاه‌های دولتی و قانونگذاری ابلاغ کردیم، میتواند نقش ایفاء کند؛ منتها بایستی همه‌ی دقت لازم را در اینجا بکنند. بشر موجود عجیبی است عزیزان من! گاهی عبادت و نماز شب هم میشود وسیله‌ی نفوذ شیطان، وسیله‌ی فریب نفسِ خود انسانی که دارد نماز شب میخواند! همه‌ی ایده‌های خوب، همه‌ی فکرهای خوب و شریف میتواند منفذی بشود برای شیطان. سیاستهای اصل ۴۴ خیلی خوب است، خیلی لازم است و حتماً باید با گسترشِ تمام اجرا شود؛ اما مراقب باشند مثل آن نماز شبِ دام شیطان نشود. از اینجا هم ممکن است شیطانها نفوذ کنند. بارها گفته‌ام؛ آدمهای سوءاستفاده‌چی، قانوندانهای قانون‌شکن، کسانی که بلدند چه جوری سر مأمور و مسئول و رئیس و مرئوس و آدم کوچه و بازار را بپیچانند، برای اینکه به یک طعمه‌ای دست پیدا کنند؛ اینها کارخانه را بخرند، بعد به بهانه‌های گوناگون کارخانه را زمینگیر کنند، کارگرها را بیکار کنند؛ بعد از ماشین‌آلات فرسوده‌ی همان کارخانه، پول فروشش را در بیاورند، از زمین آن کارخانه هم به میلیاردها و آلاف و الوف برسند؛ از این کارها شده است، میشود؛ باید همه حواسشان جمع باشد. مسئله‌ی دیگر در زمینه‌ی کار، رابطه‌ی کارگر و کارفرماست. هر دو روشی که در دنیای متعارفِ زمان ما معمول بود - روش سوسیالیستی و روش سرمایه‌داری - غلط است. در منطق تفکر سوسیالیستی، کارگر و کارفرما دو تا دشمن بودند در مقابل هم؛ دو تا دشمن، به خون هم تشنه؛ این تحلیلشان بود. راه‌حلی هم که نشان دادند، راه‌حل ضایعِ باطلِ غلطی بود: مالکیت دولت بر همه‌ی منابع تولید و ابزارهای تولید؛ که بعد از گذشت چند دهه، به آن فضاحت انجامید. آن یک نگاه بود، که نگاه دشمنی و ستیزه‌گری بین کارگر و کارفرما بود. نگاه دیگر، نگاه منطق غربی است که کارفرما سلطان کارگر است، صاحب‌اختیار کارگر است، کارگر ابزاری است در دست او و در اختیار او. این هم تحقیر شخصیت انسان است؛ غلط اندر غلط. هر دو نگاه، غلط است. نگاه اسلام این نیست. نگاه اسلام، نگاه همکاری است. اینها دو تا عنصرند؛ وقتی که با هم ترکیب شدند، کار به وجود می‌آید. برخلاف نگاه چپ و مارکسیستی که همه چیز را بر اساس تضاد میدانست - که بحمداللَّه از صفحه‌ی تفکرات فلسفی دنیا محو شد - نظر اسلام، نظر التیام است؛ نظر همکاری است. دو عنصر به جای اینکه با هم ضد باشند تا تولید یک موجود سومی را بکنند، با هم التیام پیدا میکنند تا موجود سومی به وجود بیاید. این، نگاه اسلام است؛ نگاه طبیعت، نگاه سنت الهی و قوانین آفرینش. در همه‌ی قضایای عالم همین جور است؛ از قضایای طبیعی، تا قضایای سیاسی، تا قضایای تاریخی، اقتصادی و غیراقتصادی. نظریه‌ی اسلام در مقابل نظریه‌ی تضاد مارکسیستی، نظریه‌ی التیام و ائتلاف و ازدواج و همراهی و همسوئی است. در مورد مسئله‌ی کارگر و کارفرما هم همین است؛ دو تا عنصرند، اینها باید دستها را در دست هم بگذارند تا کار به وجود بیاید، تا تولید به وجود بیاید. کارگر بدون کارفرما کاری از او ساخته نیست، کارفرما هم بدون کارگر هیچ کاری نمیتواند بکند. این دو تا کنار هم که قرار گرفتند، یک رابطه‌ی سالم، اخلاقی و انسانی بین خودشان تعریف کردند، آن وقت فضا میشود فضای گسترش تولید. علاوه بر پیشرفت مادی، معنویت هم به وجود می‌آید. این، نگاه ماست. ما نه کارفرما را مثل آن جریان چپ، ملعون و مطرود میدانیم؛ نه مثل آن جریان راست، سلطان و صاحب‌اختیار میدانیم؛ نه، کارفرما میتواند عنصر شریفی باشد - وقتی حقیقتاً همکاری بکند، واقعاً شریف است - عنصر شریف دیگری در کنار عنصر شریف کارگر؛ با همدیگر، دست در دست هم، با روابط تعریف شده‌ی انسانی و اسلامی حرکت کنند. این، آن پایه‌ی کار است. همه باید در این جهت کار کنند. طراحان، سیاست‌سازان، سیاستمداران، کسانی که در مرحله‌ی اجرا قرار دادند، باید در این جهت کار کنند. آن وقت خود کارگر و خود کارفرما هم باید با اخلاصِ کامل سعی کنند محصول کارشان کشور را جلو ببرد. ما عقبیم عزیزان! البته اگر با دوران طاغوت مقایسه کنیم، خیلی جلوئیم. در دوران طاغوت، برای کوچکترین بخش و عنصر از مجموعه‌ی تولید و ماشین و کارخانه و صنعت، ما محتاج

بیگانه بودیم. کارخانه‌هائی هم که تولید میشد، کارخانه‌های مونتاژ و صددرصد وابسته‌ی به بیگانه‌ها بود. نه طراحی بلد بودیم، نه ساخت بلد بودیم، نه شناخت عناصر لازم بلد بودیم. همه چیز را باید از دیگران میگرفتیم، میخواستیم، التماس میکردیم، نفت میدادیم، پول میدادیم، آبرو میدادیم، قدرت سیاسی میدادیم، زیر بار سلطه‌ی آنها میرفتیم تا به دست بیاوریم. امروز ملت ایران خدمات فنی را صادر میکند. امروز کشور شما یکی از برجسته‌ترین و در طراز بالای سدسازی و نیروگاه‌سازی در همه‌ی دنیاست. این کجا، آن کجا؟ امروز کارهائی را که شما دارید انجام میدهید - کارهای صنعتی، خدمات صنعتی، خدمات فنی - در بسیاری از کشورها مشتری دارد. در خیلی از کشورهای دنیا خطوط تولید دارید راه می‌اندازید. اصلاً این حرفها در دوران طاغوت معنی نداشت. ما برویم برای یک کشوری، یک کشور پرجمعیت، احیاناً دارای نفت، دارای ثروت، خطوط تولید راه بیندازیم؟! تولید صنعتی؟! این حرفها اصلاً معنی نداشت؛ اما امروز تحقق پیدا کرده است. بنابراین نسبت به گذشته، ما خیلی جلوئیم؛ اما نسبت به آنچه که شأن ملت ایران است، نسبت به آنچه که لازمه‌ی میراث تاریخی ماست، نسبت به آنچه که باید ایران در مجموعه‌ی کشورهای دنیا باشد، ما عقبیم؛ باید جلو برویم. خیلی کار لازم داریم. من که عرض میکنم «همت مضاعف»، برای این است. همتمان فقط این نباشد که حالا این سنگ را از جلوی پایمان برداریم - این که چیزی نیست - همتمان باید رسیدن به سر قله باشد. همت مضاعف یعنی این. خوب، این مفت به دست نمی‌آید؛ این با حرف زدن و گفتن و به‌به و چه‌چه کردن به دست نمی‌آید؛ این با ورود - به معنای حقیقی کلمه - توی میدان کار و ابتکار به دست می‌آید. همت کارگر، همت مهندس، همت طراح، همت پژوهشگرِ مرکز پژوهشی و تحقیقی - که دارد از این کار پشتیبانی علمی میکند - همت کارفرما و پشتیبانی کننده‌ی مالی، همت مسئول دولتی، همه‌ی اینها باید مضاعف بشود، چند برابر بشود، و میشود و میتواند بشود. ظرفیت من و شما خیلی بیش از اینهاست عزیزان من! یک وقت هست انسان یک کاری که برخلاف ظرفیت کسی است، به او پیشنهاد میکند؛ خوب، این عقلائی نیست؛ اما شما یک وقت به یک جوانی که وقتی به اندام او نگاه میکنید، وقتی به عضلات او نگاه میکنید، می‌بیند او میتواند یک کشتی‌گیر درجه‌ی یک باشد، میتواند یک ژیمناست درجه‌ی یک باشد، میتواند در فلان رشته‌ی ورزشی بشود درجه‌ی یک، میتواند ستاره‌ی این کار بشود؛ میگوئید: آقا برو تلاش کن. این فرق میکند با آن آدم ضعیفی که بیست سال هم ورزش بکند، نمیتواند یک کشتی‌گیر خوب بشود. ملت ایران مثل همان جوانِ بااستعدادِ خوش‌اندام دارای ظرفیتی است که اگر چنانچه تلاش لازم را بکند، میرسد به آن قله، میشود ستاره. ملت ایران اینجوری است؛ این را نشان هم داده. اینها ادعا نیست، شعار نیست؛ اینها واقعیتهائی است که از لحاظ مطالعات برای ما روشن بود، تجربه‌ی این سی سال هم برای ما آن را مثل روز واضح کرد. ملتی که هیچ کس به او کمک نمیکند، درهای محصولات صنعتی و پیشرفتهای فناوری را به روی او میبندند، بعد نسل دوم و سوم و چهارم سانتریفیوژ را خودش تولید میکند! همه‌ی دارندگان قوای هسته‌ای و صنعت هسته‌ای در دنیا مبهوت میمانند. خوب، اینها از کی یاد گرفتند؟ ملتی که از لحاظ علوم زیستی هیچ کس به او کمک نکرده، ناگهان نگاه میکنند می‌بینند از سلولهای بنیادی، حیوان تولیدی به وجود می‌آورد. در دنیا چند تا کشور این را دارند؟ هفت تا، هشت تا، نُه تا کشور. در بین این همه کشورها، این همه مدعیان، ناگهان از ردیف دویستم - مثلاً فرض کنید - می‌آید به ردیف هشتم قرار میگیرد. این حاکی از چیست؟ حاکی از استعداد فوق‌العاده نیست؟ در اول جنگ، ما نمیدانستیم آر.پی.جی چیست - آر.پی.جی یک موشک کوچک است؛ آنهائی که توی جنگ بودند، آن را دیدند و بارها تجربه کردند - نه داشتیم، نه بلد بودیم، نه جزو سلاحهای سازمانی ما بود؛ حالا بعد از گذشت چند سال، با تحریم، کشور ما موشک سجیل میسازد، موشک ماهواره‌بر میسازد؛ دنیا هم همین طور وا می‌ایستد، با تعجب نگاه میکند. اول هم انکار کردند؛ گفتند بیخود میگویند، دروغ میگویند، نمیتوانند؛ بعد دیدند نخیر، هست. در همه‌ی بخشها همین جور است. خوب، اینها معنایش چیست؟ معنایش این است که این جوان خیلی بااستعداد است؛ این ملت خیلی پرظرفیت است؛ این نیروی انسانی خیلی باارزش و نازنین است. از این باید استفاده کرد. پس ما میتوانیم. همت مضاعف معنایش این است که این ظرفیت را به فعلیت

برسانیم. دنیائی هم که در مقابل ایران صف‌آرائی میکند و دندان نشان میدهد و پنجه‌ی خونین حواله میکند و بداخلاقی میکند و در همه‌ی جاهائی که دستش برسد، میخواهد یک اشکالی ایجاد کند، دنیای استکباری است؛ دنیای تحت‌تأثیر و در مشت نظام سرمایه‌داریِ ظالم و ستمگر است. این را نمیتوانند تحمل کنند، چون این از قاعده‌ی آنها خارج است؛ لذا با او دشمنی میکنند، که می‌بینید دشمنی‌ها را در این سی سال. آنچه که کم نبوده و همه دیده‌اند و چشمشان پر است، دشمنی‌ها و عنادها و خباثتهای دشمنان ماست. آنها نتوانستند کاری بکنند، بعد از این هم مطمئن باشید هیچ کاری نمیتوانند بکنند. پشتگرمی ما به الطاف الهی است، به توفیقات الهی است. پشتگرمی ما به همان ایمانی است که اول اشاره کردم که در دلهای شما و دلهای یکایک ملت ایران رسوخ پیدا کرده است و ریشه‌دار است. وقتی این پشتگرمی وجود دارد و انسان تلاش خود و نیروی خود را هم به عرصه‌ی عمل می‌آورد، میشود «انّ الّذین امنوا و عملوا الصّالحات»؛ آن ایمانتان، این هم عمل صالح. اینکه در قرآن به مؤمنِ دارای عمل صالح، این همه وعده‌ی نیک داده شده است - پیروزی در دنیا، فلاح و نجاح در عالم معنویت و عالم آخرت، تقرب به خدای متعال، سربلندی و عزت و فیروزمندی در دنیا و آخرت - اینها دیگر نتائج همان ایمان و عمل صالح است. باید در همین راه پیش برویم. رحمت خدا و سلام خداوند بر امام بزرگوار ما که این راه را او به ما نشان داد؛ او ما را توی این راه انداخت؛ او دست ما را گرفت؛ او با آن جوهر الهیِ خود ما را بیدار کرد و به این وادی کشاند. هرچه این ملت پیشرفت کند، خدای متعال بر حسنات آن بزرگوار خواهد افزود. و سلام و رحمت خدا بر شهدای ما، بر مجاهدان ما و کسانی که در این راه فداکاری کردند، جان خودشان را کف دست گرفتند، آمدند وسط میدان؛ چه خود آنها، چه خانواده‌های آنها، چه آنهائی که به شهادت رسیدند، چه آنهائی که آسیب جسمی دیدند، جانباز شدند، و چه آنهائی که بحمداللّه برای ملت ما باقی ماندند. خداوند همه‌ی آنها را مأجور بدارد. امیدواریم همه‌ی شما مشمول توفیقات الهی و مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللّه (ارواحنا فداه) باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار گروه کثیری از معلمان سراسر کشور

بیانات در دیدار گروه کثیری از معلمان سراسر کشور بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! ان‌شاءاللّه مناسبت روز معلم بر همه‌ی شما، بر همه‌ی معلمان در سراسر کشور، و بر ملت ایران مبارک باشد. اینکه روز معلم را با مناسبت یاد شهادت یک معلمِ بزرگ قرار داده‌اند، برای ما درس‌آموز است؛ این یک حرکت نمادین است؛ یعنی عظمت کار تعلیم و تربیت در آن حدی است که آمیخته‌ای از کار فکری و علمی و حضور در میدانهای اساسی زندگی - آنچنانی که در حیات شهید مطهری (رضوان اللّه تعالی علیه) مشهود بود - نقطه‌ی مطلوب این شغل شریف و این کار بزرگ است. یک نکته‌ی اساسی این است که جامعه‌ی معلمین کشور عظمت کاری را که برعهده گرفته‌اند و انجام میدهند، همواره در مد نظر داشته باشند. اگر انسان بداند که چه کار بزرگی را دارد انجام میدهد، انگیزه‌ی او، تحرک او، ایمان او و تلاش او در این کار، مضاعف خواهد شد. مثل یک رزمنده‌ی شجاعی که در یک نقطه‌ی حساسی از خطوط جبهه‌ی خودی مشغول کار و تلاش و مجاهدت است؛ نقش مجاهدت او آنچنان عظیم است که برای همه‌ی این جبهه میتواند اثر و فایده داشته باشد. اگر این رزمنده این را بداند، هرگز خسته نخواهد شد؛ احساس ملالت نخواهد کرد؛ هیچ عامل نومیدی در دل او اثر نخواهد گذاشت. این نکته باید در مقابل چشم معلمان ما همیشه حضور داشته باشد که نقش معلم برای یک جامعه، نقش حیاتی است؛ قابل مقایسه‌ی با بسیاری از نقشهای مهم و حساس در ترکیب اجتماعی نیست. این ماده‌ی خامی که در اختیار معلم قرار میگیرد، یک لوح ساده است؛ به قول شاعر، «من که لوح ساده‌ام، هر نقش را آماده‌ام»؛ این دست نقشگر، این لوح را ترسیم و تصویر میکند و هویت جدیدی به او میبخشد. عوامل مختلفی است؛ عامل تربیت والدین، عامل حوادث اجتماعی و مؤثرات اجتماعی؛ در روزگار ما، وسائل تبلیغ، رسانه‌ها و امثال اینها همه نقش دارند؛ اما نقش

معلم در این میان، یک نقش بارز و برجسته‌ای است. معلم میتواند این ماده‌ی خام را حتّی از اسارت عوامل وراثتی هم نجات دهد؛ این را علم ثابت کرده است. همچنان که عوامل وراثتیِ بیماری‌های جسمانی و عوارض جسمانی میتواند با تدابیر گوناگون، با پیشگیری‌ها و فعالیتهای گوناگون خنثی شود، عوامل وراثتیِ اخلاقی و روحی و معنوی هم همین جور است. معلم میتواند این نوجوان را یا این کودک را به یک انسان عالم، فکور، دارای روح تحقیق، علاقه‌مند به تحقیق و پژوهش تربیت کند، یا یک انسان سطحی و بی‌علاقه‌ی به تعمق و بی‌علاقه‌ی به معلومات؛ میتواند او را یک انسان شریف، نجیب، خیرخواه، خوشدل و پاک‌نفس تربیت کند و به عرصه بیاورد، میتواند در نقطه‌ی مقابل، او را تبدیل کند به یک انسان شریر، بددل و بدخواه؛ میتواند او را یک انسان خوشبین، دارای اعتماد به نفس، امیدوار و علاقه‌مند به کار و فعالیت به بار بیاورد، میتواند در نقطه‌ی مقابل، او را یک انسان ناامید، مأیوس و منزوی به جامعه تحویل دهد؛ میتواند از او یک انسان متدین، پارسا و پاکدامن بسازد، یا نقطه‌ی مقابل، یک انسان لاابالی، بی‌اعتنای به ارزشهای اخلاقی، بی‌اعتنای به تعالیم دینی تربیت کند؛ میتواند حتّی بر عوامل خارجی تربیت - مثل این رسانه‌ها و امثال اینها - غلبه کند؛ حتّی با تعلیم مستمری که در طول سالهای متمادی با این ماده‌ی خام، با این نوجوان، با این دل آماده‌ی پذیرش ایفاء میکند، میتواند بر نقش تربیتی والدین غلبه کند؛ این نقش معلم است. خوب، یک جامعه احتیاج دارد به انسانهای مؤمن، پرانگیزه، صبور، امیدوار، خوشبین، علاقه‌مند به منافع عمومی، علاقه‌مند به رسیدن به قله‌های کمال شخصی و جمعی، انسانهای باابتکار، متفکر، اهل تحقیق، اهل پیشروی. این را کی به وجود خواهد آورد؟ اینجاست که نقش معلم روشن میشود. دستگاه تعلیم و تربیت، یک چنین دستگاه حساس و مهمی است. البته درباره‌ی مسائل تعلیم و تربیت و نقش معلمان، حرفهای زیادی زده شده است. ما امروز در شرائطی نیستیم که به حرف اکتفاء کنیم؛ امروز نیاز داریم به عمل. آموزش و پرورش، چه در بخش ستادی، چه در بخش صف - که همین مجموعه‌ی معلمان و آموزگاران و دبیران در سراسر کشور هستند - میتواند آینده‌ی این کشور را رقم بزند. درست است که تغییر بنیادی آموزش و پرورش یک کار اساسی است که بارها این را به مسئولان محترم کشوری و آموزش و پرورش تذکر داده‌ایم؛ خوب، بحمداللّه در بیانات وزیر محترم هم شنیدید که فعالیت خوبی در این زمینه انجام گرفته است، که باید یک تغییر بنیادی بر اساس نیاز، بر اساس اهداف والا، بر اساس امکانات عظیم کشور، امکانات انسانی، در آموزش و پرورش به وجود بیاید؛ این در جای خود صحیح است، بنده هم در همین زمینه تأکید میکنم؛ این کار را رها نکنید، متوقف نکنید؛ با شوق و همت مضاعف، با انگیزه‌ی تمام نشدنی، این کار را تا نهایت دنبال کنید، که کار دشواری هم هست؛ لیکن معلم از لحاظ انگیزه‌ی شخصی، از لحاظ احساس مسئولیت نمیتواند متوقف بماند تا اینکه آن وضعیت مطلوب در آموزش و پرورش به وجود بیاید. توصیه‌ی من به همه‌ی شما معلمان عزیز، به معلمان سراسر کشور این است که این نقش عظیم را در خود باور کنید؛ بدانید که دارید چه نقش عظیمی را برای آینده‌ی کشور ایفاء میکنید. کشور ما در طول چند قرن دچار خسارتهای سنگین، دچار عقب‌افتادگی‌های بزرگ، دچار غفلتهای غیرقابل جبران بوده است؛ و این وضعی است که ما امروز مشاهده میکنیم. با پیدایش انقلاب اسلامی، با این حرکت نوین، این کشور باید آن راهی را برود که شایسته‌ی این ملت است، شایسته‌ی این میراث است، شایسته‌ی داعیه‌ی مسلمانی است؛ این احتیاج دارد به یک تحرک عظیم. معلمین عزیز توجه بکنند که ما برای فردای این کشور چه جور انسانی نیاز داریم؟ زن و مرد ما برای ساختن مطلوب این کشور، باید چه خصوصیاتی داشته باشند؟ این به دست شماست. این نوجوان یا کودکی که در مقابل شما در کلاس درس نشسته است، در اختیار شماست. شما با سخن خود، با منش خود، با رفتار خود، میتوانید به او اعتماد به نفس بدهید؛ میتوانید به او امید بدهید؛ میتوانید او را روانه‌ی میدانهای عمل کنید؛ میتوانید به او روح دیانت را آنچنان که شایسته‌ی اوست، تزریق کنید؛ میتوانید از او انسانی زیرک، پرتلاش، اجتماعی، علاقه‌مند به مصالح جمع و جامعه بسازید و به وجود بیاورید؛ میتوانید روح ابتکار را در او زنده کنید. معلم فرزانه‌ی ما میتواند در همان محدوده‌ی کلاس درس خود این کارها را انجام دهد؛ این وظیفه‌ی همگانی و عمومی معلمان است در سراسر کشور. البته معلم برای اینکه بتواند همه‌ی این

کارها را انجام دهد، احساس میکند که نیاز دارد به راهنمائی روشن‌بینان جامعه، متفکران جامعه، متخصصان تعلیم و تربیت. این نیاز، خود به وجود آورنده‌ی محصول است. این نیاز وقتی از سوی معلمین احساس شد، بلافاصله به دستگاه مولده‌ی کشور منعکس میشود؛ آنچه را که مورد نیاز است، تولید میشود. ما تا احساس نیاز نکنیم، تا سؤال نکنیم، تا نخواهیم، آن محصول مورد نیاز تولید نخواهد شد. نقش آموزش و پرورش این است. این جمله را هم درباره‌ی شهید بزرگوارمان مرحوم آیةاللَّه مطهری (رضوان اللَّه تعالی علیه) عرض کنیم: حقیقتاً رفتار و منش آن مرد بزرگ، نشان‌دهنده و نمایشگر یک معلم کامل و با احساس مسئولیت بود. در هیچ عرصه‌ای از عرصه‌هائی که حضور یک متفکر اسلامی مورد نیاز بود، ایشان از ورود در آن عرصه خودداری نکرد؛ ملاحظات و مصالح نتوانست جلوی او را بگیرد که وارد این عرصه نشود؛ چه در زمینه‌های سیاسی، چه در زمینه‌های فکری. در زمینه‌ی پاسخ به سؤالهای گوناگونی که در آن دوره ذهن جوانهای ما را به خود مشغول کرده بود، شهید مطهری مثل برخی از مدعیان روشنفکری دینی نبود که مطالب اجنبیِ از منطق دین و محتوای دین را با لعاب دینی و قالب دینی عرضه کند؛ بلکه درست نقطه‌ی مقابل، مفاهیم حقیقی دینی را در بسته‌بندی‌های متناسب روز و متناسب با سؤال و نیاز و استفهام مخاطبین عرضه میکرد. دنبال این نبود که یک دسته‌ی خاصی، یک گروه خاصی، یک مجموعه‌ی فکری خاصی او را تحسین کنند. با واپسگرائی و عقب‌ماندگی فکری و ارتجاع و تحجر و غلط اندیشیدن در زمینه‌ی دین - که ناشی از تحجر و واپسگرائی است - همان قدر و با همان شدت برخورد کرد که با بدعتها و افکار انحرافی و افکار التقاطی. این، خصوصیت آن مرد بزرگ بود. او خسته نشد؛ تلاش دائمی میکرد. دنبال نام و تیتر و عنوان متعارف دانشگاهی و حوزه‌ای هم نماند. به عنوان یک رزمنده‌ی عرصه‌ی فکر و تأمل، وارد میدان شد. با اخلاص کار کرد، خدای متعال هم به کار او برکت داد. امروز بعد از سی سال از شهادت آن مرد بزرگ، حرفهای او تازه است، زنده است؛ گویا برای امروز نوشته شده است. آن روز هم کسانی در سطوح مختلف فکری، از سخن او و فکر او استفاده میکردند، پاسخ خودشان را میگرفتند؛ امروز هم که افکار جلو رفته است، مسائل بسیاری برای ذهنهای جستجوگر حل شده است، باز به سؤالات جدید پاسخگو است. این، خاصیت یک فکر عمیقِ همراه با اخلاص است. اخلاص، معجزه‌گر است. وقتی انسان برای خدا در یک راهی قدم میگذارد، خدا به کار او برکت میدهد؛ اینجور میشود که تلاش چند ده ساله‌ی آن مرد بزرگ، آن شهید عزیز، برای جامعه مثل یک ذخیره‌ی تمام نشدنی باقی میماند. این کار برعهده‌ی ماست؛ همه‌ی ما در همه‌ی عرصه‌های گوناگون. امروز کشور ما و ملت ما بعد از گذرانیدن سه دهه از بزرگترین حادثه‌ای که بعد از ورود اسلام در کشور اتفاق افتاده است - یعنی قیام نظام اسلامی، که این بزرگترین حادثه است - و دنیای اسلام را متوجه کرد و نه فقط در منطقه، بلکه در معادلات سیاسی جهان تأثیر گذاشت و بحمداللَّه ملت در این سی سال پیشرفتهای زیادی هم در بخشهای مختلف کرده است، امروز جا دارد متفکران ملت به چشم‌انداز آینده نگاه کنند و ببینند چه میخواهند، چه میخواهند بکنند. دنیای اسلام دنیای متشتت و متفرقی است. مسلمانها با داشتن قرآن، با داشتن محکم‌ترین تعالیم، به خاطر عوامل گوناگون، دچار عقب‌ماندگی هستند. این عوامل چیست؟ اینها را باید شناخت. همت ملت ایران باید این باشد که به نقطه‌ای برسد که همه‌ی رفتارهای او، حرکات او، محصولات فکری او، در دنیای اسلام به صورت یک مرجع مسلّم و متقن، مورد مراجعه‌ی ملتها قرار بگیرد؛ متفکران ملتها، روشنفکران ملتها راه را پیدا کنند؛ این مسئولیت تاریخی ملت ایران است. و این راهی است که به طور طبیعی در مقابل ماست؛ باید این راه را بدرستی طی کنیم؛ با اطمینان به نفس حرکت کنیم؛ همه‌ی توان و ظرفیت انسانی و فکری و استعدادی را که خدای متعال در این ملت به ودیعه نهاده است، به میدان بیاوریم؛ آن وقت سرنوشت دنیای اسلام تغییر خواهد کرد و به تبع آن، سرنوشت دنیا تغییر خواهد کرد. دنیا امروز در راه بدی حرکت میکند؛ در وضعیت بدی قرار دارد؛ اخلاقیات در دنیا پامال شده است. ملتها دارند چوب این انحطاط اخلاقی را میخورند، و متفکران ملتها متوجه به این ضایعه‌ی بزرگ هستند؛ رنج میبرند، اظهار میکنند؛ در کلمات آنها هست. میتوان در صراطی حرکت کرد که برای بشریت مایه‌ی نجات باشد. این سرنوشت هولناکی که در مقابل بشریت است، این سرنوشت را میشود تغییر داد؛ قدم

اول این است که ما در خودمان آن حرکت بزرگ را، آن تحول عظیم را به وجود بیاوریم. از تعلیم و تربیت شروع میشود. زیرساختها در طول این سی سال بحمداللَّه در بخشهای مختلف به شکل خوبی فراهم شده است. میشود بر اساس این زیرساختها حرکت کرد. وظیفه سنگین است، راه طولانی است، کار دشوار است؛ اما انتهای راه، روشنائی و نورانیتِ داده شده‌ی از طرف پروردگار به چشم میخورد؛ انسان این را می‌بیند. انتهای راه، روشن است؛ افق روشن است؛ میتوان این راه را بخوبی طی کرد. دشمنی‌ها وجود دارد. در هر موفقیتی که ملت ایران به دست بیاورد، عده‌ای در دنیا احساس ناکامی میکنند. قدرتمندان به طور طبیعی در مقابل این حرکتها که با منافع آنها سازگار نیست، صف‌آرائی میکنند؛ اینها چیز نامترقبی نیست؛ اینها چیزهائی است که برای هر ملتی که در میدان مبارزه‌ی عظیم حیات وارد میشود، مورد ترقب است؛ انتظار آن میرود. ملت ما از اول انقلاب تا امروز این حرکت را در مواجهه‌ی با همین موانع ادامه داده است؛ اینها چیزی نیست. این تهدیدهائی که میکنند، حرفهائی که میزنند، مخالفتهائی که میکنند، تجربه‌ی ملت ایران نشان داده است که این مخالفتها هیچ تأثیری در کند کردن حرکت ملت ندارد و ملت راه را خواهد رفت. مهم این است که هر کسی نقش خود را بداند؛ هر کسی در هر جا که هست، بتواند آن وظیفه‌ای را که به عهده‌ی اوست، درست بشناسد و آن را انجام دهد؛ خداوند متعال هم ان‌شاءاللَّه کمک خواهد کرد. ما امیدوار هستیم که مسئولان محترم وزارت آموزش و پرورش با توجه به این حقائق مهم، با توجه به این مسئولیت سنگین، این کار بزرگ را با همت والا و با کار مضاعف و تلاش پیگیر ان‌شاءاللَّه دنبال کنند و شما معلمان عزیز در هر نقطه‌ی از کشور که هستید، با امیدواری و با توکل به خدای متعال و چشمداشت رحمت و هدایت و پاداش الهی ان‌شاءاللَّه این کار را پیش ببرید. امیدواریم خداوند همه‌ی شما را مأجور بدارد و روح مطهر شهدای عزیزمان را که این امکان را برای ملت ما فراهم کردند تا بتواند به این مسائل اساسی بپردازد، شاد بفرماید. ان‌شاءاللَّه خداوند متعال روح مطهر امام بزرگوار را که گشاینده‌ی این راه به روی ماست، با ارواح طیبه‌ی اولیاء خودش محشور کند و همه‌ی شما را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در جمع دانش‌آموختگان دانشگاه امام حسین (ع)

بیانات در جمع دانش‌آموختگان دانشگاه امام حسین (ع) در سالروز حماسه‌ی فتح خرمشهر بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم به همه‌ی شما جوانان عزیز و امیدهای آینده تبریک عرض میکنم؛ هم به مناسبت موفقیتهای به دست آمده‌ی در دوران تحصیل و آمادگی برای تحصیل در این دانشگاه، و هم به مناسبت روز بزرگ سوم خرداد، که یک روز فراموش نشدنی در تاریخ انقلاب، بلکه در تاریخ کشور ماست. مراسم امروز، مراسم بسیار خوب و در حد نصاب و مثل خود سپاه پاسداران، آمیخته‌ای از معنویت و توانائی‌های روحی و جسمی و آمادگی‌های فکری و عملی و نشانه‌ی پیشرفت سپاه پاسداران بود. عزیزان من! روز فتح خرمشهر - که در واقع نقطه‌ی اوج عملیات «بیت‌المقدس» در اردیبهشت و خرداد سال ۶۱ است - برای همه‌ی ما و برای تاریخ ما و آینده‌ی ما یک نمونه‌ی درس‌آموز و عبرت‌آموز است؛ چون در این روز نیروهای جان‌برکف ارتش و سپاه، با یک هماهنگی شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز و با شجاعت و فداکاری غیر قابل توصیفی توانستند یک ضربه‌ی عظیمی وارد کنند؛ نه فقط بر پیکر ارتش عراق، بلکه این ضربت وارد شد بر پیکره‌ی نظام استکبارِ جهانی که با عِده و عُده‌ی خود پشت سر ماشین جنگی رژیم بعث قرار گرفته بودند. هیچ کس گمان نمیکرد چنین اتفاقی بیفتد، ولی افتاد. آن عامل اصلی در این میان چه بود؟ میتوان عواملی را شمرد؛ لیکن اصلی‌ترین عوامل، آن روح اعتماد به خدا و اعتماد به نیروی خود بود. اگر آن روز میخواستیم بر اساس محاسبات معمولی و متعارف فکر کنیم، هیچ کس قضاوت نمیکرد که این حادثه ممکن است اتفاق بیفتد؛ ولی جوانان ما، مردان مؤمن ما، رزمندگان ما در نیروهای مسلح، با همت، با ایمان، با توکل به خدا و با گذاشتن جان عزیز در کف دست و نترسیدن و نهراسیدن از خطر مرگ وارد میدان شدند و این حادثه‌ی بزرگ را به وجود آوردند. فتح خرمشهر قله‌ی این افتخارات است، میوه‌ی این افتخارات است؛ لیکن در تمام طول مدتِ

شاید نزدیک به یک ماه که عملیات بیت‌المقدس به طول انجامید، صدها نشانه و آیت فداکاری به شکل اعجاب‌انگیزی وجود دارد. شما جوانان عزیز، فرزندان عزیزِ من خواهش میکنم بروید شرح این عملیات را که خوشبختانه گوشه‌ای از آن - فقط گوشه‌ای از آن - نوشته شده است، با دقت بخوانید، ببینید چه اتفاق افتاد. ببینید جوانهای ما، مردان ما که آوردن نام همه‌ی آنها یک کتاب طولانی را به وجود خواهد آورد، چه کردند. اگر بخواهیم کسانی را به عنوان نمونه و استثناء اسم بیاوریم، باید به افرادی شبیه «احمد متوسلیان» اشاره کنیم - سردار شجاع و آزاده و فداکار - که در این عملیات و در این رویاروئی بزرگ چه کردند؛ از چه نیروئی استفاده کردند. این جمله‌ای که از امام بزرگوار ما نقل شده است و شما شنیدید که فرمود «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، دقیق‌ترین و حکیمانه‌ترین سخنی است که در این باب گفته شده است؛ عیناً همان «و ما رمیت اذ رمیت و لیکن اللّه رمی».(۱) قدرت خدای متعال در دل رزمندگان، در اراده و عزم پولادین رزمندگان، در صبر رزمندگان، در بازوی توانای رزمندگان، در قدرت ابتکار رزمندگان تجلی پیدا کرد. دشمن متکی به ماده بود. معلوم است که قدرت مادی توان ایستادگی و رویاروئی با یک چنین هفت جوش معنویت و انسانیت را ندارد. همیشه همین جور است، امروز هم همین جور است عزیزان من! امروز هم قدرتهای مادی با همه‌ی توانشان - با پولشان، با صنعتشان، با فناوری پیشرفته‌شان، با پیشرفتهای علمی‌شان - قدرت مقابله و رویاروئی با آن مجموعه‌ی انسانی که ایمان را، عزم را، همت را، فداکاری را شاخص و معیار کار خود گرفته، ندارند. کسانی که آن روز در مقابل ملت ایران و رزمندگان ملت قرار داشتند، عیناً همان کسانی‌اند که امروز در مقابل ملت ایران قرار دارند؛ اینها را باید بشناسیم. آن روز هم آمریکا بود، ناتو بود، همین انگلیس و فرانسه و آلمان بودند. سلاح شیمیائی به صدام میدادند، سلاح نظامی میدادند، هواپیما میدادند، نقشه‌ی جنگی میدادند، اطلاعاتِ به‌روز صحنه‌ی نبرد را به او میدادند، پشت سر او ایستاده بودند، شاید بتوانند نظام جمهوری اسلامی ایران را، نظام رفیع توحید و معنویت را، پرچم برافراشته‌ی توحید و انسانیت را، صلای آزادگی و استقلال ملتها را شکست بدهند. پشت سر صدام اینها بودند، امروز هم همین‌هایند. امروز هم آن کسانی که سعی میکنند با تبلیغاتِ خود حقائق را وارونه جلوه بدهند، خودشان مایه‌ی ناامنی اغلب مناطق دنیا هستند، ایران را تهدید جلوه بدهند، همین‌هایند. آن کسانی که در پاکستان روزانه جنایت میکنند، در افغانستان سالهاست دارند کشتار میکنند، مردم را به اسارت گرفتند؛ در عراق جوری، در فلسطین جوری؛ آن کسانی که پشت نیروی اهریمنی رژیم اشغالگر قدس قرار دارند، همین‌هایند و امروز در مقابل ملت ایران قرار دارند. همین ها در سال ۶۱ هم پشت سر صدام بودند. آن روز شکست خوردند، مطمئن باشید امروز هم شکست میخورند. نظام جمهوری اسلامی، یک جمهوری مثل بقیه‌ی دولتها و جمهوری‌ها و غیر جمهوری‌های دنیا نیست؛ یک نظام دارای پیام است. پیام نظام اسلامی پیامی است که ملتهای جهان تشنه‌ی آنند؛ فرق میکند با یک کشوری، با یک دولتی، با هر گونه نظام سیاسی که فقط در فکر یک محدوده‌ی جغرافیائی است؛ آن هم با آدمهائی، در رأس آن، آمیخته و آلوده‌ی به شهوات گوناگون بشری. اینجا مسئله، مسئله‌ی ارزشهاست؛ مسئله‌ی انسانیت است؛ مسئله‌ی نجات ملتها از کمند قدرتهای مداخله‌گر و سلطه‌طلب است. نظام اسلامی ما برای بشریت پیام دارد. همین پیام است که جهانخواران عالم را در مقابل ملت ایران قرار داده. اگر امروز روز اول این رویاروئی بود، ممکن بود دل بعضی بلرزد؛ اما امروز روز اول نیست. سی و یک سال است که این رویاروئی به شکلهای مختلف وجود دارد: حمله‌ی نظامی، حمله‌ی سیاسی، محاصره‌ی اقتصادی، تهدیدهای گوناگون. سردمداران گوناگون در کشورهای قدرت‌طلب آمدند و رفتند، اما ملت ایران ایستاده است. این بنای مستحکم روزبه‌روز سرافرازتر شده است. این نهال بارور و خدائی، این شجره‌ی طیبه در این سرزمین مستعد و آماده، روزبه‌روز ریشه‌دارتر شده است. اگر دشمنان معنویت و ارزشهای اسلامی و دشمنان ایران اسلامیِ عزیز، آن روز امیدی داشتند، امروز امیدی ندارند؛ با نومیدی دارند تلاش میکنند. آنها راه را نمیشناسند، ملت ایران را نمیشناسند، محاسبات امروز را با محاسبات سی سال قبل و چهل سال قبل و پنجاه سال قبل و دوران سلطه‌ی بی‌رقیب ابرقدرتها مقایسه میکنند؛ این مقایسه غلط است. دنیا عوض شده است، ملتها هم بیدار شده‌اند؛ لذا امروز شما ملت ایران و شما جوانانی که زبدگان و

برجستگان جوانان این ملت هستید - جوانهای عزیز سپاه پاسداران - امیدآفرین دلهای ملتها هستید. خیلی از دولتها هم به شما امید دارند، به شما نگاه میکنند. با اینکه میدانند جمهوری اسلامی اهل مداخله‌ی در کشورها نیست، اما نفس این پیامها، نفس این ایستادگی، نفس این قدرت معنوی که در همه‌ی عرصه‌ها خود را نشان میدهد، آنها را دلگرم میکند، آنها را به ایستادگی وادار میکند. امروز در قاره‌ی آسیا، در قاره‌ی آفریقا، در قاره‌ی آمریکا، حتّی در قاره‌ی اروپا، ملتهای کمی نیستند که به شما چشم دوخته‌اند و شما را تحسین میکنند. عزیزان من! این فرصت جوانی را، این نیرو را، این استعداد را قدر بدانید. این فرصت رشد و بالندگی را که در اختیار شما قرار داده شده است، قدر بدانید. هم شما، هم جوانان ارتش، هم جوانان نیروی انتظامی، هم مجموعه‌ی مقدس و پاکیزه‌ی بسیج عمومی، امروز در این کشورِ خدائی امکاناتی دارند که هرگز چنین امکاناتی در اختیار جوانان برگزیده و مؤمن و صالح قرار نداشته است. از این فرصتها استفاده کنید. استفاده‌ی از این فرصتها، بزرگترین شکر است. انفکاک این دانشگاه از دانشگاه جامع - که هر دوی این دانشگاه‌ها، مراکز و پایگاه‌های بسیار ارزشمندی هستند که سپاه پاسداران به وجود آورده است - به سود سپاه و برای پیشرفت علمی و فنی و عملی سپاه لازم بوده و هست و این کار باید در هر دو بخش با جدیت دنبال شود؛ هم در دانشگاه جامع، هم در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری. اساتید خوب، مدیران خوب، جوانان خوب، بحمداللَّه جمعند. هر کدامی ارزشهای خود را دنبال کنند، وظائف خود را دنبال کنند. پروردگارا! فضل و رحمت و لطف خود را بر این مجموعه فرو ببار؛ پروردگارا! امام عزیز ما را که این جاده‌ی درخشان را به روی ما گشود، مشمول برترین رحمت و تفضل خود قرار بده؛ پروردگارا! شهیدان عزیز ما را که بحمداللَّه زنده‌اند و زنده خواهند ماند، بر درجاتشان بیفزا؛ ما را به آن عزیزان ملحق کن و سلام این مجموعه را به پیشگاه اقدس حضرت ولی‌عصر (ارواحنا فداه) برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) انفال، ۱۷

بیانات در سالروز ولادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)

بیانات در سالروز ولادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) در دیدار مداحان اهل‌بیت (ع) و در سالروز ولادت حضرت امام خمینی (ره) بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند مبارک کند این عید سعید را، این ولادت بزرگ را، این روز فرخنده‌ی تاریخ اسلام را بر شما برادران و خواهران عزیز، ذاکران، مداحان، گویندگان، یادآوران مناقب فاطمه‌ی زهرا (سلام اللَّه علیها) و بر همه‌ی ملت ایران. خدا را با همه‌ی وجود شکر و سپاس میگزاریم که این دلهای پر محبت را و این محبتهای جوشان را مانند ذخیره‌ای برای ملت ما و برای سعادت ما و برای آبروی ما به ما عنایت کرده است. اگر محبت اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) و عشق جوشان به این عناصر الهی و ربانی نمیبود، مسلّماً جریان شیعه با همه‌ی معارف مستحکم آن، در طول زمان و تاریخ، در میان این همه دشمنی باقی نمیماند. این عواطف را، این شور محبت را نباید دست کم گرفت. یقیناً منطق در به کرسی نشاندن سخن حق تأثیر زیادی دارد و بدون پشتیبانی منطق و حکمت، هیچ حقی را نمیشود بر پا نگه داشت؛ اما گسترش گرایش به حق، بقای این حق ماندگارِ در طول تاریخ اسلام، جز با محبت، با مودت، با پیوند قلبی و عاطفی، امکان‌پذیر نبود. لذا شما ملاحظه کنید؛ از اول اسلام تا امروز، پیوند فکری و عقلانی همراه بوده است با پیوند عاطفی و قلبی. اگر در تاریخ ملاحظه میکنید که وقتی پیغمبر اکرم در ایام فتح مکه - یعنی هشت سال بعد از هجرت پیغمبر - هنگامی که وضو میگرفت، اصحاب آن بزرگوار سبقت میجستند برای اینکه آب وضوئی را که از صورت مبارک آن بزرگوار جاری میشد، بگیرند و به عنوان تبرک بر سر و روی خود بکشند، این همان پیوند عاطفی است؛ این فرق دارد با خضوع قلبی و ایمان به معارف نبوی؛ این یک چیز دیگر است؛ این همان چیزی است که یک دشمن عنود مثل ابی‌سفیان را متحیر و متعجب کرد. او این منظره را دید و گفت: من قدرتها و حکومتها و سلطنتهای زیادی را دیدم، اما هیچ قدرتی را ندیدم که اینجور در دلهای مردم نفوذ کند؛ آنچنانی که امروز قدرت اسلام را می‌بینم. این، ارتباط قلبی و عاطفی است؛ این را باید حفظ کرد. فاطمه‌ی زهرا، صدیقه‌ی کبری (سلام اللَّه علیها)، بزرگترین بانوی تاریخ بشر، افتخار اسلام، افتخار این دین و افتخار این امت است.

مقام فاطمه‌ی زهرا (سلام اللّه علیها) از جمله‌ی آن مقاماتی است که تصور آن برای انسانهای معمولی، انسانهای متعارف - امثال ماها - یا ممکن نیست، یا دشوار است؛ معصوم است دیگر. نه به حسب مسئولیت رسمی، پیغمبر است؛ نه به حسب مسئولیت رسمی، امام و جانشین پیغمبر است؛ اما در رتبه، در حد پیغمبر و امام است. ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام) نام مبارک فاطمه‌ی زهرا را با عظمت و با تجلیل میبردند؛ از معارف صحیفه‌ی فاطمی نقل میکردند؛ اینها چیزهای بسیار عظیمی است. فاطمه‌ی زهرا (سلام اللَّه علیها) این است. آنچه در زندگی ظاهری آن بزرگوار وجود دارد، از یک سو علم و حکمت و معرفت است، که حتّی در خطبه‌ای مثل خطبه‌ی فدکیه‌ی معروفِ آن بزرگوار که هم شیعه آن را نقل کرده است، هم اهل سنت لااقل بعضی از فقرات آن را نقل کرده‌اند - بعضی هم همه‌ی آن خطبه را نقل کرده‌اند - وقتی نگاه میکنید در حمد و ثنای این خطبه، در مقدمات این خطبه، می‌بینید یکپارچه حکمت و معرفت از زبان درربار آن بزرگوار در فضا منتشر شده و امروز بحمداللَّه برای ما باقی مانده - در آنچنان موقعیتی که بحث تعلیم نبود، خطابِ مربوط به علم و معرفت نبود؛ در واقع یک محاجه‌ی سیاسی بود - در عالی‌ترین سطحی که برای ما قابل درک است، در این خطبه‌ی مبارکه، معارف الهی و معارف اسلامی ذکر شده است؛ از سوی دیگر، زندگی آن بزرگوار مشحون است به مجاهدت؛ مثل یک سرباز فداکار در عرصه‌های مختلف، این بزرگوار حضور فعال و مؤثر دارد. از دوران کودکی در مکه، در شعب ابی‌طالب، در کمک‌رسانی و روحیه‌دهی به پدر بزرگوارش، تا همراهی با امیرالمؤمنین در مراحل دشوار زندگی در مدینه، در آن جنگها، در آن غربتها، در میان آن تهدیدها، در آن سختیِ زندگی مادی و فشارهای گوناگون، و همچنین در دوران محنت آن بزرگوار - یعنی بعد از رحلت پیغمبر - چه در مسجد مدینه، چه در بستر بیماری، در همه‌ی این مراحل، این بزرگوار مشغول فعالیت است، مشغول تلاش است؛ یک حکیم مجاهد، یک عارف مجاهد. همچنین از لحاظ وظائف زنانگی، وظیفه‌ی همسری، وظیفه‌ی مادری، تربیت فرزند، پذیرائی و مهربانی با شوهر، یک زن نمونه است. آنچه که در خطاب به امیرالمؤمنین از این بزرگوار نقل میشود، تعبیری که میکند، خشوع و خضوعی که نشان میدهد، اطاعت و تسلیمی که در مقابل امیرالمؤمنین دارد، بعد تربیت این فرزندان، فرزندی مثل امام حسن، فرزندی مثل امام حسین، فرزندی مثل زینب، آیت عظمی و اعلای یک زن نمونه است در وظائف زنانه، تربیت زنانه، محبت زنانه؛ و همه‌ی این مجموعه‌ی ذی‌قیمت و بی‌نظیر، در یک عمر هجده ساله. یک دختر جوان هجده نوزده ساله، با این همه مقامات معنوی و اخلاقی و سجایای رفتاری، وجود یک چنین عنصری، یک چنین موجودی در هر جامعه‌ای، در هر تاریخی، در هر ملتی که باشد، مایه‌ی افتخار است؛ و دیگر نداریم نظیر این بزرگوار را. دانستن این معارف، انسان را با سجایای آن بزرگوار آشنا میکند؛ اما بدون پیوند عاطفی، بدون محبت، بدون آن آتش شور و شوقی که اشکها را از چشم انسان جاری میکند - چه در وقتی که انسان مصیبت او را میشنود، چه در وقتی که منقبت او را میشنود - انسان به نتیجه نمیرسد؛ این یک چیز دیگر است؛ این همان پیوند عاطفی و معنوی و روحی است؛ این را باید حفظ کرد. از اولِ تاریخ تشیع تا امروز، یک عنصر اصلی و اساسی در تشیع و جریان تشیع، همین جریان عاطفی است؛ البته عاطفه‌ی متکی به منطق، عاطفه‌ی متکی به حقیقت، نه عاطفه‌ی پوچ. لذا شما در قرآن هم ملاحظه میکنید که اجر رسالت، محبت و مودت در قربی است؛ «قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودّة فی القربی».(۱) این خیلی نکته‌ی مهمی است که باید به آن توجه داشت. خدشه‌دار کردن این محبت به هر شکلی و به هر صورتی، خیانت به جریان عظیم محبت اهل‌بیت و پیروی اهل‌بیت است. این محبت را باید حفظ کنید. لذا شما می‌بینید در دوران ائمه (علیهم‌السّلام) این همه محدثین، این همه شاگردان آگاه و فقهای بزرگ در خدمت امام صادق (علیه‌السّلام)، امام باقر (علیه‌السّلام) و ائمه‌ی دیگر بودند، معارف را نقل کردند، احکام را نقل کردند، شرایع را نقل کردند، اخلاقیات را نقل کردند، شنیدند و نقل و ثبت کردند؛ اما در کنار همه‌ی اینها، باز وقتی انسان درست نگاه میکند، می‌بیند نگاه به دعبل خزاعی است، نگاه به سید حمیری است، نگاه به کمیت بن زید اسدی است. در حالی که امثال زراره و محمدبن‌مسلم و بزرگانی از این قبیل در دستگاه ائمه (علیهم‌السّلام) هستند، اما امام رضا (علیه‌السّلام) دعبل را مینوازد؛ امام صادق (علیه الصّلاة و السّلام) سید حمیری را مورد توجه و محبت قرار میدهد؛ این به خاطر این

است که آن جنبه‌ی ارتباط عاطفی و محبت‌آمیز، در شعر شاعران، مدح مادحان و ذکر ذاکران، به نحو اتمّ و اوفی وجود دارد، اما در دیگر جاها وجود ندارد؛ یا اگر هست، ضعیف است؛ یا اینجوری بگوئیم، تأثیرگذاری آن ضعیف است. شعر، مدح، ذکر، این نقش را در تاریخ تشیع دارد. خوب، امروز شما اکثر افرادی که در این جلسه حضور دارید، مادحان و ذاکران و ستایشگران اهل‌بیت هستید؛ پس این مرتبه‌ی بالائی است. قصد من این نیست که شما را برای این حرفه‌ای که در پیش گرفتید یا مسئولیتی که بر دوش گرفتید - که یقیناً با محبت و عشق همراه است - تثبیت کنم؛ خوب، این تحصیل حاصل است؛ شما در این مسیر با میل و اراده و علاقه‌ی خودتان وارد شدید و ان‌شاءاللّه مشمول توجهات و ثواب الهی و توجه اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) هم قرار دارید؛ اما مقصود من این است که این جریان را درست بشناسیم و آنچنان که مورد توجه ائمه (علیهم‌السّلام) است، از آن بهره‌برداری کنیم. من میخواهم این را عرض بکنم به شما برادران عزیزی که ذاکر اهل‌بیت هستید و در سلسله‌ی مداحان و جامعه‌ی مداحان و ذاکران اهل‌بیت قرار دارید. این کار، کار شریفی است؛ کار ارزشمندی است؛ در بقای تشیع، در حفظ ایمان شیعی و معرفت شیعی و پیروی از اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) نقش‌آفرین است؛ این را قدر بدانید. جلسه‌ی ما بیست و چند سال است که هر سال در این روز تشکیل میشود. درباره‌ی مداحی و مداحان حرفهای زیادی گفته شده، ما هم عرض کردیم - البته کارهای خوب، پیشرفتهای خوب، جلوه‌های خوب هم انسان مشاهده میکند - ولی من میخواهم بگویم این ظرفیت موجود، خیلی ظرفیت عظیمی است. شاید این حرف را من خطاب به دوستانی که در این جلسه‌ی سالانه شرکت کردند، بارها گفته باشم؛ گاهی یک بیت شعری که شما میخوانید، از یک ساعت بحث مستدل یک گوینده‌ی ماهر تأثیرش در دلها بیشتر است. خوب، این خیلی ظرفیت بزرگی است؛ از این ظرفیت باید خوب استفاده کرد. میتوان با این امکان، با این ظرفیت عظیم، معارف اهل‌بیت را به کمک جنبه‌های عاطفی تا اعماق دل مردمِ چهارگوشه‌ی این کشور برد و آن را تعمیق بخشید؛ این چیز کمی نیست. ما امروز به این احتیاج داریم؛ همیشه احتیاج داریم. ما احتیاج داریم که ایمانهایمان مستحکم بشود، پایه‌های روشن پیدا کند، ثبات و ماندگاری پیدا کند، امواج گوناگونِ تبلیغات دشمن ما را تکان ندهد؛ ما همیشه به این احتیاج داریم. امروز دشمنان حقیقت، دشمنان اسلام، دشمنان معرفت اهل بیت (علیهم‌السّلام) با ابزارهای کارآمد وارد میدان شده‌اند؛ امروز مسلح‌تر از همیشه‌اند؛ انواع و اقسام شیوه‌ها را به کار میگیرند تا این جامعه‌ای را که امروز به حق قیام کرده است و دنیای اسلام را متوجه خود کرده و پنجه‌های پلید استکبار را تضعیف کرده - یعنی جامعه‌ی جمهوری اسلامی، جامعه‌ی ایران اسلامی - تضعیف کنند، توانائی‌اش را کم کنند، آبرویش را در نزد ملتهای مسلمان، در نزد امت اسلامی از بین ببرند؛ دنبال این چیزهایند. شما ملت ایران در این سی سال خیلی کارهای بزرگی انجام دادید. دشمنان ملت ایران، دشمنان گردن‌کلفتی هستند. همه‌ی زورگوها، همه‌ی چپاولگرها، همه‌ی سرمایه‌دارهای بزرگ، همه‌ی باندهای قدرت، همه‌ی مافیاهای ثروت و پول، در مقابل شما هستند. شما راه اینها را زدید، برای اینها مشکل درست کردید. ملت ایران در این سی سال خیلی اثرگذار حرکت کرده. این دشمنی‌هائی که میکنند، این بغضی که نسبت به ملت ایران میورزند، بیخود نیست. شما اگر راه این دزدی‌ها را سخت و دشوار نمیکردید، برای تسلط و سیطره‌ی استکبار مشکل درست نمیکردید، اینقدر با شما دشمنی نمیکردند. این دشمنها امروز درصدد این هستند که ملت ایران را از محتوای برانگیزاننده‌ی آن - که همین ایمان روشنِ مستدل باشد - خالی کنند. انواع شیوه‌ها را به کار میبرند؛ ترویجهای باطل میکنند، سرگرمی درست میکنند، سرگرمی‌های فکری درست میکنند، سرگرمی‌های شهوانی درست میکنند، سرگرمی‌های سیاسی درست میکنند، فتنه درست میکنند؛ اینها همه یک سیاست است. خوب، در مقابل اینها چه کار باید کرد؟ باید این ایمان را که مایه‌ی قیام و ایستادگی و ثبات ملت ایران است، تقویت کرد. یکی از عواملی که میتواند این کار بزرگ را انجام دهد، همین گسترش معارف اسلامی و معنوی و انقلابی به شکل روشن و پراکندن هرچه بیشتر محبت اهل‌بیت در دلها و در روحهای انسانهاست؛ این مسئولیتی است که امروز همه‌ی ما داریم؛ مداحان هم بخشی از این مسئولیت را دارند، که بخش مهمی هم هست. با این چشم نگاه کنید به حرفه‌ی مداحی. وقتی آنجا می‌ایستید برای خواندن، احساس کنید که

به عنوان یک مبلّغ دین، به عنوان یک پیام‌آور حقائق دینی، در اثرگذارترین شکل، آنجا ایستاده‌اید. اگر این احساس وجود داشت، آن وقت انتخاب شعر محدودیت پیدا میکند، کیفیت ادا محدودیت پیدا میکند، انسانهائی که میخواهند این مسئولیت را انجام بدهند، محدودیت پیدا میکنند؛ چاره‌ای هم نیست. این کار را خود شما باید بکنید؛ کار خود مداحهاست. امروز اگر چنانچه بپرسند: «آقا حرفه‌ی مداحی به چی احتیاج دارد؟»، «یکی بخواهد مداح بشود، از امروز شروع کند، چه چیزی نیاز دارد؟»، دو سه چیز را میشمارید دیگر؛ میگوئید باید صدایش خوب باشد، حافظه‌ی خوبی داشته باشد، بتواند شعر یاد بگیرد؛ البته روح هم داشته باشد. یک انسانی با داشتن حافظه‌ی خوب و صدای خوش، میتواند بشود یک مداح. به نظر ما این کافی نیست. شما به مداح به چشم یک معلم نگاه کنید که میخواهد چیزی را به مستمع خود تعلیم بدهد. همه‌ی شماها این صلاحیت را دارید. هیچ کس را از این دائره نباید بیرون کرد. هر که شوق این کار را دارد، بسم‌اللَّه، خیلی خوب است؛ اما صلاحیتش را در خودش به وجود بیاورد. شعری که میخوانید، شعر معرفت باشد، شعر آموزنده باشد؛ چه درباره‌ی مسائل روز - مثل بعضی از شعرهائی که امروز بعضی از آقایان خواندند، که ناظر به حوادث روز جامعه بود؛ این خیلی باارزش است، آگاهی‌بخش است - چه حتّی آن چیزی که این هم در آن نباشد؛ اما فرض بفرمائید فاطمه‌ی زهرا (سلام اللَّه علیها) را که میخواهید معرفی کنید، آنچنان معرفی کنید که یک انسان مسلمان، یک زن مسلمان، یک جوان مسلمان از آن زندگی درس بگیرد؛ در دل خود نسبت به آن مجسمه‌ی قداست و طهارت و حکمت و معنویت و جهاد، احساس خشوع و خضوع و وابستگی کند. این، طبیعت انسان است. ما انسانها تابع و متمایل به کمالیم. اگر بتوانیم کمال را در خودمان ایجاد کنیم، میکنیم؛ اگر نه، آن کسی که صاحب کمال است، به طور طبیعی انسان به او گرایش دارد. این کمال را در فاطمه‌ی زهرا (سلام اللَّه علیها)، در امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام)، در ائمه‌ی اطهار (علیهم افضل الصّلوات و السّلام) برای شنونده تشریح کنیم و شنونده‌ی ما در قالب شعر، در قالب کلام موزون، و بخصوص در قالب صدای خوش و آهنگ درست و خوب، این معرفت را مثل آب زلالی که مینوشد، بنوشد و به همه‌ی اجزای بدن او برسد. این کار از خیلی از گویندگان برنمی‌آید، از خیلی از هنرمندان برنمی‌آید، از معلمین برنمی‌آید؛ اما از شما برمی‌آید، اگر این کار را انجام بدهید. من بارها توصیه کرده‌ام، باز هم توصیه میکنم؛ منبرتان را، مجلستان را تقسیم کنید به دو قسم: قسم اول، معارف و اخلاقیات. ما امروز به اخلاقیات احتیاج داریم، به معارف احتیاج داریم. امروز احتیاج داریم که نسل موجود ما، نسل جوان ما، با امید، با نشاط، با خوشبینی به آینده، با ایمان به خدا، با پیوستگی قلبی به اهل‌بیت بار بیاید. ما احتیاج داریم که جوان ما امروز افتخار کند به اینکه متعلق به ایران اسلامی است؛ افتخار کند به وجود امام؛ افتخار کند به جمهوری اسلامی؛ افتخار کند به دین خود و به مذهب خود و به پیروی اهل‌بیت. ما امروز به جوانی احتیاج داریم که بداند سرنوشت خود او و سرنوشت جامعه‌ی او و سرنوشت خانواده‌ی بزرگ او وابسته‌ی به کار و تلاش اوست؛ اهل تلاش باشد، اهل کار باشد، اهل جدیت باشد، اهل پیگیری باشد، اهل تنبلی نباشد، اهل وادادگی و لاابالیگری نباشد. این تربیتها چه جوری انجام میگیرد؟ شما میتوانید نقش ایفاء کنید. بنابراین یک قسم منبر، شعری باشد که این معانی را تزریق کند. بهترین نحوه‌ی بیان هم بیان غیرمستقیم است. در قالب شعر خوب - اینجا نقش شعرا معلوم میشود - معارف اهل‌بیت را ترویج کنید. امروز خوشبختانه ما شاعر خوب هم کم نداریم. بعضی از همین شعرهائی که امروز خوانده شد، جزو شعرهای خوب بود. امروز بحمداللَّه شعرای خوب، گویندگان خوش‌سلیقه در بیان، در ابراز حقائق و به نظم کشیدن این حقائق به وسیله‌ی شعر، داریم؛ اینها را بگردید پیدا کنید. شما که مداحید، وقتی طالب شعر باشید، چشمه‌ی شعر شاعر به جوش می‌آید. شما که طالب شدید، او شعر میگوید. وقتی شعرش به وسیله‌ی شما خوانده شد، انگیزه‌ی او برای شعر گفتن چند برابر میشود؛ یک هم‌افزائی به وجود می‌آید؛ او به شما کمک میکند، شما به او کمک میکنید. یک قسم منبر هم مربوط به مدایح و مراثی اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) است. البته ما در باب مرثیه‌خوانی حرفهای زیادی داریم. بارها هم ما توی همین جلسه به شما مداحهای عزیز عرض کردیم، جاهای دیگر هم گفتیم که در مرثیه‌خوانی بایستی به صدق واقعه پایبند بود. درست است که شما میخواهید مستمع خودتان را بگریانید، اما این

گریاندن را به وسیله‌ی هنرنمائی در کیفیت بیان واقعه تأمین کنید، نه در ذکر واقعه‌ای که اصل ندارد. ما در گذشته‌ها سراغ داشتیم – ان‌شاءاللّه حالا ـ آنجور نیست – که بعضی‌ها فی‌المجلس یک چیزی را جعل میکردند؛ نکته‌ای همان جا به ذهنش می‌آمد، میدید خوب است، موقعیت خوب است، همان جا میگفت و از مردم اشک میگرفت! این درست نیست. اشک گرفتن از مردم که هدف نیست؛ هدف، آمیختن این دلِ اشک‌آلود – که اشک را به چشم میرساند و چشم را اشکبار میکند – به معارف زلال است؛ البته با هنرنمائی. ما در مشهد یک منبریِ معروفی داشتیم – خدا او را رحمت کند – مال پنجاه سال قبل است؛ مرحوم رکن الواعظین. او منبر میرفت و مردم پای منبر روضه‌خوانی او مثل ابر بهار گریه میکردند؛ در حالی که خودش هم بارها میگفت من اسم نیزه و خنجر نمی‌آورم. واقعاً هم نمی‌آورد؛ بنده دهها منبر از او دیده بودم. حادثه را آنچنان هنرمندانه تصویر میکرد که مجلس را منقلب میساخت؛ بدون اینکه بگوید «کشتند»، بدون اینکه بگوید «تیر زدند»، بدون اینکه بگوید «شمشیر چنین زدند» یا «خنجر چنین زدند»؛ اینها را نمیگفت. میتوان با شیوه‌های هنرمندانه، روضه‌خوانیِ خوب کرد و گریاند. البته این را هم به شما عرض بکنم؛ اینکه آقایان مداحها، و سابقها روضه‌خوانها – که ما حالا کمتر توفیق پیدا میکنیم ببینیم، اما در مواردی از افاضات مداحها مستفیض میشویم – اصرار میکنند که بلند گریه کنید، لزومی ندارد؛ خوب، آرام گریه کنید. وقتی میخواهند سینه بزنند، اصرار بر اینکه «صدا، صدای این جمعیت نیست»؛ یا وقتی مردم میخواهند صلوات بفرستند، اصرار بر اینکه «صلوات، صلوات این جمعیت نیست»! شما بخواهید مردم صلوات بفرستند، ولو توی دلشان. گرم شدن مجلس به این شیوه‌ها، اصل نیست؛ کاری کنید که دلهای مستمع را در اختیار بگیرید. دل مستمع وقتی در اختیار شما آمد، مقصود حاصل است؛ اگر آهسته هم گریه کند، باز مقصود حاصل است؛ اگر به شما توجه کرد، باز مقصود حاصل است. بنابراین حاصل عرض امروز ما این شد که کار مداحی کار بزرگی است، کار مهمی است، حرفه‌ی بسیار اثرگذاری است؛ میتواند مصداق درشت و برجسته‌ای باشد از مجاهدت فی‌سبیل‌اللّه. اینکه میگوئید ما حاضریم در میدان حضور داشته باشیم، این برای هر کسی یک جور حضور است: یک روز انسان توی میدان جنگ ظاهری است، یک وقت انسان در میدان پیکار با دشمنانی است که در جنگهای فرهنگی و جنگهای نرم وارد مبارزه شده‌اند؛ این یک جور دیگر پیکار است؛ اقتضای خودش را دارد. در کار شما مداحان، در میدان بودن و مجاهدت کردن، یعنی ارائه‌ی سخن اثرگذار و بیان هدایتگر برای دلها؛ البته با شیوه‌های هنرمندانه. حالا ـ شیوه‌ی هنرمندانه هم که عرض میکنیم، خوب، صدای خوش که الحمدللّه همه‌تان دارید؛ آهنگهای متعارفی هم هست. البته بعضی از آهنگهائی هم که انسان گوشه و کنار میشنفد یا به گوش انسان میرسد، آهنگهای مناسبی نیست؛ حالا گیرم که چهار نفر را هم جذب کند. نه، آهنگ باید سنگین، متین و متناسب با محتوائی باشد که شما دارید عرضه میکنید؛ خدای نکرده به سمت آهنگهای حرام و آهنگهائی که گناه است، سوق پیدا نکند. این هم خیلی نکته‌ی اساسی و مهمی است. هر شعری، هر تصنیفی، هر ترانه و آهنگی که خوانده شد، قابل تقلید نیست. چیزهائی هست که خودش فی نفسه حرام است؛ اگر چنانچه وارد عرصه‌ی مداحی و بیان حقیقت و بیان خدا و پیغمبر شد، آن وقت حرمتش دو برابر خواهد شد. بنابراین آهنگ هنرمندانه و خوب و متناسب و شعر خوب و صدای خوش و شاید از همه بالاتر دل پاک و مطهر و بااخلاص مداح محترم، لازم و مهم است. امیدواریم که خداوند متعال به برکت زهرای مرضیه (سلام اللّه علیها) همه‌ی شماها را موفق و مؤید بدارد و این زحمات را از شما قبول کند. پروردگارا ! به محمد و آل محمد برکات زهرای مرضیه را در کشور ما، جامعه‌ی ما و دلهای ما مستدام بدار. پروردگارا ! ما را در دنیا و آخرت از این خاندان جدا مکن. پروردگارا ! ما را مشمول دعای حضرت بقیۀاللّه (ارواحنا فداه) قرار بده. پروردگارا ! ما را در دنیا و آخرت با این بزرگواران محشور بفرما. پروردگارا ! شهدای عزیز ما و امام بزرگوار ما را با فاطمه‌ی زهرا (سلام اللّه علیها) و ائمه‌ی اهل بیت محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمۀاللّه و برکاته ۱) شوری: ۲۳

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی (ره)

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی (ره) در بیست و یکمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۴۳۱ خطبه‌ی اول بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نتوب الیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و دعات الی اللّه اوصیکم عباد اللّه و نفسی بتقوی اللّه همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار را توصیه میکنم به رعایت تقوا؛ که خدای متعال میفرماید: «یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللّه و قولوا قولا سدیدا. یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع اللّه و رسوله فقد فاز فوزا عظیما».(۱) تقوای الهی را در رفتار، در گفتار، حتّی در پندار خود باید رعایت کنیم؛ یعنی مراقب باشیم در رفتار خود، در کردار خود، در گفتار خود، ذره‌ای از رضای الهی و حق، تعدی و تجاوز نکنیم. امیدوارم خداوند متعال به این بنده‌ی حقیر توفیق بدهد که امروز بتوانیم با تمسک به این اصل اساسی قرآنی - یعنی سخن گفتن بر اساس تقوا - عرایض خود را عرض کنیم. این روزها ایام عید ولادت صدیقه‌ی کبری و فاطمه‌ی زهرا، بانوی دو عالم، سیده‌ی نساء عالمین (سلام اللّه علیها) است. از روح ملکوتی این بنده‌ی خالص الهی مدد بگیریم و ان‌شاءاللّه این نماز جمعه را که به مناسبت بیست و یکمین سالگرد رحلت امام راحل (رضوان اللّه تعالی علیه) است، با احترام و تکریم به مقام این آیت عظمای پروردگار برگزار کنیم و یاد و نام مبارک و ماندگار امام بزرگوارمان را همچنان که در این بیست و یک سال، ملت ما به بهترین وجهی در دل و جان خود، در زبان خود، در فضای زندگی خود حفظ کرده‌اند، باز هم حفظ کنیم و به پیش ببریم. امروز درباره‌ی امام بزرگوار در خطبه‌ی اول عرایضی را عرض میکنم؛ نگاه به امام از منظر یک شاخص. این نگاه از این جهت اهمیت پیدا میکند که چالش اصلی همه‌ی تحولات بزرگ اجتماعی - از جمله انقلابها - صیانت از جهتگیری‌های اصلی این انقلاب یا این تحول است. این مهمترین چالش هر تحول عظیم اجتماعی است که هدفهائی دارد و به سمت آن هدفها حرکت و دعوت میکند. این جهتگیری باید حفظ شود. اگر جهتگیری به سمت هدفها در یک انقلاب، در یک حرکت اجتماعی صیانت نشود و محفوظ نماند، آن انقلاب به ضد خود تبدیل خواهد شد؛ در جهت عکس اهداف خود عمل خواهد کرد. لذا شما در قرآن ملاحظه میکنید که در سوره‌ی مبارکه‌ی هود، خدای متعال به پیغمبرش میفرماید: «فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انّه بما تعملون بصیر».(۲) پیغمبر را امر میفرماید به استقامت. استقامت، یعنی پایداری؛ راه را مستقیم ادامه دادن؛ در جهت درست حرکت کردن. نقطه‌ی مقابل این حرکت مستقیم در این آیه‌ی شریفه، طغیان قرار داده شده است؛ «و لاتطغوا». طغیان، یعنی سرکشی؛ منحرف شدن. به پیغمبر میفرماید: هم تو - شخصاً - هم کسانی که همراه تو و با تو هستند، این راه را درست ادامه بدهید و منحرف نشوید؛ «انّه بما تعملون بصیر». مرحوم علامه‌ی طباطبائی بزرگوار در تفسیر المیزان میفرماید: لحن این آیه، لحن تشدد است؛ هیچ نشانه‌ی رحمت در این آیه نیست. خطاب به خود پیغمبر است؛ «من افراد النّبیّ بالذّکر». در درجه‌ی اول، خود پیغمبر را مخاطب قرار میدهد: «فاستقم». لذا این آیه به نحوی است که پیغمبر اکرم درباره‌ی سوره‌ی هود فرمودند: «شیّبتنی سورة هود»؛ سوره‌ی هود مرا پیر کرد. این به خاطر همین آیه است. در روایت است که آن بخشی از سوره‌ی هود که پیغمبر میفرماید «من را پیر کرد»، همین آیه‌ی مبارکه است؛ به خاطر تشدیدی که در این آیه هست. در حالی که در یک جای دیگر قرآن هم دارد: «فلذلک فادع و استقم کما امرت»،(۳) اما عنوان «فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا» - منحرف نشوید، از راه برنگردید - خطاب سختی است که به خود پیغمبر است. این خطاب، دل پیغمبر را میلرزاند. این به خاطر همین است که تغییر جهتگیری‌ها و منحرف شدن از راه اصلی - که هویت اصلی هر انقلابی به آن جهتگیری‌هاست و در واقع، سیرت انقلابها همین جهتگیری‌های اصلی است - بکلی راه را عوض میکند و این انقلاب به هدفهای خود نمیرسد. اهمیت این قضیه از این باب است که تغییر جهتگیری‌ها تدریجی است، نامحسوس است؛ اینجور نیست که از اول کار، این تغییر جهتگیری با ۱۸۰ درجه اتفاق بیفتد؛ اول با زاویه‌های خیلی کوچکتر، این تغییر شروع میشود؛ هرچه ادامه پیدا

میکند، فاصله‌ی راه اصلی - که صراط مستقیم است - با این انحراف، روزبه‌روز بیشتر میشود. این یک جهت است. جهت دیگر این است که آن کسانی که در پی تغییر هویت انقلاب بر می‌آیند، معمولاً ـ با پرچم رسمی و با تابلو جلو نمی‌آیند؛ آنچنانی حرکت نمیکنند که معلوم بشود اینها دارند با این حرکت مخالفت میکنند؛ حتّی گاهی به عنوان طرفداری از حرکت انقلاب، یک اقدامی میکنند، یک اظهاری میکنند، کاری میکنند، زاویه ایجاد میکنند؛ انقلاب از جهتگیری خود بکلی دور می‌افتد، برکنار میشود. برای اینکه این جهتگیری غلط و این انحراف اتفاق نیفتد، احتیاج به شاخصهای معینی هست. باید سر راه، شاخصهائی وجود داشته باشد. اگر این شاخصها بود، روشن بود، واضح بود، در معرض دید مردم بود، انحراف اتفاق نمی‌افتد؛ اگر کسی هم در جهت انحراف کار کند، از نظر توده‌ی مردم شناخته میشود؛ اما اگر شاخصی وجود نداشت، آن وقت خطر جدی خواهد شد. خوب، شاخص در انقلاب ما چیست؟ این خیلی مهم است. سی سال است که ما در جهت این انقلاب حرکت میکنیم. ملت ما بصیرت به خرج دادند، شجاعت به خرج دادند، حقاً و انصافاً لیاقت به خرج دادند. این انقلاب را سی سال است شما دارید جلو میبرید؛ اما خطر وجود دارد. دشمن انقلاب، دشمن امام بیکار نمی‌نشیند؛ سعی میکند این انقلاب را از پا در بیاورد. چه جور؟ با منحرف کردن راه انقلاب. بنابراین لازم است ما شاخص داشته باشیم. من عرض میکنم بهترین شاخصها، خود امام و خط امام است. امام بهترین شاخص برای ماست. اگر این تشبیه با همه‌ی فاصله‌ای که وجود دارد، به نظر برسد، عیبی ندارد که تشبیه کنیم به وجود مقدس پیغمبر که قرآن میفرماید: «لقد کان لکم فی رسول‌اللّه اسوة حسنة لمن کان یرجوا اللّه و الیوم الاخر».(۴) خود پیغمبر اسوه است؛ رفتار او، کردار او، اخلاق او. یا در یک آیه‌ی شریفه‌ی دیگر میفرماید: «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الّذین معه»؛(۵) ابراهیم و یاران ابراهیم اسوه‌اند. در اینجا یاران ابراهیم پیغمبر هم ذکر شده‌اند تا کسی نگوید که پیغمبر معصوم بود یا ابراهیم معصوم بود، ما نمیتوانیم از آنها تبعیت کنیم؛ نه، «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الّذین معه اذ قالوا لقومهم انّا براء منکم و ممّا تعبدون من دون اللّه کفرنا بکم» تا آخر آیه‌ی شریفه. در مورد امام بزرگوار که شاگرد این مکتب و دنباله‌روِ راه این انبیای عظام است، همین معنا صدق میکند. خود امام برجسته‌ترین شاخصهاست؛ رفتار امام، گفتار امام. خوشبختانه بیانات امام در دسترس است، تدوین شده است. وصیتنامه‌ی امام آشکارا همه‌ی مافی‌الضمیر امام را برای آینده‌ی انقلاب تبیین میکند. نباید اجازه داد این شاخصها غلط تبیین شوند، یا پنهان بمانند، یا فراموش بشوند. اگر این شاخصها را ما بد تبیین کردیم، غلط ارائه دادیم، مثل این است که یک قطب‌نما را در یک راه از دست بدهیم، یا قطب‌نما از کار بیفتد. فرض کنید در یک مسیر دریائی یا در یک بیابان که جاده‌ای هم وجود ندارد، قطب‌نمای انسان آسیب ببیند و از کار بیفتد؛ انسان متحیر میماند. اگر نظرات امام، بد بیان شد، بد تبیین شد، مثل این است که قطب‌نما از کار بیفتد، راه گم میشود؛ هر کسی به سلیقه‌ی خود، به میل خود حرفی میزند. بدخواهان هم در این میان از فرصت استفاده میکنند، راه را جوری تبیین میکنند که ملت به اشتباه بیفتد. مواضع امام بایستی به طور روشن و واضح - همان طور که خود او گفت، همان طور که خود او نوشت - تبیین شود؛ این ملاک راه امام و خط امام و صراط مستقیم انقلاب است. یک نفر صریح میگوید من امام را قبول ندارم - این بحث دیگری است - خیلی خوب، پیروان امام و طرفداران امام با کسی که صریح بگوید من امام را قبول ندارم، راه او را غلط میدانم، حسابشان روشن است؛ اما اگر قرار است در خط امام، با اشاره‌ی انگشت امام، این انقلاب پیش برود، باید معلوم باشد، روشن باشد و مواضع امام بزرگوارمان بدرستی تبیین شود. نباید برای خوشامد این و آن، برخی از مواضع حقیقی امام را یا انکار کرد، یا مخفی نگه داشت. بعضی اینجور فکر میکنند - و این فکر غلطی است - که برای اینکه امام پیروان بیشتری پیدا کند، کسانی که مخالف امام هستند، آنها هم به امام علاقه‌مند شوند، بایستی ما بعضی از مواضع صریح امام را یا پنهان کنیم یا نگوئیم یا کمرنگ کنیم؛ نه، امام هویتش، شخصیتش به همین مواضعی است که خود او با صریح‌ترین بیانها، روشن‌ترین الفاظ و کلمات، آنها را بیان کرد. همین‌ها بود که دنیا را تکان داد. همین مواضع صریح بود که توده‌های عظیم را مشتاق ملت ایران و بسیاری را پیرو ملت ایران کرد. این نهضت عظیم جهانی که شما امروز در گوشه و کنار دنیای اسلام نشانه‌های

آن را می‌بینید، از این طریق به راه افتاد. امام را صریح باید آورد وسط میدان. مواضعش بر علیه استکبار، مواضعش بر علیه ارتجاع، مواضعش بر علیه لیبرال دموکراسی غرب، مواضعش بر علیه منافقان و دورویان را باید صریح گذاشت. کسانی که تحت تأثیر آن شخصیت عظیم قرار گرفتند، این مواضع را دیدند و تسلیم شدند. نمیشود به خاطر اینکه زید و عمرو از امام خوششان بیاید، ما مواضع امام را پنهان کنیم یا پوشیده کنیم یا آن چیزهائی که به نظرمان تند می‌آید، کمرنگ کنیم. عده‌ای در یک دورانی - که ما آن دوران را به یاد داریم؛ دوران جوانی‌های ما - برای اینکه اسلام علاقه‌مندان و طرفدارانی پیدا کند، بعضی از احکام اسلام را کمرنگ میکردند، نادیده میگرفتند؛ حکم قصاص را، حکم جهاد را، حکم حجاب را انکار و پنهان میکردند، میگفتند اینها از اسلام نیست، قصاص از اسلام نیست، جهاد از اسلام نیست، برای اینکه فلان مستشرق یا فلان دشمن مبانی اسلامی از اسلام خوشش بیاید! این غلط است. اسلام را با کلیتش بایستی بیان کرد. امام منهای خط امام، آن امامی نیست که ملت ایران به نفس او، به هدایت او جانشان را کف دست گرفتند، فرزندانشان را به کام مرگ فرستادند، از جان و مالشان دریغ نکردند و بزرگترین حرکت قرن معاصر را در این نقطه‌ی عالم به وجود آوردند. امام منهای خط امام، امام بی‌هویت است. سلب هویت از امام، خدمت به امام نیست. مبانی امام، مبانی روشنی بود. این مبانی - اگر کسی نخواهد مجامله کند، تعارف کند - در کلمات امام، در بیانات امام، در نامه‌های امام، و بخصوص در وصیتنامه‌ی امام - که کوتاه شده‌ی همه‌ی آن مواضع است - منعکس است. این مبانی فکری همان چیزی است که آن موج عظیم و سهمگین را علیه غارتگری‌های غرب و یکه‌تازی‌های آمریکا در دنیا به وجود آورد. شما خیال میکنید اینکه رئیس جمهورهای گوناگون آمریکا به هر کشوری از این کشورهای آسیا و خاورمیانه سفر کردند، حتّی در بعضی از کشورهای اروپائی مردم جمع شدند و علیه آنها شعار دادند، همیشه اینجور بود؟ نه، این حرکت امام بود، افشاگری امام بود، موضعگیری امام بود که استکبار را رسوا کرد، صهیونیسم را رسوا کرد، و روح مقاومت را در ملتها و بخصوص در جوامع اسلامی زنده کرد. این کجاندیشی است که ما مواضع امام را انکار کنیم. این کجاندیشی را هم متأسفانه بعضاً کسانی انجام میدهند که یک وقتی خودشان جزو مروجان افکار امام بودند یا جزو پیروان امام بودند. حالا به هر دلیلی راهها کج میشود، هدفها گم میشود، یک عده‌ای برمیگردند؛ بعد از آنکه سالهای متمادی برای امام و برای این هدفها حرف زدند و حرکت کردند، در مقابل این اهداف و این مبانی می‌ایستند و آن حرفها را میزنند! خوب، خط امام اجزائی دارد. مهمترینِ آنچه که در مورد خط امام و راه امام میشود گفت، چند نکته است که من عرض میکنم. و بخصوص به جوانها عرض میکنم: بروید وصیتنامه‌ی امام را بخوانید. امامی که دنیا را تکان داد، امامی است که در این وصیتنامه منعکس است، در این آثار و گفتار منعکس است. اولین و اصلی‌ترین نقطه در مبانی امام و نظرات امام، مسئله‌ی اسلام ناب محمدی است؛ یعنی اسلام ظلم‌ستیز، اسلام عدالتخواه، اسلام مجاهد، اسلام طرفدار محرومان، اسلام مدافع حقوق پابرهنگان و رنجدیدگان و مستضعفان. در مقابل این اسلام، امام اصطلاح «اسلام آمریکائی» را در فرهنگ سیاسی ما وارد کرد. اسلام آمریکائی یعنی اسلام تشریفاتی، اسلام بی‌تفاوت در مقابل ظلم، در مقابل زیاده‌خواهی، اسلام بی‌تفاوت در مقابل دست‌اندازی به حقوق مظلومان، اسلام کمک به زورگویان، اسلام کمک به اقویا، اسلامی که با همه‌ی اینها میسازد. این اسلام را امام نامگذاری کرد: اسلام آمریکائی. فکر اسلام ناب، فکر همیشگی امام بزرگوار ما بود؛ مخصوص دوران جمهوری اسلامی نبود؛ منتها تحقق اسلام ناب، جز با حاکمیت اسلام و تشکیل نظام اسلامی امکانپذیر نبود. اگر نظام سیاسی کشور بر پایه‌ی شریعت اسلامی و تفکر اسلامی نباشد، امکان ندارد که اسلام بتواند با ستمگران عالم، با زورگویان عالم، با زورگویان یک جامعه، مبارزه‌ی واقعی و حقیقی بکند. لذا امام حراست و صیانت از جمهوری اسلامی را اوجب واجبات میدانست. اوجب واجبات، نه از اوجب واجبات. واجب‌ترین واجبها، صیانت از جمهوری اسلامی است؛ چون صیانت اسلام - به معنای حقیقی کلمه - وابسته‌ی به صیانت از نظام سیاسی اسلامی است. بدون نظام سیاسی، امکان ندارد. امام جمهوری اسلامی را مظهر حاکمیت اسلام میدانست. برای همین، امام جمهوری اسلامی را دنبال کرد، در راهش آن همه تلاش کرد و با آن شدت و حدت و اقتدار پای جمهوری اسلامی ایستاد.

امام که دنبال قدرت شخصی نبود؛ امام دنبال این نبود که خودش بتواند قدرتی پیدا کند. مسئله‌ی امام، مسئله‌ی اسلام بود؛ لذا پای جمهوری اسلامی ایستاد. این مدل نو را امام به دنیا عرضه کرد؛ یعنی مدل جمهوری اسلامی. اساسی‌ترین مسئله در جمهوری اسلامی، مبارزه با حاکمیتهای زورگویانه و اقتدارطلب دنیاست که در شکلهای مختلف خودش را نشان میدهد. حکومت دیکتاتوری و اقتدارطلب، فقط حکومت پادشاهان نیست؛ این یکی از انواع حکومت دیکتاتوری است. آن زمان دیکتاتوری‌های چپ وجود داشت، که دیکتاتوری یک‌حزبی در کشورها بود؛ هر کار میخواستند، با آحاد ملت میکردند؛ کسی هم به ملت پاسخگو نبود. در واقع ملت دست یک اقلیت محدودی زندانی بود. این هم یک نوع دیکتاتوری بود. یک نوع دیکتاتوری هم دیکتاتوری سرمایه‌داران است که در نظامهای بظاهر مردم‌سالار - نظامهای لیبرال دموکراسی - تجلی پیدا میکند. این هم نوعی دیکتاتوری است، منتها دیکتاتوری بسیار هوشمندانه و غیر مستقیم؛ در واقع دیکتاتوری سرمایه‌دارها و صاحبان ثروتهای بزرگ است. امام جمهوری اسلامی را در مقابل این طاغوتهای بشری به وجود آورد؛ اسلام را - که در دل اسلامیت، تکیه‌ی به مردم و رأی مردم و خواست مردم وجود دارد - معیار اصلی این نظام قرار داد. بنابراین جمهوری اسلامی، هم جمهوری است، یعنی متکی به آراء مردم است؛ هم اسلامی است، یعنی متکی به شریعت الهی است. این یک مدل نو است؛ این یکی از شاخصهای عمده‌ی در خط امام است. هر کسی درباره‌ی حاکمیت نظام جمهوری اسلامی برخلاف این فکر کند، برخلاف فکر امام است؛ مدعی نشود که او دنباله‌روِ امام است، در عین حال این فکر را دارد؛ نه، فکر امام این است. این واضح‌ترین خط از خطوط اندیشه‌ی امام است. یک شاخص دیگر در برنامه‌ی امام و خط امام و راه مستقیم امام، مسئله‌ی جاذبه و دافعه‌ی امام بود. انسانهای بزرگ، جاذبه و دافعه‌شان هم میدان وسیع و گسترده‌ای دارد. همه جاذبه و دافعه دارند. شما با رفتار خودتان، یکی را به خودتان علاقه‌مند و متمایل میکنید، یکی هم از شما میرنجد؛ این جاذبه و دافعه است. اما انسانهای بزرگ، جاذبه‌شان یک طیف وسیعی را به وجود می‌آورد؛ دافعه‌ی آنها هم همین طور، یک طیف عظیمی را به وجود می‌آورد. جاذبه و دافعه‌ی امام تماشائی است. آنچه که مبنا و معیار جاذبه‌ی امام و دافعه‌ی امام بود، باز مکتب بود، اسلام بود؛ درست همان طوری که امام سجاد (سلام اللّه علیه) در دعای صحیفه‌ی سجادیه - دعای ورود در ماه رمضان - به خداوند متعال عرض میکند. مکرر عرض کرده‌ایم که دعاهای امام سجاد واقعاً جزو برترین گنجینه‌های معارف اسلامی است. در این دعاها معارفی وجود دارد که انسان اینها را از روایات و آثار روائی نمیتواند به دست بیاورد؛ در دعاها صریح اینها بیان شده است. در دعای چهل و چهارم صحیفه‌ی سجادیه - که دعای ورود در ماه رمضان است و امام سجاد آن را میخواندند - حضرت چیزهائی را از خدای متعال برای ماه رمضان درخواست میکنند؛ از جمله‌ی چیزهائی که درخواست میکنند، این است: «و ان نسالم من عادانا»؛ پروردگارا! از تو میخواهیم که با همه‌ی دشمنانِ خودمان صلح کنیم، سلم و مدارا پیشه کنیم. بعد بلافاصله میفرمایند: «حاشی من عودی فیک و لک فأنه العدوّ الّذی لانوالیه و الحرب الّذی لانصافیه»؛ مگر آن دشمنی که من به خاطر تو با او دشمنی کردم، در راه تو با او دشمنی کردم. این دشمنی است که ما هرگز با او دم از آشتی نخواهیم زد و دل ما با او صاف نخواهد شد. امام اینجوری بود؛ دشمنیِ شخصی با کسی نداشت. اگر کدورتهای شخصی‌ای هم بود، امام زیر پا میگذاشت؛ اما دشمنی به خاطر مکتب، برای امام بسیار جدی بود. همان امامی که از اول شروع نهضت در سال ۱۳۴۱ روی توده‌ی مردم، انواع و اقسام افکار گوناگون در میان مردم، اینجور آغوش باز کرده بود، مردم را از اهل هر قومی، از اهل هر گروه و مذهبی، با آغوش باز میپذیرفت، همین امام در اول انقلاب یک مجموعه‌هائی را از خود طرد کرد. کمونیستها را صریح طرد کرد. آن روز برای خیلی از ماها که در اول انقلاب دست‌اندرکار مبارزه بودیم، این کار امام عجیب بود. در همان اوائل انقلاب، امام صریح در مقابل کمونیستها موضعگیری کرد و اینها را از خودش جدا کرد. در مقابل لیبرال‌مسلکها و دلباختگان به نظامهای غربی و فرهنگ غربی، امام قاطعیت نشان داد؛ اینها را از خود دور کرد، از خود جدا کرد؛ هیچ رودربایستی و ملاحظه‌ای نکرد. مرتجعین را - کسانی که حاضر نبودند حقائق الهی و روح قرآنی احکام اسلامی را قبول کنند و تحول عظیم را بپذیرند - از خودش طرد کرد.

امام بارها مرتجعین را با تعبیرات سخت و تلخ محکوم کرد، از خود دور کرد. در تبرّی از افرادی که در دائره‌ی فکری و مبانی اسلامی او قرار نمیگرفتند، امام تأمل نکرد؛ در حالی که با آنها هم دشمنی شخصی نداشت. شما ملاحظه کنید به وصیتنامه‌ی امام؛ امام در همین وصیتنامه خطاب میکند به کمونیستهائی که در داخل جنایت کرده بودند و به خارج کشور گریخته بودند. لحن امام را ملاحظه کنید. به اینها میگوید: شما داخل کشور بیائید و مجازاتی را که قانون و عدالت برای شما میگذارد، تحمل کنید و مجازات شوید. یعنی بیائید اعدام را یا حبس را یا سایر مجازاتها را تحمل کنید، برای اینکه خودتان را از عذاب الهی و نقمت الهی نجات دهید. با اینها دلسوزانه حرف میزند. میفرماید: اگر شهامت این را هم ندارید که بیائید مجازات خودتان را قبول کنید، لااقل آنجا که هستید، راهتان را عوض کنید، توبه کنید؛ با ملت ایران، با نظام اسلامی، با حرکت اسلامی مقابله نکنید؛ برای قدرتمندان و زورگویان، پیاده‌نظام نباشید. امام دعوای شخصی ندارد؛ اما در دائره‌ی مکتب، با قاطعیت کامل، جاذبه و دافعه‌ی خود را اعمال میکند. این یک شاخص عمده از زندگی امام و مکتب امام است. تولّی و تبرّی در عرصه‌ی سیاست هم باید تابع تفکر و فکر و مبانی اسلامی و مذهبی باشد؛ اینجا هم باید انسان ملاک و معیار را این قرار بدهد؛ ببیند خدای متعال از او چه میخواهد. با این روشی که امام در پیش گرفته بود و در گفتار و کردار او منعکس بود، نمیشود انسان خود را در خط امام بداند، دنباله‌روِ امام بداند، اما با کسانی که صریحاً پرچم معارضه‌ی با امام و اسلام را بلند میکنند، خودش را در یک جبهه تعریف کند. نمیشود قبول کرد که آمریکا و انگلیس و سیا و موساد و سلطنت‌طلب و منافق بر روی یک محوری توافق کنند، حول یک محوری جمع بشوند، بعد آن محور باز ادعا کند که من خط امامم! این نمیشود، این قابل قبول نیست. نمیشود با هر کس و ناکسی ائتلاف کرد. باید ببینیم دشمنان دیروز امام در برابر ما چه موضعی میگیرند. اگر دیدیم مواضع ما جوری است که آمریکای مستکبر، صهیونیست غاصب، مزدوران قدرتهای گوناگون، مخالفین و معاندین امام و اسلام و انقلاب از ما تجلیل میکنند، احترام میکنند، بایستی در مواضعمان شک کنیم؛ باید بدانیم که راه درست و مستقیم را نمیرویم. این معیار است، این یک ملاک است. امام هم بارها بر همین تکیه میکرد. امام میفرمود - در نوشته‌جات امام وجود دارد، در اسناد قطعی فرمایشات امام این هست - که اگر از ما تعریف کردند، بدانیم که خیانتکاریم. این خیلی مهم است. کسانی بیایند درست در خط مقابل امام حرکت کنند، درباره‌ی مسئله‌ی قدس در روز قدس آنجور موضعگیری کنند، در روز عاشورا آن فضاحت را به بار بیاورند، بعد ما با کسانی که با اساس مبنای امام و حرکت امام صریحاً مخالفند، اظهار همراهی کنیم، خودمان را در کنار اینها قرار بدهیم و تعریف کنیم، یا در مقابل اینها سکوت کنیم؛ در عین حال بگوئیم ما دنباله‌روِ امامیم! این امکان ندارد، این قابل قبول نیست. ملت هم این را خوب فهمیدند. ملت این را می‌بیند، میداند، میشناسد، میفهمد. یک شاخص دیگر در مشی امام و خط امام که خیلی مهم است، مسئله‌ی محاسبات معنوی و الهی است. امام در تصمیم‌گیری‌های خود، در تدابیر خود، محاسبات معنوی را در درجه‌ی اول قرار میداد. یعنی چه؟ یعنی انسان برای هر کاری که میخواهد بکند، در درجه‌ی اول هدفش کسب رضای الهی باشد؛ کسب پیروزی نباشد، به دست گرفتن قدرت نباشد، کسب وجاهت پیش زید و عمرو نباشد. هدف اول، رضای الهی باشد. این یک. بعد هم به وعده‌ی الهی اطمینان و اعتماد داشته باشد. وقتی انسان هدفش رضای خدا بود، به وعده‌ی الهی هم اعتماد و اطمینان داشت، آن وقت دیگر یأس معنا ندارد، ترس معنا ندارد، غفلت معنا ندارد، غرور معنا ندارد. امام آن وقتی که تنها بود، مبتلای به ترس نشد، مبتلای به یأس نشد؛ آن وقتی هم که همه‌ی ملت ایران یکصدا نام او را فریاد زدند، بلکه ملتهای دیگر هم به او عشق ورزیدند و این را ابراز کردند، دچار غرور نشد. آن وقتی که خرمشهر به وسیله‌ی متجاوزین عراقی از دست رفت، امام مأیوس نشد؛ آن وقتی هم که خرمشهر را رزمندگان ما با دلاوری و فداکاری خود گرفتند، امام مغرور نشد؛ فرمود «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؛ یعنی ما هیچکاره‌ایم. در همه‌ی حوادث گوناگون دوران زعامت آن بزرگوار، امام همین‌جور بود. آن وقتی که تنها بود، وحشت نکرد؛ آن وقتی که غلبه و قدرت با او بود، مغرور نشد؛ غفلت هم نکرد. این اعتماد به خداست. وقتی رضای خدا بود، قضیه این است. به وعده‌ی الهی باید اعتماد کرد. خدای متعال در

سوره‌ی «انّا فتحنا» میفرماید: «و یعذّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللَّه ظنّ السّوء»؛(۶) خصوصیت منافق و مشرک از جمله این است که به خدا سوءظن دارند، وعده‌ی الهی را قبول ندارند، باور ندارند. اینکه خدا میگوید: «و لینصرنّ اللَّه من ینصره»،(۷) این را آدم مؤمن با همه‌ی وجود قبول دارد؛ منافق این را قبول نـدارد. خداوند میفرماید: «علیهم دائرة السّوء و غضب اللَّه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و ساءت مصیرا».(۸) کسانی که به خدا سوءظن دارند، وضعیتشان اینجور است. امام به وعده‌ی الهی اطمینان داشت. ما برای خدا مجاهدت میکنیم، قدم برای خدا برمیداریم، همه‌ی تلاش خودمان را به میدان می‌آوریم؛ نتیجه را خدای متعال - آنچنان که وعده فرموده است - تحقق خواهد داد. ما برای تکلیف کار میکنیم؛ اما خدای متعال بر همین عمل برای تکلیف، بهترین نتیجه را به ما خواهد داد. این یکی از خصوصیات مشی امام و خط امام است. راه انقلاب، صراط مستقیم انقلاب این است. یکی از چیزهائی که در همین زمینه وجود داشت، رعایت تقوای عجیب امام در همه‌ی امور بود. تقوا در مسائل شخصی یک حرف است؛ تقوا در مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و عمومی خیلی مشکلتر است، خیلی مهمتر است، خیلی اثرگذارتر است. ما نسبت به دوستانمان، نسبت به دشمنانمان چه میگوئیم؟ اینجا تقوا اثر میگذارد. ممکن است ما با یکی مخالف باشیم، دشمن باشیم؛ درباره‌ی او چگونه قضاوت میکنید؟ اگر قضاوت شما درباره‌ی آن کسی که با او مخالفید و با او دشمنید، غیر از آن چیزی باشد که در واقع وجود دارد، این تعدی از جاده‌ی تقواست. آیه‌ی شریفه‌ای که اول عرض کردم، تکرار میکنم: «یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللَّه و قولوا قولاً سدیدا». قول سدید، یعنی استوار و درست؛ اینجوری حرف بزنیم. من میخواهم عرض بکنم به جوانان عزیزمان، جوانهای انقلابی و مؤمن و عاشق امام، که حرف میزنند، مینویسند، اقدام میکنند؛ کاملاً رعایت کنید. اینجور نباشد که مخالفت با یک کسی، ما را وادار کند که نسبت به آن کس از جاده‌ی حق تعدی کنیم، تجاوز کنیم، ظلم کنیم؛ نه، ظلم نباید کرد. به هیچ کس نباید ظلم کرد. من یک خاطره از امام نقل کنم. ما یک شب در خدمت امام بودیم. من از ایشان پرسیدم نظر شما نسبت به فلان کس چیست - نمیخواهم اسم بیاورم؛ یکی از چهره‌های معروف دنیای اسلام در دوران نزدیک به ما، که همه نام او را شنیدند، همه میشناسند - امام یک تأملی کردند، گفتند: نمیشناسم. بعد هم یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی راجع به آن شخص گفتند. این تمام شد. من فردای آن روز یا پس‌فردا - درست یادم نیست - صبح با امام کاری داشتم، رفتم خدمت ایشان. بمجردی که وارد اتاق شدم و نشستم، قبل از اینکه من کاری را که داشتم، مطرح کنم، ایشان گفتند که راجع به آن کسی که شما دیشب یا پریشب سؤال کردید، «همین، نمیشناسم». یعنی آن جمله‌ی مذمت‌آمیزی را که بعد از «نمیشناسم» گفته بودند، پاک کردند. ببینید، این خیلی مهم است. آن جمله‌ی مذمت‌آمیز نه فحش بود، نه دشنام بود، نه تهمت بود؛ خوشبختانه من هم بکلی از یادم رفته که آن جمله چه بود؛ یعنی یا تصرف معنوی ایشان بود، یا کم‌حافظگی من بود؛ نمیدانم چه بود، اما اینقدر یادم هست که یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی بود. همین را ایشان آن شب گفتند، دو روز بعدش یا یک روز بعدش آن را پاک کردند؛ گفتند: نه، همان نمیشناسم. ببینید، اینها اسوه است؛ «لقد کان لکم فی رسول‌اللَّه اسوة حسنة». درباره‌ی زیدی که شما او را قبول ندارید، دو جور میشود حرف زد: یک جور آنچنانی که درست منطبق با حق است، یک جور هم آنچنانی که در آن آمیزه‌ای از ظلم وجود دارد. این دومی بد است، باید از آن پرهیز کرد. درست همانی که حق است، صدق است و شما در دادگاه عدل الهی میتوانید راجع به آن توضیح دهید، بگوئید، نه بیشتر. این یکی از خطوط اصلی حرکت امام و خط امام است که ماها باید به یاد داشته باشیم. یکی دیگر از خطوط اصلی خط امام، نقش مردم است؛ هم در انتخابات که امام در این کار واقعاً یک حرکت عظیمی انجام داد، هم در غیر انتخابات، در مسائل گوناگون اجتماعی. در هیچ انقلابی در دوران انقلابها - که نیمه‌ی اول قرن بیستم، دوران انقلابهای گوناگون است؛ در شرق و غرب دنیا انقلابهای مختلفی با شکلهای مختلف به وجود آمد - سابقه ندارد که دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، یک رفراندوم عمومی برای انتخاب شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی انجام بگیرد؛ اما به همت امام در ایران این اتفاق افتاد. هنوز یک سال از انقلاب نگذشته بود که قانون اساسی تدوین و تصویب شد. در آن ماه‌های اول که تدوین قانون اساسی هنوز انجام نشده بود و تأخیر افتاده بود، یادم

هست یک روز امام ماها را خواستند، رفتیم قم - آن وقت ایشان هنوز قم بودند - با اوقات تلخی گفتند که قانون اساسی را زودتر تدوین کنید. آن وقت انتخابات مجلس خبرگان راه افتاد و مردم خبرگان را برای تدوین قانون اساسی انتخاب کردند؛ بعد هم که قانون اساسی تدوین شد، آن را به رأی عمومی گذاشتند؛ رفراندوم شد، مردم قانون اساسی را انتخاب کردند. بعد هم انتخابات ریاست جمهوری و مجلس برگزار شد. در سخت‌ترین دوران جنگ که تهران زیر بمباران دشمن بود، انتخابات تعطیل نشد؛ حتّی تا امروز یک روز انتخابات در ایران تأخیر نیفتاده است. کدام دموکراسی را در دنیا شما سراغ دارید؟ انقلابها که هیچ؛ در هیچ دموکراسی‌ای، با این دقت، سر موقع، آراء مردم به صندوقها ریخته نمیشود. این خط امام است. در غیر مسائل انتخابات هم بارها مردم مورد توجه امام قرار گرفتند و امام به نقش آنها اشاره‌ی روشن کردند، گاهی تصریح کردند؛ در یک جاهائی گفتند: اگر مسئولین فلان کار را که باید انجام بدهند، انجام ندهند، مردم خودشان وارد میشوند و انجام میدهند. یک نقطه‌ی دیگر از نقاط روشن خط امام، جهانی بودن نهضت است. امام نهضت را جهانی میدانست و این انقلاب را متعلق به همه‌ی ملتهای مسلمان، بلکه غیر مسلمان معرفی میکرد. امام از این ابائی نداشت. این غیر از دخالت در امور کشورهاست، که ما نمیکنیم؛ این غیر از صادر کردن انقلاب به سبک استعمارگران دیروز است، که ما این کار را نمیکنیم، اهلش نیستیم؛ این معنایش این است که بوی خوش این پدیده‌ی رحمانی باید در دنیا پراکنده شود، ملتها بفهمند که وظیفه‌شان چیست، ملتهای مسلمان بدانند که هویتشان چگونه است و کجاست. یک نمونه‌ی این نگاه جهانی، موضعگیری امام در باب فلسطین است. امام صریحاً فرمود: اسرائیل یک غده‌ی سرطانی است. خوب، غده‌ی سرطانی را چه کار میکنند؟ غیر از قطع غده، چه علاجی میتوان برای آن کرد؟ امام ملاحظه‌ی کسی را نکرد. منطق امام این بود. این حرف شعاری نیست؛ این منطقی است. فلسطین یک کشور تاریخی است. در طول تاریخ، کشوری وجود داشته است به نام فلسطین. یک عده‌ای با پشتیبانی قدرتهای ستمگر عالم آمده‌اند با عنیف‌ترین و شدیدترین وجهی این ملت را از این کشور بیرون کرده‌اند؛ کشتند، تبعید کردند، شکنجه کردند، اهانت کردند، این ملت را بیرون کردند - که امروز چند میلیون آواره‌ی فلسطینی در کشورهای همجوار فلسطین اشغالی و در کشورهای دیگر زندگی میکنند؛ اغلب هم توی اردوگاهها - در واقع آمدند کشور را از صحنه‌ی جغرافیا حذف کردند، ملت را بکلی از هستی ساقط کردند، یک واحد جغرافیائی جعلی و جدیدی به جای آن تحمیل کردند و اسمش را گذاشتند اسرائیل. ببینید منطق چه اقتضاء میکند؟ حرفی که ما در مورد مسئله‌ی فلسطین داریم، یک حرف شعاری نیست؛ یک حرف صددرصد منطقی است. یک عده قدرتمند که در رأس آنها اول انگلیس بود، بعد هم آمریکا ملحق شد، دنباله‌روِ آنها هم کشورهای غربی، آمده‌اند میگویند کشور فلسطین و ملت فلسطین باید حذف بشوند تا به جای آن، کشوری به نام اسرائیل و ملت جعلی‌ای به نام ملت اسرائیل به وجود بیاید. این یک حرف؛ یک حرف دیگر هم در مقابلش هست که حرف امام است؛ میگوید: نه، این واحد جعلی و تحمیلی باید حذف شود؛ به جای آن، ملت اصلی و کشور اصلی و واحد جغرافیائی اصلی سر کار بیاید. از این دو حرف، کدام منطقی است؟ آن حرفی که متکی به سرنیزه و سرکوب است و میخواهد یک نظام سیاسی را، یک واحد جغرافیائیِ تاریخی را با چند هزار سال سابقه، بکلی از صحنه‌ی جغرافیا حذف کند، این منطقی است یا آن حرفی که میگوید نه، این واحد اصلی جغرافیائی باید بماند، آن واحد جعلی و تحمیلی باید از بین برود؟ امام این را میگفت. این منطقی‌ترین حرفی است که در باب اسرائیل غاصب و در باب مسئله‌ی فلسطین میشود گفت. امام این را گفت؛ صریح هم این را بیان کرد. حالا اگر کسی این حرف را به اشاره هم بیان کند، یک عده‌ای که مدعی خط امامند، میگویند آقا چرا این حرف گفته شد؟! خوب، این حرف امام است؛ این منطق امام است؛ این منطق صحیح است؛ همه‌ی مسلمانان عالم، همه‌ی آزادگان عالم، ملتهای بی‌طرف باید این حرف را قبول کنند و بپذیرند. این، درست است. این، موضع امام است. یک نکته‌ی آخر هم عرض بکنم. شما برادران و خواهران عزیز در گرمای هوا تحمل کردید؛ خداوند ان‌شاءاللّه شما را مأجور بدارد. یک نکته‌ی اساسی دیگر در مورد خط امام و راه امام این است که امام بارها فرمود قضاوت در مورد اشخاص باید با معیار حال کنونی اشخاص باشد. گذشته‌ی

اشخاص، مورد توجه نیست. گذشته مال آن وقتی است که حال فعلی معلوم نباشد. انسان به آن گذشته تمسک کند و بگوید: خوب، قبلاً اینجوری بوده، حالا هم لابد همان جور است. اگر حال فعلی اشخاص در نقطه‌ی مقابل آن گذشته بود، آن گذشته دیگر کارائی ندارد. این همان قضاوتی بود که امام امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) با جناب طلحه و جناب زبیر کرد. شما باید بدانید طلحه و زبیر مردمان کوچکی نبودند. جناب زبیر سوابقی درخشان دارد که نظیر آن را کمتر کسی از اصحاب امیرالمؤمنین داشت. بعد از به خلافت رسیدن جناب ابی‌بکر، در همان روزهای اول، پای منبر ابی‌بکر چند نفر از صحابه بلند شدند، اظهار مخالفت کردند، گفتند: حق با شما نیست؛ حق با علی‌بن‌ابی‌طالب است. اسم این اشخاص در تاریخ ثبت است. اینها چیزهائی نیست که شیعه نقل کرده باشد؛ نه، این در همه‌ی کتب تواریخ ذکر شده است. یکی از آن اشخاصی که پای منبر جناب ابی‌بکر بلند شد و از حق امیرالمؤمنین دفاع کرد، زبیر است. این سابقه‌ی زبیر است. مابین آن روز و روزی که زبیر روی امیرالمؤمنین شمشیر کشید، فاصله بیست و پنج سال است. حالا برادران اهل سنت از طرف طلحه و زبیر اعتذار میکنند، میگویند آنها اجتهادشان به اینجا منتهی شد؛ خیلی خوب، حالا هر چی. ما راجع به اینکه آنها در مقابل خدای متعال چه وضعی دارند، الان در مقام آن نیستیم؛ اما امیرالمؤمنین با اینها چه کرد؟ جنگید. امیرالمؤمنین از مدینه لشکر کشید، رفت طرف کوفه و بصره، برای جنگ با طلحه و زبیر. یعنی آن سوابق محو شد، تمام شد. امام ملاکش این بود، معیارش این بود. بعضی‌ها با امام از پاریس تو هواپیما بودند و آمدند ایران؛ اما در زمان امام به خاطر خیانت اعدام شدند! بعضی‌ها از دورانی که امام در نجف بود و بعد که به پاریس رفت، با ایشان ارتباط داشتند، در اول انقلاب هم مورد توجه امام قرار گرفتند؛ اما بعد رفتار اینها، موضعگیری‌های اینها موجب شد که امام اینها را طرد کرد، از خودش دور کرد. میزان، وضعی است که امروز بنده دارم. اگر خدای نکرده نفس اماره و شیطان، راه را در مقابل من منحرف کردند، قضاوت چیز دیگری خواهد بود. مبنای نظام اسلامی این است و امام اینجوری عمل کرد. خطوط دیگری را هم در زمینه‌ی راه امام و خط امام میشود بیان کرد. آنچه که عرض شد، مهمترین و مؤثرترینها بود. خوب است برادران، جوانان، اهل فکر و تحقیق، طلاب، دانشجویان، روی این مبانی فکر کنند، روی اینها کار کنند. فقط متن باقی نمانَد؛ این متنها درست توضیح داده شود، تبیین شود. همه، بخصوص جوانهای عزیز ما این را بدانند؛ آنچه که بعد از رحلت امام تا امروز اتفاق افتاده است، از دشمنی‌ها، کارشکنی‌ها، هر کاری که کردند، از هر نوعی که انجام دادند، نتوانسته است در پایه‌های این نظام اندك تزلزل و تکانی ایجاد کند؛ بلکه بعکس، هر ضربه‌ای که دشمن حواله‌ی جمهوری اسلامی کرده است، در نتیجه به استحکام بیشتر جمهوری اسلامی انجامیده است؛ درست مثل هشت سال جنگ تحمیلی. هشت سال همه‌ی قدرتهای سیاسی و نظامی و مالی بزرگ دنیا پشت سر رژیم بعثی عراق ایستادند، با ایران اسلامی جنگیدند، همه‌ی توان خودشان را به میدان آوردند تا جمهوری اسلامی را شکست بدهند یا تضعیف کنند؛ نتیجه چه شد؟ وقتی که این هشت سال تمام شد، دنیا با کمال حیرت، ناظر به پا خاستن جمهوری اسلامی با یک قدرت دفاعی و نظامی بمراتب قوی‌تر و عظیم‌تر از هنگام جنگ شد. قدرت جمهوری اسلامی بعد از جنگ آنچنان در دنیا طلوع کرد که چشمها را خیره کرد. امروز هم همین جور است. هر اتفاقی که دشمنان برنامه‌ریزی کنند، افراد ساده‌دل و خام و غافل به هر نحوی با دشمنان همراهی کنند، با ایستادگی ملت ایران، نتیجه‌اش تقویت بیشتر جمهوری اسلامی است. شما دیدید فتنه‌ای به وجود آمد، کارهائی شد، تلاشهائی شد، آمریکا از فتنه‌گران دفاع کرد، انگلیس دفاع کرد، قدرتهای غربی دفاع کردند، منافقین دفاع کردند، سلطنت‌طلبها دفاع کردند؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در مقابل همه‌ی این اتحاد و اتفاق نامیمون، مردم عزیز ما، ملت بزرگ ما در روز نهم دی، در روز بیست و دوی بهمن، آنچنان عظمتی از خودشان نشان دادند که دنیا را خیره کرد. ایران امروز، جوان امروز، تحصیلکرده‌ی امروز، ایرانیان امروز، آنچنان وضعیتی دارند که هر توطئه‌ای را دشمن علیه نظام جمهوری اسلامی زمینه‌چینی کند، به توفیق الهی توطئه را خنثی میکنند. منتها توجه داشته باشید؛ باید تقوا پیشه کنیم. آنچه ما را قوی میکند، تقواست؛ آنچه ما را آسیب‌ناپذیر میکند، تقواست؛ آنچه ما را به ادامه‌ی این راه تا رسیدن به اهداف عالیه امیدوار میکند، تقواست.

پروردگارا! به محمد و آل محمد توفیق تقوا به همه‌ی ما، به آحاد این ملت مرحمت بفرما. پروردگارا! دلها را به هم نزدیک کن. پروردگارا! محور خط امام و شخصیت امام و هویت واقعی این انقلاب را روزبه‌روز در میان ملت ما برجسته‌تر کن. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ارواح طیبه‌ی شهدا را از ما خشنود کن؛ روح مطهر امام بزرگوار را از ما خشنود بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.(۹) خطبه‌ی دوم بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم والحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا محمّد و اله الطّاهرین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علیّ باقر علم الأوّلین و الأخرین و جعفربن‌محمّد الصّادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علیّ‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علیّ الجواد و علیّ‌بن‌محمّد الهادیّ و الحسن‌بن‌علیّ الزّکیّ العسکریّ و الحجّة القائم المهدیّ صلوات اللّه علیهم اجمعین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین اوصیکم عباد اللّه بتقوی اللّه همه‌ی برادران و خواهران را بار دیگر به رعایت تقوای الهی دعوت و توصیه میکنم. امروز جهان اسلام، بلکه سرتاسر جهان، شاهد تحولات بزرگی است که خبر میدهد از تغییر معادلات جهانی. توجه ملت ایران به این تحولات، از این نقطه‌نظر حائز اهمیت است. یک مسئله، مسئله‌ی فلسطین، مسئله‌ی غزه و - بخصوص در این آخری - مسئله‌ی حمله‌ی به این کاروانی است که برای امداد و شکستن حصر غزه حرکت میکرد و مورد حمله‌ی صهیونیستهای غدار و قسی‌القلب قرار گرفت. آنچه که در قضیه‌ی فلسطین در این سال اخیر یا ماه‌های اخیر بالخصوص بیشتر مورد توجه است، یکی مسئله‌ی یهودی‌سازی فلسطین است. سیاست رژیم صهیونیستی این است که بتدریج آثار اسلامی را بکلی از منطقه‌ی فلسطین و ساحل غربی رود اردن - که خود آنها تصدیق دارند که این منطقه، منطقه‌ی اشغالی است؛ و دنیا این را قبول دارد و این همه قطعنامه‌ی سازمان ملل پشت سرش هست - حذف کند و این منطقه را یهودی‌سازی کند. شهرک‌سازی‌های غیر قانونی و ظالمانه، ویران کردن خانه‌های مردم، دستکاری در شهر الخلیل و در شهر قدس با هدف یهودی‌سازی، برای این است که ریشه‌ی اسلام را به خیال خودشان از کشور فلسطین قطع کنند. این یک نقطه است، که بسیار مهم است و دنیای اسلام باید در مقابل این مسئله با همه‌ی وجود بایستد و مانع این جنایت بزرگ بشود. یکی هم محاصره‌ی ظالمانه‌ی غزه است که این محاصره سه سال شد؛ یک حرکت بسیار سبعانه، قساوت‌آمیز، وحشیانه، و با شگفتی فراوان مورد تأیید و تصدیق و حمایت آمریکا و انگلیس و قدرتهای غربی که داعیه‌ی دفاع از حقوق بشر را هم دائم تکرار میکنند. سه سال است که یک و نیم میلیون جمعیت را محاصره کرده‌اند؛ نه میگذارند دارو برود، نه میگذارند غذا برود، در آب آشامیدنی‌شان اخلال میکنند، در نیروی برقشان اخلال میکنند، در رسیدن سیمان و مصالح ساختمانی برای اینکه ویرانی‌های جنگ را از بین ببرند، اخلال میکنند - این کاروانی که میرفت، بخش عمده‌ای از محموله‌ی آن سیمان بود، برای اینکه مردم بتوانند خانه‌های خراب خودشان را تعمیر کنند - علاوه‌ی بر اینها به طور متناوب گلوله‌باران هم میکنند، آدم‌کشی هم میکنند، کودکان مظلوم و زن و مرد را به قتل هم میرسانند. این، حرکت رژیم صهیونیستی است. سازمانهای مدعی حقوق بشر ایستاده‌اند تماشا میکنند. قدرتهای غربی نه فقط تماشا، بلکه حمایت میکنند. متأسفانه بسیاری از کشورهائی که باید دفاع کنند - یعنی برخی کشورهای عربی، برخی کشورهای اسلامی - سکوت محض کرده‌اند؛ اگر نگوئیم حتّی رفتارهای خائنانه در پشت سر. خیلی وضع عجیبی است. این حرکت اخیری که صهیونیستها کردند - یعنی مورد تهاجم قرار دادند این چند کشتی‌ای را که وسائل میبرد طرف غزه، برای اینکه بشکند این محاصره را در دریای آزاد، نه در ساحلهای خودشان و محیط دریائی متعلق به خودشان - از دو بعد باید مورد توجه قرار بگیرد: یکی خوی توحش صهیونیستهاست که این را دنیا دیگر فهمید. دنیا باید بفهمد. صهیونیستها ادعا میکنند که ما برای بازرسی یا برای اینکه بگوئیم به سمت غزه نیائید، وارد کشتی‌های اینها شدیم - که البته مثل سگ دروغ میگویند! برای حمله رفتند، نقشه‌ی حمله کشیدند، اهدافشان هم مشخص است - اینها ولو برای اندرزگوئی هم رفته باشند، باز برخلاف همه‌ی مقررات بین‌المللی رفتار کردند. یک کشتی دارد در دریای آزاد حرکت میکند؛ شما

حداکثر کاری که میتوانستید بکنید، این بود که نگذارید آنها وارد بنادر شما بشوند. چرا وسط دریا رفتید، به اینها حمله کردید، کشتار کردید، عده‌ی زیادی را کشتید، عده‌ی بیشتری را مجروح کردید، عده‌ی بیشتری را اسیر کردید؟ چرا؟ خوی توحش. این همان چیزی است که جمهوری اسلامی سی سال است آن را فریاد میزند و غربی‌های دورو و دروغگو و ریاکار این را ندیده و نشنیده میگیرند. امروز همه‌ی دنیا به چشم دید که اینها چقدر خوی توحش دارند. نکته‌ی دومی که این موضوع را باید در کانون توجه قرار بدهد، این است که صهیونیستها در محاسبه‌ی خودشان خطا کردند. آنها اشتباه بزرگی کردند. این اشتباه در سالهای اخیر دارد مکرراً اتفاق می‌افتد. حمله‌ی به لبنان کردند، اشتباه کردند؛ حمله‌ی به غزه کردند، اشتباه کردند؛ حمله‌ی به این کشتی‌ها کردند، اشتباه کردند. این اشتباه‌ها یکی پس از دیگری نشان‌دهنده‌ی این است که رژیم غاصب صهیونیستی به نهایت قطعی خود - یعنی سرنگون شدن و ساقط شدن در دره‌ی نیستی - دارد قدم به قدم نزدیک میشود. یک حادثه‌ی مهم دیگر که خوب است ملت ما به اهمیت آن توجه داشته باشد و این حادثه معنا دارد، اتفاقی است که در گردهمائی طولانی مربوط به ان.پی.تی در نیویورک افتاد. اصلاً این گردهمائی را تشکیل داده بودند تا قدرتهای زورگو بتوانند به برکت این گردهمائی، ملتهائی را که هنوز به انرژی هسته‌ای دسترسی پیدا نکرده‌اند، باز هم محدودتر کنند، موانع سر راه آنها را بیشتر کنند. البته دلشان میخواست و برنامه‌ریزی کرده بودند که در این اجلاس، بالخصوص نسبت به جمهوری اسلامی کینه‌ورزی خودشان را آشکار کنند. درست عکس آنچه که میخواستند، اتفاق افتاد. تقریباً یک ماه این گردهمائی طول کشید. به جای اینکه آنها بتوانند مقاصد خودشان را پیش ببرند و کشورهائی مثل جمهوری اسلامی را محدود کنند، نتیجه‌ای که از این کنفرانس طولانی به دست آمد، این بود که قدرتها به وسیله‌ی ۱۸۹ کشور موظف شدند که سلاحهای هسته‌ای خودشان را نابود کنند؛ از ادامه‌ی تولید این سلاحها مانع بشوند؛ حق دستیابی به قدرت هسته‌ای صلح‌آمیز به وسیله‌ی کشورهای دیگر شناخته شد و رژیم صهیونیستی - که دایه‌های او در این کنفرانس بشدت هم به نفع او فعال بودند - محکوم شد به اینکه بایستی به قرارداد ان.پی.تی بپیوندد؛ درست عکس آنچه آنها میخواستند. این حادثه‌ی کوچکی نیست؛ این نشان‌دهنده‌ی این است که قدرت زورگو و متکبر و مستکبر آمریکا و دیگر قدرتهای زورگو و دنباله‌روان اینها در دنیا حرفشان پیشروی ندارد. امروز دیگر آمریکا در موضعی نیست که بتواند در سیاستهای بین‌المللی دخالت مؤثر بکند. جمهوری اسلامی با ایستادگی سی ساله‌ی خود توانسته است وضعیتی را در افکار عمومی جهان به وجود بیاورد که نه فقط ملتها، حتّی دولتها هم - یعنی ۱۸۹ دولت - در مقابل آمریکا می‌ایستند و علی‌رغم او تصمیم‌گیری میکنند و رأی میدهند. اینها جزو بشارتهای الهی است به ملت بزرگ ایران. مسائل دیگری هم هست، یادداشت شده بود که عرض بشود؛ اما وقت گذشته است. امیدواریم که پروردگار عالم همه‌ی شما برادران و خواهران مؤمن را، و همه‌ی مردم عزیز ایران را مشمول توجهات خود قرار بدهد و روزبه‌روز بر پیروزی‌های پی‌درپی این ملت بیفزاید. پروردگارا! با لطف خود و عنایت خود و توجه خود، دلهای ملتهای مسلمان را به یکدیگر نزدیک کن؛ امت اسلامی را متحد و مقتدر بگردان؛ ملت ایران را سربلند بفرما؛ گرفتاری‌ها را از میان این ملت برطرف بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک وانحر. انّ شانئک هو الأبتر.(۱۰) والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) احزاب ۷۰ و ۷۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوئید تا اعمال، شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید. و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان بَرد، قطعاً به رستگاری بزرگی نائل آمده است.» ۲) هود: ۱۱۲؛ «پس همان‌گونه که دستور یافته‌ای، ایستادگی کن. و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند]. و طغیان مکنید؛ که او به آنچه انجام میدهید، بیناست.» ۳) شوری: ۱۵؛ «بنابراین به دعوت پرداز و همان‌گونه که مأموری، ایستادگی کن ...» ۴) احزاب: ۲۱ ۵) ممتحنه: ۴ ۶) فتح: ۶ ۷) حج: ۴۰؛«... و قطعاً خدا به کسی که [دین او را] یاری میکند، یاری میدهد ...» ۸) فتح: ۶؛«... بدِ زمانه بر آنان باد! و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده؛ و [چه بدسرانجامی است.» ۹) عصر: ۱ - ۳؛ «سوگند به عصرِ [غلبه‌ی حق بر باطل . که واقعاً انسان دستخوش زیان است. مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را

به حق سفارش و به شکیبائی توصیه کرده‌اند.» ۱۰) کوثر: ۱ - ۳؛ «ما تو را [چشمه‌ی کوثر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود.»

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را باید سپاسگزاری کنیم که به ما فرصت و مهلت داد تا یک سال دیگر در این عرصه‌ی امتحان دشوار - امتحان زنده بودن و زندگی کردن - باقی بمانیم و به امید تفضل الهی و قبول الهی و توفیق الهی، در پایان این یک سال، باز با برادران و خواهران عزیز نماینده‌ی مجلس، به مناسبت سالگرد تشکیل و انتخاب، دیدار کنیم. اولاً- تشکر میکنیم از زحمات شما نمایندگان محترم و رئیس محترم مجلس، که امروز هم با بیانات شافی و کافی مطالبی را بیان کردند که مفید بود. شما نمایندگان محترم بجز تلاشهائی که در زمینه‌ی قانونگذاری، نظارت و بقیه‌ی وظائف قانونی انجام دادید - که امروز گزارش آن را رئیس محترم مجلس گفتند؛ دیروز هم در جلسه‌ای که داشتیم، ایشان مفصلاً جزئیات بیشتری را بیان کردند - در عرصه‌های مهم سیاسیِ داخلی و خارجی هم نقش‌آفرینی کردید، که باید صمیمانه تشکر کنیم. هم در آنجائی که نظام مواجه است با یک جبهه‌ی وسیع خصومت و کینه‌ورزی در سطح جهان، که این جبهه به مناسبتهای گوناگون حضور خود را و موذیگری خود را نشان میدهد، انسان می‌بیند که مجلس همانند یک عضو فعال و زنده، موضع خود را نشان داده است - در قضایای فلسطین، در قضایای هسته‌ای، در قضایای گوناگون - هم در مسائل داخلی، همان طور که اشاره کردند؛ برخی از فتنه‌انگیزی‌ها، بعضی از بداخلاقی‌ها، مجلس نقش‌آفرین بوده است؛ این جای تشکر و قدردانی دارد. وقتی که انسان به ترکیب مجلس و بافت مجلس نگاه میکند، با توجه به اختلاف جناحها و جهتگیری‌ها و سلائق سیاسی - که خوب، یک امر طبیعی است - مجلس را یک مجموعه‌ی شاداب، مؤمن و دارای احساس مسئولیت می‌بیند. همین هم درست است. امروز کشور شما - و شاید درست این باشد که بگوئیم تاریخ شما - نگران رفتار من و شماست. ما امروز در یک موقعیت حساس از لحاظ تاریخی داریم زندگی میکنیم. نقش ما، تصمیم ما، فعل ما، ترک ما، بر روی نسلهای آینده، بر روی سرنوشت کشور اثرگذار است؛ اگرچه همه‌ی دوران انقلاب از همین قبیل است. این سی سال، سی سالی است که در سرنوشت تاریخی آینده‌ی ما اثرگذار خواهد بود؛ اما اینجور به نظرم میرسد که این دوران، این شرائط سالهای محدودِ کنونی، خصوصیتهای ویژه و منحصربه‌فردی دارد. وضع دنیا در حال تغییر است. شرائط سیاسی دنیا، موازنه‌های سیاسی و موازنه‌های قدرت در سطح دنیا در حال تحولات است و انسان شکل‌گیری جدیدی را مشاهده میکند. شما که دستی در سیاست دارید، خوب میدانید که در این شرائط، همه‌ی عناصر حاضر در صحنه میتوانند به نفع اهداف و آرمانهای خود نقش بیافرینند، یا میتوانند عاطل و باطل بمانند. آن وقتی که جابه‌جائی‌ها دارد صورت میگیرد، تحولات جهانی دارد انجام میگیرد، یک عنصر بیکار، کم‌کار و غافل قطعاً در تحول آینده، در شکل جدیدی که بناست بر اوضاع سیاسی دنیا حاکم شود، نقش ضعیف‌تری نصیب خود خواهد کرد. عنصری که فعال است، هوشیار است، بیدار است، صحنه را رصد میکند، فعل و انفعالات را می‌بیند و پیش‌بینی میکند، او میتواند در شکل جدیدی که بناست به وجود بیاید، برای خود جایگاه محکم‌تری، بابرکت‌تری و نزدیکتر به اهداف و آرمانهای خود فراهم کند. شرائط امروز این است. به همین منطقه‌ی خودمان، به خاورمیانه نگاه کنید؛ حوادثی که امروز در خاورمیانه و حول و حوش مسئله‌ی فلسطین دارد اتفاق می‌افتد، دیگر سابقه ندارد؛ شبیه این، هیچ وقت پیش نیامده است. این نشانه‌ی این است که یک جابه‌جائی دارد صورت میگیرد، یک تحول دارد اتفاق می‌افتد. در سطح دنیا هم که نگاه کنید - جایگاه آمریکا، جایگاه برخی کشورهای اروپائی، تأثیرات آنها در دنیا، نقش‌آفرینی‌هایشان - می‌بینید تغییرات بزرگی در حال انجام است. در دوران این سی سال، در برهه‌هائی - که من حالا یک مواردی را در ذهن دارم - شبیه این را ما دیدیم؛ اما امروز به شکل روشنی آدم این را احساس میکند. اگر ما در این شرائط نقش‌آفرینی کنیم، یقیناً به نفع آینده‌ی

کشور، آینـده‌ی نظـام و آینـده‌ی تاریـخ مـا خواهـد بود. این نقش‌آفرینی هم متوقف به این است که در داخل، انسـجام لازم، اقتـدار لازم، انگیزه‌ی کافی، همکاری‌های صمیمی و تنگاتنگ وجود داشته باشد. به مسائل کشور، به مسائل قانونگذاری، به رابطه‌ی دولت و مجلس، به موضـعگیری‌های گوناگون در زمینه‌ی مسائل داخلی و خارجی، با این دیـد بایـد نگاه کرد؛ از این منظر باید همه‌ی این مسائل را دیـد. آن وقت خیلی از چیزهائی که حالا ممکن است به نظر ماها در نگاه اول اهمیت پیـدا کنـد، کم‌قـدر خواهـد شد و از اهمیتش کاسـته خواهد شد. لذا من اعتقادم این است که مجلس کنونی - که بحمداللَّه ترکیب خوبی دارید؛ مؤمنید، انقلابی هستید، با مسائل آشنا هستید، در بین شما افراد تحصیلکرده و باسواد زیادند؛ مسائل کشور هم مسائل حساسی است - در این دو سالی که از عمرش بـاقی مانـده است، از همه‌ی فرصت اسـتفاده کنـد، برای اینکه آنچه که بجـاست، بحق است و شایسـته است، به وسیله‌ی این مجلس انجام بگیرد. خوشبختانه مردم کشور برخلاف انتظاری که مخالفین نظام و دشمنان نظام داشتند، حقاً و انصافاً خوب حالتی از خودشان نشان دادنـد. مردم نشان دادنـد به امام علاقه‌مندنـد. طبق همین آمارهائی که همیشه و در همه‌ی سالها به ما میدهنـد، امسال آمـار حضور مردم از سال قبل و سال قبل‌تر بیشتر است. خوب، این معنایش چیست؟ این همه جمعیت از تهران و از شهرسـتانها جمع بشونـد بیاینـد توی هوای گرمِ آن روز، چند ساعت در زیر آفتاب بمانند - حالا آنجائی که ما بودیم، باز یک نیمه‌سـقفی، سایه‌بانی، نیمه‌سایه‌بـانی بـود - در این صـحنهای وسیع، توی این مسیر، توی این خیابانهـا، این جمعیت مـتراکم در بهشت‌زهرا، زنهـا، مردهـا، کودکان؛ شـنیدم بعضی‌ها هفت ساعت، هشت ساعت زیر آفتابِ آنجا تحمل کردند، که واقعاً جای تقدیر و تشکر از مردم دارد. من همین‌جـا لازـم میـدانم از ملت عزیزمـان و از حضـار این اجتمـاع عظیم، به خـاطر این همه وفاداری، صـمیمانه تشـکر کنم و از ته دل قـدردانی کنم. اینهـا خیلی مهم است. بـا گـذشت بیست و یک سال از رحلت امام، مردم اینجور به امام دلبسـته‌اند. خوب، امام مظهر انقلاب است، مظهر دین است، مظهر آن آرمانهـائی است که او به آنهـا دعوت میکرد و اول‌بـار چشم مـا را به روی این آرمانها باز کرد و ما را به سـمت این آرمانها هدایت کرد؛ کسی که منادی توانائی این ملت برای پیمودن مدارج اعتلاء و کمال بود. وقتی مردم به انسانی با این خصوصیات احترام میگذارند، معنایش این است که به این آرمانها احترام میگذارند. این آرمانها هم همان چیزهائی است که سـعادت یک ملت را تأمین میکند. ملتی که بانشاط باشد، ملتی که باایمان باشد، ملتی که اسـلام را از بن دندان قبول داشته باشـد، ملتی که خود را بـاور داشـته باشـد، به خـدای خود اعتماد داشـته باشـد، هیـچ مانعی نمیتوانـد از پیمودن راه کمال در برابر او جلوگیری کنـد. خوب، اینها خیلی اهمیت دارد. شـما نماینـده‌ی یک چنین ملتی هستیـد. این در عرصه‌ی حضور عاطفی و عقلانی و احساسـاتی و پیونـد معنوی بـا امـام، آن هم حضور در انتخابـات چهـل میلیونیِ سال گذشـته؛ اینها خیلی ارزش دارد، اینها خیلی معنا دارد. من و شما در واقع خدمتگزار یک چنین ملتی هستیم. یک وقت یک ملتِ بی‌تفاوتی است، یک ملتِ بی‌عار و کم‌کاری است؛ خوب، یـک اقتضائـاتی دارد؛ یک وقت یک ملتی اینجور متحرک، علاقه‌منـد، حماسـی، پرشور، عاطفی و فهیم است؛ این اقتضائات دیگری دارد. مـا خیلی مسـئولیم؛ هم من، هم شـما، هم دولت، هم مسـئولین گونـاگون؛ همه‌مان. همان طور که آن روز هم در مرقد امـام عرض کردم، محاسـبات معنوی را هم بـایست داخل کرد. فقط این نیست که از لحاظ عقلانی آدم بگویـد که خوب، بایـد کار کنیم؛ نه، خـدای متعال هم از ما سؤال میکنـد. به قدر امکانی که داده شده، به قدر نعمتی که داده شده، سؤال و مؤاخذه وجود دارد. اگر ان‌شاءاللَّه بتوانیم کاری کنیم که پیش خـدای متعال روسـفید باشـیم، آن وقت همین آیاتی که این قاری محترم با صـدای خوش تلاوت کردنـد - «لایحزنهم الفزع الاکبر و تتلقّیهم الملائکه»(۱) - شامل حال ما خواهـد شـد. فزع اکبر؛ خدای باعظمت، یک چیزی را کبیر، بلکه اکبر بدانـد؛ خیلی خیلی چهره‌ی مهیبی در مقابـل اوست. اما خوب، کسانی که کار میکننـد، تلاش میکننـد، به وظائف عمـل میکننـد، آنجـا دیگر خیالشان راحت است. اینها را بایـد باور کنیم. در مورد مجلس سـخنان زیادی گفته شـده است - در خود مجلس، در بیرون مجلس - تـذکراتی هم داده شده، ما هم عرض کرده‌ایم. چند مطلب را من از مطالبی که حالا شاید بعضـی‌اش هم تکراری باشـد، عرض میکنم. در نگاه به مسائل کشور - که در مورد مسـئولیت شـما، به شـکل قانون و قانونگـذاری تجلی میکنـد -

بایستی دو خصوصیت «آرمان‌گرائی» و «واقع‌بینی» را در نظر داشت. نگاهتان نگاه آرمان‌گرا باشد. از آرمانها پائین نیائید، کوتاه نیائید. نگاه باید نگاه آرمانی باشد، منتها با توجه به واقعیت. سقفی را معین میکنیم؛ منتها تکلیفی را که برای خودمان یا دولت یا مسئولین معین خواهیم کرد، بایستی با توجه به واقعیتهای موجود باشد، منتها به طرف آن آرمان، تا هی این توانائی‌ها روزبه‌روز بیشتر شود. واقع‌گرائی به معنائی که در مقابل آرمان‌گرائی است، مطلوب نیست. ملاک این است که ما میخواهیم به آن آرمانها برسیم؛ منتها در کنار این، واقع‌بینی لازم است؛ نباید دچار توهم شد. گاهی ممکن است انسان در تصمیم‌گیری، در آنچه که باید انجام بگیرد، دچار توهم باشد؛ خوب، این هم غلط است. آرمانها را باید در نظر داشت. پله‌ها را باید مطابق با واقعیتهائی که وجود دارد، یکی پس از دیگری چید و به سمت آن آرمانها پیش رفت. این یک نکته است. نکته‌ی دیگری که همیشه محل کلام بوده است، ما هم عرض کرده‌ایم، شماها هم میگوئید، دولت هم میگوید، مسئله‌ی همکاری مجلس و دولت است؛ این باید تحقق پیدا کند. اینکه مجلس بگوید از طرف ما همه‌ی کارها انجام گرفته، دولت است که باید جلو بیاید؛ از آن طرف هم دولت بگوید از طرف ما همه‌ی کارهای لازم انجام گرفته، این مجلس است که باید جلو بیاید؛ این نمیشود. صمیمانه باید همکاری کنیم. هم دولت، هم مجلس، هر کدام در قانون حدودی دارند. البته بعضی از این حدود، واقعاً مشخص نیست. حقیقتاً بعضی از این خطوط، خطوط بارز و شاخصی نیست، که از عیوب قوانین ماست؛ باید ما این خطوط را مشخص کنیم. امروز نیاز کشور به همکاری است؛ یعنی نه در دولت باید انگیزه‌ی نافرمانیِ نسبت به مجلس پدید بیاید و وجود داشته باشد، نه در مجلس بایستی مطلقاً انگیزه‌ی اذیت کردن دولت، معطل کردن دولت وجود داشته باشد. بنابراین هر دو صمیمانه، به صورت واقعی، با ملاحظه‌ی جایگاه یکدیگر، بایستی به هم کمک کنند؛ این یک وظیفه‌ی بسیار مهمی است. مثلاً در مسئله‌ی قانون - که حالا محل کلام هم هست - دو طرف با همدیگر گفتگوهائی میکنند. از یک طرف این حرف درست است که دولت باید به قانون عمل کند - یعنی آنچه که شکل قانونی گرفت، وظیفه است که دولت عمل کند - از آن طرف دیگر قانونگذار باید نقش مدیر اجرائی را در نظر بگیرد. اجرا کار سختی است. کسانی از شماها خودشان مجری بودند، وزیر بودند، یا در بخشهای مختلف اجرائی حضور داشتند؛ اجرا خیلی فاصله دارد با طراحی اجرا، با آن طرحی که باید انسان تهیه کند تا اجرا شود. بنابراین باید به واقعیتها توجه داشت. دولت، آن عنصر وسط گود است که میخواهد کارها را انجام دهد. باید ما کار دولت را تسهیل کنیم. باید ما کار دولت را رعایت کنیم. درست است که دولت باید به قانون عمل کند، این هم درست است که مجلس باید کاری کند که دولت بتواند به قانون عمل کند؛ والّا اگر فرض کنیم یک تکلیفی بر دوش دولت گذاشتیم، اعتبارش را تصویب نکردیم؛ خوب، این نمیشود؛ اینها مشکلات دارد. یا فرض بفرمائید دولت لایحه‌ای را به مجلس می‌آورد - که دولت طبعاً با توجه به امکاناتش، با توجه به قدرت خودش، با توجه به موجودی کشور و زمینه‌های مساعد، این لایحه را تنظیم کرده - بعد در مجلس تصرفاتی در این لایحه میشود که بکلی یک چیز دیگری از آب در می‌آید. غالباً دولتی‌ها از این جهت به ما گله میکنند. بنده هم دستم در کار است. من، هم در دولت، هم در مجلس بوده‌ام؛ میدانم چه جوری میشود عمل کرد و چه جوری میشود درستش کرد و چگونه میشود یک جور دیگر عمل کرد. باید به این نکات توجه شود. واقعاً باید صمیمانه کار کنند؛ این دیگر مربوط به خط و خطوط سیاسی هم نیست. اینی که ما میگوئیم، خطاب به کسانی نیست که حالا- از لحاظ فکر سیاسی همجهت با دولتند؛ نه، حتّی آنهائی که از لحاظ فکر سیاسی، نقطه‌ی مقابل دولتند؛ آنها هم برادران مؤمنند، مسلمانند، بچه‌ی انقلابند. بحث، سر انقلاب است. بحث، سر مصالح کشور است. همه باید اینجور تقیدی را داشته باشند. آن طرف، این قانون اینجوری تنظیم میشود؛ این طرف هم دولت الزام خواهد شد که بله، باید به این قانون عمل کند. اینجوری میشود دولت را عملاً- به اجرای قانون الزام کرد. این همکاری از دو طرف باید وجود داشته باشد. نکته‌ی دیگری که میخواهیم عرض کنیم، مورد تأیید برادرانی از مجلس است که صاحب‌نظرند، سابقه دارند. کمیسیونها در مجلس خیلی وظیفه و نقش بر عهده دارند. کمسیونها خیلی باید کار کنند. صحن علنی مجلس البته جای تصمیم‌گیری است، اما کار بنیانی در کمیسیونها

انجام میگیرد؛ بلکه حتّی ما در طول این سالهای متمادی در مجلس کسانی را سراغ داشتیم که قبل از اینکه بیایند توی کمیسیون اظهارنظر کنند، خودشان پیش‌مطالعه میکردند، میرفتند نگاه میکردند، مطالعه میکردند، جوانب قضیه را میسنجیدند. اینجور کاری خیلی خوب است. آن وقت شما هنگامی که وارد مجلس شدید، وارد صحن شدید، قانون که مطرح شد، موافق و مخالف که صحبت میکنند، هر نکته‌ای از سخنان آنها مورد توجه قرار میگیرد. این که نباشد، آدم خالی‌الذهن باشد، حرف موافق و مخالف مثل این است که یک چیزی دارند توی فضا و هوا میگویند؛ تصمیم‌گیری انسان هم تصمیم‌گیری متکی به حجت نخواهد بود؛ چه درباره‌ی قانون، چه درباره‌ی بعضی از مصوبات دیگر؛ تعیین اشخاص، وزیر، غیر وزیر. وقتی قبلاً مطالعه شده باشد، انسان با حجت وارد میشود. گاهی میشود که ده نفر مخالفت میکنند، فضا فضای مخالف است؛ اما شما که موافقید، استدلال دارید، فکر دارید و بر طبق آن اجتهاد و فهمی که از مسئله دارید، عمل میکنید؛ این درست است. یعنی میخواهم خدمت آقایان و خانمها عرض کنم که کار بررسی در کمیسیون، بلکه قبل از کمیسیون را باید جدی گرفت. لذا حضور در کمیسیونها خیلی مهم است، و حضور سر ساعت و حضور مستمر خیلی اهمیت دارد. نکته‌ی دیگر درباره‌ی شأن نظارتی مجلس است. ببینید، مجلس نسبت به دستگاه‌های اجرائی کشور شأن نظارتی دارد - که خوب، چیز بسیار بااهمیتی هم هست - یک شأن نظارتی هم برای خود مجلس و برای آحاد نمایندگان تعریف کنید. من معتقدم که شما دو سال دیگر توی مجلسید، معلوم نیست بعد از این توی مجلس باشید یا نباشید؛ ممکن است دیگر هرگز گذارتان به مجلس نیفتد؛ اما صدها و صدها نفر در طول زمان از اینجا عبور خواهند کرد؛ کسانی خواهند آمد و روی این صندلی‌ها خواهند نشست. اگر شما امروز توانستید یک سازوکار کنترلیِ متقن و محکم برای نظارت بر کار نماینده پایه‌گذاری کنید، تا هر وقتی که این دستگاه خوب کار کند، اجرش مال شماست؛ مزد الهی‌اش مال شماست. آن طرف قضیه هم متأسفانه همین جور است. اگر امروز با قدرتی که خدا به شما داده - توان نمایندگی - میتوانید این ابزار کنترلی را کار بگذارید، ولی کار نگذارید، از شما سؤال خواهد شد. روز قیامت خدا سؤال میکند. همه‌اش اینجور نیست که ما فکر کنیم حرف دادگاه‌پسند داریم یا نه. این دادگاه‌ها که چیزی نیست، دادگاه‌های بشری که اهمیتی ندارد؛ دادگاه الهی اهمیت دارد. «یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصّدور»؛(۲) اعماق دلهای ما برای خدا روشن است. یک کاری بیش از اندازه‌ی تکلیفمان انجام دادیم، هیچ کس نمیفهمد، هیچ کس تشکر نمیکند؛ اما خدای متعال میفهمد، کرام‌الکاتبین مینویسند و خدا تشکر میکند. یک کوتاهی‌ای کردیم، هیچ کس نفهمیده؛ ظاهرسازی کردیم، یک جوری که خیال کردند آره، ما کار را خوب انجام دادیم؛ در حالی که در باطن کوتاهی کردیم. هیچ کس نمیفهمد، هیچ کس ما را ملامت نمیکند؛ اما کرام‌الکاتبین می‌بینند، مینویسند و خدای متعال مؤاخذه میکند. این به نظر من چیز مهمی است. خوب، نماینده - مثل همه‌ی ماها - در معرض اینجور لغزشها و آسیبها قرار دارد. مال، فتنه‌انگیز است. این، حرف من نیست؛ حرف امام سجاد (علیه الصّلاة و السّلام) است؛ «المال الفتون»؛(۳) مال فتنه‌انگیز. پول، فتنه‌انگیز است؛ دلها را از راه در میبرد؛ خیلی‌ها را میلرزاند؛ کسانی که آدم خیال نمیکند اینها هم بلغزند، اما آدم می‌بیند گاهی میلغزند. قدرت هم همین جور است، رودربایستی هم همین جور است، محبتها هم همین جور است، دشمنی‌ها هم همین جور است؛ ماها را میلغزاند. یک جائی باید بر کارش نظارت کند. خدا را شکر میکنیم که شما برادران و خواهران با دل بیدار از این مسئله استقبال میکنید. نکته‌ی آخر هم این مسئله‌ی برنامه‌ی پنجم است؛ این خیلی مهم است. البته این برنامه در مجلس مطرح است و شما هم مشغول کار هستید. به نظر من در بررسی برنامه‌ی پنجم جوری عمل بشود که آن اشکالی که قبلاً عرض کردیم، پیش نیاید؛ یعنی برنامه ماهیتاً متفاوت با آنچه که به صورت لایحه به مجلس داده شده، از آب در نیاید؛ یعنی اصلاح بشود، تکمیل بشود، نه تبدیل بشود. این، همکاری دولت و مجلس را لازم دارد. به نظر ما، هم دولت در این زمینه نقش دارد، هم مجلس در این زمینه نقش دارد. بالاخره برادران عزیز! خواهران عزیز! قدر این نعمت را باید بدانید. اینکه شما با انتخاب مردم در جایگاه نمایندگی تکیه زدید و میتوانید در امر و نهی کشور، باید و نبایدِ ملت نقش‌آفرینی کنید، خیلی فرصت بزرگی است، خیلی نعمت بزرگی است. باید شب و روز خدا را شکر

کنید. این کشور دست مردم نبود، دست نمایندگان مردم نبود، مردم نقشی نداشتند. از اوّلی که مشروطیت و رأی و قانون و مجلس توی این کشور درست شد - بجز یکی دو تا مجلس در آن اوائل - مجالس این کشور اصلاً معنی نداشتند. مجلس که نبود، به هیچ معنا مردم هم نبودند. نه مدیران کشور منتخب مردم بودند، نه قانونگذاران منتخب مردم بودند، نه مردم اصلاً نقشی داشتند؛ این کشور یک چیز دیگری بود، یک حرکت دیگری بود. به برکت انقلاب، این حالت پیش آمده؛ این را خیلی باید قدر دانست، خیلی باید مغتنم شمرد؛ انسان باید روز و شب خداوند متعال را بر این نعمت بزرگ شکر کند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال توفیق شکرگزاری و انجام دادن این خدمت را به همه‌ی ما عنایت کند. امیدواریم خداوند متعال روح مطهر امام بزرگوارمان را - که فاتح این فتح بزرگ و گشاینده‌ی این راه بود - شاد کند و درجاتش را عالی نماید. امیدواریم خداوند متعال درجات شهدای عزیز و جهادگران عزیزی را که در طول این سی و یک سال تلاش کردند تا اینکه بشود این بنا را روزبه‌روز مستحکم‌تر کرد و این درخت را ریشه‌دارتر کرد، عالی کند و به همه‌ی خدمتگزاران اجر بدهد؛ شما برادران و خواهران عزیز را هم ان‌شاءاللَّه مأجور قرار دهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) انبیاء: ۱۰۳؛ «دلهره‌ی بزرگ، آنان را غمگین نمیکند و فرشتگان از آنان استقبال میکنند...» ۲) غافر: ۱۹؛ «خدا نگاه‌های دزدانه و آنچه را که دلها نهان میدارند، میداند.» ۳) صحیفه‌ی سجادیه؛ دعای ۲۷

بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها

بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها ۱۰ رجب ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی متشکرم و خیلی خوشوقتم از اینکه دوستان این دیدار خوب را فراهم کردند. این جمع در واقع نماد یک جمع مشخص کننده‌ی ترکیب علم و ایمان است؛ اساتید دانشگاه با صبغه‌ی خدائیِ بسیجی، مظهر ترکیب علم و ایمانند. جلسه هم جلسه‌ی صمیمی و خوبی بود. من بیانات دوستان را - که این دوستانی که سخن گفتند، فرزانگان ما هستید و هستند - با دقت گوش کردم؛ دوستان پیشنهادهای خوبی هم مطرح کردند؛ البته بعضی از این پیشنهادها به دولت مربوط است - وزرای محترم و مسئولان حضور دارند و دستگاه‌های دولتی باید آنها را دنبال کنند - بعضی از پیشنهادها هم نه، کلی‌تر و فراتر از حیطه‌ی دستگاه‌های اجرائی است که خب، باید روی اینها فکر کنیم و ان‌شاءاللَّه از آنها استفاده کنیم و به کار ببندیم. این پیشنهادی هم که درباره‌ی نامگذاری روز شهادت شهید چمران به نام روز «بسیج اساتید» و «اساتید بسیجی» ذکر شد، به نظرم پیشنهاد معنی‌دار و پرمغزی است. مرحوم شهید چمران حقاً یک نمونه و مظهری بود از آن چیزی که انسان دوست میدارد تربیت جوانان ما و دانشگاهیان ما به آن سمت حرکت بکند. بد نیست. و حق این شهید عزیز هم ایجاب میکند که چند کلمه‌ای درباره‌ی شهید چمران صحبت کنیم. اولاً ـ این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش‌استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول درسهای سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفرِ برترینِ آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام‌عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانه‌ی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده‌ی دنیائیِ به ظاهر عاقلانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذرانید. ما اینجا در سال ۵۷ می‌شنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت سنگربندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود. همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسیِ کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی با کی

طرف است، کی‌ها انگیزه دارند که این کشتار درونی در بیروت ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکنِ دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا. از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛ بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و آمد اهواز، جنگید و ایستاد تا در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت. اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش‌ذوق بود، عکاس درجه‌ی یک بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا. انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پاوه را شماها میدانید که در پاوه بر روی بلندی‌ها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفرِ معدودِ همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و یک پیام رادیوئی از امام پخش شد که همه بروند طرف پاوه؛ دوی بعدازظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعدازظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پاوه. بعد از قضیه‌ی پاوه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیرِ وقت گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم یک رابطه‌ی عاطفی‌ای وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کأنه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق‌آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کأنه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیاییم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمیکرد؛ منصف بود. بااینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت. حضور برای او یک امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رفتیم اهواز؛ اولِ رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با یک هواپیمای سی - ۱۳۰ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمیکردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت بله، بله، شما هم میشود بیائید. که من هم همان جا لباسم را کندم و یک لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رفتیم. یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمیگذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور است؛ غایب نبودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اوّلی‌ترین خصوصیات بسیجی است. در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز

دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد انجام بگیرد، ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگانهائی که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده یک یادداشتی نوشتم به فرمانده‌ی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم زیرش نوشت - که اخیراً همان فرمانده‌ی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در اختیار ماست - و تا ساعت یک و خرده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم. صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامیِ منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامی‌شان چگونه باشد - حرکت بکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدللّه این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. باانصاف بود، بی‌رودربایستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازک‌مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود. من خودم میدیدم شلیک آر.پی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آر.پی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او در لبنان یاد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آر.بی.جی هم میگفت؛ ماها میگفتیم آر.پی.جی، او میگفت آر.بی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راه‌هائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آر.پی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسمایِ در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک گروهبانِ تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلابی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال میکنند - اینها دیگر در وجود یک همچنین آدمی بی‌معنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند: با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود بیچاره من که ساخته از آب و آتشم نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنویِ ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است. خب، حالا توقعی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینه‌ای که انسان مشاهده میکند - این روحیه های پرنشاط شما، این دلهای پاک و صاف، این ذهنهای روشن، این جوّال بودن فکرهای شما که انسان در عرصه‌های مختلف از نزدیک شاهد است - این امید را و این توقع را به انسان میبخشد، این است که فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی - نه به نحو استثنا بلکه به نحو قاعده - چمران‌ها باشند؛ نه اینکه چمران‌ها یک استثنا باشند. این امید، امید بی‌جائی نیست. اگر در سال ۷۶ که شماها اول یک عده در مشهد، یک عده در اصفهان و یک عده در دانشگاه علم و صنعت، به نام اساتید بسیجی دور هم جمع شدید و جمع و جور کردید، میگفتند که ده سال بعد یا دوازده سال بعد چند هزار استاد بسیجی با همین انگیزه‌ها، با همین عشقها و با همین جهتگیری‌ها در سطح کشور وجود خواهد داشت، هیچ‌کس باور نمیکرد؛ اما شد. نمیخواهم مبالغه کنم؛ نمیخواهم واقعیت را رنگین‌تر از آنچه که هست برای خودم و برای شما نمایش بدهم و دل خودمان را به توهم خوش کنیم؛ نه،

روشن است که همه‌ی ما در یک سطح نیستیم - بعضی‌مان بالاترند و بعضی‌مان پائین‌تریم: ایمانهایمان، عشقهایمان، همتهایمان، انگیزه‌هایمان - لکن این جریان، از صورت یک جریان باریک که بعضی امید نداشتند باقی بماند و بعضی همت گماشته بودند که آن را از بین ببرند، به یک جریانی تبدیل شده که دیگر حالا جلوی آن را نمیشود گرفت: جریان عظیم استادان انقلابی و مؤمن و بسیجی در سطح دانشگاه، در رشته‌های مختلف علمی و در رتبه‌های بالای علمی. پس این توقع بی‌جا نیست؛ وقتی انسان این حرکت را می‌بیند، این رشد را می‌بیند، این توقع بیجا نیست که ما بخواهیم دانشگاه جمهوری اسلامی، در آینده عناصری مثل چمران را پرورش بدهد. آن وقت شما ببینید چه خواهد شد! چه خواهد شد! نظامی با مطالبات بین‌المللیِ در سطح اعلا: در زمینه‌ی انسان، در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی زن، در زمینه‌ی اخلاق و در زمینه‌ی علم. مطالبات امروز ما مطالبات بین‌المللی است. حالا بعضی‌ها - مطبوعاتی و غیرمطبوعاتی - تا اسم بین‌المللی می‌آید لبخند تمسخر میزنند؛ اینها نمیفهمند؛ درک نمیکنند افق دید وسیع یعنی چه. تا شما نظر به قله نداشته باشید امکان ندارد تا دامنه هم بتوانید حرکت کنید، چه برسد به اینکه امیدِ به قله رسیدن باشد؛ همت بلند. در روایات ما به مؤمن هم توصیه شده است که همتْ بلند داشته باشد. بزرگان به سالک هم میگویند: همتت عالی باشد. این قدمهای اول و فتوحات ابتدای کار، کسی را دلخوش نکند؛ همتهای بلند باید داشت. نگاه هم بایستی انسانی باشد. انسان یعنی آنچه که در همه‌ی جهان گسترده است؛ «إمّا اخ لک فی الدّین او نظیر لک فی الخلق»؛ یا با شما دینش یکی است یا اگر دینش هم یکی نیست، در خلقت و آفرینش مثل شماست؛ انسانیت. نگاه بایستی متوجه یک چنین گستره‌ی وسیعی باشد. آرزوهائی که امروز ما برای این گستره‌ی وسیع داریم، آرزوهائی است که هیچ ملت آگاهی، هیچ دانشمند فرزانه‌ای و هیچ سیاسی منصفی، اینها را رد نمیکند. ما داعیه‌ی محو نظام سلطه را داریم؛ یعنی رابطه‌ی سلطه‌گری: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر؛ حتی انسانی هم که در یک کشوری که دولتش صددرصد سلطه‌گر است زندگی میکند، این را رد نمیکند؛ یعنی در مناسبات جهانی، رابطه رابطه‌ی سلطه‌گر و سلطه‌پذیر نباشد. همچنین عدالت و استفاده‌ی از علم برای آسایش بشر نه برای تهدید بشر. بخصوص در طول این دوره‌های اخیرِ بعد از جنبش علمی دنیا - رنسانس - به این طرف و بخصوص در این یک قرن اخیر، بسیاری از آنچه در زمینه‌ی علم انجام گرفته، به جای اینکه برای آسایش بشر باشد در تهدید بشر بوده؛ یا تهدید جان، یا تهدید اخلاق، یا تهدید خانواده؛ و تشویق به مصرف‌گرائی و پرکردن جیب چپاولگران بین‌المللی و صاحبان و پدیدآورندگان تراستها و کارتلها. ما میگوئیم علم، به جای اینها در خدمت انسان قرار بگیرد؛ در خدمت آسایش انسان، در خدمت آرامش انسان و در خدمت روح و روان انسان. اینها حرفهائی است که دنیا نمیتواند رد کند. میدانید وقتی نظامی با این آرمانها و ملتی با این خصوصیات - با به کارگیری همتِ ایمانی برای پیشرفت در این عرصه‌ها، با استفاده‌ی از وعده‌های قرآنی در زمینه‌ی نصرت مؤمنین، با نترسیدن از مرگ و مرگ را وصول به خدا و شهادت للّه دانستن - به شخصیتهائی دانشمند و فرزانه از قبیل چمران مزین و مفتخر بشود، به کجا خواهد رسید؟! این آن توقعی است که ما داریم. یک جمله در باب بسیج عرض بکنیم. بسیج یک حرکت عجیب و بی‌نظیر بود که در انقلاب اتفاق افتاد. این هم برخاسته و سرچشمه گرفته‌ی از آن سرچشمه‌ی حکمت الهی‌ای بود که خدای متعال در دل آن مرد بزرگ - آن امام بزرگوار - به ودیعه گذاشته بود. امام حکیم بود؛ حکیم به معنای واقعی. ما گاهی تعبیر حکیم را برای آدمهای کوچک به کار میبریم؛ لکن او به معنای واقعی کلمه حکیم بود. «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا»؛ خدای متعال به او حکمت داده بود. از دل او یک حقایقی سرریز میشد و سرازیر میشد؛ از جمله، همین مسئله‌ی بسیج بود؛ که امام از روز اول پیروزی یا حتی قُبیل پیروزی با کشاندن مردم به عرصه، با گذاشتن بار حرکت به دوش مردم، با اعتماد به مردم، پایه‌ی بسیج را گذاشت. به مردم اعتماد کرد؛ مردم هم به خودشان اعتماد پیدا کردند؛ اعتماد به نفس پیدا کردند؛ اگر امام به مردم اعتماد نمیکرد، مردم هم به خودشان اعتماد نمیکردند. پایه‌ی بسیج همان جا گذاشته شد. در واقع سپاه پاسداران از بسیج روئید؛ جهادسازندگی از بسیج روئید؛ ولو سازمان بسیج یک سازمان مدونی مثل سالهای بعد نبود، اما فرهنگ بسیج، حرکت بسیج و حقیقت بسیج، منشأ خیرات عظیمی در کشور، در جامعه‌ی ما و در نظام

اسلامی شد. بسیج یک چنین حقیقتی است. بسیج در واقع یک ارتش بی‌رنگِ بی‌ادعای همه گیر در سطح کشور است؛ و این ارتش برای مبارزه‌ی در همه‌ی عرصه‌هاست؛ نه فقط در عرصه‌ی نظامی. عرصه‌ی نظامی یک گوشه‌ی محدودِ گاه‌گاهی است. همیشه که جنگ پیش نمی‌آید. عرصه‌ی حضور بسیج خیلی وسیعتر از عرصه‌ی نظامی است. اینی که من بارها گفتم و تکرار میکنم که نباید بسیج را یک نهاد نظامی به حساب آورد، تعارف نیست؛ بلکه حقیقت قضیه این است. بسیج عرصه‌ی جهاد است، نه قتال. قتال یک گوشه‌ای از جهاد است. جهاد یعنی حضور در میدان با مجاهدت، با تلاش، با هدف و با ایمان؛ این میشود جهاد. لذا «جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل اللّه»؛ جهاد با نفس، جهاد با مال. جهاد با نفس کجاست؟ فقط به این است که توی میدان جنگ برویم و جانمان را کف دست بگیریم؛ نه، یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب تا صبح را روی یک پروژه‌ی تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را نفهمید. جهاد با نفس این است که از تفریحتان بزنید، از آسایش جسمانیتان بزنید، از فلان کار پرپول و پردرآمد - به قول فرنگی‌ها پول‌ساز - بزنید و تو این محیط علمی و تحقیقی و پژوهشی صرف وقت کنید تا یک حقیقت زنده‌ی علمی را به دست بیاورید و مثل دسته‌ی گل به جامعه‌تان تقدیم کنید؛ جهاد با نفس این است. یک قسمت کوچکی هم جهاد با مال است. پس عرصه‌ی بسیج یک عرصه‌ی عمومی است؛ نه مختص یک قشر است، نه مختص یک بخشی از بخشهای جغرافیائی کشور است، نه مختص یک زمانی دونِ زمان دیگری است؛ نه مختص یک عرصه‌ئی دون عرصه‌ی دیگری است. در همه‌ی جاها، در همه‌ی مکانها، در همه‌ی زمانها، در همه‌ی عرصه‌ها و در همه‌ی قشرها، این وجود دارد. این معنای بسیج است. حالا شما تو دانشگاه میخواهید بسیجی باشید. معلوم است که چه کار باید کرد. دانشگاه به چی احتیاج دارد؟ کشور به چی احتیاج دارد؟ چند سالی است ما بحث علم را پیش کشیدیم؛ شما نگاه کنید امروز بسیاری از حسادتها و رقابتها و حسرتها و احساس عقب‌ماندگی‌های دشمنان بین‌المللی ما به خاطر پیشرفت علمی شماست. آنهائی که امروز ملت ایران را تحسین میکنند، به خاطر علمش او را تحسین میکنند؛ آنهائی که دشمنی میورزند به خاطر علم اوست که دشمنی میورزند. پیشرفت علمی شما یک چنین اثری دارد. این تازه در قدم اول است. ما هنوز کاری نکردیم. بله در نانوتکنولوژی، بیوتکنولوژی، بحثهای هسته‌ای، بحثهای هوا - فضا و رشته‌های گوناگون علمی پیشرفتهائی شده که مهم و بزرگ است؛ اما اینها در مقیاس و معیار حرکت علمی یک کشور چیزی نیست. یکی از دوستان گفتند و بنده هم این آمار را دارم، که سرعت پیشرفت علمی و تولید علم در کشور ما یازده برابرِ متوسط دنیاست. این را یک مرکز تحقیقاتی غربی - مستقر در کانادا - با جزئیاتش ذکر کرده است. البته این یازده، متوسطش است؛ در بعضی از قسمتها سی و پنج برابرِ سرعت رشد دنیاست؛ در بعضی جاها هم کمتر است؛ متوسطش میشود یازده برابر. یعنی سرعت پیشرفت علمی ما در طول این ده سال پانزده سال اخیر یازده برابرِ سرعتی است که دنیا داشته؛ این خیلی چیز مهمی است. لکن این آن چیزی نیست که ما توقع داریم و دنبالش هستیم؛ این خیلی کمتر از آن است. این سرعت بایستی با همین شدت ادامه داشته باشد تا ما به تراز مورد نظر برسیم؛ این در دانشگاه لازم است. در دانشگاه پرورش انسانِ در تراز شهید چمران لازم است؛ این را لازم داریم. خب پس استاد بسیجی میداند در دانشگاه بایست چه کار کند؛ این حضور دائم، این حضور بجا و بهنگام، این حضور مخلصانه و مجاهدانه برای استاد بسیجی به این معناهاست که گفته شد. و استاد خیلی نقش دارد. نقش استاد در محیطهای آموزشی نقش بسیار برجسته و مهمی است. استاد فقط آموزنده‌ی دانش نیست؛ بلکه منش استاد و روش استاد میتواند مربی باشد؛ استاد، تربیت کننده است. تأثیر استاد روی شاگرد، علی‌الظاهر از تأثیر بقیه‌ی عوامل مؤثر در پیشرفت علمی و معنوی و مادی متعلم بیشتر است؛ از بعضی که خیلی بیشتر است. گاهی استاد میتواند یک کلاس را، یک مجموعه‌ی دانشجو یا دانش‌آموز را با یک جمله‌ی بجا تبدیل کند به انسانهای متدین. لازم هم نیست حتماً رشته‌ی علوم دینی یا معارف را تدریس کند؛ نه، شما گاهی یک جا در درس فیزیک، یا در درس ریاضی، یا در هر درس دیگری - علوم انسانی و غیر انسانی - میتوانید یک کلمه بر زبانتان جاری کنید، یا یک استفاده‌ی خوب از یک آیه‌ی قرآن بکنید، یا یک انگشت اشاره به قدرت پروردگار و صنع الهی بکنید که در دل این جوان میماند و او را تبدیل

میکند به یک انسان مؤمن. استاد اینجوری است. عکسش هم البته هست. متأسفانه اساتیدی در دانشگاه‌های امروز ما هستند - اگرچه کمند - که درست نقطه‌ی مقابل عمل میکنند - حالا درسشان هرچی هم که است؛ مربوط است یا نیست - و با یک کلمه، این جوان را از آینده‌ی خودش ناامید میکنند، از آینده‌ی کشورش ناامید میکنند، از آینده‌ی حضورش در کشور ناامید میکنند، او را به میراث گذشته‌ی خودش بی‌اعتنا میکنند، او را تشنه‌ی نوشیدن از سرچشمه‌های ناسالم و آلوده‌ی بیگانگان میکنند و رها میکنند. از این قبیل هم داریم. استاد یک چنین نقشی دارد. بنابراین با معنائی که برای بسیج میکنیم، با معنائی که برای استاد میکنیم و با تلقی‌ای که از استاد بسیجی داریم، معلوم میشود که نقش شماها در دانشگاه چقدر نقش حساسی است. وجود این مجموعه برای نظام اسلامی یک نعمت است؛ یک نعمت بزرگ. این همه استاد مؤمن، در هیچ کشوری از کشورهای اسلامی - به طریق اولی غیر اسلامی - وجود ندارد که در کشور ما هست. استاد دانشگاه، دانشمند، متخصص، حرفه‌ای در رشته‌ی خود و مؤمن به خدا و مؤمن به جهاد و مؤمن به راه خدا و اهداف الهی؛ آن هم با این تعداد کثیر و این کمیت. این دیگر در دنیا بی‌نظیر است. این هم از برکات امام بزرگوار است. این را قدر بدانید؛ این را دودستی نگه دارید. این را سامان بدهید؛ اهدافش را مشخص کنید؛ دقیق کنید؛ فعالیتهائی را که استاد بسیجی باید انجام بدهد را شفاف کنید و روشن کنید؛ به معنای واقعی کلمه، فرماندهان این عرصه‌ی عظیمِ جهاد فی‌سبیل‌اللّه باشید. کار بسیار مهمی است. امروز کشور به این چیزها احتیاج دارد. بحث امروز هم نیست، همیشه احتیاج دارد؛ منتها ما امروز در یک برهه‌ی حساس به سر میبریم. اگر من بخواهم آن لبّ تلقی و برداشت خودم را به شما عرض بکنم - که شاید در یک مجال کوتاه، برایش استدلال هم نشود ارائه کرد؛ البته مستدل است، منتها شاید در دو کلمه نشود استدلالی برایش بیان کرد - این است که مراکز استکباری جهانی در مقابله‌ی با حرکت اسلامی که نماد واقعی‌اش جمهوری اسلامی است، دارند آخرین تلاشهای خودشان را میکنند. در بسیاری از عرصه‌ها تلاشهایشان و تدابیرشان به بن‌بست خورده و کار از دستشان در رفته است. این کمربندی که اینها بر دور مسائل جهانی کشیده بودند و حیطه‌بندی‌ای که کرده بودند، در حساسترین نقاط روی زمین یعنی خاورمیانه، این کمربند پاره شده - یا سست شده، حداقلش این است؛ ولی به نظر من پاره شده - و از دستشان در رفته است. خدا مرحوم آ شیخ حسین لنکرانی، روحانی سیاسیِ کهنه‌کار قدیمی را رحمت کند. ایشان سالهای ۵۳ و ۵۴ یا شاید هم زودتر - سالهای اواخر دهه‌ی چهل - وضعیت رژیم طاغوت را تشبیه میکرد به کسی که روی یک گنبدی رفته و یک دستمال ابریشمی هم دستش است که توی آن پر از گردوست؛ و گوشه‌ی این دستمال وا شده، و گردوها همین طور دارد میریزد؛ این میخواهد این گردو را بگیرد، یک گردو از آن طرف می‌افتد، یک گردوی دیگر، یک گردوی دیگر، خودش هم روی گنبد است! بالاخره آدم روی زمین صاف، باز میتواند گردوها را هر جور هست جمع کند. به نظر من امروز نظام سلطه در مواجههی با حرکت اسلامی یک چنین حالتی دارد. جاپایش محکم نیست؛ زیرا بسیاری از شگردهای تبلیغاتیِ استواربنیانِ قدیمیِ اینها برای مردم دنیا رو شده است. امروز در جامعه‌ی آمریکا، خشم عمیق از حضور قدرتمند لابی صهیونیستی بتدریج دارد توسعه پیدا میکند. این نارضائی در بین مردم آمریکا - که مرکز تحرک صهیونیستها و قدرتمندان صهیونیستی و سرمایه‌داران صهیونیست است - بتدریج دارد به وجود می‌آید؛ البته رژیم حاکم در آمریکا بر مردم بسیار سخت میگیرند - یک نوع خاص سختگیری - و آنچنان اینها را مشغول زندگی و گرفتار زندگی میکنند که فرصت سر خاراندن ندارند؛ در عین حال این حالت دارد به وجود می‌آید. این اطلاعات موثق ماست. در کشورهای اروپائی هم به یک نحو دیگر. کشورهای اسلامی که معلوم است. کشورهای خاورمیانه که معلوم است. ملتها حالت نفرت - و بعضاً بغض - نسبت به رژیم ایالات متحده و مجموعه‌ی سلطه در دنیا دارند. این را هم نمیتوانند جمع کنند؛ هی تلاش میکنند، اما نمیتوانند جمع کنند. اگر نظام جمهوری اسلامی در دنیا سر نکشیده بود و طلوع نکرده بود، مشکل آنها به این زودی پیش نمی‌آمد و ممکن بود این مشکل پنجاه سال دیگر برای آنها بُروز پیداکند؛ ممکن هم بود این مشکل به این زودی‌ها پیش نیاید. اما حضور جمهوری اسلامی و ظهور جمهوری اسلامی کار را بر اینها مشکل کرده؛ لذا بشدت دشمنند. دشمنی هم میکنند؛

اما دشمنی دستپاچه و سراسیمه. دشمنی‌ها از این قبیل است. حالا کارهائی که میکنند، تدابیری که میکنند، جنجالهائی که میکنند، تبلیغاتی که دنبالش میگذارند، یک قطعنامه در سازمان ملل، چند قلم تحریم، بعد هم بزرگنمائی تحریمها، بیش از آنچه که واقعیت دارد این تحریمها را اهمیت دادن، بعد تهدید نظامی را هم به صورت احتیاطاً نیم‌بند پشت سرش نگه داشتن، همه به خاطر این است که اینها در مواجههی با این حرکت عظیم و متین و بنیانی اسلامی در کلیه‌ی جهان اسلام، دچار انفعالند. ملت ایران هم پیشرو این حرکتند. البته زحماتی را ایجاد میکنند؛ شکی نیست. در همه‌ی برخوردهای اجتماعی زحمتهائی وجود دارد؛ اما انسان زحمتها را تحمل میکند برای اینکه به منافع بزرگتر و به نقطه‌ی عالی‌تری برسد. امروز اینجوری است. بنابراین، این مقطع از این نظر که گفتم مقطع حساسی است و احتیاج به کار هست، احتیاج به تلاش هست. پس در درجه‌ی اول توی دانشگاه‌ها کار علمی، کار پژوهشی و تحقیقی، کار معنوی و ایمانی، حاکم کردن روحیه‌ی مجاهدت و جهاد بر همه‌ی فعالیتها، قلمهای اصلی‌ای است که باید وجود داشته باشد. و آنگاه سامان دادن به این حرکت. البته اعتقاد من این است که استاد متدینِ علاقه‌مند به کار برای کشور، در سطح کشور مختص به همین مجموعه‌ای که در بسیج اساتید حضور دارند، نیست؛ فراتر از اینهاست. بسیاری هستند کارت بسیج هم ندارند، جزو مجموعه‌ی بسیج اساتید هم نیستند، اما در معنا بسیجی‌اند، در معنا متدین‌اند، در معنا آماده‌اند - البته سطح آمادگی‌ها همیشه یکسان نیست؛ سطح ایمانها یکسان نیست؛ همیشه همین جور بوده، بعد از این هم همین جور خواهد بود - اما داخل در مجموعه‌اند. باید سازماندهی کرد؛ باید نگاه عاقلانه و مدبرانه داشت؛ برنامه‌ها را مشخص کرد؛ هدفها را مشخص کرد. کاری است که باید انجام بگیرد. این بر مجموعه‌ی شماست. آن وقت در عمل فردی، کار تعلیم دانشجویان را، کار حضور در فضای فکری دانشجویان را باید دنبال کنید. اساتید بسیجی میتوانند در دل دانشجویان و در فضای ذهن آنها یک حضور معنوی و هدایتگر و آرامش‌بخش داشته باشند. نقش مهمِ ایجاد بصیرت - هم در خود مجموعه، هم در مجموعه‌ی مخاطب شما که دانشجویان هستند - یکی از کارهای بسیار مهم است. و بصیرت خیلی نقش ایفاء میکند. تمرین حضور. همانی که درباره‌ی شهید چمران گفتم؛ شب تا ساعت یک بعد از نصف شب و بیشتر دنبال کار است، صبح زود - تاریک، روشن - جلوتر از همه توی جبهه است و هرجا لازم هست، حضور دارد. این حضور دائم و بهنگام در هر نقطه‌ای که لازم است را باید تمرین کنیم. همه‌ی ما باید این را یاد بگیریم. اتحاد و یکپارچگی در درون و نیز تزریق اتحاد به مجموعه‌ی جامعه. برادران، خواهران، عزیزان! امروز کشور به اتحاد کلمه خیلی نیازمند است. بنده مخالفم با سخنی و حرکتی و نوشتاری که - حتی اگر با انگیزه‌ی درست و با انگیزه‌ی صادقانه است - موجب شقاق و شکاف میشود؛ بنده موافق نیستم. اگر کسی نظر من را میخواهد بداند، نظر من این است که عرض کردم. ما بایستی انسجام را ایجاد کنیم. ما بایستی تلائم را در مجموعه‌ی این ظرفیت عظیم به وجود بیاوریم. حالا مگر نمیشود این جمعی که شما اینجا نشسته‌اید به بهانه‌های گوناگون به ده تا جمع تقسیم کرد؟ راحت میشود؛ کسانی که رنگ لباسشان این است، کسانی که سنشان این است، کسانی که اهل فلان نقطه‌ی کشورند؛ میشود جدا کرد؛ میشود دیوارکشی کرد. هنر انقلاب این بود که آمد دیوارها را از وسط برداشت. ما توی خانه‌های کوچک کوچک، با دیوارهای بلند زندگی میکردیم و از هم خبر نداشتیم؛ انقلاب آمد این دیوارها را برداشت و این خانه‌های کوچک را تبدیل کرد به یک عرصه‌ی وسیع؛ عرصه‌ی ملت ایران؛ ملت انقلابی. دانشجومان با طلبه بد بود؛ طلبه‌مان با دانشجو بد بود؛ استادمان با بازاری بد بود؛ بازاری‌مان با کشاورز بد بود؛ بین خودمان دیوارکشی کرده بودیم. انقلاب آمد این دیوارها را برداشت. ما حالا باز دوباره بیائیم دیوارکشی کنیم؟! آن هم دیوارهای نادرست و ناحق. نه، مبانی روشن است؛ اصول روشن است؛ جهت روشن است. هر کی در این جهت با این مبانی دارد حرکت میکند، جزو مجموعه است. این را توجه داشته باشید. من بارها گفته‌ام: ظلم نکنیم. این هم یکی از آن اساسی‌ترین کارهاست. ظلم چیز بدی و چیز خطرناکی است. ظلم فقط این نیست که آدم توی خیابان به یکی کشیده بزند. گاهی یک کلمه‌ی نابجا علیه یک کسی که مستحقش نیست، یک نوشته‌ی نابجا، یک حرکت نابجا، ظلم محسوب میشود. این طهارت دل را و طهارت عمل را خیلی بایستی ملاحظه کرد. من این را به نظرم

یک جائی گفتم. پیغمبر اکرم ایستاده بودند یک کسی را که حد رجم زنا را بر او جاری میکردند، میدیدند؛ بعضی‌ها هم ایستاده بودند؛ دو نفر با همدیگر حرف میزدند؛ یکی به یکی دیگر گفت که مثل سگ تمام کرد و جان داد - یک همچین تعبیری - بعد پیغمبر به سمت منزل یا مسجد راه افتادند و این دو نفر هم همراه پیغمبر بودند. توی راه که میرفتند، رسیدند به یک جیفه‌ی مرداری - به یک مرداری، حالا جسد سگی بود، درازگوشی بود، هر چی بود - که مرده بود و آنجا افتاده بود. پیغمبر به این دو نفر رو کردند و گفتند: گاز بگیرید و یک مقداری از این میل کنید. گفتند: یا رسول‌اللَّه! ما را تعارف به مردار میکنید؟! فرمود: آن کاری که با آن برادرتان کردید، از این گاز زدن به این مردار بدتر بود. حالا آن برادر کی بوده؟ برادری که زنای محصنه کرده بوده و رجم شده و اینها درباره‌اش آن دو جمله را گفته‌اند و پیغمبر اینجور ملامتشان میکند! زیادتر نگوئید از آنچه که هست، از آنچه که باید و شاید. منصف باشیم؛ عادل باشیم. اینها آن وظائف ماست. اینجور نیست که ما چون مجاهدیم، چون مبارزیم، چون انقلابی هستیم، بنابراین هر کسی که از ما یک ذره - به خیال ما و با تشخیص ما - کمتر است، حق داریم که درباره‌اش هر چی که میتوانیم بگوئیم؛ نه، اینجوری نیست. بله، ایمانها یکسان نیست، حدود یکسان نیست و بعضی بالاتر از بعضی دیگر هستند. خدا هم این را میداند و ممکن است بندگان صالح خدا هم بدانند؛ لکن در مقام تعامل و در مقام زندگی جمعی، باید این اتحاد و این انسجام حفظ بشود و این تمایزها کم بشود. آنچه که مهم است فراموش نشود، اهداف و شاخصهای اصلی است. این را بارها گفته‌ایم و امروز هم یکی از اساتید محترم، اینجا گفتند؛ استکبارستیزی؛ ایستادگی قاطع در مقابل حرکت کفر و نفاق - نه فقط در کشور، بلکه در سطح جهان - مرزبندی شفاف با دشمنان انقلاب و دشمنان دین؛ اینها شاخص است. اگر کسی مرزبندی شفاف نمیکند، قدرِ خودش را کاهش میدهد؛ اگر گرایش پیدا میکند، از دائره خارج میشود. اینها آن مبانی و آن خطوط اصلی است. حرکت انقلاب، حرکت روشنی است، حرکت رو به جلوئی است و این حرکت ان‌شاءاللَّه ادامه پیدا خواهد کرد. خب ما هم خواستیم حالا مثل این آقایان که بسیجی عمل کردند و این همه مطلب را در پنج دقیقه گفتند، در این مدت طولانی که در اختیار ماست، همه‌ی حرفهامان را بزنیم، لکن می‌بینیم که نه؛ همه را که نشده بزنیم، اما آنچه که لازم بود، به نظرم به عرض رسیده. من بیشتر از این مزاحمتان نشوم. امیدوارم که خدای متعال همه‌ی شما را حفظ کند و موفق بدارد و روزبه‌روز بصیرت شما را بیشتر کند. و ان‌شاءاللَّه شما را هم در جهاد علمی، هم در جهاد عملی، هم در جهاد بصیرت‌پراکنی - در محیط علم و محیط دانشگاه و همچنین در محیط جامعه - روزبه‌روز موفق‌تر کند. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدارمردم بوشهر در روز میلاد امام علی(ع)

بیانات در دیدارمردم بوشهر در روز میلاد امام علی(ع) ۱۳ رجب ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم بنده هم این روز عید سعید را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز بوشهری تبریک عرض میکنم. راه طولانی‌ای را پیمودید و حسینیه‌ی ما را با انفاس معطرِ برآمده از دلهای ولایتمدار معطر کردید. خاطره‌ای که از مردم بوشهر در ذهن تاریخ ماست، خاطره‌ی بسیار روشن و افتخارآمیزی است. همان طور که امام جمعه‌ی محترم (۱) - که بحمداللَّه عالم فرزانه‌ای هستند - اشاره کردند، بوشهر تاریخ روشن و افتخارآمیزی دارد. مردم شجاع و مؤمن در آن منطقه بارها و بارها توانسته‌اند دشمنان این کشور و دشمنان این ملت را به عقب‌نشینی وادار کنند و آنها را مغلوب کنند. نام علمای نام‌آور بوشهر که ایشان اسم آوردند و چهره‌های معروفی هستند، حقاً جزو نامهای درخشان روحانیت شیعه است. نام سردار مؤمن و شجاعی مثل شهید «رئیسعلی دلواری» از نامهائی است که همیشه دلهای مؤمن را که آشنائی به وضع او و مبارزات او داشته‌اند، در سراسر این کشور به خود جذب میکرده است. و خدا را شاکریم که بعد از پیروزی انقلاب، این نامی که سعی میشد پنهان بماند و این چهره ناشناخته بماند، بر سر زبانها افتاد؛ او را شناختند، شخصیت او را ستودند، مظلومیت و شهادت مظلومانه‌ی او را همه دانستند و فهمیدند. البته امروز با آن دوران خیلی فرق کرده است. آن روز عده‌ی معدودی همراه با یک جوان

شجاع ناچار بودنـد در مقابل قـدرت اسـتعماری و اسـتکباری انگلیس، مظلومانه مقاومت کننـد؛ اما امروز رئیسعلی‌های دلواری کم نیستند، تنهـا هم نیستند. این جوانهـای عزیز مـا، این فـداکاران ما، این بسیجیان عرصه‌ی نبرد نظامی و نبرد فرهنگی و نبرد سیاسی، امروز در سراسر کشور گسترده هستند؛ و بوشهر یقیناً یکی از این مراکزی است که چنین انسانهائی را میپرورد و رشد میدهد. بنده فراموش نمیکنم سفری را که چند سال قبل به بوشهر داشتم. من از نزدیک، بروز و ظهور آن روحیه‌ی ایمانیِ عمیق را در مردم شاهد بودم و دیـدم. امروز هم شـما دارید این روحیه را نشان میدهید. و همه بدانند، و شـما جوانان عزیز بدانید؛ روزگار عوض شده است. آن روزی که قـدرتها میتوانستند آزادانه ملتهای این منطقه را تهدیـد کننـد، تحقیر کنند و هر وقت اراده‌شان تعلق گرفت، بیایند نیرو پیاده کننـد و فشار بیاورند، سپری شده است. امروز ملت ایران به عنوان یک ملت مقتدر در دنیا شناخته شده است. مسئله، مسئله‌ی پول نیست، سلاح نیست، ابزارهای تبلیغات نیست که دشـمنان ما هزار برابر ما این چیزها را دارند؛ مسئله، مسئله‌ی ایمان است، عزم راسخ است، بصیرت است، آگـاهی یک ملت به شأن خود، به جایگاه خود و به حق خود است. امروز دست قـدرتهای مستکبر رو شده است. با این همه تبلیغاتی که میکنند، با این همه ابزارهای مدرن تبلیغاتی که در اختیار آنهاست و فضای افکار عمومی دنیا را به خیـال خود در مشت دارنـد، روزبه‌روز آبروی این قـدرتها – و در رأس آنها آمریکا – در نزد ملتها بیشتر بر زمین میریزد، بیشتر رسوا میشونـد و قدر ایستادگی ملتها و برآمدن قدرتهای ملی، بیشتر روشن میشود. آینده مال شـماست، متعلق به شـماست. اقتدار حقیقی، حق ملت ایران است و متعلق به ملت ایران است؛ هیـچ کس هم نمیتوانـد این ملت را از این راهی که در پیش گرفته است، منصرف کنـد. خوب، امروز روز عیـد بزرگی است؛ روز ولادت یک شخصیت بی‌نظیر در تاریخ بشر است؛ که مـا بعـد از وجود مقـدس خاتم‌الانبیاء (صلّی اللَّه علیه و آله)، هیـچ کسی را به عظمت شخصیت امیرالمؤمنین نمیشناسیم. بایـد امروز عیدی بگیریم. عیدی ما درس گرفتن است؛ درس بگیریم. شخصیت امیرالمؤمنین از لحظه‌ی ولادت تا هنگام شـهادت، در همه‌ی این ادوار، یک شخصیت استثنائی است. ولادت او در جوف کعبه است – که نه قبل از آن حضرت و نه بعد از آن حضرت تا امروز چنین چیزی اتفاق نیفتاده است – شـهادت آن بزرگوار هم در مسجد و محراب عبـادت است. بین این دو نقطه هم، همه‌ی زنـدگی امیرالمؤمنین جهاد است و صـبر للَّه اسـت و معرفـت است و بصـیرت است و حرکـت در راه رضـای الهی است. در آغـاز کـودکی، دست تـدبیر الهی، علی‌بن‌ابی‌طالب را به آغوش پیغمبر میسپارد. امیرالمؤمنین (علیه الصّلاهٔ و السّلام) شش ساله بود که پیغمبر او را از خانه‌ی جناب ابی‌طالب به خانه‌ی خود آورد. امیرالمؤمنین در آغوش پیغمبر و در زیر سایه‌ی تربیت آن حضـرت تربیت شـد. در هنگام نزول وحی بر پیغمبر، تنها کسی بود که در حراء، در آن لحظات حساس، در کنار پیغمبر حضور پیـدا میکرد؛ و لقد کنت اتّبعه اتّباع الفصیل اثر امّه». دنبال پیغمبر، بـدون جـدا شـدن از پیغمبر، امیرالمؤمنین دائماً می‌آموخت. خـود حضـرت در نهـج‌البلاغه در خطبه‌ی قاصعه میفرمایـد: «و لقـد سـمعت رنّهٔ الشّیطان حین نزل الوحی». میگوید: من صدای ناله‌ی شیطان را در وقتی که بر پیغمبر وحی نازل شد، شنیـدم. «فقلت یا رسول اللَّه ما هـذه الرّنـهٔ»؛ از پیغمبر پرسیدم: این چه صـدائی بود که من شـنیدم؟ فرمود: «هذا الشّیطان قد ایس من عبادته»؛ این ناله‌ی یأس شیطان بود، از اینکه بتواند مردم را گمراه کند. چراغ هدایت آمد. بعد فرمود: «انّک تسمع ما اسمع و تری ما اری». این، نزدیکی و قرب امیرالمؤمنین به پیغمبر از دوران کودکی است. در دوران کودکی به پیغمبر ایمان آورد، بـا پیغمبر نماز خوانـد، با پیغمبر جهاد کرد، برای پیغمبر فـداکاری کرد. در طول زنـدگی خود، در حیات پیغمبر یک جور، بعد از رحلت پیغمبر هم در ادوار مختلف، برای اقامه‌ی حق، اقـامه‌ی دین خـدا، حفظ اسـلام، همه‌ی تلاش خود را به عرصه آورد. از نظر پیغمبر اکرم، میزان حق، امیرالمؤمنین است. از طریق سنی و شیعه نقل شـده است که: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار»؛ اگر دنبال حقید، ببینیـد علی کجا ایستاده است، او چه میکنـد، انگشت اشاره‌ی او به کدام سو است. زندگی امیرالمؤمنین یک چنین زندگی‌ای است. این نهـج‌البلاغه را بایـد خوانـد و فراگرفت. در دوران اخیر، بسیاری از متفکران و اندیشـمندان غیرمسـلمان – نه فقـط مسـلمانها – با نهج‌البلاغه آشنا شدند؛ کلمات امیرالمؤمنین را خواندند و دیدند؛ حکمتهای مجسم در این بیانات را شنیدند و فراگرفتند و از عظمت

این کلام و صاحب کلام بهت‌زده شدنـد. ما به نهـج‌البلاغه بیش از این بایستی توجه کنیم؛ بیش از این بایـد فرا بگیریم؛ بیش از این بایـد از دریای مواج حکمت امیرالمؤمنین بهره ببریم؛ همه‌ی ابعاد کار را روشن میکنـد، همه‌ی درسـها را به ما میدهد. علمای بزرگ اهـل سـنت دربـاره‌ی این کلمـات تعبیراتی دارنـد که انسـان شـگفت‌زده میشود. امیرالمؤمنین فقـط متعلق به شـیعه نیست؛ همه‌ی اهل اسـلام، همه‌ی کسـانی که دل در گروی محبت اسـلام دارنـد، علی‌بن‌ابی‌طـالب (علیه الصّـلاهٔ و السّـلام) را در قله‌ی عظمت علمی و معنـوی و اخلاـقی و انسـانی و الهی مشاهـده میکننـد. زنـدگی امیرالمؤمنین سـر تـا پـا درس است. آن چیزی که در میـان رفتارهـای امیرالمؤمنین - که شامل همه‌ی خصـلتهای نیک یک انسان و یک زمامـدار است - انسان مشاهـده میکند و برترینِ این خصوصـیات برای امروز مـاست، مسئله‌ی بصیرت‌بخشـی و بصـیرت‌دهی به کسـانی است که نیـاز به بصـیرت دارنـد؛ یعنی روشن کردن فضـا. در همه‌ی ادوار، این شـجاعت بی‌پایان، این فـداکاری عظیم، در خدمت آگاه کردن مردم، عمق دادن به اندیشه‌ی مردم و ایمان مردم به کـار رفته است. در جنـگ صـفین وقتی طرف مقابـل که احسـاس میکرد دارد شـکست میخورد، برای اینکه جنـگ را متوقف کنـد، قرآنها را سـر نیزه کرد، یک عـده‌ای آمدنـد دور امیرالمؤمنین را گرفتنـد و فشار آوردند که باید تسـلیم شوی و جنگ را تمام کنی؛ اینها قرآن را مطرح کردنـد. کار مزورانه‌ای بود، کار عجیبی بود. حضـرت فرمود: شـما اشـتباه میکنیـد؛ شـما اینها را نمیشناسـید. این کسانی که امروز قرآن را به عنوان حَکم مطرح میکنند، به قرآن اعتقاد ندارند. من اینها را میشناسم. «انّی عرفتهم اطفالا و رجالا»؛ من دوره‌ی کودکی اینهـا را دیـدم، دوره‌ی بزرگی اینهـا را هم دیـدم. «فکـانوا شرّ اطفـال و شرّ رجال»؛ بـدترین‌ها بودنـد. اینها به قرآن اعتقـادی ندارنـد. وقـتی در تنگنـا گیر میکننـد، قرآن را مطرح میکننـد. البته آنهـا گـوش نکردنـد، اصـرار ورزیدنـد و دنیـای اسـلام خسارتش را خورد. امیرالمؤمنین اهل بصـیرت دادن است. امروز ما به این بصیرت احتیاج داریم. امروز دشمنان دنیای اسلام، دشمنان وحـدت اسـلام، با ابزارهای دین وارد میشونـد، با ابزارهای اخلاق وارد میشوند؛ باید هشـیار بود. آنجائی که میخواهند افکار عمومی مردم غیرمسلمان را فریب بدهند، نام حقوق بشر را می‌آورند، نام دموکراسی را می‌آورند؛ آنجائی که میخواهند افکار عمومی دنیای اسـلام را فریب بدهنـد، نام قرآن را می‌آورنـد، نام اسـلام را می‌آورند؛ در حالی که نه به اسـلام و قرآن اعتقادی دارند، نه به حقوق بشـر اعتقادی دارند. این را امت اسـلامی باید بداند. ملت ایران در طول این سـی سال، سـی و یک سال اینها را آزموده است؛ امروز هم بایـد بـدانیم، همه‌ی ما بایـد بـدانیم. امیرالمؤمنین در آن لحظه‌ی فریب و فتنه، به دوسـتان خود نهیب میزند: «امضوا علی حقّکم و صـدقکم»؛ این راه حقی که در پیش گرفتیـد، این حرکت صادقانه‌ای که داریـد انجام میدهید، این را از دست ندهید و رها نکنید؛ با حرفهای فتنه‌گران و فتنه‌انگیزان، در دل شـما تزلزل به وجود نیاید؛ «امضوا علی حقّکم و صدقکم»؛ راهتان راه درستی است. خاصیت دوران فتنه - همان طور که بارها عرض کرده‌ایم - غبارآلودگی است، مه‌آلودگی است. نخبگان گاهی دچار خطا و اشـتباه میشوند. اینجا شاخص لازم است. شاخص، همان حق و صـدق و بیّنه‌ای است که در اختیار مردم قرار دارد. امیرالمؤمنین مردم را به آن ارجاع میـداد. امروز ما هم محتاج همان هستیم. اسـلام به ما میگویـد بایـد جامعه‌ی اسـلامی با دسـتور اسـلام اداره و هدایت شود و زندگی کنـد. اسـلام میگوید با دشـمنان متعرض بایستی با قدرت برخورد کرد؛ باید مرزبندی روشن و شـفاف با آنها به وجود آورد. اسـلام میگویـد فریب دشـمنها را نبایـد خورد. این، خط روشن امیرالمؤمنین است؛ امروز هم ما همین خط روشن را احتیاج داریم. البته ملت ایران به برکت انقلاب، ملت هشـیاری هسـتند. بسـیاری از معضـلات این کشور، با بصـیرت مردم حل شـده است. خیلی اوقات انسان مشاهـده میکنـد که توده‌ی مردم حقایق را از بعضـی از خواص و نخبگان بهتر می‌بیننـد و بهتر میفهمنـد؛ چون تعلقاتشان کمتر است. ایـن از نعمتهـای بزرگ اسـت. برادران و خـواهران عزیز من! شـما بدانیـد، همه‌ی ملت ایران هم بداننـد؛ ملت ایران در راه حرکت به سمت آرمانهـای والاـی اسلامی، ثبـات قـدم خود را نشان داده است و این ثبات قـدم را به توفیق الهی و به فضل الهی حفظ خواهد کرد. ملت ایران میخواهنـد در زیر سـایه‌ی اسـلام، یـک ملت سـعادتمند، مرفه، باکمال، بااخلاق و دارای عزت و اقتـدار باشـند. ملت ایران در این راه حرکت کرده‌انـد، پیشـرفت کرده‌انـد و کارهـای بزرگی انجـام داده‌انـد. آنچه که امروز در وضع کنونی ما مشاهـده

میکنید - این پیشرفتها، این توانائی‌ها، این امکانات فراوان، این مسجل شدن و حتمی شدن شعارهای اصلی انقلاب - اینها آسان به دست نیامده است؛ ملت ایران اینها را با توانائی‌های خودشان، با بصیرت خودشان به دست آوردند و به توفیق الهی این راه را ملت ایران ادامه خواهند داد. آینده متعلق به ملت ایران است. کید دشمنان و مکر بدخواهان نخواهد توانست این ملت را از این راهی که در آن حرکت میکند، منصرف و منحرف کند. جوانهای ما امروز بصیرتشان بحمداللّه بصیرت بسیار خوبی است. در عرصه‌های مختلف، جوانهای ما کارهای بزرگی را دارند انجام میدهند؛ این را بایستی روزبه‌روز بیشتر کرد. این ثبات قدم را، این ایستادگی را، این التئام و همبستگی ملی را بایستی روزبه‌روز بیشتر کرد. تمسک به شعارهای اسلام و تمسک به قرآن و تمسک به سیره‌ی اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) و به کلمات امیرالمؤمنین روزبه‌روز باید بیشتر شود. ان‌شاءاللّه جوانهای ما آن روزی را خواهند دید که دشمنان گردن‌کلفتِ زورگوی بین‌المللی و جهانی احساس کنند که دیگر به ملت ایران نمیتوان زور گفت. خداوند به ملت عزیزمان و مسئولین دلسوز و خدمتگزارمان کمک کند تا با تلاش مخلصانه‌ی خود، این هدف را هرچه نزدیکتر کنند و با اعمال خود ان‌شاءاللّه زمان آن را هرچه زودتر فراهم بیاورند. امیدواریم خداوند متعال شما را حفظ کند، تأیید کند و این زحمتی که کشیدید و این راه طولانی را طی کردید، ان‌شاءاللّه مأجور باشید. به همه‌ی مردم عزیز استان بوشهر هم من به وسیله‌ی شما سلام و اظهار ارادت خود را اعلام میکنم. ان‌شاءاللّه خداوند از شما راضی باشد، روح مطهر امام بزرگوارمان از شما شاد باشد و امیدواریم خداوند شهدای عزیز ما را و شهدای عزیز و گرانقدر مردم بوشهر را با اولیائشان محشور کند. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) حجةالاسلام والمسلمین صفائی بوشهری

بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه

بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه با حضور خانواده‌های شهدای هفتم تیر بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! هم مسئولان محترم قوه‌ی قضائیه، و هم برادران و خواهران بازمانده‌ی شهدای عزیز و سرافراز هفتم تیر. یک جمله عرض کنیم راجع به آن شهادت بزرگ و پر اثر، یک جمله هم درباره‌ی قوه‌ی قضائیه عرض خواهیم کرد. خاصیت طبیعی شهادت، ایجاد برکت و تداوم و گشایش در حرکت به سمت تعالی و کمال است. اینکه خداوند متعال در قرآن شهید را زنده معرفی میکند و در عرف اسلامی و اصطلاح متشرعه به کشته‌ی راه خدا - شهید یعنی شاهد، ناظر و حاضر - این به این معناست که خون شهید ضایع نخواهد شد؛ شخصیت شهید که تبلور همان آرمانهای او و آرزوهای اوست، از میان مردم رخت بر نخواهد بست؛ این خاصیت شهادت است. آن کسانی که این حقیقت را از بن دندان درک کرده‌اند و تصدیق کرده‌اند، برای آنها کشته شدن در راه خدا به هیچ وجه ضایعه به حساب نمی‌آید؛ بلکه یک افتخار است، یک اقبال بزرگ است؛ آن را میخواهند، آن را از خدا میطلبند؛ آن را مثل یک حاجت بزرگ، در ذکر و مناجاتِ خودشان با خدا مطرح میکنند. به گمان من، از جمله‌ی برترینهای این راه، شهدای هفتم تیر بودند. بسیاری از اینها را ما از نزدیک میشناختیم؛ یا در جریان مبارزات، یا در جریان حوادث بعد از پیروزی انقلاب، اینها را آزموده بودیم، دیده بودیم، شناخته بودیم؛ حقیقتاً جان، بر کف دست داشتند و آماده‌ی شهادت بودند. اگر به آنها خبر میرسید که در این راه شهید خواهند شد، نه فقط مرعوب نمیشدند، خائف نمیشدند، بلکه خرسند میشدند؛ بشارتی بود برای آنها. در رأس همه‌ی آنها هم، شهید بزرگوار و عزیز ما، شهید آیةاللّه بهشتی بود؛ یک انسان معتقد، مؤمن، مخلص، صادق، جدی در کار؛ آنچه میگفت، معتقد بود؛ و به آنچه معتقد بود، در عمل ملتزم بود. خطر را هم میشناخت؛ میدانست میدان، میدان مین است. هر آنی، هر ساعتی بیم از دست دادن جان هست؛ لیکن در عین حال بی‌محابا، با نگاه به هدف، در این راه پیش میرفت و نمیهراسید. یکی از خصوصیات این شهید عزیز این بود. منطقی بود، پایبند به اصول و مبانی بود؛ یک اصولگرای به معنای حقیقی کلمه محسوب میشد. بر سر اصول با کسی ملاحظه نمیکرد. ما میدیدیم؛ بعضی‌ها سعی میکردند با حیله و ترفند و

روشهای متعارف و معمول، او را جذب کنند یا از مواضع خود تنزل بدهند، او را وادار به مماشات کنند؛ لیکن او بر سر مواضع خود محکم ایستاده بود. شخصیتهای تاریخی و اثرگذار، اینجور شکل میگیرند؛ اینجور در جامعه ظهور میکنند و ماندگار میشوند؛ «انّ الّذین قالوا ربّنا اللَّه ثمّ استقاموا»۱. گفتن، آسان است؛ عمل کردن، دشوار است؛ استمرار عمل، بمراتب دشوارتر است. بعضی فقط میگویند؛ بعضی این گفته را در عمل هم نشان میدهند، اما نمیتوانند در مقابل حوادث عالم، در مقابل طوفانها، در مقابل تمسخرها، در مقابل طعنه‌زدنها، در مقابل دشمنی‌های غیرمنصفانه طاقت بیاورند، لذا متوقف میشوند؛ بعضی به این اکتفاء هم نمیکنند که متوقف بشوند، عقبگرد میکنند؛ می‌بینید دیگر. آن کسی که میگوید، از سر اعتقاد خالص و جازم؛ و می‌ایستد بر سر گفته‌ی خود، از سر تصمیم مؤمنانه و شجاعانه؛ و استمرار میدهد این حرکت را با صبری که خدای متعال در قرآن فرموده است: «و اللَّه یحبّ الصّابرین»۲ - مایه‌ی محبت خدای متعال است - این ارزش پیدا میکند؛ این میشود شخصیتی که نام او اثر میگذارد، راه او برای رهروان دستور راه میشود و چهره‌ی او باقی میماند. رحمت خدا بر شهید بهشتی؛ رحمت خدا بر آن کسانی که با او به شهادت رسیده‌اند؛ رحمت خدا بر شهدای راه اسلام. و اثر نقد و فوری این شهادت این بود که نظام اسلامی در آنِ واحد، هم خلوص بیشتری پیدا کرد، هم حقانیت او ثابت شد، هم واقعیت او در جامعه استقرار پیدا کرد. خاصیت این شهادت، این بود. نقابها از چهره‌ها افتاد، منطق مستحکم جمهوری اسلامی و منطق امام بزرگوار تثبیت شد و نظام نوپای جمهوری اسلامی، آن روز استحکام پیدا کرد؛ توانست حرکت کند. در آن شرائط دشوار، در حالی که دشمن - دشمن نظامی، متجاوز - خود را در بخش مهمی از منطقه‌ی حساس خاک جمهوری اسلامی پهن کرده بود - ببینید چه شرائطی بود آن شرائط دشوار، و چه حادثه‌ی بظاهر تکان‌دهنده‌ای بود - اما این شهادت، چه تأثیر سازنده و عظیمی را بر انقلاب گذاشت. عزیزان من! تا وقتی در قاموس ما، در فرهنگ ما، در منطق ما، شهادت بر همین سطح از اعتبار وجود داشته باشد، بدانید هیچ قدرتی - چه قدرتهای مستکبر کنونی، و چه بمراتب قوی‌تر از اینها - نخواهد توانست بر جمهوری اسلامی و ملت ایران فائق بیاید. و اما در باب قوه‌ی قضائیه. حقیقتاً یک بخش فوق‌العاده حساس از نظام کشور، قوه‌ی قضائیه است. در همه جای دنیا همین است؛ نقش دستگاه قضا، یک نقش تعیین کننده و حیاتی است؛ لیکن در نظام جمهوری اسلامی که مبنای نظام و مشروعیت نظام متکی است به حق و عدل - این پایه‌ی اساسی نظام ماست - دستگاه قضا حساسیت مضاعفی پیدا میکند. خوب، در باب مسائل دستگاه قضا، در این دیدارهای سالیانه مطالب زیادی ما عرض کرده‌ایم، رؤسای محترم قوه هم بیان فرمودند. دیروز هم در اجتماع خوبی که در قوه‌ی قضائیه بود - بنده مختصری از آن را در تلویزیون مشاهده کردم - رؤسای محترم سه قوه مطالب خوبی، مطالب درستی بیان کردند. البته حرفهای زیبا یک مسئله است، امکان تحقق آنها، بعد تحقق آنها، بعد استمرار آنها، یک مسئله‌ی دیگری است که احتیاج به جدّ و جهد دارد. بحمداللَّه امروز قوه‌ی قضائیه شرائط خوبی دارد. رئیس محترم قوه، شخصیت عالم، مجتهد، فاضل، آگاه، برخوردار از نیروی جوانی و توانائی‌های بسیار؛ که خوب، در این مدت کوتاهی هم که این مسئولیت به ایشان محول شده است، انسان مشاهده میکند که بسیاری از خواسته‌ها و کارهائی که قانون از قوه‌ی قضائیه انتظار دارد، یا واقع شده است، یا به واقع نزدیک شده است؛ اینها همه امیدبخش است. همان طور که اشاره کردند، مجموعه‌ی مسئولان ارشد قوه‌ی قضائیه، مجموعه‌ی پاک، سالم، خوش‌سابقه، وارد و صمیمی‌اند؛ این چیزی است که انسان را امیدوار میکند. در سطح قوه هم بحمداللَّه قضات فاضل، روشن‌بین، شجاع و درست کردار کم نیستند؛ اینها همه حقایقی است که وجود دارد. به مرور زمان نقاط کور شناخته شده است، کارهای لازم دانسته شده است، برنامه‌ریزی‌های خوبی انجام گرفته است یا نیاز به آنها احساس شده است؛ اینها همه امیدبخش است. لیکن زمینه‌ی وجود امید و خوشبینی باید منجر بشود به یک تحرک وسیع و جدی، برای اینکه این امید ثمر بدهد؛ واقع قوه‌ی قضائیه خودش را نشان بدهد. بارها عرض کرده‌ایم: باید قوه‌ی قضائیه به وضعیتی برسد که در سطح کشور، هر جائی، هر کسی احساس مظلومیت کرد، به خود نوید بدهد که میروم سراغ قوه‌ی قضائیه، حق خود را میگیرم و مظلومیت خود را برطرف میکنم. این امید باید در دل همه‌ی آحاد این کشور به وجود بیاید. البته این

امیـد آسان به دست نمی‌آیـد؛ باید به قدری مراجعاتِ دادخواهانه با نتائج عادلانه و منصـفانه همراه بشود که بتدریج این امید در دل مردم به وجود بیایـد. البته مـا نمیخواهیم قوه‌ی قضـائیه‌ی امروز را با قوه‌ی قضائیه‌ی قبل از انقلاب و دوران طاغوت مقایسه کنیم؛ آن کسانی که آن روزها را دیده‌انـد، میداننـد؛ آن روز جائی که هیـچ امیدی به روی انسان نمیگشود، قوه‌ی قضائیه بود؛ اینجور نبود که کسـی احساس کنـد که به این در مراجعه خواهـد کرد و دلخوش از آنجا برخواهد گشت؛ نه، در متن قوه‌ی قضائیه، کار غیرعادلانه، ناشـی از بی‌توجهی، ناشی از بی‌تقوائی، به قدری زیاد بود که کسی در قوه‌ی قضائیه هیچ امیدی نداشت، مگر به مدد پارتی و پول و زور و از این چیزهـا؛ بنـابراین مـا نمیخواهیم قوه‌ی قضـائیه‌ی خودمـان را با آن مقایسه کنیم و دلخوش شویم که خوب، ما بحمـداللَّه امروز قضـات فاضـلی داریم، قضـات منصـفی داریم، کارهـای خوبی انجـام میگیرد؛ مـا میخواهیم قوه‌ی قضائیه را مقایسه کنیم با آن وضـعیتی که شایسـته‌ی نظام جمهوری اسـلامی است. این، تلاش لازم دارد. یکی از تلاشها همین است که عناصر مؤمنی و عالمی و باانصـافی به قوه‌ی قضـائیه جـذب شونـد. البته نیروی انسـانیِ خوب در داخـل قوه احتیـاج دارد به نظارت از موضع بالا و مـدیریت بر کارکردها. انسانِ خوب در معرض لغزش و انحراف قرار میگیرد. اینجور نیست که انسانهای خوب، همیشه خوب باقی خواهنـد ماند؛ نه، امتحانها برای همه هست؛ باید مراقب امکان لغزشها در همه‌ی احوال بود. این یک جریان است؛ جریان نیروی انسانی؛ که خوب، اهمیت هم دارد. آن چیزی که اهمیتش از مسـئله‌ی نیروی انسـانی کمتر نیست، مسـئله‌ی ساختار دیوانی قوه‌ی قضائیه است. دائم باید به دنبال نو کردن ساختارها و به‌روز کردن وضـعیت قوه در مجموع ساختاری آن بود. عرض نمیکنیم که ما ثبات را از سازمان قوه‌ی قضائیه بگیریم؛ نه، ثبات و اسـتقرار، در عین نگاه نقادانه به شـیوه‌های دیوان‌سالاری غلط، که بعضاً میراث گذشته است و بعضاً تقلید از کشورهای اروپائی است، آن هم از روشـهای منسوخ آنها. این نکته‌ی مهمی است؛ باید به این توجه کرد. گاهی ساختارها جوری است که کار مرافعه را مشـکل میکنـد، نتائج را غیر اطمینان‌آور میکنـد، انسانهای خوب را در خود غرق میکند. این هم یک مسـئله است، که یک جریانی است؛ بایـد دائم توجه داشت. یکی هم مسئله‌ی قوانین است. قوانین و مقررات در داخل قوه‌ی قضائیه بایستی مورد توجه قرار بگیرد، مورد تجدیـدنظر قرار بگیرد، قوانین لازم به میدان بیاید. البته ما اطلاع داریم که آئین دادرسـی و قوانین جزا، بـا تفصـیل فراوان، در چرخه‌ی تصویب قرار دارد؛ این بـایستی به کـل قوانین تعمیم پیـدا کنـد. گاهی یک قانون غلطِ باقیمانـده‌ی از دوران طـاغوت - دورانی که اسـاس قوه‌ی قضـائیه بر مبنـای غلطی بود - مشـکلاتی را ایجـاد میکنـد. تعـارض در قوانین، مشـکلات گونـاگونی را برای دادگاه‌هـا به وجود می‌آورد. سـال گذشـته عرض کردیم؛ عـدم انطبـاق احکـام دادگاه‌های بـدوی با دادگاه‌های بعدی، بسیاری‌اش ناشـی از همین مشـکلات است؛ اینها بایستی اصلاح بشود. البته کار سنگین و عظیمی است. یکی از چیزهائی که در مجموعه‌ی قوه‌ی قضائیه لازم است، عبارت است از عدم دخالت حب و بغضها و جریان‌سازی‌های سیاسی در درون قوه‌ی قضائیه. یکی از خطرات بزرگ همین است که جوسازی‌های سیاسی اثر بگذارد بر روی مجرای صحیح قضاوت، و بر روی ذهن قاضی، و بر روی ذهن بازپرس، و مجموعه‌ی چرخه‌ی رسیدگی به پرونده‌ها. خوب، جوسازی سیاسی میشود، روزنامه مینویسد، رادیوهای بیگانه میگوینـد، دشـمن میگویـد، جناحهای مختلف حرف میزننـد؛ اینها نبایـد اثر بگذارند. یکی از مشـکل‌ترین کارهای قوه‌ی قضائیه این است که تحت‌تـأثیر جریان‌سازی‌هـا قرار نگیرد؛ این همـان «اعـدلوا هو اقرب للتّقوی»۳ است که تلاوت کردنـد. آیه میفرمایـد: «و لا یجرمنّکم شـنئان قوم علی الّا تعـدلوا»۴؛ یعنی احساسـات بر شـما غلبه نکنـد؛ دشـمنی‌ها - حالاـ آیه‌ی شـریفه دشـمنی را گفته است، دوستی هم همین جور است - در حکم شـما و قضاوت شـما تأثیر نگذارد و شـما را از جاده‌ی عدل منصرف نکند؛ «اعدلوا هو اقرب للتّقـوی». تقـوا یعنی همـان مراقبت؛ مراقبت از خود، مراقبت از مسیر، مراقبت از در نیفتـادن و دچـار نشـدن به مشـکلات. میفرمایـد: اینجوری است که شـما از چنـگ مشـکلات رهـائی پیـدا میکنیـد؛ اینجوری است که در این خارزار عجیب و غریب، میتوانیـد راه را درست طی کنیـد و بـدون آسـیب جلو برویـد؛ «اعـدلوا هو اقرب للتّقوی». یـک مصـداق و نمونه هم این است که جوّ سیاسیِ اعمال شده‌ی با دستهای مختلف، روی قوه‌ی قضائیه اثر نگذارد. البته کار آسانی نیست؛ گفتنش آسان است، اما عمل کردنش بسیار دشوار

است؛ این را انسان باید منصفانه تصدیق کند. اگر این شد، آن وقت مردم در مقابل قوه‌ی قضائیه و اقدام و تصمیم قوه‌ی قضائیه احساس اقتناع میکنند، احساس قناعت ذهنی میکنند؛ ولو ممکن است از این حکم در دل راضی هم نباشند، اما قانعند. اگر بخواهیم تشبیه ناقصی بکنیم، مثل این داوری‌های میادین ورزشی است. وقتی داور گفت این درست است و این غلط است، همه در مقابلش تسلیم میشوند. ممکن است بعضی بداخلاقی کنند، اما بداخلاقی محسوب میشود؛ همه قبول کرده‌اند. البته آن داوری با این داوری، زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ لیکن باید یک چنین حالتی به وجود بیاید و مردم احساس کنند که این داوری و این قضاوت، متخذ و مستنبط از متن حقیقت است؛ ذهنیات و جریانات و گرایشهای سیاسی و غیر سیاسی و حب و بغضها دخالتی ندارد. اگر مردم این را احساس کردند، ممکن است نتیجه‌ی حکم برایشان راضی کننده نباشد، اما بالاخره متقاعد میشوند؛ میگویند خیلی خوب. این حالت متقاعد شدن، این قبول ذهنی در جامعه، خیلی خوب است و برای قوه‌ی قضائیه یک فرصت بزرگی است. البته این هم باید باشد که همه‌ی دستگاه‌های کشور از قوه‌ی قضائیه حمایت کنند تا قوه‌ی قضائیه بتواند در این میدان، بدون نظر عمل کند؛ همان طور که در این تصویرهائی که وجود دارد - که حالت نمادین برای قوه‌ی قضائیه قرار داده‌اند - چشم او را بسته‌اند. البته این چشم بستن، به معنای چشم بستن بر روی واقعیت نیست؛ به معنای این است که دوست و دشمن، مدعی و مدعی‌علیه از نظر او نادیده هستند؛ شخصیت و خصوصیت شخصی‌شان ملحوظ نیست. این باید حفظ بشود؛ البته کار بسیار دشواری است. اگر این شد، برای پیشرفت جامعه، یکی از بزرگترین وسیله‌هاست؛ از برترین امکانات برای نظام جمهوری اسلامی است؛ ما را پیش خواهد برد؛ کشور را حقیقتاً در مسیری که به سمت هدفها پیش میرود، کمک خواهد کرد؛ این کار بزرگی است. البته توجه به خدای متعال، توسل به پروردگار عالم، تذکر ثواب الهی و اجر الهی برای مخلصان، اعتماد به خدای متعال، نداشتن سوءظن به خدای متعال، به همه‌ی دست‌اندرکاران کمک خواهد کرد که بتوانند ان‌شاءاللَّه این کار بزرگ را انجام دهند. ایام، مصادف است با ماه مبارک رجب؛ ماه دعا، ماه توسل، ماه تضرع، ماه آماده شدن دلها ان‌شاءاللَّه برای ورود به ساحت رمضان. اینکه در این ماه این دعاها توصیه شده است، این اعمال توصیه شده است، این استغفار توصیه شده است، بی‌جهت نیست. دعا همیشه خوب است، هر دعائی را همیشه میشود خواند؛ اما این دعا را برای روزهای ماه رجب، یا برای ایام خاصی از ماه رجب به ما توصیه کرده‌اند؛ پیداست خصوصیتی در این ماه هست، خصوصیتی در این ایام هست؛ از این خصوصیات باید استفاده کرد. ان‌شاءاللَّه به خدای متعال متوسل بود، متضرع بود، کمک خواست، تکیه کرد، اعتماد کرد؛ خداوند متعال هم ان‌شاءاللَّه کمک خواهد کرد. امیدواریم ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مبارک امام از همه‌ی شما راضی باشند و ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) ان‌شاءاللَّه شامل حال همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز و مسئولان محترم باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) فصلت: ۳۰؛ «در حقیقت، کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس ایستادگی کردند...» ۲) آل‌عمران: ۱۴۶ ۳) مائده: ۸ ۴) همان

بیانات در دیدار هنرمندان و دست‌اندرکاران صداوسیما

بیانات در دیدار هنرمندان و دست‌اندرکاران صداوسیما با حضور رئیس و گروهی از کارگردانان، نویسندگان، هنرمندان و دست‌اندرکاران مجموعه‌های نمایشی سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید دوستان عزیز، برادران، خواهران، هنرمندان برجسته و حقیقتاً مغتنم. به نظرم میرسد که تاکنون با اینچنین جمع خوش‌ترکیبی بنده روبه‌رو نشدم، که بشنوم از مجموعه‌ی نظرات، و ببینم چهره‌های محبوبی را که اسم آنها یا خود آنها را فقط روی صفحه‌ی تلویزیون دیدیم. خوب، امروز بحمداللَّه این فرصت دست داد؛ خیلی از شما دوستان خوب را از نزدیک دیدیم و بیاناتتان را شنیدیم. گفت: «به چشم، آنچه شنیدم ز داستان، دیدم». دیدن شما دوستان برای من جالب است. مطمئن باشید اگر وقت بود، من حوصله داشتم که چند ساعت دیگر بنشینم و حرفهای تعداد بیشتری از شما را، و شاید همه‌ی آنهائی که میخواستند حرفی بزنند، حرفهایشان را بشنوم. بنده

از شنیدن این حرفها بهره‌مند میشوم. انسان چیزهائی در ذهن دارد، تصور میکند؛ آنها را میتواند تصحیح کند، یا نکاتی را که فکر میکند مغفولٌ‌عنه است، منتقل کند. وقت کم است؛ یعنی من مجال ندارم که همه‌ی آن چیزهائی را که اینجا یادداشت کرده‌ام - که خیلی هم زیاد است - عرض کنم؛ چون انتهای وقت ما طبعاً هنگام اذان ظهر است، که وقتی اذان بشود، من ناچار از شما جدا میشوم. تقریباً بیست و پنج دقیقه یا نیم ساعتی وقت هست، که من مطالبی عرض میکنم. علت اینکه من میگویم آماده هستم و حوصله دارم از شماها بشنوم، این است که به نظر من تلویزیون، صدا و سیما و بخصوص بخش هنر نمایشی - بخش سریال و فیلم - امروز برای ما از همیشه مهمتر است. من به هیچ وجه یک نگاه مسامحی و گذرا و باری به هر جهتی نسبت به تلویزیون ندارم. هنرهای نمایشی خیلی مهمند؛ ابعاد تأثیرگذاری و فرهنگ‌سازی هنرهای نمایشی خیلی وسیع است و امروز ما به عنوان یک ملتی که چون زنده است، چون حرف دارد، چون احساس هویت و وجود میکند، پس دشمنهای بزرگی هم دارد، مواجهیم با دشمنی‌هائی از راه‌های مختلف، به شیوه‌های مختلف و از جمله به شیوه‌ی استفاده‌های هنری و بیش از همه، هنر نمایش. این نشان میدهد که ما به عنوان یک ملت زنده، به عنوان یک مجموعه‌ای که در دنیا حرفی برای گفتن داریم و هدفی داریم، چقدر باید روی مسئله‌ی هنرهای نمایشی اهتمام بورزیم و سرمایه‌گذاری مادی و معنوی کنیم. لذا من حقیقتاً به این موضوع اهمیت میدهم. امروز صدا و سیما نقش بسیار مهم و همچنین تکلیف بزرگی دارد. شما دوستان عزیز هم که یکی از حساس‌ترین بخشهای صدا و سیما در دست شماست، نقش بسیار مهمی در حال و آینده‌ی کشورتان دارید. ما صدا و سیما را عمده‌ترین مرکز هدایت فکری میدانیم. اینکه امام گفتند دانشگاه بزرگ کشور است، نخواستند تعارف کنند؛ حقیقتاً همین جور است؛ یک دانشگاه بزرگ است. ما میخواهیم از این قله، از این سرچشمه، زلال معارف درست الهی و انسانی و سیاسی و درسهای گوناگون زندگی به سمت مردم سرازیر شود؛ این آن انتظار ماست از صدا و سیما. خوب، حالا شما ببینید در این عرصه چه کار میخواهید بکنید. البته این نظراتی که گفته شد، حدس هم میزدم که دوستان همین حرفها را بزنند - یعنی برای من غیر منتظره نبود - مطالبی که گفتید، بعضی یا بسیاری‌اش را میدانستم و به شما حق میدهم از نبود امنیت روحی در هنگام ساخت یک اثر هنری، یا داشتن دغدغه‌ی ناامنی، یا مواجه شدن با انتقاد، یا به قول یکی از دوستان، حتّی مواجه شدن با عامل قضا و دستگاه قضا و پلیس و اینها؛ منتها اینجا یک چیزی وجود دارد و آن این است که شماها هنرمندید و هنرمند ظریف است. امثال بنده که آدمهای پوست‌کلفتی هستیم، اگر قرار بود این ظرافتهائی که شماها را اینجور نگران میکند و میلرزاند و به شِکوه و شکایت وادار میکند، ماها را هم این نگرانی‌ها از میدان در ببرد، حالا وضع جور دیگری میشد. خوب، در حالی که بنده با هنرمندها از شکلهای مختلف - بیشتر، هنرمندهای عرصه‌ی شعر و ادبیات و قصه و این حرفها - از دوران جوانی تا حالا- زیاد سر و کار داشتم و لطافت و ظرافت روح اینها را میدانم، چه جور من از شما بخواهم و بگویم که آقا به این انتقادها توجه نکنید؛ کار خودتان را بکنید؟ خوب، میگویند، بگویند. بالاخره باب انتقاد باز است. حالا شما ببینید؛ مثلاً همین سریال «یوسف پیامبر». سریالی ساخته شده که تمام جهات شرعی و رعایتهای گوناگون در آن ملاحظه شده. شرح حال یک پیغمبر هم هست. مبنای کار هم مبنای عفاف است، نه مبنای رائج در فیلمهای دنیا؛ عشق و شهوت و این چیزها. بعد هم اینجور با استقبال در همه‌ی دنیای اسلام - شاید بعضی از جاهای دنیای غیر اسلام - مواجه شده. خوب، توی روزنامه انتقاد نوشتند، بد گفتند، بصراحت ایراد گرفتند، مشکلات دیگر هم درست کردند؛ بالاخره این چیزها هست. من میخواهم به شما عرض کنم؛ خیلی دغدغه‌ی این را که حالا- انتقاد میکنند و حرف میزنند و میگویند، نداشته باشید. اگر بنا باشد این دغدغه‌ها را ملاحظه کنید؛ دغدغه‌هائی که بعضی‌اش هم شاید واقعی نباشد - یعنی همان روح لطیف هنرمند است که تصور میکند - در واقع توهّم دغدغه است، حقیقتاً امکان کار گرفته میشود؛ این را من تصدیق میکنم. لذا نباید خیلی بر سر این دغدغه‌ها و این نگرانی‌ها درنگ کنید. این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه این است که واقعاً خط قرمزهائی هست که باید رعایت شود. یک جاهائی عبور از برخی از خطوط قرمز اخلاقی - منظورم خطوط قرمز سیاسی هم خیلی نیست؛ عمدتاً انسان نگران اخلاق و دین و این چیزهاست - در بعضی از فیلمها و

سریالها لزومی ندارد. انسان نگاه میکند، می‌بیند این سریالِ خوش‌ساخت و خوش‌مضمون اگر این زائده را نداشته باشد، هیچ زیانی به این سریال نمیرساند؛ از این قبیل هم ما داریم. بعضی از ارتباطات عشقی دختر و پسر که توی فیلمها منعکس میشود، بد است، بدآموز است. این فرق میکند با آن چیزی که فرض کنید در سریال «اغماء» وجود داشت؛ کسی اول یک توهّم یا تصوری به ذهنش می‌آید، آخر سریال میفهمد نه، این اشکال نداشته. بله، این حق با شماست. اما اینکه شما نوع برخورد یک زن و مرد را، یک عشق غلط را - این عشقهای مثلث و مربع را - توی فیلم بیاورید، این مضر است؛ این را کاریش نمیشود کرد. کاری کنیم که اینها توی فیلمها نیاید. حالا این یک اشکال. فرض کنید فیلمی هست که ظاهر و قالب و پز انتقاد دارد - چون انتقاد چیز خوبی است دیگر - اما در واقع انتقاد نیست؛ نق زدن است. یک فرق اساسی وجود دارد بین انتقاد کردن و نق زدن. انتقاد کردن این است که شما یک نقطه‌ی منفی را پیدا کنید، با تکیه‌ی بر نقطه‌ی مثبتی که در این اثر نمایشی شما، در این داستان شما وجود دارد، آن نقطه‌ی منفی را نشان بدهید و مغلوب کنید. جانمایه‌ی یک اثر نمایشی طبعاً داستان است، قصه است، سرگذشت است. شما در این سرگذشت، یک قهرمان دارید، یک هدف دارید. این قهرمان دنبال یک هدفی است، با یک موانعی مبارزه میکند. شما چالش جدی و واقعی و عینی‌ای را تصویر میکنید. مقصود این قهرمان این است که به آن هدف برسد و با این موانع مبارزه کند. این موانع، زشتی‌هایند. بالاخره در این داستان، این هنرمندی که این فیلمنامه را مینویسد یا این کارگردانی که کارگردانی میکند، میخواهند چه بکنند؟ میخواهند خروجی و محصول این مبارزه چه باشد؟ این خیلی مهم است. اگر محصول این مبارزه باید این باشد که در چالش خیر و شر، خیر بر شر فائق و غالب بیاید، پس بایستی شما حرکت خیر را، جریان خیر را توی این نمایش نشان بدهید. بله، حرکت شر را هم - ایرادی ندارد - نشان بدهید، اما معلوم بشود یک حرکت خیر وجود دارد که کاراکتر قهرمان دنبال آن است، برای آن مبارزه میکند، برای آن جانفشانی میکند؛ حتّی گاهی جانش را بر سر آن میگذارد، برای اینکه به آن هدف برسد. یعنی درست است که شما عیب و زشتی را نشان دادید، اما یک چیز بزرگتری را نشان دادید و آن، جهاد برای مبارزه‌ی با این زشتی است؛ این میشود انتقاد. من به عنوان یک روحانی و به عنوان یک مسئول در نظام جمهوری اسلامی، به شما عرض میکنم: اینجور انتقادی هیچ اشکال ندارد، بلکه مطلوب است؛ چون این انتقاد، جامعه را به سمت رفع نواقص پیش میبرد و حرکت میدهد؛ این خوب است. اما یک وقت این نیست؛ نق زدن است. آدم یک نقطه‌ی منفی را بگیرد، همین طور هی بنا کند آن را تکرار کردن. مگر نقاط منفی و نقاط ضعف از یک جامعه رخت برمیبندد؟ مگر بکلی ریشه‌کن میشود؟ شما این را برداشتید، یک چیز دیگر هست. این که جهتی نشد برای یک هنرمند، این که هدفی نشد، این که امتیازی نیست، افتخاری نیست؛ همین طور انسان نق بزند، سیاه‌نمائی کند، یأس بپراکند. شما وقتی زشتی را نشان میدهید، اما آن عامل خیری را که بناست بر زشتی غلبه پیدا کند یا با آن مبارزه کند، نشان نمیدهید، در جامعه یأس پراکنده میشود و نومیدی به وجود می‌آید؛ فیلم شما را که طرف نگاه میکند، میگوید: خوب، چه فایده؟ با آن تأثیر عظیمی که فیلم دارد، اثر نمایشی دارد. من میگویم شما انتقاد کنید، منتها انتقاد به معنای واقعی کلمه؛ یعنی مبارزه و چالش خیر و شر را نشان بدهید تا معلوم شود که اگر این نقطه‌ی زشت و مردود در جامعه هست، اما انگیزه‌ای برای رفع آن وجود دارد، جریانی برای نابودی آن وجود دارد. اگر فقر را نشان میدهید، معنایش این نباشد که در جامعه فقر هست، اما هیچ انگیزه‌ای برای مبارزه‌ی با فقر وجود ندارد. اگر اینجور شد، طبعاً فیلم یأس‌آور میشود؛ فضا را تاریک نشان میدهد و برخلاف واقعیت هم هست. در زمینه‌های سیاسی - همان طور که بعضی از دوستان اشاره کردند - ما دوران استثنائی‌ای را میگذرانیم برادران، خواهران! ما دوران حرکت از یک گذرگاه دشوار را داریم میگذرانیم. البته ملت ما از این گذرگاه خواهد گذشت و به نقطه‌ی امن و امان و سلامت خواهد رسید؛ اما الان در حال یک حرکت عظیمیم؛ شما نمی‌بینید؟ بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی و علمی دنیا دارد با ما دشمنی صریح و علنی میکند؛ این خیلی مهم است، این خیلی معنادار است. یک ملت مگر از خودش چه نشان داده که قدرتهائی که اینجور برای خودشان داعیه قائلند - کشورهائی که اصلاً حاضر نیستند کشورهای غیر از خودشان را به حساب بیاورند

- اینجور صریح توی میدان می‌آیند و با این ملت مبارزه میکنند؟ البته اینها حرفهای قشنگی میزنند - حرف از دموکراسی، حرف از حقوق بشر، حرف از همکاری ملتها - ولی کدام هوشمندی است در دنیا که نداند اینها دروغ میگویند، آن هم دروغی فضاحتبار؟ همان کسانی که سی سال با این ملت مبارزه کردند، معارضه کردند، عناد ورزیدند، همان دستگاهها و سیستمهائی که از کارخانجاتِ خودشان مواد شیمیائی و سلاح شیمیائی دست صدام دادند که بزند توی جبهه‌ها و توی جاده‌ها و حتّی توی شهرها، همان کسانی که در عرصه‌ی فرهنگی شبکه درست میکنند - که شماها بیشتر از من دیده‌اید و مطلعید که به قصد نابود کردن بنای خانواده و شکستن حریم عفاف و حجابی که میراث هزاران ساله‌ی ایرانی است و کشور ما و ملت ما از دوران قبل از اسلام، از لحاظ مسائل شهوانی و جنسی، یک ملت عفیف و نجیب بوده، شبکه درست میکنند - همینها در زمینه‌های سیاسی، فیلم «بدون دخترم هرگز» را، فیلم «۳۰۰» را میسازند که علیه حیثیت ایرانی است و سر تا پا دروغ و خباثت است؛ همان آدمها ادعا میکنند که با ایران دشمنی ندارند، با ملت ایران دشمنی ندارند، اما شب و روز دشمنی میکنند. این مسئله خیلی مهم است؛ این نشان دهنده‌ی این است که ملت ما در یک عرصه‌ی عظیمی مشغول حرکت است و در مقابل خواسته‌های استعماری و استکباری و جهانخوارانه و غصب‌آلودِ این قدرتها - که این هدفها در همه‌ی دنیا منتشر است و محسوس است - ایستاده است. ما در حال یک مبارزه‌ی عمومی هستیم. ملت در حال یک مبارزه‌ی عمومی است. خوب، در یک چنین شرائطی، وظیفه‌ی ماست که در زمینه‌ی کار سیاسی، جهت سیاسی، طعم سیاسیِ فیلم بدانیم چه کار داریم میکنیم. اگر شما به عنوان یک کارگردان، به عنوان یک هنرپیشه، به عنوان یک فیلمنامه‌نویس، به عنوان یک عامل مؤثر در پدید آمدن این اثر نمایشی و این اثر دراماتیک جاذب و جالب، به عنوان کسی که در این میدان فعال است - حالا- یا فیلمنامه‌نویس است، یا کارگردان است، یا فیلمبردار است، یا هرچه - نقش ایستادگی و نقش دشمن‌شناسی را ایفاء کردید، نقش خودتان را شناختید و به آن عمل کردید، خود شما قهرمانِ یک داستان حقیقی هستید؛ خود شما میشوید یک قهرمان؛ همچنان که در یک هنر نمایشی، در یک داستان، یک قهرمان داریم، یک ضد قهرمان داریم؛ این قهرمان به سمت یک هدفی دارد تلاش میکند، مجاهدت میکند، کار میکند؛ شما اگر در جای خودتان قرار گرفتید، آن نقش خودتان را ایفاء کردید، شما خودتان همان قهرمانید؛ آن وقت اثری که میسازید، بازی‌ای که میکنید، باروح‌تر، گرمتر، گیراتر و جذابتر خواهد شد. این آن چیزی است که ما از جامعه‌ی هنرمند کشورمان، از شما مجموعه‌ای که بخصوص با صدا و سیما همکار هستید، انتظار داریم. من قدر کارهای نمایشی را میدانم. من ارزش این کارها را میدانم. من میدانم پشت سر هر دقیقه‌ای، بلکه هر ثانیه‌ای از این فیلم یا سریالی که شما ساخته‌اید، چقدر فکر، ابتکار، خلاقیت، هنر، تلاش، زحمت و گاه بیخوابی‌های طولانی وجود دارد. البته خیلی از مخاطبانِ این فیلمها نمیدانند؛ یک فیلم می‌بینند - یک ساعت یا چند ساعت - یا سریالی به آنها نشان داده میشود، اما پشت سرِ این یک ساعت یا چند ساعت، دنیای عظیمی از کار انجام میگیرد؛ از پیدا کردن سوژه، تا نوشتن فیلمنامه، تا پیدا کردن کارگردان و سپردن به کارگردان، تا عوامل تولیدی، تا گریم، دکور، لباس، تا فیلمبرداری، تا تدوین - آن مرحله‌ی آخر - و نمایش. چقدر عامل هنری در اینجا به کار می‌افتد، چقدر دست و پنجه‌ی هنرمند اینجا کار میکند، چقدر ذهن خلاق فعالیت میکند؛ اینها را انسان میداند. واقعاً هم مقتضای تکلیف ماست که قدرشناسی و تشکر کنیم. شِکوه و گلایه‌ای هم که بعضی از دوستان دارند، به نظر من بجا و بحق است؛ اما آن نکاتی هم که بنده عرض کردم، باید مورد توجه باشد. البته من مطالب زیادی اینجا یادداشت کرده بودم - شاید به قدر یک جزوه - که به شما دوستان بگویم؛ در آخرش هم چهارده تا توصیه در بخشهای مختلف یادداشت کرده‌ام که دیگر وقت اذان است و من متأسفانه بیشتر از این نمیتوانم ادامه بدهم. حالا این توصیه‌ها را ما باید به آقای ضرغامی عرض کنیم. از ایشان و از بقیه‌ی مدیران بخشهای مختلف صدا و سیما، بخصوص همین بخش هنر نمایشی، واقعاً باید تشکر کنیم. اگر نقش مدیران و فعالیت مدیران نباشد، مطمئناً کار هنرمندان دشوار یا دشوارتر خواهد شد. ما از همه‌ی شما تشکر و تقدیر میکنیم؛ منتها این را عرض میکنیم که ما زمینه‌ی کار خیلی داریم، ظرفیت کار خیلی داریم. سی و سه هزار ساعت اثر نمایشی در طول سال که ایشان

آمار دادنـد، در حالی که در بخش سریال مثلاً شصت و چند درصدش تولید داخل است، در بخش فیلم حدود چهل درصد گفتند تولید داخل است، این خیلی رقم بالائی است؛ این نشان‌دهنده‌ی وجود ظرفیتهای عجیبی در کشور است. خیلی از کشورهای دنیا این ظرفیتها را ندارنـد، جز تعـداد معـدودی کشورهـای معروف دنیـا. در واقع آنتنهای کشورهای مختلف را چنـد تا کشور معـدود اداره میکننـد؛ عمـدتاً هم آمریکـا و هالیوود. ما این همه امکانات داریم، این همه نیروی انسانیِ خوب، این همه امکانات سـخت‌افزاری، و بعد امکان عظیم نرم‌افزاری؛ این تاریخ پرحادثه. بنابراین ما برای کار کردن، خیلی امکان داریم. شـماها خیلی زحمت کشیدید، واقعاً هم آثـار خوبی خروجیِ این زحمـات شـماست؛ امـا بین آنچه انجـام گرفته و آنچه بـا این ظرفیت عظیم میتوانـد انجام بگیرد، باز هم فاصـله زیـاد است. بنـده توقعم خیلی زیـاد است. من توی این زمینه‌هـا - نه فقـط در مقـام مخـاطبه‌ی بـا شـما - بـا خیلی از مسـئولین گونـاگون دیگر هم که مواجه میشوم، یـک پرتوقعی‌هـائی دارم. به نظر خودم این پرتوقعی‌هـا منطقی است؛ به هیـچ وجه غیر منطقی نیست. همین که شما این همه دارید کار میکنید، نشان‌دهنده‌ی این است که آنچه ما توقع داریم، تخیل نیست، خیالات نیست؛ عملی است. ما که این امکانات را نداشتیم؛ این همه کار، این همه آثار هنری، این همه آثار نمایشیِ برجسته و ممتاز، این تعداد هنرپیشه‌ی حقیقتـاً بـاارزش. بعضـی از هنرپیشه‌هـای مـا انصافـاً در ردیـف یـک قرار دارنـد؛ همه‌فن‌حریـف، همـه جـا به‌دردبخـور. بعضـی از کارگردانی‌ها برجسـته و ممتاز است. حالا بنده در این زمینه‌ها صاحب‌نظر نیستم و نمیتوانم به عنوان یک صاحب‌نظر اظهار نظر کنم، امـا به عنوان یک مستمع که انسان نگاه میکنـد، اثر هنر را و کار هنریِ برجسـته را میفهمـد. بنابراین زیاد میشود کار کرد و شـما هم ان‌شاءاللّه بایـد تلاش کنید. در زمینه‌ی فیلمهای تاریخی، یک چیزی که همیشه ذهن من را مشـغول میکند و گاهی هم تذکر داده‌ام، این است که زبـان این فیلمهـا را یـک زبـان رسـاتر قرار دهیـد؛ این خیلی چیز مطلـوبی نیست. این فیلمهـائی که تـاریخی است، مـال گذشـته‌ی تاریـخ است، آدم می‌بینـد زبـان فیلم - دیالوگهـا - زبان کتابیِ به اصـطلاح باسـتانی اما غلط است؛ که آدمی که اهل این چیزهـاست، نگـاه میکنـد می‌بینـد مثلاً فیلمنامه‌نویس خواسته زبانی مثل زبان سـعدی یا زبان بیهقی یا زبان آنجوری به کار ببرد، اما نتوانسـته؛ یک چیز غلطی از آب درآمده، که هم برای مسـتمع قابل فهم و دلنشین نیست، هم برای صاحب‌نظر و مطلع یک چیز بدی است. آدم نگـاه میکنـد می‌بینـد زبـان، زبـان غلطی است؛ این چه لزومی دارد؟ میگوینـد مـا میخواهیم با این زبان، فضای باسـتانی را منعکس کنیم. نه، هیچ لزومی ندارد؛ فضای باسـتانی را جور دیگر هم میشود منعکس کرد. هیچ اشکالی ندارد که شما با همین زبان معمولیِ متعـارف خودمـان، همین زبـانی که در همه‌ی فیلمهـا وجود دارد - زبـان امروز - مثلاً- گفتگوی خواجه نظام‌الملک یا فلان شخصـیت تاریخی یا شاه عباس را بیاوریـد؛ این مطلقاً صـدمه‌ای به فیلم نمیزند، بلکه عکسـش اینجور است که صدمه میزند. حالا از این قبیل تذکرات هست. البته عمده‌ی حرف ما توی این زمینه‌ها با آقای ضـرغامی است. دست ما به شـماها که نمیرسد، اما دسـتمان به آقـای ضـرغامی میرسـد! ایشان خیلی بایـد تلاش کننـد. همین طور که من در حکم ایشان هم ذکر کردم، در زمینه‌ی کار صـدا و سیمـا بایـد اعتلای کار مشاهـده شود و بخصوص در بخش اثرهای دراماتیک و هنرهای نمایشـی بایـد خیلی تلاش بشود، خیلی کار بشود تـا ان‌شـاءاللّه بتوانیـد از عهـده‌ی دست و پنجه نرم کردن بـا این رقبـای بی‌انصافی که در مقابل شـما هسـتند، بربیائیـد. حرفها و توصـیه‌های ما هم مانـد؛ ان‌شاءاللّه یک وقت دیگر باز قرار بگذاریم. ان‌شاءاللّه خداوند همه‌ی شـما را موفق بدارد. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار مسئولان نظام در روز عید مبعث

بیانات در دیدار مسـئولان نظام در روز عید مبعث ۲۷ رجب ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم این عیـد بزرگ را به همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز، مسئولین کشور، میهمانان عزیزمان - سفرای کشورهای اسلامی - که در جلسه حضور دارند، و همچنیـن به ملت بزرگ و مؤمن و مخلص ایران، و به همه‌ی مسـلمانان عـالم، و به همه‌ی آزادگـان جهـان. عیـد مبعث از این جهت

بزرگترینِ خاطره‌های تاریخیِ مانـدگار است که یک مقطع فوق‌العاده حساسـی را در تاریـخ بشـر به وجود آورده است و بر بشـریت یک مسیر و راهی را عرضه کرده است که اگر آحاد بشـر در این راه حرکت کننـد، همه‌ی خواسته‌های فطری و طبیعی و مطلوبهای تـاریخی طبیعی بشـریت برآورده خواهـد شـد. در طول تاریـخ که نگاه کنیـد، بشـریت از نبود عـدالت مینالیـده است. یعنی عـدالت، خواسته‌ی بزرگ همه‌ی آحاد بشر در طول تاریخ است. امروز اگر کسی پرچم عدالت را به دست بگیرد، در حقیقت یک خواسته‌ی تاریخیِ طولانیِ طبیعیِ فطریِ انسان را مطرح کرده است. آئین اسلام، حرکت اسلام، بعثت نبی مکرم، در وهله‌ی اول و جزو فهرست اولین هـدفها، به دنبـال عـدالت است؛ مثـل همه‌ی پیغمـبران دیگر. یـک خواسـته‌ی مهم بزرگِ اساسـیِ دیگرِ بشر، صلح و امینت و آرامش است. انسانها برای زندگی، برای پرورش فکر، برای پیشـرفت عمل، برای آسایش روان، احتیاج دارند به آرامش، به محیط و فضـای امن و آرام؛ چه در درون خودشـان، چه در محیـط خـانواده، چه در محیـط جامعه، چه در محیط بین‌الملل. آرامش و امنیت و سلامت و صـلح، یکی از خواسـته‌های اساسی بشر است. اسلام پیام‌آور امنیت و صلح و سلامت است. اینکه ما به تبع قرآن و با تعلیم قرآن میگـوئیم اسـلام دیـن فطرت اسـت، یعنی ایـن. آن راهی را کـه اسـلام در مقابـل بشـر میگـذارد، راه فطرت است؛ راه برآوردن نیازهـای فطری انسـان است. بـا این جـامعیت، بـا این دقت، با این اهتمام، بعثت پیغمبر اکرم از سوی پروردگار عالم به وجود آمـد و فلاح بشـریت را به او وعده و مژده داد؛ «بشیرا و نذیرا».(۱) بشارت، در درجه‌ی اول، بشارت به همین زندگی آرام، زندگی همراه با عدالت، زندگی متناسب با ساخت بشـر است. البته دنبال این هم، بشارت ثواب الهی است که مربوط به زندگی دائم انسان است. لذا بعثت پیغمبر در واقع بعثت رحمت است. بـا این بعثت، رحمت الهی شامـل حـال بنـدگان خـدا شـد؛ این راه، جلوی انسانهـا باز شـد؛ عـدالت را مطرح کرد، امنیت و سـلامت را مطرح کرد؛ «قـد جـائکم من اللّه نـور و کتـاب مـبین. یهـدی به اللّه من اتّبع رضوانه سـبل السّـلام و یخرجهم من الظّلمـات الی النّور».(۲) بـا این دسـتورها، بـا این تعـالیم، پیغمبر اکرم راه‌هـای سـلامت را، راه‌های امنیت را به انسانهـا نشـان داد. این سـبل سـلام - راه‌های امان، راه‌های آرامش، راه‌های امنیت - مربوط به همه‌ی محیطهائی است که برای انسان اهمیت دارد؛ از محیـط درونیِ قلبی انسـان بگیریـد تـا محیـط جـامعه، محیـط خانواده، محیط کسب و کار، محیط زنـدگی جمعی، تا محیط بین‌المللی. این آن چیزی است که اسلام به دنبال آن است. آنچه که در اسلام به عنوان هدف دشمنی معرفی شده است، دقیقاً عبارت است از آن نقاطی که با این خطوط اصلـی زندگی بشر در معارضه هستند. کسانی که با عدالت مخالفند، کسانی که با صلح و امنیت و آرامش مخالفنـد، کسـانی که بـا صـفا و روح مصـفا و متعـالی انسانی مخالفنـد، اینها نقطه‌ی مقابل دعوت پیغمبرنـد. برای عدالت است که خدای متعال جهاد را بر مسـلمانان واجب کرده است. مخصوص اسلام هم نیست؛ جهاد در همه‌ی ادیان الهی وجود داشـته است. آن کسـانی مقابـل دعوتنـد که بـا آسایش مردم، با آرامش مردم، با آسایش جامعه، با تعالی جامعه مخالفت و معارضـه میکنند و دشمن منافع انسانها هستند؛ این همان نقطه‌ای است که اسلام آن را هدف قرار میدهد. از اول بعثت هم نبی مکرم اسلام، با آیاتی که وحی الهی به اوست، نقاط روشـنی را مشخص کرده است. در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «اقرأ» که آیات اول آن ظاهراً اولین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شـده است - آیات بعدی با فاصلـه نازل شده است، ولی مربوط به همان اوائل بعثت است - میفرماید: «کلّا لئن لم‌ینته لنسـفعا بالنّاصـیهٔ. ناصیهٔ کاذبهٔ خاطئهٔ. فلیدع نادیه. سندع الزّبانیهٔ».(۳) آن کسـانی که در مقابل دعوت رحمت، دعوت عزت، دعوت آرامش و امنیت ایسـتاده‌اند، در اولین سوره‌ی قرآن مورد تهدیـد قرار میگیرنـد. یا در سوره‌ی مبارکه‌ی «مـدّثّر» که آن هم جزو اولین سوره‌هائی است که بر پیغمبر نازل شده است، بر روی عنصر معارض با زندگی مردم تکیه میشود: «ذرنی و من خلقت وحیـدا. و جعلت له مالا ممـدودا. و بنین شـهودا. و مهّدت له تمهیدا. ثمّ یطمع ان ازید. کلّا انّه کان لأیاتنا عنیدا. سأرهقه صـعودا».(۴) در مقابـل آن کسـی که معـارض بـا پیغمبر است، آن کسـی که معارض با منافع جامعه‌ی انسانهاست، آن کسـی که معارض راه حق است، اشاره میشود به ایستادگی این حرکت عظیم و این معارضه. لذا در اسلام مبارزه هست، جهاد هست؛ منتها این جهاد، جنگ در مقابل معارضان با آرامش زنـدگی بشـر، معارضان با عدالت، معارضان با سـعادت بشـر است. لذا قرآن کریم و سـیره‌ی پیغمبر را که

ملاحظه کنید، می‌بینید از همان روزی که حکومت اسلامی تشکیل شد، کسانی بودند غیر مسلمان، در زیر سایه‌ی پیغمبر، زندگی امن و امانی داشتند. یهودیانی که در مدینه بودند، پیغمبر با اینها قرارداد بست تا زندگی آرامی را در کنار پیغمبر بگذرانند؛ منتها توطئه کردند، معارضه کردند، خیانت کردند، از پشت خنجر فرو کردند؛ لذا پیغمبر در مقابل اینها ایستاد. اگر یهود مدینه معارضه نمیکردند، دشمنی نمیکردند، خیانت نمیکردند، شاید پیغمبر هرگز به آنها تعرضی هم نمیکرد. بنابراین دعوت اسلامی، دعوت معنوی است؛ دعوت با استدلال است؛ دعوت به معنای عرضه‌ی زندگی روشن و سعادت‌آمیز برای بشر است. معارضینی در مقابل پیدا میشوند؛ اسلام این معارضین را از سر راه برمیدارد. اسلام منفعل عمل نمیکند. اگر معارضی وجود داشته باشد که معارض سعادت انسان است، معارض دعوت حق است، اسلام با این معارض پنجه در می‌افکند و در مقابل او ایستادگی میکند. این را مقایسه کنید با آنچه که قدرتهای متجاوز عالم در طول تاریخ عمل کرده‌اند، امروز هم عمل میکنند؛ جنگ میکنند برای توسعه‌ی قدرت، جنگ میکنند برای توسعه‌ی بی‌عدالتی. امروز شما در دنیا نگاه کنید؛ قدرتهای مسلط و مستکبر عالم تسلیحات درست میکنند، برای تهدید بشریت، نه برای گسترش عدالت؛ برای گسترش بی‌عدالتی، نه برای دادن امنیت به بشر؛ بلکه برای سلب امنیت از کسانی که تسلیم آنها نباشند. امروز مسئله در دنیا این است. اینکه ما جاهلیت مستقرِ امروز دنیا را جاهلیت مدرن مینامیم، به خاطر همین است. دوران جاهلیت پایان نیافته است. جاهلیت یعنی مقابله‌ی با حق، مقابله‌ی با توحید، مقابله‌ی با حقوق انسان، مقابله‌ی با راهی که خدا برای انسانها در جهت سعادت گشوده است. این جاهلیت، امروز هم هست؛ با شکل مدرن، با استفاده‌ی از دانش، با استفاده‌ی از فناوری‌های پیشرفته، با استفاده‌ی از سلاح هسته‌ای، با استفاده‌ی از انواع تسلیحات برای پر کردن کیسه‌ی صاحبان صنعتهای مخرب و منهدم کننده‌ی زندگی بشر. داستان تسلیحات و هزینه‌های نظامی، امروز در دنیا یکی از داستانهای غم‌انگیز بشریت است. امروز در دنیا کارخانه‌های اسلحه‌سازی انواع سلاحها را میسازند، برای اینکه این سلاحها فروش برود. در دنیا جنگ ایجاد میکنند، انسانها را به جان هم می‌اندازند، دولتها را در مقابل هم قرار میدهند، ایجاد تهدید میکنند تا بتوانند فکر خائنانه و طمع خباثت‌آلود خودشان را تأمین و اشباع و ارضاء کنند. لذا تا وقتی که ابرقدرتها سلسله‌جنبان مسائل جهانی هستند، جنگ در دنیا تمام نمیشود. جنگ برای آنها دارای منافع مادی است. این جنگ، جنگ در راه عدالت نیست. دروغ میگویند آمریکائی‌ها و دیگران که میگویند ما جنگ میکنیم برای اینکه امنیت بدهیم؛ نه، درست عکس این است. هر جا حضور نظامی و حرکت نظامی دارند، موجب ناامنی و موجب بی‌عدالتی و موجب سخت کردن زندگی برای انسانها هستند. از وقتی که این ابزارهای مدرن در دنیا به وجود آمده است، انسانها دچار فشارند. در طول چهل و پنج سال - یعنی از بعد از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۰ مسیحی - که به اصطلاح دوران «جنگ سرد» نامیده میشود، در گزارشهای رسمیِ بین‌المللی آمده است که فقط سه هفته در دنیا جنگ وجود نداشته است! در تمام این چهل و پنج سال، در گوشه و کنار دنیا جنگهائی وجود داشته است. این جنگها را کی به وجود می‌آورد؟ همان کسانی که تسلیحات را تولید میکنند. هزینه‌های نظامی قدرتهای بزرگ، امروز یکی از سرسام‌آورترین هزینه‌هاست. طبق آمارهای خودشان، در همین سال گذشته‌ی مسیحی، دولت آمریکا بیش از ششصد میلیارد دلار صرف هزینه‌های نظامی کرده است! این هزینه‌های نظامی را ما امروز در همسایگی خودمان داریم مشاهده میکنیم. این هزینه‌ها صرف افغانستان میشود، برای سرکوب ملت مسلمان افغانستان؛ صرف عراق میشود، برای در قبضه نگهداشتن ملت عراق؛ صرف کمک به رژیم خبیث صهیونیستی میشود، برای ملتهب نگهداشتن همیشگی خاورمیانه. امروز جهت قدرتهای فاسد این است. اسلام با اینها مبارزه میکند، با اینها مخالفت میکند. آنهائی که صرفه و صلاحشان در این است که ملتهای مسلمان و دولتهای مسلمان با یکدیگر بجنگند، از یکدیگر متنفر باشند، از یکدیگر بترسند، یکدیگر را تهدید به حساب بیاورند، اینها همان کسانی هستند که دوام قدرت استکباری و استعماری‌شان به این وابسته است که در دنیا جنگ باشد؛ جنگ برای آنها وسیله‌ی غارتگری‌های آنهاست. این همه انسانها نابود بشوند، این همه اموال ملتها صرف خرید تسلیحات بشود، صرف تولید تسلیحات گران‌قیمت بشود، برای چه؟ برای اینکه صاحبان کمپانی‌های بزرگ پول

بیشتری به دست بیاورنـد، لذت بیشتری از زندگی‌شان ببرند. این همان نظام طاغوتیِ جاهلانه‌ی خطرناک بشریت است که متأسفانه بر زنـدگی انسانهـای دور از جاده‌ی توحیـد حـاکم است. قطعاً این روش بـاقی نمیمانـد؛ چون خلاـف حق است، چون باطل است، ازبین‌رفتنی است؛ «جـاء الحقّ و زهق الباطـل انّ الباطـل کـان زهوقا».(۵) باطـل یعنی آن چیزی کـه برخلاـف سـنت الهی در آفرینش اسـت؛ این از بین‌رفتنی است، این زائـل شـدنی است، این مانـدنی نیست. و نشانه‌هـای این زوال را هم امروز انسـان مشاهـده میکنـد. انسان به وضع بین‌المللی که نگاه میکنـد، نشانه‌های این زوال را می‌بیند. وضع دنیا عوض شده است؛ ملتها بیدار شده‌اند؛ خوشبختانه ایـن بیـداری در ملتهـای مسـلمان بیشـتر اسـت؛ ملتهـای مسـلمان، حکومتهـای مسـلمان، اهمیت اسـلام و عظمت اسـلام و عظمت این تکیه‌گاه مورد اعتماد و قابل اطمینان را دارنـد درک میکننـد. امروز بیـداری اسـلامی در دنیای اسـلام موجب شـده است که قـدرتها دیگر آن توانائی گذشـته را نداشته باشند. وضع آمریکا امروز با گذشته فرق کرده است. قدرتهای بعد از آمریکا هم وضعشان همین جور است؛ معلوم است. ملتهای مسلمان باید راه توحید را مغتنم بشـمرند و وعده‌ی الهی را صادق بدانند. امروز سعادت مسلمانها در این است که بر محور اسلام با یکـدیگر متحد شوند. البته دشـمنی هست و خواهد بود. هر جا بیداری بیشتر باشد، دشـمنان بشـریت احسـاس خطر بیشتری میکننـد؛ لـذا دشـمنی بیشتری میکننـد. مـا معنای دشـمنی‌هائی را که امروز با جمهوری اسلامی میشود، خوب میدانیم، خوب میشناسیم و علت این دشـمنی‌ها را میدانیم: چون جمهوری اسـلامی پرچم بیداری ملتهای مسـلمان را در دست گرفته است. چـون جمهوری اسـلامی ملتهـا و دولتهـا را به اتحـاد و عزت دعوت میکنـد و میگویـد ملتهـا و دولتهـا در سـایه‌ی اسـلام عزت خودشان را قـدر بداننـد. دشـمنی به خاطر این است؛ این را ما میدانیم. ما میدانیم که این دشـمنی‌ها ناکام خواهد شد؛ همچنان که تا امروز نـاکـام بـوده است. سـی و یـک سـال است که علیه جمهـوری اسـلامی تلاـش میکننـد، و سـی و یـک سـال است که به فضـل پروردگار جمهوری اسـلامی روزبه‌روز ریشه‌دارتر و قوی‌تر میشود. این رونـد همچنان ادامه خواهـد داشت. دشـمنی هرچه ادامه پیدا کند، مردم ما، مردم مسـلمان، عقبه‌های مردمی در دنیای اسـلام، بیشتر خود را باز خواهند یافت؛ بیشتر قدر خود را خواهند شـناخت. امیـدواریم که خداونـد متعـال به همه‌ی دولتهـای اسـلامی و به همه‌ی ملتهـای اسـلامی کمک کنـد که به خودشان اعتماد کننـد، به خودشان تکیه کنند، از قدرتهای مستکبر نترسند؛ بدانند که این قدرتها نیرویشان رو به زوال است؛ نیروی جعلی و باطل است، و این باطل باقی‌ماندنی نیست؛ آنچه که میماند، آن چیزی است که به سود بشریت است، به سود انسانهاست؛ «و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الأرض».(۶) امیـدواریم خداونـد متعال به برکت بعثت نبوی، همه‌ی ما را به طریق اسـلام و به راه‌های اسـلام بیشتر نزدیک کنـد؛ دلهای ما را با احکام الهی و با معارف الهی، بیشتر آشـنا کنـد؛ دلهای ملتهای مسـلمان را به یکدیگر نزدیک کند؛ دسـتهای دولتهای مسلمان را در دست یکدیگر گره بزند تا امت اسلامی ان‌شاءاللّه بتواند قدرت خود و عزت خود و آبروی از دست رفته‌ی خود را باز یابـد. والسّـلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) بقره: ۱۱۹ ۲) مائده: ۱۵ و ۱۶ ۳) علق: ۱۵ – ۱۸ ۴) مدثر: ۱۱ – ۱۷ ۵) اسراء: ۸۱ ۶) رعد: ۱۷

بیانات در دیدار اعضای نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها

بیانات در دیدار اعضای نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها ۲۸ رجب ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! همین طور که فرمودند، زیارت شـما دوسـتان مدتی تأخیر شده. خدا را شاکریم و از جناب آقای محمدیان هم خیلی متشکریم که ترتیب دادند، بحمداللّه این ملاقات حاصل شد. وجود مجموعه‌ی روحانی در دانشـگاه‌ها، بسـیار مسـئله‌ی مهمی است. مثل دیگر مسائل مهم، ما به این پدیده عادت کرده‌ایم و اهمیت آن را درست تقویم و برآورد نمیکنیم. شـما ملاحظه کنید که بنای دانشگاه در کشـور چگـونه بـوده؛ جهـتی که از آغـاز برای دانشـگاه ترسـیم شـده بوده است، چگونه بوده؛ نوع دروسـی که از جنبه‌ی ارزشـی و جهتگیری‌های فکری یک معنای خاصـی دارند، چگونه تنظیم شده؛ بعد مقایسه کنید دوران پیش از انقلاب را با وضـعیتی که امروز

به برکت انقلاب اسلامی و به برکت اسلام در دانشگاه‌های ما از لحاظ حضور روحانیون، فضلا، اهل معرفت و اهل معنا وجود دارد و انسی که اینها با استاد و دانشجو دارند؛ آن وقت می‌بینید چقدر حضور روحانیون معظم و فضلای محترم در میان دانشجویان و در محیط دانشگاه اهمیت دارد. وقتی که این اهمیت را ملاحظه کردیم، اولین اثری که باید ایجاد کند، این است که خود ما - یعنی من و شما - که مرتبط با دانشگاه هستیم، این وضع را مغتنم بشمریم، قدر این وضعیت را بدانیم و این نعمت بزرگ را به معنای حقیقی کلمه شکرگزاری کنیم. شکر، شناختن نعمت، از خدا دانستن نعمت و به کار بردن نعمت در آن جائی است که خدا خواسته است؛ این معنای عملی و کامل شکر است. این نعمت را شکر کنید؛ که در این صورت، فهرستی از وظائف و مسئولیتها و تذکرات را متوجه ما میکند. من برای همین قسمتِ مقایسه عرض بکنم: قبل از انقلاب، بعضی از روحانیون، از جمله بنده‌ی حقیر با دانشجوها ارتباطاتی داشتیم. این ارتباطات، ارتباطات سازمانی نبود، ارتباطات تشکیلاتی نبود، ارتباطات در مسائل مبارزاتیِ تند نبود؛ ارتباط فکری و تبیینی بود؛ یعنی جلساتی داشته باشیم که دانشجوها در آنجا شرکت کنند، یا ما احیاناً در جلسه‌ای از جلسات دانشجوئی در دانشگاه شرکت کنیم. در آن اوقات، بنده در مشهد جلسه‌ای داشتم که بین نماز مغرب و عشاء برگزار میشد. پای تخته می‌ایستادم و به قدر بیست دقیقه یا نیم ساعت صحبت میکردم. مستمعین هم نود درصد جوان بودند؛ جوانها هم غالباً دانشجو و بعضاً دبیرستانی. یک شب مرحوم شهید باهنر (رحمهٔ اللّه علیه) مشهد بود، با من آمد مسجد ما. وضعیت را که دید، شگفت‌زده شد. حالا آقای باهنر کسی بود که در تهران با مجامع جوان و دانشجوئی هم مرتبط بود. ایشان گفت که من به عمرم اینقدر جمعیت دانشجوئی و جوان در یک مسجد ندیده‌ام. حالا توی مسجد ما مگر چقدر جوان بود؟ حداکثر مثلاً سیصد و چهل پنجاه نفر. در عین حال برای یک روحانیِ روشنفکرِ مرتبط با جوانها، مثل آقای باهنر، که خودش هم دانشگاهی بود و دوره‌های دانشگاهی را دیده بود و محیطهای دانشجوئی را میشناخت و از فعالیتهای مذهبیِ به‌روز و متجددانه هم مطلع بود، جمع شدن حدود سیصد یا سیصد و پنجاه نفر جوان - که شاید از این تعداد، مثلاً دویست نفرش دانشجو بودند - چیز عجیبی بود و ایشان را دهشت‌زده و تعجب‌زده کرده بود: دویست تا دانشجو یک جا جمع بشوند و یک روحانی برایشان صحبت کند؟! حالا این را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز شما توی دانشگاه دارید. دسترسی روحانی فاضل جوان - مثل شما - به محیط دانشگاهی، به دانشجو، به استاد؛ این را مقایسه کنید، ببینید چه فرصت عظیم و گرانبهائی است. این فرصت را باید نگه دارید، این فرصت را باید خیلی مغتنم بشمرید؛ نکته‌ی اصلی این است. اهمیت این حادثه و پدیده از اینجا هم فهمیده میشود که انگشت اشاره‌ی بسیاری از بدخواهی‌ها و تبلیغات سوء، اتفاقاً به سمت همین محیط دانشگاه است. می‌بینید توی این تبلیغاتی که میشود، یکی از چیزهائی که رویش فشار می‌آورند، مسئله‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌هاست، که چرا جمهوری اسلامی میخواهد دانشگاه‌ها اسلامی بشود؛ که یکی از مظاهر اسلامی شدنش همین است. نکته‌ی دوم در مورد وضع دانشگاه‌های ما و دانشجویان ما و اساتید ماست. من کاملاً موافقم با آنچه که جناب آقای محمدیان در مورد تفکر دانشجویان و جهتگیری و رویکرد فکری و عقلانی دانشجویانِ امروز بیان کردند. بعضی فقط روی نقاط منفی نگاه میکنند؛ گاهی هم که ما از دانشگاه و دانشجو و جوان تعریف میکنیم، به خودشان میگویند که لابد اینها از فلان مفسده و فلان اشکالی که وجود دارد، خبر ندارند؛ نه، این مسئله‌ی بی‌خبری نیست؛ ما از بخشهای منفی و از قسمتهای تاریک خیلی هم بی‌خبر نیستیم؛ لیکن طبیعت کار را باید نگاه کرد؛ طبیعت جوان، آن هم دانشجو، آن هم در یک محیط جمعی، آن هم در معرض تبلیغات عجیبی که امروز وجود دارد؛ اغواگری‌هائی که وجود دارد، تأثیرگذاری‌هائی که روی فکر جوان فهمیده‌ی دانشجوی ما وجود دارد. با توجه به اینها، شما نگاه کنید به واقعیتهای درخشانی که در محیط دانشجوئی از لحاظ دینی هست؛ انسان میفهمد که خیلی مهم است. همین مواردی که بیان کردند - این اعتکافها، این نماز جماعت‌ها، این حضورهای فعال در مواقع حساس و در مراکز حساس، این اردوهای جهادی، این فعالیتهای سازندگی - اینها خیلی مهم است. جوان دانشجوی ما انصافاً امروز بی‌نظیر است؛ اساتید ما هم همین جور. این همه استاد مؤمن، متدین، فعال، علاقه‌مند به سرنوشت دینی و اسلامیِ کشور و ملت، در کشور ما نه فقط هیچ وقت وجود

خارجی نداشته است، بلکه در مخیله‌ی کسی هم نگنجیده است؛ کمااینکه امروز هم در دنیا چنین چیزی وجود ندارد. محیط دانشگاه‌های ما یک چنین محیطی است؛ محیط دین است، محیط اسلام است. البته نه اینکه ما به این اندازه قانع باشیم؛ نه، بحث قانع بودن نیست؛ اما انسان نمیتواند عمیقاً راضی و خشنود نباشد. این، نعمت بزرگ خداست. پس اینها واقعیات است. محیط دانشگاه یک محیطی است حقیقتاً مساعد، حقیقتاً مناسب؛ و با انتظاراتی که از این محیط وجود دارد، حقیقتاً برجسته از لحاظ دینی. باید انتظارات را در نظر گرفت. توقع از هر محیطی، به یک کیفیتی است. توقعی که انسان از محیط دانشجوئی دارد، با توقعی که از محیط طلبگی دارد، فرق میکند. اقتضائاتی که در اینجا هست، عواملی که روی اینجا کار میکند، عوامل تاریخی‌ای که روی اینها کار کرده، اینها همه باید مورد ملاحظه قرار بگیرد تا انسان بتواند یک ارزیابی درستی داشته باشد. پس محیط دانشجوئی هم محیط خیلی خوبی است؛ لذا باید از این استفاده کرد. آنچه که به نظر بنده در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، فکر و دل مخاطبان شماست؛ اولاً ـ فکر، ثانیاً دل. فکر به معنای این است که بایستی بنیه‌ی اعتقادی این جوان را تقویت کنید. جوان در معرض تحویل و تحول است، در معرض تغییر است. مؤثرات، امروز حجم خیلی زیادی در دنیا دارد. بنیه‌ی فکری جوان را باید جوری تقویت کنید که نه فقط متأثر از عوامل سلبی و معارض و معاند نشود، بلکه بتواند بر روی محیط خود اثر هم بگذارد؛ باید بتواند نورافشانی کند، محیط خودش را با مبانی و معارف اسلامی آشنا کند، در این راه پیشقدم باشد، نیروی پیشرو باشد. از لحاظ فکری بایست یک چنین حالتی پیدا کند. از لحاظ قلبی که ذکر میکنیم، به خاطر این است که برای عروج انسان، بلکه برای ثبات انسان در صراط مستقیم، حقیقتاً فکر به تنهائی کافی نیست. علاوه‌ی بر جنبه‌ی اعتقادی، جنبه‌ی قلبی و روحی لازم است؛ حالت طوع لازم است، حالت خشوع لازم است، حالت ذکر و توجه به خدا برای انسان ضروری است. اگر این بود، خیلی از کمبودها را جبران خواهد کرد. اگر این نبود، قدرت فکری و قدرت استدلال و احتجاج، در بسیاری از مواقع به کمک انسان نخواهد آمد و کمکی به انسان نخواهد کرد. با نصیحت، با موعظه‌ی حسنه، با رفتار خوب، باید دل جوان را نرم کرد؛ او را به خشوع و توسل و توجه و تذکر آشنا کرد؛ نماز را برای او درست تبیین کرد؛ ذکر الهی را برای او درست تبیین کرد. این میشود پشتوانه‌ی آن فکر. اگر این شد، آن وقت آن استقامت فکری دیگر بی‌زوال خواهد بود. در میدان عمل، این لینت قلب، این توجه و تذکر، به درد انسان میخورد؛ اوست که انسان را محکم نگه میدارد؛ این چیز لازمی است. این دو چیز را باید در جوان تقویت کرد. باید کلاس معارف بگذارید؛ معارف متقن با زبان روز، متناسب با فکر دانشجو، متناسب با ادبیات دانشجو بایستی ارائه بدهید؛ اینها کارهای لازم و اجتناب‌ناپذیری است. به لسان قوم حرف زدن، یک مصداقش اینجاست. با زبان دانشجو باید حرف زد. با ادبیاتی که برای دانشجو قابل فهم است، باید حرف زد. ای بسا ادبیاتی است که در یک محیطی کارساز است، کارآمد است، اما در محیط دیگری کارآمد نیست. این درست مثل اختلاف لغت میماند. واقعاً اختلاف در ادبیات، مثل اختلاف در لغت است؛ مثل این است که انسان در یک محیط فارسی‌زبان بیاید مثلاً گجراتی حرف بزند؛ هیچ کس چیزی نخواهد فهمید. اگر چنانچه انسان با ادبیات محیط جوان و محیط دانشجوئی آشنا نباشد، از این ادبیات استفاده نکند، راه ارتباط فکری بسته خواهد شد و تأثیرگذاری کم خواهد شد. پس به لسان قوم بودن خیلی لازم است. در بخش موعظه‌ی حسنه - که حالاـ من تعبیر «تربیت» را به کار نمیبرم، چون تربیت یک معنای اعمّی دارد - به نظر من علاوه‌ی بر مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی رفتار لازم است. همین «کونوا دعاۀ النّاس بغیر السنتکم»(۱) که گفته شده، اینجاست. چیزی که دلها را نرم میکند، بلکه عنادها را به زانو در می‌آورد، آدمهای معاند را به زانو در می‌آورد، رفتار درست است، رفتار خوب است. البته رفتار خوب، شامل اخلاق خوب، تواضع، صداقت در گفتار، صداقت در موضعگیری، صراحت در بیان حقیقت و بلندنظری نسبت به امور مادی و دنیوی میشود؛ این چیزهائی که نشان‌دهنده‌ی خلوص در عمل است؛ که اگر به توفیق پروردگار ماها واقعاً خلوص در عمل داشته باشیم، طبعاً در رفتار و گفتارمان خودش را نشان میدهد. بنابراین نقطه‌ی اساسی مهم دوم، بهترین راهش همین است: اولاً لسان موعظه و نصیحت - برادرانه، و در مواردی پدرانه و مشفقانه - ثانیاً رفتار و عمل. یکی از چیزهائی که به نظر من به شما کمک

میکنـد، این چیزی است که در مورد نـبی مکرم، امیرالمؤمنین فرمود: «طبیب دوّار بطبّه قـد احکم مراهمه و احمی مواسـمه».(۲) نباید پشت میز و توی اتاق حبس شـد. شـکل اداری پیدا کردنِ ما مجموعه‌ی روحانی و مجموعه‌ی آخوند، به نفع ما نیست. هر مسـئولیتی هم در هر جـا داریم، این حالت طلبگی خودمان، حالت آخونـدی خودمان، حالت روحانی خودمان را - که انس با مردم، رفتن میان مردم، گفتن به زبـان مردم، شـنیدن دردل مردم است - بایـد از دست نـدهیم. البته مـا هر دو جورش را در بین روحـانیون دیـده‌ایم. کسـانی بوده‌انـد که هیـچ سـمت رسـمی و اداری و اینها هم نداشـتند، در عین حال رفتارشان با مردمی که با آنها مواجه بودنـد، مثل رفتار یک آدم اداری، خشک، بی‌انعطاف، بی‌توجه، بی‌محبت و بی‌لبخند بوده است. عکسش را هم دیده‌ایم. کسانی هم بوده‌اند که مسـئولیتهای اداری داشـتند، امـا در همـان گوشه‌ای و ضـلعی که با مردم تماس پیـدا میکردنـد، رفتار محبت‌آمیز، رفتار پـدرانه، رفتار مشـفقانه و دلسوزانه با مردم داشتند؛ این خوب است، این درست است. پس این هم یک مسئله است؛ یعنی حبس نشدن مجموعه در قالبهای سازمانی. نه اینکه من با سازمانـدهی مخالف باشم؛ نه، بـدون سازماندهی، بدون تشـکیلات، مدیریت امکان ندارد و کار هم پیش نمیرود. نخیر، بنـده معتقـد به نظم سازمانی هسـتم؛ اما معتقـدم که این نظم سازمانی نباید ما را از هویت خودمان خارج کند. ما در همه صورت روحانی هستیم. بایستی با همان منش روحانی، به شـکل روحانی‌ای که در عالم شـیعه وجود دارد، مشـی کنیم. البته این حـالت در مـذاهب و ادیـان دیگر هم بکلی منتفی نیست؛ یـک جاهائی وجود دارد، برای آنها خیلی هم خوب است؛ اما حالا در بین شـیعه یـک سـنتی است. این حـالتی که در بین روحانیت شـیعه وجود داشـته - اینکه با مردم مأنوس است، از مردم مرتزق است، نسبت به مردم مشفق است، دردهای مردم دردهای اوست - این را باید حفظ کنید؛ این چیز خیلی مهمی است. خوب، اشاره کردند به کارهـائی که انجـام گرفته است. این کارهـا بسـیار خـوب است. توصـیه‌ی دیگر من هم این است - البته این توصـیه به مجموعه‌ی مدیریتی شـماست - که هرچه ممکن است، فعالیتها را به نفع بخش صف، در مقابل سـتاد، تعدیل و تنظیم کنند؛ یعنی بیشتر به صف بپردازنـد تـا بـه سـتاد؛ بـه نیروی داخـل میـدان بپردازنـد. نیروی سـتاد برای طراحی و تنظیـم فکر و ایجـاد خطمشـی‌های میان‌مـدت و بلندمـدت و این چیزهاست. در همین حـد بایستی سـتاد را حفظ کرد. اگر نیروی سـتادی توسـعه پیدا کند، مشـکلات درست خواهد کرد؛ بدنه را سنگین میکند. به هر حال کار، کار بسیار مهمی است و مجموعه‌ی شما بحمداللَّه در طول این سالهای متمادی کارهای خوبی کرده است. امیـدواریم که خداونـد متعال کمک کنـد، باز هم بتوانیـد این تلاش مقـدس و این جهاد را ان‌شاءاللَّه ادامه دهید. البته حوزه‌های علمیه در پشتیبانی‌های انسانی و علمی برای این مجموعه، حقیقتاً وظیفه‌ی سـنگینی دارنـد. حوزه‌های علمیه مسـئولیت دارند، کمااینکه دسـتگاه‌های دولتی هم مسـئولیتهای سنگینی دارند. خوشبختانه در این دولت زمینه برای شما فراهم است. این را من با آشـنائی و اطلاعی که از مجموعه‌های تصـمیم‌گیری دارم، عرض میکنم. توی این دوره و در این مجموعه‌ی دولتی، کار برای شما روان است. در بعضـی از دولتها به این روانی نبوده؛ بعضـی‌ها اصل قضـیه را قبول نداشـتند، بعضـی‌ها کمکهای کمی داشتند. این هم یکی از زمینه‌های شـکرگزاری است که بایستی از این نعمت اسـتفاده کرد. امیـدواریم ان‌شاءاللَّه خداونـد متعال همه‌ی شـما را موفق بدارد و تأیید کند و ان‌شاءاللَّه کاری را که میکنید، مقبول پروردگار و مورد رضای حضرت بقیةاللَّه (ارواحنا فداه) باشد و روزبه‌روز هم کار را با کیفیت بهتر و در سـطح بالاتری ان‌شاءاللَّه ارائه کنید. والسّـلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) مشکاة الانوار، ص ۴۶ ۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸

دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر

دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر دوم شعبان ۱۴۳۱ مشروح این سخنان که راهکاری عملی برای تحقق شعار «همت مضـاعف و کـار مضـاعف» است، از سوی پایگـاه اطلاع‌رسـانی دفتر حفـظ و نشـر آثـار حضـرت آیت‌الله خـامنه‌ای، منتشـر می‌شود: بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً خوشامـد عرض میکنیم به همه‌ی شـما برادران، خواهران، خانواده‌های محترم؛ و تبریک عرض میکنیم این

عیـد سـعید و شـریف را، بلکه این اعیاد شـریفه را که به تقـدیر الهی در ماه مبارک شـعبان گنجانـده شده است. خود ماه شـعبان هم عزیزان من! با قطع نظر از این تولـدها و ولادتهای مبارک، عیـد است؛ عیـد تقرب و توجه به خداونـد و توسل قلبی به ساحت ربوبی؛ فرصت بزرگی است برای نورانی کردن دل و جان انسان و آماده شدن انسان برای ورود در ضیافت ماه مبارک رمضان. با این چشم نگاه کنیم به ماه شعبان؛ ماه فرصت عبودیت خداوند و فرصت خودسازی. آن چیزی که من در این جمع خواستم عرض بکنم، همین مسئله‌ی انگیزه‌هاست. کارهای خوب، کارهای بزرگ، فقط با انگیزه‌های ممتاز و از اعماق دل برآمده انجام میگیرد. کارهای بزرگ را به صورت دسـتوری و تشـریفاتی و اداری و اینهـا نمیشود انجـام داد. کـار مقرراتی و دسـتوری، در همـان حـد کار متعارف انجام میگیرد؛ در صورتی که کار برجسته و ممتاز، تابع انگیزه است. آن کسی که از لحاظ کمیتِ کار خیلی وقت خود را صرف میکند و از وقت استراحتِ خودش میزند، انگیزه‌ی بالائی دارد؛ این یک چیز برجسته‌ای است. ما چنین روحیه‌ای را دیده‌ایم؛ در همین جا هم هست. در طول این سـی سال، بنده در جاهای مختلف که بودم - چه در زمان ریاست جمهوری، چه قبل از آن در نیروهای مسلح و جاهای دیگر - از نزدیک کسانی را مشاهـده کرده‌ام که واقعاً تعطیلی نمیشناسـند، استراحت نمیشناسـند؛ مایلنـد همه‌ی لحظاتشان را صرف همین کـاری که بر عهـده‌ی آنهـا محول است، قرار بدهنـد. البته من همین جـا به شـما عرض بکنم؛ موافق اینجور کـار کردن نیسـتم. بنـده معتقـدم کـار بـایستی جوری برنـامه‌ریزی و تنظیم بشود که انسـان بتوانـد به خانواده‌ی خود، به فرزنـدان خود، به روابط عاطفی بپردازد؛ خودش را له نکند. ولی خوب، بعضی هستند؛ حالا واقعاً یا ظرفیت زیادی دارند، به همه چیز در جای خود میپردازند و ظرف کـار را لبریز میکننـد، یـا اینکه از جاهای دیگر کم میگذارنـد و به کار اضافه میکننـد. این حجم کار و کمیت کار است که سنگین و بزرگ و فراگیر است؛ این یکی از کارهای برجسته است؛ این احتیاج به انگیزه دارد. تا انگیزه‌ی قلبی نباشـد، هیچ کس به خاطر دسـتور و به خاطر حکم و به خاطر مقررات، اینجور کار نمیکنـد. گاهی هیچ کس هم این حجم کار را نمیفهمد. من بارها در جمعهای اداری که اینجا آمدند، گفته‌ام: شـما یک پرونده دسـتتان است، یک پروژه دسـتتان است، یک کار دستتان است، میگوئید تمامش کنم. وقت اداری هم تمام میشود، شـما هم خسـته هستیـد، اما میگوئید من این کار را باید تمام کنم و بروم. نیم ساعت، یک ساعت، دو ساعت بیشتر از وقت میمانیـد؛ نه به رئیسـتان اطلاع میدهیـد، نه اضافه‌کار میگیرید، نه کسـی میفهمد؛ اما شـما این کار را انجام دادیـد؛ این خیلی ارزش دارد؛ این در دفتر کرام‌الکاتبین محفوظ میماند. کاتبان عمل ما - که مأموران ساحت ربوبی هسـتند - اینطور کارهـای اینجوری را بخصوص برجسـته میکننـد. خوب، این یـک نوع کـار برجسـته است. یـک نوع کـار برجسـته، کارهـای کیفیتی است؛ کار را با کیفیتِ خوب انجام دادن، به شـکل عالی‌تر انجام دادن. انسان میتواند یک رسیدگی را، یک کار را دو جور انجـام بدهـد: جور آسـانتری هم وجود دارد، امـا انسـان جور سـخت‌تر را انتخاب میکنـد، برای اینکه کیفیت کار را بالا ببرد. این هم انگیزه میخواهد، این هم کار برجسته است. یک نوع کار، ابتکار و آفرینش کار است؛ پیدا کردن راه‌های نو، شیوه‌های نو، شیوه‌های کارآمدتر؛ چه در کارهای محدود، چه در کارهای کلان. فکر لازم دارد، تلاش لازم دارد. بعضـی‌ها میگویند حالا ولش کن؛ همان کاری که دیگران میکننـد، ما هم میکنیم. بعضـی میگوینـد نه؛ به خودشان میقبولاننـد که کاری مبتکرانه و خلاقانه ارائه بدهند. اینها انگیزه میخواهـد. بـدون انگیزه، بدون یک عامل درونی، اینجور کارهای برجسته، چه از لحاظ کمّی، چه از لحاظ کیفی، امکانپذیر نیسـت. ایـن انگیزه چیست؟ این انگیزه، ترکیـبی است از ایمـان و آگـاهی. این دو چیز به انسـان انگیزه میدهـد: ایمـان داشـته باشـد، آگاهی هم داشته باشد. اگر خدای نکرده شـما بیماری داشته باشید؛ وقتی که نمیدانید این بیماری وجود دارد، یا نمیدانید که طبیبی برای این بیمـاری وجود دارد، یـک جور عمل میکنیـد؛ اما وقتی که میدانیـد این بیماری هست، میدانیـد طبیبی هم هست، اعتقاد هم داریـد که این طبیب میتوانـد این بیماری را مرتفع کنـد، اینجا چه کار میکنیـد؟ اینجا دیگر معطل نمیشوید. دور باشد، نزدیک باشد، آسان باشد، سـخت باشد، این عزیز بیمار را میکشانید، میبرید آنجا. این انگیزه است. انسان برای کار انگیزه دارد. یک عامل درونی، انسان را وادار میکند. انسان نیاز را بفهمد، به نتیجه ایمان داشـته باشد - و برای مردم مؤمن، در زیر نظر خدا بودن را هم بداند - این

میشود انگیزه‌ی کامل. بعضی‌ها این اعتقاد را دارند، این آگاهی را دارند، این ایمان به نتیجه را دارند، اما خدا ندارند؛ آنها انگیزه‌شان کمتر است. اما وقتی من و شما میدانیم کاری که میخواهیم انجام بدهیم، کاری که داریم انجام میدهیم، کاری است برای خدا، کاری است برای نظام اسلامی، کاری است برای مردم و به سود مردم، و خدا این را می‌بیند، و اگر دیگران نفهمند، دیگران ما را تحسین نکنند، آفرین نگویند، برای ما کف نزنند، اما خدای متعال می‌بیند و قدر میداند و پاداش میدهد. امام حسین در روز عاشورا فرمود: «انّ ذلک بعین اللّه»؛ می‌بینم که کار من زیر نظر خداست. با این دید، این میشود آن انگیزه‌ای که با وجود آن، انسان هرگز دیگر بیکار نمیماند. و اسلام و تاریخ اسلام و وجود مقدس خاتم‌الانبیاء (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) در تقویت این انگیزه و شناخت مواقع وجود این انگیزه و بهره‌برداری از آن به نفع اهداف و آرمانها، غوغائی کردند. انسان وقتی که تاریخ اسلام را نگاه میکند، می‌بیند در این خصوص غوغاست. یک نمونه‌ی آن را من عرض بکنم. در جنگ احد - همین طور که اطلاع دارید؛ شنیده‌اید یا خوانده‌اید - مسلمانها اول پیروز شدند؛ بعد به خاطر دنیاطلبیِ یک عده از خودشان، دچار شکست شدند. کسانی از اینها به شهادت رسیدند - مثل جناب حمزه‌ی سیدالشهداء و دیگران - بقیه هم فرار کردند و رفتند روی آن کوه؛ دشمنان هم در آخرِ آن روزی که این جنگ انجام گرفت، با دست پر و با خوشحالی آنجا را ترک کردند و این غصه و این عقده در دل مسلمانها ماند. پیغمبر فرمود شهدا را بردارند و به مدینه بیاورند - احد نزدیک مدینه است - راه افتادند، آمدند وارد مدینه شدند. در میان افرادِ بازگشته به مدینه، مجروح هست، جانباز هست، اجساد مطهر شهدا هست، خانواده‌های داغدار هستند. مدینه غوغا شد از لحاظ گریه و نوحه و زاری برای کشته شده‌ها، و بعد هم ناکامی در این جنگ؛ اینها همه تلخ بود. شبِ آن روزی که این حادثه‌ی تلخ اتفاق افتاده بود، برای پیغمبر خبر آوردند که یک عده از مشرکین بعد از آنکه از مدینه دور شدند، به این فکر افتاده‌اند که حالا که مسلمانها شکست خوردند، خوب است ما حمله کنیم و کار مسلمانها را تمام کنیم. این خبر که به مدینه رسید، یک عده از آدمهای دهن‌لق - یا مغرض یا جاهل که شایعات بد را بلافاصله مثل برق و باد منتشر میکنند - شروع کردند این را منتشر کردن. اینگونه افراد همین قدر که خبر به گوششان برسد - چه راست باشد، چه دروغ - بلافاصله شروع میکند آن را پخش کردن. آن زمان هم این افراد بودند، امروز هم از این قبیل افراد هستند. اینها شروع کردند توی مدینه خبر را منتشر کردن. گفتند آقا پدرمان درآمد؛ اینها به ما حمله میکنند؛ بترسیم، چه، چه، چه. بنا کردند توی دل مردم را خالی کردن. اینجا پیغمبر اکرم آمد وسط میدان. در یک چنین جاهائی، اِعمال آن روح نبوت لازم است. پیغمبر مردم را جمع کردند، گفتند همه بیائید توی مسجد. آمدند توی مسجد. فرمود: شنیدم دشمن در فلان نقطه اجتماع کرده؛ منتظر است که شما غفلت کنید، به شما حمله کند. باید همین امشب بروید آنها را تارومار کنید. گفتند: حاضریم یا رسول‌اللّه! فرمود: نه؛ فقط کسانی که امروز در جنگ احد بودند، آنها باید بروند. یعنی همانهائی که خسته‌اند، همانهائی که از صبح تا شب جنگیدند، همانهائی که بدنشان هم زخمی است، باید بروند؛ هیچ کس غیر از اینها نباید برود. اول یک عده‌ای شاید تعجب کردند، بعد دیدند عجب حکمی است. کسانی که آن روز در جنگ احد بودند، آسیب هم دیده بودند، خسته هم بودند، بلافاصله جمع شدند. پیغمبر گفت بروید این قضیه را تمام کنید و برگردید. کسانی که آن زخم را امروز خورده‌اند و ضربه‌ای را که دشمن وارد آورده، مایلند جبران کنند و ضربه‌ی متقابل بزنند، خودشان دستشان توی کار بوده، نه اینکه خبر را از دهن این و آن شنفته باشند، همین‌ها را پیغمبر به خط کرد، بسیج کرد و گفت شماها باید بروید. اینها یک عده‌ای بودند - خیلی هم نبودند - سوار شدند و راه افتادند طرف همان منطقه، و دشمنی را که کمین گرفته بود، غافلگیر کردند و به او ضربه زدند و تارومار کردند و برگشتند. آیه‌ی شریفه نازل شد: «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم». مؤمنین آن کسانی هستند که وقتی شایعه‌پراکن‌ها آمدند گفتند علیه شما آنجا جمع شدند و بترسید، «فزادهم ایمانا»؛ اما این ترس که به وجود نیامد، انگیزه و ایمان آنها تقویت و بیشتر هم شد. «و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل»؛(۱) گفتند خدا کافی است، کار موکول به خداست. ببینید این چه معرفت عظیمی است. کار را شما داری میکنی، بازوی شما دارد کار میکند، فکر شما دارد کار میکند، قلم

شما دارد کار میکند؛ اما کار، کار خداست؛ موکول به خدا بودن معنایش این نیست که ما کنار بنشینیم، بگوئیم خدا خودش درست کند؛ نه، خدا اینجوری درست نمیکند. اینکه من و شما یک کاری را انجام بدهیم، مغرور بشویم و خیال کنیم ما بودیم که کردیم، خیال کنیم که ما یک کار برجسته انجام دادیم، این هم غلط است، این هم نادرست است. اگر خدای متعال کمک نکند، اگر هدایت نکند، اگر توفیق ندهد، هیچ کاری نمیتوانید بکنید؛ هیچ نتیجه‌ای را هم به دست نخواهید آورد. وقتی دو عنصر همراه شد؛ یعنی شما از یک طرف به خدا توکل کردید، از خدای متعال استمداد کردید، خدا را حاضر و ناظر دانستید، خدا را صاحب کار خودتان دانستید، و از طرف دیگر همه‌ی نیرویتان را پای کار آوردید، این میشود همان شکل درست. «قالوا حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل»؛ این توصیف اینهاست. نتیجه‌ی کارشان هم در آیه‌ی بعد ذکر میشود: «فانقلبوا بنعمهٔ من اللّٰه و فضل لم یمسسهم سوء و اتّبعوا رضوان اللّٰه».(۲) رفتند و برگشتند، بدون اینکه کوچکترین ضربه و زخمی بر آنها وارد شده باشد. آنها توانستند دشمن را تارومار کنند و همه‌ی موجودی‌های دشمن را مصادره کنند و غنیمت بگیرند و بیاورند. آنها نه فقط توطئه را خنثی کردند، بلکه یک درآمدی هم برای مدینه و حکومت پیغمبر در سال سوم - که سال جنگ احد است - درست کردند. میخواهند ما اینها را به یاد داشته باشیم. اینها فقط تاریخ نیست، خاطره نیست؛ اینها درس است. میخواهند من و شما این حقایق را به یاد داشته باشیم و اینها را در زندگی‌مان اعمال کنیم. چهار تا آیه در تعقیب نماز صبح ذکر شده - که در کتاب مفاتیح الجنان هم هست - میتوانید مراجعه کنید و آنها را بخوانید. هر کدام از این آیات هم که ذکر شده، یک نتیجه‌ای دنبالش آمده است: «و افوّض امری الی اللّٰه انّ اللّٰه بصیر بالعباد. فوقیه اللّٰه سیئات ما مکروا».(۳) «لا اله الّا انت سبحانک انّی کنت من الظّالمین. فاستجبنا له و نجّیناه من الغمّ و کذلک ننجی المؤمنین»،(۴) که آیه‌ی جناب یونس است. آیه‌ی دیگر، همین آیه‌ای است که قبلاً تلاوت کردم: «حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل. فانقلبوا بنعمهٔ من اللّٰه و فضل لم یمسسهم سوء». آیه‌ی چهارم هم «ما شاء اللّٰه لا قوّهٔ الّا باللّٰه»(۵) است که مال آن قضیه‌ی دو برادر است. اینها برای ما درس است. وقتی انسان احساس میکند که کار بزرگ است، کار باارزش است، کار دارای تأثیر اجتماعیِ کلان است، انگیزه‌اش بیشتر میشود. به هر حال آن چیزی که از بین میرود، همین گذران روزانه‌ی ما و شماست. خوبش، بدش، بر طبق وظیفه‌اش، خلاف وظیفه‌اش، صوابش، اینها از بین میرود. طبیعت عالم، طبیعت زوال است؛ «العالم متغیّر». آنچه که میماند، اثر این کار است در دیوان الهی؛ این از بین نمیرود. «لا یعزّب عنه مثقال ذرّهٔ»؛(۶) به قدر سنگینی یک ذره - حالا ذره چه به معنای ذرات غبار منتشر در هوا، چه به معنای مورچه - از دید محاسبه‌ی الهی مخفی نمیماند. دوربینهای مخفیِ الهی ذره ذره‌ی اعمال ما را نگاه میکنند و میسنجند؛ و سخت‌ترش این است که بر دلهای ما هم تسلط دارند. دوربین مخفی فقط توی ساختمان و توی محیط کار و داخل خانه و اینها نیست؛ توی دل ما هم یک دوربین مخفی هست. آنچه بر دل ما میگذرد، آنچه بر ذهن ما میگذرد، آنچه در خلوات انجام میدهیم، همه بدون هیچگونه کم و زیادی منعکس است و در روز قیامت اینها آشکار میشود؛ «فمن یعمل مثقال ذرّهٔ خیرا یره. و من یعمل مثقال ذرّهٔ شرّا یره».(۷) ظاهر آیه این است که این عمل تجسم پیدا میکند و انسان خود آن عمل را می‌بیند. عمده این است که این عمل میماند؛ به فکر این ماندنی باشیم. حوادث روزگار و گذران و روزمره‌ی عمر ما، خوبش، بدش، در اوج احترام، در حضیض بی‌احترامی، با جیب پر، با جیب خالی، همه جورش میگذرد و باقی نمیماند. خوبش هم قابل دلبستن نیست، چون باقی‌ماندنی نیست؛ بدش هم شکوه و شکایتِ آنچنانی ندارد، چون باقی‌ماندنی نیست، چون گذراست. آن چیزی که میماند، اثر این عمل است، نتیجه‌ی این عمل است، ثواب الهی است، عقاب الهی است؛ به فکر این باید بود. خوب، خیلی خوشحال شدیم از زیارت شما برادران و خواهران، مخصوصاً جوانهایتان که الحمدللّٰه در این جلسه‌ی خانوادگی حضور دارند. امیدواریم ان‌شاءاللّٰه همه‌ی شما موفق و مؤید باشید و در خط راست و درست و صراط مستقیم الهی به پیش بروید. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّٰه و برکاته

۱) آل عمران: ۱۷۳ ۲) آل عمران: ۱۷۴ ۳) غافر: ۴۴ و ۴۵ ۴) انبیاء: ۸۷ و ۸۸ ۵) کهف: ۳۹ ۶) سبأ: ۳ ۷) زلزال: ۷ و ۸

بیانات در دیدار قاریان قرآن

بیانات در دیدار قاریان قرآن دیدار شرکت کنندگان در بیست و هفتمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم سوم شعبان ۱۴۳۱

بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امروز جلسه‌ی بسیار خوبی بود و از استماع آیات کریمه‌ی قرآن از حنجره‌ی این بلبلان بوستان قرآنی حقیقتاً لذت بردیم. از برگزار کنندگان این مراسم باشکوه و باارزش هم خیلی تشکر میکنم و امیدوارم که ان‌شاءاللّه روزبه‌روز توفیق ما برای نزدیکی به قرآن بیشتر شود. حقیقت این است که ما هنوز از قرآن خیلی دوریم و خیلی فاصله داریم. دلهای ما باید قرآنی بشود. جان ما باید با قرآن انس بگیرد. اگر بتوانیم با قرآن انس بگیریم، معارف قرآن را در دل و جان خودمان نفوذ بدهیم، زندگی ما و جامعه‌ی ما قرآنی خواهد شد؛ احتیاج به فعالیت و فشار و سیاستگذاری ندارد. اصل این است که دلمان، جانمان و معرفتمان حقیقتاً قرآنی باشد. من به شما عرض کنم؛ سالهای متمادی تلاش شده است که بین معارف قرآنی و دلهای جامعه‌ی مسلمانان و امت اسلامی فاصله ایجاد شود؛ الان هم تلاش میشود. الان در بعضی از کشورهای اسلامی رؤسای مسلمان این کشورها به خاطر رعایت دشمنان اسلام، حاضرند فصل جهاد را از تعلیمات اسلامی‌شان خارج کنند. حاضرند معارف قرآنی را در آنجائی که به منافع آنها صدمه میزند، از تعالیم عمومی خودشان، در مدارسشان و بین جوانهایشان خارج و دور کنند. امروز هم این تلاش هست. قرآن حیات طیبه را به ما وعده داده است: «فلنحیینّه حیاة طیّبة».(۱) حیات طیبه یعنی چه؟ زندگی پاکیزه یعنی چه؟ یعنی زندگی‌ای که در آن، هم روح انسان، هم جسم انسان، هم دنیای انسان، هم آخرت انسان تأمین است؛ زندگی فردی در آن تأمین است، آرامش روحی در آن هست، سکینه و اطمینان در آن هست، آسایش جسمانی در آن وجود دارد؛ فوائد اجتماعی، سعادت اجتماعی، عزت اجتماعی، استقلال و آزادی عمومی هم در آن تأمین است. قرآن اینها را به ما وعده داده است. وقتی قرآن میگوید: «فلنحیینّه حیاة طیّبة»، یعنی همه‌ی اینها؛ یعنی آن زندگی‌ای که در آن عزت هست، امنیت هست، رفاه هست، استقلال هست، علم هست، پیشرفت هست، اخلاق هست، حلم هست، گذشت هست. ما با اینها فاصله داریم؛ باید به اینها برسیم. انس با قرآن، آشنائی با قرآن، ما را نزدیک میکند. این جلسات قرآنی، این دوره‌های قرآنی، این مسابقات قرآنی، اینی که ما به تربیت قرّاء و حفّاظ دل بستیم، به خاطر این است؛ اینها همه‌اش مقدمه است؛ ولی مقدمات لازمی است. من باز هم به جوانان عزیزمان توصیه میکنم که با قرآن انس بگیرید، با قرآن مجالست کنید. «و ما جالس هذا القران أحد الّا قام عنه بزیادة او نقصان، زیادة فی هدی او نقصان من عمی»؛(۲) هر باری که شما با قرآن نشست و برخاست کنید، یک پرده از پرده‌های جهالت شما برداشته میشود؛ یک چشمه از چشمه‌های نورانیت در دل شما گشایش پیدا میکند و جاری میشود. انس با قرآن، مجالست با قرآن، تفهم قرآن، تدبر در قرآن، اینها لازم است. مقدمه‌ی این کار این است که بتوانیم قرآن را بخوانیم، بتوانیم قرآن را حفظ کنیم؛ حفظ قرآن خیلی مؤثر است. جوانها، دوره‌ی جوانی را، قدرت حفظ را قدر بدانند. خانواده‌ها به کودکان خودشان حفظ قرآن را تشویق کنند، آنها را وادار کنند. حفظ قرآن خیلی باارزش است. حفظ قرآن این فرصت را به حافظ خواهد داد که با تکرار آیات، در قرآن قدرت تدبر پیدا کند. این فرصت است، این توفیق است؛ این را از دست ندهید. آنهائی که حافظند، این نعمت بسیار بزرگ الهی را قدر بدانند؛ نگذارند حفظشان ضعیف بشود یا خدای نکرده از دست برود. خواندن قرآن، از اول تا آخر، یک چیز لازمی است. باید قرآن را از اول تا آخر خواند؛ باز دوباره از اول تا آخر؛ تا همه‌ی معارف قرآنی یکجا با ذهن انسان آشنا شود. البته معلمینی لازمند تا برای ما تفسیر کنند، مشکلات آیات را تبیین کنند، معارف آیات و بطون آیات الهی را برای ما بیان کنند؛ اینها همه لازم است. اگر اینها شد، هرچه زمان به جلو برود، ما به جلو میرویم و توقف دیگر وجود ندارد. و من به شما عرض کنم؛ در این سی و یک سال، این حرکتِ رو به جلو وجود داشته. قبل از انقلاب در کشور ما خبری از قرآن نبود. گوشه و کنار، یک عاشقی پیدا میشد، یک جلسه‌ی قرآنی درست میکرد، ده تا، پانزده تا، بیست تا طالب قرآن را دور خودش جمع میکرد. دیده بودیم، در همه‌ی شهرها بود؛ در تهران بود، در مشهد ما بود. این حرکت عظیم جوانها به سمت قرآن، این خبرها نبود؛ این شوق به خواندن قرآن و تلاوت قرآن، این تربیت انبوه

خوانندگان متبحر در تلاوت قرآن، این حرفها وجود نداشت؛ حفظ وجود نداشت. وقتی این جوانها که حافظ قرآنند، می‌آیند قرآن را از حفظ میخوانند، بنده از اعماق دل خدا را شکر میکنم. اینها به برکت انقلاب بود، به برکت اسلام بود؛ اینها را قدر بدانید. هرچه ما به قرآن نزدیکتر شویم، دو اتفاق می‌افتد: یک اتفاق اینکه ما قوی‌تر میشویم؛ اتفاق دوم اینکه دشمنان بین‌المللی ما، علیه ما بیشتر بسیج میشوند؛ خوب، بشوند. هرچه به سمت قرآن برویم، هرچه به قرآن نزدیکتر شویم، دشمنان بشریت بیشتر خشمگین میشوند؛ تهمت میزنند، دروغ میگویند، شایعه درست میکنند، فشار اقتصادی می‌آورند، فشار سیاسی می‌آورند، انواع و اقسام خباثتها و ملعنتها را با ملت ما میکنند - کمااینکه می‌بینید دارند میکنند - اما در مقابل، توان ما، قدرت تحمل ما، قدرت تأثیرگذاری ما روزبه‌روز بیشتر خواهد شد، مضاعف خواهد شد؛ کمااینکه می‌بینید شده. امروز جبهه‌ی مخاصم با جمهوری اسلامی ایران را نگاه کنید؛ یک جبهه‌ی عریض و طویل است؛ همه‌ی شیاطین و اشرار عالم در این جبهه جمعند؛ از صهیونیستها تا آمریکائی‌ها، تا خبیث‌ترین دولتهای غربی، تا وابسته‌ترین و حقیرترین دولتهای غیرغربی - حالا دائره را بیشتر محدود نکنیم - همه توی این جبهه هستند؛ هر کاری هم که میتوانند، دارند میکنند. خیال نکنید کاری هست که دشمنان ما میتوانند علیه جمهوری اسلامی انجام بدهند و انجام نمیدهند؛ نه، هر کار توانستند، تا حالا کرده‌اند؛ هر کاری هم که بتوانند، میکنند. هر کار نمیکنند، به خاطر این است که نمیتوانند. اما ملت ایران، با قدرت، با عزت و با سربلندی، در مقابل همه‌ی اینها ایستاده است. فرمود: «حبل ممدود من السّماء»؛(۳) این قرآن حبل الهی است؛ ریسمان مستحکم الهی است که اگر به آن چنگ زدیم، لغزش و افتادن و گم شدن و اینها دیگر در آن نیست. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار، ما را با قرآن بمیران، ما را با قرآن محشور کن. پروردگارا! قرآن را از ما راضی کن. پروردگارا! ما را از قرآن و اهل‌بیت لحظه‌ای جدا مکن. پروردگارا! شهدای عزیز ما و روح مطهر امام بزرگوار ما را با اولیائت محشور کن. از همه‌ی میهمانان عزیز هم تشکر میکنیم؛ مخصوصاً این دو قاری محترم که تلاوت کردند؛ آقای نعینع و آقای شاذلی. تلاوت هر دوشان خیلی خوب بود. ان‌شاءاللَّه خداوند آنها را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) نحل: ۹۷ ۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶ ۳) ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۰۶

بیانات در ضیافت انس با قرآن در اولین روز ماه رمضان

بیانات در ضیافت انس با قرآن در اولین روز ماه رمضان اول رمضان‌المبارک ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را شاکر و سپاسگزاریم که توفیق عنایت کرد و عمر ما را با فضل خود و لطف خود ادامه داد که بتوانیم یک بار دیگر در این جلسه - که یک جلسه‌ی بسیار شیرین و اثرگذار و پرسودی است - شرکت کنیم و از تلاوت آیات کریمه‌ی قرآن به وسیله‌ی قراء عزیزمان بهره ببریم. بنده واقعاً این نعمت بزرگ را که در واقع نعمت رشد روزافزونِ علاقه‌ی به قرآن در جامعه‌ی ماست، به قدری نعمت بزرگی میدانم که شاید هیچ نعمتی با آن معادل نیست. جلسه‌ی امروز هم جلسه‌ی بسیار خوبی بود؛ قراء محترم، چه اساتید قرائت که بعضی امروز تلاوت کردند، چه جوانان عزیزی که وارد این وادی هستند و انسان احساس میکند؛ استعدادهای خوب، صداهای خوب، علاقه‌مندی‌های خوب که آینده‌ی بهتری را برای کشور نوید میدهد. خب، خداوند متعال این نعمت را به ما داده است. «و لکنّ اللَّه حبّب إلیکم الإیمان و زیّنه فی قلوبکم و کرّه إلیکم الکفر و الفسوق و العصیان»(۱). این خب خیلی نعمت بزرگی است که خداوند ایمان را و آنچه که نشانه‌ی ایمان هست، برای مردم ما محبوب قرار بدهد و آن را زینت بدهد در دلهای ما. اگر بخواهیم از قرآن به معنای حقیقی کلمه بهره ببریم، باید با معارف قرآن و مفاهیم قرآن آشنا بشویم. این تلاوت هم و این حفظ قرآن هم و این انس با قرآن هم به ما در این جهت کمک میکند. اگر درس گرفتن از قرآن نمیبود، این همه به ما توصیه نمیکردند که قرآن را تلاوت کنیم. چون باید توجه داشته باشیم هدف این نیست که این امواج صوتی در فضا به وجود بیاید و پراکنده بشود؛ این که هدف نیست. یا هدف این نیست که همچنانی که یک شعری را ممکن است با آهنگ خوشی کسی بخواند و ما لذت ببریم، قرآن را هم

حالا با آهنگ خوشی بخوانند که ما از صدای خوش آن لذت ببریم؛ اینها که هدف نیست. همه‌ی این مقدمات - تلاوت و آنچه که تلاوت را ترویج میکند در جامعه که همین صدای خوش و لحن خوش است و اینها جزو این مؤلفه‌هایی است که تلاوت را رواج میدهد در جامعه و دلها را به سمت آن مشتاق میکند - برای فهم معارف قرآنی است. فهم معارف قرآنی هم درجاتی دارد. اولش از همین تأمل در الفاظ قرآن و ترجمه‌ی قرآن به دست می‌آید. یعنی وقتی ما میگوئیم معارف قرآنی، معنایش این نیست که یک هفت‌توىِ رازآلودِ رمزگونه‌ای است که دست هیچ کس به او نمیرسد. بله، معارف عالیه‌ای وجود دارد که دست امثال ماها به آن ممکن است نرسد، اما معارف بسیاری هم هست که همین ما - ما مردم معمولی و عادی - به شرط اینکه توجه کنیم به این کلام و به این بیان، آن را خواهیم فهمید و از آن استفاده خواهیم کرد. در همین آیات کریمه‌ی قرآن فراوان هست؛ اینها درسهای زندگی ماست. فرض بفرمائید در این آیه‌ی شریفه: «ان الّذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما».(۲) خب این درس است دیگر؛ این درس واضحی است برای زندگی ما. «فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه»؛ اگر قراردادی را که با پیغمبر گذاشتید، با اسلام گذاشتید، بیعتی را که با خدا کردید، به هم زدید، نقض عهد کردید، علیه خودتان کار کردید. «فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه»؛ شکستن بیعت خدا و پیغمبر، علیه ماست؛ علیه خدا و پیغمبر نیست. آنها ضرری نمیکنند. «و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما»؛ اما اگر وفا کردیم به این قراردادی که با خدا و پیغمبر گذاشتیم، به نفع خودمان کار کردیم؛ پاداش عظیمی خود ما از خدای متعال خواهیم گرفت. این پاداش، نگفتند که در آخرت است، نگفتند بهشت است؛ بخش عمده‌اش هم البته در آخرت است، اما این پاداش در دنیا هم هست؛ در دنیا هم این پاداش را به ما خواهند داد. همین آیات سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب را که یکی از برادرها یا جمعی شاید خواندند: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا. لیجزی اللّه الصّادقین بصدقهم»؛(۳) این صدق، همین است. «صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه»؛ یعنی این قراری را که با خدا گذاشتند، این وعده و پیمانی را که با خدا بستند، صادقانه پیمان بستند و پای این پیمان ایستادند و سختی‌های زندگی، جلوه‌های شهوت‌انگیز دنیایی، آنها را از این راه منحرف نکرد. «لیجزی اللّه الصّادقین بصدقهم»؛ خدا به خاطر این راستگویی و ایستادن پای این وعده و پیمان الهی جزا میدهد. خب، اینها معارفی است که با مراجعه‌ی به ظاهر قرآن هم میشود اینها را فهمید. اگر چه که در ورای اینها، معارف برتری، بالاتری مسلّماً وجود دارد که اینها را ممکن است خصیصین بفهمند، بندگان صالح و شایسته‌ی خدا بفهمند و ما به آنها دسترسی نداشته باشیم، جز از طریق آن بندگان. مسلّم چنین چیزهائی است؛ چون فرمودند قرآن بطونی دارد. روایات متعددی هست که میفرماید قرآن ظاهری دارد، باطنی دارد، اسراری دارد، اعماقی دارد؛ مثل دریایی است که ظاهر دریا هم هست، وجود دارد، آب است، دریاست، اما فقط همین ظاهر نیست، اعماقی دارد، در آن اعماق هم حقایقی است، چیزهایی است؛ مسلّم این هست. اما از همین ظاهر هم ما میتوانیم استفاده کنیم؛ به شرط چه؟ به شرط دقت، تأمل. اینی که ما مکرر عرض کردیم - چند سال است که این را عرض میکنیم و خوشبختانه به نتیجه هم رسیده و انسان اثرش را می‌بیند - باز عرض میکنیم: شما این آیه‌ای را که تلاوت میکنید، بدرستی معنایش را درک کنید. همین معنایی که یک عربی‌دان میتواند بفهمد، همین معنای ظاهری را درست درک کنید. این که درک شد، آن وقت در تلاوت، فرصت و قدرت تدبر به انسان دست میدهد. یعنی انسان میتواند آن وقت تدبر کند. و من به شما عرض کنم وقتی که معنای آیه را بدانیم، آن کسی که اهل صوت و آهنگ و لحن و خواندن هست، خودِ این فهم معنای آیه، لحن را هدایت میکند. اگر ما بدانیم چی داریم میخوانیم، هیچ لزومی ندارد که نگاه کنیم ببینیم فلان قاریِ فرض کنید که معروف، وقتی این آیه را خوانده، کجا را پایین آورده، کجا را بالا برده، کجا را با رقت خوانده، کجا را با شدت خوانده. نه، لزومی ندارد. اگر معنا را فهمیدیم، خود این معنا آدمی را که اهل صوت هست و صدای او آهنگ‌پذیر است و انعطاف آهنگ دارد، صدای او را هدایت خواهد کرد، خودش آهنگ را به ما خواهد داد؛ مثل حرف زدن معمولی. شما در حرف زدن معمولی و وقتی که حرف میزنید، صدای شما یک جایی پایین می‌آید،

یـک جـا اوج میگیرد، یک جا آهسته صحبت میکنید، یک جا تند صحبت میکنید، یک جا شمرده صحبت میکنید، روی یک کلمه‌ای تکیه میکنید. قبلاً- برای اینها هیچ نُت نوشته نشده -نُت‌نویسی نشده، طبق نُت نیست - و این طبق همین احساس شما و غریزه‌ی شماست. اگر چنانچه معنای آیه‌ی قرآن را فهمیدید، همین غریزه به شما کمک میکند که چه کار کنید؛ کجا را آهسته بخوانید، کجا را وقف کنید، کجا را وصل کنید، از کجا شروع کنید. تسلط بر آیات قرآن این هنر را به انسان میدهد. البته بعضی‌ها هم هستند که آیات قرآن را میفهمند. چون خودشان عربند، ترجمه‌ی آیه را هم خوب میدانند - عرب هم هستند - اما آدم می‌بیند که کأنه با توجه به معنا نمیخوانند. تو همین قراء معروف مصری، بعضی هستند که انسان وقتی نگاه میکند، مثل این است که یک متنی را مأموریت داده باشند که این را بخوان، یک نفری از اول تا آخر میخواند و به معنای تفاهم با مخاطب نیست. انسان این را در بعضی از قراء می‌بیند. ولی بعضی هم هستند که نه، قرائتشان، تلاوتشان، مثل تکلم با مخاطب است؛ حرف زدن با مخاطب است. باید تلاوت شما این جور باشد. البته متأسفانه اکثر مردم ما از الفاظ آیات کریمه‌ی قرآن، مستقیم کمتر استفاده میکنند؛ یعنی اکثر عربی نمیدانند. خب یکی از محرومیتهای ماست. لذا در قوانین کشور فراگیری زبان عربی که زبان قرآن است، یکی از چیزهای لازم فرض شده که این، به خاطر همین است. اگر ما واقعاً بخواهیم معانی قرآن را بفهمیم، مردم معمولی که عربی هم نخواندند، میتوانند مراجعه‌ی به تفاسیر و به ترجمه‌ها بکنند. خوشبختانه امروز ترجمه‌های خوب هم هست. در کشور افرادی زحمت کشیدند، ترجمه‌های خوبی کردند. به هر حال من توصیه‌ام به شما برادران عزیزی که قرآن را با صوت خوش تلاوت میکنید، این است که به این نکته توجه کنید: یعنی قرآن را با توجه به معنا بخوانید؛ جوری بخوانید که با طرف مقابل، با مخاطبی که دارد میشنود، کأنه دارید با زبان قرآن حرف میزنید. این اگر شد، آن وقت شما از خواندنتان بهره بردید، مردم هم از شنیدن قرآن و شنیدن تلاوت شما بهره‌مند شدند. امیدواریم ان‌شاءاللَّه خداوند متعال روز به روز دایره‌ی فهم قرآن و استفاضه‌ی از قرآن و فهم معارف قرآن را در بین ملت ما و مردم ما گسترده‌تر کند و ما را بیشتر از حظ قرآنی و برکات قرآنی محظوظ کند. من این توصیه را حتماً بکنم که روی ترجمه‌ی قرآن، دوستان قاری کار کنند؛ یعنی واقعاً جوری باشد که مسلط باشند به ترجمه‌ی قرآن. البته حفظ قرآن هم در این زمینه خیلی مهم است. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) حجرات: ۷ ۲) فتح: ۱۰ ۳) احزاب: ۲۳ و ۲۴

بیانات در دیدار کارگزاران نظام

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۷ رمضان ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین در دعاهائی که چه در صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه، چه در بقیه‌ی دعاهای مأثورِ برای ماه رمضان وارد شده است، صفاتی برای این ماه ذکر شده که هر کدام از این صفات و خصوصیات، قابل تأمل و تدبر است: «شهر التّوبة و الانابة» - که من در مورد این توبه و انابه، بعد چند جمله‌ای عرض خواهم کرد - «شهر الاسلام»، که در دعای صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه است. مراد از اسلام هم همان چیزی است که در آیه‌ی شریفه آمده است: «و من یسلم وجهه الی اللَّه و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی».(۱) اسلام الوجه للَّه، یعنی دل و جان را تسلیم کردن؛ در مقابل اراده‌ی الهی و حکم الهی و شریعت الهی، رام قرار دادن. «شهر الطّهور». طهور یا به معنای پاک کننده است - یعنی ماهی که در آن، عنصر پاک کننده‌ای وجود دارد که به انسان طهارت و پاکیزگی میدهد - یا به صورت مصدر ذکر میشود؛ یعنی شهر پاک شدن از آلودگی‌ها و از آلایشها. «شهر التّمحیص». تمحیص یعنی خالص شدن. فلز قیمتیِ آمیخته‌ی با فلزهای ناهمذات را وقتی که در کوره میگذارند - مثلاً طلا را - این را تمحیص میگویند. یعنی جدا کردن ذات پاکیزه‌ی انسانی از ناخالصی‌ها و ناپاکی‌ها. اینها خصوصیاتی است که درباره‌ی این ماه ذکر شده است. به نظر انسان اینجور می‌آید که ماه رمضان در بین ایام سال و ماه‌های سال، حکم اوقات نماز را دارد در شبانه‌روز. یعنی همان طوری که در شریعت مقدس اسلامی برای ما که محصور و محدود به عوامل

ماده هستیم، یک فرصتهائی گذاشته شده است که آن فرصتهای نماز است - وقت صبح، وقت ظهر، وقت عصر، وقت مغرب، وقت عشا، یک زنگ بیدارباش است، یک خلوت دادن به خود برای ایجاد نورانیت در دل و نفس است؛ ساعات نماز را در شبانه‌روز برای ما قرار دادند، برای اینکه غرق نشویم؛ از اسارت ماده یک لحظه‌ای بیرون بیائیم، نفسی تازه کنیم، به یاد معنویت بیفتیم، یکسره غرق در مادیات نباشیم - به نظر میرسد که در دوره‌ی سال هم ماه رمضان یک چنین وضعیتی را دارد؛ نفس‌کش روح انسانی و روح ملکوتی انسان است؛ فرصتی است که با این ریاضت طولانی یکماهه، نفس از تخته‌بند عوامل مادی که ما را احاطه کرده است، خلاصی پیدا کند، نجاتی پیدا کند؛ یک نفسی بکشد، نورانیتی پیدا کند. شارع مقدس، ماه رمضان را برای این قرار داده است. خوب، این فرصتی است. در میان خصوصیاتی که ذکر شده است - که البته همه مهم است - آنچه که نظر بنده را جلب میکند و حالا بین من و شما که مسئولین کشور هستیم، در میان گذاشته میشود، این «شهر التّوبهٔ و الانابه» است؛ ماه توبه است، ماه انابه است. توبه یعنی بازگشت از یک راه غلط، از یک کار غلط، از یک فکر غلط. انابه یعنی رجوع الی اللّه، بازگشت به سمت خدا. این توبه و انابه، به طور طبیعی یک معنائی را در خودش مندرج دارد. وقتی میگوئیم از راه خطا برگردیم، معنایش این است که نقطه‌ی خطا را، راه خطا را شناسائی کنیم؛ این خیلی مهم است. ما همین طور که داریم حرکت میکنیم، غالباً اینجور هستیم که از کار خودمان، از خطای خودمان، از تقصیری که میکنیم، غفلت میکنیم؛ توجه نمیکنیم به اشکالی که در کار خودمان وجود دارد. این خود، هم خود شخصی است، هم خود جماعی؛ ملت خودمان، حزب خودمان، جریان خودمان، جناح خودمان. هرچه که به خود انسان ارتباط پیدا میکند، عیوب آن غالباً مورد غفلت قرار میگیرد؛ لذا دیگران عیب ما را باید به ما بگویند. اگر خودمان میفهمیدیم و اصلاح میکردیم، نوبت نمیرسید به دیگران؛ احتیاج نبود که دیگران به ما بگویند. این توبه و انابه که فرمودند، قدم اوّلش این است که به عیب کار توجه کنیم، بفهمیم کجای کار ما اشکال دارد؛ خطامان کجاست، گناهمان کجاست، تقصیرمان کجاست. از شخص خودمان هم شروع کنیم، تا بعد برسیم به دایره‌های جماعی وسیع‌تر. اول شخص خود را محاسبه کنیم، ببینیم کجا اشتباه کردیم؛ این وظیفه‌ی همه است. از ما آدمهای معمولی که تقصیر و گناه و خطا در کارمان زیاد است، بگیرید تا انسانهای برجسته، تا بندگان صالح خدا، حتّی تا اولیاءاللّه؛ آنها هم همین جورند، آنها هم احتیاج به استغفار دارند، آنها هم احتیاج به توبه دارند. روایتی است از نبی مکرم اسلام (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم)، که این حدیث را هم شیعه نقل کرده‌اند، هم اهل سنت نقل کرده‌اند. از قول حضرت نقل شده است که فرمود: «انّه لیغان علی قلبی»؛ دل من را غبار میگیرد، ابر میگیرد. «یغان»، «غین» به معنای «غیم» است؛ یعنی ابر. مثل روی خورشید را، روی ماه را که ابر بپوشاند، یک حالت تیرگی نسبی، جلوگیری از آن درخشش. فرمود: «لیغان علی قلبی»؛ گاهی دل مرا آن حالت ابرآلودگی و مه‌آلودگی فرا میگیرد. «و انّی لأستغفر اللّه کلّ یوم سبعین مرّهٔ»؛ در هر روزی من هفتاد مرتبه استغفار میکنم. پیغمبر این جمله را میفرماید؛ آن روح ملکوتی، آن ذات پاک. در یک روایت دیگر - که این از طرق ماست - دارد که «کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله یتوب الی اللّه فی کلّ یوم سبعین مرّهٔ». اینجا دیگر تعبیر توبه دارد. از قول امام صادق (علیه السّلام) نقل شده است که پیغمبر روزی هفتاد مرتبه توبه میکرد، «من غیر ذنب»؛ بدون اینکه گناهی کرده باشد. خوب، پیغمبر که معصوم است؛ از چی توبه میکند؟ مرحوم فیض (رحمهٔ اللّه علیه) میگوید: «انّ ذنوب الأنبیاء و الأوصیاء علیهم السّلام لیس کذنوبنا بل انّما هو ترک دوام الذّکر و الاشتغال بالمباحات». ممکن است در کوچه و بازار و زندگی معمولی برای نبی و ولی لحظه‌ی غفلتی پیش بیاید؛ آن چیزی که اکثریت زندگی ما را تشکیل میدهد، برای او ممکن است یک لحظه‌ای پیش بیاید، مشغول و سرگرم به یک امر مباحی بشود؛ خود همین برای پیغمبر استغفار دارد. بنابراین، این مخصوص ما نیست؛ این برای همه است. خوب، این برای کارگزاران وظیفه‌ی لازمتری است. یعنی من و شما که در بخشی از کارهای کشور مسئولیتی داریم یا تأثیری داریم، در یک حوزه‌ی خاص اجتماعی نفوذی داریم، وظیفه‌مان در امر استغفار و توبه‌ی الی اللّه و انابه‌ی الی اللّه سنگین‌تر است؛ خیلی باید مراقب باشیم. گاهی حتّی در زیرمجموعه‌ی من و شما یک تخلفی صورت میگیرد؛ اگر به نحوی این تخلف مستند به ما باشد، ما مسئولیم.

مثل اینکه مثلاً کوتاهی کردیم در ابلاغ، کوتاهی کردیم در گزینش این شخص، کوتاهی کردیم در برخورد با تخلفات، این موجب شـده است که تخلفی به وجود بیاید. «قوا انفسـکم و اهلیکم نارا وقودها النّاس و الحجارهٔ».(۲) پس نتیجه این شـد که در ماه رمضان در حـد توان خودمـان بایـد مراقبت کنیم، رفتـار خودمان را تصـحیح کنیم؛ فکرمان را، قولمان را، عملمان را تصـحیح کنیم؛ بگردیم اشـکالاتش را پیـدا کنیم، آن اشـکالات را برطرف کنیم. این تصـحیح در چه جهـتی باشـد؟ در جهت تقوا. در آیه‌ی شـریفه‌ی روزه میفرماید: «لعلّکم تتّقون»؛(۳) روزه برای تقواست. بنـابراین، این تلاشـی که در راه مـاه مبـارک رمضـان انجام میگیرد، در جهت تقوا باشـد. در بـاب تقوا من یـک جمله‌ای اینجـا یـادداشت کرده‌ام که عرض بکنم. غالباً وقتی گفته میشود تقوا، پرهیزگاری، ذهن انسان میرود به رعایت ظواهر شـرع و محرمات و واجباتی که دم دست ماست؛ نماز بخوانیم، وجوهات شـرعی‌مان را بـدهیم، روزه بگیریم، دروغ نگوئیم. البته اینهـا مهم است، همه‌اش مهم است؛ لیکن تقوا ابعـاد دیگری هم دارد که غالباً ما از اینها غفلت میکنیم. در دعای شریف مکارم الاخلاق یک فقره‌ای در توضیح این ابعاد دیگر هست: «اللّهم صلّ علی محمّد و اله و حلّنی بحلیهٔ الصّالحین و البسـنی زینهٔ المتّقین»؛(۴) از خـدای متعال درخواست میکنـد که پروردگارا! مرا با زیور صالحان زیور بـده و با لباس پرهیزگاران ملبس کن. خوب، این لبـاس پرهیزگاران چیست؟ آن وقت این شـرح جالب است: «فی بسط العـدل»؛ لباس پرهیزگاران در گستردن عـدالت، «و کظم الغیظ»؛ در فرو بردن خشم، «و اطفاء النّائرهٔ»؛ در فرو نشاندن آتش؛ آتشهائی که بین افراد جامعه برمی‌افروزند. اینها تقواست. «و ضمّ اهل الفرقهٔ»؛ افرادی که از شمایند، اما جدا شدند، سعی کنید اینها را گرد بیاورید. این جزو موارد تقواست، که در دعای شریف مکارم‌الاخلاق - دعای بیسـتم صـحیفه‌ی مبارکه‌ی سـجادیه - به آن اشاره شده است. این دعا، بسیار دعای مهمی است. من عقیده‌ام این است که همه، بخصوص کـارگزاران، بایـد این دعـا را بخواننـد و در مضـامینش دقت کننـد؛ تعلیم‌دهنـده است. «و اصـلاح ذات الـبین»؛ به جـای آتش‌افروزی، خبرچینی، این را به جـان آن انـداختن، آن را در پوسـتین این انـداختن، اصـلاح ذات‌البین کننـد؛ بین برادران مؤمن، برادران مسـلمان، ایجاد ائتلاف کننـد؛ اینها تقواست. ببینیـد، اینها همه، مسائل امروز ماست. گستردن عدالت، عدالت قضائی، عدالت اقتصادی، عدالت در گزینشها، عدالت در تقسیم منابع و فرصتهای کشور بین گروه‌ها، عدالت جغرافیائی، اینها مسائل خیلی مهمی است؛ اینهـا همه نیازهـای مـاست. گستردن عـدالت، بالاـترین رقمهای تقواست؛ این از یک نماز خوب، از یک روزه‌ی روز گرم تابسـتان بالاتر است. روایتی است که فرمود: هر امیری - امیر یعنی همه‌ی شـماها؛ هر کسی یک دستگاهی دارد که در آن فرمان میرانـد، حکم او در آنجا نافذ است - که روزی را به عدالت حکم کند، مثل این است که هفتاد سال عبادت کرده؛ اینها خیلی مسائل مهمی است؛ اهمیت عدالت را، رفتار عدالت‌آمیز را به ما نشان میدهد. فرو بردن خشم در مقابل دوسـتان. بحث اینجا دوسـتان است. البته در مقابل دشـمنان باید غیظ داشت؛ «و یذهب غیظ قلوبهم».(۵) در مقابل آن دشـمنی که با هویت شما، با موجودیت شما مخالف است، آنجا خشم میشود خشم مقدس؛ آن اشـکالی ندارد. نه، در جمع مؤمنین، در بین افرادی که مأمور به رفتار مسـلمانی با آنها هستیم، خشم و حالت عصـبانیت نبایـد باشد. خشم به انسان ضـرر میزند. تصـمیم‌گیری با خشم مضـر است، حرف زدن با خشـم مضـر است، کار کردن با خشم مضـر است، غالباً دچار غلط و اشتباه است؛ این چیزی است که ماها متأسفانه خیلی ابتلاء پیدا میکنیم. جلوگیری از این خشم، خشـمی که موجب انحراف میشود، موجب خطای در فکر و عمـل میشود، یکی از موارد تقواست؛ «و کظم الغیظ». کار دیگر، «اطفاء النّائرهٔ». بعضی‌ها آتش‌افروزی‌های سیاسی و جناحی میکنند. عده‌ای کأنه برای این کار مأموریت دارند. من می‌بینم در داخـل کشور خودمـان که یک عـده‌ای میخواهنـد اصـلاً عناصـر گوناگون را، جناحهای مختلف را، افرادی از هر یک از جناحهـا را به جان هم بیندازنـد و اختلاف ایجاد کننـد؛ کأنه اصـلاً از آتش‌افروزی خوشـشان می‌آیـد؛ این خلاف تقواست. تقوا این است: «اطفاء النّائرهٔ». همچنان که در یک محیط مادی و فضای مادی، شـما یک آتش‌افروزی را اطفاء میکنید، باید در فضای انسانی و معنوی و اخلاقی هم آتش‌سوزی‌ها را مهار و اطفاء کنید. و همین طور: «و ضمّ اهل الفرقهٔ». ما عرض کردیم جذب حداکثری، دفع حـداقلی. البته معیـار و میزان، اصول و ارزشـهاست. انسانهـا از لحـاظ ایمـان در یـک حـد نیسـتند. ما در بین خودمان آدمهائی داریم

ضعیف‌الایمان، آدمهائی داریم که ایمانشان قوی‌تر است. بایـد راه بیائیم. نمیشود ضـعیف‌الایمان را دفع کرد، نمیشود فقط به کسانی چشم دوخت که قوی‌الایماننـد؛ نه، ضـعفا را هم بایـد در نظر داشت. کسانی که خودشان را قوی میدانند، آن کسانی را که ضـعیف میدانند، ملاحظه کنند، مراعات کنند، دفع نکنند. آن کسانی که جزو مجموعه هسـتند، لیکن بر اثر اشـتباه و غفلت کنار افتادند، جدا افتادند، اینها را به خود بیاورند؛ اینها را نصیحت کنند، دلالت کنند، راه را به آنها نشان بدهند، آنها را برگردانند. اینها مسائل اساسی است. پس اینهـا شـد تقوا، اینهـا شـد راههای توبه و انابه؛ «شـهر التّوبه»، «شـهر الانابه». منتها جالب این است که روزه و این ماه، یک عمـل جمعی اسـت؛ یـک عمـل فردی نیسـت. یعنی همـه روزه‌ایـم، همه داخـل این مـاهیم، همه سـر این سـفره نشـستیم؛ همه‌ی افراد جامعه‌ی اسـلامی، امت اسلامی. وقتی که میخواهیم این نصایح را، این توصیه‌های مهم کتاب و سنت را عمل کنیم، اگر همه خود را مخاطب آن بـدانیم، ببینیـد در دنیای اسـلام چه اتفاقی می‌افتد؛ در دایره‌ی محدودتر در کشور چه اتفاقی می‌افتد. قدر این ماه را باید دانست. قدر دانسـتنش هم به همین است که واقعاً ماه را ماه توبه قرار بدهیم، ماه انابه قرار بدهیم، ماه تطهیر قرار بدهیم، ماه تمحیص قرار بدهیم؛ برویم به سـمت این چیزها. خوب، حرف اصلی ما، عرض اصلی ما توی این جلسه همین بود که عرض کردیم. درباره‌ی قضایـای کنـونی کشورمـان آقـای رئیس جمهـور گزارش خوب و مبسوط و مشـروح و مفیـدی دادنـد. اگر بخواهیم قضایـای کنونی کشورمان را تحلیل درست بکنیم و در تحلیل، به خطا دچار نشویم، باید از اینجا شـروع کنیم که یک جبهه‌بندی قدیمی‌ای بین ایران اسـلامی و بین یک مجموعه‌ای وجود دارد. از عمر این معارضه و منازعه و جبهه‌بنـدی، سـی و یکی دو سال میگـذرد؛ جدید نیست. البته این جبهه‌ی مقابـل مـا تغییراتی هم دیـده، ولی مـا تفـاوتی نکرده‌ایم. ما حرفمان همان حرف است، اصولمان همان اصول است، راهمان همان راه است. یک خطی را با سـرعت گرفتیم، داریم حرکت میکنیم. اهدافمان را مشـخص هم کردیم. این اهداف، از اول هم در فرمایشـات امـام و در پایه‌هـای انقلاـب، مشـخص و معلـوم بـوده است. داریم به قـدر تـوان جلـو میرویم. لیکن جبهه‌ی مقـابل تغییراتی داشته است، کم و زیاد شـده؛ کسانی بودند، خارج شدند؛ کسانی نبودند، داخل شدند. امروز در این جبهه‌بندی، دو پدیده به چشم میخورد: یـک پدیـده این است که طرف مقابل ما، جبهه‌ی مقابل ما نسبت به قبل دچار ضـعف است؛ یعنی حرکت جبهه‌ی مقابل، حرکت به سمت نزول بوده است؛ ضعیف شده است. پدیده‌ی دوم این است که جبهه‌ی ما به سمت قوّت است؛ یعنی حرکت مـا حرکت رو به تقویت بوده. این دو پدیـده، دو پدیـده‌ی قابـل اسـتدلال است؛ یعنی حرفِ شـعاری نیست، متکی به واقعیات است. یـک نکته‌ی کوتـاهی را من در مورد جبهه‌ی مقابل عرض بکنم. جبهه‌ی مقابل یعنی چه؟ تبلیغات آن جبهه به خودش اسم «جامعه‌ی جهـانی» گذاشـته، که این یـک دروغ بزرگی است؛ به هیـچ وجه جامعه‌ی جهانی نیسـتند؛ یک تعـداد معـدودی از کشورها هسـتند. محور اصـلی دشـمن هم عبارت است از رژیم صـهیونیستی و کشور ایالات متحده‌ی آمریکا؛ بقیه یا از لحاظ سیاستها تابعند، یا دچار رودربایستی‌اند، یا دچار ضـعف مفرطند و کاری نمیتوانند بکنند. عدد زیادی بر محور این دو عنصـر اصـلی مجتمع نیستند؛ نه امروز، نه سالهای گذشـته. ادعاها را رها کنید؛ واقعیتها این چیزی است که عرض میکنم. خوب، ملاک چیست در اینکه ما این دو تا دولت را یـا این دو مجموعه را مخـالفین اصـلی خودمـان در این جبهه‌بنـدی میـدانیم؟ این مخالفت چیست؟ ببینیـد، دو جور مخالفت است: مخالفتهای بنیانی، مخالفتهای سطحی. مخالفتهای سطحی مثل مخالفتهای ارضی، مخالفت بر اثر مسائل تجاری، مخالفت در بعضی از سیاسـتهائی که بین دو کشور وجود دارد. مخـالفت بنیـانی، مخالفت با موجودیت است؛ یعنی دو کشوری که موجودیت یکـدیگر را قبول ندارنـد. در مورد رژیم صـهیونیستی وضع مـا اینجوری است. مـا موجودیت رژیم صـهیونیستی را قبول نـداریم؛ ما معتقـدیم این رژیم یـک رژیم جعلی است، یک رژیم تحمیلی است، یک عارضه‌ی زشت در طبیعت منطقه‌ی خاورمیانه است، که این عارضه هم بلاشک از بین خواهـد رفت؛ یعنی تردیـدی در این نیست که آن باقی نمیمانـد. به هر حال با هویت او، با موجودیت او مخالفیم. آن رژیم هم با موجودیت نظام اسـلامی مخالف است. ایران را در صورتی که تحت کنترل یک نظام طاغوتی باشد، دوست دارند؛ اما با نظـام اسـلامی بشـدت مخالفنـد. مخالفت بنیانی یعنی این. در مورد آمریکا: نگاه ایالات متحـده‌ی آمریکا به نظام اسـلامی، نگاه نفی

موجودیت است؛ این را در طول سالها کاملاً فهمیدیم. البته خودشان میگویند نخیر، تغییر رفتار. تغییر رفتاری که آنها میگویند، اگرچه همیشه هم روی آن پافشاری ندارند، معنایش نفی هویت است. یعنی آن رفتارهای اصلی‌ای که شاخص اسلامی بودن است، باید تغییر پیدا کند. ما هم نگاهمان به آمریکا، نفی موجودیت استکباری آمریکاست؛ والّا رژیم آمریکا و دولت آمریکا یک کشوری است مثل بقیه‌ی دولتها. استکباری بودن آمریکا، سلطه‌ی جهانی بودن، ابرقدرتی آمریکا، از نظر ما مردود است؛ ما قبول نداریم. پس این شد مخالفت بنیانی. این مخالفت بنیانی هم گاهی اوقات فعال است، گاهی آرام است. ممکن است این مخالفت بنیانی را بعضی دیگر از کشورها هم در دنیا داشته باشند، بین ما و آنها این مخالفت وجود داشته باشد؛ اما این مخالفت، مخالفت فعال نیست؛ به دلائلی آرام است. دلائلی آنها دارند، ممکن است دلائلی ما داشته باشیم. مخالفت این دو دولت، مخالفت فعال است. پس این شد جبهه‌ی مخالف. این جبهه‌ی مخالف در حال حرکت به سمت ضعف و تنزل است. یعنی اگر با سی سال قبل از این مقایسه کنیم؛ مقایسه کنیم وضع سیاسی او را، وضع اقتصادی او را، وضع اجتماعی او را، نفوذ و حضور او را در دنیا، بوضوح خواهیم دید که تنزل کرده و رو به ضعف آمده است. در این خصوص، مواردی را من اینجا یادداشت کرده‌ام: جبهه‌ی مقابل ما از عقبه‌ی مردمی در دنیا بکلی محروم است. یعنی شما هیچ کشوری را پیدا نمیکنید که مردم آن طرفدار رژیم ایالات متحده‌ی آمریکا یا رژیم غاصب صهیونیستی باشند. اینها هیچ جا عقبه‌ی مردمی ندارد؛ حتّی آنجاهائی که دولتهایشان متعصبانه از اینها دفاع میکنند، مردمشان نسبت به اینها مخالفند؛ با اینکه خیلی‌شان غیر مسلمانند. همین امروز توی روزنامه‌ها دیدید. رئیس رژیم صهیونیستی به یکی از کشورهای اروپائی رفته، مردم به شکل هزاران نفر - آنطور که توی خبرها بود - جمع شدند و خطاب به او گفتند که برو گم شو، برو بیرون! همه جا همین جور است؛ هرجا میروند، همین است. پس اینها هیچ عقبه‌ی مردمی ندارند. حالا رژیم صهیونیستی که به جای خود؛ رژیم آمریکا با همه‌ی قدرتش، با همه‌ی نفوذ سیاسی و اعمال قدرتی که میکند، وضعش همین جور است. علاوه‌ی بر این، جبهه‌ی مقابل ما در بین ملتها منفورند. فقط این نیست که طرفداری از آنها وجود ندارد؛ نفرت از آنها وجود دارد: پرچمشان را آتش میزنند، عکسشان را آتش میزنند، آدمَکشان را زیر پا می‌اندازند. این، وضع آنهاست. از حوادث اخیر نظامی‌ای که راه انداخته‌اند، تجربه‌ی تلخی دارند. آمریکا از افغانستان تجربه‌ی تلخی دارد، از عراق تجربه‌ی تلخی دارد؛ ناکام شدند. در قضیه‌ی فلسطین، فعالیت و تلاش سیاسی آمریکا به جائی نرسیده است؛ ناکام شدند. صهیونیستها هم که منفوریتشان و شکستشان در جنگ ۳۳ روزه و در حمله‌ی به غزه، برای همه روشن و آشکار است. جبهه‌ی مقابل ما همچنین در وضع اقتصادی بدی قرار دارد. با همه‌ی تلاشهائی که کردند، هنوز نتوانستند این بختک سنگین رکود اقتصادی و وضع بد اقتصادی را برطرف کنند. البته میگویند کارهائی شده است، لیکن نخیر، هنوز کار درستی انجام نشده است؛ هنوز زیر فشار اقتصادی‌اند. تدابیری که به کار گرفته‌اند - تزریق پولهای فراوان و هنگفت به مراکز مالی - افاقه‌ای نکرده است؛ هنوز در وضع اقتصادی بسیار بدی هستند. در سیاستهای خاورمیانه‌ای خودشان، چه در فلسطین، چه در سوریه، چه در لبنان، ناکام مانده‌اند. اشتباهات فاحشی که کردند، دولتمردان آنها را از حالت تصمیم‌گیری عاجز کرده است؛ یک حالت حیرتی دارند. حقیقتاً امروز آمریکائی‌ها نمیدانند در افغانستان چه کار باید بکنند و چه کار خواهند کرد. بین خودشان اختلاف است. نمیتوانند تصمیمی بگیرند که مطمئن باشند این تصمیم به سود آنهاست. از افغانستان خارج بشوند، یک جور بدنامی و بدبختی برای آنها دارد؛ در افغانستان بمانند، یک جور دیگر برای آنها ناکامی و بدبختی دارد. عین همین قضیه در مورد عراق هم کم و بیش هست؛ نمیدانند چه کار باید بکنند. دخالت هم میکنند، فعالیت هم میکنند، به جائی هم نمیرسند. اعتماد به نفس مسئولینشان امروز از گذشته بسیار کمتر است. آمریکای امروز را مقایسه کنید با آمریکای دوران ریگان در اوائل انقلاب؛ آن اعتماد به نفسی که آن روز آنها داشتند، اینها ندارند؛ آن توانائی‌هائی که آن روز داشتند، اینها ندارند؛ آن نفوذی که آن روز آنها داشتند، اینها ندارند. پس دشمن در خط نزولی است و امروز در موضع ضعف است. این طرف قضیه، این پدیده‌ی دوم، عکس است. جمهوری اسلامی و نظام اسلامی در یک حرکت صعودی دارد حرکت

میکند. منحنی به سمت بالاست؛ در همه‌ی قسمتها همین جور است. ما از لحاظ پیشرفتها وضع بسیار خوبی داریم. من چندی پیش در یک جلسه‌ای آماری را نقل کردم - البته آمار فرنگی‌هاست - گفتم رشد پیشرفت علمی در ایران، یازده برابر متوسط جهان است؛ این خیلی چیز مهمی است. البته این معنایش این نیست که ما در پیشرفت علمی به سطح کشورهای پیشرفته‌ی علمی رسیده‌ایم؛ نه، این معنایش این است که حرکت ما به سمت جلو، یک حرکت شتابنده‌ای است؛ این برای یک ملت خیلی چیز بزرگ و خبر باارزشی است. اگر همین پیشرفت را ادامه بدهند، طولی نمیکشد که ملت ما و جوانان ما به سطوحی که باید برسیم، خواهند رسید. در زمینه‌های علمی اینجور است، در زمینه‌های فناوری هم همین جور است، در زمینه‌ی ساخت و سازهای در کشور هم همین جور است. رئیس جمهور محترم الان آمارهائی دادند؛ این آمارها درست است. در زمینه‌ی ساخت و سازها، در بخش صنعت، در بخش انرژی، در بخش راه و ترابری، در بخشهای گوناگون، کارهای برجسته‌ای دارد میشود. نسبت به سی سال قبل از این که ما شروع کردیم، حتّی نسبت به بیست سال قبل از این، امروز خیلی پیشرفته‌تریم. لیکن پیشرفتها فقط در این زمینه‌های مادی نیست؛ در زمینه‌های اجتماعی و معنوی هم همین جور است. امروز روحیه‌ی ما خیلی خوب است. در کشور ما روحیه بالاست. جوانهای ما باانگیزه‌اند. میدان سیاسی، میدان پرشور و نشاطی است. وقتی انتخابات راه می‌افتد، چهل میلیون شرکت میکنند، بیست و پنج میلیون انتخاب میکنند؛ اینها خیلی چیزهای مهمی است، اینها پدیده‌های مهمی است. بله، به دنبال انتخابات، عوارض تلخی پیش آمد؛ روی عوامل خودش. هرکدام از این حوادث، یک عاملی دارد؛ لیکن اصل این حضور مردمی خیلی چیز بزرگی است، خیلی پیشرفت مهمی است. مخالفین ما توقع داشتند که بعد از اینکه سی سال از شروع انقلاب میگذرد و ما حدود سی تا انتخابات داشتیم، یواش یواش انتخابات در کشور ما، برای ملت ما از دهن بیفتد، از چشم مردم بیفتد؛ دیگر خیلی شور و شوقی به انتخابات نباشد؛ لیکن نخیر، انتخابات جدی بود؛ حرکت، حرکت عمومی بود؛ اینها پیشرفت است. عقبه‌ی نظام جمهوری اسلامی در بین کشورها بی‌نظیر است. هر کشوری که امروز مسئولین ارشد ما مسافرت کنند، با استقبال مردم، با هیجان احساسات مردم مواجه میشوند؛ این نسبت به هیچ کشور دیگری نیست. این مخصوص امروز هم نیست؛ از اوائل انقلاب همین جور بوده است. مسئولین کشور، هر جا مسافرت کردند، رؤسای جمهور با استقبال مردم در کشورهائی که هیچ وجه مشترک هم بعضاً از لحاظ زبان و نژاد و منطقه‌ی جغرافیائی با ما نداشتند، روبه‌رو شدند؛ یعنی مردم جمع میشوند، اظهار ارادت میکنند. عقبه‌ی مردمی نظام جمهوری اسلامی، امروز از قبل اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. امید ما به آینده، امید سرشاری است. ما امیدوار نبودیم که بتوانیم این ساخت و سازهائی که امروز میکنیم، به این زودی به این ساخت و سازها دست پیدا کنیم. خدای متعال تفضل کرد. امروز جوانهای ما در زمینه‌ی علم، در زمینه‌ی فناوری کارهائی میکنند که خیلی برای ما، برای کسانی که پانزده سال پیش، بیست سال پیش، بیست و پنج سال پیش میخواستند برای آینده فکر کنند، از نظر آنها دور بود، اما تحقق پیدا کرد. این، امید ما را به آینده زیاد میکند. امیدمان سرشار است. تجربه‌های سیاسی‌مان، تجربه‌های موفقی است. ما بعکسِ جبهه‌ی مقابل که تجربه‌اش در خاورمیانه شکست خورد، در عراق شکست خورد، در افغانستان شکست خورد، در مناطق مختلف شکست خورد، در هر جائی که وارد شدیم، تجربه‌های ما موفق بوده. در همین جاهائی که اسم آوردم، در آن حدی که جمهوری اسلامی وارد شده است، وظیفه‌ی خود دانسته است، موضعی گرفته است، اقدامی کرده است، ما با موفقیت همراه بودیم؛ این را همه اعتراف میکنند. همان رقبای ما هم از این جهت بسیار ناراحتند. یکی از موفقیتهای ما هم این است که امروز دشمنان ما در حصار نفرت جهانی محصور و محبوسند؛ این جزو موفقیتهای ماست. پس این دو پدیده چشمگیر است؛ یعنی منحنی جبهه‌ی مقابل رو به نزول است، منحنی ما رو به صعود است. اینجوری وقتی که مقایسه کنید، همه‌ی قضایای کشور را با این نگاه که نگاه کنید، میتوانید درست تحلیل کنید. خوب، ما نسبت به این جبهه‌بندی فکر میکنیم، تحلیل میکنیم، تدبیر میکنیم، می‌نشینیم برنامه‌ریزی میکنیم؛ دشمن هم عیناً همین جور است. دشمن هم می‌نشیند، نسبت به جمهوری اسلامی، نسبت به آنچه که باید با جمهوری اسلامی انجام بدهد، ضربه‌هائی که بایستی حواله بکند، برنامه‌ریزی میکند. دشمن

نسبت به ما، هم از موضع تهاجم، هم از موضع تدافع، برنامه‌ریزی دارد. ما هم یک برنامه‌ریزی‌هائی در مقابل دشمن داریم. همه باید با هم اینها را بفهمیم، همه باید با هم در میدان عمل پیش برویم؛ همچنانی که بحمداللَّه تا امروز هم همین جور بوده است. من یک اشاره‌ی گذرائی بکنم به آنچه که دشمن انجام میدهد. برنامه‌هایش اینهاست: فشار اقتصادی، تهدید نظامی، جنگ روانی برای اثرگذاری بر روی افکار عمومی؛ هم در داخل کشور، هم در سطح بین‌المللی؛ اینها کارهائی است که دارند میکنند. ایجاد اختلال سیاسی و خرابکاری در داخل. بلاشک هستند در داخل، مراکزی که الهام میگیرند از دشمن؛ با هدایت دشمن، با الهام از دشمن، اینها مشغول کارهائی هستند؛ «انّ الشّیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم».(۶) هستند بلاشک، مراکزی وجود دارند. در کنار همه‌ی این کارها، آمریکائی‌ها شعار مذاکره را هم از دست نمیدهند! حالا- تحریمهای یکجانبه هم هست، قطعنامه هست، تهدید نظامی هم هست، اما مذاکره هم مطرح میشود؛ هِی مکرر در مکرر: ما حاضریم با ایران بنشینیم مذاکره کنیم! خوب، این تدابیر جبهه‌ی مقابل ما، تدابیرِ در واقع دشمن ما، هیچکدام جدید نیست. به نظر من یکی از نکاتی که باید به آن توجه کرد، این است که هیچکدام از اینها جدید نیست، که بی‌سابقه باشد. تحریمها سابقه‌ی سی ساله دارند و تهدید نظامی هم در همه‌ی دوره‌های قبل از این دوره وجود داشته است. بنده به شما عرض میکنم و بیشتر از همه کس من میدانم؛ در دوره‌ی به نظرم ریاست جمهوری کلینتون بود که تهدید نظامی به‌قدری شدید بود که رئیس جمهور محترم آن روز به من غالباً این را میگفت که مثلاً- بیائیم فکری بکنیم، کاری بکنیم؛ حیف است که بیایند حمله کنند، کارهائی را که انجام دادیم، ساخت و سازهائی را که انجام دادیم، بزنند از بین ببرند؛ یعنی احتمال حمله کم نبود؛ تهدید میکردند و میگفتند. در همین دوره‌ی ریاست جمهوری قبل از دوره‌ی نهم، تهدیدهای نظامی گاهی به‌قدری شدید میشد و تکرار میشد از طرف دشمن که حسابی دست‌اندرکاران داخلی را دچار رعب میکرد. جلساتی وجود داشت که حالا فراوان خاطراتی از آن وقت ما داریم؛ من از آن وقت یادداشتهائی دارم. تهدید نظامی همیشه بود؛ اینجور نبود که وجود نداشته باشد. تبلیغات علیه ما از اول انقلاب بود. هر چیزی را که توانستند، در داخل مورد اتهام قرار دادند؛ از شخص امام گرفته تا مردم، تا اجتماعات مردم، تا نماز جمعه‌ی مردم را مورد اهانت، مورد تهمت و نسبتهای خلاف قرار دادند در تبلیغات جهانی، با امکانات فراوانی که در تبلیغات داشته‌اند؛ مخصوص امروز نیست؛ امروز هم البته هست، لیکن در گذشته کمتر از امروز نبوده، مواردی بیشتر هم بوده. خرابکاری‌های داخلی مخصوص امروز نیست. در سال ۸۲ بعد از قضایای عراق - حمله‌ی اشغالگران به عراق - اینجا در تهران چند روزی اغتشاش شد. آن زن سیاهپوستِ مشاور رئیس جمهور آمریکا که بعد شد وزیر خارجه‌ی او، صریحاً اینجور گفت: ما از هر اغتشاشی و شورشی در تهران حمایت میکنیم؛ این را صریح اعلان کرد. امیدوار شده بودند، خیال کردند که حالا حادثه‌ای در تهران دارد اتفاق می‌افتد؛ این مال سال ۸۲ است. آن روز بود، قبل از آن روز هم کم و بیش شبیه آن بود، بعد از آن هم بود؛ سال ۸۸ هم نظائرش را، شبیه‌اش را، دیگر همه یادشان است، ملاحظه کردید، دیدید. آنچه که امروز به صورت تهدید وجود دارد، جدید نیست. من درباره‌ی هر کدام از این موارد یک کلمه‌ای عرض میکنم. اما در قضیه‌ی مذاکره که این را زودتر از همه بگوئیم؛ بد نیست که حرف مذاکره میزنند. این پیشنهاد البته جدید نیست. از قبل هم دولتهای آمریکا به ما پیشنهاد میدادند برای مذاکره؛ ما هم همیشه این پیشنهاد را رد کرده‌ایم. البته دلائلی وجود دارد، اما یک دلیل واضح این است که مذاکره‌ی در سایه‌ی تهدید و فشار، مذاکره نیست. یک طرف مثل ابرقدرتها بخواهد تهدید بکند و فشاری بیاورد و تحریمی بکند و یک دست آهنی‌ای را نشان بدهد و از آن طرف هم بگوید خیلی خوب، بنشینیم پشت میز مذاکره! این مذاکره، مذاکره نیست. اینجور مذاکره‌ای را ما با هیچ کس نمیکنیم. لذا آمریکا همیشه با این چهره برای مذاکره وارد میدان شده است. دوتا تجربه‌ی کوتاه‌مدت هم داریم: یکی مذاکرات در مورد مسائل مربوط به عراق بود، که من در سخنرانی عمومی گفتم که ما این مذاکره را قبول میکنیم و رفتند مذاکره کردند؛ یکی هم در دولتهای قبل بود، درباره‌ی یک موضوعی که آمریکائی‌ها پیغام دادند یک مسئله‌ی امنیتی مهمی هست، دولت دو سه دور مذاکره کرد. آمریکائی‌ها معمولاً در مذاکره اینجورند که وقتی در مقابل استدلال

متین کم می‌آورند، وقتی نمیتوانند استدلالی که قابل قبول و منطقی باشد، ارائه کنند، متوسل میشوند به زورگوئی. و چون زورگوئی روی جمهوری اسلامی اثر ندارد، یکطرفه اعلان میکنند که مذاکرات تعطیل! خوب، این چه جور مذاکره‌ای است؟ این تجربه را هم ما داریم. در هر دو مورد اینجوری شد. البته در آن مورد قبلی، بنده این را پیش‌بینی میکردم. از کیفیت مذاکرات میفهمیدم اینها دارند به چه مسیری میروند؛ گزارشش را برای من میفرستادند؛ دو سه جلسه با هم مذاکره کرده بودند. بنده همان وقت به وزارت خارجه گفتم این مذاکره را قطع کنید. هنوز اقدام‌نکرده، آنها یکجانبه اقدام کردند؛ اینجوری‌اند. بنابراین نه، اینی که گفته میشود؛ رئیس جمهور محترم و دیگران میگویند ما اهل مذاکره‌ایم، بله، ما اهل مذاکره‌ایم؛ اما نه با آمریکا. علت هم این است که آمریکا صادقانه مثل یک مذاکره‌کننده‌ی معمولی وارد میدان نمیشود، مثل یک ابرقدرت وارد مذاکره میشود. ما با چهره‌ی ابرقدرتی مذاکره نمیکنیم. ابرقدرتی را بگذارند کنار، تهدید را بگذارند کنار، تحریم را بگذارند کنار، برای مذاکره یک هدف و نهایت مشخصی فرض نکنند که باید مذاکره به آنجا برسد. من در چند سال قبل در شیراز، در سخنرانی عمومی اعلام کردم، گفتم ما قسم نخورده‌ایم که تا آخر مذاکره نکنیم؛ مذاکره نمیکنیم، به خاطر این عوارض است؛ به خاطر این است که اینها مذاکره‌کننده نیستند؛ اینها میخواهند زور بگویند؛ مثل آن الواطی که وارد میشد توی دکان، عسل دوست داشت؛ میپرسید شیشه‌ی عسل چند است؟ میگفت مثلاً صد تومان، دست طرف را میگرفت فشار میداد، این کاسب بیچاره میترسید دیگر؛ زیر فشارِ او میگفت: خوب، هر چه شما بگوئید! میگفت سی تومان، میگفت خیلی خوب! این که مذاکره نشد، این که معامله نشد. اگر میتوانند دست دیگران را فشار بدهند، آنها را وادار کنند که از صد تومان بیایند به سی تومان، جمهوری اسلامی نه، زیر بار این فشارها نخواهد رفت؛ او هم به سبک خود به هر فشاری پاسخ خواهد داد. به زورگوئی متوسل نشوند، از نردبان ابرقدرتی که نردبان پوسیده‌ای هم هست، پائین بیایند، اشکالی ندارد؛ اما تا وقتی که آنجور است، امکان ندارد. اما در قضیه‌ی هسته‌ای، چرخه‌ی تولید سوخت حق ماست و ما از این حق کوتاه نخواهیم آمد و دست برنخواهیم داشت؛ این حق ماست. ما میخواهیم سوخت را تولید کنیم. چندین هزار مگاوات، ما به سوخت هسته‌ای نیاز داریم. نیروگاههای هسته‌ای باید به وجود بیاید. خوراک این نیروگاهها باید در داخل تولید بشود. اگر قرار شد برای خوراک این نیروگاهها به خارج متوسل بشویم و محتاج باشیم، امور کشور نخواهد گذشت؛ باید داخل بتواند خودش تولید کند. بنابراین حق ماست و دنبال این را خواهیم گرفت. آنها در جواب میگویند خوب، ایران احتیاج دارد به سوخت هسته‌ای، ما برایش تأمین میکنیم؛ بانک جهانی درست بکنیم، چه میکنیم، تأمین میکنیم. این حرف، حرف مهملی است، حرف بی‌معنا و بی وجهی است. در همین ماجرای جریان تبادل سوخت بیست درصد، معلوم شد که چقدر اینها صادقند(!) ما نیاز داشتیم برای این نیروگاه کوچک و آزمایشی، به سوخت بیست درصد. خوب، این چیز معمولی هم هست، در دنیا میگیرند، ما هم قبلها، چندین سال قبل از این، پانزده شانزده سال قبل از این خودمان گرفته بودیم؛ این را خریده بودیم و هیچ مشکلی هم وجود ندارد. اینها بمجرد اینکه حس کردند ایران به این احتیاج دارد، شروع کردند به بازی درآوردن و این را تبدیل کردند به یک مسئله. خود این به نظر من اشتباه بزرگی بود از طرف آمریکا و غرب؛ اشتباه کردند در قضیه‌ی سوخت بیست درصد اینجوری عمل کردند. اولاً با این کارشان ما را تشویق کردند که ما خودمان برویم سراغ سوخت بیست درصد. ما نمیخواستیم؛ ما تصمیم نداشتیم سوخت بیست درصد تولید کنیم؛ ما همان سه و نیم درصد برایمان کافی بود؛ اما با این کار، اینها ما را تشویق کردند، وادار کردند، به ما تفهیم کردند که باید برویم سراغ بیست درصد؛ و رفتیم. این اشتباه اوّلشان بود. اشتباه دوم این بود که به همه‌ی دنیا ثابت کردند، مدلل کردند که آمریکا و بقیه‌ی کسانی که این سوخت را میتوانند تولید کنند، قابل اطمینان نیستند برای اینکه انسان سوختش را به امید اینها بگذارد. چون تا مورد احتیاج قرار گرفت، همه‌ی مدعاهای خودشان، همه‌ی خواسته‌های خودشان را فهرست میکنند، میگویند: آقا! باید اینها را عمل کنید تا ما این سوخت را به شما بدهیم! خوب، این که معامله نشد. بنابراین در مسئله هسته‌ای حرفی ندارند، منطقی ندارند. ما هم راه را پیدا کرده‌ایم، داریم حرکت میکنیم؛ انشاءاللّه همین راه را هم ادامه خواهیم داد. در قضیه‌ی تهدید

نظامی هم که البته بعید است چنین حماقتی را بکنند؛ لیکن اگر چنانچه چنین تهدیدی به وجود بیاید، همه باید بدانند که میدان این مقابله فقط منطقه‌ی ما نیست؛ دیگر میدانش گسترده‌تر خواهد بود. در قضیه‌ی تبلیغات آمریکائیِ ضد جمهوری اسلامی هم، به نظر من واقعاً ناحق‌ترین کاری است که دشمنان ما میکنند؛ چون بدترین ناقض حقوق بشر، خود آمریکائی‌هایند. واقعاً اینجوری است. آنجائی که دنبال یک منفعتی هستند، جان انسانهای بیشمار برایشان میشود بی‌ارزش، اصلاً هیچ حقی قائل نیستند؛ آنجائی که نوبت خودشان میشود، طلبکار میشوند. در همین حمله‌ی اشغالگرها به عراق، به بصره، بمبهای ده تنی زدند! که خود آمریکائی‌ها به آنها میگفتند، مادر بمبها. ده تن! مردم زیادی را، غیرنظامیان زیادی را، بچه‌ها و زنان زیادی را کشتند؛ هم در بصره کشتند، هم در جاهای دیگر کشتند. همان روزها چند تا خلبان آمریکائی ساقط شده بودند، رژیم بعثی عراق اینها را آورد توی تلویزیون و با آنها مصاحبه کرد. فریاد آمریکائی‌ها بلند شد که آقا! خلاف قوانین بین‌المللی عمل کردید؛ اسیر جنگی را نباید بیاورند مصاحبه کند! یعنی اینجور؛ این دوگانه نگاه کردن، دوگانه قضاوت کردن. بزرگترین ناقض دموکراسی، خود اینهایند. در بسیاری از جاها نتائج مردم‌سالاری‌ها و انتخابات مردمیِ واضح را آمریکائی‌ها به هم زدند. یک نمونه‌اش غزه است - حکومت حماس - نمونه‌های قبلی هم در جاهای دیگر دارد که من نمیخواهم اسم بیاورم. بدترین‌ها خودشان هستند. اما به هر حال اینها هست. آنچه که لازم است به آن توجه شود، این است که این حملات، این دشمنی‌ها جدید نیست. و جمهوری اسلامی هم در مقابل همه‌ی اینها تدابیری دارد. در مقابل تحریم، خوشبختانه مسئولین تدابیر بسیار مستحکم و خوبی گرفتند. من درخواست کردم از رئیس جمهور محترم که وزرای اقتصادی بیایند گزارش بدهند؛ آمدند آنچه را که در مقابل قطعنامه‌ی شورای امنیت - که تحریم هست - و بعد تحریمهای یکجانبه‌ی آمریکا و اروپا تصمیم‌گیری کردند، گفتند، که تصمیم‌گیری‌های بسیار درستی است؛ کارهای بسیار خوبی است و ان‌شاءاللّه تصمیم مسئولین بر این است که این تحریم را تبدیل کنند به فرصت. واقعاً هم باید همین جور باشد که به یک فرصت تبدیل شود. ما باید تولید ملی را افزایش بدهیم، تقویت کنیم؛ عادت کنیم به مصرف تولیدات داخلی؛ عادت کنیم به بالا بردن کیفیت تولیدات داخلی، که البته در این مورد مسئولین دولتی و همچنین قانونگذاران وظائف سنگینی دارند. من نسبت به مسئله‌ی مدیریت واردات به دولتی‌ها سفارش کردم؛ الان هم تأکید میکنم. من نمیگویم واردات متوقف بشود؛ چون یک جاهائی لازم است که واردات انجام بگیرد؛ اما واردات باید مدیریت بشود. یک جائی واردات مطلقاً نباید بشود؛ یک جاهائی باید انجام بگیرد. با مدیریت، واردات انجام بگیرد. البته مسئولین محترم دولتی به من گفتند که قوانینی که مجلس تصویب کرده، به ما اجازه نمیدهد جلوی واردات را بگیریم؛ من خواهش میکنم این قضیه را حل کنند. اگر واقعاً قانونی وجود دارد که دولت را ممنوع میکند از جلوگیری از واردات، این قانون را اصلاح کنند؛ جوری باشد که مدیریت بشود. باید تولید ملی بالا برود. تدبیر خردمندانه باید در این زمینه‌ها گرفته بشود. خرد خیلی مهم است. عقل‌گرائی در تصمیم‌گیری‌ها بسیار حائز اهمیت است. تصمیم، خردمندانه و شجاعانه. خردمندی را به معنای ترس و گریز و عقب‌نشینی نباید معنا کرد. خردمندی همراه با شجاعت. انبیاء خردمندترین انسانها بودند. در روایتی از پیغمبر اکرم است که: «ما بعث اللّه نبیّا و لا رسولا حتّی یستکمل العقل»؛(۷) هیچ پیغمبری را خدا مبعوث نکرد، مگر آن وقتی که عقل او کامل شده باشد. اما همین پیغمبر، بیشترین جهاد را، بیشترین مبارزه را، بیشترین خطرپذیری را میکند؛ یعنی شجاعت با عقل‌مداری باید همراه باشد؛ با عزم راسخ و بدون تزلزل، با نگاه به دوردستها و با حفظ اتحاد و همدلی. من روی اتحاد تکیه میکنم. اتحاد و همدلی بین مسئولین کشور یک فریضه است. تعمد در مخالفت با آن، امروز یک خلاف شرع است؛ بخصوص در سطوح بالا. همه به این توجه داشته باشند. دشمن از اختلافات کوچک، یک مسئله‌ی بزرگ میخواهد بسازد؛ نباید بگذارید. اینجور نیست که هر اختلافی بین دو مسئول یا بین دو دستگاه، فاجعه‌ای باشد؛ نه، بالاخره ممکن است مجلس در یک زمینه‌ای جهتگیری‌ای داشته باشد، دولت جهتگیری دیگری داشته باشد، عقایدشان، سلایقشان مختلف باشد؛ اینها فاجعه نیست. اما این اختلافات را تبدیل کردن به شکافهای غیر قابل پر شدن و زخمهای غیر قابل علاج، خطای بسیار بزرگی است. البته یک چیزهائی

هم مستمسک قرار میگیرد. ما حالا از چندی پیش از شورای محترم نگهبان خواستیم جلسه‌ای را تشکیل بدهند، مواردی را که بین دولت و مجلس محل گفتگو و مناقشه است، مشخص بکنند و حدود اختیارات قوا معلوم بشود، که این تفکیک قوا - که یکی از اصول قانون اساسی است - تحقق پیدا کند. حفظ اتحاد، تمسک به اصول، رعایت کامل اصول، همان چیزی است که امام بزرگوار ما همیشه به آن توصیه میکردند. توجه به ترفندهای دشمن و بازی نکردن طبق نقشه‌ی دشمن. یکی از کارهائی که دشمن میکند، بی‌اعتماد کردن مردم نسبت به مسئولین است. ما باید مواظب باشیم خودهامان جوری حرف نزنیم که مردم به مسئولین کشور، مسئولین دولتی، مسئولین قضائی، مسئولین قوه‌ی مقننه بی‌اعتماد بشوند؛ که این بی‌اعتمادی ناحق است؛ دشمن این را میخواهد. ما نباید خودمان عمل کنیم. من می‌بینم گاهی اوقات بی‌دلیل، بی‌جهت در آمارهائی که ارائه میشود، خدشه میشود؛ خوب، چرا؟ چرا در آمارها خدشه‌های بیجا و بی‌مورد میشود؟ آماری است یک دستگاه مسئول دارد میدهد، حرفش مسموع است. و از این قبیل چیزهائی که موجب بی‌اعتمادی است و ناامیدی است. و توجه به قدرت الهی و صدق وعده‌ی الهی؛ که این اساس همه‌ی کارهاست که مطمئن باشیم به وعده‌ی الهی. خدای متعال کسانی را که سوءظن به وعده‌ی او دارند، سوءظن به او دارند، لعنت فرموده است؛ «و یعذّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللّه ظنّ السّوء علیهم دائرة السّوء و غضب اللّه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و سائت مصیرا»؛(۸) یعنی خدای متعال کسانی را که سوءظن به وعده‌ی الهی دارند، مذمت میکند. خدای متعال فرموده است که «لینصرنّ اللّه من ینصره»؛(۹) «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم».(۱۰) در راه خدا حرکت کنید، خدای متعال کمک میکند. حالا این فقط هم وعده‌ی الهی نیست. ما اگر آدمهای دیرباوری هم باشیم، آدمهای کورباطنی هم باشیم که نتوانیم درست وعده‌ی الهی را قبول کنیم، تجربه‌ی ما به ما این را نشان میدهد. کدام از عناصر اصلی انقلاب و دوستان انقلاب و طرفداران انقلاب و دشمنان انقلاب، چهل سال قبل از این، احتمال میدادند که یک چنین اتفاقی در کشور بیفتد؟ یک حادثه‌ی به این عظمت، یک بنای به این رفعت به وجود بیاید؟ کی احتمال میداد؟ اما شد؛ به خاطر توکل به خدای متعال، به خاطر عزم راسخ، به خاطر نهراسیدن از مرگ، نهراسیدن از شکست، پیش رفتن به نام خدا و توکل به خدا اتفاق افتاد. بعد از این هم همین خواهد شد. پروردگارا! به محمد و آل محمد، رضوان و رحمت و مغفرت خود را بر روح امام بزرگوار که ما را وارد این راه کرد، فرو ببار. پروردگارا! شهدای عزیز را در عالی‌ترین درجات قرار بده. پروردگارا! ملت ایران را به آرزوهای بزرگ خود، به هدفهای بزرگ خود برسان. پروردگارا! دست دشمنان را از این ملت و این کشور کوتاه کن. پروردگارا! خدمتگزاران به نظام را، کسانی که با اخلاص و علاقه در خدمت این مردم هستند، همه‌ی اینها را مشمول رحمت و برکت و توفیق خودت قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) لقمان: ۲۲ ۲) تحریم: ۶ ۳) بقره: ۱۸۳ ۴) صحفیه‌ی سجادیه، دعای ۲۰ ۵) توبه: ۱۵ ۶) انعام: ۱۲۱ ۷) مشکاةالانوار، ص ۲۵۱ ۸) فتح: ۶ ۹) حج: ۴۰ ۱۰) بقره: ۴۰

بیانات در دیدار دانشجویان در یازدهمین روزماه رمضان

بیانات در دیدار دانشجویان در یازدهمین روزماه رمضان ۱۱ رمضان ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم من جز خوشامد در این وهله عرضی ندارم به همه‌ی جوانان عزیز، دانشجویان عزیز، فرزندان خودم که در اینجا تشریف دارید و به جنابعالی که برنامه‌ها را اجراء میکنید؛ از شما تشکر میکنم. از این تعبیر «افسران جوان» هم که تکرار کردید و من از بن دندان به آن اعتقاد دارم، خیلی لذت بردم. ان‌شاءاللّه که امروز بیانات این جوانهای عزیز، تشخص و تعینِ همین افسر جوان را در مقابل چشم بنده‌ی حقیر و دیگر بینندگان مجسم کند. * * * بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خداوند متعال را سپاسگزارم که به ما توفیق داد و عمر داد که یک بار دیگر این جلسه‌ی پرنشاط و شیرین و پرانگیزه را در ماه رمضان تجربه کنیم. ما هر سال ماه رمضان چنین جلسه‌ای داریم، و به شما عرض بکنم یکی از مطلوبترین و شیرین‌ترین جلسات من این جلسه است. اولاً ـ از مطالبی که برادران و خواهران دانشجو میگویند، من استفاده میکنم.

نکـاتی برای من پیش می‌آیـد که جدیـد و تـازه است و از آنهـا بهره میبرم. بعلاوه گاهی پیشنهادهائی هست که اینها به دستگاه‌ها منعکس و منتقل میشود؛ و بدانید و مطمئن باشید که در حد امکان و وسع و ظرفیت، دنبال هم میشود؛ یعنی اینجور نیست که تصور بشود حالا یک حرفی گفته شد و در فضا پرتاب شد و تمام شد؛ نه، واقعاً یکایک این مطالبی که گفته میشود – حالا آن مقداریش که مورد تأیید و تصدیق و قبول ماست؛ که غالباً هم همین جور است – دنبال میشود. خوب، جلسه‌ی امروز جلسه‌ی بسیار پرطراوتی بود؛ جوانهای عزیز آمدند در همه‌ی زمینه‌ها مطالبی گفتند. اولاً در بین این برادران و خواهران اختلاف نظرهائی وجود داشت که به نظر من این اختلاف نظرها بسیار شوق‌انگیز است؛ همین خوب است. نظرات گوناگونی در زمینه‌های واحدی مطرح میشود و هر نظری استدلالی دارد، طرفدارانی دارد؛ این عرصه‌ای است برای فکر کردن، ژرف‌گرائی و ژرف‌یابی کردن و به حقیقت رسیدن. نه اینکه حالا شما منتظر باشید که من درباره‌ی مواردی که محل اختلاف است یا از من سؤال شد – که این اختلاف نظر در دانشگاه وجود دارد – حتماً یک حرف قاطعی بزنم که همان بشود فصل‌الخطاب؛ نه، یک جاهائی البته فصل‌الخطاب لازم است، که رهبری یا مقامی که سخنش فصل‌الخطاب است، آنجا حرف بزند؛ اما این از آن موارد نیست؛ اینها مواردی است که اغلبش هیچ نیازی به فصل‌الخطاب ندارد. یک اختلاف نظری هم وجود دارد؛ خوب، باشد؛ چه عیب دارد؟ من آن روز به مسئولین کشور که اینجا بودند، در یک مورد خاصی گفتم خوب، اختلاف نظر هست؛ اما اختلاف نظر فاجعه که نیست. این اختلاف نظر چه عیب دارد؟ یک وقت بحث سر این است که این شلیک را به طرف دشمن بکنیم یا نکنیم؛ اینجا بله، اختلاف نظر مشکل درست میکند. اما یک وقت قضیه اینجوری نیست؛ در مسائلِ نظری است، مسائل دامنه‌دار اجتماعی است؛ این اختلاف نظرها به نظر من شوق‌انگیز است؛ برای من که اینجور است. شماها که جوانید، بیشتر از کسی در سنین پیریِ من باید از این نظرات مختلف و استدلالهای گوناگون به شوق بیائید. در صحبتهای امروز من دقت کردم، مطالعه کردم؛ دیدم صحبتها حقاً و انصافاً عمیق بود. در بعضی از سالها، بعضی از جوانها که می‌آیند صحبت میکنند، گاهی در دلم گله‌مند میشوم به خاطر اینکه عمقی در حرفها نمی‌یابم. امروز اینجور نبود؛ امروز من حرفها را عمیق یافتم؛ حالا منهای تعارفات و اظهار محبتهائی که نسبت به بنده میشود – که اینها حساب دیگری دارد – اما آنچه که به عنوان نظر مطرح شد، از اول تا آخر، من دیدم حرفهای عمیقی است، حرفهای فکرشده‌ای است؛ نه اینکه لزوماً همه، حرفهای صحیحی است؛ نه، توش صحیح هم هست، ضعیف هم هست؛ اما فکر شده است، حرفهائی است که رویش مطالعه شده؛ این مهم است. بخصوص در آن مواردی که گوینده‌ی سخن از طرف یک جماعتی حرف زد – یعنی از طرف تشکلها صحبت کرد – این نشان‌دهنده‌ی این است که در این عقبه، یک ظرفیت همفکری و همکاری در اندیشه وجود دارد؛ که این هم باز به نوبه‌ی خود یک چیز مثبتی است که بنده را خرسند میکند. یک وقت هست شما یک آدم بافکری هستید، می‌نشینید یک چیزی را بیان میکنید؛ خوب، فکر خوبی هم هست، این چیز خوبی است؛ اما از این بهتر این است که شما با یک جمعی نشستید فکر کردید؛ نظرات مخالفی بوده، برآیند همه‌ی آن نظرات شده اینها؛ اینها را اینجا مطرح کردید. من نشانه‌های این معنا را مشاهده کردم؛ بخصوص در آن بیاناتی که از طرف یک تشکلی بیان شد. خوب، جلسه‌ی امروز به نظر من جلسه‌ی بسیار خوبی بود؛ من خدا را سپاسگزارم. از آن کسانی هم که آمدند صحبت کردند – چه دخترها، چه پسرها – تشکر میکنم؛ خیلی خوب بود. مطالبی هم دارم که حالا به قدر وقت عرض خواهم کرد؛ لیکن از همه‌ی مطالب بالاتر این است که شما جوانید، دلهای شما پاک است، ناآلوده است. به عمق این حرف هم شما حالاـ نمیرسید، که این ناآلودگی معنایش چیست، گرفتاری دلهای آلوده کجاست؛ این را شما که جوانید، حالا حالاها به آن نمیرسید؛ به حدود سنی ما که رسیدید، آن وقت گرفتاری را میفهمید، می‌بینید که چقدر این زلالی دل در دوره‌ی جوانی قیمت و ارزش دارد، که دیگر قابل برگشت هم نیست. امروز این سرمایه در اختیار شماست. من حرفم این است: این دل پاک و زلال را هرچه میتوانید، با منبع عظمت، با منبع حقیقت، با منبع زیبائی – یعنی ذات مقدس باری‌تعالی – پیوند دهید و نزدیک کنید. اگر موفق شدید، تا آخر عمر زندگی سعادتمندانه خواهید داشت؛ اگر حالا موفق نشوید، بیست سال دیگر سخت‌تر است؛ اگر

بیست سال بعـد هم - که شـماها چهل سال، چهل و پنج سال سـنتان هست - موفق نشوید، بیست سال بعدش بسیار بسیار مشکل‌تر است؛ یعنی در سـنینِ کمتر از سنِ حالای من. خیلی سـخت خواهـد شـد. نه اینکه محال باشـد، اما مشـکل است. حالا دل را به خـدا پیوند بزنید. راهش هم در شرع مقدس باز است؛ یک کار رمزآلود پیچیده‌ای نیست. شما قله‌ی کوه را از پائین نگاه میکنید، می‌بینید کسانی آنجا هسـتند؛ اینجور نیست که تصور کنید اینها بال زدند رفتند آنجا؛ نه، اینها از همین مسـیری که جلوی پای شـماست، جلو رفتند و به آنجا رسیدند. دچار توهم نشویم، خیال نکنیم که با یک نوع حرکت غیرعادی و غیرمعمولی میتوان به آن قله‌ها رسید؛ نه، آنهائی که در آن قله‌ها مشاهـده میکنیـد، از همین راهها عبور کردند. این راهها چیست؟ در درجه‌ی اول، ترک گناه. گفتنش آسان است، عملش سـخت است؛ اما ناگزیر است. دروغ نگفتن، خیانت نکردن، از لغزشـهای گوناگون جنسـی و شـهوانی پرهیز کردن، از گناهان پرهیز کردن؛ قـدمِ مهمترینش این است. بعـد از ترک گناه، انجام واجبات، و از همه‌ی واجبات مهمتر، نماز است. «و اعلم انّ کلّ شیء من عملک تبع لصلاتک»؛(۱) همه‌ی کار انسان تابع نماز است. نماز را به وقت بخوانیـد، با توجه و با حضور قلب بخوانید. حضور قلب یعنی بدانید که دارید با یکی حرف میزنید؛ بدانید یک مخاطبی دارید که دارید با او حرف میزنید. این حالت را اگر در خودتان تمرین کردید، اگر توانستید این تمرکز را ایجاد کنید، تا آخر عمر این برای شما میماند. اگر حالا نتوانستید - همان طور که گفتم - بیست سال بعد سـخت است، بیست سال بعدش سخت‌تر است؛ بعد از آن، کسی اگر از قبل نکرده باشد، خیلی خیلی سخت است. از حالا عادت کنیـد این تمرکز را در حال نماز در خودتان ایجاد کنید و به وجود بیاورید. آن وقت این آن صـلاتی است که: «تنهی عن الفحشـاء و المنکر».(۲) «تنهی» یعنی شـما را نهی میکند؛ معنایش این نیست که مانعی جلوی شـما میگذارد که شـما دیگر نمیتوانیـد گناه کنیـد؛ نه، یعنی دائم به شـما میگویـد گناه نکن. خوب، روزی چنـد نوبت از درون دلِ انسان به او بگویند گناه نکن، گنـاه نکـن، انسـان گنـاه نمیکنـد. ایـن نمـاز است. روزه‌ی مـاه رمضـان خیلی مغتنم است؛ مبـارزه‌ی بـا گرسـنگی، تشـنگی، گرمـا و سختی‌هـائی که انسـان دارد. انس بـا قرآن و انس بـا نهـج‌البلاغه و انس با صـحیفه‌ی سـجادیه و دعا و نافله و نماز شب و هر کار که توانستیـد بعـد از آن بکنید. این دل نورانی و پاکیزه را که در شـما هست، قدر بدانید. نه اینکه من بخواهم برای خوشامد شـما حرف بزنم؛ نه، جوانهای عالَم که فقط شـما نیستید؛ جوان خاصـیتش این است. دلتان پاکیزه است. حالا چون برای شما قابل مقایسه نیست، نمیتوانید این موضوع را احساس کنید. در طول زمان، گرفتاری‌ها، غبارها، لجنها و زنگارها دل را میپوشاند. در روایت دارد که وقتی گناهی میکنید، یک نقطه‌ی سیاهی در قلب شـما به وجود می‌آید - البته اینها زبان نمادین است، زبان سمبلیک است - گناه دوم را که میکنید، این نقطه‌ی سیاه دو برابر میشود. هرچه گناه بکنید، این نقطه‌ها هی اضافه میشود، تا اینکه همه‌ی قلب را سیاهی میگیرد. ترجمه‌ی مفهوم عرفی‌اش همین است که من گفتم؛ یعنی شـما الاـن دل و جان و روح آماده‌ای داریـد، بمرور گناهان، گرفتاری‌ها و مشـکلات فراوانی که در مسـیر مبـارزات زنـدگی انسـان به وجود می‌آیـد - در سـیاست، در اقتصاد، در یک لقمه نان، در به دسـت آوردن امکانـات زنـدگی - چنـانچه انسـان از حالاـ تمرین نکرده باشـد، اینها گرفتاری‌ها را زیاد میکنـد، دل را تاریک میکنـد. پس عرض اول مـا و حرف اصـلی مـا این است. شـما مثـل فرزنـدان من هستیـد. من اگر بخواهم به بچه‌های صـلبی و نسبیِ خودم بهترین سفارشـها را بکنم، همینی که به شـما عرض کردم، به آنها خواهم گفت. توجه هم داشته باشید؛ اغلب لغزشهائی که - نمیگویم همه - در عرصه‌های گوناگون و میدانهای گوناگون برای انسانها پیش می‌آید، ناشی از رعایت نکردن همین نکته‌ی اصلی و مهمی است که گفتم؛ حتّی در میـدان جهاد. در جنگ احـد - خوب، قضایا را میدانیـد دیگر - یک عـده‌ای کوتاهی‌ای کردند که فاجعه آفرید. اگر قضایای جنگ احـد را نخوانده‌ایـد، توی کتابهای تاریـخ هست؛ برویـد بخوانیـد، که من دیگر نخواهم اینجا شـرح بـدهم. قرآن دربـاره‌ی همینهـا میگویـد: «انّ الّـذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعـان انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسـبوا».(۳) حاصـل ترجمه این است: آن کسانی که شـما دیدیـد روز جنگ احـد آنجور به دشـمن پشت کردنـد و فاجعه درست کردند و موجب شـهادت حمزه‌ی سیدالشـهداء و بزرگانی از اصـحاب شدند - انّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسـبوا - لغزش آنها را شـیطان از ناحیه‌ی آنچه که قبلها

انجام داده بودند، زمینه‌سازی کرد؛ یعنی گناهانشان. از این قبیل آیه در قرآن آیات متعددی داریم. پرهیز نکردن ما از گناه، اثرش را در مدیریت امور کشور اگر داشته باشیم، مدیریت یک بخشی اگر داشته باشیم، اگر در میدان جنگ حاضر شویم، اگر در یک آزمون مالی و اقتصادی گیر کنیم، در همه‌ی اینجاها نشان میدهد. بنابراین، این حرف اصلی ماست. خلاصه عرض میکنم؛ قدر جوانی را بدانید. این معنایش این است که قدر دلهای پاک را بدانید، خودتان را بیشتر با خدا مأنوس کنید. راهش هم ترک گناه و توجه به نماز است؛ و بعد از نمازهای واجب و آن توجهی که عرض کردم، دیگر هرچه که توانستید، مستحبات، دعا و بقیه‌ی کارها را انجام دهید. ان‌شاءاللّه خدای متعال هم راهها را باز میکند. خوب، مطالبی را من یادداشت کردم اینجا به شما عرض کنم؛ لیکن سؤالاتی هم که شما مطرح کردید و موضوعاتی هم که گفتید، موضوعات مهمی است. بد نیست من درباره‌ی بعضی از اینها مطالبی عرض کنم. یک سؤال این بود که آیا جریان دانشجوئی میتواند آنجائی که ایرادی به نظرش می‌آید، سؤال کند؟ پاسخ این است که بله، باید سؤال کنید. ایرادی ندارد که سؤال کنید؛ به شرط اینکه همان طور که خود این برادر هم گفت، قضاوت نکنید؛ اما سؤال کنید. بهترین روش سؤال و پاسخ هم این است که مسئولین بیایند توی مجموعه‌های دانشجوئی. من همین جا از مسئولین درخواست میکنم که دیدارهای دانشجوئی‌شان را زیاد کنند. امروز بهترین قشرهای کشور اینهایند؛ هم جوانند، هم باسوادند، هم تحصیلکرده‌اند، دارای فهمند، دارای انگیزه‌اند؛ مسئولین بروند شرکت کنند. این سؤالات مطرح بشود، احتمالاً ـ پاسخهای قانع کننده‌ای هم خواهید شنید. کمااینکه خود من در برخورد با بعضی از مسئولین، احیاناً بعضی از همین سؤالهای شما یا سؤالاتی از این قبیل را از آنها دارم. خوب، یک جوابی میدهند، انسان احیاناً قانع میشود؛ ممکن هم هست جواب قانع کننده‌ای نداشته باشند. به هر حال طرح سؤال، خوب است. مراقبت کنید طرح سؤال را مخلوط نکنید و اشتباه گرفته نشود با معارضه. آن چیزی که من قبلها هم گفته‌ام، بارها هم گفته‌ام، الان هم میگویم، این است که جریان دانشجوئی یا جنبش دانشجوئی یا هر چیز دیگر که اسمش هست، تصور نکند که وظیفه‌اش این است که با دستگاه متولی امر و متصدی اداره‌ی کشور معارضه کند؛ نه، این خطاست؛ چه لزومی دارد؟ معارضه کردن که کارِ همیشه درستی نیست؛ ممکن است یک جا درست باشد، یک جا درست نباشد. مهم این است که شما حرفتان را مطرح کنید، استدلالتان را مطرح کنید، پاسخ قانع کننده‌ای بخواهید؛ مسئولین هم باید پاسخ بدهند. یک سؤال دیگر این است که بعضی‌ها میگویند وحدت، بعضی‌ها میگویند خلوص؛ شما چه میگوئید؟ من میگویم هر دو. خلوص که شما مطرح میکنید – که ما بایست از فرصت استفاده کنیم و حالا که غربال شد، یک عده‌ای را که ناخالصی دارند، از دائره خارج کنیم – چیزی نیست که با دعوا و کشمکش و گریبان این و آن را گرفتن و با حرکت تند و فشارآلود به وجود بیاید؛ خلوص در یک مجموعه که اینجوری حاصل نمیشود؛ ما به این، مأمور هم نیستیم. در صدر اسلام، خوب، با پیغمبر اکرم یک عده بودند؛ سلمان بود، اباذر بود، ابیّ‌بن‌کعب بود، عمار بود، کی بود، کی بود؛ اینها درجه‌ی اول و خالص‌ترینها بودند؛ عده‌ای دیگر از اینها یک مقداری متوسطتر بودند؛ یک عده‌ای بودند که گاهی اوقات پیغمبر حتّی به اینها تشر هم میزد. اگر فرض کنید پیغمبر در همان جامعه‌ی چند هزار نفری – که کار خالص‌سازی خیلی آسانتر بود از یک جامعه‌ی هفتاد میلیونی کشور ما – میخواست خالص‌سازی کند، چه کار میکرد؟ چی برایش میماند؟ آن که یک گناهی کرده، باید میرفت؛ آن که یک تشری شنفته، باید میرفت؛ آن که در یک وقتی که نباید از پیغمبر اجازه‌ی مرخصی بگیرد، اجازه‌ی مرخصی گرفته، باید میرفت؛ آن که زکاتش را یک خرده دیر داده، باید میرفت؛ خوب، کسی نمیماند. امروز هم همین جور است. اینجوری نیست که شما بیائید افراد ضعاف‌الایمان را از دائره خارج کنید، به بهانه‌ی اینکه میخواهیم خالص کنیم؛ نه، شما هرچه میتوانید، دائره‌ی خلّصین را توسعه بدهید؛ کاری کنید که افراد خالصی که میتوانند جامعه‌ی شما را خالص کنند، در جامعه بیشتر شوند؛ این خوب است. از خودتان شروع کنید؛ دور و بر خودتان، خانواده‌ی خودتان، دوستان خودتان، تشکل خودتان، بیرون از تشکل خودتان. هرچه میتوانید، در حوزه‌ی نفوذ تشکل خود، برای بالا آوردن میزان خلوصهای فردی و جمعی تلاش کنید؛ که نتیجه‌ی آن، خلوص روزافزون جامعه‌ی شما خواهد شد. راه خالص کردن این

است. وحدت هم که ما گفتیم - که بعد سؤالات دیگری هم در این زمینه شده - منظور من اتحاد بر مبنای اصول است. بنابراین وحدت با کیست؟ با آن کسی که این اصول را قبول دارد. به همان اندازه‌ای که اصول را قبول دارند، به همان اندازه ما با هم مرتبط و متصلیم؛ این میشود ولایت بین مؤمنین. آن کسی که اصول را قبول ندارد، نشان میدهد که اصول را قبول ندارد یا تصریح میکند که اصول را قبول ندارد، او قهراً از این دائره خارج است. بنابراین با این تفصیل و توضیحی که عرض شد، هم طرفدار وحدتیم، هم طرفدار خلوصیم. یک سؤالی هم در خلال صحبت بود، من این را گاهی بیرون هم شنفته‌ام. میگویند آیا ما هم باید مثل رهبری موضع بگیریم یا نه؟ خوب، رهبری یک تکلیفی دارد، ما یک تکلیف دیگر داریم. ببینید، نبادا کسی تصور کند که رهبری یک نظری دارد که برخلاف آنچه که به عنوان نظر رسمی مطرح میشود، در خفا به بعضی از خواص و خلّصین، آن نظر را منتقل میکند که اجراء کنند؛ مطلقاً چنین چیزی نیست. اگر کسی چنین تصور کند، تصور خطائی است؛ اگر نسبت بدهد، گناه کبیره‌ای انجام داده. نظرات و مواضع رهبری همینی است که صریحاً اعلام میشود؛ همینی است که من صریحاً اعلام میکنم. چند سال قبل که یک قتلی اتفاق افتاده بود و دشمنان جنجال کردند، تبلیغات کردند و گفتند اینها فتوا داشتند، دستور داشتند، و میخواستند یک جوری پای رهبری را میان بکشند، توی نماز جمعه گفتم: اگر من یک وقتی اعتقاد پیدا کنم که یک نفری واجب‌القتل است، این را توی نماز جمعه علنی خواهم گفت. نه جایز است، نه شایسته است که مواضع دیگری غیر از آنچه که رهبری به صورت علنی و صریح به عنوان مواضع خودش اعلام میکند، وجود داشته باشد؛ نه، همینی است که دارم میگویم. البته ممکن است کیفیت روزه گرفتن شما با بنده، نماز خواندن شما با بنده یک تفاوتهائی داشته باشد. خوب، شما جوانید، دانشجوئید؛ فعالیت دینی شما، فعالیت اجتماعی شما جوانانه است؛ با رفتار پیرمردانه‌ی پیرمردها طبعاً تفاوت پیدا میکند. از این تفاوتهای قهری و طبیعی نمیشود صرف‌نظر کرد. مسئله‌ی حفظ نظام مطرح شد. به نظر ما - همین طور که گفتیم - حفظ نظام واجب است و اوجب از همه‌ی امور است. نظام هم یک مرزهای مشخصی دارد که یکی از این مرزها، مرزهای اخلاقی و فرهنگی است و شکی نیست که باید حفظ شود. چند نکته هم در مورد مرجعیت علمی و الزامات آن گفته شد که نکات درستی بود. من خواهش میکنم مسئولین توجه کنند و این مطالب یادداشت شود. یک اشکالی شد که چرا کالای فرهنگیِ مناسب با عدالت تولید نمیشود. این اشکال ما هم هست؛ کاملاً درست است. کالاهای فرهنگیِ تولیدی ما رسا نیست. با اینکه ما هنرمند خوب داریم، نویسنده‌ی خوب داریم، بازیگر خوب داریم، اما نمایش متناسب با خواسته‌های فرهنگی‌مان کم به وجود می‌آید. لازم است مدیریتهای فرهنگی یک مقداری در این زمینه‌ها بیشتر کار کنند. البته میدانید، اینجور کارها کارهائی نیست که یکشبه به وجود بیاید. یعنی اینجور نیست که حالا بگوئیم خیلی خوب، کالای فرهنگی تولید کنیم، همین الان بروند و برای مثلاً شش ماه آینده یا یک سال آینده، ده تا، بیست تا - یا بیشتر یا کمتر - فیلم انقلابی، فرهنگی و اسلامی درست کنند. اینها همه زیرساختهائی لازم دارد - مثل زیرساختهای طبیعی - تا این زیرساختها فراهم نباشد، کار به وجود نمی‌آید. این زیرساختها بعضی‌اش کاملاً فراهم نیست، که اینها در طول زمان باید به وسیله‌ی دولتهای مختلف، به وسیله‌ی مسئولین گوناگون فراهم میشده؛ بعضی حتّی در یک دوره‌هائی تخریب هم شده! در بعضی از دوره‌ها، بعضی از زیرساختهای اعتقادی و فرهنگی ما نه فقط درست نشده، حتّی تخریب هم شده! خوب، حالا باید اینها را روبه‌راه کنند. ولی اشکال، اشکال واردی است؛ من هم این اشکال را دارم؛ هم به صدا و سیما، هم به وزارت ارشاد، هم به سازمان تبلیغات و حوزه‌ی هنری. ما با اینها نشست و برخاست هم داریم. من می‌نشینم بحث میکنم، استدلال میکنم؛ یعنی کاری که بعضی از مسئولین اجرائی باید بکنند، متأسفانه من ناچار خودم این کار را بر عهده میگیرم. همین اواخر با مسئولین فرهنگی راجع به همین مسائل هنری و سینمائی و هنرهای نمایشی و غیره نشستهای متعددی داشتیم. نشستیم بحث کردیم، حرف زدیم؛ امیدواریم ان‌شاءاللّه به یک جاهای خوبی برسد. به هر حال این مطالبه‌ی شما مطالبه‌ی درستی است. یکی از آقایان راجع به مسئله‌ی خصوصی‌سازی فرهنگ و بهداشت نکته‌ای گفتند که به نظر من آن نکته هم درست است. خصوصی‌سازی مربوط به شرکتهای ذیل اصل ۴۴ است، که خوب، یک

تعریف مشخصی دارد. به نظر ما مسائل فرهنگی و بهداشتی و اینها، به آن شکل، مشمول این اصل خصوصی‌سازی نمیشود. از طرف مسئولین ذی‌ربط هم مواردی را به من گفته‌اند. به نظر ما این اشکال، اشکال واردی است؛ بایستی مورد توجه قرار بگیرد. سیاستهای خارجی و صدور انقلاب به وسیله‌ی دانشجویان هم البته خوب است؛ نه اینکه بگوئیم کار بی‌فایده‌ای است؛ نه، یقیناً فوائدی دارد؛ لیکن توجه داشته باشید الان در همین زمینه‌ها خیلی دارد کار میشود. در همین زمینه‌ی تماس با مسلمانها، با ملتهای گوناگون، در آسیا، در آفریقا، در آمریکای لاتین، خیلی دارد کار میشود. در آمریکای لاتین کشور اسلامی نیست؛ اما جوامع مسلمان در کشورهای آمریکای لاتین، مثل برزیل، مثل بعضی از کشورهای دیگر، از لبنانی و عرب و شیعه و مسلمان و اینها حضور دارند؛ آنجاها خیلی دارد کار انجام میگیرد. کارهائی که انجام میگیرد، از نظر شما جوانان عزیز یک مقداری ناشناخته است؛ ولی به نظر ما عیبی ندارد، کار خوبی است؛ اگر محاسبه شده و با برنامه انجام بگیرد. راجع به تبعیض هم مسائلی گفتند که من اینجا توی پرانتز نوشته‌ام اشکال وارد است. بعضی از اشکالات واقعاً وارد است. صحبتی هم راجع به دلائل خروج نخبگان شد. یکی از خانمها گفتند با نخبگانی که تماس میگیریم، میگویند علت خروج ما اینهاست: مثلاً در داخل، آن کاری که باید میشده، نشده؛ آن کاری که نباید میشده، شده. من این حرفها را رد نمیکنم، ممکن است واقعاً همین اشکالات هم وارد باشد؛ اما آن نخبه‌ای که در دوره‌ی دانشجوئی و بعد از فارغ‌التحصیلی یا میشود میرود خارج، غالباً دلائلش اینها نیست؛ اینها بهانه است. آنجا کسانی هستند که درِ باغ سبز نشان میدهند، زمینه‌های مساعد کاری را به رخ این دانشجو میکشند؛ این دانشجو خیال میکند که حالا اگر برود آنجا، چنین و چنان خواهد شد. شاید هم واقعاً دستگاه‌های دولتی‌ای هستند که علاوه بر انگیزه‌ی نیاز به دانش و استعداد این جوان، یک انگیزه‌ی دیگر هم دارند و آن، مبارزه‌ی با جمهوری اسلامی است؛ لذا روی این سرمایه‌گذاری میکنند، برمیدارند میبرندش آنجا. حالا آنهائی که میروند، بعضی البته موفق میشوند، بعضی هم موفق نمیشوند، سرشان به سنگ میخورد، پشیمان هم میشوند؛ از این قبیل هم داریم. از آن طرف هم جوانهائی داریم که بدون اینکه بحث فرار نخبگان باشد، برای درس خواندن خارج رفته‌اند، مراتب علمیِ خیلی خوبی را هم گذرانده‌اند؛ اما ایمان و انگیزه‌ی دینی و اسلامی و انگیزه‌های سالم آنها، آنها را به داخل کشور کشانده. همه‌اش از این طرف نیست که دارند حرکت میکنند؛ از آن طرف هم جوانهائی که برای تحصیل رفته‌اند، دارند می‌آیند. ما افرادی را می‌شناسیم؛ بعضی‌شان نابغه‌اند، بعضی‌شان برجسته‌اند، بعضی‌شان نخبه‌اند؛ اینها می‌آیند داخل، مشغول کار میشوند؛ مشغول خدمت میشوند. اینجور هم نیست که شما فرض کنید همه‌اش از این طرف میروند؛ نه، آنها هم می‌آیند داخل، و امکاناتی هم وجود دارد و کارهائی هم انجام میگیرد. یکی از دوستان مسئله‌ی تهاجم به کوی دانشگاه را گفتند. من دنبال این قضیه بودم و هستم. البته بله، حرکت کُند بوده، پیش نرفته؛ باید هم پیش برود و ان‌شاءاللّه هم خواهد رفت؛ لیکن اینجور نیست که شما تصور کنید مسئله فراموش شده؛ نه، فراموش نشده. خوب، گرفتاری‌ها زیاد است، کارها زیاد است؛ بعضی از دستگاه‌ها هم شاید انگیزه‌شان برای همکاری کردن در این زمینه، خیلی انگیزه‌ی زیادی نیست - طبعاً انگیزه‌شان ضعیف است - لذا کار کُند پیش میرود؛ لیکن ان‌شاءاللّه پیش خواهد رفت. گفته میشود که در دانشگاه‌ها برخوردهای انضباطی و امنیتی صورت میگیرد. من نمیدانم چه جور برخورد تندی از لحاظ انضباطی و امنیتی در دانشگاه شده، اما این را میدانم که بالاخره در دانشگاه انضباط لازم است. حالا اگر یک وقت در یک جائی در باب انضباط و اِعمال انضباط یک خرده تندروی بشود، من نمیدانم - ممکن هم هست - لیکن بالاخره انضباط هم لازم است، امنیت هم لازم است. نمیشود محیط دانشگاه را رها کرد. آماج خیلی از توطئه‌های دشمن، اصلاً محیط دانشگاه است. خود شما دانشجویان بدانید که توی آن دائره‌ی قرمز قرار دارید. گاهی اوقات توی عکسها یا توی فیلمها وقتی میخواهند یک نقطه‌ای را مشخص کنند، با دائره‌ی قرمز مشخص میکنند. دشمن، شما دانشجویان را توی دائره‌ی قرمز گذاشته، مشخصتان کرده؛ اصلاً خیلی از برنامه‌ها برای شماست؛ برای لغزاندن شما، برای منحرف کردن شما، برای بی‌خیال کردن شما نسبت به سرنوشت کشور و مصالح انقلاب. چطور میشود دانشگاه‌ها را از نظر دور داشت؟ خوب، بالاخره باید توجه باشد. بله، به نظر ما تندروی و زیاده‌روی در هیچ کاری خوب

نیست؛ از جمله در این کار. یکی از دوستان گفتند که اندیشه و علم، دستوری نباشد. من چنین چیزی سراغ ندارم. در جامعه‌ی ما اندیشه دستوری نیست؛ نه علم دستوری است، نه اندیشه دستوری است. کجا؟ مشخص کنند بگویند. کسی که با این قضیه مبارزه کند، خودِ منم. ما طرفدار آزاداندیشی هستیم. البته من به شماها بگویم، آزاداندیشی جایش توی تلویزیون نیست؛ آزاداندیشی جایش توی جلسات تخصصی است. مثلاً فرض کنید در زمینه‌ی فلان مسئله‌ی سیاسی، یک جلسه‌ی تخصصیِ دانشجوئی بگذارید؛ دو نفر، پنج نفر، ده نفر بیایند آنجا با همدیگر بحث کنند؛ این میشود آزاداندیشی. همین جور، بحث سر معارف اسلامی است؛ همین جور، بحث سر تفکرات مکاتب گوناگون جهانی است؛ همین جور، بحث سر یک مسئله‌ی علمی است. بنابراین جلسه باید جلسه‌ی تخصصی باشد؛ والّا توی جلسات عمومی و در صدا و سیما دو نفر بیایند بحث کنند، آن کسی که حق است، لزوماً غلبه نخواهد کرد؛ آن کسی غلبه خواهد کرد که بیشتر عیّاریِ کار دستش است و میتواند بازیگری کند؛ مثل قضیه‌ی عکس مار و اسم مار. گفت: کدام یکی مار است؟ مردم با اشاره به عکس مار گفتند: معلوم است، مار این است. بنابراین آزاداندیشی در جلسات تخصصیِ متناسب با هر بحثی باید باشد؛ در محیطهای عمومی جای آن بحثها و مناظره‌ها نیست. این هم معنایش این نیست که دارد تحمیل میشود؛ نه، بالاخره یک فکر حق مطرح میشود؛ «ادع الی سبیل ربّک بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ و جادلهم بالّتی هی احسن».(۴) این حکمت و موعظه‌ی حسنه و مجادله‌ی احسن برای چیست؟ «ادع الی سبیل ربّک». یعنی این قبلاً یک اصل موضوعی است، دعوت به سمت خداست. در همه چیز همین جور است. دعوت باید با زبان درست انجام بگیرد، اما جهت دعوت باید مشخص باشد. معنی ندارد که انسان جهت دعوت را آزاد بگذارد؛ این موجب گمراهی مردم میشود. مردم را باید هدایت کرد. مگر نمیگوئید که دولتها مسئول هدایت افکار مردم هستند؟ به هر حال مطالب خوبی گفته شد. دوستان انصافاً خوب حرفهائی را مطرح کردند. یکی از دوستان گفتند ما از دست چپ و راست رئیس جمهور دلمان خون است. خوب، حالا دل شما خون - که خدا نکند خون باشد - اما به شما عرض بکنم؛ اینها جزو مسائل تعیین کننده و اصلی نیست. ممکن است ایراد و اشکال وارد باشد - من در این مورد هیچ قضاوتی نمیخواهم بکنم - ممکن است کسی به یک شخصی یا به یک کاری ایراد داشته باشد؛ منتها باید توجه کنیم که مسائل را اصلی - فرعی کنیم. مسائل درجه‌ی دوم جای مسائل اصلی را در انگیزه‌های ما، در همت ما، در صرف انرژی‌ای که میشود، نگیرد. من عرضم فقط این است؛ والّا من نه اعتراض میکنم به اینکه شما چرا از زید یا عمرو خوشتان می‌آید یا بدتان می‌آید؛ نه، ممکن است خوشتان بیاید، ممکن است بدتان بیاید - ایرادی ندارد - و نه اعتراض میکنم که چرا آن ایراد را یک وقت به شکلی که یک مفسده‌ای نداشته باشد، بر زبان آوردید؛ آن هم به نظرم اشکالی ندارد. فقط توجه کنید که این جای مسائل اصلی را نگیرد. مسائل اصلی ما چیزهای دیگری است. بحث مردمی کردن اقتصاد و اصل ۴۴ و اینها مطرح شد. آقایان مدعی‌اند که اصل ۴۴ را خوب دارند اجراء میکنند. البته مخالفینی هستند، اعتراض میکنند - هم در مجلس، هم غیر مجلس - میگویند اصل ۴۴ درست اجراء نشده؛ لیکن خود مسئولین دستگاه‌ها میگویند نه، داریم خوب اجراء میکنیم. به نظر من این هم جزو همان سؤالاتی است که خوب است انجام بگیرد و همان مسئولین توی مجامع دانشجوئی بیایند و اگر واقعاً کاری انجام شده، بگویند و ذهن جوان را قانع کنند؛ اگر هم نمیتوانند قانع کنند، بالاخره بروند یک تجدید نظری در کار انجام بدهند. اشکال کردید بر صدا و سیما، اشکالتان وارد است؛ اشکال کردید بر علنی شدن اختلافات مسئولان، اشکالتان وارد است؛ بنده هم این اشکال را به این آقایان دارم و به آنها هم گفته‌ام؛ اوقات تلخی هم با آنها کرده‌ام. بحث تجمع در برابر مجلس را مطرح کردید، که من البته در آن مورد هیچ اظهار نظری نمیکنم؛ فقط همین قدر به شما بگویم که شما همه‌اش گله دارید که چرا مسئولین نقدپذیر نیستند؛ خوب، شما هم نقدپذیر باشید! نقدپذیری که فقط مخصوص مسئولین نیست؛ خوب، بالاخره اگر بر دانشجو هم نقدی وارد است، باید نقدپذیری کند. جمعیت زیادی آمدند در مقابل مجلس جمع شدند، شعارهائی هم دادند، شعارهایشان هم بد نبود، یک گروهی هم آن وسط شعارهای تند دادند. البته من نمیگویم آنها آدمهای بدی‌اند، نابابی‌اند؛ نه، بالاخره تندی کردند، جوانی کردند؛ اما اگر شما هم معتقدید که این

شعارها افراطی بود، زیادی بود، حقش نبود، قبول کنید. اینجور نباشد که بگوئید بالاخره هرچه که گوشه‌ی قبای دانشجو را بگیرد - که دانشجوها قبا هم ندارند! - مورد اعتراض قرار بدهیم. ممکن است به شما هم نقدی وارد باشد؛ نقد را قبول کنید. گفتند راجع به مسئله‌ی ولایت کار میکنیم؛ بسیار خوب است. توضیحی هم درباره‌ی بحث ضیافت اندیشه دادند که بنده را خیلی خوشحال کرد. اینکه گفتند نقشه‌ی جامع علمی‌ای تهیه شده که با نقشه‌ی موجود تفاوت دارد، من استقبال میکنم؛ حتماً این را به دست ما برسانند. دفتر ارتباط مردمی ما ان‌شاءاللّه نام این آقا را یادداشت کند و از ایشان بگیرد. اردوهای دانشجوئی هم بسیار چیز خوبی است و دیدار را هم من موافقم. من مطالبی هم اینجا یادداشت کرده‌ام که متأسفانه وقت کم است، منتها عرض میکنم: اولاً مراقب باشید تشکلهای دانشجوئی تحت تأثیر اختلاف سلیقه‌ها، نه خودشان در درون دچار انشعاب بشوند، نه با همدیگر اصطکاک و تصادم پیدا کنند. یکی از مصادیق برجسته‌ی وحدتی که ما به آن توصیه و دعوت میکنیم، همین است. آنجائی که انسانها را از هم جدا میکند یا به هم نزدیک میکند، اصول و مبانی معرفتی است. وقتی این مبانی مورد اتفاق و مورد قبولشان نباشد، آنها را از هم جدا میکند؛ اما آن وقتی که مورد قبولشان باشد، آنها را به هم متصل میکند. اما سلائق نه؛ هر کسی یک سلیقه‌ای دارد، هر کسی یک ذوقی دارد. یکی دانشجوی مهندسی است، یکی دانشجوی هنر است، یکی دانشجوی پزشکی است - این سه جور سلیقه - در هر کدام هم طیف وسیعی از سلائق و گرایشهای مختلف هست؛ یکی از چیزی خوشش می‌آید، یکی خوشش نمی‌آید؛ اینها را مایه‌ی جدائی بین خودتان قرار ندهید، که به نظر من خیلی مهم است. نکته‌ی دوم: در مسائلی که با سرنوشت کشور ارتباط پیدا میکند، حتماً تحلیل و موضع داشته باشید. بیانیه‌ی تهران مسئله‌ی مهمی بود؛ تحلیل شما از بیانیه‌ی تهران چیست؟ موضعتان چیست؟ موافقید؟ مخالفید؟ قطعنامه‌ی ۱۹۲۹ شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی صادر شده، یا تحریمهای یکجانبه‌ی آمریکا و اروپا علیه ایران شکل گرفته؛ تحلیل شما از این قضیه چیست؟ این قضیه‌ی کوچکی نیست. موضعتان چیست؟ ایران چه کار کند؟ چون اخم میکنند، تحریم میکنند، دندان نشان میدهند، دستهایمان را بالا ببریم؟ حالا یک قدری کوتاه بیائیم؟ تحلیلتان این است؟ در داخل کشور ما مجموعه‌های سیاسی‌ای هستند که تحلیلشان این است؛ میگویند وقتی که طرف خیلی چهره‌ی سگی از خودش نشان میدهد، شما عقب بنشینید! خوب، شما این را قبول دارید؟ عقب بنشینیم؟ یا نه؛ معتقدید که هر گونه عقب‌نشینی، طرف را تشجیع میکند. بمجردی که دیدند شما با اخم میترسید، میگویند آقا اخم کنید؛ علاج این آدم اخم است. بمجردی که دیدند تهدید به کتک یا خود کتک، شما را به عقب‌نشینی وادار میکنند، میگویند دو تا بیشتر بزن تا خوب از همه‌ی حرفهایش دست بردارد. طرف، اینجوری است. محاسبات دنیا این است. نکته‌ی دیگری که میخواستم به شما عزیزان تذکر بدهم، این است: برادرها و خواهرها! تقویت مبانی معرفتی را جدی بگیرید. البته من امروز که نگاه میکنم، می‌بینم در مقایسه با هفت هشت سال پیش که ماه رمضان در همین جا جلسه تشکیل میشد و دوستان می‌آمدند صحبت میکردند، توجه به مبانی معرفتی در بین دانشجوها قوی‌تر شده است. بعضی از اظهاراتی هم که شماها میکنید، نشان‌دهنده‌ی قوّت این مبانی در ذهنهاست؛ این را آدم میفهمد؛ لیکن در عین حال مجموعه‌ی تشکلها تقویت مبانی معرفتی را جدی بگیرند تا بعد، از تشکلها سرریز بشود روی مجموعه‌ی دانشجوها. تقویت مبانی معرفتی خیلی لازم است. ضعف این مبانی، ضررهای بزرگی به مجموعه‌ی دانشجوئی کشور و مجموعه‌ی تشکلها خواهد زد. نکته‌ی دیگر این است که همه‌ی تشکلها ارتباطاتشان را با بدنه‌ی دانشجوئی تقویت کنند. به نظر من از بدنه‌ی دانشجوئی غافل نشوید. حالا گفتند که این اردوهای ضیافت برگزار میشود؛ خوب، این خوب است؛ اینها یکی از همان راههای ارتباط با بدنه‌ی دانشجوئی است؛ لیکن به نظر من در همه‌ی دوره‌ی سال و در مناسبتهای مختلف، ارتباط با بدنه‌ی دانشجوئی و همچنین ارتباط با اساتید ارزشی زیاد باشد. درباره‌ی علوم انسانی هم دو نفر از خانمها اینجا صحبت کردند؛ حرف درستی است، اشکالاتشان وارد است؛ این حرف ماست؛ این همانی است که من دنبالش هستم و یکی دو سال قبل از این مطرح کردم. البته آنچه که ما گفتیم، معنایش همین است که اساتید و صاحبنظران و پژوهشگران و محققین باید به دنبال تدوین علوم انسانیِ منطبق با مبانی اسلام بروند؛ یعنی علوم انسانی‌ای

که بر اساس فلسفه‌های نادرست و غلط مادی شکل نگرفته باشد؛ همچنان که امروز علوم انسانی غربی اینجوری است. بالاخره اگر علوم سیاسی یا اقتصادی یا فلسفه یا مدیریت و بقیه‌ی علوم انسانی، مبتنی بر نگرش مادی به دنیا باشد و با ارزشهای مادی بنا شده باشد، طبعاً نمیتواند خواسته‌ها و آرمانهای جامعه‌ای را که مسلمان و مؤمن به معارف اسلامی هستند، برآورده کند. در پایان، یک جمله هم به همه‌ی شما برادران و خواهران عرض کنم. بدانید عزیزان من! خوشبختانه روند پیشرفت در کشور، در زمینه‌های مختلف، روند خوب و مطلوبی است. روند عدالت هم خوب است. خوب، این دهه، دهه‌ی پیشرفت و عدالت نامیده شده است. پیشرفت که گفتیم، پیشرفت علمی است، پیشرفت فناوری است، پیشرفت سیاسی است، پیشرفت اخلاقی است؛ همه‌ی اینها مورد نظر است. خوب، یک کارهای خوبی دارد انجام میگیرد؛ لااقل زیرساختهائی برای کارهای بزرگ و جهشها دارد فراهم میشود. در مورد عدالت هم حداقل این است که این تفکر دارد همه‌گیر میشود؛ یعنی همه معتقد میشوند به اینکه باید دنبال عدالت رفت، باید عدالت را اجرائی کرد، باید این آرزوها را اجرائی کرد، در محیط اجراء وارد کرد - که توی صحبتهای دوستان هم بود - این خودش پیشرفت است. البته این معنایش این نیست که ما به این مقدار پیشرفت در زمینه‌ی عدالت قانع هستیم؛ نه، آرزو و همت خیلی بالاست؛ آرزوها بالاست، همتها هم بالاست؛ اما میخواهم به شما عرض کنم که ما داریم جلو میرویم، داریم پیشرفت میکنیم. دشمنان ما منحنی‌شان به طرف ضعف است، منحنی ما به طرف قوّت است. نظام طاغوتی، نظام سرمایه‌داریِ متجاوز و ظالم در دنیا - که مظهرش رژیم ایالات متحده‌ی آمریکاست - امروز از ده سال پیش و از بیست سال پیش، بسیار ضعیف‌تر است. در نقطه‌ی مقابل، تفکر اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، امروز از ده سال پیش، از بیست سال پیش، بسیار قوی‌تر و بسیار پیشرفته‌تر و بسیار آماده‌تر است. جوانهای ما امروز از ده سال پیش خیلی بهترند، خیلی آماده‌ترند. جوانهای مؤمنِ ده سال پیش هم امروز در بسیاری از عرصه‌های زندگی فعالند. شما هم ان‌شاءاللَّه در آینده باید در بخشهای مختلف از فعالان کشور باشید. خودتان را برای امتحانهای دشوار آماده کنید. ما داریم پیش میرویم. این سی و یکی دو سالی که از عمر نظام جمهوری اسلامی گذشته است، سی و یکی دو سال حرکتِ رو به جلو بوده؛ علی‌رغم دشمنی‌هائی که دشمنان کردند. دشمنان ما امروز به قدر سی سال پیش قوی نیستند. امروز آمریکا به قدر سی سال پیش قوی نیست. آن روز من توی جمع مسئولین گفتم، اعتقاد من هم همین است، همهی دلائل و شواهد هم همین را اثبات میکند؛ آمریکای دولت ریگان بمراتب قوی‌تر بود از آمریکای دولت اوباما، و قبل از اوباما، بوش کوچک! واقعاً همین جور است؛ آنها رو به ضعف رفتند. هیچ نشانه‌ای هم وجود ندارد که مجدداً این منحنی از طرف آنها به طرف صعود حرکت کند؛ بعکس، نشانه‌های زیادی وجود دارد که منحنیِ رو به صعود ملت ایران و نظام ایران همچنان با شیب تندتری ان‌شاءاللَّه رو به صعود خواهد رفت. پروردگارا! این دلهای مؤمن و جوان را مشمول رحمت و عنایت خودت قرار بده. پروردگارا! آنچه گفتیم، آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و به کرمت آن را از ما قبول کن. پروردگارا! زندگی ما را برای اسلام و برای خدا، مرگ ما را برای اسلام و برای خدا قرار بده. پروردگارا! بین ما و اولیائت و دوستانت و برگزیدگان درگاهت جدائی مینداز. قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. روح مطهر امام و روح مطهر شهیدان را از ما راضی و خشنود کن. دلهای این برادران و خواهران دانشجو را هرچه بیشتر در جهت اتحاد در راه حق و در راه خدا به هم نزدیک کن. والسّلام علیکم و رحمة اللَّه

۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷ ۲) عنکبوت: ۴۵ ۳) آل عمران: ۱۵۵ ۴) نحل: ۱۲۵

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۹ رمضان ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از خداوند متعال خیلی شاکریم که مجدداً این توفیق را به ما عنایت کرد که در یک مناسبت هفته‌ی دولت دیگری، شما دوستان و مسئولان محترم را در اینجا ملاقات کنیم؛ هم به همه‌ی شما خسته‌نباشید بگوئیم، هم برایتان از خدای متعال درخواست اجر و پاداش و توفیق کنیم، و هم برخی از

تـذکرات و نظراتی که حالاـ در جمع بایـد گفته شود، به شـماها عرض کنیم. البته گـاهی نظرات و تـذکراتی هست که به مسـئولین محتـرم - چه وزرای محترم، چه خود شـخص رئیس جمهور محترم - گفته و مطرح میشود؛ بعضـی از چیزهـا را هم بـایستی در جمع گفت، چون یک جنبه‌ی اجتماعی‌تری دارد. اولاً از یاد شـهیدان عزیزمان، مرحوم شـهید رجائی و شهید باهنر و همچنین شهید عراقی غفلت نکنیم؛ اینها در واقع سـرسپرده و دلسپرده‌ی به ارزشهای انقلاب بودند. علت اینکه خدای متعال نام و یاد اینها را باقی گذاشته، شایـد همین است. این، نوعی شـکر الهی و شـکر پروردگـار عالم است از بنـدگان خودش؛ «انّ اللّه شاکر علیم».(۱) بـا اینکه ما هیچ طلبی نداریم، خدا هم شـکرگزاری میکند. خدای متعال از بندگانی که با اخلاص کار کردند و همه‌ی سرمایه‌ی خودشان را آوردند وسط، شـکرگزاری میکند. یکی از بخشـهای شکرگزاری هم همین است که این نام نیک در سالهای متمادی برای اینها باقی میماند. امیـدواریم که ان‌شاءاللّه این چهره‌های نورانی، در جامعه‌ی ما همچنان زنـده باشـند؛ چون اینها نماد ارزشـها هسـتند. زنده بودن اسم اینها به معنای زنـده بودن ارزشـهاست، یا باید به این شـکل ان‌شاءاللّه جریان پیدا کند. خوب، امسال ماه مبارک رمضان هم هست و ان‌شـاءاللّه برکـات این مـاه مبـارک هم شامـل حال دولت و مسـئولین و کشور خواهـد بود. من بخصوص این شـبهای عزیز قـدر دعا میکنم. واقعـاً دیشب هم که شب نوزدهم بود، بـالخصوص برای شـما مسـئولین و رئیس جمهور و وزرا و دیگر دست‌انـدرکاران دعا کردیم. اگرچه دعای ما لیاقتی نـدارد، اما بالاخره بایـد از خـدای متعال خواست، و خواستیم. شـماها هم دعا کنیـد و از خدای متعال توفیق بخواهیـد. اما آنچه که در وهله‌ی اول بایـد عرض کنیم، این است که این سالی که بر دولت دهم گـذشت، سال خیلی سـختی بود و انصافاً تلاشـی که در این مدت از سوی مسئولین و دست‌اندرکاران در قوه‌ی مجریه نشان داده شد، تلاش باارزشی بود؛ حقاً و انصافاً تلاش مأجور و مشـکوری بود. این سال، هم از لحاظ سیاسی و امنیتی سال دشواری بود، هم از لحاظ تأثیر جریانهای بیگانه بر برخی از بخشـهای کشور، مثـل اقتصاد و فرهنگ و غیره. کسانی که فتنه‌ی سال ۸۸ را شـروع کردند - حالا یا خودشان طراحی کرده بودنـد، یا دیگران طراحی کرده بودنـد؛ نمیخواهیم نسـبتی بـدهیم، ولی به هر حال این فتنه طراحی شده بود - به کار کشور ضـربه‌ی سختی زدند. اگر این فتنه نبود، بلاشک کارهای گوناگون کشور بهتر پیش میرفت. اینها دشمنان را امیدوار کردند و روحیه دادند به کسـانی که علیه نظـام اسـلامی جبهه‌بنـدی کرده‌انـد و یـک جبهه‌ای تشـکیل داده‌انـد. البته خوشـبختانه شـماها با اعتقاد، با ایمان و با ایسـتادگی توانستیـد کارهـا را پیش ببریـد؛ مشـکلات را از پیش پـای کشور و نظـام برداریـد و در بخشـهای مختلفی که ما مشاهـده کردیم، از گـذرگاه‌های سـخت و آن پیچهـای دشوار به شـکل مناسبی عبور کنیـد. به نظر ما این خیلی ارزش دارد و حاکی از توجه الهی و لطـف الهی اسـت. بخشـی از ایـن کارهـائی کـه آقـای رئیس جمهـور در گزارش مشـروح و مبسـوط خودشـان ذکر کردنـد، کارهـائی اسـت که در همین برهه - سـال ۸۸ - انجـام گرفته و با همه‌ی مشـکلات و گرفتاری‌ها الحمـدللّه توفیقات خوبی به دسـت آمـده. خـوب، این هم در واقع نـوعی نمودار و نمـادی از همـان جهتگیری‌هـائی است که از آن دو شـهید ذکر کردیم؛ یعنی شـهید رجـائی و شـهید بـاهنر. حقـاً شـهید رجـائی و شـهید باهنر هم همین جور بودنـد؛ مظهر کار و تلاش مؤمنانه و پایبنـدیِ بی‌اغماض به اصول. آنها در هر نقشـی که حضور داشـتند، همین پایبندیِ بدون اغماض به مبانی و ارزشـها را در جریان کار کشور اعمال و اجراء کردنـد. در سالهای گذشـته هم رسم بوده و هفته‌ی دولت تشـکیل میشـده و اسم این دو بزرگوار را همه با تجلیل می‌آوردنـد؛ لیکن همه‌ی آن کسـانی که از این دو شـهید عزیز تجلیـل میکننـد، واقعـاً پایبنـد نیسـتند به آن راه و آن جهتگیری و هـدفگیری‌ای که آنها داشـتند. این را شـما افتخار بدانید که الحمدللّه به مبانی انقلاب پایبندید و به اینکه شعارهای انقلاب را قبول دارید و میخواهید اجراء کنیـد، افتخار میکنید؛ این توفیق بزرگی است. یکی از مهمترین خصوصـیات این دولت این است که شـعارهای خودش را شـعارهای انقلاب قرار داده و به این، احساس سـربلندی و افتخار میکند. مردم هم به خاطر همین به شما اقبال کردند؛ این هم معلوم باشد. مردم به این شـعارها دلبسته‌اند، علاقه‌مندنـد. شـعار عـدالت‌طلبی، برای مردم جذاب است؛ شـعار اجتناب از اشـرافیگری، برای مردم شـعار مطلوب و شـعار جذابی است؛ یا شـعار خدمت‌رسانی به مردم، یا شـعار اسـتکبارستیزی، یا شـعار ساده‌زیستی، یا شـعار کار و تلاش و

خدمت به مردم؛ اینها چیزهائی است که مردم دوست میدارند و اینها را میخواهند. یک جامعه و یک کشور و یک ملت بیدار از مسئولینش این چیزها را مطالبه میکند: مطالبه‌ی عدالت، مطالبه‌ی انصاف، مطالبه‌ی خدمت، مطالبه‌ی ارتباط صمیمی با مردم، مطالبه‌ی دین، پایبندی به ارزشهای دینی، پایبندی به شرع. این چیزها را مردم میخواهند و دوست میدارند. شما هم بحمداللَّه این شعارها را داده‌اید، مردم هم قبول و اقبال کرده‌اند؛ این را مغتنم بشمارید. من در چند سرفصل توصیه‌هائی عرض میکنم. در زمینه‌ی جهتگیری‌های کلی و کلان دولت توصیه‌ی من این است که این جهتگیری‌ها را با شدت، با حدت و با تعصب حفظ کنید. از این جهتگیری‌ها انصراف پیدا نکنید: جهتگیری دین، جهتگیری اخلاق، جهتگیری عدالت، جهتگیری خدمت، جهتگیری مقابله و مبارزه‌ی با استکبار و زورگویان عالم. رشد روزافزون فهم و سواد و بلوغ سیاسی مردم موجب شده است که این چیزها را بیشتر بخواهند. امروز برای مردم مسئله‌ی استکبارستیزی، روشن‌تر و واضح‌تر و مطلوبتر از سالهای قبل و اوائل انقلاب است. امروز مردم خیلی چیزها را به چشم خودشان مشاهده کرده‌اند، بوضوح تجربه کرده‌اند؛ لذا خیلی چیزها برایشان روشن است. مسئله‌ی خدمت‌رسانی همین جور است، مسئله‌ی مبارزه‌ی دائم برای پیشبرد کشور همین جور است؛ اینها باید جهتگیری‌های کلی شما باشد؛ یعنی اینها را از دست ندهید و رها نکنید. یکی از چیزهائی که در جهتگیری‌های کلی دولت باید مورد نظر باشد، تسهیل زندگی برای مردم است. زندگی کردن را برای مردم باید آسان کرد. این یک سرفصل مهم است که اگر چنانچه انسان این را باز کند، خواهیم دید که بسیاری از خواسته‌های اقتصادی، بسیاری از کارکردهای مربوط به دولت، همین دولت الکترونیک، تا برسیم به مسئله‌ی فعال کردن روستاها، جلوگیری از مهاجرت، اینها همه‌اش تحت همین عنوان آسان کردن زندگی برای مردم است، که مردم بتوانند راحت زندگی کنند، بتوانند با امنیت زندگی کنند. این کار در بخشهای مختلف تأثیر میگذارد. یکی از مواردی که به نظر ما باید در جهتگیری‌های کلی دولت مورد توجه قرار بگیرد، مسئله‌ی سند چشم‌انداز است. این سند چشم‌انداز یک کار اساسی بود که در کشور انجام گرفت؛ بررسی شد، مطالعه شد، جوانبش سنجیده شد. آنچه که در این سند هم آمده، شعار نیست. با توجه به امکانات و واقعیات، این سند تنظیم شده. این سند در واقع نقشه‌ی راه بیست ساله‌ی ماست. خوب، از این بیست سال، پنج سالش گذشت. یک وقت می‌بینیم این بیست سال با یک چشم به هم زدنی تمام شد. باید ببینیم چقدر جلو رفتیم. یکی از کارهائی که باید انجام بگیرد، همین است؛ باید ببینیم چقدر ما توانستیم از این نقشه را به سمت آن هدفها طی کنیم. والّا اگر چنانچه این توجه و این ذُکر را نداشته باشیم، یک وقت چشم باز میکنیم، می‌بینیم فرضاً ده سال یا دوازده سال از این زمان گذشت، ما هنوز آن راهی را که باید در این مدت طی کنیم، طی نکردیم؛ در بقیه‌ی این مدت هم طی کردن آن راه امکان ندارد. بنابراین بایستی یک تقسیم‌بندی صحیحی انجام بگیرد بین تلاشها و فعالیتهائی که باید بشود، و بین این مسیری که ما تا آن اهداف داریم، تا در هر برهه‌ای از زمان، به تناسب امکان آن برهه، پیشرفت کرده باشیم. به نظر من بایستی این را یک جا بررسی کرد. این کار هم برعهده‌ی دولت است؛ این را بررسی کنید. اگر چنانچه شما دیدید که ما در طول مثلاً پنج سال به قدر متناسب، به آن هدفها نزدیک نشدیم، این را حاکی بگیریم از اینکه برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی ما برنامه‌ی کافی‌ای نبوده که نتوانسته ما را به قدر پنج سال جلو بیاورد. به نظر من کسانی را مأمور کنید که بنشینند عاقلانه و با تدبیر و تدبر و با ملاحظه‌ی واقعیتها بررسی کنند، ببینند پیشرفت ما متناسب بوده یا نه. البته شاید در اینطور چیزها خیلی دقیق نشود محاسبه کرد، اما اجمالاً میشود فهمید که ما پیشرفت کرده‌ایم یا نه. یکی از چیزهای دیگری که در مورد جهتگیری‌ها مهم است، همین مسئله‌ی دهه‌ی پیشرفت و عدالت است که ما گفتیم این دهه، دهه‌ی پیشرفت و عدالت باشد. خوب، تلقی به قبول شد و دستگاه‌های گوناگون کشور گفتند بله، این دهه را دهه‌ی پیشرفت و عدالت قرار بدهیم. از این دهه هم تقریباً دو سالش سپری شده. البته انسان مصادیق پیشرفت را در همین کارهای گوناگون ملاحظه میکند؛ همین گزارشهائی که دادند، گزارشهای خوبی است؛ نشان‌دهنده‌ی پیشرفتهائی در بخشهای مختلف است؛ لیکن عدالت چه جوری تأمین میشود؟ یعنی واقعاً یک مقیاسی لازم است، یک معیاری لازم است برای اینکه ببینیم عدالت در بخشهای مختلف - بخشهای فرهنگی، بخشهای

آموزشی، بخشهای اقتصادی - مراعات شده یا نه؟ فرض کنید در بخش آموزش و پرورش یا در بخش آموزش عالی، معیار عدالت چیست؟ چگونه عدالت تأمین میشود؟ این باید مشخص شود تا بتوانیم آن معیار را در برنامه‌ریزی‌ها داخل کنیم و در مقام عمل و در مقام اجراء، به آن عدالت مورد نظر برسیم. تا ندانیم، تعریف نکنیم، نمیشود. بنابراین تعیین کردن شاخص و معیار برای عدالت در بخشهای مختلف، خودش یک چیز مهمی است. فرض کنید در صرف بودجه‌های گوناگون - که حالا در بخش فرهنگ من اشاره میکنم - رعایت عدالت به چیست؟ چگونه میشود انسان خاطرجمع شود که در صرف این بودجه‌ها رعایت عدالت شد یا نشد؟ اینها معیار و شاخص لازم دارد. یکی از چیزهای دیگری که باز در این جهتگیری‌ها لازم است، برنامه‌های پنج‌ساله است؛ که حالا این برنامه‌ی پنجم در دست ملاحظه و بررسی مجلس است و امیدواریم که همکاری واقعی بین دولت و مجلس انجام بگیرد. اگر چنانچه فرض کنیم که دولت یک چیزی را تهیه کرده و بر همان اساس هم پافشاری دارد، مجلس هم تغییرات اساسی‌ای روی این بدهد، انسجام برنامه به هم میخورد. یا اگر فرض کنیم که تغییراتی در برنامه‌ی پنجم صورت بگیرد که این تغییرات ناشی از نگاه یکپارچه و نگاه کلان به کشور نباشد، بلکه ناشی از نگاه به یک بخش یا نگاه به یک منطقه باشد، باز هم انسجام برنامه به هم میخورد. انسان وقتی بخشی یا منطقه‌ای نگاه کند، یک چیزهائی به نظر او بزرگ و درشت مینماید. واقعاً هم همین جور است، نیاز هم واقعی است؛ اما وقتی که انسان با نظر مجموعی نگاه میکند، همان نیازی که در جای خود درشت هم هست، می‌بینیم رنگ میبازد و کوچک میشود؛ چون در مقایسه‌ی با بقیه‌ی کارهائی که باید انجام بگیرد و امکانات محدودی که هست، طبعاً این نیاز نمیتواند اولویت داشته باشد. باید اینجوری به برنامه نگاه کرد. نباید نگاه بخشی یا نگاه موضعی و محلی و منطقه‌ای بر برنامه حاکم باشد. حالا این از آن طرف بود؛ از این طرف هم آن چیزی را که دولت تهیه کرده و داده، قابل تغییر و نقد بداند. باید جوری بشود که هم مجلس، هم دولت از جایگاهی که خودشان را در آن قرار داده‌اند، انعطاف داشته باشند؛ بتوانند حرکت کنند که به هم برسند تا برنامه، برنامه‌ی منسجمی از آب در بیاید که مورد اتفاق دولت و مجلس باشد تا عملی شود. در زمینه‌ی مسائل اقتصادی هم کارهای خوبی انجام گرفته، که آقای رئیس جمهور هم در گزارش خود به آن اشاره کردند. خوب است که این گزارش را در معرض اطلاع عموم بگذارید؛ یعنی چیزی باشد که همه این گزارش دولت را در زمینه‌ی کارهائی که انجام گرفته، بشنوند. آنچه که من رویش تکیه میکنم، همین طرح تحول اقتصادی است که در دولت نهم مطرح شد. خوب، الان هدفمند کردن یارانه‌ها که یک بخشی از آن طرح تحول بود، مورد بحث و بررسی و نزدیک به اجراست؛ همه هم متفق‌القولند - اگرچه حالا در کیفیت اجراء ممکن است اختلاف نظرهائی باشد - لیکن بخشهای دیگرِ طرح تحول اقتصادی که درباره‌ی نظامهای پولی و بازرگانی و گمرکی و امثال اینها بود، نباید مغفولٌ‌عنه قرار بگیرد؛ آنها هم بایستی حتماً دنبال شود. طرح تحول اقتصادی، کار مهم و بزرگی بود. ما توصیه میکنیم؛ از جمله‌ی چیزهائی که از بین راه برنگردید، همین طرح تحول اقتصادی است؛ آن را واقعاً دنبال کنید. یک چیز دیگری که ما در زمینه‌ی اقتصادی حتماً رویش تکیه میکنیم، مسئله‌ی توجه به شاخصهای کلان اقتصادی است. البته در گزارش آقای رئیس جمهور نکاتی در این زمینه بود، لیکن ما هم تأکید میکنیم. روی مسئله‌ی نرخ رشد واقعاً کار بشود. آن چیزی که به عنوان نرخ رشد در برنامه یا در چشم‌انداز دیده شده، با آنچه که در واقعیت اتفاق افتاده، خیلی فاصله دارد. البته از عوامل رکود اقتصادی جهانی و مشکلات اقتصادی جهانی غافل نیستیم - اینها مسلّماً تأثیر دارد - لیکن بالاخره باید تلاش کرد تا به آن چیزی که به عنوان شاخص معین شده و ذکر شده، نزدیک شویم. مسئله‌ی سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی هم همین طور. آمارهائی که میدهند، آمارهای خوب و امیدوارکننده‌ای است. به هر حال مسئله‌ی سرمایه‌گذاری خیلی اهمیت دارد. آینده، وابسته به سرمایه‌گذاری در بخشهای مختلف است؛ چه در بخش انرژی، چه در بخشهای دیگر. در بخشهای گوناگون، سرمایه‌گذاری لازم است. مسئله‌ی اشتغال هم مسئله‌ی مهمی است. طرحهائی که از چند سال پیش به این طرف برای اشتغال پیش‌بینی شده، آنچنان که انسان انتظار داشت، نشد. اگرچه حالا کارهائی انجام گرفت و خوب بود، بد نیست؛ لیکن ما را مستغنی نمیکند از اینکه نسبت به

مسئله‌ی اشتغال یک اهتمام ویژه‌ای داشته باشیم. مسئله‌ی ارتقای بهره‌وری هم همین طور. باز از جمله‌ی چیزهائی که ما در باب مسائل اقتصادی رویش تکیه میکنیم و به عنوان توصیه‌ی جزمی مطرح میکنیم، مسئله‌ی سیاستهای اصل ۴۴ است. خیلی بایستی به این سیاستها اهتمام ورزید. خوب، حالا در مقایسه‌ی خصوصی‌سازی در سالهای طولانیِ گذشته با این چند سال، آماری ذکر میشود؛ این آمار، آمار درستی است؛ منتها آن زمان سیاستهای اصل ۴۴ ابلاغ نشده بود. یعنی آن زمانی که اصلاً بحث سیاستهای اصل ۴۴ نبود، آن وقت را نباید ملاحظه کرد؛ بعد که آن سیاستها ابلاغ شد، اصلاً وضع مسئله‌ی اقتصاد عوض شد؛ در واقع حرکت جدیدی در اقتصاد کشور آغاز شد. لذا مقایسه‌ی با قبل از آن دوران، مقایسه‌ی تعیین‌کننده‌ای نیست. در همین دوران، ما بایستی ببینیم در باب اصل ۴۴ چه کار کردیم؛ این مهم است. ببینید، روح اصل ۴۴ هم این بود که ما بتوانیم اولاً سرمایه‌های مردم و بعد مدیریت مردم را وارد عرصه‌ی اقتصاد کنیم. باید سرمایه‌های مردم و مدیریت مردم - بخش خصوصی - وارد عرصه‌ی اقتصاد بشود؛ والّا اگر مدیریتها دولتی باقی ماند، آن مقصود حاصل نخواهد شد. البته در همان محدوده‌ای که این سیاستها اجازه میدهند و با همان رعایتهائی که در قانون پیش‌بینی شده - که قانون هم قانون دقیقی است، قانون خوبی است - این را باید رعایت کنید. البته در برخی از سرمایه‌گذاری‌ها بخش خصوصی ناتوان است؛ یعنی واقعاً توانائی سرمایه‌گذاری ندارد. خوب، علاجش چیست؟ اگر بخش خصوصی همین طور ناتوان بماند، هیچ گرهی باز نخواهد شد؛ باید سیاستها برود به این سمت که شما بخش خصوصی را قادر کنید بر اینکه بتواند زیر بار برخی از سرمایه‌گذاری‌های بزرگ برود. این هم میشود یکی از سیاستها. البته دولت وقتی که شانه‌ی خودش را از فعالیتهای اقتصادی خالی میکند، معنایش این نیست که از اقتصاد کناره میگیرد؛ نه، سیاستگذاری‌ها باز هم در اختیار دولت است، دست دولت است؛ یعنی بایستی سیاست را دولت بگذارد، بایستی نظارت را دولت بکند. در آن سالهای دهه‌ی ۶۰ که آقایان همین طور به سمت روزبه‌روز غلیظتر کردن اقتصاد دولتی میرفتند، من مثال میزدم و میگفتم فرض کنید یک موتوری است که میتواند این بار سنگین را برساند و شما هم در کنار موتور راه میروید، یا خودتان پشت فرمان می‌نشینید و هدایتش میکنید. شما این موتور را کنار گذاشتید و همه‌ی باری را که توی این وانت است، خودتان روی دوش گرفتید، هِن و هِن دارید جلو میروید؛ هم نمیرسید، هم خسته میشوید، هم همه‌ی بار حمل نمیشود، هم این موتور اینجا بیکار میماند. این موتور، بخش خصوصی است. این را آن زمان به آنها میگفتیم، اثر هم نمیکرد. امام هم هرچه میگفتند به مردم بدهید، اینها میگفتند مراد از مردم، بخش خصوصی نیست - مراد نظر امام را توجیه میکردند! - مردم یعنی توده‌ی مردم. به توده‌ی مردم چه جوری میشود کمک کرد؟ دولت اقتصاد را در دست بگیرد، به توده‌ی مردم کمک کند. فرمایش امام را اینجوری معنا میکردند! خوب، این توجیه، غلط بود. الان فضا، فضای دیگری است. همان کسانی که آن زمان آنجور حرف میزدند، حالا صد و هشتاد درجه برگشته‌اند؛ یعنی باز هم در حد تعادل قرار ندارند، خط وسط نیستند. آن افراط بود، این طرف هم همانها دارند تفریط میکنند. بالاخره یک خط متعادلی وجود دارد. خط متعادل همین است: سرمایه‌ی مردم و مدیریت مردم اقتصاد را بر دوش بگیرد و کنترل و هدایت به عهده‌ی دولت باشد. اگر چنانچه ان‌شاءاللّه این کار بخوبی انجام بگیرد - که البته در کوتاه‌مدت هم انجام نمیگیرد؛ این جزو کارهای میان‌مدت و بلندمدت است و زحمت هم دارد - واقعاً یک فرجی برای اقتصاد کشور خواهد شد. البته بحث مبارزه با قاچاق و مبارزه با مفاسد اقتصادی و اینها هم دیگر بحثهای طولانی است؛ همه‌ی اینها هر کدام به نحوی با مسائل اقتصادی ارتباط پیدا میکند؛ که چون در این زمینه‌ها زیاد گفتیم، نمیخواهیم مطالبی عرض کنیم. سرفصل دیگری که ما میخواهیم چند تا توصیه عرض کنیم، مسئله‌ی مدیریتهای کشور است. یکی از مدیریتهای مهم، همین هیئت وزیران است. هیئت وزیران جای بسیار مهمی است. ما معتقدیم که هیئت وزیران نقش خیلی سنگینی دارد. تصمیم‌گیری در هیئت وزیران، یک تکلیف قانونی را بر عهده‌ی همه میگذارد؛ بر عهده‌ی مسئولین و بر عهده‌ی مردم. مصوبه‌های هیئت وزیران یک چنین اهمیتی دارد. در کارهای اجرائی هم که در واقع دولت همه‌کاره است. چند تا مسئله‌ی اساسی در اینجا هست. یکی اینکه هیئت وزیران بایستی به هم‌افزائی دستگاه‌ها کمک کند؛ یعنی اگر چنانچه بین دستگاه‌ها تعارضی

وجود دارد - که معمولاً ـ وجود دارد؛ معمولاً دستگاه‌های مختلف به طور طبیعی اصطکاکها و تعارضهائی با هم دارند؛ مخصوص اینجا هم نیست، همه جا همین‌جور است؛ طبیعت کار این است - هیئت وزیران بایستی این اصطکاکها را به حداقل برساند و اگر بتواند، برطرف کند. یکی از مسائل مهم این است. من همیشه مثال میزنم و میگویم اینجا یک چهارراه که نه، چندین راه است، که رئیس جمهور هم مثل پلیس راهنمائی است - که در واقع در مقام ریاست هیئت وزیران، راهنمائی میکند - این را متوقف میکند، آن را راه می‌اندازد؛ یعنی هدایت میکند که اینها هم‌افزائی کنند، با یکدیگر اصطکاک نداشته باشند. یکی از نقشهای هیئت وزیران این است. برخی اوقات این اصطکاکها و تعارضهائی که در عمل و اجراء وجود دارد، در تبلیغات هم منعکس میشود؛ این دیگر میشود چند برابر؛ در واقع بدیِ مضاعف میشود. یک دستگاهی مثلاً فرض کنید درباره‌ی یک شیئی، یک پدیده‌ای حرفی میزند، یک خبری میدهد، یک اظهارنظری میکند، از آن طرف یک دستگاه دیگر می‌آید عکس آن را میگوید! مردم متحیر میمانند؛ یعنی واقعاً نمیفهمند که این درست است یا آن درست است. این مسئله به زندگی مردم هم ارتباط پیدا میکند؛ یعنی اینجور هم نیست که خارج از زندگی مردم باشد؛ نه، درست مسائلِ مربوط به متن زندگی مردم است. یکی یک آماری میدهد، دیگری یک آماری؛ اینها نبایستی اتفاق بیفتد. همه‌ی دولتها گرفتار یک چنین چیزهائی بودند. در نقش دادن به هیئت وزیران و بارور کردن این مجموعه‌ای که دور هم می‌نشینند و وقت گران‌قیمتی را مصرف میکنند، بکوشید و هرچه ممکن است، آن اصطکاکها را باز هم کم کنید. مسئله‌ی دیگری که باز در امر هیئت وزیران مهم است، نقش وزراست. بالاخره اینجا مسئولیت مشترک است. شما وقتی می‌نشینید آنجا، مسئولیت مشترک دارید. اینجور نیست که یک نفر مثلاً بگوید آقا من دخالتی ندارم، مسئولیتی ندارم؛ نخیر، وقتی که در این مجموعه تصمیم‌گیری میشود، آقایان و خانمهائی که در آنجا حضور دارند، همه مسئولند؛ آنهائی که صاحب رأی هستند، همه‌شان مسئولند. حالا که مسئول هستید، پس بایستی در پرورش دادن و تصحیح و تکمیل آن مصوبه نقش ایفاء کنید. اینجور نباشد که در جلسه‌ی هیئت وزیران مثلاً یک آقائی مشغول کارتابل خودش باشد، یا بدون ملاحظه‌ی موضوعی که مثلاً در آنجا مطرح است، وارد جلسه شود؛ نه، مسئله‌ای که بناست مطرح شود، شما آنجا رأی دارید؛ بایستی در تصمیم‌گیری تأثیر بگذارید و چون قانوناً مؤثر هستید، بنابراین باید روی مسئله فکر کنید، مطالعه کنید و عقبه‌ی کارشناسی دستگاه و وزارت خودتان را به کمک این چیزی که میخواهید به عنوان مصوبه توی هیئت دولت در بیاید، بیاورید. البته وزرا اختیاراتی دارند، باید هم به آنها اعتماد کرد. باید به کسانی که در قوه‌ی مجریه در رأس هستند - وزرا - اعتماد کنند و مسئولیتهای وزرا را بایستی به رسمیت بشناسند؛ جوری نباشد که لوث بشود. یک مسئله‌ی دیگر هم در مدیریتهای دولتی، کار موازی است. در دولت نباید کارهای موازی انجام بگیرد. کار موازی چند عیب دارد: اولاً هزینه‌ی انسانی زیادی بیجا مصرف میشود، ثانیاً هزینه‌ی مالی زیادی مصرف میشود، ثالثاً تناقض در تصمیم‌گیری‌ها به وجود می‌آید - وقتی دو دستگاه مسئول یک کاری هستند، این یک تصمیم میگیرد، آن هم یک تصمیم دیگر میگیرد - و رابعاً از همه بالاتر، مسئولیت لوث میشود. فرض کنید توی فلان مسئله‌ی اقتصادی یا مسئله‌ی فرهنگی یا مسئله‌ی سیاست خارجی یا هرچه، اگر چنانچه یک مشکلی پیش بیاید، مسئولیت لوث میشود. وقتی کار موازی انجام گرفت، مسئولیت لوث میشود. بین دولت - یعنی قوه‌ی مجریه - و بعضی از دستگاه‌های بیرون از قوه‌ی مجریه، یک جاهائی بعضی موازی‌کاری‌ها هست. همه‌ی تلاشمان این است که بلکه این موازی‌کاری‌ها را یک جوری حل کنیم، اصلاح کنیم، علاج کنیم. در داخل دولت، دیگر نبایستی از این موازی‌کاری‌ها به وجود بیاید. حالا ـ یک موارد خاصی هست؛ اما کلی‌اش این است که موازی‌کاری خوب نیست. یک جمله‌ی دیگر هم در باب مدیریت عرض بکنیم. خوب، من گاهی اوقات گلایه‌هائی میشنوم که دوستان دولت از بعضی از دستگاه‌های دیگر دارند؛ خیلی اوقات هم حق با شماهاست؛ یعنی واقعاً همین جوری است که گله کردید از بعضی قوای دیگر، یا از دستگاه‌هائی مثل نیروهای مسلح و امثال اینها؛ غالباً آدم می‌بیند که مسئولین اجرائی حق دارند و واقعاً حق به جانب اینهاست؛ چون من خودم هم توی دستگاه اجرائی بودم، با حجم کار و کیفیت کار آشنایم، لذا می‌بینم واقعاً آن گلایه‌ها

محققند؛ لیکن در عین حال که ممکن است یک موارد بیشتری را شما محق باشید، یک جاهائی هم ممکن است انتقاد وارد باشد؛ بنابراین انتقادپذیری را در خودتان نهادینه کنید. باید جوری باشد که مسئولین دولتی انتقادپذیری را در نفس خودشان پذیرا باشند. البته این کار، سخت هم هست، اما باید با سعه‌ی صدر برخورد کرد، که: «آلة الرّیاسة سعة الصّدر».(۲) البته ریاست به معنای آن بالانشینی‌ها نیست. اگر بخواهید مدیریت کنید، ناچارید سعه‌ی صدر داشته باشید و یک چیزهائی را تحمل کنید. یکی دو سال پیش که همین مجموعه اینجا حضور داشتید، من راجع به مسئله‌ی فرهنگی از دستگاه دولتی یک گله‌ای کردم. حالا خوشبختانه انسان احساس میکند که در دولت به کار فرهنگی اهتمام ورزیده میشود. بودجه‌های فرهنگیِ بزرگ و کلان و در واقع کارهای گوناگون و تکرار مسائل فرهنگی و اینها خوب است؛ انسان این اهتمام را مشاهده میکند، خرسند میشود؛ منتها اوائل امسال بود یا پارسال بود - یادم نیست - که وقتی راجع به همین بودجه‌ی فرهنگی صحبت شد، به آقای رئیس جمهور گفتم که من وقتی شنیدم شما این رقم کلانِ سنگینِ فرهنگی را تصویب کردید، از نحوه‌ی مصرف و جذب آن نگران شدم؛ با اینکه قاعدتاً آدم باید خوشحال بشود وقتی که بودجه‌ی فرهنگی زیاد میشود. مدیران ما دوست دارند که بودجه‌ای که به آنها داده میشود، جذب کنند؛ چون میدانند که اگر امسال جذب نکردند، سال دیگر خبری نیست؛ لذا ناچارند جذب کنند. خوب، جذب بودجه‌ی فرهنگی در جای مناسب، خیلی کار سختی است؛ کار آسانی نیست. کار فرهنگی مثل ساخت‌وساز نیست که آدم بگوید خیلی خوب، این زمین، این هم مصالح، حالا بروید بسازید. کار فرهنگی مصالحش خیلی سخت گیر می‌آید؛ معمار و استادکارش خیلی دشوار به دست می‌آید. لذاست که به نظر من توی کار فرهنگی یک مقداری بایستی اهتمام ورزید. اولاً ببینیم ما چه قلم از قلمهای کار فرهنگی را اهمیت میدهیم. در بعضی از آن دوره‌های قبل - که حالا نمیخواهیم خیلی مشخص کنیم و اسم بیاوریم، لیکن چاره‌ای هم نیست؛ انسان برای مقایسه مجبور است بگوید - میخواستند کار فرهنگی بکنند، گفتند بودجه‌ی فرهنگی؛ بنا کردند کاروانسراهای شاه عباسیِ بین راه را به عنوان کار فرهنگی، آباد کردن! بله، آباد کردن کاروانسرای شاه عباسی چیز خوبی است، اثر باستانی هم هست؛ اما آیا کار اولویت‌دار فرهنگی ما همین است؟ ما که اینجور در مواجهه‌ی با فشار عظیم تبلیغات جهانی قرار داریم؛ سیاست در خدمت فرهنگ است، اقتصاد در خدمت فرهنگ است، هنر در خدمت فرهنگ است، برای فشار آوردن به فرهنگ داخلی ملت ما. آنها میدانند که اگر فرهنگ را عوض کردند، دیگر مبارزه‌ای باقی نمیماند. اگر مبارزه‌ی با استکبار هست، اگر میل به ایستادگی و مقابله‌ی با دخالت اجنبی هست، به خاطر فرهنگ است. انسان یک فرهنگی دارد، همین فرهنگ را بیایند عوض کنند، همه چیز میشود مال خودشان؛ لذا همه‌ی فشار روی فرهنگ است. در مقابل این حرکت فرهنگی و این تهاجم عظیم فرهنگی که میخواهند روح انقلاب را، روح استقلال را، روح دین را از ما بگیرند، اولویت فرهنگی ما این است که برویم حالا فرضاً کاروانسرای شاه عباسی را آباد کنیم؟! این یعنی اشتباه کردن در تشخیص آن قلمِ کار فرهنگی؛ این یک اشکال است. بنابراین در کار فرهنگی باید دنبال چه باشیم؟ دنبال تولیدات. در دیداری که هفته‌ی گذشته با دانشجوها داشتیم - که خوب، خوشبختانه تماس و ملاقات ما با دانشجوها کم نیست - من دیدم این جوانهای انقلابی، این بچه‌هائی که امید فردای ما هستند، از تشکلهای مختلف و از خود نخبه‌ها - خارج از تشکلها - روی تولید کالای فرهنگی تکیه کردند؛ اینکه ما چقدر تولید کالای فرهنگی میکنیم و چقدر باید بکنیم. خوب، یک کار مفصلی هم اینجا کردید، که حالا ممکن است من بعدها به طور خصوصی هم مواردش را تذکر بدهم. نکته‌ی دوم در این زمینه این است: حالا بعد از آنکه مصرف فرهنگی را پیدا کردیم، قلمی که باید این بودجه صرف آن بشود، پیدا کردیم، برویم سراغ محتوایش. بالاخره میخواهیم فیلم بسازیم. مثلاً میخواهیم ده تا فیلم انقلابی بسازیم؛ ده تا فیلمی که حامل ارزشها باشد. یا میخواهیم فلان تعداد کتاب منتشر کنیم؛ محتواهایش چه باشد، چه جوری باشد، با چه قوّتی، با چه استحکامی، با چقدر مایه‌ی علمی و هنری که در آنجا به کار برده میشود؟ اینها خیلی کارهای سخت و ظریفی است. در زمینه‌های فرهنگی، دنبال کارهای تشریفاتی و ویترینی نباشید. نمایش دادن کار فرهنگی، نه اینکه فایده‌ای ندارد؛ ضرر هم دارد. در زمینه‌ی فرهنگ باید دنبال کارهای محتوائی و

اصیل و واقعی رفت، که امروز نیاز عمده‌ی کشور هم این است. من یک جمله هم اینجا یادداشت کردم به مناسبت بیانات آقای رئیس جمهور که گفتند ما آقای وزیر خارجه را نمی‌بینیم، چون اغلب در سفرند. خوب، این تحرک فراوان خارجی و رفت و آمدها و اینها انصافاً خیلی جای تشکر هم دارد؛ منتها یک نکته‌ای در اینجا وجود دارد و آن این است که دیپلماسی فقط تحرک و رفتن و نشستن و ملاقات کردن نیست؛ اینها کالبد دیپلماسی است، اینها آن جسم دیپلماسی است - که البته خیلی هم مهم است - جسم، یک روحی دارد؛ این را بایستی در دستگاه دیپلماسی تقویت کرد. البته آقایان انصافاً دارند زحمت میکشند؛ نباید ناسپاسی کرد از زحماتی که دارند میکشند؛ لیکن خواستم در این خصوص تذکر بدهم. فرض کنید ما یک اجلاسی داریم، یک جلسه‌ای داریم؛ خوب، توی این جلسه چی در می‌آید؟ یک جاهائی خیلی خوب است؛ مثل همین اجلاس ان.پی.تی که در نیویورک برگزار شد؛ خوب، جزو کارهای جالب و برجسته‌ای بود که انجام گرفت؛ یا بعضی از کارهای دیگری که من در جریان قرار میگیرم - بعضی از ملاقاتها، بعضی از مذاکره‌ها، بعضی از نشستها - انسان وقتی محتواهایش را نگاه میکند، می‌بیند محتواهای خوبی است، یعنی پیداست که کار انجام گرفته؛ لیکن بعضی‌ها هم احتیاج دارد به تأمل، احتیاج دارد به دقت و بررسی. در کار دیپلماسی، این تحرکها را بایستی در یک جهت صحیح و با یک محتوای کامل قرار داد. همه‌ی کارهای دیپلماتیک باید در وزارت خارجه متمرکز شود؛ یعنی باید اینها از طرف وزارت خارجه هدایت شود. و در مذاکره اقتصادی با کشورها هم، به نظر ما آن بخشی که در وزارت خارجه مسئولیت مسائل اقتصادی را دارد، محل تمرکز این رفت و آمدها و تحرکات است. خداوند ان‌شاءاللَّه به همه‌ی ما توفیق بدهد که بتوانیم کارهائی را که از ما انتظار هست و خدای متعال از ما سؤال میکند، انجام دهیم. در دعای شریف مکارم‌الاخلاق هست که: «و استعملنی لما تسئلنی غدا عنه»؛(۳) یعنی پروردگارا ! مرا به کار بگیر، در آن اموری که فردای قیامت از من درباره‌ی آن امور سؤال خواهی کرد. یک چیزهائی را از ما سؤال خواهند کرد؛ باید نسبت به آن توفیق پیدا کنیم. خداوند ان‌شاءاللَّه کمک کند و توفیق بدهد که در این جهت حرکت کنیم و وظائفمان را انجام دهیم. خداوند ان‌شاءاللَّه به شماها اجر بدهد و روزبه‌روز فضای کار و محبت و تلاش و مجاهدت و روحیه‌ی انقلابی را در کشور ما افزایش بدهد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) بقره: ۱۵۸ ۲) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶ ۳) صحیفه‌ی سجادیه، دعای بیستم

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها ۲۵ رمضان ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خرسندم، متشکرم و خدای متعال را سپاسگزارم از اینکه این توفیق دست داد و توانستیم یک ماه رمضان دیگر، یک جلسه‌ی دیگر و ساعاتی دیگر در خدمت فرزانگان مؤمن و اساتید برجسته در کشورمان - از برادران و خواهران - باشیم و از بیانات خوبی که کردند، بهره‌مند شویم. روزهای آخر ماه رمضان است و حال و هوای دل و جان مردم ما - از جمله شما - حال و هوای عبادت و خشوع و صفاست؛ ان‌شاءاللَّه. در دعاهای این ایام و این شبها خواندید که: «اللّهمّ و هذه ایّام شهر رمضان قد انقضت و لیالیه قد تصرّمت».(۱) عرض میکنیم: پروردگارا! شبهای ماه رمضان سپری شد، روزهای ماه رمضان درنوردیده شد و ما نمیدانیم که در این روزها و شبهائی که گذشت، چه مقدار توانستیم ظرف وجود خودمان را از رحمت تو، از عنایت تو لبریز کنیم و چه مقدار بهره ببریم. و عرض میکنیم: «ان لم تکن رضیت منّا فالأن فارض منّا»؛ پروردگارا! اگر تا این لحظه ما نتوانسته‌ایم رضایت و خشنودی تو را کسب کنیم، درخواست و تمنا میکنیم که در همین لحظه رضایت خودت را شامل حال ما بفرما. خوب، طهارت و صفای نفس برای همه مهم است، برای همه لازم است، در زندگی همه مؤثر است؛ اما به نظر من برای استادان و دانشمندان مهمتر است، مفیدتر است، پرسودتر است. اولاً به خاطر اینکه شما که استاد هستید، بیش از آن مقداری که گفتار شما در تکوین شخصیت شاگرد و جوان اثر بگذارد، منش شما و رفتار شما اثر میگذارد - غالباً اینجور است - به طوری که اگر گفتار شما او را به یک جهتی سوق بدهد، اما رفتار شما همراه با آن جهت نباشد، این رفتار و

منش تأثیر میگذارد در مخاطب شما، در شاگرد شما، در آن متعلم و جوانی که دانشجوی شماست. این، یک جهتِ اهمیت صفای نفس است. اگر استاد ما از معنویت و روح باصفا برخوردار باشد، فضای کلاس را، فضای درس را، فضای دل متعلم را منور خواهد کرد. ما به این احتیاج داریم. علاوه‌ی بر این، شما دانشمند هستید؛ لذا دانش اگر با نورانیت همراه باشد، جهت درست را پیدا خواهد کرد. این مطالبی که شما دوستان بیان کردید و موانعی، مشکلاتی، ایرادهائی که در زمینه‌های مختلف مشاهده میشود و بعضی را تذکر دادید، بسیاری از اینها به خاطر این است که علم در جهت درست خود - که سنت الهی است - حرکت نکرده است. این صفای نفس و این نورانیت به دانشمند کمک میکند که علم را در آن جهتِ درست هدایت کند و پیش ببرد. این ایام و لیالی را قدر بدانیم. شما بیست و چند روز را روزه گرفتید، بحمداللّه موفق بودید، یقیناً از انوار ملکوتیِ این شبها و روزها بهره‌مند شدید؛ این چند روز و چند شب باقیمانده را هم تلاش کنید که هرچه بیشتر ظرف واسع وجودی خودتان را سرشار و لبریز کنید از آبشار لطف و صفای الهی که به سمت ما سرازیر است. دانشگاه، موتور پیشرفت کشور است؛ در این هیچ تردیدی نیست. اگر یک ملتی عزت میخواهد، اگر استقلال میخواهد، اگر اقتدار میخواهد، اگر ثروت میخواهد، باید دانشگاه خود را تقویت کند. خوشبختانه این نکته در ذهنیت مسئولین کشور جا افتاده است؛ همه این را درک کرده‌اند که باید به دانشگاه اهمیت بدهند. امروز کشور نیازمند یک جهاد علمی است. البته اینجا که عرض میکنم علم، منظورم معنای عام علم است؛ نه فقط علوم تجربی. ما یک جهاد علمی لازم داریم. من حالا خواهم پرداخت به بعضی از مطالبی که برادران و خواهران بیان کردند و اگر یک نقطه‌نظری باشد، در ذیل بیانات دوستان عرض خواهم کرد؛ اما آنچه که به نظر من جمع‌بندی همه‌ی مسائل است - که بنده خود را متعهد میدانم که آن را، هم بگویم، هم دنبال کنم، هم با دقت و وسواس و دلواپسی نگاه کنم ببینم به کجا رسید - این است که کشور نیاز دارد به جهاد علمی. ببینید، جهاد یک معنای خاصی دارد. معنای جهاد فقط تلاش نیست. در مفهوم اسلامی، جهاد عبارت است از آن تلاشی که در مقابل یک دشمن است، در مقابل یک خصم است. هر تلاشی جهاد نیست. مجاهدت با نفس، مجاهدت در مقابل شیطان، جهاد در میدان نظامی، مواجهه‌ی با یک دشمن است؛ مواجهه‌ی با یک معارض است. امروز ما در زمینه‌ی علم نیاز داریم که اینجور تلاشی در کشور بکنیم؛ احساس کنیم موانعی وجود دارد، باید این موانع را برداریم؛ دارد معارضه‌هائی میشود، باید این معارضه‌ها را در هم بشکنیم؛ در زمینه‌ی عرضه‌ی امکانات علمی، خسّ‌تهائی از سوی کسانی که صاحبان آن هستند - که کشورهای پیشرفته‌ی علمی است - وجود دارد، باید در مقابل این خسّ‌تها از خودمان عزت و جوشندگی و فورانِ از درون نشان بدهیم. امروز دنیا علی‌رغم تظاهر به سخاوت علمی، در نهایتِ خسّت علمی است. آن کسانی که بر حسب عوامل گوناگونی توانستند در یک برهه‌ای پیشرفت علمی را صاحب و مالک بشوند و موتور پیشرفت را سوار بشوند و از همه‌ی بشر جلو بزنند - که همین کشورهای پیشرفته‌ی غربی هستند، که تقریباً از دوره‌ی رنسانس به این طرف دست اینها افتاده؛ یک روز هم دست ما بود - اینها انحصارگرند، انحصارطلبند؛ اینها نمیخواهند دائره‌ی این دانش، دائره‌ی این اقتدار توسعه پیدا کند؛ با دانائی ملتها مخالفند؛ بخصوص بعد از آنکه این دانش در دست آنها وسیله‌ای شد برای سیاست. استعمار از علم پدید آمد. علم توانست آنها را قوی کند، مقتدر کند؛ لذا راه افتادند اطراف دنیا، استعمار به وجود آمد؛ والّا ملتها داشتند زندگی خودشان را میکردند. بریتانیا کجا، اندونزی کجا؟ اینها با ابزار علم رفتند آن مناطق را صاحب شدند. خوب، وقتی که استعمار از علم زائیده شد و قدرت بین‌المللی و قدرت سیاسی متکی به علم شد، این علم را در اختیار دیگران نباید بگذارند؛ والّا این قدرت تهدید میشود. و تا امروز همین جور عمل کردند. حالا یک ملتی اراده میکند و تصمیمی میگیرد که روی پای خود بایستد، از استعداد خود استفاده کند، خوشبختانه این زمینه‌ها هم به یک شکلی برای او فراهم است - ملت ما اینجوری است - شاید بعضی از ملتهای دیگر باشند که اگر چنانچه آنها تصمیم میگرفتند در مسئله‌ی علم روی پای خودشان بایستند، نمیتوانستند؛ چون نه آن پیشینه‌ی تاریخی را داشتند، نه آن استعداد بومی و منطقه‌ای و ذاتی خودشان را داشتند. کشور ما بحمداللّه اینها را دارد. انقلاب هم شد، حرکت عظیمی هم انجام گرفت، بیداری‌ای به وجود آمد،

احساس توانائی‌ای به وجود آمد، یک حرکت مهمی شروع شد، که خوب، پیشرفتهای فراوانی هم داشته. ما باید قبول کنیم و اعتراف کنیم که این حرکت در آغاز خود است. ما اول راهیم. دوستان اشاره کردند به برنامه‌ریزی سیصد ساله. البته من اعتقادی به سیصد سال برنامه‌ریزی ندارم؛ اما این فکر را، این روحیه را می‌پسندم که احساس کنیم سی سال گذشته، ما قدم اولیم؛ ده قدم بخواهیم برداریم، میشود سیصد سال دیگر. باید بدانیم قدمهای اولیم، باید بدانیم میتوانیم قدمهای بلندتری را برداریم؛ این احساس باید به وجود بیاید. و من اعتقادم این است که این احساس حتماً به وجود می‌آید؛ کمااینکه این حرکت عظیم علمی، این نوآوری علمی، این تولید علم، این پرداختن به مرزهای دانش، به فکرمان نمیرسید که شدنی باشد؛ خوب، مطرح شد، گفته شد، دنبالگیری شد؛ امروز شما ثمراتش را دارید مشاهده میکنید. بنابراین میتوانیم قدمهای بلندتر را برداریم، میتوانیم کارهای بزرگی را انجام دهیم. لازم است اول من راجع به آنچه که دوستان گفتند، یک مروری بکنم؛ چون مطالبی که امروز دوستان اینجا مطرح کردند، حقیقتاً برای من بسیار خرسندکننده بود. البته همیشه اینجور نبوده. گاهی اوقات در جلسات استادان محترم نشستیم، برخاستیم، ولی من استفاده‌ای نکردم؛ امروز من خیلی استفاده کردم. مطالب متنوع بود، بسیار پرنکته بود؛ آنچه گفته شد، کاملاً زنده بود؛ هم نقطه‌نظرهائی که ایراد شد، نگاه‌های زنده‌ای بود، و هم پیشنهادهائی که داده شد و اجرائی و عملیاتی بود، بسیار خوب بود. امروز جلسه‌ی ما جلسه‌ی بسیار مفیدی بود و من دوست میدارم که مشروح این بیانات منتشر شود؛ حالا در رسانه‌ی ملی منتشر شود، خوب است؛ اما از آن بهتر این است که همه‌ی اینها تدوین شود، این گفته‌ها نوشته شود و پخش شود. حرفها، حرفهای بسیار خوبی بود. یکی از دوستان اشاره کردند که دانشکده‌ی طب سنتی تشکیل شده؛ این برای من یک مژده است. یکی از دوستان راجع به نظام اقتصادیِ حاکم کنونی بر کشور مطالبی را بیان کردند و ادعا شد که ما از قانون اساسی فاصله گرفته‌ایم. البته من این اعتقاد را ندارم. من به برادر عزیزمان آقای دکتر سبحانی اخلاص دارم. آقای دکتر سبحانی را که میشناسیم، با نظرات ایشان هم من آشنا هستم، از برادران بسیار ارزشمند مایند؛ اما این حرف، حرف مورد قبول من نیست. حالا ممکن است بعضی از روبناها و پدیدارها مورد قبول ما نباشد - یقیناً هم موارد اینجوری وجود دارد - لیکن مبانی، مبانی درستی است؛ بخصوص همین مسئله‌ی سیاستهای اصل ۴۴ که حلاجی شده است، بحث شده است. نظرات ایشان و بعضی دوستان دیگر هم، چه آن وقتی که در مجلس بودند، چه غیر از آن، مطرح شده است. یکی از دوستان اشاره کردند به دانشگاه حکمت‌بنیان؛ این برای من حرف تازه‌ای بود. حالا آیا حکمت را به همان معنائی که آقای دکتر فیاض گفتند، میگیرند - که آنچه ایشان از حکمت بیان کردند، کاملاً تعریف درستی است - یا به یک معنای دیگر، این را من نمیدانم؛ اما دانشگاه حکمت‌بنیان حرف تازه‌ای است، حرف نوئی است؛ و تازه‌تر این است که گفتند چنین دانشگاهی برخی از کارهایش هم انجام گرفته، دانشگاه تهران یک قسمتهائی را هم انجام داده؛ این برای من خیلی تازه است. من چنین چیزی نشنیدم و اطلاعی نداشتم از اینکه یک چنین کاری واقعاً در کشور پا گرفته باشد. پیشنهاد ایجاد رصدخانه‌ی پیشرفت نقشه‌ی جامع علمی را کردند؛ کاملاً درست است. این توی حرفهای من هم که یادداشت کردم اینجا بگویم، بود. نقشه‌ی جامع علمی، هم برنامه‌ی اجرائی لازم دارد، هم - به تعبیر ایشان - رصدخانه‌ای برای اینکه ببینیم چقدر کار پیش میرود، تا برنامه منحرف نشود، متوقف نشود. درباره‌ی اهمیت علوم انسانی، خوشبختانه امروز دوستان به طور مستوفی حرف زدند؛ این همان حرف دل ماست. بنده که سال گذشته راجع به علوم انسانی مطلبی گفتم، ملاحظه کردم این حرف از سوی بعضی از افراد بازخوردهائی داشت که این بازخوردها علمی نبود، منطقی نبود. برداشتهائی از این حرف کردند که مطلقاً مورد نظر ما نبود. حرف ما درباره‌ی علوم انسانی همین حرفهائی است که این دوستان گفتند و کاملاً هم درست است: علوم انسانی اهمیت دارد، علوم انسانی کنونی در کشور بومی نیست، متعلق به ما نیست، ناظر به نیازهای ما نیست، متکی به فلسفه‌ی ما نیست، متکی به معارف ما نیست، اصلاً ناظر به مسائل دیگری است، مسائل ما را حل نمیکند. دیگرانی طرح مسئله کردند، برای خودشان حل کردند - به درست و غلطش هم کار نداریم - اصلاً از ما بیگانه است. البته در باب علوم انسانی الان مجال نیست من صحبت کنم. در آینده اگر عمری بود و توفیقی،

یک جلسه‌ی دانشگاهی دیگری ان‌شاءاللَّه با اساتید محترم یا با دانشجویان خواهم داشت و آنجا راجع به مسائل علوم انسانی مفصل حرف خواهم زد. بنده در باب مسائل علوم انسانی خیلی حرف دارم. مشکلاتی که یکی از آقایان گفتند، کاملاً درست است. این عدم تغییر سرفصلهای علوم انسانی که گفتند و زمانهایش را هم مطرح کردند، من اطلاع دارم؛ کاملاً درست است. واقعاً این عیب است که ما بیست سال، بیست و پنج سال سرفصل فلان دانش را اصلاً تغییر نداده باشیم؛ این نشان‌دهنده‌ی عدم جرأت ورود در مناقشه است؛ این همین چیزی است که ما از آن بیمناکیم. جرأت ندارند که مناقشه کنند؛ همان را که هست، درس دادند، باز هم درس میدهند؛ ده سال دیگر هم ممکن است همان را درس بدهند؛ در حالی که به تعبیر این برادر محترم، هر پنج سال در علوم انسانی گاهی تغییرات عمده‌ای به وجود می‌آید؛ لااقل در بعضی از علوم انسانی حتماً اینجور است. من خیلی متشکرم از این برادرمان و برادران و خواهران دیگر و اساتید محترم که روی مسئله‌ی علوم انسانی فکر کردند. حرفها ناشی از مطالعه و تفکر و تأمل بود؛ خیلی باارزش بود. یکی از آقایان اشاره کردند که ما در برخورد با علوم انسانیِ کنونی، به جای برخورد سلبی با رویکردهای غربی، برخورد ایجابی بکنیم؛ به معنای اینکه رویکردهای اسلامی را مطرح کنیم. بله، اساس قضیه همین است؛ شکی نیست. در خلأ که نمیشود زندگی کرد. وقتی مسئله مطرح شد، پاسخ میخواهد؛ یا پاسخ اوست، یا پاسخ ماست؛ منتها مهم دو چیز است: یکی اینکه همین پاسخی که ما داریم، باید تدوین شود - این کار را شما باید بکنید، این را اساتید حوزه و دانشگاه باید بکنند؛ کی این کار را بکند؟ این که دیگر کار دولتی نیست - دوم اینکه جرأت مناقشه‌ی در رویکرد کنونیِ غربیِ ناشی از لیبرال دموکراسی به وجود بیاید؛ این دو چیز لازم است. این هر دو چیز دست شماست؛ دست اساتید متخصص در علوم انسانی است. البته اینکه گفته شود یک مدیریتی لازم است، یک ساختار ویژه‌ای لازم است، اینها قابل تأمل است، قابل توجه است؛ باید رویش مطالعه کرد، حرف درستی هم هست - لااقل کلی‌اش درست است - لیکن به هر حال کار، کار اساتید علوم انسانی است. یکی از خانمها در مورد انتخاب دانشجویان و عدم تناسب پایان‌نامه‌ها با نیازهای علمی صحبت کردند؛ که بسیار حرف درستی است، جزو حرفهای ما هم هست. همچنین بر لزوم مسیر دوجانبه میان رهبری و جامعه‌ی زنان تأکید کردند. البته نمیشود جامعه‌ی زنان را مقایسه کرد با دانشگاه یا نیروهای مسلح. خوب، جامعه‌ی زنان یعنی نصف بیشتر جمعیت کشور؛ این را نمیشود مثلاً با یک جامعه‌ی دانشگاهی یا فرض کنید یک مجموعه‌ی نظامی مقایسه کرد؛ ولی خوب، حرف درستی است. به هر حال ما باید فکر کنیم و نقطه‌نظرهای بانوان دانشمند و فرزانه و تحصیلکرده‌ی کشور را بشنویم؛ چون مسائل زنان، مسائل مهمی است؛ راست میگویند. واقعاً امروز مشکل زنان در دنیا - نه تنها در کشور ما - یکی از مشکلات اصلی است. در کشور ما مسائل زنان شاید نسبت به خیلی از کشورهای دنیا، از جمله نسبت به کشورهای غربی، مسائل کمتری است؛ آنجاها مسائلِ خیلی سخت‌تری است. یکی از آقایان - آقای دکتر زالی - پیشرفتهای افتخارآمیز را در بخش پزشکی و درمان و سلامت و زیست‌فناوری ذکر کردند و آمارهای بسیار جالبی دادند. اولاً ماشاءاللَّه به این حافظه که همه‌ی این جزئیات و خصوصیات را یکی یکی از حفظ شمردند؛ خیلی جالب بود. انسان این حافظه را تحسین میکند. ان‌شاءاللَّه همین حافظه برایشان بماند. این پیشرفتها باید مطرح شود، اینها باید گفته شود تا مردم بدانند. یک عده‌ای نشستند پای دل دانشجو و استاد و آیه‌ی یأس خواندن و یأس‌پراکنی: آقا نمیشود، آقا نمیتوانیم، آقا فایده‌ای ندارد. اینها واقعاً مثل موریانه‌اند؛ موجودات پلید، مخرب، ویرانگر. کشور با طراوتِ تمام دارد پیش میرود. این درخت تناور نهالی بود، امروز بحمداللَّه شجره‌ی طیبه شده است؛ «کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ اصلها ثابت و فرعها فی السّماء».(۲) در همه‌ی بخشها ما داریم پیش میرویم. البته چالش هم داریم. آدم اگر بخواهد زمین نخورد، باید راه نرود. بخواهیم راه بیفتیم، زمین خوردن دارد، تنه زدن دارد، تنه خوردن دارد. چالش، خاصیت حرکت یک ملت است؛ بدون چالش که نمیشود. با این طراوت، با این ایستادگی، ملت دارد جلو میرود؛ یک عده‌ای می‌نشینند گوشه و کنار، بیخ گوش این، بیخ گوش آن، با دانشجو، با استاد، با هر کدام یک جور، با مردم عادی یک جور، آیه‌ی یأس خواندن و یأس‌پراکنی. نه، واقع قضیه همین چیزی است که ایشان گفتند. البته ایشان بخش پزشکی را گفتند؛ در بخشهای

گوناگون همین جور است و دوستان هم مطالبی را در بخشهای گوناگون مطرح کردند. البته من دیدم بعضی از این دوستانی که صحبت کردند، از برخی قسمتها اطلاع ندارند؛ بنده اطلاع دارم. مثلاً در فناوری‌های نظامی، کارهای فراوانِ عجیب و غریبی شده. آن چیزهائی که انسان توی تلویزیون می‌بیند، ویترین است؛ ویترین که نمیتواند آن حقیقت کار و آن عظمت کار و آن پیچیدگی کار را نشان بدهد. کار خیلی انجام گرفته. یکی از آقایان راجع به مسئله‌ی تولید فکر مطلب بسیار مهمی گفتند؛ کاملاً درست است. پایه‌ی علم هم بر فلسفه است؛ فلسفه نباشد، علم وجود ندارد. اگر استنتاج فلسفی نباشد، اصلاً علم میشود بی‌معنا. تولید فکر خیلی مهم است. البته تولید فکر از تولید علم دشوارتر است. متفکرین و نخبگان فکری در معرض آسیبهائی هستند که نخبگان علمی کمتر در معرض آن آسیبها قرار میگیرند. بنابراین کار، کار دشواری است؛ اما بسیار مهم است. نکته‌ای که مطرح کردند، نکته‌ی درستی بود؛ بنده بهره بردم و این را قبول دارم. راجع به تاریخ اندیشه‌ی عقلی هم کارهائی دارد انجام میگیرد. اینکه گفتند کاری انجام نگرفته، چرا، در این زمینه کارهائی دارد انجام میگیرد. خوب، فلسفه مال ماست؛ مهد فلسفه، کشور ماست. آنچه که در کشور ما به نام فلسفه وجود دارد، به عنوان فلسفه و به معنای فلسفه بسیار نزدیکتر است تا آنچه که در اختیار غربی‌هاست، که امروز فلسفه‌ی آنها سر و صدایش دنیا را پر کرده. خوب، کار کنند. حوزه‌های ما مرکز فلسفه است؛ پرورش‌یافتگان حوزه‌ها، اساتید بزرگ فلسفه هستند؛ در دانشگاه‌ها هم خوشبختانه این معنا رسوخ پیدا کرده؛ بنابراین در زمینه‌ی تولید فکر - که منبعث از نگاه فلسفی است - باید کار شود. راجع به علم اقتصاد بیاناتی گفتند؛ حرف کاملاً درستی است. کوتاهی‌هائی شده؛ باید حتماً این کار انجام بگیرد، باید هم سرمایه‌گذاری بشود. بسیار نکته‌ی درستی بود که ما پولی که برای یک سد یا برای یک نیروگاه یا برای یک بزرگراه میدهیم، این پول را نمیگذاریم برای یک رشته‌ی مهمی از رشته‌های علوم انسانی، که حالا مثلاً علم اقتصاد است. این حرفها درست است؛ اینها را ما قبول داریم. یکی از آقایان پشت صحنه‌ی پزشکیِ مصرف‌گرا را گفتند. جای این شوخی وجود دارد که حالا بالاخره شما خودتان نسخه میدهید یا نمیدهید؟ دوا چقدر تجویز میکنید؟ ایشان پزشک محترم و معتبری هستند. من توصیه‌های زیادی داشتم؛ نکات متعددی اینجا یادداشت کردم - که در واقع یک دفترچه است - منتها چون وقت نیست، فقط دو تا نکته‌اش را عرض میکنم. یکی همین مسئله‌ی نقشه‌ی علمی است. نقشه‌ی جامع علمی کشور - آنطور که به من گزارش دادند - خوشبختانه کارهای نهائی‌اش انجام گرفته و نزدیک به تصویب نهائی و ابلاغ است. اگر چنانچه این نقشه‌ی جامع علمی در اختیار همه‌ی ما در دانشگاه‌ها قرار بگیرد، آن وقت روی این باید کار کرد. همه باید ملتزم و پایبند باشند. اولاً نقشه‌ی جامع علمی احتیاج دارد به یک برنامه‌ی اجرائی. بایستی مسئولین دستگاه‌های دولتی بنشینند برنامه‌ای را طراحی کنند تا این نقشه‌ی جامع علمی بتواند عملیاتی و پیاده شود و تحقق پیدا کند. به قول یکی از آقایان، فقط این نباشد که ما علم را تولید کنیم، بعد منتشرش نکنیم، بگذاریم کنار، از آن استفاده نکنیم؛ باید از این استفاده کنیم. ثانیاً نقشه‌ی جامع علمی بایستی زنده و پویا و به‌روز باشد. ما نمیخواهیم یک چیزی برای سالیان متمادی درست کنیم؛ این مال امروز است. ای بسا تا سه سال دیگر، پنج سال دیگر وضعیت به گونه‌ای بشود که مجبور شویم بخشی از این نقشه را جابه‌جا کنیم؛ باید بکنیم. نقشه باید زنده و پویا و به‌روز باشد؛ یک عده‌ای باید مراقب این معنا باشند. ثالثاً برنامه‌های پنج ساله‌ی توسعه در زمینه‌ی آنچه که مربوط به دانش و آموزش عالی است، باید دقیقاً بر طبق نقشه‌ی جامع علمی طراحی و برنامه‌ریزی شود. برنامه‌های توسعه بایستی از نقشه‌ی جامع علمی در این بخش خاص تبعیت کند. همچنین سازوکار قوی هم برای نظارت وجود داشته باشد؛ که این را هم دوستان گفتند. نکته‌ی دیگر این است که توسعه‌ی آموزش عالی باید در جهت هدفها باشد. مسئولان آموزش عالی باید از توسعه‌ی غیرهدفمند بشدت پرهیز کنند؛ چون این، هم اتلاف مال است، هم اتلاف و ضایع کردن منابع انسانی است. باید ببینیم چه لازم داریم، باید ببینیم هدف چیست و به کجا میخواهیم برسیم؛ بر اساس آن، فضای آموزشیِ آموزش عالی را توسعه دهیم. بنابراین برحسب نیاز، دنبال اهداف خودمان باشیم. به نظر من این مسئله‌ی خیلی حساس و مهمی است. نیازهای اصلی کشور در حوزه‌ی علوم و فناوری باید احصاء شوند؛ در زمینه‌ی علوم انسانی هم همین جور؛ بر اساس اینها برنامه‌ریزی شود؛ معلوم

شود که چه تعداد دانشجو میخواهیم، چقدر دانشگاه میخواهیم، چه رشته‌هائی را لازم داریم، در چه سطوحی این رشته‌ها بایستی تعلیم و تعلم پیدا کند. امیدواریم خداوند متعال به همه‌ی ما کمک کند تا ان‌شاءاللَّه بتوانیم آنچه را که مورد رضای اوست و برای پیشرفت کشور و برای پیشرفت روزافزون ملتمان لازم است، تأمین کنیم؛ آن را با هدایت الهی بفهمیم و بعد هم بتوانیم ان‌شاءاللَّه در راه آن قدم برداریم و همه‌ی توانمان را صرف آن کنیم. پروردگارا! آنچه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ آن را از ما قبول بفرما. ما را بر آنچه می‌اندیشیم، فکر میکنیم و تکلیف خود میدانیم، راهنمائی و کمک بفرما. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی کن. این ماه رمضان را برای همه‌ی ما مبارک قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) مفاتیح الجنان، از دعاهای دهه‌ی آخر ماه رمضان ۲) ابراهیم: ۲۴

بیانات در دیدار جمعی از کارآفرینان سراسر کشور

بیانات در دیدار جمعی از کارآفرینان سراسر کشور ۲۷ رمضان ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی متشکریم از دوستان عزیزی که این جلسه را تدارک دیدند و این فرصت را برای بنده به وجود آوردند که جمع محترم و عزیزِ کارآفرینان را در روزهای آخر ماه مبارک - که روزهای مغتنمی است - زیارت کنیم و این مطالب مفید را از دوستان بشنویم. البته من مطمئنم که جمع شما حرفهای زیادی دارید؛ هر کدام از هر بخشی که در اینجا شرکت کردید، درباره‌ی بخش مربوط به خودتان هم پیشنهاد دارید، هم نظرهای نو دارید، هم بلاشک مژده‌هائی دارید که برای ملت ما و کشور ما خرسند کننده است - همچنانی که این مطالبی که دوستان گفتند، بسیاریش خرسند کننده است برای ملت عزیزمان - و هم انتقادهائی دارید، مطالباتی دارید که همه‌اش بجاست. خب، ما دو روز قبل از این، جلسه‌ی اهل علم را داشتیم، امروز هم جلسه‌ی اهل عمل را. اگرچه بسیاری از شماها اهل علمید؛ علم را با عمل توأم کرده‌اید. و همان طور که در روایت شریف هست که: «العلم یهتف بالعمل فان اجاب و الّا ارتحل»؛(۱) علم، عمل را به دنبال خود فرا میخواند، دعوت میکند. اگر عمل به دنبال علم آمد، آن وقت علم میماند، باقی میماند - یا شاید بشود گفت توسعه پیدا میکند، رشد پیدا میکند - اگر عمل به دنبال علم نیامد، علم هم باقی نمیماند. «و الّا ارتحل»؛ عمل که نبود، علم هم میرود. اهمیت عمل را اینجا میشود فهمید؛ اهمیت کار را اینجا میشود فهمید. کار بدون علم، کم‌اثر است؛ علم بدون کار، بی‌اثر است. اهمیت کار این است. خب، وقتی کار اینقدر مهم است، پس کارآفرینی هم به همین نسبت حائز اهمیت است. اگر کسی بتواند زمینه‌ی کار را فراهم بکند، یک عبادت انجام داده است. نگاه به این کاری که تولید میشود، فقط از جنبه‌ی این نباشد که ما یک بی‌کار را دستش را به یک کاری بند میکنیم تا یک درآمدی داشته باشد؛ خب، این که البته خیلی چیز خوبی است، لازم است، بلاشک. یعنی کارآفرینی، ایجاد اشتغال در کشور موجب میشود که ثروت تولید بشود؛ همچنانی که سرمایه و سرمایه‌دار، ایجاد کار میکند - چه سرمایه‌ی مالی، چه سرمایه‌ی علمی - کارگر هم ایجاد سرمایه میکند، ایجاد ثروت میکند. این البته یک جنبه‌ی مهمی است در اشتغال، اما اهمیت اشتغال فقط این نیست. یک بعد دیگر اهمیت اشتغال این است که شما یک گنج را دارید استخراج میکنید. یک انسانی که در او استعدادهائی وجود دارد، میتواند تولید کند، میتواند بیافریند، این افتاده بود آنجا، شما دست او را به کار بند کردید، این گنجینه‌ی درونی استخراج شد؛ خیلی اهمیت دارد. انسانی که کار ندارد، اشتغال ندارد، یک استعداد پنهانِ مخفیِ خداداده را غالباً بدون اختیار خودش راکد گذاشته، وقتی شما این انسان را مشغول کار میکنید، این چشمه که در درون بود و از او استفاده‌ای نمیشد، تشنه‌ای از او سیراب نمیشد، این چشمه را شما به جریان می‌اندازید. پس اشتغال و اشتغال‌آفرینی، هم جنبه‌ی اقتصادی بزرگی دارد، هم جنبه‌ی انسانیِ خیلی والائی دارد. لذا من عرض میکنم که کارآفرینی در بخشهای مختلف - البته امروز این جمع دوستان و عزیزانی که صحبت کردند، بخشهای محدودی را مطرح کردند. اینها فقط نیست؛ در بخشهای وسیع و گستره‌ی عظیم استعدادهای کشور و توانائی‌های طبیعی و انسانی کشور، کارآفرینی رشته‌های فراوانی دارد که خب یک گلچینی از آنها شماها

هستید؛ مشتی از خروار. کارآفرینی در کشور گسترده است - عبادت است؛ این کارآفرینی یک عبادت است؛ یک کار باارزش است؛ یک ارزش‌آفرینی است. خب، این جلسه‌ی ما عمدتاً یک جلسه‌ی نمادین است. درست است که هم من از بیانات دوستان استفاده کردم، هم مطالب شما پخش خواهد شد و ملت استفاده خواهند کرد؛ لکن این جلسه نشان میدهد که توانمندی‌های کشور عزیز ما چقدر گسترده است. شما ملاحظه کنید، حالا فرض کنید اگر در بخش کشاورزی، در بخشهای مختلف صنعتی، در بخشهای گوناگونِ دانشهای دیگر و فناوری‌های دیگر، در بخشهای خدمات، در بخشهای بازرگانی، بیایند کارهائی را که انجام گرفته است بیان کنند، هر شنونده‌ای خواهد دید و برأی‌العین مشاهده خواهد کرد که بحمداللّه کشور عزیز ما - همان طور که من بارها گفته‌ام - توانمندی‌های زیادی دارد، ظرفیت زیادی دارد. ما امروز در واقع کشور را مشاهده میکنیم که به شکل یک کارگاه عظیم و وسیعی درآمده؛ از همه طرف دارد کار میجوشد، ابتکار به وجود می‌آید، نوآوری هست، تکیه‌ی به دانش هست، تکیه‌ی به تجربه هست. خب، من پریروز به استادان دانشگاه‌ها که اینجا تشریف داشتند، به آنها هم گفتم، به شما هم عرض میکنم؛ نه اینکه خیال کنید ما به این چیزها قانعیم، یا نرخ بیکاری در کشور را اطلاع نداریم و نمی‌بینیم؛ نه، همه‌ی این کارهائی که انجام گرفته، قدم اول است؛ همه‌ی این کارها قدمهای اول است. ما قدمهای بعدی را باید برداریم. مهم برای برداشتن قدم بعدی چیست؟ مهم در درجه‌ی اول این است که ما بدانیم میشود قدم برداشت. بعد از آنی که فهمیدیم اقدام، ممکن است، احساس کنیم که این اقدام یک وظیفه است؛ یک وظیفه‌ی عظیمی است. البته کار فی‌نفسه مهم است؛ اما امروز به دو دلیل اساسی کار و کارآفرینی مهمتر از همیشه است. اینی که گفتند کار در اسلام مهم است، خب این همه روایات فراوانی از ائمه (علیهم‌السّلام) در اهمیت کار، در فضیلت کار وارد شده که این کارهائی که شما ذکر کردید، نمونه‌هائی از همین چیزی است که مورد فضیلت است، که حالا من این روایت را اینجا یادداشت کردم: «من یعمل یزدد قوّة و من یقصّر فی العمل یزدد فترة»؛(۲) کار که بکنید، نیروی کار هم افزایش پیدا میکند. خاصیت کار، کاهش نیست، افزایش است؛ افزایشِ خودِ نیروی کار، نه محصول کار. خب، محصول کار که معلوم است افزایش پیدا میکند - وقتی کار کردید، کار یک محصولی دارد - اما در این روایت، امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) میفرماید که وقتی کار کردید، قدرت کار و نیروی کار هم افزایش پیدا میکند. «و من یقصّر فی العمل»، کسی که در کار کردن کوتاهی کند، تقصیر بکند، «یزدد فَترة» یا «فِترة»، فتور و سستی او افزایش پیدا میکند. این مال شخص فقط نیست؛ این «مَن» که فرمود: «من یعمل»، معناش فقط این نیست که هر کسی این کار را بکند؛ خب، این روی اشخاص نیست، روی جوامع هم هست: هر ملتی، هر جامعه‌ای. هرچه کار بکنید، نیروی کارتان بیشتر میشود. هرچه تحرک انسان داشته باشد، نشاط حرکتش بیشتر میشود. این خب، مال کار است که در اسلام درباره‌ی کار این همه حرف هست، که از جمله حالا این روایت را من اینجا خواندم. لکن امروز گفتیم به دو دلیل کار و طبعاً کارآفرینی اهمیت بیشتری دارد. دلیل اولش این است که ما در یک برهه‌ای هستیم که آماده‌ی جهشیم؛ ما امروز آماده‌ی جهش در پیشرفتیم. مسئله‌ی ما امروز فقط مسئله‌ی حرکت به جلو نیست. شرائط کشور به گونه‌ای شده که این ملت میتواند یک حرکت عظیم، یک جهش در پیشرفت برای خودش به وجود بیاورد. چرا؟ اولاً زیرساختهای زیادی آماده شده؛ علم در کشور بالا رفته؛ مدیریتهای قوی به وجود آمده است. یکی از مشکلات ما در گذشته‌ها، نبودن مدیریتهای قوی و سالم در کشورمان بوده. امروز ما تجربه‌ی یک مدیریت انقلابیِ قویِ سی ساله داریم. پس این یک زیرساخت است. زمینه‌های کار فراهم شده است؛ امید به پیشرفت زیاد شده است. وقتی می‌آیند میگویند ما داروئی را در کشور ساختیم که همه‌ی دنیا به آن احتیاج دارند، همه‌ی دنیا هم به آن مبتلا هستند، هیچ کدام از مراکز علمی دنیا هم هنوز آن دارو را نتوانستند بسازند، ما توانستیم بسازیم، این خب، امید میدهد به جوان ما. وقتی که ملت مشاهده میکند که ما بدون اینکه یک کشور پشتیبانی داشته باشیم، توانسته‌ایم از درون خودمان دانش هسته‌ای را رشد بدهیم، فوران بدهیم، به پیشرفت برسانیم، خب جوان امیدوار میشود. در دنیا چند تا از کشورهای دارنده‌ی دانش هسته‌ای این را به طور بومی توانسته‌اند در خودشان به وجود بیاورند؟ بسیار کم. هستند، اما بسیار بسیار نادر؛ از دیگران گرفته‌اند. بسیاری از همین‌هائی که

الآن - ما این را اطلاع داریم، بنده میدانم؛ از روی اطلاع دارم عرض میکنم - دانش هسته‌ای دارند، کشورهای پشتیبان به آنها بسته‌ی دانش را اهداء کردند؛ روی دلائل ایدئولوژیکی و سیاسی و بقیه‌ی چیزها. ما نه؛ ما توانستیم خودمان این کار را انجام بدهیم. همان طور که گزارش دادند، کارهای بزرگی در این زمینه انجام گرفته. در زمینه‌ی سلولهای بنیادی، جوانهای ما توانستند با پیگیری، با پشتکار، با فراگیری، کارهای بزرگی را انجام بدهند. خب، اینها خیلی امیدبخش است. پس امروز ما تجربه‌مان بیشتر است، امیدمان بیشتر است، زیرساختهامان زیادتر است، و فصل توانائی و فصل جهش فرا رسیده. ملت خود را شناخته؛ جوانِ خود را شناخته؛ ضریب بالای هوشی کشور شناخته شده است؛ پس فصل جهش است. وقتی فصل جهش است، پس کار اهمیت مضاعف پیدا میکند؛ کارآفرینی هم به همین نسبت اهمیت مضاعف پیدا میکند. این یک دلیل. دلیل دومِ ما که امروز کار برامان مهم است، کارآفرینی مهم است، این است که ما امروز در مقابل یک فشار جهانی قرار داریم. دشمنی وجود دارد در دنیا که میخواهد با فشار اقتصادی و با تحریم و با این کارهائی که شماها میدانید، سلطه‌ی اهریمنی خودش را برگرداند به این کشور. هدف این است. یک کشور به این خوبی، با این همه منابع، منابع طبیعی، با این موقعیت سوق‌الجیشی، با همه‌ی امکانات، زیر نگین یک قدرتی در دنیا بوده؛ یک روز انگلیسها بودند، یک روز آمریکائی‌ها بودند - در واقع نظام سلطه، دستگاه سلطه، امپراتوری سلطه. حالا آمریکا یک گوشه‌ای از این امپراتوری است - اینها مسلط بودند بر این کشور؛ انقلاب دست اینها را کوتاه کرده. سلطه میخواهد برگردد به این کشور. همه‌ی این تلاشها برای این است. مسئله‌ی انرژی هسته‌ای بهانه است. آن کسانی که خیال میکنند اگر ما مسئله‌ی انرژی هسته‌ای را حل کردیم، مشکلات حل خواهد شد، خطا میکنند. مسئله‌ی انرژی هسته‌ای را مطرح میکنند، مسئله‌ی حقوق بشر را مطرح میکنند، مسائل گوناگون را مطرح میکنند، که اینها بهانه است. مسئله، مسئله‌ی فشار است، میخواهند یک ملت را به زانو در بیاورند؛ میخواهند انقلاب را زمین بزنند. یکی از کارهای مهم همین تحریم اقتصادی است. میگویند ما طرفمان ملت ایران نیست! دروغ میگویند؛ اصلاً طرف، ملت ایران است. تحریم برای این است که ملت ایران به ستوه بیاید، بگوید آقا ما به خاطر دولت جمهوری اسلامی داریم زیر فشار تحریم قرار میگیریم؛ رابطه‌ی ملت با نظام جمهوری اسلامی قطع بشود. هدف اصلاً این است. البته ملت ما را نمیشناسند؛ مثل همه‌ی موارد دیگر محاسباتشان غلط اندر غلط است. از نظر نظام سلطه، گناه بزرگ ملت ایران این است که خودش را از زیر بار سلطه آزاد کرده. میخواهند مجازات کنند به خاطر این گناه، که چرا خودت را از زیر بار سلطه، ای ملت! آزاد کرده‌ای. این ملت راه را پیدا کرده. اصلاً محاسباتشان اشتباه است؛ نمیفهمند چه کار باید بکنند و چه کار دارند میکنند. خب، اما فشار می‌آورند؛ فشار اقتصادی از راه تحریمها. ما باید یک اقتصاد مقاومتیِ واقعی در کشور به وجود بیاوریم. امروز کارآفرینی معناش این است. دوستان درست گفتند که ما تحریمها را دور میزنیم؛ بنده هم یقین دارم. ملت ایران و مسئولین کشور تحریمها را دور میزنند، تحریم‌کنندگان را ناکام میکنند؛ مثل موارد دیگری که در سالهای گذشته در زمینه‌های سیاسی بود که یک اشتباهی کردند، یک حرکتی انجام دادند، بعد خودشان مجبور شدند برگردند، یکی یکی عذرخواهی کنند. چند مورد یادتان هست لابد دیگر. حالا جوانها نمیدانند. در این ده بیست سال اخیر، از این کارها چند بار انجام دادند. این دفعه هم همین جور است. البته تحریم برای ما جدید نیست، ما سی سال است تو تحریمیم. همه‌ی این کارهائی که شده است، همه‌ی این حرکت عظیم ملت ایران، در فضای تحریم انجام گرفته؛ بنابراین کاری نمیتوانند بکنند. خب، ولی این دلیلی است برای همه‌ی مسئولان و دلسوزان کشور که خود را موظف بدانند، مکلف بدانند به ایجاد کار، به تولید، به کارآفرینی، به پر رونق کردن روزافزون این کارگاه عظیم؛ که کشور ایران حقیقتاً امروز یک کارگاه عظیمی است. همه خودشان را باید موظف بدانند. آنچه که من از مجموع این مطالب آقایان و خانم که صحبت کردند، میفهمم - که در گزارشها هم همین را انسان احساس میکند - گله‌گزاری‌هائی از جریان امور کار وجود دارد. ما البته سنگ بنای اصلی را با سیاستهای اصل ۴۴ گذاشتیم؛ یعنی حقیقتاً اگر سیاستهای اصل ۴۴ که خود آن اصل، مفسر مواد این اصل هست، ما از خود اصل استفاده کردیم و آنچه را که در سیاستهای اصل ۴۴ هست، تبیین کردیم و اگر این، ان‌شاءاللّه به طور

كامل، دقيق، همه‌جانبه، مستمر اجرا بشود، بسيارى از مشكلات حل خواهد شد. لكن آنچه كه من از مجموع اين مطالب احساس ميكنم، دو كار را دستگاه‌هاى دولتى مورد توقع هست كه انجام بدهند: يكى، مديريت دقيق و عالمانه‌ى منابع است. بسيارى از اين مطالبى كه گفتند، ناشى است از اينكه مديريت منابع مالى به صورت دقيقى در همه‌ى موارد انجام نگرفته. اين لازم است. اين را من به عزيزانى از دولت كه اينجا حضور دارند، توصيه ميكنم كه روى اين تكيه كنند. بسيارى از اين ايرادها و اشكالها كه خيلى‌اش هم وارد است، مربوط به اين است. مديريت منابع، معناش اين است كه ما منابع را بكشانيم به سمتى كه امروز براى كشور ارزش افزوده‌ى مالى و غيرمالى داشته باشد. مراد من از ارزش افزوده فقط ارزش افزوده‌ى مالى نيست؛ بلكه آنچه كه توليد را افزايش بدهد و آنچه كه كسب و كار را رونق بدهد و آنچه كه اميد را افزايش بدهد، اشتغال را افزايش بدهد و از اين قبيل. پس يك نكته‌ى اساسى، مسئله‌ى مديريت منابع است. نكته‌ى دوم، بهبود فضاى كسب و كار است، كه از جمله‌ى كارهائى كه به نظر ما عمده‌ى وظيفه‌ى دولت هست، همين هست. وزير محترم در گزارششان اشاره كردند به بهبود فضاى كسب و كار. بهبود فضاى كسب و كار، بيشتر وظيفه‌ى دولت است. همين مسئله‌ى مقررات، تسهيلات گوناگون، پيچ و خم‌هاى ادارى فراوان، اينها همه، چيزهائى است كه اگر چنانچه اصلاح بشود، بهبود فضاى كسب و كار كه يكى از مسائل عمده‌ى اقتصادى ماست، حاصل خواهد شد. همين پنجره‌ى يك واحد - يك پنجره براى كارها كه ايشان ذكر كردند - همين يك كار، اگر انجام بگيرد، به نظر من بسيارى از مشكلات حل خواهد شد. اين مربوط به بخش دولتى است كه بخش مهم است. وظيفه‌ى دولت، تكليف دولت، به نظر من عمدتاً اينهاست؛ البته مسئولين وظائف فراوانى دارند، لكن پايه و مايه آنطور كه انسان از مجموع گزارشها و مجموع حرفها استفاده ميكند، اين دو چيز است. يك نكته‌ى اساسى‌اى كه در باب كار وجود دارد و كارآفرينان بايد به او توجه كنند، مسئله‌ى مرغوبيت توليد داخلى است؛ كيفيت توليد داخلى است؛ اين خيلى مهم است. البته بخشى از اين، ارتباط پيدا ميكند به همان قضاياى مالى و نميدانم مقررات و غيرذلك، و پشتيبانى‌هاى دولت؛ اما بخشى هم ارتباط پيدا ميكند به عزم و اراده‌ى مسئولين، كارآفرين و كننده‌ى كار. فرمود: «رحم اللّه امرا عمل عملا فاتقنه»؛(۳) رحمت خدا بر آن انسانى كه كارى را انجام بدهد و آن را متقن انجام بدهد، درست انجام بدهد. اين آينده‌نگرى است، غير از امروز. شما امروز ببينيد در دنيا كمپانى‌هائى هستند صد سال است اينها دارند كار ميكنند، صد و پنجاه سال است دارند كار ميكنند و محصولاتشان در دنيا فروش ميرود. اسم اينها كافى است كه جنس را تو بازار رائج كند؛ به خاطر اينكه درست كار كردند، خوب كار كردند، مشترى مطمئن است به اينها. شما ميگوئيد كه ما سفارش كنيم به مردم كه توليدات داخلى را مصرف كنند. من كه خب چند سال است دارم سفارش ميكنم؛ بنده كه بارها گفته‌ام، منتها اين با شعار درست نميشود. خب، بله يك مقدارى مردم حالا يك اعتمادى بكنند، يك اعتنائى بكنند به حرف ما، به خاطرى كه مثلاً ما گفتيم، بروند يك مقدارى چه كنند؛ اين يك بخشى از قضيه است. يك بخش ديگر هم مربوط به كيفيت است. خب كيفيت را بايد بالا برد؛ كيفيتها را بايد بالا برد. بله، من مسئله‌ى واردات را كه چند نفر از دوستان گفتند، بنده به آن عقيده دارم. در جلسه‌ى مسئولين، در همين جا اوائل ماه رمضان اعلام كردم، گفتم؛ هم به مجلس، هم به دولت كه به مسئله‌ى واردات بپردازند؛ حالا هم از وزير محترم بازرگانى تو راه سؤال كردم، ايشان اطلاع دادند كه كارهاى خوبى در اين زمينه دارد انجام ميگيرد؛ بله راست است. مسئله‌ى واردات بى‌رويه و بى‌منطق ضرر بزرگى است، خطر بزرگى است؛ مردم هم بايد اين را بدانند. وقتى يك محصول خارجى را ما داريم مصرف ميكنيم، در واقع داريم يك كارگر خودمان را بى كار ميكنيم، يك كارگر ديگر را داريم به كار وادار ميكنيم؛ اين هست، منتها مسئله‌ى مرغوبيت و كيفيت خيلى مهم است؛ و استحكام؛ اينها خيلى مهم است. اگر چنانچه جنس داخلى، توليد داخلى، اين خصوصيات را داشته باشد، به طور طبيعى تمايل پيدا ميشود. البته متأسفانه بعضى هستند كه بر اثر فرهنگ غلطِ دوره‌ى منحوس پادشاهى - دوره‌ى طاغوت، دوره‌ى وابستگى - هنوز چشمشان به خارج است. يك روزى بوده است كه تو اين كشور مسئولين دولتى ما آمدند صريح گفتند كه ايرانى يك لوله‌هنگ(۴) نميتواند درست كند! عملاً هم همه چيز را وارد كردند. در همان دوره‌ى طاغوت يك فردى از

بلندپایگان دولتی که تصادفاً بنده را توی یک مجلسی - ما که با اینها هیچ وقت ارتباطی نداشتیم، ملاقات هم نمیکردیم - دید، من داشتم انتقاد میکردم از همان چیزهائی که بود. این رو کرد به ما و گفت: چی چی را انتقاد میکنید؟ ما مثل آقا نشستیم، کشورهای دیگر مثل نوکر دارند برای ما کار میکنند، کالا میفرستند داخل؛ این بد است؟ شما ببینید؛ این منطق دولتمردان دوره‌ی طاغوت بود! حالا- ظاهرش این منطق است، باطنش چیزهای دیگر بود؛ فسادهای اقتصادی فراوان و فسادهای اخلاقی فراوان. بله، مسئله‌ی واردات و مدیریت واردات مهم است. ما آن روز به دوستانی که اینجا بودند، در جلسه‌ی مسئولین و کارگزاران نظام، توصیه کردیم، گفتیم واردات را مدیریت کنید؛ نمیگوئیم متوقف کنید. یک چیزهائی باید بیاید، یک چیزهائی باید نیاید. یک مدیریت صحیحی باید انجام بگیرد؛ این مسلماً هست. یکی از کارهای دیگری هم که حالا من اینجا یادداشت کردم که بر عهده‌ی مسئولین دولتی است، توسعه‌ی مهارتهاست. این هنرستانهای فنی و صنعتی، این دانشگاه‌های علمی - کاربردی، این فنی - حرفه‌ای‌ها، آموزشکده‌های فنی - حرفه‌ای، باید توسعه پیدا کند. ما به علم احتیاج داریم، اما به پنجه‌ی کارآمد هم احتیاج داریم. یکی از کارهای اساسی به نظر من این است که در زمینه‌ی صنعت و کشاورزی بایستی کار کنیم. یک نکته‌ی دیگر هم مسئله‌ی نوآوری و ابتکار و زیبائی است در تولیدات کشور. از جمله‌ی چیزهائی که باید مورد توجه قرار بگیرد، نوآوری کردن در همه‌ی تولیدات به صورت پی‌درپی و لحاظ حس، یعنی اشباع حس زیبائی‌شناسی در مصرف‌کننده است. این یکی از مسائل قابل توجه هست که بایستی به آن اهمیت بدهیم. من حقیقتاً از دوستانی که در این زمینه‌ها تلاش میکنند، کار میکنند، تشکر میکنم. این توصیه‌ی آخر را هم بکنم: به تربیت نیرو، بخصوص در صنایع دانش‌بنیان - همان طور که دوستان گفتند - بایست خیلی اهمیت داد. در بعضی از بخشها خوشبختانه این کار شده است. در بخش انرژی هسته‌ای ما اطلاع داریم، در بخش رویان از نزدیک اطلاع داریم که تربیت نیروی ماهر، نیروی کارآمد، نیروی دانشمند و محقق انجام گرفته. بایست به این در بخشهای مختلف توجه کرد. خداوند ان‌شاءاللَّه همه‌ی شماها را موفق بدارد. بله، ما ان‌شاءاللَّه بر دشمن فائق خواهیم آمد، تحریمها را دور خواهیم زد و جوانهای ما روزهای خوبی را ان‌شاءاللَّه در آینده تجربه خواهند کرد و این کشور، کشور بسیار با استعدادی است. امروز مثل روزی است که فرض کنید یک عقاب تیزپروازی که میتواند در ارتفاعات بسیار بلندی پرواز کند، از داخل صحن این فضا توانسته به پشت بام بپرد. این یک تجربه است. این سقف پرواز، خیلی بیش از اینها خواهد بود. ان‌شاءاللَّه روزی خواهد رسید که هم مرجع علمی خواهد شد کشور شما، هم مورد افتخار مسلمانان خواهد شد که بگویند اسلام یک کشور را اینجور اداره کرد و هم ان‌شاءاللَّه از لحاظ عملی و از لحاظ تولیدات، مرجع مراجعات مردم دنیا خواهید شد. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه ۱) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۶۳ ۲) الحیاة، ج ۱، ص ۵۹۱ ۳) - ۴) آفتابه

خطبه‌های نماز عید سعید فطر

خطبه‌های نماز عید سعید فطر اول شوال ۱۴۳۱ خطبه‌ی اول بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمد للَّه ربّ العالمین. الحمد للَّه الّذی خلق السّموات و الأرض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون. أحمده و أستعینه و أستغفره و أتوکّل علیه و أصلّی و أسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته حبیب قلوبنا أبی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین. و صلّ علی أئمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباداللَّه و نفسی بتقوی اللَّه. عید مبارک سعید فطر را به همه‌ی امت اسلامی، به ملت عزیز ایران و به شما نمازگزاران مکرم و معظّم تبریک عرض میکنم و همه را و خودم را توصیه میکنم به رعایت تقوای الهی و پرهیزگاری و رعایت امر و نهی پروردگار در هر گفتار و کردار و پندار. خدای متعال را سپاسگزاریم که فرصت عطا کرد، عمر عنایت کرد، یک ماه رمضان دیگر و یک عید فطر دیگر را شاهد هستیم. نعمت بزرگی است نعمت درک ماه ضیافت الهی. و ملت ما در واقع از این ماه استفاده‌ی شایانی بردند؛ قدر دانستند این ماه شریف و عزیز را. این مجالس، این محافل، این تلاوتها، این ذکرها، این دعاها، این برنامه‌هائی که دلهای بیشتر جوان

و روحهای پاک و صاف آنان در آن شرکت داشتند، دریچه‌های رحمت الهی را به روی ملت باز میکند ان‌شاءاللَّه. قدر باید دانست. روح معنویت و دلدادگی به ارتباط با ذات مقدس احدیت در مردم ما نهادینه است، عمیق است، ریشه‌دار است. بعضـی ممکن است دچار اشـتباهاتی بشونـد، در زنـدگی فردی خودشان خطاهائی بکنند، اما ماه رمضان این فرصت را به آنها میدهد که به سوی خدای متعـال برگردنـد، توجه کننـد، متـذکر شونـد و انابه کننـد. در همه‌ی انسانها این روح ارتباط با معنویت هست؛ با زبان شاعرانه این را بیان میکنند: خاک دل آن روز که می‌بیختند شـبنمی از عشق در او ریختند(۱) این عشق، عشق مادی نیست، عشق هوس‌آلود نیست؛ این، عشق به خـداست؛ این، عشق به ذات احـدیت است؛ این، عشق به اصـل وجود است که در همه‌ی انسانهـا هست، نهـادینه است؛ «فطرت اللَّه الّتی فطر النّاس علیها».(۲) عوامـل مادی، انگیزه‌های مادی، جاذبه‌های مادی،ماننـد خار و خاشاکی، زباله‌ای بر روی این گوهر انـدوده میشود، وقتی ماه رمضان می‌آید، گویا نسیمی است که این زوائد را برطرف میکند، آن گوهر، خود را نشان میدهد و توجه به خـدای متعال جان میگیرد. لـذا در این ماه رمضان مثل اغلب ماه رمضانهای گذشـته شاهـد بودیم همه‌ی مردم، انواع و اقسام سلائق، نوع رفتارهـای گوناگون، نوع لباسـهای گوناگون، در این مجالس بخصوص در شـبهای مبارک قـدر شـرکت کردنـد، بهره بردنـد، اسـتفاده کردنـد، اشک ریختنـد. دل چو به آن قطره غم‌انـدود شد بود کبابی که نمک‌سود شد دیده‌ی عاشق که دهد اشـک نـاب هست همان خون که چکـد از کباب(۳) این اشـکهایی که از چشـمها جـاری میشود، در حقیقت از دل بیـدار و پـاک است که بیرون می‌آیـد و میجوشـد. مردم عزیز ما این را بایـد قـدر بدانند. ذخیره‌ای به دست آوردید، محصولی اندوختید در این ماه مبارک، آن را حفـظ کنیـد؛ بـا قرآن انس پیـدا کردیـد. این را حفـظ کنیـد؛ این انس را حفـظ کنیـد. این نماز جماعت اول وقت را، نماز در مسجد را، نمـازِ با حال و حضور را برای خودتان در طول دوران سال نگه داریـد و تا آنجایی که ممکن است، نگذاریـد این عوامل مـادی، این خـار و خاشـاک، این خاکسترهـای مادی روی این گوهر بنشـیند. ملتی که این خصوصـیات را در خود حفظ کنـد و این عروج معنوی و تکامـل معنوی را در خود نگه دارد، این ملت در همه‌ی میـدانها - در میـدان مـادی، در میـدان معنوی، در عزت، در اقتـدار، در ایجاد همه‌ی سـرمایه‌های ملی - موفق خواهـد شد. و ان‌شاءاللَّه این برای ملت ما پیش خواهد آمد. امروز هم روز عید فطر است که در روایت «علل»: «فیکون یوم عید و یوم اجتماع و یوم فطر و یوم زکاهٔ و یوم رغبهٔ و یوم تضرّع»،(۴) هم عید است، هم روز اجتمـاع مردم است. امروز در سراسـر دنیـای اسـلام مردم مسـلمان عیـد میگیرنـد. این متوجه شـدن دلهـا به یـک نقطه در یک زمان، فرصت بزرگی برای امت اسـلامی است. «یوم زکاهٔ و یوم رغبهٔ»؛ روزی است که به خدای متعال رغبت نشان میدهید. «و یوم تضرّع»؛ روزی است که انسان به خدا تضـرع میکند. این عید، عید توجه است؛ عید معناست. امیدواریم که خداوند متعال توفیق بدهد بتوانید - همه‌مان بتوانیم - امروز را که روز عیـد است و روز مبارک جمعه است، از فیوضات الهی اسـتفاده کنیم. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم قل هو اللَّه احـد. اللَّه الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.(۵) خطبه‌ی دوم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمـد للَّه ربّ العالمین. و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصـطفی محمّـد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهـداهٔ المهـدیّین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقـهٔ الطّاهرهٔ و الحسن و الحسـین سیّدی الشّباب اهل الجنّهٔ و علیّ‌بن‌الحسـین و محمّـدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدیّ صلوات اللَّه علیهم اجمعین. و صلّ علی أئمّهٔ المسلمین و حماهٔ المستضعفین و هداهٔ المؤمنین. اوصیکم و نفسی عباد اللَّه بتقوی اللَّه. اولین مطلبی که در خطبه‌ی دوم عرض میکنم، تشکر از ملت عظیم‌الشأن ایران به مناسبت حرکت پرشکوه روز قدس است. ملت ایران نشاط خود را، روحیه‌ی خود را، عزم و اراده‌ی خود را، موقع‌شناسـی خود را در این اجتمـاع عظیم نشان دادنـد. سـی و یک سال از روزی که امام بزرگوار ما این روز را اعلام کرده‌اند میگذرد، توقع دشـمنان این بود که روزبه‌روز کمرنگ‌تر شود و به فراموشـی برسد. خدا را شکر که روزبه‌روز این انگیزه، این شعله‌ی فروزان در دل مردم و در عمل مردم برجسته‌تر شد. امسال در کشورهای گوناگون: در آسـیا، در خاورمیانه، در آفریقـا، در آمریکـا، در اروپـا، مسـلمانها در نقـاط مختلف عالم این روز را گرامی داشـتند و ملت بزرگ ایران، محور اصـلی این

حرکت عظیمِ امت اسلامی، این روز را با شکوه تمام برگزار کرد و نشان داد که در شرائطی که اقتضائات بین‌المللی وجود دارد، وظائف خود را گرمتر و گیراتر، پرانگیزه‌تر و پرشورتر انجام میدهد. رژیم صهیونیستی قساوت خود را به اعلی درجه رساند. از اطراف و اکناف عالم هر چه صدای حمایت بلند شد، بی‌اعتنائی کرد، جنایت کرد. ملت مسلمان ایران در این شرائط، روز قدس را از همه سال گویا گرمتر و گرامی‌تر داشتند. تلاشهای مغرضانه‌ی آمریکا و غرب بر علیه جمهوری اسلامی، ملت ما را پرانگیزه‌تر کرد. در این قضیه‌ای که برای استکبار جهانی و سلطه‌گران جهانی، مسئله‌ی فلسطین یک مسئله‌ای است که میخواهند آن را به هر نحوی که ممکن است به انزوا بکشانند، ملت ایران این را در متن آورد. آفرین بر این ملت بزرگ. امید و انگیزه موج میزند در رفتار و گفتار مردم عزیز ما. من بازتاب این امید و این انگیزه را، امسال در ملاقات با دانشجویان، در ملاقات با دانشگاهیان و نخبگان، در ملاقات با کارگزاران و مسئولان عمده‌ی کشور و نظام، در ملاقات با مدیران ارشد، با کارآفرینان، در ملاقات با قشرهای مختلف در ماه رمضان، در گفتار آنها مشاهده کردم؛ در منش آنها و سیمای آنها این امید و این انگیزه را مشاهده کردم. ملتی که یک چنین امیدی در او هست، اینجور به سمت آینده با نگاه خوشبینانه و با عزم و اراده نگاه میکند، این ملت مسلماً و قطعاً و یقیناً به قله‌ها دست پیدا خواهد کرد. در قضایای جهانی و منطقه‌ای، قضایای زیادی هست که برای امت اسلامی مهم است، ولی قضیه‌ای که از همه فوری‌تر است، سیل پاکستان است. اسمش سیل است، اما در واقع یک بلای عظیم، یک مصیبت بزرگ برای ملت پاکستان که یکی از ملتهای مؤمنِ امت اسلامی است و در همه‌ی قضایای گوناگون این ملت جزو پیشروها بوده است و پیشقدم بوده است در اظهار دیانت، در اظهار تعصب دینی و پایبندی دینی، به وجود آمده است. این ملت امروز مبتلاست به یک مصیبت عظیم. این رود سند از شمال تا جنوب پاکستان طغیان کرده است؛ از مرز چین در شمال پاکستان تا اقیانوس هند در جنوب پاکستان، سرتاسر این خط طولانی یک سیل عظیم، یک طغیان آبی عظیم، یک طوفان عظیم، زندگی مردم را بکلی دگرگون کرده است. بیش از ده هزار روستا از بین رفته؛ تمام مزارع و باغستانها که محل تغذیه‌ی این ملت و امید این ملت به صادرات و کسب ثروت بوده است، بکلی نابود شده است؛ ده‌ها هزار مدرسه، مسجد، حسینیه در طول این خط طولانی نابود شده و از بین رفته است. این عرض رود سند - آنطور که به من گزارش کردند - به طور متعارف در حدود دو کیلومتر، یک کیلومتر و نیم است که در یک جاهائی که با رودهای دیگر متصل شده است، حدود نود کیلومتر آب‌گرفتگی ایجاد کرده است! مردم، چهارپایان، زندگی‌ها، خانه‌ها و امیدها از بین رفته‌اند. آن طوری که تخمین زده‌اند، در حدود چهل الی پنجاه میلیارد دلار به خاطر این سیل به پاکستان خسارت وارد شده! بیست میلیون از مردم آواره شده‌اند و چند هزار کشته شدند: بچه‌ها، کودکان، زنها، پیرمردان، از کارافتاده‌ها. این مردم امروز به آب احتیاج دارند، به غذا احتیاج دارند، به لباس احتیاج دارند، به سرپناه احتیاج دارند، به همه‌ی لوازم زندگی احتیاج دارند. ماه رمضان را با این حال، ملت پاکستان روزه گرفتند. روز عید فطر است، روز اجتماع است، روز امت اسلامی است. مردم ما باید همت کنند. دولت جمهوری اسلامی کمکهائی کرده است، بعضی از مردم کمکهائی کرده‌اند، لکن اینها کافی نیست، بیشتر باید کمک کنیم. این وظیفه‌ی همه‌ی ماست. برادران مؤمن ما، برادران مسلمان ما در آنجا دچار یک چنین مصیبت بزرگی شده‌اند. این فقط خطاب به شما ملت ایران نیست، خطاب به همه‌ی دنیای اسلام است، خطاب به همه‌ی ملتهاست، خطاب به همه‌ی مسلمانهای کشورهای مسلمان است، خطاب به کنفرانس اسلامی است؛ همه باید همت کنند، باید کمک کنند. جمع شده‌اند، گفتند حالا یک میلیارد، دو میلیارد! کو این نیاز عظیم این ملت؟! با این چیزها تأمین نمیشود. پاکستان ضربه‌ی سختی خورد. هر مقداری که میتوانیم، باید کمک کنیم. خداوند کمک کند که بتوانیم، هر مقداری که میتوانیم؛ این مسئله‌ی مهمی است. البته ما از بی‌ثباتی سیاسی پاکستان نگرانی داریم. قدرتهای متجاوز و سلطه‌طلب از این وضعیت دارند استفاده میکنند، فرصت‌طلبها دارند سوءاستفاده میکنند. بعضی از دولتهای متجاوز میخواهند پاکستان را به پادگان نظامی خودشان تبدیل کنند؛ اینها هم هست. اینها هم نگرانی‌های دیگری است که امیدواریم ملت رشید پاکستان خودشان متوجه باشند. دولت پاکستان وظائفشان را میدانند و ان‌شاءاللّه خداوند کمکشان کند، بتوانند

به بهترین وجهی خودشان را از این مصیبت بیرون بکشند. مسئله‌ی فلسطین، همچنان مسئله‌ی اول دنیای اسلام است. جنایات در غزه همچنان ادامه دارد. جنایات در کرانه‌ی غربی رود اردن همچنان ادامه دارد. رژیم صهیونیستی با کمال وقاحت و پرروئی ظلم و ستم خود را بر مردم مظلوم فلسطین ادامه میدهد، آنوقت آنجا در واشنگتن جلسه‌ی کنفرانس صلح میگذارند! صلح با کی؟! میخواهند قضایای فلسطین را، جنایات دشمنان ملت فلسطین را سرپوش بگذارند، با این مذاکراتی که اسمش را گذاشته‌اند «مذاکرات صلح»! غاصبی آمده است خانه‌ی یک ملت را غصب کرده است، به این اکتفاء نکرده؛ از هر نوع امکانی برای سرکوب این ملت استفاده میکند، اینها هم با کمال بی‌اعتنائی - دنیای غرب، آمریکا و دیگران - نشسته‌اند دارند تماشا میکنند، متجاوز و ظالم و سرکوبگر را تشویق هم میکنند، آن وقت جلسه میگذارند برای صلح! کدام صلح؟! چه صلحی؟! بین کی و کی؟ آن وقیحهای ستمگرِ صهیونیست هم با کمال پرروئی در مقابل فلسطینی‌ها می‌ایستند، میگویند بایستی یهودی‌سازی را شما قبول کنید. جنایت بزرگ آنها این است که میخواهند یهودی‌سازی کنند. قدس شریف را، قبله‌ی مسلمانان را، فلسطین عزیز را، به عنوان یهودی‌سازی، مرکز ظلم و ستم و توطئه‌ی خودشان قرار بدهند. این مسئله‌ی اصلی ماست. امیدواریم که خداوند متعال به ملتهای مسلمان توفیق بدهد، به دولتهای مسلمان کمک کند که بتوانند وظیفه‌ی خودشان را در مقابل این حادثه‌ی تلخ، این واقعه‌ی تلخ بشناسند. البته ملت فلسطین خوشبختانه با همه‌ی این فشارها، با کمال قدرت و استقامت ایستاده است. آدم باورش نمی‌آید؛ یک ملت اینقدر مقاوم! اینقدر با همت و با غیرت! این فشارهای عجیب و غریب آنها را نتوانسته است به عقب وادار کند، به عقب بنشاند. از بیست سال پیش و سی سال پیش، فلسطینی‌ها امروز قوی‌ترند، مصمم‌ترند، عازمترند؛ توانائی‌شان هم بحمداللّه بیشتر است و بدون شک و تردید فلسطینی‌ها خواهند توانست دست متجاوز را قطع کنند و بساط این رژیم قلابی و دروغین را از سرزمین فلسطین جمع کنند. پروردگارا! پروردگارا! عبادات این ملت، زحمات این ملت، تضرع و خشوع این ملت در طول ماه رمضان و روز عید فطر را به کرمت قبول کن. پروردگارا! درهای رحمت و مغفرت را بر روی این مردم باز کن. پروردگارا! گره‌ها و مشکلات از کار مردم بگشا. پروردگارا! روزبه‌روز حرکت این ملت به سمت پیشرفت و به سمت قله‌ها را آسانتر و سریعتر بگردان. پروردگارا! ما را بیامرز. پروردگارا! ما را از فیض رمضان، از فیض عید فطر، از فیض تضرع و خشوع محروم مفرما. پروردگارا! اموات ما را مشحون از لطف و رحمت خود بگردان. پروردگارا! امت اسلامی را روزبه‌روز سرافرازتر بفرما. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و العصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) شیخ بهائی ۲) شیخ بهائی ۳) روم: ۳۰ ۴) علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۸ ۵) اخلاص: ۳-۱

بیانات دردیدار مسئولان نظام وسفرای کشورهای اسلامی

بیانات دردیدار مسئولان نظام وسفرای کشورهای اسلامی بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنیم این عید بزرگ و عید سعید را به شما حضار محترم، مسئولان کشور، سفرای محترم کشورهای اسلامی و به همه‌ی ملت ایران و به امت اسلامی. و امیدواریم خداوند متعال به برکت تضرع و انابه‌ای که ملت مؤمن و امت مسلمان در طول ماه رمضان و در این روز به پیشگاه پروردگار عالم عرض کردند، رحمت خود را، لطف خود را، حمایت خود را، هدایت خود را، بر همه‌ی این امت بزرگ نازل فرماید. مظهر عید بودنِ این عید سعید، تعبد است، عبادت است، صفوف مستحکم نماز است. در همه‌ی دنیای اسلام، امروز مردم در صفوف واحدِ نماز جماعت ایستادند و خشوع کردند در مقابل پروردگار. این یک پیوند معنوی و قلبی میان امت مسلمان است. همین صفّ واحد باید بین امت اسلامی تشکیل بشود برای مواجهه‌ی با مسائل مهم جهان، که بسیاری از آنها مرتبطِ با امت اسلامی و با سرنوشت امت اسلامی است. این دلها اگر با یکدیگر متحد شد، اگر اختلاف‌انگیزی‌های ساخته‌ی دست دشمنان امت اسلامی و دشمنان اسلام از میان برداشته شد، آنوقت دستها و قدمها و توانها و فکرها هم در یک جهت واحد قرار میگیرد و در مواجهه‌ی با جبهه‌ی عظیمِ مقابل

با اسلام و امت اسلامی از خود کارائی نشان خواهد داد. این یک حقیقتی است که امروز در مقابل اسلام و مسلمین، جبهه‌ای وجود دارد. از زبانشان خارج شد - در واقع از دستشان در رفت - و اسم جنگ صلیبی را چند سال قبل آوردند. این معناش این است که امت اسلامی به صورت واحدی مواجه است با تهدید دشمنان. خطاست اگر خیال کنیم که دشمنان اسلام و مسلمین، این بخشِ از دنیای اسلام را دشمن میدارند، آن بخشِ از دنیای اسلام را دوست میدارند؛ اینجور نیست. آنها با امت اسلام مخالفند؛ چون در ذات اسلام، در جوهر اسلام، ایستادگیِ در مقابل زورگویان و سلطه‌طلبان وجود دارد. با اسلام مواجه‌اند، با اسلام مقابلند. این وظیفه‌ی ماست؛ وظیفه‌ی همه‌ی دنیای اسلام است. و ما امروز مشاهده میکنیم که خوشبختانه بسیاری از ملتها به حقایقی آشنا شدند و پی بردند که شاید در ده‌ها سال گذشته این حقایق برای آنها روشن نبود. امروز مسئله‌ی فلسطین برای دنیای اسلام یک مسئله‌ی زنده است. قصد دشمنان فلسطین این نبود؛ آنها میخواستند این مسئله را به انزواء بیندازند، اصلاً کشوری به نام فلسطین فراموش شود، از صحنه‌ی جغرافیا حذف شود؛ قصدشان این بود. امروز خوشبختانه ملتهای اسلام با آگاهی، با هوشیاری، به این مسئله اهتمام می‌ورزند. بعضی از دولتها همکاری میکنند، بعضی از دولتها هم کوتاهی میکنند؛ لکن ملتها همه میخواهند این را و این به نتیجه خواهد رسید بدون شک؛ و مسائل گوناگون دنیای اسلام. این یک درس بزرگ فطر است؛ دستهای در هم گره‌خورده‌ی برادران مسلمان در همه‌ی کشورهای اسلامی. همه باید در این جهت کار کنند؛ همه‌مان باید در این جهت کار کنیم. و این، ان‌شاءاللَّه پیش خواهد رفت. و آن روزی که ملت مسلمان - با این عرض و طول عظیم، با این عمق فراوان - وارد مسائل جهانی به صورت یکپارچه بشود، مسلّماً مسائل مورد ابتلای ملت مسلمان به سود آنها حل خواهد شد؛ برخلاف امروز که اختلافها و تشتتها و دودستگی‌هائی که در دنیای اسلام هست، نمیگذارد این اتفاق بیفتد؛ لکن روزبه‌روز ان‌شاءاللَّه نزدیک میشویم به اتحاد امت اسلامی. و ملت عزیز ما خوشبختانه یک الگوست در این جهت؛ یک نمونه است. ملت ما بیدار است؛ ملت ما متحد است؛ ملت ما مسائل جهانی را با علاقه و دلسوزی دنبال میکند؛ به مسائل دنیای اسلام می‌پردازد؛ درباره‌ی آنها موضع میگیرد، که یک نمونه‌ی از آن، همین راهپیمائی عظیم روز قدس است که در سرتاسر کشور - در همه‌ی شهرها، در بسیاری از روستاها حتی - مردم اجتماع کردند، راه افتادند، شعار دادند به نفع برادران مسلمانشان که هرگز آنها را نه دیده‌اند و نه از نزدیک می‌شناسند؛ لکن مسئله‌ی آنها را مسئله‌ی خودشان به حساب می‌آورند. این به برکت ایمان است؛ به برکت بیداری اسلامی است. و این، آن راهی است که امام بزرگوار ما - که رحمت و رضوان خدا بر او باد - پیش پای ما گذاشت و ما این راه را طی میکنیم و تهدیدها و مخالفتها و خصومتها و غرض‌ورزی‌ها و نانجیبانه عمل‌کردن‌هائی که انسان مشاهده میکند در بخشهای مختلف آن جبهه‌ی گسترده، نخواهد توانست این ملت را از این راه باز بدارد. امیدواریم خداوند متعال برکات خود را، رحمت خود را بر شما ملت عزیز، بیش از پیش نازل فرماید و الطاف خود را شامل حال همه‌ی شما بکند و امیدواریم که خداوند متعال روزبه‌روز درهای فرج را به روی امت اسلامی باز کند.

والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا محمّد و اله الطّاهرین و لعنة اللَّه علی اعدائهم اجمعین. قال اللَّه الحکیم فی کتابه: «هو الّذی انزل السّکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و للَّه جنود السّموات و الارض و کان اللَّه علیما حکیما. لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و یکفّر عنهم سیّئاتهم و کان ذلک عنداللَّه فوزا عظیما. و یعذّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللَّه ظنّ السّوء علیهم دائرة السّوء و غضب اللَّه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و ساءت مصیرا. و للَّه جنود السّموات و الارض و کان اللَّه عزیزا حکیما.»(۱) صدق اللَّه العلیّ العظیم. اولاً- خیلی متشکریم از آقایان محترم، برادران مکرم و اعضای این جلسه و هیئت فخیم در نظام

جمهوری اسلامی که این اجلاس را تشکیل دادیـد و این مطالب قابل توجه را مطرح کردیـد. از بیانات رئیس محترم و نایب رئیس محترم هم تشکر میکنم که ما را در جریان اجمالی مسائل این اجلاس قرار دادید. خصوصیت این اجلاسِ این بارِ شما نزدیکی به ماه مبـارک رمضـان است؛ مـاه عبودیت، ماه اخلاص، ماه اتصال به معـدن عظمت و قـدرت و ماه اطمینان و سـکینه‌ی ناشـی از ذکر، که فرمود: «الا ـ بـذکر اللَّه تطمئنّ القلوب».(۲) بایـد یکی از بهره‌هـای مهم این مـاه شـریف برای مـا این باشـد که تلاطمها و اضـطرابها و ناآرامی‌هائی که در دلهای ما به وجود می‌آیـد، ما را به این طرف و آن طرف میکشاند، آرام بگیرد و سـکینه‌ی الهی بر قلب ما نازل بشود؛ که اگر این سـکینه را خـدای متعال عنایت کرد و مرحمت کرد، عمق ایمان و عشق و محبت به خدای متعال هم بیشتر میشود؛ «لیزدادوا ایمانـا مع ایمـانهم». مردم خوشـبختانه در این ماه رمضان، در این عیـد فطر بهره‌ی خوبی بردنـد؛ انسان می‌بینـد. گزارشـهای متعدد از سرتاسـر کشور برای ما آمد – گزارشهای مستند، مصور – از حالات مردم، توجهات مردم، شبهای احیا، غیر از شبهای احیا، روز قـدس؛ مردم بحمـداللَّه خوب بهره بردنـد؛ بخصوص جوانهـا. معنویت این ماه مثل یک شـعاع درخشـنده‌ای، با یک نگاه دلها را روشن کرد؛ و با نگاهی مثل یک ابر پربرکتی بارانها را بر دلهای مردم، بر جانهای مردم فروریخت؛ خوب بود. خدا کند که ما هم از این قافله عقب نمانیم؛ ما هم بهره‌ای از این ماه مبارک ببریم. البته این توجهات عمومی، این تفضلات الهی که به انواع و اقسام انسان مشاهـده میکنـد، از نزدیک انسان در گفتگوی با مردم، در معاشـرت با مردم، در اظهاراتی که میشود، می‌بینـد، اینها نباید ما را غافل کنـد؛ اینها خرسـند کننـده است، وضع عمومی بحمـداللَّه خرسـند کننـده است؛ منتها از مکر الهی نبایـد غافل شد. غفلت از آنچه که ممکن است پیش بیاید و خطائی که ممکن است سر بزند و مجازاتی که خدای متعال ممکن است بر ناسپاسـی‌ها متوجه یک ملت و یـک امـت کنـد، خطر بزرگی اسـت. خوشـبختانه حـوادث بیدارکننـده‌ای هـم وجـود داشـته اسـت و دارد. ایـن حـوادث گونـاگون، هجمه‌هـای مختلـف، همین حـادثه‌ی ننگین اهـانت به قرآن شـریف و عزیز در کشور آمریکـا، حوادث بیـدار کننـده است؛ اینهـا آن زنگهـائی است که میخورد تـا انسـان در خواب غفلت فرو نرود، خواب انسـان سـنگین نشود، از پیرامون خود غافل نشود؛ این نعمت بزرگی است. ما در طول تاریخ و در طول انقلاب از اینگونه حوادث داشتیم و افراد مؤمن و بصیر و هوشیار از این استفاده کردند؛ از دشـمنی دشـمنها اسـتفاده کردنـد. معروف بود، ما شـنیده بودیم – حالا من یادم نیست جائی هم این را خوانده‌ام یا نه، اما از قدیم در دهنها بود – که این کتاب «فجر الاسـلام» را که احمدامین مصری نوشت که تهمتهای زیادی و اهانتهای زیادی در این کتاب به شیعه کرده است – که بعـد هم «ضـحی الاسـلام» و «ظهر الاسـلام» و «عصـر الاسـلام» را نوشت و همین طور در همه‌ی اینهـا همین اهـانتها تکرار شـده – وقتی منتشـر شـد، موجب شد که تعدادی از بزرگان و روشـنفکران حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به فکر بیفتند و پاسخ عملی بدهند. لذا مرحوم آشیخ آقا بزرگ تهرانی کتاب «الذّریعة» را نوشت؛ مرحوم سید محسن جبل عاملی کتاب «رجال» معروف خودش را و «اعیان الشیعة» را نوشت؛ مرحوم صدر کتاب «تأسیس الشیعة لفنون الاسلام» را نوشت؛ اینها دفاع کردند، دفاع عملی. یعنی یک کتاب سیصد چهارصد یا دویست سیصد صفحه‌ایِ فجر الاسلام موجب شد که چند دائرةالمعارف بزرگ در شیعه به وجود آمد. این، زنگ بیدارباش بود؛ خورد، این طرف بیدار شد و کاری که باید بکند، انجام داد. در گذشته هم همین جور بوده. شما نگاه کنید اول کتاب «مبسوط» شیخ (رضوان اللَّه علیه) – که در اُخریات حیات مبارکشان این کتاب را نوشتند – ایشان میگوید که ما زیاد میشـنویم که مخالفین ما فقه ما را تحقیر میکننـد؛ «یستحقرونه و یسـتنزرونه» – یعنی یستقلّونه – و میگویند فقه شـما فروع ندارد، چه نـدارد؛ لـذا من این کتـاب را نوشـتم. کتاب مبسوطِ به این عظمت، با این همه فروع، که خود ایشان میگویـد که من در هیـچ یک از مذاهب اسلامی تاکنون کتابی در همه‌ی ابواب فقه که با این همه فرع نوشته شده باشد، ندیدم؛ این را شیخ، خودشان در اول کتاب بیان میکنند. یعنی یک اهانت، یک طعن، موجب پدید آمدن یک چنین حادثه‌ی شیرینی میشود. یا شـیخ نجاشی (رضوان اللَّه علیه) در اول کتـاب «رجـال» که یکی از بهترین و اساسـی‌ترین سـندهای رجالی ما از هزار سال به این طرف است که برای ما حفظ شـده، میگوید که من شـنیدم که سید شریف فرمود – ظاهراً سید مرتضی را میگویند – که مخالفین ما میگویند که: «ان لا سلف لکم»؛ شما

گذشته ندارید؛ «و لا مصَنَّف» یا «مصَنِّف»؛ علمای مصنِّف ندارید، سلف ندارید، گذشته ندارید. من این کتاب را نوشتم تا ببینند که چرا، ما اینها را داریم. ببینید، بزرگان از حوادث اینجور استفاده کردند. به نظر من، باید با این چشم به این حوادث تلخ نگاه کرد. نه اینکه اهانت به قرآن کار کوچکی است؛ خیلی بزرگ است، خیلی زشت است، خیلی ننگین است؛ اما برای ما باید زنگ بیدارباش باشد، باید حواسمان را جمع کنیم، بفهمیم که: «من نام لم ینم عنه»؛(۳) اگر ما اینجا خواب برویم، جبهه‌ی دشمن، پشت سنگر خودش معلوم نیست خواب رفته باشد؛ او بیدار است، علیه ما توطئه خواهد کرد. به نظر من، فتنه‌ی سال ۸۸ هم همین بود؛ برای ما یک زنگ بود، یک زنگ بیدارباش بود. بعد از آنی که در یک انتخاباتی، چهل میلیون شرکت میکنند و همه‌ی ما تا آخر شب، خوشحال، خرسند که پای صندوقهای رأی مردم جمع شدند و تا آخر شب رأی دادند - و البته هنوز عدد گفته نشده بود، همه هم لذت میبردند - ناگهان از یک گوشه‌ای، فتنه‌ای شروع میشود؛ ما را بیدار میکند؛ میگوید: به خواب نروید، غفلت نکنید، خطرهائی در مقابل شما وجود دارد و آن خطرها اینهاست. به نظر من، همه‌ی حوادث را اینجوری باید نگاه کرد. در این جلسه‌ی محترم و مکرم، یک نگاهی به مسائل جهانی مرتبط با ما بکنیم، یک نگاهی هم به مسائل کشور بکنیم و ببینیم چه نکته‌هائی را میشود از اینها یاد گرفت، چه درسهائی را میشود از آنچه که امروز در دنیا میگذرد یا در کشور ما میگذرد، فراگرفت. در مسائل جهانی آن چیزی که از همه واضح‌تر و بارزتر است، بیش فعال شدنِ جبهه‌ی مقابل ماست. بیماری بیش‌فعالی یکی از بیماری‌های کودکان و نوجوانان است. بیش‌فعالی معناش این است که تحرک، زیاد؛ کارهای گوناگون انجام میدهند، اما تمرکز نیست، هدف نیست؛ به این در و آن در میزنند. تحرک زیاد، اما بدون هدف و غالباً همراه با ناکامی. این حالت بیش‌فعالی است. انسان این حالت را امروز در جبهه‌ی مقابلِ دشمن مشاهده میکند. مشغول تحرکات گوناگونند: تحریم، قطعنامه، تهمت، جوسازی علیه نظام اسلامی، تقویت معارضان داخلی، به اصطلاح ورزشکارها دوپینگ کردنِ معارضین داخلی، که اینها را همین طور هی با آمپولهای نیروزا که هیچ تأثیری هم در تقویت واقعی ندارد و فقط ظاهراً او را فعال میکند، هی تزریق کنند. پارسال در همان بحبوحه‌ی جریان فتنه‌ی سال ۸۸ شنیدید که یکی از شبکه‌های اجتماعی اینترنتی که در ارتباط با معارضین فعال بود: خبرهای اینجا را ببرند، دستورهای آنجا را برسانند، همین طور شلوغ کنند، فضا را چه کنند، میخواست موقتاً برای تعمیرات کارش را تعطیل کند، دولت آمریکا مانع شد، گفت شما اگر الان، ولو برای تعمیرات تعطیل موقت بکنید، این به معارضین داخل ایران ضرر میزند؛ جلویش را گرفتند. یعنی تعطیلی موقت را به این شبکه‌ی اجتماعی اجازه ندادند. یعنی کمکهای اینجوری بود. و انواع و اقسام کمکها و اعانتهایی که به اینها میشود. امروز، همه‌ی وسائل ارتباطی را به کار گرفتند؛ وسائل سیاسی را به کار گرفتند؛ وسائل فرهنگی را به کار گرفتند؛ وسائل اقتصادی را به کار گرفتند، برای اینکه تحریمها در حق ایران کهنه نشود و وسط راه از کار نیفتد. دولت آمریکا یک مأمور عالیرتبه‌ی اقتصادی و پولی خودش را مخصوصاً مأمور این کار کرده که این همین طور وظیفه‌اش این است که کمیته‌هائی را هدایت کند، به این طرف و آن طرف دنیا مسافرت کند، با سران و رهبران کشورها تماس بگیرد و دائم کشورهای دیگر را علیه ایران وادار کنند. این بیش‌فعالیِ نظام استکبار و جبهه‌ی مقابل نظام اسلامی، امروز به نظر من بارزترین حوادث است. خب، انسان از این حادثه، چند نکته را استفاده میکند. نکته‌ی اول این است که این، ناشی از قدرت روزافزون بیداری اسلام است. اینی که انسان می‌بیند طرف - حریف - دستپاچه شده، تلاش میکند، سراسیمه شده، به این در میزند، به آن در میزند، این فعالیت را میکند، آن را می‌بیند، این را می‌بیند؛ این پیداست که این طرفِ قضیه، قدرتی پیدا کرده است که او را مرعوب کرده، به هراس انداخته و سراسیمه کرده. اگر ما ضعیف بودیم، اگر ما آسیب‌پذیر بودیم، اگر میتوانستند با یک ضربت، ما را به زانو در بیاورند، این همه تلاش لازم نبود. این تلاش، نشانه‌ی اقتدار این طرف است؛ و واقع قضیه هم همین است، که حالا من اشاره خواهم کرد. این طرف نسبت به سه دهه‌ی قبلی قوی‌تر شده است، مجرب‌تر شده است، آگاه‌تر شده است، دستهای بازتری پیدا کرده است و متقابلاً دشمن ضعیف‌تر شده است. یک روز همه‌ی دنیای مستکبر، مجتمعاً علیه ایران بودند. یعنی واقعاً یک نقطه‌ی استراحتگاه وجود نداشت. در دهه‌ی اول انقلاب

اینجور بود دیگر. شوروی یک قدرتی بود که فقط یک کشور که نبود، یک مجموعه‌ی عظیم از کشورها بود که مرکز، اینجا و در روسیه‌ی امروز بود؛ اروپای شرقی متعلق به اینها بود، غالب کشورهای آفریقائی و آمریکای لاتین با اینها بودند و در آسیا بسیاری از اینها حساب میبردند. اینها علیه جمهوری اسلامی بودند. ما آن وقت برای یک سلاح متعارف به هیچ جا نمیتوانستیم مراجعه کنیم؛ یعنی هیچ کشوری در دنیا نبود که یک سلاح متعارف – مثلاً فرض کنید تانک – را بیست تا، سی تا اگر میخواستیم، به ما بفروشند. من همان وقت زمان ریاست جمهوریِ خودم، سفری کردم به یوگسلاوی، که علی‌الظاهر خیلی هم ما را تحویل گرفتند و احترام کردند و به‌به و چه‌چه هم کردند؛ اما هرچه اصرار کردیم، اینها حاضر نشدند به ما همین سلاحهای متعارف را بدهند. با اینکه یوگسلاوی جزو کشورهای مستقل بود، نه جزو غرب بود، نه جزو بلوک شرق بود؛ اما در عین حال حاضر نشدند. دیگران که خب، جای خود دارند. آن طرف هم بلوک غرب بود؛ آمریکا بود، اروپا بود، همین فرانسه‌ی امروز که حالاـ تبلیغات علیه ما میکنند و حرف علیه ما میزنند، آن روز «میراژ» علیه ما میفرستادند، «سوپر اتاندارد» علیه ما میدادند؛ یعنی حمله‌ی آن روزِ این کشورها علیه ما از حالا خیلی بیشتر بود. امروز آلمانها فرض کنید که یک حرفی در تبلیغاتشان – صدر اعظمشان یا دیگری – میزنند؛ آن روز سلاح شیمیائی به صدام میدادند، کارخانه‌ی سلاح شیمیائی برایش درست میکردند؛ یعنی دشمنی‌ها آن روز عملی‌تر و فعالتر بود. امروز، این حرفها نیست، این خبرها نیست؛ یعنی نمیتوانند، زمینه‌ای برای آنها وجود ندارد، نه اینکه امروز نجیب‌تر شده‌اند، بهتر شده‌اند؛ نه، می‌بینند که نمیشود کاری‌اش کرد؛ یعنی این حجم عظیم، روزبه‌روز پرمغزتر هم شده، قوی‌تر هم شده. و غرب، امروز – این نکته‌ی مهمی است – احساس میکند که سلطه‌ی قدیمی‌اش بر دنیای اسلام متزلزل شده؛ یعنی اینهائی که در کشورهای اسلامی و عربی بی‌هیچ مانعی و رادعی میتاختند و جلو میرفتند، امروز می‌بینند نمیشود؛ نمیتوانند. این موج اسلامی آنها را وادار کرده، حتّی تجدیدنظر میخواهند بکنند، آن هم براشان مشکل شده. در بعضی از کشورها که وابستگی آنها به غرب واضح و آشکار است – مردمشان هم این را میدانند و ناراضی هستند – میخواهند یک تجدیدنظرهائی بکنند، بلکه بتوانند اوضاع را روبه‌راه بکنند، نمیتوانند؛ برای آنها یک راه بن‌بست است. امروز غرب در یک چنین موقعیتی است. خب، این ضعف طبعاً نتیجه‌اش همین است که بیایند سراغ این چیزها و قطعنامه صادر کنند. قطعنامه، یکی دو تا، پنج تا، ده تا. قطعنامه‌ای که دل ملتها، حتّی دل دولتها هم با او همراه نیست. همین دولتهائی که بعضی‌ها خودشان عضو شورای امنیتند و این قطعنامه‌ها را امضا میکنند، ما اطلاع داریم که حتّی بعضی از خود این دولتها راضی به این تحریمها نیستند؛ برای آنها یک عمل قسری است و یک عمل جبری است؛ یک رودربایستی سیاسی است. وضع این است. بنابراین، حوادثی از قبیل آنچه در این مدت برای ما اتفاق افتاده است – چه قطعنامه‌ی ۱۹۲۹، چه این مسئله‌ی اهانت به قرآن کریم، چه اظهارات صریحاً خصمانه‌ای که علیه جمهوری اسلامی میکنند، چه آنچه که در سال ۸۸ گذشت، که این هم بلاشک و به طور واضح دست دشمنان مستکبر در این جریان عیان بود – اینها همه‌اش به خاطر این است که آن طرف احساس میکند که این طرف قوی شده است. این قدرت و قوّت و استحکامی که در این طرف به وجود آمده، آن طرف را میترساند. این در اظهارات خودشان هم هست و دارند میگویند: اگر این کار را نکنیم، ایران قدرت اول خاورمیانه میشود؛ اگر این کار را نکنیم، نفوذ ایران در خاورمیانه زیاد میشود؛ از این حرفها میزنند. این نکته‌ی اول. نکته‌ی دوم این است که این حوادث باید ما را بیدار نگه دارد. باید چرت نزنیم، باید نخوابیم؛ خوابمان نبرد. اگر این حوادثی که من ترسیم میکنم، این قوّت و قدرت و استحکام روزافزونی که در جبهه‌ی اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی مشاهده میشود، ما را خاطرجمع کرد، بی‌دغدغه کرد، موجب خواب‌آلودگی ما شد، موجب غرور و غفلت ما شد، خواهد شد خطر؛ این خطر است. باید این زنگ بیدارباش همیشه در چشم ما باشد. چه کار باید بکنیم؟ باید درون خودمان را اصلاح کنیم. اصلاحِ دائمی جزو وظائف دائمی ماست. درون را چه جوری اصلاح کنیم؟ اول از خودمان شروع کنیم. بنده، شخص حقیرِ مذنبِ عاصی از خودم شروع کنم. دیگران هم همین جور. اول رابطه‌ی خودمان را با خدای متعال درست کنیم، اصلاح کنیم و به آنچه که خدای متعال از ما سؤال خواهد کرد، بیندیشیم: «و استعملنی بما تسألنی غدا عنه».(۴)

این، از جمله‌ی چیزهائی است که باید دائم در ذهن ما باشد. نمیگویـم خودمان که کاملاً اصلاح شدیم، بعد به اصلاح مردم بپردازیم – که حالا ممکن است این به این آسانی‌ها هم به دست نیاید – وقتی شروع به اصلاح خود کردیم، آن وقت اصلاح جامعه هم برای ما آسان خواهد شد. و او – اصلاح جامعه – آسانتر از اصلاح نفس است. انسان می‌بیند دلهای مستعد را، دلهای آماده را، حرف‌پذیر و منطق‌پـذیر را در این جـامعه‌ی بزرگ ایرانی خود ما؛ این جوانان ما، این مرد و زن مؤمن ما در اقصـی نقاط کشور، از فرزانه‌ترین و باسوادترین و فهمیده‌ترین‌شان تا طبقات پائین در اکناف گوناگون کشور، انسان می‌بیند که اینها حرف شنوی دارند؛ ما اگر بگوئیم، اینها گوش میکننـد. اگر گوش کردنـد، به احتمال زیاد، متأثر خواهنـد شـد و آن تأثر در عملشان ظاهر خواهـد شد. یکی، این اسـت مسـئله؛ مسئله‌ی اصـلاح درون. تقویت روحیه‌ی داخلی. یکی از مسائـل مهم، مسئله‌ی تقویت روحیه‌ی داخلی است – که اگر حـالا صحبت طولانی نشـود؛ مزاحمـت زیـاد نشـود، مـن بعـد این را عرض خـواهم کرد – این جزو وظـایف مـاست. تقـویت روحیه جزو چیزهائی است که از وظائف اصـلی ماست؛ چه به حیث مسئولین، چه به حیث روحانیون و معممین؛ این جزو چیزهائی است که باید هیـچ وقت این را فراموش نکنیم. اتحاد حقیقی. آقایـان همه دم از اتحـاد و وحـدت میزننـد و میزنیم؛ همه‌مـان میگوئیم وحـدت، اما وحدت را باید در عمل تحقق ببخشیم. وحدت این است که مشترکاتمان را که بیشتر از موجبات مفرّق هست، تقویت کنیم و اینها را جلـو چشـم نگـه داریم. اینجـور نباشـد که دلخـوری از یـک نفر آدم، مـا را وادار کنـد عملی بکنیم، حرفی بزنیم، اقـدامی بکنیم که برخلاـف مصالـح کشور باشـد؛ که گاهی انسان مشاهـده میکنـد! از یک نفر به خاطر یک کاری، به خاطر شخصـش، به خاطر یک اظهاری، یک دلخوری‌ای پیـدا میکنیم، بعد این دلخوری سایه می‌افکند بر همه‌ی رفتار ما؛ این درست نیست. باید مشترکات را نگاه کرد، نقـاط اصـلی را بایـد پیـدا کرد. بعضـی از این مسائلی که ماها مطرح میکنیم و رویش تکیه میکنیم، حقاً و انصافاً مسائل اصـلی نیسـتند، اینها مسائل اصولی نیسـتند. مسائل اصولی‌تری وجود دارد که بر آنها باید تکیه کرد. می‌بینید دشمن چه چیزی را هدف قرار داده است، که حالاـ این را هم عرض میکنم. سومین نکته‌ای که از این وضـعیتی که وجود دارد، اسـتفاده میشود، شـناسائی دشـمن و شیوه‌های او و کاری است که دارد انجام میدهـد؛ دشـمن الان چه کار دارد میکنـد؟ یکی از مهمترین یا شاید بتوانم بگویم مهمترین کاری که دشـمن میکنـد، دو قلم کار است: یک قلم، جدا کردن مردم از نظام، یک قلم جدا کردن مردم از بیّنات دین و اصول دین و واضـحات احکام اسـلامی و شـریعت اسـلامی است. این دو تا قلم کاری است که اینها دارند انجام میدهند. درست هم فهمیده‌اند؛ چون پشـتوانه‌ی نظام، مردمنـد. میدانند که اگر مردم را از نظام جدا کردند، نظام بی‌پشـتوانه خواهد شد؛ لذا سـعی میکنند مردم را از نظام جدا کنند. چه جوری؟ بی‌اعتماد کنند. یک کارِ واضح؛ بی‌اعتماد کنند: مردم را به مسئولین بی‌اعتماد کنند. مسئولین هرچه کار بکننـد، هرچه تلاش بکننـد، هرچه تحرک نشـان بدهنـد، هرچه کارهـای خوب بکننـد، یـک تفسیر بـدی در رادیوهای بیگانه و در تبلیغات بیگانه وجود دارد که اگر انسان این رادیوها را نگاه کنـد، این به طور واضـح مشاهده میشود. البته این همیشه بوده. همیشه و در همه‌ی دوره‌هـا یکی از کارهای دشـمن، جـدا کردن و بی‌اعتماد کردن مردم به مـدیران و کارگزاران بوده. در همه‌ی این دوره‌ی بیست ساله، بیست و یکی دو ساله‌ی بعـد از رحلت امام و در دوره‌ی حیات مبارک امام (رضوان اللّه تعالی علیه)، این یکی از کارها بوده. لذا بود که در آن زمان، امام بزرگوار با وجود اعتراضـهائی که به بعضـی از عملکردهای مسئولین و کارگزاران کشور داشتند، همیشه در موضع مـدافع آنها قرار میگرفتند. این معنایش این نبود که امام از جزئیات کارها دفاع میکند؛ نه. اما امام سـینه سپر میکرد. در مقابل کارگزاران و مسـئولین نظام اگر کسـی سـنگ‌اندازی میکرد، موجب بی‌اعتمادی مردم به اینها میشد، امام می‌ایستادند. بنده هـم همیـن جـور. بنـده هـم از همه‌ی دولتهـا به این حیث، دفـاع کردم، بـاز هم دفـاع میکنم. نبایـد به خـاطر یـک عملکردی در یک گوشه‌ای، مسـئولین نظـام را اعم از قوه‌ی مجریه یـا قوه‌ی مقننه یـا قوه‌ی قضائیه، در چشم مردم بی‌اعتبار کرد. چون مردم اگر چنانچه احساس کردنـد که این دسـتگاه‌های عظیم نمیتواننـد مورد اعتماد قرار بگیرند، امید مردم از بین خواهد رفت. فکر این را باید بکنند. انصافاً خلاـف حق هم هست؛ یعنی این چیزهـائی که گـاهی اوقـات گفته میشود، خلاف حق است. خب ما داریم می‌بینیم اوضاع و

احوال را و از بطون كار آشنا هستيم؛ خيلى تلاش دارد ميشود؛ تلاش مؤمنانه و مخلصانه؛ انسان اين را مشاهده ميكند. پيشرفتهائى هم كه مشاهده ميشود - هى گفته ميشود: پيشرفتهاى كشور، پيشرفتهاى كشور - اينها همين طور با نشستن كنج خانه و بيكارى مسئولين كه به دست نمى‌آيد؛ با تلاش مسئولين اينها به دست مى‌آيد. تلاش دارد ميشود؛ انصافاً تلاش ميشود. دشمن ميخواهد اين حالت را از بين ببرد. دشمن ميخواهد اين حالت اعتماد مردم به مسئولين نظام را سست كند تا مردم احساس كنند نميشود به دولتشان اعتماد كنند؛ به قوه‌ى قضائيه‌شان، به مجلس‌شان نميشود اعتماد بكنند؛ اينها را در چشم مردم خراب كنند. اين خطاست. اين يك قلم كار دشمن است كه اين را بايد فهميد. نبايد با دشمن همصدا شد، نبايد جدول دشمن را پر كرد، پازل دشمن را تكميل كرد، صداى دشمن را در داخل بازتاب داد؛ اينها را بايد مراقبت كرد. يكى هم مسئله‌ى دين و بيّنات اسلامى و انقلاب اسلامى است. از توحيد و نبوت و امامت و ولايت و از اينها بگيريد تا احكام و حجاب و حدود شرعيه و بقيه‌ى چيزها؛ دائم دارد شبهه‌پراكنى ميشود. بايد حواسمان باشد كه اينها روش دشمن است. بايد در مقابل اينها تدبير داشت، بايد كار كرد. البته در اينجا و در اين شبهه‌هائى كه به طرق مختلف مطرح ميشود، همه وظيفه دارند كه در برابر اين هنجارشكنى‌هاى دينى كه در اين سايتها و در اين اظهارات مشاهده ميشود و اين فرقه‌سازى‌هائى كه وجود دارد، و اين هنجارشكنى‌هاى اخلاقى و جنسى كه انسان مشاهده ميكند و از اين قبيل چيزها، بايستند. اينها كارهائى است كه نه اينكه همه‌ى اين كارها را دشمن دارد از خارج ميكند؛ نه، انگيزه‌هاى داخلى هم وجود دارد، اما دشمن تقويت ميكند، جهت ميدهد، كمك ميكند و اينها را هل ميدهد به جلو و دشمن از اين چيزها خرسند است. بايد اين را مواظب باشيم. بايد مواظبت كنيم. مسئوليت به عهده‌ى كيست؟ آيا به عهده‌ى دولت است؟ به تنهائى، نه. دولت البته مسئوليتهائى دارد. من خودم بارها به شوراى انقلاب فرهنگى در دوره‌هاى مختلف گفتم كه شما نميتوانيد خود را از متدين كردن مردم و وظيفه‌اى كه در اين راه داريد، بركنار نگه داريد. اينها مخالف بودند. آن جريانهاى بداخلاق مخالف بودند، ميگفتند نه، اين دينِ دولتى ميشود. من معتقدم دولت در اين زمينه وظيفه دارد، اما وظيفه‌ى دولت چيست؟ وظيفه‌ى دولت درست كردن عقايد مردم است؟ نه، وظيفه‌ى دولت زمينه‌سازى است؛ وظيفه‌ى عملياتى و ميدانى به عهده روحانيت است، به عهده‌ى زبدگان است، به عهده‌ى نخبگان حوزه و دانشگاه است. اين وظيفه‌ى ميدانى است. من امروز نگاه ميكنم جاى اين مجموعه‌ى مكرم دينى و علمى را در خيلى جاها خالى مى‌بينم. ما اگر چنانچه به دستگاه‌هاى تبليغاتى‌مان اعتراض ميكنيم، مى‌بينيم اينها گاهى اوقات به خاطر اعتراض و تشرى كه ما ميزنيم، يك حركتى دينى هم انجام ميدهند، بد از آب در مى‌آيد؛ يك كارى هم انجام ميدهند، محتواش خراب در مى‌آيد، اين به خاطر اين است كه اشراف علمى كه فقط مختص روحانيت است در اين مورد، وجود ندارد. حوزه‌هاى علميه نقش‌شان در صدا و سيما فقط اين نيست كه يك واعظ خوش‌زبانى بيايد آنجا، مردم را نصيحت كند؛ نه، حوزه‌ى علميه بايد كميته‌ها تشكيل بدهند، مجموعه‌ها تشكيل بدهند، اتاق فكرهاى دينى تشكيل بدهند، راجع به مسائل گوناگون بنويسند، بحث كنند، تحليل كنند، تحقيق كنند و محصولات اينها را بدهند بيرون. فضا وقتى كه درست شد، طبعاً اثر ميگذارد. روى بازى هنرمند هم اثر ميگذارد. دويست سيصد نفر از هنرمندهاى مطرح كشور در بخشهاى مختلف اينجا آمدند - پارسال بود يا كى بود - و با من ملاقات كردند. يك مقدارى آنها صحبت كردند، يك مقدارى ما صحبت كرديم. بعد من به نكته‌اى توى همان مجلس توجه كردم و همانجا هم گفتم اگر شماها كه فيلمسازيد يا هنرمنديد يا بازيگريد يا كارگردانيد، از من بپرسيد كه ما ميخواهيم فيلم دينى درست كنيم، درباره‌ى چه موضوعى فيلم دينى درست كنيم؟ فرض كنيد در باب حجاب ميخواهيم مثلاً ـ فيلم بسازيم، محتواى اين چه باشد، از كجا شروع كنيم، چى بيان كنيم به مردم؟ اعتقاد مردم را درباره‌ى مسئله‌ى توحيد يا مسئله‌ى نبوت يا مسئله‌ى ولايت يا مسئله‌ى ولايت فقيه يا مسئله‌ى امام (رضوان اللّه عليه) ميخواهيم تقويت كنيم، موضوع و محتوا چه باشد؟ اين آدمى كه در محيط غير دينى پرورش پيدا كرده، هرگز علم دين نخوانده، خيلى‌شان با قرآن آشنا نيستند، با نهج‌البلاغه و حديث آشنا نيستند، چه ميدانند چه بايد بيايد در محتواى اين فيلمها. ما كه ميدانيم، بايد آماده كنيم و كمك كنيم. وقتى ما توانستيم اين فكرها را منظم كنيم، مرتب كنيم،

منطقی کنیم، قابل فهم کنیم، باورپـذیر کنیم، آن را در مجموعه‌هائی در اختیار گـذاشتیم، این هنرمنـد وقتی میخوانـد، خودش تحت تـأثیر قرار میگیرد. لـذا هنرمنـدی که سابقه‌ی دینی و ریشه‌ی دینی دارد، انسان می‌بینـد فیلم خوبی هم اتفاقاً میسازد؛ که البته بنـدرت مواردی پیش می‌آید. پس کار ماست، کار روحانیت است که در این زمینه این کمبودها را برطرف کند. این نکات در مورد مسائل خارجی، که عمده‌ی مسئله‌ی آن، جبهه‌بندی بیش‌فعال شده‌ی خصم است در مقابل ما، و نکته‌هائی هم در آن هست و کارهائی که دارنـد میکنند. البته در این زمینه حرف زیاد است، که حالا اگر انسان بخواهد مطلب بگوید و حرف بگوید، حرف هست. یک نگاه هم به وضـعیت داخلی خود ما، یعنی وضعیت جمهوری اسلامی؛ چه در داخل، چه در خارج. به نظر من در این سه دهه‌ی پرافتخاری که بر نظـام جمهوری اسـلامی گذشـته است، حملات زیادی به ما شـد؛ حملات ساختارشـکنانه، حملات معارضه‌ی جـدی با هویت اسـلامی، روح اسـلامی، روح انقلابی. خیلی در این سـی سال به ما حمله شـده. به شـعارهامان دست‌انـدازی کردنـد؛ شـعارهامان را تحریف کردند، خیلی اوقات شعارهامان را غلط معنا کردند. خیلی اوقات تلاش شد – تلاشـهای سازماندهی شده، نه تلاش فردی – برای اینکه مردم را نسبت به اصل انقلاب مسئله‌دار کنند. در آن گذشته‌ای که چندان هم از ما دور نیست، بارها قانون‌شکنی کردند، بارها برای قانون‌شـکنی‌ها عناوین و ظواهر و بهانه‌های موجه درست کردند، تراشیدند؛ کارهای گوناگونی انجام گرفت. ولی مردم و انقلاب ایسـتادند؛ انقلاب ایسـتاد، مردم ایسـتادند، مسـئولین مؤمنی که در میان این مجموعه‌ی عظیم حضور فعالی داشـتند، ایستادند، روشـنگری کردند، و بحمداللّه انقلاب پیش رفت و نتوانستند کاری انجام بدهند. لذا شما ملاحظه کردید مردم در این انتخابات اخیر به حرفهـای دارای صـبغه‌های غیر اسـلامی و غیر دینی دل ندادنـد. اینها خیلی مهم است. مردم رفتنـد سـراغ آن کسـی که شـعارهای انقلابی میداد، شعارهای اسلامی میداد، شعارهای ضد تجملگرائی میداد، شعارهای عدالت اجتماعی میداد. این نشان‌دهنده‌ی بیداری مردم است. مردم اینها را دوست دارنـد. مردم به ما احترام میگذارنـد، چون اسـلام را دوست دارنـد، ما را مظهر اسـلام و مبیّن اسـلام میداننـد. این خصوصـیت مردم مـاست. این خیلی اهمیت دارد. سـی و یکی دو سـال دائم علیه انقلاب کار شـده، در عین حال مردم ایسـتاده‌اند و شـعارهای انقلاب، امروز زنده است. حرفهای امام، امروز حرفهای رائج است؛ سـکه‌ی رائج است. کسانی که میخواهند در بین مردم سـری بلند کنند، حرفهای امام را تکرار میکنند؛ خودشان را مستند به امام نشان میدهند. یک روز خلاف این بود؛ یک روزی که چنـدان دور نیست از ما، کسانی بودنـد که تظاهر میکردند به مخالفت با امام؛ رفتند گفتند انقلاب دفن شد! صـریحاً اعلام کردند. عده‌ای گفتند که بایستی مردم را از خدا جدا کرد! اینها را صـریح پشت بلندگو آن روز میگفتند. امروز جرأت نمیکنند اینها را بگوینـد. امروز آن کسانی که با مردم میتوانند حرف بزنند، تریبون دارند – یا از هر وسـیله‌ای اسـتفاده میکنند – دم از امام و دم از انقلاب و دم از شـعارهای امام میزنند؛ حالا با شـیوه‌های خاص. این خیلی مهم است. این نشان‌دهنده‌ی این است که سـکه‌ی رائج در کشـور و روش مقبـول، روش امـام اسـت و راه انقلاب است. این خیلی چیز بزرگی است. خب، البته گفـتیم مردم ایسـتادند، آخرین نمونه‌اش هم همین فتنه‌ی سال ۸۸ بود؛ مردم ایسـتادند. همان کسانی که به کسان دیگری غیر از منتخَب رأی داده بودند، همانها هم در مقابل آنها ایستادند. لذا دیدید در ۹ دی، در ۲۲ بهمن، همه شرکت کردند؛ همه آمدند. این نشان‌دهنده‌ی این است که فتنه‌گران و فتنه‌انگیزان یک اقلیت معدودنـد؛ منتها دروغ گفتنـد، خواسـتند مردم را دنبال خودشان بکشاننـد. اولِ کار موفق هم شدند؛ بعد که چهره‌شـان آشـکار شـد، نقابشان در خلال حرفها و کارهای گوناگون افتاد، مردم از اینها رو برگرداندنـد. بنابراین، مردم ایسـتاده‌اند. خب، این یک نکته است در وضع کشور. یک نکته‌ی دیگر پیشـرفت کشور است. حالا پیشرفتهای علمی را که بارها گفتند و گفتیم و دیگران گفتند و خود شـماها هم میدانید. حقیقتاً در زمینه‌های علمی، در زمینه‌های فناوری، پیشـرفتهای شـگفت‌آوری شده. بعضی از این چیزهـائی که توی تلویزیون به‌آسـانی از آن عبور میکننـد که فلان کار شـد و فلان چیز افتتاح شـد، پشت صـحنه‌ی این را که انسان نگاه میکنـد، خیلی کارهای مهمی است؛ خیلی تلاش، خیلی عمق علمی، خیلی توانائی پشت سـر این پدیـده خوابیده است که حالا رسیده به این که مثلاً فلان چیز به وجود آمده یا فلان شیئی اختراع شده یا تولید شده؛ در زمینه‌های گوناگون صنعتی و فناوری

و علمی. اینکه حالا۔ مسلّم است؛ لکن آنچه که از این پیشرفتهای علمی و فناوری به نظر من بالا۔تر است، عبارت است از روحیه‌ی ثبات و احساس توانائی که در ملت بیدار شده؛ در کسانی که باید این کار را بکنند، این روحیه بیدار شده. این جلسات ماه رمضان ما، یکی از برکاتش برای خود من همین بود؛ دانشجو بود، استاد بود، فرزانگان و نخبگان بودند، مسئولین و کارگزاران بودند، صنعتگران بودند، فعالان گوناگون کشور بودند و کسی هم به اینها نمیگفت که شما چه بگوئید؛ میگفتند بیائید حرفتان را بزنید. حرفهائی که میزدند، نشان‌دهنده‌ی روحیه‌ی خودباوری، اتکاء به نفس، اعتماد به اینکه میتوانند آنچه را که تا حالا انجام دادند، چندین برابر او را انجام بدهند، بود. این خیلی چیز مهمی است. این همان روحیه‌ای است که امام (رضوان اللّه علیه) میخواست آن را در ماها بیدار کند. این روحیه در مردم بیدار شده. جوانها می‌آیند حرف میزنند. یک جوانی آمد صحبت کرد، گفت من یک نقشه‌ی جامع علمی نوشتم که این را میدهم به شما؛ آن نقشه‌ی جامع علمی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی تهیه شده، ایراد دارد. این خیلی روحیه‌ی خودباوری بزرگی است. خیلی من لذت بردم. ممکن است آنچه که او تهیه کرده، آنچنان که خودش خیال میکند، صددرصد مورد قبول نباشد، اما این روحیه که یک جوان دانشجو با دو سه نفر همکار دانشجو بنشینند نقشه‌ی جامع علمی کشور را تنظیم کنند، بعد هم نه اینکه یک گوشه‌ای بگذارند، در ملأ عام بیاید به من بدهد، بگوید این را من میدهم به شما، بسیار مهم است. اینچنین روحیه‌هائی وجود دارد؛ هم در دانشجوهای ما، در جوانهای ما، هم در اساتید خوب ما، مؤمن ما، این چیزها وجود دارد. اینها مهم است. اگر تلخی‌ها را می‌بینیم، ناکامی‌ها را می‌بینیم، ضعف‌ها را می‌بینیم، اینها را هم باید ببینیم؛ اینها خیلی مهم است؛ جهت‌دهنده اینهاست. والّا کِی بوده که ما تو مجموعه‌ی خودمان آدم بد نداشته باشیم، آدم خلافکار نداشته باشیم، آدم ضعیف نداشته باشیم، آدم نق‌زن نداشته باشیم، آدم مخالف نداشته باشیم؟ همیشه خب بوده؛ اما آن چیزی که کشور را پیش میبرد، او عبارت است از آن موتور؛ از آن موتور پیش‌برنده. حالا داخل این قطار ممکن است چهار نفر با همدیگر دعوا هم بکنند، به سر و کله‌ی هم بزنند یا پوست پرتقال هم بریزند و فضا را کثیف هم بکنند؛ اما قطار دارد حرکت میکند و به جلو میرود. این اختلافات هم وجود دارد، خب داشته باشد. بدکاری‌هائی هم هست، یک نفر هم توی قطار دارد نماز شب میخواند، نماز جعفر طیّار میخواند. همه جورش هست؛ اما حرکت، حرکتِ به جلو، حرکتِ با امید، حرکتِ با جهت، حرکتِ با هدف، اینهاست؛ اینها را باید دید. کار هست، سازندگی هست، ابتکار هست، روحیه‌ی استغناء وجود دارد؛ انسان این را امروز مشاهده میکند. خب، کارهای مهمی هم انجام گرفته است که به نظر من کارهای باارزشی است؛ آن مقداری که بنده اطلاع دارم، کارهای بسیار خوبی در کشور دارد انجام میگیرد. حالا۔ بر این تصویری که بنده نسبت به وضع کشور دارم و به برادران و آقایان محترم عرض کردم و آن چیزی که من از اوضاع کشور میفهمم - بنده بی‌اطلاع هم نیستم؛ از همه‌ی این مسائل گوناگونی که گفته میشود، مطلعم. خیلی از جزئیات را هم بنده میدانم - چند نکته مترتب است: یکی اینکه فشارهای دشمن و شرائط سخت، ما را ضعیف نکرده. سختی‌ها و تنگناهائی که در این سی سال وجود داشته، ما را تضعیف نکرده؛ بلکه ما را نیرومند و مقاوم هم کرده. امیرالمؤمنین (علیه سلام اللّه و الملائکهٔ اجمعین) فرمود: «ألا و انّ الشّجرهٔ البرّیّهٔ اصلب عوداً ... و اقوی وقوداً»؛(۵) هم محکمتر است، هم وقتی که آن را آتش زدی، آتشش ماندگارتر است. خاصیت شرائط سخت این است. شرائط سخت، شرائط پرچالش، ملتها را مقاوم میکند؛ رؤسا و مدیران و مسئولان و رهبران کشورها را مقاوم میکند؛ مثل یک ورزش، آنها را تقویت میکند، نیروی آنها را مضاعف میکند، همت آنها را مضاعف میکند، میروند دنبال کارهای بزرگتر. و این بحمداللّه اتفاق افتاده. این نکته‌ی اول. نکته‌ی دوم اینکه، این فشارهائی که در دنیا انجام میگیرد، اینها محکوم به شکست است؛ اینها شکست خواهد خورد. این چیزی است که تجربه به ما نشان داده، غیر از وعده‌ی الهی که: «و لینصرنّ اللّه من ینصره»(۶) و آیات زیادی که در این جهت هست. فشارها غالباً محکوم به شکست است. یک مدتی فشار می‌آورند، وقتی که ایستادگی مشاهده شد از این طرف، آن فشار تمام میشود. جنگ، جنگ اراده‌هاست؛ جنگ عزمهای راسخ است؛ هر که عزمش بیشتر بود، او برنده است. بنابراین، اینها شکست میخورند. اگر قرار بود نظام اسلامی با این فشارها شکست

بخورد، بایـد همان دهه‌ی اول شـکست میخورد. آن وقت - گفتم - دشـمن قوی‌تر بود، ما ضـعیف‌تر بودیم، توانائی‌هامان کمتر بود، امکاناتمان کمتر بود، دنیاشناسی‌مان کمتر بود، تجربه‌مان کمتر بود؛ امروز بحمداللَّه این کمبودها و کمی‌های آن وقتها جبران شده و خیلی از اشـکالاتی که آن وقت وجود داشت، وجود نـدارد. مردم روحیه‌هاشـان هم خوب است. امروز انگیزه‌هـا خیلی بالاـست. اگر خـدای نکرده یک وقتی یک جنگی اتفاق بیفتـد که حضور در جبهه را برای مردم و جوانها ایجاب کنـد، آن وقت خواهیـد دید که جوان امروز مـا که نسـل سوم انقلاـب است، همتش و فـداکاری‌اش از جوان آن روز کمتر نیست؛ شایـد بیشتر هم هست. یک چنین حـالتی وجود دارد. بنـابراین، این فشارهـا محکوم به شـکست است؛ لکن مهم این است که مـا بیـدار باشـیم. به شـرط اینکه ما بیـدار باشـیم؛ به شـرط اینکه خوابمان نبرد، غفلت نکنیم. این زنگهای هشداردهنـده و بیـدارباش، ما را بیدار نگه دارد؛ این شـرطش است. نکتـه‌ی سـوم؛ یـک کلیـد اصـلی وجـود دارد و آن امیـد دادن و اطمینـان دادن بـه مردم است. این کـاری است که به عهـده‌ی من و شماست: ما معممین، ما مسـئولان، ائمه‌ی محترم جمعه؛ کار بایـد این باشـد که به مردم امید بدهید و اطمینان بدهید. اگر مردم ناامید شدنـد، اعتمـاد خودشان را از دست دادنـد، متزلزل شدنـد، شـکست قطعی است. آن چیزی که جنگنـده را، رزمنـده را در جبهه نگه میـدارد، امید است. باید امید داشـته باشد، بداند که میتواند به پیروزی برسد. این امید را باید زنده نگه داشت. عامل اصـلی پیروزی، در صحنه بودن مردم است؛ عامل در صحنه بودن مردم، امید و اطمینان آنهاست. این امید را باید در مردم تقویت کرد؛ مردم را نباید ترساند؛ مردم را نباید بدبین کرد، بی‌اعتماد کرد. در قرآن کریم ببینید: «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم».(۷) این از طرف دشـمن است؛ بترسـید - «قد جمعوا لکم فاخشوهم» نسبت داده شود به دشمن - آیه‌ی دیگر: «انّما ذلکم الشّیطان یخوّف اولیائه»؛(۸) میترسانـد. «لئن لم ینته المنـافقون و الّـذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینـهٔ لنغرینّک بهم».(۹) ببینید، اینهاست. یعنی ترسـیدن مردم مـذمت شـده؛ مردم را ناامیـد کردن، مردم را بی‌اطمینان کردن، مذمت شده. متقابلاً، نقطه‌ی مقابل: «والعصـر. انّ الانسـان لفی خسـر. الّـا الّـذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر»؛(۱۰) همدیگر را باید وصـیت کنیم، توصیه کنیم به صبر، به ایستادگی، به پیروی از حق؛ همـدیگر را نگه داریم. «و المؤمنون و المؤمنات بعضـهم اولیاء بعض»؛(۱۱) اولیاء یعنی پیوسته‌ها؛ به همـدیگر پیوسـتند. این وظیفه‌ی ماست. بنابراین، بایستی به این نکته‌ی امیـد و اطمینان توجه کرد. مسائل اصـلی را باید شناخت و مسائل فرعی را اصـلی نکرد؛ نه اینکه مطرح نکرد؛ نه، مسائل فرعی هم باید طرح شود؛ همه‌ی جزئیات باید طرح شود؛ اما اصـلی نشود و ملاک مخالفت و موافقت قرار نگیرد. ملاک موافقت و مخالفت، صـراط مسـتقیم حق است، اسلام است، تشرع است، تـدین است، پایبنـدی به مبانی انقلاب است، پایبنـدی به آرزوهای امام و اهدافی است که امام ترسـیم کردند؛ مقابله‌ی با مسـتکبرین است، بـدبین بودن به مستکبرین است. یعنی بـدانیم که دشـمن ما کیست. اینجور نباشـد که ما با رفیق و برادر خودمان که مثلاً اینجا نشسـته، بنـا کنیم مخـالفت، امـا دلمـان بـا آن مسـتکبر، با آن بی‌حیای مخالف همراه باشـد، از او کمک بخواهیم، به او اعتماد کنیم؛ اینجوری نباشـد. مسـئله‌ی مهمی که در ذهن بنـده همیشه هست - آنطور که فرمودنـد، در جلسه هم مطرح شـده - و مورد دغدغه‌ی افراد است، مسئله‌ی فرهنگ است؛ مهم است. مسئله‌ی فرهنگ از مسائل اقتصادی مهمتر است، از مسائل سیاسی مهمتر است. فرهنگ چیه؟ فرهنگ عبارت است از آن درک، برداشت، فهم، معتقَـد و باور انسانها و روحیات و خلقیات آنها در زندگی؛ آنهائی است که انسان را به کار وادار میکنـد. فرهنگ حاکم بر یک کشور مثلاً اگر چنانچه فرهنگ مسـئولیت‌پذیری بود، این عمل مردم را هـدایت میکند. نقطه‌ی مقابل، حالت بی‌مسـئولیتی است که انسان نسـبت به حوادث، نسـبت به قضایا، نسبت به آینده، نسبت به دشمن، نسبت بـه دوسـت، احسـاس مسـئولیت نکنـد. مسـئولیت‌پذیری، تزریـق مسـئولیت‌پذیری و هـدیه کردن او بـه ارواح مردم، به افکـار مردم و روحیات مردم، این تقویت فرهنگ است. ایثارگری، وجدان کاری، انضـباط، تعاون اجتماعی، سازگاری اجتماعی، پرهیز از اسراف، اصـلاح الگوی مصـرف، روحیه‌ی قناعت، استحکام در آنچه که تولید میکنیم؛ اینها فرهنگ است. اینها را باید در مردم تقویت کرد. درست‌کاری، زنده نگه داشـتن اندیشه‌های امام و انقلاب، روحیه‌ی انسـجام و اتحاد اسـلامی - آن چیزی که قرآن هم ما را به او امر

میکنـد، تفکرات مـا هم به او امر میکنـد، انقلاب هم ما را به او حمل میکنـد و امر میکنـد - با برادران مسـلمان، با هم‌میهنان، حالت اتحاد و انسجام داشتن، تعصب متقابل مثبت نسبت به یکدیگر داشتن، که در عرض گستره‌ی امت اسلامی هم همین جور است. اینها فرهنـگ است. یکی از آنهـا هم البته فرهنگ عفاف و فرهنگ ساده‌زیستی است. این کارها به عهـده‌ی کیست؟ رسانه‌ها خیلی نقش دارنـد؛ امـا رسانه‌هـا قالبنـد؛ محتوا و مضـمون، دست مـاست، که حالا بحث مفصـلی دارد که جایش اینجا نیست. انشاءاللَّه در جای خودش من راجع به این صـحبت خواهم کرد. کارهای مهمی بر عهده‌ی ماهاست، بر عهده‌ی حوزه‌های علمیه است که این کارها را بایـد انشاءاللَّه انجام بدهیم. دیگر صـحبت ما طولانی شد. خداوند انشاءاللَّه که همه‌ی ما را در راه انقلاب، در راه اسـلام نگه دارد؛ زنـدگی مـا را وقـف اسـلام بکنـد؛ مرگ مـا را در راه اسـلام و برای اسـلام و برای خـودش قرار بدهـد؛ آنچه که گفـتیم، میگـوئیم، میشـنویم و میکنیم، آن را برای خودش و در راه خودش قرار بدهـد. والسّـلام علیکم و رحمـهٔاللَّه و برکـاته ۱) فتح: ۴-۷؛ ترجمه: او کسـی است که سـکینه و آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشـکر آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداونـد دانا و حکیم است. هـدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهائی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و گناهان آنها را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی بزرگی است. و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنـان مشـرک را که به خـدا گمـان بـد می‌برنـد مجـازات کنـد، حوادث سوئی (که برای مؤ منان انتظار می‌کشـند) تنها بر خودشـان نـازل می‌شود، خداونـد آنها را غضب کرده، و آنها را از رحمت خود دور ساخته، و جهنم را برای آنها آماده کرده، و چه بـد سـرانجامی اسـت. لشکریان آسـمانها و زمین تنهـا از آن خـدا است، و خداونـد شـکست ناپـذیر و حکیم است. ۲) رعـد: ۳۸ ۳) نهج‌البلاغه: نامه‌ی ۶۲ ۴) صحیفه‌ی سجادیه، دعای بیستم ۵) نهج‌البلاغه: نامه‌ی ۴۵ ۶) حج: ۴۰ ۷) آل‌عمران: ۱۷۳ ۸) آل‌عمران: ۱۷۵ ۹) احزاب:۶۰ ۱۰) عصر: ۱-۳ ۱۱) توبه: ۷۱

بیانات در دیدار جهادگران بسیج سازندگی

بیانات در دیدار جهادگران بسیج سازندگی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم اولاً خوشامد عرض میکنیم به شـما جوانان عزیز، فرزندان عزیزم، برادران و خواهران بـاارزشِ فعال و متعهـد که با حضور خودتان، با نیروی خودتان، با جوانی خودتان، با شورِ امیـد و ایمان خودتان، کشـور را و جـامعه را و این دوره‌ی از زمـان را رونق میبخشـید و تاریـخ را آبرومنـد میکنیـد. یـک جمله اول عرض کنیم در والائیِ جایگاهی که امروز شـما جوانان عزیز قرار داریـد؛ چه شـما جمع حاضـر در این محفل صـمیمی و چه ده‌ها هزار یا شاید صدها هزار جوانی که در همین خیل و روال حرکت کردند و امروز در اینجا حضور ندارند. و آن جمله این است که: عزیزان من! به جوانیِ شما و گـذر دوران جـوانی برای شـما در ایـن برهـه، هر کسـی غبطه میخـورد. این جـوانی، اینجـور جـوانی کردن، اینجـور دوران عزیز و گرانبهای جوانی را خرج کردن، برای هر کسـی که دوران جوانی را پشت سـر گذاشته است، غبطه‌آور است. امروز در دنیا جوانهای همسـن و سـال شــما در میـان چـه احساسـاتی، چـه توهمـاتی، چـه فعالیتهـائی دارنــد ایـن دوران عزیز و گرانبهـا را میگذراننـد؟ در پیشـرفته‌ترین کشورهـا غبـار ناامیـدی، افسـردگی، بی‌هـدفی، روی زنـدگی زیبـای جوانی را پوشانـده است؛ بسیاری از جوانان فقط هـدفشان رسـیدن به آرزوهـای کوچـک و حقیر مادی برای خودشان هست؛ نه لـذت خـدمت به خلق را میچشـند، نه نیروی عظیم و کمیابِ جوانی را در راهی که شایسـته‌ی آن هست خرج میکنند؛ و بسـیاری نه فقط هدفهای والا ندارند، بلکه اصـلاً هدف ندارند و زندگی را به صورت روزمره، غرق در مادیات، غرق در شهوات زودگذر و افسرده کننده طی میکنند؛ از آن روح متلألئ معنوی که یک جوان مؤمن و عاشق خـدمت و متوجه به مبدأ عشق و زیبائی و حقیقت برخوردار است، آنها چیزی نمیفهمند. جوانیِ شـما برای یک چنین انسانهائی - اگر چشم بصـیرت داشته باشند - هم در خور غبطه خوردن است. قدر این دوران را و این جهتگیری را و این روحیه را بدانیـد؛ نعمت خـدمتگزاری را و توان خـدمتگزاری را که خدای متعال به شـما هدیه کرده است، قدر بدانید؛ خدا را شـکر

کنید؛ افزایش این گنجینه‌ی معنوی را از خدا بخواهید. و این را بدانید که هر جامعه‌ای و هر کشوری از یک چنین سرمایه‌ی عظیمی و ذی‌قیمتی برخوردار باشد، بدون هیچ تردیدی خواهد توانست به برترین قله‌های عزت و عظمت دست پیدا کند. و این سرنوشت قطعیِ جامعه‌ی شما و ملت شماست. عامل آن هم، موتور محرکِ آن هم، همین روحیه‌ای است که شما دارید. خب، یک جمله عرض کنیم در مورد این حرکت عظیم بسیج سازندگی و اردوهای هجرت که به طور رسمی، ده سال است آغاز شده. البته این را من باید اقرار کنم که این کار، اول از خود جوانها شروع شد؛ خود جوانهای دانشجو و دانش‌آموز در بخشهای مختلف، این حرکت را شروع کردند؛ در سال ۷۹ گزارش این حرکت زیبا و پرشکوه به ما رسید و منجر شد به اینکه پیام بسیج سازندگی به قاطبه‌ی جوانان کشور داده شود. یعنی این یک حرکت خودجوش مردمی است؛ درست مثل جهاد سازندگی در آغاز انقلاب. جهاد سازندگی هم همین جور بود؛ اول، خود جوانها شروع کردند، خودشان رفتند توی روستاها مشغول خدمتگزاری شدند در آن اوضاع بسیار دشوار و پیچیده. این حرکت، امام بزرگوار را به فرمان جهاد سازندگی تشویق کرد. کار مردم، الهام‌بخشِ اقدام مدیران و مسئولان است. خب، عاملْ اینجا چیست؟ عشق و ایمان، بصیرت و همت؛ اینها ستونهای اصلی است. عشق و ایمان. انسانی که ایمان ندارد، محوری برای حرکت خود نمیتواند تصویر کند. انسانی که از احساس عاشقانه و عمیق قلبی برخوردار نیست، نمیتواند این حرکت را ادامه دهد و استمرار بخشد. انسانی که همت ندارد، به کارهای کوچک، به فرازهای محدود اکتفاء میکند؛ چشم به برترین قله‌ها نمیدوزد. انسانی که بصیرت ندارد، راه را عوضی میرود؛ اگر عشق و ایمانی هم در او هست، آن را در راه غلط مصرف میکند، کجراهه میرود. عشق و ایمان، همت و بصیرت؛ اینها را انقلاب به مردم ما و جامعه‌ی ما داد؛ لذا انقلاب شد همان شجره‌ی طیبه‌ای که در قرآن از آن نام برده شده است: «أ لم تر کیف ضرب اللّه مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة».(۱) کلمه‌ی طیب مثل درخت نیکونهاد و سالم و طیب است. «اصلها ثابت و فرعها فی السّماء»؛ ریشه‌دار، دارای ریشه‌ی عمیق و مستحکم و دارای شاخ و برگ فراگیر. «تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»؛ میوه‌ی مطابق فصل، میوه‌ی مطابق نیاز در اختیار و در دسترس جامعه قرار میدهد. این کلمه‌ی طیبه است؛ انقلاب یک چنین چیزی است. حرکت انقلابی‌ای که امام بزرگوار ما - آن رهروِ حقیقیِ راه طیبین و اولیاء و شهدا و معصومین و صدیقین - در مقابل پای ما گذاشت، همان کلمه‌ی طیبه است. یک روز نیازِ حرکت دفاعی در درون جامعه بود، یک روز نیازِ حرکت دفاعی در مرزهای کشور بود، یک روز نیازِ به علم و دانش است، یک روز نیازِ به تحکیم عقاید و ایمانهاست، یک روز نیازِ به خدمتگزاری است؛ در همه‌ی این شرائط، میوه‌های متناسب با فصل در اختیار مردم گذاشته میشود. این حرکتِ انقلاب است. عده‌ای خیال کردند انقلاب کهنه شد یا کهنه‌شدنی است. اعلام کردند انقلاب تمام شد! خودشان تمام شده بودند؛ خودشان ذخیره‌شان ته کشیده بود، قادر به ادامه‌ی راه نبودند؛ دنیا را، جامعه را، انقلاب را به خودشان قیاس کردند؛ اشتباه کردند. «نسوا اللّه فأنساهم انفسهم»؛(۲) وقتی با خدا قطع رابطه شد، انسان حتّی خودش را هم درست نمیتواند بشناسد، چه برسد به جامعه‌اش، چه برسد به آرمانهایش. چه جور انسان با خدا قطع رابطه میکند؟ وقتی که هوسها، گرایشهای مادی، خودمحوری‌ها بر جان انسان غلبه پیدا کرد و این جاذبه‌ها مثل تار عنکبوتی، حشره‌ی ضعیفِ همت و ایمان آنها را در خود فرا گرفت، آن وقت متوقف میشوند. اینجوری داشتیم. در گذشته هم داشتیم، در آینده هم خواهیم داشت؛ اینها ریزشها هستند. آن کسانی که از راه انقلاب و مسیر انقلاب باز میمانند، لزوماً کسانی نیستند که از اول، کمر دشمنی با انقلاب بسته‌اند. وقتی که انگیزه‌ی مادی بر انسان غلبه کرد، در راه میمانند؛ وقتی هدفهای کوچک و حقیرِ شخصی: رسیدن به مال و منال، رسیدن به تجملات، رسیدن به ریاست، رسیدن به قدرت، برای انسان شد هدف، هدف اصلی از یاد میرود. در یک مسیر وقتی که ما در پی آن هستیم که به محلی، به هدفی برسیم، اگر در راه سبزه‌زاری، یک چشمه‌ای، قهوه‌خانه‌ی خوبی پیدا شد و پامان سست شد و آنجا را هدف فرض کردیم، دلمان خوش شد به اینکه این لحظه را خوش بگذرانیم، هدف از یاد خواهد رفت؛ از راه خواهیم ماند. این بلائی بود که سرِ بعضی آمد، دیگران را هم به خودشان قیاس کردند، گفتند انقلاب تمام شد، گفتند امام فراموش شد؛ اشتباه میکردند. انقلاب یک حقیقت

خدائی است، متکی به ایمانهاست، متکی به احساسات عاشقانه است، متکی به بصیرت است. مگر تمام میشود؟ لذا من بارها گفته‌ام، الان هم میگویم: نسل جوان امروز ما که نسل سوم انقلاب است، از جوانان نسل اول اگر ایمانشان قوی‌تر نباشد، پرشورتر نباشد، بصیرتشان روشن‌تر نباشد، یقیناً عقب‌تر نیستند. آن روز بسیاری از افراد وارد میدانها میشدند، نمیتوانستند بمانند. جوانِ امروز با این همه وسوسه‌ها، با این همه ابزارهای انتشار مادیگری و شهوت و خودپرستی، وقتی که به پای انجام وظیفه میرسد، اینجور جانفشانی میکند؛ اینجور وارد میدان میشود. این خیلی باارزش است؛ خیلی باارزش است. بسیج سازندگی و این اردوهای هجرت را قدر بدانید. شما که خودتان محورهای اصلی این حرکت عظیم هستید، این را قدر بدانید؛ از خدای متعال شاکر باشید. مسئولین، دیگران، مدیران و کسانی که دست‌اندرکار امور هستند، آنها هم این حرکت عظیم را قدر بدانند. سال تحصیلی، درس را خوب بخوانید، با تحقیق بخوانید، قصدِ رسیدن به قله‌های علمی را پیدا کنید. در دوره‌ی فراغت هم ساعات را، روز و شب را، با این حرکت زیبا و باشکوهِ خدمت به مردم غنی کنید. این کارِ اردوهای هجرت و حرکت عظیم بسیج سازندگی یکی از برکاتش خدمت‌رسانی است که میلیونها نفر از این خدمت شما به صورت مستقیم بهره‌مند میشوند. از لحاظ مادی، از لحاظ امور روزمره‌ی زندگی، از لحاظ معنوی و هدایت، بهره‌مند میشوند. شما اگر درس قرآن هم آنجا ندهید، خودِ حضور یک جوان مؤمن و متدین و متشرع در یک مجموعه‌ی روستائی، در بین جوانان، در بین مردم، مظهر مجسم آیه‌ی قرآن است؛ آنها را به دین، به انقلاب، به معنویت، سوق میدهد. «کونوا دعاة النّاس بغیر السنتکم»؛(۳) شما با عمل خودتان مردم را به ایمان، به اسلام، به دین دعوت میکنید. این خدمت‌رسانی است؛ خدمت‌رسانی مادی و خدمت‌رسانی معنوی. از این مهمتر، خدمتی است که شما به خودتان میکنید؛ استعدادهای درونی خودتان را فعال میکنید؛ به بالقوه‌هائی که در وجود شما هست، فعلیت میبخشید؛ تجربه پیدا میکنید؛ با زندگی مردم آشنا میشوید؛ این حصارهای طبقاتی شکسته میشود؛ واقعیتهای زندگی را لمس میکنید؛ در خودتان شعف و بهجت خدمت‌رسانی را احساس میکنید و این احساس را در وجود خودتان زنده میکنید. کسی که لذت خدمت و کار را بچشد، از کار خسته نمیشود. همان طور که در گزارشها برادران عزیز گفتند، من هم قبلاً در گزارشها خوانده‌ام؛ جوانی که این لذت را در وجود خودش کشف کرد، از خدمت خسته نمیشود؛ این هم فایده‌ی دوم که فایده‌ی بسیار بزرگی است. فایده‌ی سوم این است که شما سفیران کار و تلاش خواهید شد. وقتی شما در یک محیطی حاضر میشوید؛ در کویر، در کوهستان، در نقاط دور از دسترس، در میان مردم محروم مشغول کار میشوید، جوانی که در آنجاست، از شما الهام میگیرد و شما میشوید سفیر تلاش و کار و خدمت و جهاد و مجاهدت. «من احیاها فکانّما احیا النّاس جمیعا»؛(۴) شما دلها را زنده میکنید؛ فایده‌ی بزرگی است. فوائد فراوانی در این کار هست. این جریان عظیم را حفظ کنید. عزیزان من! کشور شما و ملت شما در یک پیچ خطرناک تاریخی در حال حرکت است. سی سال است ما داریم این پیچ را طی میکنیم. به نقاط خطرناک، خطرخیز رسیدیم، از آن عبور کردیم؛ لکن تمام نشده. این نقطه‌ی حساس تاریخی فقط مربوط به تاریخ ایران نیست، مربوط به تاریخ امت اسلامی است. امت اسلامی که قرنهاست دچار رکود است، مورد تحقیر است، دچار عقب‌ماندگی از کاروان تمدن است، دچار برخی یا بسیاری حکام و زمامداران فاسد و دیکتاتور است، امروز نوبت این فرا رسیده است که امت اسلامی خود را از زیر بار این همه مشکلات، این همه آلودگی‌ها، این همه گرفتاری‌ها خلاص کند. ملت ایران قدم بزرگ اول را برداشته است. دنیا، دنیای تعارض است، دنیای جنگ است، دنیای کشتی‌گیری‌های مادی میان قدرتهاست؛ قدرتهائی که نمیخواهند ملتهای مستقل سر بلند کنند و احساس شخصیت و حضور بکنند، ساکت نمیمانند، بیکار نمیمانند؛ بخصوص که میدانند امت اسلامی از یک استعداد درونیِ برخاسته‌ی از احکام اسلامی برخوردار است؛ لذا صف‌کشی میکنند، که دیدید صف‌کشی کردند. از اولِ انقلاب اسلامی، صف‌بندی میان جبهه‌ی مستبدان بین‌المللی، زیاده‌خواهان بین‌المللی و میان ملت بزرگ و شجاع ایران شروع شد. وانمود میکنند هدف، ایران است؛ اما هدف، اسلام است؛ هدف، امت اسلامی است. میدانند که موتور این حرکت عظیم، معنویت است، قرآن است، اسلام است؛ لذا با اسلام و قرآن

معارضند. البته خطشکن ملت ایران است و ضربات را به خطشکن متوجه میکنند. اما این نیروی عظیم خطشکن، با گذشت بیش از سه دهه، نه فقط پاهاش سست نشد، نه فقط عزمش متزلزل نشد، نه فقط عقب‌نشینی نکرد، بلکه شتاب خود را بیشتر هم کرد. بارها من گفته‌ام و این گفته شعار نیست، واقعیت است: امروز ما هم همتمان، هم بصیرتمان، هم توانائی‌های گوناگونمان از سی سال قبل بمراتب بیشتر است. هدایت انقلاب، روح انقلاب، جهتگیری انقلاب در ما کهنه نشده؛ چیزی که آنها امیدش را داشتند. شاهد و دلیل: همین جوانها. بهترین شاهدها همین شما جوانان عزیز هستید؛ این نسل پویا و بالنده‌ی بابصیرت و باهمت و آگاه که در صحنه‌های گوناگون حاضر است. اگر صحبتِ کارهای فناوری پیچیده است، همین جوانها هستند؛ انرژی هسته‌ای را هم جوانهای ما دارند سر پا میکنند؛ در سلولهای بنیادی هم جوانهای ما دارند فعالیت میکنند؛ و در فناوری زیستی، فناوری نانو، و انواع و اقسام فناوری‌ها، هر جا میرویم جوانهایند؛ جوانهائی که نه دوران جنگ را دیدند، نه امام را ملاقات کردند، نه از اول انقلاب خاطره‌ای دارند. پس این حرکت، حرکت پوینده و بالنده است. به میدان عمل و خدمت و تلاش که میرسیم، همین حرکت عظیم بسیج سازندگی را می‌بینیم؛ به میدان سیاست و اعلام حضور که میرسیم، حرکت ۹ دی را می‌بینیم، حرکت ۲۲ی بهمن را می‌بینیم، حضور عظیم در انتخابات را می‌بینیم؛ اینها معناش چیست؟ معناش این است که امروز جوانان ما - که اکثریت قاطع ملت ما هستند - و عموم ملت ما در همان جهت حرکت انقلاب اسلامی و با همان ضرب دست انقلاب، رو به فزایندگی هستند، دارند پیش میروند. پس ما پیش رفتیم. دشمن، درست نقطه‌ی مقابل است. آن روز قوی‌تر بود، امروز ضعیفتر است؛ آن روز امیدش بیشتر بود و میگفتند ما سه روزه، بعد میگفتند در ظرف یک هفته، بعد میگفتند در ظرف دو ماه، انقلاب را، نظام را، از بین میبریم؛ امروز چنین حرفهای گزافی کسی از اینها نمیشنود؛ ناامید شدند، عقب‌نشینی کردند. پس این حرکت، حرکتِ رو به جلوست. ما در این پیچ عظیم تاریخی داریم با احتیاط، با تدبیر، با حواس جمع و با نیروی زیاد جلو میرویم. و این به برکت چند عامل اصلی است؛ یکی از این عوامل، شما جوانها هستید. شما دارید کشور را جلو میبرید. یکی از موتورهای قویِ پیشبرنده، حضور جوانهاست. همه باید حضور جوانها را قدر بدانند. و ان‌شاءاللّه روزبه‌روز گسترش این روحیه در بین جوانهای ما بیشتر شود؛ چه در دختران، چه در پسران؛ چه در محیط دانشگاه، چه در محیط دبیرستانها؛ چه در محیطهای گوناگون اجتماعی دیگر. و این خواهد شد. حرفهای یأس‌آلود، حرفهای ناشی از افسردگی - که غالباً علتش هم نومیدی و افسردگیِ گوینده‌ی همین حرفهاست - راه به جائی نخواهد برد. این روزها، روزهای سالگرد آغاز جنگ تحمیلی است. هشت سال همه‌ی قدرتهای نظامیِ دنیا دست به دست هم دادند علیه ایران. درست است که آمریکا و شوروی سابق، عملاً توی میدان جنگ، سرباز نفرستادند - آنها سرباز نمیفرستند، احتیاج به سرباز فرستادن نبود. بیچاره ملت عراق، اسیر دست اینها بودند - اما تجهیزات میفرستادند، نقشه‌ی جنگی میدادند، تصویر فضائی از وضعیت عرصه برای صدام تهیه میکردند، پول براش میفرستادند، اعتبار سیاسی براش درست میکردند؛ هرچه از دستشان برمی‌آمد علیه انقلاب، علیه امام، علیه نظام، دروغ و شایعه و تبلیغات میساختند و پخش میکردند. همه‌ی این کارها را کردند. نتیجه چه شد؟ امروز صدام کجاست؟ صدامی که آنها برای مقابله‌ی با ملت عزیز ایران و با انقلاب اسلامی و با امام بزرگوار پیش کرده بودند، اول بشدت ذلیل شد، بعد هم با نکبت مرد و از دنیا رفت؛ اما امام زنده است، انقلاب زنده است، فرزندان امام زنده‌اند، ملت امام زنده است. این یک تجربه است. همه‌ی کسانی که سینه سپر میکنند و پیشکرده‌های جبهه‌ی جهانیِ استکبارند که در مقابل ایران اسلامی قرار میگیرند، به همین سرنوشت دچار خواهند شد. این، تجربه است و در آینده هم همین جور خواهد بود. امام زنده خواهد ماند، انقلاب زنده خواهد ماند، شما زنده خواهید ماند؛ دشمنان شما منکوب و نکبت‌زده از سر راه خواهند رفت. این حرکت باید به قله‌های عالی اهداف انقلاب برسد و به فضل پروردگار و به حول و قوه‌ی الهی خواهد رسید. خودتان را قدر بدانید؛ این راه را قدر بدانید؛ ارتباطتان، ارتباط دلهای پاک و بی‌آلایشتان را با خدا روزبه‌روز قوی‌تر کنید؛ از خدای متعال مدد بخواهید. این احساس مسئولیتی که در شما هست، این احساس مسئولیت را روزبه‌روز بیشتر کنید و مثل نقطه‌ی مشتعلی که اطراف خود را مشتعل و نورانی میکند، در محیط

خود اثر بگذارید. هر جا هستید: در محیط خانواده، در محیط کار، در محیط درس، در محیط جامعه، روی اطرافیان تأثیر بگذارید. روزبه‌روز لطف خدای متعال گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد و خدای متعال دست لطفش را از سر شما ملت عزیز، ان‌شاءاللَّه تعالی بر نخواهد داشت. امیدواریم همه‌تان مشمول دعای حضرت بقیۀاللَّه (ارواحنا فداه) باشید. خدا ان‌شاءاللَّه همه‌ی شما عزیزان را محفوظ بدارد. والسّلام علیکم و رحمۀاللَّه و برکاته ۱) ابراهیم: ۲۴ ۲) حشر: ۱۹ ۳) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹ ۴) مائده: ۳۲

بیانات در دیدار نخبگان جوان

بیانات در دیدار نخبگان جوان بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی متشکریم از برادران و خواهران عزیز؛ چه فراهم‌آورندگان این اجلاس بسیار خوب، چه برادران و خواهرانی که بحث کردند و نظر دادند. جلسه، بسیار جلسه‌ی خوبی بود. من امروز حقیقتاً از دیدار شماها و از سخنان و بیانات شماها، هم خیلی خوشوقت شدم، هم استفاده کردم. البته این دو سه مطلبی که دوستان در خلال جمع بیان کردند، نه اینکه اینها مسائل کوچکی باشد، کم‌اهمیت باشد؛ نه، بالاخره هر مطلبی، هر مسئله‌ای، هر مشکلی در کار هر شخصی و فردی فی‌نفسه اهمیت دارد - در این تردیدی نیست - من هم هیچ گله‌ای ندارم از اینکه چرا دوستان بلند میشوند و این مطالب را میگویند؛ نه، مطلقا اینجور نیست؛ اگر همه‌ی شما هم یکی یکی بلند میشدید و مطلبی میگفتید، من مستمعم، من گوش میکنم و خرسند هم میشوم از اینکه بشنوم؛ منتها اولویتها را باید رعایت کرد. این جلسه، جلسه‌ی مسائل کلان است؛ جلسه‌ی مسائل جمع است. اگر ما بتوانیم به برکت این جلسه و اینگونه جلسات، یک فضائی را، یک فکری را، یک انگیزه‌ی عامی را در محیط عمومی کشور به وجود بیاوریم، این مشکلات بتدریج حل خواهد شد؛ و امیدواریم که همین جور هم بشود. در برنامه‌ریزی توسعه‌ی کشور، آن چیزی که خیلی مهم است، این است که ما ببینیم عمده‌ی تمرکز سرمایه‌گذاری‌های مادی و معنوی ما باید کجا باشد؛ چون بدیهی است سرمایه‌ی مادی و سرمایه‌ی معنوی - یعنی همت و نیروی انسانی و انگیزه - نامحدود نیست. اگر میخواهیم کشور را به توسعه برسانیم - توسعه به معنای مطلوب و منظور خودمان، نه لزوماً توسعه به معنای رائج غربی - ببینیم کجاها باید بیشتر برای سرمایه‌گذاری متمرکز شویم. اعتقاد راسخ من این است که اگر چنانچه بر روی مسئله‌ی علم و فناوری و نخبه‌پروری سرمایه‌گذاری کنیم، حتماً در یکی از بااولویت‌ترین کارها سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. پیشرفت علمی و به دنبال آن، پیشرفت فناوری، به کشور و ملت این فرصت و این امکان را خواهد داد که اقتدار مادی و معنوی پیدا کند. بنابراین با یک نگاه راهبردی، علم یک چنین اهمیتی دارد. تکیه‌ی ما بر این اساس است. حالا این علم با چه هدفی است، اگر ان‌شاءاللَّه وقت بود و من هم یادم ماند، در آخر شاید یک جمله‌ای عرض خواهم کرد که جهتگیری حرکت علمی ما چه باید باشد. بنابراین یکی از بااولویت‌ترین کارها عبارت است از مسئله‌ی علم و فناوری؛ این در کشور لازم است. ما در این زمینه‌ها یک عقب‌افتادگی مزمنِ تاریخیِ فاحشی داریم، که گناهش به گردن آن کسانی است که با سیاست خودشان، با رفتار خودشان، با طمع‌ورزی‌های خودشان، با سهل‌انگاری‌های خودشان، این بیماری مزمن را بر یک چنین ملت بزرگی تحمیل کردند. و ما حالا میخواهیم خودمان را از زیر این بار، از زیر این بختک سنگین خلاص کنیم. بنابراین من، شما، مسئولین ذی‌ربط، مسئولین بخشهای مختلف کشور و هر انسان باشرف در این کشور که امکانی دارد، باید در این زمینه تلاش کند؛ هر کس به قدر خودش. همه مسئولند؛ از یک دانشجوئی که امسال وارد دانشگاه شده، تا دانشجوهای برتر و بالاتر، تا اساتید، تا مسئولین نظام آموزشی و علمی کشور، تا بخشهای مختلف، در سلسله‌مراتب اداری و علمی کشور. همه باید تلاش کنیم، همه باید کار کنیم، همه باید بدویم تا بتوانیم این عقب‌افتادگیِ تاریخیِ تحمیل‌شده‌ی بر خودمان را جبران کنیم؛ این یک مسئله‌ی جدی است. خوب، من به شما عرض میکنم؛ در این مسیر، شتاب و موفقیت، در طول چندین سال گذشته محسوس است. شما این را بدانید - شاید هم میدانید؛ البته من آمارهای بیشتری دارم، اطلاعات وسیع‌تر و جزئی‌تری دارم - که در هفت هشت ده سال اخیر، کشور یک حرکت عظیمی در این زمینه انجام داده و کارهای بزرگی انجام گرفته. البته بعضی

گوشه کنار، توی دانشگاه و بیرون دانشگاه، یأس‌آفرینی و منفی‌بافی میکنند؛ اما بیخود میگویند، دروغ میگویند. بعضی از اینها غافلند، بعضی هم بدتر از غافل. حرکت، انصافاً حرکت موفقی بوده است. در این سالها کارهای بزرگی انجام گرفته. ملت، جوانان، مجموعه‌ی علمی، دانشگاه‌ها، مدیران علمی نشان دادند که استعداد خوبی وجود دارد برای این حرکتی که مورد نظر ماست. بنابراین ما پیشرفت کرده‌ایم. این پیشرفت اقتضاء میکند که ما امیدوارانه‌تر پیش برویم. نظر تعداد قابل توجهی از کارشناسان ایرانی و غیر ایرانی این است که کشور ما قبل از موعد معین، یعنی ۱۴۰۴ - که پایان دوره‌ی برنامه‌ی چشم‌انداز بیست ساله است - به آن چیزی که در چشم‌انداز وعده داده شده، خواهد رسید؛ یعنی رتبه‌ی اول علمی در میان کشورهای اسلامی. برآوردها این است؛ این به خاطر شتابی است که وجود دارد. پس امیدوار باشیم، لحظه‌ها را از دست ندهیم، به نیروی خودمان اتکاء کنیم و حرکت را با جدیت، با صمیمیت و با شرائط لازم ادامه دهیم. این یک نکته. نکته‌ی دوم این است که از این کارهای علمی‌ای که دارد میشود، هم من و هم هر فردی از افراد کشور که مطلع باشد، افتخار میکند. به پیشرفت علمی در مسئله‌ی هسته‌ای، همه افتخار میکنیم؛ به پیشرفتهای بسیار حائز اهمیت در زمینه‌ی سلولهای بنیادی - که گفته شد - و کارهای عظیمی که در این زمینه انجام گرفته، همه افتخار میکنیم؛ در بخش نانو، در بخش فناوری زیستی و غیرذلک پیشرفتهای خوبی صورت گرفته و همه افتخار میکنیم؛ اینها چیزهای کوچکی نیست، چیزهای بزرگی است؛ لیکن اینها چیزهائی نیست که بتواند به ما بگوید کشور از لحاظ علمی، یک پیشرفت مطلوب و کاملی کرده است. با اینکه در بعضی از این رشته‌ها تازه وارد شده‌ایم، در عین حال جزو ده کشور اول دنیا هستیم که این فناوری‌ها یا این دانش را داریم؛ لیکن این کافی نیست. چی لازم است؟ آنچه در کشور لازم است و میتواند موقع و جایگاه علمی کشور را به طور شایسته و افتخارانگیز به ما نشان دهد که بالا رفته، وجود یک چرخه‌ی علمیِ کامل است. در همه‌ی بخشها یک چرخه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی مهمی از انواع دانشهائی که مورد نیاز کشور است، باید وجود داشته باشد تا اینها هم‌افزائی کنند و به کمکِ هم بیایند. یک مجموعه‌ی کامل علمی در کشور بایستی به وجود بیاید؛ این هنوز نشده. این جزیره‌ها بایستی به طور کامل به هم متصل شوند، یک مجموعه‌ی واحد تشکیل شود؛ به هم کمک کنند، همدیگر را پیش ببرند، هم‌افزائی کنند، راه را برای جستجو و یافتن منطقه‌های تازه‌ی علمی در این آفرینش وسیع الهی باز کنند؛ سؤال مطرح کنند، به آن سؤالها پاسخ داده شود؛ اینها همه‌اش لازم است. ما سرمایه‌گذاری‌های مقطعی زیادی داشتیم، پیشرفتهای مقطعی هم زیاد داشتیم که قائم به اشخاص بوده، قائم به گروههای خاص بوده؛ این بایستی در همه‌ی بخشها، در همه‌ی رشته‌ها توسعه پیدا کند؛ یک جریان عامِ تمامی‌ناپذیر در زمینه‌ی علم و در همه‌ی رشته‌های علوم به وجود بیاید؛ از علوم انسانی تا علوم تجربی و انواع علوم بایستی ما این پدیده را ببینیم و مشاهده کنیم. این کار، تلاش لازم دارد؛ این همانی است که من در یک جلسه‌ای با جمعی از فرزانگان و دانشگاهیان - که به نظرم ماه رمضان بود - گفتم جهاد علمی لازم است، مجاهدت لازم دارد. خوب، اگر بخواهیم این مجاهدت به طور کامل انجام بگیرد، باید یک توجه ویژه‌ای به دانشگاه‌ها بشود؛ چون دانشگاه، محیط زیست و محیط پرورش استعدادها و نخبه‌هاست. اینجا، هم بنیاد ملی نخبگان وظائفی دارد، هم مدیران و رؤسای دانشگاه‌ها و وزارتهای دانشگاهی مسئولیت دارند. نگاه بنیاد ملی نخبگان بر روی نخبگان نباید این بنیاد را از نگاه به دانشگاه‌ها غافل کند؛ یعنی باید یک نگاه ستادی به دانشگاه‌ها داشته باشد و ارتباط بین مجموعه‌ی بنیاد ملی نخبگان و دانشگاه‌ها باید مستحکم شود. از آن طرف هم در دانشگاه‌ها نگاه نخبه‌شناس و نخبه‌پرور حتماً بایستی در مجموعه‌ی کارهای دانشجوئی وجود داشته باشد؛ که البته در بخشهای تحصیلات تکمیلی، این معنا بیشتر خواهد بود. این هم یک نکته. خوب، حمایت از نخبگان چگونه است؟ این را من در همین بیاناتی که دوستان هم کردند، مشاهده میکنم. به نظر من مهمترین حمایت برای نخبگان این است که زمینه‌ی کار و مقدمات کار برای آنها فراهم شود. ذهن نخبه و مغز نخبه به دنبال کار، ژرف‌نگری، تولید، خلق، گشودن بابهای جدید و رفتن راه‌های نو است. امکانات سخت‌افزاری باید برای اینها فراهم شود. در مواردی، هم امکانات سخت‌افزاری، هم امکانات نرم‌افزاری باید فراهم شود تا نخبه بتواند کار و تلاش کند. البته این تلاش باید در جهت نیازهای کشور

باشـد. آنطور که به من گزارش کردند، نقشه‌ی جامع علمی، بخش مهمی از این نیازها را کاملاً رعایت کرده و در این نقشه‌ی جامع دیده شده. البته من هنوز گزارش نهائی‌ای از نقشه‌ی جامع ندارم؛ دوسـتان با جدیت دنبال کار هسـتند. نظرات گوناگونی هم هست. من همین جـا تشـکر کنم از بعضـی از جوانهـای عزیز که توی دیـدار مـاه رمضـان به ما گفتنـد که ما نقشه‌ی جامع علمی را خودمان مسـتقل از مجموعه‌ی مسـئول فراهم کردیم. من گفتم بیاورید؛ آوردند. گفتم یک خلاصه‌ای تهیه بشود که من بتوانم آن خلاصه را ببینم. آن خلاصه را هم تهیه کردنـد و آوردند. البته ما مجموعه را برای دبیرخانه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی فرسـتادیم که آنجا رسیدگی کننـد، امـا آن خلاـصه را خـود من هم بایـد ببینم؛ که هنـوز فرصت و توفیـق پیـدا نکرده‌ام نگـاه کنم. این اهتمـام را، این بلندپروازی را در جوانها من می‌پسندم. چند تا جوان دور هم می‌نشینند، میگویند آقا ما نقشه‌ی جامع علمی کشور را با نگاه خودمان میخواهیم فراهم کنیم. البته قول نمیـدهیم که حتمـاً آن نقشه‌ی جـامع پاسـخگوی نیـاز مـا به یک نقشه‌ی جامع باشـد - ممکن اسـت اطلاعاتشان محـدود باشـد - اما این گسـتاخی، این بلندپروازی، این همت، این اعتماد به نفس برای ما خیلی مطلوب و جذاب است. بنـابراین، این چرخه‌ی علمیِ کامـل لـازم است. علاـوه‌ی بر این، چرخه‌ی دیگری لازم است؛ از پدیـد آمـدن یک فکر در ذهن یک نخبه یـا یـک نابغه، تا تحویل آن به مرکز علمی و فعالیت علمی روی آن و تبـدیل این فکر به یک علم یا به شاخه‌ای از یک علم، تا عبور از این مرحله و رفتن به میدان فناوری و به عرصه آمدن فناوران و نخبگان فناوری و صنعتی بر روی این یافته‌ی علمی، تا بعد به مسئله‌ی تجاری کردن - که به آن خواهم پرداخت - برسـد؛ این هم باز یک چرخه‌ی دیگر است. پس علاوه بر اینکه یک چرخه‌ی علمی بایـد به وجود بیایـد که علوم، همـدیگر را تکمیـل کننـد، به هم کمک کننـد، یک منظومه به وجود بیایـد، چرخه و سلسـله‌ی زنجیره‌وار دیگری از تولیـد انـدیشه‌ی علمی و ایـده‌ی علمی، تـا تشـکیل یـک مجموعه‌ی ذهنیِ علمی، تا آمـدن به میـدان فناوری و صنعـت، تـا آمـدن به بـازار و تبـدیل به محصـول هم بایـد حتمـاً به وجـود بیایـد. البته اینهـا، هم همت شـما را میطلبـد، هم مـدیریت دستگاه‌های مسئول را. همه باید تشریک مساعی کنند که این اتفاق در کشور بیفتد. مسئله‌ی تجاری‌سازی خیلی مهم است. یافته‌های علمی و صـنعتی بایستی بتوانند در کشور تولید ثروت کنند. برادران مسـئول در دفتر ما یک محاسبه‌ای کردند؛ نظر آنها این است که تا سال ۱۴۰۴ ما بایـد بتوانیم حـداقل بیست درصـد از درآمد کشور را از راه صـنایع دانش‌بنیان و فعالیتهای تجاری دانش‌بنیان تأمین کنیم؛ یعنی از محل فروش محصولات علمی. این چیزی است که بایـد خیلی از دسترس دور نباشـد. دانش، منشأ تولیـد ثروت است؛ البته به شـکل صـحیح، به شـکل نجیبانه، نه آنچنان که دنیای غرب از دانش برای تحصـیل ثروت استفاده کرد؛ که من بعد ان‌شاءاللّٰه اشـاره‌ی مختصـری خواهم کرد. البته تجاری کردن اگر در ذهنیت دسـتگاه‌های مسـئول باشـد، بایستی از آغاز - یعنی از وقتی که ما پروژه‌ی علمی و پروژه‌ی صـنعتی را تعریف میکنیم - به فکر تجـاری کردنش باشـیم؛ نگـذاریم بعـد از آنکه کـار تمـام شـد، به فکر بیفتیم که بازاریابی کنیم. از اول باید این مسـئله در محاسـبات بیاید؛ که البته این مربوط به دستگاه‌های مسئول کشور است که دنبال کنند. پیشـنهاد کردند - من اینجا یادداشت کردم - که امکان تأسیس نوع تازه‌ای از شـرکتها که عبارت است از شـرکتهای علمی و فناوری، در کشور فراهم شود. خیلی‌ها هسـتند که مایلند دسته‌جمعی کار علمی کنند، تحقیقات علمی کنند. این کمکی که دولت و مسـئولان به پیشـرفتهای علمی و فناوری میکنند، منحصـر نماند به کمک به افراد؛ این شـرکتها مورد حمایت قرار بگیرند. البته اینها با شرکتهای تجاری که مالیات و تسـهیلات متعارف بانکی به آنها تعلق میگیرد، اشـتباه نشوند؛ بلکه به طور ویژه به این شـرکتها کمک شود. فکر میکنم این کـار، کار لازم و مهمی است. دولت بایـد در این زمینه یک مـدیریت هوشـمندانه‌ای به کار ببرد. یک مسـئله‌ی دیگر که خیلی مهم است، تشـکیل پژوهشـگاه‌هاست. در هر دانشـگاهی، علاوه بر پژوهشـگاه‌های مستقلی که وجود دارد، لااقل باید یـک پژوهشـگاه جـدی به وجود بیایـد. خود دانشـگاه‌ها به امر پژوهش، به صورت یـک مجموعه در درون دانشـگاه اهمیت بدهنـد. نخبه‌هـای مـا برونـد به سـمت پژوهشـگاه‌ها. البته نه اینکه رابطه‌شـان بـا دانش و تعلیم و تعلم قطع شود، بلکه همچنـان که میـل خود نخبگان هم همین است که سراغ پژوهش بروند، جذب این پژوهشگاه‌ها شوند و در آنجا کار پژوهشی انجام دهند. امکانات - همان

طوری که قبلاً ـ عرض کردیم - در اختیارشان قرار بگیرد تا بتوانند پژوهش کنند؛ این همان چیزی است که یک نخبه را راضی میکند، قانع میکند؛ هم استعداد او را به جریان می‌اندازد و به فعلیت میرساند و احساس میکند میتواند کار کند، هم وسوسه‌هائی که در مورد عدم امکان کار در کشور میشود - که روزبه‌روز هم این وسوسه‌ها توسعه پیدا میکند - خنثی و بی‌اثر خواهد شد. در این پژوهشگاه‌ها این امکان وجود دارد که از تجربه‌ی علمی و از پختگی اساتید دانشگاه‌ها که بعد از پایان دوره‌ی خدمتشان بازنشسته شده‌اند، استفاده شود و اینها حضور پیدا کنند. در این صورت، یک حلقه‌ی وصلی خواهد شد بین نسل جدید پژوهنده و پژوهشگر - که همین جوانهایند - و مجربینی که دورانی را در دانشگاه‌ها گذرانده‌اند. به مجموعه‌ی نخبگان خیلی کمک شده. البته گوشه کنار گله‌گزاری‌هائی هست، من هم میشنوم. غیر از این چیزهائی که حالا در این جلسه به من گفته میشود، نامه مینویسند، گزارش میدهند، گله میکنند. بنابراین گله‌گزاری‌هائی هست، این گله‌ها حق هم هست، باید هم برطرف شود، شکی نیست؛ اما شما نگاه کنید ببینید در پنج شش سال اخیر، ما کجا بودیم، به کجا رسیدیم. در مورد کمک به نخبگان و توجه به نخبگان، ما در پنج شش سال قبل از این، در نقطه‌ی صفر بودیم؛ چیزی به این نام، کاری در این جهت، حرکتی به این صورت وجود نداشت. امروز خیلی کارهای خوبی شده. این توجه به نخبگان، این جمع کردن نخبگان، این شنیدن سخن نخبگان، این استفاده‌ی از ذهن و فکر آنها و برقهائی که در ذهن نخبه‌ها میزند، اینها چیزهای جدیدی است. ما بایستی قدر بدانیم و متشکر باشیم. همه‌اش نباید نقاط منفی را دید. یکی از طبایع انسان، فزون‌طلبی است. این خصوصیت، بد هم نیست. فزون‌طلبی مثل بقیه‌ی خصوصیات و غرائز انسانی، اگر در جای خود قرار بگیرد، در جهت خود حرکت کند، عامل پرواز انسان خواهد شد. در زمینه‌ی معنویات، هرچه انسان بتواند، باید فزون‌طلب باشد. کار علمی و کار فکری و کار پژوهشی هم یک بخشی از معنویات است. بنابراین، این فزونی‌طلبی در انسان هست. هرچه هم انسان داشته باشد، باز یک گوشه‌ی ناقصی، کمبودی جلوی چشم انسان قرار میگیرد؛ این هیچ وقت تمام نمیشود. باید دید چه کار شده است. کارهای زیادی شده. من میخواهم عرض بکنم؛ با این کمکهای فراوانی که میشود، با وجود این کارهای خوبی که صورت میگیرد و واقعاً باارزش است و باید از مسئولین تشکر کرد، نباید گذاشت با بوروکراسی‌های اداری و پیچ‌وخم‌های گوناگون، شیرینی این کار در کام نخبگان تلخ شود؛ این را من جداً به مسئولین ذی‌ربط در این بخش توصیه میکنم. سعی کنند فراتر از این دیوان‌سالاری‌های متعارف و این پیچ‌وخم‌های گوناگون، راه‌های میانبر پیدا کنند، کارها را راحت‌تر پیش ببرند و آسانتر حرکت کنند. البته از این طرف نباید بی‌انصافی کرد، نباید ناسپاسی کرد؛ حقیقتاً کار شده، حقیقتاً خدمت شده؛ نیت خدمتِ بیش از این هم هست. فرمود: «نيّةُ المؤمن خير من عمله»؛(۱) یعنی همیشه نیت مؤمن بیش از آن مقداری است که گنجایش عمل اوست. قصد و نیت، خیلی زیاد است؛ خوب، انسان در عمل نمیتواند همه‌ی آنها را انجام دهد. هرچه که شما از کارِ خوب انجام دادید، نیتتان باید چند برابر باشد. مؤمن اینجوری است که نیتش همیشه خیر است، از عمل او بهتر است. دستگاه‌های مسئول در این باب هم همین جورند؛ نیتشان واقعاً خیلی بیشتر است؛ منتها خوب، در عمل طبعاً مشکلاتی پیش می‌آورد. یک چیز دیگر هم که فراموش نشود، این است که ما یک نظام رصد لازم داریم. باید دائماً رصد کنیم ببینیم خروجی این تلاشی که در زمینه‌ی نخبگان انجام میگیرد، چقدر است؛ چقدر متناسب است این خروجی با سرمایه‌گذاری‌ای که شده. اینجور نباشد که ما سرمایه‌گذاری را بکنیم، بعد خروجی نباشد. اگر خروجی کم بود یا متناسب نبود، کاشف از این است که در روشها اشکال وجود دارد، روشها غلط است. بنابراین، این کار رصد دائمی لازم دارد. در این بخش، فقط هم رصد کافی نیست؛ بایستی کشورهائی را هم که همت ما و نیت ما این است که از آنها جلو بیفتیم، رصد کنیم. نباید تصور کرد که کشورهای دیگر، کشورهای همسایه، کشورهای اسلامی ایستاده‌اند و به ما میگویند بفرمائید جلو، تا ما از آنها جلو بزنیم؛ نه، آنها هم دارند تلاش میکنند. این رصد هم لازم است. اگر قرار است ما جلو بیفتیم، بایستی اطراف را هم بدانیم؛ بقیه‌ی بازیگران این صحنه باید زیر نظر باشند؛ بدانیم چه کار دارد انجام میگیرد؛ آن وقت بسنجیم که حرکت ما، همت ما متناسب هست یا نه. من چند نکته‌ی دیگر یادداشت کردم که از آنها میگذرم. ببینید، ما تأکید

میکنیم روی علم. این تأکید، جدی است؛ تعارف نیست؛ از روی یک احساس کاذبِ تشریفاتیِ موسمی نیست؛ بلکه از یک تشخیص عمیق و محاسبه‌شده برمیخیزد. زورگوئی در دنیا زیاد است. زورگویان متکی به قدرتشان هستند. آن قدرت و آن ثروت و آن امکانات، برخاسته‌ی از دانش آنهاست. بدون دانش نمیشود مقابله کرد، نمیشود مواجهه کرد. من یک وقتی این حدیث را خوانده‌ام: «العلم سلطان»؛(۲) علم عبارت است از اقتدار. علم، خودش یک اقتدار است. هر کس این اقتدار را داشت، میتواند حرکت کند؛ هر کسی، هر ملتی، هر جامعه‌ای که نداشت، مجبور است از اقتدار دیگران پیروی کند. بنابراین، این یک محاسبه‌ی دقیق است. خوب، این علم دو جور میتواند هدف داشته باشد: یک جور هدفی که دارندگان کنونی علم در دنیا آن هدف را داشتند و دنبال کردند و آن هدف، هدفی است ناپاک و نامقدس. به ادعاها نگاه نکنید؛ واقعیت قضیه در پیشرفت علمی غرب، واقعیت بسیار تلخ و بسیار تأسف‌آوری است؛ واقعیتی است که انسان به هیچ قیمتی حاضر نیست به سمت آن حرکت کند. پیشرفت علم در دنیای غرب، چه از وقتی که اساساً تحرک علمی غرب شروع شد - باید گفت تحرک فکری، که مقدمه‌ی تحرک علمی بود - که از قرن شانزدهم میلادی در ایتالیا و در انگلیس و در جاهای دیگر شروع شد، چه آن وقتی که انقلاب صنعتی در قرن هجدهم ابتدا در انگلیس به وجود آمد؛ ایجاد کارخانجات بزرگ و ماشینهای عظیم که بتدریج در طول چند ده سال این اتفاق افتاد، بعد تولید ثروت از این راه - حالا آنچه که در خود آنجاها شد، چه حقوقی پایمال شد، چه فقرائی از بین رفتند، طبقه‌ای که بر اثر این ماشینهای بزرگ به وجود آمد، چه ظلمهائی به مردم کردند، آنها بماند - بعد بتدریج گسترش این علم و فناوری در دیگر کشورهای اروپائی، به قیمت نابودی آزادی بسیاری از ملتها، تهدید هویت بسیاری از ملتها و وارد آمدن یک ظلم عظیم، همراه با سبعیت بر بسیاری از کشورها و ملتها تمام شد. آنها احساس کردند مواد اولیه لازم دارند، احساس کردند بازار فروش لازم دارند؛ این هم در کشورهای دیگر بود؛ لذا از این دانش استفاده کردند و در مقابل شمشیر و نیزه، توپخانه تولید کردند؛ بعد هم انگلیسی‌ها و هلندی‌ها و پرتغالی‌ها و فرانسوی‌ها و بعضی دیگر از کشورهای اروپائی راه افتادند رفتند به اطراف دنیا، آنقدر با ابزار علم و فناوری در دنیا فاجعه‌آفرینی کردند که اگر اینها را جمع کنند، یک دائرةالمعارف عظیم خواهد شد با ده‌ها مجلد و گریه‌آور. ...(۳) فقط آمریکا هم نیست؛ آمریکا بعد ملحق شده. شما ملاحظه کنید اینها در هند چه کردند، در چین چه کردند. در قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها در هند فجایعی آفریدند که من یقین دارم - شما جوانها کمتر هم به تاریخ و به این چیزها اهمیت میدهید - یک‌هزارمِ آنچه را که اتفاق افتاده، شما در تبلیغات و در حرفها نشنیده‌اید. «نهرو» در کتابِ خودش مینویسد اینها آمدند هند. به گفته‌ی او، در دورانی که هنوز انقلاب صنعتی نشده بود و ماشینهای بزرگ به وجود نیامده بود، شبه قاره‌ی هند از لحاظ صنعت، یکی از کشورهای پیشرفته‌ی دنیا بوده. اینها برای اینکه کار خودشان را پیش ببرند، صنعت هند را نابود کردند؛ طبقه‌ی متوسط هند را نابود کردند؛ پیدایش حرکت به سمت دانش و صنعت را با انواع و اقسام تضییقها متوقف کردند؛ یک بیماری مزمن در کالبد یک ملت به وجود آوردند و تزریق کردند؛ که هنوز که هنوز است، بعد از گذشت تقریباً صد و پنجاه سال از شروع این کارها در هند، این بیماری در آنجا علاج نشده. شبیه این کار را در چین کردند؛ فجایعی که در چین آفریدند، فشاری که به ملت چین وارد کردند. اینها مال قرن نوزدهم است. در آفریقا چه کردند. به کمک علم، در خود قاره‌ی آمریکا چه فجایعی را آفریدند. در آفریقا و در آمریکای لاتین، چقدر انسانهای آزاد برده شدند؛ چقدر خانواده‌ها تارومار و نابود شدند. علم را اینجوری پیدا کردند. بنابراین جهت علم عبارت بود از حرکت به سمت ثروت، بدون رعایت ذره‌ای اخلاق و ایمان و معنویت. اروپائی‌ها همان وقت هم ادعای تمدن میکردند، اما رفتارشان از وحشی‌ترین قبائل در حملات گوناگون قبیله‌ای وحشیانه‌تر بوده. اینهائی که عرض میکنم، شعار نیست؛ اینها هر کدامش سند، مدرک و تعبیرات دقیق دارد که چه کار میکردند؛ که الان مجال توضیح نیست. اگر من گوشه‌ای از آنها را میگفتم، میفهمیدید که در آسیای شرقی، در آفریقا و در نقاط دیگر، به وسیله‌ی همین اروپائی‌ها و غربی‌ها و با ابزار علمِ آنها چه اتفاقی افتاده است. چون هدف، ثروت بود، بنابراین اخلاقی وجود نداشت، مذهبی وجود نداشت، خدائی وجود نداشت. ما

این علم را نمیخواهیم. این علم، آن وقتی که رشد پیدا میکند و به منتها درجه میرسد، میشود مثل این چیزی که امروز کشورهای غربی دارند؛ میشود بمب اتم، میشود این همه ظلم و ستم، میشود نابودی دموکراسی در مدعی‌ترین کشور دنیا از لحاظ دموکراسی - یعنی آمریکا - میشود اختلاف طبقاتی روزافزون و شکاف طبقاتی؛ میلیونها کارتن‌خواب، میلیونها زیر خط فقر در یک کشور ثروتمند و پیشرفته. این علم فایده‌ای ندارد. ما دنبال این علم نیستیم. نه تعلیمات انبیاء، نه تعلیمات اسلام، نه وجدان انسانی، ما را به این طریق سوق نمیدهد؛ هیچ شوقی در انسان نمی‌آفریند. آن علمی که ما میخواهیم، همراه با تزکیه است. همین آیاتی که اول این جلسه تلاوت کردند، به این نکته اشاره دارد: «هو الّذی بعث فی الأمّیّین رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ».(۴) اول، تزکیه است. تربیت دین، تربیت قرآن، تربیت اسلام این است. چرا اول تزکیه؟ برای اینکه اگر تزکیه نبود، علم منحرف میشود. علم یک ابزار است، یک سلاح است؛ این سلاح اگر در دست یک انسان بدطینت، بددل، خبیث و آدمکش قرار بگیرد، جز فاجعه چیز دیگری نمی‌آفریند؛ اما همین سلاح میتواند در دست انسان صالح، وسیله‌ی دفاع از انسانها، دفاع از حقوق مردم، دفاع از خانواده باشد. این علم را بایستی آن وقتی در دست گرفت که با تزکیه همراه باشد. این توصیه‌ی من به شماست. شما بحمداللَّه جوانهائی هستید که خدای متعال به شماها توفیق داده در محیط دینی و اسلامی پرورش پیدا کنید؛ این فرصت خیلی خوبی است؛ این شبیه همان چیزی است که امام حسین (علیه‌السّلام) در دعای عرفه به خدای متعال عرض میکند و میگوید: من تو را شکر میکنم که مرا در دولت اسلام - دولت پیغمبر - به وجود آوردی. البته فاصله‌ی ما با او خیلی زیاد است، فاصله‌ی زمین تا آسمان است؛ اما در آن جهتیم. این برای ما توفیقی است، برای شما جوانها توفیقی است. علم را برای خدمت، برای معنویت، برای پیشرفت فضائل انسانی، برای دفاع حقیقی از حقوق انسان باید فرا بگیریم. ثروت ملی و اقتدار ملی باید برای این باشد که این ملت بتواند برخلاف سنت رائج جهان، پرچم عدالت را در دست بگیرد. به کسی زور نگوئیم؛ به مظلوم کمک کنیم؛ با ظالم مقابل و مواجه شویم؛ جلوی ظالم را بگیریم. شما فکرش را بکنید؛ اگر توی این دنیائی که سکه‌ی رائج عبارت است از ظلم و زورگوئی و استکبار و استعمار و استثمار ملتها، و هر کسی که قدم در جاده‌ی دانش و علم و پیشرفت میگذارد، همین راه را دنبال میکند - یک عده‌ای زور میگویند، یک عده هم زور را میپذیرند؛ سلطه‌گر و سلطه‌پذیر، که مجموعاً نظام سلطه را به وجود می‌آورند - یک ملتی قد علم کند، عالم باشد، قدرت داشته باشد، حرف برای زدن داشته باشد و بتواند صدای خودش را به دنیا برساند، دارای فناوری پیشرفته و ابزارهای گوناگون ارتباطی باشد، دارای قدرت تبلیغات باشد، دارای انسانهای با اعتماد به نفس بالا باشد و با این نظام سلطه مواجهه و مقابله کند؛ آنجائی که همه دست به دست هم میدهند تا یک ملت را مظلوم کنند، زیر پا له کنند، او به دفاع از آن ملت سینه سپر کند، ببینید در دنیا چه اتفاق عجیبی رخ خواهد داد؛ وضع دنیا دگرگون خواهد شد. برای این هدف کار کنید، علم را برای این فرا بگیرید، دنبال این باشید - این لازم است - والّا اگر روشی که علم‌آموزان و صاحبان علم در دنیا در این دویست سال سیصد سال دنبال کردند، ما هم ته صف آنها بایستیم، راهی که آنها رفتند، ما هم همان راه را برویم، این که هنری نیست؛ این که هدفی نیست که انسان از جان خودش برای آن مایه بگذارد. ما بایستی راه جدیدی را باز کنیم. راه جدید این است که یک ملتی با دارا بودن ابزار علم و اقتدار علمی - که همه چیز دیگر را به دنبال خودش می‌آورد - انگیزه‌های الهی و ارزشهای الهی و اخلاق الهی را در دنیا عَلم کند و پرچمش را برافرازد. این، آن توقعی است که ما از شما داریم. پروردگارا! جوانان عزیز ما را در این راه پرافتخار، روزبه‌روز و بیش از پیش هدایت و کمک بفرما. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللَّه و برکاته ۱) کافی، ج ۲، ص ۸۴ ۲) شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۹ ۳) یکی از حضار: «مرگ بر آمریکا» ۴) جمعه: ۲

بیانات در دیدار کارگزاران حج

بیانات در دیدار کارگزاران حج بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم از خداوند متعال متضرعانه مسئلت میکنیم که یکایک مسئولان و

دست‌اندرکاران این حرکت عظیم و این فریضه‌ی افتخارانگیز را موفق بدارد بر ادای حقوق و تکالیفی که این واجب بزرگ بر دوش یکایک مسلمانان - بخصوص مدیران - قرار داده است. مهم این است که هر شخصی، هر مسئولی، هر فرد حج‌گزاری، خود را در مقابل این حرکت عظیمِ دسته‌جمعی دنیای اسلام و امت اسلامی مسئول بشناسد. اگر این حرکت عظیمِ یکپارچه‌ی امت اسلامی، سالم، کامل و بی‌عیب تحقق پیدا کند، آثار و برکات آن در هر سالی، همه‌ی دنیای اسلام را - بلکه به یک معنا، همه‌ی بشریت را - منتفع و متنعم خواهد کرد؛ «لیشهدوا منافع لهم».(۱) آنچه که مسئولان محترم در بعثه و در سازمان حج بیان کردند و گزارش دادند و تمهیداتی را که اندیشیده‌اند، بیان کردند، مطالب بسیار لازم و مفیدی بود - که ما شنیدیم - همه‌ی این سرفصلها به نظر ما مهم است؛ لیکن نکته اینجاست که مدیران و مسئولان در سطوح مختلف باید توجه کنند که آنچه را که تدبیر کرده‌اند، آنچه را که لازم دانسته‌اند، آنچه را که خواسته‌اند انجام بگیرد، واقعاً در عمل انجام بگیرد و تحقق پیدا کند. طراحی و برنامه‌ریزی، نیمی از قضیه است؛ نیمِ مهمتر آن است که توجه بشود این کارهائی که تصمیم گرفته شده است که بشود، در خارج تحقق پیدا کند؛ بعد خروجی آنچه که انجام گرفته است، مورد ملاحظه قرار بگیرد؛ اگر در کیفیت طراحی و برنامه‌ریزی یا در کیفیت اجراء نقصی و عیبی وجود دارد، بدقت و با چشمهای تیزبین مشاهده و دیده شود و برای برطرف کردن آنها همت گماشته شود. اینها لازم است. چرا اینقدر تأکید میکنیم؟ چون حج مهم است. حج در قله‌ی اهتمام شارع مقدس است. امروز بخصوص وقتی شما مشاهده میکنید، می‌بینید کأنه حج از همیشه مهمتر است، لازمتر است و بیشتر مورد احتیاج است. از هر دو نظر، حج مهم است؛ هم برای درون خود ما، درون امت اسلامی، و هم از لحاظ بین‌المللی. امت اسلامی را در طول قرنها، در طول سالهای متمادی زمینگیر کردند، ذلیل کردند، خفیف کردند، بی‌همت کردند، ناامید کردند و با ابزارهای جدید خواستند معنویت را، روحانیت را، توجه و تضرع را در او تضعیف کنند. حج همه‌ی این گرفتاری‌ها را ترمیم میکند، به آحاد امت اسلامی عزت میدهد، احساس اقتدار میدهد، امید میبخشد؛ حجِ درست اینجور است. اولین تأثیر حج در درون امت اسلامی است، در دلهای خود ماست. ما به حج احتیاج داریم؛ برای اینکه روحیه‌های خودمان را تقویت کنیم، ترمیم کنیم، احساس کنیم که ما به خدا متوکلیم، به خدا متکی هستیم، ما عظیم هستیم، یک امت بزرگ هستیم. از این طرف تأثیر داخلی مهم است، از آن طرف تأثیر بین‌المللی مهم است؛ دشمن را تضعیف میکند، روحیه‌ی دشمن را در هم میشکند، عظمت اسلام را به رخ دشمن میکشد، وحدت امت اسلامی را در مقابل دشمن آشکار میسازد. ما به این احتیاج داریم. امروز جبهه‌ی عظیمی در مقابل اسلام گسترده شده است؛ چرا نبینیم؟ چرا بعضی این جبهه‌ی عظیم را نمی‌بینند؟ مثل جنگ احزاب است. فِرق مختلف ضد اسلامی، ضد معنویت، ضد حقیقت، در مقابل اسلام دست به دست هم دادند؛ موشکافی میکنند تا نقطه‌ضعفها را پیدا کنند، از آن نقطه‌ضعفها استفاده کنند؛ نقاط نفوذ را پیدا کنند، از آن نقاط نفوذ به ما ضربه بزنند. حج میتواند جلوی اینها را بگیرد. یکی از کارها - همینی که در بیانات این آقایان محترم هم بود - مسئله‌ی اختلاف در میان امت اسلامی است. با دقت دارند کار میکنند. اختلافات را برجسته میکنند. گرایشهای انحرافی را، هم در طرف شیعه، هم در طرف سنی تقویت میکنند. در طرف شیعه، با نام تشیع، گرایش قرمطی گری را - مثل قرامطه - تقویت میکنند و افساد میکنند. در طرف سنی، گرایش ناصبی گری را، با نام تسنن، اما با باطنِ ناصبی گری تقویت میکنند و در مقابل هم قرار میدهند. باید بیدار بود، باید هشیار بود، باید دید، باید فهمید. اینها آن اساس مسائلی است که امروز دنیای اسلام به آنها احتیاج دارد. دنیای اسلام احتیاج دارد به تفاهم، به احساس همدردی، به همکاری. چرا اینقدر بین دولتهای اسلامی اختلاف می‌اندازند؟ چرا بر سر یک موضوع عام‌الابتلاء مثل مسئله‌ی فلسطین، دولتهای اسلامی حاضر نیستند یک طریق واحد و یک نقطه‌ی واحدی را مورد اتفاق قرار بدهند و بر آن تصمیم بگیرند؟ مسئله‌ی فلسطین مگر کم مسئله‌ای است؟ یک عده انسانهای دور از هر دینی - اینها یهودی هم نیستند؛ یهودیان مؤمن و متدین به دین خودشان، از حزب سیاسی صهیونیسم تبرّی میجویند - علیه ادیان توحیدی، علیه هر معنویتی قیام کردند، اقدام کردند؛ قطعه‌ی زمین اسلامی را، قبله‌ی اول مسلمانان را، مراکز مقدس معنوی اسلامی را غصب کردند؛ مردمِ صاحب این خانه را از خانه‌ی

خودشان بیرون کردند و هر روز هم آنها را زیر فشار قرار دادند. الان بیش از شصت سال است که دنیای اسلام با این بلیه مبتلاست. خوب، یک مدتی خود فلسطینی‌ها غفلت داشتند، ساکت بودند؛ امروز که به پا خاستند، امروز که استنصار میکنند، امروز که دنیای اسلام را به کمک میطلبند؛ چرا دنیای اسلام در مقابل اینها ساکت است؟ مگر پیغمبر نفرمود: «من اصبح و لم یهتمّ بأمور المسلمین فلیس بمسلم»؟ این اهتمام به امور مسلمین نیست؟ در یک چنین مسئله‌ی واضحی، این همه دارد به مسلمانها ظلم میشود - در فلسطین، به فلسطینی‌ها اعم از مسلمان و مسیحی دارد ظلم میشود - اما دنیای اسلام یک موضع واحدی ندارد؛ چرا؟ این اختلاف از کجا آمده است؟ اینهاست مسائل حج. حج باید مظهر اتحاد باشد، باید مظهر تفاهم باشد، باید مظهر گفتگو باشد، باید مظهر همدلی و همکاری و نزدیک شدن مسلمانان با یکدیگر باشد؛ باید حج را اینجوری پیش برد، باید اینجوری حرکت داد. حالا در حج که مرکز اتحاد و اتفاق است، یک عده‌ای شروع کنند به ایجاد اختلاف - چه در مکه، چه در مدینه - یک عده‌ای شروع کنند علیه شیعه فعالیت کردن؛ برای زیارتشان، برای کارهاشان، برای انجام وظائف و تکالیف و اعتقاداتشان، اینها را زیر فشار قرار دادن، اهانت کردن - که متأسفانه گزارشهایش میرسد - یک عده هم از این طرف به صورت عکس‌العملی کارهای خلاف دیگری بکنند. خوب، این درست عکس مصلحت حج است؛ عکس فلسفه‌ی حج است. حج را باید درست برگزار کرد. امروز نسبت به سی سال قبل، حرکت حج ما از زمین تا آسمان تفاوت کرده است؛ اما کافی نیست و باید از این هم پیشتر برویم، از این هم بهتر حرکت کنیم. رفتار حاجی ایرانی باید نشان‌دهنده‌ی همه‌ی خصوصیاتی باشد که در حج وظیفه‌ی مسلمانهاست و بر دوش مسلمانها تکلیف است. از جهت معنوی: تضرع، توسل، توجه، انس با قرآن، ذکرالله، دلها را نزدیک کردن به خدا، خود را معنوی کردن و نورانی کردن و با دستاورد معنوی به خانه برگشتن. از جهت اجتماعی، از جهت سیاسی: همکاری با دنیای اسلام. امروز یکی از مسائل مهم و فوری دنیای اسلام، مسئله‌ی برادران ما در پاکستان است. البته مردم ما کمک کردند، دولت کمک کرد - خداوند ان‌شاءالله قبول کند و خیر بدهد - لیکن کافی نیست. کسانی که حج مشرف میشوند - در درجه‌ی اول زائر ایرانی که همسایه است، نزدیک است، شاهد مشکلات آنهاست - میتوانند خیلی از این هزینه‌های زائد و غیر لازم را حذف کنند، به قیمت غمگساری از یک برادر یا خواهر مسلمان در پاکستان؛ اینها پیش خدای متعال خیلی اجر دارد؛ این یک تمرین است، یک تجربه است؛ بعد هم زوار و حجاج و بقیه‌ی کشورهای اسلامی؛ این پیام را به آنها هم بدهید، آنها را هم به این معنا تشویق و ترغیب کنید. مسئله‌ی وحدت را خیلی جدی بگیرید. امروز در کانونهای فکر و اندیشه و توطئه برنامه‌ریزی دقیق میشود، برای اینکه دنیای اسلام را به جان هم بیندازند؛ دولتها را یک جور، ملتها را یک جور. هر وقت بین دولتهای اسلامی یک زمزمه‌ای پیش می‌آید، یک حرفی پیش می‌آید که نشانه‌ی نزدیک شدن است، ناگهان می‌بینیم یک عامل خارجی، یک عامل صهیونیستی، یک عامل آمریکائی وارد قضیه میشود و مانع میشود از نزدیکی. وقتی که دولتهای اسلامی با هم خوبند، به هم نزدیکند، آنجا را هم مشغول تفتین میشوند. در میان ملتها هم همین طور. ملتها علیه هم انگیزه‌ای ندارند؛ لذا انگیزه‌ی مذهب را، انگیزه‌ی قومیت را، تعصبات ملی‌گرائی را وارد میدان میکنند تا اینها را به جان هم بیندازند. اینها چیزهائی است که اگر ما متوجه به آنها نباشیم، از دشمن ضربه میخوریم. اگر ما مراقب نباشیم، اسلام سیلی میخورد. امروز دشمنی با اسلام در دستگاه استکبار علنی شده است. اگرچه باز هم به زبان انکار میکنند، اما واضح و آشکار است که با اسلام دشمنند، با اسلام مخالفند. این، وظیفه‌ی ما را خیلی سنگین میکند. امیدواریم خداوند متعال به همه‌ی شما، به همه‌ی حجاج محترم و به همه‌ی حجاج کشورهای اسلامی توفیق بدهد که ان‌شاءالله هر سالی یک گام بیشتر به سمت یک حج متعالی و کامل بردارید. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته ۱) حج: ۲۸

بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم

بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۱ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و

نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سیّما بقیّهٔاللَّه فی الأرضین تبریک عرض میکنم میلاد مسعود حضرت ثامن‌الائمه (علیه الاف التّحیّهٔ و الثّناء) و همچنین دهه‌ی کرامت و میلاد حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام اللَّه علیهما) را. از خداوند متعال خیلی سپاسگزارم که توفیق عنایت کرد بار دیگر در جمع شما مردم عزیز قم در این شهر پرخاطره و باعظمت ملاقات و دیداری داشته باشم. شهر قم شهر علم است، شهر جهاد است، شهر بصیرت است. بصیرت مردم قم یکی از آن نکات بسیار مهمی است که در طول این سی و چند سال همواره خود را نشان داده است. جالب است که پیدایش شهر قم هم ناشی بود از یک حرکت جهادی و توأم با بصیرت. یعنی خاندان اشعریون که آمدند این منطقه را محل سکونت خودشان قرار دادند، در واقع اینجا را پایگاهی کردند برای نشر معارف اهل‌بیت (علیهم‌السّلام)؛ یک مجاهدت فرهنگی را در اینجا شروع کردند. اشعریون قبل از آنکه به قم بیایند، جهاد در میدان نبرد هم انجام داده بودند؛ جهاد نظامی هم کرده بودند؛ بزرگِ اشعریون در رکاب جناب زیدبن‌علی (علیهماالسّلام) مبارزه کرده بود؛ لذا بود که حجاج‌بن‌یوسف بر اینها خشم گرفت و اینها مجبور شدند بیایند و این منطقه را با تلاش خود، با بصیرت خود، با دانش خود، منطقه‌ی علم قرار بدهند. همین هم موجب شد که حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام اللَّه علیها) وقتی به این ناحیه رسیدند، اظهار تمایل کردند که به قم بیایند؛ به خاطرِ بودن همین بزرگان اشعریون. آنها رفتند از حضرت استقبال کردند، حضرت را به این شهر آوردند و این بارگاه نورانی از آن روز و از بعد از وفات این بزرگوار در این شهر نورافشانی میکند. مردم قم که پدید آورنده‌ی این حرکت عظیم فرهنگی بودند، از آن روز پایگاه معارف اهل‌بیت را در این شهر تشکیل دادند و صدها عالم، محدث، مفسر و مبیّن احکام اسلامی و قرآنی را به شرق و غرب دنیای اسلام فرستادند. از قم، علم به اقصای خراسان و اقصای عراق و شامات رفت. این، بصیرت آن روزِ مردم قم است؛ که پیدایش قم بر اساس جهاد و بصیرت شد. در دوران معاصر ما هم عیناً همین مسئله اتفاق افتاد؛ یعنی قم پایگاه برترین معارف اسلامی و الهی شد و به برکت مجاهدت و بصیرت و حضور علمای بزرگ، سرچشمه‌ای در این نقطه جوشید که شرق و غرب دنیای اسلام از آن بهره‌مند شده‌اند. من دو مقطع مهم را یادآوری میکنم، که در این دو مقطع مهم قمی‌ها حقیقتاً نقش ایفاء کردند؛ نقشهای مؤثر و ماندگاری را مردم قم در این دو مقطع به وجود آوردند: یکی مقطع عاشورای سال ۴۲ و پانزده خرداد که دو روز بعد از عاشورا بود. روز عاشورا در همین مدرسه‌ی فیضیه مردم قم جمع شدند، فریاد و غریو امام را شنیدند، جانهاشان را لبریز کردند و دو روز بعد که خبر دستگیری امام بزرگوار را شنیدند، در صحن مطهر اجتماع کردند. این حرکت عظیم آنها موجب شد که نهضت روحانیت به رهبری امام بزرگوارمان در حصار حوزه محبوس و محصور نماند؛ بیاید وارد جامعه شود. پیشرو این کار، قمی‌ها بودند و این کار بزرگ را انجام دادند. مقطع دیگر، مقطع سال ۵۶ است که عمق توطئه‌ی دشمن را در اهانت به امام بزرگوار درک کردند؛ فهمیدند مسئله چیست؛ صرفاً این نیست که خواسته‌اند به امام بزرگوار اهانتی بکنند. در شهر قم، اولین تظاهرات مردمیِ گسترده علیه آن حرکت خائنانه به وجود آمد. خون جوانان قمی در این خیابانها، در همین خیابان ارم، در خیابان چهارمردان بر روی زمین ریخته شد؛ جان دادند؛ با خون خودشان صدق سخن خودشان را اثبات کردند. در طول این سی سالِ بعد از پیروزی انقلاب، باز در همه‌ی مقاطع، این مردم مردمی هستند که با اخلاص، با صدق و صفا و با بصیرتِ مثال زدنی وارد میدان شدند. دشمن برای قم برنامه داشت، طرح داشت؛ اگر مردم قم بیدار نبودند، بابصیرت نبودند، طرحهای دشمنان درباره‌ی قم، طرحهای خطرناکی بود. بیداری مردم و حضور حوزه‌ی علمیه در این شهر موجب شده است که این شهر پایگاه بصیرت باشد. مراجع بزرگی از زمان مرحوم آیهٔ‌اللَّه حائری - مؤسس حوزه‌ی علمیه - در این شهر حضور داشتند؛ مرحوم آیهٔ‌اللَّه بروجردی تا مراجع اخیر؛ مرحوم آیهٔ‌اللَّه گلپایگانی، مرحوم آیهٔ‌اللَّه اراکی، مرحوم آیهٔ‌اللَّه مرعشی، مرحوم آیهٔ‌اللَّه بهجت. امروز هم بحمداللَّه مراجع بزرگی در این شهر حضور دارند، فضلای برجسته‌ای هستند؛ حوزه‌ی علمیه مایه‌ی برکت است و این شهر صادق و دارای بصیرت و مجاهد فی سبیل اللَّه نشان داده است که قدر حوزه را میداند، قدر روحانیت را میداند، در هنگام لازم حضور خود را نشان میدهد. و این همان شهری است که به خاطر

برخاستن آن مرد بزرگ دوران، حضرت امام خمینی، پایگاه و امید انقلاب است. وقت صحبت کردن ما در این جمع عظیم، وقت محدودی است. متأسفانه ما در راه، به خاطر محبت مردم، در خیابانها زیاد معطل شدیم؛ لذا وقت گذشت. من فقط چند جمله‌ی کوتاه عرض میکنم. اولاً قم خاستگاه انقلاب است. مذهبی‌ترین شهر کشور، پایگاه و خاستگاه بزرگترین انقلاب دوران معاصر شد. این معنایش چیست؟ این معنایش این است که همه‌ی دنیا بدانند این انقلاب، یک انقلاب دینی و مذهبی است؛ هیچ تفسیر به رأیی، هیچ تفسیر مادی‌ای از این انقلاب نمیشود کرد؛ خاستگاهش قم است؛ رهبرش یک فقیه، یک فیلسوف، یک عالم بزرگ، یک روحانی معنوی است. شناسنامه‌ی انقلاب، اینجور در همه‌ی دنیا شناخته شده است. این یک نکته است. دنباله‌ی این نکته این است که دشمنان این انقلاب وقتی خواسته‌اند در طول این مدت به این انقلاب و این نظام صدمه‌ای وارد کنند، آماج حملات آنها چه بوده است؟ آماج حملات دشمنان، دو نقطه‌ی اساسی است: یکی دین، یکی مردم و وفاداری آنها. میدانند که اگر این انقلاب، یک انقلاب دینی نبود، قدرت مقاومت نداشت؛ چون دین است که پیروان خود را از تسلیم شدن در مقابل ظلم منع میکند، به مقابله‌ی با ظالم تشویق میکند؛ عدالت و آزادی و معنویت و پیشرفت را به زندگی انسانها پیشنهاد میکند. این، خصوصیت دین است. پس آن نظامی که بر مبنای دین باشد، معنی ندارد که تسلیم فشار و زور دشمنان و زورگویان و زیاده‌طلبان بشود. اگر عنصر دین در این انقلاب نبود، ممکن بود مسئولین انقلاب و سرکردگان انقلاب با گرفتن یک امتیازی در مقابل دشمن کوتاه بیایند و راه را برای سلطه‌ی دوباره‌ی دشمن باز کنند؛ اما چون دین ستون فقرات این انقلاب است، چنین چیزی تاکنون پیش نیامده است و بعد از این هم پیش نخواهد آمد. درس بزرگ امام عزیز ما به ما و به همه‌ی ملت همین بود؛ به نیروی خودتان ایمان داشته باشید، در افزایش این نیرو به صورت روزافزون تلاش کنید و به خدای متعال و وعده‌ی الهی اطمینان داشته باشید؛ اگر ایستادگی کردید و با تدبیر حرکت کردید، مطمئن باشید که نصرت الهی با شما همراه است. این، خصوصیت دیندار بودن مردم و دینی بودن این انقلاب و نظام اسلامی است. مردمی بودن، یعنی این انقلاب از سوی مردم وفادارانه مورد حمایت قرار بگیرد؛ نظام اسلامی از سوی مردم مورد تأیید و حمایت و پشتیبانی کامل قرار بگیرد. این هم در طول این مدت تأمین بوده است. اگر حضور مردم نمیبود، اگر فاصله‌ی بین مردم و نظام ایجاد میشد، نظام نمیتوانست در مقابل دشمنان مقاومتی بکند. این حضور مستحکم مردم است که پشتوانه‌ی ایستادگی مسئولان است. این، دو تا نقطه‌ی اصلی است؛ دین و مردم. لذا دشمن هم همینها را آماج حملات خود قرار داده است؛ دین را یک جور، وفاداری و اعتقاد مردم را یک جور. اینکه شما ملاحظه میکنید از سالهای دهه‌ی ۶۰، از دوران حیات بابرکت امام، چه دشمنان بیرونی و چه مزدوران یا نوکران بی‌مزد و منت آنها از داخل، مقدسات دینی را، حقایق دینی را، بیّنات اسلامی را مورد تردید و انکار قرار دادند، این یک چیز تصادفی نبوده است؛ روی این تکیه داشته‌اند. این مسئله از ماجرای سلمان رشدی آغاز شد تا فیلمهای ضد اسلام هالیوودی، تا کاریکاتورها، تا قرآن‌سوزی، تا حوادث گوناگونی که علیه اسلام در این گوشه و آن گوشه اتفاق افتاد، برای اینکه ایمان مردم را به اسلام و مقدسات اسلامی کم کنند. در داخل کشور، از طرق مختلف، پایه‌های ایمان مردم، بخصوص نسل جوان را متزلزل کنند؛ از اشاعه‌ی بی‌بندوباری و اباحیگری، تا ترویج عرفانهای کاذب - جنس بدلی عرفان حقیقی - تا ترویج بهائیت، تا ترویج شبکه‌ی کلیساهای خانگی؛ اینها کارهائی است که امروز با مطالعه و تدبیر و پیش‌بینی دشمنان اسلام دارد انجام میگیرد؛ هدفش هم این است که دین را در جامعه ضعیف کند. در زمینه‌ی تضعیف وفاداری مردم نسبت به نظام هم کارهای زیادی میکنند: شایعه میسازند، برای اینکه مردم را از مسئولین کشور، از رؤسای قوا مأیوس کنند. تخم بدبینی میپراکنند. هر کار شایسته‌ی باارزشی که در سطح کشور انجام بگیرد، این را در وسائل تبلیغات گوناگون مورد تردید قرار میدهند. اگر ضعفهائی هست، چند برابر میکنند و نقاط قوت را نشان نمیدهند، برای اینکه مردم را ناامید کنند، بخصوص نسل جوان را ناامید کنند. افق آینده را در مقابل نسل جوان و مردم تیره و تار نشان میدهند، برای اینکه مردم را از صحنه خارج کنند. لیکن نکته‌ی اساسی این است که دشمنان ملت ایران و دشمنان نظام اسلامی در طول این سی و دو سال، همه‌ی تلاشی را که در این دو مورد انجام داده‌اند،

سرمایه‌گذاری‌های خسارتباری بوده است؛ نتیجه‌ای نگرفتند و شکست قطعی خوردند. آنها خیال میکردند میتوانند مردم را از نظام اسلامی جدا کنند. روزبه‌روز که گذشته است، می‌بینید مردم پایبندی‌شان به مسائل دینی و ارزشهای معنوی بیشتر شده است. کِی در کشور ما این همه جوان در مراسم معنوی شرکت میکردند؛ در مراسم عبادی ماه رمضان، در روز عید فطر؟ این اجتماعات عظیم، این روشن‌بینی مردم در زمینه‌ی مسائل سیاسی سابقه نداشته است. بعد از اهانتی که در روز عاشورای سال ۸۸ به وسیله‌ی یک عده تحریک شده نسبت به امام حسین انجام گرفت، دو روز فاصله نشد که مردم در روز ۹ دی توی خیابانها آمدند و موضع صریح خودشان را علنی ابراز کردند. دستهای دشمن و تبلیغات دشمن نه فقط نتوانسته مردم را از احساسات دینی عقب بنشاند، بلکه روزبه‌روز این احساسات تندتر و این معرفت عمیق‌تر شده است. بدون تردید دشمن در جدا کردن مردم از نظام اسلامی شکست خورده است. سال گذشته در انتخابات، چهل میلیون مردم کشور پای صندوقهای رأی رفتند. در واقع یک رفراندوم چهل میلیونی به نفع نظام جمهوری اسلامی و به نفع انتخابات انجام گرفت؛ همین بود که دشمن را عصبانی کرد. خواستند با فتنه اثر آن را از بین ببرند، اما این را هم نتوانستند انجام دهند. مردم در مقابل فتنه هم ایستادند. فتنه‌ی سال ۸۸ کشور را واکسینه کرد؛ مردم را بر ضد میکروبهای سیاسی و اجتماعی‌ای که میتواند اثر بگذارد، مجهز کرد؛ بصیرت مردم را بیشتر کرد. سالهای گذشته در برخی مطبوعات کشور، بعضی افراد مدعی فهم و دانش، علیه دین، علیه مبانی اسلامی افاداتی مینوشتند؛ اینها هم در مردم اثری نکرد. این را توجه داشته باشید؛ دشمنان دو نکته‌ی اساسی را در باب دین دارند دنبال میکنند؛ چون دیده‌اند که این دو نقطه در زندگی مردم چقدر تأثیرگذار است: یکی مسئله‌ی اسلام منهای روحانیت است؛ چون دیده‌اند که روحانیت در جامعه‌ی ایرانی چه تأثیر شگرفی را به وجود آورد و بر حرکت مردم گذاشت. البته از قبل از انقلاب هم این زمزمه‌ها را میکردند. حضور روحانیون در انقلاب و پیشروی آنها در انقلاب، موقتاً این معنا را از صحنه خارج کرد؛ اما باز شروع کردند. یکی هم اسلام منهای سیاست است، جدائی دین از سیاست است. اینها از جمله‌ی چیزهائی است که امروز دارند با اصرار فراوان در مطبوعات، در نوشته‌جات، در وسائل اینترنتی ترویج میکنند. مسئله برای آنها اهمیت دارد. این را توجه داشته باشیم؛ هر آنچه را که دشمن بر روی آن تکیه میکند و نقشه‌ی راه دشمن و طرح کلی دشمن بر روی آنها متمرکز است، او میتواند برای ما هم یک طرح کلی و نقشه‌ی راهی را در اختیار بگذارد. همان چیزی را که آنها آماج حمله قرار میدهند، ما باید توجه داشته باشیم و بدانیم که آنها را بایستی حفظ کنیم، باید بر روی آنها تکیه کنیم: حضور مردمی و معارف دینی و اسلامی. از سال ۵۸ و ۵۹ تحریم را علیه کشور ما شروع کردند؛ لیکن این تشدید تحریمها در واقع برای این است که روی مردم فشار بیاید و مردم از نظام اسلامی جدا شوند. خوشبختانه هم مسئولین گفتند، هم مردم اعلان کردند، هم عملاً نشان داده شد که این تحریمها به توفیق الهی اثر قابل توجهی بر زندگی مردم نخواهد گذاشت و مردم که آن زحمات و مشکلات دهه‌ی ۶۰ و اوائل انقلاب را تحمل کردند، امروز با پیشرفتهای عظیمی که پیدا شده است، اطمینانشان بیشتر و امیدشان به آینده روشن‌تر است و در مقابل دشمن می‌ایستند و توطئه‌ی دشمن را خنثی میکنند. برای اینکه به نماز اول وقتِ مؤمنین ضربه‌ای نخورد، من به طور مختصر چند اصل را برای رفتار خودمان - با توجه به نقشه‌ی دشمن - مطرح میکنم. یک مسئله، مسئله‌ی وحدت کلمه‌ی ملی است. مخاطب این، هم خواصند، هم عامه‌ی مردم. مسئله‌ی وحدت را باید جدی گرفت. من درباره‌ی وحدت کلمه‌ی مردم خیلی صحبت کردم، یک خصوصیات و شاخصهائی هم گفتم. صرف اینکه کسی بگوید ما طرفدار وحدتیم، کافی نیست؛ شاخصهائی دارد، علامتهائی دارد. مسئله‌ی دیگر، همبستگی روزافزون مردم و خواص با سه قوه است. همبستگی با قوای سه گانه‌ی کشور باید روزبه‌روز بیشتر شود، باید کمک بشوند؛ بخصوص قوه‌ی مجریه که بارهای زیادی را بر دوش دارد. این شایعه درست کردن و زحمات را ندیده گرفتن، به هیچ وجه صلاح کار کشور و آینده‌ی کشور نیست. نکته‌ی سوم، تقویت ایمان دینی، تأمین نیازهای فکری و استفهامهای نسل جوان است؛ که این عمدتاً متوجه به روحانیت و حوزه‌های علمیه است. دائماً شبهه القاء میکنند؛ باید به طور دائم و به‌روز پاسخ شبهه‌ها را داد. نکته‌ی چهارم، معرفی درست و شایسته‌ی روحانیت است؛ که این فقط وظیفه‌ی خود

روحـانیون نیست. روشـنفکران و آگاهـان میتواننـد نقش روحـانیت را در کشور نشـان بدهنـد و نشـان بدهنـد که در مقاطع حساس، روحانیت، بخصوص مراجع معظم و بزرگان حوزه‌های علمیه، از چه مشکلاتی و چه گذرگاه‌های سختی توانسته‌اند جامعه را عبور بدهنـد. مسئله‌ی دیگر، تلاش جوانان برای بصیرت‌افزائی است. خود جوانها باید در این زمینه تلاش کنند. دشـمن را باید شـناخت، روشـهای دشمن را باید شناخت؛ این کاری است که بر عهده‌ی خود جوانهاست. نکته‌ی بعدی که برای فهرست کارهای لازم امروز مـا بـایستی مورد توجه قرار بگیرد، مسئله‌ی پیشرفت علم و حرکت در جهت نقشه‌ی جـامع علمی کشور است؛ همین کاری که پنج شش سال است بحمداللّه حرکت بهتری پیدا کرده است، پیشرفتهای خوبی انجام گرفته است. بایستی بیشتر تلاش کرد. ان‌شاءاللّه این حرکت، شـتابنده‌تر شود. لازم است حرکت شـتابنده‌ی دیگری در داخـل حوزه‌هـای علمیه انجـام بگیرد؛ که در این باره ان‌شاءاللّه با دوستان و برادران و خواهران عضو حوزه‌ی علمیه صحبت خواهیم کرد. کـار مهم دیگر - که مخاطب و مسئول آن، دولت است - اهتمام به رفع عوامل نارضائی و مشکل‌ساز برای مردم است: مسـئله‌ی معیشت، مسـئله‌ی اشـتغال، مسئله‌ی سامانه‌های اداری، مسئله‌ی منصوبان دسـتگاه‌ها - بخصوص در سطوح بالا - مسئله‌ی شهرداری‌ها، مسئله‌ی نیروی انتظامی، که مباشراً و مستقیماً با مردم روبه‌رو هسـتند و میتواننـد بسیاری از مشـکلات مردم را برطرف کننـد یا خـدای نکرده نارضائی‌هائی به وجود بیایـد. بنابراین دسـتگاه‌ها در مسائـل گونـاگون، اهتمـام و هماهنگی داشـته باشـند؛ هماهنگی و هم‌افزائی داشـته باشـند؛ اختلاف وجود نداشـته باشـد؛ که این هم مربوط به دستگاه‌های دولتی است. چنـد جمله راجع به شـهر قم عرض بکنم. قم خاسـتگاه انقلاب است؛ محل ولادت این حادثه‌ی عظیم و پدیـده‌ی بزرگ تـاریخی کشور مـا و همه‌ی جهـان است. نگاه بین‌المللی به قم، یک نگاه ویژه است؛ علاوه بر اینکه رفت و آمد به اینجا از کشورهای گوناگون وجود دارد. آن کسانی هم که به دلائلی، به ملاحظاتی رفت و آمد نمیکنند، نسبت به این شهر حساسیت دارند، یک نگاه ویژه‌ای دارند، حوادث این شـهر را دنبال میکنند. همین اجتماع عظیم امروز شما مورد توجه قرار میگیرد. ممکن است در تبلیغـات هم نیاورنـد، نگوینـد؛ امـا آن کسانی که سیاست‌ساز هسـتند و سیاست را آنها در واقع تولیـد میکننـد، آنها می‌بینند، محاسبه میکنند و نگاه بین‌المللی دارند. بزرگترین حوزه‌ی علمیه‌ی علوم اسلامی در دنیای اسـلام، در این شـهر است. هیچ حوزه‌ای از حوزه‌هـای علمیه به عظمت حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیست. اینجـا قطب زیـارتی و معنوی است؛ اینجـا حرم حضـرت معصومه، این بارگاه باشکوه قرار دارد؛ مسجد جمکران در اینجا بنا شده است؛ حرم امامزاده‌های گوناگون در این شهر واقع شده است؛ که هر یک از این امامزاده‌هائی که در خیابانهای قم مـدفون هسـتند، اگر در هر شـهری بودنـد، مرکز و محور آن شـهر قرار میگرفتنـد. اینها همه ظرفیتهـای ملی و بین‌المللی و کارکردهـای این شـهر مقـدس است. قم چـون از دوران طـاغوت مغضوب دسـتگاه حکومت بود، متأسـفانه عقب‌افتادگی‌های متراکمی دارد. این عقب‌افتادگی‌ها را بایـد مسـئولین محترم با جـدیت و بسـرعت برطرف کننـد. البته در طول سالهـای بعـد از انقلاب کارهای زیادی شـده است. از سال ۷۹ به این طرف که شـهر تبـدیل به اسـتان هم شـده بود، اعتبارات بیشتری داده شده است. آنطوری که به من گزارش دادند، از سال ۸۴ به بعد اوج صرف اعتبارات در این شهر بوده. بنابراین کارهای بسـیار خوبی انجام گرفته است؛ اما بایستی همه‌ی این کارها تکمیل بشود، تتمیم بشود و این شـهر، هم از لحاظ نیازهای مردم، هم از لحاظ چهره‌ی شـهری، آنچنان که شایسـته‌ی مردم قم است، پیشـرفت کنـد. این عقب‌افتادگی‌های انباشـته اگر بخواهد برطرف شود، کار سـخت لازم است. از مهمترین نیازهای این شـهر، مسـئله‌ی آب است؛ که از چنـد سال پیش این مسـئله به صورت جـدی تعقیب شـده اسـت، دنبـال شـده است. کارهـای بسـیار خـوبی انجـام گرفتـه اسـت. بخش مهمی از کـار انجـام گرفته، که لازم است مـا از دست‌انـدرکاران این کار تقدیر کنیم؛ اما از مسـئولین محترم این کار میخواهیم که آبی را که از راه دور و از سرچشـمه‌های دز برای قم می‌آیـد، هرچه زودتر به قم برساننـد. این نیـاز اساسـی و بزرگ مردم قم بایـد انجام بگیرد. مسـئله‌ی کشاورزی قم هم مهم است. شنیدم قرار است از تهران به منطقه‌ی مسیله آب آورده شود و کشاورزی قم که یک روزی در این مناطق خیلی برجسته بود، باز هم ان‌شاءاللّه رونق پیـدا کنـد. صـنایع دستی قم، بخصوص فرش نامـدار قم باید مورد حمایت و تأیید قرار بگیرد، که ان‌شاءاللّه ما در این

سفر تأکیدهای لازم را به مسئولین میکنیم. آنچه را که من تأکید میکنم، معماری و شهرسازی قم است. امروز کارهای بزرگی در قم دارد انجام میگیرد، ساخت و سازهائی انجام میگیرد؛ حتماً در این معماری‌ها بایـد ملاحظه کنند که معماریِ اسلامی باشد؛ نمادهای انقلاب در این شـهر، در معماری‌ها مشاهده شود؛ چون اینجا شـهر اسلام و شهر انقلاب است. نکته‌ی آخر هم این است که مسئولین محترم در این شـهر اگر برای یک چیزی با همـدیگر اختلاف دارنـد، نباید بگذارند این اختلاف با زندگی مردم تماسـی پیدا کند و مردم را دچار مشـکل کنـد. دسـتگاه‌های مختلفی با هم اختلافاتی دارند که ممکن است به زندگی مردم تماس پیدا کند؛ اینها را من اینجا یادداشت کرده‌ام، که دیگر ذکر نمیکنم؛ لیکن توصـیه‌ی کلی من این است که همه دست به دست هم بدهند؛ مسـئولین دولتی با همکاری و هم‌افزائی به مردم خدمت کنند؛ مردم هم با پشتیبانی از آنها و با این حضور عظیمی که خوشـبختانه همیشه از خودشان نشان داده‌اند، بتوانند کاری را که در این برهه‌ی از زمان در این کشور انجام گرفته است، به سرانجام برسانند و فوائد آن را به دنیای اسـلام نشان دهنـد. پروردگارا! به محمـد و آل محمد برکات خود را بر این مردم عزیز و بر همه‌ی ملت ایران نازل بفرما. پروردگارا! ما را نسـبت به مجاهـدتها و تلاشـهای کسانی که این حرکت عظیم را تا اینجا رساندند، قدردان قرار بده. پروردگارا! به حق محمد و آل محمـد ما را سـربازان حقیقی اسـلام قرار بده. مسـئولین و خدمتگزاران عزیز کشور را توفیق و تأیید عنایت بفرما. به توفیق خود و عون و کمک خود، کمک به مردم و خـدمت به مردم را در برنامه‌های آنها آسان بفرما. قلب مقـدس ولی عصـر (ارواحنا فداه) را از ما راضی بفرما. ما را از یاران آن بزرگوار در حضور و غیبتش قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و جانبازان قم

بیانات در دیدار خانواده‌های شـهدا و جانبازان قم ۱۲ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللهالرّحمن‌الرّحیم السّـلام علیک یا بنت رسول‌الله یا فاطمهٔ المعصومهٔ صلوات الله علیک و علی ابائک الطّیّبین الطّاهرین المطهّرین با کسب اجازه از روح مطهر حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) که این محفل معنوی و ملکوتی در زیر سایه‌ی آن بزرگوار تشکیل شـده است. قم در بسیاری از مسائل سـرآمد است. در باب مسـئله‌ی شـهادت و شهیدان و خانواده‌های شهیدان هم، قم یک شهر سرآمد محسوب میشود. نزدیک به شش هزار شهید تقدیم اسـلام و انقلاب کرده است؛ که در بعضـی از سالهای دفاع مقدس، در یک سال بیش از هزار شهید در عرصه‌ی جهاد فی‌سبیل‌الله به خاک و خون غلتیدنـد و این شـهر باعظمت پیکرهای آنها را تشییع کرد و خم به ابرو نیاورد. حـدود یازده هزار جانباز دارد؛ که این جانبازهای عزیز در حقیقت شـهیدان زنـده در میان ما هسـتند؛ شـهیدان نامداری که نه فقط برای قم، بلکه برای سراسـر کشور مایه‌ی افتخارند، سـتاره‌اند. اینها امتیازات بزرگی است. عزیزان من! مسئله‌ی شهادت بسیار مسئله‌ی عمیقی است؛ مسئله‌ی مهمی است. مردم ما با ایمانشان، با احساسات دینی‌شان، با شـجاعتشان، این مسـئله را در عمل بین خودشان حل کردنـد؛ شـهید دادنـد و پدر مادرهائی بودند که بر شـهیدانشان حتّی گریه هم نکردند؛ خانواده‌هائی بودند که در مراسم ختم شـهیدانشان لباس شادی پوشـیدند؛ بنابراین از لحاظ عملی در ذهن مردم حل شـد؛ لیکن ما خیلی میـدان داریم برای اینکه درباره‌ی شـهادت فکر کنیم. اگر در یک جمله بخواهیم مسـئله‌ی شـهادت و اهمیت آن را بیـان کنیم، بایـد بگوئیم اعتقـاد به شـهادت، بـاور به عظمت شـهیدان برای یک ملت، عمق معنوی شخصـیت و هویت آن ملت است. چطور میشود که یک ملت در چشم مردم دنیا با عظمت شناخته شود؟ چطور میشود که یک ملت به جای اینکه از عوامل گوناگون سیاسی دنیا تأثیر بپذیرد، بر روی همه‌ی حوادث دنیا اثر میگذارد؟ چطور یک ملتی به چنین مقامی دست پیـدا میکنـد؟ چطور میشود که یک ملت بـدون اینکه ابزارهای پیچیـده‌ی نظامی داشـته باشـد و بـدون اینکه امکانات تبلیغاتی وسـیعی داشـته باشد، آنچنان در دنیا و در میان ملتها اثر میگذارد که ملتها مجذوب او میشوند؟ شـما نگاه کنید به همین استقبالی که مردم لبنان از رئیس جمهور ملت ایران انجام دادنـد. اینها چیز کوچکی نیست؛ اینها درخور مطالعه است، درخور تحلیل است. چطور میشود که رئیس جمهور یک ملتی در یک کشور دیگر، در میان یک ملت دیگر که با او هیـچ نسـبت خویشاونـدی ندارنـد، اینجور

مورد توجه قرار میگیرد؟ عظمت این ملت از کجا به دست آمد؟ پاسخ به همه‌ی این سؤالات، توجه به اهمیت مسئله‌ی شهادت است. وقتی یک ملتی آحادش، جوانهایش، پدر مادرهایش، ایثار در راه خدا، فداکردن خود در راه هدف الهی را به عنوان یک ایمان پذیرفتند، این ملت یک عمق عظیم قدرت پیدا میکند؛ به طور طبیعی این ملت میشود مقتدر، میشود قوی، میشود یک ملت سرآمد؛ بدون اینکه سلاح داشته باشد، بدون اینکه ثروت فوق‌العاده‌ی نقدی در اختیارش باشد. ببینید، صد نفر انسان در مقابل صد نفر انسان دیگر از لحاظ عدد یکسانند. صد نفر در مقابل صد نفر، هزار نفر در مقابل هزار نفر، ده میلیون در مقابل ده میلیون؛ خوب، اینها برابرند. ممکن است یکی از اینها از لحاظ قوّت بدنی و توانائی‌های جسمی و مادی قوی‌تر هم باشد، اما وقتی آن گروه دیگر که حتّی از لحاظ جسمانی و مادی آنچنان قوّتی هم ندارد، به ایمان به خدا مجهز شد، باور کرد که اگر در راه خدا فداکاری کند، چیزی از دست نمیدهد، بلکه چیزی به دست می‌آورد، این صد نفر آنچنان قوّتی پیدا میکنند که صد نفر نقطه‌ی مقابل آنها با هیچ امکان مادی نمیتوانند این قدرت را پیدا کنند. در جنگ بدر، دشمنان پیغمبر عده‌شان چند برابر مسلمانها، سلاح و تجهیزاتشان چندین برابر مسلمانها، پول و امکاناتشان چندین برابر مسلمانها بود، اما مسلمانها پیروز شدند؛ چرا؟ مگر پیروزی به زور بازو نیست؟ به شمشیر نیست؟ به پول نیست؟ به اقتدار ظاهری نیست؟ نه، پیروزی به اینها نیست. پیروزی وابسته‌ی به یک اقتداری است که آن اقتدار از پول و از امکان مادی و از سلاح اتمی حاصل نمیشود؛ از اعتقاد به شهادت، ایمان به ایثار، باور به اینکه انسان وقتی ایثار میکند، دارد با خدا معامله میکند، ناشی میشود. با این حساب اگر محاسبه کنیم - که حساب درستی است - ملت ایران از همه‌ی ملتهای دیگر قوی‌تر است، باعظمت‌تر است. این عظمت را کی به ملت ایران داد؟ در صف اول، همین شهیدان عزیز ما، همین زین‌الدین‌ها، همین صادقی‌ها، همین وکیلی‌ها، همین حیدریان‌ها هستند؛ اینها کسانی بودند که این باور را نه در زبان، بلکه در عمل نشان دادند. آن روزی که شهید حیدریان از شهر قم با یک عده‌ی معدودی بلند شد رفت کردستان و در مقابل دشمن جنگیدند، آن روز ملت ایران در غربت کامل بود؛ در مقابل ما همه‌ی اردوگاه غرب ایستاده بود؛ همه‌ی امکانات جهانی علیه ما مجهز شده بود. چند تا جوان از قم، چند تا جوان از فلان شهر دیگر، از سراسر روستاها، از سراسر شهرها، اعتقاد به معامله‌ی با خدا را در عمل نشان دادند؛ «انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأنّ لهم الجنّة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقّا فی التّوریة و الانجیل و القران».(۱) وعده‌ی الهی وعده‌ی درستی است. صف اول، شهیدان ما قرار دارند؛ صف اول، ایثارگران ما قرار دارند - همین جانبازها - اینها پیشوایان ما شدند؛ اینها طلایه‌داران این جبهه‌ی حق شدند؛ رفتند باور به شهادت را، باور به معامله‌ی با خدا را در میدان عمل نشان دادند. صف دوم متعلق به خانواده‌هاست؛ به شما پدرها، مادرها، فرزندان شهیدان، همسران شهیدان؛ شما که صبر کردید، شما که این حادثه‌ی بظاهر تلخ را تحمل کردید. از دست دادن عزیزان تلخ است، سنگین است. پدر و مادر زحمت میکشند، این دسته‌ی گل را، این نهال عزیز بابرکت را با خون دل آبیاری میکنند، بزرگ میکنند، بعد جسد او را از جبهه می‌آورند؛ چیز سنگینی است، چیز آسانی نیست. پدرها، مادرها، همسرها، فرزندها این حادثه‌ی بظاهر تلخ را با آغوش باز قبول کردند؛ نشان دادند که معامله‌ی با خدا را باور دارند. من مادران شهدائی را زیارت کردم که بجد و با صدق واقعی میگفتند اگر ما ده تا فرزند هم داشتیم، حاضر بودیم در راه خدا بدهیم؛ دروغ نمیگفتند. من مادران و پدرانی را ملاقات کردم که احساس عزت و افتخار میکردند، به خاطر اینکه فرزندانشان در راه خدا شهید شدند. البته حق هم با آنهاست، عزت و افتخار است؛ همان طوری که عمه‌ی ما زینب کبری (سلام الله علیها) فرمود: «ما رأیت الّا جمیلا»؛(۲) جز زیبائی ندیدم. حادثه‌ی کربلا چیز کوچکی است؟ این چشم خدابین، از این حادثه، از این خونهای ریخته شده، از این مصیبت سنگین، یک حقیقت زیبا مشاهده میکند؛ «ما رأیت الّا جمیلا». من خانواده‌های بسیاری را دیدم که همین احساس زینب کبری در آنها هم بود؛ آنها هم میگفتند: «ما رأینا الّا جمیلا». اینهاست که به یک ملت اقتدار میدهد؛ اینهاست که اعتماد به نفس را در یک ملت به وجود می‌آورد؛ اینهاست که تهدیدهای قدرتهای مادی دنیا، عربده‌های مستانه‌ی دولتهای متجاوز و مستکبر دنیا دل آنها را نمیلرزاند. امروز ملت ایران از تهدیدها، از

عربده‌های رؤسای جمهور مادی و غرق در شهواتی که بر دنیا حاکمند، نمیترسد؛ بر سر آرمانهای خود محکم ایستاده است؛ همان طور که پدران و مادران محترم و عزیزی که آمدند اینجا صحبت کردند، بیان کردند؛ این حرفها راست است. خانواده‌های شهدا ایستاده‌اند، ملت ایران ایستاده‌اند، به خاطر این اقتدار معنوی و این قوّتی که از ناحیه‌ی ایمان به خدا در آنها وجود دارد. این ایمان را باید تقویت کرد. عرض من این است که هم مسئولین، هم آحاد مردم، هم خانواده‌ها این ایمان را باید قدر بدانند؛ این را در خود روزبه‌روز ریشه‌دارتر کنند؛ این است که قدرت ملت ایران را تأمین میکند؛ این است که میتواند پشتوانه‌ی پیشرفتهای علمی ما، پیشرفتهای فنی ما، پیشرفتهای سیاسی ما، پیشرفتهای اجتماعی ما قرار بگیرد. بدانید در سالهای بعد از رحلت امام (رضوان الله تعالی علیه) کسانی همه‌ی تلاش خودشان را جمع کردند که این احساس را، این ایمان را در ملت ما از بین ببرند. نوشتند، گفتند، تکرار کردند؛ دشمن متمرکز شد برای اینکه این ایمان را از بین ببرد. البته نتوانستند، بعد از این هم هرگز نخواهند توانست. جوانان عزیزِ امروزِ ما بسیار جوانان خوبی هستند. نسل جوانی که برآمده‌ی از این محیط و این احساس و این ایمان است، نسل بابرکتی است. اگر امروز هم ماجرائی مثل ماجرای دهه‌ی ۶۰ میبود، جوانان امروز در حضور در میدانهای نبرد، کمتر از جوانان آن روز نبودند. آن تجربه در مقابل آنها قرار داشت، رفتند؛ امروز هم اگر میبود، میرفتند. جوانها خوبند، جوانها پاکند، جوانها آماده‌اند. من به جوانهای عزیزمان، بخصوص به جوانهای شهیدان توصیه میکنم عزت خود را قدر بدانید؛ انتساب خود به شهیدان عزیز را قدر بدانید؛ این افتخاری است هم برای شما، هم برای همه‌ی ملت ایران. پروردگارا ! به محمد و آل محمد ما را قدردان شهیدان قرار بده؛ ما را قدردان ایثارگران قرار بده. پروردگارا ! این جاده‌ی ایمان به معنویت و صفا و روشنائی‌ای که شهیدان برای ما آفریدند، این را همیشه به روی ما باز نگه دار. قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته ۱) توبه: ۱۱۱ ۲) لهوف، ص ۱۶۰

بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم

بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم ۱۳ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین السّلام علیک ایّتها السّیدة یا فاطمة المعصومة یا بنت موسی‌بن‌جعفر علیک و علی ابائک الطّیّبین الطّاهرین المعصومین افضل الصّلاة و السّلام تقارن این دیدار بسیار باعظمت ما، که حضور برجسته‌ی اساتید، بزرگان، فضلا و آحاد طلاب عزیز حوزه‌ی علمیه‌ی قم به آن عظمت بخشیده است، با میلاد مسعود حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (علیه الاف التّحیّة و الثّناء) و همچنین ولادت خواهر بزرگوار ایشان، حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام اللّه علیها) ما را به یاد حرکت عظیم و مبارک این برادر و خواهر و هجرت پرمعنای این دو بزرگوار می‌اندازد؛ که بدون تردید در تاریخ ملت ایران و تاریخ تشیع، یک حرکت سازنده و تأثیرگذار بوده است. بدون تردید نقش حضرت معصومه (سلام اللّه علیها) در قم شدن قم و عظمت یافتن این شهر عریقِ مذهبیِ تاریخی، یک نقش ما لا کلام فیه است. این بانوی بزرگوار، این دختر جوانِ تربیت‌شده‌ی دامان اهل‌بیت پیغمبر، با حرکت خود در جمع یاران و اصحاب و دوستان ائمه (علیهم‌السّلام) و عبور از شهرهای مختلف و پاشیدن بذر معرفت و ولایت در طول مسیر در میان مردم و بعد رسیدن به این منطقه و فرود آمدن در قم، موجب شده است که این شهر به عنوان پایگاه اصلی معارف اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) در آن دوره‌ی ظلمانی و تاریکِ حکومت جباران بدرخشد و پایگاهی بشود که انوار علم و انوار معارف اهل‌بیت را به سراسر دنیای اسلام از شرق و غرب منتقل کند. امروز هم مرکز معرفتی دنیای اسلام، شهر قم است. امروز هم مثل همان دوران، قم قلب فعال و متحرکی است که میتواند و میباید خون معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی را در سرتاسر پیکر امت اسلامی پمپاژ کند. در آن روز، اولین کتابهای فقه و معارف شیعه و پیروان اهل‌بیت (علیهم‌السّلام) از قم صادر شد. کتابهای اساسی مورد اعتماد و اتکای فقیهان و عالمان

و محدثان در شهر قم به وسیله‌ی حوزه‌ی قم به وجود آمد. کتاب «نوادر الحکمه»ی محمد بن احمد بن یحیی، کتاب «بصائر الدرجات» صفار، کتاب «الشرایع» علی بن بابویه قمی، کتاب «محاسن» برقی، کتب احمد بن محمد بن عیسی و ده‌ها و صدها کتاب دیگر در این پایگاه معرفتی به وجود آمد و تولید شد. شخصیتهائی در اینجا پرورش یافتند که وقتی به اقطار عالم اسلامی سفر میکردند، محفل آنها محفل فیض بود. شیخ صدوق (رضوان اللّه علیه) که جزو نسل سومی‌ها و چهارمی‌های این حرکت عظیم است، وقتی به بغداد رفت - که بغداد مرکز شیعه و مرکز حدیث بود - در پای منبر او علما و فضلا و بزرگانی جمع شدند و از او استفاده کردند. لذا ملاحظه میکنید که شیخ صدوق، شیخ و استاد مفید (رضوان اللّٰه علیهما) است. بنابراین قم شد مرکز. امروز هم قم مرکز است. در اینجا در طول سالهای متمادی، ده‌ها هزار پروانه‌ی عاشق، گرد شمع معارف اهل‌بیت حرکت میکنند، علم می‌آموزند، معرفت می‌آموزند، با مشکلاتِ بسیار دست و پنجه نرم میکنند، هدفهای عالی و معنوی را در نظر میگیرند و بدون توجه به این مشکلات پیش میروند. شاید در دنیا کمتر شهری سراغ داریم، شاید هم سراغ نداریم که این تعداد عظیم، انسانهای دنبال فراگیری دانش دین و معرفت و معنویت و سلوک جمعی، از زن و مرد مشغول تلاش و کار باشند و شب و روز مجاهدت معنوی و علمی و فرهنگی کنند. این حوزه‌ی امروز قم است، با این موقعیت ممتاز جهانی؛ آن هم سابقه‌ی قم است، که اولین حوزه‌ی اساسیِ مهم تشیع در این شهر تشکیل شده است و بزرگانی از قبیل شیخ کلینی و شیخ صدوق و دیگران بهره‌مندان از این چشمه‌ی فیض بوده‌اند، که آثار آنها نگهدارنده‌ی معارف اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در طول قرنهای متمادی بوده است. خوب، حوزه‌های علمیه - بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود، به قدر امروز مورد توجه افکار جهانی و انظار جهانی قرار نداشته‌اند؛ به قدر امروز مؤثر در سیاستهای جهانی و شاید مؤثر در سرنوشت جهانی و بین‌المللی نبودند. حوزه‌ی قم هرگز به قدر امروز دوست و دشمن نداشته است. شما ملتزمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، امروز از همیشه‌ی این تاریخ، دوستان بیشتری دارید؛ دشمنان بیشتر و خطرناک‌تری هم دارید. امروز حوزه‌ی علمیه‌ی قم - که در قله‌ی حوزه‌های علمیه قرار گرفته است - یک چنین موقعیت حساسی را داراست. در اینجا یک مغالطه‌ای هست که باید به آن اشاره کنم. ممکن است بعضی بگویند اگر حوزه‌های علمیه وارد مسائل جهانی، مسائل سیاسی، مسائل چالشی نمیشدند، اینقدر دشمن نمیداشتند و محترم‌تر از امروز بودند. این مغالطه است. هیچ جمعی، هیچ نهادی، هیچ مجموعه‌ی باارزشی به خاطر انزوا و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و خنثی حرکت کردن، هرگز در افکار عمومی احترام‌برانگیز نبوده است، بعد از این هم نخواهد بود. احترام به مجامع و نهادهای بی‌تفاوت و تنزه‌طلب که دامن از مسائل چالشی برمیچینند، یک احترام صوری است؛ یک احترامِ در معنا و در عمق خود بی‌احترامی است؛ مثل احترام به اشیاء است، که احترام حقیقی محسوب نمیشود؛ مثل احترام به تصاویر و تماثیل و صورتهاست؛ احترام محسوب نمیشود. گاهی این احترام، اهانت‌آمیز هم هست؛ همراه با تحقیر باطنیِ آن کسی است که تظاهر به احترام میکند. آن موجودی که زنده است، فعال است، منشأ اثر است، احترام برمی‌انگیزد؛ هم در دل دوستان خود، و هم حتّی در دل دشمنان خود. دشمنی میکنند، اما او را تعظیم میکنند و برای او احترام قائلند. اولاً حاشیه‌نشین شدن حوزه‌ی علمیه‌ی قم و هر حوزه‌ی علمیه‌ی دیگری به حذف شدن می‌انجامد. وارد جریانات اجتماع و سیاست و مسائل چالشی نبودن، بتدریج به حاشیه رفتن و فراموش شدن و منزوی شدن می‌انجامد. لذا روحانیت شیعه با کلیت خود، با قطع نظر از استثناهای فردی و مقطعی، همیشه در متن حوادث حضور داشته است. برای همین است که روحانیت شیعه از یک نفوذ و عمقی در جامعه برخوردار است که هیچ مجموعه‌ی روحانی دیگری در عالم - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - از این عمق و از این نفوذ برخوردار نیست. ثانیاً اگر روحانیت میخواست در حاشیه و در پیاده‌رو حرکت کند و منزوی شود، دین آسیب میدید. روحانیت سرباز دین است، خادم دین است، از خود منهای دین حیثیتی ندارد. اگر روحانیت از مسائل اساسی - که نمونه‌ی برجسته‌ی آن، انقلاب عظیم اسلامی است - کناره میگرفت و در مقابل آن بی‌تفاوت میماند، بدون تردید دین آسیب میدید؛ و روحانیت هدفش حفظ دین است. ثالثاً اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنی‌هاست، این دشمنی‌ها در یک جمع‌بندی نهائی

مایه‌ی خیر است. آن دشمنی‌هاست که غیرتها و انگیزه‌ها را تحریك میکند و فرصتهائی برای موجود زنده می‌آفریند. هر جا به مجموعه‌ی روحانیت یا به دین یک خصومت‌ورزی و کین‌ورزی‌ای انجام گرفت، در مقابل، حرکتی سازنده از سوی بیداران و آگاهان انجام گرفت. یك وقتی در جمعی گفتم که نوشتن یك کتاب به وسیله‌ی یك نویسنده‌ی متعصب ضد شیعه، موجب به وجود آمدن چندین کتاب منبع بزرگ شیعی شد. در همین شهر قم اگر کتاب «اسرار هزار ساله» از سوی یك فرد منحرف که ترکیبی از تفکرات سکولاریستی و گرایشهای وهابیگری داشت، منتشر نمیشد، امام بزرگوار ما نمیرفت درس خود را مدتی تعطیل کند و کتاب «کشف الاسرار» را بنویسد؛ که در این کتاب، اهمیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه، نخستین جوانه‌هایش مشاهده میشود. بازتولید این تفکر مهم فقهی و شیعی در ``` کتاب «کشف الاسرار» امام بزرگوار محسوس است. اگر تحرك گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوائل دهه‌ی ۳۰ نمیبود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید. دشمنی‌ها فرصت‌آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم، آن وقتی که ما زنده باشیم، آن وقتی که ما غافل نباشیم. در همان دوران رضاخانی، آن حرکت خصمانه‌ای که با روحانیت شد، موجب شد مرجع تقلیدی مثل مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان اللّه تعالی علیه) اجازه‌ی صرف وجوهات را در تولید نشریه‌های دینی و مجلات دینی بدهد؛ که این یک چیز بی‌سابقه‌ای بود، در آن روز هم چیز عجیبی بود. بنابراین نشریه‌ی دینی با پول وجوهات و با سهم امام به راه افتاد؛ مجامع دینی با اتکای به سهم امام به وجود آمد. یعنی شخصیتی مثل سید اصفهانی (رضوان اللّه تعالی علیه) برخلاف آنچه که برخی تصور میکردند و میکنند، به فکر مسائل فرهنگی کشور ما و دنیای شیعه و کشور شیعه است و صرف سهم امام را در یك چنین کاری مجاز میشمرد؛ اینها فرصتهاست. دشمنی‌ها یك چنین فرصتهای بزرگی را به وجود می‌آورند. رابعاً با بی‌طرف ماندن روحانیت در مسائل چالشیِ اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بی‌طرف و ساکت بماند؛ «و من نام لم‌ینم عنه».(۱) اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساس مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را متوقف کند؛ بعکس، هر وقت آنها در ما احساس ضعف کردند، جلو آمدند؛ هر وقت احساس انفعال کردند، به فعالیت خودشان افزودند و پیش آمدند. غربی‌ها ظرفیت عظیم فکر شیعه برای مواجهه‌ی با ظلم جهانی و استکبار جهانی را از مدتها پیش فهمیده‌اند؛ از قضایای عراق، از قضایای تنباکو؛ لذا آنها ساکت‌بشو نیستند؛ آنها به تجاوز خود، به پیشروی خود ادامه میدهند. سکوت و بی‌طرفی علما و روحانیون و حوزه‌های علمیه به هیچ وجه نمیتواند دشمنی دشمن را متوقف کند. بنابراین حرکت حوزه‌های علمیه، بی‌طرف نماندن حوزه‌های علمیه در قبال حوادث جهانی، در قبال مسائل چالشیِ ملی و بین‌المللی یك ضرورتی است که نمیشود از آن غافل شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دو عنوان و دو مفهوم غلط و انحرافی به وسیله‌ی کسانی که هم با روحانیت بد بودند، هم با انقلاب دشمن بودند، در ذهنها مطرح شد. البته به این حرفها پاسخ داده شده است؛ هم قولاً، هم عملاً؛ اما «رگ رگ است این آب شیرین و آب شور». باید همیشه متوجه بود، همیشه بیدار بود. این دو مفهوم غلط و در واقع دو تهمت را دشمن به عنوان تاکتیک مطرح کرده است: یکی طرح مسئله‌ی حکومت آخوندی است. میگویند در ایران حکومت آخوندی، حکومت روحانی بر سر کار است. این را نوشتند، گفتند، ترویج کردند، تکرار کردند. دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است؛ تقسیم آخوند به حکومتی و غیر حکومتی. هدفشان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط این بود که اولاً ـ نظام اسلامی را از پشتوانه‌ی عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین محروم کنند؛ ثانیاً روحانیت مسئول را، روحانیت انقلابی را، روحانیت حاضر در صحنه را که در مقابل دشمنی‌ها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان منزوی کنند، بدنام کنند. یعنی آخوند یك نوعش حکومتی است، که این بد است، منفی است، ضد ارزش است؛ یك نوعش غیر حکومتی است، که این مثبت است، این

منزه است. نسبت روحانیت با نظام اسلامی، نسبت روشنی است. نسبت روحانیت و حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی، نسبت حمایت و نصیحت است. این را توضیح خواهم داد. حمایت در کنار نصیحت، دفاع در کنار اصلاح. آن دو مفهوم غلط، حقیقتاً انحرافی و خصمانه است؛ به دلیل اینکه اولاً حکومت آخوندی و نسبت دادن جمهوری اسلامی به این مفهوم، حرف دروغی است. جمهوری اسلامی حکومت ارزشهاست، حکومت اسلام است، حکومت شرع است، حکومت فقه است، نه حکومت افراد روحانی. روحانی بودن کافی نیست برای اینکه کسی سلطه‌ی حکومتی پیدا کند. جمهوری اسلامی با حکومتهای روحانی‌ای که در دنیا میشناسیم، در گذشته هم بوده است، امروز هم در نقطه‌هائی از دنیا هست، ماهیتاً متفاوت است. حکومت جمهوری اسلامی، حکومت ارزشهای دینی است. ممکن است یک روحانی ارزشهائی را حائز باشد که از بسیاری از روحانی‌ها برتر باشد؛ او مقدم است؛ اما روحانی بودن هم موجب نمیشود که از کسی سلب صلاحیت شود. نه به تنهائی روحانی بودن صلاحیت‌آور است، نه روحانی بودن موجب سلب صلاحیت است. حکومت دین است، نه حکومت یک صنف خاص و یک مجموعه‌ی خاص. تقسیم روحانی به حکومتی و غیر حکومتی و ارزش و ضد ارزش قلمداد کردن اینها هم یک غلط فاحش است. رفتن به سمت حکومت و رفتن به سمت هر چیزی غیر از حکومت، اگر برای دنیا شد، بد است؛ اگر برای هوای نفس شد، بد است؛ مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. ما به سمت هر هدفی حرکت کنیم که مقصودمان هوای نفس باشد، مقصودمان منافع شخصی باشد، این ضد ارزش است؛ این همان مصداق دخول در دنیاست که فرمود: «الفقهاء امناء الرّسل ما لم یدخلوا فی الدّنیا»؛(۲) این مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. اگر هدف، دنیاست، مردود است؛ حکومت و غیرحکومت ندارد؛ اما اگر رفتن به سمت حکومت با هدف معنوی است، با هدف الهی است، این از برترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است؛ از برترین مصادیق مجاهدت است؛ این قبول مسئولیتهای سنگین است، یا دفاع از مسئولان صاحب صلاحیت است. اگر روحانیِ حکومتی به آن کسی گفته میشود که برای ادای دین خود، برای ادای مسئولیت شرعی خود، برای خاطر خدا از نظام اسلامی حمایت میکند یا از مسئولینی حمایت میکند، این ارزش است، این ضد ارزش نیست؛ نداشتن این حالت، ضد ارزش است. پس هیچکدام از این دو مفهوم - نه مفهوم حکومت روحانی و حکومت آخوندی، و نه مفهوم آخوند حکومتی، روحانی حکومتی - مفاهیم درستی نیست. طرح اینها پس از انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، یک طرح مغالطه‌آمیز است؛ این مفاهیم متعلق به فرهنگ این انقلاب نیست. اما متقابلاً دو حقیقت و دو مفهوم دیگر وجود دارد که آنها مفاهیم ارزشی و ارزش‌آفرین است. یک مفهوم این است که نظام به لحاظ نظری و علمی محتاج علمای دین و حوزه‌های علمیه و مستظهر به تلاش علمی آنهاست. نظام متکی به حوزه‌های علمیه است؛ متکی به علما، برجستگان و صاحب‌نظران دینی است. یک مفهوم دیگر هم این است که حوزه و روحانیت نسبت به نظام دینی بی‌تفاوت نیست. هیچ روحانی‌ای، هیچ عالم دینی، هیچ خادم اسلامی نمیتواند نسبت به نظامی که بر اساس اسلام پدید آمده است، با انگیزه‌ی اسلام حرکت کرده است و کار میکند، بی‌تفاوت باشد؛ نمیتواند خود را بیگانه به حساب بیاورد. این هم یک حقیقت دیگر است. آن حقیقت اول که گفتیم نظام مستظهر به حوزه‌های علمیه است، به خاطر این است که نظریه‌پردازی سیاسی و نظریه‌پردازی در همه‌ی جریانهای اداره‌ی یک ملت و یک کشور در نظام اسلامی به عهده‌ی علمای دین است. آن کسانی میتوانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه‌پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه‌های غربی، نظریه‌های غیردینی، نظریه‌های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأ نمیتواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته‌ی اذهان مادی است، می‌آید جایگزین میشود؛ همچنان که در آن مواردی که این خلأها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد. اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانشهای ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتواهائی

دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار میگیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هائی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست. علاوه‌ی بر اینها که نظام اسلامی برای اداره‌ی ملت و کشور نیازمند به حوزه‌هاست، یک نکته‌ی دیگر هم وجود دارد و آن این است که امروز شبهه‌هائی مطرح میشود که آماج آن شبهه‌ها نظام است. شبهات دینی، شبهات سیاسی، شبهات اعتقادی و معرفتی در متن جامعه تزریق میشود - بخصوص در میان جوانان - هدفش فقط این است که یکی را از یک فکری منتقل کند به یک فکر دیگری؛ هدفش این است که پشتوانه‌های انسانی نظام را از بین ببرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهنها مخدوش کند؛ دشمنی با نظام است. لذا برطرف کردن این شبهه‌ها، مواجهه‌ی با این شبهه‌ها، پاک کردن این غبارها از ذهنیت جامعه - که به وسیله‌ی علمای دین انجام میگیرد - این هم یک پشتیبانی دیگر، یک پشتوانه‌ی دیگر برای نظام اسلامی است. پس نظام اسلامی از جهات مختلف متکی به علمای دین و نظریه‌پردازان و محققان و دانشمندان حوزه‌های علمیه است. از آن طرف، حوزه‌های علمیه هم نمیتوانند بی‌تفاوت بمانند. حوزه‌ی علمیه، بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم مادر این نظام است؛ به وجود آورنده و مولد این انقلاب و این حرکت عظیم است. یک مادر چگونه میتواند از زاده‌ی خود، از فرزند خود غافل بماند، نسبت به او بی‌تفاوت باشد، در هنگام لازم از او دفاع نکند؟ ممکن نیست. بنابراین نسبت بین حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی، نسبت حمایت متقابل است. نظام از حوزه‌ها حمایت میکند، حوزه‌ها از نظام حمایت میکنند؛ همکاری میکنند، به یکدیگر کمک میکنند. یک مسئله‌ای در اینجا مطرح است، من هم مطرح میکنم؛ بعد هم چند تا مسئله‌ی دیگر از مسائل مهم حوزه را ان‌شاءاللّه مطرح خواهم کرد. این مسئله عبارت است از مسئله‌ی استقلال حوزه‌ها. آیا حمایت نظام اسلامی از حوزه‌های علمیه میتواند به استقلال حوزه‌های علمیه خللی و لطمه‌ای وارد کند یا نه؟ آیا این کار مجاز است یا نه؟ این بحث مهمی است. اولاً حوزه‌های علمیه همیشه در طول تاریخ مستقل بودند؛ نه فقط در دوران حکومتهای معارض با تشیع، بلکه حتّی در دوران حکومتهای شیعی. یعنی آن وقتی که صفویه در رأس کار قرار گرفتند و علمای بزرگی مثل محقق کرکی و پدر شیخ بهائی و بزرگان زیادی به ایران آمدند و در مناصب گوناگون دینی قرار گرفتند، هرگز این علما و شاگردان و تربیت شدگان آنها مقهور سیاست صفویه نشدند و در اختیار آنها قرار نگرفتند. بله، کمک میکردند، همکاری میکردند، از آنها تعریف و تجلیل میکردند؛ اما در قبضه‌ی آنها نبودند، به اختیار آنها نبودند. در بخشی از دوران قاجاریه هم همین جور بود. کاشف‌الغطاء (رضوان اللّه تعالی علیه) آن عالم بزرگ به ایران آمد و کتاب «کشف الغطاء» را نوشت. ایشان در این کتاب - هم در مقدمه، هم در بحث جهاد به مناسبت جنگهای روس و ایران - تجلیل زیادی از فتحعلی‌شاه میکند؛ اما کاشف‌الغطاء آدمی نبود که توی مشت فتحعلی‌شاه و امثال فتحعلی‌شاه قرار بگیرد؛ آنها مستقل بودند. میرزای قمی در منزل خود در قم مورد احترام و تجلیل پادشاه زمان خودش قرار میگیرد؛ اما زیر بار خواسته‌ی او نمیرود. آنها اصرار داشتند آنچه را که میخواهند، میرزا فتوا بدهد؛ اما میرزا قبول نکرد، زیر بار نرفت. میرزای قمی رساله‌ای دارد به نام «رساله‌ی عباسیه» که نظر فقهی خودش را در باب جهاد بیان کرده است. این رساله چند سال قبل از این برای اول‌بار چاپ و منتشر شد. از ایشان جوری سؤال میکنند که مثلاً وکالتی بدهد، نیابتی بدهد که بتوانند از طرف او جهاد کنند - به گمانم این موضوع در «جامع الشتات» هم آمده باشد - اما ایشان زیر بار نمیرود و قبول نمیکند. روحانیت شیعه همیشه اینجور بوده، همیشه مستقل بوده، هرگز در قبضه‌ی قدرتها قرار نگرفته است؛ امروز هم همین جور است، بعد از این هم باید همین جور باشد و به توفیق الهی همین جور خواهد بود. اما در اینجا هم مراقب باشید یک مغالطه‌ی دیگری به وجود نیاید؛ استقلال

حوزه‌ها به معنای عـدم حمایت نظام از حوزه و حوزه از نظام تلقی نشود؛ یک عـده‌ای این را میخواهند. بعضـی‌ها میخواهند به عنوان استقلال و به نام استقلال، رابطه‌ی حوزه را با نظام قطع کنند؛ این نمیشود. وابستگی غیر از حمایت است، غیر از همکاری است. نظام به حوزه مـدیون است؛ باید به حوزه‌ها کمک کند. البته معیشت طلاب به صورت سـنت معمول و بسیار پرمعنا و پررمز و راز باید به وسیله‌ی مردم اداره شود؛ مردم بیاینـد وجوهات شـرعی‌شان را بدهند؛ این اعتقاد من است. انسان هرچه به اعماق این عادت و سـنت دیرین که شایـد از صـد سـال، صـد و پنجاه سال قبل در میان حوزه‌های ما رائـج است، دقت میکنـد، آن را مهمتر، پرمعناتر، پررمز و رازتر مشاهـده میکنـد. راز ارتبـاط مستحکم مردم بـا حوزه‌ها همین است که احساس خویشاونـدی میکننـد. مردم توقع زیادی هم از روحانی ندارنـد، اما خودشان را به پشتیبانی مالی حوزه‌ها و روحانیون متعهـد میداننـد؛ و همین درست است. اما مسائل حوزه‌ها فقط مسئله‌ی معیشت نیست. در حوزه‌هـا هزینه‌هـائی وجود دارد که جز بـا کمـک بیت‌المـال مسلمین و کمـک دولتها امکان نـدارد آن هزینه‌ها تحقق پیدا کند. دولتها موظفند این هزینه‌ها را بدهند، دخالتی هم نباید بکنند. بسیاری از مدارس مهم در شهرهای گوناگون به وسیله‌ی امراء و سلاطین و بزرگان ساخته شده. در مشهد سه مدرسه بغل هم ساخته شده - مدرسه‌ی نواب و باقریه و حاج حسن - هر سه هم در زمـان یکی از سـلاطین صـفویه و به امر او یـا به امر امرای او ساخته شـده بود؛ اشـکالی نـدارد. مـدرسه‌ی باقریه، محل تـدریس محقق سبزواری - ملا محمـدباقر سبزواری، صاحب «ذخیره» و «کفایه» - به وسـیله‌ی آنها ساخته شـده؛ این اشـکالی نـدارد. بایـد هزینـه کننـد، دخـالت هـم نبایـد بکننـد. حـوزه پشتیبانی‌هـای گونـاگون را از سـوی نظـام میپـذیرد، بـا عزت و بـا منـاعت. این پشتیبانی‌هائی که امروز نظام از حوزه‌های علمیه میکنـد و بایـد هم بکنـد و باید هم بیشتر بشود، اینها وظائفی است که دارد. فقط هم پشتیبـانی مـادی نیست. امروز بحمـداللّه مهمترین و عمومی‌ترین تریبونهای ملی در اختیار فضـلای حوزه‌های علمیه، در اختیار مراجع معظم است؛ اینها حمایت است، اینها حمایتهای نظام است. نظام اسـلامی بایـد این حمایتها را بکنـد، به دلیل همان پیونـدی که گفته شـد. پس این مسـئله‌ی دخـالت و اسـتقلال را نبـایستی با آن حقایقی که در این باب وجود دارد، مخلوط کرد. حقیقت این است که این دو جریان عظیم - یعنی جریان نظام اسـلامی و در دل آن، جریان حوزه‌های علمیه - دو جریانی هستند که به هم مرتبطند، به هم متصـلند، سـرنوشت آنها یکی است؛ این را همه بدانند. امروز سـرنوشت روحانیت و سـرنوشت اسـلام در این سرزمین، وابسته و گره خورده‌ی به سـرنوشت نظام اسـلامی است. نظام اسـلامی انـدک لطمه‌ای ببیند، یقیناً خسارت آن برای روحانیت و اهل دین و علمای دین از همه‌ی آحـاد مردم بیشتر خواهـد بود. البته نظـام زنـده است، نظـام سـرپاست، نظام قوی است و با اطمینان کامل عرض میکنم نظام بر همه‌ی چالشـهائی که در مقابلش قرار دارد، فائق و پیروز خواهد شد. مسـئله‌ی مهم دیگری که مطرح است و در آن باب باید سخن روشن به میـان بیایـد، مسـئله‌ی تحول در حوزه‌هـاست. چنـد سـال است که مسـئله‌ی تحول در حوزه‌هـای علمیه، بخصوص در حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم مطرح است. این تحول یعنی چه؟ حوزه میخواهد چه کار کند که اسمش تحول باشد؟ اگر تحول را به معنـای تغییر خطوط اصـلی حوزه‌هـا بـدانیم - مثـل تغییر متـد اجتهـاد - قطعاً این یک انحراف است. تحول است، اما تحول به سـمت سقوط. شـیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رائج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و اسـتنباط ما اسـتنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه‌ای هم که وجود دارد، همه‌ی اینها حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتّی اعتبار اصول عملیه‌ای که ما در فقه از آن استفاده میکنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا برائت یا اشتغال، هر کدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمیتوانیم از این اصل استفاده کنیم. بنابراین یا بی‌واسطه یا بواسطه، همه‌ی شیوه‌های اسـتنباط ما در فقه منتهی میشود به قطع و یقین. اجتهاد در شـیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست؛ همینی که قـدمای ما اصـطلاح اجتهاد به رأی، اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر، مثل قیاس، مثل اسـتحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتابها نوشتند؛ «الرّدّ علی اصـحاب الاجتهاد فی احکام». اسـماعیل بن ابوسـهل نوبختی، سـید مرتضی در «ذریعه»، شیخ در «عدهٔالاصول» و دیگران و

دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به اینجور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمی‌پسندد، این حرف فقهی در دنیا خریدار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به یک استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتّی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرتهای مادی به دست بیاید - نه حالاـ عرف دنیای مادی رائج، بلکه عرف قدرتهای مادی و استکباری رعایت شود - فتوا داده شده: تلاش صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوء ظن قدرتهای بزرگ است، ممنوع است! خوب، غلط کردند سوءظن دارند. اگر اجتهاد با همان شیوه‌ی درست و صحیح خود که تکیه‌ی به کتاب و سنت است، و با آن متد معقولِ صحیحِ منطقیِ حساب شده‌ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتائج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاهت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرفهائی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد. امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه‌نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح میشود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهائی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون میدهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمیتواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطیِ سریع در اختیار همه هست. شما میتوانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند. در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل میدهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه‌ی اینها باید دقیق، علمی، قانع کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه‌ی زندگی بشر؛ به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنی تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است. حالاـ در زمینه‌های دیگر هم من عرض خواهم کرد آن چیزی که تحول هست، آن چیزی که تحول نیست؛ یا به تعبیر بهتر، آن تحولی که صحیح است، آن تحولی که غلط است. عرض من همیشه این بوده و هست - قبلاً هم در جلسات متعدد با فضلای حوزه این را مطرح کرده‌ایم - که تحول و دگرگونی یک امر قهری است؛ پیش می‌آید. امروز در اطراف مجموعه‌های گوناگون صنفی و ملی و غیره در و دروازه و حصار وجود ندارد؛ منتها این تحول و تغییر را یا مدیریت میکنیم، آن را هدایت میکنیم، یا نه، رها میکنیم. اگر رها کردیم، باخته‌ایم. بزرگان حوزه، مراجع تقلید، اندیشمندان، دانشمندان و فضلا باید دامنها را به کمر بزنند، همت کنند، این تحول را برنامه‌ریزی کنند، هدایت کنند، مدیریت کنند. بنابراین معنای اساسی تحول این است: حرکت نوبه‌نوی محتوائی. ممکن است یک معنای غلطی از تحول اراده بشود و فهم بشود، که حتماً باید از آن پرهیز کرد. تحول به معنای رها کردن شیوه‌های سنتیِ بسیار کارآمد حوزه در تعلیم و تعلم و تبدیل این شیوه‌ها به شیوه‌های رائج دانشگاهیِ امروز نیست؛ اینچنین تحول و تغییر و دگرگونی‌ای غلط اندر غلط است؛ این عقبگرد است. امروز شیوه‌های گوناگون سنتیِ قدیمی ما دارد در دنیا

شناخته میشود؛ بعضی یا از روی تقلید یا از روی ابتکار دارند همین شیوه‌ها را رائج میکنند. ما شیوه‌های دانشگاهی خودمان را که برگرفته و نسخه‌نویسی‌شده‌ی از شیوه‌های قدیمی غربی است، بیاوریم در حوزه حاکم کنیم؛ نه، ما این را تحول نمیدانیم. اگر چنین دگرگونی‌ای رخ بدهد، قطعاً ارتجاع و عقبگرد است؛ این را قبول نداریم. ما در حوزه‌ی علمیه شیوه‌های بسیار خوبی رائج داریم، از قدیم معمول بوده؛ شیوه‌ی انتخاب آزادانه‌ی استاد به وسیله‌ی طلبه. طلبه وارد حوزه که میشد و میشود، میگردد استاد مورد قبول و مورد علاقه‌ی خودش را پیدا میکند، به درس او میرود. اساس کار طلبگی، فکر کردن و دقت کردن و مطالعه کردن است، نه حفظ کردن. حفظ‌محوری، همان چیزی است که امروز بلای تعلیم و تربیت جدید ماست و ما مدتهاست که داریم با آن مقابله و مبارزه میکنیم و هنوز هم روبه‌راه نشده است و باید روبه‌راه شود. در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه‌ی فکر کردن است. طلبه درس را که میخواند، اولاً قبلاً پیش‌مطالعه میکند، ذهنش را آماده میکند تا از استاد حرف نو بشنود. بعد از درس، آن درس را با یک زمیلی، رفیقی مباحثه میکند؛ یک بار به او درس میگوید، یک بار او به انسان درس میگوید؛ لذا در ذهن جایگزین میشود. در بعضی از حوزه‌ها مثل نجف، تقریر درس استاد معمول بود - در قم کمتر وجود داشت یا نداشت و خیلی بندرت بود - طلبه‌ی فاضلی بعد از درس استاد می‌نشست، همان درسی را که استاد گفته بود، برای بعضی از طلابی که احتیاج داشتند، دوباره میگفت. ببینید این کار چقدر در عمق بخشیدن به علم و سواد و معلومات محصل و طالب علم تأثیر میگذارد. این سنتها را نباید از دست داد؛ اینها حیف است. احترام به استاد هم یک مسئله است. یکی از سنتهای رائج حوزه‌های علمیه، تواضع شاگرد در مقابل استاد بود؛ احترام به استاد. «آداب المتعلمین» مینوشتند، که متعلم در مقابل معلم چه وظائفی دارد و معلم چه حقوقی بر او دارد؛ همچنان که متقابلاً ـ متعلم بر معلم حقوقی دارد. اینکه استاد بیاید بگوید و برود، نه؛ حرف شاگرد را میشنفتند، گوش میکردند. اینها از قدیم معمول بوده است. در همین زمان ما بعضی از بزرگان بودند، الان هم هستند؛ شاگرد بعد از درس، تا خانه‌ی استاد او را همراهی میکرد؛ بحث میکرد، صحبت میکرد، سؤال میکرد. گعده، گعده‌ی علمی؛ نشست، نشست تحقیقی و سؤال و جواب؛ اینها سنتهای خوب حوزه‌ی ماست. دیگران میخواهند اینها را از ما یاد بگیرند، ما بیائیم اینها را تبدیل کنیم به روشهای دیگران که منسوخ و کهنه است؟! پس این سنتها باید باقی بماند و تقویت شود. تحول به معنای تغییر اینها نیست. یکی از چیزهائی که در تحول مثبت حتماً لازم است، این است که ما خودمان را و تلاش و فعالیت علمی خودمان را با نیازها منطبق کنیم. یک چیزهائی هست که مردم ما به آنها احتیاج دارند، پاسخش را از ما میخواهند؛ ما باید آنها را فراهم کنیم. یک چیزهائی هم هست که مردم احتیاجی به آنها ندارند؛ زیاد کار شده، زیاد تلاش شده؛ خودمان را سرگرم آنها نکنیم. اینها خیلی مسائل اساسی و مهمی است. ما از دانشگاه‌ها میخواهیم که فعالیت خودشان را با نیازهای جامعه تطبیق دهند. با دانشگاه، با اساتید، با دانشجوها که مواجه میشویم، این را مکرر از اینها میخواهیم؛ میگوئیم رشته‌های علمی‌تان را بر نیازهای جامعه منطبق کنید، ببینید چه لازم داریم. این در مورد حوزه‌ها به طریق اولی صادق است. مسئله‌ی بعدی، مسئله‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌هاست؛ که همین تحول - اگر تحولی انجام میگیرد - باید ناظر به این جهت هم باشد. چند تا سرفصل در این خصوص وجود دارد که من اینجا یادداشت کرده‌ام: تکریم اساتید. نظام رفتاری و اخلاقی ما در حوزه‌ها باید در این جهت حرکت کند؛ تکریم استاد، تکریم عناصر فاضل، بخصوص تکریم مراجع تقلید. هر کسی آسان به حد مراجع معظم تقلید نمیرسد؛ صلاحیتهای زیادی لازم است. غالباً مراجع قله‌های علمی حوزه‌های علمیه محسوب میشوند. بنابراین احترام مراجع بایستی محفوظ باشد؛ باید تکریم شوند. مسئله‌ی دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسئله‌ی تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه میکنند و کار میکنند، این را تأیید میکنند. امروز در همه‌ی دنیا اینجور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوانها را بی‌حوصله میکند؛ جوانها را افسرده میکند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوانها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفانهای کاذب رشد پیدا میکند و یک عده‌ای طرفشان میروند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما

در حوزه‌ی علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر - نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاءالدینی (رضوان اللّٰه تعالی علیهم) قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از شفابخش‌ترین چیزهائی است که میتواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی اینها هم کاری نداریم. در اینجا مسئله، مسئله‌ی نظری نیست. بعضی‌ها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری (رضوان اللّٰه تعالی علیه) یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی فکری اینها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع میکند، ایشان به آن کتاب عشق میورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما اینها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و امثال ایشان؛ اینها هم همین جورند. عمده این است که این دل زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفانهای نظری را نداریم. یک مسئله‌ی دیگر در زمینه‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه، مسئله‌ی گرایشها و احساسات انقلابی در حوزه است. عزیزان من! فضای انقلابی در کشور دشمنان عنودی دارد، دشمنان کینه‌ورزی دارد. با حاکمیت فضای انقلابی در کشور مخالفند؛ میخواهند این فضا را بشکنند. شما دیدید در یک دوره‌ای شهادت را زیر سؤال بردند، جهاد را زیر سؤال بردند، شهید را زیر سؤال بردند، نظرات امام را زیر سؤال بردند، پیغمبران را زیر سؤال بردند! مسئله این نیست که فلان زیدی با این مفاهیم مخالف است؛ مسئله این است که این مخالفت از نظر دشمن باید در جامعه مطرح شود؛ فضاسازی شود و فضای انقلابی بشکند. در حوزه‌ی علمیه همه باید به این مسئله توجه کنند. در متن جامعه اینجور است، طبعاً در حوزه‌های علمیه هم اینجور است. میدانند که شُماى روحانی فقط یک فرد نیستید؛ مستمع دارید، علاقه‌مند دارید؛ بنابراین در محیط پیرامون خودتان اثر میگذارید. میخواهند فضای انقلابی را بشکنند، روحانی انقلابی را منزوی کنند. تحقیر بسیج، تحقیر شهید، تحقیر شهادت، زیر سؤال بردن جهاد طولانی این مردم اگر خدای نکرده در گوشه و کنار حوزه به وجود بیاید، فاجعه است. بزرگان حوزه بایستی مواظب و مراقب باشند و مانع بشوند. یک نکته هم خطاب به جوانان پرشور و انقلابی حوزه است، که متن حوزه غالباً همین جوانهای پرشور و طلاب انقلابی هستند. عزیزان من! آینده مال شماهاست، امید آینده‌ی کشور شماها هستید؛ باید خیلی مراقبت کنید. درست است که جوان طلبه‌ی انقلابی اهل عمل است، اهل فعالیت است، اهل تسویف و امروز به فردا انداختن کار نیست، اما باید مراقب باشد؛ نبادا حرکت انقلابی جوری باشد که بتوانند تهمت افراطی‌گری به او بزنند. از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوانهای انقلابی بدانند؛ همان طور که کناره‌گیری و سکوت و بی‌تفاوتی ضربه میزند، زیاده‌روی هم ضربه میزند؛ مراقب باشید زیاده‌روی نشود. اگر آن چیزی که گزارش شده است که به بعضی از مقدسات حوزه، به بعضی از بزرگان حوزه، به بعضی از مراجع یک وقتی مثلاً ـ اهانتی شده باشد، درست باشد، بدانید این قطعاً انحراف است، این خطاست. اقتضای انقلابیگری، اینها نیست. انقلابی باید بصیر باشد، باید بینا باشد، باید پیچیدگی‌های شرائط زمانه را درک کند. مسئله اینجور ساده نیست که یکی را رد کنیم، یکی را اثبات کنیم، یکی را قبول کنیم؛ اینجوری نمیشود. باید دقیق باشید، باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید، باید از طعن و دق دیگران هم روگردان نشوید، اما باید خامی هم نکنید؛ مراقب باشید. مأیوس نشوید، در صحنه بمانید؛ اما دقت کنید و مواظب باشید رفتار بعضی از کسانی که به نظر شما جای اعتراض دارد، شما را عصبانی نکند، شما را از کوره در نبرد. رفتار منطقی و عقلائی یک چیز لازمی است. البته این را هم به همه توصیه کنیم که نیروهای انقلابی را متهم به افراطی‌گری نکنند؛ بعضی هم اینجوری دوست میدارند. عنصر انقلابی، جوان انقلابی، طلبه‌ی انقلابی، فاضل انقلابی، مدرس انقلابی در هر سطحی از سطوح را متهم کنند به افراطی‌گری؛ نه، این هم انحرافی است که به دست دشمن انجام میگیرد؛

واضح است. پس نه از آن طرف، نه از این طرف. خوب، اینها مسائل مربوط به تحول بود. حالا ـ من از شما سؤال بکنم: آیا این تحول پیچیده‌ی گسترده‌دامن و همه‌جانبه و ذواضلاع، بدون یک مدیریت منسجم امکانپذیر است؟ این همان چیزی است که ما چندین سال قبل از این در همین حوزه‌ی علمیه با کسانی که بعضی امروز جزو مراجع معظم هستند و آن روز در جامعه‌ی مدرسین بودند، بعضی از دنیا رفته‌اند - که رحمت و رضوان خدا بر آنها باد - مطرح کردیم و پذیرفتند. مدیریت و تدبیر حوزه به وسیله‌ی یک گروه متمرکزی که مورد تأیید مراجع و بزرگان باشند و در مسائل حوزه صاحب‌نظر باشند، یک چیز لازمی است، اجتناب‌ناپذیر است؛ بدون این نمیشود. این کار پیچیده‌ی مهم همه‌جانبه، بدون یک مدیریت قوی امکانپذیر نیست. دو نکته‌ی دیگر را هم عرض بکنم و عرایضم را تمام کنم. جلسه‌ی ما خیلی طول کشید. عذرخواهی میکنم از شما برادران و خواهران که با وجود اینکه این فضا بسیار وسیع است، اما شما متراکم و سخت نشسته‌اید؛ همچنین برادران یا خواهرانی که در بیرون هستند، در صحن یا در شبستانهای مسجد اعظم نشسته‌اند. یک مسئله، مسئله‌ی درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته‌ی فقه مسئولیاتی دارد، فلسفه هم مسئولیتهای بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه‌ی اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمیدارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیتهای لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که میتواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است. نکته‌ی آخر در مورد پدیده‌ی خواهران طلبه است؛ خیلی پدیده‌ی عظیم و مبارکی است. هزاران عالم، پژوهشگر، فقیه و فیلسوف در حوزه‌های علمیه‌ی خواهران تربیت شوند؛ این چه حرکت عظیمی خواهد بود. ببینید نگاه دنیای مادی نسبت به پدیده‌ی زن و جنس زن چه نگاه بدی است، چه نگاه تحقیرآمیزی است، چه نگاه منحرفانه‌ای است. حضور دانشمندان اسلامی زن در عرصه‌های مختلف - مثل حضور دانشمندان فرزانه و فهمیده‌ی دانشگاهی زن که متدین و متشرع هستند - اثرات بسیار عظیمی را در دنیا میگذارد؛ برای انقلاب آبروست. بانوان باید خوب درس بخوانند. البته هدف نهائی درس‌خواندن بانوان، تنها مجتهد شدن یا فیلسوف شدن نیست - ممکن است عده‌ای علاقه‌اش را داشته باشند، استعدادش را داشته باشند، وقتش را داشته باشند، عده‌ای هم نه - آشنائی با معارف اسلامی و قرآنی است که میتواند برای خود آنها و برای دیگران مورد استفاده قرار بگیرد. پروردگارا ! آنچه گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا ! به این گفته‌ها، به این شنیده‌ها، به این حرکت عظیمی که در حوزه است، خودت از جانب خود برکت عنایت بفرما. پروردگارا ! کار ما را، گفتار ما را، حرکت ما را مشمول توجه و رضای ولیّت قرار بده. قلب مقدس آن حضرت را از ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و شهدای عزیز را که گشاینده‌ی این راه هستند، مشمول رحمت و برکت خود بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۶۲ ۲) کافی، ج ۱، ص ۴۶

بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم

بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم ۱۶ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین السّلام علیک یا سیّدتی و یا مولاتی یا فاطمة المعصومة یا بنت موسی‌بن‌جعفر سلام اللّه و سلام ملائکته و عباده المنتجبین علیک و

علی ابائک المطهّرین جمع بسیجیان عزیز، دلهای گرم، بامعرفت، اراده‌های استوار و عزمهای راسخ در این مرکز مقدس، در حضور روح مطهر بانوی بزرگوار و معصوم - دختر موسی‌بن‌جعفر - خود یک شاخص، یک علامت و یک پرچم برای نشان دادن عظمت و رو به پیشرفت بودن نظام اسلامی است. اگر ما برای زنده بودن، فعال بودن، بااراده بودن، هدف‌دار بودن، رو به جلو بودن این نظام هیچ دلیل دیگری نمیداشتیم جز حضور میلیونها جوانِ پرشورِ مؤمنِ صادقِ بابصیرت در سراسر کشور زیر عنوان بسیج، همین کافی بود برای اینکه نشان بدهد این نظام و این حرکت عظیم ملت ایران در برابر پیچیده‌ترین توطئه‌ها و خطرناک‌ترین حرکتهای دشمن آسیب‌ناپذیر است. البته این شعار نیست؛ یک حرف متکی به استدلال منطقی است. بسیج یکی از آیات قدرت الهی است که خدای متعال به آن بنده‌ی صالح، به آن مرد بزرگ، به آن شخصیت کم‌نظیر یا بی‌نظیر تاریخ اسلام بعد از ائمه (علیهم‌السّلام) عطا کرد. فکر پردازش بسیج عمومی، بسیج مستضعفین که امام بزرگوار آن را مطرح کرد و عمل کرد و با همه‌ی توان پشت سر این فکر ایستاد، این نهال را آبیاری کرد تا تبدیل شد به شجره‌ی طیبه‌ای که «تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها»،(۱) یکی از الطاف الهی نسبت به آن مرد بزرگ و آن بنده‌ی صالح و آن عبد خاشع پروردگار بود. چشم بابصیرت امام این نشانه‌های قدرت و اعانت الهی را میدید. عیب ماها این است که گاهی کمکهای الهی را لمس میکنیم، اما آنها را درست نمی‌بینیم؛ تشخیص نمیدهیم که این چه کمک بزرگی است که خدا دارد به ما میکند؛ اما او میدید. در یک قضیه‌ای که من مکرر این را نقل کردم، ایشان به من فرمود که از اول انقلاب تا امروز - آن روز حدود سال ۱۳۶۵ بود - همه جا دست قدرتی را مشاهده میکنیم که دارد ما را کمک میکند و جلو میبرد. او این دست قدرت را میدید. نگاه امام به ملت ایران با نگاه دیگران فرق داشت. همان روز اگر میخواستیم قضاوت بسیاری از نخبگان علمیِ دینی و غیر دینی و سیاسی و غیره را درباره‌ی ملت ایران مشاهده کنیم، میدیدم قضاوتها قضاوتهای عجیب و غریبی است. بعضی این ملت را باایمان نمیدانستند، بعضی دارای صداقت نمیدانستند، بعضی به نیرو و به وفای آنها شک میکردند - که ما اینها را شنیدیم، از خیلی‌ها شنیدیم - اما امام در سال ۱۳۴۱ در همین شهر قم، آن وقتی که هنوز هیچ خبری از این اجتماعات عظیم نبود، در همین مسجد اعظم گفت اگر ما به مردم فراخوان بدهیم، این صحرای قم را از جمعیت پر میکنند؛ لبیک میگویند. نگاه او به مردم، یک چنین نگاهی بود؛ مردم را شناخت. آن عنصر باارزشِ اکسیرگونه‌ای که مسها را طلا میکند، این را در جان و دل مردم کشف کرد و آن را به کار گرفت. لذا با این موانع بزرگی که در سر راه وجود داشت، انقلاب پیروز شد. هیچ تحلیلگری باور نمیکرد که این اتفاق در اینجا بیفتد. او تکیه‌ی به خدا کرد، توکل به خدا کرد، وارد عمل شد، با دل مردم تماس برقرار کرد و مردم به صحنه آمدند و این حرکت عظیم اتفاق افتاد؛ بعد هم مسئله‌ی بسیج را مطرح کرد. شما میوه‌های شیرین و کامبخش آن درخت طیب و طاهری هستید که امام بزرگوار با دست خود در این زمین غرس کرد. این ثمردهی همچنان ادامه خواهد داشت؛ همچنان که فرمود: «ا لم تر کیف ضرب اللّه مثلا کلمة طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء. تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها».(۲) وقتی سرزمین مستعد و آماده است، بذر پاکیزه است، آن گیاه و روئیدنی تمام‌شدنی نیست؛ یعنی هیچ عاملی نمیتواند به آن صدمه بزند. بسیج، یک چنین درخت طیب و طاهری است. بسیج امتحانهای زیادی هم داده است. در دوران جنگ تحمیلی، نسل جوانانِ قبل از شما کارهای بزرگی در میدان جنگ کردند. ما شکفتن گلهای معطر استعداد را در وجود این جوانها دیدیم. جوان بیست و دو ساله، بیست و سه ساله، مثل یک فرمانده متبحر و کارآزموده عده‌ها را جمع میکرد، راهنمائی میکرد، هدایت میکرد، در جای خود به کار میگرفت و پیروز میشد؛ اینها عادی نیست. در دوران جنگ، بسیج نقش خود را ایفاء کرد. هم ارتش، هم سپاه قبول داشتند و اعتراف میکردند که حضور بسیج در همه‌ی بخشهای مختلف این جبهه‌ی طولانی و پرمشقت، یک حضور تعیین کننده است. جنگ تحمیلی تمام شد؛ سطحی‌نگرها خیال میکردند بسیج هم تمام شد؛ اما بسیج ماند، چون مجاهدت باقی بود، چون میدان مجاهدت ادامه داشت. هر جا مجاهدت هست، در آنجا حضور بسیج هست؛ مجاهدت در میدان علم، مجاهدت در میدان سیاست، مجاهدت در میدان فعالیتهای اجتماعی، مجاهدت در میدان وسیع و عرصه‌ی عظیم بین‌المللی. این مجاهدتها ادامه دارد و همچنان

ادامه خواهد داشت. معنای بسیج، توأم کردن ایمان و عمل است؛ عمل مجاهدانه، نه صرفاً عمل شخصی. از نظر اسلام، ایمان مجرد از عمل، یک حداقل است. ایمان کامل و ایمان حقیقی آن ایمانی است که با جهاد در میدان عمل همراه باشد. «و الّذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّه و الّذین آووا و نصروا اولئك هم المؤمنون حقّا»؛(۳) مؤمن حقیقی آن کسی است که ایمان را با جهاد و هجرت و نصرت همراه میکند. تشخص بسیجی به این است. این فکر غلط و انحرافی که ما ایمان را منهای عمل و منهای جهاد، برای تقرب الی اللّه کافی بدانیم، این آیه و آیات زیادی آن را رد میکنند. بسیج، قائم به همین است که ایمان همراه با عمل، آن هم عمل مجاهدانه باشد. پس جهاد عرصه‌های مختلفی دارد که عرض شد. تا امروز بسیج رشد داشته است. پیشرفت بسیج در ابعاد مختلف، همان پیشرفتی است که مورد انتظار هر کسی است که بسیج را میشناخت؛ هم رشد کمّی داشته است، هم رشد کیفی و معنوی، هم ایستادگی در مقابل مزاحمها و معارضهای مؤثر در دل انسان و تکان‌دهنده‌ی دل انسان؛ یعنی وسوسه‌ها. بسیج در این زمینه‌ها امتحان خود را داده است. آنچه که برای همه‌ی ما، برای همه‌ی بسیجیان عزیز، برای جوانها در هر نقطه‌ای از این عرصه‌ی عظیم که مشغول کار هستند، باید به عنوان شاخص مطرح باشد، عبارت است از این سه عنصر: بصیرت، اخلاص، عمل بهنگام و به اندازه. این سه عنصر را همیشه با یکدیگر توأم کنید و در نظر داشته باشید. این عناصر سه‌گانه باید برای ما شاخص باشد؛ بصیرت، اخلاص، عمل بهنگام و به اندازه. آنچه که راه را مشخص میکند، بصیرت است. این سردار محترم و گرامی(۴) خیلی درست گفتند که بسیجیان در قبال پیچیدگی اوضاع توانسته‌اند در ذهن خود و فکر خود و شخصیت خود پیچیدگی ایجاد کنند و بشناسند؛ قضایای سال ۸۸ این را نشان داد. ممکن بود خیلی‌ها اشتباه کنند و خیلی‌ها هم اشتباه کردند؛ اگرچه اکثر آن کسانی که اشتباه کرده بودند، به فاصله‌ی کمی اشتباه را تصحیح کردند؛ اما حرکت عظیم بسیج، این شاخص بصیرت و این پرچم بصیرت را برای خود حفظ کرد؛ اشتباه نکرد؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) فرموده بود: «لا یعرف الحقّ بالرّجال»؛ با چهره‌ها نمیشود حق را تشخیص داد. یک چهره‌ی موجه محترم است، مورد قبول است، مورد تکریم است؛ اما او نمیتواند شاخص حق باشد. گاهی چهره‌ی موجهی مثل بعضی از صحابه‌ی پیغمبر راه را عوضی میروند، اشتباه میکنند. باید حق را شناخت، باید راه را تشخیص داد تا بفهمیم این شخص حق است یا باطل. هر که از این راه رفت، حق است؛ هر که از راه حق نرفت، مردود است. حق را باید شناخت. جماعت جوانِ مؤمنِ گردآمده‌ی در زیر سقف بسیج و پرچم بسیج، این بصیرت را نشان دادند؛ نشان دادند بابصیرتند. بصیرت، عنصر اول است. در آینده هم باید همین جور باشد. قدرت تحلیل باید پیدا کرد، قدرت تشخیص باید پیدا کرد. امام - کسی که پدر همه‌ی این جریان بود، حق حیات به گردن جامعه و این حرکت عظیم داشت - فرمودند اگر من از اسلام جدا شوم، مردم از من رو برخواهند گرداند. شاخص، اسلام است؛ شاخص، اشخاص نیستند؛ این حرف امام (رضوان اللّه علیه) است. او به ما یاد داد که راه را تشخیص بدهیم، حرکت صحیح را تشخیص بدهیم، نقشه‌ی دشمن را بفهمیم و بخوانیم تا بتوانیم بفهمیم کدام کار در جهت دشمن و در خط دشمن است و کدام کار در ضد اوست. پس بصیرت، عنصر اول است. بصیرت را نباید فراموش کرد. عنصر دوم، اخلاص است. فرمود اگر کسی در میدان جهاد فی‌سبیل‌اللّه دنبال یک خواسته‌ی شخصی برود، دنبال غنیمت برود و کشته شود، شهید فی‌سبیل‌اللّه نیست. شرط شهادت و شرط مجاهد فی‌سبیل‌اللّه بودن این است که حرکت او فی‌سبیل‌اللّه باشد، للّه باشد؛ یعنی اخلاص داشته باشد. انگیزه‌های شخصی، انگیزه‌های گروهی، انگیزه‌های فامیلی، رودربایستی‌های رفاقتی اگر در حرکت ما تأثیر گذاشت، این اخلاص را مشوب میکند، مشکل درست میکند. بی‌اخلاصی، یک جائی خودش را نشان خواهد داد. عنصر سوم، عمل بهنگام و به اندازه است. لحظه‌ها را باید شناخت. اگر چنانچه انسان وقت‌شناس نباشد، نداند کدام کار را در کجا باید انجام داد، ممکن است خطاهای بزرگی از انسان سر بزند. خوب، جوانان بسیجی ما - از پسرها و دخترها - در بخشهای مختلف مشغول تلاش هستند؛ تلاش فکری، تلاش علمی، تلاش سیاسی، تلاش اجتماعی؛ همه‌ی اینها وقتی برای خدا و برای انجام وظیفه باشد، مجاهدت و جهاد فی‌سبیل‌اللّه است. بسیجی آن کسی است که این کارها را انجام میدهد. در همه‌ی اینها باید آن خط روشن و

صحیح را در نظر گرفت؛ یعنی خط انقلاب، خط حفظ نظام، خط احیای دین. اگر بخواهیم این سه عنصر را تأمین کنیم، باید در درون خودمان با خودمان مجاهدت کنیم؛ یعنی جهاد اکبر. جهاد با نفس تلاشی است که امروز همه‌ی ما به آن احتیاج داریم. آنچه که برای فهم درست قضایا لازم است، از جمله این است که ببینیم دشمن چه خطی را دارد دنبال میکند. امروز یکی از خطوط اصلی کار دشمن - که از عناصر مهم جنگ نرم به حساب می‌آید - این است که واقعیات را دگرگون جلوه دهد، حوادث گوناگون را دگرگون جلوه دهد. خود تبلیغاتی که دشمن در این زمینه انجام میدهد، نشانه‌ی ضعف اوست. دشمن هر جا که در میدان واقعیت دچار مشکل میشود و کم می‌آورد، بر حجم تبلیغات می‌افزاید. امروز اگر کسی کارهای دشمن را در عرصه‌ی عظیم شیوه‌های تبلیغاتی ملاحظه کند؛ از وسائل اینترنتی گرفته تا وسائل صوتی و تصویری، تا بلندگوهائی که در جاهای مختلف دارند - در داخل هم دارند - می‌بیند یک قلم عمده این است که حوادث کشور را دگرگون جلوه دهند؛ وضع کشور را مأیوس‌کننده، ناامید کننده، رو به زوال، رو به انحطاط، رو به بن‌بست نشان دهند. تلاش زیاد آنها در این زمینه، خود نشانه‌ی ضعف آنها در میدان واقعیت است. دشمن در همه‌ی دوران سی ساله، این تلاش را داشت؛ البته امروز بیشتر است. امروز چون مسئولین کشور و دولتی که بر سر کار است، شعارهای انقلاب را پررنگ‌تر و جدی‌تر مطرح میکند؛ خط امام، خط انقلاب، خط کار برای مردم، امروز کاملاً برجسته و پررنگ است؛ مسئولین احساس میکنند با مردمند، از جنس مردمند، مردم هم این را احساس میکنند، بنابراین تبلیغات بیشتر است. امروز اگر به تبلیغات دشمن نگاه کنید، می‌بینید اگر در مسائل اقتصادی اظهارنظر میکنند، همه‌ی حرفشان این است که بن‌بست است، گره ناگشودنی است، اشکالات فراوان است، فردا چنین خواهد شد. یک عده‌ای هم این مسائل را باور میکنند و همانها را در داخل تکرار میکنند. قبل از شروع انتخابات و آن قضایای فتنه، بعضی از کسانی که بعداً امتحان خودشان را در فتنه دادند، به ما مراجعه میکردند که آقا سال آینده، سال سختی است - یعنی همان سال ۸۸ - از لحاظ اقتصادی چنین است، چنان است؛ فضا را تنگ، تاریک، مشکل، غیر قابل عبور جلوه میدادند؛ مسئولین را یک جور میخواستند دلسرد کنند، مردم را یک جور. این تبلیغات نشانه‌ی این است که آنها از این حرکت عظیم و پرشتابِ مسئولین و مردم عقب ماندند. پس اگر چنانچه این جهتگیری دشمن دانسته شد، نگاه انسان به واقعیت، نگاه درستی خواهد شد؛ نگاه نافذی خواهد شد. یا در زمینه‌ی سیاست خارجی، سیاست بین‌المللی، در بعضی از همین مطبوعات خودمان هم شما دیدید؛ در اظهارات سال گذشته‌ی بعضی از اصحاب فتنه هم مشاهده کردید؛ هی تکرار میکردند که آقا ما در دنیا ذلیل شدیم، جمهوری اسلامی در دنیا بی‌آبرو شده، بی‌ارزش شده، چه شده، چه شده. امروز وقتی به واقعیت نگاه میکنیم، می‌بینیم روزبه‌روز آبروی جمهوری اسلامی در میان ملتهای گوناگون دنیا - مسلمان و غیر مسلمان - افزایش پیدا کرده است. دشمنان ملت ایران این را میدانند، میفهمند، احساس میکنند؛ البته کتمان میکنند. همین قضیه‌ی سفر لبنان رئیس جمهور را چرا باید دست‌کم گرفت؟ حادثه‌ی مهمی بود. برای هر کشوری، بخصوص برای سران استکبار اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد، فصل بسیار گسترده‌ای در تبلیغات و در استنتاجهای سیاسی برای آن میگشودند. یک ملتی که با ما هم همسایه نیست، همه‌شان هم مسلمان نیستند؛ ترکیبی از مسلمان و مسیحی، و مسلمانها هم ترکیبی از شیعه و اهل سنت؛ این ملت با این ترکیب گوناگون و متنوع، اینجور یکپارچه بیایند از رئیس جمهور ملت ایران استقبال کنند، اظهار علاقه کنند؛ این چیز کم‌نظیری است، چیز بی‌نظیری است؛ برای هیچ کشوری در دنیا چنین چیزی پیش نمی‌آید. رئیس جمهور کدام کشوری وقتی به یک کشور دیگر برود، چنین حوادثی برایش پیش می‌آید؟ مخصوص لبنان هم نیست. امروز اگر مسئولین برجسته‌ی کشور ما به مصر هم بروند، اگر بگذارند، همین قضایاست؛ سودان هم بروند، بگذارند، همین قضایاست؛ به هر کشور اسلامی که بروند، اگر میدان را باز کنند، همین قضایاست. این، عظمت ملت ایران را نشان میدهد. این را شماها کردید. این افتخار مال شماست. اگر دولتی بود که از مردم منقطع بود، اگر دولتی بود که میلیونها جوان پرانگیزه از او حمایت نمیکردند، چنین اتفاقی نمی‌افتاد؛ این مال شما جوانهاست. اما خوب، تبلیغات دشمن را ملاحظه کنید؛ درست نقطه‌ی مقابل این است. آنجائی که مجبور باشند به زبان بیاورند، واقعیت را وارونه

تفسیر میکنند؛ آنجائی هم که مجبور نباشند، کتمان میکنند و اصل واقعیت را میپوشانند. عین همین قضیه در مورد خود بسیج صدق میکند. دشمن در یک برهه‌ای - که امروز هم دنباله‌هایش کم و بیش هست - در تبلیغات گوناگون جهانی، علیه بسیج متمرکز شد. آنچه توانستند، گفتند. بسیج را بمباران تبلیغاتی کردند، برای اینکه او را از چشم مردم بیندازند، اما نتوانستند؛ «یحقّ اللّه الحقّ بکلماته».(۵) خدای متعال نمیگذارد این حقیقت روشن پنهان بماند؛ لذا بسیج بحمداللّه روزبه‌روز آبرویش در کشور ما بیشتر شده است. در سرتاسر کشور، جوانها در بخشهای مختلف، به بسیج به چشم یک هویت درخشنده‌ی باعظمتِ مظهر عزم و اراده نگاه میکنند؛ این را شما بسیجی‌ها بایستی تقویت کنید؛ این را با توجه به همان سه عنصری که گفته شد - عنصر بصیرت، عنصر اخلاص، عنصر عمل بهنگام و به اندازه - تقویت کنید. افراط نباید باشد، تفریط هم نباید باشد. توجه کنید که افراط هم همان اندازه ضرر میزند که تفریط. عمل نکردن یقیناً مضر است، عمل افراط آمیز هم به همان اندازه مضر است؛ مراقب باشید. شور انقلابی را اندکی نباید کاهش داد. انگیزه‌ی انقلابی باید روزبه‌روز در دلهای من و شما افزایش پیدا کند. این کوه‌های گوناگون مشکلاتی که بر سر راه مستضعفین عالم قرار دارد، جز با قدرت عزم و اراده‌ی پولادین مؤمن برداشته نخواهد شد. هدف فقط سر و سامان دادن به وضع کشور نیست. دنیای اسلام، بلکه جامعه‌ی بشریت نیازمند کمک به آنها از سوی اسلام و امت اسلامی است. مشکلات زیادی در سر راه هست؛ عزم و اراده لازم است، نگاه به دوردست لازم است. این عزم و اراده باید باقی بماند، این شور انقلابی باید روزبه‌روز افزایش پیدا کند. توسل و توجه به پروردگار، تمسک به اولیای الهی، راه عبادت، راه خشوع، راه تفکر بایستی به روی ما همیشه باز باشد؛ خودمان را از این راه تقویت کنیم. این شور انقلابی باید باقی باشد، اما مواظب باشید این شور و هیجان انقلابیِ باارزش در جای خود مصرف شود - نابجا مصرف نشود - این احتیاج به تأمل، تفکر، آگاهی و بصیرت دارد. شک نکنید که فردای ملت ایران و امت اسلامی از امروز بمراتب بهتر است. همان مقداری که فاصله‌ی بین سی سال پیشِ ملت ایران و امروز است - یعنی اول انقلاب تا امروز - ببینید ملت ایران در همه‌ی عرصه‌های سیاسی و علمی و اجتماعی و غیره چقدر پیشرفت کرده است؛ بدانید فاصله‌ی بین پیشرفتِ سالهای آینده با امروز، از این هم بیشتر خواهد بود. ملت روزبه‌روز پیشرفت خواهد کرد. حرکت ملت ایران در همه‌ی عرصه‌ها حرکت توقف ناپذیری است و ان‌شاءاللّه بر خط درست و صراط مستقیم هدایت الهی و اسلامی و قرآنی پیش خواهد رفت. آینده‌ی ملت ایران، آینده‌ی روشنی است؛ و این بر دنیای اسلام و بر امت اسلامی اثر خواهد گذاشت و ان‌شاءاللّه ملتهای مسلمان را روزبه‌روز بیدارتر خواهد کرد. امیدواریم خداوند متعال فرج ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را نزدیک بفرماید؛ ما را از یاران آن بزرگوار در حضورش و در غیبتش قرار بدهد و قلب مقدس آن بزرگوار را از ما راضی کند. پروردگارا! دعای آن بزرگوار را شامل حال همه‌ی ملت ایران و بخصوص جمع عزیز بسیجیان بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) ابراهیم: ۲۵ ۲) ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ ۳) انفال: ۷۴ ۴) سردار جباری (فرمانده سپاه علی‌بن‌ابی‌طالب قم) ۵) یونس: ۸۲

بیانات در دیدار طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

بیانات در دیدار طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۷ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللّه فی الأرضین السّلام علیک یا فاطمة یا بنت موسی‌بن‌جعفر ایّتها المعصومة سلام اللّه علیک و علی ابائک الطّیّبین الطّاهرین المعصومین خیلی خوشوقتم از اینکه امروز این توفیق را پیدا کردم که در جمع شما طلاب و فضلای عزیز غیر ایرانی، همچنین در کنار مدرسان و اساتید و مدیران این مجموعه، این دقایق باارزش را داشته باشم. طلاب و فضلای غیر ایرانی بدانند که آنها در ایران اسلامی غریبه نیستند. شما حتّی مهمان هم نیستید، شما صاحبخانه‌اید. شما فرزندان عزیز من هستید. ما مقدم این پروانه‌های عاشق را که به شوق فراگیری معارف اسلام ناب به این دیار سفر کرده‌اند، گرامی میداریم. ما وظیفه‌ی خودمان میدانیم که شما عزیزان را در حد توان

خودمـان، از آنچه که از معـارف اسـلام نـاب و معـارف اهل‌بیت (علیهم‌السّـلام) در اختیار ماست، برخوردار کنیم. اولین درسـی که انقلاب اسـلامی و نظـام مبارک جمهوری اسـلامی به ما داد، این بود که ما نگاهمان را از حصار و چهاردیواری ملت ایران منعطف کنیم به عرصه‌ی وسیع امت اسـلامی. امـام بزرگوار ما به ما تعلیم کرد که نگاه ما بایـد به ساحت عظیم امت باشـد. درست است که کشور ایران در دوران طاغوت در زیر فشار استبداد و استعمار به جان آمده بود و له میشد و باید نجات داده میشد، اما فشار اساسی و تهـاجم اساسـی، تهـاجم تـاریخی به امت اسـلام بود. امت بزرگ اسـلامی که در یکی از حسـاس‌ترین نقاط جغرافیائی عالم اسـتقرار داشـته است، بر اثر دخالت قـدرتهای بزرگ، طمع‌ورزی دولتهای بزرگ و مقتـدر، تجاوز و تعدی اسـتکبار در طول چند قرن، دچار ضعف، انکسـار، عقب مانـدگی، اسـتعمار زدگی، فقر - هم فقر مـادی، هم فقر علمی - شـده بود. انقلاب اسـلامی نگاهش به دنیای اسـلام بود؛ نگـاهش به برداشـتن دست ظالم و متجاوز اسـتکبار از روی سـر امت اسـلامی و از زنـدگی امت اسـلامی بود. لـذا وقتی انقلاب در ایران پیروز شد، ملتهای مسـلمان در شـرق و غرب عالم احساس کردند که در زندگی آنها نسیم تازه‌ای وزید، هوا عوض شـد؛ احساس کردنـد گشایشـی در کارهاشان پیـدا شـد؛ لـذا در آفریقا، در آسـیا، در همه‌ی مناطقی که مسلمانها زندگی میکردند، مسـلمانان احساس کردنـد که با پیروزی انقلاب اسـلامی و تشـکیل نظام اسـلامی، راه تازه‌ای در مقابل آنها گشوده شد. این را ما از امام آموختیم و این خط روشنِ نظام جمهوری اسـلامی از آغاز تا امروز بوده است. بخشی از کار بزرگ، همین کاری است که شما داریـد انجام میدهید. شـما از نزدیک به صد کشور در اینجا جمع شده‌اید تا با معارف اسـلام ناب نجاتبخش آشـنا شوید. هدف این نیست که مـا انقلاب را به شـکل متعـارف در عرف سیاسـی و قـاموس سیاسـی به این کشور و آن کشور صادر کنیم؛ انقلاب چیزی نیست که بـا ابزارهـای سیاسـی بشود آن را صادر کرد یا با ابزارهای نظامی و امنیتی بشود آن را پیش برد؛ این غلط است؛ ما از اول، این راه را بستیم. مسئله‌ی جمهوری اسلامی، مسئله‌ی بازتولید معارف والای اسلامی است، تا مسلمانها احساس هویت کنند، احساس شخصـیت اسـلامی کننـد، بـا تعـالیم اسـلام که نجاتبخش بشـریت است، آشـنا شونـد؛ بداننـد این معنایش چیست که خداونـد متعال میفرماید: پیغمبر را فرسـتادیم «و یضع عنهم اصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم»؛(۱) این غلها و زنجیرهائی که در محیط شرک‌آلود به پای انسانها بسـته است و اسـلام میخواهد اینها را بگشاید، چیست؟ امت اسلامی بر اثر غفلت، مدتهای طولانی این حقایق را از یاد برده بـود. امـت اسـلامی میتوانـد آزاد باشـد، پیشـرفته باشـد، عـالم باشـد، عزیز باشـد، مقتـدر باشـد؛ اینهـا بـه برکت تعـالیم اسـلامی به‌دست‌آمدنی است. استکبار و دستگاه‌های استعماری در طول دویست سال سعی کردند این مفاهیم را از یاد مسلمانها ببرند؛ آنها را از هویت خودشـان غافـل کننـد تـا بتواننـد دست تجاوز را به محیط سیاسـی آنها، به محیط اقتصادی آنها، به فرهنگ بومی آنها دراز کنند و تطاول کنند. انقلاب اینها را به یاد امت اسـلامی آورد. شـما امروز این فرصت بزرگ را در جمهوری اسـلامی، در عاصـمه‌ی علمی قم، در جامعه‌ی مبارک «المصـطفی» دارید که با این معارف آشنا شوید؛ «لیتفقّهوا فی الدّین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم»؛ (۲) خود شـما بتوانیـد نورافکنی شویـد که فضـا را روشن میکنـد. امروز دنیـای اسـلام به این نیـاز دارد. البته شـما در اینجا در غربت زندگی میکنید. اگرچه اینجا خانه‌ی شـماست، اما از اهل خود، خویشان خود، خانواده‌ی خود دورید. سـختی‌هائی دارید، مشـکلاتی دارید؛ خودتان، همسـرانتان، خانواده‌هاتان مشـکلاتی دارند؛ اما ایستادگی کنید. خداوند متعال در اول بعثت پیغمبر چند خط اساسی را جلوی پـای رسول گرامی خود گـذاشت که بـا توجه به این چنـد خـط و چنـد جهتگیری مهم، پیغمبر اکرم بتوانـد این بار سـنگینِ بی‌نظیر را تحمل کند. یکی از این خطـوط، صبر بود؛ «و لربّک فاصبر». «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم. یا ایّها المدّثّر. قم فأنذر. و ربّک فکبّر. و ثیابـک فطهّر. و الرّجز فـاهجر. و لاتمنن تسـتکثر. و لربّک فاصبر».(۳) خداونـد متعال خط صبر را جلوی پیغمبر گـذاشت. باید صبر کرد. صبر یعنی پایـداری، یعنی خسـته نشـدن، یعنی مغلوب مشـکلات نشـدن. مشـکلات گونـاگون بر سـر راه همه‌ی ما هست؛ باید مغلوب نشویم. این درس را هم امام بزرگوار ما در عمل به ما تعلیم کرد؛ صبر کرد. آن روزی که در این شهر قم فریاد امام بلند شد، جز جمع طلبه‌ای در پیرامون او، کسـی یاور او نبود؛ غریب بود. امام در وطن خود غریب بود، در شـهر خود غریب بود؛ اما ایستادگی

کرد. انواع و اقسام فشارها - فشارهای مادی و معنوی - بر آن مرد بزرگ وارد آمد، اما ایستاد - «المؤمن کالجبل الرّاسخ لا تحرّکه العواصف» - هیچکدام از این تندبادها نتوانست آن اراده‌ی پولادین، آن عزم راسخ را تکان دهد؛ ایستاد. وقتی در قله چشمه‌ای میجوشد، دامنه‌ها هم سیراب میشوند. صبر او از او سرریز شد، دیگران هم صبر کردن را یاد گرفتند؛ لذا دیگران هم صبر کردند. ملت بزرگ ایران هم با این صبر توانست بر این همه توطئه فائق بیاید. شما میدانید از اول پیروزی جمهوری اسلامی ایران تا امروز چقدر توطئه، چقدر خنجرهای پنهانیِ زهرآلود علیه این ملت، علیه این نظام به کار گرفته شده است؟ یک قلم توطئه علیه ما، یک جنگ هشت ساله بود. هشت سال علیه ما جنگ را تحمیل کردند. یک قلم توطئه بر ضد جمهوری اسلامی، تحریم سی ساله است. امروز سر و صدا و جنجال تحریم را بلند میکنند. تحریم مال امروز نیست؛ جمهوری اسلامی سی سال است که تحریم اقتصادی است. صبر این ملت، ایستادگی این ملت، بر همه‌ی این خباثتها، عداوتها و کارشکنی‌ها فائق آمد. امروز به توفیق الهی، بإذن اللّه تعالی، جمهوری اسلامی در قله‌ی اقتدار سیاسی و امنیتی خود قرار دارد. صبر را، ایستادگی و پایداری را فراموش نکنید؛ این یک قلم مهم در برنامه‌ی زندگی هر انسانی است که دارای هدف والاست. شماها ذخیره‌های اسلامید، شماها سرمایه‌ی عظیمی برای اسلامید. اینجا خوب فرا بگیرید؛ در فضای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی خوب تنفس کنید و به امید خدا در زمان لازم در میان ملت خودتان برگردید و با ابزار علم، با سلاح حلم و اخلاق و تواضع و مهر و محبت به مردم، این حقایق را منتقل کنید. هدف حضور شما در اینجا، هدف سیاسی نیست؛ هدف علمی است، هدف تربیتی است؛ بسیار شفاف و روشن. علم همه جا خریدار دارد. سخن نیک و معرفت روشن همه جا خریدار دارد. امام علی‌بن‌موسی‌الرّضا (علیه الصّلاة و السّلام) به یکی از یاران خود فرمود: «رحم اللّه عبدا احیا امرنا»؛ رحمت خدا بر آن کسی که امر ما را، مطلب ما را زنده کند. این راوی میگوید: «فقلت له کیف یحیی امرکم»؛ چه جوری میشود که امر شما، مطلب شما، موضوع مورد اهتمام شما زنده شود؟ «قال یتعلّم علومنا و یعلّمها النّاس»؛ علوم ما را فرا بگیرند، معارف اهل‌بیت را فرا بگیرند، آن را به مردم، به دلهای مشتاق، به ذهنهای جستجوگر منتقل کنند. «فانّ النّاس لو علموا محاسن کلامنا لاتّبعونا».(۴) برای گسترش معارف اهل‌بیت هیچ لازم نیست شما به این در و آن در بزنید؛ هیچ نیازی ندارد به بداخلاقی کردن و متعرض این و آن شدن؛ همین اندازه کافی است که معارف اهل‌بیت را درست فرا بگیریم، آن را به دیگران منتقل کنیم. این معارف توحیدی، این معارف انسان‌شناسی، این معارف فراگیر نسبت به مسائل زندگی بشر، خود جذاب است، دلها را جذب میکند، آنها را دنبال راه ائمه به راه می‌اندازد. اینجا یک فرصت بزرگی است برای شما. از ملیتهای مختلف، از کشورهای مختلف در اینجا جمع شده‌اید. هر یک از شما این فرصت را دارد که با برادران مسلمان خود و فرهنگهای بومی آنها در این محیط آشنا شود. شما از قاره‌ی اروپا با شرق آسیا در اینجا میتوانید ارتباط برقرار کنید. شما از آفریقا با کشورهای خاورمیانه میتوانید ارتباط برقرار کنید. گلچینهای ملتها در اینجا جمع شده‌اند. با یکدیگر آشنا شوید، یکدیگر را بشناسید. فرهنگهای یکدیگر را، آرزوهای یکدیگر را، اهداف بلندی را که میتوان در برادران ملتهای گوناگون سراغ گرفت، اینها را از یکدیگر یاد بگیرید؛ مسلمان یک جامعیتی پیدا میکند. این خیلی فرصت بزرگی است برای شما؛ این فرصت در جای دیگری پیش نمی‌آید. یک هسته‌ی بین‌الملل علمیِ اسلامی در اینجا تشکیل شده است. با نشستن شماها در کنار هم، تنفس شماها در فضای واحد، آشنائی شما با یکدیگر، یک هسته‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی بین‌الملل علمیِ اسلامی در اینجا تشکیل میشود؛ از این فرصت حداکثر استفاده را بکنید. شما جوانید. بزرگترین سرمایه‌ی جوان، دل پاک و نورانی اوست. عزیزان من! از این دل نورانی استفاده کنید. رابطه‌تان را با خدای متعال مستحکم کنید. اگر جوان که آمادگی دارد، بتواند با خشوع، با ذکر، با تضرع، با توسل، دل خود را با خدای متعال آشنا کند، همان چیزی خواهد شد که مصداق «نورٌ علی نور» است؛ نور معرفت الهی به دلهای شما خواهد تابید. از گناه دوری کردن، با خدا انس گرفتن، نماز را مغتنم شمردن، جزو کارهای مهم است. یکی از بزرگترین نعمتهای خدا نماز است. نماز به ما این فرصت را میدهد که هر روزی چند بار ناگزیر با خدای خودمان حرف بزنیم، با خدای متعال تخاطب کنیم، از او کمک بخواهیم، به او عرض نیاز

کنیم، سرسپردگی خودمان به ساحت ربوبی را با این تضرع و با این نیاز تقویت کنیم. بزرگان به نماز خیلی اهمیت میدادند. نماز در اختیار همه است. غالباً قدر نماز و اهمیت نماز را نمیدانیم. فقط این نیست که باید یک اسقاط تکلیفی کرد؛ نه، یک فرصت بزرگی است که باید از آن استفاده کرد. فرمود نماز مثل چشمه‌ی آبی است درِ خانه‌ی شما، که روزی پنج بار شما در این چشمه‌ی آب شستشو میکنید. این شستشو میتواند برای دلهای جوان آثار ماندگاری داشته باشد. با طهارت و تقواست که میتوان سخن نافذ و تأثیرگذار را از خدای متعال هدیه گرفت. یک علت اینکه امام بزرگوار ما یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه‌ی حالات اثر شگفت‌آوری میگذاشت، معنویت او بود، صفای باطن او بود، ارتباط و اتصال او به خدا بود، اشکهای نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج سید احمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند میشود، از بس گریه میکند، این دستمالهای معمولی برای پاک کردن اشکش کفاف نمیدهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ اینقدر اشک میریزد. آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر میشد که یک ملت را تکان میداد و او را تکان نمیداد، آن مردی که عظمت و هیمنه‌ی قدرتهای جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود، آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آنجور اشک میریخت. اینها خیلی قیمت دارد. این فرصتها را قدر بدانید. من بار دیگر عرض میکنم امروز خرسند شدم که با شما عزیزان ملاقات کردم. باید صمیمانه تشکر کنم از جناب آقای اعرافی و مسئولین «جامعة المصطفی» و دست‌اندرکاران مختلف و مدرسین و همه‌ی کسانی که در این حرکت عظیم نقش ایفاء کردند. ان‌شاءاللَّه خداوند همه‌ی آنها را، همه‌ی شما را، همه‌ی کسانی را که در این راه کمکی کرده‌اند، مشمول لطف و عنایت خود بفرماید. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) اعراف: ۱۵۷ ۲) توبه: ۱۲۲ ۳) مدثر: ۱ - ۷ ۴) بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰

بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم

بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم ۱۸ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین السّلام علیک یا فاطمة المعصومة یا بنت موسی‌بن‌جعفر سلام اللَّه علیک و علی ابائک الطّیّبین الطّاهرین المنتجبین المعصومین دیدار با شما جوانان عزیز در آخرین روزهای این سفر نسبتاً طولانی، گویا یک طلیعه‌ی جدیدی است، یک تجدید قواست. محیط جوان، احساسات جوان، اندیشه‌ی جوان، روحیه و انگیزه‌های جوانانه در هر فضائی، در هر محیطی، آن محیط را تحت تأثیر قرار میدهد. یک علت اینکه فضای عمومی کشور به توفیق الهی، یک فضای سرشار از عزم و اراده و شور و عقلانیت است، همین است که جوانان در کل جمعیت کشور اکثریت دارند. این جلسه هم که خوب، به معنای حقیقی کلمه، به تمام معنا، جلسه‌ی جوانان است. من در خصوص جوانهای قم، هم خاطرات دارم، هم اطلاعات متعدد و فراوانی دارم. اگرچه در بین دانشجویان، جوانانی هستند که از شهرهای دیگر در اینجا حضور دارند، لیکن اکثریت یا نزدیک به همه، جوانهای قمی هستند. قبل از آنکه مبارزات در سال ۴۱ و ۴۲ اوج بگیرد، اینجا ما نشانه‌ی زیرکی جوانان قم و هوشمندی آنها را مشاهده کردیم. من فراموش نمیکنم؛ در همین جلوی کوچه‌ی حرم یا آن طرف خیابان، کوچه‌ی ارگ، کیوسک روزنامه‌فروشی بود؛ خبرهای روزنامه‌ها را در آنجا میزدند. ماها از درس که برمیگشتیم، می‌ایستادیم تیتر این روزنامه‌ها را نگاه میکردیم. وقتی در مسئله‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی، دولت طاغوت مجبور به عقب‌نشینی شد و آن تصویب‌نامه را باطل کرد، من دیدم این جوانهائی که حول و حوش همین کوچه‌ی حرم و توی خیابان ارم بودند - که این جوانها را غالباً میدیدیم و هیچ تصور نمیکردیم که اینها با اندیشه‌ی سیاسی و مسائل سیاسی سر و کاری داشته باشند - آمدند به ما گفتند ما موفقیت روحانیت را در مقابل دولت طاغوت به شما تبریک عرض میکنیم. جوانان قمی که به حسب ظاهر برکنار بودند، به ما طلبه‌ها، که هیچ آشنائی هم با هم نداشتیم، می‌آمدند تبریک میگفتند. من از

همان وقت به ذهنم رسید که این چه روحیه‌ای در جوان قمی است - دانشجو که آن وقت در قم نبود؛ جوان دانش‌آموز یا حتّی غیر دانش‌آموز؛ جوان بیکار - که نسبت به مسئله‌ی مبارزه و نهضت و پنجه درافکندن روحانیت با دولت طاغوت، اینجور حساس است. بعد که مسائل سال ۵۶ پیش آمد، آنجا قم خودش را نشان داد. حقیقتاً به معنای واقعی کلمه، رهبری حرکت مردم در خیابانها و حضور در میدانها و ایستادگی در مقابل پنجه‌های چدنی و خشن دستگاه را قم شروع کرد. همین جوانهای قمی آمدند توی خیابانها، خونهاشان بر زمین ریخته شد؛ البته مأمورین نظام طاغوت را حسابی هم اذیت کردند! آن زیرکی جوانهای قم و شیطنت آنها، مأمورین را حسابی سردرگم هم میکرد. بعد مسئله‌ی انقلاب پیش آمد. همه جا قم در صفوف مقدم بود. این لشکر علی‌بن‌ابی‌طالب جزو لشکرهای موفق در دفاع مقدس و در خطوط مقدم بود. در همه‌ی امتحانهای بزرگ، قمی‌ها از عهده‌ی امتحان، خوب برآمدند؛ صف مقدم هم جوانها بودند. من میخواهم شما جوان امروز که احساس دارید، اندیشه دارید، شور و شعور دارید، این شناسنامه‌ی پر افتخار نسل جوان قمی را از چند دهه پیش به این طرف، در مقابل چشم داشته باشید. قمی‌ها در انقلاب نقش‌آفرینی کردند. در دفاع مقدس نقش‌آفرینی کردند؛ بعد از تمام شدن جنگ - بخصوص بعد از رحلت امام بزرگوار که سایه‌ی ایشان از سر ما کوتاه شد - نقش‌آفرینی جوانهای قمی بارزتر هم بوده است؛ این نکته‌ی مهمی است. توجه بکنید؛ از سالهای آخر دهه‌ی اول انقلاب به بعد، دشمنان انقلاب و جبهه‌ی دشمن با استفاده از کارشناسهای ایرانی یک سیاستی را طراحی کردند - چون غیر کارشناسهای ایرانی به این نکته توجه پیدا نمیکردند؛ کسانی که طرف مشورتشان قرار میگرفتند، ایرانی بودند - و آن سیاست این بود که از قم آنتی‌تز انقلاب درست کنند. همان طور که انقلاب از قم جوشید، یک ضد انقلاب هم از قم به وجود بیاورند. قم حوزه‌ی روحانیت است. حوزه‌ی علمیه ظاهراً در قم است، اما این جمع حوزوی در معنا در همه‌ی کشور منتشر است. این طلبه‌ی قمی که در قم ساکن است، در شهر خود، در روستای خود صاحب نفوذ است. از سرتاسر کشور در اینجا جمعند. آن روزی که افراد این حوزه برای تعطیلی یا برای کاری به منازل خود میروند، معنایش این است که حوزه در سرتاسر کشور منتشر میشود. پس هر فکری در اینجاست، هر ایده‌ای در اینجاست، هر عزم و اراده‌ای در اینجاست، هر حرکت و جهتگیری‌ای در اینجاست؛ در واقع در سرتاسر کشور یک امتدادی دارد؛ این را بیگانه‌ها نمیفهمیدند؛ آمریکائی‌ها نمیتوانستند این حقیقت را تحلیل کنند؛ این را یک خودی، یک ایرانی، یک آشنا به طبیعت روحانیت میتوانست بفهمد؛ این را به آنها یاد دادند؛ لذا سعی کردند در قم زمینه‌ی فتنه را فراهم کنند. من چون نمیخواهم از کسی اسم بیاورم، اسم نمی‌آورم و عبور میکنم. در همان سال ۵۸ و ۵۹، هم مردم قم، هم مردم تبریز حماسه آفریدند؛ نه فقط حماسه‌ی آمدن توی میدان و مشت گره‌کردن، بلکه حماسه‌ی معنوی، حماسه‌ی شعور، حماسه‌ی تحلیل درست. بعد از رحلت امام هم به شکل دیگری همین اتفاق در قم افتاد. اینجا هم مخالفین و دشمنان - عمدتاً دشمنان بیرون مرز؛ اصل آنهاینـد - طراحی کرده بودند که بتوانند این آنتی‌تز را در اینجا به وجود بیاورند. اگر قمی‌ها غافل بودند، اگر جوانهای قم از تحلیل عاجز بودند، اگر آن هوشمندی لازم را نمیداشتند، مشکلات بیش از اینها میشد؛ این حقیقت امر است، این بیان واقع نسبت به مجموعه‌ی جوان در قم است. مخاطب عمده‌ی من در بسیاری از مباحث، از جمله در این بحثی که امروز مطرح میکنم، شما جوانها هستید؛ چون کار مال شماست، کشور هم مال شماست. ما مهمان چند روزه هستیم. نوبت ما، سهم ما، دوران ما سپری شده. از حالا به بعد دوران شماهاست؛ شما هستید که باید این کشور را اداره کنید؛ باید در سطوح مختلف، این اقتدار ملی را، این عزت ملی را با استفاده از دستاوردهائی که تاکنون وجود داشته، به کمال برسانید؛ این وظیفه‌ای است که در تاریخ متوجه به شماست. لذا مخاطب من شما هستید. اگر قبول داریم که جبهه‌ی دشمن برای کشور ما و انقلاب ما برنامه‌ریزی بلندمدت دارد، پس ما هم باید برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشیم. نمیشود قبول کرد که جبهه‌ی دشمنان اسلام و انقلاب که بشدت از ناحیه‌ی بیداری اسلامی تهدید میشوند، برنامه‌ریزی بلندمدت نداشته باشند؛ این را هیچ کس نمیتواند باور کند، مگر خیلی ساده‌لوح باشیم، غافل باشیم که این را باور کنیم. حتماً برنامه‌های بلندمدت دارند؛ کمااینکه همین حوادثی هم که گاهی می‌بینید در کشور اتفاق می‌افتد که دست بیگانه در آن

نمایان است، چیزهای دفعتاً به وجود آمده نیست، خلق‌الساعه نیست؛ اینها هم برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت بوده است. برنامه‌ریزی کردند، نتیجه‌ی این برنامه‌ریزی شده این. نه اینکه همان شب تصمیم گرفتند این کار را بکنند و فردا اقدام کردند؛ نه، من در همین فتنه‌ی ۸۸ به بعضی دوستان قرائن و شواهد را نشان دادم؛ حداقل از ده سال، پانزده سال قبل از آن، برنامه‌ریزی وجود داشت. از بعد از رحلت امام برنامه‌ریزی وجود داشت؛ اثر آن برنامه‌ریزی در سال ۷۸ ظاهر شد؛ مسائل کوی دانشگاه و آن قضایائی که اغلب یادتان هست، بعضی هم شاید درست یادشان نباشد. قضایائی که سال گذشته پیش آمد، یک تجدید حیاتی بود برای آن برنامه‌ریزی‌ها. البته سعی کردند با ملاحظه‌ی وقت و جوانب گوناگون، این کار را انجام دهند؛ که خوب، بحمدللّٰه شکست خوردند، باید هم شکست میخوردند. پس جبهه‌ی دشمن برنامه‌ی بلندمدت دارد. آنها مأیوس نمیشوند که ببینند حالا امروز شکست خوردند، دست بردارند؛ نه، طراحی میکنند برای ده سال دیگر، بیست سال دیگر، چهل سال دیگر. باید آماده باشید. ما باید برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشیم. البته این برنامه‌ی بلندمدت جای طرحش اینجا نیست - مراکز فکر، کانونهای فکر، مراکز سیاسی و فرهنگی دنبال این حرفها هستند و این کارها را باید بکنند و میکنند هم - آن چیزی که من در مجموعه میتوانم عرض کنم، این است که یک زمینه‌ی اساسی برای برنامه‌ریزی‌های بلندمدت هست که این را من بارها تذکر دادم، اینجا هم لازم میدانم یک قدری درباره‌اش بیشتر صحبت کنم و آن، مسئله‌ی بصیرت‌یافتن است. در باب بصیرت، بنده در سال اخیر و قبل از آن خیلی صحبت کردم؛ دیگران هم مسائل زیادی گفتند؛ دیدم بعضی از جوانها هم کارهای خوبی در این زمینه انجام دادند. من میخواهم روی مسئله‌ی بصیرت باز هم تأکید کنم. این تأکید من در واقع با این انگیزه است که شما که خودتان مخاطبید، خودتان میدانداريد، کار بر دوش شماست، بروید سراغ کارها و برنامه‌ریزی‌هائی که با بصیرت‌یافتن ارتباط دارد؛ این نیاز مهم را تأمین کنید. بصیرت، نورافکن است؛ بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. توی یک بیابان انسان اگر بدون قطب‌نما حرکت کند، ممکن است تصادفاً به یک جائی هم برسد، لیکن احتمالش ضعیف است؛ احتمال بیشتری وجود دارد که از سرگردانی و حیرت، دچار مشکلات و تعبهای زیادی شود. قطب‌نما لازم است؛ بخصوص وقتی دشمن جلوی انسان هست. اگر قطب‌نما نبود، یک وقت شما می‌بینید بی‌سازوبرگ در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته‌اید؛ آن وقت دیگر کاری از دست شما برنمی‌آید. پس بصیرت، قطب‌نما و نورافکن است. در یک فضای تاریک، بصیرت روشنگر است. بصیرت راه را به ما نشان میدهد. البته برای موفقیت کامل، بصیرت شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. به تعبیر طلبگی ماها، علت تامه‌ی موفقیت نیست. برای موفقیت، شرائط دیگری هم لازم است؛ که حالا بعد اگر ان‌شاءاللّٰه مجال شد و یادم ماند، در آخر صحبت اشاره‌ای میکنم. اما بصیرت شرط لازم است. اگر همه‌ی آن چیزهای دیگر باشد، بصیرت نباشد، رسیدن به هدف و موفقیت، بسیار دشوار خواهد بود. بصیرت را در دو سطح میتوانیم تعریف کنیم. یک سطح، سطح اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت است. انسان در انتخاب جهان‌بینی و فهم اساسی مفاهیم توحیدی، با نگاه توحیدی به جهان طبیعت، یک بصیرتی پیدا میکند. فرق بین نگاه توحیدی و نگاه مادی در این است: با نگاه توحیدی، این جهان یک مجموعه‌ی نظام‌مند است، یک مجموعه‌ی قانون‌مدار است، طبیعت هدفدار است؛ ما هم که جزئی از این طبیعت هستیم، وجودمان، پیدایشمان و زندگی‌مان هدفدار است؛ بی‌هدف به دنیا نیامدیم. این، لازمه‌ی نگاه توحیدی است. معنای اعتقاد به وجود خداوند عالم و قادر این است. وقتی فهمیدیم هدفدار هستیم، آنگاه در جستجوی آن هدف برمی‌آئیم. خود این جستجو، یک تلاش امیدوارانه است. تلاش میکنیم آن هدف را پیدا کنیم. بعد که هدف را یافتیم، فهمیدیم هدف چیست، تلاشی شروع میشود برای رسیدن به آن هدف. در این صورت همه‌ی زندگی میشود تلاش؛ آن هم تلاش جهتدار و هدفدار. از آن طرف این را هم میدانیم که با نگاه توحیدی، هر گونه تلاش و مجاهدتی در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه میرساند. این نتائج مراتبی دارد؛ یقیناً به یک نتیجه‌ی مطلوب میرساند. با این نگاه، در زندگی انسان دیگر یأس، ناامیدی، سرخوردگی و افسردگی معنی ندارد. وقتی شما میدانید وجود شما، پیدایش شما، حیات شما، تنفس شما با یک هدفی تحقق پیدا کرده است، دنبال آن هدف میگردید و برای رسیدن به آن هدف، تکاپو و تلاش میکنید. از نظر

خدای متعال که آفریننده‌ی هستی است، خود این تکاپو هم اجر و پاداش دارد. به هر نقطه‌ای که رسیدید، در واقع به هدف رسیدید. این است که در دیدگاه توحیدی، خسارت و ضرر برای مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «ما لنا الّا احدی الحسنیین»؛ یکی از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه کشته میشویم، که این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمیداریم و به مقصود میرسیم، که این هم بهترین است. پس در اینجا ضرری وجود ندارد. درست نقطه‌ی مقابل، نگاه مادی است. نگاه مادی اولاً پیدایش انسان را، وجود انسان را در عالم بدون هدف میداند؛ اصلاً نمیداند برای چه به دنیا آمده است. البته در دنیا برای خودش هدفهائی تعریف میکند - به پول برسد، به عشق برسد، به مقام برسد، به لذتهای جسمی برسد، به لذتهای علمی برسد؛ از این هدفها میتواند برای خودش تعریف کند - اما اینها هیچکدام هدفهای طبیعی نیست، ملازم با وجود او نیست. وقتی اعتقاد به خدا نبود، اخلاقیات هم بی‌معنی میشود، عدالت هم بی‌معنی میشود؛ جز لذت و سود شخصی، هیچ چیز دیگری معنا پیدا نمیکند. اگر انسان در راه رسیدن به سود شخصی پایش به سنگ خورد و آسیب دید، ضرر کرده، خسارت کرده. اگر به سود نرسید، اگر نتوانست تلاش کند، نوبت به یأس و ناامیدی و خودکشی و به کارهای غیر معقول دست زدن میرسد. پس ببینید فرق بین نگاه توحیدی و نگاه مادی، معرفت الهی و معرفت مادی این است. این، اساسی‌ترین پایه‌های بصیرت است. با این نگاه، وقتی انسان مبارزه میکند، این مبارزه یک تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بکند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینی و بدخواهی نیست. مبارزه برای این است که انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و کمال و رفاه و تکامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگی چهره‌ی زیبائی دارد و حرکت در این میدان وسیع، یک کار شیرین است. خستگی انسان با یاد خدای متعال و با یاد هدف برطرف میشود. این، پایه‌ی اساسی معرفت است؛ پایه‌ی اساسی بصیرت است. این بصیرت خیلی چیز لازمی است؛ این را باید ما در خودمان تأمین کنیم. بصیرت در حقیقت زمینه‌ی همه‌ی تلاشها و مبارزات انسانی در جامعه است. این یک سطح بصیرت. بجز این سطح وسیع بصیرت و لایه‌ی عمیق بصیرت، در حوادث گوناگون هم ممکن است بصیرت و بی‌بصیرتی عارض انسان شود. انسان باید بصیرت پیدا کند. این بصیرت به چه معناست؟ یعنی چه بصیرت پیدا کند؟ چه جوری میشود این بصیرت را پیدا کرد؟ این بصیرتی که در حوادث لازم است و در روایات و در کلمات امیرالمؤمنین هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او میگذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا میکند، تدبر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند: «رحم اللّه امرء تفکّر فاعتبر»؛(۱) فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند. یعنی با تدبر مسائل را بسنجد - «و اعتبر فأبصر» - با این سنجش، بصیرت پیدا کند. حوادث را درست نگاه کردن، درست سنجیدن، در آنها تدبر کردن، در انسان بصیرت ایجاد میکند؛ یعنی بینائی ایجاد میکند و انسان چشمش به حقیقت باز میشود. امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) در جای دیگر میفرماید: «فانّما البصیر من سمع فتفکّر و نظر فأبصر»؛(۲) بصیر آن کسی است که بشنود، گوش خود را بر صداها نبندد؛ وقتی شنید، بیندیشد. هر شنیده‌ای را نمیشود به صرف شنیدن رد کرد یا قبول کرد؛ باید اندیشید. «البصیر من سمع فتفکّر و نظر فأبصر». نَظَرَ یعنی نگاه کند، چشم خود را نبندد. ایراد کار بسیاری از کسانی که در لغزشگاه‌های بی‌بصیرتی لغزیدند و سرنگون شدند، این است که نگاه نکردند و چشم خودشان را بر یک حقایق واضح بستند. انسان باید نگاه کند؛ وقتی که نگاه کرد، آنگاه خواهد دید. ما خیلی اوقات اصلاً حاضر نیستیم یک چیزهائی را نگاه کنیم. انسان می‌بیند منحرفینی را که اصلاً حاضر نیستند نگاه کنند. آن دشمن عنود را کار نداریم - حالا این را بعداً عرض خواهم کرد؛ «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوّا»(۳) - بعضی‌ها هستند که انگیزه دارند و با عناد وارد میشوند؛ خوب، دشمن است دیگر؛ بحث بر سر او نیست؛ بحث بر سر من و شماست که توی عرصه هستیم. ما اگر بخواهیم بصیرت پیدا کنیم، باید چشم را باز کنیم؛ باید ببینیم. یک چیزهائی هست که قابل دیدن است. اگر ما از آنها سطحی عبور کنیم، آنها را نبینیم، طبعاً اشتباه میکنیم. من یک مثال از تاریخ بزنم. در جنگ صفین لشکر معاویه نزدیک به شکست خوردن شد؛ چیزی نمانده بود که بکلی منهدم و منهزم شود. حیله‌ای که برای

نجات خودشان اندیشیدند، این بود که قرآنها را بر روی نیزه‌ها کنند و بیاورند وسط میدان. ورقه‌های قرآن را سر نیزه کردند، آوردند وسط میدان، با این معنا که قرآن بین ما و شما حکم باشد. گفتند بیائید هرچه قرآن میگوید، بر طبق آن عمل کنیم. خوب، کار عوام‌پسند قشنگی بود. یک عده‌ای که بعدها خوارج شدند و روی امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند، از میان لشکر امیرالمؤمنین نگاه کردند، گفتند این که حرف خوبی است؛ اینها که حرف بدی نمیزنند؛ میگویند بیائیم قرآن را حکم کنیم. ببینید، اینجا فریب خوردن است؛ اینجا لغزیدن به خاطر این است که انسان زیر پایش را نگاه نمیکند. هیچ کس انسان را نمیبخشد اگر بلغزد، به خاطر اینکه زیر پایش را نگاه نکرده، پوست خربزه را زیر پای خودش ندیده. آنها نگاه نکردند. آنها اگر میخواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوی چشمشان بود. این کسی که دارد دعوت میکند و میگوید بیائید به حکمیت قرآن تن بدهیم و رضایت بدهیم، کسی است که دارد با امام منتخبِ مفترض‌الطاعه میجنگد! او چطور به قرآن معتقد است؟ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب غیر از اینکه از نظر ما از طرف پیغمبر منصوص و منصوب بود، اما آن کسانی هم که این را قبول نداشتند، این مسئله را قبول داشتند که آن روز بعد از خلیفه‌ی سوم، همه‌ی مردم با او بیعت کردند، خلافت او را قبول کردند؛ شد امام، شد حاکم مفترض‌الطاعه‌ی جامعه‌ی اسلامی. هر کس با او میجنگید، روی او شمشیر میکشید، وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانها بود که با او مقابله کنند. خوب، اگر این کسی که قرآن را سر نیزه کرده، حقیقتاً به قرآن معتقد است، قرآن میگوید که تو چرا با علی میجنگی. اگر واقعاً به قرآن معتقد است، باید دستهایش را بالا ببرد، بگوید آقا من نمیجنگم؛ شمشیرش را بیندازد. این را باید میدیدند، باید میفهمیدند. این مطلب مشکلی بود؟ این معضلی بود که نشود فهمید؟ کوتاهی کردند. این میشود بی‌بصیرتی. اگر اندکی تدبر و تأمل میکردند، این حقیقت را میفهمیدند؛ چون اینها خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند که در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند؛ آنها کمک کردند به کشته شدن عثمان؛ در عین حال پیراهن عثمان را به عنوان خونخواهی بلند کردند. آنها خودشان این کار را کردند، مقصر خودشان بودند، اما دنبال مقصر میگشتند. ببینید، این بی‌بصیرتی ناشی از بی‌دقتی است؛ ناشی از نگاه نکردن است؛ ناشی از چشم بستن بر روی یک حقیقت واضح است. در همین قضایای فتنه‌ی اخیر، یک عده‌ای اشتباه کردند؛ این بر اثر بی‌بصیرتی بود. ادعای تقلب در یک انتخابات بزرگ و باعظمت میشود؛ خوب، این راهش واضح است. اگر چنانچه کسی معتقد به تقلب است، اولاً باید استدلال کند، دلیل بیاورد بر وجود تقلب؛ بعد هم اگر چنانچه دلیل آورد یا نیاورد، قانون راه را معین کرده است؛ میتواند شکایت کند. باید بازرسی شود، بازبینی شود؛ آدمهای بی‌طرفی بیایند نگاه کنند تا معلوم شود تقلب شده یا نشده؛ راهش این است دیگر. اگر چنانچه کسی زیر بار این راه نرفت و قبول نکرد - با اینکه ما کمکهای زیادی هم کردیم: مدت قانونی را بنده تمدید کردم؛ حتّی گفتیم خود افراد بیایند جلوی دوربینهای تلویزیون شمارش کنند - دارد تمرد میکند. ...(۴) توجه بفرمائید. مقصود این نیست که راجع به قضایای گذشته اظهارنظر کنیم؛ میخواهیم مثال بزنیم. پس بصیرت پیدا کردن، کار دشواری نیست. اگر شما نگاه کردید دیدید یک راه معقول قانونی‌ای وجود دارد و کسی از آن راه معقول قانونی سرمیپیچد و کاری میکند که برای کشور مضر است، ضربه‌ی به منافع ملت است، خوب، با نگاه عادلانه، با نگاه متعارف، با نگاه غیرجانبدارانه، معلوم است که او محکوم است؛ این یک چیز روشنی است، یک قضاوت واضحی است. پس ببینید مطالبه‌ی بصیرت، مطالبه‌ی یک امر دشوار و نامکن نیست. بصیرت پیدا کردن، کار سختی نیست. بصیرت پیدا کردن همین اندازه لازم دارد که انسان اسیر دامهای گوناگون، از دوستی‌ها، دشمنی‌ها، هوای نفس‌ها و پیشداوری‌های گوناگون نشود. انسان همین قدر نگاه کند و تدبر کند، میتواند واقعیت را پیدا کند. مطالبه‌ی بصیرت، مطالبه‌ی همین تدبر است؛ مطالبه‌ی همین نگاه کردن است؛ مطالبه‌ی چیز بیشتری نیست. و به این ترتیب میشود فهمید که بصیرت پیدا کردن، کار همه است؛ همه میتوانند بصیرت پیدا کنند. البته بعضی نه به خاطر عناد، نه به خاطر بدخواهی، که گاهی غفلت میکنند. انسان با اینکه جان خودش را خیلی دوست دارد، اما گاهی ممکن است در حال رانندگی هم یک لحظه حواسش پرت شود، یک لحظه چرت بزند، یک ضایعه‌ای پیش بیاید. لغزشهائی که در این زمینه پیش می‌آید، اینها را نمیشود گناه

دانست؛ اما اگر چنانچه تداوم پیدا کند، این دیگر بی‌بصیرتی است، این دیگر غیر قابل قبول است. امروز کار عمده‌ی دشمن در جنگ نرم، غبارپراکنی در فضای سیاسی کشور است؛ این را توجه داشته باشید. امروز مهمترین کار دشمن این است. افرادی که در کار سیاسی و مسئله‌ی سیاسی واردند و مطلعند، میدانند امروز قدرت ابرقدرتها بیش از آنچه که در بمب هسته‌ای‌شان باشد، در ثروتهای انباشته‌ی در بانکهاشان باشد، در قدرت تبلیغاتی آنهاست، در صدای بلند آنهاست که به همه جا میرسد. شیوه‌های تبلیغاتی را هم خوب بلدند. در کار تبلیغات انصافاً پیشرفت هم کرده‌اند. امروز غربی‌ها - چه در اروپا، چه در آمریکا - در کار تبلیغات، شیوه‌های مدرن و بسیار پیشرفته‌ای را یاد گرفته‌اند و بلد شده‌اند؛ ما در این جهت عقبیم. یکی از اساسی‌ترین کارهای آنها این است که تبلیغ کردن را بلدند. با این شیوه‌های تبلیغی، با جنجال، با فرستادن انبوه حرفهای خلاف واقع، سعی میکنند فضای جوامع را دگرگون کنند و تأثیر بگذارند؛ باید به این نکته توجه داشت، باید این را مراقب بود. امروز وظیفه‌ی جوانهای ما از این جهت سنگین است. نه فقط خودتان باید حقیقت را تشخیص دهید، بلکه باید فضا و محیط پیرامونی خودتان را هم بابصیرت کنید و برای آنها هم قضایا را روشن کنید. یک نکته‌ی اساسی این است که باطل در مقابل انسان همیشه عریان ظاهر نمیشود تا انسان بشناسد که این باطل است؛ غالباً باطل با لباس حق یا با بخشی از حق وارد میدان میشود. امیرالمؤمنین فرمود: «انّما بدء وقوع الفتن اهواء تتّبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب اللّه»، بعد تا میرسد به اینجا: «فلو انّ الباطل خلص من مزاج الحقّ لم یخف علی المرتادین و لو انّ الحقّ خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین»؛(۵) اگر باطل و حق صریح و بی‌شائبه وسط میدان بیایند، اختلافی باقی نمیماند؛ همه حق را دوست دارند، همه از باطل بدشان می‌آید؛ «و لیکن یؤخذ من هذا ضغث و من ذاک ضغث فیمزجان فحینئذ یشتبه الحقّ علی اولیائه». بخشی از حق را با بخشی از باطل مخلوط میکنند، نمیگذارند صِرف باطل و صریح باطل باشد؛ لذا مخاطبان دچار اشتباه میشوند؛ این را باید خیلی مراقبت کرد. امروز در تبلیغات جهانی، همه‌ی تکیه بر روی این است که حقایق را در کشور شما، در جامعه‌ی شما، در نظام اسلامی شما دگرگون جلوه دهند؛ امکانات تبلیغاتی‌شان هم فراوان است، به طور دائم هم مشغولند. البته افرادی هم هستند که بعضی دانسته، بعضی ندانسته، در داخل، همان حرفها را تکرار میکنند و همانها را بازتاب میدهند. خوب، یک نکته‌ای در اینجا وجود دارد: گاهی بصیرت هم وجود دارد، اما در عین حال خطا و اشتباه ادامه پیدا میکند؛ که گفتیم بصیرت شرط کافی برای موفقیت نیست، شرط لازم است. در اینجا عواملی وجود دارد؛ یکی‌اش مسئله‌ی نبود عزم و اراده است. بعضی‌ها حقایقی را میدانند، اما برای اقدام تصمیم نمیگیرند؛ برای اظهار تصمیم نمیگیرند؛ برای ایستادن در موضع حق و دفاع از حق تصمیم نمیگیرند. البته این تصمیم نگرفتن هم عللی دارد: گاهی عافیت‌طلبی است، گاهی تنزه‌طلبی است، گاهی هوای نفس است، گاهی شهوات است، گاهی ملاحظه‌ی منافع شخصی خود است، گاهی لجاجت است. یک حرفی را زده است، میخواهد پای این حرف بایستد، به خاطر اینکه ننگش میکند از حرف خودش برگردد؛ که فرمود: «لعن اللّه اللّجاج»؛ لعنت خدا بر لجاجت. افرادی هستند اطلاع هم دارند، واقعیت را هم میدانند؛ در عین حال کمک میکنند به جهتگیری‌های مخالف، جهتگیری‌های دشمن. خیلی از این کسانی که پشیمان شدند و راه را برگشتند، یک روزی به شکل افراطی انقلابی بودند؛ اما یک روز شما می‌بینید درست در نقطه‌ی مقابل آن روز ایستاده‌اند و در خدمت ضد انقلاب قرار گرفته‌اند! این به خاطر همین عوامل است؛ هوی‌های نفسانی، شهوات نفسانی، غرق شدن در مطالبات مادی. عامل اصلی اینها هم غفلت از ذکر پروردگار، غفلت از وظیفه، غفلت از مرگ، غفلت از قیامت است؛ اینها موجب میشود که بکلی صد و هشتاد درجه جهتگیری‌شان عوض شود. البته بعضی هم اشتباه میکنند. نمیشود همه را مقصر دانست. ما بعضی‌ها را دیدیم که کسانی آمدند به عنوان هدیه، به عنوان اظهار ارادت، به اینها پول دادند؛ اینها هم پول را گرفتند، نفهمیدند اسم این رشوه است. آنچه که در عالم واقع اتفاق می‌افتد، شبیه یکدیگر است؛ منتها متفطن شدن به اینکه اسم این رشوه است یا نه، مهم است. شما که یک جائی قرار داری که میتوانی یک کاری را بر طبق میل او انجام دهی، او می‌آید اینجور دستت را هم میبوسد و به شما پول میدهد. خوب، این اسمش رشوه است؛ رشوه‌ی حرام همین است. در قضایای فتنه هم همین جور.

بعضـی در این فتنه و در این جنجـال وارد شدنـد، نفهمیدنـد اسم این برانـدازی است؛ نفهمیدنـد این همان فتنه است که امیرالمؤمنین فرمود: «فی فتن داستهم بأخفافها و وطئتهم بأظلافها و قامت علی سنابکها».(۶) فتنه خرد و نابود میکند کسانی را که زیر دست و پای فتنه قرار بگیرنـد. آنها نفهمیدند این فتنه است. یک حرفی را یکی گفت، اینها هم تکرار کردند. پس نمیشود همه را محکوم به یک حکم دانست. حکم معاند متفاوت است با حکم غافل. البته غافل را هم باید بیدار کرد. من میخواهم به شـما جوانها عرض کنم؛ شما برای اینکه ایران اسـلامی را بسازید، یعنی هم ملت و میهن عزیز و تاریختان را سـربلند کنید، هم وظیفه‌ی خودتان را در مقابل اسلامِ باعظمت انجام دهید - که امروز اگر کسـی برای سـربلندی ایران اسـلامی تلاش کند، هم به میهن خود، به ملت خود، به تاریخ خود خدمت کرده است، هم به اسـلام عزیز که مایه‌ی نجات بشـریت است، خدمت کرده - باید بیدار باشـید، باید هوشیار باشید، باید در صحنه باشـید، بایـد بصـیرت را محور کار خودتان قرار دهیـد. مواظب باشید دچار بی‌بصیرتی نشوید. دشـمن را بشناسـید. به ظواهر دشـمن فریب نخورید. مادیگری، گرایش مادی، تفکر مادی، تمدن مادی، دشـمن بشـریت و دشـمن شماست. دنیای غرب از دو سه قرن قبـل از این به دانش برتر و فنـاوری برتر دست یـافت و سـوراخ دعـای ثروت و انبـاشت ثروت را پیـدا کرد. مکتبهـای اجتمـاعی گوناگونی پدیـد آمد، تفکرات فلسـفیِ اجتماعی گوناگونی پدید آمد - لیبرالیسم مبتنی بر تفکر اومانیستی، فکر دموکراسـی و امثال اینها - هدف اینها یا هدف آن کسانی که دنبال این افکار رفتند، این بود که بتوانند بشـر را به آسایش، به آرامش و به رفاه برسانند؛ لیکن آنچه در واقع تحقق پیدا کرد، عکس اینها بود. بشر در سایه‌ی تفکر اومانیستی و در جهت نظامهای انسانگرا نه فقط به انسانیت دست نیـافت، به آسایش دست نیافت، بلکه بیشترین جنگها، بیشترین کشـتارها، بـدترین قساوتها، زشت‌ترین رفتارهای انسان با انسان در این دوره به وجود آمـد. آن کسـانی که در این میـدان پیشـرفته‌تر بودنـد، بـدتر بودنـد. دیروز توی روزنـامه خوانـدم که از منـابع آمریکـائی نقـل کرده بود که آمریکـا از دهه‌ی ۴۰ تـا دهه‌ی ۹۰ - یعنی در ظرف پنجاه سـال - هشـتاد کودتـای نظـامی در دنیا راه انـداخته! شـما ببینیـد این کسـانی که به قله‌هـای ثروت و فنـاوری و سـلاح و سـاخت تجهیزات و چه و چه و چه دست پیـدا کردنـد، وحشـیگری‌شان این است. آدمکشـی برای آنهـا عـادی است؛ به قول خودشـان خونسـرد! در تعبیرات ادبیات غربی میگوینـد فلانی با خونسـردی آدم کشت! این نشانه‌ی قساوت کامل است. نه فقط در افغانستان و در عراق و در آن مناطقی که تحت اشغال آنهاست و فتوحـات نظـامی کرده‌انـد، که در داخـل مجموعه‌هـای خودشان هم همین است. مراجعه کنیـد به ادبیات اینها، که نشانه‌ی واقعیتهای زندگی آنهاست. هنرشان، ادبیاتشان نشان میدهد که در زندگی‌شان چه میگذرد. آدمکشـی برای آنها یک کار بسـیار آسانی است. از این طرف هم در داخـل اجتماعـات مردمی‌شـان، در میـان جوانهاشـان، افسـردگی، یأس از زنـدگی و شوریـدن بر آداب اجتماعی زنـدگی دیـده میشود. نوع لبـاس پوشـیدنها و نوع آرایش کردنهـای اینهـا غالباً به خاطر این است که جوان از فضائی که بر او حاکم است، به سـتوه آمده. این تجربه شده‌ی مکتبها و نظامهائی است که غربی‌ها درست کرده‌اند. عامل همه‌ی اینها هم این است که اینها از دین، از معنویت، از خدا دور شده‌اند. بنابراین رفتار اینها دشمن بشریت است. شما امروز دارید نقطه‌ی مقابل آنها حرکت میکنید. شما میخواهیـد با تفکر الهی دانش را مسـخر کنیـد؛ شـما میخواهیـد امکانات طبیعی و انسانی را جمع کنیـد برای خیر مادی و معنوی ملتها و ملت خودتان، برای خیر مادی و معنوی بشـر. جهتگیری شـما جهتگیری خـدائی است؛ این موفق خواهد شد، این پیش خواهد رفت؛ این همان حرکتی است که نقطه‌ی مقابل حرکت دو سه قرنیِ غلط منحرفانه‌ی شـروع شده‌ی از سوی غرب است. این حرکت، حرکت مبارکی است و ادامه خواهـد داشت. جوان مسـلمان ایرانی بایـد خود را آماده کنـد؛ خود را مجهز کنـد؛ در راه پیشـرفت، به خـدای متعـال توکـل کنـد؛ از خـدا اسـتمداد کنـد؛ بـا بصـیرت پیش برود؛ در این صورت سـاز و برگ متناسب را برای مواجههی با شیوه‌ی غلطی که در دنیـا حـاکم و رائـج است، پیـدا خواهـد کرد و انشاءاللّه به همه‌ی آرمانها و آرزوهائی که این انقلاب و اسـلام ترسـیم کرده است، خواهد رسـید. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۳ ۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۳ ۳) نمل: ۱۴ ۴) شعار حاضران ۵) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۰ ۶) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳

بیانات در دیدار مسئولان اجرائی استان قم

بیانات در دیدار مسئولان اجرائی استان قم ۱۹ ذی‌القعده ۱۴۳۱ بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد لله ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةالله فی الأرضین السّلام علیک یا سیّدتی و مولاتی یا فاطمهٔ یا بنت موسی‌بن‌جعفر ایّتها المعصومهٔ سلام الله علیک و علی ابائک الطّیّبین الطّاهرین المعصومین خیلی خوشوقتیم از اینکه با خدمتگزاران صمیمی و بااخلاص ملت ایران و شهر قم امروز این دیدار بسیار شیرین را داریم. من تشکر میکنم از اینکه هیئت محترم دولت زحمت کشیدند و برای تدبیر در زمینه‌ی آبادانی قم و کمک به رفاه این مردم عزیز، به قم مشرف شدند و در برابر بارگاه حضرت معصومه (سلام الله علیها) حاضر گردیدند. از همه‌ی شما حضار محترم هم در هر بخشی که مشغول خدمت هستید، صمیمانه تشکر میکنم و امیدوارم خداوند متعال به شما توفیق بدهد و از شما راضی باشد و بتوانید ان‌شاءالله این مردم عزیز را، این مردم مؤمن و پرشور را به تمام معنای کلمه از خودتان راضی و خشنود کنید. یک توفیق بزرگ برای هر کسی، توفیق خدمت است. از نظر خداوند متعال، خدمت به انسانها فی نفسه یک ارزش و یک حسنه است. اگر آن مردمی که به آنها خدمت میکنید، دارای امتیازاتی باشند مثل ایمان، مثل جهاد، مثل انگیزه‌های عالی در حرکتهای اجتماعی، خدمت به آن مردم ارزش مضاعف پیدا میکند؛ و خدمت به مردم قم از این قبیل است؛ مردم مؤمنی که در مواجهه‌ی با مسئولیتهای سنگین در طول ده‌ها سال گذشته امتحان خود را بخوبی داده‌اند و از عهده‌ی امتحان سربلند بیرون آمده‌اند. خدمت به این مردم، حقیقتاً توفیق بزرگی است. شما برادران و خواهران عزیز و محترم این را قدر بدانید. قم در دوران حاکمیت طاغوت مبغوض بود. مبغوض بودن آن هم درست به دلیل امتیازات معنوی و واقعی این شهر بود؛ به دلیل تدینشان، به دلیل ارتباطشان با روحانیت، به دلیل حوزه‌ی علمیه‌ی مستقر در این شهر. اولین فریاد مقابله‌ی با ظلم رضاخانی از شهر قم بلند شد. مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی برای اینکه بتواند با استبداد رضاخانی در آغاز حکومت او مقابله کند، قم را پناهگاه خود قرار داد؛ به قم آمد و علمای شهرهای مختلف از نقاط مختلف کشور در قم جمع شدند؛ که البته با سرکوب حکومت مستبد چکمه‌پوش پهلوی مواجه شدند و مرحوم حاج آقا نورالله مسموم شد و به شهادت رسید. بعد از آن در همین صحن مطهر، یک عالم دینیِ باتقوا فریادش را علیه کشف حجاب بلند کرد و همه را متوجه خود کرد. رضاخان از تهران بلند شد آمد، آن مرد عالم و متقی و پرهیزگار و مجاهد و معنوی را زیر مشت و لگد گرفت. مقابله‌ی با دستگاه پهلوی در قم دارای این سوابق است. پس مسئله فقط از دوران شروع مبارزات روحانیت در سال ۴۱ نیست. همه‌ی اینها موجب شده بود که حکومت طاغوت با قم به صورت یک دشمن برخورد کند. لذا آبادانی و عمران در قم نبود، صرف بودجه‌های لازم در قم نبود، امکانات گوناگون نبود؛ یعنی کمتر از نقاط دیگر به قم توجه میکردند. بسیاری از نیازهای مردم در دوره‌ی طاغوت نادیده انگاشته میشد و به مردم نمیرسیدند؛ آنها کارهای دیگری داشتند؛ لیکن قم باز در مقایسه‌ی با بسیاری از شهرهای دیگر محروم‌تر بود. وضع قم این است. خوب، بعد از انقلاب توجه خاصی شد، اقبال خاصی به قم شد؛ لیکن حقاً و انصافاً - همان طوری که گزارش کردند و بنده هم این گزارش را تصدیق میکنم - از پنج سال پیش به این طرف، حرکت برای عمران قم و کمک به آبادانی این شهر بیشتر شد، سریعتر شد، یک رشد چشمگیری پیدا کرد؛ که خوب، این مغتنم است؛ منتها باید ادامه پیدا کند. اگر این همت و این شوق و این علاقه‌ای که امروز مسئولان محترم نسبت به مسائل قم ابراز میکنند، ادامه پیدا کند، این امید وجود دارد که ان‌شاءالله عقب‌ماندگی‌های متراکم گذشته بمرور جبران شود؛ و این برای کشور مهم است. خدمت به قم فقط خدمت به یک شهر نیست؛ خدمت به کشور و آبروی کشور است؛ چون اینجا پایگاه انقلاب است، پایگاه روحانیت است، بزرگترین حوزه‌ی علمیه در اینجا مستقر است، شخصیتهای برجسته‌ی علمی و دینی در این شهر مستقرند، مورد توجه انظار عمومی عالم است. شما ملاحظه کنید در همین چند روز همه‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا متوجه قم و مردم قم و روحانیت قم بودند؛ این

نشانه‌ی اهمیت این شهر است، مرکزیت این شهر است. بنابراین خدمت به این شهر، خدمت به آبروی جمهوری اسلامی است. یکی از برنامه‌های تبلیغاتی دشمنان در طول سالهای انقلاب این بوده است که رمزها و نمادهای انقلاب و اسلام را تضعیف کنند. هر چیزی که به عنوان نماد اسلام و نماد انقلاب در سطح ملی وجود دارد، این را مورد تضعیف قرار دهند؛ تضعیف روحانیت و تمسخر روحانیت از این باب است؛ تضعیف بسیاری از معارف اسلامی و اهانت به آنها و خدشه‌ی در آنها از سوی افراد گوناگون، از این قبیل است. تضعیف قم هم از این قبیل است. برای قم برنامه‌ریزی کردند. همان طوری که دیروز هم در یک جلسه‌ای در اینجا گفتم، تصمیم جبهه‌ی دشمن این بود که همچنان که قم پایگاه عظمت اسلام و برافراشته شدن پرچم انقلاب بود، در همین قم آنتی‌تز انقلاب را به وجود بیاورند؛ اینجا را بکنند پایگاه ضدیت با انقلاب؛ برای این تلاش کردند، برای این برنامه‌ریزی کردند. از انواع و اقسام شیوه‌ها استفاده کردند؛ از جمله کار کردن روی فکر مردم قم، روی احساسات مردم قم، شاید بتوانند این احساسات را خاموش کنند یا کمرنگ کنند. بنابراین در این سالها خیلی کار شده است. اگر شما می‌بینید پاسخ مردم به این همه تلاش خصمانه، اینجور پرشور و باشکوه است - این حماسه‌ای که مردم قم در این چند روز به وجود آوردند و نشان دادند - این به خاطر بیداری این مردم است، نشانه‌ی عمق نفوذ و رسوخ ایمان در این دلهاست؛ والّا دشمن هیچی کم نگذاشته است. توجه به قم زیاد است. باید کاری کرد که این تبلیغات خنثی شود؛ و این از راه خدمت به مردم و کمک به مردم، شناسائی مشکلات حقیقی این شهر و این مردم امکانپذیر است. لذا امروز در این جلسه و در حضور شما مسئولین محترم، عمده‌ی توصیه‌ی من همین است که هرچه میتوانید، برای خدمت به این مردم، برای گشودن گره‌ها از زندگی این مردم تلاش کنید. البته امکانات دستگاه‌های دولتی، امکانات محدودی است - امکانات نامحدودی نیست - لذا باید اولویتها را در نظر گرفت. همیشه همین جور است؛ باید نگاه کرد، دید اولویتها کجاست؛ و این یکی از اولویتهاست. به نظر من مسائل مهم شهر قم - که خوشبختانه در صراط اجراست - بایستی دقیقاً فهرست شود. همین مصوباتی که امروز هیئت محترم وزیران در اینجا داشتند، همچنین مواردی که در سفرهای رئیس جمهور محترم به این شهر تصویب شده است، اینها باید دقیقاً و موبه‌مو اجرا شود. مسئولین محترم سعی کنند همه‌ی این مصوبات را با دقت و با اهتمام، تا آخر دنبال کنند. همین مسئله‌ی آب برای قم که مسئله‌ای بسیار اساسی و حیاتی است، چند سال است که کارهای آن بحمدالله شروع شده و به طور نسبی به نتائج مطلوبی هم رسیده است؛ اما بایستی این همت و این تلاش ادامه پیدا کند تا ان‌شاءالله آب گوارای مشروب به شهر قم برسد و کام مردم را شیرین کند. مسئله‌ی مناطق محروم قم که اشاره شد و آقایان در بیاناتشان فرمودند - هم آقای استاندار، هم آقای معاون اول محترم - بسیار مهم است؛ همین مناطقی که اسم آوردند و بعضی از مناطقی که اسم نیاوردند. در قم مناطق محرومی هستند با جمعیت زیاد، آن هم با مردمی عاشق و مشتاق انقلاب. همین منطقه‌ی نیروگاه که گفتند، با همه‌ی محرومیتهائی که دارد، مردم آنجا جزو مشتاق‌ترین و علاقه‌مندترین مردم در جهت انقلاب و در جهت آرمانهای انقلابند؛ این را ما اطلاع داریم. در دوران دفاع مقدس هم همین جور بوده، بعد از آن هم تا امروز همین جور بوده است. یا محله‌ی شاه ابراهیم و محلات دیگری که محلات فقیر و عقب‌مانده‌ی قم هستند، باید با رویکرد امور رفاهی، بهداشتی، آموزشی و خدماتی، یک فکر اساسی برای این محلات بشود؛ یک حرکت دفعی انجام بگیرد تا بعد ان‌شاءالله به روال معمولی بیفتد. یکی از مسائل قم، مسئله‌ی بهداشت و درمان است؛ که من در این چند روزی که اینجا بودم، از طرق مختلف نظرات متعددی از افراد راجع به نیاز شهر به امکانات بیشتر بهداشتی و درمانی به من رسید. البته کارهائی هم در این زمینه تصمیم گرفته‌اند و ان‌شاءالله انجام خواهد گرفت، لیکن باید اهتمام ورزید. شنیدم از بخشهای مورد نیاز، بخش زنان است در امر درمان، که باید ان‌شاءالله به این مسئله توجه شود. مسئله‌ی صنایع دستی شهر قم - که من در سخنرانی روز اول هم به آن اشاره کردم - مهم است. از سابق که ما قم بودیم و قبل از آن، این شهر معروف بود به صنعت بسیار زیبا و فاخر فرشبافی؛ این بایستی کمک شود. این امکانی است در این شهر، امکان بسیار مهمی هم هست. همه جا شنیده بودیم و زنان قم و مردان قم افتخار میکردند به این فرشهائی که در اینجا بافته میشد و معروف بود

میگفتند «فرش نخ‌فرنگ»؛ نمیدانم حالا هم به همان صورت معروف است و گفته میشود یا نه. به مسئله‌ی فرششان، به مسئله‌ی صنایع دستیِ دیگرشان اهتمام ورزیده شود؛ این میتواند مردم را از درون زندگی خودشان بهره‌مند و مرفه کند. مسئله‌ی صنعت را اشاره کردند؛ خیلی خوب است. در خصوص مسئله‌ی کشاورزیِ اینجا شنیدم که بناست از منطقه‌ی تهران و ورامین مبالغی آب به سمت منطقه‌ی کشاورزی مسیله جاری شود؛ که این از طرحهای دولت بوده است و از قبل تصمیم گرفته‌اند؛ بسیار کار خوبی است، بسیار کار مهمی است؛ ان‌شاءالله اینها انجام بگیرد. بحمدالله در این دولت کارهای بزرگی انجام گرفته است. در دولت نهم و دهم - همان طور که اشاره شد - کارهای باارزشی انجام گرفته است؛ چندین برابر کارهائی که قبلاً انجام گرفته بود؛ لیکن در عین حال نیازها همچنان وجود دارد. نیازها کاهش پیدا کرده است، لیکن تلاشهای بیشتری لازم است تا اینکه این نیازها بکلی برطرف شود؛ این به عهده‌ی شماهاست. یکی از چیزهائی که خیلی مهم است، برخورد مسئولان رده‌های مختلف دستگاه‌ها با مردم و با مراجعین است؛ روی خوش، روی خوش. گفت: چون وا نمیکنی گرهی خود گره مباش ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست گاهی یک مسئولی نمیتواند توقعی را که از او هست، انجام دهد. یک دستگاهی اعتباراتش کم است، امکاناتش کم است؛ مانعی ندارد؛ اگر چنانچه به قدر توان اما با روی خوش، با ابروی گشاده، با آغوش باز و صمیمانه با مردم برخورد شود، مردم خشنود میشوند، راضی میشوند. گاهی به دفتر ما در تهران مراجعاتی میشود. کسی درخواستی دارد، برای ما عملی نیست. میگویند بله، درخواست شما رسید، اما نمیتوانیم این کار را بکنیم؛ یا خلاف قانون است، یا مشکلات دیگری دارد. آن طرف میگوید من همین اندازه که شما به درخواست من توجه و رسیدگی کردید، راضی‌ام؛ ولو این کار انجام نگرفته. مردم خشنود میشوند از اینکه مسئولان دردهای آنها را احساس کنند، غمگسار آنها باشند. البته تلاش هم بکنند و به قدر امکان، نیازهای آنها را برآورده کنند. عرض کردیم امکانات دولت محدود است. اینجور نیست که ما خیال کنیم همه‌ی این کارهائی را که لازم است، دولت میتواند با دست باز انجام دهد؛ نه، از جهات مختلف محدودیتهای زیادی وجود دارد؛ اما همان مقداری که ممکن است، عمل کنیم و آنچه را که عمل میکنیم، با روی باز انجام دهیم. با مردم ابروگشاده باشیم؛ این از مهمترین کارهائی است که بر عهده‌ی ماست، بر عهده‌ی همه‌ی مسئولین است. شما مسئولین محترم در بخشهای مختلف - چه بخشهای آموزشی، چه بخشهای خدماتی، چه بخشهای صنعتی، چه بخشهای کشاورزی، چه بخشهای فرهنگی، چه بخشهای بهداشتی و درمانی، چه بخشهای انتظامی و امنیتی و غیره - بدانید این خدمتی که میکنید، اجرش فقط آن مزدی نیست که از سوی دستگاه به شما پرداخت میشود؛ اجرش پیش خداست. اجری که خدای متعال میدهد، بمراتب بالاتر و ارزشمندتر و شیرین‌تر از اجرها و مزدهائی است که در دنیا به انسان میدهند؛ چه اجرهای مادی، چه حتّی تشکر. ممکن است یک وقت ما یک کاری بکنیم، مردم از ما تشکر کنند؛ این هم یک مزدی است؛ اما مزد الهی خیلی از اینها بالاتر است. شما یک خدمتی میکنید، یک دلسوزی‌ای میکنید، وقت‌گذاری میکنید، بیشتر از وقت معمول در محل کار میمانید و خدمت میکنید. ممکن است هیچ کس هم نفهمد، اما خدا میداند. زیاد اتفاق می‌افتد و ما در طول این خدمت سی و یکی دو ساله بارها برخورد کرده‌ایم با افرادی که بدون اینکه کسی مطلع شود، بدون اینکه حتّی مافوق آنها یا زیردست آنها یا همکار آنها بداند، به یک کاری دلسوزانه رسیده‌اند. پرونده‌ای را نگاه میکرده، کاری را دنبال میکرده، وقت کار اداری هم تمام شده، گفته نیم ساعت دیگر، یک ساعت دیگر میمانم و این کار را تمام میکنم. هیچ کس هم ملتفت نشده، کسی هم از او تشکر نکرده. بدانید اینها پیش خدا باقی است. هیچ کس نفهمد، نویسندگان الهی میدانند، کرام‌الکاتبین میفهمند؛ آنها اینها را ثبت و ضبط میکنند. آن روزی که چشمها و دلها همه محتاج لطف و رحمت و مغفرت الهی‌اند، اینها برای شما مایه‌ی روشنی چشم و دل خواهد شد؛ اینها در آن روز سخت و هولناک قیامت، سایه‌ای خواهد شد بر سر شما. بنابراین اجر الهی خیلی بالاتر است؛ به این اجر توجه کنید. بدانید هر کاری که میکنید، هر خدمتی که به مردم میکنید، این در نزد خدای متعال مضبوط و محفوظ است. وقتی با این روحیه کار کنید، از کار خسته نمیشوید. کار، دیگر ما را فرسوده نمیکند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه کشور ما حقیقتاً به کار احتیاج دارد. ما در همه‌ی زمینه‌ها

بایستی با تاخت پیش برویم. در زمینه‌ی علمی، در طول صد سال، صد و پنجاه سال ما را عقب نگه داشتند. در زمینه‌ی صنعتی همین جور، در زمینه‌های گوناگون اجتماعی همین جور. حکومتهای فاسد، حکومتهای مستبد، حکومتهای شهوتران، حکومتهای شکمباره، و در این چند دهه‌ی آخر قبل از انقلاب هم حکومتهای بشدت وابسته، پدر این کشور را درآوردند. یک روزی فقط استبداد بود، دیکتاتوری بود - دیکتاتوری ناصرالدین‌شاهی، دیکتاتوری فتحعلی‌شاهی - ولی دیگر وابستگی نبود؛ اما یک روز وضع این کشور به جائی رسید که هم دیکتاتوری بود، زورگوئی بود، فشار بر مردم بود، هم نوکری بیگانه بود. رضاخان قلدر که مثل یک گرگ وحشی به مردم میتاخت، در مقابل اربابهای انگلیسی، هر امتیازی که خواستند، به آنها داد. قرارداد نفت را گرفت، ظاهراً انداخت توی بخاری و سوزاند؛ اما چند روز بعد یک قرارداد بدتر و ننگین‌تری را برای مدت طولانی - سی سال بر مدت قرارداد قبلی نفت اضافه کرد - امضاء کرد، داد دستشان رفتند! مسئولین دولتی‌اش هم تابع او بودند. بعد از رفتن رضاخان، به تقی‌زاده که آن وقت وزیر دارائی بود، گفتند چرا آن روز این قرارداد را امضاء کردی؟ گفت من آلت فعل بودم؛ یعنی خود رضاخان مسئول بود. این آدمی که در مقابل مردمِ خودش اینجور وحشیانه، وقیحانه، بی‌ملاحظه و ستیزه‌گرانه رفتار و برخورد میکرد، در مقابل انگلیسی‌ها خوار و ذلیل بود. آنها روی کارش آورده بودند. یک مدتی خواست یک مقداری از آن قطب به یک قطب دیگری متصل شود - به طرف آلمانها متمایل شد - برش داشتند؛ مثل یک عبد ذلیل از ایران خارجش کردند، بردند و پسرش را جایش گذاشتند. سالهای سال کشور ما اینجور زندگی کرده است. این ملت سالهای سال اینجور زیر فشار حکومتهای مستبد و فاسد و دیکتاتور و ثروت‌طلب زندگی کرده. در هر کجای کشور یک ملک آبادی بود، رضاخان او را به اسم خودش کرده بود؛ در مازندران، در خراسان، در بسیاری مناطق دیگر. ثروت جمع کردند، املاک جمع کردند، جواهرات برای خودشان جمع کردند؛ آخر سر هم مبالغی از ثروتهای ملی را برداشتند و فرار کردند بردند. الان میلیاردها دلار متعلق به این ملت به آمریکا برده شده است. اول انقلاب، ما از آمریکا خواستیم ثروتهائی را که خاندان پهلوی با خودشان برده‌اند، به ملت ایران برگردانند؛ گوش نکردند. خوب، معلوم هم بود که گوش نمیکنند. اینها همه از یک جنسند. این ملت به برکت انقلاب در فکر تجدید حیات خود افتاد، راه تجدید حیات را پیمود، کارهای بزرگی انجام داد؛ لیکن کارهای بزرگتری در پیش دارد. ما، هم از لحاظ علمی، هم از لحاظ فنی، هم از لحاظ خدماتی، هم از لحاظ سازمانهای گوناگون، سازماندهی و سیستم‌سازی در کشور، هنوز کارهای زیادی در پیش داریم که باید انجام دهیم. هرچه برای این مردم کار کنید، زیاد نیست؛ این عرض من و توصیه‌ی من به شماست. من مجدداً از همه‌ی شما مسئولین محترم که در این شهر مستقرید - استاندار محترم، مسئولین گوناگون - تشکر میکنم و مطلبی را که روز اول هم گفتم، اینجا تکرار میکنم: دستگاه‌های دولتی مواظب باشند؛ اگر چنانچه بر سر یک مسئله‌ای بین خودشان اختلافی هست، نگذارند این اختلاف دودش به چشم مردم برود؛ با مردم تماس پیدا نکند. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

بیانات در دیدار دانش‌آموزان در آستانه ۱۳ آبان

بیانات در دیدار دانش‌آموزان در آستانه ۱۳ آبان ۲۶ ذی القعده ۱۴۳۱ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مناسبت سیزدهم آبان بیش از همه متعلق است به زبده‌ترین جوانان کشور ما؛ به دانشجویان، به دانش‌آموزان. این جلسه هم که یک نمونه‌ای از اجتماع عظیم جوانان کشور در سراسر این میهن الهی است، جلسه‌ی سرشار از معرفت، بصیرت و لبالب از شور و شوق به آرزوها و آرمانهای بزرگ انقلابی است. برای من هم این یکی از شیرین‌ترین فرصتهاست که با شما جوانان عزیزم، فرزندان عزیزم دیدار میکنم و چند جمله‌ای از مطالبی که باید میان ما مطرح باشد، در اینجا مطرح میکنم. مناسبتهای تاریخی غالباً حکم یک نماد و یک سمبل را دارند. روز سیزده آبان به خودی خود با روزهای قبل و روزهای بعد تفاوتی ندارد؛ اما یک نماد است. نماد یعنی چه؟ یعنی یک رمزی که پشت سر خود، در دل خود، معانی فراوانی نهفته دارد. انسان یک کلمه بر زبان می‌آورد، معانی و حقایق بسیاری در دل این کلمه

هست؛ سیزده آبان از این قبیل است. این روز یک نماد است و عقبه‌ی وسیعی دارد از مطالب مهم، مسائل مهم؛ مسائلی که به هیچ وجه تاریخی نیستند، بلکه مسائل امروز ما هم به حساب می‌آینـد. یک نگاهی بکنیم به مناسبتهای این روز. اولین مناسبت این روز این است که در سال ۱۳۴۳ در مثل یک چنین روزی، امام بزرگوار ما را تبعیـد کردند. چرا تبعید کردند؟ چون امام چند روز قبل از آن، در یک سخنرانی پرشور که در قم ایراد شد و بعد بلافاصله به وسیله‌ی نوار و نوشته در سراسر کشور پخش شد، یک حق ملی را مطالبه کردند. آن حق ملی، شکستن قانون ظالمانه‌ی کاپیتولاسیون بود. خوب است نسل جوان ما اینها را بروشنی بداند؛ بداند که ما از چه گذرگاههائی عبور کرده‌ایم که حالا به اینجا رسیده‌ایم. آمریکائی‌ها چند ده هزار مأمور در ایران داشتند - حالا رقم دقیقش مهم نیست؛ پنجاه هزار، شصت هزار، بیشتر - اینها مأمورین سیاسی بودند، امنیتی بودند، نظامی بودند؛ در داخل مجموعه‌ی مدیریت ایران - چه در ارتش، چه در سازمانهای اطلاعاتی، چه در بخشهای برنامه‌ریزی، چه در بخشهای گوناگون دیگر - نشسته بودنـد، پول و مزد خودشان را به اضعاف مضاعف از دولت ایران میگرفتنـد، اما برای آمریکا کار میکردنـد. این کار بدی بود که در کشور مـا اتفـاق افتاده بود. رژیم طاغوت پهلوی به خاطر وابستگی‌اش به آمریکا، به خاطر مزدوری‌اش برای آمریکا، بتدریـج در طول چند سال اینها را داخل کشور آورده بود. تا اینجای کار، بـد بود؛ اما آنچه که اتفاق افتاد، یک چیز بدِ مضاعف بود، بدِ به توان چند بود. آن کـار بـدِ مضـاعف این بود که آمدنـد در مجلس شورای ملی و مجلس سـنای آن روز تصویب کردنـد که مأمورین آمریکائی از دادگاههـای ایران و امکانات قضائی و امنیتی ایران معافنـد. یعنی اگر فرض کنیـد یکی از این مأمورین جرم بزرگی در ایران مرتکب شود، دادگاههای ما حق ندارنـد او را به دادگاه بطلبنـد و محاکمه کنند و محکوم کنند؛ این اسـمش کاپیتولاسـیون است. این نهایت ضعف و وابستگی یک ملت است که بیگانگان بیاینـد در این کشور، هر کاری دلشان میخواهـد، بکنند؛ دادگاههای کشور و پلیس کشور اجـازه نداشـته باشـند اندک‌تعرضـی به اینها بکننـد. آمریکائی‌ها این را از رژیم طاغوت خواسـتند، رژیم طاغوت هم دودستی تقدیمشان کرد: قانون کاپیتولاسیون. البته بی‌سر و صدا این کارها را میکردند، نمیگذاشتند در مطبوعات انعکاس پیدا کند؛ ولی امام اطلاع پیدا کردند. امام در سخنرانی قبل از سیزده آبان در جمع طلاب و مردم قم فریاد کشیدند که این چه قانونی است. تعبیر امام این بود که اگر یـک مـأمور دون‌پـایه‌ی آمریکائی در کشور، یک مرجع تقلیـد را مورد اهانت قرار بدهـد، با ماشـین زیر بگیرد و هر جنـایتی انجام بدهـد، قوانین ایران نسبت به این مأمور کاملاً خنثی هسـتند؛ هیـچ کسـی حق تعرض به او را نـدارد؛ خود آمریکائی‌ها میداننـد با او چه کار کنند؛ که خوب، معلوم است چه کار میکردند. امام در مقابل این قانون ظالمانه فریاد کشـید. امام آن وقت تازه هم از زنـدان آزاد شـده بودنـد. حبس چنـد ماهه‌ی امام چند ماهی بود که تمام شده بود. امام ایسـتاد و فریاد خفته‌ی ملت ایران را به گوش همگـان رسانـد. البته خیلی از آحـاد مردم اطلاع هم نداشـتند که ملت ایران اینجور دارد تحقیر میشود، امـا امام اطلاع داشت. دیده‌بان حقیقی منافع و مصالح یک کشور اینجور است؛ وقتی اطلاع پیدا میکند که چه بلائی دارند سر ملت می‌آورند، چطور دارند ملت را تحقیر میکننـد، چطور دارند شـرف یک ملت را پامال میکنند، ساکت نمیماند؛ فریاد میزند. آن روز، فریاد هم خطرناک بود؛ لـذا بلافاصـله امـام را دسـتگیر کردنـد و به تهران آوردنـد. امـام را در ایران هم نگه نداشـتند؛ ایشـان را به ترکیه تبعیـد کردنـد. این، حـادثه‌ی اول. پس سـیزده آبان، اینجا شـد نماد دو حقیقت بزرگ، دو حقیقت بسـیار حساس و خطیر: یکی طمع‌ورزی آمریکائی‌ها؛ که اگر یـک ملت از حق خود، از شـرف خود دفـاع نکنـد، اسـتبداد و اسـتکبار تـا اینجا پیش می‌آینـد که یک قانون ظالمانه‌ای مثل کاپیتولاسـیون را بر این ملت تحمیل میکنند. هدف سلطه‌های استکباری این است. اینجور نیست که روابط دولتی مثل دولت آمریکا با یک کشوری که به قـدر او زور و قـدرت نـدارد، مثل دو تا کشور عادی باشد؛ نه، از نظر خود آمریکائی‌ها، رابطه‌ی بین آمریکا و کشورهای به قول خوشان جهان سوم، رابطه‌ی ارباب و رعیت است؛ آنها اربابنـد، اینها رعیتند. آنها هر اختیاری در این کشور دارند؛ نفتش را ببرنـد، گازش را ببرنـد، منافعش را ببرنـد، پولش را بگیرنـد، منافع آمریکا را در اینجا تأمین کنند، ملت را هم اینجور تحقیر کننـد. یـک اسـتوار آمریکـائی تـوی گـوش یـک امیر ارشـد ارتش ایران میزد، کسـی هم جوابگـویش نبـود! توی همین پادگانهـای

گوناگون کشور، وقتی یک نظامی دون‌پایه‌ی آمریکائی با یک افسر ارشد ایرانی روبه‌رو میشد، مثل یک ارباب حرف میزد! ارتشی‌ها ناراحت بودند، جرأت نمیکردند؛ اما کاری نمیتوانستند بکنند. این مطلب اول است، که سیزده آبان نماد استکبار آمریکائی است؛ نماد روح تعدی و تجاوز استکبار نسبت به ملتها، از جمله نسبت به ملت ایران است. رؤسای جمهور آمریکا در دوره‌های مختلف بعد از پیروزی انقلاب خیلی دولّا راست شدند، خیلی حرفهای چرب و نرم زدند، شاید بتوانند این راه بسته را دوباره باز کنند. ظاهراً حرفهائی میزنند، اما باطن قضیه همان پنجه‌ی چدنی است که من گفتم در زیر دستکش مخملی پنهان شده است. پس سیزده آبان یادآور یک حقیقت تلخ و بسیار مهم است و آن حقیقت عبارت است از روح استکبار در قدرتهای استکباری و سلطه‌های استکباری. آحاد ملتهای کشورهای گوناگون - از جمله ملت ما - باید هرگز این را از یاد نبرند؛ بدانند این چهره‌ای که در آنجا قرار گرفته است، چهره‌ی متجاوز است، چهره‌ی متعرض است، قصد پیشروی دارد؛ تا اینجا که شرف یک ملت را لگدمال کند، تجاوز ناموسی بکند، تجاوز عرضی بکند، به جان و مال تجاوز کند و کسی هم نتواند از او سؤال کند و توضیح بخواهد. دومین مطلبی که سیزده آبان نماد آن محسوب میشود، فریاد رسای امام بزرگوار ماست. آن فریاد، سالمترین و پاکیزه‌ترین فریادها بود که از پاکترین حلقومها بیرون آمد. خیلی‌ها ممکن است گوشه و کنار یک حرفی بزنند، یک چیزی بگویند، یک اعتراضی بکنند؛ لیکن حلقومی که فریاد سیزده آبان را در سال ۴۳ در عالم منتشر کرد، پاکیزه‌ترین حلقومها بود. اولاً این فریاد، برخاسته‌ی از حس دین بود؛ ثانیاً برخاسته‌ی از آن عِرق پاکیزه‌ی مسلمانی و ملی بود - نمیتوانست تسلط دشمن را بر این ملت تحمل کند - ثالثاً فریادی متکی به حمایت عمومی مردم بود. گفتم؛ با اینکه مردم اول اطلاع نداشتند، اما وقتی فریاد امام بلند شد، مردم حمایت کردند. همان حمایتها بود که چهارده سال بعد به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید. آن فریاد پاکیزه مثل فریاد رسائی بود که پیامبران الهی در میان مردم سر دادند و مردم و دلهای مردم را جذب کردند. امام یک چنین حرکت عظیمی را در کشور انجام داد، بعد هم متحمل هزینه‌اش شد؛ امام را از خانه و زندگی و خانواده و دوستان و نزدیکانش جدا کردند و به یک گوشه‌ی دنیا تبعید کردند. پس مطلب دوم هم این بود که سیزده آبان نماد یک چنین فریادی است. مطلب بسیار مهم سومی که پشت سر این نماد قرار دارد، قضیه‌ی دانش‌آموزان سال ۵۷ است. چهارده سال از آن حادثه که گذشت، در سال ۵۷ جوانهای ما، نوجوانهای ما، دانش‌آموزان دبیرستانی ما به عنوان پاکترین و بی‌آلایش‌ترین قشرها توی میدان آمدند و کشته شدند. سیزده آبان روز کشتار دانش‌آموزان است توی همین خیابانهای تهران. وقتی این نوجوانها و جوانها توی میدان آمدند و فریاد چهارده سال قبل امام را در فضا انعکاس دادند، جلادان مزدور آمریکا از اینها انتقام گرفتند؛ روی اینها آتش گشودند، خون اینها روی اسفالت خیابانهای تهران ریخت و آن را رنگین کرد. این هم مطلب مهمی است؛ نه فقط به خاطر اینکه تعدادی جوان و نوجوان به شهادت رسیدند - البته این مهم است - بلکه به خاطر این نکته‌ی مهمتر که حرکت عظیمی که امام در سال ۴۲ و ۴۳ آغاز کرد، آنقدر زنده و باطراوت و بانشاط است که یک عده جوان پاکیزه‌ی دانش‌آموز را توی میدان می‌آورد، احساس مسئولیت میکنند، احساس تعهد میکنند و در مقابل سرنیزه‌ی دستگاه جبار و طاغوت می‌ایستند. در دنیا اینجور چیزی کم‌نظیر است. امروز هم همین‌جور است. امروز هم دانش‌آموزان دبیرستانی ما در کنار دانشجویان، در کنار قشرهای دیگر، در کنار بسیج و در جاهای دیگر، جزو پیشقدم‌ترین گروه‌های اجتماعی ما هستند. در دوران دفاع مقدس هم باز دانش‌آموزان جزو پیشروان و خط‌مقدم‌ها محسوب میشدند. شما اگر با خانواده‌های شهدا تماس بگیرید - من با خیلی از اینها تماس دارم و می‌بینم - و از آنها بپرسید جوانتان چند ساله بود، میگویند شانزده ساله، هفده ساله، چهارده ساله. این یعنی چه؟ یعنی احساس تعهد، روحیه‌ی انقلابی، احساس مسئولیت ناشی از روشن‌بینی و بصیرت به اینجا رسیده که جوان دانش‌آموزِ این ملت وسط میدان می‌آید، سینه‌ی خودش را سپر میکند، از همه‌ی آرزوهای جوانی‌اش میگذرد، برای اینکه آرمانهای بزرگ و هدفهای الهی و اسلامی را در جامعه تحقق ببخشد. این هم حادثه‌ی بزرگ دیگری بود که در سال ۵۷ اتفاق افتاد؛ مفهوم بسیار عظیم دیگری که پشت سر کلمه‌ی سیزده آبان قرار دارد. سیزده آبان نماد اینهاست. آخرین قضیه‌ای که در سیزده آبان پیدا

شـد، تسـخیر لانه‌ی جاسوسـی بود. در سال ۵۸ به مناسـبت سـالروز تبعیـد امام و شـهادت دانش‌آموزان، باز هم جوانها آمدنـد کاری کردنـد که دنیـا را خیره کرد و آمریکا را به زانو درآورد. این واقع قضـیه است؛ اینها شـعار نیست. شـما بدانیـد؛ آن روزی که لانه‌ی جاسوسی تسخیر شد، دولت آمریکا آبرو و اعتبار و هیمنه‌اش چندین برابر امروز بود. شما امروز را نگاه نکنید که آمریکا در چشمها سبک شـده، کوچک شـده، ملتها علناً علیه آمریکا دشـنام میدهنـد و آنها را نفرین میکننـد. آن روز اینجور نبود؛ آن روز آمریکا در دنیـا یک هیمنه‌ی ابرقـدرتیِ درجه‌ی یک داشت. جوان دانشـجوی ما با شـجاعت، با شـهامت، به عنوان لبه‌ی اصـلی جبهه‌ی مقاومت ملت ایران، سـفارتخانه‌ی آنچنان آمریکائی را تسـخیر کرد؛ کسانی را که آنجا بودند، زندانی کرد. البته امام محبت کردند، ملاطفت کردند و بعد از اندکی گفتند عناصـری از آنها - مثل زنهاشان - برگردند بروند آمریکا؛ لیکن آن عناصـر اصلی تا مدتی طولانی در اینجا ماندند. این هم حرکت عظیمی بود که قدرت آمریکا را در دنیا متزلزل کرد؛ آمریکای با آن هیمنه و با آن عظمت، ناگهان در چشم ملتهـا فروکش کرد. کـار به جائی رسـید که رئیس جمهور آمریکا برای نجات این گروگانها دست به حمله‌ی نظامیِ پنهانی و شبانه به ایران زد. جاسوسانشـان را در اینجـا بسـیج کردنـد، مقـدمات فراوانی فراهم کردنـد، آدم دیدنـد، جـا دیدنـد، با هلیکوپتر و هواپیما حمله کردنـد، آمدنـد که طبس پیاده شونـد و از آنجا بیاینـد و به خیال خودشان گروگانها را خلاص کننـد و ببرنـد؛ که آن ماجرای معروف طبس اتفاق افتاد، خدای متعال آبروی اینها را برد، هواپیماها و هلیکوپترهاشان آتش گرفت و مجبور شدند از همان طبس برگردنـد و بروند. قضایای سـیزده آبان اینهاست. سـیزده آبان نماد است؛ در دل خود، در عقبه‌ی خود معانی فراوانی دارد؛ که این معانی، همه برای ما درس است؛ بایـد اینها را به یاد داشته باشیم: طمع‌ورزی آمریکا، وابستگی رژیم طاغوت به آمریکا و فساد آن دسـتگاه، ایسـتادگی ایمانِ متکی به بصـیرت امام بزرگوار و مردم، حضور نسل جوان، شجاعت و جسارت نسل جوان انقلابی در مقابل هیمنه و چهره‌ی آرایش کرده و بزک کرده‌ی آمریکا؛ اینها همه در دل کلمه‌ی سـیزده آبان است. پس سیزده آبان یک حرف کوچکی نیست. حالا شـما یک تأملی بکنید؛ سال گذشـته - سال ۸۸ - در روز سـیزده آبان یک جمعیت محـدود نگونبختی آمدند توی خیابانهای تهران، علیه سـیزده آبان شعار دادند، برای اینکه شاید بتوانند این مناسبت بزرگ را به لجن بکشند. البته آنها شکست خوردنـد، معلوم هم بود شـکست میخورنـد - این واضـح بود - اما ببینیـد پشت سـر حرکت آنها چی بود؟ آنها با چی داشـتند مقابله میکردنـد؟ بـا این نمـاد که پشت سـر آن این مفـاهیم بزرگ هست، مقـابله میکردنـد. در واقع آنهـا بـا این مفـاهیم مقـابله میکردنـد. میخواسـتند هیمنه‌ی آمریکائی را بار دیگر زنـده کنند. آنها میخواسـتند بر روی سـلطه‌طلبی و دخالت‌طلبی آمریکا پرده بکشـند. آنها میخواسـتند حرکت عظیم ملت ایران را در مقابـل آن ظلم بزرگ زیر سؤال ببرنـد. وقتی انسـان میفهمـد معنـای سـیزده آبـان چیست، میفهمد آن کسانی که به خیال خودشان میخواستند سیزده آبان را خراب کنند، کی‌اند، چی‌اند و هدفهاشان چیست. این بصیرتی که مـا تکرار میکنیم، تأکیـد میکنیم، این است. بایـد تأمـل کرد، دقت کرد. من به شـما جوانان عزیز عرض بکنم؛ امروز شـما خط مقـدم حرکـت ملت ایرانیـد. ملت ایران به قله‌هـائی چشم دوخته است و به سـمت آن قله‌هـا دارد حرکت میکنـد. دوست و دشـمن اعـتراف میکنند که ملت ایران بسـرعت دارد به سـمت قله‌ها میرود. البته راه هنوز خیلی طولانی است؛ ساده‌اندیشی نباید کرد. راهی که ما در پیش داریم، راه یکسـاله و دو سـاله نیست؛ راه بلندمـدت است؛ امـا دارد حرکت میکنـد. تا حرکت نباشـد، رسـیدن به هـدف ممکن نیست. با نشسـتن و آرزو کردن و خمیازه کشـیدن، هیـچ کس به هـدف نمیرسـد؛ بایـد پا در راه نهاد، با عزم راسخ پیش رفت. ملت ایران دارد این کـار را میکنـد. در زمینه‌ی علمی، در زمینه‌ی فناوری، در زمینه‌ی سیاسـی، در زمینه‌ی خـدمات گوناگون، در زمینه‌ی عمران کشور، ما به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته‌ایم. امروز خوشبختانه سرتاسر کشور مثل یک کارگاه بزرگ است که در همه جـایش دارد کـار انجـام میگیرد، خـدمت انجـام میگیرد، کارهـای عمرانی انجام میگیرد؛ هم کارگزاران ایرانی مهارت و خبرویت و تجربه پیـدا میکننـد، هم مردم بهره‌منـد میشونـد، هم ما از دیگران بی‌نیاز میشویم. در گذشـته اگر میخواسـتند توی این شـهر یک پل بسازنـد، بایـد کارشـناس فرنگی می‌آمـد؛ اگر میخواسـتند یک سـد بسازنـد، بایـد منت چنـد دولت خارجی را میکشـیدند؛ کارهای

پیچیده‌تر که جای خود دارد. امروز ملت ایران از این جهات بی‌نیاز است؛ نیروی انسانی غنی، سرشار، بااستعداد و انبوه دارد؛ مدیران دلسوز و علاقه‌مند و کارآمد دارد. ملت دارد پیش میرود. اما آن مجموعه‌ای که جلوی این حرکت عظیم قرار دارد، چه کسانی هستند؟ آنها جوانها هستند، دانشجویانند، دانش‌آموزانند، طلاب جوانند. جوانها هستند که دارند این حرکت را به پیش میبرند. موتور این حرکت عظیم، این قطار عظیمی که دارد همین‌طور پیش میرود، جوانهایند. البته مدیران کارآمد و کارآزموده و مجرب لازمند. تکیه‌ی روی جوانها معنایش این نیست که ما به آدمهای تجربه کرده و عمر گذرانده و مراحل دیده و مو سفید کرده بی‌احترامی کنیم؛ نه، آنها هم وجودشان واجب و لازم است؛ اما تا جوانها نباشند، این حرکت انجام نمیگیرد. امروز به توفیق الهی، به حول و قوه‌ی الهی جوانها حاضرند، در صحنه‌اند؛ این خیلی چیز مهم و بزرگی است. شما جوانها خط مقدم این حرکت هستید؛ هم در میدانهای سیاسی، هم در میدانهای اقتصادی، هم در میدانهای علم. در میدان سیاسی، فتنه‌ی سال ۸۸ را جوانهای ما خواباندند. بیش از عوامل گوناگون دیگر، جوانهای ما، همین شما دانش‌آموزها، همین شما دانشجوها نقش داشتید؛ والّا فتنه، فتنه‌ی بزرگی بود. من به شما عرض کنم؛ چند سالی که بگذرد، آن وقت قلمهای بسته شده‌ی آگاهان بین‌المللی روان خواهد شد، باز خواهد شد، خواهند نوشت. ممکن است من آن روز نباشم، اما شماها هستید؛ خواهید شنید، خواهید خواند که چه توطئه‌ی بزرگی پشت فتنه‌ی سال ۸۸ بود. این فتنه خیلی چیز مهمی بود، قصدشان خیلی قصد عجیب و غریبی بود؛ در واقع میخواستند ایران را تسخیر کنند. اینهائی که عامل فتنه بودند - توی خیابان، یا بعضی از سخنگویانشان - اغلب ندانسته وارد این میدان شده بودند؛ اما دستهائی اینها را هدایت میکرد، نمیفهمیدند. حالا این که چطور بعضی‌ها وارد این میدان شدند، چطور ندانسته به دشمن کمک کردند، خودش تحلیلهای دقیق روانشناختی دارد؛ اما واقعیت قضیه این است که عرض کردم. این مسئله خیلی کار بزرگی بود؛ این کار را شما جوانها به سامان رساندید. توی صحنه بمانید عزیزان من! کشور مال شماست. این قله‌هائی که قبلاً گفتم، متعلق به شماست. در دورانی که شما به کمال سنی رسیدید، ان‌شاءاللّه این قله‌ها را خواهید دید و برای ملت خودتان افتخار خواهید آفرید. البته هیچ حرکتی هرگز تمام شدنی نیست. حرکت به سمت قله‌ها همچنان ادامه دارد و هیچ وقت متوقف نمیشود. مهم این است که یک ملت یاد بگیرد، عادت کند و برای حرکت به سمت کمال و تعالی، عزم راسخ کند. این عزم نبایستی هیچ وقت سستی پیدا کند. امروز خوشبختانه جمهوری اسلامی و ملت عزیزی که پشت سر این جمهوری هستند و آن را دارند پاسداری میکنند، از همیشه قوی‌ترند، از همیشه تواناترند. امروز راه ما از همیشه روشن‌تر است و میدانیم داریم چه کار میکنیم؛ میفهمیم به کجا داریم میرویم؛ دوستانمان را میشناسیم، دشمنانمان را هم میشناسیم. دشمنان ملت ایران امروز از همیشه‌ی گذشته‌ی خودشان ضعیف‌ترند، منفورند، دچار مشکلاتند؛ دچار مشکل اقتصادی‌اند، دچار مشکل سیاسی‌اند، انواع و اقسام مشکلات را دارند. البته این معنایش این نیست که خیالمان راحت شود، سر روی بالش نرم بگذاریم و فراموش کنیم؛ نه، هرگز «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد»؛ همیشه باید به یاد داشته باشید که دشمن در کمین است، مواظب است؛ اما بدانید دشمن امروز نمیتواند از روشهای گذشته استفاده کند. امروز ملت ایران هوشیار است؛ جوانهای ما هوشیارند، آگاهند، بیدارند. بیشترین مجموعه‌ی جوان این کشور امروز در خدمت همین هدفها هستند؛ چه در محیط دانشگاه، چه در محیط بازار، چه در محیط دانش‌آموزی، چه در محیطهای روحانی؛ در همه‌ی محیطها جوانها وارد کارند. پروردگارا! این جوانها را مشمول لطف و رحمت خود قرار بده. پروردگارا! صلاح را بر این کشور حاکم کن. پروردگارا! ما را، قشرهای مختلف را، آنچنانی که اسلام خواسته است و اسلام می‌پسندد، تربیت بفرما. پروردگارا! ملت ایران را در پیروزی‌های فراوانش مدد بفرما. پروردگارا! دعای ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را پشتیبان این ملت و شامل حال این ملت و مقبول درگاه خود قرار بده. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی دانش‌آموختگان ارتش

بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی دانش‌آموختگان ارتش در دانشگاه شهید ستاری نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم به دانش‌آموختگان عزیز و جوانان مؤمن که دوران تحصیل باافتخار خود را به پایان رساندند و از امروز وارد جرگه‌ی خدمت در نیروهای مسلح نظام جمهوری اسلامی و ارتش عزیز جمهوری اسلامی خواهند شد. همچنین تبریک عرض میکنم به جوانان عزیزی که سردوشی گرفتند و روند آموزش را ان‌شاءاللّه با موفقیت طی خواهند کرد. حقاً و انصافاً امروز نیروهای مسلح ما و ارتش جمهوری اسلامی ایران در یک طراز بسیار مطلوبی قرار دارد. از دو جهت، شما بر ارتشهای دیگر ترجیح دارید: اول اینکه هدف شما یک هدف الهی و انسانی است، و دوم اینکه میان شما و مردم یک پیوند قلبیِ استواری برقرار است. همه‌ی جامعه‌های عالم و کشورهای عالم برای اینکه بتوانند امنیت خود را تأمین کنند، بتوانند راه عزت خود را بپیمایند و به آسایش مادی و معنوی دست پیدا کنند، احتیاج دارند به اقتدار؛ اقتداری که یک ضلع اساسی و مهم آن به وسیله‌ی نیروهای مسلح در هر جامعه‌ای و کشوری تأمین میشود. تفاوت اصلی در اینجاست که الگوی اقتدار در نظامهای مادی که امروز بر دنیا حاکم است، با الگوی اقتدار در نظام اسلامی متفاوت است. در نظامهای مادی، اقتدار، متکی به پایه‌های قدرت مادی است - به پول، به سلاح، به تبلیغات فریبکارانه، و هرجا لازم شود، مزورانه و منافقانه - اما در الگوی اسلامی و معنوی، این اقتدار در درجه‌ی اول متکی به عامل معنوی و ارزش معنوی و الهی است؛ متکی است به ایمان، متکی است به اعتماد به خدای متعال، متکی است به تلاش مخلصانه در راه آرمانهای بلند و والا- نه اینکه به سلاح بی‌اعتناء باشیم، نه اینکه به نظم و تجهیزات و آموزش به چشم بی‌اهمیتی بنگریم؛ همه‌ی اینها لازم است؛ اما روح اینها - که اینها به منزله‌ی جسم آن و کالبد آن به حساب می‌آیند - عبارت است از احساس تکلیف خدائی، احساس اتکال به خدای متعال. این است که یک ارتش را، یک مجموعه‌ی نیروهای مسلح را، یک ملت را آنچنان مقاوم و استوار میکند که قدرتهای مادی قادر نیستند آن را به زانو در بیاورند و نصرت نهائی و پیروزی نهائی با اوست. این فقط در مقام تئوری نیست، این بیانِ خیالات آرزومندانه و بلندپروازانه نیست؛ این تجربه‌ی عملی ماست. شما جوانان عزیز میتوانید در تاریخ نزدیک کشورِ خودتان این حقایق را با دقت مطالعه کنید. پیروزی ملت ایران در مواجهه‌ی با نظام طاغوتی، یک مصداق کامل از غلبه‌ی عوامل معنوی بر عوامل مادی بود. نظام طاغوتی، نظام وابسته، نظام فاسد، در این میهن عزیز و مظلوم، متکی به ابزار گوناگون اقتدار مادی از سوی قدرتهای بین‌المللی بود؛ اما در مقابلِ ملتی بی‌سلاح و مجهز به ایمان و اعتماد به نفس شکست خورد. تجربه‌ی دوم، تجربه‌ی ملت ایران در دوران دفاع مقدس بود. شرق و غربِ آن روز دنیا رژیم بعثیِ فاسدِ مفسد را حمایت میکردند؛ آمریکا حمایت میکرد، ناتو حمایت میکرد، شورویِ آن روز حمایت میکرد، ارتجاع منطقه حمایت میکرد؛ پول میدادند، سلاح میدادند، اطلاعات میدادند، نیروی انسانی میدادند، برای اینکه بتوانند نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران را به شکست بکشانند؛ اما ملت ایران در میان تحریمِ همه‌جانبه، بخصوص تحریم سلاح و تجهیزات جنگی، در غربت کامل، با اتکاء به ایمان خود، ایمان جوانان خود، شجاعت و دلیری نیروهای مسلح خود، توانست این دشمن متکی به کوه سلاح و تجهیزات را شکست دهد و هزینه‌هائی که این همه بر سر رژیم طاغوتی ریختند، باطل کند. امروز هم همین است. امروز هم دنیای استکبار راه مواجهه‌ی با ایران اسلامی را هنوز پیدا نکرده است. تکیه‌ی به قدرت مادی، تجهیز دوستان و نزدیکان خود به سلاح - شما ببینید چقدر سلاح مدرن وارد این منطقه میشود، و چقدر پول ملتهای این منطقه صرف این سلاحها میشود و به جیب صاحبان صنایع نظامی آمریکا و غرب میرود - اما بی‌فایده است؛ «فسینفقونها ثمّ تکون علیهم حسرة».(۱) این پولها را خرج میکنند، اما اینها به دادشان نمیرسد و به دردشان نمیخورد. ایران اسلامی با اتکاء به ایمان توانست در میدان ابزارهای مادی هم بر دیگران پیشی بگیرد. البته نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران و شهدای عالیقدر آن، مثل شهید ستاری و شهید بابائی و شهید خضرائی و شهید دوران و دیگران و دیگران در این راه پیشقدم بودند. اولین مؤسسه‌ی جهاد خودکفائی نیروهای مسلح در نیروی هوائی به وجود آمد؛ کادرهای پروازی یک جور، کادرهای فنی یک جور؛ ارزش آفریدند. نظام جمهوری اسلامی این خدمات را هرگز فراموش نخواهد کرد. در این میدان ارتش

به‌پاخاست، سپاه به‌پاخاست، مسئولان گوناگون نیروهای مسلح به‌پاخاستند، دانشگاه‌ها کمک کردند، دانشمندان کشور همکاری کردند. امروز ملت ایران علاوه‌ی بر نیروی ایمان و معنویت و ارزشهای معنوی خود، متکی است به ابزارهای مادیِ فرآورده‌ی به دست خود و با ابتکار خود؛ این افتخار است. ما میخواهیم جوانان ما احساس کنند که میتوانند به خودشان و به کمک خدای متعال متکی باشند؛ میتوانند از مستکبران و متکبران عالم مستغنی باشند؛ میتوانند نیروهای مسلحی مجهز به فرآورده‌ها و محصولات ذهن و ابتکار ایرانی به وجود بیاورند. همه چیز را با این دید نگاه کنید، درس را با این دید بخوانید، تحقیق و پژوهش را با این سمت و سو ادامه دهید، به خود متکی باشید؛ این تجربه‌ی شماست، تجربه‌ی کشور شماست، تجربه‌ی پیشکسوتان شماست در ارتش جمهوری اسلامی و در کل نیروهای مسلح. به خود که متکی بودید، نیروهای شما، استعدادهای شما مثل چشمه‌ی لایزالی از درون میجوشد و فرآورده‌های آن را تقدیم شما و تقدیم سازمان شما و تقدیم ملت شما میکند. گزارشی که امیرِ فرماندهی این دانشگاه دادند، گزارش خوبی است. در بخشهای مختلف، آنچه که گزارش میکنند انجام شده است، خوب است؛ لیکن به اینها قانع نشوید. راه کمال، یک راه بی‌پایان است؛ هرچه پیشتر بروید، لذت کمال را بیشتر خواهید چشید. هم در کمالات معنوی اینجور است - در تقرب به خدا، در توجه به خدا، در عشق به خدا و معنویت، در پیمودن حریم ملکوت الهی - و هم در مسائل مادی اینجور است؛ هرچه بیشتر پیش بروید، احساس عزت بیشتر، احساس بهجت بیشتر، احساس اقتدار بیشتری خواهید کرد. این راه، راه شما جوانهاست. کشور مال شماست، ارتش مال شماست، آینده متعلق به شماست. خوب درس بخوانید، خوب تحقیق کنید، خوب تجربه کنید. خدای متعال به شما وعده داده است که اگر دین او را و راه او را و هدفهای الهی را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد. یاری خدا به معنی یاری تمام نیروهای موجود در این طبیعت است؛ همه به کمک شما خواهند آمد؛ نیروهای ماوراء طبیعی هم به کمک شما خواهند آمد؛ یاری خواهید شد، پیش خواهید رفت؛ همچنان که امروز پیش رفتید. بدانید امروز کشور شما با ده سال پیش بسیار تفاوت کرده است و بسیار پیش رفته است؛ با بیست سال پیش خیلی بیشتر؛ با آغاز انقلاب - سی سال پیش - بمراتب بیشتر. این ناشی از همت ملت ما، همت مردم ما، همت جوانان ما، اتکای آنها به خدای متعال و تلاش آنها در این راه مقدس است؛ این تلاش را ادامه دهید. دانشگاه‌های نیروهای مسلح جزو امیدبخش‌ترین کانونها و مراکز اجتماعی و علمی ما هستند. این دانشگاه هم به نام «شهید ستاری» است؛ شهید عزیز، پرکار، فعال، پرابتکار، مؤمن و مجاهد. در دوران دفاع مقدس، قبل از اینکه به فرماندهی نیرو منصوب شود، بی نام و نشان تلاشهای ارزنده‌ی بسیاری کرد و در فرماندهی نیرو نیز خدمات بسیاری انجام داد. همچنین بقیه‌ی شهدای عزیز ما، از نیروی زمینی، از نیروی دریائی، از نیروی هوائی، از بخشهای گوناگون در نیروهای مسلح، خدمات بزرگی را انجام دادند. این دانشگاه‌ها را باید قدر بدانید. برنامه‌ها همیشه به‌روز، همیشه با نگاه به آینده، با برنامه‌ی چشم‌اندازِ واضح و روشن تنظیم شود. اساتید محترم و عزیز همه‌ی تلاش خود را بکنند. دانشجویان عزیز همه‌ی همت خود را به میدان بیاورند. فرماندهان ارشد نیروها به دانشگاه‌ها سر بزنند، با این جوانهای عزیز از نزدیک گفتگو کنند؛ برای آنها و برای این جوانها - هر دو - مفید است. ما با نگاه به شما جوانان نشاط میگیریم؛ شما هم از تجربه و درس پیشکسوتان میتوانید بهره ببرید. پروردگارا ! به محمد و آل محمد این جوانان عزیز را مشمول رحمت و فضل و تفضل خود بفرما. پروردگارا ! نیروهای مسلح ما، سپاه پاسداران، ارتش جمهوری اسلامی ایران، نیروی انتظامی، بسیج عظیم مردمی، همه را مشمول پشتیبانی و حمایت خود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) انفال: ۳۶

بیانات در دیدار مردم اصفهان در روز عید قربان

بیانات در دیدار مردم اصفهان در روز عید قربان در سالروز ۲۵ آبان ۱۳۶۱؛ تشییع پیکرهای مطهر ۳۷۰ شهید استان اصفهان. بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم اولاً ـ خوشامد عرض میکنم به شما برادران و خواهران عزیز، که این راه طولانی را پیمودید و در این روز مبارک و

روز عید، فضای حسینیه را با ایمان و عواطف و احساساتِ خودتان انباشتید. همچنین روز عید قربان را به همه‌ی شما حضار محترم، به مردم عزیز اصفهان، به همه‌ی ملت ایران و به همه‌ی مسلمانان عالم تبریک عرض میکنم. این مناسبت هم، مناسبت بسیار بجائی است. روز بیست و پنجم آبان ماه یکی از نمادهای قربانی دادن و ایثار مردم اصفهان است، که امسال مصادف شده است با عید قربان. اگر به حکمت مندرج در عید قربان توجه شود، خیلی از راهها برای ما باز میشود. در عید قربان یک قدردانی بزرگ الهی نهفته است از پیامبر برگزیده‌ی حضرت حق، حضرت ابراهیم (علیه‌السّلام) که آن روز ایثار کرد. بالاتر از ایثار جان، در مواردی ایثار عزیزان است. او در راه پروردگار، به دست خود عزیزی را قربان میکرد؛ آن هم فرزند جوانی که خدای متعال بعد از عمری انتظار، در دوران پیری به او داده بود؛ که فرمود: «الحمد للّٰه الّذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق» (۱). خدای متعال این دو پسر را در دوران پیری، لابد بعد از یک عمر انتظار و اشتیاق، به این پدر داده بود؛ امید فرزند هم دیگر بعد از آن نداشت. سید شهیدان همه‌ی عالم، حضرت اباعبداللّٰه‌الحسین (علیه الصّلاة و السّلام) - که خود مظهر ایثار و مظهر شهادت است - در دعای شریف عرفه از این حادثه یاد میکند؛ «و ممسک یدی ابراهیم عن ذبح ابنه بعد کبر سنّه و فناء عمره»؛ این در دعای مبارک امام حسین در عرفه است که دیروز مؤمنین موفق شدند، این دعا را خواندند. این ایثار و این گذشت، یک نماد است برای مؤمنانی که میخواهند راه حقیقت را، راه تعالی را، راه عروج به مدارج عالیه را طی کنند. بدون گذشت، امکان ندارد. همه‌ی امتحانهائی که ما میشویم، در واقع نقطه‌ی اصلی‌اش همین است؛ پای یک ایثار و یک گذشت به میان می‌آید. گاهی گذشت از جان است، از مال است؛ گاهی گذشت از یک حرفی است که کسی زده است، میخواهد با اصرار و لجاجت پای آن حرف بایستد؛ گاهی گذشت از عزیزان است؛ فرزندان، کسان. امتحان یعنی عبور از وادی محنت. یک محنتی را، یک شدتی را جلوی پای یک انسانی یا یک ملتی میگذارند؛ عبور از این محنت، امتحان است. اگر توانست عبور کند، به آن منزل مقصود میرسد؛ اگر نتوانست - نتوانست استعداد مندرج در وجود خود را بروز دهد، نتوانست بر هوای نفس غالب بیاید و عبور کند - میماند؛ امتحان این است. امتحان الهی برای این نیست که خدا ما را بشناسد، ببیند ما در چه وزنی، در چه حدی هستیم؛ خود امتحان در حقیقت یک گام است به سوی مقصد. من و شما که امتحان میشویم، معنایش این است که اگر توانستیم از این شدت و از این محنت عبور کنیم، یک وضع جدیدی، حیات جدیدی، مرحله‌ی جدیدی را به دست می‌آوریم. در این خصوص، یک ملت و یک شخص تفاوتی نمیکند. در سال گذشته ملت ایران از یک امتحان عبور کرد، از یک فتنه عبور کرد. این معنایش فقط این نیست که حالا همه فهمیدند ملت ایران قوی است؛ بلکه معنای مهمتر آن این است که با این حرکت، با این قدرت بر عبور از فتنه و محنت، این ملت یک وضع جدیدی پیدا کرد؛ یک توانائی تازه‌ای در او به وجود آمد. تمام طول عمر انسان، قدم به قدم امتحانهاست. اگر ما بتوانیم بر هوای نفس خود غالب بیائیم، بتوانیم بصیرت خود را به کار بگیریم، بتوانیم موقع را بشناسیم، بدانیم کار لازم چیست و آن را انجام دهیم، این در ما یک مرتبه‌ی جدیدی از حیات به وجود می‌آورد؛ این یک تعالی است، یک ترقی است. بنابراین روز بیست و پنجم آبان که یک روز برجسته و یک نماد است، چنین حالتی را برای مردم اصفهان دارد. من لازم میدانم در همین زمینه - مناقب اصفهان، مناقب مردم اصفهان - چند جمله‌ای عرض کنم؛ اینها شناسنامه‌ی این مردم مؤمن و غیرتمند و ایستاده‌ی پای کار به حساب می‌آید. مردم اصفهان در یک روز سیصد و هفتاد شهید را تشییع کردند، خم به ابرو نیاوردند؛ بماند که همان روز اعزام به جبهه داشتند، پشتیبانی داشتند و حرکت کردند؛ این خیلی مهم است. همان طور که فرمودند(۲)، امام از این حرکت اصفهان تجلیل کردند. در آبان سال ۶۱ که در یک روز سیصد و هفتاد شهید در اصفهان تشییع شد، تعداد شهدای اصفهان در همان ماه بیش از هزار نفر است. هزار و اندی شهید در یک ماه! خوب، چه کسی شهید میشود؟ آن کسی که در میدان است، در میدان خطر است، پیشرو است. قبل از انقلاب اصفهان در قضایای مختلف حضور نمایانی داشت، در قضایای انقلاب هم همین جور، در جنگ تحمیلی هم همین جور. یگانهای نظامی مستقر در اصفهان، چه آنچه که متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود؛ لشکر امام‌حسین با مرکزیت اصفهان، لشکر نجف با مرکزیت

نجف‌آباد، تیپ قمر بنی‌هاشم، و چه آنچه که مربوط به ارتش بود؛ پایگاه هشتم شکاری که مرکز تحرک عظیمی بود و من از نزدیک کار آن پایگاه را در اصفهان دیده بودم - رحمت خدا بر شهید بابائی - و چه مرکز توپخانه در اصفهان؛ مجموعه‌ی این نقاط خیلی معنا پیدا میکند. نتیجه این میشود که بعد از انقلاب، در عرض جنگ تحمیلی هشت‌ساله و بعد از جنگ تحمیلی هشت‌ساله، در میدانهائی که برای کشور میدانهای حساسی بوده است، اصفهانی‌ها جزو پیشروان محسوب میشده‌اند؛ در رتبه‌ی رشد و توسعه‌ی کشور، در مسائل علمی کشور. برخی از گره‌های کور ما در نیروهای مسلح، در مراکز علمی و تحقیقاتی اصفهان باز شد. اینها افتخار است، نه برای به خود بالیدن؛ بلکه به معنای پی بردن به هویت خود، به استعداد درونی خود و بر اساس این زمینه، حرکت کردن و به پیش رفتن. در جنگ هشت ساله، همه میدانند و اشاره هم کردند؛ اصفهانی‌ها با این یگانهای گوناگون، در خطوط مقدم کار میکردند. خوب، این برای همه معلوم است. آنچه که برای خیلی‌ها معلوم نیست، نقش انسانهای گمنام و بی‌ادعائی است که در طول این سالها در زمینه‌ی پشتیبانی‌ها فعالیت کردند؛ زنانی که در خانه بودند، بازاریانی که در کسب و پیشه‌ی بازار بودند، افرادی که در دستگاه‌های اداری مشغول فعالیت بودند، جهادگرانی که انواع و اقسام خدمات را به جبهه میرساندند. از اینها شهیدداده هم داریم؛ کسانی که شهید شدند یا شهید دادند، ادعائی هم نداشتند و ندارند، اسمشان هم جائی نیست؛ اما در آسمانها مشهورند، در ملأ اعلی شناخته شده‌اند. در محاسبه‌ی الهی، کوچکترین کارها گم نمیشود. این همه کاروان کمک‌رسانی از اصفهان، این همتها، این انگیزه‌ها، آن وقت خانواده‌ی این شهیدان. شهدا یک لحظه سختی را درک کردند و پرواز کردند؛ آنها که رنجی ندارند - «لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» (۳)- مسئله، مسئله‌ی خانواده‌هاست؛ پدرها، مادرها، همسرها، فرزندها، برادران و خواهران، داغدیده‌ها؛ اینها صبر کردند، اینها افتخار کردند. خانواده‌هائی در اصفهان هستند که سه شهید دادند؛ خانواده‌هائی که یک پسر داشتند، همان پسر را دادند؛ ابراهیم‌های زمان؛ اینهاست که هویت یک ملت را میسازد، اینهاست که یک ملت را به عزت میرساند. با نشستن و خوردن و خوابیدن و تکیه‌ی به بیگانه کردن و هوی و هوس را در زندگی حاکم کردن، هیچ ملتی به جائی نخواهد رسید. کسانی که وقتی صحبت دفاع مقدس میشود، منفی‌بافی میکنند؛ وقتی صحبت شهادت میشود، نیش‌زنی میکنند؛ وقتی بحث جانباز و ایثارگر پیش می‌آید، چهره در هم میکشند؛ وقتی بحث پیشرفتهای علمی و شکستن مرزهای علم پیش می‌آید، لبخند تمسخر میزنند؛ وقتی بحث سانتریفیوژهای مجموعه‌ی غنی‌سازی هسته‌ای پیش می‌آید، سر تکان میدهند و میگویند امکان ندارد، اینها از حرکت یک ملت چیزی نمیفهمند. تربیت‌شده‌های تربیت غلط و اخلاق فاسد طاغوتی چیزی از تأثیر ایمان و حرکت و جهاد نمیفهمند. یک ملت وقتی معتقد به جهاد شد، در همه‌ی میدانها پیشرو است. جهاد فقط تفنگ به دست گرفتن نیست؛ جهاد این است که انسان خود را همیشه در میدان حرکت و مبارزه با مانعها و مانع‌تراشها ببیند، احساس تکلیف کند، احساس تعهد کند؛ این میشود جهاد؛ جهاد اسلامی این است. جهاد گاهی با جان است، گاهی با مال است، گاهی با فکر است، گاهی با دادن شعار است، گاهی با حضور در خیابان است، گاهی با حضور در پای صندوق رأی است؛ این میشود جهاد فی‌سبیل‌اللّه؛ و این است که یک ملت را رشد میدهد، طراوت میدهد، تازگی میدهد، امید میدهد و یک ملت پیش میرود. خوب، حالا مبارزه‌ی با این ملت چگونه ممکن است؟ آن جبهه‌ی ضد اسلامی و ضد انقلاب اسلامی و ضد نظام اسلامی که در دنیا به وجود آمد، میخواهد با یک چنین پدیده‌ی عظیمی مبارزه کند. چه جوری میتواند مبارزه کند؟ با جنگ امکان ندارد - امتحان کردند، دیدند - با تهدید به جنگ و تهدید نظامی امکان ندارد، با تحریم امکان ندارد. کسانی که خیال میکنند میتوانند ملت ایران را با تحریم به زانو در بیاورند، آب در هاون میکوبند. ملتی که امید دارد، ایمان دارد، میداند دارد چه کار میکند، این ملت را که با تهدید نمیشود به عقب‌نشینی وادار کرد. برای مقابله‌ی با یک چنین ملتی، اینها هم به همین نکته‌ای که شما به آن توجه کردید(۴) - که این هوشیاری شما اصفهانی‌ها را میرساند - توجه میکنند: ایجاد شکاف در میان ملت، به جان هم انداختن آحاد ملت، فاصله ایجاد کردن بین توده‌ی عظیم مردمی کشور با مسئولین، ایجاد سوءظن، ایجاد بگومگو بر سر قضایای هیچ و پوچ. یکی از مهمترین اقلام دشمنی دشمنان با انقلاب اسلامی این

است؛ باید مراقب بود. البته اصفهانی‌ها مراقبت کردند. اصفهانی‌ها در قضایای گذشته خوب عمل کردند. در برابر فتنه‌ی ۸۸، در روز عظیم ۹ دی، در آن حرکت خودجوش مردمی، عملکرد درخشانی داشتند. همه بایـد مراقب ایجاد شـکاف، ایجاد فتنه، ایجاد بدبینی نسبت به دستگاه باشند. اینهائی که می‌بینید گوشه و کنار، بدون هیچ قیدوبندی، بدون هیچ ملاحظه‌ای، نظام اسلامی را، دستگاه جمهوری اسلامی را متهم میکننـد؛ هرچه از دهنشان در می‌آیـد، به نیابت از دشـمن میگوینـد؛ برای اینکه اگر صـدای دسـتگاه‌های تبلیغاتی جبهه‌ی ضد اسلام و صهیونیستها و آمریکائی‌ها به گوش کسی نرسید، اینها جبران کنند و همان حرفهای آنها را به گوش مردم برساننـد، اینها به ملت خیانت میکنند؛ این در حقیقت یک خیانت واضح است. مردم را نسبت به یکدیگر، نسبت به مسئولین، نسبت به خدمتگزاران بدبین کردن، فضای یأس‌آلود به وجود آوردن، یکی از این راههاست. یکی از راههای دیگر هم عبارت است از گستردن دستگاه فساد اخلاقی در جامعه. همه، بخصوص جوانها، خیلی مراقب باشند. فساد اخلاقی، انحطاط اخلاقی، متأسفانه به عنوان یک ابزار در خدمت هدفهای سیاسی استکبار است؛ کمااینکه در بسیاری از مراکز عالم، برای ضایع کردن و نابود کردن یک ملت - و البته در کنـارش پول درآوردن - مواد مخدر را هم به عنوان یـک ابزار در خـدمت اغراض سیاسـی قرار میدهنـد. ملت ما، جوانهای ما، مسئولین ما خیلی باید مراقب این چیزها باشند. اصفهان ظرفیتهای خیلی برجسته‌ای دارد، در گذشته هم همین جور بوده است؛ این ظرفیتها را قدر بدانید. اصفهان مرکز علم است - علم دین و علوم متنوع گوناگون - در گذشته هم همین جور بوده است، امروز هم همین جور است. امروز خوشبختانه اصـفهان حوزه‌ی علمیه‌ی خوبی دارد؛ چند دانشگاه معتبر کشوری هم در آنجا حضور دارنـد. البته سوابق علمی اصـفهان بیش از اینهاست. جا دارد نگاه علما، دانشـمندان و محققان در اصـفهان به آن افقهای بلند موجود در قرنهـای گذشـته باشـد. یک روزی اصـفهان مرکز نورافشانی علمی به همه‌ی کشور، بلکه به همه‌ی دنیای اسـلام بوده است؛ باید دنبال یک چنین جایگاهی باشید. اصفهان همچنین در زمینه‌ی هنر، در زمینه‌ی صنعت ظریف و صنایع دستی، برجسته است. اینها هر کدام یک نقطه‌ی روشنی است. اعتقادات دینی و ایمانی مردم اصـفهان هم پشتوانه‌ی همه‌ی اینهاست؛ که این در رفتارهای مردم از پیش از انقلاب هم بود، منتها در بعد از انقلاب همه چیز ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته است. آن وقتها هم من به اصـفهان زیاد رفت و آمد میکردم؛ میدیدم وضعیت تدین مردم را، پایبندی آنها را به شعائر دینی. البته امروز دهها برابر، بلکه صدها برابرِ آن روز است؛ لیکن این یک پشتوانه‌ی عظیمی است. باید قدر این توسلات و توجهات را بدانید؛ اینها پشتوانه‌ی همه‌ی پیشرفتهای دنیوی و اخروی است. یـک ملت وقتی از ایمـان برخوردار بود، احسـاس میکنـد هیـچ کـار او ضایع نمیشود، از بین نمیرود و بیهوده و باطل نیست. به برکت ایمـان، همه‌ی کارهـای انسـان معنـا پیـدا میکنـد؛ این ایمـان را بایـد حفظ کرد. امروز ملت ایران به توفیق الهی توانسـته است دشـمنی‌های گوناگون را ناکام کنـد. در دنیا اساس دشـمنی جبهه‌ی ضد اسـلام با جمهوری اسـلامی، مسئله‌ی ایمان این نظام و این جمهوری و این ملت به ارزشـهای الهی است؛ سـردمداران مادی این را برنمیتابند. دشمنی‌ها به خاطر پابندی به ارزشهای الهی است. این یک طرف قضیه. طرف دیگر قضیه هم این است که حرکت پیشرونده‌ی ملت ایران در طول این سی و دو سال، آنچه که بود، به برکت ایمان الهی و اعتقاد به همین ارزشـهاست؛ این پایبندی را با اسـتحکام فراوان حفظ کنید. بدانید این پیشروی ادامه پیدا خواهد کرد و به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی الهی، آن دشـمنی‌ها هم به هیچ نقطه‌ای نخواهد رسـید و ملت ایران پیروز همه‌ی این ماجراها خواهـد بـود. پروردگـارا! رحمت خود، فضـل خود و نصـرت خود را بر این ملت و بر مردم عزیز اصـفهان نـازل بفرمـا. قلب مقـدس ولی‌عصـر را از ما راضـی بفرما و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. والسّلام علیکم و رحمهٔ‌اللّٰه و برکاته ۱) سوره ابراهیم؛ آیه ۳۹ ۲) حجهٔ‌الاسـلام والمسـلمین طباطبائی‌نژاد (نماینده ولی فقیه و امام جمعه‌ی اصـفهان) ۳) سـوره یونس؛ آیه ۶۲ ۴) اشاره به شعار «مرگ بر منافق فتنه‌گر» حاضران

بیانات در جمع ۱۱۰ هزار بسیجی در روز عید غدیر

بیانات در جمع ۱۱۰ هزار بسیجی در روز عید غدیر در آستانه‌ی روز بسیج مستضعفین بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداهٔ المهدیّین المعصومین سیّما بقیّهٔ‌اللّه فی الأرضین الحمد للّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایهٔ علیّ امیرالمؤمنین و الائمّهٔ المعصومین الطّاهرین عید سعید غدیر را به همه‌ی شما عزیزانی که در این محضر عظیم و باشکوه شرکت کرده‌اید و به همه‌ی بسیجیان مخلص در سرتاسر کشور و به همه‌ی کسانی که در سراسر گیتی خود را متعهد به اسلام و حاکمیت اسلام میدانند و به همه‌ی کسانی که به نام مبارک علی‌بن‌ابی‌طالب احترام میگذارند، تبریک عرض میکنم. عید غدیر اگرچه شاخص فرقه‌ی امامیه‌ی شیعه است، ولی در واقع با مفهوم و محتوا و مضمون گسترده‌ای که این حادثه دارد، این عید متعلق به همه‌ی مسلمانان، بلکه با توضیحی که عرض خواهم کرد، متعلق به همه‌ی کسانی است که برای بهروزی انسان دل میسوزانند. ما شیعیان این اعتقاد راسخ را که متکی به دلیل متقن و غیر قابل تردید است، درباره‌ی امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام) داریم. این حدیث متواتر - یعنی حدیث روز غدیر - را که همه‌ی محدثین بزرگ اسلام، از شیعه و سنی نقل کرده‌اند، مستند این عقیده‌ی متقن میدانیم. پیغمبر اکرم در یک روز گرم و در یک نقطه‌ی حساس، در مقابل چشم مردم، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه الصّلاهٔ و السّلام) را به عنوان امام مسلمین پس از خود و ولی امر اسلام معین کرد و به مردم معرفی کرد؛ «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه».(۱) این عطف به آیات متعددی است که ولایت پیغمبر از سوی خدای متعال تثبیت شده است؛ «انّما ولیّکم اللّه و رسوله»(۲) و آیات متعدد دیگر. میفرماید: آن کسی که من ولی او هستم، این علی ولی اوست. هر معنائی که ولایت در مورد پیغمبر دارد، همان معنا در مورد امیرالمؤمنین با این نصب پیغمبر و معرفی پیغمبر محقق است. این یک دلیل محکم و مستندِ غیر قابل تردید است. در این خصوص، بزرگان بحث کرده‌اند. لازم نیست وارد بحثهای اعتقادی بشویم؛ این مسلّم است. علی‌بن‌ابی‌طالب را آن روز همه‌ی مردم از نزدیک آزموده بودند؛ کسی نبود که نسبت به این نصب امیرالمؤمنین دچار تردید شود. روشن بود که این مرد فداکارِ مخلصِ دارای مرتبه‌ی عالی ایمان و تقوا، شایسته‌ی یک چنین حرکتی از سوی پیغمبر اکرم و در واقع از سوی خدای متعال است. نصب امیرالمؤمنین، نصب نبوی نبود؛ نصب الهی بود؛ این شأن پروردگار بود که پیغمبر این را به مردم مؤمن ابلاغ کرد. امیرالمؤمنین آن روزی که به همراه پیغمبر وارد مدینه شد، یک جوان بیست و دو سه ساله بود. جوانهای بیست و دو سه ساله‌ی امروز رفتار خود را مقایسه کنند با آنچه که آن جوان ممتازِ در طول تاریخ بشریت از خود بروز داد. همین جوان بود که ستاره و قهرمان جنگ بدر شد؛ همین جوان بود که در جنگ احد آنچنان درخشید که همه‌ی مسلمانها به عظمت کار او وقوف پیدا کردند؛ همین جوان بود که در امتحانهای گوناگون، در غزوات پیغمبر، در ایستادگی در برابر فشار جبهه‌ی کفر و استکبارِ آن روز در کنار پیغمبر ایستاد؛ همین جوان بود که به دنیا تعلق خاطر پیدا نکرد. آن روزی که پیغمبر اکرم او را - که در عین حال جوان بود - نصب میکرد، این جوان در چشم مسلمانان عظمتی داشت که این عظمت برای کسی قابل انکار نبود. هیچ کس هم این را انکار نکرده است؛ نه در آن زمان، و نه در زمانهای بعد. ماجرای غدیر فقط نصب یک جانشین برای پیغمبر نبود. غدیر دو جنبه دارد: یکی جنبه‌ی نصب جانشین است. جنبه‌ی دیگر قضیه، توجه دادن به مسئله‌ی امامت است؛ امامت با همان معنائی که همه‌ی مسلمین از این کلمه و از این عنوان میفهمیدند. امامت یعنی پیشوائی انسانها، پیشوائی جامعه در امر دین و دنیا؛ این یکی از مسائل اصلی در طول تاریخ طولانی بشر بوده است. مسئله‌ی امامت، یک مسئله‌ی مخصوص مسلمانها یا مخصوص شیعیان نیست. امامت یعنی یک فردی، یک گروهی بر یک جامعه‌ای حکمرانی میکنند و جهت حرکت آنها را در امر دنیا و در امر معنویت و آخرت مشخص میکنند. این یک مسئله‌ی همگانی است برای همه‌ی جوامع بشری. خوب، این امام دو جور میتواند باشد: یک امامی است که خدای متعال در قرآن میفرماید: «و جعلنا هم ائمّهٔ یهدون بأمرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصّلوهٔ و ایتاء الزّکوهٔ و کانوا لنا عابدین».(۳) این امامتی است که به امر پروردگار، مردم را هدایت میکند؛ مردم را از خطرها، از سقوطگاه‌ها، از لغزشگاه‌ها عبور میدهد؛ آنها را به سرمنزل مقصود و مطلوب از حیات دنیوی انسان - که خداوند این حیات را به

انسان داده، برای رسیدن به آن مقصود - میرساند و به آن سمت هدایت میکند. این یک جور امام است که مصداق آن، انبیای الهی‌اند؛ مصداق آن، پیغمبر اکرم است که امام باقر (علیه الصّلاهٔ و السّلام) در منا مردم را جمع کرد و فرمود: «انّ رسول اللَّه کان هو الامام». اولین امام، خود پیغمبر است. پیغمبران الهی، اوصیای پیغمبران، برگزیده‌ترین انسانها، از این دسته امامهای نوع اولند؛ که اینها کارشان هدایت است، از سوی خدای متعال رهنمائی میشوند، این رهنمائی را به مردم منتقل میکنند: «و اوحینا الیهم فعل الخیرات»؛ کارشان کار نیک است، «و اقام الصّلوهٔ»؛ نماز را برپا میدارند - که نماز رمز ارتباط و اتصال انسان به خداست - «و کانوا لنا عابدین»؛ بنده‌ی خدا هستند، مانند همه‌ی انسانها که بندگان خدا هستند. عزت دنیوی آنها کمترین آسیبی به بندگی خدا در وجود آنها و در دل آنها نمیزند. این یک دسته. یک دسته‌ی دیگر: «و جعلنا هم ائمّهٔ یدعون الی النّار»،(۴) که در قرآن درباره‌ی فرعون وارد شده است. فرعون هم امام است. به همان معنا که در آیه‌ی اول «امام» استعمال شده بود، در اینجا هم امام به همان معناست؛ یعنی دنیای مردم و دین مردم و آخرت مردم - جسم و جان مردم - در قبضه‌ی قدرت اوست، اما «یدعون الی النّار»؛ مردم را به آتش دعوت میکنند، مردم را به هلاکت دعوت میکنند. سکولارترین حکومتهای دنیا هم، علی‌رغم آنچه که ادعا میکنند، چه بدانند، چه ندانند، دنیا و آخرت مردم را در دست گرفته‌اند. این دستگاههای عظیم فرهنگی که امروز نسل جوان بشر را در چهارگوشه‌ی دنیا به سمت بد اخلاقی و فساد و تباهی دارند حرکت و سوق میدهند، همان امامانی هستند که «یدعون الی النّار». دستگاه‌های قدرتند که به خاطر منافع خودشان، به خاطر حاکمیتهای ظالمانه‌شان، به خاطر رسیدن به اهداف گوناگون سیاسی‌شان مردم را میکشانند؛ دنیای مردم هم دست آنهاست، آخرت مردم هم دست آنهاست، جسم و جان مردم در اختیار آنهاست. اینکه ادعا بشود که در مسیحیت، کلیسا به آخرت میپردازد، حکومت به دنیا میپردازد، یک مغالطه است. آنجائی که قدرت دست انسانهای بیگانه‌ی از دین و اخلاق باشد، کلیسا هم در خدمت آنها قرار میگیرد؛ معنویت هم در پنجه‌ی اقتدار آنها خرد میشود و از بین میرود؛ جسم و جان انسانها زیر تأثیر عوامل قدرت آنهاست؛ این مسئله‌ی همیشه‌ی بشر است. یک جامعه، یا زیر سرپرستی امام عادل است - که «من اللَّه» است، هادی به خیرات است، هادی به حق است - یا در اختیار انسانهائی است که از حق بیگانه‌اند، با حق ناآشنایند و در موارد بسیاری با حق عناد میورزند. چون حق با منافع شخصی آنها، با منافع مادی آنها سر سازش ندارد، با حق عناد میورزند. پس یکی از این دو حال است؛ از این دو حال خارج نیست. اسلام با تشکیل حکومت در مدینه و تشکیل جامعه‌ی مدنی نبوی نشان داد و ثابت کرد که اسلام فقط نصیحت کردن، موعظه کردن و دعوت کردن به زبان نیست. اسلام میخواهد حقایق احکام الهی در جامعه تحقق پیدا کند؛ این جز با ایجاد قدرت الهی امکان‌پذیر نیست. بعد هم پیغمبر اکرم در پایان عمر مبارکش، به دستور الهی، به الهام الهی، نفر بعد را خودش معین کرد. البته مسیر تاریخ اسلام مسیر دیگری رفت. آنچه که پیغمبر میخواست، آنچه که اسلام میخواست، این بود. این یک طرحی شد که در تاریخ ماند. نباید تصور کرد که اندیشه‌ی پیغمبر شکست خورد؛ نه، شکست نخورد؛ در آن برهه تحقق پیدا نکرد، اما این خط شاخص در جامعه‌ی اسلامی و در تاریخ اسلامی باقی ماند. امروز شما در این گوشه‌ی از دنیای اسلام نتائج آن را می‌بینید و به فضل الهی، به حول و قوه‌ی الهی، این الگو، این خط واضح، در دنیای اسلام روزبه‌روز همه‌گیرتر خواهد شد؛ این مضمون غدیر است. بنابراین مسئله‌ی غدیر، فقط مسئله‌ی شیعه نیست؛ مسئله‌ی مسلمانان، بلکه مسئله‌ی همه‌ی انسانهاست. آنهائی که بیندیشند، میدانند که این خط روشن، خطی است که متعلق به همه‌ی انسانهاست؛ جز این راهی وجود ندارد. اگر قدرت در اجتماعات انسانی دست شیطان‌صفتان باشد، دنیا به همان راهی میرود که شما امروز مظاهر آن را در دنیای مدرن مشاهده میکنید. هرچه دنیا مدرنتر بشود، خطرِ آنگونه حکومتها بیشتر میشود. البته هرچه دنیا از لحاظ علم و معرفت پیشتر برود، امکان و احتمال بروز خط هدایت هم بیشتر میشود. اینجور نیست که ما با پیشرفت علم احساس کنیم که این خط هدایت عقب افتاد؛ نه، جلو میرود. امروز مجموعه‌ی بسیج عظیم مردمی، بسیج مستضعفان در کشور ما یک حقیقت روشن و آشکار است. شما یک مجموعه‌ای هستید از بوستان عظیم بسیج در کشور. این بوستان را امام بزرگوار ما به وجود آورد و با کلمات خود و منش

خود آن را آبیاری کرد. این نهالها بحمداللّه روزبه‌روز بالنده‌تر و مثمرتر شده است. امروز بسیج در کشور ما یک حقیقت عظیم و غیرقابل انکار و بی‌نظیری است. درست است که تبلیغات دشمنان و به تبع آنها منادیان طرفدار آنها در داخل کشور سعی میکنند بسیج را کوچک کنند، تحقیر کنند و به بسیج اهانت کنند؛ اینها به خود کلام خدا هم اهانت کردند، به خود پیغمبر هم اهانت کردند. چیزی که در باطن خود دارای عظمت و درخشندگی است، با اهانتِ اهانت‌کنندگان و تهمتِ تهمت‌زنندگان نه کوچک میشود، نه از درخشندگی آن کاسته میشود. بسیج امروز در کشور ما یک حقیقت عظیم و درخشنده است؛ نمونه‌ای هم دیگر ندارد. شما نگاه کنید؛ جنسیتهای مختلف، زن و مرد، سنین مختلف، نوجوان و جوان و میانسال و پیر و کهنسال، اصناف مختلف، از دانشجو و طلبه و استاد دانشگاه و معلم مدرسه و دانش‌آموز و کارگر و کشاورز و بازاری و بقیه‌ی اصناف گوناگون مؤمن در سرتاسر کشور، در بسیج عضویت دارند، شرکت دارند؛ یعنی هیچ مرزی از جهت صنفی وجود ندارد، هیچ مرز جنسیتی وجود ندارد، هیچ مرز قومی و زبانی وجود ندارد. الان در همین جمع، ترک و کرد و لر و فارس و بلوچ و بقیه‌ی اقوام ایرانی حضور دارند. در سرتاسر کشور هم همین‌جور است. بسیج یک مجموعه‌ی منتظمِ سازمان‌یافته‌ی دارای هدف است، با این گسترش و با این تنوع و با این کمیت عظیم و با این کیفیت ایمانی که در مجموعه‌های گوناگون، انسان نظیرش را مشاهده نمیکند. شما دلتان متعلق به بسیج است. در دنیا احزاب وجود دارند، ممکن است احزاب پرشماری هم باشند - که البته شمارگان و کمیت یک مجموعه‌ی میلیونیِ به این عظمت که در بسیج وجود دارد، در هیچ حزبی در دنیا نظیر ندارد - اما همان کمیتهائی هم که در احزاب هستند، جسم آنها، زبان آنها، توانائی‌های مادی آنها متعلق به حزب است؛ معلوم نیست دلها و ایمانهاشان متعلق به آن حزب یا آن مجموعه باشد. بسیج، بسیج دلهاست؛ بسیج جانهاست؛ بسیج عواطف است؛ بسیج اعتقادات و ایمانهاست؛ و همین است که در روز سخت به کار یک ملت می‌آید. آن روزی که ملتها دچار مشکلات شوند، آنجا جسمها فایده‌ای ندارند؛ دلها باید در وسط میدان باشند، باید خطشکن باشند. آنهائی که خطشکنی کردند، لزوماً جسمهای نیرومندی نداشتند؛ دلها و ایمانهای محکمی داشتند که توانستند کوهها را بشکافند، راههای دشوار را طی کنند، لغزشگاهها را پشت سر بگذارند و خود را به منزل برسانند. بسیج، یک چنین حقیقتی است؛ این را باید قدر بدانیم. اول، خود بسیجی باید قدر بداند. همین‌طوری که الان در این میثاق‌نامه شنیدیم و این جوانان عزیز از زبان بسیجیان به زبان آوردند، آنها خدا را حمد کردند، سپاس گزاشتند، برای اینکه در بسیج عضوند. حقیقتاً همین است؛ باید خدا را شکرگزاری کرد که توفیق بدهد انسان وارد یک چنین مجموعه‌ای بشود. اهمیت دیگر بسیج در این است که بسیج دارای یک جهت و یک بعد و متوجه یک منظور نیست. بسیج با اینکه هنر نظامی دارد و در خطوط مقدم میدان نبرد، هر جا که لازم بوده است، قرار گرفته و سخت‌ترین کارها را به عهده گرفته و انجام داده است، همه‌کاره است؛ یعنی در همه‌ی میدانها وقتی بسیج حضور داشته باشد، پیشرو است، پیشتاز است. امروز جوانان بسیجی ما در میدان علم هم پیشرو و پیشتازند. اساتید بسیجی ما هم در کار علمی جزو موفق‌ترینها هستند. هنرمندان بسیجی ما هم - آن کسانی که با روح بسیج وارد میدان هنر شدند - موفقیتهای بیشتر و بهتری پیدا کردند و توانستند مخاطبان بیشتری را جذب کنند. در هر میدانی وقتی با روحیه‌ی بسیجی، با اخلاص بسیجی، با ایمان بسیجی، با شجاعت و شهامت بسیجی، با قدرت ابتکار بسیجی وارد شوند، میتوانند کارهای بزرگی را انجام دهند. این، حقیقت بسیج است. عزیزان بسیجی این را قدر بدانند و ارکان بسیجی بودن را در خودشان تقویت کنند. بسیجی بودن ارکانی دارد. همه‌ی ما باید این ارکان را روزبه‌روز در خودمان تقویت کنیم جوانان عزیز! بارها گفتیم که در درجه‌ی اول، روحیه‌ی اخلاص و روحیه‌ی بصیرت است. این اخلاص و بصیرت روی هم اثر میگذارند. هرچه بصیرت شما بیشتر باشد، شما را به اخلاص عمل نزدیکتر میکند. هرچه مخلصانه‌تر عمل کنید، خدای متعال بصیرت شما را بیشتر میکند. «اللّه ولیّ الّذین امنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور»؛ خدا ولی شماست. هرچه به خدا نزدیکتر شوید، بصیرت شما بیشتر خواهد شد و حقایق را بیشتر می‌بینید. نور که بود، انسان میتواند واقعیات و حقایق را مشاهده کند. وقتی نور نباشد، انسان واقعیات را هم نمیتواند ببیند؛ «والّذین کفروا اولیائهم الطّاغوت یخرجونهم

من النّور الی الظّلمات».(۵) وقتی طغیـان جلوی چشم انسان را بگیرد، وقتی هوی‌های نفس - که طاغوت حقیقی‌انـد و در وجود خود ما بدتر از فرعونند - جلوی چشم ما را بگیرند، وقتی جاه‌طلبی‌ها و حسادتها و دنیاطلبی‌ها و هوی‌پرستی‌ها و شهوترانی‌ها جلوی چشم ما را بگیرنـد، واقعیات را هم نمیتوانیم مشاهـده کنیم. دیدیـد بعضـی‌ها نتوانسـتند واقعیاتِ جلوی چشم را ببینند، نتوانسـتند تشـخیص بدهنـد. در فتنه‌ی طراحی‌شـده‌ی پیچیـده‌ی سـال ۸۸ حقـایقی جلـوی چشم مردم بود؛ نگذاشـتند یـک عـده‌ای این حقـایق را ببیننـد، بفهمنـد؛ ندیدنـد، نفهمیدنـد. وقتی در یـک کشور فتنه‌گرانی پیـدا میشونـد که برای جاه‌طلبی خودشان، برای دست یافتن به قـدرت، برای رسـیدن به اهدافی که به صورت آرزو در وجود خودشان متراکم و انباشـته کردند، حاضـر میشوند به مصـلحت یک کشور، به حقانیت یک راه پشت کنند و لگد بزنند؛ کاری میکنند که سردمداران غربی و دشمنان درجه‌ی یک ملت ایران به هیجان می‌آیند و سر شوق می‌آینـد و از آنها حمایت میکننـد، این یک حقیقت روشن است؛ این چیزی نیست که وقتی نور هست، انسان آن را نبینـد؛ اما بعضـی ندیدند، بعضـی نمی‌بینند، بعضـی درک نمیکنند؛ بعضـی به خاطر ظلمت دل، حتّی درک هم میکنند، اما حاضر نیستند به این فهم ترتیب اثر بدهنـد؛ اینهـا همه عوارض هوای نفس است؛ اینهـا همه نتیجه‌ی امر و نهی همـان فرعون درونی ماست، همان فیل مستِ هوی و هوس است که شـرع مقدس چکشـی از تقوا و ورع به دست مؤمن میدهد که بر سـر این فیل مست بکوبد و او را آرام کنـد. اگر توانستیم این را در وجود خودمان آرام کنیم، آن وقت دنیا نورانی خواهـد شـد، همه چیز را می‌بینیم، چشم ما می‌بینـد؛ اما وقتی هوی‌پرستی باشد، نمی‌بیند. شـما که بسیجی هستید، جوان هستید، دلهای شما پاک است، نورانی است، با صفای باطنِ خودتان میتوانیـد این روحیه را، این حالت را در خودتان تقویت کنید. بسـیجی باصـفاست، نورانی است. عزیزان من! بسـیجی شدید، مبارک است؛ اما بسـیجی بمانید. ایسـتادگی در راه، مهم است. بسیجی ماندن متوقف به این است که دائم خودمان را مراقبت کنیم، مواظبت کنیم و از راه بیرون نرویم. ملت ایران کار بزرگی انجام داده است. کار بزرگ این است که دنیائی را که یکجا و چهاراسبه به سمت جهنم حرکت میکرد و میتـاخت، یک نهیب زده است، یک بخشـی را جـدا کرده است. امروز جمعیتهای عظیمی از مردم دنیا متوجه حقیقت شده‌اند و ملت ایران به عنوان پیشتاز و پیشرو، راه را تغییر داده است و مسیر را عوض کرده است. مسیر جوامع انسانی باید به سمت خدا باشد، باید به سـمت بهشت باشد، باید به سـمت حقیقت باشد. خوب، بدیهی است که شـما ملت ایران این کار بزرگ را انجـام داده‌ایـد. اهـل باطـل که ساکت نمی‌نشـینند. آن کسانی که وجودشان وابسـته‌ی به باطل و ناحق است، وابسـته‌ی به ظلم است، وابسته‌ی به لگـد زدن بر سر ملتهـاست، اینها که آرام نمی‌نشـینند که ملت ایران فریاد حقیقت و هـدایت بدهـد، دنیا را بیـدار کنـد، بشـریت را بیدار کند؛ اینها معارضه میکنند. البته اگر ما ایستادگی‌مان را ادامه دهیم، این معارضه نهایت روشنی دارد؛ «و لینصرنّ اللَّه من ینصره».(۶) خدای متعال به‌تحقیق و بدون تردید نصـرت را برای کسانی قرار داده است که به طرف حق حرکت میکنند و دعوت میکننـد؛ و ما این را تجربه کرده‌ایم. سـی سال است که دشـمنان علیه ملت ایران دارنـد تلاش میکننـد، کار میکننـد؛ اما ملت ایران به برکت ایسـتادگی خود، به برکت ایمان خود، روزبه‌روز قوی‌تر شـده است؛ دشـمن هم روزبه‌روز ضـعیف‌تر شده است. امروز قدرت ایستادگی ما از بیست سال پیش بیشتر است، از سی سال پیش بیشتر است؛ این تجربه‌ی ماست. پس نهایت این مبارزه، پیروزی اسلام و مسلمین است. اما باید توجه داشته باشید که درگیری و چالش وجود دارد؛ باید خودتان را آماده نگه دارید، خودتان را به‌روز نگه دارید، بصیرتتان را به‌روز نگه دارید، اخلاصـتان را به‌روز نگه دارید، به‌روز بسـیجی باشـید و بسـیجی بمانید؛ این رمز موفقیت ملت ایران و جامعه‌ی عظیم ایرانی است. ان‌شاءاللَّه شـما جوانها آن روزی را شاهـد خواهیـد بود که به قله‌های افتخار دست پیـدا کردید و همچنان که قرآن وعده کرده است: «لتکونوا شـهداء علی النّاس»،(۷) شـهیدان و گواهان مردم دنیا شدید و در قله‌ها باشید، که ملتها به شـما نگاه کنند و به سمت این قله‌ها حرکت کنند. پروردگارا! فرج ولیّت را، فرج دردانه‌ی عزیز عالم خلقت را روزبه‌روز نزدیکتر بفرما. پروردگارا! ما را از متمسـکین به ولایت او و ولایت اجداد طاهرینش قرار بده. پروردگارا! ما را به معنای حقیقی کلمه، مؤمن، بسـیجی و انقلابی قرار بـده. پروردگارا! به حق محمد و آل محمد، ملت عزیز و عظیم‌الشأن ایران را به آرزوهای بزرگ خود برسان.

روح مطهر امام بزرگوارمان و ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز را مشمول الطاف و فیوضات دائمی خود بگردان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) کافی، ج ۱، ص ۴۲۰ ۲) مائده: ۵۵ ۳) انبیاء: ۷۳ ۴) قصص: ۴۱ ۵) بقره: ۲۵۷ ۶) حج: ۴۰ ۷) بقره: ۱۴۳

بیانات در نخستین نشست «اندیشه‌های راهبردی»

بیانات در نخستین نشست «اندیشه‌های راهبردی» موضوع نشست اول: بررسی اندیشه‌های راهبردی «الگوی اسلامی - ایرانیِ پیشرفت» بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم امشب بحمداللّه بسیار جلسه‌ی خوبی شد و من حقیقتاً بهره بردم؛ هم از مطالبی که بیان شد و هم بیشتر، از مشاهده‌ی ظرفیتی که در مجموعه‌ی فرزانگان و اندیشه‌ورزان کشور برای طرح مسائل و امتداد دادن و استمرار دادن به اجزای یک مسئله‌ی پیچیده و مرکب وجود دارد؛ که این را من امشب در مجموع مشاهده کردم. خیلی تشکر میکنم؛ هم از شما حضار محترم که زحمت کشیدید و تشریف آوردید و زمان طولانی‌ای را هم در این جلسه گذراندید، و هم از فراهم‌کنندگان این جلسه، از جناب آقای واعظزاده و دیگر همکارانی که زحمت کشیدند و این جلسه را ترتیب دادند و فراهم کردند. چون وقت گذشته، من عرایض خودم را زیاد طولانی نخواهم کرد؛ کوتاه صحبت میکنم. ...(۱) ان‌شاءاللّه زمان برای صحبتهای مبسوط هم خواهد ماند. این اولین نشست از نوع خود در جمهوری اسلامی است. ما نشستهای زیادی داشته‌ایم؛ چه آن دیدارهائی که خود بنده با مجموعه‌های مختلف داشته‌ام، چه آنچه که اطلاع دارم اتفاق افتاده. بنابراین ما تا کنون از این نوع نشست نداشته‌ایم. مقصود ما از تشکیل این نشست - یا درست‌تر بگویم: سلسله‌ی نشستهائی که ان‌شاءاللّه در آینده خواهیم داشت - در درجه‌ی اول این است که متفکران کشور، اندیشه‌ورزان کشور، خودشان را درگیر مسائل کلان کشور بکنند. کشور مسائل اساسی‌ای دارد. کارهای بزرگی هست که باید انجام بگیرد. توانائی‌ها و ظرفیتهای بسیاری هست که میتواند در خدمت این حرکت عظیم انجام بگیرد. این مقصود تحقق نخواهد یافت، مگر اینکه زبدگان، فرزانگان و اندیشه‌ورزان، خودشان را با این مسائل کلان مرتبط و درگیر کنند. این باید اتفاق بیفتد و ان‌شاءاللّه این خواهد شد. مسئله‌ی تدوین الگوی اسلامی - ایرانی برای پیشرفت، یکی از مسائل کلان ماست؛ که البته این مسئله در دل خود، ده‌ها مسئله دارد، که بعد عرض خواهم کرد. این رشته در خصوص همین مسئله استمرار خواهد داشت و در کنار این، مسائل کلان دیگری وجود دارد که بایستی مطرح شود. هدف دومی که ما از تشکیل این جلسه داشته‌ایم، این است که یک فرهنگ و یک گفتمان، اول در میان نخبگان و به تبع آن در سطح عموم جامعه به وجود بیاید. همین حرفهائی که شما امشب بیان کردید، وقتی در سطح جامعه منتشر شود، ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به یک سمت اساسی سوق خواهد داد؛ اندیشیدن در مورد الگوی توسعه و مدل حرکت به سمت جلو، احساس اینکه باید در این زمینه مستقل باشیم و روی پای خودمان بایستیم، عیوب وابستگی و تکیه کردن به الگوهای بیگانه گسترش خواهد یافت. ما امروز به این احتیاج داریم. متأسفانه جامعه‌ی نخبگانی ما هنوز در بخشهای مهمی از این مسئله به یک نتیجه‌ی صحیح و درست نرسیده‌اند؛ که این باید اتفاق بیفتد و به حول و قوه‌ی الهی اتفاق خواهد افتاد. هدف سوم ما هم این است که بالاخره برای اداره‌ی کشور در ده‌ها سال آینده، لازم است جاده‌سازی کنیم، ریل‌گذاری کنیم. این جلسه و جلسات مشابه، به این ریل‌گذاری و جاده‌سازی منتهی خواهد شد. اینها اهداف ماست از تشکیل این جلسه و جلسات بعدی که ان‌شاءاللّه تشکیل خواهد شد. بنابراین کار متعلق به اشخاص و مقامات نیست، کار متعلق به بنده نیست؛ این کارِ همه است. همه‌ی ما در زمینه‌ی این کاری که دارد انجام میگیرد، مسئولیت داریم. هر کدام به قدر توانائی‌های خودمان، ظرفیتهای خودمان، سعه و شعاع قدرتی که در اختیار ما هست، در این زمینه مسئولیم، که باید ان‌شاءاللّه دنبال کنیم. این یک مطلب. مطلب بعدی این است که محصول این کار، زودبازده نیست. ما با توجه به این نکته، وارد این قضیه شدیم. البته بعضی از آقایان طرحها و پیشنهادهائی برای محصول زود هم مطرح کردند، ایرادی هم ندارد؛ لیکن آن چیزی که مورد نظر ماست، جز در بلندمدت و با یک نگاه خوشبینانه در میان‌مدت، به دست نخواهد آمد؛ این یک کار طولانی است. اگر ما توانستیم به حول و قوه‌ی

الهی، در یک فرایند معقول، به الگوی توسعه‌ی اسلامی - ایرانیِ پیشرفت دست پیدا کنیم، این یک سند بالادستی خواهد بود نسبت به همه‌ی اسناد برنامه‌ای کشور و چشم‌انداز کشور و سیاستگذاری‌های کشور. یعنی حتّی چشم‌اندازهای بیست‌ساله و ده‌ساله که در آینده تدوین خواهد شد، باید بر اساس این الگو تدوین شود؛ سیاستگذاری‌هائی که خواهد شد - سیاستهای کلان کشور - باید از این الگو پیروی کند و در درون این الگو بگنجد. البته این الگو، یک الگوی غیر قابل انعطاف نیست. آنچه که به دست خواهد آمد، حرف آخر نیست؛ یقیناً شرائط نوبه‌نوی روزگار، ایجاد تغییراتی را ایجاب میکند؛ این تغییرات باید انجام بگیرد. بنابراین الگو، یک الگوی منعطف است؛ یعنی قابل انعطاف است. هدفها مشخص است؛ راهبردها ممکن است به حسب شرائط گوناگون تغییر پیدا کند و حک و اصلاح شود. بنابراین ما در این قضیه هیچ دچار شتابزدگی نخواهیم شد. البته شتاب معقول باید وجود داشته باشد؛ لیکن شتابزده نخواهیم شد و ان‌شاءاللّه با حرکت صحیح و متینی پیش خواهیم رفت. خوب، دوستان در زمینه‌ی مفردات این جمله، بحثهای خوبی کردند؛ «الگوی اسلامی - ایرانیِ پیشرفت». درباره‌ی اینکه الگو معنایش چیست، ایرانی به چه لحاظ، اسلامی به چه لحاظ، و پیشرفت در چه جهات، بحثهای خوبی انجام گرفت. آنچه که من میخواهم اضافه کنم، این است که اولاً کلمه‌ی «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنائی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما نمیخواهیم یک اصطلاح جاافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن میفهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر خودمان است، مطرح و عرضه میکنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت». معادل معنای فارسی پیشرفت را میدانیم؛ میدانیم مراد از پیشرفت چیست. تعریف هم خواهیم کرد که منظور ما از این پیشرفتی که در فارسی معنایش روشن است، چیست؛ پیشرفت در چه ساحتهائی است، به چه سمتی است. ما این وام نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم. ممکن است یک زوایائی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنائی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را میفهمد. و همچنین مفاهیم دیگری. مفهوم پیشرفت، برای ما مفهوم روشنی است. ما «پیشرفت» را به کار میبریم و تعریف میکنیم که مقصود ما از پیشرفت چیست. در خصوص ایرانی بودن الگو، علاوه بر آنچه که دوستان گفتند؛ که خوب، شرائط تاریخی، شرائط جغرافیائی، شرائط فرهنگی، شرائط اقلیمی، شرائط جغرافیای سیاسی در تشکیل این الگو تأثیر میگذارد - که قطعاً اینها درست است - این نکته هم مطرح است که طراحان آن، متفکران ایرانی هستند؛ این کاملاً وجه مناسبی است برای عنوان ایرانی؛ یعنی ما نمیخواهیم این را از دیگران بگیریم؛ ما میخواهیم آنچه را که خودمان لازم میدانیم، مصلحت کشورمان میدانیم، آینده‌مان را میتوانیم با آن تصویر و ترسیم کنیم، این را در یک قالبی بریزیم. بنابراین، این الگو ایرانی است. از طرف دیگر، اسلامی است؛ به خاطر اینکه غایات، اهداف، ارزشها و شیوه‌های کار، همه از اسلام مایه خواهد گرفت؛ یعنی تکیه‌ی ما به مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی است. ما یک جامعه‌ی اسلامی هستیم، یک حکومت اسلامی هستیم و افتخار ما به این است که میتوانیم از منبع اسلام استفاده کنیم. خوشبختانه منابع اسلامی هم در اختیار ما وجود دارد؛ قرآن هست، سنت هست و مفاهیم بسیار غنی و ممتازی که در فلسفه‌ی ما و در کلام ما و در فقه ما و در حقوق ما وجود دارد. بنابراین «اسلامی» هم به این مناسبت است. الگو هم نقشه‌ی جامع است. وقتی میگوئیم الگوی ایرانی - اسلامی، یعنی یک نقشه‌ی جامع. بدون نقشه‌ی جامع، دچار سردرگمی خواهیم شد؛ همچنان که در طول این سی سال، به حرکتهای هفت و هشتی، بی‌هدف و زیگزاگ مبتلا بودیم و به این در و آن در زدیم. گاهی یک حرکتی را انجام دادیم، بعد گاهی ضد آن حرکت و متناقض با آن را - هم در زمینه‌ی فرهنگ، هم در زمینه‌ی اقتصاد و در زمینه‌های گوناگون - انجام دادیم! این به خاطر این است که یک نقشه‌ی جامع وجود نداشته است. این الگو، نقشه‌ی جامع است؛ به ما میگوید که به کدام طرف، به کدام سمت، برای کدام هدف داریم

حرکت میکنیم. طبعاً همین طور که دوستان گفتنـد، وضـعیت مطلوب بایـد تصویر شود و چگونگی رسیدن از وضع موجود به آن وضع مطلوب هم بـایستی بیـان شود. یقینـاً سؤالات زیادی مطرح خواهـد شـد؛ این سؤالات بایستی دانسته شود. یکی از آقایان اینجا گفتنـد چهار هزار سؤال وجود دارد؛ این خیلی خوب است. این سؤالها شـناخته شود، دانسته شود. این حرکت بایست در مجموعه‌ی نخبگانی ما به وجود بیایـد. سؤالها مطرح شود، به این سؤالها پاسخ داده شود؛ این حرکت طولانی‌مدت است. البته اینکه ما میگوئیم ایرانی یا اسلامی، مطلقاً به این معنا نیست که ما از دستاوردهای دیگران استفاده نخواهیم کرد؛ نه، ما برای به دست آوردن علم، هیچ محـدودیتی برای خودمـان قائـل نیسـتیم. هر جـائی که علم وجـود دارد، معرفتِ درست وجود دارد، تجربه‌ی صـحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ منتهـا چشم‌بسته و کورکورانه چیزی را از جـائی نخواهیم گرفت. از همه‌ی آنچه که در دنیای معرفت وجود دارد و میشود از آن استفاده کرد، استفاده خواهیم کرد. سؤالاتی مطرح است، که بعضی از این سؤالات اینجا مطرح شد و پاسخ داده شد، که من آنها را تکرار نمیکنم. حرفهای خوبی هم زده شد، که هیچ لزومی ندارد من آنها را تکرار کنم. البته مجموعه‌ی کارهائی را که انجام گرفته، من قبلاً دیـده بودم؛ حالا هم مجـدداً با دقت گوش دادم. حرفهای بسیار خوبی در اینجا مطرح شد. بعضـی سؤال میکننـد که این مقطع زمانی به چه مناسـبت است؟ بعـد از آنکه اصل ضـرورتش را قبول میکنند و قبول دارند، سوال میکنند که چرا قبلاً ـ این کار انجام نگرفته، یا چه ضـرورتی وجود دارد که حالا این کار انجام بگیرد؟ خوب، فاصـله‌ی زیادی نشـده است. برای این فرایندی که به منظور ایجاد و تدوین یک چنین الگوئی حتماً طی خواهد شد، این سی سال، زمان طولانی‌ای نیست. تجربه‌ها متراکم میشود، معرفتها انباشـته میشود، اوضاع و احوال سیاسی اقتضاء میکند؛ بعد به نقاطی میرسیم که مجهول بوده است و اینها را ان‌شاءاللّه معلـوم خواهیم کرد. به نظر من در این مقطع، ظرفیت کشور، یـک ظرفیت منـاسبی است. البته گفته شـد که برای تـدوین یـک چنین الگوئی، مـا توانـائی فکری نـداریم. نمیتوانیم این را قبول کنیم. ظرفیتهای کشور، ظرفیتهای زیادی است. تا آن حـدی که بنـده اطلاع پیدا میکنم، به نظرم ظرفیتهای بالفعل شده‌ی بسیار خوبی وجود دارد؛ هم در حوزه‌ی دانشگاهی، هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بعضی حوزه‌هـای دیگر. علاـوه‌ی بر این، اسـتعدادها و ظرفیتهـائی وجود دارد که میشود اینهـا را بـا مطالبه بالفعل کرد؛ اینها را وسط میـدان آورد. ما اگر امروز این کار را شـروع نکنیم و دنبال نکنیم، مطمئناً عقب خواهیم مانـد و ضـرر خواهیم کرد؛ لذاست که بایستی حتماً این حرکت که اینجور طراحی شـده، پیش برود. آنچه که باز من اینجا اضافه میکنم، این است که عرصه‌های این پیشـرفت را به طور کلی بایستی مشـخص کنیم. چهار عرصه‌ی اساسی وجود دارد، که عرصه‌ی زندگی - که شامل عدالت و امنیت و حکومت و رفاه و این چیزهـا میشود - یکی از این چهـار عرصه است. در درجه‌ی اول، پیشـرفت در عرصه‌ی فکر است. مـا بـایستی جامعه را به سـمت یـک جـامعه‌ی متفکر حرکت دهیم؛ این هم درس قرآنی است. شـما ببینیـد در قرآن چقـدر «لقوم یتفکّرون»، «لقـوم یعقلـون»، «أفلا یعقلون»، «أفلا یتـدبّرون» داریم. ما بایـد جوشیـدن فکر و اندیشه‌ورزی را در جامعه‌ی خودمان به یک حقیقت نمایان و واضح تبدیل کنیم. البته این از مجموعه‌ی نخبگان شـروع خواهـد شـد، بعـد سـرریز خواهـد شد به آحاد مردم. البته این راهبردهائی دارد، الزاماتی دارد. ابزار کـار، آمـوزش و پرورش و رسانه‌هـاست؛ کـه بایـد در برنامه‌ریزی‌هـا اینهـا همـه لحـاظ شـود و بیایـد. عرصه‌ی دوم - که اهمیتش کمـتر از عرصه‌ی اول است - عرصه‌ی علم است. در علم بایـد مـا پیشـرفت کنیم. البته علم هم خود، محصول فکر است. در همین زمـان کنونی، در حرکت به سـمت پیشـرفت فکری، هیـچ نبـایستی توانی و کوتاهی و کاهلی به وجود بیایـد. خوشـبختانه چند سالی است که این حرکت در کشور شـروع شده؛ نوآوری علمی و حرکت علمی و به سـمت استقلال علمی حرکت کردن. علم هم اینجوری است دیگر؛ بلافاصـله در قـالب فناوری‌ها و اینها خودش را نشان میدهـد. در موارد زیادی، محصول حرکت علمی هم مثل این مسئله‌ی مورد بحث مـا از چیزهـای بلندمـدت نیست؛ نزدیکتر و ثمره‌ی آن دم‌دست‌تر است. کـار علمی را بایستی عمیق و بنیانی انجام داد. این هم یک عرصه‌ی پیشـرفت است. عرصه‌ی سوم، عرصه‌ی زندگی است، که قبلاً عرض کردیم. همه‌ی چیزهائی که در زنـدگی یک جامعه به عنوان مسائل اساسـی و خطوط اساسـی مطرح است، در همین عنوان «عرصه‌ی زنـدگی» میگنجد؛ مثل امنیت،

مثل عـدالت، مثل رفاه، مثل استقلال، مثل عزت ملی، مثل آزادی، مثل تعاون، مثل حکومت. اینها همه زمینه‌های پیشـرفت است، که بایـد به اینهـا پرداخته شود. عرصه‌ی چهـارم - که از همه‌ی اینها مهمتر است و روح همه‌ی اینهاست - پیشـرفت در عرصه‌ی معنویت است. مـا بـایستی این الگو را جوری تنظیم کنیم که نتیجه‌ی آن این باشـد که جـامعه‌ی ایرانی مـا به سـمت معنویتِ بیشتر پیش برود. البته این در جـای خود برای مـا روشن است، شایـد برای خیلی از حضـار محـترم هم روشن است؛ امـا بایـد برای همه روشن شود که معنویت نه با علم، نه با سیاست، نه با آزادی، نه با عرصه‌های دیگر، هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه معنویت روح همه‌ی اینهاست. میتوان با معنویت قله‌های علم را صاحب شد و فتح کرد؛ یعنی معنویت هم وجود داشـته باشد، علم هم وجود داشته باشد. دنیا در آن صورت، دنیای انسانی خواهـد شـد؛ دنیائی خواهـد شد که شایسـته‌ی زندگی انسان است. دنیای امروز، دنیای جنگلی است. دنیائی که در آن علم همراه باشـد بـا معنویت، تمـدن همراه باشـد بـا معنویت، ثروت همراه باشـد بـا معنویت، این دنیـا دنیای انسانی خواهـد بود. البته نمونه‌ی کامل این دنیا در دوران ظهور حضـرت بقیـۀاللّه (ارواحنا فـداه) اتفاق خواهد افتاد و از آنجا - من این را اینجا عرض بکنم - دنیا شـروع خواهد شد. ما امروز در زمینه‌های مقدماتیِ عالم انسانی داریم حرکت میکنیم. ما مثل کسانی هستیم که در پیچ وخمهای کوه‌هـا و تپه‌هـا و راه‌هـای دشوار داریم حرکت میکنیم تا به بزرگراه برسـیم. وقتی به بزرگراه رسـیدیم، تازه هنگام حرکت به سـمت اهـداف والاست. بشـریت در طول این چنـد هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت میکنـد تا به بزرگراه برسـد. وقتی به بزرگراه رسـید - که آن، دوران ظهور حضـرت بقیۀاللّه است - آنجا حرکت اصلی انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت سریع انسان آغاز خواهـد شـد؛ حرکت موفق و بی‌زحمت انسان آغاز خواهد شد. زحمت فقط عبارت است از همین که انسان در این راه حرکت کند و برود؛ دیگر حیرتی در آنجـا وجود نخواهـد داشت. به هر حال این چهار عرصه‌ی پیشـرفت است که ما بایـد با توجه به این الگوئی که ان‌شاءاللّه شـماها دنبال میکنید - که سازوکار دنبال کردن این هم تا حدودی به نحو اجمال برایمان روشن است و خواهیم گفت - در این عرصه‌ها پیش برویم. در باب محتوای اسـلامی، دوسـتان اشارات خیلی خوبی داشـتند. اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسـئله‌ی مبـدأ است، مسـئله‌ی توحیـد است؛ «انّا للّه و انّا الیه راجعون».(۲) مهمترین مشـکل دنیـائی که امروز رنگین‌ترینش در غرب متجلی است و به آن داریم اشاره میکنیم، جدائی از خدا و اعتقاد به خدا و التزام به اعتقاد به خداست. البته شاید اعتقاد ظاهری و صوری و اینها وجود دارد، لیکن به اعتقاد به خدا التزام نیست. اگر مسئله‌ی مبدأ حل شد، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. «یسبّح له ما فی السّماوات و الأرض»،(۳) «و للّه جنود السّماوات و الأرض و کان اللّه عزیزا حکیما».(۴) وقتی انسان به این مسئله معتقد شد، این عزت الهی، این توحیـدی که این معنا را به ما نشان میدهـد، یک نیروی عظیم و تمام نشدنی را در اختیار بشـر میگذارد. «هو اللّه الّذی لا ـ اله الّا هو الملک القـدّوس السّـلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبّر سـبحان اللّه عمّا یشـرکون».(۵) وقتی انسـان اینجور توحیدی را معتقد بود، وقتی توانستیم این اعتقاد را در بدنه‌ی زندگیِ خودمان بسط دهیم، این مشـکل اساسـی بشریت را حل خواهد کرد. مسـئله‌ی دومی که مسـئله‌ی اساسـی است، قضـیه‌ی معاد، قضـیه‌ی محاسبه، قضیه‌ی تمام نشدن قضایا با زوال جسم - با مرگ - است؛ این خیلی مسـئله‌ی مهمی است؛ این که حسـاب و کتابی در کار است؛ «فمن یعمل مثقال ذرّۀ خیرا یره». ملتی که این اعتقاد را داشـته باشـد و در برنـامه‌ی عملی‌اش ایـن معنـا باشـد کـه «فمن یعمـل مثقـال ذرّۀ خیرا یره. و من یعمـل مثقـال ذرّۀ شـرّا یره»،(۶) در زنـدگی‌اش تحول اساسـی به وجود خواهـد آمـد. اعتقاد به امتـداد نتائج عمل، ایثار و جهاد را معنا میبخشد و منطقی میکند. یکی از ابزارهـای مهم ادیـان - که در اسـلام به طور واضـحی وجود دارد - مسـئله‌ی جهـاد است. جهـاد بایـد همراه با ایثار باشـد؛ والّا جهاد نخواهـد شـد. ایثار یعنی ازخودگذشـتگی. در منطق عقل ابزاری، ازخودگذشـتگی یک امر بی‌منطقی است. خوب، چرا من از خودم بگـذرم؟ این اعتقـاد به معاد است که این را منطقی میکنـد، عقلانی میکنـد. وقتی ما معتقـدیم که هیـچ عملی از بین نخواهـد رفت و همه‌ی اعمال محفوظ است و ما در آن زندگی واقعی - که حَیَوان واقعی و زندگی واقعی است؛ «انّ الدّار الأخرۀ لهی الحیوان»(۷) - این اعمـال را در مقابـل چشـممان خواهیم دیـد، آن وقت اینجا اگر برای تکلیف، برای وظیفه یک چیزی را از دست دادیم، احساس

خسارت نمیکنیم؛ ولو آن چیز جانمان باشد، ولو آن چیز عزیزان و فرزندانمان باشد. باید اینها جزو الگوی پیشرفت بیاید و در پیشرفت یک جامعه معنا پیدا کند. بنابراین مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی توحید و مسئله‌ی معاد است. بعد مسئله‌ی عدم تفکیک دنیا و آخرت است؛ «الدّنیا مزرعهٔ الأخرهٔ»،(۸) که به نظرم بعضی از دوستان هم اشاره کردند؛ این خیلی مهم است. دنیا و آخرت از هم جدا نیستند. آخرت ما آن روی سکه‌ی دنیای ماست. «و انّ جهنّم لمحیطهٔ بالکافرین»؛(۹) کافر همین حالا ـ توی جهنم است، منتها جهنمی که او نمیفهمد که الان توی جهنم است؛ بعد که این تجسم پیدا کرد، میفهمد. «ای دریده پوستین یوسفان / گرگ برخیزی از این خواب گران». الان او گرگ است، منتها احساس گرگی نمیکند. ما هم که چشممان بسته است، او را گرگ نمی‌بینیم؛ اما وقتی که از خواب بیدار شدیم، می‌بینیم این گرگ است. پس پیوستگی دنیا و آخرت به این معناست. اینجور نیست که حالا مثلاً فکر کنیم دنیا مثل بلیتهای بخت‌آزمائی است؛ نه، اصلاً آخرت آن روی این دنیاست، آن روی این سکه است. مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی انسان است؛ نگاه اسلام به انسان، محور بودن انسان. این موضوع در اسلام خیلی معنای وسیعی دارد. خوب، پیداست انسان اسلامی با انسانی که در فلسفه‌های مادی غرب و پوزیتیویسم قرن نوزده و اینها مطرح است، بکلی متفاوت است؛ این یک انسان است، آن یک انسان دیگر است؛ اصلاً تعریف این دو انسان یکی نیست. لذا محور بودن انسان هم در اسلام با محور بودن انسان در آن مکاتب مادی بکلی متفاوت است. انسان، محور است. همه‌ی این مسائلی که ما داریم بحث میکنیم: مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی امنیت، مسئله‌ی رفاه، مسئله‌ی عبادت، برای این است که فرد انسان سعادتمند شود. اینجا مسئله‌ی سعادت و مسئله‌ی عقبی متعلق به فرد است؛ نه به این معنا که انسان از حال دیگران غافل باشد، برای آنها کار نکند؛ نه، «من احیاها فکأنّما احیا النّاس جمیعا».(۱۰) در روایت هست که معنای این جمله را از امام پرسیدند، فرمود: تأویل اعظم آن این است که تو کسی را هدایت کنی. معلوم است که هدایت وظیفه‌ی همه است؛ لیکن در نهایت آن چیزی که از نگاه اسلام برای انسان مطرح است و اهم است، نجات خودش است. ما باید خودمان را نجات دهیم. نجات ما به این است که به وظائفمان عمل کنیم؛ که البته آن وقت وظائف اجتماعی، استقرار عدالت، ایجاد حکومت حق، مبارزه‌ی با ظلم، مبارزه‌ی با فساد، اینها همه جزو مقدمات همان نجات است. بنابراین اصل این است. همه چیز مقدمه است؛ جامعه‌ی اسلامی هم مقدمه است؛ عدالت هم مقدمه است. اینکه در قرآن کریم هست که «لیقوم النّاس بالقسط»(۱۱) – که به عنوان هدف انبیاء ذکر شده – قطعاً عدل هدف است، منتها این هدف میانی است؛ هدف نهائی عبارت است از رستگاری انسان؛ این بایستی مورد توجه باشد. انسان موجودی است مکلف، مختار و مواجه با هدایت الهی – «أ لم نجعل له عینین. و لسانا و شفتین. و هدیناه النّجدین»(۱۲) – میتواند هدایت را انتخاب کند، میتواند ضلالت را انتخاب کند. انسان موجودی است متعهد، برای خود، برای جامعه، برای اهل. آن وقت با این نگاه، مردم‌سالاری علاوه بر اینکه برای مردم یک حق است، یک تکلیف هم میشود؛ یعنی همه‌ی مردم در امر حکومت جامعه مسئولند. نمیشود گفت که آقا به من مربوط نیست؛ نه، صلاح و فساد کشور، حکومت، اینها به یکایک انسانها مرتبط است؛ یعنی انسان در مقابل آن متعهد است. این هم یکی از آن عناصر اصلی است که بایستی در دیدگاه اسلام مورد ملاحظه قرار بگیرد و در این الگو رعایت شود. مسئله‌ی بعد، مسئله‌ی حکومت است؛ که باز در این باب هم اسلام نظرات ویژه‌ای دارد. صلاح فردی در امر حکومت در اسلام، یک امر بسیار مهم و اساسی است. هر کسی به هر اندازه‌ای از مدیریت که میخواهد مباشرت کند، بایستی صلاحیت آن را در خودش به وجود بیاورد یا در خودش ببیند و بپذیرد؛ بدون این، عمل نامشروعی انجام داده. عدم علو، عدم اسراف، عدم استئثار، مسئله‌ی مهمی در امر حکومت است. خداوند درباره‌ی فرعون میفرماید: «کان عالیا من المسرفین»؛(۱۳) یعنی گناه فرعون این است: عالی است. بنابراین برای حاکم، علو و استعلاء یک نقطه‌ی منفی است؛ نه خود او حق دارد استعلاء کند، نه اگر اهل استعلاء است، حق دارد قدرت را قبول کند، نه مردم اجازه دارند که او را به عنوان حاکم و امام جامعه بپذیرند. استئثار یعنی همه چیز را برای خود خواستن؛ در مقابل ایثار است. ایثار یعنی همه چیز را به نفع دیگران از خود جدا کردن، استئثار یعنی همه چیز را به نفع خود از دیگران جدا کردن. علو و استعلاء و استئثار جزو نقاط منفی حکومت

است. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه درباره‌ی بنی‌امیه فرمودند: «یأخذون مال اللّه دولا و عباد اللّه خولا و دین اللّه دخلا بینهم». یعنی دلیل بر اینکه اینها برای حکومت صلاحیت ندارند، این است که این خصوصیت را دارند: «یأخذون مال اللّه دولا»؛ یعنی اموال عمومی دست به دست بین خودشان میگردد، با اینکه مال عامه‌ی مردم است. «و عباد اللّه خولا»؛ مردم را مثل بردگان خود به حساب می‌آورند و استخدام میکنند. «و دین اللّه دخلا بینهم»؛ دین خدا را هم هر جوری که دوست میدارند، دستکاری میکنند. بنابراین در حکومت، اسلام نظر دارد. این بایستی در الگوی زندگی ما برای بلندمدت حتماً گنجانده و ملاحظه شود. در خصوص مسئله‌ی اقتصاد، آقایان بحثهای خوبی کردید. «کی لا یکون دولة بین الأغنیاء منکم»(۱۴) یک معیار مهمی است. مسئله‌ی عدالت، بسیار مهم است. یکی از ارکان اصلی این الگو باید حتماً مسئله‌ی عدالت باشد. اصلاً عدالت معیار حق و باطل حکومتهاست. یعنی در اسلام اگر چنانچه شاخص عدالت وجود نداشت، حقانیت و مشروعیت زیر سؤال است. مسئله‌ی دیگر، نگاه غیرمادی به اقتصاد است. بسیاری از این مشکلاتی که در دنیا پیش آمده، به خاطر نگاه مادی به مسئله‌ی اقتصاد و مسئله‌ی پول و مسئله‌ی ثروت است. همه‌ی این چیزهائی که دوستان از انحرافهای غرب و مشکلات فراوان و مسئله‌ی استثمار و استعمار و اینها ذکر کردند، به خاطر این است که به پول و به ثروت نگاه ماده‌گرایانه وجود داشته. میتوان این نگاه را تصحیح کرد. اسلام برای ثروت اهمیت قائل است، اعتبار قائل است. تولید ثروت در اسلام مطلوب است؛ منتها با نگاه الهی و معنوی. نگاه الهی و معنوی این است که از این ثروت برای فساد، برای ایجاد سلطه، برای اسراف نباید استفاده کرد؛ از این ثروت بایستی برای سود جامعه بهره برد. و بقیه‌ی مسائل فراوانی که وجود دارد. البته اینجا بحثها، بحثهای زیادی است. من نمیخواهم بحث را طولانی کنم؛ چون هم وقت گذشته، و هم لزومی ندارد فعلاً توی این جلسه ما اینها را بحث کنیم. ان‌شاءاللّه اگر عمر باشد، وقتهای زیادی برای این بحثها خواهیم داشت. ما گفتیم این آغاز یک راه است؛ یعنی جلسه‌ی امشب ما یک شروع بود؛ این باید ادامه پیدا کند. ممکن است درباره‌ی همین مسئله‌ی الگوی اسلامی - ایرانی برای پیشرفت، ده و شاید دهها گردهمائی و نشست لازم باشد. ممکن است دهها حلقه‌ی علمی لازم باشد که در دانشگاه‌های مختلف تشکیل شود. ممکن است صدها نفر از فرزانگان و نخبگان و دانشمندان ما که ترجیح میدهند کار شخصی بکنند - اهل کار جمعی نیستند - آماده باشند در خانه‌های خودشان مطالعه کنند؛ از اینها بایستی استفاده شود. حلقه‌های فکری تشکیل شود، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها با این مسئله درگیر شوند، تا اینکه بتوانیم ان‌شاءاللّه این را به نقطه‌ی مطلوب خودش برسانیم. البته گزارشی که آقای دکتر داوودی دادند، گزارش بسیار خوبی بود؛ من هم کم‌وبیش بی‌اطلاع نبودم از این مطالبی که ایشان گفتند؛ لیکن با این تفصیل ما اطلاع نداشتیم. اینها بسیار خوب است، با هم هیچ منافاتی ندارد. این کار، کار یک مجموعه‌ی خاص و محدود نیست؛ کاری است که باید همه‌ی ظرفیت نخبگانی کشور به میدان بیاید. همان طور که عرض کردیم، کار کوتاه‌مدت و از آن پروژه‌های زودبازده هم نیست؛ این کار بلندمدتی است، باید انجام بگیرد، عجله‌ای هم نداریم. ما پیش خواهیم رفت. این چیزی هم نیست که دولتها یا مجالس بتوانند آن را تصویب کنند؛ این - همان‌جور که گفتیم - نسبت به همه‌ی اسناد مهم سازنده‌ی فعال در کشور، جایگاه بالادستی دارد؛ باید خیلی مراحل را طی کند و به یک قوام لازم برسد. این فکرها باید کاملاً ورز بخورد تا اینکه بتواند به یک نقطه‌ی اساسی برسد. یک مرکزی هم برای این کار لازم است که این مسئله را دنبال کند؛ این مرکز را ان‌شاءاللّه تشکیل خواهیم داد. باید جائی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد؛ بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خبر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانی‌های گوناگون بکند؛ جوری باشد که این حرکت متوقف نشود. البته عرض کردیم؛ لازم است یک کانون مرکزی و ستادی به وجود بیاید و ان‌شاءاللّه به وجود خواهد آمد. بنابراین امشب کار ما با شما تمام نمیشود. یعنی این مسئله، مسئله‌ای نیست که توی این جلسه شروع شده باشد و توی این جلسه تمام شود؛ این ان‌شاءاللّه ادامه پیدا خواهد کرد. البته جمعهای گوناگونی خواهند بود؛ یعنی افراد فراوانی هستند، شخصیتهای مختلفی هستند. همان طور که آقای دکتر واعظزاده سفارش کردند، من هم درخواست میکنم

آقایانی که نظراتی دارند و میخواستند نظرات خود را بیان کنند، این نظرات را بدهند. مطالبی هم که اینجا گفته شد، بعضی از آنها مطالبی است که انسان باید رویش فکر کند؛ یعنی بایستی حلقه‌های فکری تشکیل شود، روی اینها بحث شود، حلاجی شود، دفاع شود، اشکال بشود، انقلت و قلت طلبگی انجام بگیرد تا انشاءاللّه به یک نتائجی برسیم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته ۱) درخواست آقای واعظزاده از رهبر معظم انقلاب اسلامی، برای ایراد بیانات مبسوط در این جلسه ۲) بقره: ۱۵۶ ۳) حشر: ۲۴ ۴) فتح: ۷ ۵) حشر: ۲۳ ۶) زلزله: ۷ و ۸ ۷) عنکبوت: ۶۴ ۸) ارشاد القلوب: ج ۱، ص ۸۹ ۹) توبه: ۴۹ ۱۰) مائده: ۳۲ ۱۱) حدید: ۲۵ ۱۲) بلد: ۸ – ۱۰ ۱۳) دخان: ۳۱ ۱۴) حشر: ۷

خارج فقه / حکم غیبت با ابزار قلم و رسانه‌های جدید

خارج فقه / حکم غیبت با ابزار قلم و رسانه‌های جدید حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در جلسه درس خارج فقه امروز (۸۹/۱۰/۷) در ذیل بحثِ موارد استثناء از حکم حرمت غیبت، در پاسخ به سؤالی پیرامون صدق غیبت در مواردی چون ذکر در نوشته، وبلاگ یا ضبط صوت و تصویر و انتقال آن، به نکات مهمی در تبیین احکام آن اشاره فرمودند، که نظر به اهمیت بحث، این بخش از بیانات معظم‌له در اختیار علاقمندان قرار می گیرد: اینی که اصلاً این کار [غیبت] جایز است یا جایز نیست ولو به قصد اصلاح باشد، این را نمیشود به طور مطلق یک چنین چیزی را پایند شد؛ که ما بگوئیم ما چون میخواهیم در امر جامعه اصلاح کنیم، پس زیدی را، عمروی را یا یک جریانی را به طور مطلق مورد تهاجم قرار بدهیم، غیبت کنیم؛ حالا آن کسانی که این کارها را میکنند، خیلی اوقات به غیبت هم اکتفاء نمیکنند؛ خب، ملاحظه میکنید دیگر. گاهی چیزهائی را می‌آورند که معلوم نیست حدِّ غیبت(۱) بر او صادق باشد؛ شاید مصداق تهمت است، مصداق افتراء است، مصداق قول به غیر علم است، مصداق سبّ و شتم است؛ نمیشود این را گفت که اگر طرف قصد اصلاح دارد، پس بنابراین این جایز است برای او، نه؛ موارد استثناء همان مواردی است که [در کتب فقهی] ذکر شده است. منتها باید این موارد صدق کند، احراز بشود. این خیلی مهم است. واقعاً یکی از چیزهائی که ما همه‌مان [باید توجه کنیم]، به مردم هم باید بگوئیم، یاد بدهیم که توجه بکنند این است که: به صرف توهم این که حالا این کار مصلحت دارد، دستشان را، یا قلمشان را، یا وبلاگشان را آزاد نکنند که هر چه به دهنشان آمد، آن را بگویند؛ اینجور نیست، چون وسائل مدرن امروز همه مشمول همین حکم است. یعنی خواندن وبلاگ هم مثل خواندن کاغذ است، کتاب است، نامه است، مثل شنیدن حرف است. استماع غیبت شامل همه‌ی اینها میشود؛ یعنی ملاک استماع در اینها وجود دارد مسلّماً. شنیدن به گوش خصوصیتی ندارد، خواندن تو نامه هم عین همان است که ما در بحث استماع این را تأکید کردیم و عرض کردیم. خب، دوربین هم همین جور است. فرض کنید که اگر چنانچه انسان یک خطائی را از کسی دید، این را رفت با دوربین ثبت کرد، بعد آمد یک جائی نشان داد؛ این هم همان است دیگر، چه فرقی میکند؟ یعنی بایستی واقعاً به اینها توجه کرد. محیط را باید محیط اخلاقی کرد. ما اگر بخواهیم جامعه را اصلاح بکنیم، این اصلاح فقط به این نیست که انسان از افراد غیبت بکند. راه‌های دیگری هم وجود دارد. حالا من غیبت را عرض میکنم. فضلاً(۲) از تهمت و افتراء و اینها. بنده یک وقتی به یک مناسبتی در یک صحبت عمومی عرض کردم به مردم که قرآن کریم میفرماید: «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیراً»؛(۳) یعنی وقتی افک(۴) را شنیدید چرا به همدیگر حسن‌ظن نداشتید؟ یعنی از اول رد کنید افک را. [اگر] آمدند به یک نفری تهمت زدند، یک چیزی را گفتند – حالا یا با عنوان تهمت یا به عنوان غیبت – چرا قبول میکنید؟ ببینید این کلمه‌ی لولای تحذیریه در قرآن و در کلام عرب خیلی معنای وسیعی دارد، فقط معنایش «چرا» نیست، که ما بگوئیم چرا این کار را نکردی. چرای با تأکید است. یعنی آه، وای، چرا؛ معنای «لولا» این است؛ تحذیریه است. {چرا} «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم [خیراً]»؛ یعنی چرا به هم ظن نیک ندارید، چرا به هم حسن‌ظن ندارید. تا فوراً کسی آمد، شما بگوئید بله، احتمال درستی‌اش هم اگر بود، آدم به صورت یقین آن را بداند و نقل بکند.

این درست نیست، این ممنوع است. این چیزی که امروز مورد ابتلاست در جامعه‌ی ما، از همان چیزهائی است که بایست از همین ادله‌ی غیبت بفهمیم که درست نیست؛ این وضعی که وجود دارد درست نیست. البته انتقاد منطقی، گفتن حرف صحیح اینقدر حرفهای آشکار وجود دارد که انسان اگر ذکر آنها را بکند، اصلاً هم غیبت نیست، و میتواند انسان نقد بکند. بله مسلّم است، امروز یک جریان صحیح و حقّی در جامعه‌ی ما وجود دارد، جریانهای باطلی هم وجود دارد که به انواع و اقسام طرق میخواهند جامعه را خراب کنند، انقلاب را منحرف کنند؛ در این شکی نیست. آدمهائی هم در رأس این جریانات هستند. چه لزومی دارد که انسان به این آدمها تهمت بزند. چه لزومی دارد که غیبت اینها را بکند. حرف آشکار اینقدر دارند؛ همان حرفهای آشکار را بیان بکنند، تبیین بکنند، توضیح بدهند، مطلب روشن خواهد شد؛ هیچ نیازی به غیبت کردن نیست که آدم بگوید حالا ما برای اصلاح مثلاً غیبت میکنیم. بنابراین به نظر من همین ادله‌ای که در باب غیبت خواندیم، این تمام المراد را به ما نشان میدهد؛ یعنی واقعاً همانی که باید بفهمیم از شرع مقدس همین را انسان میفهمد و تشخیص میدهد. باید بر طبق همین هم عمل کرد. ۱) معنی غیبت، تعریف غیبت ۲) تا چه رسد به ۳) سوره‌ی نور، آیه ۱۲ ۴) تهمت، افترا، نسبت ناروا

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم استان گیلان

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم استان گیلان ۲۳ محرم ۱۴۳۲ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز؛ قشرهای مختلف مردم عزیز و خونگرم گیلان. به همه‌ی شما خوشامد عرض میکنم؛ مخصوصاً به خانواده‌های محترم شهیدان و رزمندگان و جوانان پاک‌سیرت. همت کردید، این جمع کثیر و متراکم، از گیلان، از رشت به این جلسه تشریف آوردید. در موارد متعددی در طول تاریخ - چه تاریخ گذشته و دور، چه تاریخ معاصر - همت را از مردم گیلان مشاهده کرده‌ایم. به نظر من بزرگترین کار مردم گیلان این بود که علی‌رغم تبلیغات قولی و عملیِ رژیم طاغوت برای ضایع کردن و فاسد کردن عقیده‌ی مردم آن سامان در طول سالهای طولانی، مردم آن خطه، ایمان را، اخلاص را، حضور در صحنه را، جهاد را به جائی رساندند که جزو بخشها و استانهای برجسته‌ی کشور به شمار آمدند؛ این خیلی مهم است. دستگاه‌های مضر و مفسد و فاسد رژیم طاغوت با همه‌ی عوامل خود، سعی در کشاندن مردم به فساد و فاسدسازی فضا بکنند، ولی مردم اینجور دین خود، ایمان خود، عقیده‌ی خود، عزم خود را نگه دارند و در هنگام لازم آن را نشان دهند. از یک طرف دستگاه طاغوت بود، از یک طرف عوامل گروهکهای ملحد و ضد دین بودند. من در اوائل انقلاب آمدم رشت، مرحوم شهید عضدی من را در اطراف میدان بزرگ شهر رشت گرداند. گروهکهای گوناگون، با تابلوهای خود، با شعارهای خود، همه‌ی فضا را پر کرده بودند؛ دانشگاه را هم در قبضه‌ی خودشان درآورده بودند و خیال میکردند که گیلان متعلق به آنهاست. مردم مؤمن گیلان، همین جوانهای مؤمن و انقلابی، بدون کمک هیچ دستگاه و ارگانی وارد صحنه شدند و پرچم اسلام را، پرچم توحید را، پرچم انقلاب را در آنجا برافراشتند و همه‌ی اینها را از صحنه بیرون کردند. این، ایمان مردم است. درست است که نماد شجاعت و مجاهدت مردم گیلان، بحق شهید بزرگوار، میرزا کوچک جنگلی است که برای اسلام، برای قرآن، برای اقامه‌ی دین و در مقابله‌ی با بیگانگان و متجاوزان، در دوران غربت قیام کرد و یاد او هرگز نباید فراموش شود؛ اما در دوران انقلاب اسلامی، آن کسانی که توانستند نمادهای گوناگونی در عرصه‌های مختلف از گیلان عرضه کنند و نشان بدهند، یکی دو تا نیستند. این لشکر قدس گیلان، این بسیجیان گیلان، این جوانان مؤمن، این دانشوران و اندیشه‌وران گیلان، دانشگاهیان گیلان، علمای بزرگوار، در دورانهای مختلف نقش برجسته‌ای را از خودشان نشان دادند، که نمودارهای گوناگونی دارد؛ که اگر انسان بخواهد این نمودارها را - چه در دوران دفاع مقدس، چه در دوران مقابله‌ی با ضد انقلاب، چه در دوران بعد از پایان جنگ - فهرست کند، یک فهرست طولانی است. اما همین یک نشانه‌ی واضح و بارز در قضیه‌ی نهم دی که ملت ایران یکپارچه به صورت خودجوش به صحنه آمد، مردم رشت جزو معدود مراکزی در کشور بودند که یک روز

جلوتر وارد میدان شدند. روز هشتم دی - که امروز مصادف با آن روز است - مردم گیلان این آگاهی را، این بصیرت را، این عزم را، این احساس نیاز به حضور در صحنه را زودتر از دیگران نشان دادند. اینها را باید حفظ کرد. سرمایه‌های اساسی یک ملت همین چیزهائی است که نشانه‌ی بصیرت، نشانه‌ی عزم، نشانه‌ی بیداری و آگاهی است؛ اینها را باید نگه داشت. ببینید برادران و خواهران من! عزیزان من! ملت ما از یک طرف به وسیله‌ی سردمداران فاسدی که بر کشور حاکم بودند، و از یک طرف قدرتهای مستکبری که سلطه‌ی بر جهان را مورد نظر قرار داده بودند و دنبال میکردند، سالهای متمادی زیر فشار قرار گرفته است. ما را عقب نگه داشتند. ما از لحاظ میراث تاریخی و علمی ملتی نیستیم که وقتی فهرست دانشمندان و دانشوران و افتخارات و ابتکارات علمی دنیا را ذکر میکنند، ما در اواخر جدول قرار بگیریم؛ ما باید در صدر جدول باشیم؛ این سابقه‌ی ماست، این استعداد ماست. آن کسانی که موجب شدند ایران بزرگ، ایران متمدن، ایران برخوردار از روح اسلامی، در میدان علم، در میدان پیشرفت مادی و معنوی عقب بماند، در یک دوران طولانی، اینها در حق این ملت خیانت کردند، جنایت کردند. انقلاب آمد دست اینها را کوتاه کرد. ما باید این راه را طی کنیم. ما باید همت کنیم. ما باید مناسبات غلطی را که موجب عقب‌ماندگی ملتها و از جمله ملت خود ما شده است، عوض کنیم و تغییر دهیم. ما باید عقب‌ماندگی‌های گذشته را جبران کنیم. همه‌ی اینها نیاز دارد به همت، نیاز دارد به عزم، نیاز دارد به امید. اگر یک ملتی امید خود به آینده را از دست داد، یا همت او در باز کردن راه‌ها و پیش رفتن به سمت هدفها سست شد، این ملت عقب خواهد ماند؛ پیشرفت نخواهد کرد؛ سلطه‌گران عالم بر او مسلط خواهند شد؛ عزت خود را از دست خواهد داد. ملت ایران احتیاج دارد به اینکه این همت را مستمراً در کار خود حفظ کند، این عزم و اراده را حفظ کند، این امید را روزبه‌روز افزایش دهد؛ و این در کشور ما موجود است. بحمداللّه مردم ما این را دارند و نشان داده‌اند؛ لذا ما در این سی سال بمراتب بیشتر از آنچه که یک ملت در سی سال میتواند رشد کند و پیش برود، جلو رفته‌ایم؛ این را دشمنان ما هم اعتراف میکنند. ولی شعار ما، شعار جهانی است. شعارهای ما، شعارهای ناظر به بشریت است؛ شعارهای ما ناظر به قطع دست مستکبران به طور کامل از کشور ما و ملت ماست؛ مستکبران این را تحمل نمیکنند، لذا توطئه میکنند. فتنه‌ی سال گذشته جلوه‌ای از توطئه‌ی دشمنان بود؛ فتنه بود. فتنه یعنی کسانی شعارهای حق را با محتوای صددرصد باطل مطرح کنند، بیاورند برای فریب دادن مردم. اما ناکام شدند. هدف از ایجاد فتنه، گمراه کردن مردم است. شما ملاحظه کنید؛ مردم ما در مقابله‌ی با فتنه، خودشان به پا خاستند. نهم دی در سرتاسر کشور مشت محکمی به دهان فتنه‌گران زد. این کار را خود مردم کردند. این حرکت - همان طوری که گویندگان و بزرگان و همه بارها گفته‌اند - یک حرکت خودجوش بود؛ این خیلی معنا دارد؛ این نشانه‌ی این است که این مردم بیدارند، هشیارند. دشمنان ما باید این پیام را بگیرند. آن کسانی که خیال میکنند میتوانند میان نظام و میان مردم جدائی بیندازند، ببینند و بفهمند که این نظام، نظام خود مردم است، مال مردم است. امتیاز نظام ما به این است که متعلق به مردم است. آن کسانی که با همه‌ی وجود نظام جمهوری اسلامی را و اسلام را و این پرچم برافراشته را در این کشور نگه داشته‌اند، در درجه‌ی اول خود مردمند؛ دشمنان ما این را بفهمند. سردمداران دولتهای مستکبر - و در رأس آنها آمریکا - علیه ملت ما حرف میزنند، توطئه میکنند، گاهی شعار میدهند، گاهی اظهارات مزوّرانه میکنند، گاهی صریحاً دشمنی میکنند، گاهی در لفافه میبرند؛ اینها همه برای این است که تحلیل درستی از مسائل ایران و شناخت درستی از ملت ایران ندارند. ملت ما ملت بیداری است، ملت هشیاری است. من میخواهم توصیه کنم، تأکید کنم؛ ملت باید این همت را حفظ کند. ما امسال گفتیم همت مضاعف؛ خوشبختانه در سرتاسر کشور نشانه‌های همت مضاعف در کارهای گوناگون دیده میشود. مسئولان کشور، بزرگان، مدیران عالی‌رتبه در بخشهای مختلف کارهای خوبی میکنند. خیلی خوب، این همت مضاعف کار لازمی است؛ اما همت مضاعف فقط مال امسال نیست؛ همت مضاعف باید به طور مستمر وجود داشته باشد. ملت عزیز ما باید آنچنان حرکت کند و آنچنان قله‌هائی را فتح کند که دشمنان از دست یافتن بر سرنوشت این ملت بکلی مأیوس شوند. باید دشمن را مأیوس کنید. وقتی دشمن مأیوس شد، یک ملت از شرّ او خلاص خواهد شد. گناه بزرگی که

برخی از دست‌اندرکاران فتنه‌ها در کشور انجام میدهند، امیدوار کردن دشمن است؛ دشمن را امیدوار میکنند که میتواند منفذی در بین مردم، در بین عوامل گوناگون، در بین مسئولان نظام باز کند. دشمن سال گذشته با کارهای اینها امیدوار شد؛ در حالی که آن انتخابات عظیم، آن حضور به آن عظمت، آن شرکت عظیم مردم در انتخابات، میتوانست کار را خیلی پیش ببرد و ملت ایران را در بسیاری از میدانهای سیاسی موفق کند. اینها ایجاد فتنه کردند؛ لذا دشمن که از حرکت عظیم مردم مأیوس میشد، امیدوار شد که بتواند به انقلاب صدمه و ضربه بزند. چالش عظیمی بود: دشمن از آن طرف حمایت کند، کمک سیاسی بکند، اسم بیاورد - دشمن از فتنه‌گران اسم بیاورد - ملت ایران از این طرف با استحکامِ کامل در صحنه باشد. همان طور که ملت ایران در جنگ تحمیلی هشت سال از خود ابتکار نشان داد، شجاعت نشان داد، فداکاری نشان داد، در همه‌ی صحنه‌ها حاضر شد، در این جنگ نرم هم هشت ماه ملت ایران حقیقتاً از خود مهارت نشان داد. انسان وقتی به مسائل نگاه میکند و میخواهد از یک افق بالاتری مسائل را بررسی کند، متحیر میماند: این چه دست قدرت الهی است که اینجور دلهای ما را، جانهای ما را به سمت اهدافِ خودش حرکت میدهد؟ کار خداست. خدا با شماست. این خداست که شما را هدایت میکند. این خداست که دلهای من و شما را متوجه به راه درست میکند. بایستی ارتباط خود را با خدا حفظ کنیم، مستحکم کنیم. خاصیت یک حرکت الهی همین است: همتهای مردم، کارهای مردم، عزم و اراده‌ی مردم، حضور مردم، در کنار توجه به خدا، در کنار دلهای آماده‌ی برای تضرع؛ اینها خیلی مهم است. ارتباط خود را با خدا قوی کنیم. نگذاریم دلهای ما متمایل به سمتی شود که ما را از راه خدا دور کند؛ «ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة»؛(۱) این دعائی است که قرآن به ما یاد میدهد. خوشبختانه جوانهای ما با دلهای پاکشان، با دلهای نورانی‌شان، با حضورشان در مراسم گوناگون، رحمت الهی را جلب میکنند. و یکی از موارد جلب رحمت الهی، همین نهم دی بود. به برکت یاد حسین‌بن‌علی سیدالشهداء (سلام اللّه علیه) مردم در صحنه آمدند و بساط فتنه‌گران را جمع کردند. امروز ما باید هوشیار باشیم، باید بیدار باشیم، باید از همت خود ذره‌ای نکاهیم؛ در همه‌ی میدانها. مسئولین کشور موظفند. قشرهای آگاه و هوشیار که به مسائل جامعه تسلط دارند، وظیفه‌ی بیشتری دارند. جوانها موظفند. قشرهای مختلف، همه وظیفه دارند. به لطف الهی تکیه کنید. به هدایت الهی مطمئن باشید و بدانید که خدای متعال سرنوشت خوبی را برای ملت عزیز ما مقدر فرموده است. ما باید تلاش کنیم و انشاءاللّه خودمان را به آن سرنوشت برسانیم. پروردگارا ! به محمد و آل محمد الطاف خود را، تفضلات خود را پیوسته بر این ملت نازل بفرما. پروردگارا ! ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز ما را و روح مبارک امام بزرگوار ما را که این راه را به روی ما گشود، با اولیائت محشور بفرما. پروردگارا ! زحمات و خدمات خدمتگزارانی که به مردم خدمت میکنند، مأجور قرار بده و سلام ما را به امام زمان ما (سلام اللّه علیه) برسان. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) آل عمران: ۸

بیانات در دیدار مردم قم در سالروز قیام ۱۹ دی

بیانات در دیدار مردم قم در سالروز قیام ۱۹ دی ۴ صفر ۱۴۳۲ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز؛ و تشکر میکنیم از یکایک شما که این راه را طی کردید و این حسینیه را به حضور گرم و صمیمیِ خودتان و نشانه‌های اخلاص و محبتی که همیشه در برادران و خواهران قمی مشاهده کرده‌ایم، انباشتید. خدا را شکر میکنم و خوشحالم از اینکه این دیدار با فاصله‌ی کمی از سفر قم اتفاق می‌افتد که مردم عزیز قم، جوانهای قم، مرد و زن قم، در آن سفر، نشانه‌های پایبندی و وفاداری به اسلام را، به دین را، به نظام اسلامی را و نشانه‌های بصیرت را آنچنان بروز دادند که حتّی دشمنان ملت ایران هم نتوانستند در مقابل آن ساکت بمانند و به آن اعتراف کردند. همیشه با عکس‌العمل‌های دشمنان میتوان اهمیت کارها را تشخیص داد؛ این یکی از راه‌های تشخیص اهمیت مطالب، اهمیت اقدامات و اهمیت موضوعات است. اگر فرض بفرمائید شما در خیابان که دارید حرکت میکنید، یک کسی یک تنه‌ی مختصری به شما بزند، عکس‌العملی نشان نمیدهید؛ اما اگر چنانچه تعرضی بکند، با مشت، با دست،

با حربه به شما حمله کند، شما از خودتان عکس‌العمل نشان میدهید، تحرک نشان میدهید. این نشان‌دهنده‌ی این است که حرکتی که علیه شما انجام گرفته است، در آن نوعِ اول ناچیز است، قابل اعتناء نیست؛ در نوع دوم مهم است. عکس‌العملها میتواند عظمت کارها را یا بی‌اهمیت بودن کارها را مشخص کند. در سرتاسر قضایای انقلاب، چه مسائل بزرگ، چه مسائل کوچک، چه حوادث روزمره، چه مسائل کلان و مستمر، انسان این قاعده را جاری و ساری می‌بیند. خود عکس‌العملی که علیه انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی در دنیای کفر و استکبار به وجود آمد، نشان‌دهنده‌ی عظمت قضیه است. اینی که از روز اول تشکیل جمهوری اسلامی، دستگاه‌هائی که قدرت دنیا دست آنهاست، پول دست آنهاست، سلاح دست آنهاست، تبلیغات دست آنهاست، رسانه‌ها متعلق به آنهاست، یکپارچه علیه این نظام شروع به اقدامهای گوناگون کردند، نشان‌دهنده‌ی این است که این حادثه برای متولیان ظلم و استکبار جهانی، حادثه‌ی بسیار عظیمی است و برایشان تحمل‌ناپذیر است. همین جور هم هست؛ چون اسلام دین عدل است، اسلام دین انسانیت است، اسلام دین مقابله‌ی با بی‌عدالتی‌ها و ظلمها و حق‌کشی‌هاست. خوب، کسانی که همه‌ی وجودشان حق‌کشی است، همه‌ی وجودشان ظلم است، فلسفه‌ی پیدایششان سرکوب زدن به انسانها و عواطف انسانها و موجودیت انسانهاست، قهراً از حضور اسلام متوحش میشوند، بیمناک میشوند و با آن مقابله میکنند. علت مقابله‌ی با جمهوری اسلامی این است. البته بهانه‌ها درست میشود؛ هر چندی یک بار یک بهانه‌ای درست میکنند؛ اما حقیقت قضیه این است. اسلام و جمهوری اسلامی یک راه نوئی را به بشریت ارائه کرد؛ یک حرکت نوئی را به ملتها ارائه داد؛ نشان داد که یک ملتی با اینکه آنچنان سلاحی ندارد، با اینکه آنچنان امکانات مادی‌ای ندارد، میتواند در مقابل قلدرترین حکومتهای دنیا مقاومت کند، بایستد، زیر بار آنها نرود، راه خود را دنبال کند، پرچم عدل و انصاف را بلند کند، پرچم انسانیت را بلند کند. این در دنیای عصر جدید یک چیز نوئی است؛ این را شما باز کردید. در همه‌ی قضایای گوناگون انقلاب همین است. در مورد خود شما مردم قم، حساسیت در بین دشمنان کشور و دشمنان انقلاب خیلی زیاد است. با قم و قمی و حوزه‌ی علمیه و جوانهای قم و روحیات مردم قم اینها بشدت بدند، مخالفند؛ چرا؟ چون از قم سیلی خوردند. استکبار، جبهه‌ی ضد اسلام، جبهه‌ی ضد ملت ایران از قم سیلی خورده است. یکی از مواردی که سیلی خورده، همین نوزدهم دی است. مردم قم زودتر از دیگران احساس تکلیف کردند، اوضاع را شناختند، مسئولیت را حس کردند و به میدان آمدند؛ اینها خیلی مهم است. هم شناختن اوضاع مهم است - بصیرت میخواهد - هم احساس تکلیف کردن مهم است؛ روح تعهد و ایمان میخواهد که انسان احساس تکلیف کند. بعضی هستند، می‌بینند حوادث تکان‌دهنده را، می‌بینند نقشه‌های دشمن را؛ اما احساس تکلیف نمیکنند، تکان نمیخورند. بعضی هستند، می‌بینند که دشمن جبهه‌آرائی کرده است. خوب، وقتی دشمن جبهه می‌آراید، باید ما هم در مقابل، احساس تکلیف کنیم؛ این لازمه‌ی تعهد است، لازمه‌ی ایمان است. بعضی این احساس را ندارند. البته در ملت عزیز ایران این روحیه بود، با حرکت اسلامی و نهضت اسلامی تقویت شد، ریشه‌دار شد و در انقلاب خودش را نشان داد؛ لیکن جاها مختلف بودند. قمی‌ها جلو بودند. در نوزده دی احساس تکلیف کردند و آمدند توی میدان. خوب، میدان هم میدان آسانی نبود - میدان سختی بود - مواجهه‌ی با گلوله بود، مواجهه‌ی با سرکوب خشن دستگاه پلیس و امنیت رژیم طاغوت بود، به کسی رحم نمیکردند؛ اما قمی‌ها آمدند داخل میدان. این بصیرت، این احساس تکلیف، این حضور در میدان، سیلی محکمی بود به دشمنان؛ همین بود که ناگهان پاسخش از تبریز بلند شد، از آن طرف در یزد بلند شد، از آن طرف در شهرهای دیگر بلند شد؛ لذا این حرکت عظیم که زمینه‌هایش را امام بزرگوار ما در طول چندین سال آماده کرده بود، به وجود آمد؛ این سیلی است. دشمن وقتی سیلی میخورَد، کینه به دل میگیرد و مقابله میکند. حالا ما که میخواهیم خودمان را ارزیابی کنیم، باید محاسبه کنیم. وقتی دشمن در مقابل ما بشدت دندان نشان میدهد، ما باید احساس کنیم که پس توانائی‌های ما بالاست؛ میتوانیم به این دشمن ضربه بزنیم. همین حرکتی که مردم عزیز قم در سفر چند روزه‌ی این بنده‌ی حقیر انجام دادند، حوزه‌ی علمیه انجام دادند، علما انجام دادند، جوانها انجام دادند، سیلی بر دشمن بود؛ دردشان آمد. آنها نشان دادند که در مقابل این قدرت‌نمائی، این بصیرت، این

حضور همه‌جانبه‌ی مردم آسیب‌پذیرند؛ این برای ما ملت ایران درس است. هر جائی که ما توانستیم درست بفهمیم، درست تشخیص بدهیم - یعنی همان بصیرت - و به دنبال آن احساس تکلیف کردیم، احساس تعهد و مسئولیت کردیم و وارد میدان شدیم، غلبه با ما بوده است؛ «فاذا دخلتموه فانّکم غالبون».(۱) وقتی با ایمان و با بصیرت وارد میدان مواجهه شدید، غلبه با شماست، شما برنده هستید؛ چرا؟ چون طرف مقابل شما ایمان ندارد، دین ندارد، انگیزه‌ی عمیق معنوی ندارد. آن کسانی که عوامل میدانی او هستند، مزدورند، فریب خورده‌اند؛ خود نقشه‌دارها و صحنه‌گردانها هم که مردمان بی‌ایمانی هستند. وقتی با ایمان وارد میدان میشوید، شما برنده‌اید؛ این برای ملت ایران تجربه است. در طول این سی و یکی دو سال، ملت ایران با این تجربه توانسته است کارهای بزرگی بکند؛ هم توانسته خود را از لحاظ معیارهای مادی بالا بکشد - همین پیشرفتهای علمی، همین پیشرفتهای فناوری، همین اشتغال دائم به کار در سرتاسر کشور، نشانه‌های پیشرفت مادی است - هم از لحاظ معنوی توانسته است خود را به یک سطح عالی و راقی برساند. ما آیات الهی را دیدیم، نشانه‌های کمک خدا را دیدیم. قبلها کمک الهی و پشتیبانی دست قدرت خداوند را فقط در کتابها میخواندیم؛ امروز در صحنه حس میکنیم، لمس میکنیم؛ همان طور که امام بزرگوار ما این را لمس کرده بود و به من فرمود. دل او قرص بود، چون دست قدرت الهی را میدید. ملت ایران در میدانهای گوناگون، کمک الهی را، حمایت الهی را لمس کرده است، حس کرده است؛ وقتی توی صحنه است، وقتی آماده‌ی مجاهدت است؛ در جنگ تحمیلی یک جور، در قضایای گوناگون یک جور، در تحرکات سیاسی و در فتنه‌ها یک جور. در همین فتنه‌ی سال ۸۸ دست قدرت الهی بود؛ مردم بیدار شدند، مردم وارد صحنه شدند و یک حرکت عظیم را خنثی کردند. هنوز خیلی جا وجود دارد برای تحلیل و تبیین و روشن کردن زوایا و ابعاد این فتنه‌ای که دشمن طراحی کرده بود. دشمن محاسبات خیلی دقیقی کرده بود؛ منتها خوب، محاسباتش غلط از آب درآمد؛ ملت ایران را نشناخته بود. دشمن در پشت صحنه، همه‌ی چیزها را مشاهده کرده بود. این کسانی که شما بهشان میگوئید سران فتنه، کسانی بودند که دشمن اینها را هل داد وسط صحنه. البته گناه کردند. نبایستی انسان بازیچه‌ی دشمن شود؛ باید فوراً قضیه را بفهمد. اگر اول غفلتی کرده است، وسط کار وقتی فهمید، بلافاصله بایستی راه را عوض کند. خوب، نکردند. عامل اصلی دیگرانی بودند که طراحی کرده بودند، به خیال خودشان محاسبه کرده بودند. به گمان آنها بساط جمهوری اسلامی بنا بود جمع شود؛ نه فقط حقیقت دین، حتّی شعارهای دینی هم باقی نمانَد؛ برنامه این بود. طراحی این بود که اگر توانستند قاعده‌ی دولت را به شکل مطلوبِ خودشان بچینند، که بعد از آن، راه حرکتشان روشن بود که چه کار میکردند؛ اگر هم قاعده‌ی حکومت و دولت طبق میل آنها چیده نشد و برایشان ممکن نشد، کشور را به آشوب بکشانند؛ با خیال خودشان - من یک وقتی گفتم - کاریکاتور انقلاب اسلامی را درست کنند؛ مثل سایه‌هائی که حرکت یک قهرمان را تقلید میکنند، ادای قهرمانها را، ادای انقلاب را در بیاورند؛ برنامه‌شان این بود. ملت ایران توی دهن اینها زد و بساط اینها را جمع کرد. امروز انقلاب، جمهوری اسلامی، ملت ایران، خط صحیح دین در این کشور، از پیش از قضایای سال گذشته بمراتب قوی‌تر است، روشن‌تر است. علت همین است: خدای متعال هر امتحانی که میکند، یک نمره میدهد. وقتی در یک امتحانی، یک کسی، یک جمعیتی، یک ملتی قبول شدند، خدای متعال به اینها نمره میدهد؛ نمره این است که اینها را بالا- می‌آورد. امتحانهای الهی اینجوری است. همین طور که اگر در امتحان بد عمل کنیم و امتحان را بازیم، خدای متعال نمره‌ی مردودی میدهد و آن مردودی عبارت است از تنزل و انحطاط - انسان از آنی که بود، بدتر میشود - در قبولی هم همین جور است؛ ملتها را بالا میبرد. در یک دوره‌ای مردم در یک امتحانی شکست خوردند، امیرالمؤمنین را در محراب عبادت به خون کشیدند. خوب، امتحان بدی بود. چرا باید وضع جامعه‌ای به آنجا برسد که کسی مثل آن مجسمه‌ی عدالت و معنویت و توحید، به دست اشقی‌النّاس به خون کشیده شود؟ این نشان‌دهنده‌ی امتحان بدی بود که مردم دادند. وقتی این امتحان را دادند، مردود شدند؛ لذا خدا اینها را پائین آورد؛ کارشان به آنجا رسید که حسین‌بن‌علی را جلوی چشم آنها کشتند! وقتی امتحانِ خوب بدهید، خدا شما را بالا میبرد. امروز خط اسلام، خط ایمان باللّه، خط انقلاب در کشور و در میان ملت، خیلی قوی‌تر، پررنگ‌تر و

بالاـتر است از آنچه که قبل از این فتنه بود. چرا؟ چون مردم، خوب امتحان دادند. این، نمره‌ی الهی است. این شد برای ما دستورالعمل. در همه‌ی قضایا باید اینجوری عمل کرد. باید درست دید، درست سنجید، درست محاسبه کرد. مواظب باشیم در تشخیص اشتباه نکنیم؛ قضایای اصلی را با قضایای فرعی جابه‌جا نکنیم؛ چیزهای بزرگ، حوادث بزرگ و مهم را کوچک نبینیم و در مقابل، حوادث کوچک را بزرگ بینگاریم؛ باید درست تشخیص بدهیم. این قدم اول. بعد هم احساس مسئولیت کنیم. یک ملت زنده، حیات طیبه‌اش این است. حیات طیبه‌ای که خدای متعال به مؤمنین وعده داده است – «و لنحیینّه حیاةً طیّبةً»(۲) – یعنی این؛ یعنی همین طور روزبه‌روز در امتحانهای گوناگون، حرکت کردن و پیش رفتن. آن کسانی که در خلال این راه از دنیا میروند، به لقاء الهی میرسند، مراتب بالای سعادت را دارند؛ آن کسانی هم که میمانند، همین طور در دنیا هی پیشرفت معنوی و مادی میکنند. پیشرفت مادی هم هست. ملت ایران یک راهی را شروع کرده است، در امتحانهای بسیاری پیروز شده است. امتحان جنگ تحمیلی، یک امتحان بزرگ بود؛ ملت در این امتحان پیروز شد. نه فقط پیروزی در جنگ – که آن بود – مهمتر از آن، پیروزی در معیارهای معنوی و الهی بود؛ چون صبرِ خود را نشان داد، ایثارِ خود را نشان داد، بصیرت خود را، فداکاری خود را، آمادگی خود را برای حرکت در راه خدا نشان داد. خدای متعال این ملت را ترقی داد و بالا برد، تا امروز. بعد از این هم همین است. دشمنانی که به مصاف ملت ایران می‌آیند، این حقایق را نمیفهمند و درک نمیکنند. امروز ملت ایران در سیاستهای داخلیِ خودش مقتدر است؛ در سیاست خارجیِ خودش مقتدر است؛ در تأثیرگذاری بر روی منطقه مقتدر است؛ در تأثیرگذاری بر روی مسائل مهم جهانی هم مقتدر است؛ اینها یک واقعیاتی است، یک حقایقی است. دشمن از همه‌ی این راهها میخواهد وارد شود که با ملت ایران در بیفتد، نگذارد، مانع بتراشد؛ البته نخواهد توانست. دشمن میخواهد در زمینه‌ی اقتصادی مردم را دچار مشکل کند، مسئولین کشور را دچار زحمت کند؛ همین تحریمها و این حرفها که میشنوید. خوب، نتوانستند. در قضایای خارجی سعی میکنند کشورها را، دولتها را، حکومتها را، ملتها را از ایران بترسانند. همه‌ی این تبلیغات پرحجمی که در زمینه‌ی حقوق بشر، در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای، در زمینه‌ی بمب اتمِ خیالی، آمریکائی‌ها میکنند، صهیونیستها میکنند، اروپائی‌ها دنباله‌رو آنها هستند، بعضی از دولتهای حقیر و بیچاره هم دنباله‌رو آنها هستند، برای این است که ذهنیت دنیا را، ذهنیت منطقه را نسبت به ملت ایران خراب کنند؛ اما نتوانستند. دلیل نتوانستن این است که امروز در همین منطقه‌ی خود ما آمریکا درقضایای فلسطین شکست خورد، در قضایای لبنان شکست خورد، در قضایای افغانستان شکست خورد، در قضایای عراق شکست خورد. از کی شکست خورد؟ از سیاست درست ملتها. آنها میگویند توی این قضایای گوناگون منطقه‌ای، طرف ما ایران است. ایران نیست. جمهوری اسلامی ایران تأثیرش تأثیر معنوی است. بله، اقتدار جمهوری اسلامی ملتها را بیدار میکند؛ شکی نیست. آن وقت نتیجه این میشود که دولتی در عراق سر کار می‌آید که آمریکائی‌ها همه‌ی تلاش خودشان را میکنند که این بر سر کار نیاید، اما به خاطر بیداری و هشیاری مردم سر کار می‌آید. تأثیر جمهوری اسلامی اینجوری است. در جاهای دیگر هم همین جور است. ما این راه را ادامه خواهیم داد. ما قله‌ها را شناختیم؛ میدانیم کجا میخواهیم حرکت کنیم؛ «لتکونوا شهداء علی النّاس».(۳) این راه، راهی است که باید بتواند ملت ما را به اسلام نابِ کامل برساند؛ که خیر دنیا و آخرت در آن است. حیات طیبه‌ی دنیا و آخرت در اسلامِ کامل است. ما هنوز اوائل راهیم. ما خیلی نقص داریم. ما با آن اسلام کامل خیلی فاصله داریم. راه ما این است. این قله‌ها را شناختیم؛ خدای متعال بحمداللّه راه را هم به ما نشان داده است؛ عزم و اراده‌ی ملت ایران و مسئولین کشور هم برای حرکت در این راه، عزم و اراده‌ی خوبی است، عزم و اراده‌ی قوی‌ای است. البته باید بیدار باشیم. همه باید بیدار باشند. نمیخواهیم و نباید بالش نرم زیر سرمان بگذاریم، برای خودمان لالائی بخوانیم؛ هی بگوئیم دشمن شکست خورد، دشمن ضعیف است، ما قوی هستیم؛ این نباید ما را به خواب ببرد. ما باید بیدار باشیم؛ همان طور که امیرالمؤمنین فرمود: «و انّ اخا الحرب الأرق و من نام لم ینم عنه».(۴) وقتی درگیری دارید، باید بیدار باشید. درگیری به اختیار من و شما نیست. دشمن میخواهد درگیری داشته باشد؛ حالا درگیری سیاسی، درگیری امنیتی، درگیری اقتصادی. همه‌اش درگیری

نظامی هم نیست. وقتی درگیری هست، باید بیدار بود. جوانها بیدار باشند، روحانیت بیدار باشد، دانشگاه بیدار باشد، مسئولین کشور بیدار باشند. بیداری مسئولین به این است که هرچه میتوانند، به مردم خدمت کنند، کار کنند؛ و هرچه میتوانند، این یکپارچگی را – که مثل خاری در چشم دشمنان است – حفظ کنند. ان‌شاءاللَّه موفق و مؤید باشید. پروردگارا! به محمد و آل محمد این مردم عزیز را از سرچشمه‌ی لطف و فیضِ خودت برخوردار و سیراب بفرما. پروردگارا! ما را در این راه ثابت‌قدم بفرما. پروردگارا! ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مطهر امام بزرگوارمان را با اولیائت محشور بفرما. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه ۱) مائده: ۲۳ ۲) نحل: ۹۷ ۳) بقره: ۱۴۳ ۴) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲

خطبه‌های نماز جمعه تهران + ترجمه خطبه عربی

خطبه‌های نماز جمعه تهران + ترجمه خطبه عربی سالروز شهادت حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ۳۰ صفر ۱۴۳۲ خطبه‌ی اول بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوکّل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نقمته سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین و نصلّی و نسلّم علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین اوصیکم عباد اللَّه بتقوی اللَّه همه‌ی شما برادران عزیز و خواهران عزیز و نمازگزاران گرامی و خودم را توصیه میکنم به رعایت تقوای الهی. امروز روز شهادت علی‌بن‌موسی‌الرضا ابی الحسن (علیه الاف التّحیّة و السّلام) است. روزهای قبل هم مردم ما یاد رحلت نبی معظم و مکرم اسلام، حضرت محمدبن‌عبداللَّه (صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم) و شهادت جانسوز سبط اکبر، حضرت مجتبی را گرامی داشتند. این مصیبتهای بزرگ، این حوادث ناگوار و دردآور تاریخ را به شما مؤمنان نمازگزار و همه‌ی ملت ایران و همه‌ی شیعیان و همه‌ی مسلمین عالم تسلیت عرض میکنم. خدای متعال به پیغمبر خود هم میفرماید: «یا ایّها النّبیّ اتّق اللَّه».(۱) تقوا، لزوم تقوا، رعایت تقوا، مخاطبش حتّی وجود مقدس پیغمبر است. خدا را در نظر داشته باشیم؛ مراقب اعمال خود، رفتار خود، گفتار خود، حتّی افکار و تصورات خود باشیم؛ این معنای تقواست. اگر این حاصل شد، همه‌ی راه‌های بسته گشوده خواهد شد و خدای متعال در همه‌ی مراحل، ملتی را که دارای تقواست، یاری خواهد کرد. دهه‌ی فجر و بیست‌ودوم بهمنِ امسال یک شور و حال دیگری دارد؛ زیرا مردم پس از سالها مجاهدتِ خود مشاهده میکنند که انعکاس صدای آنها، فریاد مظلومانه و قدرتمندانه‌ی آنها امروز در مناطق دیگری از دنیای اسلام با قوّت و قدرت شنیده میشود. حوادث امروز شمال آفریقا، کشور مصر، کشور تونس، برخی کشورهای دیگر، برای ما ملت ایران معنای دیگری دارد، معنای خاصی دارد؛ این همان چیزی است که همیشه به عنوان حدوث بیداری اسلامی، به مناسبت پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی ملت ایران گفته میشد؛ امروز خودش را دارد نشان میدهد؛ لذا این دهه مهم است. امروز من در خطبه‌ی اول، یک مطلبی را درباره‌ی انقلابمان عرض میکنم، در خطبه‌ی دوم هم اندکی به مسائل مصر و تونس میپردازم و بعد با اجازه‌ی شما نمازگزاران محترم، خطاب را به زبان عربی به مسلمانان عرب‌زبان در سراسر منطقه متوجه خواهم کرد؛ ان‌شاءاللَّه. آنچه که من درباره‌ی انقلابمان، درباره‌ی این حادثه‌ی عظیمِ ملت ایران عرض میکنم – که برای ما آموزنده است، عبرت‌آموز است – اولاً یک تصویری است از واقعیتهای جهان، تا ببینیم مستکبران، استعمارگران، زورگویان عالم، قدرتهای مسلط چه میخواستند و چه شد؛ دنبال چه بودند، اما در عمل چه اتفاق افتاد؛ بعد هم دو ویژگی از ویژگی‌های انقلاب را که مربوط به همین دوره‌ی ماست، عرض خواهم کرد. در آن بخشِ اول که مربوط به تصویر وضعیت موجود و تطبیق و مقایسه‌ی آن با آن چیزی است که زورگویان و قلدران عالم دنبال آن بودند، عرض میکنم: فاتحان جنگ بین‌الملل اول و دوم که عمدتاً چند کشور اروپائی و آمریکا بودند، اینها برای این منطقه‌ی مهم خاورمیانه یک سیاست تثبیت‌شده‌ای داشتند؛ چون این منطقه، هم از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی مهم است، منطقه‌ی اتصال آسیا و اروپا و آفریقاست، هم یکی از بزرگترین انبارهای

نفت عالم است - که نفت، شریان حیاتی همه‌ی قدرتهای صنعتی است که بر دنیا مسلطند - هم از لحاظ ملتها، اینجا دارای ملتهای کهن، ریشه‌دار و با سوابق تاریخی است؛ لذا برای این منطقه یک سیاستی را اتخاذ کردند. آن سیاست عبارت بود از اینکه در این منطقه باید کشورهائی، واحدهای سیاسی‌ای وجود داشته باشند که این خصوصیات را داشته باشند: اولاً ضعیف باشند؛ ثانیاً با یکدیگر دشمن باشند، مخالف باشند، با هم کنار نیایند، نتوانند اتحاد بکنند - لذا دیدید سیاست تقویت ناسیونالیسم عربی، ناسیونالیسم ترکی، ناسیونالیسم ایرانی در طول سالهای متمادی دنبال شد - ثالثاً حکامشان از لحاظ سیاسی، دست‌نشانده باشند، مطیع باشند، زیر بار قدرتهای غربی بروند، حرف گوش‌کن باشند؛ رابعاً از لحاظ اقتصادی مصرف‌کننده باشند؛ یعنی نفتی را که تقریباً مفت از چنگ اینها خارج میکنند، پول همان نفت را باز خرج واردات کنند، خرج مصرف کنند تا کارخانه‌های غربی رونق بگیرد؛ خامساً از لحاظ علمی عقب‌افتاده باشند، اجازه‌ی پیشرفت علمی به آنها داده نشود. اینهائی که من عرض میکنم، سرفصل است. هر کدام از اینها حقیقتاً یک کتاب شرح و تفصیل دارد. چطور در ایران ما، در بعضی کشورهای دیگر، از توسعه‌ی علم، تعمیق علم جلوگیری میکردند. ملتهای این منطقه، از لحاظ فرهنگی، مقلد محضِ اروپائی‌ها باشند؛ از لحاظ نظامی، ذلیل و آسیب‌پذیر و ضعیف باشند؛ از لحاظ اخلاقی، فاسد باشند، دچار انحطاطهای گوناگون اخلاقی باشند؛ از لحاظ مذهبی هم کاملاً سطحی و قانع به مذهب فردی و احیاناً مذهب تشریفاتی باشند. این تصویری بود که آنها از این منطقه برای خودشان درست کرده بودند، برای این سیاستگذاری کردند؛ شاید استراتژیستهای غربی هزارها ساعت نشستند درباره‌ی این مسائل مطالعه کردند، فکر کردند، برنامه‌ریزی کردند، آدمهاشان را اینجا در کشورهای این منطقه معین کردند و به وسیله‌ی آنها کارها را انجام دادند. با این تحلیل میشود رفتار رضاخان را درست فهمید، رفتار محمدرضا را فهمید، رفتار مصطفی کمال ترکیه و دیگران و دیگران را فهمید. این، برنامه‌ی اینها بود. موفق هم شدند. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جز در برهه‌های کوتاهی از زمان، آن هم در بخشی از این مسائل، موفق شدند. فقط در یک برهه‌های کوتاهی، حالا در مصر مثلاً در یک چند سالی یک حکومت ملی سر کار آمد، در ایران یک جور دیگر، در جاهای دیگر یک جور دیگر؛ لیکن عموماً به طور مطلق که نگاه میکنیم، در همه‌ی این بخشها اینها پیشرفت کردند، تا قبل از انقلاب. اما ناگهان حادثه‌ی بزرگی، انفجار عظیمی رخ داد که همه‌ی اوضاعِ اینها را به هم ریخت. یک مرد عالم، برجسته، حکیم، فقیه، مجاهد، شجاع، خطرپذیر و نافذالکلمه به نام امام خمینی در ملت ایران ظهور کرد که حقیقتاً ظهور این مرد، حضور این مرد، تربیت این انسان بزرگ، کار خدا بود. این تقدیر الهی بود که یک چنین اتفاقی بیفتد. مردم ایران هم آماده بودند، استقبال کردند، پذیرفتند، خطرها را به جان خریدند، وارد میدان شدند، جانشان را دادند، مالشان را دادند، امتحان خوبی پس دادند؛ لذا انقلاب اسلامی به وجود آمد. همه‌ی این حسابها به هم ریخت، این محاسبات خراب شد، دچار اختلال شد. انقلاب اسلامی در ایران، قوی ظاهر شد و قوی ادامه پیدا کرد. یعنی اینجور نبود که سال اول و دوم و سوم یک هیجانی به وجود بیاید، بعد مسائل تمام بشود؛ نه، ادامه پیدا کرد؛ که من بعداً درباره‌ی همین ادامه و استمرار عرائضی دارم که عرض خواهم کرد. امام مثل کوه ایستاد، ملت هم پشت سر امام مثل کوه استواری ایستادند؛ جبهه‌ی دشمن هم - یک دشمن نبود، یک جبهه بودند - هرچه توانستند، تلاش کردند؛ هر کاری از دستشان برمی‌آمد، کردند؛ از جنگهای خیابانی، تا جنگهای قومی، تا کودتای نظامی، تا تحمیل جنگ هشت ساله، تا تحریم اقتصادی، تا به راه انداختن ماشین عظیم جنگ روانی در طول سی و دو سال. سی و دو سال است که علیه ملت ایران و علیه انقلاب و علیه امام جنگ روانی وجود دارد: دروغ گفتند، تهمت زدند، شایعه پخش کردند، سعی کردند ایجاد اختلاف کنند، سعی کردند راه‌ها را در داخل منحرف کنند. هدفهائی که آنها دنبال میکردند، در درجه‌ی اول، سقوط انقلاب و سقوط نظام جمهوری اسلامی بود. هدف اول، براندازی بود. هدف بعدی این بود که اگر براندازی نظام جمهوری اسلامی تحقق پیدا نکند، انقلاب را استحاله کنند؛ یعنی صورت انقلاب باقی بماند، اما باطن انقلاب، سیرت انقلاب، روح انقلاب از بین برود. در این زمینه خیلی تلاش کردند؛ که آخرین نمایشنامه‌ی آنها که روی صحنه آمد، همین فتنه‌ی ۸۸ بود. در حقیقت، یک تلاشی بود. یک

عـده‌ای در داخـل، به خـاطر حب به نفس، حب به مقـام - از این قبیـل امراض خطرنـاک نفسانی - اسیر این توطئه شدنـد. من بارها گفته‌ام؛ طراح و نقشه‌کش و مـدیر صـحنه، در بیرون از این مرزهـا بود و هست. در داخـل بـا آنها همکاری کردنـد؛ بعضـی دانسـته، بعضـی ندانسـته. این هم هدف دوم. هدف سوم هم باز این بود و هست که کاری کنند که اگر نظام اسـلامی باقی میماند، از عناصر ضعیف‌النفسـی که میتوان در آنها نفوذ کرد، اسـتفاده کننـد و اینها را در مسائل کشور، در واقع طرفهای اصـلی خودشان قرار بدهند. بالاخره نظامی به وجود بیاید و ادامه پیدا کند که قدرت کافی نداشته باشد، ضعیف باشد، مطیع باشد - عمده این است که سرسپرده باشـد، مطیع باشـد - در مقابل آمریکا نایسـتد، قـد علم نکنـد. اهداف اینهاست. این کارها و این مراحل گوناگون تا امروز شکسـت خورده است، تـا امروز نتوانسـتند. البته خیلی تلاـش کرده‌انـد، کارهـای گوناگونی را دنبال کرده‌انـد - که حالا در خلال عرایضم به بعضـی از آنها اشاره خواهم کرد - در تلاشِ خودشان کم نگذاشتند، لیکن توفیق پیدا نکردند؛ چون مردم بیدار بودند. ما در جامعه، نخبگان خوبی داریم؛ ملت خوبی داریم؛ مسئولان خوبی داریم. الحمـدللّه تا امروز دشـمن نتوانسـته است آن هـدفهای خود را انجام دهـد. انقلاـب راه خود را ادامه داده است و پیش رفته است. حالاـ در انقلاب چه اتفاق افتاد؟ ببینیـد، اینها مهم است. این انقلابی که در ایران اتفـاق افتـاد، تغییراتی را به وجود آورد که از لحـاظ عمق و ژرفـا تغییرات مهمی است، تغییرات اساسـی است. بر اساس این تغییرات است که میشود جـامعه را پیش برد و تغییرات گسترده‌ای به وجود آورد. این پایه‌های اصـلی، محکم گذاشـته شـد. من چند مورد از این تغییراتی را که اتفاق افتاد، عرض میکنم. البته اینها را همه میدانیـد، همه میدانیم، جلوی چشم ماست؛ لیکن همان طوری که خـدای متعال در قرآن، ما را متوجه خورشـید میکنـد - «والشّـمس و ضـحیها»؛(۲) خورشـید جلوی چشم مـاست، اما سوگنـد یاد میکنـد تا ما توجه پیـدا کنیم که این پدیـده، این حادثه، این موجود اینقـدر دارای عظمت است - ما هم باید به این پدیده‌های عظیمِ اطراف خود توجه کنیم؛ لـذا گفتن اینهـا از این جهت لاـزم است که خودمـان توجه پیـدا کنیم. اولاًـ پیش از انقلاـب، نظام حاکم بر کشور، یـک نظـام اسـلام‌ستیزِ عمقی بود. آنهـا بـا ظواهر خیلی کـاری نداشـتند، اما از لحاظ عمق، حقیقتاً دنبالِ زدن ریشه‌های ایمان اسـلامی مردم بودند. در این زمینه هم مثالها، شواهد، خاطره‌ها، فراوان در ذهن بنده هست، که مجال نیست عرض کنم. انقلاب آمد درست صـد و هشـتاد درجه نقطه‌ی مقابـل آنهـا، اسـلام را محـور اداره‌ی کشـور قرار داد؛ محور مـدیریت قرار داد؛ احکـام و قوانین اسـلامی، معیـار و ملاـک رد و قبول قوانین کشور و معیـار عمل مجریان کشور است. قبل از انقلاب، کشور از لحاظ سیاسـی وابسته بود؛ یعنی حکومت، چه خود محمـدرضا، چه دسـتگاه‌های گونـاگون، مطیع آمریکا بودنـد؛ منتظر اشاره‌ی آمریکا بودنـد. باز شواهد فراوان است. آدمی پـا میشود از اینجـا میرود آمریکـا - دکـتر امینی - برای اینکه آمریکائی‌هـا را قـانع کنـد که بشود نخست‌وزیر در ایران. آمـد، شد نخست‌وزیر! بعد از یکی دو سال، شاه که با او مخالف بود، بلند شد رفت آمریکا، آمریکائی‌ها را قانع کرد که او را از نخست‌وزیری عزل کنـد. آمـد او را از نخست‌وزیری عزل کرد! این، وضع مملکت ما بود. برای انتخاب نخست‌وزیر، شاه مملکت، رئیس کشور محتـاج موافقت و رضایت آمریکا بود! در بسـیاری از مسائل، شاه سـفیر آمریکا و سـفیر انگلیس را به کاخ خود دعوت میکرد تا تصـمیمی را که میخواهـد بگیرد، با آنها در میان بگذارد! اگر آنها مخالف بودند، تصـمیم عملی نمیشد. وابسـتگی سیاسـی یعنی این. مطیع آمریکـا بودنـد؛ قبـل از دوره‌ی آمریکـا هم مطیع انگلیس. رضاخـان را انگلیسـی‌ها خودشـان آوردنـد سـرکار؛ وقتی دیدند دیگر به دردشان نمیخورد، خودشان از حکومت عزلش کردند، از کشور بیرونش کردند، پسـرش را آوردند سر کار. این قبل از انقلاب بود. انقلاب آمـد اسـتقلال کامل سیاسـی را به کشور داد. یعنی امروز در این دنیای بزرگ، در میان این قدرتهای بزرگ، یک قـدرت وجود نـدارد که بتوانـد ادعا کند خواست او، اراده‌ی او بر اراده‌ی مسئولین کشور یا ملت ایران اندک تأثیری دارد. این نکته‌ی بخصوص - یعنی ایسـتادگی، استقلال، عزت سیاسی - بیشترین جذابیت را برای ملتها دارد. اینکه می‌بینید ملتها نسبت به ملت بزرگ ایران احساس احترام میکنند، بخش عمده‌اش مربوط به این قسـمت است: اسـتقلال سیاسـی. قبل از انقلاب، حکومت سلطنتی بود. نقطه‌ی مقابـل آن، مردم‌سالاـری است. در حکومت سـلطنتی، مردم هیچکاره‌انـد؛ در حکومت مردم‌سالاری، مردم همه‌کاره‌انـد.

قبل از انقلاب، حکومت، وراثتی بود؛ یکی میمرد، یکی را به جای خودش معین میکرد؛ یعنی مردم هیچ نقشی نداشتند؛ میخواستند، نمیخواستند، ناچار باید قبول میکردند. در جمهوری اسلامی به برکت انقلاب، حکومت انتخابی است؛ مردم انتخاب میکنند؛ مذاق مردم، خواست مردم تعیین کننده است. قبل از انقلاب، حکومت، دیکتاتوریِ امنیتی بود؛ دیکتاتوریِ سخت و سیاه. بنده یادم هست؛ یکی از دوستان ما از پاکستان آمد پیش من - قاچاقی آمده بود مشهد - نقل میکرد، صحبت میکرد؛ گفت بله، فلان اعلامیه را ما توی پارک، با دوستان داشتیم میخواندیم. من تعجب کردم؛ توی پارک؟! اعلامیه؟! ممکن است چنین چیزی؟! اصلاً به ذهن ما خطور نمیکرد که کسی یک اعلامیه توی جیبش باشد و مقداری انتقاد از دستگاه در آن اعلامیه باشد و بتواند توی کوچه راه برود. این وضع دیکتاتوری امنیتیِ آن روز بود. انقلاب آمد فضای آزاد را، فضای نقد را، فضای اصلاح را، فضای تذکر را، حتّی فضای مخالفت و اعتراض را برای مردم باز کرد. در طول این سی و دو سال همین جور بوده است؛ حتّی سالهای اول انقلاب. قبل از انقلاب، تکیه‌ی علم و فناوری کشور به طور کامل به غرب بود. بارها گفته‌ام؛ بعضی از قطعات هواپیماهای نظامی ما را که خراب شده بود، سائیده شده بود، بنا بود اصلاح شود، اجازه نمیدادند مهندسین داخلی نیروی هوائی این قطعه را باز کنند، ببینند چی هست، چه برسد به اینکه به فکر درست کردنش بیفتند. قطعه را میگذاشتند توی هواپیما، میبردند آمریکا، یکی به جایش می‌آوردند؛ یا اگر بنا بود اصلاحش کنند، اصلاحش میکردند. صنعتی که وجود داشت، صنعت مونتاژ محض بود، بدون هیچ ابتکاری. بعد از انقلاب، خودباوری علمی و اعتماد به نفس ملی به وجود آمد؛ حضور این همه دانشمند، دانشمندان برجسته و بزرگ، در رشته‌های مختلف، مشاهده شد. امروز ما دانشمندانی در داخل کشور داریم که در سطح جهان، شبیه آنها و نظیر آنها قابل شمارشند؛ تعداد معدودی هستند. دانشمندان ما پیش رفتند؛ غالباً هم جوان. قبل از انقلاب، کشور ایران در مسائل جهان، حتّی در مسائل منطقه، هیچ تأثیری نداشت؛ یک کشور تحقیر شده‌ای بود؛ هیچگونه تأثیری در مسائل نمیتوانست بگذارد. بعد از انقلاب، عزت و عظمت این ملت در چشم ملتهای جهان، تأثیرش در قضایای منطقه، دشمنان را مبهوت کرده؛ دشمنان به اقرار و اعتراف وادار شدند. امروز شما نگاه کنید؛ توی این سایتهائی که خبرهای خارجی را می‌آورند، دائم از نفوذ ایران، از تسلط ایران، از حضور ایران در قضایای منطقه ذکر میشود؛ حتّی با انگیزه‌های مغرضانه، اما اعتراف میکنند. قبل از انقلاب، در زمینه‌های فرهنگی، ما مقلد محض بودیم؛ اما بعد از انقلاب، تهاجم فرهنگی به عنوان یک خطر شناخته شد. از این قبیل سرفصلها زیاد است. اینها چیزهای اساسی است. وقتی در یک کشور این پایه‌ها گذاشته شد، آنگاه این ملت میتواند امیدوار باشد که بر روی این پایه‌ها بنای یک تمدن جدید و عظیم را میتواند پایه‌گذاری کند. خب، هر کدام از این خصوصیات به نحوی جلب نظر ملتها را میکند. ملتهای دیگر نگاه میکنند، می‌بینند، مجذوب میشوند، تحسین میکنند؛ که البته از همه مهمتر، همان مسئله‌ی استقلال سیاسی و ایستادگی در مقابل زورگوئی دشمنان است. من یک جمله‌ای را از یک مقام غربی نقل کنم. بنده دأبم نیست از قول این سیاستمدارها و معاریف غربی چیزی بگویم؛ اما این جمله‌ی جالبی است. او میگوید: دو چیز است که اگر در میان مسلمانها دست به دست بگردد و ملتهای مختلف مسلمان از این دو چیز آگاه شوند، دیگر همه‌ی تابوهای غرب - یعنی اصول جزمی غرب - در هم خواهد شکست و باطل خواهد شد. این دو چیز چیست؟ این متفکر غربی میگوید: یکی قانون اساسی جمهوری اسلامی است؛ که این قانون اساسی، یک حکومت مردمی و پیشرفته‌ی امروزی و در عین حال دینی را در چشم مسلمانان جهان ممکن میسازد. این قانون اساسی نشان میدهد که میتوان یک حکومتی داشت که هم متجدد باشد، امروزی باشد، پیشرفته باشد و هم کاملاً دینی باشد. قانون اساسی این را تصویر میکند. میگوید چنین چیزی ممکن است. این یک. دوم، کارنامه‌ی موفقیتهای علمی و اقتصادی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی است؛ که اگر این دست مسلمانها برسد، می‌بینند که آن امرِ ممکن اتفاق افتاده است، واقع شده است. او میگوید اگر ملتهای مسلمان از این امکان و وقوع نسبی که هم ممکن است، هم در ایرانِ امروزِ اسلامی به طور نسبی واقع شده است، مطلع شوند، این نظام‌سازی را پیش چشم داشته باشند، دیگر جلوی سلسله‌ی انقلابها را نمیتوان گرفت. امروز این اتفاق افتاده است. البته این اتفاق، امروز نیفتاده

است؛ سی سال است. یک مطلبی تدریجاً و آرام آرام در ذهن ملتها جا میگیرد، رشد میکند، پخته میشود، بعد به این صورتی که امروز در شمال آفریقا و در مناطق دیگر مشاهده میکنید، بروز میکند. البته خود غربی‌ها اشتباهات سیاسی‌ای داشتند؛ این اشتباهات سیاسی هم به جمهوری اسلامی کمک کرد. ببینید، در همین قضیه‌ی هسته‌ای، غربی‌ها اشتباه کردند. برای اینکه با قضیه‌ی هسته‌ای ایران مقابله کنند، آن را بزرگ کردند، جنجال کردند، فشار آوردند که باید جمهوری اسلامی از قضیه‌ی هسته‌ای عقب‌نشینی کند. خب، در طول این هفت سال - هفت سال است که آنها دارند تلاش میکنند - دوچیز برای مردم دنیا روشن شد: یکی اینکه ایران توانسته است در قضیه‌ی هسته‌ای پیشرفتهای غیر قابل انتظاری پیدا کند. دوم اینکه ایران با همه‌ی این فشارها ایستاده و عقب‌نشینی نمیکند. خب، این به نفع ملت ایران بود. حالا همه‌ی دنیا میدانند که آمریکا و اروپا و دستیارانشان و دنباله‌روانشان با همه‌ی فشاری که آوردند، نتوانستند بر جمهوری اسلامی فائق بیایند و او را به عقب‌نشینی وادار کنند. این به دست خود دشمنان ملت ایران شناخته شد؛ یعنی کمک شد به معرفی ملت ایران. در قضایای دیگر هم همین جور است. جنجال کردند که میخواهیم بنزین را تحریم کنیم تا بنزین وارد نشود. خب، ما وارد کننده‌ی بنزین بودیم و هستیم. گفتند میخواهیم جلوی ورود بنزین را بگیریم. جنجال و هیاهو و سروصدا کردند. تحلیلگرانشان پیش‌بینی کردند، گفتند کشور شلوغ خواهد شد، مردم چه خواهند کرد. خب، این موجب شد که مسئولین کشور به فکر تولید بیشتر بنزین افتادند. امروز طبق گزارشی که من دارم - البته به توفیق الهی تا بیست و دوم بهمن - کشور به طور کامل از واردات بنزین بی‌نیاز میشود. طبق گزارشی که به من دادند، بعد از آن ما حتّی میتوانیم بنزین را صادر کنیم؛ که دستورش را هم داده‌اند. خب، این جنجال آنها به نفع ملت ایران تمام شد. ناظران بین‌المللی هم این را دیدند. در همه‌ی قضایا همین جور است؛ در تحریم سلاح در دوران جنگ همین جور است، در ایجاد جریان موازی و افراطی اسلامی همین جور است. آمدند در همسایگی ما یک جریان افراطی اسلامی را به وجود آوردند، برای تنه زدن به جمهوری اسلامی. حالا آفتی شده به جان خودشان افتاده، نمیتوانند جلویش را بگیرند، نمیدانند چه جوری علاجش کنند. در ایجاد اختلافات مذهبی همین‌جور بود. در همین فتنه‌ی ۸۸ همین جور بود. جنجال کردند، هیاهو کردند، گفتند جمهوری اسلامی تمام شد رفت، اختلافات شد، چنین شد، چنان شد؛ بعد نگاه کردند، دیدند ملت ایران فائق آمد. نُه دی و بیست و دوی بهمنِ پارسال جزو ایام‌اللّه - به معنی حقیقی کلمه - بود. دلها دست خداست. خدای متعال این دلها را آورد وسط صحنه، ملت ایران عظمت خودش را نشان داد. هر کاری میکنند، به ضررشان تمام میشود. بعد از این هم همین جور خواهد بود. خب، این واقعیتی است که امروز در دنیا وجود دارد. چی میخواستند، چی شد! و اما آن قسمت دوم که عرض کردم باید بگویم. در هر پدیده‌ای اگر بخواهیم اهمیت آن را تشخیص دهیم و همچنین موفقیت این کار را تشخیص دهیم، باید نگاه کنیم ببینیم این پدیده چقدر توانسته است الگوسازی کند و سرمشق واقع بشود و چقدر استقامت به خرج داده است، ثبات به خرج داده است، پای حرف خود ایستاده است. انقلابها هم همین جور است. یک انقلاب اگر بخواهد بر روی ذهن و عمل دیگران تأثیر بگذارد و الگو واقع بشود، باید خصوصیاتی داشته باشد. مهمترین این خصوصیات، همین ثبات و استقامت و ایستادگی است. اگر این شد، انقلاب برای دیگران الگو واقع خواهد شد؛ والّا برقهائی که یک جائی بزند و خاموش شود، خیلی نمیتوانند الگوسازی کنند، خیلی نمیتوانند دیگران را به دنباله‌روی خود تشویق کنند. انقلاب ما اینجوری بوده است. انقلاب ما توانسته است الهامبخش باشد، الگوساز باشد؛ و این بر اثر ثبات و استقامت و ایستادگی بر اصول و پایه‌های اصلی است که این انقلاب به وسیله‌ی امام اعلام کرد. این انقلاب ایستادگی کرد. من در این مورد هم چند نمونه را عرض بکنم. یک نمونه، اسلامی بودن است. امام از اول گفت انقلاب ما اسلامی است، مبتنی بر اسلام است. در دنیا هو و جنجال زیاد شد؛ گفتند اسلامی بودن با دموکراسی نمیسازد، اسلامی بودن ارتجاع است، اسلامی بودن عقبگرد است، احکام اسلام قابل پیاده شدن نیست و چه و چه و چه. یک عده‌ای هم صداهای آنها را در داخل کشور منعکس کردند؛ کتاب نوشتند، مقاله نوشتند، شایعه پخش کردند، برای اینکه جمهوری اسلامی را از پایبندی به اسلام وادار به عقب‌نشینی کنند. جمهوری اسلامی ایستاد و تسلیم هوچیگری‌ها نشد. بله، ما

اسلامی هستیم؛ به این افتخار میکنیم و ثابت میکنیم که راه نجات بشر این است. جمهوری اسلامی این را با صدای بلند به همه‌ی دنیا اعلام کرد. امروز بعد از سی و دو سال، شما نگاه کنید به جامعه‌ی ما؛ رفتارها از روز اول اگر اسلامی‌تر نباشد، حداقل مثل روز اول پیروزی این انقلاب است. جوانهائی که امام را ندیدند، دوران جنگ را ندیدند، از انقلاب چیزی به یادشان نیست، اما پایبندی و التزامشان به مبانی اسلام، از بعضی ما پیرمردها بهتر است؛ قوی‌ترند. مسئولین کشور افتخار میکنند به اسلامی بودن. البته در طول این سی و دو سال خیلی تلاش شد؛ حتّی در داخل تشکیلات حکومتی کسانی بودند که تلاش کردند شاید بتوانند راه‌ها را به صورت زیگزاگی در بیاورند و تدریجاً دور کنند، زاویه بدهند؛ اما نتوانستند. جمهوری اسلامی بر سر مبانی خود، مبنای اسلامی بودن ایستاد. این یک نمونه. یک نمونه‌ی دیگر، مسئله‌ی مردم‌سالاری است. امام از اول اعلام کرد که مردم باید نظر بدهند؛ چه در اصل انتخاب جمهوری اسلامی، چه در تدوین قانون اساسی، چه در پذیرش آن قانونی که در مجلس خبرگان تصویب شده بود، چه در انتخاب رئیس جمهور، چه در انتخاب مجلس. امام ایستاد. ببینید، سی و دو سال از انقلاب میگذرد، با محاسبه‌ی رفراندومهائی که شده است، ما سی و دو تا حضور مردم داشتیم - یعنی به طور متوسط سالی یکی - مردم رفتند رأی دادند، انتخاب کردند. انتخاب مردم خیلی مهم است. در دوران جنگ، این تهران زیر بمباران بود، اما انتخابات تعطیل نشد. دوران جنگ، در شهرهائی که موشکباران رژیم صدام بود، انتخابات تعطیل نشد. در یکی از دوره‌های مجلس فشار آوردند شاید بتوانند به دلائل سیاسیِ خودشان انتخابات را تأخیر بیندازند، اما موفق نشدند. تا امروز در انتخابات جمهوری اسلامی و حضور مردم، یک روز تأخیر نشده است؛ این مردم‌سالاری است. روز اول امام گفت و جمهوری اسلامی بر سر این مردم‌سالاری ایستاد؛ قبول نکرد که از مردم‌سالاری عبور کند. امروز مسئولین کشور، از خبرگان رهبری که رهبر را نصب میکنند و عزل میکنند، گرفته، تا ریاست جمهوری، تا مجلس، تا شوراها، منتخبین مردمند. جریانهای گوناگون هم سر کار آمدند. اینجور هم نبوده است که ما بگوئیم یک جریان؛ نه، از اول تا امروز، این چند رئیس جمهوری که سر کار آمدند، هر کدام به یک شکل، یک جهتگیری و گرایش سیاسی داشتند؛ اما همه با انتخاب مردم بر سر کار آمدند. نمونه‌ی بعدی، نمونه‌ی عدالت اجتماعی است. امام از اول اعلام عدالت کردند. خب، عدالت اجتماعی از همه‌ی این کارها سخت‌تر است؛ من به شما عرض بکنم. از حفظ مردم‌سالاری و بقیه‌ی کارهائی که در جمهوری اسلامی شده است، استقرار عدالت اجتماعی کار سخت‌تری است؛ بسیار کار دشواری است. نمیگوییم هم که ما تا امروز توانستیم به طور کامل عدالت اجتماعی را مستقر کنیم؛ نه، هنوز خیلی فاصله داریم. آن عدالتی که اسلام از ما خواسته است، با آنچه که امروز در جامعه‌ی ماست، فاصله‌ی زیادی دارد؛ اما حرکت به سمت عدالت اجتماعی متوقف نشد و ادامه پیدا کرد و روزبه‌روز شدیدتر شده است. امروز حرکت به سمت عدالت اجتماعی از سالهای قبل هم بیشتر است، از دوره‌های قبل هم بیشتر است. یکی از نمونه‌های مهم عدالت اجتماعی، تقسیم و توزیع متناسب فرصتهای کشور است. در نظامهای غافل از حقیقت عدالت اجتماعی، بر روی طبقه‌ی خاصی تکیه میشود، بر روی مناطق خاصی از کشور تکیه میشود؛ اما در جمهوری اسلامی هرچه پیش می‌آئیم - تا امروز که سی و دو سال گذشته - این معنا را قوی‌تر می‌بینیم. روستاها در حوزه‌ی مراقبت قرار میگیرند، شهرهای دوردست در حوزه‌ی مراقبت قرار میگیرند. این همه مسکن‌سازی در روستاها، این همه جاده‌سازی به سمت شهرهای دور کشور و روستاها، راه‌های ارتباطی، ارتباطات گوناگون، نیروی برق، آب مناسب، تلفن، امکانات زندگی، اینها در سرتاسر کشور توزیع شده است. این سفرهائی که مسئولین کشور به استانهای مختلف، به شهرهای مختلف میکنند، بعضی از این شهرهای دوردست تصور نمیکردند که بتوانند یک مسئول درجه‌ی دو را هم ببینند؛ حالا می‌بینند که مسئولین بالای کشور میروند سراغ اینها. اینها خیلی بااهمیت است، خیلی ارزش دارد. وقتی انسان رفت، مشکلات را مشاهده میکند، برای برطرف کردن مشکلات انگیزه به وجود می‌آید؛ و همین، استقرار عدالت اجتماعی است. داریم میرویم به سمت عدالت اجتماعی. آنچه که انسان در دنیا از زندگی مسئولان مشاهده میکند، زندگی‌های اشرافی است؛ کسی که به حکومت میرسد، رئیس جمهور میشود یا یک مقام بالائی پیدا میکند، زندگی‌اش کأنه از این رو به آن رو

میشود؛ در کشور ما نه. البته امثال بنده باید زندگی‌هامان را مطابق با ضعیف‌ترین اقشار جامعه قرار بدهیم. نتوانستیم، این توفیق را نداشتیم، این نشده است؛ اما زندگی مسئولین جامعه، مسئولین کشور بحمداللَّه مثل زندگی متوسط مردم، گاهی بعضی پائین‌تر از متوسط مردم است؛ اینها خیلی باارزش است. همین مسئله‌ی سهام عدالت، همین مسکن روستائی، همین هدفمند کردن یارانه‌ها، یک کار بزرگی است. اگر ان‌شاءاللَّه مسئولین کشور بتوانند این را خوب اجرا کنند و عمل کنند، این خیلی مهم است. این یارانه‌ای که دولت برای نیروی برق به همه‌ی مردم میداد، خب، آن کسی که توی خانه چهلچراغ و لوستر روشن میکند و مصرف برق بیشتری میکند، آن کجا، آن کسی که یک شعله، دو شعله‌ی برق توی خانه دارد، این کجا؟ آن کسی که ثروتمندتر است، بیشتر از این یارانه استفاده میکرد؛ این ظلم بود. میخواهند جلوی این ظلم را بگیرند. همین طور در قضیه‌ی نان، همین طور در قضیه‌ی بنزین و غیر اینها. ما ایستادیم. نظام بر روی شعار عدالت اجتماعی ایستاد. نقطه‌ی بعدی، استکبارستیزی است؛ عدم تسلیم در مقابل فشارها. در این زمینه هم ایستادیم. این کار، سخت بود؛ اما جمهوری اسلامی توانست این کار سخت را با موفقیت انجام دهد. خیلی‌ها بودند از همان اوائل انقلاب، میگفتند آقا حالا ـ که انقلاب پیروز شد، دیگر بس است؛ برویم با آمریکائی‌ها مسائل را تمام کنیم! این معنایش این بود که شعار ظلم‌ستیزی انقلاب تخطئه شود. این را تشویق میکردند. در طول زمان، بودند کسانی که دنبال این بودند؛ یعنی برویم با آمریکا همراه شویم؛ آن کسی که دشمن اصلی ماست، برویم زیر بال او؛ به دامن او پناه ببریم. معنای این حرف، فروختن قضیه‌ی فلسطین است. معنای این حرف، اغماض کردن از جنایات آمریکا در عراق و افغانستان و امثال اینهاست. معنای این حرف، چشم بستن بر روی این همه ظلمی است که آمریکا در جهان بر ملتها دارد انجام میدهد. معنای این حرف، یعنی به این مسائل اعتراض نکنیم. خب، عادی کردن روابط معنایش این است که دیگر ملت ایران و مسئولین ایران نتوانند صریح اعتراض کنند و حرفشان را بزنند؛ و یک مرحله آن طرف‌تر، تدریجاً مجبور بشوند حرف آنها را قبول کنند. خب، این ثبات و استقامت، پر زحمت بود؛ اما بابرکت بود، رحمت الهی را هم جلب کرد، توجه ملتها را هم جلب کرد. ایستادگی شما ملت ایران ظرف این سی و دو سال بر روی شعارهای اصلی انقلاب، این برکت بزرگ را داشته است که امروز دنیای اسلام به چشم عظمت نگاه میکند. وقتی مسئولین کشور شما به کشورهای مختلف سفر میکنند، آنجور استقبالی از آنها میشود. وقتی حسابگرها میخواهند محبوبیت شخصیتهای سیاسی را محاسبه کنند، مسئولین کشور شما در ردیف اول قرار میگیرند. ملت ایران کارش الگو شد؛ امروز دارید نشانه‌های این را مشاهده میکنید. این برکت بزرگ و این خصوصیت از خصوصیاتی است که جز با گذشت زمان معلوم نمیشد. امروز در کشور مصر دارد انعکاس صدای شما شنیده میشود. آن رئیس جمهور آمریکا که در دوره‌ی انقلاب ما رئیس جمهور بود، همین چند روز پیش مصاحبه کرده، گفته این صداهائی که در مصر شنیده میشود، برای من آشناست! یعنی آنچه امروز در قاهره شنیده میشود، در تهرانِ آن روزهای ریاست جمهوری او شنیده میشد. اینها را دنیا دارد قضاوت میکند. لذا امسال دهه‌ی فجر ما مهم است، حساس است، پر شور و حال است. ان‌شاءاللَّه راهپیمائی بیست و دوی بهمن به وسیله‌ی شما ملت عزیز بر همه‌ی این افتخارات خواهد افزود. بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرحیم انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الأبتر خطبه‌ی دوم بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم و الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی اله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سبطی الرّحمة و امامی الهدی و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم الحجّة حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین و استغفر اللَّه لی و لکم اوصیکم عباد اللَّه بتقوی اللَّه بار دیگر همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز را و خودم را توصیه میکنم به رعایت تقوا. چند دقیقه‌ی کوتاه درباره‌ی این حوادثی که در مصر و تونس در حال وقوع است، نکاتی را عرض میکنم. این حوادث، بسیار مهم است؛ یک زلزله‌ی واقعی است. اگر ملت مصر به کمک الهی، به توفیق الهی بتواند این کار را پیش ببرد، آنچه برای سیاستهای آمریکا در

منطقه به وجود خواهد آمد، یک شکست غیرقابل جبران است. امروز شاید بیش از خود مسئولین فراری تونس و مصر، اسرائیلی‌ها نگران این حوادثند. اسرائیلی‌ها و دشمنان صهیونیست بیش از همه نگرانند. اینها میدانند که اگر مصر از همپیمانی با آنها دست بکشد و در جایگاه حقیقی خود قرار بگیرد، چه اتفاق عظیمی در این منطقه خواهد افتاد؛ همان پیش‌بینی‌هائی که امام بزرگوار ما میکردند، تحقق پیدا خواهد کرد. لذا حوادث، فوق‌العاده مهم است. در تحلیلهای جهانی سعی میکنند عامل اصلی این قیامها ندیده گرفته شود. اشاره میکنند به مسائل اقتصادی و غیر اقتصادی - که البته مؤثر است - اما عامل اصلی این حرکت عظیم مردم، اول در تونس و بعد اوج آن در مصر، احساس تحقیری است که در مردم از وضعیت سران خود به وجود آمد. مردم تحقیر شدند، احساس کردند به آنها توهین شده است. این نامبارک مصر، ملت مصر را ذلیل کرد. قبلاً یک جمله راجع به تونس عرض بکنم. این رئیس جمهور فراری تونس، این بن‌علی، به طور کامل وابسته‌ی به آمریکا بود؛ حتّی ما گزارشهائی داریم که وابسته به سیای آمریکا - دستگاه جاسوسی آمریکا - بود! ببینید برای یک ملت چقدر سخت است که رئیس یک ملت، آن هم رئیسی با آن تبختر و نخوت که او داشت - که آدم بسیار متکبر بدی بود - نوکر رسمی دستگاه‌های آمریکائی باشد. سالها با شدت و حدت بر مردم حکومت کرد؛ علیه مصالح مردم، از جمله علیه دین. در تونس که یک کشور مسلمان و دارای سابقه‌ی طولانیِ اسلامی است و در فرهنگ اسلامی مفاخری از تونس برخاسته‌اند، مردم در زمان بن علی مسجد که میخواستند بروند، باید کارت ویژه داشته باشند؛ کارت ورود به مسجد که دولت میداد و به همه هم نمیداد! اجازه‌ی رفتن به مسجد داده نمیشد. اجازه‌ی نماز جماعت که هیچ، نماز فرادای در مساجد هم ممنوع بود؛ جلوی چشم ممنوع بود. حجاب رسماً ممنوع بود. خب، این مردم یک انگیزه‌ی مهمشان اسلام‌خواهی است. لذا دیدید بمجرد اینکه این خائن از کشورش فرار کرد و اوضاع به هم ریخت، دخترهای دانشجو با حجاب رفتند دانشگاه. این نشان‌دهنده‌ی انگیزه‌ی عمیق اسلامی است؛ این را تحلیلگران غربی میخواهند کتمان کنند، مخفی نگه دارند. انگیزه‌ی بعد هم وابستگی به آمریکاست، که بسیار مهم است. آمریکائی‌ها مایل نیستند گفته بشود که علت قیام مردم تونس در اول و بعد اوج آن در مصر، وابستگی است؛ این حقیقت قضیه است. البته در تونس یک تغییر سطحی انجام گرفت. بن‌علی فرار کرد، اما دستگاه او بر سر کار است. خدا کند مردم در کشور تونس موقعیت خود را درست توجه کنند. مبادا خدای نکرده دشمن بتواند آنها را فریب بدهد. و اما مصر. مصر کشور بسیار مهمی است. من چند نکته‌ی کوتاه را عرض بکنم. مصر اولین کشور اسلامی است که با فرهنگ غربی آشنا شد. اواخر قرن هجدهم، شروع آشنائی مصر با فرهنگ غربی بود، قبل از همه‌ی کشورها. مصر اولین کشوری بود از کشورهای اسلامی که با فرهنگ اروپائی آشنا شد، و اولین کشور اسلامی بود که در مقابل آن فرهنگ اروپائی و غربی ایستاد و عیوب آن را فهمید و در مقابل آن مقاومت کرد. سید جمال‌الدین بزرگ، آن مرد اسلام‌خواهِ شجاعِ مبارزِ بزرگ، بهترین جائی را که برای مبارزات خود توانست پیدا کند، مصر بود؛ بعد هم شاگردان او، محمد عبده و دیگران و دیگران. حرکات اسلام‌خواهی در مصر یک چنین سابقه‌ای دارد. مصری‌ها شخصیتهای بزرگی دارند، از لحاظ سیاسی، از لحاظ فرهنگی؛ همه آزادیخواه. مصر شد رهبر دنیای عرب از لحاظ فکری و سیاسی. در دوره‌ی طولانی‌ای کشورهای عرب نگاه میکردند به مصر؛ مصر رهبر دنیای عرب شد. خب، استقلال و آزادیخواهی در آن کشور موج میزد. البته فرصتهای خوبی در اختیار آن مردم قرار نگرفت؛ جز مدتهای کوتاهی. اولین کشوری بود یا بزرگترین کشوری بود که به اتفاق سوریه برای خاطر قضیه‌ی فلسطین وارد جنگ شد. کشورهای دیگر اسلامی هیچکدام در این چند جنگی که با اسرائیل داشتند، ورود پیدا نکردند. کشور مصر سربازان خودش را، ارتش خودش را، مردم خودش را، پشتیبانی‌های خودش را برد، که البته موفق نشدند؛ یکی در سال ۱۹۶۷، یکی در سال ۱۹۷۳. مصر یک چنین کشوری است. لذا مصر ملجأ و پناه فلسطینی‌ها محسوب میشد؛ بلکه حتّی ملجأ و پناه بسیاری از انقلابیون دیگر کشورها مصر بود که میرفتند آنجا. خب، یک چنین کشوری سی سال است افتاده است دست کسی که نه فقط آزادیخواه نیست، بلکه دشمن آزادیخواهی است؛ نه فقط ضد صهیونیسم نیست، بلکه همراه و همکار و امین و به یک معنا نوکر صهیونیستهاست. کشوری که یک

روز پرچم مبارزات ضد صهیونیستی در این کشور برای همه‌ی دنیای عرب الهامبخش بود، کارش به جائی رسید که اسرائیلی‌ها و دشمنان صهیونیستی در همه‌ی فعالیتهائی که علیه فلسطینی‌ها خواستند بکنند، متکی شدند به کمک این نامبارک؛ کمکشان کرد. در قضیه‌ی غزه اگر حسنی مبارک به اسرائیلی‌ها کمک نمیکرد، نمیتوانستند غزه را محاصره کنند. فلسطینی‌ها در غزه در محاصره بودند – الان چهار سال است در محاصره‌اند – در جنگِ بیست و دو روزه، مرد و زن و کودک این مردم به وسیله‌ی آتش اسرائیلی سوختند، نابود شدند، خانه‌هاشان تخریب شد؛ اما نگذاشتند کاروانهای کمک‌رسانی به این مردم کمک کنند. نه اینکه از خود مصر، حتّی دیگر کشورها هم میخواستند از مصر عبور کنند – از جمله مردم ما – میخواستند بروند به اینها کمک برسانند، اما حسنی مبارک نگذاشت. یک چنین وضعی در مصر حاکم بود. خب، این مردم را به ستوه آورد. مردم مصر به خاطر طرفداری رژیم کنونی مصر از اسرائیل، به خاطر دنباله‌روی و اطاعت محضش از آمریکا، احساس ذلت میکنند، احساس تحقیرشدگی میکنند. عامل اصلی حرکت، این است. اینها مردمی هستند مسلمان. حرکت از نماز جمعه شروع میشود، از مساجد شروع میشود. شعارها، شعارهای «اللّه‌اکبر» است. مردم شعار دینی میدهند و قوی‌ترین جریان مبارز در آنجا، جریان اسلامی است. مردم مصر میخواهند این ذلت را از روی خودشان پاک کنند؛ عامل این است. غربی‌ها نمیگذارند این تحلیل در بین ملتها و افکار عمومی عالم رواج پیدا کند؛ همه‌اش اشاره میکنند به مسائل اقتصادی. البته بله، این هم یک حقیقتی است که نوکری کسی مثل حسنی مبارک نسبت به آمریکا، نتوانست یک قدم مصر را به سمت شکوفائی پیش ببرد. چهل درصد جمعیت هفتاد و چند میلیونی مصر زیر خط فقرند! در خود شهر قاهره، آنطوری که گزارشهای مسلّم برای بنده وجود دارد، چند صد هزار – البته من تا دو سه میلیون هم شنیدم، اما قدر مسلّم چند صد هزار – از فقرای قاهره توی قبرستانها زندگی میکنند! آواره، بیابانگرد، میروند به قبرستانها پناه میبرند. مردم در سختیِ معیشت زندگی میکنند. یعنی آمریکائی‌ها به خاطر این نوکری، پاداش هم ندادند. امروز هم به او پاداش نمیدهند. امروز هم هر ساعتی که او از مصر فرار کند و خارج بشود – به امید خدا – مطمئن باشد که اولین دروازه‌ای که به روی او بسته خواهد بود، دروازه‌های آمریکاست؛ راهش نمیدهند؛ همچنان که بن‌علی را راه ندادند، همچنان که محمدرضا را راه ندادند. اینها اینجوری‌اند. این کسانی که دلشان برای دوستی آمریکا و رفاقت با آمریکا و اطاعت از آمریکا میتپد، این نمونه‌ها را ببینند. اینها مثل شیطانند. در دعای صحیفه‌ی سجادیه میفرماید شیطان وقتی که من را دچار میکند، بعد نگاه میکند آن طرف – به تعبیر بنده – به من میخندد، به من پشت میکند، اعتنائی نمیکند. اینها اینجورند. آمریکائی‌ها به وسیله‌ی این افراد حقیر و ضعیف، دنبال منافع خودشانند. البته امروز آمریکائی‌ها بشدت دستپاچه‌اند؛ اسرائیلی‌ها بیشتر از آنها دستپاچه‌اند. در قضیه‌ی مصر، دنبال یک علاجی هستند؛ علاجی هم پیدا نخواهند کرد. مشغول فریبند؛ دم از طرفداری از مردم میزنند. حالا گفتند آمریکائی‌ها هم به او گفتند بایستی زودتر برکنار بشوی و بروی. این بسته به این است که مردم مصر چه جور عمل کنند و چگونه تصمیم بگیرند. من مطالبی خطاب به برادران عرب نوشتم که میخوانم. خطبه‌ی عربی [متن عربی] بسم الله الرحمن الرحیم درود بر آحاد امت اسلامی هر جا که باشند. اکنون در دنیای اسلام حادثه‌ئی بزرگ و باشکوه و سرنوشت‌ساز در حال وقوع است. حادثه‌ئی که میتواند همه‌ی معادلات استکبار را در این منطقه بسود اسلام و بسود ملت‌ها دگرگون سازد. حادثه‌ئی که میتواند عزت و کرامت را به ملت‌های عرب و امت اسلامی برگرداند و غبار ده‌ها سال رفتار ظالمانه و تحقیر و تذلیلی را که از سوی آمریکا و غرب بر این ملت‌های کهن و ریشه‌دار وارد آمد، از سر و روی آن‌ها پاک کند. این حادثه‌ی معجزآسا به‌وسیله‌ی ملت تونس آغاز شد و به‌وسیله‌ی ملت بزرگ و رشید مصر به اوج رسیده است. نَفَس در سینه‌ی دنیای غرب و نیز دنیای اسلام— هر یک به دلیلی– حبس شده است که ببینند مصر بزرگ؛ مصر نوابغ قرن اخیر؛ مصر محمد عبده و سیدجمال؛ مصر سعد زغلول و احمد شوقی؛ مصر جمال عبدالناصر و الشیخ حسن البنا؛ مصر ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، اکنون چه خواهد کرد؟ و پرچم همت خود را تا کجا بلند نگه خواهد داشت. اگر این پرچم معاذالله سقوط کند دوران تیره و تاری به دنبال خواهد داشت و اگر به قله برسد و نصب شود سر بر آسمان خواهد کشید. ملت تونس توانستند حاکم خائن و سرسپرده‌ی آمریکا و

دین‌ستیز را برانند، ولی خطا است اگر گمان شود که این، آن نتیجه مطلوب است. یک نظام وابسته باخروج مهره‌های آشکارش، ساقط نمیشود. اگر بجای آن مهره‌ها، هم‌پالگیهای آنها جایگزین شوند چیزی عوض نشده و دام فریب در برابر ملت گسترده شده است. در انقلاب اسلامی ایران بارها خواستند ملت ما را در این دام بیفکنند ولی هوشیاری ملت و رهبر عظیم و الهی‌اش، ترفند دشمن را دانستند و خنثی کردند و راه را تا آخر ادامه دادند. و اما مصر، مساله‌ی مصر یک نمونه بی‌نظیر است، زیرا مصر در دنیای عرب یک کشور بی‌نظیر است. مصر اولین کشور دنیای اسلام است که با فرهنگ اروپائی آشنا شد، و اولین کشور دنیای اسلام است که خطر تهاجم این فرهنگ را شناخت و در برابر آن موضع گرفت. اولین کشور عربی است که پس از جنگ جهانی دوم یک دولت مستقل تشکیل داد و از منافع ملی خود در ملی کردن کانال سوئز دفاع کرد، اولین کشوری است که با همه‌ی توان به کمک فلسطین رفت و در دنیای اسلام ملجأ فلسطینیان شناخته شد. سیدجمال‌الدین، مصری نبود ولی جز در مصر هم نمیتوانست امیدی به فهم دغدغه‌ی بزرگ خود از سوی یک ملت مسلمان داشته باشد. ملت مصر، در صحنه‌ی مبارزات دینی و سیاسی، لیاقت خود را به اثبات رسانید و در تاریخ ثبت کرد. محمد عبده و شاگردانش و سعد زغلول و هوادارانش مردمی مرتجع و دنیانشناس نبودند. آنها نوابغ بزرگ و شجاع و بیداری بودند که هر ملتی با پرورش یک نفر مانند آنان میتواند به لیاقت خود فخر بفروشد. مصر با این عمق فرهنگی و دینی و سیاسی، به حق، در جایگاه رهبری دنیای عربقرار گرفت. بزرگترین جرم نظام کنونی مصر این است که این کشور را از آن جایگاه رفیع به رتبه‌ی یک مهره‌ی بی‌اختیار در بازیهای سیاسی‌اش در منطقه، تنزل داد. انفجار امروز ملت بزرگ مصر، پاسخی به این خیانت بزرگ است که دیکتاتور وابسته، نسبت به ملت خود مرتکب شد. امروز در همه دنیا بازار تحلیلهای گوناگون درباره‌ی قیام ملت مصر، داغ است و هرکس چیزی می‌گوید، ولی هرکس مصر را بشناسد به روشنی خواهد دانست که مصر در حال دفاع از کرامت و عزت خویش است. ملت مصر گریبان خیانتکارانی را گرفته است که کرامت او را بر باد داده و ملتی را که در اوج عزت بود، پایمال غرور و تکبر دشمنانش کرده‌اند. یک نمونه‌ی بارز، جایگاه مصر در قضیه فلسطین است. فلسطین از ده‌ها سال پیش، محوری‌ترین مساله این منطقه است و درهم‌تنیدگی مسائل این منطقه چنان است که هیچ کشوری و هیچ ملتی در آن، نمیتواند سرنوشت خود را جدا از مساله فلسطین تصور کند. دو جبهه بیشتر هم وجود ندارد: یا حمایت از فلسطین و از مبارزات عادلانه آن، و یا قرار گرفتن در جبهه مقابل. ملتهای منطقه از ابتدا موضع خود را روشن کرده‌اند، لذا وقتی دولتی به حمایت از فلسطین می‌پردازد از حمایت ملت خود و ملتهای عرب و مسلمان برخوردار میشود. این را مصر در سالهائی از دهه ۶۰ و ۷۰ آزموده است اما وقتی خود را در جبهه دیگری تعریف کند، ملت از او روی برمیگرداند. در مصر از پیمان ننگین کمپ دیوید این شکاف میان دولت و ملت مصر پدیدار شد. ملت مصر که در ۶۷ و ۷۳ با جان و مال خود به کمک فلسطین رفته بود، بتدریج دید که حاکمان چنان در سرسپردگی و اطاعت از آمریکا افراط کرده‌اند که مصر به هم‌پیمان وفادار دشمن صهیونیستی و غاصب تبدیل شده است. سیطره‌ی آمریکا بر حاکمان مصر همه‌ی زحمات گذشته‌ی آنان در حمایت از فلسطین را بر باد داد و مصر به بزرگترین دشمن فلسطین و بزرگترین حامی صهیونیستها تبدیل شد. و این در حالی بود که سوریه شریک مصر در جنگ ۶۷ و ۷۳ با وجود فشارهای شدید آمریکا توانست مواضع مستقل خود را حفظ کند. کار نظام سرسپرده‌ی مصر به جائی رسید که مردم مصر برای نخستین بار در تاریخ دیدند که در جنگ اسرائیل علیه برادرانشان در غزه دولتشان در جبهه‌ی اسرائیل قرار گرفته است و نه تنها کمک نمیکند بلکه در جبهه‌ی دشمن بشدت فعال است. تاریخ هرگز فراموش نخواهد کرد که حسنی‌مبارک همان کسی است که در محاصره‌ی وحشتناک مردم غزه و در ۲۲ روز کشتار زن و مرد و کودک غزه، همکار و امین و شریک اسرائیل و آمریکا بود. مردم مصر در آن روزها چه کشیدند؟ تلویزیون صحنه‌هائی از احساسات شدید مردم مصر را نشان داد که با گریه از وضعیت خود و از این که اجازه نمی‌یابند به برادران فلسطینی خود یاری برسانند، سخن می‌گفتند. ملت مسلمان مصر دیگر چقدر میتوانست تحمل کند؟ آنچه امروز در قاهره و دیگر شهرهای مصر مشاهده میشود، انفجار خشم مقدس و فوران عقده‌هائی است که در طول سالیان

متمادی رژیم نامسلمان و خائن و دست‌نشانده با رفتار خود در دل مردان و زنان آزاده‌ی مصری متراکم ساخته است. قیام ملت مسلمان مصر، یک حرکت اسلامی و آزادیخواهانه است. من بنام ملت و دولت انقلابی ایران به شما ملت مصر و ملت تونس درود میفرستم و پیروزی کامل شما را از خداوند عزیز مسألت میکنم. من به شما و قیامتان افتخار میکنم. شک نیست که قیام ملتها، بسته به اقتضائات جغرافیائی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی،در هر کشوری دارای مختصات منحصربه‌فرداست و نمیتوان چیزی را که در انقلاب کبیر اسلامی در ۳۰ سال پیش در ایران واقع شد، عیناً در مصر یا تونس یا هر کشور دیگر اسلامی انتظار داشت، لیکن مشترکاتی هم وجود دارد که در آنها، تجربیات هر ملتی می‌تواند برای ملتهای دیگر به کار آید. تجربه‌هائی که امروز می‌تواند به کار بیاید اینها است: ۱. در هر قیام مردمی، جنگ واقعی بین اراده‌ها است. هر طرفی که مصمم‌تر باشد و سختی‌ها را تحمل کند پیروز قطعی است. قرآن به ما می‌آموزد که: «إنّ الّذینَ قالُوا رَبُّنا اللّه ثُمَّ استَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ المَلائِکه ألّا تَخافُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أبشِرُوا بِالجَنَّهِ الَّتی کُنتُم تُوعَدونَ»(۳) وبه پیامبرش می‌فرماید: « فَلِذَ?لِکَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ »(۴) دشمن می‌کوشد با زور و فریب، اراده‌ی شما را تضعیف کند. مراقب باشید اراده‌ی شما سست نشود. ۲. دشمن شما سعی می‌کند شما را از دست یافتن به هدف‌های خود نومید کند. در حالی که وعده‌ی الهی می‌گوید: «وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»(۵). به وعده‌ی مؤکد و بی‌تردید خداوند اعتماد کنید که می‌گوید: «وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ »(۶). ۳. دشمن شما با تجهیز مزدوران امنیتی خود آن‌ها را به مقابله با شما گسیل می‌کند تا با ناامنی و هرج و مرج مردم را به ستوه بیاورند. از آن‌ها نهراسید. شما از مزدوران قوی‌ترید. شما اکنون در مرحله‌ای قرار دارید که خداوند در آن مرحله به پیامبر و یارانش فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَى الْقِتَالِ إِن یَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ وَإِن یَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ یَغْلِبُواْ أَلْفًا مِّنَ الَّذِینَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ یَفْقَهُونَ»(۷). شما می‌توانید با اتکال به خدا و اعتماد به جوانان پرانگیزه‌ی خود بر هر ناامنی و هرج و مرجی فائق آئید. ۴. سلاح مهم ملت‌ها در مواجهه با ابرقدرت‌ها و حکام مزدور، اتحاد و یکپارچگی آن‌ها است. دشمن شما تلاش می‌کند با انواع ترفندها یکپارچگی شما را از بین ببرد. مطرح کردن نقاط افتراق، مطرح کردن شعارهای انحرافی، مطرح شدن چهره‌های بدسابقه و نامطمئن به عنوان جانشین رئیس جمهور خائن، از جمله‌ی انگیزه‌سازی برای تفرقه است. اتحاد خود را بر محور دین و نجات کشور از شر مزدوران دشمن، حفظ کنید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّـهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»(۸). ۵. به مانورهای سیاسی و مزورانه‌ی آمریکا و غرب، اعتماد نکنید. آنها که تا چند روز پیش از رژیم فاسد پشتیبانی میکردند، اکنون که از نگهداشتن آن ناامید شده‌اند دم از حق ملتها می‌زنند. آنها با این پوشش، تلاش میکنند مهره‌ها را جابجا کنند و با چهره‌سازی، وابستگان خود را بار دیگر بر شما مسلط کنند. این توهین به شعور ملتها است، آن را تحمل نکنید و جز به استقرار یک نظام کاملا مستقل و مردمی و مؤمن به اسلام رضایت ندهید. ۶. علمای دین و ازهر شریف که سوابق درخشان آن زبانزد است، نقش خود را کاملا برجسته کنند. مردمی که قیام خود را از مسجد و نمازجمعه آغاز میکنند و شعار الله اکبر میدهند، از علمای دین توقع بیشتری دارند و این توقع بجا است. ۷. ارتش مصر که افتخار شرکت در حداقل دو جنگ با دشمن صهیونیست را دارد در این مرحله در معرض آزمونی بزرگ و تاریخی است. دشمن میخواهد از آن برای سرکوب مردم استفاده کند. اگر خدای نخواسته این اتفاق بیفتد ضایعه‌ئی که پیش خواهد آمد برای ارتش قابل جبران نیست آن که از ارتش مصر باید بترسدصهیونیستهایند نه مردم مصر. البته عناصر ارتشی که خود از مردم و فرزندان آنهایند سرانجام به مردم خواهند پیوست و این تجربه‌ی شیرین یک بار دیگر در مصر تکرار خواهد شد. ۸. و بالاخره آمریکا که سی سال از حکام مزدور، بر ضد ملت مصر حمایت کرده، اکنون در موضعی نیست که بتواند در قضیه‌ی مصر به عنوان میانجی وارد شود. به هرگونه توصیه و اقدام آمریکایی در این زمینه‌ها به چشم بدبینی بنگرید و به آن اعتماد نکنید. برادران و خواهران عزیز! اینها تجربیات ما است، من به عنوان برادر مسلمان شما و از سر تعهد دینی، آن را با شما درمیان گذاشتم. بوقهای تبلیغاتی دشمن مانند همیشه فریاد خواهند کرد که ایران میخواهد دخالت کند، میخواهد مصر را شیعه کند، میخواهد ولایت فقیه را

به مصر صادر کند و میخواهد و میخواهد... این دروغها را سی سال است میگویند تا ملتهای ما را از یکدیگر جدا و از کمک یکدیگر محروم کنند ومزدوران آنها هم آن را تکرار میکنند. «یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُونَ»(۹). با این ترفندها، هرگز وظائفی را که اسلام بر دوش ما گذاشته است رها نخواهیم کرد. و الله من وراء القصد. واستغفرالله لی و لکم. ۱) احزاب: ۱ ۲) شمس: ۱ ۳) فصلت:۳۰ ۴)شورا: ۱۵ ۵) قصص: ۵ ۶) حج:۴۰ ۷) انفال:۶۵ ۸) آل عمران: ۱۰۳ ۹) انعام: ۱۱۲

بیانات دردیدار فرماندهان وخلبانان نیروی هوائی ارتش

بیانات دردیدار فرماندهان وخلبانان نیروی هوائی ارتش بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید برادران عزیز و فرماندهان خدوم و کوشنده‌ی نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران و پدافند هوائی. امیدواریم که خداوند متعال به همه‌ی شما این توفیق را، این کمک را بفرماید که شأن والای نیروی هوائی را - که بحمداللَّه بر اثر تلاشهای فراوان به دست آمده است - و همچنین قرارگاه پدافند را روزبه‌روز بالاتر ببرید. امروز هم جمع عزیز شما در این حسینیه و بیانات خوب فرمانده محترم و سرود پرمغز و زیبائی که جوانان عزیزمان اجرا کردند، برای مجموعه‌ی ما ان‌شاءاللَّه خاطره‌انگیز خواهد بود. روز نوزدهم بهمن که از یک حرکت شجاعانه‌ی نیروی هوائی در سال ۵۷ آغاز و ماندگار شد، یک روز پرمضمون و پرمعنائی است. آن برادران شجاعی که در آن روز وارد میدان مبارزه شدند و در کنار مردم نقش ایفا کردند، در واقع دو کار مهم انجام دادند: یکی هویت‌سازی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود؛ معرفی یک هویت جدید و نوین که مردم تا آن روز با این هویت آشنا نبودند. غالباً مردم در مورد سازمانها و تشکیلات گوناگون، ویترینها را می‌بینند. ویترینها آن روز ویترینهای خوبی نبودند. در درون و در عمق ارتش جمهوری اسلامی، انسانهای مؤمن، انسانهای مستقل و آزاده، بسیار زیاد بودند، که با همان آرمانهای ملت ایران زندگی میکردند، با همان آرمانها تلاش میکردند؛ منتها فرصتهائی لازم بود تا اینها بتوانند خود را نشان بدهند. یک چنین ظرفیت عظیمی در ارتش بود. مردم این ظرفیت را نمیشناختند. حرکت آن روز جوانان نیروی هوائی - که من از نزدیک شاهد آن بودم - یک هویت جدیدی را برای ارتش تعریف کرد؛ این مسئله‌ی مهمی است. بعد هم همین هویت در طول سالهای بعد - چه در طول دوران جنگ هشت ساله و دفاع مقدس، چه بعد از آن، و چه قبل از آن - روزبه‌روز تقویت شد. و میخواهم عرض کنم که حتّی سالهای بعد، درخشندگی و نمایانی این هویت بیشتر هم شد. دومین مطلبی که آن روز به وسیله‌ی این حرکت ثابت شد و به وجود آمد، عبارت بود از جریان‌سازی. خاصیت انسان زنده این است که در محیط خود، در شعاع وجودی خود تأثیر میگذارد و جریان ایجاد میکند؛ حرکت او به جلو، حرکتهائی را به جلو به وجود می‌آورد. این کار، آن روز اتفاق افتاد. بدون شک این کاری که در روز نوزده بهمن در مدرسه‌ی علوی خیابان ایران در حضور امام انجام گرفت، در حادثه‌ی بیست و دوم بهمن تأثیر داشت. در آن شبهای بیست و یکم و بیست و دوم، من میشنفتم و میدیدم کسانی را که در این خیابانهای منتهی به مقر امام می‌آمدند و فریاد میزدند که مردم را در خانه‌هایشان بیدار کنند؛ میگفتند که جوانان نیروی هوائی - همافران و افسران - در خطرند؛ چون مورد تهاجم قرار گرفته بودند. این خیلی معنا دارد. این حرکت، این جریان عظیم را به وجود آورد؛ تحرک جدیدی و روحیه‌ی تازه‌ای ایجاد کرد. خب، این یک نمونه است؛ این یک مستوره است؛ مشتی از یک انبار عظیم گندم است؛ گوشه‌ای از جامعه‌ی ماست که نشان‌دهنده‌ی وضعیت عمومی و کلی جامعه است. کشور با این حرکت نجات پیدا کرد. کشور عظیم ایران با این سابقه‌ی فرهنگی، با این همه ظرفیتهای مادی و معنوی، اسیر بود. این یک واقعیت بسیار تلخی است که به خاطر وجود تعارضها و اختلافها و مسائل گوناگون و دخالت دستهای مختلف از اطراف، هنوز هم در تاریخ ما درست باز نشده است. کشور اسیر بود؛ کشور تحقیرشده بود؛ کشور به وسیله‌ی قدرتهای زورگو و سلطه‌جوی عالم، مورد اهانت قرار گرفته بود؛ به دست فراموشی سپرده شده بود. ایران بزرگ، ایران باعظمت، ایران مفتخر به ایمان عمیق اسلامی، در محیط

پیرامون خود اثری نداشت؛ چون بختکِ سنگینِ مِیشومِ سلطه‌ی بیگانه بر آن سنگینی میکرد. ملت این حجاب را درید و این کابوس را شکست. حرکت ملت در بیست و دوم بهمن و قضایائی که منتهی به بیست و دوی بهمن بود، یک چنین حرکتی بود. من بارها گفته‌ام، روز جمعه هم تکرار کردم؛ امروز مهمترین مسئله در باب انقلاب ما، وقتی به این سی و دو سال نگاه میکنیم، عبارت است از ثبات و استقامت. یعنی ما سر حرف خودمان ایستاده‌ایم. ایستادن بر سر اصول، برای یک ملت، برای یک مجموعه، افتخار است. اصول، چیزهائی است که باید بر سر آن ایستاد. ارزشها را بایستی نگاهبانی کرد، پاسداری کرد. مهمترین ارزشی هم که برای ملت ما وجود داشت و امروز هم وجود دارد و تا آخر هم همین خواهد بود، عبارت است از اسلام. استقلال در اسلام است، آزادی در اسلام است، پیشرفت مادی در اسلام است، وحدت ملی در اسلام است، شکوفائی استعدادها در اسلام است؛ همه‌ی اینها در اسلام مندمج و مندرج است. علت اینکه امام روی کلمه‌ی «جمهوری اسلامی» تکیه کردند، همین است. تأکید بر جمهوری، به خاطر این است که نکته‌ی مهم، اتکاء به مردم است. اگر اسلام باید در جامعه حاکمیت پیدا کند، بدون ایمان عمومی امکان‌پذیر نیست. پس حضور مردم، رأی مردم، خواست مردم، دخالت مردم، شد یک نقطه‌ی اساسی؛ پس شد جمهوری اسلامی. این را باید حفظ کنیم، این را باید زنده نگه داریم، این پرچم بایستی برافراشته بماند. اگر توانستیم خودمان را به عمق و ژرفای این کلمه‌ی پرمغز - جمهوری اسلامی - هرچه بیشتر نزدیک کنیم، موفقیتها روزبه‌روز افزایش خواهد یافت؛ و این احتیاج دارد به همت بلند، همت مضاعف و کار مضاعف، که خوشبختانه امسال اثر همت مضاعف و کار مضاعف را انسان در دستگاه‌های مختلف کشور مشاهده میکند. اگر این شد، ملت ایران خواهد شد الگو؛ جمهوری اسلامی خواهد شد الگو. لزومی ندارد ملتها بگویند ایران الگوی ماست - گفتن مهم نیست؛ بگویند یا نگویند - مهم این است که این نسیم جانبخش در محیطهای دیگر بوزد، آنها را متوجه کند و به حرکت در بیاورد؛ و این کار شده است. اینکه شما می‌بینید امروز در بعضی از کشورها این حرکات عظیم وجود دارد، اینها که دفعتاً به وجود نمی‌آید؛ در طول زمان، انگیزه‌ها و خواستها و معرفتها متراکم میشود و در یک مقطع مناسب بُروز میکند. امروز، روز بُروز آنهاست. تراکم این انگیزه‌ها، پی‌درپی آمدن این معرفتها و خواستها، مربوط به سالهای گذشته است؛ و شما ملت ایران و شما مسئولان سازمانهای مسلح، نقش عمده‌ای داشتید. این را بایستی حتماً در نظر داشت. ما امروز در میانه‌ی میدانیم؛ همچنان که در میانه‌ی راهیم. حالا تعبیر نمیکنیم در آغاز راه؛ که شاید به یک معنا، با نگاه به بلندمدت، در آغاز راهیم. بالاخره ما در راهیم. باید راه را ادامه داد. آن کسی که راهی را طی میکند، اما خود را به مقصد نمیرساند و برمیگردد، وسط راه یا متوقف میشود یا راهش را منحرف میکند، او تفاوت زیادی ندارد با آن کسی که از منزل خود بلند نشده و اصلاً به راه نیفتاده. در این نتیجه، هر دو مانند هم هستند که به مقصد نرسیده‌اند و به مطلوب دست نیافته‌اند. بنابراین تداوم حرکت و استمرار حرکت لازم است؛ و این متکی است به همتها، به ایمانها، به تلاشها، به حضور جوانان. امروز خوشبختانه شما جوانها در کارهای گوناگون نیروهای مسلح در رأس قرار دارید؛ کارها دست شماست، متوجه به شماست، نگاه‌ها به سوی شماست. اگر چنانچه جوان متکی به خدا باشد، توکل به خدا کند، اعتماد به نفس داشته باشد، معجزه می‌آفریند. همه‌ی امور زندگی ما و کارهای بزرگی که انجام میگیرد، معجزات الهی است؛ ما عادت کردیم، معجزه بودن آنها را نمیفهمیم. این معجزه‌ها متکی است به نیرو، به همت و شجاعت و کارآمدی افراد. لذا باید کار را دنبال کرد. نگاه کنیم ببینیم چه چیزهائی مزاحم پیشرفت است. یقیناً یکی از چیزهائی که مزاحم پیشرفت است، بی‌قیدی و بی‌مبالاتی نسبت به ارزشهاست. ارزشها را نباید از نظر دور داشت. یکی از چیزهائی که قطعاً منافی با پیشرفت است، اختلاف و تفرقه است؛ تفرقه‌ی میان آحاد ملت، تفرقه‌ی میان مسئولین، تفرقه‌ی میان بخشهای گوناگون نظام، تفرقه‌ی میان نظام و مردم. این انسجام و یکپارچگی‌ای که انقلاب به ما داد، باید مثل یک ناموس مقدسی حفظ شود، از آن پاسداری شود. یکی از مهمترین کارهائی که در جنگ نرمِ دشمن وجود دارد - همیشه وجود داشته، امروز هم وجود دارد - این است که در این اتحاد یک تزلزلی ایجاد کنند، شکاف ایجاد کنند. برای این کار تلاش میکنند: بین شیعه و سنی اختلافات مذهبی ایجاد کنند، بین فارس و عرب و ترک و کُرد و

دیگران اختلافات قومی ایجاد کننـد، اختلافات منطقه‌ای ایجاد کننـد، اختلافات سازمانی ایجاد کنند، اختلافات حزبی ایجاد کنند. با همه‌ی اینها باید با توجه کامل مقابله کرد؛ یعنی همان چیزی که ما به آن میگوئیم بصیرت. بدانیم کجائیم. این سنگری را که امروز شما در آن حضور دارید، بشناسیم. فرق است بین آن سربازی که در یک سنگر حساسی قرار گرفته و میداند که سنگر او چقدر حساس است، اهمیت کار خود و جایگاه خود را میداند، و بین آن کسی که در همان سنگر است، اما نمیداند چقدر مهم است؛ خوابش میبرد، غفلت میکند، سنگر را رها میکند، در داخل سنگر با همسنگری‌اش دعوا میکند. بدانیم جایگاه ملت ایران چقدر حساس است. امروز خاورمیانه بیدار شده است، دنیای اسلام بیدار شده است. سالهای سلطه‌ی قدرتمندانِ دور از این منطقه - که به خاطر وجود منابع عظیم این منطقه هجوم آوردند و دوران استعمار و استعمار نو و استعمار بالاتر از نو را تجربه کردند - دارد به پایان میرسد؛ این یک واقعیتی است. یک روزی در منطقه‌ی ما این دو قدرت بزرگی که آن روز بودند - یعنی آمریکا و شوروی سابق - بر همه‌ی امور سیاسی این منطقه مسلط بودند. یک بخشی مربوط به چپ بود، یک بخشی مربوط به راست بود؛ با هم اختلاف و دعوا، بعد هم یک وقتی با هم میساختند - در رأس، قدرتهای پشت سر اینها، آمریکا و شوروی با هم میساختند - یکهو میدیدیم مصر را فروختند! کمااینکه در یک دوره‌ای فروختند. در واقع جنگ بین دو اردوگاه بود. بعد در بالا با هم نشستند پشت پرده مذاکره کردند، ملتها، زمامدارانشان، منافعشان، همه زیر پا له میشد. امروز اینجوری نیست. امروز ملتهای منطقه افول تدریجی قدرتها را می‌بینند. و در این زمینه، پیشرو، ایران اسلامی است با پشتوانه و عقبه‌ی عظیم فرهنگی و امکاناتی که در این کشور هست؛ آن هم ایران متکی به اسلام، که اسلام آمیخته است با جان و روح و فکر این ملت و این مجموعه. این را بایستی نگه داشت؛ این خیلی باارزش است. هر بخشی هم نقشی دارد. ارتش نقش مختص خود را دارد. در میان ارتش، نیروی هوائی نقش ویژه‌ی خود را دارد. این حدیث را من بارها از قول پیغمبر گفته‌ام که فرمود: «رحم اللّه امرأ عمل عملا فأتقنه»؛ رحمت خدا بر آن کسی که کاری را به عهده بگیرد و آن را محکم و قوی و کامل انجام دهد. گزارشی که از نیروی هوائی به من رسید و گزارشها میرسد و امروز هم فرمانده محترم نیرو بخشی از آنها را بیان کردند، گزارشهای خوبی است؛ لیکن میخواهم بگویم به اینها اکتفا نکنید. مسئله‌ی قطعه‌سازی، مسئله‌ی شبیه‌سازی، مسئله‌ی تولید، آموزشهای گوناگون، اینها چیزهای بسیار باارزشی است؛ سازماندهی بسیار باارزش است، چه در بخش نیروی هوائی، چه در بخش پدافند؛ لیکن اکتفا نکنید. ببینید نقصها کجاست. اگر چنانچه ورزشکاری فقط به آن بخشهائی از ماهیچه‌های برآمده‌ی خود نگاه کند که با ورزش توانسته اینها را به دست بیاورد، بخشهای مغفول مانده و ضعیف را نگاه نکند، در یک موقعیت حساس زمین خواهد خورد. ببینید ضعفها کجاست، ببینید اشکالات در کجاست، آنها را برطرف کنید؛ هر کس در بخش خود، در قسمت مربوط به خود. روزبه‌روز تکمیل کنید. و تکمیل شدن نهایت ندارد. هرچه جلو برویم، جا دارد برای جلو رفتن و کاملتر شدن. به دوستان عزیزِ فرماندهان نیرو و بقیه‌ی فرماندهان نیروهای مسلح هم من بارها میگویم؛ محدودیتها در بخشهای مختلف وجود دارند - تحریم هست، محدودیتهای مالی هست، چیزهای گوناگونی وجود دارد - از اینها باید عبور کنید. بهترین و زیرکترین انسانها کسانی هستند که شرائط موجود را میسنجند، بعد می‌بینند برای عمل در شرائط کنونی چه توانائی‌هائی دارند و از آن توانائی‌ها و ظرفیتها استفاده میکنند؛ والّا انسان نگاه کند، بگوید خب، این که نشد، این را که نداریم، پس هیچی! این نمیشود. کمبودها نباید ما را متوقف کند. کمبودها بایستی باعث شود که ما بیشتر به خودمان مراجعه کنیم، ظرفیتهای تازه‌ی خودمان را کشف کنیم. مثلاً در دو دهه‌ی پیش، کی در نیروی هوائی حدس میزد که این نیرو بتواند این همه امکانات برای خودش به وجود بیاورد و تولید کند؟ در بخشهای دیگر هم همین جور. در بخشهای فضائی ما، در بخشهای پزشکی ما، در بخشهای داروئی ما، در بخشهای گوناگون علمی و فنی ما، تا دو سه دهه‌ی پیش کی حدس میزد که میشود این کارها را کرد؟ اما رفتند، جوانان ما همت کردند و شد. کارهائی شده است که امروز دشمنان ما هم زبان به اعتراف میگشایند. البته دشمنی میکنند؛ این را وسیله‌ای قرار میدهند برای سیاستهای ایران‌ستیزی و ایران‌هراسی و اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی؛ لیکن اعتراف میکنند

به اینکه اینها هست. من میخواهم به شما بگویم؛ شما هم از اینکه کمبودهائی در بخشهائی وجود دارد، مطلقاً پا عقب نکشید؛ بروید سراغ اینکه از ظرفیتهای تازه‌ای استفاده کنید در وجود خودتان، در استعداد خودتان، در ذهن و مغز خودتان، در توان سرپنجه‌های ماهر خودتان، و آن کمبودها را از طرق دیگری جبران کنید؛ این عملی است، این شدنی است. ما در بخشهائی از بخشهای صنعتی کشور مبتلا شدیم به تحریم. تحریم کنندگان خیال کردند حالا که تحریم کردند، این بخشها خواهد خوابید؛ اما بعکس شد. تحریم موجب شد که جوانان ما به فکر بیفتند که خودشان آنچه را که دشمن نمیخواهد به ما برسد، تولید کنند. تولید کردند، در مواردی بهترش را تولید کردند؛ کم‌هزینه‌تر، سبکتر، کارآمدتر. در نیرو اینجوری حرکت کنید. این، شامل فرماندهان محترم، شامل مسئولان محترم بخشهای گوناگون، شامل مجموعه‌ی پرسنل - بخصوص شما و بالخصوص جوانها - همه میشود. از خدای متعال مسئلت میکنیم به شماها توفیق بدهد. ان‌شاءاللّه روح مطهر امام بزرگوار ما - که این حرکت را او آغاز کرد، این راه را او به ما نشان داد - و ارواح مطهر شهدای عزیز که در این راه جان دادند و نیروی هوائی مفتخر است به داشتن شهدای بزرگی در این راه، شاد باشد و از همه‌ی ما و شما راضی باشد و دعای حضرت بقیةاللّه شامل حال همه‌ی ما باشد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم آذربایجان شرقی

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم آذربایجان شرقی در آستانه‌ی سالروز قیام ۲۹ بهمن تبریز بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خوشامد عرض میکنم و تشکر میکنم از یکایک شما برادران و خواهران عزیز که از راه دور تشریف آوردید و امروز حسینیه‌ی ما را با صفای خودتان، با بیانات خودتان، با شعار خودتان، با ایمان و صدقی که در شما هست، منور کردید. در آستانه‌ی روز تاریخیِ فراموش‌نشدنی بیست و نهم بهمن، مطلبی که ما میتوانیم به مردم آذربایجان و تبریز عرض کنیم، این است که ما همواره با نگاه به این خطه‌ی دلاورپرور، خطه‌ی ایمان، خطه‌ی اخلاص، احساس سربلندی و افتخار کرده‌ایم. هر وقت در هر نقطه‌ای از تاریخ، انسان به آذربایجان نگاه میکند و مردم آذربایجان را می‌بیند، احساس افتخار میکند، احساس عزت میکند. در حوادث پی‌درپی صد و پنجاه سال اخیر ایران، آذربایجانی‌ها پیشرو بودند؛ گاهی پیشرو بودند، گاهی تک بودند. در قضیه‌ی تحریم تنباکو که میرزای شیرازی از سامره دستور دادند، جزو اولین نقاطی که مردم پاسخ دادند، علمای بزرگ آذربایجان - مرحوم حاج میرزا جواد مجتهد و دیگران - پاسخ دادند و مردم آمدند توی میدان، تبریز بود؛ که کمر استعمار را در یک دوره‌ای، در یک برهه‌ای شکست. در قضیه‌ی مشروطیت همین جور، در قضایای بعد از دوره‌ی استبداد صغیر همین جور، در قضایای بعدی تا دوره‌ی انقلاب اسلامی همین جور؛ که این ۲۹ بهمن شد یک پرچم، شد الگوساز؛ مهم این است. مهم این است که یک ملتی، یک جماعتی، یک مجموعه‌ای، یا یک فردی بتواند الگو درست کند، تا این الگو تولید مثل کند. کار تبریزی‌ها در قضیه‌ی ۲۹ بهمن این بود؛ والّا قضیه‌ی ۱۹ دی قم ممکن بود فراموش شود. تبریزی‌ها نگذاشتند آن حادثه‌ی مهم و خونین قمی‌ها به وسیله‌ی تبلیغات، به وسیله‌ی غفلتها یا غرض‌ورزی‌ها از یاد برود؛ یعنی کار حضرت زینب را کردند. اگر زینب نبود، کربلا نبود. اگر زینب نبود، حادثه‌ی عاشورا معلوم نبود این گسترش را پیدا کند و این ماندگاری را در تاریخ داشته باشد. حرکت مردم اینجوری بود. آن وقت شد الگو. اربعینِ اول را تبریزی‌ها راه انداختند، اربعین‌های بعدی پی‌درپی راه افتاد و منتهی شد به این حرکت عظیم. خب، اصل انقلاب هم همین جور است. با همت عمومی ملت ایران، این انقلاب الگوسازی کرده است. عزیزان من! فشارهائی که در طول این سی و سه سال بر ایران اسلامی، بر جمهوری اسلامی وارد شد، شاید بشود گفت علت اصلی همین بود که نگذارند یک الگو در مقابل چشم مردم مسلمان منطقه به وجود بیاید؛ چون بدون الگو، حرکتها دشوار است؛ با وجود الگو، حرکتها آسان است. وقتی یک ملتی الگو شد، یک حرکتی الگو شد، تشویق میکند، استعدادها را به حرکت درمی‌آورد. میخواستند این نشود. تحریم میکنند، برای اینکه به خیال خودشان کشور را از لحاظ اقتصادی ضعیف کنند، تا دیگران نگاه کنند، بگویند اسلام ملت را از لحاظ اقتصادی به عقب میراند.

دانشـمند را ترور میکننـد تـا حرکت علمی را متوقـف کننـد، تـا ملت ایران نتوانـد حرکت عظیم و پیشـرفته‌ی علمیِ خـودش را که به برکت اسلام و انقلاب است، روی دست بگیرد و به دنیا نشان بدهد، به امت اسلامی نشان بدهد. تهمت میزنند به اختناق، به ضدیت بـا حقوق بشـر و از این قبیل چیزها متهم میکننـد، برای اینکه افکار عمومی دنیا را برگردانند؛ لیکن با وجود همه‌ی این تلاشـها، این تبلیغات، این خباثتها، انقلاب درخشـید و دارد میدرخشـد. هرچه بیشتر به جمهوری اسـلامی حمله کردنـد، قوی‌تر شد. جنگ هشـت ساله، ما را قوی‌تر کرد. اگر جنگ هشت ساله نبود، این سـرداران شـجاع، این مردان برجسـته نشان داده نمیشدنـد، در بین ملت بروز نمیکردند؛ این حرکت عظیمِ مخلصانه‌ی مردم مجال بروز و ظهور پیدا نمیکرد. اگر فشار اقتصادی نبود، تحریم اقتصادی نبود، تحریم علمی نبـود، اسـتعدادهای جوانهـای مـا مجـال بروز پیـدا نمیکردنـد؛ یعنی همه چیز حاضـر بود، آمـاده بود، دنبـالش نمیرفتنـد، به آن نمیرسـیدند. تحریم کردند، استعداد درونی به جوش آمد، ملت بالا کشید، ملت رشد کرد، این پرچم هی برافراشته‌تر شد. بعد از این هم همین است. «یریـدون لیطفـؤا نور اللَّه بـأفواههم و اللَّه متمّ نوره و لو کره الکـافرون»؛(۱) میخواهنـد نور را خاموش کننـد، اما خدا اراده کرده این نور کامـل شود. و کامل خواهـد شـد. آنچه که من در قضاوت نسبت به تبریز و آذربایجان و این مردم مؤمن در این فرایند عظیم احساس میکنم، این است که این مردم، شور و شعور، عزم راسخ همراه با بصیرت را همیشه داشته‌اند؛ این را حفظ کنید. من این شور و هیجـانی که در مردم تـبریز و آذربایجـان دیـدم، بایـد بگویم بی‌نظیر بوده است. در طول سالهـا اینجور بوده است؛ در سفرهائی که به تبریز داشتم، در دیدارهائی که با تبریزی‌ها و آذربایجانی‌ها داشـتم. و شور، تنها نبوده است؛ همراه با بصیرت، همراه بـا قـدرت تحلیـل، بـا فهم دقیق. این است که مردم راه را گم نمیکننـد، این است که همه جا حضور دارنـد. آنجائی که بایـد حضور داشـته باشـند، حضور دارند؛ این را باید نگه دارید، این را باید حفظ کنید؛ نسل به نسل، دست به دست بگردد. جوانهای امروز ما - که در این جلسه، بسـیاری جوانها هسـتند - جنگ را ندیده‌انـد؛ شـماها شـهید باکری را ندیده‌ایـد، باکری‌ها را ندیده‌ایـد، آن دوران محنت عظیم را لمس نکردید، امام را هم ندیدید؛ اما روحیه‌ی شـما همان روحیه است، فکر شـما همان فکر است؛ راه شما همان راه است، تشـخیص شـما همان تشـخیص است؛ این خیلی مهم است. این جریانِ مسـتمر بایـد ادامه پیدا کند. این جریان مثل رودخانه‌ای است، مثل شـطی است که منطقه را سـیراب میکنـد؛ بصـیرت این است. به قول شاعر تبریزی: «شط اگر اولماسا بغـداد اولماز». وجود یک شـهر آباد، به خاطر آن شـریان حیاتی آبی است که در آن وجود دارد. این ایمان و بصـیرت ایمانی، همان شـریان حیاتی است؛ همان احیاءکننـده‌ی فکرها و دلهاست. و این، اثر خودش را در دنیا گذاشـته است. امروز در دنیای اسـلام یک بیـداری حس میشود؛ این را دیگر ما نمیگوئیم. در این سالها ما میگفتیم که حرکت بیـداری اسـلامی شـروع شده است، جنبش اسـلامی شـروع شده است. خیلی‌ها به ظاهر قضـیه نگاه میکردنـد، میگفتنـد خبری نیست، اینها چه میگوینـد؛ اما امروز چشـمهای سـر دارد می‌بیند، گوشـها دارد فریادها را میشـنود. صـحنه، صحنه‌ای است که همه چیز در آن واضح و آشکار است. همین قضیه‌ی مصر، قضیه‌ی بسیار مهمی است. مصـر را که یـک ملت کهنِ دارای تمـدنِ دارای فهم عمیق و جوانهـای خوب است، یک مشت مزدور خائن، وابسـته کرده بودنـد به آمریکا، متصل کرده بودند به دشـمن صـهیونیستی. مردم خون دل میخوردند، کاری هم نمیتوانسـتند بکنند؛ چون فشار زیاد بود. این حرکت عظیمی که در آنجـا اتفـاق افتـاد، یـک حرکت دفعی نبود. حرکتهـای بزرگ اجتمـاعی، اتفاقـات لحظه‌ای نیست؛ اینهـا بروز لحظه‌ای است. اتفـاق در طول زمـان، بـا پی‌درپی آمـدن عوامـل گونـاگون - معرفتهـا، بصـیرتها، خون‌دلهـا، عقـده‌ها - جمع میشود، ناگهان به یک مناسـبتی، در یک وقت مناسبی بروز میکند. و در مصـر بروز کرد. روشنفکران مصری، آگاهان مصری مرتبط بودند؛ بعضی می‌آمدند، میرفتند؛ ما اطلاع داشتیم، میدانستیم آنها در چه احساسی قرار دارند و چگونه مسائل را می‌بینند. امروز هم من نگاه میکنم به اظهارات این جوانهای مصـری و مردم مصـر - تا آن حدی که منتشـر میشود و در اختیار ما قرار میگیرد - میتوانم بفهمم که خصوصـیات اینها چیست. عامل اصـلی حرکت اینها، به ستوه آمدن از ذلتی است که فرمانروایان وابسته بر این ملت تحمیل میکردند. وقتی تسـلیم آمریکـا شدیـد، وقتی قـدرت فـائقه‌ی ابرقـدرت را قبول کردیـد، دنبـاله‌اش این چیزهـا هست. یـک ملت بایـد در مقابل

زورگوئی و قلدری قدرتهای سلطه‌گر بایستد تا مجبور نباشد به دنباله‌ها و تبعات آن مبتلا شود. وقتی حکومتها ضعیف بودند، زبون بودند، یا ضعیف‌النفس بودند، یا خائن بودند - ضعیف‌النفس بودن هم به خیانت منتهی میشود؛ فرقی نمیکند - و در مقابل ابرقدرتها تسلیم شدند، دنباله‌اش همینها هم هست. او میخواهد یک موجود جعلی به نام اسرائیل در اینجا قدرت پیدا کند، شما مجبورید دنبال او حرکت کنید. ملت مستقل خاصیتش این است که نگاه میکند ببیند چی درست است، کدام راه صحیح است، منطبق با تشخیص اوست، ایمان اوست، از آن راه حرکت میکند، آن اقدام را انجام میدهد. وقتی استقلال نبود، این نیست. این وابستگی برای یک کشور ذلت می‌آورد؛ این همان چیزی است که جوانهای مصری را به ستوه آورد، ناگهان حرکت اینها بروز کرد. امروز من نگاه میکنم، عزم راسخ آنها را می‌بینم، ایمان آنها را مشاهده میکنم. انسان حضور مؤثر جوانها را در مصر می‌بیند. شما جوانهای عزیز قدر خودتان را خیلی بدانید. شما الگوی جوانهای دنیا شدید. جوان تعیین کننده است، تحول‌آفرین است، موتور پیشرفت است، شکافنده‌ی بن‌بست‌هاست. نیروی جوانی این است. در مصر هم جوانها هستند که دارند خیلی کارها را میکنند؛ همچنین کسانی که با جسم خودشان، با جان خودشان، با همه‌ی وجود خودشان، رنج و محنت حاکمیت آن طواغیت را، آن طاغوت را لمس و حس کردند. حرکت، حرکت از مساجد است؛ حرکت نمازجمعه‌ای است؛ حرکت به نام خداست؛ اینها خیلی ارزش دارد. و حرکت، حرکت عمومی است. آنچه که من میتوانم به طور قاطع بگویم، این است که وقتی مردم آمدند توی صحنه، دیگر همه‌ی ابزارهای خصمانه‌ی قدرتها از کار می‌افتد. آمریکا تا وقتی میتواند به یک کشور زور بگوید که مردم آن کشور مقابلش نباشند. به دولتها راحت میشود زور گفت. دولتهائی که متکی به مردمشان نیستند، مجبورند به حرف آمریکا بیایند، به حرف آمریکا بروند. یک روز آمریکا یک نفر را نصب میکند، یک روز حمایت میکند، یک روز هم حمایت را برمیدارد، مجبور است برود. وقتی هم که رفت، دیگر محل سگ هم بهش نمیگذارند؛ می‌بینید دیگر. قبل از او هم محمدرضا بود، اندکی قبل از او هم بن‌علیِ تونس بود. وقتی که دولتها متکی به مردم نباشند، این است. وقتی مردم آمدند توی صحنه، مردم فهمیدند، مردم احساس کردند، مردم تصمیم گرفتند، آن وقت دیگر قدرتها هیچ کار نمیتوانند بکنند. این اتفاق، امروز در مصر افتاده است. تا مردم در صحنه هستند، دیگر نمیتوانند هیچ حرکتی بکنند، کاری بکنند. البته امروز آمریکائی‌ها درصددند که بلکه بتوانند در مصر سر مردم را کلاه بگذارند، آنها را منصرف کنند، با یک دستاوردهای جزئی و ابتدائی آنها را قانع کنند، آنها را برگردانند به خانه‌های خودشان که دیگر در صحنه نباشند. بعید است چنین ترفندی به نتیجه برسد. وقتی مردم بیدار شدند، قدرت خود را احساس کردند، توانائی تأثیرگذاری را احساس کردند، دیگر فایده‌ای ندارد؛ مردم می‌آیند داخل میدان و اهداف عالی را اگر برای آنها ترسیم شود، دنبال میکنند و ان‌شاءاللّه به آن اهداف میرسند ما نتیجه و ثمره‌ی شیرین مقاومت ملت عظیممان را داریم مشاهده میکنیم و آن عبارت است از صلابت چهره‌ی ایران اسلامی، عزت ایران اسلامی، تأثیرگذاری ایران اسلامی در حوادث گوناگون، در منطقه و حتّی بیرون از این منطقه. احساس میکنیم که ایمان و اسلام به ما عزت داد، به ما پیشرفت داد، ما را به سمت آرمانهامان نزدیک کرد. هرچه ایمانمان را تقویت کنیم، هرچه تحقق اسلام را در جامعه و ارزشهای اسلامی را در بین خودمان بیشتر کنیم، این عزت بیشتر خواهد شد، این پیشرفت بیشتر خواهد شد و زندگی مادی و معنوی اصلاح خواهد شد؛ و این به همت جوانان، به همت مردم، به ایمان مردم بستگی دارد. و خوشبختانه انسان این را مشاهده میکند. انسان می‌بیند در زن و مرد ما، پیر و جوان ما، در بخشهای مختلف این کشور، در اقوام گوناگون، این عزم و اراده هست و ان‌شاءاللّه خواهد بود و ان‌شاءاللّه شما جوانها خواهید دید آن دورانی را که ایران به برکت اسلام و به برکت قرآن بتواند در اوج و در قله‌ی عظمت بدرخشد. امیدواریم خداوند متعال رحمت خود، فضل خود، لطف خود را بر شما مردم عزیز آذربایجان و مردم تبریز نازل فرماید و امیدواریم خداوند متعال به ملت ایران کمک کند که بتوانند این راه شرف و عزت را با سرعت، با استقامت کامل، همچنان بپیمایند و شهدای عزیز ما را مشمول رحمت و مغفرت خودش بفرماید. و السّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) صف: ۸

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی در جمع علماء و مسؤولین شرکت‌کننده در بیست و چهارمین دوره این کنفرانس بین‌المللی بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی لذت بردیم از بیانات برادران عزیز. ای کاش وقت بیشتر میبود و میتوانستیم از بیانات دیگر برادران هم استفاده کنیم. وقتی این حرفها را از شما میشنویم، بار دیگر عظمت اسلام، فراگیری اسلام و پیروزی اسلام برایمان مجسم میشود. این دیدارِ امروز و جلسات شما به عنوان وحدت تشکیل شده؛ اتحاد دنیای اسلام و وحدت بین مسلمین. البته وحدت، مسئله‌ی اصلی است. اگر اتحاد بین مسلمین به صورت واقعی و به معنای حقیقی تحقق پیدا کند، اکثر مشکلات مسلمین برطرف خواهد شد. و باید همه تلاش کنیم، ما هم باید تلاش کنیم که ان‌شاءاللَّه دلها به هم نزدیک شود؛ نه فقط زبانها. وقتی دلها به یکدیگر نزدیک شد، دستها و عملها هم به یکدیگر نزدیک خواهد شد. امروز دنیای اسلام در یک مقطع تاریخی قرار دارد؛ ما این مقطع را باید بشناسیم، ما از این مقطع نباید غفلت کنیم. در این سی سال گذشته - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران - هرگز چنین وضعی در دنیای اسلام پیش نیامده است. اینکه میگوئیم یک مقطع است، معنایش این نیست که در طول این سی سال دنیای اسلام آرام بوده، ساکت بوده، بی‌تفاوت بوده؛ نه. من اعتقادم این است و واقعیت قطعاً همین است؛ در طول سالهای متمادی، حرکت بزرگان، حرکت مصلحان، خون فداکاران، تعلیمات اصحاب فکر، و در نهایت انقلاب اسلامی ایران، در دنیای اسلام تأثیر گذاشته است؛ دلها را منقلب کرده، جهتها را نشان داده و بتدریج انگیزه‌ها متراکم شده و در یک فرصتی حالا این انگیزه‌ها دارد بروز میکند. این مقطع، مقطع مهمی است؛ هم میتواند به حل مشکلات دنیای اسلام منتهی شود، و هم اگر این مقطع را درست نشناسیم و از آن بهره‌ی صحیح را نبریم، ممکن است مشکلات دیگری را برای ما خلق کند. آنچه اتفاق افتاده، حرکت میلیونی مردم در صحنه است؛ این بی‌نظیر است. در جمهوری اسلامی این حرکت بود که توانست ایران را نجات دهد. اگر به جای میلیونها مردم، احزاب و گروه‌ها و شخصیتها و اینها وارد میدان میشدند، این تأثیر اتفاق نمی‌افتاد. اثری در حضور میلیونی مردم هست که در هیچ چیز دیگر آن اثر نیست. البته حضور میلیونی مردم جز با ایمان قلبی امکان‌پذیر نیست. اولاً بیایند، ثانیاً تا حصول نتیجه در صحنه بمانند، ثالثاً آن نتیجه را حفظ کنند؛ اینها ایمان اسلامی، ایمان مذهبی لازم دارد. اینجا از انقلاب کبیر فرانسه اسم آورده شد. انقلاب کبیر فرانسه یک حرکت مردمی بود و به پیروزی رسید؛ اما آن پیروزی محفوظ نماند. در سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه اتفاق افتاده؛ در سال ۱۸۰۰ - یعنی یازده سال بعد - حکومت سلطنت بار دیگر در فرانسه به وجود آمده؛ یعنی ناپلئون سر کار آمد؛ کأن لم یکن شیئاً مذکورا! بعد هم ناپلئون مُرد و همان خاندانی که با انقلاب کبیر فرانسه رفته بودند، دوباره سر کار آمدند؛ یعنی بوربن‌ها. و سالها طول کشید، تا سال ۱۸۶۰، و سلسله‌ی سلاطین در فرانسه همین طور دست‌به‌دست شدند. پس انقلاب به وسیله‌ی مردم پیروز شد، اما مردم نتوانستند انقلاب را نگه دارند؛ این خیلی مطلب مهمی است. ما توانستیم انقلابمان را نگه داریم، به برکت ایمان، به برکت اسلام، به برکت دمیدن پی‌درپی روح قرآن در کالبد این مردم و در دلهای این مردم. این است که میتواند بقاء حرکتها را و تداوم آنها را و پیروزی آنها را تضمین کند؛ این باید اتفاق بیفتد. امروز مردم توی صحنه‌اند؛ در مصر، در تونس و در بعضی از نقاط دیگر؛ این باید هدایت شود. دشمنان سعی میکنند این حرکت را غیر اسلامی نشان دهند؛ این خطاست؛ قطعاً اسلامی است؛ گذشته‌ی مصر این را نشان میدهد؛ حرکت امروز مصر هم این را نشان میدهد؛ شعارهای مردم، حضورشان در نمازجمعه، اینها را نشان میدهد. بنابراین قطعاً اسلامی است؛ اگرچه دشمنان سعی میکنند نگذارند که این اسلامی بودن در مصر یا در جاهای دیگر تثبیت شود. این حرکت را باید تقویت کرد. اساس مشکل در دنیای اسلام، آمریکاست. حضور مستکبرین و مستعمرین در دنیای اسلام، همیشه بیشترین و بزرگترین ضربه را به هویت اسلامی و مردمی ملتها زده. از شرق دنیای اسلام بگیرید، از اندونزی و مالزی و هند، تا برسید به آفریقا؛ همه جا حضور مستعمران بوده است که ملتها را ضعیف کرده، خون آنها را گرفته، اراده‌هایشان را

تضعیف کرده. امروز آن مستکبر و مستعمر، آمریکاست؛ بقیه در حاشیه‌اند. حضور آمریکا بزرگترین مشکل است. گفت: «وجودک ذنب لایقاس بها ذنب». از همه‌ی بدبختی‌های دنیای اسلام بزرگتر، امروز حضور آمریکاست؛ این را باید علاج کرد. باید آمریکا را از عرصه دور کرد، او را تضعیف کرد. خوشبختانه ضعیف هم شده‌اند. آمریکای امروز، آمریکای بیست سال قبل و سی سال قبل نیست. آمریکا امروز بشدت ضعیف شده است. این را باید نگه داشت. نباید ناامید بود. ببینید، صحنه‌ی صدر اسلام برای ما الگوست. من نمیخواهم ادعا کنم که همه‌ی حوادث ما عیناً شبیه حوادث صدر اسلام است؛ نه، دنیا تغییر کرده، انگیزه‌ها و شکلها عوض شده؛ لیکن صدر اسلام یک تابلوی بسیار پیچیده و هنرمندانه و مندمجی است که بخشهای گوناگون زندگی تاریخی امت اسلام را تا امروز و تا ابد میشود در اجزای این تابلو مشاهده کرد. هرکدام از این بخشها را انسان ملاحظه کند و با زمانِ خودش تطبیق کند، میتواند بفهمد. ملاحظه کنید؛ دو جور آدم در مقابله‌ی با دشمن وجود دارد: «و اذ یقول المنافقون و الّذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا اللّه و رسوله الّا غرورا. و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا».(۱) این یک نگاه است، یک دید است در مقابله‌ی با این حوادث؛ یک دید دیگر این است که میگوید: «و لمّا رأی المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله و ما زادهم الّا ایمانا و تسلیما».(۲) این هم یک دید است. هر دو مال یک حادثه است. هر دو مال حادثه‌ی احزاب است. یک عده وقتی احزاب را می‌بینند، میگویند: «ما وعدنا اللّه و رسوله الّا غرورا»؛ عده‌ای دیگر وقتی احزاب را می‌بینند، میگویند: «هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله و ما زادهم الّا ایمانا و تسلیما». این مهم است. این دارد وضع فعلی ما را به ما نشان میدهد. ما دو جور انسان داریم: یک عده هستند که وقتی هیمنه‌ی آمریکا را می‌بینند، قدرت نظامی او را می‌بینند، قدرت دیپلماسی او را می‌بینند، قدرت تبلیغاتی او را می‌بینند، پول فراوان او را می‌بینند، مرعوب میشوند؛ میگویند ما که نمیتوانیم کاری بکنیم، چرا بیخودی نیروهایمان را هدر بدهیم؟ اینجور افراد الان هستند، در زمان انقلاب ما هم بودند. ما مواجه بودیم با افرادی از این قبیل که میگفتند آقا بیخود چرا خودتان را زحمت میدهید؛ به یک حداقلی قانع شوید و قضیه را تمام کنید. یک عده اینجور بودند. یک عده‌ی دیگر هستند که نه، قدرت دشمن را با قدرت خدای متعال مقایسه میکنند، عظمت دشمن را در مقابل عظمت پروردگار قرار میدهند؛ آن وقت می‌بینند که اینها حقیر محضند، اینها چیزی نیستند. وعده‌ی الهی را هم راست میشمرند، حسن ظن به وعده‌ی الهی دارند؛ این مهم است. خدای متعال به ما وعده کرده است: «و لینصرنّ اللّه من ینصره انّ اللّه لقویّ عزیز»؛(۳) این وعده‌ی قطعی است، وعده‌ی مؤکد است. اگر چنانچه ما به وعده‌ی الهی حسن‌ظن داشته باشیم، یک جور عمل میکنیم، اگر به وعده‌ی الهی سوءظن داشته باشیم، جور دیگری عمل میکنیم. خدای متعال افرادی را که سوءظن دارند، مشخص کرده است: «و یعذّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللّه ظنّ السّوء علیهم دائرة السّوء و غضب اللّه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و سائت مصیرا»؛(۴) این «الظّانّین باللّه ظنّ السّوء» امروز هم هستند. چند آیه بعد میگوید: «بل ظننتم ان لن ینقلب الرّسول و المؤمنون الی اهلیهم ابدا و زیّن ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظنّ السّوء و کنتم قوما بورا».(۵) سوءظن به خدا موجب میشود که انسان بنشیند و از حرکت و از کار و تلاش باز بماند. اگر حسن‌ظن به خدا داشتیم، آن وقت میتوانیم پیش برویم. ما حسن‌ظن به خدا داریم، و خدای متعال با ما طبق حسن‌ظنمان عمل کرده است. در طول این سی و چند سال، خدای متعال طبق همان حسن‌ظنی که به او داشتیم، با ما عمل کرده. ما مشکلات فراوانی داشتیم. از همه‌ی این مشکلات پیروز بیرون آمدیم. محاصره‌ی اقتصادی چیز کوچکی نبوده و نیست. ما محاصره را زیر پا گذاشتیم. در همین اواخر به ما گفتند که بنزین به شما نمیفروشیم. ما یک کشوری هستیم تولیدکننده‌ی نفت، اما واردکننده‌ی بنزین؛ گفتند به شما بنزین نمیفروشیم. این یک نمونه‌ی خیلی کوچکی است؛ صدها نمونه از این قبیل هست. نیروهای ما با امید به خدا تلاش کردند و ما در ظرف کمتر از یک سال خود را از واردات بنزین بی‌نیاز کردیم. هشت سال بر ما جنگ تحمیل کردند. ما را در مقابل دشمنِ عنودِ بدِ بسیار خبیثی مثل صدام حسین قرار دادند و با همه‌ی نیروها هم از او دفاع و حمایت کردند. ما الحمدللّه توانستیم بر این حادثه فائق بیائیم. به امید خدا در همه‌ی میدانها پیش رفتیم. ما

امروز در میدان علم هم پیشرفت کرده‌ایم. اشاره کردند به مسئله‌ی هسته‌ای ما. ما به توفیق الهی و به قدرت الهی توانستیم مسئله‌ی هسته‌ای را حل کنیم و پیش برویم. امروز هم غربی‌ها جنجال میکنند، اما از ماجرا عقبند. تهمت میزنند، حرف میزنند، تبلیغات میکنند، فشار می‌آورند، اما کاری نمیتوانند بکنند. گذشت زمان به سود ماست. ما داریم همین طور هی پیش میرویم، آنها هم دارند توی سر خودشان میزنند و جنجال میکنند. وقتی با توکل به خدا وارد شویم، اینجوری است. جوانهائی که در همین زمینه‌ی هسته‌ای فعالیت میکردند، دو سه سال قبل از این اصرار کردند، درخواست کردند بیایند من را ببینند. یک نمایشگاهی اینجا در همین حسینیه درست کردند که من از نزدیک شاهد کارهای اینها باشم. من رفتم آنجا، دیدم اولاً همه جوان، ثانیاً همه مؤمن. یک وقتی خیال میکردند که هر کسی وارد علوم جدید شد و متخصص شد، لزوماً بایستی بی‌دین باشد، بی‌اعتنای به دین باشد. من دیدم نه، همه‌شان جوانهای مؤمن، علاقه‌مند و بااخلاصند. الان در بخشهای مختلف کشور ما اینجوری است. این تجربه‌ی ماست. این تجربه در اختیار دنیای اسلام است. البته ملت مصر و ملتهای دیگر الحمدللّه پُرند از مفاهیم و معارف اسلامی. ما با معارف اسلامی‌ای که در طول زمانها در مصر شایع بوده، آشنا هستیم. من در همین نماز جمعه‌ای که اشاره کردید، گفتم ملت مصر اولین ملتی بود که با فرهنگ غربی آشنا شد - ناپلئون فرهنگ غربی را به مصر آورد - و اولین ملتی بود که عیوب این فرهنگ را فهمید و با آن مواجه شد. شیخ محمد عبده و سید جمال و دیگران پایگاهشان مصر بود و اینها اولین کسانی بودند که با فرهنگ غربی سینه به سینه و مواجه شدند و با آن مبارزه کردند. بعد از آن هم بحمدللّه مصر و خیلی از کشورهای عربی مرکز جوشش افکار اسلامی بودند و برای همه‌ی اسلام مفید بودند. امروز این مردم وارد میدان هستند؛ باید کوشش بشود دشمن نتواند حرکت مردم مصر را مصادره کند، نتواند آن را منحرف کند، نتواند یک دنباله‌ای از رژیم طاغوت و رژیم فرعون را در مصر باقی بگذارد، بعد بتدریج همه جا را فرا بگیرد؛ باید اینها را مراقبت کرد. این، وظیفه‌ی هم خود مصری‌ها، هم همه‌ی دنیای اسلام است. بین ملتها باید تفاوت نباشد. وحدت اسلامی اولین اثرش باید این باشد که ملتها با هم احساس همدردی کنند؛ که وقتی یک ملتی خوشحال است، بقیه خوشحال باشند؛ وقتی غمگین است، بقیه غمگین بشوند؛ وقتی گرفتار است، بقیه در آن گرفتاری خود را سهیم بدانند؛ وقتی استنصار میکند، بقیه به نصرت او بشتابند و به سراغ او بروند. این، وظیفه‌ی ماست. و این پیش خواهد رفت. این وعده‌ی الهی را ما قبول داریم، یقین داریم؛ معتقدیم که «و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا».(۶) و خدای متعال بلاشک به مردم مؤمن کمک خواهد کرد. همه‌ی ما باید قدر این جلسات را بدانیم. این نزدیکی دلها خیلی باارزش است. مسئله‌ی سنی و شیعه و دعواهای سنی و شیعه چیزهائی است که امروز دشمنان اسلام میخواهند روی آنها تکیه کنند. آن کسانی که راجع به تشیع، راجع به تسنن، دلسوزی اینها از یکدیگر حرف میزنند، نه سنی را قبول دارند، نه شیعه را قبول دارند، نه بزرگان اسلام را قبول دارند، نه علمای امروز را قبول دارند؛ آنها اهداف دیگری دارند. بایستی بر همه‌ی اینها فائق آمد و وحدت را تأمین کرد و ان‌شاءاللّه وحدت پشتوانه‌ی پیروزی دنیای اسلام خواهد شد. مجدداً به برادران عزیز خوشامد عرض میکنم. والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) احزاب: ۱۲ و ۱۳ ۲) احزاب: ۲۴ ۳) حج: ۴۰ ۴) فتح: ۶ ۵) فتح: ۱۲ ۶) عنکبوت: ۶۹

بیانات در دیدار مسئولان نظام درروز میلاد پیامبر(ص)

بیانات در دیدار مسئولان نظام درروز میلاد پیامبر(ص) ۱۷ ربیع‌الاول ۱۴۳۲ بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم تبریک عرض میکنم میلاد مسعود پیامبر اعظم حضرت محمدبن‌عبداللّه و همچنین ولادت باسعادت فرزند گرامی آن بزرگوار، حضرت جعفربن‌محمدالصادق (علیه الصّلاة و السّلام) را به شما حضار گرامی، میهمانان عزیز این مجلس، و همچنین به همه‌ی ملت بزرگ ایران و به امت عظیم اسلامی و به همه‌ی حق‌خواهان و آزادی‌طلبان عالم. ولادت نبی مکرم، سرآغاز یک فجر درخشانی در زندگی بشر بود. با این ولادت، بشارتهای الهی به چشم مردم آن دوران آمد. کنگره‌ی کاخهای پادشاهان ظلم ویران شد، آتشکده‌ها خاموش شد، مقدسات پوشالی

و خرافی، به قدرت الهی در مناطق مختلفی از عالم از میان رفت. این ولادت مقدمه‌ی بعثت بود و این بعثت برای همه‌ی جهانیان رحمت بود؛ همچنان که فرمود: «و ما ارسلناك الّا رحمةً للعالمین».(۱) همه‌ی عالم از برکات این وجود مقدس بهره‌مند شده‌اند و خواهند شد. آنچه از ترقیات بشر، پیشرفتهای علمی، آگاهی‌های گوناگون، کشفیات عظیمی که در عالم به وجود آمده است، به برکت ظهور نور اسلام در آن برهه‌ی عجیب تاریخی است. و این نعمت در اختیار مردم قرار داده شد. اگر بشر آگاهی بیشتری میداشت، معرفت عمیق‌تری میداشت و پیامبر را میشناخت و اسلام را میشناخت و پیام او را میدانست، امروز صفحه‌ی تاریخ بشر، صفحه‌ی دیگری بود. جهل ما انسانها، کوته‌بینی ما انسانها، ما را عقب انداخته است. یقیناً هرچه تاریخ جلو برود و هرچه معرفت انسانها و ظرفیت انسانها برای فهمیدن بیشتر شود، این خورشید متلألئ بیشتر خود را نشان خواهد داد؛ بهره‌مندی از این نور حیات و زندگی، بیشتر خواهد شد. و ما امروز نشانه‌های این را داریم مشاهده میکنیم. امروز دنیا در زیر بار سنگین تحمیلات ناشی از تمدن مادی به ستوه آمده است و دنبال راه نجاتی میگردد. آنچه که شما امروز از بیداری اسلامی در برخی از کشورهای اسلامی مثل مصر و تونس ملاحظه میکنید، یک نشانه و نمونه‌ای از به‌ستوه‌آمدگی بشریت است. وقتی شیاطین بر زندگی مردم غالب میشوند - که شیاطین انس از شیاطین جن خطرناک‌ترند - مستکبران عالم که در زندگی اجتماعی مردم، زندگی خصوصی مردم، در اقتصاد مردم، در فهم و بینش مردم دخالت میکنند و آنها را به راه‌های بیراهه میکشانند، زندگی فضای تاریک پیدا میکند و این فضای سنگین و تاریک با فطرت انسانها ناسازگار است و بالاخره فطرت انسان بیدار میشود؛ این آن چیزی است که امروز دارد در دنیا اتفاق می‌افتد. دنیای غرب هم که اسیر چرخ و پر تسلط قدرت مادی است، امروز به ستوه آمده است. ما مسلمانها اگر میتوانستیم اسلام را درست معرفی کنیم، اگر میتوانستیم رفتار خودمان را منطبق با اسلام کنیم، مطمئن باشید دنیا به اسلام یک گرایش همگانی و عمومی پیدا میکرد. ضعف در ماست، اشکال در ماست و ما اولین مخاطبان قرآن و پیام پیغمبر هستیم. بایستی خود را اصلاح کنیم، باید خود را درست کنیم. امروز به برکت اسلام ملتها بیدار شده‌اند؛ این بیداری را در سطح دنیای اسلام انسان میتواند مشاهده کند. اولین اثر این بیداری، ابراز بیزاری از حضور مستکبرین در این منطقه است. آمریکائی‌ها، سیاستهای آمریکائی، با تبلیغات فراوان تلاش میکنند که خود را از تیررس حرکت عظیم مردم که امروز در بعضی از کشورهای اسلامی مشاهده میشود، دور نگه دارند؛ لیکن این ممکن نیست. این حرکتها در درجه‌ی اول، علیه سلطه‌ی استکبار بر این منطقه است. آن چیزی که ملتها را تحقیر کرده است، سلطه‌ی استکبار است؛ آن چیزی که موجب شده است ملتهای مسلمان با یکدیگر دست برادری ندهند، یکدیگر را فهم نکنند، نیروهای خود را بر روی هم نگذارند و امت اسلامی به معنای واقعی شکل پیدا نکند، دسائس و دخالتهای استکبار در این منطقه است؛ این باید جمع شود. ملتها باید از دخالت و تسلط استکبار خلاص شوند و نجات پیدا کنند؛ این کلیدِ حل مشکلات این منطقه است. گرفتاری‌های مردم و ملتها، گرفتاری‌های دولتها - دولتهائی که با مردم خودشان، با ملتهای خودشان فاصله پیدا کردند - به خاطر حضور قدرتهای مستکبر و در رأس آنها آمریکاست. علاج مشکلات این منطقه به این است که ملتها به خود بیایند، دولتها به خود بیایند؛ شیطان بزرگ را از دخالت و تصرف در سرنوشت ملتهای خودشان کنار بگذارند و دور کنند. سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا در این منطقه، موجب مخالفت ملتها با دولتهای خودشان شده است؛ بین ملتها و دولتها شکاف افتاده است. اگر چنانچه ملتها با دولتها همراه باشند، هیچ قدرتی قادر نیست بر کشورها تسلط پیدا کند؛ هیچ قدرتی نمیتواند در مقابل ملتها مقاومت کند. آنچه امروز در بعضی از کشورهای اسلامی اتفاق افتاده است، حضور ملتها در منطقه است، در صحنه‌ی مبارزه است، در میدان مبارزه است. وقتی ملتها در صحنه حاضر میشوند، تیغ قدرتها کُند میشود. قدرتها نمیتوانند به ملتها زور بگویند. افرادی را از نزدیکان خودشان، کسانی را از مزدوران خودشان بر مردم مسلط میکنند، آنها به مردم زور میگویند. ملتها وقتی آمدند توی صحنه، پشت دولتها محکم میشود؛ اگر با ملتهای خودشان همراه باشند. این، علاج مشکلات این منطقه است. امروز دولت جعلی صهیونیستی در این منطقه مثل یک غده‌ی سرطانی است که منطقه را دچار بیماری و آفت کرده است. همه‌ی سعی استکبار این است که این غده‌ی

سرطانی را در منطقه حفظ کند. وجود این غده‌ی سرطانی در این منطقه، مایه‌ی جنگ و اختلاف و دودستگی و سیاستهای غلط در این منطقه شده است. برای اینکه این را نگه دارند و پایگاه خودشان را در منطقه حفظ کنند، همه‌ی توان خودشان را به کار میبرند. این همان چیزی است که امروز آثار و نتائج آن را مشاهده میکنیم و آن، عکس‌العمل ملتهاست. ملتها وقتی بیدار شدند، این وضعیت را تحمل نمیکنند. ما معتقدیم حرکتهائی که امروز در بعضی از کشورهای اسلامی مشاهده میشود، عکس‌العمل و واکنش ملتهاست به تحقیر طولانی‌ای که قدرتهای استکباری نسبت به اینها روا داشته‌اند. امروز فرصتی پیدا کرده‌اند، آمده‌اند توی میدان. وظیفه‌ی عالمان دین، نخبگان سیاسی، نخبگان علمی و دانشگاهی خیلی سنگین است. امروز مردم در این کشورها احتیاج دارند به هدایت این نخبگان؛ چه نخبگان سیاسی، چه نخبگان علمی، چه دانشگاهی و چه دینی. وظیفه‌ی سنگینی بر عهده‌ی اینهاست. اینها باید نگذارند دستگاه استکبار با وسائل گوناگونی که دارد، این حرکت عظیم ملتها را مصادره کند، قیام مردم را از آنها سرقت کند؛ باید مراقب باشند. اینها باید مردم را به سمت اهداف عالیه‌ای که برای هر کشوری این اهداف، اهداف و آرمانهای والاست، هدایت کنند. اگر این شد، آینده‌ی این منطقه، آینده‌ی روشنی است؛ آینده‌ی امت اسلامی، آینده‌ی روشنی خواهد بود. ما در دنیا یک میلیارد و نیم جمعیتیم و در حساس‌ترین نقاط از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، از لحاظ امکانات طبیعی و منابع زیرزمینی قرار گرفتیم؛ اما دیگران بر ما حکومت میکنند، دیگران دارند سرنوشت ما را معین میکنند، نفت ما را دیگران تکلیفش را معین میکنند، دیگران برای حکومتهای ما تکلیف معین میکنند. این وضعیت باید دگرگون شود و بلاشک دگرگون خواهد شد؛ که امروز نشانه‌های آن دیده میشود. این همان بیداری اسلامی است به برکت اسلام. اسلام پیروان خود را اینجور تربیت میکند: «و الّذین معه اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم تریهم رکّعا سجّدا یبتغون فضلا من اللّه و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السّجود»؛(۲) اینها نشانه‌های امت اسلامی است. اینها آن معنویتی است که در آنها وجود دارد؛ آن توکل، آن توجه به خدا، آن تذکر، آن خضوع در مقابل پروردگار. این، خاصیت پرورش انسان مسلمان و مؤمن است. اسلام اینجور انسانی پرورش میدهد: در مقابل خدای متعال، خاضع؛ با برادران ایمانی، رحیم، مهربان؛ اخوت اسلامی، برقرار؛ اما در مقابل مستکبران، در مقابل ظالمان، مثل کوهِ استوار می‌ایستند؛ «و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فأزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه».(۳) این، همان مراحل رشد امت اسلامی است؛ سر میزند، رشد میکند، بالندگی پیدا میکند، مستحکم میشود. «یعجب الزّرّاع»؛(۴) خود آن کسانی که این زمینه را فراهم کردند، به شگفت می‌آیند. این دست قدرت الهی است که اینجور انسانها را رشد میدهد. «لیغیظ بهم الکفّار»؛(۵) دشمن مستکبر وقتی به این انسان مسلمانِ تربیت شده‌ی بالیده‌ی در دامان اسلام نگاه میکند، معلوم است که به خشم می‌آید و ناراحت میشود. ما باید اینجوری عمل کنیم. خود را بسازیم. خود را با قرآن تطبیق دهیم. اخلاق خود را، رفتار خود را، با دوستان، با معارضان و معاندان، با مستکبران، طبق برنامه‌ی قرآن تنظیم کنیم. خداوند متعال وعده کرده است که به افرادی که اینجور حرکت کنند، پاداش خواهد داد، اجر خواهد داد. این اجر، هم در دنیاست، هم در آخرت. در دنیا عزت است، برخورداری از زیبائی‌ها و تمتعات الهی در این عالم است - که برای انسانها فراهم کرده است - در آخرت هم رضوان الهی و بهشت الهی است. این راهی است که شما ملت عزیز ایران در پیش گرفتید، دنبال میکنید، حرکت میکنید و به توفیق الهی این راه را ادامه خواهید داد و این راهی است که خوشبختانه امروز مشاهده میکنیم ملتهای مسلمان در گوشه و کنار جهان اسلام، بتدریج و آرام آرام دارند به این سمت حرکت میکنند. خدای متعال فرموده است: «و العاقبة للمتّقین».(۶) اگر چنانچه این تقوا را ما شیوه‌ی عمل خودمان قرار بدهیم، مسلّم عاقبت و سرانجام کار، متعلق به امت اسلامی خواهد بود و این آینده به امید خدا چندان دور نیست. امیدوارم خداوند متعال به همه‌ی ملتهای مسلمان، به امت اسلامی، بخصوص به نخبگان و اثرگذارانِ این امت این توفیق را بدهد که بتوانند از برکات وجود پیغمبر و تعالیم قرآن حداکثر بهره را ببرند. از خدای متعال میخواهیم رحمت واسعه‌ی خود را بر امام بزرگوارمان که این راه را او در مقابل ما باز کرد و بر شهدای عزیزی که در این راه جان خودشان را فدا کردند، نازل فرماید. و السّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته ۱) انبیاء: ۱۰۷ ۲) فتح: ۲۹ ۳)

همان ۴) همان ۵) همان ۶) اعراف: ۱۲۸

بیانات دردیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی

بیانات دردیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی اعضای ستاد برگزاری همایش نکوداشت یکصدمین سالروز میلاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی(ره) با رهبر معظم انقلاب دیدار کردند. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، متن کامل بیانات معظم‌له در این دیدار را به مناسبت آغاز این همایش به شرح زیر منتشر می کند: بسم‌الله الرحمن الرحیم آقای طالقانی اهل فکر نو بر محور دین و با تمرکز بیشتر بر روی قرآن و نهج‌البلاغه [بود]؛ یعنی ایشان اصلاً اینجوری بود. لکن همه‌ی ابعاد شخصیت آقای طالقانی بُعد روشنفکری دینی نیست. یک بُعد مهم بُعد مبارزه است. خیلی‌ها روشنفکر بودند اهل مبارزه نبودند؛ روشنفکر دینی هم بودند اهل مبارزه نبودند؛ همان خصلت عمومی تقریباً [همه‌ی] روشنفکران دیروز و شاید بعضاً امروز ما در آنها هم بود که من یک وقت از یک نمایشنامه‌ای نقل کردم آقای روی ایوان [را] که پائین نمی‌آید توی مردم نمی‌آید با متن قضیه کار ندارد با میدان کار ندارد، بالای ایوان می‌نشیند تماشا میکند حرف میزند! خب خیلی از روشنفکرهای دینی اینجوری بودند [اما] آقای طالقانی نه، اهل عمل بود؛ یعنی توی میدان بود، احساس درد میکرد حقیقتاً؛ این را ما که با ایشان معاشر بودیم – رفت و آمد میکردیم- میدیدیم، محسوس بود در ایشان، واضح بود که آدمی اهل درد بود و میخواست مبارزه کند؛ لذا تبعات مبارزه راهم قبول کرد [و به] زندان افتاد؛ هیچ اظهاری از آقای طالقانی بالواسطه [یا] بی‌واسطه نقل نشد؛ [البته] من هیچوقت با ایشان هم‌زندان نبودم، اما هم‌زندانهای ایشان هم نقل میکنند؛ خود ما هم دیدن ایشان میرفتیم – گاهی از مشهد که من می‌آمدم، روزهای ملاقات میرفتم زندان قصر – از پشت میله‌ای صحبت میکردند؛ دائم روحیه میدادند. من دادگاه تجدید نظر ایشان، توی دادگاه بودم. یک صورت ظاهری درست کرده بودند که هر کس میخواهد بیاید. یک سالن کوچکی گذاشته بودند آقای طالقانی و دیگران نشسته بودند، ما هم آمدیم به عنوان تماشاچی آنجا نشستیم. در وقت تنفس، من اول‌بار آنجا آقای طالقانی را از نزدیک دیدم. از دور ایشان را می‌شناختیم و اسمش را شنیده بودیم اما از نزدیک، من اول‌بار آنجا ایشان را دیدم. منشِ آقای طالقانی توی این دادگاه اصلاً روحیه‌بخش بود؛ خودِ منش ایشان. ایشان توی آن دادگاه نشسته بود، یک عصا هم دستش گرفته بود، با بی‌اعتنائی تمام؛ رئیس دادگاه اسم متهمین را می‌آورد که بلند شوند خودشان را معرفی کنند؛ ایشان نه بلند شد، نه خودش را معرفی کرد؛ همان طور نشسته بود! آن رئیس دادگاه هم یک سرلشکری بود، هی دو بار سه بار تکرار کرد؛ ایشان هم بی‌اعتنا نشسته بود و به نظرم شاید این را هم گفت: خب من را که می‌شناسید، من محمود طالقانی‌ام! یک آدم اینجوری‌ای بود، یعنی آدم مبارز، متکی به نفس، دارای اعتماد به نفس، متکی به خدا. این یکی از ابعاد آقای طالقانی. یک بعد دیگر آقای طالقانی که به نظر من نباید فراموش بشود، صفای این مرد بود. به قدری این آدم با صفا و روراست و در معاشرتها صادق بود که انسان از این همه زلالی حیرت میکرد. آدم زلالی بود آقای طالقانی. هیچ در قید و بند و ملاحظات و [اینها نبود]؛ نه ملاحظات آخوندی، نه ملاحظات روشنفکری، نه ملاحظات مبارزاتی – چیزهایی که حالا به خودشان ببندند- مطلقاً در این آدم وجود نداشت؛ صاف، روشن. هر وقت من می‌آمدم تهران، اوقاتی که ایشان آزاد بودند، میرفتیم منزل ایشان – یک بار دو بار- می‌نشستیم؛ این منزل پیچ‌شمیران. البته آن منزل بالا هم رفته بودم من، اما بیشتر اینجا ایشان را میدیدیم. انسان [وقتی] می‌نشست پهلوی این مرد، واقعاً روحیه میگرفت؛ هم روحیه‌ی مبارزاتی، هم روحیه‌ی صفا و رفاقت و معنویت و اینها. اینها در این شخصیتهای برجسته، خوب است بزرگ بشود. ماها – غالباً آدمها- مبتلا هستیم به یک چیزهائی. این آدم، آدم صافی بود، روراست بود، بی‌شائبه و بی‌شیله‌پیله بود. نتیجه‌ی این بی‌شیله‌پیله بودن [هم] صراحتش بود، صراحت در بیان. همان خطبه‌ای که شما اشاره کردید، این خطبه را نمیشود عادی به حساب آورد؛ اینها دائماً میگفتند «پدر طالقانی»، اصلاً خودشان را فرزندان او معرفی میکردند، به عنوان «پدر» او را اسم میبردند. کیست که توی این

رودربایستی گیر نکند؟ آن آدمی که توی اینجور رودربایستی‌ها گیر نکند و برود آنجور قرص و محکم توی خطبه و موضعِ به آن صراحت و به آن شدّت بگیرد، کیست؟ اینجور آدمی را آدم واقعا بگردد پیدا کند! مرحوم طالقانی اینجوری بود. من بعد از همین خطبه‌ی ایشان تلفن کردم؛ گفتم آقا من خواستم از شما تشکر کنم به خاطر این خطبه، گفت بله، خیلی‌ها هم تلفن میکنند فحش میدهند به خاطر همین خطبه! اینجوری بود دیگر، تحمل میکرد، یعنی آدمی بود [با] یک روحیه‌ی اینجوری. غرض، چقدر خوب است که آقای طالقانی معرفی میشود. این مناسبت صدسالگی هم [خوب است]. ایشان ظاهراً متولد حدود هزار و سیصد و بیست و نه قمری [هستند]. مرحوم آقای آ سیّد مرتضای عسگری که با ایشان رفیق و همدوره و در قم با هم بودند، به نظرم میگفت: من دو سال بزرگترم از آقای طالقانی. به هرحال تاریخ، همان تاریخی که نوشته شده درست است لابد. ان‌شاءالله که خدا کمکتان کند. این کار، کار خوبی است؛ منتها آقای طالقانی را با همه‌ی ابعاد معرفی کنید. صرفِ یک روشنفکر مذهبی نیست، همچنانی که صرفِ یک پیشنماز مسجد هدایت نیست، همچنانی که صرفِ یک مبارز نیست، یعنی مجموعه‌ی این خصوصیات را در ایشان معرفی کنید. خیلی ممنون.

بیانات در دیدار مسئولان مؤسسه روایت سیره شهدا

بیانات در دیدار مسئولان مؤسسه روایت سیره شهدا همزمان با آغاز اردوهای بازدید از مناطق عملیاتی دفاع مقدس (راهیان نور)، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب در ویژه‌نامه‌ای با عنوان «پلاک»، به مرور رهنمودهای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره روایتگری سیره‌ی شهدا، خاطرات و روایت معظم‌له از پنج فرمانده سال‌های دفاع مقدس، بخشی از وصیت‌نامه‌ی این شهدا و خاطره‌ی کوتاهی از زبان شهید یا هم‌رزمان آن‌ها می‌پردازد: در اولین بخش از این ویژه‌نامه متن بیانات و رهنمودهای رهبر انقلاب در دیدار مسئولان مؤسسه‌ی روایت سیره‌ی شهدا در تیرماه ۸۹ منتشر می‌شود. بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم هم گزارشتان گزارش خیلی خوب و پرمغز و خوش لفظی بود - یعنی این گزارش شفاهی شما از آن گزارش مفصلِ مکتوبی که برای من فرستاده بودید و من آن را خواندم، هم گویاتر بود، هم قشنگتر بود - و هم نفس کار بسیار کار خوبی است. بیانی که کردید برای فلسفه‌ی این کار بیان کاملاً درستی است؛ بنده هم به این معنا معتقدم. بدون تبیین و تبیین بلیغ، قطعاً هیچ فکری و هیچ اندیشه‌ی متقنی، توفیق رواج و اعتقاد عمومی را پیدا نخواهد کرد. و شهدا عملاً کار بزرگی را انجام دادند. این کار بزرگ را باید تبیین کرد. خیلی کارهای خوبی انجام گرفته، اما هنوز جاهای خالی برای این کار خیلی زیاد است. بنابراین من کاملاً این کار شما را تأیید میکنم و احساس میکنم شما دارید یک نیازی را برآورده میکنید و دعا میکنم که خداوند شما را موفق بدارد. ان‌شاءاللّه از ارواح طیبه‌ی شهدا هم مدد معنوی خواهید گرفت و قطعاً ان‌شاءاللّه به شما از سوی پروردگار و از غیب، کمک معنوی خواهد شد. این کار را دنبال کنید. سعی کنید در تبیین، عنصر اتقان مطلقاً به دست فراموشی سپرده نشود؛ اتقان. اتقان خیلی مهم است. گاهی اوقات انسان خیال میکند برای شیرین کردن یک قضیه در چشم مخاطبین، باید آن را با پیرایه‌ها و اغراقهائی بیامیزد؛ بعد که از یک افق بالاتری نگاه میکند، می‌بیند نه، این پیرایه‌ها - چون مصنوع ما بود - نه فقط بر ارزش آن عنصر حقیقی نیفزود، بلکه گاهی از آن کاست. اتقان را در نظر بگیرید و روایت را روایت صحیح قرار بدهید؛ نگذارید روضه‌خوانی برای شهدا، به سرنوشت روضه‌خوانی برای سیدالشهداء (علیه الصّلاهٔ و السّلام) - در دوره‌هائی - دچار بشود. همان چیزی که هست را بیان کنید؛ منتها بیان هنرمندانه. ما میخواهیم کمبودهای هنرمندی خودمان را در تبیین حوادث عاشورا، با اضافه کردن افزودنی‌های غیرلازم پر کنیم؛ در حالی که نه، اگر ما بلد باشیم و ما هنرمند باشیم، هیچ افزودنی‌ای لازم نیست. ما در مشهد یک واعظی داشتیم، مرحوم حاجی رکن؛ به او میگفتیم آقای رکن و حدود شاید چهل سال، چهل و پنج سال قبل از این - یا بیشتر - ایشان از دنیا رفته. منبری پیرمرد محاسن سفیدی بود، واعظ خوبی بود و منبر بسیار شیرین و جذابی هم داشت. میرفت منبر و روضه میخواند؛ این روضه مجلس را منقلب میکرد؛ زیر و رو میکرد. در حالی

که مطلقاً – تعبیر خودش این بود و بارها در منبر میگفت که خاک بر دهانم اگر اسمی از نیزه و شمشیر و خنجر بیاورم – از این چیزهائی که متعارف است که گفته بشود، هیچ نمیگفت؛ اصلاً و ابداً. حادثه را تصویر میکرد؛ تصویر هنرمندانه. یک هنرمند غریزی و بالذات بود. واقعاً یک هنرمند بود. اگر اینجور هنرمندها شناخته بشوند و تربیت بشوند، خیلی باارزشند. اینجوری است قضیه؛ ما اگر بتوانیم ابعاض و ابعاد حادثه را با نگاه هنرمندانه و با زبان هنرمندانه، ببینیم و تبیین و تصویر بکنیم، به افزودنی هیچ احتیاج ندارد؛ این افزودنی‌های مضر و رنگ‌آمیزی‌های غیرلازم هیچ لزومی ندارد. در مورد شهدا هم همین کار را بکنید. خوشبختانه ما به عهد شهدا نزدیکیم، وصیتنامه‌های اینها را داریم، پدر و مادرهای اینها خیلی‌شان هستند و همرزمان اینها حضور دارند؛ آدم می‌بیند. کتابی از همین کتابهای شهدا را من نگاه میکردم که با همرزمهای او مصاحبه شده بود و جزئیات را ذکر میکردند؛ بعضی از آن همرزمها خودشان شهید شده بودند و بعضی‌ها زنده بودند؛ انسان در هنگام خواندن کتاب به گریه می‌افتاد! هیچ لازم نبود که کسی برای انسان نوحه‌سرائی کند. مسئله‌ی شهدا اینجوری است. مسئله‌ی شهدا خیلی مسئله‌ی بزرگی است، خیلی مسئله‌ی داغی است؛ ما کمتر پرداخته‌ایم، کمتر میپردازیم. خب، شما حالا روحانیونی هستید که الحمدللّه به این نکته توجه کرده‌اید. خوشبختانه هم انگیزه دارید، هم آنطور که از بیانات جنابعالی(۱) استفاده شد، شیرین‌بیان و خوب هم هستید، و میتوانید تصویر کنید. ان شاءاللّه که همین رشته را دنبال کنید. ان شاءاللّه خداوند تأییدتان کند. نماینده هم اصلاً لازم نیست که بنده نماینده بگذارم؛ هیچ لزومی ندارد. خب اینهائی که هستند خودشان دارند کار میکنند، خودتان دارید کار میکنید، نماینده نمیخواهد؛ دیدار هم اشکالی ندارد؛ یک وقتی ان شاءاللّه یک دیدار هم میگذاریم. زنده باشید ان شاءاللّه. ۱) رئیس هیئت امناء مؤسسه

بیانات در بوستان ولایت به مناسبت روز درختکاری

بیانات در بوستان ولایت به مناسبت روز درختکاری بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم مراسم مربوط به مسئله‌ی درخت و گیاه و گل، به طور طبیعی یک طراوتی دارد و خوشبختانه احساس میشود که در کشور میل به سمت اهتمام به مسئله‌ی گل و گیاه و وضعیت بوستانها و استفاده‌ی از این جهت در سالم‌سازی محیط زیست، تقویت میشود؛ ما از این خرسندیم. بخصوص آن چیزی که بنده را تشویق کرد که امروز در این جلسه با حضور شما دوستان شرکت کنم، این بود که اینجا متعلق به بخش کم‌برخوردارترِ از شهر تهران است؛ بخش محروم تهران. وجود یک چنین بوستانی، یک چنین امکانی در این بخش از تهران، به نظر فرصت بسیار خوب و مغتنمی است. خرسندیم که بحمداللّه در نهایت بین مسئولین امر – یعنی کسانی که این مجموعه متعلق به آنها بود، و کسانی که امروز از آن بهره‌برداری میکنند؛ یعنی شهرداری و نیروهای مسلح – توافق برقرار شد و اینجا ان‌شاءاللّه سرانجامِ خوبی خواهد یافت. مسئله‌ی گیاه و بوستان و درخت و این چیزها جزو مسائل اصلی است؛ اینها را جزو مسائل فرعی نباید به حساب آورد. درست است که در شمارش مسائل اساسی کشور، چشمها و نگاه‌ها به سمت اقتصاد، به سمت فرهنگ، به سمت مسائل پولی، به سمت مسائل سیاسی کشانده میشود – معمولاً اینجور است – لیکن اگر با دقت نگاه کنیم، مسائلی که مربوط به زیست انسانی است، بیشتر از آنها اهمیت دارد. سیاست برای چیست؟ اقتصاد برای چیست؟ خدمات گوناگون شهری و کشوری برای چیست؟ اصلاً پیشرفت کشور برای چیست؟ پیشرفت برای این است که انسانها زندگی سالم و مطلوبی داشته باشند. اگر محیط زیست تخریب شد، همه‌ی اینها باطل خواهد شد.اهمیت محیط زیست اینجاست. واقعاً اگر ما به مسئله‌ی آب، خاک، هوا و آن چیزهائی که منتهی میشود به این چیزها – مثل مراتع، مثل منابع طبیعی، مثل جنگلها، مثل وضع شهرسازی – نپردازیم، زندگی مردم شیرین نخواهد شد. صنعت و پیشرفت صنعتی و درآمدهای فزاینده‌ی کشور و افتخارات گوناگون علمی، متن زندگی و واقعیت زندگی را شیرین نمیکند؛ همه‌ی اینها باید مقدمه باشد برای اینکه مردم زندگی سالم و شیرین و مطلوب داشته باشند. از جمله‌ی چیزهائی که مساس مستقیم دارد، مسئله‌ی محیط زیست است، محیط زندگی انسانهاست، مسئله‌ی آب و هواست. آن وقت ریشه‌های آن، بنیانهای آن، که خاک است و

جنگل است و درخت است و بقیه‌ی چیزها، اهمیت درجه‌ی یک پیدا میکند. من خواهش میکنم مسئولینی که در بخشهای مختلف هستند، به این نکته توجه کنند که نگاه به مسئله‌ی آب و هوا، نگاه به مسئله‌ی غبار، نگاه به مسئله‌ی دود، نگاه به مسئله‌ی هوای سالم، نگاه به مسئله‌ی آب سالم، نگاه به محیط زیست سالم، نگاه به مسئله‌ی جنگلها، نگاه‌های اصلی است؛ اینها را در متن برنامه‌ها، در مجاری همه‌ی برنامه‌های زندگی بگنجانند. بعضی از این گزارشهائی که داده شد، گزارشهائی است که باید در بین مسئولین داده شود، در دولت باید داده شود، در مجلس باید مطرح شود، در محاسبات بیاید. بنابراین من بر روی مسئله‌ی محیط زیست - که حالا ـ مسئله‌ی بوستان، یک نمونه از کاری است که مربوط به محیط زیست است - تکیه میکنم. مسئله‌ی محیط زیست خیلی مهم است. مسئله‌ی منابع طبیعی بسیار مهم است. منابع طبیعی ثروتهای ملی‌اند؛ مال این دولت و آن دولت و این وزیر و آن وزیر که نیستند؛ اینها مال ملتهاست؛ آن هم نه ملتها در یک نسل؛ ثروتی است متعلق به ملتها در طول تاریخشان؛ از اینها باید استفاده کنند. روی مسئله‌ی تخریب جنگلها حساس باشید. فشار به جنگلها زیاد است. جنگلها را باید حفظ کرد. منابع طبیعی و مراتع را باید حفظ کرد. حالا آقایان مسئولین دولتی اینجا حضور دارند؛ من جداً از این طرح باغشهرها نگرانم. آقای رئیس جمهور هم چند بار با من مطرح کردند، به ایشان هم گفتم. من نمیدانم چه پیش می‌آید، سوءاستفاده‌چی‌ها چه کار خواهند کرد. با این دید نگاه کنید که راه را باز نکنید. یک عده‌ای سوءاستفاده‌چی‌اند. هرجا که برای یک کار عام‌المنفعه‌ای در نظر گرفته میشود - همین آمارهائی که آقای شهردار محترم دادند - من میدانم و مطمئنم که یک عده‌ای نشسته‌اند و کمین گرفته‌اند ببینند چطور میتوانند این طعمه را بربایند. جنگلهای اطراف شهر هست، زمینهای جنگلی و مناطق جنگلی هست - که خب، اینها با زحمت زیاد و در طول سالیان زیاد به وجود آمده - نگاهشان به اینهاست. من گاهی به ارتفاعات میروم، از آنجا نگاه میکنم، می‌بینم چه اتفاقی دارد می‌افتد. بارها هم به شهردارهای مختلف این مطلب را گفتم. البته فقط کار شهرداری نیست؛ مجموعه‌های مرتبط با شهرسازی، مجموعه‌های مرتبط با مراتع، همه باید همکاری کنند. نگذارید تهران بیش از این بزرگ شود، نگذارید به زمینهای جنوب البرز اینقدر تعرض شود؛ جلوی اینها را بگیرید. یک عده‌ای هستند که فقط دنبال پولند، مسئله‌شان مسئله‌ی پول است؛ دیگر نگاه نمیکنند که حالا این جائی که آنها دارند برای پول تخریب میکنند، تصرف میکنند، به چه قیمتی برای کشور، برای مردم، برای شهر تهران تمام خواهد شد؛ هیچ برایشان اهمیت ندارد. آن کسی که دیدبان و پاسبان و پاسدار این منافع ملی است، شماها هستید؛ نباید بگذارید. طرحهای فضای سبزِ اینجا - حالا ـ آقای شهردار محترم گفتند، قبلاً هم من گزارشش را دیدم - نزدیک سیصد هکتار زمین است؛ این خیلی مهم است. ایشان میگویند میخواهیم دویست و بیست هکتارش را فضای سبز درست کنیم. شما باید مواظب آن بقیه باشید. هشتاد هکتار زمین وسط شهر، چیز کمی نیست. اینجا زمینهائی است که متر مترش محاسبه دارد. شما اینجا هشتاد هکتار زمین دارید؛ مراقب باشید که چه اتفاقی بناست برای این زمینها بیفتد. شماها بحمداللّه خودتان پاکید، اهل هیچگونه استفاده‌ی سوء نیستید؛ اما اینجور نیست که تمام محیط زندگی، خالی از آدمهای سوءاستفاده‌جو باشد. مراقب باشید طرحهائی که میخواهید اینجا اجرا کنید، از بیرون محیطِ شماها برایش طراحی نشده باشد؛ با بعضی از توجیه‌های گوناگون، توجیه‌های اقتصادی، تأسیس مرکز تجاری. همین طور بقیه‌ی جاها. حالا ـ اینجا بزرگترین است، اینجا مهمترین است، اما تهران باز هم مراکز دیگر دارد؛ مراکزی که میتوان در آنها فضای سبز درست کرد، میتوان فضای تنفسی برای تهران درست کرد، میتوان ریه‌های تهران را تقویت کرد. حقیقتاً ریه‌های تهران ضعیف است. تهران شهر بزرگی است و جمعیت زیادی دارد. با همه‌ی زحمتهائی که شما کشیدید، فضای سبز در این شهر، خیلی کمتر از آن مقداری است که باید باشد. البته امروز با دوره‌ی پیش از انقلاب طرفِ نسبت نیست - من خب، آن وقت می‌آمدم تهران، تهران را میدیدم؛ شهر کثیفِ شلوغِ همیشه بدهوای آلوده، بوستانها هم خیلی محدود، امکانات هم خیلی کم؛ امروز بحمداللّه آنجوری نیست؛ تهران، تهران دیگری است - لیکن در عین حال هنوز فضای سبز تهران کم است. شما از بالا ـ که اینجا را نگاه میکنید، می‌بینید تهران یک شهر متراکمی است. بیش از اینها بایستی اینجا باز شود و این شهر فضای تنفسی پیدا کند. مراقب باشید جاهائی

که در مناطق گوناگون شهر در اختیارتان هست، اینها در خدمت فضای سبز قرار بگیرد. نظارتهای قوی خیلی لازم است؛ چه نظارت‌های حفاظتی و حراستی، چه نظارت‌های قضائی؛ که خوشبختانه گفتند و شنیدم که پرونده‌های قضائی تشکیل شده، منتها بیش از این باید باشد. آقایانی که مسئول مسائل شهری هستید -چه در دولت، چه در شهرداری- با دستگاه قضائی وارد بشوید، درخواست کنید، مطالبه کنید، همکاری کنید؛ این چیزها را دنبال کنند. یک عددی را ذکر کردند که این مقدار هکتار به بیت‌المال برگشته. من به ذهنم آمد که خب، این مقدار از چه مقدار است. نسبت مهم است. اینجاها رقمِ مطلق اهمیتی ندارد. باید دید نسبت این مقداری که برگشته، از آن مقداری که برنگشته، چیست؛ این است که به ما خواهد فهماند که ما پیشرفت کردیم یا نه. باید جوری باشد که پیشرفت کنیم. به هر حال بوستانها - همان طور که عرض کردیم - ریه‌های تنفسی شهرند. این کار، بسیار کار خوبی است. من هر سال یک دو سه تا درخت میکاشتم، لیکن در مراسمِ اینجوری شرکت نمیکردم؛ اما امسال چون کار بزرگی است که دارد انجام میگیرد، بخصوص همان طوری که گفتم، در جنوب شهر تهران است، در این مراسم شرکت کردم. اینجا نیاز فراوان است، اینجا تراکم خیلی زیاد است - تراکم جمعیت و تراکم ساختمان - امکانات هم کم است. بنابراین، این کار، بخصوص برای این بخش تهران یک چیز لازمی بود و من شرکت کردم. ان‌شاءاللّه موفق باشید این کار را پیش ببرید. آقای شهردار محترم به من گفتند که ما تا خرداد سال آینده شصت هکتار این را تحویل میدهیم. ان‌شاءاللّه همه‌تان منتظر باشید، سوم خرداد بیائید اینجا شصت هکتار تحویل بگیرید! این بخش فرهنگی هم که اشاره کردید، بسیار بخش مهمی است. مسئله‌ی فرهنگ را خیلی جدی بگیرید. فرهنگ، روح است. همه‌ی اینهائی که گفتیم، جسم زندگی است. این جسم زندگی یک روحی دارد؛ آن روح، فرهنگ است. اگر چنانچه فرهنگ با جهت دینی و جهت الهی باشد، طبعاً همان چیزی خواهد شد که مورد نظر اسلام و انسانهای پاکیزه و معصوم است. من برای همه‌ی شماها دعا میکنم؛ برای مسئولین، کارکنان، کمک‌کاران، کسانی که همت میگمارند، کسانی که تصمیم میگیرند، کسانی که تصمیم میسازند. خداوند ان‌شاءاللّه کمکتان کند و همه‌ی شماها را موفق و مؤید بدارد. والسّلام علیکم و رحمةاللّه

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشامدید آقایان محترم و خبرگان عالی‌شأن امت. و تشکر میکنم از زحمات برادران عزیز، آقایان محترم؛ چه در ضمنِ این اجلاس جاری، و چه در طول سال در کمیسیونهای مربوط، که آقایان در آنجا حضور دارید و زحماتی که کشیده میشود. و شما را دعا میکنیم. خداوند ان‌شاءاللّه از شما قبول کند و توفیق و تسدید بفرماید. از همه‌ی آقایان تشکر میکنیم؛ بخصوص از جناب آقای هاشمی رفسنجانی، برای اینکه در این اجلاس، انتظار خصمانه‌ای را که دشمنان داشتند، خنثی کردند. آنها انتظار داشتند که بین خبرگان امت اختلاف بیفتد؛ رقابتها به صورت رقابتهای متعارف دنیای مادی در بیاید و مسابقه‌ی در خدمت، تبدیل بشود به رقابت منفیِ در تصرف مراکز و جایگاه‌ها؛ که این بحمداللّه نشد. خب، از جناب آقای هاشمی انتظار هم همین بود؛ با توجه به سابقه‌ی عقل و احساس مسئولیتی که در ایشان همیشه ما مشاهده کردیم. و آنچه که انتخاب هم کردید آقایان! انتخاب بجا و بحقی بود. جناب آقای مهدوی شخصیت برجسته و بارزی هستند؛ هم در عالم روحانیت، هم در عالم سیاست، هم در مسائل جاری کشور، در مسائل حوزه و دانشگاه، از اول انقلاب تا امروز. آنچه اتفاق افتاد، ان‌شاءاللّه به برکت اخلاص آقایان و اخلاص شماها و عقل و تدبیری که انسان در رفتارها و گفتارها مشاهده میکند، به خیر اسلام و مسلمین خواهد بود؛ انتظار هم همین است. شرائط امروز کشور، به ملاحظه‌ی مسائل منطقه، شرائط بسیار مهم و حساسی است. مسائل منطقه، مسائلی است که ابعاد آن از متعارف مسائل جاری بکلی بیرون است. آنچه دارد اتفاق می‌افتد، خیلی ابعاد عظیمی دارد. حالا دشمنان، سوءاستفاده‌کنان، فرصت‌طلبان بین‌المللی و مستکبران چه میخواهند و چه خواهند کرد، بحث دیگری

است. آنچه اتفاق افتاده، دو شاخصه‌ی بسیار مهم دارد، که این دو شاخصه مورد آرزوی همه‌ی مسلمانان صادق و اندیشه‌های والا در انقلاب اسلامی، در جمهوری اسلامی و در سایر نقاط عالم بوده است. این دو اتفاق، یکی حضور مردمی است، یکی شعار اسلام. این دو چیز، خیلی مهم است. حضور مردمی معنایش این است که ملتها با تن خودشان، با حضور شخصی خودشان در میدانهای مبارزه حاضر شوند و خطرات را تحمل کنند؛ مثل آن چیزی که در ایران اتفاق افتاد. وقتی این شد، هیچ قدرتی در مقابل این نمیتواند بایستد؛ حالا آمریکا و اینها که سهلند. اگر همه‌ی قدرتهای عالم هم دست به یکی شوند، در مقابل ملتی که با همه‌ی وجود وارد میدان شده است، نمیتوانند مقاومت کنند، ایستادگی کنند. البته میزنند، میکُشند، خونریزی میکنند، اما مغلوب میشوند. همان طور که امام در آن سالها فرمودند، خون بر شمشیر فائق خواهد آمد، پیروز خواهد شد. این اتفاق افتاده است. مردم با جسم خودشان، با وجود خودشان وارد میدان شده‌اند؛ نماینده نفرستادند، به حرف اکتفاء نکردند؛ آن هم نه در یک کشور، در چندین کشور؛ که زمینه‌ی آن در کشورهای دیگر هم وجود دارد. این یک نکته است که خیلی مهم است. جز دست قدرت الهی، کسی قادر نیست یک چنین وضعی را به وجود بیاورد. زمینه‌ها فراهم میشود، افراد نقش ایفاء میکنند - در اینها شکی نیست - اما این دست قدرت خداوند است که مالک دلهاست؛ که «قلب المرء بین اصبعی الرّحمن». خدای متعال است که دلها را عازم میکند، جازم میکند، اراده‌ها را بسیج میکند و این اتفاق می‌افتد. در این حوادث، دست قدرت خداوند محسوس است. چون دست قدرت الهی هست، بنابراین پیروزی هم در آن قطعی است. نکته‌ی دوم در اینها، مسئله‌ی شعار اسلام است. خب، در این کشورها و در دیگر کشورهای اسلامی، مردم، مردم مسلمانی هستند، جزو امت اسلامند. حتّی در آنجاهائی هم که مظاهر اسلامی محدود بوده است، همراه با فشار بوده است، مردم مؤمنند، مسلمند و اسلام ریشه دارد؛ این هم از خصوصیات اسلام است. در کشورهائی که مارکسیستها هفتاد سال با همه‌ی توان سعی کرده بودند اسلام‌زدائی کنند، بمجرد اینکه رژیم کمونیستی شوروی ساقط شد، مردم بیرون آمدند؛ جوانهائی که دوره‌ی اسلام را اصلاً درک هم نکرده بودند، شعار اسلام دادند. این، یک خصوصیت مربوط به عمق اسلام است در دلها. در اینجاها هم همین جور است. البته انگیزه‌هائی وجود داشت، الان هم وجود دارد - انگیزه‌های لیبرالیستی، شاید به نحو ضعیف‌تری انگیزه‌های سوسیالیستی، قومیت‌گرائی یا امثال اینها - لیکن بدنه‌ی مردم، مسلمانند و شعارها اسلامی است؛ بخصوص در کشوری مثل مصر که آنجا اسلام خیلی عریق است، عمیق است، قرآن آنجا حاکم است، محبت اهل‌بیت آنجا حاکم است. بنابراین، این حادثه، حادثه‌ی عجیبی است که دارد اتفاق می‌افتد. هنوز هم این حادثه در اول راه است. خب، ما حالا به عنوان جمهوری اسلامی، و ما تعداد موجود در اینجا به عنوان مسئولانی از جمهوری اسلامی، و همچنین دیگر مسئولان، وظائفی داریم؛ بایستی به این وظائف توجه کنیم و از این مقطع زمانی آسان نگذریم. یکی از چیزهائی که بلاشک در این حوادث مؤثر بود، الگوسازی و گفتمان‌سازی انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی برای مسلمانها الگو شد؛ اولاً با پیدایش خود، بعد با تشکیل موفق نظام جمهوری اسلامی که توانست یک نظامی را با یک قانون اساسیِ کامل ارائه کند و آن را به کرسی بنشاند و تحقق ببخشد، و بعد ماندگاری این نظام در طول سی و دو سال که نتوانند به او ضربه بزنند، و بعد استحکام و تقویت هرچه بیشتر این نظام - که نظام جمهوری اسلامی امروز از لحاظ عمق و ریشه، قابل مقایسه‌ی با ده سال پیش، بیست سال پیش و سی سال پیش نیست - و بعد پیشرفتهای گوناگون در این نظام، که پیشرفت علمی، پیشرفت فناوری و صنعتی، پیشرفتهای اجتماعی گوناگون، پخته شدن افکار، پدید آمدن افکار نو، حرکت عظیم علمی در کشور و فعالیتهای گوناگون است. عمرانهائی که در این کشور شده است، در مواردی کشور را به درجه‌ی چند کشور معدود دنیا درآورده است. اینها همه حوادثی است که اتفاق افتاده است. اینها برای ملتهای مسلمان چیزهای محسوسی است؛ اینها را می‌بینند، مشاهده میکنند. این انقلاب آمد، نظام درست کرد، این نظام باقی ماند، روزبه‌روز قوی‌تر شد، روزبه‌روز هم پیشرفته‌تر شد؛ این میشود الگو. این الگوسازی یک گفتمانی را به وجود می‌آورد که آن، گفتمان هویت اسلامی و عزت اسلامی است. امروز در بین ملتهای دنیا، احساس هویت اسلامی، قابل مقایسه‌ی با سی سال قبل نیست؛ احساس عزت

اسلامی و مطالبه‌ی این عزت، امروز قابل مقایسه‌ی با گذشته نیست. این، اتفاق افتاده است. خب، طبعاً نتائجش این است که جبهه‌ی مخالف و جبهه‌ی مقابل شکست میخورد. مستبدینِ فاسدِ وابسته‌ای در یک جاهائی در رأس کار بودند. خدای متعال وعده کرده است: «سیصیب الّذین اجرموا صغار عند اللّه و عذاب شدید بما کانوا یمکرون».(۱) مکرشان فایده‌ای برای آنها ندارد، بلکه به خاطر همین مکر، خدای متعال ذلت و خاک‌نشینی را بر اینها تحمیل میکند. این اتفاق افتاده است، این شده است، این جلوی چشم ماست. این هم یکی دیگر از آن مواردی است که ما آیات الهی قرآن را در مقابل چشم خودمان تجربه‌اش را مشاهده کردیم؛ که این مال زمان ماست، این خیلی باارزش است. آنچه را که خدای متعال در قرآن وعده داده است، ما داریم اینها را جلوی چشم خودمان، در تجربیات خودمان مشاهده میکنیم. بخش مهمی از تبلیغات ضد جمهوری اسلامی، ناظر به همین جهت است؛ ناظر به این است که الگوسازی نشود؛ در چشم ملتهای مسلمان، جمهوری اسلامی به صورت یک الگوی موفق درنیاید. به نظر من این نکته‌ی بسیار مهمی است که همه‌ی ما باید به آن توجه کنیم. سعی دشمنان این است که جمهوری اسلامی به شکل یک الگوی موفق در چشم ملتها جلوه نکند؛ چون وقتی الگو پیدا شد، مردم به سمت آن حرکت میکنند؛ وقتی توفیق این الگو دانسته شد، مردم تشویق میشوند. یکی از نویسنده‌های مصری در پنجاه سال قبل، شصت سال قبل در یک کتابی نوشته است که اگر ما بتوانیم یک نقطه‌ی از دنیا را با یک حکومت اسلامی اداره کنیم، از هزاران کتاب و تبلیغ برای پیشرفت اسلام این مؤثرتر است. راست میگوید. با اینکه الگوی ما از لحاظ انطباق با اسلام، آنجور که ما میخواهیم، نیست - خب، ما متأسفانه با شکل مطلوبِ تحقق اسلام خیلی فاصله داریم - اما همان اندازه‌ای که توانستیم، توفیق پیدا کردیم، اسلام را وارد جامعه و زندگی‌مان کردیم، آثارش را داریم مشاهده میکنیم، عزتش را می‌بینیم، قدرتش را می‌بینیم، پیشرفتش را می‌بینیم، استقلالش را می‌بینیم؛ این را مردم دارند مشاهده میکنند. پس آنها میخواهند این الگوسازی نشود؛ لذاست که سعی میکنند الگو را در چشم مخاطبان خراب کنند. یکی از کارهائی که از اول انقلاب تا حالا انجام گرفته، این است. اگر ضعفی داریم، آن ضعف را در چشمها بزرگ میکنند؛ اگر ضعفی نداریم، آن را بدروغ به ما نسبت میدهند؛ این را باید توجه داشته باشیم. یکی از کارهای اساسی دشمن در تبلیغات ضد جمهوری اسلامی، ناظر به این معناست و همه‌ی تلاش هم برای این است. خب، در تضعیف این الگو، دو عامل به یکدیگر کمک میکنند: یک عامل، عامل درونی است؛ نقصهائی که وجود دارد. کوتاهی‌های ما، کم‌کاری‌های ما، تنبلی‌های ما، مبتلاشدن ما به چیزهائی که مضر به حرکت است - مثل اختلافها، مثل کارهای خلاف گوناگون، میل به دنیا پیدا کردنها، به سمت دنیا کشیده‌شدنها، قدرت‌طلبی‌ها، بی‌سیاستی‌ها و از این قبیل چیزها - اینها چیزهائی است که ناشی از وجود ماست، ما داریم این نقصها را ایجاد میکنیم. این عامل درونی، به این الگو صدمه میزند. عامل دیگر، مربوط به دشمن است؛ که همینی که ما داریم، این را صد برابر بزرگ میکنند و به چشم دیگران میکشانند؛ عیبهائی هم که نداریم، به ما نسبت میدهند. خب، حالا ما چه کار کنیم؟ اول باید به آن چیزهای درونیِ خودمان بپردازیم. اول بایستی به آن چیزی که تقصیر خود ماست، کوتاهی خود ماست، بپردازیم. اگر این را درست کردیم، خدای متعال آن دومی را هم کفاف خواهد کرد؛ یعنی خدای متعال تبلیغ دشمن را هم خنثی خواهد کرد. در این «مناجات الشّاکین» که منسوب به حضرت سجاد (سلام اللّه علیه) است، اولین شکایت این بزرگوار، شکایت از خودش است: «الهی الیک اشکو نفسا بالسّوء امّارة و الی الخطیئة مبادرة». بعد که مبالغی از خود شکایت میکند، آن وقت عرض میکند: «الهی اشکو الیک عدوّا یضلّنی». اول شکایت از خودمان، بعد شکایت از دشمن. باید این را مراقبت کنید. خب، حالا کی مراقبت کند؟ چگونه مراقبت کنیم؟ جوابش این است که در درجه‌ی اول، مسئولان و زبدگان و برجستگان و روشنفکران و دانشمندان و علما و کسانی که محیطِ تأثیر دارند، از رفتارهای خودشان مراقبت کنند. همان طور که عرض کردیم، قدرت‌طلبی است، دنیاطلبی است، دنبال اختلاف رفتن است، جنجال درست کردن است، خلاف اخلاق حرکت کردن است؛ که من در اینجا میخواهم روی این مسئله‌ی خلاف اخلاق حرکت کردن تکیه کنم. فضای اهانت و هتک حرمت در جامعه، یکی از آن چیزهائی است که اسلام مانع از آن است؛ نباید این اتفاق بیفتد. فضای هتک حرمت، هم خلاف شرع

است، هم خلاف اخلاق است، هم خلاف عقل سیاسی است. انتقاد، مخالفت، بیان عقاید، با جرأت، هیچ اشکالی ندارد؛ اما دور از هتک حرمتها و اهانتها و فحاشی و دشنام و این چیزها. همه هم در این زمینه مسئولند. این کار علاوه بر اینکه فضا را آشفته میکند و اعصاب آرام جامعه را بـه هـم میریزد - که امروز احتیاج به این آرامش هست - خـدای متعال را هم از مـا خشـمگین میکنـد. من میخواهم این پیامی باشد به همه‌ی آن کسانی که یا حرف میزنند، یا مینویسند؛ چه در مطبوعات، چه در وبلاگها. همه‌ی اینها بدانند، کـاری که میکننـد، کـار درستی نیست. مخـالفت کردن، اسـتدلال کردن، یـک فکر سیاسـی غلـط یـا یک فکر دینی غلط را محکوم کردن، یک حرف است، مبتلا شـدن به این امرِ خلاف اخلاق و خلاف شرع و خلاف عقل سیاسی، یک حرف دیگر است؛ ما این دومی را به طور کامـل و قاطع نفی میکنیم؛ نبایـد این کار انجام بگیرد. متأسـفانه بعضـی این کار را میکننـد. من بخصوص به جوانها توصیه میکنم. بعضـی از این جوانها بلاشک مردمان بااخلاص و مؤمن و خوبی هم هستند، اما خیال میکنند این وظیفه است؛ نه، من عرض میکنم این خلاف وظیفه است، عکس این وظیفه است. البته از نفوذها، از اغواهای شـیطانی دشمنان، از دخالتهای دشمنان هم نبایـد غفلت کرد. همان طور که امام بارها میفرمودند، گاهی اینجور افراد وارد اجتماعات پرشور و مؤمن و مخلص میشوند و آنها را به یـک سـمتی و یک حرکتی میکشاننـد؛ از این هم نبایـد غفلت کرد؛ هم غفلتهای ناشـی از احساساتی شـدن، هم ناشـی از ندیـدن دسـتهای دشـمن. بنـابراین من بخصوص از جوانهـا میخواهم که نگذارنـد این فضـای غیبت و تهمت و فحاشـی و هتـاکی و شکسـتن حرمتها ادامه پیـدا کنـد. وقتی که ادامه پیدا کرد، طبعاً همان طور سـرایت هم میکند - مثل بیماری مسری - ناگهان می‌بینید مثلاً در نمازهـای جمعه که محل خشوع و ذکر و توجه است، یک چنین چیزهائی گاهی احیاناً دیـده میشود، که غلط انـدر غلط است. انسان اگر چنانچه آن خطیب نماز جمعه را قبول ندارد، خب، اصلاً پای خطبه‌اش نمی‌نشیند، به او اقتداء هم نمیکند، می‌آید بیرون. یا حتّی گاهی اوقات در درسـها، در محیطهای علمی و درسـی از این چیزها دیده میشود؛ که اینها غلط است، مضـر است و مخالف مصلحت انقلاب است؛ اینها همان ضـربه زدن و شـکاف ایجاد کردن و تَرک‌دار کردن هیئت عظیم و شـفاف و باشکوه نظام اسلامی است که دارد با قدرت حرکت میکند و پیش میرود. من به بزرگان هم نصـیحتی بکنم. این نصیحت به جوانها بود، پیرها هم محتاج نصیحتند؛ آنهـا هم بایـد توجه کننـد. مواضع درست گرفتن، حرف درست زدن، تحت تـأثیر خبرهـای دروغ قرار نگرفتن، این هم وظیفه است. هزاران نفر در نظام اسـلامی دارند محض رضای خدا زحمت میکشند و تلاش میکنند و شب و روز خودشان را میکُشند، برای اینکه طبق حرکت اسـلامی یـک کـاری انجـام بگیرد، نظـام اداره شود، وظـائفِ بسـیار سـنگین انجام بگیرد؛ اما انسان یک خبر دروغی را بشـنود، بنا کند همه‌ی اینها را زیر سؤال بردن - مسـئولین دولتی را، دیگران را، دیگران را - این هم مصـلحت نیست، این هم خلاف است. هم جوانهـا بایـد مراقبت کننـد، هم پیرهـا بایـد مراقبت کننـد. مـا، هم در جوانی‌مان احتیاج به نصـیحت داریم، هم حالا که پیر شـدیم، احتیاج به نصـیحت داریم. امیدواریم خداوند متعال ان‌شاءاللَّه به همه‌ی ما کمک کند تا بتوانیم این الگوی موفق و باشـکوه و بسـیار باعظمت را - که نظام جمهوری اسـلامی است - حفظ کنیم و این را ان‌شاءاللَّه همین طور به نسـلهای آینـده بسـپاریم و از این جهت پیش خدای متعال سرافراز باشیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) انعام: ۱۲۴

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره آیت‌الله مرعشی

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره آیت‌الله مرعشـی به مناسبت برگزاری کنگره بین‌المللی بزرگداشت حضرت آیت‌الله العظمی مرعشـی نجفی، پایگاه اطلاع‌رسانی حضـرت آیت‌الله خامنه‌ای متن بیانات معظم‌له، در دیدار با دست اندرکاران برگزاری این کنگره که بهمن‌ماه گذشـته ایراد شده است را منتشر می‌کند: بسم‌الله الرحمن الرحیم خیلی کار بجایی دارد انجام می‌گیرد که این شخصیت ذوابعـاد تجلیـل می‌شود؛ مرحوم آیت‌الله مرعشـی یـک تفاوت‌هـایی با معمول و متعارف مراجع داشـتند، یکی از این تفاوت‌ها همین مساله انس با کتاب و کتاب‌شناسـی و نسخه‌شناسـی است، این را ما کمتر دیدیم، البته بزرگانی از مراجع و علمای بزرگ بوده‌اند که

کتابخانه‌های قدیمی و خوبی در نجف و قم داشتند، اما انس با کتاب و شناختن نسخه‌های خطی و شناختن مولفین ازجمله خصوصیات مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی بود که ایشان این هنر بزرگ را نیز در کنار سایر مفاخری که در وجود ایشان بود، داشتند. یکی از علل ارتباط ایشان با بعضی از برجستگان و نام‌آوران دانشگاهی شاید همین بود که مکاتباتی داشته‌اند، زیرا مساله کتاب و نسخه و مولفین و جمع کتاب و شناسایی کتاب در زندگی ایشان تاثیر داشت. یکی دیگر از خصوصیات ایشان تنوع در معلومات بود و همین مساله آشنایی با انساب و مسایل مربوط به انساب چیز کمی نیست، چیز مهمی است، ایشان آشنایی داشتند، کار کرده بودند و مطالعات زیادی در این زمینه داشتند. یک مساله دیگر نیز مساله اجازت و تسلسل ارتباط علمای شیعه از لحاظ اجازه روایتی به یکدیگر بود که ایشان در این قضیه هم خیلی فعال بودند. همین طور که اشاره شد ایشان با علمای معروف دنیای اسلام ارتباط داشتند از آنها اجازه گرفته بودند و به آنها اجازه روایت داده بودند، تبادل اجازات داشتند؛ اینها جزو آن نکات برجسته‌ای است که خوب است در مورد ایشان شناخته شود و شناسانده شود. یک خصوصیت دیگر مرحوم مرعشی نجفی در قم، انس با مردم بود، ایشان یک مرجع مردمی بود، با مردم ارتباط داشت، مانوس بود؛ می‌آمدند؛ می‌رفتند؛ خیلی راحت با مردم برخورد می‌کردند، به قدری ایشان با مردم قم ارتباطشان نزدیک بود که خیلی‌ها ایشان را قمی می‌دانستند، هیچ کس ترکی حرف زدن آقای مرعشی را –خوب ایشان تبریزی بودند– ندیده بود. ایشان ارتباطشان با مردم خیلی نزدیک بود، حتی گاهی [که] بعضی از طلبه‌های ترک می‌رفتند با ایشان ترکی صحبت می‌کردند، ایشان فارسی جواب می‌داد، ارتباط با مردم یک خصوصیت برجسته در ایشان بود، ایشان با مردم، مانوس و راحت بودند و اینها خصوصیات ممتازی است. ایشان نسبت به امام و انقلاب نیز، از ابتدا همراهی داشتند، مرحوم حاج آقا مصطفی یکی از بیوتی که بعد از زندانی شدن امام با آنجا ارتباط داشتند، بیت مرحوم آقای مرعشی بود که با ایشان ارتباط نزدیکی داشتند و می‌رفتند و می‌آمدند. واقعا جوانان ما و خیلی از مردم ما، خصوصیات اخلاقی، منش‌ها و رفتارهای این بزرگان را می‌شناسند، [اگر] بشناسند، محبت اینها در دلشان جاگیر می‌شود و خیلی لازم است که این کار انجام بگیرد. به هر حال من خوشحالم از اینکه این کار را می‌کنید [برگزاری کنگره]، از همه هم تشکر نیز می‌کنم، این کتابخانه هم که ایشان به یادگار گذاشتند، حقاً یک میراث ارزشمند است. این کتابخانه‌های بزرگان که من اشاره کردم، خیلی از اینها تلف شده،[دیگر] نیست، مثلا در نجف کتابخانه مرحوم شیخ علی کاشف‌الغطاء از کتابخانه‌های بسیار مهم و معتبر بوده است و بد نیست [این قضیه] دنبال شود، پیگیری شود، کتابخانه مرحوم آشیخ علی کاشف الغطاء پدر شیخ محمدم حسین کاشف‌الغطاء معروف، اینها معلوم نیست چه شده و کجاست. در نجف کتابخانه‌های زیادی وجود داشت، در قم البته همین جور بود، در قم نیز مرحوم آقای صفایی کتابخانه خوبی داشت. مرحوم آقای کلباسی هم کتابخانه خوبی داشت. اینها را ما نگذاشتیم بعد از وفات این بزرگواران متفرق بشود، دست ورثه تقیسم بشود، دست دیگران بیفتد، همه را یکجا از اینها خریداری و به آستان قدس منتقل کردیم، بنابراین بعضی از این کتابخانه‌ها الحمدالله محفوظ است، لکن هیچ کتابخانه‌ای با این عظمت، آراستگی و شایستگی، انسان نمی‌بیند. در بین کتابخانه‌های که شخصی بود و مال اشخاص بود و از مال شخصی فراهم شده بود، تنها این کتابخانه مرحوم بزرگوار هست که الحمدالله نشانه‌ای است از اهمیت و عظمت میراث مکتوب ما و امیدواریم ان شاءالله روزبه روز این کتابخانه بهتر بشود. امام کمک کردند یعنی واقعا توجه امام و عنایت امام به این کتابخانه به نظر من، این کتابخانه را نجات داد و کمک کرد به بازماندگان محترم که اینجا را بتوانند ترتیب بدهند. انشاءالله امیدواریم که این همایش، همایش خوبی باشد و آثار ماندگاری داشته باشد، من خواهش می‌کنم به عمق همایش خیلی توجه بشود، یعنی ظواهر مهم نیست، عمده این است که عمق علمی و معرفتی این همایش‌ها حاصل بشود.

بیانات در سال ۱۳۹۰

بیانات در حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰

بیانـات در حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰ بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی النّبیّ الأعظم و الصّراط الأقوم و اشرف ولد ءادم؛ سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد؛ و علی ءاله الأطیبین الأطهرین المنتجبین الهداة المهدیّین المعصومین سیّما بقیّةاللَّه فی الأرضین خداونـد متعـال را سپاسگزارم که یک بار دیگر عمر داد و توفیق داد که این موقعیت بسیار مبارک و مغتنم را درک کنم؛ روز اول سال در جوار آستان حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (ارواحنا فداه و صلوات اللَّه علیه). عید سعید نـوروز و آغـاز سـال نـو را تبریـک عرض میکنـم بـه همـه‌ی شـما برادران و خـواهران و حضـار عزیزی که در این مجلس باشکوه و بـاعظمت حضور پیـدا کرده‌ایـد؛ چه در این شبسـتان بزرگ، چه در صـحنهای متعـدد که مردم عزیز مـا، برادران ما و خواهران ما در آنجـا حضـور دارنـد و سـخن را میشـنوند. این جمعیت در واقـع نمونه‌ای از ملت ایران است. در این روز، از نقـاط مختلف کشور، از شهرهـای گونـاگون، از راه‌هـای دور و نزدیـک، مردم عزیز مـا در ایـن بارگـاه و در سـایه‌ی بلنـدپایه‌ی حضـرت ابی‌الحسن‌الرضـا (علیه‌السّلام) حضور پیـدا میکننـد و متبرک میشوند. برادران و خواهران مشـهدی هم در این جمع عظیم حضور دارند. به همه سـلام عرض میکنم و تبریـک میگویم. عیـد نوروز ایرانی برای همه‌ی ما مردم ایران و نیز مسـلمانانی که در کشورهای دیگر عیـد نوروز را میشناسـند و گرامی میدارند، فرصت مغتنمی است برای اینکه از این روز و از این مناسبت، در سمت و سوی حرکت اسلامی استفاده کنیم. دأب و دِیـدن اسـلام این است: از همه‌ی فرصـتها، از همه‌ی لحظه‌های زنـدگی، از همه‌ی مقاطع حیات در شـکلهای گوناگون اسـتفاده شود، برای تکامل انسان، برای پیشرفت معنوی و مادی نوع بشر. ما ایرانی‌ها میتوانیم با استفاده‌ی از این مناسبت، به کارهائی که اسـلام ما را به آن دعوت کرده است، و در جهت احکام اسـلامی و معارف اسـلامی حرکت کنیم؛ خودمان را با اهـداف عالیه‌ی اسـلام آشـنا کنیم. در این ایـام، صـله‌ی رحم، توجه به خـدای متعال، شـنیدن سـخنان خوب از یکـدیگر، و اجتماع در مراکز دینی و معنوی، از آن فرصـتهای مغتنمی است که باید از آن استفاده کرد. حقیقت این است که مردم عزیز کشور ما در طول سالیان متمادی و بخصوص در اوقات حاکمیت نظام اسـلامی بر کشور، از عید نوروز هم برای معنویت، برای معرفت، برای نزدیکی به خدا اسـتفاده کرده‌انـد. شاهـد هم این است که شـما در سـاعت تحویـل اگر ملاحظه کنیـد، می‌بینیـد بیشتر مردم در مراکز دینی، در بارگاه‌ها، در زیارتگاه‌ها و مشاهد مشـرفه و در مساجد مشـغول توجه و دعا و ذکرند. معنای این حرکت عظیم این است که ملت ایران از این آئین و از این سـنت هم برای دین بهره‌برداری میکند. این باید خط شاخصـی باشد برای ما در همه‌ی امور، که برای پیشرفت معرفت خود، معنویت خود، دین خود، اسـتقرار احکـام اسـلامی و معـارف اسـلامی و اخلاق اسـلامی بهره‌برداری کنیم. امیـدوارم خداونـد متعال همه‌ی مـا و همه‌ی ملت ایران را بر این کـار موفق بـدارد. امروز در این فرصتی که خـدای متعـال این دیـدار بابرکت را نصیب کرده است، سه مطلب را من به شـما برادران و خواهران عزیز مشـهدی و زوار محـترم عرض خواهم کرد. مطلب اول، یـک گزارشـگونه‌ی جمع‌بندی شده‌ای است از سال ۸۹. با یک نگاه کلان ببینیم در سال ۸۹ ملت ایران و مسئولان کشور در چه جهتی حرکت کردند و چگـونه راه را پیمودنـد. مطلب دوم در مـورد سـال جـاری است که امروز آغـاز میشـود؛ بـا توجه به شـعاری که برای امسـال به ملت عزیزمـان عرض کرده‌ام - یعنی «جهاد اقتصادی» - و آنچه که مناسب است در این زمینه انجام بگیرد. قسـمت سوم، نگاهی به مسائل منطقه است؛ مسائـل خاورمیـانه، مسائل شـمال آفریقا و آنچه که در این منطقه‌ی اسـلامی در حال رخ دادن است، با توجه به تزویر و ترفندی که دشـمنان امت اسـلامی در این رابطه در پیش گرفته‌اند. در بخش اول میتوانم عرض کنم که شعار سال ۸۹ - یعنی «همت مضـاعف و کار مضاعف» - در طول سال مورد توجه قرار گرفت و ملت ما در بخشـهای گوناگون توانسـتند حقیقتاً از خودشان یک همت والا و بلنـد نشان دهنـد و کارِ مضاعف انجام بگیرد. البته نتائج همت بلند و کار مضاعف در بلندمدت شـناخته خواهد شد؛ اما در همین نگاه ابتدائی هم که انسان نگاه میکند به اوضاع سال ۸۹ و آنچه که مسئولان کشور انجام دادند و آنچه که ملت عزیز ما در همراهی بـا مسئولان و خودشـان آن را نشـان دادنـد و به عرصه آوردنـد، نشانه‌هـای همت مضـاعف و کـار مضاعف را می‌بینـد. در

بسیاری از عرصه‌ها این معنا مشهود است. از علم و فناوری آغاز میکنیم. در آغاز سال ۸۹ – در ایام عید – بنده توفیق پیدا کردم از یک بخش صنعتیِ حساس کشور بازدید کنم؛ در روزهای آخر اسفند هم مجدداً توفیق پیدا کردم که از یک نمایشگاه کارهای برجسته‌ی علمی و فناوری بازدید کنم و نتائج این حرکت یکساله را که خود، محصول کارهای طولانی‌مدت است، به چشم ببینم. آنچه که در بخش دانش پیشرفته و فناوری بالا امروز در کشور وجود دارد و در حال وقوع است، بسیار بیش از آن مقداری است که به مردم اطلاع‌رسانی شده است؛ این را من میتوانم به شما عرض کنم. از چند سال پیش، یک حرکت علمیِ برجسته‌ای در بخشهای مختلف آغاز شده است، که خوشبختانه روزبه‌روز بر شتاب این حرکت افزوده شده است. من یک وقتی این روایت را که از معصوم (علیه‌السّلام) است، عرض کردم، که فرمود: «العلم سلطان»؛ یعنی علم و دانش برای یک ملت و برای یک فرد مایه‌ی اقتدار است. «من وجده صال و من لم یجده صیل علیه»؛ کسی که این قدرت را پیدا کند، دست برتر را دارد و آن کسی که نتواند قدرت علمی را به دست بیاورد، زیردست باقی میماند و دیگران بر او دست برتر را خواهند داشت. علم و فناوری یک چنین خصوصیتی دارد. امروز حرکت کشور در جهت به دست آوردن دانش و فناوری در بسیاری از رشته‌ها، بخصوص در رشته‌های بسیار نو و برترِ کشور مشهود است. در بخشهای گوناگون؛ در بخش زیست‌فناوری، در بخش هوافضا، در بخش نانوفناوری، در بخش سلولهای بنیادی، در تولید رادیوداروهای بسیار مهم، در تولید داروهای ضد سرطان، در تولید موتور توربینهای بادی که وابستگی انرژی کشور را از نفت تا حدود زیادی از بین میبرد، در تولید ابررایانه‌ها که برای کشور بسیار مهم است، در فناوری انرژی‌های نو – که همه‌ی اینها از دانشهای سطح بالای دنیا هستند – خوشبختانه انسان مشاهده میکند که دانشمندان ما و جوانان ما به نحو فزاینده و شتابنده مشغول پیشروی هستند؛ به طوری که من در پیام نوروزی هم دیشب عرض کردم، آدرسها و گزارشهای مراکز معتبر بین‌المللی نشان میدهد که در این قسمت، کشور شما از بسیاری از کشورهای عالم پیشتر دارد حرکت میکند و شتاب کشور چندین برابر متوسط شتاب جهانی است. دو سه نکته‌ی مهم در این قضیه‌ی پیشرفت علم و فناوری وجود دارد که من مناسب میدانم عرض کنم. نکته‌ی اول این است که بیشتر این دانشمندانی که این کارها را دارند انجام میدهند، دانشمندان جوانند. عمر متوسط دانشمندانی که در این کارها مشغول فعالیت هستند، سی و پنج سال است – یعنی غالباً جوان – که حتماً بایستی به این جوانها اعتماد بشود. البته اساتید کارکشته و مؤمن هم در این کار نیز مشغول هستند، که بسیار مغتنم است. نکته‌ی بعد این است که مجموعه‌ای که این کارهای عظیم و گسترده را انجام میدهد، دارای روحیه‌ی قوی، دارای اعتماد به نفس بالاـ دارای خودباوری است؛ که سرمایه‌ی اصلی این است. سرمایه‌ی اصلی، نیروی انسانی است. آنچه که کشور ما دارد، این است. جوانهای ما با روحیه‌ی قوی در حال پیشروی در این میدانند و باور دارند که همه‌ی کارهائی که زیرساختهای آن در کشور آماده باشد، از دست آنها ساخته است. نکته‌ی بعدی در مسئله‌ی پیشرفت علم این است که زنجیره‌ی علم، فناوری، تولید محصول و تجاری‌سازی – که این زنجیره‌ی بسیار مهمی است – در حال شکل‌گیری است؛ یعنی دانش را تولید میکنند، آن را تبدیل به فناوری میکنند، محصول را تولید میکنند، محصول را به بازار تجارت جهانی می‌آورند و برای کشور تولید ثروت میکنند. این دانش فقط دلخوشکنک نیست، که ما بدانیم حالا در این زمینه پیشرفت کردیم؛ نه، این دانش کشور را ثروتمند میکند، سودش به همه‌ی مردم میرسد. این، کشاندن مسیر تولید علم به ثروت ملی کشور است و پاسخگوئی به نیازهای ملت. این در زمینه‌ی علم، که حقاً و انصافاً همت مضاعف و کار مضاعف در آن مشهود است. زمینه‌ی دیگری که در آن، همت مضاعف را انسان مشاهده میکند و به دنبال خود، دریائی از کار به وجود می‌آید، مسئله‌ی عرصه‌های اقتصادی است که یک نمونه‌ی آن، گام بلند هدفمند کردن یارانه‌هاست. خوب است ملت عزیز ما بدانند که همه‌ی صاحبنظران اقتصادی – چه آن کسانی که از لحاظ دیدگاه‌های اقتصادی با دولت فعلی موافقند، و چه آن کسانی که دیدگاه‌های اقتصادی آنها مخالف با نظرات دولت فعلی است – متفقند که هدفمند کردن یارانه‌ها یک کار بسیار لازم، بسیار اساسی و بسیار مفید است. این، جزو آرزوهائی بود که سالهای گذشته از دولتها مطالبه میشد. ورود در این میدان، کار دشوار

و سختی است؛ زمینه‌ها هم آماده نبود. بحمداللّه اکنون این کار شروع شده است. همکاری ملت و دولت در این زمینه هم انصافاً عالی بود. حرکت مردم در جهت هدفمند کردن یارانه‌ها، حرکت عالی‌ای بود. آثار این کار در آینده بتدریج آشکار میشود؛ اگرچه تا امروز هم بعضی از آثار مثبت آن آشکار شده است. اهداف مهم این کار، در درجه‌ی اول، توزیع عادلانه‌ی یارانه‌هاست. دستگاه مدیریت کشور یارانه‌هائی را بین مردم تقسیم میکند. با شکل قبلی، این یارانه‌ها به کسانی که بیشتر پول داشتند، بیشتر مصرف میکردند، بیشتر میرسید؛ اما به کسانی که کمتر پول داشتند، کمتر مصرف میکردند، این یارانه‌ها کمتر میرسید. با هدفمند کردن یارانه‌ها، توزیعِ عادلانه انجام میگیرد؛ یعنی به همه، به نسبت واحدی میرسد. این، یک گام بلند در جهت ایجاد عدالت اجتماعی است. یک هدف دیگر، مدیریت مصرف منابع عمومی کشور است؛ از جمله آب، از جمله انرژی. در دو سال قبل از این، ما شعار سال را «اصلاح الگوی مصرف» قرار دادیم؛ صرفه‌جوئی، دوری از اسراف. این، یکی از راه‌هائی است که میتواند الگوی مصرف را به معنای واقعی کلمه اصلاح کند؛ کمااینکه تاکنون هم آثاری از آن دیده شده است. در همین چند ماهی که هدفمندی یارانه‌ها دارد اجرا میشود، مصرف انرژی پائین آمده است؛ که این به نفع کشور است. اسراف در نان و دور ریختن نان و ضایع شدن گندم - که نعمت بزرگ خداست و با چه زحمتی به دست می‌آید - کم شده است، مصرفها تعادل پیدا کرده است. این از جمله‌ی فوائدی است که تاکنون حاصل شده و البته فوائد بسیاری ان‌شاءاللّه در آینده خواهد داشت. اصلاح ساختار اقتصاد هم از این قبیل است. از جمله‌ی کارهائی که باز همت مضاعف را در زمینه‌ی اقتصاد نشان میداد، افزایش صادرات غیرنفتی است. بودجه‌ی کشور ما متأسفانه از ده‌ها سال پیش به این طرف، وابسته‌ی به نفت است. این روش را همه‌ی اقتصاددانهای دلسوز رد میکنند؛ این روش در کشور ما عادت شده است. نفت را استخراج کنند، بفروشند، از پول آن کشور را اداره کنند؛ این شیوه‌ی غلطی است. من سالها پیش این را گفتم که یکی از آرزوهای من این است که یک روزی ما بتوانیم کشور را جوری اداره کنیم که حتّی اگر لازم بود، یک قطره نفت هم صادر نکنیم و کشور اداره شود. این چیزی است که تا امروز پیش نیامده است. البته کار آسانی هم نیست، کار بسیار مشکلی است. افزایش صادرات غیرنفتی موجب میشود که ما به این هدف نزدیک شویم؛ و این کار دارد انجام میگیرد. سال ۸۹ گام بلندی در این راه برداشته شد. از جمله‌ی چیزهائی که همت مضاعف را در زمینه‌ی اقتصادی نشان میدهد، مواجهه‌ی هوشمندانه و مقتدرانه با تحریمهائی است که غرب به سردمداری آمریکا و متأسفانه پیروی کورکورانه‌ی بعضی از دولتهای اروپائی از آمریکا علیه ایران اعمال کرد. از اول سال ۸۹ اینها به خیال خودشان حرکت تحریم ایران را تشدید کرده‌اند. خودشان در محاسباتشان - که خبرهایش به ما میرسید - صحبت میکردند، میگفتند که این تحریمها پنج شش ماهه جمهوری اسلامی و ملت ایران را به زانو درمی‌آورد؛ تصورشان این بود. آنها به فکر بودند که به وسیله‌ی تحریمها کار را آنچنان بر ملت ایران دشوار کنند و دائره را آنچنان بر ملت ایران تنگ کنند که ملت ایران به نظام خودشان، به جمهوری اسلامی معترض شوند؛ هدفشان این بود. یک برخورد هوشمندانه و قدرتمندانه‌ای با این تحریمها انجام گرفت و تیغ دشمن کُند شد. دشمن نتوانست با این تحریمها به هدفهای خود دست پیدا کند. خوشبختانه با تلاش زیاد، با کار متراکم شبانه‌روزی، مسئولان در بخشهای مختلف توانستند از این عقبه عبور کنند. امروز خود غربی‌ها اعتراف میکنند، میگویند تحریم ایران دیگر فایده‌ای ندارد. گفتند بنزین را تحریم میکنیم. یکی از مشکلات کار ما در طول زمان همین بوده است؛ ما کشور تولیدکننده‌ی نفت، مبالغ زیادی فرآورده‌ی نفت را که بنزین است، از خارج وارد میکردیم. اینها گفتند این نقطه ضعف جمهوری اسلامی است، نمیگذاریم بنزین وارد شود. مسئولین کشور ما، قبل از آنکه آنها دست به کار شوند، مشغول تهیه‌ی مقدمات شدند. کار به جائی رسید که در تولید بنزین، کشور عزیز ما خودکفا شد؛ این به برکت تحریم آنها بود. «انّ اللّه یؤیّد هذا الدّین بأقوام لا خلاق لهم». به وسیله‌ی تحریم آنها، مسئولین ما به فکر افتادند؛ تلاش کردند، ما از وارد کردن بنزین بی‌نیاز شدیم. من این را در همین نمایشگاهی هم که آخر اسفند رفتیم، از زبان چند نفر از این دانشمندان جوان شنیدم. به من گفتند که ما میخواستیم این دستگاه را تولید کنیم، رفتیم ابزارش را از خارج تهیه کنیم، به ما گفتند شما تحریمید، به شما نمیدهیم؛

فهمیدیم خودمان باید درست کنیم. آمدیم داخل فکر کردیم، زحمت کشیدیم، تلاش کردیم، بدون احتیاج به بیگانه این را ساختیم. این، برخورد هوشمندانه است. هم مسئولین کشور، هم آحاد مردم، با تحریمهای دشمن اینجور برخورد کردند؛ یعنی دشمن را از بُرنده‌ترین ابزارهائی که در اختیار داشت، محروم کردند. مثل این است که در یک جنگی، شما اسلحه را از دست دشمن بگیرید؛ و گرفتید. این هم یکی دیگر از همتهای مضاعف. در زمینه‌ی اشتغال، کارهای خوبی انجام گرفته است. گزارش دولت میگوید که در سال ۸۹ یک میلیون و ششصد هزار شغل ایجاد شده است؛ که اگر این گزارش دقیق باشد، معنایش این است که پانصد هزار شغل بیش از پیش‌بینی فراهم شده است. در ایجاد مسکن روستائی، در ایجاد مسکن شهری، در ایجاد بزرگراه‌ها و خطوط مواصلاتی، در ایجاد ارتباطات الکترونیک و و و - که همه‌ی اینها برای کشور کارهای زیرساختی و زیربنائی است - کارهای خوبی صورت گرفته است. این، عرصه‌ی اقتصاد. در عرصه‌های دیگر هم کارهای زیادی انجام گرفته است، که چون وقت محدود است، میگذریم. به هر حال آنچه که سال ۸۹ برای ما مشخص کرده است، این است که بحمداللّه این سال به معنای واقعی کلمه، سال همت مضاعف و کار مضاعف بود. البته سال ۸۹ خصوصیت ویژه‌ای ندارد؛ امسال هم، سال بعد هم، ده سال بعد هم، سال همت مضاعف و کار مضاعف است. ملت ایران و مسئولین در هر دوره‌ای بایستی همت بلند و همت مضاعف داشته باشند و کار مضاعف بکنند تا ما بتوانیم به آنجائی که شایسته‌ی ملت ایران است، ان‌شاءاللّه برسیم. در مورد شعار امسال و کاری که امسال باید انجام بگیرد. البته سرفصلهای مهمی وجود دارد که همه دارای اولویتند. مثلاً ـ تحول نظام اداری یک کار لازم است که باید انجام بگیرد؛ تحول آموزش و پرورش، یک کار بنیانی است؛ جایگاه علوم انسانی در دانشگاه‌ها و در مراکز آموزش و تحقیق، یک کار اساسی است؛ مسائل مربوط به فرهنگ عمومی، مسائل مربوط به اخلاق جامعه، این کارها همه‌اش کارهای مهمی است؛ لیکن به نظر صاحبنظران، امروز در این برهه‌ی از زمان، مسئله‌ی اقتصادی از همه‌ی مسائل کشور فوریت و اولویت بیشتری دارد. اگر کشور عزیز ما بتواند در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، یک حرکت جهادگونه‌ای انجام بدهد، این گام بلندی را که برداشته است، با گامهای بلند بعدی همراه کند، بلاشک برای کشور و پیشرفت کشور و عزت ملت ایران تأثیرات بسیار زیادی خواهد داشت. ما باید بتوانیم قدرت نظام اسلامی را در زمینه‌ی حل مشکلات اقتصادی به همه‌ی دنیا نشان دهیم؛ الگو را بر سر دست بگیریم تا ملتها بتوانند ببینند که یک ملت در سایه‌ی اسلام و با تعالیم اسلام چگونه میتواند پیشرفت کند. آنچه که در این زمینه با عنوان شاخص وجود دارد و مهم است، رشد پرشتاب کشور به میزان تعیین شده‌ی در برنامه‌ی پنجم است که اعلام شده است؛ یعنی حداقل رشد هشت درصدی. در این رشد، سهم بیشتر مربوط به بهره‌وری است؛ یعنی ما بتوانیم از امکانات کشور به شکل بهتری استفاده کنیم. من دو سال قبل در زمینه‌ی مسئله‌ی صرفه‌جوئی و مشکلاتی که در باب بهره‌وری وجود دارد، در همین سخنرانیِ اول سال مطالبی عرض کردم. مردم باید اینها را بدانند. من به مسئولان کشور توصیه میکنم که در زمینه‌ی اهمیت ارتقاء سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی کشور با مردم حرف بزنند؛ بگویند ارتقاء سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی کشور و همچنین کاهش فاصله‌ی درآمدی دهکهای بالا و پائین جامعه - این شکاف درآمدها، شکاف اقتصادی بین بخشهای مختلف جامعه - چقدر اهمیت دارد. این فاصله‌ها و شکافها مطلوب ما نیست؛ اسلام این را نمی‌پسندد. تا حدی که در برنامه‌ی پنجم تعیین شده است، باید تلاش کنند این کارها انجام بگیرد. کاهش نرخ بیکاری و افزایش اشتغال در کشور، از جمله‌ی مسائل بسیار اساسی و مهم است. همچنین مسئله‌ی افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و کمک به بخش خصوصی که بتواند در زمینه‌ی مسائل اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری کند، از جمله‌ی مسائل مهم و اساسی است؛ که یکی از کارهای مهم در این باب، ایجاد تعاونی‌هاست، که به وسیله‌ی تعاونی‌ها سرمایه‌های بزرگ تشکیل بشود و بتوانند در مسائل مهم اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری کنند و گره‌های مهم را باز کنند و دولت بتواند این کار را انجام دهد. بایستی زیرساختهای حقوقی و قانونی‌اش آماده شود. این، یعنی حمایت از شکوفائی کار. صرفه‌جوئی در مواد اساسی، از جمله صرفه‌جوئی در مصرف آب. امروز نود درصد آبی که ما در کشور مصرف میکنیم، در بخش کشاورزی مصرف میشود.

اگر دولت به توفیق الهی بتواند شیوه‌های آبیاری کشاورزی را اصلاح کند، اگر از این نود درصد، ده درصد کم بشود، شما ببینید چه اتفاقی می‌افتد. غیر از بخش کشاورزی، در همه‌ی بخشهای دیگر - بخش خانگی، بخش صنعتی و بخشهائی که احتیاج به آب دارد - ما فقط از ده درصد آب کشور داریم استفاده میکنیم. اگر ما بتوانیم در بخش کشاورزی ده درصد صرفه‌جوئی کنیم، ببینید چه اتفاقی می‌افتد. در واقع امکانات بهره‌برداری از آب در بخش غیر کشاورزی دو برابر میشود؛ که این بسیار چیز مهم و باارزشی است. مشارکت مستقیم مردم در امر اقتصاد، لازم است. این نیازمند توانمند شدن است، نیازمند اطلاعات لازم است؛ که اینها را باید مسئولین در اختیار مردم بگذارند و امیدواریم ان‌شاءاللَّه این روند روزبه‌روز توسعه پیدا کند. البته رسانه‌ها نقش دارند، رادیو و تلویزیون نقش دارند، میتوانند مردم را آگاه کنند؛ دولت هم باید فعال برخورد کند و بتوانند ان‌شاءاللَّه مسئله‌ی اقتصادی را پیش ببرند. خب، اگر ما بخواهیم این حرکت عظیم اقتصادی در کشور در سال ۹۰ انجام بگیرد، یک الزاماتی هم دارد. این الزامات را هم من فهرستوار عرض بکنم. اولاً- روحیه‌ی جهادی لازم است. ملت ما از اول انقلاب تا امروز در هر جائی که با روحیه‌ی جهادی وارد میدان شده، پیش رفته؛ این را ما در دفاع مقدس دیدیم، در جهاد سازندگی دیدیم، در حرکت علمی داریم مشاهده میکنیم. اگر ما در بخشهای گوناگون، روحیه‌ی جهادی داشته باشیم؛ یعنی کار را برای خدا، با جدیت و به صورت خستگی‌ناپذیر انجام دهیم - نه فقط به عنوان اسقاط تکلیف - بلاشک این حرکت پیش خواهد رفت. دوم، استحکام معنویت و روح ایمان و تدین در جامعه است. عزیزان من! این را همه بدانند؛ تدین جامعه، تدین جوانان ما، در امور دنیائی هم به ملت و به جامعه کمک میکند. خیال نکنند که متدین شدن جوانان، اثرش فقط در روزهای اعتکاف در مساجد یا در شبهای جمعه در دعای کمیل است. اگر یک ملت جوانانش متدین باشند، از هرزگی دور خواهند شد؛ از اعتیاد دور خواهند شد؛ از چیزهائی که جوان را زمینگیر میکند، دور خواهند شد؛ استعداد آنها به کار می‌افتد، کار میکنند، تلاش میکنند؛ در زمینه‌ی علم، در زمینه‌ی فعالیتهای اجتماعی، در زمینه‌ی فعالیتهای سیاسی، کشور پیشرفت میکند. در اقتصاد هم همین جور است. روحیه‌ی معنویت و تدین، نقش بسیار مهمی دارد. یک شرط دیگر این است که کشور به مسائل حاشیه‌ای مبتلا نشود. ببینید، در بسیاری از اوقات یک مسئله‌ی اصلی در کشور وجود دارد که همه باید همت کنند و به سراغ این مسئله‌ی اصلی بروند؛ باید مسئله‌ی کانونی کشور این باشد؛ اما ناگهان می‌بینیم از یک گوشه‌ای یک صدائی بلند میشود، یک مسئله‌ی حاشیه‌ای درست میکنند، ذهنها متوجه آن میشود. این مثل این میماند که در یک مسافرت مهمی، کاروانی، قطاری دارد حرکت میکند، هدفش رسیدن به یک نقطه‌ی خاص است؛ ناگهان ذهنها را مشغول کنند به یک چیز حاشیه‌ای در بیابان، از راه باز بمانند، احیاناً امکان ادامه‌ی حرکت هم از آنها گرفته شود. مسائل حاشیه‌ای نباید به میان بیاید. مردم ما خوشبختانه قدرت تحلیل دارند، هوشمندند، هوشیارند؛ میتوانند مسائل فرعی و حاشیه‌ای را از مسائل اصلی جدا کنند. توجه شود مسائل حاشیه‌ای کانون توجه افکار عمومی قرار نگیرد. یک شرط دیگر، حفظ اتحاد و انسجام ملی است. این اتحادی که امروز در میان مردم و در بین مردم و مسئولین وجود دارد، مردم به مسئولینِ خودشان علاقه‌مندند، به آنها اعتماد دارند، به آنها کمک میکنند، با آنها همراهی میکنند، بین خود مردم اتحاد و وحدت وجود دارد، بایستی باقی بماند و روزبه‌روز تقویت شود. یکی از نقشه‌های بزرگ دشمنان ملت ایران، ایجاد تفرقه و شکاف در داخل بوده است؛ به بهانه‌ی قومیت، به بهانه‌ی مذهب، به بهانه‌ی گرایشهای سیاسی، به بهانه‌ی جناح‌بندی‌ها، به بهانه‌های گوناگون. اتحاد را باید حفظ کرد. خوشبختانه ملت ما آگاهند. همه‌ی کسانی که به کشورشان علاقه‌مندند، به نظام مردم‌سالاری دینی - که مایه‌ی افتخار امروز ملت ایران است - علاقه‌مندند، باید با هم هماهنگی داشته باشند. مسئولین کشور هم همین جور؛ آنها هم باید سعی کنند اگر گله‌ای از هم دارند - که گاهی ممکن است این گله‌ها بحق هم باشد - این گله را در معرض افکار عمومی مطرح نکنند؛ این ضربه‌ی به اتحاد ملی است؛ این را همه توجه داشته باشند. من به مسئولین کشور به طور جد این را تذکر و هشدار میدهم. ممکن است مسئولین از هم گله داشته باشند - که همیشه بوده؛ از اول انقلاب که ما دست‌اندرکار مسائل بودیم، دیدیم؛ گاهی قوه‌ی مجریه از قوه‌ی مقننه، گاهی قوه‌ی مقننه از قوه‌ی قضائیه، گاهی

قوه‌ی قضائیه از قوه‌ی مجریه گله‌هائی داشتند؛ طبیعت کار هم همین است، گله به وجود می‌آید - ممکن است گله‌ها بحق هم باشد؛ اما این را نبایـد در عرصه‌ی افکار عمومی بیاورنـد، ذهن مردم و دل مردم را ناراحت کننـد، مردم را مأیوس کننـد؛ بین خودشان حل کننـد. مهمترین مسائـل دنیا با مـذاکره قابل حل است؛ این مسائل جزئی اهمیتی نـدارد. پس انسـجام قوا با یکـدیگر، هماهنگی قوا با یکـدیگر هم مهم است. البته من این نکته را حتماً تـذکر بدهم؛ گاهی اوقات این شـعاری که ما برای سال اعلام میکنیم، بعد ناگهان می‌بینیم همه‌ی در و دیوارهای تهران و شـهرهای دیگر پر شـده از تابلو، که این شـعار رویش نوشـته شده. این فایده‌ای ندارد. گاهی کارهای پرهزینه‌ای انجام میگیرد؛ چه لزومی دارد؟ آنچه که من از مسـئولین و از مردم عزیزمان توقع دارم، این است که این شعار را بشـنوند، باور کننـد و دنبال کننـد. تابلو کردن و در و دیوار را پر کردن و عکس زدن و اینها هیچ لزومی ندارد. اگر هزینه‌ای نداشـته باشد، لزومی ندارد؛ اگر هزینه داشته باشد، اشکال هم دارد. هیچ لزومی ندارد کارهای پرهزینه را انجام بدهند. البته محوریت اقتصاد کـه مـن عرض کردم، بـه معنـای غفلـت از عرصه‌هـای دیگر تلقی نشـود. در عرصه‌هـای دیگر، مخصوصـاً در همـان عرصـه‌ی علم و فناوری، بایـد به این دانشـمندان جوان کمک شود، به آنها اعتماد شود تا بتواننـد کارهای بزرگ را انجام دهنـد. و اما مسائل منطقه. حوادثی که اخیراً در منطقه اتفـاق افتـاده است - حوادث مصـر، تونس، لیبی، بحرین - حوادث بسـیار مهمی است. یک تحول بنیانی دارد در این منطقه‌ی اسـلامی و عربی انجام میگیرد؛ این نشانه‌ی بیداری امت اسـلام است. همین چیزی که ده‌ها سال است شـعار آن در جمهوری اسـلامی داده میشود، امروز در متن زنـدگی این کشورهـا دارد خود را نشـان میدهـد. دو خصوصـیت در این تحولات وجود دارد: یکی عبارت است از حضور مردم، و دیگری عبارت است از سـمت و سوی دینی در این حرکتها. این، دو عنصر اساسی است. حضور مردم بـا جسم خودشـان؛ همـان اتفـاقی که در انقلاب اسـلامی افتاد. احزاب و پشت میز نشـین‌ها و برج عاج نشـین‌ها و تحلیلگرهای ذهنی هیچ کاری نتوانسـتند انجام دهند. هنر بزرگ امام بزرگوار ما این بود که توانست مردم را وارد صـحنه کند. وقتی مردم بـه عرصه آمدنـد، جسم خودشـان را، دل خودشـان را، نیت و همت خودشـان را وارد عرصه کردنـد، گره‌هـای کـور بـاز شـد، راه‌هـای بن‌بست گشوده شـد. امروز همین اتفـاق دارد در کشورهـای دیگر می‌افتـد. در مصـر یا در تونس مردم آمدنـد وارد صـحنه شدنـد؛ والّا روشـنفکران و برج عاج نشـین‌ها همیشه بودنـد، همیشه هم حرف میزدنـد؛ خیلی از اوقات هم مردم را دعوت میکردنـد، کسـی به حرف آنهـا چنـدان توجهی نمیکرد. اینجا خود مردم وارد صـحنه و عرصه شدنـد و گرایش و جهتگیری آنها هم جهتگیری دینی است؛ یعنی نماز جمعه است، نماز جماعت است، نام خـداست، علمای دینند، افراد مبلّغ دین و بنیانگذاران تفکر نوین دینی در بعضـی از کشورها هستند. اینها وارد میدان شدند، لذا مردم هم آمدند توی صحنه. این، خصوصیت این قضیه است. چرا آمدند؟ آن چیزی که آنها را کشاند، به صورت واضـحی مسـئله‌ی عزت و کرامت انسانی آنها بود. در مصر، در تونس و همچنین در کشورهای دیگر، غرور مردم بـه دست این حاکمـان ظـالم جریحه‌دار شـده بـود. فرض کنیـد مردم مصـر مشاهـده میکردنـد کسـی که در رأس کشورشان قرار دارد، به نیابت اسـرائیل، کثیف‌ترین کارها و جنایتها را مرتکب میشود. در قضیه‌ی محاصره‌ی غزه اگر حسنی مبارک با اسـرائیل همکاری نمیکرد، اسـرائیل نمیتوانست غزه را آنجور زیر فشار قرار دهد و آن جنایتها را مرتکب شود. حسنی مبارک وارد میـدان شد، کمک کرد، راه ورود و خروج غزه به مصـر را بست. بعد اطلاع پیدا کردند که مردم غزه از زیر کانال زدند، از زیرزمین حرکت میکننـد. برای اینکه مردم مظلوم غزه دیگر نتواننـد این کـار را هم انجام دهنـد، دیوارهای فولادی به ارتفاع سـی متر درسـت کردنـد، کردند توی زمین، تا راه این کانالها را ببندند! این کارها را حسـنی مبارک کرد. خب، ملت مصـر دارند این را می‌بینند؛ لذا غرور ملت جریحه‌دار شد. نظیر این در کشورهای دیگر هم وجود دارد. مثلاً در لیبی با اینکه قذافی در سالهای اولِ روی کار آمدن، گرایش ضـد غربی نشـان میـداد، امـا در سالهـای اخیر خـدمات بزرگی به غربی‌ها کرد. آنها هم به چشم خودشان دیدنـد که با یک تهدیـد خشک و خالی، این آقا امکانات هسـته‌ای خودش را جمع کرد، همه را سوار کشتی کرد، داد به غربی‌ها، گفت ببریـد! ببینید ملت ما در چه وضـعیتی قرار دارد، آنها در چه وضـعیتی قرار دارنـد. ملت ما مشاهـده کرد که همه‌ی دنیا به سـردمداری آمریکا علیه

حرکت هسته‌ای ایران قیام کردند؛ تحریم کردند، دعوا کردند، تهدید نظامی کردند، گفتند حمله میکنیم، چه میکنیم. مسئولین کشور نه فقط عقب‌نشینی نکردند، بلکه علی‌رغم دشمن، امکانات هسته‌ای خودشان را هر سال چندین برابر از سال قبل بیشتر کردند. آنجا مردم دیدند که مسئول کشورشان دستور داد همان امکاناتی که داشتند، همه را در مقابل تهدید غربی‌ها، یا به قول خودشان در مقابل مشوقهای غربی‌ها جمع کردند. مثل اینکه یک آب‌نبات ترشی، شکلاتی توی دهن یک بچه‌ای بگذارند، به اینها مشوق دادند، اینها هم همه را از دست دادند و رفتند! خب، ملت این را می‌بینند، دلش خون میشود، غرورش جریحه‌دار میشود. در همه‌ی این کشورهائی که مردم آنها قیام کردند، این قضیه مشاهده میشود. خب، موضع آمریکائی‌ها چه بود؟ برای ما این مهم است. آمریکائی‌ها اول در مقابل این حوادث متحیر ماندند، دچار بی‌تحلیلی شدند؛ نمیفهمیدند چه دارد اتفاق می‌افتد، باورشان نمی‌آمد. بعد از آنکه این حوادث اتفاق افتاد، چون تحلیل درستی از حوادث نداشتند، مردم را نمیشناختند، مواضع متناقضی گرفتند. البته آنچه که تا امروز در مورد این کشورها و دیگر کشورها همواره در رفتار آمریکائی‌ها دیده شده، پشتیبانی از دیکتاتورها بوده است. از حسنی مبارک تا آخرین لحظه‌ای که میشد دفاع کنند، دفاع کردند؛ بعد دیدند دیگر نمیشود، آن وقت انداختنش دور! این هم یک درس عبرتی است برای سردمداران وابسته‌ی به آمریکا که بدانند آن وقتی که دیگر تاریخ مصرف خود را طی کنند و فایده‌شان را از دست بدهند، اینها مثل یک پارچه‌ی کهنه‌ای آنها را دور می‌اندازند و به آنها اعتنائی نمیکنند! اما اینها تا آخرین لحظه از دیکتاتور دفاع و حمایت کردند. آنچه که برای غرب و برای آمریکا اتفاق افتاد، حقیقتاً غیر قابل تحمل بود و هست. مصر یکی از ستونهای اصلی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکاست؛ به این سیاست متکی بودند. آنها نتوانستند این ستون را به نفع خودشان حفظ کنند؛ ملتها فائق آمدند. آمریکائی‌ها تلاش کردند شاکله‌ی آن نظام را حفظ کنند. این تزویرها و ترفندهای آمریکائیِ غربی است، موذیانه و خباثت‌آلود، اما در عین حال سطحی؛ که اگر ملتها هوشیار باشند، میتوانند این تزویرها را رو کنند، این ترفندها را باطل کنند. آمریکائی‌ها سعی کردند حالا که حسنی مبارک را در مصر یا بن‌علی را در تونس از دست دادند، شاید بتوانند شاکله‌ی نظام را حفظ کنند. آدمها عوض بشوند، اما نظام باقی بماند؛ لذا اصرار و پافشاری کردند که در آن کشورها یک نخست‌وزیر حتماً باید بماند؛ اما ملتها قیام خودشان را ادامه دادند، بر این ترفند هم فائق آمدند و این دولتها را هم ساقط کردند. به توفیق الهی، به حول و قوه‌ی الهی، سلسله‌ی شکستهای آمریکا در این منطقه ادامه پیدا خواهد کرد. اینها بعد از آنکه عوامل خود را در این کشورها از دست دادند، دو تا ترفند را در پیش گرفتند: یکی فرصت‌طلبی، یکی شبیه‌سازی. فرصت‌طلبی‌شان این بود که خواستند این انقلابها را مصادره کنند؛ یعنی سر مردم را کلاه بگذارند، با آنها اظهار همراهی کنند، افراد طرفدار خودشان را سر کار بیاورند. آنها در این کار شکست خوردند. دوم، شبیه‌سازی بود. شبیه‌سازی یعنی شبیه آنچه را که در مصر و در تونس و در لیبی و در بعضی از کشورهای دیگر اتفاق افتاده است، مثلاً بتوانند در ایران - ایرانِ مردم‌سالاری دینی، ایرانِ ملت - پیاده کنند! عواملشان در داخل کشور، مردمان ضعیف، فرومایه، حقیقتاً دستخوش هوی‌های نفسانی، سعی کردند شاید بتوانند این کار را بکنند. خواستند در اینجا حرکتِ شکست‌خورده، حرکت کاریکاتوریِ مضحک به وجود بیاورند؛ اما خب، ملت ایران توی دهنشان زد. ...(۱) منافق واقعی آمریکاست. نفاق واقعی، عملی است که اینها دارند انجام میدهند؛ ادعای دفاع از ملتها. در مورد مصر نفاق به خرج میدهند، میگویند ما طرفدار ملتیم؛ دروغ میگویند. اینها با دشمن ملت تا لحظه‌ی آخر همکاری کردند. در مورد تونس عین همین حرف را میزنند، میگویند طرفدار ملتیم. حالا بد نیست ملت عزیز ما بدانند که رئیس‌جمهور آمریکا به ملت ایران پیغام داده که ما طرفدار شما هستیم! ادعا میکنند که ما با دیکتاتوری مخالفیم، با حقوق ملتها موافقیم؛ دروغ میگویند. اینها نه فقط به ملتهای دیگر رحم نمیکنند، بلکه به ملت خودشان هم رحم نمیکنند. همین رئیس جمهور کنونی آمریکا هزارها میلیارد دلار را در وضعیت اقتصادی بسیار بد رکود آمریکا از کیسه‌ی ملت آمریکا صرف کرد برای اینکه بانکها را زنده نگه دارد، صنایع اسلحه‌سازی را زنده نگه دارد، صنایع نفت را زنده نگه دارد؛ یعنی کمپانی‌ها را. از جیب مردم صرف کمپانی‌ها میکنند، کیسه‌ی کمپانی‌ها را پر میکنند، کیسه‌ی بانکها را

پر میکننـد؛ لـذا بـه مردمِ خودشـان هم رحم نمیکننـد. امروز ملت آمریکـا در بحران اقتصـادیِ همه‌گیرِ عمیـق دست و پـا میزننـد، راه علاجی هم ندارنـد. حالا شـکنجه‌گاه گوانتانامو و ابوغریب عراق و بقیه‌ی شـکنجه‌گاه‌ها باز داسـتان جـداگانه و مفصـلی است. اینها ملتهـا را نمیفهمنـد، درک نمیکننـد. آیـا رئیس جمهـور کنـونی آمریکـا میفهمـد چه دارد میگویـد؟ واقعاً متوجه است که پشت سـر سیاسـتهای او کی‌انـد، یا نمیفهمـد و غافل و گیـج است؟ این را دیگر ما نمیـدانیم. میگوید مردم در میدان آزادی تهران، همان مردم میـدان التحریر مصـرند. راست میگوید؛ در بیست و دوی بهمنِ هر سال، در میدان آزادی، همین ملتند که جمع میشوند و شـعار آنها «مرگ بر آمریکا» است. در قضایای منطقه، موضع نظام جمهوری اسلامی روشن است. موضع ما، دفاع از ملتها و حقوق ملتهاست. ما بـا ملتهـای مسلمان و ملتهـای مظلوم در هر نقطه‌ی عـالم موافقیم؛ بـا زورگویـان و مسـتکبران و دیکتاتورها و خبیثها و سـلطه‌گران و غـارتگران در هر نقطه‌ی دنیـا مخالفیم؛ این موضع ملت ایران و موضع نظام اسـلامی است؛ این موضع آشـکار و عیان نظام جمهوری اسـلامی است. سیاسـتها این است، دلهـا این است، منطقهـا و بیانها هم این است؛ هم از سوی ملت، هم از سوی مسـئولین. دو نقطه‌ی قابـل توجه وجود دارد: یـک نقطه لیبی است، یک نقطه بحرین است. در قضـیه‌ی لیبی، ما رفتاری را که دولت لیبی با مردم در پیش گرفته بود و در پیش گرفته است - کشـتار مردم، فشار بر مردم، بمباران شـهرها، کشتن غیر نظامیان - صددرصد محکوم میکنیم؛ اما ورود آمریکائی‌هـا، دخـالت آمریکـا و غربی‌هـا را هم صددرصـد محکوم میکنیم. آنها ادعا میکننـد که ما میخواهیم به دفاع از مردم وارد لیبی شویم، یا در لیبی عملیات نظامی انجام میـدهیم؛ این اصـلاً قابل قبول نیست. آنها اگر حقیقتاً طرفـدار مردم لیبی بودند، اگر دلشـان به حـال مردم لیبی میسوخت، الان یـک ماه است که مردم لیبی دارنـد بمباران میشونـد؛ میخواسـتید کمکشان کنیـد، به آنها اسـلحه بدهید، امکانات بدهید، ضد هوائی بدهید. به جای این کارها، یک ماه نشسـتند کشـتار مردم را تماشا کردند؛ حالا میخواهند وارد شوند! پس شـما به دفاع از مردم نیامده‌اید؛ شما دنبال نفت لیبی هستید، شما دنبال گرفتن جای پا در لیبی هستید. شما میخواهید از لیبی به عنوان یک جای پا اسـتفاده کنید تا دولتهای انقلابیِ آینده‌ی مصـر و تونس را که دو طرف لیبی قرار دارند، زیر نظر داشته باشـید. نیت شـما نیت فاسـدی است. ما قبول نمیکنیم این حرکتی را که غربی‌ها به سـردمداری آمریکا دارنـد انجام میدهند. سازمان ملل که بایـد در خدمت ملتها باشد، متأسـفانه شده آلت دست اینها؛ هرچه مورد نیاز اینهاست، برایشان فراهم میکند! این ننگ اسـت برای سازمان ملل. بنابراین در لیبی حضور قـدرتهای بیگانه، حضور غربی‌ها هیچ قابل قبول نیست. اگر میخواهند به مردم لیبی کمک کنند، راه کمک برای مردم باز است؛ میتوانند مردم را کمک کنند، تجهیز کنند، مردم خودشان مسئله‌شان را با قذافی و دیگران حل کنند؛ شما چرا وارد میشوید؟ و اما مسئله‌ی بحرین. مسئله‌ی بحرین از لحاظ ماهیت، درست مثل مسائل دیگر کشورهای منطقه است. یعنی مسـئله‌ی بحرین با مسـئله‌ی مصـر، با مسئله‌ی تونس، با مسئله‌ی لیبی هیچ فرقی ندارد؛ ملتی هستند، حکومتی بر سر آنهاست که حقوق آنها را نادیده میگیرد. ملت بحرین با این قیامشان چه میخواسـتند؟ خواسـته‌ی اساسی آنها این است که انتخابات انجام بگیرد، هر یک نفر آدم یک رأی داشته باشد؛ این چیز زیادی است؟ این توقع زیادی است؟ در شکل کار در بحرین یک صورت انتخاباتی وجود دارد، لیکن مطلقاً مردمِ آنجا از حق رأی دادن به این معنا که هر یک نفر یک رأی داشته باشد، برخوردار نیستند؛ دارد به آنها ظلم میشود. خب، اینجا غربی‌ها فرصت را مغتنم شـمردند، برای اینکه در قضایای منطقه دخالت کننـد، با طرح یک مسـئله‌ی جدیـد؛ مسـئله‌ی شـیعه و سـنی. چون مردم بحرین بیچاره‌ها شیعه‌اند، بنابراین هیـچ کس در دنیا نبایـد از آنها حمایت کنـد! تلویزیونهائی که جزئیات قضایای منطقه را پخش میکردند، نسبت به قضایای بحرین سکوت کنند، کشتار مردم بحرین را منعکس نکنند؛ یک عده‌ای هم دربیاینـد در کشورهـای حاشـیه‌ی خلیـج فارس - چه سیاسـتمدار، چه روزنامه‌نگار - گزافه‌گوئی کننـد، بگوینـد مسـئله‌ی بحرین جنـگ بین شـیعه و سـنی است! چه جنـگ بین شـیعه و سـنی؟ اعتراض یـک ملت است به ظلمی که دارد به او میشود؛ درست همان جوری که در تونس بود، همان جوری که در مصر بود، همان جوری که در لیبی است، همان جوری که در یمن است؛ فرقی ندارد. آمریکائی‌ها خوشـحالند که بتوانند به وسـیله‌ی بوقهای تبلیغاتی خودشان در منطقه، مسئله‌ی بحرین را به عنوان یک مسئله‌ی اختلاف

بین شیعه و سنی جا بزننـد؛ هم کمکهائی که ممکن است به این مردم مظلوم بشود، جلویش را بگیرنـد، هم ماهیت قضایا را عوض کنند و سرایت بدهند. میگویند چرا ایران از مردم بحرین پشتیبانی میکند. خب، ما از همه پشتیبانی کردیم. ما سی و دو سال است که از مردم فلسطین داریم پشتیبانی میکنیم؛ کدامیک از کشورها، دولتها و ملتها در این سی و دو سال این پشتیبانی را کردند؟ مگر ملت فلسطین شیعه‌اند؟ در مورد غزه مردم ما چقـدر تلاش کردنـد. جوانهای ما رفتند فرودگاه که راه بیفتند بروند غزه! عازم بودند بروند غزه، علیه اسرائیل بجنگند. خیال میکردند راه باز است. راه بسته بود، نمیشد بروند. ما گفتیم نروید. جلوشان را گرفتیم که وسط راه سرگردان نشوند؛ راه نمیدادند که. مردم ما نسبت به غزه، نسبت به فلسطین، نسبت به مصر، نسبت به تونس، همه جا ابراز احساسات کردند؛ آنها که شیعه نبودند. بنابراین بحث شیعه و سنی نیست. بدخواهانه و بددلانه سعی میکنند مسئله‌ی بحرین را به عنوان یک مسئله‌ی شیعه و سنی وانمود و قلمداد کنند. متأسفانه بعضـی از کسانی که آدم خیال میکند انگیزه‌ی سوئی هم ندارند، در این دام افتادنـد. اگر خیرخواهـانی در این بین وجود دارنـد، من به آنهـا اعلام میکنم: مسئله را مسئله‌ی شیعه و سنی نکنیـد؛ این بزرگترین خـدمت به آمریکاست؛ این بزرگترین خـدمت به دشـمنان امت اسلامی است که حرکت عمومیِ ضد استبدادی یک ملت را حمل میکنند به دعوای شیعه و سنی؛ دعوای شیعه و سنی وجود ندارد. ما بین غزه و فلسطین و تونس و لیبی و مصر و بحرین و یمن تفاوتی نمیگـذاریم. در همه جا ظلم به ملتها محکوم است. حرکت ملتها با شعار اسلام و در جهت آزادی، مورد تأییـد ماست. اوج وقاحت آمریکائی‌ها آنجائی است که دخالت تانکهای دولت سعودی را که آمدند توی خیابانهای منامه‌ی بحرین، دخالت نمیدانند؛ اما وقتی مراجع تقلید ما، علمای ما، خیرخواهان ما میگویند مردم را نکُشید، میگویند شما دخالت کردید! این دخالت است؟! اینکه ما به یک دولتی، یک رژیم ظالمی خطاب کنیم، بگوئیم مردمِ خودتان را نکُشید، این دخالت است؛ اما آمـدن تانکهای بیگانه توی خیابانهای بحرین، دخـالت نیست! این اوج وقـاحت آمریکائی‌هـا و اذنابشـان در منطقه است که اینجـور حرکت میکننـد، اینجور حرف میزننـد، اینجور تبلیغات میکننـد. البته به نظر ما دولت سـعودی اشـتباه کرد، نبایـد این کار را میکرد؛ خودش را در منطقه منفور میکنـد. خب، آمریکائی‌هـا هزاران کیلومتر بـا اینجـا فاصـله دارنـد؛ اگر منفور هم بشونـد، ممکن است برایشان آنقـدر اهمیت نداشـته باشـد؛ لیکن سعودی در این منطقه دارد زنـدگی میکنـد؛ ملتهـا از او متنفر باشـند، مبغوض ملتها باشـد، برایش خیلی خسارت سـنگینی است. آنها اشـتباه کردند این کار را کردند. هر کس دیگر هم این کار را بکند، اشـتباه کرده. آنچه که من به طور قاطع عرض میکنم، این است که به توفیق پروردگـار یـک حرکت جدیـدی در این منطقه آغـاز شـده است. این حرکت، حرکت ملتهاست؛ حرکت امت اسـلامی است؛ حرکت با شـعار اسـلام است؛ حرکت به سـمت اهـداف اسـلامی است؛ نشان‌دهنده‌ی بیداری عمومی ملتهاست و طبق وعده‌ی الهی، این حرکت قطعاً و یقیناً به پیروزی خواهـد رسـید. ملت ایران سـرافراز است، مفتخر است و خرسـند است که آغازکننده‌ی این راه بوده است و ایستادگی و استقامت کرده است. نسل جوانِ امروز که روی کار آمدند، انقلاب را ندیدند؛ اما از انقلابیونِ آن روز اگر محکمتر نباشـند، کمتر نیسـتند. پروردگارا! به محمـد و آل محمـد این جوانان عزیز ما را حفظ کن. پروردگارا! رحمت و فضـل خودت را بر ملت عزیز ما نازل کن. پروردگارا! خدمتگزاران به این ملت و به این حرکت و به اسـلام و مسـلمین را روزبه‌روز عزیزتر و سـربلندتر بفرما. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصـر را از ما راضـی و خشـنود بفرما. پروردگارا! به محمد و آل محمد ارواح طیبه‌ی شهیـدان و روح مطهر امـام بزرگوار را از مـا خشـنود بفرمـا. مـا را هم از فیض و رحمتی که به آنهـا داده‌ای، برخوردار کن. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) شعار «مرگ بر منافق» حاضران

بیانات در جمع مردم و کارکنان صنعت نفت عسلویه

بیانـات در جمع مردم و کارکنـان صـنعت نفت عسـلویه بسم‌اللَّه‌الرّحمن‌الرّحیم خیلی خوشـحالم که بحمـداللَّه بازدیـد امروز ما از این منطقه‌ی حسـاس و بـاارزش در کشور، منتهی شـد به این جلسه‌ای که بـا شـما برادران عزیز، خواهران عزیز، کارکنان این مجموعه‌ی

صنعتی و فنیِ مهم و بخشی از مردم ساکن در این منطقه دارم؛ که با این دیدار، بازدید ما پایان میپذیرد. از دیدار شما برادران و خواهران عزیز، من خیلی خوشوقتم. خوشبختانه در همه‌ی گوشه و کنار کشور و در هر بخشی و به نحوی نشانه‌های رشد و تعالی فکری و عملیِ ملت عزیزمان آشکار است. استان بوشهر جزو اصیل‌ترین و کهن‌ترین استانهای این کشور و دارای مردمِ امتحان داده‌ای است. هر کس با تاریخ این منطقه آشنا باشد، میداند که مردمِ این کرانه‌ی طولانی خلیج فارس، به کشورشان، به استقلال کشور، به عزت ملت ایران خیلی خدمت کرده‌اند. در یک دوره‌ای، مستکبران متجاوز و سلطه‌طلب که اهمیت این منطقه‌ی از عالم را درک کرده بودند، تصمیم داشتند این حوزه‌ی ثروتمند خلیج فارس را به طور کامل قبضه کنند و در اختیار بگیرند. همان استعمارگرانی که شبه‌قاره‌ی هندوستان را به آن روز درآوردند و با حضور خودشان آن ضربه‌های جبران‌ناپذیر را به آن مردم زدند، و در شمال آفریقا به نحو دیگر، و در شرق آسیا به نحو دیگر، حاضر نبودند از این منطقه دل بکنند و طمع بُرند. در آن روز، مردم این کرانه‌ی طولانی، هم بخصوص در استان بوشهر، و هم در استان هرمزگان، خیلی خدمت کردند، ایستادگی کردند، شهامت نشان دادند، عزت و ایستادگی ملت ایران را به اثبات رساندند؛ که این یک سابقه‌ی تاریخی است برای این منطقه، و این چیزها از حافظه‌ی تاریخ هرگز زدوده نخواهد شد. امروز هم یک دوران دیگری است. سلطه‌گران و متجاوزان بین‌المللی به نحو دیگری در فکر این هستند که به هر نقطه‌ای از نقاط عالم که میتوانند، دست بیندازند و منافع نامشروع خودشان را تأمین کنند، ولو به قیمت نابود کردن هویت و عزت ملتها؛ همان طور که مشاهده میکنید در گوشه و کنار دنیا و بخصوص در این منطقه، در این سالها دارند انجام میدهند. آنچه در ایران اتفاق افتاده است، درست نقطه‌ی مقابل هدفها و اطماع استکبار جهانی است. در اینجا نظامی متکی به مردم، متکی به دلها، به ایمانها، به عاطفه‌ها شکل گرفته است؛ با اهداف اسلامی، با اهداف قرآنی، با اهداف «و للّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین»،(۱) با این اعتقاد و باوری که هیچگونه فشار و تحمیلی نمیتواند آن را متزلزل کند؛ یک نظامِ اینچنینی؛ نظام اسلامی. خود این ایستادگی، خود این مقاومت در مقابل طمع‌ورزی بیگانگان، مراکز قدرت جهانی را به خشم می‌آورد. سی سال است اینها دارند خشم خودشان را به نحوی ابراز میکنند، اما با اراده‌ی ملت ایران - که متکی به اراده‌ی پروردگار متعال است و با اطمینان به وعده‌ی الهی است - دشمنان ناکام مانده‌اند و ملت ایران روزبه‌روز عرصه‌های پیشرفت و تکامل و تعالی را پیموده است. من امسال را «سال جهاد اقتصادی» اعلام کرده‌ام. این معنایش این است که ملت ایران در این برهه‌ی از زمان، جهادش به طور عمده در عرصه‌ی اقتصاد است. امروز ما آمدیم این منطقه را از نزدیک بازدید کردیم. این منطقه، یک منطقه‌ی اقتصادی است که متکی است به تولید؛ و برای اقتصاد یک کشور، مهمترین بخشی که میتواند یک شکوفائی پایدار را به وجود بیاورد، تولید است؛ بخصوص آن بخش اقتصاد تولیدی‌ای که متکی است به دانش، متکی است به علم؛ اینجا اینجور است؛ هم اقتصادی است، هم تولیدی است، هم علمی است؛ دانش‌بنیان است. این، شایسته‌ی ملت ایران است. اگر یک روز مردم این منطقه و مردم بخشهای مختلف کشور در مقابل زورگوئی و پرروئی و زیاده‌طلبی دولتهای غارتگر و متجاوز، آنجور باید می‌ایستادند، امروز در مقابل آن قدرتها شکل ایستادگی پیچیده‌تر است، حساس‌تر است، متنوع‌تر است؛ احتیاج دارد به یک مجاهدت پیچیده و عمیق. خوشبختانه ملت ما با فرهنگ مجاهدت آشناست. ما از مجاهدت، بیگانه نیستیم. ملت ما در میدانهای جهاد؛ هم جهاد نظامی، در دوران هشت سال دفاع مقدس؛ هم جهاد سیاسی، در طول این مدت؛ هم جهاد اقتصادی و علمی، یک ملتِ امتحان‌داده است. ما آشنا هستیم با جهاد. این جهادی که امروز باید انجام دهیم - جهاد اقتصادی - از جهادهائی که تا امروز ملت ایران انجام داده، مشکلتر نیست؛ اما باید بدانیم چه کار میخواهیم بکنیم. جهاد اقتصادی، صرفاً تلاش اقتصادی نیست. جهاد یک بارِ معنائی ویژه‌ای دارد. هر تلاشی را نمیشود گفت جهاد. در جهاد، حضور و رویاروئی با دشمن، مفروض است. انسان یک تلاشی میکند، دشمنی در مقابل او نیست؛ این جهاد نیست. اما یک وقت شما میخواهید یک تلاشی را انجام دهید، که بخصوص یک دشمنی سینه به سینه‌ی شما ایستاده است؛ این میشود جهاد. ممکن است یک وقت این جهاد به شکل قتال باشد، ممکن است جهاد مالی باشد، ممکن است جهاد علمی باشد، ممکن است

جهاد فنی باشد؛ همه‌ی اینها جهاد است؛ انواع و اقسام جهاد و مبارزه است. اگر بخواهیم در ادبیاتِ امروز ما برای «جهاد» معادلی پیدا کنیم، میشود «مبارزه». جهاد اقتصادی، یعنی مبارزه‌ی اقتصادی. همه هم مسئولند. این مردان مؤمنی که بعضی از آنها را ما امروز دیدیم و بسیاری از شماها در این مجموعه مشغول کار هستید و جزو آنها هستید، این کارتان جهاد است. این کاری که در این منطقه‌ی صنعتی و اقتصادیِ عظیم دارد انجام میگیرد، یک جهاد است. نیت اگر نیت خدائی باشد، میشود جهاد فی‌سبیل‌اللّه. وقتی انسان برای اعلای کلمه‌ی حق، اعلای کلمه‌ی اسلام، عزت بخشیدن به امت اسلامی و ملت مؤمن و مسلمان ایران تلاش میکند، این جهاد میشود جهاد فی‌سبیل‌اللّه. آن وقت در این تلاش، برکات و عظمت و شأن جهاد فی‌سبیل‌اللّه وجود دارد. من از همه‌ی کارکنان، متخصصان و فعالان این عرصه - ضمن تشکر - بجد میخواهم که کار خودتان را جهاد فی‌سبیل‌اللّه بدانید؛ احساس خستگی نکنید و بدانید جهاد فی‌سبیل‌اللّه وعده‌ی الهی بر پیروزی آن است. وقتی برای خدا و در راه خدا حرکت میکنید، به پیروزی خواهید رسید. امسال همه‌ی اجزای گوناگون ملت ما، مسئولین کشوری، مسئولین بخشهای گوناگون استانی در گوشه و کنار کشور و آحاد مردم، همه باید این تلاش را برای خدا در پیش بگیرند. خدای متعال هم برکت خواهد داد. خدای متعال به آن تلاشی، به آن کاری، به آن نیت و عزمی که در این جهت باشد، حتماً برکت میدهد و کمک میکند؛ کمااینکه در طول این سی و دو سال تا امروز خدای متعال به ما کمک کرده. بدون اراده‌ی الهی، امکان نداشت یک ملتی بتواند در مقابل استکبار جهانی بایستد. در این منطقه‌ی معادن غنی گاز، خب ما شریکی داریم؛ حالا ـ من نمیخواهم تعبیر کنم به رقیب. شما وقتی نگاه میکنید، می‌بینید همه‌ی کسانی که از پیشرفت ملت ایران ناراضی‌اند، آنجا در مواجهه‌ی با ملت ایران جمع شده‌اند، متراکم شده‌اند؛ آن طرف را کمک کنند و هرچه میتوانند، در کار این طرف کارشکنی کنند. این، معنای جهاد و مبارزه را نشان میدهد؛ اینکه انسان در مقابل خود، دشمنیِ دشمن و خصم را احساس کند. هر یک قدمی که شما در این کار و امثال این کار پیش بروید، دشمن را عصبانی میکند، ناراحت میکند؛ هرچه هم بتوانند، کارشکنی میکنند. هرچه شما برای این پیشرفت احتیاج داشته باشید، آنها سعی میکنند بر روی آن متمرکز شوند و دسترسی شما به آن را مشکل کنند، دشوار کنند. علاج چیست؟ علاج، برگشتن و تکیه کردن به خود؛ استمداد از توانائی‌های خود؛ این چشمه‌ی جوشان تمام نشدنی اراده‌ی انسانی و استعدادی که بحمداللّه در ایران عزیز ما، در مردم ما، در نسل جوان ما وجود دارد. حرف در این زمینه زیاد است. بعضی از حرفها را هم امروز مسئولین این بخش در طول این بازدید طولانی در میان گذاشتند، ما هم توصیه‌هائی کردیم. یک جمله خطاب به همه‌ی ملت ایران است، و آن اینکه در این جهاد اقتصادی همه شریکند. در اداره‌ی اقتصاد یک ملت، مصرف هم یک رکن عمده است؛ مصرف درست، مصرف خوب، مصرف دور از اسراف و تبذیر و اتلاف مال؛ همین چیزی که همیشه توصیه میشود. ایجاد فرهنگ کار و تلاش للّه. شما حتّی سر یک کلاس، یک معلم هم که باشید، میتوانید در این جهاد اقتصادی سهیم باشید؛ این فرهنگ را به این جوان، به این نیروی انسانیِ فردا تعلیم میدهید؛ این میشود جهاد اقتصادی. در هر بخشی که باشید، میتوانید در این جهاد سهیم باشید. کمک به پیشرفت عدالت. این دهه برای ما دهه‌ی پیشرفت و عدالت است. پیشرفت منهای عدالت، از نظر اسلام اصلاً پیشرفت نیست. در همین منطقه‌ی عسلویه - در این دو تا مرکز مهم بشری و انسانی عسلویه و نخل تقی - مردم نیازهائی دارند. کمک به رفع این نیازها، جزو جهاد اقتصادی است؛ جزو کار بزرگ است. امروز ما با مدیران و مسئولان بخشهای مختلف، در زمینه‌ی محیط زیست، هوای آلوده، مشکلات گوناگون، درباره‌ی این مردم، همین طور گفتگوهائی داشتیم. ان‌شاءاللّه باید این مسائل را دنبال کنند. باید مشکلات مردم حل شود. اینها همه اجزائی است از مجموعه‌ی یک جهاد عظیم و همه‌جانبه‌ی اقتصادی. با همکاری، همدلی، احساس برادری، احساس عمل للّه و کار برای خدا، این ملت میتواند جایگاه شایسته‌ی خود را پیدا کند. این دشمنان عنود از هر راهی بتوانند، میخواهند به ملت ایران آسیب وارد کنند؛ آن هم به جرم طرفداری از حق، به جرم استقلال، به جرم تسلیم نشدن در مقابل زورگوئی دشمنان؛ آنها میخواهند به ملت ایران تحمیل کنند و زور بگویند و ضربه بزنند. در مقابل این دشمنان، با این اتحاد کلمه، با این همدلی، با این همکاری، با این

مجاهدت عمومی، میتوان ایستاد و بر آنها فائق آمد؛ همچنان که ملت ایران تا امروز بر دشمنان خود فائق آمده است و توانسته است عزت خود را تأمین کند؛ بعد از این هم همین طور خواهد بود. آنچه که ما به مسئولین محترم بخشهای گوناگون و به تناسب بازدیدِ امروز بخصوص به این بخش توصیه میکنیم، این است که همین خط مستقیم تکیه‌ی به نیروی درونی و ذاتی خود و ایجاد استغنای از دیگران را با جدیتِ تمام دنبال کنند؛ بدانند این تلاش و فعالیت، مورد توجه پروردگار است و جهاد فی‌سبیل‌اللَّه است؛ اگر با نیت الهی باشد - نیت خدمت به مردم و خدمت به کشور، یکی از نیات الهی است - و خدای متعال این جهاد را به نتیجه میرساند. این خط و این جهتگیری را رها نکنند، تلاش کنند. آنچه که من امروز اینجا مشاهده کردم، خرسندکننده است. البته نقائصی وجود دارد؛ باید به فکر باشند، و هستند. انسان احساس میکند که در فکر برطرف کردن نقائصند. در عین حال کاری که انجام گرفته، کار بسیار عظیمی است؛ و این نشان میدهد که ملت ایران هر کاری را که اراده کند، میتواند انجام دهد. این احساس توانائی در یک ملت، بزرگترین سرمایه‌ی معنوی و روحی برای آن ملت است؛ و ملت ما این احساس را دارد؛ شواهدش هم در همه‌ی بخشها دارد مشاهده میشود. در این کار، بخشهائی وجود دارد که باید کارهای علمی انجام بگیرد. در خصوص مسئله‌ی نفت و گاز، علاوه‌ی بر بخشهای فنی، حتماً بایستی روی بخشهای حقوقی و اقتصادی - حقوق نفت و گاز، اقتصاد نفت و گاز - کار کنیم، فکر کنیم و در این زمینه مطالعات علمی داشته باشیم. جوانهای ما خواهند توانست در این زمینه‌ها کار کنند و ان‌شاءاللَّه پیشرفت پیدا خواهند کرد. این ثروت متعلق به ملت ایران است. گاز ثروت است، نفت ثروت است؛ اما از این ثروتها خیلی مهمتر، نیروی انسانیِ بااستعداد و علاقه‌مند و دارای توان کار است. ما این ثروت را داریم؛ اصل این است. اگر یک ملتی این نیروی انسانی را داشت، میتواند ثروتهای طبیعی خودش را هم استحصال کند و در خدمت ملت قرار دهد؛ اما اگر این را نداشت، ثروتهای طبیعی‌اش هم در خدمت دیگران قرار خواهد گرفت؛ برای دیگران بیشتر سود خواهد داد تا برای خود او. ما بحمداللَّه این ثروت را داریم. خوشبختانه فضای عمومی کشور، فضای کار است؛ فضای تلاش است؛ فضای همدلی است؛ این به برکت مجاهدتهائی است که قبلاً انجام گرفته است. امروز جمعی از خانواده‌های شهدای این منطقه هم در این جمع حضور دارند. حتماً باید بدانیم که آنچه امروز ما موفقیت به دست می‌آوریم، به برکت مجاهدت شهیدان و خون شهیدان و ایثار شهیدان است؛ شهیدان، جانبازان، ایثارگران. بعضی به میدان جنگ رفتند، جانهای خودشان را هم عرضه کردند، اجر ایثار فی‌سبیل‌اللَّه را بردند؛ اگرچه خدای متعال جانهای اینها را بحمداللَّه حفظ کرده است و اینها در خدمت انقلاب و در خدمت کشور قرار دارند. این ایثارگری‌ها و این مجاهدتهاست که امروز ملت ما را به این عزت و به این توانائی رسانده است و به او فرصت داده است که بتواند این کارهای بزرگ را انجام دهد. از خداوند متعال مسئلت میکنیم که ان‌شاءاللَّه روزبه‌روز بر عزت و قدرت و پیشرفت ملت ایران بیفزاید و به همه‌ی ما توفیق بدهد که سهم خودمان را در این کار عظیمِ همگانی به انجام برسانیم و خدای متعال را از خودمان راضی کنیم. والسّلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته ۱) منافقون: ۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ

وقت چراغ آن خاموش نشـد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهنـد. مرکز تحقیقات قائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگـان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مـذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهـداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جـایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنـگ مطـالعه و غنی کردن اوقـات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شـبهات منتشـره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمـارد و از طرفی عـدالت اجتمـاعی در تزریق امکانـات را در سـطح کشور و باز از جهتی نشـر فرهنگ اسـلامی ایرانی را در سطـح جهـان سـرعت بخشـید. از جمله فعالیتهـای گسترده مرکز : الـف)چـاپ و نشـر ده هـا عنوان کتـاب، جزوه و ماهنـامه همراه با برگزاری مسـابقه کتابخوانی ب)تولیـد صـدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشـی تلفن سـهمراه ج)تولید نمایشـگاه هـای سه بعـدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مـذهبی، گردشـگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار هـای تلفن همراه و چنـدین سایت مـذهبی دیگر ه)تولیـد محصولات نمایشـی، سـخنرانی و ... جهت نمـایش در شـبکه هـای مـاهواره ای و)راه انـدازی و پشتیبـانی علمی سامـانه پاسـخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقـی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیسـتم هـای حسابـداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسـک ، SMS و... ح)همکـاری افتخـاری بـا دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیـات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مذهبی مانند مسـجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننـده در جلسه ی)برگزاری دوره هـای آموزشـی ویژه عموم و دوره هـای تربیت مربی (حضوری و مجـازی) در طول سـال دفتر مرکزی: اصـفهان/خ مسـجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسـیس: ۱۳۸۵ شـــماره ثبـــت : ۲۳۷۳ شـــــناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب ســـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفـتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کـاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشـریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنمایـد تـا در صورت امکـان در این امر مهم مـا را یاری نماینـدانشاالله. شـماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصـفهان نزد بانک تجارت شـعبه اصـفهان – خیابان مسـجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یـاد داده است، هزار هزار، کـاخ قرار دهیـد و از دیگر نعمت‌هـا، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضـمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینوایی ضـعیف را دارد و تو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».